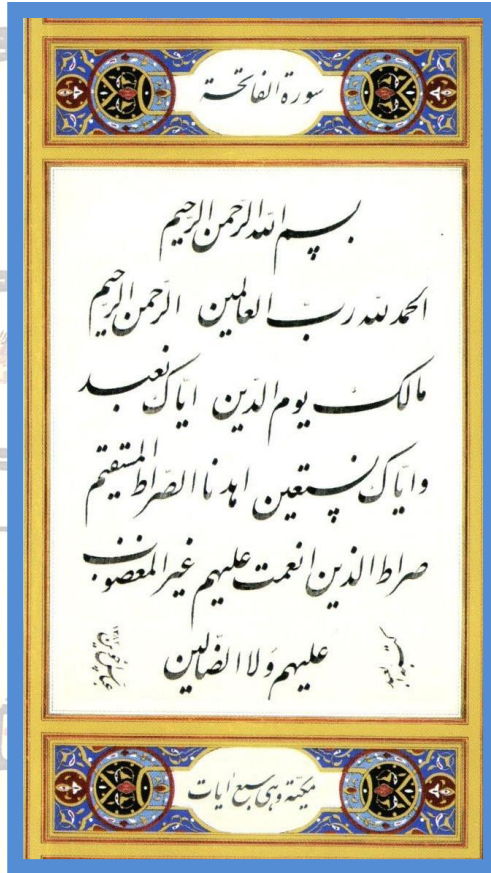


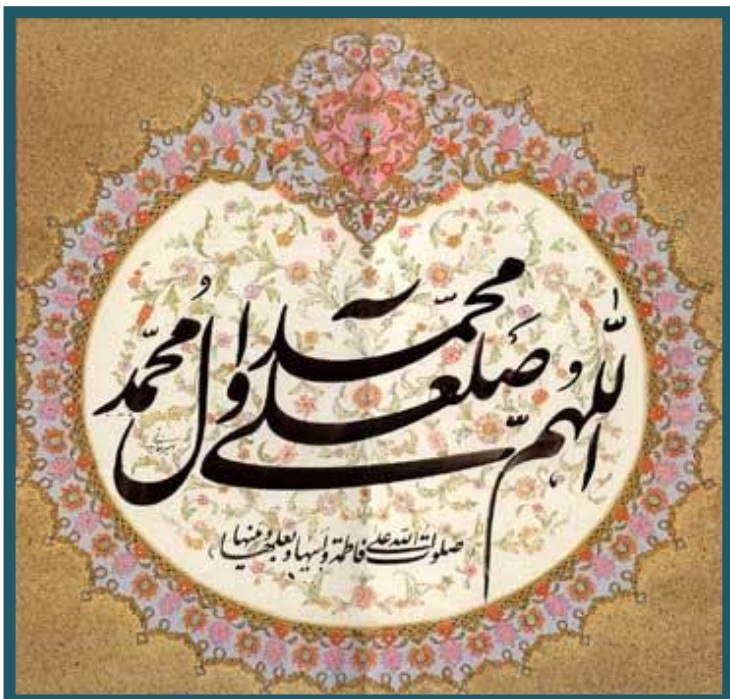
كشف الأسرار و عُدّة الأبرار

مشهور به تفسیر

خواجه عبدالله انصاری

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی





فهرست

با کلیک بر روی عناوین فهرست به مطالب هر بخش دسترسی خواهید یافت

۸	۱ سورة الفاتحة
۴۳	۲ سورة البقره
۷۲۲	۳ سورة آل عمران مدنیة
۱۰۴۴	۴ سورة النساء مدنیة
۱۳۴۲	۵ سورة المائدة مدنیة
۱۵۶۶	۶ سورة الانعام
۱۷۷۰	۷ سورة الاعراف
۱۹۹۸	۸ سورة الانفال مدنیة
۲۰۷۷	۹ سورة التوبة مدنیة
۲۲۲۶	۱۰ سورة یونس مکیة
۲۳۲۰	۱۱ سورة هود مکیة
۲۴۲۴	۱۲ سورة یوسف مکیة
۲۵۵۴	۱۳ سورة الرعد مکیة
۲۶۱۱	۱۴ سورة ابراهیم مکیة
۲۶۶۷	۱۵ سورة الحجر مکیة
۲۷۱۸	۱۶ سورة النحل مکیة
۲۸۲۴	۱۷ سورة بنی اسرائیل مکیة
۲۹۵۷	۱۸ سورة الکهف مکیة
۳۰۵۶	۱۹ سورة مریم مکیة
۳۱۴۰	۲۰ سورة طه مکیة
۳۲۳۷	۲۱ سورة الانبیاء مکیة
۳۳۳۹	۲۲ سورة الحجّ مدنیة
۳۴۱۴	۲۳ سورة المؤمنون مکیة

٣٤٧٠	٢٤ سورة النور مدنيّة
٣٥٥٤	٢٥ سورة الفرقان مكية
٣٦١٨	٢٦ سورة الشعرا مكية
٣٦٩١	٢٧ سورة النمل مكية
٣٧٤٥	٢٨ سورة القصص مكية
٣٨٣٧	٢٩ سورة العنكبوت مكّيّة
٣٨٨٤	٣٠ سورة الروم مكّيّة
٣٩٢٩	٣١ سورة لقمان مكّيّة
٣٩٥٦	٣٢ سورة المضاجع و يقال سورة السجدة مكية
٣٩٨١	٣٣ سورة الاحزاب مدنيه
٤٠٦٨	٣٤ سورة سبا مكية
٤١١٥	٣٥ سورة الملائكة مكية
٤١٥١	٣٦ سورة يس مكية
٤٢٠٣	٣٧ سورة الصافات مكية
٤٢٥٦	٣٨ سورة ص مكية
٤٣٠٧	٣٩ سورة الزمر مكية
٤٣٧٠	٤٠ سورة المؤمن مكية
٤٤٢٣	٤١ سورة المصاييح مكية
٤٤٦٣	٤٢ سورة الشورى مكيه
٤٥٠٥	٤٣ سورة الزخرف مكيه
٤٥٤٤	٤٤ سورة الدخان
٤٥٧٠	٤٥ سورة الجاثية
٤٥٨٨	٤٦ سورة الاحقاف
٤٦١٩	٤٧ سورة محمد
٤٦٤٦	٤٨ سورة الفتح مدنية

٤٦٨٣	٤٩ سورة الحجرات
٤٧١١	٥٠ سورة ق
٤٧٤٠	٥١ سورة الذاريات
٤٧٤٢	٥٢ سورة الطور
٤٧٨٠	٥٣ سورة النجم
٤٨١١	٥٤ سورة القمر
٤٨٢٩	٥٥ سورة الرحمن
٤٨٤٠	٥٦ سورة الواقعة
٤٨٩٢	٥٧ سورة الحديد
٤٩٢٤	٥٨ سورة المجادلة مدنية
٤٩٤٩	٥٩ سورة الحشر مدنية
٤٩٧٩	٦٠ سورة الممتحنة مدنية
٤٩٩٥	٦١ سورة الصف مدنية
٥٠٠٦	٦٢ سورة الجمعة مدنية
٥٠٢٤	٦٣ سورة المنافقين مدنية
٥٠٣٥	٦٤ سورة التغابن مكية
٥٠٤٧	٦٥ سورة الطلاق مدنية
٥٠٦٢	٦٦ سورة التحريم مدنية
٥٠٧٥	٦٧ سورة الملك مكية
٥٠٨٨	٦٨ سورة القلم مكية
٥١٠٨	٦٩ سورة الحاقة مكية
٥١٢٤	٧٠ سورة المعارج مكية
٥١٣٦	٧١ سورة نوح مكية
٥١٤٧	٧٢ سورة الجن مكية
٥١٦٠	٧٣ سورة المزمل مكية

٥١٧٣	٧٤ سورة المدثر مكية
٥١٩٢	٧٥ سورة القيمة مكية
٥٢٠٦	٧٦ سورة الانسان (الدهر) مكية
٥٢٢٣	٧٧ سورة المرسلات مكية
٥٢٣٦	٧٨ سورة النبأ مكية
٥٢٥٠	٧٩ سورة النازعات مكية
٥٢٦٣	٨٠ سورة عبس مكية
٥٢٧٤	٨١ سورة التكوير مكية
٥٢٨٤	٨٢ سورة الانفطار مكية
٥٢٩٠	٨٣ سورة التطهيف (المطففين) مكية
٥٣٠٣	٨٤ سورة الانشقاق و يقال سورة الكدح مكية
٥٣١٢	٨٥ سورة البروج المكية
٥٣٢٣	٨٦ سورة الطارق مكية
٥٣٣٠	٨٧ سورة الاعلى مكية
٥٣٣٩	٨٨ سورة الغاشية مكية
٥٣٤٧	٨٩ سورة الفجر مكية
٥٣٦٤	٩٠ سورة البلد المكية
٥٣٧٢	٩١ سورة الشمس مكية
٥٣٧٨	٩٢ سورة الليل مكية
٥٣٨٨	٩٣ سورة الضحى مكية
٥٣٩٩	٩٤ سورة الانشراح مكية
٥٤٠٦	٩٥ سورة التين مكية
٥٤١٢	٩٦ سورة العلق مكية
٥٤١٩	٩٧ سورة القدر مكية
٥٤٢٩	٩٨ سورة البينة (لم يكن) مكية

٥٤٣٦	٩٩ سورة اذا زلزلت (الزلزال) مدنية
٥٤٤٢	١٠٠ سورة العاديات المكية
٥٤٤٨	١٠١ سورة الفارعة مكية
٥٤٥٣	١٠٢ سورة التكاثر مكية
٥٤٦٠	١٠٣ سورة العصر مكية
٥٤٦٤	١٠٤ سورة الهمزة مكية
٥٤٦٩	١٠٥ سورة الفيل مكية
٥٤٧٧	١٠٦ سورة قريش مكية
٥٤٨٣	١٠٧ سورة الدين (الماعون) مكية
٥٤٨٨	١٠٨ سورة الكوثر مكية
٥٤٩٤	١٠٩ سورة الكافرون مكية
٥٤٩٨	١١٠ سورة النصر المدنية
٥٥٠٧	١١١ سورة تبت مكية
٥٥١١	١١٢ سورة الاخلاص مكية
٥٥١٨	١١٣ سورة الفلق مدنية و قيل مكية
٥٥٢٤	١١٤ سورة الناس مدنية

۱ - سورة الفاتحة

التوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ بنام خداوند الرَّحْمٰنِ جهان دار دشمن پرور بيخشايندگى الرَّحِيمِ (۱)
دوست بخشاى بمهربانى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ستايش نيکو و ثناء بسزا خداى را رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲)
خداوند جهانيان و دارنده ايشان الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (۳) فراخ بخشايش مهربان مَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ (۴) خداوند روز رستخيز و پادشاه روز شمار و پاداش
إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا پرستيم وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) و از تو يارى خواهيم اهدنا راه نمون باش ما
رَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) براه راست و درست صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه ايشان که
نواخت خود نهادى و نيکويى کردى برايشان غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه جهودان که خشم
است بر ايشان از تو وَ لَأَلْضَلِّيْنَ (۷) و نه ترسايان که گم اند از راه تو آمين خدايا چنين
باد.

التوبة الثانية

روى ابو هريره رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم يقول الله تعالى
قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنصفها لى، و نصفها لعبدى، و لعبدى ما سال، فاذا قال
العبد بسم الله الرحمن الرحيم يقول الله تعالى سَمَانِي عَبْدِي، و اذا قال العبد الحمد لله رب
العالمين، يقول الله تعالى حمدنى عبدي، و إذا قال العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى
أَتْنِي عَلَى عَبْدِي، و اذا قال العبد ملك يوم الدين يقول الله تعالى، مَجْدَنِي عَبْدِي، و فى
رواية فَوْضَ إِلَى عَبْدِي، و اذا قال العبد اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، يقول الله تعالى اِيَّا
يَعْبُدُنِي عَبْدِي وَ بِي يَسْتَعِينُ، فهذا لى و باقى السورة لعبدى و لعبدى ما سأل.»
مصطفى صلوات الله عليه درين حديث خبر داد از كردگار قديم و خداوند مهربان عز
جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته، که از بنده نوازی و مهربانى و بزرگواری خود
گفت: قسمت کردم خواندن سوره الحمد میان من و میان بنده من نیمه از آن مر است و
نیمه از آن بنده من، و بنده مر است آنچه خواهد. چون بنده گوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيمِ، الله گوید بنده من مرا نام نهاد و بنام نيکو خواند، چون بنده گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

العَالَمِينَ اللهُ گوید بنده من مرا سپاس داری کرد و از من آزادی نمود، چون بنده گوید الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللهُ گوید بنده من مرا ستایش نیکو و ثنای بسزا گفت چون بنده گوید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اللهُ گوید بنده من مرا ببزرگواری و پاکی بستود، بنده من پشت و او داد، و کار و او من گذاشت، دانست که بسر برنده کار وی مائیم، تمام کننده نعمت بروی مائیم، سازنده کار وی و روزی رساننده بوی مائیم، ما را میپرستد و از ما میخواهد، و دست نیاز سوی ما برداشت که اهدنا تا آخر سوره همه بنده را دعاست، و او راست آنچه خواست. درین خبر سوره الحمد را صلاة نام نهاد تا تنبیه بود بنده را که نماز بی سوره الحمد درست نیست و به قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لا صلاة الا بقراءة فاتحة الكتاب». و روی «من صَلَّى صلاة فلم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام» مذهب شافعی رض آنست که خواندن سوره الحمد در همه رکعات نماز واجب است هم بر امام و بر ماموم و بر منفرد در نماز جهری و در نماز اسرار.

و بدانک درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ و بعدد کوفیان صد و چهل و دو حرفست، و بیست و نه کلمه، و هفت آیت، از آن هفت یکی آیت تسمیت است چنان که مذهب شافعی است و روایت بو هریره از رسول خدا و ذکر قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «الحمد لله رب العالمين سبع آيات احديهن بسم الله الرحمن الرحيم و هي السبع المثاني و هي ام القرآن و هي فاتحة الكتاب»

این خبر دلیل است که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از سوره فاتحه آیتی است و عین قرآن است، خواندن آن در نماز واجب، و جهر آن در نماز جهری سنت، و مصطفی علیه السلام این سوره را درین خبر سه نام نهاد یکی سبع مثانی، دیگر فاتحة الكتاب، سدیگر ام القرآن، سبع مثانی آنست که هفت آیت است و در هر رکعتی نماز بخواندن بوی بازگردند. و نیز گفته اند از بهر آنک جبرئیل دو بار بآن فرو آمد یک بار بمکه و یک بار بمدینه تعظیم آن را، پس این سوره هم مکی است و هم مدنی. و گفته اند سبع مثانی بآن گفت که این امت را مستثنی است، فلم يخرجها الله تعالى لغيرهم، هیچ امت دیگر را نبوده این سوره، از اینجا بود که جبرئیل آمد به مصطفی (ص) و گفت «يا رسول الله ابشر بسورتين أوتيتهما لم يؤتهما من قبلك، فاتحة الكتاب و خاتمة سورة البقرة»

و فاتحه بآن گفت که در مصحفها ابتدا بآن کنند و کودکان را بتعلیم، و در نمازها ابتدا بآن کنند، و در هر کاری که بنده در آن شروع کند اول گوید بسم الله و بسم الله اول سورة است. و گفته اند که فاتحه بآنست که اول سورتی که از آسمان فرو آمد این بود و به قال ابو میسره: «اول ما قرأ جبرئیل النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمکة فاتحة الكتاب الی خاتمتها.»

و ام القرآن از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابهای خداوند است. هر چه در کتابها است از علوم دینی و مکارم الاخلاق معظم آن در این سورة از روی اشارت موجود است و مثله اللدماغ سمی أم الرأس لأنه یجمع الحواس و المنافع، و أم القری اصل لجمع البلدان حیث دحیت من تحتها. و گفته اند رأیت سلطان که در معسکر قبله لشکر باشد أم گویند پس این سورة را ام القرآن از اینجا گفتند. یعنی که مفرع اهل ایمانست و مرجع اهل قرآن، و مصطفی (ع) در بعضی اخبار این سورة را شفا خواند و ذلك قوله صلی الله علیه و آله و سلم «هی أم القرآن و شفاء من کل داء» و روی أنه قال صلی الله علیه «فاتحة الكتاب شفاء من السم.»

اکنون تفسیر گوئیم و معانی: بِسْمِ اللَّهِ، معناه بدأت بسم الله فابدؤا. میگوید، در گرفتیم بنام خویش، در پیوستم بنام خویش و آغاز کردم بنام خویش درگیرید بنام من، در پیوندید بنام من، آغاز کنید بنام من. اسم اینجا بمعنی ذاتست چنانکه جایی دیگر گفت سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ یعنی میگوید «بپاکی بستای نام خداوند خویش را» نام زیادت است و معنی آنست که بپاکی بستای خداوند خویش را، جای دیگر گفت «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ»، با برکت و با بزرگواری و برتری است نام خداوند تو. نام زیادت است و معنی آنست که با برکت و با بزرگواری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در لغت روان است و روا. در لغت عرب آنست که لبید گفت:

الی الحول ثم اسم السلام علیكما
و من ینبک حولا کاملا فقد اعتذر
و در علم توحید آنست که بنزدیک اهل حق اسم و مسمی یکی است نام و نامور و الله بناء همه نامهای خداوند است، و نام حقیقی مهین است با آنکه همه نامهای وی مهاند و حقیقی، و پاک، و ازلی، و نیکو، و بزرگ، قال الخلیل بن احمد البصری «الله هو الاسم

الاکبر» اما هر نامی از صفتی شکافته چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت، یا بر کردی نهاده چون صانع از صنع، و خالق از خلق، و قابض از قبض و باسط از بسط. مگر این نام حقیقی که نه بر کرد نهاده و نه از صفت شکافته، و بناء همه نامها است، نبینی که هر جایی گوید الله غفور است و رحیم، الله سمیع است و بصیر، الله لطیف است و خبیر، الله بنا نهد و دیگر نامها بران اوصاف بندد. و در قرآن سه هزار و بیست و هفت جای خود را نام الله گفت و خویشتن را با آن نام برد و ایشان که بت را لات نام کردند ایشان را گفت «یلحدون فی اسمائه» در نام من الحاد می آرند و نام من بکزی می بیرون دهند، و می کز گردانند، و می فرا ناسزا دهند، خواستند دشمنان وی که بت را هام نام وی کنند، الله تعالی آن را بریشان شکست و بریشان تباه کرد، تا چون خواستند؟

که الله نام کنند لات نام کردند. لات بت است و الله خدای آنست، و آفریدگار آن. یقول جلّ جلاله هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا او را هام نام دانی؟ یعنی که هیچکس را جز از وی الله نخوانند، و نه رحمن. و در اشتقاق نام الله علما مختلف اند، و سخن در آن مشتبه است. و خلقی از مهتران علما و بزرگان دین از آن پرهیزیده اند و آن را کاره اند. و قومی در آن شروع کرده، بعضی گفتند اشتقاق آن از اله است یقال الهت الیه ای سکنت الیه، فکان الخلق یسکنون عند ذکره و یطمئنون الیه و به قال عزّ و جلّ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ میگوید الله اوست که آرام خلق بذکر اوست سکون دل دوستان بنام اوست شادی جان مؤمنان بیاد اوست، ذکر وی آیین زبان، نام وی راحت جان، یافت وی سور دل و سرور دوستان. و گفته اند اشتقاق آن از «الهت فی الشیء یعنی تحیرت فیہ فکانّ العقول تتحیر فی کنه صفته و عظمته و الاحاطة بکیفیته» میگوید الله اوست که عقلهای زیرکان و فهم های دانایان در مبادی اشراق جلال وی حیران است، و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی نومید. شعر

تحیر القلب فی آثار قدرتہ تحیر الطرف فی انوار لألاء

قدر خویش برداشت. و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت، تا هر نامحرمی نااهلی باسرار قدم بینا نگرده، و دست هر متمنی متعنتی بدریافت آن نرسد. آن دست که تو داری خود کجا رسد و آن دیده که تراست خود چه ببندد؟ سازهای کرّ و بیان پرورده هفتصد

هزار ساله تسبیح قاصر بود از ادراک جلال لم یزل و لا یزال. اطماع ایشان از دریافت آن گسسته، اقدام ایشان بسلاسل قهر و بمسامیر هیبت در مقرر عزت خود دوخته. و این در بایشان در بسته و جمال لم یزل و لا یزال متعزز بصفات کمال ناطق باین کلمات که «فَلْيَلْهُ الْعِزَّةُ جَمِيعاً».

الذَّاتِ وَالنَّعْتِ وَالْأَسْمَاءِ وَالْكَلِمِ جَلَّتْ عَنِ الْوَهْمِ وَالْإِدْرَاكِ لَوْ عَلِمُوا

اینان که در اشتقاق این نام سخن گفتند قومی اصل آن از اله نهادند کالمکتوب یسمی کتابا و المحسوب یسمی حسابا، پس الف و لام تفخیم و تعظیم را در افزودند پس حذف همزه استقلال را پسندیدند، و کسره آن با لام تعظیم نقل کردند، آن گه دو لام متحرک یکی مدغم کردند، و گفتند «اللَّهِ».

و اختلاف است علما را که الله اسم علم است یا اسم صفت. و درست آنست که اسم علم است از بهر آن که خدای را عز و جل اسماء صفات فراوانست. لا بد اسم علم باید تا آن اسماء صفات در آن برود و بر آن بسته شود. چنانک در ابتدا بآن اشارت کردیم. و تا فرق بود میان اسم ذات و اسم صفات، و علم اسم ذات است که اسماء صفات بر آن روانست و در ازل آزال و ابد آباد مستحق این نام است. بذات بزرگوار و کمال تعزز و جلال تقدس خویش نه بعبادت متعبدان و طاعة مطیعان.

اما نام رحمن در جاهلیت نشناختند که الله میگوید وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ؟ جُونِ اِيْشَانِ رَا كُوْنِيْد سَجُوْد كْنِيْد رَحْمَن رَا كُوْنِيْد رَحْمَن چيست؟ جایی دیگر گفت وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ ايشان می کافر شوند برحمن و می پرسند که چيست و کيست؟ قل هو ربِّي لا اله الا هو. ای سيّد پاسخ کن ايشان را که او خدای منست ان خدای که جز وی خدای نيست. ديگر جای پاسخ فرمود و گفت قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ اَمَّنَّا بِهِ، از اينجاست که بعضی علما گفتند رحمن اسمی عبرانی است و قریش از آن نمی شناختند. و قول درست آنست که رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت، اما در توريه و در میان اهل کتاب معروفتر بوده است. و لهذا روی ان عبد الله بن سلام قال للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ كُنَّا نَقْرَأُ فِي التَّوْرَةِ الرَّحْمَنَ فَانزَلَ اللهُ تَعَالَى قُلْ ادْعُوا اللهَ او ادْعُوا الرَّحْمَنَ، اَيَّامَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»، ميگويد او را الله خوانيد و رحمن خوانيد از اين دو

بهرچه خوانید نام نیکو خوانید. و رحمن مطلق جز خدای را عزّ و جلّ نگویند و مخلوق را بر اطلاق این نام نه نهند، نه بینی که کافران مسیلمه کذاب را این نام نهادند بر اطلاق نهادند بل که مقید کردند و گفتند رحمن یمامه. و رحمن در معنی فراخ رحمت تر است از رحیم. و در بعضی دعا آورده‌اند. «رحمن الدنیا و رحیم الآخرة» یعنی بخشاینده درین گیتی بر همگان و در آن گیتی خاصّه بر مؤمنان.

روایت کنند از ابن عباس که گفت «أنهما اسمان رقیقان احدهما أرقّ من الآخر» حسین بن الفضل گفت که مگر را وی را درین خبر و هم افتاد که در این، رقیقان احدهما ارفق من الآخر، ظاهرتر است از بهر آنکه رقت در صفات خدا نیست و رفق هست. و ذلک فی قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان الله رفيق يحب الرفق».

علما مختلف اند که ارفق کدام یکی است سعید جبیر گفت رحمن است که رحمت و نعمت وی بر مؤمن و کافر و بر دوست و دشمن روانست. و کعب جراح گفت رحیم است از آنک اشارت بآن رحمت دارد که هم در دنیا است و هم در عقبی. مفسّران ازینجا گفتند «الرحمن العاطف علی جمیع خلقه بأن خلقهم و رزقهم و به قال تعالی، و رحمتی وسعت کل شیء و الرحیم بالمؤمنین خاصّة بالهدایة و التوفیق فی الدنیا، و بالجنّة و الرؤیة فی العقبی قال تعالی وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا رحمن مهربان است بر همه خلق گرویده و ناگرویده از روی آفریدن و روزی دادن و رحیم مهربان است خاصّه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق طاعت در دنیا و بهشت و رؤیت در عقبی. رحمن از روی معنی عام است، بمعنی آفریدن و روزی دادن است همه خلق را، و از روی لفظ خاص است که مخلوق را این نام نیست.

و رحیم از روی لفظ عام است که مخلوق را این نام گویند، و از روی معنی خاصّ است که بمعنی هدایت و توفیق طاعت است، و این جز مؤمنانرا نیست، معنی قول جعفر بن محمد ع فقد قال: «الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحیم اسم عام بصفة خاصة».

و الله خود را در قرآن به پنج نام از رحمت باز خواند رحمن، و رحیم، و خیر الراحمین، و ارحم الراحمین، و ذو الرحمة رحمن فراخ بخشایش است، و رحیم فراخ بخشاینده و ذو الرحمة با بخشودن، خیر الراحمین بهترین بخشاینندگان، ارحم الراحمین بخشاینده‌تر

بخشایندگان، هر پنج نام خداوند ماست و بآن صفت اوست نه صفت بروتنگ، نه رحمت از کس دریغ. میگوید جلّ جلاله «رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ» و در ثنای فریشتگان است: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» و چون صفت عذاب کرد گفت «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» عذاب خود باو رسانم که خود خواهم «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من خود بهر چیز رسیده است. و تفسیر این آیت در حدیث سلمان فارسی و ابو هریره دوسی است در صحیح مسلم قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان لله عز و جل مائة رحمة و انه انزل منها واحدة الى الأرض فقسّمها بين خلقه فيها يتعاطفون و بها يتراحمون، و آخر تسعا و تسعين لنفسه. و ان الله قابض هذه الى تلك فيكملها مائة يرحم بها عباده يوم القيامة.»

گفت الله را صد رحمت است که از آن صد یکی فرو فرستاد در هفت آسمان و در هفت زمین، بآن یک رحمت بر خلق می بخشاید و خلق بآن بر یکدیگر می بخشایند، و نود و نه رحمت بنزدیک خود میدارد، تا روز رستاخیز آن یک رحمت را و از نگرد، و آن را نافر سوده یابد و ناکاسته، آن را به نود و نه باز آرد تا صد تمام کند، و انبازان از مؤمن و از کند و آن بریشان ریزد، پس درنگر تا مؤمن درین گیتی و چندین انبازان از صد یکی در دل و دین و دنیا چه یافت، اعتبار گیر و قیاس کن که فردا بی انبازان از صد چه یابد. و در بیان فضیلت این آیت مصطفی ع گفت «من كتب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَعْظِيمًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، و من رفع قرطاسا من الارض فيه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اجلالا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ان يداس كتب عند الله من الصديقين و خفف عن والديه و ان كانا مشركين يعنى العذاب. و قال «لا يردّ دعاء أوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت هر آن کس که تعظیم الله را بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نیکو بنویسد الله وی را بیامرزد، و هر آن کس که رقعہ از زمین بردارد که آیت تسمیت بر آن نبشته بود اجلال نام الله را تا بیای فرو نگیرند، وی را بنزدیک الله در زمره صدیقان آرند و پدر و مادر وی که در عذاب باشند ایشان را تخفیف کنند اگر چه مشرک باشند. و دعائی که در اول آن گویند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن دعا رد نکنند و باجابت مقرون دارند.

و گفته اند آیت تسمیت نوزده حرف است گفت «من قرأ حرفا من القرآن كتب له به عشر

حسنت بالباء و التاء و الواو» و گفته‌اند زبانیه دوزخ نودزده‌اند چنانک رب العالمین گفت عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و این آیت تسمیت نوزده حرف است، هر آن کس که باخلاص برخواند رب العالمین بهر حرفی از آن زبانیه از وی باز دارد، و او را از سیاست وی ایمن کند، و عن سلمان قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لا يدخل احد الجنة الا بجواز بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا كتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه الجنة عالية، قطفوها دانية»

و عن ابن عباس انه قال «ان لكل شيء اساسا و اساس الدنيا مكة لانه منها دحيت الارض، و اساس السماوات غريبا و هي السابعة العليا، و اساس الارض عجيبا و هي السابعة السفلى، و اساس الجنان جنة عدن و هي سرّة الجنان عليها اسست الجنان، و اساس النار جهنم و هي الدرّكة السفلى عليها أُسّست الدرّكات، و اساس الخلق آدم و اساس الانبياء نوح، و اساس بنى اسرائيل يعقوب، و اساس الكتب القرآن و اساس القرآن الفاتحة، و اساس الفاتحة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فاذا اعتلت او اشتكيت فعليك بالاساس تشفيت باذن الله عزّ و جل».

قوله تعالى الحمد لله تقديره قولوا «الحمد لله» كقوله تعالى وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ سِيرِيكُمْ آيَاتِهِ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ معنى آنست که من خود را ستایش بسزا گفتم شما نیز بستائید و ثنا گوئید که من ستایش و ثنا دوست دارم. مصطفی ع گفت «لا شخص احبّ اليه المدحة من الله عز و جلّ، و قال ما من شيء أحبّ الى الله من الحمد. و قال ما من عبد يقول الحمد لله الا قال الله جل ذكره صدق عبدي، منى بدأ الحمد و الى يعود.»

مفسران گفتند الحمد لله الثناء عليه بجميل افعاله و جزيل نواله و كريم صفاته و اسمائه. و الحمد الثناء عليه بصفاته العلى و اسمائه الحسنی، و الشكر الثناء عليه بانعامه و احسانه الى خلقه.» خدای را عز و جل حمد گویند و مدح گویند و شکر گویند: حمدمه است از مدح، که حمد بجای مدح ایستد و مدح بجای حمد نایستاد، و حمدمه است از شکر که حمدهم در ابتدا رود و هم در مکافات، و شکر جز در مکافات نرود. هر چه در مدح و شکر یابند در حمد یابند و نه هر چه در حمد یابند در مدح و شکر یابند.

حمد ستایش خداوندست و ثنا گفتن بروی و بزرگ داشتن بنام پاک و صفت بزرگوار و صنع نیکو و مهر تمام و نواخت بیکران. و مدح ستایش است و ثنا گفتن بر الله علی الخصوص بر نام و صفت، و شکر آزادی است از الله به نیکو کاری و روان داشتن نعمت. و الحمد بالف و لام معرفّ جز خدای را عزّ و جلّ روا نیست که گویند. بمقتضی آنچه گفت الحمد لله یعنی الحمد بالحقیقة لله، و الحمد کله لله، و الحمد بالدوام و فی کلّ الاوقات لله دون غیره. گفته‌اند این الف و لام سه معنی راست: تعریف را و تعظیم را و جنس را. و تعریف عهد را گویند، و تعظیم جلال را، و جنس استغراق عموم را، و معنی عهد آنست که مشرکان بتان و خدایان خود را مدح و حمد میگفتند، الله گفت آن حمد که معهود ایشان است مر بتان خود را آن نه حق بتان است و نه سزای ایشان، که آن حق و سزای الله است بهمگی آن و تمامی آن، کس را در آن با وی منازعت نیست که جلال و عظمت که ویراست دیگری را نیست. اما شکر مشترک است میان خالق و مخلوق. و به قال عزّ و جلّ اشکر لی و لوالدیک. اگر کسی گوید الله تزکیت نفس نه پسندیده است آنجا که گفت فلا تُزکوا انفسکم پس مدح خود گفتن اینجا از چه وجه است؟ جواب آنست که وی جل جلاله مستحق حمد است و مستوجب حمد، و دیگران را استحقاق نیست، که دیگران تزکیت نفس دفع مضرت خویش را کنند یا جلب منفعت را، و ربّ العالمین از هر دو خصلت مقدس است و منزّه. و گفته‌اند این بر سبیل تعلیم بندگان گفت، و قد ذکرنا انّ معناه قولوا الحمد لله.

و گفته‌اند الحمد از روی ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سؤال است و تعرض عفو الله است بر طریق تعظیم و اجلال، بر مقتضی آن خبر که مصطفی (ع) گفت «من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطى السائلین»

و الله خود را در قرآن هفده جای حمید خواند و حمید ستودنی است و ستوده. و معنی حمید در نامهای او آنست که او را البته نام نتوان برد و نشان نتوان داد و سخن نتوان گفت مگر بستایش. قال بعضهم: «الحمد اسم الفردائیة لا یوصف الا بالمجد و لا ینسب الیه الا الشکر و لا یتکلم فیهِ و لا یسمی الا بالمدح».

و الحمد لله ربّ العالمین در قرآن شش جای است: یکی اینست، و دوّم در سورة الانعام

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مشرکان مکہ را میگوید بریده شد دنبال ایشان و بیخ آن گروهی که بر خویشان ستم کردند. بآنچه ما را انباز گفتند، پس گفت وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. این کار را پس آوردی نیست و نه از آن پشیمانی. این هم چنان است که گفت وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا. و سوم در سوره یونس در صفت بهشتیان گفت وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آخر گفت ایشان در هر سخن که گویند الحمد لله رب العالمين یعنی در هر چه در خواهند و باز خواهند بجای آزادی اند هر چه خواهند یابند و بهره پیوسند رسند بجای شکراند و بجای تهنیت. و چهارم در آخر سوره الزمر وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ کار بر گزارند میان آفریدگان بر راستی و داد. یعنی الله بر گزارد و خود گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ که در این بر گزاردن نه تردد است نه از آن پشیمانی. و پنجم در سوره المؤمن فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و ششم در خاتمت و الصَّافَاتِ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و روى انّ النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم قال «كلّ امر ذى بال لم يبدأ فيه بالحمد اقطع.»

ابو بکر وراق گفت: «دو حرف است در ابتداء کتاب خداوند جلّ جلاله باء بسم الله و لام الحمد لله که وجود همه موجودات و ثبوت همه مخلوقات در معنی آن بست، کانه يقول عزّ جلاله «بى تکوئت الاشياء و لى ملکها.» قوله تعالى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ای خالق الخلق و سیدهم و مالکهم و القائم بامورهم آفریننده خلقان و دارنده ایشان و سازنده کار و روزی رسان بایشان. و سئل الواسطی عن معنى الرب فقال «هو الخالق ابتداء و المرّبی غداء و الغافر انتهاء» ربّ اوست که اول بیافریند بقدرت، پس پیروراند بنعمت، پس بیامرزد برحمت. ابو الدرداء گفت: ربّ نام اعظم است خدای را عز و جل، و مخلوق را ربّ البيت و ربّ الدار بر سبیل اضافت گویند، اما علی الاطلاق بر سبیل تعریف چنانک گویند «الربّ» کس را نرسد و نه سزاست مگر الله را.

و رب در کلام عرب بر چهار وجه است: یکی از آن بمعنی سید چنانک الله گفت فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا ای سیده. دیگر بمعنی مالک چنانک مصطفی (ع) گفت که «أ ربّ ابل انت ام رب غنم؟» فقال من كل قد آتانی الله فاکثروا طيب.»

سدیگر بمعنی مدبّر و مصلح و به سَمیّ الربانی ربانیا لانه یدبر الأمور الّتی الیه قال اللّهُ تعالی وَ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبَارُ. چهارم بمعنی مربی یقال ربیته و ربیته بمعنی واحد و گفته‌اند اشتقاق ابن از ربّ فلان بالمکان است، یعنی اقام به و ثبت. فسَمیّ الربّ ربّاً لِأَنَّهُ دائم الوجود لم یزل و لا یزال.

و «عالمین» نامی است روحانیان را فریشتگان و آدمیان و پربان پس دیگر جانوران بدین سه ملحق‌اند که همه مربوط‌اند و اللّهُ ربّ ایشان. قول حسن و مجاهد و قتاده آنست که عالمین نامی است همه مخلوقات را. بیان این در آن آیت است که اللّهُ گفت «قال فرعونُ وَ ما رَبُّ الْعَالَمِینَ، قال رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُمَا.»

و برین قول اشتقاق عالمین از علامت است یعنی که نشان کردگاری اللّهُ در همه پیداست و روشن. اما ابو عبیده و فراء و اخفش گفتند: اشتقاق عالمین از علم است یعنی ایشانند که تمییز و خرد دارند، و هم الملائکة و الجنّ و الانس. سعید جبیر گفت عالمین جنّ است و انس. که مصطفی (ع) مبعوث بایشان بود، و به قال تعالی لیكون للعالمین نذیرا. ابو العالیه گفت: جنّ جداگانه عالمی است و انس عالمی و بیرون ازین هشتده هزار عالم است از فریشتگان بر روی زمین بهر گوشه از گوشهای زمین، چهار هزار و پانصد. همه آنند که خدای را عزّ و جلّ می‌پرستند و بیگانگی وی اقرار میدهند.

ابی کعب درین بیفزود و گفت: «و من ورائهم ارض بیضاء كالرخام» عرضها مسیره الشمس، اربعین یوما طولها، لا یعلمه إلاّ اللّهُ عزّ و جلّ، مملوءة ملائکة یقال لهم الروحانیون لهم زجل بالتسبیح و التهلیل، لو کشف عن صوت احدهم لهلک اهل الأرض من هول صوته فهم العالمون.» وهب منبه گفت: هشتده هزار عالم است این دنیا که تو می‌بینی، از دور آدم تا منتهای عالم یکی است از جمله آن. مقاتل حیان گفت: هشتاد هزار عالم است چهل هزار در برّ و چهل هزار در بحر. و روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی اللّهُ علیه و آله و سلّم که گفت: هزار امت‌اند ششصد در دریا و چهار صد بر خشک زمین عبد اللّهُ بن عمر در تفسیر عالمین گفت خلق خدا ده جزء‌اند نه از ایشان کروبیان‌اند: الذین یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ. و یک جزء از ایشان رسولان‌اند بر پیغمبران و گماشتگان بر خلق و امر اللّهُ. و دیگر گفت و آدمیان ده جزء‌اند نه از ایشان یأجوج و مأجوج‌اند و یک جزء

دیگران. و آنکه هر فرزندی که از آدمیان در وجود آید نه فرزند از جن در وجود آیند. سبحانه ما اعظم شانه و اعلى سلطانه.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ دو نام‌اند از رحمت و تأکید را بدو لفظ مختلف بر هم داشت چنانکه ندمان و ندیم و لهفان و لهیف و سلمان و سلیم. و مثله قوله تعالى يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: الرحمن الرحيم ینفی بهما القنوط عن خلقه فله الحمد. «

اگر کسی گوید چون در ابتداء سورة در آیت تسمیت الرحمن الرحيم گفت چه فایده را و چه حکمت را اینجا باز گفت و مکرر گردانید؟ جواب آنست که در ابتدا بیان قصد تبرک است، یعنی که ابتدا بذكر الله کنید و بنام وی تبرک گیرید که وی بر شما مهربان است و بخشاینده، و در بیان مدح و ثنا است بر الله جلّ جلاله و اظهار رأفت و رحمت از پس ترهیب و تهویل که در ذکر عالمین اشارت کرد. و نیز از پیش رفته است که الحمد لله یعنی انما وجب الحمد لله لانه الرحمن الرحيم.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ رسول خدا صلوات الله عليه مالک بالف خوانده است بروایت انس بن مالک و ملک بی الف خوانده بروایت بو هریره مالک بالف قراءه عاصم و کسایی و یعقوب است و بی الف قراءه باقی. مالک از ملک است و ملک از ملک. يقال هذا ملک عظیم الملک و هذا مالک صحیح الملک» و معنی این آیت بر قراءه مالک بر سه وجه است: یکی آنست که یملک فی یوم الدین الاحکام و الجزاء وحده میگوید بروز رستخیز پادشاه اوست، داوری دار، و کار بر گزار، و پاداش دهنده، وجه دیگر آنست که یملک یوم الدین بما فيه من القضاء و الحساب. مالک روز رستخیز و هر چه در آن از قضا و حساب اوست همه در تحت ملک و ملک او، همه در توان و فرمان او. وجه سوم آنست که مالک احداث یوم الدین و القادر علی تکوین دین غیره. الله است که بآفرینش روز رستخیز توانا است و پدید کردن آن و قدرت نمودن در آن.

اما بر قراءه ملک بی الف معنی آنست که هو الملک فی یوم الدین وحده لا ملک فيه غیره. اما سخن در بیان فرق میان کلمتین آنست که گروهی از علما مالک بالف اختیار کرده‌اند و گفتند در معنی بلیغ تر است و بمدح نزدیکتر. که مالک هر چیز را بر عموم گویند يقال مالک الطیور و الوحوش و الحيوانات و غیرها و ملک بی الف علی الخصوص

بر مردم استعمال کنند فیقال ملک الناس و نیز مالک آن باشد که ملک دارد و تصرف
 ملکی کند و ملک باشد که ملک ندارد اگر چه تصرف کند بامر و نهی چنانک گویند ملک
 العرب و العجم و الروم و گفتند در مالک یک حرف افزونی است و در خبر می آید که
 بکل حرف عشر حسنات بحکم این خبر خواننده مالک ده نیکی دارد در جریده ثواب که
 خواننده ملک ندارد. اما بعضی علمای دین و اهل تحصیل قرائت ملک بی الف اختیار
 کرده و در معنی مدح و ثنا بلیغ تر دانسته اند گفتند در ملک تعظیم است که در مالک
 نیست، و لهذا قال تعالی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و لمن الملك نكفت که ملک مصدر ملک است
 و با ملک تعظیم است و با ملک نه. و قال تعالی الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ملك الناس فتعالی الله
 الملك الحق و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «لا ملک إلا الله عز و جل.»

قال بعضهم اسم الملك يجمع المالك و الملك و المليك و على الجملة خدای عز و جل
 خود را در قرآن ملک گفت و مالک گفت و ملیک گفت و مالک الملك گفت: فالملك هو
 الذي يستغنى في ذاته و صفاته عن كل موجود و يحتاج اليه كل موجود. ملک اوست که
 بذات و صفات از همه موجودات مستغنی است و بی نیاز، و همه موجودات را بوی
 حاجت است و نیاز. و ملیک مبالغت مالک است چنانک علیم مبالغت عالم است و مالک
 اوست که قادر است بر ابداع و اختراع، یعنی که از آغاز آفریند بی مثال و کارها نو سازد
 بی ساز و بی یار.

مالک بحقیقت جز الله نیست که ابداع و اختراع جز در قدرت و توان الله نیست. و مالک
 الملك هو الذي ينفذ مشيئته في مملكته كيف شاء و كما شاء ايجادا و اعداما و ابقاء و
 افناء. مالک الملك اوست که مشیئت او در مملکت او روانست اگر خواهند از نیست هست
 کند یا هست به نیست برد، یا از عدم بوجود آرد یا وجود با عدم برد.

اگر کسی گوید چون مالک الملك و الملوك در همه احیان و اوقات اوست تخصیص یوم
 الدین را چه معنی است؟ جواب آنست که از ابن عباس نقل کردند گفت: آن روز کس را
 از مخلوقات حکم نیست و پادشاهی نیست چنانک ایشان را بود در دنیا از طریق مجاز و
 دعوی آن روز آن دعوی و آن مجازی هم نیست و بدست کس هیچیز نیست، بل که
 کارها آن روز همه خدایراست و حکم او راست، چنانک گفت: «و الأمرُ یومئذٍ لله»

اینست وجه تخصیص، و قومی گفتند اینجا خود تخصیص نیست که مملکت از دو بیرون نیست: دنیا است و عقبی، اما دنیا و هر چه در آنست در تحت این کلمت شود که رب العالمین و عقبی و هر چه در آن در ضمن این شود که ملک یوم الدین چون ازین دو چیزی بسر نیاید تخصیص را چه معنی بود. اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاک و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که قاضی یوم الحساب و الجزاء یوفیهم جزاء اعمالهم کفوله «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» ثم يغفر لمن يشاء الذنب العظيم، و يعذب من يشاء، الذنب الصغير، و هو مالک ذلک کله فی ارضه و سمائه مجاهد گفت: مالک یوم الخضوع و الاذعان اذعنت الوجوه للحیّ القيوم. و قيل مالک یوم لا ینفع فيه آلا الدین کفوله تعالی یوم لا ینفع مالٌ ولا بنون، إِلَّا مَنْ أتى الله بقلب سليم..

و گفته اند دین در قرآن بر دوازده وجه است: بمعنی توحید کفوله تعالی إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و بمعنی حساب کفوله تعالی یوم لا ینفع مالٌ ولا بنون (الی) ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ الی الحساب المستقیم و کفوله «غَیْرَ مَدِیْنِیْنَ» ای غیر محاسبین و بمعنی حکم کفوله فی دین الملک ای فی حکمه و بمعنی ملّت کفوله «وَ طَعَنُوا فِی دِیْنِكُمْ» و «ذَلِكَ الدِّینُ الْقَیْمُ» و بمعنی طاعت کفوله و لا یدینون دینَ الْحَقِّ و بمعنی جزا کفوله «إِنَّا لَمَدِیْنُونَ» ای مجزیون و بمعنی حد کفوله «وَ لَا یدینونَ دِینَ الْحَقِّ» وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِیْنِ اللَّهِ» ای فی حدود الله علی الزنا و بمعنی شریعت کفوله الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ و بمعنی شرک کفوله لَكُمْ دِیْنَكُمْ و بمعنی دعا کفوله مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّینَ و بمعنی عید مشرکان کفوله وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِیْنَهُمْ لُحْبًا وَ لَهْوًا و بمعنی قهر و غلبه کفوله مَا كَانَ لِیَأْخُذَ أَخَاهُ فِی دِیْنِ الْمَلِكِ.

و خدای را عز و جل دیان خوانند بمعنی داور است و شمار خواه و پاداش ده. مالک یوم الدین. اینجا ستایش تمام شد.

آن گه گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ و حقیقت عبادت از روی لغت خضوع است و تذلل بر اعظام و اجلال معبود، یقال «طریق معبد» ای مذلّ بالوطی و منه قوله تعالی أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ای ذللتهم. و از روی تفسیر عبادت بمعنی توحید است چنانک گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بمعنی دعاست چنانک گفت إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي ای عن دعائی، و بمعنی جمله عبادت است بهمه اوقات چنانک گفت ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا

رَبِّكُمْ. اِيَّاكَ نَعْبُدُ تَقْدِيرِ آن است که قولوا اِيَّاكَ نَعْبُد. سَدَى گفَت اِيَّاكَ نَعْبُد، اذ لا رَبَّ لَنَا غَيْرَكَ و لا شَرِيكَ لَكَ فَاذ عَرَفْنَا ذَلِكْ و اَمَّا بَكَ فَايَّاكَ نَسْتَعِينُ عَلِيٌّ مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و لا حِيلَةَ لَنَا فِيهِ اِلَّا بِكَ»: ميگويد شما که مؤمنانيد از سر خضوع و خشوع و تَذَلُّل و زاري و تَضَرُّع گوئيد: خداوندا ترا پرستيم نه كسي ديگر را كه خداوند آفريدگار و كردگار و پروردگار بي شريك و انباز به حقيقت تويي نه كسي ديگر. خداوندا اکنون كه اين بشناختيم و به آن ايمان آورديم از تو ياري خواهيم بر هر چه ما را در آن توان و حيلت نيست، جز بارادت و تقدير تو بر آمدن آن نيست.

رَوَى اَنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «قُلْ يَا مُحَمَّدُ اِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَ اِيَّاكَ نُوَحِّدُ، وَ اِيَّاكَ نَرْجُو، وَ اِيَّاكَ نَخَافُ، لاَ غَيْرَكَ يَا رَبَّنَا، وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ عَلِيٌّ اَمُورُنَا كُلَّهَا وَ عَلِيٌّ طَاعَتُكَ.»

و ابو طلحه گفت از رسول خدا شنيدم كه ميگفت «يا حيُّ يا قيوم يا مالك يوم الدين، اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

و در خبر است كه مصطفى (ع) فرا ابن عباس گفت: «اِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَ اِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ» اگر كسي گويد حق استعانت تقدم دارد بر عبادت كه از معونت الله بعبادت وي رسند نه از عبادت بمعونت رسند، پس چه حكمت عبادت را فرا پيش استعانت داشت؟ جواب اهل لغت آنست: كه و او اقتضاء ترتيب نكند و از روي معنى استعانت در پيش عبادت است. و جواب اهل تحقيق آنست كه الله تعالى خلق را در آموخت كه چون سؤال كنيد نخست حق من فرا پيش داريد، كه چون حق من فرا پيش داشتيد مستحق اجابت گشتيد.

و گفته اند «اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» دليل است كه بنده بي تقدير و توفيق الله بر هيچ فعل قادر نيست. و بنده را استطاعت قبل الفعل بهيچ حال نيست. و آنچه معتزله گفتند درين باب جز باطل و خلاف ظاهر قرآن نيست، اگر بنده بفعل خود مستقل بودى و برادر آن فعل حاجت باستعانت نبودى، و در اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ هيچ فايده و حكمت ظاهر نگشتى. و جلّ كلام الحكيم جلّ جلاله آن يعرى عن فائدة مستجدة و حكمة مستحسنة. از سر سوره تا يوم الدين ثناست، «اِيَّاكَ نَعْبُدُ» ميان بنده و ميان خداست، باقى سوره تا آخر دعاست، آن

ثنا و این دعا، آن ستایش و این خواهش.

آن گه گفت: «اهْدِنَا» ای قولوا اهدنا، تلقین کرد و فرمود که مرا چنین گوئید: اهدنا، یقال هدیت الرجل الدین و هدیته الی الدین هدایة و هدیت العروس الی زوجها هداء، و هدیت الهدیة اهداء، و هدیت الی البیت هدیا. حقیقت این کلمت از روی لغت بیان و تعریف است و عرب هر چه دلالت و دعوت و ارشاد و بیان و تعریف بود همه «هدی» خواند، و هر چه فرا پیش بود «هادی» خواند. و منه قول النبی (ع) هادیه الشاة ابعدها من الاذی ای رقبته.

و یقال للعصا هاد لانه تهدی الانسان متقدّمة. اگر کسی گوید طلب هدایت بعد از یافت هدایت چه معنی دارد؟ و بر چه وجه حمل کنند؟

جواب آنست: که هدایت اینجا بمعنی تثبیت و تقریر است یعنی «ثَبَّتْنَا عَلَی الْهَدَايَةِ الَّتِي اهْتَدَيْنَا بِهَا عَلَی الْاِسْلَامِ.» میگوید بار خدایا ما را بر اسلام که دادی و ایمان که کرامت کردی پاینده دار، این همچنانست که جایی دیگر گفت یا ایها الذین آمنوا آمنوا باللّٰه و رسوله ای اثبتوا علی الایمان و الزموه و لا تفارقوه. جایی دیگر گفت: «وَ اِنِّی لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اَمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی» یعنی داوم علی الایمان و ثبت. جایی دیگر گفت «اِذَا مَا اتَّقَوْا وَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ اٰمَنُوا» یعنی ثم داموا علی التقوی و الایمان مرّة بعد اخری و لزموه و ثبتوا علیه. اینجا همچنانست که ایشان که بحمد و ثناء اللّٰه رسیدند، و خدای را عزّ و جلّ عبادت میکنند، و از وی معونت بر اداء طاعة میخواهند میگویند ما را برین هدی پاینده و محکم دار و از ان بمرگردان. از اینجا گفت مصطفی (ع) «اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ الْهَدٰی وَ التَّقٰی وَ الْعِفَّةَ وَ الْغِنٰی.» و معلومست که وی براه راست بود و در تقوی و عفت بر کمال بود. و قال (ع) «لَعَلِّیَّ قَلَّ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ الْهَدٰی وَ السَّدَادَ.»

و گفته اند در جواب این مسئله که مؤمنان از اللّٰه راه بهشت میخواهند که مقتضی حمد و عبادت و استعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند، و ثواب ایشان بهشت جاوید است و نعیم مقیم. و برین تأویل هدایت بمعنی تقدیم است و «صراط مستقیم» طریق بهشت یعنی یستقیم باهله الی الجنة. بو بکر نقاش حکایت کرد از امام مسلمانان علی مرتضی (ع) که روزی جهودی مرا گفت «در کتاب شما آیتی است بر من مشکل شده اگر کسی آن را

تفسیر کند تا اشکال من حل شود من مسلمان شوم». امام گفت «آن چه آیت است؟» گفت اهدنا الصراط المستقیم نه شما می گوید که براه راستیم و دین روشن اگر چنین است و بر شک نه اید در دین خویش چرا میخواهید و آنچه دارید چرا می جوئید؟» امام گفت «قومی از پیغمبران و دوستان خدا پیش از ما بهشت رفتند و بسعادت ابد رسیدند ما از الله میخواهیم تا آن راه که بایشان نمود بما نماید، و آن طاعت که ایشان را بر آن داشت تا به بهشت رسیدند ما را بر آن دارد، تا ما نیز بر ایشان در نسیم و در بهشت شویم.» گفتا آن اشکال وی حل شد و مرد مسلمان گشت.

و هم در جواب مسئله گفته اند این زیادت و هدایت و ایمان است که مؤمنان از الله میخواهند و الله ایشان را باین زیادت وعده داده و گفته «و الذین اهتدوا زادهم هدی و من یؤمن بالله یهد قلبه فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا» و امثال این در قرآن فراوانست. و گفته اند «صراط مستقیم» شرایع اسلام است و فرایض و سنن دین، و نه هر کس که در دین اسلام آمد بحقایق فرایض و شرایع آن قیام کرد. الله فرمود بندگان خود را که از من خواهید تا شما را باین شرایع راه نمایم، تا بشرط خویش بجای آرید و به آن رستگار شوید.

بکر بن عبد الله بن مزنی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید و از وی صراط مستقیم پرسید. فقال علیه السلام «سنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی» و بروایتی دیگر امیر المؤمنین علی (ع) از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، فقال «كتاب الله عزّ و جلّ»

پس برین موجب صراط مستقیم هم کتاب خداست و هم سنة مصطفی. ابو العالیة ازینجا گفت: «تعلموا القرآن فاذا تعلمتم القرآن فتعلموا السنة فانه الصراط المستقیم، و ایاکم ان تحرفوا الصراط یمینا و شمالا یعنی اصحاب البدع». حسن بصری گفت «هو طریق الحج»

عبید بن عمیر گفت: «هو الجسر المعروف بین الجنة و النار الذی وصفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال «الصراط کحدّ السیف مزلة مدحضة ذات حد و کلالیب فالناس علیه کالبرق و کالطیر و کاجود الخیل فجاج مسلم و ناج مخدوش و مکدوش فی النار.»

«صراط» بصاد خالص و سین خالص و باشمام سین و بزای خالص و باشمام زای همه قرانست و لغت عرب. یعقوب بسین خالص خواند، و حمزه باشمام زای و باقی بصاد خالص، و قراءات معروف همین اند، و اصل سین است که استراط گذر کردن است و مسترط و سراط راه گذر و المستقیم هو الصواب من کل قول و فعل و الطریق المستقیم هو القائم الذی لا عوج فیہ و لا یعوج بصاحبه حتی یهجم به علی الله فیدخله جنته. آن گه تفسیر کرد و بدل نهاد گفت: صراطُ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ و هم الَّذِینَ انعمَ اللهُ عَلَیْهِمْ بالتوفیق و الرعاية و التوحید و الهدایة من النَّبِیِّینَ و الصَّدیقِینَ و الشَّهداء و الصَّالِحِینَ. چون راه بشناخت حق بسیار بود بیان کرد که مؤمنان کدام راه میجویند راه نواختگان از پیغامبران و صدیقان و شهیدان همانست که الله مصطفی و مؤمنان را فرمود جای دیگر که «فبهدیم اقتده» حسن گفت «صراطُ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» یعنی ابا بکر و عمر یؤیده قوله علیه السلام اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر.

ابن عباس گفت هم قوم موسی و عیسی قبل آن یغیروا نعم الله علیهم. شهر بن حوشب گفت «هم اصحاب رسول الله و اهل بیته» و معناه «أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» بمتابعة سنة محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و قیل بالشکر علی السراء، و الصبر علی الضراء، و الثبات علی الایمان، و الاستقامة و اتمام هذه النعمة، فکم من منعم علیه مسلوب. اهل تحقیق و خداوندان تحصیل را درین آیت سخنی نغز است و قاعده نبکو که معظم اقوال مفسران که بر شمردیم در آن بیاید: گفتند این صراط مستقیم که مؤمنان خواستند از دو وجه صورت بندد یکی آنک راههای ضلالت بسیار اندو راه راست درست با ضافت بآن راهها یکی است. مؤمنان از یک راه راست میخوانند همان یک راه است که الله جای دیگر مؤمنان را با آن خواند و گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ وَ مصطفی (ع) آن را بیان کرد و گفت «ضرب الله مثلا صراطا مستقيما و علی جنبی الصراط ستور مرخاة و علی رأس الصراط داع یقول ادخلوا الصراط و لا تعوجوا ثم قال الصراط الاسلام و الستور المرخاة محارم الله و ذلك الداعی القرآن».

مفسران ازینجا تفسیر صراط مستقیم کردند: یکی گفت قرآن است یکی گفت اسلام است یکی گفت سنّة و جماعه است. وجه دیگر آنست که راههای بخدا بسیارند بعضی راست تر

و نزدیکتر و بعضی دورتر، از اینجاست که قومی مؤمنان بیشتر به بهشت شوند، و قومی بسالها ازیشان دیرتر شوند، چنانک در خبر است. و همچنین راه سابقان خلافی نیست که بحق نزدیکتر است از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزدیکتر از راه ظالمان هر چند که هر سه قوم رستگارانند بحکم خبر اما راه ایشان بر تفاوت است، مؤمنان از خدا آن را میخواهند که راست تر است و بخدای نزدیکتر و آن راه انبیا و صدیقان و شهیدان است چنان که بعضی مفسران تفسیر کرده‌اند.

و در «علیهم» سه قراءه مشهورست بصری و نافع و عاصم بکسرها و ضمّ میم. در درج موصول بواو و در وقف بسکون میم. و «علی» در لغت عرب چند معنی دارد: در وی معنی الزام است چنانک گویند لی علیک کذا ای وجب علیک و لزّمک و معنی تمکن چنان که گویند: فلان علی رأس امره، و معنی فی کقوله تعالی علی مُلکِ سُلیمانَ و بمعنی عند کقوله «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ» و بمعین من کقوله «إِذَا أَكْتَالُوا عَلَيَّ النَّاسِ». غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ غیر تفسیر الذین است یعنی آن نواختگان که جز از مغضوب علیهم‌اند، و جز از ضالین. سهل تستری گفت: «و غیر المغضوب علیهم بالبدعة، و لا الضالین غیر السنّة» نه راه مبتدعان که خشم است از تو بر ایشان باوردن بدعت و گم شدن از راه سنّت. تفسیر مصطفی بروایت عدی حاتم آنست که المغضوب علیهم جهودان اند، و لا الضالین ترسایان. و هر چند که الله بر فراوان کس بخشم است اما بر جهودان دو خشم است و بر دیگران یکی که گفت: «فَبَاؤُ بِغَضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٌ» یکی خشم وریشان از بهر تکذیب ایشان عیسی را و دیگر خشم بتکذیب ایشان محمّد را از بهر این بود که المغضوب علیهم جهودان نهاد خاصّه.

و این که «ضالین» ترسایان نهاد از آن بود که همه بی راهان بیک ضلالت موصوفاند و ایشان بدو ضلالت که گفت «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» پیشین ضلوا گم گشتن ایشان است در افراط در کار عیسی، و دیگر تفریط ایشان بجحود بمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم. قال الحسین بن الفضل «کل مغضوب علیه بکفر او شرک فهو داخل فی هذه الآية.» و فی بعض الکتب يقول الله عزّ و جل «قد اعطیتکم ما سألتونی، و انقذتکم من ضلالة اليهود و النصارى، و صرفت عنکم سخطی و غضبی، و

اعطيتكم الاستغفار، فلن امنعكم المغفرة، فابشروا بالجنة التي كنتم توعدون.»
پس از خواندن سوره الحمد سنت را و اتباع مصطفی را گوید با آواز بلند «آمین» که
مصطفی ع چنین کردی و گفت: «لقتنی جبرئیل آمین عند فراغی من قراءة فاتحة
الكتاب.»

و آمین و امین ممدود و مقصور هر دو رواست: مقصور مستقیم تراست، و ممدود مشهورتر
است. ابن عباس گفت از مصطفی پرسیدم معنی آمین فقال «معناه افعَل» قتاده گفت: معناه
کذلک یکون. و قیل معناه اللهم اسمع و استجب. و این کلمه سه معنی راست: یکی ختم
دعا را، و دیگر ابتهال و تضرع فرادعا پیوستن، سدیگر استدراک است فرادعا که آن کس
که بر دعاء دیگر کس آمین گوید در هر چه دعا کننده خواست انباز است. و گفته‌اند
چنانک در وضع لغت سه اسمی است اسکت را و مه اسمی است اکف را آمین اسمی
است استجب را، یعنی استجب یا ربنا. الاصل فيه السكون لانه مبنی، فحرک لالتقاء
الساکنین و علی الفتح لانه اخف الحركات، و مثله این و کیف و لیت. و گفته‌اند این نامی
است از نامهای الله که دعا کننده بخاتمت دعا او را نام برد. و اصل آن یا آمین است پس
کثرت استعمال را حرف ندا بیوکندند. و این نام بردن الله در آخر دعا همچنانست که جای
دیگر گفت. «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا.» ابتداء دعا
بنام الله و ختم بنام الله. و همچنانک از ابراهیم حکایت کرد: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي
بُؤَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ.» رَبَّنَا دعائی است ابتدا بنام الله و انتها و ختم بنام
الله. و از حمله عرش حکایت کرد «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا
وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا.» و گفته‌اند: آمین پیوند دعا است و اصل آن
عبری است موسی ع دعا میکرد و میگفت «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَي أَمْوَالِهِمْ» و هارون میگفت:
«آمین رب العالمین.» هر دو را دعا نام کرد، و گفت: اجیبت دعوتكما فاستقيما.

و درست است خیر از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که چون امام فاتحة الكتاب
تمام کند و در نماز شما گوئید آمین که فرشتگان همچنین میگویند، و هر که برابر افتد
آمین وی با آمین گفتن فرشتگان گذشته گناه وی بیامرزد. و هم خبر است که «ما
حسدکم اليهود علی شیء ما حسدوکم علی آمین و تسلیم بعضکم علی بعض»

علی ع گفت «آمین خاتم رب العالمین بختم به دعاء عبده المؤمن» و قیل «بختم به براءة اهل الجنة من النار» گفت آمین مهر خداوند جهانیانست دعاء بنده مؤمن را با آن مهر نهد و بهشتیان را از آتش برات نویسد و بآن مهر نهد. عبد الرحمن بن زید گفت: «کنز من کنوز العرش لا یعلم تأویلہ الا اللہ» و هب منبه گفت آمین چهار حرف است رب العزة هر حرفی را فرشته آفریده تا میگوید «اللهم اغفر لمن قال آمین». و گفته اند آمین دلیل است بر فضل و شرف سورة الحمد بر همه سورتها که در هیچ سورة این نیست و در خیر است که «اخذتموا الدعاء بآمین فان اللہ عزّ و جلّ یستجیبه لکم.»

فصل فی بیان فضیلة سورة الفاتحة

روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم کان فی المسجد و انا اصلی، قال فدعانی. قال فصلیت ثم جئت فقال ما منعک ان تجیبنی حین دعوتک، اما سمعت اللہ یقول یا ایّها الذین امنوا استجیبوا اللہ و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم، لأعلمنک اعظم سورة من القرآن قبل ان اخرج من المسجد. قال فمشیت معه فلما بلغنا قریبا من الباب ذکرته، قلت یا رسول اللہ انک قلت کذا و کذا. فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم «الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اوتیته - و روی انه قال و الذی نفسی بیده ما انزل اللہ فی التوریه و لا فی الانجیل و لا فی الزبور و لا فی القرآن مثلها و انها السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت. و روی انه قال ام القرآن عوض من غيرها و لیس غیرها منها عوضا امّ القرآن اعظم عند اللہ ممّا دون العرش ایما مسلم قرأ فاتحة الكتاب فکانما قرأ ثلثی القرآن. و کانما تصدّق علی کل مؤمن و مؤمنة: ابو سعید خدری گفت: جماعتی یاران با یکدیگر بودیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را میزبانی نکردند و مراعاتی و مواساتی نفرمودند. تقدیر الهی چنان بود که سیّد قبیله را آن روز مار گزید. قوم وی آمدند و گفتند اگر در میان شما افسونگری هست تا بیاید و سیّد ما را افسون کند مگر شفا پدید آید. یاران گفتند نیائیم که شما ما را میزبانی نکردید مگر که جعل سازید و ما را در آن مزد دهید. گفت گله گوسفند جعل ما ساختند آن گه یکی از ما رفت و بروی سوره فاتحة الكتاب خواند و دست بوی فرود آورد اللہ تعالی ببرکت سورة الحمد آن مرد را شفا داد، پس آن گوسفندان بایشان

فرستادند. یاران گفتند تا از رسول خدا نیرسیم نپذیریم. آمدند بحضرت نبوت و قصه باز گفتند رسول خدا بخندید، آن گه گفت آن مرد را که سورة فاتحة الكتاب خوانده بود: «و ما یدریک انها رقیة»

تو چه دانستی که آن رقیه است و شفاء دردها پس گفت خذوها و اضربوا لی فیها بسهم روید و آن گوسپندان بستانید و مرا نیز از آن نصیب دهید.

و گفته اند قیصر ملک روم نامه نبشت بعمر خطاب در روزگار خلافت وی و گفت مادر کتاب خویش میخوانیم که در کتاب شما سورتی است که در آن سورة خا و ثا و ظا و شین و زا و جیم و فانیست، و هر کس که آن سورة بر خواند الله تعالی وی را بیامرزد، عمر خطاب صحابه را جمع کرد و بحث کردند و همه متفق شدند که آن سوره فاتحه الكتاب است.

گویند که قیصر آن گه در سرّ مسلمان شد و از اسلام خویش عمر را خبر کرد.

و در خبرست که شب معراج مصطفی را گفتند «یا احمد اخطب الانبیاء بلغتک هذه اللّتی فضّلتها علی اللّغات، و اقرأ علیهم امّ القرآن، و خواتیم البقرة اللّتی اعطیتک و هما کنزان من کنوز عرشى لم یسبقک الیهما احد من النّبیین الاّ آدم و ابراهیم.»

گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و بریشان خوان سورة الحمد و خاتمة سورة البقرة، این دو کنز است که ترا دادم از کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده ام مگر آدم را و ابراهیم را.

و هب منبه گفت: «مردی کنیز کی اعجمی خرید بامدادی ناگاه از خواب فصیح برخاست و گفت «یا مولای علمنی امّ القرآن» خواجه گفت ای کنیزک چه افتاد که شب اعجمی خفتی و بامداد فصیح برخاستی؟ کنیزک گفت در خواب چنان نمودند سرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در میان آتش راهی باریک همچون شراک نعلین سوی بهشت داشت، موسی ع را دیدم که در آن راه می شد و جهودان بر اثر وی میرفتند موسی روی سوی ایشان کرد و گفت «سواة لکم انا لم آمرکم ان تتهودوا» این بگفت و ایشان از راست و چپ همه در آتش افتادند، و موسی تنها رفت و در بهشت شد. آن گه عیسی را دیدم که در آن راه می شد و ترسایان را دیدم که هم چنان بر اثر وی میرفتند. عیسی باز نگرست و ایشان را

گفت «سواءً لكم أنتم أم أنتم تنصروا» این بگفت و ایشان از چپ و راست همه در آتش افتادند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد. از آن پس مصطفی را دیدم که می آمد و امت وی را دیدم بر اثر وی، و همه عالم بنور ایشان روشن شده مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بایشان نگرست گفت «أنا امرتكم أن تؤمنوا و قد آمنتم فلا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» آن گه مصطفی رفت و امت وی با وی همه در بهشت شدند، من ماندم و دو زن دیگر بر در بهشت، فرمان آمد از رب العزة که بنگرید تا سوره ام القرآن میخوانند یا نه؟ خازنان بهشت آن دو زن را گفتند که سوره ام القرآن دانید و خوانید؟

ایشان گفتند دانیم پس در بهشت شدند، من ماندم که این سوره ندانستم. مرا گفتند چرا نیاموزی سوره ام القرآن تا در بهشت شوی؟ فعلمنی یا مولای ام القرآن.»

اما سخن در بیان نزول این سوره: علما در آن مختلف اند قول بو هریره و مجاهد و حسن آنست که بمدینه فرو آمد، يدلّ عليه ما روی فی بعض الآثار «انّ ابلّيس رنّ اربع رنّات، او قال اربع مرات حين لعن و حين اخرج من ملكوت السماء و حين بعث محمّد ص و بعث على فترة من الرسل، و حين انزلت فاتحة الكتاب، و انزلت بالمدينة.»

و قول علی ع و ابن عباس و جماعتی آنست که بمکه فرود آمد در ابتداء وحی. اما قتادة بن دعامة و جمعی از علماء دین تلفیق کردند میان هر دو قول و گفتند هم مکی است و هم مدنی در ابتداء نزول قرآن بمکه فرو آمد، و در ابتداء هجرت مصطفی بمدینه فرو آمد، تعظیم و تفصیل این سوره را بر دیگر سوره ها. و حدیث ابو میسره و عمر بن شریبیل بر قول علی و ابن عباس دلالت میکند و ذلك أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لخديجة «إذا خلوت وحدي سمعت نداء و قد و الله خشيت ان يكون هذا امرا قالت معاذ الله ما كان الله ليفعل بك ذلك، فو الله انك لتؤدّي الامانة و تصل الرحم... الحدیث بطوله.

رسول خدا گفت با خدیجه: من چون از خلق باز بریده میگردم و تنها میشوم یعنی در غار حرا آوازی میشنوم که از آن می ترسم، خدیجه گفت معاذ الله که ترا کاری پیش آید یا الله با تو کاری کند که از آن اندوهگن شوی از آنک تو امانت گزاری، و رحم پیوندی، راست سخن، راست رو، مهمان دار، درویش نواز. آن گه بو بکر صدیق در آمد، خدیجه بو

بکر را با وی بفرستاد پیش ورقه بن نوفل بن اسعد بن عبد العزی بن قصی، و هو ابن عمّ خدیجه، تا قصه خویش با وی بگوید. رفت و با وی گفت که «در خلوت آوازی میشنوم که یا محمد یا محمد و مرا از آن ترسی و هراسی در دل میآید میخواهم که بگریزم و بر جای نمانم.» ورقه گفت این بار که ترا برخواند دل قوی دار و هو برجای می‌باش تا با تو چه گویند. رسول خدا بخلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را برخواند آن گه وی را تلقین کرد که قل بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. تا آخر سوره. آن گه گفت «قل لا اله الا الله» پس رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت. ورقه چون این قصه بشنید گفت «ابشر ثم ابشر» بشارتت بادا یا محمد که این نشان نبوت است، آن نبوت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند، یا محمد ترا کاری عظیم درگیرد و جهانیان منقاد تو شوند و سر بر خط تو نهند، اما قوم تو ترا برانند و برنجانند، ای کاشک مرا تا آن روز زندگی بودی و ترا دریافتمی در آن حال، تا با تو دست یکی داشتمی و نصرت کردمی.» پس ورقه وفات کرد و روزگار بعثت وی در نیافت. رسول خدا گفت «او را در بهشت یافتم با نواخت نیکو و کرامت بزرگوار فائنه آمن بی و صدقنی.»

الثوبۃ الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الباء بهاء الله، و السین سناء الله، و المیم ملک الله، از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت باء بسم الله اشارت دارد بهاء احدیت، سین بسناء صمدیت، میم بملک آلهیت. بهاء او قیمومی، و سناء او دیمومی، و ملک او سرمدی. بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملک او عظیم. بهاء او باجلال، و سناء او با جمال، و ملک او بی زوال. بهاء او دل ربا، و سناء او مهر فزا، و ملک او بی فنا.

ای پیش‌رو از هر چه بخوبیست جلالت
 ای دور شده آفت نقصان ز کمالت
 زهره بنشاط آید چون یافت سماعت
 خورشید بر شک آید چون دید جمالت

الباء برّه باولیائه، و السین سرّه مع اصفیائه و المیم منه علی اهل ولاته. باء برّ او بر بندگان او، سین سرّ او با دوستان او، میم منت او بر مشتاقان او. اگر نه برّ او بودی رهی را چه جای تعبیه سرّ او بودی، و رنه منت او بودی رهی را چه جای وصل او بودی، رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی. و رنه مهر ازل بودی رهی آشنا لم یزل چون بودی؟

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم بلطف خود نکردی در ازلشان اختیار
مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار

ما طابت الدنيا آلا باسمه و ما طابت العقبی آلا بعفوه و ما طابت الجنة الا بروئيته.

در دنیا اگر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی، در عقبی اگر نه عفو و
کرمش بودی کار رهی مشکل بودی، در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی شادی
درویش بچه بودی؟ یکی از پیران طریقت گفت الهی بنشان تو بیندگانیم، بشناخت تو
زندگانیم، بنام تو آبادانیم، بیاد تو شادانیم، بیافت تو نازانیم، مست مهر از جام تو مائیم،
سید عشق در دام تو مائیم.

زنجیر معنیر تو دام دل ماست عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست
در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست گویی که همه جهان بکام دل ماست
بسم الله گفته اند که اسم از سمت گرفته اند و سمت داغ است، یعنی گوینده بسم الله دارنده
آن رقم و نشان کرده آن داغ است.

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنه و شها ز عسس
هر که او نام کسی یافت، از این درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

علی بن موسی الرضاع گفت: «اذا قال العبد بسم الله فمعناه و سمت نفسی بسمه ربی.»
خداوندا داغ تو دارم و بدان شادم اما از بود خود بفریادم، کریمما بود من از پیش من برگیر
که بود تو راست کرد همه کارم.

پیر طریقت گفت: الهی! نور تو چراغ معرفت بیفروخت دل من افزونی است.
گواهی تو ترجمانی من بکردند نداء من افزونی است، قرب تو چراغ وجد بیفروخت همت
من افزونی است، ارادت تو کار من بساخت جهد من افزونی است، بود تو کار من راست
کرد بود من افزونی است. الهی از بود خود چه دیدم مگر بلا و عنا؟ و از بود تو همه عطا
است و وفا ای ببر پیدا و بکرم هویدا، ناکرده کرده گیر کرد رهی و آن کن که از تو سزا.»
اگر کسی گوید نامهای خدا فراوانند در نصوص کتاب و سنت و همه بزرگوارند و ازلی و
پاک و نیکو چه حکمت را ایتاء قرآن عظیم باین سه نام کرد؟ و از همه این اختیار کرد و
برین نیفزود؟ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار کرد و بر ان اقتصار افتاد:

یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچیز نکاهد، دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند، و اگر بعضی توانند بیشترین آند که درمانند، و در حسرت فوت آن بمانند، پس معانی آن نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است: قسمی جلال و هیبت راست، قسمتی نعمت و تربیت راست، قسمی رحمت و مغفرت راست. هر چه جلال و هیبت است در نام الله تعبیه کرد، و هر چه نعمت و تربیت است در نام رحمن هر چه رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان، و رأفت و رحمت الله بر وی بی کران.

معنی دیگر آنست که ربّ العالمین مصطفی را بخلق فرستاد و خلق در آن زمان سه گروه بودند: بت پرستان بودند و جهودان و ترسایان. اما بت پرستان از نام خالق الله میدانستند، و این نام در میان ایشان مشهور بود. و لهذا قال تعالی «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» و جهودان در میان ایشان نام رحمن معروف بود، و لهذا

قال عبد الله بن سلام لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَا أَرَى فِي الْقُرْآنِ اسْمًا كُنَّا نَقْرَأُ فِي التَّوْرَةِ قَالَ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ الرَّحْمَنُ فَانزَلَ اللهُ «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ»

و در میان ترسایان نام معروف رحیم بود. چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان معروف این سه نام بود، الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتداء قرآن، و بر آن نیفزود.

اما حکمت در آن که ابتدا بالله کرد پس برحمن پس برحیم آنست: که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش، الله اشارت است بآفرینش در ابتدا بقدرت، رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است بآمرزش در انتها برحمت. چنان استی که الله گفتی اول بیافریدم بقدرت پس بیوروریدم بنعمت آخر بیامرزم برحمت.

بیر طریقت گفت: «الهی نام تو ما را جواز، و مهر تو ما را جهاز، الهی شناخت تو ما را امان و لطف تو ما را عیان. الهی فضل تو ما را لوا و کنف تو ما را ماوی. الهی ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی، مؤمنانرا گواهی، چه بود که افزایی و نکاهی! الهی چه عزیزست او که تو او را خواهی ور بگریزد او را در راه آیی. طوبی آن کس را که تو او

رائی آیا که تا از ما خود کرائی؟» الحمد لله ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان.

خداوندی که ناجسته یابند، و نادریافته شناسند، و نادیده دوست دارند. قادر است بی احتیال، قیوم است بی گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و نعمت متعال، لم یزل و لا یزال، موصوف بوصف جلال و نعمت جمال. عجز بندگان دید در شناخت قدر خود، و دانست که اگر چند کوشند نرسند، و هر چند بیوسند نشناسند. و عزت قرآن بعجز ایشان گواهی داد که وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ بَكَمَالٍ تَعَزَّزَ وَ جَلال وَ تقدس ایشان را نیابت داشت و خود را ثنا گفت، و ستایش خود ایشان را در آموخت و بآن دستوری داد، و رنه که یارستی بخواب اندر بدیدن اگر نه خود گفتمی خود را که الحمد لله و در کلّ عالم که زهره آن داشتی که گفتمی الحمد لله.

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

ترا که داند که ترا تو دانی، ترا نداند کس، ترا تو دانی بس. ای سزاوار ثناء خویش و ای شکر کننده عطاء خویش! رهی بذات خود از خدمت تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز، و بکلّ خود از شادی بتو عاجز، و بتوان خود از سزای تو عاجز. کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آئی، بنده آن ثنا ام که تو سزای آئی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آئی که گفتمی که من آنم آئی.

و بدان که حمد بر دو وجه است: یکی بر دیدار نعمت دیگر بر دیدار منعم. آنچه بر دیدار نعمت است از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن، و شکر وی را میان در بستن. تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا ببهشت رساند. و به
قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «أَوَّلُ مَنْ يَدْعِي إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.»
این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود بزبان حال میگوید:

وَ مَا الْفَقْرُ مِنْ أَرْضِ الْعَشِيرَةِ سَاقِنَا وَ لَكِنَّا جُنَّتَا بَلْقِيَاكَ نَسْعُدُ

ع صنما ما نه بدیدار جهان آمده ایم.

این جوانمرد در اشراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد. یکی

شنید و یکی دید و بیکی رسید. چه شنید و چه دید و بچه رسید؟ ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید، و با روز نخستین رسید. اجابت لطف شنید، توقیع دوستی دید، و بدوستی لم یزل رسید. این جوانمرد اول نشانی یافت بی دل شد، پس باز یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد.

بیر طریقت گفت: دو گیتی در سردوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست با دیده مرا خوشست تا دوست دروست از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست رب العالمین پروردگار جهانیان و روزی گمار ایشان، یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش دل روزی، یکی تن پرور بنعمت یکی دل پرور بران ولی نعمت. نعمت حظّ کسی است که جهد در خدمت فرو نگذارد، و راز ولی نعمت حظّ اوست کش امید بیدار اوست. طمع دیدار دوست صفت مردان است، پیروزتر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست.

عظمت همّة عین طمعت فی آن تراکا او ما یکفی لعین ان تری من قدر آکا آن غداء دل دوستان که در پرورش جان بکار دارند و شبانروز از حضرت عزت بادرار؟ بایشان میرسانند آنست که مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفت «أَظْلَّ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَ يَسْقِينِي»

طعامهای لذیذ و شرابهای روشن مروّق می نخورد و دیگران را نیز میگفت «ایاکم و النّعم فانّ عباد الله لیسوا بالمتنعّمین»

گفتند یا سید چرا می نخوری؟ گفت ما را از شراب مطالعه جمع چنان مست کرده اند که پروای شراب مروّق شما نیست. صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه عصمت تاختن بخلوت خانه او بردند که تا مگر جرعه یابند از آن شراب، این پشت دست بروی ایشان وانهاد، که «انّ لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب و لا نبیّ مرسل.»

گفتند این شرب خاصّ آن کس است که آیات کبری در راه دیده او تجلی کرد و او برین ادب بود که ما زاغ البصر و ما ظغی.

ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در او فتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان حسن تو ببرد آب و جاه همگان
رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی یربّی نفوس العابدین بالتأیید و یربّی قلوب الطاهرین بالتشدید و یربّی
احوال العارفين بالتوحید کسی که تربیت وی از راه توحید یابد مطعومات عالمیان او را
چه بکار آید؟

کسی کش مار نیشی بر جگر زد و را تریاق سازد نی طبرزد
عالمیان در آرزوی طعام اند و این جوانمردان طعام در آرزوی ایشان. عتبه بن الغلام
شاگرد یزید هارون بود او را فرمود که خرما نخورد، مادر عتبه روزی در نزدیک یزید
هارون شد خرما میخورد گفت پس چرا پسر مرا ازین باز زنی که خود میخوری؟ یزید
گفت پسر تو در آرزوی خرماست و خرما در آرزوی ما، ما را مسلم است و او را نه.
خلق عالم در آرزوی بهشت اند و بهشت در آرزوی سلمان، چنانک در خبر است
«انَّ الْجَنَّةَ لَتَشْتَاقُ اِلَى سَلْمَانَ.»

لا جرم فردا او را بهشت ندهند که از آتش ور گذرانند، و در حضرت احدیت بمقام
معاینش فرو آرند

فالفقراء الصّبر جلساء الله عزّ و جل يوم القيامة.

اگر این روز آرزوست از خود برون آی چنانک مار از پوست، جز از درگاه او خود را
میسند که قرارگاه دل دوستان فناء قدس اوست.

چهره عذرات باید بر در وامق نشین عشق بو دردات باید گام سلمان وار زن
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنُ بِمَا رُوِّحَ، وَ الرَّحِيمِ بِمَا لُوِّحَ، فَالتَّرويحُ بالمبار و التلويح بالانوار.
رحمن است که راه مزدوری آسان کند، رحیم است که شمع دوستی برافروزد. در راه
دوستان مزدور همیشه رنجور، در آرزوی حور و قصور، و دوست خود در بحر عیان
غرقه نور.

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید
رحمن است که قاصدان را توفیق مجاهدت داد، رحیم است که واجدانرا تحقیق مشاهدت
داد. آن حال مرید است و این صفت مراد. مرید بچراغ توفیق رفت به مشاهده رسید، مراد

بشمع تحقیق رفت بمعاینه رسید. مشاهده برخاستن عوائق است میان بنده و میان حق، و معاینه هام دیداری است. چنانک بنده یک چشم زخم غائب نشود بچشم اجابت فرا محبت می‌نگرد، بچشم حضور فرا حاضر می‌نگرد، و بچشم انفراد فرا فرد می‌نگرد، بدوری از خود نزدیکی وی را نزدیک شود و بگم‌شدن از خود آشکارایی وی را آشنا گردد، بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بود، که او نه از قاصدان دور است نه از طالبان گم، نه از مریدان غایب.

رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوتاه‌بینان ز هفتاد و دو ملت داوری

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: اشارت است بدوام ملک احدیت و بقاء جبروت الهیت.

یعنی که هر ملکی را روزی مملکت بآخر رسد و زوال پذیرد و ملکش بسر آید و حالش بگردد، و ملک الله بر دوام است امروز و فردا، که هرگز بسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم هیچ چیز و هیچکس از ملک و سلطان وی بیرون نیست و کس را چون ملک وی ملک نیست. امروز ربّ العالمین و فردا مالک یوم الدّین، و کس را نبود از خلقان چنین. عجا کار رهی چون میداند؟ که در کونین ملک و ملک الله راست بی شریک و بی‌انباز و بی حاجت و بی‌نیاز، پس اختیار رهی از کجاست؟ آن را که ملک نیست حکم نیست، و آن را که حکم نیست اختیار نیست، و ربّک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة.

و گفته‌اند: معنی دین اینجا شمار است و پاداش میگوید مالک و متولّی حساب بندگان منم تا کس را بر عیوب ایشان و قوف نیفتد که شرمسار شوند، هر چند که حساب کردن راندن قهر است، اما پرده از روی کار برنگرفتن در حساب عین کرم است، خواهد تا کرم نماید پس از آنک قهر راند. اینست سنّت خدای جلّ جلاله هر جای که ضربت قهر زند مرهم کرم برنهد.

پیر طریقت گفت: فردا در موقف حساب اگر مرا نوایی بود و سخن را جایی بود گویم بار خدایا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هرگز جز ترا از دل نخواست است. دیگر تصدیقی که هر چه گفتم که راست است. سدیگر چون باد کرم برخاست است دل و جان جز ترا نخواست است.

جز خدمت روی تو ندارم هوسی من بی تو نخواهم که بر آرم نفسی

ایّاک نعبد و ایّاک نستعین اشارت بدو رکن عظیم است از ارکان دین و مدار روش دین داران باین هر دو رکن است: اول تحلیه النفس بالعبادة و الاخلاص، خود را آراسته داشتن بعبادت بی ریا و طاعت بی نفاق. رکن دیگر تزکیه النفس عن الشرك و الالتفات الی الحول و القوة. نفس خود را منزی کردن، و از شرک و فساد پاک داشتن، و تکیه بر حول و قوت خود ناکردن. آن تحلیت اشارت است بهر چه می‌باید در شرع، و این تزکیت اشارت است بهر چه می‌باید در شرع. درنگر باین دو کلمه مختصر که جمله شرایع دین از این دو کلمه مفهوم میشود کسی را که در دل آشنایی و روشنایی دارد، تا ترا محقق شود آنچه مصطفی گفت علیه السّلام: «اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا.» و گفته‌اند ایّاک نعبد توحید محض است، و هو الاعتقاد ان لا یستحقّ للعبادة سواه. داند که خداوندی الله را سزاوار است، و معبود بی‌همتا اوست که یگانه و یکتاست و ایّاک نستعین اشارت است بمعرفت عارفان و هو العرفان بآنّه سبحانه متفرد بالافعال کلّها، و انّ العبد لا یستقلّ بنفسه دون معونته. و اصل آن توحید و ماده این معرفت آنست که حق را جلّ جلاله بشناسی بهستی و یکتایی، پس بتوانایی و دانایی و مهربانی، پس به نیکوکاری و دوستداری و نزدیکی. اول بناء اسلامست، دوم بناء ایمان است سوم بناء اخلاص. راه معرفت اول بیدار تدبیر صانع است در گشاد و بند صنایع راه معرفت، دوم بیدار حکمت صانع است در خود شناختن نظائر راه معرفت، سوم بیدار لطف مولی است در ساختن کارها و در فرا گذاشتن جرمها، و این میدان عارفان است و کیمیاء محبان و طریق خاصگیان.

اگر کسی گوید چه حکمت را ایّاک در پیش کلمه نهاد و نعبدک نگفت با آن که لفظ نعبدک موجزتر است و معنی هم چنان میدهد؟ جواب آنست که این از الله، بنده را تنبیه است تا بهیچ چیز بر الله پیشی نکند و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله، از الله بعبادت خود نگرده از عبادت خود بالله.

پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری گفت: ازینجاست که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب، و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب. مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص

از طاعت، عاصی را معصیت از عذاب رسید نه عذاب از معصیت. برای آنک رهی رفته سابقه است بدست او نه استطاعت و نه عجز است. بهیچ کار بر الله بیشی نتوان یافت. او که پنداشت بر الله بیشی توان یافت وی از الله خبر نداشت. از اینجا بود که مصطفی ع گفت به ابو بکر چون در غار بودند لا تحزن ان الله معنا ذکر معبود فرا پیش داشت و ادب خطاب در آن نگه داشت لا جرم او را فضل آمد بر موسی که گفت ان معی ربی موسی از خود به الله نگرست و مصطفی از الله بخود نگرست. این نقطه جمع است و آن عین تفرقه، و شتان ما بینهما پیر طریقت گفت از او به او نگرند نه از خود به او که دیده با دیده و ر پیشین است و دل با دوست نخستین.

اهدنا الصراط المستقیم عین عبادت است و مخ طاعت، دعا و سؤال و تضرع و ابتهاج مؤمنان، و طلب استقامت و ثبات در دین یعنی دلنا علیه و اسلک بنافیه و ثبتنا علیه. مؤمنان میگویند بار خدایا راه خود بما نمای و انگه ما را در آن راه بر روش دار و انگه از روش بکشش رسان. سه اصل عظیم است: اول نمایش، پس روش، پس کشش، نمایش آنست که رب العزة گفت یریکم آیاته.

روش آنست که گفت لترکبن طبقا عن طبق. کشش آنست که گفت و قربنا نجیا مصطفی ع از الله نمایش خواست گفت «اللهم ارنا الاشياء كما هی»
و روش را گفت «سیر و اسبق المفردون»
و کشش را گفت «جذبة من الحق توازی عمل الثقلین»

مؤمنان درین آیت از الله هر سه میخواهند که نه هر که راه دید در راه برفت، و نه هر که رفت بمقصد رسید. و بس کس که شنید و ندید و بس کس که دید و نشناخت و بس کس که شناخت و نیافت.

بسا پیر مناجاتی که از مرکب فرو ماند بسا یار خراباتی که زین بر شیر نر بندد

و یقال فی قوله اهدنا اقطع اسرارنا عن شهود الاغیار، و لوح فی قلوبنا طوابع الانوار و افراد قصورنا الیک عن دنس الآثار، و رقنا عن منازل الطلب و الاستدلال، الی ساحات القرب و الوصال، و حل بیننا و بین مساکنة الامثال و الاشکال بما تلافنا به من وجود الوصال، و تکاشفنا به من شهود الجلال و الجمال.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ گفته‌اند این راه و روش اصحاب الکهف است که مؤمنان خواستند گفتند خداوند راه خود بر ما بی ما تو بسر بر، چنانک بر جوانمردان اصحاب الکهف فضل کردی، و نواخت خود برایشان نهادی، ایشان را سر ببالین انس باز نهادی، و تولی کشش ایشان خود کردی، و گفتی در این غار شوید و خوش بخسبید که ما خواب شما عبادت جهانیان برگرفتیم، خداوند ما را از آن نعمت و نواخت بهره کن، و چنانک بی ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما بفضل خود بسر بر، که هر چه ما کنیم بر ما توان بود، و هر چه تو کنی ما را اساس عزّ در جهان بود.

بیر طریقت گفت: الهی نمیتوانیم که این کار بی تو بسر بریم نه زهره آن داریم که از تو بسر بریم، هر گه که پنداریم که رسیدیم از حیرت شمار واسر بریم. خداوند کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم تا باز بآن روز رسیم میان آتش و دودیم، اگر بدو گیتی آن روز یابیم بر سودیم، و بر بود خود را دریابیم به نبود خود خشنودیم.

و گفته‌اند: انعمت علیهم بالاسلام و السنّة اسلام و سنّت درهم بست که تا هر دو بهم نشوند بنده را استقامت دین نبود. در آثار بیارند که شافعی گفت: حقّ را جلّ جلاله بخواب دیدم که مرا گفت: تمنّ علیّ یا بن ادریس. از من آرزوی خواه ای پسر ادریس گفتم امتنی علیّ الاسلام. یا رب مرا میرانی بر اسلام میران گفتا الله گفت قل و علیّ السنّة بگو و بر سنّت بیکدیگر خواه از من، که اسلام بی سنّت نیست، و هر چه نه با سنّت است آن دین حق نیست. مصطفی ع از اینجا گفت: لا قول الا بعمل و لا قول و عمل الا بنیّة و لا قول و عمل و نیّة الا باصاۃ السنّة

گفته‌اند اسلام بر مثال شجره است و سنّت بر مثال چشمه آب، درخت را از چشمه آب گریز نیست همچنین اسلام را از سنّت گریز نیست. هر سینه که بعزّت اسلام آراسته گشت مدد گاهی از نور سنّت آن اسلام را پدید کرده آمد، اینست که رب العالمین گفت أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. یقال هو نور السنّة. و در خیر است که فردا در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند هر کسی را پای بکردار خویش فرو شده و سر در پیش افکنده و بکار خویش درمانده، مدهوش و حیران، افتان و خیزان، تشنه و عریان، همی ناگاه شخصی مروّح و مطیّب از

مکنونات غیب بیرون خرامد و تجلی کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسد همه خوش بوی شوند و در طرب آیند، گویند بار خدایا این چه روح و راحت است؟ این چه جمال و کمال است؟ خطاب درآید که این چهره جمال سنت رسول ماست، هر کس که در سرای حکم متابِع سنت بودست او را بار دهید تا قدم امن در سرا پرده عزّ او نهد، و هر که در آن سرای از سنت بیگانه بودست ردّوه الی النَّار او را بدوزخ دهید که امروز هم بیگانه است، و هم رانده.

سنّی و دین دار شو تا زنده مانی زانک هست هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ خداوندا ما را از آنان مگردان که ایشان را بخود باز گذاشتی، تا به تیغ هجران خسته گشتند و بمیخ ردّ بسته شدند. آری چه بار کشد حبلی گسسته؟ و چه بکار آید کوشش از بنده نایسته؟ و در بیگانگی زیسته؟ امروز از راه بیفتاده، و راه کثر راه راستی پنداشته، و فردا درخت نومیدی بیر آمده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و منادی عدل بانک بیزاری در گرفته که ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

گفتم که بر از اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تختم خود را چو بمیزان خرد بر سختم از بنگه دونیان کم آمد رختم

اکنون ختم کنیم سورة الحمد را بلطیفه از لطایف دین: بدانک این سوره را مفتح الجنة گویند، کلید بهشت از انک درهای بهشت هشت است: و گشاد هر دری را قسمی از اقسام علوم قران معین است. تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و بآن معتقد نشوی این درها بر تو گشاده نشود. و سورة الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدهای بهشت است: یکی از آن ذکر ذات خداوند جلّ جلاله (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، دوم ذکر صفات (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، سیم ذکر افعال (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)، چهارم ذکر معاد (وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) پنجم ذکر تزکیه نفس از آفات (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، ششم تحلیه نفس بخیرات، و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است، هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند در حق ایشان (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، هشتم ذکر احوال بیگانگان و غضب خداوند بریشان (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ)، این هشت قسم از اقسام علوم بدلائل اخبار و

آثار هر یکی دری است از درهای بهشت و جمله درین سوره موجود است پس هر آن کس که این سوره باخلاص برخواند در هشت بهشت بروی گشاده شود. امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان، در جوار رحمان، و ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن. هکذا صحّ عن النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

۲ - سورة البقرة

التوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) سرّ خداوندست در قرآن

ذَلِكِ الْكِتَابُ اِیْنِ اَنْ نَامِهْ اَسْت. لَا رَیْبَ فِیْهِ كِهْ دَرِ اَنْ شَكْ نِیْسْت. هُدًى لِّلْمُتَّقِیْنَ (۲) راه نمونی پرهیزگاران را.

الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ اِیْشَانِ كِهْ بِنَا دِیْدِهْ وَ پُوشِیْدِهْ مِیْگِرُونْد. وَ یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ بِیْاِیْ مِیْدَارِنْد بَهَنْگَامْ خُویْش. وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ (۳) وَ زَانِجِهْ اِیْشَانِ رَا رُوزِیْ دَادِیْمْ هَزِیْنِهْ مِیْکِنْنْد.

وَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ وَ اِیْشَانِ كِهْ مِیْگِرُونْد بِمَا اُنزِلَ اِلَیْكَ بِاَنْجِهْ فَرُو فَرَسْتَادِهْ اَمْدُ بَرِ تُو اَزِ قُرْآنِ، وَ جِزِ زَانِ هَرِ چِهْ بُوْدِ اَزِ بِیْغَامِ وَ فَرْمَانِ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ هَرِ چِهْ فَرُو فَرَسْتَادِهْ اَمْدُ بِیْشِ اَزِ تُو اَزِ سَخْنِ وَ كَتَبِ وَ صَحْفِ. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ (۴) وَ بَسْرَاِیْ اَنْ جِهَانِیْ بِیْ گَمَانِ مِیْگِرُونْد.

اُولٰٓئِكَ عَلٰی هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ اِیْشَانِ كِهْ بَدِیْنِ صَفْتِاَنْدُ بَرِ رَاهِ نَمُونِیْ وَ نَشَانِ رَاسْتِ اَنْدَازِ خُداوَنْدِ اِیْشَانِ.

وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَ اِیْشَانَنْدِ كِهْ بَرِ بِیْرُوزِیْ وَ نِیْكِیْ بَمَانَنْدِ جَاوَدَانِ.

التوبة الثانية

الم بدانک این سورة البقره را فسطاط القرآن گویند از بسیاری احکام و امثال که در آنست، و در زمان وحی هر که این سورة و آل عمران خوانده بودی او را خبر میگفتند، و در میان قوم محترم و مکرم بود و در چشمها بزرگ.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم لشکری بجایی میفرستاد و در میان ایشان پیران و مهتران بودند، یکی که از ایشان بسن. کمتر و کهنتر بود بریشان امیر کرد بسبب آنک سورة البقره دانست.

گفتند: «یا رسول الله هو احدثنا سنا. قال معه سورة البقره»

و در خبرست از مصطفی ع که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آید در صورت دو میغ و بر سر خواننده آن سایه می‌دارند. و گفت هر خانه که در آن سوره البقره بر خوانند سه شبان روز شیطان از آن خانه بگریزد. عبد الله بن مسعود گفت شیطان بر عمر خطاب رسید در کویبی از کویهای مدینه و با وی برآویخت عمر او را بر زمین زد، شیطان گفت دعنی حتی اخبرک بشیء یعجبک، عمر دست از وی بازگرفت، آنکه گفت یا عمر بدانک شیطان هر گه که از سوره البقره چیزی بشنود بگدازد از شنیدن آن و بگریزد. و له خبیج کخبیج الحمار.

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَعَلَّمُوا الْبَقْرَةَ فَإِنَّهَا بَرَكَةٌ، وَ تَرَكَهَا حَسْرَةٌ وَ لَنْ تَسْتَطِيعَهَا الْبَطَلَةُ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ مَا الْبَطَلَةُ؟ قَالَ السَّحْرَةُ.

و عن وهب بن منبه قال من قرأ في ليلة الجمعة سورة البقره و آل عمران كان له نور ما بين عجيبا و غريبا. قال وهب عجيبا اسفل الارضين و غريبا العرش: ابو اليمان الهوزني گفت: در عهد ما مردی بود تازه جوان، شبی بخفت، بامداد که برخاست موی سرو محاسن وی همه سپید بود. گفتیم چه رسید ترا در خواب؟ گفت قیامت نمودند ما را در خواب، و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جبری باریک بر حد تیغ شمشیر، و مردم را بنامهای ایشان میخواندند و بر آن جسر میگذرانیدند، یکی می رست و دیگری می خست، یکی میگذشت و یکی در آتش می افتاد، آن گه مرا خواندند بنام خود رفتم بر آن جسر و میلرزیدم و برآست و چپ میچسبیدم، آخر دو مرغ سفید را دیدم یکی برآست و یکی بچپ و مرا راست میداشتند و از آتش نگاه میداشتند، تا آخر بآن جسر باز گذشتم. آن گه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید و کی آید؟ گفتند. ما سوره البقره و آل عمران که الله تعالی ترا بما خلاص داد که ما را بسیار خوانده‌ای.

بو ذر غفاری از مصطفی پرسید که از قرآن کدام سوره مه؟ جواب داد که سوره البقره. پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسی که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عز و جل.

و در سوره البقره پانزده مثل است، و صد و سی حکم، و خود در آیه دین بآخرسوره چهارده حکم است، و جمله سوره دویست و هشتاد و شش آیت است بعدد کوفیان.

و شش هزار و صد و یازده کلمت است، و بیست و پنج هزار و پانصد حرف، و در مدنی شمرند این سوره را که از اوّل تا آخر بمدینه فرو آمد، مگر آیت وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که این آیت بکوه منافرود آمد روز عید اضحی و مصطفی در آخر خطبه عید بود و این آیت هم در مدنی شمرند که مصطفی آن گه مقام بمدینه داشت. و هر چه از قرآن در آن ده سال یا سیزده سال آمد که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال آمد که مصطفی بمکه بود آن همه مدنی است، هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر. چنانک قرآن آمد به تبوک و بدر و طائف آن همه مدنی شمرند، که آن گه مقام بمدینه داشت، نه بینی که شب معراج بشام قرآن برو فرو آمد. و بآسمان او را قرآن دادند و آن همه مکی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بودند. و درین سوره بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فیه و چنانک بآن رسیم و شرح دهیم ان شاء الله.

اکنون تفسیر گوئیم: بسم الله الرحمن الرحيم الم: علما را اختلاف است باین حروف هجا که در ابتداء سورتهاست، محققان علما بر آنند که این از متشابهات قرآن است، که علوم خلق از آن قاصر است و الله بدانستن آن مستأثر. میگوید وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. الله داند که چرا این حروف از دیگر حروف اولی تر بود بیان کردن، سرّ این بجز الله نداند. بو بکر صدیق ازینجا گفت «الله را در هر کتاب سرّیست و سرّ او در قرآن این حروف است» بعضی از مفسران گفتند که این نام سوره است بدلالت این خبر که مصطفی علیه السلام گفت: «ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان یخلق السماوات و الارض بالف عام». الله تعالی طه و یس برخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین بهزار سال، معنی آنست. که سوره طه و یس جمله برخواند پس دلیل است اینکه طه و یس نام سوره است. ابن عباس گفت: سوگندهاست که الله تعالی یاد میکند بحروف هجا که مدار نامهای نیکو و صفتهای بزرگوار خداوند عزّ و جل باین حروف است.

و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجی است، و در لغت عرب رواست که جمله را ببعض عبارت نهند چنانک گفت اذا قيل لهم اركعوا لا یركعون ركوع گفت و مراد بآن جمله نمازست و قال تعالی وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ یرید به الصلاة و قال تعالی بما قَدَّمْتُ

أَيُّدِيكُمْ یعنی به جمیع الأبدان. فکذلک عبّر الله تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف. و هم از ابن عباس روایت کنند که گفت: الم ای انا الله اعلم چنانست که الف اشارت است بانا و لام اشارت است با علم. هر حرفی بجای خویش معنی میدهد بر خویش. و گفته‌اند الم معنی آنست که الم بک جبرئیل ای نزل به علیکم. یعنی این آن حروف است که جبرئیل از آسمان فرود آورد بشما.

و گفته‌اند که رسول خدا در صدر اسلام در نمازها قراءت آشکارا خواندی، مشرکان بر در مسجد بایستادند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه. یکی صغیری میکرد و یکی دست میزد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود، که رسول خدا هر گه که قرآن خواندی هر کس که شنیدی همگی دل خویش بوی دادی و بآن مشغوف گشتی، مشرکان چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند. رسول خدا چون دید که ایشان چنین میکنند در نماز پیشین و دیگر جهر بگذاشت و قراءت نرم خواند.

اما در نمازهای دیگر هم چنان باواز میخواند، و مشرکان هم چنان آمدند و تصفیر و تصفیق میکردند، و رسول خدا بآن دلنگ و رنجور میشد پس ربّ العالمین ان حروف تهجّی فرو فرستاد بیرون از عادت و بر خلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن بشنیدند، ایداء رسول بگذاشتند، و از تعجب بآن سخن باستماع آن و ما بعد آن مشغول شدند و این قول ابو روق است و اختیار قطرب.

قومی گفتند این حروف در ابتداء سورتها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه عرب بر صدق نبوت و رسالت مصطفی، که چون کافران گفتند اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكَ اِفْتَرَاهُ این قرآن سخنیست که محمد صلی الله علیه و آله و سلّم از ذات خویش میگوید و از بر خویش مینهد، «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا.» اگر خواهیم ما نیز هم چنان بگوئیم. ربّ العالمین گفت: اگر چنانست که شما می‌گویید فأتوا بسورة من مثله، شما نیز از بر خویش سوره چنان بنهید، که این کتاب از این حروف تهجّی است که لغت شما و زبان شما و کلام شما بنا برین حروف است. پس چون نتوانستند و از آن درماندند معلوم شد که قرآن معجز است.

و اهل سنت گفته‌اند این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآن را حروف است و بحروف قایم است، و هر که جز این گوید حقّ را مکابر است و معاند، و در آن ملحد.

و بدانکه مردم درین حروف سه گروه‌اند: قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق هم در کلام مخلوق، قومی گویند در قرآن نامخلوقست و در غیر قرآن مخلوق، و این هر دو فرقه بر باطلند. و از حق دور بآنچه گفتند، و فرقه سوم اهل سنت‌اند که گفتند: حروف هر جای که هست علی الاطلاق نامخلوقست بی آنکه در آن تفصیل آرند یا تمییز کنند، و دلیل بر قول اهل سنت از قرآن آنست که میگوید آن را که آفریند کُنْ فَيَكُونُ اگر این کاف و نون مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این «کن» با آن دو حرف بآفریند. و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خلق آن را، و این هرگز به نرسد معلوم شد که حرف باصل نه مخلوقست. و از جهت سنّه امیر المؤمنین علی ع گفت مصطفی را پرسیدم از ابجد هوّز حطّی، فقال «یا علی ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد: الالف من الله و الباء من الباری و الجیم من الجلیل»

رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدای عزّ و جل است و نامهای خدا باجماع قدیم است، ازینجا گفت عیسی ع در بعضی از اخبار که بنامهای الله سخن میگویند اینان انگه بوی عاصی میشوند. و یکی پیش احمد بن حنبل نشسته بود گفت فلان کس میگوید. که الله چون حرف را بیافرید اضطجعت اللام و انتصبت الالف فقالت لا اسجد حتی اؤمر. امام احمد گفت این سخن کفر است و گوینده این کافر، من قال ان حروف التهجی محدثه فهو کافر، قد جعل القرآن مخلوقا. و شافعی گفت «لا تقولوا بحدث الحروف فان اليهود اول من هلکت بهذا و من قال بحدث حرف من الحروف فقد قال بحدث القرآن.»

ذلک الکتاب: ذلک بمعنی هذا میگوید این نامه و معلوم است در لغت عرب که هذا آن اشارتست که فرا چیز موجود توان گفت دلیل است این و نظایر این هر جای که «هذا القرآن» گفت که قرآن بزمین است و موجود، و حاصل بحقیقت، و خلق بموجود محجوج‌اند نه بمعنوم.

الکتابُ لا ریبَ فیهِ: الف و لام تعریف است، پرسی آنست که این آن نامه است که در آن هیچ شک نیست و روا باشد که گویی این آن نامه است که از الله بیاید هیچ شک نیست، منه بدأ و الیه یعود. و اگر بر لا ریب وقف کنی نیکوست معنی آن بود که نامه این است بی

هیچ شک چنانک گویی «دار فلان هی الدار، خطّ فلان هو الخطّ» سرای فلان کس سرای چنان بود، خط فلان کس خط چنان بود آن گه ابتدا کن فیهِ هدیّ لِلْمُتَّقِينَ در آن نامه هدی است متقیان را و اگر خواهی به پیوند ذلک الْکِتَابُ لا ریبَ فیهِ این آن نامه است که شور دل را جای نیست در آن، پس هدی در موضع نصب باشد بر نعمت یا بر مدح ای نزل هدی یا انزلناه هدی.

ریب شور دل بود و آمیغ رای

قال النبی: یدهب الصالحون اسلافا و یبقی اهل الریب.»

قال بعضهم «اهل الریب من لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر.»

اگر کسی گوید لا ریب فیهِ اقتضاء آن میکند که کس را در قرآن شک نباشد و در گمان نبود، و معلوم است که ایشان که باین مخاطب بودند در آن بشک بودند که یکی از ایشان میگفت اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِینٌ یکی میگفت اَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ یکی میگفت اِنَّ هَذَا اِلَّا اِفْکٌ اَفْتَرَاهُ. جواب آنست که لا ریب اگر چه بلفظ نفی است بمعنی نهی است یعنی لا ترتابوا فیهِ، چنانک جای دیگر گفت: فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالٌ فِی الْحُجِّ وَ قَد تَرَى مِنْ الْحَاجِّ مِنْ یُرْفِتُ وَ یَفْسُقُ وَ یَجَادِلُ، فَمَعْنَاهُ اِذَا لَا تَرَفْتُوا وَ لَا تَفْسُقُوا وَ لَا تَجَادَلُوا. و محتمل آن بود که نفی ریب با هدی شود یعنی لا ریب فیهِ، اِنَّ هَدِیَ لِلْمُتَّقِینَ.

و «هدی» در قرآن بر دو وجه است یکی بمعنی دعا، و بیان دیگر بمعنی هدایت و توفیق. اما انک بمعنی دعا است آنست که گفت جلّ جلاله و انک لتهدی الی صراط مستقیم. اینجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مصطفی جز دعا نبود چنانک گفت «انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و تهدی من تشاء انت ولینا. و کذلک قوله و اما ثمود فهدیناهم اینهم بمعنی دعاست که ثمود را هدایت نبود. وجه دیگر هدی بمعنی توفیق و تعریف است که الله بآن مستأثر است، و در قرآن دویست و سی و شش جای ذکر هدی است و حقیقت معانی آن همه باین دو اصل باز گردد که گفتیم.

لِلْمُتَّقِینَ یعنی الذین یتقون الشرک. متقی اینجا موحد است، و تقوی از شرک، و دلیل برین آیت آنست که بر عقب می آید و مصطفی ع گفت: جماع التّقوی فی قول الله عزّ و جل انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان.»

الآية. و حقیقت تقوی پرهیزگاری است یعنی که بطاعت خدا بپرهیزد از خشم و عذاب خدا، يقال اتقى فلان بترسه اذا تحرز به. و اصل آن پرهیزگاری از شرک است و هو المعنى بقوله تعالى وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ إِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ. و بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ پس پرهیزگاری از معاصی و هو المراد بقوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ پس پرهیزگاری از شبهات و فضولات و هو المشار اليه بقوله: امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى و بقوله إِنْ أُولِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ.

اما وجه تخصيص متقيان بهدایت قرآن درین آیت پس از آنک جای دیگر خلق را بر عموم گفت «هُدًى لِلنَّاسِ» آنست که همه خلق بآن محجوج اند و بران خوانده، و متقيان على الخصوص بآن منتفع اند و بآن راه راست یافته. این همچنانست که بر عموم گفت «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» پس جای دیگر تخصيص کرد و گفت «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی انما ينفع بالانذار من اتبع الذکر كما ان القرآن هدى للناس على العموم و المتقون ينتفعون بالهدى. و به قال بعضهم «القرآن هدى للمتقين و شفاء لما فى صدور المؤمنین، و وقر فى آذان المكذبین و عمى لابصار الجاحدين، و حجة بالغة على الكافرين فالمؤمن به مهتد و الكافر به محجوج.»

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی يؤمنون بالله و ملائکته و کتبه و رسله و اليوم الآخر و الجنة و النار و لقاء الله و الحياة بعد الموت و البعث فهذا غيب كله هر چه وراء دیوار است از تو غیب است خدای را نادیده می دوست داری و بیکنایى وى می اقرار دهی ایمانست بغيب، مصطفى را نادیده می استوار گیری و برسالت و نبوت وى گواهی دهی ایمان است بغيب. حارث قیس از تابعین بود روزی میگفت فرا عبد الله مسعود که یا اصحاب محمد نوشتان باد دیدار مصطفى و مجالست و صحبت وى که یافتید عبد الله گفت ان امر محمد کان نبیا لمن رآه و الذى لا اله غيره ما آمن مؤمن افضل من ایمان بغيب. یعنی شما که او را ندیدید ایمان شما فاضلتر است که ایمان بغيب است، ثم قرأ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. برین تفسیر باء که متصل بغيب است باء حال گویند نه باء تعدیه فکانه قال الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بى وهم غائبون، لم یأتوا بعده، و یشهد لذلك ما روى ابن عباس قال قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم «أى الخلق اعجب ایمانا قالوا الملائكة. قال و كيف لا تؤمن الملائكة و هم يرون ما يرون،

قالوا الانبياء قال و كيف لا يؤمن الانبياء و هم يرون الملائكة تنزّل عليهم؟ قالوا فمن هم يا رسول الله؟ قال قوم يأتون من بعدكم يؤمنون بي و لم يروني، و يصدّقونني و لم يروني. و روى في بعض الاخبار أنّهم قالوا يا رسول الله هل من قوم اعظم منّا اجرا أمّا بك و أتبعناك؟ فقال ما يمنعكم من ذلك و رسول الله بين اظهر كم ياتيكم بالوحى من السماء، بل قوم يأتون من بعدى يأتهم كتاب بين لوحين فيؤمنون به و يعملون بما فيه، اولئك اعظم اجرا منكم

ابن جريج گفت: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ يَعْنَى بِالْوَحَى نَظِيرُهُ قَوْلُهُ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ اى على الوحى. و قوله عنده علم الغيب اى علم الوحى و قوله عالم الغيب فلا يظهر على غيبه اى على وحيه و قيل معناه يؤمنون بالقدر.

شيخ الاسلام انصارى گفت: غيب بر سه گونه است: غيبى هم از چشم و هم از خرد، و غيبى از خرد نه از چشم، و غيبى از چشم نه از خرد. اما آن يكى كه از چشم غيب است نه از خرد آخرت است سراى آن جهانى و فرشتگان روحانى، و جنیان از چشم پوشيده‌اند اما علم را حاصلند و در عقول معلوم. و آنچه از عقل غيب است نه از چشم لونهاست و صوتها، چشم را و حس را حاصل‌اند و از عقول غيب. و او كه از عقل غيب است و از چشم امروز الله تعالى است در دنيا از چشم و خرد هر دو غيب است. و فردا در آخرت از عقل غيب است، مؤمنان باين همه گرویده‌اند در تصديق خبر بنور تعريف. و قال الاصمعى سألتنى اعرابيه عن الغيب، فقلت الجنة و النار فقالت هيهات اشرف الغيب على الغيب اى اشرف الله على القلوب الغائبة، فأمنت به سرا.

و يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ. و نماز پيای میدارند اين نماز فريضة است و اين اقامت نگه داشت وقت آنست. و هر چه در قرآن از اقامت است، اقيموا الصلّاة و اقاموا الصلّاة و يقيمون الصلّاة همه پيای داشتن و نگه داشتن وقت اول است آن كه فرمان متوجه گردد و حجّت لازم، و خطاب واقع، و مصطفى صلى الله عليه و آله و سلّم گفت: اول الوقت رضوان الله و آخره عفو الله.

اینست اختيار. شافعى گفت. رضاء الله دوستتر دارم از عفو او. و رضا برتر از عفو است هر كس كه رضا يافت عفو يافت، و نه هر كس كه عفو يافت رضا يافت.

و بدانک از ارکان دین پس از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست، در قرآن جایها ذکر توحید و ذکر نماز در یک نظام آورد، چنانک گفت لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ.

و مصطفی گفت نماز عماد دین است

من ترکها فقد هدم الدین.

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ.

و عزت قرآن تهدید میکند کسانی را که در نماز تقصیر کنند و حقوق آن فرو گذارند و

گفت: فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيًّا

و اندر قرآن هزار جای ذکر نماز است بامر و بخر و بیان ثواب فعل آن، و نشان عقاب

ترک آن بتعریض و تصریح از بهر تصحیح اعتقاد اهل ایمان را. و عاقل چون در وضع و

شرع نماز تأمل کند و چونی نهاد وی بداند، و حکمت ترتیب وی بشناسد، و مناسبت

افعال و اقوال و اعمال و احوال نماز به بیند، یقین شود او را که نماز سرمایه سعادت است

و پیرایه شهادت. و بدانک هیچ عبادت مانند نماز نیست، و هر که بگذارد دلیل است که

وی را اندر دل نیاز نیست، و اندر جان با آفریدگار راز نیست. مصطفی گفت: لو يعلم

المصلی من یناجی ما التفت.

و در ابتداء اسلام مصطفی را اول بنماز شب فرمودند باین آیت که یا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ هَذِهِ كِنَايَةُ

عَنْ النَّائِمِ كَأَنَّهُ يَقُولُ أَيُّهَا النَّائِمُ اللَّيْلُ كُلُّهُ قَمٌ فَصَلِّ. مصطفی و یاران یک سال نماز شب

گزاردند و کاری عظیم پیش گرفتند و رنجی بسیار بر خود نهادند تا پایهای ایشان آماس

گرفت، و همه شب نماز میکردند هر چند که واجب بریشان نیمه شب بود یا سه یک و یا

دو سه یک بر تخییر، اما می ترسیدند که ازیشان چیزی فائت شود از آن همه شب در نماز

می بودند و البته نمی خفتند. چون یک سال بر آمد ناسخ این آمد که عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ. و

اول نسخی در شریعت در ابتداء اسلام این بود میگوید ما میدانیم که شما طاقت ندارید که

تا آخر عمر همه شب نماز کنید فَأَقْرُوا مَا تَيْسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. ای صلّوا ما تیسر من الصلاة آن

چندان که توانید نماز کنید بی تقدیری، قیل فی التفسیر و لو قدر حلب شاة پس یک سال

برین تخفیف بودند آن گه ناسخ این آمد و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و این مجمل بود کس ندانست که چندست مصطفی این مجمل را مفسر کرد و گفت خمس صلوات فی الیوم و اللیلة پس این نماز پنجگانه همه دو رکعت بودند آن گه دیگر باره در نماز پیشین و دیگر شام و خفتن بیفزودند و نماز بامداد و نماز مسافر باصل خویش بگذاشتند اینست اختلاف احوال نماز در ابتداء اسلام.

و اندر خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی اندر رسیدی و رسول اندر نماز بودی آن کس سلام گفتی رسول جواب دادی، پس عبد الله مسعود غائب شد مدتی و در حال غیبت وی سخن گفتن در نماز منسوخ گشت. چون عبد الله باز آمد رسول آن ساعت در نماز بود عبد الله سلام گفت. رسول جواب نداد، عبد الله غمگین گشت و متحیر نشست. چون رسول خدا سلام نماز باز داد وی را گفت چه رسید ترا یا عبد الله؟ گفت فریاد همی خواهیم از خشم خدای و رسول خدای رسول گفت چیست این سخن؟ عبد الله گفت سلام مرا جواب ندادی مصطفی گفت: ان فی الصلاة لشغلا عن السلام

اندر نماز چندان مشغولی هست که بسلام خلق نپردازم. پس معلوم گشت عبد الله را که سخن گفتن در نماز منسوخ شد. و بروایتی دیگر مصطفی علیه السلام گفت: ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس، انما هی قراءه و تسبیح و دعاء.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ رزق اینجا گفته اند که نصابهای زکاة است نصاب شتر و گاو و گوسپند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و صاع فطر و نفقه اینجا زکاة است پس آن گه صدقات خداوندان کفاف و ایثار درویشان بآن ملحق است. سدی گفت این نفقه مرد است بر عیال و زیردستان خویش که پیش از فرایض زکاة این آیت فرود آمد، و حقیقت رزق آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق و انتفاع گیرد، چون طعام و لباس و مسکن از وجه حلال یا از وجه حرام همه رزق است، الله اینهمه آفریده و به بنده رسانیده یکی را حلال روزی و بآن رستگار، یکی را حرام روزی و بآن گرفتار.

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال ان روح القدس نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها، فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب، خذوا ما حل و دعوا ما حرم.

قومی گفتند رزق تملیک است و ممّا رزقناهم ای ملّکناهم و این باطل است که مرغان هوا و ددان صحرا را از الله روزی میرسد و ایشان را ملک نیست. و داود علیه السّلام این دعا بسیار گفتی: یا رازق النّعاب فی عشه و جابر العظم الکسیر المهیض ای خداوندی که بچه مرغ را در آشیان روزی دهی گویند این بچه غراب را میگوید و ذلك انه یقال اذا تفقّأت عنه البیضه خرج ابيض کالشحمة فاذا راه الغراب انکره لیباضه فترکه، فیسوق الله تعالی البق علیه فتقع علیه لزهومة ربحه فیلقطها و یعیش بها الی ان یحمّم ریشه.

و یسودّ، فیعاوده الغراب و یألفه و یلقمه الحبّ.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ قَوْلَ عَبْدِ اللَّهِ مسعود و روایت ضحاک از ابن عباس آنست که این آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب فرو آمد. عبد الله سلام و اصحاب وی که بتورات و انجیل و زبور ایمان دادند و بپذیرفتند و بقرآن تمسک کردند. کلبی و سدی و جماعت مفسران گفتند مؤمنان این امت اند که ایشان بهرچه از آسمان فرو آمد از کتب و صحف ایمان آوردند، ربّ العالمین ایشان را در آن بستود و گفت یؤمنون بما انزل الیک میگردند ایشان بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن. و جز از آن که نه خود تنها قرآن بوی فرو آمد که هر چه سنت مصطفی است تا جبریل بوی فرو نه آمد نگفت و نهاد. و به قال تعالی وَا مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى. و در خبر است، که «نزل علی جبریل فلقننی السنّة کما لقننی القرآن.» و درست است که جهودان از مصطفی پرسیدند که بهترین جای کدامست و بدترین کدام؟ مصطفی گفت.

ما المسؤل باعلم من السائل حتی اسأل

جبریل از جبرئیل پرسید و همین گفت: حتی اسأل ربّ العزّة ثم نزل جبریل. فقال لقد دنوت من الله عزّ و جلّ دنوا ما دنوت مثله حتی کان بینی و بین الله عزّ و جلّ سبعون الف حجاب من نور فسألته عن خیر البقاع و شرها فقال «خیر البقاع المساجد و شر البقاع الاسواق.»

مذهب اهل سنت و جماعه آنست که هر چه برین نسق بروایت ثقات از مصطفی درست شود که الله گفت یا جبریل گوید که الله گفت چنانک در خبر است: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین، جای دیگر گفت اعددت لعبادی الصّالحین ما لا عین رأت، جای دیگر

گفت أنا اغنى الشركاء عن الشرك حرّمت الظلم على نفسى الصّوم لى و انا اجزى به انا عند ظنّ عبدى بى

هر چه از اين نمط آيد حكم آن حكم كتب منزل است، نامخلوق و نامجموعول، هر كه آن را مخلوق گويد يا لفظ و حروف آن مخلوق گويد ضالّ است و ملحد، و حقّ را مكابر.

و ما أنزلَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى توريه موسى و انجيل عيسى و زبور داود و صحف شيث و ادريس و ابراهيم. و فى حديث ابى ذر عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.

و روى أنه قال انزل على شيث خمسين صحيفة و انزل على اخنوخ و هو ادريس ثلثين صحيفة و انزل على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.

و بِالْآخِرَةِ يعنى و بالنشأة الآخرة، و قيل بالدار الآخرة. سميت آخرة لتأخرها عن الدنيا، و قيل لتأخرها عن اعيان الخلق.

هُمْ يُوقِنُونَ اليقين ضرب من العلم، يحصل بعد النظر و الاستدلال. و بعد ارتفاع الشك، و لذلك لا يوصف به البارئ جلّ جلاله. ربّ العالمين درين آيت و در صدر سوره لقمان نماز و زكاة و ايمان برستاخيز بى گمان در يك نظام كرد قرابين يكدیگر، از بهر آن كه آن قوم به رستاخيز يقين نبودند ميگرويدند گرويدنى گمان آميغ ميگفتند ما ندرى ما الساعة؟ ان نظنّ الا ظنّا و ما نحن بمستيقنين گفتند ما ندانيم كه اين رستاخيز چيست و حال آن چونست، ظن مى بريم و بيقين نميدانيم. الله تعالى بى گمان برين شرط كرد و با نماز و زكاة قرينه كرد.

اهل معانى و خداوندان تحقيق گفتند بناء ترتيب اين هر دو آيت بر تقسيم ايمانست از بهر آنك ايمان دو قسم است اول شناختن راه دين و اسباب روش در آن بشناختن و طلب وسيلت حق كردن و هو المشار اليه بقوله تعالى ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ و بقوله وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ. قسم ديگر از خود برخاستن است، و در راه دين برفتن، و رسيدن را بكوشيدن و هو المشار اليه بقوله وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ و بقوله هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ.

قسم اول صفت آن مؤمنان است كه در آيت اول ذكر ايشان رفت يعنى كه بشهادت زبان و

عبادت ارکان راه دین بشناختند و طلب وسیلت کردند. قسم دوم صفت ایشانست که در آیت دوم وصف الحال ایمان ایشان کرد که حقایق آیات تنزیل بدانستند، و ذوق آن بیافتند تا در روش آمدند و بمقصد رسیدند. همانست که رب العالمین در وصف ایشان گفت وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ جَائِي دِيْگَرِ گفْتِ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ. كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ. همانست که ایشان را وعده کرامت و ثواب داد گفت «وَ مَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيْهَا حُسْنًا».

ثُمَّ قَالَ تَعَالٰى اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدٰى مِّنْ رَبِّهِمْ اٰى صَوَابٍ وَ حَقٍّ وَ حِجَّةٍ اَسْت. وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اٰى الْبَاقُونَ فِي النِّعَمِ الْمَقِيْمِ، ادرکوا ما طلبوا، و نجوا من شرِّ ما منه هربوا.

فلح و فلاح کنایت است از بقا و بیرون آمدن، و بکامه رسیدن، و پاینده ماندن، میگوید ایشان که باین صفت اند بر راست راهی اند، و بر روشنایی، و آن صنف اول اند که از ایمان در قسم اول اند وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ صنف ثانی اند که بیروز آمدند و از هر چه میترسیدند ایمن گشتند، و بناز و نعیم جاویدان رسیدند.

این خطبه کتاب است و آفرین بر گرویدگان، و صفت ایمان ایشان، و خبر دادن از سرانجام کار ایشان در آن جهان.

النوبة الثالثة

«الم» التَّخاطَبُ بِالْحُرُوفِ الْمَفْرَدَةِ سَنَّةُ الْاِحْبَابِ فِي سِنِّ الْمَحَارِبِ فَهُوَ سِرُّ الْحَبِيْبِ مَعَ الْحَبِيْبِ، بَحِيْثٌ لَا يَطَّلَعُ عَلَيْهِ الرَّقِيْبُ.

بین المحبِّين سر ليس يفشيه قول و لا قلم للخلق يحكيه
 زان گونه پیامها که او پنهان داد یک ذره بصد هزار جان نتوان داد
 در صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه
 دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه آن ندانند، در نگارخانه دوستی
 رنگی است از بی رنگی که جز والهان از بی چشمی نه بینند:

جمال چهره جانان اگر خواهی که بینی تو دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بینا کن
 تا با موسی هزاران کلمه بهزاران لغت برفت با محمد صلی الله علیه و آله و سلم در

خلوت او ادنی بر بساط انبساط این راز برفت. که الف قلت لها قفی فقالت قاف آن هزاران کلمه با موسی برفت و حجاب در میان، و این راز با محمد می‌برفت در وقت عیان. موسی سخن شنید گوینده ندید، محمد صلی الله علیه و آله و سلم راز شنید و در راز دار مینگرید. موسی بطلب نازید که در طلب بود، محمد بدوست نازید که در حضرت بود. موسی لذت مشاهده نیافته بود ذوق آن ندانسته بود، از سمع و ذکر فراتر نشده بود، همه روح وی در شنیدن بود از آن با وی فراوان گفت، باز محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حد سمع بنقطه جمع رفته بود، غیرت مذکور او را با ذکر نگذاشته بود، موج نور او را از مهر بر گذاشته بود، تا ذکر در سر مذکور شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد، و عیان از بیان دور، پس دل که در قبضه نازد غرقه عیان خبر را چکند؟ جان که در کنف آساید با ذکر فراوان چه پردازد؟

کسی کورا عیان باید خبر پیشش و بال آید چو سازد باعیان خلوت کجا دل در حبر بندد گفته‌اند الم نواختی است بزبان اشارت که با مهتر عالم رفت، یعنی افراد سرک لی، و لاین جوارحک لخدمتی، و اقم معی یمحور سومک تقرب منی، ای سید از پرده واسطه جبریل یک زمان در گذر تا صفت عشق نقاب تعزز فرو گشاید و آن عجائب الذخائر و درر الغیب که ترا ساخته است با تو نماید.

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خوش بریز خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده ای مهمتر، یک قدم از خاک بیرون نه تا چون عیان بار دهد ساخته باشی و از اغیار پرداخته، ای مهتر، آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال در خواب نوش کردند تو در یک نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است و دوست تراست.

شب هست و شراب هست و عاشق تنهاست برخیز و بیا بتا که امشب شب ماست و گفته‌اند الف اشارت که انا، لام لی، میم منی انا منم که خداوند، رهی را مهر پیوندم، نور نام و نور پیغام دلها را روح و ریحانم، جانها را انس و آرامم.

لی هر چه بود و هست و خواهد بود همه ملک و ملک من، محکوم تکلیف و مقهور تصریف من. غالب در ان امر من، نافذ در آن مشیت من، بود آن بداشت من، حفظ آن بعون من. منی هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت، هر چه بود از

حکم من بود. این تنبیه است بندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا برخوردارید. کار با من گذارید تا بهره برید، خدمت صافی دارید تا بار یابید، حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشائید، بر مرکب مهر نشینید تا زود بحضرت رسید، همت یگانه دارید تا اول دیده در دوست بینید.

پیر طریقت و جمال اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری سخنی نغز گفته در کشف اسرار الف و پرده غموض از آن برگرفته. گفت: «الف امام حروف است، در میان حروف معروف است، الف بدیگر حروف پیوند ندارد، دیگر حروف بالف پیوند دارد الف از همه حروف بی نیاز است، همه حروف را بالف نیاز است. الف راست است، اول یکی و آخر یکی، یک رنگ، و سخنها رنگارنگ. الف علت شناخت از راستی علت پذیرفت، تا آنجا که او جای گرفت هیچ حرف جای نگرفت. مقام هر حرفی در لوح پیداست، در حقیقت جمع در نظاره جداست. در هر مقامی از مقامات یکی نازل، همه یکی اند دوگانگی باطل.»

و گفته اند هر حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته، آفتابی است از مشرق حقیقت طالع گشته، و باسماں غیرت ترقی گرفته، هر چه صفات خلق است و کدورات بشر حجاب آن نور است و تا حجاب برجاست یافتن آن را طمع داشتن خطا است.

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد یابد از غوغا

ذَلِكَ الْكِتَابُ گفته اند این کتاب اشارت است بآنک الله تعالی بر خود نبشت از بهر امت محمد (ع) که آن رحمتی سبقت غضبی

و ذلک فی قوله عزّ و جلّ کتب ربکم علی نفسه الرحمة. و گفته اند اشارت بآن است که الله بر دل مؤمنان نبشت از ایمان و معرفت و ذلک قوله «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» چنانستی که الله گفت بنده من؟ نقش ایمان در دلت من نبشتم، عطر دوستی من سرشتم، فردوس از بهر تو من نگاشتم، دلت بنور معرفت من آراستم، شمع وصل من افروختم، مهر مهر بر آن دل من نهادم، رقم عشق در ضمیرت من زدم، کتب فی قلوبهم الایمان لوح نبشتم لکن همه وصف تو نبشتم، دلت نبشتم همه وصف خود نبشتم، وصف تو که در لوح نبشتم بجزبرئیل نمودم، وصف خود که در دلت نبشتم بدشمن کی نمایم، در لوح نبشتم جفا و وفاء تو، در دلت نبشتم ثنا و معرفت. نبشته تو از آنچه نبشتم بنگشت، نبشته خود از

آنچه نبشتم کی بگردد؟

موسی تخته از کوه کند، چون بر وی توریۀ نبشتم زبرجد گشت، دل عارف از سنگ جفوت بود چون بر وی نام خود نبشتم دفتر عزت گشت.

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ جَای دیگر گفت: هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً، گفت این قرآن متقیان را هدی است، مؤمنانرا شفاست، آشنایی را سبب است، روشنایی را مدد است، کلید گوشها، آیینه چشمها، چراغ دلها، شفاء دردها، نور دیده آشنایان، بهار جان دوستان، موعظت خائفان، رحمت مؤمنان. قرآنی که سناء آلهیت مطلع قدم اوست، نامه که به تیسیر ربوبیت تنزل اوست، کتابی که عزة احدیت بحکم غیرت حافظ و حارس اوست، در سرای حکم موجود و در پرده حفظ حق محفوظ، يقول الله عز و جلَّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

چون دانی که قرآن متقیان را هدی است پس نسب تقوی درست کن تا ترا در پرده عصمت خویش گیرد میگوید جل جلاله إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. فردا برستاخیز همه نسبها بریده شود مگر نسب تقوی. هر که امروز پیناه تقوی شود فردا بجوار مولی رسد. خبر چنین است که «يَحْشُرُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ طَالَمَا كُنْتُمْ تَكْلُمُونَ وَ أَنَا سَاكِتٌ فَاسْكُنُوا الْيَوْمَ حَتَّى اتَّكَلُمَ، أَنِّي رَفَعْتُ نَسْبًا وَ ابْنَيْتُمْ أَلَا أَنَسَابَكُمْ، قُلْتُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَ ابْنَيْتُمْ، فَعَلْتُمْ فَلَانَ بَنَ فُلَانَ فَرَفَعْتُمْ أَنَسَابَكُمْ وَ وَضَعْتُمْ نَسْبًا فَالْيَوْمَ أَرْفَعُ نَسْبًا وَ وَضَعْتُ أَنَسَابَكُمْ، سَيَعْلَمُ أَهْلُ الْجَمْعِ مِنَ اصْحَابِ الْكِرَامِ وَ آئِنِ الْمُتَّقُونَ.»

عمر خطاب کعب الاحبار را گفت که از تقوی با من سخنی گوی. گفت یا عمر بخارستان هیچ بار گذر کردی؟ گفت کردم. گفتا چه کردی و چون رفتی در آن خارستان؟ گفتا متشمّر فراهم آمدم و جامه با خود گرفتم و خویشان را از خار بپرهیزیدم گفت یا عمر آنست تقوی و فی معناه انشدوا:

خَلَّ الذَّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهِيَ التَّقَى کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری

لا تحقرنَّ صغيرةً انَّ الجبال من الحصى آن گه صفت متقیان و حلیت ایشان در گرفت گفت: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ خدای را نادیده دوست دارند و بیگانگی وی اقرار دهند و بیکتایی وی در ذات و صفات بگروند و پیغامبر وی را نادیده استوار گیرند و رسالت وی

قبول کنند و براه سنت وی راست روند و پس از بانصد سال سیاهی بر سپیدی بینند بجان و دل قبول کنند. و پیغام که گزارد و خبر که داد از عالم ملکوت و سدره منتهی و جنات ماوی و عرش مولی و عاقبت این دنیا، بدرستی آن گواهی دهند. و بهمه بگروند. ایشانند که مصطفی (ع) ایشان را برادران خواند و گفت: واشوقاه الی لقاء اخوانی!

وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ نماز کنند که گویی در الله می نگرند و با وی راز میکنند، تصدیقا لقوله عليه السلام: اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فإنه يراك

و قال صلى الله عليه وآله وسلم «ان العبد و اقام فى الصلاة فأنما هى بين عينى الرحمن جلّ و عزّ، فاذا التفت يقول الله عزّ و جل: ابن آدم الى من تلتفت الى خير لك منى تلتفت ابن آدم، اقبل علىّ فانا خير لك ممّن تلتفت اليه.»

کوش تا آن ساعه که بنماز در آیی اندیشه با نماز داری و دل با راز پردازی و بادب باشی و دل از نعمت برگردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی، که دون همت و مختصر کسی باشد که راز ولی نعمت یافت و دل بنعمت مشغول داشت.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُفْقُونَ در صفت متقیان بیفروزد گفت نواختی که برایشان نهادیم و نعمتی که ایشان را دادیم بشکر آن نعمت قیام کنند، بفرمان شرع درویشان را نوازند و با ایشان مواساة کنند، و نایبان حق دانند در فراگرفتن صدقات، و این خود راه عموم مسلمانانست که فریضه گزارند یا اندکی به تبرّع بیفزایند. اما راه اهل حقیقت درین باب دیگرست که ایشان هر چه دارند بذل کنند و نیز خود را مقصّر دانند. یکی پیش شبلی آمد گفت در دویست درم چند زکاة واجب شود؟ گفت از آن خود میرسی یا از آن من؟ گفت تا این غایت ندانستم که زکاة من دیگرست و زکاة شما دیگر؟

این را بیان کن. گفت اگر تو دهی پنج درم واجب شود و اگر من دهم جمله دویست درم و پنج درم شکرانه بر سر عامه امت که فریضه زکاة گزارند. حاصل کار ایشان آنست که گویند بار خدایا بآنچه دادیم از ما راضی و خشنود هستی و اهل خصوص که جمله مال بذل کنند ثمره عمل ایشان آنست که الله گوید بنده من بآنچه کردی از من راضی و خشنود هستی و شتان ما بینهما وصف الحال صدیق اکبر گواهی میدهند که چنین است پس از آنکه جمله مال خویش بذل کرد روزی بیامد بحضرت نبوت گلیمی سپید در

یوشیده و خلالی از خرما پیش گلیم بیرون زده، قال فنزل جبریل و قال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول ما لابی بکر فی عبائه قد خلّها بخلال؟ فقال یا جبریل انفق علیه ماله قبل الفتح. قال فان الله عزّ و جلّ یقول اقرئه السلام و قل له ان الله عزّ و جلّ یقول ا راض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط؟ فقال أسخط علی ربّی؟ انا عن ربی راض. و گفته‌اند قوام بنده و استقامت احوال وی بسه چیز است یکی دل، دیگر تن و دیگر مال. تا ایمان بغیب ندهد دل وی در راه دین مستقیم نشود و روشنایی آشنایی در وی پدید نیاید، و تا فرایض نماز نگزارد سلامت و استقامت تن وی بر دوام راست نشود، و تا زکاة از مال جدا نکند آن مال با وی قرار نگیرد.

وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا اُنزِلَ اِلَیْکَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِکَ. این آیت هم صفت متقیان است و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن هر چه فرو آمد از آسمان از پیغام و نشان بزبان پیغامبران، رب العالمین ایشان را در آن بستود و به پسندید و ایمان ایشان قبول کرد، و هر شرفی و کرامتی که امتان گذشته را بود اینان را داد و بر آن بیفزود و هر گران باری و سختی که بریشان بود ازینان فرو نهاد. ایشان را روزگار عمل درازتر بود و این امت را ثواب طاعت بیشتر، ایشان را نوبت وقتی بود و عقوبت ساعتی، و گناهان این امت را مجال نوبت تا وقت نزع و عقوبت در مشیت. و انگه ربّ العالمین منت نهاد بر مصطفی (ع) و گفت «و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا»

ای مهتر تو آنجا نبودی حاضر بر آن گوشه طور که ما با موسی سخن تو گفتیم و سخن امت تو؟

موسی گفت بار خدایا من در توریة ذکر امتی میخوانم سخت آراسته و پیراسته و پسندیده، سیرتها نیکو دارند و سریرتها آبادان، که اندایشان؟ فقال الله تعالی فتلک امّة محمد. موسی مشتاق این امت شد گفت بار خدایا روی آن دارد که ایشان را با من نمایی؟ گفت نه که ایشان را وقت بیرون آمدن نیست. اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو رسانم. پس الله بخودی خود ندا در عالم داد که «یا امّة احمد»

هر چه تا قیام الساعة امت وی خواهند بود همه گفتند لبیک ربّنا و سعدیک چون ایشان را برخوانده بود بی تحفه بازنگردانید، گفت: اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل

ان تستغفرونی.

عجب نیست که موسی کلیم ص پس از آنک در وجود آمده بود و شرف نبوت و رسالت یافته و مناجات حق را پایان کوه طور شده الله او را بندا برخواند. عجبت اینست که قومی بیچارگان و مشتئی آلودگان ناآفریده هنوز در کتم عدم بعلم الله موجود، ایشان را بندا میخواند و ببندگی می‌نوازد.

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و برستاخیز و احوال غیبی چنان بی گمان باشند که حارثه آن گه که مصطفی پرسید از وی که: کیف اصبحت یا حارثه؟ قال اصبحت مؤمنا بالله حقاً و کائی باهل الجنة یتزاورون و کائی باهل النار یتعاونون کائی انظر الی عرش ربی بارزا مصطفی ص او را گفت عرفت فالزم. هذا عامر بن عبد القیس یقول لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا. أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ. اینت پیروزی بزرگوار و مدح بسزا، اینت دولت بی‌نهایت و کرامت بی‌غایت، در فراست بریشان گشاده و نظر عنایت بدل ایشان روان داشته، و چراغ هدی در دل ایشان افروخته تا آنچه دیگران را غیب است ایشان را آشکارا، و آنچه دیگران را خبر است ایشان را عیان، انس مالک در پیش عثمان عفان شد قال و كنت رأيت في الطريق امرأة فاملت محاسنها فقال عثمان يدخل عليّ احدكم و آثار الزنّاء ظاهرة على عينيه فقلت اوحى بعد رسول الله فقال لا و لكن تبصرة و برهان و فراسة صادقة. و قد قال صلى الله عليه و آله و سلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بور الله پیری را پرسیدند که این فراسة چیست؟ جواب داد که ارواح تتقلّب بالملكوت فتشرف على معانى الغيوب، فتنتطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لا نطق ظن و حسابان. و فى معناه انشدوا.

فديت رجالا فى الغيوب نزول و اسرارهم فيما هناك تجول
يرومون بالاسرار فى الغيب مشهدا من الحق ما للناس منه سبيل
فيلقون روح القدس فى سرّ سرّهم و ييقون فى معنى لديه نزول
رجال لهم فى الغيب قرب و محضر و انفسهم تحت الوجود قتيل

سرى سقطى استاد جنيد بود رحمهما الله، روزى فرا جنيد گفت که مردمان را سخن گوى و ایشان را پند ده که ترا وقت است که سخن گوى جنيد گفت خود را باين ماثبات

نمیدانستم و استحقاق آن در خود نمیدیدم آخر شبی مصطفی را بخواب دیدم و کان لیلۃ جمعة فقال لی تکلم علی الناس مصطفی وی را گفت که سخن گوی مردمان را جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح و بدر سرای سری رفتم فدققت علیه الباب فقال السری لم تصدقنا حتی قیل لک. روز دیگر بجامع بنشست و خبر در شهر افتاد که جنید سخن میگوید. غلامی نصرانی بیامد متنگروا گفت یا شیخ ما معنی قول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله؟

فاطرق الجنید ثم رفع الیه رأسه فقال أسلم فقد حان وقت اسلامک. فاسلم الغلام. نگر تا اعتراض نیاری بر احوال ایشان و منکر نشوی فراسة ایشان را که این گوهر آدمی بر مثال آئینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی پدید نیاید چون صیقل دادی همه صورتها در آن پیدا شود، این دل بنده مؤمن تا کدورات معصیت بر آنست هیچ چیز در آن پیدا نشود از اسرار ملکوت، چون زنگ معاصی از آن باز شود اسرار ملکوت و احوال غیبی در آن نمودن گیرد، این خود مکاشفه دلست، و چنانک دل را مکاشفه است جان را معاینه است. مکاشفه برخاستن عوایق است میان دل و میان حق، و معاینه هام دیداریست تا با دلست هنوز با خبرست چون بجان رسید بعیان رسید.

عالم طریقت و پیشوای اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه بر زبان کشف این رمز برون داده و مهر غیرت از آن برگرفته، گفت «روز اول در عهد ازل قصه رفت میان جان و دل، نه آدم و حوا بود نه آب و گل، حق بود حاضر و حقیقت حاصل، و کنا لحکمهم شاهدین. قصه که کس نشنید بآن شگفتی، دل سایل بود و جان مفتی، دل را واسطه در میان بود و جان را خبر عیان بود هزار مسئله پرسید دل از جان همه متلاشی، در یک حرف جان همه را جواب داد. در یک طرف نه دل از سؤال سیر آمد نه جان از جواب نه سؤال از عمل بود نه جواب از ثواب، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان جواب داد تا دل باعیان بازگشت و خیر فرا آب داد. گر طاقت نیوشیدن داری مینوش و گرنه به انکار مشتاب و خاموش، دل از جان پرسید که وفا چیست؟ و فنا چیست؟ و بقا چیست؟ جان جواب داد که وفا عهد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود برستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است. دل از جان پرسید که بیگانه کیست؟ و

مزدور کیست؟ و آشنا کیست؟

جان جواب داد که بیگانه رانده است، و مزدور بر راه مانده، و آشنا خوانده. دل از جان پرسید که عیان چیست؟ و مهر چیست؟ و ناز چیست؟ جان جواب داد که عیان رستاخیز است و مهر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان با بیان بدساز است، و مهر با غیرت انباز است، و آنجا که ناز است قصه درازست. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را برآز گیرد، و نازنده بدوست هرگز نمیرد. دل از جان پرسید که کس بخود باین روز رسید؟ جان جواب داد که من این از حق پرسیدم حق گفت یافت من بعنایت است، و پنداشتن که بخود بمن توان رسید جنایت است. دل گفت دستوری هست یک نظر، که بماندم از ترجمان و خبر؟ جان جواب داد که ایدر خفته را آب رود و انگشت در گوش آواز کوثر شنود؟ این قصه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل مستمع شد قصه میرفت تا سخن عالی شد و مکان از نبوشنده خالی شد، اکنون نه دل از ناز می بیاساید نه جان از لطف. دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم، نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر، در هست نیست کرم مست و در عیان خبر، سرتاسر قصه توحید همین است، کنت له سمعا یسمع له. گواهی بداد که چنین است».

النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيشَانِ كَافِر شَدَنَد سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يَكْسَانَسْت بَرِيشَان. أَأَنْذَرْتَهُمْ إِيشَانِ رَا بِيْم نَمَائِي وَ آگَاه كَنِي أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ يَا بِيْم نَمَائِي وَ آگَاه كَنِي لَا يُؤْمِنُونَ نَخَوَاهَنَد گروید.

خَتَمَ اللَّهُ مَهْر نَهَادِ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ بَرِ دِلْهَائِ إِيشَانِ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ وَ بَرِ گوشِ إِيشَانِ، وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ وَ بَرِ چَشْمَهَائِ إِيشَانِ غِشَاوَةٌ پَرْدَه آيَسْت وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ إِيشَانِ رَا سْت إِيشَانِ عَذَابِي بَزْرَغ.

وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ أَمْ نَا بَرِ دِلْهَائِ بَرِ گوشِ بَخْدَائِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَرِ رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) وَ إِيشَانِ گَرُويِدَه نِيَسْتَنَد

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا چَنَانِ مِي پَنْدَارَنَدِ كَه خَدَائِ رَا مِي فَرِيْبَنَدِ وَ مُؤْمِنَانِرَا وَ مَا

يَخْدَعُونَ وَ فَرِيبَ نَمِيسَاذند.

إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر با تنهای خویش وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹) و نمیدانند که این فریب است که در آنند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دل‌های ایشان بیماری و گمان است فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ایشان را بیماری دل افزود وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشانراست عذابی درد نمای درد افزای بما کَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) بآنچه دروغ گفتند که رسول و پیغام دروغ است

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چون که ایشان را گویند لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تباهی مکنید در زمین قَالُوا جواب دهند گویند إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) ما نیک کنندگانیم و با سامان آورندگان «الا» آگاه بید إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بدرستی که ایشان آنند که تباہ کاران‌اند وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) و لکن نمیدانند که غایت آن فساد چیست.

النوبة الثانية

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا حَقِيقَتُ كُفْرٍ در لغت عرب بیوشیدن است، و بیگانه را بآن کافر گویند که نعمتهای خداوند عزّ و جلّ بر خود بپوشد.

و نعمتهای الله سه قسم است یکی نعمت بیرونی چون مال و جاه، دیگر نعمت بدنی چون صحت و قوت، سدیگر نعمت نفسی چون عقل و فطنت. و نعمت نفسی تمامتر است و عظیم‌تر، فیها یتوصّل الی الطّاعات و الخیرات و استحقاق الثّواب. و بر حسب این تقسیم شکر و کفر نهادند. پس کفر عظیم آنست که مقابل نعمت نفسی است، و کافر مطلق بروی افتد که نعمت نفسی را کفران آرد که حاصل وی ببحود وجدانیت و نبوت و شرایع باز میگردد، و این آیت هر چند که از روی ظاهر لفظ عامّ است اما معنی و مراد بآن خاصّ است که نه همگان کفران را حکم ازلی در شقاوت ایشان سابق بود و از انذار رسول خدا بی فایده ماندند، که بعد از نزول این آیت بسی کفران مسلمان گشتند و بانذار رسول منتفع شدند. بس معلوم گشت که این آیت قومی مخصوص را فرود آمد ضحاک گفت ابو جهل بود و پنج کس از اهل بیت وی. ابن عباس گفت قومی جهودان بودند که در عهد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم در نواحی مدینه مقام داشتند و پس از آن که به نبوت مصطفی معرفت داشتند بوی کافر شدند. ربیع انس گفت مشرکان عرب بودند که روز بدر

همه کشته شدند بدست مسلمانان و در شأن ایشان این آیت آمده بود که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا..

ثم قال سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَيْ مَتَسَاوِيَا عِنْدَهُمُ الْإِنذَارُ وَ تَرَكَهُ. خدای را عزّ و جلّ صفت انذار گویند که جای دیگر گفت اَنَا انذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا وَ مَعْنَى انذَارٍ مُرَكَّبٌ اسْتِ مِنْ اِذٍ وَ صِفَتُ كِهْ خَدَاوَنَدٌ قَدِيمٌ جَلٌّ جَلَالُهُ بَهْرٌ دُوْ صِفَتُ مَوْصُوفٍ اسْتِ یَكِیْ اِعْلَامٌ وَ دِیْگَرِ تَخْوِیْفٌ. وَ بَهْ قَالِ تَعَالَى ذَلِكُ یَخْوَفُ اللّٰهَ بَهْ عِبَادَهٗ. وَ سَوَاءٌ لَفْظٌ وَاحِدٌ اَنْ اسْتِ وَ سَوَاسِیَهٗ جَمْعُ اَنْ، وَ هُوَ جَمْعُ عَلٰی الْمَعْنٰی دُوْنِ اللَّفْظِ.

أَنْذَرْتَهُمْ بَمَدٍّ وَ تَلْبِیْنٍ هَمْزَهٗ ثَانِیَ قِرَاةٖ اَبُوْ عَمْرُوْ وَ نَافِعٌ وَ اِبْنُ کَثِیْرٍ اسْتِ وَ لُغَتُ اَهْلِ حِجَازٍ اسْتِ وَ تَحْقِیْقُ هَمْزَتَیْنِ بَیْ مَدٍّ قِرَاةٖ بَاقِیَ وَ اِخْتِلَافُ قِرَاةٖ اَزْ اِخْتِلَافِ لُغَاتِ عَرَبٍ اسْتِ وَ بَمَعْنٰی هَمَّهٗ یَكْسَانٌ وَ ظَاهِرٌ کَلِمَهٗ اسْتِخْبَارٌ اسْتِ اَمَّا بَمَعْنٰی اِخْبَارٌ اسْتِ.

كَانَهُ قَالَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ الْإِنذَارُ وَ تَرَكَ الْإِنذَارَ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِیْگُوید ایشان که حق بیوشیدند و بوحدانیت الله اقرار ندادند و مصطفی را براست نداشتند و استوار نگرفتند و فرمان شرع ما را گردن ننهاده اند اگر بییم نمایی و آگاه کنی ایشان را یا نکنی یکسان است برایشان، نگروند و گردن نهند، که ایشان را رقم شقاوت کشیده ایم در ازل، و حکم ما بحرمان ایشان سابق است.

عَلَيْهِمْ اَزْ بَهْرِ اَنْ دَرَاوَرْدُ کِهْ ایشان در حکم محروم اند و پس بیلا محجوج.

فایده انذار بمصطفی ع باز میگردد از جهت استحقاق ثواب که کافران را بحکم حرمان ازلی از آن انذار فایده نیست و از اینجاست که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ كُفْرًا وَ عَلَیْكَ نَكْفَتَا مَصْطَفٰی رَا فَضْلَ اِنذَارِ وَ اِبْلَاغِ مِیْ بُوْدُ وَ بَرِ کَافِرَانَ حَكْمِ حَرْمَانَ خُودِ رُوَانِ نِهَادِ.

آدم هنوز آب و گل بود که این رقم بیگانگی و حرمان در علم خدا و ایشان بود. خبر درست است. که سلمان فارسی گفت یا عبد الله مسعود ان الله تعالی خمر طین آدم اربعین یوما فضرِبَ بیدیه، فخرج فی یمینه کلّ طیب و خرج فی یدیه الأخری کلّ خبیث. «
آن روز که این قسمت میکرد حکم خداوند چنین بود که این بیگانه از قسم خبیث باشد.
از اینجا گفت لا یؤمنون این همچنانست که نوح پیغمبر را گفت انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن پس چون حکم شقاوت در حق ایشان برفت درهای سعادت بریشان بسته شد

و مهر بر دل ایشان نهاد تا نور هدی و روشنایی آشنایی بآن نرسد.

گفت خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ درین آیت رد قدریان روشن است و دلیل اهل سنه در اثبات قدر و نفی استطاعت قوی بحمد الله و منه. میگوید اول دل‌های ایشان را در کن بپوشید آن گه مهر کرد، و این مهر که نهند از بهر آن نهند تا از بیرون هیچ چیز درو نشود و از اندرون هیچ چیز بیرون نیاید. مهر بر دل کافران نهاد تا توحید و آشنایی در آن نشود و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید. و نظیر این در قرآن فراوان است: و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون، و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون، بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا، و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون و چنانک مهر بر دل نهاد تا حق در نیافتند نیز بر گوش نهاد تا حق نشنوند، چنانک گفت: ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون، ان هم الا کالانعام، و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم، انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصمّ الدعاء و کانوا لا یتسطیعون سمعا، کمثل الذی ینعق بما لا یسمع لو کنا نسمع او نعقل و فی آذاننا و قرأ فأنت تسمع الصمّ، اولئک ینادون من مکان بعدد. و چنانک مهر بر دل و بر گوش ایشان نهاد تا حق در نیافتند و نشنوند، دیده ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر برد تا حق به ندیدند چنانک گفت وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ «أ فانت تهدی العمی فعمیت علیکم و هو علیهم عمی» فعموا و صمّوا حجابا مستورا و من بیننا و بینک حجاب. این همه بستن راه آشنا ایست بریشان و برگردانیدن دلها از شناخت حق و برگماشتن شیاطین بر ایشان و اسپر گذاشتن ایشان در دست هوا و پسند ایشان، و کز گردانیدن دلها، و کز نمودن راستیها، و دریغ داشتن آشنایی ازیشان. اعمش گفت «صفت آن ختم مجاهد ما را بحسّ بنمود گفتا کف دست خویش برگشاد و گفت این مثال دل آدمی است چون گناهی کند یک گوشه آن دل فرو گیرند و انگشت کپین خود فروگرفت بهم، گفت پس چون دیگر باره گناه کند پاره دیگر فرو گیرند، و یک انگشت دیگر در جنب آن فرو گرفت، همچنین میگفت تا آنکه ختم کرد بانگشت آخر و همه فرو گرفت. گفتا و آن گه مهری بر آن نهند تا ایمان در آن نشود و کفر از آنجا بیرون نیاید. و مصداق این خبر مصطفی ص است

قال اذا ذنب المؤمن ذنبا کانت نکتة سوداء فی قلبه، فان تاب صقلت و ان زاد زادت حتی

تعلق قلبه، فذلک الرّین الّذی قال اللّٰه تعالیٰ کَلَّا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون. و عن ابی سعید رضی اللّٰه عنه قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم «القلوب اربعة فقلب اجرد فيه مثل السّراج یزهر، و قلب اغلف مربوط بغلافه و قلب منکوس و قلب مصفّح فاما القلب الاجرد فقلب المؤمن و سراجہ فيه نوره، و اما القلب الاغلف فقلب الکافر، و اما القلب المنکوس فقلب المنافق. عرف ثم انکر، و اما القلب المصفّح فقلب فيه ایمان و نفاق، فمثل الايمان فيه کمثل البقله یمدّها الماء الطّیب، و مثل النّفاق فيه کمثل القرحة یمدّها القيح و الدّم، فایّ المدّتين غلبت الأخری غلبت علیه.»

مصطفی ع گفت دلها چهار است یکی برهنه یعنی از علایق در ان دل مانند چراغی افروخته، این دل مؤمن است از کفر و معاصی پاک و نور حق اندر وی تابان. دیگر دلی است پوشیده گرد وی غلافی در آورده تا ایمان و توحید در آن نشود، این دل کافر است. سدیگر دلی سرنگون اول در آن بود معرفت عاریتی پس از معرفت خالی شد و نکرت بجای معرفت نشست، این دل منافق است. چهارم که درو هم ایمانست و هم نفاق، مثل ایمان در وی مثل سبزی است که آب خوش آن را مدد میدهد تا می‌بالد و افزونی میگیرد و مثل نفاق در وی مثل جراحت است که خونابه آن را مدد میدهد و زان می‌افزاید هر کدام که مدد وی غالب‌تر جانب وی قوی‌تر و بوی پاینده‌تر. معروف کرخی این دعا بسیار کردی: «اللّٰهم قلوبنا بیدک لم تملکنا منها شیئا، فاذا قد فعلت بها ذلک فکن انت ولیّها و اهدھا الی سوا السّبیل.»

و عن ابی ذرّ رضی اللّٰه عنه قال قال رسول اللّٰه «انّ قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرّحمن فاذا شاء صرفھا و اذا شاء نکسھا، و لم یعط اللّٰه احدا من النّاس شیئا هو خیر من ان یسلک فی قلبه الیقین، و عند اللّٰه مفاتح القلوب فاذا اراد اللّٰه بعبد خیرا فتّح له قفل قلبه، و جعل قلبه وعاء و اعیالما یسلک فيه، و جعل قلبه سلیمان و لسانه صادقا و خلیفته مستقیمه. و جعل اذنه سمیعة و عینه بصیرة و لم یؤت احد من النّاس شیئا، هو شر من ان یسلک اللّٰه فی قلبه الشکّ لدینه، و غلّق اللّٰه الکفر علی قلبه، و جعله ضیقا حرجا کأنما یصعد فی السّماء.»

اگر کسی از طاعنان گوید که اللّٰه بر دل ایشان مهر نهاد تا ایمان در آن نشود، و نیز جای

دیگر گفت لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها ایشان را چون عذری است اگر نگروند؟ جواب آن از دو وجه است یکی آنک ربّ العزة این ختم بر دل ایشان بر سبیل جزا نهاد، یعنی که چون کافر شدند و از پذیرفتن حق سروا زدند اللّٰه بر دل ایشان مهر نهاد و چشم و گوش حقیقی واستد، تا پس خود ایمان نتوانند آورد. جواب دیگر آنست که این در علم اللّٰه سابق بود که ایشان هرگز در ایمان نیایند و نگروند پس حکم کرد بحرمان ایشان بآنک خود دانسته بود که ایمان نیارند.

وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ یَنْصَبُ تَا قِرَآءَتِ عَاصِمٍ است بروایت مفضل بر اضمار فعل. چنانک جای دیگر گفت و جعل علی بصره غشاوة اگر کسی گوید چه معنی را قلب و سمع بختم مخصوص است و بصر بغشاوة؟ جواب آنست: که فعل خاصّ دل دریافتن است و فعل خاصّ گوش سماع و این دریافت دل و سماع گوش بیک جهت مخصوص نیست بلکه جهتها همه در آن متساوی اند پس در منع دل و سمع از فعل خاصّ خویش لفظی بایست که از همه جهت منع کند و بیک جهت مخصوص نبود و آن جز لفظ ختم نیست.

اما دیدار چشم بیک جهت مخصوص است و آن جهت مقابل است، و در منع بصر از دیدار که فعل خاصّ وی است لفظ غشاوة اولی تر که هم مخصوص است بجهت مقابله تا توازن لفظ و تناسب معنی در آیت مجتمع شود.

وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ در قرآن پنج جایست اینجا و در آل عمران یرید اللّٰه الّا یجعل لهم حظًا فی الآخرة و لهم عذاب عظیم این هر دو منافقان راست. و در سوره نحل فعلیهم غضب من اللّٰه و لهم عذاب عظیم مشرکان قریش راست، و در سوره نور لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم قذفه عایشه صدیقه را است، و در سوره الجاثیة هم کافران قریش راست. و مفسران گفتند عذاب عظیم قتل و اسر است در دنیا و عذاب جاوید در عقبی قال الخلیل: العذاب ما یمنع الانسان من مراده و منه الماء العذب لانه یمنع من العطش، و قیل العذاب کلّ ما یعنی الانسان و یشقّ علیه، و منه عذبة السوط لما فیها من وجود الالم. وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ... در شأن منافقان فرو آمد عبد اللّٰه بن ابی بن سلول و معتب بن قشیر، و جد بن قیس و اصحاب ایشان و بیشترین منافقان جهودان بودند.

ابن سیرین گفت منافقان از هیچ آیت چنان نترسیدند که ازین آیت که پرده ایشان باین

آیت برگرفته شد و سرّ ایشان آشکارا. و الله تعالی گواهی بداد که این آن کلمت شهادت که به زبان میگویند ایشان را در عداد مؤمنان نیارد، و بگفت مجرد ایمان ایشان درست نشود.

گفت و ما هم بمؤمنین آنچه گویند بسر زبان که آما کار بر نیاید و مؤمن نشوند تا دل با زبان راست نبود چنانک گفت ربّ العزّه جای دیگر الذین قالوا آما بافواهم و لم تؤمن قلوبهم جای دیگر گفت و يقولون آما بالله و بالرّسول و اطعنا ثم يتولّى فريق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنین یعنی که منافقان میگفتند بگرویدیم بخدا و به پیغامبران و فرمان برداریم، آن گه برگردند گروهی ازیشان از فرمان برداری پس آن طاعت که بردند، آن گه گفت و ما اولئك بالمؤمنین این منافقان هرگز گرویده نباشند، آن گه در صفت ایشان بیفزود و اذا دعوا الى الله و رسوله تا آنجا که گفت و اقساموا بالله جهد ایمانهم لئن امرتهم لیخرجنّ. منافقان سوگند یاد میکردند و می گفتند مصطفی را اینما کنت نحن معک ان اقمنا و ان خرجت خرجنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا. پس الله تعالی دیگر باره ایشان را فضیحت کرد و باطن ایشان را آشکار گردانید گفت قل لا تقسموا طاعة معروفة ای هذه طاعة بالقول و اللسان دون الاعتقاد فهی معروفة منکم بالكذب. همانست که جایی دیگر گفت و یحلفون بالله أنّهم لمنکم و ما هم منکم معویة الهدلی صحابی بود گفت «ان المنافق لیصلی فیکذبہ الله و یصوم فیکذبہ الله و یتصدّق فیکذبہ الله و یجاهد فیکذبہ الله و یقاتل فیقتل فیجعل فی النار» و عاقبت کار منافقان و ثمره طاعت ایشان در آن جهان آنست که مصطفی گفت: اذا کان یوم القيمة امر باقوام الى الجنة حتّی اذا نظروا الى نعیمها، و ما اعدّ الله عزّ و جلّ فیها، نودوا ان اصرفوهم عنها فلا حقّ لهم فیها، فبقولون ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان ترینا الجنة و ما اعددت فیها کان اھون علینا، فبقول هبتم الناس و لم تھابونی، اجللتم الناس و لم تجلّونی، ترکتم للناس و لم تترکوا الی، فالیوم اذیکم الیم عذابی مع ما احرمکم من جزیل ثوابی.

و من الناس در قرآن ده جایست چهار منافقان را و پنج کافران را و یکی مؤمنانرا: اما منافقان را یکی اینست، و دیگر و من الناس من یعجبک در شأن اخنس منافق آمد حلیف بنی زھرة شیرین سخن بود و منظری نیکو داشت روز بدر سیصد مرد از بنی زھره بفریفت

تا از جنگ دشمن باز پس ایستادند. او را اخنس باین خوانند یعنی خنس بهم یوم بدر. سدیگر در سورة الحج و من الناس من یعبد الله علی حرف هو المنافق یعبد الله بلسانه دون قلبه. چهارم در سوره العنکبوت و من الناس من یقول آمنا بالله و آن پنج که مشرکان راست: یکی در سورة البقره و من یتخذ دیگر در سورة لقمان و من الناس من یشتری لهوا الحدیث و سه جایگاه و من الناس من یجادل فی الله بغير علم دو در حج و یکی در لقمان در شأن نضر بن الحارث فرود آمد این سه و کان کثیر الجدل، فکان یقول الملائکة بنات الله، و القرآن اساطیر الاولین، و یزعم ان الله غیر قادر علی احیاء من عاد ترابا رمیما. و آن یکی که مؤمنانراست در سورة البقره در شان صهیب بن سنان الرومی من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله.

الناس جمع انسانست. و مردم را انسان بآن نام کردند که فراموش کارست لقوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی الله تعالی آدم را فراموش کار خواند و این عیب در سرشت آدم و فرزندان نهاد، و از خود جلّ جلاله نفی کرد و گفت و ما کان ربک نسیا. و گفته اند انسان بآنست که انس ایشان بمشاهدت یکدیگر بود چنانک آدم را بیافرید و آدم مستوحش میشد از وحدت، حوا را بیافرید تا بوی مستانس شد و قیل سَمی بذلك لظهوره و ادراک البصر ایاه من قولک انست کذا ای ابصرت.

و بِالْیَوْمِ الْآخِرِ روز رستاخیز را روز پسین خواند از بهر آن که آن روز را نه کرانست و نه شب.

و ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ پیدا کرد که اقرار بتصدیق محتاج است از دل و از کردار این آیت ردّ است بر مرجیان که میگویند ایمان اقرارست مجرد بی تصدیق، و ردّ است بریشان که میگویند ایمان قول است بی عمل که منافقان را قول و اقرار بود بی تصدیق و بی عمل و الله تعالی ایشان را مؤمن نخواند. و در جمله بیاید دانست که مردم درین مسئله بر چهار گروه اند سه بر باطل و یکی بر حق: اما آن سه گروه که بر باطل اند یکی جهمیان اند که میگویند ایمان معرفت است بی اقرار و بی عمل و اگر چنین بودی جهودان همه مؤمنان بودندی که ایشان را معرفت بود لهذا قال تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم. گروه دیگر مرجیان اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق بی عمل و این مذهب اصحاب رای

است، و اول کسی که این گفت جماد بن ابی سلیمان الکوفی بود، و اگر چنین بودی ابلیس مؤمن بودی که وی را هم اقرار بود و هم تصدیق لکن چون عمل نبود مؤمن نبود. سوّم گروه جماعتی اند هم از مرجیان که میگویند ایمان اقرار مجرد است بی تصدیق و بی عمل و اگر چنان بودی منافقان مؤمن بودندی. و ربّ العالمین ایشان را میگوید ما هم بمؤمنین چهارم گروه اهل سنت اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق و عمل بر وفق سنّت، یزید بالطّاعة و ینقص بالمعصیة جماعتی از مصطفی ص رسیدند که «ایّ الاعمال افضل؟ قال ایمان باللّه قیل ثم ما ذا؟ قال ثم الجهاد فی سبیل اللّه قیل ثم ما ذا؟ قال ثم حجّ مبرور»

از عمل پرسیدند و جواب داد که ایمان باللّه این دلیل است که ایمان عین عمل است. و عن انس بن مالک قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم «لا یقبل قول الّا بعمل و لا یقبل قول و عمل الّا بنیّة و لا یقبل قول و عمل و نیّة الّا باصاۃ السنّة» و عن علی بن ابی طالب ع قال «سألته النبی صلی الله علیه و آله و سلّم عن الایمان ما هو؟ قال معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان.»

ازینجا بعضی علما گفتند ایمان خصلتی است سه قسم کرده یکی شهادت دوم عقیدت سیم عمل در شهادت حقن دماء و عصمت اموال است، و در عمل ثبوت عدالت، و در عقیدت حصول معرفت. اما شهادت و عمل ظاهرا و احکام ان ظاهر و عقیدت غیبی است و حکم آن در آخرت، ترک عقیدت نفاق است، و ترک عمل فسق، و ترک شهادت کفر.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ مَعْنَى أَن از دو وجه: است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را فریبند. جایی دیگر گفت إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَعْنَى أَن از دو وجه: است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را اذی نمایند و نه بفریب او رسند و نه اذی او توانند که الله تعالی از درک هر دو پاک است. معنی دیگر تعظیم رسول را نام خویش در پیش نهاد میگوید رسول مرا می فریبند و مؤمنانرا، و هر که فریب رسول میجوید فریب من جوید و نرسد، و انجا که گفت يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَعْنَى أَن از دو وجه: است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را اذی نمایند و نه بفریب او رسند و نه اذی او توانند که الله تعالی از درک هر دو پاک است. معنی دیگر تعظیم رسول را نام خویش در پیش نهاد میگوید رسول مرا می فریبند و مؤمنانرا، و هر که فریب رسول میجوید فریب من جوید و نرسد، و انجا که گفت يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَعْنَى أَن از دو وجه: است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را اذی نمایند و نه بفریب او رسند و نه اذی او توانند که الله تعالی از درک هر دو پاک است.

این همچنانست که گفت فلما آسفونا انتقمنا منهم و قال تعالى إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و در خبر می آید که عبدی مرضت فلم تعدنی ای مرض عبدی، همه از یک باب است.

و الَّذِينَ آمَنُوا و مؤمنانرا می فرهیبد یعنی میگویند با مؤمنان که انا معکم و علی دینکم. الله گفت و ما يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ و فرهیب نمی سازند مگر با خویشان یعنی اذا كانوا غدا علی الصراط حيث يصيرون فى ظلمة، و يطلبون من المؤمنين النور، فيقولون انظرونا نقتبس من نوركم فقد كنا معكم، فتردّ عليهم الملائكة المؤمنون ارجعوا وراكم فالتمسوا نورا بما خدعتم فى دار الدنيا المؤمنين. و ما يخدعون و ما يخادعون هر دو خوانده اند بالف قرائت حجازی و بو عمرو ست، و بی الف قراءة باقی. و آن کس که بالف خواند گوید اصل این یخدعون است لکن در معرض یخادعون افتاد که در پیش است.

و ما يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن فرهیب است که در آند و جز با خویشان نمیکنند و گفته اند منافقان از بهر آن نفاق می کردند با مسلمانان و خود را بریشان می آراستند تا اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند در بد خواست مسلمانان، الله تعالی وبال آن بایشان در رسانید و مؤمنانرا خبر داد در ضمیر ایشان تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان بریشان منغص شد، و در عقبی با عذاب جاوید بماندند. و حقیقت مخادعت در لغت عرب آنست که بزبان آن گوید که در دل ندارد و بعمل می نماید آنچه قصد بخلاف آن دارد. مصطفی ص را پرسیدند درست کاری در چیست؟ گفت در آنک بالله مخادعت نکنی گفتند یا رسول الله مخادعت بالله چون بود؟ گفت: ان تعمل بما امر الله تريد به غير الله یعنی آن کین که الله فرمود لکن نه آن خواهی بآن عمل که الله از تو خواست.

و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله ص اوحى الله الى بعض انبيائه قل للذين يتفقّهون لغير دين و يتعلّمون لغير العمل و يطلبون الدنيا بعمل الآخرة و يلبسون مسوك الضان، قلوبهم كقلوب الذئاب، السنتهم احلى من العسل، و قلوبهم امر من الصبر، ايأى يخادعون ام بى يستهزءون؟ فبى حلفت لامتنح لهم فتنة تدع الحكيم حيران.

فى قلوبهم مرضٌ در دلهاى ایشان بیماری است یعنی شک و نفاق. شك را بیماری خواند

که نه قبول محض است و نه رد محض، همچنانک بیمار نه مرده است و نه زنده تمام. فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا اللَّهُ بیماری در دل ایشان بیفزود بما انزل الله من کتابه و ما فيه من الحدود، چندان که میدیدند که کتاب و وحی از آسمان بمصطفی صلی الله علیه و آله و سلم روانست و حدود شرع در افزونی، ایشان را بیماری دل می‌افزود. و در سوره توبه گشاده‌تر کرد و گفت: وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا... الی قوله فَرَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَى رَجْسِهِمْ و در سوره المائدة گفت وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا معنی دیگر فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دل‌های ایشان بیماری است که کار مصطفی می‌بینند روی در اقبال و مسلمانان در افزونی، و اسلام هر روز آشکارا تر و قوی‌تر فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا این بیماری دل ایشان بیفزود بزیدات نصرت و قوت مسلمانان، تا هر روز که برآمد اسلام در افزونی بود و کلمه حق عالی‌تر و کفر نگویند. این آیت بر اهل قدر و اعتزال ردّ است که ایشان منکر نه‌اند که این مرض نه مرض اوجاع است بل که مرض کفر و نفاق است. و قد قال الله تعالی فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يبلغ ألمه الی القلب.

بما كانوا يَكْذِبُونَ. بتخفيف و تنقیل هر دو خوانده‌اند، تخفیف قرائت کوفی است و تنقیل قرائت باقی. بتخفيف دو معنی دارد: یکی آنست که ایشان را عذابی دردناک است بآنچه دروغ گفتند که رسول و پیغام حق دروغ است. معنی دیگر بآن دروغ که میگفتند با مؤمنان که ما گرویدگانیم و در باطن خلاف آن داشتند. و بتنقیل معنی آنست که ایشان را عذاب است بآنچه رسول را دروغ زن گرفتند و قرآن را بدروغ داشتند. و گفته‌اند «من کذب علی الله فهو کفر و من کذب علی النّاس فهو خدیعة و مکر» و قال النّبی (ص). «ایاکم و الکذب مجانب الایمان.»

و قال: «اذا کذب العبد کذبة تباعد منه الملک میلا من تنن ما جاء به.»

و قال «برّ الوالدین یزید فی العمر و الکذب ینقص الرزق، و الدعاء یرد القضاء.»

و قیل فی قوله تعالی بما كانوا يَكْذِبُونَ یعنی یكذبون بالقدر و فی ذلك ما روی عن النّبی ص إِنَّه قال ثلثه لا یقبل الله منهم صرفا و لا عدلا عاق و منان و مکذّب بقدر»

و قال «یکون فی امّتی و فی آخر الزّمان رجال یكذبون بمقادیر الرّحمن عزّ و جلّ،

يكونون كذابين، ثم يعودون مجوس هذه الامّة و هم كلاب اهل النار.».

و عن عائشة قالت قال رسول الله ص «ستة لعنتهم و لعنهم الله و كل نبيّ مجاب. الزائد في كتاب الله، و المكذب بقدر الله، و المتسلط على امتي بالجبروت ليدلّ من اعزه الله و يعزّ من اذله الله، و المستحلّ محارم الله، و التارك لسنتي و المستحل من عترتي ما حرم الله.» و إذا قيلَ قرائت كسابي و يعقوب اشمام ضمّ است در فاء الفعل يعني كه تا دلالت كند بر واو منقلبه و بر اصل كلمه كه اصل آن قول بوده است، و نیز فاصل بود میان صدر و مصدر و إذا قيلَ لَهُمْ يعني لهؤلاء المنافقين و قيل لليهود. ميگويد چون مؤمنان منافقان اوس و خزرج را گویند تباه کاری مکنید در زمین و تباه کاری ایشان آن بود كه دلهاي ضعيف ايمانان در می شورانیدند و طعنها در رسول و در دين در سخنان خویش می تعبیه کردند، و مردمان را از غزا دل ميگردانیدند و از سخاوت می فروداشتند، و چون ایشان را گویند اين فساد مکنید جواب دهند كه ما مصلحانيم يعني ميخواهيم كه صلح دهيم مؤمنانرا و اهل كتاب را.

و قيل: إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ اى الذى نحن عليه صلاح عند انفسنا و ذلك لان الشيطان زين لهم سوء اعمالهم كقوله تعالى أَمْ مَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَّاهُ حَسَنًا. چون ایشان گفتند ما مصلحانيم و در طلب صلاح ميکوشيم ربّ العالمين باطن ایشان را آشکارا کرد و مؤمنانرا از ضمير ایشان آگاه گردانيد گفت: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ الا حرف تنبيه است و اصله لا دخل عليه الف الاستفهام فاخرجه الى معنى التحقيق. ميگويد آگاه بيدای مسلمانان كه ایشانند مفسدان و تباه كاران و لَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ لکن نمیدانند كه رسول و مؤمنان از سرّ ایشان و تباه کاری ایشان خبر دارند. معنى ديگر لکن نمیدانند كه غايب آن فساد چيست و آن عذاب كه ایشان را ساخته اند چونست. و گفته اند فساد درين آيت بمعنى معصيت است و صلاح بمعنى طاعت چنانك در سورة الاعراف گفت وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا و در سورة النمل گفت يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ. يعنى يعلمون بالمعصية فى الارض و لا يطيعون الله فيها. و در قرآن فساد است بمعنى هلاك چنانك گفت لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا اى لهلكتا. و فساد است بمعنى قتل چنانك گفت: أ تَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فسادست بمعنى خراب چنانك گفت: إِنَّ يَأْجُوجَ

وَمَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَبِمَعْنَى سِحْرٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَبِمَعْنَى قحط باران ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، و فساد بمعنی تضييع در خبرست و ذلك في قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «بدأ الإسلام غريبا و سيعود غريبا كما بدأ، فطوبى للغرباء، قيل يا رسول الله و من الغرباء؟ قال الَّذِينَ يَصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ بَعْدِي مِنْ سُنَّتِي.

النوبة الثالثة

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْآيَةِ. از اول سورة تا اینجا اشارت است بفضل و لطف خداوند عز و جل با آشنایان و دوستان و این آیت اشارت است بقهر و عدل او با بیگانگان و دشمنان. و خدای را عز و جل هم فضل است و هم عدل، اگر عدل کند رواست و در فضل کند از وی سزاست، و نه هر چه در عدل رواست از فضل سزاست که هر چه از فضل سزاست در عدل رواست. یکی را بفضل بخواند و حکم او راست، یکی را بعدل براند و خواست او راست. نیک آنست که فضل بر عدل سالارست و عدل در دست فضل گرفتارست، عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش.

نه بینی که عدل او را هام راه است و شاد آن کس که فضل او را پناه است. ثمره فضل سعادت و پیروزی است، و نتیجه عدل شقاوت و بیگانگی. هر دو کاری است رفته و بوده جفّ القلم بما هو کائن الی یوم القیمة. حکمی است ازلی و کاری انداخته و از آن پرداخته من قعد به جدّه لم ینهض به جدّه.

پیر طریقت گفت: الهی از آنچه نخواستی چه آید؟ و آن را که نخواندی کی آید؟ تا کشته را از آب چیست؟ و نابایسته را جواب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوارست؟ و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنارست؟ قسمی رفته نفزوده و نکاسته توان کرد، قاضی اکبر چنین خواسته، شیطان در افق اعلی زیسته، و هزاران عبادت برزیده چه سود داشت که نبود بایسته. اذا كان الرضا والغضب صفة اذلية فما تنفع الاكمام المقصرة و الاقدام المؤدية. عمر خطاب روزی بر ابلیس رسید گریبان وی بگرفت گفت دیر است تا من در طلب توام ترا بخانه برم تا کودکان بر تو بازی کنند. ابلیس گفت ای عمر پیرانرا حرمت دار در هفت آسمان خدای را عبادت کرده‌ام بهر آسمان صد هزار سال

همی بالا گرفتم پنداشتم که آن بالا گرفتن من کرامتی است و نواختی چون نیک نگه کردم معنی آن بود که تا هر چند بالا بیش چون بیفتم سخت تر و صعب تر افتم، ای عمر تو هفصد هزار ساله عبادت من ندیده و من ترا پیش بت بسجود دیده‌ام. عمر دست از وی بداشت و زبان حال ابلیس از سر مهجوری میگوید:

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان جهان کامید مرا فذلک این خواهد بود

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ یکی را مهر بیگانگی بر دل نهادند تا در کفر بماند، یکی را مهر سرگردانی بر دل نهادند تا در فترت بماند، آن بیگانه است رانده و سر راه گم کرده، و این بیچاره در راه بمانده و بغیر دوست از دوست باز مانده.

ج از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

نه هر که از کفر برست او بحق پیوست که وی از خود برست، او که از کفر برست بآشنایی رسید و او که از خود برست بدوستی رسید، و از آشنایی تا دوستی هزار منزل است و از دوستی تا بدوست هزار وادی.

ما زلت أنزل من و دادک منزلا يتحیر الالباب عند نزوله
وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ این قصه منافقانست و سر نفاق منافقان بشرف مصطفی
باز میگردد از دو وجه یکی از روی غیرت دیگر از روی رحمت. چون مصطفی محبوب
حق بود و جمال و کمال از حدود افهام و اوهام او در گذشته الله تعالی او را بحکم غیرت
در پرده عصمت خویش گرفت، و نفاق منافقان نقاب جمال وی ساخت، وز عالمیان در
حجاب شد تا کس او را بحقیقت بنشناخت و چنانک بود او را بکس نمود، وَ تَرَاهُمْ
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ اگر نه نفاق منافقان نقاب آن طلعت بودی خلائق همه
خاک در نور غیب انداختندی. آن چنان آفتابی و نوری و ضیائی را چنین نفاقی که نفاق
عبد الله ابی سلول و مانند او بود بکار باید، و اگر نه شعاع آن جمال بآدمیان بیش از آن
کردی که جمال عیسی کرد تا گفتند المسيح ابن الله.

و این را بمثالی بتوان گفت: این قرص آفتاب که شعاع وی از آسمان چهارم میتابد روی در آسمان پنجم دارد و الله تعالی فریشتگان آفریده و بر وی موکل کرده و در پیش آن فریشتگان بیابانهای پر برف می آفریند، و ایشان از آن برف چندانک کوه کوه بر میدارند و در قرص آفتاب میزنند تا حرارت آن شکسته میشود و اگر نه از تبش و حرارت وی عالم بسوختی هم چنان نفاق منافقان در حضرت آن آفتاب دولت انداختند و گرنه خلائق همه زَنَارِ شَرِكِ بَسْتَنْدِی. و لکن آن مهتر عالم همه لطف و رحمت بود چنانک گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«انا رحمة مهداة»

و قال تعالی وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا. خود کردند و خون خود بدست خود ریختند و داغ حسرت بر جان خود نهادند، که قصد فرهیب حق داشتند. و سرانجام آن کار نشناختند. شوخی آمدی را چه پایانست، و بی شرمی وی را چه کرانست. تقصیر را روی بود و شوخی را روی نه، تقصیر از ضعف است و ضعف در خلقت آدمی، و شوخی ستیزست و ستیز نشان بیگانگی.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا اَیْنَتِ بَیْمَارِیْ كِهْ اَنْ رَا كِرَانِ نِهْ، و اَیْنَتِ دَرْدِیْ كِهْ اَنْ رَا دِرْمَانِ نِهْ، و اَیْنَتِ شَبِیْ كِهْ اَنْ رَا بَامِ نِهْ، بَزَارْتَرِ اَز رُوزِ مَنَافِقِ رُوزِ كِیْسْتِ؟ كِهْ اَز اَزَلِ تَا اَبَدِ دِر بَیْگَانِگِیْ زِیْسْت، اَمْرُوزِ دِر عَذَابِ نَهَانِیْ، وَ فَرْدَا دِر حَسْرَتِ جَاوَدَانِیْ. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیْمٌ اِذَا رَاوَا اَشْكَالَهُمُ الَّذِیْنَ صَدَّقُوا كَیْفَ وَ صَلَوَا، وَ رَاوَا اَنْفُسَهُمْ كَیْفَ خَسْرُوا.

النوبة الاولى

قوله تعالی وَ اِذَا قِیلَ لَهُمْ... وَ چُونِ كِهْ مُؤْمِنَانِ اِیْشَانِ رَا كُویْنْدِ اَمِنُوا بَكْرُویْدِ. كَمَا اَمَنَ النَّاسُ چِنَانِكِ مَرْدِمَانِ كُرُویْدِهَانْدِ.

قَالُوا جَوَابِ دِهَنْدِ وَ كُویْنْدِ اُتُومِنُ بَا شَمَا بَكْرُویْمُ كَمَا اَمَنَ السُّفَهَاءُ چِنَانِكِ سَبِكْسَارَانِ وَ سَبِكِ خَرْدَانِ كُرُویْدَنْدِ. اَلَا اَكَاَهْ بَیْدِ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ بَدْرَسْتِیْ كِهْ اِیْشَانِ نَازِیْرِكَانِ وَ سَبِكْسَارَانْدِ وَ لَكِنْ لَا یَعْلَمُونَ. وَ لَكِنْ نَمِیْدَانْدِ كِهْ سَزَایْ نَامِ سَفِهْ اِیْشَانْدِ

وَ اِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اَمَنُوا چُونِ كِهْ مُؤْمِنَانِ رَا بَیْنَنْدِ قَالُوا اَمَّنَّا

كُویْنْدِ مَا كُرُویْدِهَا یْمِ وَ اِذَا خَلَوْا اِلَیْ شَیْطَانِهِمْ وَ چُونِ كِهْ وَاَسَالَارَانِ خُویْشِ رَسَنْدِ وَ اَز

گرویدگان خالی شوند. قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند ما با شما ایم إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) ما بر مؤمنان افسوس گرانبیم

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمُ اللَّهُ برایشان می افسوس کند. وَ يَمُدُّهُمْ وَ می فرا گذارد ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف ایشان يَعْمَهُونَ (۱۵) تا متحیر می باشند. أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْغُلَّالَةَ بِالْهُدَىٰ كِه گمراهی را بخریدند و راست راهی بفروختند.

فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ سودمند نیامد بازرگانی ایشان وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶) و راست راه نیامدند.

مَثَلُهُمْ صَفْتِ ایشان كَمَثَلِ الَّذِي رَاسْتِ چُون صَفْتِ مَرْدِي است اسْتَوْقَدَ نَارًا كِه آتشی افروخت در هامون فَلَمَّا أَضَاءَتْ چُون روشن کرد آتَشِ مَآ حَوْلَهُ گرد بر گرد وی ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمُ اللَّهُ آن روشنایی ایشان ببرد وَ تَرَكَهُمْ وَ ایشان را گذاشت فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها لَا يُبْصِرُونَ. (۱۷) كِه هیچ نمی بینند

صُمٌّ کرانند بَكُمُ گنگاناند عُمِي نایبناپاناند فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان از کفر باز نیابند. أَوْ كَصَيْبٍ یا چُون بارانی سَخْتِ مِنَ السَّمَاءِ از آسَمَانِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ كِه در آن باران هم تاریکیها بود و هم رعد و هم برق. يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ انگشتهای خود در گوشهای خود میکنند مِنَ الصَّوَاعِقِ از بيم آن كِه صاعقه رسد بایشان حَذَرَ الْمَوْتِ از بيم مرگ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ. (۱۹) وَ اللَّهُ پادشاه است بر ناگرویدگان و تاونده با ایشان.

يَكَادُ الْبَرْقُ خواهد آن برق درخشنده يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كِه دیدههای ایشان بر باید کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ چُون ایشان را جای روشن کند مَشَوْا فِيهِ در آن بروند وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ وَ چُون و از تاریک گردد و ایشان قامُوا بر پای بمانند. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ وَ اگر خواهد اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ هم شنوایی ایشان برد و هم دیدههای ایشان إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۲۰) بدرستی كِه اللَّهُ همه چیز را قادر است و همه کار را توانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمِشْرِ از آنك معنى آيت گوئيم بدانك اين آيت اشارت

بدو گروه است از آن قوم که رسول را دیدند: یک گروه از ایشان اهل صدق و وفاقتند، و دیگر گروه اهل شک و نفاق، و ما وصف و سیرت هر دو گروه بگوئیم آن گه بمعنی آیت باز آئیم ان شاء الله. اما گروه اول که اهل صدق و وفاقتند صحابه رسولاند، خیار خلق و مصایب هدی، اعلام دین و صیرافه حق، سادات دنیا و شفعاء آخرت رسول خدای را پذیرفتند و باخلاص دل وی را گواهی دادند و بر تصدیق یقین وی را پیشوا گزیدند و بتعظیم و مهر بوی پی بردند و بر سنت وی خدای را پرستیدند. ایشانند که الله گفت ایشان را کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا شما اید امت گزیده پسندیده.

بهینه زمینیان. جابر بن عبد الله گفت روز حدیبیه هزار و چهار صد مرد بودیم رسول خدا در ما نگرست گفت: «انتم خیر اهل الارض».

و قال عبد الله بن مسعود ان الله اطَّلَعَ في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه و بعثه برسالته. ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيّه يقاتلون عن دينه فما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن، و ما رآه المسلمون سيئا فهو عند الله سيئ، و قال ابن عمر «لمقام احدهم مع رسول الله مغبرا وجهه خير من عبادة احدكم عمره.» ابن عمر فراقوم خویش گفت یک بار که در حضرت مصطفی یاران در مقام جهاد و معارک ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خاک که بر چهره ایشان نشست آن ساعت فاضلتر از جمله عبادت شماسست در عمر شما. خیر درست است که گفت صلی الله علیه و آله و سلم: خیر هذه الامّة اربعة قرون القرن الذی انا فيهم، ثم الذین يلونهم ثم الذین يلونهم، و واحد فرد. اشار صلی الله علیه و آله و سلم بهذا الى المتمسکين بالذین في آخر الزمان، الذین ورد فيهم الاخبار بالثناء عليهم، منها

قوله ص «من اشدّ امتی لی حبا ناس یكونون بعدی یردّ احدهم لو رآنی باهله و ماله.» اما گروه دوم اهل شک و نفاق بر سه فرقه‌اند: از بهر آنکه نفاق بر سه رتبت است نفاق مهین و کهین و میانه. مهین آنست که در دل شک و نفاق بود و ریب چنانک گفت فی قلوبهم مرض و بعض مصطفی در دل گیرد و دشمنان وی را دوست دارد. و نفاق میانه آنست که نماز بکسلانی کند و عمل با ریا و صدقه بکراهیت دهد. و نفاق

کهین در نماز بجماعت تقصیر کردن است و در عهد غدر کردن و در امانت خیانت، و سوگند بدروغ یاد کردن و میان مردم سخن چینی کردن و با مردم دو زبان و دو روی بودن اما نفاق مهین کفر است و عین الحاد. کسی که آن نفاق بروی دست شود او را از مسلمانان نشمرند و بر کفر وی گواهی دهند و ترحم نکنند. چنانکه در عهد رسول خدا عبد الله ابی سلول بود و اصحاب وی و ایشان که مسجد ضرار را بنا کردند و ایشان که در عقبه همت کردند که رسول را بیوکند رسول خدا بنفاق ایشان مطلق گواهی داد و تعیین کرد. و فی ذلک ما روی حدیفة رضی الله عنه قال «كنت اسوق برسول الله علی العقبة و عمار یقود به فجاء اثنی عشر راکبا لینفروا بالنبی فجعلت اضرب وجوههم و ادفعهم عنّا فقال النبیّ هذا فلان و فلان فسمی باسمائهم کلّهم و قال هم المنافقون فی الدنیا و الآخرة، فقلت یا رسول الله الا تبعثنا الیهم فنأتیک برءوسهم قال انی اکره ان یقول الناس قاتل بهم حتی اذا ظفر بهم فقتلهم و لکنّهم ذرهم یکفیهم الله بالدیلة قلت و ما الدیلة؟ قال نار توضع علی نیاط قلب احدهم فقتله.»

اما نفاق میانه و نفاق کهین بیش از فسق و معصیت نیست و علی الاطلاق اسم نفاق بریشان نهادن روا نیست. و در عهد رسول خدا اسم صحبت ازیشان بنیفتاد و ترحم باز نگرفتند. و ازین بابست آنچه مصطفی گفت: «اربع من کنّ فیہ کان منافقا خالصا اذا حدّث کذب و اذا وعد خلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر، و من کانت فیہ خصلة منهّن کانت فیہ خصلة من النفاق حتی یدعها.»

و قال «تجد من شرار الناس ذا الوجهین الذی یأتی هؤلاء بوجه و من کان ذا اللسانین فی الدنیا جعل الله عزّ و جلّ له یوم القیمة لسانین من نار.»

و روی ان عبد الله بن عمر لمّا حضرته الوفاة، قال انظروا فلانا لرجل من قریش فانی کنت قلت له فی ابنتی قولاً کشبه العدة و ما احبّ ان القی الله بثلث النفاق و انی اشهدکم انی قد زوّجته.

و قال صلی الله علیه و آله و سلّم من لم یغر و لم یحدّث نفسه بالغزو مات علی شعبة من النفاق.»

این همه از یک بابست و امثال این فراوانست برین اقتصار کنیم.

قوله تعالى وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُْ معنى آنست که چون مؤمنان فرا منافقان گویند که پیغمبر را و پیغام را براست دارید و استوار گیرید و بگروید چنانک صدیقان صحابه و مؤمنان اهل کتاب گرویده‌اند. قَالُوا یعنی فیما بینهم ایشان با هام سران و هام نشینان خویش گویند اُتُومِنُ؟ استفهام است بمعنی انکار و جحد یعنی لا نُؤمن ما نگروریم چنانک بی خردان و سبکساران گرویدند، ایشان این با قوم خویش گفتند و اللّٰه بر مؤمنان آشکارا کرد و ایشان را جواب داد و گفت (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ) آگاه بید و بدانید که بی خردان و سفیهان ایشانند و لکن نمی‌دانند که جاهلان و سفیهان ایشانند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند. سفه و سفاه و سفاهه نازیرکیست و تهی ساری بود، تسفه بی‌خردی کردن و گفتن بود. و منافقان هم از آنجا مصدّقان را سفها خوانند که هذا من حشویات المشبهة متکلمان مثبتان را حشویان خوانند گفتند ایشان سخن می‌شنوند و می‌پذیرند و بر معقول خویش عرضه نمیکنند، و آن را در خرد باز نمی‌جویند سفیهان و سبکساران‌اند. منافقان مخلصان را همین گفتند و اللّٰه تعالی جواب ایشان براستی باز داد و آن گفته ایشان بریشان ردّ کرد و اهل حق را نصرت داد، میگوید جلّ جلاله كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».

مفسران گفتند «نسا» درین آیت صحابه رسول‌اند و مؤمنان اهل کتاب. و آنجا که گفت: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ» جمله اهل شرک‌اند از هر امت که بودند، و آنجا که گفت: «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» اهل مصراند. و آنجا که گفت: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ اَهْل مکه‌اند. و آنجا که گفت: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً اَهْل کشتی نوح‌اند. و آنجا که گفت: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اَهْل کشتی نوح‌اند.

مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ اَهْل یمن‌اند. یا أَيُّهَا النَّاسُ اِنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا هَمه مردم‌اند و در قرآن ناس بیاید که معنی یک مرد باشد چنانک گفت: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ اِنْجَا مصطفی است جای دیگر گفت: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنْجَا نعیم بن مسعود الثقفی است انّ النَّاسُ قد جمعوا لکم بو سفیان حرب است.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا اِنْ آیت در شان عبد اللّٰه ابی سلول الخزرجی و اصحاب وی فرود آمد

خرجوا ذات يوم فاستقبلهم نفر من اصحاب رسول الله فقال لاصحابه انظروا كيف ارد هؤلاء السفهاء عنكم، فاخذ بيد ابي بكر فقال مرحبا بالصدیق سيد بنی تیم و شیخ الاسلام و ثانی رسول الله فی الغار الباذل نفسه و ماله لرسول الله، ثم اخذ بيد عمر فقال مرحبا للسیّد بنی عدی بن کعب، الفاروق، القویّ فی دین الله، الباذل نفسه و ماله لرسول الله. ثم اخذ بيد علی فقال مرحبا بابن عم رسول الله و ختنه، سیّد بنی هاشم ما خلا رسول الله. فقال له علی یا عبد الله اتق الله و لا تنافق فان المنافقین شرّ خلقه الله. فقال له عبد الله یا ابا الحسن الیّ تقول هذا و الله انّ ایماننا کایمانکم و تصدیقنا کتصدیقکم.

ثم افترقوا فقال لاصحابه کیف رأیتمونی فعلت فاذا رأیتمهم فافعلوا کما فعلت فانتوا علیه خیرا و قالوا لا تزال بخیر ما عشت. فرجع المسلمون الی رسول الله و اخبروه بذلك.

فانزل الله تعالی هذه الآیة وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا.

جای دیگر گفت: وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا یعنی من المؤمنین و انصرفوا الی شیطانیهم ای مردتهم و کهنتم و هم خمسة نفر من اليهود و لا یكون کاهن آلا و معه شیطان تابع له کعب بن الاشرف بالمدينة و ابو برزة الاسلمی فی بنی اسلم و عبد الدار فی بنی جهینه و عوف بن مالک فی بنی اسد و عبد الله بن السوداء بالشام. میگوید منافقان چون مؤمنانرا بینند گویند ما بگریویدیم و چون از مؤمنان خالی باشند و با سالاران و سران خویش رسند گویند اِنَّا مَعَكُمْ و علی دینکم ما با شمایم و بر مؤمنان استهزا میکنیم. شیاطین اینجا مردان و معاندانند. جای دیگر گفت شیاطین الانس و الجنّ از آدمیان و پریان هر کس از حق شطون گرفت و دوری شیطانست. برین معنی اصل شیطان از شطون است نون در آن اصلی، بر وزن فیعال و قیل هو فعالن من شاط یشیط اذا هلك. مالک دینار گفت در زبور داود خواند طوبی لمن لم یسلک سبیل الأئمة و لم یجالس الخطائین و لم یدخل فی هزوّ المستهزیّین، طوبی للرحماء اولئک یكون علیهم الرحمة و ویل للمستهزءین کیف یحرقون بالنار.

اللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ پارسای آنست که الله بریشان می افسون کند، و معنی آنست که الله ایشان را بر آن افسوس می پاداش کند. چنانک در خبرست من سب عمارا سبه الله هر که عمار را دشنام دهد الله او را دشنام دهد یعنی الله آن کس را پاداش دهد جای دیگر گفت

فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ هُمُ زَائِنَاتٌ مِنَ اللَّهِ فَسَيَحْمِلُهُمُ اللَّهُ عَذَابَهُمْ لِيَكُنَّ أَمْثَلًا لِمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ ذَلِكَ نَبَأِ الْفِتْرِ
 فراموش کردند تا الله ایشان را فراموش کرد، و الله فراموش کار نیست که گفت عز و علا
 و ما كان ربك نسيًا. این سخن در مخرج معارضه بیرون آمد و مراد بآن خبر است یعنی
 فرو گذارد ایشان را. چون فراموش کاران. و فی الخبر ان الله تعالى يقول للشقي يوم
 القيمة هل ظننت انك تلقاني يومك هذا فيقول لا، فيقول اليوم انساك، كما نسيتني»
 و در قرآن ازین باب بسیار و مکروا و مکر الله انهم يكيدون كيدا و أكيد كيدا شيخ الاسلام
 انصاری رحمه الله گفت این مکر و کید و استهزاء و سخریت الله تعالى جایها در قرآن
 بخود منسوب کرد و هر چند که این خصلتها از جز الله ناراست آید و نانیگون و بجور
 آمیخته و بعیب آلوده اما از الله راست آید و نیکو و تدبیر بحق و عدل و از عیب و عار و
 جور پاک. از هر چیز که ازو آید و او کند ازو راست است و پاک بحجت خداوندی و
 سزای آفریدگاری فلله الحجة البالغة لا يسئل عما يفعل. از پاداش استهزاست که کافر را
 گفت: «لا تتركضوا و ارجعوا إلى ما أترفتنم فيه و مساكنكم لعلكم تسئلون» میگوید چون
 بایشان رسید روز گرفتن من پای در جنبائیدن گیرند، ایشان را گوئید پای مجنبانید و و از
 گردید و اجای تنعم و ناز و توانگری خویش و با خانه و پیشگاه خویش تا بخدمت شما
 آیند و شما را پرسند. و دیگر جای گفت که دوزخی را در دوزخ گویند ذق إنك أنت
 العزيز الكريم بچش که تو آن عزیز و کریمی، علی حال آن خواجه و کد خدای، ابن
 عباس گفت در معنی آیت ان الله تعالى يطلع المؤمنین و هم فی الجنة علی المنافقین و هم
 فی النار فيقولون لهم أتحبون ان ندخل الجنة فيقولون نعم فيفتح لهم باب من الجنة و يقال
 لهم ادخلوا فيسبحون و يتقلبون فی النار: فاذا انتهوا الی الباب سد عنهم و ردوا الی النار و
 يضحك المؤمنون و ذلك قوله إن الذين أجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون. الی قوله
 فالיום الذين آمنوا من الكفار يضحكون علی النار انک ينظرون.
 و يمدهم فی طغيانهم يعمهون مد در عذاب گویند و امد در نعمت، قال الله و نمد له من
 العذاب مدا و قال تعالى و أمددناكم بأموال و بنین و الطغیان مجاوزة الحد و العمة التحیر
 معنی آنست که ایشان را متحیر و گراف کار و گم راه روزگاری دراز فرو گذارد تا حجت
 بریشان لازم تر بود و عقوبت ایشان صعبت. قال محمد بن كعب القرظي لما قال فرعون

لقومه ما علمت لكم من اله غيري، نشر جبرئيل اجنحة العذاب غضبا لله تعالى، فاوحى الله
تعالى اليه مه يا جبرئيل انما يعجل العقوبة من يخاف الفوت، فامهله الله بعد هذه المقالة
اربعين عاما. و اوحى الله الى عيسى بن مريم يا عيسى كم اطيل النسوة و احسن الطلب و
القوم في غفلة.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى ايشانند که گم راهی براستراهی خریدند جهودان بودند
که پیش از مبعث رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر هدی بودند که بوی ایمان داشتند
پس از مبعث بتکذیب و جحود بدل کردند. هذا قول قتاده و مقاتل.

و لفظ اشتراء بر سبیل توسع گفت، که آنجا بیع و شری نیست اما استدلال و اختیار هست
یعنی استبدلوا الکفر بالایمان و اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی، و ذلك لان کل واحد من
البیعین یاخذ ما فی یدی صاحبه و یختاره علی ما فی یدیه. کسی که دنیا بر عقبی اختیار
کند او را بر طریق توسع گویند عقبی بدنیا بفروخت اگر چه آنجا خرید و فروخت نیست،
این همچنانست و گفته اند حق بندگان خدا و سزای ایشان آنست که خدای را عبادت کنند
و معرفت وی حاصل کنند که ایشان را برای آن آفریده اند. چنانکه الله گفت و ما خلقت
الجنّ و الإنس إلا لیعبُدون. و راه راست و دین پاک این داند و باین راه روند. پس کسی
که اختیار کفر و ضلالت کند و بر راه کز و طریق شیطان رود و این ضلالت بآن هدایت
بدل پسندد راست آن باشد که الله گفت اشترؤا الضلالة بالهدی و اصل ضلالت حیرت
است و بگشتن از راه راست يقال ضللت المكان اذا تحیرت فيه و لم تهتد اليه، و اضللت
الشیء اذا ذهب عنک. و در قرآن ضلالت بر وجوه است: بمعنی غی و کفر چنانکه درین
آیت و در آن آیت که گفت و لأضلنهم و بمعنی خطا قوله إن أبانا لفي ضلال مبين و بمعنی
ابطال قوله و صدوا عن سبيل الله أضل أعمالهم. و بمعنی نسیان قوله فعلتها إذا و أنا من
الضالين و قوله أن تضل إحداهما. و بمعنی هلاک و بطلان قوله إذا ضلنا فی الأرض و
بمعنی محبت قوله إنک لفي ضلالک القديم.

فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ ای ما ربحوا فی تجارتهم میگویند باین بازرگانی که کردند و این بدل
که پسندیدند و پیروز نیامدند و سودی نکردند. پس گفت و ما كانوا مهتدين.

یعنی نه بازرگانی ایشان سودمند آمد و نه راه بآن یافتند، که بسیار بازرگان بود که سود

نکند لکن راه آن داند و شناسد، الله تعالی میگوید ایشان نه سود کردند و نه راه بآن دانستند. سفیان ثوری گفت: کلکم تاجر فلینظر امرؤ ما تجارته هر کس از شما میبازرگانی کند، یکی ور نگرید تا خود بچه بازرگانی میکنید و خود چه در دست دارید، عزت قرآن ترا ببازرگانی سودمند راه می نماید و میگوید هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدُوا نَارًا ۚ چون حقیقت حال ایشان فرمود تعقیب کرد بضراب مثل از جهت زیادتی توضیح و تقریر، زیرا که آن واقع است و امقع، در دل واقع است از حجت خصم الد. و مثل در اصل بمعنی نظیر است يقال مِثْلٌ وَ مَثَلٌ و مِثْلٌ كَشِبَهُ و شَبَهُ و شَبِيه. و معنی آن است که حال عجیبه ایشان همچون حال آن کس است که بیفروزد آتشی. و الَّذِينَ بمعنی الَّذِينَ است کما فی قوله تعالی وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا. اگر چنانچه مرجع در بنورهم بایشان باشد. و الاستیقاد طلب الوقود و السعی فی تحصیله و هو سطوع النار و ارتفاع لهبها و اشتقاق النار من نار ینور نورا اذا نفر لان فیها حركة و اضطرابا.

فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ای النار حول المستوقد ان جعلتها متعدیة و الا ممکن است که مسند باشد به لفظه ما. و تأنیث أضاءت از جهت آن است که ما حول آن اشياء و اماکن است. معنی آن است که چون روشن گردانید آتش پیرامون مستوقد را ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ جَوَابَ لَمَّا و ضمیر هم راجع است به الَّذِينَ و جمع ضمیر حمل بر معنی است، و بنورهم گفت و بنارهم نگفت زیرا که مراد افروختن آتش است یا استینافی است که جواب معترض است، گوئیا میگوید حال ایشان چیست که حال ایشان تشبیه کرده اند بحال مستوقدی که آتش او منطفی شده؟ و اسناد اذهاب به الله تعالی است از بهر آنکه همه افعال راجع است باو تعالی، يقال ذهب السلطان بماله اذا اخذه و ما اخذه و امسكه فلا مرسل له. و عدول کرد از ضوء بنور، پس اگر گفتنی ذهب الله بضوئهم احتمال ذهاب بودی با زیادتی که در ضوء است.

وَ تَرَكُّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. پس ذکر تاریکی کرد که آن عدم نور است و طمس نور بکلی، و جمع تنکیر ظلمات و وصف آن کرد بظلمتی خالصه که هیچ شبیح آن را نبیند، و ترک بمعنی طرح و حلی است، و ترک یک مفعول میخواید پس صیوررت در او تضمیر

کرد و او را جاری مجرای افعال قلوب گردانید و فرمود وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ هُمْ چنان که شاعر گفته:

فتركته جز السباع بنشئه
يضمن قلة رأسه و المعصم
و الظلمة مأخوذ من قولهم ما ظلمك ان تفعل كذا ای ما منعك لانها تسد البصر و تمنع
الرؤية.

قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مقاتل و سدی آن است که این آیت در شأن منافقان فرود آمد و مَثَلُهُمْ ضَمِيرِ اِيشَانِسْتِ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ و مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ و عَطَا مِيگویند در شأن جهودان است وَ مَثَلُهُمْ ضَمِيرِ اِيشَانِسْتِ، گفتند چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و با عرب افتاد جهودان قریظه و نصیر و بنی قینقاع در توریة خواندند که پیغامبر آخر الزمان محمد خواهد بود و امت وی خیار خلق اند، و گزین عالم و میراث دار پیغامبران، از شام برخاستند و آمدند تا بمدینه مصطفی که مهبط وحی است، و محل رسالت، و حرم مصطفی، و هجرت گاه دوستان حق. مردی بود با این جهودان او را عبد الله بن اهبان میگفتند ابو الهیبان و ایشان را پند دادی و نصیحت کردی، و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی چنانک در توریة دیده بود بریشان خواندی، و گفתי امید دارم که بروزگار وی در رسم و او را دریابم و بوی ایمان آرم اگر این طمع راست شود، و الا زینهار که قدر وی بدانید و خطر وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید، و قدم از جاده شریعت وی بنگردانید تا سعید ابد گردید. جهودان این نصیحت قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل میداشتند، و در امید این روشنایی روزگاری بودند تا بوقت بعثت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و تحقیق نبوت و رسالت وی. پس جهودان چون بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب میخواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند. پس رب العالمین ایشان را این مثل زد.

این قول سعید جبیر. اما قول ابن عباس و مقاتل و جماعتی آنست که این صفت منافقانست و مثل ایشان، میگوید مثل این منافقان در شهادت گفتن و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است یعنی قومی و این در لغت عرب رواست، و لهذا قال فی الآخر الآیة ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ قومی در شب تاریک در بیابانی بی مهتاب و بی چراغ

که هیچ فراجای خویش و راه خویش نمی بینند، و از ددان و دشمنان میترسند، و در آن تاریکی لختی خار و گیاه فراهم نهند و آتش در آن زنند. چندانک آتش برافروزد ایشان فرا راه بینند و جای خویش بشناسند و از ددان و دشمنان ایمن شوند. پس چون آتش فرو میرد ایشان در تاریکی و حیرت فرو مانند و در ترس و هراس افتند. آن شب مثل کفر منافقان است و آن آتش مثل شهادت ایشان، چون شهادت گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسند. و گویند *إِنَّا مَعَكُمْ* از آن روشنایی شهادت بیفتند، و در کفر خویش فرو مانند، که هیچ فرا حق نبینند. معنی دیگر این که منافقان تا زنده‌اند در میان مسلمانان بروشنایی کلمه شهادت میروند و ایمن می‌نشینند و با مسلمانان یکی‌اند در احکام شرع، پس چون بمیرند بظلم و حیرت باز شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته‌اند تشبیه منافقان بایشان که آتش افروختند در شب تاریک از بهر آنست که آن کس که از روشنایی در تاریکی شود ظلمت وی صعبت و حال وی دشوارتر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد. و این تاریکیها یکی تاریکی شب است، و دیگر تاریکی فرو مردن آتش، سدیگر تاریکی گور در حق منافق.

سؤال کنند که هر که در تاریکیها باشد خود هیچ نبیند پس چه معنی را گفت *لَا يُبْصِرُونَ*؟ پس از آنکه فی ظلمات گفته بود؟ جواب آنست که بعضی حیوانات در ظلمت بینند و تاریکی ایشان را از دیدن منع نکند، *اللَّهُ تَعَالَى بِنَائِي* و روشنایی بیکبار از ایشان نفی کرد که ایشان چون آن حیوانات و چهار پایان نیستند بلکه از آن بتراند و نادانتر اولئک کالانعام بل هم اضلّ و در قرآن *ظلماتست* بمعنی کفر و شرک چنانک گفت *يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ*. و بمعنی سیاهی شب چنانک گفت *وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ*. بمعنی احوال چنانک گفت *قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ*.

آن گه منافقان را صفت کرد گفت *صُمٌّ* کران‌اند، یعنی از سماع قرآن *بُكْمٌ* گنگان‌اند، یعنی از خواندن قرآن *عُمَى* نابینایانند، یعنی از دین رسول و معجزات و دلائل نبوت وی، هر چند که بگوش ظاهر میشوند و بزبان ظاهر میگویند و بچشم ظاهر می بینند چنانک رب العالمین گفت *فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ* اما چون اعتقاد دل و بصیرت سر با آن نبود وجود و عدم آن یکسان بود. و قیل *صم عن سماع المدح و الثناء*

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، بكم عن ان يتكلموا بالمدح و الثناء على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، عمى عن رؤية الخير و ما ينفع النبي صلى الله عليه وآله وسلم و اصحابه.

و گفته اند صمّ کران اند که هیچ حق نشنوند، بکم گنگان اند که بر شهادت گفتن قوت نیابند، عمی نابینایان اند که نشان حق نبینند.

فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ. پس ایشان از کفر باز نیابند این حکم است بر شقاوت منافقان و حرمان ایشان از ایمان چنانکه أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حکم است بر حرمان مشرکان قریش. میگوید این منافقان هرگز از کفر توبه نکنند و ایشان را برستاخیز بانفاق انگیزند. و ذلك فى

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «يَبْعَثُ كُلَّ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ. الْمُؤْمِنُ عَلَى إيمانه و المنافق على نفاقه.

و چگونه از کفر باز آیند و رب العالمين بشقاوت ایشان حکم کرده و گفته إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ.

و لو جاءتهم كل آية و قضاء القاضى لا يفسخ.

آن گه مثلى دیگر زد هم ایشان را گفت أَوْ كَصَيِّبٍ يعنى او كاصحاب صَيِّبِ این أو اباحت راست نه شكّ را، که بر الله شك روانيست و در صفات وی سزا نیست، و معنی آنست که مثل منافقان با آن قوم زند که آتش افروختند یا باین قوم که ایشان را باران سختی رسید بهر کدام که مثل زند راست است و مباح و در خور كَصَيِّبِ باران سخت است، و هو فعيل من صاب يصوب اذا نزل و انحدر، فهو المطر الشديد الذى له صوت. و السماء اسم جنس است یکی از آن سماوة گویند و اصله سما و لانه من سما بسمو فقلبت الواو همزه. قومی گفتند سما اینجا سحاب است فيه يعنى فى ذلك السحاب و قيل فى الصَّيْبِ ظلمات فى ظلمة السحاب و ظلمة الليل و ظلمة المطر. فقد قالوا انّ المطر ظلمة اذا نزل بالعذاب وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ اصل الرعد من الحركة و الصوت و البرق من البريق و هو الضوء. رَعْدٌ بقول بعضی مفسران فریشته است که الله را تسبیح میکند. و در خبرست که جهودان از رسول ص پرسیدند که این رعد چیست؟ فقال مُلْكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَوْكَلٌ بِالسَّحَابِ معه مخاریق

یسوق بها السحاب حیث یشاء الله گفت فریشته ایست بر میغ موکل، آن را میراند بمخراق نور و هو شبه السوط. تا آنجا راند که فرمانست، و مخراق آن برق است که می درخشد. گفتند یا محمد ص آن آواز چیست که میشنویم؟ گفت که بانگ آن فریشته است که بر میغ می زند. چنانک شبان بانگ بر گوسپند زند.

آورده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت در مدینه آواز رعد آمد آوازی بلند و دراز بر کشید، گفتا جبریل را پرسیدم که چه میگویند؟ جبریل گفت من از میغ پرسیدم که کجاست فرموده اند که باران ریزی؟ میغ گفت زمینی در حضرموت آن را بمیمم خوانند فرموده اند مرا که آنجا باران ریزم. شهر حوشب گفت: «الرعد ملک موکل بالسحاب یسوقه کما یشوق الحادی ابله فاذا خالفت سحابة صاح بها، فاذا اشتد غضبه تناثرت من فیه الشر و هی الصواعق التی رأیتهم.» عن وهب بن منبه قال «ثلاثة ما اظن احدا یعلمها إلا الله: الرعد، و البرق، و الغیث.» و قال ابو الدرداء، «الرعد للتسیح، و البرق للخوف و الطمع، و البرد عقوبة و الصواعق بالخطیئة، و الجراد رزق لقوم و رجز لآخرین، و البحر بکمال و الجبال بمیزان.» رسول گفت هر که که بانگ رعد شنود خدای را یاد کنند که ذاکران را از آن گزند نرسد. و گفتم صلی الله علیه و آله و سلم هر گه که آواز رعد شنیدی: «اللهم لا تقتلنا بغضبك، و لا تهلكنا بعذابك، و عافنا قبل ذلك.»

حسن بصری گفت «سبحان الذین یسیح الرعد بحمده، و الملائكة من خیفته، سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم.» ابن عباس گفتی «سبحان الذی سیح له» کعب احبار گفت هر که آواز رعد شنود سه بار بگوید: سبحان من یسیح الرعد بحمده و الملائكة من خیفته وی را از آن رعد هیچ گزند نرسد و گر در آن نعمتی باشد وی از آن معاف باشد. الصواعق جمع صاعقه است و صاعقة آتش است که از ابر بیفتد و گفته اند صیحه عذاب است یقال ان دون العرش بحورا من نار تقع منها الصواعق و لا تصیب ذاکر الله. یجعلون أصابعهم فی آذانهم الضمیر لا صحاب الصیب، و اگر چه لفظ اصحاب محذوفست لیکن معنی او باقیست، پس جائز است که مقول علیه باشد کقول حسان:

یسقون من وره البریص علیهم
بر دی یصقق بالرحیق السلسبیل

که تذکیر ضمیر کرده از برای آنکه معنی ماء بردی است و جمله استینافیه است، کانه یاد

کردی چیزی که مؤذن بهول و شدت بود گوئیا. کسی گفت حال ایشان باین نوع چیست؟ جواب دادند که يجعلون اصابعهم، و چرا اطلاق اصابع کرد در محل انامل؟ از جهت مبالغه مِنْ الصَّوَاعِقِ يجعلون ای من اجلها يجعلون، كقولهم سقاه من العتمة و الصَّاعِقَةُ، فتصفه رعد هائل معها نار لا تمر بشيء إلا انت عليه من الصَّعق و هو شدة الصَّوت و التاء فيها للمبالغة كالعافية و الكاذبة.

حَذَرَ الْمَوْتِ منصوبست برای آنکه مفعول له است چنان که شاعر گفته و اغفر عوراء الکریم ادخاره.

و الموت زوال الحیات و گفته‌اند عرض فرمود بزد آن چنان که خلق الموت و الحیات. وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ احاطت هم از روی علم باشد هم از روی قدرت، حاصل کردن چیزی بعلم و قدرت خویش و رسیدن بهمگی آن احاطت گویند و گفته‌اند معنی احاطت اهلاک است کقوله تعالیٰ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ ای تهلکون جمیعا.

مفسران ازینجا گفتند محیط بالكافرین ای مهلكهم و جامعهم فی النار. میگویند الله پادشاه است برنا گرویدگان، و تاونده بایشان، و رسیده بایشان، و آخر هلاک کننده ایشان.

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ معنی آن است که مثل منافقان بقومی ماند که گرفتار شوند ببارانی سخت در شبی تاریک. باران چنان سخت و شب چنان تاریک و رعد چنان بزور و برق چنان روشن که میترسند ایشان در آن هامون که ازین سختیها ایشان را صاعقه رسد و بمیرند. باران مثل قرآن است لانه یحیی القلوب كما یحیی المطر الموات، و ظلمات مثل کفر ایشان است که در آن درمانده‌اند. و رعد مثل آن آیات است در قرآن که در آن بیم ایشان و تخویف ایشان است، و برق مثل شهادت ایشان است. یعنی که چون برق تاود مقداری فراراه بینند در آن تاریکی و باران. و چون برق فرو ایستد، باز مانند این منافقان، همچنان‌اند چون شهادت گویند، فرا مسلمانی پیوندند. پس چون و اشیاطین خود رسند شهادت خود را انکار کنند و با تاریکی کفر افتند، و چنانک برق دائم نباشد و درمانده را در تاریکی از آن نفعی حقیقی نه، منافق را از آن شهادت هم نفعی نه، که آن شهادت را حقیقی نه. و چنانک آن درماندگان در تاریکی انگشت در گوش میکنند تا صیحه عذاب و صاعقه بایشان نرسد که از آن بیم مرگ باشد منافقان همچنین انگشت در گوش میکنند تا

آیات قرآن و وحی و تنزیل که در آن اظهار سرّ ایشانست بگوش ایشان نرسد از بیم آنکه دل ایشان بآن میل کند و ایشان را باسلام و ایمان در آرد چنان بر کفر خود حریص بودند که می ترسیدند که اگر از آن بیفتند با سلام رسند.

حَدَرَ الْمَوْتِ یعنی حذر الاسلام، و ایشان اسلام کفر می شمردند و کفر مرگ باشد، چنانکه آنجا گفت أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ اى کافرا فهدیناه سدی گفت دو مرد منافق از مصطفی ص بگریختند و بیرون شدند و ایشان را این حال صعب پیش آمد شب تاریک باران سخت و آواز رعد و برق و صاعقه، انگشت در گوش نهادند در آن حال از بیم هلاک و ترس و جان، چون برق درخشنده فرا راه دیدند و پارهء برفتند باز چون تاریکی روز گرفت هم چنان بر پای بودند و هیچ فرا راه نمیدیدند. درین حال با یکدیگر گفتند: «لیتنا اصبحنا فنأتی محمدا فنضع ایدینا فی یده فرجعا و حسن اسلامهما» ربّ العالمین گفت منافقان در مدینه باین دو مرد منافق مانند که از پیش رسول برفتند به بین تا چه رسید ایشان را مثل منافقان مثل ایشانست، چون بحضرت مصطفی آیند و قرآن شنوند و وعد و وعید و احوال و قصّه پیشینیان انگشت در گوش نهند، ترسند که اگر آیتی آید در شأن ایشان و اظهار سرّ ایشان و فرمودن بقتل ایشان، از بیم قتل و مرگ انگشت در گوش نهند چنانکه آن دو مرد از بیم صاعقه در آن بیابان انگشت در گوش نهادند.

اینست که گفت: يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِى اَذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَدَرَ الْمَوْتِ و چون مال و پسران و غنیمتها و فتحها روی بایشان دارد و اقبال دنیا ببیند گویند نیکو دینی است این دین محمد ص، همچون آن دو مرد که چون برق درخشنده فرا راه دیدند در آن برفتند و ایشان را خوش آمد اینست که گفت: كُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى اضاء لهم البرق الطّريق فحذف الطّريق للعلم به و چون بلاها و مصیبتها روی بایشان نهد، و دختران زایند، و اموال و املاک ایشان نیست شود، متحیر می نشینند و میگویند بد دینی است و نا این دین محمد، همچون آن دو مرد که چون تاریکی روز گرفت متحیر بر پای بماندند اینست که گفت: وَ اِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و قیل: كُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى كُلَّمَا انقطع الوحى و ترکوا و ما يخفون و سکت الرسول عن حدیثهم ارتاحوا و فرحوا و اِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا اى و اذا تكلم فيهم و صرّح بهم تبدلوا و تحيروا.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَ أگر الله خواستی آن شهادت که منافق بزبان میگوید بی دل، و آن سخن که از رسول میشوند بی اعتقاد، این نبوشیدن و آن گفتن هر دو از وی باز ستدی. چنانکه از کافران باز ستد. و گفته اند معنی آنست که اگر الله خواستی ایشان را یکبارگی هلاک کردی تا مستأصل شدندی و نام و نشان ایشان نماندی. سمع و بصر از جمله تن اینجا بذکر مخصوص کرد از بهر آن که در آیت پیش ذکر بصر رفته است اینجا که گفت: فی آذانِهِمْ و در آیت دیگر یخطفُ أَبْصَارَهُمْ تا این سخن مجانس آن باشد پس گفت: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللهُ بر همه چیز قادر است و بر همه کار توانا تا منافقان از سطوت و بأس حق بهراسند، میگوید پرهیزید از مخادعت رسول و یاران و مؤمنان، و فرهیب ایشان مجوئید و بترسید از عقوبت و نقمت من که خداوندم، که من هر چیز را تواننده ام و با هر کاونده تاونده.

يَكَادُ الْبَرْقُ اسْتِيْنَاْفُ ثَانِي اسْت گویا جواب کیست که میگوید ما حالهم مع تلك الصَّوَاعِقِ؟ و کاد گردانیدن از افعال مقاربه است، که وضع کرده اند از برای نزدیک گردانیدن.

چیز از وجود از جهت عارض شدن از سبب او لیکن موجود نباشد، یا از جهت فقد شرط یا از جهت وجود مانع، و عسی موضع است از برای رجا، پس آن خبر محض است. و الخطف الاخذ بسرعة و قرئ یخطف بكسر الطاء و یخطف علی انه یخطف فنقلت التاء الی الخاء ثم ادغمت فی الطاء و یخطف بكسر الخاء لالتقاء الساکنین و اتباع الیاء لها. کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیْهِ اسْتِيْنَاْفُ ثَالِث اسْت گویا که گفتند که چه میکنند ایشان با آن بودن رعد و برق و گوش گرفتن؟ در جواب گویند کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ الی الآخر و اضاء اگر متعدیست مفعولش محذوفست، یعنی کُلَّمَا نَوَّرَ لَهُمْ مَمْشَى اخذوه.

و اگر لازم است معنی آنست که کُلَّمَا لَمَعَ لَهُمْ مَمْشَا فِیْهِ فی مطرح نون، و اظلم نیز هم چنان متعدی آمده است، منقول از ظلم اللیل و قراءت ظلم بر بناء مفعول شاهد آنست. «

النوبة الثالثة

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا الْآیَةَ ای خداوند کریم، ای کردگار نامدار حکیم، ای در وعد راست و در عدل پاک، و در فضل تمام، و در مهر قدیم، آنچه میخواهی می نمایی و چنانک خواهی

می‌آرایی. هر یک را نامی و در دل هر یک از تو نشانی رقم شایستگی بر قومی، و داغ نبایستگی بر قومی، شایسته از راه فضل درآورده بر مرکب رضا بیدرقه لطف در هنگام اکرام در نوبت تقریب. و ناشایسته در کوی عدل رانده بر مرکب غضب بیدرقه خذلان در نوبت حرمان. این حرمان و آن تقریب نه از آب آمد و نه از خاک، که آن روز که این هر دو رقم زد نه آب بود و نه خاک، فضل و لطف ازلی بود و قهر و عدل سرمدی، آن یکی نصیب مخلصان و این یکی بهره منافقان.

پیر طریقت گفت: «آه از قسمی پیش از من رفته! فغان از گفتاری که خودرایی گفته! چه سود ارشاد بوم یا آشفته؟ ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته!» منافقان که در زیر هدم عدل افتادند خویشان را خود پسندیدند، و نیکنامی بر خود نهادند. و مخلصان و صدیقان و صحابه رسول را سفها گفتند. رب العالمین بکرم خود این نیابت بداشت و ایشان را جواب داد که سفهان نه ایشانند سفهان آنند که ایشان را سفهان گویند. آری هر که خویشان را نبود الله وی را بود، هر که فرمانبرداری الله را کمر بست الله بوی پیوست، من کان لله کان الله له.

کافران فرا مصطفی را گفتند که تو مجنونی یا ایها الذی نزلّ علیه الذکر انک لمجنون الله گفت یا محمد اینان ترا دیوانه میگویند و تو دیوانه نه «ما انت بنعمه ربک بمجنون» تو دوست مایی پسندیده مایی! ترا چه زبان که ایشان ترا نپسندند، ترا آن باید که منت پسندم. دوست دوست پسند باید نه شهر پسند.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا بِمَا آمَنُوا وَ كَانُوا مِنْهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّبِعُونَ
عشرت کافران، الله تعالی میگوید یزیدون ان یأمنوکم و یأمنوا قومهم خواهند که هم از شما ایمن باشند هم از ایشان، اکنون نه از شما ایمن اند نه از ایشان، مذذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء.

مهر خود و یار مهربانت نرسد
آن خواه گر این و اگر آنت نرسد
ارادت و عادت با یکدیگر نسازند تاریکی شب و روشنایی روز هر دو در یک حال
مجتمع نشوند در یک دل دو دوستی نگنجد.

ایها المنکح التریا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان

هی شامیه اذا ما استقلت و سهیل اذا استقل یمان منافقان که بر مؤمنان استهزاء میکردند و جز زانک در دل داشتند بزبان میگفتند و شیاطین سران خود یکی شدند تا بر مؤمنان کیدها ساختند و عذاب ایشان را در حال می‌نگرفت، آن نه از نتوانستن الله بود با ایشان یا از فرو گذاشتن ایشان کلاً! و حاشا! فإن الله تعالی یمهل و لا یهمل. الله زودگیر و شتابنده نیست، که شتابنده بعذاب کسی باشد که از فوت ترسد و الله تعالی بر همه چیز بهمه وقت قادر بر کمال است، و تاونده با هر کاونده. بوی هیچ چیز در نگذرد و از وی فائت نشود. فرعون چهار صد سال دعوی خدایی کرد و سر از ربقه بندگی بیرون برد و الله تعالی وی را در آن شوخی و طغیان فرا گذاشت و عذاب نفرستاد. نه از آنک با وی می نتاوست یا در مملکت می‌دریاست، و لکن خداوندی بزرگوارست و بردبار و صبور، از بزرگواری و بردباری وی بود که او را زود نگرفت، و بزبان موسی کلیم بوی پیغام فرستاد و گفت: «یا موسی، انطلق برسالاتی فانک بعینی و سمعی و معک ایدی و نصری، الی خلق ضعیف من خلقی بطر نعمتی و امن مکری، و غرته الدنیا حتی جحد حقّی و انکر ربوبیّتی، و عبد دونی، و زعم انه لا یعرفنی و انّی اقسام بعزّتی لو لا العذر و الحجّة اللذان وضعت بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة جبار بغضب یغضبه السماوات و الارض و الجبال و البحار، فان امرت السماء حصته، و ان امرت الارض ابتلعته، و ان امرت الجبال دمّرتة، و ان امرت البحار غرقتة، و لکنه هان علیّ و سقط من عینی، و وسعة حلمی، فاستغنیت عن عبیدی. و حقّ لی أنّی انا الغنیّ لا غنیّ غیری، فبلغه رسالتی و اعده الی عبادتی، و ذکره بایّامی، و حذرّه نقمتی و بأسی، و اخبره أنّی انا الله الی العفو و المغفرة اسرع منی الی الغضب و العقوبة، و قل له اجب ربّک، فانه واسع المغفرة. فانه قد امهلك اربع مائة سنة و هو یمطر علیک السماء و ینبت لکن الارض و لم تسقم و لم تهرم و لم تفتقر و لم تغلب. و لو شاء ان یجعل ذلک بک فعل و لکنه ذو أناة و حلم عظیم.»

ذکره وهب بن منبه. قال قال الله عزّ و جل لموسی علیه السلام و ذکر الحدیث بطوله. **مَتْلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا** این مثل کسی است که بدایتی نیکو دارد حالی پسندیده، و وقتی آرمیده، تن بر خدمت داشته، و دل با صحبت پرداخته روزی چند درین روشنایی

رفته، و عمری بسر آورده ناگاه دست قدر از کمین گاه غیب در آید و او را از سر وقت خود در رباید، و آن روشنایی ارادت به ظلمت حرص بدل شود، و طبع جافی بر جای وقت صافی نشیند. در بند علاقت چنان شود که نیز از آن رهایی نیابد. آن گه روزگاری در طلب حطام دنیا و زینت آن بسر آرد، و از حلال و حرام جمع کند، و آلوده تبعات و خطرات شود. پس چون کار دنیا و اسباب آن راست کرد و دل بر آن نهاد برید مرگ کمین گاه مکر بر گشاد! که هین رخت بردار که نه جای نشستن است و نه وقت آرمیدن! آن مسکین آه سرد میکشد و اشک گرم از دیده می بارد، و بروزگار خود تحسّر میخورد، و بزبان حسرت این نوحه میکند که:

گلها که من از باغ وصالت چیدم درها که من از نوش لبت دزدیدم
 آن گل همه خارگشت در دیده من و آن در همه از دیده فروباریدم
 و کان سراج الوصل ازهر بیننا فهبت به ریح من البین فانظفی
 اینست اشارت آیت که ربّ العالمین گفت: فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. و لکن صاحب‌دلی باید که اسرار قدم قرآن بگوش دل بشنود و بداند و بدیده سرّ حقایق آن به بیند و بشناسد. اما ایشان که صُمُّ بَكْمُ عُمَى صفت ایشان و حکم حرمان رقم بیدولتی ایشان، نه گوش دل دارند تا حق شنوند نه زبان حال تا با حق مناجات کنند، نه دیده سرّ تا حقیقت حق بینند، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ أَكْرَ اللَّهُ خواستی شنوایی و بینایی از ایشان دریغ داشتی چنانک روشنایی دانایی دریغ داشت، و اگر خواستی برق اسلام فرا دل ایشان گذاشتی تا بخود ربودی و به اسلام درآوردی، و اگر خواستی آن را تواننده بودی که وی خداوندیست هر کار را تواننده و بهر چیز رسنده و بهیچ هست نمانده!

النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائِْمُوا رَبَّكُمْ خدایند خویش را پرستید و او را بندگی کنید، الَّذِي خَلَقَكُمْ آن خدایند که شما را او آفرید و الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ و ایشان را که پیش از شما بودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از خشم و عذاب او پرهیزیده‌اید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ. آن خداوند که شما را این زمین کرد فراشاً بساطی باز گسترده، وَ السَّمَاءَ بِنَاءً، و آسمان کاری برداشته، وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و فرو فرستاد از آسمان آبی، فَأَخْرَجَ بِهِ تَابِيعَاتٍ مُّغْتَسِقَاتٍ لِّكُلِّ مَوْجٍ مِّنَ الْبَحْرِ مَوْجًا مَّحْمُومًا خَضِيدًا وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ لَكُمْ مَاءً حَلِيقًا فَاسْتَقْتُوا مِنْهُ حَلْقًا ذَلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ. روزی ساخته انداخته بهنگام، فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً خدای را پس همتایان مگوئید وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ که میدانید که آسمان و زمین او آفرید و او ساخت روزی وَ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ وَ اگر شما در شور دل و گمان میباشید، مِمَّا نَزَّلْنَا از آنچه فرو فرستادیم، عَلٰی عَبْدِنَا بر رهی و بنده خویش از پیغام، فَاتُوا بِنَارٍ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ یک سوره هم چون قرآن، وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و انکه پس این معبودان که دارید ایشان را خدا میخوانید مِّن دُونِ اللَّهِ فرود از خدا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر این که از شما خواستند توانید و در توان نمودن راست گوئید.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا اِرْطَس نكنید که نتوانید، وَ لَنْ تَفْعَلُوا و خود نتوانید، فَاتَّقُوا النَّارَ، پس از آتش بپرهیزید، الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ آن آتش که هیزم آن مردم است و سنگ، أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ بساختند آن آتش ناگرویدگان را.

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و شاد کن ایشان را که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای نیک کردند، أَن لَهُمْ جَنَّاتٍ که ایشانراست باختر بهشتها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میروند زیر درختان آن جویهای روان.

كُلَّمَا رُزِقُوا هر گه که ایشان را روزی دهند، مِنْهَا از آن درختها، مِنْ ثَمَرَةٍ مِّمَّهَا رِزْقًا روزی ساخته، قَالُوا گویند، هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا این آن میوه است که ما را روزی داده بودند، مِنْ قَبْلُ، پیش از ما در دنیا، وَ اتُّوا بِهِ و آرند پیش ایشان آن میوه بهشت، مُتَشَابِهًا مانند میوه دنیا. بِنَامٍ، وَ لَهُمْ فِيهَا و ایشانراست در آن بهشت، أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ هم جفتهای پاک کرده، وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن سرای جاویدانند.

النوبة الثانية

يا أَيُّهَا النَّاسُ علقمة بن مرثد شاگرد عبد الله بن مسعود از ائمة و ثقات تابعین است میگوید هر چه در قرآن یا أَيُّهَا النَّاسُ است خطاب اهل مکه است، و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب اهل مدینه، از بهر آن که آن وقت مکه دار الشریک بود و مدینه دار الایمان، و مدینه سرای ایمان پیش از مکه شد. و لهذا قال الله عزَّ و جلَّ وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤا الدَّارَ وَ

الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. ابن عباس گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اینجا خطاب فریقین است، مؤمنان و کافران: مؤمنانرا میگویند بر ایمان و طاعت داری پاینده باشید، و قدم بر جاده اسلام و سنت استوار دارید، و از آن بمیگردید.

و کافران را میگوید الله را پرستید و به یگانگی وی اقرار دهید و او را طاعت دار باشید، و بدان که ربّ العالمین این اُمَّت را در قرآن بینج ندا باز خواند: از آن سه عامّ اند و دو خاصّ این سه که عام اند یکی يَا أَيُّهَا النَّاسُ است دیگر يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ سدیگر یا بنی آدم این سه ندا از کرامت و نواخت خالی اند، بر عموم می خواند هم دوست و هم دشمن، هم آشنا و هم بیگانه. و آن دو که خاص اند یکی یا عبادی است و دیگر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا در قرآن هشتاد و هشت جای است همه ندای قبول و نواخت و کرامت، و بنده را گواهی داد بایمان و طاعت و عبودیت. و هشتاد و نهم آیه المؤمنون است و این از آن همه تامتر و بنده را نیکوتر، که این نام نهادن است و آن حکایت فعل. و تغییر و تبدیل در فعل گنجد و در نام نگنجد. و در قرآن شانزده جایگه يَا أَيُّهَا النَّاسُ است. و در سورة البقرة و فاتحه سورة النساء، و یکی پس آن، و دو در یونس و فاتحه سورة الحج، و دو پس آن، و یکی در نمل، و یکی در لقمان، و یکی در سورة الملائكة و یکی در حجرات، و قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ چهاراند یکی در اعراف، و دو در یونس، و یکی در سوره الحج، آنکه گفت: اعْبُدُوا رَبَّكُمْ چون بر خواند فرمان داد گفت خداوند خود را پرستید و او را گردن نهید و طاعت دارید که مستحق عبادت و طاعت اوست. از دو وجه: یکی آنک آفریدگار است و خداوند، و عبادت آفریدگار واجب باشد، دیگر آنک دارنده و روزی دهنده است و ولی نعمت، و شکر ولی نعمت واجب باشد.

الَّذِي خَلَقَكُمْ یعنی و لم تکنوا شیئا نبودید و شما را بیافرید. او خداوندی است از نبود بود آرد و از نیست هست کند. جای دیگر گفت: هل اتی علی الانسان حسن من الدهر لم یکن شیئا مذکورا برآمد بر مردم زمانی و هنگامی که وی چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود. معنی خلق آفریدن است و از عدم در وجود آوردن، چنانک خواهد نه فعل خلاف خواست بود و نه خواست جدا از فعل، و مخلوق را افتد که فعل چون خواست نیاید و خواست چون فعل نبود.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ايشان را آفرید که پیش از شما بودند از قوم قوم و گروه گروه، جهانداران و جهانیان، و خود اقرار می‌دهید و میدانید که آفریننده همه اوست. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ می‌گوید اگر ازین کافران پرسی که آفریننده ایشان کیست گویند که اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. حجت آورد بریشان و گفت چون میدانید و اقرار می‌دهید که آفریدگار شما و پیشینیان ما ایم پس چرا بتان می‌پرستید؟ و ایشان نه آفرینند و نتوانند! أَمْ مِنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ سؤال کنند که کافران چون دانسته بودند که آفریدگار ایشان اللَّهُ است دانستند که آفریدگار پیشینیان هم اوست پس وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ اینجا چه فایده دهد؟ جواب آنست که این پندی بلیغ است که بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت، تا ایشان بدانند که آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک کند، و این اندیشه سود دارد ایشان را و بایمان در آرد اگر توفیق با آن رود.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لَعَلَّ حَرْفُ تَرْجٍّ وَ طَمَعٍ، معناه «اعبدوا الذی خلقکم علی حالة الرجاء و الخوف» می‌گوید خداوند خود را پرستید و بوی امید میدارید و از عقوبت وی می‌ترسید چنانکه موسی و هارون را گفت فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَئِنَّا لُلَّعَلُّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى فرعون را سخن نرم گوئید و بکنیت خوانید و امید میدارید و طمع کنید بایمان وی، و ما خود دانا ایم بکار فرعون و سرانجام وی که چون خواهد بود. و گفته‌اند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی لکی تکونوا متقین فتنجوا من العذاب مرا پرستید تا متقیان شوید و آن‌گه از عذاب من پرهیزید. ابن عباس گفت لعلّ در همه قرآن بمعنی لکی است. اَلَا در سورة الشعراء. و ذلک فی قوله تعالی وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ای کآنکم تخذلون. و لعلّ در لغت عرب سه معنی را گویند: بمعنی استفهام چنانکه گویی لعلک خارج، و بمعنی تمنی چنانکه گویی لعلّ الله ان یرزقنی، و بمعنی شک چنانکه کسی خیر کند تو گویی لعلّ ذلک، ای اظنّ ذلک.

پس آن‌گه صنع و قدرت و نعمت خویش باز نمود که چیست گفت: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا جَعَلَ فَعَلِيّ است که در قرآن بچهار معنی آید یکی بمعنی خلق چنانکه اللَّهُ كَفَت: وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافَةً. دوم بمعنی تسمیة چنانکه گفت: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا ای سَمَّوْهُم إِنَاثًا لِأَنَّهُ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإُنثَى سیم بمعنی القاء

چنانک گفت وَ يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ اى يلقى بعضه على بعض، يدل عليه قوله «فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً». چهارم جعل بمعنى صبر چنانک گفت اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا اى صبرناه و قال تعالى الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ فِرَاشًا اى هم از قسم چهارم است. فراشاً. اى مهادا او و طاء لم يجعلها حزنه غليظة لا يمكن الاستقرار عليها. ميگویند او خداوندی است که شما را این زمین بهن باز گرفت و مستقر و آرامگاه شما ساخت، تا در آن می نشینید گاهی و گاهی بر آن میروید و منفعت میگیرید، چنانک گفت: فَاْمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ درین گوشه ها و کنارهای زمین بروید و روزی خرید و اعتقاد کنید، که بر دارنده و پروراننده شما ما ایم و ذلك فى قوله وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ لفظ فراش ردّ است بر اهل تنجیم که میگویند این زمین همچون گویی است مدور، که اگر مدور بودی فراش نگفتی که فراش باز گسترده باشد بهن، و دلیل برین دریا است که از کنارها آن راست است و آب در آن راست قرار گرفته، که اگر مدور بودی بر یک گوشه آن آب بودی و کنارها با نشیب و فراز بودی، و الیه اشار این مسعود: فقال: «بنی السماء على الارض كهیأة القبة فهی سقف على الارض». و قال تعالى وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ فراشا نه آن را گفت که این زمین هامون است و راست که در زمین هم کوه است و هم تل، و هم دریا و هم بیابان و شکسته، و این همه بکار است آدمیان را و منفعت ایشان را، پس معنی آنست که آرامگاه و ایستادن گاه شما است و معایش و مصالح شما در آنست، و این تمامتر که آدم را چون مادر است و فرزندان را چون جدّه. قال الله تعالى وَ اللَّهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا وَ قال تعالى هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَ قال تعالى خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ اى آدم ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ اى ذریته. وَ قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «ما من مولود إلا و قد ذرّ على نطفته من تربة حفرتة»

وَ قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «تراب ارضنا شفاء سقمنا.»

میگوید خاک زمین ما شفاء بیماری ماست و این از بهر آن گفت که الله تعالی زمین را مبارک خوانده یعنی برکت در آن کرده: هم در جمله و هم بتفصیل در جمله میگوید وَ جَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَّ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ در تفصیل جای کعبه را مبارک خواند، و صخره بیت المقدس و وادی مدین جای شجره موسی مبارک خواند. اَمَّا نَظِيرُ اَيْنَ آيَتِ وَ رَدِّ دَرِ

قرآن جایها است: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا میگوید ما این زمین را چون بستری باز گسترده و آرامگاه شما بکردیم ما این زمین را پنهان دارنده بکردیم که تا هم زندگان را می پوشد هم مردگان را. زندگان را مادرست و مردگان را چادرست. ما این زمین را پاره پاره زنده و مرده نکردیم، پاره اغبران پاره آبادان، پاره صحرا و بیابان پاره گلزار و درختستان؟

جای دیگر گفت وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ این زمین ما باز گسترده و نیک گسترده که مائیم و كان الحسن يقول في خلق الارض و السماء: انه لم يكن خلق غير العرش و الماء فخلق الله عزّ و جلّ طينة كالفهر، ثم خلق فوق الطينة دخانا فكان لارتقا بالطينة، ففتق الدخان عن الطينة فاصعد الدخان فصار سماء، فذلك قوله كانتا رتقا ففتقناهما و دحا الارض بعد ما اصعد الدخان، و ذلك قوله وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.

يقول الحسن قال الله عزّ و جلّ للطينة اذهبي هكذا فذهبت، ثم قال اذهبي هكذا فذهبت حتى بسطها على ما اراد. و روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال: «لما اراد الله تعالى دحى الارض نزل ببطن وج (?) فدحيتها، و دحيتها ان اجرى فيها الانهار و خلق فيها الاشجار و ارسى فيها الجبال و هو قوله وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا، وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا ثم صعد في الصخرة.

و قال ابو هريره اخذ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بيدي فعقد فيها اصابعي و قال «خلق الله التربة يوم السبت، و خلق الجبال يوم الاحد، و خلق الانهار و الاشجار يوم الاثنين، و خلق المكروه يوم الثلاثاء، و خلق النور يوم الاربعاء و بثّ فيها الدواب يوم الخميس و خلق آدم يوم الجمعة، فيما بين العصر الى الليل».

وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ آسْمَانَ بِيافِرِيكَارَى بر باد داشت، و بی ستون نگاه داشته و بقدرت بداشته، و بستارگان و اختران فروزندگان نگاشته. جای دیگر گفت: رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا كاز آن بالا داد و آن را راست کرده که در آن فطوری و شقوقی نه. جای دیگر گفت وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا از زیر شما بیوراشتیم هفت آسمان، نخست آسمان دنیا موج مکفوف آسمان دوم سنگ، سیم آهن، چهارم مس، پنجم سیم، ششم زر هفتم یاقوت. این آسمانها جمله گرانبار است از بس که در آن فریشتگان است. مصطفی علیه السلام گفت

أُتت السماء و حق لها ان تتطّ، ما فيها موضع اربع اصابع الّا عليها ملك راعع او ساجد..»
اهل آسمان دنيا بر مقام تائبان اند، خدای را عزّ و جلّ بحیا و خجل پرستند که از آن
فریشتگانند که گفتند: أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا و در بسیط زمین تائبان اَمّت بمقام
ایشانند.

اهل آسمان دوم خدای را عزّ و جلّ بر خوف و وجلّ پرستند. زاهدان و ترسندگان اَمّت
بمقام ایشانند. اهل آسمان سوم خدای را عزّ و جلّ بر جا و حسن الظّنّ پرستند، ابرار و
صالحان اَمّت بمقام ایشانند. و از آسمان چهارم تا به هفتم خدای را عزّ و جلّ به استحقاق
جلال وی پرستند نه خوف و طمع خود را و نه رغبت و رهبت را، عارفان و صدیقان اَمّت
بمقام ایشانند. اهل آسمان دنیا از آن روز باز که ربّ العالمین ایشان را آفرید بر سر
انگشتان پای نشسته‌اند و اللّهُ را عبادت میکنند، که یک لحظه دریشان فترت نه لا یعصون
اللّهُ ما امرهم، و اهل آسمان دوم در رکوع‌اند و اهل آسمان سیم در سجود، و اهل آسمان
چهارم در تشهد، و اهل آسمان پنجم در تسبیح، و اهل آسمان ششم در تهلیل، و اهل
آسمان هفتم در تکبیر. روز رستخیز با این همه عبادت چون عظمت و جلال و کبریاء
خداوند جلّ جلاله بینند گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و بالای این هفت
آسمان دریایی است که از قعر آن تا بروی آن پانصد ساله راهست آن هشت و عل است،
و عل گوسپند کوهی بود که از سنب ایشان تا بزانو پانصد ساله راهست، و بالای ایشان
عرش عظیم ربّ العالمین است جلّ جلاله و تعالت صفاته و اسماؤه. بیان ذلک فی
الحديث الصحيح الذي رواه العباس بن عبد المطلب رض قال «كنت جالسا في عصابة و
رسول اللّهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ جالس اذ مرّت سحابة عليهم فنظروا اليها فقال
رسول اللّهُ هل تدرون ما اسم هذه؟ قالوا نعم هذه السّحاب فقال رسول اللّهُ و المزن قالوا و
المزن فقال رسول اللّهُ و العنان، قالوا و العنان فقال رسول اللّهُ كم بعد ما بين السماء و
الارض؟ قالوا و اللّهُ ما تدري قال فانّ بعد ما بينهما اّمّا واحدة و اّمّا اثنتان و اّمّا ثلث و
سبعون سنة.

و فی روایة ابی هريرة: «خمس مائة سنة قال و السّماء الثانية فوقها حتى عدّ سبع
سماوات، ثم قال و فوق السّابعة بحر ما بين اعلاه الى اسفله كما بين سماء الى سماء، و

فوق ذلك ثمانية او عال ما بين اظلافهن الى ركبهن كما بين سماء الى سماء، و فوق ذلك العرش و الله تعالى فوق العرش.»

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ فَرَوُا فِرْسَادًا مِنْ سَمَاوَاتِ آسْمَانٍ بَارَانَ تَارِ زَمِينِ مَرْدَه بَوِي زَنْدَه گِشْت، بِجَنبِیدِ وَ اَنْوَاعِ نَبَاتِ بَرِ آوَرْد. جَايِ دِیْگَرِ گَفْت: وَ تَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ جَايِ دِیْگَرِ گَفْت وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهٍ اَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى مِیْگَویْدِ بَیْرُونَ آوَرْدِیْمِ بَیْرَانَ هَمْتَاها از نَبَاتِ زَمِیْنِ پَرِ کَنْدَه رَنْگَارَنْگِ وَ بَوِیْا بَوِی.

رِزْقًا لَكُمْ اِی طَعَامًا لَكُمْ وَ عِلْفًا لِدَوَابِكُمْ، اِیْنِ هَمِه كِه آفَرِیْدِیْمِ شَمَا رَا آفَرِیْدِیْمِ وَ رُوْزِی شَمَا سَاخْتِیْمِ خُودِ مِیْخُورِیْدِ وَ سَتُورَانَ وَ چَهَارِ پَایَانَ رَا عِلْفِ مِیْدَیْدِ، وَ مِیْکُوشِیْدِ كِه هَمَانَسْتِ كِه گَفْت «كُلُوا وَ اِزْعَوْا اَنْعَامَكُمْ» اَنْ گِه شُكْرِ اِیْنِ نَعْمَتِ دَرْخُوسْتِ وَ گَفْت: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَه» پِیْسِ چُونِ گَفْتِ آفَرِیْنْدِه مَنَمِ وَ پَرُورَانْدِه مَنَمِ وَ رُوْزِی رِسَانْدِه مَنَمِ چَرَا بَتَانَ عَاجِزِ كِه نِه آفَرِیْنْدِ وَ نِه رُوْزِی گَمَارَنْدِ پَرِسْتِیْدِ وَ اِیْشَانَ رَا خُدَايَانَ خُوانِیْدِ، مَكْنِیْدِ چَنِیْنِ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ هَمِ كَاْفَرِ رَا مِیْگَویْدِ هَمِ مَوْمَنَانِرا: كَاْفَرَانَ رَا مِیْگَویْدِ مَرَا هَامَتَايَانَ مَكُوبِیْدِ، وَ اَنْبَازَانَ مَكِیْرِیْدِ، وَ فَرُودِ اَزِ مَنِ بَتَانَ رَا مِپَرِسْتِیْدِ وَ خُودِ مِیْدَانِیْدِ كِه آفَرِیْنْدِه مَنَمِ نِه اِیْشَانَ. وَ مَوْمَنَانِرا مِیْگَویْدِ اَزِ شُرْكَ خُفِیِ پِپَرِهِیْزِیْدِ. مَكُوبِیْدِ «لَوْ لَا كَلْبِنَا لَدْخَلَ الْلِصَّ دَارِنَا» وَ خُودِ مِیْدَانِیْدِ كِه نَگِه دَارَنْدِه مَنَمِ نِه سَگِ. عِبْدُ اللّٰهِ مَسْعُودِ گَفْتِ «يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِیْ ذَنْبِ اعْظَمَ» قَالِ «اَنْ تَجْعَلَ لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَ هُوَ خَلْقَكَ.» وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالِ «قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَ شَتَّ فَقَالَ اُجْعَلْتَ لِلّٰهِ نَدًا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَ حِدَةً.»

ابن مسعود گفت: «فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا» اِیْ اَكْفَاءِ مِنَ الرَّجَالِ تَطِيعُوْنَهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ. سَوْأَلِ كَنْدِ كِه مَشْرَكَانِ رَا دَرِیْنِ اَیْتِ عِلْمِ اَثْبَاتِ كَرْدِ كِه گَفْت: وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ دَرِ اَیْتِ دِیْگَرِ گَفْتِ اُفْغَیْرَ اللّٰهِ تَاْمُرُوْنِیْ اَعْبُدُ اُیْها الْجَاهِلُونَ جَهْلِ اَثْبَاتِ كَرْدِ وَ جِهْ جَمْعِ مِیْانِ هَرِ دُوْ اَیْتِ چِیْسْتِ؟ جِوَابِ اَنْسْتِ كِه اَثْبَاتِ اِیْنِ عِلْمِ اَنْ جَهْلِ اَزِیْشَانَ زَائِلِ نَگَرْدَانْدِ، كِه مَعْنِیِ اِیْنَعِلْمِ اَنْسْتِ كِه شَمَا مِیْدَانِیْدِ كِه آفَرِیْدِگَارِ آسْمَانَ وَ زَمِیْنِ وَ رُوْزِی دَهْنْدِه خُلُقَانَ خُدَاَسْتِ وَ كَاْفَرِ وَ مَوْمَنِ بِه اِیْنِ مَشْرَكَانْدِ، وَ لِهَذَا قَالِ تَعَالَى وَ لَیْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

مِثْلِهِ، و اگر خود توانایی ندارید.

وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اى استعینوا بکبرائکم و امثالکم بیاری گیرید این سران و مهتران شما که پناه و ایشان داده‌اید، و در مجامع و محافل شوند و شما را در تکذیب خدا و رسول معاونت میدهند دست در ایشان زنید تا شما را یاری دهند بچنین سورتی آوردن و از بر خویش نهادن، اگر راست می‌گویید که این قرآن محمد از بر خویش نهاد. معنی دیگر فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ میگوید سورتی چون قرآن بیارید از بر خویش اگر میتوانید وانگه که این توانایی دارید آن خدایان را که بمعبودی گرفته‌اید می‌گویید که فردا ما را گواهان و شفیعان‌اند ایشان را خدایان میخوانید و می‌پرستید.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در توان نمودن راست گوئید توان خویش وانمائید باین قول، معنی دعا عبادتست و بآن قول اول استعانت و دعا در قرآن بر وجوه است یکی بمعنی عبادت چنانک گفتْ وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ.

قُلْ اذْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ. یکی بمعنی قول چنانک بهشتیان را میگوید وَ اٰخِرُ دَعْوَاهُمْ یکی بمعنی سؤال چنان که گفت اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ. یکی بمعنی ندا چنان که گفت يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ یکی بمعنی استعانت کفوله وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ وَ نظیر الآیه قوله تعالى قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ و الجنُ. الآیه.

سؤال کنند که قرآن را مثل نیست چه معنی را گفت فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ؟ جواب آنست که سورتی مثل قرآن بیارید بزعم شما که می‌گویید این قرآن را مثل است که دروغ است و اساطیر الاولین. جوابی دیگر گفته‌اند یعنی که سورتی مثل قرآن بیارید در بیان و اعجاز، نه در حرف و کلمات که از آنجا که حروفست کلام عرب بیکدیگر ماند و او را مثل است. و از هامسانی در حروف عربیت هامسانی در بیان و نظم و اعجاز نیاید، و هذا قرع باب عظیم فی اثبات الصفات لله عزَّ و جلَّ و لیس هذا موضع شرحه.

و گفته‌اند مِنْ مِثْلِهِ اشارت‌ها با عبد است یعنی با محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ میگوید سورتی از مردی که مثل محمد باشد بیارید اگر چنانست که شما می‌گویید که محمد این سخن از بر خویش نهاده و ساخته است پس وی بشری همچون شماست یکی

را مثل او بیارید که در صدق و امانت چون او بود، وانگه نویسنده و دبیر نباشد تا سورتی چنان بیارد. گفته‌اند که در این سخن تنبیه است که مثل محمد بیاوردن خود در طوق بشر نیست، قالوا و هذا امر تعجیز لانه علم عجز العباد عنه و لکنه اراهم ذلک فی انفسهم. و برین قول من تبعیض راست و بر قول اول ابتدا را.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا أَكْرَدُ مَرْتَابَةً وَ لَنْ تَفْعَلُوا وَ فِي آيَةِ الْآخِرَةِ فَاتَّقُوا النَّارَ مَعْنَى أَنَّهُ أَنَّ مَا فِيهَا مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ وَ عِبَارَةٌ بِأَنَّ النَّارَ كَالْمَوْجِ الْبَاسِطِ وَ تَوَانِيهِ نَدَارِيدُ كَمَا فِي سُورَةِ الْبُرُوجِ وَ مَعَانِدُ مِثْلُ مِثْلِهِ وَ مَكْنِيْدُ مِثْلُ مِثْلِهِ وَ مِنْ آتَشِ دُوزَخِ بِيْرَهِيْزِيْدُ، أَنَّ آتَشَ كَمَا هِيْزِمُ أَنَّ مَرْدَمَ اسْتَوَى وَ سَنَگَ كَبْرِیْتِ یَعْنِيْ كَمَا سَنَگَ كَبْرِیْتِ حَرَارَتِ أَنَّ صَعْبَ تَرِ اسْتَوَى وَ تَبِيْزَتَرِ. «وَقَدْ» هِيْزِمُ بَشَرٌ كَمَا آتَشُ بَدَانِ افْرُوْزَنْدِ وَ دَرِ دُوزَخِ بَجَايِ هِيْزِمُ مَرْدَمَ اسْتَوَى وَ سَنَگَ. مَرْدَمَ اسْتَوَى كَمَا مِصْطَفَى عَ كَمَا: «وَ انَّ امَّتِيْ مِنْ بَعْظِمِ اللّٰهِ لِلنَّارِ حَتّٰی یَكُوْنُ بَعْضُ زَوَايَاہَا وَ سَنَگَ اسْتَوَى كَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ كَمَا «هِيَ حِجَارَةٌ مِنْ كَبْرِیْتِ اسْوَدٍ یَعْذِبُوْنَ بِهَا مَعَ النَّارِ.» عَبْدُ اللّٰهِ مَسْعُوْدٌ كَمَا سَنَگِہَايِ كَبْرِیْتِ اسْتَوَى كَمَا اللّٰهُ تَعَالٰی أَنَّ رُوزَ كَمَا اسْمَانِ وَ زَمِيْنِ افْرِيْدِ أَنَّ سَنَگِہَا بِيْافْرِيْدِ دَرِ اسْمَانِ دُنْيَا تَا فَرْدَا اَزِ گَرْدَنَہَايِ كَاْفِرَانِ دَرِ اَوْیَزَنْدِ تَا آتَشِ دَرِ أَنَّ گِيْرِدِ وَ حَرَارَتِ أَنَّ بَرُوِيْہَا وَ سَرِہَايِ اِيْشَانِ مِيْرَسِدِ وَ اِيْشَانِ رَا بَآنِ عَذَابِ مِيْکَنْدِ. وَ كَمَا كَمَا اِيْنِ سَنَگِہَا بَتَانِ اسْتَوَى كَمَا اَزِ سَنَگِ سَاخْتِہَا اسْتَوَى فَرْدَا هِمَانِ بَتَانِ وَ هِمَانِ بَتِ پَرِسْتَانِ هِيْزِمُ دُوزَخِ خَوَاہَنْدِ بُوْدِ، وَ ذَلِكُ فِیْ قَوْلِهِ تَعَالٰی اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ. وَ قَبْلَ اَنْ يَّهْبُطَ النَّارَ اِذَا عِيْلُ صَبْرِهِمْ بَكَوْا وَ شَكَّوْا، فَتَنْشَأُ سَحَابَةٌ سَوْدَاءٌ مَظْلَمَةٌ، فَيَرْجُونَ الْفَرْجَ وَ يَرْفَعُونَ رُؤُسَهُمْ اِلَيْہَا، فَتَمْطُرُہُمْ حِجَارَةٌ عَظْمَاءُ كَحِجَارَةِ الرَّحْمٰنِ، فَتَزِدُ النَّارَ اتِّقَادًا وَ التَّهَابَا كِنَارِ الدُّنْيَا اِذَا اَزِيْدَ حَطْبُہَا اَزْدَادَ لَهْبِہَا. وَ عَنِ ابْنِ ہَرِيْرَةَ قَالَ «قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْہِ وَ اٰلِہٖ وَ سَلْمٌ تَحْسِبُوْنَ نَارَکُمْ هَذِهِ مِثْلُ نَارِ جَهَنَّمَ؟ اِنَّہَا لَا شَدَّ سَوَادًا مِنَ الْقَارِ.»

و در بعضی کتب آورده‌اند که اللہ تعالی با موسی گفت که در دوزخ وادی است که در آن وادی سنگهاست که از آن روز باز که من بر عرش خود مستوی شدم آتش بر آن می‌افروزند و آن سنگها را گرم میکنند «اعدت لكل جبار عنيد لمن حلف باسمي كاذبا» ای موسی ساخته شد آن سنگها هر گردنی را ستیزه کش که بنام من سوگند بدروغ یاد

کند، موسی گفت یا رب آن سنگها چیست؟ گفت «کبریت فی النار علیها مستقرّ قدمی فرعون، و عزّتی لو قطرت منها قطرة فی بحور الدنيا لأجمدت کلّ بحر، و لهدّت کلّ جبل، و لتشتقّت الارضون السبع من حرّها. و روى انّ اللّبی صلی الله علیه و آله و سلّم قال «اشتکت النار الی ربّها فاذن لها فی نفسین فشدّة الحرّ من حرّها و شدّة البرد من زمهریرها.»

أعدتّ للکافرین این رد است بر معتزله که گفتند دوزخ هنوز نیافریده‌اند و موجود نیست و معلومست که لفظ أعدتّ جز موجود نگویند اگر آفریده نبودی أعدتّ نگفتی، یشهد له قوله تعالی أغرّفوا فأدخلوا ناراً. اگر کسی گوید که در دوزخ جز کافران نشوند که میگوید أعدتّ للکافرین؟ جواب آنست که این آیت دلالت میکند که کافران در دوزخ شوند اما دلالت نمیکند که غیر کافران در آن نشوند. این همچنانست که بهشت را گفت أعدتّ للمتّقین آن گه اطفال و مجانبین و فسّاق امت که از اهل توحیدند اندر بهشت شوند و از تقوی در ایشان چیزی نیست، همچنین اصحاب کبائر در دوزخ شوند هر چند که نه از کفارند که جایی دیگر گفت إنّ الذّین یأکلون اموال الیتامی ظلماً إنّما یأکلون فی بطنهم ناراً و سیصلون سعیراً جای دیگر گفت و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصلیه ناراً. و بشرّ الذّین آمنوا بشارت هم دوستان را گویند هم دشمنان را دوستان را بر سبیل اعزاز و کرامت و امید دادن برحمت، و دشمنان را بر سبیل اهانت و مذلت و اخبار از عقوبت. چنانک گفت بشرّ المنافقین بانّ لهمّ عذاباً ألیماً میگوید منافقان را خبر ده که شما را بجای بشارت عذابی دردناکست سهمناک، و معنی بشارت آنست که ایشان را خبر کن که اثر آن خبر بر بشره ایشان پیدا شود، اگر خیر باشد و اگر شر هر دو را گویند، اما غلبه خیر دارد و بر جانب شادی بیشتر گویند و بشرّ الذّین آمنوا میگوید شاد کن ایشان را که ایمان آوردند و حق پذیرفتند و رسالت که شنیدند بشناختند و گردن نهادند و بمولی یار گردیدند.

وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ و کارهای نیک کردند، نمازهای فریضه گزاردند، و روزه ماه رمضان داشتند، و زکاة از مال بیرون کردند، و نوافل عبادات چندانک توانستند بجای آوردند. عثمان عفان گفت «عمل صالح اخلاص است در اعمال بدلیل قوله «فمنّ کان یرجو لقاء»

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» ای خالصا و المناق المرائی لا یکون عمله صالحا و گفته‌اند اداء امانت است بدلیل قوله «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» ای امینا. و گفته‌اند لزوم توبه است بدلیل قوله وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ای تائبین و گفته‌اند اداء نماز فریضه است که گفت وَاقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصَلِّينَ ای المصلِّین معاذ جبل گفت عمل صالح آنست که چهار چیز در وی موجود بود علم، و نیت، و صبر، و اخلاص. سهل تستری گفت عمل صالح آنست که موافق سنت است و اعمال مبتدعان در تحت آیت نشود که آن موافق سنت نیست.

أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ جَنَّةٌ بِبِسْتَانٍ بِشَدِّ وَبِسْتَانٍ خَرْمَاسْتَانٍ بُوْد، پس اگر در آن انگور بود آن را فردوس گویند. و در بهشت درجات و طبقاتست درجه برترین فردوس است، و بالای فردوس عرش مجید است. مصطفی ع گفت بروایت ابو امامه

«سَلَوُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَرْدُوسِ فَأَنَّهَا سِرَّةُ الْجَنَّةِ، وَ أَنَّ أَهْلَ الْفَرْدُوسِ يَسْمَعُونَ أَطِيبَ الْعَرْشِ» و بروایت ابو هریره مصطفی گفت «أَنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللّٰهُ لِلْجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُو اللّٰهَ، فَاسْأَلُوهُ الْفَرْدُوسَ فَإِنَّهُ وَسْطُ الْجَنَّةِ وَ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَ مِنْهُ تَفَجَّرَ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» و مصطفی را پرسیدند

«كَيْفَ بِنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ «لِبْنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبْنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، مَلَاطُهَا مَسْكٌ أَذْفَرُ وَ حَصْبَاؤُهَا اللَّوْلُؤُ وَ الْبِاقُوتُ، وَ تَرَابُهَا الزُّعْفَرَانُ».

آن گه صفت آن بستانها کرد گفت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن بر روی زمین جویهای روان است، آب و شیر و می و انگبین هر جا که بهشتی بود بر بام کوشکها و منظرها جویهای روان پیش خویش ببند، چون برخیزد جوی روان بر جای خویش ببند نه در کندی باشد نه جامه بوی آلوده شود.

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا يَعْنِي مِنَ الْأَشْجَارِ. مِنْ ثَمَرَةٍ مِنَ اللَّيْبِيِّينَ، وَ قِيلَ لِلتَّبَعِيضِ رُزْقًا نَصَبَ لِأَنَّهُ مَفْعُولٌ ثَانٍ قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ مَعْنَى أَنْتَ كَمَا هِيَ بَهْشْتِيَانِ رَأَى أَنْ بَهْشْتِيَانِ وَ دَرَخْتَا مِيوَه دَهْنَدُ گويند این آن میوه است که ما را یک بار دادند، از بهر آنک برنگ و صورت یکسان باشند و بطعم مختلف، بهشتی یک سیب از درخت بچیند برنگ سیب بود،

چون در دهان نهد طعم همه میوه‌ها دارد و این نهایت لطف است و غایت حکمت. قال یحیی بن ابی کثیر «یؤتی اَحدَهُم بِالصَّحْفَةِ فِیَأَکُلُ مِنْهَا ثُمَّ یُؤْتِی بَآخِرِی فِیَقُولُ هَذَا الَّذِی آتینَا بِهِ مِنْ قَبْلِ، فِیَقُولُ الْمَلِکُ کُلْ فَاللون واحد و الطعم مختلف». و گفته‌اند هذا الذی رزقنا من قبل ای هذا الذی وعدنا نبینا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِی الدنیا ان نرزق فِی الجنة» و قیل هذا ثواب عملنا الَّذی عملناه فِی الدنیا. و قیل هذا الرِّمَان الَّذِی کان فِی الدنیا علی جهة التعجب من فضله علی ما کان فِی الدنیا، کما ترى الرجل فِی حال تستعظُمها، و قد کان قبل ذلک صغیرا، فتقول هذا فلان الذی کان بالامس، ای الیوم له زیادة علی ما مضی.

وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ آن میوه‌ها که پیش وی آرند همه بیکدیگر مانند بنیکوبی و پاکی و بی عیبی، نه چنانک بعضی نیکو بود و بعضی بد چنانک میوه‌های دنیا. معنی دیگر: وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ آن میوه بهشت که پیش ایشان آرند مانند میوه دنیا آرند، بنام هام نام آن باشد، چندانک ایشان بجای هم نام آرند که کدام میوه است اما بحقیقت نه چنان بود که میوه بهشت از درخت رسیده بیرون آید، هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن یابی، رنگها همه نیکو و بویها همه خوش و طعمها همه شیرین، وانگه هر میوه صورتی نیکو دارد و آوازی خوش و نغمه لطیف از وی روان، و شکوفه بر سر و نوری از وی تابان، و چنانک در دنیا از میوه تخم بیرون آید از آن حورا بیرون آید و غلام، که پیاده که سواره چون میوه بچیند هم در آن حال دیگری از درخت بیرون آید از آن پیشین نیکوتر و خوشبوتر.

در بعضی آثار است که بهشتی را خوانچه فرستند از یاقوت سرخ، دستار خوانی بر سر آن فرو گرفته از مروارید سپید مهر بر آن نهاده. چون سر آن باز کند سیبهای گوناگون ببند، در هر سیبی حورا چون لعبتی آراسته و عروسی نگاشته. حورا از آن سیب بیرون آید بهشتی سیب در دهان گیرد طعمی یابد شیرینتر و لذیذتر از هر چه در بهشت خورد.

آن گه قوتی عظیم در وی پدید آید آن لعبت دوشیزه را بیاسد لذتی یابد که از دیگر جفتان چنان لذت نیافت، و هر بار که پیش وی باز شود او را دوشیزه یابد از اول بار نیکوتر و بکمالتر. پس آن لعبتها هر ساعتی برنگی باشند و دیگر جمالی نمایند، و همچنین

سببها دیگرگون شوند. بهشتی با خود گوید این لعبت نه آنست و این سیب نه آن! گمانش افتد که طعمش نیز بگشت چون طعم آن باز گیرد بداند که بطعم همانست و برنگ نه آن، اینست که میگوید: وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ و ایشانراست در آن بهشت زنان آدمی، هر مردی را دو زن و حورا بر آن عدد که الله داند. مصطفی ع گفت در بهشت عزب نیست و لكل رجل منهم زوجتان اثنتان پری مخ سوقهما من وراء الثياب.

مُطَهَّرَةٌ پاک کرده از عیبا و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بدخویی و مرگ. ابو هریره گفت از مصطفی ع پرسیدند که در بهشت با زنان صحبت باشد مصطفی گفت: «نعم و الذی نفسی بیده ان المؤمنین لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء» قال «و ما من غدوة من غدوات الجنة و کل الجنة غدوات الا انه تزف الی ولی الله فیها زوجة من الحور العین ادنا هن الّتی خلقت من زعفران».

و قال عبد الله بن وهب ان فی الجنة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجه اذا اراد ولی الله ان یاتیها اتیها جبرئیل فأذنهما، فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها و ذوائبها و یبخرنها بمجامر بلا نار.» جهودی از مصطفی پرسید که تو می گویی در بهشت نکاح باشد و خوردن و آشامیدن، و هر که خورد و آشامید از وی فضولها رود و بهشت چگونه جای فضول بود؟ مصطفی گفت «و الذی نفسی بیده ان فیها لا کلا و شربا و نکاحا یخرج من بطونهم عرق اطیب من ریح المسک» فقال رجل من القوم صدق رسول الله خلق الله خلقا یأکل ممّا نأکل و یشرب ممّا نشرب و منه یخرج من بطونها عسل سائغ فقال رسول الله وقفت، هذا مثل طعام اهل الجنة».

وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. ای دائمون، و الخلود الدوام و لیس من شرطه التابید، بل یجوز ان یكون مؤبدا او غیر مؤبد، و الدلیل علیه انه قید بابد، و الله عزّ و جل یوصف بالقدم و لا یجوز ان یوصف بالخلود لعدم التوقیف، و لان القدم لا ابتداء له و الخلود له ابتداء، و هو جلّ جلاله اول بلا ابتداء وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

معنی آنست که ایشان در آن بهشت جاوید شوند که نعمت آن گه غنی باشد و تمام که بریده نشود و با آن بمانند. مصطفی ع گفت «من یدخل الجنة یحیی لا یموت و ینعم لا

یبوس لا یبلی ثیابه و لا یفنی شبابه».

النوبة الثالثة

قوله تعالی یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ اینت خطاب خطیر و نظام بی نظیر، سخنی پر آفرین و بر دلها شیرین، جان را پیغام است و دل را انس، و زبان را آئین. فرمان بزرگوار از خدای نامدار میگوید بلطف خویش بسزای کرم خویش: اعْبُدُوا رَبَّكُمُ بندگان من مرا پرستید و مرا خوانید و مرا دانید، که آفریدگار منم، کردگار نامدار بنده نواز آمرزگار منم، مرا پرستید که جز من معبود نیست، مرا خوانید که جز من مجیب نیست، آفریننده منم چرا دیگران را می پرستید بخشنده منم چونست که از دیگران می بینید؟!

يقول جلّ جلاله أنا و الملائة فی بناء عظیم، اخلق فیعبد غیرى و انعم فیشرک غیرى. و قال جلّ و عزّ «یا ابن آدم انا بدک اللّازم فاعمل لبدک، کل الناس لک منهم بد و لیس منی بد» و روی ان اسعد بن زرارة اقام لیلۃ العقبة فقال «یا رسول اشترط لربک و اشترط لنفسک و اشترط لاصحابک» فقال اما شرطی لربی فان تعبدوه و لا تشرکوا به شیئا، و اما شرطی لنفسی فان تمنعونی ممّا تمنعون منه انفسکم و اولادکم، و اما شرطی لاصحابی فالمواساة فی ذات ایدیکم» قالوا فای شیء لنا اذا فعلنا ذلک قال «لکم الجنة قال ابسط یدیک ابایعک.

اعْبُدُوا رَبَّكُمُ گفته اند که این خطاب عوام است که عبادت ایشان بر دیدار نعمت بود و بواسطه تربیت، و آنجا که گفت «اعْبُدُوا اللَّهَ» خطاب با اهل تخصیص است که عبادت ایشان بر دیدار منعم بود بی واسطه تربیت و بی حظ بشریت. همانست که جای دیگر گفت یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ، جای دیگر گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ با خطاب تعمیم اتَّقُوا رَبَّكُمُ گفت و با خطاب تخصیص اتَّقُوا اللَّهَ. آن بهشتیانراست و این حضرتیان را. جنید از اینجا گفت آن روز که در جمع عوام نگریست که از جامع المنصور بیرون میآمدند هؤلاء حشو الجنة و للحضرة قوم آخرون.

و در آخر آیت گفت لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ این تشبیه است که عبادت الله بنده را بنهایت تقوی رساند، و از نهایت تقوی بنده به بدایت دوستی حق و پیروزی جاودانه رسد. چنانکه جای دیگر گفت وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و هم ازین بابست «اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر

لعلکم تفلحون».

پس آن گه راه شناخت خویش باز نمود گفت: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً
آن گه عجایب قدرت و بدایع حکمت در زمین و در آسمان دلیل است بر خداوندی و
آفریدگاری و گواهیست بر یکتایی و دانایی و توانایی او آن هفت قبه خضرا از بر یکدیگر
بی عمادی و پیوندی بر بد بداشته. نشان قدرت او این هفت کله اغبر بر سر آب داشته،
بیان حکمت او آن یکی را گفته وَ زَيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ و این یکی را «فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ
الْمَاهِدُونَ»، وانگه این مثال دو کبوتر سیاه و سپید بین که در فضاء گنبد ازرق بیرون آمده،
بر جناح یکی رقم فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ و بر آن دیگر وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً این سیاه از
آن سپید زاده و آن سپید ازین سیاه پدید آمده، يُكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارَ عَلَى
اللَّيْلِ، يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، پاکي و بی عیبی خدای را که روشنایی
روز از شب ديجور بر آورد و تاریکی شب ديجور از روشنایی روز پدید کرد. از این
عجب تر که روشنایی دانایی در نقطه خون سیاه دل نهاد، و روشنایی بینایی در نقطه
سیاهی چشم نهاد تا بدانی که قادر با کمال بخشنده با فضل و افضال، این روز روشن
نشان عهد دولت است، و آن شب تاریک مثال روزگار محنت، میگوید. ای کسانی که اندر
روشنایی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، و ای
کسانی که اندر شب محنت بی آرام بوده‌اید نوید مباشید که روز روشن بر اثر است. همین
است احوال دل گهی شب قبض و گاه روز بسط: اندر شب قبض هیبت و دهشت و با روز
بسط انس و رحمت، در حال قبض بنده را همه زاریدن است و خواهش از دل ریش، و
در حال بسط همه نازیدن است و رامش در پیش.

بیر طریقت گفت: «الهی گر زارم در تو زاریدن خوشست، و ر نازم بتو نازیدن خوشست.
الهی شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم، بر امید آنک روزی در میدان فضل بتو نازم، تو من
فا پذیری و من فاتو پردازم، یک نظر در من نگری و دو گیتی بآب اندازم.» ارباب حقایق
این آیت را تفسیری دیگر کرده‌اند و رمزی دیگر دیده‌اند گفته‌اند که این مثلهاست که الله
زد درین آیت، زمین مثل تن است و آسمان مثل عقل و آب که از آسمان فرو آید مثل
علم است که بواسطه عقل حاصل شود و ثمرات مثل کردار نیکوست که بنده کند بمقتضای

علم، اشارت میکند که الله آن خداوندیست که شما را شخص و صورت و تن آفرید و آن تن بجمال عقل بیاراست، وانگه بواسطه عقل علم داد و زیرکی و دانش، تا از آن علم ثمرهای بزرگوار خاست، آن ثمرتها کردار نیکوست که غذاء جان شما و حیاة طیبیه شما در آنست. آن خداوندی که مهربانی وی و رحمت وی بر شما اینست چرا در عبادت وی شرک می آرید و دیگری را با وی انباز میگیرید؟ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَادًا وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مکنید، و با وی انباز مگیرید و اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا آیه اول در اثبات توحید حجت است بر مشرکان عرب و این در اثبات نبوت حجت است بر اهل کتاب و ذمت. و کلمه شهادت مشتمل است بر هر دو طرف باثبات توحید و اثبات نبوت، تا بهر دو معترف و معتقد نشود و بر موجب هر دو عمل نکنند بنده در دایره اسلام در نیاید. و اثبات نبوت آنست که مصطفی را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گزیده حق و بهینه خلق دانی، و نبوت و رسالت وی بجان و دل قبول کنی، و گفتار و کردار و سنن و سیر وی پیشرو و رهبر خود گیری و بحقیقت دانی که قول او وحی حق است و بیان او راه حق است و حکم او دین حق است، و نفس و بلاغ او در حال حیاة و ممات حجت حق است. آدم هنوز در پرده آب و گل بود که سر فطرت محمد بر درگاه عزت کمر بسته بود و نظر لطف حق بجان وی پیوسته.

و هو المشار اليه بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين». فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ نَشْرَ بَسَاطِ عَزْتِ قَرَأْنَسْتِ از طی قدس خویش تا نامحرم را دست رد بسینه باز نهد و سوخته عشق را نقاب جمال فرو گشاید.

ببینی بی نقاب آن گه جمال چهره قرآن چو قرآن روی بنماید زبان ذکر گویا کن

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا این آیت نواخت دوستانست و امید دادن ایشان بناز و نعیم جاودان، و ترغیب مؤمنان و حث ایشان بر طاعت و طلب زیادت نعمت. و آیت پیش تحذیر بیگانگانست از شور دل و شرک زبان، و بیم دادن ایشان از آتش عقوبت و سیاست قطعیت حق، مؤمن آنست که چون آیت اول شنود بترسد و بی آرام شود، و از عذاب دوزخ باندیشد و چون آیت دوم شنود شاد شود و دل در بندد و امید قوی کند و آرام در

دل آرد. رب العالمین هر دو کسرا بستود، آن ترسنده و این آرمیده ترسنده را میگوید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ آرمیده را میگوید. الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ سنت خداوند کریم جل جلاله آنست که هر جا که آیت خوف فرستد و بندگان را بآن بترساند از پی آن آیت رجا و رحمت فرو فرستد و دل ایشان را آرام دهد تا نومید نشوند.

و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا هر که امروز در میدان خدمت است بشارتش باد که فردا در مجمع روح و ریحان است، و نه هر که بیهشت رضوان، بکرامت روح و ریحان رسید. بهشت رضوان غایت نزهت متعبدان است، و روح و ریحان قبله جان محبانست بهشت رضوان علیین و دار الاسلام است، و روح و ریحان در حضرت عندیة تحفه جان عاشقانست، هر که حرکات را پاس دارد بیهشت رضوان رسد هر که انفاس را پاس دارد بروح و ریحان رسد. این روح و ریحان که تواند شرح آن و چه نهند عبارت از آن، چیزی که نباید در زبان شرح آن چون توان، بادی درآید از عالم غیب که آن را باد فضل گویند میغی فراهم آرد که آن را میغ بر گویند، بارانی بیارد که آن را باران لطف گویند سیلی آید از آن باران که آن را سیل مهر گویند

سیلی باید که هر دو عالم ببرد تا نیز کسی غمان عالم نخورد
آن سیل مهر بر نهاد آب و خاک گمارند تا نه از آب نشان ماند نه از خاک خبر، نه از بشریت نام ماند نه از انسانیت اثر هر شغل که خاست از آب و گل خاست، هر شور که آمد از بشریت و انسانیت آمد. هر دو بگذار تا بنیستی رسی و از نیستی بر گذر تا بروح و ریحان رسی.

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان از علت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه ز لا نقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن

الثوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي اللَّهَ تَعَالَى شرم نکند أَنْ يَضْرِبَ كَه زَنْد مَثَلًا ما مثلی هر چه بود بَعُوضَةً به پشه فَمَا فَوْقَهَا یا چیزی که فزون از آن بود فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما ایشان که گرویدگاند فَيَعْلَمُونَ میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که آن مثل راست است و نیکو و بر عیار حکمت

مِنْ رَبِّهِمْ از خداوند ایشان. وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما ایشان که کافراند فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خواست الله؟ بهذا مثلاً باین مثل که زد يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا بآن مثل که میزند فراوانی را بی راه میکند از رسیدن بمعنی حکمت آن وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و فراوانی را بآن راه مینماید. وَ مَا يُضِلُّ بِهِ و بی راه نکند بآن إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر ایشان را که از فرمانبرداری بیرون شده‌اند. الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ بِمَا عَاهَدُوا بِمِثَاقِهِ از پس محکم بستن پیمان او وَ يَقْطَعُونَ و می‌برند ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ آنچه الله فرمود که آن را به پیوندند وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و در زمین تباهی میکنند أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند که زیان کارانند.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ چونست که کافر میمانید بخدای. وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا و شما نطفه‌های مرده بودید فَأَحْيَاكُمْ پس شما را مردمان زنده کرد، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ آن گه بمیراند شما را ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده میگرداند شما را ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ آن گه شما را فا او خواهند گردانید. هُوَ الَّذِي أَوْ خداندست خَلَقَ لَكُمْ که بیافرید شما را مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر چه در زمین چیز است همه، ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ آن گه آهنگ بالا کرد فَسَوَّاهُنَّ راست کرد و راغ آن آسمانها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هر هفت آسمان وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، و او خداوند بهر چیز داناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَقْوَالَ مفسران مختلف است در سبب نزول این آیت، بعضی گفتند چون رب العالمین منافقان را مثل زد که مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدُوا نَارًا و گفت أَوْ كَصِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ منافقان گفتند این نه سخن خداست که الله تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین مثل زند فأنزل الله هذه الآية. و گفته‌اند سبب نزول آنست که جهودان در قرآن ذکر عنكبوت و مگس شنیدند و ذلك في قوله تعالى مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...

الآية و قال تعالى إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا... جهودان چون ذکر مگس و تننده درین هر دو آیت شنیدند بطریق استهزاء گفتند این چه سخن است! و چه مثل! و خدای را عز و جل چه حاجت بذكر مگس و عنكبوت؟ پس ایشان را این جواب

آمد که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا اللَّهُ شَرَمَ نَكَدًا** اگر مثل به پشه زند یا کم از پشه. اینست که گفت **بُعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا** ای فما فوقها فی الصَّغَرِ كما تقول فلان صغیر فتقول و فوق ذلک ای هو اصغر مما ترى. گفته‌اند که ربّ العالمین این مثل به پشه از بهر آن زد که از عجائب و لطائف در پشه بدان کوچکی وضعیتی بیش از آنست که در پیل بدان بزرگی و عظیمی. و تفاوت در جسم و اعضاء پشه بیش از آنست که در جسم و اعضاء پیل، و پیل را چندان رنگ نیست که پشه را که بر همه رنگهای دنیا بسته است، و از آنکه عمرش اندک است دنیا همیشه از و پر است، و هر چه پیل را هست از قوایم و خرطوم و دیگر اعضاء همه پشه را هست و زیادت، که پشه بینی که دو دنب دارد و دو پر و باشد که چهار دارد و دست و پای بسیار، و پیل و شیر و نهنگ و مار و کزدم از و گریزان و بر حذر. و او را متورّع آورده‌اند که در نجاست نیفتد چنانک مگس افتد، و غذاء وی در پوست آدمی نهاده‌اند خرطومی دارد سر آن تیز پیوست آدمی فرو برد و خون بر کشد و تا گرسنه است زندگی می‌یابد چون سیر شود در حال بمیرد. یقال «اذا جاءت البعوضة قویت فطارت و اذا شبعت تشققت و تلفت کذلک الانسان لیطغی ان رآه استغنی».

شعبی را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش آن، در این پیشه و عنکبوت آفریدن چه حکمت است؟ جواب داد که حکمت اندر آفرینش آن اگر خود آن بودی که نمرود طاغی بپشه هلاک کرد و مصطفی را بخانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید اگر همین بودی حکمت اندر آفرینش آن کفایت بودی. شافعی پیش هارون الرشید نشسته بود مگسی بر روی هارون نشست هارون براند دیگر باره باز آمد، هارون گفت «یا ابن ادریس لم خلق الله الذباب؟» الله مگس را از بهر چه آفرید؟ شافعی گفت: «مذلة للملوك» خواری و بیچارگی ملوک زمین را قال «فاستحسنه و وصله». اینجا لطیفه نیکو گفته‌اند الله تعالی مگس را ضعیف آفرید و با ضعف وی وقاحت آفرید و شیر را قوی آفرید و با قوت وی نفرت آفرید اگر آن وقاحت که در مگس است در شیر بودی در زمین کس از زخم وی نرستی، لیکن بکمال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزای خویش بداد و با ضعف مگس وقاحت سزا بود و با قوت شیر نفرت سزا بود، همه چیز بجای خویش آفرید و بسزای خویش بداشت. یقول تعالی ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی

خبیر بصیر. جهودان می پنداشتند که هر چه بزرگتر باشد و عظیمتر قدر آن بنزدیک الله بیشتر و آفرینش آن عظیمتر، و هر که کهنتر و حقیرتر آفرینش آن سهلتر و قدر آن کمتر. و نیز می پنداشتند که ربّ العالمین از ذکر چیزهای حقیر شرم دارد چنانکه ایشان از آن شرم میداشتند. الله تعالی ایشان را جواب داد که من شرم نکنم و مثل زخم به پشه یا کم از پشه، چون دانم که مؤمنان را در آن پندست و زیادت بصیرت و بر معاندان دین حجت و دلالت.

بعضی مفسران در تأویل آیت گفته اند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَي لَا يَخْشَى گفتند استحیا بمعنی خشیت آید چنانکه خشیت بمعنی استحیا. و ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ تَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و اشتقاق حیا از حیاة است، و حیا اول منزل عقل است نه بینی که کودک را اول که امارت عقل وی پدید آید حیا بود، پس اول منزل عقل حیاست و آخر منزل عقل ایمان و مصطفی ع گفت: «لا ایمان لمن لا حیا له» یعنی که چون باول منزل نرسد آخر منزل در حق وی محال بود.

و معنی ضرب اینجا وصف است أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا یعنی آن یصف شبها شبّه به کما قال ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ای وصف لکم. هر جا که ضرب مثلست در قرآن و در لغت عرب آن ضرب بمعنی وصف و بیان است و در قرآن ضرب است بمعنی الزام چنانکه گفت ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ و ضرب است بمعنی سیر چنانکه گفت وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ وَ الضَّرْبُ بِالْعَصَا معروف است چنانکه گفت اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ. مَثَلًا مَا بُعُوضَةٌ این ما نکرت گویند بمعنی شیء است تقدیره. مثلاً شیئا بعوضة کقوله تعالی هذا ما لَدَى عَعِيدٍ ای هذا شیء لَدَى عَعِيدٍ و بُعُوضَةٌ را نصب است بر بدل یعنی بدل ما و البعوض صغار البقّ واحدة منها بعوضة.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ نظیر این در سورة المدثر وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...

الآية میگوید مؤمنان و گرویدگان راست می شنوند و بسزا می بینند، و بیمار دلان عیب می جویند و نادریافتنی می پرسند، مؤمنان میدانند که این مثلها دلها را چون آئینه است رویها را چنانکه در آئینه نگرند هر چه در وی است بینند، دلهای ایشان درین مثلها نگرد

هر چه غیب است و بودنی بچشم دل به بینند، یقین ایشان در غیب پدید آید و ایمان بیفزاید و بیمار دلان را شور دل بیفزاید. پس ربّ العالمین خبر داد این دریافت جز دانیان و زیرکان را نیست وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَّاسٍ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

و مثل زدن پدید کردن مانند است، و الله را رسد که مثل زند بندگان را و بندگان را نیست که مثل زندند الله را. چنانک گفت: فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ اِی الاشباه خدای را عزّ و جلّ هامتا مسازید و انباز مگویید، و جز آنک الله خویشتن را گفت صفت مکنید، که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما وی را نشناسید.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا اِی جواب ایشانست که گفتند الله چه خواست باین مثل که زد؟ ربّ العالمین گفت این مثل بدان زد تا گروهی را از رسیدن بعین حکمت آن بیراه کند، و گروهی را راه نماید بدانستن و رسیدن بعین حکمت آن.

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ فاسقان ایشانند که از فرمانبرداری بیرون اند، فسوق خروج است از طاعت يقال فسقت الرطبه اذا خرجت عن الكوى، و سمیت الفارة فویسقة لخروجها عن جحرها. و قال تعالی فی صفة ابلیس ففسق عن امر به ای خرج عن طاعته. آن گه ایشان را صفت کرد به نتهای مذموم و گفت: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ اِیْشَانِ که پیمان الله را می شکندند و عهدی که الله وریشان گرفت در توریت و در زبور بر زبان موسی و داود بوفاء آن باز نیامدند. و عهد آن بود که «ان یعبده و لا یشرکوا به شیئا و ان یؤمنوا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلّم و یخبروا بنعته و صفته و یؤمنوا بجميع الانبیاء علیهم السلام» پیمان ستند ازیشان بتوحید الله و بتصدیق مصطفی ع و قبول بلاغ او ازو، و الله بریشان در آن عهد و پیمان گواه.

«مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» العهد، و قيل من بعد ميثاق الله. و الميثاق مفعال من الوثوق و اصله موثاق فانقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها كميزان و ميثاق. نظیر این در سورة الاعراف أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و گفته اند.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ... اخبار است از جمله کافران و منافقان علی العموم و عهد که بریشان گرفته بودند آنست که روز ميثاق رب العزة ایشان را از کتف آدم بیرون آورد و گفت: أَسْتَبْرِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى و در قرآن جایها فرمود است که بعهد وفا کنید و به پیمانها باز آئید

قال الله تعالى وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، وَ بَعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا

میگوید اگر عهدهی کنید یا عقدی بندید با خالق یا با مخلوق بوفاء آن باز آئید. و عهد با خالق نذر باشد و توبه و سوگندان و با مخلوق شرطها و عقدها که در معاملات میان ایشان رود و وعدهها که یکدیگر را دهند.

وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ مِی بَرِنْدَ أَنْجِهَ اللَّهُ فَرَمُودَ كِهَ أَنْ رَا بِهَ پِیُونْدَنْدَ اَزَ تَصْدِیْقِ اَنْبِیَاءِ كِهَ فَرَاهِمَ پِیُونْدَنْدِ، وَ تَصْدِیْقِ مُحَمَّدِ فَرَا تَصْدِیْقِ مُوسَى پِیُونْدَنْدِ وَ تَعْظِیْمِ آدِیْنِهَ اَمْرُوزِ فَرَا تَعْظِیْمِ شَنْبِهَ بَرُوزْگَارِ پِیُونْدَنْدِ، وَ رُوی دَاَدَنِ بَكْعَبِهَ اَمْرُوزِ فَرَا رُوی دَاَدَنِ بِهَ بَیْتِ اَلْمَقْدَسِ بَرُوزْگَارِ پِیُونْدَنْدِ، وَ گَرْدَنِ نِهَادَنِ قُرْآنِ رَا فَرَا گَرْدَنِ نِهَادَنِ تَوْرَةِ وَ اَنْجِیْلِ وَ زَبُورِ پِیُونْدَنْدِ. قِتَادِهَ گَفْتِ «اَمْرُوَا بِالْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ فَقَالُوا فَلِمَ یَعْمَلُوا فَلِمَ یَصْلُوا الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ» اِیْشَانِ رَا فَرَمُودَنْدِ كِهَ عَمَلِ رَا فَرَا قَوْلِ پِیُونْدَنْدِ كِهَ اِیْمَانِ قَوْلِ وَ عَمَلِ اسْتِ، وَ نِهَ پِیُوسْتَنْدِ. وَ قِیْلِ یَرِیْدُ بَذَلِكِ قَطْعِ الرَّحْمِ فَانَّ قَرِیْشَا قَطَعُوا رَحْمَ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالْمَعَادَاةِ مَعِهِ. وَ گَفْتِهَ اَنْدِ كِهَ اِیْشَانِ رَا فَرَمُودَنْدِ كِهَ پِیْغَامْبِرَانِ رَا هَمِهَ بَرَا سْتِ دَارِیْدِ فَا مَنُوَا بِالْبَعْضِ وَ كَفَرُوا بِالْبَعْضِ، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ صَلُّوا، فَقَالُوا لَا نَفْرُقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رَّسَلِهِ.

وَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ تِبَاهَكَارِی اِیْشَانِ اَنْ بُوْدَ كِهَ عَامَّهَ خُویشِ رَا اَزِ اِسْلَامِ بَا زِ مِیْدَا شْتَنْدِ، وَ ضَعِیْفَانِ مُسْلِمَانَانِ رَا دَرِ شَكِّ مِی اَفْكَنْدَنْدِ وَ دَلْهَا رَا مِی شُورَانِیْدَنْدِ وَ رَا هَا بِهَ بَیْمِ مِی كَرْدَنْدِ وَ رَا هِ مِی زَنْدَنْدِ وَ سَخْنِ چِیْنِی مِی كَرْدَنْدِ وَ بَیْدِ گُویِی مَرْدَمِ رَا دَرِ هَمِ مِی اَفْكَنْدَنْدِ.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ زَبَانَ كَارَانِ اِیْشَانَنْدِ كِهَ نَقْصِ وَ خَسِرَانِ دَرِ حَظِّ خُویشِ آوَرْدَنْدِ، كِهَ اِیْشَانِ رَا هَرِ یَكِی دَرِ بَهْشْتِ مَسْكَنِی بُوْدِ چِنَانَكِ دَرِ خَبَرِ اسْتِ، وَ فَرْدَا اَزِیْشَانِ فَا سْتَانَنْدِ وَ بِمُؤْمِنَانِ دَهْنَدِ.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ كَيْفَ اسْتَفْهَامِ عَنِ حَالِ الشَّيْءِ، وَ لَمْ اسْتَفْهَامِ عَنِ عِلَّةِ الشَّيْءِ وَ مَا عَنِ جِنْسِ الشَّيْءِ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ اِیْنِ خَطَابِ بَا جَهُودَانِ وَ مَشْرَكَانِ عَرَبِ اسْتِ هَرِ چَنْدِ كِهَ اَنْ مَشْرَكَانِ بُوْجُودِ صَانِعِ وَ آفَرِیْدْگَارِ مَعْتَرَفِ بُوْدَنْدِ چِنَانَكِ اللهُ گَفْتِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ وَ مَصْطَفَى عِ پَدْرِ عَمْرَانَ حَصِیْنِ رَا پَرَسِیْدِ اَنْ گِهَ كِهَ هَنْوَزِ مَشْرَكِ بُوْدِ

«كَمْ تَعْبُدُ الْيَوْمَ اِلَها قَالَ سَبْعَةَ وَاَحَدًا فِی السَّمَاءِ وَ سِتَّةَ فِی الْاَرْضِ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَايَهُمْ تَعَدَّهُ لِيَوْمِ رَغَبْتِكَ وَرَهْبَتِكَ؟ قَالَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ.»

این خبر دلیل است که ایشان بوجود صانع ایمان داشتند اما نبوت مصطفی را صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلم منکر بودند و بوی کافر، و هر که بفرستاده کافر بود بفرستنده کافر باشد ازین جهت گفت: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ آيِن سَخْن رَا دُو مَخْرَج اَسْت: يَكِي تَعَجَب وَ التَّعَجَب هُو الْاِخْبَار عَنْ عَظِيم فَعَلَهُمْ. يَقُول اِيهَا الْمُؤْمِنُونَ تَعَجَبُوا مِنْ هَؤُلَاءِ كَيْفَ يَكْفُرُونَ اللّٰهُ وَ قَدْ ثَبِتَتْ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ مَيَّكُويد شَكَّغْت مَانِيْد وَ تَعَجَب كَنِيْد اَزِيْن كَاْفِرَان كَه حُجَّت تَوْحِيْد وَ رِيْشَان ثَابِت اَسْت وَ رُوْشَن، وَ نَمِي گِرُوْنِد، وَ مَخْرَج دِيْگَر تَوْبِيْخ اَسْت وَ مَلَامَت، مَيَّكُويد اِي پِيْغَامْبَر مِنْ وَاي مُؤْمِنَان اِيْن كَاْفِرَان رَا مَلَامَت كَنِيْد وَ كُوْتِيْد چُوْن اَسْت كَه بِاللّٰهِ نَمِيْگِرُويد وَ نَشَانَهَاي هَسْتِي وَ يَكْتَايِي وَ دَانَايِي وَ تَوَانَايِي وِي شَمَا رَا پِيْدَاَسْت اَن گَه نَشَانَهَاي رُوْشَن بَر شَمْرِد وَ كَفْت وَ كُنْتُمْ اُمُوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ قَوْمِيْ كَفْتَنِد اِيْن وَ اُو حَال اَسْت وَ قَدْ فِيْ اَن مَضْمَرٍ يَعْنِي كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ قَدْ كُنْتُمْ اُمُوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ. قَوْمِيْ كَفْتَنِد نَه وَاو حَال اَسْت كَه وَاو اَبْتَدَا اَسْت وَ بَرِيْن قَوْل تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ قَف كَنِيْ جَائِز اَسْت، اَن گَه اَبْتَدَا كَنِي وَ كُنْتُمْ اُمُوَاتًا وَ الْاَمُوَات جَمْع الْمُوْت. وَ الْمُوْت يَكُوْن اِسْمًا وَ مَصْدَرًا كَالصَّوْمِ وَ الْعَدْلِ وَ الْفَطْرِ. وَ كُنْتُمْ اُمُوَاتًا اِيْ لَمْ تَكُوْنُوْا شَيْئًا حَتّٰى خَلَقَكُمْ. عَرَب مُوْت بَجَايْ خَمُوْل الذِّكْرِ نَهْنِد، وَ حَيَاةً بَجَايْ شَهْرَكِيْ يَقَالُ لِلشَّيْءِ الْدَارِسِ وَ لِلْاَمْرِ خَامِلُ الذِّكْرِ هَذَا شَيْءٌ مَيَّتٌ وَ اَمْرٌ مَيَّتٌ. وَ لِلذِّكْرِ وَ الْاَمْرِ الْمَتَعَالِمِ فِي النَّاسِ هَذَا اَمْرٌ حَيٌّ. مَيَّكُويد شَمَا چِيْزِيْ يَاد كَرْدَه وَ يَاد كَرْدَنِيْ نَبُويدِيْد نَام وَ نَشَان وَ رَسْم وَ طَلَل شَمَا نَبُوْد تَا بِيَاْفَرِيْد شَمَا رَا وَ مَرْدَمَان زَنْدَه گِرْدَانِيْد كَه شَمَا رَا مِيْ شَنَاسَنِد وَ ذَكْر مَيَّكُنِنِد. اِيْن مُوْت اَوَّل اَسْت وَ اَحْيَاء اَوَّل. پَس كَفْت ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ يَعْنِيْ يَقْبِضُ اَرْوَاحَكُمْ عِنْدَ اِنْقِضَاءِ اَجَالِكُمْ پَس چُوْن رُوْزگَار عَمْر شَمَا بَرَسِد مِيْ مِيْرَانِد شَمَا رَا تَا چَنَان گِرْدَانِد كَه دَر اَوَّل كَه نَبُويدِيْد ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ يَعْنِيْ لِلْبَعْثِ وَ الْقِيَمَةِ پَس اَن گَه شَمَا رَا زَنْدَه گِرْدَانِد بَعث وَ نَشُوْرَا. اِيْنَسْت دُو مَرگ وَ دُو حَيَاةً كَه اَنجَا كَفْت: اُمَّتَنَا اَتْتَيْنِ وَ اَحْيَيْنَا اَتْتَيْنِ. اِيْن قَوْل اِبْن عَبَّاسِ اَسْت وَ مَجَاهِد. وَ قَال قَتَادَه كُنْتُمْ اُمُوَاتًا اِيْ نَطْفَا فِي الْاِرْحَامِ لِاَنَّهَا تَكُوْنُ مَيِّتَةً بَعْدَ مَفَارِقَتِهَا الرَّجُلِ

لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَا ابْيَنَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيَّتٌ»

مَيَّكُويد شَمَا نَطْفَهَاي مَرْدَه بُويدِيْد دَر رَحْم مَادِرَان اَوَّل نَطْفَه پَس عَلَقَه، پَس مَضْغَه پَس

استخوان و گوشت، پس شما را زنده گردانید بنفخ ارواح. و به
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الملک علی النطفة بعد ما تستقر فی الرحم
 باربعین او بخمس و اربعین، فبقول ای رب اشقی ام سعید؟ اذکر ام انثی؟ فبقول الله تعالی
 و یکتب ان ثم یکتب عمله و رزقه و اجله و اثره و مصیبتہ ثم تطوی الصحيفة فلا یزداد فیها
 و لا ینقص منها».

ثُمَّ یُمِیتُکُمْ آن گه شما را می میراند بخواب، و زنده میگرداند به بیداری وانگه شما را آخر
 بمیراند و فردا شما را زنده گرداند. و قیل وَ کُنْتُمْ اَمْواتاً یعنی بعد اخذ الميثاق ردهم الی
 ظهره فاماتهم فاحیاکم بان اخرجکم من بطون امهاتکم ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحِییُکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ
 تُرْجَعُونَ میگوید آن گه شما را با او خواهند گردانید و سوی او خواهند برد. این
 همچنانست که گفت ثُمَّ رُدُّوا اِلَی اللّهِ و اگر تُرْجَعُونَ خوانی بفتح تا بر قراءت یعقوب،
 معنی آنست که آن گه وازوشید «۱» و کردار شما را پاداش دهند و این کلمه دلیل است
 که الله تعالی بر جهتی است از جهتهای عالم و آن جهت بالاست بدلیل ده آیت از قرآن
 یَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ هُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ عِبَادِهِ اَمَنْتُمْ مِنْ فِی السَّمَاءِ اَم اَمْتُمْ فِی السَّمَاءِ
 اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ اِنِّی مُتَوَفِّیْکَ وَ رَافِعْکَ اِلَی بَل رَفَعَهُ اللهُ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَی
 الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ اِلَیْهِ تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ وَ الرُّوحُ اِلَیْهِ یا هامان ابن لی صرْحاً لَعَلِّی اُبْلَغُ
 الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ اِلَی اِلَهِ مُوسَى وَ خیر درست است که مصطفی ع گفت:
 «ارحموا من فی الارض یر حکم من فی السَّماء

اما معتزلی که عذاب گور را منکر است دست درین آیه میزند و میگوید دو زندگی گفت:
 یکی در دنیا و یکی در قیامت و زندگی در گور و عذاب نگفت. جواب وی آنست که
 زندگی قوم موسی پس از صاعقه که رسید ایشان را نگفت درین آیه و دلالت نکرد که
 نیست و ذلک فی قوله تعالی ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ وَ همچنین اَمّت حزقیل که از بنی
 اسرائیل بمردند به طاعون و رب العالمین ایشان را زنده کرد، آن زندگی ایشان پس از
 مردن هم نگفت درین آیه و دلیل نبود و ذلک قوله أَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ
 الْآیة زندگی در گور و عذاب قبر اگر درین آیت منصوص نیست نفی آن در آیت هم
 نیست. آن گه در اخبار درست بروایت ثقات و بزرگان صحابه چون عمر خطاب و علی

بن ابی طالب و عبد الله مسعود و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و جریر بن عبد الله و جابر و ابو هریره و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و انس بن مالک و براء بن عازب بروایت ایشان درست شده است از مصطفی ع حیاة و عذاب قبر، و هر که آن را منکر است ضالست و مبتدع.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مشرکان عرب چون حدیث مرده زنده گردانیدن و بعث و نشور شنیدند منکر شدند گفتند من یعیدنا اذا متنا و کنا ترابا و عظاما؟ کیست که ما را برانگیزاند و زنده گرداند پس از آنکه خاک شدیم؟

الله گفت بجواب ایشان هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً آن کس که هر چه در زمین چیز است از آدمی و غیر آدمی همه بیافرید، قادر است که شما را پس آنکه خاک شدید باز آفریند. هُوَ الَّذِي در قرآن بیست جایست و وَ هُوَ الَّذِي با او نوزده جایست هُو اشاره فرا موجود است اگر موجود نبودى هُو معنى نداشتى و هُو بآن گفت تا شنونده گوش باز دارد و جوینده بآن راه یابد و نگرنده فرا آن بیند.

پس اینکلمه نه نام نه صفت اشارتست فرا هست. «الذی» کنایتست از هست تا شنونده آشنا گردد و جوینده بینا و خواهنده دانا، و گفته اند هُو اشارتست به ذات، الذی اشارت به صفت، خَلَقَ اشارت به فعل. خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً میگوید بیافرید هر چه در زمینست از کوه و دریا و هر چه در آنست از جواهر و معادن و چشمها و جویها و نبات و حیوان صامت و ناطق و پرنده و زنده و چرنده و گرما و سرما و نور و ظلمت و سکون و حرکت. این همه نعمت برای شما آفریدم و شما خود شمردن آن طاقت ندارید چنانک فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، و این جمله نعمت و شما را از بهر دو چیز آفریدم یکی آنکه تا به نعمت من دنیا بسر میبرید و روزگار میرانید و منفعت میگیرید. دیگر آنکه منعم را بآن میشناسید و از مصنوعات به وحدانیت صانع دلیل میگیرید.

و گفته اند این آیت ردّ است بر قدریان که علی الاطلاق بی تقیید گفت خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً و کفر و فساد و معاصی در تحت آن شود لا محالة، و نه چنانست که قدری گفت آن در اجسام مخصوص است و افعال و اعراض از آن بیرونست که در آیت تغییر و تخصیص نیست، و مقتضی لفظ اطلاق جز عموم و استغراق نیست بعضی متکلمان گفتند

پرسیدند و این خبر در صحیح است گفت اول زمین را بدو روز بیافرید یعنی یکشنبه و دوشنبه، چنانک گفت قُلْ أَيْنَ كُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ پس قصد بالا کرد و آسمانها را راست کرد به دو روز یعنی سه شنبه و چهارشنبه، چنانک گفت فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ پس بزمین نزول کرد و دحی زمین کرد، و دحی آن بود که گیاهزار و مرغزار و کوه و دشت و راهها پیدا کرد و جویها براند پس زمین و هر چه در آنست به چهار روز آفریده باشد اینست که میگوید فی اربعة ایام سواء للسنائین پس آسمانها و زمینها بشش روز آفرید است چنانک گفت فی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثم قال فی آخر الآیة وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خود را در قرآن از علم چهار نام گفت: عالم و علیم و علّام و اعلم علیم از عالم مه است و علّام از هر دو مه معنی آنست که من خداوندم که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بیافریدم و هر چه در آنست از حرکات و سکانات جانوران تا آن مورچه که در زیر هفتم طبقه زمین است و در خود بجنبد همه میدانم، پس بدانید که اعمال و ضمائر شما نیز میدانم، بطاعت مشغول شوید تا از عقوبت من برهید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا الْآيَةَ بدانک خدای را عزّ و جلّ نامهای بزرگوار است. و صفتهای پاک، نامهای نیکو و صفتهای پسندیده، نامهای ازلی و صفتهای سرمدی، خود را بآن صفتها بستود و در پیغام و نامه خویش آن صفتها و اخلق نمود. از آنها یکی حیاست الله تعالی بآن موصوف و اثبات آن در آیت و در خبر معلوم. آیت آنست که گفت جلّ جلاله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا جَايَ دِيْغَرٍ كَقَوْلِهِ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ خَبَرِ دَرَسْتِ اسْتِ از مصطفی صلح که روزی نشسته بود با یاران سخن میرفت در میان ایشان سه مرد از دور می آمدند روی بوی داده، یکی از آن سه بکران آنجایگه نزدیک مردمان رسید. هم آنجا بنشست، رسول خدا گفت «استحیی فاستحیی الله منه» و هم در خبر است که «ان الله حی کریم، یستحیی من عبده اذا مدّ یدہ» الحدیث این صفت حیا و امثال این هر چه درست شود بنصوص کتاب و سنت واجب است بر بنده خدا که چون آن شنود یا خواند بر نام و صفت بیستد و زبان و دل از معنی آن خاموش دارد و از دریافت چگونگی آن نومید باشد که خرد را فرا دریافت آن

بتکلف و تأویل راه نیست، میگوید جلّ جلاله: وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا معنی آنست که خلق بخود و بعقل خود وی را در نیابند، مگر که وی را بآن صفت که خود کرد خود را و بآن نام که خود را برد خود را بشناسد، شناختنی و تصدیقی و تسلیمی گردن نهاده، و نادر یافته پذیرفته، و تهمت بر عقل خود نهاده، هر که این راه رود و بجز این طریق خود را نپسندد سنّی عقیدت است پاکیزه سیرت پسندیده طریقت از اینجا گشاید چشمه حکمت و صدق فراست و نور معرفت، و این منزلت کسی را بود که چون دیگران از خلق شرم دارند و قبول خلق طلبند وی از حق شرم دارد، و قبول حق طلبد، و از حق کسی شرم دارد که در دل بینایی دارد و در سرّ آشنایی، و داند بهر حال که باشد که اللّهُ بوی نگرانست و بر کردار وی دیده ور و نگهبان. یقول تعالی أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى فِي الْخَيْرِ «عبد اللّهُ کانک تراه فان لم تکن تراه فانه پراک»

بیچاره آدمی که کشته غفلت است و گرفته جهالت، از خلق می شرم دارد و از اللّهُ شرم می ندارد، و ربّ العالمین بکرم و حلم خود این فاخواست میکند و میگوید که وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ میگوید از مردم شرم داری و اللّهُ سزاوارتر بآن که از وی شرم داری.

یقول اللّهُ جلّ جلاله «ما انصفتی عبدی یدعونی فاستحیی ان اردّه و یعصینی و لا یستحیی منی».

در خبرست که فردا در قیامت چون بنده بصراط باز گذرد نامه در دست وی نهند مهر بر آن نهاده، چون سر آن باز کند در آن نوشته ببند بنده من فعلت ما فعلت و لقد استحییبت ان اظهر علیک، فاذهب فانی قد غفرت لک. قال یحیی بن معاذ فی هذا الخبر سبحان من یذنب العبد فیستحیی هو.

بیر طریقت گفت: «شرم حصار دین است و مایه ایمان و نشان کرم. و خلق درین مقام بر سه گروه اند: غافلان و عاقلان و عارفان. غافلان از خلق شرم دارند ایشان ظالمان اند، عاقلان از فرشته شرم دارند ایشان مقتصدانند، عارفان از حق شرم دارند ایشان سابقان اند.» و گفته اند حیا بر هفت وجه است: حیا جنایت چنانک حیا آدم (ع)، آن گه که در زلّت افتاد و تاج و حله از وی بر بودند، چون متواریان ازین گوشه بدان گوشه

می‌شد. خطاب آمد که «یا آدم اُ فرارا منّا فقال لا، بل حیاء منک» دوم حیاء تقصیر چنانک حیاء فرشتگان آن گه گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک. سوم حیاء اجلال چنان که حیاء اسرافیل تسربل بجناحیه حیاء من الله عزّ و جلّ. چهارم حیاء کرم چنانک حیاء مصطفی (ع) کان یستحیی من الصحابة اذا دخلوا بینه ان یقول لهم اخرجوا، فقال الله عزّ و جلّ «و لکن اِذَا دُعِیتُمْ فَاذْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَاَنْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسینَ لِحَدِیْثٍ» پنجم حیاء حشمت چنانک

حیاء علی علیه السلام حین سأل المقداد حتی سأل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن حکم المذی لمکان فاطمة.

ششم حیاء استحقار چنانک حیاء موسی (ع) حین قال انه لتعرض لی الحاجة من الدنيا فاستحیی ان اسألک یا ربّ، فقال الله سلنی حتی ملح عجینک و علف شاتک. هفتم حیاء حق است جلّ جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و قد مضی ذکره.

کَیْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ از روی اشارت میگوید ای گم کرده سر رشته خویش ای افتاده در چاه بشریت خویش، راه ازین روشنتر خواهی چونک می نروی؟

میدان ازین کشیده تر خواهی چونک سواری نکنی؟ شمع ازین افروخته تر خواهی چونک از جاده می بیفتی؟ ای سالها بر تو گذشته و هنوز بویی نایافته، ای بر هزار خوان نشسته و هنوز گرسنه! ای هزاران لباس پوشیده و هنوز برهنه. مسلمانان! میدان فراخست سواران کجانند؟ دیوان فرو نهادند متظلمان کجانند؟ طیب حاضر است بیماران کجانند؟ جمال در کشف است عاشقان کجانند؟

وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ میگوید اگر مرده بودید زنده کردم چون که ننگرید؟ اگر جاهل بودید داناتان کردم چون که در نیابید؟ راهتان نمودم چرا می نروید؟

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست پیر طریقت گفت «الهی بنده با حکم ازل چون برآید و آنچه ندارد چه باید جهد بنده چیست؟ کار خواست تو دارد بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند؟

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ گفته اند مرگ بر سه قسم است: و زندگانی بر سه قسم، مرگ لعنت، و مرگ حسرت، و مرگ کرامت. مرگ لعنت کافرانراست و مرگ حسرت عاصیانراست و

مرگ کرامت متقیانراست. و زندگانی سه قسم است: یکی زندگانی بیم، دیگر زندگانی امید، سوم زندگانی مهر زندگانی بیم در بر پیدا، زندگانی امید در خدمت پیدا، زندگانی مهر در یاد پیدا. زنده بیم روز مرگ او را ایمن کنند که: *أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا*، زنده امید را روز پسین فا نوازند که *أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ*، زنده مهر را از دوست بر بساط کرم در مجلس انس این کرامت آید که *ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً*.
 پیر طریقت گفت «الهی ای سزای کرم و ای نوازنده عالم! نه با جز تو شادبست نه با یاد تو غم، خصمی و شفیعی و گواهی و حکم. هرگز بینما نفسی با مهر تو بهم، آزاد شده از بند وجود و عدم، باز رسته از زحمت لوح و قلم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام».

جز عشق تو بر ملک دلم شاه مباد وز راز من و تو خلق آگاه مباد
 کوتاه‌بینان نشود عشق توام زین دل ریش دستم ز سر زلف تو کوتاه مباد
 هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا جَايِ دِيْغَرِ كَقَفْتِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ
 مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ مِيْگُوِيْدُ هَرُ چِه مَمْلَكَتِ زَمِيْنِ اسْتِ هَمِه بَرَايِ شَمَا آفَرِيْدِهَامِ وَ
 مَسْخَرِ شَمَا كَرْدَمِ، عَطَاءِ مَا مَخْتَصِرِ نَبُوْدِ، كَرَامَتِ مَا دَرِ حَقِّ سُوْخْتِگَانِ مَا سِرْسِرِي نَبُوْدِ،
 نَوَاخْتِ مَا رَا دَرِ حَقِّ شَمَا هَرْگَزِ تَرَاجِعِ نَبُوْدِ، وَ چِنَانِ نَبِيْسْتِ كِه بَرِ مَمْلَكَتِ زَمِيْنِ اِقْتِصَارِ
 كَرْدَمِ كِه آسْمَانِهَا رَا هَمِ اَزِ بَهْرِ نَظَرِ شَمَا وَ نَزْهَتِ بَصْرِ شَمَا وَ خَزِيْنِه رُوْزِي شَمَا رَاسْتِ
 كَرْدَمِ، بِنْدِه مَن! چُونِ قَدَمِ دَرِ كُوِي عَهْدِ مَا نَهِي تُو نَدَانِي كِه آسْمَانِيَانِ رَا وَ زَمِيْنِيَانِ رَا چِه
 بَشَارَتِ رَسَدِ وَ يَكْدِيْگَرِ رَا چِه تَهْنِيْتِ كَنْدَمِ، اَنِ مَنِ دَانِمِ كِه مَنِ هَرِ چِيْزِ رَا دَانْدِهَامِ وَ بَهْرِ
 كَسِ رَسَنْدِه وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ.

در این آیت لطیفه ایست، نگفت (خلقکم لما فی الارض جمیعا) که گفت خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ یعنی که هر چه مملکت زمین و آسمانست از بهر تو آفریدم بنده من! و ترا از بهر خود آفریدم، نه بینی که علی الخصوص موسی را گفت. «وَ اصْطَفَيْتَكَ لِنَفْسِي» و علی العموم خلق را گفت وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قدر این خطاب مصطفی دانست و شکر این نعمت وی گزارد، که آن شب قرب و کرامت که که وی را با آسمان بردند هر چه آفریس بود و ممالک کونین همه نثار قدم صدق وی کردند، و آن مهتر

چون آدم فریشتگان را خبر کرد بِأَسْمَائِهِمْ آن نامهای ایشان قالَ گفتَ اللهُ فریشتگان را، أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نَكُفْتُمْ شَمَا رَا إِنِّي أَعْلَمُ كَه مِن دَانِم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نَهَانَهَا وَ يوشیده‌ها در آسمان و زمین، وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ میدانم آنچه می‌نمائید و پیدا میکنید وَ مَا كُنْتُمْ تُكْتُمُونَ وَ آنچه نهان میداشتید.

النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَ هَر جَا كَه در قرآن وَ إِذْ كُفْت بجاى آنست كه گویند نبوش تا گویم كه چه بود، و این اشارت بیدو خلق آدم است یعنی ابتداء آفرینش شما آن بود كه رب العالمین فریشتگان را خبر داد و گفت من آفریدگار خلیفتی‌ام در زمین یعنی آدم و این اظهار شرف آدم را گفت و فضیلت وی كه الله تعالى چون بنده را تشریف دهد پیش از آفرینش وی خبر دهد، چنانك فرشتگان را و انبیا را خبر داد از مصطفی صلح پیش از آفریدن وی و ذلك فی قوله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ... الى آخر الآية و عیسی را فرمود تا از وی خبر دهد پیش از آفرینش وی و ذلك فی قوله «إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و اصحاب وی را در توریة و انجیل صفت كرد پیش از آفرینش ایشان و ذلك فی قوله تعالى ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ اى صفتهم و ذكرهم. و قيل انما اخبرهم بكونه قبل ايجاده تطيبا لقلوب الملائكة ، و ان لا ينازعهم بالعزل عن الولاية. كقول ابراهيم انى ارى فى المنام انى اذبحك تطيبا لقلبه ليكون مستعدا للمأمور به متأهبا.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ نام فرشته در عربیت از بیغام گرفته‌اند عرب بیغام را مألکه گویند و مألکه گویند و الوک گویند يقال الك لی و الكنی اى ارسلنى. و بر قیاس این اشتقاق مألکه است نه ملائكة بر وزن مفاعله، لكن الهمزة منقولة من موضعها فقیل ملائكة. مفسران گفتند این فرشتگان ایشان بودند كه زمین داشتند پس از جان، و سبب آن بود كه الله تعالى آن گه كه زمین را بیافرید جان را و فرزندان وی را از آتش دود آمیغ بیافرید چنانك گفت وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ و ایشان را ساکنان زمین كرد و قومی شهوانی بودند و در راه شرع مكلف، ایشان تباهکاری كردند در زمین و خونها ریختند،

ربّ العالمین ابلیس را که خازن بهشت بود آن هنگام با لشکری از فریشتگان بزمین فرستاد و اولاد جان را بجزیره‌های دریا راندند و خود بجای ایشان نشستند و الله را عبادت میکردند و تسبیح و تهلیل می‌آوردند ابلیس عجبی در خود آورد که من الله را آن همه عبادت کردم هم در آسمان هم در زمین، از من بهتر و مهمتر همانا که کس نیست. راست که تکبر و عجب بر خود نهاد او را معزول کردند. ابتداء عزل وی این بود که قال رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً اَدَمَ را خلیفه نام کرد از بهر آن که بر جای ایشان نشست که پیش از وی بودند در زمین و فرزندانش هر قرن که آیند خلف و بدل ایشان باشند که از پیش بودند و به یقول الله لَیْسَتْخَلِیْفَتُهُمْ فِی الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخَلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و فرق میان خلیفه و ملک آنست که سلمان گفت آن گه که از وی پرسیدند: ما الخلیفة من الملك فقال الخلیفة الذی يعدل فی الرعیة و یقسم بینهم بالسوۃ و یشفق علیهم شفقة الرّجل علی اهله و یقضی بکتاب الله عزّ و جلّ. و عمر خطاب روزی سلمان را گفت املک انا ام خلیفة؟

فقال سلمان ان انت اخذت من ارض المسلمین درهما او اقلّ او اکثر و وضعته فی غیر حقّه فانت ملک قال فاستعبر عمر. و كان معاویة یقول علی المنبر یا ایها النّاس انّ الخلافة لیست بجمع المال و لا تفریقه و لكنّ الخلافة العمل بالحقّ و الحکم بالعدل و اخذ النّاس بامر الله عزّ و جلّ. و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثمّ یكون ملکا».

قالوا أ تجعلُ فیها منُ یفسدُ فیها فریشتگان گفتند: خداوندا میخواهی آفرید در زمین کسی را که تباہکاری کند چنانک بنو الجانّ کردند قاسوا الشاهد علی الغائب بعضی مفسران گفتند اینجا ضمیری محذوفست یعنی: أ تجعلُ فیها منُ یفسدُ فیها ام تجعل فیها من لا یفعل هذا، كقوله تعالی اَمَّنْ هُوَ قانتُ اَناءَ اللّیل یعنی کمن هو غیر قانت. سدی گفت چون رب العالمین ایشان را گفت اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ایشان گفتند و ما یكون من الخلیفة و اصحابه؟ از آن خلیفه و اصحاب وی چه آید؟ الله گفت عزّ جلاله یكون منهم سفک الدماء و الحسد و الفساد ازیشان خون ریختن و حسد و تباہکاری آید، آن گه ایشان گفتند أ تجعلُ فیها منُ یفسدُ فیها از بهر آنکه ایشان علم غیب ندانستند تا الله ایشان را از آن خبر

ندادی نگفتندی. و به قال عزّ و جلّ لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون و قال تعالی یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون و اشارت فساد و خون ریختن هر چند که از روی لفظ با آدم میشود اما از روی معنی با فرزندان شود، که آدم نه خون ریخت و نه تباهکاری کرد بلکه فرزندان کردند. و این در لغت عرب رواست چنانکه گفت هو الذی خلقکم من طین لفظ عام است و آدم بآن مخصوص، فانه خلق من الطین و الخلق بعده من النطف.

و نحن نسبح بحمدک حسن بصری گفت سبحان الله و بحمده میگفتند» بو ذر از مصطفی پرسید

ای الکلام افضل قال ما اصطفاہ للملائکة سبحان الله و بحمده

و گفته اند تسبیح اینجا نماز است و حمد بمعنی امر ای: (نصلی لک بامرک) کقوله یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده ای بامرہ، و گفته اند نسبح بحمدک این باموضع حال است ای: (نسبح حامدین لک کما یقال خرج زید بسلاحه ای متسلحا.

و تقدس ای نزهتک عما لا یلیق بک؟ و قیل نظهر لک قلوبنا من الشرک و ابداننا من المعصية و ذلک بحمدک لا بانفسنا. تسبیح در لغت عرب تنزیه است چیزی را نزه و بی عیب خواندن و تقدیس تطهیر است پاک داشتن در دانش و پاک گفتن در یاد.

و از بس که فریشتگان و پیغامبران بزمین مقدسه فرو آمدند و خلق را از ضلالت و معصیت پاک میکردند و بر خدای عزّ و جلّ میخواندند آن را بیت المقدس نام کردند.

و تسبیح و تقدیس دو نامست خدای را عزّ و جلّ سبوح و قدّوس سبوح در خبر است و قدّوس در قرآن، سبوح ای تنزیه لله و قدّوس ای طهارة لله جلّ ثناؤه و قدّوس بنصب قاف و رفع آن هر دو گویند قال رؤیه.

دعوت ربّ العزة القدوسا دعاء من لا یعبد الناقوسا

و نحن نسبح بحمدک و تقدس لک. این سخن از فریشتگان نه اظهار منت است که این غایت تواضع است. چنانکه عرب گوید بخدمت در خواستن. أ تستعین بغیری و انا مجد فی خدمتک؟ و علی ذلک قوله و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون.

چون فریشتگان چنین گفتند، الله تعالی ایشان را جواب داد: اِنِّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ من

آن دانم که شما ندانید، از آدم توبه دانست و از ابلیس معصیت. و ایشان را باین دو هیج علم نبود و گفته‌اند انی اعلم یعنی میدانم که از آدم پیغامبران و رسولان و صالحان فرزندان در وجود آیند که مرا تسبیح و تقدیس کنند. و قیل انی اعلم ما لا تعلمون لآنکم تعلمون فساد جوارحهم و انا اعلم محبة قلوبهم و محبة قلوبهم شفیع فساد جوارحهم و فی ذلک يقول القائل:

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع
و يقال انی اعلم ما لا تعلمون من انكسار قلوبهم و ان ارتكبوا قبيح افعالهم و صولة قلوبكم عند اظهار تسبيحكم و تقدیسكم فانتم فی تيه وفاقم و فی عصمة افعالكم و فی تحمّل تسبيحكم، و هم منكسرون عن شواهدهم متدلّون بقلوبهم. و ان لانكسار قلوبهم عندنا ذمما قويًا. قال تعالى لبعض انبيائه انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلى.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. فریشتگان چون این خطاب بشنیدند که انی جاعل فی الأرض خلیفه با یکدیگر گفتند لن یخلق خلقا اعلم منا هر کس را که آفرید از ما عالمتر نباشد. پس ربّ العالمین آدم را بیافرید و او را بریشان افزونی داد بعلم و نام هر چیز او را در آموخت فذلک قوله وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ سَمَّى آدَمَ لِأَنَّهُ خَلَقَ مِنْ آدِيمِ الْأَرْضِ يَدُلُّ عَلَيْهِ مَا

قال النبی انّ الله تعالى خلق الآدم من قبضة قبضها من جميع اديم الارض، فجاءت بنو آدم على قدر الارض، منهم الاحمر و الأبيض و الاسود و بین ذلك، و السهل و الحزن و الخبيث و الطيب

خبر مصطفی در آفرینش آدم و برداشتن خاک آدم از زمین اینست. اما اثر صحابه آنست که عبد الله مسعود و جماعتی از صحابه گفتند لما فرغ الله من خلق ما احب استوی علی العرش، و قال للملائكة انی جاعل فی الأرض خلیفه الی قوله انی اعلم ما لا تعلمون من شأن ابلیس فبعث جبریل الی الارض لیأتیه بطین منها فقالت الارض انی اعوذ بالله منك ان تنقص منی او تشینی، فرجع و لم يأخذ. فقال یا ربّ انّها قد عاذت بك فاعذتها. فبعث میکائیل فقالت مثل ذلك، فرجع. فبعث ملک الموت فعاذت منه. فقال و انا اعوذ بالله ان ارجع و لم انفذ امره، فاخذ من وجه الارض و خلط، فلم يأخذ من مکان واحد و اخذ من

ترتبه حمراء و بيضاء و سوداء، فلذلك خرج بنو آدم مختلفين، فصعد به فيلّ ترابه حتى عاد طينا لازبا و اللّازب هو الّذى يلتزق ببعضه ببعض، ثم لم يزل حتى انتن و تعيّر. فلذلك حين يقول من حماء مسنون قال منتن. قال للملائكة أني خالق بشرا من طين فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين فخلقه الله بيديه لكيلا يتكبر ابليس عليه ليقول الله تكبر عمّا عملت بيديّ و لم أتكبر عنه فخلقته بشرا، فكان جسدا من طين اربعين سنة من مقدار يوم الجمعة، فمرّت به الملائكة ففزعوا منه لما رأوه، و كان اشدّهم فزعا منه ابليس. فكان يمرّ به و يضرّ به فيصوتّ الجسد كما يصوتّ الفخار.

فتكون له صلصلة فذلك حين يقول من صلصال كالفخار و يقول لامر ما خلقت، و دخل فى فيه و خرج من دبره. فقال للملائكة لا ترهبوا من هذا فهو اجوف و لئن سلّطت عليه لاهلكنه. فلما بلغ الحين الّذى يريد الله ان ينفخ فيه الروح قال للملائكة اذا نفخت فيه من روحى فاسجدوا له فلما نفخ فيه الروح فدخل الروح فى رأسه عطس فقالت له الملائكة قل الحمد لله فقال الحمد لله. فقال الله عزّ و جلّ رحمك ربك فلما دخل الروح فى عينيه نظر الى ثمار الجنّة، فلما دخل فى جوفه اشتهى من الطّعام، فوثب قبل ان يبلغ الروح فى رجليه عجلان الى ثمار الجنّة، فذلك حين يقول خلق الانسان من عجل.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. ابن عباس گفت حتى القصعة و القصيعة و الفسوة و الفسيوة الله در آدم آموخت نامهای همه چیزها تا کاسه بزرگ و کاسه کوچک و باد که از جانور رود نرم و نیم نرم. ربیع گفت نامهای فریشتگان در وی آموخت.

ابن زید گفت نامهای ذریت آدم و لغتها که در آن سخن میگویند عربی و پارسی و عبرانی و سریانی و غیر آن، هر لغت که فرزند آدم در آن سخن میگویند. ضحاک از ابن عباس گفت اسمای اجناس بود چون مردم و پری و چهار پای مرغان و ددان بیابان و درختان و زمین و آسمان و مانند آن. مقاتل گفت جانوران و جمادات را همه فرا آدم نمود که همه آفریده بود در آن شش روز از پیش، و آدم را از پس همه آفرید در آخر روز جمعه، چنانکه در خبرست آن گه نام یک یک وی را در آموخت و گفت یا آدم هذا فرس و هذا بغل و هذا حمار الى آخرها عطیة بن بشر گفت علمه الف حرفه ثم قال قل لاولادک ان اردتم الدنیا فاطلبوها بهذه الحرف و لا تطلبوها بالدین. اهل اشارت گفتند مقتضى لفظ

عموم آنست که هر چه اسما بود آدم را در آموخت هم اسماء خالق هم اسماء مخلوقات، پس آدم بدانستن اسماء مخلوقات از فرشتگان متمیز شد و متخصص، و افزونی وی بریشان پیدا شد و علم وی بنامهای آفریدگار خود سرّی بود و متخصص و افزونی وی بریشان پیدا، و علم وی بنامهای آفریدگار خود سرّی بود میان وی و میان حق که فریشتگان را بر آن اطلاع نبود، پس ثمره علم نام مخلوق در حق آدم آن بود که مسجود فریشتگان گشت، و ثمره علم خالق آنک بمشاهده حق رسید و کلام حق شنید.

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس آن مسمّیات و اشخاص را فرا فریشتگان نمود و در میان ایشان عقلا بودند از ملائکة و انس و جن و شیاطین از بهر آن گفت: ثُمَّ عَرَضَهُمْ. ابن زید گفت رب العالمین فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد و بفریشتگان گفت: اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست؟

اگر می‌راست گوئید اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ که از شما عالمتر کس نیافریدم. این امر تعجیز گویند، الله تعالی خواست تا عجز ایشان بریشان پیدا شود در شناخت نامهای آنچه می‌بینند بچشم سر، چون عاجز آید از علم آنچه ندیدند و در آنچه غیب است اولیتر که عاجز باشند. پس فرشتگان بزبان اعتذار و عجز گفتند: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا پاکی و بیعیبی ترا و کس را بر علم غیب جز از تو اطلاع نیست، و ما را دانش نیست مگر آنچه تو آموختی ما را، دانا بحقیقت تویی، که بی تعلم دانایی و در دانش بیهمتایی و خداوندی را سزایی، که راست دانش و راست کاری، تو دانی که خلافت را که سزاست و آن پنداشت ما جمله خطاست.

آن گه آدم را گفت: اَنْبِئُهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فریشتگان را خبر کن از نامهای ایشان این آیت دلیل است که آدم پیغامبری بود مرسل بفریشتگان و قیل کان رسولا الی ولده. بو امامه باهلی گوید مردی پیش رسول آمد گفت: یا رسول الله انبیاء کان آدم؟ قال نعم، مکلم.

پس چون آدم نامهای ایشان فریشتگان را باز گفت، الله گفت فرشتگان را بر سبیل توبیخ و ملامت فرمود: اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ نَهَ كُفْتُمْ شَمَا رَا كَه مِن غَیْبِ اَسْمَانِ وَ زَمِیْنِ دَانَم، چنانک این نامها ندانستید و اشخاص را نشناختید و از شما پنهان کردم و آدم را در آموختم. احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان من دانم و شما ندانید،

چرا گفتید؟ أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا پس گفت: وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَ چنانک غیب آسمانها و زمینها دانم نهان و آشکارای شما نیز دانم، آنچه آشکارا گفتید که أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا دانستم، و آنچه پنهان گفتید با یکدیگر که لَنْ يَخْلُقُ خَلْقًا اعْلَمَ مَا دَانَسْتُمْ، و آنچه ابلیس با خود اندیشید لَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ لَاهِلِكَنَّهُ وَ لَنْ فَضَّلَ عَلَيَّ لَاعِمِينَهُ هَمْ دَانَسْتُمْ، که آن گفت و این اندیشه کرد همه آفریده منست، و آفریده من از من پنهان نباشد. درین قصه باز نمود که فضل علم برتر از فضل عمل است که فریشتگان بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام طاعت و فراوانی طاعت و عبادت بی فترت، و آدم بریشان فضل داشت بیک علم، و آن یک علم از عبادت ایشان بحکم الله مه آمد و فریشتگان با آن همه عبادت فضل آدم بر خود بسبب آن یک علم اسماء بدانستند. و مصطفی گفت «فضل العلم خیر من فضل العبادة» و قال النبی «فقیه واحد اشدّ علی الشیطان من الف عابد»، و قال صلی الله علیه و آله و سلم «مسئلة واحدة يتعلمها المؤمن خیر له من عبادة سنة و خیر له من عتق رقبة من ولد اسماعیل، و ان طالب العلم و المرأة المطیعة لزوجها و الولد البارّ بوالديه یدخلون الجنة مع الانبیاء بغير حساب»

و گفته اند علم بر عمل شرف دارد از چهار وجه: یکی آنست که مقام علم مقام نبوت است و علما بجای پیغمبرانند و به قال صلی الله علیه و آله و سلم «العلماء ورثة الانبیاء» و مقام عمل مقام ولایت است و صاحب عمل بر مقام اولیاست، چندانک میان انبیاء و اولیاء فرق است نیز همچندان میان عالم و عامل فرق است. وجه دیگر آنست که عمل لازم است، از عامل فراتر نشود و بدیگری سرایت نکند، و علم متعدی است نفع آن و اثر آن بدیگران تعدی کند، راست همچون چراغست که خود روشن است و دیگران را روشن دارد، روشنایی خود بدیگران دهد و از وی چیزی نکاهد، عالم همچنانست. وجه سوم آنست که عمل بی علم بکار نیاید و عبادت نبود و علم بی عمل بکار آید و عبادت بود. وجه چهارم آنست که عمل از ماست و علم از خداست. و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «العلماء مفاتيح الجنة و خلفاء الانبیاء»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «أ تدرّون ما قال لی جبرئیل؟ قال یا محمد لا تحقرنّ عبدا اتاه الله علما و ان الله لم یحقره حین علمه، ان الله جامع العلماء فی بقیع واحد فیقول

لهم انى لم استودعكم علمى الا لخير ائردته بكم، قد غفرت لكم على ما كان منكم»
و فى روايه اخرى «لم استودعكم حكمتى و انا اريد ان اعذبكم ادخلوا الجنة برحمتى».

النوبه الثالثه

قوله تعالى و اذ قال ربك للملائكه اننى جاعل فى الارض خليفه عالمى بود آرميده در هيچ دل آتش عشقى نه، در هيچ سينه تهمت سودايى نه، دريائى رحمت بجوش آمده خزائن طاعات پر بر آمده، غبار هيچ فترت بر ناصيه طاعت مطيعان نانشسته، و علم لاف دعوى و نحن نُسبِحُ بِحَمْدِكَ بعيوق رسانيده، هر چه در عالم جوهرى بود كى آن لطافتى داشت بخود در طمعى افتاده، عرش مجيد بعظمت خود مينگرست و ميگفت مگر رقم اين حديث بما فرو كشند، كرسى در سعت خود مينگريست كه مگر اين خطبه بنام ما كنند، هشت بهشت بجمال خود نظر ميكرد كه مگر اين ولايت بما دهند، طمع همگنان از خاك بريده، و هر يك در تهمتى افتاده، و هر كس در سودايى مانده. ناگاه از حضرت عزت و جلال اين خير در عالم فريشتگان دادند كه اننى جاعل فى الارض خليفه اين نه مشاورت بود با فريشتگان كه اين تمهيد قواعد عزت و عظمت آدم بود، و نه استعانت بود كه نشر بساط توقيير آدم بود. گفت حكم قهر ما كارى راند و قلم كرم را فرموديم تا از سر ديوان عالم تا باخر خطى در كشد، و از منقطع عرش تا منتهى فرش سكان هر دو كون را عزم نامه نويسد، تا صدر ممالك آدم خاكى را مسلم شود، و سينه عزيز وى بنور معرفت روشن، و لطائف كرم و صنايع فضل ما در حق وى آشكارا، زلزله هيبت از عزت اين خطاب در دلهاى مهربان افتاد، گفتند اين چه نهادى تواند بود كه پيش از آفرينش بر سده جمال وى عزت قرآن گوش خلافت وى ميكويد و وى هنوز در بند خلقت نه، و جلال تقدير از مكنونات غيب خبر ميدهد كه گرد ميدان دولت آدم مگرديد كه شما سر فطرت وى شناسيد، عقاب هيچ خاطر بر شاخ دولت آدم نه نشست، ديده هيچ بصيرت جمال خورشيد صفوف آدم در نيافت، اين شرف از چه بود؟ و آن دولت از چه خاست؟ زانك آدم صدف اسرار ربوبيت بود و خزينه جواهر مملكت.

اى بسا در گرنامهيه و لؤلؤ شاهوار كه در آن صدف تعبيه بود، و با هر درى شهبى سياه منظوم در رشته كشيد، با جواهر هر يك از انبيا شهبى در برابر ايشان داشت درى چون

آدم صفی با وی شبیه چون شیطان شقی. دری چون ابراهیم خلیل با وی شبهی چون نمرود طاغی. دری چون موسی عمران با وی شبهی چون فرعون بی عون، دری چون عیسی بن مریم با وی شبهی چون طایفه پر از ضلالت و غی. دری چون مصطفی عربی با وی شبهی چون بو جهل پر جهل.

فریشتگان چون این خطاب هایل بشنیدند قرار و آرام ازیشان برمید و تماسک عقل و صبرشان برسید. زبان سؤال دراز کردند و جمله آواز برآوردند که: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا

خداوندا و پادشاهها بزرگوارا و کردگارا! این آدم خاکی طراز وشى تقریب را بدست عصیان ملطخ گرداند، و سر از ربقه طاعت بیرون کشد، و ما را از قدس و تقدیس آفریده، سینه‌های ما بتهلیل و تسیح آراسته و این اسباب ما را ساخته؟ چنین گویند آتشی از مکنونات غیب پدید آمد و قومی فریشتگان را بسوخت، و بنعت عزت این خطاب برفت که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ شما که نظارگیان اید نظاره همی کنید شما را با خزائن اسرار الهیت ما چه کار؟ و در مکنونات غیب ربوبیت ما چه تصرف؟ تعبیه الهیت ما و مکنونات اسرار ربوبیت ما ما دانیم، خواطر مختصر را علوم و عقول جز وی را فهمهای معلول و بصائر محدث را باسرار الهیت ما چه راه! وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ما در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه آدم خاکی روشن گردانیم، و منشور ولایت خاکی بدست او دهیم، و روایت ممالک زمین در قلب لشکر او نصب کنیم، شما که مقربان مملکت اید پیش تخت دولت آدم چاکروار سماطین بر کشید، و او را سجود کنید، و شما که گرد عرش ما طواف میکنید جنایت ناکرده ذریت آدم را که هنوز در وجود نیامدند استغفار میکنید و روش ایشان را سلامت می‌خواهید، و سلّم و سلّم می‌گویید، تا چون در وجود آیند قدم ایشان را بر بساط عبودیت فتوری نباشد. و شما که نقیبان حجاب‌اید، اهل غفلت را از ذریت آدم می‌گیرید تا بسبب گریستن شما معصیت ایشان بمغفرت خود بپوشیم. و شما که اهل رفر فاید، ازین زلال که زیر عرش ما موج میزند راویه نور بر گیرید، و روز رستاخیر که ایشان منتظر باشید تا چون فرع اکبر در قیامت پدید آید، و دارا دار و گیراگیر هیبت و سیاست برخیزد، مؤمنان ایشان را از آن فرع امن دهید و سلام ما

بایشان رسانید. اینهمه بآن فرمودیم تا شما که فریشتگانید شرف خاکیان بدانید و بر حکم ما اعتراض نکنید.

در خبر درست است که ملا اعلی و مقربان درگاه عزت گفتند خداوند خاکیان را عالم سفلی دادی عالم علوی بماده، که ما نیز پرندگان حضرتیم و طواسن درگاه عزت. ایشان را جواب آمد لا اجعل صالح ذریة من خلقته بیدی کمن قلت له کن فکان.

ما مؤنس عشقیم و شما برگزید وز قصه و حال عاشقان بیخبرید
از زشتی یار من شما غم چه خورید؟ در چشم من آئید و بدو در نگرید

النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ وَ كَفْتِيمَ فَرِيشْتِگانِ رَا اسْجُدُوا لِآدَمَ سَجُودَ كَنِید آدَمَ رَا، فَسَجَدُوا سَجُودَ كَرَدَنَد فَرِيشْتِگانِ اِلَّا اِبْلِيسَ مَگر اِبْلِيسَ «ابى» سر وازد وَ اسْتَكْبَرَ وَ بَرْتَرى جَسْت وَ كَانِ مِنَ الْكَاْفِرِينَ وَ دَر عِلْمِ خِدا خُود از كَاْفِران بُوَد.

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ وَ كَفْتِيمَ اى آدَمَ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ با جفت خویش در بهشت بنشین، وَ كُلا مِنْهَا وَ مِیخورید از آن رَعْدًا فَرَاخِ وَ بِنازِ وَ خُوشِ وَ آسان، حَيْثُ شِئْتُمَا هَر جَا كِه خواهید، وَ لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ نَزْدِیكِ اِینِ یكِ دَرخْتِ مَگَر دِید، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ كِه اِگر از آن بخورید از ستمكاران باشید بر خویش.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا پَس بِيوكند ديو ايشان را هر دو از بهشت و بگردانید از طاعت، فَأَخْرَجَهُمَا پَس ايشان را بیرون آورد مِمَّا كَنا فِیهِ از آنچه در آن بودند از شادی و ناز، وَ قُلْنَا اهْبِطُوا وَ كَفْتِيمَ فَرُو رُويد بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا یكدیگر را دشمن و بر یكدیگر گماشته وَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ شما راست در زمین. مُسْتَقَرًّا آرام گاهی، وَ مَتاعًا بر خورداری جای، اِلی حینِ هَر كَسِ رَا تا مَرَكِ وَ خَلقِ رَا تا رِستاخیز.

فَتَلَقَى آدَمُ فَرَا كَرَفْتِ آدَمَ «مَنْ رِبَه» از خداوند خویش كَلِمَاتِ سَخْنانی، فَتَبَّ عَلَيْهِ توبه داد او را و باز پذیرفت و با خود آورد، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ كِه اوست خداوند توبت پذیر عذر نبوش مهربان.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا كَفْتِيمَ فَرُو رُويد همگنان از بهشت، جَمِيعًا همگنان بهم، فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي اِگر بشما آید از من، هُدًى، پِیغامى وَ نِشانى، فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ هَر كِه پى بَرَدِ پِیغامِ وَ نِشانِ

من، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بيمی نیست و ریشان که این کردند، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و فردا هیچ اندوهگین نباشند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و سخنان و نشان ما دروغ شمردند، أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ایشان آتشیانند و دوزخیان، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آنند جاودان.

النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذْ قُلْنَا مَعْطُوفِست بر آیه پیش، و در موضع نصب است فکانه قال اذکر یا محمد: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اللَّهُ تعالی نعمتهای خویش و منتها بر بندگان می شمارد و در یاد ایشان میدهد، ایشان که در عهد رسول خدا بودند و پس از ایشان تا بقیامت. میگوید من آن خداوندم که هر چه در زمین از بهر شما آفریدم و منافع و معایش شما در زمین پدید کردم چنانکه گفت هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً پس با آدم که پدر شما بود کرامتها کردم و نواختها افزودم. از آن کرامتها یکی آنست که از بهر وی با فریشتگان این خطاب کردم که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً دِیْگَرِ آنکه فریشتگان را فرمودم که وی را سجود کنید، فذلک قوله وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ. اینجا گفت سجود کنید آدم را، جای دیگر گفت فَتَقَوُّوا لَهُ سَاجِدِينَ او را بسجود افتید شما که فریشتگانید. فسجد الملائكة کلهم اجمعون فریشتگان همه سجود کردند أَكْلِهِمْ كَفَتْ تا خلق دانند که همگان سجود کردند نه جوکی از ایشان. وَ أَجْمَعُونَ گفت و همه بهم، تا دانند که بیکبار بیک آهنگ بودند نه پراکنده و در هنگامهای گسسته.

از عمر عبد العزیز آورده اند که اول کسی که سجود کرد از فریشتگان اسرافیل بود فاثابه الله عزّ و جلّ ان کتب القرآن فی جهته. و حکمت در سجود فرمودن آن بود تا فضل آدم بر فریشتگان پیدا شود و نافرمانی ابلیس آشکارا گردد. مفسران گفتند سجود تعظیم و تحیت بود نه سجود طاعت و عبادت. چنانکه برادران یوسف را گفت در پیش تخت یوسف وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا و ذلک انحاء یدل علی التواضع پشت خم دادن بود بر سبیل تواضع نه روی بر زمین نهادن. و این تحیت بدین صفت رسم و آئین عجم بود در جاهلیت.

و امروز در اسلام نیست بلکه رسم و آئین مسلمانان سلام است مصطفی علیه السلام

گفت: السلام تحية لملتنا و امان لذمتنا

و روى ان النبى صلى الله عليه و آله و سلم لما سجدت له الشجرة و الجمل الشارد و غيرهما قال له اصحابه يا رسول الله نحن اولى بالسجود لك من الشجرة و الجمل فقال انه لا ينبغي السجود الا لله رب العالمين، و قال لا ينبغي لمخلوق ان يسجد لاحد الا لله، و لو جاز ان يسجد احد لاحد الا لله لامرت المرأة ان تسجد لبعلمها لعظيم حقه عليها.

و روى ان معاذ بن جبل رجع من اليمن، فسجد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، فتغير وجه رسول الله و قال ما هذا؟ فقال رأيت اليهود يسجدون لاجبارهم و النصارى يسجدون لقسيسهم، فقال رسول الله مه يا معاذ كذبت اليهود و النصارى، انما السجود لله عز و جل.

قومى مفسران گفتند مقتضى لفظ مطلق آنست که بر سجود حقيقى نهند. روى بر زمين نهادن دو معنى دارد. يکى آنک آدم قبله بود همچون كعبه و سجود خدای را بود عز و جل. ديگر آنک آدم خدای را سجود ميکرد و فریشتگان از پس آدم بودند خدای را بمتابعت آدم سجود کردند. و اين يك قول گفت ابن مسعود رض. قتاده گفت كانت الطاعة لله و السجود لآدم، و هو الاصح و الى الصواب اقرب.

پس ابليس را از فریشتگان مستثنى کرد گفت اِلَّا اِبْلِيسَ و اين استثنا نه از جنس گویند که درست آنست که ابليس نه از جنس فریشتگان بود بلکه از جن بود، چنانک گفت جای دیگر كان من الجن ففسق عن امر ربه. شعبى گفت ابليس ابو الجن كما ان آدم ابو الانس و قيل ابو الجن هو الجان، و ابليس ابو الشياطين فالشياطين اولاد ابليس و كلهم فى النار الا شيطان رسول الله فان الله اعانه عليه فاسلم.

و اما اولاد الجان مسلمهم فى الجنة و كافرهم فى النار، و مع كل جنى شيطان كما ان مع كل آدمى شيطان، و الجان خلق من خضرة النار و الشيطان من يحمومها و الملائكة من نورها. و معنى ابليس نوميد است يعنى ابلس من رحمة الله و پيش از آنک لعنت بر وى آشکارا شد نام وى عزازيل بود گفته اند حارث بود و كنية وى ابو كردوس بود أبى و استكبر سؤال كنند که ابليس از فرمان سر وازد مستحق لائمه و عقوبت گشت و آسمان و زمين از فرمان سر وازدند، گفت فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا و بقول بعضى مفسران اهل آسمان و زمين سر وازدند و آن گه درين ابا مستوجب عقوبت نگشتند چه فرقست؟ جواب آنست

که اباء ابلیس اباء استکبار و عجب بود و لهذا قال تعالی اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ مستکبر مذموم بود، و اباء آسمان و زمین و اهل آن اباء اشفاق و ترس بود چنانک گفت وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ ترسنده معذور بود.

گفتند آدم را فرمودند که گرد شجره مگرد فرمانرا خلاف کرد و ابلیس را فرمودند که سجود کن نکرد و فرمانروا خلاف کرد، هر دو نافرمانی کردند پس ابلیس مستوجب لعنت گشت و آدم نه، چه حکمت است؟ جواب آنست که نافرمانی آدم از جهت شهوت بود و نافرمانی ابلیس از عجب و تکبر، و تجبر و تکبر مزاحمت ربوبیت و وجب نقت است. گفتند از آدم یک زلت آمد در حال وی را از بهشت بیرون کردند، و از فرزندانش هر روز چندین معاصی و زلات آید و آن گه عقوبت نمیرسد؟ جواب آنست که آدم بر بساط قربت معصیت آورد و فرزندان بر بساط محنت، و یک زلت بر بساط قرب صعب تر است از هزاران گناه بر بساط محنت، و لهذا قال ابراهیم «یا ربّ لم اخرجت آدم من الجنة؟» فقال أما علمت ان جفاء الحبيب شديد» و قیل اخرج آدم من الجنة لأن الجنة ليست بدار التوبة فاراد ان يأتي الدنيا فيتوب ثم يرده الى الجنة.

روی ان الله عز و جل قال يا آدم لو غفرت لك في الجنة لغفرت لرجل واحد فكيف يتبين كرمي و رحمتي، اخرج الى الدنيا و ائت بالعصاة من ذريتك حتى اغفر لك معهم ليتبين كرمي و جودي و رحمتي.

اَبی وَ اسْتَكْبَرَ میگوید نافرمانی کرد ابلیس و بر آدم برتری جست که او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه ابو العالیة گفت لما ركب نوح السفينة اذا هو بابليس على كوثها و هي مؤخر السفينة. فقال له ويحك قد غرق الناس من اجلك قال فما تأمرني قال تب قال سل ربك هل لي من توبة قال فقیل له ان توبته ان يسجد لقبر آدم، فقال تركته حيا و اسجد له ميتا؟ و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان بيكي يقول يا ويله أمر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة، و امرت بالسجود فعصيت فلي النار

وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ میگوید در علم خدا پیش از آفرینش وی از جمله کافران بود، و قیل، صار من الكافرين حين ابى السجود و معنى كان در قرآن بر وجوه است بمعنی مستقبل

چنانک گفّت وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ بِمَعْنَى حَالِ
 چنانک گفّت كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا وَ بِمَعْنَى وَقُوعِ چنانک گفّت
 وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ وَ بِمَعْنَى صِيرُورَتِ چنانک گفّت فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ وَ كَانَ مِنَ
 الْكَافِرِينَ وَ بِمَعْنَى مَاضِي وَ حَالِ وَ مُسْتَقْبَلِ چنانک گفّت وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَ كَانَ
 اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا.

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ آيِن آیت رد است بر معتزله که میگویند بهشت
 نیافریدند هنوز، و موجود نیست. و وجه دلالت روشن است که اگر موجود بودی ربّ
 العالمین آدم را نگفتی اسکنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ.

یقال للمرأة زوج و زوجة، و الزوج افصح و هو لغة القرآن، و الزوج اثنان و واحد قال الله
 تعالی وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى فِجْعَلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا زَوْجًا.

و الزوج بمعنی الصَّنْفِ فی قوله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا یعنی الاصناف، و فی قوله ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
 مِنَ الضَّأْنِ ای ثمانیه اصناف و فی قوله كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ای من كل صنف
 حسن. و الزوج القرین فی قوله تعالی وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ فِي قوله أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا
 وَ أَزْوَاجَهُمْ ای قرناءهم، و فی قوله وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ای قرنت نفوس الكفار بعضها
 ببعض.»

اما قصه آیت آنست که مفسران گفتند آدم در بهشت مونسى هم جنس خویش نداشت
 مستوحش میشد، خواب بروی افتاد بخفت. رب العالمین از استخوان پهلوی وی از جانب
 چپ آن یکی زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت، و
 هیچ رنج بوی نرسید که اگر رنج رسیدی بوی مهربان نبودى.

قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الرِّجَالَ مِنَ التُّرَابِ فَفَهَّمْتَهُمْ فِي
 التُّرَابِ يَعْنِي فِي الْعِمَارَةِ، وَ خَلَقَ النِّسَاءَ مِنَ الرِّجَالِ فَفَهَّمْتَهُنَّ فِي الرِّجَالِ.

پس چون آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی نشسته سخت با جمال و با نیکویی، او را
 پرسید که تو کیستی؟ گفت من هم جفت توام مرا بدان آفریدند تا ترا مونس باشم و بمن
 آرام گیری. گفته اند که نخست آدم فرا حوا خاست و او را پاسید ازینجاست که خطبة
 یعنی زن خواستن از جانب مردانست، و اگر نخست حوا خاستی فرا آدم خطبة از جانب

زنان بودی. و گفته‌اند که حوا از آدم درخواست که دعا کن تا الله تعالی مرا رفیقی سازد که مرا انیس و دمساز بود تا با وی برون می‌آیم و در بهشت می‌گردم. قال فجعل معها العنقاء فكانت تخرج فظوف هی و العنقاء آن گه ملائکه امتحان علم آدم را پرسیدند از وی یا آدم ما هده؟ این چیست؟ گفت زنی.

گفتند نام وی چیست؟ گفت حوا گفتند چرا حوا نام است؟ گفت لانها خلقت من حی گفتند او را دوست داری؟ گفت آری. پس حوا را پرسیدند که تو او را دوست داری؟ گفت نه و دوستی وی آدم را بیشتر بود و تمامتر، لکن راست نگفت فقالوا لو صدقت امرأة فی حبها لزوجها لصدقت حواء. و قال النبی ص ان المرأة خلقت من ضلع، لن تستقیم لک علی طریقه، فان ذهبت تقیمها کسرتها و ان استمتعت بها استمتعت بها و فیها عوج.

و کلاً منها رعداً حیث شئتما و عیشی فراخ و خوش بی رنج میکنید درین بهشت، و هی الفردوس وسط الجنة و اعلاها، و می‌خورید بی حساب هر چه خواهید، چنانک خواهید، هر جا که خواهید لا تقرباً هذه الشجرة فتکوننا من الظالمین درختی نمود بایشان گفت گرد این درخت مگردید و ازین مخورید که آن گه از جمله ظالمان باشید، یعنی: ان عملتما باعمال الظالمین صرتما منهم و کنتما من الناقصین لانفسکما الضارین لها اما آن درخت منهی، می‌گویند که آن درخت علم بود که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوه‌های گوناگون در آن بود. سعید بن جبیر گفت درخت انگور بود. ابن عباس و جماعتی گویند گندم بود و دانه آن گندم از روغن نرمتر بود و از عسل شیرینتر، معتزله گفتند درخت منهی دلیلست که آن نه بهشت بود بلکه بوستانی بود از بستانهای دنیا، و اگر بهشت بودی در آن هیچ چیز حرام نبود. جواب ایشان آنست که در بهشت ولدان و غلمان هستند و استمتاع بایشان حرامست و این بمثابت آنست. معتزلی گفت اگر بهشت بودی با آدم در آن تکلیف زرفتی که بهشت جای تکلیف نیست. جواب آنست که دنیا جای تکلیف است علی العموم، و پس قومی را بتکلیف از آن بیرون کرد و هم الاطفان و المجانین. همچنین جایز باشد که بهشت در حق همگنان نه جای تکلیف باشد و در حق آدم علی الخصوص فی وقت دون وقت جای تکلیف بود، و الله را رسد که در ملک و ملک خود آن کند که خود خواهد هر چند که تکلیف در بهشت مستبعد نیست، که اجتماع مسلمانان آنست که

اهل بهشت بمعرفت الله همه مأمورند و مکلف، معتزلی گفت بهشت سرای اندوه و بلا نیست، و آدم اندوه و بلا دید! گوئیم عجب نیست از قدرت خداوند عز و جل که جمع کند میان دو ضد، چنانکه آتش سوزنده است و خلیل را نسوخت، و در حق وی چون بستان و ریحان شد. محنت در بهشت در حق آدم چنانست که نعمت در آتش در حق خلیل. و سر این آنست که تابنده در محنت نومید نشود و در نعمت ایمن نگردد. معتزلی گفت اگر بهشت بودی آدم بیرون نیامدی که الله میگوید و ما هم منها بمخرجین جواب آنست که هر که ثواب را در بهشت شود هرگز بیرون نیاید، و آدم که در بهشت بود نه ثواب اعمال را در بهشت بود همچون رضوان و خازنان بهشت، که ایشان از بهشت بیرون میآیند از بهر آنکه نه جزاء اعمال و ثواب را در بهشت اند.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ این همچنانست که جای دیگر گفته إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ و ذلک من الزلل الذی هو الخطاء ای طلب زللم و کسبه لهم. حمزه خواند تنها فزالهما الشیطان ای نحاها عنها یعنی عن الجنة، و قیل عن الطاعة، و اضاف الفعل الی الشیطان لانه سبب ذلک، کقوله تعالی رب انهن اضللن کثیرا من الناس اضاف الاضلال الی الاضنام لانهن سبب الضلالة. میگوید شیطان ایشان را از بهشت بیوکند و از فرمانبرداری ایشان را بنافرمانی درآورد، یا آنکه ایشان را وسوسه کرد، و ذلک فی قوله تعالی فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ دیو در دل ایشان داد، و بر ایستاد کرد بر اندیشه ایشان تا ایشان را بآنروز آورد که پیدا کرد آنچه پوشیده بود از عورت‌های ایشان. گفته‌اند این وسوسه شیطان از بیرون بهشت بآدم رسید که شیطان را پس از آنکه از بهشت بیرون کردند به بهشت باز نرسید. و گفته‌اند که از دهان مار با وی سخن گفت. وهب منبه گفت ما را چهار دست و پای بود بر مثال شتر بختی، و نیکوتر چهار پای در دنیا آن گه مار بود، و شیطان در شکم وی شد تا چون بر خزنه بهشت گذر کند ایشان ندانند که یک بار پیش از آن رفته بود و خزنه او را منع کرده بودند، پس در شکم مار شد آن گه در بهشت از شکم وی بیرون آمد، و آن لذت و رایحه که بهشتیان یابند وی را نبود و نیافت آن گه از آن درخت منهی چیزی گرفت و نخست به حوا داد، گفت می‌بینی که چه نیکوست رنگ و بوی و طعم این میوه و هر که ازین میوه بخورد جاوید در بهشت بماند و شما را نهی از آن کردند تا جاوید در بهشت

نمایند. ابن اسحاق گفت ابتداء کید وی آن بود که نوحه در گرفت و بر آدم و حوا میگریست ایشان گفتند چرا می‌گری؟

گفت بر شما می‌گیریم که بمیرید و از چنین ناز و نعیم و از چندین نعمت و کرامت بیفتید! و آن سخن دریشان اثر کرد، و در دل ایشان افتاد آن گه ابلیس گفت یا آدمُ هلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى؟» گفته‌اند که آنچه گرفته بود از درخت منهی اول بحوا داد و حوا از آن بخورد آن گه حوا به آدم داد و گفت من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم بخورد بدت لهما سوآتها عورت ایشان پیدا شد هر دو را عقوبت رسید. اگر کسی گوید چه حکمت بود چون حوا تنها خورد او را عقوبت نرسید؟ پس چون آدم بخورد هر دو را عقوبت کردند؟ جواب آنست که آدم اصل بود و پیش رو و حوا رعیت وی، و ما دام که پیشرو بر صفت صلاح رود فساد رعیت را اثری نبود، ببرکت صلاح پیش رو. و الیه اشار النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «انَّ اللهَ لَا يَهْلِكُ الرَّعِيَّةَ وَ انْ كَانَتْ ظَالِمَةً اِذَا كَانَتْ الْاُمَّةَ هَادِيَةً».

پس چون عورت ایشان پیدا شد، آدم شرمسار شد، در میان درختان گریخت. رب العالمین ندا کرد یا آدم این انت؟ کجایی ای آدم؟ و خود داناتر بود. آدم گفت انا هذا رب اینک منم خداوندا! در میان درخت. قال ألا تخرج يا آدم بیرون نیایی؟ قال استحيى منك، گفت از تو شرم دارم خداوندا قال الم انهكما عن تلکما الشجرة؟ نه شما را گفتم که ازین درخت مخورید؟ فقال آدم انه حلف لی بک و لم اکن اظن ان احدا من خلقک یحلف بک کاذبا، فذلک قوله وَ قَاسَمَهُمَا اِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ پس رب العالمین حوا را گفت «انت غررت عبدی، فانک لا تحملین حملا آلا حملته کرها، فاذا اردت ان تضعی ما فی بطنک اشرفت علی الموت مرارا. ثم قال للحیة انت التی دخل الملعون فی جوفک حتی غررت عبدی، ملعونة انت لا رزق لک آلا التراب، انت عدو بنی آدم و هم اعداؤک. وهب بن منبه گفت الله تعالی پس از آن که آدم را در بهشت بنشاند انگشتی بوی داد و گفت یا آدم هذا خاتم العز خلقتک لک لا تنس فیہ عهدی، فاخلعہ. یا آدم این انگشتی بتو دادم و عز تو درین بستم نگر تا عهد من فراموش نکنی، که اگر عهد من فراموش کنی من این خاتم عز تو از تو واستانم و بدیگری دهم.

عکرمه گفت مربع بود چهار سوی بر یک جانب نبشته انا الله لم ازل و بر دیگر جانب نبشته انا الحی القيوم بر سه دیگر جانب نبشته انا الله العزيز لا عزیز غیرى الا من البسته خاتمی یعزّ بعزّی، بر جانب چهارم نبشته آیه الکرسی و بآخر گفته محمد رسول الله خاتم الانبیاء پس گرد این حرفها نبشته لن یستقرّ هذا الخاتم علی من عصی الرحمن گفته اند چون آدم آن انگشتی در انگشت کرد از انگشت آدم چنان می تافت که آفتاب در دنیا می تابد درختان و دیوار بهشت از آن روشن شده و زمین بهشت از آن بویا گشته، پس چون آدم عاصی شد طار الخاتم من اصبعه از انگشت وی انگشتی پیرید، گفته اند که در شاخ سدرۃ المنتهی آویخت و گفته اند بر کن عرش در آویخت، گفت الهی هذا آدم قد نقض عهدک، و انک جعلتني لاهل الطهارة. فقيل له استقر، فلك الامان و انک تبعث الی ولیّ من اولیائی یقال له سلیمان بن داود، لتدخل الدنيا کلها راغمة فی طاعته و لا یملکه بعده احد.

وَقُلْنَا اهْبِطُوا كَفْتِيمٍ همه فرود روید. آدم بکوه سرندیب در زمین هند فرو آمد و طعام وی از این جوز هندی بود و حوا بجده فرود آمد و مار باصفهان و ابلیس بابله سوی مشرق. و گفته اند که آدم چون بزمین فرو آمد بالای وی از زمین تا آسمان بود از بس که سر بآسمان باز می نهاد پاره موی سر وی باز شد. این صلح در فرزند آدم از آنست، آدم آواز فریشتگان می شنید، و طواف فریشتگان گرد عرش مجید می دید، و بوی بهشت می یافت و استیناس بآن می گرفت.

روی جابر بن عبد الله انّ آدم (ع) لما اهبط الی الارض هبط با لهند و ان رأسه کان ینال السماء، و ان الارض شکت الی ربها ثقل آدم، فوضع الجبار یده علی رأسه فانحط منه سبعون ذراعا. فلما اهبط قال ربّ هذا العبد الذی جعلت بینی و بینة الشیطان عداوة و ان لم تعن علیه لا اقوی علیه. فقال لا یولد لک ولد الا وکلت به ملکا. قال رب زدنی. قال اجازی بالسیئة السیئة و بالحسنة عسرا الا ما ازید. قال ربّ زدنی قال باب التوبة مفتوح ما دام الروح فی الجسد. فقال ابلیس یا ربّ هذا العبد الذی اکرمته علی ان لم تعنی علیه لا اقوی علیه، قال لا یولد له ولد الا ولد لک ولد، قال ربّ زدنی، قال تجری فیہ مجری الدّم و تتخذ فی صدورهم بیوتا، قال رب زدنی، قال اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم

فی الاموال و الاولاد.

قوله تعالى بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ شما دشمن یکدیگر و بر یکدیگر گماشته، دشمنی ابلیس و آدم و فرزندان آنست که بوی حسد برد او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه و دشمنی آدم و فرزندان و ابلیس از آنست که ابلیس بالله کافر شد و نافرمانی کرد و دشمن داشتن کافران و مخالفان حق واجبست لقوله تعالى لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ، و قال تعالى لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و دشمنی آدمیان و امار آنست که ابلیس را در بهشت برد تا آدم را وسوسه کرد. و سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَتْلِ الْحَيَاتِ، فقال «خلقت هي و الانسان كل واحد منهما عدو لصاحبه، ان رآها افزعته، و ان لدغته اوجعته، فاقتلها حيث وجدتها»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «اذا ظهرت الحية في المسكن، فقولوا لها انا نسألك بعهد نوح و بعهد سليمان بن داود ألا تؤذينا، فان عادت فاقتلوها»

وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ مُسْتَقَرٌّ و متاع گیتی است، قرارگاه و معیشت. و حین مرگ است و قیامت، گیتی بخلق سپرد و خلق را بمرگ سپرد، میگوید شما را در زمین است قرارگاهی و معیشتی، هر کس را تا مرگ و خلق را تا قیامت و اصل متاع منفعت است، چنانک گفت جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ، غیر مسکونه فیها متاع لکم و منه متعة المطلقة، و المتاع الآلات ينتفع بها بقوله تعالى اِئْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ و اصل حین هنگام است، چنانک گفت حِينَ تُمَسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ پس آن هنگام باشد که قیامت بود چنانک درین آیت گفت وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. و باشد که مرگ خواهد، چنانک گفت أَثَانًا وَ مَتَاعاً إِلَى حِينٍ. بعضی علما گفتند که الله تعالی آدم را از بهشت آن روز بیرون کرد که با فریشتگان میگفت اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً أَدَمَ که در زمین خلیفه می‌بایست که باشد در بهشت چون بماندی؟ و خیر درست است از مصطفی (ع) که گفت: التقى آدم و موسى فقال موسى يا آدم «انت ابونا خلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكة خيبتنا و اخرجتنا من الجنة.»

فقال آدم «انت موسى كلمك الله تكليما، و خط لك التوربة بيده و اصطفاك برسالته فبكم وجدت في كتاب الله وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى قال باربعين سنة. قال أ فتلومني على امر

قدره الله على قبل ان يخلقنى باربعين سنة؟ فقال فحج آدم موسى (ع)

خلافت میان علما که بر انبیا معاصی رود یا نه و مذهب اهل حق درین مسئله آنست که کبایر بریشان البته روا نیست که ایشان پاکان و گزیدگان حق اند. يقول الله تعالى الله يُصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ و صاحب الکبایر فاسق است، و نسبت پیغامبران با فسق کفرست و الحاد و انکس که از وی کبیره آید در دنیا محدود است و در عقبی معذب، و پیغامبران ازین معصوم اند، و رب العالمین خلق را بر طاعت رسول خواند. و فرمان وی بردن، و رسالت وی شنیدن و قبول کردن، واجب کرد و گفت وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ جای دیگر گفت إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا یعنی لا تقبلوا من الفساق شیئا این دلیل است که بریشان فسق و کبایر نرود، اما نوعی صغایر بریشان روا داشته اند بحکم ظاهر قرآن که چند جایگه دلالت میکند در حق آدم گفت وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى و حکایت از وی رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا و در حق یونس گفت سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در حق موسی إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي و در حق مصطفی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ و ما تَأَخَّرَ و در حق داود فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ. و در حق یوسف وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ و قال تعالى و ما أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي الی غیر ذلك من الآيات الدالة على أن صغائر الذنوب تجرى عليهم. و من استوحش من ذكرها كان ذلك من قصور رأى و ضعف علم، از لیس فی تلك الصغائر للانبیاء معاب و لا ينسبون الی سباب، از لم یکن ذلك عن اعتقاد متقدم و لانية صحیحة، و لا همّة بمعادة، و لهذا یقال عصى آدم ربّه فغوى و لا یقال هو عاص و غاو و هذا حسن لمن تأمله.

اما وجه حکمت در زلات انبیا گفته اند که تا بخود معجب نشوند و همواره در حالت انکسار بزبان افتقار عذری میخوانند و نیازی می نمایند. روی ان داود (ع) قال یا ربّ لم اوقعتنی فی الذنب؟ قال لانک قبل الذنب کنت تدخل علیّ کما تدخل الملوک علی عبیدهم، و الان تدخل علیّ کدخول العبيد علی ملوکهم. و نیز کسی که هرگز هیچ زلت از وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت رود حال عاصیان نداند و ز شکستگی و سوختگی ایشان خبر ندارد، و از بهر ایشان شفاعت نکند، ألا تری؟ ان داود (ع) کان قبل الذنب یقول اللهم اهلك العصاة فلما وقع فی الذنب قال اللهم اغفر للعصاة و اغفر لداود

معهم» اما سهو و غلط اگر کسی پرسد که در انبیا جایز است یا نه؟ جواب آنست که هر پیغام که از الله گزارند و هر چه از وحی حق گویند در ابتدا غلط و سهو بریشان در آن روا نیست در هیچ چیز، که اگر در یک چیز غلط روا باشد پس در همه محتمل بود اما هر آنچه در دلها و بر زبانها مقرر شد و جواب آن، و ثابت گشت حکم آن، پس از آن اگر ایشان را در آن سهو افتد یا غلطی رود جائز بود، غیر انهم لا یقرّون علیه. و الدلیل علی ذلک

حدیث ذی الیبدین: فَأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ اقْتَصَرَ فِي أَحَدِي صَلَوَتِي النَّهَارِ عَلَي رَكَعَتَيْنِ فَلَمَّا ذَكَرَ تَذَكَّرَ فَبَنَى عَلَيْهَا حَتَّى اَتَمَّهَا اَرْبَعًا لَانَ وَجُوبِهَا كَانَ مُتَقَرَّرًا عَلَي اَرْبَعِ رَكَعَاتٍ، وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكُ فِي اِبْتِدَاءِ مَا يَبْلُغُ عَنِ اللَّهِ فَجَازَ لَهُ فِيهِ السَّهْوُ وَ الْعَلَطُ.

مسئله اگر کسی گوید که خوردن آدم از آن شجره بارادت حق بود و ابلیس را همان ارادت بود از کجا مستوجب لعنت گشت؟ و ارادت وی مخالف ارادت حق نبود؟

جواب وی از دو وجه است: یکی آنست که خالق را رسد بحجت آفریدگاری و پادشاهی که خلق خود را عقوبت کند بی سبب معصیت، یا عقوبت کند بسبب معصیت، اما آن عقوبت که بی سابقه معصیت است تعذیب اطفال است و بهائم و دیوانگان را که عقل ندارند ایشان را گاهگاه تعذیب کند بگرسنگی و تشنگی و وبا و بلا و غرق و حرق و امثال این، و ایشان را سابقه معصیت و مقدمه جرم نیست. و قومی را بسبب معصیت تعذیب کند چنانکه در حق قومی گفت فَكُلُّاْ اَخَذْنَا بِذُنُبِهِ اَصْبَانُهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَاهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ هَر دُو وَجِهَ اَز خَدَا رَاسَت اَسْت وَ عَدَل وَ دَر اَن بِيَدَا دِه، بِيَدَا اَن بُوَد كِه كَسِي كَارِي كِنْد كِه وِي رَا اَن كَار نَرَسْد، يَا حَقِّي بَر وِي لَازِم اَسْت كِه اَن حَق مِي فَرُو گِذَارْد، وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَزِين هَر دُو پَاك اَسْت وَ مَنزَه، پَس لَعْن وَ طَرْد اَبَلِيْس نَه بِمَقَابِلَه جَرْمِي اَسْت يَا اَز اَنك مَرَاد وِي مَخَالِف مَرَاد حَق بُوَد يَا مُوَافِق بُوَد، بَلَكِه بِسَابِقَه اَزَلِي اَسْت وَ دَر اَزَل حَكْم كَرْد بِشَقَاوَت وِي، وَ اُو رَا بَرَا نَدَا ز دَر گَاه خُود. چنانکه خلقی را گفت «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» وَ اَبَلِيْس رَا عَلَي الْخُصُوصِ كَقْت وَ كَان مِّنَ الْكَافِرِينَ وَ قَدْ قَالَ فِي مُحْكَم تَنْزِيلَه لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ جَوَاب دِيكِر اَنَسْت كِه اَرَادَت اَبَلِيْس مُوَافِق اَرَادَت حَق نَبُوَد دَر كَار اَدَم، كِه اَرَادَت اَن بُوَد كِه اَدَم اَز اَن دَرخْت بِخُورْد تَا

مستحق آن شود که وی را از بهشت بیرون کند، و با چیزی نقل کند از بهشت شریفت‌تر و عالیتر، و آن اصطفائیت و اجتنابیت و توبت و رسالت و کمال محبت است. و ارادت ابلیس آن بود که از آن درخت بخورد تا بسخط و غضب حق رسد و کافر شود و بدبخت گردد، پس ابلیس بآن مراد خود نرسید و ملعون و مطرود گشت و آدم برآمد حق رسید و بعنایت حق بتوبت و رسالت رسید.

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ تَلَقَّى وَ تَلَقَّنَ يَكِي است، روى ان النبى كان يتلقى الوحى من جبريل اى يأخذه و يتقبله. فَتَلَقَّى آدَمُ ميگوید فرا گرفت آدم از تلقين الله سخنانى. ابن كثير خواند: آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ آدَم بنصب و كلمات برفع. ابن كثير چنين خوانده است يعنى رسيد بآدم و بر وى آمد از خداوند او سخنانى. علما را اختلافست كه آن سخنان چه بود؟ عكرمه و سعيد جبير و حسن گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا تا آخر آيت بود، و اين موافق قرآن است و بحال آدم لايق. عبد الله مسعود گفت «ان احب الكلام الى الله ما قال ابونا حين اقترف الخطيئة سبحانك اللهم و بحمدك تبارك اسمك و تعالى جدك، لا اله الا انت ظلمت نفسى، فاغفر لى انه لا يغفر الذنوب الا انت» اينست كلمات كه از حق گرفت يقول ابن مسعود. اما قول ابن عباس آنست كه كلمات آن بود كه آدم گفت «يا رب الم تخلقنى بيدك؟ قال بلى، قال الم تنفخ فى من روحك؟ قال بلى، قال الم تسبق رحمتك لى غضبك؟ قال بلى، قال الم تسكنى جنتك قال؟ بلى، قال فلم اخرجتنى منها؟

قال فبشؤم معصيتك. قال يا رب ا رأيت ان تبت و اصلحت اراجعى انت الى الجنة؟ قال بلى قال فهذه الكلمات» عبید بن عمیر گفت «قال آدم يا رب ما اتيت ا شىء كتبتہ على قبل ان تخلقنى او شىء ابتدعته من قبل نفسى؟ قال بل شىء كتبتہ عليك قبل ان اخلقك قال فكما كتبتہ على فاغفر لى.» و گفتند آدم بر ساق عرش نبيشته ديد لا اله الا الله محمد رسول الله» چون در زلت افتاد مصطفى را شفيع گرفت و گفت خداوندا بحق محمد كه مرا بيامرزى! رب العالمين گفت از چه شناختى او را و بمن شفيع آوردى؟ گفت بر ساق عرش نام وى قرين نام تو ديدم، دانستم كه بنده ايست بر تو عزيز، الله گفت رو كت آمرزيدم. ازينجا گفت مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم «كنت نبيا و آدم مجبول فى طينته، و لقد كنت و سبلته الى ربى».

و گفته اند کلمات کی آدم از حق گرفت حروف تهجی است که مفردات الفاظ و مقدمات از آن مرکب است، و از مفردات و مقدمات ادله و اخبار مرکب است، و از ادله صحیحه و اخبار صادقه بحقایق علوم رسند، و از حقایق علوم باعمال صالحه رسند، آن گه بمجموع علم و عمل ایمان حاصل شود و محقق گردد؟ و بتحقیق ایمان بنده بحقیقت توبه رسد، و محبوب رب العزه گردد، چنانک گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ اینست که رب العالمین گفت: فَتَابَ عَلَيْهِ توبه پذیرفت خدای عز و جل از آدم و با خود آورد او را، توبه نامیست پسند را و نواخت را، و تَوَّابٌ نامیست از نامهای الله و هو الَّذِي يَرْجِعُ الی تیسیر اسباب التوبه لعباده مره بعد اخری بما یظهر لهم من آیاته، و یسوق الیهم من تنبیهاته، و یطلعهم علیه من تخفیفاته و تحذیراته، حتی اذا اطلعوا بتعریفه علی غوائل الذنوب استشعروا الخوف بتخویفه، فرجعوا الی التوبه فرجع الیهم فضل الله بالقبول. تَوَّابٌ اوست که اسباب توبه بندگان را میسر گرداند و بنده را بر توبه دارد، آن گه بفضل و رحمت خود آن توبه وی قبول کند، تواب اوست که باز پذیرد باز آیندگان را و نیکو نیوشد عذر خواهان را و بنوازد صلح جویان را، آن گه نام «رحیم» در «تواب» پیوست که آنچه کرد از نواخت بنده و پذیرفتن توبه برحمت و فضل خود کرد، نه باستحقاق بنده، که بنده را بر خداوند حقی نیست.

روی عن قتاده «انَّ الْيَوْمَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ فِيهِ عَلٰى آدَمَ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ». و منه قول النبی «ان نوحا هبط من السفینة علی الجودی فی یوم عاشوراء فصام نوح و امر من معه بالصیام شکر الله عز و جل، قال و فی یوم عاشوراء تاب الله عز و جل علی آدم، و علی اهل مدینة یونس، و فیه فلق البحر لبنی اسرائیل، و فیه ولد ابراهیم و عیسی علیهما السلام.

و عن عایشه قال «لما اراد الله تعالی ان یتوب علی آدم (ع) طاف سبعا بالبیوت و البیت یومئذ لیس بمبینی هی ربوة حمراء، ثم قام و صلّی رکعتین، ثم قال اللهم انک تعلم سریرتی و علانیتی فاقبل معذرتی، و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی، و تعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی، اللهم انی اسألك ایمانا ثابتا بیاشر قلبی، و یقینا صادقا حتی اعلم انه لا یتبینی الا ما کتبت لی، و الرضا بما قسمت لی فاوحی الله تعالی الیه انی قد غفرت لک و لن یأتینی

احد من ذریک فیدعونی بمثل الذی دعوتنی به الا غفرت له و کشفتم غمومه و همومه، و نزعتم الفقر من بین عینیه، و انجزت له من وراء کل ناجز، و جاءته الدنیا و هی راغمة و ان کانت لا یریدها.»

و قد روی ذلک مرفوعاً ایضاً الی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» این هبوط از بهشت است تا با آسمان. و در آیت اول گفت و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ آن هبوط از آسمان است تا بزمین تا معلوم شود که هر دو یکسان نیست، و در قرآن تکرار بی فایده نیست. قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا گفتیم فرو روید همگان بهم آدم و حوا و ابلیس و مار فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ ما صلت است و نون مبالغت. صلت سخن فان یأتکم است. میگوید اگر بشما آید یعنی چون بشما آید چنانک فارسی گویان گویند اگر یک بار باد سرد بر خیزد خود بینی، یعنی چون باد سرد بر خیزد خود بینی هدی پیغامی و بیانی و نشانی پیغام کتابست و بیان حلال و حرام، نشان معجزه. قتاده گفت «هدی» یعنی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ لَفِظٌ عام است و معنی خاص، ای من تبع هدی من بنی آدم دون ابلیس، فانه خارج منه لانه آیس من رحمة اللہ عز و جل. قال اللہ تعلم و إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي إِلَيَّ يَوْمِ الدِّينِ، و قال لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ میگوید هر کس که بی برد پیغام و نشان من، و بر ایستد بر پی راهنمونی من بر زبان فرستاده من.

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ فلا خوف منصوب بی تنوین قراءه یعقوب است. میگوید بیمی نیست و ریشان و هیچ اندوهگن نباشند فردا در قیامت چنانک جای دیگر گفت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ. هر چه اصناف خیر و عافیت است و ضروب نعمت در تحت این دو کلمه است. از بهر آنک تا از هر چه آفات است نرهد بی بیم نشود، و تا بهر چه لذات است نرسد اندوه فوت از وی زائل نشود. اگر کسی گوید چونست که اللہ تعالی اینجا نفی خوف از دوستان خود کرد و بگردانید خوف از ایشان از کمال نعمت شمرد و جای دیگر ایشان را در خوف بستود و گفت یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. جواب آنست که: این لا خوف هر چند در لفظ خبر است اما بمعنی نهی است، ای لا تخافوا و لا تحزنوا. جواب دیگر آن است که آن خوف که ایشان را بستود در دنیا است،

اما در عقبی ایشان را همه ام و راحت است چنانک در خبر است من خاف الله في الدنيا آمنه الله في الآخرة و على ذلك قال الله عز و جل حكاية عنهم وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ وَ قَالَ تَعَالَى لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْكُفْرُ ضِرْبَان: احدهما كفران النعمة، و الثانی تكذيب بالله عز و جل، كفر بر دو قسم است یکی كفران نعمت چنانک در قصه سلیمان پیغامبر گفت لِيُبْلُوَنِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ دیگر سرباز زدن از توحید، چنانک كفر کافران، پس یکی از اقرار به یگانگی الله سر باز زد چنانک بت پرستان اند، و یکی از اقرار به نبوت محمد ع سر باز زد چنانک ترسایان و جهودان اند، و یکی از فرمان الله سرباز زد چنانک ابلیس است. پس رب العالمین درین آیت همه فراهم گرفت و گفت وَ الَّذِينَ كَفَرُوا اى ستروا نعم الله عنهم وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ آيَاتِ اللَّهِ حَجْجَهُ وَ ادَّلْتَهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّسَالُ مِنَ الْأَعْلَامِ وَ الشَّوَاهِدِ عَلَى ذَلِكَ. میگوید ایشان که نعمت خداوند خود را ناسپاس آمدند و منت و افضال او بر خود بیوشیدند و سخنان و نشان او دروغ شمردند و رساننده را استوار نداشتند و فرمان نبردند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اهل آتش ایشان اند که جاوید در آنند، ایشان را هرگز از آن رهایی نه، و زان بیرون آمدن نه. و این در قرآن نه جای است جز زانک گفت فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ این نهایت قصه آدم است و ازینجا قصه بنی اسرائیل در گرفت و سخن در آن رود ان شاء الله تعالی.

النبوة الثالثة

قوله تعالى وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... الآية جلیل است و جبار خدای جهان و جهانیان، کردگار نامدار نهان دان، قدیم الاحسان و عظیم الشان، نه بر دانسته خود منکر نه از بخشیده خود پشیمان، نه بر کرده خود بتاوان. خداوندی که ناپسندیده خود بر یکی میآراید و پسندیده خود بچشم دیگری زشت می نماید. ابلیس نومید را از آن آتش بیافریند و در سدره المنتهی وی را جای دهد و مقربان حضرت را بطالب علمی پیش وی فرستد، با این همه منقبت و مرتبت رقم شقاوت بر وی کشد و زنار لعنت بر میان وی بندد، و آدم را از خاک تیره بر کشد، و ملا اعلی را حاملان پایه تخت او کند، و کسوت

عزت و رو پوشد، و تاج کرامت بر فرق او نهد. و مقربان حضرت را گوید که اسْجُدُوا لِآدَمَ در آثار بیارند که آمد را بر تختی نشانند که آن را هفتصد پایه بود از پایه تا پایه هفتصد ساله راه. فرمان آمد که یا جبرئیل و یا میکائیل شما که رئیسان فریشتگان اید این تخت آدم بر گیرید و باسمانها بگردانید تا شرف و منزلت وی بدانند، ایشان که گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا أَنْ كُنَّا آدَمَ را برابر عرش مجید بنهادند و فرمان آمد ملائکه را که شما همه سوی تخت آدم روید و آدم را سجود کنید.

فرشتگان آمدند و در آدم نگریستند همه مست آن جمال گشتند،
رویی که خدای آسمان آراید گر دست مشاطه را نه بیند شاید
جمالی دیدند بی نهایت، تاج «خلق الله علی صورته» بر سر، حله وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در بر، طراز عنایت يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ بر آستین عصمت،

هر چند غریبیم و دل اندر وائیم ما چاکر آن روی جهان آرائیم
وهب منبه گفت در صفت خلقت آدم: قال لما خلق الله تعالى آدم خلقه في احسن صورة و البسه حلى الجنة، و ختمه في عشرة اصابع، و خلخله في ساقه، و البسه الاساور في ساعديه، و توجه بالتاج و الاكليل على رأسه و جبينه، و كناه باحب اسمائه اليه و قال له يا أبا محمد در فی الجنة و انظر هل ترى لك شبها، او خلقت احسن منك خلقا؟ فطاف آدم فی الجنة و زها و خطر فی الجنة فاستحسن الله منه ذلك فناداه من فوق عرشه ازه يا آدم، فملك من زها، احببت شيئا فخلقته فردا لفرد فنقل الله ذلك الزهو فی ذريته فهو فی الجهال نخوة، و فی الملوك الكبير، و فی الاولياء الوجد.

جان و جهان با دولت بازی نیست و سعادت بهایی نیست، رنج روزگار و کد کار ابلیس دید و بیهشت آدم رسید. طاعت بی فترت ابلیس را بود و خطاب اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ آدم یافت آورده اند که ابلیس وقتی بر آدم رسید گفت بدانک ترا روی سپید دادند و ما را روی سیاه. غره مشو که مثال ما همچنانست که باغبانی درخت بادام نشانند در باغ، و بادام ببر آید آن بادام بدکان بقال برند و بفروشند، یکی را مشتری خداوند شادی باشد و یکی را مشتری خداوند مصیبت آن مرد مصیبت زده آن بادامها را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خویش می پاشد، و خداوند شادی آن را با شکر بر آمیزد و هم چنان

سپید روی بر شادی خود نثار کند. یا آدم آن بادام سیاه که بر سر تابوت می ریزند ما ایم، و آنچه بر سر آن شادی نثار میکنند کار دولت تست، اما دانی که باغبان یکی است و آب از یک جوی خورده ایم، اگر کسی را کار با گل افتد گل بوید و اگر کسی را بخار باغبان افتد خار در دیده زند.

گفتم که ز عشق همچو مویت باشم همواره نشسته پیش رویت باشم
اندیشه غلط کردم و دور افتادم من چاکر پاسبان کویت باشم
ذو النون مصری گفت در بادیه بودم ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود برداشت.
گفتم یا مسکین بعد از بیزاری و لعنت این همه عبادت چیست؟ گفت یا ذا النون اگر من از بندگی معزولم او از خداوندی معزول نیست.

شوریده شد ای نگار دهر من و تو پر شد ز حدیث ما بشهر من و تو
چون قسمت وصل کرده آمد بازل هجر آمد و گفت و گوی بهر من و تو

سهل عبد الله تستری گفت روزی بر ابلیس رسیدم گفتم اعوذ بالله منک، گفت یا سهل ان کنت تعوذ بالله منی فانی اعوذ بالله من الله یا سهل اگر تو می گویی فریاد از دست شیطان، من میگویم فریاد از دست رحمان، گفتم یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را؟ گفت یا سهل بگذار مرا از این سخنان بیهوده، اگر بحضرت راهی باشد بگوی که این بیچاره را نمیخواهی بهانه بروی چه نهی؟ یا سهل همین ساعت بر سر خاک آدم بودم هزار بار آنجا سجود بردم و خاک تربت وی بر دیده نهادم، بعاقبت این ندا شنیدم لا تتعب فلسنا نریدک.

پیش تو رهی چنان تباه افتاده است کز وی همه طاعتی گناه افتاده است
این قصه نه زان روی چون ماه افتاده است کین رنگ گلیم ما سیاه افتاده است

سهل گفت آن گه نبشته بمن داد که این برخوان و من بخواند آن مشغول شدم و از من غایب گشت در آن نبشته این بیت بود:

ان کانت اخطات فما اخطا القدر ان شئت یا سهل فلمنی او فذر
بو یزید بسطامی گفت که از الله درخواستم تا ابلیس را بمن نماید، وی را در حرم یافتم

او را در سخن آوردم. سخنی زیرکانه میگفت، گفتم یا مسکین با این زیرکی چرا امر حق را دست بداشتی؟ گفت یا با یزید، آن امر ابتلا بود نه امر ارادت، اگر امر ارادت بودی هرگز دست بنداشتیم. گفتم یا مسکین مخالفت حق است که ترا باین روز آورد؟ گفت مه یا ابا یزید، المخالفة تكون من الضدّ علی الضد و لیس اللّٰه ضد، و الموافقة من المثل للمثل و لیس للّٰه مثل، افتری انّ الموافقة لما وافقته كانت منی و المخالفة حين خالفته كانت منی، كلاهما منه، و لیس لاحد علیه قدرة، و انا مع ما كان ارجوا الرحمة فانه قال وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و انا شيء، فقلت يتبعه شرط التقوى فقال مه الشرط يقع ممن لا يعلم بعواقب الامور و هو رب لا يخفى عليه شيء ثم غاب عنی.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا این عجب نگر که ز اول رهی را بنوازد شعلکهاش بر سازد بآخر غوغا فرستد و ساخته بر اندازد و در خم چوگان عتاب آرد.

پیر طریقت گفت «الهی تو دوستان را بخصمان می‌نمایی، درویشان را بغم و اندوهان میدهی، بیمار کنی و خود بیمارستان کنی، درمانده کنی و خود درمان کنی، از خاک آدم کنی و با وی چندان احسان کنی، سعادتش بر سر دیوان کنی و بفردوس او را مهمان کنی، مجلسش روضه رضوان کنی، ناخوردن گندم با وی پیمان کنی، و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی، آن گه او را بزدان کنی، و سالها گریان کنی، جباری تو کار جباران کنی، خداوندی کار خداوندان کنی، تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی» پیر طریقت را پرسیدند که در آدم چگویی در دنیا تمامتر بود یا در بهشت؟

گفت «در دنیا تمامتر بود از بهر آنک در بهشت در تهمت خود بود و در دنیا در تهمت عشق» آن گه گفت «نگر تا ظن تبری که از خواری آدم بود که او را از بهشت بیرون کردند، نبود که آن از علو همت آدم بود، متقاضی عشق بدر سینه آدم آمد که یا آدم جمال معنی کشف کردند و تو به نعمت دار السلام بماندی آدم جمالی دید بی نهایت، که جمال هشت بهشت در جنب آن ناچیز بود همت بزرگ وی دامن وی گرفت که اگر هرگز عشق خواهی باخت بر این درگه باید باخت.

گر لا بد جان بعشق باید پرورد باری غم عشق چون تویی باید خورد فرمان آمد که یا آدم اکنون که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو، که این

سرای راحتست و عاشقان درد را با سلامت دار السلام چه کار؟ همواره حلق عاشقان در حلقه دام بلا باد!

عشقت بدر من آمد و در در زد در باز نکردم آتش اندر در زد آدم نه خود شد که او را بردند، آدم نه خود خواست که او را خواستند، فرمان آمد که مخدره معرفت را کفوی باید تا نام زد وی شود. هژده هزار عالم بغربال فرو کردند کفوی بدست نیامد که قرآن مجید خیر داده بود لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ كَرَوِيَّانَ و مَقْرَبَانَ درگاه عزت سر بر آوردند تا مگر این تاج بر فرق ایشان نهند و مخدره معرفت را نامزد ایشان کنند، ندا در آمد که شما معصومان و پاکان حضرت‌اید، و مَسْبِحَانَ درگاه عزت، اگر نامزد شما کنیم گوئید این از بهر آنست که ما را با وی کفایتیست از روی قدس و طهارت. و حاشا که احدیت را کفوی یا شبهی بود لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُوَلَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ عرش با عظمت و بهشت با زینت و آسمان با رفعت هر یکی در طمعی افتادند و هیچ بمقصد نرسیدند. ندا در آمد که چون کفوی پدید نه آمد مخدره معرفت را، ما بفضل خود خاک افکنده برداریم و نامزد وی کنیم و الزمهم کلمة التقوی و کاناوا احق بها و اهلها.

مثال این پادشاهی است که دختری دارد و در مملکت خود او را کفوی می‌نیابد، آن پادشاه غلامی از آن خویش بر کشد و او را مملکت و جاه و عزت سازد، و بر لشکر امیری و سالاری دهد. آن گه دختر خویش بوی دهد تا هم کرم وی در آن پیدا شود و هم شایسته وصلت گردد، و مثال آدم خاکی همین است هم زاول او را نشانه تیر خود ساخت، یک تیر شرف بود که از کمان تخصیص بید صفت بانداخت، نهاد آدم هدف آن تیر آمد.

یک تیر بنام من ز ترکش بر کش وانگه بکمان عشق سخت اندر کش!
گر هیچ نشانه خواهی اینک دل و جان از تو زدنی سخت و ز من آهی خوش!
پس چون تیر بشانه رسید خبر داد مصطفی (ع) در عالم حکم که «خلق الله آدم علی صورتی و طولی ستون ذراعا»

و خبر درست است که رب العالمین قبضه خاک برداشت و آدم را از آن بنگاشت، پس از پستخاکی و نزدیکی بجایی رسید که چون وی را از بهشت سفر فرمود تا بزمین، گفت

خداوندا مسافران بی زاد نباشند زاد ما درین راه چه خواهی داد؟ رب العالمین سخنان خویش او را بشنواید و کلماتی چند او را تلقین کرد، گفت یا آدم یاد کرد ما ترا در آن غریبستان زادست وز پس آن روز معادت را دیدار ما میعادست. که رب العالمین گفت فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ آن گه سر بسته گفت و تفصیل بیرون نداد تا اسرار دوستی بیرون نیفتد و قصه دوستی پوشیده بماند. «قد قلت لها قفی فقاتت قاف لم یقل ووقت سترتا علی الرقیب و لم یقل لا اقف مراعاة لقلب الحیب».

اهل اشارت گفته‌اند. هر چند که زبان تفسیر باین ناطق نیست اما احتمال کند که دوستان بوقت وداع گویند «اذا خرجت من عندی فلا تنس عهدی، و ان تقاضوا عنک یوما خبری فایاک ان تؤثر علینا غیری» یا آدم نگر تا عهد ما فراموش نکنی، و دیگری بر ما نگزینی. و زبان حال جواب میدهد.

دلَم کو با تو همراهست و همبر چگونه مهر بندد جای دیگر
دلی کو را تو هم جانی و هم هوش از آن دل چون شود یادت فراموش

النبوة الاولى

قوله تعالی: یا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ یاد کنید نواخت من که شما را نواختم و آن نیکویی که با شما کردم، وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي وَ باز آئید پیمان مرا اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ تا باز آئیم شما را به پیمان شما، وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَ از من بترسید. وَ آمِنُوا وَ استوار گیرید بِمَا أَنْزَلْتُ بِآنچه فرو فرستادم از کتاب و پیغام مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ استوار گیر و گواه آن کتاب را که با شماست، وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ اول کافری مباشید بکتاب و فرستاده من، وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ بفروختن نامه و سخنان من و پیغامهای من بهاء اندک مخرد و رشوت مستایند تا سخنان من پنهان کنید وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَ از خشم و عذاب من بپرهیزید

وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حق بیاطل بیامیزید وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ آنچه حق است و راست (از نبوت مصطفی) پنهان مکنید، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ شما دانید (که او رسول حق است). وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارید، وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زکاة بدهید، وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاْکِعِينَ وَ با نمازکنان نماز کنید.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ مَرْدَمَانَ رَا بَه نِيكِي ميفرمائيد وَ تَسْؤُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ خويش را فرو گذاريد وَ نفرمائيد، وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ وَ شما نامه من ميخوانيد، أَ فَلَا تَعْقِلُونَ آيا پس در نمی يابيد.

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ يَارِي خواهيد بشكيبايي وَ نماز وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ وَ شكيبايي وَ نماز كردن باري گرانست وَ شغلي بزرگ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مَگر بر فرو شكسته دلان وَ تيمار داران.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ آيْشَانَ كَه بِي گمان ميدانند أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ كَه آيْشان با خداوند خويش هام ديدار خواهند بود وَ او را خواهند ديد، وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ بِي گمان ميدانند كَه آيْشان با وي خواهند گشت.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ آي فرزندان يعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِي يَاد كنيذ نواخت وَ نيكويي من الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ آن نيكويي كَه با شما كردم وَ نواخت كَه بر شما نهادم، وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ شما را افزوني وَ بيشي دادم بر جهانيان روزگار شما.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا وَ پرهيز كنيذ از بدروزي، لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا كَه بسنده نبود وَ بكار نايذ كس كس را بهيچ چيز، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ از هيچ تن نپذيرند شفاعت شفيعي، وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ از هيچ تن فدای نستانند وَ وي را باز نفروشند، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ وَ آيْشان را بر الله ياري ندهند.

النوبة الثانية

قوله تعالى يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ابتدای قصه بني اسرائيل است وَ سخن با آيْشان پس از هجرت است. در روزگار مقام مصطفى صلى الله عليه و آله وَ سلم بمدينه. اول منتهای خود وَ نواختههای خود وَ ريشان ياد كرد آن گه گله ها از آيْشان در پيوست، وَ در همه حجت الزام كرد وَ تاوان بيان كرد، وَ بتهديد مهر كرد يا بَنِي إِسْرَائِيلَ مردان وَ زنان را ميگويد همچنانك يا بَنِي آدَمَ ذكر پسران وَ دختران در آن داخل اند، وَ عرب بسيار گويد وَ اخواني وَ بدين مردان وَ زنان خواهد وَ اسرائيل نام يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم. است وَ پنج كس را از پيغمبران در قرآن هر يكي دو نام است محمد وَ احمد، وَ الياس وَ الياسين، وَ يونس وَ ذوالنون، وَ عيسي وَ مسيح، وَ يعقوب وَ اسرائيل، وَ در قرآن شش جاي آيْشان را باين ندا

باز میخواند و اصل ایشان دوازده پسر یعقوب‌اند. و رب العالمین ایشان را در قرآن اسباط خوانده است، چنانکه عرب را قبایل گفت. و در بنی اسرائیل نبوت در یک سبط بود، و ملک در یک سبط، نبوت، در فرزندان یوسف بود و ملک در فرزندان یهودا. وهب منبه گفت پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار می‌شدند و خوشه انگور که بر چوب افکنده بودند به بیست و اندکس بر می‌توانستند گرفت. و اسرائیل نام عبریست و هر نام عبری که بدین لفظ آید چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شمخائیل صاحب بر آنها نماز است، و حزقیل که پیغامبری است از پیغامبران بنی اسرائیل. معنی این همه عبد الله است. اسر نام بنده و ایل نام خداوند.

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ ایشان را برخواند آن گه نعمت خود در یاد ایشان داد و گفت اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ جهودان بنی اسرائیل را میگوید ایشان که در عهد رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودند اهل توریة و مقام ایشان بمدینه بود، رب العالمین آن نواختها و نیکوئیها که و پدران ایشان کرده است در یاد ایشان میدهد و میگوید اذْكُرُوا یاد دارید فراموش نکنید آن نواختها که در پدران شما نهادم، هم از ایشان پیغامبران فرستادم بایشان، و ایشان را کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم، تا ایشان را از دشمن برهانیدم، زان پس جوئیهای روان ایشان را از سنگ براندم و در تیه از ابر بر سر ایشان سایه افکندم و من و سلوی بی رنج ایشان را روزی دادم، و در شب تاریک ایشان را بجای شمع عمود نور فرستادم تا ایشان را روشنایی دادم، این همه نعمت و شرف پدران شما را دادم و شرف پدران شرف پسران باشد، اکنون بشکر آن چرا فرستاده من مصطفی را براست ندارید و او را طاعت داری نکنید؟ پس از آنک در آن عهد با من کرده‌اید پیمان و اشما بسته‌ام، و ذلک فی قوله تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ میگوید رب العالمین از اهل توریة پیمان ستد که فرستاده مرا محمد براست دارید و استواری و راستگویی و پیغام رسانی وی مردمان را بیدا کنید و پنهان مدارید. آن گه بوفاء این عهد باز آمدن از ایشان درخواست و گفت وَأَوْفُوا بَعَهْدِي أَوْفِ بَعَهْدِكُمْ یقال وفیت بالعهد فانا واف و اوفیت بالعهد فانا موف، و الاختیار اوفیت. و به نَزَلَ الْقُرْآنُ فِی مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ میگوید باز آئید پیمان مرا تا باز آیم پیمان شما را در آنچه گفتم یؤتکم کفیلین من رحمته

شما را دو بهره تمام از مزد دهم برحمت خویش، یک مزد بر پذیرفتن کتاب اول و دیگر مزد بر پذیرفتن کتاب آخر. پس هر کس بوفاء عهد باز آمد وی را دو مزد دادند، چنانک گفت **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ** و هر که پیمان شکست و کافر شد دو بار خشم خداوند آمد بر وی، چنانک گفت، **فَبَاؤُاْ بِغَضَبِ عَلٰی غَضَبِ اَنْ گه ایشان را بر نقض عهد تهدید کرد** **كُفْرًا وَّ اِيَّايَ فَاَرْهَبُوْنَ**. گفته اند این اُشارت بزاهدانست که در ترس و رهبت مقام ایشان است.

وَ اٰمَنُوْا بِمَا اَنْزَلْتُ و ایمان آرید بآنچه فروفرستادیم بمحمد از قرآن که موافق کتاب شما است، که آنچه در قرآن است از بیان نعت مصطفی و ثبوت نبوت وی در توریة و انجیل همچنانست. پس اگر قرآن را تکذیب کنید کتاب خود را تکذیب کرده باشید، مکنید این! **وَ لَا تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرٍ بِهٖ** یعنی بمحمد و بالقرآن اول کسی م باشید که تکذیب کند و نگرود که آن گه در ضلالت پیشوا باشید و گناه پس روان بر شما نهند. **قَالَ تَعَالٰی وَ لَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ وَ اَنْثَقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ و قال صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِه و سَلَّمَ «من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة، و من سنّ سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة**

و روا بشد که **أَوَّلَ كٰفِرٍ بِهٖ** باینها کنایت از توریة نهند، پس معنی آن بود که چون شما ذکر و نعت مصطفی (ع) که در توریة است ببوشید و بدان کافر شید، بجملة توریة کافر گشتید، همچون کسی که بیک آیت از قرآن کافر شد بهمه آن کافر شد. **یقال هم بنو قریظه و النضیر کانوا اوّل کافر به ثم کفر به اهل خیبر و فدک و تتابعت علی ذلک الیهود من کل ارض.**

وَ لَا تَشْتَرُوْا بِاٰیَاتِیْ ثَمَنًا قَلِیْلًا این را سه معنی گفته اند: یکی آنست که از آیات دین خواهد و بثمان قلیل دنیا، میگوید دنیا را بدین مخرید **وَ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقٰی**

و خدای عز و جل در قرآن جایها ذم کرده است ایشان را که دنیا بر دین اختیار کردند. **فَقَالَ تَعَالٰی ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوْا الْحِیَاةَ الدُّنْیَا عَلٰی الْاٰخِرَةِ و قال تَعَالٰی بَلْ تُؤَثِّرُوْنَ الْحِیَاةَ الدُّنْیَا و قال تَعَالٰی اُولَئِكَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوْا الْحِیَاةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ الْاٰیة**. معنی دیگر آنست که کعب اشرف و اصحاب او که علماء جهودان بودند نعت مصطفی که در توریة خوانده بودند

پنهان می‌داشتند از سفله و عامه ایشان و از مهتران خویش که جنگ می‌کردند با رسول خدای، بدان سبب رشوتها می‌ستدند و می‌ترسیدند که اگر بیان نعت محمد کنند آن رشوتها از ایشان فائت شود، پس این آیت در شأن ایشان آمد.

سدیگر معنی آنست که ابو العالیه گفت لا تأخذوا علیه اجرا میگوید چون مسلمانی را دین حق آموزید بدان مزد نخواهید. و در توریت است یا ابن آدم علم مجانا کما علمت مجانا و قال تعالی لنبیه ع قل ما أسئلكم علیه من أجر.

وَإِيَّائِي فَاتَّقُونِ میگوید از من ترسید نه از دیگری، که چون از من ترسید هر چه مخلوقاتست از شما بترسد. مصطفی ع گفت من خاف الله خوف الله منه كل شيء، و من لم يخف الله خوفه من كل شيء اصل تقوی پرهیزگاری است، و متقیان بر سه قسم‌اند: مهینه و کهنه و میانه. کهنه آنست که توحید خود بشرک و اخلاص خود بنفاق و تعبد خود ببدعت نیالاید و میانه آنست که خدمت بریا و قوت بشبهت و حال بتضیع نیالاید، و مهینه آنست که نعمت بشکایت نیالاید و جرم خود بحجت نیاراید، و ز دیدار منت نیاساید، جای این متقیان بهشت باقی است و نعیم جاودانی و ذلک فی قوله تعالی تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ گفته‌اند حق اینجا تصدیق توریه است و باطل تکذیب قرآن. میگوید تصدیق توریه بتکذیب قرآن تباه مکنید، و گفته‌اند این خطاب با منافق‌انست که بظاهر کلمه شهادت می‌گفتند و آن حق بود، و در دل کفر می‌داشتند که باطل بود، رب العالمین ایشان را گفت این شهادت ظاهر بکفر باطن بمیامیزد.

و گفته‌اند این خطاب با جهودان است قومی که می‌گفتند این محمد فرستاده حق است و راستگوی. اما بقومی دیگر فرستاده‌اند نه بما و بر ما نیست که بوی ایمان آریم.

الله تعالی گفت اول سخن شما حق است و آخر باطل، آن حق باین باطل بمیامیزد، که او را بهمه خلق فرستاده‌اند بهر رنگی که خلق‌اند و لهذا

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «بَعثت الى الاحمر و الاسود و الأبيض».

ابن عباس گفت حق اینجا توریه است و باطل آنچه جهودان در آن آوردند از تحریف و تبدیل. قتاده گفت حق دین اسلام است و باطل دین جهودی و ترسایی میگوید دین حق

با بدعت جهودان و آئین ترسایان میامیزید.

و گفته‌اند حق صدق است و باطل دروغ یعنی که صدق با دروغ بیامیزید، مصطفی علیه السلام گفت «علیکم بالصدق فانه یهدی الی البرّ و هما فی الجنّة، و ایاکم و الکذب فانه یهدی الی الفجور و هما فی النار.»

وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ اِی و لَا تَكْتُمُوا الْحَقَّ، راست گفتن و گواهی دادن و اقرار بعثت مصطفی و صدق قرآن و پیغام پنهان مکنید. وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و خود میدانید در کتاب خوانده‌اید که پیغام بر راست است و رسول بحق.

و بدانک ذکر حق در قرآن فراوان است و معانی آن جمله بر یازده وجه گفته‌اند: یکی از آن معانی الله است جل جلاله و ذلك فی قوله تعالى وَ لَوْ اَتَبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ و فی قوله تعالى وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، ای بالله انه واحد جل جلاله. دوم حق بمعنی قرآن است، چنانک الله گفت حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ و قَالَ تَعَالَى فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ، و قَالَ تَعَالَى بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا. سوم حق است بمعنی اسلام چنانک گفت وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ و چهارم حق است بمعنی عدل چنانک گفت اَفْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ اِی بالعدل، و قَالَ تَعَالَى يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ یعنی حسابهم العدل، وَ يَعْلَمُونَ اَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اِی العدل البین. پنجم حق است بمعنی توحید چنانک گفت بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ، جای دیگر گفت اَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ شِشْمٌ حق است بمعنی صدق چنانک در سورة یونس گفت وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا اِی صدقا فی المرجع الیه وَ یَسْتَنْبِثُونَكَ اُ حَقُّ هُوَ یعنی اُ صدق هو همانست که در سورة الانعام گفت قَوْلُهُ الْحَقُّ یعنی الصدق و له الملك الحق هفتم حق است نقیض باطل چنانک در سورة الحج گفت ذَلِكُ بِاَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ و غیره من الالهة باطل، همانست که در سورة یونس و در انعام گفت ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ هشتم حق است بمعنی مال چنانک در سورة البقرة گفت وَ لِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ اِی المال. نهم حق است بمعنی اولی چنانک گفت وَ نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ دهم حق است بمعنی معنی حظ چنانک گفت فِی اُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ اِی حظ مفروض. یازدهم حق است بمعنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذلك فی قوله تعالى وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ مِثْلَمَا كُنْتُمْ تُقِيمُونَ. سبب گشایش کارهای فرو بسته. حذیفه یمن گفت کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إذا احزنه امر فزع الى الصَّلَاةِ هر گه که رسول خدای را کاری سخت پیش آمدی در نماز شدی، و آن کار بر وی آسان گشتی. و مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بو هریره را دید که از درد شکم می نالید و بر وی در افتاده بود گفت: یا ابا هریره قم فصل فَاَنْ فِي الصَّلَاةِ شِفَاءٌ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «خيار عباد الله الذين يراعون الشمس والقمر والنجوم والاذلة بذكر الله عز وجل».

وَأَتُوا الزَّكَاةَ زَكَاةً وَسِتْرًا وَأَعْيُنًا عَلَى حَيْثُ وَجَّهْتُمُوهَا لِيَلَا يَفْقَهُوا صَبْرًا. چنانکه در نماز تقصیر روا نیست در زکاة هم روا نیست.

بُو بَكَرٌ صَدِيقٌ كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي بَيْتِي إِذْ دَخَلَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ لِي يَا بُو بَكَرُ مَا جَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَاللَّهُ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ مَا جَمَعَهُ اللَّهُ» نَدْرُ نَمَازَ عِبَادَتِ حَقٍّ اسْتِ وَانْدَرُ زَكَاةَ خَلْقٍ بِأَخْلُقِ اسْتِ. معنی زکاة افزودن است و زکاة را بدان نام کردند که سبب افزودن مال است، هر مالی که زکاة از آن بیرون کنند بیفزاید، شرح آن فیما بعد گفته شود ان شاء الله.

وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ بَعْضِيَّ مِنْ نَمَازِ يَادُ كَرْدٍ وَهَمَّ نَمَازِ خَوَاسْتِ، چنانکه جای دیگر گفت وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ قِيَامَ فَرَمُودٍ وَبَانَ جَمَلَةَ نَمَازِ خَوَاسْتِ. وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ سَجُودِ يَادُ كَرْدٍ وَ مَقْصُودِ هَمَّ نَمَازِ اسْتِ، وَ كُفْتَهُ انْدَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ حَثَّ اسْتِ بَرِ نَمَازِ جَمَاعَتِ، مِصْطَفَى عَ كُفْتِ «يَكُ نَمَازُ بِجَمَاعَتِ چنانست که بیست و پنج نماز به تنها» بروایتی بیست و هفت.

صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ «تَفْضُلُ صَلَاةِ الْجَمِيعِ عَلَى صَلَاةِ أَحَدِكُمْ بِخَمْسَةِ وَعَشْرِينَ جِزَاءً».

و روى «صلاة الجماعة تفضل صلاة الفذ بسبع و عشرين درجة» و روى «فضل صلاة الرجل في جماعته على صلوته في بيته و صلوته في سوقه خمس و عشرون درجة» و قال ع «ان اعظم الناس اجرا في الصلاة ابعدهم فابعدهم ممشى و الذى ينتظر الصلاة

حتى يصلِّيها مع الامام اعظم اجرا من الذي يصلِّيها ثم ينام»
 و قيل فى قوله وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ اى كونوا فى امة محمد و منهم. و قيل اقتدوا بآثار
 السلف فى الاحوال و تجنبوا سنن الانفراد، فان الشيطان مع الفذِّ و عن الاتنين ابعد.
 أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ مِىْكَوَيْدِ مَرْدَمَانَ رَا بَرَسْتِ كَفْتَنِ مِىْفَرْمَايِيدِ و خود دروغ مى گوييد؟
 بوفاً مِىْفَرْمَايِيدِ و خود عهد مى شكنييد؟ باقرار مِىْفَرْمَايِيدِ و خود انكار ميكنييد؟ بگواهى دادن
 مِىْفَرْمَايِيدِ و خود پنهان ميكنييد؟ بنماز كردن مِىْفَرْمَايِيدِ و زكاة دادن و خود نمى كنيد؟
 روى عن النبىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ انه قال «مررت ليلة اسرى بى على قوم تقرض
 شفاهم بمقاريض من نار، فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتك،
 يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ»
 و قال النبىِّ «يطلع قوما من اهل الجنة الى قوم من اهل النار، فيقولون لهم ما ادخلكم النار
 و انما ادخلنا الله فى الجنة بفضل تاديبكم و تعليمكم، و قالوا انا كنا نامر بالخير و لا
 نفعله».

مردى پيش ابن عباس شد گفت خواهم كه امر معروف كنم و نهى منكر بجای آرم. ابن
 عباس گفت اگر نترسى كه ترا فضيحت آيد بسه آيت از قرآن اين كار بكن: يَكِيْ اُتَأْمُرُونَ
 النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ دِيْكَرِ لِيْمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَآ تَفْعَلُوْنَ كَبِيْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَآ
 تَفْعَلُوْنَ سَدِيْكَرًا وَ مَا اُرِيْدُ اَنْ اُخَالِفِكُمْ اِلٰى مَا اَنْهَاكُمْ عَنْهُ. و قيل فى معنى الآيه اُ تبصرون
 من الخلق مثقال الذر و مقياس الحب و تسامحون لانفسكم امثال الرمال و الجبال و به قال
 النبىِّ ع «يبصر احدكم القذاة فى عين اخيه و يدع الجذع فى عينه»
 و فى معناه انشدوا:

و تبصر فى العين منى القذى و فى عينك الجذع لا تبصره
 وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ معنى آنست كه شما ديگران را مِىْفَرْمَايِيدِ كه دين محمد گيريد و بوى
 ايمان آريد و خود نميكنيد، پس از آنك در توريه نبوت محمد و تنزيل نامه او مى يابيد و
 ميخوانيد. أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ در نمى يابيد زشتى اين كار و ناهموارى كه ميكنيد؟ و ذلك ان
 اليهود كانت تقول لاقربائهم من المسلمين اثبتوا على ما كنتم عليه و هم لا يؤمنون فانزل
 الله هذه الآيه توبيخا لهم.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ مُجَاهِدٍ كَفْتِ اَيْن صبر بمعنی صوم است و خطاب با جهودان است، و ایشان در بند شره و ریاست بودند، ترسیدند که اگر بیان نعت مصطفی کنند آن ریاست و معیشت که ایشان را از سفله ایشان فایده میبود بریشان فائت شود، رب العالمین ایشان را بروزه و نماز فرمود. و روزه بدان فرمود تا شره برود، و نماز بدان فرمود تا کبر برود و خشوع آرد، و هر چند که نماز و روزه از فروع دین است نه از اصول اما بمذهب شافعی و جماعتی از ائمه دین کافران بفروع دین مخاطب اند، و این اصل را شرحی است بجای خویش گفته شود انشاء الله تعالی.

بعضی مفسران گفتند این خطاب با مسلمانان است، میگوید شما که مسلمانان اید و بهشت جاودانه و رضاء حق طلب میکنید اسْتَعِينُوا عَلٰی ذٰلِكَ بِالصَّبْرِ عَلٰی الطَّاعَةِ وَ الصَّبْرِ عَلٰی الْمَعْصِيَةِ، بر اداء طاعت شکبیا باشید و بر باز ایستادن از معصیت شکبیا، و خطاب شرع امر است بطاعت و نهی از معصیت، طاعت مخالف هوای نفس و معصیت موافق هوای نفس، پس در هر دو صبر می باید هم بر طاعت که خلاف نفس است و هم بر باز ایستادن از معصیت که نفس خواهنده آست، پس رب العالمین مسلمانان را علی العموم ازینجا بصبر و نماز فرمود گفت وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ مُصْطَفٰی رَا عَلٰی الْخُصُوصِ فَرَمُود، فِقَالَ تَعَالٰی وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ رُوٰی اَنْ اِبْنَ عَبَّاسٍ نَعٰی اِلَيْهِ بِنْتٌ لَّهُ وَ هُوَ فِی سَفَرٍ فَاسْتَرْجَع، ثُمَّ قَالَ عَوْرَةَ سَتَرَهَا اللّٰهُ، وَ مَوْنَةً، كَفَاَهَا اللّٰهُ، وَ اَجْرَ سَاقِهَا اللّٰهُ، ثُمَّ نَزَلَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ صَنَعْنَا مَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَ اِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اَيْن هاء کنایت نماز است خصها بالذکر لانها الاغلب و الافضل و الاعم. میگوید این نماز شعلی بزرگ است و کاری گران. اِلَّا عَلٰی الْخَاشِعِيْنَ اٰی الْخَاشِعِيْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ حَقًا، مگر بر ترسندگان و مؤمنان براستی و درستی. خشوع بیمی است با هشیاری و استکانت، خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق را تهذیب کند، و اطراف را ادب کند، و خشوع هم در علانیت است و هم در سرّ، در علانیت ایثار تحمل است و در سرّ تعظیم و شرم.

اَلَّذِيْنَ يَطُوْنُ ظَنًّا رَا دُو مَعْنٰی اَسْتِ هَم يَقِيْن وَ هَم شَك و، در قرآن جایها ظن است بمعنی یقین و ذلک فی قوله تعالی اِنِّيْ ظَنَنْتُ اَنِّيْ مُلَاقٍ حِسَابِيَّهِ وَ ظَنُّ دَاوُدَ اَنَّمَا فَتَنَاهُ اِنِّ ظَنَّا اَنْ

يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَظَنَ بِمَعْنَى شَكِّ أَنْتَ كَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ وَ
 عَرَبٌ كَمَا يَقِينُ رَاظِنٌ كَمَا يَقِينُ أَنْ يَكُونَ دَانِسٌ بِدَانِسَةٍ كَمَا أَنَّ
 شُودَ. مَعْنَى آيَةِ أَنْتَ كَمَا نَمَازُ بَارِيٍّ كَمَا أَنَّ كَسَّ كَمَا بَرَسْتَخِيزَ إِيْمَانَ نَدَارِدُ وَ
 بَدِيدَارُ اللَّهِ أَمِيدُ نَدَارِدُ وَ أَرَسِيدِنُ بَرِ اللَّهُ بِيْمَ نَبُوْدُ، أَمَا قَوْمِي كَمَا بَرَسْتَخِيزَ وَ ثَوَابُ وَ عِقَابُ
 وَ بَدِيدَارُ اللَّهِ إِيْمَانَ دَارِنْدُ طَاعَتُ وَ عِبَادَتُ بَرِيْشَانَ كَرَانَ نِيَايِدُ، كَمَا كُوشُ بِثَوَابِ أَنْ مِيْدَارِنْدُ
 وَ بَدِيدَارُ حَقِّ أَمِيدُ مِيْدَارِنْدُ وَ أَرَسِيدِنُ بَرِ اللَّهُ بِيْمَ مِيْيَاشِنْدُ، وَ بِحَقِيْقَتِ بَدَانَ كَمَا رُوْزُ
 رَسْتَخِيزَ أَنْ أَسْنَآيَ خَوَانِدَهُ بَرِ اللَّهُ رَسْدُ وَ أَنْ بِيْكَانَهُ رَانِدَهُ هَمُّ بَرِ اللَّهُ رَسْدُ، وَ بَهْرُ دُو
 حَدِيْثُ صَحِيْحٌ اسْتُ: أَمَا بِيْكَانَهُ رَا مِصْطَفَى عَ كَفْتُ بِرَوَايَتِ أَبُو هَرِيْرَةَ وَ بُو سَعِيْدِ
 يَأْتِي بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ مَالًا وَ وَلَدًا، وَ سَخَّرْتُ لَكَ الْإِنْعَامَ وَ
 الْخَيْلَ وَ الْإِبِلَ، وَ أَذْرَكَ تَرَأْسَ وَ تَرْبَعًا؟ قَالَ فَيَقُولُ بَلَى يَا رَبُّ قَالَ هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ مَلَاقِيٌّ؟
 فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ الْيَوْمَ إِنْ سَأَلْتُكَ كَمَا نَسِيتَنِي»

این خطاب هیبت است که الله تعالی با شقی بصفه هیبت سخن گوید و شقی کلام حق
 بهیبت شنود و حق را بصفه غضب ببیند، و یک دیدار حق بصفه غضب صعب تر است از
 هزار ساله عقوبت با تش دوزخ، نعوذ بالله من غضب الله و سخطه.
 اما بنده مؤمن الله را بصفه رضا ببیند، و سخن الله بلطف و رحمت شنود، ابن عمر گفت
 سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول «يدنو المؤمن من ربه عز و جل حتى
 يضع كفه عليه، فيقرره بذنوبه فيقول له أ تعرف كذا و كذا فيقول يا رب نعم فيعرفه ذنوبه.
 فيقول اني سترتها في الدنيا و انا اغفرها لك اليوم.»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ شَرَحَ إِيْن آيَةَ رَفْتِ. وَ اتَّقُوا يَوْمًا إِيْن هَمَجَنَانَسْتُ كَمَا كَفْتُ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا
 يَجْزِي وَالدَّ عَنُ وَكِدِهَ مِيْكَوِيْدُ بَتَرَسِيْدُ أَرِ عَذَابِ رُوْزِي كَمَا كَدِرُ پَسَرِ رَا بَسِنْدَه نَبُوْدُ وَ أُو رَا
 هِيْجَ چِيْزِ بَكَارِ نِيَايِدُ، وَ نَهَ پَسَرِ پَدَرِ رَا. جَايَ دِيْكَرِ كَفْتُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ نَهَ
 خَوَاسْتَهَ بَكَارِ آيِدُ أَنْ رُوْزُ وَ نَهَ پَسَرَانَ، وَ قَالَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَن مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا
 هُمْ يُنصَرُونَ وَ أَنْ حَالُ أَرِ دُو بِيْرُونَ نِيْسْتُ: يَا أَرِ أَنْ بَاشَدُ كَمَا هَرُ كَسِي بَكَارِ خَوِيْشِ
 دَرِمَانْدَه بُوْدُ وَ أَرِ فَرَعُ وَ هُوْلُ رَسْتَخِيزَ بَكْسِ نَبَرْدَارِدُ، چنانك گفت عز سبحانه لِكُلِّ أَمْرِي
 مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ يَا أَنْكَ خَوِيْشِ وَ پِيُونْدُ أَرِ يَكِدِيْكَرِ بَرِيْدَه شُونْدُ چنانك يَكِدِيْكَرِ رَا

وا ندانند و ذلك في قوله له تعالى فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ و قال تعالى تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ

و قالت عايشه يا رسول الله «هل تذكرون اهلاليكم يوم القيمة»؟ فقال آلا في ثلاثة مواضع فلا عند الصراط و الحوض و الميزان».

و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يوماً و هي عنده «يبعثون يوم القيمة عرأة حفاتا عزلاء» فقالت «و اسوء تاه للنساء من الرجال فقال رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «يا عائشة ان عن ذلك لشغلا»

وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ جهودان میگفتند. پدران ما پیغامبران بودند ایشان از بهر ما شفاعت کنند، رب العالمین ایشان را نومید کرد و گفت وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ. تقبل بناء قراءه مکی و بصری است میگوید هیچ تن را شفاعت شفيعی نپذیرد یعنی هیچکس از بهر کافران شفاعت نکند تا بپذیرند و گفته اند، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ معنی آنست که هیچ شفاعت نپذیرند مگر شفاعتی که بدستوری حق تعالی بود چنانک گفت مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ و مصطفی را مقام شفاعت است و او را دستوری داده اند، گفت

«ليس من نبيِّ آلا و قد اعطى دعوة مستجابة و اني اختبأت دعوتي شفاعة لامتي»

و قال «شفاعتي لاهل الكباير من امتي»

وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ اى فدية. و منه قوله تعالى وَ اِنْ تَعَدَّلْ كُلُّ عَدْلٍ اى و ان تفد كل فدية لا يؤخذ منها. و سئل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عن الصرف و العدل فقال «الصرف التوبة، و العدل الفدية»

معنى آيت آنست که هیچ تن را باز نفروشد که از آن بدلى ستانند يا فدایى پذیرند. وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ و ایشان را بر الله یاری ندهند، چنانک ایشان را شفيع نیست روز رستخیز ایشان را یاری دهنده نیست.

التوبة الثالثة

قوله تعالى يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اِشَارَتَسْتُ بِلُطْفٍ وَ كَرَمٍ حَقَّ وَابِنْدِگَانِ وَ مَهْرَبَانِي وَى بَرِيشَانِ، منت می نهد بریشان که منم خداوند کریم و سپاس دارنده و بر رهی بخشاینده و بهر

جفایی ببر پیش آینده، و رهی را با همه جرم و امدح خود خواننده، و شکر نعمت خود از وی در خواهند، اینست که بنی اسرائیل را گفت اذْکُرُوا نِعْمَتِيَ ای فرزندان اسرائیل شکر نعمت من بگزارید و حق نعمت من بر خود بشناسید، تا مستحق زیاده گردید و نیکنام و بهروز شوید، بسا فرقا که میان بنی اسرائیل است و میان این امت ایشان را گفت، اذْکُرُوا نِعْمَتِيَ و این امت را گفت فَادْکُرُونِي ایشان را گفت نعمت من فراموش نکنید، و این امت را گفت مرا فراموش نکنید، ایشان را نعمت داد و این امت را صحبت داد، ایشان را بشهود نعمت از خود باز داشت و اینان را بشرط محبت با خود بداشت. و لسان الحال یقول

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوی فی طلب المعاش
 پیر طریقت گفت الهی! کار آن دارد که با تو کاری دارد، یار آن دارد که چون تو یاری دارد، او که در دو جهان ترا دارد هرگز کی ترا بگذارد! عجب آنست که او که ترا دارد از همه زارتر میگذارد، او که نیافت بسبب نیافت می‌زارد، او که یافت باری چرا میگذارد، در بر آن را که چون تو یاری باشد گر ناله کند سیاه کاری باشد
 وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ نظیر این در قرآن فراوانست: اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، فَادْکُرُونِي اذْکُرْکُمْ بنده من دری بر گشای تا دری برگشایم، در انابت بر گشای تا در بشارت بر گشایم، وَ اَنَابُوا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰی. در انفاق بر گشای تا در خلف برگشایم، وَ مَا اَنفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخَلِّفُهُ، در مجاهدت بر گشای تا در هدایت برگشایم، وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، در استغفار بر گشای تا در مغفرت برگشایم، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهُ يَجِدِ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيْمًا

، در شکر بر گشای تا در زیادت نعمت برگشایم، وَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ بنده من بعهد من و از آی تا بعهد تو و از آیم.

وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ گفته‌اند که خدای را وابنده عهدهای فراوانست و در هر عهدی که بنده را در آن وفاء است از رب العالمین در مقابله آن وفاء است. اول آنست که بنده اظهار کلمه شهادت کند از رب العزّة در مقابله آن حقّ دما و اموال است، و ذلک فی قوله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «من قال لا اله الا الله فقد عصم مني ماله و دمه».
 و آخر آنست که بنده نظر خویش پاک دارد و خاطر خویش را پاس دارد، از رب العزّة

در مقابله آن این کرامت است که «اعدت لعبادی الصالحین ما لا عین رأَت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

و میان آن بدایت و این نهایت وسائط فراوانست، از آن عهدها که الله را با بندگانست از بنده کردار و گفتار و از الله ثواب بشمار. و منها ما قال بعضهم اوفوا بعهدی بحضور الباب، اوف بعهدکم بجزیل الثواب، اوفوا بعهدی بحفظ اسراری اوف بعهدکم بجمیل مباری، اوفوا بعهدی بحسن المجاهدة، اوف بعهدکم بدوام المشاهدة. اوفوا بعهدی بصدق المحبة، اوف بعهدکم بکمال القرية، اوفوا بعهدی فی دار محنتی علی بساط خدمتی بحفظ حرمتی، اوف بعهدکم فی دار نعمتی علی بساط قربتی بسرور وصلتی، اوفوا بعهدی الذی قبلتم یوم الميثاق، اوف بعهدکم الذی ضمنتم لکم یوم التلاق، اوفوا بعهدی بان تقولوا ابدأ ربی، اوف بعهدکم بان اقول لکم عبدی.

وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ همانست که گفت وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ رهبت و تقوی دو مقام است از مقامات ترسندگان، و در جمله ترسندگان راه دین بر شش قسم اند: تایبانان و عابدان و زاهدان و عالمان و عارفان و صدیقان تایبان را خوف است چنان که گفت یَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ و عابدان را و جل الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ و زاهدان را رهبت يَدْعُونَ رَغْبًا وَ رَهْبًا و عالمان را خشیت إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و عارفان را اشفاق إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ و صدیقان را هبیت وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. اما خوف ترس تایبان و مبتدیان است حصار ایمان و تریاق و سلاح مؤمن، هر کرا این ترس نیست او را ایمان نیست که ایمنی را روی نیست، و هر کرا هست بقدر آن ترس ایمانست. و وجل ترس زنده دلان است که ایشان را از غفلت رهایی دهد و راه اخلاص بریشان گشاده گرداند و امل کوتاه کند، و چنانک و جل از خوف مه است رهبت از وجل مه، این رهبت عیش مرد ببرد و او را از خلق ببرد، و در جهان از جهان جدا کند این چنین ترسند همه نفس خود غرامت بیند همه سخن خود شکایت بیند همه کرد خود جنایت بیند. گهی چون غرق شدگان فریاد خواهد، گهی چون نوحه گران دست بر سر زند، گهی چون بیماران آه کند: و ازین رهبت اشفاق پدید آید که ترس عارفان است. ترسی که نه پیش دعا حجاب گذارد نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوا، ترسی گذارنده کشنده که

تا نداء «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا» نشنود نیارآمد. این ترسنده را گهی سوزند و گاه نوازند، گهی خوانند و گاه کشند، نه از سوختن آه کند نه از کشتن بنالد.

کم تقتلوننا و کم نحبکم یا عجباً کم نحب من قتلا
از پس اشفاق هیبت است بیم صدیقان بیمی که از عیان خیزد و دیگر بیمها از خبر، چیزی در دل تابد چون برق، نه کالبد آن را تابد نه جان طاقت آن دارد که با وی بماند، و بیشتر این در وقت وجد و سماع افتد چنانک کلیم را افتاد بطور وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً و تا نگویی که این هیبت از تهدید افتد که این از اطلاع جبار افتد.

یک ذره اگر کشف شود عین عیان نه دل برهد نه جان نه کفر و ایمان
هذا هو المشار الیه بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «حجابه النور لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كل شيء ادرکه بصره».

وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ نگر تا حق و باطل در هم نیامیزی، راست و دروغ پسندیده و ناپسندیده در هم نکنی، نگویم باطل را مشتاس بیاید شناخت تا از آن پرهیزی و حق بیاید شناخت تا بر پی آن باشی مصطفی گفت: «اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اجتهائه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتهابه»

ارباب حقائق گفته‌اند در معنی وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حظ نفس و غذاء دل در هم میامیزد که با یکدیگر در نسازند، خداوند دل بحق حق مبسوط است و بنده نفس بحظ نفس مربوط است، پس بیکدیگر کی رسند؟ دنیا خسیس است و عقبی نفیس با یکدیگر چون بسازند؟

دوستی خالق سعادت ازلی و ابدی است و دوستی مخلوق وبال نقدی در یک دل چون بهم آیند؟ «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» خویشتن پرستی و خداپرستی یکدیگر را ضداند در یک نهاد چگونه مجتمع شوند؟

مهر خود و یار مهربانت نرسد این خواه گر آن که این و آنت نرسد
وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ فرمان آمد یا سید امت خویش را بگوی که در کارها صبر کنید تا برآمد رسید که «الصبر مفتاح الفرج» هر که صبر مردان ندارد تا گرد میدان مردان نگردد.

پای این مردان نداری جامه مردان مپوش برگ بیبرگی نداری لاف بیخویشی مزین

آن مهتر عالم زان پس که قدم در این میدان نهاد یک ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند، اگر یک ساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده وار نشین، یک بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عتاب فرو گذاشتند که: **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا**، یک بار قدم به بستاخی بر زمین نهاد گفتند او را **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا** چون کار بغایت رسید و از هر گوشه بلا بوی روی نهاد، نفسی بر آورد و گفت «ما اوذی نبی قطّ بمثل ما اوذیت» خطاب آمد از حضرت عزت که ای مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بار بلا بنالد، هر چه در خزائن غیب زهر اندوه بود همه را یک قدح گردانیدند و بر دست وی نهادند، وز آنجا که سرّ است پرده برداشتند که ای مهتر این زهرها بر مشاهده جمال ما نوش کن «**وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا**» و لسان الحال يقول.

و لو بید الحیب سقت سماً لکان السّم من یده یطیب
از دست از آتش بود ما را ز گل مفرش بود هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز است، و خاشعان اندر نماز ستودگان حق اند و گزیدگان از خلق. **قال الله عز و جل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** و خشوع اندر نماز هم از روی ظاهر است و هم از روی باطن: ظاهر آنست که جوارح خویش بشرط ادب داری و براست و چپ ننگری، اندر حال قیام چشم بموضع سجود داری، و در حال رکوع بر پشت پای، و در حال سجود بر سر بینی، و در حال تشهد در کنار خود. رسول خدا گفت باز نگریستن اندر نماز ابلیس را نصیب دادن است. **و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** «ان العبد اذا قام في الصلاة فانما هو بين عيني الرحمن عز و جل، فاذا التفت يقول الله عز و جل ابن آدم الي من تلتفت الي خير لك مني تلتفت؟ ابن آدم اقبل علي فانا خير لك ممن تلتفت اليه.»

و خشوع باطن ترسکاری دلست از ذکری و فکری یا از سکری و شکری. رسول خدا چون نماز کردی خشوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی همی شنیدند. چنانک در

خبرست و لجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء روزی بمردی برگذشت که اندر نماز بود و بدست با موی بازی میگرد، رسول گفت ع
«لو تواضعت قلبه لخشعت جوارحه، اگر این مرد را دل ترسکارستی دست وی بنعت خشوع استوارستی.

و در آثار بیارند که علی ع در بعضی از آن حربهای وی تیری بوی رسید چنانک پیکان اندر استخوان وی بماند جهد بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود، که ما وی را اندر ورد نماز چنان همی بینیم که گویی وی را از این جهان خبر نیست. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و بنوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد گفت درد من آسان تر است. گفتند چنین حالی بر تو رفت و ترا خبر نبود گفت اندر آن ساعت که من بمناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من میزند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نبود. و این بس عجیب نیست که تنزیل مجید خبر میدهد از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشان را بخواند و جایگاهی ساخت و ایشان را بترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی بدست راست و ترنجی بدست چپ داد، چنانک گفت جل و علا و آتت کُلَّ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ سِغِينًا چون آرام گرفتند، یوسف را آراسته آورد و او را گفت بریشان برگذر اخرجْ عَلَیْهِنَّ برون شو بریشان. چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتُهُ، همه دستها ببردند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بردن خود خبر نداشتند.

پس بحقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر ندارد عجب نباشد و غریب نبود.

النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ وَ رَهَانِيدِيمَ شَمَا رَا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ اَز كَسَانِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ مِي رَسَانِيدِنْد و مِي جَنبَانِيدِنْد شَمَا رَا سُوءَ الْعَذَابِ رِنَجِ عَذَابِ يَذْبَحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ مِي كَسْتِنْد سِرَانِ شَمَا وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ وَ زَنْدَه مِي كَدَاشْتِنْد زَنَانِ شَمَا وَ فِي ذَلِكُمْ دَر اَنچَه مِي بُوْد بِشَمَا بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ اَز مَوْنِي بُوْد اَز خَدَاوَنْد شَمَا عَظِيْمٌ اَز مَائِشِي بَزْرَگِ .
وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ بَا ز شَكَا فْتِيْمِ وَ آبِ دَرِيَا اَز هَمِ جَدَا كَرْدِيْمِ شَمَا رَا، فَانْجَيْنَاكُمْ تَا رَهَانِيدِيْمِ شَمَا رَا، وَ اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ بَابِ بَكَشْتِيْمِ كَسَانِ فِرْعَوْنَ رَا وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ پِيْشِ چَشْمِ شَمَا وَ شَمَا مِي نَگَرَسْتِيْدِ .

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى وَ سَاخْتِيْمِ وَ هَنْگَامِ نِهَادِيْمِ مُوسَى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً چَهْلِ شَبِ، ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ پَسِ اَن گَه شَمَا گُوَسَالَه بَخْدَائِي گَرَفْتِيْدِ، مِنْ بَعْدِهِ اَز پَسِ غَائِبِ شَدْنِ مُوسَى وَ اَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ وَ شَمَا دَر اَن بَر خُوِيْشْتِنِ سَتْمَكَا رَا نِ بُوْدِيْدِ .

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پَسِ اَن رَا فِرُو كَدَاشْتِيْمِ بَر شَمَا مِنْ بَعْدِ ذَلِكِ پَسِ اَن كِ گُوَسَالَه رَا بَخْدَائِي گَرَفْتِه بُوْدِيْدِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ تَا مَگَرِ اَز مَن سِيَا سِ دَارِيْدِ وَ اَزَادِي كَنِيْدِ
وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى وَ دَادِيْمِ مُوسَى رَا، الْكِتَابَ نَامَه وَ الْفُرْقَانَ وَ اَنچَه بَانَ حَقِّ اَز بَا طَلِ جَدَا شُوْد، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ تَا بِحَقِّ رَاهِ بِيْرِيْدِ وَ فِرَا صَوَابِ بِيْنِيْدِ .

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ مُوسَى كَفْتِ . قَوْمِ خُوِيْشِ رَا كِه گُوَسَالَه پَرَسْتِ شَدْنْد، يَا قَوْمِ اِنَّا كُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ اِي قَوْمِ شَمَا سَتْمِ كَرْدِيْدِ بَر خُوِيْشْتِنِ، بَاتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ بَخْدَائِي گَرَفْتِنِ شَمَا گُوَسَالَه رَا، فَتَوَبُوا اَكْنُونِ پَسِ بَا ز گَرْدِيْدِ اِلَى بَارِيْكُمْ بَا خَدَاوَنْدِ وَ اَفْرِيْدِگَا رِ خُوِيْشِ، فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ خُوِيْشْتِنِ رَا بَكَشِيْدِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اَن بَه اَسْتِ شَمَا رَا عِنْدَ بَارِيْكُمْ بِنَزِيْدِيْكِ اَفْرِيْدِگَا رِ شَمَا، فَتَابَ عَلَيْكُمْ چُونِ اَيْنِ كَرْدِيْدِ خَدَاوَنْدِ شَمَا رَا بَا زِ پَذِيْرَفْتِ، اِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيْمُ كِه اُو خَدَاوَنْدِ بَسْتِ بَا زِ پَذِيْرِنْدَه مَهْرِيَانِ

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى وَ كَفْتِيْدِ اِي مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ اَسْتَوَارِ نِدَارِيْمِ تَرَا وَ نَگَرُوِيْمِ، حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً تَا اللّهَ رَا بَه بِيْنِيْمِ اَشْكَارَا، فَآخَذْتَكُمْ الصَّاعِقَةَ پَسِ بَگَرَفْتِ شَمَا رَا زَلْزَلَه بِيَا نَگِ جَبْرِيْلِ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ چَشْمَهَاتَا نِ گَشَادَه نَگَرَا نِ اَز فِرْعَوْنِ .

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پَسِ اَن گَه بَرَا نَگِيْخْتِيْمِ وَ زَنْدَه كَرْدِيْمِ شَمَا رَا، مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ اَز پَسِ مَرْدِگِيِ شَمَا

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ آن را کردیم تا از من سپاس دارید و آزادی کنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ إِذْ ابْتَدَأَ سَخْنُ رَا و در گرفتن قصه را گفت و در قرآن فراوانست ازین اذ و بقول بعضی علما آن را حکمی نیست. میگوید شما را رها کردیم و پدران ایشان را رها نکرده بود و سپاس بر فرزندان نهاد که حصول فرزندان ببقاء پدران بود. مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ آلِ فِرْعَوْنَ گفت و فرعون در آن داخل یعنی شما را از فرعون و کسان وی رها کردیم و کسان وی قبطیان بودند که فرعون را کار میساختند و بنی اسرائیل را سخره می گرفتند. فرعون بقوت ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید و فرعون نامی است ملوک عمالقه را چنان که ملک روم را قیصر گویند و ملک پارس را کسری گویند همچنین ملک مصر را از عمالقه فرعون می گفتند.

و نام فرعون موسی، ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان بود، کنیت وی ابو العباس قبطی، و اقداح عباسی که مقامران دارند بوی باز خوانند. اما فرعون ابراهیم که بروزگار خلیل بود او را نمرود بن کنعان می گفتند نام وی سنان بود و کنیت وی ابو مالک.

يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ میگوید شما را می رنجانیدند و عذاب بد می رسانیدند دربار بر نهادن و کار فرمودن و مزد بندان. ابن اسحاق گفت هر فرقتی را از ایشان کاری پدید کرد قومی را بنا و عمارت، قومی را حراثت و زراعت، قومی چون بردگان در خدمت خود بداشت، و کسی که صنعتی ندانست و بشغلی مشغول نکرد جزیت بروی نهاد. گفته اند تفسیر سُوءِ الْعَذَابِ آنست که گفت يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ نود هزار کودکان ایشان بکشت، پسران خرد، و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از جهت بیت المقدس در مصر افتادی و جمله قبطیان و خانه های ایشان را بسوختی، و بنی اسرائیل را نسوختی، فرعون جاودان و کاهنان را بر خواند و قصه بگفت. ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود. پس فرعون بفرمود تا پسران ایشان را میکشند. یکی از جمله علماء گفت فرعون سخت نادان و احمق بود بآنچه فرمود از کشتن کودکان، از بهر آنک آنچه جاودان گفتند خواب یا راست بود یا دروغ اگر دروغ بود چرا قتل میکرد و خود میدانست که گفت ایشان دروغ است؟ و اگر راست بود در کشتن ایشان چه فایده

بود؟ که ملک وی ناچار در زوال بود.

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ كودکان را میکشت و پیران میرفتند، چند سال بر آمد بنی اسرائیل کم ماندند قبطیان با خود گفتند اگر ایشان را همچین می کشیم ایشان برسند و هیچ نمانند، و خدمتکاری فرعون جمله بما باز افتد اتفاق کردند که از این پس یک سال بکشیم و یک سال نه، و در آن سال که نمیکشتند هارون را زادند برادر موسی صلح و دیگر سال که میکشتند موسی را زادند و رب العزة او را از دشمن نگه داشت و این قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله.

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ پسران را میکشند و زنان را زنده می گذاشتند و کارهای صعب بایشان می فرمودند، و نیز حاجت مردان را میداشتند.

صد سال در دنیا درین بلیت و محنت بودند. رب العالمین میگوید وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ این است عظیم بلائی و فتنه که بشما بود از ایشان و اگر بالای نعمت نهی و این در لغت رواست معنی آنست که این است نعمتی عظیم که از من بر شما است که شما را ازین فتنه ها و بلیتتها برهانیدم.

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ این منتهی دیگرست و نعمتی دیگر که الله تعالی در یاد ایشان میدهد. وَ إِذْ فَرَقْنَا أَبْنَ عَبَّاسٍ گفت اوحی الله الی موسی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون الله تعالی بموسی وحی فرستاد که یا موسی این بندگان مرا بشب از مصر بیرون بر که دشمن بر پی شماست. موسی فرمود تا در خانه ها چراغ برافروختند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان بخانه ها ساکن نشستند.

موسی بفرمان خداوند عز و علا از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار مرد جنگی و بیست هزار بود که سن ایشان کم از شصت و بیش از بیست بود، چون بیرون آمدند راه نبردند متحیر فرو ماندند، تا ایشان را بقبر یوسف نشان دادند در جوف نیل، و صندوق مرمر که یوسف در آن نهاده بود بیرون بیاوردند تا با خود بشام برند، چنانک یوسف از برادران در خواسته بود، و آن نشان پیر زنی داد چنانک در خبر است، تا این نکردند راه بریشان گشاده نشد پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند ندا فرمود تا چون خروه بانک کند جمله قبطیان ساخته باشند تا از پی ایشان بروند.

و رب العزة تقدیر چنان کرد که آن شب هیچ خروه بیانک نیامد، تا بوقت اسفار. پس فرعون و قبطیان بیرون آمدند لشکری انبوه و جمعی عظیم. گفته‌اند که هزار هزار و هفتصد هزار بودند و از جمله هفتاد هزار اسب هام گون هام رنگ هم بالا بودند، و هامان در مقدمه ایشان، تا به موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند. پس لشکر موسی چون بکناره دریا رسیدند، در پیش دریا دیدند و از پس دشمنان، فریاد برآوردند که یا موسی اُذینا من قبل ان تأتینا و من بعد ما جئتنا، هذا البحر اما منا، و العدو خلفنا فما الحيلة؟ یا موسی پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنجه و شکسته و کوفته بودیم و پس از آمدن تو هم چنان، خود این رنج و عذاب ما روزی بسر نیاید و از ما باز نشود اینک دریا در پیش و دشمن از پس؟ موسی گفت «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» چه دانید، باشد که خداوند شما آن دارنده و پروراننده شما دشمن شما را هلاک گرداند، و شما را بجای ایشان بنشانند. چون دشمن نزدیکتر در رسید و ایشان هم چنان متحیر مانده گفتند یا موسی إنا لَمُدْرُكُونَ اینک ما را دریافتند. موسی گفت كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ چون درماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید، اللّٰه تعالی وحی فرستاد بموسی که أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ عَصَا در دریا زن. موسی عصا در دریا زد یک بار و فرمان نبرد، دیگر باره وحی آمد که یا موسی دریا را بکنیت بر خوان و عصا درو زن، موسی دیگر باره عصا بر دریا زد و گفت «انفلق یا ابا خالد باذن اللّٰه» فانفلق فکان کلّ فرق کالطود العظیم ابن اسحاق گفت پیشتر وحی رسید بدریا که فرمان موسی را منتظر باش و چون عصا بر تو زند شکافته شو، گفت دریا از هیبت خداوند بلرزید و تلاطم امواج در وی افتاد و پاره پاره خود را بر یکدیگر میزد، تا آن گه که موسی عصا بر وی زد، دوازده راه در آن بریده شد آشکارا، هر سبطی از اسباط بنی اسرائیل یک راه. پس اللّٰه تعالی باد را فرمود و آفتاب را تا بر قعر دریا تافت و خشک کرد. سعید جبیر گفت معویه از ابن عباس رض که در زمین چه جای است که آفتاب یک بار بر آن تافت و نتافت؟ جواب داد که آن راهها که در قعر بحر نهادند بنی اسرائیل را. پس چون موسی با لشکر خویش در دریا شد، قومی گفتند موسی را که این اصحابنا لا نراهم، قال سیروا فانهم علی طریق مثل طریقکم، قالوا لا نرضی حتی نراهم، فقال موسی اللهم اعنی علی اخلاقهم السیئة فإوحی اللّٰه الیه ان

قل بعصاک هكذا فاذا ضرب موسى عصاه على البحر فصار فيه كوى ينظر بعضهم الى بعض فساروا حتى خرجوا من البحر.

اینست که رب العالمین گفت و اِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ پس فرعون را و کسان وی را با آب بکشت.

چنانک گفت وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ گفته‌اند که چون فرعون بکناره دریا رسید و آن راهها بریده دید در قعر بحر، کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد فرو روید بر پی ایشان. گویند اسب فرعون از دریا باز رمید و در نمیشد تا جبرئیل فرود آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از پیش فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن در رفت، و جمله لشکر از پی وی در شدند، و میکائیل بآخر قوم بود ایشان را میراند تا جمله در دریا شدند پس بفرمان خداوند عزّ و جل دریا بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند. فرعون چون سلطان قهر خداوند دید و مذلت و خذلان خود، گفت «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» او را گفتند «الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» اکنون می‌گویی، و سرکشی کرده پیش ازین و از تباهکاران بودی! این سخن او را بدان گفتند که ایمان پس از آن آورد که بآس و بطش حق بدید. و رب العزة جایی دیگر میگوید فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسَنَا وَ قَالَ تَعَالَى يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ وَ مَيُكُونُوا آن روز، روز عاشوراء بود دهم ماه محرم و موسی و بنی اسرائیل آن روز روزه داشتند شکر نعمت را و دفع بلیت را. وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ قیل اخرجوا لهم بعد ذلك فنظروا اليهم فغرقوهم. پس از آنک غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد ایشان را بیرون او کند. و بنی اسرائیل در ایشان مینگریستند و پس از آن دریا هیچ غریق را نپذیرفت هر که را غرق کرد بر سر افکند.

وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى قِرَاءَةَ ابُو جَعْفَرٍ وَ بَصْرِيَانِ «وَعَدْنَا» بی الف است، وَاَعَدْنَا بِالْفِ قِرَاءَةَ باقی، و معنی هر دو یکسانست. میگوید وعده نهادیم و هنگام ساختیم موسی را بر کوه طور چهل روز تا شما را توریة بستاند، چهل روز مرادست اما چهل شب گفت از بهر آنک ابتداء ماه از شب در گیرند آن گه که ماه نو بینند. و گفته‌اند که اربعین لیلة بآن گفت که وی را درین چهل روز روزه وصال فرمودند، چنانک در شب افطار نکند و اگر اربعین

یوما گفתי روزه معروف از آن مفهوم شدی امساک روز و افطار شب، و الله تعالی وی را درین چهل صوم درین وصال فرمود و این لفظ بآن نزدیکتر است و بمعنی موجزتر، فان معناه وعدناک اربعین یوما لتصومها و لا تفطر فیها لیلا و نهارا، و هذا من جوامع الکلم الذی اختصر له صلی الله علیه و آله و سلم اختصارا. ابو بکر نقاش آورده است در شفاء الصدور که موسی ع بنی اسرائیل را گفته بود آن گه که در مصر بودند که اگر از اینجا بیرون شویم شما را کتابی آرم از نزدیک خداوند عز و جل، کتابی که دین شما بر شما روشن کند و ناکردنی و ناکردنی در آن پیدا گرداند. پس چون از مصر بیرون آمدند دریا را بازگذاشته و دشمن ایشان بآب کشته، موسی را گفتند ما آئینا بکتاب کما وعدتنا کتاب خداوند را که وعده دادی ما را نیاوردی؟ موسی گفت ازین پس تا چهل روز شما را کتاب آرم که خداوند عز و جل مرا این وعده نهاد. گویند ماه ذی القعدة بود و ده روز از ذی الحجة همانست که در سوره اعراف گفت وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ. موسی هارون را بجای خود نشانده و بر بنی اسرائیل گماشت و ذلک فی قوله اخلفنی فی قومی و اصلح موسی هارون را گفت خلیفه باش مرا و از پس من کارران در قوم من و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن، و قوم فراهم دار و راه تباه کان را پی مبر. موسی این بگفت و ایشان را چهل روز وعده داد و بمیعاد حق شتافت. بنی اسرائیل وعده خلاف کردند شبانروزی بدو روز می شمردند و پس از غیبت موسی به بیست شبانروز عاصی شدند، و گوساله سامری را بخدایی گرفتند.

اینست که رب العالمین گفت: ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وَ ذلک تنبیه علی ان کفرهم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم لیس با عجب من کفرهم و عبادتھم العجل فی زمن موسی ع. و عن عکرمة عن ابن عباس رض قال لما هجم فرعون علی البحر و هاب ان یقتحم فیه، تمثّل له جبرئیل علی فرس انشی، فعرف السامری جبرئیل، و کان السامری من قوم موسی من اهل باجر و انشأ من قوم کانوا یعبدون البقر، و هو ابن عم موسی و اسمه موسی بن ظفر. و انما عرف جبریل لان امه حیث خافت ان یدبح جعلته فی غار و اطبقت علیه و کان جبرئیل یاتیه فیغذوه باصابعه، یجد فی احدی اصابعه لبنا و فی الأخری عسلا و فی الأخری سمنا، فلم یزل یغذوه حتی نشأ فلما عاینه عرفه، فقبض قبضة

من اثر فرسه. و القی فی روع السّامری انک لا تلقیها علی شیء فتقول کن کذا و کذا الا کان، فلم تنزل القبضة معه حتی مضی موسی لوعده ربه، و کان مع بنی اسرائیل حلّی آل فرعون، قد تعوّرّوه بعله العرس، و کانهم تأثّموا منه، فاخرجوه و قذفوه فی حفرة لتنزل النّار فناکله، فلما جمعوه قال السامری لهارون و كانت القبضة فی یده یا نبیّ اللّٰه القی ما فی یدی؟ قال هارون نعم و ظن انه لبعض ما جاء به غیره من ذلك الحلّی فقذفه فیها و قال کن عجلا جسدا له خوار فصار عجلا جسدا له خوار ای صوت، قیل کان یخور و یمشی، فقال هذا الهکم و اله موسی، فعکفوا علی عبادته.

فذلك قوله ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ أصل الاتخاذ ابتداء عمل الشیء، قال اللّٰه تعالی وَتَتَّخِذُونَ مَصْنَعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ، و قد یشکر مدحا و یشکر ذمّا، فاذا کان مدحا کان بمعنی الاصفاء كقوله تعالی وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، و اذا کان ذمّا کان بمعنی التصییر كقوله. اتَّخَذْنَاَهُمْ سِخْرِيًّا.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ تَرَكَناكُمْ فلم نستأصلکم بس شما را عفو کردیم و در حال عقوبت نفرستادیم تا از شما فرا گذاشتیم. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ آن را کردیم تا مگر شکر کنید و نعمت عفو من بر خود بشناسید و سپاس گزاری کنید.

روی ان موسی ع قال یا رب کیف استطاع آدم ان یؤدّی شکر ما اجریت علیه من نعمک، خلقته بیدک و اسجدت له ملائکتک و اسکنته جنتک، فاوحی اللّٰه عز و جل الیه ان آدم علم ان ذلك منی و من عندی فلذلك شکره

و عن داود ع قال سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکرا، كما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة.»

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ موسی را نامه دادیم یعنی توریة وَ الْفُرْقَانَ فرقان آن معانی و علم و احکام است که در توریة بود که بآن میان حق و باطل جدایی پیدا شد. و گفته اند فرقان اینجا انفلاق البحر است و بر دشمنان نصرت. و روز بدر را از آن یوم الفرقان خواندند که مؤمنانرا بر کافران نصرت بود.

قطرب گفت فرقان اینجا قرآن است و در آیت ضمیری است محذوف یعنی آتینا موسی الكتاب و محمدا الفرقان. و گفته اند فرقان در همه قرآن بر سه وجه آید و معانی آن سه

قسم است: یکی بمعنی نصرت چنانکه درین آیت است بقول بعضی مفسران. نظیر این «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» یعنی یوم النصر فنصر الله موسی و اهلک فرعون جای دیگر گفت یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یعنی یوم النصر، فنصر الله فيه المسلمین و هزم الکافرین. وجه دوم فرقان آنست که بنده را از شبهه بیرون آرد تا در یقین وی بیفزاید و ذلك قوله فی الانفال إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا همانست که در سوره البقرة گفت وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ یعنی المخرج فی الدین من الشبهة و الضلالة. وجه سوم فرقان است بمعنی قرآن و ذلك فی قوله تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ، در آل عمران گفت وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ هر چند که این خطاب با ایشان است که در عهد مصطفی ع بوده مراد باین اسلاف ایشانند آنان که در عهد موسی ع بودند و اهتداء ایشان و راهبردن ایشان بحق در توریه بود. و روا باشد که گویی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ایشان را خواهد که در عهد رسول ما بودند، و اهتداء ایشان به توریه از راه توحید و اصول دین بودند از راه فروع، و در اصول توحید کتابهای حق یکسانند و خلق با آن مخاطب.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اِبْنِ جَرِيرٍ گفت موسی بزبان عبری موشی گویند و مو آب باشد و شا درخت یعنی او را بنزدیک آب و درخت یافتند آن گه که یافتند در سرای فرعون. و موسی از فرزندان لاوی بن یعقوب بود: موسی بن عمران بن یصیر بن ناهت بن لاوی بن یعقوب.

مفسران گفتند که پرستندگان گوساله پس از آن پشیمان شدند و بدانستند که از راه حق دور افتاده‌اند، و الیه الاشارة بقوله وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا آن گه که پشیمان شدند و بدانستند که حق گم کردند قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا كُنْتُمْ أَكْفَرًا ما بر شما نبخشاید و ما را نیامرزد ناچاره از زیان کارانیم.

و موسی ایشان را میگفت اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ شما بر خویشتن ستم کردید که عبادت گوساله کردید. گفتند یا موسی اکنون حیلت چیست؟ موسی گفت: فَتَوَبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ الباری الخالق و البریة المخلوقون یقال برأ الله الخلق و بیرأ منهم برأ میگوید که راه شما آنست که توبه کنید از معصیت، بطاعت بازگردید و از کرده پشیمان شوید، و از آفریدگار عذری بازخواهید.

گفتند یا موسی بجز عذر کار ما راست شود یا نه؟ موسی گفت نه که شما مرتد گشتید بدانک گوساله را معبود گرفتید و حکم مرتد قتل است: فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ معنی نه آنست که خود را بدست خویش بکشید بل که میگوید یکدیگر یکدیگر بکشید هذا کقوله تعالی وَا لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ای لا یقتل بعضکم بعضا، و کقوله ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ ای نظراء کم فی الدین. گفته اند ظلمتی و تاریکی دریشان پیچید چنانک یکدیگر را نمی دیدند و نمی شناختند و هر یکی را تیغی در دست نهادند و فرمان آمد که یکدیگر را بکشید. ابن عباس گفت موسی ایشان را گفت توبه شما آن گه بپذیرد که ایشان که عبادت گوساله نکرده اند شما را میکشند و شما صبر میکنید در پس زانو نشسته که هیچ باز نکوشید و ننگرید گفتند همه صبر کنیم چنانک فرمانست. پس هارون بیامد و با وی دوازده هزار مرد بود که گوساله پرستی نکرده بودند و منادی ندا کرد.

«الا ان هؤلاء اخوانکم قد اتوکم شاهری السیوف، فاتقوا الله و اصبروا فلعن الله رجلا حلّ حیاته او قام من مجلسه، او مدّ طرفه الیهم او اتقاهم بید او رجل، فبقولون آمین فیقتلون الی المساء. موسی که آن قتل فراوان دید بگریست و زاری در گرفت، «یا رب هلکت بنو اسرائیل» فرزندان یعقوب بسیار هلاک شدند، بقیتی بگذار. رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد و فرمان داد تا از قتل باز ایستادند و هفتاد هزار کشته بودند موسی دلتنگ شد بآن حال که برفت، رب العالمین وحی فرستاد به موسی که. «اما یرضیک انی ادخل القاتل و المقتول الجنة، فکان من قتل منهم شهیدا و من بقی منهم مکفرا عنه ذنوبه» الله تعالی موسی را خشنود کرد به آنک کشتگان را شهید کرد و باقی که زنده مانده بودند عفو کرد.

اینست که رب العزة گفت فَنَابَ عَلَیْكُمْ ای فعلتم ما امرتم به فَنَابَ عَلَیْكُمْ و تجاوز عنکم. إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ یعود الی العبد بالطفاه و بتیسیره التوبه له و برحمته المنجیه من عقوبته.

وَ إِذِ قُلْتُمْ یا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ مفسران گفته اند آن گه که موسی از طور باز آمد خشمناک شد بر قوم خویش به پرستیدن گوساله، و از خشم لوحها که در آن تورات نبشته بود بیو کند، و با برادر و با سامری سخن درشت گفت، آن گه گوساله را بسوخت و

بر روی آب به پراکند، و قصه چنانک رفت تا باخر، پس موسی بیارمید و خشم وی باز نشست. چنانک رب العالمین گفت وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ موسی آن لوحها برداشت و راهنمونی و بخشایش حق که در آن بود ایشان را بیان کرد و گفت من با الله سخن گفتم و از وی سخن شنیدم ایشان گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فیکلمنا چهارا و یشهد لک بتکلیمه ایاک استوار نداریم ترا که الله سخن گفت با تو، تا آن گه که الله را به بینیم تا گواهی دهد ترا بدانک می گویی موسی از ایشان بحق نالید گفت خداوندا تو خود داناتری که چه میگویند. رب العالمین گفت ادعهم الی الطور ایشان را بطور خواند، فاختار موسی منهم سبعین رجلا موسی هفتاد مرد را برگزید از ایشان و ایشان را روزه و طهارت و غسل فرمود و پاکی جامه، پس ایشان را بطور برد. گفتند یا موسی نرید ان نسمع کلام ربنا خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم. موسی گفت بر جای خود می باشید تا میغ در کوه گیرد و نداء حق شنوید آن گه نزدیک شوید و بسجود در افتید، پس موسی بکوه برآمد و حجابی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بینند، که موسی هر آن گه که با حق سخن گفتی نوری بر وی تافتی که هیچکس از آدمیان طاقت نداشتی که در وی نگرستی، چون خداوند عز و جل با موسی سخن در گرفت ایشان بسجود افتادند، و کلام حق بشنودند و امر و نهی بدانستند، و از حق شنیدند که گفت «انا الله ربکم لا اله الا انا الحی القيوم لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر، فاعبدونی و لا تعبدوا غیری» و یروی عن مقاتل انه قال فسمعوا من السحابة صوتا مثل صوت السنور پس چون موسی از مناجات فارغ شد و با نزدیک ایشان آمد، ایشان گفتند یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً تا خدای را عز و جل معاینه نه بینیم بتو ایمان نیاریم، در آن حال بگرفت ایشان را صاعقه، چنانک الله گفت: فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ گفته اند صاعقه درین آیت بانگ جبرئیل بود که بریشان زد بفرمان حق زلزله در زمین افتاد و ایشان از آن فزع جان بدادند. گفته اند اصل صاعقه بانگ صعب است و آواز سخت و باشد که با آن مرگ بود و باشد که آتش افتد از آن، و باشد که عذاب رسد از آن، و هر سه وجه در قرآن بیاید فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ. فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ این هر دو مرگ است. «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» این عذاب است و یُرْسِلُ

الصَّوَاعِقُ اَیْنَ آتَشِ اسْتِ وَ صَاعِقِهِ وَ صَاعِقَهُ مَتَقَارِبَانِد وَ فَرَقِ اَنَسْتِ كِه صَاعِقَهُ اَز هَوَا وَ سَوِی آسْمَانِ دَر آید وَ صَاعِقَهُ اَز اجسامِ زَمینِ بَدَر آید.

وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ مِیگوید شما در آن عذاب می نگرستید یعنی وقت نزوله قبیل الموت هذا كَقَوْلِهِ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْفَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ یعنی تنظرون الی اوائل الموت و ما يظهر منه این آیت دلیل است که آفریدگار جل جلاله دیدنی است و رد است بر معتزله که رؤیت را منکرند و وجه دلیل آنست که از موسی نکیری پیدا نشد بریشان بآن سؤال، و اگر مستحیل بودی بر موسی انکار آن واجب بودی، که بر پیغامبران واجب باشد که چون منکری به بینند آن را منکر شوند و از آن نهی کنند. اگر معتزلی گوید که صاعقه که رسید ایشان را بآن رسید که دیار خواستند و اگر حق بودی ایشان را صاعقه نرسیدی؟ جواب وی آنست که صاعقه نه بآن رسید ایشان را که دیدار خواستند، و مستحیل بود که موسی هم خواست و وی را صاعقه نرسید، بلکه اقتراح الآیات بعد الآیات کردند، و هر آن گه که آیتی از آیات نبوت بر پیغامبر پیدا شود و بنگرند و دیگر آیتی خواهند عذاب واجب شود. و گفته اند ایشان را صاعقه بآن رسید که رؤیت حق جل جلاله از مقدرات بشر بشمردند بآنچه گفتند اَرْنَا اللّٰهَ جَهْرَةً و اگر بجای آن سل اللّٰه ان یرینا گفتندی، بودی که ایشان را صاعقه نرسیدی و اللّٰه اعلم. و گفته اند درین آیت اثبات نبوت مصطفی است که بیان قصه پیشینیان و ذکر احوال گذشتگان از علوم اهل کتاب بود نه از علوم عرب، و ایشان میدانستند که مصطفی از عرب است، کتاب ایشان ناخوانده و ناآموخته، و آن گه از آنچه در کتاب ایشان بود خبر میداد و بیان میکرد تا بدانند که آن جز از وحی حق نیست، و نبوت وی جز صدق نیست.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ موسی چون آن قوم را دید، فزع زده و جان داده، گریستن در گرفت و زاری میکرد و میگفت ما ذا اقول لبني اسرائيل؟

اذا اتيتهم و قد اهلكت خيارهم لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ اِيَّايَ خداوند بنی اسرائیل را چه گویم و چون بر ایشان باز شوم، که بهینه ایشان را هلاک کردی! آن گه از سر ضجرت گفت لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ اِيَّايَ اگر خواستی تو ایشان را هلاک کردی هم در خانه هاشان بمیرانیدی و مرا نیز با ایشان بهم، تا کفن یافتندی و جای دفن، «أَتُهْلِكُنَا بِمَا

فَعَلَ السُّفْهَاءُ مِنَّا» می هلاک کنی ما را بآنچه نادانی چند کردند از ما یعنی عبادت گوساله پس رب العزة ایشان را یک یک زنده کرد و در یکدیگر می نگر بستند آن گه که زنده می شدند. مفسران گفتند مرگ عبرت بود نه مرگ فنا پس از مرگ دیگر باره مکلف بودند.

اللَّهُ تعالی منت نهاد بریشان و گفت ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس شما را برانگیختم و زنده کردم و با موسی سپردم تا زندگی و روزی که شما را مقدر است بتمامی بشما رسد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ این را از بهر آن کردم تا از من آزادی کنید و سپاس دارید. این آیت حجت است اهل حق را بر منکران بعث، و حجت است بر قومی فلاسفه که گفتند بعث و نشور ارواح راست نه اجساد و اعیان را، و معلوم است که رب العالمین اینان را که بعث کرد اجساد و اعیان ایشان کرد و امثال این فراوانست در قرآن که حجت است بریشان. عزیز را گفت فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قوم حزقیل را گفت مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ اصحاب کهف را گفت بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ وجه الاستدلال بعهده الآیات ظاهر لمن تدبره و تأمل فيه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ كَرِيمٍ است و مهربان، لطیف است و نگاهبان، خداوند جهان و جهانیان، فریاد رس نومیدان، ذخیره منقطعان، چاره بیچارگان، نوازنده رنجوران، رهاننده بندوران، در نگر بحال پیغمبران و رسولان که هر یکی را ازیشان رنجی دیگر بود و اندوهی دیگر، منت نهاد بریشان و جهانیان را گفت باز برنده اندوهان و رهاننده ایشان منم. آنک نوح پیغمبر در دست قوم خویش گرفتار شده و درمانده، و شخص عزیز وی نشانه زخم ایشان شده. رب العالمین گفت وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ آخر او را از دست ایشان رهانیدیم، و اندوهان وی را پایان پدید کردیم. و در حق لوط پیغامبر گفت وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ. و در حق ایوب پیغامبر گفت فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ در حق یونس گفت وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ او را از غم برهانیدیم و از ظلمتها بیرون آوردیم و درد وی را مرهم پدید کردیم. در حق موسی و بنی اسرائیل همین میگوید، و منت می نهد وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ در عذاب و رنج فرعون بودند کارهای دشوار و بار گران بریشان می نهاد و فرزندان ایشان را میکشت، آخر آن محنت

ایشان را پایان پدید کردیم، و آن رنج ازیشان برداشتیم، و آن غم و آن هم از دل ایشان برگرفتیم.

تبارک الله سبحانه ما كل هم هو بالسرمد

آخر بسوی سعادت آید را هم بیرون جهد از محاق روزی ما هم
وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ الْآيَةَ بَيَانِ ثَمَره سفر موسی است. موسی را دو سفر بود: یکی سفر
طرب دیگر سفر هرب. بیان سفر طرب آنست که گفت وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا بَيْنَ سَفَرِ
مَنَاجَاتِ حَقِّ يَافِتٍ وَ قَرِيبِ خَدَاوَنَدِ جَل جَلَالِه. و سفر هرب آنست که گفت وَ أَوْحَيْنَا إِلَى
مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي بَيْنَ سَفَرِ هَلَاقِ دَشْمَنِ وَ رَسْتِگَارِي اَزِيشَانِ يَافِتٍ، چنانک گفت وَ
إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَانْجَيْنَاكُمْ وَ چنانک موسی را دو سفر بود نیز مصطفی را دو سفر بود
یکی سفر ناز دیگر نیاز: سفر نیاز از مکه بود تا مدینه بود از دست کفار و کید اشرار، و
سفر ناز از خانه ام هانی بود تا بمسجد اقصی، و از مسجد اقصی تا بآسمان دنیا، و از
آسمان دنیا تا بسدره منتهی از سدره منتهی تا بقاب قوسین او ادنی. فرقت میان سفر
کلیم و سفر حبیب، کلیم بطور رفت تا وی را گفتید وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا حَبِيبٍ بِحَضْرَتِ رَفْتِ تَا
از بهر وی گفت دَنَا فَتَدَلَّى اَزِ قَرَّبْنَاهُ تَا دَنَا رَاهِ دَوْرَسْتِ وَ او که این بصر ندارد معذور است.
وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً مُوسَى اَزِ مِیَانِ اَمْتِ خَوِیْشِ چهل روز بیرون شد، امت وی
گوساله پرست شدند و اینک امت محمد پانصد و اند سال گذشت تا مصطفی ع از میان
ایشان بیرون شده، و دین و شریعت او هر روزه تازه تر، و مومنان بر راه راست و سنت او
هر روز پاینده تر، بنگر پس از پانصد سال رکن دولت شرع او عامر، عود ناضر، شاخ
مثمر، شرف مستعلی، حکم مستولی. نیست این مگر عز سماوی و فر خدایی، و لطف ازلی
و مهر سرمدی، در هر دل از سنت وی چراغی و در هر جان از مهر وی داغی بر هر زبان
از ذکر وی نوایی، در هر سر از عشق وی لوائی، من اشد امتی لی حبا ناس یکنونون بعدی
یوَدَّ اَحْدَهْمِ بَاهِلِه وَ مَالِه نِه اَزِ كَزَافِ مِصْطَفَى اِيشَانِ رَا بَرَادَرَانِ خَوَانَدِ، وَ خُودِ رَا اَزِيشَانِ
شمرد، و ایشان را از خود، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «این اخوانی الذین انا منهم و
هم منی، ادخل الجنة و يدخلون معی»

لطيفة اخرى يتعلق بهذه الآية موسى ع که بميعاد حق پیوست و آن سفر در پیش درگرفت

هارون را خلیفه خود ساخت و امت را بوی سپرد، گفت اَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي لَا جرم در فتنه افتادند، و سامری ایشان را از راه حق برگردانید. و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بآخر عهد که طلعت مبارک وی را مرکب مرگ فرستادند، و الهیت بنعت عزت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود. و در کنف احدیت گرفت، بلال مؤذن در سر بوی بگفت

«هَلَّا اسْتَخَلَفْتَ عَلَيْنَا؟» قال «اللَّهُ خَلِيفَتِي فِيكُمْ»

امت خود باحدیت سپرد، احدیت ایشان را در قیاب حفظ بداشت، لا جرم اگر متمردان عالم و شیاطین الانس و الجن گرد آیند. تا یک بنده مؤمن را از راه حق برگرداند نتوانند و از آن درمانند و عاجز آیند.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ اگر ایشان را قدری و خطری بودی آن چنان جرم عظیم را بدین آسانی و زودی عفو نیامدی. سرعة العفو علی عظیم الجرم يدل علی حقارة قدر المعفو عنه با نزدیکیان و عظیم قدران مضایقه بیش رود. زنان رسول را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید

«من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين»

این نه از مذلت و اهانت ایشان بود بلکه این از تعزز و کرامت ایشان بود. بنی اسرائیل را چنان گفت، که بی قدر و بی خطر بودند و این امت را گفت و من يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فهذا العظم قدر هم و ذلك لقلّة خطرهم.

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ مُوسَوِيان را فرقان بظاهر داد و محمدیان را فرقان در باطن نهاد، فزون از ظاهر و فرقان باطن نور دل دوستانست که حق از باطل بدان نور جدا کنند، و الیه الاشارة بقوله تعالى إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ زینجا بود که مصطفی ع و ابصه را گفت «استفت قلبک» و گفت «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» و کسی را که این فرقان در باطن وی پدید آید شرب و همت او از غبار اغیار پاک گردانند، مذهب ارادت او از خاشاک رسوم صیانت کنند، ببساط روزگار او را از کدورات بشریت فشانده دارند، دیده وقت او از دست حدثان نگه دارند تا آنچه دیگران را خبر است او را عیان گردد، آنچه علم الیقین است عین الیقین شود، که در مملکت حادثه در وجود نیاید که نه دل وی را از آن خبر دهند. مصطفی ع را پرسیدند که این را نشانی هست؟ فقال اذا

دخل النور القلب انشرح الصدر نشانش آنست که سینه گشاده شود بنور الهی، چون سینه گشاده شود همت عالی گردد، غمگین آسوده شود، پراکندگی بجمع بدل گردد، بساط بقا بگسترده، فرش فنا در نوردد، زاویه غمان را در ببندد، باغ وصال را در بگشاید، بزبان حال از سر ناز و دلال گوید:

در کوی امید منزلی دارم خوش در قصه عشق مشکلی دارم خوش
تفصیل دلم چه یرسی ای جان جهان در جمله همی دان که دلی دارم خوش
وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ موسى گفت قوم
خویش را نگر تا باین عبادت گوساله که شما کردید گمان نبرید که جلال صمدیت را از
آن زیبایی است، یا پادشاهی و خداوندی وی را نقصانی است. بل که زیان کاری و بد
روزی شمار است، اگر بد افتادی هست شما راست که از چنو خداوندی باز ماندید. و رنه
او چون شما بندگان فراوان دارد. سهل عبد الله گفت الله با موسی سخن گفت بر کوه طور
و از عزت کلام بار خدا آن کوه چون عقیق شد. موسی را نظر با خود آمد که چون من
کیست؟ که خدای جهان و جهانیان با من سخن میگوید بی واسطه، و قدم گاه من عقیق
گشته! الله تعالی از وی در نگذاشت گفت یا موسی یکی براست و چپ خویش نگاه کن
تا چه بینی. موسی باز نگریست هزار کوه دید از عقیق بر مثال کوه طور، بر هر کوهی
مردی بصورت موسی چون او گلیمی پوشیده، و کلاهی بر سر و عصائی در دست، و با
خداوند عالم سخن میگوید. زبان حال موسی گوید.

پنداشتمت که تو مرا یک تنه کی دانستم که آشنای همه
درویشی را دیدند که با خدای رازی داشت، و میگفت اللهم ارض بی محباً فان لم ترض
بی محباً فارض بی عبدا، فان لم ترض بی عبدا فارض بی کلبا» گفت خداوندا مرا
بدوستی به پسند، اگر اهل دوستی نیم به بندگیم به پسند، و اهل بندگی نیم بسگیم بیسند
تا سگ درگاه تو باشم.

گرمی ندهی بصدر حشمت بارم باری چو سگان برون در میدارم
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت
است که نفس خود را بشمشیر مجاهدت سر بر گیرند تا بمارسند وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا

لَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. و نگر تا نگویی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسان تراست از آن قتل که در بنی اسرائیل رفت. که آن قتل ایشان خود یک بار بود، و از آن پس همه آسانی و آرام بود، و این جوانمردان را هر ساعتی و لحظه قتلی است.

لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الاحیاء
و عجب آنست که هر چند آسیب دهره بلا بیش بینند ایشان هر روز عاشق تراند، و بر فتنه خویش چون پروانه شمع هر روز فتنه تراند.

نور دلی ار چه جفت نارم داری تاج سری ار چه خاکسارم داری
چون دیده عزیزی ار چه خوارم شادم بتو گرچه سوگوارم داری
داری

چنانستی که هر ساعت بجان این عزیزان از درگاه عزت برید حضرت نعت الهام پیغام می آرد که ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر دوستی خطر است و باطن راز. من احبّنی قتلته و من قتلته فانادیته.

گر کشته دست را دیت دینار است مر کشته عشق را دیت دیدار است
وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً مَّا كُنَّا لَكَ بِشَاكِرِينَ
رؤیت ذی الجلال چون نه نعمت هیبت و شرط مراقبت رود ترک حرمت بود، و ترک حرمت موجب صاعقه باشد لا محاله، از آن بگرفت ایشان را صاعقه که بزبان جهل و ترک حرمت دیدار خواستند. و موسی هر چند بزبان هیبت و نعت حرمت بر دوام مراقبت دیدار خواست اما بتصریح خواست نه بتعریض، لا جرم جوابش بتصریح دادند که: لَنْ تَرَانِي وَ بَعْدَ دَرْجَاتٍ لَّكَ مِنْهُنَّ مُدَوِّنَاتٍ
چنانک مصطفی ع تقاضای رؤیت کرد بر سبیل تعریض، و شمّه از آرزوی دل خویش باز نمود باشارت جبرئیل را دید و گفت هل رأیت ربک؟ جبریل چون این سخن بشنید از هیبت و عزّت آن معنی بر خود بگذاخت، پس، چون بحضرت عزّت باز رفت، الله گفت یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما در نیافتی، بآنچه گفت وی را تقاضای دیدار بود که میکرد، یا جبریل رو و او را بیار که ما نیز بوی مشتاقیم «و انی الی لقاءهم لاشدّ شوقا»

النوبة الاولى

قول تعالی: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سایه کردیم بر شما میغ و أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ فَرُو فرستادیم بر شما از میغ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى ترنجبین و مرغ سلوی: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ میخورید از پاکیزهها و خوشبویها از آنچه شما را روزی کردیم بی رنج بردن و بی جستن و ما ظَلَمُونَا و ستم نه بر ما کردند وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ لکن ستم بر خویشان کردند.

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا و گفتیم ایشان را که در روید هذه الْقَرْيَةَ درین شهر بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا میخورید از آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید رَغَدًا آسان و فراخ، وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و چون در روید پشت خم داده در روید، وَ قُولُوا حِطَّةً و می گوئید حِطَّةً حِطَّةً فَرُو نه از ما گناهان نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ تا بیامرزیم شما را گناهان شما وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و ما نیکو کاران را به نیکویی بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که ایشان را فرمودیم قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بسخنی جز زانک ایشان را گفتند فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَرُو فرستادیم بر ایشان که بر خود ستم کردند رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بآنچه از فرمان بیرون شدند.

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ موسی آب خواست قوم خویش را در تیه فَقُلْنَا كَفَيْتُمْ او را اَضْرَبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ عصای خود بر سنک زن فَاَنْفَجَرْتَ مِنْهُ پس از آن بیرون گشاد اِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه، قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ مردمان همه میدانستند هر سبطی آبشخور ایشان کُلُوا وَ اشْرَبُوا ایشان را گفتند میخورید و می آشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از آنچه روزی داد الله شما را بی رنج و بی جستن، وَ لَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ و بگزارف و تباهکاری و خود کامی در زمین مروید.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسَى موسى را گفتید لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ واحدٍ شَكِيْبِيّی نمیتوانیم کرد بر یک طعام، فَاذْعُ لَنَا رَبِّكَ خداوند خود را خوان و از وی خواه يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آرد ما را مِمَّا تَنْبِتُ الْاَرْضُ از آنچه زمین رویاند از خود مِنْ بَقْلِهَا از تره آن وَ قَتَائِهَا و خیار آن وَ فُومِهَا و گندم آن وَ عَدَسِهَا و دانهها و پیاز آن، قَالَ كَفْتُ اُسْتَبْدِلُونَ می بدل جوئید الَّذِي هُوَ اَذْيٌ آنچه بدتر است بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ از آن چیزی که بهست، اَهْبَطُوا مِصْرًا از آن تیه و بیابان فروشید در شهر فَإِنَّ لَكُمْ ما سَأَلْتُمْ که شما را دهند آنچه میخواهید وَ

ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ و بریشان زدند خواری در دل‌های خلق و سستی در چشمها و الْمَسْكَنَةُ و فرومایگی و فروتنی و بَأْوُ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ و خویشتن بخشم خدا آوردند و بخشم خدا باز گشتند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ آن بدان بود که آیات و سخنان خداوند خویش کافر می‌شدند، وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بَعْضَ الْحَقِّ و میکشیدند پیغامبران خود را بجور و دلیری نه بحق، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا این آن بود که سر کشیدند از پذیرفتن حق و كَانُوا يَعْتَدُونَ و اندازه می‌درگذشتند.

التوبة الثانية

قوله: وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ سَدَى و جماعت مفسران گفتند پس از آنک رب العالمین آن قوم را پایان طور زنده گردانید، و توبه ایشان که گوساله پرستیدند قبول کرد، ایشان را فرمود که بزمین مقدسه روید. و ذلك في قوله تعالى ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ. و زمین قدس و فلسطین و اریحاست.

گویند اریحا ولایتی است که در آن هزار پاره دیه است، و در هر دهی هزار پستان، ایشان بفرمان حق آمدند تا بنهر الاردن نزدیک اریحا. موسی دوازده مرد ازیشان برگزید از هر سبطی مردی، و ایشان را باریحا فرستاد تا از آنجا میوه آرند و استعمال احوال جباران کنند. و جباران بقیایه قوم عاد بودند ساکنان زمین قدس، آن دوازده مرد آمدند، و عوج از جباران عمالقه بود بایشان فراز رسید و همه را زیر کش برگرفت با هر چه داشتند، و بنزدیک پادشاه ایشان برد گفت ای ملک عجب نیست این که چنین قومی ضعیفان بجنگ ما آمدند! فرمای تا ایشان را همه را در زیر پای آرم و خرد کنم! ملک بفرمود که همچنین کن. اما زن وی گفت کشتن ایشان را روا نیست، باز فرست ایشان را به قوم خویش، تا ایشان را از ما خبر دهند و باز گویند آنچه می‌بینند که ایشان خود از ما بهراسند و با ما نکاوند. پس ایشان را رها کردند تا با قوم خویش آمدند و آنچه دیدند باز گفتند. پس قوم موسی گفتند یا موسی إِنْ لَمْ نَدْخُلْهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنْ هَاهُنَا قَاعِدُونَ یا موسی مادر آن زمین نرویم هرگز تا آن جباران در آن زمین‌اند، تو رو با خداوند خویشتن و کشتن کنید که ما اینجا نشستگانیم.

در خبر است که قومی از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله لا نقول كما قالت بنو اسرائيل فاذهب انت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون و لكن اذهب انت و ربك فقاتلا انا معكم مقاتلون فشتان ما هما. پس موسی بر ایشان خشم گرفت و ضجر شد از سر ضجرت بریشان دعاء بد کرد. رب العالمین ان زمین بریشان حرام ساخت و گفت حرام کردم بر آن زمین که ایشان را بیرون گذارد تا چهل سال، و ذلك فی قوله تعالی فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ مفسران گفتند آن زمین میان فلسطین و ایله است، دوازده فرسنگ طول آن و شش فرسنگ عرض آن، رب العالمین ایشان را در آن تیه من و سلوی فرستاد وز ابر سایه ساخت. اینست که میگوید عز جلاله: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ چون آفتاب بر آمدی بروز تابستان، الله تعالی میغ فرستادی بر سر ایشان بسایه و انی، میغی نم دار خنک تا آن گه که آفتاب فرو شدی.

میگویند همان میغ بود که روز بدر فرشتگان از آن بزیر آمدند نصرت مصطفی را و تقویت لشکر اسلام را. پس چون ایشان را در آن آفتاب گرم سایه حاصل شد گفتند: یا موسی هذا الظل قد حصل فاین الطعام؟ سایه نیکوست و جای خنک اما طعام از کجا آریم درین بیابان؟ فانزل الله عليهم المن، خدای عز و جل بریشان من فرو فرستاد از میغ. مجاهد گفت این من مانند صمغ بود که بر درختان افتادی، رنگ رنگ صمغ بود و طعم طعم شهید. سدی گفت عسل بود که بوقت سحر بر درختان افتادی شعبی گفت این عسل که می بینی جزویست از هفتاد جزو از آن من. و ضحاک گفت ترنجبین است. قتاده گفت از وقت صبح تا بر آمدن آفتاب آن من ایشان را بیفتادی مانند برف. وهب گفت نان حواری است. زجاج گفت علی الجملة طعامی بود ایشان را بی رنج و بی کد. من بدان خواند که الله بریشان منت نهاد بدان. و عن ابی هريرة اوله العجوة من الجنة و فيها شفاء من السم و الکماة و قال النبی «الکماة من المن و ماءها شفاء للعين، یعنی سبیلها سبیل المن الذی کان یسقط علی بنی اسرائیل لانه لم یکن علی احد مؤنة فی سقی و لا بدر»

گویند هر شخصی را هر شب یک صاع می بود. پس گفتند: یا موسی قتلنا هذا بحلاوته، فاطعمنا اللحم فانزل الله عليهم السلوی گوشت خواستند الله تعالی ایشان را کرجفو فرستاد. مقاتل گفت ابری بر آمدی و از آن ابر مرغهای سرخ باریدن گرفتی چندانک

ایشان را کفایت بودی، قتاده گفت باد جنوب آوردی آن مرغ سلوی، و روز آدینه دو روزه را می‌برگرفتند که روز شنبه نیامدی که ایشان را روز شنبه عبادت بود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ای قلنا لهم کلو، ما ایشان را گفتیم می‌خورید از پاکها و خوشها که شما را روزی کردیم بی رنج و بی جستن در دنیا و بی تبعات در عقبی، و از آن هیچ ادخار نکنید و فردا را هیچ چیز بر میگیرید، ایشان فرمان نبردند و فردا را بر گرفتند، تا آن بر گرفته ایشان تباه شد و خورنده در آن افتاد. مصطفی (ع) گفت لو لا بنو اسرائیل لم یخنز الطعام و لم یخبث اللحم، و لو لا حواء لم تخن انثی زوجها».

و ما ظَلَمُونَا ای نحن اعز من ان نظلم، و اعدل من ان نظلم. ما از آن عزیزتریم که بر ما ستم کنند و از آن عادلتریم که خود ستم کنیم. وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ نه بر ما ستم کردند بآنک فرمان نبردند و ادخار کردند بل که بر خود ستم کردند که از آن روزی بی رنج و هنی بازماندند.

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كَفْتُمُوهَا وَ كَانُوا كَافِرِينَ. بقره ۱۷۵
و إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كَفْتُمُوهَا وَ كَانُوا كَافِرِينَ. بقره ۱۷۵
مجاهد و قتاده و ربیع و سدی، اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که اریحا بود. فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا و فراخ میخورید و باسانی هر جا که خواهید عیش خوش میکنید که شما را در آن حساب و تبعات نیست. و این آن گه بود که از تیه بیرون آمدند فرمود ایشان را تا در شهر روند پشت خم داده، چنانک گفت: ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا یعنی رکعا و که در روید پشت خم داده در روید و گوئید حِطَّةٌ ابن عباس گفت: هو احد ابواب بیت المقدس یدعی باب الحِطَّة، و کان له سبعة ابواب «ایشان را گفتند از باب حِطَّة در روید. وَ قُولُوا حِطَّةٌ یعنی حطّ عنا ذنوبنا فرو نه از ما گناهان ما، رب العالمین ایشان را استغفار فرمود و توبه از گناهان تلقین کرد، گفت از گناهان توبه کنید و از ما آمرزش خواهید نَغْفِرُ لَكُمْ».

نافع «یغفر لکم» بیاء مضمومه خواند، و ابن عامر «تغفر» بتاء مضمومه خواند. باقی بنون خوانند. میگوید شما آمرزش خواهید تا ما گناهان شما بیامرزیم و نافرمانیها در گذاریم. و قال بعضهم فی قوله تعالی وَ قُولُوا حِطَّةٌ ای نحن نزول تحت امرک و قضائک، منحطین لا امرک، خاضعین غیر متکبرین.

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ وَ هَر كَه دَر نِيكَوَكَارِي بِيْفَزَايِدُ وَي رَا دَر نِيكَوِي بِيْفَزَايِم، وَ هَر كَه دَر صَدَق نِيَت وَ تَعْظِيمِ فَرْمَانِ بِيْفَزَايِدُ وَيْرَا دَر نِيكَوِي پَادَاش وَ دَر بَزْرُگِي نَوَاخْتِ بِيْفَزَايِم.

فَبَدَلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا تَبْدِيلُ وَ تَغْيِيرُ مَتَقَارِبَانْدَ اَمَا تَغْيِيرُ جَايِي اسْتِعْمَالِ كُنْنِدُ بَرِ غَالِبِ اَحْوَالِ كَه صِفَاتِ چِيْزِي بَگَرْدَدُ وَ اَصْلُ آن چِيْزِ بَرِ جَايِ بُوْد، چِنَانِ كَه آَبِ سَرْدِ هَمِ بَرِ جَايِ گَرْمِ شُوْد. وَ تَبْدِيلُ بِيْشْتَرِ آنْجَا اسْتِعْمَالِ كُنْنِدُ كَه چِيْزِي از جَايِي بَرِگِيْرِنْدُ وَ آن رَا بَدَلِ نَهْنِد، وَ زَاهِدَانِ رَا كَه اِبْدَالِ گُوِيْنْدُ از آنْسْتِ كَه قَوْمِي مِيْرُوْنْدُ از دُنْيَا وَ دِيْگَرَانِ بَجَايِ اِيْشَانِ مِيْ نَشِيْنِنْد. وَ گَفْتَهْ اَنْدَ از آنْسْتِ كَه اَحْوَالِ بِيْهِيْمِي باَحْوَالِ مَلِكِي بَدَلِ مِيْ كُنْنِنْد. فَبَدَلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ مِيْگُوِيْدُ آن سَتْمَكَارَانِ بَرِ خُوِيْشْتَنِ آن سَخْنِ كَه اِيْشَانِ رَا فَرْمُوْدِيْمِ بَدَلِ كَرْدَنْدُ نَهْ آن گَفْتَنْدُ كَه فَرْمُوْدِيْمِ بَجَايِ حَطَّةِ حَنْطَةَ گَفْتَنْدُ قَتِيْبِي گَفْتِ حَطًّا سَمَقَاتًا گَفْتَنْدُ بَرِ طَرِيْقِ اسْتِهْزَاءِ، وَ اِيْنِ كَلِمَهْ بَرِ لَغْتِ اِيْشَانِ حَنْطَهْ حَمْرَاءُ بَاشُد.

وَ رَوَايْتِ اسْتِ از مِصْطَفِي عِ دَر تَفْسِيْرِ اِيْنِ آيْتِ كَه

ادخلوا الباب الذي امروا ان يدخلوا فيه سجدا على استاهم وقالوا حنطة في شعيرة.

قال الله عز وجل: فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ چُونِ اِيْنِ كَلِمَهْ بَگَرْدَانِيْدَنْدُ وَ نَاْفَرْمَانِي كَرْدَنْدُ عَذَابِي از آسْمَانِ بِيْاْمَدُ وَ دَرِيشَانِ اَفْتَادُ، وَ هَفْتَادِ هَزَارِ اَزِيشَانِ هَلَاكِ شُدْنِد.

وَ گَفْتَهْ اَنْدَ كَه طَاعُوْنِ بَگَرْفْتِ اِيْشَانِ رَا، يِعْنِي مَرْگِ سَاعَتِي تا دَر يَكِ سَاعَتِ هَفْتَادِ هَزَارِ بَمَرْدَنْد. رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ از بَهْرِ آن گَفْتِ كَه عَذَابِ بَرِ دُو قِسمِ اسْتِ يَكِي آنْكِ بَرِ دَسْتِ آدَمِي رُوْدِ يَا از جِهْتِ مَخْلُوْقِي بُوْد چُونِ هَدْمِ وَ غَرَقِ وَ، حَرَقِ وَ اِمْثَالِ آن، دَفْعِ اِيْنِ عَذَابِ بُوْجُهِي از وَجُوْهِ صُوْرْتِ مِيْ بِنْدَدُ وَ مَمْكِنِ مِيْشُوْد.

وَ قِسمِي دِيْگَرِ عَذَابِي بُوْد آسْمَانِي چُونِ طَاعُوْنِ وَ صَاعِقَهْ وَ مَرْگِ مَفْجَاةِ وَ اِمْثَالِ آن، وَ اِيْنِ يَكِ قِسمِ آنْسْتِ كَه دَفْعِ آن مَمْكِنِ نَشُوْد بَقُوْتِ آدَمِي. رَبِ الْعِزَّةِ گَفْتِ عَذَابِ اِيْشَانِ از آسْمَانِ فَرَسْتَا دِيْمِ كَه آدَمِي رَا بَدَفْعِ آن هِيْچِ دَسْتَرَسِ نِيْسْتِ، آن گَه گَفْتِ بَمَا كَأَنَّا يُفْسِقُونَ اِيْنِ عَذَابِ بَرِيشَانِ بَآنِ فَرَسْتَا دِيْمِ كَه از فَرْمَانِ مَا بِيْرُوْنِ شُدْنِد.

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ اِيْنِ عَبَّاسِ گَفْتِ وَ قَتَادَهْ، كَه اَمْتِ مُوسَى آن گَه كَه دَر زَنْدَانِ تِيَهْ بَمَا نَدَنْدُ وَ تَشْنَهْ شُدْنِد، گَفْتَنْدُ يَا مُوسَى مَنِ اِيْنِ الشَّرَابِ هَاهِنَا وَ قَدْ عَطَشْنَا؟ يَا مُوسَى بِيْا بَانَ بِي آَبِ اسْتِ وَ مَا تَشْنَهْ تَدْبِيْرِ چِيْسْتِ؟ فَاوْحَى اللّٰهُ اِلَى مُوسَى اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ

بموسی وحی فرستاد که عصا بر سنگ زن. گفتند: عصای موسی شاخی بود از مورد بهشت که آدم با خود آورده بود، و پس از آدم پیغامبران بمیراث می‌بردند تا به شعیب پیغامبر رسید و شعیب بموسی داد. و بالای آن ده گز بود و سر آن دو شاخ بود، بشب تاریک هر دو شاخ می‌افروختی چنانک دو قندیل، و کارهای موسی بسی در آن بسته بود و معجزها بر آن ظاهر شد. ابن عباس گفت موسی را بجای چهار پای بود آن عصا که زاد و مطهره و قماشی که داشتی بر آن نهادی، چون شب در آمدی موسی را پاسبانی کردی، و حشرات زمین چون مار و کژدم و غیر آن از وی باز داشتی، اگر گرگ در گله افتادی چون سگی گشتی پیش گرگ باز شدی، اگر موسی را دشمن پدید آمدی چون مرد جنگی با آن دشمن جنگ کردی، چون موسی بسر آب چاه رسیدی با وی دلو و رسن نبودی آن عصا وی را چون دلو و رسن شدی تا آب بدان بیرون کردی، اگر موسی را آرزوی میوه خاستی عصا بزمین فرو بردی آن میوه که آرزوی وی بودی از آن پدید آمدی، ازین عجب تر که موسی را چون رفیق مونس بودی اندوه و شادی خود با وی بگفتی، سبحان المقدر کیف یشاء سبحانه.

فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ موسی را گفتیم عصاء خویش بر سنگ زن تا چشمه‌های آب از آن روان شود. وهب بن منبه گفت سنگی مخصوص نبود که عصا بر هر سنگ که زدی آب از آن روان شدی، بنی اسرائیل گفتند اگر موسی عصا گم کند ما از تشنگی بمیریم فرمان آمد که لا تقر عن الحجارة و لكن كلمها تطعك لعلهم يعثرون نیز عصا بر سنگ مزین، یا موسی سنگ را فرمان ده تا آب بیرون دهد.

موسی چنین میکرد. ایشان گفتند کیف بنا لو افضینا الی الرمل و الارض الّتی لیست فیها حجارة اگر بر یک استانی فرود آئیم که سنگ نبود ما آب از کجا آریم؟ فرمان آمد که یا موسی اکنون که چنین میگویند سنگی با خود میدار تا آنجا که فرود آئید شما را آب دهد. ابن عباس گفت سنگی بود مخصوص و معین که موسی از طور برگرفته بود و با خود آورده چندان که سر آدمی یا سر گوسپندی از رخام، در آن گوشه جوالی افکنده، هر گه که ایشان آب خواستندی بیرون آوردی. و آن سنگ چهار سوی بود چون عصا بر آن زدی از هر سویی سه جوی روان گشتی، هر سبطی را جداگانه جویی تا با یکدیگر از بهر

آب درنه شورند و بر هم نیاویزند، اینست که رب العالمین گفت: **فَانْفَجَرْتُ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ** هر سبطی میدانست که جوی ایشان کدامست، هر روزی ششصد هزار نفر از آن سنگ آب خوردندی. پس از آنک آب خورده بودند موسی دیگر باره عصا بر سنگ زدی تا خشک شدی و آب در وی پنهان گشتی.

كُلُوا وَاشْرَبُوا ایشان را گفتند من و سلوی میخورید و آب خوش می آشامید، و شکر این نعمت هنی و روزی بی رنج را می کنید و اندر زمین تباهاکاری مکنید و گزاف کار مپاشید. زنادقه گفتند بر سبیل طعن که چه صورت بندد و کدام عقل دریابد که سنگی بدان کوچکی و وزنش بدان مختصری باضعاف و زن آن آب بیرون دهد و چند جویها از آن روان شود؟ جواب ایشان آنست که سبیل این سبیل معجزات است و معجزات خرق عاداتست، و از قدرت آفریدگار چه عجب است که اصل سنگ می بیافریند اگر در آن سنگ اضعاف وزن آن آب بیافریند که نه در قدرت او عجز است نه در علم او نقصان و هم ازین باب است که مصطفی بغزایی بود و ایشان را آب نرسید و از سر انگشتان رسول خدا جویهای آب روان گشت، چندانک هزار و چهار صد کس از آن سیراب گشتند. و در خبرست بروایت جابر بن عبد الله **لو كنا خمسين الفا لكفانا.**

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ حسن بصری گفت قومی برزیگران بودند از اهل گدنا و پیاز و حبوب، ایشان را بمن و سلوی فرو گرفتند، نان حواری و مرغ بریانی و ترنجبین. بسی برنیامد که آن طباع ایشان را بر آن داشت تا آرزوی آن غذاهای ردی کردند. بو بکر نقاش در تفسیر آورده است که ایشان را در آن روزی که به ایشان می رسید همه یکسان بودند، نبات زمین طلب کردند تا ایشان را زراعت و عمارت باید کرد، **لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِبًا** تا همه یکسان نباشند و زیردستان را کار سازند و قومی را بچاکری و بندگی گیرند.

لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ گفتند یا موسی بر یک طعام شکیبایی نتوانیم کرد. اگر کسی گوید من و سلوی دو چیز است چرا علی طعام واحد گفت؟ جوابش آنست که نان و نانخورش بود، و بر عرف نان و نانخورش بیک طعام شمرند.

فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتَبِئُ الْأَرْضُ ای سل لأجلنا ربك و قل له اخرج لنا ممّا

تنتب الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها خداوند خود را بخوان و بگوی
ازین ترهای زمین خیار و سیر و گندم و پیاز و عدس از بهر ما بیرون آر از زمین. فوم در
لغت عرب هم گندم است و هم سیر، و فی الخبر علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس، و انه
یرقق القلب و یکثر الدمعة.

پس موسی ع برایشان خشم گرفت و گفت أ تَسْتَبْدُونَ أَلذی هُوَ أذنی بِالذی هُوَ خَیْرٌ أذنی
هم از دنائت است و هم از دنوّ یقول أ تأخذون الذی هو احسّ بدلا من الذی هو اجلّ و
اشرف، او تأخذون الذی هو اقرب تناولا لقلّة قیمته بدلا من الذی هو ارفع قیمته. اهبطوا
مِصْرًا یعنی بلدة من البلدان، فانّ الذی سألتهم لا یكون الا فی البلدان و الامصار در شهری
فرود آئید که آنچه میخواهید در شهر یابید. گفتند کدام شهر یا موسی؟ گفت الارض
المقدّسة التي كتب الله لكم.

جماعتی مفسران گفتند ایشان را به مصر فرعون فرستادند. و ذلك فی قوله تعالی كذلك و
اورثناها بنی اسرائیل قالوا فلم یكونوا لیرثوها ثم لا ینتفعوا بها.

وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ خواری و فرومایگی بریشان زدند. گفته اند این خواری
آنست که چون ازیشان جزیت ستانند ایشان را بر پای بدارند و گریبان فراز گیرند و
سیلی زنند.

وَ باؤُ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ بَخْشَمی از الله باز گشتند، اینجا یک خشم گفت و جای دیگر دو
خشم فَبَاؤُ بَغْضَبٍ عَلَی غَضَبٍ. اهل تأویل غضب خدای را بر انتقام و عقوبت می نهند. و
تأویل در صفت تعریض است، مذهب اهل حق آنست که خدای را عز و جل غضب است
و در آن غضب از ضجر پاک است نه چون غضب مخلوقان که با ضجر است.

شافعی گفت لا یقاس بالناس نه او را با خلق در قیاس می نهند تا غضب او با ضجر دانند
چنانک غضب ایشانست، الله را غضب صفت است و خشنودی صفت است و در هر دو
قیوم است و بدین صفت جز وی خداوند نیست و خلق را درین با وی ماندگی نیست.

ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ موسی و عیسی، لانهم كفروا
بالجمیع، خشم و لعنت خداوند بریشان بآنست که پیغامبران را استوار نمیگرفتند و حجت
توحید و علامات نبوت که بر زبان موسی و عیسی و محمد فرستادند قبول نمیکردند.

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ يَبْغَمُونَ خود را بنا حق میکشند چنانکه شعبا و زکریا و یحیی را کشتند. یروی ان اليهود قتلوا سبعین نبیا فی اول النهار و قامت سوق بقلهم من آخر النهار و روایت کرده اند که جهودان هفتاد پیغمبر در اول روز بکشتند و چندین زاهدان برخاستند تا امر معروف کنند و ایشان را از آن قتل باز دارند و در آخر روز ایشان را نیز بکشتند.

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ای ذلک الکفر و القتل بشؤم معاصیهم، آن کفر که می آوردند و آن قتل که میکردند از شومی نافرمانی و تباہکاری ایشان بود و از اندازه در گذشتن ایشان.

النبوة الثالثة

قوله تعالى وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُمَامَ الآیة اشارت بلطف و کرم خداوندیست، و مهربانی او بر بندگان چنانستی که رب العالمین میفرماید که ای بیچاره فرزند آدم چرا نه و ما من دوستی کنی که سزاوار دوستی منم؟ چرا نه و ما من بازار کنی که جواد و مفضل منم؟ چرا و ما من معاملت درنگیری که بخشنده فراخ بخش منم؟ نه رحمت ما تنگ است نه نعمت از کس دریغ، یکی درنگر تا و ما بنی اسرائیل چه کردم و چند نعمت بر ایشان ریختم، و چون نواخت خود بریشان نهادم در آن بیابان تیه پس از آن که پیچیدند و نافرمانی کردند، ایشان را ضایع فرو نگذاشتم، میغ را فرمان دادم تا بر سر ایشان سایه افکند، باد را فرمودم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد، ابر را فرمودم تا ترنجبین و انگبین بایشان فرو بارید، عمود نور را فرمودم تا در شبی که مهتاب نبود ایشان را روشنایی میداد، کودک که از مادر در وجود آمدی در آن بیابان تیه با دستی جامه که وی را در بایست بود در وجود آمدی، چنانکه کودک می بالیدی جامه با وی میبایدی، نه کهن شدی آن جامه بر وی نه شوخ گرفتی، در حال زندگی زینت وی بودی و در حال مردگی کفن وی بودی، چه نعمت است که من بریشان نریختم! چه نواخت است که من بریشان نهادم! ایشان خود قدر ما ندانستند و شکر نعمت ما نگزارند. ای بیچاره ترا هیچکس نخواند چنانکه ما خوانیم، چون که بیایی هیچکس ترا چنان نخرد چنان که ما خریم، چون که خود را بفروشی دیگران بی عیب خردند و ما با عیب خریم، دیگران با وفا خوانند و ما با جفا خوانیم، اگر

به پیرانه سر باز آبی همه مملکت را بحرمت بیارائیم، و اگر بعنفوان شباب حدیث ما گویی فردا برستاخیز ترا در پناه خود گیریم.

اناس عصوا دهرا فعادوا بخجلة فقلنا لهم اهلا و سهلا و مرحبا
وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ مِنْ رُؤْيَا نَارِهَا وَ بَغِلُوا لَهَا لَقَدْ جَاءَكُمْ فِيهَا
حجر شریعت، چنانک مصطفی ع از روی اشارت خود را گفت «انا مدینة العلم و علی
بابها»

ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ میگوید بحجر شریعت درآئید و علم و عمل بر وفق شریعت بکار دارید.
فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا و در علم و عمل عیسی هنی و نعیم جاودانه بدست آرید،
امروز تلخی مجاهدت چشید تا فردا میوه بهشت خورید.

وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا در راه دین بر استقامت روید و با خضوع و خشوع باشید، و هر
کاری را از در دین خود در آورید تا بمقصد رسید، و هو المشار الیه بقوله تعالی وَ اتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا. آن گه گفت وَ قُولُوا حِطَّةً اشارت است باستغفار و تضرع و دعا و گفتن
که بار خدایا حطّ عنا ذنوبنا همانست که جای دیگر گفت رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي
أْمْرِنَا و جای دیگر گفت فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ.

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ الْآيَةَ چند فرق است میان موسی و عیسی و محمد مصطفی.
موسی قوم خود را آب خواست چنانک گفت وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ عِيسَى قَوْمِ خُزَاعٍ
را نان خواست چنانک گفت «أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» باز مصطفی ع صدر و بدر
جهان، چراغ زمین و آسمان، نه آب خواست نه نان، بلکه رحمت خواست و غفران،
چنانک الله گفت غُفْرَانِكَ رَبَّنَا موسی را گفت چه خواهی گفت آب روان از سنگ
صفوان، عیسی را گفت چه خواهی؟ گفت خوان بریان فرستاد از آسمان. سید کونین را
گفت تو چه خواهی؟ گفت رحمت و غفران از خداوند مهربان.

چون موسی آب خواست گفت یا موسی از چون منی آب خواهند؟ آنک سنگ و عصا بر
سنگ زن و مراد خود برگیر. چون عیسی نان خواست. گفت یا عیسی از چون منی نان
خواهند؟ فرمان داد به جبرئیل تا گرده چند و لختی بریان بر خوان نهاد و بایشان فرستاد،
گفت یا عیسی مراد خود برگیر. چون نوبت بمهتر عالم رسید، شب قرب و کرامت که او را

حاضر کردند گفت ای دوست ما مهمان آمده دندان مزد چه خواهی؟

گفت غُفْرَانِكَ رَبَّنَا اللَّهُ تعالی گفت ای دوست ما حال اُمَّت تو از سه بیرون نیست: یا مطیعانند، یا عاصیان، یا مشتاقان: اگر عاصیانند رحمت من ایشان را، و اگر مطیعانند بهشت من ایشان را، و اگر مشتاقانند دیدار و رضاء من ایشان را، مصطفی گفت ع خداوندا مراد ایشان نقدی بدادی از آن من در توقف نهادی! گفت ای دوست ما ایشان حاجت که خواستند از بهر امت خود خواستند و اُمَّت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود بیافتند، تو آنچه میخواهی از بهر امت میخواهی و اُمَّت تو متفرقت تا قیام الساعة خواهند بود و دعوت و پیغامبری تو همیشه پیوسته خواهد بود، روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزاد کنم، همه را بدیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم، همه را بزبور انس بیاریم، که ایشان بهینه اُمَّت اند، یک دل و یک قصد و یک همت اند، وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً نَه چون بنی اسرائیل که از پراکندگی که بودند هم در دل و هم در قصد و هم در همت، در دین بمعبودی یگانه می اقتصار نکردند می گفتند اجعل لنا الهة کما لهم آلهة و در دنیا بیک طعام قناعت نکردند گفتند یا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ. و فی معناه انشد.

هموم رجال فی امور کثیرة و همی من الدنیا صدیق مساعد و گفته اند ذکر عصا در آیت اشارت است سیاست شرعی، کقوله ع لا ترفع عصاک عن اهلک و عرب گوید شقّ فلان العصا اذا خرج عن السياسة المشروعة. و حجر اشارتست به بنی اسرائیل از آنک رب العالمین دلهای ایشان با سنگ برابر کرد و گفت فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یعنی که موسی خواست تا بنی اسرائیل را با هم آرد و ایشان را بر راه استقامت دارد، مداوایی طلب کرد. از بهر ایشان که بهمگان برسد هم عالم را و هم جاهل را، و ایشان را فایده دهد بر عموم همچنانک باران فایده دهد بر عموم بقعتها را هم آبادان و هم غیر آن. رب العالمین موسی را گفت ایشان را بتنازیهان شریعت سیاست کن و بر علم و عمل دار، آن علم و عمل که جمله ارکان اسلام و ایمان بدان باز گردد، و آن دوازده خصلت است، که مصطفی ع در آن خبر معروف بیان کرد، شش خصلت از آن بناء اسلامست: یکی اقرار بوحدانیت الله، دیگر اثبات نبوت مصطفی سدیگر نماز کردن،

چهارم زکاة دادن، پنجم روزه داشتن، ششم حج کردن. و شش خصلت از آن بناء ایمان است: یکی ایمان دادن بالله جل جلاله، دیگر ایمان بفرشتگان سدیگر ایمان بکتابهای خداوند، چهارم برسولان وی، پنجم بروز قیامت، ششم ایمان بقدر، آن دوازده چشمه که درین آیت گفت اشارتست باین دوازده رکن که بناء اسلام و ایمان است و الله اعلم.

النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيشَانِ كِه بگرویدند و فرستاده را استوار گرفتند وَ الَّذِينَ هَادُوا و ایشان که از راه بگشتند و جهود شدند وَ النَّصَارَى و ترسایان که در عیسی غلو کردند وَ الصَّابِئِينَ و ایشان که زبور در دست دارند و میان دو دین سدیگر گزینند، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هِر که از همگان بخدای بگروید وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستاخیز وَ عَمِلَ صَالِحًا و کار نیک کرد، فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست بریشان بیمی فردا وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه هرگز اندوهگن باشند

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و چون پیمان ستدیم از شما و عهد گرفتیم بر شما وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ و فرمودیم تا کوه طور بر سر شما باز داشتند، خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ و شما را گفتند بآواز از بالا گیرید این کتاب که شما را دادیم بقوت یقین و تصدیق وَ جَدًّا و اذکروا ما فیهِ و یاد دارید آنچه در آن شما را وصیت کردند و فرمودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از عذاب و خشم خدا پرهیزیده آئید.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از فرمان برگشتید، فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ اگر نه فضل خدا بودی بر شما و مهربانی او شما را لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و نومیدان بودید شما.

النوبة الثانية

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا سدی گفت این آیت بشان اصحاب سلمان فرود آمد و سلمان مردی بود از جنیدساپور بموصل افتاد، میان احبار ترسایان، و روزگاری دراز با ایشان عبادت کرد فراوان و بر دین عیسی بود از اول، پس به مدینه افتاد و او را به بندگی بفروختند. زنی از جهینه او را بخرید، و از بهر وی شبانی میکرد، و سلمان از علماء ترسایان شنیده بود که درین روزگار پیغامبری بیرون خواهد آمد که صفت وی آنست که

مهر نبوت میان دو کتف دارد، و صدقات نستاند، و از هدیه‌ها خورد. روزی سلمان در صحراء مدینه گوسپندان بچرا داشت کسی او را گفت که امروز مردی به مدینه در آمده است و میگوید که من پیغامبرم و سلمان روزگاری بود تا درین انتظار بود، گوسپندان را فرو گذاشت، و به مدینه در شد بنزدیک مصطفی ع و بوی می‌نگریست و در وی تأمل میکرد. مصطفی بفراست نبوی بدانست که حال وی چیست، جامه خویش از پشت فرو گذاشت تا مهر نبوت بر سلمان آشکارا شد. پس سلمان برفت و طعامی خرید و پیش رسول آورد رسول فرمود این چیست؟

سلمان گفت این صدقه، مصطفی گفت لا حاجة لی اخرجها فلیأکل المسلمون مرا باین صدقه حاجت نیست، رو بر مسلمانان بر تا ایشان بخورند. پس دیگر بار سلمان رفت و طعامی دیگر آورد مصطفی گفت این چیست؟ سلمان گفت هدیه، مصطفی فرمود اکنون بنشین تا بیکدیگر بخوریم. و سلمان رض حدیث آن قوم خویش که بر دین عیسی بودند درگرفت. و از عبادت فراوان ایشان و مجاهدت و ریاضت بسیار که میکردند لختی باز گفت، و عبادت ایشان آن بود که از روز یکشنبه تا بیکشنبه دیگر هفته روزه میداشتند، روزه وصال که افطار ایشان جز در روز یکشنبه نبود، و سخن گفتن با یکدیگر جز درین روز نبود، یک هفته هر یکی در غاری نشسته و خورد و خواب و سخن بر خود حرام کرده، و زبان با ذکر و دل با فکر پرداخته، و یک لحظه از عمر خویش با کار دنیوی و آسایش تن نداده، سلمان وصف الحال ایشان میکرد. مصطفی ع گفت «یا سلمان هم من اهل النار»

قال سلمان فاطلمت علی الارض سلمان گفت جهان روشن بر چشمم تاریک گشت چون از مصطفی شنوادم که ایشان آتشیانند.

ثم قال یا رسول الله لو ادرکوک صدقوک و اتبعوک. و سلمان بروزگار از ایشان شنیده بود که مهینه پیغامبران پیغامبر آخر الزمانست و بهینه دینها دین اوست، گفت یا رسول الله اگر ترا دریافتندی ترا پس رو بودندی و استوار داشتندی. آن گه رب العالمین این آیت فرستاد در شأن ایشان: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا...** و مصطفی ع گفت در تفسیر این آیت

«من مات علی دین عیسی و من مات علی الاسلام قبل ان یسمع بی فهو علی خیر، و من سمع بی الیوم و لم یؤمن بی فقد هلك.»

گفت هر آن کس که پیش از بعثت ما بر شریعت و سنت عیسی بود و ما را در نیافت و در آن شریعت فروشد، کار او همه خیر است، و عاقبت او رستگاری، و آن کس که ما را دریافت یا خبر بعثت ما بدو رسید و از هر دین که بر آن بود دست باز نداشت و بر پی ما و سنت ما نرفت او از جمله هالکانست.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا هَادُوا از تهود است و تهود تحرک باشد، جهودان را بدان یهود خوانند لانهم یتهودون عند قرائت التوریه چون توریت خوانند تحرکی در خود آرند، و یقولون ان السّماوات و الارض تحرکت حین اتی الله موسی التوریه قال ابن جریح انما سمیت الیهود من قولهم انا هدنا الیک ای تبنا من عبادة العجل. و گفته‌اند نسبت ایشان با یهودا است ازین جهت ایشان را یهود خوانند و ترسایان را نصاری بدان خوانند که از ده نصره بودند و نصره آن دیه بود که عیسی و مادرش بآن دیه فرو آمده بودند، مقاتل و قتاده گویند نام آن دیه ناصره بود فنسبوا الیها. و قیل سموا نصاری لقوله تعالی من انصاری الی الله و هم الحواریون.

و صابئان قومی بودند که مسکن به شام داشتند و ملائکه پرست بودند و نماز به کعبه می‌بردند و زیور میخواندند، و گفته‌اند قومی از اهل کتاب بودند و بیرون از جهودی و ترسای دینی دگر نو نهاده بودند میان جهودی و ترسایی، و علامت ایشان آن بود که موی از میان سر باز میکردند یعنی دوست میداشتند که کشف عورت کنند و بیحجاب باشند و شرم از مردم نداشتند و یحبون مذاکیرهم، و شره مردان از خود می‌بریدند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا اختلافست میان علما که این آیت محکم است یا منسوخ، جماعتی گفتند منسوخ است و ناسخ آنست که گفت عز و جلاله وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ این عباس گفت چنان می‌نماید که عمل صالح از جهودان و ترسایان و صابئان مقبول بود و بهشت ایشان را موعود، بحکم این آیت که گفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى... پس چون آیت وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ فرود آمد این آیت منسوخ شد و این حکم بگشت. اما قول مجاهد و ضحاک آنست که این

آیت محکم است و هیچ چیز از آن منسوخ نیست، و تقدیرش آنست که انّ الذین آمنوا و من آمن من الذین هادوا و در معنی آیت در طریق است: یکی آنست که انّ الذین آمنوا مؤمنان بحقیقت میخواهد هم از این امت و هم از امتهای گذشته، میگوید ایشان که از دل پاک و اعتقاد درست راست ایمان دارند بعبودیت تصدیقی و تسلیمی، گردن نهاده و گوش فرا داشته، و رسالت و پیغام پذیرفته، از هر پیغامبر که آمد بهر هنگام که بود. و الذین هادوا و علی الخصوص قوم موسی که بر دین موسی درست آمدند و تغییر و تبدیل نکردند و در انتظار بعث مصطفی ع نشستند، و بوی ایمان داشتند. و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند و در عیسی غلو نکردند، و به محمد ایمان بداشتند و برین اعتقاد از دنیا بیرون شدند، و صابان همچنین در وقت استقامت کار دین خویش.

آن گه گفت.

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هَرَكَةً مِنْ أَيْنِمْ بَرِينِ اِعْتِقَادِ وَ اِيْمَانِ بَمَانِدِ، وَ تَوْفِيْقِ ثَبَاتِ وَ لَزُوْمِ اِيْمَانِ يَابِدِ، تَا بَرِ اَنْ بَمِيْرِدِ فَلَهِمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ رَوَا بَاشِدِ كِهْ اِيْنَجَا وَ اَوِيْ مَضْمُرِ نَهْنِدِ، يَعْنِيْ وَ مِنْ اَمْنِ بَعْدِكِ يَا مُحَمَّدِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَهِمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ.

طریق دیگر آنست که انّ الذین آمنوا از این امت منافقان اند که بزبان ایمان آرند و بدل نه، وز امتان گذشته ایشانند که به پیغامبران گذشته ایمان دادند و به محمد نه، و الذین هادوا جهودانند که بعد از موسی دین مبدل محرف گرفتند، و النصراری ترسایانند که بعد از عیسی غلو کردند و از راه راست بگشتند، و الصابیین اصناف کفارند. مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... یعنی من آمن منهم باللّه، میگوید ازینان هر که باللّه ایمان آورد و بروز رستاخیز.

وَ عَمِلَ صَالِحاً یعنی بالا ایمان محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم. و به محمد ایمان آرد و وی را استوار گیرد و بنبوت وی گواهی دهد فَلَهِمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشان بثواب ایمان خویش برسند وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ یوم یخاف الناس، و آن روز که خلق همه در بیم و هراس باشند ایشان بی بیم و ترس باشند. وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ علی ما خَلَفُوا وَ رَأَيْتُمْ مِنْ الدُّنْيَا وَ عِيْشَتِمْ عِنْدَ مَعَايِنْتِمْ مَا اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ وَ الثَّوَابِ الْجَزِيْلِ وَ هِيْجِ اَنْدُوْهْ نَبُوْدِ اِيْشَانِ رَا اِزْ مَفَارِقَتِ دُنْيَا وَ نَعِيْمِ اِيْنِ جِهَانِيْ پَسْ اِزْ اَنْكِ نَعِيْمِ اٰخِرَتِ يَافْتَنْدِ.

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ وَ چُونِ پِيْمَانِ سَتَدِيْمِ وَ عَهْدِ گِرْفَتِيْمِ بَرِ شَمَا كِهْ چُونِ شَمَا رَا كِتَابِيْ

دهیم بپذیرید پس چون توریت فرستادیم گفتید نه پذیریم. مفسران گفتند آن گه که موسی از مناجات باز آمد و الواح توریت به بنی اسرائیل آورد، ایشان را فرمود که احکام توریت و امر و نهی که در آنست قبول کنید و آن را کار بند شوید. ایشان شریعتی بس گران دیدند نفرت گرفتند از آن، و قبول نکردند. وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ رَبِّ الْعَالَمِينَ کوهی را فرمود از کوه‌های فلسطین تا از بیخ برآمد و بر سر ایشان بداشت، چندانک لشکر ایشان بود گویند فرسنگی در فرسنگی بود نزدیک سر ایشان فرو آمد، و آتشی در پیش چشم ایشان بر افروختند، و دریا از پس بود.

پس ایشان را گفتند خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ ای خذوا ما افترضناه علیکم فی کتابنا من الفرائض و اقبلوه و اعمالوا باجتهاد منکم فی ادائه من غیر تقصیر و لا توان میگوید گیرید و پذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام و آن را کار بند شوید. وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب بر خوانید و یاد گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی برهید. قوم موسی چون آن کوه دیدند بر سر ایشان و آتش از پیش و دریا از پس بسهمیدند و از بیم و ترس قبول کردند و بسجود در افتادند، و در آن حال که سجود میکردند در کوه می‌نگرستند که بر زبر ایشان بود و سجود ایشان بیک نیمه روی بود، ازینجاست که جهودان سجود بیک نیمه روی کنند، پس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد. ایشان گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا و لو لا الجبل ما اطعنا اگر کسی گوید چه ثواب است ایشان را در پذیرفتن کتاب و در آن مضطر بودند و مکره و معلوم است که به اگراه بثواب نرسند؟ جواب آنست که در التزام مضطر بودند لا جرم ایشان را در التزام ثواب نیست، اما بعد از التزام عمل کردند بآن و در عمل مضطر و مکره نبودند، ایشان را ثواب که هست در عمل است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ای اعرضتم عن امر الله و طاعته من بعد الميثاق و رفع الجبل پس از آنکه عهد گرفتیم بر شما که طاعت دار باشید و کوه از سر شما باز بردیم، دیگر باره فرمان ما بگذاشتید و نقض عهد کردید.

فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ اگر نه فضل خداوند بودی که شما را فرو گذاشت و مهلت داد و بعقوبت نشتافت تا قومی از شما توبه کردند و از آن توالی و نافرمانی پشیمان

گشتند، اگر نه این فضل و رحمت بودی شما از هالکان و زیان کاران بودید. مصطفی گفت «لا احد اصبر على اذى يسمعه من الله انه يشرك و يدعون له صاحبة و الولد، و هو يرزقهم و يعافيههم و يدفع عنهم»

و بلال سعد مرا پند دادی و گفתי: عباد الرحمن اربع خصال جاريات عليكم من الرحمن، مع ظلمكم انفسكم و خطاياكم: اما رزقه فدار عليكم، و اما رحمته فغير محجوبة عنكم، و اما ستره فساغ عليكم، و اما عقابه فلم يجعل لكم، ثم انتم على ذلك تجترون على الهكم! و در قرآن ذکر رحمت فراوان است و جمله آن بده معنی باز گردد: یکی بمعنی اسلام است چنانک رب العالمین گفت وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ وَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ دَرِينِ دو آیت اسلام را رحمت خواند از بهر آنک بنده باسلام برحمت خدای میرسد هم در دنیا هم در عقبی. دیگر رحمت است بمعنی رزق چنانک گفت ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَتِهِ، و نام رحمن جل جلاله ازینجاست یعنی که روزی دهنده جهانیاست، برهم و فاجرهم. لا يمنع كافرا لكفره و لا عاصيا لعصيانه. سوم رحمت است بمعنی شفقت كقوله تعالى وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً چهارم بمعنی لطف كقوله تعالى فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ پنجم رحمت بمعنی عفو و مغفرت كقوله تعالى كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ششم رحمت است بمعنی بهشت و ذلك في قوله وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَبِمَا رَحْمَتِ اللَّهِ هفتم رحمت گفت و مراد بآن رسول خدا است و ذلك في قوله وَ ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ هشتم رحمت است بمعنی باران و هو في قوله هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ. نهم رحمت است بمعنی قرآن و هو قوله شِفَاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ. دهم رحمت است بمعنی نعمت چنانک درین آیت گفت فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ای فلو لا نعمة ربكم لصرتم من المغبونين الذين خسروا الرحمة و استوجبوا العذاب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا الْآيَةَ، هر چند که کوشیدند و رنجها در دینداری کشیدند آن احبار جهودان و رهبان ترسایان، و چندانک توانستند در راه مجاهدت و ریاضت رفتند و نفس خود را از شهوات و مآلوفات باز داشتند و از دنیا و دنیا داران

یکبارگی عزلت گرفتند، و صومعه‌ها بر خود زندان کردند، با اینهمه که کردند ضایع است سعی‌های ایشان، بل که حقیقت خود آنست که تا به محمد ایمان نیارند و او را برسالت و نبوت استوار نگیرند، آن عبادتها ناکرده کرده گیر و آن طاعتها ناپذیرفته. روش دینداران و مقامات و احوال دوستان هم بر این نسق نهادند، تا بقیتی از علایق برایشانست دعوی ایشان دریافت نسیم دوستی هذیانست. المکاتب عبد ما بقی علیه درهم.

تا هست ترا بنزد تو تکیه گهت مغرور دو عالمی و کار تبهت تو تکیه بر پنداشت خود زنی، و سوداها در سرگیری و غوغاها در دل، و ستور نفس را از راندن هیچ شهوت باز نگیری، آن گه طمع داری که با مردان راه در میدان حقیقت گوی زنی، هیهات!!

تا تو بر پشت ستوری بار او بر جان تست چون بترک وی بگفتی آتش اندر بار زن
ور زچاه جاه خواهی تا بر آبی مردوار چنگ در زنجیر گوهر وار عنبر بار زن

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ بِأَلْمِ عَهْدٍ بَسْتٍ وَ مِنْهُ يَمَانٌ كَرَفْتٍ وَ هَمَّ اجَابَتِ كَرَدْنَد، اَمَّا قَوْمِي بَطُوعِ اجَابَتِ كَرَدْنَد وَ قَوْمِي بَكْرَهْ اَوْ كَهْ بَطُوعِ اجَابَتِ كَرَدْ عِيَانِ اَوْ رَا بَار دَادِ وَ مَهْرِ اَزَلِ وِي رَا دَسْتِ كَرَفْتِ، وَ اَوْ كَهْ بَكْرَهْ اجَابَتِ كَرَدْ حَقِّ بَرِ وِي بِيُوشِيْدِ تَا دَرِ تَارِيكِي وَ بِيْگَانِكِي بَمَانْدِ. اَيْنِ مِيْشَاقِ بَرِ عَمُومِ رُوزِ اَوَّلِ وَ دَرِ عَهْدِ اَزَلِ بَرَفْتِ، كَهْ اَحْدِيْتِ بَرِ دَلْهَا مَتَجَلِيْ شَدِ، يَكِي رَا تَجَلِيْ سِيْياسَتِ وَ عَزْتِ بُوْدِ يَكِي رَا تَجَلِيْ لُطْفِ وَ كَرَامَتِ اَنْهَا كَهْ اَهْلِ سِيْياسَتِ بُوْدْنَدِ دَرِ دَرِيْايِ هَيْبِيْتِ بَمُوجِ دَهْشَتِ غَرَقِ شَدْنَدِ، خَرْدَهْاشَانِ حِيْرَانِ وَ دَلْهَاشَانِ تَارِيكِ، كَرْدِ بِيْگَانِكِي بَرِ رَخْسَارِ اِيْشانِ نَشَسْتَهْ، دَاغِ جَدَايِي بَرِ پِيْشَانِي اِيْشانِ نِهَادَهْ، كَهْ اَوْلِيْكَ اَلَّذِيْنَ لَعْنَهُمُ اللّٰهُ فَاصَّهْمُ وَ اَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ. وَ اَنْهَا كَهْ اَهْلِ لُطْفِ وَ كَرَامَتِ بُوْدْنَدِ اِيْشانِ رَا بَزِيُورِ اِنْسِ بِيَارِ اسْتِ وَ بِنُورِ تُوْحِيْدِ بِيْفِرُوْخْتِ، وَ اَيْنِ رَقْمِ تَخْصِيْصِ بَرِ نَاصِيَهْ دَوْلَتِ اِيْشانِ كَشِيْدِ كَهْ اَوْلِيْكَ اَلَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ فَبِهٰدَاهُمْ اَقْتَدِهْ اَبْ اَشْنَايِي رَا دَرِ دَلِ اِيْشانِ جُوْبِيْ بَرِيْدَهْ وَ زَرَعِ دُوْسْتِي رَا تَخْمِ سَعَادَتِ پَرِ كَنْدَهْ، وَ مِيُوَهْ بَسْتَاخِي رَا دَرِخْتِ دَوْلَتِ نَشَانَدَهْ، وَ دِيْدَارِ مَنْتِ رَا چَرَاغِ مَعْرَفْتِ اَفْرُوْخْتَهْ، وَ اَنْ كَهْ حِوَالَتِ هَمَّ بَا فَضْلِ وَ رَحْمَتِ خُوْدِ كَرْدَهْ وَ كَفْتَهْ كَهْ فُلُوْ لا فَضْلَ اللّٰهِ عَلِيْكُمْ وَ رَحْمَتَهْ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ.

آری چون دریای فضل بموج آید جوی معصیت را در تلاطم آن امواج صولت نماند. داود بیغامبر گفت «الهی اتیت اطباء عبادک لیداوونی، فکلهم علیک دلّونی فیؤسا للقانطین من رحمتک» گفت خداوندا گرد همه طبیبان عالم بر آدمم تا درد مرا مرهمی سازند همگان مرا بتو راه نمودند، زیانکار و بینوا آن کس که از رحمت تو نومیدست. فضیل عیاض در روز عرفه در موسم عرفات بآن خلق نگریست و آن سوز و نیاز و آن ناز و راز ایشان دید، هر کسی در موسم عرفات بآن خلق نگریست و آن سوز و نیاز و آن ناز و راز ایشان دید، هر کسی دیگر دعائی و دیگر ثنائی میگفت، دستها همه سوی آسمان و چشمها گریان و دلها سوزان، فضیل گفت «چه بینید و چه حکم کنید؟ اگر این همه خلق دست نیاز سوی مخلوقی دراز کنند و دانگی سیم خواهند ازیشان دریغ دارد یا نه؟ گفتند نه گفت بخدایی خدای که بندگان را بمغفرت خود نواختن بنزدیک حق آسانتر است از آن دانگی سیم آن مخلوق باین جمع فراوان.

النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ و نیک دانسته‌اید و شناخته‌الذین اَعْتَدُوا مِنْكُمْ ایشان که از اندازه در گذشتند از شما، فی السَّبْتِ در صید کردن روز شنبه فَقُلْنَا لَهُمْ گفتیم ما ایشان را کُونُوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ کپیان گردید خوار و خاموش.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا آن را نکالی کردیم لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهَا ایشان را که فرا پیشند و مَا خَلَفَهَا و ایشان که پسانند، و مَوْعِظَةً و پندی کردیم لِلْمُتَّقِينَ ایشان را که می‌خواهند که از عذاب و خشم خدا پرهیزیده آیند.

وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ياد کن آن زمان که موسی گفت قوم خویش را اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اللّٰه میفرماید شما را اَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً که گاوی ماده بکشید، قالوا جواب دادند ایشان و گفتند اُ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا ما را می‌افسوس گیری قال گفت موسی اَعُوذُ بِاللّٰهِ فریاد خواهیم بخدای، اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ که من از نادانان باشم.

قالوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ موسی را گفتند خداوند خویش را خوان و ازو خواه یُبَيِّنْ لَنَا ما هِيَ تا ما را پیدا کند که آن گاو چه گاویست. قال گفت موسی اِنَّهُ يَقُولُ که اللّٰه میگوید اِنَّهَا بَقْرَةٌ آن گاویست لا فاریض نه سوده دندان و نه زاد زده، و لا بکر و نه خردی نیرو ناگرفته

عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ نَه پیر است و نه نوزاد، میان این و آن فَاَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ بکنید آنچه شما را می فرمایند و مپیچید.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتمند خداوند خویش را خوان و ازو خواه یُبیینْ لَنَا تا پیدا کند ما را ما لَوْنُهَا که رنگ آن گاو چیست، قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ گفت وی میگوید که آن گاو بیست زرد رنگ فَاَقْعُ لَوْنُهَا روشن است رنگ آن تَسْرُ النَّاطِرِينَ نگرندگان را شاد میکند از روشنایی.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتمند خداوند خویش را خوان و از وی خواه یُبیینْ لَنَا ما هِيَ تا پیدا کند ما را که آن گاو چیست، إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا که جنس گاو بر ما مشتبه شد، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ و ما اگر خدا خواهد بدان راهبرائیم.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ گفت وی میگوید که آن گاو بیست لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ نه کار شکسته است و نرم چنانک زمین شکافد، وَ لَا تَسْقَى الْحَرْثَ وَ نه کشت زار را آب کشد، مُسَلَّمَةٌ از عیبها رها نیده و رسته، لا شِيَةَ فِيهَا در همه بیوست وی جز زان رنگ زردی رنگی نیست، قَالُوا گفتمند موسی را الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ اکنون جواب بسزا آوردی، فَذَبْحُوهَا پس آن گاو را بکشتند وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ وَ نزدیک بودی و خواستندی که آن را نیابندی و نکشتندی از بس که پرسیدند و پیچیدند و حجت می گرفتند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الْآيَةَ، ابن عباس گفت خدای عز و جل جهودان را تعظیم روز آدینه فرمود چنانک مسلمان را فرمود، پس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و آن را معظم داشتند و فرمان حق بجای بگذاشتند، اللَّهُ تعالی درین روز شنبه کار بریشان سخت فرا گرفت، تا هر چه ایشان را بدیگر روزها حلال است از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز بریشان حرام کرد، اکنون ایشان تعظیم این روز بجای می آرند و مزد بدان نستانند از جهت عدم تعظیم روز جمعه، و اگر نافرمانی کنند بعقوبت رسند.

در بعضی روایات آورده اند که داود ع مردی را دید روز شنبه که هیزم بر پشت داشت بفرمود تا او را بردار کردند. و رب العزة جل جلاله از عهد گرفتن بریشان در تعظیم روز

شنبه خبر میدهد و میگوید وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ايشان را گفتیم در روز شنبه از اندازه در مگذرید، و کسب مکنید که آن بر شما حرام است، و کسب ايشان ماهی گرفتن بود. روز شنبه ماهیان دریا جمله بر روی آب می آمدند، و خرطومهای خویش بیرون میکردند و روزهای دیگر بقعر دریا پنهان می شدند. و ذلك فی قوله تعالی اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ، پس ايشان حیلت ساختند و گرد دریا حوضها فرو بردند و از دریا جویها بدان گشادند، تا روز شنبه دریا موج زدی و ماهیان را در آن حوض کردی، پس نتوانستندی فابیرون شدن، که آب اندر حوضها اندک بودی و راه آن بسته، پس روز یکشنبه آن ماهیان بیرون میکردند.

و گفته اند ضُصَّهَا نیز در دریا میگذاشتند تا ماهی در آن افتادی، آنکه هم چنان فرو گذاشته استوار میکردند تا روز یکشنبه روزگاری در آن بودند، و رب العزة ايشان را فرا میگذاشت، تا دلهای ايشان سخت شد و بر نافرمانی دلیر شدند. پس رب العالمین ايشان را فرا گرفت و عقوبت فرستاد. و همانست که مصطفی ع گفت ان الله يمهّل الظالم حتى اذا اخذه لم يفلته، ثم قرأ وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ اِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ابن عباس گفت: جمله اهل آن شهر هفتاد هزار بودند و بسه گروه شدند: گروهی نافرمانی کردند و از تعظیم روز شنبه دست باز داشتند، و فسق و فجور و خرم و زمر درین روز پیش گرفتند، و عید خود ساختند، و قومی ايشان را نهی میکردند و بعقوبت می ترسانیدند و بدان رضا نمیدادند، و سه دیگر خاموش بودند، نه خود میکردند و نه ايشان را می باز زدند. ابن عباس گفت نجی الناهون و هلک المصطادون و لا ادری ما فعل بالساکتین.

اما مسئله حیلت در شرعیات علما در آن مختلف اند. اصحاب رأی علی الاطلاق روا دارند ساختن حیلت تا حرامی حلال گردانند، ازینجا گفت ابو یوسف قاضی از اصحاب ايشان که ما نعموا علینا الا انا جننا الی اشیاء حرام فاحتلنا حتی صارت حلالا. و مالک و اصحاب وی البته به هیچ وجه حیلت روا ندارند تا محظوری حلال گردانند و مذهب امام احمد همین است و گفت اگر کسی سوگند یاد کند که با فلان کس سخن نگویم پس با وی نویسد سوگند دروغ کرد، و کفارت لازم آمد، که این نبستن حیلت آن سخن گفتن است: و حیلت ممنوع است. از عایشه پرسیدند که چه گویی در محرم که گوشت صید در

دیگ نهد و از آن طبیح سازد، پس گوید انا لا آكل اللحم و آكل المرقة فقالت عایشه اما صاحب المرقة فعليه لعنة الله. اما مذهب شافعی و اتباع وی آنست که بکاری مباح بمباح رسیدن جائز است، و حیلت در آن روا. اما بچیزی محرم بمباح رسیدن روا نیست و حیلت در آن باطل است، که عین حرام بحیلت حلال نشود، نه بینی که بر بنی اسرائیل ماهی گرفتن باصل حرام بود، نه چنان که بر صفتی حرام بود و بر صفتی حلال. تا بر آن صفت که حلال بودی حیلت کردندی و بدست آوردندی، بلکه عین آن محرم بود لا جرم هر حیلت که ساختند آن تحریم بر برنخاست و عقوبت بایشان فرو آمد، که ایشان بچیزی محرم مباح طلب میکردند، و این چنین حیلت روا نیست.

و به قال الشافعی.

قوله تعالى وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ گفته اند این خطاب با آن جهودان است که در عهد رسول خدا بودند. میگوید نیک دانید شما احوال پدران و اسلاف شما که نافرمانی کردند و از اندازه در گذشتند، پس از آنک ایشان را گفته بودند لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ. و این قصه در عهد داود پیغامبر رفت. و آن قوم اهل ایله بودند پیشین شهری از شهرهای شام که از مدینه مصطفی بشام روند داود دعاء بد کرد بریشان و گفت «اللهم ان عبادك قد خالفوا امرک، و ترکوا قولک، فاجعلهم آية و مثلاً لخلقتک» بار خدایا، این بندگان تو فرمان تو بر کار نگرفتند، و پیمان تو بشکستند، ایشان را نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند.

رب العالمین گفت فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ایشان را گفتیم کپیان گردید خوار و بی سخن و نومید و دور از رحمت خداوند عز و جل. چنین گویند که قومی صالحان که در میان ایشان بودند و آن را بدل منکر بودند و بزبان نهی میکردند اما تغییر آن حال نمی توانستند کرد که قوتی و شوکتی نداشتند، این قوم جدایی گرفتند ازیشان، و دیواری بر آوردند میان هر دو گروه، ترسیدند که اگر عذابی در رسد در همه گیرد. خبر درست است از مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ

«ما من قوم يعمل بين ظهرانيهم بمعاصي الله عز و جل فلم يغيروا آلا عمهم الله بعذاب» و اليه الاشارة بقوله تعالى كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه و قال تعالى لو لا ينهاهم

الرَّبَائِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْبِائِمَ. و قال رجل لابي هريرة ان الظالم لا يضر الا نفسه، فقال ابو هريرة و الذي نفس ابي هريرة بيده ان الحباري ليموت في وكرها و ان الضب يموت في جحره من ظلم بني آدم و عن زينب ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ استيقظ يوماً من نومه محمراً وجهه. و هو يقول لا اله الا الله ويل للعرب من شرّ قد اقترب. فتح اليوم من ردم يأجوج و مأجوج مثل هذه، و عقد تسعين، قالت زينب يا رسول الله انهلك و فينا الصالحون. قال نعم اذا كثر الخبث. »

رجعنا الى القصة روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از خانه‌های خویش بیرون آمدند و ایشان که اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه باز نهاده بودند، و نیز حس و حرکت و آواز قوم که هر روز می‌شنیدند آن روز نشنیدند. مردی بر سر دیوار کردند نگرست دریشان، همه کپیان را دید که در یکدیگر می‌افتادند. گفته‌اند در تفسیر که هر چه جوانان بودند کپیان گشتند و هر چه پیران بودند خنازیر شدند. سه روز بر آن صفت بودند و پس از آن هیچ نماندند. عبد الله مسعود گفت از مصطفی پرسیدم که این کپیان و خوگان از نسل جهودان‌اند.

فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ انَّ الله عز و جل لم يلعن قوما قطّ فمسخهم فكان لهم نسل حتى يهلكم، و لكن هذا خلق كان، فلما غضب الله على اليهود مسخهم و جعلهم مثلاً.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا مِیْگَویْد آن عقوبت و مسخ در آن شهر آن قوم را عبرتی کردیم و فضیحتی، تا هر که آن را شنود یا بیند بسته ماند از چنین کاری که عقوبتش اینست. نکل بند پای است، و نکول باز ایستادن است از رفتن در کاری یا سخنی، و باز نشستن از اقرار، إِنَّ لَدُنَا أَنْكَالًا وَ اللهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا از آن است.

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مِیْگَویْد عبرتی کردیم ایشان را که فرا پیش‌اند یعنی اهل شام وَ مَا خَلْفَهَا و ایشان که پسانند یعنی اهل یمن. لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا ای للام التي ترى تلك الفرقة الممسوخة یعنی امتی را که حاضر بودند و ایشان را می‌دیدند وَ مَا خَلْفَهَا و امتهما که پس از ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند. و قیل عقوبة لما مضى من ذنوبهم و عبرة لمن بعدهم مِیْگَویْد آن را کردیم تا گناهان ایشان را عقوبت باشد و پسینان را عبرت باشد.

وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ أَي لِّلْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَا يَفْعَلُونَ مِثْلَ فَعْلِهِمْ، وَ قَبِيلٍ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ. قَوْلُهُ تَعَالَى. وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً مَفْسِرَانِ كَقَوْلِهِمْ فِي الْفَتْحِ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ دَرُوشِ بُوْدُ وَ عَمَهْ زَادَهْ تَوَانِگَر دَاشْت بَمِیرَاثِ عَمَهْ زَادَهْ خُودِ شَتَا فْتِ، بَشَبِ رَفْتِ وَ وِی رَا بَكَشْتِ، وَ بَسْبَطِی دِیگَر بُوْدُ وَ دَر خَانَه ایشَان بِیُوکَنْد، بَامَدَادِ آنِ سَبْطِ کَشْتَه بِیگَانَه دِیدَنْد بَر دَر خُویْشِ، وَ سَبْطِ اِیْنِ کَشْتَه مَرْدِ خُویْشِ رَا نِیَا فْتَنْد، جِسْتَنْد وَ بَر دَر بِیگَانِگَانِ یَا فْتَنْد کَشْتَه، خُصُومْتِ دَر گَر فْتَنْد اِیْنَانِ گَفْتَنْد کِه مَرْدِ خُویْشِ بَر دَر شَمَا کَشْتَه مِی یَا بِیْمِ، وَ اِیْشَانِ گَفْتَنْد کِه کَشْتَه خُویْشِ بَدَر سَرَا یِ مَا آوَرْدِیدِ وَ بَر مَا آوَدِیدِ، دَسْتِ بَسْلَاحِ زَدَنْد، وَ رُویِ بَجَنْگِ آوَرْدَنْد، آخِرِ گَفْتَنْد کِه وَحِیِ پِیُوسْتَه اسْتِ وَ پِیْغَامْبَرِ بَجَا یِ، بَرُویِ رُویْمِ، بَر مُوسَى آَمَدَنْد وَ قِصَه بَر وِی عَرَضَه کَرْدَنْد.

موسى گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً اللَّهُ مِيفْرَمَا يَدِ شَمَا رَا كِه گَاوِی مَادَه بَكَشِيد. جَوَابِ دَادَنْد اِیْشَانِ أ تَتَّخِذُنَا هُزُوًّا اَز جَوَابِ اِیْنِ خُصُومْتِ دَر گَاوِ چِیْسْت؟ مَا رَا مِی اَفْسُوسِ گِیْرِی اَز جَفَا كَارِی كِه بُوْدَنْد وَ غَلِیْظِ طَبِعی. چُون حَكْمَتِ دَر آنِ فَرْمَانِ نِدَانَسْتَنْد اَضَا فْتِ سَخْرِیْتِ بَا پِیْغَامْبَرِ كَرْدَنْد، تَا پِیْغَامْبَرِ گَفْتِ.

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ اِیْنِ سَخْرِیْتِ كَارِ جَاهِلَانَسْتِ وَ مَن فَرِیَا دِ خُوَهِمِ بَخْدَا یِ كِه كَارِ جَاهِلَانِ كَنَم. مَفْسِرَانِ گَفْتَنْد اِیْنِ آنِ گِه بُوْدِ كِه هَنُوزِ دَر مِصْرِ بُوْدَنْد دَرِیَا نَاگِذَا شْتَه، وَ غَرَقِ فَرَعُونِ وَ كَسَانِ او نَادِیْدَه، پَسِ اَزِیْنِ قِصَه هَا رَفْتِ كِه شَرَحِ آنِ بَجَا یِ خُویْشِ كَرْدِیْم. قَالُوا اِدْعُ لَنَا رَبِّكَ وَهَبْ مِنْهُ گَفْتِ: دَر بَنِیِ اسْرَائِیْلِ جَوَانِیِ بُوْدِ مَادَرِ دَاشْتِ وَ آنِ مَادَرِ رَا نُوَا زَنْدَه بُوْدِ بَر دَلِ وَ گُوشِ، وَ بَر وِیِ بَارِّ وَ مَهْرِبَانِ وَ كَسْبِ وِیِ آنِ بُوْدِ كِه هَر رُوزِ پِشْتَه هِیْزِمِ بِیَاوَرْدِیِ وَ بِیَا زَارِ بَفَرُوخْتِیِ، ثَلْثِیِ اَز بَهَا یِ آنِ هِیْزِمِ بَصَدَقَه مِیْدَادِیِ، وَ ثَلْثِیِ خُودِ بَكَارِ مِی بَرْدِیِ، وَ ثَلْثِیِ بَمَادَرِ مِیْدَادِیِ چُونِ شَبِ دَر آَمْدِیِ آنِ جَوَانِ شَبِ رَا بَسَه قِسْمِ نَهَادِیِ یَكِ قِسْمِ نَمَا زِ رَا وَ یَكِ قِسْمِ خُوََابِ رَا وَ یَكِ قِسْمِ بَر بَالِیْنِ مَادَرِ بَنْشَسْتِیِ وَ تَسْبِیْحِ وَ تَكْبِیْرِ وَ تَهْلِیْلِ وِیِ رَا تَلْقِیْنِ مِی كَرْدِیِ، كِه مَادَرِ اَز قِیَا مِ شَبِ عَاجِزِ بُوْدِ.

روزگاری برین صفت می بودند. رب العالمین خواست که آن جوان را بی نیاز کند و برکت آن بر و نیکی فراوی رساند. ابو هارون مدینی گفت البرّ مع الوالدین منساة فی العمر و مثراة فی المال و محبة فی الاهل. پس آن جوان بنی اسرائیل که با مادر برین صفت بود

در همه جهان گاوی داشت، رب العزة تقدیر چنان کرد که در بنی اسرائیل عامیل را بکشند و کشته وی پنهان شد. خدای عز و جل ایشان را فرمود تا اظهار آن سر را گاوی زرد رنگ، روشن، نیکو، نه پیر، و نه نوزاد، نه فرسوده، نه کار شکسته بکشند و چنین گاو هیچکس را نبود در آن وقت مگر این جوان را. فرشته بوی آمد در صورت آدمی در دشت و وی را گفت این گاو از تو بخواهند خواست کشتن را بفرمان آسمانی و پیغام خدای، آن را به مفروش بکم از پری پوست وی دینار. گفت چنین کنم. پس ایشان بدل آن گاو نیافتند و از وی بخریدند، و پیری پوست آن دینار فرای دادند. درین قصه دو حکمت نیکوست، یکی برکت بر مادر در حق آن جوان که پیدا شد. دیگر عقوبت تعنت جستن بر پیغامبر در حق بنی اسرائیل که بسیار می پرسیدند و می پیچیدند.

و عن ابی قلابة قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اياكم و التثديد فأنما هلک من کان قبلکم بالتثديد علی انفسهم، فشدّد علیهم، فتلک بقاياهم فی الصوامع و الديار

از اول ایشان را بکشتن گاوی فرمودند هر کدام که باشد، و ایشان بطریق تعنت سؤال بسیار میکردند و رب العالمین بعقوبت آن تعنت کار بریشان سخت کرد.

گفتند یا موسی اذع لنا ربک بیبین لنا ما هی قال إنه یقول إنها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک بیرس از خداوند خویش که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چو نیست؟ ایشان را جواب آمد که میانه گاوی است در زاد جوانست و تمام، نه نوزادی نا و نه پیری شکسته. فافعلوا ما تؤمرون آنچه میفرماید شما را بکنید و بیش ازین پرسید و میپچید. اگر ایشان برین اقتصار کردند، و بیش ازین پرسیدندی کار برایشان آسانتر آمدی، لکن شددوا فشدّد الله علیهم. دیگر باره از رنگ آن گاو پرسیدند جواب آمد که رنگ آن زردست زردی روشن، نیکو، در تندرستی و جوانی، و نیکو رنگی، کسی که در آن نگرد شاد شود و خواهد که باز بیند. روایت کردند از ابن عباس که گفت «من لیس نعلا صفراء لم یزل فی سرور ما دام لابسها» و ذلک قوله صفراء فاقع لونها تسر الناظرین و قال ابن الزبیر: اياکم و لبس هذه النعال السود فانها تورث الهم و النسيان.

قالوا اذع لنا ربک بیبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا دیگر باره پرسیدند که چه گاوی

است أ سائمة ام عاملة؟ چرنده است یا کار کننده؟ که این گاو ان بر ما مشتبه شدند وَ إِنَّا
 إِنَّ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ النَّبِيُّ «لَوْلَمْ يَسْتَنْوَا مَا بَيَّنَّتْ لَهُمْ إِلَى الْآبِدِ»
 قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ اِيشَان رَا جَوَاب آمَد كَه آن
 گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد و نرم نیست که زود فرا دست آید.
 مُسَلَّمَةٌ دست و پای درست دارد و خلقت نیکو و آثار عمل بر وی. لَا شَيْبَةَ فِيهَا قِيلَ لَا
 عیب فيها، و قیل لَا بِيَاضَ فِيهَا، و قیل لَا لَوْنَ فِيهَا يَخَالِفُ سَائِرَ لَوْنِهَا، در آن هیچ عیب نه
 و بیرون از رنگ زردی هیچ رنگ نه.

قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ اِيشَان گفتمند موسی رَا اکتون جواب بسزا آوردی و صفت آن
 بدانستیم و شناختیم، طلب کردند و پیش آن جوان پارسا یافتند و به پری پوست آن دینار
 بخریدند، و از آن که گران بها بود کامستندید و نزدیک بود که نخریدندی و نه کشتندی.
 عکرمه گفت بهای آن دیناری بود لکن خدای عز و جل حکمتی رَا که میدانستند چنان
 تقدیر کرد.

فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ كَفَّتْ أَنْ رَوْزَ كَه اِيشَان رَا بكَشْتَن گاو
 فرمودند آن گاو نه در شکم مادر بود و نه در صلب پدر. ابن عباس گفت چهل سال
 می بیچیدند و می پرسیدند و طلب میکردند پس بیافتند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ اِشَارَتِ بَقْهَرِ خَدَاوَنَدِ اِست و
 بیگانگان، چنانک دوستان رَا نوازنده اِست بیگانگان رَا گیرنده اِست، و چنانک نواخت
 وی بنواخت دیگران نماند، گرفتن وی نیز بگرفتن دیگران نماند. وَ اللَّهُ اَشَدُّ بِأَسَا و اشد
 تنکیلا اللَّهُ سخت گیرتر از همه گیرندگانست، فرو برنده جبارانست، دادخواه ستمکارانست،
 شکننده کامهای بندگانست، نه از کسی به بیم، نه کرد وی بر وی تاوانست، که کردگار
 جهانیانست و هست کننده ایشانست. معاشر المسلمین از بطش وی هراس گیرید و ایمن
 منشینید! که اگر ایشان رَا مسخ ظاهر عقوبت بودست این امت رَا مسخ باطن عقوبت اِست!
 و رب العالمین چون بریشان خشم گرفت رنگ ایشان از آنجا که صورت اِست بگردانید،
 اگر برین امت خشم گیرد و العیاذ بالله رنگ اینان از روی سیرت بگرداند، اگر ایشان رَا

بجرم خویش روی سیاه گردانید اینان را بجرم خویش دل سیاه کند. کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَ نَقَلَبُ أَعْيُنُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ كَسَى رَا كِه امروز وی دل وی از خود بگرداند بیم است که فردا چون در گور شود روی وی از قبله بگرداند، فردا روسیاه باشد. ابو اسحاق فزاری گفت مردی پیش ما بسیار آمدی و یک نیمه روی وی پوشیده بود. گفتم چرا پوشیده؟ گفت اگر امان دهی بگویم. گفتم ترا امانست. فقال: كنت نباشا فدفنت امرأة فذهبت فنبتها حتى ضربت بیدی الی اللفافة فمددت و جعلت تمدّهی ایضا. فقلت أ تراها تغلبنی. فجثوت علی رکبتي فمددت فرفعت یدها فلطمنتنی فاذا کشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع فی وجهه، قال ثم رددت علیها لفاتها و ازارها، ثم رددت اللبّین و جعلت علی نفسی ان لا انبش ما عشت. قال ابو اسحاق فکتبت الی الاوزاعی بذلک فکتب الیّ و یحک سله عمّن مات من اهل التوحید و کان یوجّه الی القبلة أ حولّ وجهه ام ترک وجهه الی القبلة. فسألته عن ذلك فقال اکثر ذلك حولّ وجهه عن القبلة قال فکتبت الی الاوزاعی بذلک فکتب الیّ إنا لله و إنا الیه راجعون ثلاثة مرات. اما من حولّ وجهه عن القبلة فانه مات علی غیر السنة، و إذ قال مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً إِنْ قَصَهُ گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیات از لطائف حکمت و جواهر عزت قرآن است، و قرآن خود بحر محیط است ای بسا لؤلؤ شاهوار و درّ شب افروز که در قعر این بحر است اما کسی باید که هر چه رب العزة در صفت گاو بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خود ببیند، و بآن مقام رسد تا غواصی این بحر را بشاید. و آن عجائب الذخائر و درر الغیب او را بخود راه دهد، و جمله آن صفات درین سه آیت مبین کرد یکی لا فارضٌ و لا بکرٌ دیگر صفراء فافع لونها سدیگر لا ذلولٌ تُبْئِرُ الْأَرْضَ اُولَ لَا فارضٌ و لا بکرٌ میگوید نه پیروی فرو ریخته نه نوزادی نارسیده، یعنی که قدم این جوانمردان در دایره طریقت آن گه مستقیم شود که سکر شباب و شره جوانی ایشان را حجاب نکند و ضعف پیری معطل ندارد، نه بینی که مصطفی آن گه وحی بوی پیوست که نه بحال صبی قریب عهد بود و نه روزگار وی بارذل العمر رسیده بود. اگر تمامتر از این حالی بودی وحی به سید در آن حال پیوستی، هر ارادت که با سکر شباب قرین شود همیشه از راهزنان به بیم بود و کم افتد جوانی نو ارادت که از راهزنان ایمن شود و اگر افتد در مملکت عزیز باشد

مصطفی از اینجا گفت که «عجب ربکم من شاب لبس له صبوة»
 صفت دیگر خوان صَفْرَاءُ فاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ آن جوانمردان که در حال کمال بشریت
 قدم در میدان طریقت نهادند و بدان مستقیم شدند، احدیت ایشان را برنگ دوستی بر آرد،
 و رنگ دوستی رنگ بیرنگی است. هر چه رنگ رنگ آمیزانست ازیشان پاک فرو شوید
 وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تا همه روح پاک شود، نهاد ایشان و معانی همه یک
 صفت گیرد. هر چشمی که دریشان نگرد روشن شود، هر دلی که در کار ایشان تأمل کند
 آشنا گردد. سفیان ثوری بیمار شد و دلیل وی پیش طبیب ترسا بردند. طبیب در آن
 می‌نگریست و تامل میکرد، پس گفت عجب حالی می‌بینم این مردی است که از ترس
 خدای عز و جل جگر وی خون شدست و از مجرای آب بیرون آمده است، این دین که
 وی بر آنست جز حق نیست، شاهد ان لا اله الا الله و شاهد ان محمد رسول الله طبیب
 ترسا چون در دلیل وی نگریست آشنا گشت پس کسی که در روی دوستان حق نگرد از
 اعتقاد پاک و در سیرت ایشان تأمل کند، از مهر دل خود چون شود؟ اینست که می‌گوید
 فاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ رنگی که نگرندگان را شاد کند رنگ آشنایی و دوستی است،
 امروز ایشان را برنگ آشنایی و دوستی بر آرد، و چه رنگ است ازین نکوتر؟ يقول تعالی
 وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً و فردا ایشان را بنور خود رنگین کند، کما

قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «فِيصْبِغُونَ بِنُورِ الرَّحْمَنِ عِزَّ وَ جَلَّ»
 صفت سوم آنست که گفت: لَا ذُلُّ لُتُبِيرُ الْأَرْضِ وَ لَا تَسْقَى الْحَرَّةُ مُسَلِّمَةً لَا شَيْبَةَ فِيهَا پا
 کند و هنری و بهروز و نیکو سیرت و روز افزون، نه بعیب رسمیان آلوده، نه بمقام دون
 همتان فرو آمده، نه رقم دوستی اغیار بریشان کشیده، نه داغ اسباب بریشان نهاده، نه
 سلطان بشریت بریشان دست یافته، نه قاضی شهوات بریشان حکمی رانده، نه باشکال و
 امثال گرانیده، نه باختیار و احتیال خود تکیه کرده، چنانک معبود یکی شناسند مقصود
 یکی دانند و مشهود یکی، و موجود یکی،

هموم رجال فی امور کثیرة و همی من الدنیا صدیق مساعد
 هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی او

النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَإِذْ قَاتَلْتُمْ نَفْسًا وَشِمًا أَنْيَدَ كَهَ يَكِي رَا بَكشْتِيدَ، فَادَارَاتُمْ فِيهَا وَ دَرِ آن كَشْتِه**
بیکار در گرفتید، **وَ اللّٰهُ مُخْرِجٌ وَ اللّٰهُ بِيرون آرندِه است وَ آشکارا کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**
آنچه شما پنهان میدارید که کشنده وی کیست.

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ

گفتیم بزنید این کشته را بَعْضُهَا بچیزی از گوشت آن گاو، **كَذٰلِكَ** چنین که دیدید **يُحْيِي**
اللّٰهُ الْمَوْتِي مردگان را زنده کند، **وَ يُرِيكُمْ آيَاتِه** و می نماید شما را نشانهای توانایی و نیک
خدایی خویش **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** تا در یابید شما.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما، **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** پس آن نشانهای مهربانی و
نیک خدایی که از من دیدید، **فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ** تا گویی که آن دلها از سختی چون سنگ
است **أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً** بل که سخت تر از سنگ **وَ إِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ** و از سنگها سنگ است **لَمَّا**
يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ که از آن جویها می رود، **وَ إِنْ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ** از آن سنگ است که
می شکافد، **فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ** و آب از آن بیرون می آید، **وَ إِنْ مِنْهَا لَمَّا يَغْلَبُ** **مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ** و
از آن هست که از بالا بهامون می افتد از ترس خداوند، **وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** و خدا
از کرد شما نا آگاه نیست.

أَفَتَطْمَعُونَ می پیوسید و طمع میدارید، **أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ** که شما را استوار گیرند **وَ قَدْ كَانَ**
فَرِيقٌ مِنْهُمْ و گروهی از ایشان بودند **يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ** که سخن خدای عز و جل می شنیدند
ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس آن می بگردانیدند، **مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ** پس از آنک دانسته بودند و شناخته و
هُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانستند که آنچه میگویند دروغ زنانند و گناهکار.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون گرویدگان را ببینند **قَالُوا آمَنَّا** گویند ما گرویدیم و استوار
داشتیم، **وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ** و آن گه که با یکدیگر افتند بی شما و خالی افتند از
شما، **قَالُوا يَكْدِيبُونَ** را گویند **أَتُحَدِّثُونَهُمْ** ایشان را می سخن می گویند (از توریة) و می آگاه
کنید **بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ** از آنچه اللّٰه گشاد بر شما **لِيُحَاجُّوكُمْ**. به تا فردا بر شما حجت
آرند **بِأَن عِنْدَ رَبِّكُمْ** نزد دیک خداوند شما، **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** می در نیابید؟

النوبة الثانية

قوله تعالى: **وَإِذْ قَاتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَارَاتُمْ فِيهَا** هر چند که این آیت در نظم قرآن باخر قصه

گفت اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص کشته نشد قصه گاو نرفت. و معنی تدارک تدافع است، چنانکه قصه در میان قومی افتد این سخن آن باز میدهد و آن سخن این رد میکند. وَ إِذْ قَتَلْتُمْ مِیْکَیْدِیْمَ رَا بَکَشْتِیْدِیْمَ. یعنی عامل و در آن کشته خصومت در گرفتید و از خلق پنهان میداشتید و خدای عز و جل آن سر آشکارا کرد و کشنده پیدا، تا امروز در میان خلق رسوا شد و فردا بعد از آخرت گرفتار شود.

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «زوال الدنيا اھون عند اللہ من قتل رجل مؤمن، و من اعان علی قتل مؤمن بشرط کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیہ آیس من رحمة اللہ و اول ما یقضى بین الناس یوم القیمة فی الدماء.» و سئل النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عن القاتل و الآمر «فقال قسمت النار سبعین جزءا فللآمر تسعة و ستون و للقاتل جزء و حسبه.»

وَ اللّٰهُ مُخْرِجٌ مَّا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ دلیل است که هر که در سر عملی کند خیر یا شر طاعت یا معصیت رب العالمین آن عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد. از اینجا گفت مصطفی ع: «لو ان احدکم یعمل فی صخرة صماء لیس لها باب و لا کوة لخرج عمله للناس کائنا ما کان.»

و قال عثمان بن عفان من عمل عملا کساه اللہ ردائه ان خیرا فخیر و ان شرا فشر. فقلنا اضربوه ببعضها گفتیم این کشته را بزنید بلختی از آن گاو، عکرمه و کلیبی گفتند از ران گاو لختی بروی زدند. ضحاک گفت. زبان گاو بروی زدند. ابن جبیر گفت ضرب بعجب ذنبها، لانه اصل البدن و اساسه علیہ، ركب الخلق و منه مدة المضغه طولا و عرضا، لقول النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «کل ابن آدم یبلی الا عجب الذنب فانه منه خلق و فیہ یرکب.»

ابن عباس گفت استخوان اصل گوش بروی زدند که محل حیاة است و محل روح و مقتل آدمی، و قول مختار اینست و تقدیر الآیة فقلنا اضربوه ببعضها فضرِبَ فحیی آن بروی زدند و بفرمان خدای عز و جل زنده شد، و فراهم آمد، و عمه زاده خود را گفت انت قتلتنی این بگفت آن گه بیفتاد و بحال مردگی باز شد.

رب العالمین گفت: کَذٰلِکَ یُحِی اللّٰهُ الْمَوْتِی وَ یُرِیْکُمْ آیٰتِہِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ این آیت حجت

است بر مشرکان عرب که اصل بعث را منکر شدند، و حجت است بر قومی فلاسفه که بعث اجساد و اعیان را منکراند. فان هذا القتل احیی بعینه یشخب دما. و روی آن ابا رزین العقیلی سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ كيف يحيى الله الموتى؟ قال يا ابا رزین، أما مررت بارض مجدبة؟ قال بلى يا رسول الله قال ثم مررت بها مخصبة؟ قال بلى يا رسول الله قال كذلك النشور.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ این خطاب با جهودان است. رب العالمین میگوید پس از آنک آیات و روایات قدرت ما دیدید و لطائف حکمت و عجائب صنعت در مرده زنده گردانیدن و کوه از بیخ بر آوردن و بر زور شما بدانستن و آب از سنگ روانیدن و قومی را صورت بگردانیدن پس از این عجایب که دیدید دیگر باره دلهای شما سخت شد کلبی گفت پس از آنک مرده زنده شد و بگفت که کیست کشنده من، ایشان قبول نکردند و گفتند ما نکشیم، رب العالمین گفت سخت است دلهای شما و سیاه و غلیظ که مرده پیش چشم زنده شد و بگفت که کشنده من کیست و شما می نپذیرید. و قسوة در دل آنست که رحمت و رقت و تواضع در آن نگیرد، و کارهای پسندیده را و انواع خیر را نرم نشود.

مصطفی ع گفت «لا تکنروا الکلام بغير ذکر الله عز و جل، فان كثرة الکلام بغير ذکر الله قسوة للقلب، و ان ابعد الناس من الله القلب القاسی».

و عن حذیفة قال تعرض الفتن على القلوب عرض الحصیر فای قلب اشربها نکتت فيه نکتة سوداء، و ای قلب انکرها نکتت فيه نکتة بیضاء، حتی تكون القلوب علی قلبین قلب ایض مثل الصفا لا تضرة فتنة، و قلب اسود مرید کالکوز مجحیا و امال کفه لا يعرف معروفا و لا ینکر منکرا.» پارسی خبر حذیفة آنست که فتنهها بر دلها باز گسترانند چنانک حصیر گسترانند، هر دل که بفتنهها مایل باشد و آن را گیرا بود نکتة سیاه بر آن زند و هر دل که بآن فتنهها در نسازد و آن را منکر شود نکتة سپید بر آن زند پس می داند که دلها بر دو قسم است یکی همچون سنگ سپید سخت که هیچ فتنه در خود نپذیرد، دیگری سیاه خاک آلود همچون کوزه سرنگون چنانک درین کوزه سرنگون آب نماند، در چنین دل خیر و طاعت نماند. رب العالمین دلهای جهودان را این صفت کرد و گفت ایمان بنوبت مصطفی و صدق وی که سر همه خیرات است در دل ایشان نمی شود

پس از آنک صدق وی شناختند و دانستند. اینست معنی قسوت در دل‌های جهودان.

پس دل‌های ایشان با سنگ برابر کرد در سختی و درستی و گفت فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً آن دل‌ها همچون سنگ است بلکه سخت‌تر که از سنگ آب آید و گر چه آب در آن نشود، و از دل سخت نه اجابت آید و نه پند در آن شود. آن گه سنگ را معذور کرد و دل‌های ایشان نامعذور، و سنگ خاره را فضل داد بر دل سخت و بتفضیل گفت وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ و از سنگ‌ها هست که از آن جویها می‌رود و از کوه‌ها هست که از آن دجله و فرات و سیحون و جیحون می‌رود، و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ و از آن هست که می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید، یعنی آن سنگها که در جهان پراکنده است و از آن چشمه‌ها می‌رود و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ و از آن هست که از بالا نشیب می‌گیرد و بهامون می‌افتد، همچون آن کوه که برابر طور بود و رب العزة آن وقت که با موسی سخن گفت آن کوه منجلی شد، یعنی پیدا شد بقدر یک بند سر انگشت کهنین تا بعضی از آن کوه به شام افتاد و یمن و بعضی خرد گشت، چون ریگ و در عالم پراکند. مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ می‌گوید: آن رفتن جویها از آن سنگ و چکیدن آب از آن، و آمدن آن از بالا بهامون، همه از ترس خداوند است جلّ جلاله، یعنی که سنگها که با ترس است و دل این جهودان بی ترس. قومی از اهل تأویل آیت از ظاهر بگردانیدند و بر مجاز حمل کردند و گفتند نسبت خشیت با سنگ بر سبیل تسبّ است نه بر سبیل تحقق، یعنی که ناظر در آن نگرد قدرت الله بیند، خشیت بوی در آید، و تسبیح موات و جمادات که قرآن از آن خیر میدهد هم برین تأویل برانندند و از ظاهر بگردانیدند. و این تأویل بمذهب اهل سنت باطل است که در ضمن آن ابطال صیغت کلام حق است و ابطال معجزه رسول ع و تسبیح سنگ ریزه در حضرت مصطفی ع و تسبیح جفنه که از آن طعام می‌خورند و چنین ستون که در مسجد رسول خدا شنودند هم ازین باب است و همه در اخبار صحیح است و از معجزات مصطفی است و نشان صحت نبوت وی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ. اگر از ظاهر بگردانیم بر آن تأویل که ایشان گفتند. هم در آن ابطال صیغت باشد و هم ابطال معجزه رسول، و این در دین روا نیست و مقتضی ایمان نیست. و هم ازین باب است آنچه در قرآن آید که آسمان الله را پاسخ داد که فرمانبرداریم و ذلک فی قوله أَتَيْنَا طَائِعِينَ و

فردا اندامهای کافر گواهی میدهد بر کافر بسخنی گشاده روشن. چنانکه الله گفت و قالوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا و دوزخ را خشم اثبات کرد آنجا که گفت تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ و آتش را سخن گفتن اثبات کرد و گفت وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ این همه در خرد محال است و همه از دین خداوند ذو الجلال است، دل از آن میشورد و خرد آن را رد میکند، و قرآن بدرستی آن گواهی میدهد. و بیشترین معجزه‌های پیغامبران و برهانهای ایشان آنست که در خرد محال است، و الله بر آن چیزها قادر بر کمال است، و پذیرفتن آن دین راست است و اعتقاد درست. و طریق اهل سنت آنست که این همه که بر شمرديم اگر چه نادر یافته است پذیرفته داری و از ظاهر بنگردانی و از تأویل و تصرف در آن پرهیزی، و از جمله ایشان نباشی که چون در نیافتند نپذیرفتند، تا الله ایشان را ذم کرد و گفت وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٍ قَدِيمٌ و این مسئله بسطی دارد و شرحی خواهد اما درین موضع بیش ازین احتمال نکند.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اگر بتا خوانی خطاب با جهودان است یعنی که خدای عز و جل از کردار شما ناآگاه نیست، آنچه پنهان دارید و آنچه آشکارا کنید همه میداند و شما را بآن جزا دهد و فرو نگذارد، و اگر بیبا خوانی بر قراءة مکی خطاب با مؤمنان است و قدح در جهودان. با مؤمنان میگوید خدای عز و جل از آنچه این جهودان میکنند ناآگاه نیست، آن که خطاب با مؤمنان گردانید.

و گفت أَ فَتَطْمَعُونَ طمع میدارید که ایمان آرند و شما را استوار گیرند.

و مفسران گفتند این آن گه بود که مصطفی در مدینه شد و جهودان مدینه را بر دین اسلام خواند، و طمع در اسلام ایشان بست و همچنین جماعتی از انصار بودند در مدینه که ایشان را با جهودان نزدیکی بود بحکم رضاع، و طمع در اسلام جهودان بسته بودند، رب العزة بایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید باسلام ایشان، که ایشان از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام ما بشنیدند در کوه طور، یعنی آن هفتاد مرد که موسوی ایشان را با خود برده بود تا کلام حق و فرمان وی بشنیدند پس چون با قوم خویش شدند، قومی ازیشان تبدیل و تحریف در کلام حق آوردند، و آنچه حق نگفته بود در آن افزودند، و ذلک قولهم سمعنا الله... و فی آخر کلامه يقول ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشياء فافعلوا و

ألا فلا تفعلوا و لا بأس رب العالمین گفت که با سخن و پیغام من چنین کنید شما را استوار کی دارند بعضی مفسران گفته‌اند که معنی آیت آنست که خدای عز و جل مصطفی را و مومنان را گفت چرا در ایمان ایشان طمع بسته‌اید و حال ایشان آنست که توریة که کلام ماست بشنیدند، و آنچه در آن بود بدانستند و دریافتند، پس حکم توریة بگردانیدند، و آیت رجم و صفت نعت تو که رسول مایی از آن برگرفتند و آن را بدل نهادند، و این ازیشان نه فراموش کاری بود و نه خطا، بلکه عمد محض بود، قصدا میدانستند و میکردند. چنانک گفت ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ این آیت دلیل است که نه مخلوق است و نه حکایت از کلام حق بلکه خود عین کلام حق است، و لفظ ما در آن نه مخلوق. بخلاف قول جهمیان که گفتند لفظ ما در آن مخلوقست. و وجه دلالت آیت آنست که اگر آنچه ایشان قرآن از رسول می‌شنیدند حکایت از کلام بودی، یا لفظ و قراءه وی، به قرآن مخلوق گفتن روا بودی، گفתי یسمعون مثل کلام الله او حکایة کلام الله او قراءة کلام الله. چون گفت یسمعون کلام الله و جای دیگر گفت فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، پس بدانستیم که آنچه ایشان گفتند باطلست، و مقالت جهمیان، و این خلاف از آن افتاد که جهمیان گویند کلام حق علم اوست قائم بذات او نه عبارتی که بحرف و صوت قائم است، و بنزدیک اهل سنت این اصل باطل است، و خبرهای درست ایشان را گواهی بدروغ

میده، منها قول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «يَحْشُرُ اللَّهُ النَّاسَ عِرَاةً عِزْلًا بَعْدَهُمَا»

یعنی لیس معهم شیء، ثم ینادیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب انا الملك انا الدیّان لا ینبغی لاحد من اهل الجنة ان یدخل الجنة و لاحد من اهل النار عنده مظلمة حتی اقتضه منه، حتی اللطمة. قیل یعنی لرسول الله و الله اعلم کیف. «و انما ناتی الله عراة عزلا بهما قال بالحسنات و السیئات، قال البخاری و فی هذا دلیل علی ان صوت الله لا یشبه صوت الخلق بان الله یسمع من بعد کما یسمع من قرب، و ان الملائكة یصعقون من صوته، و اذا تنادت الملائكة لم یصعقوا، و عن عبد الله بن مسعود قال «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «اذا تكلم الله بالوحی سمع اهل السماوات صلصلة كجر السلسلة علی الصفا، فیصعقون فلا یزالون کذلک، حتی یاتیهم الله جبرئیل فاذا جاء هم جبرئیل ع فزع من قلوبهم، فیقولون یا جبرئیل ما ذا قال ربکم؟ فیقول الحق و هو العلی

خالدا مخلدا فيها ابدًا، و من قتل نفسه بحديدة فحديدته في ديه يجأ بها في بطنه في نار جهنم خالدا مخلدا فيها ابدًا، و من تردى من جبل فقتل نفسه فهو يتردى في نار جهنم من جبل خالدا مخلدا فيها ابدًا»

و آن کس که خود را بشمشیر مجاهدت از روی معنی کشد بناز و نعیم باقی و بهشت جاویدی رسید. چنانک رب العزة گفت و أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. قوم موسی را گفتند زنده را بکشید تا کشته زنده شود، اشارت باهل طریق است که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت بکشند بر وفق شریعت تا دل مرده بنور مشاهدت زنده شود، و او که بنور مشاهدت و روح انس زنده شد بحیاء طیبیه رسید آن حیاتی که هرگز مرگی در آن نشود و فنا بآن راه نبرد، و زبان حال بنده اندرین حال میگوید:

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد
پیر طریقت جنید قدس الله روحه یکی را از دوستان وی که از دنیا رفته بود میبست،
آن کس انگشت مسبحة جنید را بگرفت، جنید گفت أ حیاة بعد الموت؟ جواب داد که او
ما علمت انا لا نموت بل نقل من دار الی دار «و فی هذا المعنی ما روی عن عبد الملک
بن عمیر عن ربیع بن محراش قال کنا اخوة ثلاثة، و کان اعبدنا و اصفونا و افضلنا
الاوسط منا فعبت غیبة الی السواد ثم قدمت علی اهلی. فقالوا ادرك اخاک فانه فی الموت،
قال فخرجت الیه سعی، فانتهیت الیه و قد قضی و سجدت بئوب، فقعدت عند راسه ابکیه،
قال فرفع یده فکشف الثوب عن راسه، و قال السلام علیکم قلت ای اخی أ حیاة بعد
الموت؟ قال نعم انی لقیته اخی فلقنی بروح و ریحان و رب غیر غضبان، و انه کسانی ثیابا
خضرا من سندس و استبرق، و انی وجدت الامر ایسر مما تحسبون ثلثا، فاعملوا و لا
تغیروا ثلثا و انی لقیته رسول الله فاقسم ان لا یریح حتی آتیه، فعجلوا جهازی ثم طفأ
فکان اسرع من حصاة لو القیت فی ماء، فبلغ عایشه رض فصدقته و قالت قد کنا نسמע ان
رجلا من هذه الامة سینکلم بعد موته.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ قَسُوتِ دَلْ دَرِ حَقِّ جِهَالِ نَامِهْرَبَانِي وَ بِي رَحْمَتِي وَ از راه حق دوری، و
در حق عارفان و ارباب صدق و صفوت قوت دل است و حالت تمکن و کمال معرفت و

حالت صفوت، چنانک صدیق اکبر از خود نشان داد که هر گه کسی را دیدی که می‌گریستی و در خود می‌پیچیدی از استماع قرآن، وی گفתי هکذا کنا حتی قست القلوب اشارت است این قسوت بکمال حال عارفان و جلال رتبت صدیقان در بدایت کار و عنفوان ارادت، مبتدی را بانگ و خروش و نعره و زاری بود که هنوز عشق وی ولایت خود بتمامی فرو نگرفته بود، پس چون کار بکمال رسد و صفاء معرفت قوی گردد و سلطان عشق ولایت خود بتمامی فرو گیرد، آن خروش و زاری در باقی شود شادی و طرب در پیوند، بزبان حال گوید.

ز اول که مرا عشق نگارم نو بود همسایه بشب ز ناله من نغنون
 کم گشت کنون ناله که عشقم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود
 وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ سَنَك خاره را بر دل جافی فضل داد و افزونی نهاد، گفت از سنگ آب آید و نرم شود و از ترس خدا بهامون افتد، و دل جافی در نهاد مرد بیگانه نه از ترس خدا بنالد و نه از حسرت بگرید، نه رحمت و رقت در وی آید.

در حکایت پیارند که پیغامبری از پیغامبران خدا بصحرایی بر گذشت سنگی را دید که در نهاد خود کوچک بود و آبی عظیم از وی میرفت بیش از حد و اندازه آن سنگ پیغامبر بایستاد و در آن تعجب میکرد که تا چه حالست آن سنگ را و چه آبست که از وی روانست، رب العزة آن سنگ را با وی در سخن آورد تا گفت ای پیغامبر حق این آب که تو می‌بینی گریستن منست، که از آن روز باز که بمن رسید از کلام رب العزة که وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ که دوزخ را بسنگ گرم کنند من از حسرت و ترس میگیرم. پیغامبر گفت بار خدایا وی را از آتش ایمن گردان وحی آمد بوی، که او را ایمن کردم از آتش. پیغامبر برفت پس بروزگاری دیگر باز آمد و آن سنگ را دید که هم چنان میگریست، و آب از وی روان، هم در آن تعجب بماند تا رب العزة دیگر باره آن سنگ را بسخن آورد، گفت ای پیغامبر خدا چه تعجب کنی باین گریستن من، الله تعالی مرا ایمن کرد از آتش اما گریستن اول از حسرت و اندوه بود و این گریستن از شادی و شکر.

پیر طریقت گفت: «در سر گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گیرم یا از ناز،

گریستن از حسرت بهره یتیم و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این
قصه ایست دراز.»

التوبة الاولى

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ نَمِيدَانَد ايشان أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ كَه اللَّهَ مِيدَانَد مَا يُسْرُونَ أَنچَه نَهَان
مِيدَارَنَد وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٧) وَ أَنچَه آشكارا مِيكِنَنَد.

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ وَ هَسْت از جَهودان قومی كَه نُويسِنده نَهَانَد لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ توريه نَدَانَد
از نُوسته، إِلَّا أَمَانِيٌّ مَگر چيزی خوانَد از فراشنيدِه، وَ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَطُنُونَ (٧٨) وَ نِيستَنَد مَگر
بِر پَندارِه كَه مِي پَندارَنَد وَ گمان مِي بَرَنَد.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ وِيل ايشان رَا يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ كَه نُوسته مِي نُويسَنَد بَدَسْت خُويسِ ثَمَّ
يَقُولُونَ وَ آن گَه مِيگوينَد هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اين از نَزديك خُداست عَز وَ جَل لِيَسْتَرُوا بِهِ
ثَمَّنَا قَلِيلًا تا بفرُوختن حَق بَه بَهای اَنَدك مِي خَرَنَد، فَوَيْلٌ لَهُمْ وِيل ايشان رَا مِمَّا كَتَبَتْ
أَيْدِيهِمْ از آن دَرُوغ كَه مِي نُويسَنَد بَدَسْت خُويسِ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (٧٩) وَ وِيل
ايشان رَا از أَنچَه مِيستَانَد از رَشوت.

وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ وَ گفَتَنَد كَه نَرَسَد بَكسي از ما آتَش دُوخ فردا إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مَگر
رُوزی چَنَد شمرده قُل پَاسخ كَن ايشان رَا وَ گُوی اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا نَزديك اللَّه
پيمانی گَرفته دَاريد؟ فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ اِگر دَاريد اللَّه عَهْد خود رَا خِلاف نَكَنَد، أَمْ
تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ يا بَر خُداي عَز وَ جَل چيزی مِي گُوييد كَه نَدَانيد.

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً أَرَى هَر كَه بَدی كَنَد وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَ دَر آيد گَرَد بَر گَرَد وِي
گَناه وِي فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ايشانَد كَه دُوخيانَد هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٨١) ايشان جَاويد
دَر آنَد.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ايشان كَه بَگرويدَنَد وَ رَسانَدِه رَا استوار گَرفَتَنَد وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ
نِيكيها كَرَدَنَد أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ايشانَد كَه بَهشتيان اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٨٢) ايشان دَر
آن بَهشت جَاوانَد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عَهْدَ گَرفَتيم وَ پيمان سَتَدِيم از فرزندان يَعقُوبَ لَا تَعْبُدُونَ
إِلَّا اللَّهَ كَه تا نِيرَسْتيد جَز از اللَّه وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ پَدَر وَ مَادَر رَا نَوازَنَد وَ با ايشان

نیکیوی کنند وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ با خویشان وَ نَزْدِيكَانَ وَ الْيَتَامَىٰ وَ با کودکان پدر مردگان وَ الْمَسَاكِينَ وَ با درویشان وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ مردمان را نیکیوی گوئید، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بهنگام بیای دارید وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زکاة مال خویش بدهید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس از آن وصیت که شما را کردیم برگشتید إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۸۳) و از وفا روی گردانیدید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ این خطاب اگر خواهی منافقان را نه و اگر خواهی جهودان را، اگر منافقان را نهی معنی آنست که این منافقان که با مصطفی ع و با مؤمنان سخن دیگر میگویند و در دل دیگر دارند نمیدانند که الله سر و آشکارای ایشان میداند. آن اندیشه که در دل دارند و بزبان جز زان میگویند یا آن سخن که با یکدیگر میگویند در خلوت پنهان از مسلمانان، الله میداند اگر خواهد پیغامبر خود را و مؤمنان را از سر ایشان خیر کند، حدیث وهب بن عمیر ازین باب است با صفوان بن امیه در حجره نشستہ بود. وهب گفت «لو لا عیالی و دین علی لا حبت أن اکون انا الذی اقتل محمدا لنفسی» اگر نه عیال بودی و دینی که بر منست من قصد قتل محمد کردمی و شغل وی شما را کفایت کردمی. صفوان. گفت این کار را چه حیلست سازی و چون بر دست گیری؟

گفت من مردی ام دلاور، او را بفریبم ضربتی زنم، آن گه بر گردم و بکوه بر شوم کس بمن در نرسد. صفوان گفت عیالت با عیال من و دین تو بر من، هان تا چه داری! فخرج فشحذ سيفه و سمه، ثم خرج الى المدينة، شمشیر تیز کرد و زهر آلود کرد و بقصد مدینه از مکه بیرون شد. چون در مدینه شد عمر خطاب وی را بدید اندیشه ناک شد. پیش مؤمنان و یاران باز رفت گفت «انی رأیت وهبا قد قدم فرابنی قدومه و هو رجل غادر فاطيفوا بنبيکم گفت وهب آمد و از آمدن وی در دلم شک افتاد که وی مردی غدار است، نگر تا مصطفی را خالی نگذارید و یاران همه پیرامون مصطفی ع در نشستند. وهب آمد و گفت أنعم صباحا یا محمد. قال قد ابدلنا الله خيرا منها السلام. ما اقدامک؟ مصطفی ع گفت خدای عز و جل ما را ازین بهتر تحیتی و سلامتی داده است، چه آورد

ترا اینجا؟ گفت آدمم تا اسیرانرا باز خرم. مصطفی گفت ما بال السیف؟ شمشیر چیست که در بر داری؟ گفت یا محمد روز بدر نیز داشتیم و ما را در آن بس ظفری و نجاحی نبود، مصطفی گفت «فما شیء قلت لصفوان و انتما فی الحجر؟» آن چه سخن بود که در حجر با صفوان میگفتی که لو لا عیالی و دین علی؟ وهب گفت هاء! کیف قلت؟ فاعاده علیه. قال وهب قد كنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنكذبك، فاراک تحدثنا بخبر اهل الارض. اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله. ثم قال یا رسول الله اعطني عمامتک، فاعطاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم عمامته، ثم خرج راجعا الى مكة. فقال عمر لقد قدم وهب و انه لا بغض الى من الخنزیر و انه رجع و هو احب الى من بعض ولدی.

و اگر جهودان را نهی این خطاب که «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ» معنی آنست که نمیدانند این جهودان که الله میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت، و آشکارا میکنند از جحود، در نهمان دشمنی میدارند با مؤمنان و آشکارا می‌باز نشینند از اقرار، گواهی پنهان میکنند و آشکارا دروغ زن میگیرند.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ الْآيَةَ قِيلَ ان الامی منسوب الى امه ای تربی معها و لم يفارقها، فيتعلم ما يتعلمه الرجال ای هم کما ولدوا لم يتعلموا. امی نادبیر است که نداند نبشتن و خواندن. مصطفی گفت انا امة امیة لا نکتب و لا نحسب.

و يقال هو منسوب الى الامّة التي هي الخلقه. يقال فلان طويل الامة ای الخلقه و القامة. در معنی این آیت دو قول گفته‌اند: یکی آنست که از جهودان قومی اند که توریة ندانند نوشتن و خواندن آن، مگر چیزی شنوند از مهتران خویش از دروغها که بر می‌سازند و میگویند هذا من عند الله و ایشان را آن معرفت نیست که بدانند که آن دروغ است.

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و انگه ظنی می‌برند و یقین نمیدانند که آن حق است و بمجرد آن ظن بر خدا منکر میشوند. باین قول «امانی» بمعنی اکاذیب است. و بقول دیگر «امانی» بمعنی تلاوت و قراءه است، یعنی از جهودان قومی اند که از توریة جز تلاوت و قراءه ندانند، احکام شرعی و امور دینی که در آنست و دانستن آن بریشان لازم است می‌دانند و می‌نشناسند، و حق تلاوت آن از تحلیل حلال و تحریم حرام می‌بنگزارند، وَإِنْ هُمْ إِلَّا

يُظُنُّونَ أَن كَظَنِّ مِى بُرِنْد كِه بَتَصَدِيقِ مَوْسَى وَ قَبُولِ تَوْرِيَةِ بَا تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ وَ رَدِّ قُرْآنِ رَسْتِگَارِى يَابَنَد. يعنى كِه اين قوم با ايشان كِه حق تلاوت آن بگزارند و احكام آن بشناسند و بدان كار كنند كى برابر باشند؟ اگر كسى گويد اميت نعت رسول خداست و آنچه نعت وى باشد ديگران را در آن چه ذم باشد و رب العالمين بر سبيل ذم جهودان را باين صفت ياد كرد؟ جواب آنست كِه نه هر چه صفت پيغامبر باشد ديگران را هم بران معنى بود، از براى آنكه اتفاق اسم اتفاق معنى اقتضا نميكند، و نه هر صفتى كِه در غير پيغامبر باشد در پيغامبر روا نبود.

نه بينى كِه اكل و شرب و نوم و نكاح و امثال اين خصال كِه بر عموم مردم رود بر پيغامبر نيز رود، و وى را در آن هيچ عيب نه، و رب العالمين كافرين را ذم كرد كِه بعثت پيغامبر را با وجود اين صفات انكار كردند و آن را ضلالت شمرد از ايشان، فقال تعالى وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ، الی قوله... فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس ميمايد دانست كِه اميت در صفات پيغامبر از امارات نبوت است و دلائل رسالت، كِه با صفت اميت وحى حق ميگزارد و بيان علم اولين و آخرين ميكرد، و ز غيب آسمان و زمين خبر ميداد، و خلق را براه حق دعوت ميكرد و بر طريق راست ميداشت، و تعليم فرائض و شرايع و مكارم الاخلاق ميكرد، پس اميت در حق وى صفت كمال بود، و در حق ديگران نشان نقصان.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ مِصْطَفَى عَ كُفْت «الويل واد فى جهنم يهوى فيه الكافر اربعين خريفا قبل ان يبلغ قعره». قيل معناه ان الذين جعل لهم الويل هم المتبوون لذلك الوادى و قال ابن المسيب لو سيرت فيه جبال الدنيا لماعت من شدة حرها، و گفته اند كِه ويل آواز دادن كافرانست و زارى كردن ايشان در آن عذاب صعب و عقوبت سخت كِه بايشان ميرسد.

محمد بن حسان كُفْت آن چهار كلمه است كِه دوزخيان پيارسى گويند «واى از نام واى از ننگ واى از نياز واى از آزا» واى از نام يعنى واى بر من كِه در دنيا نام طلب كردم، واى از ننگ كِه ميگفتم نار و لا عار واى از نياز يعنى درويشى كِه سر همه بلاست، واى از آزا يعنى حرص كِه قاعده همه شهوات است.

مفسران گفتند كِه علماء جهودان از مهتران خويش كِه اعداء رسول خدا بودند رشوت

می‌ستند و عامه خویش را از رسول می‌برگردانیدند، بآن دروغ که می‌برساختند و بآنک صفت و نعمت مصطفی ع می‌برگردانیدند، که در توریة صفت مصطفی ع چنان بود که «حسن الوجه جعد الشعر اكل العین ربعة» ایشان بگردانیدند گفتند طویل ازرق سبط الشعر» و عامه ایشان که توریة ندانستند چون این بشنیدند گفتند پیغامبر نیست که در وی این صفتها نیست. گفته‌اند که قومی از قریش به مدینه آمدند و از علماء جهودان صفت پیغامبر آخر الزمان پرسیدند، جواب همچنین دادند بر خلاف آنک خوانده بودند. رب العالمین گفت فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ وَيْلٌ اِيشَانِ رَا بَآنِجِه بَدَسْتِ خَوِيْشِ مِي نُوِيْسِنْدِ اَز تَغْيِيْر وَ تَبْدِيْلِ دَر صَفْتِ وِي دَر اِنْكَارِ نُبُوْتِ وَ رَسَالْتِ وِي، وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُوْنَ دِيْغَر بَارِه وِيْلِ مَر اِيشَانِ رَا اَز اَنْجِه مِي سْتَانِنْدِ اَز رَشُوْتِ.

گفته‌اند که «یکسون» بلفظ مستقبل اشارت است که تا بقیامت هر کس که بر نهاد و سنت ایشان رود بآنچه نبشتند و گفتند گناه آن بایشان باز گردد. و البیه اشار النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها الي يوم القيمة» سعید جبیر گفت این آیت دلیل است که علما را در نشر علم بهایی طلب کردن روا نیست، و یشهد لذلك ما روی ابن عباس قال قال رسول الله هذه الامة رجالان: رجل اتاه الله علما فطلب به وجه الله و الدار الآخرة و بذله للناس و لم يأخذ عليه طمعا و لم يشتر به ثنا قليلا، فذلک يستغفر له ما فی البحور و دواب البر و البحر و الطير فی جو السماء، و يقدم علی الله سيّدا شريفا. و رجل اتاه الله علما فيبخل به علی عباد الله و اخذ عليه طمعا و اشترى به ثنا قليلا، فلذلك يلجم بلجام من نار. و سئل بعضهم «ما الذي يذهب بنور العلم من قلوب العلماء؟ قال الطمع.» قومی بحکم این آیت مصحف نبشتن بمزد و فروختن آن کراهیت داشتند. قال عبد الله بن شقيق كان اصحاب النبي صلى الله عليه و آلہ و سلم يكرهون بيع المصاحف. قال سعید بن المسيب «ابتعها و لا تبعها.» و قومی بر عکس این گفتند و بیع مصاحف بحکم این آیت روا داشتند، یعنی که این وعید آن کس را گفت که از بر خویش چیزی نهد و بر کتاب حق بندد و دعوی کند که این از نزدیک حق است جل جلاله، تا چنانک نبشتن کتاب حق و اکتساب در آن رواست و مباح، این فراهم نهاد و از بر خویش بگفته نیز روا دارد و مباح کند، پس رب العالمین و عید فرستاد بآن اختلاف که

می‌کردند نه بعین اکتساب. و اگر چنان بودی که اکتساب به بیع توریه و کتب حق محرم بودی اختلاف اباطیل ایشان در وجوه مکاسب بنزدیک ایشان هم محرم بودی، و در آن شروع نکردندی. و نیز دلیل است این آیت که هر کتابی که در آن سحر دروغ است و ترهات پیشینیان و اباطیل دروغزنان، و هر چه خلاف حق و راستی است مباحثت در چنین کتب روا نباشد، و بهای آن جز حرام نبود.

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً. چونک جهودان را بیم دادند از آتش دوزخ، ایشان گفتند آتش بما نرسد مگر چند روز شمرده. یعنی آن چهل روز که گوساله پرستیدند که خدای عز و جل سوگند یاد کرده است که ایشان را عذاب کند، چون آن چهل روز عذاب کرد سوگند وی راست شد، از آن پس از دوزخ بیرون آئیم و قومی دیگر بجای ما، و اشارت بمصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یاران کردند یعنی شما بجای ما نشینید مصطفی گفت: «بل انتم خالدون فیها مخلدون لا نخلفکم فیها ان شاء الله ابداً».

پس رب العالمین ایشان را دروغزن کرد، گفت: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا يَا مُحَمَّدُ گوی ایشان را که بآنچه می‌گویید پیمانی دارید از حق جل جلاله؟ اگر دارید الله پیمان خود نشکنند، پس ایشان را دیگر باره دروغ زن کرد گفت: أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ این ام در موضع بل است، یعنی شما بر خدای عز و جل چیزی می‌گویید که ندانید. ابن عباس گفت روز قیامت که ایشان را در دوزخ چهل سال عذاب کرده باشند هر روزی را از آن چهل روز سالی، خازنان دوزخ گویند: «یا معشر الیهود أما انقضت الایام التی قلتُم فی دار الدنیا؟ قالوا ما ندری. قالت الخزان فقد عذبناکم مقدار اربعین سنة، یا معشر الاشقیاء، فبم تخرجون منها، قالوا کیف نخرج و انت خازن جهنم، فیقول لهم أکنتم اتخذتم عند الله عهدا بل کذبتم و انتم فیها خالدون» آن گه ایشان را جواب داد «بلی من کسب سیئة» این بلی بمعنی آری است میگوید آری آنچه ایشان میگویند که نیست هست. «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً...» هر که یدی کند یعنی شرک آرد «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» ای احاط عمله به فمات علی کفره و در آن شرک و کفر خویش بمیرد. نافع تنها خطیئاته خواند بر لفظ جمع. فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در دوزخ شوند و جاوید در آن بمانند. این همانست که جایی دیگر گفت «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ». و مصطفی ع آتش

دوزخ را صفت کرده و گفته

«لنار بنی آدم الّتی توقدون جزء عن سبعین جزء من نار جهنم، فقال رجل یا رسول اللّٰه کانت لکافیة قال فانّھا فضّلت علیها بتسعة و ستین جزء حراً فحرّاً او قدت الف عام فایضّت، ثم او قدت الف عام فاحمرّت، ثم او قدت الف عام فاسودّت فهی سوداء کاللیل المظلم»

و عن ابی سعید الخدری قال «یخرج عنق من النار یوم القیمة یتکلم یقول انی وکلت بئلثة: بکلّ جبار، و بمن ادّعی مع اللّٰه الها آخر، و بمن قتل نفساً بغير نفس، فتنطوی علیهم فتطرحهم فی غمرات جهنم.»

قومی معتزله بظاهر این آیت تمسک کردند و بر عموم برانندند و گفتند اهل کبائر و فسق جاوید در دوزخ بمانند بحکم این آیت. و جواب اهل حق آنست که ظاهر آیت عام است اما بمعنی خاص است. که جای دیگر میگوید: وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ یَشَاءُ اِیْنَانِ که در تحت مشیّت اند اصحاب کبائر و فسق و معاصی اند لا محاله، اگر ایشان گویند اینان که در تحت مشیّت اند تائبان اند، این تأویل درست نیست که تائبان را چنین وعید نیاید، از بهر آنک ایشان بی گمان رستگارانند. و اگر گویند که اصحاب صغائرند، هم درست نیست، از بهر آنک صغیره بمذهب ایشان بشرط اجتناب کبائر مغفور است، پس حمل آیت بر آن بعید است. و اگر گویند که منافقان اند، منافق خود در درک اسفل است، چنانک قرآن از آن خبر میدهد و صحابه رسول بکفر ایشان گواهی میدهند. و اگر گویند که کافران و مشرکان اند این کافران علی القطع جاوید و در آتش اند و آن کس که جاوید در آتش است نگویند او را که در تحت مشیّت اند، بمانند اینجا در تحت آیت اصحاب کبائر و اهل فسق و معاصی که هم ایمان دارند و هم فسق، ایشانند که در تحت عدل و فضل حق اند اگر بایشان بفضل نگرد ایشان را بفسق و معصیت خویش باّتش فرستد، اما جاوید در آتش بنمانند، که بشفاعت رسول ایشان را آخر بیرون آرد. و دلیل بر آنک بنده بفسق و معاصی از ایمان بیرون نشود آنست که رب العالمین گفت: فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ کَفَّارَةٌ قَتَلَ رَا وَاجِبٌ کَرَدَ کَهِ گُردنی مؤمنه آزاد کند پس اگر آن گردن فاسقه باشد هم رواست. و کفارت را بجاست و اگر بفسق ایمان نمآندی روا نبود. و گفته اند که اگر بافسق و معصیت ایمان

بنمادی با خدمت و طاعت کفرهم نمادی، پس اتفاق است که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر بر نخیزد، همچنین بفسق و معصیت باید که از بنده حکم ایمان بر نخیزد. پس معلوم شد که آیت مخصوص است و سیئه و خطیئه درین آیت بمعنی کفر و شرک است چنانکه جایی دیگر گفت وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ یعنی انواع الکفر فکذلک هاهنا.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس از ذکر کافران و رسیدن ایشان در سرانجام به عقوبت جاویدان، ذکر مؤمنان در گرفت و ناز و نعیم ایشان در آن بهشت جاودان، تابنده مؤمن را میان هر دو آیت در خوف و رجا بگرداند. چون صفت بیگانگان شنود و خشم و عذاب خدا در حق ایشان، در خوف افتد، گهی زارد گهی نالد، گهی از آتش فریاد میکند چنانکه مصطفی از پس هر نماز بگفتی
«اللهم انی اعوذ بک من نار جهنم»

پس چون صفت مؤمنان شنود، و مال و مرجع ایشان و فضل و کرم خداوند در حق ایشان، حال در وی بگردد صفت خوف بصفه رجا بدل شود آرام در دلش آید، دست کرم و فضل او را از وهده خوف بیرون آرد، و حال بنده همیشه همچنین باید که بود، گهی با ترس و گداز، گهی با انس و ناز، گهی از بیم دوزخ فریادکنان، گهی بامید بهشت شادان و نازان. در اخبار بیارند که صهیب درم خریده زنی بود، و همه شب بیخواب و بی آرام بودی و از بسیاری سهر نزار و ضعیف شده بود، آن سیده وی او را گفت «افسدت علی نفسک.» ای صهیب تو تن خویش بزبان بردی و از خدمت من باز ماندی، این چیست که تو بدست داری؟ صهیب جواب داد که «ان الله تعالی جعل اللیل سکنا لصهیب، ان صهیبا اذا ذکر الجنة طال شوقه و اذا ذکر النار طار نومه.»

وَ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی صدقوا بتوحید الله و رسوله. وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی الطاعات فیما بینهم و بین ربهم.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مقيمون فی الجنة لا یموتون و لا یخرجون منها ابدا.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی فی التوریه، ای امرناهم بذلک قبلوه. این همانست که

در سورة المائده گفت: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا
میگوید الله میثاق بست و پیمان ستد از فرزندان یعقوب و دوازده نقیب فرستادیم، از هر
سبطی نقیبی، اسباط بسیار بودند فراوان هزاران، پس از هر سبطی نقیب برگزید موسی با
وی بیعت کردی و با وی آن عهد بستى. تا آن نقیب از دیگران بیعت ستدی و با ایشان
عهد بستى. اینست که الله میگوید وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...

پیمان ستدیم از بنی اسرائیل در توریة، و با ما عهد کردند لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ مکی و حمزه
و کسایى بیاء خوانند یعنی تا نه پرستند جزز الله باقى بتا خوانند، و معنی آنست که ایشان
را گفتیم در پیمان که لا تعبدون الا الله تا نه پرستید مگر الله. معاذ جبل مصطفی را گفت:
«یا رسول الله اوصنى. فقال اعبد الله و لا تشرك به شیئا. قال یا رسول الله زدنى، قال اذا
اسأت فاحسن، قال یا رسول الله زدنى قال استقم و لیحسن خلقک.»
و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «يقول الله تعالى یا ابن آدم، انا بذك اللّازم فاعمل
لبدک، کل الناس کلّ منهم بدّ و لیس لک منى بدّ.»

وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و در پیمان وصیت کردیم ایشان را بنواختن پدر و مادر، نواخت مادر
و پدر در توحید پیوست ایدر و جایهای دیگر در قرآن. قال الله تعالى وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ
شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. وَ قَضَى رُبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و رضاء خود
در رضاء ایشان بست در سنت. چنانک در خبر است: رضاء الله فى رضا الوالدين
و عقوق ایشان از کبائر کرد، چنانک مصطفی را از کبائر پرسیدند

فقال الشرك بالله و قتل النفس و عقوق الوالدين و قول الزور
و مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفت: نیکی کردن با مادر و پدر فاضلتر است از
نماز و روزه و حج و عمره و غزاء، و گفت چه زبان دارد اگر کسی صدقه دهد و بمزد
مادر و پدر دهد تا ایشان را ثواب باشد و از ثواب وی چیزی نکاهند.
و مردی در پیش مصطفی ع شد گفت: یا رسول الله من گناهی عظیم کرده ام مرا توبه
هست یا نه؟ مصطفی گفت: مادر داری؟ گفت نه. گفت خواهر مادر داری؟ گفت دارم گفت
شو با وی نیکی کن.

وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ اِیْشَان رَا وَصِیْتِ كَرَدِیْمِ بِنَوَاحْتِنِ خَوِیْشَانِ وَ نِیْكَوِیِی كَرْدِنِ بَا نَزْدِیْكَانِ. دَر

خبرست که هر که عمر دراز خواهد و روزی فراخ با خویشاوندان نیکویی کند و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى الرَّحِمَ قَامَتْ فَاخَذَتْ بِحَقِّ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهَا مَا قَالَتْ هَذَا مَقَامَ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ قَالَ الْا تَرْضِينَ اِنْ اَصَلَ مِنْ وَصَلَكَ وَاقْطَعُ مِنْ قَطْعِكَ.»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِكَايَةً عَنِ اللهِ تَعَالَى اَنَا الرَّحْمَنُ وَ هِيَ الرَّحْمُ شَقَقْتُ لَهَا اسْمًا مِنْ اسْمِي، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتَهُ وَ مِنْ قَطَعَهَا بَتَّتَهُ.»

وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ اِيشَانَ رَا وَصِيَّتْ كَرْدِيمُ دَرِ اَنْ پِيْمَانِ بِنَوَاخْتَنِ يَتِيْمَانِ وَ دَرُوِيْشَانَ، يَتِيْمُ پِدَرِ مُرْدَهٗ اسْتِ اَزِ اَدَمِيَانِ يَا نَابَالِغِ اسْتِ. مُصْطَفَى عِ كَفْتِ: لَا يَتِيْمٌ بَعْدَ حَلْمِ. وَ اَزِ جَانُوْرَانِ يَتِيْمِ اَنْسْتِ كِهٖ مَادِرِ نَدَارِدِ، وَ ذَلِكِ لَانِ كِفَالَةَ الْوَلْدِ فِي النَّاسِ عَلَى غَالِبِ الْاَمْرِ وَ فِي الْحَكْمِ اِلَى الْاَبِّ، وَ فِي الْبِهَائِمِ اِلَى الْاِمِّ. وَ مَعْنَى يَتِيْمِ اِنْفِرَادِ اسْتِ، وَ مِنْهُ الدَّرَّةُ الْبَيْتِيْمَةُ يَعْنِي الْمُنْفَرِدَةَ الَّتِي لَا شَبِيْهَ لَهَا، وَ يَتَامَى جَمْعُ جَمْعِ اسْتِ يُقَالُ يَتِيْمٌ وَ اِيْتَامٌ وَ يَتَامَى كَأَسْبِرِ وَ اسْرَى وَ اسَارَى. وَ الْمَسَاكِيْنِ وَ مَسْكِيْنِ اَوْسْتِ كِهٖ چِيْزِيْ دَارِدِ كَمْ اَزِ كِفَايَتِ قَوَامِ عِيْشِ، اَوْ رَا چِيْزِيْ مِيْ دَرِبَايِدِ.

رَوَى اَبُو ذَرِّ رَضِ قَالِ اَوْصَانِي رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِحَبِّ الْمَسَاكِيْنِ وَ الدُّنُوْ مِنْهُمْ، وَ اَوْصَانِي اِنْ اَنْظُرَ اِلَى مَنْ هُوَ دُوْنِيْ، وَ لَا اَنْظُرَ اِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِيْ، وَ اَوْصَانِي اِنْ اَقُوْلُ الْحَقَّ وَ اِنْ كَانُ مُرًّا، وَ اَوْصَانِي اِنْ اَصَلَ رَحْمِيْ وَ اِنْ اَدْبَرْتُ، وَ اَوْصَانِي اِنْ اسْتَكْشَرَ مِنْ قَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَانَّهُ مِنْ كُنُوْزِ الْجَنَّةِ.

وَ سَلِيْمَانَ پِيْغَامِبِرِ بَا اَنْ پَادشَاهِيْ وَ مَمْلَكَتِ چُوْنِ دَرِ مَسْجِدِ دَرُوِيْشِيْ رَا دِيْدِيْ پِيْشِ وَ يِ بِنَشَسْتِيْ، كَفْتِيْ مَسْكِيْنِ جَالِسِ مَسْكِيْنَا.

وَ قُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ اِيشَانَ رَا وَصِيَّتْ كَرْدِيمُ كِهٖ مُرْدِمَانِ رَا سَخْنِ نِيْكَوْ كُوْئِيْدِ. حَسْنَا وَ حَسْنَا بَفَتْحَتِيْنِ وَ بَتَخْفِيْفِ هَرِ دُوْ خَوَانْدَهٗ اَنْدِ: بَفَتْحَتِيْنِ قِرَاةٗ حَمْزَهٗ وَ كَسَابِيْ وَ يَعْقُوْبِ وَ خَلْفِ اسْتِ، وَ بَضْمِ وَ تَخْفِيْفِ قِرَاةٗ بَاقِيْ. وَ تَقْدِيْرَهٗ: قُوْلُوْا لِلنَّاسِ قَوْلًا حَسَنًا وَ قَوْلًا ذَا حَسَنِ ابْنِ عَبَّاسِ كَفْتِ وَ مَقَاتِلِ «مَعْنَاهُ قُوْلُوْا لِلنَّاسِ حَقًّا وَ صَدَقًا فِيْ شَأْنِ مُحَمَّدِ فَمَنْ سَالَكُمُ عَنْهُ فَيَبِيْنُوْا لَهٗ صَفْتَهٗ وَ لَا تَكْتُمُوْا اَمْرَهٗ وَ لَا تَغْيِرُوْا نَعْتَهٗ» دَرِ كَارِ مُحَمَّدِ بَا مُرْدِمَانِ

راستی گوئید و درستی، و صفت وی بمگردانید و کار وی از پرسنده پنهان مکنید. سفیان ثوری گفت معناه مروهم بالمعروف و انهوهم عن المنکر

قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَان لَمْ تَعْمَلُوا كَلَهُ، وَانْهَوَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَان لَمْ تَنْتَهَوْا عَنْهُ كَلَهُ.»

بعضی مفسران گفتند وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا سیاق این هم بر آن وجه است که وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا الی غیر ذلک من امثاله.

پس این همه بآیت سیف منسوخ گشت.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ نماز بهنگام بیای دارید، و شرائط و حقوق آن بجای آرید و زکاة از مال بیرون کنید. زکاة را دو معنی گفته‌اند یکی پاکی و پاکیزگی، که بنده مؤمن مال خود را بزکاة دادن پاکیزه گرداند و تن خود را از وبال مال پاک گرداند، و دیگر معنی زکاة زیاد نیست یعنی که مال چون زکاة وی بدهی زیادت گردد. هر چند ظاهر وی نقصان نماید، اما در باطن زیاد نیست. پس بمعنی پاکیزگی هم چنان است که چاهی را نجاست اندر افتد چند دلو از آن بر کشی چاه و آب آن پاک شود، همچنین مال را شبهت اندر آید چون زکاة بدهی باقی مال پاک شود، و پاک بماند، چنانک آنجا آب چاه روان شود حکم پاکی گیرد، و این مرد که زکاة بدهد دست وی چشمه جود شود مال وی حکم پاکی گیرد، بجمع کردن مرد باشد بدادن زکاة جوانمرد گردد. و بمعنی دیگر زیادت و برکت اندر مال پیدا آید، مانند آن که درختی را به پیرایند از وی شاخه‌های نیم خشک ببرند، بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید، هم اندرین جهان ببرکت و هم در آن جهان برحمت.

عبد الله مسعود گفت: من اقام الصلاة و لم يؤت الزكاة فلا صلاة له سلمان فارسی گفت: «ان الصلاة مكيال فمن وقي وقي له و من طفف فقد علمتم ما قيل في المطففين. و قال عبد العزيز بن عمير الصلاة تبلغك باب الملك، و الصدقة تدخلك عليه، و كان عمر بن الخطاب يقول اللهم اجعل الفضل عند خيارنا لعلمهم يعود و اعلى اولي الحاجة منا.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ این پیمان از بنی اسرائیل گرفتند، و در پیمان این وصیتها برفت و ایشان در پذیرفتند که وصیت بجای آرند و پیمان نشکنند. رب العالمین

گفت: بوفاء آن عهد باز نیامدند یعنی پدران بوفاء باز نیامدند که پیمان بشکستند و برگشتند و از وفا روی بگردانیدند. پس گفت: وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و امروز شما بر پی پدران رفتید و فرمان توریة بگذاشتید، چنانکه ایشان گذاشتند، مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و به نبوت مصطفی اقرار دادید، و هم من کان ثابتاً علی دینه ثم آمن بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم

النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ كلام خداوندیست معبود موحدان، پاسخ کننده خوانندگان، عالم بحال بندگان، داننده آشکار و نهان، باز خواننده برگشتگان. یکی را بعبارت صریح باز خواند و پروردگاری خود بروی عرضه کند گوید وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ، یکی را باشارت عزیز خود بخواند و روی دل وی از اغیار بخود گرداند، و خداوندی و پادشاهی خود بروی عرضه کند و گوید: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ عارفان را اشارتی کفایت باشد، چون رب العالمین گفت من سرها دانم و بر نهانیها مطلعم ایشان سر خویش از غبار اغیار بیفشاندند هیچ پراکندگی در دل خود راه ندادند، و چون گفت من آشکارا دانم، ایشان در معاملت ظاهر با خلق خدای صدق بجای آوردند، از اینجاست که اهل اشارت گفته‌اند: يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ امر بالمراقبة بین العبد و بین الحق وَ مَا يُعْلِنُونَ امر بالصّدق فی المعاملة و المحاسبة مع الخلق. و در بعضی کتب خدا است ان لم تعلموا این اراکم فالخلل فی ایمانکم، و ان علمتم انی اراکم فلم جعلتمونی اهون الناظرین الیکم؟ و نظیر این آیت آنست که رب العزة گفت: يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ اللَّهُ نَگَرِیْسْتَن چشما بخیانت میداند، و آنچه در دلها پنهان دارند میداند، و خیانت چشم نگرندگان بتفاوت است از آنک رونندگان بتفاوت‌اند. خیانت چشم متعبدان آنست که در شب تاریک چون وقت مناجات حق باشد در خواب شوند تا انس خلوت بریشان فوت شود.

به داود پیغامبر وحی آمد که یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنه اللیل نام عنی، ا لیس کل حبیب یحب خلوة حبیبه؟. و خلیل را باین خصلت بستود گفت: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّیْلُ چون شب درآمدی خواب از چشم وی برمیدی، و همه نظر وی بآثار صنع ما بودی و

تسلی بدان یافتی، و بر مؤمنان ثنا کرد و شب خاستن ایشان بیسندید و گفت: تَنجَافِي جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ بیداراند و شبخیزان، جهانیان در خواب شوند و ایشان با ما راز کنند و اندوه و شادی خویش بگویند. بدهیم ایشان را هر چه خواهند، و ایمن گردانیم ایشان را از هر چه ترسند. و خیانت چشم عارفان آنست که در غم نیافت وصل دوست اشک خونین نریزند. مردی دعوی دوستی مخلوقی کرد و ایشان را مفارقتی بیفتاد و آن ساعه که از یکدیگر می‌برگشتند. یک چشم این عاشق آب ریخت، و آن چشم دیگر نریخت، هشتاد و چهار سال بر هم نهاد آن یک چشم و برنگرفت. گفت چشمی که بر فراق دوست نگرید عقوبت آن کم ازین نشاید و فی معناه انشدوا:

بکت عینی غداة البین دمعا و اخری بالبکا بخلت علینا
 فعاقبت الّتی بخلت بدمع بان غمّضتها یوم التقینا
 یک چشم من از فراق یارم بگریست و آن چشم دگر بخیل گشت و نگریست
 چون روز وصال شد جزایش کردم کاری نگرستی و نباید نگریست
 گفته‌اند در فراق دوست چندان گریستن باید که و همت چنان افتد که دوست با اشک آمیخته است و با قطرات اشک در کنارت خواهد افتاد.

تا با دل من گرفتی ای جان تو قرار من دیده خویش کرده‌ام لَوْ لَوْ بار
 باشد که بصحبت سر شکم یک بار از راه دو دیده‌ام در آیی بکنار
 و خیانت چشم صدیقان آنست که در کلّ کون چیزی در چشم ایشان نیکو آید تا بدان نگرند. هر که دوستی حق او را حقیقت بود چشمش از دیگران دوخته شود، ازینجا گفت محمد «حَبِکَ الشَّيْءُ يَعْمي و يَصم» و لقد قالوا:

یا قرّة العین سل عینی هل اکتحلت بمنظر حسن مذ غبت عن عینی
 وَ مِنْهُمْ أُمَيُّونَ صَفَتْ اُمَيَّةٌ دَرین آیت بیگانه را ذم است و نشان نقصان وی، و در آن آیت که گفت «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» مصطفی راع مدح است و نشان کمال وی، اشارت است که با هام نامی هام سانی نبود، و اتفاق اسامی اقتضاء اتفاق معانی نکند. و مذهب اهل سنّه در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنا نهادند که از موافقت نام با نام موافقت معانی نیاید. اللّهُ را صفت و نعت بسزای خدایی است و خلق از آن دور، و

مخلوق را بصفت مخلوقی است و الله از آن پاک، نبینی؟ که الله را عزیز نام است، و یوسف را عزیز خواند؟ عزت الله بر سزای خویش و عزت مخلوق بر سزای خویش، و باتفاق مسلمانان و با قرار بیشتر کافران الله موجود است و خلق موجود اما خلق موجود است بایجاد الله، و الله موجود است بقیام خویش و بهستی و بقاء خویش. و باتفاق مسلمانان الله زنده است، و زنده در آفریده فراوانست، اما آفریده بنفس و غذا باندازه و هنگام زنده است، و الله بحیاء و بقاء خویش باو لیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی چون، و همه خصمان اهل سنت میگویند الله صانع است و مخلوق صانع است، اما مخلوق صانع است بحلیت و آلت و کوشش و اندازه، و الله صانع است بقدرت و حکمت، هر چه خواهد چنانک خواهد هر گه که خواهد. و نظائر این در قرآن فراوانست و بر جمله الله داند که خود چون است چنانک خود گفت چنانست، و بنده دانستن چونی وی را ناتوانست، آنچه الله خود را گفت قبول آن از بن دندانست، و تصدیق آن از میان جانست، و ز هام نامی هام سانی پنداشتن راه بی راهان است و عین طغیانست. و امید داشتن که الله را بتوهم و جست و جوی دریابم محال است، و آنچه ازین حاصل آید و بال است سلامت دین در پیغام پذیرفتن است و رساننده پسندیدن و گردن نهادن، و جست و جوی بگذاشتن.

هر که این اعتقاد گرفت و بر طریق راست رفت سرانجام کار وی آنست که رب العزة گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و گفته اند که وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَارْتَسْتِ بَدْرَخْتِ اِیْمَانِ وَ نَشَانْدِنِ اَنْ دَر دَلِّ مَوْمِنَانِ، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِشَارْتَسْتِ بَشَاخِه اِی اَنْ دَر خْتِ وَ پَروردن و بالیدن آن، اُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اِشَارْتَسْتِ بَبَارِ اَنْ دَر خْتِ وَ رَسِیْدِنِ مِیْوِه اَنْ.

این آن درخت است که رب العالمین گفت و جای دیگر از آن خبر داد که أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ثَمْرُه اِیْنِ دَر خْتِ نِه چُون ثَمْرِه دِیْگَرِ دَر خْتَانِ اِست که از سال تا بسال یک بار میوه آرد، بلکه این درخت هر ساعتی بلکه هر لحظه نو میوه آرد، هر یکی برنگی دیگر و بطعمی دیگر و بویی دیگر. حلاوت عابدان از بار این درخت است، سور دل مریدان از بار این درخت است، صفاء وقت عارفان از بار

این درخت است. امروز در سرای خدمت بر بساط طاعت ایشانراست بهشت عرفان لا مصروفة عنهم و لا محجوبة، و فردا در سرای وصلت بر بساط ولایت ایشانراست بهشت رضوان لا مَقْطُوعَةٌ وَ لا مَمْنُوعَةٌ وَ فَرُشٍ مَرْفُوعَةٌ.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ عَهْدٍ وَ پیمانُ که با بنی اسرائیل رفت و در تحصیل این خصال پسندیده و تعظیم شرائط درین معظم آن در آیت مذکور است.

در شرع ما همان عهد است و با مؤمنان این امت همان پیمان، و حاصل آن دو کلمه است: التعظیم لامر الله و الشفقة على خلق الله فرمان خدای را تعظیم نهادن، و بر خلق خدای شفقت بردن، وانگه در آن تعظیم صدق بجای آوردن، و درین شفقت رفق کردن. و حقیقت عبودیت همین است. چنانکه گفته‌اند حقیقة العبودية الصدق مع الحق و الرفق مع الخلق مصطفی ع دانست که این صدق و آن رفق کاری عظیم است و باری گران، و آدمی در تحصیل آن نکوشد و رغبت ننماید مگر که در آن ثواب ببندد و بفلاح و نجات رسد، لا جرم بتفصیل ثواب آن یک یک باز گفت و مؤمنان را بآن ترغیب داد، و ذلك فيما

روی سعید بن المسيب عن عبد الرحمن بن سمره قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لقد رأيت الليلة عجا، رأيت رجلا من امتي اتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه برّه بوالديه فدرأه عنه، و رأيت رجلا من امتي قد استوحشه الشياطين فجاءه ذكر الله عز و جل فخلّصه من بينهم، و رأيت رجلا من امتي قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوئه فاستنقذه منه و رأيت رجلا من امتي قد أخذته الملائكة العذاب فجاءه صلوته فاستنقذته من ايديهم، و رأيت رجلا من امتي يلهث عطشا كلما أتى حوضا منع، فجاءه صيام شهر رمضان فاخذ بيده فسقاه و ارواه، و رأيت رجلا من امتي و النبيون قعود حلقا حلقا، كلما أتى حلقة طرد منها، فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذ بيده فاقعه الى جانبي، و رأيت رجلا من امتي من بين يديه ظلمة و عن يمينه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه ظلمة و من تحته ظلمة، فهو متحير في الظلمات، فجاءته حجّته و عمرته فاستخرجته من الظلمة و ادخلته في النور، و رأيت رجلا من امتي يكلم المؤمنين و لا يكلمه المؤمنون، فجاءته صلة الرحم. فقال يا معشر المؤمنين ان هذا وصول لرحمى فكلّمه المؤمنون، و صافحوه و كان معهم، و رأيت رجلا من امتي يتقى وهج النار و شررها بيده و وجهه، فجاءته صدقته

فصارت ظلا على رأسه و سترأ على وجهه، و رأيت رجلا من امتى قد اخذته الزبانية فجاء امره بالمعروف و نهيته عن المنكر، فاستخرجاه و سلّمناه الى ملائكة الرحمن فكان معهم، و رأيت رجلا من امتى جاثيا على ركبتيه بينه و بين الله حجاب، فجاء، حسن خلقه فاخذه بيده فادخله على الله عز و جل، و رأيت رجلا من امتى قد هوت صحيفته تلقاء شماله فجاءه خوفه من الله فأخذه صحيفته فجعلها فى يمينه، و رأيت رجلا قائما على سفير جهنم فجاء و جلّه من الله فاستنقذه من ذلك، و رأيت رجلا من امتى قد يهوى فى النار، فجاءه بكاءه و دموعه فاستخرجاه من النار و مضى على الصراط، و رأيت رجلا من امتى قد خفت ميزانه، فجاءه افراخه يعنى اولاد الصغار فتقلوا ميزانه، و رأيت رجلا من امتى قائما على الصراط يرتعد كما ترتعد السعفة فى يوم ريح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسكنت روعته و جاوز على الصراط، و رأيت رجلا من امتى على الصراط يرجف احيانا و يجثوا احيانا، فجاءته صلوته على فاقامته على قدميه و مضى على الصراط، و رأيت رجلا من امتى انتهى الى ابواب الجنة و قد غلقت كلها دونه، فجاءته شهادته ان لا اله الا الله ففتحت له ابواب الجنة، فدخل.»

رواه ابو عبد البر و ابو موسى فى كتاب الترغيب و ابن الجوزى فى الوفاء

النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ يِيمَانِ سَتَدِيمِ** از شما لا تسفكون دماءكم كى خونهای هام دینان خویش نریزید و لا تخرجون انفسكم من دياركم و هام دینان خویش را از خان و مان بیرون نکنید: **ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ أَنَّ** گه اقرار دادید بییمان و انتم تشهدون و شما گواهی میدهید.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ پس شما که شما اید تقتلون انفسكم هام دینان خویش را میکشید، و **تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ** من ديارهم و کس کس از هام دینان خود از خان و مان بیرون میکنید به بیداد، **تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ** یکدیگر را یار و هم پشت می‌بید بر رنج نمودن مظلومان، **بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ** بیزه کاری و افزون جویی و **إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى** و گر بشما آیند اسیران، **تَفَادَوْهُمْ** ایشان را می‌باز فروشید، و **هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ** و بر شما حرام کرده‌ام که ناگرویده از دست رها کنید زنده، **أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ** ببعض بلختی نامه

من گرویدید و بلختی می نگرید. فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ بِسِوَىٰ جَزَاءِ
 آن کس که چنین کند از شما چیست؟ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِثْلَ جَزَاءِ
 ایشان را درین گیتی است و يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز، يُرَدُّونَ و از برند ایشان را، إِلَى
 أَشَدِّ الْعَذَابِ و اسخت تر عذاب در دوزخ، وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و آنچه میکنید
 ناآگاه نیست.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ایشان آند که دنیا خریدند و آخرت فروختند فَلَا
 يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ فردا عذاب دوزخ از ایشان سبک نکنند، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ و ایشان را
 کسی یاری ندهد و نه فریاد رسد.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را نامه وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ و پس او را فرا
 داشتیم فرستادگان از پیغامبران، وَ آتَيْنَا وَ دادیم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عِيسَى را پسر مریم
 الْبَيِّنَاتِ نشانه‌های روشن پیدا، وَ آيَدْنَاهُ و نیرو دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک از دهن
 جبریل أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ

باش هر گه که بشما آید رَسُولٌ از فرستادگان یکی، بما لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ بآنچه شما را
 فرا نیاید و هوای شما نخواهد اسْتَكْبَرْتُمْ گردن کشید فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ گروهی را دروغ زن
 دارید وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را میکشید.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ گفتند دلهای ما در غلاف است از اینکه تو می گویی در نمی یابیم، بَلْ
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ بلکه الله بریشان لعنت کرد بآنچه نگریدند و کافر ماندند، فَكَلِيلًا مَا
 يُؤْمِنُونَ چون اندک میگردند و استوار میدارند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ مفسران گفتند که رب العالمین جل
 جلاله بنی اسرائیل را بچهار چیز فرمود در توریة و عهد و پیمان گرفت و ریشان که این
 چهار چیز بجای آرند و خلاف نکنند: یکی قتل ناکردن، دیگر مردمان را از خان و مان
 خویش بظلم آواره نکردن، سدیگر با یکدیگر به بیداد گری هام پشت نبودن، چهارم
 اسیران بنی اسرائیل را اگر مرد باشند و گرز باز خریدن و آزاد کردن. پس ایشان چهار
 خصلت یکی بجای آوردند و سه بگذاشتند. رب العالمین ایشان را ملامت کرد گفت: وَ إِذْ

أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ این کلمه دو معنی دارد: یکی آنست که خون هام دینان خویش مریزید، چنانک جای دیگر گفت و لا تقتلوا انفسکم یعنی اهل دینکم، معنی دیگر آنست که خون خود مریزید، یعنی کسی را مکشید که شما را بقصاص باز کشند پس خون خود بکردار خود ریخته باشید و لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و برهان دینان خویش ظلم مکنید تا ایشان را از خان و مان بیفکنید. ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ یعنی اقررتم انّ العهد حق فقبلتم، پس آنکه اقرار دادید که آن عهد حق است و قبول کردید. و گفته اند که آن قوم که عهد و میثاق با ایشان رفت فرمان بجای آوردند پس فرزندان ایشان نافرمانی کردند و پیمان بشکستند و رب العالمین گفت: وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما که فرزندان ایشانید دانسته اید از کتاب و گواهی میدهید که پدران شما عهد قبول کردند و بدان اقرار دادند. فرق میان شهادت و اقرار آنست که شهادت اقراری باشد که با آن اقرار علم و اثبات و یقین بود، و اقرار آن بود که با آن علم و یقین نبود، ازینجاست که منافقان گفتند که «شَهِدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» رب العالمین ایشان را دروغ زن خواند برای آنکه علم و یقین که شرط شهادت است با آن نبود و اگر بجای تشهد نفر گفتند ایشان را دروغ زن نکردی پس آنکه خبر داد از نقض عهد فرزندان و گفت: ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ یعنی یا هؤلاء فاستغنی عن حرف النداء لدلالة الكلام عليه، پس شما که فرزندان پیمان بشکستید و هام دینان خود را بکشید و به پستی یکدیگر بر مظلومان زور کردید، و گروهی را از خان و مان خویش آواره گردانیدید.

وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ تَظَاهَرُونَ بتخفيف قراءت کوفیان است، و اصل تظاهر از ظهر است و هو ان يجعل كل واحد من الرجلين الآخر له ظهرا التقوى به و یستند الیه. سدی گفت این آیت در شأن قریظه و نضیر و اوس و خزرج آمد، و جنگ ایشان در حرب سمیر گفتا قریظه و نضیر جهودان بودند و اوس و خزرج مشرکان، پس قریظه با اوس دست یکی داشتند و نضیر با خزرج همچنین، و با یکدیگر جنگ میکردند. و هر آن یکی از این دو فرقه که بر آن فرقه دیگر غلبه کردی دیار و اوطان ایشان خراب کردی، تا از خان و مان بیفتادندی، و قتل بسیار میکردندی و اسیران میگرفتندی پس همه فراهم می شدند و اسیران را فدا میدادند، و می باز خریدندی

اینست که رب العالمین گفت: **وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ أُسَارَىٰ** و اسری هر دو خوانده‌اند، اسری بی الف قراءت حمزة است، اساری قراءت باقی **تُفَادُوهُمْ** با الف قراءت نافع و عاصم و کسایی و یعقوب است و تفدوهم قراءت باقی، اسری جمع اسیر است و اساری جمع جمع و تفادوهم و تفدوهم بمعنی یکسانست، و الاسر آفة تدخل علی الانسان فتمنعه عن اکثر ما یشتهیه کالمرض و نحوه، و معناه و ان یأتوکم ما سورین یطلبون الفداء فدیتموهم و تفکونهم من اسر اعدائکم، **وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْرَاجُهُمْ** اینجا تقدیم و تأخیر است یعنی تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و هو محرّم علیکم اخراجهم، و ان یأتوکم اساری تفادوهم گفت افزونی میجوئید و بیدادگری میکنید که با یکدیگر هم پشت می‌بید تا مظلومان را از خانه‌های خود بیفکنید، و حرام است بر شما که چنین کنید.

آن‌گه گفت چون بشما اسیران آیند باز خرید و از اسیری رهایی دهید، مجاهد گفت ان وجدته فی ید غیرک فدیته و انت تقتله بیدک. و وراء باشد که و هو محرّم علیکم اخراجهم بر جای خویش نهند و تقدیم نکنند، پس معنی آن باشد که اگر بشما آید اسیران را ایشان را می باز فروشید، و حرام کرده‌ام بر شما که کافران را زنده از دست رها کنید.

أَفْتُوْهُمْ مِنْ بَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُوْنَ بَبَعْضِ بلختی از کتاب ایمان دارید یعنی بفداء اسیران و بلختی کافر می‌شید یعنی بقتل و اخراج و تظاهر فما جزاء من یفعل ذلك منکم یا معشر الیهود **إِلَّا خِزْيٌ** فی الحیاة الدنّیة وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ یُرْدُوْنَ **إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ** میگوید ای جهودان قریظه و نضیر پاداش این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست مگر خواری و بی‌آبی، گزیت از دست، و غل بر گردن و زنار بر میان، و فروم بر روی. و پس از آنک قریظه را کشتند و فرزندان ایشان ببردگی بردند، و نضیر را از خان و مان خویش آواره کردند، و بشام او کردند و مسلمانان بجای ایشان نشستند، این خود عذاب دنیاست و عذاب آخرت ازین صعب تر است، همانست که جای دیگر گفت **لَهُمْ** فی الدنّیة **خِزْيٌ** وَ **لَهُمْ** فی الآخرة **عَذَابٌ عَظِیْمٌ** ثم قال **وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ** یعلمون بیاء قراءت حجازی و بو بکر و یعقوب است، و هر چند که خطاب با قریظه و نضیر است اما از روی وعید عام است میگوید **وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** یا معشر المکذبین بآیاته، الجاحدین لرسوله، من الیهود و غیرهم، **عَمَّا تَعْمَلُوْنَ** فی سرکم و علانیتکم و انه تارک لکم حتی یجازیکم علی اعمالکم خیرها و

شرها أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون
ایشان آند که دنیا دنی بر آخرت رفیع برگزیدند و خاسر و خاکسار کسی که دنیا گیرد و
عقبی دهد. دنیا دار الغرور است و عقبی دار السرور، عاقل دار الغرور را بر دار السرور
اختیار نکند. مصطفی ع گفت «من احبّ دنياه اضرّ بأخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنياه،
فآثروا ما ببقی علی ما یفنی.

قوله تعالی و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ كِتَابَ إِنْجَا تَوْرِيَةِ اسْت، جای دیگر آن را فرقان و
ضیاء خواند و گفت و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءَ فَرقان گفت که حق از
باطل بدان جدا شد، و ضیا که دلها بدان روشن گشت، و سرها بدان آشنا. این همچنانست
که در سوره المائده گفت إنا أنزلنا التوراة فيها هدى و نور گفته‌اند که چون الله تعالی
توریه به موسی فرو فرستاد، بیکبار فرستاد جمله واحده، و موسی را برداشتن و پذیرفتن
آن فرمود و کار کردن بدان، موسی طاقت نداشت، رب العالمین با هر آیتی فرشته فرستاد
تا بردارند و نتوانستند، پس بهر حرفی فرشته فرستاد، هم نتوانستند که تیسیر ربانی نبود با
ایشان، پس الله تعالی بر موسی آسان کرد تا بی رنجی برداشت بار احکام آن و امر و نهی
در آن و پذیرفتن آن و کار کردن بدان، الله تعالی ایشان را مثل زد و گفت، مَثَلُ الَّذِينَ
حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا كَفَّتْ ایشان را که فرمودند تا
توریه در پذیرند و بدان کار کنند و نکردند مثل ایشان راست چون مثل خر است که
دفترها دربار دارد لیکن خرازان چه سود که دانش ندارد، همین است صفت جهودان که
توریه در دست دارند ایشان را از آن چه سود که دل ایشان در غلاف جهل است و قفل
نومیدی بر آن زده.

وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ پس از موسی پیغمبران را فرستادیم فرا پی یکدیگر داشته، و از
پی ایشان عیسی بن مریم، این همچنانست که حاوی دیگر گفت ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ
بِرُسُلِنَا پس از نوح که پدر همه خلق بود، و ابراهیم که پدر عرب بود، و عبرانیان،
پیغمبران فرستادیم هم از نسل ایشان چون اسماعیل و اسحاق و یعقوب و عیص و ایوب
و روییل و شمعون و یوسف و ابن یامین و اسباط و موسی و هارون و داود و سلیمان و
زکریا و یحیی.

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَازِيسَ ايشان عيسی فرستاديم، و او را داديم نشانهای روشن و معجزهای آشکارا، چون مرغ از گل برآوردن، و باد در آن دمیدن، تا مرغی می گشت بفرمان خدایی عزّ و جلّ و هو الخفّاش، و ناینای مادر زاد روشن گردانیدن و علت پیسی بمسح دست بردن، و زنده گردانیدن مرده. گفته اند چهار کس را از فرزندان آدم زنده کرد پس از مردگی ایشان: سام بن نوح و عازر و ابن العجوز و ابنة العاشر. و عن ابن شهاب قال قيل لعيسى بن مريم احى لنا سام بن نوح، قال ارونى قبره، فاروه فقام ع، فقال يا سام بن نوح احى باذن الله عز و جل، فلم يخرج ثم قالها الثانية، فاذا شق راسه و لحيته ابيض، فقال ما هذا؟

قال سمعت النداء الاول فظننت انه من الله عز و جل. فشاب لها شقى، ثم سمعت الثانى فعرفت انه من الدنيا فخرجت، فقال مذ كم سنة مت؟ قال منذ اربعة آلاف سنة ما ذهب عنى سكرة الموت، و ايدناه بروح القدس اى جبرئيل ابن كثير هر جا كه قدس آيد در قرآن بتخفيف خواند، گفته اند كه روح جبرئيل است و سمي به لأنه ينزل بما يحيى به و يستروح بعمله، قدس خداوند عز و جل است، اضافه الى نفسه لانه كان بتكوين الله عز و جل له روحا من غير ولادة والد و والدة، و عيسى را هم باين معنى روح الله خوانند.

شعبى گفت عيسى بر جبرئيل رسيد گفت السلام عليك يا روح القدس جبرئيل گفت و عليك يا روح الله مفسران گفتند اين هر دو نام بيك معني اند، و اين اضافه بر سبيل تخصيص و تكريم است، و گفته اند تأييد عيسى به جبرئيل آن بود كه عيسى نبرو گرفت بجان پاك از دهن جبرئيل كه در مريم دميد، تا بآن نبرو گرفت و بى پدر از مادر در وجود آمد، و گفته اند كه جبرئيل در همه حال قرين وى بودى در سفر و در حضر و در آسمان. قال يزيد بن ميسرة لم يفارقه ساعة و لم يقرب منه الشيطان لدعوة الجدّة، انى اعيدھا بك و ذريتها من الشيطان الرجيم. ابن عباس گفت و جماعتى از مفسران كه معنى و ايدناه بروح القدس آنست كه وى را نام اعظم در آموختيم تا مرده بدان زنده ميگردانيد، و خلق را بدان عجائب معجزات مى نمود، پس باين قول روح القدس اسم اعظم است، ابن زيد گفت: روح القدس انجيل است، هم بدانمعنى كه قرآن را بدان روح خواند، و ذلك فى قوله اوحينا اليك روحاً من امرنا باز خطاب جهودان در گرفت ا فكلما جاءكم رسول بما

لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ پس از آنک پیغامبران را فرستادیم تا معجزها آشکارا کردند، و نشانهای روشن نمودند، شما راست راه و راست کار نگشتید، هر گه که پیغامبری آید بشما نه بر وفق دل خواست و هواء شما، گردن می‌کشید و ننگ دارید که بوی ایمان آرید پس قومی را دروغ زن گیرید چون عیسی و محمد ع، و قومی را میکشید چنانک یحیی و زکریا و شعیا و غیرهم. قال عبد الله ابن مسعود کانت بنو اسرائیل تقتل فی الیوم سبعین نبیا و یقوم سوق بقلهم من آخر النهار و قالوا قلوبنا غُلْفٌ جهودان گفتند بر طریق استهزاء و انکار که دل‌های ما در غلاف است از آنچه تو می‌گویی، جای دیگر گفت و قالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه دل‌های ما در پوشش است. اکنه و غلف یکی بود، کنان و غلاف هر دو بیک معنی‌اند. مشرکان و جهودان این سخن فراوان گفته‌اند و بدان نومیدان کردن رسول خدا خواسته‌اند، که ما ترا به پیغامبری نمیدانیم، و فرا آنچه تو آوردی نه می‌بینیم، و اگر غلف برفع لام خوانی معنی آنست که قلوبنا اوعیة الحکمة دل‌های ما خود پیرایه دانش است و حکمت، و درین قراءت خویشتن را از رسول خدا و قرآن و شریعت اسلام بی‌نیاز میدیدند. و معنی دیگر گفته‌اند باین قراءت یعنی که دل‌های ما پیرایه حکمت است و دانش، هر چه بدان رسد از علم بدانند و دریابد و یاد گیرد، چونست که سخن تو می‌درنیابد و فهم می‌نکند، مگر نه راست است؟ که اگر راست بودی و حق، دل‌های ما آن را دریافتی چون دیگر سخنان.

رب العالمین گفت بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ نه چنانست که ایشان می‌گویند که ما ایشان را از رحمت خود دور کرده‌ایم و از درگاه خویش رانده‌ایم. جای دیگر گفت بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ مهر بر دل ایشان نهادیم تا دانش و حکمت در آن نشود، و جهل و کفر از آن بیرون نیاید از آنست که نمیدانند و در نمی‌یابند. بل حرف عطف است که در سیاق جحد رود و در ظاهر آیت جحد نیست اما در معنی هست، فکانه قال و قالوا قلوبنا غُلْفٌ و لیس كذلك بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا ما يُؤْمِنُونَ این را سه معنی گفته‌اند: یکی آنست که لا یؤمنون منهم الا قلیل یعنی اندکی از این جهودان گرویدند چون عبد الله سلام و اصحاب وی. معنی دیگر فقلیل ما یؤمنون ممّا فی ایدیهم و یکفرون باکثره باندکی از آنچه ما فرستادیم و فرمودیم بگرویدند و بیشتر فرو گذاشتند، و آن اندک

آنست که رب العالمین گفت: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. سدیگر معنی لا یؤمنون قلیلا و لا کثیرا، اندک و بسیار هیچ می نگرند بکم و بیش هیچ در دین نمی آیند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ الآية سياق این آیت تهدید ظالمانست و تخویف ناپاکان که بر مسلمانان ستم کنند، و در خون و مال ایشان سعی کنند، و بدست و زبان خود ایشان را برنجانند تا از خان و مان بیفتند، نقدی در مسلمانی ایشان خلل است که مصطفی ع گفت: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»

و در دنیا لعنت خداوند بریشان و در عقبی جای ایشان آتش سوزان. يقول الله تعالى: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ يَوْمَ يَعِصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ. و در قرآن فراوان است ازین تهدید ظالمان و انذار مجرمان. روی ان داود ع نظر الی منجل من نار یهوی بین السماء و الارض، فقال یا رب ما هذا قال هذا لعنتی تدخل بیت کل ظالم. و قال سعید بن المسیب: «لا تملئوا اعینکم من اعوان الظلمة الا بانکار من قلوبکم، لکیلا تحبط اعمالکم الصالحة. و قال الحسن من دعا الظلم بالبقاء فقد احب ان يعصى الله عز و جل، الظالم و المعین علی الظلم و المحب له سواء.» و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «قال الله تعالى لا تدخلوا بیتا من بیوتی و لاحد من عبادی عند احد منکم ظلامه فانی العنه ما دام قائما یصلی حتی یردّ تلك الظلامه الی اهلها.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یقفن احدکم علی رجل یقتل ظلما فانّ اللعنة تنزل من الله علی من یحضره اذا لم یدفعوا عنه.

و قال ابو الدرداء «ایاک و دعوات المظلوم فانهم یرفعون الی الله تعالی کانهن شرارات نار.» و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «ایها الناس اتقوا الله، فلا یظلم مؤمن مؤمنا الا انتقم الله من الظالم یوم القیامة و ذلك اذا کان عزّ و جل بالمرصاد، و هو القنطرة الاعلی من الصراط، یقول و عزتی لا یمربی الیوم ظلم ظالم.

گفته اند این ظلم ظالم از حرص وی خیزد بر دنیا و راندن شهوات، که چون همگی وی

دوستی دنیا بگرفت و شهوات بروی مستولی شد دل وی تاریک گردد، و رقت و سوز در وی نماند. پس شفقت برخیزد و بر خلق خدا ظلم کند، و اثر این تاریکی فردا در قیامت پدید آید، چنانکه مصطفی ع گفت: الظلم ظلمات یوم القيامة نه یک ظلمه خواهد بود بل ظلمات بسیار خواهد بود، چنانکه امروز نه یک شهوتست بلکه شهوات بسیار است، پس چون سر همه ظلم دوستی دنیا است هر کس که دوستی دنیا از دل خود بیرون کند شهوات بروی مستولی نشود، و در دل وی رقت و سوز بماند، و بر همه خلق خدا مهربان بود، تا اگر سگی ببیند شفقت از وی باز نگیرد، و او را نیازارد بلکه او را بنوازد، چنانکه عیسی ع کان یسیح ببعض بلاد الشام اذا اشدت به المطر والرعد والبرق فجعل یطلب شیئا یلجأ الیه، فرفعت له بخیمه من بعید، فاتاها فاذا فیها امرأة، فحاد عنها فاذا هو بکھف فی جبل، فاتاه فاذا فی الکھف اسد، ثم قال الھی جعلت لکل شیء مأوی ثم لم تجعل لی مأوی، فاجابه الجلیل مأواک عندی فی مستقر رحمتی، لازوجنک یوم القیمة مائة حوراء و لأطعمنک فی عرسک اربعة آلاف عام یوم منها کعمر الدنیا، و لآمرن منادیا ینادی این الزهاد فی دار الدنیا و راوا عرس الزاهد عیسی بن مریم ع ثم أنتم هؤلاء اهل معانی درین آیت لطیفه‌های نیکو گفته‌اند: یکی آنست که تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ اشارت میکند که شما بعمل ناپسندیده و فعل نکوهیده خود را در گرداب عقوبت می‌اوکنید و آن عقوبت شما را بجای قتل نفس است، یعنی مکنید چنین و تن خود را بدست خویش مکشید، همانست که جای دیگر گفت و لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.

و آنچه گفت: تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ ديارِهِمْ اشارت میکند که شما بعضی قوتها از نهاد خود و از مقتضی آفرینش خویش می‌بگردانید، و آن را ضایع میگذارید، چنانکه مثلا قوت عامله از بهر آن در نهاد آدمی آفریدند تا بدان عمل کند و بجای خویش استعمال نماید، پس اگر تقصیر کند یا نه بر جای خویش استعمال کند از محل خویش بگردانیده باشد. راست چنان باشد که کسی را از سرای خویش بیرون کنند.

و آنچه گفت: وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ اشارت میکند که دیگران را راه می‌نمائید و خود گمراه میشوید، دیگران را پند میدهید و خود پند می‌پذیرید. چنانکه جای دیگر گفت أْتَامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ در قرآن نظائر این فراوانست منها قوله تعالى: وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا أَخْلَدُوا إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَلْ تَوَثَّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مِیگوید ایشان که دنیا خریدند و عقبی فروشدند و هواء نفس بر رضاء مولی اختیار کنند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ عذاب ایشان را پایان پدید نکنند، و آن عذاب بریشان سبک نکنند نه در دنیا و نه در عقبی، در دنیا عذاب ایشان جمع مال است و طلب حرمت و جاه و شره و حرص نفس اماره و هو المشار الیه بقره إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ أَنْ يَطْلُبَ وَ شره ایشان را غایتی نیست، تا در آن غایت خفتی پدید آید. آن گه گفت وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ایشان را در آن مال نصرتی نیست نه در دنیا نه در عقبی: در دنیا آنست که صاحب مال بوقت مرگ گوید ما أَعْنَى عَنِّي مَالِيَهُ وَ در عقبی آنست که رب العالمین گفت: مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ اِشَارَتِست بنواخت موسی بن عمران.

میگوید وی را کتاب توریة دادیم که هم نورست و هم ضیاء و هم فرقان، ضیاء دل مؤمنان، نور دل دوستان، آرام جان مریدان.

آن گه گفت وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ پیغامبران را فرستادیم پس از وی فرا پی یکدیگر داشته و هر یکی را نو تشریفی و دیگر خاصیتی و نواختی داده: آدم را در خلقت کرامت، ادريس را زندگانی تا قیامت، نوح را اجابت دعوت، ابراهیم را خلعت خلت، اسماعیل را فدا کیش بکرامت، داود را آواز بنغمت و ملک و نبوت، سلیمان را ملک عظیم و علم و رسالت و سخن گفتن و مرغان و جن و شیاطین و باد را اطاعت، یحیی بن زکریا را عصمت، موسی را مکالمت بی واسطه، پیغامبر ما را سید اهل زمین و سما را، مهتر و پیش رو انبیا را، هر چه جمله پیغامبران را داد از نواخت و کرامت آن همه مصطفی را ارزانی داشت، وانگه او را بریشان افزونی و برتری داد.

اگر آدم را در خلقت کرامت بود که ید صنعت الله بوی رسید، مصطفی را همین نواخت بود و بر آدم فضل داشت، که آدم هنوز از آب و گل بود، هنوز در و نه فهم بود نه فطنت نه استیناس بود نه مشاهدت که ید صنعت حق بوی رسید، باز مصطفی شب معراج با دانش و عقل بود، با مشاهدت و مؤانست بود، که ید صنعت حق بوی رسید. چنانک در

خبرست: فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدی و اگر ادریس را مکان عالی داد عالی تر از مقام مصطفی نبود، که الله گفت فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

و اگر نوح را بر کشتی نشانند و دشمن را بدعاء وی هلاک گردانید، مصطفی را بر براق نشانند و از براق بر معراج و از معراج بر رفرف تا بدید عجائب ملکوت عزت و بیافت اجابت دعوت و قبول شفاعت در حق امت، و اگر ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین بنمود و نام وی خلیل نهاد، مصطفی را جلال و جمال بر کمال خود بنمود، و نام وی حبیب نهاد، و اگر موسی بر طور سخن حق بشنید، مصطفی بر عرش عظیم با حق هام راز بود و هام گفتار و هام دیدار، خلوت گاهی بود او را که نه فرشته مقرب را ور آن اطلاع بود نه پیغامبر مرسل را در آن جای، چنانک گفت لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لانی مرسل.

مقام لدی سدرۃ المنتهی لاحمد لا شکّ للمصطفی
فقد کان بالقرب من ربّه علی قاب قوسین لما دنا
فما مثل احمد فیمن مضی من الرسل فی سالف من وری
أ فَكَلَّمَا جَاءَكُمُ رَسُولٌ سَخَنَ بَازَ بوعید و تهدید جهودان باز آورد گفت هر چند این پیغامبران ما نشانهای روشن نمودند و معجزه های صادق آشکارا کردند، اما آن جهودان از خود رانی قدم بیرون نهادند، بر آنچه دل ایشان خواست قبول کردند و آنچه نخواست بگذاشتند و نه پذیرفتند، لا جرم بد سرانجامی که سرانجام ایشانست و بد جایگاهی که مقام ایشانست. مصطفی ع گفت: «اشتدّ غضب الله علی من قتل نبیّا و علی من قتله نبی»

و قال «کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکا، او مؤمن یقتل مؤمنا متعمدا»
و قال ع «لزوال الدنيا اھون عند الله من قتل رجل مسلم و لو ان اهل السماء و الارض
اشترکوا فی دم مؤمن لا کتبهم الله فی النار، یجیء المقتول بالقاتل یوم القیمة ناصیته و رأسه
بیده و اوداجه تشخب دما یقول یا رب قتلنی حتی یدنیه من العرش.»

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ اشارت آیت آنست که دل بیگانگان در پرده شقاوت است رب العزة چون کسی را مهر شقاوت بر دل نهد، و رقم نابایست بروی کشد، از اول دل وی سخت گرداند. چنانک گفت ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس سیاه گرداند کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَي

قُلُوبِهِمْ پس غاشیه بی دولتی بسر او در کشد قُلُوبُنَا غُلْفٌ پس قفل بیگانگی بر آن زند اَمْ عَلَی قُلُوبِ أَقْفَالِهَا پس بمهر نومیدی ختم کند، خَتَمَ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ عَلَی سَمْعِهِمْ آن گه بسکه جدایی ضرب کند بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْهَا بِكُفْرِهِمْ آن گه بیبارگی واخودش برگرداند وَ نُقَلِبُ أَقْدَانَهُمْ. آن گه ندا در عالم دهد که ما این دل را نخواهیم و نمی پسندیم اُولَئِكَ الَّذِیْنَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ اَنْ یُّطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ نَقْمَتِهِ.

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ وَ چون بایشان آمد نامه مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداوند مُصَدِّقٌ استوار گیر و گواه لِمَا مَعَهُمْ توریة را که با ایشانست وَ کَانُوا مِنْ قَبْلُ و ایشان جهودان از پیش ما یَسْتَفْتِحُونَ می نصرت خواستند برسول خدا عَلَی الَّذِیْنَ كَفَرُوا بر دشمنان خویش که کافران بودند فَلَمَّا جَاءَهُمْ ما عَرَفُوا چون بایشان آمد آنچه شناختند كَفَرُوا بِهِ بوی کافر شدند فَلَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ پس اکنون لعنت خدا بر کافران.

بِسْمَا اَشْتَرُوا بِهِ اَنْفُسَهُمْ بید چیزی خویشان بفروختند اَنْ یَكْفُرُوا که کافر میشوند بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَآنِیْچِه فَرَسْتَادِه اللّٰهُ، بَعِیاً حَسَدِ را اَنْ یُنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ می فرو فرستد از فضل خویش عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر آن که خواهد از رهیگان خویش فَبَاؤُا بِغَضَبِ خویشان را بخرشم خدای آوردند و بخرشم وی باز گشتند عَلَی غَضَبِ خَشْمِی بر خشمی وَ لِّلْکٰفِرِیْنَ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ و کافرانراست عذابی خوار کننده.

وَ اِذَا قِیْلَ لَهُمْ وَ چون ایشان را گویند. اَمِنُوا بگروید بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَآنِیْچِه اللّٰهُ فَرَسْتَادِ قَالُوا بچواب گفتند نُوْمِنُ بِمَا اَنْزَلَ عَلَیْنَا ايمان بدان آریم که بر ما فرستادند، وَ یَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وِرَاةُ بَیْرِ چِه جَز زَانِ است وَ هُوَ الْحَقُّ و آنچه ایشان را و از آن خواندند راست است و درست، مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ استوار گیر و گواه آنچه با ایشان است از توریة قُلُ رسول من گوی ایشان را فَلِیْمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِیَاءَ اللّٰهِ چرا پیغامبران اللّٰه را می کشید؟ مِنْ قَبْلُ از پیش ما اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اگر بفرستاده من گرویدگانید.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بَدْرَسْتِی که آمد بشما مُوسَى بِالْبَیِّنَاتِ با پیغامهای روشن و نشانهای راست، ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس آن گه گوساله را بخدایی گرفتید مِنْ بَعْدِهِ پس غایب شدن موسی و رفتن وی به طور وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بید بچنان ستم بر خود ستمکاران.

عبدک و رسولک نزلنا هذا البلد ننتظر زمان الخروج فنصره بار خدایا دانی که نشسته ایم در این شهر منتظر پیغمبر آخر الزمان محمد عربی، نشسته ایم تا بیرون آید و او را یار باشیم و نصرت دهیم، و پیغامش استوار گیریم، خداوندا بحق وی که ما را بر دشمنان نصرت دهی، رب العالمین گفت فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ چون بایشان آمد آنچه شناخته بودند و دانسته و از کتاب خوانده که حق است و راست، اول کسی که کافر شد ایشان بودند، هم پیغام را و هم رساننده فرمانرا بدروغ داشتند.

سلمة بن سلام از بدریان بود گفت جهودی بنزدیک ما بود گفت: «اظلکم زمان نبی الحرم الذی یرکب البعیر، و یلبس الشملة، یأکل الکسرة، و یقبل الهدیة، و لا یأکل الصدقة.» اینک روزگار پیغامبر آخر الزمان در آمد، وقت بیرون آمدن وی در رسید آن پیغامبر که ننگ ندارد و بر شتر نشیند و شمله در پوشد، و نان ریزه پیش نهد و بخورد، و هدیه قبول کند، و از صدقه هیچ نخورد. و آن گه گفت و ان یکن منکم احد یدرکه فهذا. و اشار الیه اگر کسی از شما او را دریابد این مرد باشد یعنی سلمة، قال سلمة فلم یلبث ان قدم رسول اللہ ص، قلنا له و اللہ انه لهو؟ قال نعم و لکنی لا ادع الیهودیة سلمة گفت بسی بر نیامد که رسول خدا بما آمد و پیغام حق آورد، و ما گفتیم آن جهود را که و اللہ این پیغامبر آنست که تو گفتی و جزوی نیست، جهود گفت آری هموست که من گفتم، و لکن من دین جهودی بنگذارم.

صفیه بنت حبیب بن اخطب گفت: که چون مصطفی ع در مدینه آمد پدرم حبیب بن اخطب و عم من ابو یاسر اخطب هر دو بامداد بغلس بیرون شدند بقصد آن تا بدانند که محمد پیغامبر هست یا نه. گفت بوقت آنکه آفتاب فرو شد بخانه باز آمدند شکسته و کوفته غمناک و حزین، و ایشان مرا می نواختندی نیک هر بار، آن ساعت که پیش ایشان رفتم بر عادت خویش و بمن التفات می نکردند، و هیچ مرا نمی نواختند، و از اندوه و دلتنگی پروای من خود نداشتند. آن گه بو یاسر به پدرم حبیب میگفت أ هو هو؟ گویی او اوست؟ پدرم گفت نعم و اللہ قال و تعرفه و تغشه؟

قال نعم، قال فما فی نفسک منه؟ قال عداوته و اللہ ما بقیت.

رب العالمین ایشان را گفت فلعنة اللہ علی الکافرین لعنت خدای بر کافران، و لعنت راندن

باشد و ناپذیرفتن، چون ایشان را در ازل رانده بود آن شناخت و دانش که ایشان را بود هیچ سود نداشت. «من قعد به جدّه لم ینهض به جدّه» کار جدّ ازلی دارد نه جدّ حالی، آنجا که عنایتست پیروزی را چه نهایت است، جهودان که معرفت و دانش داشتند چون عنایت با ایشان نبود آن معرفت ایشان را و بال بود، و سبب عقوبت و نکال بود. لعنت خداوند بریشان و خشم بر سر خشم جزاء ایشان، و صعالیک المهاجرین نادان فرا سر کتاب و سنت شدند، چون عنایت ازلی با ایشان بود کار ایشان بجایی رسید که مصطفی ع با ایشان نصرت میخواست بر دشمن. در خبرست که کان یستفتح بصعالیک المهاجرین و صعالیک المهاجرین ایشانند که رسول خدا ایشان را صفت کرده در آن خبر که ثویان روایت کرد

قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «حوض ما بين عدن الى عمان شرابه اشدّ بياضا من اللبن و احلى من العسل، من شرب منه شربة لا يظمأ بعدها ابدًا و اول من یرده صعالیک المهاجرین. قلنا و منهم یا رسول الله؟ قال الدّس الثیاب الشعث الرؤوس الذین لا تفتح لهم ابواب السدد و لا یزوّجون المنعمات الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم.»
بِسْمَا اشْتَرَوْا الْآیَةَ بِسْمَا یستعمل فی مجموع المذامّ كما انّ نعم یستعمل فی مجموع المحامد، و معناه بسما باعوا به حظ انفسهم من الثواب بالكفر بالقرآن به بد چیزی خویشتن را بفروختند و ثواب آن از دست بدادند، که به قرآن کافر شدند.

رب العالمین میگوید آنچه کردند بیغی کردند و حسد بردند که ما نبوت بفرزندان اسماعیل دادیم نه بفرزندان اسحاق، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، این نبوت و رسالت فضل و کرم خداوندست، آن کس را دهد که خود خواهد. و قال تعالی اللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ و معنی بیغی حسد است تا در دلست آن را حسد گویند و چون ظاهر شود بیغی گویند و این حسد آفتی عظیم است در راه مؤمنان، آن را که حسد بیوکند هیچ عبادت و طاعت او را بر ندارند.

الحسد يأكل الحسنات كما تاكل النار الحطب.

ابلیس افتاده حسد بود لا جرم عبادت چندین هزار ساله او را از وهده لعنت بیرون نیاورد، و زلّت آدم که از شهوت بود نه از حسد توبه وی لا جرم مقبول گشت، و کار وی آسان

شد، انس مالک گفت مصطفی ع با یاران نشست بود گفت: «يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ الْآنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

هم اکنون مردی از اهل بهشت درآید، مردی انصاری در آمد و نعلین در دست چپ داشت و آب از محاسن وی قطره قطره می افتاد، از تجدید وضوء، آن روز گذشت، دیگر روز مصطفی ع هم چنان گفت و همان مرد در آمد هم بر آن صفت، سدیگر روز همین حال برین نسق برفت. عبد الله عمرو و عاص گفت من بهانه گرفتیم و بخانه آن مرد انصاری رفتیم، و سه شب با وی بماندم، و در اعمال وی اندیشه میکردم، ندیدم از وی عمل بسیار، اما اندر میانه شب هر گه که بیدار شدمی ذکر و تسبیحی بر زبان وی برفتی، و بوقت نماز بامداد برخاستی و وضویی تمام کردی. پس عبد الله گفت چون عبادت فراوان از وی ندیدم آنچه شنیده بودم از مصطفی ع با وی راندم و گفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب این ثواب است؟ قال لا اجد فی نفسی غلًّا لاحد من المسلمین، و لا احسده علی خیر اعطاه الله اياه. قال له عبد الله هذا الذی بلغک و هی التی لا نطریق.

فَبَاؤُ بَعْضَ عَلِيٍّ غَضَبَ دُو خَشَمِ خَدَاوَنِدِ بَرِيشَانِ: یکی بدانک به عیسی کافر شدند، و دیگر آنکه به محمد کافر شدند. سدی گفت یک خشم بدانک عبادت گوساله کردند، دیگر آنک با محمد کافر شدند و قرآن قبول نکردند. و گفته اند: یک خشم بدانست که به محمد کافر شدند، و دیگر بآنک گفتند يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ يَدِ خَدَاوَنِدِ بَسْتَهْ اسْتِ، که روزی بر ما تنگ کرده است، و نبوت از ما باز گرفته، رب العالمین گفت غُلَّتْ اُيْدِيهِمْ دَسْتِ اَيْشَانِ بَهْ بَسْتَنِدِ تَا هَرَكِزِ اَزِيشَانِ كَسِي نَبِيْنِي كَه نَفَقَهْ فِرَاخِ كَنْدِ بَرِ خَوِيشْتَنِ يَا بَرِ كَسِي، مگر اندکی، وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت کردند بریشان بآنچه گفتند، آنکه گفت بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بَلَكَهْ دُو دَسْتِ خَدَاوَنِدِ كَشَادَهْ اسْتِ، نفقه میکند چنانک خواهد، يَدِ اَثْبَاتِ كَرْدِ وَ غُلِّ نَفِي كَرْدِ. و روایت درست است از مصطفی ع که گفت يَدِ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةُ سَخَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. أَرَأَيْتُمْ مَا انْفَقَ مِنْذِ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ فَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مَا فِي يَمِينِهِ، وَ عَرْشُهُ عَلِي الْمَاءِ، وَ بِيَدِهِ الْأَخْرَى الْمِيزَانَ يَخْفِضُ وَ يَرْفَعُ. آن گه گفت وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ تَا بَدَانِي كَه عَذَابٌ مَوْحِدَانِ تَأْدِيبِ وَ تَطْهِيرِ اسْتِ، نه اخزاء و اهانت.

عَذَابٌ مُهِينٌ كَافِرَانِ اسْتِ اَيْشَانِ كَه جَاوِيدِ دَرِ دَوْزَخِ بَمَانَدِ، وَ مَوْمَانِرَا اِگَرِ عَذَابِي رَسَدِ بَرِ

بود، از میان ایشان بیرون شد پس چون باز آمد ایشان گوساله پرست بودند. رب العالمین گفت اگر آن گفت شما راست که نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا پس چرا گوساله پرست شدید و در کتاب توریة شما را از شرک نهی کرده‌ام و بتوحید فرموده، اینست ستم عظیم و بیدادگری که شما بر خود میکنید.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ این عهد و پیمان آخرست نه پیمان اول، و با هر قومی از فرزندان آدم دو پیمان رفته است و دو عهد بریشان گرفته‌اند یکی روز میثاق خداوند عز و جل ایشان را از کتف آدم بیرون آورد و عهد گرفت بریشان که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلی؟ آن عهد اول است. و عهد آخر که هر پیغمبری با قوم خویش پیمان بست و عهد گرفت بریشان که اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و عهد موسی با قوم خود آن بود که من شما را کتاب آوردم بپذیرید و بآن کار کنید. پس چون کتاب آورد نپذیرفتند، رب العالمین، کوهی را فرمود تا از بیخ برآورد و بر زیر ایشان معلق بیستاد.

و گفتند ایشان را که اَسْمَعُوا ای افهموا، و قیل اَعقلوا و اعملوا به معنی آنست که پیغام ما بنوشید و دریابید، و بآن کار کنید. ارباب معانی گفتند سخن که شنیدنی بود اول بسمع بنده فرو آید، آن گه بمنزل فهم رسد تا بدانند، آن گه بمرکز عقل رسد تا دریابد، پس اگر اقتضاء عمل کند بنده بدان عمل آرد، پس رتبت اول سماع است و رتبت آخر عمل. آن کس که تفسیر اَسْمَعُوا اعملوا بکرد باآخر مراتب نگرست و آن کس که افهموا معنی نهاد یا اَعقلوا ببعضی و سائط نظر کرد.

قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا چون ایشان را گفتند دریابید و بآن کار کنید ایشان جواب دادند که سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا یعنی که بزبان گفتند سَمِعْنَا اَمَا بَدَلْ كُفْتُنَا عَصَيْنَا. وهب منبه گفت: در توریة خوانده‌ام که رب العالمین گفت یا عبادی المذنبین الخاطئين الغافلین، کم الی کم؟ کم و کم اقبل عشراتکم عشرة بعد عشرة؟ و کم اعفو عن فضائحکم و سواتکم؟ فضيحة بعد فضيحة و سواة بعد سواة؟ و کم و کم امهلتکم و امهلتکم و ادعوکم الی ما هو خیر لکم؟ و لا اسلبکم نعمایی و لا اهتک عنکم استاری؟ ثم قال سبحانه ما ارافتی بخلقی! « وَ اَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ ای اشربوا حبّ العجل فی قلوبهم. سعید جبیر گفت دوستی گوساله چنان در دل ایشان نهاده بودند که آن گوساله را بسوهان بسودند آن گه در دریا پراکندند،

ایشان در آن آب افتادند و نهمار از آن میخوردند تا آن رویه‌اشان زرد گشت بکفرهم ای فعل الله ذلک بهم عقوبه لکفرهم، کقوله بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ یکی از بزرگان دین گفت: عجل بنی اسرائیل معلوم است و عبادت آن شرک مهین، و عجل این امت دنیا شوم است و دوستی آن شرک کهن.

قُلْ بَسْمًا يَا مُرْكُمُ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ااین تکذیب جهودان است بآنچه گفتند: نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا میگوید پیغامبر من ایشان را گوی بَسْمًا يَا مُرْكُمُ بِهِ إِيْمَانُكُمْ شما می‌گویید به توریة و به موسی ایمان آوردیم آن ایمان شما به توریة و به موسی بید چیزی میفرماید که کافر شدید به قرآن و به محمد، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی لو کنتم مؤمنین ما عبد تم العجل و انما یعنی بذلک آباءهم، فانهم عبدوا العجل، يقول الله تعالی کذلک معاشر الیهود و المخاطبین لو کنتم مؤمنین بما انزل علیکم ما کذبتم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آمَدَ بایشان نامه و چه نامه که یادگار خداوندست بنزدیک دوستان، نامه که مهر قدیم است بروی عنوان نامه که قصه دوستی و دوستان است مضمون آن، نامه که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، شفاء دل بیماران است، و آسایش جان اندوهگنان، رحمتی بود از خدای جهانیان بر مصطفی مهتر عالمیان، این نامه بوی داد تا او را یادگار بود و غمگسار، اندوه دل خویش بآن بسر آوردی و از رنج بیگانگان بآن آسایش یافتی!

و کتبت حولی لا تفارق مضجعی و فیها شفاء للذی انا کاتم اگر جهودان بودند تغییر و تبدیل در نام و صفت وی آوردند، و خصمی وی را میان در بسته ناسزا میگفتند، پس از آنکه وی را شناخته بودند و دانسته، و بوی نصرت خواسته. و اگر کافران قریب و مشرکان مکه بودند از آن پیش که علم نبوت بدست وی دادند در میان ایشان مکرم و عزیز و محترم بود، امانتها بنزدیک وی می‌نهادند و در محافل او را در صدر می‌نشاندند، پس چون قصه نبوت خواندن گرفت و حدیث دل و دل آرام پیش آورد، آن کار دیگر گون گشت، دوست برنگ دشمن شد تیر ملامت در وی انداختند، ساحر و شاعرش نام نهادند، دیوانه و سرگشته‌اش خواندند.

اشاعوا لنا في الحىّ اشنع قصّة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا
چه زیان دارد او را چون اجیر و فقیر خوانند، و رب العالمین او را بشیر و نذیر خواند!
چه زیان داشت او را چون گفتند ضالّ است و غبی، و رب العالمین گفت رسول است و
نبی!

هذا و ان اصبح في اطمار و كان في فقر من البسار
آثر عندی من اخی و جاری

دوست دوست پسند باید نه شهر پسند، و عجب نیست اگر مثنی بیگانگان آن مهتر عالم
را نشناختند و ندانستند، که ایشان را خود دیده آن نباشد که او را بینند و شناسند. و
عجب آنست که چندین هزار پیغامبر بخاک فرو شدند در درد و حسرت آنکه تا مر ایشان
را بر اسرار فطرت آن مهتر اطلاع بودی و هرگز نبود و نیافتند، و کیف لا و القرآن یقول
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن نومید
گردانیدیم وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ حسین منصور که شمه از دور بدید فریاد
بر آورد که سراج من نور الغیب بدا و غار و جاوز السراج و سار.

ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی
لم یزل کان مذکورا قبل القبیل و بعد البعد و الجواهر و الالوان جوهره صفوی، کلامه نبوی،
حکمه علوی، عبارته عربی، و لا مشرقی و لا مغربی، حسبه ابوی، رفیقہ ربوی، صاحبہ
اموی، ما خرج من میم محمد، و ما دخل فی حائه احد.

آفرینش همه در میم محمد متلاشی، هر کجا در عالم دردی است و سوزی در مقابل سوز
عشق وی ناچیز، انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقان چندانک توانستند از اول عمر تا آخر
برفتند و بعاقبت باول قدم وی رسیدند، آن مقام که زبر خلائق آمد زیر قدم خود نپسندید،
بسدرة منتهی و جنات مأوی و طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید،
که ما زاعُ البصرُ و ما طغی زهی کرامت و رتبت! زهی شرف و فضیلت! زهی علو و
رفعت! کرا بود جز از وی فضل تمام و کار بنظام؟ عز سماوی و فر خدایی؟ پس از پانصد

سال بنگر رکن دولت شرع او عامر و شاخ شجره دولت او ناضر، شرف او مستعلی، و حکم او مستولی، درین گیتی نوای وی، در هفت آسمان آوای وی، در هر دلی از وی چراغی، بر هر زبانی از وی داغی، در هر سری از وی نوایی در هر سینه از وی لوائی، در هر دلی وی را جایی، راهش پر نور، و گفت و کردش با نور، و خلق و خویش از نور، و خود نور علی نور.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا
نیست دار الملک جز رخسار و زلف مصطفی
روی و مویش گر بصرها ناوریدی قهر و لطف
کافری بی برک ماندستی و ایمان بینوا

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ الْآيَةِ، چون موسی ع بر بساط انبساط پرورده شد، و خلعت کرامت یافت، و به نبوت و رسالت مخصوص گشت، وحی آمد بوی که یا موسی تو آن باز سپیدی که خلقی را بتو صید خواهیم کرد، پیغام ما به بنی اسرائیل رسان، و نعمت و منت ما در یاد ایشان ده رب العالمین آن فرستادن و رفتن وی بر جهانیان جلوه کرد و گفت و لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ موسی گفت: خداوندا ایشان را چه گوئیم؟ وهب منبه گفت در بعضی کتب خوانده‌ام که پیغام حق آن بود که «یا بن عمران! قل لبنى آدم من كان شفيعكم الى اذ خلقتمكم فاحسنت صوركم؟ و من كان شفيعكم الى اذ مننت عليكم بالاسلام. أمن اخرجكم من اصلا بآبائكم بالرفق الى بطون امهاتكم؟ أمن اخرجكم بالرفق من ارحام امهاتكم؟ أمن فتق القلب فجعل فيه نورا تهتدون به؟ أمن وهب لكم السمع تسمعون به؟ هذه منتى عليكم قديمة تعصونى بالنهار، و متمرّدون علىّ و انا بعلمى احفظكم فى ظلم الليالى، و ان الملائكة لتنادى يا حليم! ما احلمك عن الظالمين! يا موسى ينقلبون فى نعمايى و يعصونى، ثم يقولون انى غفور رحيم. يا موسى كم يشكو كرام الحفظة الى عبدى فأمرهم بالصبر و اقول لهم لعله يرجع و يتوب؟ يا بن عمران! يمرّون بالجيفة فيسدّون مناخرهم، و ذنوبهم عندى اتنن من الجيفة. يا بن عمران! عند الشدائد يدعونى و ينسوتنى عند الرخاء، يا بنى آدم! خذوا من الدنيا بقدر ما تطيقون، و اكتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبة، و اطلبوا من النعم بقدر ما تؤدّون شكره، ستعلمون اذا رجعتم الى ائى انما امهلت الظالمون لهوانهم علىّ.

النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ رَسُولٌ مِّنْ غَوِيٍّ إِنَّ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ أَكْرَهًا لِّسِينٍ وَبِرُوزِي دَر
آن شما راست عِنْدَ اللَّهِ نَزْدِيكَ خَدَاوَنَد، خَالِصَةً مِّنْ دُونَ النَّاسِ خَاصَّةً شَمَا رَا اَزْ غَيْرِ
دِيْگَرَان، فَتَمَنُّوْا الْمَوْتَ پَسْ مَرگِ خَوَاهِيْد بَارزُوِي اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اِگَر مِيْ رَا سَتْ گُوِيْد.
وَ لَنْ يَتَمَنُوْهُ وَ بَارزُو نَخَوَاهَنْد اَن رَا، اَبْدًا هَرگِزْ بِمَا قَدَمْتُمْ اَيْدِيْهَمْ بَا نَچِه مِيْدَانَنْد كِه پِيْش فَرَا
فَرَسْتَا دَنْد اَزْ كَرْدِيْد، وَ اللَّهُ عَلِيْمٌ بِالظَّالِمِيْنَ وَ اللَّهُ دَانَا سَتْ بَا نِ سَتْمَكَا رَا نِ بَرِ خُوِيْشْتَن.

وَ لَتَجِدَنَّهْمُ وَ اِيْشَا نِ رَا يَابِيْد اُحْرَصَ النَّاسِ حَرِيصَتَر مَرْدَمَا نِ عَلٰى حَيَاةٍ بَرِ زَنْدِگَا نِي، وَ مِّنَ
الَّذِيْنَ اُشْرَكُوْا وَ گَبْرَا كَا نِ هَمْ يُوْذُ اُحْدَهْمُ دُو سَتْ دَا رَدِ يَكِي اَزْ اَن گَبْرَا نِ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةً
اِگَر اُو رَا هَزَا رِ سَا لِ عَمْرٍ دَرَا زْ دِهَنْدِي وَ مَا هُوَ بِمُزْحَجِهٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ رِهَانَنْدِه نِي سَتِ
اَدْمِي رَا اَزْ عَذَابِ اَنْ يُعَمَّرَ كِه اُو رَا عَمْرٍ دَرَا Z دِهَنْد وَ اللَّهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ وَ اللَّهُ بِيْنَا سَتْ
بَا نَچِه مِيْ كَنْنَد.

قُلْ رَسُولٌ مِّنْ غَوِيٍّ، مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هَر كِه دَشْمَن اَسْت جِبْرِيْل رَا، فَاِنَّهُ نَزَلَهُ عَلٰى
قَلْبِكَ خَدَا سَتْ كِه فَرَسْتَا اُو رَا بَرِ دَلْ تُو نِه خُوْد اَمْدِ بِيْ اَذْنِ اللَّهِ بَدَسْتُو رِي اللَّهُ اَمْد، مُصَدِّقًا
اَسْتُو اَر گِيْر وَ گُوَا هِ لِمَا بَيَّنَّ يَدِيْهَ هَر كِتَابِ رَا كِه پِيْش اُو فَرُوْد اَمْد وَ هُدٰى وَ رَا هَنْمُو نِي وَ
بُشْرٰى لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَ شَادَمَا نِه كَرْدَن گَرُوِيْد گَا نِ رَا.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هَر كِه دَشْمَن سَتِ خَدَا ي رَا وَ مَلَا ئِكْتِه وَ فَرِيْشْتَا گَا نِ وِي رَا وَ رُسُلِهِ وَ
فَرَسْتَا دَن گَا نِ وِي رَا، وَ جِبْرِيلَ وَ مِيْكَالَ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيْكَائِيْلَ رَا فَاِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِيْنَ اللَّهُ
دَشْمَن سَتِ اَن كَا فَرَا نِ رَا كِه دَشْمَن اِيْشَا نَنْد.

وَ لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ وَ مَا فَرَسْتَا دِيْم بَرِ تُو اَيَاتٍ بَيِّنَاتٍ سَخْنَهَا ي رُوْشَن هُوِيْدَا وَ رَا سَت، وَ مَا
يَكْفُرُ بِهَا وَ كَا فَرِ نَشُوْنَد بَا نِ اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ مَگَر فَا سَقَا نِ كِه اَزْ پَذِيْرْفَتَن حَقِ بِيْرُو نِ شَدِه اَنْد.
اُ وَ كَلِمًا عَا هَدُوْا عَهْدًا بَا شِ هَر گِه كِه پِيْمَا نِي بِيْنَدَنْد، نَبْدَه بِيُو كَنْنَد وَ بَشْ كَنْنَد اَن پِيْمَا نِ رَا
فَرِيْقٌ مِّنْهُمُ گَرُو هِي اَزِ اِيْشَا نِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ...

بَلَكِه بِيْشْتَر اِيْشَا نِ نَا گَرُوِيْد گَا نَنْد.

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ اَن گِه كِه اَمْد بَا يْشَا نِ رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَرَسْتَا دِه اَزْ نَزْدِيْكَ خَدَا وَنْد
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ اَسْتُو اَر گِيْر وَ گُوَا هِ اَن كِتَابِ رَا كِه بَا اِيْشَا نَسْت نَبْدَ بِيُو كَنْد فَرِيْقٌ مِّنَ الَّذِيْنَ

أوتوا الكتاب گروهی ازیشان که توریه دادند ایشان را، کتاب الله وراء ظهورهم کتاب خدای توریه پس پشت انداختند کأنهم لا يعلمون مانند آنک نمیدانند که توریه سخن خدا است.

وَاتَّبَعُوا وانگه پس روی کردند ما تَتَلَوُا الشَّيَاطِينُ آن چیز را که شیاطین خواندند علی بر عهد مُلْكِ سُلَيْمَانَ و در زمان او و مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز سلیمان کافر نبود و لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا و لكن شیاطین کافر شدند، يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ جادوی در مردمان میآموزند. و مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ و نیز پس روی کردند آن چیز را که فرستاده آمد بر آن دو فریشته، ببابل شهر بابل هَارُوتَ و مَارُوتَ نام آن دو فرشته هاروت و ماروت، و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ و ایشان جادوی در هیچکس نیاموزند، حَتَّى يَقُولَا تا آن گاه که بیشتر گویند إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ ما آزمون خلق ایم از خدای، فَلَا تَكْفُرْ کافر مشو بپذیرفتن باطل فَيَعَلِّمُونَ مِنْهُمَا و میآموزند از آن دو فریشته، مَا يُفْرُقُونَ به چیزی که با آن جدایی کند بَيْنَ الْمَرْءِ و زَوْجِهِ میانه مرد و جفت وی، و مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ و نمی‌گزایند کس را، بآن و جدایی نمی‌اوکنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و يَتَعَلَّمُونَ و میآموزند مَا يَضُرُّهُمْ چیزی که ایشان را در این گزند نماید، و لَا يَنْفَعُهُمْ و ایشان را در دین بکار نیاید، و لَقَدْ عَلِمُوا و نیک دانسته‌اند لَمَنِ اشْتَرَاهُ که هر که سحر را خرد و پسندد مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ

او را در آن جهان نیست از هیچ نیکویی بهره، و لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ و بید چیزی خویشتن را بفروختند، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانندید.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر ایشان ایمان آوردندی و اتَّقَوْا و از خشم خدای بپرهیزیدندی، لَمْ تَوْبَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پاداش ایشان از نزدیک خداوند خَيْرٌ به بودی لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانندید.

النوبة الثانية

قوله تعالى قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مفسران گفتند این آیت بسبب آن فرو آمد که جهودان می‌گفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى در بهشت جز جهودان و ترسایان نشوند، الله تعالی گفت تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ اینست دروغهای ساخته و آرزوهای ایشان، ای رسول من گوی ایشان را که

حجت خویش باز نمائید و بیارید اگر می‌راست گوئید. ایشان گفتند نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ ما پسران اوئیم و دوستان او، و دوستان و پسران را لا محاله ببهشت خود فرو آرد. رب العالمین گفت پیغامبر من ایشان را گوی اگر چنانست که شما می‌گویید که پیروزی در آن و بهشت جاودان شما راست نی دگران، و کس را با شما انبازی نیست در آن پس اگر چنین است مرگ خواهید بارزوز، تا باین ناز و نعیم و نواخت مقیم در رسید.

اللَّهُ تعالی گفت: وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ و هرگز تا جهودان باشند این آرزو نکنند که ایشان میدانند که چه فرا پیش خویش داشته‌اند از کردار بد و گفتار بیهوده در کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و پوشیدن نعت و صفت وی.

قال النبی «لو تَمَنَّوْا الموتَ لغص كل انسان منهم بريقة و ما بقى يهودى على وجه الارض الا مات».

معنی دیگر گفته‌اند از ابن عباس فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ ای ادعوا بالموت علی اکذب الفریقین جهودان را می‌گوید اگر چنانست که شما می‌گویید پس دعا کنید تا از هر دو فریق آن یکی که دروغ زن است وی را مرگ برسد فابوا ذلک نکردند و سروا زدند که دروغ زنان ایشان بودند و خود میدانستند.

پس رب العالمین ایشان را تهدید کرد گفت: وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ اللَّهُ دانا است بظالمان، و چنانچه بظالمان داناست بدبگران داناست، اما فائده تخصیص آنست که سخن بر مخرج تهدد است، چنانک مردم مجرم را گویی انا عارف بک، آری من ترا می‌شناسم یعنی عاقبتک می‌نماید باین سخن که وی را عقوبت کند.

روی ابو ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تقوم الساعة حتى تروا من البلاء حتى يرى الحى الميت على اعواده فيقول ليتنى كنت مكان هذا، و يقول القائل و هل تدرى على ما يقدم؟

فيقول كائن ما كان».

می‌گوید چون رستخیز نزدیک گردد بلاها و فتنه‌ها بینید که روی بشما نهد، چنانک زنده مرده را بر جنازه بیند گوید ای کاشک بجای او من بودمی دیگری گوید چه دانی که بر چه می‌رود بر سعادت یا بر شقاوت! جواب دهد که بهر چه می‌رود بهر صفت که هست! این

از آن گوید که بلاها و فتنه‌ها و بی‌رسمیها روی بخلق نهد، و آن ببند و شنود که نتواند دید و شنید، و دل و دین وی را زبان دارد، و با این همه مرد تمام اوست که بر بلاها صبر کند و مرگ بآرزو نخواهد اتباع سنة مصطفی را که گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لَضَرِّ نَزَلَ بِهِ وَ لَكِنْ لِيَقِلَّ اللَّهُمَّ أَحِبَّنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَ تَوْفَّقَنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي».

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ أَيْنَ كُنَايَتِ أَزْجُهْدَانِ وَ مِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا... کنایت از گبران، میگوید جهودان از همه مردمان بر زندگانی حریص‌تراند و از گبران هم حریص‌تراند، و هیچکس نیست که زندگانی دوست‌تر دارد ازین گبران، و زینجاست که تحیت ایشان با یکدیگر آنست که گویند «زه هزار سال!» پس هر که این تحیت گوید بر آئین و رسم گبران است اما تحیت مسلمانان تحیت اهل بهشت است و آن سلام کردن است. مصطفی ع گفت «السَّلامُ تحيةٌ لملئتنا و امانٌ لذمتنا»

و سنت چنانست که سوار بر پیاده سلام کند، و رونده بر نشسته، و کهنه بر مهینه، و نفر اندک بر جمع بسیار، و اگر یکی از جماعت سلام کند از همه کفایت باشد. همچنین اگر از گروهی یک تن جواب دهد از همه کفایت بود. و بر اهل و عیال خویش سلام کردن سنت است که در خبر است

«إِذَا دَخَلْتَ عَلَى أَهْلِكَ فَسَلِّمْ، لِيَكُونَ بَرَكَةٌ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ».

و مسلمان چون بر برادر مسلمان رسد هر گه که رسد، چندانک رسد، سلام باز نگیرد که مصطفی ع گفت: «إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ إِخَاهُ فَلْيَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَانْ حَالَتِ بَيْنَهُمَا شَجَرَةٌ أَوْ جِدَارٌ أَوْ حَجَرٌ ثُمَّ لَقِيَهُ فَلْيَسَلِّمْ عَلَيْهِ».

و همچنانک در جمع مسلمانان شود سلام میکنند نیز چون از نزدیک ایشان بر خیزد سلام کند. که لفظ خبر است

ليست الاولي باحق من الآخرة

و جهد کند که بابتدا سلام کند که مصطفی ع گفت «أَنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ» و سلام آشکارا کند که مصطفی ع گفت: «اعبدوا الرحمن و اطعموا الطَّعام و أفشوا السَّلام تدخلوا الجنة بسلام».

و سلام تمام کند چنانک گوید سلام علیکم و جواب تمامتر دهد گوید «و علیک السلام و رحمة الله و برکاته» مگر جواب سلام اهل کتاب که گوید علیکم و برین نیفزاید. و یکی بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و گفت علیک السلام یا رسول الله رسول خدا گفت چنین مگوی که این تحیت مردگان است. و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکند که مصطفی ع گفت «لیس منّا من تشبه بغيرنا، لا تشبهوا باليهود و لا بالنصارى، فان تسليم اليهود الاشارة بالاصابع و تسليم النصارى الاشارة بالاكف» اما ثواب سلام کردن بر مسلمانان آنست که مصطفی گفت: «ما من مسلمین یسلم احدهما علی صاحبه فیأخذه بیده و یضحک فی وجهه، لا يأخذ بیده الا الله فیفترقان حتی یغفر لهما.»

و عن عمران بن حصین «ان رجلا جاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال السلام علیکم فردّ علیه ثم جلس فقال النبی ع عشر ثم جاء آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله، فرد علیه فجلس فقال عشرون ثم جاء آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فرد علیه فجلس فقال ثلاثون و فی روایة اخرى ثم اتی آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مغفرته، فقال اربعون هكذا يكون الفضائل.

يَؤدُّ أَحَدُهُمْ ضَمِيرَ بَا غَبْرَانَ اسْتِ، مِیْگَویْدِ یْکِیْ اَزِیْنِ گَبْرَانَ دُوسْتِ دَارْدِیْ کِهْ اَوْ رَا هَزَارِ سَالِ عَمْرِ بُوْدِیْ، وَ ذَلِکَ لِأَنَّهُ لَا یَرْجُو بَعَثًا بَعْدَ الْمَوْتِ فَهُوَ یُحِبُّ طَوْلَ الْحَیَاةِ، وَ کَذَا الْیَهُودِ لِأَنَّهُمْ عَرَفُوا مَا لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخِزْیِ لِتَضْیِیْعِ مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.» هر چند که حرص برد رازی عمر در نهاد و سرشت آدمیست، و زینجا گفت مصطفی (ع)

«یهرم ابن آدم و یشب منه اثنان الحرص علی المال و الحرص علی العمر»

اما مؤمن که برستاخیز ایمان دارد و بدیدار خدای و نعیم جاودانه امید دارد امل دراز در پیش نگیرد، و همیشه مرگ را مستعد بود، چنانک مصطفی ع عبد الله بن عمر را گفت «کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عدّ نفسک فی اهل القبور، اذا اصبحت فلا تحدّث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدّث نفسک بالصباح، و خذ من حیاتک لموتک و من صحتک لسقمک، فانک یا عبد الله لا تدری ما اسمک غدا.»

و قال یحیی بن معاذ: «أطع ربک و لا تفرق من الموت و لا تستوحش لفراق الاحبة،

فليس من تفارق من الاحياء اعز عليك ممن تقدم عليهم» و قال لقمن لابنه، يا بنى امر لا تدرى متى يلقاك فاستعد له قبل ان يفجأك و فى معناه انشد:

يا راقد الليل مسرورا باوله ان الحوادث قد يطرقن اسحارا
افنى القرون التى كانت منعمة كرك اللبالي اقبالا و ادبارا

ثم قال تعالى: وَ مَا هُوَ بِمُزْخِزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ اى و ما احدهم بمبعده من العذاب تعميره. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ ابْنِ عَبَّاسٍ كُفْتُ رَضِ دَانِشْمَنْدِيْ از جهودان فدك كه او را عبد الله بن سوريا مى گفتند با جماعتى رؤساء يهودان نزديك مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم آن گه كه بمدينه فرود آمدند گفتند

يا ابا القاسم، حدثنا عن خلال نسالك عنهن، لا يعلمهن الا نبى قال سلونى عما شئتم فقال ابن سوريا كيف نومك؟ فقد اخبرنا عن نوم النبى الذى يأتى فى آخر الزمان؟ فقال تنام عينى و قلبى يقظان. قال صدقت يا محمد، اخبرنا يا محمد الولد من الرجل يكون او من المرأة؟ فقال النبى اما العظام و العروق فمن الرجل، و اما اللحم و الدم و الظفر و الشعر فمن المرأة. قال صدقت يا محمد، قال فما بال الوالد يشبه اعمامه ليس فيه من شبه احواله شىء؟ و يشبه احواله ليس فيه من شبه اعمامه شىء؟ فقال النبى ايها على ماؤه كان الشبه له قال صدقت يا محمد، قال فاخبرنى عمّن يولد له و عمّن لا يولد له؟ فقال اذا كانت مغبرة غيرت يعنى احمرت النطفة لم يولد له و اذا كانت صافية ولد له، قال فاخبرنى عن ربك ما هو؟

فانزل الله تعالى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ الى آخر السورة: قال ابن سوريا خصلة ان أنت قلتها آمنت بك و اتبعتك، اى ملك يأتىك بما يقول الله؟ قال جبريل و لم يبعث الله نبيًا قط الا و هو وليه. قال ابن سوريا ذاك عدونا من الملائكة، و لو كان ميكائيل مكانه لآمنّا بك، ان جبريل كان ينزل بالعذاب على اسلافنا، و انه عادانا مرارا كثيرة، و كان اشد ذلك علينا، ان الله تعالى انزل على نبينا ان بيت المقدس سيخرب على يدي رجل يقال له بخت نصر و اخبرنا بالحين الذى يخرب فيه، فلما كان وقته بعثنا رجلا من اقوياء بنى اسرائيل فى طلبه ليقتله، فلقبه ببابل غلاما مسكنا، فاخذه ليقتله فدفع عنه جبريل. و قال لصاحبنا ان كان ربكم هو الذى اذن فى هلاككم فلن تسلط عليه، و ان لم يكن هذا فعلى اى حق تقتله؟ و

فصدقه صاحبنا فرجع، فقوی بخت نصر و غزانا و خرب بیت المقدس، فلهذا نتخذہ عدوا فانزل اللہ تعالیٰ هذه الآیة.

قتاده و عکرمه و سدی و شعبی گفتند عمر خطاب در مدارس جهودان شد آنجا که درس گویند و کتاب خوانند و با ایشان بسخن درآمد، و عمر گاه گاه رفتی و در کتاب ایشان نظر کردی. جهودان گفتند یا عمر از اصحاب محمد ما ترا دوست داریم، که دیگران ما را می‌برنجانند و تو می‌نرنجانی، و نیز بتو طمع داریم که در کتاب ما می‌نگری، گویی ترا نیک آمد این کتاب ما و دین ما. عمر گفت و اللہ لا آتیکم لحبکم و لا اسألکم لانی شاک فی دینی، و انما ادخل الیکم لازدیاد بصیرة فی امر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، و اری آثاره فی کتابکم. عمر گفت و اللہ که من نه دوستی شما می‌آیم، یا آنچه پرسم از آن پرسم که در دین خود بشکم، لکن آثار مصطفی ع در کتاب شما می‌بینم، هر چند که می‌نگرم در آن مرا بصیرت و روشنایی در کار محمد میافزاید، پس روزی عمر خطاب سوگند برایشان نهاد بآفریدگار و بکتاب ایشان توریة، که راست گوئید. هیچ میدانید که محمد رسول حق است؟ ایشان گفتند: اکنون که سوگند بر نهادی راست گوئیم، می‌دانیم که محمد رسول حق است، هیچ شک می‌نیفتد ما را در صدق رسالت وی. عمر گفت فاذا هلکتُم پس شما از هالکانید که میدانید صدق وی و می‌نگرید و بر رسالت وی ایمان می‌نیاورید. پس عمر گفت ما یمنعکم من اتباعه؟ آخر چیست آنک شما را می‌باز دارد از اتباع وی. ایشان گفتند صاحب وی جبریل است و جبریل ما را دشمن است، محمد را بر سر ما میدارد، و پدران ما را عذاب و صواعق رسانید، و جبریل خود همه بکشتن و جنگ و عداوت آید، دوست ما میکائیل است خازن رحمت و باران و نبات و نعمت، همه بشادی و فراخی و آسانی آید، اگر صاحب محمد میکائیل بودی ما بوی ایمان آورد مانی. عمر گفت خبر کنید مرا از منزلت جبریل و میکائیل بنزدیک خداوند عز و جل؟ ایشان گفتند «جبریل عن یمینہ و میکائیل عن یسارہ و میکائیل عدو لجبریل.» عمر گفت اکنون که ایشان را در حضرت عزت این چنین منزلت و قربت است چگونه یکدیگر را دشمن باشند؟ یا چون شما را دشمن باشند؟ اشهد ان من کان عدوا لجبریل فانه عدو لمیکائیل و من کان عدوا لمیکائیل فهو عدو لجبریل، و من کان عدوا لهما فان اللہ عدو له. عمر این

سخن بگفت و پیش مصطفی ع آمد تا آنچه رفت باز گوید. رَبِّ الْعَالَمِينَ پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر آیت فرستاد: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا إِنَّ آيَةَ از روی معنی اشکالی دارد، و مقصود ذم جهودانست، میگوید چونست که وی را دشمن میگیرند و او نزدیک ما بجایی است که وحی پاک بدل پیغامبر بواسطه وی می فرستیم. معنی دیگر گفته اند جبریل را دشمن اند بسبب آنک وحی می آرد و نه او وحی از ذات خویش بمراد خویش می آرد تا با وی دشمنی گیرند او بنده مأمور است، بفرمان خالق پیغام می آرد بر دل تو که سیدی، فذلک قوله وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ. سدیگر معنی گفته اند که این ردّ جهودانست بآنچه گفتند جبریل همه بجنک و عذاب و سختی آید. رب العزة گفت اگر عذاب و عقوبت را آید کافران را آید، و گرنه مصطفی ع را و مؤمنانرا بروح و راحت و بشری و کرامت آید، بمصطفی ع قرآن آورد که روح روح است و آرام جان، و مؤمنانرا بشارت دهد بهشت جاودان و ناز و نعیم بیکران چنان که گفت مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. دیگر باره درین آیت نام ایشان یاد کرد تشریف و تخصیص ایشان را، که ایشان در میان ملائکه سران و سروران اند و بهینه فرشتگان چهاراند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بهینه این چهار جبریل است، ششصد پر دارد هر پری هفتاد هزار ریشه، و علیه تهاویل الدر و الیاقوت. مصطفی ع او را دید بصورت خویش، و کان قد سدّ الافق. در بعضی اخبار است که مصطفی ع را غشی رسید آن گه که او را بصورت خویش بدید، پس گفت: سبحان الله ما كنت ادرى ان شيئاً من الخلق هكذا. و قال جبريل فكيف لو رأيت اسرافيل؟ ان له لانتى عشر جناحا جناح منها بالمشرق و جناح بالمغرب، و ان العرش لعلی كاهله و انه ليتضاءل لعظمة الله عز و جل، حتى يعود مثل الرضع.

و عن ابن عباس قال بينا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و معه جبريل ينادى اذا انشق افق السماء، فاقبل جبريل يدخل بعضه فى بعض فيتضاءل، فاذا ملك قد مثل بين يدى النبى صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا محمد ان الله عز و جل يأمرک ان تختار بين نبى عبد او ملك نبى، فاشار الى جبرئيل بيده ان تواضع فعرفت انه لى ناصح فقلنت

عبدًا نبیًّا، فخرج ذلك الملك الى السماء. فقلت يا جبریل قد كنت اردت ان اسألک عن هذا، فرأيت من حالک ما شغلنی عن المسئلة فمن هذا يا جبریل؟ قال هذا اسرافیل خلقه الله يوم خلقه بين يديه صافًا قديمه لا يرفع طرفه، بينه وبين الرب عز و جل سبعون نورا ما منها نور يدنو منه الا احترق، فاذا اذن الله عز و جل فى شىء من السماء و الارض ارتفع ذلك اللوح حتى يضرب جبينه فينظر فيه، فان كان من عملى امرنى به و ان كان من عمل ميكائيل امره به، و ان كان من عمل ملك الموت امره به. فقلت يا جبرئيل و على اى شىء انت؟ قال على الريح و الجنود. قلت و على اى شىء ميكائيل؟ قال على النبات و المطر؟ قلت و على اى شىء ملك الموت؟ قال على قبض الانفس، و ما ظننت انه هبط الا لقيام الساعة، و ما الذى رأيت منى اِلا خوفا من قيام الساعة.

جبرئيل نامى است عبرانى يا سريانى و معنى آن عبد الله است، جبر بنده است و ايل نام خداوند است عز و جل. همچنين ميكائيل و اسرافيل: ميكا و اسراف نام بنده است، و ايل نام خدا يعنى بنده خداوند عز و جل.

و وجه تأويل آيت آنست که هر که جبرئيل را دشمن است ميكائيل را هم دشمن است، که هر دو مأمورند و هر که ايشان را دشمن است همه فرشتگان را دشمن است، و که هر دو مأمورند و هر که پيغام رساننده را دشمن است پيغام را هم دشمن است، و هر که پيغام را دشمن است پيغام ده را دشمن است، پس ايشان که چنين اند کافران اند لا محاله، و خدای عز و جل دشمن است آن کافران را که چنين اند.

اما اختلاف قرأء در لفظ جبرئيل و ميكائيل آنست: که مکى «جبريل» بفتح جيم بى همزه خواند، و مدنى و شامى و بصرى و حفص بکسر جيم بى همز خوانند. ابو بکر بفتح جيم و همزه بر وزن جبرعل خواند، حمزه و کسايى و حماد بر وزن جبرعيل خوانند. و ميکال بى همزه بوزن قيفال. بصرى و حفص نیز هم چنين خوانند، نافع بهمزه بر وزن ميکاعل، باقى ميكائيل بر وزن ميکاعيل.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ إِنَّ آيَةَ بِجَوَابِ ابْنِ صُورِيَا آمَدَ كَمَا كَفَرْتَهُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ فَنَتَّبِعْ لَهَا نَفَرَسْتَادَنْدَ بِرَ تُو نَشَانِي رُوشَن كِه بِرِ دَرَسْتِي كَار تُو دَلَالْت كَنْد تَا تَرَا بِس رُوي كَنِيم و اِيْمَان آرِيم رَب الْعَالَمِينَ كَفْت: وَ لَقَدْ

آنزّلنا بدرستی که فرستادیم بتو نشانهای روشن راست، و کافر نشود بآن مگر جهودان که از شریعت موسی بیرون شدند، بسبب آنکه به محمد کافر شدند، از بهر آنک ایمان آوردن به محمد ع و پذیرفتن دین وی از شرایع موسی بود پس چون نپذیرفتند لا محاله از شریعت موسی بیرون شدند.

معنی فسق بیرون شدن است از پذیرفتن حق. يقال فسقت الرطبة عن قشرها و الفارة عن جحرها.

أ وَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدَ الْآيَةِ... ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ع جهودان را گفت که خدای عز و جل پیمان ستد از شما که مرا استوار گیرید، و آنچه آوردم از کتاب و پیغام قبول کنید، و شرع حنیفی و دین اسلام و صفت من که پیغمبر پنهان نکنید، و ذلك فی قوله تعالی وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ پس مالک بن الضیف آن را منکر شد و گفت و الله ما عهد الينا فی محمد عهد و لا ميثاق بر ما هیچ عهد نگرفتند و هیچ پیمان نستندند در کار محمد. پس رب العالمین آیت فرستاد.

أ وَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا بَدَّهَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ هر گه که عهدی کنند و پیمانی بندند گروهی ازین جهودان آیند و آن پیمان بشکنند بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ عهد بشکستن نه ارزانی است بلکه ایشان ناگرویدگانند. بَلْ أَكْثَرُهُمْ از آن گفت که قومی ازیشان و گرچه اندک بودند بگرویدند و بوفاء عهد باز آمدند، چنانک جای دیگر گفت فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ

قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «من مات ناکثا عهده جاء يوم القيمة لا حجة له». و قال ع «اربع خصال من كان فيه كان منافقا: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خاصم فجر، و ما من غادر الا و له لواء يوم القيمة يعرف به و صائح یصیح هذا غادر بنی فلان مسود وجهه مزروقة عیناه، مصفوفة یداه، معقولة رجلاه، علی رقبته مثل الطود العظیم من ذنوبه.»

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ انَّ مَعَاذًا وَ بَشِيرًا بِنِ الْبِرَاءِ يَقُولَانِ لِلْيَهُودِ «يا معشر اليهود اتقوا الله و اسلموا، فقد كنتم تستفتحون علينا بمحمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، و نحن اهل شرک و تخبروننا انه مبعوث، و تصفونه لنا بصفته. فقال سلام بن مسلم

اخو بنی النضیر ما جاءنا بشیء نعرفه، و ما هو بالذی کنا نذکر لکم، فانزل اللہ تعالیٰ. وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ... علماء جهودان اند اینان که توریة را پس پشت انداختند، و بآن کار نکردند و به مصطفی و قرآن کافر شدند. شعبی گفت هو بین ایدیهم یقرءونه و لکنهم نبذوا العمل به قال ابن عیینه ادرجوه فی الحریر و الدیاج و حلّوه بالذهب و الفضة، و لم یحلّوا حلاله و لم یحرّموا حرامه، فذلک النبذ. بو سعید خدری گفت لا تكونوا کالیهود اذا وضعوا التوریه مادوا لها و اذا قاموا عنها نبذوها و راء ظهورهم.

رب العالمین درین آیت خبر داد که جهودان کتاب حق بگذاشتند، و پس روی شیاطین کردند و جادویی آموختند و آن خواندند.

فذلک فی قوله: وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ اى فی عهده و زمان ملکه، جهودان دعوی کردند که این جادویی و نیز نجات که ما میخوانیم و بدان کار میکنیم علی سلیمان پیغمبر است و نام اعظم که پادشاهی بدان میراند و فرمان بدان میداد، و دیو و باد را بدان مسخر خویش میکرد. مفسران گفتند کتابی بود که شیاطین در آن سحر و نیز نجات نبشته بودند و زیر تخت سلیمان دفن کردند آن گه که سلیمان معزول بود از ملک خویش پس چون سلیمان را وفات رسید بیرون آوردند و فرا مردمان نمودند که این علم سلیمان است و کتاب وی، و پادشاهی که میراند بدین میراند.

هر چه نیک مردان بنی اسرائیل بودند آن از شیاطین قبول نکردند و از آن بیرهیزیدند و هر چه بد مردان بودند و مفسدان قبول کردند و بیاموختند و بدان کار کردند. رب العالمین سلیمان را از آن سحر و نیز نجات مبرا کرد و عذری بر زبان مصطفی ع بنهاد و گفت: وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ... سلیمان هرگز کافر نبود و آن سخنان که شیاطین خواندند سخنان سلیمان نبود، و از آنچه بر وی گفتند و ساختند و فرا پیش آوردند از نیر نجات و شعبده هرگز ساز او نبود، و اباطیل هرگز کار او نبود و سحر از افعال او نبود، و عزائم بابت وی نبود، و تولّه و نشره و اخذه و تفریقه از سنت و سیرت وی نبود. و اَمَّا قَالَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَيْسَ فِي صَدْرِ الْآيَةِ انهم کفروه، حتی بیره اللّٰه تعالیٰ من ذلک، و لکن لَمَّا نسبوا الیه السحر و السحر کفر برآه اللّٰه من الکفر فقال و ما کفر

سليمان و روى ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال ليس منا من سحر و لا من سحر له، و لا من تكهن، و لا من تكهن له و لا من تطير و لا من تطير له، و قيل مكتوب فى التوراة ليس منى و ليدع غيرى من تطير او تطير له، او من سحر او سحر له، او تكهن او تكهن له.

و قال صلى الله عليه و آله و سلم من اتى كاهنا لم يقبل له صلاة اربعين ليلة. و قال عبد الله بن مسعود «من اتى ساحرا او كاهنا او عرافا فصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل على محمد صلى الله عليه و آله و سلم.»

و كتب عمر بن الخطاب الى بعض اصحابه ان اقتل كل ساحر و ساحرة قال فقتلنا ثلث سواحر و قال ابو الاسود لم يزل السحار يقتلون عندنا بالمدينة. و قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم حدّ الساحر ضربة بالسيف.

وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُواْ حَمَزُهُ وَ كَسَابِي وَ لَكِنْ بِتَخْفِيفِ وَ الشَّيَاطِينَ بَرَفَعِ خَوَانِدِ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ مِىْگُوِيْدِ سَلِيْمَانِ كَافِرِ نَبُوْدِ وَ جَادُوِيِيْ كَارِ وى نَبُوْدِ، لَكِنْ شَيَاطِيْنَ كَافِرِ بُوْدِنْدِ وَ جَهُودَانِ رَا جَادُوِيِيْ مِىْ آمُوْزَانِيْدِنْدِ.

وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ الْآيَةَ... اَيْنِ مَا بَرِ دُو وَ جِهَسْتِ يَكِي بِمَعْنَى نَفَى يَعْنَى كِه هِرْگَزِ بَرِ آنِ دُو فَرِيْشْتِه جَادُوِيِيْ نَفَرَسْتَاْدِنْدِ اَزِ آسْمَانِ. وَ بِمَعْنَى دِيْگَرِ نَفَى نِيْسْتِ وَ تَعَلُقِ بَاوُلِ آيْتِ دَارِدِ. مِىْگُوِيْدِ كِتَابِ خُدا پِشْتِ اِنْدَاخْتِنْدِ وَاَنْگِه پِسِ رُوِيْ كَرْدِنْدِ دُو چِيْزِ رَا يَكِيْ مَا تَتَلَوُا الشَّيَاطِيْنَ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ دِيْگَرِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ يَكِيْ اَنْجِه شَيَاطِيْنَ خَوَانِدِنْدِ دِيْگَرِ اَنْجِه دَرِ بَابِلِ بِه هَارُوْتِ وَ مَارُوْتِ فَرُوْ اَمْدِ، وَ آنِ سَحْرَسْتِ مِيْكَنِنْدِ، وَ دَرِ آنِ تَعْزِيْمِ وَ تَعْوِيْدِ مِىْ آرِنْدِ دَرِ تَسْخِيْرِ جِنِ بِنَاْمَاهِيِيْ اَزِ نَاْمَاهِيِ خُدايِ عِزِ وَ جَلِ كِه اَزِ آسْمَانِ فَرُوْدِ اَمْدِ.

و علما را خلافت که بابل در دیار کوفه است یا در دیار مغرب، یا بکوه دماوند، و بابل از آن گفتند که تبلبت الالسن بها، قبل ان الله عز و جل حين اراد ان يخالف بين السنة بنى آدم بعث ريحا فحشرتهم من كل افق الى بابل فبلبل الله عز و جل السنهم، فلم يدر احد ما يقول الآخر ثم فرقهم الريح فى البلاد.

هاروت و ماروت اسمان سريانيان. قال اهل التفسير و نقله الحديث انهما كانا ملكين

اسمها عزا و عزائیل و انّ الملائكة تعجبت من ظلم بنی آدم و استحلالهم المحارم و سفکهم الدماء و قد جاءتهم رسلهم بالبینات، فعز و اذک علیهم، و خاطبوا الله عز و جل فی معنایم، و قالوا هؤلاء الذین جعلتهم فی الارض و اخترتهم، فهم یعصونک... القصّة الی آخرها مفسران و اصحاب حدیث و نقله آثار گفتند فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیهها و پرده در بدن و خون ریختن ایشان، گفتند خداوند این زمین داران و خاکیان را بر گزیدی و ایشان ترا نافرمانند. رب العالمین گفت اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی حال شما همچون حال ایشان بودی همه گفتند. «سبحانک ما ینبغی لنا ان نعصیک» پاکی ترا و بی عیبی ترا، نیاید از ما که در تو عاصی شویم، و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم. رب العالمین گفت اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را بصفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم. هاروت و ماروت را بر گزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند. خداوند عز و جل ایشان را بزمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق. و شهوت در ایشان آفرید چنانک در فرزندان آدم، و ایشان را گفت شرک میارید و زنا مکنید و خمر مخورید و خون بناحق مریزید و گوشت خوک مخورید و در حکم و قضا میل و محابا مکنید و جور و جفا مپسندید. ایشان بیامدند و بروز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند، و شش بر آسمان میشدند بمتعبد خویش. آخر روزی زنی آمد پیش ایشان بمجلس حکم، با خصمی که داشت و نام آن زن زهره بود نیکو روی که جمال وی بغایت کمال بود و گفته اند که پادشاه زاده بود از دیار فارس، و در دل ایشان هواء آن زن افتاد بیکدیگر باز گفتند، آن گه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند، تا وی را بخانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند. آن زن سر و زد آن گه گفت. اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن چنانک آن زن، و قتل کردن و خمر خوردن. ایشان گفتند این نه کار ماست که ما را از این نهی کرده اند و پرهیز فرموده. آن روز رفت دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان. سدیگر روز هوی بغایت رسید و صبرشان برمید، گفتند از آنچه فرمودی خمر خوردن آسانتر است. ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است، و اصل گناهان

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «الخمیر امّ الخبائث».

پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن بر گرفتند و در آن حال کسی بایشان فرا رسید، ترسیدند که باز گوید او را بکشند، تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد. و خداوند عز و جل در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد، تا ایشان را بدان صفت بدیدند. و من ذلک الیوم یستغفرون لاهل الارض. و گفته‌اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد پس حرّاس آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عز و جل صورت وی بگردانید تا کوکبی گشت. اکنون آن ستاره سرخ است: نام وی بزبان عرب زهره و بزبان عجم اناهد و بزبان بنطی بیدخت ابن عباس و ابن عمر، آن را لعنت می‌کردند و می‌گفتند لا مرحبا بها و لا اهلا لقیام الملکان منها ما لقیام. و عن علی ع قال کان النبی صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم اذا رأی سهیلا قال لعن اللّٰه سهیلا اّنه کان عشّارا بالیمن، و لعن اللّٰه الزهره فانها فتنّت ملکین. و روی ان النبی صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم سئل عن المسوخ؟ فقال هم ثلاثة عشر: الفیل، و الدّب، و الخنزیر، و القرده، و الجریث، و الضّب، و الوطواط، و العقرب، و الدعموص، و الارنب و سهیل، و الزهرة، و العنکبوت. فقیل یا رسول اللّٰه ما کان سبب مسخهم؟ قال اما الفیل فکان جبّارا لوطیا لا یدع رطباً و لا یابساً، و اما الدّب فکان یدع الناس الی نفسه، و اما الخنازیر فقوم نصاری سألوا ربهم نزول المائدة فلما نزلت علیهم کانوا اشدّ تکذیباً و اشدّ کفراً و اما القرده فقوم یهود اعتدوا فی السبت، و اما الضّب فکان اعرابیا یسوق الحاج بمحجنه، و اما الوطواط فکان رجلاً یسرق الثمار من رؤس النخل، و اما العقرب فکان رجلاً لدّاعاً لا یسلم من لسانه احد، و اما الدعموص فکان رجلاً تماماً یفرّق بین الاحبة، و اما العنکبوت فامرأة سحرت زوجها، و اما الارنب کانت لا تطهر من حیض و لا من غیر ذلک و اما سهیل فکان عشّارا بالیمن، و اما الزهرة فکانت نصرانیة بنتا لبعض ملوک بنی اسرائیل فتن بها هاروت و ماروت. قال الراوی و لم یذکر سبب مسخ الجریث. و مصطفی صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم چون دانست که مخاطبت زنان آفت دین است و تخم فتنه، از آن حذر نمود گفت: لا یخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان.

و قال ع «النساء حباثل الشیطان»

و قال الحسن بن صالح سمعت ان الشیطان قال للمرأة «انت نصف جندی و انت سهمی

الذی ارمی به فلا اخطی و انت موضع سری و انت رسولی فی حاجتی». و عن ابی امامة عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ ابليسَ لَمَّا نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ قَالَ يَا رَبِّ أَنْزَلْتَنِي إِلَى الْأَرْضِ وَجَعَلْتَنِي رَجِيمًا، فَاجْعَلْ لِي بَيْتًا، قَالَ الْحَمَامُ، قَالَ فَاجْعَلْ لِي مَجْلِسًا، قَالَ الْأَسْوَاقُ وَمَجَامِعَ الطَّرِيقِ، قَالَ فَاجْعَلْ لِي طَعَامًا قَالَ مَا لَمْ يَذْكَرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ اجْعَلْ لِي شَرَابًا قَالَ كُلَّ مَسْكَرٍ قَالَ اجْعَلْ لِي مَوْذِنًا قَالَ الْمَزَامِيرُ، قَالَ اجْعَلْ لِي قِرْآنًا قَالَ الشَّعْرُ، قَالَ اجْعَلْ لِي كِتَابًا قَالَ الْوَشْمُ، قَالَ اجْعَلْ لِي حَدِيثًا قَالَ الْكُذْبُ، قَالَ اجْعَلْ لِي رِسَالًا قَالَ الْكَهْنَةُ، قَالَ اجْعَلْ لِي مَصَائِدَ قَالَ النَّسَاءُ.

تمامی قصه آنست که هاروت و ماروت پس از آنک معصیت کردند خواستند که با آسمان بمعتمد خویش باز شوند نتوانستند و پرهاشان مطاوع نیامد پس در کار خویش بدیدند و ز آن کرده پشیمان شدند. و رفتند پیش ادریس پیغامبر و گفتند استشفع لنا الی ربک و ادع لنا ادریس دعا کرد ایشان را، خداوند عز و جل ایشان را مخیر کرد میان عذاب دنیوی و عذاب عقبی، و عذاب دنیوی اختیار کردند و در زمین بابل پس ایشان را سرنگون بجاهی در آویختند تا بقیامت. مجاهد گفت در آن چاه آتش است و ایشان در میان آتش معذب اند پایها در قید و سلسله بر هفت اندام. و گفته اند که در آن چاه آب است و ایشان از تشنگی زبان بیرون کرده اند، و چهار انگشت است از میان ایشان تا بآب و آب می نرسند. و در روزگار پیشین مردی پیش ایشان رفت تا جادویی آموزد گفت چون ایشان را بدان صفت دیدم بترسیدم و از آن حال بسهمیدم گفتم لا اله الا الله ایشان چون سخن میشنیدند گفتند از کدام امتی تو؟ جواب دادم از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. ایشان گفتند «و قد بعث محمد؟ قلت نعم قالوا الحمد لله فانه نبی آخر الزمان و عما قریب ینقطع العذاب عنا».

وَمَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ وَ جَادُوּیِ بِهِ هِیْجَ کَسْ كِه بایشان شود نیاموزند تا پیشتر گویند اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ما فتنه خلقیم و آزمودن ایشان، بخدای عز و جل کافر مشو بآموختن جادویی و کار کردن بآن که هلاک شوی. پس اگر نصیحت نپذیرد و بآموختن آن رغبت نماید او را گویند روبول در آن تنور کن. چون بول در آن تنور کند نوری از وی جدا شود و مانند دودی در آید و بینی وی باز شود، آن نور گفته اند. معرفت خداوند است عزّ و

جل، و آن دود غضب وی جلّ جلاله.

بعضی علما گفته‌اند علم سحر شناخت شر نیست که کردار شر است و شناخت دیگر است و کردار دیگر. همچنانک کفر دیگر است و کافر شدن دیگر و شناخت زنا دیگر است و زنا کردن دیگر، هیچکس بشناخت کفر کافر نگردد تا عمل نکنند همچنین بشناخت سحر کافر نشود تا عمل نکنند. و آنچه فریشتگان گفتند فَلَا تَكْفُرْ معنی آنست که میاموز که چون آموختی بر خود ایمن نباشی که عمل کنی. و پس بعمل کافر شوی، و تعلیم فریشتگان بمعنی اعلام است. فقهاء از اینجا گفتند اگر کسی اقرار دهد که من سحر نیک دانم و شناسم اما میدانم که حرام است و باباحت آن معتقد نیستم و کس را نیاموختم، گفتند بر وی هیچ چیز نیست. پس اگر گوید من آموخته‌ام و مباح است آموختن آن و اعتقاد داشتن باباحت آن رواست، اگر چنین گوید کافر شود یستتاب فان تاب و الا قتل و همچنین اگر گوید من آموخته‌ام و تعلیم آن بی کفر صورت نبندد بکفر خود اقرار دارد، یستتاب فان تاب و الا قتل.

فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ چیزی می‌آموزند که بآن میان مرد و زن جدایی او کنند و این جادوان نتوانند که کس را گزند نمایند مگر بخواست الله.

وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ آن می‌آموزند که در دنیا و آخرت ایشان را بکار نیاید و سود نکند. وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ جهودان نیک دانستند که هر که سحر خرد و پسندد و آموزد و کند و کار بندد امروز بیدین است و فردا از خیر آن جهانی بی بهره.

وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ای بس شیئا باعوا به حظ انفسهم حيث اختاروا السحر و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم، بید چیزی خط خود از آن جهان فروختند، که کتاب خدای عز و جل بگذاشتند و اختیار سحر کردند.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ایشان را نیک آید اگر دانند و لکن ندانند هذا كقولك لصاحبك ما ادعوك اليه خير لك لو كنت تعقل، و تنظر ما فى العواقب و هو يعقل و لعله كثير النظر فى العواقب الا انه لا يعلم ما يوجب ذلك و لو أنهم آمنوا ای بمحمد و القرآن وَ اتَّقُوا اليهودية و السحر.

و اگر ایشان محمد را به پیغامبری استوار گیرند و قرآن را براستی به پذیرند، و از دین جهودی و جادویی بپرهیزند لَمْثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ این هر سه لام «لمن اشتراه، و لبسما و لمثوبة» هر سه لام تحقیق اند و تأکید بجای قسم، میگوید اگر ایشان ایمان آوردندی پادشاه آن ایشان را از نزدیک خدای عز و جل بودی از آن رشوت که ستند پنهان کردن نبوت رسول مرا از عامّة خویش و از آنچه بجادویی و شعبه فرا دست آوردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانستندی و لکن نمیدانند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ... الآية از روی طریقت و راه حقیقت رموز این آیت اثری دیگر دارد، ارباب القلوب گفتند من علامات الاشتیاق تمنی الموت علی بساط العوافی عجب نیست کسی را که در مفاک مذلت باشد و در زندان وحشت اگر از سر بینوایی و ناکامی وی را آرزوی مرگ باشد، عجب کار آن جوانمردی است که بر بساط عافیت آرام دارد، و کارهایش بر نظام، و دولتش تمام، و روزش فرخنده در ایام، و با اینهمه نعمت و راحت چون کسی است بر آتش سوزان، گرداگرد وی خارستان و دشمن جان ستان، دل در آن بسته که تا خود کی از این محنت برهد و خرمن جدایی آتش در زند، نوبت اندوه بسر آید، و اشخاص پیروزی بدر آید، بزبان شوق گوید.

کی باشد کین قفس بیردازم در باغ الهی آشیان سازم
 آری! من احب لقاء الله احب لقاءه، به داود وحی آمد که یا داود قل لشبان بنی اسرائیل لم تشغلون انفسکم بغیری؟ و انا مشتاق الیکم، ما هذا الجفاء؟ احمد الاسود پیش عبد الله مبارک آمد گفت رأیت فی المنام أنك تموت الی سنة فان استعددت للخروج گفت مرا در خواب چنان نمودند که تا یک سال تو می فرو شوی نگر تا رفتن را ساخته باشی. عبد الله جواب داد اهلتنی علی امد بعید روزگاری دراز در پیش ما نهادی، یک سال دیگر ما را اندوه هجران می باید کشید و تلخی فراق می باید چشید، آن گه گفت غذاء جان ما تا امروز درین بیت بود.

یا من شکی شوقه من طول فرقته صبرا لعلک تلقی من تحبّ غدا
 عنس غفاری قومی را دید که از طاعون می گریختند، گفت یا طاعون خذنی ای طاعون

تو گرد آنان گردی که ترا می‌نخواهند چرا بر ما نیایی که ترا بجان خریداریم؟
 بشر حارث از اینجا گفت ما لنا نکره الموت و لا یکره الموت الا مریب. چرا برید مرگ را
 دشمن داریم؟ که نه در دل شور داریم یا از دوست پرهیز میکنیم! شور دلست که برید
 مرگ را دشمن است. این کراهیت قومی را از آن خواست که ساز این راه نداشتند و طعم
 وصل دوست نچشیدند.

ازینجا گفتند مرگ راحت قومی است و آفت قومی قومی را روز دولت است، و قومی را
 رنج و محنت، قومی را عنا، و قومی را عطا، قومی را بلا و قیامت، و قومی را شفا و
 سلامت، قومی را نهایت مدت اشتیاق، و قومی را بدایت روز فراق. ملک الموت بر رابعه
 عدوی رسید، رابعه گفت تو کیستی؟ گفت من هادم اللذاتم موتم الاطفالم مرمل الأزواجم
 رابعه گفت: ای جوانمرد چرا از خود همه خصلتهای بد نشان میدهی و از آن خصلتهای
 نیک هیچ نگویی؟ گفت آن چیست؟ رابعه گفت و انت موصل الحیب الی الحیب سفیان
 ثوری هر گه که مسافری را دیدی و آن مسافر گفتی شغلی بفرمای، سفیان گفتی اگر
 جایی بمرگ رسی درود ما بدو برسان و بگوی

گر جان باشارتی بخواهی زرهی در حال فرستم و توقف نکنم
 بلال حبشی در نزع بود عیال وی میگفت وا حزناه! بلال گفت چنین مگوی لکن میگوی
 وا طریاه! غدا نلقى الاحبة محمدا و حزبه. عبد الله مبارک در وقت نزع میگفت و
 می‌خندید لمثل هذا فلیعمل العاملون شلبي را می‌آرند که در سكرات مرگ این بیت
 میگفت:

كلّ بيت انت ساكنه غير محتاج الى السرج
 وجهك المأمول حجتنا يوم يأتي الناس بالحجج
 آن شب که رخ تو شمع کاشانه ماست خورشید جهان فروز پروانه ماست
 بو العباس دینوری مجلس میداشت و در عشق سخن میگفت، پیر زنی عارفه حاضر بود،
 آن سخن بروی تافت و قتش خوش گشت، برخاست و در وجد آمد. بو العباس گفت
 موتی جان در باز ای پیر زن، گفت.

جا نیست نهاده‌ایم فرمانی را در عشق کجا خطر بود جانی را

این بگفت و نعره بزد و جان بداد.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ بزرگوار و نیکوست آن قرآن که جبریل فرود آورد از رحمن، که هم روح روح دوستان است، و هم شفاء دل بیماران، و هم رحمت مؤمنان، اینست که گفت جل جلاله فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ جایی دیگر گفت نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ. و جبرئیل ع چون وحی پاک گزاردی گاهی بصورت بشر آمدی گاهی بصورت ملک، هر گه که آیت حلال و حرام و بیان شرایع و احکام آوردی بصورت بشر بودی، و حدیث دل در میان نه. چنانک گفت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ أَوْ لَمْ يَكُنْهُمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ باز چون حدیث محبت و صفت عشق و و رموز دوستی بودی بصورت ملک آمدی، روحانی و لطیف، و بدل مصطفی پیوستی قرآن وحی بگزاردی سرّاً بسرّ، و کس را برو اطلاع نه، پس چون باز شدی و از دیار دل او برگشتی، مصطفی گفتی فَيَقْصِمُ عَنِّي وَ قَدِ وَعَيْتَهُ. و قیل لَمَّا كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالْمَشَاهِدَةِ مُسْتَعْرِقًا بِهَذَا الْحَدِيثِ، نَزَلَ الْوَحْيَ بِقَلْبِهِ أَوْلَا فَقَالَ لَهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى فَهْمِهِ وَ سَمْعِهِ، وَ تَنْزَلُ مِنْ ذُرْوَةِ الصَّحْبَةِ إِلَى حَضِيضِ الْخِدْمَةِ لِحُظُوظِ الْخَلْقِ وَ هُوَ رَتْبَةُ أَهْلِ الْخُصُوصِ. وَ قَدْ يَنْزِلُ الْوَحْيَ عَلَى سَمْعِ قَوْمٍ أَوْلَا ثُمَّ عَلَى فَهْمِهِمْ ثُمَّ عَلَى قَلْبِهِمْ تَرْقِيًا مِنْ سَفْلِ الْمَجَاهِدَةِ إِلَى عُلُوِّ الْمَشَاهِدَةِ وَ ذَلِكَ رَتْبَةُ أَهْلِ السَّلُوكِ وَ الْمُرِيدِينَ فَشْتَانِ مَا هُمَا.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ الْآيَةِ چه زیان دارد جبرئیل و میکائیل را عداوت کفار، و رب الارباب بعز خود ایشان را نیابت میدارد و می نوازد و رقم تخصیص میکشد و میگوید هر که ایشان را دشمن است ما او را دشمن ایم در در حق اولیا همین گفت «من اذی ولیّنا من اولیائی فقد بار زنی بالمحاربة».

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ الْآيَةِ چند که رب العالمین شکایت می کند از آن بیگانگان جهودان، و چند که عالمیان را خبر میدهد از شوخی و ستیز ایشان در کار محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، از اوّل کافران مکه را میگفتند قد اظلمکم زمان نبی الحرم الذی یخرج بمکة و یصدّق بما فی کتابنا میگفتند وقت آنست که بیرون آید پیغامبر مکی، رسول امّی، گزیده عالم سید ولد آدم، استوارگیر کتاب ما، و یاری دهنده ما بر شما. و در تضاعیف روزگار همین دعا می گفتند: خداوندا بینگیز ما را این پیغامبر که در

توریه نام وی میخوانیم و صفت وی میدانیم، و دشمن خود را بوی می‌ترسانیم، بیرون آر خداوند او را تا میان ما و میان مردمان کار برگزارد و حکم کند، و کافران عرب را از ما باز دارد، چنین میشناختند او را و این میگفتند، پس چون دیدند او را بوی کافر شدند، و توریه که در آن صفت و نعت وی بود و موافق قرآن بود بگذاشتند و پس پشت انداختند و شعبده و جادویی خواندند، و نیر نجات دیوان و فرا ساخته ایشان بر دست گرفتند. رب العالمین آسمان و زمین را خبر میدهد از کرد بد ایشان، و شکایت میکند از ناهمواری و بی رسمی ایشان و ذلک فی اثر عکرمه رض قال ان الله عز و جل یرید ان یدکر شأن ناس من بنی اسرائیل فقال یا سماء انصتی، و یا ارض اسمعی ائی عهدت الی عباد من عبادی، ربّیهم فی نعمتی و اصطفیتهم لنفسی، فردّوا علیّ کرامتی و رغبوا عن طاعتی و اخلفوا وعدی، یعرف البقر اوطانها و الحمر ربّها فتنزع الیها! فویل لهؤلاء القوم الذین عظمت خطایاهم و قست قلوبهم فتركوا الأمر الذی علیهم، نالوا کرامتی و سمّوا احبّائی، و نبذوا احکامی، و عملوا بمعصیتی و هم یتلون کتابی، و یتفقّهون فی دینی. لغیر مرضاتی یقربون بی القربان، و قد ابغضتهم ممن کلّ نفسی، و یدبحون لی الذبایح الّتی غضبوا علیها خلقی، یصلّون فلا تصعد الیّ صلواتهم، و یدعون فلا یرج الیّ دعاؤهم، و هم یخرجون الی المسجد و فی ثیابهم الغول، و لو أنّهم انصفوا المظلوم و عدلوا للیتیم و يتطهروا من الخطایا و ترکوا المعاصی، ثمّ سألونی لاعطینهم ما سألوا، و جعلت جنّتی لهم منزلا، و لکنّ کذبوا علیّ و ظلموا عبادی فاکل ولیّ الامانة امانته، و اکل ولیّ الیتیم ماله، و جحدوا الحق، و یل لهؤلاء القوم! لو قد جاء وعدی لو کانوا فی الحجارة لتشققت عنهم بکلمتی، و لو قبروا فی التراب للقطّهم بطاعتی، انما اکرمت ابراهیم و موسی و داود بطاعتی و لو عصونی لانزلتهم منزلة اهل المعاصی.

النویة الاولى

قوله تعالی: یا ایّها الذّین آمنوا ای ایشان که بگرویدید و بیغام نبوشیدید لا تقولوا راعنا مگویدید رسول مرا راعنا و قولوا انظرنّا و بجای راعنا انظرنا گوئید، و اسمعوا و نبوشید، و للکافرین و ناگرویدگان راست عذاب اّییم دردنامی. ما یودّ خوش می‌نیاید و دوست می‌ندارد الذّین کفروا ایشان که کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریه و لا المشرکین و

نه مشرکان نه گبران أَنْ يُنَزَّلَ عَلَیْكُمْ که بر شما از آسمان پیغام آید مِنْ خَیْرٍ ازین نیکویی و پیغام گزاری مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند شما، وَاللَّهُ یَخْتَصُّ و الله میگزیند و شایسته میسازد و سزا میکند. بِرَحْمَتِهِ بمرهبنی خود، مَنْ یَشَاءُ آن را که خواهد، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و الله با فضل و نواخت بزرگوارست.

مَا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ هر چه منسوخ کنیم در قرآن از آیتی أَوْ نُنْسِهَا یا آن را فراموش کنیم بر تو، نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْهَا دیگری آریم به از آن أَوْ مِثْلِهَا یا هم چنان، أَلَمْ تَعْلَمْ نَمِیدانی ای آدمی أَنْ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ که الله بر همه چیز تواناست.

أَلَمْ تَعْلَمْ و نمیدانی ای آدمی! أَنْ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که الله راست پادشاهی آسمانها و زمین و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست شما را جز از الله مِنْ وَلِیٍّ و لا نصیرِ یاری و نه کارسازی و خداوندی.

أَمْ تُرِيدُونَ یا میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ که از رسول خویش محمد چیزی خواهید کَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ چنانک از موسی خواستند پیش فا وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ و هر کس که بدل پسندد و گیرد کفر از ایمان فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ او آنست که گم گشت از میان راه راست.

وَدَّ می دوست دارد و می خواهد کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فراوانی از اهل کتاب ازین دانشمندان جهودان لَوْ يَرُدُّونَكُمْ اگر توانستندی که شما را برگردانیدندی مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس استوار داشت شما خدای و رسول را، كُفَّاراً باز برندی شما را تا کافر شوید حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از حسدی که در دلهای ایشان است. مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ پس آنک پیدا شد ایشان را در توریة که محمد استوارست و پیغام باو حق، فَأَعْفُوا در گذارید و اصْفَحُوا و از جواب ایشان بسزا روی گردانید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ تا الله آرد فرمان خویش إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بدرستی که الله بر همه چیز قادر است و هر کار را توانا

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز بیای دارید و آتُوا الزَّكَاةَ و زکاة مال بدهید و مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَیْرٍ و هر چه خود را پیش فرا فرستید از خیری تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ نَزْدِیکَ الله باز یابید آن را، إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ الله بآنچه شما میکنید بیناست.

وَقَالُوا و جهودان گفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ در بهشت نرود إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر جهودان أَوْ

نصاری و ترسایان همین گفتند خود را تِلْكَ أَمَانِيَهُمْ آن دروغهای ساخته ایشانست، قُلْ رسول من گوی هاتوا بُرْهَانَكُمْ حجت خویش باز نمائید و بیارید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر می‌راست گوئید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية مفسران گفتند هر چه در قرآن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آید خطاب اهل مدینه است، چنانکه یا أَيُّهَا النَّاسُ خطاب اهل مکه است. و این نداء کرامت بمؤمنان مدینه آن گه پیوست که اسلام بالا گرفته بود و کار دین مستحکم شده، و هیچ امت را در هیچ کتاب باین نام کرامت باز نخواندند مگر این امت را، و بنی اسرائیل را در توریة بجای این ندا یا أَيُّهَا الْمَسَاكِين گفته‌اند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا میگوید ای شما که مؤمنان اید لا تَقُولُوا رَاعِنَا رسول مرا مگوئید راعنا و آن آن بود که مسلمانان عادت داشتند آن گه که در پیش مصطفی ع می‌شدند که می‌گفتند راعنا یا رسول الله و باین آن میخواستند که نگاه کن در ما و بما نبوش. و جهودان می‌آمدند و همان می‌گفتند و در زبان ایشان این کلمه قدحی عظیم بود و سقطی بزرگ و قیل هو من الرعونة فی لسانهم و قیل معناه اسمع لا سمعت جهودان چون این از مسلمانان شنیدند شاد شدند و با خود می‌گفتند اکنون وی را سبّ می‌گوییم بزبان خویش و ایشان نمیدانند. سعد معاذ رض زبان عبری دانست بر قصد و نیت ایشان افتاد گفت علیکم لعنة الله و الذی نفسی بیده لئن سمعتها من رجل منکم لأضربنّ عنقه. فقالوا أ و لستم تقولونها؟ فنهی الله المؤمنین عن ذلك، فقال تعالى لا تَقُولُوا رَاعِنَا گفت شما که مؤمنانید این کلمه خویش مگوئید، تا ایشان آن کلمه خویش به پشتی شما نگویند، و بجای آن گوئید انظُرْنَا یعنی که درمانگر جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت و رَاعِنَا لِيَا بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ آن گاه در آن تأکید کرد بر مؤمنان و گفت وَ أَسْمَعُوا بِنُيُوشِكُمْ و بپذیرید و چنین گوئید، و آن گه تهدید داد جهودان را و منافقان را که پشتی ایشان میدادند گفت: وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ایشانراست عذابی خوار کننده او کتنده، عذابی دردناک و سهمناک عذابی که هرگز بآخر نرسد و هر روز بیفزاید. ابن السّمّاک گفت لو كان عذاب الآخرة مثل عذاب الدنيا كان ایسره و لكن يضرب

الملك بالمقعه راس المعذب فلا يسكن وجعها ابدًا و يضربه الثانية فلا يسكن و جمع الاولى و لا الثانية، و يضربها الثالثة فلا وجع الاوليين يسكن و لا الثالثة فاوّل العذاب لا ينقطع و آخره لا ينفد. و در عهد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مردی همه شب همی گفت و او غوثاه من النار! رسول ع بامداد او را گفت: لقد ابكيت البارحة اعين ملاء من الملائكة.

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ لجبرئيل مالى ارى ميكائيل ضاحكا قال ما ضحك منذ خلق الله النار

و عن محمد بن المنكدر قال لما خلقت النار فزعت الملائكة فزعا شديدا طارت له افتدتهم، فلم يزلوا كذلك حتى خلق آدم فرجعت اليهم افتدتهم و سكن عنهم الذى كانوا يجدون.

ما يودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَوْمِي از مسلمانان انصار با جهودان صحبت داشتند و نشست و خاست و تحالف میان ایشان رفته بود و حليف يكديگر شده از عهد جاهليت باز، و اين مسلمانان انصار حلفاء خود را گفتند از آن جهودان، که ايمان آرید به قرآن، و مصطفى ع را استوار گیرید که بهروزی و فلاح شما در اين است.

ایشان جواب دادند که ما نمی بینیم درین دین شما چیزی که دوست داریم و خوش آید ما را، اگر در آن چیزی بودی ما نیز در آن بر پی شما رفتمانی رب العالمین ایشان را آنچه گفتند دروغ زن کرد و گفت: ما يودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست ندارند و خوش نیاید این جهودان را که بر شما از آسمان پیغام آید وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ باین خیر وحی میخوهد میگوید وحی که فرستادیم بشما و پیغام که دادیم ایشان را خوش نیامد، وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ باین رحمت نبوت میخوهد، و گفته اند که دین اسلام میخوهد، یعنی که الله می گزیند آن را که خواهد به نبوت و رسالت خویش، الله سزا و شایسته میکند دین اسلام را آن را که خواهد، این بآن کند تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند. از فضل خداوند چنانک گفت جل جلاله لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شيء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء و پادشاهی نیکو بید خداوند است آن را دهد که خود خواهد. جای

دیگر گفت قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. و قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «أَنَا مِثْلُنَا وَ مِثْلَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا مِثْلَ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ اجْرَاءً فَقَالَ مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ فَعَمِلَ قَوْمٌ ثُمَّ تَرَكُوا الْعَمَلَ نِصْفَ النَّهَارِ، ثُمَّ قَالَ مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَ قَوْمٌ إِلَى الْعَصْرِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ ثُمَّ تَرَكُوا الْعَمَلَ، ثُمَّ قَالَ مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى اللَّيْلِ عَلَى قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ الطَّائِفَتَانِ الْاَوَّلِيَانِ مَا لَنَا أَكْثَرَ عَمَلًا وَ أَقَلَّ اجْرَاءً؟ فَقَالَ هَلْ نَقَصْتَكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا؟ قَالُوا لَا قَالَ ذَلِكَ فَضَلِّي أَوْتِيَهُ مِنْ أَشَاءٍ».

و مما يدلُّ على سعة رحمة الله و فضله ما

روى ان عائشة قالت فقدت النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ذات ليلة فاتبعته، فاذا هو فى مشربة يصلى فرأيت على رأسه انوارا ثلاثة، فلما قضى صلوته قال مهيم يعنى ما الخبر؟ من هذه؟ قلت أنا عائشة يا رسول الله قال رأيت الانوار الثلاثة؟ قلت نعم يا رسول الله، فقال، ان آتيا أتانى من ربى فبشرنى ان الله عز و جل يدخل من امتى مكان كل واحد سبعين الفا بغير حساب و لا عذاب. ثم أتانى فى النور الثانى آت من ربى فبشرنى ان الله يدخل من امتى مكان كل واحد من السبعين الفا بغير حساب لا عذاب ثم أتانى فى النور الثالث آت من ربى فبشرنى ان الله عز و جل يدخل من امتى مكان كل واحد من السبعين الفا للمضاعفة سبعين الفا بغير حساب و لا عذاب، فقلت يا رسول الله لا تبلغ هذا امتك، قال يكلمون لكم من الاعراب من لا يصوم و لا يصلى و روى انه قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اول ما خط الله فى الكتاب الاول انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتى غضبى، فمن شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فله الجنة.

ما نَسَخَ مِنْ آيَةِ الْآيَةِ سَبَبُ نَزُولِ اَيْنِ آيَةِ اَنْ بُوِدَ كِهْ جِهودَانِ وَ مُشْرِكَانِ اعْتِرَاضِ كَرْدَنْدِ وَ عَيْبِ كَفْتَنْدِ وَ طَعْنِ زَدَنْدِ دَرِ نَسْخِ قُرْآنِ، كَفْتَنْدِ اَكْرَ فَرْمَانِ بِيَشِيْنِ حَقِّ بُوْدِ وَ پَسَنْدِيْدِهْ پَسِ نَسْخِ چَرَا بُوْدِ وَ اَكْرَ بَاطِلِ بُوْدِ وَ نَپَسَنْدِيْدِهْ اَنْ رُوْزِ خَلْقِ رَا بَرِ اَنْ دَاشْتَنْ چِهْ مَعْنَى دَاشْتِ؟ اَيْنِ سَخْنِ نِيَسْتِ مَكْرَ فَرَا سَاخْتِهْ مَحْمَدِ، وَ كَارَى كِهْ اَزِ بَرِ خُوِيَسْتَنْ نِهَادِهْ بَرِ مَرَادِ بَرِ كِ خُوِيَشِ رُوْزَارُوْزِ، چُونِ كَافِرَانِ اَيْنِ سَخْنِ كَفْتَنْدِ رِبِ الْعَالَمِيْنِ آيْتِ فَرَسْتَادِ كِهْ مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ. جَاىِ دِيْكَرِ اَزِ بِنِ كِشَادِهْ تَرِ كَفْتِ وَ اِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ هَرِ كِهْ

که بدل فرستیم آیتی از قرآن بجایگه آیتی که منسوخ کنیم دشمنان گویند إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ این تغییر و تبدیل در سخن از آنست که خود می‌نهی و دروغی است که خود میسازی، روز بفرمایی و زان پس از گفته خویش بازآیی، این بر مراد و هواء خویش می‌نهی.

رب العالمین گفت بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نه چنانست که میگویند بیشتر ایشان نادانند، این نسخ ما می‌فرمائیم و هر چه منسوخ کنیم از آن کنیم تا دیگری به از آن آریم، یا باری هم چنان بسزای هنگام یا بسزای جای یا بسزای مرد. مذهب اهل حق آنست که نسخ در قرآن و در سنت هر دو روان است و روا که قرآن به قرآن منسوخ گردد و همچنین قرآن بسنت و سنت بسنت منسوخ گردد، و سنت به قرآن، این همه حق است و شرع بدان آمده، و جهودان با مسلمانان خلاف کردند گفتند نسخ نه رواست، که نسخ آنست که پوشیده بدانند و نادانسته دریابد، و آنچه دانست و از پیش فاحکم کرد بر دارد، تا آنچه بهتر است و اکنون دریافته و دانسته بجای آن نهد، و این بر آفریدگار روا نیست. جواب اهل حق آنست که بر آفریدگار هیچیز پوشیده نیست و هرگز نبود، و چون پوشیده شود و همه آفریده اوست! و چون نداند و همه صنع اوست! أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ پس معنی نسخ آنست که رب العالمین فرمان میدهد بنده راه، و خود داند که آن فرمان و آن حکم پس از روزگاری از بنده بردارد، هر چند که بنده نداند، و آن را بدلی نهد که مصلحت بنده در آن بود، و استقامت کار وی در آن بسته، پس آن کند که خود دانست که چنان کند، و باشد که از تخفیف بتشدید برد، و باشد که از تشدید بتخفیف، چنانک لایق حال بنده بود و سزای وقت.

و در عهد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را حاجت بنسخ قرآن از آن وجه بود که ایام ایشان مختلف بود، از حال بحال میگشت، یکی حکم بسزای وقت بود و بار دیگر بسزای وقتی دیگر، آن را میگردانید بسزای وقتها و لایق حالها. و بدانک نسخ در قرآن از سه گونه است: یکی آنک هم خط منسوخ است و هم حکم، دوم آنک خط منسوخ است و حکم نه، سوم آنک حکم منسوخ است و خط نه. اما آنک خط و حکم هر دو منسوخ است آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دوش سورتی از قرآن میخواندم چند آیت از آن بر من فراموش کردند، بدانستم که آن را بر گرفتند از زمین،

و كذلك

روی عن انس بن مالک قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم سورة فعلها بسورة التوبة، ما حفظ منها غير آية واحدة و هي «لو ان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى اليهما ثالثا، و لو ان له ثالثا لابتغى اليه رابعا، و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب.»

و كذلك

روی عن ابن مسعود قال اقراني رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم آية فحفظتها و و اثبتها في مصحفى، فلما كان الليل رجعت الى حفطى فلم اجد منها شيئا، و عدوت على مصحفى فاذا الورقة بيضاء، فاخبرت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم بذلك، فقال لى يا ابن مسعود تلك رفعت البارحة.»

اما آنچه از قرآن خط آن برگرفتند و حکم آن برنگرفتند آنست که اول میخواندند در رجم زانی محصن که «الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نکالا من الله و الله عزيز حكيم» معنی آنست که مرد زن دار و زن شودار چون زنا کنند ایشان را بسنگ بکشید ناچار بازداشت دیگران را از زنا کردن، این از نزدیک خداوندست و الله داناست و توانا. این آیت از مصاحف و از زبان خوانندگان برگرفت حکم آن از امت بر نگرفت.

اما وجه سوم از وجوه نسخ آنست که حکم برگرفت تبدلی که نهاد، و آیت آن حکم بر نگرفت. چنانکه آیت عدت زن شوی مرده یک سال تمام از مصحف بر نگرفت که گفته بود «متاعا الى الحول» و حکم آن برگرفت ببدل فرمان بعدت چهار ماه و ده روز اربعه أشهر و عشرأ و ازین نسخ، در قرآن فراوانست. چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله. ما نسخ من آية و ما ننسها هر دو خواننده‌اند، قراءه عامه «ما نسخ» بفتح نون و سین است، و قراءه شامی ما ننسخ بضم نون و کسر سین، و بر قراءه شامی انساخ را دو معنی است یکی بر ضد معنی نسخ و یکی موافق معنی نسخ.

اما آنچه بر ضد آنست میگوید، هر چه ترا نسخت دهیم از آیتی از قرآن، و بتو فرستیم و ترا دهیم. و آنچه موافق معنی نسخ است میگوید در منسوخات آریم و آن را بگردانیم و بدل نهیم. همچنین او ننسها او «نساها» هر دو خواننده‌اند بفتح نون و همز، قراءت مکى و

ابو عمرو است و بضم نون و کسر سین قراءت باقی. و معنی هر دو بحقیقت یکسان است ننسها معنی آنست که فراموش کنیم، و نساها معنی آنست که با پس بریم، و آن باز پس بردن از حفظ است، پس هر دو یکی است در حقیقت و در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره ما نسخ من آیه نأت بخیر منها او مثلها میگوید هر چه منسوخ کنیم از آیتی و برگیریم بجای آن دیگری آریم از آن بهتر یعنی از آن سهلتر و آسانتر و مزد آن بیشتر، چنانک عدت زن شوی مرده از یک سال با چهار ماه و ده روز آورد. یکی را از غازیان در جنگ دشمن با ده کس مصابرت فرمود پس تخفیف کرد با دو کس مصابرت فرمود، «أَوْ مِثْلَهَا» یا دیگری آریم هم چنان در مصلحت و منفعت و مثبت، چنانک تحویل قبله با کعبه و مانند آن، آن گه گفت أَوْ نُنْسِهَا یا خود فروگذاریم و آن را بدل ننهیم یعنی نأمر المسلمین بترکها من غیر آیه تنزل ناسخه لها.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نَمِيدَانی آدمی که خداوند عز و جل بر همه چیز از آوردن و بردن و امر و نهی و محو و اثبات و تبدیل و تغییر قادر است و توانا بر کمال. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نَمِيدَانی که پادشاهی آسمان و زمین او راست، پس هر چه خواهد تواند، و حکمی که خواهد راند، و تغییر و تبدیل و نسخ آیات و احکام چنانک خواهد کند، و کس را بروی اعتراض نه.

وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ و فرمود از خداوند عز و جل شما را هیچ خداوندی نه و یاری نه، و انما جمع بینهما لانه قد يكون وليًا و لا نصره معه لضعفه، و قد يكون نصيرا و لا ولاية له من نسب. جایی دیگر گفت وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا اللَّهُ بنده را بخداوندی و یاری بس است، و بکار سازی و کار را نی بسنده، هر که ضعیف تر نظر حق بوی تمامتر، و نواخت حق او را بیشتر، یحکی ان الله تعالی اوحی الی یعقوب ع و قال له «تدری لم فرقت بینک و بین یوسف کذا سنة؟ لانک اشتريت جارية لها ولد ففرقت بینهما بالبیع، فما لم یصل ولدها اليها لم اوصل اليک یوسف» بین بهذا ان تلك المملوكة مع عجزها و ضعفها نظر لها الحق سبحانه، و ان كان الحكم على نبي من الانبياء و لهذا قيل احذروا من لا ناصر له غير الله أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ الْآيَةَ یا میخواهید که سؤال تعنت کنید از رسول من، چنانک جهودان از موسی سؤال میکردند به تعنت، و

ذَکَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَیْهِمْ کِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَ أَنْ آن بود که جهودان از مصطفی ع خواستند که ما را کتابی آر بزبان عبرانی چنانکه عرب را کتابی آوردی بزبان عربی رب العالمین جواب داد فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ یا محمد از موسی هم خواستند و مه ازین خواستند که گفتند أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَقِيلَ أَنهَا نَزَلَتْ فِی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُمِيَّةِ الْمَخْزُومِيِّ وَ رَهْطٌ مِنْ قَرِيشٍ قَالُوا یا محمد اجعل لنا الصفا ذهباً و وسع لنا ارض مكة و فجر الانهار خلالها تفجیراً نؤمن بک.

فانزل الله تعالى.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ الْآيَةَ أَنْ كُفِرَ بِالْإِيمَانِ جِهْدُونَ را میگوید هر که کفر بدل ایمان گیرد و خود پسندد، وی گمراه است. یعنی هر که اقتراح کند بر پیغامبر و سؤال تعنت کند پس از آنکه دلائل نبوت وی آشکارا شد کافر است، هر رشته خویش گم کرده و از راه راستی بیفتاده.

وَدَّ كَثِيرٌ... الْآيَةَ این آیت در شأن قومی جهودان آمد فنحاص بن عازورا و زید بن قیس که حدیفة یمان و عمار. یاسر را گفتند پس از وقعه احد الم تریا الی ما اصابکم، لو کنتم علی الحق ما هزمتم فارجعوا الی دیننا فهو خیر لکم و افضل و نحن اهدی منکم سبیلا گفتند میبینید که چه رسید شما را درین وقعه احد و چگونه شما را بهزیمت کردیم و شکستیم اگر دین شما حق بودی بر شما این احوال نرفتی، پس باری بدین ما باز گردید که شما را این بهتر است و سزاتر، عمار ایشان را جواب داد که شکستن پیمان چون بینید شما را در دین خویش، گفتند عذری سخت و کاری مشکل عمار گفت پس من با محمد عهد بسته ام که از دین وی بر نگردم تا زنده ام، ایشان گفتند اما هذا فقد صبا این عمار صابی گشت که دین پدران و کیش اسلاف خود بگذاشت و دیگری اختیار کرد، از وی چیزی نگشاید، تو که حدیفة ای چه می گویی؟

حدیفة گفت «أما انا قد رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبله و بالمؤمنین اخوانا» جهودان چون از ایشان این شنیدند نومید شدند گفتند و اله موسی لقد اشرب قلبهما حب محمد بخدای موسی که دوستی محمد نهمار در دل ایشانست. پس حدیفة و عمار پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند. مصطفی

گفت: اصبتما الخیر و افلحتما پیروز آمدید و بنیکی رسیدید آن گه رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ... آرزوی جهودان و خواست ایشان آنست که شما را از ایمان باز گردانندی و بکفر باز برندی، این از آنست که بشما حسد می‌برند حسدی که ایشان را بدان نفرمودند بل که از دل خویش و نهاد و طبع خویش بر آوردند. گفته‌اند که تا در دل بود حسد است چون آشکارا شد بغی است. و مصطفی ع گفت: «اذ حسدتم فلا تبغوا»

و قال: «الحسد من الشيطان و انه ليس بضار عبدا ما لم يعده بلسانه و لا يبده فمن وجد شيئا من ذلك فليغمه»

و روی انه قال ع: «ثلث لا ينجو منهنَّ احد الظن و الحسد و الطيرة» قيل يا رسول الله «و هل ينجى منهنَّ شيء؟» قال «نعم، اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق و اذا تطيرت فامض و لا ترجع».

و قال عطية بن قيس: لما ولد عيسى ع اتي ابليس رئيس شياطينه من المشرق فقال اتيتك و لم يبق في ناجيتي الليلة صنم الامال، ثم اتيه رئيس شياطينه من المغرب فقال له مثل ذلك، فامرهم ان يخرجوا و يلتمسوا في الهواء و الاودية فانصرفوا اليه، فقالوا ما حسدنا شيئا فخرج، فاذا الملائكة قد حفت بالمحراب الى السماء فانصرف الى شياطينه فقال ان الامر قد وقع في الارض و ان عيسى قد ولد و قد بدا اي عيسى الله في عباده ان يعبد و لكن انطلقوا فافشوا بين الناس البغي و الحسد فانهما عدل الشرك.

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا این از منسوخات قرآن است، اخوات و نظائر این در قرآن فراوانند در عفو و صبر و صفح و ارتقاب و تربض، آیت سیف آن همه را منسوخ کرد حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ می‌فرو گذارید تا الله فرمان خویش آرد، و فرمان آن بود که گفت عز و جل قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةَ و گفته‌اند که امر اینجا حکم است بعضی را حکم کرد باسلام و بعضی را بسبی و جزیه، و قيل اراد به القيمة فيجازيهم باعمالهم إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ رب العالمین جل جلاله در قرآن ذکر نماز گران مؤمنان فراوان کرد، وانگه نماز ایشان بلفظ اقامت مخصوص کرد، چنانک گفت: اَقِمِ الصَّلَاةَ، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ مگر آنجا که ذکر منافقان کرد

گفت فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ لفظ اقامت از آن باز گرفت تا تنبیهی باشد مؤمنانرا، که ثواب در معنی اقامت است نه در مجرد صورت نماز. بزرگان دین از اینجا گفته‌اند که نمازکنان فراوانند اما مقیمان نماز اندک‌اند. و هم ازین باب است که عمر خطاب گفت «الحاجّ قليل و الركب كثير» و معنی اقامت در نماز روی دل خویش فرا حق کردن است، و همگی خویش در نماز دادن، و شرط راز داری بجای آوردن، و از اندیشه‌ها و فکرها بر آسودن، و الیه الاشارة بقوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «من صَلَّى ركعتين مقبلا على اللَّهِ خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمّة»

این اقبال دل که درین خبر بیان کرد همان اقامت است که در قرآن جایها فراوان گفت، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ اما بزبان تفسیر معنی اقامت نماز بیای داشتن است بوقت اول چنانکه اختیار شافعی مطلبی است. و در خبرست که مصطفی ع در سفری بود و نماز بامداد را بطهارت بیرون شد، دیرتر باز آمد، یاران انتظار نکردند، عبد الرحمن بن عوف را فرا پیش کردند، پس از یک رکعت در رسید یاران همه متفکر شدند تا خود مصطفی ع چه گوید، مصطفی ع چون آن رکعت فائت باز آورد گفت: احسنتم هكذا فافعلوا

قوله: وَ أَتُوا الزَّكَاةَ میگوید زکاة از مال خویش بیرون کنید و مستحقان زکاة باز جوید و بایشان دهید و ایشان هفت صنف‌اند چنانکه در آن آیت گفت: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ... الى آخر الآیة. و شرح آن بجای خویش گفته شود ان شاء الله. و کسی که زکاة ندهد مال وی بر شرف هلاک بود، و کار وی بر خطر. مصطفی ع گفت «ما من عبد له مال لا يودّی زكاته الا صفح له يوم القيمة صفائح يحمي عليه في نار جهنم فيكوى بها جنبه و ظهره كلما ردّت اعيدت له حتى يقضى الله عز و جل بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدّون، ثم یری سبيله اما الى الجنة و اما الى النار و ما من صاحب ابل لا يودّی زكاتها الا يجاء بها يوم القيمة بابله كاحسن ما كانت عليه، ثم ييطح له بقاع قرقر كلما مرّت اخریها ردّت علیه اولاهها. حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدّون، ثم یری سبيله اما الى الجنة اما الى النار. و ما من صاحب غنم لا يودّی زكاتها الا يجاء به يوم القيمة فغنمه كآثر ما كانت، فتنطح له بقاع قرقر فتطّوه

باخفافها و تنطحه بقرونها ليس فيها غضباء و لا جدعاء كلما مضت عليه اخريها ردت عليه اوليها، حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله اما الى الجنة اما الى النار»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «ما تلف مال في البر و البحر الا بمنع الزكاة، فاحرزوا اموالكم بالزكاة، و داووا مرضاكم بالصدقة، و ادفعوا عنكم طوارق البلاء بالدعاء، فان الدعاء يرذ البلاء ما نزل و لم ينزل، فما نزل يكشفه، و ما لم ينزل يحبسه

و ما تقدموا لانفسكم من خير الآيات... خير اينجا نامى است مال را، يعنى چيزى كه نفقه كنيد و بصدقه دهيد از مال ثواب آن فردا بنزديك الله بيايد، قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم «ما تصدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بيده فيريها كما يربى احدكم فلوه و

فصيله فتربوا في كف الرحمن حتى تكون اعظم من الجبل»

و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله همچنانست كه جاى ديگر گفت يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و در خير است كه چون بنده از دنيا بيرون شود مردمان گويند ما خلف؟ چه واپس گذاشت؟ فريشتگان گويند ما قدم؟ چه فرا پيش داشت؟ و امير المؤمنين على ع بگورستان بيرون شد گفت: «السلام عليكم يا اهل القبور اموالكم قسمت و دوركم سكنت و نساءكم نكحت فهذا خبر ما عندنا، فكيف خبر ما عندكم، فهتف هاتف «و عليكم السلام ما اكلنا ريحناه و ما قدمنا وجدناه و ما خلفنا خسرناه».

و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هوداً يعنى يهودا فحذفت الباء الزائدة. و قيل هو جمع هائد كحائل و حول. جهودان گفتند در بهشت نرود مگر جهودان و چون دين جهودى دينى نيست، و ترساين گفتند چون ترساينى دينى نيست و در بهشت نرود مگر ترساين، رب العالمين گفت تلك امانيتهم اى اكاذيبهم، آنست دروغهاى ساخته ايشان. و قراءه ابو جعفر تلك امانيتهم بتخفيف است يعنى آن آرزوهاى ايشان آنست.

قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين رسول من گوى بياريد حجت خويش و باز نمايد اگر آنچه مى گوييد راست مى گوييد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا ايها الذين آمنوا... الآية... هم نداست و هم گواهي، آنچه نداست نشان

آشنایی، و گواهی آنست که ایمان بنده عطائی. میگوید جلّ جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالّت آلاؤه و نعمائه و عظم کبریاؤه و علا شأنه و عزّ سلطانه، ای شما که مؤمنانید و گرویدگانید، حق پذیرفتید و رسالت که شنیدید بشناختید، بشان که دیدید باسزا آمدید و از ناسزا ببردید، گردن نهادید و واسطه پسندیدید، دنیا گذاشتید و بعبقی باز گردیدید، و از عقبی در مولی گریختید.

آری هر کس را میخواند تا خود کرا راه نماید، و ایشان را که راه نماید تا خود کرا در روش آرد و بمقصد رساند، و ایشان را که بمقصد رساند تا خود کرا قبول کند و بنوازد! عالمی در بادیه مهر تو سر گردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت پر و بال آن گه فرمان داد که: لا تَقُولُوا رَاعِنَا الْاِیةَ عین حکم است و بار تکلیف، رب العزّة چون خواست که مؤمنانرا تکلیف کند بحکمی از احکام شرع، و رنج و کلفت آن بریشان نهد، نخست ایشان را بنداء کرامت بنواخت، و بایمان ایشان گواهی داد گفت یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا آن گه حکم و فرمان در آن پیوست، تا بنده بشاهد آن نواخت این بار تکلیف بر وی آسان شود، همین است سنت خداوند جلّ جلاله، هر جا که بار تکلیف بر نهد راه تخفیف فرا پیش وی نهد، که راه دشخوار و بار گران بهم نپسندد، نه بینی؟ آنجا که بتقوی فرمود استطاعت در آن پیوست گفت فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، و بمجاهده فرمود اجتبا در آن بست گفت وَ جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ و امثال این در قرآن فراوان است، و بر لطف الله دلیل و برهانست.

ثم قال تعالی وَ اسْمَعُوا فرمان داد آن گه گفت بنیوشید و بجان و دل قبول کنید و بچشم تعظیم و صفای دل در آن نگرید، تا حقیقت سماع و طعم وجود بجان شما برسد، آن کافران و بیگانگان دیده‌های شوخ و کرده بودند، و دلها تاریک، لا جرم طنطنه حروف بسمع ایشان می‌رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود هرگز بجان ایشان نرسید. میگوید عزّ جلاله أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ جَای دیگر گفت وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ در ذوق حقیقت شنیدن دیگرست و سماع دیگر، بو جهل میشنید اما سماع ابو بکر را افتاد. بو جهل و امثال وی را گفت وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا بُو بَكَرٍ وَ اتِّبَاعِ وَی رَا كَقْتِ وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْ الرَّسُولِ...

الآية...

آن گه سر انجام هر دو فرقت درین هر دو آیت بیان کرد و کافران را گفت: وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ دوستان و مؤمنان را گفت وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ قوله: ما نُنسخُ مِنْ آيةٍ يقول بطريق الاشارة ما نرفیقک عن محلّ العبودية الا احللتناک بساحات الحرّية، و ما رفعناک عنک شیئا من صفات البشرية الا اقمناک بشاهد من شواهد الالهية. از روی اشارت میگوید ای مهتر خافقین، و ای رسول ثقلین، ای خلاصه تقدیر، و ای بدر منیر، ای کل کمال، و ای قبله اقبال، ای مایه افضال و ای نمود نمودگار لطف و جلال، ای شاخ وصل تو نازان و کوکب عزّ تو همیشه رخشان، ای دولت تو از میغ هستی اطلاع بر گرفته و بشواهد ربوبیت و تأیید آلهیت مخصوص شده، تا لحظه فلحظه کار دولت تو در ترقی است، و آنچه دیگران را تاج است ترا نعلین

نعلی که بینداخت همی مرکب از پای تاج سر سلطان شد و تا باد چنین باد ای مهتر، آن مقامات که ترا ازان ترقی میدهیم هر چند که حسنات همه اولیا و اصفیاست سیئات تو است، چندانک و از آن بمانی، چون بر گذری از آن استغفار می کن، مصطفی ع گفت روزی هفتاد بار از آن استغفار می کنم انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرّة. قال الصدیق لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم.

و قبیل فی قوله تعالی: ما نُنسخُ مِنْ آيةٍ... الآية ای ما نقل العبد من حال الا اتی ما هی فوقها و اعلى منها، فلا ننسخ من آثار العبادة شیئا الا ابدلنا منها اشیاء من انوار العبودية، شیئا الا اقمنا مکانها اشیاء من اقمار الحرمة و هلم جرّا، تنقله من الادنی الی الاعلی، حتی یقع فی جذبة من جذبات الحق، و جذبة من الحق توازی عمل الثقلین.

هر که مرفوع درگاه ربوبیت است و مقبول شواهد الهیت، احدیت بنعت محبت او را در قباب عزّت بیروارند، او را از آن حال بحال میگرداند، و این مقام بآن مقام می رساند تا در جذبه حق افتد و از آن پس که رونده باشد ربنده گردد، آن گه هر چه در همه عمر خویش در حال روش رفته بود او را در حال کشتن باول قدم از آن در گذرانند که جذبة من الحق توازی عمل الثقلین. آری چنانک خود بکس نماند کشش او بروش خلق هم

نماند. ارباب روش را گویند امر و نهی ننگه دارید، و امر و نهی را گویند که ارباب کشش را ننگه دارید، که ایشان آنند که نسب آدم در عالم حقایق بایشان زنده است، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور، در عالم حقایق ایشان را نزاع القبائل خوانند، چنانک بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس و اوپس از قرن نیکو گفت آن جوانمرد که گفت:

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا

قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت او ایشان شناختند، صفاء سرّ این چنین صدیقان بر هر خاری که تابد عبهر دین شود، اگر بر مطیع تابد مقبول گردد و اگر بر عاصی تابد مغفور گردد، اگر بر فاسق تابد صاحب ولایت شود.

چنانک در حکایت بیارند از حاتم اصمّ و شقیق بلخی که هر دو بسفیری بیرون شدند پیری فاسق مطرب بهام راهی ایشان افتاد، و در عموم اوقات آلات فساد و ساز فسق بکار میداشت، و حاتم هر وقتی منتظر آن میبود که شقیق وی را منع کند و زجری نماید، نمیکرد تا آن سفر بآخر رسید. در وقت مفارقت آن پیر فاسق ایشان را گفت چه مردمانی باشید شما که از شما گران تر مردمان ندیدم! نه یک بار سماع کردید نه دستی و از دید؟

حاتم گفت معذور دار که من حاتم و او شقیق. آن پیر چون نام ایشان شنید بیای ایشان در افتاد و توبه کرد و بشاگردی ایشان برخاست تا از جمله اولیاء گشت، پس شقیق حاتم را گفت «رأیت صبر الرجال و صدت صید الرجال».

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... الْآيَةَ... مَن خَسِرَتْ صَفْقَتَهُ وَدَّ أَنْ لَّمْ تَرِيحَ لِأَحَدٍ تِجَارَتَهُ، خرمن سوخته خواهد هر کس را خرمن سوخته، جهودان که در وهده مذلت و مهانت افتاده‌اند و غبار نومیدی بر چهره تاریک ایشان نشسته می‌دوست دارند مسلمانان را بساز خود دیدن، و از عزّ اسلام بمذلت جهودی افتادن، لکن تا بر منبر ازل خطبه سعادت و پیروزی خود بنام که کردند؟ جهودان این میخواهند و رب العالمین میگوید خواست ماست نه خواست جهودان، و مراد مراد ماست نه مراد ایشان! و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، فَمَنَ اِيْنَ لِلطَّيْنَةِ الْاِخْتِيَارِ وَ الْحَقُّ مُسْتَحَقَّةٌ بِنَعْتِ الْعِزِّ وَ الْجَلَالِ، و مَا لِلْمَخْتَارِ وَ

الاختیار، و ما للمملوک و الملک و ما للعبيد و التصدّر فی دست الملوک. قال اللّٰه تعالیٰ ما کان لَهُمُ الْخَيْرَةُ حَسیَن بن علی را علیهما السلام گفتند بو ذر میگوید من درویشی بر توانگری اختیار کرده‌ام، بیماری بر تندرستی بر گزیده‌ام.

حسین ع گفت رحمت خدا بر بو ذر باد او را چه جای اختیار است؟ و بنده را خود با اختیار چه کار است؟ پیروز آن کس است که اختیار و مراد خود فدای اختیار و مراد حق کند.

موسی را گفتند یا موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟ مراد خود فدای مراد ازلی ما کن، و ارادت خود در باقی کن، تو بنده و بنده را اختیار و مراد نیست، که بحکم مراد خود بودن بترک بندگی گفتند است. برادران یوسف بحکم مراد خود بودند مراد ایشان ذلّ یوسف بود و عزّ خویش، چون نیک نگه کردند ذلّ خود دیدند و عزّ یوسف، نه پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند، بسی برنیامد که خود را دیدند زیر تخت وی صف برکشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکروار و غریب وار میگفتند یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ روى فی بعض الاخبار: عبدی ترید و ارید، و لا یكون الا ما ارید، فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید، ثمّ لا یكون الا ما ارید.

النوبة الاولى

قوله تعالیٰ: بلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ آری در بهشت شود هر که روی خویش فرا داد و فرمان اللّٰه را منقاد شد، وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ وی نیکو کار است فَلَهُ أَجْرُهُ او راست دست مزد او عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک خداوند وی وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ نیست فردا بریشان بیمی وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ نه هیچ اندوهگن شوند.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ جهودان گفتند لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ ترسایان بر هیچ چیز نبند، وَ قَالَتِ النَّصَارَى وَ ترسایان گفتند لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ جهودان بر هیچ چیز نبند، وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ وَ ایشان نامه میخوانند كَذَلِكَ همچنین قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ گفتند ایشان که نادان محض اند و بی کتاب اند مِثْلَ قَوْلِهِمْ گفتنی همچون گفت ایشان قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ اللَّهُ

داوری برد

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ مِيزَانٍ. ايشان روز رستخيز فيما كانوا فيه يَخْتَلِفُونَ در آنچه ايشان در آن گفت و گوی جذاذد ميگویند و رايهای مختلف می بینند.

وَمَنْ أَظْلَمُ وَ كَيْسَتْ بِيَدَادِغَرْتَرِ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ اَزْ اَنَّاكَ بَاز دَارد از مسجدهای خدای اَنْ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ايشان را که خواهند که الله را در آن یاد کنند، وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا وَ در ویران کردن آن کوشند، اُولَئِكَ ايشان آنند ما كانَ لَهُمْ اَنْ يَدْخُلُوها که هرگز در آن مسجد نشد پس آن اِلَّا خَائِفِينَ مگر با بیم و ترس. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ايشانراست درین جهان رسوایی و ننگ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و ايشانراست در آن جهان عذابی بزرگ.

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ خدایراست برآمد نگاه آفتاب و فروشد نگاه آفتاب فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا هر جا که روی دارید فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ اَنجا بسوی روی نمازگران اِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ که الله فراخ توانست و داننا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ الْآيَةَ... بلی اقراری است بجواب که در آن جحد بود، چنانکه رب العالمین گفت حکایت از قول دوزخیان و بجواب خطاب خطابی عذاب سازان اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ نعم جواب استفهامی است که در آن جحد نبود چنانکه آتشیان بجواب خطاب بهشتیان گفتند فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ و بلی در اصل بل بوده است و یا در افزودند تا با حرف نسق مشکل نشود، چون جهودان گفتند. در بهشت نشود مگر جهودان، و ترسایان گفتند در بهشت نشود مگر ترسایان، رب العالمین جواب داد که نه آن و نه این هیچ دو در بهشت نشوند، بلی مؤمنان درشوند آن گه صفت مؤمن در گرفت.

گفت: مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ هر که روی خویش فرا داد، و کردار و دل خویش پاک داشت، و آهنگ خویش راست کرد. مقاتل گفت اسلام بمعنی اخلاص است و وجه بمعنی عمل ای من اخلاص عمله میگوید در بهشت آن کس شود که اخلاص در اعمال بجای آورد و اخلاص بر سه قسم است: اخلاص شهادت در اسلام، و اخلاص خدمت در ایمان، و اخلاص معرفت در حقیقت. و قرآن بهر سه قسم اشارت میکند، اخلاص شهادت را گفت اَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ اخلاص خدمت را گفت وَ مَا أُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ

الدِّينَ وَ اخْلَاصَ مَعْرِفَتِ رَا كَقْتِ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمُ بِاخْلَاصَةٍ.

و در اخلاص اعمال حکایتی بیارند از سفیان عیینه که او را رفیقی بود و با وی برادری گرفته بود، و آن رفیق را یساری بود و نعمتی که درویشان را بدان نواختی و صدقه‌ها دادی، و نیز متعبد بود، از دنیا بیرون شد. مردی آمد از شام و دعوی کرد که مرا بنزدیک وی امانتی بود قدر هزار دینار. وارثان گفتند ما ندانیم سفیان عیینه آن مرد را گفت که ترا شب نیمه شعبان بچاه زمزم باید شد، و او را از آن جایگاه بر خواندن تا ترا خبر کند که امانت کجا نهاده است، که در خبر مصطفی آمده است که ارواح مؤمنان و شهیدان و صالحان آن شب در چاه زمزم حاضر آیند، آن مرد برفت و او را از چاه زمزم خواند، جواب نیافت بر سفیان باز آمد، گفت خواندم و جواب نشنیدم، سفیان گفت «آه عدل الله به الی برهوت» مگر او را بگردانیدند ازین چاه بچاه برهوت اندر حضرموت، آنجا که ارواح اشقیاهم درین شب مجتمع شوند آن مرد دیگر سال حضرموت، شد، و شب نیمه شعبان او را از آن چاه برخواند جواب داد، و نشان جای امانت ازو درخواست، و امانت بوی باز رسید. و سفیان او را گفته بود که پیرس از حال و قصه وی، و بما عدل الله به الی هناک مع عبادته و صومه و صدقاته.

فَقَالَ بَلَّغْ سَفِيَانَ مَنِي السَّلَامِ، وَ قُلْ لَهُ الرِّبَاءَ الرِّبَاءَ عَدْلُ بِي اَلِي هَاهُنَا، قَالَ فَاتَيْتُ سَفِيَانَ وَ اَخْبَرْتَهُ بِهِ، فَبَكَى شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَا يَقْبَلُ اِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا لَوْجِهِهِ.

و گفته‌اند که اسلام درین آیت بمعنی تفویض است و وجه بمعنی امرای من فوض امره الی الله، معنی آنست که در بهشت آن کس شود که کار با خداوندگار گذارد.

وَ قَالَ عَلِيٌّ بِنِ عِيْسَى مَنِ اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ مَعْنَاهُ: مَنِ اسْلَمَ جَمِيعَ بَدْنِهِ لَطَاعَةَ اللّٰهِ فَقَدْ يَقَالُ لَجُمْلَةِ الشَّيْءِ وَجْهَهُ فَجَعَلَ اشْرَفَ الاعْضَاءِ عِبْرَةً لِلْجَمِيعِ.

وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ نِيْكَوْ دَرَايِدُ دَر كَرْدَارِ وَ كَقْتَارِ خَوْدِ، وَ زَنْدَاغَانِي وَ رَوْزْكَارِ خَوْدِ، وَ چنان داند در حال عبادت، و چنان انگارد که در خدای خود می‌نگرد.

عمر خطاب گفت که جبرئیل ع پرسید از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که ما الاحسان؟ احسان چیست؟ رسول جواب داد

«ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یریک»

گفت احسان آنست که خدای را پرستی چنانک گویی که وی را می بینی، اگر تو وی را نمی بینی وی ترا می بیند. این اشارت است فرا نهایت مقام سالکان، و تحقیق این سخن آنست که هر رونده را در هر مقام که باشد بدایتی است و وساطتی و نهایتی: بدایت آنست که آغاز سفر کند از خود و در روش آید، و وساطت آنست که بصفه غریبان شود و غریب وار زندگانی کند، و نهایت آنست که بکعبه مشاهدت رسد. مصطفی سه رتبت اشارت کرده، حالت روش را گفت: «سیروا سبِق المفردون»

و حالت غربت را گفت: «طلب الحق غربة»

و حالت مشاهدت را گفت: «عبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یریک»

آن گه ثمره اخلاص بنده و ثواب احسان وی پدید کرد و گفت: فله اجره عند ربّه»
و هو الجنة، وی را نزدیک خود به بهشت فرود آورد، آن بهشت که مصطفی صفت وی کرده که

«نور يتلألأ و ریحانة تهتّزّ و نهر یطرّد و زوجة حسناء جمیلة فی نضرة و نعمة و سلامة، فی اقامة ابدأ»

نوری تابان، بانواع ریاحین بویان، و جوی روان، و هم جفت جوان، و شادی و ناز جاودان، هر چه بخاطر بنده فراز آید و خواهد در بهشت او راست همان و هم چنان.
عبد الرحمن بن ساعده گفت: یا رسول الله انه یعجبنی الخیل فهل فی الجنة خیل فقال له النبی ص «یا بن ساعده، ان ادخلک الله الجنة کان فیها فرس من یاقوت احمر، یطربک حیث شئت من الجنة»

و عن ابی هریره قال قال رسول الله یوما و هو یحدّث فیمن عنده رجل من اهل البادية، ان رجلا من اهل الجنة استأذن ربّه فی الزرع، فقال له ربه او لیست فیما شئت، قال بلی و لکن احبّ ان ازرع فیقول الله له ازرع فیبذر حبّة، فیبادر الطرف نباته و استواءه و استحصاده و نثره. امثال الجبال، فیقول الله عز و جل دونک بنی آدم فانه لا یشبعک شیء. فقال الاعرابی و الله یا رسول الله لا یجد هذا الا قرشیا او انصاریا فانهم اصحاب الزرع فاما نحن فلسنا باصحاب زرع، فضحک رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم.
«وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ».

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ الْآيَةَ... آنچه جهودانند میگویند که ترسایان بر هیچ چیز نه‌اند از دین بار خدای، و آنچه ترسایان‌اند میگویند جهودان بر هیچ چیز نه‌اند از دین، «وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ» و جهودان از توریة میدانند که ترسایان بر باطل‌اند که خدای را زن و فرزندی گویند، و ترسایان از انجیل میدانند که جهودان بر هیچ چیز نه‌اند که به عیسی نمی‌گروند، و در قبله یکدیگر را مخالف‌اند.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ... این الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ گبرانند که بی کتاب‌اند و بی علم نادانان محض، یعنی که این گبران میگویند جهودان و ترسایان خود بر هیچ چیز نه‌اند. سفیان ثوری چون این آیت بر خواندی گفتی «صدقوا جميعا و الله» مقاتل گفت «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» مشرکان عرب‌اند که پیغامبر را همان گفتند که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند. و گفته‌اند که جهودان و ترسایان که درین آیت مذکورند جهودان مدینه‌اند و ترسایان فجران که پیش مصطفی در مناظره آمدند و یکدیگر را این گفتند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اللَّهُ دَاوْرِي كُنْد و کار برگزارد میان ایشان روز رستاخیز، و بایشان نماید که بهشتی کدامست و دوزخی کدام، فرقه حق کدام‌اند، و مآل و مرجع ایشان چیست، و فرقه ضلالت کدام‌اند و حاصل و فیصل ایشان چیست.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ الْآيَةَ... سبب نزول این آیت آن بود که طوس بن اسپسیانوس الرومی بجنگ بنی اسرائیل شد، و مهتران و جنگیان ایشان را بکشت و کهتران را ببردگی براند، و بیت المقدس را خراب کرد، و مسجد در دست گرفت و در آن پلیدیها و مردار بیوکند. رب العالمین گفت کیست کافرتر و شوخ‌تر از آن کس که این کار کند، بندگان خدای را از مسجد باز دارد، و نگذارد که در آن شند، و خدای را پرستند و وی را یاد کنند، و کار که کند و قصد که دارد در تخریب مسجد دارد و بآن کوشد، قتاده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که ترسایان روم با وی برخاستند، و بجنگ جهودان شدند، و بیت المقدس را خراب کردند، و تا بروزگار عمر بیت المقدس خراب بود، آن گه مسلمانان دیگر باره بنا نهادند و مسجد باز کردند.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ زان پس که مسلمانان آن را عمارت کردند

ترسایان روم را نیست که در آن مسجد شوند مگر بدستوری مسلمانان، دل ایشان پر از بیم مسلمانان و ترس از هلاک جان، اکنون از ترسایان کس در آن نشود الا بعهد و امان، یا پس بدزدی و متکروار چنانک او را ندانند که اگر بدانند او را بکشند.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ترسایانراست درین جهان رسوایی و خواری و ننگ. اگر ذمی بود گزیت، و اگر حربی بود قتل، و در آن جهان عذاب مهین جاودان در آتش، مقاتل و کلبی گفتند لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ فتح قسطنطنیه و عموریه و رومیه است، حصارها و نشستگاه ایشان که در فتح آن استیصال ایشان است و تبتّر نظام دولت ایشان، مصطفی ع گفت الملحمة العظمی فتح قسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر. سدی گفت خزی ایشان در دنیا آنست که مهدی بیرون آید و قسطنطنیه بگشاید. و جای ایشان خراب کند و قومی را بکشد، و قومی را ببردگی ببرد، و مهدی آنست که مصطفی ع گفت: «لو لم یبق من الدُّنْیَا اِلَّا یوم لَطَوَّلَ اللهُ ذَکَکَ الیوم حَتّٰی یبعث فیهِ رجلاً منّٰی او من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی، و اسم ایبه اسم ابی، یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

عطا و عبد الرحمن بن زید گفتند این آیت بشأن مشرکان مکه آمد، و بمساجد الله مسجد حرام می خواهد، مشرکان مصطفی را از حج و عبادت در آن مسجد بازداشتند، و مسجد را چون متعبد از آن باز دارند و در آن ذکر الله نرود خراب گویند، باین معنی گفت «و سعی فی خرابها» پس چون مکه گشاده شد و کافران مقهور، رب العالمین گفت: اُولَئِکَ مَا کَانَ لَهُمْ اَنْ یَدْخُلُوْهَا اِلَّا خَائِفِیْنَ کَافِرَانَ را نیست که در آن شوند از ترس مسلمانان و بیم قتل، و مصطفی ع روز فتح منادی را فرمود تا ندا کرد که «الا لا یحجن بعد هذا العام مشرک و لا یطوفن بالبيت عریان».

قوله تعالی وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ الْاَیَّة... ابن عباس گفت جماعتی از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسفری بودند، و میغ برآمد و قبله بریشان مشتبه شد، هر کس باجتهاد روی بجانبی فرا داد و نماز کرد پس چون میغ باز شد بدانستند که هیچ یک روی بقبله نداشتند، پیش رسول خدای آمدند و قصه باز گفتند، در حال این آیت آمد، و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه آمد، و پس از آنکه آیت تحویل آمد این منسوخ شد. عکرمه گفت این آیت خود در

تحويل قبله است میگوید هر جا که روی فرا دهید نماز را در سفر و در حضر روی بآن جانب دهید که الله شما را بر آن گردانید یعنی کعبه «فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» ای جهة التی وجهکم الیها.

ابن عمر گفت این آیت نماز تطوع را آمده است در سفر، یصلی حیث ما توجهت به راحلته و گفته اند این جواب عیبگویان است قبله حق را، و طعنه گویان در مسلمانان در گردانیدن روی از قبله شامی بقبله تهامی، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان چون در مدینه آمدند شانزده ماه نماز به بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند بسوی شام، و کعبه از پس پشت، و رسول خدای در دل میداشت آرزوی آنک روی بکعبه داشتی، قبله ابراهیم. چون رب العالمین پس از شانزده ماه روی وی بکعبه گردانید، بر جهودان سخت آمد و بزرگ، و سخنان در گرفتند فراوان از اعتراض و انکار و طعن در رسول خدا و در اسلام و مؤمنان. آن گه که نماز بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند و پشت بر مشرق، چون روی به کعبه گردانیدند روی بمشرق کردند و پشت بر مغرب ایشان گفتند اگر استقبال مغرب حق بود استبدار آن باطل است و اگر استقبال مشرق حق است استبدار آن باطل، رب العالمین از آن جوابها داد که یکی اینست که وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ تمامی جواب ایشان آنست که گفت: وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا وَ شرح آن بجای خویش گفته شود انشاء الله. و وجه درین آیت بمعنی جهت است و جهت قبله است، و تخصیص را اضافت با خود کرد چنانک گفت بیت الله و ناقة الله إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ قِيلَ وَاسِعُ الشَّرِيعَةِ وَ قِيلَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ وَ وَاسِعُ الْعَطَاءِ وَاسِعُ الشَّرِيعَةِ فَرَاخُ شَرِيعَتِ اسْت، دین وی آسان و راه بوی روشن و نزدیک.

چنانک مصطفی ع گفت «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة واسع المغفرة فراخ آمرزش است فراخ بخشایش، لقوله تعالی وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم حكاية عن الله عز و جل لو اتيتني بقراب الارض ذنوبا اتيتك بقراب الارض مغفرة و لا ابالي، واسع العطاء فراخ بخش است و فراخ نعمت، قال الله تعالی وَ إِنَّ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، وَ قِيلَ وَاسِعُ أَي فَضْلُهُ يَسَعُكُمْ، وَ نِعْمَتُهُ تَشْمَلُكُمْ، عَلِيمٌ بِأَعْمَالِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ حَيْثَمَا

صَلَّيْتُمْ وَدَعَوْتُمْ. قَالَ بَعْضُ السَّلَفِ دَخَلَتْ دِيرًا فَجَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَقُلْتُ لِبَعْضٍ مِنْ الدَّيْرِ مِنَ النَّصَارَى دَلَّنِي عَلَى بَقْعَةٍ طَاهِرَةٍ أَصَلِّي فِيهَا، فَقَالَ لِي طَهَّرْ قَلْبَكَ عَمَّنْ سِوَاهُ وَقِفْ حَيْثُ شِئْتَ قَالَ فَخَجَلْتُ مِنْهُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ... الْآيَةَ... كار كار مخلصانست، و دولت دولت صادقان، و سيرت سيرت پاكان، و نقد آن نقد كه در دستارچه ايشان، امروز بر بساط خدمت با نور معرفت، فردا بر بساط صحبت با سرور وصلت، إِنَّا أَخْلَصْنَاكُمْ بِخَالِصَةِ ميگويد پاكشان گردانيم و از كوره امتحان خالص بيرون آريم، تا حضرت را بشايند. كه حضرت پاك جز پاكان را بخود راه ندهد ان الله تعالى طيب. لا يقبل الا الطيب. بحضور پاك جز عمل پاك و گفت پاك بكار نيابد، آن گه از آن عمل پاك چنان پاك بايد شد كه نه در دنيا بازجويي آن را و نه در عقبى، تا بخداوند پاك رسي. وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ.

سرّ اين سخن آنست كه بو بكر زقاق گفت نقصان كلّ مخلص في اخلاصه رؤية اخلاصه، فاذا اراد الله ان يخلص اخلاصه اسقط عن اخلاصه رؤية لاخلاصه، فيكون مخلصا لا مخلصا ميگويد اخلاص تو آن گه خالص باشد كه از ديدن تو پاك باشد، و بداني كه آن اخلاص نه در دست تست و نه بقوت و داشت تست، بل كه سرپرست رباني و نهادي است سبحاني، كس را بر آن اطلاع نه و غيري را بر آن راه نه. احديت ميگويد سر من سرّي استودعته قلب من احببت من عبادي گفت بنده را بر گزينم و بدوستي خود پيسندم، آن گه در سويداء دلش آن وديعت خود بنهم، نه شيطان بدان راه برد تا تباه كند، نه هواء نفس آن را بيند تا بگرداند، نه فرشته بدان رسد تا بنويسد.

جنيد ازينجا گفت الاخلاص سر بين الله و بين العبد، لا يعلمه ملك فيكتبه و لا شيطان فيفسده و لا هوى فيميله» ذو النون مصري گفت كسي كه اين وديعت بنزديك وي نهادند نشان وي آنست كه مدح كسان و ذم ايشان پيش وي بيك نرخ باشد، آفرين و نفرين ايشان يك رنگ بيند، نه از آن شاد شود نه ازين فراهم آيد، چنانك مصطفى ع شب قرب و كرامت همه آفرينش منشور سلطنت او ميخواندند، و او بگوشه چشم بهيچ نگرست و

میگفت شما که مهربان حضرت اید می گوید السلام علی النبی الصالح الذی هو خیر من فی السماء و الارض. و ما منتظرم تا ما را باستانه جفاء بو جهل باز فرستند تا گوید ای ساحر، ای کذاب، تا چنانک در خیر من فی السماء و الارض خود را بر سنگ نقد زدیم در ساحر و کذاب نیز بر زنیم، اگر هر دو ما را بیک نرخ نباشد پس این کلاه دعوی از سر فرو نهیم.

رو که در بند صفاتی عاشق خویشی هنوز گر بر تو عز منبر خوش تراست از ذل دار

این چنین کس را مخلص خوانند نه مخلص چنانک بو بکر زقاق گفت فیکون مخلصا لا مخلصا مخلص در دریای خطر در غرقابست، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده، دریا می برد و می ترسد، تا خود بساحل امن چون رسد و کی رسد از اینجاست که بزرگان سلف گفتند «و المخلصون علی خطر عظیم» و مخلص آنست که بساحل امن رسید، رب العالمین موسی را بهر دو حالت نشان کرد گفت إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا هُم مُخْلِصًا بَكْسَر لَام وَ هُم مُخْلِصًا بَفَتْح لَام خوانده اند اگر بکسر خوانی بدایت کار اوست، و اگر بفتح خوانی نهایت کار اوست، مخلص آن گاه بود که کار نبوت وی در پیوست و نواخت احدیت بوی روی نهاد، و مخلص آن گاه شد که کار نبوت بالا گرفت، و بحضرت عزت بستاخ شد، این خود حال کسی است که از اول او را روش بود، و زان پس بکشش حق رسد و شتآن بینه و بین نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند که فرق است میان موسی و میان مصطفی علیهما السلام، که پیش از دور گل آدم بکمند کشش حق معتمم گشت، چنانک گفت: «كنت نبیًا و آدم مجبول فی طینته»

شیلی ازینجا گفت در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود، و خصم آدم منم که بر راه من عقبه کرد تا در گلزار وی بماندم.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله از اینجا گفت دانی که محقق کی بحق رسد؟ چون سیل ربوبیت در رسد، و گرد بشریت برخیزد حقیقت بیفزاید، بهانه بکاهد، نه کالبد ماند نه دل، نه جان ماند صافی رسته از آب و گل، نه نور در خاک آمیخته نه خاک در نور، خاک با خاک شود و نور با نور، زبان در سر ذکر شود و ذکر در سر مذکور، دل در سر مهر شود و

مهر در سر نور، جان در سر عیان شود و عیان از بیان دور، اگر ترا این روز آرزوست از خود برون آی، چنانک مار از پوست، بترک خود بگوی که نسبت با خود نه نیکوست همانست که آن جوانمرد گفت:

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار
هیچکس را نامده است از دوستان در راه عشق بی زوال ملک صورت ملک معنی در کنار

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ... الْآيَةَ... از روی اشارت میگوید کیست ستمکارتر از آن کس که وطن عبادت بشهوت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از آنک وطن معرفت بعلاقت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از آنک وطن مشاهدت بملاحظت اغیار خراب کند؟ وطن عبادت نفس زاهدان است، وطن معرفت دل عارفانست، وطن مشاهدت سر دوستانست. او که نفس خویش از شهوات بازداشت وطن عبادت او آبادان است، و نامش در جریده زاهدانست چنانک مالک دینار مکث بالبصرة اربعین سنة فلم یصح له ان یأکل من تمر البصرة و لا من رطبها، حتی مات و لم یدقه فقیل له فی ذلک فقال صاحب الشهوة محجوب من ربه و آن کس که دل خویش از علاقه پاک داشت وطن معرفت او آبادان است، و خود در زمره عارفان، چنانک ابراهیم ادهم رحمه الله، یحکی عن بعضهم قال کنت مع ابراهیم بن ادهم فی السفر و قد اصابنا الجوع، فاخرج جزئیات کانت معه بعد ما نزلنا فی مسجد، و قال لی مروا رهن هذه الجزئیان و جئنا بشيء ناکله فقد مسنا الجوع. قال فخرجت فاستقبلنی انسان بین یدیه بغلة موقرة و کان یقول الذین اطلبه اشقر یقال له ابراهیم بن ادهم قلت أیش ترید منه فقال انا غلام ابيه هذه الاشياء له، قال فدللته علیه قال فدخل المسجد و اکب علی رأسه و یدیه و یقبّله، فقال له ابراهیم من انت؟ فقال غلام ابيک، و قد مات ابوک و معی اربعون الف دینار میراثا لک من ابيک، و انا عبدک فمر بما شئت. فقال ابراهیم ان کنت صادقا فانت حر لوجه الله و الذین معک کله و هبته لک، انصرف عنی. فلما خرج قال یا رب کلمتک فی رغیف فصببت علیّ الدتیا صبا، فو حَقَّک لئن امتنی من الجوع لم اعرض بعده بطلب شیء و آن کس که سر خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت وطن مشاهدت او آبادان است، و او خود از جمله دوستان است، چنانک

بو یزید بسطامی قدس الله روحه که چشم همت از اغیار بیکبار فرو گرفت، و گوش کوشش بیا کند، و زبان زیان در کام ناکامی کشید، و زحمت نفس اماره از میان برداشت، و خود را در منجیق فکرت نهاد و بهمه وادیها در انداخت، و بآتش غیرت تن را در همه بوتها بگداخت، و اسب طلب در فضای هر، صحرائی بتاخت، و بزبان تفرید گفت:

اذا ما تمنى الناس روحا و راحة تمنيت ان الفاك يا عز خاليا
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو
گفت چون این دعوی از نهاد من برآمد احدیت مرا زخم غیرت چشانید، و سؤال هیبت کرد تا با من نماید که از کوره امتحان چون بیرون آمدم، گفت لمن الملک؟ گفتم ترا ای بار خدا، گفت لمن الحکم؟ گفتم ترا خداوندا، گفت لمن الاختیار؟ گفتم ترا خدایا، گفتا چون ضعف من و نیاز من بدید و خود دانا شد مطلع شد که صفات من در صفات وی برسید گفت یا بایزید اکنون که بی همه گشتی یا همه ای و چون بی زبان و بی روان گشتی هم با زبان و هم با روانی.

ما را بجز این زبان زبانی دگر است جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است
آزاده نسب زنده بجانی دگرست و آن گوهر پاکشان ز کانی دگر است
گفت آن گه مرا زبانی داد از لطف صمدانی، و دلی داد از نور ربانی، و چشمی از صنع یزدانی، تا اگر گویم بمدد او گویم و بقوت او پویم، بضیاء او بینم، بقدرت او گیرم، در مجلس انس او نشینم، «كنت له سمعا يسمع بي و بصرا يبصر بي» چون که بدین مقام رسیدم زبانم توحید شد و روانم روان تجرید، نه از خود میگویم یا بخود بر بیایم، گوینده بحقیقت اوست و من در میانه ترجمانم اینست که احدیت گفت و ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ نَه تُو انداختی آن گه که می انداختی، و یدَا یَبْطِشُ بِي اینست گر بشناختی.

بیرون ز همه کون درون دل ماست و ز خلق جهان بیک قدم منزل ماست
محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود، آن حاصل ماست

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا گفتند که الله فرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاکى و بى عیبى وى را، بَلْ لَهُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست فرزند بل که رهى است و بنده اوست هر چه در آسمانها و زمین کس است و چیز کُلُّ لَهُ قَانِتُونَ همه وى را پرستگارانند و به بندگى مقرر.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو کارست و نو ساز و نو آورنده آسمان و زمین را از نیست، وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا و چون کارى خواهد که راند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آن بود که گویدش. باش تامى بود.

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند ایشان که خدای را نمیدانند لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا خدا با ما سخن نمیگوید أَوْ تَأْتِينَا آيَةً یا بر یکی از ما بزبان ما پیغامى نمى آید؟ كَذَلِكَ قَالَ هَمَجْنِينَ گفتند الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ایشان که نادانان پیشین بودند، مِثْلَ قَوْلِهِمْ گفتنى همچون گفت ایشان تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دل بدل مانست تا گفت بگفت مانست. قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ پیدا کردیم نشانهای خویش و روشن فرستادیم سخنان خویش لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ قومى را که بى گمانانند.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ مَا تَرَا فرستادیم بِالْحَقِّ بر سزاوارى و براستى بَشِيرًا وَ نَذِيرًا شاد کننده و بیم نماینده، وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و میپرس از حال دوزخیان از سختى و زارى و رسوايى.

وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ خَشِنُوا نگرند از تو جهودان وَ لَا النَّصَارَىٰ و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا آن گه که پس کیش ایشان شوى، قُلْ گوی إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ راه نمونى الله راه نمونى آنست وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر بخوش آمد ایشان پی برى و بر پسند ایشان روى بَعْدَ الَّذِى جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس آن دانش و پیغام که از خدای آمد بتو ما لَكَ ترا نیست از خدای پس آن مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ نه رهاننده و نه بروى یارى دهنده.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ایشان که نامه دادیم ایشان را يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ پی مى برند بآن پی بردن بسزا، أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ به ایشانند که گرویده اند بنامه خویش، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ هر که کافر گردد بآن فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند که زیان کارانند و نومیدان.

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اى فرزندان يعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید و یاد دارید نعمت من اَلَّتِى

أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ نِيكُو كَارِي وَ نَوَاحْتُ كِه مَن بَر شَمَا كَرْدَم وَ اَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ وَ شَمَا رَا فَرْزُونِي دَادَم وَ بَهْتَرِي بَر جَهَانِيَان رُوزْكَار شَمَا.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا وَ بَه پَرهيزيد از روزي لا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَيْئًا كِه بَسْنَدِه نَبُود وَ بَه كَار نِيَايد كَس كَس رَا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ از وي باز خريدي نه پذيرند، وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ بَكَار نِيَايد وي را كه كسي آيد وَ وي رَا خَوَاشْ كَرِي كَنْد، وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ وَ نه ايشان رَا كسي فَرِيَاد رَسْد يَا يَارِي دَهْد.

النبوة الثانية

قوله تعالى ، وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا... الآية... جهودان مدینه را میخواهد كه گفتند عزيز ابن الله و ترسايان نجران كه گفتند المسيح ابن الله، و مشركان عرب كه گفتند الملائكة بنات الله. جای ديگر گفت تكادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ زَديك بِيْد آسَمَانَهَا كِه بِشَكَافِيْد وَ پَارِه پَارِه دَرِهْم اَفْتِيْد كِه ايشان خدای را فرزند گفتند و فریشتگان را فرزند وی خواندند، آن گه ايشان رَا جَوَابَهَا دَاد وَ كَفْت فَاسْتَفْتِيَهُمْ أَلِرَبُّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ پرس از ايشان كه فریشتگان ما رَا دَخْتِرَان مِي كَوِيْبِيْد وَ خَدَاوَنْد رَا دَخْتِرَان مِي پَسَنْدِيْد وَ خُود رَا پَسْرَان؟ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَ لَهُ الْاُنْتَى شَمَا خُود رَا پَسْر نَهِيْد وَ او رَا دَخْتِر؟ تَلِكْ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيْزِي اِيْنِسْت قِسْمَتِي كَز وَ سْتَمَكَارَانِه، جَاي دِيْكَر كَفْت فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چِه رَسِيْد شَمَا رَا؟ چِيْسْت اِيْن حَكْم كِه مِي كَنْد؟ أ فَاصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا، وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا وَ دَر حَكَايْت از جَهُودَان وَ تَرَسَايَان كَفْت وَ قَالَتْ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ ايشان رَا جَوَاب دَاد ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ أَنْ چِيْزِيْسْت كِه بَزِيَان مِي كَوِيْبِنْد، اِيْعْنِي كِه دَر آنچِه مِي كَوِيْبِنْد هِيْج عِلْم نِيْسْت ايشان رَا، وَ هِيْج اَصْل نَدَارْد كِه اللَّهُ از آن پَاكسْت وَ مَنْزَه. وَ مَصْطَفِي ع كَفْت حَكَايْت از خَدَاوَنْد جَل جَلَالَه تَنْزِيَه وَ تَقْدِيْس رَا

«كذبتني ابن آدم و لم يكن له ذلك و شتمني و لم يكن له ذلك، فاما تكذيبه ايای فقولہ: لَنْ يَعْيدُنِي كَمَا بَدَأُنِي وَ لَيْسَ اَوَّلُ الْخَلْقِ بَاهُونِ عَلَيَّ مِنْ اِعَادَتِهِ، وَ اَمَّا شْتَمُهُ اِيَاي فقولہ «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» وَ اَنَا الْاِحْدُ الصَّمْدُ لَمْ اَلِدْ وَ لَمْ اَوْلِدْ وَ لَمْ يَكُنْ لِي كَفُوا اِحْدًا».

چون کافران او را فرزند گفتند تنزیه خود بخلق باز نگذاشت و گفت «سُبْحَانَهُ» پاکى و بیعیبى او را، بل نه چنانست که ایشان میگویند. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر چه در آسمانها و زمین کس است و چیز همه ملک و ملک اوست، همه بنده و رهی اوست.

كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ مطیعون مقرّون، بالعبودیة داعون، همه او را پرستگارند و فرمانبردار، به بندگی وی مقرر، و او را خواننده و خواننده. كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ هر چند که لفظ عامست اما بمعنی خاصّ است که مراد بآن عزیز است و مسیح و ملائكة و مؤمنان از اهل طاعت، و اگر بر عموم خلق نهی رواست، دوست و دشمن آشنا و بیگانه بآن معنی که سایه هر شخصی خدای را میسجود کند و ذلک فی قوله «يَتَقِيُوا ظِلَّاهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ» یابس بقیامت باشد چنانک رب العزة گفت «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» فقها این آیت بدلیل کردند که ملک و ولادت هر دو بهم جمع نشوند کسی که پدر را بخرد چون بخريد بروی آزاد گشت، از بهر آنک رب العالمین با ثبوت ملک نفی ولادت کرد از خود جل جلاله و هو ظاهر بین لمن تأمله.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میگوید نوکننده آسمانها و زمین الله است بی قالبی و بی مثالی، و بی عیاری، از پیش، و بدعت ازینجا گرفته اند، هر سخنی یا کردی که نوآزند در دین، و از پیش فانگفته باشند و نه کرده، آن را بدعت گویند و گوینده و نهنده آن مبتدع، پس بدعت بر دو قسم است چنانک شافعی گفت بدعتی پسندیده و بدعتی نکوهیده، اما آنچه پسندیده است آنست که عمر خطاب گفت قیام رمضان را و افروختن قنديلها را در مسجد آنها لبدعة حسنة و مصنفات علما و ادبا و کلمات مذکران و ترتیب واعظان و ساختن مئذنه های مؤدنان و رباط و خانقاه صوفیان بدان ملحق است، که این همه از ابواب بر است و يقول الله تعالى وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، اما بدعت نکوهیده آنست که در ذات و صفات خداوند عز و جل سخن گویی از فضول متکلمان و دقائق فلاسفه و منجمان، و آن گویی که کس نگفت از صحابه و تابعین و سلف صالحین، نه کتاب و سنت بدان ناطق، نه سیرت سلف آن را موافق.

عبد الله مسعود گفت ان احسن الحديث كتاب الله و احسن الهدى هدى محمد، و شرا الامور محدثاتها و كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة و قال ابن عباس عليكم بالاستقامة

اتَّبِعُوا و لا تبتدعوا و عن مكحول قال قال على ع. «ما احدث يا رسول الله؟» فقال كل شيء يخالف القرآن و يخالف سنتي اذا عملوا بالرأى فى الدين، و ليس الرأى فى الدين، انما الدين امر الرب تبارك و تعالى و نهيه، و هلك المحدثون فى دين الله و قال النبى ع «تعمل هذه الامّة برهه بكتاب الله، ثم تعمل بسنة رسول الله، ثم تعمل برهه بعد ذلك بالرأى، فاذا عملوا بالرأى فقد ضلّوا.

و قال ابو جعفر الترمذى رأيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى ما يرى النائم و إنه بمدينة الرسول فى مسجده، فقلت يا رسول الله ما تقول فى رأى ابى حنيفه؟ قال لا و لا حرفا، قلت ما تقول فى رأى مالك فقال اكتب منه ما وافق حديثى او سنتى. قلت ما تقول فى رأى الشافعى؟ فطأطأ رأسه شبه الغضبان، و قال اما انه ليس برأى و لكنّه اتباع سنتى أو رد على من خالف سنتى.

قوله تعالى: وَ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا... اى قدره ولدا و خلقه، و چون چیزی خواهد كه آفريند يا خواستى خواهد كه گزارد يا مرادى خواهد كه پيش برد، يخاطبه بكن ثم يكوته بقدرته فيكون على ما اراد. آن را گوید كه باش تامى بود چنانك خواهد. قال الزجاج يقول له و ان لم يكن حاضرا: «كن» لان ما هو معلوم عنده بمنزلة الحاضر.

روى فى بعض الاخبار ان الحق جلّ جلاله يقول انى جواد ماجد عطائى كلام و عذابى كلام و اذا اردت امرا فانما اقول له كن فيكون

و گفته اند كه معنى قضا در قرآن بر ده و جهست بمعنى وصيت چنانك گفت وَ قُضِيَ رُبُكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و بمعنى اخبار چنانك گفت «وَ قُضِيَنا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» و بمعنى فراغ چنانك گفت «فَإِذَا قُضِيْتُمْ مَناسِكِكُمْ» «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ» و بمعنى فعل چنانك گفت «فَأَقْضَ ما أَنْتَ قاضٍ و بمعنى وجوب چنانك گفت وَ قُضِيَ الْأَمْرُ اى و جب العذاب. جای دیگر گفت قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ و بمعنى كتابت چنانك گفت وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا اى مكتوبا فى اللوح المحفوظ، و بمعنى اتمام چنانك گفت فَلَمَّا قُضِيَ مُوسَى الْأَجَلَ اى اتمّه و بمعنى فصل چنانك گفت وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ و بمعنى خلق چنانك گفت فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ و بمعنى احكام و اتقان فعل چنانك گفت وَ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

قوله تعالى وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ الْآيَةَ... مشركان عرب گفتند ایشان که خدای را نمی دانند و از رسیدن بر وی می ترسند که ما ایمان نیاریم و محمد را استوار نگیریم، تا آن گه که الله با ما سخن گوید بخودی خود، و از وی بشنویم که محمد پیغامبرست آن گه بوی ایمان آریم. جای دیگر گفت حکایه هم از ایشان وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا وَ نِيز آيات خواستند و اقتراح کردند گفتند أَوْ تَأْتِينَا آيَةً يَا پس نشانی روشن باید که بما رسد و بر صدق نبوت تو دلالت کند، و شرح این که خواستند و اقتراح که کردند در سورة بنی اسرائیل است آنجا که گفت قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا إِلَى آخِرِ آيَاتِ الْارْبَعِ.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ كَافِرَانِ پِشِين وَ جِهودان همچنين سؤال تعنت کردند از پیغامبران، و مسئله محال کردند تا بآن کافر شدند. تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دَلْ بَدَلْ مانست بکفر و قسوت، یا گفت بگفت مانست بسؤال تعنت و اقتراح محال.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ هر که بر بی حق است و جوینده روشنایی و بیگمانی قرآن وی را بس است بروشنایی و راهنمونی. قال الواسطی فی هذه الآية: قد کلمتکم حیث انزلت علیکم خطابی و آية اشرف من محمد ص و قد اظهرت لکم.

ذَلِكَ قَوْلُهُ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ إِي لَمْ نَرْسَلْكَ عَبَثًا بَلْ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ مِیگوید نه بازی گری بود این فرستادن ما ترا یا محمد، بلکه کاری را بود که حق است و بودنی، این همچنانست که جای دیگر گفت: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِینَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ جَای دیگر گفت. أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى، أَوْ فَحَسِبْتُمْ أَنْما خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ این همه از یک بابست و سیاق آن بر یک معنی. و گفته اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ إِي مع الحق، و الحق هو القرآن كقوله بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ قِيلَ هُوَ دِین الاسلام كقوله وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ الصِّدْقُ كقوله وَ یَسْتَبْشِرُونَ أَحَقُّ هُوَ مَعْنَى آنست که ترا با قرآن و با دین اسلام و براستی فرستادیم.

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِي بَشِيرًا بِالْجَنَّةِ لِمَنْ اطاع الله، وَ نَذِيرًا بِالنَّارِ لِمَنْ عصاه. آشنایان و دوستان را بشارت میدهد به بهشت جاوید و نعیم باقی، و کافران و بیگانگان را

بیم می‌نماید باتش سوزان و عقوبت جاودان.

وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ وَ لَا تُسْئَلُ قِرَاءَتِ نَافِعِ اسْتِ وَ يَعْقُوبِ، می‌گوید می‌رس از حال دوزخیان از سختی و زاری ایشان،... در خبرست که آن شب که سید را بمعراج بردند، زنی را ازین زانیه شوریده دام دریده که در دنیا جز بمعصیت مشغول نبودى در فردوس اعلى بنام آن زن درجات دید، گفت خداوندا بچه خدمت باین پایگه رسید؟ گفت روزی سگی را دید تشنه بر کنار چاهی بیفتاده و چاه را نه دلو بود و نه رسن، موزه خویش از پای بکند، و چادر در آن بست، و آب بر کشید و آن سگ را سیراب کرد. ما آن حال بر وی بگردانیدیم و بنام وی در علّین درجات بر آراستیم. رسول ع بازگشت و بر کناره دوزخ گذر کرد ناله زار شنید که همی گفت یا محمد ادرکنی ای محمد زینهار مرا دریاب...

جبرئیل ع گفت یا سید نه جای سخن است این درد بدل همی دار و هیچ مگوی و لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ.

و اگر بضمّین خوانی بر قراءه باقی، معنی آنست که ترا نخواهند پرسید فردا از ناگرویدگان که ایشان را از بهر آتش آفریده‌اند، و سبب آن بود که رسول خدا گفت: لو انزل الله بأسه باليهود لآمنوا

اگر خدای عز و جل جهودان را عذاب فرستادی ایشان ایمان آوردندی، رب العزة گفت. ایشان از بهر آتش آفریده‌ام و فردا ترا نپرسم که ایشان چرا ایمان نیاوردند، و چرا گناه کردند. و نظائر این در قرآن فراوانست: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ، مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي، فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ.

قوله تعالى وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ الْآيَةَ... این آیت پس از آن آمد که قبله با کعبه گردانیدند، که جهودان پیش از آن امید میداشتند که رسول بدین ایشان بازگردد، و همچنین ترسایان امید میداشتند، پس چون قبله بگردانیدند یکبارگی نومید شدند، و سخت آمد ایشان را تحویل قبله. رب العالمین این آیت فرستاد و گفت ایشان هرگز از تو خشنود نباشند زان پس که قبله بگردانیدیم مگر که تو پس کیش ایشان شوی، و نماز بقبله ایشان کنی. اشتقاق ملت از املا است يقال امللت الكتاب و امليته، و ملت و دین دو نام اند که

رهاننده.

قوله تعالى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْآيَةَ گفته‌اند که عبد الله سلام است و مؤمنان اهل کتاب بر خصوص، و گفته‌اند که جمله مؤمنان خواهد بر عموم اصحاب رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و غیر ایشان، و حق تلاوت آنست که در آن تغییر و تبدیل نیارند و حلال آن حلال دانند و حرام آن حرام دانند، و محکم و متشابه آن بجای خویش بشناسند، و بآن ایمان آرند، عمر خطاب گفت حق تلاوته آنست که چون کتاب خدا خواند بصفت بهشت رسد از خدای عز و جل بهشت خواهد و چون صفت دوزخ خواند از خدای عز و جل زینهار خواهد، أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مُؤْمِنَانِ بَكْتَابِ إِيشَانَنْدِ كِه اَيْنِ شَرْطَهَا، بجای آرند، و هر که بر جهودی بستنهد و حق تلاوت بنگزارد و شرط آن بجای نیارد فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ زبان کاران و نومیدان ایشانند.

قوله تعالى: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ... الْآيَةَ. شرح این دو آیت از پیش رفت و فایده تکرار آنست که تا در انذار و وعظ بیفزاید که چون فرمان بزرگ بود تعظیم آن را باز گفتن شرط بود.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ پاكست و بی عیب و منزه خداوند یگانه، یگانه در حلم یگانه در وفا یگانه در مهر، در آزار از رهی نبرد که در حلم یگانه است، اگر رهی بدیگری گراید وی نگراید که در وفا یگانه است، اگر رهی عهد بشکند او نشکند که در مهر یگانه است، یگانه در ذات یگانه در صفات، بری از علّات، مقدس از آفات، منزه از مداجات، ستوده بهر عبارات، زیبا در هر اشارات، خالق هنگام و ساعات، مقدر احیان و اوقات، نه در صنع او خلل، نه در تقدیر او حیل، نه در وصف او مثل، مقدری لم یزل.

قدیر عالم حیّ مرید سمیع مبصر لبس الجلالا
تقدّس ان یکون له نظیر تعالی ان یظنّ و ان یقالا
ای ذات کمالی که ز تو کاسته نیست جز از کف تو فیض کرم خاسته نیست

خداوندی بی شریک و بی انباز، پادشاهی بی نظیر و بی نیاز، نه وعد او کذب نه نام او مجاز، در منع بسته و در جود او و از، گناه آمرز است و معیوب نواز، دانای بی علت توانای بی حیل، تنهای بی قلت، گستراننده ملت، خارج از عدد، صانع بی کمد، قیوم تا

ابد، قدوس از حسد، نامش لطیف و قیوم و صمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد.
اندر دل من بدین عیانی که تویی وز دیده من بدین نهانی که تویی
وصّاف ترا وصف نداند کردن تو خود بصفات خود چنانی که تویی!
خداوندی رهی دار نامدار، که گوشها گشاده بنام او، دلها اسیر پیغام او، موحد افتاده در
دام او، مشتاق مست مهر از جام او. مهربانی که در عالم بمهربانی خود که چنو، امید
عاصیان و مفلسان بدو، درویشان را شادی بقاء جلال او، منزلشان بر درگاه او نشست نشان
بر امید وصال او، بود نشان در بند وفاء او، راحتشان با نام و نشان و یاد او.

دو صد عالم که روحانی است آن از فرّ دو صد گیتی که نورانیست از نور جمال
فصل او او

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: «الهی یک چندی بیاد تو نازیدم آخر خود را
رستخیز گزیدم، چون من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت تو ارزیدم!
الهی نه جز از یاد تو دلست نه جز از یافت تو جان، پس بی دل و بی جان زندگی چون
توان؟ الهی جدا ماندم از جهانیان، بآنک چشمم از تو تهی و تو مرا عیان!
خالی نه از من و نه بینم رویت جانی تو که با منی و دیدار نه!
ای دولت دل و زندگانی جان، نادر یافته یافته و نادیده عیان! یاد تو میان دل و زبانست
و مهر تو میان سر و جان. یافت تو روزست که خود برآید ناگهان! یابنده تو نه بشادی
پردازد نه باندهان! خداوندا بسر بر مرا کاری که از آن عبارت نتوان.

تمام کن بر ما کاری با خود که از دو گیتی نهان». ارباب حکمت راست که درین آیت که
الله گفت وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ رَمَى عَجَبٌ اسْتِ که گفته اند و لطیفه نیکو، و آن
لطیفه آنست که درین عالم هر چه راه آن بفناست الله آن را تخمی پدید کرد و خلفی نهاد،
تا نوع آن در جهان بماند و یکبارگی نیست نشود. اینست غرض کلی از وجود فرزند تا
نوع وی بماند، و پدر را خلف شود و نسل منقطع نگردد. نه بینی اجرام سماوی چون
شمس و قمر و کواکب و امثال آن که در تضاعیف روزگار تا قیامت راه آن بفنا نیست لا
جرم آن را تخم نساخت و خلف نهاد، و بر خلاف آن انواع نبات و ضروب حیوانست که
چون فنا بروزگار در آن روانست لا جرم تخم و خلف از ضرورت آنست. ازینجا معلوم

شود که خدای را عز و جل فرزند گرفتن سزا نیست و خلف او را بکار نیست، که وی زنده ایست باقی و کردگاری دائم، نقص فنا را بوی راه نه و آفت و زوال را در جلال وی جای نه، و عیب نقصان در کمال وی گنجای نه، همیشه بود و همیشه باشد، پس او را فرزند چه در باید یا چون سزد؟ تعالی الله عن ذلک علماً کبیراً.

آن گه در حجت بیفزود گفت: بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ فرزند که می در باید خدمت پدر را می در باید، و پستی دادن و یاری کردن وی را، چنانکه رب العزة گفت وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَرْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَ حَفْدَةً، و نیز پدر به نفس خود کامل نیست و از یاران مستغنی نیست، حاجت بدیگری دارد تا فقر و ضعف خود بوی جبر کند. پس رب العالمین چه حاجت بفرزند دارد؟ که نه وی را فقرست تا بکسی جبر کند، و نه عجزست تا بدیگری یاری گیرد، و آن گه با بی نیازی او آسمان و زمین و هر چه دروست همه ملک و ملک اوست، همه بنده و رهی اوست، همه خدمتکار و طاعت دار اوست، اَمَّا طَوْعاً وَ كَرْهاً، و هو المشار الیه بقوله عز و جل: وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً.

قوله تعالی اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ... الْآیة... در روزگار فترت میان رفع عیسی و بعثت مصطفی علیهما السلام ششصد سال و بیست سال بگذشت که هیچ پیغامبر بخلق نیامد، جهان همه کفر گرفته و ظلمت بدعت و غبار فتنه در عالم پیچیده و دریای ضلالت بواج آمده، در هر کنجی صنمی، در هر سینه از شرک رقمی، در هر میان زناری، در هر خانه بیت الناری، هر کسی خود را ساخته معبودی، یکی آویخته حجری، یکی پرستنده شجری، یکی بمعبود گرفته شمسی و قمری. کس ندانست که بیع و نکاح چیست، نه زکاة و نه صدقات، و نه جهاد و نه غزوات، نه حج و صوم و صلاة، همه با فساد و سفاح الف گرفته، بر ریا و نفاق جمع شده، فعل ایشان بحیره و سایبه، حج ایشان مکا و تصدیه، قرآن ایشان شعر، اخبار ایشان سحر، عادت ایشان در خاک کردن دختران و بیریدن نسب از پسران. اندر روی زمین کس نبود که از یگانگی آفریدگار آگاه بود، یا از صنع وی با خبر بود، یا از دین وی بر اثر بود. پادشاه بزرگوار بنده نواز کارساز بفضل و لطف خود نظر رحمت بعالم کرد، که بخشاینده بر بندگانشست و مهربان بریشان است، از همه عالم حیوان برگزید،

و از حیوان آدمیان برگزید، و از آدمیان عاقلان برگزید، و از عاقلان مؤمنان برگزید، و از مؤمنان پیغامبران برگزید و از پیغامبران مصطفی ص برگزید که سید پیغامبرانست، و خاتم ایشان، قطب جهان، ماه تابان، زین زمین و چراغ آسمان، قرشی تبار، و خرم روزگار، سلیمانی جلال، یوسفی جمال نگاشته و نواخته ذو الجلال، برگزید این مهتر را و برسولی بخلق فرستاد و رحمت جهانیان را و نواخت بندگان را، و باین بعثت منت بر وی نهاد و گفت: **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا** و خبر درست است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت: «ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل، و اصطفى قريشا من كنانة، و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم»

و قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا، حتى كنت من القرن الذى كنت منه.

و عن ابن عباس قال جلس اناس من اصحاب رسول الله فخرج سمعهم يتذاكرون، و قال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خليلا، و قال آخر موسى كلمة الله تكليما، و قال آخر فعيسى كلمة الله و روحه، و قال آخر آدم اصطفاه الله فخرج صلي الله عليه و آله و سلم و قال «قد سمعت كلامكم و عنجبكم ان ابراهيم خليل الله و هو كذلك، و موسى نجى الله و هو كذلك، و عيسى روحه و كلمته و هو كذلك، و آدم اصطفاه الله و هو كذلك، آلا و انا حبيب الله و لا فخر و انا حامل لواء الحمد يوم القيمة تحته آدم فمن دونه و لا فخر، و انا اول شافع و اول مشفع يوم القيمة و لا فخر، و انا اول من يحرك حلق الجنة فيفتح الله لى، فيدخلنيها و معى فقراء المؤمنين و لا فخر، و انا اكرم الاولين و الآخريين على الله و لا فخر، و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا، و انا قائدهم اذا وفدوا و انا خطيبهم اذا انتصوا، و انا شفيعهم اذا حسبوا، و انا مبشرهم اذا أنسوا الكرامة، و المفاتيح يومئذ بيدى فاكسى حلة من حلال الجنة، ثم أقوم عن يمين العرش ليس احد من الخلائق يقوم ذلك المقام غيرى.»

بحکم آنک این خصلتها جمله موهبت الهی است و عطاء ربانی، و هیچ چیز از آن کسب بشر نه. مصطفی ع گفت: و لا فخر

یعنی که نه از روی مفاخرت میگویم که آن همه موهبت الهی است و هیچ از آن مکتسب من نیست. و فخر که کنند بجیزی کنند که مکتسب خود بود نه موهبت محض.

قوله تعالى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَقَّ تِلَاوَتِ آنست که قرآن خوانی

بسوز و نیاز و صفاء دل و اعتقاد پاک، بزبان ذاکر و بدل معتقد، و بجان صافی، زبان در ذکر و دل در حزن و جان با مهر، زبان باوفا و دل باصفا و جان با حیا، زبان در کار و دل در راز و جان در ناز.

پیر طریقت گفت: «بنده در ذکر بجایی رسد که زبان در دل برسد، و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در نور برسد، دل فا زبان گوید خاموش جان فا دل گوید خاموش سر فا جان گوید خاموش! الله فارهی گوید بنده من دیر بود تا تو میگفتی اکنون من میگویم و تو می‌نیوش!».

التوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بِيَمُوزِدَ اِبْرَاهِيمَ رَا رَبُّهُ خَدَاوَنَد اُو بَكَلِمَاتٍ بَسَخْنَانِي چَنَد و فرماني چَنَد فَاتَمَّهَنَّ اَن رَا بَسْر بَرَد و فرَوَنگَدَاشْت، قَا لَ گَفْت خَدَاي عَز و جَل اِنِّي جَاعِلُكَ مَن تَرَا خَوَاهِم كَرَد لِّلنَّاسِ مَر مَرْدَمَان رَا اِمَامًا پِيشَوَايي دَر دِين قَا لَ گَفْت وَ مِّنْ ذُرِّيَّتِي

و از فرزندان من هم قال گفت خداوند لا ینال نرسد عهدهی الظالمین پسند من و نیکبختی در دین من به بیگانگان.

وَ إِذِ جَعَلْنَا الْبَيْتَ وَ كَرَدِيم اِين خَاَنه رَا مَثَابَةً لِّلنَّاسِ بَا ز گَشْتَن گَاهی مَرْدَمَان رَا وَ اَمْنًا و جَاي اَمِن ايشان، وَ اتَّخِذُوا و الله فرمود که گیرید مَن مَقَامِ اِبْرَاهِيمِ اِیستادن گاه ابراهیم و خَانگه و ی مُصَلَّى قِبَله و نَمَازگَاه وَ عَهْدُنَا اِلَى اِبْرَاهِيمِ وَ اِسْمَاعِيلِ و فرمودیم ابراهیم و اسماعیل رَا اَن طَهَّرَا بَيْتِي که پاک دارید و بزرگ خانه مَن لِّلطَّائِفِينَ طَوَاف كَنندگان رَا گَرَد اَن، وَ الْعَاكِفِينَ و نشینندگان در اَن وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ و نَمَازگَران بَسُو ی اَن.

التوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ الْآيَةِ...

اختلافست میان علما که آن سخنان و فرمان حق چه بود و چند بود که رب العالمین ابراهیم را بآن بیازمود، ابن عباس گفت بروایت طاوس ازو که: الله تعالی فرمان داد وی را بده چیز از تطهیر و تأدیب، پنج در تن و پنج در سر، اما آن پنج که در سرست: آب در دهن کردن و در بینی کردن و مسواک کردن و شارب گرفتن و موی سر بدو شاخ کردن، و

آن پنج که در تن است: ختنه کردن و ناخن بریدن و موی زیر دست کردن و زیر ازار ستردن و بآب استنجا کردن. و گفته‌اند که پنجم آب دراز ارزدن است. و خدای عز و جل امت مصطفی را باین آداب و سنن فرمود و گفت «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً پس کیش ابراهیم روید و سنت وی بجای آرید. و مصطفی آن را تقریر کرد و گفت: «الفطرة عشرة المضمضة و الاستنشاق و السواك و قصّ الشارب و تقليم الاظفار و غسل البراجم یعنی وسط الاصابع، و تنف الإبط و الانتضاح بالماء و الختان و الاستحداد قال سعيد بن المسيّب اختتن ابراهيم بعد مائة و عشرين سنة بالقدوم و هي قرية بالشام، ثمّ عاش بعد ذلك ثمانين سنة. قال و كان ابراهيم أوّل من اضاف الصّيف، و أوّل من اختتن، و أوّل من قصّ الشارب، و أوّل من قلّم الظفر، و أوّل من استحد، و اول من رأى الشيب، فقال يا ربّ ما هذا قيل له هذا وقار قال يا ربّ زدني وقارا.

قولی دیگر از ابن عباس آورده‌اند بروایت عکرمه ازو که آن کلمات سی سهم است از شرایع الاسلام و اصول دین و مایه ایمان و ده سهم از آن در سورة التوبة گفت التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... الى آخر الآية. و ده سهم در سورة الاحزاب إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... الى آخرها. و ده سهم در ابتداء سورة، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، و در اثناء المعارج. و هیچ کس را از مسلمانان این جمله خصال نیازموندند در دین که چنان بجای آورد، و بآن درست آمد که ابراهیم ع و الله تعالی او را بدان بستود. گفت «فَأْتَمَّهُنَّ» هیچ از آن فرو نگذاشت و بتمامی بگزارد. و قیل ان الله تعالی ابتلاه فی ماله و نفسه و ولده و قلبه فسلم ماله الى الضيفان، و ولده الى القربان، و نفسه الى النيران، و قلبه الى الرحمن فاتخذة خليلا و اثنى عليه، فقال «وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» او را در مال بیازمود و در نفس و فرزند و دل مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بآتش نمرود و دل با حق پرداخت و رب العالمین گفت وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ابراهیم تقصیر نکرد، بندگی بجای آورد و شرائط آن بتمامی بگزارد من او را بدوست خود گرفتم، فذلک فی قوله وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.

ابراهیم نامی است سریانی و معناه اب رحیم فحولت الحاء هاء کما قیل فی مدحته و مدحته و قیل معناه بریء من الاصنام و هام الی ربّه لقوله تعالی إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا اللهُ گفت من ترا پیشروی گردانم که جمله نیک مردان و

شایستگان بتو اقتدا کنند، آن گه این خبر را تحقیق کرد و این وعده وفا گردانید و گفت
مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ اى اتبعوا ملته فى التوحيد اى شما که خلائق اید تا بقیامت بر پی پدر
خویش روید ابراهیم، در توحید او را پس روی کنید.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اقتدا کنید بوی که وی پیشروی
بود خداپرست، یکتا گوی، فرمان بردار، پاک سیرت، و هرگز از جمله مشرکان نبود.

قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ابراهیم گفت خداوندا و از فرزندان من همچنین پیش روان و امامان کن
تا خلق بایشان اقتدا کنند، ندانست ابراهیم که از پشت وی ناگرویدگان خواهند زاد، او را
آگاه کردند و گفتند لا ینال عهدی الظالمین شرف شایستگی پیشوایی در راه بردن بمن به
بیگانگان نرسد، و ناگرویدگان را در نیابد یعنی از فرزندان تو هر که ظالم بود امامی را
شایسته نباشد. این عهد بمعنی نبوت است بقول سدی، و بقول عطا رحمت است و بقول
مجاهد طاعت یعنی لبس لظالم ان يطاع فى ظلمه. و قال النبى فى قوله.

لا ینال عهدی الظالمین لا طاعة الا فى المعروف، و ظالمان

اینجا مشرکان اند چنانک جای دیگر گفت ألا لعنة الله على الظالمین، و الظالمین أعداء لهم
عداباً أليماً و در قرآن ظالم است بمعنی سارق و ذلک فى قوله تعالى كذلك نجزي
الظالمین. و قال تعالى فمن تاب من بعد ظلمه اى من بعد سرقتنه. و ظالم است بمعنی
جاحد كقوله تعالى بما كانوا باياتنا يظلمون یعنی بالقرآن يجحدون. و قال تعالى «و ظلموا
بها» اى جحدوا. و ظالم است بمعنی آنکه بر دیگران ظلم کند كقوله تعالى إنه لا يحب
الظالمین. و ظالم است. بمعنی آنک بر خود ظلم کند بمعصیتی که از وی در وجود آید بی
آنک شریک آرد كقوله تعالى فتكونا من الظالمین و كقوله إني كنت من الظالمین. رافضیان
اینجا سؤال میکنند که بو بکر و عمر استحقاق ولایت از کجا یافتند؟ بعد از آنک صنم
پرستیده بودند؟ و رب العالمین میگوید لا ینال عهدی الظالمین؟ جواب آنست که ایشان را
استحقاق ولایت بعد از اسلام پدید آمد و بعد از اسلام کفر را اثر نماند، که الله تعالى گفت
قل للذين كفروا إن ينتهوا يُغفر لهم ما قد سلفَ و قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم
الاسلام يهدم ما قبله.

و قوله تعالى وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ الْآيَةَ... صفت کعبه میکند میگوید این خانه را

باز گشتن گاه خلق کردیم که می آیند بآن و باز می آیند، هر چند که بیش آیند بیش خواهند که آیند،

مثاب لافناء القبائل كلها تخب اليها اليعمالات الطلائع

این از آنست که کعبه مستروح دوستانست، و آرام گاه مشتاقان، و خدای را عز و جل در زمین چهار چیز است که سلوت و سکون دوستان وی بآن چهار چیز است: الکعبة و علیها طلاوة الوقار، و القران و علیه بهاؤه، و السلطان و علیه ظله، و المؤمن و فیه نوره.

وَ اَمْنًا و ایمن کردیم آن خانه عرب را تا ایشان بوی آزم میدارند و از جهانیان بوی مخصوص باشند، و کان یؤخذ الرجل منهم فیقول انا حرمی فیلی عنه این همانست که گفت وَ اَمْنُهُمْ مِنْ خَوْفِ جَای دیگر گفت أَوْ لَمْ یَرَوْا اَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا اَمِنًا وَ یَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ. و گفته اند وَ اَمْنًا بمعنی آنست که جای امن است که در آن صید نگیرند و قتل نکنند خداوند عز و جل چون حرمت آن بقعه بفرمود و جای امن ساخت، اندر طبایع عرب هیبت وی بنهاد تا جمله عرب آن را حرمت داشتند و اندر آن قتل و قتال نکردند، اگر کسی کشنده پدر یا کشنده برادر اندر حرم بیافتی هیچ نگفتی و او را نیاززدی، و حرب کردن در آن به هیچ وجه روا نداشته اند، اما امروز اگر تقدیرا اهل مکه باغی شوند خلافت میان علما که حکم ایشان چه باشد: قومی گفتند نشاید با ایشان حرب کردن لکن جوانب ایشان بگیرند، و از ایشان مواد طعام منع کنند، تا بضرورت رجوع کنند. باز بعضی گفتند روا باشد با اهل حرم چون باغی شوند حرب کردن، و ایشان را بحق و عدل باز آوردن جبرا و قهرا، اَمَّا حَدَّ زدن اندر حرم بمذهب شافعی روا بود، و بر مذهب بوحنیفه اگر جنایت اندر حرم آرد روا بود حد زدن اندر حرم، و اگر جنایت اندر حل بود لکن بگریزد و پناه فاحرم برد روا نباشد اندر حرم حد زدن، لکن کار بر وی تنگ کنند تا بضرورت بیرون آید. و چنانک اندر طبایع عرب هیبت حرم بنهاد رب العزة اندر طبایع حیوان نیز اثری بنهاد، تا اگر گرگی از پی آهوئی دود چون آهو اندر حرم رود گرگ قصد وی نکند، و باز گردد، چنانک قتل و قتال نشاید اندر حرم صید کردن هم نشاید، و درخت و گیاه حرم بر کندن و درودن هم نشاید، هر آنچه تازه و تر بود و خود رست بود مگر گیاهی که آن را اذخر گویند که آهنگران و زرگرانرا به کار آید، اما آنچه خشک شده

باشد از درخت و گیاه روا باشد بر کندن آن و منفعت گرفتن از آن، یا خود رست نباشد که آدمی کشته بود و پرورده یا جنس آن باشد که آدمیان بکارند، و پرورند، این حرام نباشد اگر چه خود رسته بود. و مثال این حیوان است حیوان اهلی چون گاو و گوسپند و شتر اندر حرم و احرام شاید گشت، باز حیوان وحشی صید باشد و اندر حرم و احرام نشاید کشت، و درخت هم برین مثال باشد و آنچه حرام باشد از درخت و گیاه چون بر کنند ضمان واجب آید، و ضمان چنان باشد که قیمت کنند پس اگر خواهد بقیمت وی طعام خرد و بدرویشان دهد، درویشی را نیم صاع، و اگر خواهد قربانی خرد و اندر حرم قربان کند، و اصل این تحریم آن خبرست که مصطفی ع گفت روز فتح مکه

«یا ایها الناس، ان الله سبحانه و تعالی حرم مكة يوم خلق السماوات و الارض فهی حرام الی يوم القيمة، لا یحلّ لامرئ یؤمن بالله و الیوم الآخر ان یسفک فیها دما، او یعضد بها شجرا، و انّھا لا تحلّ لاحد بعدی، و لا تحلّ لی الی هذه الساعة غضبا علی اهلها، ألا و هی قد رجعت علی حالها بالامس ألا لیبلغ الشاهد الغائب فمن قال ان رسول الله قد قتل بها فقولوا ان الله تعالی قد احلّها لرسول الله و لم یحلّها لك»

بحکم این خبر اندر اصل آفرینش این موضوع حرم محترم بودست: و بعضی گفته‌اند بروزگار ابراهیم خلیل ع حرم پیدا شدست بدعاء وی، و بعضی گفتند خانه کعبه اندر اول یاقوتی روشن بود از بهر آدم از بهشت آورده، چنانک از جوانب روشنایی آن خانه بتافته است حرم گشتست. و گفته‌اند چون آدم ع اندر فناء کعبه بنشستی، فریشتگان بر جوانب وی بخدمت بامر خدای عز و جل بیستادندی و موضع ایستادن ایشان حد حرم بود. اما در مقدار حرم و بیان حد وی اختلافست میان علما ائمه حدیث گفتند حدّ حرم از راه مدینه بر سه میل است و از راه عراق هفت میل، و از راه جعرانه نه میل، و از راه طائف هفت میل، و از راه جده ده میل.

و از امام جعفر (ع) روایت کردند که مقدار حرم از سوی مشرق شش میل است و از جانب دیگر دوازده، و از جانب سدیگر هشتده میل، و از جانب چهارم بیست و چهار میل، هر چه اندر ضمن این مواضع است حرم است، و بحکم شرع محترم است، و جای امن خلق است، چنانک رب العزة گفت مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ وَ اَمْنًا اَنْ گه نمازگزاران بسوی آن

خانه بستود و گفت وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا از مقام ابراهیم جای نماز گرفتند یعنی که آن خانه که ابراهیم کرد قبله گرفتند. و این بر قراءه نافع است و شامی وَ اتَّخِذُوا بر لفظ خبر. اما قراءت باقی وَ اتَّخِذُوا بر لفظ امر معنی آنست که الله فرمود که مقام ابراهیم را قبله گیرید، و نماز بسوی آن کنید، یعنی آن خانه که وی بنا کرد. و روی ان رسول الله اخذ بید عمر فلما اتی علی المقام. قال له عمر هذا مقام أبینا ابراهیم؟ قال نعم، قال أ فلا تتخذہ مصلي؟ فانزل الله تعالی.

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا و گفته اند مقام ابراهیم آن سنگ معروفست که ابراهیم قدم بر آن نهاد و آنچه گفت نماز گاه سازید یعنی دو رکعت نماز سنت خلف المقام بجای آرید آن گه که حج میکنید.

وَ عَهْدُنَا اینجا بمعنی امر است میگوید ابراهیم و اسماعیل را فرمودیم که خانه من پاک دارید از بتان و افعال مشرکان. قال بعضهم النجاسة علی قسمین نجاسة ذات و نجاسة فعل، فما كان من نجاسة ذات لم يطهره إلا الماء و ازالة عينه به و ما كان من نجاسة فعل المشركين و احضار اصنامهم فيه و حوله فامر و الله اعلم بابعادها عنه، و تطهيره بالصلاة و الزكاة. و گفته اند تطهیر خانه آنست که بناء آن بر تقوی نهند یعنی که تقوی را و رضاء خدای را بنا نهند، چنانک الله گفت تعالی و تقدس أ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَي تَقْوَى مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانِ خَيْرٌ لِلطَّائِفِينَ ایشانند که از اقطار عالم روی بدان دارند تا گرد آن طواف کنند، وَ الْعَاكِفِينَ اهل مکه اند و مجاوران حرم که آنجا مسکن دارند. وَ الرُّكَّعَ السُّجُودِ نماز کنندگانند که در نماز هم رکوع است و هم سجود، نماز کننده هم راکع است و هم ساجد. روی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الله تعالى في كل يوم عشرين و مائة رحمة ينزل على هذا البيت ستون للطائفين و اربعون للمصلين و عشرون للناظرين.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ روى عن الحسن رض قال ابتلاه الله بالكواكب و القمر و الشمس فاحسن القول في ذلك، اذ علم ان ربه دائم لا يزول، و ابتلاه بذبح الولد فصبر عليه و لم يقصر. گفت بر آراستند کوکب تابان و آفتاب درخشان و خلیل را آزمونی

کردند و ذلک لعلم المبتلی لا لجهل المبتلی یعنی که تا با وی نمایند که از و چه آید و در راه بندگی چون رود، خلیل خود سخت هنری و روز به و سعادت‌مند بر خاسته بود، گفت هذا ربی قیل فیه اضرار یعنی یقولون هذا ربی میگویند این بیگانگان که این خدای منست! نیست که این از زیرینان است و نشیب گرفتگان، و من زیرینان و نشیب گرفتگان را دوست ندارم، زهی خلیل! که نکته سنّیت گفت از زیر جست و دانست که خداوندی بر زبرست فوق عباد، باز که نشیب گرفت از و برگشت، و گفت زیرینان را دوست ندارم، که ایشان خدایی را نشایند. خداوندان تحقیق به اینجا رمزی دیگر گفته‌اند و لطیفه دیگر دیده‌اند، گفتند ز اول خاک خلیل را بآب خلّت پیامیختند، و سرش بآتش عشق بسوختند، و جانش بمهر سرمدّیت بیفروختند، و دریای عشق در باطن وی بر موج انگیختند، آن گه سحرگهان در آن وقت صبح عاشقان، و های و هوی مستان، و عربده بیدلان چشم باز کرد از سر خمار شراب خلّت و مستی عشق گفت هذا ربی این چنانست که گویند:

از بس که درین دیده خیالت دارم در هر چه نگه کنم تویی پندارم
این مستی و عشق هر دو منهاج بلاند و مایه فتنه، نه بینی که عشق تنها یوسف کنعانی را کجا او کند، و مستی تنها که با موسی عمران چه کرد، و در خلیل هر دو جمع آمدند پس چه عجب اگر از سرمستی و عربده تبدلی در ماه و ستاره نگرست و گفت هذا ربی این آنست که گویند مست چه داند که چه گوید و گر خود بدانستی پس مست کی بودی؟
گفتی مستم، بجان من گر هستی مست آن باشد که او نداند مستی!

اما ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود، که یک بار خلیل در جمال اسماعیل نظاره کرد التفاتیش پدید آمد آن تبغ جمال او دل خلیل را مجروح کرد، فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر و بتان آزری نگاه داشتیم تا نظاره روی اسماعیل کنی؟ رقم خلّت ما و ملاحظه اغیار بهم جمع نیابد ما را چه نظاره تراشیده آزری و چه نظاره روی اسماعیلی
بهرج از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرج از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
بسی بر نیامد که تیغش در دست نهادند گفتند اسماعیل را قربان کن که در یک دل دو دوست نگنجد.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هوای خویشتن

از روی ظاهر قصه ذبح معلوم است و معروف، و از روی باطن بلسان اشارت مر او را گفتند: «به تیغ صدق دل خود را از فرزند بیر» الصدق سیف الله فی ارضه ما وضع علی شیء الا قطعه خلیل فرمان بشنید، به تیغ صدق دل خود را از فرزند بیرید، مهر اسمعیلی از دل خود جدا کرد. ندا آمد که یا ابراهیم «قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا» و لسان الحال يقول:

هجرت الخلق طراً فی هواکا و ایتمت الولید لکی اراکا
وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ الْاَلِیةَ... میگوید مردمان را خانه ساختم خانه و چه خانه! بیت خلقته من الحجر، لکن اضافه الی الازل، بیگانه در نگرد جز حجری و مدری نبیند، که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا، دوست در نگرد وراء سنگ رقم تخصیص و اضافه بیند، دل بدهد جان در بازد.

ان آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

آری! هر که آثار دوست دید نه عجب اگر از خویشتن و پیوند بیرید، و لهذا قیل بیت من راه نسی مزاره و هجرد یاره و استبدل بآثاره آثاره، بیت من طاف حوله طافت اللطائف بقلبه، فطوفة بطوفة و شوطة بشوطة. هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ بیت من وقع شعاع انواره تسلی عن شموسه و اقماره، بیت کما قیل.

ان الدّیّار فان صمّت فان لها عهدا باحبابنا اذ عندها نزلوا

درویش را دیدند بر سر بادیه میان در بسته، و عصا و رکوه در دست، چون والهان و بیدلان سرمست، و بیخود سر ببادیه در نهاده می خرامید، و با خود این ترنم میکرد:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یک قدم را باز

نیست

گفتند ای درویش از کجا بیامدی و چندست که درین راهی؟ گفت هفت سال است تا از وطن خود بیامدم، جوان بودم پیرگشتم درین راه، و هنوز بمقصد نرسیدم، آن گه بخندید و این بیت بر گفت.

زر من هویت و ان شطّ بک الدّار و حال من دونه حجب و استار

لا يمنعنك بعد من زيارته انّ المحبّ لمن يهواه زوّار
 ای مسکین! یکی تأمل کن در آن خانه که نسبت وی دارد و رقم اضافت، چون خواهی
 که بوی رسی چندت بار بلا باید کشید و جرعه محنت نوش باید کرد، و جان بر کف باید
 نهاد، آن گه باشد که رسی و باشد که نرسی! پس طمع داری که و ازین بضاعت مزجاة که
 تو داری، آسان آسان بحضرت جلال و مشهد وصال لم یزل و لا یزال رسی؟ هیهات!!
 نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان
 یحکی عن محمد بن حنفیة عن ابی الحسین الدراج، قال: کنت احجّ فیصحبنی جماعة
 فکنت احتاج الی القیام معهم و الاشتغال بهم، فذهبت سنة من السنین و خرجت الی
 القادسیّة، فدخلت المسجد فاذا رجل فی المحراب مجذوم علیه من البلاء شیء عظیم فلمّا
 رأنی سلّم علیّ، و قال لی یا ابا الحسین عزمت الحجّ؟ قلت نعم، علی غیظ منی و کراهیّة
 له، قال فقال لی الصّحبة. فقلت فی نفسی انا هربت من الاصحّاء اقع فی یدی مجذوم. قلت
 لا، قال لی افععل، قلت لا و الله لا افععل، فقال لی یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتّی
 یتعجب منه القویّ فقلت نعم علی الانکار علیه، قال فترکته فلمّا صلیت العصر مشیت الی
 ناحية المغیثه، فبلغت فی الغد ضحوة فلمّا دخلت اذا انا بالشیخ، فسلم علیّ و قال لی یا ابا
 الحسین یصنع الله للضعیف حتّی یتعجب منه القوی، قال فاخذنی شبه الوسواس فی امره،
 قال فلم احسّ حتّی بلغت القرعا علی العدو، فبلغت مع الصّبح، فدخلت المسجد، فاذا انا
 بالشیخ قاعد، و قال یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتّی یتعجب منه القویّ. قال فبادرت
 الیه، فوقعت بین یدیه علی وجهی، فقلت المعذرة الی الله و الیک قال لی مالک؟ قلت
 اخطأت قال و ما هو؟ قلت الصحبة قال ألیس حلفت؟ و أنا نکره ان نحتک، قال قلت
 فاراک فی کلّ منزل؟ قال لک ذلك، قال فذهب عنّی الجوع و التعب فی کلّ منزل لیس لی
 همّ الا الدخول الی المنزل فاره الی ان بلغت المدینة فغاب عنّی فلم اره. فلمّا قدمت مکه
 حضرت أبا بکر الکتانی و ابا الحسین المزیّن فذکرت لهم، فقالوا لی یا احمق ذاک ابو جعفر
 المجذوم و نحن نسأل الله ان نراه، و قالوا ان لقیته فتعلّق به لعلنا نراه. قلت نعم، قال فلمّا
 خرجنا الی منی و عرفات لم القه، فلمّا کان یوم الجمره رمیت الجمار فجذبنی انسان، و قال
 لی یا ابا الحسین السلام علیک، فلمّا رأیته لحقنی ایّ حالة عظیمة من رؤیته، فصحت و

غشی علیّ، و ذهب عنی و جئت الی مسجد الخیف، فاخبرت اصحابنا. فلما کان یوم الوداع صلیت خلف المقام رکعتین، و رفعت یدی. فاذا انسان جذبنی خلفی، فقال یا ابا الحسین عزمت ان تصیح قلت لا اسألک ان تدعوا لی، فقال سل ما شئت، فسالت اللّٰه تعالیٰ ثلث دعوات فأمّن علی دعائی، فغاب عنّی فلم اره، فسألته عن الادعیة فقال اما احدها فقلت یا رب حبّب الی الفقر فلیس فی الدّینا شیء احب الی منه، الثانی قلت اللّٰه لا تجعلنی ممن ابیت لیلۃ ولی شیء ادّخره لغد، و انا منذ کذا و کذا سنة مالی شیء ادّخره، و الثالث قلت اللّٰه اذا اذنت لاولیائک ان یظنّوا الیک فاجعلنی منهم و انا ارجو ذلک. قال السلمی ابو جعفر المجذوم بغدادی و کان شدید العزلة و الانفرد و هو من اقران ابی العباس بن عطاء و یحکی عنه کرامات.

النوبة الاولى

قوله تعالیٰ وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ كَفْتُ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ خَدَاوَنَدٍ مِنْ اَجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اَمِيْنًا اَبِيْنَ جَايَ رَا شَهْرِيْ كَن بِيْ بِيْم، وَ اَرزُقْ اَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ وَ رُوْزِيْ دِه كَسَانِ اَن رَا اَز مِيُوْهَهَا، مَنْ اَمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْاَيُّوْمِ الْاٰخِرِ

هر که استوار گیرد ترا بیکنایی و رستاخیز را به بودنی، قال وَ مَنْ كَفَرَ كَفْتُ وَ نَاگرویده را هم، فَاَمْتَعُهُ قَلِيْلًا او را برخوردار کنم اینجا درنگی اندک، ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ پس وی را فرانیام تا ناچاره رسد بعذاب آتش، وَ بَسَّ الْمَصِيْرُ وَ بَد جايگاهست و شدن گاه. وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ وَ مِيْ بَرَاوَرْدِ اِبْرٰهِيْمِ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ بِنَاهَايِ خَاَنِه رَا وَ اِسْمَاعِيْلُ وَ فَرَزَنْدِ وَيْ اِسْمَاعِيْلِ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا مِيْ كَفْتَنْدِ خَدَاوَنَدِ مَا فَرَا پَذِيْرِ اَزِ مَا اِنْكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ که تویی شنوا و دانا

رَبَّنَا خَدَاوَنَدِ مَا وَ اَجْعَلْنَا مُسْلِمِيْنَ لَكَ مَا رَا هَر دُو مُسْلِمَانِ گَرْدَن نِهَادِه كَن تَرَا وَ مِنْ دُرْبِيْنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ اَز فَرَزَنْدَانِ مَا گَرُوْهي كَن مُسْلِمَانَانِ گَرْدَن نِهَادِگَانِ تَرَا وَ اَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ رَدِ مَا اَمُوْز وَ بَا مَا نَمَايِ مَنَاسِكِ حِجِ مَا وَ تُبْ عَلَيْنَا وَ بَازِ پَذِيْرِ مَا رَا وَ بَا خُوْدِ مِيْدَارِ اِنْكَ اَنْتَ که تو که تویی التَّوَابُ الرَّحِيْمُ توبه ده و باز پذیری بخشاینده و مهربان.

رَبَّنَا خَدَاوَنَدِ مَا وَ اَبْعَثْ فِيْهِمْ بَفْرَسْتِ دَر مِيَاَنِ اَيْشَانِ رَسُوْلًا مِنْهُمْ رَسُوْلِيْ هَم اَزِيْشَانِ، يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ تَا بَرِيْشَانِ خُوَاَنْدِ اَيَاتِكَ سَخْنَانِ تُو وَ يُعَلِّمُهُمْ وَ دَر اَيْشَانِ اَمُوْرْدِ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ

نامه و دانش کتاب تو و حکمت خود، و یزگیهم و ایشان را روز به و هنری افزای و پاک کند إِنَّكَ أَنْتَ كَه تُوِي الْعَزِيزُ تَاوَنده و تَاوَنده بهیچ هست نمائنده. الْحَكِيمُ دانای راست دان نیکو دان.

وَمَنْ يَرْغَبُ أَنْ كَيْسَتْ كِه باز گراید و باز نشیند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ از کیش ابراهیم و دین وی إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر در خویشتن سبک خردی نادان خویشتن ناشناس، وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا و خود بر گزیدیم وی را و پاک کردیم پیشوایی دین را درین جهان، وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و وی در آن جهان از نیکان شایستگانست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ... الآية... این آن وقت بود که ابراهیم کودک خود را اسماعیل و مادر وی را هاجر برد و بفرمان حق ایشان را در آن وادی بی زرع بنشانند، آنجا که اکنون خانه کعبه است، پس از ایشان باز گشت تا آنجا که خواست که از دیدار چشم ایشان غائب گردد، خدای را عز و جل خواند و گفت رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا همانست که در آن سوره دیگر گفت رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ خداوند ما بنشاندم فرزند خود را بهامونی بی بر نزدیک خانه تو، خانه با آزرم با شکوه و بزرگ داشته، خداوندا تا نماز بیای دارند، و آن خانه نماز را قبله گیرند.

آن گه ایشان را روزی فراوان خواست و همسایگان خواست که وادی بی زرع و بی نبات بود، و بیابانی بی اهل و بی کسان بود، گفت فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ خداوندا دل قومی را از مردمان چنان کن که می شتابد باین خانه و بایشان وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ و ایشان را از میوه های آن جهان روزی کن. خدای عز و جل دعاء وی اجابت کرد فما مسلم الا و يحب الحجّ هیچ مسلمان نبود که نه دوست دارد حج کردن و زیارت خانه، و در هیچ دیار چنان میوه که آنجا برند به نیکویی و لطیفی و بسیاری نیست. قال الله تعالى يُجْبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا و ابراهیم در آنچه خواست از روزی مؤمنانرا از دیگران جدا کرد و مستثنی، و گفت مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ از بهر آنک در باب هدایت فرزندان را بر عموم دعا کرده بود، و گفته که: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي و او را از تعمیم با تخصیص آوردند و گفتند لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ پس چون این دعا کرد تخصیص نگه

داشت، و مؤمنانرا از کافران جدا کرد، رب العالمین آن تخصیص وی با تعمیم برد و کافران را نیز در آورد، گفت وَ مَنْ كَفَرَ نَعْتَمَ دُنْيَا اَز كَس دَرِيغ نِيَسْت اَشْنَا و بِيگانِه هَمِه رَا اَز اَن نَصِيْب اَسْت، عرض حاضر ياكله البرّ و الفاجر كُلُّا نَمِدُّ هَوْلًا و هَوْلًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ و مَا كَانْ عَطَاءِ رَبِّكَ مَحْظُورًا پس در آخر آيت كافر از مؤمن باز بريد بناوخت دنيا و عطاء آن جهاني گفت فَأَمْتَعُهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ او را بر خوردار كنم زماني اندك كه اين گيتي اند كست برسيدني. و برسيدني اندك بود و آمدني نزديك، و بعاقبت او را ناچاره بعذاب رسانيم، وَ بئْسَ الْمَصِيْرُ و بد جايجاهي كه دوزخ است، شدن گاه كافران. شامي فَأَمْتَعُهُ خواند بجزم ميم و تخفيف تا، باقي بفتح ميم و تشديد تا و هر دو قراءت بمعني يكسانند.

آن گه قصه بنا نهادن كعبه در گرفت گفت: وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيْمُ الْاَيَةَ...

و قصه آنست كه عبد الله بن عمرو بن العاص السهمي گويد كعبه پيش از آفرينش ديگر زمين بر آب بود، كفي خاك آميز، سرخ رنگ بر روي آب گردان. دو هزار سال، تا آن گه كه رب العالمين زمين را از آن بيرون آورد و باز گسترانيد، ازينجاست كه كعبه را ام القري خوانند و گويند ما در زمين كه زمين را از آن آفريده اند، پس چون الله تعالى زمين را راست كرد موضع كعبه در زمين پيدا بود، بالا يكي ريك آميز سرخ رنگ، پس چون رب العالمين آدم را بزمين فرستاد آدم بالايي داشت بمقدار هواء دنيا فرق وي باسما ن رسيده بود، و آدم باواز فريشتگان مينيوشيدى، و از وحشت دنيا مى آسودى و انس ميگرفتى، اما جانوران جهان از وي مى بترسيدند و مى بگريختند.

و در بعضى اخبار آمده است كه فريشته بوى آمد كاري را و از وي بترسيد، پس الله سبحانه و تعالى او را فرو آورد بيد صنعت خويش تا بالای وي بشصت گز باز آورد، و آدم ع از شنيدن آواز فريشتگان باز ماند و مستوحش شد، و بخداوند عز و جل ناليد، جبرئيل آمد و گفت الله ميگويد كه مرا در زمين خانه ايست، رو كرد آن طواف كن، چنانك فريشتگان را در آسما ن ديدى كه گرد بيت المعمور طواف ميکردند. آدم برخاست از زمين هندوستان كه منزل وي آنجا بود و بدريای عمان بر آمد بحج، و اين دليل است كه آن گز كه بالای وي شصت گز بود نه اين گز ما بود، پس چون به مكه رسيد،

فرشتگان باستقبال وی آمدند و گفتند یا آدم بر حجک طف فقد طفنا قبلک بالفی عام. ای آدم نیک باد او پذیرفته بادا حج تو! ای آدم طواف کن که ما پیش از تو طواف کردیم بدو هزار سال. و گفته اند که آدم پنجاه و چند حج کرد. و همه پیاده که در روی زمین بارگیری نبود که آدم را بر توانستی داشت. و گفته اند میان دو گام وی سه روزه راه بود، هر جا که پای بر زمین می نهاد آنجا شهری است آبادان، و هر چه میان دو گام وی بود دشت است و بیابان، چون به مکه آمد فریشتگان از بهر وی خیمه از نور آوردند از بهشت بدو در، و آن را بر موضع کعبه زدند، یک دراز سوی مشرق و یکی از سوی مغرب، و قندیل در آویختند، و کرسی آوردند از بهشت از یک دانه یاقوت سپید و در میان خیمه نهادند، تا آدم بر آن می نشست. پس چون آدم ع از دنیا بیرون شد آن خیمه را باسما ن بردند که یاقوت هم چنان نهاده بود درخشان و روشن، جهانیان بوی تیرک میکردند، و بوی از آفتها و عاهتها و دردها شفا می جستند، از بس که دست کافران و حائضان و ناشستگان بوی رسید سیاه شد. پس چون آب گشاد طوفان نوح را خداوند عز و جل نوح را فرمود تا بر گرفت و بر کوه بو قبیس پنهان کرده همانجا می بود تا روزگار ابراهیم ع. پس الله تعالی خواست که کعبه را بر دست وی آبادان کند و ابراهیم را بآن گرمی کند، و آیین آن مؤمنانرا تازه کند، فرمود وی را که مرا خانه ایست در زمین رو آن را بنا کن، ابراهیم رفت بر براق و سکینه با وی و جبرئیل با وی، به مکه آمد، اسماعیل را دست باز گرفت، و جبرئیل کار فرمای بود، و سکینه در هوا باز ایستاده بود چون پاره میغ، چهار سوی و آواز میداد که «ابن علی» بنا بر من نه ابراهیم بر سایه وی اساس نهاد و بنیاد ساخت. اسماعیل سنگ می آورد

و بدست پدر میداد، و جبرئیل اشارت میکرد و ابراهیم بر جامی نهاد. اینست که الله گفت جل جلاله: **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ** ابراهیم دیوار می برآورد و اسماعیل ساخت در دست می نهاد، چون بجای رکن رسید آنجا که حجر اسود نهاده است، گفت یا اسماعیل اذهب فابغ لی حجرا اضعه هاهنا لیکون علما للناس. رو مرا سنگی جوی که برینجا نهم تا جهانیان را علمی باشد.

اسماعیل شد تا سنگ جوید جبرئیل آمد بکوه بو قبیس و آن سنگ سیاه، که آنجا پنهان

کرده بود و باقوت رخشان بود از اول بیاورد، و در دست ابراهیم نهاد. ابراهیم بر آن موضع نهاد، چون اسماعیل باز آمد و سنگ دید گفت این از کجا آمد ای پدر؟ گفت جاء به من لم یکلنی الی حجرک این آن کس آورد که مرا با سنگ تو نگذاشت. پس چون فارغ شدند خدای را عز و جل خواندند ابراهیم و اسماعیل و گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ خَدَاوند ما ما را دو بنده گردن نهاده کن مسلمان، مسلمان کار، مسلمان خوی، مسلمان نهان، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ از فرزندان ما امتی بیرون آر، گردن نهاده ترا و فرمان بردار، و ایشان مؤمنان عرب‌اند، من المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان. یقال لم یکن نبی الا قصر بدعائه لنفسه و لامته و دونه الامم، و ان ابراهیم دعا لنفسه و لامته و لمن بعده من هذه الامة. اگر کسی گوید چه حکمت است که ابراهیم قومی را از فرزندان بدعا مخصوص کرد و گفت وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ بر عموم دعا نگفت؟ جواب آنست که حکمت الهی اقتضاء آن کند که در هر روزگاری و در هر قرنی قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دین و تحصیل علم و عمل باشد، و قومی که اشتغال ایشان بعمارت دنیا، و اگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی، ازینجا گفتند لو لا الحمقى لخربت الدنيا حمقى ایشانند که بعمارت دنیا مشغول باشند: و خدای عز و جل ایشان را بر آن داشته و گفته: وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا وَ این عمارت دنیا به چیز است یکی زراعت و غرس، دیگر حمایت و حرب، سدیگر بار کشیدن و کاروان راندن از شهر بشهر. و معلوم است که پیغامبران خدا و اولیاء این کار را نشایند که ایشان بکاری دیگر ازین شریفتر و عظیمتر مشغول‌اند پس خلیل که در دعاء تعمیم نکرد ازین جهت بود، و الله اعلم.

وَ اَرْنَا مَنَاسِكَنَا بکسر راه و اختلاس آن و اسکان آن هر سه خوانده‌اند: سکون قراءت مکی و یعقوب است، و اختلاس قراءت ابو عمرو، و کسر راء قراءت باقی، و معنی آنست که با ما نماز و در ما آموز مناسک حج ما و معالم آن که چون کنیم، و ترا بآن چون پرستیم، مناسک جمع است و یکی از آن منسک گویند و منسک گویند بفتح سین و کسر سین، چون بفتح گویی عین نسک است احرام گرفتن و وقوف کردن و سعی و طواف کردن و جمار انداختن و بدنه گشتن. «منسک» بکسر سین جایگاه نسک است احرام را

میقات، و وقوف را عرفات، و نحر را منا و سعی را صفا و مروه و طواف را خانه، و رمی جمار را سه جای بسه عقبه، چون ایشان دعا کردند الله تعالی اجابت کرد دعای ایشان، و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج ایشان را در آموخت. آن گه رب العالمین جل جلاله ابراهیم را فرمود که جهانیان را بر زیارت خانه من خوان. فذلک قوله تعالی وَ اُذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ... ابراهیم گفت خداوندا جهانیان آواز من چگونه شنوند؟ و ایشان از من دورند و آواز من ضعیف. الله گفت علیک النداء و علی الاسماع و الإبلاغ یا ابراهیم بر تو آنست که بر خوانی و بر من آنست که برسانم و بشنوانم. فعلا ابراهیم جبل ابی قبیس و نادى ایها الناس، الا ان ربکم قد بنى بیتا فحجّوه فاسمع الله تعالی ذلک فی اصلاب الرجال و ارحام النساء، و ما بین المشرق و المغرب و البر و البحر، ممن سبق فی علم الله سبحانه انه یحجّ الی یوم القیمة، فاجابه لییک، اللهم لییک گفته اند کس بود که یک بار اجابت کرد حکم الله چنانست که یک بار حج کند در عمر خویش و کس بود که دو بار اجابت کرد، دو بار حج کند، و کس بود که سه بار و کس بود که بیشتر، پس بقدر اجابت و تبلیه خویش هر کس حج کند تا بقیامت، و کس بود که آن را بتلیه اجابت نکرد حکم خدای عز و جل چنانست که وی در عمر خویش حج نکند.

و گفته اند اول خانه که درین جهان بنا نهادند خانه کعبه است، و در ماه ذی الحجه بنا نهادند، و مناسک از جبرئیل هم درین ماه آموختند، و باز خواندن ابراهیم حاج را از اصلاب پدران هم درین ماه بود، و در قصه بیارند که آن بنا و هیأت که ابراهیم ساخت فراختر از آن بود که امروزست، که شادروان و حجر در خانه بود و دو در داشت یک در از سوی شرق و دیگر در از سوی غرب، پس بروزگار باد آن را می زد و آفتاب آن را می سوخت و سنگ از آن می ریخت، تا زمان جرهم، جرهم آن را باز گرفتند و نو بنا ساختند و عمارت کردند، هم بر اساس و هیأت بناء ابراهیم. و هم چنان میبود تا زمان عمالقه. ملک ایشان باز آن را نو کرد، و تبع آن را باز عمارت کرد، و برده پوشانید پس بروزگار دراز باد آن را میزد و آفتاب آن را میسوخت، تا زمان قریش. قریش چون دیدند شرف خویش و سر همه عالم و عزّ خویش بسبب آن خانه، و خانه از کهنگی می ریخت، مشاورت کردند عمارت آن را، و باز نو کردن آن را، قومی صواب دیدند و قومی از آن

می‌ترسیدند و احتراز میکردند. بیست و پنج سال درین مدت مشاورت و قصد شد، تا مصطفی ع بیست و پنج ساله گشت، آخر اتفاق افتاد میان ایشان تا خانه باز کردند و بچوب حاجت افتاد کار آن را، کشتی جهودی بازرگان بشکست در دریای جدّه، چوب آن از آن جهود خواستند چوب کوتاه بود خانه را تنگ کردند، حجر و شادروان بیرون او کردند و خانه با یکدر آوردند، بناز داشتن را، تا گذرگاه نباشد در آن، و درو بند ساختند تا آن را در گذارند که خود خواهند، چون بر کن رسید خلاف افتاد میان ایشان که حجر اسود که بر جای نهد؟ هر قبیله میگفت ما بنهیم، و بآن سبب جنگی بر ساختند و شمشیرها کشیدند آخر میان ایشان وفاق افتاد بر آن که اول کسی که از در مسجد در آید، سنگ او بر آنجا نهد. بنگرستند، اول کسی که در آمد مصطفی بود. گفتند محمد الامین آمد، وی ردا فرو کرد و حجر بر میان ردا نهاد و از هر قبیله مردی را گفت که ازین ردا کرانه گیر، برداشتند و می‌پردند تا آنجا که اکنون است. پس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دست فرا کرد و حجر را برگرفت، و بر جای نهاد بر کرامت خویش و رضاء قریش. هم چنان می‌بود بر آن بنا تا بروزگار عبد الله بن الزبیر بن العوام. عبد الله آن را باز کرد و نو بنا کرد بر رسم و بناء ابراهیم ع فراخ و بلند و بدو در، تا روزگار عبد الملک مروان، حجاج یوسف آن را باز کرد و با رسم و بناء قریش برد بیک در و شادروان حجر بیرون او کند، و آنچه از خانه بسر آمد در زیر خانه کرد، و آن را بالا داد.

اکنون بر آن بناست. و عباسیان قصد کردند که آن را باز کنند و نو کنند، علما گفتند صواب نیست که پس هر که آید آن را می‌باز کند و می‌فراکند. دست از آن بازداشتند.

و پیش از قیامت حبشی سیاه بزرگ اشکم باریک ساق از گوشه برآید و بیستد ور کعبه تا آن را به تبر باز کند، سنگ سنگ بتمامی، که هرگز پس آن روز فراجای نکنند و بعد از آن بر روی زمین خیر نبود، و نه در زندگانی شد، و ذلک فیما

روی ابو هریره و ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یخرب الکعبه ذو السویقین من الحبشة کانی به اسود افحج یقلعها حجرا حجرا.

قوله تعالی: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ الْآيَةَ... تمامی دعاء ابراهیم و اسماعیل است بعد از بناء کعبه، گفتند خداوند ما! در میان این امت مسلمة از فرزندان ما و خاصه از میان عرب سکان

حرم تو، پیغامبری فرست هم از نژاد ایشان، از فرزندان اسماعیل، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. الله تعالی دعاء ایشان اجابت کرد، و مصطفی را بخلق فرستاد و بریشان منت نهاد و گفت هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ او خداوندی است که پیغامبری امتی فرستاد، نادبیر و ناخواننده بقویم عرب نادبیران و ناخوانندگان، تا بریشان خواند سخنان خداوند خویش و در ایشان آموزد قرآن و بیم و سنت خویش.

و مصطفی بیان کرد که ابراهیم بدعا او را خواست گفت: «انا دعوة ابي ابراهيم و بشارة اخي عيسى، و رأت امي في منامها نورا اضاء لها اعناق الإبل ببصرى.

یعنی بدعوة ابراهيم.

قول: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا الْآيَةَ... و کتاب درین آیت قرآن است، و حکمت فهم قرآن و مواظب آن و بیان احکام حلال و حرام در آن، و هر سخن راست درست که شنونده را از زشتی باز دارد و بر نیکی دارد آن را حکمت گویند، و گوینده آن حکیم. و این حکمت بر دل و زبان کسی رود که خود را فا دنیا ندهد، و آلوده علائق نشود، چنانک مصطفی ع گفت: «من زهد في الدنيا اسكن الله الحكمة قلبه و انطق بها لسانه.»

و قال علي بن ابي طالب ع. «روحوها هذه القلوب و اطلبوا لها طرايف الحكمة، فانها تمل كما تمل الأبدان»

و قال الحسين بن منصور: «الحكمة سهام، و قلوب المؤمنین اهدافها، و الرأمی الله، و الخطاء معدوم»، و قيل لحاتم الاصم: «بم اصبحت الحكمة؟ فقال بقلّة الاكل و قلّة النوم و قلّة الكلام، و كل ما رزقني الله لم اكن احبسه. و قيل «الحكمة كالعروس تطلب البيت خاليا، و هي النور المفرق بين الالهام و الوسواس. فذلك قوله تعالى ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و هي الخير الكثير على الجملة، قال الله تعالى و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا و يزكّيهم ای يطهرهم من الشرك و الذنوب، و قيل يأخذ زكاة اموالهم.

ایشان را پاک گرداند از نجاست کفر و معاصی، و پاک کند از اوضار بخل بانه زکاة مال ازیشان فراستاند. قال الله تعالى خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكّيهم بها فراستان زکاة مال ایشان تا از اوصاف بخل و اخلاق نکوهیده پاک شوند، که این زکاة ظهور باطن است چنانک آب مطلق ظهور ظاهر است، ازینجاست که صرف زکاة باهل بیت نبوت روا نیست

در شرع، فانها اوساخ الناس. و قد قال تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. قال ابن كيسان وَ يُرَكِّبُهُمْ اى و يشهد لهم يوم القيمة بالعدالة اذا شهدوا للانباء بالبلاغ، اين چنان است که در مجلس قضاات و حکام عدالت، گواهان بتزکيه عدول و معتمدان درست کنند، فردا بقيامت امت محمد گواهی دهند پیغامبران را بابلاغ و مصطفی ع تزکيه ايشان کند و بعدالت ايشان گواهی دهد. و ذلك فى قوله تعالى لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هو العزيز فى نفسه و المعز لغيره، فله العزة كلها اما ملكا و خلقا و اما وصفا و نعتا، فعز خلقه ملكه و عز نفسه و صفه. فذلك قوله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا فسبحانه من عزيز ضلّت العقول فى بحار عظمته، و حارت الالباب دون ادراك نعته، و كلّت اللسان عن استيفاء مدح جلاله و وصف جماله، و كلّ من اغرق فى نعته اصبح منسوبا الى العى.

قوله تعالى وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ الآية... سبب نزول اين آيت آن بود که عبد الله سلام دو برادر زاده داشت نام ايشان سلمه و مهاجر. عبد الله ايشان را باسلام دعوت کرد گفت: نيك دانسته ايد شما و خوانده ايد در توريه که خدای عز و جل گفت انى باعث من ولد اسماعيل نبيا اسمه احمد، فمن آمن به فقد اهتدى و رشد، و من لم يؤمن به فهو ملعون. گفت من که خداوندم از نژاد اسماعيل پیغامبری فرستم بخلق نام وی احمد، هر که پیغام وی بنیوشد و او را در آن استوار گیرد و بگردد در راست راه شد، و هدايت یافت، و هر که نگرود رانده است از درگاه ما نابايسته. پس سلمه مسلمان شد و در دين حق آمد. و مهاجر سر وازد و برگشت و بر کفر خود بيانيد. الله تعالى در شأن وی آيت فرستاد که وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ اى لا يرغب عنها و لا يتركها. إِلَّا مَنْ سَفِهَ... از کيش ابراهيم و دين و سنت وی روی نگرداند مگر سفيهي جاهل، نادانى خويشتن ناشناس، که نه انديشد و تفکر نکند در خود، که او را از بهر چه آفريده اند و چه کار را در وجود آورده اند، و قد قال تعالى وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا اخترناه للنبوّة و الرسالة و الذرية الطيبية او را برگزيديم و پاک کرديم و هنرى، درين جهان نبوت و رسالت را و تا فرزندان پاک از پشت او بيرون آريم،

و در پیوندیم ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ای مع آباده المرسلین فی الجنة و در آن جهان با پدران خویش از پیغامبران و فرستادگان ما در بهشت شود این همچنانست که یوسف صدیق بدعا خواست تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ گفت خداوندا مرا مسلمان میران و به پدران خویش از پیغامبران و نواختگان تو در رسان. و قیل فیہ تقدیم و تأخیر تقدیره و لقد اصطفیناه فی الدنیا و الآخرة و انه لمن الصالحین او را برگزیدیم و نواخت خود برو نهادیم هم در دنیا و هم در آخرت، و پیغامبران ما همه خود برگزیدگانند و نواختگان. قال الله تعالی وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ اینجا در عموم ابراهیم را بستود و در آیت ورد بر خصوص هم چنان چون بصفه صلاح ستود، در این آیت گفت وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ جای دیگر گفت بر عموم کُلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا این دعاء خلیل هم از روی ظاهر بود هم از روی باطن: از روی ظاهر آنست که گفت بار خدایا! هر که درین شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و بر مال خویش، و دشمن را بر وی مسلط مکن، و از روی باطن گفت بار خدایا! هر که درین شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان، و بآتش قطعیت مسوزان. رب العالمین دعاء وی از هر دو روی اجابت کرد، و تحقیق آن را گفت وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ وَ قَالَ تَعَالَى جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ میگوید سگان حرم خود را ایمن کردم از آنچه میترسند، و دست ظالمان و دشمنان ازیشان کوتاه کردم، و تسلط جباران و طمع ایشان چنانک بر دیگر شهرهاست ازین شهر بازداشتم، و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند. این خود امن ظاهرست، و امن باطن را گفت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ابو نجم صوفی قرشی گفت شبی از شبها در طواف بودم فرا دلم آمد که یا سیدی قلت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا من ای شیء؟ خداوندا تو گفتی هر که در حرم آید ایمن شد، از چه چیز ایمن شد؟ گفت هاتف آواز داد که من النار از آتش ایمن گشت یعنی نسوزیم شخص او را بآتش دوزخ و نه دل او بآتش قطعیت، این از بهر آنست که خانه کعبه محل نظر خداوند

جهان است هر سال یک بار. و ذلک فیما
روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «انَّ الله عز و جل یلحظ الی الکعبه فی
کل عام لحظه»

و ذلک فی لیلۃ النصف من شعبان فعند ذلک تحنُّ القلوب الیه و یدف الیه الوافدون» یک
نظر که رب العالمین بکعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت، و مأمون
خلقان، پس بنده مؤمن که بشبانروزی سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی
آید شرف و امن وی را خود چه نهند؟ و چه اندازه پدید کنند؟

وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِیلُ در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان
کردند، و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانیان کردند، آن را بیت المعمور گویند و
فریشتگان روی بدان دارند و این یکی را کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سید
انبیا و رسل صلی الله علیه و آله و سلم گفت شب قربت و رتبت، شب الفت و زلفت، که
ما را درین گلشن روشن خرام دادند، چون بچهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشیدست،
و منبع شعاع جرم شاه ستارگانست، بزیارت بیت المعمور رفتم چند هزار مقرب دیدم در
جانب بیت المعمور همه از شراب خدمت مست و مخدور، از راست می آمدند و بجانب
چپ میگذشتند و لبیک میگفتند، گویی عدد ایشان از عدد اختران فزونست، وز شمار
برک درختان زیادت، و هم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان در نیافت. گفتم یا
اخی جبرئیل که اند ایشان؟ و از کجا می آیند؟ گفت یا سید و ما یعلم جنود ربک الا هو
پنجاه هزار سال است تا همچنین می بینم که یک ساعت آرام نگیرند هزاران ازین جانب
می آیند و میگذرند، نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام نه آنها که گذشتند دیگر
هرگزشان باز بینم. ندانیم از کجا آیند ندانیم کجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانیم، نه
نهایت کار ایشان شناسیم. یکی شوریده گفته است «آه این چه حیرت است! زمینیان را
روی فراسنگی! آسمانیان را روی فراسنگی! بدست عاشقان بیچاره خود چیست؟ هزار
شادی ببقاء ایشان که جز از روی معشوق قبله نسازند و جز با دوست مهره مهره نبازند!!

یا من الی وجهه حجّی و معتمری ان حجّ قوم الی ترب و احجار
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو

کعبه کجا برم چه برم راه بادیه؟ کعبه است روی دلبر و میل است سوی دوست»
 جوانمرد آنست که قصد وی سوی کعبه نه نهاد، احجار راست که وصل آفریدگار راست!
 دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود
 یحکی ان عارفا قصد الحجّ و کان له ابن فقال ابنه الی این تقصد؟ فقال الی بیت ربّی. فظن
 الغلام ان من یری البیت یری ربّ البیت. فقال یا ابة لم لا تحملنی معک؟
 فقال انت لا تصلح لذلك قال فیکى، فحمله معه. فلمّا بلغا المیقات، احرما و لیبا الی ان
 دخلا بیت الله. فتحیر الغلام و قال این ربّی؟ فقیل له الرّبّ فی السّماء، فخرّ الغلام میتا
 فدهش الوالد و قال این ولدی این ولدی؟ فنودی من زاویة البیت «انت طلبت البیت
 فوجدت البیت، و أنّه قد طلب ربّ البیت فوجد ربّ البیت قال فرجع الغلام من بینهم، فهتف
 هاتف أنّه لیس فی القبر و لا فی الارض و لا فی الجنة بل هو فی مقعد صدق عند ملیک
 مقتدر. و لقد اشدوا:

الیک حجّی لا للبیت و الاثر و فیک طوفی لا للرکن و الحجر
 صفاء و دّی صفایی حین اعبره و زمزمی دمة تجری عن البصر
 زادی رجائی له و الخوف راحلتی و الماء من عبراتی و الهوی سفری
 ربّنا و ابعت فیهم رسولا منهم تا آخر ورد دو آیت است: یکی در مدح حبیب دیگر در
 مدح خلیل، و هر چند که هر دو پیغامبراند نواخته و شایسته، و باکرام و افضال ربانی
 آراسته، اما فرق است میان حبیب و خلیل. خلیل مرید است و حبیب مراد. مرید خواهنده،
 و مراد خواسته، مرید رونده و مراد ربنده، مرید بر مقام خدمت در روش خود، مراد بر
 بساط صحبت در کشش حق، او که در روش خود بود راه او از مکر خالی نباشد،
 اینجاست که خلیل ع با بزرگی حال او راه وی از مکر خالی نبود تا کوب مکر بر راه او
 آمد و گفت هذا ربّی و همچنین ربوبیت بواسطه ماه و آفتاب کمین گاه مکر هر ساعت بر
 می گشاد، تا عصمة عنان خلّت او گرفت و ز عالم مکر بخود کشید و گفت انّی و جهت
 و جهی للذی فطر السّماوات و الارض حنیفاً و مصطفی ع که در کشش حق بود، کمین گاه
 مکر را آن مکتب نبود که بر راه او عقبه کردی، بل هر چه لم یکن و کان بود آن شب از
 مکر بوی استعاذت خواستند. و از مکر و تراجع بانوار شرع او می التجا کردند، و او صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در کشش حق چنان مؤید بود که در گوشه چشم بآن هیچ ننگرست، «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَعَى» چندانک فرق است میان رونده و ربوده همان فرق است میان خلیل و حبیب خلیل بر صفت خدمتکاران بر درگاه ربوبیت بر قدم ایستاده، که وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ حَبِيبَ بَحْرَتِ احْدِيثِ در صف نزدیکیان و همرازان بناز نشسته، که «التَّحِيَّاتِ الْمُبَارَكَاتِ وَ الصَّلَوَاتِ الطَّيِّبَاتِ لِلَّهِ» این نشستن جای ربودگان، و آن ایستادن مقام روندگان، خلیل در روش خود بود که گفت «وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» حبیب در کشش حق بود که با وی گفتند «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ». خلیل گفت «وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» خداوندا روز بعث مرا شرمسار مکن و حبیب را گفتند: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ» ما خود او را شرمسار نکنیم. خلیل گفت «حَسْبِيَ اللَّهُ» حبیب را گفتند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ اللَّهُ». خلیل گفت «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» حبیب را گفتند «أَسْرَى بَعْدِهِ» و شتان ما بینهما! خلیل اوست که عمل کند تا اللَّهُ ازو راضی شود، حبیب اوست که اللَّهُ آن حکم کند که رضا و مراد او بود. و لذلك يقول تعالى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و يشهد لك. قصة تحويل الكعبة الى آخرها.

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ الْآيَةَ... اهل معانی گفته‌اند در وجه ترتیب کلمات این آیت که اول منزلی از منازل نبوت مصطفی ع آنست که آیات و روایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند، و کتاب خدای عز و جل بریشان خواند. ازینجاست که اول گفت يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ پس بعد از تلاوت کتاب تعلیم باید، یعنی که حقایق و معانی کتاب در خلق آموزد تا دریابند و بآن عمل کنند، پس بتعلیم کتاب ایشان را بحکمت رساند، که آن کس که کتاب بر خواند و حقایق آن دریافت و بآن عمل کرد لا محاله علم حکمت او را روی نماید. پس بعلم حکمت پاک شود و هنری. و شایسته مجاورت حق، اینست وجه ترتیب آیت که بیشتر تلاوت گفت پس تعلیم پس حکمت پس تزکیت. و اللَّهُ اعلم.

النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ يَادْغِيرُ و يَادْ كُنْ يَا مُحَمَّدُ أَنْ گه که اللَّهُ ابراهيم را گفت «اسلم» گردن نه و کار بمن سپار و خویشتن فرا من ده قَالَ جواب داد ابراهيم و گفت أَسْلَمْتُ گردن نهادم و خویشتن فرا دادم و خود را بیوکندم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ خداوند جهانیان را.

وَصَّىٰ و اندرز کرد بها بدین اسلام و باین سخن که اسلمت، إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ ابراهیم پسران خود را و يَعْقُوبُ و يعقوب همچنين پسران خود را وصیت کرد یا بَنِيَّ گفت ای پسران من إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ اللَّهُ برگزید شما را این دین فَلَا تَمُوتُنَّ مِمَّا كَانُوا يَمُوتُونَ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر شما مسلمانان گردن نهادگان خویشان فرمانرا او کنندگان.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ حَاضِرٍ بَوَدِيدٍ شَمَا إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ أَنْ گه که مرگ آمد به يعقوب إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ أَنْ گه که پسران خود را گفت مَا تَعْبُدُونَ بِر چه اید که پرستید من بَعْدِي از پس مرگ من قَالُوا پسران گفتند نَعْبُدُ إِلَهَكَ خدای ترا پرستیم وَ إِلَهَ آبَائِكَ وَ خدای پدران تو إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا خدای یکتا بر یگانگی وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ ما وی را گردن نهادگانیم.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ايشان گروهی اند که رفتند لها ما كَسَبَتْ ايشانراست آنچه کردند وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ شما راست آنچه کنید وَ لَا تُسْأَلُونَ وَ شما را نپرسند عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ که ايشان چه کردند.

وَ قَالُوا جهودان گفتند كُونُوا هُودًا جهودیت اَوْ نَصَارَى وَ ترسایان گفتند که ترساید تَهْتَدُوا تا بر راه راست بید قُلْ پیغامبر من گوی بِلْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ نه جهود و نه ترسا بل که ملت ابراهیم گزینید «حَنِيفًا» آن پاک موحد وَ ما كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ هرگز با خدا انباز گیر نبود.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ الْآيَةَ... ابن عباس گفت رب العالمين با ابراهیم این خطاب آن گه کرد که از آن سرب بیرون آمد، و در کوب می نگرست و طالب حق بود، از بتان و بت پرستان روی بر تافته، و زیشان بیزاری گرفته، و گفته «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» من بیزارم از آنچه شما بانبازی میگیرید با خدای عز و جل اللَّهُ گفت او را در آن حال اسلم یا ابراهیم روی دل خود فرا ماده و کردار خویش و دین خویش پاک دار، و ما را یگانه و یکتا شناس، گفته اند این امر استدامت است نه امر ابتدا، یعنی استقم علی الاسلام و قل لمتبعیک اسلموا هذا کقوله تعالی للنبی ع فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ای اثبت علی علمک. و قیل معناه: فَوْضَ الْأَمْرِ إِلَيَّ وَ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِي یا ابراهیم کار من با من گذار و خویشان را

بمن سیار.

قالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ابراهیم گفت پس چه کنم نه خداوند جهانیان تویی؟ روی دل خود فرا تو دادم، و بیکتایی تو اقرار آوردم، و بهمگی بتو باز آمدم. این همچنانست که در سورة الانعام گفت اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِیْفًا جَای دیگر گفت رَبَّنَا عَلَیْکَ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَیْکَ اُنْبِئْنَا خَدَاوِنَا مَا بَتُو پِشْت بَاز دَادِیْم وَ بَدَل بَا تُو گَشْتِیْم، وَ تَرَا وَ کِیْل وَ کَارَسَا ز پَسَنْدِیْدِیْم، وَ کَار خُود بَتُو سِیْرِدِیْم وَ اَز تُوَان دِیْدِن خُود بِیْرُوْن اَمْدِیْم. چون ابراهیم بهمگی بحق باز گشت و کار خود بوی سپرد، رب العالمین دین و دنیا را راست کرد، و جهانیان را از آن خبر داد و گفت وَ اَتِیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ اِنَّهُ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ دادیم او را در دنیا نبوت و خلّت و کتاب و حکمت، و در پیری فرزند، و در آن جهان خود از نواختگان است و نزدیکان.

اگر کسی گوید چه حکمت است که ابراهیم را گفتند اَسَلَمَ جَوَاب داد اسلمت، و مصطفی را گفتند «فاعلم» و او نگفت که علمت؟ جواب آنست: که اگر مصطفی علیه السلام خود جواب نداد رب العالمین وی را نیابت داشت، و از بهر وی جواب داد گفت «اَمِنَ الرَّسُوْلُ» و الایمان هو العلم بالله سبحانه و تعالی و این تمامتر است از حال ابراهیم که ابراهیم از عین تفرقت جواب داد از بهر آن خود گفت. و مصطفی علیه السلام در نقطه جمع بود، در حق برسیده، و خود را در حق گم کرده، لا جرم حق او را نیابت داشته، و آنچه وی را گفتنی است حق از بهر وی گفته. اینست فتوای نبوت که من کان لله کان الله له پیر طریقت گفت: «من کان لله تلفه کان الله خلفه» و گفته اند که از ابراهیم استسلام خواستند، و استسلام از اعمال بنده است، غایت آن پیدا و حد آن معلوم، ازین جهت گفت اَسَلَمْتُ باز از مصطفی علیه السلام علم خواستند و علم از افعال بنده بیرونست، و حد آن نامفهوم است، و غایت آن ناپیدا، باین سبب نگفت که علمت. جواب سوم آنست که اَسَلَمْتُ از ابراهیم صورت دعوی داشت، لا جرم برهان آن دعوی از وی طلب کردند. و آن همه بلیات بسر وی فرود آوردند، از امتحان وی بنفس و مال و فرزند. و مصطفی علیه السلام از راه دعوی برخاست، و ادب حضرت نگه داشت، تا احدیت او را در حفظ و رعایت خود بداشت، و زان بلیات هیچ بر سر وی نگماشت.

قوله تعالى وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ الْآيَةَ... وَصَّىٰ و اوصی هر دو خوانده‌اند بی الف قراءت عامه است و با الف قراءت مدنی و شامی. و هر دو لغت قرآن است و بمعنی یکسان قال الله تعالى وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، و قال تعالى وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَ الوصية في اللغة الايصال يعنى ان الموصى اوصل امره الى الموصى اليه. وَ وَصَّىٰ بِهَا اين هاء كناية است از ملة ابراهيم و ملة ابراهيم دين اسلام است و كيش پاك، خود را وصيت كرد ابراهيم كه دين حق اسلام است، و خدای عز و جل شما را اين دين برگزيد و به پسنديد، آن را ملازم باشيد، و زان بمگرديد تا زنده باشيد. ابراهيم اين وصيت كرد و در اعقاب و احفاد وى اين وصيت بماند، و هيچ بريده نگشت چنانك الله گفت تعالى و تقدس وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ وَ يعقوب پسران خود را همين وصيت كرد.

و پسران ابراهيم هشت بودند اسماعيل بود از هاجر، و اسحاق از ساره، و مدین و مداین و یغثان و زمران و یشق و سوح این هر شش از فطور ابنه يقطن الكنعانية بودند و فرزندان يعقوب دوازده بودند روبيل، و شمعون، و لاوی، و يهودا، و ريبالون و شجر و دان، و یغثالی، و جاد، و اسر، و يوسف، و ابن يامين. اصل همه بنی اسرائیل ایشان بودند. مصطفى عليه السلام گفت «بعثت على اثر ثمانية آلاف نبي أربعة آلاف من بنى اسرائيل».

و آنچه گفت فلا تموتن نه نهی از مرگ است كه آن در قدرت و فعل كس نباشد تا با آن مخاطب بود، لكن معنی آنست كه الزموا الاسلام حتى اذا ادرككم الموت صادفكم عليه ميگويد دين اسلام را ملازم باشيد و زان بمگرديد تا چون مرگ در رسد شما را بر اسلام بيند. پس نهی از برگشتن از دين اسلام است، نه از مرگ. فضيل عياض گفت اسلام اينجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتن آلا و انتم مسلمون ای آلا و انتم محسنون بر بكم الظن، و به قال النبي لا يموتن احدكم آلا و هو يحسن بالله الظن.

يحيى اكنم را بخواب دیدند گفتند خدای عز و جل با تو چه كرد؟ گفت در موقف سؤال بداشت مرا، و گفت يا شيخ دیدی كه چه كردی؟ گفت عظيم بهراسيدم آن كه گفتم بار خدایا از تو نه اين خبر دادند. گفت چگونه؟ گفتم عبد الرزاق مرا خبر داد از زهری از انس از رسول از محمد از جبرئيل از تو خداوندا كه گفتمى من با بنده آن كنم كه از من چشم دارد و بمن گمان برد، و من گمان بردم كه بر من رحمت كنى الله تعالى گفت

جبرئیل راست گفت محمد راست گفت انس راست گفت زهری راست گفت عبد الرزاق راست گفت، رو که ترا آمرزیدم و بر تو رحمت کردم، و فی خبر مسند ان رجلا یؤمر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطريق التفت، فاذا بلغ نصف الطريق التفت، و اذا بلغ ثلثی الطريق التفت، فبقول الله تعالی ردوه. ثم یسأله و یقول لم التفت؟ فبقول لما بلغت ثلث الطريق تذکرت قولک ربُّکَ الْغُفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ فقلت لعلک تغفر لی، و لما بلغت نصف الطريق ذکرت قولک و مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ فقلت لعلک تغفر لی. فلما بلغت ثلثی الطريق تذکرت قولک قُلْ يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ

فازددت طمعا، فبقول الله تعالی اذهب فقد غفرت لک.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ شَهِودًا وَ حُضُورًا بِمَعْنَى مُتَقَارِبِينَ وَ فَرَقَ أَنْتُمْ كَمَا حُضِرَ فِي غَلَبِ اسْتِعْمَالِ بَدَاةٍ وَ شَهِودًا فِي هَمِّ دَرَاتٍ وَ هَمِّ دَرِ عَنَائِتٍ وَ هَمِّ دَرِ الْغَتَّارِ. وَ سَبَبُ نَزُولِ هَذِهِ آيَةِ أَنْ بَدَا لِعِلْمَاءِ جَهُودَانَ كَتَبُوا بِمُصْطَفَى عَ كَمَا بَدَرَانِ مَا مَا رَا بَدِينِ جَهُودِي فَرَمُودًا وَ وَصِيَّةً كَرَدْنَا تَا أَنْ بَنَّا كَرَدِيمَ، وَ يَعْقُوبَ پَسْرَانَ خُودِ رَا هَمِينِ وَ وَصِيَّةً كَرَدْنَا، أَنْ كَمَا كَمَا مِنْ دُنْيَا بِيْرُونَ شَدَّ. رَبِّ الْعَالَمِينَ ائِشَانِ رَا دَرُوعُ زَن كَرَدْنَا بَيْنِ آيَةِ وَ كَقَتْنَا: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ أَمْ دَرِ مَوْضِعِ اسْتِفْهَامِ اسْتَمِ كَقَرَدْنَا شَمَا حَاضِرًا بُوْدِيدِ أَنْ كَمَا كَمَا بِيْعُقُوبَ مَرَكْ أَمْدًا؟ إِذْ قَالَ لَبْنِيَّةِ... وَ پَسْرَانَ خُودِ رَا مِي كَقَتْنَا كَمَا كَمَا پَرَسْتِيدِ پَسْ مِنْ؟! مَا تَعْبُدُونَ كَقَتْنَا وَ مِنْ تَعْبُدُونَ نَكَقَتْنَا مِنْ بَهْرِ أَنْكَ مَا بَرِ هَرِ جُوهْرِي ائِفْتَدَا كَمَا نَهْ جَانُورًا بَأَشَدَّ كَمَا كَمَا سَنَكْ وَ دَرُخْتِ وَ آتَشِ وَ آفْتَابِ وَ مَانَدْنَا أَنْ وَ مِنْ بَرِ أَنْ نِيْفَتَدْنَا وَ كَاْفِرَانَ ائِينِ كَمَا كَمَا مَعْبُودِ خُودِ سَاخْتَهَ بُوْدُونَ، يَعْقُوبَ خُوسَاةً كَمَا بَرِ بَاطِنِ وَ مَعْتَقِدِ پَسْرَانَ رَسَدَا كَمَا ائِينِ كَمَا كَمَا كَمَا دَرِ دَلِ دَارَنَدْنَا كَمَا پَرَسْتِنَدْنَا وَ بَلْفِظْنَا مِنْ بَرِ نَكَقَتْنَا كَمَا أَنْ كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا تَلْقِينِ بُوْدِي ائِشَانِ رَا وَ ائِشَانِ خُودِ هَمَمَةَ زِيْرَكَانِ وَ مَوْحِدَانَ بُوْدُونَ، كَقَتْنَا نَعْبُدُ ائِلْهَكَ وَ ائِلَةَ آبَائِكَ خُدَايَ تَرَا پَرَسْتِيمِ وَ خُدَايَ پَدْرَانَ تُو اِبْرَاهِيمَ رَا ائِسْمَاعِيلَ وَ ائِسْحَاقَ. عَمَّ رَا پَدْرَ خُوانَدَا كَمَا ائِسْمَاعِيلَ پَدْرَ تَا زِيَانِ اسْتَمِ وَ ائِسْحَاقَ پَدْرَ عِبْرَانِيَانِ، وَ ائِينِ رُوَايَةِ كَمَا كَمَا كَمَا خَالَهَ رَا مَادْرَ خُوانَدَا دَرِ سُوْرَةِ يُوْسُفَ فِقَالَ «وَ رَفَعَ أَبُوْهُ عَلَى الْعَرْشِ» رَسُوْلُ خُدَا كَقَتْنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «عَمَّ الرَّجُلِ صَنُو ائِبِيَه»

برادر پدر هم شاخ پدر است. إلهاً واحداً نصب على الوصف. گویند و حرمت داشت پدر را و بزرگی قدر او را إلهک گفتند و الهنا نگفتند. پس از اسلام خویش نیز خبر باز دادند بر سبیل تبعیت گفتند وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مسلمانان ایم و او را گردن نهادگان. تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ الْآيَةَ... حدیث گذشتگان در گرفت و ازیشان خبر باز داد، آن گه به مصطفی گفت ایشان گروهی اند که برفتند، و قومی که گذشتند إلهما ما كَسَبَتْ ایشانراست آنچه کردند، و آنچه کردند خود را کردند، کرده خود ببردند. وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و شما راست آنچه کنید و کرده خویش برید، شما را بنیکو کاری ایشان نه نوازند چنانک شما را از جرמهای ایشان نپرسند، و لفظ امت را در قرآن و جوه مختلف گفته اند: اگر چه همه متقاربانند و معانی همه بیک اصل باز می گردد و آن اصل جماعت مردم.

است که بر چیزی گرد آیند. قال الله تعالى كان الناس أمةً واحدةً ای صنفاً واحداً فی الضلال. جای دیگر گفت إلهاً أُمَّةً أُمَّتُكُمْ ای اصناف مثلکم، یعنی کل صنف من الدواب و الطیر مثل بنی آدم فی المعرفة بالله و طلب الغذاء و توقی الممالک و التماس الرزق. و شرح این اصل که گفتیم آنست که در قرآن امت است بمعنی حین چنانک گفت تعالی و تقدس وَ اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ ای بعد حین. و قال تعالی وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ای سنین معدوده، و اصل آن جماعت مردم اند که در زمان و هنگام موجود بودند، پس چون آن جماعه برسیدند و نماندند آن زمان که در آن موجود بودند بنام ایشان باز خواندند. و همچنین در قرآن امت است بمعنی امام چنانک گفت إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً ای اماما یقتدی به الناس، یعنی که امام سبب اجتماع مردم بود که بر او مردم جمع آیند و بر پی وی روند، یا در وی خصال پسندیده چندان بود که در یک امت باشد، از این جهت او را امت خواندند. و در قرآن امت است بمعنی جماعت علما چنانک گفت وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ و امت است بمعنی دین چنانک گفت إنا وَ جَدُّنا آباءنا على أُمَّةٍ و این هم بر طریق مجاورت است یعنی که خلق درو جمع شوند، و مسلمانان را امت محمد باین معنی گفتند که در دین اسلام مجتمع شوند، پس اصل این کلمه جماعه مردم است و صنف ایشان چنانک در اول گفتیم.

قوله تعالى: وَ قَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا الْآيَةَ... آن جهودان مدینه‌اند و ترسایان نجران، جهودان بمؤمنان گفتند که بر دین ما باشید که راه راست اینست، ترسایان گفتند نه که بر دین ما باشید که راهی درین است، رب العالمین گفت نه آن و نه این، بل که دین ابراهیم گزینید، و پس روی او کنید: که وی حنیف است یعنی پاک دین و موحد، ما را یکتا گوی یکتا دان. گفته‌اند که حنیف نامی است موحد را و حاجی را و ختنه کرده را و قبله دار را. قتاده گفت «من الحنیفیة الختان و تحریم نکاح الاخت» و هر چند که پیغامبران پیش از ابراهیم بر دین اسلام بودند و بر راست راهی اما ابراهیم را علی الخصوص باین نام حنیف منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود، و جهانیان را جز باتباع وی نفرمودند، چنانک جای دیگر گفت فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ... الْآيَةَ... چون خلیل در روش آمد از حضرت عزت فرمان آمد که یا ابراهیم هر که ما را خواهد جمله باید که ما را بود، تا شطبه از مرادات بشری و معارضات نفسی با تو مانده است از رنج کوشش باسایش کشش نرسی، المکاتب عبد ما بقی علیه درهم:

ما را خواهی مراد ما باید خواست یکباره ز پیش خویش بر باید خاست خلیل گفت خداوندا ابراهیم را نه تدبیر مانده است نه اختیار، اینک آدمم بقدم افتقار، بر حالت انکسار، تا چی فرمایی! أَسْلَمْتُ خود را بیوکندم و کار خود بتو سپردم، و بهمگی بتو باز گشتم. فرمان در آمد که یا ابراهیم دعوایی بس شگرف است، و هر دعوی را معنی باید و هر حقی را حقیقتی باید، اکنون امتحان را پای دار! او را امتحان کردند بغير خویش و جزء خویش و کل خویش: امتحان بغير او آن بود که مال داشت فراوان، گفته‌اند هفتصد هزار سر گوسپند داشت بهفت هزار گله با هر گله سگی که قلادهای زرین در گردن داشت، او را فرمودند که دل از همه بردار و در راه خدا خرج کن خلیل همه را در باخت، و هیچیز خود را نگذاشت. در آثار بیارند که فریشتگان گفتند بار خدایا! تا این ندا در عالم ملکوت داده که وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا جانهای ما در غرقاب است و زهره‌های ما

آب گشت. ازین تخصیص، خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت؟ ندا آمد که جبریل پره‌های طاووسی خویش فروگشای و از ذروه سدره بقمه آن کوه رو، و خلیل را آزمونی کن. جبریل فرود آمد بصورت یکی از بنی آدم، بتقدیر و تیسیر الهی، آنجا در پس کوه بیستاد، و آواز بر آورد که یا قدوس خلیل از لذت آن سماع بی هوش گشت، از پای در آمد گفت یا عبد الله یک بار دیگر این نام باز گوی و این گله گوسپند ترا، جبریل یک بار دیگر آواز بر آورد که یا قدوس! خلیل در خاک تمرغ میگرد چون مرغی نیم بسمل، و میگفت یک بار دیگر بازگویی و گله دیگر ترا.

و حدثنی یا سعد عنه فزدتنی جنونا فزدنی من حدینک یا سعد

همچنین و امی خواست، و هر بار گله‌ای گوسپند با آن سگ و قلاده زرین بدو میداد، تا آن همه بداد و در باخت، چون همه در باخته بود آن عقده‌ها محکم تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست. خلیل آواز بر آورد که یا عبد الله یک بار دیگر نام دوست بر گوی و جانم ترا!

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت

جبریل را وقت خوش گشت، پره‌های طاووسی خویش فرو گشاد و گفت بحق اتخذک خلیلا براستیت بدوست گرفت، اگر قصوری هست در دیده ماست، اما ترا عشق بر کمال است. پس چون جبرئیل بر وی آشکار شد گفت یا خلیل این گوسپندان ما را بکار نیست و ما را بآن حاجت نیست. خلیل گفت اگر ترا بکار نیست و استدن هم در شرط جوانمردی نیست! جبرئیل گفت اکنون پرکنده کنیم در صحرا و بیابان تا بمراد خود می‌چرند. و عالمیان تا قیامت بصید از آن منفعت میگیرند، اکنون گوسپندان کوهی که در عالم پرکنده‌اند همه از نژاد آن‌اند، و هر که از آن صید گیرد و خورد تا قیامت مهمان خلیل است، و روزیخور خوان احسان حضرت ملک جلیل است.

اما امتحان وی بجزء او آن بود که وی را خواب نمودند بذبح فرزند، و اشارتی از آن رفت و تمامی آن قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی. اما امتحان وی به کل وی آن بود که نمرود طاغی را بر آن داشتند تا آتش افروخت و منجنیق ساخت تا خلیل را باتش او کند و خطاب ربانی باتش پیوسته که یا نار کونی برداً و سلاماً خلیل در آن حال

گریستن در گرفت، فریشتگان گمان بردند که خلیل بآن می‌گرید که وی را بآتش می‌اوکنند، جبرئیل در آمد و گفت لما ذا تبکی یا خلیل؟ چرا می‌گریی؟ گفت از آنک سوختن و کوفتن بر منست و نداء حق بآتش پیوسته! یا جبرئیل اگر هزار بارم بسوختی، و این ندا مرا بودی دوست‌تر داشتی، یا جبرئیل این گریستن نه بر فوات روح است و سوختن نفس، که این بر فوات لطائف نداء حق است. و گفته‌اند جبرئیل براه وی آمد و گفت هل لك من حاجة؟ هیچ حاجت داری یا خلیل؟ جواب داد اما الیک فلا بتو ندارم حاجتی جبرئیل گفت بالله داری لا محاله، از وی بخواه گفت عجبت می‌بینم اگر خفته است تا بیدارش کنم یا خبر ندارد تا بی‌گاهانم، حسبی من سؤالی علمه بحالی! فریشته بحار و طوفان آمده که یا خلیل دستور باشد استوار باش تا بیک چشم زخم این آتش را به نیست آرم، و بیگانگان را هلاک کنم. خلیل گفت همه وی را بندگانند و آفریدگان، اگر خواهد که ایشان را هلاک کند خود با ایشان تا ود، و در آسمان غلغلی در صفوف فریشتگان افتاده که بار خدایا در روی زمین خود ابراهیم است که ترا شناسد و به یگانگی تو اقرار دهد، و تو خود بهتر دانی او را می‌بسوزی؟

فرمان آمد از درگاه بی‌نیازی که ساکن باشید و آرام گیرید که شما از اسرار این کار خبر ندارید! او خلوت گاه دوستی می‌طلبد، خواهد تا یک نفس بی‌زحمت اغیار در آن خلوتگاه با ما پردازد. ازینجا بود که خلیل را پرسیدند پس از آن که ترا کدام روز خوشتر بود و سازگارتر؟ گفت آن روز که در آتش نمرود بودم، و قتم خالی بود و دلم صافی، و بحق نزدیک و از خلق معزول.

سقیامعهدک الذی لو لم یکن ما کان قلبی للصبابة معهدا

چون ابراهیم از کوره امتحان خالص بیرون آمد و اندر گفت اسلمت صادقا رب العالمین رقم خلّت بر وی کشید و جهانیان را اتباع وی فرمود گفت فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

النوبة الاولى

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ گوئید ایمان داریم بالله وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ بآنچه فرو فرستاده آمد بما وَ مَا أَنْزَلَ إِلِيْ إِبْرَاهِيمَ وَ بآنچه فرو فرستاده آمد به ابراهیم، وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَ بِهِ يَبْتَغَمِبِرَانِ فِرْزَنَدَانِ يَعْقُوبَ، وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ أَنجِه دَادَنَدِ مُوسَى وَ عِيسَى رَا اَز نَامِه وَ يَبْتَغَامِ، وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ وَ بِهِ أَنجِه دَادَنَدِ هَمِه يَبْتَغَمِبِرَانِ رَا اَز خَدَاوَنَدِ ايشان، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ جَدَا نَكْنِمِ يَكِي رَا اَز يَبْتَغَمِبِرَانِ اَز دِيْغِرَانِ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ مَا وى رَا گِرْدَنِ نِهَادْگَانِمِ.

فَإِنْ آمَنُوا اِگِرْ جِهودَانِ بَگِرُونَدِ بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ چِنَانِ گِرُوِيْدِنِ كِه شَمَا گِرُوِيْدِيْدِ فَقَدْ اِهْتَدَوْا وَ اِرَاهِ رَاسْتِ اَمَدَنَدِ وَ اِنْ تَوَلَّوْا وَ اِگِرْ بَرِ گِرَدَنَدِ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقِ ايشانِ دَرِ جَدَايِي سَتِيْرِنَدِ: فَسَيَكْفِيْكَهُمْ اللّٰهُ اَرَى كَفَايِتِ كَنَدِ تَرَا اللّٰهُ شَعْلِ ايشانِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ اوسْتِ شِنَاوِ وَ دَانَا.

صِبْغَةَ اللّٰهِ رَاهِ نَمُونِي اللّٰهُ دَانِيْدِ وَ سِيَّاسِ وى بِيْنِيْدِ وَ رَاهِ وى گِرِيْنِيْدِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ كِيْسْتِ نَبِكُو رَجَنْدِه تَرَا اَز اللّٰهِ وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ وَ مَا وى رَا پَرَسْتْگَارَانِمِ.

قُلْ رَسُوْلٌ مِّنْ گُوِيْ اُتْحَاجُوْنَا فِى اللّٰهِ بَا مَامِي حِجْتِ جَوِيْدِ وَ خِصُوْمْتِ سَازِيْدِ دَرِ خَدَا؟ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ اُو خَدَايِ مَاسْتِ وَ خَدَايِ شَمَا، وَ لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ كَرْدَارِ مَا مَا رَا وَ كَرْدَارِ شَمَا شَمَا رَا، وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ وَ اَنگِه مَا نِه چَوْنِ شَمَا اِيْمِ كِه مَا پَاكِ رَاهَانِ اِيْمِ وَ پَاكِ دِلَانِ.

أَمْ تَقُولُونَ يَا مِيْ گُوِيْدِ اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطَ كِه اِبْرَاهِيْمِ وَ اِسْمَاعِيْلِ وَ اِسْحَاقِ وَ يَعْقُوبِ وَ اِسْبَاطِ كَانُوْا هُوْدًا جِهودَانِ بُوْدَنَدِ اَوْ نَصَارِيْ وَ تَرَسَايَانِ مِيْگُوِيْنَدِ كِه ايشانِ تَرَسَايَانِ بُوْدَنَدِ، قُلْ گُوِيْ اَأَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمْ اللّٰهُ شَمَا بِه دَانِيْدِ يَا خَدَا وَ مَنْ أَظْلَمُ وَ كِيْسْتِ بِيْدَا دَگَرِ تَرِ بَرِ خُوْدِ؟ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ اَز اَنْ كَسِ كِه پَنَهَانِ كَنَدِ گُوَاهِي كِه دَارَدِ بَنَزْدِيْكَ خُوِيْشِ دَرِ نَبُوْتِ مُحَمَّدٍ مِنَ اللّٰهِ اَز خَدَاوَنَدِ عَزِ وَ جَلِ، وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَ خَدَايِ نَا اَگَا هِ نِيْسْتِ اَز اَنجِه شَمَا مِيْكِنِيْدِ.

تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ايشانِ گِرُوِهِيْ اَنَدِ كِه رَفْتَنَدِ وَ گِذَشْتَنَدِ، لَهَا مَا كَسَبَتْ ايشانِ رَاسْتِ اَنجِه كَرْدَنَدِ وَ جِزِ اُو كَرْدَارِ خُوِيْشِ دِيْدَنَدِ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ شَمَا رَاسْتِ اَنجِه كَنِيْدِ وَ جِزِ اُو كَرْدَارِ خُوِيْشِ بِيْنِيْدِ، وَ لَا تَسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُونَ وَ شَمَا رَا نِيْرَسَنَدِ اَز اَنجِه ايشانِ كَرْدِه اَنَدِ.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ اَرَى گُوِيْدِ گِرُوِهِيْ سَبِكِ خَرْدَانِ وَ كَمِ دَانَانِ، مِنْ النَّاسِ اَزِيْنِ مَرْدَمَانِ، مَا

وَلَا هُمْ جِهَ جِيز بَاز گَر دَانِيد ايشان رَا عَن قِبَلْتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيَّهَا اِز اَن قِبَلِه ايشان كِه بَر اَن بُونِدند، قُلْ كَوَى لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ خَدَايرَاسْت بَر اَمْدَن گَاه اَقْتَاب وَ فَرُو شَدَن گَاه اَقْتَاب يَهْدِي مَن يَشَاءُ رَاه مِي نَمَايِد اَن رَا كِه خَوَاهِد اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سَوَى رَاه رَاسْت دَرَسْت.

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ الْآيَةَ... ابو هريرة گفت اهل كتاب بزبان عبری توريه مِي خواندند و تفسير اَن بَا مسلمانان ميگفتند بزبان تازی، رسول گفت لا تصدقوهم و لا تكذبوهم و قولوا آمَنَّا بِاللَّهِ گفت ايشان راست گوی مداريد و دروغ زن مگيريد راه ايمان شما آنست كه گوئيد آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا اُنزِلَ اِلَيْنَا ايمان داريم بالله و بآنچه فرو فرستادند بما، يعني قرآن، و بآنچه ابراهيم را دادند.

از صحف و اَن ده صحيفه بود بروايت ابو ذر از مصطفی، قال ابو ذر قلت يا نبي الله فما كانت صحف ابراهيم؟ فذكر كلاما ثم قال فيها على العاقل ما لم يكن مغلوبا على عقله ان تكون له ساعة يناجى فيها ربّه و ساعة يتفكر بها فى صنع الله عز و جل، و ساعة يحاسب فيها نفسه فيما قدّم و اخر، و ساعة يخلو فيها لحاجته من الحلال فى المطعم و المشرب. وَ مَا اُنزِلَ اِلَى اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ ايمان داديم بآنچه فرو فرستادند اسماعيل و اسحاق و يعقوب و فرزندان وى را گفته اند اسباط در فرزندان يعقوب همچون قبائل است در فرزندان اسماعيل، و اسماعيل پدر تازيان بود، و اسحاق پدر عبرانيان، و اسماعيل بچود و سخا معروف بود، ازينجاست كه عرب همه با جود و سخا باشند. و اسحاق بزهد و عبادت معروف بود از اينجاست كه در اهل كتاب زهاد و رهبان بسيار باشند، و فرزندان يعقوب را اسباط از اَن گفتند كه بسيار بودند، و سبط در لغت عرب درختی پر شاخ باشد، يعني كه ايشان را شاخه هاى بسيارست، چنانك عرب را قبائل بسيارست، و آنچه گفت ايشان را كتاب داديم و در عداد كتاب داران آورد، پيغامبران ايشان را خواهد كه در اسباط چهار هزار پيغامبر بودند. و روا باشد كه اسباط اينجا بر فرزندان صلب نهند از يعقوب، كه همه پيغامبران بودند و كتاب داران.

وَمَا أُوْتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ آنچه به موسی دادند یعنی توریة و دیگر صحیفه‌ها، و به عیسی دادند از انجیل و مَا أُوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ و آنچه دیگر پیغامبران را دادند چون زبور داود و صحف شیث و مانند ایشان. میگوید ایمان آرید بهر چه پیغامبران آوردند از هر چه بود و آنچه دانید و شناسید و آنچه نشناسید که نه همه دانید و شناسید. و عن معقل بن یسار: قال قال رسول الله «اعملوا بالقرآن و اقتدوا به و لا تکفروا بشیء منه، و آمنوا بالتوریه و الانجیل و الزبور و ما اوتی النبیین من ربهم، و یشفیکم القرآن و ما فیہ البیان. ثم قال لا نفرقُ بینَ احدٍ مِنْهُمْ جدا نکنیم یکی را از پیغامبران از دیگران بنا استوار گرفتن و ناگرویدن، چنانک جهودان و ترسایان کردند.

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مسلمانانیم و الله را گردن نهادگانیم. چون این آیت فرو آمد رسول بر جهودان و ترسایان خواند، جهودان چون حدیث عیسی شنیدند منکر شدند او را، و به نبوت وی اقرار ندادند، و ترسایان خود غلو کردند و گفتند که عیسی باری نه چون دیگر پیغامبرانست که او پسر خداست پس رب العالمین این آیه دیگر فرو فرستاد و گفت: فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا گفته‌اند که مثل اینجا صلت است و زیادت یعنی بما آمنتیم به، می گوید اگر ایشان ایمان آرند بآنچه شما ایمان آوردید، و بگروند گرویدنی چنان شما، یعنی شما که امت محمد اید بکتاب ایشان ایمان آوردید، اگر ایشان بکتاب شما ایمان آرند راست راهان‌اند و مسلمانان.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ و اگر بر گردند از مسلمانی و از راه حق، بر گوشه افتادند و آنچه گفت بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ دَلِيلٌ است که ایمان و اسلام هر دو یکسانست که همان قوم را میگوید. که ایشان را گفت فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ آری بسنده کند ترا الله بازداشت خویش بدایشان را از تو، و شغل ایشان ترا کفایت کند، و هم چنان کرد که جهودان قریظه و نضیر بودند بعضی را ازیشان بکشتند، و بعضی را به بردگی ببردند، و بعضی را از وطن خویش آواره کردند، و ترسایان نجران بودند که جزیت بریشان نهادند بخواری و مذلت، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ او خداوندی شنواست که گفت همه می‌شنود، داناست که حال همه میداند.

قوله تعالى صِبْغَةَ اللَّهِ ای اتبعوا صبغة الله میگوید دین الله و سنت وی گیرید و راه وی

جویید، صبغة رنگ باشد و این در معارضة آن آمد که ترسایان فرزند خود را که می‌زادند بآبی زرد می‌برآوردند در شهر عموریه، و میگفتند. صبغاه نصرانیا او را ترسا رشتیم. الله گفت عزّ جلاله من بتوحید و اسلام رهی را مسلمان رستم، و این صبغة آنست که قرآن بوی اشارت میکند که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و مصطفی گفت: «کل مولود یولد علی الفطرة»

و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان بنی اسرائیل قالوا یا موسی هل یصبغ ربک؟ فقال موسی یا رب هل تصبغ؟ قال نعم، أنا اصبغ الالوان الاحمر و الأبيض و الاسود، و الالوان كلها فمن صبغی.»

و عن ابن عباس ایضا قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا رسول الله أ یصبغ ربک؟ قال نعم صبغاً لا یصبغ احمر و ابیض و اصفر و اسود. و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً و کیست نیکو رزنده تر از الله، آن گه اقرار خواست تا گویند که الله نیکو رزنده تر است، و ما وی را پرستگار انیم، یعنی کیست از ما نیکو رنگ تر و ما وی را بندگانیم. و قال النبی «یؤتی بانعم اهل الدنیا و من اهل النار یوم القیمة فیصبغ فی النار صبغة، ثم یقال له یا بن آدم هل رأیت خیراً قط؟ هل مرّ بک شرّ قط؟ فیقول لا و الله یا ربّ ما مرّ بی بؤس قط و لا رأیت شدة قط.»

قوله تعالی... قُلْ أ تُحَاجُّونَا فِی اللَّهِ الْآیَةِ... ای اُ تخاصموننا فی دین الله مفسران گفتند این پاسخ جهودانست که ایشان دعوی آشنایی و دوستی حق میکردند و خود را به نزدیک الله حقی میدیدند، گاهی می‌گفتند نحنُ أبناءُ اللهِ و أَحِبَّاءُهُ گاهی گفتند لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى و با مصطفی علیه السلام و با عرب میگفتند ما بخدای نزدیکتریم و اولیتریم از شما، که رسول ما پیش از رسول شما بود، و کتاب ما پیش از کتاب شما بود و دین ما پیش از دین شما بود. رب العالمین گفت ای مهتر ایشان را جواب بده و بگوی اُ تُحَاجُّونَا فِی اللَّهِ الْحِجَّةِ ادعاء الحق حجت می جویید بر من؟ و دعوی حق می‌کنید و حق سزای میجوئید؟ و بر من غلبه می‌پسوسید؟ بحق در دین خدای، وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ و او خداوندست ما را و شما را هر دو را دارنده و پروراننده، آن کس بوی اولیتر است که او را طاعت دارست و رسولان وی را استوار گیر. آن گه گفت وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ

لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ما را کردارهاست و شما را کردارها، و ما در آن کردار خویش مخلص آمديم، الله را گردن نهاده و بيگانگی وی اقرار داده، و شما مشرکان و دو گویان اید، پس چونست که با ما در دین الله حجت میگیرید؟ و ما نه چون شمايم. نظیر این آنست که گفت تعالی و تقدس و إِنَّ كَذْبُوكَ قُلُّ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ... وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ «أَمْ تَقُولُونَ» الآية... بیا و تا هر دو خوانده اند، بتاء قراءت شامی و حمزه و کسایبی و حفص و رويس از يعقوب، و خطاب با حاضر است. و بیا قراءت باقی، و فعل غائب است. و بهر دو قرائت حکایت از جهودانست. میگفتند پیغامبران گذشته ابراهيم و اسماعیل و اسحاق و يعقوب و فرزندان همه همه بر دین جهودی بودند. و ترسایان میگفتند نه که بر دین ترسایبی بودند رب العالمین رسول خود را گفت عليه السلام قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ گوی این بیگانگان را که شما به دانید از کار ایشان و دین ایشان یا الله؟ و بگوی که الله مرا خبر داد که ایشان نه جهود بودند نه ترسا، بل که مؤمنان بودند بر دین اسلام. پس ایشان را بر آن گفتن ملامت کرد، که ایشان دانسته بودند و از کتاب خوانده که پیغامبران بر دین اسلام بودند لیکن نمانند و ظاهر نمی کردند. گفت وَمَنْ أَظْلَمُ كَيْسَتْ سَتْمَكَارِ تَرَبَّرْ خَوَيْشْتَنَ از آن کس که گواهی دارد دانسته؟ و دادن آن پذیرفته؟ و آن گواهی بنزدیک وی باشد از الله که از کتاب خوانده باشد؟ و بدانسته که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم راست است و درست و دین وی حق، و آن گه آن را پنهان دارد؟ کیست ازین کس بیداد گرتتر و بر خود ظالمتر؟

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اللهُ غَافِلٌ نَيْسَتْ از آنچه شما میکنید، آنچه پنهان میکنند از کتاب خدا میداند، و آنچه ظاهر میکنند از تکذیب میداند، و فردا بقیامت همه را پاداش دهد، بهمه چیز و هیچ فرو نگذارد قوله تعالی: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ... الآية... از بسیاری که تفاخر می کردند بیدران و گذشتگان خویش، و دین ایشان می پسندیدند و راه ایشان میرفتند و میگفتند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را باین آیت از آن بازداشت گفت ایشان قومی اند که رفتند و گذشتند نه شما را از کردار ایشان پرسند، و نه ایشان را از کردار شما، بل که همه را از کردار خود پرسند و بکردار خود گیرند، همانست که جایی دیگر گفت وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَقَالَ تَعَالَىٰ وَ لَا

تَزْرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى و هر چند که این آیت از روی ظاهر یک بار گفت اما از روی معنی در آن تکرار نیست که امت در آیت پیش پیغامبران را میخواید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و درین آیت اسلاف جهودان و ترسایان را میخواید، پدران ایشان که بر ملت ایشان بودند.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ این سفهاء مشرکان مکه‌اند، و جهودان مدینه، و سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی از اول در مکه روی بکعبه داشت در نماز کردن پس چون هجرت کرد به مدینه او را فرمودند تا روی بقبله جهودان آرد، یعنی بیت المقدس، پس چون روزگاری بر آمد دیگر بار او را فرمودند تا بقبله خود باز آید، و روی فرا کعبه کند. مشرکان گفتند محمد قبله پدران بگذاشته بود و اکنون باز آمد، چنان دانیم که بدین پدران که بگذاشته است نیز باز آید، الله تعالی این آیت فرو فرستاد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ آری این جاهلان و سبک خردان از مردمان مکه ترا منکر میشوند باین بر گشتن از قبله بقبله دیگر، تو ایشان را جواب ده و بگوی.

لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ جهان همه خدایراست، هم مشرق که کعبه سوی آنست، هم مغرب که بیت المقدس سوی آنست. چنانکه فرماید او را فرمانبردارم و گردن نهادم. يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه نماید او را که خواهد براه راست و دین پاک و کیش پسندیده و قبله حق.

فصل

بدانکه در قرآن ذکر مشرق و مغرب بر سه وجه آید: یکی بلفظ واحد چنانکه درین سوره گفت بدو جایگه وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ. جای دیگر گفت رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ. وجه دوم بلفظ تثنیه گفت، چنان که در سوره الرحمن است رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ. وجه سوم بلفظ جمع است چنانکه در سوره المعارج گفت فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ. اما آنچه بلفظ واحد گفت مراد بآن یک سوی جهان است که آن را مشرق گویند و مغرب سوی دیگر، و آنچه به تثنیه گفت مشرقین یکی مشرق تابستانی است، جای بر آمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر حمل شود دیگر مشرق زمستانی جای بر آمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر میزان شود. و مغربین آن دو مغرب‌اند که در مقابله این دو مشرق

افتادند. و آنچه مصطفی علیه السلام گفت: «ما بین المشرق و المغرب قبله» معنی آنست که چون مغرب تابستانی بر راست خویش گذاری، و مشرق زمستانی بر چپ خویش، روی تو بقبله باشد. و این اهل مشرق راست علی الخصوص. اما آنچه بلفظ جمع گفت و ذلک فی قوله رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ آن صد و هشتاد مشرق اند، نود در تابستان و نود در زمستان، و صد و هشتاد مغرب در مقابله آن. هر روز که آفتاب می برآید بمشرق برمی آید و بمغربی که مقابله آنست می فرو شود.

و شرح این از گفتار اهل خبرت درین صنعت آنست که آفتاب را مشرقهاست و مغربها و اول مشرقها آن مشرق تابستانی است جای بر آمدن آفتاب، در درازترین روز از سال آن گه که آفتاب بسرطان شود، و آن نزدیک است بمطلع سماک رامج، و آخر مشرقها مشرق زمستانی است جای بر آمدن آفتاب در کوتاهترین روز از سال، آن گه که آفتاب بجدی شود. و آن نزدیک است بمطلع قلب العقرب و از مشرق تابستانی تا مشرق زمستانی نود درجه است. هر روز آفتاب بدرجه دیگر برآید. و میان این و آن مشرق استواست آن گه که آفتاب بحمل شود در بهار، و بمیزان شود در مهرگان. و اول مغربها مغرب تابستانی است، جای فرو شدن سماک رامج، و آخر مغربها مغرب زمستانی است جای فرو شدن قلب عقرب، و میان این و آن مغرب استوار است، حمل و میزان و آن هم نود درجه است، هر گه که آفتاب بدرجه سوی جنوب یا شمال میل کند در طلوع، هم چنان در مغرب میل کند در غروب، پس کسی که اول مشرق تابستانی پس پشت خویش دارد و آخر مغرب زمستانی پیش روی خویش روی وی بقبله باشد، و همچنین اول مغرب تابستانی بر دست راست گذارد، و آخر مشرق زمین زمستانی بر چپ روی وی بقبله بود. و اگر اول مشارق بر راست خویش گذارد و آخر مغارب بر چپ خویش، روی وی بشام باشد.

النویة الثالثة

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ... الآية... فرمان خداوند عالم است، خداوندی سازنده، نوازنده داننده دارنده، بخشنده پوشنده، دلگشای، رهنمای، سر آرای، مهر افزای، غالب فضل، ظاهر بذل، سابق مهر، دائم ستر، خداوند جهان، دانای آشکارا و نهان، دایم بشنای خود، قائم بسزای خود، نه افزود و نه کاست، همه آن بود که وی خواست، فرمان داد بمؤمنان

فرمانی لازم و حکمی واجب وصیتی بسزا، و به حق پیدا، بزبان کرم با خیر الامم، که قُولُوا گوئید رهیگان من، بندگان من، و چون گوئید از من گوئید، و چون خوانید مرا خوانید، همه حدیث من کنید، عهد من در جان گیرید، ایمان بمن آرید، مهر من در دل دارید، سخن من گوئید، که من نیز در ازل حدیث شما کردم، سخن شما گفتم، عطر دوستی شما سرشتم، رحمت خود را از بهر شما نبشتم.

تو همه از مهر من آری حدیث من همه از عشق تو گویم سخن

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ ای پیغامبر که سید سادات و سرور کائنات تویی، گزیده عالمیان و خاتم پیغامبران تویی، و ای امتی که بهترین امتان گذشته شما اید، ایمان آرید بهر چه پیغامبران گذشته گفتند و رسانیدند از نامه و پیغام ما، و امت ایشان خواندند و بدان گرویدند. تا هر شرفی و کرامتی که بجملگی ایشان را بود تنها شما را بود. این امت پیغام حق نیوشیدند و بحکم فرمان برفتند و گردن نهادند، و بهمه ایمان آوردند. رب العالمین ایمان ایشان بیسندید، و بر جهانیان جلوه کرد و گفت وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ آن گه همه را زیر علم مصطفی علیه السلام در آورد و اتباع وی گردانید. مصطفی از آن خبر داد گفت: «آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة»

و امت وی را بر گذشتگان پیشی داد و گفت السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. و رسول گفت: «نحن الآخرون السابقون یوم القیمة».

فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا الْآيَةَ... ای سید خافقین و رسول ثقلین! این کارها همه در پی تو بستیم، و جهانیان را اتباع تو فرمودیم، خادمان ترا عهدنامه محبت نوشتیم، و در محل نظر خود آوردیم، و مخالفان ترا در وهده مذلت و مهانت اوکندیم، من خالفک فهو فی شقِّ الاعداء، و من خدمک فهو فی شقِّ الاولیاء، هر که ترا خواست او را خواستیم و بخود راه دادیم، و هر که برگشت او را سوختیم و بینداختیم، من یطلع الرسول فقد اطاع الله ای مهتر! از برگشتن این بیگانگان و ناسزا گفتن ایشان دل تنگ مدار، که ما شغل ایشان ترا کفایت کنیم، و رنج ایشان از تو باز داریم، فَسَبِّكْفِيكَهُمُ اللَّهُ آن گه قومی آریم برنگ توحید برآورده، و بصف دوستی آراسته، و صبغة الله بستر ایشان پیوسته، این «صبغة الله» رنگ بی رنگی است، هر که از رنگ رنگ آمیزان پاک است بصبغة الله

رنگین است.

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

پس چون که بصبغة الله رسید، هر که بوی باز افتد او را برننگ خود کند. چنانکه کیمیا
مس را و آهن را برننگ خویش کند، و عزیز گرداند. اگر بیگانه بوی باز افتد آشنا گردد، و
گر عاصی باز افتد مطیع شود، و درین باب حکایات مشایخ بسیار است.

منها ما حکى عن ابراهيم الخواص، قال دخلت البادية مرة فرأيت نصرانيا على وسطه زنار،
فسألنى الصحبة، فمشينا سبعة أيام. فقال يا راهب الحنيفة! هات ما عندك من الانبساط!
فقد جعلنا فقلت الهى لا تفضحنى فى هذا الكافر، فرأيت طبقا عليه خبز و شواء و رطب و
كوز ماء. فاكلنا و شربنا و مشينا سبعة أيام. ثم بادرت و قلت يا راهب النصرارى هات ما
عندك، فقد انتهت التوبة اليك، فاتكأ على عصاه و دعا فاذا بطبقين عليهما اضعاف ما كان
على طبقى، قال فتحيرت و تغيرت و ابيت ان آكل فالح عليّ، فلم اجبه فقال كل فانى
مبشرك ببشارتين احديهما اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، و حلّ
الزنار. و الأخرى انى قلت اللهم ان كان لهذا خطر عندك فافتح على بهذا، ففتح. قال فاكلنا
و مشينا و حجّ و اقمنا بمكة سنة ثم انه مات فدفن بالبطحاء رحمه الله.

قوله قلُّ أ تُحَاوِنُنَا فِي اللَّهِ ميگوید ای پیغامبر ما! ای رسول و فرستاده ما! ای سفیر
درگاه ما! ای باز مملکت ما! ای دلال شریعت ما! ای شفیع مجرمان، و ای خاتم پیغامبران،
آن بیگانگان را گوی اُ تُحَاوِنُنَا فِي اللَّهِ چه خصومت سازید با ما؟

و چه پیکار کنید با مادر الله؟ و او خداوند ما و شماست خداوندی او همه را لازم، و
اقرار دادن بیگانگی و پادشاهی او بر همه واجب، آن گه شما را این چه سود دارد که
گوئید، و چه بکار آید چون نشان بندگی بر خود نه بینید، و رقم اخلاص بر خود نیابید،
دانید که عود چون در مجمر نهند تا آتش در آن نزنید بوی ندهد، چون بزبان گفتید رَبُّنَا وَ
رَبُّكُمْ آتش اخلاص باید که در آن زنید تا بوی توحید بیرون دهد.

ای مهتر کائنات! منت ما بر خود فراموش مکن، و از نواخت و اکرام ما بر خود ایشان را
خبر کن و گوی وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ما پاک راهانیم و پاک دلان، او را پرستگاران و گردن
نهادگان، و بیزار از انباز و انباز گیران. گفته اند که جمله شرایع سه چیز است: یکی اقرار

بوجود معبود، دیگر عمل کردن از بهر وی، سدیگر اخلاص. رب العالمین گفت ای محمد! ایشان را گوی اگر در اقرار و عمل ما را مشارکید، در اخلاص مشارک نه اید، و کار اخلاص دارد و بناء دین بر اخلاص است، و رستگاری در اخلاص است، روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر، چنانک گوهر بی کسوت رنگ سنگی بی قیمت باشد، عمل بی اخلاص جان کندن بی ثواب باشد. خداوند عز و جل از بندگان خویش در دین اخلاص درخواست کرده است. گفت و ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و گوهر اخلاص جز در صدف دل نهاده‌اند و در دریای سینه، پس زنده دلی باید نخست تا آنکه اخلاص از وی درست آید. يقول تعالی إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ. و قال بعضهم دخلت على سهل بن عبد الله يوم جمعة قبل الصلاة، فرأيت في البيت حية فجعلت اقدم رجلا و أؤخر أخرى، فقال ادخل لا يبلغ احد حقيقة الايمان و على وجه الارض شيء يخافه. ثم قال هل لك في صلاة الجمعة؟

فقلت بيننا و بين المسجد مسيرة يوم و ليلة. فاخذ بيدي فما كان الا قليلا حتى رأيت المسجد فدخلنا و صلينا الجمعة، ثم خرجنا فوقف ينظر الى الناس، و هم يخرجون. فقال اهل لا اله الا الله كثير و المخلصون منهم قليل.

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ كَذَلِكَ هَمَّجِنِينَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً شَمَا رَا گروهی کردیم و سَطًا بهينه گزیده، لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ تَا گواهان باشید بیغامبران را، عَلَي النَّاسِ بِرِ مَرْدَمَانِ از اَمْتَانِ ایشان، وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهِيدًا و رسول شما بر شما گواه، وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ وَ نَكْرَدِيمُ تَرَا آن قبله الَّتِي كُنْتَ عَلَيهَا أَنْكَ تُو اُولِ بِرِ آن بودی إِلَّا لِنَعْلَمَ مَكْرَ كِه بَدَانِيمُ وَ بِه بَيْنِيمُ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آن کیست که بر پی رسول میرود مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَي عَقَبِيهِ از آن کس به پس می‌باز گردد و با پاشنه می‌نشیند، وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً وَ آن از قبله بقبله گشتن کاری بزرگ و گران بود إِلَّا عَلَي الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مَكْرَ بِرِيشَانِ كِه اللَّهُ دَلِ ایشان را راه نمود و بر راستی بداشت، وَ مَا كَانَ اللَّهُ يُضَيِّعُ إِيمَانَكُمْ وَ اللَّهُ تَبَاهِ كَرْدَنِ اِيْمَانِ شَمَا رَا نَيْسْتُ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ اللَّهُ بِمَرْدَمَانِ مَهْرَبَانِ اسْتِ بِخَشَايِنْدِه سَخْتِ مَهْرَبَانِ

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا... گفته‌اند این آیت عطف بر آن است که گفت وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا ای کما اصطفینا ابراهیم و ذریته کَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ای خیاراً عدلاً و تحقیق آنست که این کَذَلِكَ در جای آفرین نهاده‌اند، چنانچه پارسی‌گویان گویند چیزی ستودنی را که «چنان است». شما را گروهی کردیم ای امت محمد «وسطاً» بهینه و گزیده. و ازین گشاده‌تر آنست که گفت کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ و عرب بهینه هر چیز را وسط خوانند، و میان مرغزار که آب و گیاه بیشتر بود و نیکوتر وسط گویند، و مرد بهینه‌تر را وسط خوانند و اوسط خوانند قال الله تعالی قَالَ أَوْسَطُهُمْ ای خیرهم و اعدلهم.

لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ چون ایشان را اهل شهادت گردانید، صفت عدالت در پیش داشت که عدالت قرین شهادت است. یعنی لتشهدوا علی الامم بتبلیغ الرسالة یوم القيمة، و یکون الرسول علی صدقکم شهیداً، ای معدلاً مزکیاً لکم. گفت از آن شما را عدلاً خواندیم و بهینه امت کردیم تا فردای قیامت پیغامبران را گواهی دهید بر امتان ایشان، که ایشان پیغام حق رسانیدند و امت نپذیرفتند و براست نداشتند. پس چون امت محمد پیغامبران را گواهی دهند بتبلیغ رسالت آن قوم که بریشان گواهی دهند گویند بچه دانستید و شما از ما پس بودید؟ و ما را نیافتید و ندیدید؟ جواب دهند «باخبار الله ایانا فی کتابه الناطق علی لسان رسوله الصادق.» هر چند که معایت شما را ندیده‌ایم، اما در کتاب خدا خوانده‌ایم و از رسول حق شنیده‌ایم، و از سنت وی دانسته‌ایم، که ایشان پیغام رسانیدند و شما نپذیرفتید آن‌گه رسول خدا ایشان را تزکیت کند و بعدالت ایشان گواهی دهد. این آیت دلیل است که علم عین شهادت است، و اقامت آن بی اقرار مشهود علیه درست است. که رب العالمین شهادت این امت بر پیشینیان اثبات کرد بمجرد علم ایشان از کتاب و سنت، و ایشان را نادیده و اقرار ایشان ناشنیده و گفته‌اند شهید اینجا بمعنی رئیس است چنانکه جای دیگر گفت وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ ای رؤسائکم پس معنی آن باشد که درین گواهی دادن بر شما و مهتر شما مصطفی است، او با شما گواهی دهد فذلک قوله وَ یَكُونُ الرَّسُولُ عَلَیْكُمْ شَهِيداً و یشهد لذلک ما

روی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله یدعی نوح یوم القيمة فیقال هل بلغت؟ فیقول نعم فیدعی قومه، فیقال هل بلغکم؟ فیقولون ما اتانا من نذیر و ما اتانا من احد فیقال

له من شهودك؟. فيقول محمد و أمته فيدعون و يشهدون انه قد بلغ.
قال فذلك قوله وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا و روى جابر عن النبي انه قال أنا و امتى يوم
القيمة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس احد الا ردّ انه منا، و ما من نبى كذبه
قومه الا و نحن شهداؤه انه بلغ رسالات ربه.

قوله تعالى وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا نَكْرَدِيمَ تَرَا أَن قَبْلَهُ كِه اول بر آن بودى، يعنى
صخره بيت المقدس مگر آن را تا آنكه ترا از آن باز گردانيد بقبله ديگر، تا بدانيم و به
بينيم كه آن كيست كه بر پى رسول ميرود چنانك او ميرود و حق مى پذيرد چنانك حق
ميگردد. و آن كس را باز بينيم. از آن كس كه به پس باز مى گردد. و روا باشد كه باين
قبله كعبه خواهد، يعنى كه نكرديم ترا آن قبله كه امروز تو بر آنى، مگر تا به بينيم. علم
اينجا در موضع رؤيت است. اهل معانى گفتند اين كلمه تقرير راست نه استفادت را.
ميگويد آن را كرديم تا آنچه معلوم ماست شما را مقرر شود، و پيدا گردد، اين چنانست كه
كسى گويد آتش هيزم را سوزد، ديگرى گويد نه سوزد، او جواب دهد كه هيزم بيار و
آتش در آن زن تا بدانيم كه مى سوزد يا نه. يعنى كه تا آنچه من دانسته ام بنزديك تو مقرر
شود. معنى ديگر گفته اند اِلَّا لِنَعْلَمَ يعنى لنعلم محمد من يتبعه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ
فاضاف علمه الى نفسه تفضيلا له و تكريما، كقوله تعالى فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمُ و كقوله
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و نظائرهما.

قوله تعالى وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ گواهي بداد كه ايشان
بر پى رسول رفتند و بهر دو قبله نماز كردند، تحويل قبله بر ايشان گران نيامد، و در كار
رسول در حيرت و تردد نيافتند، گواهي داد الله كه ايشان راست راهان اند و بحق راه
بران، و ايشان را اين فضيلتى بزرگوارست و كرامتى تمام.

قوله وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ اى صلواتكم الى القبلة الاولى سبب نزول اين آيت آن
بود كه جهودان گفتند اگر قبله حق كعبه است پس ايشان كه نماز بيت المقدس كردند همه
بر ضلالت اند، و ايشان كه در آن روزگار فرو شدند چون اسعد بن زرارة و براء بن معرور
بضلالت فرو شدند. الله تعالى گفت در جواب ايشان وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ الله
تعالى تباه كردن ايمان شما را نيست، كه آنچه كرديد از نماز بيت المقدس حق بود و

راست، و به نزدیک الله محفوظ و ثواب آن حاصل.

قال اهل المعانى وَ ما كانَ اللهُ يُضَيِّعُ إِيمانَكُمْْ يعنى انصرافكم مع النبى حيث صرفكم ليمحص ايمانكم، فلا يضييعه الله دون ان يكون محفوظا عنده حتى يجزيكم به گفت اين فرمان بردارى شما و از قبله بقبله باز گشتن، بر متابعت رسول، الله تعالى آن را ضايع نکند بل که آن را مى پسندد، و بنزدیک خویش مي‌دارد تا فردا که شما را بآن ثواب دهد، وَ ما كانَ اللهُ يُضَيِّعُ إِيمانَكُمْْ ردّ است بر مرجئان که گفتند عمل از ايمان نيست. وجه دلالت آنست که رب العزة اينجا نماز را ايمان خواند، و نماز عمل بنده است، اگر از ايمان نبودى رب العزة آن را ايمان نخواندى، مذهب اهل حق آنست که ايمان يک اصل است از سه چيز مرکب: از قول و عمل و نيت. بر وفق سنت، تا اين سه چيز بهم جمع نشود آن اصل ثابت نگردد، مثال اين نفس آدمى است مرکب از سه چيز از سر و جوارح و دل تا اين سه چيز بهم نبود نفس تمام نخوانند، چون يکى از اين سه بيفتاد اسم نفس از وي بيفتاد. قول از ايمان بمنزلت سرست از نفس، و عمل بمنزلت جوارح، و نيت بمنزلت دل. چون اين هر سه خلصت بر موافقت سنت بهم آمد اسم مؤمنى بحقيقت بر وي افتاد. اما چون از وي پرسند که مؤمنى تو؟ ادب سنت چنانست که گويد انا مؤمن ان شاء الله، انا مؤمن ارجو و اين استثنا نه از بهر آنست که در ايمان و توحيد وي شک است لکن خوف خاتمت راست، و اتباع سلف صالحين و ائمة دين را، مصطفى ع گفت «من قال أنا مؤمن حقاً فهو منافق حقاً» و عمر خطاب گفت «من قال أنا مؤمن حقاً فهو كافر حقاً» سفیان ثوری گفت «الناس عندنا مؤمنون فى الاحكام و الموارث، و لا ندرى ما هم عند الله» و در قرآن و در اخبار صحاح دلائل فراوانست که اعمال بنده از ايمانست، و در ايمان هم زيادت و هم نقصان است، و استثناء در آن شرط آنست. و مذهب مرجى باطل و طغيان است.

ابو ذر غفارى از رسول خدا پرسيد که ايمان چيست؟ رسول اين آيت بر خواند اَلَيْسَ الْبِرُّ اَنْ تُؤْتُوا وُجُوْهُكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ... الى آخر الآيه درين آيت نماز و زکاة و نواخت درويشان و صلّت رحم و وفاء عهد و صبر در بأساء و شدت از جمله ايمان شمرد، و جای ديگر غزا کردن در مال و در نفس ايمان خواند و گفت اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ. جای ديگر

استیذان از رسول خدای از ایمان شمرد، فقال تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ وَ مَصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم گفت «الایمان بضع و سبعون بابا، ادناه اماطة الاذی عن الطریق، و ارفعه قول لا اله الا الله»

و قال «الوضوء شطر الایمان»، و قال «ان من تمام الایمان لحسن الخلق» و سألہ رجل ما الایمان؟، فقال «الصبر و السماحة».

و قال «الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر»

و جاء رجل الى رسول الله بأمة له سوداء فقال يا رسول الله على ربة مؤمنة تجزى هذه عني قال تشهدين ان لا اله الا الله. و انى عبد الله و رسوله و تصلين الخمس و تصومين شهر رمضان؟ قالت نعم، قال اعتقها فانها تجزى عنك.

درین آیات و اخبار دلالت روشن است که اعمال بنده عین ایمانست و اجزاء آنست، ایمان خود نه یک جزء است تنها چنانک مرجی گفت، بلکه جزوهایست و آن را شاخهاست از اعمال و طاعات بنده، چنانک در اعمال می افزاید ایمان وی می افزاید، و چنانک معصیت می افزاید ایمان وی می کاهد. و مرجی که گفت ایمان یک جزء است و آن قولست بی عمل، لا جرم گوید میان خلق در ایمان تفاضل نیست، و گوید ایمان فریشتگان و پیغامبران و ایمان اهل فسق و فساد یکسانست. که در آن تفاوت نیست، و در آن زیادت و نقصان نیست، و اگر کسی نماز و روزه و زکاة و حج بگذارد و زنا و دزدی کند و خمر خورد، چون کلمه شهادت گفت بزبان، و ایمان بگیب داد بدل، مرجی میگوید ایمان این کس تمام است، و اگر گوید انا مؤمن حقا این سخن از وی راست است. و بدانک این معتقد بر خلاف قول خدا و رسول است، و مکابره اسلام است و تهاون در دین است. و مرجی بر زبان هفتاد پیغامبر ملعونست و از شفاعت مصطفی محروم است: و بذلک

يقول النبي المرجئة ملعونة على لسان سبعين نبيا

و قال صنفان من امتی لا تنالهما شفاعتی يوم القيمة المرجئة و القدرية.

و قال سعید بن جبیر المرجئة يهود هذه الملة.

ثم قال فی آخر الآیة إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ حجازی و شامی و حفص رءوف باشباع

همزه بر وزن فعول خوانند و به يقول الشاعر:

نطیع رسولنا و نطیع ربّا هو الرّحمن کان بنا رءوفا

باقی بتخفیف همز خوانند رءوف و به قال جریر

تری للمسلمین علیک حقّا کفعل الوالد الرّءوف الرّحیم

رءوف و رحیم دو نام‌اند خدای را عز و جل بمعنی رحمت وی بر آفریدگان و مهربانی وی بریشان، و رءوف بناء مبالغت است و در معنی رحمت بلیغ‌تر، یعنی سخت مهربانست و بخشاینده بر بندگان، و معنی رحمت نه ارادت نعمت است چنانک اهل تأویل گفته‌اند بل که ارادت نعمت صفتی دیگر است، و رحمت و مهربانی صفتی دیگر، و الله تعالی بهر دو موصوف و بهر دو صفت باینده. قال النبی «ان الله سبحانه ارحم عبده من الوالدة بولدها»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا خدایوند حکیم پادشاه علیم، که حدوث کائنات بقدرت و ایجاد اوست، وجود حادثات بعزت و اظهار اوست، قوام زمین و سماوات، بداشت اوست، محدثات را بیافرید، و از محدثات جانوران را برگزید و از جانوران آدمیان را برگزید، و از آدمیان مؤمنان را برگزید، و از مؤمنان پیغامبران را برگزید، و از پیغامبران مصطفی را برگزید و امت وی را بر امتهای پیشینه برگزید. مصطفی ع ازینجا گفت «بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه»

و قال صلی الله علیه و آله و سلّم «ان الله عز و جل، اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین و المرسلین. و اختار من اصحابی اربعة فجعلهم خیر اصحابی و فی کل اصحابی خیر ابا بکر و عمر و عثمان و علیا و اختار امتی علی سائر الامم فبعثنی فی خیر قرن. ثم الثانی ثم الثالث تتری، ثم الرابع فرادی، مفهوم خبر آنست که مصطفی ع بهینه آدمیان است، و گزیده جهانیان است، و پیش رو خلقان، آرایش جهان، و زین زمان، چراغ زمین و بدر آسمان. پناه عاصیان، و شفیع مجرمان، سید همه رسولان، و خاتم ایشان. پس از مصطفی بهینه همه خلق ابو بکر صدیق است که رب العالمین مسند امامت او بر تخت

شریعت مصطفیٰ نهاد، و اخلاص و صدق مستقر عبودیت او گردانید، و توکل و یقین مرتبت دار ولایت او ساخت، و پس ازو بهینه خلق عمر خطاب است، که رب العالمین عنان انخفاض و ارتفاع احکام در کف کفایت او نهاد، و طراز ولایت او بر ناصیه ملت کشید، و از سیاست و هیبت او دود شرک واطی ادبار خود شد. و پس از عمر خطاب بهینه خلق عثمان عفان است، که رب العالمین بساط توقیر و حرمت او بهفت آسمان نشر کرد، و در عهد دولت او انوار اسلام در مشارق و مغارب ارتفاع گرفت، و پس از عثمان بهینه خلق علی مرتضیٰ علیه السلام است که رب العالمین حقائق شریعت و شواهد طریقت بسیرت و سیرت او مکشوف کرد، و توکل و تقوی شعار و دثار او گردانید مصطفیٰ هر یکی را ازین سادات و خلفا مرتبتی نهاد، و خاصیتی داد صدیق را گفت: «یا ابا بکر اعطاک الله الرضوان الاکبر قیل یا رسول الله و ما الرضوان الاکبر؟ قال یتجلی الله عز و جل یوم القیمة لعباده المؤمنین عامة و یتجلی لابی بکر خاصة»

و فاروق را گفت: «لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب»

و عثمان را گفت: «لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان»

و علی را گفت علیه السلام

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

«انت منی و انا منک»

و جمله یاران را بر عموم گفت «ما من احد من اصحابی یموت بارض الا بعث قائدا و نورا لهم یوم القیمة»

و قال «مثل اصحابی فی امتی کالمح فی الطعام لا یصلح الطعام الا الملح»

و قال الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی! لا تتخذوهم عرضا من بعدی فمن احبهم فبحبب احبهم، و من ابغضهم

فیبغضی ابغضهم، و من آذاهم فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک ان یأخذه»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهباً ما بلغ مد احدهم و لا نصفاً»

این خود صحابه را گفت علی الخصوص، و جمله امت را گفت: «ما من امة الا و بعضها في النار و بعضها في الجنة و امتي كلها في الجنة».

و قال: «الجنة حرمت على الانبياء حتى ادخلها و حرمت على الامم حتى تدخلها امتي»
و قال: «ان امتي امة مرحومة، اذا كان يوم القيمة اعطى الله لكل رجل من هذه الامة رجلا من الكفار، فيقول هذا فداؤك من النار»

و عن انس قال «خرجت مع رسول الله فاذا بصوت يجيء من شعب فقال يا انس انطلق فانظر ما هذا الصوت؟ قال فانطلقت فاذا برجل يصلى الى شجرة و يقول اللهم اجعلني من امة محمد المرحومة المغفور لها، المستجاب لها، المثاب عليها، فانيت رسول الله فاعلمته ذلك، فقال انطلق فقل له ان رسول الله يقرئك السلام و يقول من انت؟ فاتيته فاعلمته ما قال رسول الله. فقال: اقرأ رسول الله مني السلام و قل اخوك الخضر يقول ادع الله ان يجعلني من امتك المرحومة المغفور لها المستجاب لها، المثاب عليها» «و قيل لعيسى يا روح الله هل بعد هذه الامة امة؟ قال نعم. قيل و اية امة؟ قال امة احمد. قيل: يا روح الله و ما امة احمد؟ قال علماء حكماء ابرار اتقياء كأنهم من العلم انبياء، يرضون من الله باليسير من الرزق و يرضى الله منهم باليسير من العمل، يدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله.»

این شرفها و کرامتها که رب العزة امت احمد را داد نه از آنست که ایشان را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی، که از ایشان خود آن خدمت نیاید که الله را بشاید، و نه نیز خداوندی و پادشاهی الله را از طاعت ایشان پیوندی در می یابد، هر نواخت که کرد بفضل خود کرد، هر چه داد بکرم خود داد، هر چه ساخت برحمت و مهربانی خود ساخت، که او خداوندی است به بنده نوازی معروف، و بمهربانی موصوف اینست که گفت تعالی و تقدس در آخر آیت، ورد **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ** الله بر بندگان بزرگ بخشایش است و همیشه مهربان، بخشایش خلق گاه گاه است و بخشایش حق جاودان، و نشان بخشایش و مهربانی حق آنست که بنده را توانایی معصیت ندهد و فرا سر گناهِش نگذارد، تا بنده مستوجب عقوبت نگردد. و این در باب رحمت بلیغ تر است از غفران معصیت، یا پس بنده را فرا معصیت گذارد و آثار ذلت در ظاهر وی بگذارد، تا خلق از وی نفرت گیرند آن گه سابقه رحمت در حکمت ازلیت در رسد، و او را دست گیرد. و درین معنی حکایت

آرند از ایوب سختیانی که گفت در همسایه من مردی شریر بود آثار زلت و معصیت بر ظاهر وی پیدا، و من از وی بغایت نفور بودم، تا بعاقبت از دنیا بیرون شد. گفتا چون جنازه وی برداشتند من بگوشه باز شدم، نمیخواستم که بروی نماز کنم، پس مردی دیگر آن شریر را بخواب دید بر حالتی نیکو و بر هیئتی پسندیده، پرسید که الله با توجه کرد؟ گفت برحمت خود بیامرزد، و از من آن ناهمواریها در گذشت. آن گه گفت ایوب عابد را بگو «لو اتمتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکم خشية الانفاق» و باشد که اسباب محنت گرد بنده در آرد، و درهای راحت و سلوت بر وی فرو بندد، تا بنده را چون نوامیدی پدید آید آن گه در رحمت و رأفت بوی بر گشاید، چنانک رب العزة گفت وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ. و فی هذا المعنی یحکی عن بعض الصالحین قال رأیت بعضهم فی المنام فقلت له ما فعل الله بک؟ فقال وزنت حسناتی و سیأتی فرجحت فحللت السيئات علی الحسنات، فجاءت صرة من السماء و سقطت فی کفة الحسنات فرجحت فحللت الصرة فاذا فیها کف تراب القیته فی قبر مسلم، سبحانه ما ارفاهه بعبده!

النوبة الاولى

قوله تعالى: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ مِی بینیم گشتن روی تو در آسمان فَلَنُؤَلِّبَنَّكَ مَا تَرَا گردانیم قیله ترضاها بآن قبله که می خواهی و می پسندی، فَوَلِّ وَجْهَكَ رُوی گردان شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ وَ شَمَا كِه امت و بیید هر جا که باشید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ رویهای خویش سوی آن می گردانید، وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و اینان که ایشان را نامه دادند لِيَعْلَمُونَ نیک میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ که این قبله گردانیدن حق است و راست از خداوند ایشان وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و الله ناآگاه نیست از آنچه ایشان میکنند.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و اگر آری باینان که ایشان را کتاب دادند بِكُلِّ آيَةٍ هَر معجزه و هر نشانی که ایشان خواهند ما تَبِعُوا قِبَلَتَكَ ایشان پی نخواهند برد قبله تو، وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ و نه تو قبله ایشان پی خواهی برد، وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ و نه جهود قبله ترسا و نه ترسا قبله جهود وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر تو پی بری بپایست و

بِسْمِ اِيْشَانِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغامِ اِنِكَ
اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ تو آن گه از ستمکاران باشی بر خویشتن.

اَلَّذِيْنَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ اِيْشَانِ که ايشان را نامه داديم يَعْرِفُوْنَهُ می شناسند محمد را (به
پیغامبری) کَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ چنانکه پسران خویش را می شناسند و اِنَّ فَرِيْقًا مِنْهُمْ و
گروهی از دانشمندان ايشان لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ گواهی راست پنهان میدارند وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ و
ايشان میدانند.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ اين روی بکعبه کردن راست است و درست از خداوند تو فَلَآ تَكُوْنَنَّ مِنْ
اَلْمُمْتَرِيْنَ نگر تا در گمان افتیدگان نباشید.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ الْآيَةَ...

این آیت از روی معنی مقدم است بر سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ که تا قبله با کعبه
نگردانیدند ايشان نگفتند ما وَاَلَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ اَلَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا و سبب نزول این آیت آن
بود که مصطفی آن گه که در مکه بود پیش از هجرت نماز به کعبه کردی، پس چون
هجرت کرد به مدینه رب العزة وی را فرمود تا نماز بصخره بیت المقدس کند، و آن را
قبله گیرد تا جهودان را باسلام و تصدیق وی رغبت بیشتر افتد. و گفته اند که دو شب از
ماه ربیع الاول شده بود که او را این نقل فرمودند، پس شانزده ماه بر آن بماند و مصطفی
را صلی الله علیه و آله و سلم آرزو می بود و می خواست که قبله او با کعبه گردانند، دو
معنی را: یک آنک کعبه قبله پدر وی ابراهیم بود، میخواست تا قبله وی همان باشد. دیگر
آنک جهودان میگفتند محمد و یاران وی خود راه بقبله نمی بردند تا ما ايشان را بقبله خود
راه نمودیم ندانستند، پس چون جبرئیل ع حاضر شد مصطفی آن آرزو که در دل داشت
با وی بگفت، جبرئیل گفت تو از من بر الله گرامی تری و نواخت تو تمامتر است، از وی
بخواه. مصطفی ع ادب کار فرمود بزبان نخواست، دانست که عالم الاسرار از مطلوب و
مقصود وی آگاه است، و از خود گفته که «من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما
اعطی السائلین»

و راه خلیل رفت، آن گه که جبرئیل او را گفت أ لک حاجة؟ فقال اَمَا الیک فلا. فقال سل

رَبِّكَ، قال حسی من سؤالی علمه بحالی.

پس چون جبرئیل سوی آسمان شد مصطفی علیه السّلام از پی وی بر آسمان می نگرست، و منتظر می بود تا خود جبرئیل بچه باز گردد و چه فرمان آرد، نه بس دراز شد که جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ دِیدم گشتن روی تو و بیچیدن دل تو و خواست و آرزوی تو بآسمان که قبله خویش کعبه می خواستی، فَلَنُؤَلِّبَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا بَآن سُو می گردانیم ترا که می خواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ روی گردان بسوی مسجد حرام آن مسجد با آزم با شکوه بزرگ. وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ این ناسخ فَاَیْمًا تَوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ است.

مفسران گفتند آن نماز که تحویل قبله با کعبه در آن افتاد نماز پیشین بود روز دو شبانه پنجم ماه رجب هفتمده ماه گذشته از مقدم رسول به مدینه، و پس از آن بدو ماه غزاء بدر بود و نصرت اهل اسلام بر کافران. و گفته اند که آن موضع که کعبه و آنست پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود، و از عهد نوح تا عهد ابراهیم علیهما السلام قبله بود و بروی بنا نبود. و در خبرست که از آن موضع، از بالا تا عرش و از نشیب تا ثری قبله خلق عالم است. و نیز اجماع است که اگر آن سنگ که بناء کعبه است مثلا برگینند، قبله باطل نشود و اگر از آن سنگ جایی دیگر خانه سازند کعبه نگردد.

فصل

بدان که روی بقبله آوردن شرط درستی نماز است، و بگذاشتن قبله اندر نماز روا نیست مگر در دو حالت یکی در نماز شدت خوف، بهر جهت که روی کند روا بود چون استقبال قبله متعذر و ناممکن بود. دیگر مسافر در نماز تطوع، بآن جهت که راه وی بود روی کند روا بود، و بیرون ازین دو حالت روا نیست اندر هیچ نماز قبله بگذاشت. و شافعی را دو قول است: یکی اصابت عین قبله فرض است، یا اصابت جهت و اصابت جهت ظاهرترست و درست تر، که در آن مشقت و حرج نیست. و بناء دین حنیفی جز بر آسانی و فراخی نیست، و هو المشار الیه بقوله تعالی وَ مَا جَعَلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ و يقول النبی «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة».

چون این قاعده متمهّد گشت ناچارست هر مسلمانی را که نماز کند شناختن دلائل قبله و

راه بردن بآن، و دلایل آن یکی حدود مشارق و مغارب است، و چنانکه لایق این موضع است بیان آن رفت.

دلیل دیگر معرفت قطب شمالی است در میان فرقدین وجدی، هر که خواهد تا قبله بداند این قطب پس گوش راست خود کند، و گفته‌اند بر کران گوش کند، چنانکه فرقدین و جدی گرد گوش وی همی گردد. و این خصوص اهل مشرق راست. عراقین و حلوان و همدان و دینور و ری و قزوین و دیلم و طبرستان و گرگان و بلاد خراسان تا بنهر شاش. و اهل شام این قطب پس گوش چپ گذارند تا رویشان بقبله باشد.

دلیل سیم نسرين است نسر طائر بسوی جنوب، و نسر واقع بسوی شمال، چون هر دو برابر یکدیگر رسند در میان آسمان، نسر واقع بر دست راست کنی و نسر طائر بر دست چپ، رویت بقبله باشد. سفیان ثوری گفت «اذا تحلَّق النسران فبینهما قبله» عبد الله مبارک گفت قبله اهل خراسان میان دو نسر است یعنی بوقت تحلق، و تحلق آن وقت باشد که ستارگان عقرب نزدیک باشند که فرو شوند.

دلیل چهارم عیوق است ستاره روشن، سوی راست مجره پیش از ثریا بر آید. از سوی شمال، چون آن را وقت بر آمدن پس ققاء خود کنی رویت بقبله باشد.

دلیل پنجم ستارگان عقرب اند چون فرو میشوند و زبانان بر شمال قبله باشد و شوله بر جنوب و قلب برابر قبله فرو می‌شود. و همچنین بمجره دلیل توان گرفت هر گه که شرطین و بطین می‌برآیند، در آن وقت مجره برابر قبله باشد. و بمنازل قمر هم توان گرفت هر گه که منزلی از منازل قمر بمغرب فرو میشود از آن منزل هفت منزل بر و لا برشمی هفتم آن منزل که فرو میشود برابر قبله بود. چنانکه اگر شرطین بمغرب فرو شود ذراع بقبله بود، و این قاعده بر همه منازل راست می‌رود مگر در قلب عقرب که فرو شدن منازل عقرب بهم نزدیک بود، حساب آن بر هفت راست نیاید، لکن چون منازل عقرب فرو شود نعائم بقبله آید، چون نعائم فرو شود بعد از یک ساعت بلده بقبله آید، پس حساب بهفت باز آید چنانکه گفتیم.

و این یک قسم است از اقسام علم نجوم که شناختن آن واجب است. و بر جمله بدانکه علم نجوم بر چهار قسم است: یک قسم از آن واجب، و آن علم شناخت اوقات نماز

است، و شناخت قبله بدلائل چنانک بیان کردیم. قسم دویم مستحب است، و آن شناخت جهات و طرق است رونده را در برو بحر و ذلك فى قوله تعالى وَ هُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِى ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ. قسم سیم مکروه است، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج. قسم چهارم حرام است، و آن علم احکام است بسیر کواکب.

و آنچه از آن بابت که آن را قیاس نیست، و آن علم زنادقه است، و البیه

اشار النبى «من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر»

و قال ع: «ما انزل الله من السماء من بركة الا اصبح فريق من الناس بها كافرين ينزل الله الغيث فيقولون بكوكب كذا وكذا»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «هل تدرون ما ذا قال ربكم؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال اصبح من عبادى كافرا بى و مؤمن بالكواكب اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر بالكواكب فاما من قال مطرنا بفضل الله و برحمته فذلك مؤمن بى و كافر بالكواكب، و اما من قال بنوء كذا و كذا، فذلك كافر بى و مؤمن بالكواكب».

قوله تعالى: وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ... الآية... چون قبله با كعبه گردانیدند بر جهودان صعب آمد و طعنها کردند و گفتند محمد این از بر خویش می نهد و خود می سازد، یک بار به بیت المقدس نماز کند، و یک بار به كعبه. رب العالمین گفت وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ نیک میدانند اینان که توریة دادند ایشان را، که این قبله گردانیدن حق است و راست، که در توریة خوانده اند و دانسته، آن گه ایشان را تهدید کرد گفت: وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ اللَّهُ غَافِلٌ نِيسْت از آنچه ایشان میکنند، همه میدانند، و فردا بقیامت جزاء آن بشمامی بایشان رساند، جای دیگر گفت: وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم «عجبت من غافل و ليس بمغفول عنه»

و فى معناه اشد:

و لا تحسبن الله يغفل ساعة و لا انما يخفى عليه يغيب

قوله تعالى وَ لَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ... فيه معنى اليمين، كانه قال و الله لئن اتيت. ميگوید و الله که اگر باهل توریة و انجیل آری هر معجزه و هر نشانی که خواهند

جماعت ایشان بر قبله تو گرد نیابند و قبله خود فرو نگذارند، و نه نیز تو بقبله ایشان پی خواهی برد. پس از آن که این آیت آمد ایشان طمع بیریدند و نومید شدند از بازگشت مصطفی بدین و قبله ایشان.

وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ اِنْ جِهْدَانِ و این ترسایان هر چند که در مخالفت تو یکی شدند اما در دین و در قبله خود مختلف‌اند: قبله جهودان بیت المقدس است جانب مغرب، و قبله ترسایان جانب مشرق، و نه جهود پی برد بقبله ترسا و نه ترسا بقبله جهود.

قوله تعالی و لَنْ اَتَّبِعَ اَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ الاهواء جمع هوی، و هو ما مالت الیه النفس، فهوت نحوه، هر چند که این خطاب با پیغمبرست اما جمله امت را میخواند. چنانکه جای دیگر گفت یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ.

میگوید و اگر تو پی بری ببايست و پسند ایشان مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام اِنِّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ تو آن گه از ستمکاران باشی بر خوشتن. آن گه خیر داد از مؤمنان اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او و گفت: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْآيَةَ... اینان که توریة دادیم بایشان يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ محمد را پیغامبری، و گردانیدن قبله براستی و کتاب که آورد از خداوند، بدرستی چنان می‌شناسند که پسران خود را که زادند می‌شناسند. و هیچ معرفت بالای معرفت مادر و پدر بفرزندان نیست، خاصه معرفت مادر که تمام‌ترست و بی گمان‌تر. و این معرفت افزونی دارد بر معرفت نفس خود، از بهر آنک مرد از ابتداء وجود فرزند خبر دارد و با معرفت بود، و از ابتداء وجود خود تا روزگاری که بر آید فرا دانش آید بی خبر بود، قال ابن عباس لما قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم المدينة، قال عمر لعبد الله بن سلام لقد انزل الله على نبي الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم يا عبد الله هذا المعرفة؟ فقال عبد الله يا عمر، لقد عرفته فيكم حين رأيتك كما اعرف ابني اذا رأيتك مع الصبيان يلعب وأنا اشد معرفة بمحمد مني بابني. فقال عمر و كيف ذلك؟ فقال اشهد انه رسول حق من الله و قد نعته الله في كتابنا، و لا ادري ما تصنع النساء، فقال له عمر وفقك الله يا ابن سلام فقد اصبت و صدقت.

وَ اِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و خوانندگان ایشان که بر جهودی

ستیهندگان‌اند، و حق را مکابران و معاندان‌اند، لَبِکْتُمُونَ الْحَقَّ آنچه راست و درست از نعت و نبوت مصطفی علیه السلام پنهان میدارند. و از عامه ایشان می‌پوشند، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ و خود میدانند، و در توریة میخوانند که اتباع دین محمد حق است، و اظهار نعت وی واجب.

قوله تعالی: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ الْآیَةُ... ای ما خبرتک من امر الدین و القبلة و عناد اليهود و امتناعهم عن الايمان بذلک هو الحق و الصدق. میگوید آنچه با تو گفتیم از کار دین و بیان قبله راست است و درست، حق اینجا بمعنی صدق است هذا قول حق ای صدق، و فعل حق ای صواب. و آنچه در خبر است که «العین حق و السحر حق ای کائن موجود و کذلک قوله ص «الجنة حق و النار حق و النبیون حق و الساعة حق» این همه بمعنی موجود است و «حق» نامی است از نامهای خداوند عز و جل و ذلک فی قوله وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ معنی حق در نام الله آنست که براستی خداست و بخدایی سزااست و بقدر خود بجاست.

ثم قال تعالی: فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّرِينَ ای من الشاکین الذین کذبوا بذلک و دانوا بخلافه، و هذا لیس بنهی عن الشک، اذ الشک لیس یحصل بقصد من الشاک لکنه حث علی اکتساب المعارف المزيلة للشک کقوله تعالی إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تُكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... الْآیَةُ اعلمه انه بمرأی من الحق لیكون متأدباً بادب الحق، فلما استعمل الادب و لم یسأل ما تمناه قبله، و لم یزد علی النظر الی السماء، اعطاه افضل ما یعطى السائلین چون خداوند کریم باشد و بنده عزیز بنده را بر شرط ادب دارد و راه عمل بوی نماید، و توفیق دهد، آن گه وی را بآن عمل پاداش دهد، و در آن حرمت داشت بستاید گوید «فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ». همچنین مصطفی را خبر داد که تو بر دیدار مایی، و در مشاهده عزت مایی، نگر تا حرمت حضرت بشناسی و بادب سؤال کنی، لا جرم چون در دل وی حدیث قبله بود بحکم ادب اظهار آن نکرد و آن آرزو در دل میداشت تا از حضرت عزت خطاب آمد فَلَتَوَلَّيْنِكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا آن آرزوی دل تو بدانستیم، و حسن ادب در ترک سؤال از تو ببسندیدیم، و آنچه رضاء

تو در آنست از کار قبله ترا کرامت کردیم، ای محمد هر چه در عالم بندگانند همه در طلب رضاء ماند و ما در طلب رضاء تو، همه در جست و جوی ماند و ما خواننده تو، همه در آرزوی نواخت ماند و ما نوازنده تو وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى كعبه اکنون قبله نفس خوددان و ما را قبله جان. چون از حضرت احدیت آن نواختها روان گشت و آن کرامتها در پیوست زبان حال بحکم اشتیاق گفت:

یک ره که دلت بمهر ما یا زانست هجرانت کشیدن ای نگار
آسانست

بو بکر شبلی گفت قدس الله روحه: قبله سه‌اند قبله عام و قبله خاص و قبله خاص الخاص، اما قبله عام کعبه است در میان جهان، و قبله خاص عرش است بر آسمان، مستوی بر آن خدای جهان، و قبله خاص الخاص دل مریدان و جان عارفان فهم بینظرون بنور قلوبهم الی ربهم بنور دل خویش می‌نگرند بخداوند خویش.

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان گفتما قرارگاه منت جان دوستان

گفته‌اند مصطفی در بدایت وحی و آغاز رسالت چون دعا کردی بزبان گفتی.

بعبارت صریح، و در حال آن دعاء وی باجابت مقرون بودی، چنانک رب العالمین حکایت کرد از روز بدر که مصطفی علیه السلام لشکر اسلام را مدد میخواست فقال تعالی *إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ*. پس حال وی بجایی رسید که از حضرت عزت باشارت ملیح وی، و بی عبارت صریح وی، باجابت پیوستی چنانک درین آیت گفت *قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...* پس چنان شد که بی اشارت و بی عبارت باندیشه مجرد اجابت آمدی. چنانک بخاطر وی فراز آمد که چه بودی اگر این گناهکاران امتم را بیمارزیدندی! این آیت آمد بر وفق این اندیشه که *رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا* پس کار بدان رسید که نه اشارت بایست نه اندیشه دل، چنانک وقتی بر دل وی گران آمد نشستن یاران در حجره وی، رب العالمین آیت فرستاد و گفت *فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا*

التوبة الاولى

قوله تعالی: *لِكُلِّ وُجْهَةٍ* و هر گروهی را سوئیست و قبله‌ای و مؤلّیها که وی روی فرا آن میدهد، *اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ*

در نیکی کردن کوشید و بر یکدیگر شتایید، بِنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بر هر قبله که باشیدات بَكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً اللَّهُ بعلم و آگاهی بشما میرسد و فردا شما را از آنجای آرد همگانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که الله بر همه چیز تواناست.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و بهر جا که شوی و بهر سوی که بیرون شوی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ رُوی خود فرا سوی مسجد حرام ده وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ و آن راست است و درست قبله پسندیده و فرموده از خداوند، وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و الله تا آگاه نیست از آنچه شما میکنید.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و بهر جای که شوی و بهر سوی که بیرون شوی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ رُوی خود فرا سوی مسجد حرام ده وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ و شما که اَمْت وئید هر جا که باشید رویهای خویش فرا سوی آن دهید لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَليْكُمْ حُجَّةٌ تا هیچکس را بر شما حجتی نبود از مردمان، إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر کسی که خود بستمکاری حجت جوید از جمله ایشان، فَلَا تَخْشَوْهُمْ مترسید از ایشان وَ اخْشَوْنِي و از من ترسید، وَ لِأَنْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ و تا تمام کنم بر شما نعمت خویش وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و مگر تا شما بر راه راست بمانید.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ هَمَّجَانَك فرستادیم در میان شما که عرباید رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده هم از شما از نژاد شما يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا میخواند بر شما آیات و سخنان ما وَ يُزَكِّكُمْ و شما را هنری و پاک میکند، وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ و در شما می آموزد کتاب من و حکمت خویش وَ يُعَلِّمُكُمْ و در شما می آموزد ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آن چیز که هرگز ندانستید.

النبوة الثانية

قوله تعالى: لِكُلِّ وِجْهَةٍ... الآية... ای و لكل اهل دين قبله و متوجه اليه في الصلاة. هر گروهی را از دين داران و خدا پرستان قبله است که روی بآن دارند و نماز بآن دارند و نماز بآن میکنند. همانست که جای دیگر گفت لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنِهَاجًا گفت هر یکی را از شما شریعتی دادیم ساخته و راهی نموده. آن گه گفت وَ مَوْلِيهَا

این هو خواهی با خدای عز و جل بر که وی رویهای ایشان فرا آن گردانید بقضا و توفیق یا بقضا و خذلان، و اگر خواهی این هو با كل بر بآن معنی که هر کس را قبله ایست که

خود روی فرا آن میدهد، و تقدیره هو مولی الیها لأنّ ولی الیه نقیض ولی عنه و «مولاها» خوانده‌اند قراءه شامی است و درین قراءه هو با کلّ شود لا بد. میگوید هر کسرا قبله ایست که روی وی فرا آن داده‌اند. روی اهل باطل فرا قبله کژ داده‌اند بقضاء و خذلان، و روی اهل حق فرا قبله راست داده‌اند بقضا و توفیق، و الامر کله بید الله.

سَتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ای فاستبقوا الی الخیرات قیاما بشکره. میگوید نه در لجاج قبله کوشید که در نیکبها کوشید و بآن شتابید، بشکر آن که قبله حق بقضا و توفیق یافتید. و بدان که وجوه خیرات که کوشش در آن می‌باید و تحصیل آن از بنده در می‌خواهد فراوانست. بعضی آنست که خصوصا بنفس بنده می‌باز گردد، و بعضی آنست که از وی بدیگری می‌تعدی کند. اما آنچه بنفس بنده لازم است توبه است از معصیت، و صبر بر بلا و شدت، و شکر در نعمت و راحت، و استقامت در سرّ و علانیت و گزاردن فرایض و سنن بر وفق سنت و شرط شریعت، و آنچه از وی می‌تعدی کند شفقت بردن است بر خلق خدای: گرسنه را سیر کردن، و تشنه را آب دادن، و برهنه را پوشیدن، و اسیر را رهایی دادن، و گم شده را براه باز آوردن، و امر معروف و نهی از منکر با خلق خدا بکار داشتن، و با ایشان بخلق نیکو زندگانی کردن، و ایشان را نیک خواستن. و اندرین خصال و معانی که بر شمردیم اخبار و آثار فراوانست، و از جهت شرع مقدس ترغیب تمام است: منها ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم، انه قال «ایها الناس توبوا قبل ان تموتوا، و بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا، و صلوا الذی بینکم و بین ربکم تسعدوا، و اکثروا الصدقة ترزقوا، و أمروا بالمعروف تحصنوا، و انهوا عن المنکر تنصروا.

و قال صلی الله علیه و آله و سلّم عودوا المریض و اطعموا الجائع و اسقوا الظّمان و فکّوا العانی یعنی الاسبیر.

و قال «انّ من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان، من اطعم مؤمنا علی جوع اطعمه الله یوم القیمة من ثمار الجنة، یجمع احدکم المال فیتزوّج فلانة بنت فلان، و یدع الحور العین باللقمة و التمرة و الکسرة فانّ مهور الحور العین قبضات التمر و فلق الخبز. و سئل ابن عباس ای الصدقة افضل؟ فقال قال رسول الله «افضل الصدقة الماء، اما رایت اهل النار ینادون بما استغاثوا اهل الجنة؟ افیضوا علینا من الماء.

و قال سراقه بن مالک بن جعشم سالت رسول الله عن الضالة من الإبل يعشى حياضى هل لى اجر ان اسقيها؟ قال نعم، فى كل ذات كبد حرىّ اجر و قال بعضهم كنا مع ابن عباس فى جنازة فأرنا جرة ماء على ظهر الطريق، فقال اما ان الله ينظر الى من وضع الماء على ظهر الطريق كل يوم طرفى النهار برحمة منه و رضوان.

و قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم «إيما مسلم كسا مسلما ثوبا كان فى حفظ الله ما بقيت عليه منه خرقة.

أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا ميگويد هر جا كه باشيد و بر هر قبله كه باشيد شما و اهل كتاب. روز قيامت الله شما را همگان بجمع آرد شمار و پاداش را، و مپنداريد كه من از انگيختن شما پس از مرگ شما عاجز آيم، كه من همه چيز را تواندهام و بهمه چيز رسنده. جاى ديگر از اين گشاده تر گفت فاستبقوا الخيرات إلى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون.

قوله تعالى و من حيث خرجت قول و جهك شطر المسجد الحرام الآية... اگر كسى گويد چه حكمت است كه در اين ده آيت سه جا يگه گفت قول و جهك شطر المسجد الحرام؟ جواب آنست كه هر جايى علتى مفرد است، و بيان علت را هر جاى همان حكم باز آورد. اول آنست. كه رب العالمين با پيغامبر اكرام كرد كه قبله پدر وى ابراهيم او را كرامت كرد، و مصطفى عليه السلام خود آن ميخواست و خشنودى و رضاء وى در آن بود چنانك گفت فلنولينك قبلة ترضاها قول و جهك...

ديگر علت آنست كه رب العالمين خير داد. كه هر صاحب دعوتى را قبله است. كه روى بدان دارد، يعنى كه تو صاحب دعوتى اى محمد و مهتر پيغامبرانى، و كعبه قبله تست روى بقبله خويش آر، و ذلك فى قوله: لكل وجهة... الى قوله قول و جهك. سديگر علت در تغيير قبله قطع جهت معاندانست و دفع خصومت ايشان.

و ذلك فى قوله لئنما يكون للناس عليكم حجة پس هر جايى فايده مجدد است و علتى محكم، و ذكر آن علت را ذكر حكم، مكرر شد.

اما آنچه دو جا يگه باز آورد قولوا و جوهكم شطره... آن لطيفه نيكوست، يعنى كه بنده را

در روی فرا قبله کردن دو حالت: یکی آنست که آسان آسان باختر و تمکن خویش روی دل و تن هر دو فرا کعبه تواند کرد، اگر دور باشد و اگر نزدیک. دیگر حال آنست که قبله بر وی مشتبه شود یا مسافر باشد که نماز نافله کند بر راحله، یا در حال روش، یا نماز خوف برابر دشمن در حال مسایفه، بنده درین حال روی دل در کعبه آرد هر چند بظاهر از آن برمیگردد. رب العالمین دو جایگه باز گفت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ تا هر جای بر یک معنی دلالت کند و مروان را حث بود و الله اعلم.

قوله لئلا يكون للناس عليكم حجة قال المفسرون معنى الحجة هاهنا الخصومة والجدل، لا الدليل والبرهان كقوله تعالى قل أتحاجوننا في الله، ها أنتم هؤلاء حاججتم فيما لكم به علم ليحاججوكم به عند ربكم لا حجة بيننا وبينكم كلها بمعنى المخاصمة والمجادلة، فسمّاها حجة لان المحتج بها يعدها حجة عند نفسه ميگوید تا هیچکس را از مردمان بر شما حجتی نبود. یعنی که فرماینده من باشم، و فرمان در قرآن، و تو فرمانبردار، کسی را بر تو حجتی نبود.

آن گه گفت إنا الذين ظلموا منهم إنا را دو وجه است: یکی تحقیق که میگوید مگر کسی خود بستمکاری حجت جوید بر شما، چنانکه کافران قریش و جهودان، که قریش میگفتند محمد در دین خویش متحیر است و در کار خود فرو مانده، از قبله جهودان برگشت و بقبله ما باز آمد، بدانست که ما بر حق ایم، مگر بدین ما نیز باز گردد. و جهودان میگفتند محمد برآی و هواء خود از قبله ما برگشت و میگوید که مرا فرموده اند. و دیگر وجه آنک إنا بمعنی لکن بود، و در قرآن ازین بسیارست معنی آنست که ایشان که بر خویشتن می ستم کنند یعنی جهودان مترسید از ایشان و از من ترسید.

و لآئيم نعمتي عليكم معطوف است بر لئلا يكون میگوید کعبه قبله کردم شما را تا تمام کنم بر شما نعمت خویش.

و لعلكم تهتدون گوید و مگر تا شما بر راه راست مانید و بر قبله ابراهیم، که بر جهودان نه نعمت تمام کردم و نه بر راه راست ماندند.

قال النبي لرجل أ تدرى ما تمام النعمة؟ قال و ما تمام النعمة؟ قال «النجاة من النار و دخول الجنة.»

و قال على عليه السلام تمام النعمة الموت على الاسلام.
و فى رواية اخرى قال على «النعم ستة: الاسلام، و القرآن، و محمد و الستر، و العافية، و
الغنى عما فى ايدى الناس»

قوله تعالى كما اُرسلنا الـآية... تقديره و لاتم نعمتى عليكم كارسالى اليكم رسولا همجانك
شما را پيغامبر فرستاديم و آن نعمت بر شما تمام كردم اين نعمت هم تمام كنم كه بر ملة
حنيفى و قبله ابراهيم شما را بدارم. و رسول اينجا مصطفى است و آيات قرآن، ميگويد
رسول ما قرآن بر شما ميخواند، و يُزَكِّيكُمْ و شما را از كفر و شرك پاك ميكند، و بدينى
ميخواند كه چون آن دين داريد و بر آن عمل كنيد كنتم از كياء عند الله عز و جل يعنى
بنزدك الله پاك باشيد و هنرى و زكى.

اگر كسى گويد چونست كه درين آيت تزكيت فرا پيش كتاب و حكمت داشت؟ و در آن
كه رَبَّنَا وَ اَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا تزكيت فا پس كتاب و حكمت داشت؟ جواب آنست كه تزكيت
همه از خداست اما بر دو ضرب نهاد يكي گواهي دادن است بنده را بطهارت دل و دين
وى و پاكى وى از هر آلايش، و اين كمال ايمانست و غايت معرفت، و ثمره تعلم كتاب و
حكمت، و ابراهيم ع كه در دعا تزكيت خواست در آن آيت اين ضرب خواست، از بهر آن
از كتاب و حكمت فاپس داشت، كه تا تعلم كتاب نبود اين تزكيت حاصل نشود. ديگر
تزكيت بدايت اسلام است از الله بيان احكام شرع، و از بنده پذيرفتن آن و عمل كردن
بآن. و رتبت اين تزكيت پيش از معرفت حقايق كتاب و حكمت است، و درين آيت
اشارات باين تزكيت است از بهر آن فرا پيش داشت، و الله اعلم.

وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ... كتاب قرآن است و حكمت سنت مصطفى و بيان حلال و
حرام و احكام قرآن و مواعظ آن. وَ يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ من فرايضة و شرايعه و
ما هو من صلاح دينكم و دنياكم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّبُهَا...

الآية... قبله هاى خلق پنج است: يكي عرش، دوم كرسى، سوم بيت المعمور، چهارم بيت
المقدس پنجم كعبه، عرش قبله حاملان است، كرسى قبله كروبيان است، بيت المعمور قبله

روحانیانست، بیت المقدس قبله پیغامبران است، کعبه قبله مؤمنانست. عرش از نور است، کرسی از زراست، بیت المعمور از یاقوت، بیت المقدس از مرمر، کعبه از سنگ. اشارتست به بنده مؤمن که اگر نتوانی که بعرش آیی و طواف کنی، یا بکرسی شوی و زیارت کنی، یا بیت المعمور شوی و عبادت کنی، یا بیت المقدس رسی و خدمت کنی، باری بتوانی که اندر شبانروزی پنج بار روی بدین سنگ آری که قبله مؤمنان است تا ثواب آن همه بیایی.

لِكُلِّ وَجْهَةٌ...

قال بعضهم الاشارة فيه ان كل قوم اشتغلوا عنا بشيء حال بينهم و بيننا، فكونوا انتم ايها المؤمنون لنا و بنا از روی اشارت میگوید هر قومی از ما روی بر تافتند و بدون ما با گیری الف گرفتند، و فرود از ما خود را دلارامی ساختند، و بدوستی پسندیدند. شما که جوانمردان طریقت اید، و دعوی دوستی ما کرده اید، دیده خود فرو گیرید از هر چه دون ماست، و همه فردوس برین باشد تا در متابعت سنت و سیرت مصطفی راست باشید، و حق اقتدا بآن مهتر عالم بتمامی بگذارید، که سیرت وی مهتر انبیا آن بود که چشم عزیز خود از همه کائنات فرو گرفت، و جز کنف احدیت خود را پناهی ندید و تکیه گاهی نپسندید.

مردی که بر راه عشق جان فرساید	آن به که بدون یار خود نگراید
عاشق بره عشق چنان می باید	کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

هر که درین متابعت درست آید شمع دوستی حق در راه وی بر افروزند، تا هرگز از جاده دوستی نیفتند، و الیه الاشارة بقوله فَأَتَّبِعُونِي يُحِبِّبِكُمُ اللَّهُ و هر روشی که بر جاده دوستی مستقیم گشت از آن سویها که قبله مترسمان است ایمن شد، یکی شوریده از سر حال خویش گوید:

گر نباشد قبله عالم مرا	قبله من کوی معشوق است و بس
این جهان با آن جهان و هر چه هست	عاشقان را روی معشوق است و بس

حسین منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بآن قبله های مترسمان، و گفت سلم المریدون

الی کلّ ما یریدونه مریدان را برادهای ایشان در رسانیدند، و هر کس را با معشوق خود نشاندهند. و حقیقت این کار آنست که همه خلائق دعوی دوستی حق کردند و هیچ کس نبود که نخواست که بدرگاه او کسی باشد.

هر که او نام کسی یافت از این درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس پس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشان را بر محک ابتلا زد تا ایشان را با ایشان نماید، بدون خود، چیزی دریشان انداخت و آن را قبله ایشان کرد تا روی بآن آوردند، در یکی مالی، در یکی جاهی، در یکی جفتی، در یکی شاهی، در یکی تفاخری، در یکی علمی، در یکی زهدی، در یکی عبادتی، در یکی پنداری. این همه در ایشان انداخت تا خلق بآن مشغول شدند، و هنوز کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند.

ازینجا گفت سلطان طریقت بو یزید بسطامی قدس اللّٰه روحه مرت الی بابہ فلم ارثمّ زحاما، لان اهل الدنيا حجبوا بالدنيا، و اهل الآخرة حجبوا بالآخرة، و المدعین من الصّوفیة حجبوا بالاكل و الشرب و الکدیة، و من فوقهم منهم حجبوا بالسمع و الشواهد. و ائمة الصّوفیة لا یحجبهم شیء من هذه الاشیاء، فرأیت هؤلاء حیاری سکاری» بر ذوق این کلمات پیر طریقت گفت: مشرب می شناسم اما فاخوردن نمی یارم، دل تشنه و در آرزوی قطره می زارم، سقایه مرا سیری نکند که من در طلب دریابم، بهزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم، در آتش غریقی دیدی من چنانم، در دریا تشنه دیدی من همانم، راست مانده متحیری در بیابانم، همی گویم فریاد رس که از دست بیدلی بفغانم!

النوبة الاولى

قوله تعالی: فَادْكُرُونِيْ مَرَا يَادُ كُنِيْدُ اَذْكُرْكُمْ تَا مَن شَمَا رَا يَادُ كَنِم وَ اَشْكُرُوا لِيْ وَ سِيَّاس دَارِيْدُ مَرَا وَ اَزَادِيْ كَنِيْدُ وَ لَا تَكْفُرُوْنَ وَ دَر مَن نَاسِيَّاس مِيِيْدُ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِشَانُ كِه بَكْرُوِيْدِيْدُ اسْتَعِيْنُوْا يَارِيْ جُوِيِيْدُ بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ بِشَكِيْبِيْبِيْ وَ نَمَاز اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ كِه اللّٰهُ بَا شَكِيْبِيْبِيَانُ اسْت.

وَ لَا تَقُوْلُوْا لِمَن يُّقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَكُوِيِيْدُ اَن كَس رَا كِه كَشْتِه شُوْدُ دَر رَاه خَدَايْ عَزُ وَ جَلْ اَمُوَاتٌ كِه ائِشَانُ مَرْدَكَاْنَدُ بَلْ اَحْيَاءٌ مَرْدَكَاْنُ نِهَانْدُ كِه ائِشَانُ زَنْدَكَاْنَدُ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُوْنَ وَ لَكِن شَمَا نَمِيْدَانِيْدُ

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وَ نَاجِرَ شَمَا رَا بِيَازِمَائِمِ بِشَىءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ بَجِيزَى از بيم و گرسنگى وَ نَقَصَ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ بَه كَاسْتِنَ ازِين مَالَهَا وَ الْأَنْفُسِ وَ تَنَهَا وَ الثَّمَرَاتِ وَ مِيُوهُهَا وَ بَشْرِ الصَّابِرِينَ وَ شَاد كَن شَكِيْبَايَا رَا بَر فَرْمَانَ بَر دَارَى مَن .

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ أَن صَابِرَانِ كَه چُون بَايْشَان رَسَد رَسِيدَنِى كَه ايشان رَا دَشْوَار آيد، قَالُوا گويند اِنَّا لِلّٰهِ مَا اَن خَدَاوَنَد خُوِيْشِيْم وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَا جِعُوْنَ وَ مَا بَا اُو شَدَنِى اِيْم وَ بَا وى گشتنى .

أُولَئِكَ ايشان اَنَد عَلَيْهِمْ كَه بَرِيْشَانَسْت صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ دَرُوْدَهَا از خَدَاوَنَد ايشان وَ رَحْمَةً وَ بَخْشَايِش اُو بَرِيْشَان وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ وَ ايشانَنَد كَه رَا هَانَد .

الثبوة الثانية

قوله تعالى: فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ... مصطفى گفت در تفسير اين آيت يقول الله عز و جل اذْكُرُونِي يَا مَعْشَرَ الْعِبَادِ بِطَاعَتِي اذْكُرْكُمْ بِمَغْفِرَتِي اللهُ مِيْگويد عَزَّ جَلَالَه رَهِيْكَان مَن: مَرَا طَاعَتِ دَار بَاشِيْد وَ بَنَدِگى كَنِيْد تَا شَمَا رَا بِيَا مَرَزَم . از اِيْنجا گفْت مَصْطَفَى ص هَر كَه خَدَاى رَا عَز وَ جَل طَاعَتِ دَارَد وَ بَنَدِگى كَنَد، وَ فَرْمَانَهَاى وى رَا پِيْش شُوْد، از جَمْلَه ذَاكَرَانَسْت، اِگَر چَه نَمَاز نَوَافِل وَ رُوْزَه طَطْوَع وَ تَلَاوَتِ قُرْآنِ كَمْتَر كَنَد . وَ هَر كَه نَافَرْمَانَ شُوْد وَ طَاعَتِ نَدَارَد از جَمْلَه فَرَا مَوْشِ كَارَانَسْت، اِگَر چَه نَمَاز بَسِيَّار كَنَد وَ رُوْزَه دَارَد وَ قُرْآنِ خَوَانَد، پَس حَقِيْقَتِ ذَكَرِ طَاعَتِ دَارِيْسْت وَ حَسَنِ كَرْدَار، نَه اَرَا سْتِنِ سَخْنِ وَ مَجْرَدِ گُفْتَار . مَفْسِرَانِ دَرِ تَفْسِيْرِ اِيْنِ آيْتِ هَمِيْنِ مَعْنَى گُفْتَه اَنَد دَرِ لَفْظَهَاى مَخْتَلَف، بَاتِفَاقِ مَعْنَى فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ مَرَا يَادِ دَارِيْدِ وَ يَادِ كَنِيْدِ بَآزَادَى كَرْدَنِ نِيْكَو وَ پَرَسْتَشِ پَاك، تَا يَادِ كَنَمِ شَمَا رَا بِيَا دَاشِ نِيْكَو، وَ اَفْرُونِي نَعْمَت . مَرَا يَادِ كَنِيْدِ دَرِ سَرَاى مَحْنَتِ بَزْبَانَ فَاقَتِ، از سَرِ ذَلَّتْ، بَصَدَقِ وَ ارَادَتِ، بَرِ بَسَاطِ مَجَاهِدَتِ، تَا مَنِ شَمَا رَا يَادِ كَنَمِ دَرِ سَرَاى قَرِيْبَتِ، بَزْبَانَ عِنَايَتِ از سَرِ رِعَايَتِ، بَصَدَقِ هِدَايَتِ، بَرِ بَسَاطِ مَكْشَافَتِ، مَرَا يَادِ كَنِيْدِ بَرِ بَسَاطِ خَدْمَتِ، دَرِ اِيَّامِ غَرِيْبَتِ، دَرِ مَشَاهِدَه مَنَتِ، بَرِ تَرْكِ عَادَتِ، مِيَّانِ شَرْمِ وَ حَرْمَتِ، تَا مَنِ شَمَا رَا يَادِ كَنَمِ بَرِ بَسَاطِ زَلْفَتِ، دَرِ اِيَّامِ مَشَاهِدَتِ، مِيَّانِ اَنْبَسَاطِ وَ رُوْئِيْتِ، فَادْكُرُونِي بِالطَّاعَاتِ اذْكُرْكُمْ بِالْمَعَاْفَاتِ، فَادْكُرُونِي بِالْمَوْافَقَاتِ اذْكُرْكُمْ بِالْكَرَامَاتِ، فَادْكُرُونِي بِالِدَعَاءِ اذْكُرْكُمْ بِالْعَطَاءِ، فَادْكُرُونِي فِى النِّعْمَةِ وَ الرِّخَاءِ اذْكُرْكُمْ فِى الشَّدَةِ وَ الْبَلَاءِ، فَادْكُرُونِي بِقَطْعِ الْعِلَاقِ اذْكُرْكُمْ بِنَعْتِ الْحَقَائِقِ، فَادْكُرُونِي

من حیث انتم، اذکرکم من حیث انا، و لذكر الله أكبر. قال الاصمعی رأیت اعرابیا بالموقف یقول الهی! عجت الیک الاصوات بضروب اللغات، یسئلونک الحاجات، و حاجتی الیک ان تذکرنی عند البلاء اذا نسینی اهل الدنیا. و قال سفیان بن عیینہ بلغنا ان الله سبحانه قال اعطیت عبادی مالوا عطیت جبرئیل و میکائیل کنت قد اجزلت لهما، قلت اذکرونی اذکرکم، و قلت لموسی قل للظلمة لا تذکرونی، فانی اذکر من ذکرنی، و ان ذکرى اياهم ان العنهم بموسی و حی آمد که ای موسی ظالمان را گوی تا مرا یاد نکنند که اگر ایشان مرا یاد کنند من ایشان را بطرد و لعنت یاد کنم، چنان که چون مؤمنان مرا یاد کنند من ایشان را برحمت و مغفرت یاد کنم. سدی ازینجا گفت در تفسیر آیت لیس من عبدی ذکر الله الا ذکره لا یدکره مؤمن الا ذکره بالرحمة و لا یدکره کافر الا ذکره بعذاب. و رسول خدای را پرسیدند که از کارها چه فاضلتر و از کردارها چه نیکوتر؟ گفت آنک بمیری و زیانت تر باشد بذکر خدای عز و جل، آن گه گفت خیر کنم شما را که بهترین اعمال شما و پذیرفته و پسندیده ترین آن بنزدیک خداوند شما، و آنچه بهتر است از زر و سیم بصدقه دادن، و از جهاد کردن با دشمنان دین چیست؟ گفتند آن چیست یا رسول الله؟ گفت ذکر خدای عز و جل و از ذکرها هیچ چیز نیست فاضلتر از قرآن خواندن، خاصه در نماز چنانک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «قراءة القرآن فی الصلاة افضل من القراءة بغير الصلاة و قراءة القرآن بغير الصلاة افضل من الذكر و الذكر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصيام و الصيام جنّة من النار، و لا قول الا بعمل، و لا قول و لا عمل الا بنیة، و لا قول و لا عمل و لا نية، الا باصابة السنة.

ثم قال تعالی: وَ اشکروا لی وَ لا تکفروا بشکر نعمت فرمود و از کفران نهی کرد، و هر چند که از روی ظاهر هر دو یکسانست اما از روی معنی در جمع میان این دو کلمه فایدنی نیکوست، و آن آنست که تا کسی را و هم نیفتد که شکر نعمت بمقتضی امر مطلق یک بار بیش نیست، بل که هر ساعتی و هر لحظتی شکر منعم واجب است، که اگر شکر نکنی کفران باشد و این منهی است که میگوید وَ لا تکفروا یا ایها الذین آمنوا... الآیة... میگوید ای گرویدگان: استعینوا بالصبر و الصلاة یاری جوید بر رستن از آتش، و رسیدن به پیروزی بدو چیز بشکیبایی و بنماز که در نماز شفا است و در شکیبایی فرج، مصطفی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهَا: الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ، وَفِي الصَّلَاةِ شِفَاءٌ»
 و گفته‌اند در معنی آیت (استعینوا بالصبر علی الصلوات) یاری جوئید بر تمحیص گناهان
 خویش، و کفارت آن بصبر کردن در اداء فرائض و خاصه در نماز، که آن باری گران است
 و کاری عظیم، چنانکه رب العزّة گفت وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مصطفی ع معاذ
 جبل را گفت آن گه که از وی سؤال کرد حدّثنی بعمل یدخلنی الجنة و لا اسألک عن
 شیء غیره

فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَخْ بَخْ! لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ وَانْه لَيْسِيرٌ عَلَى مَنْ أَرَادَ اللَّهَ
 بِالْخَيْرِ، ثُمَّ قَالَ «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ وَتَقِيمُ الصَّلَاةَ وَتَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ
 شَيْئًا

پس بیان کرد که صابران را چه ثواب است ایشان که بار احکام شرع کشند، و فرائض حق
 گزارند، فقال.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ گفت من که خداوندم با ایشانم بحفظ و رعایت و عنایت، اصحبهم و
 احفظهم و أتولاهم و امتعهم.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ الْآيَةُ... سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر
 چهارده مرد مسلمان کشته شدند، شش از مهاجران بودند و هشت از انصار، مردمان
 میگفتند ایشان را که فلان مرد، و فلان مرد، نعیم دنیا از وی بگشت، رب العالمین گفت
 مگوئید چنین! که ایشان مردگان نه‌اند بلکه زندگانند بنزدیک خداوند ایشان، شادان و
 نازان، طعام و شراب بهشت بی حساب بایشان میرسد و لکن شما نمیدانید. مصطفی صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت «انّ ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تسرح فی ثمار الجنة
 و تشرب من انهارها، و تأوی باللیل الی قنادیل من نور معلّقة بالعرش»

مرّ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ احْدَى عَلَي مَصْعَبِ بْنِ عَمِيرٍ وَهُوَ مَقْتُولٌ،
 فَوَقَّفَ عَلَيْهِ وَدَعَا لَهُ، ثُمَّ قَرَأَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. ثُمَّ
 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «انّ رسول الله يشهد ان هؤلاء شهداء عند الله يوم القيمة
 فاتوهم و زروهم و سلّموا عليهم، فوالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة الا
 ردّوا عليه يرزقون من ثمار الجنة و تحفها.»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطَى الشَّهِيدُ سِتَّ خِصَالٍ عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ، يَكْفُرُ عَنْهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ، وَ يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ يَزُوجُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، وَ يُؤْمِنُ مِنَ الْفِرْعَاقِ الْكَبِيرِ وَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ يَحْلَى حَلِيَّةَ الْإِيمَانِ. وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً فَقَتَلُوا وَ أَنْ جَبْرِئِيلُ أَتَى النَّبِيَّ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ فَفَرَضَى عَنْهُمْ وَ ارْضَاهُمْ. قَالَ أَنَسٌ كُنَّا نَقْرَأُ آيَا بَلَّغُوا قَوْمَنَا أَنَا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَفَرَضَى عَنَّا وَ ارْضَانَا

اگر کسی گوید که این شهیدان اگر زندگانند و مرتزقان پس چونست که در جثت ایشان تصرف نیست، و زندگان را تصرف جثت باشد لا محاله؟ جواب آنست که نه هر که در جثت وی تصرف نیست مرده بود، نه بینی که مردم در خواب شود و در جثت وی تصرف نماند و وی مرده نیست؟ و کس باشد که در خواب چیزی ببندد که از آن اندوهگین شود، و باشد که از خواب درآید و هنوز آن بقیت اندوه با وی بود، تا بدانی که در آن حال زنده است اگر چه متصرف نیست، همچنین ارواح شهدا جائز است که از اجسام ایشان مفارقت گیرد، و آن گه بنزدیک خداوند باشد نه مرده، پس ایشان را از این جهت مرده نباید گفت بلکه شهید باید گفت، از آنک وی بنزدیک خدای زنده است و روزی میخورد چنانک گفت بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ وَ بَجَايْ خَوْبِشْ شَرَحْ أَنْ بَتَمَامِي كُفْتَهْ شُودْ أَنْ شَاءَ اللهُ. وَ لَنَبْلُونَكُمْ الْآيَةَ... النون فيه للتأكيد، و اللام جواب قسم محذوف علی تقدیر و الله لنبلونكم ای لنعامنكم معامله المختبر، گفت با شما آن معاملت کنیم که کسی که آزمایش کند بشیءٍ مِنْ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ عَلَيَّ تقدیر، شافعی گفت این خوف بیم دشمن است در غزا، و این گرسنگی روزه ماه رمضان است و این کاست از مال زکاة صامت، و این کاست از تن آزاد کردن بردگان، و این کاست از میوه صدقه خرما و انگور و گفته اند که جوع آن قحط است که اهل مکه را هفت سال رسیده بود. وَ نَقَصَ مِنَ الْأَمْوَالِ أَنْ بُوْدَ كِهْ مَالٍ وَ نَعْمَتٍ مِنْ دَسْتِ اِشْيَانِ بَشْدِ. وَ الْأَنْفُسِ بِيْمَارِي وَ پیری و مرگ است. وَ الثَّمَرَاتِ مَرِغِ

فرزندان که فرزند را ثمره دل خوانند ذلك

فی قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «اذا مات ولد العبد قال الله لملائكته أ قبضتم ولد عبدی؟

فیقولون نعم. فیقول أ قبضتم ثمرة فؤاده؟ فیقولون نعم فیقول ما ذا قال عبدی؟ فیقولون

حمدک و استرجع فیقول ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد.

و ابتلاء ایشان باین چند چیز از بهر آن بود که تا چون پسنیان شنوند زودتر به پذیرفتن دین و اتباع صحابه درآیند، که گویند اگر نه این دین حق بودی و حجت آن روشن ایشان برین بلاها و مصیبتها با این دین صبر نکردندی، پس آن ایشان را چون برهانی باشد، بدین حق در آیند و اتباع صحابه کنند. آن گه مصطفی را گفت وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا... ای مهتر! این شکیبایان را بر آن مصیبتها و محنتها بشارت ده، آنان که چون مصیبتی بایشان رسد گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَنَا لِلَّهِ ای نحن و اموالنا لله عبیدا و ملکا، یفعل فیها ما یشاء وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ای مقرون بالبعث بعد الموت فالله تعالی قادر علیه. انا لله اقرار است ببعث و نشور و ثواب و عقاب، که الله بآن قادر است و آن را توانا و بآن دانا.

قال النبی «من استرجع عند المصيبة جبر الله مصیبه و احسن عقابه و جعل له خلفا صالحا یرضاه»

و قال ما من مسلم و لا مسلمة یصاب بمصیبه فذكر مصیبه و ان قدم عهدا فیحدث لها استرجاعا، انا احدث الله له و اعطاه مثل ثوابها یوم اصیب بها.

و قال عكرمة طفی سراج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فقیل یا رسول الله أ مصیبه هی؟ قال نعم! کل شیء یؤذی المؤمن فهو له مصیبه.

و قال اربع من کن فیہ بنی له بیت فی الجنة: المعتصم بلا اله الا الله لا یشک فیها، و من اذا عمل حسنة سرتة و حمد الله علیها، و اذا عمل سیئة ساءته و استغفر الله منها، و اذا اصابته مصیبه قال إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

پس ایشان را وعده داد که اگر در مصیبتها صبر کنند و جزع نکنند و استرجاع گویند، بر ایشانست از خداوند ایشان نه یک رحمت بلکه رحمتها، پس یکدیگر، ازین جهت صلوات بجمع گفت.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ وَ صلاة رحمت است و ثناء نیکو، و رحمت خداوند بر بندگان فراوانست و وجوه آن بسیار دعاء ایشان اجابت میکند، و بر طاعت اندک سپاس داری میکند، و روزی فراخ بایشان می‌رساند، و برکت در معاش

و در زندگانی میکند، و در حال درماندگی و بیچارگی و بیماری و درویشی فریاد میرسد، و بر دشمنان نصرت میدهد، و توفیق طاعت و روشنایی معرفت و هدایت میدهد. اینست که رب العزة گفت وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ قیل هم المهتدون الیوم الی الحق و الصواب، و غدا الی الجنة و الثواب عمر خطاب چون این آیت بر خواندی گفتی نعم العدلان و نعمت العلاوة، عنی بالعدلین اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة، و بالعلوة قوله وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

النوبة الثالثة

قوله تعالی: فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ... الآیة... اینست یاد دوست مهربان، آسایش دل و غذاء جان، یادی که گوی است و انسیس چوگان، مرکب او شوق و مهر او میدان، گل او سوز و معرفت او بوستان، یادی که حق در آن پیدا، بحقیقت حق پیوسته از بشریت جدا، یادی که درخت توحید را آبشخورست دوستی حق مر آن را میوه و برست. اینست که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی و عشقته. این نه آن یاد زبان است که تو دانی، که آن در درون جانست.

بو یزید روزگاری بر آمد که ذکر زبان کمتر کردی، چون او را از آن پرسیدند. گفت عجب دارم ازین یاد زبان، عجبتر ازین کو بیگانه است، بیگانه چکند در میان، که یاد اوست خود در میان جان.

در قصه عشق تو بسی مشکلهاست من با تو بهم میان ما منزلهاست
عجبت لمن یقول ذکرت ربی فهل انسی فاذکر ما نسیت.

آن عزیز وقت خویش در مناجات گوید: خداوندا! یادت چون کنم که خود در یادی و رهی را از فراموشی فریادی، یادی و یادگاری، و دریافتن خود یاری، خداوندا هر که در تو رسید غمان وی برسد، هر که ترا دید جان وی بخندید. بنزتر از ذاکران تو در دو گیتی کیست؟ و بنده را اولیتر از شادی تو چیست؟ ای مسکین تو خود یاد کرد و یادداشت وی چه شناسی! سفر نکرده منزل چه دانی! دوست ندیده از نام و نشان وی چه خبر داری؟

معبود خودی و عابد خویشتی زیرا که برای خود کنی هر چه کنی

اگر بجان خطر کی با خطر شوی، و گر روزی بکوی حقیقت گذر کنی وز انجا که سرست
او را یاد کنی آن بینی که لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»
یک بار بکوی ما گذر باید کرد در صنع لطیف ما نظر باید کرد
گر گل خواهی بجان خطر باید کرد دل را ز وصال ما خبر باید کرد

و فی بعض کتب اللّٰه عبیدی! استدکرنی اذا جربت غیری انی خیر لک ممن سواى، بنده من چون دیگران را بیازمایى و به بینی آن گه تو قدر ما بدانی، و حق ما بشناسی، یا چون نامهربانی ایشان بینی مهربانی و وفاداری ما دریابی، و بدانی که ما بر تو از همگان مهربان تریم، و به کار آمده تر. عبیدی أ لم اذکرک قبل ان تذکرنی بنده من یک نشان مهربانی ما آنست که نخست ما ترا یاد کردیم، پس تو ما را یاد کردی، أ لم أحبک قبل ان تحبّنی نخست من ترا خواستم پس تو مرا خواستی. عبیدی! ما استحييت منی اذ اعرضت عنی و اقبلت علی غیری؟ فاین تذهب و بابی لک مفتوح و عطائی لک مبدول این چنانست که گویند.

ترا باشد هم از من روشنایی بسی گردی و پس هم با من آیی

بعزّت عزیز که اگر یک قدم در راه او برداری هزار کرم ازو بتو رسد، منک یسیر خدمة و منه کثیر نعمة، منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمة. و الیه اشار النبى صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم حکایة عن اللّٰه و عز و جل من ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی، و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و من تقرب الیّ شبرا تقرب الیه ذراعا، و من اتانی مشیا أتیته هرولة و اشکروا لی و لا تکفروا گفته اند شکرست له شکر باشد بر دیدار نعمت و بر اعتبار افعال، و شکرته شکرست بر دیدار منعم و بر مشاهده ذات، این شکر اهل نهایت است و آن شکر اصحاب بدایت. رب العالمین دانست که معظم بندگان طاقت شکر اهل نهایت ندارند کار بریشان آسان کرد و شکر مهین ازیشان فرو نهاد.

نگفت و اشکرونی بل که گفت: و اشکروا لی یعنی که شکر نعمت من بجای آرید، و حق

آن بشناسید، و انگه از شناخت حق حق من بر مشاهده ذات من نومید شوید، که آن نه کار آب و گل است و نه حدیث جان و دل است، گل را خود چه خطر و دل را درین حدیث چه اثر، هر دو فرا آب ده! و وصل جانان بخود راه ده!

تا کی از دون همتی ما منزل اندر جان کنیم
رخت بر بندیم از جان قصد آن جانان کنیم
شاهد آلا تخافوا از تقاب آمد برون
سر بر آری خرقة بازان تا که جان افشان کنیم

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... هم نداشت و هم شهادت، و هم تهنیت و هم مدحت، ندایی با کرامت، شهادتی با لطافت، تهنیتی بر دوام، مدحتی تمام. اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ بِرِذْوَقِ عِلْمِ صَبْرٍ سه قسم است: بر ترتیب اصبروا و صابروا و رابطوا اصبروا صبر بر بلاست، صابروا صبر از معصیت، رابطوا صبر بر طاعت. صبر بر بلا صبر محبانست، صبر از معصیت صبر خائفانست، صبر بر طاعت صبر راجیانست. محبان صبر کنند بر بلا تا بنور فراست رسند، خائفان صبر کنند از معصیت تا بنور عصمت رسند، راجیان صبر کنند بر طاعت تا بانس خلوت رسند. علی الجملة بنده را بهمه حال صبر به، که رب العزة میگوید وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ. و اگر صابران را از علو قدر و کمال شرف همین بودی که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ تمام بودی که این منزلت مقربانست و رتبت صدیقان.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الْآيَةَ... فَاتَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَوِيَّةُ لَكِنَّمَا وَصَلُوا إِلَى الْحَيَاةِ الْأَبَدِيَّةِ. چه زیانست ایشان را که از ذل دنیا باز رستند؟ چون بعز وصال مولی رسیدند؟

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد
گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد

زنده اوست که بدوست زنده است نه بجان، هر که بدوست زنده شد اوست زنده جاودان. پیر طریقت گفت: خداوندا هر که شغل وی تویی شغلش کی بسر شود؟ هر که بتو زنده است هرگز کی بمیرد؟ جان در تن گر از تو محروم ماند چون مرده زندانیست، زنده اوست بحقیقت کش با تو زندگانیست، آفرین خدای بر آن کشتگان باد که ملک میگوید زندگانند ایشان.

بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ رِءَاءَ هَيْبَتِ بَرِّكَتِ عِزِّ إِيَّاهُمْ وَ سَايَةِ عَرْشِ عَظِيمِ تَكِيهِ غَاةٍ

انس ایشان، و حضرت جلال حق آرامگاه جان ایشان، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ... الْآيَةَ... سنت خداوند عز و جل چنانست که هر آیت که بنده را در آن بیم دهد و سیاست نماید، هم بر عقب آن یا پیش از آن بنده را بنوازد و امید نماید، چنانکه درین آیت بنده را بذکر آن سیاسات و انواع بلیات باز شکست، پس آن گاه بشارت داد و بنواخت و گفت وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ وَ در اول آیت گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ سبحانه ما الطفه! و ارحمه بعباده! وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ... میگوید بیازمائیم شما را گاه بترس، و گاه به بیم، گاه بدرویشی، و گاه بگرسنگی، گاه بمصیبت ظاهر، و گاه باندوه باطن، آن بلاء ظاهر و آن مصیبت آشکارا خود آسان کاری است که گاه بود و گاه نه، چنانکه بلاء ابراهیم و بلاء ایوب علیه السلام، بلاء تمام اندوه باطن است که یک چشم زخم پای از جای بر نگیرد، و هر که او نزدیکتر و بدوستی سزاوارتر و وصال را شایسته‌تر اندوه وی بیشتر. چنانکه اندوه مصطفی که نه بر افق اعلی طاق داشت و نه بر بسیط زمین قرار، چنانکه پروانه در پیش چراغ، نه طاق آن که با چراغ بماند و نه چاره آنک از چراغ دور ماند! بزبان حال گوید:

در هجر همی بسازم از شرم خیال در وصل همی بسوزم از بیم زوال
 پروانه شمع را همین باشد حال در هجر نسوزد و بسوزد بوصول

آری هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد، ناچار است او را بار محنت کشیدن و شربت اندوه چشیدن، آسیه زن فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة خداوندا در همسایگی تو حجره خواهم که در کوی دوست حجره نیکوست، آری نیکوست و لکن بهای آن بس گرانتست، گر هر چیزی بزر فروشند، این را بجان و دل فروشند، آسیه گفت باکی نیست و گر بجای جانی هزار جان بودی دریغ نیست. پس آسیه را چهار میخ کردند، و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند، و او در آن تعذیب می‌خندید و شادمانی همی کرد. این چنانست که گویند.

هر جا که مراد دلبر آمد یک خار به از هزار خرماست

بشر حافی گفت در بازار بغداد می‌گذشتم یکی را هزار تازیانه زدند که آه نکرد، آن گاه او

را بحبس بردند، از پی وی برفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود، گفت. از آنک شیفته عشقم. گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف کردندی؟ گفت از آنک معشوقم بنظاره بود، بمشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن نداشتم گفتم و لو نظرت الی المعشوق الاکبر و گر دیدارت بر دیدار دوست مهین آمدی خود چون بودی؟ قال فرقع زعقة و مات نعره بزد و جان نثار این سخن کرد. آری چون عشق درست بود بلا برنگ نعمت شود. دولتی بزرگ است این، جمال معشوق ترا بخود راه دهد تا در مشاهده وی همه قهری بلطف بر گیری، و لکن:

زان می نرسد بنزد تو هیچ خسی در خوردن غمهای تو مردی باید!

التوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ صفا و مروه از نشانهای ملت الله است، فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ هر که قصد و آهنگ خانه کند أَوْ اعْتَمَرَ یا بزیارت خانه شود، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ بروتنگی نیست، أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا که طواف کند میان آن هر دو، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که از طوع و خواست دل خویش کاری کند فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلَيْهِمُ اللَّهُ سپاس دارست و پاداش ده بکردار خلق، دانا

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ايشان که پنهان میدارند ما أَنْزَلْنَا آنچه ما فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از پیغامهای روشن و نشانهای پیدا و الهدى و راه نمونی، مِنْ بَعْدِ ما بَيْنَاهُ لِلنَّاسِ پس آنک ما آن را پیدا کردیم مردمان را، فِي الْكِتَابِ در نامه خویش أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ ايشان آنند که الله لعنت میکند بریشان وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و بایشان میرسد لعنت لعنت گران.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر اینان که توبت کردند، وَ أَصْلَحُوا و تباہ کرده راست کردند، وَ بَيَّنُّوا و پنهان کرده پیدا کردند، فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ ايشان آنند که ازیشان توبه پذیرم، وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و منم خداوند توبه پذیر بخشاینده مهربان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ايشان که کافر شدند بخدای خویش وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ايشان بر کفر خویش بودند، أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ ايشانند که بریشانست لعنت خدا وَ الْمَلَائِكَةُ و لعنت فریشتگان وی وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ و لعنت راه راستان مردمان همه، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آتش ايشانند لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ سبِك نکنند ازیشان عذاب هرگز و لَا

هُمُ يُنْظَرُونَ وَ نَه در ایشان نگرند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوةَ صفا سنک سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نبود از خاک و گل و غیر آن، و مروه سنگی باشد سیاه و سست و نرم که زود شکسته شود. و گفته اند آدم و حوا چون آنجا رسیدند آدم بکوه صفا فرو آمد و حوا بکوه مروه پس هر دو کوه را بنام ایشان باز خواندند، صفا از آن خواندند که آدم صفی آنجا فرو آمد، و مروه از آن گفت که مرأة یعنی جفت آدم آنجا فرو آمد. مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ای متعبداته التي اشعرها الله، ای جعلها اعلاما لنا. شعائر الله اعلام دین حق باشد و نشانهای ملت حنیفی، اما اینجا مناسک حج میخواهد، فکانه قال «ان الطواف بالصفا و المروة من اعلام دین الله و مناسک حجّه» طواف کردن میان صفا و مروه از مناسک حج است و از ارکان آن، و این طواف آنست که علما آن را سعی خوانند، مصطفی ع گفت: «ان الله كتب عليكم السعی كما كتب عليكم الحج»

و قالت عائشة «لعمری ما حج من لم یسع بین الصفا و المروة» لان الله سبحانه یقول ان الصفا و المروة من شعائر الله و مصطفی ع چون برابر صفا رسید این آیت برخواند آن گه گفت ابدأ بما بدأ الله به فبدأ بالصفا و رقی علیه، حتی اذا رأى البیت مشی، حتی اذا تصویت قدماه فی الوادی سعی.

ابن عباس قومی را دید که میان صفا و مروه طواف میکردند، گفت این سنت مادر اسماعیل است که چون اسماعیل گرسنه و تشنه شد و وی تنها بود و کس از آدمیان حاضر نه، و طعام و شراب نه، برخاست و بکوه صفا بر شد و روی در وادی کرد، تا خود هیچکس را ببیند، هیچکس را ندید فرو آمد، چون بوادی رسید گوشه درع بر گرفت و بشتافت، و گرم برفت تا بر مروه رفت، در نگرست کس را ندید، دیگر باره فرو آمد قصد صفا کرد، تا هفت بار چنین بگشت، پس رب العالمین برکات قدم وی را و متابعت سنت وی را آن طواف بر جهانیان فرض کرد تا بقیامت.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ... معنی حج و عمره زیارت کردن خانه کعبه را، و قصد آن داشتن. میگوید هر که حج کند یا عمره فلا جناح علیه ان يطوف بهما بر وی تنگی نیست

که میان صفا و مروه سعی کند. تشدید در طاء از اخفاء تاء است در طاء، اصل آن یتطوف است. و اصل قصه آنست که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند بفاحشه‌ای، و نام مرد اساف بن یعلی بود و نام زن نائلة بنت الدیک، هر دو را مسخ کردند، پس عرب ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند و یکی را بر مروه، تا خلق از اطراف میآمدند و ایشان را میدیدند. روزگار بریشان دراز شد، و پسینیان با ایشان الف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد، شیطان بایشان آمد و گفت که پدران شما اینان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت. روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت، پس چون الله تعالی رسول خود را به پیغام بناوخت، و اسلام در میان خلق پیدا شد، قومی از مسلمانان که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می‌پرستیدند، ترحّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه، ترسیدند که در چیزی افتند از آنکه در زمان جاهلیت در آن بودند.

الله تعالی این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج که ایشان میدیدند از ایشان بنهاد. اگر کسی گوید که چون فرمود که حجّ و عمره از شعائر الله، دیگر فرمود فلا جناح علیه ان یتطوف بهما؟ می‌گوییم که بر صفا اساف بود و بر مروه نائلة و آن دو بت بود، و بعضی گفته‌اند که دو کس بودند مردی و زنی زانیان و اکنون از چهار رکن حج یکی سعی است، بمذهب شافعی و مالک و احمد، و ترک آن روا نیست و هیچ چیز بجای آن نایستد. اما بمذهب بو حنیفه سعی از واجبات حج است نه از ارکان آن، و قربان بجای آن بیستد. و دلیل شافعی خبری است که مصطفی ع گفت «اسعوا فان الله کتب علیکم السعی».

«و من یتطوع خیرا» قراءه حمزة و کسایی «من یتطوع» بیا و جزم است اصل آن یتطوع میگوید هر که بیرون از فرائض عملی کند و طاعتی آرد و تقریبی نماید بطواف کردن گرد خانه کعبه یا بنماز نوافل، خدای عز و جل از وی بیسندد و سپاس داری کند و بدان پاداش دهد.

فان الله شاکرٌ عَلِيمٌ شاکر نامی است از نامهای خداوند عز و جل، و معنی این نام آنست که از بنده طاعت خرد پذیرد و آن را بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آن را اندک شمرد. ازینجا گفته‌اند دابة شکور چارپایی که علف اندک خورد و زود فربه شود، نه بینی

که خدای عز و جل این همه نعمت راحت و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود ریخت، آن گه آن را چیزی اندک خواند و گفت «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» و در عقبی آن همه کرامت و نواخت که در بهشت دوستان را داد آن را غرفه خواند و گفت «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا» و طاعات بنده و اعمال وی چون باز گفت اگر چه اندک است و ناچیز آن را بسیار خواند و بر وی ثنا کرد و گفت و الذاکرون الله كثيرا و الذاکرات اینست معنی شاکر در نامهای خداوند عز و جل گناه بزرگ از بنده در گذارد، و طاعت خرد بزرگ کند، و عطاء بزرگ خود اندک شمرد سبحانه ما اکرمه بعباده و الطفه! إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا... الآية... عموم این آیت دلیل است که هر آن کس که علم پنهان کند و از اهل خویش باز گیرد مستوجب عقوبت گردد.

و بهذا قال النبی «من سئل عن علم فکنمه أجمه الله بلجام من نار» و این معنی منافی آن خبر نیست که مصطفی گفت: «واضع العلم فی غیر اهله کالمانع اهله» که این مخصوص است بنا اهل، که در شر استعانت بعلم کند و حق آن بنشناسد، و حرمت آن ندارد، و این علم به نزدیک الله کمتر از دنیا نیست که مصطفی ع گفت: «عرض حاضر یاکل منها البرّ و الفاجر»

جز آنکه در شرع از سفیه که انفاق آن نه بر وجه خویش کند منع کنند فذلک فی قوله تعالی وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ... الآية إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ... الآية مفسران گفتند اینان علما و رؤسای جهودان اند چون کعب اشرف و ابن صوری و کعب اسید و امثال ایشان. میگوید ایشان که پنهان کردند آنچه ما از آسمان فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از آنچه روشن کردیم، و در توریة بیان آن فرستادیم از حلال و حرام و حدود و فرائض و رحم. وَ الْهُدَى صفت و نعت مصطفی ع، و اثبات نبوت وی. و يقال البیّنات مشار بها الی الآیات المنزلة، و الهدی الی ما يستدل به من الامارات.

مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ پس از آنک بنی اسرائیل را در کتاب توریة این همه روشن کردیم ایشان پنهان میکنند. أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ معنی لعنت رانندن است و دور کردن از رحمت و خیر خویش، میگوید بریشان دو لعنت است یکی لعنت حق دیگر لعنت خلق لعنت حق آنست که ایشان را براند و از رحمت خود دور کند، و لعنت خلق آنست که از

خدای عز و جل خواهند تا ایشان را از بر خویش براند و از رحمت خود دور کند. و لعنت خلق آنست بآنکه گویند اللهم العنهم و خلاف است میان علما که این لاعنان که اند؟ قومی گفتند فریشتگانند، ابن عباس گفت کلّ شیء الا الجن و الانس. حسن گفت «عباد الله اجمعون» ضحاک گفت «ان الکافر اذا وضع فی حفرة قيل له من ربک؟ و من نبیک؟ و ما دینک؟ فیقول لا ادري فیقال لا دریت ثم یضرب ضربة بمطرقة، فیصبح صیحة یسمعها کل شیء الا الثقلین فلا یسمع صوته شیء الا لعنه، فذلک قوله وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و قال ابن مسعود هو الرجل یلعن صاحبه فترتفع اللعنة فی السماء ثم تتحدّر فلا تجد صاحبها الذی قیل له اهلا لذلك و لا المتکلم بها اهلا لها، فتنتلق فتقع علی اليهود. و قال مجاهد اللاعنون البهائم تلعن عصاة بنی آدم اذا اسنت السنة و امسک المطر، قالت هذا بشوم بنی آدم و انما قال «اللاعنون» لانه وصفها بصفة العقلاء کقوله تعالی وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لى ساجدینَ اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا الْآیَةَ... مگر قومی که توبه کنند ازین جهودان و از شرک بایمان آیند و از معصیت باطاعت گردند. وَ اَصْلَحُوا و دلهای کز کرده و تباه کرده راست کنند، و با راه آورند، و سرهای خود با حق آبادان دارند وَ یَبْنُونَ و صفت و نعت مصطفی که پوشیده میداشتند آشکارا کنند، و بر خلق روشن دارند فَأُولَئِکَ اَتُوبُ عَلَیْهِمْ ایشانند که ایشان را می‌باز پذیرم و از گناهشان در گذرم و بیامرم، و من خداوند باز پذیرنده و مهربانم از من بخشاینده‌تر و مهربانتر کس نیست بر بندگان.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ الْآیَةَ... ایشان که کافر میرند لعنت خدای بر ایشان است و لعنت فریشتگان، و همه مردمان، اگر کسی گوید اهل دین ایشان لعنت نکنند بر ایشان پس چرا همه مردمان گفت؟ جواب آنست که این در قیامت خواهد بود، که اول خدای عز و جل بر کافران لعنت کند پس فریشتگان پس همه مردمان، و ذلک فی قوله یَوْمَ الْقِیَامَةِ یَکْفَرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً و روا باشد که تخصیص درین عموم شود و مؤمنانرا خواهد، تا هم در دنیا لعنت کنند بر ایشان و هم در عقبی. و قال السدی لا یتلاعن اثنان مؤمنان و لا کافران فیقول، احدهما لعن الله الظالم، الا وجبت تلک اللعنة علی الکافر لانه ظالم. خالِدِینَ فِیْهَا جاوید در آن لعنت‌اند در میان آتش یعنی که همیشه از رحمت و خیر دورند و بعداب نزدیک، که هرگز آن عذاب ازیشان بردارند و سبک نکنند، و مهلت

ندهند که باز آیند عذری خواهند، و دریشان خود ننگرند و نه خازنان سخن ایشان را جواب کنند و نه فریاد رسند.

النبوة الثالثة

قوله تعالى إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ الْآيَةَ...

اشارتست بصفوة دل دوستان در مقام معرفت، و مروه اشارتست بمروت عارفان در راه خدمت.

میگوید آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت و بحر ظلمت از نشانه‌های توانایی و دانایی و نیک خدایی الله است. و الیه الاشارة بقوله تعالى يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون بیرون آرد، عجب آنست که این درایتهم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگه دارد.

حکایت کنند که ذو النون مصری مردی را دید که ظاهری شوریده داشت گفت دلم او را میخواست و بولایت وی گواهی میداد، اما نفس من او را می‌نخواست و می‌نپذیرفت، ساعتی درین اندیشه بودم میان خواست دل و ردّ نفس. آخر آن جوانمرد بمن نگرست یا ذو النون الدّر وراء الصدف، گفت صدف انسانیت را چه بینی؟ آن در بین که در درون صدف است آری چنین است و لکن میدان که نه در هر صدفی درو گوهر بود، چنانکه نه در هر شاخی میوه و ثمر بود، نه در هر چاهی یوسف دلبر بود، نه بر هر کوهی موسی انور بود، نه در هر غاری احمد بیغامبر بود، نه در هر دلی یاد دوست مهربان بود، نه در هر جانی مهر جانان بود، دلی که درو یاد الله بود در کف رعایت و در خدد حمایت معصوم بود، جانی که درو مهر جانان بود در بحر عیان غرقه نور بود، اینست که آن عزیز روزگار گفت قلوب المشتاقين منورة بنور الله، و اذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء و الارض، فيعرضهم الله على الملائكة، فيقول هؤلاء المشتاقون اليّ، اشهدكم اني اليهم اشوق، و قيل من اشتاق الى الله اشتاق اليه كل شيء. قال بعض المشايخ انا ادخل السوق و الاشياء تشتاق اليّ و انا عن جميعها حرّ. و اعجب من هذا ما حكى عن محمد بن المبارك الصوري قال كنت مع ابراهيم بن ادهم في طريق بيت المقدس، فنزلنا وقت القيلولة تحت شجرة رمّانة، فصلينا ركعات فسمعت صوتا من اصل الرمانة يا ابا اسحاق، اكرمنا بان تأكل

منا شیئا، فطأطأ ابراهیم رأسه فقال ثلث مرّات. ثم قال یا محمد کن شفیعا الیه لیتناول منّا شیئا، فقلت یا ابا اسحاق لقد سمعت، فقام و اخذ رمانتین، فاکل واحدة و ناولنی الأخری، فاکلتها و هی حامضة و كانت شجرة قصیرة. فلما رجعنا مررنا بها، فاذا هی شجرة عالیة و رمانها حلو و هی تثمر فی کلّ عام مرتین، و سموها رمان العابدین و یاوی الی ظلّه العابدون.

النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدائیسست یکتا یگانه، لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدا جز او الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فراخ بخشایش مهربان، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمین وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ و در شد آمد شب و روز، وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ و کشتی که میرود در دریا بما يَنْفَعُ النَّاسَ بآنچه مردمان را بکار آید و ایشان را در جهان ایشان سود دارد وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ و در آنچه الله می فرو فرستد از آسمان از آب، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده میگرداند بآن آب زمین را پس از مردگی آن، وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ و در آنچه پیرا کند در زمین از هر جنبنده که هست، وَ تَصْرِيْفِ الرِّيحِ و در گردانیدن بادهای از هر سوی، وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ و در میغ بداشته و روانیده میان آسمان و زمین، لآیاتِ نشانهاست روشن پیدا، در آنچه گفتیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ آن گروهی را که خرد دارند در یابند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ... الْآيَةُ... ابو صالح روایت کرد از ابن عباس، که این آیت و سورة الاخلاص بیکبار فرو آمدند. آن گه که مشرکان قریش از مصطفی درخواستند. تا خدای را عز و جل صفت کند و نسبت وی گوید. گفتند یا محمد انسب لنا ربک، فانزل الله عز و جل سورة الاخلاص و هذه الآية.

کافران را عجب آمد چون این شنیدند که ایشان سیصد و شصت بت در کعبه نهاده بودند و ایشان را معبودان خود ساخته، گفتند این سیصد و شصت معبود کار این یک شهر راست می نتواند داشت، چگونه است اینک محمد میگوید که معبود همه جهان و جهانیان خود

یکی است، پس گفتند نهمار دروغی که اینست! و شگفت کاری! رب العالمین جای دیگر جواب ایشان داد و گفت پیغامبر من این نه آیین نو است که تو آوردی یا خود تو گفتی که خدا یکی است، که پیغامبران گذشته همین گفتند، و باین آمدند و رفتند، و پیغام گزاردند، که معبود جهانیان یکی است یگانه و یکتا. و ذلک فی قوله تعالی و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ اهل تفسیر در اشتقاق اسم اله و در تفسیر آن وجوه فراوان گفته‌اند، و ما از آن دو وجه اختیار کرده‌ایم: یکی آنست که الآله من یوله الیه فی الحوائج، ای یفزع الیه فی النوائب.

آله آنست که بندگان و رهیگان نیازها بدو بردارند، و حاجتها از وی خواهند، و در بلاها و شدتها پشت با وی دهند و در وی گریزند، و الله بفضل خود شغل همه کفایت کند و کار همه راست گذارد، و دعاء همه بنیوشد. قال بعضهم لو رجعت الیه فی اول الشدائد لا مدک الله بفنون الفوائد، لکنک رجعت الی اشکالک فزدت فی اشغالک اگر بنده هم از اول که وی را نکبت رسد بهمگی بوی باز گردد و داروی درد خویش از جای خود طلب کند، بمراد رسد و شفا یابد. لکن بامثال و اشکال خویش گرایید، و از منبع عجز قوت طلبید، لا جرم در شغل خود بیفزاید، و دردش مضاعف شود.

حکایت کنند که یکی کنیزکی داشت و بفروخت دلش در بند وی بماند، پشیمان شد شرم داشت که سرّ خود بر خلق گشاید، حاجت خود بر کف خویش نبشت و بر آسمان داشت گفت بار خدایا! کریم! فریاد رسا! تو خود دانی که در دلم چیست! هنوز این سخن تمام ناگفته که مشتری کنیزک با کنیزک هر دو بدر سرای آمده و میگوید رأیت فی منامی ان البایع ولیّ من اولیاءنا تعلق قلبه بها، فان رددتها علیه بلا ثمن ادخلناک الجنة، قال و انی آثرت الجنة علیها.

قول دیگر آنست که آله از لاه گرفته‌اند، عرب گوید لاهت الشمس اذا علت، آفتاب را الاله گویند از آنک بالا گیرد و به قال الشاعر: و اعجلنا الالهة ان تغیبا پس معنی آله آن باشد که او خداوندی است بر مکان عالی، و قدر او متعالی، و فراوانی از آیات و اخبار که اشارت بعلو و فوقیت الله دارد برین قول دلیل است، و معطل اینجا عمری که خوار و ذلیل است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مصطفی علیه السلام گفت «لا اله الا الله» کلید بهشت است، و بنده هر گه که این کلمه بگوید درهای بهشت در درون وی گشایند، تا هر لختی نو کرامتی و دیگر راحتی بجان وی میرسد. مصطفی ازینجا گفت: «من احب ان يرتفع في رياض الجنة فليكثر ذكر الله»

گفت هر که خواهد تا امروز نقدی بهشت خداوند عز و جل بچشم دل به بیند و فردا بچشم سر، و در مرغزار آن بخرامد و بیدار آن برآساید، ایدون باید که ذکر خداوند بر زبان خویش بسیار راند. و معلوم است که سر همه ذکرها کلمه لا اله الا الله است، و مصطفی ع کسی را دید که میگفت

«اشهد ان لا اله الا الله» فقال «خرج من النار»

گفت از آتش رستگاری یافت، و هر که از آتش برست لا بد به بهشت پیوست، چون رسیدن به بهشت و رستن از آتش در کلمه «لا اله الا الله» بست، پس این کلمه چون عوضی است آن را، و بهشت را چون بهایی، مصطفی ع ازینجا گفت: «ثمن الجنة لا اله الا الله»

و از فضائل این کلمت یکی آنست که مصطفی ع گفت «ما شيء الا بينه و بين الله حجاب الا قول لا اله الا الله كما ان شفتيك لا يحجبها شيء كذلك لا يحجبها شيء حتى تنتهي الي ربها، فيقول لها اسكني فتقول يا رب كيف اسكن، و لم تغفر لقائلي؟ فيقول و عزتي و جلالی ما اجریتک علی لسان عبدي و انا ارید ان اعذبه»

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله «ان ربي يقول نوري هداي، و لا اله الا هو كلمتي، و انا هو، فمن قالها ادخلته حصني، و من ادخلته حصني فقد امن». و روی موقوفا علی انس، و زاد فيه و «القرآن كلامي» و منی خرج.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» اسمان رقیقان، احدهما ارق من الآخر، این هر دو نام بخشایش و مهربانی و رحمت راست، و رحمن بلیغ تر است و تمامتر، که همه انواع رحمت در ضمن آنست، چون رأفت و شفقت و حنان و لطف و عطف. ازینجاست که نام خاص خداوند است و مطلق او را سزاست، و کس را درین نام با وی انبازی نیست، ابن عباس گفت در تفسیر هل تعلم له سمياً ليس احد يسمي الرحمن غيره جل و علا، و خبر درست است از

مصطفی حکایت از خداوند که گفت «انا الرحمن خلقت الرحم و شققت لها اسما من اسمی.»

این خبر دلیل است که فعل خداوند عز و جل از نام وی مشتق است، نه اسم از فعل مشتق، چنانکه خالق و باعث و امثال آن، اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم، خالق نام شد که بیافرید خلق را، بلکه گویند از آن بیافرید که خالق بود، و مخلوق را خلاف اینست که اسم وی از فعل مشتق است. تا رحمت نکند او را رحیم نگویند، عن اسماء بنت یزید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فی هاتین الآتین. اسم الله الاعظم و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم، اللهم الله لا اله الا هو الحي القيوم ان فی خلق السموات و الارض... الآیة... ابن عباس گفت چون این آیت از آسمان فرود آمد که وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ کافران گفتند ان محمدا يقول و الهکم اله واحد فلیأتنا بآیة ان کان من الصادقین. محمد میگوید خدا یکی است اگر چنانست که میگوید تا نشانی نماید ما را و حجتی آرد که بر راستی وی دلالت کند، پسر رب العالمین این آیت فرو فرستاد که «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»

هر چه درین آیت گفت همه نشانه‌های کردگاری و یکتایی خداوندست عز و جل، در هر چیزی نشان نیست و در هر نشانی از لطف وی برهان نیست، در کرد وی قدرت پیدا، و در نظام آن حکمت پیدا، و در لطافت آن علم پیدا، و در قوام آن کمال و کفایت پیدا. اول در آسمان نگر که چون برداشت، و بی ستون بر هواء قدرت بداشت رفع سمکها فسویها، سمکی بدان بزرگی بر هواء بدان نازکی، ازین عجبتر هوایی بدان لطیفی چون بردارد باری بدان کثیفی، ازین طرفه تر آن میغ گرانست که معلق بر باد بزانتست، میغ بی چشم میگرد، باد بی پر میپرد رعد بی جان می نالد، اینست لطافت و حکمت، اینست زیبایی صنعت و کمال قدرت، آسمانی بباران گریان، بر وی چرخ گردان، باد از وی خیزان، هزاران چراغ در وی درخشان، همه بر پی یکدیگر پویان، و بی زبان خالق را تسبیح گویان «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، گاه پوشیده بخلالی از میغ، گاه سبز و درخشان چون روی تیغ، دو چراغ دیگر در وی فروزان، یکی سوزان یکی گدازان، عمر نوردان و هنگام سازان، گیتی را شمار، و روزگار را طومار، یکی شب آرای، یکی روز افروز، یکی شتابنده چون

هزیمتی، یکی گران رو چون نو آموز. دیگر آیت، زمین است که هر کس را در آن وطن، و هر چیز را در آن سکن، زنده را مادر، و مرده را چادر، بار زنده میکشد، و عوراء مرده می پوشد، شادروانی از گرد کرده، و بر روی آب بداشته، هر دو دشمن یکدیگر آن گه هر دو دل بر هم نهاده، و تن فراهم داده، نه گرد را از آب زبانی، نه آب را از گرد نقصانی.

زمین بر روی آب همچون کشتی بر روی دریا، و کشتی را از حشو ناگزیرست تا گران گردد و موج که زیر آن خیزد آن را به نگرداند، همچنین کوه‌های بلند در زمین او کند چنانک گفت «وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ» تا زمین بوی گران شد، و بر آب آرام گرفت هر که در عالم بنا کرد از آب نگه داشت، بنا را بآرامش پیوند کرد، که جنبش بنا اساس را منتقض گرداند، و آب چون بر پی رود بنا را تباه کند، صانع قدیم حکیم پس عالم بر آب نهاد، و سقف وی گردان آفرید، تا بدانی که صنع وی بصنع کس نماند. آیت دیگر تاریکی شب است و روشنایی روز، این تاریکی از آن روشنایی پدید کرد، و آن روشنایی ازین تاریکی برآورد، و هر دو بر پی یکدیگر داشت. چنانک گفت «جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» آن گه شب تاریک را بماء منور کرد، و روز روشن را بجراغ خورشید مطهر و معطر تا آنچه در شب بر بنده فائت شود بروز بجای آرد، و آنچه در روز فائت شود بشب بجای آرد، و خدای را عز و جل در آن بستاید و از وی آزادی کند، اینست که الله گفت: «لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا».

آیت دیگر کشتی است بر روی دریا وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، دریا از بهر آدمی نرم شده و منفعت خلق را رام کرده، تا کشتی بروی آسان رود، و بآب فرو نشود، و ملاح هدایت یافته تا باد راست از کژ بشناخته، و ستاره را آفریده تا وی را راهبر و دلیل شده. اگر نه رحمت خداوند بودی و مهربانی وی بر بندگان و ساختن کار و اسباب معیشت، لختی چون فراهم نهاده و در هم بسته در آن موجهای چون کوه کوه چون برفتی؟ یا خود چون بماندی؟ لکن برحمت خود آن دریاها مسخر کرد و بساخت آدمیان را، و زیر کشتی روان ساخت تا بفرمان خالق هر جا که آدمی بخواهد کشتی میرود و منفعت میگیرد، اینست که رب العزة منت نهاد بر بندگان و گفت اللهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ.

آیت دیگر بارانست، که از آسمان فرود آید تا زمین مرده بدان زنده شود و نبات بر آرد، چنانکه الله گفت: وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قِطْرَةً بَارَانِ در میغ تعبیه کند، و آن میغ گران بار بر هواء قدرت بدارد، آن گه بادی گرم فرستد تا میغ از هم برگشاید، و قطرات از آن بریزد، چنانکه الله گفت وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاجاً و با هر قطره فریشته، تا چنانکه فرمان بود بجای خود می‌رساند، چون باران بزمین رسد آن زمین مرده زنده شود، بجنید و شکافته گردد، و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای نیکو، و طعمهای شیرین و بویهای خوش، بار لختی حلوا، بار لختی روغن، بار لختی دارو، و لختی ترش، لختی شیرین، لختی خوردن راه، لختی پیرایه راه، لختی هم میوه و هم روغن، لختی هم میوه و هم جامه، لختی غذاء آدمیان، لختی غذاء ستوران، لختی غذاء مرغان، عاقل چون در نگرد داند که این ساخته را سازنده‌ایست و آراسته را آراینده، و رسته را رویاننده، هر یکی بر هستی الله گواه و او را به یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد، نه نشان دهنده را زبان و لقد قالوا.

و فی کل شیء له آیه	تدلّ علی انه واحد
در صنع آله بی عدد برهانست	در برگ گلی هزارگون دستانست

آیت دیگر جانورانند ازین چهارپایان و مرغان و حشرات زمین و ددان بیابان بقول تعالی و تَقْدِسُ وَبَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ هر یکی برنگی و شکلی دیگر، بر صفتی و صورتی دیگر، هر یکی را الهام داده که غذاء خویش چون بدست آرد، و بچه خویش را چون نگه دارد، و آشیان خویش چون کند، و جفت خویش چون شناسد، و از دشمن چون پرهیزد، و آفریدگار خود را چون ستایید، اگر وی را عقل و زبان بودی از فضل و عنایت آفریدگار خویش چندان شکر کردی که آدمی در تعجب بمانید، هر چند که سر تا پای وی بزبان حال این شکر میکند و تسبیح میگوید وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ پس باید که این جانوران را بچشم حقارت ننگری، و آن را خوار نداری، و بدانی که خدای را عز و جل در آفرینش آن حکمتهاست و تعبیه‌ها که آدمی از دریافت آن عاجز آید.

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر کاندرین ملک چو طاوس بکارست مگس

آیت دیگر فرو گشادن بادهاست و گردانیدن آن از هر سوی، چنانک گفت عز و علا وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ بِلَفْظِ جَمْعِ قِرَاءَتِ مَدْنِي وَ شَامِي وَ بَصْرِي وَ عَاصِمِ اسْتِ وَ بِلَفْظِ وَاحِدِ قِرَاءَتِ بَاقِي. وَ جَمْعِ اِشَارَتِ بِيَادِ رَحْمَتِ اسْتِ كِه رَا حَتِّ خَلْقِ رَا فَرُو كِشَايِد، چنانک گفت وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ. وَ بِلَفْظِ وَاحِدِ اِشَارَتِ بِيَادِ عَذَابِ اسْتِ، كِه عَقُوبَتِ قَوْمِي رَا فَرُو كِشَايِنْد چنانک جَايِ دِيكِرِ كُفْتِ وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ. جَايِ دِيكِرِ كُفْتِ فَأُهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. عِبْدُ اللّٰهِ عَمْرٍ كُفْتِ بَادِهَا هِشْتِ اَنْدِ چِهَارِ رَحْمَتِ رَا وَ چِهَارِ عَذَابِ رَا، اَمَّا اَنْجِه رَحْمَتِ اسْتِ نَاشِرَاتِ، وَ مِبَشِّرَاتِ، وَ لَوَاقِحِ، وَ ذَارِيَاتِ، وَ اَنْجِه عَذَابِ اسْتِ صَرْصَرٍ وَ عَقِيمِ اَنْدِ دَرِ بَرٍّ، وَ عَاصِفِ وَ قَاصِفِ دَرِ بَحْرِ، وَ مِصْطَفِي عِ هَرِ كِه كِه بَادِ بَرَامْدِي كُفْتِي: اللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَا حَا وَ لَا تَجْعَلْهَا رِيَا حَا قَالَ مِجَاهِدٌ هَا جَتِ الرِّيحِ عَلِي عَهْدِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَسِبُ الرِّيحَ، فَقَالَ لَا تَسِبُوا الرِّيحَ وَ لَكِنْ قُولُوا اللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَ لَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الرِّيحُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ تَاتِي بِالرَّحْمَةِ، وَ تَاتِي بِالْعَذَابِ. فَلَا تَسِبُوهَا وَ اسْئَلُوا اللّٰهُ خَيْرَهَا، وَ اسْتَعِذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّهَا وَ رُوي اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ وَ الرِّيحُ مَسْجِنٌ فِي الْاَرْضِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا ارَادَ اللّٰهُ اَنْ يَهْلِكَ عَادًا. قَالَ يَعْنِي الْخَازِنُ اِي رَبِّ! اُرْسِلْ عَلَيْهِمْ مِنْ الرِّيحِ قَدْرَ مَنْخَرِ الثَّوْرِ، فَقَالَ الْجِبَارُ عَزَّ وَ جَلَّ اِذَا تَكْفَأُ الْاَرْضُ وَ مِنْ عَلَيْهَا، وَ لَكِنْ اُرْسِلْ عَلَيْهِمْ مِنْ الرِّيحِ قَدْرَ خَاتَمِ، فَهِيَ الَّتِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ اِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ.

وَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي كُفْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَادِهَا چِهَار اَنْدِ شِمَالِ وَ جَنُوبِ وَ صَبَا وَ دُبُورِ، كُفْتَا وَ حَدَّ شِمَالِ اَزِ حَدِّ قُطْبِ اسْتِ تَا بِمَغْرَبِ اَقْتَابِ دَرِ رُوزِ اسْتِوَاءِ، يَعْنِي اَنْ رُوزِ كِه بَا شَبِّ يَكْسَانِ بَاشَدِ، وَ حَدِّ دُبُورِ اَزِ اَيْنِ مَغْرَبِ اسْتِ كِه كُفْتَمِ تَا بِمُطْلَعِ سَهِيلِ، وَ حَدِّ جَنُوبِ اَزِ مُطْلَعِ سَهِيلِ اسْتِ تَا بِمَشْرِقِ اسْتِوَاءِ، وَ حَدِّ صَبَا اَزِ اَيْنِ مَشْرِقِ اسْتِ تَا بِحَدِّ قُطْبِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ نَصْرَتِ مِصْطَفِي عِ دَرِ بَادِ صَبَا بَسْتِ، وَ هَلَاكِ عَادِ دَرِ بَادِ دُبُورِ، وَ تَلْقِيحِ اشْجَارِ وَ بَرَكَاتِ نَبَاتِ دَرِ جَنُوبِ وَ دَرِ شِمَالِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَصْرَتِ بِالصَّبَا وَ اَهْلَكَتِ عَادَ بِالْأَدْبُورِ

و قال العوام بن حوشب تخرج الجنوب من الجنة فتمرّ على جهنم. فعمّها منها و برکاتها من الجنة و تخرج الشمال من جهنم فتمرّ على الجنة فروحها من الجنة و شرها من النار.

آیت دیگر میغ است با بار گران در هواء لطیف روان چنانک گفت و السحاب المُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ گهی از دریا برخیزد این میغ و آب برگیرد، و گاه بر سبیل بخار از کوهها پدید آید، و گاه از نفس هوا پدید آید، و قطره‌های باران در آن تعبیه، و بخطی مستقیم، بر هر یکی نوشته، و تقدیر کرده که کجا فرو آید، و کدام حیوان تشنه است تا از آن آب خورد، و کدام نبات خشک است تا تر شود، و کدام میوه بر سر درخت خشک میشود تا آب به بینخ آن رسد و بیاطن وی در شود، از راه عروق که هر یکی بیاریکی چون موسی است، تا آب بآن میوه رسید و تر و تازه گردد. و باشد که قطره از آن بدریا افتد و رب العزة در قعر دریا حیوانی آفریده که صدف پوست ویست، وی را الهام دهد تا وقت باران بکناره دریا آید، و پوست از هم باز کند و آن قطره باران در در وی افتد. پس پوست فراهم کند و بقعر دریا باز شود، و آن قطره در درون خویش میدارد چنانک نطفه در رحم و آن را می‌پرورد و از قوت آن جوهر صدف که بر صفت مروارید آفریده است بوی سرایت میکند، مدتی دراز تا مروارید شود. پاکا خداوند! که از قطرات باران که در آن میغ تعبیه است چندین نعمت بر خلق ریزد و چندین کرم و رحمت نماید! تا بدانی که وی خداوند قادر بر کمال است، و بر بندگان با فضل و افضال است! و به قال عکرمة رحمه الله «ما انزل الله عز و جل من السماء قطرة الا انبتت بها في الارض عشبية. و في البحر لؤلؤة. و صحّ في الخبر

ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قال بينما رجل بفلاة اذ سمع رعدا في سحاب، فسمع فيه كلاما، اسق حديقة فلان باسمه، فجاء ذلك السحاب الى جرة فافرغ فيها من الماء، ثم جاء الى ذناب شرج. فانتهي الى شرجة، فاستوعب الماء، و مشى الرجل مع السحابة حتى انتهى الى رجل قائم في حديقة يسقيها. فقال يا عبد الله ما اسمك؟ قال و لم تسئل؟ قال اني سمعت في سحاب هذا ماؤه اسق حديقة فلان باسمك فما تصنع فيها اذا صرمتها؟ قال اما اذا قلت ذلك فاني اجعلها ثلاثة اثال، اجعل ثلثا لي و لاهلي، و اردّ ثلثا فيها، و اجعل ثلثا في المساكين و السائلين و ابن السبيل.» ثم قال تعالى: لآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ كُفَّتْ

آنچه نمودیم از صنایع حکمت، و لطائف نعمت، و عجائب قدرت، و شواهد فطرت نشانهاست بر کردگاری و یکتایی خداوند، و دلیلهای بر توانایی و دانایی او گروهی را که خرد دارند و حق دریابند و با مولی گرایند و دل با وی راست دارند و نظر وی پیش چشم خویش دارند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ الْآيَةَ... این صفت خداوند یگانه، بار خدا و پادشاه یگانه، در بزرگواری و کاررانی یگانه، در بردباری و نیکوکاری یگانه، در کریمی و بیهمتایی یگانه، در مهربانی و بنده نوازی یگانه، هر چه کبریاست رداء جلال اوست و بآن یگانه، هر چه عظمت و جبروت است ازار ربوبیت اوست و بآن یگانه، در ذات یگانه، در صفات یگانه، در کرد و نشان یگانه، در وفا و پیمان یگانه، در لطف و نواخت یگانه، در مهر و دوستی یگانه، روز قسمت که بود جزا و یگانه، پیش از روز قسمت که بود؟ همان یگانه، پس از روز قسمت که سپارد آن قسمت؟ همان یگانه، نماینده کیست؟ همان یگانه، آراینده کیست؟ همان یگانه، پیداتر از هر چه در عالم پیداییست و در آن پیدایی یگانه، پنهان تر از هر چه در عالم نهانیست و بدان نهانی یگانه.

ای در عالم عیان تر از هر چه عیان پنهان تری از هر چه پنهان تر بجهان
ای دورتر از هر چه برد بنده گمان نزدیک تری به بندگان از رگ جان!

بی وفا آدمی که قدر این خطاب نداند! و عز این رقم اضافه نشناسد! که میگوید وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ عجب نه آن است که اضافه بندگان با خود کرد و ایشان را با خود پیوست و گفت: ان عبادی، عجب این است که اضافه خود با بندگان کرد و نام خود با ایشان پیوست گفت وَ إِلَهُكُمْ... نه از آن که خداوندی وی را از بندگی بندگان پیوندی میباید، یابنده مستحق آنست، اما خود در کریمی و در مهربانی یگانه و یکتا، و در بزرگواری سزای هر اکرام و هر عطاست.

زانجا که جمال و حسن آن دلبر ماست ما در خور او نه ایم او در خور ماست
وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ نه عالم بود و نه آدم، نه رسوم و آثار بود، و نه در دار دیار، که او کار

ساز و خداوند مهر کار بود، رقم دولت بر تو میکشید، و بدوستی

خود می‌پسندید، و تو هنوز در عدم! ای بوده مرا و من ترا نایوده

شب معراج ز اسرار الهی که با سید عالم رفت یکی این بود که: کن لی کما لم تکن، فاکون لک کما لم ازل بهمگی مرا باش و خود را هیچ مباحش چنانک نبودی تا ترا باشم چنانک در ازل بودم.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله در مناجات خویش گفت: الهی شاد بدانیم که اول تو بودی و ما نبودیم، کار تو در گرفتی و ما نگرفتیم، قیمت خود نهادی و رسول خود فرستادی! الهی هر چه بی طلب بما دادی بسزاواری ما تباه مکن، و هر چه بجای ما کردی از نیکی بعیب ما بریده مکن، و هر چه نه بسزای ما ساختی بناسزایی ما جدا مکن، الهی! آنچه ما خود را کشتیم به بر میار، و آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن باز دار! لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ جز او خداوند نیست، و جز او کس سزای معبودی نیست، که چنو خداوند نوازنده و بخشاینده کس نیست. رحمن است که چون از وی خواهند بدهد،

رحیم است که چون نخواهند خشم گیرد. و فی الخبر من لم يسأل الله غضب الله عليه رحمن است که طاعت بنده قبول کند گر چه خرد بود، رحیم است که معاصی بیمارزد گر چه بزرگ بود، رحمن است که ظاهر بیاراید و صورت بنگارد، رحیم است که باطن آبادان دارد و دلها در قبضه خویش نگه دارد، رحمن است که لطائف انوار در روی تو پیدا کند، رحیم است که ودایع اسرار در دل تو ودیعت نهد.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْآيَةَ... خداوند عالم درین آیت عموم خلق را بخود راه می‌نماید، تا در عجائب ملوک آسمان و زمین و در صنایع بر و بحر نگرند و صانع را بشناسند، و به یگانگی وی اقرار دهند. قال ابن عطاء «تعرف الى العامة بخلقه و الى الخاص بصفاته و الى الانبياء و خاص الخاص بذاته.» نظر عوام بمصنوعات است نظر خواص بصفات است، نظر انبیا و خاص الخاص بذات است. عامه مؤمنان بصنع نگرند، را صنع بصانع رسند، خواص مؤمنان صفات بدانند از صفات بموصوف رسند و از اسم بمسمی، چنانک بنی اسرائیل را گفتند تَذُبُّوا بَقَرَةً فلم يعرفوها فوصفت البقرة لهم فعرفوها و ذبحوها. اما پیغامبران و صدیقان او را هم باو شناسند نه بغیر او، از وی بوی نگرند نه از

غیر وی باو، اشارت باین حالت آنست که الله گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَكَّغَتْ بسایه نگر تا صنع ما بینی گفت بما نگر تا صنع ما بینی ای مهتر عالم! آمدن جبرئیل مبین فرستادن ما بین! از ما بوی نگر نه از وی بما! یکی تأمل کن در حال صواحبات یوسف چون عین یوسف مرا ایشان را کشف گشت از خود فانی شدند و از صفات یوسف غائب گشتند، فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ بِجَايِ تَرْجِجِ دَسْتِ بَرِيدِنْدِ، و از خود بی خبر بودند و از اوصاف یوسف غائب بودند، که بوقت معاینه گفتند ما هَذَا بَشَرًا یُوسُفَ را فریخته دیدند و از اوصاف انسی بی خبر بودند، چندان شغل افتاد ایشان را در مشاهده یوسف که پرداخت صفات نداشتند. چون ذات مخلوقی در دل صواحبات این اثر کند اگر تجلی ذات خالق در سر خاصگیان از این زیادت کند چه عجب!!! آن گه در آخر آیت گفت: لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ این همه هست اما زیرکان درمی بایند تا بدانند، بینایان می دربایند تا به بینند. از هر جانب بساحت حق راهست رونده می باید! همه عالم خوان بر خوان و بادریاست خورنده می باید، جمال حضرت لم یزل در کشف است نگرنده می باید!

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم بر از نسیم صباست

لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عقل عقال دل است، یعنی که دل را از غیر محبوب در بند آرد، و از هوسهای ناسزا باز دارد، و عقل بمذهب اهل سنت نور است، و جای وی دلست نه دماغ، و شرط خطاب است نه موجب خطاب، و در معرفت عین آلت است نه اصل. و مایه و فایده عقل آنست که دل بوی زنده گردد لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا ای عاقلای پس هر که را عقل نیست در شمار زندگان نیست، نه بینی که با دیوانه خطاب نیست چنانک با مرده نیست، از آنست که وی را عقل نیست. عقل سه حرفست عین است یعنی عرف الحق من الباطل قاف است یعنی قبل الحق لام است یعنی لزوم الخیر، این عقل بنده موهبت الهی است، و عطاء ربانی، و طاعت بنده مکتب است، طاعت بی موهبت راست نیست، و آن موهبت بی توفیق به کار نیست، چنانک در خبرست که رَبِّ العِزَّةِ عقل را بیافرید گفت او را که برخیز، برخاست، گفت بنشین. بنشست، گفت بیا. بیامد، گفت برو برفت، گفت به بین بدید، آن گه گفت بعزت و جلال من که از تو شریفتر و گرامی تر نیافریدم، بک اعبد و بک اطاع پس عقل را ازین نواخت عجیبی پدید آمد در خود، رب العالمین آن از وی در

نگذاشت گفت ای عقل باز نگر، تا چه بینی باز نگرست صورتی را دید از خود نیکوتر و
 بجمال تر گفت تو کیستی؟ گفت من آنم که تو بی من به کار نیایی من توفیق ام:
 ای عقل اگر چند شریفی دون شو وی دل ز دلی بگرد و خون شو خون شو
 در پرده آن نگار روز افزون شو بی چشم در آ و بی زبان بیرون شو!!

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِرْدًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فِرْدًا
 خدای آندادا وی را هامتایان، يُحِبُّونَهُمْ می دوست دارند ایشان را. كَحُبِّ اللَّهِ چنانک الله را
 می دوست باید داشت. وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که ایمان آوردند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ دوستر
 می دارند الله را از ایشان بتان را، وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَنگه که می بینند ایشان که بر
 خویشتن ستم کردند إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ آن گه که عذاب دوزخ بینند، أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا که
 قوت و توان الله راست بهمگی، وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و الله سخت عذاب است و سخت
 گیر.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آن گه که بیزار شوند ایشان که پیشوایان و پیش روان بودند مِنَ الَّذِينَ
 اتَّبَعُوا از ایشان که پس روان و پی بران بودند وَ رَأَوْا الْعَذَابَ و هر دو گروه عذاب بینند وَ
 تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و گسسته گردد میان ایشان همه پیوندها که بود.
 وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و ایشان گویند که پی بران و پس روان بودند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً كَاشِكٌ مَا رَا
 باز گشتی بودی با جهان پیشین فَتَتَبَّرَأَ مِنْهُمْ تا ما از ایشان بیزاری کردیمی كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا
 چنانک ایشان از ما بیزاری کردند امروز، كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ چنانهن باز نماید الله و
 از ایشان أَعْمَالَهُمْ آنچه میکردند درین جهان حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ که همه حسرت گشت و
 ایشان، وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و ایشان از آتش جاوید بیرون آمدنی نه اند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ آندادا سدی گفت باین هامتایان سران و
 پیش روان ایشان خواهد که ایشان را در معصیت خالق طاعت میداشتند، آن گه ایشان را
 چنان دوست میداشتند که مؤمنان الله را دوست تر دارند، و هم مؤمنان خدای را دوست تر

دارند که ایشان پیشوایان خود را، ابن کيسان و زجاج گفتند انداد بتان‌اند، و معنی آنست که یسوع بین الاصنام و بین الله فی المحبة.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ اٰی اٰثِبْت و ادم حُبًّا لِلّٰهِ گفت ایشان بتان را و خدای را عز و جل در دوستی یکسان دارند، چنانکه امروز بتی آریند و پرستند و فردا دیگر بتی، که در دوستی شان ثبات و دوام نیست، خدای را هم چنان دوست دارند رب العزة گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ و مؤمنان مرا به از آن دوست دارند، که از ما هرگز برنگردند و بدیگری نگریند. سعید جبیر ازینجا گفت انّ اللّٰه تعالی یا مر یوم القیمة من احرق نفسه فی الدنیا علی رؤیة الاصنام ان یدخلوا جهنّم مع اصنامهم فیأبون، لعلمهم انّ عذاب جهنم علی الدوام، و یقول للمؤمنین بین ایدی الکافرین ان کنتم احبائی فادخلوا جهنّم فیقتحم المؤمنون النار و ینادی مناد من تحت العرش وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ.

وَ لَوْ یَرِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اِذْ یُرَوْنَ الْعَذَابَ اَنْ الْقُوَّةَ... قراءه بیشترین قراءه چنین است بفتح الف و درین قراءه لو در جای اذا است بر موضع هنگام نه در معنی شرط. میگوید وانگه که بینند که ایشان بر خود ستم کردند درین جهان به پرستش بتان آن گه که عذاب دوزخ بینند که قوت و توانایی همه خدایراست. و قرئ «و لو ترى الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب» درین قراءه معنی آنست که تو بینی ظالمان را آن گه که عذاب بینند و این بر سبیل تعظیم و ترقیق و تعجیب گفت، و سخن تمام شد، پس ابتدا کرد و گفت اَنْ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا. و قرئ و لو ترى الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة میگوید اگر تو بینید هم بر سبیل تعجیب و ترقیق اگر تو بینید ظالمان را آن گه که و ایشان نمایند در آن عذاب، و بآن عذاب که قوت خدایراست بهمگی، و خدای آنست که سخت عذابست. بیان معنی آیت را قراءه قراءه درهم بستم. اما بتفصیل آنست که و لو ترى الذین ظلموا بقاء مخاطبه، مدنی و شامی و یعقوب خوانند باقی قراءه بیا خوانند. اِذْ یُرَوْنَ بضم یا شامی خواند باقی بفتح یا خوانند، اَنْ الْقُوَّةَ و انّ اللّٰه بکسر الف قراءه یعقوب است باقی بفتح الف خوانند.

عطا گفت تفسیر آیت آنست که اگر این ظالمان بینند روز قیامت آن گه که دوزخ از پانصد ساله راه روی بایشان آرد و چنانکه مرغ دانه چیند ایشان را بر چیند، آن گه بدانند که

قوت و قدرت خداوندی و بزرگواری و پادشاهی همه الله راست، و سخت عذاب و سخت گیر است.

إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْآيَةَ... آن گه که پیشوایان بیزاری کنند و برگردند از پس روان ایشان، یعنی روز قیامت آن گه که عذاب خداوند بینند، پیشوایان سران و مهتران مشرکانند و پس روان ضعفا و سفله ایشان، که امروز بر پی آنان میروند، و بگفت و فعل و اشارت ایشان از راه می افتند، فردا در قیامت آن مهتران ایشان را گویند لم ندعکم الى الضلالة ما شما را بر بیراهی نخواندیم و نه فرمودیم، و شیاطین همچین از آدمیان بیزاری گیرند و مهتر شیاطین گوید «ما أَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِيَّ» قوله. وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ الباء هاهنا بمعنی عن كقوله تعالى فَسئَلُ بِهِ خَبِيرًا. ای عنه، ای و تقطعت عنهم الوصلات التي كانت بينهم في الدنيا من اليهود و الموثيق و الارحام و المودات و الانساب و الاسباب. هر پیوندی که میان ایشان بود در دنیا از عهد و پیمان و دوستی و خویشی و نسب و سبب همه بریده گردد.

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ كل سبب و نسب منقطع يوم القيمة إلا سببي و نسبي. سدی گفت این اسباب که بریده میگردد اعمال کفرانست، که فرو گذارند و ایشان را در آن ثواب ندهند. همانست که جای دیگر گفت الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ وَ قَالَ تَعَالَى وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلِ الْآيَةِ. وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً لَوْ إِنِجَا بمعنی لیت است پس روان گویند ای کاشک ما را باز گشتی بودی با جهان پیشین، تا چنانک ایشان امروز از ما برگشتند و بیزاری کردند ما نیز از ایشان برگشتیم و بیزاری کردیم. و کفران آن گه که اعمال خود را ضایع بینند همین گویند یا لَيْتِنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ رب العزة ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن گردانید گفت وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و این آن گه گویند که بهشت بایشان نمایند و گویند ایشان را که اگر شما مؤمنان بودید این بهشت شما را مسکن و منزل بودی! پس بمرات بمؤمنان دهند! و ایشان دریغ و تحسر میخورند. اینست که رب العالمین گفت: كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ گفته اند این

اعمال که در آن حسرت و پشیمانی خورند. شرک ایشانست و پرستش بتان بر امید آنک تقریب است بخدای عز و جل، و ذلک فی قوله ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. پس چون نومیدی و عذاب بینند ایشان را حسرت باشد. و حقیقت حسرت در لغت عرب بریدن است مردی که در راه منقطع شود او را منحسر گویند یعنی رفتن برو بریده گشت و بازمانده و ما هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و ایشان هرگز از آتش بیرون نیابند که نه در شمار مسلمانانند، نه آن تابع و نه آن متبوع

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یرسل علی اهل النار البكاء فیکون حتی تنقطع الدموع ثم یرسل علی فی وجوههم کهیئة الاخدود لو ارسلت فیہ السفن لجزت، و ان الحمیم لیصب علی رؤسهم فینفذ الجمجمة حتی یخلص الی جوفه فیسبل ما فی جوفه، حتی یمرق من قدمیه و هو الصهر ثم یعاد کما کان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً اگر مؤمنان و دوستان خدای را در همه قرآن همین آیت بودی ایشان را شرف و کرامت تمام بودی، که رب العالمین میگوید ایشان مرا سخت دوستدارند، تامتر از آنک کافران معبود خود را دوست دارند، نه بینی که کافران هر یک چندی دیگر صنمی بر آریند، و دیگر معبودی گیرند، چون درویش باشند بتراشیده از چوب قناعت کنند باز چون دستشان رسد آن چوبینه فرو گذارند و از سیم و زر دیگری سازند، اگر آن دوستی ایشان مر معبود خود را حقیقت است پس چون که از آن بدیگری میگیرند؟

گویند که مردی بر زنی عارفه رسید، و جمال آن زن در دل آن مرد اثر کرد، گفت کلی بکلک مشغول ای زن من خویشتن را از دست بدام در هوای تو زن گفت چرا نه در خواهرم نگری که از من با جمال تر است و نیکوتر؟ گفت کجاست آن خواهر تو تا به بینم؟ زن گفت برو ای بطلال که عاشقی نه کار توست اگر دعوی دوست مات درست بودی ترا پروای دیگری نبود.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ رب العالمین گفت دوستی مؤمنان ما را نه چون دوستی کافرانست بتان را که هر یک چندی بدیگری گرایند، بلکه ایشان هرگز از ما برنگردند، و

بدیگری نگرانید، که اگر بر گردند چون مایی هرگز خود نیابند هر چند که جویند. ای مسکین! خدای را چون تو بنده بسیارست اگر بدی افتد ترا افتد، چون بر گردی که چون او خداوندی نیابی؟

شبلی گفت تصوف از سگی آموختم که وقتی بر در سرایی خفته بود، خداوند سرای بیرون آمد و آن سگ را می‌راند، و سگ دیگر باره باز می‌آمد، شبلی گفت چه خسیس باشد این سگ، وی را میرانند و هم چنان باز می‌آید. رب العزة آن سگ را با‌آواز آورد تا گفت ای شیخ کجا روم که خداوندم اوست.

از دوست بصد جور و جفا دور نباشم و نیز بیفزاید رنجور نباشم
 زیرا که من او را ز همه کس بگزیدم و ر زو بکسی نالم معذور نباشم!

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْآيَةَ... کافران را که دوستی بتان بر وفق هوی و طبع بود نه حقیقت، لا جرم در قیامت چون اوایل عذاب بینند بدانند که قدم بر جای دیگر ندارند و از بتان بیزاری گیرند. و مؤمنان که دوستی ایشان ثمره دوستی حق است چنانک گفت جلّ جلاله يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ لَا جرم در عقوبها و بلیتها که ایشان را پیش آید در دوستی خلل نیارند و از حق برنگردند، از اول سکرات مرگ بینند، و جان پاک در ربایند ازیشان، و سالهاشان در خاک بدارند، وانگه برستاخیز ایشان را در آن مقامات مختلفه بارها بترسانند و عتابها کنند، و بر ایشان قهرها رانند، و در دوزخ هنگامی باز دارند، با این محتنها و بلاها که در راه ایشان آید هر ساعت عاشق تر باشند، و دوستی حقرا بجان و دل خریدارتر، بزبان حال گویند.

شاد از بغم منی غم بر غم باد عشقی که بصد جفا کم آید کم باد
 لهذا قال تعالی: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

النوبة الاولى

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائِ مَرْدَمَانِ كُلُّوْا مِمَّا فِی الْاَرْضِ مِیْخُورِیْدِ اَزِ هَرِ چِه در زمین حَلَالًا طَبِیًّا اَنْچِه حَلالِ پاكَ اِسْتِ وُ خُورِنْدِه را گِشادِه، وَا لَّا تَتَّبِعُوْا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وُ بَرِ بِی گامه‌ای دیو مایستید اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ که دیو شما را دشمنی است آشکارا.

إِنَّمَا يَا مُرْكُمُ شَمَا رَا مِي فَرْمَايِدَ بِالسُّوءِ بِيْدِي وَ الْفَحْشَاءِ وَ كَرَا فِ كَارِي وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ أَنْجِهْ وَرَ اللَّهُ أَنْ كُوَيْدَ كِهْ مِي نَدَانِيْدَ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چُونِ اِيْشَانِ رَا كُوِيْنِدَ اَتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللَّهُ بِرِ بِيْ اَنْ اِيْسْتِيْدَ كِهْ اللَّهُ فَرُو فَرَسْتَاْدَ، قَالُوا كُوِيْنِدَ بَلْ تَتَّبِعْ نِهْ كِهْ بِرِ بِيْ اَنْ اِيْسْتِيْمَ مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ اَبَاْنَا كِهْ پَدْرَانِ خُوْدَ رَا وَرَ اَنْ يَافِيْتِيْمَ، أَوْ لَوْ كَانَ اَبَاؤُهُمْ بَاشَ، وَ اَكْرَ پَدْرَانِ اِيْشَانِ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا نِهْ چِيْزِيْ دَرِ مِي يَافِيْتِنْدَ وَ لَا يَهْتَدُونَ وَ نِهْ رَاسْتِ مِي شَنَاخْتِنْدَ.

وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ سَانِ اِيْشَانِ كِهْ كَاْفِرِ شَدْنِدَ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ رَاسْتِ چُونِ سَانِ اَنْ كَسِ اسْتِ كِهْ مِي پِشَايِدِ مَا لَا يَسْمَعُ بِجَانُوْرِيْ كِهْ نِمِيْ شَنُوْدَ اِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً مَكْرَ اَوَاْزِيْ وَ بَانِكِيْ صُمْ اَزِ شَنِيْدِنِ حَقِّ كَرَانِنْدَ، بُكْمُ اَزِ پَاسَخِ كَرْدِنِ حَقِّ گَنگانِ اِنْدَ، عُمِيْ اَزِ دِيْدِنِ حَقِّ نَايِنِيَاِنِ اِنْدَ، فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ هِيْچِ نِشَانِ بِرَاسْتِيْ دَرِ نِمِيْ يَاوِنْدَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِيْ اِيْشَانِ كِهْ بَكْرُوِيْنِدِنْدَ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِي خُوْرِيْدِ اَزِ پَاكِهَا كِهْ شَمَا رَا رُوْزِيْ دَاْدِيْمَ وَ اَشْكُرُوا لِلَّهِ وَ اَزَاْدِيْ اَزِ خُذَايِ كُنِيْدِ وَ رُوْزِيْ دِهْنِدِهْ وِيْ رَا دَانِيْدِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اَكْرُوْ رَا مِيْرِسْتِيْدِ

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وِيْ بِيْسْتِ وَ حَرَامِ كَرْدِ بِرِ شَمَا الْمَيْتَةَ مَرْدَارِ وَ الدَّمِ وَ خُونِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيْرِ وَ گوْشْتِ خُوْكَ، وَ مَا اَهْلُ بَهْ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ اَنْچِهْ بِرِ كِشْتِنِ اَنْ مَعْبُوْدِيْ جِزِ اَزِ خُذَايِ نَامِ بَرْدِنْدِ فَمَنْ اضْطُرَّ هَرِ كِهْ دَرِ نَايَافْتِ بِيْچَاْرِهْ مَانْدِ غَيْرِ بَاغِ نِهْ سَتْمَاكِرِ وَ لَا عَادِ وَ نِهْ اَفْزُوْنِيْ جُوِيْ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ بِرُوِيْ يَزِهْ نِيْسْتِ اَزِ اَنْ خُوْرْدِنِ، اِنْ اَللَّهُ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ كِهْ خُذَايِ اَمْرَزْگَارِسْتِ وَ بِخِشَايِنْدِهْ.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ اِيْشَانِ كِهْ پَنِهَانِ مِيْدَارِنْدَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ اَنْچِهْ خُذَايِ فَرُو فَرَسْتَاْدِهْ مِنْ اَلْكِتَابِ اَزِ نَامِهْ وَ پِيْغَامِ وَ يَشْتَرُونَ بِهْ وَ بَانَ پَنِهَانِ كَرْدِنِ مِي خَرْنِدَ ثَمَنًا قَلِيْلًا بِهَابِيْ اِنْدَكِ، اُولٰٓئِكَ اِيْشَانِنْدَ مَا يَأْكُلُونَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ كِهْ نِمِيْ خُوْرِنْدَ دَرِ شَكْمِهَايِ خُوِيْشِ اِلَّا النَّارَ جِزِ اَزِ اَتَشِ، وَ لَا يَكْلَمُهُمْ اللَّهُ وَ سَخْنِ نَكُوِيْدِ خُذَايِ بِاِ اِيْشَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ وَ اِيْشَانِ رَا نَسْتَايِدِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَ اِيْشَانِ رَاسْتِ عِذَابِيْ دَرْدِنَمَايِ دَرْدِ اَفْزَايِ.

اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلٰٓةَ بِالْهُدٰٓيِ اِيْشَانِ اَنْتِنْدَ كِهْ رَاسْتِ رَاهِيْ فَرُوخْتِنْدَ وَ گَمِ رَاهِيْ خَرِيْدِنْدَ، وَ الْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ وَ عِذَابِ خَرِيْدِنْدِ وَ سَزَاوَارِيْ اَمْرَزِشِ فَرُوخْتِنْدَ، فَمَا اَصْبَرَهُمْ

چه چیز ایشان را شکبیا کرد عَلَى النَّارِ بر کاری که پاداش آن کار آتش است ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ آن پاداش بآنست که خدای نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ نامه که فرو فرستاد بداد فرستاد و راستی، وَإِنَّ الَّذِينَ اختلفوا فى الْكِتَابِ و ایشان که مختلف گشتند در آن کتاب لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در ستیزی‌اند و در خلافی از حق دور.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ... الآية... این آیت در شأن مشرکان قریش آمد، کنانه، و ثقیف، و خزاعة، و بنی مدلج، و بنی عامر بن صعصعة، و الحرث، و عامر ابنی عبد مناة (؟)، که ایشان چیزهای بهوا و خرد خویش می حلال کردند، و چیزهای می حرام کردند، و نهادهای بد و بنیادهای کُر مینهادند.

و این در قرآن چند جای است و ذلك فى قوله تعالى: ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سَائِبَةٍ الآية، قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ... الآية، وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ... الآية، قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ... الآية، قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ...

الآية، وَ لا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ... الآية، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ ما أحلَّ اللهُ لَكُمْ... الآية. شرح این هر یک بجای خویش گفته شود ان شاء الله.

يا أَيُّهَا النَّاسُ... ای همه مردمان کُلُوا مِمَّا فى الأَرْضِ این من تبعیض راست که نه هر چه در زمین حلال است و پاک، میگوید آنچه حلالست و پاک در این زمین میخورد.

آورده‌اند که شریح قاضی یکی را رد شهادت کرد بسبب آنک گل میخورد از وی پرسیدند، این آیت بحجت آورد گفت يقول الله عز و جل کُلُوا مِمَّا فى الأَرْضِ حلالاً طیباً فاباح ما فى الارض و لم یبیح الارض قال و لانه اذا اكل الطین الذی لیس بمشتهی و هو ملحق للضرر کان مظنوناً ان یقدم على الشهوات المحظورات.

وَ لا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ... نافع و عاصم و ابو عمرو و حمزه خطوات بسكون طا خوانند، بضم طا، و بهر دو قراءه جمع خطوة است، و الخطوة ما بین القدمین، و الخطوة بالفتح المصدر من خطأ یخطو خطوة و خطوا معنی آنست که بر پی شیطان مروید که شیطان شما را بوسوسه از حلال باز دارد و بحلیت در حرام او کند. مفسران گفتند خطوات الشیطان تزیینه و نزغاته و سلبه و آثاره و طاعته فى تحریم الحرث و الانعام، و یقال هی

النذور في المعاصي.

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی آشکار است شما را این دیو، عداوت وی ظاهر هم با پدر شما آدم که وی را سجود نکرد، و آنکه او را غرور داد و از بهشت بیرون کرد، و هم با شما که فرزندان آدم آید، که همه روز شما را بیدی و گزاف کاری فرماید و ذلک قوله: إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ... الآية هر معصیتی که شریعت در آن حدی واجب نکند آن را سوء گویند، و هر چه در حدی شرعی واجب شود چون زنا و سرقة و مانند آن آن را فحشاء گویند، ذکره ابن عباس رض، مقاتل گفت فحشا بخل است و زکاة مال باز گرفتن و گفته اند فحشا در همه قرآن بمعنی زنا است، مگر آنجا که گفت الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ که اینجا بمعنی منع زکاة است.

وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ میگوید و از آن چیزها که دیو شما را می فرماید یکی آنست که بر الله آن گوئید که می ندانید. یعنی که بحیره و سائبه و جز زان حرام می کنید و خدای حرام نکرد از آن هیچیز.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا آيَةَ... اینها و میم کنایت از آن ناس است که ایشان را بر عموم گفت یا أَيُّهَا النَّاسُ، و مراد بدین آن حلال و حرام کنندگان اند، یعنی که چون ایشان را گویند بر پی آن روید که الله فرستاد، و آنچه بر خود حرام کردید حلال دارید و گشاده، ایشان گویند نه! بل که بر پی آن رویم که پدران خود را و بر آن یافتیم از تحریم و تحلیل و دین و طریقت.

پس الله تعالی ایشان را پاسخ کرد گفت: أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ الف استفهام است و لو کلمه جواب یعنی که میگویند بر پی آن رویم که پدران خود را و بر آن یافتیم، باش و گر پدران ایشان چیزی در نمی یافتند و راه راست نمی شناختند هم، و نظیر این آنست که از قول شعیب علیه السلام گفت أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ چون فرا شعیب گفتند که از دین خویش و از آی، جواب داد أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ الف استفهام و لو کلمه جواب، میگوید و اگر ما ناخواه و ناپسندیم این را هم، و این لفظ در پارسی هم بغنه باید راند بر جای استفهام.

گفته اند فایده این دو لفظ که جمع کرد یعنی لَا يَعْقِلُونَ و لَا يَهْتَدُونَ آنست که عقل اضافه با علم و معرفت کنند، و اهتداء اضافه با عمل کنند، میگوید ایشان را نه علم درست است

نه عمل مستقیم. ابن کیسان گفت خدای تعالی درین آیت ذم تقلید کرد، و ایشان را بر نظر خواند، یعنی تقلید پدران خویش مکنید، بل که بگفتار و کردار ایشان نظر کنید، تا بدانید که ایشان را نه عقل بود نه هدایت، نه قول راست نه عمل درست.

اما مسأله تقلید شرح آن درازست، و سخن در آن فراوان، و ما بر سبیل ایجاز آنچه لا بد است بگوئیم، و باصول آن اشارت کنیم. بدانک معنی تقلید آنست که سخن کسی قبول کنی و حکم وی بی دلیل و بی حجت بپذیری، و صواب و خطا در آن حکم در گردن وی افکنی، و احکام درین باب از سه قسم بیرون نیست: بعضی آنست که تقلید در آن بهیچ حال روانیست، نه عالم را و نه عامی را. و بعضی آنست که عامی را رواست و عالم را نه، و بعضی آنست که علما در آن مختلف اند علی ما یأتی شرحه. اما آنچه تقلید در آن بهیچ حال روا نیست: اصول توحید است، و اثبات رسالت و نبوت، و احکام غیبی، چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و امثال آن، هر چه ازین باب اند واجب است بر هر مسلمانی که بیقین بداند و بشناسد، و بآن ایمان دهد، و تقلید در آن روا ندارد، که الله تعالی قومی را درین تقلید عیب کرد گفت: *وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* الآية، و قال تعالی: *إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ... وَ رَاهِ هَذَا* و راه این روشن است که اگر الله تعالی توفیق دهد بنده را تا نظر کند در محدثات و مکونات و در عجائب بر و بحر، و آیات و روایات قدرت حق در زمین و آسمان، و در معجزات و خرق عادات که بر دست انبیا رود معرفت وحدانیت به حق او را حاصل شود، و صدق نبوت و رسالت بدانند، پس تقلید را در آن جای نماند. اما آنچه نقل کرده اند از ائمه سلف چون احمد و اوزاعی و جماعتی که ایشان تقلید در دین روا داشته اند، آن نه محض تقلید است که آن فرمودن اتباع سلف است در آنچه نقل کرده اند از کتاب و سنت، و حذر نمودن از استبداد و بدعت. و کسی که اتباع سلف کند به پذیرفتن کتاب و سنت از ایشان آن را تقلید نگویند، که تقلید پذیرفتن قول است بی دلیل، و این خود پذیرفتن عین دلیل است. بلی بوسیلت اتباع سلف اتباع دلیل میکند، همچنانک مأموم در صف آخر بوسیلت صفوف که در پیش دارد اتباع امام می کند نه اتباع صفوف، همچنین کتاب و سنت امام است. صحابه دیدند و پذیرفتند، و پس روان قرنا فقرنا شنیدند

و پذیرفتند.

پس معلوم شد که آن عین اتباع است و پذیرفتن دلیل نه محض تقلید. و شافعی از اینجا گفت: لا تقلدونی و اذا بینت الدلیل فقبلتم قولی، فانما قبلتم الدلیل و اتبعتموه دون قولی و

قال اذا وجدتم فی کتابی خلاف

قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فدعوا ما قلت و خذوا بالحديث: یعنی لا تقبلوا قول الذي لا دليل عليه فانّ الدليل هو المقبول، و المؤید بالکتاب و السنة هو المتبوع، اما قسم دوم که تقلید در آن مختلف فيه است: احکام شرایع دین است چون نماز و روزه و حج و زکاة که باخبار متواتر ثابت شده، قومی تقلید در آن روا دارند، و قومی نه، و درست آنست که تقلید در آن روا نیست، که هر کسرا علم ضرورتی بآن حاصل میشود، و نیز این شرایع عین ایمانست، و ایمان بآن همچون ایمان بخدای و رسول است و احکام غیبی، و تقلید در آن هیچ روا نیست.

اما قسم سوم که تقلید در آن رواست: آن احکامی است که باخبار آحاد ثابت گشت از ابواب نکاح و طلاق و خلع و عتاق و حدود و بیوع و امثال آن. عامی را جائز است که تقلید عالم کند درین ابواب، بدلیل این آیت که گفت فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، و قال تعالی وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ، و بحکم آنک طلب علم فرض کفایت است، و اگر بر هر کس واجب بودی تعلّم این احکام پس فرض عین بودی، و تعطیل صناعات و مکاسب در آن بودی، و سبب مشقت خلق بودی. پس معلوم گشت که عامی را تقلید عالم درین ابواب جائز است و نیز این ابواب از فروع دین است، و مجال اجتهاد و قیاس است، که عامی را آلت اجتهاد نیست، بخلاف اصول دین که طریق آن سمع و ایمان است، و نه مجال اجتهاد و قیاس است، لا جرم عالم و عامی در آن یکسانست و تقلید در آن روا نیست. و همچنین عالم اگر آلت اجتهاد دارد و در طلب حجت و دلیل توانا بود، وی را تقلید دیگری روا نیست و بذلک يقول الله تعالی فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ و قال تعالی لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و قال تعالی وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ، و قال فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... وجه دلیل آنست که وی را در وقت اختلاف و تنازع با کتاب و سنت خواند نه با کسی دیگر که تقلید وی کند. و بعضی علما

روا داشته‌اند عالم را تقلید کند کسی را که ازو عالم‌تر بود، یا وقت اجتهاد بر وی تنگ بود از آنک بعبادت وقت مشغول باشد جائزست وی را که تقلید عالمی دیگر کند.

وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا... الآية... پارسی مثل سان و صفت است چنانک گفت مَثَلُ الْجَنَّةِ، مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ تَقْدِيرُ الْآيَةِ: مثل واعظ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ أَي يُصِيحُ بِالْغَنَمِ میگوید صفت آن کس که کافر را پند دهد و بر دین حق خواند همچون صفت آن شبانست که بانگ بر گوسپند میزند گوسپند از آن بانگ شبان چه فهم کند، و چه منفعت گیرد؟ کافر را با واعظ حق همان مثل است، از آنک رب العزة قفل بیگانگی بر دل وی زده، و مهر شقاوت بدان نهاده، نه پند بشنود نه حق دریابد، همانست که جای دیگر گفت: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ....

وجهی دیگر گفته‌اند در معنی آیت و مثل الذين كفروا في دعائهم الاضنام كمثل الناعق بغنمه میگوید مثل کافران که بت را میخوانند. و آن را می‌پرستند همچون شبانست که گوسپند را میخواند، گوسپند چه داند! و چه دریابد که شبان چه میگوید! و از آن خواندن با شبان چیست جز رنجی و عنائی؟ همین است مثل کافر که بت را میخواند، چون بت نشنود و در نیابد در دست وی جز عنائی و بلائی چیست؟ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ. پس صفت کافران کرد و گفت: صَمٌّ يَعْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، بِكُمْ عَنِ الْقُرْآنِ، عَمَى عَنِ مَعْرِفَةِ الرَّحْمَنِ وَ عَظْمَتِهِ، فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا مِمَّا جِئْتُ بِهِ وَ لَا بِمَا يَرَادُ بِهِمْ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ الآية... این آیت تحریر مومنان است بر طلب حلال و خوردن، و بکار داشتن آن، و در وسوسه‌ها نیاویختن، که این وسوس از عمل شیطان است، شیطان جهد کند که بنده مؤمن را بوسوسه از حلال باز دارد، و بحیلت در حرام افکند، و اگر حلال خوردن را تبعه بودی، رب العزة آن را طیبیات نگفتی. و مصطفی علیه السلام بیان این کرده و گفته

«الحلال بَيْنَ وَ الْحَرَامِ بَيْنَ، وَ بَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ، لَا يَدْرِي كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ أَمِنَ الْحَلَالِ هِيَ؟ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ؟

فمن ترکها استبراء لدينه و عرضه فقد سلم، و من واقع شيئاً منها، يوشك ان يواقع الحرام، كما أنه من يرعى حول الحمى يوشك ان يواقعها، ألا و ان لكل ملك حمى، الا و ان حمى

اللَّهُ محارمه»

رسول علیه السّلام درین خبر بیان کرد که حلال و حرام روشن است و پیدا، و میان این هر دو شبهت‌ها است، که مردم در آن بگمان افتند، که حلال است یا حرام، پس هر چه شبهاتست پرهیز کردن از آن ورع باشد، و هر چه حرامست پرهیز کردن از آن واجب. و تفصیل این حلال و حرام و شبهات در سنت و در قرآن جایهای پراکنده بیاید، چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله.

و روی ابو هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب، و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ یا ایها الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنَ طَّیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ ثُمَّ ذَکَرِ الرَّجُلَ لَطِیْلَ السَّفَرِ اشَعْتَ اغْبِرْ یَمْدَ یَدِیْهِ الِی السَّمَاءِ بیا ربّ! یا ربّ! و مطعمه حرام و مشربه و ملبسه حرام، فَأَتَى یَسْتَجَابُ لَهُ؟ و قال سعد بن ابی وقاص لرسول الله «ادع الله ان یتستجیب دعائی، فقال «یا سعد اطب طعمتک تستجیب دعوتک»: قوله: وَ اشکُرُوا لِلَّهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُونَ شکر نعمت است که خدای از بندگان می درخواهد، میگوید مرا سپاس داری کنی، که شما را بدین اسلام راه نمودم، و احکام اسلام از حلال و حرام و شبهات بیان کردم، چون مرا خدای خود میدانید و میپرستید و نعمت هم از من می بینید، شکر از من کنی، که شکر منع لا محاله بر بندگان واجب است.

آن گه بعضی محرّمات یاد کرد و گفت: اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمِیْتَةَ وَ الدَّمَ آنچه الله ببست بر شما و حرام کرد مردار است، و خون، یعنی خون روان که جای دیگر تقلید کرد گفت اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا، و سنت مستثنی کرد از مردار ملخ و ماهی، و ز خون جگر و سپرز. مفسران گفتند از منسوخات این سوره یکی این آیت است که سنت بعضی مردار و خون منسوخ کرد تا حلال گشت، و حکم تحریم از آن برخاست و ذلک فی قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم «اجلت لنا میتتان و دمان، فاما المیتتان الحوت و الجراد و اما الدمان فالکبد و الطحال».

و خون مشک علما بران قیاس کرده اند، بیشتر بر آنند که پاکست، و خانه خون گرفته، و خونابه گوشت هم چنان، وَ لَحْمَ الْخَنزِیرِ و حرام کرد گوشت خوک با جمله اجزا و ابعاض

او، و خصّ اللحم لانه المقصود بالاكل. و ما اهلّ به لغیر الله کافران بر کشتن جانور نام معبود خویش می بردند با آواز که می برداشتند، رب العالمین گفت آن جانور که بر گشتن آن نام معبودی جز از خدای برند هم حرام است چون مردار، و آن ذبح بکار نیست.

فَمَنْ اضْطُرَّ بِكسر نون قراءة عاصم و حمزه و ابو عمرو و يعقوب است باقی بضم نون خوانند فَمَنْ اضْطُرَّ و معنی اضْطُرَّ ای احوج و ألجئ الی ذلک هر که بیچاره ماند در نایافت و از مرگ ترسد غَیْرَ باغ در سفری یا در حالی که در آن عاصی نبود در خدای عز و جل و لا عاد و نه ستمکار بود در آن سفر یا در آن حال بر کس. شافعی ازینجا گفت «العاصی بسفره لا یترخّص برخص المسافرین» معنی دیگر گفته اند این دو کلمه را غیر باغ یعنی که بیش از ضرورت نخورد، و لا عاد و افزون از مسکه ی نخورد که جان وی بر جای بدارد، و از آن نفروشد، و هنگامی دیگر را بنهد، پس بروی از آن خوردن بزهی نیست، و حقیقت بغی طلب کردن است یعنی که باغی طالب آنست که وی را نیست و نمیرسد، و عادی آنست که تجاوز کند یعنی بحد و رسم شرع در گذارد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای پوشنده و آمرزنده است، مهربان و بخشاینده از مغفرت سخن گفت از بهر آنک آنچه وی خورد نه در عین حلالست، که بعدر مباح است، قومی گفتند این آیت دلیل است که بعضی محرّمات چون خمر و مانند آن، اگر بر سبیل مداوای در حال ضرورت که هیچ چیز بجای آن نه ایستد، و بیم فوت روح باشد، اگر در آن حال بحکم اطبا بجای دارو استعمال کنند روا باشد. و هم ازین بایست رخصت شرع در شرب بول شتر و شیر خر، و آنچه مصطفی علیه السلام گفت: «ان الله عز و جل لم يجعل شفاء کم فیما حرّم علیکم»

گفتند معنی آنست که ان قدر ما فیہ الشفاء غیر محرّم علیکم، هذا ما ذکره، و العهدة علی قائله، و الله اعلم. قوله... إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْآيَةَ... دانشمندان جهودان از مهتران خویش کی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می کردند رشوت می ستدند، و فراعام خویش میگفتند که محمد نه پیغامبر است، که در توریة ذکر و نشان وی نیست.

رب العالمین گفت بهای اندک می ستانند، بکتمان نعت محمد در توریة و یشترون به ثمناً

قَلِيلًا این هاء با کتمان شود، یعنی بآن پنهان کردن اثبات نبوت محمد ع در توریه، که می‌فروشند بهای اندک می‌خرند.

أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِيْشَانَ أَنْدَکَ نَمِیْ خورند در شکمهای خویش، این تأکید را گفت اِلَّا النَّارَ مگر آتش، یعنی بآنچ امروز می‌خورند از رشوتها، فردا آتش خورند بیاداش آن.

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستاخیز خدای با ایشان سخن نگوید که بخیر ایشان باز گردد، یا ایشان را خوش آید، وَلَا يُزَكِّيهِمْ و ایشان را از آن اعمال خبیثه ایشان پاک نگرداند، و بر ایشان ثنا نگوید، و هر که خدای بر وی ثنا نگوید معذب باشد لا محاله، لذلک قال تعالی: وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى الْاِیْمَةِ... ای اليهودیه بالایمان، میگوید این جهودان ایمان و معرفت فروختند، و دین جهودی خریدند، و عذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار کردند. و اگر از دین جهودی برگشتندی، و صفت و نعمت محمد چنانک در توریه است بیان کردندی خدای تعالی ایشان را بیامرزیدی.

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ای فما الذی جراًهم علی النار چه چیز ایشان را چنین دلیر کرد بر کردار اهل آتش؟ و يقال فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ای ما ابقاهم علی النار، كما يقال ما اصبر فلانا علی الحبس ای ما ابقاه فیه. چندی بمانند ایشان در آتش، و در آن شکیبایی کنند. قال کعب ان الخازن من خزان جهنم مسیره ما بین منکیبه سنه، و ان مع کل ملک منهم لعمودا له شعبتان من حدید، يدفع به الدفعه فیکب فی النار سبعمائه الف سنه» و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یرسل علی اهل النار البکاء فیبکون حتی تنقطع الدموع، ثم یبکون الدم حتی یری فی وجوههم کهیئة الاخدود، لو ارسلت فیه السفن لجزت.

ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ ای ذلک العذاب بأن الله نزل الكتاب بالحق فاختلّفوا فیه آن پاداش کردن ایشان را و عذاب نمودن بآنست کی خدای تعالی توریه را که فرستاد و ذکر محمد ع و نعمت وی در آن، و قرآن که به محمد فرستاد بد از فرستاد و راستی و سزا، و ایشان در آن بخلاف افتادند.

آن گه گفت: وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ آنان که در آن بخلاف افتادند

و سخن جدا جدا گفتند، بعضی استوار گرفتند و بعضی نگرفتند، ایشان از حق دور افتادند و در ستیز بماندند، و قال بعضهم ذلک بأنَّ اللهَ نَزَلَ الْكِتَابَ اِی فعلهم الذی هو الکفر و الاختلاف و الاجتراء من اجل. انَّ اللهَ نزل الكتاب بالحق فآیسهم به عن الایمان و اخبر عنهم بالحرمان، و ذلک فی قوله تعالیٰ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَیْهِمُ الْآیَةُ، میگوید این اختلاف و کفر که در ان افتادند از آنست کی خدای تعالیٰ به بی راهی و ناگرویدن ایشان حکم کرد و بآن حکم کتاب فرستاد گفت سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، خَتَمَ اللهُ عَلَی قُلُوبِهِمُ الْآیَةَ...

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ... یا حرف ندا است و ایّ منادی و ها تنبیه، میگوید: بیدار باشید ای مردمان! چیزی که خورید حلال خورید و پاک، و گرد خیانت و محرّمات مگردید، تا از وساوس شیطان و هواجس نفس برهید، و گفت و کرد شما پاک شود، و دل روشن! مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: دل وی روشن گرداند، و چشمهای حکمت ازو بگشاید، و دوستی دنیا از دل وی ببرد، هر آفت کی در راه دینست و هر فتنه که خاست از دوستی دنیا خاست، حب الدنیا رأس کل خطیئة و این دوستی دنیا از حرام خوردن پدید آید، پس هر که پرهیزگار شود و در محرّمات بر خود ببندد این دوستی دنیا از دل وی بکاهد، و گفتار و کردار وی پاک شود، و دعاء وی باجابت مقرون گردد.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: بسیار کس است که غذا و طعام و جامه وی که بکار دارد حرامست و در آن احتیاط نکند، آن گه دست برداشته و دعا می کند، این چنین دعا کی مستجاب بود؟

و یکی از بزرگان طریقت گفت: گفتار پاک که بخداوند پاک رسد آنست کی از حلق پاک برآید، و حلق پاک آنست که جز غذاء پاک بخود راه ندهد، و غذاء پاک آنست که در حال اکتساب یا ذکر و یادداشت حق در آن فرو نگذارد، و فراموش نکند، و شکر ولی نعمت بحکم فرمان در آن بجای آرد.

چنانک خدای تعالیٰ گفت: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ وَ حَقِيقَتِ شُكْرِ أَنْتِ

که تا قوت نعمت در باطن می یابد خود را بر طاعت ولی نعمت بظاهر میدارد.

سری سقطی، جنید را پرسید وقتی که شکر چیست؟ فقال «ان لا يستعان بشيء من نعم الله على معاصيه» گفت شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی وی بکار ندارد، که آن گه همان نعمت سبب هلاک وی باشد، چنانک پادشاهی غلامی را بنوازد و بر کشد و او را کمر شمشیر زر دهد، پس آن غلام بر وی عاصی شود. پادشاه بفرماید تا هم بآن شمشیر کی خلعت وی بود سر وی بردارند گوید این جزاء آنست کی نعمت خداوندگار خود در معصیت وی بکار برد، و گویند سبب آنک ادريس پیغامبر را باآسمان بردند آن بود که فریشته بیامد و وی را بشارت داد بمغفرت، و ادريس در آن حال دست بدعا برداشته که بار خدایا در زندگانی ادريس زین پس بیفزای! گفتند تا چه کنی؟

گفت تا خدای را شکر و سپاس داری کنم، که آنچه گذشت در طلب مغفرت بودم، و از این پس شکر را باشم: قال فبسط الملك جناحه و حمله الى السماء. و قيل التزم الحسن بن علی ع الركن فقال الهی انعمتنی فلم تجدنی شاکرا و ابتلیتنی فلم تجدنی صابرا، فلا انت سلبت النعمة بترك الشکر، و لا ادمت الشدة بترك الصبر، الهی ما یکون من الکریم الا الکریم.

اگر کسی گوید یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ... از روی ظاهر این خطاب همان فائده داد که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ پس فائده اعادت چیست؟ جواب آنست: که اهل تحقیق گفتند: یا أَيُّهَا النَّاسُ نداء عام است، و بر قدر روش عامه این خطاب با ایشان رفت، نبینی که جمله مباحات فرا پیش ایشان نهاد، و جز از حرام محض ایشان را باز نزد، و این منزلت عوام است کی از حرام بحلال گریزند، و از محظورات با مباحات کردند، آن گه بر عقب آن از اتباع شیطان نهی کرد که ایشان بر شرف فرمان برداری شیطان اند. باز آیت دیگر یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب اهل خصوصست ایشان را فرمود تا در تناول مباحات و بکار داشت محلات توسع نکنند، بلکه از مباحات حلال محض گزینند، و از حلال محض طیبیات رزق گزینند، این همانست که روایت کنند از بعضی صحابه که گفت: ما از ده باب حلال نه باب بگذاشتیم، و یکی بر کار گرفتیم از بیم شبهت، آن گه بجای آنکه عوام را از اتباع شیطان احتراز فرمود اینجا بشکر خدای

فرمود، آن کس که خداوند ذوق است داند که میان این دو خطاب چه فرقت آن ابتداء روش مسلمانان است، و این غایت کشش عارفان، این همان عدل و احسان است که گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** هر کس که از حرام محض پرهیزد، وی را عادل گویند، و هر که از عین حلال پرهیزد او را محسن گویند، عدالت ظاهر مسلمانی است، و احسان آنست که مصطفی گفت: **«الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه»** و هو عبارة عن مكاشفة العارفين و نهاية رتبة الصديقين.

النوبة الاولى

قوله تعالى: **لَيْسَ الْبِرَّ نِيكِي وَ پارسایی نه همه آنست أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** که رویهای خویش فرا دارید در نماز، **قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ** سوی مشرق که بر آمدن گاه آفتابست و مغرب که فرو شدن گاه است، **وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** و لکن نیک مردی آن کس است که بگردد بخدای **وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** و روز رستاخیز **وَ الْمَلَائِكَةِ وَ فریشتگان وَ الْكِتَابِ** و کتاب خدای **وَ النَّبِيِّينَ** و پیغامبران **وَ آتَى الْمَالَ** و مال دهد **عَلَى حُبِّهِ** بر دوستی او **ذَوَى الْقُرْبَى** درویشان خویشاوندان را **وَ الْيَتَامَى** و نارسیدگان پدر مردگان را **وَ الْمَسَاكِينَ** و درویشان تنگ دستان را، **وَ ابْنِ السَّبِيلِ** و راه گذریان را **وَ السَّائِلِينَ** و خواهندگان را **وَ فِي الرِّقَابِ** و در آزادی بردگان را، **وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ** و نماز بیای دارد **بِهِنْكَامٍ** و آتی **الزَّكَاةَ** و از مال خود زکاة دهد، **وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ** و باز آمدگان به پیمان خویش با خدای **وَ بَا خَلْقٍ إِذَا عَاهَدُوا** هر گه که پیمان بندند، **وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ** و شکیبایان در بیمناکیها و در تنگیها، **وَ حِينَ الْبَأْسِ** و در وقت جنگ، **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا** ایشانند که چون گفتند که نیکانیم راست گفتند، **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** (۱۷۷) و باز پرهیزندگان از خشم و عذاب خدای تعالی ایشانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: **لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** الآیة...

حزمه و حفص البر بنصب خوانند باقی قراء برفع، او که برفع خواند البر اسم لیس نهاد و **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** بجای خبر نهاد، و او که بنصب خواند **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** بجای اسم نهاد و البر بجای خبر، تقدیره لیس تولیتکم و جوهکم البر کله، کقوله تعالی **وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ**

إِلَّا أَنْ قَالُوا...

ابن عباس و مجاهد و ضحاک و عطا و سفیان گفتند این آیت بشأن مؤمنان آمد که در بدایت اسلام پیش از هجرت و لزوم فرائض هر کس که کلمه شهادت و توحید بگفتی و نماز کردی بهر سوی که خواستی، اگر در آن حال از دنیا می برفت مردمان از بهر وی می گفتند وجبت له الجنة بهشت او را واجب شد که نیکی و پارسایی جمله بجای آورد. پس چون مصطفی علیه السلام هجرت کرد و آیات فرائض فرو آمد و قبله با کعبه گردانیدند، رب العالمین این آیت فرو فرستاد تا کسی را گمان نیفتد که دین داری و نیکی همه آنست که نماز کنند، بل که نماز خصلتی است از خصال برّ و بایی از ابواب آن. گروهی دیگر گفتند از مفسران: که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان در نماز کردن روی سوی مغرب میکردند، و ترسایان سوی مشرق، و هر گروهی از ایشان میگفتند که نیکی و نیک مردی اینست که ما برانیم، و بدان فرموده اند، پس خدای تعالی ایشان را دروغ زن گردانید گفت: نیکی نه آنست که ایشان میگویند لکن آنست که درین آیت بیان کردیم.

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ وَلَكِنَّ الْبِرَّ هِرْ دُو خَوَانْدَهْ اَنْد بْتَخْفِيفِ وَ رَفْعِ قِرَاءَةِ مَدْنِي وَ شَامِي اَسْت وَ بْتَشْدِيدِ وَ نَصْبِ قِرَاءَةِ بَاقِي. وَ اَنْجَا كِهْ كَفْت عَزْ وَ جَلْ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى هَمِينِ خِلَافَسْت، وَ مَعْنَى اَنْسْت كِهْ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ بَرِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، فَاسْتغْنَى بِالْاَوَّلِ عَنِ الثَّانِي، كَقَوْلِهِمُ الْجُودُ حَاتِمٌ وَ الشَّجَاعَةُ عُنْتَرَةٌ. وَ قِيلَ تَقْدِيرُهُ وَ لَكِنَّ الْبَارَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى اِي لِمَتَّقَى.

و معنی برّ مهربانیست و نیکو کاری و راستی و خوش خویی، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم البرّ شیء هیّن و وجه طلق و کلام لین و گفته اند که برّ اینجا ایمان و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است که همه اشارتست بایمان و تقوی.

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ اَوَّلِ اَنْسْت كِهْ اِيْمَانِ اَرْدْ بَهْ يِگَانْگِي وَ يِکْتَايِي وَ کَرْدْگَارِي وَ بَزَرْگَوَارِي خدای. و معنی ایمان تصدیق است، و تصدیق بر است داشتن است و استوار گرفتن، یعنی که الله را بر است داری بهر چه گفت، و خبر داد از خود در کتاب خود، یا بر زبان رسول

خود، که رسول بهر چه گفت و رسانید از وحی متهم نیست: و ذلك في قوله و ما هو على الغيب بضين.

و اليوم الآخر و از ابواب بر یکی ایمان برستخیز است، یعنی یصدق بالبعث بعد الموت، باز انگیختن و دیگر بار زنده گردانیدن بعد از مرگ بر است دارد، و آیات که بدان ناطق است استوار گیرد، و در قرآن از آن فراوان است: منها قل الله يحييكم ثم يميتكم ثم يجمعكم إلى يوم القيامة لا ريب فيه منها قل يحييها الذي أنشأها أول مرة ثم ردوا إلى الله مولاهم الحق إليه مرجعكم جميعاً منها وعد الله حقا، و منها و أن عليه النشأة الأخرى و منها ثم الله ينشئ النشأة الآخرة و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول الله تعالى شتمنى ابن آدم و ما ينبغي له ان يشتمنى و كذبنى، و ما ينبغي له ان يكذبنى، اما شتمه ایای فيقول ان لى ولدا، و اما تكذبيه فيقول لن يعيدنى كما بدانى.

و الملائكة و از ابواب بر ایمان دادن است بفریشتگان که بندگان و رهیکان خداوند، نه فرزندان و دختران چنانک کافران گفتند. و خدای از ایشان شکایت کرد گفت و يجعلون لله البنات سبحانه و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه جای دیگر گفت و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عبادا مكرمون، این رد است بر آن کافران که گفتند رحمن فرزند گرفت و فریشتگان دختران اند، خدای گفت سبحانه پاکى و بی عیبی او را، این فریشتگان نه دختران اند، بلکه بندگان نواختگان اند، بی دستوری خدای سخن نگویند، و بفرمان او کار کنند. بعضی در آسمان بحضرت عزت و در حجب هیبت بداشته، سرها در پیش افکنده چون دستوری سخن یابند گویند لا إله إلا أنت و بعضی ازیشان از برف و آتش بهم آفریده، یک نیمه ایشان آتش و یک نیمه برف، چون دستوری سخن یابند گویند یا من يؤلف بين الثلج و النار! الف بين قلوب المؤمنين من عبادك و بعضی ازیشان کروبیان اند ایشان را سروها است، و از زیر پای ایشان تا بکعب پانصد ساله راه، و بعضی ازیشان رسولان اند، و نواختگان اند چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، هر یکی بر کاری داشته، و بر شغلی گماشته: جبرئیل بر وحی و بر عذاب، میکائیل بر باران و روزی و نبات، اسرافیل بر صور و لوح و یک رکن از ارکان عرش بر دوش وی، عزرائیل بر قبض ارواح. از شعبی و ضحاک روایت کردند که از راست عرش جوئی روانست از نور،

چندانک هر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا، و جبرئیل هر وقت سحر در آن جوی شود و غسلی بر آرد، و در نور جمالش بیفزاید، و ششصد پر خویش در آن آب زند، تا آب بر گیرد، آن گه بیفشاند، و بعد هر قطره که از آن بیفتد رب العالمین چندین هزار فریشته بیافریند که هفتاد هزار از آن هر روز در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در کعبه، و تا بقیامت نوبت با ایشان نیاید.

وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ از ابواب بر است ایمان دادن و پذیرفتن همه کتابهای خدای عز و جل که به پیغامبران فرو فرستاد، آنچه خلق دانند و آنچه ندانند، و پیغامبران ایشان را که دانند و شناسند، و آن را که نشناسند، که نه همه را شناسند و لذلك قال تعالی وَ رُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ.

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ وَ مال دهد بر دوستی خدای، و کسی که بر دوستی خدای مال دهد هیچیز بر خود بنگذارد، که از دوستی خدای در دل وی جای دوستی مال نماند، و در دلی خود دو دوستی ننگند، و این حال صدیق اکبر است که هر چه داشت جمله بداد، و چون از وی پرسیدند که ما ذا ابقیت لعیالک؟ قال اللّهُ و رسوله معنی دیگر گفته‌اند وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ای علی حب المال و مال دهد بر دوستی مال چنانک ابن مسعود گفت: هو ان تؤتیه و انت صحیح تأمل العیش و تخشی الفقر و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا، و فی معناه ما

روی ابوهریره قال سئل رسول اللّهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ای الصدقة افضل؟ قال ان تصدق و انت صحیح شحیح تأمل الغنی و تخاف الفقر، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم، قلت لفلان کذا و لفلان کذا و قد کان لفلان.

و روی بسر بن جحاش قال بصق رسول اللّهُ فی کفّه، ثم وضع علیه اصبعه السّبابه ثم قال يقول اللّهُ تعالی ائی تعجزنی یا بن آدم؟ و قد خلقتک من مثل هذه؟ حتی اذا سویتک و عدلتک مشیت بین بر دین، و للارض منک وئید، ثم جمعت و منعت حتی اذا بلغت نفسک الی هاهنا، و اشار الی حلقه، قلت اتصدّق و ائی او ان الصدقة؟

و قال صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق کالذی یهدی اذا شبع.

و قِيلَ عَلَى حُبِّهِ اِي عَلَى حُبِّ الْاِيْتَاءِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ اِي عَلَى حُبِّ
الاطعام. آن گه بیان کرد کی مال کرا دهد و مستحق صدقات کیست.

ذَوِي الْقُرْبَىٰ خَوِشَاوَنَدَانِ خُود رَا، اِيْشَانِ كِه دَرُويْشَانِ بَاشَنْد وَ نِيَازْمَنْدَانِ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَدَقْتِكَ عَلَى الْمَسْكِينِ صَدَقَةٌ وَ عَلَى ذِي الرَّحْمِ
اِثْنَتَيْنِ، لِأَنَّهَا صَدَقَةٌ وَ صَلَةٌ

وَ الْيَتَامَىٰ وَ يَتِيمَانِ اِگر خَوِشَاوَنَدَانِ بَاشَنْد وَ اِگر نَه، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
مَنْ مَسَحَ رَأْسَ يَتِيمٍ عِنْدَهُ لَمْ يَمْسَحْهُ اِلَّا اللَّهُ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ يَمُرُّ عَلَيْهَا يَدُهُ حَسَنَاتٍ، وَ
مَنْ أَحْسَنَ اِلَى يَتِيمَةٍ اَوْ يَتِيمٍ عِنْدَهُ كُنْتُ اَنَا وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ، وَ قَرْنٌ بَيْنَ اَصْبَعِيهِ، وَ
الْمَسَاكِينِ وَ دَرُويْشَانِ وَ دَرْمَانْدِگَانِ، كِه رَانْدِگَانِ خَلْقِ بَاشَنْد وَ نَوَاخْتِگَانِ حَقِّ، قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَعَلِّي ع «بَا عَلِيَّ اِنْكَ فَقِيرٌ اَللَّهُ فَلَآ تَنْهَرِ الْفُقَرَاءَ وَ قُرْبَهُمْ تَقْرِبَا
مَنْ اَللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «لَيْسَ الْمَسْكِينُ بِالطَّوَّافِ الَّذِي تَرُدُّهُ الْاَكْلَةُ وَ الْاَكْلَتَانِ وَ
التَّمْرَةُ وَ التَّمْرَتَانِ، وَ لَكِنَّ الْمَسْكِينِ الَّذِي لَا يَسْتَلُّ النَّاسَ وَ لَا يَفِظُنْ لَهُ فَيَتَصَدَّقُ عَلَيْهِ».

وَ اِبْنُ السَّبَّيْلِ وَ رَاهِ گُذْرِيَانِ وَ مَهْمَانَانِ كِي بَتُو فَرُود آيَنْد، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»

وَ دَر اَثَارِ بِيَارَنْد كِه اَمِيْر الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَام رُوزِي مِي گَرِيْست اَوْ رَا گُفْتَنْد اِي مَهْتَر
دِيْن چَرَا مِي گَرِيْبي؟ گُفْت چَرَا نَگَرِيْم وَ هَفْت رُوز اَسْت تَا هِيْجِ مَهْمَانِ بَمَنْ فَرُو نِيَاْمَدْ! بَر
خُود مِي بَتَرَسْم وَ اَز اَن مِي گَرِيْم كِه اِگر خُدَايِ بَمَنْ اِهَانْتِي خُوَاسْتَسْت كِه چَنْدِيْن رُوز
مَهْمَانِ اَز مَنْ وَ ا گَرَفْت! وَ اَنْسِ بِنِ مَالِكِ گُفْت زَكَاتُ الدَّارِ اِنْ يَتَّخِذُ فِيْهَا بَيْتًا لِلضِّيَافَةِ.

وَ السَّائِلِيْنَ وَ خُوَاهَنْدِگَانِ، اِگر بَتَعْرِیْضِ خُوَاهَنْد وَ اِگر بَتَصْرِيْحِ، كِه جَايِ دِيْگَرِ گُفْت: وَ
اَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «لِلسَّائِلِ حَقٌّ وَ اِنْ جَاءَ عَلَيَّ
ظَهَرَ فَرَسُهُ»

وَ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَام گُفْت هَر كِه سَائِلِي رَا نُوْمِيْد بَا زِ گَرْدَانْد يَكِ هَفْتِه فَرِيْشْتِگَانِ رَحْمَتِ
دَر خَانِه وَي نَشُوْنْد. وَ سَفِيَانِ ثُورِي هَر گِه كِه سَائِلَانِ رَا دِيْدِي گُفْتِي «جَاءَ الْغَسَّالُونَ
يَغْسَلُونَ ذُنُوبَنَا» شُوِيْنْدِگَانِ اَمْدَنْد كِه مَا رَا اَزِ گُناهاَنْ مِي بَشُوِيْنْد وَ پَاكِ كُنَنْد. وَ شَاْفَعِي

گفت بوقت وفات فلان کس را گوئید تا مرا بشوید آن گه بوقت حاجت آن مرد غائب بود، چون باز آمد وی را گفتند که شافعی چنین وصیت کرد تو غائب بودی. آن مرد اندوهگن شد، آن گه غریمان شافعی را بخواند و تذکرة دین بخواست هفتاد هزار درم بر وی وام بود کار همه بگذارد، و گردن وی آزاد کرد، آن گه گفت هذا غسلی ایاه.

وَفِي الرَّقَابِ اى و فى ثمنها، و بردگان که خود را از سيّد باز خرنند، و مكاتب شوند، ایشان را از مال خود نصيب دهد، تا بهای خویش دهند. و اين صدقه تطوع است اينجاى که نه سهم زکاة فرض، که در آيت ديگر است. و در معنى وَ فِي الرَّقَابِ گفته اند که آزاد کردن بردگان است و فداء اسيران. اعرابى پيش مصطفى در آمد و گفت «عَلَمْنِي عَمَلًا يَدْخُلُنِي الْجَنَّةَ فَقَالَ اعْتَقِ النَّسْمَةَ وَ فَكِّ الرِّقْبَةَ قَالَ اَوْ لَيْسَا وَاحِدًا؟

قال لعنتك النسمة ان تفرّد بعثتها، و فك الرقبة ان تعين فى ثمنها»

و روى انه قال «من اعتق نفسا مسلمة كانت فديته من جهنم»
وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ اى المفروضة وَ آتَى الزَّكَاةَ الواجبة وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا معطوف است بر اوّل آيت اى و لكن البر... المؤمنون و المؤمنون و المعطوفون بعهدهم و اين عهد هم با مخلوق است و هم با خالق، و بوفاء هر دو فرموده اند.

عهد مخلوق را گفت اَوْفُوا بِالْعُقُودِ، و عهد خالق را گفت وَ بَعِثِ اللّٰهُ اَوْفُوا

و هو الذى اخذ عليهم يوم الميثاق و امره اياهم بعهده.

آن گه بر سبيل مدح گفت: وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ آن شكيبایان در فقر و فاقت و در سختی و شدت وَ حِينَ الْبَأْسِ و بهنگام قتال و مجاهدت.

روى ان النبى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ «ان اللّٰهُ عز و جل ليبتلى المؤمن بالفقر شوفا الى دعائه»

آن همه بار بلا و درویشی و بى کامی که رب العالمين بر دوستان خود نهد از آنست که تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند، و در دعا و ذکر و سوز و نیاز بيفزایند، آن از ایشان بپسندد، و در درجه ایشان بيفزاید، و اگر بعکس اين کردی که مال و جاه و نعمت ور ایشان ريختی بودی که ایشان را در آن بطر گرفتی، و ياد کرد و يادداشت اللّٰهُ فرو گذاشتنديد، فتحقق فيهم قوله تعالى: نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ وَ اليه الاشارة

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حكاية عن الله تعالى أ يفرح عبدى اذا بسطت له رزقى و صببت عليه الدنيا صبا؟ أما يعلم عبدى ان ذلك له منى قطعاً و بعداً، أ يحزن عبدى اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت، أما يعلم عبدى ان ذلك له قرباً و وصلاً؟ و ذلك من غيرتى على عبدى.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا ايشان که برين صفت باشند که گفتيم و برين سيرت و طريقت روند، اگر گویند که نيکان و نبيک مردان ايم راست گفتند که راست رفتند، و قيل أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا يعنى ما عاهدوا الله عليه ايشانند که بوفاء عهد باز آمدند، و دين و امانت که پذيرفتند، حق آن بگزاردند و در ميان مؤمنان بنام مردى مخصوص گشتند. كما قال تعالى رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه و أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ روى ان ابا ذر رض سئل عن الايمان فقراً هذه الآية فقال السائل انا سالنا عن الايمان و تخبرنا عن البر، فقال جاء رجل الى رسول الله فسأله عن الايمان فقراً هذه الآية.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ... الآية از روى ظاهر درين آيت آنچه شرط شريعت است بشناختى، اکنون از روى باطن بزبان اشارت آنچه نشان حقيقت است بشناس، که حقيقت مر شريعت را چون جان است مر تن را، تن بى جان چون بود، شريعت بى حقيقت هم چنان بود. شريعت بيت الخدم است همه خلق درو جمع، و عمارت آن بخدمت و عبادت، و حقيقت بيت الحرم است عارفان درو جمع و عمارت آن بحرمه و مشاهدت، و از خدمت و عبادت تا بحرمت و مشاهدت چندانست که از آشنابى تا دوست دارى، آشنابى صفت مزدور است و دوستدارى صفت عارف. مزدور همه ابواب برّ که در آيت بر شمرديم بيارد، آن گه گوید آه اگر باد بر ان جهد يا از آن چيزى بکاهد، که آن گه از مزد باز مانم، و عارف آن همه بشرط خویش بتمامى بگزارد، آن گه گوید آن اگر از آن ذره بماند که آن گه از دولت باز مانم

ز راه باز افتى چه كفر آن حرف و چه ايمان بهر چه از دوست و امانى چه زشت آن نقش و چه زيبا

مزدور گوید نماز من روزه من و زکاة من و صبر من در بلاها و وفاء من در عهد ها، و عارف گوید بزبان تذلل:

من که باشم که بتن رخت وفاء تو کشم
دیده حَمَلِ کَمِ بار جفاء تو کشم
بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کشم
شاخ عزّ رویدم از دل که بلاء تو کشم

بیر طریقت گفت: من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی او را حظ است؟ و عارف اوست که در آرزوی یک لحظ است؟! من چه دانستم که مزدور در آرزوی حور و قصور است، و عارف در بحر عیان غرقه نور است! بو علی رودباری قدس الله روحه بوقت نزع خواهر خود را میگفت: «هذه ابواب السماء قد فتحت، و هذه الجنان قد زينت» اینک درهای آسمان بگشادند و بهشتها بیاراستند و کنیزکان بر کنگره‌ها نشانند و میگویند نوشت بادای با علی که این همه از بهر تو ساختند! و زبان حال بو علی جواب میدهد الهی به بهشت و حورا چه لازم اگر مرا نفسی دهی از آن نفس بهشتی سازم.

و حَقِّکَ لَا نَظَرْتَ اِلَی سِوَاکَا بَعِیْنِ مِوَدَّةٍ حَتّٰی اِرَاکَا

بر بندم چشم خویش و نگشایم نیز تا روز زیارت تو ای یار عزیز

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ بَرًّا بَرِّ قَوْلٍ مَجْمَلٍ دُو ضَرْبٍ اسْتِ: اعتقاد و اعمال، اعتقاد تحقیق اصول است و اعمال تحصیل فروع. و هر آن کس که اصول بحقیقت مستحکم کرده و فروع بشرط خود بجای آورده لا محاله از ابرار است، و منزل ابرار دار القرار است. و ذلک فی قوله تعالیٰ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ.

آن گه رب العالمین در سیاق این آیت بیان کرد همان اعتقاد و همین اعمال گفت مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ تا اینجا بیان اعتقاد است و تمهید قواعد اصول، و ازینجا ذکر اعمال در گرفت، و آن گه بر دو قسم نهاد یک قسم مراعات مردم است در معاشرت ایشان و نواخت دور و نزدیک و مواساة با ایشان، چنانک گفت وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ اول ابتدا بخویشان کرد که حق ایشان مقدم است بر حقوق دیگران، و لهذا

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «لا یقبل الله صدقة و ذو رحم محتاج» پس یتیمان که ایشان عاجزترین خلق اند و بی‌کسان اند، پس بدرویشان که هیچ مال ندارند نه مال حاضر نه مال غائب، پس براه گذری که هیچیز در دست ندارد، اما باشد که وی را مال

غائب بود، پس بسائلان که درویشان هم راست گویان باشند، و هم دروغ زنان، پس به بردگان که خواجگان دارند که مراعات ایشان کنند و تیمار برند. رب العالمین ترتیب حاجت و دربایست بریشان نگه داشت، هر که درمانده تر و حاجت وی بیشتر و صدقه را مستحق تر ذکر وی فرا پیش داشت که حق وی تمامتر. کریم خداوندا که هر کس را بجای خویش بدارد! و استحقاق هر کس چنانک باید برساندا! بقول تعالی ادبر عبادی بعلمی انی بعادی خبیر بصیر. قسمی دیگر از اعمال بمتعبد مخصوص است که از وی بدیگری تعدی نکند، چون نماز بیای داشتن و صدق و اخلاص در اعمال بجای آوردن، و بوفاء عهد باز آمدن، و در بلیات صبر کردن.

اینست که رب العالمین گفت وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ الی قوله وَ حِینَ الْبَاسِ آن گه گفت أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اینانند که در آن یک نیمه برّ که اعتقاد است صدق بجای آوردند، و در آن نیمه که اعمال است تقوی کار فرمودند، و صدق و تقوی کمال ایمانست، و هم الذین قال الله تعالی أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا الآیة و تمامتر خبری از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که لایق است باین آیت و ابواب برّ درو جمع، هم قسم اعتقاد و هم قسم اعمال و هم مکارم الاخلاق خبر سوید حارث است: قال: و فدت علی رسول الله سبعه من قومی فلما دخلنا علیه و کلمناه اعجبه ما رای من سمتنا و زینا، فقال ما انتم؟ قلنا مؤمنون، فتبسم رسول الله و قال لكل قول حقیقه فما حقیقه قولکم و ایمانکم؟ قال سوید فقلت خمس عشرة خصله: خمس منها امرتنا رسلک ان نؤمن بها، و خمس منها امرتنا رسلک ان نعمل بها، و خمس منها تخلّقنا بها فی الجاهلیه، و نحن علی ذلك الا ان تکره منها شیئا. فقال رسول الله فما الخمس الخصال التي أمرتکم رسلی ان تؤمنوا بها؟ قلنا امرتنا رسلک ان نؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و البعث بعد الموت، قال فما الخمس التي امرتکم ان تعملوا بهن؟ قلنا امرتنا رسلک ان نقول جمیعا لا اله الا الله و أنّ محمدا رسول الله و ان نقیم الصلوات و نؤتی الزکاة، و نحج البيت من استطاع الیه سبیلا، و نصوم شهر رمضان، و نحن علی ذلك، قال فما الخمس الخصال التي تخلّقتم بها؟ قلنا الشکر عند الرخاء، و الصبر عند البلاء و الصدق عند اللقاء، و الرضا بمواقع القضا، و مناخزة الاعداء، فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال ادباء فقهاء عقلاء

حکماء، کادوا من فقههم ان یکونوا انبیاء، یا لها من خصال! ما اشرفها و ازینها! و اعظم ثوابها! ثم قال رسول الله اوصیکم بخمس خصال لتکمل عشرون خصلة قلنا اوصنا یا رسول الله! فقال ان کنتم كما تقولون، فلا تجمعوا مالا تأکلون، و لا تبنوا ما لا تسکنون، و لا تنافسوا فی شیء عنه تزولون، و ارغبوا فیما علیه تقدمون، و فیه تخلدون، و اتقوا الله الذی الیه ترجعون و علیه تعرضون.»

النوبة الاولى

قوله تعالی: یا ایُّها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند کُتِبَ عَلَیْکُمْ بر شما نوشتند و واجب کردند القصاصُ بازگشتن بکشتن ناحق، فی القتلِ در کشتگان مسلمانان بنا حق، الحُرُّ بِالْحُرِّ آزاد بآزاد و العَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده ببنده، و الأثمی بِالْأَثَمی وزن بزن فَمَنْ عُفِيَ لَهُ هر کس که وی را آسان فرا گذارند مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ از کار برادر وی چیزی فَاتَّبَعْهُ وی را گویند تا بر بی دیت سپردن رود، بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی، و بزودی و أداءً إِلَيْهِ و کار گزاردن بوی باحسان به نیکویی، و زود گزاری، ذلک این پذیرفتن دین از قاتل و فرا گذاشت قصاص، تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّکُمْ سبک کردن کاری گران است از خداوند شما، وَ رَحْمَةٌ و بخشودنی آشکارا، فَمَنْ اعْتَدَى هر کس که از اندازه درگذارد و افزونی جوید و باز خون ناحق ریزد، بَعْدَ ذَلِكَ پس از آنک یکی ریخت و از ودیت ستندند، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ او راست عذابی درد نمای درد افزای.

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ و شما را در قصاص کردن زندگان نیست یا اُولی الألباب ای زیرکان خداوندان مزغ و خداوندان خرد لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا به پرهیزید.

کُتِبَ عَلَیْکُمْ نبشته آمد بر شما و واجب کردند إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ چون بیکی از شما مرگ آید إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر از این جهانی چیزی بگذارد الوَصِيَّةُ اندرز کردن لِلْوَالِدَيْنِ پدر و مادر خویش را، وَ الْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان را بِالْمَعْرُوفِ بچم و انصاف و هموار بی اجحاف، حَقًّا نبشته آمد آن وصیت بسزا و راستی، عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزندگان از شرک. فَمَنْ بَدَّلَهُ هر که بگرداند آن را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ پس آنک بشنید آن را، فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بزه مندی آن بریشان که تبدیل میکنند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ که الله شنواست دانا.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ هر که ترسد از آن وصیت کننده جَنَفًا بیدادی و کژی، أَوْ إِثْمًا یا

بزه مندی فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ صلح سازد میان ایشان فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بر وی بزه مندی نیست، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که الله آمرزگارست و بخشاینده.

التوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية مفسران گفتند این آیت در شأن دو قبیله عرب فرود آمد یکی شریف و دیگر وضعی، میگویند اوس و خزرج بودند، و بعضی گفتند قریظه و نضیر بودند، با یکدیگر جنک کردند و از ایشان که شریف بودند قومی کشته شدند بدست آنان که وضعی بودند، و این در بدایت اسلام بود و بجاهلیت قریب العهد بودند، هم بر عادت و حکم جاهلیت گفتند لَنَقْتُلَنَّ بِالْعَبْدِ مَنَّا الْحَرَّ مِنْهُمْ، و بِالْمَرْأَةِ مَنَّا الرَّجُلَ مِنْهُمْ، و بِالرَّجُلِ مَنَّا الرَّجُلِينَ مِنْهُمْ و لَنَضَاعِفَنَّ الْجُرُوحَ گفتند به بنده ما آزاد ایشان باز کشیم و بزنی ما مرد ایشان و بیک مرد ما دو مرد از ایشان، و قصاص جراحاتها مضاعف کنیم، که ما از ایشان مهتر و شریفتریم، آن گه قصه خویش بحضرت نبوی آنها کردند. مصطفی ایشان را براستی و برابری فرمود، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد و رسول خدا بر ایشان خواند، و همه منقاد شدند و بحکم خدا و رسول فرو آمدند.

الْحَرُّ بِالْحَرِّ آزاد بازاد و الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده، و در ابتداء اسلام زن بزنی کشتندید و مرد بمرد و الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى منسوخ گشت به النَّفْسِ بِالنَّفْسِ و الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ مستثنی ماند بدلالت سنت.

اکنون حکم آیت علی الجملة بدان هر دو شخص که در دین و در حریت برابر باشند و در حرمت، و یکی از آن دیگر را بکشد بقصد، رواست که او را باز کشند بوی، پس مسلمان بمسلمان باز کشند، و ذمی بذمی، و آزاد بازاد، و بنده به بنده، و مرد بمرد، و زن بزنی، و مسلمان را بذمی باز نکشند بمذهب شافعی رضی، و نه آزاد به بنده که ایشان در عصمت برابر نه‌اند. و امیر المؤمنین علیه السلام گفت «من السنة ان لا يقتل مسلم بكافر و ان لا يقتل حر بعبد»

اما ذمی بمسلمان و بنده بازاد باز کشند، همچنین فرزند به پدر و فرزند بمادر باز کشند، و پدر را بفرزند و مادر را بفرزند نه، و جماعتی را بیک شخص باز کشند بحکم اجماع، و زن را بمرد باز کشند و مرد را بزنی بحکم خبر.

فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ إِنْ هَاءٌ فِيهِ قَاتِلٌ يُقْتَلُ بِخُونٍ نَاقِحٍ بِنَيْرِيدٍ، و نیز بقتل اسم ایمان از وی به نیفتاد که در تحت این خطاب است که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و این عفو آنست که اولیاء کشته خود به بخشند و بدیت صلح کنند. میگوید هر کس که وی را از برادر کشته وی قصاص عفو کنند فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ قَاتِلٌ را گوئید یعنی تا بر پی دیت سپردن رود، به نیکویی و کارگزاردن بزودی.

معنی دیگر فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ او را گوئید، یعنی ولی کشته را، که باین قاتل میخواهد که با وی بدیت صلح کند، تو هم پس این صلح فرا رو، و این دیت به پذیر بی تشدید و تهدید. اگر کسی گوید چه فایده را فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ بِفَعْلٍ مَجْهُولٍ گفتم فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ اخوه نگفتم؟ جواب آنست که تا معلوم شود که در شرع فرق نیست میان آنک صاحب دم یک کس باشد و عفو کند، یا جماعتی باشند و یک کس از جمله ایشان عفو کند، در هر دو حال قصاص بیفتد و با دیت گردد، و دیت مردی مسلمان که بقصد کشته شود دیت مغالظه است حالی بر قاتل واجب شود صد اشتر به قسم، و آن را مثلثه گویند سی حقه، و سی جذعه، و چهل خلفه، که بچه در شکم دارند، و اگر بخطا کشته شود یا شبه عمد بود نه عمد محض دیت مخففه واجب شود بر عاقله، و دیت مخففه مؤجل واجب شود بر پنج قسم آن را مخمسه گویند بیست حقه، و بیست جذعه، و بیست بنت لبون، و بیست ابن لبون، و دیت محض بنت مخاض، آلا اگر خویشاوندی را کشد یا در ماههای حرام کشد. ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب، یا در حرم مکه، که آن گه دیت مغالظه واجب شود، اگر چه قتل خطا باشد، پس اگر شتر نایافت بود یا بهای خویش بدست نیاید، دیت مردی مسلمان هزار دینار زر سرخ باشد، یا دوازده هزار درم سپید، و دیت جهود و ترسا ثلث دیت مسلمان است بحکم خبر، و دیت مجوس خمس دیت اهل کتاب است، و هشتصد درم بقول عمر خطاب، و دیت زنان از هر جنس نیمه دیت مردان است، و عاقله مرد عصبه وی باشند، آنان که بعضیت و جزئیت در میان ایشان نباشد یعنی که پدران و فرزندان در آن نشوند، و این بمذهب شافعی است، علی الخصوص آن گه این عاقله تحمل دیت مخففه کنند بشرط آنک مکلف باشند، و توانگر و موافق جوانی در دین بمدت سه سال هر سالی

ثلث دیت، و آنکه هر توانگری را هر سال نیم دینار و اگر متوسط باشد دانگ و نیم، و آنچه در باید از بیت المال مسلمانان بدهند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ اَيْن عفو کردن قصاص و دیت دادن تخفیفی تمام است و رحمتی فراخ از خداوند شما، و دیت این امت را خاصه، که هیچکس دیگر را نبود از ولد آدم، در توریة قصاص است یا عفو، و در انجیل امر است بعفو، و در قرآن هم قصاص است و هم عفو و هم دیت.

در خبر می آید که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ثم انتم يا خزاعه قد قتلتم قتيلا من هذيل و انا و الله عاقله فمن قتل قتيلا بعده فاهله بين خيرتين: ان احبوا قتلوا، و ان احبوا اخذ و العقل».

فَمَنْ اعْتَدَى... این را دو تأویل کرده‌اند: یکی آنست که یک بار از قاتل بنا حق بیش دیت نپذیرند، اگر دیگر کشند لا بد وی را قصاص کنند، هر چند که ولی خون بدیت رضا دهد، و این مذهب قومی است از علما. و دیگر تأویل آنست که از آن کس که با خون ناحق گردد پس آنک یک بار دیت ستدند ازو، توبت نپذیرند و لا بد فردا بآتش عذاب کنند او را، و از اعتداست ولی خون را که گوید بدیت رضا دادم تا قاتل فرا پیش آید ایمن، آن گه وی را بکشد.

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ... الآية... ای و لکم فی القصاص ناه، میگوید شما را در باز کشتن کشدگان مسلمانان بگراف زندگانی است و بازداشتن دیگران مردمان را از کشتن بگراف. یا اولى اللباب ای خداوندان خرد، و ای زیرکان، در جاهلیت قاتل را باز نمی‌کشتند. میگفتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود. این جواب آنست که ای زیرکان آن انبوهی در قصاص است نه در فرو گذاشت.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ قصاص کنید تا بیرهیزید.

عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله، و ائني رسول الله انا باحدى ثلث: النفس بالنفس، و الثيب الزاني، و المارق لدينه، و التارك للجماعة.»

و روی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم: «لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله،

و انّ محمدا رسول الله آلا باحدى ثلث: زنا بعد احسان فانه یرجم، و رجل خرج محاربا، لله و رسوله فانه یقتل او یصلب او ینفی من الارض، او یقتل نفسا فیقتل بها».

قال صلی الله علیه و آله و سلم «کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکا او مؤمن یقتل مؤمنا متعمدا.»

معنی دیگر گفته‌اند و لکم فی القصاص حیاة أراد به فی الآخرة یعنی که اگر درین جهان قصاص کند در آن جهان از قصاص رستگاری یافت، و گرنه لا بد در آن جهان قصاص خواهند از وی.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «یجىء المقتول بالقاتل یوم القیمة ناصیته و رأسه بیده و أوداجه تشخب دما، یقول یا رب قتلنی حتی یدینه من العرش.»

كُتِبَ عَلَيْكُمْ... ای فرض و اوجب علیکم إذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ای اسبابه و مقدماته من الامراض و العلل إن تَرَكَ خَيْرًا ای مالا. خیر اینجا بمعنی مال است، چنانکه در قرآن چند جایگه گفت قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ یعنی من مال، و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ. ای مال، إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ یعنی حبّ المال، و إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ یعنی لِحُبِّ الْمَالِ. و در قرآن خیر آید بمعنی ایمان چنانکه در سوره الانفال گفت: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ یعنی ایمانا، و قال تعالیٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا ای ایمانا، و در سوره هود گفت: لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا ای ایمانا. و خیر بمعنی اسلام آید: چنانکه در سوره البقرة گفت: أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ و در سوره القلم: مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ ای للاسلام، و خیر بمعنی عافیت آید، چنانکه در سوره الانعام گفت: وَ إِنْ يَمَسُّسُكُ بِخَيْرٍ ای بعافیه، و در یونس گفت: وَ إِنْ يُرَدِّدْ بِخَيْرٍ، ای بعافیه و خیر بمعنی اجر آید: چنانکه در سوره الحج خواند: لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ یعنی فی البدن اجر و خیر بمعنی طعام آید چنانکه در سوره القصص گفت: إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ یعنی من طعام فقیر. و خیر بمعنی ظفر آید چنانکه در سوره الاحزاب گفت: وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا یعنی الظفر فی القتال.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْآيَةُ... میگوید واجب کردند بر شما وصیت کردن مادر و پدر را و خویش و پیوند را آن زمان که مخایل مرگ بر شما ظاهر شود، و اسباب آن به بینید، و مال دارید که در آن وصیت کنید. و این آیت پیش آیات موارث فرو آمده بود، بآن سبب که ایشان

در عادت جاهلیت اجنبیان را و بیگانگان را بحکم ریا و سمعه وصیت میکردند، و خویشاوندان خود را فرو میگذاشتند، الله تعالی ایشان را ازین عادت بر گردانید و وصیت از بهر پدر و مادر و جمله خویشان فریضه گردانید، پس چون آیات موارث فرو آمد وصیت پدر و مادر و دیگر وارثان منسوخ گشت بگفت مصطفی ع و بیان وی، و ذلك قوله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزلت آية الموارث: «ألا ان الله سبحانه قد اعطى كل ذي حق حقه، ألا لا وصية لوارث»

پس خویشاوندانی را که وارث نبودند وصیت در حق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما: و هو ابن عباس و الحسن و الضحاک و قتاده و طاوس. قال الضحاک: «من مات و لم یوص لذی قرابة فقد ختم عمله بمعصية» و قول درست آنست: که فرض وصیت به کلی منسوخ شد هیچکس را واجب نیست نه خویشاوندان را و نه دیگران را، اما مستحب است اگر وصیت کند، فضیلت باشد، و اگر نکند، فریضه نیست و عاصی نشود و هو قول علی و ابن عمر و عایشه و عکرمة و مجاهد و السدی قال عروة بن الزبير «دخل علی ع علی رجل یعوده فقال انی أرید أن اوصی فقال، علی ان الله تعالی یقول، إن ترکَ خیراً و انما تدع شیئاً یسیراً فدعه لعلک فانه افضل. «و قال رجل لعایشة: انی ارید ان اوصی قالت کم مالک؟ قال ثلاثة آلاف. قالت و کم عیالک؟ قال اربعة فذکرت له ما ذکر علی» و روی ان ابن عمر لم یوص فقال اما مالی فالله اعلم ما کنت اصنع فی الحیاة و اما رباعی فما احب ان یشرک ولدی فیها احد» و قال عروة بن ثابت للربیع بن خثیم اوص لی بمصحفک، قال فنظر الی ابنه و قال و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله.

اکنون اگر کسی وصیت کند بر سبیل استحباب و طلب فضیلت چنان باید که درویشان را کند نه توانگران را، و بر ثلث نیفزاید که رب العالمین گفت: بالمعروف معروف آنست که وصیت هموار و با انصاف بود، و اجحاف نیارد در میراث وارث.

حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ اِی کتبت الوصیة حقا نبشته آمد وصیت بر شما نبشنتی بحق و سزا و راستی، که چنین سزد و چنین باید، عَلَی الْمُتَّقِینَ اِین تقوی توحید است یعنی پرهیزکاران از شرک با خدای عز و جل.

فَمَنْ بَدَّلَهُ الْآیة... اِی بَدَّلَ الْاِیْصَاءُ هِر که وصیت بگرداند و در آن تغییر و تبدیل آرد از

اولیا و اوصیا بزه‌مندی آن تغییر و تبدیل بر ایشانست، که تغییر کنند نه بر موسی، و الله شنوا و دانا است، وصیت از کننده می‌شود و تبدیل از خلاف کننده میدانند.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ الْآيَةِ... بتشدید و تخفیف خوانده‌اند، حمزه علی و یعقوب و ابو بکر بتشدید خوانند، دیگران بتخفیف خوانند، و معنی هر دو یکسانست. اوصی و وصی لغتان.

فَمَنْ خَافَ مِنْ خَوْفٍ بِمَعْنَى عِلْمٍ اسْتَأْتَى فَمَنْ عِلْمٍ مِنْ مَوْصٍ ظُلْمًا وَ عَدُولًا عَنِ الْحَقِّ هُرَّ كَسٌّ كَمَا بَدَأَ أَنْ وَصِيَّتْ كُنْدَةَ بِيَدَادِ كَرْدٍ وَصِيَّتْ، فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ أَنْ كَسَّ مِثْلَ اصْحَابِ تَرْكٍ وَ اِرْبَابِ سَهَامِ صَلْحٍ سَازَدَ، وَ أَنْ جَوْرٌ وَ ظُلْمٌ بِأَجَايِ آرَدَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بَرِّينَ بِرَّ جَايِ آرَنَدَةَ بَزَهْمَنْدِي نِيَسْتِ، وَ أَنْ صَلْحٌ كَمَا وَصِيَّتْ كُنْدَةَ ظُلْمًا خَوَاهِدَ كَرْدَ، وَ قَصْدٌ حَيْفٌ وَ جَوْرٌ دَارَدَ كُفْتَهَانْدَ هُرَّ كَسٌّ كَمَا بَدَأَ أَنْ وَصِيَّتْ كُنْدَةَ ظُلْمًا خَوَاهِدَ كَرْدَ، وَ قَصْدٌ حَيْفٌ وَ جَوْرٌ دَارَدَ بِرَّ وَرَثَهٗ، وَ اُو رَا نَكْزَارَدَ دَرِ اَنْ حَالِ كَمَا وَصِيَّتْ مِيَكُنْدَ، بَلَكَا صَلْحٌ سَازَدَ مِثْلَ وَصِيَّتْ كُنْدَةَ بَزَهْمَنْدِي نِيَسْتِ، وَ اُو رَا بَعْدَلٌ وَ اِنصَافٌ فَرَمَايَدَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لَانَهٗ لَيْسَ بِمَبْدَلٍ بَلْ هُوَ مُتَوَسِّطٌ مَصْلَحٌ

روی عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم في حجة اللوداع، فمرضت مرضا اشرفت على الموت. فعادني رسول الله فقلت يا رسول الله ان لي مالا كثيرا و ليس يرثني الا ابنة افاوصى بثلثي مالي؟ قال لا قلت فبشطر مالي؟

قال لا قلت بثلث مالي؟ قال نعم، الثلث، و الثلث كثير، انك يا سعد ان تترك ولدك اغنياء خير من ان تتركهم عائلة يتكفون الناس.

و روی ابو امامة قال قال رسول الله من خاف في وصيته التقى في اللوى، و اللوى واد في جهنم.

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله: «ان الرجل يعمل بعمل اهل الخير سبعين سنة فاذا اوصى خاف في وصيته فيختم له في شر عمله فيدخل النار، و ان الرجل يعمل بعمل اهل الشر سبعين سنة فاذا اوصى لم يحف في وصية فيختم له بخير عمله فيدخل الجنة، ثم قال ابو هريرة اقرؤا ان شئتم تلك حُدُودُ اللَّهِ اِلَى قَوْلِهِ وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ».

آن گه در آخر آیت گفت إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی که اگر این وصیت کننده آن حیف و ظلم بنادانی کرد در وصیت که حیف در آن نشناخت و ظلم ندانست پس الله آمرزگارست

و بخشاینده، او را پیامرزد و بخشاید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ... يا نداء كالبد است، و ای نداء دل، و ها نداء جان، میگوید ای همگی بنده اگر طمع داری که قدم در کوی دوستی نهی، نخست دل از جان بردار، و معلومی که داری از احوال و اعمال همه در باز، که در شرع دوستی جان بقصاص از تو بستانند، و معلوم بدیت، و هنوز چیزی در باید. اینست شریعت دوستی، اگر مرد کاری در آی و اگر نه از خویشتن دوستی و تردامنی کاری نرود.

از بی مردانگی پاینده ذات آمد چنار و ز بی تر دامنی اندک حیاة آمد سمن
جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن

آری! عجب کاری است کار دوستی! و بلعجب شرعی است شرع دوستی! هر کشته را در عالم قصاص است یا دیت بر قاتل واجب، و در شرع دوستی هم قصاص است و هم دیت و هر دو بر مقتول واجب.

بیر طریقت گفت «من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است، چون بنگرستم این معامله ترا با خاص است، من چه دانستم که دوستی قیامت محض است؟ و از کشته دوستی دیت خواستن فرض! سبحان الله این چه کارست این چه کار! قومی را بسوخت، قومی را بکشت، نه یک سوخته پشیمان شد و نه یک کشته برگشت!

کم تقتلونا و کم نحبکم یا عجا کم نحب من قتلا
نور چشمم خاک قدمهای تو باد آرام دلم زلف بخمهای تو باد
در عشق تو داد من ستمهای تو باد جانی دارم فدای غمهای تو باد

یکی سوخته و در بیقراری بمانده، یکی کشته و در میدان انفراد سر گشته، یکی در خبر آویخته، یکی در عیان آمیخته، آن تخم که ریخته؟ و این شور که برانگیخته؟ یکی در غرقاب، یکی در آرزوی آب، نه غرقه آب سیراب، نه تشنه را خواب.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ و وصیت خداوندان مال دیگرست و وصیت خداوندان حال دیگر، وصیت توانگران از مال رود، و وصیت درویشان از حال. توانگران با آخر عمر

از ثلث مال بیرون آیند، و درویشان از صفاء احوال و صدق اعمال بیرون آیند، چندانک عاصی از کرد بد خویش بر خود بترسد، ده چندان عارف با صدق اعمال و صفاء احوال بر خود بترسد، اما فرق است میان این و آن: که عاصی را ترس عاقبت است و بیم عقوبت، و عارف را ترس اجلال و اطلاع حق است. این ترس عارف هیبت گویند، و آن ترس عاصی خوف، آن خوف از خبر افتد. و این هیبت از عیان زاید، هیبت ترسیست که نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوار، ترسیست گدازنده و کشنده، تا نداء اَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا نشنود نیارامد! خداوند این ترس را کرامت می‌نمایند، و به بیم زوال آن وی را می‌سوزانند، و نور می‌افزایند و فزع تغییر در وی می‌افکنند.

بو سعید بو الخیر را قدس الله روحه این حال بود بوقت نزع، چون سر عزیز بر بالین مرگ نهاد گفتندش ای شیخ قبله سوختگان بودی، مقتدای مشتاقان، و آفتاب جهان، اکنون که روی بحضرت عزت نهادی، این سوختگان را وصیتی کن، کلمه گوی تا یادگاری باشد. شیخ گفت:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم
بشر حافی را همین حال بود بوقت رفتن، گریستن و زاری در گرفت، گفتند: یا، ابا نصر أ تحبّ الحیاة؟ مگر زندگی می‌دوست داری؟ و مرگ را کراهیت؟ گفت نه «و لكن القدوم علی الله شدید» بر خدای رسیدن کاری بزرگ است و سهمگین. این حال گروهی است که بوقت رفتن هیبت و دهشت بر ایشان غالب شود از تجلی جلال و عزت حق، و تا نداء اَلَّا تَخَافُوا نشنوند نیارامند. باز قومی دیگرند که بوقت رفتن ایشان را تجلی جمال و لطف حق استقبال کند، و برق انس تابد، و آتش شوق زبانه زند، چنانک پیر اهل ملامت عبد الله منازل یکی پیش وی در شد، گفت: ای شیخ! مرا در خواب نمودند که ترا یک سال زندگی مانده است، شیخ یکی بر سر زد گفت آه! که یک سال دیگر در انتظار ماندیم آن گله برخاست و در وجد و جدان خویش بجنبید، و اضطرابی بنمود از خود بیخود شد. و گفت: آه کی بود که آفتاب سعادت برآید، و ماه روی دولت در آید.

در باغ الهی آشیان سازم کی باشد کین قفص به پردازم

مکحول شامی مردی مردانه بود، و در عصر خویش یگانه، در دو اندوه این حدیث او را فرو گرفته، هرگز نخندید. و در بیماری مرگ جماعتی پیش وی در شدند و می‌خندید گفتند ای شیخ! تو همواره اندوهگن بودی؟ این ساعت اندوه بتو لایق‌تر چرا می‌خندی؟ گفت: «چرا نخندم و آفتاب جدایی بر سر دیوار رسید، و روز انتظارم برسید، اینک درهای آسمان گشاده و فریشتگان بردا برد میزنند که مکحول بحضرت می‌آید.»

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم با دلبر خود بکام دل بنشستیم

النبوة الاولى

قوله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند كُنِبَ عَلَيْكُمْ نبشته آمد بر شما الصَّيَّامُ روزه داشتن كَمَا كُنِبَ همچنانک نبشته آمده بود عَلَى الَّذِينَ مِنَ قَبْلِكُمْ برایشان که پیش از شما بودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر شما باز پرهیزیده آئید.

أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ روزی چند شمرده، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً هر کس که از شما بیمار بود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ هَمَّ شمار آن در روزگاری دیگر روزه باز دارد، وَ عَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ و بریشانست که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فِدْيَةً باز خریدن آن طَعَامٍ مَسْكِينٍ بطعام دادن درویشی هر روز را مَدَى فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً هر که بر مَدَّ بيفزايد بطوع دل، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ آن وی را به است وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ و اگر روزه دارید شما را خود به إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید

شَهْرُ رَمَضَانَ ماه رمضان الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ آن ماه که قرآن در آن فرو فرستادند هُدًى لِلنَّاسِ راه نمونی مردمان را وَ بَيِّنَاتٍ و نشانها نمودن ایشان را مِنْ الْهُدَى از راه نمونی حق، وَ الْفُرْقَانَ و جدای نمودن میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ هر که حاضر و مقیم بود از شما در ماه رمضان، فَلْيَصُمْهُ گوی روزه دارد، وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ و هر که بیمار بود یا در سفری فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ گوی میخور و هَمَّ شمار آن در روزگاری دیگر روزه باز دار يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْإِسْرَ اللَّهُ بشما آسانی میخواهد وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ و دشواری نمیخواهد، وَ لِتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ و فرمود تا شمار تمام کنید وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و خداوند خویش را به بزرگی بستائید عَلَى ما هَدَاكُمْ بآنکه شما را راه نمود وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر تا از وی آزادی کنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الْآيَةَ... معنى صيام در شريعت باز ايستادنست از طعام و شراب و شهوت راندن با نيت، و در لغت عرب از هر چيز باز ايستادن است، چنانك كسى از گفتن باز ايستد گويند صام عن الكلام و ذلك في قوله تعالى إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا و كسى كه از نيكي و برّ باز ايستد گويند صام عن المعروف و چهار پاى كه از علف و حركت باز ايستد گويند صامت الدابة.

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ سخنى مجمل است، دو وجه احتمال كند: يكي آنست كه بر پيشينيان همين ماه رمضان بقدر و وقت و عدد و روزگار واجب كرده بودند، اما فرق آنست كه اندر شرع ايشان روا نبودى اندر شبهائى ماه روزه جز يك بار باول شب طعام خوردن و شراب و باز اندرين شرع مقدس رب العالمين تيسير ارزاني داشت، و همه شب شراب و طعام و تمتع مباح كرد. ازينجا گفت مصطفى ع «فضل ما بين صيامنا و صيام اهل الكتاب اكلة السحر».

و ديگر وجه آنك اصل روزه و حدود كيفيت آن واجب كرده بودند اما نه بوقت ماه رمضان، و نه عدد سى روز. اگر وجه اول گوئيم آنست كه حسن بصرى و سدى و جماعتى گفتند كه بر ترساين پيشينيان ماه رمضان واجب كردند، و بودى كه رمضان بتابستان گرم بودى يا بزمستان سرد، ايشان تغيير كردند و بافضل ربيع گردانيدند، و كفارت آن تغيير را ده روز در افزودند، و بعد از آن پادشاه ايشان ده روز ديگر در افزود عارضى را كه رسيده بود او را، تا به پنجاه روز قرار گرفت. شعبى گفت اگر همه سال روزه دارم به روز شك ندارم كه اين سنت ترساين است، كه ماه رمضان بريشان واجب كردند و ايشان باول ماه يك روز در افزودند، و باخر يك روز، يعنى كه احتياط ميكنيم تا هيچ روز فوت نشود، پس هر قرنى كه آمدند پيش روان خود را متابعت كردند، و باول ماه يك روز مى افزودند، و باخر يك روز تا به پنجاه روز قرار گرفت اينست كه خداى گفت: كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و مصطفى ع ازينجا گفته كه بر ماه رمضان پيشى مكنيد بروزه داشتن يك روز يا دو روز، روزه داريد چون ماه بينيد، و روزه گشائيد چون ماه به بينيد، اگر ماه پوشيده باشد شعبان سى روز بشمريد پس روزه گيريد اكنون بحكم اين خبر نشايد

روز شک روزه داشتن به نیت روزه ماه رمضان، که این خود درست نیاید اصلاً، و همچنین شاید به نیت فریضه قضایا نذر یا کفارت روزه داشتن درین روز، که کراهیت است، اما اگر به نیت تطوُّع روزه دارد، اگر پیش از آن رجب و شعبان روزه داشته است، یا وی را عادت مستمر بوده، بر وفق آن عادت رواست و اگر عادت نبوده و در اول شعبان روزه نداشته، پس البته روا نیست و معصیت است، لما روی عن عمار بن یاسر رض انه قال من صام اليوم الذی یشک فیہ فقد عصی ابا القاسم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم.»

اما وجه دوم که احتمال میکند آنست که اصل روزه داشتن و حدود آن بشناختن بر شما نبشتند، چنانک بر پیشینیان نبشتند، و بر پیشینیان روزه روز عاشورا و ایام البیض واجب بود. و اول کسی که روزه داشت آدم بود، قال علی بن ابی طالب علیه السّلام لما اهبط آدم ع من الجنة الى الارض، احرقته الشمس فاسودّ جسده، فاتاه جبرئیل فقال یا آدم أتحبّ ان بیض جسدک؟ قال نعم قال فصم من الشهر ثلاثة ایام ثلاثة عشر و اربعة عشر و خمسة عشر، فصام آدم اول یوم، فابیض ثلث جسده، و صام الیوم الثانی فابیض ثلثا جسده، و صام الیوم الثالث فابیض جسده کله، فسمیّت ایام البیض

و مصطفی ع چون در مدینه شد همچنین روزه داشت ایام البیض و روز عاشورا تا هفتده ماه بر آمد، آن گه روزه ماه رمضان واجب کردند باین آیت که گفت: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ الی قوله اَیَّاماً مَّعْدُودَاتٍ، و هر چند که این مجمل بود آیت دیگر مفسّر کرد گفت: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی اُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ الی قوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمْ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ اَنکَہ بفرمود. تا جمله این ماه روزه دارند آنجا که گفت وَ لَتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ مصطفی ع بیان کرد و در شرح بیفزود گفت: صوموا الرؤیته و أفطروا الرؤیته فان غم علیکم الهلال فعدوا ثلثین.

معنی دیگر گفته اند کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ میگوید روزه بر شما چنان نبشتند که بر جهودان و ترسایان و بر اهل ملتها، که شهای روزه چون بختندید بر ایشان طعام و شراب و مباشرت اهل حرام بودی. میگوید بر شما هم چنان حرام است بعد از نماز خفتن و خواب و این در ابتداء اسلام بود، پس منسوخ شد بآن آیت که اُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةُ الصَّیَامِ... الایة.

آن گه گفت: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ روزه بدان فرمود تا به برهیزید از طعام و شراب و مباشرت در حال روزه داشتن، و این تنبیهی عظیم است خلق را که چون روزه دار را بحکم روزه از ملک مباح و شهوت راندن حلال می‌باز دارند از ملک دیگران و حرامها اولی‌تر که باز ایستند، و از شهوت راندن بآن معنی باز داشتند تا مسالک شیطان در باطن روزه دار بسته شود، و راه بوی فرو گیرد تا وسوسه نکند، و الیه الاشارة بقول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان الشيطان ليجري من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع»

و قال صلى الله عليه وآله وسلم «الصوم جنة»
 أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ اى كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ روزه بر شما نبشستند روزی چند شمرده، سی روز یا بیست و نه روز، و این معدودات صیغتی است تقلیل را، عرب چیزی که در ذکر اندک فرا نمایند گویند معدوده، و در قرآن دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٌ و أَيَّاماً مَعْدُودَةً بر این طریق است. ارباب معانی گویند: أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ تخفیفی است که فرای پی تکلیف داشت، چون بندگان را بر روزه تکلیف کرد و این بار حکم بریشان نهاد، ایاما معدودات بگفت تا بر بنده آن تکلیف گران نیاید، و نظیره قوله تعالى وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ثم قال بعده: وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً هر که از شما بیمار بود و طاقت روزه ندارد یا در سفری باشد و روزه بگشاید در آن سفر بر وی است که هام شمار آن در روزگاری دیگر روزه باز دارد، اگر پیوسته خواهد و اگر گسسته هر دو رواست. وجوه و نظایر مرض در قرآن چهار است: یکی بمعنی شک چنانک در اول سورة البقرة گفت فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شک و در سورة التوبة وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شک، و در سورة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شک. وجه دوم مرض بمعنی فجور است چنانک در سورة الاحزاب بدو جایگه گفت: فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى فجور وجه سیم مرض بمعنی جراحت است چنانک در سورة النساء و در سورة المائدة گفت: وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى اى جرحی، وجه چهارم مرض بیماری است بعینه، چنانک، درین آیت گفت فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً و در آن آیت دیگر وَ مَنْ كَانَ

مَرِيضاً اى من جميع الالوجاع، در سورة النور و در سورة الفتح گفت وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و در سورة التوبة لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرَضَى يعنى من كان فى شىء من مرض.

وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ قِراءة مدنى و ابن ذكوان از شامى مضاف است فدية طعام و قِراءة هشام از شامى و نافع با جمع مساكين باقى فِدْيَةٌ طَعَامٌ مِسْكِينٍ ميگويد و ايشان كه روزه توانند كه دارند و خواهند كه ندارند هر روز درويشى را فديه دهند از طعام باز خريدن را، و اين در ابتداء اسلام بود كه هر كس درين مخير بود، اگر خواستى روزه داشتى، و اگر نه بگشادى و هر روز را مدّى بدرويشى دادى.

آن گه گفت: فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا اگر كسى بطوع خويش برين مدّ بيفزايد نيكوست و پسندیده، و اگر روزه دارد خود بهتر و نيكوتر، و اين حكم پيش از آن بود كه آيت منسوخ شد، پس چون فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ فرو آمد اين حكم منسوخ گشت، و تخيير برخاست، و بر ايشان كه روزه توانند و مقيم باشند واجب گشت، و ثابت، و مسافر را و بيمار را رخصت افطار بماند، و پير ناتوان بى طاقت را افطار و فديه اين يك قول است. و قول ديگر وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ.

خاصه پيرانرا آمد، مردان و زنان را كه طاقت روزه ميداشتند به تكلف و دشخوارى، الله تعالى ايشان را رخصت داد بافطار و فديه فرمود، آن گه منسوخ شد اين حكم بدو سخن: يكى اين كلمت كه وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ، و ديگر فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ، و سديگر قول آنست كه اين آيت جمله محكم است، و هيچيز از آن منسوخ نه بر تقدير و على الذين كانوا يطيقونه فى حال شباهم و قوتهم ثم عجزوا عن الصوم فدية طعام مسكين ميگويد بر ايشان كه روزه مى توانستند داشت و ميداشتند پس عاجز شدند و قوتشان ساقط گشت فديه است از طعام دادن بدرويشى، پس اگر برين بيفزايد و بيش از يك درويش طعام دهد، يا بيش از يك مدّ آن به است، و اگر جمع كند ميان روزه و فديه آن بهتر و نيكوتر، و اگر يكي كند پس روزه اولى تر.

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر ميدانيد و مى دريابيد.

فصل

بدانک روزه رکنیست از ارکان مسلمانان، و سببی ظاهر است اندر تقدیس طبیعت. و اندر شرایع انبیاء علیهم السلام روزه مشروع بودست از عهد آدم تا روزگار مصطفی. و بمقتضی خبر: روزه چهار یک ایمانست، که مصطفی ع گفت: الصوم نصف الصبر و الصبر نصف الایمان و در روزه پنج چیز فریضه است و پنج چیز سنت:

اما فریضه اول آنست که ماه رمضان طلب کند تا بداند که بر بیست و نه روزست یا بر سی روز، و بر قول یک عدل اعتماد کند. اما بآخر رمضان کم از دو عدل نشاید که گواهی دهند، و اگر بشهری دیگر ماه نو دیده باشند که بشازده فرسنگ دورتر باشد روزه برین قوم واجب نیاید. در آثار بیارند که کریب مولی ابن عباس گفت که ام الفضل بنت الحارث مرا بشغلی بشام فرستاد پیش معاویه، گفتا: و شب آدینه ماه نو رمضان دیدند، و مردم در روزه شدند، و من روزه داشتم، چون به مدینه باز آمدم ابن عباس از من پرسید که ماه نو کی دیدی، گفتم شب آدینه، ابن عباس گفت ما اندر مدینه شب شنبه دیدیم گفتم معاویه و اهل شام که ماه نو دیدند شما را کفایت نباشد؟ و بدان کار نخواهید کرد؟ گفت نه، که مصطفی علیه السلام ما را چنین فرموده آن گه کریب را فرمود تا روزه دارد و اقتداء باهل مدینه کند. این یک وجه است. از اصحاب شافعی. و وجه دیگر آنست که چون بیک بقعه ماه نو دیدند حکم آن بهمه عالم روانست و همه بقاع در آن یکسانست، و وجه اول درست تر است و اعتماد بر آنست، چنان که بیان کردیم.

فریضه دوم آنست که هر شب نیت کند، چنانک بدل بیندیشد و بزبان بگوید اصوم غدا صوم رمضان فریضة لله تعالی و اگر یک شب نیت فراموش کند بمذهب شافعی روزه وی درست نباشد، و قضا باید کرد. مصطفی ع گفت: «من لم ینو الصوم من اللیل قبل الفجر فلا صوم له»

این حکم روزه فرض است اما روزه نافله روا باشد، که بروز نیت کند تا بوقت زوال. فریضه سوم آنست که هیچیز بقصد بیاطن نرساند و باطن آنست، که قرارگاه چیزی باشد، چون دماغ و شکم و معده و مثانه، و اگر نه بقصد باشد چون مگس که در حلقی پرد، یا غبار راه یا آب مضمضه که با کام جهد، یا حجامت کند یا سرمه در چشم کشد، و میل در گوش برد و پنبه در احلیل کند و این هیچ چیز روزه باطل نکند و روزه باطل نشود.

فریضه چهارم آن است که مباشرت اهل نکند، چندان که غسل واجب کند، و اگر بحال نسیان افتد روزه باطل نشود، مصطفی ع گفت: «رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرها علیہ»

و اگر بشب مباشرت کند و غسل بعد از صبح کند، روا باشد. و البته بهیچ طریق قصد آن نکند که آب پشت وی جدا شود، که انزال چون بقصد بود بهر صفت که باشد روزه باطل کند.

فریضه پنجم آنست که بقصد و اختیار قی نکند، و اگر بی اختیار قی بوی در افتد، روزه باطل نشود. و خیو منعقد که از حلق بیرون آید بسبب زکام روزه باطل نکند، اما چون بر دهن آید آن گه فرو بر روزه باطل کند.

اما سنتهای روزه: تأخیر سحور است، و تعجیل فطور، و روزه گشادن بخرما یا آب، و سواک دست برداشتن بعد از زوال، و در جمله خیرها کردن چون صدقه دادن و قرآن خواندن، و در مسجد معتکف بودن، و قیام رمضان بیای داشتن. مصطفی ع گفت: «من صام رمضان و قامه ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدّم من ذنبه»

گفت هر که ماه رمضان روزه دارد و اندر شب وی قیام آرد چنانک روزه فریضه داند و قیام سنت، خدای عز و جل گناه گذشته وی ببامزد، و این قیام رمضان نماز تراویح است: رسول خدا اندر ماه رمضان تراویح گزارد، یک شب، صحابه موافقت کردند، و شب دیگر مردم مدینه رغبت نمودند، چنانک مسجد پر گشت، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز تراویح گزارد، شب سیم جمع مردم بسیار شد، چنانک مسجد و کوی انبوهی گرفت. و رسول بیرون نیامد بگزاردن تراویح، و گفت همی ترسم که این نماز فریضه گردد، و کار بر امت من دشخوار شود، هر کسی تنها بگزارد، و این سنت من است. الله تعالی روزه فریضه کرد و من قیام سنت نهادم. و اندر روزگار ابو بکر که عهد صادقان و مخلصان بود، تنها همی گزاردند، چون بعهد عمر رسید بترسید که اندرین سنت تقصیر کنند، گفت این سنت آشکارا آریم و بجمع گزاریم تا زیادت رغبت مؤمنان باشد، و غیظ منافقان، صحابه را جمع کرد و نماز تراویح بجماعت گزاردند، بیست رکعت به پنج امام، هر امامی دو سلام همی گزاردند، و بیشترین شب در نماز بودندید، که اندر میان ترویحات

دعا و مناجات آوردند، و باین سبب مساجد روشن داشتندید، پس بروزگار دیگر خلفا بر آن سنت برفتند. شبی امیر المؤمنین علی ع اندر کوفه همی گشت در ماه رمضان مسجدها روشن همی دید گفت خدای عز و جل خوابگاه عمر روشن کناد چنانک مسجدها روشن کرد.

و در فضیلت ماه رمضان علی الجملة در خبر می آید که مصطفی ع در آخر ماه شعبان خطبه کرد، و گفت: یا ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم، شهر اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار، شهر فيه ليلة خیر من الف شهر، من تقرب الی الله تعالی فيه بخصلة من خصال الخیر کان کمن ادی فريضة فيما سواه (و من ادی فيه فريضة کان کمن ادی سبعین فريضة فيما سواه، و هو شهر الصبر، و الصبر ثوابه الجنة، و هو شهر المساواة، و شهر یزداد فيه رزق المؤمن، من فطر صائماً کان مغفرة لذنوبه، و کان له اجره من غیر ان ینقص من اجره شيئاً). «قلنا یا رسول الله لیس کلنا یجد ما یفطر به الصائم، قال رسول الله «يعطى الله هذا الثواب، من فطر صائماً علی مذقة لبن او تمرة او شربة ماء، و من اشبع صائماً سقاه الله من حوضی شربة لا یظماً حتی یدخل الجنة و من خفف عن مملوکه فيه، غفر الله له و اعتقه من النار، فاستکثروا فيه من اربع خصال: خصلتين ترضون بهما ربکم، و خصلتين لا غنی بکم عنهما، فاما الخصلتان اللتان ترضون بهما ربکم: فتشهادة ان لا اله الا الله، و الاستغفار. و اما اللتان لا غنی بکم عنهما، فتسألون الله الجنة و تتعوذون به من النار.»

شهرُ رَمَضان... الآیة... ینصب و رفع هر دو خوانده اند. نصب است بر آن معنی که صوموا شهر رمضان. و رفع است، بر آن معنی که میقات صیامکم شهر رمضان آن گه رمضان را به بزرگ تر چیز آئین نهاد گفت: آن ماه که قرآن در آن فرو فرستادند. اینجا دو قول است: یکی آنک قرآن در ماه رمضان شب هفدهم که بامداد آن جنگ بدر بود، از حضرت خدای باسماں دنیا فرو فرستادند، و در خزانه نهادند در بیت العزة، آن گه به بیست و سه سال نجم نجم، سورة سورة و آیت آیت، چنانک لایق حال بود، و در خورد وقت بزمین میفرستادند همانست که جای دیگر گفت إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر، إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارکة گفته اند که این شب مبارک شب قدر است، شب بیست و هفتم.

و روی عن واثلة بن الاسقع ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: «انزلت صحف

ابراهیم اول لیلده من رمضان، و انزلت التوریه لست مضین من رمضان، و انزل الانجیل لثلاث عشرة خلت من رمضان، و انزل الزبور لثمانی عشرة خلت من رمضان، و انزل القرآن لاربع و عشرين خلت من رمضان».

قول دیگر آنست که انزل فيه القرآن ای انزل القرآن بفرضه و فضله میگوید ماه رمضان آنست که قرآن فرستادند بفضل آن، و فریضه گردانیدن آن بر مسلمانان.

و قال داود بن ابی هند: قلت للشعبی شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن اما کان ينزل عليه فی سائر السنة؟ قال بلی و لكن جبرئیل کان يعارض محمدا صلّى الله عليه و آله و سلم فی رمضان ما نزل الله فيحكم الله ما يشاء، و يثبت ما يشاء، و ينسى ما يشاء.

و اشتقاق قرآن از قرء است و معنی قرء با هم آوردن است چیزی متفرق را، یعنی که قرآن سور و آیات و کلمات با هم آرد، و جمع کند، این خود از روی ظاهر است اما از روی حقیقت قرآن بدان خواندند که هر چه مردم را بدان حاجت است از کار این جهانی و آن جهانی، و ترتیب معاش و معاد ایشان، جمع کند و ایشان را بآن راه نماید.

اینست که گفت: هُدًى لِلنَّاسِ ای هادیا للناس، وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىِ ای و آیات واضحات من الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام، این قرآن سبب آشنایی و روشنایی است، و سبب راه بردن و راه یافتن. الله بحقیقت راهنمای مؤمنانست، و قرآن سبب راه یافتن ایشانست، که در آن بیان حلال و حرام است، و شرح حدود و احکام است، و جدا کردن میان حق و باطل. و فایده تکرار لفظ هدی بر مذاق اهل تحقیق آنست که گفته اند هدی بر دو ضرب است: یکی هدایت عام بواسطه راه، چنانک گفت ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ دیگر هدایت خاص بی واسطه، که در میان آید چنانک گفت عز جلاله ادْعُوا اللَّهَ، اول اشارت بمنزل است، و آخر اشارت بمقصد، اول نشان راه رفتن است و راه بردن، و آخر نشان رسیدن و بیاسودن.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ای من حضر منكم بلده فی الشهر فليصم ما شهد منه، و ان سافر فله الافطار. میگوید هر که ماه رمضان بوی درآید و در شهر خویش مقیم باشد، چندانک مقیم باشد از ماه تا روزه دارد، و اگر در میانه ماه سفر کند بگشاید که رواست.

تأویل درست اینست و اختیار ابن عباس رض یدل ما

روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج عام الفتح صائماً فی رمضان حتی اقام بالکدیه افطر.

آن گه حکم اهل عذر اعادت کرد گفت: وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از بهر آن که در آیت پیش مقیم را نیز در عداد اهل عذر آورد و مخیر کرد و در این آیت تخییر مقیم منسوخ کرد و تخییر مسافر و بیمار باز گفت تا معلوم شود که بیمار و مسافر را در رخصت افطار همان حکم است که از پیش رفت.

و در افطار مسافر علما را خلاف است که عزیمت است یا رخصت، جماعتی گفتند عزیمت است و واجب، چنانک اگر کسی در سفر روزه دارد، چون مقیم شود قضا باید کرد.

و دلیل ایشان آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «لیس من البرّ الصیام فی السفر»

، و در آثار صحابه است «الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر»، و بیشترین فقها و اهل علم بر آنند که رخصت است اگر کسی روزه دارد در سفر فریضه گزارد، و بروی قضا نیست و اگر بگشاید رواست، که رخصت خداست، و صدقه وی بر بندگان و تخفیف ایشان، و دلیل برین خبر جابر است.

قال «کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فمنا الصائم و منا المفطر، فلم یکن بعضنا یعیب علی بعض»

و عن عائشة: ان حمزة بن عمرو قال یا رسول الله! انی کنت اسرد الصوم أ فاصوم فی السفر؟ قال ان شئت فصم، و ان شئت فافطر.

و فی روایة اخری قال یا رسول الله أجد بی قوة علی الصیام فی السفر، فهل علی جناح؟ قال هی رخصة من الله، فمن اخذها فحسن، و من احبّ ان یصوم فلا جناح علیه.

و کسی که در سفر از روزه داشتن رنجور میشود در حق وی آن فاضلتر و نیکوتر که بگشاید، که رسول بسفری بوده در ماه رمضان، و یاران همه بروزه بودند، نماز دیگر رسول را گفتند که یاران همه برنج رسیدند، و بی طاقت شدند، رسول قدحی آب بخواست

و بیاشامید، و مردم همه در وی می‌نگریستند. پس قومی بگشادند و قومی نه، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت ایشان را که نگشادند
«اولئك العصاة»

و بروایتی دیگر گفت: «ذهب المفطرون بالاجر.»

و سئل ابن عمر عن الصوم في السفر؟ فقال أ رأيت لو تصدقت على رجل بصدقة فردّها عليك الم تغضب؟ قيل نعم. قال فانها صدقة من الله عز و جل تصدّق بها عليكم.» و حد سفر که افطار در آن مباح است شازده فرسنگ است هر چه کم ازین بود افطار در آن نشاید و مسافر که در سفر معصیت باشد بمذهب امام مطلبی البته روانیست که روزه بگشاید، یا رخصتی از رخصتهای سفر بر کارگیرد.

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ... اللَّهُ تَعَالَى بِشِمَا آسَانِي مِيخَوَاهِد و دژواری نمیخواهد، که در حال بیماری و سفر شما را رخصت افطار داد، وانگه از همه سال بیک رمضان رضا داد، و این محاباها ارزانی داشت.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و فرمود تا شما را تمام کنید، که مسلمانی بر پنج چیز بنا کرده‌اند: شهادت و نماز و زکاة و روزه و حج، تا شما را این پنج رکن تمام کنید معنی دیگر و لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ فرمود تا شمار سی روز رمضان بروزه تمام کنید یا شب سییم ماه بینید. سدیگر معنی و لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ فرمود تا شمار آنچه بعدر بیماری و سفر روزه گشاید قضاء آن بوقت خویش تمام کنید. و لِتُكْمِلُوا...

بتشدید و لتكملوا بتخفيف هر دو خوانده‌اند بتشدید قراءه بو بكر و يعقوب است، باقی بتخفيف خوانند، و تشدید در لفظ تأکید است در معنی و لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَي مَا هَدَاكُمْ این تکبیر شب فطر است که ماه نو شوال بینند، تا آن گه که امام در نماز عید شود. و لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ میگوید خداوند خویش را به تکبیر در عید ببزرگی بستائید، و به بی‌عیبی یاد کنید، و بر راه نمونی وی و یاری دادن وی از وی آزادی کنید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بَرَبَانِ اشارت و بیان حکمت میگوید ای شما که مؤمنانید! روزه که بر شما نبشته شد از آن نبشته شد که همه مهمان حق خواهید

بود، فردا در بهشت خواهد تا مهمانان گرسنه بمهمانی برد که کریمان چون کسی را بمهمانی برند دوست دارند که مهمان گرسنه باشد تا ضیافت بدل مهمانان شیرین تر بود. رب العالمین بهشت و هر چه در آنست مؤمنانرا آفرید که هیچیز از آن وی را بکار نیست و بآن محتاج نیست.

پیر صوفیان دعوتی ساخت پس هیچکس نرفت، آن پیر دست برداشت گفت بار خدایا اگر بندگان خود را فردا بآتش فرستی آن بهشت و آن نعیم بر کمال چون سفره من باشد! نوای سفره در آنست که خورنده بر سر آنست. آری! هر چه خزائن نعمت است رب العالمین همه برای مؤمنان و خورندگان آفرید که خود نخورد، ازینجا گفت عز جلاله «الصوم لی». قال بعضهم یعنی الصمدیة لی لا آکل و لا اشرب صمدیت مراست که نه خورم و نه آشامم، و انا اجزی به روزه داران را خود پاداش دهم بی حساب، که ایشان موافقت ما طلب کرده اند از روی ناخوردن، و دوستی ما خواسته اند، که اول مقامی در دوستی موافقت است، اکنون میدان که چون موافقت تو مر فریشتگان را بآمین گفتن در آخر سورة الحمد حاصل شود، گناه گذشته و آینده تو پیامرزد چنانک در خبر است پس موافقت تو الله را بناخوردن، هر چند که ناخوردن تو تکلفی است و وقتی، ناخوردن الله صفتی است و ازلی، میدان که از آن چه شرف و کرامت بتو باز گردد در دل و دین.

و گفته اند «الصوم لی» اضافه روزه با خود کرد تا دست خصمان از آن کوتاه کند، فردا در قیامت چون خصمان گرد تو بر آیند، و عبادتهای تو بآن مظالم که در گردن داری بردارند، رب العالمین آن روزه تو در خزینه فضل خود میدارد، و خصمان ترا می گوید این آن منست، شما را ور آن دستی نه پس بعاقبت بتو باز دهد، گوید این اضافه از بهر آن با خود کردم تا از بهر تو نگه دارم.

حکمتی دیگر گفته اند روزه دار را، یعنی تا خداوندان نعمت حال درویشان و گرسنگی ایشان بدانند و با ایشان مواسات کنند، از اینجا بود که مصطفی را از اول یتیم کرد تا یتیمان را نیکو دارد، پس غریب کرد تا غریبی خود یاد آورد، و بر غریبان رحمت کند، و بی مال کرد وی را تا درویشان را فراموش نکند.

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما

مادری کن مر یتیمان را بیروشان بلطف خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا

روزه عامّه مؤمنان بزبان شریعت شنیدی، اکنون روزه جوانمردان طریقت بزبان اهل حقیقت بشنو، و ثمره و سرانجام آن بدان: چنانک تو تن را بروزه داری و از طعام و شراب بازداری، ایشان دل را بروزه درآرند، و از جمله مخلوقات بازدارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری، ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند، میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر. یکی پیش شبلی در آمد شبلی او را گفت تحسن ان تصوم الابد؟ تو توانی که روزه ابد داری؟ گفت این چون باشد؟ شبلی گفت همه عمر خویش یک روز سازی و بروزه باشی و پس بدیدار خدای بگشایی.

خداوندان یافت و جوانمردان طریقت گفته‌اند که صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته این‌ها از روی اشارت کنایت از حق است جل جلاله، بسا فرقا که میان روزه داران بود، فردا آن کس که بنفس روزه داشت شراب سلسبیل و زنجبیل بیند از دست فریشتگان و ولدان، چنانک گفت وَ يُسْتَقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. و آن کس که بدل روزه داشت شراب ظهور گیرد، در کأس محبت بر بساط قربت از ید صفت، چنانک گفت وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. شراب و ای شراب. شرابی که هر که از آن جرعه چشید جاننش در هوای فرد اثیت پیرید، شرابی که از آن بوی وصل جانان آید، گرد و صد جان در سر آن کنی شاید، شرابی که مهر جانان بر آن مهر نهاده، همه مهرها در آن یک مهر بداده، همه آرزوها در آن آرزو بینداخته، دو جهان و نیز دل و جان بامید آن باخته، پیر طریقت گفت: الهی! ما را برین درگاه همه نیاز روزی بود که قطره از آن شراب بر دل ما ریزی؟ تا کی ما را بر آب و آتش بر هم آمیزی؟ ای بخت ما! از دوست رستخیزی! شَهْرُ رَمَضَانَ... الآیة أی اُتاکم شهر رمضان میگوید اینک ماه رمضان اقبال کرد بر دوستان، ماهی که هم بشوید هم بسوزد: بشوید بآب توبه دل‌های مجرمان، بسوزد بآتش گرسنگی تنهای بندگان. اشتقاق رمضان از رمضان است یا از رمض اگر از رمضا است آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد، و اگر از رمض است باران باشد که بهر چه رسد آن را بشوید. مصطفی را پرسیدند که رمضان چه باشد؟ گفت ارمض الله فیه ذنوب المؤمنین و غفرها لهم انس

مالک گفت از رسول خدا شنیدم که گفت: «هَذَا رَمَضَانَ قَدْ جَاءَ، تَفْتَحُ فِيهِ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَ تَغْلُقُ فِيهِ أَبْوَابَ النَّارِ، وَ تَغْلِقُ فِيهِ الشَّيَاطِينَ، مَنْ أَدْرَكَ رَمَضَانَ فَلَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَمَتَى؟»
و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «لَوْ أَدْنَى اللَّهُ لِلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَتَكَلَّمَا لَبَشَّرْتَا صَوَامَ رَمَضَانَ بِالْجَنَّةِ».

ای مسکین که قدر این نعمت نمی دانی، هر کجا در عالم نواختی است و شرفی در کنار تو نهادند، و تو از آن بی خبر، اسلام که از همه ملتها برتر است و بهتر دین تو آمد، قرآن که از همه کتابها عزیزتر است کتاب تو. مصطفی که سید ولد آدم است و چشم و چراغ مملکت، و پیشرو جهانیان در قیامت رسول تو، کعبه که شریفترین بقعه است قبله تو، ماه رمضان که از همه ماهها فاضلتر است و شریفتر ماه تو و موسم معاملات تو، ماهی که در آن ماه معاصی مغفور و شیاطین مقهور بهشت درو آراسته، و درها گشاده و درهای دوزخ درو بسته، و بازار مفسدان درو شکسته، و اعمال مطیعان باخلاص پیوسته، و گناهان گذشته و آلودگی نبشته در آن سوخته.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر الله خواستی که امت احمد را عذاب کند ماه رمضان بایشان ندادی، و نه سوره قلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. خداوندان معرفت را اینجا رمزی دیگر است: گفتند رمضان از آن گفتند که رب العزة در این ماه دلهای عارفان از غیر خود بشوید، پس بمهر خود بسوزد، گه در آتش دارد گه در آب، گه تشنه و گه غرقاب، نه غرقه سیراب و نه تشنه را خواب، و زبان حال ایشان میگوید:

گر بسوزد گو بسوز و ور نوازد گو نواز	عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود
تا بدان اول بسوزد پس بدین غرقه شود	چون ز خود بی خود شود معشوقش اندر بر بود

اینست که پیر طریقت گفت: حین سئل عن الجمعية فقال ان يقع في قبضة الحق، و من وقع في قبضة الحق، احترق فيه و الحق خلفه.

وز دست امید ما سر رشته شده	در عشق تو بی سریم سرگشته شده
بگداخته و سوخته و کشته شده	مانند یکی شمع بهنگام صبح

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلَكَ وَ چون پرسند ترا عِبَادِي عَنِّي رهیگان من از من فَأِنِّي قَرِيبٌ من نزدیک ام، أُجِيبُ پاسخ میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را. «اذا دعانی» هر گه که مرا خواند، فَلَيْسَتْ جِيبُوا لِي ایدون بادا که پاسخ کنند رهیگان من چون ایشان را فرمایم، وَ لِيُؤْمِنُوا بِي وَ بمن بگردند چون ایشان را خوانم. لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) تا بر راستی و راه راست بمانند.

أَحِلَّ لَكُمْ... حلال کرده آمد شما را لَيْلَةَ الصَّيَامِ در آن شب که دیگر روز آن روزه خواهید داشت الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ رسیدن بزنان خویش هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ ایشان آرام شما اند وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ وَ شما آرام ایشانید عِلْمَ اللَّهِ بَدِيدِ خدا و بدانست و خود دانسته بود أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ که شما کژ رفتید در خویشتن فَنَابَ عَلَيْكُمْ توبه داد شما را بر آنچه کردید وَ عَفَا عَنْكُمْ وَ عفو کرد شما را، فَالآنَ از اکنون بَأَشْرُوهُنَّ می رسید بایشان، وَ ابْتَغُوا وَ می جوئید ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه خدای شما را روزی نیست، وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ میخورید و می آشامید حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ تا آن گه که پیدا شود شما را الخَيْطُ الْأَبْيَضُ تیغ روز من الخَيْطِ الْأَسْوَدِ از دامن شب من الْفَجْرِ از بام که شکافد از شب، ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس آن گه روزه خویش تمام کنید تا شب، وَ لَا تَبْأَشْرُوهُنَّ وَ بزنان خود می رسید وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تا معتكف باشید در مسجدها، تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ این اندازهاست که خدای نهاد در دین خویش فَلَا تَقْرُبُوهَا گرد آن مگردید بدر گذاشتن كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ چینی پیدا میکند اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ نشانهای پسند خویش مردمان را لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) تا از خشم و ناپسندی وی باز پرهیزند.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي الْآيَةَ... مفسران گفتند چون آیت آمد که وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ یاران گفتند یا رسول الله اکنون که ما را بدعا فرمودند کی خوانیم و چون خوانیم؟ بروز خوانیم یا شب؟ باواز بلند خوانیم یا نرم خوانیم؟ نزدیک است تا براز خوانیم؟ یا دور است تا باواز خوانیم؟

رب العزة بجواب ایشان این آیت فرستاد وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي... آورده اند در بعضی کتب که چون موسی علیه السلام با حق مناجات کرد گفت بار خدایا! دوری تا ترا باواز

خوانم؟ یا نزدیکی تا براز خوانم؟ جواب آمد که ای موسی! اگر دوری را حدی بنهم هرگز بآن نرسی، و اگر نزدیکی را حدی بنهم طاقت نداری، و زیر بار عظمت و جلال ما پست شوی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی، وز دورت می‌پندارند و نزدیک تر از جانی، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی. ملکا! تو آنی که خود گفتی و چنانک گفتی آنی. بشنو لطیفه نیکو درین آیت: گفتند سؤال هر رونده دلیل حال او باشد، قومی را همه اندیشه مخلوقات و محدثات گرفته بود و ز همت دون چندان در مصنوعات آویختند که خود پروای صانع نداشتند، و با حقیقت معرفت او نپرداختند، تا یکی از روح پرسید، یکی از کوه، یکی از مال غنیمت، یکی از حال یتیمان، یکی از خمر و قمار، یکی از عذر زنان، لا جرم جواب همگان بواسطه داد چنانک گفت *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ الْآيَةَ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي الْآيَةَ. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلِ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا.*

ای سید سادات و ای مهتر کائنات! ایشان که فرمود از ما با دیگری پرداختند، و بقدر همت خود سؤال کردند، همه را تو ای محمد جواب ده! و مقصودهاشان در کنار نه، باز قومی که از ما پرسند و از دوستی ما با دیگری نپردازند، تخصیص و تشریف ایشان را بجواب واسطه از میان بردارم بخودی خودشان جواب دهم.

فَإِنِّي قَرِيبٌ نَكُفْتُ قُلْ أَنِّي قَرِيبٌ آن گه در تشریف بیفزود گفت: عبادی بندگان من، رهیگان من، اضافه ایشان با خود کرد، اگر کعبه سنگین را بآنچ رقم اضافه بروی کشید و گفت *طَهَّرْتُ بَيْتِي* چندان شرف یافت که مطاف جهانیان و قبله عالمیان گشت، و از هر جباری که قصد آن کرد آزاد شد. پس بنده مؤمن با معرفت و توحید چون این رقم تخصیص و اضافه بروی کشید اولی تر که بکرامتها و رتبتها رسد و گفته‌اند که عبد بر دو قسم است یکی آنست که این نام بر وی افتاد از طریق ایجاد و تسخیر، و برین معنی گفت *اللَّهُ جَلْ جَلَالَهُ إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا*، و برین اعتبار مؤمن و کافر و صدیق و زندق را عبد گویند.

و قسم دیگر آنست که این نام بروی افتاد از طریق تخصیص و تشریک، چنانک گفت و

إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي الْآيَةَ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانُ الْآيَةِ، أَسْرَى بِعَبْدِهِ الْآيَةَ،
وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الْآيَةَ...، و برین اعتبار اگر فاسقی را گویند یا کافری را که وی بنده خدا
نیست که بنده طاغوت است، و بنده هوی و شهوت روا باشد و به قال الله عز و جل وَ
عَبَدَ الطَّاغُوتَ و قال النبی «تعس عبد الدرهم».

أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ این باز کرامتی دیگر است و ابندگان، و فضلی دیگر، که اجابت
خود در خواندن و دعا کردن ایشان بست، نه در اخلاص اعمال ایشان. تا اگر مفلسی
باشد یا عاصی که از سر ندامت و شکستگی بی بضاعت طاعت او را خواند، نومید نباشد،
و خواندن بنده مر خدای را سه روی دارد هر سه دعا گویند: اول آنست که بروی ثنا
گوید و پیا کی بستاید، و بیگانگی وی اقرار دهد، چنانک گوید «انت الله لا اله انت، ربنا
لك الحمد» هذا و امثاله، و اليه الاشارة

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «و الدعاء هو العبادة».

دیگر وجه آنست که بنده عفو خواهد و مغفرت و رحمت، گوید «اغفر لی و ارحمنی و
اعف عنی و اهدنی.» و من ذلك قوله تعالى اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. سدیگر وجه آنست که
حظّ دنیوی خواهد گوید ارزقنی مالا و ولدا، این هر سه قسم را دعا گویند، که بنده باوّل
در همه خدای را خواند و گوید «یا الله! یا رحمن! یا رب!» اما معنی آیت، گفته اند: که
خاص است اگر چه بر لفظ عام است میگوید خواندن خواننده را پاسخ کنم، هر گه که
خواند. یعنی خواندن او بشرط خویش باشد و در اجابت وی خیرت بود. و دلیل برین
تخصیص آنست که مصطفی ع گفت.

«ما من مسلم دعا الله عز و جل بدعوة ليس فيها قطيعة رحم و لا اثم الا اعطاه بها احدى
خصال ثلاث: اما ان يعجل دعوته، و اما ان يدخر له في الآخرة، و اما ان يدفع عنه من الشر
مثلا، قالوا يا رسول الله اذ انكثرت، قال الله اكثر.

و عن ابی هریره، قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ما قال عبد قطّ يا ربّ
ثلاثا الا قال الله عز و جل لبيك عبدی، سل فيعجل من ذلك ما شاء و يؤخر ما شاء.
و عن جابر قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يدعو الله بعبده يوم القيمة
فيفقه بين يديه، فيقول عبدی! انى امرتك ان تدعوني، و وعدتك ان استجيب لك فهل

کنت تدعونى؟ فيقول نعم يا رب! كنت ادعوك، فيقول كنت ترى لبعض دعائك اجابة و بعضه لا ترى له اجابة، فيقول نعم يا رب! فيقول اما انك ما دعوتنى بدعوة قطّ الاّ استجبتهما لك، فاما اكون عجلتها لك فى الدنيا و اما ذخرتها لك فى الآخرة، أليس دعوتنى يوم كذا و كذا فى حاجة افضيها ففضيتها فيقول نعم يا رب! فيقول انى ذخرت لك فى الجنة كذا و كذا. فلا يدعوا الله دعوة دعا بها عبده المؤمن فى الدنيا الاّ بين له ما عجل له و ما ذخر، قال فيينا العبد فى ذلك الموقف، يقول يا ليت لم يعجل لى من دعائى شىء.

و شرط دعا آنست، كه بنده در حال دعا شكسته دل باشد و اندهگن، و دعا كه كند بتضرع و زارى كند با رهبت و خشيت، لقوله تعالى ادعوا ربكم تضرعاً و خفية. آنست كه دعا بسرّ كند، و باهستگى و شكستگى، نه باواز بلند، كه آواز بلند در دعا اعتداست، و الله تعالى اعتداء در دعا دوست ندارد. يقول تعالى إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

و قال ابو موسى الاشعري: قدمنا مع رسول الله فلما دنونا من المدينة كبر الناس و رفعوا اصواتهم فقال صلى الله عليه و آله و سلم «يا ايها الناس انكم لن تدعوا أصم و لا غائباً» و ازينجاست كه رب العالمين زكريا را باواز نرم در دعا بستود گفت: إِذ نادى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا.

و از آداب دعا آنست كه طاعتى و صدقه فرا پيش دارد، كه مردى از مصطفى ص دعا خواست، رسول گفت: اعنى على كثرة الركوع و السجود، ديگرى آمد و دعا خواست گفت «و هل أتيت بجناح الدعاء؟» يعنى الصدقة .

و از آداب دعا الحاح است

فقد قال ص «ان الله يحب الملحين فى الدعاء»، و كان يقول «يا من لا يبرمه الحاح الملحين و از آداب دعا تعميم است فانه ص سمع رجلا يقول اللهم اغفر لى!

فقال «عم و لا تخصص!»، و عن انس بن مالك قال رسول الله «ان العبد ليدعوا الله و هو يحبه» قال: «فيقول يا جبريل! اقض لعبدى هذا حاجته و اخرها فانى احب ان لا ازال اسمع صوته و ان العبد ليدعوا الله و الله يبيغضه، فيقول الله عز و جل يا جبريل اقض لعبدى هذا حاجته باخلاصه، و عجلها فانى اكره ان اسمع صوته» و عن يحيى بن سعيد القطان قال رأيت الحق فى المنام فقلت الهى كم ادعوك و لا تجيبينى! فقال يا يحيى لانى

احب ان اسمع صوتک»

و عن ربيعة بن وقاص عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ ثَلَاثُ مَوَاطِنَ لَا تَرُدُّ فِيهَا دَعْوَةَ الْعَبْدِ: رَجُلٌ يَكُونُ فِي بَرِيَّةٍ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ، فَيَقُومُ فَيُصَلِّيُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: أَرَى عَبْدِي هَذَا يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ، فَانظُرُوا مَا يَطْلُبُ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ، أَيُّ رَبِّ! رِضَاكَ وَ مَغْفِرَتِكَ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ. وَ رَجُلٌ يَكُونُ مَعَهُ فَيُفَرِّغُ عَنْهُ أَصْحَابَهُ وَ يَثْبِتُ هُوَ فِي مَكَانِهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ انظُرُوا مَا يَطْلُبُ عَبْدِي؟ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ مَهْجَةً نَفْسَهُ لَكَ وَ يَطْلُبُ رِضَاكَ وَ مَغْفِرَتِكَ، فَيَقُولُ أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ. وَ رَجُلٌ يَقُومُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ فَيَقُولُ اللَّهُ أَلَيْسَ قَدْ جَعَلْتَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ النَّوْمَ سَبَاتًا، فَاقَامَ عَبْدِي هَذَا مُصَلِّيًّا وَ يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ رَبًّا، فَيَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ انظُرُوا مَا يَطْلُبُ عَبْدِي، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ رِضَاكَ وَ مَغْفِرَتِكَ، فَيَقُولُ أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ»

و عن جابر قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنَّ الْعَبْدَ لِيَدْعُو اللَّهَ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ غَضَبَانِ، فَيَعْرِضُ عَنْهُ ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيَعْرِضُ عَنْهُ ثُمَّ يَدْعُوهُ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ، إِنَّ عَبْدِي لَنْ يَدْعُوهُ غَيْرِي فَقَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، كَمْ يَدْعُونِي وَ اعْرَضَ عَنْهُ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ»

و در خبرست که مردی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا می کرد و رسول در وی می نگرست و تبسم می کرد، گفتند: یا رسول الله چرا تبسم کردی؟ گفت عجب آمد مرا دعاء این مرد، یک بار بگفت که یا ربّ، الله یک بار گفت که «لبیک» پس دو بار بگفت که یا رب! الله دو بار بگفت که لبیک پس سه بار بگفت که «یا رب!» الله سه بار بگفت که لبیک.

و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من فتح له منكم ابواب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة، و ما سئل الله شيئاً أحبّ إليه من ان يسئل العافية، انّ الدعاء ينفع بما نزل، و ممّا لم ينزل، فعليكم عباد الله بالدعاء»

و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اربعة لا ترد دعوتهم: امام عادل: و دعوة المريض، و دعوة المرء المسلم لآخيه بالغيب، و دعوة الوالد لولده.

و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «ثلاثة لا ترد دعوتهم، الامام العادل و الصائم حين يفطر، و دعوة المظلوم، تحمل على الغمام تفتح لها ابواب السماء، و يقول الرب عز و جل: لا نصرتك و لو بعد حين. و فى رواية الذاكر الله كثيرا، مكان قوله و الصائم حين يفطر.»

أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ خَدَاوَنَدَانِ مَعَانِي كَفْتُنَد: اين تشريف است و تخفيف و آنچه گفت فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي تَكْلِيفٍ است و تشديد، چون بعض خویش دانست كه بار حكم و تكليف بر بنده مى نهد، نخست او را بشارت داد به اين كرامت و نواخت كه گفت أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ، تا بنده باين بشارت و كرامت آن بار حكم و تكليف بر وى آسان شود. و نظير اين در قران فراوانست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ قَالِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ هَذَا وَ امثاله.

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي هر چند كه استجابت و ايمان بمعنى متقارب اند، اما فرق آنست كه استجابت بحكم استعمال در اعمال جوارح ظاهر رود، و ايمان در اعتقاد دل. و گفته اند استجابت بنده قول «لا اله الا الله» است على ما روى فى بعض الكتب ان الله عز و جل قال لملائكته ادعوا لى عبادى، قالوا يا رب كيف و السماوات السبع دونهم و العرض فوق ذلك! قال انهم اذ قالوا لا اله الا الله، فقد استجابوا لى. و قال بعض المفسرين فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي اى فليجيبوا لى اى فى ما افترضت عليهم و تعبدت بهم به من الايمان بى و برسولى و الطاعة لى.

اگر كسى گويد اين دو آيت چون اجنبى است در ميان احكام روزه كه پيشين آيت و پسين آيت از احكام روزه است، پس چه فايده را اين در ميان آورد؟ جواب آنست كه اين همه متقارب اند و هيچ تجانب نيست، كه الله تعالى در پيشين آيت گفت، وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ايشان را بر ذكر خود داشت، و بتكبير و شكر فرمود، آن كه ايشان را بثواب اين تكبير و شكر اميدوار كرد.

يعنى آن كس كه وى را ذكر و شكر مى كنيد بشما نزديك است، آواز شما مى نيوشد و اجابت دعا ميکند، اين عارضى بود كه در ميان آمد لايق آيت پيشين، و تمامى آن.

پس آن كه باحكام روزه باز گشت كه: أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ... الاية سبب نزول اين آيت

آن بود. که در ابتداء اسلام که فرمان آمده بود بروزه ماه رمضان، کسی که افطار کردی طعام و شراب و مباشرت اهل خویش او را حلال بودی و گشاده، تا آن گه که بختی، یا نماز خفتن کردی، پس بعد از آن حرام بودی هم طعام و هم شراب و هم مباشرت. تا دیگر شب. عمر خطاب شبی بعد از آنکه نماز خفتن کرده بود دست بزن خویشتن برد آن گه خود را ملامت کرد، و می‌گریست، باین مخالفت شرع که از وی بیامده بود، بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمد، و قصه خویش باز گفت، و رخصت طلبید.

رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ما کنت جدیرا بذلک یا عمر!»

این نه سزای تو است که کردی، در آن حال جماعتی برخاستند که همین واقعه افتاده بود ایشان را، و همه معترف شدند، پس خدای تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد. عبد الرحمن بن ابی لیلی بطریقی دیگر روایت میکند، میگوید عمر خطاب پیش مصطفی آمد گفت: یا رسول الله دوش کام خود از اهل خود طلب کردم گفت که من خواب کرده‌ام، پنداشتم که بهانه است، دست بوی بردم و کام خود از وی برداشتم. رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا عمر بدانچه کردی سزاوار نه! پس رب العالمین از بهر عمر این آیت فرستاد، و مسلمانان را رخصت داد.

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ فَرَأَى ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَجَلَ حَيَّ كَرِيمٍ يَكْنِي هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ أَيْ هُنَّ سَكَنٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ سَكَنٌ لَهُنَّ، لِبَاسٌ أَيْنَمَا كُنْتُمْ فَذَلِكَ جَائِزٌ لَكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَى بَيْتِكُمْ فَمَا كَانَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَيْثُ رَجَعْتُمْ مِنْ ذَلِكَ الْبَلَدِ الْمَكْرُوهِ
فُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ وَفِي الْخَبَرِ «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ»

اهل معانی گفتند: لباس آن جامه است که فاتن دارد، و شعار گویند پس مرد و زن را بدین معنی لباس خواند که یکدیگر را همچون جامه‌اند مر تن را. و گفته‌اند: ایشان را لباس از بهر آن خواند، که هر دوستر یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرعست، و دلیل برین قول آن خبرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت، «من تزوج فقد احرز دینه»
عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ أَي تَظْلَمُونَ أَنْفُسَكُمْ بِالْجَمَاعِ لَيْلِي رَمَضَانَ، فَتَابَ عَلَيْكُمْ أَنْ عَادَ عَلَيْكُمْ بِالْتَّرْخِيسِ، وَ عَفَا عَنْكُمْ مَا فَعَلْتُمْ قَبْلَ الرِّخْصَةِ، فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ هَمَّ

امت را میگوید بر سبیل اباحت نه بر سبیل ایجاب. چنانک در آن خبر گفت: «تتاکحوا تکتروا»

، تتاکحوا امر اباحت است نه امر وجوب، بَاشِرُوهُنَّ هم چنان است، میگوید اکنون می‌رسید باهل خویش، مباشرت رسیدن دو بشره بود بهم بی جامه. وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ می‌جوئید آنچه الله شما را نوشت در لوح محفوظ از فرزندی که باشد شما را.

در خبر می‌آید، که اعمال بنی آدم بمرگ همه منقطع شود و گسسته گردد، مگر صدقه روان، و فرزند پارسای شایسته، که پدر خویش را دعا گوید بعد از وی. و در خبر می‌آید که: ملک تعالی بنده را بنوازد و بزرگ گرداند، بنده گوید بار خدایا بچه عمل مرا باین رتبت رسانیدی؟ گوید بدعاء ولدک لک.

معاذ جبل گفت وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ یعنی ليلة القدر، حسن خواند وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ بر پی آن فرمان ایستید که الله شما را نوشت.

وَکُلُوا وَاشْرَبُوا این در شأن ابو قیس آمد، صرمة بن انس بن صرمة که همه روز در کار بود بکشاوری و روزه داشت، چون شب در آمد اهل وی خواست که طعامکی گرم از بهر وی بسازد، چون آن طعامک بساخت، ابو قیس از ماندگی در خواب شده بود، چون بیدار شد گفت: نخورم که مخالفت شرع باشد و نافرمانی حق، پس روزه در روزه پیوست و در نیمه روز بی طاقت شد، چنانک بیهوش گشت. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون او را چنان رنجور دید، گفت چه رسید ترا؟ ابو قیس قصه خویش بگفت، رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پاره در گرفت، در حال آیت آمد وَکُلُوا وَاشْرَبُوا ای اللیل کله.

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ الْآيَةَ. تفسیر این مصطفی ع عدی حاتم را در آموخت گفت: «صلّ کذا و کذا و صم فاذا غابت الشمس فکل و اشرب حتی يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الاسود، عدی حاتم گفت چون این از مصطفی بشنیدم فراز گرفتم یک رشته سپید و دیگری سیاه، و بوقت صبح در آن مینگرستم و هیچ بر من روشن نمی‌شد، آن گه با رسول بگفت که من چه کردم، رسول بخندید گفت: «یا ابن حاتم انک لعریض

قال ابو سليمان الخطابي هذا يتأول على وجهين: احدهما ان يكون كناية عن الغباوة و سلامة الصدر، و الثانى انه اراد انك غليظ الرقبة وافر اللحم، لان من اكل بعد الصبح لم ينهكه الصوم، و لم بين له اثر فيه، ثم قال: «يا ابن حاتم انما ذاك بياض النهار من سواد الليل» اى پسر حاتم آن رشته سپید و سیاه مثلی است تاریکی شب و روشنایی روز را، نبینی که در عقب گفت: مِنَ الْفَجْرِ فَجْرَ نَامِيَسْتِ اَوَّلِ بامداد را که نفس صبح بشکافد از شب، و در خبر می آید که «الفجر فجران: فجر يحرم فيه الطعام و تحلّ فيه الصّلاة، و فجر تحرم فيه الصّلاة، و يحل فيه الطعام»

فجر دواند، فجر صادق، فجر کاذب، اول فجر کاذب پدید آید سپیدی از مشرق ظاهر شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی، و چندانک ربع آسمان طول آن برکشد، و عرب آن را ذنب السرحان گویند، و بقدر دو ساعت که از شب مانده باشد این فجر کاذب بیاید، آن گه اندک اندک باز میشود و در افق تاریکی می افزاید، پس از میان ظلمت فجر صادق سر بر زند، سرخی باشد که بعرض افق باز می افتد بتدریج، مصطفی ع ازینجا گفت: «لیس الفجر بالابيض المستطیل و لکنه الاحمر المعترض»

چون این فجر صادق آغاز کند طعام خوردن بر روزه دار حرام شود، و وقت نماز در آید، چنانک در خبر گفتیم. و بنده باید که در آن وقت بیدار باشد، که آن وقتی عزیز است و ساعتی بزرگوار، و رب العالمین از شرف آن سوگند بدان یاد کرده و گفته وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.

ثُمَّ أْتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ الاية پس آن گه روزه خویش تمام کنید تا بشب، این الی غایت راست که چون شب در آمد روزه بغایت رسید، و وقتش سپری گشت، و روزه دار در حد فطر افتاد اگر طعام خورد و اگر نه، و در بعضی روایات بیاید اکل او لم يأكل و مصطفی ع مواصلت کرد، روز و شب در هم پیوست، و طعام نخورد، جبرئیل آمد و گفت «قبلت مواصلتک و لا تحل لامتک من بعدک» وصال تو پذیرفتند و امت ترا بعد از تو روا نیست که وصال کنند.

وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ این در شأن جماعتی آمد از یاران رسول

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در مسجد معتکف می‌نشستند، پس چون ایشان را ضرورتی پیش می‌آمد از بهر آن ضرورت بیرون می‌شدند، و در میانه باهل خود می‌رسیدند، آن‌گاه بعد از غسل بمسجد باز می‌شدند، رب العالمین گفت وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تا معتکف باشید در مسجدها بزنان خود مرسید و نزدیکی نکنید عکوف از روی لغت اقامت است، پائیدن بدرنگ و آرام، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاتُوا عَلَيَّ قَوْمٌ يَعْكُفُونَ عَلَيَّ أَصْنَامٌ لَهُمْ وَ از روی شرح پائیدن است در مسجد بر وجه طاعت و قربت نیّت در آن شرطست، که قربت بی نیّت درست نیاید، و به

قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «انما الاعمال بالنیّات»

ای صحت الاعمال بالنیّات و مسجد در آن شرطست که گفت وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ و مستحبّ است که با اعتکاف روزه دارد، پس اگر روزه ندارد اعتکاف درست باشد، بمذهب شافعی، که در اصل وی روزه از شرط اعتکاف نیست، و لهذا

قال عمر «انی نذرت ان اعتکف لیلة فی الجاهلیة» فقال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «أوف بندرک»

و بدانک معتکف چنان فرا نموده است که من از جهان گریخته‌ام، و کرده همه سال را درمان ساز آمده‌ام، و درگاه را لزوم گرفته‌ام، و آستانه بالین کرده‌ام و خاک بستر، تا نیامرزی باز نگردم ازین در، لا جرم در خبر می‌آید که چون معتکف بیرون آید، او را گویند بیرون آری از گناه خویش چنان که آن روز که از مادر زادی. و فی الخبر من اعتکف عسرا فی رمضان کان کحجّتین و عمرتین»

و فی الاثر «من اعتکف یوما فکعدل عشر رقاب، و من اعتکف یومین فعدل عشرین رقبة، و من اعتکف ثلاثة ایام فعدل ثلاثین رقبة، و من اکثر فعلی قدر ذلک.»

و فاضلتر آنست که در دهه آخر ماه رمضان معتکف نشیند، که مصطفی ع چنین کردی. و هرگز اعتکاف درین دهه دست بنداشتی. و درست است که یک سال سی روز معتکف نشست، و سال دیگر بیست روز، آن سال که سی روز نشست، سبب آن بود که ده روز پیشین معتکف نشست طلب شب قدر را، جبرئیل آمد و گفت آنچه می‌جویی در پیش است، پس ده روز میانین نشست، جبرئیل گفت دیگر باره آنچه میجویی در پیش است.

پس ده روز پسین معتکف نشست تمامی سی روز. اما آن سال که بیست روز معتکف نشست، چنان بود که پیشین سال بغزا بود با یاران و اعتکاف از وی فائت شد. دیگر سال ده روز سال گذشته را قضا کرد، و ده روز آن سال را که در آن بود، و یک سال چنان افتاد که اعتکاف وی در ماه رمضان فائت شد، و در شوال معتکف نشست، و سبب آن بود که بمسجد آمد و خیمه زد اعتکاف را، زنی از زنان وی دستوری خواست باعتکاف، او را دستوری داد پس دیگر زنان آمدند و بمسجد خیمه زدند، عایشه و حفصه و دیگران، مصطفی نگاه کرد خیمها دید زده، خشم گرفت گفت باین می پارسایی خواهید؟ من امسال معتکف نمی نشینم، و بیرون آمد از اعتکاف خویش، پس در ماه شوال آن ده روز قضا کرد.

تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ قِيلَ فَرَأَيْتَ اللَّهُ وَ شَرُوطُهُ، وَ قِيلَ مَمْنُوعَاتِهِ. اَيْنَ اَنْدَاظَهَا اَسْتَ خَدَايْ نِهَادِ دَرِ دِينِ خَوِيْشِ، مِيَاَنْ طَاعَتِ وَ مَعْصِيَتِ يَسْنَدِ وَ نَآپْسَنْدِ. فَلَا تَقْرُبُوْهَا گرْدِ اَنْدَاظَهَايْ وَي مِگَرْدِيْدِ بَسَسْتِ فَرَا گرْفْتَنْ وَ فَرُوْ گِذَآسْتَنْ.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

الثوبۃ الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلْكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ... ميگويد چون بندگان من مرا از تو پرسند، آن بندگانى که بحلقه حرمت ما در آويختند. و در كوى ما گريختند، هر چه دون ماست گذاشتند، و خدمت ما برداشتند، با ما گرويدند و از اسباب بريدند، عمامه بلا بر سر پيچيدند و مهر ما بجان و دل خريدند، عاشق در وجود آمدند و با عشق بيرون شدند.

با عشق روان شد از عدم مركب ما	روشن ز شراب وصل دائم شب ما
زان مى كه حرام نيست در مذهب ما	تا باز عدم خشك نيابى لب ما

اين چنين بندگان، و اين چنين دوستان چون مرا از تو پرسند، و نشان ما از تو طلبند، بدانك من بايشان نزديكم ناخوانده و ناجسته، نزديكم تا پيوسيده و نادريافته نزديكم، باوليت خود، در صفت خود قيوم و قريم، نه سزاي بنده را كه من بنعت خود نزديكم! اين همانست كه كليم خود را گفت موسى ع، آن شب ديچور در آن پايان طور، «نودى من

شاطئ الوادی الایمن» موسی را آواز دادند از کران وادی مبارک از سوی راست. بزرگوارا موسی! که از پس آمد کس بگوش سر خویش سخن حق نشنیده بود مگر موسی، خدا ندا داد او را که یا موسی موسی ببقار شد طاقتش برسد و صبرش بر مید صبر با مهر کی بر آید، جاوید دست مهر صبر رباید، موسی از سر سوز و وله و بی طاقتی گفت خواننده را شنوایدی این اطلبیک؟ کجات جویم؟ ندا آمد که ای موسی چنانک خواهی می جوی، که من با توام، نزدیک ترم بتو از جان تو در کالبد تو، و از رگ جان تو بتو، و ز سخن تو بدهن تو، الکلام کلامی، و النور نوری، و انا رب العالمین. از روی اشارت چنانستی که رب العزة گفتی یا موسی بعلم ترا نزدیکم، و زو همت دور! ای موسی بهره محبان خودم و بهره رسان مزدور، یاد من عیش است و مهر من سور، شناخت من ملک است و یافت من سرور، صحبت من روح است و قرب من نور، دوستان را بجای جانم و عارفان را رستاخیز بی صور.

گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی
 بی جان کردم اگر ز من بر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

فَأَنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ... میگوید من به بندگان نزدیکم نزدیکان را دوست دارم، خوانندگان را پاسخ کنم، جویندگان را بخود راه دهم، متقربان را بیسندم. بنده من! بمن نزدیک شو تا بتو نزدیک شوم، من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا بنده من! تو مرا میخوانی من اجابت میکنم، من نیز ترا بر نصرت دین خود میخوانم، و بر پذیرفتن رسالت رسول خود میخوانم، اجابت کن. بنده من! دری بر گشای تا دری بر گشایم، در دعا بر گشای تا در اجابت بر گشایم اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ در انابت بر گشای تا در بشارت بر گشایم وَ اَنَابُوا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ البُشْرٰى در هزینه بر گشای تا در خلف بر گشایم وَ مَا اَنفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ در مجاهدت بر گشای تا در هدایت بر گشایم وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِىْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا در توکل بر گشای تا در کفایت بر گشایم وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، در استغفار بر گشای تا در مغفرت بر گشایم ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهُ يَجِدِ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيْمًا آن گه گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ این بار حکم که بر تو نهادم مصلحت ترا و ساختن کار ترا

نهادم، تا بر راه راست بمانی و بنعیم جاودانه رسی، و از ما بر سود باشی که ما خلق را نه بدان آفریدیم تا بریشان سود کنیم بلکه تا ایشان بر ما سود کنند
«ما خلقت الخلق لاریح علیهم و انما خلقتهم لیریحوا علی».

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ... الآية هم پیغام است و هم تفضیل و هم تخفیف، پیغام راست، و تفضیل نیکو، و تخفیف بسزا، پیغام خداوند برهیکان، و تفضیل روزه ماه رمضان بر دیگر اعمال بندگان، و تخفیف ایشان در اباحت عشرت با هم جفتان.

گفت: لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب را در روزه پیوست، و شب طعام را بود نه روزه را، لکن چون از اول شب نیت کند در عداد روزه داران است، و ثواب روزه از وقت نیت او را در دیوان است، باین وجه روزه بر همه عبادات فضل دارد، که در همه عبادات تا نیت در عمل نه پیوندی ثواب عمل حاصل نشود، و در روزه چون شب در آمد و نیت در دل آمد، عقد روزه بسته شد، هر چند که تا وقت بام طعام و شراب خورد و عشرت کند او را از جمله روزه داران شمرند، و ثواب وی هیچیز بنکاهند.

کریم! خداوندا! مهربانا! که بنده طعام و شراب می خورد، و با اهل خود عشرت میکند و او را در آن ثواب روزه داران میدهد، ازین عجب تر که او را طعام خوردن فرماید در وقت سحر، آن گه بنده را از آن سحور خوردن تعبیه های لطیف از غیب بیرون آرد، و رقم دوستی کشد. آری مقصود نه نان خوردن است، مقصود آنست تا بنده در کمند دوستی افتد، پس طعام خوردن بهانه است و سحور دام دوستی را دانه است. این همچنانست که موسی را لیلۃ النار آتش نمودند، آتش بهانه بود و کمند لطف در میان، آن تعبیه بود، ابر سیاه بر آمد، و شب تاریک در آمد، و باد عاصف در جستن آمد، بانگ گرگ برخاست و گله در رفتن آمد، و اهل موسی در نالیدن آمد، جهان همه تاریک شده و ظلمت فرو گرفته، موسی بیطاقت شده و ز جان خویش بفریاد آمده که:

وَقَسْتُ كُنُونِ اِذَا بَخَوَاهِي بَخُشُودٍ چون کشته شوم در بیگ کی دارد سود

موسی آتشزنه برداشت، سنگ زد بر آن و آتش ندید، آن گه از دور آتشی بدید و آن همه آشوب و شور بهانه بود، و مقصود در میان آن تعبیه بود. همچنین بنده را در میانه شب طعام خوردن فرماید، بزبان شرع گوید تسحروا فان فی السحور برکة و گوید صلوات الله

علی المتسحرین و گوید اللهم بارک لامتی فی سحورهم، ما انعم الله علی عبد من نعمة الّا و هو سائله عنها يوم القيمة الا السحور، استعینوا باکلة السحر علی صیام النهار این همه ترغیب و تحریض که شرع مصطفی بدان ناطق است نه عین خوردن راست، بلکه کاری دیگر و نواختی دیگر راست چنانستی که خدای گفتی بنده من! این سحور خوردن دام وصلت است که من نهادم، تا تو بر خیزی و در دام دوستی ما افتی! فریشتگان را گوئیم در نگرید بنده من از شب خیر انست، بسم الله بر زبان تو برانم گویم بنویسید که بنده من از ذاکرانست، عطسه بر تو گمارم تا گویی الحمد لله گویم به بینید بنده من از شاکرانست، سوزی در دلت پدید آرم تا از سر آن سوز گویی آه! گویم بنده من بمهر ما سوزانست. بنده می سوزد و می زارد، و خدای او را می نوازد، و الله در دلش نور معرفت می فزاید، و حقیقت کرم بزبان لطف با بنده میگوید.

من آن توام تو آن من باش ز دل
گر جرم همه خلق کنم پاک بحل
بستاخی کن چرا نشینی تو خجل
در مملکتکم چه کم شود؟ مستی گل!

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مَّالَ يَكْدِیْكَرٍ مَّخْرُیْدٍ بَیْنَكُمُ در میان خویش باالباطل بگزاف و بنا شایست و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ و آن را فرا دست حاکمان مگذارید برشوت، لِتَأْكُلُوا تا خورید بآن فَرِیْقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ، چیزی از خواسته‌های مردمان بِالْإِثْمِ به بزه‌مندی و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما دانید که چه میکنید.

یَسْئَلُونَكَ تَرَا می پرسند عَنِ الْأَهْلِیَّةِ از نو ماهها قُلْ بگوی هی مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ آن هنگامهای ساخته و نهاده خدای است مردمان را، وَالْحَجِّ و ساخت حج را، وَ لَیْسَ الْبِرُّ و پارسایی و نیکی آن نیست بآن تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا که بخانه‌های خود از بام درآئید، وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى لکن پارسایی پارسایی آن کس است که از خشم الله بپرهیزد، وَ اتُّوا الْبُیُوتَ مِنْ أُبُوَاهَا بخانه‌ها که آئید از در درآئید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم و عذاب الله بپرهیزید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر با نیکویی جاوید بمانید.

وَ قَاتِلُوا و کشتن کنید فی سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و در آشکارا کردن دین اسلام، الَّذِينَ

يُقَاتِلُونَكُمْ بآن کسها که با شما جنگ میکنند در سبیل باطل و مه آوردن دین کثر، و لا تَعْتَدُوا و اندازه در مگذارید و افزونی مجوئید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ که الله دوست ندارد اندازه در گذارندگان را.

وَ اقْتُلُوهُمْ و کشید ایشان را حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ هر جای که شان دریاپید و اَخْرَجُوهُمْ و ایشان را از مکه بیرون کنید، مِنْ حَيْثُ اَخْرَجْتُمُوهُمْ چنانک شما را از مکه بیرون کردند، وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و شرک آوردن ایشان سخت ترست به نزدیک خدا از کشتن شما ایشان را، وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ و با ایشان کشتن مکنید عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ به نزدیک مسجد حرام، حَتَّى يُقَاتِلَكُمْ فِيهِ تا آن گه که با شما کشتن کنند همان جای، فَإِنْ قَاتَلَكُمْ و پس آنجا با شما کشتن کنند، فَاقْتُلُوهُمْ همانجای کشید ایشان را كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ چنانست پاداش کافران به نزدیک خدای.

فَإِنْ اَنْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر خویش فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای آمرزگارست و بخشاینده.

وَ قَاتِلُوهُمْ و با ایشان جنگ می کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً تا آن گه که بر زمین کافر نماند که مسلمانان را رنجاند، وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ و تا آن گه که بر زمین جز الله را دین نماند، فَإِنْ اَنْتَهَوْا پس اگر از رنجانیدن مسلمانان باز شوند و گزیت پذیرند فَلَا عُدْوَانَ اَفْرُونِي جست و زور نیست اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر افزونی جویان و ستم کاران.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ این ماه حرام بآن ماه حرام وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ و این شکستن آزرم بآن شکستن آزرم برابر فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما افزونی جست و از اندازه در گذشت فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بر وی افزونی جویید بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ چنانک بر شما افزونی جست و از اندازه در گذاشت، وَ اتَّقُوا اللَّهَ پرهیزید و بترسید از خدای وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانید که الله با پرهیزگارانست بنگه داشت و نیکو داشت.

وَ اَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید در سبیل خدای و مه آوردن دین حق وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ و دستهای خود بنومیدی و بیم درویشی با تباهی میوکنید وَ احْسِنُوا و ظن بخداوند خویش نیکو دارید، در کار روزی خویش و پاداش کردار خویش، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ که الله دوست دارد نیکو کاران را.

النویة الثانية

قوله تعالى: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ الْآيَةَ...» این آیت را دو معنی گفته‌اند یکی آنست که مال یکدیگر بباطل و ناشایست مخورید، چنانکه دزدی و خیانت و غضب، همچنانکه جای دیگر گفت «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» تنهای خود را مکشید، یعنی که یکدیگر را مکشید، و این در لغت عرب روا و روانست. معنی دیگر آنست که مال خود را بباطل و اسراف هزینه نکنید، چنانکه زنا و قمار و انواع فسق.

وَتَدُلُّوا بِهَا أَيْ وَ لَا تَدُلُّوا كَقَوْلِهِ وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ أَيْ وَ لَا تَكْتُمُوا وَ ادلاءً فَرَأَى نَشِيبَ گزاشتن بود در لغت عرب از دلو گرفته‌اند ادلی دلوه آن بود که دلو فرو گذارد و دلی دلوه آن بود که برکشید. میگوید مال فرا دستهای حاکمان مگذارید برشوت، تا ایشان را بعنایت فرا خود گردانید، و مال مردم بدان ببرید، و بظلم بخورید، و خود دانید که آن شما را حلال و گشاده نیست. مفسران گفتند این در شأن کسی است که مالی بر وی باشد، و حقی دادنی، وانگه انکار کند و جحود آرد، و چون صاحب حق مطالبت وی کند، با وی خصمی کند، و به پیچد، و در مجلس حاکم به گواهان دروغ حق وی ببرد. رب العالمین گفت این خصومت نکنید، چون میدانید که ظالم اید، و گواهی بدروغ میدهید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «عدلت شهادة الزور بالاشراك بالله».

قال الله تعالى «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» و فی معناه ما

روی ابو هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «انما انا بشر و انتم تختصمون الی و لعل بعضکم ان يكون الحن بحجته من بعض فأقضى له علی نحو ما اسمع منه، فمن قضیت له بشيء من حق اخیه فانما اقطع له قطعة من النار.

دو مرد بودند در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکی امرؤ القیس بن عابس الکندی و دیگر عبدان بن الاشوع، با یکدیگر خصومت کردند بضعیتی که میان ایشان بود. امرؤ القیس خواست تا سوگند خورد و حق خود بر وی بسوگند درست کند، الله تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا میگوید ایشان که می‌خرند بفروختن عهد خدای و سوگندان خویش بهای اندک، ایشان را در آن جهان بهره نیست.

بس چون رسول خدا این آیت بر وی خواند. سوگند نخورد و خصومت بگذاشت، و آن

زمین که در آن خصومت میرفت بعدان باز گذاشت.

پس خدای تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... الی آخرها.**

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاٰهَلَةِ... الْاٰیةِ مَعَاذِ جَبَلٍ وَ ثَعْلَبَةَ بَنِ غَنَمٍ هر دو از رسول خدا پرسیدند که این ماه نو چیست که می‌افزاید و می‌کاهد؟ و بر یک صفت نمی‌پاید؟
رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد **قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ... گفت** ایشان را جواب ده که حکمت در زیادت و نقصان ماه نو آنست که تا هنگامها و وقتها بر مردم روشن شود، و راه برند بمزد مزدوران، و عدت زنان، و مدت باروران، و محل دینها، و تحقیق شرطها، و نیز ماه رمضان، و فطر، و روزگار حج، و ترتیب آن باین روشن میشود و بر خلق آسان.

قال ابو هريره بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الناس يتقدمون الشهر بصيام يوم و يومين، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الاهلة مواقيت اذا رأيتموها صوموا، و اذا رأيتموها فافطروا، فان غمَّ عليكم فأتوا ثلثين»
گفته‌اند که هلال اول ماه است تا دو شب بگذرد و بقول بعضی سه شب و بقول بعضی هفت شب، پس قمر گویند تا آخر ماه.

وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا حمزه و کسایی و بو بکر و قالون البیوت بکسر با خوانند باقی قرا بضم با، فالكسر لمكان الباء و الضم على الاصل مفسران گفتند که در جاهلیت عادت داشتند که از حج باز آمدند از بام سرای خویش در سرای آمدند، نه از در سرای، و بآن تعظیم حج میخواستند و کراهیت داشتندی پشت بر گردانیدن، از آن رب العالمین ایشان را فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت دست باز دارند، و ایشان را خبر کرد که این نه نیکی و پارسایی است، اگر نیکی و پارسایی میخواهید بآن پس بیان کرد که پارسایی و نیکی چیست، **گفت وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى... پارسایی و نیکی آنست که** آزرم الله نگه دارید و از خشم او بپرهیزید، و قيل معناه و لكن البر بر من اتقى لكن پارسایی پارسایی آن کس است که از خشم و عذاب خدای بپرهیزید.

وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اُوبَاهَا... و بخانه‌ها که در آئید از در آئید و آزرم الله نگه دارید، و از

خشم او بیرهزید تا به نیکی دو جهان رسید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ چون بر الله رسید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ به پیروزی و رستگاری و خشنودی بروی رسید.

ابو عبیده در معنی آیت گفته است لیس البر بان تطلبوا المعروف من غیر اهله. وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا ای اطلبوا المعروف من اهله هر معروفی را جایی هست، و هر کاری را رویی و هر بری را محلی و اهلی، چون نه بجای خویش و نه از اهل خویش طلب کنی بر نباشد، بر آنست که از اهل خویش طلب کنی. مصطفی ع بر وفق این گفت «اطلبوا المعروف من اهله» «اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه»

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الْآيَةَ... اول آیتی که فرو آمد در قتال و جهاد با کافران این آیت بود، و مصطفی ع بر موجب این آیت جنگ میکرد، هر کس از کافران که بجنگ آمدی با وی جنگ کردی، و اگر نه ابتدا نکردی، چنانک گفت وَ لَا تَعْتَدُوا ای لا تبدوا و لا تفجأوهم بالقتال. ناگاه ایشان را مکشید پیش از آن که باسلام دعوت کنید، و ابتدا مکنید مگر که ایشان ابتدا کنند: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ پس این آیت و این حکم منسوخ شد بآنچه گفت فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ این قول بعضی مفسران است، اما ابن عباس و مجاهد میگویند این آیت از محکومات قرآن است که از حکم آن هیچیز منسوخ نشد، و فرمانست بقتال کافران. چنانک جایهای دیگر بان فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ اشباه ذلك، و باین قول معنی وَ لَا تَعْتَدُوا آنست که زنان و کودکان را مکشید، و چون زینهار خواهند زینهار دهید، و زینهار مشکند، و از عهد باز پس نیائید، و چون گزیت پذیرند گزیت ازیشان بپذیرید، و این گزیت پذیرفتن خاصه اهل کتاب راست، بنص قرآن و ذلك فی قوله تعالی قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ مجوس را همین حکم است که، مصطفی ع گفت، «سنوا بهم سنة اهل الكتاب»

و علی بن ابی طالب ع را پرسیدند که جزیه از مجوس بپذیریم؟ گفت «آری که ایشان را کتابی بود و برداشتند و بردند از میان ایشان» این دلیلی روشن است که پذیرفتن جزیه را اهل کتاب بودن شرط است، پس مشرکان و عبده اوئان ازین حکم بیرون اند، و البته ازیشان جزیت نه پذیرند، که نه اهل کتاب اند و رب العالمین حکم ایشان این کرد که وَ

قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً. ای قاتلوهم حتی یسلّموا با ایشان کشتن میکنید تا آن گه که مسلمان شوند، پس جز اسلام از ایشان قبول نباید کرد و نیز گفت وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ ای حیث وجدتموهم ایشان را بکشید هر جا که بریشان دست یابید، وَ اُخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اُخْرِجُوكُمْ و ایشان را از مکه بیرون کنید چنانکه شما را بیرون کردند وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و شما را که عذاب میکردند که از اسلام باز آئید آن سختتر است در ناپسند الله از کشتن، که ایشان را کشید در حرم. معنی دیگر وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ شرک آوردن صعب تر است از کشتن شما ایشان را.

وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ قِرَاءت حمزه و علی «و لا تقتلوهم حتی یقتلوکم فیہ فان قتلوکم فاقتلوهم» بی الف است در هر سه حرف، و دیگران همه بالف خوانند. آن از قتل است و این از قتال، آن عین کشتن است و این جنگ کردن. میگوید ایشان را مکشید به نزدیک مسجد حرام، یعنی در حرم تا آن گه که شما را کشند، پس اگر شما را کشند، همانجای شما نیز کشید همانجای ایشان را. میان مفسران اختلاف است که این آیت منسوخ است یا محکم، مجاهد گفت محکم است که در حرم تا کافران بقتال ابتدا نکنند روا نیست مسلمانان را با ایشان قتال کردن و کشتن، و بقول قتاده و ربیع این حکم منسوخ است بآیت سیف، و باین آیت دیگر که گفت وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً میگوید با ایشان کشتن کنید تا آن گه که بر زمین کافر نماند که مسلمانان را رنجاند، یا بی گزیت ایمن زید.

وَ یَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ و میکشید تا آن گه که بر زمین جز الله را دین نماند. در خیر می آید که لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله عز و جل کلمة الاسلام اما بعض عزیزا و بذل ذلیل، اما ان یعزهم الله فیجعلهم من اهله فیعزوا به، و اما ان یدلهم فیدینوا له. فَإِنْ اَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ اِی لَا سَبِيلَ بِهِ و لَا حِجَّةَ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى اِیْمَا الْاَجْلِینَ قَضِیْتِ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ اِی لَا سَبِيلَ عَلَیَّ، میگوید اگر از شرک آوردن و افزونی جستن باز ایستند شما را بر ایشان راهی نیست، و حجتی نیست. که با ایشان در حرم کشتن کنید اِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ مگر بر ایشان که ابتدا کنند و با شما در حرم کشتن کنند، قال عکرمه الظالم الذی اِی ان یقول لا اله الا الله.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ رَسُولَ خِدا سَرِيه فرستاد در ماه حرام بقومی مشرکان، ایشان گفتند که در ماه حرام جنگ می‌کنید؟ این جواب آنست، می‌گوید که ایشان نیز ترا از مکه در ماه حرام برگردانیدند، یعنی در صلح حدیبیه که رسول خدای را بر گردانیدند و با وی پیمان بستند که دیگر سال باز آید، این بر گردانیدن هم در ماه حرام بود، و مشرکان آزم نداشتند. رب العالمین گفت این ماه حرام بآن ماه حرام، و این شکستن آزم بآن شکستن آزم.

فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ... خرج مخرج الجواب و المضاهاة، این در برابر نام جنایت بیامد بر طریق جزا، چنانکه جای دیگر گفت فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و فی الخبر من سب عمارا سبه الله..

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ اللَّهُ با پرهیزگارانست ایشان که از هوی و مراد خود بپرهیزند، و رضا و مراد خویش فدای رضا و مراد حق کنند، و بهر چه شان پیش آید خدای را در آن قیام کنند، نه خود را، الله تعالی بنصرت بایشان است، چنانکه جای دیگر گفت إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ و فی الخبر من كان الله كان الله له.

وَ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ... التهلكة الهلاك و المراد بالایدی الانفس فعبر الله بالید عن النفس، كقوله قَدَّمَتْ يَدَاكَ.

این آیت را تأویلها گفته‌اند: یکی آنست که اگر هزینه نکنید در راه خدای و در آن نکوشید و بصفت بخل آلوده گردید هلاک شوید هم از روی ظاهر و هم از روی باطن، باطن خراب شود بسبب بخل، و ظاهر هلاک گردد بدست دشمن. این جواب آنست که چون فرمان آمد بانفاق قوی گفتند اگر ما هزینه کنیم درویش و مفلس بمانیم، و در کار روزی ظن بد بردند بخدای عز و جل. رب العالمین گفت نفقه کنید و خود را هلاک نکنید، و تنهای خویش ببیم درویشی و ترسیدن بر گسستن روزی سوی تباهی میفکنید، و احسنوا الظن بالله فی الثواب و الاخلاف بخدای عز و جل ظن نیکو برید بیاداش نیکو کردن در آن جهان و درین جهان بدل مال دادن و روزی فراخ، همانست که گفت وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

قال رسول الله «من ارسل نفقة في سبيل الله و اقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم،

و من غزا بنفسه في سبيل الله و انفق في وجهه ذلك فله بكل درهم يوم القيمة سبعمائة الف درهم ثم تلا هذه الآية وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ»

زيد اسلم گفت این در شأن قومی آمد، که با غازیان بیرون می‌شدند، بی برگ و بی ساز، و توانایی آن نداشتند پس براه در منقطع می‌شدند، پس و بال و عیال دیگران می‌بودند. رب العزة فرمود که در راه خدا بر خود نفقه کنید، و اگر چیزی ندارید خود بیرون مشوید، و خود را در تهلکه می‌فکنید، و تهلکه آن بود که به گرسنگی و تشنگی یا از ماندگی در رفتن هلاک می‌شدند، آن گه دیگران را گفت که توانایی داشتند وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و قیل التهلکة عذاب، یقول اللّٰه عز و جل و لا تتركوا الجهاد فتعذبوا.

میگوید جهاد فرومگذارید که اگر بگذارید بعد از خدا رسید همانست که جای دیگر گفت إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. و قیل التهلکة القنوط من رحمة اللّٰه.

قال ابو قلابه هو الرجل یصیب الذنب فیقول لیست لی توبة. فیأس من رحمة اللّٰه و ینهمک فی المعاصی، این در شأن کسیست که بگناه در افتد، آن گه با خود گوید که مرا آب روی نیست، و جای توبه نیست که توبه من بجای قبول نیست و از رحمت خدا نومید شود و در گناه بیفزاید. رب العالمین گفت خود را هلاک مکنید بانک از رحمت من نومید شوید، و بمن ظن بد برید. آن گه گفت وَ أَحْسِنُوا بمن ظن نیکو دارید که من آنجا ام که ظن بنده منست، انا عند ظن عبدي فلیظن بی ما شاء و قال النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم «ظنوا برّبکم ان سیغفر لکم ظنّوا برّبکم ان سیتوب علیکم، ان حسن الظن من العبادة» و قال صلی اللّٰه علیه و آله و سلم «لا یموتنّ احدکم الا و هو یحسن الظن باللّٰه، فان حسن الظن باللّٰه ثمن الجنة.»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ بَيْنَكُمُ بِالْبَاطِلِ اِشَارَت آیت آنست که کردگار قدیم و داور حکیم مطلع است بر اسرار بندگان، و عالم بحال ایشان، هر چند که داور زمین و حاکم مخلوق بظاهر حکم کند، داور آسمان بیاطن نگرند، و نهانیها داند. نگر تا راستی در باطن بکار داری، و صدق در معاملت پیشه گیری و از خداوند نهان دان شرم داری، که جز حق خود طلب کنی، که امروز آب رویت نزدیک خلق ببرد، و فردا بتازیانه عتاب ادب طلب

کند. و گوید ای بی شرم فرزند آدم! اَلَمْ تَعْلَمْ أَنِّي أَنَا الرَّبُّ الَّذِي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ مَا أَنَا بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ؟

بدوادع وحی آمد یا داود طَهَّرَ ثِيَابَكَ الْبَاطِنَةَ، فَانِ الظَّاهِرَةَ لَا تَنْفَعُكَ عِنْدِي، وَ أَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، يَا دَاوُدَ مَرِ بْنِ إِسْرَائِيلَ أَلَّا يَجْمَعُ الْمَالُ مِنَ الْحَرَامِ، فَتَوَدِّعُهُمُ النَّارَ وَ لَا أَرْفَعُ صَلَاةَ لَأَكْلَةِ الْحَرَامِ، وَ لَا أَقْبِلُ بِوَجْهِهِ عَلَيَّ أَكْلَةَ الْحَرَامِ، أَهْجُرُ أَيَّاكَ إِنْ أَكَلَ الْحَرَامَ، وَ لَا تَوَالَ إِخَاكَ إِنْ أَكَلَ الْحَرَامَ.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ... زِيَادَتِ وَ نَقْصَانِ قَمَرٍ وَ أَفْزُودِنِ وَ كَاسْتِنِ أَنْ إِشَارْتَسْتِ بِقَبْضِ وَ بَسْطِ عَارِفَانِ، وَ هَيْبَتِ وَ اِنْسِ مَحْبَانِ. وَ قَبْضِ وَ بَسْطِ مَرْخَوَاصِ رَا چِنَانَسْتِ كِهْ خَوْفِ وَ رَجَا مَرْ عَوَامِ رَاسْتِ. چِنْدَانِ كِهْ قَبْضِ وَ بَسْطِ اَزْ خَوْفِ وَ رَجَا بَرْتَرِ اَمَدِ هَيْبَتِ وَ اِنْسِ اَزْ قَبْضِ وَ بَسْطِ بَرْتَرِ اَمَدِ. خَوْفِ وَ رَجَا عَوَامِ رَاسْتِ وَ قَبْضِ وَ بَسْطِ خَوَاصِ رَا، هَيْبَتِ وَ اِنْسِ خَاصِ الْخَاصِ رَا. اَوَّلِ مَقَامِ ظَالِمَانَ اسْتِ، دِيْگَرِ مَقَامِ مَقْتَصِدَانَ، سَدِيْگَرِ مَقَامِ سَابِقَانَ، وَ غَايَتِ هَمِهْ اِنْسِ مَحْبَانِ اسْتِ. وَ مَرْدِ دَرِ حَالَتِ اِنْسِ بَغَايَتِي رَسَدِ كِهْ اِگَرِ دَرِ مِيَّانِ آتَشِ شَوْدِ اَزْ آتَشِ خَبَرِ نَدَارْدِ، وَ حَرَارَتِ آتَشِ رُوحِ اِنْسِ اَوْ رَا هِيْجِ اَثَرِ نَكْنَدِ. چِنَانَكِ بُو حَفْصِ حِدَادِ رَحْمَةِ اللّٰهِ اَهْنِگَرِ بُوْدِ وَ آتَشِيْ بَغَايَتِ تِيْزِيْ بَرِ اَفْرُوخْتِهْ وَ اَهْنِ دَرِ اَنْ نِهَادِهْ، چِنَانَكِ عَادَتِ اَهْنِگَرَانَ بَاشْدِ، كَسِيْ بَگَدَشْتِ وَ اَيْتِيْ اَزْ قُرْآنِ بَرِ خَوَانْدِ، شِيْخِ رَا بَآنِ اَيْتِ وَقْتِ خَوْشِ گَشْتِ، وَ حَالَتِ اِنْسِ بَرِ وِيْ غَالِبِ شَدِ دَسْتِ دَرِ كُورِهْ بَرْدِ وَ اَهْنِ گَرْمِ بَدَسْتِ بِيْرُونِ اَوْرَدِ، وَ هَمِ چِنَانَ مِيْدَاشْتِ تَا شَاگَرْدِ دَرِ وِيْ نَگَرَسْتِ وَ گَفْتِ يَا شِيْخِ اِيْنِ چِيْسْتِ كِهْ اَهْنِ گَرْمِ بَرِ دَسْتِ نِهَادِهْ؟ شِيْخِ اَزْ سَرِ اَنْ بَرِخَاسْتِ، وَ حَرْفِ بَگَدَاشْتِ، گَفْتِ چِنْدِيْنِ بَارِ مَا حَرْفَتِ بَگَدَاشْتِيْمِ بَارِ دِيْگَرِ بَارِهْ بَسَرِ اَنْ بَارِ شَدِيْمِ تَا اِيْنِ بَارِ كِهْ حَرْفَتِ مَا رَا بَگَدَاشْتِ.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الْاَيَّة... بَزَانَ عَارِفَانَ وَ طَرِيْقِ جَوَانْمَرْدَانَ اِيْنِ قَتْلِ وَ قِتَالِ مَنزَلِيْ دِيْگَرَسْتِ رِهْ رَوَانَ رَا وَ حَالَتِيْ دِيْگَرِ اسْتِ مَحْبَانَ رَا، اَمَا تَا بَشْمَشِيْرِ مَجَاهَدَتِ دَرِ رَاهِ شَرِيْعَتِ كَشْتِهْ نَشُوِيْ، وَ بَآتَشِ مَحَبَّتِ سُوخْتِهْ نَگَرْدِيْ، مَسْلَمِ نِيْسْتِ كِهْ دَرِيْنِ بَابِ شَرُوْعِ كَنِيْ. وَ نَگَرِ تَا اِعْتِقَادِ نَكْنِيْ كِهْ آتَشِ هَمِيْنِ چَرَاغَسْتِ كِهْ تُو دَانِيْ وَ بَسِ، يَا كَشْتِنِ خُوْدِ اِيْنِ حَالَتِ كِهْ تُو سَنَاسِيْ، كِهْ كَشْتِگَانَ حَقِ دِيْگَرَانْدِ وَ كَشْتِگَانَ حَلَقِ دِيْگَرِ، وَ سُوخْتِنِ بَآتَشِ عَقُوْبَتِ دِيْگَرِ اسْتِ، وَ سُوخْتِنِ بَآتَشِ مَحَبَّتِ دِيْگَرِ. چِنَانَكِ اَنْ پِيْرِ بَزَرْگُوَارِ گَفْتِ: مَنِ چِهْ

دانستم که این دود آتش داغ است! من پنداشتم که هر جا که آتشی است چراغ است! من چه دانستم که در دوستی کشته را گناهست! و قاضی خصم را پناهست! من چه دانستم که حیرت بوصول تو طریق است! و ترا او بیش جوید که در تو غریق است! شبلی رحمه الله روزی بصحرا بیرون شد، چهل کس را دید از والهان و عاشقان، که درد این حدیث ایشان را فرو گرفته بود، و در آن صحرا همه افتاده هر یکی خستی در زیر سر نهاده، و جان بچنبر گردن رسیده، رقت جنسیت در سینه وی پدید آمد گفت الهی از ایشان چه میخواهی! بار درد بر دلشان نهادی، آتش عشق در خرمن شان زدی، بعاقبت ایشان را بتبع غیرت می بکشی؟ خطاب آمد بسر شبلی که ایشان را بکشم، چون کشته باشم دیت شان بدهم! شبلی گفت دیت ایشان چه باشد؟

خطاب آمد که من کان قتیل سیف جلالنا فدیته لقیما جمالنا هر که کشته تیغ جلال ما باشد دیت او دیدار جمال ما باشد.

با لشکر عشق تو مرا بیکارست	تا کشته شوم که کشته را مقدار است
گر کشته دست را دیت دینارست	مر کشته عشق را دیت دیدار است

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ... الْآيَةَ... قتال کنید ای مسلمانان در راه دین، که الله جنگیان و غازیان را دوست دارد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا دوست دارد خدای آن مردان مبارزان خون ریزان، در مقام جهاد و قتال، و در معارک ابطال ایستاده، جان بذل کرده، و تن سبیل، و دل فدا، از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق، و حفظ بیضه جماعت، و ذب از حریم شرع مقدس، روی بمعاندان دین آورده، و روی عزیز نشانه تیر کرده، و سینه منور بنور اسلام سپر ساخته.

شراب از خون و جام از کاسه سر	بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دسته گل دسته تیغ	بجای قرطه بر تن درع و خفتان

وَ انْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... توانگران مال از کیسه بیرون کنند و درویشان توانگران از دل بیرون کنند، و موحدان جمله خلایق از سر بیرون کنند، و البیه الاشارة بقوله عزَّ و جلَّ قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ... کیسه از مال وا پردازند، ثواب آن جهانی را دل از توانگران وا پردازند دین

ربانی را، سر از خلق و پردازند دیدار سبحانی را، توانگران از مال هزینه کنند بزکاة و صدقات تا از دوزخ برهند، عابدان از نفس هزینه کنند بوظائف عبادات تا به بهشت رسند، عارفان از جان و دل هزینه کنند بحقائق شهود تا بوصول حق رسند.

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک»

احسان آنست که خدای را در بیداری و هشیاری پرستی، چنانک گویی در وی می‌نگری، و خدمت که کنی چنان کنی که وی را می‌بینی. این حدیث اشارت است بملاقات دل با حق، و معارضه سر با غیب، و مشاهده جان با مولی، و حث کردن بر اخلاص عمل، و کوتاهی امل، و وفا کردن به پذیرفته روز اول، پذیرفته روز اول چیست؟ شنیدن اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و گفتن بلی! وفاء آن پذیرفته چیست؟ خدمت مولی! کوتاهی امل در چیست؟ در «کانک تراه» اخلاص عمل در چیست؟ در «فانه یراک!» آن دیده که او را دید بملاحظه اغیار کی پردازد؟ و آن جان که با وی صحبت یافت با آب و خاک چند سازد؟ از آنست که خطاب ارجعی با روح پاک است. که منزل او در قالب آب و خاک است، خو کرده در آن حضرت مذلت حجاب چند برتابد، والی بر شهر خویش در غربت عمر چون بسر آرد؟

جان در صفت بقاست، و آب و خاک فانی، او که بحق زنده نه چون زنده این جهانی.

از سر حق محقق آگاهست، حق دیدنی است و کانک تراه در خبر برین گواه است

النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ تمام کنید حج و عمره خدای را فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ اگر شما را باز دارند به بیمی یا بیماری فَمَا اسْتَيْسَرَ بَرِينَ باز داشته است چیزی آسان مِنَ الْهَدْيِ از قربان وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ و موی سر خویش بمستزید حتی يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا آن وقت که قربان رسد مَحَلَّهُ بجای کشتن آن فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا هر که از شما بیمار بود أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ یا در سر وی جمنده یا درد سر بود و خواهد که موی سترد، فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ خویشتن از حرج باز خرد بسه روز روزه أَوْ صَدَقَةٌ یا فرقی از طعام که بدرویشان دهد، أَوْ نُسْكٍَ یا ریختن خون گوسپندی، فَإِذَا أُمِنتُمْ و چون ایمن شوید فَمَنْ

تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ هِرْ كِه اِحرام گرفته بود عمره را اِلَى الْحَجِّ و خواهد كه حج را بعمره در آرد فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ تا گوسپندی بكَشِدَ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هِرْ كه گوسپندی نیابد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ تا سه روز روزه دَارِدَ فِي الْحَجِّ در آن روزها كه حج ميكند وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ وَ هفت روز پس آنك باز آئيد. تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ آن ده باشد تمام، ذَلِكَ اَيْنَ شَرَعَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نه مكيان اهل حرم راست وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ از خشم خدای پرهيزيد وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ بدانيد كه الله در عقوبت سخت گيرست.

الْحَجُّ ساختن حج را و بر خود فريضة كردن را أَشْهُرٌ ماههايست مَعْلُومَاتٌ شناخته و دانسته، فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ هِرْ كه در آن ماهها باحرام گرفتن بر خويستن حج فريضة كرد فَلَا رَفْتَ نه مباشرت كردن شايد و نه از آن گفتن وَ لَا فُسُوقَ وَ نه از ناشايست هيچيز وَ لَا جِدَالَ وَ نه با مسلمانان و با زينهاريان جنگ شايد، فِي الْحَجِّ در حج كردن وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ هر چه كنيد از نيكي يَعْلَمُهُ اللَّهُ ميداند خدای آن را، وَ تَزَوَّدُوا وَ زاد بگيريد فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ بهتر زاد آزرَم داشتن است از من و پرهيزيدن از خشم من، وَ اتَّقُوا وَ به پرهيزيد از خشم من يَا أُولَى الْأَلْبَابِ (۱۹۷) ای خداوندان خردها.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ بَرِ شَمَا تنگي نيست أَنْ تَبْتُغُوا كه جوييد فَضْلًا رُوزِي مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند خويش، فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ چُون باز گرديد از عرفات فَادْكُرُوا اللَّهَ ياد كنيد خدای را عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نَزْدِيك مشعر حرام وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ ياد كنيد وی را چنانك شما را راه نمود، وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (۱۹۸) و پيش از آن نبوديد مگر از گمراهان.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ پس باز گرديد از آن راه كه مردمان می بازگردند وَ اسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ آمرزش خواهيد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) كه خدای آمرزگارست و بخشاینده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ رُوي أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ تَابَعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَانهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ الذَّنُوبَ، كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرَ خَبْثَ الْحَدِيدِ وَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ، وَ لَيْسَ لِلْحَجِّ الْمَبْرُورِ ثَوَابٌ دُونَ الْجَنَّةِ

گفت: حج و عمره هر دو بر پی یکدیگر دارید و شرط آن بتامی بجای آرید، که هم چنان که آتش زر و سیم و آهن باخلاص برد، و فضلا که بکار نیاید بسوزاند، حج و عمره فقر ناپسندیده و گناهان نکوهیده را از بنده هم چنان فرو ریزاند، و صفاء دل و طهارت نفس در بنده پدید کند. و در بعضی اخبار بیاید: که بسیاری گناه است بنده را که کفارت آن نیست مگر ایستادن بعرفات، و هیچ وقت نیست که شیطان را ببیند در مانده تر و زرد روتر از آن وقت که حاجیان در عرفات بیستند، از بس که ببند رحمت و فضل خدای بر سر ایشان باران و ریزان! و از گناه کبایر یکی آنست که بنده در آن روز بخداوند عز و جل بد گمان بود، و ز رحمت وی نومید، و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله «اذا كان يوم عرفة ينزل الله تعالى الى سماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة، فيقول انظروا الى عبادي اتوني شعئا غبرا من كل فج عميق، اشهدكم اني قد غفرت لهم، فتقول الملائكة يا رب! فلان مرهق فيقول قد غفرت لهم، فما من يوم اكثر عتيقا من النار من يوم عرفة»

و روی العباس بن مرداس: ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعا عشية عرفة لامته بالمغفرة والرحمة، و اكثر الدعاء فاجابه اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا، فاما ذنوبهم فيما بيني و بينهم فقد غفرتها، فقال اي رب! انك قادر ان تتيب هذا المظلوم خيرا من مظلمته و تغفر لهذا الظالم، فلم يجيبه تلك العشيية، فلما كان غداة المزدلفة اعاد الدعاء، فاجابه الله اني قد غفرت لهم، فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة ما كنت تبسم فيها؟ قال تبسمت من عدو الله ابليس انه لما علم ان الله عز و جل قد استجاب لي في امتي، اهوى يدعو بالويل والثبور، و يحشو التراب على رأسه. و عن ابن عمر قال لا يبقى يوم عرفة احد في قلبه مثقال ذرة من الايمان الا غفر له، فقال له رجل لاهل عرفات خاصة ام للناس عامة؟

فقال ابن عمر: كنت عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمعته يقول ذلك، فساله سائل للناس عامة او لاهل عرفات فقال بل للناس عامة.

وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ الْآيَةَ... خلافت میان علماء دین که عمره واجب است یا سنت، و قول جدید شافعی آنست، و بیشتر علما بر آنند که واجب است همچون حج، از بهر آن که لفظ امر بر هر دو مطلق است و مقتضی امر و جوب است، يدلّ عليه ما روی زید بن

ثابت مرفوعاً ان الحج و العمرة فريضتان لا يضرک بايهما بدأت. و فى الكتاب الذى كتبه النبى صلى الله عليه و آله و سلم لعمر و بن حزم ان العمرة هى الحج الاصغر و قال ابن عباس: و الله ان العمرة لقرينة الحج فى كتاب الله.

وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ الْآيَةَ... ميگويد تمام كنيد حج و عمره را يعنى مناسك و حدود و شرائط و فرائض و سنن آن بتمامى بجای آرید، و اگر تمامتر خواهيد، از خانه خویش چون بیرون آئید احرام گرفته بیرون آئید، و بمال حلال بى شبهت حج كنید، كه چون مال حرام بود بيم آن باشد كه حج نامقبول بود. و در حج بجز حج و زیارت كاری و مقصودى دیگر در پیش مگیرید، و حج خود بمیالائید

قال رسول الله: يأتى على الناس زمان يحج اغنياء الناس للزهوة و اوساطهم للتجارة و قرأؤهم للرياء و السمعة و فقراؤهم للمسألة».

و در لغت عرب عمره زیارت است و حج آهنگ اگر كسى پرسید چرا حج و عمره را گفت الله و نماز و زكاة را نگفت: و اقيموا الصلاة و آتوا الزكاة لله؟ جواب آنست كه حج و عمره در جاهليت كاری معروف و مشهور بود، و مشركان حج و طواف كه میكردند و تلبیه كه میگفتند بتان را در آن می گرفتند و میگفتند: اينان انبازان خدای اند، تعالى الله عن ذلك. پس رب العالمين مسلمانان را فرمود كه شما خالصا لله حج كنید، و كس را با من در آن انباز مگیرید، تا مشركان را تنبیهی باشد، و براه توحيد راه نمونی كنید، نظیر اين آنست كه گفت وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، جهودان و ترسايان كليسيها و كنيسها میساختند، و میگفتند اين خداي راست، آن گه خدای را عز و جل به يگانگی و بى همتايی در آن نمی پرستیدند، و بدان اقرار نمی دادند. رب العالمين مسلمانان را گفت شما مرا در آن باخلاص پرستید، و دیگری را با من در آن مخوانید، تا ايشان بدانند كه در گمراهی اند و براه باز آیند.

فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ أَحْصَارٌ مَنَعٌ اسْتِ وَ حَصْرٌ حَبْسٌ، جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا اى محبسا و هدى و هدى هر دو يکى است، چون ميت و ميت، و لين و لين، و آن را هدى نام کردند از بهر آن كه آن را به منا برند و آنجا بکشند، و بدرويشان دهند، و بخدای عز و جل بدان تقرب كنند، همچنانك كسى هديه برد بدوستی و در آن

بوی تقرب کند. و خلافت میان علما در معنی احصار که آن سبب تحلل است. قومی گفتند هر مانعی که پدید آید و او را از اعمال حج باز دارد، چون بیماری و ماندگی و ترس و بیم دشمن، و نرسیدن نفقه، و گم شدن شتر و مانند این، هر چه ازین عذرها بود چون پدید آید بر جای بیستند محرم، و گوسپندی بمنافرسند تا بکشد، آن گه از احرام بیرون آید و حلال شود. و جماعتی از محققان گفتند که آن احصار که مبیح تحلل است منع است از جهت دشمن، یا از جهت سلطان قاهر. چنانکه مصطفی را بیفتاد در حدیبیه، و دیگر عذرها چون بیماری و جز آن سبب تحلل نیست. پس چون باز داشته شد از جهت دشمن یا سلطان قاهر، گوسپندی بکشد همانجای که محصر شود، اگر در حل باشد یا در حرم، آن گه از احرام بیرون آید، و بر وی قضا نه. الا اگر نسک واجب باشد.

اینست که رب العالمین گفت: فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ الْإِيهَ اى فواجب علیکم ما تیسر من الهدی و ادناه شاة و اعلاه بدنه، و اوسطه بقرة، و الاحسن هو الشاة لانه اقرب الى اليسر. و الله تعالى سمى الشاة هديا، فى قوله هدياً بالغ الكعبة.

و لا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله میگوید موی سرباز مکنید تا آن گه که گوسپند بکشند، و بمحل ارتفاع رسد. و تناول، اگر در حل باشد یا در حرم، این بر قول ایشانست که احصار احصار دشمن نهند و محل محل ارتفاع و اکل و تناول نهند، و مثال این آنست که مصطفی گفت: در آن گوشت که بریره را دادند بصدقه، قال «قربوه فقد بلغ محله» اى بلغ محل طيبه و حلاله بالهدية البينا بعد أن كانت صدقة على بريرة.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ الْآيَةَ این در شأن کعب بن عجرة الانصارى فرو آمد. دیگر می پخت و مصطفی ع بروی بگذشت وی را دید! جمنده از سروی می فرو ریخت گفت اى کعب جمنده سرت را می رنجاند؟ گفت آری گفت گوسپندی بکش و درویشان را بخوران، یا سه روز روزه دار، یا فرقی طعام بشش درویش ده، و موسی بستر، این فرق به نزدیک اهل حجاز سه صاع باشد هر درویشی را دو مدّ فإذا أمنتهم فمن تمتع بالعمرة إلى الحج الآیة بدانک گزاردن حج و عمره را سه وجه است: یکی افراد و دیگر قران و سدیگر تمتع. بمذهب شافعی افراد فاضل تر، و بمذهب بو حنیفه قران فاضلتر، و بمذهب مالک تمتع فاضل تر، و این خلاف از آن افتاد که در حجة الوداع که رسول خدا

باخر عمره کرد، نیز مختلف شدند. مالک گفت تمتع بود، بو حنیفه گفت قران بود، شافعی گفت افراد بود. و حجت شافعی درین آنست که جابر بن زید گفت: سمعت رسول الله فی حجة الوداع يقول: لبيك بحجة مفردة.»

و بروایتی دیگر گفت: «افردوا بالحج فانه اتمّ لحجّتکم و عمرتکم».

افراد آنست که حج و عمره از یکدیگر باز برد، اول حج کند بوقت خویش و شرائط آن بتامی بجای آرد، پس چون تمام شود و از احرام بیرون آید، به جعرانه شود، یا به تنعیم یا بحدیبیه، و عمره را احرام گیرد و باعمال آن مشغول شود. و قران آنست که هر دو درهم پیوندد و در احرام گوید لبیک بحجة و عمره معا» پس بر اعمال حج اقتضار کند، که عمره خود در وی مندرج شود، چنانک وضو در غسل. و تمتع آنست که چون بمیقات رسد بوقت حج، اول احرام بعمره گیرد، پس چون در مکه شود و از اعمال عمره فارغ گردد، و از احرام بیرون آید، و متحلّل شود، و بمحظورات متمتع، آن گه از جوف مکه احرام گیرد بحج، و بدان مشغول شود این کس را متمتع گویند و بر وی گوسپندی واجب شود، آن گه که از عمره فارغ شده باشد، و باعمال حج شروع کرده، پس اگر روز نحر ذبح کند و بدرویشان دهد شاید.

اینست که رب العالمین گفت: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس اگر گوسپند نیابد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ سه روز روزه دارد پیش از روز نحر، و اگر پیوسته دارد یا گسسته هر دو شاید. اما در روز نحر البته روا نیست که متمتع روزه دارد، و در ایام التشریق رخصت هست. قالت عایشه: رخص رسول الله للمتمتع اذا لم يجد الهدى، و لم يصم الثلاثة في العشران يصوم ایام التشریق وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ پس چون از حج بوطن خویش باز شود هفت روز دیگر روزه دارد تا تمامی ده روز باشد. اینست که گفت تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ این عشرة کامله بسطی است، در سخن مانند تأکید هر چند که از آن بی نیازست، چنانک جای دیگر گفت «وَلَا تَخْطُئُ بِيَمِينِكَ» و نبستن خود بدست راست بود، و کذلک قوله ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ و سخن خود بدهن بود، و قال تعالی يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و خوردن در شکم بود. آن گه بیان کرد که این حکم نه هر کسی راست، که قومی را مخصوص است: یعنی ایشان که نه مکیان باشند، و نه ایشان که از مکه فرود از

و وقوف بعرفات، و موی سر ستردن بیک قول، اگر یکی ازین ارکان بگذارد حج درست نیاید و ارکان عمره همین است الا وقوف بعرفات که آن در عمره نیست. و واجبات حج شش چیز است: احرام گرفتن در میقات، و بعرفات بیستادن تا فرو شدن آفتاب، و بشب مقام کردن در مزدلفه، و همچنین در منا مقام کردن بشب و طواف وداع، و سنگ انداختن. اگر یکی ازین شش بگذارد حج باطل نشود اما گوسپندی لازم آید که بقریان کند. و محظورات حج که محرم را از آن پرهیز باید کرد هم شش چیز است: جامه پوشیدن چون پیراهن و ازار پای و موزه و دستار، دوم بوی خوش بکار داشتن، سیم موی سر و ناخن باز کردن، چهارم با اهل خویش مباشرت کردن، پنجم مقدمات مباشرت چون لمس و تقبیل و مانند آن، و همچنین نکاح نشاید نه خود را و نه دیگری را، اگر کند درست نباشد، ششم صید بر نشاید محرم را، اگر کند جزا لازم آید، مانده آن صید که کشته بود از شتر و گاو و گوسپند.

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ هَرَّكَهٖ دَرِينِ مَاهِهَيَّ حَجَّ اِحْرَامِ كَرَفْتِ وَ حَجَّ بَرِ خُودِ فَرِيضَهٗ كَرَدِ .
 فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالَ فِى الْحَجِّ عِلْمَا رَا اِخْتِلَافِ اسْتِ دَرِ مَعْنَى اَيْنِ هَرِّ سَهٗ
 كَلِمَتِ: قَوْمِ كَفْتَنَدِ رَفْتِ عَيْنِ جَمَاعِ اسْتِ، قَوْمِ كَفْتَنَدِ حَدِيثِ جَمَاعِ اسْتِ بِنَعْرِضِ
 زَرْدِيكِ زَنَانِ، قَوْمِ كَفْتَنَدِ سَخْنِ نَافِرْزَامِ اسْتِ وَ كَلِمَاتِ نَكُوهِيدَهٗ وَ فُسُوقِ اَنْوَاعِ مَعَاصِيَسْتِ
 بِجَمَلْغَى، قَوْمِ كَفْتَنَدِ لَقَبِ دَادِنِ اسْتِ، كِهٖ رِبِّ الْعَزْهٖ جَاى دِيكِرْ كَفْتِ: وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ
 بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ، قَوْمِ كَفْتَنَدِ: فُسُوقِ هِمَانَسْتِ كِهٖ دَرِ سُوْرَةِ الْاِنْعَامِ كَفْتِ وَ لَا تَاْكُلُوْا مِمَّا
 لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اِنَّهٗ لَفِسْقٌ، وَ هُوَ الذَّبِيْحُ لِلْاِصْنَامِ .

روى ابو هريرة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال «من حج هذا البيت فلم يرفث و لم يفسق، خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه» و عن وهيب بن الورد قال «كنت اطوف أنا و سفیان الثوري ليلا، فانقلب سفیان و بقيت فى الطواف، قد خلت الحجر فصليت تحت الميزاب، فبينما انا ساجد اذ سمعت كلاما بين استار البيت و الحجارة» و هو يقول يا جبرئيل اشكو الى الله ثم اليك ما يفعل هؤلاء الطائفون حولي من تفكهم في الحديث و لعظهم و سومهم. قال وهيب فاوتلت ان البيت يشكو الى جبرئيل.

ابن عمر گفت: فسوق درین آیت به کار داشتن محظورات حج است در حال احرام، چون

قتل صید، و موی سر و ناخن گرفتن، و مانند آن. و جدال آنست که قریش با یکدیگر در منا خصومت می گرفتند، و خود را بر یکدیگر به می آوردند این میگفت حج من بهتر و نیکوتر، و آن میگفت حج من تمامتر و بکار آمده تر، و نیز در موافق مختلف شدند، هر قومی را موقفی بود، و میگفتند که این موقف ابراهیم است، پس رب العالمین ایشان را ازین مجادلت باز زد، و پیغامبر خود را خیر کرد از موقف ابراهیم، و مشاعر، و مناسک حج، و پیغامبر ایشان را بیان کرد و باز نمود، و گفت «خذوا عني مناسككم و لا تجادلوا». و آن کس که فلا رقتَ و لا فسوقَ و لا جدالَ بر قراءه مکى و بصرى خواند جدال از نظم اول آیت جدا کند، و معنی آنست که لا شکّ فی الحجّ انه فی ذی الحجة شک نیست در حج که آن در ذی الحجة است، و موقف عرفات، و نسیء باطل، و به قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حجة الوداع: «ان الزمان قد استدار کهيئة يوم خلق الله السماوات و الارض، السنة اثني عشر شهرا: منها اربعة حرم ثلاثة متواليات ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب شهر مضر الذی بین جمادى و شعبان.»

و ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللهُ این لفظیست از الفاظ وعده، چنانک گویند گوید اگر مرا ای دون کنی بدانم آن از تو، یعنی پاداش کنم و تَزَوَّدُوا و قومی از عرب یمن بحج می آمدند بی زاد و تکیه ایشان بر صدقات حاج بود، رب العالمین ایشان را گفت و تَزَوَّدُوا زاد بر گیرید، تا بر دل مردمان گران نباشید، و وبال ایشان نگردید، آن گه سفر آخرت با یاد ایشان داد، و زاد آن سفر بر زاد این سفر دنیا افزونی نهاد، و شرف داد و گفت: فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى بهتر زادی زاد سفر آخرت است یعنی تقوی قال سهل بن عبد الله لا معین الا الله، و لا دلیل الا رسول الله، و لا زاد الا التقوی. «بو مطیع بلخی حاتم اصم را گفت که بما چنان رسید که تو بی زاد بادیه باز می بری؟ جواب داد: که من در بادیه بی زاد نباشم، اما زاد من چهار چیز است: اول آنست که همه دنیا ملک و ملک الله دانم، دیگر همه خلق را بندگان و رهیگان الله دانم، سدیگر هر چه مخلوقات و محدثات است همه در ید الله دانم، چهارم قضاء الله در همه زمین روان دانم. بو مطیع گفت نیکو زادی که زادتست! بادیه قیامت باین زاد توان بریدن.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ قومی از اعراب بحج می آمدند و براه در

تجارت روا نمی داشتند، گفتند حج خویش بمنفعت دنیوی نیامیزیم، در دهه ذی الحجة دست از بیع و شری باز گرفتند، و در بازار و معاملت بخود در بستند، رب العالمین آن بر ایشان فراخ کرد، و رخصت تجارت بداد، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بمغفرت امید داد، و خبر کرد فقال صلی الله علیه و آله و سلم «اذا كان يوم عرفة غفر الله للحاج الخالص و اذا كان ليلة عرفة غفر الله للتجّار، و اذا كان يوم منا غفر الله للجماين، و اذا كان عند جمرة العقبة غفر الله للسؤال، و لا يشهد ذلك الموقف خلق ممن قال «لا اله الا الله» الا الله» اَلَا غَفَرَ لَهٗ «فَاِذَا اَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ خَلَفْتُمْ مِيَانَ عَلَمًا كَهٗ مَوْقِفٍ چِه معنی را عرفات گویند؟ و آن روز چرا عرفه گویند؟ قومی گفتند از بهر آنک ترویبه ابراهیم را نمودند در خواب که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود، تا این خواب از حق است یا از شیطان... ازین جهت است که آن روز را ترویبه گویند. و ترویبه تفکر باشد. پس شب عرفه دیگر باره او را نمودند. و روز عرفه بشناخت که آن خواب نموده حق است نه نموده شیطان. ازین جهت آن روز را عرفه نام نهادند و آن بقعه را عرفات. و گفته اند که ترویبه از آب دادن است، یعنی که رب العزة روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد، و اسماعیل از آن سیراب شد، فسمی الترویبه لذلك و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می نمود، و ابراهیم پذیرفت. و میگفت «قد عرفت قد عرفت» پس بدین معنی عرفات خواندند. ضحاک گفت آدم که بزمین آمد بهندوستان فرو آمد و حوا بجده، و هر دو یکدیگر را می جستند تا بعرفات بر یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را وا شناختند، ازین جهت او را عرفات گویند. و گفته اند که اعتراف آدم بگناه خویش درین روز بود اندر آن بقعه، و از خداوند عز و جل مغفرت خواست بآن گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا و مردم نیز که بآن موقف رسند اتباع سنت آدم را همه بگناه خویش معترف شوند، و می تضرع و زاری کنند، پس عرفه و عرفات از اعتراف گرفته اند یعنی که گناهکاران در آن موقف ایستاده بگناه خویش معترف شوند. و گفته اند که عرفات از آنست که دوستان خدای آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند. پیر بزرگ بو علی سیاه قدس الله روحه گفت: در موسم ایستاده بودم و مردمان را دیدم که اندر عرفات کاری از پیش نمی بردند، برگشتم و روی بکوه نهادم، چندان بر شدم که

گفتم مگر اینجا هرگز کس نرسیدست، گفتا چون بر سر ان کوه شدم عالم خود بر آنجا دیدم، چنانک صحرا سر کوه بود، همه جوانان دیدم موسی سرشان تا سفتشان فرو آمده و چنان مراقب حق بودند که اگرشان بجنابیدندی آگاهیشان نبودى، و آفتاب صورت را هیچ شعاع نمانده بود از شعاع آفتاب معرفت ایشان. کسی سؤال کرد از پیر بزرگ که ای شیخ هر که بر آن کوه شود ایشان را ببند؟ گفت اگر بدیدندیشان فرود آرندیشان، نه هر چشمی ایشان را ببند، و نه هر کسی بایشان رسد. گفت چون آفتاب فرو شد مؤذن بانگ نماز گفت، و امام در پیش شد، و من با ایشان بیستادم در نماز، گفت اندر میانه نماز بر باطن من بگذشت که اهل عرفات خود از کدام سو شدند، آن یک اندیشه مخالف بریشان فرو نشد. چون سلام باز دادند، امام از آنجا که بود بمن باز نگرست، و اشارت کرد که بازگرد. با خود گفتم که این آن جماعت نیستند.

که پشت بریشان شاید کرد، هم چنان روی سوی ایشان باز پس آمدم، از کرامت ایشان همان ساعت چون باز نگرستم بزمین عرفات رسیده بودم، و کرامتی دیگر دیدم، آن گه بر من پوشیده بود که قوم بکدام سو شده اند، همی از گراف سر در نهادم، و زود بقوم در افتادم، و نخست قطاری که دیدم شتران رهیان خود دیدم، و از ایشان هیچکس نگفت که بو علی تو کجا بودی؟ بدانستم که رب العزه مرا از چشم و دیدار ایشان غایب نگردانیده بود.

روایت کنند از ابو ذر غفاری رض که گفت: ترویبه از آب دادنت، و عرفه نام زمین سیم گفتا نام زمین اول دمکا است، و دوم خلده، سیم عرفه، چهارم جردا، پنجم ملثا، ششم سبجین، هفتم عجیبا. و هم بو ذر گوید که فضل روز عرفه از مصطفی پرسیدم فقال «صیامه کفارة سنتین و من ادخل فیه سرورا علی اهله ادخل الجنة، و من صلّى فی یوم العرفة اربع رکعات قبل العصر بفاتحة الكتاب، و خمس مرات قل هو الله احد شارک فی ثواب من وقف بعرفات، و من طلب علما یوم عرفه خاض فی رحمة الله و ادخل الجنة بغير حساب، و استغفر له الکرسی و الشمس و القمر و الکواکب الدرّی، و من اضاف مؤمنا عشیة عرفة کتب الله له اجر سبعین شهیدا، و لله عز و جل فی یوم عرفة ثلاثمائة و ستون نظرة الی خلقه.» و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقرأ کل صبیحة عرفة ثلاث آیات من

سورة الانعام: اولها و خمسين مرة قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آية الكرسي و يس، فالاعمال صاعدة فيها. على بن ابي طالب ع روایت کرد از مصطفی که گفت «روز عرفه اندر عرفات جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خضر حاضر آیند. جبرئیل گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله» میکائیل گوید «ما شاء الله كل نعمته من الله» اسرافیل گوید «ما شاء الله الخیر كله بيد الله» خضر گوید «ما شاء الله لا يدفع السوء الا الله» رسول خدا گفت هر آن کس که روز عرفه بعد از نماز دیگر این چهار کلمه صد بار بگوید، بهر رحمتی و بری و کرامتی که رب العزة باهل منا و عرفات فرو فرستد و بجمله بندگان که در شرق و غرب اند، وی با ایشان در آن انبازست، گفتا و چون مردم از عرفات سوی منا روند رب العزة به جبرئیل فرماید تا ندا کند که «الا ان المغفرة لكل واقف بعرفات، و الرحمة لكل مذب تائب.»

گفتا: و در وقت افاضت الله گوید شهدکم ملائکتی قد غفرت لهم التبعات و اعوض اهلها، افيضوا على بركة الله.

فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ میگوید چون از عرفات بر گردید بعد از فرو شدن آفتاب، روز عرفه و رو بمنای نهاده خدای را یاد کنید بنزدیک مشعر الحرام، آنجا که قرح گویند، یعنی که بعد از صبح که نماز گزارده باشید، و از مبيت بمزدلفه فارغ شده و سنگها بر گرفته و اذکروه کما هدکم و یاد کنید خدای را چنانکه شما را راه نمود بحج راست، و شریعت پاک و ملت ابراهیم.

وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ اى و ما کنتم من قبله الا من الضالین.

این ها خواه باهدی بر و خواه با رسول، فیکون کنایة عن غیر مذکور ثم افيضوا من حیث افاض الناس الایة... قریش را میگوید که ایشان در افاضت از عرفات راهی دیگر می گزیدند، که ما خاصه اهل شهریم و سگان حرم، و بر زنان خانه، تا نه باد دیگران هام راه باشیم. و از مشعر حرام از راه می بگشتند، ایشان را از آن باز زد، آن گه ایشان را فرمود که با این مخالفت که کردید در افاضت از خدای آمرزش خواهید، که وی آمرزگارست و بخشاینده، قال رسول الله «الحجاج و العمّار وفد الله عز و جل، ان دعوه اجابهم و ان استغفروه غفر لهم» و قال «اللهم اغفر الحاج و لمن استغفر له الحاج.»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أٰتَمُوا الْحٰجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ الْآيَةَ... روى عن وهب بن منبه قال: اوحى الله عز
 و جل الى آدم ع انا الله ذو بكة اهلها جيرتى، و زوارها و فدى و اضيافى و فى كنفى،
 اعمره باهل السماء و اهل الارض، يأتونه افواجا شعنا غربا، يعجّون بالتكبير عجيجا، و
 يضجّون بالتلبية ضجيجا، و شجون الدماء شجا، فمن اعتمره لا يريد غيره، فقد زارنى و
 ضافنى و وفد الىّ، و نزل بى، و حق لى ان اتحفه بكرامتى، اجعل ذلك البيت و شرفه و
 ذكره و سناه و مجده لنبى من ولدك يقال له ابراهيم ارفع به قواعده، و اقضى على يديه
 عمارته، و انبط له سقايته، و اريه حلّه و حرمة، و اعلمه مشاعره، ثم يعمره الامم من بعده
 حتى ينتهى الى نبىّ من ولدك يقال له محمد، هو خاتم النبيين فاجعله من سكّانه و ولاته و
 حجابّه و سقاته، فمن سأل عنى يومئذ فانا مع الشعث الغبر الموفين بنذورهم، المقبلين الى
 ربهم. «معنى حديث آنست كه خداوند بزرگوار كردگار نامبردار بآدم صفى وحى فرستاد،
 كه اى آدم منم خداوند جهان و جهانيان، آفريدگار همگان، پادشاه كامران، منم خداوند
 بكة، نشينندگان در آن همسايگان منند، و زوار آن وفد من اند، و مهمانان من اند، و در پناه
 من اند، باهل آسمان و زمين آبادان دارم و بزرگ گردانم اين بقمعه، تا از هر سويى و هر
 قطرى جوک جوک مى آيند مويهاشان از هم بر کرده، و رويها گرد گرفته از رنج راه، تكبير
 گويان و لبيک زنان، روى بدان صحراى مبارک نهاده، و بخون قربان زمين آن رنگين
 کرده، اى آدم! هر كه اين خانه را زيارت کند، و در آن مخلص بود، وى مهمان منست، و
 از كسان منست، و از نزديكان بمن است. سزای جلال من آنست كه وى را گرامى كنم، و
 با تحفه رحمت و عطاء مغفرت باز گردانم، اى آدم! در فرزندان تو پيغامبريست نام وى
 ابراهيم، خليل من و گزيده من، بدست وى بنياد اين خانه بر آرم، و عمارت فرمايم، و
 شرف آن پيدا كنم، و سقايه آن پديد آرم، و حرم آن را نشان كنم، و پرستش خود در آن
 وى را بياموزم. پس از وى جهانيان را فرا عمارت آن دارم، و توقير و تعظيم آن در دلشان
 نهم، تا نوبت به محمد عربى رسد، خاتم پيغامبران، و چراغ زمين و آسمان، مولد و منشأ
 وى گردانم، مهبط وحى منزل كرامت وى كنم، سقايه و نقابه و ولايت آن بدست وى مقرر
 كنم، وانگه مؤمنانرا از اطراف عالم عشق آن در دل نهم، تا سر و پاى برهنه، ضياع و
 اسباب بگذاشته، جان بر كف دست نهاده، مويها از هم بر کرده، رويها گرد گرفته، همى

روند و گرد آن خانه طواف میکنند، و از ما آمرزش میخواهند. ای آدم! هر که ترا پرسد از ما که تا با ایشان چکنم؟ گوی که من بعلم با ایشانم، موجود نفس و حاضر دل ایشانم، و آن درد ایشان را درمانم، از دیده‌هاشان نهانم، اما جانهای ایشان را عیانم.

اندر دل من بدین عیانی که تویی وز دیده من بدین نهانی که تویی!
وَ اَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ الْآیَةِ... حج عوام دیگرست، و حج خواص دیگر، حج عوام
قصد کوی دوست است، و حج خواص قصد روی دوست، آن رفتن بسرای دوست، و این
رفتن برای دوست!

در دم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود.
عوام بنفس رفتند در و دیوار دیدند، خواص بجان رفتند گفتار و دیدار یافتند، روش
خاصگیان درین راه چنانست که آن جوانمرد گفته:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست
او که بنفس رود رنج یابد و بار کشد، تا گرد کعبه بر آید، و این که بجان رود بیارآمد و
بیاساید، و کعبه خود گرد سرایش بر آید. و اندرین معنی حکایت ابراهیم خواص است
قدس الله روحه، گفتا: «وقتی از سر محرومی خود بروم افتادم، گردان گردان، چنانک
افتاده‌اند بهر جای مردان، متحیر و سرگشته، بیچاره‌وار گم کرده سر رشته!

مردان جهان شدند سرگشته تو می‌باز نیابند سر رشته تو
خبر در روم افتاد که ملک روم را دختری دیوانه گشته، و پدر مر آن دختر را به بند
دیوانگان بسته، و اطباء بجملگی از علاج آن بیمار درمانده، زمان تا زمان نفس سرد
می‌آرد، و اشک گرم می‌بارد، گهی گرید و گهی خندد! بجای آوردم که آنجا تعبیه ایست،
رفتم بدر سرای ملک و گفتم بعلاج بیمار آمدم. چون دیده ملک بر من افتاد گفت «مانا
که بعلاج دخترم آمده؟ و گمان برم که طیبی؟» گفتم آری خداوندی دارم طیب، من
آمده‌ام تا دخترت را علاج کنم گفتا بر کنگره‌های قصر ما نگر تا چه بینی؟ گفت بر
نگرستم سرها دیدم بریده، و بر آن کنگره‌ها نهاده! گفت هر که او را علاج نکند مکافاتش
اینست که می‌بینی! گفتم باکی نیست!

گویند مرا که خویشان کرد هلاک عاشق ز هلاک خویش کی دارد باک

ملک چون دید که من آن سرها بر آن کنگره دیدم و ناندیشیدم، خانه باشارت بمن نمود، و دختر در آن خانه بود. گفتا در رفته‌ام، هنوز قدم در خانه نهاده که این آواز شنیدم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ هَمَانِجَا بماندم، سر سیمه وقت وی گشتم، و متحیر حال وی شدم، دیگر باره آواز آمد که ای پسر خواص شراب لا یزید الا العطش، و طعام لا یزید الا الدهش! از پس پرده گفتم یا امة الله! این چه حال است و این چه وجه؟ گفت «ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنیزکان و خاصگیان خویش، ناگاه دردی بدلم فرو آمد، و اندوهی بجانم رسید، از خود فانی گشتم و واله شدم. هنوز بخانه فرو ناآمده تمام که آن درد مستحکم شد و آن کار تمام!

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی
از جام تو دانه و عصری وز جام تو قطره و مردی!

گفتا: چون از آن وجد و وله آسوده تر شدم، خود را در بند و زنجیر یافتیم، حکمش را پسند کردم، و بقضاش رضا دادم، دانستم که وی دوستان خود را بد نخواهد تا خود سرانجام این کار بچه رسد. گفتم چه گویی اگر تدبیر کنیم و حیلت سازیم تا بدار الاسلام شویم؟ و اسلام را تربیت کنیم که دریغ آید مرا چون تو عزیزی را بدار الکفر بگذاشتن! گفت یا ابن الخواص چه مردی بود بدار الاسلام اسلام را پرورش دادن، مرد آنست که بدار الکفر اسلام را در بر گیرد! و بجان و دل به پرورد، و در دار الاسلام چیست که اینجا نیست؟ گفتم کعبه مشرف معظم مکرم که مقصد زائرانست و مشهد مشتاقان! گفت کعبه را زیارت کرده؟ گفتم زیارت کرده‌ام آن را هفتاد بار. گفت بر نگر! برنگرستم، کعبه را دیدم بر سر سرای وی ایستاده! آن گه گفت ای پسر خواص! هر که بیای رود کعبه را زیارت کند، و هر که بدل رود کعبه بزیارت وی شود! گفتم بآن خدای که ترا بعز اسلام عزیز گردانید. که سر این با من بگوی! این منزلت بچه یافتی؟ گفت نکرده‌ام کاری که آن حضرت را بشاید، اما حکمش را پسند کردم و بقضاء وی رضا دادم! گفتم اکنون مرا تدبیر چیست که ازینجا بیرون شوم گفت چنانک ایستاده روی فرا راه کن و می‌رو تا بمقصد خود رسی! گفتا بکرامت وی راهی پدید آمد که در آن هیچ حجاب و منع نبود و کس را بر من اطلاع نه، تا از سرای وی بیرون آمدم و از دار الکفر بدار السلام باز آمدم.»

أَشَدَّ ذِكْرًا و در افزونی و نیکویی ذکر سخت تر از آن، فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ از مردمان کس است که میگوید رَبَّنَا خداوند ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا ما را از دنیا چیزی بخش در دنیا و مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ... و او را در خیر آن جهان هیچ نصیب نه.

و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و ازیشان کس است که میگوید رَبَّنَا خداوند ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ما را درین جهان نیکویی ده، و فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن جهان هم نیکویی ده، وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ و از ما باز دار عذاب آتش

أُولَئِكَ إِشَانَدَ لَهُمْ نَصِيبٌ که ایشانراست بهره مِمَّا كَسَبُوا از هر چه خواستند هم این جهانی و هم آن جهانی وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای زود شمارست و آسان توان.

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ ياد کنید خدای را به بزرگواری و پاکی و برتری فِي أَيَّامِ مَعْدُودَاتِهِ در روزهای شمرده، فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ هر که بشتابد بیازگشت با خانه خود در نفر اول فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بَرُو بزه نیست. وَ مَنْ تَأَخَّرَ و هر که تمام کند مقام خود آن سه شب بمنزله فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بَرُو ی از گناهان گذشته وی هیچ باقی نیست، لَمَنْ اتَّقَى آن کس را که در باقی عمر خود از خشم خدای به پرهیزد، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم و عذاب خدای به پرهیزید وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳) و بدانید که شما را بر خواهند انگیخت و بهم خواهند کرد و پیش وی خواهند برد.

وَ مِنَ النَّاسِ و از مردمان کس است مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ که ترا می خوش آید سخن او فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، وَ يُشْهَدُ اللَّهُ و خدای را گواه میدارد عَلَي مَا فِي قَلْبِهِ بر آن بد که در دل دارد وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) و او پیچانتن است جنگ جوی ستیزه‌کش.

وَ إِذَا تَوَلَّى و چون از پیش تو برگردد سَعَى فِي الْأَرْضِ در زمین بنهب بد برود لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن، وَ يُهْلِكَ الْحَرثَ وَ النَّسْلَ و تباه کند کشته و جانور وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵) خدای تباهی دوست ندارد.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ چون وی را گویند اتَّقِ اللَّهَ از خدای به ترس و از خشم وی به پرهیز أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ زور کافری وی را بگیرد فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ بسنده است وی را دوزخ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) و بد آرام گاه که آنست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْمْ مَنَاسِكُكُمْ الْآيَةَ... سبب نزول این آیت آن بود که عرب چون از حج و مناسک فارغ می شدند، هر کسی بر در کعبه بیستادی و مناقب و مآثر پدر خویش در گرفت، این یکی گفتی پدرم مهمان دار بود و درویش نواز، و آن یکی گفتی پدرم مبارز بود و جنگها مردانه بکردمی، و گفتی چون خاندان ما بجوانمردی و نیکوکاری و سرافرازی هیچ خاندانی نیست، هر کسی بنوعی تفاخر میکرد، و مناقب اسلاف خود می خواند، رب العالمین ایشان را از آن برگردانید و بذکر خود فرمود گفت: چنانک پدران خود را یاد می کنید مرا یاد کنید و مرا ستائید، که آن همه نیکویی پدران شما من کردم، و من خواستم، و من بر آن داشتم، پس شکر همه مراست، و منت مرا! «أنا و الملائة في بناء عظيم اخلق فيعبد غيري و انعم فيشكر غيري» ابن عباس گفت معنی آیت آنست: که چون پدر ترا بدی میگویند و در حق وی ناسزا شنوی خشم گیری و از آن فراهم آیی، چون که از مبتدعان و بی دینان در حق ما ناسزاها می شنوی و گزافها می بینی بدان خشم نگیری، و چشم از آن برهم نهی، چنین مکن! فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ياد کرد الله بخشم گرفتن در ناسزا که بحق وی میشنوی بیشتر کن از یاد کرد پدران بخشم گرفتن بدایشان شنیدن. و هم ازین باب آنست آنچه رب العالمین گفت «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و به

قال النبي: «أوثق عرى الإيمان الحب في الله و البغض في الله.»

قومی گفتند «فَإِذَا قُضِيَتْمْ مَنَاسِكُكُمْ» خطیب را میگوید بمنما در ایام منا، که مرا ستائید و مرا یاد کنید چنانک بروزگار گذشته پدران خود را می ستودید، و می یاد کردید، بل که بیشتر. و اگر ایشان را حق تربیت است ما را حق کردگاری و روزی گماری است. اینجا نکته است بآنچه حق پدر گفت نه حق مادر، یعنی که پدر را بحرمة و هیبت یاد کنید، و مادر را بشفقت و رحمت و الله تعالی هو الذی یرحم و لا یرحم.

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا الْآيَةَ... این قومی راست که همّت ایشان دنیا بود، مال و زر و سیم و غلام و کنیزک و وضعیت و ماشیه، الله میگوید و ما له في الآخرة من خلاق کسی که از ما همه این خواهد وی را از خیر آن جهانی هیچ نصیب نه. همانست که

گفت: وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
فی بعض الاخبار من بدأ بنصیبیہ من الدنیا فانه نصیبیہ من الآخرة و لا یدرک منهما ما یرید،
و من بدأ بنصیبیہ من الآخرة وصل الیه نصیبیہ من الدنیا و ادرك من الآخرة ما یریده.

آن گه صفت بیغامبران و مؤمنان در گرفت، و باز نمود که ایشان چه خواهند و مقصود
ایشان چه بود، گفت وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا
عَذَابَ النَّارِ مفسران را قولهاست در حسنه این جهانی و حسنه آن جهانی. علی بن ابی
طالب (ع) گفت: حسنه این جهانی هم جفت شایسته است، و آن جهانی حوراء بهشتی، و

عذاب آتش که از آن می پرهیز خواهند هم جفت بد است در دنیا یدلّ علیه ما
روی ابو الدرداء ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال «من اوتى فى الدنيا قلبا
شاكرا و لسانا ذاكرا و زوجة مؤمنة تعينه على امر دنياه و آخرته، فقد اوتى فى الدنيا حسنة
و فى الآخرة حسنة»

قتاده گفت حسنة دو جهانی عافیت است: و دلیل برین تأویل آنست که مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم بعبادت بیماری شد، و آن بیمار را چون بچه مرغ بی بال دید، فقال
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «هل كنت تدعوا الله بشيء او تسأله شيئا آياه؟ قال
كنت أقول اللهم ما كنت معاقبي به فى الآخرة فعجله لى فى الدنيا، فقال سبحان الله اذا لا
تستطيعه او لا تطيقه، هل لا قلت «اللهم ربنا آتنا فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة و قنا
عذاب النار فدعا الله بها فشفاه.

و قيل من اتاه الله الاسلام و القرآن و اهلا و مالا و ولدا فقد اوتى فى الدنيا حسنة و فى
الآخرة حسنة. وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ابن عباس قال: «عند ركن اليماني ملك قائم منذ خلق
الله السماوات و الارض يقول آمين، فقولوا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ
قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

رب العالمين گفت ایشان که این دعا کنند و خیر دنیا و آخرت از من خواهند ایشانراست
هر چه از من خواهند، فذلک قوله أولئک لهم نصیب مما کسبوا ای سألوا ابن عباس گفت
مردی آمد پیش رسول خدا و گفت: «مات ابی و لم یحجّ فأحجّ عنه؟ فقال النبى «لو کان
علی ابیک دین فقضیته اما کان ذلک یجزى؟ قال بلی قال فدين الله احق ان یقضی. قال

فهل لي من اجر؟ فانزل الله هذه الآية يعني من حج عن ميت كان الاجر بينه وبين الميت. و عن انس، قال رسول الله: في رجل اوصى بحجة كعب له اربع حججات: حجة للذي كتبها، و حجة للذي نفذها، و حجة للذي اخذها، و حجة للذي امر بها.

وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ الْآيَةَ...

قال النبي ان الله تعالى يحاسب الخلق في قدر حلب شاة

میگوید الله زود شمارست که چون یکی را شمار کرد همه خلق را شمار کرد، چندان که کسی یک چشم زخم بیرون نکرد وی شمار همه خلقان همه بکند، که نه حاجت بشمار کردن دارد، نه در آن تأمل و تفکر کردن، از دور آدم تا منتهی عالم لا بل که از ابتداء آفرینش تا آخر که قیامت پدید آید، اعمال بندگان و حرکت آفریدگان و دم زدن ایشان همه داند و شمردن آن تواند، و خرد و بزرگ آن ببیند، و بنده را از آن خبر دهد، و جزا کند، اینست که گفت عز و علا: **يَوْمَ يَبْعَثُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمَلُوا، أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ الْآيَةَ...** ایام معدودات ایام تشریق است، و آن یازدهم ذی الحجة است و دوازدهم و سیزدهم. یازدهم را یوم القر گویند، لان الناس یقرون فيه بمنّا، و یفرغون من معظم النسک. و دوازدهم یوم النفر الاول گویند، و سیزدهم یوم النفر الثاني گویند، در خیرست که آنها ایام اکل و شرب و ذکر الله عز و جل و شب چهاردهم لیلة الحصبا گویند، لان الناس ینزلون فيها بالمحصب و دهم ذی الحجة روز نحر است و نهم روز عرفة و هشتم روز ترویبه و جمله دهه ذی الحجة ایام معلومات گویند، بمذهب شافعی. و شرف این روزها را مصطفی گفت: «ما من ایام افضل عند الله، و لا العمل فیهن احبّ الی الله، من هذه الايام العشر.

فاکتروا فیهن من التهلیل و التکبیر، فانها ایام تهلیل و تکبیر و ذکر الله عز و جل، و ان صیام یوم منها یعدل بصیام سنة، و قیام کل لیلة منها کقیام لیلة القدر، و العمل فیهن یضاعف بتسع مائة ضعف.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «سیّد الشهور شهر رمضان و اعظمها ذو الحجة» و از فضل و شرف ایام معلومات آنست که ابراهیم خلیل را در آن خواب نمودند بذبح فرزند، و آن قصه برفت، و تشریف بیافت. و موسی کلیم در آن وعده مناجات یافت،

گویند که آن سی روز که وی را وعده دادند ماه ذی القعدة بود و ده روز که بر افزودند از اول ماه ذی الحجة بود. فذلک قوله تعالى وَ أَتَمَمْنَا بِعَشْرِ وِ مِصْطَفَى را درین ده روز بشارت دادند باتمام نعمت، و اکمال دین و شریعت، و بر دشمن ظفر، و نصرت و خشنودی خداوند عز و جل، و ذلک فی قوله تعالى الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الْآيَةَ...

و فی ذلک ما روى عن ابن عباس قال: كل بيعة الرضوان في عشر ذى الحجة، و بناء الكعبة في عشر ذى الحجة، و كمال الدين كان فيه، و فيه وقعت التوبة لادم، و فيه وقع النداء و الاجابة بالحج. قال تعالى وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، و فيه وقع التقرب و التكليم لموسى بن عمران، و فيه وقع الفداء بالذبح لاسماعيل، و قال «و ابنتى على بفاطمة عليهما السلام في ذى الحجة من اثنين و عشرين من الشهر.»

و فی روایة اخرى عن ميمون بن مهران عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «ان اول يوم من ايام العشر هو اليوم الذى تاب الله على آدم و غفر له، فمن صام ذلك اليوم غفر الله له ذنوبه و تاب عليه. و اليوم الثانى نجى الله فيه يونس من بطن الحوت، فمن صام ذلك اليوم كان كمن عبد الله الف سنة لم يعصه فيه و نجاه من كل غمّ و كرب و اليوم الثالث، استجاب الله فيه لزكريا، فمن صام ذلك اليوم استجاب الله له كل دعوة دعا بها لديناه و آخرته. و اليوم الرابع ولد فيه عيسى بن مريم، فمن صام ذلك اليوم نفى الله البؤس و الفقر من بين عينيه و يكون يوم القيمة مع السفارة الكرام البررة، و اليوم الخامس، ولد فيه موسى بن عمران فمن صام ذلك اليوم برى من النفاق، و اليوم السادس فتح الله خيبر على النبي صلى الله عليه و آله و سلم، فمن صام ذلك اليوم نظر الله اليه، و من نظر اليه لم يعذبه ابدًا، و اليوم السابع تغلق فيه ابواب جهنم السبعة، و اليوم الثامن و هو يوم الترويه يفتح الله فيه ابواب الجنان الثمانية، و اليوم التاسع و هو اليوم المشهود و هو يوم عرفة و هو يوم الحج الاكبر، فمن صام ذلك اليوم كتب له صيام سنتين، سنة قبلها و سنة بعدها يباهى الله به ملائكته، و غفر له ذنوبه كلها، و اليوم العاشر و هو يوم النحر فمن اهرق فيه دما غفر الله له باول قطرة تقطر من دم اضحيته، و غفر له ذنوبه، و ذنوب عياله كلهم، و من اطعم من نسكه و تصدق به بعث يوم القيمة آمنا و تكون تلك الاضحية في ميزانه اثقل من جبل احد، و تطفئ عنه اضحيته حر جهنم.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ الْآيَةِ... ذکر اینجا تکبیر است، و علما را اختلاف است در وقت آن و قدر آن، و اجمع اقاویل آنست که روز عرفه نماز بامداد در گیرد تا آخر ایام تشریق نماز دیگر کرده از پس نمازها، و در مجمعه میگوید «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر، و لله الحمد علی ما هدانا.» و اصل این تکبیر از عهد ابراهیم خلیل است اندر آن حال که خواست فرزند را قربان کند، چون صدق عهد از وی ظاهر گشت، و فرمانبرداری را میان بیست اللّٰه تعالی ندا داد جبرئیل اندر هوا ندا کرد، و گوسفند فدا را همی آورد و همی گفت «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، لا اله الا اللّٰه، اللّٰه اکبر و لله الحمد» ابراهیم بر نگرست بدید آواز برداشت و گفت که «لا اله الا اللّٰه، اللّٰه اکبر» اسماعیل آگاه گشت و آواز برداشت گفت.

«اللّٰه اکبر و لله الحمد» اللّٰه تعالی این ذکر اندرین امّت مشروع کرد، تا اندرین ایام همی گویند و از آن حال یاد همی آرند. و مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: «زینوا اعیادکم بالتکبیر»

و یروی «زینوا العیدین بالتهلیل و التقدیس و التحمید و التکبیر»

و مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روز عید چون بیرون شدی این دعا گفتی: «اللهم بحق السائلین الیک، و بحق مخرجی هذا، لم اخرج اشرا، و لا بطرا، و لا رباء و لا سمعة.

خرجت اتقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک، فعاغنی اللهم بعافیتک من النار.»

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ الْآيَةِ... هر که تعجیل نماید و از منا برود در نفر اول، و سه شب از ایام تشریق بمنای بنیاید، او را رخصت هست و بر وی هیچ بزه نیست، پس اگر شب سیم آفتاب فرو شده نرفته باشد پس روا نیست که تعجیل کند تا روز سیم که سنگ افکند، آن گه با مردم برود. و قیل فی معناه فمن تعجل فی یومین فهو مغفور له لا اثم علیه، و لا ذنب و من تأخر فکذلک. قال سعید بن المسیب «توفی رجل بمنای فی آخر فی ایام التشریق، فقیل لعمراً فلا تشهد دفنه؟ قال عمر و ما یمنعی ان ادفن رجلاً لم یذنب منذ غفر له.»

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ الْآيَةِ... این در شأن مردی آمد از قریش، ازین منافقی، نیکو سخنی، بد فعلی، که منظری شیرین داشت و سخنی نرم و زبانی خوش اما کافر دل بود، و

سوگند خوار و سخت خصومت و بد سیرت. آمد بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند یاد کرد که من ترا دوست دارم و بر دین توام. و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم او را بدین بنواخت و نزدیک خود کرد، و سخنش خوش آمد. گویند که اخنس بن شریق بود و گویند که ثعلبه بود.

و يُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ و آن گه خدای را مر گواه گرفتی که آنچه میگویم راست است و دروغ بود و يُشْهِدُ اللَّهَ خوانده‌اند بفتح یا و رفع هاء الله و معنی آنست که خدای گواه است پنهان بد او در دل او.

وَ هُوَ الَّذِي الْخَصَامِ قَالَ شَدِيدُ الْقَسْوَةِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، جَدَلٌ بِالْبِاطِلِ، عَالِمُ اللِّسَانِ، جَاهِلٌ لِلْعِلْمِ، يَتَكَلَّمُ بِالْحِكْمَةِ وَيَعْمَلُ بِالْخَطِيئَةِ.

قال النبي: «أَنْ أَبْغَضَ الرَّجَالَ إِلَى اللَّهِ الْإِلْدَ الْخَصْمَ».

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ... دو معنی گفته‌اند این را، یکی آنست که چون بر گردد از تو این منافق در زمین تباه کاری کند، که جایی بگذشت و کشت زاری را دید، و آتش در آن زد، و چهار پای را بکشت. معنی دیگر آنست که این منافق چون والی شود و او را ولایتی و عملی بود بیداد کند و فساد جوید تا الله تعالی بشومی وی باران باز گیرد، تا چهار پایان نیست شوند و کشت زار خشک گردد و تباه شود.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ... این عزت حمیت است و این اثم کفر، یعنی چون او را گویند که از خدا بترس، حمیت جاهلیت و قوت کفر او را بر آن دارد که فساد و معصیت کند. قال عبد الله بن مسعود ان من اكبر الذنب عند الله عز و جل ان يقال للعبد اتق الله، فيقول عليك بنفسك. «ضحاک گفت کافران قریش مکر ساختند و کسی را به مدینه فرستادند، که ما مسلمان شدیم، و جماعتی را از یاران درخواستند تا از ایشان دین حق بیاموزند. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قومی را بفرستاد، نام ایشان خبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی، و عبد الله بن طارق، و خالد بن بکیر، و زید بن الدثنه، و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود، بیامدند از مدینه و هفتاد مرد از کافران براه ایشان آمدند، و مرثد و خالد و عبد الله کشته شدند، و عاصم هفت تا تیر داشت، بهر تایى مردی را از عظماء مشرکان بکشت، آن گه گفت «اللهم انی حمیت دینک صدر النهار

فاحم لی آخر النهار» پس کافران گرد وی درآمدند و او را بکشتند، خواستند تا سر او از تن جدا کنند و به مکه برند، رب العالمین لشکر زنیور بفرستاد تا کافران را از وی باز داشتند، که عاصم را با خدای عهدی بود که هیچ کافر را هرگز بر وی غلبه نباشد، و دست هیچ کافر بود نرسد، و او را نپاسد پس گفتند بگذارید تا زنیوران از وی باز گردند آن گه سرش از تن جدا کنیم، پس بارانی عظیم بیارید و سیلی در آمد، و عاصم را برگرفت. چنین آورده اند که عاصم را برگرفت و به بهشت برد، و کافران را برگرفت و بدوزخ برد. پس خیب بن عدی را با سیری بردند، و بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف او را بخریدند تا به پدر خویش باز کشند، که پدر ایشان حارث روز احد بدست خیب کشته شد دختران حارث گفتند هرگز هیچ اسیر چون خیب ندیدیم، که در مکه هیچ میوه نبود، و هر وقت بدست وی خوشه انگور میدیدیم، پس او را از حرم بیرون بردند تا بردار کنند و در آن حال این شعر بگفت:

فَلَسْتَ اِبَالِي حِينَ اَقْتَلَ مُسْلِمًا عَلِيَّ اِي شَقِّ كَانِ فِي اللّٰهِ مِصْرَعِي
وَذَلِكُ فِي ذَاتِ الْاِلٰهَةِ وَ اِنْ يَشَاءُ يِبَارِكُ فِي اَوْصَالِ شَلُوْ مِمْرَعٍ

آن گه گفت «اللهم انک تعلم انه ليس احد حولي يبلغ رسولک سلامی، فابلغه سلامی» پس مردی از مشرکان نیزه بر سینه وی نهاد، خیب گفت «اتق الله» آن کافر خشم گرفت و در طعنه بیفزود و گذاره کرد، رب العالمین این آیت در شأن وی فرستاد و إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ الْآيَةَ... ابتداء مناسک حج و عمره نیت است، و اول رکنی از ارکان آن احرام است، و احرام از جامه بیرون آمدن است، از روی اشارت میگوید هر که بتن زیارت خانه ما کند از جامه بیرون آید، پس هر که بدل قصد حضرت ما کند اولی تر که از مرادات بشری بیرون آید «المکاتب عبد ما بقی علیه درهم» رب العالمین رعایت دل درویش را فرمود که چون بدرگاه من آئید! بصفت درویشان و عاجزان آئید! سر و پای برهنه، و از اسباب راحت و لذت بازمانده، نه جامه نیکو، نه بوی

خوش، نه صحبت هم جفت، تا درویشان چون پادشاهان و جهانداران بصف درویشی همچون خودشان ببینند، بر درگاه عزت دل ایشان بنماند، و قدر درویشی بدانند، و خطر آن بشناسند. آری، هر که گوهر درویشی شناسد، آسان آسان از دست ببندهد، سیرت درویشان در روش راه دین چنان باید که سیرت حاجیان در اعمال حج، که هر چه نابکار و ناشایست است چشم و زبان و دل خویش از آن نگه دارد، و ذلک فی قوله فَلَا رَفْتَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ الْآیة... روش دین داران هم برین سان نهادند، چشم خویش از ملاحظت اغیار فرو گیرند، و دل خویش همچون کاروان سرای گدایان منزل گاه هر بیهده نگردانند، و گر حاسدان و جاهلان جمله متفق شوند، و دل و دیده ایشان نشانه طعن خویش سازند، ایشان آزاد وار بر گذرند، و مکافات نکنند، هم روی با خود کنند و بر نفس خود با خصم خود برخیزند یقول الله تعالی وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.

با خود ز بی تو جنگها دارم من صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران بر جان و جگر خدنگها دارم من

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً الْآیة... گفته اند که حسنه این جهانی که مؤمنان میخواهند علم و عبادت است، و حسنه آن جهانی بهشت و رؤیت. این جهانی شهود اسرار است و آن جهانی رؤیت ابصار، این جهانی توفیق خدمت و آن جهانی تحقیق و صلت، این جهانی اخلاص در طاعت و آن جهانی خلاص از حرقت و فرقت، این جهانی سنت و جماعت آن جهانی لقا و رؤیت، این جهانی ثبات الایمان آن جهانی روح و ریحان، این جهانی حلاوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت، این جهانی را عمل باید در طاعت آن جهانی را درد باید اندر معرفت، و از عمل تا درد راه دورست او که بدین بصر ندارد و معذورست، حاصل آن عمل حور و قصور است، و صاحب این درد در بحر عیان غرقه نورست.

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی
وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً الْآیة... درین آیت لطیفه است آن کس که دنیا خواست از ثواب

عقبی لا محاله درماند، که الله گفت و ما له فی الآخرة من خلاق و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «من احبّ دنیاہ اضرّ بآخرتہ و من احب آخرتہ اضرّ بدنیاہ، فآثروا ما یبقی علی ما یفنی»

و آن کس که هم دنیا و هم عقبی خواست رب العزة از وی دریغ نداشت، و او را داد آنچه خواست، ففی الخبر «ان الله لیستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فیردّهما خائبین» و روی «ان الله لیستحیی من ذی الشیبة اذا کان مسددا لزوما للسنة ان یسأله فلا یعطیه» بمانند اینجا قومی دیگر که حقیقت رضا بشناختند، و بحکم خدای تن در دادند، و تقدیر وی پسندیدند، و از ثناء الله باز سؤال از وی نپرداختند، نه تعرض دنیا کردند و نه عقبی خواستند، رب العالمین در حق ایشان میگوید «من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیتہ افضل ما اعطى السائلین» و اذکروا الله فی ایام معدودات الایة... ذکر سه قسم است: ذکر عادت و ذکر حسبت و ذکر صحبت. ذکر عادت بی قیمت است، از بهر آنک از سر غفلت است، ذکر حسبت بی زینت است که سرانجام آن طلب اجرت است، ذکر صحبت و دیعت است از بهر آنک زبان ذاکر در میان عاریت است. ذکر، خائف از بیم قطیعت است، ذکر راجی بر امید یافت طلبت است، ذکر محب از رقت حرقت است. خائف بگوش ترس نداء و عید شنید در دعا آویخت، راجی بگوش رجا نداء و عد شنید در ثنا آویخت، محب بگوش مهر ندا فراتر شنید با بهانه نیامیخت، عارف را ذکر ازل در رسید از جهد در بخت گریخت.

وَ اذکروا الله فی ایام معدودات فَمَنْ تَعَجَّلَ فی یومینِ الایة...

این صفت او را آخر نسک است، و عاقبت اعمال حج، وقت است اکنون که سخنی جامع برود مشتمل بر جمله مشاعر و مناسک، مقرون باشارات و لطائف.

بدان که حرم دواند: حرم ظاهر و حرم باطن، گرد بر گرد بکه حرم ظاهرست و گرد دل مؤمنان حرم باطن. در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان، و در میان حرم باطن کعبه ایست نشانه نظر رحمن، آن مقصد زوار و این محل انوار «فَهُوَ عَلٰی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»، آن آزادست از دست اشرار و کفار، و این آزادست از چشم و اندیشه اغیار، در حرم ظاهر اگر لقطه یابند هم بر جای بگذارند تا خداوندش پدید آید، و بسر آن رسد، و درین حرم باطن اگر لقطه بود هم گرد آن گشتن روی نیست، و آن جز سرّ الله نیست. خدای را عز و

جل در هر دلی سری است، و کس را بآن سر راه نیست، میگوید جل جلاله: استودعته قلب من احببت من عبادی سر ما مجوی! که هر که سر ما جوید خویشتن را در غرقاب بلا افکند، بنده را با سر ربوبیت چه کار! و لم یکن ثم کان بلم یزل و لا یزال چه راه؟ پیر طریقت گفت: این علم سر حق است، و این مردمان صاحب اسرار، پاسبان را بار از ملوک چه کار؟ در پیش آن کعبه ظاهر بادیه مردم خوار، و در پیش این کعبه باطن بادیه اندوه و تیمار!

عالمی در بادیه عشق تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت بر و بار آن کعبه قبله معاملات است، و این کعبه قبله مشاهدات، آن موجب مکاشف، و این مقتضی معاینات، آن درگاه عزت و عظمت، و این پیشگاه لطف و مباسطت!

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوقست و بس در زیارت آن کعبه ازار وردا معلومست، در زیارت این کعبه ازار تفرید و رداء تجرید است، احرام آن لبیک زبان است، و احرام این بیزاری از هر دو جهانست!

لبیک عاشقان به از احرام حاجیان کینست سوی کعبه و آن است سوی دوست کعبه کجا برم چه برم راه بادیه کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست

جزاء آن حج حور و قصور است و نعیم و راحت بهشت، جزاء این حج آنست که در قبه غیرت بنشانند بر بساط عز، بر تخت قرب، و تکیه گاه انس، فیکاشفه بصفاته و یشاهده بذاته، گه در جلال مکاشفت و گه در لطف مشاهدت، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ و از مردمان کسست مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ که خویشتن را می خرد و دنیا می فروشد اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ اسلام را و جستن خشنودی خدای را وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ و الله سخت مهربان بخشاینده است بر رهیکان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند و پیغام رسان را استوار گرفتند ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ در صلح شید کافه همگان بیکبار و لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و بر پی گامهای دیو مروید و خلاف مجوئید اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ که شیطان شما را دشمنی است آشکارا. فَإِنْ زَلْتُمْ و اگر شما را بر جای زلت افتد که پای از جای بشود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ

الْبَيِّنَاتُ پس بیگامهای روشن که بشما رسید فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدانید که خدای با هر کس تا و دو هر چیز داند.

هَلْ يَنْظُرُونَ چشم نمیدارند این مشرکان که از تصدیق می‌باز ایستند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مَكَرَ خدای آید بایشان روز رستخیز فی ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ در ظلها از میغ، وَ الْمَلَائِكَةُ وَ فریشتگان آیند وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ کار برگزارند وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ همه کارها باز گردد با خواست خدای.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ پرس از پسران اسرائیل كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم ایشان را مِنْ آيَةِ بَيِّنَةٍ از نشانه‌های روشن وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ وَ هر که نعمه خدای بدل کند و بگرداند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ پس آنک بوی آید فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است سخت

گیر

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بر آراستند بر ناگرویدگان الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی این جهان وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا و افسوس می‌آید ایشان را و خنده از گرویدگان وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و گرویدگان که باز پرهیزند از شرک فَوَقَّعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زبر ایشانند و برتر از ایشانند فردا بر رستخیز، وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و الله روزی میدهد او را که خواهد بی شمار.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ الْاِيَةِ... این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمده است. مردی بود از جمله صحابه از عرب ابن نمر بن قاسط کنیت وی ابو یحیی دو پسر بود او را یکی حمزه نام، و یکی یحیی، و مصطفی او را باین کنیت خواند، بکودکی در غارت بدست روم افتاد، در میان ایشان بالید، وی را بدان رومی خواندند. عمر خطاب وصیت کرد تا وی بر او نماز کرد رسول خدا وی را دوست داشت و از وی راضی مرد، آن گه که بر رسول خدا می‌آمد بهجرت، مشرکان وی را در راه بگرفتند، قصد کردند که وی را بکشند یا باز گردانند، آنچه از مال دنیا با خود داشت فرا ایشان داد، و آنچه بخانه داشت نشان فرا داد تا بستند، و خویشان را از ایشان باز خرید اسلام را، و هجرت را برسول خدا آمد بوی. در خبر آورده‌اند که چون پیش وی آمد مصطفی او را گفت: «صهیب ربح البیع ربح البیع»، و گفته‌اند که مشرکان او را روزگاری در مکه تعذیب کردند،

گفت «انی شیخ کبیر فهل لکم ان تأخذوا مالی و تذرونی و دینی، ففعلوا، ثم خرج الی المدینة، فتلقاء ابو بکر و عمر فی رجال، فقال له ابو بکر ربح بیعک ابا یحیی و قرأ علیه هذه الآیة. یشری و یشتری و یبیع و یبتاع همه یکی است خرید را و فروخت را عرب هر چهار گویند. اَبْتِغَاءَ مَرَضَاتِ اللّٰهِ طَلِبًا لِمَرْضَاتِهِ، مشرکان صهیب را عذاب میکردند تا مرتد شود، گفت: من پیر مردیم، اگر من با شما باشم هیچ نفعی بشما عاید نگردد و هیچ مضرتی نرسد، مرا بگذارید و مالم فرا گیرید، پس مال ازو بستند و او مراجعت بمدینه کرد.

وَ اللّٰهُ رُوْفٌ بِالْعِبَادِ این عباد جماعتی مسلمانان بودند در مکه، کافران ایشان را تعذیب میکردند و رنج می نمودند، تا بعضی را بکشتند و بعضی را باز فروختند عمار یاسر بود و مادر وی سمیه، و پدر وی یاسر، و بلال و خباب بن الارت، میگویند اول کسی را از مسلمانان که کشتند در اسلام مادر و پدر عمار یاسر بودند، قبیل ربطت ام عمار بین بعیرین ثم وجئی قبلها بالرمح مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بوی بر گذشت و او را بر آن صفت دید، گفت صبر، آل یاسر، فان موعدکم الجنة.

و گفته اند، که این آیت در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمد آن گه که مصطفی هجرت کرد، و علی را بر جای خواب خود خوابانید، و ذلك ان اللّٰه تعالی اوحی الی جبرئیل و میکائیل، انی آخیت بینکما و جعلت عمر احد کما اطول من عمر الآخر، فایکما یؤثر صاحبه بالحیة، فاختر کلاهما الحیة، فاوحی اللّٰه الیهما ا فلا کنتما مثل علی بن ابی طالب، آخیت بینه و بین نبی محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فبات علی فراشه ینفدیه بنفسه، و یؤثره بالحیة. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه، فنزلا، و کان جبرئیل عند رأس علی، و میکائیل عند رجليه، و جبرئیل ینادی «بخ بخ من مثلک یا بن ابی طالب، یباهی اللّٰه عز و جل بک الملائکة.» فانزل اللّٰه عز و جل علی رسوله و هو متوجه الی المدینة فی شأن علی: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ... الی الآیة.

قوله تعالی یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السَّلَامِ کَافَّةً الی آیة... بفتح سین قراءت حجازی و کسائی است، و بکسر سین قرائت باقی، اگر بفتح خوانی صلح است و اگر بکسر خوانی اسلام. و معنی هر دو متداخل اند که هر که در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد، و هر که در صلح مسلمانان آمد در بعضی معانی اسلام و شرایع آن پیوست. گفته اند که آیت در

شأن مؤمنان اهل کتاب آمد عبد الله بن سلام، و ثعلبة بن سلام، و ابن یامین و اسد و اسید ابنی کعب، و شعبة بن عمرو، و بحیر الراهب که روز شنبه را بزرگ میداشتند و گوشت و شیر شتر خوردن بر خود حرام میشناختند چنانکه حکم جاهلیت بود پیش از اسلام، و نیز میگفتند یا رسول الله توریة هم کتاب خدا است اگر دستوری باشد تا برخوانیم و بدان قیام کنیم. الله تعالی با ایشان خطاب کرد که ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً جمله بشرایع دین محمد در آئید، و احکام اسلام همه در پذیرید، و دین جهودی بیکبارگی دست بردارید. روی جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب اتی رسول الله فقال انا نسمع احادیث من يهود، فتعجبنا، أ فتری ان نکتب بعضها؟ فقال أ متهوکون انتم كما تهوکت اليهود و النصارى؟ لقد جئتکم بها بیضا نقیة، و لو کان موسی حیًا ما وسعه الا اتباعی و گفته اند که این خطاب جمله مؤمنانست میگوید: بر اسلام پاینده باشید، و حدود سهام آن بجای آرید.

عن علی (ع) قال قال رسول الله «الاسلام ثمانية اسهام: الاسلام سهم، و الصلوات سهم، و الزکاة سهم، و صوم رمضان سهم و الحج سهم، و الجهاد سهم، و الامر بالمعروف سهم و النهی عن المنکر سهم، و قد خاب من لا سهم له».

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «كما لا تحسن الشجرة و لا تصلح الا بالورق الاخضر، كذلك لا يصلح الاسلام الا بالكف عن محارم الله و الاعمال الصالحة»

و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ الْآيَةَ... بر گامهای شیطان مروید و خلاف مجوئید و از صلح سر مکشید، و از راه سنت و جماعت بمرگردید، و با امیر خویش و با جماعه خویش خلاف میارید، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «الجماعه رحمة و الفرقة عذاب، و ید الله علی الجماعه، فاتبعوا السواد الاعظم فان من شد شد فی النار».

فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ الْآيَةَ... آن قوم را میگوید که بدین جهودی میل داشتند پس اسلام. میگوید اگر شما از شرایع اسلام بگردید و پای از جاده شرع محمد و احکام قرآن برگیرید، و چیزی را از شرایع منسوخ پیش گیرید، و دل فاز آن دهید، از تعظیم روز شنبه و تحریم گوشت شتر بعد از آنک اسلام و قرآن بشما آمد، و حلال و حرام بر شما روشن گشت.

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر چنان کنید، پس بدانید که خدای تواناست و دانا و عقوبت

کردن را توان دارد، آنچه از آن باز زند بدانش باز زند، و آنچه فرماید بدانش فرماید. آورده‌اند که کعب الاحبار در ابتداء اسلام وی سورة البقرة می‌آموخت، چون باین آیت رسید، معلم او را گفت: «فاعلموا ان الله غفور رحيم» کعب گفت: این نه بر وجه است و قرآن چنین نتواند بود، غفور رحيم» گفتن اینجا يگه لایق نیست، پس بمصحف بازگشتند در مصحف نبشته بود که فاعلموا ان الله عزيز حكيم گفت «اجل هكذا هي» اکنون قرآن است براستی، و نظم قرآن بدرستی، گفتند از چه بدانستی؟ گفت «علمت ان الحكيم لا يتوعد ثم يقول غفور رحيم.»

هل يُنظرون الآية... عكرمه روایت كند از ابن عباس رض قال «ياتي الله في ظلل من السحاب، و قد قطعت طاقات» و في رواية عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال من الغمام طاقات ياتي الله عز و جل فيها محفوفة بالملائكة و ذلك قوله انا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام.

ظلل جمع ظله، و ظلّه سایه بان است، و غمام ابری باشد سپید رقیق همانست که در سورة الفرقان گفت: وَيَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ اى عن الغمام، میگوید آن روز که باز شکافد آسمان از ابر سپید نزول خدای را عز و جل حين ينزل فى ظلل من الغمام. آن گه گفت و الملائكة يعنى که الله آید و جوکی فریشتگان با وی.

قال ابن عباس مع الكروبيين، لها قرون، لهم كعوب ككعوب القنا ما بين اخمص اقدم و كعبه مسيرة خمسمائة عام.» مذهب اهل سنت و اصحاب حدیث در چنین اخبار و آیات صفات، بظاهر برفتن است و باطن تسلیم کردن، و از تفکر در معانی آن دور بودن، و تأویل نه نهادن، که تأویل راه بی راهان است، و تسلیم شعار اهل سنة و ایمانست. و بر وفق این آیت بروایت بو هریره مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم گفت: «فبینا نحن وقوف یعنی یوم القيمة اذ سمعنا حسا من السماء شديدا، فها لنا ثم ينزل اهل السماء الدنيا بمثلی من فى الارض من الجن و الانس، حتى اذا دنوا من الارض، اشرفت الارض لنورهم، و اخذوا مصافهم فقلنا لهم فيكم ربنا عز و علا؟ قالوا لا و هو آت. ثم ينزل اهل السماء الثانية بمثلی من نزل من الملائكة من اهل السماء الدنيا و بمثلی من فيها من الجن و الانس، حتى اذا دنوا من الارض اشرفت الارض لنورهم و اخذوا مصافهم، قلنا لهم فيكم

ربنا؟ قالوا لا و هو آت، ثم ينزلون على قدر ذلك من التضعيف، حتى ينزل الجبار تبارك و تعالی فی ظلل من العمام و الملائكة و يحمل عرشه يومئذ ثمانية، و هم اليوم اربعة اقدامهم على تخوم الارض السفلی و السماوات الی حجزهم، و العرش على مناكبهم، لهم زجل من التسبیح، يقولون: «سبحان ذی العز و الجبروت، سبحان ذی الملك و الملكوت، سبحان الذی لا يموت، سبحان الذی يمیت الخلائق و لا يموت، سبوح قدوس، رب الملائكة و الروح، سبحان ربنا الاعلی الذی يمیت الخلائق و لا يموت.» فیضع الله تبارك و تعالی كرسیه حیث شاء من ارضه، ثم یهتف بصوته فیقول یا معشر الجن و الانس انی قد انصت لکم، منذ خلقتکم الی یومکم هذا، اسمع قولکم و ابصر اعمالکم، فانصتوا الی، فانما هی اعمالکم و صحفکم، تقرأ علیکم منذ خلقتکم، فمن وجد خیرا فلیحمد الله، و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه.

و قضی الأمر و پاداش گرویدگان بسیارند، و در سرای پاداش فرو آرند و پاداش ناگرویدگان بسازند.

و الی الله ترجع الأمور و بازگشت هر کار با خواست خداست، و بازگشت هر چیز با علم وی، و هر بودنی با حکم وی. تُرجع بضم تاء قراءه حجازی و بو عمر و عاصم است، و بفتح تا قراءت باقی، و در معنی متقارب اند و متداخل، لان الامور کلها ترجع الی الله، اذا رجعها الله ای امرها بالرجوع الیه. بعضی مفسران گفتند در معنی تُرجع الأمور که این تصرف بندگانست و ملکت ایشان در اموال و اسباب دنیا، و نفاذ فرمان بعضی بر بعضی در قیامت، آن همه باطل گردد، و فرمان و حکم جز خدای را عز و جل بر خلق نبود، چنانک گفت و الأمر یومئذ لله و گفته اند امور اینجا ارواح است، که جای دیگر روح را «امر» نام کرد: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي باز نمود که روحها همه بوی باز گردد، چنانک جای دیگر گفت الله يتوفى الأنفس حين موتها و قال تعالی کما بدأکم تعودون.

قوله تعالی: سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْآيَةَ... بنی اسرائیل اینجایکه مؤمنان و گرویدگان اهل توراتند، و گفته اند که جهودان مدینه اند، که میگوید پیرس ازیشان یعنی بر سبیل تنبیه و تفریح، که چند دادیم پدران ایشان را، و گذشتگان ایشان را، ازین نشانه‌های روشن، و بیغامهای نیکو، و معجزات پیدا، و کرامتهای آشکارا، چون عصا، و ید بیضا، و شکافت

دریا، و رهانیدن ایشان از کید اعدا، و از آن پس در تبه من و سلوی.
وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ الْآيَةَ... و هر که کتاب خدای بگرداند، و در آن تغییر و تبدیل آرد، و آن نعمت که الله تعالی بر ایشان ریخت و در کتاب بایشان داد در کار محمد و بیان نعمت وی بپوشد، و در باطل بکوشد فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت است، عذاب کند این پوشنده نعمت را، و جدا کننده کلمت را، و گفته اند که نعمت ایدر مصطفی است، میگوید هر که این نعمت که محمد است بدل کند، پس از آنک بوی آمد، که استوار باید گرفت ناستوار گیرد و تصدیق بتکذیب بدل کند، خدای او را عقوبت کند و سخت گیرد.

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الْآيَةَ... جای دیگر ازین گشاده تر گفت: وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ شيطان بر ایشان آراست و بچشم ایشان نیکو نمود این زندگانی دنیا، که جز بساط لهُو و لعب نیست، و جز متاع الغرور نیست روزی فراروزی بردن بفرهیب و بر خورداری اندک، و بر آراست بر ایشان کردار بد ایشان، تا بر مؤمنان و بر درویشان سخریت و افسوس میدارند، و می خندند. کافران قریش بودند که بر درویشان صحابه چون بلال، و سلمان، و ابو الدرداء، و عبد الله مسعود، و عمار یاسر، و خباب، و صهیب و ابن ام مکتوم می خندیدند، و بر طریق سخریت میگفتند یکدیگر را: که در نگرید در کار محمد! که میگوید باین درویشان و گدایان که من کار جهان راست کنم، و عرب را بر شکنم، و قاعده دین نو نهم! آن گه گفتند اگر دین وی حق بودی سادات و اشراف قریش و برادران پس رو بودی، نه این گدایان و بی کسان!.

الله تعالی گفت وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْآيَةَ... فردا این گدایان و بی کسان بالای ایشان باشند، اینان در فردوس برین و درجه علیا، و ایشان در قعر جهنم در درکه سفلی.
روی علی علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَمَ: «مَنْ اسْتَذَلَّ مُؤْمِنًا او مؤمنة او حقره لفقره، و قلة ذات یده، شهره الله تعالی يوم القيامة ثم يفضحه، و من بهت مؤمنا او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه، اقامه الله على نار من نار جهنم، حتى يخرج مما قاله فيه، و ان المؤمن اعظم عند الله عز و جل، و اكرم عليه من ملك مقرب.
و ليس شيء احب الى الله عز و جل من مؤمن تائب او مؤمن تائبه. و ان المؤمن يعرف في

السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده».

و قال ابو بكر الصديق: لا تحقرن احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير و قال يحيى بن معاذ بس القوم قوم ان استغنى بينهم المؤمن حسدوه و ان افتقر بينهم استدلوه.

ثم قال وَ اللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خدای او را که خواهد روزی میدهد بی اندازه، یعنی بی تبعه در دنیا، و بی شمار و واخواست در عقبی، و گفته اند که معنی این آنست که روزی دهد چنانک خود خواهد، بی آنک کسی بر وی اعتراضی کند، یا شمار کند که این را چند دادی؟ و او را چون دادی؟ از آنک بی شریک و بی منازع است، و بی نظیر و بی قسیم و بی معانداست، سدیگر معنی آنست که روزی دهد بی شمار، که نه خزینه وی می برسد تا بشمار دهد، یا از اجحاف می ترسد تا باندازه دهد، و این کسی را باشد که امروز در سرای خدمت و طاعت حساب از میان برگیرد، و چندانک تواند و طاقت دارد عبادت کند، و چشم از آن بیفکند، و بر حق نشمرد، تا فردا در سرای جزا و نعمت، در ثواب دادن حساب از میان بر گیرد، و بی شمار نعیم خلد بر وی ریزد.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ الْآيَةَ... آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است، فضل خدا نهانی نیست، و بر فعل وی چون و چرایی نیست و معرفت وی جز عطائی نیست، بو جهل قرشی و بو طالب هاشمی در آتش قطعیت سوختند، و ذره معرفت ازیشان دریغ داشتند، و طلیعت آن دولت باستقبال صهیب و بلال به روم و حبشه فرستادند، و قرآن مجید جلوه گاه ایشان کردند که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ. دو قوم را دو آیت بهم یاد کردند، یکی را سوخته آتش قطعیت کرد، یکی را افروخته شمع محبت: آن یکی را گفت: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ این یکی را گفت وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ، سرانجام یکی را گفت وَ لَيْسَ الْمَهَادُ بِدِجَائِغِهِ که جایگاه ایشانست، عذاب آتش و فرقت جاودان! و نواخت این یکی را گفت وَ اللهُ رُوْفٌ بِالْعِبَادِ مهربانست بر بندگان، خدای جهان و جهانیان. آری با دولت بازی نیست! و نواخت الهی مجازی نیست! و از رأفت و رحمت احدیت بر ایشان آنست که غیرت عزت ایشان را

متواری دارد، در حفظ خویش بداشت و بنعت محبت در خلوت وَ هُوَ مَعَكُمْ به پرورد، و قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت ایشان گزاردند، و نسبت آدم در عالم حقائق بایشان زنده شد، و منهج صدق به ثبات قدم ایشان معمور گشت، دلها بذکر سیر ایشان شاد و خرم، و روی زمین بچراغ علم ایشان روشن: «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم».

روزی مصطفی از حجره مبارک خویش بیرون آمد، بر جماعتی از ایشان گذر کرد، جوان مردانی را دید همه صدف اسرار ربوبیت، همه مقبول شواهد الهیت، همه انصار نبوت و رسالت. هر یکی را سوزی و نیازی! هر یکی را دردی و گدازی! هر یکی کان حسرت شده، و اندوه دین بجان و دل باز گرفته، و با درویشی و بینوایی در ساخته، بظاهر شوریده و بباطن آسوده! قلاده معیشت و نعمت از هم بگسسته! و راز ولی نعمت بدل ایشان پیوسته!

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بودردا
مصطفی چون حال ایشان چنان دید، و آن نیاز و گداز و آن راز و ناز ایشان دید، گفت:
ایشروا یا اصحاب الصفة! فمن بقى منكم على النعت الذى انتم عليه اليوم، راضيا بما فيه،
فان من رفقایى يوم القيمة»

قوله تعالی: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ سَكِينًا مِمَّنْ يُضِلُّ لَهُمْ سَبِيلًا
موجدانست و روشنایی چشم سنیان است، و خس در دیده مبتدعانست. سنی را که راه
می جوید راه است، وی را می راند، بزمام حق، در راه صدق، در سنن صواب، بر چراغ
هدی، و بدرقه مصطفی، روی بنجات نهاده، وادی بوادی منزل بمنزل، تا فرود آرد او را در
مقعد صدق عند ملیک مقتدر. و مبتدع که راه تسلیم گم کرد، و در وهده تأویل افتاد، وی
را با این آیت آشنایی نه، که در دل وی از سنت هیچ روشنایی نه! وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا
خَسَارًا. خبر ندارد آن مسکین که تأویل می نهد و از تسلیم می گریزد، که درک تسلیم را
ضامن خدا است، و درک تأویل را ضامن رأی هر چه از تأویل آید بر ماست، هر چه از
تسلیم آید بر خداست، تسلیم راهیست آسان، به بهشت نزدیک، منازل آن آبادان، تأویل
راهیست دشوار، بضالت نزدیک، منازل آن ویران، تأویل بر پی رائی رفتن است: و بر پی

رای رفتن شوم‌تر از آنک بر پی شک رفتن، تسلیم از پی رسول رفتن است و سنت او را نگاه داشتن، و او را در آن استوار گرفتن، ظاهر آن پذیرفتن، و باطل بحق سپردن!
سنت ز هوای بدعت آرای توبه! لفظ نبوی ز لفظ بد رای توبه!

من از سخن رسول گویم تو ز رأی، آخر سخن رسول از رای توبه! برو! در پی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است، و راه تسلیم بی هراس و بیم است، فرّ اهل سنت دانی هر روز چرا بیش است؟ که چراغ تسلیم ایشان را در پیش است.

هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و بمولی پیوست. آن دین که جبرئیل بآن آمد و مصطفی با آن خواند، و قرآن بآن آمد، و بهشت بآن یافتند، و ناجیان بآن رستند، تسلیمست! آن کار که الله بدان راضی، و بنده بآن پیروز، و گیتی بدان روشن، تسلیم است! راه تسلیم! راه تسلیم! زینهار تا بمانی بر دین قدیم! چون الله خود را فعل ذات گفت نزول و اتیان بعصاات روز حشر، اظهار هیبت و عزت را و نزول باسماان دنیا، هر شب اظهار لطف و کرم را بجان و دل قبول کن، ظاهر آن پذیرفته و شناخته، شناختنی تصدیقی، و تسلیمی گردن نهاده، و گوش فرا داشته، و تهمت بر خرد خود نهاده، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته، و از دریافت چگونگی آن نومید شده، که خرد را فرا دریافت آن به تکلف راه نیست، و پیچیدن را روی نیست: مصطفی از جبرئیل نام و نشان شنید، و سخن شنید، برو نه پیچید که حقیقت و غایت و کیف در عقل وی ننگجید آنچه چهل سال در تیه بنی اسرائیل آمد از یک پیچ آمد آنچه بر اصحاب سبت بارید از یک حیلت بارید، آنچه ابلیس دید از یک لجاج دید، آنچه بلعم آموزد از یک قصد آزمود، تقصیر را روی هست و پیچیدن را روی نیست، تقصیر از بیچارگیست و پیچیدن از شوخی! بیچارگی صفت آدمیست و شوخی نشان بیگانگی!

دع الخط فالدين دين العجوز عليك بذلك و دين الغلام

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم «من أحب سنتي فقد أحبني، و من أحبني فهو معي في الجنة، من تمسك بسنتي عند فساد امتي فله اجر مائة شهيد، من تمسك بسنتي عند اختلاف امتي كالتبايض على الجمر، من رغب عن سنتي صرفت الملائكة وجهه عن حوضي، من رغب عن سنتي فليس مني، من خالف سنتي فقد كفر»

و قال ع «یحییٰ قوم یمیتون السنة و یدغلون فی الدین فعلی اولئک لعنة الله و لعنة اللاعین من الملائكة و الناس اجمعین

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: ستة لعنتهم و لعنهم الله و کلّ نبیّ مجاب: الزاید فی کتاب الله، و المكذب بقدر الله، و المتسلط بالجبروت، یدلّ بذلك من اعز الله، و یعزّ به من اذل الله، و المستحلّ لحرم الله و المستحلّ من عترتی ما حرّم الله و التارک لسنتی.

قوله: سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيْنَ آيَةٍ... چندان که دادیم و نمودیم ایشان را ازین نشانهای روشن! لختی آثار رحمت، لختی آیات و روایات قدرت، لختی بدایع و عجائب و حکمت، لختی دلائل و امارات نبوت، لکن چه سود که دیده ادراک ایشان در حجاب است! و سلطان بصائر در بند! «و ما تغنی الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون»

و ما انتفاع اخي الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم

اگر خواستی آن بند مذلت ازیشان برداشتی، تا در عالم حقائق روان شدنید لکن لم یرد الله ان یتطهر قلوبهم». آن سر اشقیا را گفتند: چه خواستی که فرمان نه بردی؟ و سجود نه کردی؟ گفت: فرمان دیگرست و نهاد دیگر، فرمان بر من بود و نهاد در من، و من تغییر نهاد را درمانی ندانم.

دانی که سر کوی تو بد معدن من دانی که بنا کام بد این رفتن من

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... مشتی بیگانگان ناخواستگان بی علت که دنیا بر ایشان آراستند، و شیطان بر ایشان گماشتند، تا بهر ناسزای پیوستند وز راه وفا برگشتند، زبان طعن بر مؤمنان دراز کردند، هر ساعت تیز سخریت در دل و دیده ایشان زدند، و ایشان خود در شهود جلال و کشف جمال حق چنان مستغرق بودند که پروای زخم و طعن ایشان نداشتند، و با جواب ایشان نه پرداختند. لا جرم ربوبیت ایشان را نیابت داشت و جواب داد که: وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... این آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «من كان لله كان الله له»

آن گه خبر داد که استقاء منهل ایشان از کدام مشرب است؟ فقال تعالی: وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ...

یکی از بزرگان طریقت گفت: این رزق بی حساب نه رزق اشباح است، و حظوظ نفس، که هر چند بسیار بود آخر سر بغایتی باز نهد، و حصر پذیرد، بل که آن رزق ارواح است، و غذاء اسرار، که مؤمنانرا بر دوام است، و با درار ایشان را روانست، و آن دو چیز است: استغراق دل از ذکر حق، و امتلاء سر از نظر حق و ذلک فی حقهم دائم غیر منقطع و منه قول بعضهم: لو حجبت عنه ساعة لمت

النوبة الاولى

قوله تعالى كان الناس امة واحدة مردمان همه یک گروه بودند بر یک ملت فبعث الله النبيين فرستاد خدای پیغامبران را مبشّرین مؤمنانرا بشارت دهندگان و مُنذِرین و کافران را بیم کنندگان، و انزل معهم الكتاب و با ایشان نامه فرستاد بالحقّ براستی و درستی و پاکي ليحكم بين الناس تا حکم کند خدای بکتاب و رسول میان خلق فيما اختلفوا فيه در آنچه ایشان بخلاف افتادند در آن و ما اختلف فيه و در خلاف نیفتادند و دو گروه نگشتند در آن کتاب إلا الذين اوتوه مگر هم ایشان که کتاب دادند ایشان را من بعد ما جاءتهم البينات پس از آنک پیغامهای درست نیکوی پاک بایشان آمد بغیا بینهم بحسد که در میان ایشان پدید آمد فهدي الله تا خدای راه نمود الذين آمنوا ایشان را که در علم وی اهل ایمان بودند لما اختلفوا فيه تا بگرویدند بانج دیگران مختلف و دو گروه بودند در آن من الحقّ از پیغام راست و دین پاک باذنه بتوفیق و خواست وی و الله يهدي من يشاء و خدای راه نماید آن را که خواهد إلى صراط مستقيم براه راست درست.

أم حسبتم أن تدخلوا الجنة می پندارید که در بهشت روید و لَمَّا يأتكم و آن نیز نیامد و نرسید بشما مثل الذين خلوا من قبلكم صفت آنچه گذشتند پیش از شما مسئتهم البأساء بایشان رسید بیمناکیها و زورها و الضراء و تنگیها و نیازها و زلزّلوا و ایشان را از جای بجنابیندند ببلاها حتى يقول الرسول تا آن گه که رسول ایشان گفت و الذين آمنوا معه و ایشان که گرویدگان بودند با وی متى نصر الله این یاری که از الله وعده است هنگام آن کی؟ ألا آگاه بید إن نصر الله قریب که هنگام یاری دادن خدای نزدیک است.

النوبة الثانية

قوله تعالى: كان الناس امة واحدة... ای علی ملة واحدة. خلافت میان علما که این

ملت کفر است با ملة اسلام، قومی گفتند ملت کفر است، میگوید مردمان همه بر ملت کفر بودند، یعنی در سه روزگار در آن زمان که نوح علیه السلام پیغام آورد بخلق، و در آن زمان که ابراهیم ع پیغام آورد، و در آن زمان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پیغام آورد، مردمان همه درین سه وقت یک گروه بودند، بر یک کیش، در هر کنجی صمنی، در هر سینه از کفر و شرک رقی، در هر میان زناری، در هر خانه بیت الناری، هر چند در انواع کفر مختلف بودند اما در جنس یکی بودند فالکفر کله ملة واحدة. اما بقول ایشان که گفتند ملت اسلام است، معنی آنست که مردمان همه بر ملت اسلام بودند، یعنی از عهد آدم تا مبعث نوح، و میان ایشان ده قرن بودند، همه بر ملت اسلام و دین حق و کیش پاک پس در روزگار نوح مختلف شدند، و روزگار عمر نوح بقول عکرمة هزار و هفصد سال بود، از آن جمله هزار کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود.

روی فی الخبر انه كانوا یضربونه کل یوم عشر مرات حتی یغشی علیه
کلبی گفت: کان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً اهل سفینه نوح بودند یک گروه راست بر ملت اسلام و دین حنیفی، پس مختلف شدند بعد از وفات نوح، و الله تعالی بایشان پیغامبران فرستاد. ابی کعب گفت «کان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی روز میثاق که رب العالمین فرزندان آدم را همه از پشت آدم بیرون کرد، و همه را فا آدم نمود، و نام هر یکی آدم را بگفت که چیست، و عمر هر یکی چند است، آن گه با ایشان عهد بست و پیمان بستند از ایشان بر خدای خویش، و بندگی ایشان، و همه را بر یکدیگر گواه کرد، آن روز مردم همه بر یک ملت بودند و بر یک فطرت، پس بعد از آدم در اختلاف افتادند فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ و الله بایشان پیغامبران و کتاب فرستاد، و پیغامبران خدای چه از آدمیان و چه از فریشتگان صد هزار و بیست و چهار هزارند. سیزده از ایشان مرسل.

و در قرآن از ایشان بیست و هشت نام برده اند، و زین پیغامبران کس بود که صوتی شنید بآن پیغامبر گشت، و کس بود که خوابی دید بآن خواب پیغامبر گشت، و خواب پیغامبران وحی باشد، و کس بود از ایشان که در دل وی افکندند که پیغامبر است. علی الجملة چنانکه امروز بر بسیط زمین اولیا اند در آن عهد پیشین انبیا بودند، اما پیغامبران مرسل فریشته را بمیان دیدند بصورت مرد، و بایشان سخن گفت، و فی ذلک ما

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «من الانبیاء من یسمع الصوت فیکون بذاک نبیا، و کان منهم من ینفث فی اذنه و قلبه فیکون بذلک نبیا، و ان جبریل ع یأتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه»

و بر هر مسلمان واجب است که جمله پیغامبران را دوست دارد، و بهمه ایمان آرد، و جدا نکند میان یکی از ایشان با دیگران در تصدیق، و همه را درود فرستد.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «صلّوا علی انبیاء الله و رسله، فان الله بعثهم کما بعثنی»

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ اِی بِالْعَدْلِ وَ الصِّدْقِ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ حاکم اینجا خداست: جل جلاله، که احکم الحاکمین بحقیقت اوست و رسول که فرستاده اوست، و کتاب که نامه اوست. و چون بکتاب حکم کنند روا باشد، که بر سبیل توسع کتاب را حاکم گویند، نظیره قوله هذا کتابنا یُنطَقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ ثم قال: فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ اِنْهَا با کتاب شود، اِلَّا الَّذِیْنَ اُوتُوهُ جِهودان و ترسایانند، که کتاب بایشان دادند و در آن مختلف و دو گروه شدند. و این اختلاف ایشان بر دو وجه بود: یکی آنک بیعضی کتاب مؤمن و بیعضی کافر می شدند، چنانک الله گفت: وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ. وجه دیگر آنست که در کتاب تحریف و تبدیل آوردند، و صفت و نعت محمد بگردانیدند، چنانک گفت: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ یا خود بر گرفتند و پنهان داشتند چنانک الله گفت: اِنْ الَّذِیْنَ یَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللهُ مِنْ الْكِتَابِ كَعَبِ اِحبار گفت: از راهی برسیدم که آن آیتها که جهودان در توریة بیوشیدند کدامند؟

گفت: شَهِدَ اللهُ اَنْهُ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْاِیةِ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا الْاِیةِ وَ الْیَوْمَ اَكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ اِی قوله الْاِسْلَامِ دِیْنًا الْاِیةِ وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ اَحْمَدُ الْاِیةِ هُوَ الَّذِی اُرْسِلَ رَسُوْلُهُ بِالْهُدٰی الْاِیةِ مَا كَانَ مُحَمَّدًا اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ بَغِیًّا بَیْنَهُمْ... و آن اختلاف ایشان و کتمان ایشان جز حسد را نبود، که در توریة دانسته بودند که نبوت محمد حق است و راست، چون او را از عرب یافتند حسد آمد ایشان را، و بحسد در کار وی مختلف شدند، پس هر کس که الله تعالی بفضل خود او را هدایت داد، و در علم وی از مؤمنان بود حقیقت این اختلاف بشناخت، و بتوفیق و ارادت حق

بدین حق راه یافت، و بر سنن صواب راه برد.

اینست که رب العالمین گفت فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ابْنِ زَيْدٍ در تفسیر این آیت گفت: اختلفوا في الصلاة، فمنهم من يصلّى الى المشرق و منهم من يصلى الى المغرب، و منهم من يصلى الى بيت المقدس، فهدانا الله للكعبة و اختلفوا في الصيام: فمنهم من يصوم بعض يوم و منهم من يصوم بالليل، فهدانا الله فيه الى الحق و هو شهر رمضان. و اختلفوا في الجمعة: فاخذت اليهود السبت و النصارى الاحد، فهدانا الله للجمعة، و اختلفوا في ابراهيم: فقالت اليهود كان يهوديا، و قالت النصارى كان نصرانيا فهدانا الله فيه الى الحق. بِإِذْنِهِ الْاِذْنَ الْاِمْرَ، و العلم، و الارادة جميعا.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الْآيَةَ... قال عطاء لَمَّا دخل رسول الله و اصحابه المدينة اشتد الضرّ عليهم، لانهم خرجوا بالامال و تركوا اموالهم و ديارهم في ايدي المشركين، فانزل الله تطيبيا لقلوبهم أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الْمِيْمِ صَلَة، معناه أظننتم يا معشر المؤمنين ان تدخلوا الجنة من غير بلاء و لا مكروه؟ ميگويد شما که مؤمنانيد می پنداريد که بی رنجی و بلائی که بشما رسد در بهشت شديد؟ جای ديگر گفت أ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ؟ كَلَّا! هر کس پندارد و طمع دارد که در بهشت شود رنج نابرده و بار بلاتا کشيده كلا! نه چنانست که می پندارند و طمع دارند، همانست که در خبر می آيد

«الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله و لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ الْآيَةَ... مضا من قبلکم.

ای و لم يصبكم مثل الذي اصابهم، فتصبروا كما صبروا، ميگويد پنداريد که در بهشت شويد و هنوز بشما نرسيد آنچه بگروه پيشينيان رسيد، و در صبر بر بلاها رنجهها نه کشيديد چنانک ايشان کشيدند. و انکه تفسير کرد که ايشان را چه رسد.

مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بایشان رسيد درویشی و ناکامی و سختی و الضراءُ و بیماری و شکستگی اندام و گرسنگی گفته اند که بَأْسَاءُ رنج تن بود، و ضراءُ زيان مال، و هب منبه گفت: وجدوا فيما بين مكة و الطائف سبعين نبيا ميتين، كان سبب موتهم الجوع و القمل. مصطفى صلّى الله عليه و آله و سلم گفت حکايت از کردگار قديم جل جلاله: أ يفرح عبدى اذا بسطت

له رزقی؟ و صببت علیه الدنيا صبا؟ أما يعلم عبدی ان ذلك له منی قطعاً و بعداً؟ أ یحزن عبدی اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت؟ اما يعلم عبدی ان ذلك له قرباً و صلاحاً؟ و ذلك من غیرتی علی عبدی.»

خواص گفته که این بلاوی کامی و درویشی و بی‌نوایی در دنیا لبسه مؤمنان است، و حیلت پیغامبران، و زینت عارفان، و رأس المال صدیقان، فرعونی که مطرود مملکت بود او را چهار صد سال عمر بود، که هرگز او را تبتی نگرفت، و رنجی نرسید و بی‌کامی ندید، و در آن تمرد و طغیان خود میگفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، «ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» حال آن دشمن چنین بود، و حال مصطفی بر خلاف این بود! عایشه صدیقه میگوید هرگز روزی فراشب نشدی که مصطفی را از کافران جفایی نرسیدی! یا او را تبتی نگرفتی یا به نوعی رنجی در او نگرفتی، گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا از کجا روی بتو نهاده است؟

گفت نمیدانید که این رنج و بلا باندازه ایمان بود، هر کرا ایمان تامتر، بلاء وی بیشتر، چون ایمان ما بر ایمان عالمیان بیفزود، لا جرم بلاء ما نیز بر بلاء عالمیان بیفزود. و روی فی بعض الاخبار «ان الله عز و جل لیبتلی المؤمن بالفقر شوقاً الی دعائه». وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ بَرَفَع لَام قِراءة مدنی است، و برین وجه مستقبل بمعنی ماضی بود ای حتی قال الرسول میگوید، ایشان را از جای بجنابانیدند از پس مصیبتها که بایشان رسید، و بلاها که بر ایشان ریختند، تا آن گه که رسول ایشان گفت و مؤمنان که با وی بودند مَتَى نَصْرُ اللَّهِ این فتح ما را کی بر آید؟ و الله ما را بر دشمن کی نصرت دهد؟ و گزند از ما کی باز برد؟ رب العالمین گفت أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ جواب دادیم آن گروه را در عهد خویش همان جواب که می‌دهم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول من، آگاه بید که هنگام یاری دادن الله نزدیک است.

عسی الكرب الذی امسیت فیه یکون وراء فرج قریب

این آیت در شأن فقراء مهاجرین آمد، آن درویشان و شکستگان و اندوهگنان که روی ایشان از هیبت خدای بر سوخته، و ز تعظیم دین اسلام خویشتن را در بوته ریاضت فرو گذاخته، بترک خان و مان و دیار وطن بگفته، بر ناکامیها و دشواریها صبر کرده، و طلب

رضاء خدا و صحبت رسول وی بر همه اختیار کرده، چون رنج ایشان بغایت رسید، و جان بچنبر گردن رسید، و منافقان از پس وقعه احد زبان طعن دراز کرده که «الی متی تقتلون انفسکم؟» رب العالمین تسکین دل ایشان را این آیت فرستاد.

و روی مصعب بن سعد عن ابيه: قال قلت يا رسول الله اى الناس اشد بلاء؟ قال الانبياء ثم الامثل فالامثل، حتى يبتلى الرجل على قدر دينه، فان كان صلب الدين اشد بلاؤه، و ان كان فى دينه رقة ابتلى على قدر ذلك، فما يبرح البلايا بالبعد حتى يمشى على الارض و ما عليه خطيئة.»

و عن خباب بن الارث قال شكونا الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو يتوسد برده له فى ظل الكعبة، فقلنا ألا تدعوا الله؟ ألا تستنصر الله لنا؟ فجلس يحماراً لونه او وجهه، فقال لنا لقد كان من قبلكم يؤخذ الرجل فيحفر له فى الارض، ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق رأسه ثم يجعل بفريقين، ما يصرفه عن دينه، او يمشط با مشاط الحديد ما دون عظمه من لحم و عصب، ما يصرفه عن دينه، و لينصر الله هذا الامر حتى يصير الراكب منكم من صنعاء الى حضرموت، لا يخشى الا الله عز و جل، و الذئب على غنمه لكنكم تستعجلون.»

و عن عبد الرحمن بن زيد قال: كان وزيرى لعيسى ع ركب يوماً فاخذه السبع، فاكله قال عيسى يا رب وزيرى فى دينك و عونى على بنى اسرائيل، و خليفتى فيهم، سلطت عليه كلبك فاكله قال نعم كانت له عندى منزلة رفيعة لم اجد عمله بلغها فابتليته بذلك لا بلغه تلك المنزلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: كان الناس أمةً واحدةً الآية... از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طريقت اين آیت رمزى ديگر دارد، و معنى ديگر، ميگويد پادشاه عالم دارنده جهان، و دانای نهان، اول كه خلق را بيافريد در غشاوه ستر خلقيت آفريد، ابتدا كه نهاد چنين نهاد، ظلمات صفات خلقيت محفوظ گشت، برين خلقيت همه در پرده عما يك گروه بودند، همه در ظلمت غيبت مجتمع، همه در اسر نهاد خود مانده، اين چنان است كه آن جوانمرد گفت:

در خرابات نهاد خود بر آسودست خلق، غمزه برهم زن یکی تا خلق را برهم زنی!

پس بریدی از آن عالم بی نهایت بمختصری ایشان آمد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آن برید این خبر داد که «خلق الله الخلق فی ظلمة فآلقی علیهم من نوره، فمن اصابه من ذلك النور اهتدی، و من اخطاه ضل» چون این رسول از بی نهایتی بمختصری ایشان رو نهاد، همه در آگاهی آمدند، اسیر ارادت، مقهور مشیت، جریح حکمت، گوش بر جد و بخت خویش نهاد: که تا چون آید؟ و بریشان چه حکم راند؟ آن گه دست تقدیر ایشان را بدو صنف کرد: نیک بختان و بدبختان، نیک بختان را گفت «هؤلاء للجنة و لا ابالی!» و بد بدبختان را گفت: «هؤلاء للنار و لا ابالی» یعنی از ملامت کنندگان باک نیست، و رسد ما را هر چه کنیم! و در آن پشیمانی نیست! لختی اهل سعادت بی هیچ موافقت، لختی اهل شقاوت بی هیچ مخالفت. هؤلاء للجنة و لا ابالی بجفائهم! و هؤلاء للنار و لا ابالی بوفائهم! نه باین وفا ما را سودست! نه بآن جفا ما را زیان، هر که ایمان آورد خود را سود کرد من همانم که بودم، بی نظیر و بی نیاز! هر که کفر آورد خود را زیان کرد، من همانم که بودم بی شریک و بی نیاز! «یا عبادی! لو ان اولکم و آخرکم، و نسکم و جنکم، و حیکم و میتکم، کانوا علی اتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلک فی ملکی شیئا، یا عبادی! لو ان اولکم و آخرکم و نسکم و جنکم و حیکم و میتکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکی شیئا.» و از لطیفها که باین آیت تعلق دارد: یکی آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع بودند کافر و مؤمن و صدیق و زندیق، همچون مثل بازرگانی است که مشک دارد، و آن مشک که دارد از بیم راه زن در میان انجدان تعبیه کند، مشک بوی انجدان بخود کشد، و انجدان نیز بوی مشک بخود کشد، چون بازرگان بمقصد رسد و ایمن شود بساطی فرو کند، مشک و انجدان بر آن نهد باد بر آن جهد، هر دو به بوی اصلی خویش باز شوند و عاریتی دست بدارند. همچنین در نهاد آدم، رایحه مؤمن به کافر رسید، و رایحه کافر بمؤمن رسید. و آن حسنات که در دنیا از کافر در وجود آید همه از آن رائحه مؤمن است که بوی رسید، و آن سیئات و معاصی که در دنیا از مؤمن بیاید، آن از رائحه کفر کافر است، فردا در قیامت بساط عدل بگسترانند، و باد عنایت فرو گشایند، حسنات کافر با مؤمن شود و سیئات مؤمن با کافر شود، حکم اولی و قضاء ازلی در رسد، عاریت و استاند، اصل فا اصل دهد، پاک با پاک شود، و خبیث

با خبیث، لیمیز الله الخبیث من الطیب! أم حَسْبُنُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الْآیة... این چنانست که گویند:

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان

من احتشم رکوب الاهیال نفی عن درک الآمال! خبر نداری که پیوستن در گسستن است، و زندگانی در مردن، و مرادها در بی مرادی! پروانه شمع را وصال در وقت سوختن است و شمع را زندگی در سر بریدن است!

درد دین خود بو العجب دردبست کاندرو ی چو شمع چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
خوش باغی و راغی است فردوس برین، لکن راه آن دشخوار است و گلبنی پر خارست.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: حفت الجنة بالمکاره

تا هر ناکسی و ناهلی دعوی آشنایی نکند. هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
مثال این قاعده دریای است که آن دریا مقر جواهر گرانمایه، و در شب افروز ساختند و آن گه نهنگان و ماهیان عظیم حجاب آن جواهر و در ساختند. دو تن برخیزند که عشق آن در ایشان را در میدان طلب کشد. بکناره آن دریا شوند صعوبت آن ببینند، و از فرات آن نهنگان هراس در ایشان پدید آید. از آن دو مرد یکی چون آن احوال و احوال با صعوبت بیند بترسد، و از آن طلب قدم باز نهد و از گفتار خویش تبرا کند. این یکی صاحب آرزوی بود، در صفت رجولیت تمام نبود. پنداشت که این کار بآرزوی مجرد می برآید، و بی رنج بسر گنج می رسد و عزت شرع او را جواب میدهد که لیس الدین بالتمنی و لا بالتحلی.

با مات همی نهفته رازی باید وز مات همی بخود نیازی باید

الحق تو نگو مرغی ای زاغ سیاه کت جفت همی سپید بازی باید!

و آن دیگر مرد، که خداوند ارادت بود عشق جمال آن گوهر شب افروز دیده عقل وی از احوال آن دریا بر دوزد، تا از آن معانی هیچ بخود راه ندهد، و آن جمال هر ساعتی و هر لحظتی بر وی جلوه میکند، تا وی شیفته تر و عاشق تر میشود! سرنگون بدریا شود! اگر سعادت مساعدت نماید و توفیق رفیق بود در شب افروز در قبض طلب وی آید، و اگر

بعکس این بود جانس نهنگان بغارت برند، و نامش در جریده لا ابالی ثبت دارند و زبان حال گوید:

چون من دو هزار عاشق اندر ماهی می‌کشته شوند و بر نیاید آهی!

النوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْتُلُونَكَ تَرَا مِي پُرسند مَا ذَا يُنْفِقُونَ که چه هزینه کنند قُلْ بگوئی مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ هر چه نفقه کنید از مال فَلِلوالدین بر پدر و مادر کنید و الْأَقْرَبِينَ و بر خویشاوندان و الْيَتَامَى و نارسیدان پدر مردگان و الْمَسَاكِينَ و درویشان و ابْن السَّبِيلِ و راه‌گذریان و مهمانان، و مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و هر چه نفقه کنید از مال فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ خدای بآن دانا است.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ و اجب نبشته آمد بر شما الْقِتَالُ کشتن کردن با دشمنان دین و هُوَ كُرَةٌ لَكُمْ و شما را آن دشوار آمد و عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و مگر که دشوار آید شما را چیزی و آن بهتر بود شما را و عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا و هُوَ شَرٌّ لَكُمْ، و مگر دوست دارید چیزی و آن بدتر بود شما را، و اللَّهُ يَعْلَمُ و خدای داند که بخلق چه خواهد و ایشان را چه راند و ایشان را بهی در چه بود و أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما ندانید

يَسْتُلُونَكَ مِي پُرسند تَرَا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ از ماه حرام و کشتن کردن در آن قُلْ بگوئی قِتَالٍ فِيهِ كَبِيرٌ کشتن کردن در ماه حرام کاری بزرگ است و صَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتن است راه‌گذری را از راه بردن و حاج را از حج کردن و كُفْرٌ بِهِ و کافر شدنست بآزرم ماه حرام و الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کافر شدنست بحق مسجد حرام و إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ و بیرون کردن شما از مکه که اهل آن بودید و آن خانه شما بود أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ آن مه است نزد خدای از آن مشرک که شما گشتید و الْفِتْنَةُ و آن که شما را فتنه میکردند و عذاب می‌کردند که از مسلمانی باز پس آئید و بمحمد کافر شوید، أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ آن مه بود از کشتن که شما مشرکی کشتید و لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ و همیشه با شما کشتن خواهند کرد هر گاه که دست یابند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ تا شما را از دین خود بر گردانند إِنْ اسْتَطَاعُوا اگر توانند، و مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ و هر که بر گردد از شما از دین خویش فِيمَنْتُمْ و هُوَ كَافِرٌ و بمیرد و او کافر بود، فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ایشان آنند که حابط

گشت و باطل و تباه کردارهای ایشان، و از پاداش آن در مانندند فی الدنیا و الآخرة هم در این جهان و هم در آن جهان، و أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون و ایشانند آتشیان جاویدان در آن.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اِشَانِ كَمَا بَغَرُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا و ایشان که از خان و مان خویش بگریزند و جاهدوا فی سبیل اللّهِ و از بهر خدا در راه وی جهاد کردند، و با دشمنان او باز کوشیدند أولئك یرجون رحمت اللّهِ ایشان بخشایش اللّهِ می پیوسند وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزگارست مهربان

التوبة الثانية

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ الآية... فرمان آمد در قرآن چند جایگه که أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ و أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ نفقت کنید، و از آنچه شما را روزی کردیم چیزی بیرون دهید، پرسیدند که چه دهیم؟ و چند دهیم؟ و فرا که دهیم؟ و این پرسنده گویند که عمرو بن الجموح بوده درین آیت جواب آمد که فرا که دهید: گفت هر چه نفقت کنید از مال خیر اینجا بمعنی مال است، فَلِلْوَالِدَيْنِ یعنی علی الوالدین، ابتدا به پدر و مادر کنید، و این یکی در نفقات واجب منسوخ گشت، اکنون نفقه پدر و مادر بر فرزندان واجب است، و زکاة و صدقه و وصیت ایشان را حرام. دلیل قرآن بر وجوب نفقه پدر و مادر آنست که گفت: وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و من الاحسان الانفاق عليهما. و دلیل سنت آنست که مصطفی صلی اللّهُ علیه و آله و سلم گفت: «ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه و ان ولده من كسبه.

وَ الْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان یعنی ایشان که نه وارثان اند، و فاضلتر آنست، که احسان با پیوستگی خویش کند، و صدقه بایشان دهد، اگر چه با ایشان بخصومت بود، که مصطفی صلی اللّهُ علیه و آله و سلم گفت: «افضل الصدقة على ذی الرحم الكاشح».

و ميمونة بنت الحارث گفت: «يا رسول اللّهُ اعتقت جارية لى فقال صلى اللّهُ علیه و آله و سلم آجرک اللّهُ اما انک لو اعطيتها احوالک کان اعظم لاجرک. و قال صلى اللّهُ علیه و آله و سلم لزينب امرأة عبد اللّهُ بن مسعود: زوجک و ولدک احق من تصدقت عليهم. وَ الْيَتَامَى و پدر مردگان نا.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا بكى اليتيم اهتز عرش الرحمن لبكائه» فقال الله عز وجل للملائكة من ابكى عبدي وانا قبضت اياه و واريته في التراب؟ قال فتقول الملائكة اي رب! لا علم لنا، فيقول الله لملائكته اشهدكم انه من ارضاه ارضيته»
و قال صلى الله عليه وآله وسلم «كافل اليتيم له او لغيره، انا و هو كهاتين في الجنة يعني السبابة و الوسطى»

و الْمَسَاكِينِ و درويشان و مسكين آنست كه خرج مهم وى از دخل بيش بود، و كفايت يك ساله تمام ندارد، هر چند كه سراى و جامه ضرورت و فرش و خنور خانه دارد و بدان محتاج است، هم مسكين بود.

ابو سعيد خدرى گفت: احبوا المساكين فانى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول «اللهم احينى مسكيناً! و امتنى مسكيناً! و احشرنى فى زمرة المساكين!»
و ابْنِ السَّبِيلِ مهمان است اگر سفرى باشد و اگر حضرى، و حق مهمان دارى سه روز است، چون ازین سه روز بر گذشت معروف باشد، و كل معروف صدقة و ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و هر چه هزینه کنید در وجوه برّ، و مصالح، و احسان با مردمان، خدای بداند آن از شما، یعنی كه بر شمارد و بآن پاداش دهد، همچنانست كه گفت: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ اى بىرى المجازاة عليه. قال ابو جعفر يريد ابن القعقاع «نسخت الزكاة كل صدقة فى كتاب الله تعالى، و نسخ شهر رمضان كل صوم، و نسخ ذباجة الاضحى كل ذبيح.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ الْآيَةَ... مسلمانان را ده سال بمكه و روزگارى بمدينه باعراض و صفح ميفرمودند، آخر فرمان آمد بقتال، اول فرمان آمد و فريضه كرد كه يك مسلمان با ده كافر باز كارد، و بجنگ بيستد، و پشت ندهد بهزيمت، آن بر مسلمانان دشوار آمد كه ثواب قتال نيز نشنيده بودند و با زندگاني و دوستى جان گرائيدند، اين آيت آمد كه: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ قومى مفسران گفتند اين حكم صحابه رسول راست على الخصوص، دون غيرهم، از اينجاست كه ابن جريح عطا را گفت، كه بحكم اين آيت غزو بر همه مسلمانان واجب است؟ قال لا، كتب على اولئك حينئذ» و قومى ظاهر آيت بر كار گرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجبديدند، الى قيام الساعة و ما

روى عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يدل عليه، قال: ثلاث من اصل الايمان: الكف عن قال لا اله الا الله، لا نكفره بذنوب و لا نخرجه من الاسلام بعمل، و الجهاد ماض منذ بعثنى الله عز و جل الى ان يقاتل آخر امتى الدجال لا يبطله جور و لا عدل و الايمان بالاقدار، و قال من لم يغزو لم يحدث نفسه بالغزو، مات على شعبة من النفاق. و قول صحيح و مذهب مشهور آنست كه جهاد و غزو فرض كفايت است نه فرض عين، اذا قام به من فئة كفاية، سقط الفرض عن الباقي، كحضور الجنابة و رد السلام و تشميت العاطس.

اهل معانى گفتند: وَهُوَ كُرَّةٌ لَكُمْ اَيْن كراهيت نه آنست كه فرمان خداى را عز و جل كاره بودند، يا بظاهر كراهيتى نمودند، لكن در طبع خود نفورى ميديدند از آنك هم بر مال مؤنت ميديدند، و هم بر نفس مشقت، و هم بر روح خطر، پس بعاقبت كه ثواب جهاد و فوائد آن از رسول خدا شنيدند آن كراهيت برخاست. عكرمه گفت انهم كرهوه ثم احبوه و يشهد لذلك قصة عمّ انس بن مالك، قال انس غاب عمى انس بن النصر عن قتال بدر، فشق عليه لما قدم، و قال غبت عن اول مشهد شهده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، لئن اشهدنى الله قتالا ليرين الله بما اصنع، فلما كان يوم احد مشى بسيفه، فلقبه سعد بن معاذ، فقال اى سعد، و الذى نفسى بيده انى لاجد ريح الجنة دون احد. فقال سعد، فما استطعت يا رسول الله ما صنع قال انس. فوجدناه بين القتلى، به بضع و ثمانون جراحة، من بين ضربة بسيف و طعنة برمح و رمية بسهم، و قد مثلوا به فما عرفناه حتى عرفته اخته بثيابه. و صح فى الخبر ان النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «و الذى نفسى بيده لو ددت انى اقتل فى سبيل الله ثم احببى، ثم اقتل، ثم احببى ثم اقتل.»

مصطفى بتخصيص قربت و بصيرت نبوت بديد آنچه رب العزة شهيدان را ساخته است در غيب، از لطائف كرامات و شرائف درجات، تا لاجرم نقدى درين سراى فانى اين آرزويش بخواست كه «و ددت انى اقتل فى سبيل الله ثم احببى ثم اقتل» باز ديگران كه باين متابت نرسيدند، و اين ديده غيب بين نداشتند، لعمرى كه همين آرزو كنند، اما نه امروز لكن فردا در فردوس كه آن احوال براى العين بينند. مصداق اين آن خبرست كه مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: «ما احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا و له ما فى الارض

من شيء أَلَا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات، لما يرى من الكرامة. «
 و روى ان الله عز و جل اطّلع عليهم اطلاعة فقال: هل تشتهون شيئاً؟ قال اى شيء نشتهى.
 و نحن نسرح من الجنة حيث شئنا، ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا انهم لن يتركوا من
 ان يسألوا، قالوا يا رب نريد ان ترد ارواحنا فى اجسادنا حتى نقتل فى سبيلك مرة اخرى.
 فلما رأى ان ليس لهم حاجة تركوا.

عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ الْآيَةَ... و مگر که شما را چیزی کراهیت آید و آن
 خود شما را به بود، یعنی که غزو کردن کراهیت میدارید و در آن از دو نیکی یکی هست:
 اَمَّا الظفر و الغنيمه، و اَمَّا الشهادة و الجنة.

وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ الْآيَةَ... و مگر که چیزی دوست دارید شما و آن
 خود بتر است شما را، یعنی باز ماندن و با پس نشستن از غزو که در آن هم ذل فقر است،
 و هم حرمان غنیمت و شهادت.

قال ابن عباس كنت رديف النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم فقال يا ابن عباس ارض عن
 الله بما قدّر و ان كان بخلاف هواك، انه لمثبت فى كتاب الله عز و جل. قلت يا رسول الله
 اين و قد قرأت القرآن؟ قال وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
 و فى معناه انشدوا.

ربّ امر تنقيه خير امر ترتضيه خفى المحبوب منه و بد المكروه فيه

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الْآيَةَ... اين آيت در شأن قومی آمد از ياران رسول خدا که در
 سفرى بودند، در پسين روز محرم، روز سى ام رسيدند فرامردى از مشرکان، و گله
 گوسپند با وى و آن مشرک تنها و جاى خالى، و آن مرد خويشتن را مى ايمن شمرد که
 ماه حرام است از اين جوک مسلمانان لختى قصد کشتن آن مرد کردند و گفتند که مرد
 مشرک است، و در گوسپند رغبت کردند و گفتند مگر دوش ماه نو بوده است، و امروز
 صفر است، و لختى از مسلمانان گفتند نه! که ماه حرام است آن قوم که در گوسپند رغبت
 کردند، آن مشرک را بکشتند. اولياء کشته برسول خدا آمدند و دعوى خون کردند، و
 تشنيع کردند که ماه حرام بود، رسول خدا ديت آن کشته باز پذيرفت، و اين آيت آمد:
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ... يعنى يسئلونك عن قتال فى الشهر الحرام، قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ

ای عظیم العقوبه فيه. پیش از نزول این آیت در ماههای حرام هیچکس کشتن نکردی تعظیم آن را تا این واقعه بیفتاد و این قصه برفت، و مشرکان ملامت و تعبیر در گرفتند که در ماه حرام کشتن چون کنند؟ و آزرَم آن چرا بگذارند؟.

گویند که عبد الله جحش نامه نوشت بمؤمنان اهل مکه: اذا غيركم المشركون بالقتال في الشهر الحرام فغيروهم انتم بالكفر و اخراج رسول الله و منعهم عن البيت. گفت چون کافران شما را تعبیر کنند که در ماه حرام قتال کردید، شما ایشان را تعبیر کنید که شما نیز کفر آورید، و رسول خدا و یاران را از مکه و مسجد حرام باز داشتید، پس این حکم خود منسوخ گشت بآیت سیف: قال الله تعالى: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ اى فى الحل و الحرم. اجماع مسلمانان امروز آنست که قتال با کافران در همه ماهها حلال آن و حرام آن رواست. پس این قوم که آن مشرک را کشته بودند گفتند یا رسول الله چه بینی؟ اگر ما آن مرد مشرک را که در ماه حرام کشتیم ما را ثواب جهاد در سبیل خدای بود؟ این آیت آمد که اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِیْکُوْبِد اِیْشَانِ کِه بگرویدند، و رسالت تو پذیرفتند، و پیغام ما بجان و دل باز گرفتند و الَّذِيْنَ هَاجَرُوْا و اِیْشَانِ کِه خَان و مان و اوطان خویش بدرود کردند، و از اسباب و علائق و از خویش و پیوند خود بیریدند و صحبت رسول و موافقت وی بر همه اختیار کردند، و بحکم این فرمان برفتند که «هاجرُوا تورتوا ابناءکم مجدا» و جاهدُوا فى سَبِيْلِ اللّٰهِ و از بهر خدا در راه خدا با اعداء دین بکوشیدند، و جان بذل و تن سبیل، و دل فدا، و بخوش دلی استقبال این فرمان شرع مقدس کرده، که «اغزوا بسم الله و فى سبیل الله، قاتلوا من کفر بالله» و تسکین دل ایشان را و تحقیق امید ایشان را مصطفی علیه السلام میگوید: «من قاتل فى سبیل الله فواق ناقة و جبت له الجنة، من أنفق نفقة فى سبیل الله کتب له سبعمائة ضعف رباط، يوم فى سبیل الله خیر من الدنيا و ما فيها.» اُولٰٓئِکَ یَرْجُوْنَ رَحْمَتَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بر فرمی مشکل شود رجا و تمنی، و آن را فرقی نه نهند و فرق آنست: که اگر با رجا غفلت بود، و در طاعت فترت، آن را تمنی گویند و تمنی آرزوست، و آرزو در راه دین معلول است و حال صاحب رجا بعکس اینست، و در راه دین محمول است. رب العزة درین آیت عین معاملت و حقیقت طاعت از ایمان و هجرت و مجاهدت در پیش داشت، آن گه رجاء ایشان پس اجتهاد و طاعة به

بسندید، و ایشان را در آن بستود گفت: **أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ** جای دیگر گفت **يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ** ابن خبیق گفت: امیدواران سه مرداند: یکی نیکو کردار امید میدارد که کردارش قبول کنند، و وی را در آن پاداش دهند. دیگر مردی بد کردار که توبه کرد و از بدی بازگشت، و دل در عفو و مغفرت بست، امید میدارد که عفو کنند و وی را بیامرزند. سدیگر مردی است سر بگناهان در نهاده، و ناپاکیها بر دست گرفته، آن گه میگوید امید دارم که بیامرزد: این یکی صاحب تمنی است و آن دو دیگر صاحب رجاء روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی اصحابه من باب بنی شیبیه فرآهم یضحکون فقال أ تضحکون؟ لو تعلمون ما أعلم، لضحکتکم قليلا و لبکیتم كثيرا. ثم مرّ ثم رجع القهقري، و قال نزل علیّ جبرئیل، و اتی بقوله تعالی **نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** و عن ابن مسعود رض قال **«الكبائر: الاشراک بالله، و الامن من مکر الله، و القنوط من رحمة الله، و الیأس من روح الله عز و جل.**

النوبة الثالثة

قوله تعالی: **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ** الآية... مال باختن در راه شریعت نیکوست، لکن نه چون جان باختن در میدان حقیقت، بوقت مشاهدت از غیر جدا شدن، و بشرط وفا بودن نیکوست، لکن نه چنان که از خویشتن جدا شدن و قدم بر بساط صفا نهادن.

از غیر جدا شدن سر میدانست کار آن دارد که در خم چوگانست

یکی میپرسد که از مال چه دهیم؟ و چون خرج کنیم؟ شریعت او را جواب میدهد از دویست درم پنجدرم و از بیست دینار نیم دینار. دیگری می پرسد و حقیقت او را جواب میدهد که با تو بجان و تن هم قناعت نکنند. آری حدیث مزدوران دیگرست و داستان عارفان دیگر، معرفت مزدور تا جان شناختن است، و معرفت عارف تا جان باختن

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت

آن دولتیان صحابه نه بآن می پرسیدند از کیفیت انفاق که راه بدرویشی نمی بردند، لکن بامید آنک تا از حضرت عزت این نواخت بایشان رسد که: **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** هر چه شما دادید و می دهید من که خداوندم میدانم، و بدان آگاهم. این چنانست که موسی را آن شب دیجور در بیابان طور بر خواندند که یا موسی! موسی از لذت این

خطاب سوخته این ندا شد، از سر سوز و اشتیاق گفت من الذی یکلمنی؟ کیست این که با من سخن میگوید؟ میدانست، لکن موسی در بحر اشتیاق دیدار حق غرق شده بود، دستگیری طلب میکرد گفت: درین یک ندا بسوختم باشد که یک بار دیگرم بر خواند مگر بر افروزم، فرمان آمد که یا موسی! نمیدانی که ترا که میخواند؟ گفت «دانم! لکن منتظر آنم که خواننده گوید انّی انا الله رب العالمین.

لبيك عبدی و انت فی کنفی فكلما قلت قد علمناه!
 سلنی بلا حشمة و لا رهب و لا تخف، اننی انا الله!

دو آیت است: یکی در اول و رد اشارتست بانفاق عابدان از مال خویش تا بمعرفت رسند. دیگر آیت باآخر ورد اشارتست. بانفاق عارفان از جان خویش بحکم جهاد تا بمعروف رسند. و ذلک قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بعد از ایمان حدیث هجرت کرد، و هجرت بر دو قسم است یکی ظاهر، و دیگر باطن. اما هجرت ظاهر دو طرف دارد: یکی آنک از دیار و اوطان و اسباب خویش هجرت کند، و بطلب علم شود، و طرف دیگر آنست که بطلب معلوم شود، و هر آن روش که ازین دو طرف بیرونست آن را خطری و وزنی نیست.

و الیه الاشارة

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «الناس عالم او متعلم و سائر الناس همج» و تا نگویی که طالب علم و طالب معلوم هر دو بر یک رتبه‌اند، که طالب علم در روش خود است، و طالب معلوم در کشش حق. و آن کس که در روش خود بود در رنج و ماندگی و گرسنگی بماند. چنانک موسی در آن سفر که طالب علم بود گفت آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا باز وقتی دیگر که بطلب معلوم می‌شد، چنان مؤید بود بتأیید عصمت و کشش حق، که سی روز در انتظار سماع کلام حق بماند، که نه از ماندگی خبر داشت نه از گرسنگی استاد بو علی دقاق گفت برحمة الله: نواخت طلبه علم بجایی رسید که فردا چون از خاک برآیند، مرکب ایشان پره‌های فریشتگان بود، لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما يصنع»

گفتا: چون مرکب طلبه علم پر فریشتگان بود مرکب طلبه معلوم خود در وهم چه آید که

چون بود؟

لو علمنا ان الزيارة حق لفرشنا الحدود ارضا لترضى
رفتار بتان خوب بر خاک حرام من دیده زمین کنم تو بر دیده خرام

این خود بیان هجرت ظاهرست. و هجرت باطن آنست که از نفس بدل رود و از دل بسر رود، و از سر بجان رود، و از جان بحق رود. نفس منزل اسلام است، و دل منزل ایمان، و سر منزل معرفت، و جان منزل توحید. در روش سالکان از اسلام بایمان هجرت باید، و از ایمان بمعرفت، و از معرفت بتوحید، نه آن توحید عام میگویم که بشواید درست گردد، و بناء اسلام و ایمان بر آنست، بل که این توحید از آب و خاک پاکست، و از آدم و حوا صافست، علایق از آن منقطع، و اسباب مضمحل، و رسوم باطل، و حدود متلاشی، و اشارات متناهی، و عبارات منتفی، و تاریخ مستحیل! استاد امام بو علی قدس الله روحه روزی غریق دریای محبت شده بود و در توحید سخن میگفت که: اگر از جواهر حرمت یکی را بینی که قدم در کوی دعوی نهد و حدیث توحید کند، نگر تا فریفته نشوی، و از آب و خاک آن معنی پاک دانی، که آن جمال احدیت بود که در میدان ازل بنظاره جلال صمدیت شد، و با خود بنعت تعزز رازی گفت آن راز را توحید نام نهادند، که روستم را هم رخس روستم کشد! شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه باین توحید اشارت کرده و گفته:

ما وحد الواحد من واحد از کلّ من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته عاریة أبطلها الواحد
توحیده ایاه توحیده و نعت من ینعته لاحد!

الثوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْتُلُونَكَ تَرَامِي پُرسند عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از می و قمار قُلْ بَغْوِي فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ در می و قمار بزه بزرگ است وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ و مردمان را در آن منفعتهاست، وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا اما بزه مندی آن مهتر است از منفعت آن، وَ يَسْتُلُونَكَ و ترا می پُرسند ما ذَا يُنْفِقُونَ که چند نفقه کنیم قُلِ الْعَفْوَ بگویی آنچه بسر آید از شما و از ایشان که

داشت ایشان واجب است بر شما، کَذَلِكَ چنين هن يَبِينُ اللهُ لَكُمْ الْآيَاتِ پيدا میکند خدای شما را سخنان خویش، و نشانه‌های مهربانی خویش.

لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا مگر در اندیشید در آن منتها که وی را بر شماست.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در آن نیکوها که با شما کرد در این جهان و وعده دادن در آن جهان، وَ يَسْأَلُونَكَ وَ ترا می‌پرسند عَنِ الْبَيْتَامِ از یتیمان و گرد مال ایشان گشتن؟ قُلْ بگویی إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ اگر مال ایشان را بصلاح آرید و بحسبت نگاه دارید، و رایگان در آن تجارت کنید، و خود را سود مجوئید آن به است. وَ إِن تَخَاطَبُوهُمْ و اگر در ایشان آمیزید فَأَخْوَانِكُمْ علی حال برادران شماوند در دین، وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ و خدای باز داند تباہ کار از نیکو کار در کار ایشان، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنَّاكُمْ و اگر خدای خواهد کاری دشوار ناتواست بآن فرا سر شما نشانید، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ که خدای توانا است بی همتای دانا.

وَ لَا تَتَّبِعُوا الْمُشْرِكِينَ و بزنی مکنید زنان مشرکان را حَتَّى يُؤْمِنَ تا آن گه که بگروند وَ لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ و کنیزکی گرویده خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ به از آزاد زنی ناگرویده، وَ لَوْ أَعْجَبْتَكُمْ و هر چند که شما را خوش آید آن زن مشرکه بصورت یا بمال یا به نسب، وَ لَا تَتَّبِعُوا الْمُشْرِكِينَ و زن مسلمان بمرد مشرک مدهید حَتَّى يُؤْمِنُوا تا آن گه که بگروند وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و بنده گرویده خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ به از آزاد مردی ناگرویده، وَ لَوْ أَعْجَبْتُمْ هر چند که شما را خوش آید از آن آزاد مشرک بصورت و مال و نسب. أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ این مشرکان که با مؤمنان در صحبت آمیزند ایشان را با شرک میخوانند، با آتش، وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ و الله رهیکان خود را فرا بهشت می خواند و با آمرزش، بِإِذْنِهِ بخواست و توفیق و فضل خویش، وَ يَبِينُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ و پيدا میکند سخنان خویش و نشانه‌های مهربانی خویش، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا مگر ایشان پند پذیرند و حق دریابند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ الْآيَةِ... این اول آیت است که در کار می‌آمد، که هنوز در تحریم آن از آسمان پیغام نیامده بود و قومی از مسلمانان کراهیت میداشتند می‌خوردن، از آنچه در آن میدیدند از هتک حرمت، و خرق مروت، و عیب زوال عقل و

زیان مال و عداوت و عریبه که در آن می دیدند. همواره از رسول خدا می پرسیدند که در کار می هیچ چیز نیامد؟ و آن پرسنده عمر خطاب بود، جواب آمد، این آیت: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ مُنْفَعَتٌ لِذُنُوبِهِمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَ وَعَلَّمْنَا إِبْرَاهِيمَ الْقِسْمَاتَ لِيُعَلِّمَ الْبَنِيَّانَ وَنُوحًا مَّا نُبِئَ الْبَنِيَّانَ أَن يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَحْمَةً مِنَّا عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَٰكِنَّا ظَالِمُونَ

را در جنب آن می رفتی بود. رب العالمین گفت: بزه کاری و بزه مندی آن مه است از منفعت آن. مردمان چون این بشنیدند، قومی از می باز ایستادند و قومی نه. تا آن روز که عبد الرحمن عوف میزبانی کرد جماعتی را از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و در میان ایشان خمر بود، می خوردند تا مست شدند، وقت نماز شام در آمد، یکی فرا پیش شد بامامی، و سوره قل یا ایها الکافرون در گرفت و نه بر وجه برخواند، که بر جای «لا اعبد ما تعبدون» اعبد گفت تا بآخر سوره، گفت: لکم دینکم الشریک ولی دینی الاسلام پس رب العالمین این آیت فرستاد: که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ گرد مسجد مگردید که مست باشید، تا آن گه که بهوش باز آئید و دانید که می چه خوانید و چه می گوئید. قومی باز از مسلمانان گفتند که خیر نیست در چیزی که از مسجد باز دارد و از می خوردن باز ایستادند، و قومی هم چنان می خوردند و اوقات نماز در آن نگه میداشتند، تا آن گه که قومی از انصار در خانه یکی از ایشان مهمان بودند و با ایشان می بود. و حمزة بن عبد المطلب حاضر بود. حمزه بیرون آمد و شراب در وی کار کرده، و دو شتر دید از آن برادر زاده خود علی بن ابی طالب. که بر آن اذخر میآوردند، شمشیر بر کشید و قصد شتران کرد وی را گفتند که این آن علی اند. وی گفت «هل انتم الا عبید لابی» جواب داد که شما که اید مگر بندگان پدر من عبد المطلب؟ و ایشان را هر دو پی زد و شکم بشکافت، و جگر بیرون کشید، و بر آتش افکند. علی، در رسید، و آن حال دید گریستن بر وی افتاد، بر رسول خدا شد، و آن قصه باز گفت. جبرئیل آمد و آیت آورد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ تَانِجَا كَفَتْ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ؟ رسول خدا بر منبر شد، و این آیت بر خواند، و می حرام کرد. مسلمانان برخاستند، و با خانهای خود شدند، و میها می ریختند. تا می در کویهای مدینه برفت و جایهای آن می کس بود که می شکست، و کس بود که بآب و گل می شست بعضی مفسران گفتند که موضع تحریم آنست

که گفت: فَاجْتَنِبُوهُ ای فاترکوه. و قومی گفتند.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ای انتهوا کما قال فی سورة الفرقان: أ تَصْبِرُونَ و المعنی اصبروا و لهذا قال عمر عند نزول الآیة: ا «نتهینا یا رب!»

فصل

مذهب شافعی آنست: که هر شرابی که جنس آن مستی آرد، اگر خمر بود و اگر نیبذ مطبوخ یا خام، از خرما، یا از مویز، یا از گندم، یا از گاورس، یا از عسل، اندک و بسیار آن حرامست، و آشامنده آن مستوجب حدّ، اگر مست شود و اگر نه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «کل مسکر خمر، و کل خمر حرام انّ من التمر خمر و ان من البر خمر و ان من الشعیر خمر و ان من العسل خمر»

و روی انه قال: «انهاکم عن قلیل ما اسکر کثیره»

و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من شرب الخمر لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا، فان تاب تاب الله علیه، فان عاد لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا، فان تاب تاب الله علیه فان عاد لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا فان تاب تاب الله علیه فان عاد الرابعة لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا فان تاب لم يتب الله علیه و سقاه من نهر الخبال. قال و من كان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس علی مائدة یدار علیها الخمر، قال: و الذی بعثنی بالحق، انّ شارب الخمر یدعی ینوم القیمة مسودا و وجهه یمسح علی قدمه، یقذره کل من رآه. قال: و من كان فی قلبه آیة من کتاب الله و یصبّ علیه الخمر یدعی ینوم القیمة مسودا حتی یأخذ بناصیته حتی یقیمه عند الرب، فیخاصمه، و من خاصمه القرآن خصم»

گفته اند که این خمر معجون لعنت است، آن جوش آواز دست شیطان است، چون دست درو کند بجوشد، پس آب دهن درو اندازد تا تلخ گردد، پس بول درو کند تا بگندد. آن مسکین که خمر میخورد بول شیطان میخورد، و معجون لعنت است که بکار میدارد، این خمر زهر دین است، چنانک تن را با زهر بقا نیست؟ دین را با خمر بقا نیست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «شارب الخمر کعابد الوثن»

این بمعنی خوف عاقبت گفت، یعنی که بسیار افتد می خواره را که بعاقبت از ایمان

درماند، و بعبادت و شن کشد. چنانک یکی می خواره را بوقت مرگ گفتند بگو «لا اله الا الله» وی میگفت شاد باش و نوش خور. بوقت مرگ بر بنده آن غالب شود، که جمله روزگار خویش بآن بسر برده باشد. و به قال النبی يموت الرجل علی ما عاش علیه. عایشه گفت: اگر قطره می در چاهی افتد و آن چاه انباشته شود، پس از آنجا گیاه برآید، و گوسپند بخورد من کراهیت دارم که گوشت آن گوسپند خوردم. می خواره را هم سقوط عدالت است، و هم زوال ولایت، و هم وجوب لعنت، و هم فساد عاقبت، و هم خوف خاتمت. اما سقوط عدالت آنست که باجماع امت شهادت وی مقبول نیست، و بقول بعضی علما وی را ولایت بر دختر نیست، و وجوب لعنت آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ان الله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها و شاربها و ساقیها و حاملها و المحمولة اليه و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها.»

و خوف خاتمت آنست که در آثار بیارند که پنج چیز نشان بدبختان است، و در وقت مرگ بیم زوال ایمان در آنست: ترک الصلاة، و اکل الربوا، و الاصرار علی الزنا، و عقوق الوالدين، و الادمان علی شرب الخمر. و فساد عاقبت آنست که می خواره فردای قیامت ناچار بدوزخ رسد، و حمیم جهنم خورد، چنانک در خبر است: و الذی بعثنی بالحق من شرب من مسکر ثلث شربات کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة الخبال، یقال طینة الخبال ما ذاب من حراقة اجساد اهل النار

درین خبر سه شربت گفت، و در خبر دیگر یک جرعة گفت و ذلك فی قوله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان الله بعثنی رحمة و هدی للعالمین و اقسام ربی بعزته لا یشرب عبد من عبیدی جرعة من خمر الا سقیته مکانه من حمیم جهنم، معذبا کان او مغفورا له، و لا یسقیها صبیبا صغیرا الا سقیته مکانه من حمیم جهنم، معذبا کان او مغفورا له. و لا یدعها عبد من عبیدی من مخافتی الا سقیته ایاه فی حظيرة القدس.

اما حد می خواره اگر آزاد باشد و عاقل و بالغ و مختار نه مکره، چهل تازیانه است و اگر بنده باشد بیست تازیانه، و اگر رای امام چنان بود که آزاد را هشتاد زند و بنده را چهل روا باشد، که در عهد رسول خدا و روزگار خلفا این اختلاف بوده است، و همه نقل کرده اند، و اگر بجای تازیانه دست زنند و نعلین و چوب و جامه تا بداده رواست که بو

هریره گفت یکی را حاضر کردند که می خورده بود، رسول خدا گفت: بزنید او را، کس بود که طپانچه می زد، و کس بود که نعلین، و کس بود که چوب، و کس بود که گوشه جامه یعنی جامه تا بداده سخت کرده، گفتا بعاقبت کسی او را گفت: اخزاک الله، رسول خدا گفت لا تقولوا هكذا، و لا تعینوا علیه الشیطان و لكن قولوا اللهم اغفر له اللهم ارحمه. و کسی را که حد شرعی زدند، در کبیره که از وی در وجود آید، آن حد کفارت گناه وی باشد. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من اصاب ذنبا فاقیم علیه حد ذلك الذنب فهو کفارته.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: من اصاب حدا فعجل عقوبته فی الدنيا فالله اعدل من ان یتنی علی عبده العقوبة فی الآخرة، و من اصاب حدا فستره الله علیه و عفا عنه، فالله اکرم من ان یرعود فی شیء قد عفا عنه.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ الْآيَةَ... می را خمر نام کرد لانها تخامر العقل، از بهر آنک در خرد آمیزد و آن را بیوشد. و میسر قمار است و از کسب عرب بود، و قومی از عجم. رب العالمین آن را با می حرام کرد. و مفسران گفتند کل شیء فيه قمار فهو من الميسر حتى لعب الصبيان بالجوز و الكعباب و قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «ایاکم و هاتین الکعبتین المشؤمتین فانهما من میسر العجم و قال القاسم بن محمد کل شیء الهی عن ذکر الله و عن الصلاة فهو میسر.

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بِنَا قِرَاءَتِ حَمْزَةٍ وَ عَلِيٌّ اسْتِ دِيْغِرَانِ بِيَا خَوَانِدٍ وَ بِمَعْنَى مُتَقَارِبِ اَنْدِ، كِه دَر خَمْرٍ وَ قَمَارِ هَم عَظِيْمِيْ گِناهِسْتِ وَ هَم بَسِيَارِيْ گِناهِ چِناَنَكِ دَر آيْتِ دِيْغِرِ بَر شَمَرْدِ: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ... وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ الْآيَةَ... بَرَفْعِ وَ اَوْ قِرَاءَتِ بُو عَمْرِ اسْتِ اِي الَّذِي تَنْفِقُونَهُ الْعَفْوُ دِيْغِرَانِ بِنَصْبِ وَ اَوْ خَوَانِدِ. عَلِيٌّ مَعْنَى تَنْفِقُونَ الْعَفْوُ اِي مَا عَفَى، يَعْنِي مَا فَضَلَ مِنْ اَمْوَالِكُمْ، يُقَالُ صَمِيحٌ مَالِي لِفُلَانٍ وَ عَفُوهُ لِفُلَانٍ اِي فَضَلَهُ.

این هم جواب سؤال عمر و جموح است که گفت: یا رسول الله دانستیم که صدقات به که میباید داد یعنی فی قوله ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ الْآيَةِ، اکنون خواهیم تا بدانیم که چند دهیم و چه دهیم؟ آیت آمد قُلِ الْعَفْوَ بگویی آنچه بسر آید یعنی از نفقه خود و عیال خود.

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أفضل الصدقة ما كان عن ظهر غنى و ابدأ بمن تعول»

و روى ابو هريرة ان رجلا قال يا رسول الله عندى دينار. قال انفقه على نفسك فقال عندى آخر. فقال انفقه على ولدك، قال عندى آخر، قال انفقه على اهلك، قال عندى آخر، قال انفقه على خادمك، قال عندى آخر قال انت اعلم.

پس هر که خداوند مال و ضیاع و املاک بود یک ساله نفقه خود و عیال در کسوة و در طعام و در شراب بنهادی، و باقی بصدقه دادی و هر که را نفقه خود و عیال از مزد و کار و کسب نقدی بودی یک روزه بنهادی و باقی صدقه دادی، پس کار دشوار شد بر ایشان، تا خدای تعالی این آیت فرستاد: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ نَأْخُذُ؟ فَبَيَّنْتَ السَّنَةَ** اعیان الزکاة من الورق و الذهب و الماشیة و الزرع.

فصارت هذه الآية اعنى قوله تعالى: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ** ناسخة لقوله تعالى قل العفو. قوله **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ** الآيات... چنانکه احکام می و قمار و انفاق بیان کرد و روشن، خدای شما را بیان میکند و پدید میآرد نشانهای کردگاری و مهربانی خویش. **لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** تا شما تفکر کنید در کار دنیا و آخرت و بدانید که این دنیا سرای بلا و فنا است، و آخرت سرای جزا و بقا.

روی انس بن مالک قال قال رسول الله: «ايها الناس اتقوا الله حق تقاته و اسعوا في مرضاته، و ايقنوا من الدنيا بالفناء، و من الآخرة بالبقاء، و اعملوا لما بعد الموت، فكانكم بالدنيا لم تكن، و بالآخرة لم تزل. ايها الناس! ان من في الدنيا ضيف و ما في يده عارية، و ان الضيف مرتحل، و العارية مردودة، ألا! و ان الدنيا عرض حاضر ياكل منها البرّ و الفاجر، و الآخر وعد صادق يحكم فيها ملك قادر، فرحم الله امرأ نظر لنفسه و مهد لرمسه ما دام رسنه مرخی و حبله على غاربه ملقی، قبل ان ينفذ أجله و ينقطع عمله

وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى... این آیت در شأن قومی آمد که قیمان یتیمان بودند در مال ایشان، و شنیدند که خدای تعالی در قرآن در صدر صورۃ النساء چه تشدید کرد در خوردن مال یتیمان، بترسیدند و قصد کردند که گریزند از قیام کردن بامر یتیمان، و مال یتیمان می ضایع خواست ماند، این آیت آمد: **قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ** بگوی این قیمان یتیمان

را، اگر در مال یتیمان تجارت کنید، و بی مزد ایشان را نگه دارید، آن بهتر است و نیکوتر. قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «من ولی یتیمان له مال فلیتجر فیه و لا یترکه حتی يأکله الصدقه»

وَإِنْ تَخَالَطُوهُمْ الْآيَةَ... و اگر با ایشان در آمیزید، و مال ایشان با مال خود درهم نهمید، و آمیخته دارید، آن گه مزدی معروف بر گیرید بچم، بی اسراف و بی شطط، و بگذارید ایشان را تا در جای شما نشینند، و شما در جای ایشان نشینید ایشان بر فرش شما نشینند، و شما بر فرش ایشان نشینید، ایشان با شما میخورند از آن شما، و شما با ایشان میخورید از آن ایشان، اگر چنین کنید فَأَخْوَانُكُمْ عَلَى حَالِ إِيشَانِ برادران شماوند در دین، و برادران در دین با یکدیگر چنین باید که زندگانی کنند. و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و لا تقاطعوا و كونوا عباد الله اخوانا».

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ الْآيَةَ... و الله باز داند مفسد را از مصلح، آن کس که در آمیزد پوشیدن مال خویش بمال ایشان، از آن کس که در آمیزد و از ایشان دریغ ندارد مال خویش از ایشان، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «خیر بیت المسلمین بیت فیه یتیم مکرم»

و فیه روایة

«یحسن الیه و شر بیت المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه»

وَ لَا تَتَكَبَّرُوا الْمُشْرِكَاتِ الْآيَةَ... این در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی آمد، مردی بود قوی دلاور، رسول خدا وی را بمکه فرستاد، تا قومی از مسلمانان که آنجا بودند نهان از کافران بیرون آرد. چون بمکه رسید، زنی مشرکه آمد نام آن زن عناق و در جاهلیت آن زن با مرثد سرو کاری داشت. مرثد را بخود دعوت کرد، مرثد سر وازد گفت: ویحک یا عناق! ان الاسلام حال بیننا و بین ذلک» گفت: مرا بزنی کن مرثد جواب داد که تا از رسول خدا پرسم، پس آن زن آواز برآورد، و فریاد خواست تا قومی آمدند، و مرثد را بزدند. چون با مدینه آمد این قصه با رسول خدا بگفت و دستوری خواست تا وی را بزنی کند. رب العالمین آیت فرستاد وَ لَا تَتَكَبَّرُوا الْمُشْرِكَاتِ الْآيَةَ... زنان مشرکات را بزنی مکنید، و گرد

ایشان مگردید، تا مشرک باشند، اکنون حرام است بر مسلمانان که زنان بت پرستان و گیران و همه طواغیت پرستان بزنی خواهند. مگر حرایر اهل کتابین که قرآن ایشان را مستثنی کرد: فقال تعالى وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ. اگر کسی گوید که حرایر اهل کتابین هم از کافران اند و نکاح سبب مودت، لقله تعالى وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و مودت با کافران منهی است باین آیت که الله گفت لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...؟ جواب آنست که ان مودت که منهی است مودت دینی است، و مودت نکاح مودت نفعی و شهبوانی است پس در تحت آن نهی نشود.

وَ لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ الْآيَةَ... این در شأن عبد الله رواحه آمد، که کنیزکی سیاه داشت، روزی بر وی خشم گرفت و طپانچه بر وی زد. آن گه برسول خدا شد و آن حال باز گفت، رسول گفت «و ما هی؟»

چیست آن کنیزک؟ قال هی تشهد أن لا اله الا الله، و انک رسولہ، و تصوم شهر رمضان، و تحسن الوضوء، و تصلی. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون وصف وی شنید گفت: «هذه مؤمنة».

این کنیزک مؤمنه است. عبد الله گفت بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که وی را آزاد کنم، پس او را بزنی خواهم، چنان کرد. پس مردمان وی را طعن کردند که کنیزکی سیاه بزنی خواست، و آزاد زنی مشرکه با مال و جمال با وی عرضه میکردند و نخواست! رب العالمین گفت: آن کنیزک سیاه مؤمنه به از آن آزاد زن مشرکه، با مال و جمال. و گفته اند این در شأن خنساء فرو آمد، کنیزکی بود از آن حذیفه یمان، حذیفه او را گفت: یا خنساء قد ذکرت فی الملاء الاعلی مع سوادک و دامتک پس وی را آزاد کرد و بزنی خواست.

وَ لَا تُتَكَبَّرُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمُ الْآيَةُ... میگوید زن مسلمان را بمراد مشرک مدهید، نه رواست بهیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد، که این نکاح استدلال است، و نوعی اقتهار، و رب العزت نخواست که زن مسلمان زیردست و مقهور مرد کافر گردد، و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا، أولئك

يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةَ بِأَذْنِهِ اَيْنَ هَمَجَانَسْتِ كَهْ كَفْت: يَدْعُوَكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ جَاي دِيكَرْ كَفْت: وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ چُون خَلْق رَا بَر رُوش رَاه دِين، وَ رَنْج بَرْدَن وَ بَار كَشِيدَن دَر مَسْلَمَانِي مِيخَوَانَد، بَوَاسَطَه بَاَز كَذَاشْت كَفْت: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ بَاَز چُون دَعْوَت دَارِ السَّلَامِ وَ مَغْفِرَت وَ رَحْمَت بُوْدِي وَاسَطَه ايشان رَا خُود خَوَانَد كَفْت وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَاللَّهُ اعْلَم

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ الْآيَةِ... شراب اهل غفلت را و سر انجام و صفت اینست که گفتیم، بار خدای را عز و جل بر روی زمین بندگانند که آشامنده شراب معرفت‌اند، و مست از جام محبت. هر چند که از حقیقت آن شراب در دنیا جز بویی نه، و از حقیقت آن مستی جز نمایشی نه، زانک دنیا زندان است، زندان چند بر تابد؟ امروز چندانست، باش تا فردا که مجمع روح و ریحان بود، و معرکه وصال جانان، و رهی در حق نگران.

امید وصال تو مرا عمر بیفزود خود وصل چه چیزست چو امید چنین است

شوریده بکلبه خمار شد، در می داشت بوی داد. گفت: باین یک درم مرا شراب ده! خمار گفت: مرا شراب نماند. آن شوریده گفت: من خود مردی شوریده‌ام، طاقت حقیقت شراب ندارم! قطره بنمای تا از آن بویی بمن رسد، بینی که از آن چند مستی کنم! و چه شور انگیزم! سبحان الله! این چه برقیست که از ازل تابید، دو گیتی بسوخت. و هیچ نپائید؟ یکی را شراب حیرت از کاس هیبت داد، مست حیرت شد گفت.

قد تحیرت فیک خذ بیدی	یا دلیلا لمن تحیر فیکا
کار دشوارست آسان چون کم؟	درد بی داروست درمان چون کم؟
از صداع قیل و قال ایمن شدم	چاره دستان مستان چون کم؟

یکی را شراب معرفت از خمخانه رجا داد بر سر کوی شوق بر امید وصل همی گوید:

بخت از درخان ما درآید روزی،	خورشید نشاط ما برآید روزی،
و ز تو بسوی ما نظر آید روزی،	وین انده ما هم بسر آید روزی!

یکی را شراب وصلت از جام محبت داد بر بساط انبساطش راه داد، بر تکیه‌گاه انشش

جای داد، از سر ناز و دلالت گفت:

بر شاخ طرب هزار دستان توایم، دل بسته بدان نغمه و دستان توایم!
از دست مده که زیر دستان توایم، بگذار گناه ما که مستان توایم!

یکی را خود از دیدار ساقی چندان شغل افتاد، که با شراب نپرداخت!

سقیبتنی کاسا فاسکرتتی فمنک سکری لا من الکاس

آنان زنان مصر که راعیل را ملامت میکردند در عشق یوسف، چون بمشاهده یوسف رسیدند چنان بیخود شدند که دست ببریدند و جامه دریدند، و آن مستی مشاهده یوسف بر ایشان چندان غلبه داشت که نه از دست بریدن خبر داشتند نه از جامه دریدن. همین بود حال یعقوب غلبات شوق دیدار یوسف وی را بر آن داشت که بهر چه نگرست یوسف دید، و هر چه گفت از یوسف گفت.

با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنه ز اول سخن نام توام در دهن آید

تا روزی که جبرئیل آمد و گفت: نیز نام یوسف بر زبان مران، که فرمان چنین است! پس یعقوب بهر که رسیدی گفتمی نام تو چیست؟ بودی که در میانه یوسف نامی برآمدی، و وی را بدان تسلی بودی!

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس، جان زان که نزد بی غم عشق تو نفس،
تن زان که بجز مهر تو اش نیست هوس، چشم از بی آنک خود ترا بیند و بس

وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ الْآيَةَ... ارباب معانی گفتند سؤال بر سه ضرب است: یکی سؤال تقریر و تعریف، چنانک، رب العزة گفت: فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هو المشار اليه

بقول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَزُولُ قَدَمَا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ، وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ، وَ مَا ذَا عَمِلَ بِمَا عَلِمَ.»

دیگر سؤال تعنت است، چنان که بیگانگان از مصطفی پرسیدند که قیامت کی خواهد بود؟

و بقیامت خود ایمان نداشتند، و به تعنت می‌رسیدند، و ذلك قوله: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، و كذلك قوله: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ الآيَةَ. سدیگر سؤال استفهام است و طلب ارشاد، چنانکه درین آیات گفت! يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاِْتِمَامِ، وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ این همه سؤال استر شاداند و مردم درین سؤال مختلف‌اند. یکی از احوال می‌رسید، بزبان واسطه جواب می‌شنید و او که از محول احوال می‌رسید بی واسطه از حضرت عزت بنعت کرم جواب می‌شود که «انی قریب»! پیر طریقت گفت: خواهندگان ازو بر در او بسیاراند، و خواهندگان او کم! گویندگان از درد بی درد او بسیارند، و صاحب درد کم. و در تفسیر آورده‌اند که رب العالمین گفت: منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة، فأین من یریدنی؟

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاِْتِمَامِ الآيَةَ... چندان که توانی یتیمان را بنواز و در مراعات و مواساة ایشان بکوش، که ایشان درماندگان و اندوهگنان خلقند، نواختگان و نزدیکان حقدند. ان الله یحب کل قلب حزین، فرمان در آمد که ای مهتر عالمیان! و چراغ جهانیان! یتیمان را واپناه خود گیر، که سراپرده حسرت جز بفاء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را بنزدیک ما مقدار است. ای مهتر! ترا که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بدانی، ایشان را نیکوداری.

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم
 تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما
 ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن
 ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا

انس مالک گفت: روزی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تظاولی جسته، آن یکی میگفت پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می‌گریست، و در خاک می‌غلتید. رسول خدا چون آن کودک را چنان دید، بر وی ببخشد، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر رفاعة انصاری‌ام، پدرم روز احد کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی‌نوا! و ازین صعب‌تر

مرا سرزنش این کودکان است! مصطفی از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشند من که محمدم پدر توام، و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که ای کودکان، اکنون مرا سرزنش میکنید و جواب خود شنوید «ان ابی خیر من آبائکم! و امی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آن گه مصطفی دست وی گرفت، و بخانه فاطمه برد، گفت یا فاطمه! این فرزند ما است و برادر تو، فاطمه برخاست، و او را بنواخت و خرما پیش وی بنهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید، و همچنین وی را بحجره‌های مادران مؤمنان بگردانید. فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فوضع التراب علی رأسه، و نادى «وا ابتاه! الیوم بقیت یتیمًا» فابکی عیون المهاجرین و الانصار، فاخذہ ابو بکر. و هو یقول یا بنی مصیبة دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظههم، انا ابوک یا بنی! فکان مع ابی بکر حتی قبضه الله عز و جل

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ يَسْئَلُونَكَ تَرَامِي يَرْسَدُ عَنِ الْمَحِيضِ مِنْ حَيْضِ زَنَانٍ، قُلْ هُوَ أَدَىٰ بَغْوَىٰ آن مکرهوی است و خونی قدر، فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ دُورًا بِشَيْدٍ مِنْ زَنَانٍ فِي الْمَحِيضِ در درنگ حیض، وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ وَ گرد ایشان مگردید بمجامعت حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تَا از رفتن خون حیض پاک گردند فَإِذَا تَطَهَّرْنَ كَمَا يَكُونُ غَسَلُوا وَ غسل کردند فَأَتُوهُنَّ بِأَيْشَانٍ مِيرْسِيدٍ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ مِنْ جَايِي كَمَا خَدَىٰ فَرَمُودِ شَمَا رَا إِنْ اللّٰهُ يُحِبُّ التَّوَابِينَ دوست دارد خدای باز گردندگان بوی، وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ دوست دارد پاکیزگان و خویشتن کوشندگان. نِسَاؤُكُمْ حَرَّتُ لَكُمْ زَنَانٍ شَمَا كَشْتُ زَارِ شَمَا نَدَ كَمَا دَرِ آن فرزند میکارید فَأَتُوا حَرَّتُكُمْ می رسید بکشتزار خویش اَتَى شَيْئًا چنانک خواهید وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ خویشتن را پیش فرا فرستید. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ بپرهیزید از خشم و عذاب خدا وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بدانید که شما فردا با وی هم دیدار بودنی اید، وی را خواهید دید، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۲) و گرویدگان را شاد کن از من.

وَ لَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ نَامِ خَدَىٰ رَا عَرَضَهُ مَسَازِيدِ سَوِغْدَانِ خَوِيَشِ رَا أَنْ تَبْرُوا

که با کس نیکویی کنید، وَ تَتَّقُوا و از بخل پرهیزید وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ و میان مردمان آشتی سازید، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) خدای شنواست سوگندان شما را دانا است بقصد و نیت شما در آن سوگند.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نَغِيرَ خَدَايَ شَمَا رَا بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بَلَّغُوا سَوْغَدَانِ شَمَا، وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ لَكِنْ شَمَا رَا كَهْ كِيرِد بَانَ كِيرِد كَه دَل شَمَا آهَنْگ سَوْگَنْد كَرِد وَ دَر آن سَوْگَنْد كَه بَزِيَان كَفْت دَر دَل عَزِيْمَت وَ عَقْد دَاشْت وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ وَ خَدَايَ آمَرْزَكَار وَ بَرْدَبَارَسْت.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ مردی آمد بر رسول خدا نام وی ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله! زنان را در حال حیض نزدیکی کنیم و پاسیم یا نه؟ که بگذاریم ایشان را در وقت حیض و نپاسیم؟ آیت آمد وَ يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَاَعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ حَيْضٌ وَ مَحِيضٌ يَكِي اسْت، همچون کیل و مکیل و عیش و معیش. و معنی حیض رفتن خون است، یعنی آن دم معروف سیاه رنگ، بحرانی که از قعر رحم برآمد، کمینه آن یک شبانروزست و مهینه پانزده شبانروز، و غالب آن شش یا هفت روز است، و هر چه نه از قعر رحم بیامد و نه سیاه رنگ بود آن را دم استحاضه گویند. و احکام حیض در آن نرود.

روی ان فاطمة بنت ابی حبیبش قالت لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم: «انی مستحاضة أ فأدع الصلاة؟ فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم: ان دم الحیض اسود یعرف،

فاذا كان كذلك فامسكى عن الصلاة، و اذا كان الآخر فتوضئ و صلی فانما هو عرق.» فاطمة بنت ابی حبیبش گفت یا رسول الله من زنی مستحاضه ام نماز بگذارم در حال استحاضه یا نه؟ رسول خدا گفت دم حیض دم سیاه است معروف که در آن نماز نگذارند، چون آن باشد نماز مگذار، و اما چون دم استحاضه باشد وضو کن و نماز کن، که آن رگی است که روان میشود، و نماز منافی آن نیست ابن عباس گفت آن رگ در ادنی الرحم است نه در قعر رحم، و حکم مستحاضه آنست که خویشتن را بشوید و استوار به بندد، و هر نماز فریضه را بعد از دخول وقت وضو کند، و بعد از وضو البته در نماز تأخیر نکند.

چون این حدود بجای آرد اگر چه قطرات خون از وی می‌رود نماز وی درست بود، و کسی را که ادرار البول باشد یا سلس المذی بود، حکم وی همین باشد.

اما احکام حیض آنست که بر زن حرام بود در حال حیض خواندن قرآن، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: لا یقرأ الجنب و لا الحائض شیئا من القرآن» و حرام است بر وی پاسیدن قرآن لقوله تعالی لا یمسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، و حرام است بر وی در مسجد درنگ کردن

لقوله صلی الله علیه و آله و سلم «لا یحل المسجد لجنب و لا لحائض» ، و حرام است بر وی طواف کردن که مصطفی عایشه را گفت: «اصنعی ما یصنع الحاج غیر ان لا تطوفی»

یعنی فی حال الحیض، و حرامست بر وی نماز کردن و روزه داشتن، اما روزه را قضا باید کردن و نماز نه، که زنی از عایشه پرسید ما بال الحائض تقضی الصوم و لا تقضی الصلاة؟ فقالت لها أحرورية انت قالت لست بحرورية، و لکنی اسأل. فقالت کان یصینا ذلک علی عهد رسول الله فتؤمر بقضاء الصوم و لا تؤمر بقضاء الصلاة. و حرامست بر مرد رسیدن بحائض و مباشرت با وی که مصطفی گفت: «من وطئ امرأته و هی حائض فقضی بینهما ولد فاصابه جذام، فلا یلومنَّ الا نفسه، و من احتجم یوم السبت و الاربعاء فاصابه وضع فلا یلومنَّ الا نفسه.»

پس اگر مباشرت کند در حال حیض حدی واجب نشود، اما کفارت بر وی لازم آید، اگر در ابتداء حیض یک دینار بصدقه دهد، و اگر در آخر بود نیم دینار، چنانکه در خبرست: و این قول قدیم شافعی است. اما بقول جدید بر وی هیچ چیز لازم نیاید از کفارت، اما بزه کار شود، همچنانکه مباشرت بموضع مکروه نه بمحل حرث که حرام است و موجب کفارت نیست، اینجا همچنانست.

و زن حائض را روا باشد که ذکر خدا کند، و حیض ایشان را کفارت گناهان است و ذلک فیما

روی عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ما من امرأة تحيض الا کان حیضها کفارة لما مضی من ذنوبها، و ان قالت اول یوم حاضت الحمد لله علی کل

حال و استغفر الله من كل ذنب كتب الله لها براءة من النار و جوازا على الصراط و أمانا من العذاب»

فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ... الآية. چون این آیه آمد زنان را در زمان حیض از خانه بیرون کردند، جماعتی آمدند از اعراب مدینه گفتند یا رسول الله سرما سخت است، و جامه اندک، و زنان حائض از خانه بیرون کرده ایم اگر جامه بایشان دهیم ما سرما یابیم، و اگر ندهیم ایشان برنج آیند، چکنیم که درماندیم؟ مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت شما را نفرمودند که ایشان را از خانه بدر کنید، شما را فرمودند که مجامعت ایشان نکنید، و سبب آن بود که جهودان و گبران از زنان خویش در حال حیض پرهیز میکردند و فرا هیچ کار نمی گذاشتند، و ترسایان بر عکس این مجامعت میکردند و از حیض نمی اندیشیدند، رب العالمین این امت را راه میانه برگزید. و خیر الامور اوساطها گفت چنانک گبران و جهودان کنند نباید کرد، و چنانک ترسایان کنند هم نه.

«افعلوا كل شيء الا الجماع»

این لفظ خبر است و عن عایشه رض: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ناولینی الخمره فقلت انی حائض فقال ان حیضتک لیست فی یدک، و سئلت عایشه: هل تأکل المرأة مع زوجها و هی طامت؟ قالت نعم کان رسول الله یدعونی فأکل معه، و انا عارک، و کان يأخذ العرق فیقسم علی فیہ فاعترق منه، ثم اضعه فیأخذ، فبعترق منه و یضع فمه حیث وضعت فمی من القدح و یدعوا بالشراب فیقسم علی فیہ قبل ان یشرب منه فأخذه فاشرب منه ثم اضعه فیأخذه فیشراب منه و یضع فمه حیث وضعت فمی من العرق و یدعوا بالشراب فیقسم علی فیہ قبل ان یشرب منه القدح.

و در خیرست که: عایشه با رسول خدا در یک جامه خفته بود، ناگاه عایشه از جای برجست. رسول گفت چه رسید ترا؟ مگر حیض رسید؟ گفت آری رسول گفت: ازار بر بند استوار و به جایگاه خویش باز آی.

و لا تقرُّوهنَّ حتّٰی یطهرنَّ الآية... بتشدید طا و ها قراءه ابو بکر و عاصم و حمزه و کسایی است، معنی آنست که گرد ایشان بمجامعت مگردید تا آن گه که غسل کنند از حیض خویش. باقی قراءه بتخفیف طا و ضم ها خوانند حتّٰی یطهرنَّ یعنی با ایشان

نزدیکی مکنید تا از رفتن خون حیض پاک کردند، به بریدن خون حیض.
و علما را اختلاف است در مجامعت بعد از آن که حیض بریده شود، و پیش از غسل،
مذهب شافعی آنست و جماعتی عظیم علما بر آنند که چون حیض بریده شد تا غسل
نکنند یا تیمم اگر آب نیابند، حلال نیست رسیدن بوی، پس گفت فَإِذَا تَطَهَّرْنَ اِیْ اِغْتَسَلْنَ
چون پاک گشتند و خویشتن را شستند بغسل.

فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ الْاٰیة... بایشان می‌رسید اگر خواهید از آنجا که خدا فرمود
شما را، یعنی از آنجا که فرزند روید، معنی دیگر فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ بایشان
می‌رسید، از آن روزی که اللّٰه فرمود شما را، یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر، نه در
حال فجور و نه در ایام حیض، که چون وطی در حال حیض رود بیم آن باشد که فرزند
سیاه روی آید، کما

روی ان رجلا و امرأة فی ایام سلیمان بن داود اختصما فی ولد لهما اسود فقالت المرأة هو
منک و ابی الرجل، فقال سلیمان هل جامعها فی المحیض؟ قال نعم، قال هو لک و انما
سود اللّٰه وجهه عقوبة لفعلكما، قال ابن کيسان فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ الْاٰیة... یعنی لا
تأتوهن صائمات و لا معتکفات، و لا محرّمات، و اقربوهن و غشیانهن لکم حلال.

اگر کسی خواهد که ادب مباشرت بداند، اول باید که بریدی فرا پیش دارد، چنانکه در
خبر است از معانقه و ملاعبه و دست فرا گرفتن و بر ماسیدن و تقبیل کردن و در حال
مباشرت روی از قبله بگرداند، و بسم اللّٰه بگوید، و این دعا بر خواند: «اللهم جنبنا
الشيطان و جنب الشيطان ما رزقتنا» و تعجیل نکند که مصطفی گفت: اذا جامع احدکم
امراته فلا يعجلها، فان لهن حاجة كحاجتکم

و عزل نکند، که مصطفی را از عزل پرسیدند گفت: ذلك الواد الخفی، و تلا اذا المؤودة
سئلت

مگر که موطوئه کنیزک وی باشد، یا کنیزک دیگری بزنی کرده، یا حرّه بود و دستوری
عزل داده، و کراهیت است در عورت زن نگرستن، و فرزند را از آن بیم طمس باشد، و
بهیچ حال سر خویش با سر اهل خود بیرون ندهد، که مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و
سلم گفت: ان اعظم الامانة عند اللّٰه يوم القيمة و روی شر الناس عند اللّٰه منزلة يوم القيمة،

الرجل يفضى الى امرأته و تفضى اليه، ثم ينشر سرّها».

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ الْآيَةَ... دوست دارد خدای بازگرداندگان را یعنی ایشان که از شرک با ایمان گردند و در ایمان از معصیت با طاعت گردند، و در طاعت از ریا با اخلاص کردند، و در اخلاص از خلق با حق کردند، پس مؤمن اگر چه مطیع باشد و مخلص، وی را از توبت چاره نیست. ازینجا گفت رب العالمین: وَ تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ گفته‌اند توبت بر سه رتبت است: اول توبت، پس انابت، پس اوبت، هر که از بیم عقوبت توبه کند او را تائب گویند و هر که امید ثواب را توبه کند او را منیب گویند و هر که فرمان و اجلال حق را توبه کند او را اواب گویند توبه صفت مؤمنان است، وَ تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، انابت صفت مقربانست وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ اوبت صفت بیغامبران است نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ میگوید خدای دوست دارد پاکان را، ایشان که از نجاسات بیرهیزند، و خود را از خبائث حدث و جنایت طهارت دهند، تا حضرت نماز را بشایند. قال ابو العالیة و محمد بن کعب: اما التَّطَهَّرَ بالماء فحسن، و لکن یحب المتطهرین من الذنوب. خبری جامع که ببعضی ازین آیت تعلق دارد: روایت کنند که مصطفی روزی در حجره عایشه بود، زنی آمد و طعامی آورد، که مردی انصاری فرستاده بود، رسول خدا گفت: هذه حنطة معمولة بلحم تسمیها الاعاجم هریسة عوضنیها الله تعالی من الخمر

و مهتران صحابه خلفاء و راشدین و ائمه دین حاضر بودند، رسول خدا دست مبارک فراز کرد، شکسته بر آورد تا تناول کند این چند کلمت در آن حال بگفت: حببت الی من دنیاکم

ثلاث: الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلاة

ابو بکر صدیق موافقت مصطفی را شکسته بر آورد و گفت: و انا احب منها ثلاثا یا رسول الله: النظر الیک و انفاق المال علیک و تلاوة ما انزل الیک. عمر خطاب همچنین لقمه برداشت گفت: «و انا احب منها ثلاثا امرا بمعروف و نهیا عن منکر و حدا اقیمه الله عز و جل. عثمان عفان نیز شکسته برداشت. و گفت: انا احب منها ثلاثا: اطعام الجوعان و کسوة العریان و الصلاة باللیل و الناس نیام» علی مرتضی ع نیز موافقت کرد و لقمه برداشت، گفت: و انا احب ایضا ثلاثا: قری الضیف، و الصوم فی صمیم الصیف، و الضرب بین یدی

رسول الله بالسيف.

جبرئیل امین ع، بیک حضرت رب العالمین آن ساعت در آمد، و بمساعدت گفت: و انا احب منها ثلثا: غرس الاشجار و قتل الکفار و سقى الأبرار»

جبریل امین باسماں برشد، هم در ساعه فرود آمد، و پیغام ملک جل جلاله آورد که یا رسول الله، الله یقرئک السلام، و یقول: و انا احب منها ثلثا «توبه التائبین، و طهاره المتطهرین و دعوه المضطربین.»

قوله: نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ این آیت در شأن قومی آمد از اهل مدینه که هم شهریان ایشان که جهودان بودند ایشان را گفتند هر کس که بزن خویش رسد از پس وی در محل حرث، فرزند احوال آید، مسلمانان از بیم آن از آن فعل ترحج کردند این آیت آمد اَنِّی شِئْتُمْ الآیة... اذا کان فی مأتی واحد یعنی که چون رسید بزن آنجا بود که فرزند روید چنانک خواهی می باشد. عن ابن عباس رض قال: «لا یكون الحرث الا حیث یكون النبات» و عن عمر قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ان الله لا یتحیی من الحق، لا تأتوا النساء فی ادبار هن»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم لا ینظر الله عز و جل الی رجل اتی رجلا او امرأة فی دبرها» و قال «ملعون من اتی امرأته فی دبرها»

وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ گفته اند این تسمیت است و دعا بوقت مباشرت، و ذلك ما روى عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «اذا اراد احدکم ان یأتی اهله فلیقل: «بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقنا» فان قدر بینهما ولد لم یضره شیطان» و گفته اند معنی وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ طلب فرزند است و ایشان را از پیش فرا فرستادن، چنانک در خبر است

«من قدّم ثلاثه من الولد لم یبلغوا الحنث. لم تمسه النار الا تحلّه القسم، فقیل یا رسول الله و اثنان؟ قال و اثنان. فظننا انه لو قیل واحد، لقال واحد.

و یقال قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ ان یمعل لله سبحانه بما یحبّ و یرضی وَ اتَّقُوا الله. فیما امرکم به و نهاکم عنه. وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ فیحزیکم باعمالکم و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْجَنَّةِ.

وَ لَا تَجْعَلُوا الله عَرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ الآیة.. عرضه آن چیز بود که میان تو و میان کاری در

آید تا ترا از آن کار باز دارد. میگوید سوگند خوردن بنام من عرضه مسازید تا خویشتن را باز دارید از نیکوکاری، یعنی سوگند مخورید بر کاری کردنی که آن نکنیم، یا بر کاری نکردنی که آن کنیم. و این چنین سوگند خوردن معصیت است، و راست داشتن آن معصیت، و دروغ کردن آن واجب، و کفارت دادن فریضه.

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها، فلیأت الذی هو خیر و لیکفر عن یمینہ.»

کلبی گفت این آیت در شأن عبد اللہ بن رواحه آمد که از داماد خویش بخواهر بشیر بن النعمان الانصاری ببرید و سوگند خورد که با وی سخن نگویم، و در پیش وی نروم، و در صلاح وی نکوشم و او را با خصمان او و با برادران او صلح ندهم، و بهانه سوگند با وی نمی پیوست. تا رب العالمین این آیت فرستاد، و مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر وی خواند، فرجع عما کان علیہ. مقاتل حیان گفت ابو بکر صدیق سوگند یاد کرد با پسر خویش عبد الرحمن نه پیوندد، و با وی نیکویی نکند تا آن گه که مسلمان شود. رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد. و یقال فی قوله تعالیٰ اَنْ تَبْرَوْا. معناه لدفع ان تبرّوا فحذف المضاف، و قیم المضاف الیه مقامه کقوله تعالیٰ وَ سَلِّ الْقَرْیَةَ و اشباهه.

لا یؤاخذکم اللہ باللغو فی ایمانکم لغو سوگند ان بود که نامی از نامهای خداوند از زبان کسی بسوگند بیرون آید، بشتاب، یا بر عادت، یا در حال غضب و ضجر، و وی را در آن قصد و عزم سوگند نبود. چنانکه عادت است عرب را در نظم سخن که رانند گویند «لا و اللہ، بلی و اللہ». و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم این کسبت گفت و آن «عقدتُم الایمان» که در سورة المائدة گفت. و گفته اند: که لغو سوگند آن بود که سوگند یاد کند بر کاری، و چنان داند و پندارد که در آن راست گوی است، پس بر خلاف آن بود که پنداشت و دانست. رب العزت گفت شما را نگیرم باین سوگند، و بزه نه بر شما و نه کفارتی، لکن بآن گیرم که سوگند یاد کنید بر کاری و دانید که دروغ است و قصد آن دروغ دارید در دل، و بر زبان این چنین سوگند سبب عقوبت است و موجب کفارت. عقوبت آنست که مصطفی گفت: «من حلف علی یمین و هو فاجر لیقطع بها مال امرئ مسلم لقی اللہ عز و جل و هو علیہ غضبان.»

و جاء اعرابي الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فقال يا رسول الله ما الكبائر؟ قال الاشراك بالله، قال ثم ما ذا؟ قال عقوق الوالدين. قال ثم ما ذا؟ قال ثم اليمين الغموس.»
قيل للشعبي ما اليمين الغموس؟ قال التي يقطع بها مال امرئ و هو فيها كاذب.

و روى انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «اليمين الفاجره تدع الديار بلاقع»
و كفارت آنست كه در سورة المائدة گفت: فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ الْآيَةَ... بنده ای آزاد کند، یا ده درویش را طعام دهد هر یکی را مدی، یا ایشان را جامه کند هر یکی را پیراهنی، یا ازار پایی، یا دستاری، یا کلاهی، و در اعتناق و اطعام و کسوة مخیرست، آن یکی که خواهد میدهد، پس اگر درویش بود و مال نداشته باشد سه روز روزه دارد پیوسته یا گسسته چنانک خواهد. و بدان که سوگند از کسی درست آید که مکلف بود و نیز بطوع خویش سوگند یاد کند، و در آن نه مکره بود، که مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم گفت: «لیس علی مقهور یمین»

و عقد سوگند که بسته شود بنامهای خدای و صفات وی عز جلاله بسته شود، هر چه بیرون از آنست از مخلوقات و محدثات سوگند نه بندد، و کراهیت باشد بآن سوگند یاد کردن. قال الشافعی: و اخشی ان یکون معصية.

روی ابی عمر قال، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «من كان حالفا فلا يحلف الا بالله»

و عن ابی هريره رض قال، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم: «لا تحلفوا بأبائكم و لا بالانداد، و لا تحلفوا الا بالله، و لا تحلفوا بالله الا و انتم صادقون.»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم: «من حلف انه برىء من الاسلام، فان كان كاذبا فقد قال كفرا، و ان كان صادقا فلن يرجع الى الاسلام سالما»

و بدانک استثنا در سوگند شود همچنانک در طلاق شود و در عتاق، و در نذر و در اقرار. در طلاق چنانست که زن خود را گوید «انت طالق ان شاء الله» باین استثنا که در طلاق پیوست طلاق نیفتد. و در عتاق آنست که بنده خود را گوید «انت حر ان شاء الله.» آزاد نشود، و در نذر آنست که گوید لله علی کذا ان شاء الله این نذر منعقد نشود، و در اقرار آنست که گوید «لفلان علی کذا ان شاء الله» باین اقرار چیزی بروی لازم نیاید. همچنین

اگر سوگند یاد کند در نفی یا در اثبات، و استثنا در آن بیوندد، چنانکه سخنی یا سکوتی دراز در میان نیفتد گوید و الله لأفعلن کذا ان شاء الله یا گوید «و الله لا افعل کذا ان شاء الله» عقد سوگند بسته نشود.

قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَلْفٍ عَلَى يَمِينٍ ثُمَّ قَالَ انْ شَاءَ اللهُ فَقَدْ اسْتثنَى.
ثم قال في آخر الآيَةِ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ يُؤَخِّرُ الْعَقُوبَةَ عَنِ الْكَافِرِينَ وَالْعَصَاةِ، وَالْحَلْمِ مِنَ النَّاسِ التَّثَبُّتِ وَالْإِنَاةِ، وَمِنَ اللهِ الْإِمهَالِ.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ آلِيَةِ كَلَامِ خَدَاوَنَدِ حَكِيمِ، يَادَ آن كَرْدگَارِ عَظِيمِ، مَا جَدِي نَامدَارِ كَرِيمِ، يَارِ هَر ضَعِيفِ مونسِ هَر لَهيفِ، مایه هَر درویشِ، امید هَر نومیدِ، دلیل هَر گم راهِ، در ماندگان و عاجزان را نیک پناه، خدَاوَنَدی که از مهربانی و نیک خدایی عطاء خود بر خلق ریزان کرد، و هر کس را آنچه صلاح و بهینه آن کس دید آن کرد، بنگر که چه کرد از فضل، و چه نمود از کرم باین زنان عاجز رنگ ضعیف نهاد، ملول طبع، چون دانست که بنیت ایشان با ضعف است، و طبع ایشان با ملالت، و طاقت دوام خدمت ندارند، و در آن خللها آرند، ایشان را عذری پدید کرد، در بعضی روزگار تا لختی طاعت و گران باری خدمت از ایشان بیفتاد، بی اختیار ایشان، و ایشان را در آن جرمی نه، باز چون روزگاری برآید و نشاط بیفزاید، و آرزوی خدمت و طاعت بریشان تازه شود، آن عذر بریده گردد، و خطاب باز متوجه شود. اینت نکو کاری و مهربانی! اینت خدَاوَنَدی و بنده نوازی! ازین عجیتر که ایشان را در آن حال که بازداشت، از خدمت باز داشت نه از مخدوم، تا اگر تن از خدمت باز ماند دل از مخدوم باز نماند، ایشان را دستوری ذکر داد هم در دل هم بر زبان و مرهمی نهاد بآنچه گفت «أنا جلیس من ذکرنی» تا نومید نشوند، و از بساط قرب به نیوفتند، چون از خدمت باز ماندند که نه هر که رسید خود بخدمت و طاعت ظاهر رسید، اگر علت رسیدن خدمت ظاهر بودی از سحره فرعون چه خدمت آمد؟ و از ابلیس مهجور چه بود از خدمت که نیامد؟

ایشان را بی خدمت بر خوانند، و این را با خدمت براند، این بود خواست او، و چنین آمد حکم او، نه برخواست او اعتراض! نه از حکم او اعراض، يفعل الله ما يشاء و يحكم ما

یرید.

شهریست بزرگ و من بدو در میرم تا خود زنم، و خود کشم، و خود گیرم

نِسَاؤُكُمْ حَرَّتُ لَكُمْ الْآيَةَ... بنده را نفس است و دل، نفس از عالم سفلی است و اصل آن از آب و خاکست، و دل از عالم علوی است، یعنی آن لطیفه ربانی که مایه آن نور پاک است، نفس را مقام غیبت آمد، و دل را مقام شهود، و الیه الاشارة بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ما من آدميَّ اَلا و قلبه بين اصبعين من اصابع الله» پس نفس که در غیبت بماند شرع او را با امثال و اشکال خویش مساکنت داد، و بدان منت بر نهاد گفت: نِسَاؤُكُمْ حَرَّتُ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتَكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ جَاي دِيْگَرِ گُفْتُ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، جَاي دِيْگَرِ گُفْتُ: لِنَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اَيْنَ حَظُوْظَ يَافِتِنَ وَ بَامْثَالِ وَ اشْكَالِ گَرَايْدِنَ نَصِيْبَ نَفْسِ اسْتِ كِهْ دَرِ وَهْدِهْ غَيْرْتِ بَمَانْدَسْتِ، اَمَّا دَلْ كِهْ دَرِ مَقَامِ مَشَاهِدْتِ اسْتِ حَرَامِ اسْتِ اَوْ رَا كِهْ بَغِيْرِيْ گَرَايْدِ، يَا خُودِ بَمَخْلُوقِيْ فَرُوْ اَيْدِ، وَ تَا خُودِ رَا اَزْ خَلْقِ بَازْ نَبْرَدِ وَ سَرِّ خُوِيْشِ اَزْ غَيْرِ حَقِّ طَهَارْتِ نَدِهْدِ، دَرِ تَحْتِ اَيْنِ كَلِمْتِ نَشُودْ كِهْ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ دُوسْتِ دَارْدِ اَيْنِ چِنِيْنِ پَاكَانِ رَا، وَ اِيْشَانِ رَا مَرْدَانِ خُوانْدِ اَنْجَا كِهْ گُفْتُ: فِيْهِ رِجَالٌ يُحِبُّوْنَ اَنْ يَتَطَهَّرُوْا وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ.

و بدانک خبائث درین سرای حکم بر دو قسم است: یکی خبث عین است که هرگز بشستن پاک نشود، اگر مرداری هزار بار به بحر محیط فرو بری هرگز پاک نشود، که نجاست او عینی است. دیگر خبث صفت است، و در اصل پاک بود اما نجاستی بدو رسد، که چون بشویی پاک شود، لکن این نجاست هم بر دو قسم است: بعضی خفیف که بیک آب پاک شود، و بعضی غلیظ که شستن بآب و خاک نباید تا پاک شود. خبائث در اصل دین هم این تقسیم دارد یکی خبث عین، است که هرگز زائل نشود، و آن خبث شرک است که نیامرزد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ، اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ نَجَسٌ.

اینک جاوید در دوزخ بمانند، از آنست که نجاست ایشان نجاست عین است، طهارت پذیر نیست، و بهشت جز جای پاکان نیست، و آن خبث دیگر در دین خبث صفت است و آن خبث معصیت است، طهارت پذیرست، اما هم بر دو قسم است بعضی صغایر و بعضی کبائر، صغایر خفیف است: بگذری که بر دوزخ کند پاک شود: «وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا» و

کبائر غلیظ است: بگذری پاک نشود، بیشتر بماند، اما جاوید بماند که عین او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیرست، اگر درین سرای بآب توبه و حسرت بشوید، پاک شود، و اگر درین سرای طهارت نیابد طهور آن سرای جز آتش باشد، تا به نسوزدش پاک نشود، و تا پاک نشود بخداوند پاک نرسد. «ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب» بدو دعوی آمد که: «یا داود طهر لی بیتا اسکنه» خانه ما پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید. گفت خداوندا چگونه پاک گردانم؟ گفت آتش عشق دروزن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته شود، پس بجاروب حسرت بروب تا اگر چیزی ماده بود از هوای نفس که بآتش عشق نسوخته است جاروب حسرتش بروید که عروس وصل ما با هوای نفس تو بنسازد.

ای برادر روی نمایند عروس دین ترا	تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی	همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار

النوبة الاولى

قوله تعالی: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ اِيشَانِ اسْتِ كِه سَوِ كِنْد خَوِرِنْد مِّنْ نِّسَائِهِمْ اَز زَنان خَوِيش دَوِر بُوْدن رَا و بَاز اِيسْتادِن رَا اَز رَسِيْدِن بَايشان، تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ دَرِنِ كِ چَهَار مَاه فَاِنْ فَاؤُ اِ كِر بَاز اَيْنْد فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ (۲۲۶) اللّٰه اَمْرزگارِ سْت و بَخْشاينْدِه.

وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ وَ اِ كِر عَزَم كِنْنْد طَلاق دَاْدِن رَا فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ (۲۲۷) خدای سَنُوا اسْت سَوِ كِنْد رَا و دانا سْت عَزِيْمَت رَا.

وَ الْمُطَلَّقاتُ زَنان طَلاق دَاْدِه يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ دَرِنِ كِ كِنْنْد بَتِن خَوِيش ثَلَاثَةَ قُرُوْءٍ سَه پا كِی وَ لا يَحِلُّ لِهِنَّ وَ نِه رِوا سْت زَنان رَا اَنْ يَكْتُمْنَ كِه اَز بَهْر شْتا فْتِن رَا بِه تَزْوِيج پَنهان دَارِنْد مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِى اَرْحَامِهِنَّ فِرْزَنْدِى كِه خدای دَر رَحْم اِيشان اَفْرِيْد، اِن كُنْ يُوْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ اِ كِر با خدای گِرِوْنْدِه اِنْد و بَرِوز رِسا خَبِر، وَ بُعُولَتُهُنَّ وَ شوْهَران اِيشان اَحَقُّ بَرَدِّهِنَّ فِى ذَلِكْ حَق تَرانْد و سزاوار تر بَايشان اَز شوِى دِي كِر تا عَدَّت بِنِ كِزْد، اِن اَرادُوا اِصْلاَحًا اِ كِر خواهنْد كِه اَسْتِى كِنْنْد وَ لِهِنَّ مِثْلُ الَّذِى عَلِيْهِنَّ وَ زَنان رَا بَر مَرْدان هَم چنان سْت كِه مَرْدان رَا بَر زَنان اَز پا كِ دَا سْتِن خَوِيش وَ خَوْش دَا سْتِن بِالْمَعْرُوْفِ بَر اِنْدازِه تِوان وَ لِلرِّجَالِ عَلِيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ مَرْدان رَا بَر زَنان دَر مَعامِلَت يَك دَر جِه افزونِى اسْت وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ

حَكِيمٌ (۲۲۸) و خدای توانا است دانا.

النبوة الثانية

قوله تعالى: لِلَّذِينَ يُؤْتُونَ الْآيَةَ... ايلاء از روی لغت مصدر الی است يقال آلی یولی ایلاء، فهو مول آلی و ایتلی و تآلی همه یکسانست «و لا یأتل اولوا الفضل» ازینست، و آلیه نام سوگندست قال الشاعر.

قلیل الألیا حافظ لبیمینه و ان بدرت منه الالیة برت.

و از روی شرع ایلا آن باشد که مردی سوگند خورد بنامی از نامهای خداوند عز و جل که باهل خود نرسم و نزدیکی نکنم زیادت از چهار ماه چندانک تقدیر کند، اما اگر سوگند بچهار ماه خورد یا کم از چهار ماه مولی نباشد، و اگر سوگند نه بنام خدا خورد که بطلاق و عتاق خورد بروزه و بنماز و صدقه که بر خود واجب کند بقول جدید شافعی رض مولی باشد. پس چون ایلا درست شد چهار ماه مدت تبرص وی باشد که درین مدت از جهت شرع مطالبتی بر وی متوجه نشود. اما اگر در میانه این مدت پیش از آنک چهار ماه بر آید باز آید و با اهل خویش کند، بر وی جز از کفارت سوگند نیست و این فیثه هر چند که نه در محل خویش است اما چون کسی بود که بروی دینی موجّل باشد و پیش از اجل آن دین باز دهد روا بود. و اگر این فیثه نکند تا مدت چهار ماه بسر آید و آن گه بی عذری هم نزدیکی نکند، زنان را رسد که مطالبت وی کند که باز آی یا طلاق ده. اختلافست علما را که باز آمدن بسخن است یا بوطنی. قومی گفتند. بسخن است گوید با پس آدمم. و درست تر آنست که وطنی است. پس اگر باز نیاید زن را رسد که از قاضی در خواهد تا وی را طلاق دهد. و چون باز آمد بعد از مطالبت و نزدیکی کرد، اگر سوگند که خورده بود بنام خدای بود عز و جل کفارت سوگند بروی لازم آید، بدلیل خبر که گفت «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیر منها فلیأت الذی هو خیر و لیکفر عن یمینه» و بقول قدیم شافعی کفارت لازم نیاید، لقوله تعالی فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ علق المغفرة بالفیئة فدل علی انه قد استغنی عن الکفارة. و اگر سوگند بطلاق یا عتاق بود به نفس وطنی طلاق در افتد، و عتق حاصل شود. و اگر بر طریق نذر سوگند یاد کرده بود چنانک گوید ان وطأتک فله علی ان اعتق رقبة او اصوم کذا او اصلی کذا او اتصدق

بکذا. اینجا مخیر است اگر خواهد بوفاء نذر بازآید و اگر خواهد کفارت سوگند کند. وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این آیت از دو وجه رد است بر اصحاب رأی که گفتند چون مدت ایلاء چهار ماه بسر آید زن از مرد جدا شود بیک طلاق، و حاجت بآن نیست که شوهر را بفیئه یا طلاق مطالبت کند. گوئیم اگر چنان بودی پس این عزم کردن بر طلاق معنی نداشتی، که وقوع طلاق خود حاصل بودی، و در آیت فائده نماندی. وجه دیگر آنست که گفت: فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لفظ سماع اقتضاء مسموع کند، و مسموع لفظ طلاقست تا بزبان بنگوید مسموع نباشد.

وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ الْاَيَةَ... تربص اینجا عدت است. و قرء بمذهب شافعی طهر است. و کیمینه طهر پانزده روز است، و مهینه آنچه بود که آن را حدی نیست. در شرع میگوید: و النساء المطلقات يتربصن، بتعریض انفسهن للنكاح ثلاثة اطهار.

زن دست باز داشته یعنی آن زن که ببلوغ رسید و با شوهر دخول یافت و آبستن نیست درنگ کند در عدت، و باز ایستد از تزویج تا سه پاکی. و عدتها در قرآن پنج است: عدت زن که بحیض نرسید سه ماهست. و عدت زن نومید شده از حیض هم چنان، و ذلک فی قوله تعالی وَ اللَّائِي يَسْنَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ اِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ اَشْهُرٍ وَ اللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَ عِدَّتْ بَارِوْرَانِ زَنَانٍ تا ببار فرو نهادن است و ذلک فی قوله: وَ اُولَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اگر هم در آن ساعه که شوی مرد یا طلاق داد بار فرو نهد، هم در ساعه تزویج وی حلال گردد چهارم عدت شوی مرده چهار ماه و ده روز است. و ذلک فی قوله وَ الَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُوْنَ اَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْرًا پنجم عدت مطلقات سه پاکی و هو قوله: وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ. و زن دست باز داشته که بمرد نرسید خود بروی عدت نیست، و ذلک فی قوله فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُوْنَهَا مگر که شوهرش بمیرد که هم چهار ماه و ده روز بنشیند، عموم آیت را که گفت يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْرًا و فرق نهاد میان آن زن که بمرد رسید و آنک نرسید، این بیان عدت آزاد زنان است. اما عدت زنان بردگی نیمه عدت آزاد زنانست، مگر در اطهار که عدت ایشان در آن دو طهر است. و در حمل همچون آزاد زنان وضع حمل است. اما ابتداء و انتهاء عدت بآن توان دانست که مرد که زن را طلاق

دهد در حال حیض دهد یا در حال طهر. اگر در حال حیض دهد روزگار آن حیض در شمار نیست تا طهر پدید آید، آن گه در عدت شود تا سه طهر بگذرد. چون حیض چهارم آغاز کند عدت بسر آمد. و اگر در حال طهر طلاق دهد، اگر همه یک لحظه باشد آن طهر در شمار باشد بعد از آن که دو طهر دیگر بگذرد چون حیض سوم آغاز کند عدت تمام شد. و درین معنی رجوع با زنان باید کرد، که راه معرفت این احوال گفت ایشانست. هر گه که کم از سی و دو روز و دو لحظه نگویند که کم ازین صورت نه بندد و اللّٰه اعلم.

وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ الْآيَةَ... و حلال نیست زنان را که چیزی از حیض یا از بار خویش که در شکم دارند پنهان کنند، تا حق رجعت مرد بدان باطل کنند.

عکرمه گفت: این چنان باشد که زن در عدت شود چون مرد خواهد که رجعت کند گوید مرا حیض سیم رسید، و عدت بسر آمد و قصد وی بدان ابطال حق مرد باشد از رجعت آن گه گفت: وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ أَيْ بَرَجْعَتِهِنَّ فِي ذَلِكَ أَيْ فِي الْعِدَّةِ هَمْ سُوْهْرَانِ.

ایشان بایشان سزاوارتراند که رجعت کنند از دیگران، اِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا اِذَا مَقْصُودُ اِيشَانِ در آن رجعت اصلاح باشد نه اضرار، چنانکه قومی میکردند در ابتداء اسلام که زن را طلاق رجعی میدادند، چون نزدیک آن بود که عدت بسر آید رجعت میکردند، و زن را با خود میگرفتند باز دیگر باره وی را طلاق رجعی میدادند، و مقصود ایشان بآن رجعت اضرار و تعذیب ایشان بود نه اصلاح ایشان، مفسران گفتند وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حق مردی آمد از اهل طایف که زن خویش را سه طلاق داد، زن بار داشت و مرد ندانست، و زن از بار خویش وی را آگاهی نداد، پس رب العالمین این آیت فرستاد، و مرد بحکم آیت مراجعت کرد. و این حکم ثابت بود میان ایشان تا هر مرد که بارور را طلاق دادی هم شوی وی سزاوارتر بودی بوی، و حق رجعت وی را بودی، پس باین آیت دیگر که الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ این منسوخ شد، و احکام طلاق دو گانه و سه گانه آنجا روشن شد بعولته جمع بعل است همچون ذکوره و فعوله و عمومه و خوولته. شوهر را بعل گویند و زن را بعله و اشتقاق آن از مباعله است و المباعلة المجامعة.

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْآيَةَ... میگوید حق زنان.

بر مردان همچنانست که حق مردان بر زنان. بر هر دو واجب است که یکدیگر را چندانک

خویشتن را پاک دارند، و خوش دارند، و خوش زندگی کنند، و عشرت و صحبت
راساخته باشند. قال ابن عباس رض انی لاحبّ ان اتزین للمرأة كما احب ان تتزین لی لان
الله تعالی يقول وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ همانست که جای دیگر گفت: عاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ. و مصطفی ع گفت «خیرکم خیرکم لاهله».

و عن سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم قال «انَّ
المرأة المسلم اذا همَّ باتیان اهله كتب الله له عشرين حسنة، و محاه عنه عشرين سيئة، فاذا
اخذ بيدها كتب الله له اربعين حسنة و محاه عنه اربعين سيئة. فاذا قبلها كتب الله له بها
ستين حسنة و كفر عنه ستين سيئة، فاذا اصابها كتب الله له عشرين و مائة حسنة، ثم اذا
قام يغتسل باهى الله تعالى به الملائكة، و يقول انظروا الى عبدی قام فى ليلة باردة يغتسل
من الجنابة، يبتغى رضاء ربه، اشهدكم انی قد غفرت له».

و لِلرِّجَالِ عَلِيَّهِنَّ دَرَجَةٌ الْآيَةِ... و مردان را بر زنان افزونی است. یعنی بما ساقوا من المهر،
و انفقوا من المال. بآنک مهر و نفقت بر ایشانست، ایشان را بر زنان افزونی است، هم
بدیت که دیت مردان دو چند دیت زنان است، و هم بمیراث که مردان را دو بهره است، و
زنان را یک بهره، و هم بطلاق و رجعت که در دست مردان است نه در دست زنان، و هم
بامامت و امارت و جهاد که مردان را است و زنان را نه، و هم بعقل و دین که زنان
ناقصات عقل و دین اند، و ذلك في

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «ما رأيت من ناقصات عقل و دین اغلب لذي لبّ منكن
فقال امرأة يا رسول الله ما نقصان العقل و الدين؟ قال اما نقصان العقل فشهادة امرأتين
بشهادة رجل فهذا نقصان العقل و تمكث احديكن الليلي لا تصوم و تفطر في رمضان فهذا
من نقصان الدين».

روى سعید بن المسیب عن ابن عباس رض في قول الله عز و جل وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَّهِنَّ
بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلِيَّهِنَّ دَرَجَةٌ الْآيَةِ... قال اذا كان يوم القيمة جمع الله تعالى الفقهاء و
العلماء، فقاموا صفًا، فيجىء رجل متعلق بامرأة و هو يقول يا رب انت الحكم العدل! كنت
انا و هذه قبل النكاح حرامين ثم صرنا بالنكاح حلالين و كانت لها من اللذة مثل مالى فلم
اوجبت لها على الصداق و انت الحكم العدل؟ فيقول الله تعالى و قد اخذت منه مهرا؟

فتقول نعم فيقول من امرك بهذا؟ فتؤمى الى الفقهاء فيقول الله جل جلاله للفقهاء انتم امرتم هذه ان تأخذ منه مهرا؟ فيقولون نعم، فيقول من اين قلتم؟ فيقولون يا رب انت قلت في كتابك وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فيقول الله عز و جل صدقتم. فيقول الزوج و لم اوجبت لها على الصداق و كنا فى اللذة سواء؟ فيقول الله جل جلاله لانى ابحت لك ان تتلذذ بغيرها، و هى معك و حرمت عليها ان تتلذذ بغيرك ما دامت معك، فلما ابحت لك و حرمت عليها اردت ان اعطيها ما تساويان، فجعلت لها عليك الصداق. فيقول الزوج ثانيا يا رب فلم اوجبت لها على النفقة بعد الصداق؟ فيقول الله جل جلاله لانى فرضت عليها طاعتك ان لا تعصيک اى وقت اردتها، و لم افرض عليك طاعتها، فلما فرضت عليها و اسقطت عنك اردت ان اعطيها ما تتساويان، فجعلت لها عليك النفقة بعد الصداق. فيقول الزوج ثالثا يا رب فلم اوجبت على نفقة الولد و اسقطت عنها و الولد بينى و بينها؟ فيقول الله تعالى لانك حملت الولد فى ظهرک خفا و وضعته شهوة، و حملته ثقلا و وضعته كرها، من هاهنا اسقطت عنها النفقة و اوجبت عليك. فيقول الزوج رابعا فلم اوجبت على نفقة الولد بعد خروجه من الرضاعة و فى الكبر و اسقطت عنها؟ فيقول الله تعالى جعلت ذلك غير انى عوضتك، فيقول بماذا يا رب؟ فيقول اذا مات الولد قسمت ميراثه اثلاثا: للام الثلث، و للاب الثلثان، ثلث بازاء ثلث الام و الثلث الآخر عوضا عن النفقة. فيقول الزوج خامسا فى كتابك انت قلت وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و قد تساوينا فاين درجتى عليها؟ فيقول الله عز و جل: درجتك عليها انى جعلت امرها اليك ان شئت طلقتها و ان شئت امسكتها، و ليس اليها ذلك. ثم يقول الله عز و جل للفقهاء و العلماء كيف ترون حكمى و قضايى من قضاء قضائكم فى دار الدنيا؟ فيقولون يا رب انت الحكم العدل ما رأينا من قضائنا فى دار الدنيا شيئا من ذلك.

و عن ابى سعيد الخدرى رض قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الرجل اذا نظر الى زوجته و نظرت اليه، نظر الله عز و جل اليهما من فوق عرشه نظرة رحمة. فاذا اخذ بكفها و اخذت بكفه تناثرت ذنوبهما من خلال اصابعهما.

فاذا تحللها اكتنفتها الملائكة من اعالى رؤسهما الى عنان السماء، يستغفرون لهما و يتراحمون عليهما، و كان لهما بكل قبلة و شهوة حسنات امثال جبال تهامة، فاذا دخلا

مغتسلهما فاغتسلا خرجا من ذنوبهما كما تخرج الشعرة من العجين، فان هي حملت، كان لها في ذلك كاجر الصائم المخبت في سبيل الله عز و جل. فاذا وضعت فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين. قالوا هذا للنساء فما للرجل؟ فقال، و للرجال عليهن درجة و الله عزيز حكيم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لِلَّذِينَ يُؤْتُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ الْآيَةَ... از روی اشارت درین آیات موعظتی بلیغ است و نصیحتی تمام مراعات حقوق حق را جل جلاله، که چون حق خلق را چندین وزن و خطر نهاد که آن را فرمان جزم فرستاد، و از بگذاشت آن بیم داد، پس حق الله سزاوارتر که نگه دارند، و از بگذاشت آن به بیم باشند. در بعضی اخبار بیاید که فردا در قیامت جوانی را بیارند که حقوق الله ضایع کرده باشد در دنیا، رب العزة بنعت هیبت و عزت با وی خطاب کند که شرم نداشتی و از خشم و سیاست من نه ترسیدی؟ که حق من ضایع کردی؟ و آن را تعظیم و شکوه ننهادی؟ ندانستی که من ترا در آن تهاون و تغافل می دیدم؟ و کرد تو بر تو می شمردم؟ خذوه الی الهاویة ببرید او را بدوزخ، که وی سزای آتش است و آتش سزای وی.

و عن ابن عباس رض عن النبي قال قال الله عز و جل «انی لست بناظر فی حق عبدی حتی ینظر عبدی فی حقی»

و در صحف است که الله گفت: «انا اکرم من اکرمی و اهین من هان علیه امری»
من او را گرامی دارم که او مرا گرامی دارد، و او را خوار کنم که او فرمان من خوار دارد. بنگر این انتقام که از بنده می کشد بحق خود، بآنک حق وی را بنا بر مسامحت است، و بیشتر آن باشد که در گذارد. اما حقوق مخلوق که در آن هیچ مسامحت نرود انتقام الله لا جرم در آن بیشتر بود، تا بدان حد که گفته اند اگر کسی را ثواب هفتاد پیغامبر بود، و یک خصم دارد به نیم دانگ که بر وی حیف کرده بود، تا آن خصم از وی راضی نشود در بهشت نرود.

پس حقوق خلق نگاه باید داشت، و در مراعات آن بجدّ باید کوشید، خاصه حقوق زنان و هم جفتان که رب العالمین درین آیت نیابت ایشان می دارد، و از شوهران در خواست

مراعات ایشان میکند. و مصطفی ع فرمود: «خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی»
و قال «استوصوا بالنساء خیرا فانهنّ عوان عندکم لا تملکن لانفسهن شیئا، و انما
اخذتموهن بامانة اللّٰه و استحللتم فروجهن بکلمة»

گفت این زنان زیر دستان شمااند و امانت خداوند بنزدیک شما، با ایشان نیکویی کنید و
ایشان را خیر خواهید، خاصه که پارسا باشند و شایسته که زن پارسای شایسته سبب
آسایش مرد باشد، و یار وی در دین.

روزی عمر خطاب گفت یا رسول اللّٰه از دنیا چه گیرم و چه برگزینم؟ رسول جواب داد:
«لیتخذ احدکم لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة»

گفت زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی شایسته پارسا. بنگر تا زن شایسته را چه منزلت نهاد
که قرین ذکر و شکر کرد! و معلوم است که ذکر زبان و شکر دل نه از دنیاست بلکه
حقیقت دین است، زن پارسا که قرین آن کرد همچنانست. ابو سلیمان دارابی ازینجا گفت:
جفت شایسته از دنیا نیست که از آخرت است، یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار آخرت
پردازی، و اگر ترا ملالتی در مواظبت عبادت پدید آید که دل در آن کوفته شود و ز
عبادت بازمانی، دیدار و مشاهده وی انسی و آسایشی در دل آرد، که آن قوت باز آید، و
رغبت طاعت بر تو تازه گردد امیر المؤمنین علی علیه السّلام ازینجا گفت: راحت و
آسایش یکبارگی از دل باز مگیرید که دل از آن ناپینا شود. رسول خدا ع گاه بودی که در
مکاشفات کاری عظیم بر وی درآمدی، که قالب وی طاقت آن نداشتنی بعائشه گفتی:
«کلمینی یا عائشة»

باین سخن خواستی که خود را قوتی دهد تا طاقت کشیدن بار وحی دارد، پس چون وی
را فزین عالم دادندی، و آن قوت تمام شدی تشنگی آن کار بر وی غالب شدی، گفتی
«ارحنا یا بلال!».

اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول تا ارحنا یا بلالت گفت باید بر ملا

پس روی بنماز آوردی، و قرّة العین خود در نماز باز یافتی، چنانک در خبرست: «جعلت
قرّة عینی فی الصّلاة»

عائشه گفت: از آن پس که روی بنماز آوردی گویی هرگز ما را نشناخت، و ما او را نشناختیم، و بودی که در تجلی جلال چنان مستغرق شدی که گفתי «لی مع الله وقت لا یسعی غیر ربی».

در عالم تحقیق این گردش را ستر و تجلی خوانند، اگر نه ستر حق بودی در معارضه جلال تجلی بنده در آن بسوختی، و با سطوات سلطان حقایق پای نداشتی. و الیه الاشارة بقوله: «لو كشفها لاحرق سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره»

آن مهتر عالم و آن سید مملکت بنی آدم، که گاه گاه استغفار کردی آن طلب ستر بود، که میکرد فان الغفر هو الستر و الاستغفار طلب الغفر. آن گه ستر وی این بود که ساعتی با عایشه پرداختی و با وی عیش کردی. از اینجا گفته اند در وصف اولیاء: که اذا تجلی لهم طاشوا و اذا ستر عليهم ردوا الى الحظ فعاشوا ابو عبد الله حقیف را گفتند که عبد الرحیم اصطخری چرا با سگ بانان بدشت می شود و قبا می بندد؟ گفت «یتخفف من ثقل ما علیه». می خواهد که از بار وجود سبک تر گردد، و دمی برزند، و یقرب منه قول القائل:

ارید لانسی ذکرها فانما تمثّل لی لیلی بكل مکان

میگوید بهانه جویم که ترا فراموش کنم تو در یاد آبی بهانه بگریزد و من خیره فرو مانم. پیر طریقت گفت: الهی چون از یافت تو سخن گویند از علم خود بگریزم، بر زهره خود بترسم، در غفلت آویزم، همواره از سلطان عیان در پرده غیب می آویزم، ته کامم بی لکن خویشتن را در غلطی افکنم تا دمی بر زنم.

النوبة الاولى

قوله تعالی: الطلاقُ مرّتان آن طلاق که از آن آشتی توان گرفت دواست، فإمساکُ بمَعْرُوفٍ و پس از آن دو طلاق نگاه داشتن است بچم.

أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ یا گسیل کردنی است بنیکویی، وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ و شما را حلال نیست أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً که چیزی از ایشان باز ستانید از آن کاوین که ایشان را داده باشید، إِلَّا أَنْ يَخَافَا مَگر که بدانند و ترسند أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود، و فرمانهای خدا و شرطهای صحبت بپای نتوانند داشت، فَإِنْ خِفْتُمْ اگر بدانید و بترسید أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود که حدهای فرمان الله

و اندازه آن در معاملات و صحبت بروزگار با یکدیگر نگاه دارند و بیای دارند فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تَنكِحِي نِسْتِ بر ایشان درین که زن خویشان بیجری از کاوین خویش از شوی باز خرد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا این اندازه‌هاست که خدای نهاد از آن در مگذرید و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ وَ هَر كَه از اندازه خدای در گذرد فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند بر خویش ستمکاران.

فَإِنْ طَلَّقَهَا اگر که مرد زن را طلاق دهد فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ آن زن وی را بزنی حلال نیست پس از آن، حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ تا آن گه که شویی دیگر کند و آن شوی بوی رسد، فَإِنْ طَلَّقَهَا اگر این شوی دوم وی را طلاق دهد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا تَنكِحِي نِسْتِ برین زن و بر شوی پیشین، أَنْ يَتَرَاجَعَا که با هم آیند «به نکاحی نو» إِنْ ظَنَّا اگر دانند أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ که بیای خواهند داشت در معاملات و صحبت و حدها و شرطها آنچه فرمان است از خدای وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این اندازه‌های خداوند يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پیدا میکند آن را و در می آموزد دانایان را.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون زن را طلاق دهید فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ و این زن عدت بکران برد، فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ آن زن را نگاه دارید، و بزنی باز آرید بنیکویی بجم، أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا بگشائید او را و گسیل کنید بنیکویی و بجم، وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً و با خود مگیرید اگر بستیز گیرید ایشان را و بزبان کاری، لَتَعْتَدُوا تا اندازه خشنودی من در گذارید و پای از پسند من فرا نهید وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَ هَر كَه آن کند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ بر خویشان بیداد کرد وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوراً و سخنان و دین خدای بافوس مگیرید، وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نیکو کاری خدای بر خود وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاد بر شما مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ از نامه و دانش راست، يَعِظُكُمْ به که پند میدهد شما را بآن وَ اتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزید از خشم و عذاب خدای وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و بدانید که خدای بهمه چیزها دانا است از کرد و گفت و نیت خلق

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون زن را طلاق دهید فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ چون آن زن را عدت بکران آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ باز مدارید آن زن را أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ که به نکاح با شوی خویش گردد، إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ که این زن و آن مرد همدادستان گشتند بباز رسیدن با هم

بِالْمَعْرُوفِ بِهِ نِيكُوبِي وَرَاسْتِي ذَلِكُ يُوعِظُ بِهِ اَيْنَ پند است كه خدای میدهَد مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ آن كس را كه گرویده است از شما بخدا و روز رستاخیز ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ كه چنین كنید شما را بهتر است و هنری تر و پاكتر و اللّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ خدای داند و شما ندانید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ الْآيَةُ... حكم طلاق در روزگار جاهليت و در ابتداء اسلام پيش از نزول اين آيت آن بود كه هر آن كس كه زن خویش را طلاق دادی اگر یکی و بیشتر، طلاق را حصری و حدی نبود، و مرد را حق رجعت بود در روزگار عدّه، تا آن گه كه زنی آمد بعایشه نالید از شوی خویش، كه وی را طلاق میداد بر دوام، و رجعت میكرد بر سبیل اضرار، و عایشه آن قصه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت، و در آن حال این آیت آمد و حدّ طلاق پیدا شد و به باز آمد. گفتند یا رسول الله الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ و این الثالثة؟ این دو طلاق است كه گفت ذكر سیم كجاست؟ گفت: فَأِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ این تسريح نام سدیگر طلاق است. و نامهای طلاق در قرآن سه است: طلاق و فراق و سراح: «طلقوهن و فارقوهن و سرحوهن».

معنی آیت آنست كه طلاق كه بوی رجعت توان كرد دو است، بعد از آن دو طلاق امساک است با خود گرفتن بلفظ مراجعت، أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ یا گسیل كردن بآنك فرو گذارد تا عدت بسر آید و بینونت حاصل شود، پس چون عدت بسر آمد و بینونت حاصل شد و خواهد كه وی را با خود گیرد بلفظ مراجعت كار بر نیاید. كه نكاح تازه باید كرد. اما اگر این دو طلاق گفت و پيش از آنك عدت بسر آید یا نه كه بعد از آنك عدت بسر آید و نكاح تازه كند وی را طلاق سوّم دهد بینونت كبری حاصل شود. و تا آن زن بنكاح بشوهری دیگر نرسد بهیچ وجه وی را با خود نتواند گرفت.

اینست كه الله گفت: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا جَايِ دِيْكَرٍ بَشْرَحٍ تَرِ كَفْت: وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ اَيْنَ خَوْفٍ بِمَعْنَى عِلْمٍ اسْت، ميگويد مگر كه بدانند كه اندازه‌های خدای در معاملات و

صحبت بیای نتوانند داشت، آن گه روا باشد که زن خویشتن را به کاوین خویش از شوی باز خرد، و جدایی جوید.

یعقوب و حمزه یخافا بضم یاء خوانند، و درین قراءت خوف بمعنی ترس باشد لا بد. میگوید: مگر شوی زن را به ترسانند، و زن شوی را. و ترسانیدن آنست که از صحبت ملالت نماید، و از دل و خوی خود نبایست بیرون دهد، اگر چنین بود پس بر زن جناح نیست که کاوین بوی بگذاشت، و نه بر مرد که کاوین باز گرفت، چون بر وجه افتد او باز خریدن بود.

مفسران گفتند: این آیت در شأن ثابت بن قیس بن شماس الانصاری و زن وی جمیله نام ام حبیبه بنت عبد الله بن ابی فرود آمد، که شوهر باغی بمهر بوی داده بود، و زن وی را نخواست و از وی جدایی جست و خویشتن را بآن کاوین از وی باز خرید، و اول خلعی که در اسلام برفت این بود. فقهاء اسلام گفتند خلع مکروه است مگر در دو حال: یکی آنک حدود الله بیای نتوانند داشت، دیگر آنک کسی سوگند یاد کند بسه طلاق که فلان کار نکند، و آن کار لا بد کردنی باشد، درین حال خلع مکروه نیست. و خلع آنست که زن را طلاقى بعبوض دهد تا بینونت حاصل شود، پس آن کار بکند تا از عهده سوگند بیرون آید، آن گه بعقد نکاح زن را با خود گیرد، و اگر این خلع با اجنبی رود چنانک عوض آن طلاق اجنبی دهد نه زن خویش، بمذهب شافعی روا باشد.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ اِذَا طَلَّقَ سَوَّاهُ دَعَا
پس وی را بزنی حلال نیست تا شوی دیگر کند، و آن شوی بوی رسد رسیدنی که هر دو غسل کنند، اینست معنی آن خبر که مصطفی ع عایشه بنت عبد الرحمن بن عتیک القرظی را گفت چون خواست که با شوهر نخستین شود و شوهر دومین بوی نرسیده بود گفت
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«لا، حتى تذوقى عسيلته و تذوق عسيلتك»

و حدّ اصابت که تحلل بآن حاصل شود «.....» و فرق نیست میان آنک شوهر دومین بالغ باشد یا نارسیده، یا..... فَإِنْ طَلَّقَهَا اِنْ شَوِيَ دَوْمٌ اِسْتِ اِگَر اَو رَا طَلَّاقَ دَعَا، یعنی باختيار نه باکراه، پس از آنک بیکدیگر رسیده باشند و غسل کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا

تنگی نیست بر شوهر نخستین و برین زن که بنکاح با یکدیگر شوند، پس از آنک عدت
بداشت از شوهر دومین.

إِنْ ظَنَّ أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ قَالَ مجاهد ای ان علما ان نکاحهما علی غیر الدلسه، و عنی
بالدلسة التحلیل. مذهب سفیان و احمد و اوزاعی و جماعتی آنست که نکاح تحلیل نکاح
فاسد است، و بمذهب شافعی چون در آن شرطی نباشد که مفسد عقد باشد فاسد نیست،
اما مکروه است، که مصطفی ع گفت: «لعن الله المحلل و المحلل له»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «الا ادلكم على التيس المستعار؟ قالوا بلى يا رسول
الله، قال هو المحلل و المحلل له»

و يقال إِنْ ظَنَّ أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ای ان رجوا ان يقيما ما ثبت من حق احدهما علی
الآخر میگوید تنگی نیست بر ایشان که به نکاح با یکدیگر شوند اگر امید دارند که حق
یکدیگر بر خود بشناسند و بجای آرند، حق مرد بر زن و حق زن بر مرد: اما حق مرد بر
زن آنست که در خانه مرد بنشیند و بی دستوری وی بیرون نیاید و فرا در و بام نشود، و
با همسایگان مخالطت و حدیث بسیار نکند، و از شوی خویش جز نیکویی باز نگوید، و
بستاخی که در میان ایشان در عشرت و صحبت بود حکایت نکند، و در مال وی خیانت
نکند، و اگر از دوستان و آشنایان شوهر یکی بدر سرای آید چنان جواب ندهد که وی را
بشناسد، و با شوهر بآنچه بود قناعت کند، و زیادتی نجوید، و حق وی از آن خویشاوندان
فرا پیش دارد، و همیشه خود را پاکیزه و آراسته دارد، چنانک صحبت و عشرت را بشاید،
و خدمتی که بدست خویش تواند کرد فرو نگذارد، و با شوهر بجمال خویش فخر نکند، و
بر نیکوئینها که از وی دیده باشد ناسپاسی نکند، که رسول خدای گفت در دوزخ نگرستم
بیشترین زنان را دیدم گفتند: یا رسول الله چرا چنین است؟

گفت از آنک لعنت بسیار کنند، و با شوهر ناسپاسی کنند. و در خبر است که اگر سجود
جز خدای را عز و جل روا بودی زنان را فرمودندی برای شوهر. و عظیم تر آنست که
مصطفی گفت ع: «حق الزوج علی المرأة کحقی علیکم، فمن ضیع حقی فقد ضیع حق الله،
و من ضیع حق الله فقد باء بسخط من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر»

و قال ابن عمر: جاءت امرأة الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فقالت يا رسول الله ما

حق الزوج علی المرأة؟ فقال لا تمنعه نفسها و ان كانت علی ظهر قتب، و لا تصوم یوما الا باذنه، الا رمضان، فان فعلت كان له الاجر و الوزر علیها، و لا تخرج الا باذنه، فان خرجت لم تقبل لها صلاة، و لعنتها ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب، حتی ترجع.»

و قال کعب، اول ما تستل المرأة یوم القيمة عن صلوتها، ثم عن حق زوجها» و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «المرأة اذا صلّت خمسها و صامت شهرها و احصنت فرجها و اطاعت بعلمها فلتدخل من ای ابواب الجنة شاءت»

اما حقوق زنان بر مردان: آن است که مرد با ایشان بخوش خویی زندگانی کند، و ایشان را نرنجاند، بلکه رنج ایشان را احتمال کند، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کند، که ایشان را از ضعف و عورت آفریده‌اند، و هیچ کس از زنان چنان احتمال نکردی که رسول خدا، تا آن حد که زنی دست بر سینه وی زد بخشم، مادر آن زن با وی درشتی کرد، رسول خدا گفت: بگذار که ایشان بیشتر ازین کنند و من فرو گذارم. عمر خطاب با درشتی وی در کارها میگوید: مرد باید که با اهل خویش چنان زید که با کودکان، و با درجه عقل ایشان آید، و با ایشان مزاح و طیبیت کند، و گرفته نباشد اما مزاح و طیبیت بآن حد نرساند که هیبت و سیاست مرد بجملگی بیفتند، و مسخر ایشان شود، که رب العزة گفت: الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ پس باید که مرد مستولی باشد بر زن نه زن بر مرد.

و در خبر است که «تعس عبد الزوجة»

نگونسارست آن مرد که بنده زنت، و از حقوق زنان آنست که مرد نفقه کند بر ایشان بمعروف، نه تنگ فرا گیرد و نه اسراف کند، و اعتقاد کند که ثواب آن نفقه بیشتر از ثواب صدقه است. مصطفی گفت: یک دینار که مردی در عزا هزینه کند، و یک دینار که بنده را بدان آزاد کند، و یک دینار که بدرویشی دهد، و یک دینار که بر عیال خود نفقه کند، فاضلتر و نیکوتر و در ثواب تمامتر آنست که بر عیال خود نفقه کرد. و مرد باید که با اهل خویش طعام با هم خورد، که در اثر می‌آید که خدای و فریشتگان درود دهند بر اهل بیتی که طعام بهم خوردند و تمامتر شفقتی آنست که آنچه بر عیال نفقه کند از حلال بدست آرد، که هیچ جنایت و جفا صعب تر از آن نیست که ایشان را بحرام پرورد، و آنچه داند که زنان را به کار باید از علم دین در کار نماز و طهارت و حیض ایشان را در آموزد، و

اگر در آن تقصیر کند مرد عاصی شود، که الله گفت: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً و اگر دو زن دارد یا بیشتر میان ایشان راستی کند در عطا و در نواخت، و بآنچه در اختیار وی آید، که در خبر است: «من کانت له امرأتان فمال الی احداهما جاء یوم القیمة و شقه مائل» و در جمله حقوق زنان بر مردان آنست: که زن معاذ پرسید از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: یا رسول الله ما حق الزوجة علی زوجها؟ قال ان لا یضرب وجهها، و لا یقبحها، و ان یطعمها مما یأکل، و یلبسها مما یلبس، و لا یهجرها»

و روی آن رجلا جاء الی عمر رض یشکو زوجته، فلما بلغ بابہ سمع امرأته ام کلثوم تطاولت علیه، فقال الرجل انی ارید ان اشکو الیه و له من البلوی مالی، فرجع. فدعاه عمر فقال انی اردت ان اشکو الیک زوجتی فلما سمعت من زوجتک ما سمعت رجعت. فقال عمر انی أتجاوز عنها لحقوقها علیّ، اولها أنّها تستر بینی و بین النار، فیسکن قلبی بها عن النار. و الثانی أنّها خازنة لی اذا خرجت من منزلی تكون حافظة لمالی، و الثالث انها قصارة لی تغسل ثیابی، و الرابع ظئر لولدی. و الخامس انها خیابة طیّخة. فقال الرجل ان لی مثل ذلك فاتجاوز عنها، قوله: وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ الْآیة... ای قارین بلوغ اجلهن، و اشرفن علی ان ینین بانقضاء العدة، فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ میگوید چون طلاق دهید زنان را، و نزدیک آن باشد که عدت بسر آید ایشان را، مراجعت کنید. و مراجعت بمذهب شافعی بقول است نه بفعل، و اشهاد در آن شرط نیست اما مستحب است، و حاجت برضاء زن نیست، و لفظ صریح در رجعت آن است، که گوید: راجعتها یا گوید: رددتها اگر گوید امسکتها یا گوید امسکتها یا گوید زوجتها یا نکحتها بیک وجه درست باشد. و هر که زن را پیش از دخول طلاق دهد یا بعد از دخول طلاق دهد بعوض، وی را حق رجعت نبود، و بینونت حاصل شود، و کسی که حدود الله در نکاح و در صحبت نگه نتواند داشت، و شرائط آن بجای نتواند آورد، اولی تر آن باشد که مراجعت نکند و بگذارد تا عدت بسر آید. و زن مالک نفس خویش گردد: چنانک رب العزة گفت: أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ.

پس گفت وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً این خطاب بآن کس است که خواهد که زن خود را نه نگه دارد بعدل، و نه بگشاید تا از وی بدل گیرد، وی را طلاق میدهد، چون عدت بکران رسد که این زن بر کار خود پادشاه خواهد گشت وی را با خود آرد، و باز طلاق دهد تا

عدت تو فرا سر وی نشاند. گویند ثابت بن یسار الانصاری چنین میکرد با زن خویش و آیت در شأن وی آمد، و او را تهدید کردند، و از آن باز زدند، هم بکتاب و هم بسنت: کتاب اینست که گفت: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرَارًا لِيَتَّعِدُوا. و سنت آنست که مصطفی ع گفت: «ملعون من ضار مسلما او ماکره»

آن گه در تهدید بیفزود و گفت: «و من يفعل ذلك فقد ظلم نفسه»
بر خویشتن بیداد کرد آن کس که مسلمانی را زیانکار کرد یا با مسلمانی ستیز برد. و فی الخبر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا دین خدا و شریعت مصطفی بافسوس مگیرید، و بتعظیم فرا پیش آن شید، این آیت بان آمد که قومی کار طلاق و عتاق و نکاح را سست فرا میگرفتند، بزبان میگفتند پس از آن باز می آمدند، و بر بازی می گرفتند: رب العزة گفت: چنین مکنید که حدیث شرع بازی نیست، و کار دین مجازی نیست. مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله و سلم این آیت بر خواند، و گفت: «من طلق او حرر او نکح او انکح فزعم انه لاعب فهو جد»

و روی انه قال: «خمس جدهن جد و هزلهن جد: الطلاق و العتاق و النکاح و الرجعة و النذر.»

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالْاِيْمَانِ وَ احْفَظُوا وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْمَوَاعِظِ وَ الْحُدُودِ وَ الْاِحْكَامِ يَعْظُمُ بِهِ اِي بِالْقُرْآنِ عَنِ الضَّرَارِ فِي الطَّلَاقِ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَعْصُوهُ فِيهِنَّ. وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ اَعْمَالِكُمْ عَلِيمٌ فِيْجَازِيكُمْ بِهَا. اگر کسی گوید کتاب و حکمت هم از نعمت خدای است بر بندگان، مهینه نعمتهاست، چون بر عموم ذکر نعمت رفت افراد کتاب و حکمت چه معنی دارد؟ جواب آنست: که نعمت در تعارف مردم مال فراوان است، و جاه، و تن درستی، و زینت دنیا، و جز دانایان و زیرکان ندانند که کتاب و حکمت نعمت مهینه است، پس آنچه باز گفت ارشاد ایشان را باز گفت که ندانستند. وجهی دیگر گفته اند: که تفضیل و تخصیص کتاب و حکمت را باز گفت، و بیان شرف آن را در میان نعمتهای دیگر، چنانکه جای دیگر ملائکه را بر عموم یاد کرد آن گه دیگر باره جبرئیل و میکائیل را بذكر مخصوص کرد، تفضیل ایشان را بر فریشتگان

دیگر.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ الْآيَةَ... این آیت در شأن معقل بن یسار المزنی آمد خواهر خود را بمردی داد آن مرد وی را دست باز داشت، زن در عدت شد، داماد پشیمان گشت، وی را باز خواست، معقل گفت: «اقررت عینک بکریمتی فطلقتها» چشم ترا روشن کردم بخواهر گرامی خویش آن گه وی را طلاق دادی، ثم جئت تسترجعها، بعد از آن آمدی وی را می باز خواهی! و الله لا رجعت الیک ابدا. بخدا که هرگز با تو نیاید، این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر معقل خواند. معقل گفت رغم انف معقل لا امر الله و رسوله، و زوجها منه و كفر عن یمینه. عضل منع باشد، و الذاء العضال هو الذاء المنیع علی المتطبب.

إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ یعنی اذا تراضیا بینهما، که این زن و این مرد هر دو رضا دادند بیاز رسیدن با هم بِالْمَعْرُوفِ بِنکاحی حلال و مهری جایز، و پذیرفتند که با یکدیگر باقتصادتر روند، و بچشم تر و نیکوتر، شما که قیمانید ایشان را باز مدارید، که به نکاح باز شوی خویش میگردند.

ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةَ...

این نهی عضل که کردیم و راه که نمودیم پندی است که خدای میدهد گرویدگان را بخدای و روز رستاخیز. ذَلِكَ أَرْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ این شما را نزدیکتر و سزاوارتر، او را که یکدیگر را دیده باشند و پشیمانی چشیده، از شوی نو که نادیده و نا شناخته و ناآزموده آزموده، و أَطْهَرُ و دلها پاکتر بود، از آنک مرد از زن حرام می اندیشد به پشیمانی، و زن بدل از شوهر حرام می اندیشد به پشیمانی، أَطْهَرُ اینجا بمعنی همانست که در سوره الاحزاب گفت: ذَلِكَ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ و هر دو طهارت است از ریب و دنس، و آنجا که گفت هَوْلًا بِنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ یعنی: احل لكم من نکاح الرجال از وجکموهن» و در قرآن وجوه طهارت فراوان است، و بجای خویش شرح آن گفته شود ان شاء الله.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ اللَّهُ ميداند، که آن زن رجعت را خواهاست و شوی وی را خواها، وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ شما که اولیائید و عضل می کنید و زن را از رجعت باز می دارید نمیدانید. این آیت دلیل شافعی است که گفت: نکاح بی ولی درست نباشد، که اگر بودی این خطاب

تزوید و نهی عضل با وی نرفتی، و در آن فایده نبود، که زن بر کار خود پادشا بودی.
یدل علیه ما

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال: «لا نکاح الا بولی مرشد و شاهدی
عدل»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل، فان
مسها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له.

الثوبۃ الثالثة

قوله تعالى: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ الْآیة... ندب الی تفریق الطلاق لثلا یتنازع الی اتمام الفراق،
تفریق طلاق از آن مندوب است که حقیقت فراق مکروه است. هر چند که طلاق در شرع
مباح است خدای دشمن دارد که سبب فراق است، و بریدن اسباب الفت و وصال است.
رسول خدا گفت «ابغض المباحات الی الطلاق»

و عزت قرآن ثنا میکند بر قومی که پیوندها نبرند و فراق نجویند و گفت وَ الَّذِينَ يَصْلُونَ
ما أمر الله به أن یوصلَ وَ یَحْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ در ملکوت اعلی فریشتگانی آفریده یک نیمه
ایشان برف است و یک نیمه آتش، و بقدرت خود این هر دو ضد در هم ساخته و بر
جای بداشته، و تسبیح ایشان اینست که: سبحان من یؤلف بین النار و الثلج الف یا رب بین
قلوب المؤمنین من عبادک پیر صوفیان گفت: در بیابان میرفتم شخصی را دیدم منکر، آبی
در پیش وی ایستاده، و از آن آب نبات بر آمده، گفتم تو کیستی؟ گفت من ابو مره ام،
گفتم این چه آبست؟ گفت اشک چشم من است، و این سبزیها و نبات از آب چشم من بر
آمده، گفتم چرا می گریی؟ گفت: ابکی فی ایام الفراق لایام الوصال. مهجوران را دندنه
وصال در ایام فراق روح دل باشد، بگذار تا بر خود بگریم که از من زارتر بجهان کس
نیست.

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان جهان کامید مرا فذلک این خواهد بود

حسن بن علی علیهما السلام زنی داشت طلاق داد، او را، پس چهل هزار درم مهر آن زن

بود بوی فرستاد تا دلش خوش شود، زن آن مال پیش نهاد و گریستن در گرفت گفت:
متاع قليل من حبيب مفارق

مرا خواسته جهان چه بکارست که کنارم تهی از یارست! و دوست از من بیزار است!
کسی کش مار نیشی بر جگر ورا تریاق سازد نی طبرزد
زد

گویند این سخن با حسن بن علی افتاد، در وی اثر کرد، و او را مراجعت کرد.
در آثار بیارند که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی بزیارت بیرون رفت بر سر گور
فاطمه، میگریست میگفت:

مالی وقتت علی القبور مسلما قبر الحبيب فلم یرد جوابی
فہتف ہاتف:

قال الحبيب و کیف لی بجوابکم و أنارہین جنادل و تراب
اکل التراب محاسنی فنسیتکم و حجت عن اہلی و عن اصحابی
فعلیکم منی السلام تقطعت منی و منکم وصلة الاحباب

گفت: چه بودست؟ و دوست را چه رسیدست؟ که سلام میکنم و می پرسم و جواب
نمیدهد؟ هاتفی آواز داد که دوستت میگوید: چون جواب دهم، که مهر مرگ بر دهنم
نهاده، در میان سنگ و خاک تنها بمانده، و از خویش و پیوند باز مانده، از من بتو درود
باد. آن نظام دوستی و پیوستگی امروز میان ما از هم فرو ریختست. و قلاده آن از هم
بگسستست.

علی ع از سر آن رنجوری برخاست و میرفت و این بیت میگفت:

لکلّ اجتماع من خلیلین فرقة و کلّ اذی دون الفراق قليل
و انّ افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل
چون درد فراق در جهان چیست، بگو عاجز ز فراق ناشده کیست، بگو؟
گویند مرا که در فراقش مگری آن کیست که از فراق نگریست، بگو؟

مالک دینار برادری داشت نام وی ملکان، از دنیا بیرون شد. مالک بر سر خاک وی
نشست و میگفت: یا ملکان، لا تقرّ عینی حتی اعلم این صرت، و لا اعلم ذلک ما دمت

حیّا، آن گه بسیار بگریست، او را گفتند: ای مالک بمرگ وی چندین می‌بگریی؟ گفت نه بآن می‌گیریم که از دنیا بیرون شد، یا بآنک امروز از وی بازماندم، بآن می‌گیریم که اگر فردا برستخیز از وی باز مانم، و او را نه بینم، این خود تحسّر فوات دیدار مخلوق است، ایا تحسّر فوات دیدار خالق خود کرا بود؟ و چون بود؟ گویند که فزع اکبر در قیامت داغ حسرت فرقت بود، که بر سر دو راه بر جان قومی نهند، و ایشان را از دوستان و برادران باز برند، این آسان ترست و درد آن کمتر، صعب تر آنست که اگر داغ فرقت اللّٰه بر جان ما نهند و از راه سعادت بگردانند:

این همه آسان و خواراست آه اگر گوید که رو کز تو بیزاریم ما و بار تو عصیان شده

گویند فردا در انجمن قیامت یکی را بیارند، ازین شوریده روزگاری، بد عهدی، فرمان در آید که او را بدوزخ برید، که داغ مهجوری دارد، چون بکناره دوزخ رسد دست فراز کند، و دیده خود بر کشد، ببیندازد، گویند این چیست که کردی؟ گوید:

ما را ز برای یار بد دیده بکار	اکنون چکنم بدیده بی دیدن یار
لَمَّا تَيَقَّنْتُ أَنِّي لَسْتُ ابْصِرْكُمْ	غمضت عینی فلم انظر الی احد
روز و شب و گاه و بی‌گاه آن ماه سما	یک دم زدن از برم نمی‌بود جدا،
پرسید کسی نشان ما زو عمنا	گفتا چه کسست؟ او ز کجا ما ز کجا؟

پیر بزرگ بسیار گفتی: دل رفت و دوست رفت، ندانم که از پس دوست روم یا از پس دل؟

حشاشة نفس ودّعت یوم ودّعوا	فلم ادر ایّ الظّاعنین اشبع
فردا برود هر دو گرامی بدرست	بدرود کرا کنم ندانم ز نخست؟!

گفتا بسرّ ندا آمد که از پس دوست شو، که عاشق را دل از بهر یافت وصال دوست باید، چون دوست نبود دل را چه کند.

چون وصال یار نبود گودل و جانم مباح چون شه و فرزین نماند خاک بر سر فیل را

النّوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الْوَالِدَاتُ زَائِدَاتُ مَادِرَانِ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ شِیرَ دهنند فرزندان خود را

حَوَائِنِ كَامِلَيْنِ دُو سَالِ تَمَامٍ، لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ أَنْ كَسَرَ رَأْسَهُ بِشِيرِ دَادِنِ فَرَزْنَدِ تَمَامِ كَنْدِ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ وَ بَرِينِ پَدْرَسْتِ كِه فَرَزْنَدِ او رَا زَادَنْدِ رَزَقُهُنَّ رُوزِي اَيْنِ زَنَانِ كِه فَرَزْنَدِ زَادَنْدِ، وَ كِسْوَتُهُنَّ وَ جَامِه ايشان بِالْمَعْرُوفِ بَانَصَافٍ وَ بَرِ اقْتِصَادِ، لَا تَكَلَّفُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا بِرِ نِه نَهَنْدِ بفرمانِ بَرِ هِيچِ تَنِ مَكْرَ تَوَانِ اَن، لَا تُضَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلَدِهَا مَبَادَا كِه سَتِيذِ كِنَادِ وَ بَرِ فَرَزْنَدِ خُوِيشِ كَزَنْدِ اَرَادِ هِيچِ مَادِرِ، وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلَدِهِ وَ مَبَادَا كِه سَتِيذِ كِنَادِ وَ كَزَنْدِ نَمَايَادِ هِيچِ پَدْرِ بَطْفَلِ خُوِيشِ، وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ بَرِ قِيَمِ اسْتِ اَزِ فَرْمَانِ وَ حَكْمِ دَرِ كَارِ طِفْلِ هَمِيْنِ كِه بَرِ پَدْرِ وَ مَادِرِ اسْتِ، فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا پَسِ اَكْرَ خَوَاهَنْدِ اَزِ شِيْرِ بَازِ كَرْدَنْ عَنِ تَرَاضِ مِنْهُمَا اَزِ هَامِداسْتَانِي دَلِ هَرِ دُو، وَ تَشَاوُرِ وَ بَازِ كَفْتَنْ هَرِ دُو بَا يَكْدِيكِرِ، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا بِرِيْشَانِ تَنْگِيِ نِيْسْتِ دَرِ دَايِهِ كَرْفْتَنْ وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوْا اَوْلَادَكُمْ وَ اَكْرَ خَوَاهِيْدِ كِه دَايِهِ كِيْرِيْدِ شِيْرِ دَادِنِ فَرَزْنَدِ رَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بِرِ شَمَا تَنْگِيِ نِيْسْتِ اِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ كِه مَزْدِ دَايِهِ كِه پَذِيْرْفْتِه بُوْدِيْدِ شِيْرِ دَادِنِ رَا بَسْپَرِيْدِ بَانَصَافٍ وَ بِيْجَمِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بِهِ پَرِهِيْزِيْدِ اَزِ خَشْمِ وَ عَذَابِ خُدَايِ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ (۲۳۳) وَ بَدَانِيْدِ كِه خُدَايِ بَانِچِه مِيْكِنِيْدِ بِيْناسْتِ وَ دَانَا.

وَ الَّذِيْنَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ ايشانِ كِه مِيْمِرَنْدِ اَزِ شَمَا وَ يَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَ زَنَانِ كِذَارَنْدِ يَتَرَبِّصْنَ بَانَفْسِهِنَّ دَرَنْگِ كَنْنَنْدِ بِهِ تَنِ خُوِيشِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْرًا چَهَارِ مَاهِ وَ دِهِ رُوزِ فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پَسِ چُونِ بِيْبايَانِ عَدْتِ خُوِيشِ رِسَنْدِ. فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ نِيْسْتِ بِرِ شَمَا تَنْگِيِ فِيمَا فَعَلْنَ فِيْ اَنْفُسِهِنَّ دَرِ اَنْچِه كَنْنَنْدِ دَرِ تَنِ خُوِيشِ اَزِ شُوِيِ كَرْدَنْ بِالْمَعْرُوفِ بَدُوِ گِوَاهِ وَ وَلِيٍّ وَ اَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ (۲۳۴) وَ خُدَايِ بَانِچِه شَمَا مِيْكِنِيْدِ دَاناسْتِ وَ اَزِ نِهَانِ اَگَاهِ.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ نِيْسْتِ بِرِ شَمَا تَنْگِيِ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ دَرِ اَنْچِه بَتْعَرِيْضِ سَخْنِ سَرِ بَسْتِهِ كُوَيْدِ، مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ اَزِ خِواسْتَايِيِ زَنَانِ اَوْ اَكَنْتُمْ فِيْ اَنْفُسِكُمْ يَا نِهَانِ دَرِ دَلِ مِيْدَارِيْدِ سِگَالَشِ خِواسْتَايِيِ، عَلِمَ اللَّهُ اَنْكُمْ سَتَذَكُرُوْنَهُنَّ مِيْدَانْدِ اَللَّهُ كِه شَمَا بَايَسْتِ وَ سِگَالَشِ خِواسْتَايِيِ زَنَانِ مَعْتَدَهِ دَرِ دَلِ مِيْدَارِيْدِ، وَ لَكِنْ لَا تُوَاعِدُوْهُنَّ سِرًّا لَكِنْ سَخْنِ كِشَادِهِ بَزِيَانِ دَرِ عَدْتِ ايشانِ رَا وَعْدِهِ خِواسْتَايِيِ مَدِهِيْدِ، اِلَّا اَنْ تَقُولُوْا قَوْلًا مَعْرُوفًا مَكْرَ كِه بَكُوَيْدِ كَفْتِيِ نِيْكَوِ وَ سَخْنِيِ بِيْجَمِ، وَ لَا تَعَزَّمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ وَ بَا اَنِ زَنْ سَخْنِ رُوشَنْ وَ وَعْدِهِ دَرَسْتِ بَسْتَنْ نِكَاحِ رَا، وَ بَنْدِ تَرْوِيْجِ رَا مَكُوَيْدِ، وَ وَعْدِهِ مَنهِيْدِ، حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ تَا اَنِ كِه كِه

بمدت آن زن بکران آید، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ وَبَدَانِيدَ كَهَ اللَّهُ مِيدَانِدَ أَنچَه در دلهاى شما است، فَاحْذَرُوهُ حَذْرَ كُنِيدَ از او و از آگاهى او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) و بدانيد كه الله آمرزگارست و بردبار.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ نَيْسَتَ بر شما تنگى اگر زن را طلاق دهيد ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ تا آن گه كه ايشان را نپاسيده بيد، أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً يَأَنَّ زن را كاوين مسمى و مقدر بر خويشتن فريضة نكرده بيد، وَتَتَّعُوهُنَّ و ايشان را چيزى دهيد و تهى گسيل مكنيد، عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ بر مرد توانگر باندازه توان وى وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ و بر مرد درويش باندازه توان وى، مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ چيزى فرا دست آن زن، چيزى بچم كه از آن بر دهنده زور نيايد، و آن زن را از آن ننگ نايذ، حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) اين را سزاي نهاديم بر نيكوكاران.

وَ إِنْ طَلَقْتُمْوهُنَّ و اگر آن زن را طلاق دهيد مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پيش از آن كه بآن زن رسيده باشيد، وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً و آن زن را كاوين نامزد كرده باشيد فَانْصَفْ ما فَرَضْتُمْ واجب بر شما نيمى است از آن كاوين كه نامزد كرده باشيد، إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر كه آن زن و ولى وى آن نيمه فرا گذارند و ببخشند، أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ يا اين شوى باز گرفتن نيمه كاوين فرا گذارد و كاوين بتمامى فرا دهد وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى و اگر فرا گذاريد نزديكتر است به پرهيزگارى، وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش مكنيد در ميان خويش بفضل و نيكوكارى رفتن إِنْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷) كه خداى بآنچه شما ميكنيد بينا است.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الْوَالِدَاتُ الْآيَةُ... زنان مطلقات را ميگويد كه فرقت افتد ميان ايشان و شوهران و طفل در ميان، اگر بعد از طلاق زايند و گر پيش از آن، بر مادران است كه شير دهند آن فرزند را، چنانك الله گفت: يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ هر چند بلفظ خبر گفت، معنى امرست امر استحباب نه امر ايجاب.

ميگويد تا شير دهند مادران فرزندان خود را، كه ايشان بآن سزاوارتر و حق تر. آن گه حق رضاع و مدت آن پديد كرد و گفت: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام شير كه درين دو سال

دهند، حکم رضاع از تحریم و محرمیت واجب کند، و اگر بعد ازین دو سال شیر دهنده شیر دهد حکم رضاع بآن ثابت نشود، ابن عباس گفت «لا رضاع الا ما کان فی الحولین» و روی یحیی بن سعید: ان رجلا قال لابی موسی الاشعری: انی مصصت من ثدی امرأتی لبنا فذهب فی بطنی فقال ابو موسی: لا اراها الا قد حرمت علیک فقال عبد الله بن مسعود: انظر ما یفتی به الرجل. فقال ابو موسی فما تقول انت؟ قال عبد الله «لا رضاع الا ما کان فی الحولین» قال ابو موسی لا تسئلوا عن شیء ما دام هذا الحبر بین اظهرکم» هر چند که مدت دو سال مقید کرد، اما فریضه نیست، اگر بیفزایند در آن یا بکاهند رواست. لکن سرّ این تقیید آنست تا معلوم شود که شیر دادن در جمله این مدت حکم تحریم و محرمیت را واجب کند، و بعد از دو سال نکند و بمذهب مالک تا دو سال و یک ماه بگذرد مدت رضاع و ثبوت تحریم برجاست، و بمذهب بو حنیفه تا دو سال و شش ماه.

وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ الْآیَةُ... نگفت «علی الأب» از بهر آنک سر آیت وَ الْوَالِدَاتُ بُوَدْنَهُ امهات، چون الْوَالِدَاتُ بُوَدْنَهُ نیکوتر و لطیف تر بود. میگوید دایگی بر ما درست نفقه بر پدر، یعنی نفقه این زن که فرزند زاد، همانست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت در بعضی اخبار: و لهن علیکم رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ معروف آنست که بانصاف باشد و بچشم، در خور مرد و بر توان وی، عَلَی الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ هر کس را چندان بر نهند که برتابد.

چنانک گفت: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بر مرد توانگر دو مد از طعام و یک دست لباس نفیس در خور وی، و بر درویش یک مد و یک دست لباس کم قیمت، چنانک لایق حال وی باشد. و بر میانه یک مد و نیم و دستی لباس میانه. این همچنانست که آنجا گفت: لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ.

لا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا لا تضارّ بفتح راء قراءت نافع است و شامی و کوفی، از ضرار است و ضرار ستیز بود. میگوید مبادا که ستیز کناد و بر فرزند خویش گزند آرد هیچ مادر بآن که وی را با پدر دهد در خصومت فراق، تا بر فرزند رنج نهاد، لا تُضَارُّ بِضَمِّ رَاءِ قِرَاءَتِ مَكِّي است، و قراءت بصره و قتیبه از کسانی در لفظ مستقبل است. بمعنی نهی، میگوید ستیز نکند و گزند نکند هیچ مادر بفرزند خویش، که وی را شیر خواره با پدر دهد، و لا

مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ و مبادا که ستیز کناد و رنج نهاد هیچ پدر بر طفل خویش، بآنک در وقت خصومت او را از مادر باز گیرد و فرا دایه دهد، بستیز با مادر بر فرزند گزند افکند. وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ میگوید بر قیم همانست در کار طفل که بر پدر و مادر، وارث نام برد بجای قیم، از بهر آنک ورثه و اهل بیت قیمی کنند، یا قیمی فرا کنند، یا از سلطان قیم خواهند. میگوید اگر چنانست که پدر طفل بمرده است، این قیم با مادر طفل ستیزه و بدرایی نکند، و دایه گیرد، بر طفل ستم نکند، و شفقت مادر از وی دریغ ندارد.

قال ابن سیرین اتی عبد الله بن عتبة فی رضاع صبی یتیم، و معه ولیّه فجعل رضاعه فی ماله و قال لوارثه: لو لم یکن له مال لجعلنا رضاعه فی مالک، أ لا ترى الله عز و جل یقول. وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ قال الضحاک: ان مات ابو الصبی، و للصبی مال اخذ رضاعه من ماله و ان لم یکن له مال اخذ من العصبه فان لم تکن للعصبه مال، اجبرت امّه علیه.

فَإِنْ أَرَادَ فَصَالًا عَنْ تَرَضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فَصَالٍ وَ فَصْلٍ مِنْ شِیرٍ بَازِ كَرْدَنِ اسْت: فصل یفصل فصلا و فصالا میگوید: اگر پدر و مادر خواهند که آن طفل را پیش از تمامی دو سال از شیر باز کنند، و هر دو بدان رضا دهند، و به صوابدید و مشاورت یکدیگر کنند، ایشان را رسد که چنین کنند، و بر ایشان تنگی نیست.

ابن عباس گفت اگر فرزند شش ماهه در وجود آید دو سال تمام که بیست و چهار ماه باشد وی را شیر دهند، و اگر هفت ماه بود بیست و سه ماه شیر دهند، و اگر نه ماهه بود بیست و یک ماه تا حمل و فصال سی ماه باشد: چنانک رب العالمین گفت وَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ الْآیة... إِنْ أَرَدْتُمْ كُفْتُ وَ ان احتجتم نگفت تا جائز باشد دایه گرفتن بی حاجت و ضرورت. میگوید اگر مادر شیر ندهد که عذری دارد یا عذری ندارد، و فراغت وی را دایه گیرند، بهر حال بر شما تنگی نیست که دایه گیرید. إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ كِه مَزْد دایه بدهید و نیکو داشت وی بجای آرید چندانک در خور توان فرزند بود و بر حد منزلت او وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا الْآیة... میگوید ایشان که بمیرند از شما و زنان گذارند، بر

زنان است که در خانه شوهر چهار ماه و ده روز درنگ کنند عدت را، چنانکه در خبر است

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَامْرَأَةٍ مَاتَ زَوْجُهَا: «اعْتَدِي فِي الْبَيْتِ الَّذِي آتَاكَ فِيهِ وَفَاةَ زَوْجِكَ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»
و در آن عدت بیرون نیابند مگر ضرورت را و زینتها بگذارند، جامه رنگین و پیرایه نباشند، و بوی خوش بکار ندارند، و خضاب نکنند و سرمه در چشم نکنند.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْمُتَوَفَى عَنْهَا زَوْجُهَا لَا تَلْبَسُ الْمُعْصِفَ مِنَ الثِّيَابِ، وَ لَا الْمَمْشَقَّ، وَ لَا الْحَلِيَّ، وَ لَا تَخْتَضِبُ، وَ لَا تَكْتَحِلُ»
الثوب الممشق الذي يصبغ بالمشق، و هو طين احمر. و روت ام حبيبة ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «لا يحل لامرأة تؤمن بالله و اليوم الآخر ان تحد على ميت فوق ثلاث اآ على زوج اربعة اشهر و عشرا».

قال سعيد بن المسيب «الحكمة في هذه المدة ان فيها ينفخ الروح في الولد.» گفته اند: چون فرزند پسر باشد بعد از سه ماه روح در وی شود و در حرکت آید، و چون دختر بود بچهار ماه در حرکت آید، پس ده روز دیگر در عدت بر سر گرفتند استظهار را.
وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ تَعْرِيبُ فِي سَخْنِ أَنْ بَاشَدَ كَه سَر بَسْتَه گویی، و نبوشنده را بی تصریح بر سر کار داری، و تفهیم کنی. و خطبة بکسر خاء زن خواستن است، و بضم خاء سخنی باشد که آن را اول و آخر بود که در پیش مراد نهی، هر مراد که باشد و هر حاجت که افتد، و اکنان آنست که در دل چیزی پنهان میداری، ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ از آنست، يقال: اکننت فی قلبی و کنت فی العیبة و الوعاء و الکم، و ما شبهها فهو مکنون، میگوید تنگیی نیست بر شما که مردانید زنان را در حال عدت بسخن سر بسته خوازائی کنید، چنانکه گوئید تو از شوی در نمائی، دیگری یابی، خدای عز و جل کار تو بسازد، تو شایسته و پسندیده چون عدت بسر آید مرا خبر کن، مرا بتو حاجت است، مرا در زن خواستن رغبت است، و آنچه بدین ماند.

عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ سَتَدْرُوهُنَّ أَيْ بِالزَّوْجِ بِالْمَشَافَهَةِ وَ لَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا قَالَ الْكَلْبِيُّ
معناه لا تصفوا انفسكم لهن بكثره الجماع، و السر على هذا القول نفس الجماع، و به يقول

الاعشى.

الازعمت بسباسة اليوم اننى ----- كبرت و ان لا يشهد السر امثالى
و قال زيد بن اسلم «لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا» اى، لا تنكحوهنَّ ثم تمسكها حتى اذا حَلَّتْ
اظهرت ذلك و ادخلتها، باين قول سرّ نکاح است، ميگويد نکاح ايشان مکنيد بيوشيدگى
در حال عدت، تا بعد از عدت اظهار آن کنيد، پس استشنا کرد گفت: «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا
مَعْرُوفًا» اى تعريضا بالخطبة دون التصريح وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اى لا تعزموا على عقد النكاح
يقول لا تنكحوهن حتى تنقضى عدتهن ميگويد تا در عدت باشند، ايشان را بزنى
مخواهيد، چون عدت بسر آمد ايشان را بزنى بخواهيد و بيوه فرو مگذاريد. در خير است
که زن بيوه را چون کفو پديد آمد بشوى دهيد و در آن تقصير مکنيد و کار وى در تأخير
ميفکنيد. همانست که رب العالمين گفت فَلَا تَعْزِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ. جاي ديگر
گفت وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ.

فصل فى الترغيب فى النكاح

ابو هريره رض قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «اذا تزوج احدكم عَجَّ
شيطانه يا ويله، عصم ابن آدم منى بثلثى دينه»
رسول گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم: چون يکى از شما زن خواهد، شيطان وى بفریاد
آيد، گوید اى وای بر من که پسر آدم را از وسوسه من نگاه داشتند و باين زن که خواست
دو سیک دين او را مسلم شد. همانست که در خبرى ديگر گفت «من تزوج، فقد حصن
ثلثى دينه، فليتق الله فى الثلث الباقي» و چنانک سلامت و عصمت دين در نکاح بست،
روزی و بى نيازى از خلق در دنيا هم در نکاح بست، بآن خبر که مصطفی ع گفت:
«التمسوا الرزق بالنكاح».

و يکى پيش رسول خدا شد و از درویشى و بى کامى بناليد، رسول او را بر نکاح داشت،
يعنى که الله تعالى ميگويد ايشان را که زن خواهند اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ
قال ابو هريره رض لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد، للقيت الله بزوجة، سمعت النبي صَلَّى
الله عليه و آلِهِ وَ سلم بقول: «شراركم عزابكم»

ابو هريره گفت اگر از دنيا نماند مگر يک روز، من زنى بخواهم، تا عزب بخداى نرسم، که

شنیدیم از رسول خدا که گفت بدترین شما عزیزان شما آنست که معاذ رض دو زن داشت و هر دو در طاعون فرو شدند، پس گفت مرا زن دهید پیش از آنکه بمیرم، که من نخواهم که عزب میرم و عزب بخدا رسم. و یکی را می آرند از بزرگان دین که وی فرمان یافت و هر چند که زنان را بر وی عرضه کردند بهیچ رغبت نکرد، گفت در تنهایی دل را حاضر تر و همت را جمع تر می بینم. تا شبی در خواب دید که درهای آسمان گشاده بود و گروهی مردمان بیایی فرو می آمدند و در هوا میرفتند، چون بر وی رسیدند اول مردی از ایشان گفت این آن مرد شومست، دیگری گفت آری، و ترسید از هیبت ایشان که پرسیدی، آخر چون همه بر گذشتند، باز پسین ایشان را گفت که ایشان کرا میگویند؟ گفت ترا، که پیش ازین عبادت تو در جمله اعمال مجاهدان با آسمان می آوردند، اکنون یک هفته است که ترا از جمله مجاهدان بیرون کرده اند، ندانم که چه کرده پس از خواب درآمد با خود اندیشه کرد که از آنست که تن از نکاح باز داده ام تا از منزلت مجاهدان بیفتاده ام، پس زن بخواست و خدای عز و جل را بدان شکر کرد.

عن عطية بن بشر المازني قال اتى عكافة بن وداعة الهلالي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا عكافة ألك زوجة؟ قال لا يا رسول الله، قال و لا جارية؟ قال لا؟ قال و انت صحيح موسر؟ قال نعم الحمد لله، قال فانك اذا من اخوان الشياطين، اما ان تكون من رهبان النصارى و اما ان تكون مؤمنا، فاصنع كما نضع فان من سنتنا النكاح. و قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم «النكاح سنتى فمن رغب عن سنتى فليس منى من احب فطرتى فليستن بسنتى، الا و هى النكاح».

قوله تعالى: لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ الْآيَةَ... اصل جناح از جنوح است، معنی جنوح میل است. جناح ای مال و جناح نام پاره ایست از شب، و هر جا که لا جُنَاحَ گفت معنی آنست که بر آن کس از نام کژی چیزی نیست و بر وی بزه مندی نیست. مفسران گفتند این آیت بدان آمد که چون مصطفی تهدید داد و بترسانید ایشان را که طلاق بسیار گویند و زن بسیار خواهند، بآنچه گفت: «ان الله يبغض كل مطلق ذواق» و گفت: «ابغض الحلال الى الله الطلاق»

و گفت «ما بال قوم يلعبون بحدود الله يقولون طلقتك راجعتك»

مسلمانان چون این تهدید شنیدند، گمان بردند که هر آن کس که زن خود را طلاق دهد بزه کار شود و تنگیی عظیم بر دل ایشان آمد.

بدین معنی رب العالمین گفت: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ نَهَ چنانست که شما گمان می‌برید که بهر حال که طلاق دهید، بزه کار شوید، نیست بر شما تنگیی و بزه کاره‌ای، چون ایشان را طلاق دهید بوقت حاجت و بر وجه مندوب. و باشد که خود فراق به بود از امساک، چون سازگاری و مهربانی نبود، و ذلک فی قوله فَاِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ پس گفت: مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ معنی آنست که تا آن گه که زن را نپاسیده باشید، «ما لم تماسوهن» تا آن وقت که با آن زن هام پوست نبوده باشید. «تماسوهن» بلف بر بناء مفاعله قراءه حمزه و کسایی است، باقی قراءه سبعة تَمَسُوهُنَّ بی الف خوانند. و مسیس اینجا مجامعت است میگوید بهر وقت که خواهید که ایشان را بر شما تنگیی نیست، چون بایشان نرسیده باشید، از بهر آنک پیش از مسیس در طلاق سنت و بدعت نیست، چنانکه بعد مسیس است. نه بینی که بعد مسیس و دخول سنت آنست که چون طلاق دهند پس از آن دهند که از حیض پاک شود، و مرد بوی نرسیده، تا عدت بر وی دراز نگردد. و شرح این آنجاست که گفت فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَ أَحْضُوا الْعِدَّةَ آن گه گفت: وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ بفتح دال قراءت شامی و حمزه و کسایی و حفص است، و اختیار بو عبید. و دیگران بسکون دال خوانند، و هر دو لغت قرآن است. قال الله تعالی فَسَأَلَتْ اَوْدِيَةً بِقَدْرِهَا وَ قَالَ وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ پارسى هر دو اندازه است، این آیت در شأن مردی انصاری آمد، که زنی خواست، از بنی حنیفه، و او را در عقد نکاح مهری مسمی نکرد، پس وی را طلاق داد، پیش از آنک بوی رسید، رب العالمین این آیت فرستاد، و مصطفی ع آن مرد را گفت «متعها و لو بقلنسوة».

مذهب شافعی آنست که هر که زنی خواهد، و در عقد نکاح مهر وی مسمی نکند، اگر او را طلاق دهد، پیش از دخول مهر واجب نشود، اما تمتع واجب شود، و قدر واجب برای امام مفوض است، تا بر هر کس آن نهد که لایق حال وی بود عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ ابن عباس گفت اکثر المتعة خادم و اقلها مقنعة. ابن عمر گفت يمتعها ثلثين درهما اینست که الله گفت.

مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ بِبَيْتٍ مِنْ بَيْتِ زَوْجِكُمْ فَمَا لَهُنَّ فَتْرَةٌ مِنْ أَنْ يَضْرِبَهُنَّ اللَّهُ بِعُقُوبِهِ الْبَاطِنَةِ. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

پیش از مسیس، از آن مهر که وی را مسمی بودی، هیچ چیز بر مرد لازم نیامدی، بلکه متعت واجب بودی، بحکم این آیت که در سوره الاحزاب است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ... تا آنجا که گفت فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا پس چون این آیت آمد، آن حکم متعت منسوخ شد، و نیمه مهر مسمی واجب گشت.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْ مَا فَرَضْتُمْ إِنْ آتَى زَوْجُهُنَّ مَهْرًا فَهُنَّ بِمَهْرِهِمْ كَمَا كُنَّ بِمَهْرِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

فذلک قوله: وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْ مَا فَرَضْتُمْ إِنْ آتَى زَوْجُهُنَّ مَهْرًا فَهُنَّ بِمَهْرِهِمْ كَمَا كُنَّ بِمَهْرِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

از دخول، بر مرد است نیمه مهر مسمی، و بر زن عدت نه، اما اگر مرد بمیرد پیش از دخول، مهر مسمی تمام بر مرد واجب آید، و بر زن عدت وفات لازم آید.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ بَيْتِكُمْ لَمْ يَكُنَّ لَهُنَّ فِتْرَةٌ مِنْ أَنْ يَضْرِبَهُنَّ اللَّهُ بِعُقُوبِهِ الْبَاطِنَةِ. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

آن گه گفت إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ مگر که آن زنان اهلیت عفو دارند بشیابت و بلوغ و عقل و رشد، عفو کنند، و آن یک نیمه مهر که ایشانراست بشوهران بگذارند، و نخواهند. أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ یا زن بکر و نا باشد و جایز الامر نبود، ولی دارد، پدر یا جد، این ولی اگر عفو کند و بگذارد، آن نیمه مهر روا باشد، و این مذهب جماعتی مفسران است، اما درست تر آنست که أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ عفو شوهرست، و إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ عفو زن و ولی، میگوید مگر آن زن و ولی وی آن نیمه که ایشانراست فرا گذارند، و بشوهر بخشند، و هیچ چیز از وی نخواهند أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ یا این شوهر باز گرفتن نیمه مهر فرا گذارد، و مهر تمام بدهد.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ بَيْتِكُمْ لَمْ يَكُنَّ لَهُنَّ فِتْرَةٌ مِنْ أَنْ يَضْرِبَهُنَّ اللَّهُ بِعُقُوبِهِ الْبَاطِنَةِ. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

آن گه گفت: وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى و اگر فرا گذارید شما که شوهرانید نزدیک تر است پرهیز از بیداد، که از آن زن و ولی آن نیمه دیگر فرا گذارند و چیزی نخواهند، تا این شوی باز گرفتن نیمه مهر فرا گذارد و کاوین تمام بدهد.

وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَيْنَ يَدَيْكُمْ. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

و لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَيْنَ يَدَيْكُمْ. وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

فرو مگذارید، و تا توانید بعفو کوشید: إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ که الله تعالی آنچه شما میکنید از عفو می بیند و بدان پاداش دهد.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ الْآيَةَ... بزرگ است آن خداوند که در مهربانی

یکتاست، و در بنده نوازی بی همتاست، در آزمایش با عطاست، و در ضمانها با وفاست. اگر خوانیمش شنواست، و رنه خوانیم داناست.

کریم و ودود و مهر نمای و مهر افزاست، لطیف و عیب پوش و عذر نیوش و نیک خداست، فضلش زبر همه فضلها، کرشم زبر همه کرهما، رحمتش مه از همه رحمتها، مهرش نه چون مهرها. غایت رحمت که بدان مثل زنند، رحمت مادرانست و رحمت خدا بر بنده بیش از آنست، و مهر وی نه چون مهر ایشانست. نه بینی، که مادران را بشیر دادن فرزندان تمامی دو سال می فرماید و بر پرورش می دارد، و بداشت ایشان وصیت می کند، و بر مهر مادران اقتصار نکند و بآن فرو نگذارد؟ تا بدانی که الله بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند! مصطفی ع وقتی بزنی بگذشت و آن زن کودکی طفل در برداشت و نان می یخت، و او را گفته بودند که رسول خداست که میگذرد. فراز آمد و گفت یا رسول الله بما چنین رسید از تو که خدای عالمیان بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند. مصطفی ع گفت آری چنین است. آن زن شادمان شد، و گفت یا رسول الله ان الام لا تلقی ولدها فی هذا التنور مادر نخواهد که فرزند خود را در این تنور گرم افکند، تا بسوزد. مصطفی ع (ع) بگریست و گفت ان الله لا یعذب بالنار الا من أنف ان یقول لا اله الا الله.

کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت: «ما تقولون فی رجل قتل فی سبیل الله؟» چه گوئید بمردی که در راه خدا کشته شود؟ یاران گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول او داناتر، رسول گفت: «ذلک فی الجنة» آن مرد در بهشت است، دیگر باره گفت: چه گوئید بمردی که بمیرد و دو مرد عدل گویند لا نعلم منه الا خیرا نشناسیم و ندانیم ازین مرد جز پارسایی و نیک مردی؟ یاران گفتند الله داناتر بحال وی و رسول او، گفت: «ذاک فی الجنة» در بهشت است، سدیگر بار گفت، چه گوئید در مردی که بمیرد و دو گواه عدل گویند که در وی هیچ خیر نبود؟ یاران همه گفتند ذاک فی النار در دوزخ باشد رسول گفت: «بئسما قلتُم عبد مذنب و ربّ غفور»

بد سخنی که گفتید در حق وی، و بد اندیشه که کردید و بد گمانی که بردید، بنده گنه کار و خدایی آمرزگار، بنده جفا کار و خدایی وفادار، «قُلْ كُلُّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ» و از کمال رحمت و کرم او با بندگان یکی آنست که فردا برستاخیز قومی را برانند، و به ترازو گاه و

صراط و جسر دوزخ آسان باز گذرانند، تا بدر بهشت رسند، ایشان را وقت فرمایند، تا نامه در رسد از حضرت عزت نامه که مهر قدیم بر وی عنوان، و سرتاسر آن همه عتاب و جنک دوستان، لایق حال بنده است که وی را عتاب کند و گوید بنده من نه ترا رایگان بیافریدم و صورت زیبای بنگاشتم، و قد و بالات بر کشیدم؟ کودک بودی راه به پستان مادر نه بردی منت راه نمودم، و از میان خون شیر صافی از بهر غذاء تو من بیرون آوردم، مادر و پدر بر تو من مهربان کردم، و ایشان را بر تربیت تو من داشتم، و از آب و باد و آتش من نگه داشتم، از کودکی بجانانی رسانیدم و از جوانی به پیری بردم، بفهم و فرهنگ بیاراستم، و بعلم و معرفت بیاراستم، بسمع و بصر بنگاشتم، بطاعت و خدمت خودت برداشتم، بدر مرگ نام من بر زبان و معرفت در جان منت نگاه داشتم، و آن گه سر ببالین امنت باز نهادم، من که لم یزل و یزالم با تو این همه نیکوئیها کردم تو برای ما چه کردی؟ هرگز در راه ما درمی بگدایی دادی؟ هرگز سگی تشنه را از بهر ما آب دادی؟ هرگز مورچه را بنعت رحمت از راه برگرفتی؟ بنده من فعلت ما فعلت و لقد استحييت أن اعدبک، کردی آنچه کردی، و مرا شرم کرم آید که با تو آن کنم، تو سزای آئی. من آن کنم که خود سزای آنم. اذهب فقد غفرت لک لتعلم انا انا و انت انت! رو که ترا آمرزیدم، تا بدانی که من منم و تو تویی، آری! گدایی بر پادشاهی شود با وی نگویند که چه آوردی؟ با وی گویند که چه خواهی؟ الهی از گدا چه آید که ترا شاید؟! مگر که ترا شاید آنچه از گدا آید.

یکی از پیران طریقت گفته: چون که نوازد و اکرم الاکرمین اوست، چون که نیامزد و ارحم الراحمین اوست، چون که عفو نکند و چندین جایگه در قرآن عفو کردن از فرمان اوست: فَاعْفُ عَنْهُمْ، وَ اَلْيَعْفُوا وَ لَيُصْفَحُوا، خُذِ الْعَفْوَ وَ هُم اِزَيْن بَابِست آنچه در آخر آورد گفت: وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى تَقْوَى در عفو بست و بهشت در تقوی بست، آنجا که گفت وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ اهل تحقیق گفتند: تقوی را بدایتی و نهایتی است: بدایت آنست که گفت وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى، و نهایت آنست که گفت وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ. بدایت آنست که حق خود بر برادر شناسی، آن گه عفو کنی، و در گذاری. این منزل اسلام است، و روش عابدان. و نهایت آنست که حق وی بر خود شناسی، و او را بر خود فضل

نهی، و هر چند که جفاء جرم از وی بینی، تو از وی عذر خواهی. این مقام توحیدست، و وصف الحال صدیقان، و فی معناه انشد:

اذا مرضنا، أتيناكم نعودكم
و تذبنون، فنأتیکم، فنعتر

و الیه الاشارة بقول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «ألا ادلكم بخیر اخلاق اهل الدنيا و الآخرة؟ من وصل من قطعته و عفا عمن ظلمه و اعطى من حرمه».

النوبة الاولى

قوله تعالى: حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ بِرِاسْتَادِ كُنَيْدٍ، وَ كُوشَوَانِ بِأَشِيدٍ بِرِ هِنْكَامِ نَمَازِهَا هَمَهُ، وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ خَاصَهُ بِرِ نَمَازِ مِيَانِينَ، وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ وَ خَدَايَ رَا بِبَايَ اِيستيد، بِفَرْمَانِبَرَدَارِي وَ پَرستگاري. فَإِنْ خِفْتُمْ اِگر ترسيد از دشمن، فَرَجَالًا اَوْ رُكْبَانًا بِبَايَدَه نَمَازِ مِيكُنيد، يَا سَوَارِ دَرِ رُوشِ وَ دَرِ جَنَگِ، فَإِذَا أَمِنْتُمْ وَ آن گه كه ايمن شويد، فَادْكُرُوا لِلَّهِ نَمَازِ كُنيد خَدَايَ رَا، كَمَا عَلَّمَكُمُ هَمِ چنان كه در شما آموخت ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه ندانستيد.

وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْكُمْ وَ ايشان كه بميرند از شما وَ يَذَرُونَ اَزْوَاجًا وَ زَنَانَ كُذَارند، وَ صِيَّةً لِاَزْوَاجِهِمْ وَ صِيَّتِ كَرَدَ اللهُ زَنَانَ ايشان رَا، مَتَاعًا اِلَى الْحَوْلِ دَاشت ايشان رَا تا سر يك سال غَيْرِ اِخْرَاجِ كه ايشان رَا هيچ از آن عَدَّتْ وَ از آن جَايِ عَدَّتْ بِيرون نيارند، فَإِنْ خَرَجْنَ چُونِ سر سال باشد، كه بِيرون آيند فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بِرِ شما تنگي، نيست كه اولياء ايشانيد فِي مَا فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ دَرِ آنچه ايشان كندند دَرِ تَنِ خويش، مِنْ مَعْرُوفٍ از زَنَاشُويِي بِا هَمِ سر خويش وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَ خَدَايَ تَوَانَايَ بِي هَمَتَايِ دَانَاست.

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ وَ زَنَانَ دَست باز دَاشته رَاسْتِ مَتَاعٌ مَتَعَتِي جَزَا از كَاوينِ خُوشِ مَنَشِي ايشان رَا بِالْمَعْرُوفِ چيزي بچم به انصاف نه نفيس كه رنج آيد از آن بِرِ مَرْدِ، نَهِ خَسِيسِ كه ننگ آيد زَنَ رَا از آن، حَقًّا عَلَيَّ الْمُتَّقِينَ سَزَاست كه خَدَايَ نَهَادِ بِرِ پَرهيزگارَانِ.

كَذَلِكَ چنين هِنِ يَبِينُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ اللهُ پيدا مِيكند شما رَا سَخَنَانَ خويش، لَعَلَّكُمْ تَعْقَلُونَ تا مگر دريابيد.

أَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ نَدَانِستَه ايد قِصَه ايشان كه از سرَهايِ خُودِ بِيرون رفتند وَ هُمُ اُلُوفٌ وَ ايشان هزاران بودند فَرَاوانِ حَذَرَ المَوْتِ بِپَرهيز از طَاعُونَ، فَقَالَ لَهُمْ

اللَّهُ مُؤْتُوا اللَّهَ اِيشَان رَا گفٲ که بر جای بمیرید ثُمَّ اَحْيَاهُمْ پس ايشان رَا زنده کرد اِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ اللَّهُ بَا نِيكوكارِي و با نواخت است مردمان رَا و لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۲) لکن بیشتر مردم آزادی وی نمیکند و چون سپاس داران وی رَا نمی پرستند.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُشْتَن كَنید با دشمنان خدای از بهر خدای. در آشکارا کردن راه بخدا وَ اَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و بدانید که خدای شنواست و دانا

النوبة الثانية

قوله تعالى: حَافِظُوا عَلَي الصَّلَوَاتِ اِي واطبوا على الصلوات المكتوبة بمواقيتها، و حدودها و جميع ما يجب فيها من حقوقها ميگويد: بپای دارید نمازهای فريضه، و حقوق و حدود آن بشناسيد، و بوقت خویش بجای اريد. و آن پنج نماز است به پنج وقت، چنانکه مصطفی صلی الله عليه و آله و سلم آن مرد اعرابی رَا گفٲ، که از اسلام می پرسيد: «خمس صلوات في اليوم و الليلة» فقال هل علی غيرها؟ فقال «لا، اَلَا اِن تَطَوَّعَ» و قال صلی الله عليه و آله و سلم: «أَ رَأَيْتُمْ؟ لَو اِن نَهَرَا بَبَابِ اِحْدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُل يَوْمِ خَمْسَ مَرَاتٍ هَلْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنْ دَرَنِهِ شَيْءٌ؟» قالوا لا، قال «فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بهن الخطايا» و قال صلی الله عليه و آله و سلم: «الصلوات الخمس و الجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان مكفّرات لما بينهنّ اذا اجتنبت الكبائر» و قال صلی الله عليه و آله و سلم: «خمس صلوات افترضهنّ الله تعالى من احسن وضوءهنّ و صلّاهنّ لوقتهنّ و اتمّ ركوعهنّ و خشوعهنّ كان له علی الله عهد ان يغفر له و من لم يفعل ليس له علی الله عهد ان شاء غفر له و ان شاء عذبه»

و قال صلی الله عليه و آله و سلم «صلوا خمسكم و صوموا شهرکم و اؤوا زكاة اموالکم و اطيعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم»

و سئل النبي صلی الله عليه و آله و سلم عن ثواب هذه الصلوات الخمس، فقال: «اما صلاة الظهر، فانها الساعة التي تسعر جهنم، فما من مؤمن يصلي هذه الصلاة الا حرم الله عليه نفحات جهنم يوم القيامة، و اما الصلاة العصر فانها الساعة التي اكل آدم من الشجرة، فما من مؤمن يصلي هذه الصلاة الا خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه، ثم تلا.

حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةَ الْوُسْطَىٰ وَ أَمَّا صَلَاةُ الْمَغْرَبِ فَانهَا السَّاعَةُ الَّتِي تَابَ اللَّهُ عَلَيَّ آدَمَ فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصَلِّيَ هَذِهِ الصَّلَاةَ مُحْتَسِبًا ثُمَّ يَسْئَلُ اللَّهَ تَعَالَىٰ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الْعَتَمَةُ فَان الْقَبْرَ ظَلَمَةٌ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَلَمَةٌ فَمَا مِنْ قَدَمٍ مَسَتْ فِي ظَلَمَةِ اللَّيْلِ إِلَى صَلَاةِ الْعَتَمَةِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قِيُودَ النَّارِ وَ يَعْطَىٰ نُورًا يَجُوزُ بِهِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَمَّا صَلَاةُ الْفَجْرِ فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصَلِّيَ الْفَجْرَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي جَمَاعَةٍ، إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بَرَاتَيْنِ بَرَاءةٍ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءةٍ مِنَ النَّفَاقِ».

وَ اَوْقَاتِ اَيْنِ نَمَازِ پَنِجْ گَانِه مَخْتَلَفِ اسْتِ وَ بَيَانِ اَنْ هَمْ دَر قُرْآنِ اسْتِ وَ هَمْ دَر سُنْتِ قَالِ اللَّهُ تَعَالَى: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ حِينَ تَمْسُونَ وَ حِينَ تَصْبِحُونَ وَ حِينَ تَخْفَتَنِ اسْتِ وَ حِينَ تَصْبِحُونَ وَ حِينَ نَمَازِ بَامَدَادِ، وَ عَشِيًّا نَمَازِ دِيْگَرِ وَ حِينَ تُظْهِرُونَ نَمَازِ پِيشِيْنِ. جَايِ دِيْگَرِ كَفْتِ فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ. وَ حِينَ نَمَازِ بَامَدَادِ اسْتِ، وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا، نَمَازِ دِيْگَرِ، وَ مِنْ اَنَاءِ اللَّيْلِ نَمَازِ شَامِ وَ خَفْتَنِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ نَمَازِ پِيشِيْنِ. اَيْنِ بَيَانِ اَوْقَاتِ نَمَازِسْتِ اَزْ كِتَابِ خَدَايِ عَزِ وَ جَلِ اِمَا اَزْ جِهَتِ سُنْتِ اَنْسْتِ كِهْ اِبْنِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ كَرْدِ اَزْ مِصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالِ «اَمَنِي جَبْرِئِيلُ عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ، فَصَلِّيْ بِي الظُّهْرِ حِينَ زَالَتْ الشَّمْسُ وَ الْفَيْءُ مِثْلُ الشَّرَاكِ، وَ صَلِّ بِي الْعَصْرِ، حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ ظِلِّهِ، وَ صَلِّ الْمَغْرِبِ حِينَ افْطَرَ الصَّائِمَ، وَ صَلِّ الْعِشَاءَ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ، وَ صَلِّ الصَّبْحِ، حِينَ حَرَّمَ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ عَلَى الصَّائِمِ، وَ صَلِّ الظُّهْرَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي، حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ ظِلِّهِ، وَ حِينَ نَمَازِ الْعَصْرِ بِالْأَمْسِ، وَ صَلِّ الْعَصْرَ حِينَ صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ، وَ صَلِّ الْمَغْرِبَ لِلْوَقْتِ الْاَوَّلِ، لَمْ يُوْخَرْهَا عَنْهُ، وَ صَلِّ الْعِشَاءَ حِينَ ذَهَبَ ثَلَاثُ اللَّيْلِ، وَ صَلِّ الصَّبْحَ حِينَ اسْفَرَ، ثُمَّ التَّفَتُّ اِلَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ: هَذَا وَقْتُ الْاَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ وَ الْوَقْتُ مَا بَيْنَ هَذَا الْوَقْتَيْنِ» مَعْنَى مَحَافِظْتِ بِيَايِ دَاشْتَنِ اَيْنِ نَمَازِ هَاسْتِ بَايِنِ وَقْتِهَايِ مَعِيْنِ وَ حَقُوْقِ اَنْ بَتَمَامِيْ بَجَايِ اَوْرِدَنِ.

مِصْطَفَى كَفْتِ: كَسِيْ كِهْ دَر نَمَازِ تَاخِيْرِ اَفْكَنْدِ وَ حَقُوْقِ اَنْ بَجَايِ نِيَارْدِ اَوْ رَا مَنَافِقِ نَامِ كَرْدِ، فَيِ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: تَلْكَ صَلَاةُ الْمَنَافِقِ، يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى اِذَا اصْفَرَتْ وَ كَانَتْ بَيْنَ قَرْنِي الشَّيْطَانِ، قَامَ فَنَقَرَ اَرْبَعًا لَا يَذْكَرُ اللَّهَ فِيْهَا اِلَّا قَلِيْلًا» وَ قَالِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَعَلِي «يَا عَلِي، لَا تُوَخَّرِ الصَّلَاةَ اِذَا اَنْتَ وَ الْجَنَازَةُ اِذَا حَضَرَتْ وَ الْاَيِّمُ

اذا وجدت لها كفوا»

و بدان که حقوق نماز بعضی شرائط است و بعضی ارکان، و بعضی مسنونات و هیأت، اما شرائط آنست که بیرون از نماز افتد، در مقدمه آن پنج شرط است: طهارت و ستر عورت و ایستادن بر جای پاک و روی بقبله آوردن و شناختن وقت نماز بیقین یا بقلبه ظن، و اجناس ارکان نماز که بعضی از آن مکرر می شود یازده‌اند: اول نیت است، و نیت قصد دل است. و فرض نیت آنست که بدل بگوید مقارن تکبیر اَوْدَى صَلَاةِ الظُّهْرِ فَرِيضَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و گفته‌اند آن مقدار بس بود که داند که کدام نماز همی گزارد، و اگر پرسند بی اندیشه جواب تواند داد.

اما نافله اگر از رواتب باشد یا وتر، لا بد به نیت تعیین کند و اگر تطوع باشد بیرون از رواتب نیت نماز کردن کفایت بود. و مقتدی را لا بد نیت اقتدا بامام باید کرد صحبت جماعت را و امام نیت امامت بیارد تحصیل تصلیت جماعه را. رکن دوم تکبیر احرام است و فرض آن مقدارست که گوید اللَّهُ اكْبَرُ. رکن سوم قیام است بقدر سورة فاتحه. رکن چهارم قراءه فاتحه است رکن پنجم رکوع است پشت خم دادن چندانک دست بزانو رسد رکن ششم سجود است چندانک پیشانی بی حجاب بر سجودگاه نهد با دو دست و دو زانو و دو قدم. رکن هفتم طمأنینه است بیارمیدن در این ارکان. هشتم نشستن است در تشهد آخر.

رکن نهم التحیات خواندن در آن فرض است که التحیات لله تا بآخر و این سه کلمات دیگر المبارکات الصلوات الطیبات از جمله سنن نماز است نه از جمله فرائض. رکن دهم درود است بر رسول ع در تشهد آخر، و مقدار فرض آنست که گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رکن یازدهم سلام دادن است و مقدار فرض آنست که گوید السلام علیکم.

هر چه ازین یازده بیرون است، از جمله سنن نمازست. و هیأت و آداب آن اگر بجای آرد، نماز وی بصفت کمال بود، و اگر چیزی از آن بگذارد، بر وی سجود سهو نیست، مگر در چهار سنت، که این چهار بسجود سهو جبر کنند: یکی نشستن در تشهد اول، دیگر التحیات خواندن در آن، سوم درود دادن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن،

چهارم قنوت، اگر ازین چهار سنت یکی بگذارد یا همه بگذارد سجود سهو بجای آن بیستند.

و بعضی علماء حصر جمله ارکان نماز کرده‌اند و سنن آن بر شمرده‌اند، گفته‌اند چهارده رکن است و سی و پنج سنت، و شرح این از کتب فقه طلب باید کرد که اینجا بیش ازین احتمال نکند. و بدان که نماز کردن باذان و اقامت باین ترتیب که شرع فرموده خاصیت این امت است، بحکم آن خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اعطیتم ما لم یعط احد من الامم، ان الله جعل قربانکم الاستغفار و جعل صلوتکم الخمس بالاذان و الاقامة، و لم تصلها امة قبلکم فحافظوا علی صلوتکم، و ایّ عبد صلی صلاة الفریضة ثم استغفر الله عشر مرات، لم یقم من مقامه حتی یغفر له ذنوبه و لو کانت مثل رمل عالج و جبال تهامة»

حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی علما را خلاف است که صلاة وسطی کدامست. بعضی گفتند نماز بامداد است، بعضی گفتند نماز پیشین است. و درست تر آنست، که نماز دیگر است، از بهر آن که دو نماز روز از یک سوی دارد، یکی در تاریکی و یکی در روشنایی، و دو نماز است از یک وی یکی در روشنایی و یکی در تاریکی روز احزاب نماز دیگر از رسول خدا فائت شد از وقت، کافران را گفت «ملاً الله قلوبهم و قبورهم و بیوتهم ناراً شعلوناً عن صلاة الوسطی» و درست است از مصطفی که گفت روز میبغ تعجیل کنید بنماز دیگر، که هر کس که هنگام وقت نماز دیگر ازو فائت شد، همچنانست که وی را بی کس و بی چیز کردند «کانما وتر اهله و ماله» سلیمان پیغامبر که اسبان را کشت، هم بر رنج آن کشت که او را مشغول کرده بودند از اول وقت نماز دیگر.

و یوشع بن نون در غزائی مشغول بود فتح نزدیک آمد، وقت نماز دیگر تنگ در آمد، دعا کرد الله تعالی خورشید بروی نگه داشت بر جای، تا وی بر دشمن دست یافت و نماز دیگر کرد. و گفته‌اند که نماز دیگر از بهر آن عصر خوانند از تنگی که آنست و از کراهت که در تأخیر است. و مرد را که سوگند دهند بایمان مغالظه در شرع، بعد از نماز دیگر دهند، و ذلک فی قوله تعالی تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ.

و تخصیص نماز دیگر بمحافظه نه از آن است که در نمازهای دیگر تزییع رواست، لکن

فضل و شرف نماز دیگر را گفت بر همه نمازها، مثال این آنست که ماههای حرام را گفت
 فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ گفت ماهها دوازده است: چهار از آن ماه حرام است نگر تا ظلم
 نکنید بر خویشتن درین ماههای حرام یعنی که ظلم بر خویشتن در همه ماهها صعب است
 و در این ماههای حرام صعب‌تر، از آنک حرمت و شرف این ماه حرام بیش است از آن
 ماههای دیگر، همچنین تضييع نمازها صعب است، اما تضييع نماز دیگر صعب تر از آن،
 که رقم تخصیص دارد و نشان تفضیل. قومی گفتند که این صلاة وسطی نماز پنج‌گانه
 است در میان پنج رکن مسلمانی. و این قول بعید است و اختیار آنست که از پیش رفت.
 و ذکر صلاة وسطی رد است بر کوفیان، که فرائض نماز بشش برده‌اند و وتر در آن گرفته،
 و اگر چنان بودی صلاة وسطی متصور نبودى و این بر کس پوشیده نشود. و قول النبی
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم ان الله زادكم صلاة لم يرد بذلك صلاة سادسة و معناه زادکم
 فى تطوعکم و نوافلکم وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ای مطیعین، روى عن النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
 و سلم انه قال «كل قنوت فى القرآن فهو طاعة» میگوید شما که مؤمنانید و امت مصطفی
 اید خدای را نماز کنید بفرمان برداری و پرستگاری، نه چنان که اهل ملت‌های دیگر
 میکنند، که هر کسی در آن ملت خویش نماز میکند و با آن نماز نافرمانی و عصیان
 میکند. و گفته‌اند که معنی قنوت قیام است در نماز. از مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم
 پرسیدند که کدام نماز فاضلتر؟

فقال «طول القنوت» گفت آن نماز که قیام آن درازتر و تمامتر بود، و منه قوله تعالى: أَمَّنْ
 هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ ای من هو مصلّ آناء الليل. فسمى الصلوات قنوتا، لانها بالقیام تكون، و
 قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم: «مثل المجاهد فى سبيل الله كمثل القانت الصائم»
 یعنی المصلی الصائم، ثم قيل للدعاء قنوت، لانه انما يدعوا به قائما فى الصلوات قبل
 الركوع او بعده.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا ای اذا خفتم فى مطاردة العدو و التحام القتال و غيره، صلّوا
 مشاة او فرسانا كيف ما امکنکم، مستقبلی القبلة و غير مستقبلها. میگوید اگر ترسید از
 دشمن یا از سبع یا از سیل یا از زخم مار یا از نهیب آتش، نماز فریضه بوقت خویش
 می‌کنید چنانک توانید، روى بقبلة و پهلو بقبلة و پشت بر قبلة، ایستاده و تازیان و گردان،

یعنی آن گه که در نماز می ایستد روی ستور بقبله گرداند و رکوع می نماید و سجود فروتر از رکوع می نماید. و تا تواند روی با پس نکند. و اگر مضطر ماند فرو می آید و بر می نشیند و زخم می زند. رسول خدا سه بار نماز خوف کرده است از سه گونه: بذات الرقاع و بطن النخلة و بعسفان هر جای بر حسب حال ضرورت که دشمن از پس پشت بود دیگر کرد، و که دشمن میان او بود و میان قبله دیگر کرد، و که دشمن گردان بود و درهم افتاده دیگر کرد. و شرح این در سورة النساء بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی.

فَإِذَا أُمِيتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ الْآيَةَ... ذکر اینجا نماز است و از بهر آن ذکر خواند که نماز سر تا سر از ذکر خالی نیست، چنانک گفت وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي یعنی نماز بیای دار پیوستن یاد مرا، فَإِذَا أُمِيتُمْ میگوید و آن گه که ایمن شدید از دشمن، نمازهای پنجگانه باوقات و شرایط و حقوق آن بیای دارید.

كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ همچنانک در شما آموخت آنچه ندانستید یعنی نماز کردن در حال بیم و ترس از دشمن، این همچنانست که آنجا گفت وَ يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ جای دیگر این منت علی الخصوص بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نهاد، تشریف وی را گفت «و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظما».

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً الْآيَةَ... قِراءَةُ ابو عمر و ابن عامر و حمزه و حفص وَصِيَّةً بِنَصَبٍ است، ای اوصی الله وصیة، دیگران برفع خوانند ای کتبت علیهم وصیة. در ابتداء اسلام پیش از آنک آیات موارث آمد زنان را از شوهران نصیبی از میراث نبود، اما شوهر چون بمردی بر زن یک سال عدت بودی، و در آن یک سال نفقه وی طعام و کسوت و سکنی بر ترکه شوهر بودی، ما دام که از جای عدت بطوع بیرون نیامدی، اگر بیرون آمدی نفقه بیفتادی. پس چون آیات موارث آمد، از نفقه یک سال منسوخ گشت بنصیب میراث، گاه ربع و گاه ثمن. و یک سال عدت منسوخ شد بچهار ماه و ده روز، و ذلک فی قوله يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا قوله: وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ الْآيَةَ... معنی این آیت همانست که از پیش رفت، از ذکر متعت و احکام آن. و در زیادت بیان درین آیت آنست که جمله مطلقات را پیش از مسیس متعت واجب کرد. و در

آیت پیش خصوصا زنانی را گفت که ایشان را طلاق پیش از مسیس دهند. و بحکم این آیت علی ع گفت: «لکل مؤمنة مطلقه حرة او امة متعة»
و تلا هذه الآية وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. ابن زید گفت چون آیت آمد مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مطلقه را متعت دهید که متعت واجب است بر نیکوکاران، مردی گفت از جمله مسلمانان، اگر خواهم کنم و اگر خواهم نکنم، که این احسانی است نه بر همه مسلمانان واجب کرده که بر محسان واجب کرده، چنانکه گفت حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ پس رب العزة گفت درین آیت: حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ای الذین یتقون الشکر، این متعت واجب است بر هر که مسلمان است، از شرک باز پرهیزنده کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ روایت کنند از علی ع که عقل بر دو ضرب است: مطبوع و مسموع. و کمال بنده در دینداری وی بآنست که این هر دو عقل او را جمع شوند، اول مطبوعی که بنده بآن مکلف شود، و خطاب شرع بآن متوجه گردد، و آن آنست که مصطفی گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم: «ان الله تعالى لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر، ثم قال و عزتي و جلالی ما خلقت خلقا اکرم علی منك بک آخذ و بک اعطی».

دیگر عقل مسموعی آنست: که مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم گفت «یا علی اذا أتقرب الناس لی الناس الی خالقهم بالصلاة و الصوم فتقرب الیه بانواع العقل، تسبقهم بالدرجات و الزلفی عند الناس فی الدنيا و عند الله فی الآخرة»
و حقیقت این عقل بایمان و تقوی و اخلاص باز گردد. و آن آنست که در قرآن جایها گفته أَ فَلَ تَعْقِلُونَ؟ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَ هو المشار الیه
بقوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم: «قسّم الله العقل علی ثلاثة اجزاء فمن كانت فيه کمل عقله و من لم تکن فيه فلا عقل له: حسن المعرفة بالله، و حسن الطاعة لله، و حسن الصبر علی امر الله».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمُ الْآيَةَ... یعنی الم تخبر، این روایت دل است که آن را علم گویند، نه روایت چشم که عیان باشد، مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم آن قوم را بعیان در نیافت، اما بروایت دل بدید و بدانست، از آنک الله تعالی بوی خبر کرد و آگاهی

داد. أَلَمْ تَرَ مِیْکُوید نَبِیِّی اِیْشَان رَا، نَدَانَسْتَه‌ای قِصَه اِیْشَان کَه از سَرایْهَای خُود بَیْرُون رَفْتَنْد بَه پَرهیز از طَاعُون، گَفْتَه‌اند کَه اَمْت حَزَقِیل اَنْد، مَقَاتِل و کَلْبِی گَفْتَنْد: هَشْت هَزَار بُودَنْد، سَدِی گَفْت سِی و اَنْد هَزَار بُودَنْد، و چَهل هَزَار گَفْتَه‌اند، و هَفْتاد هَزَار گَفْتَه‌اند. عَلِی الْجَمْلَه عَدَدِی بَسِیَار بُودَنْد کَه اَللّٰه مِیْکُوید وَ هُمْ اَلْوَفُّ. دَر زَمِیْن اِیْشَان طَاعُون اَفْتَاد بَیْرُون رَفْتَنْد تَا از طَاعُون بَگَرِیْزَنْد و قِصْد رُود بَارِی کَرْدَنْد، چُون دَر اَنْ رُودبَار هَمَه بَهِم اَمْدَنْد فَرِیْشْتَه بَانِگ بَرِیْشَان زَد، بَر یِک جَای هَمَه بَمَرْدَنْد، اَفْتَاب بَرِیْشَان تَا فْت بَگَنْدِیْدَنْد.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ «اِذَا سَمِعْتُمْ بِهَذَا الْوَبَاءِ بَيِّدُوا فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَ اِذَا وَقَعَ عَلَيْهِ وَ اَنْتُمْ فِيْهِ فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»

وَ سَأَلَتْ عَائِشَةُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ عَنِ الطَّاعُونِ، فَقَالَ لَهَا اِنَّهٗ كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلٰی مَنْ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ، فَاَيُّمَا عَبْدٍ وَقَعَ الطَّاعُونُ فَاَقَامَ فِيْ بَلَدِهِ صَابِرًا مَحْتَسِبًا وَ عَلِمَ اَنَّهُ لَنْ يَصِيْبَهُ اِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، فَلَهُ اَجْرٌ شَهِيْدٍ.»

پس پیغامبر ایشان حزقیل فرا رسید و ایشان را چنان دید، اندوهگن گشت، بگریست و دعا کرد. اللّٰه تعالی ایشان را زنده کرد بعد از هشت روز و فرا پیش وی کرد، و آن نتن که از اثر مرگ بریشان بود، بریشان بماند و هنوز در نسل ایشان از اولاد یهود مانده است. حزقیل پیغامبری بود از بنی اسرائیل سوم موسی، که بعد از موسی یوشع بن نون بود، پس کالب بن یوفنا، پس حزقیل. و او را ابن العجوز می‌گفتند از آنک مادر وی پیر زنی بود نازاینده، از خدای عز و جل این فرزند بیبری خواست و او را بداد، مقاتل گفت: حزقیل ذو الکفل است، و انما سمی ذو الکفل لانه تکفل سبعین نبیا، و انجاهم من القتل، فقال لهم اذهبوا فانی ان قتلت کان خیرا من ان تقتلوا جمیعا، فلما جاء الیهود و سالوا حزقیل عن الانبیاء السبعین، قال انهم ذهبوا و لا ادری این هم. و منع اللّٰه ذا الکفل من الیهود اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلٰی النَّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُوْنَ از روی معنی هر دو ناس یکسان نه اند. اول گفْت لَذُو فَضْلٍ عَلٰی النَّاسِ اِیْن ناس عموم مردم اند که نعمت و فضل اللّٰه بر همه روانست. پس گفْت وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ اِیْن ناس علی الخصوص اهل شکراند و ایشان جز مکلفان نه اند، که شکر بر اهل تکلیف واجب است، فکانه قال و لکن اکثر المکلفین لا یشکرون ازین جهت اکثر الناس گفْت و اکثرهم نگفْت، می‌گوید ای بسا نواخت که از

آفریدگار بر بندگان است، ای بسا نیکو کاری که از الله برایشانست لکن ایشان سیاسداری نمیکنند، و شکر آن نعمت بجای نمی آرند. شب معراج چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت عزت رسید الله تعالی شکایت این امت با وی کرد گفت «یا محمد لم اكلفهم عمل الغد و هم يطلبون منی رزق غد، یا محمد سمیت نفسی معزا و مذلا و هم يطلبون العز من سواى. و يطلبون الحاجة من غیرى، یا کلون رزقى و يشكرون غیرى» پس در عقب قصه امت حزقیل امت محمد را گفت: وَ قَاتِلُوا فِی سَبِيلِ اللّٰهِ الْآیَةَ... شما چون ایشان مباشید که از مرگ می بگریختند، جنگ کنید با دشمن دین و در راه خدا بکوشید، و در قتال دشمن از بیم مرگ به مگریزید، که گریختن از مرگ شما را سود ندارد، چنانکه آن قوم را سود نداشت، «قُلْ لَنْ یَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ». آورده اند که سلیمان صلی الله علیه و آله و سلم روزی نشسته بود و ندیمی با وی، ملک الموت در آمد و تیز در روی آن ندیم می نگریست، پس چون بیرون شد آن ندیم از سلیمان پرسید که این چه کس بود که چنین تیز در من می نگرست؟ سلیمان گفت ملک الموت بود، ندیم بترسید، از وی درخواست که باد را فرماید تا وی را بزمین هندوستان برد سلیمان باد را فرمان داد تا وی را بزمین هندوستان برد، پس هم در ساعه ملک الموت باز آمد، سلیمان از وی پرسید که آن تیز نگرستن تو در آن ندیم ما چه بود؟ گفت عجب آمد مرا که فرموده بودند تا جان وی همین ساعه در زمین هندوستان قبض کنم، و مسافتی عظیم میدیدم میان این مرد و میان آن زمین، پس تعجب میکردم تا خود چون بود این حال؟ و چنین افتاد که دیدی! وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ الْآیَةَ... بدانید که الله شنواست و دانا، در شنوایی یکتا و در دانایی بی همتا، اگرش بخوانی شنود دعاء تو، و رنه خوانی داند حال تو.

یحکی عن بعضهم انه قال كنت جائعا فقلت لبعض معارفی انی جائع، فلم یفتح لی من قبله شیء، فمضیت فوجدت درهما ملقى فی الطريق، فرفعتہ فاذا هو مکتوب علیه، أما کان الله عالما بجوعک حتی قلت انی جائع؟

النوبة الثالثة

قوله تعالى: حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ الْآیَةَ... بزبان اشارت محافظت اندر نماز آنست که چون بنده بحضرت نماز در آید، بهیبت در آید، و چون بیرون شود بتعظیم بیرون شود، و تا

در نماز باشد به نعت ادب بود، تن بر ظاهر خدمت داشته و دل در حقائق وصلت بسته، و سر با روح مناجات آرام گرفته، المصلی یناجی ربه. بو بکر شبلی رحمة الله گفت اگر مرا مخیر کنند میان آنک در نماز شوم یا در بهشت شوم، آن بهشت برین نماز اختیار نکنم، که آن بهشت اگر چند ناز و نعمت است، این نماز راز ولی نعمت است، آن نزهت گاه آب و گل است و این تماشاگاه جان و دل است، آن مرغ بریان است در روضه رضوان، و ابن روح و ریحان در بستان جانان.

تماشا را یکی بخرام در بستان آن جانان ببین در زیر پای خویش جان افشان آن جانان مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ مقام آن نشان نداد که از نماز داد بآنچه گفت: «جعلت قرّة عینی فی الصلاة»

روشنایی چشم من از میان نواختها و نیکوئیها مشغولی بوی است و راز داری با وی.

اینک دل من تو در میانش بنگر تا هست بجز تو هیچ مقصود دگر؟

مردی بود او را بو علی سیاه گفتندی، یگانه عصر خویش بود، هر گه کسی در پیش وی رفتی، گفتی، مردی ام فارغ شغلی ندارم، روشنایی چشم من آنست که از مردان راه وی کسی را بینم یا با کسی حدیث وی میکنم.

با دل همه شب حدیث تو میگویم بوی تو من از باد سحر میجویم.

عالم طریقت عبد الله انصاری قدس الله روحه گفت: الهی ای مهربان، فریادرس، عزیز آن کس، کش با تو یک نفس. بادا نفسی که درو نیامیزد کس، نفسی که آن را حجاب ناید از پس، رهی را آن یک نفس در دو جهان بس، ای پیش از هر روز و جدا از هر کس، رهی را درین سور هزار مطرب نه بس.

حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ الْآیَةِ... محافظت آنست که شخص در مقام خدمت راست دارد و دل در مقام حرمت، تا هم قیام ظاهر از روی صورت تمام بود، هم قیام باطن از روی صفت بجای بود. یکی در نماز امامی میکرد خواست تا صف راست کند، گفت استووا هنوز این سخن تمام نگفته بود که بیفتاده بود و بیهوش شده، پس گفتند او را که چه رسید ترا در آن حال؟ گفت نودیت فی سری هل استویت لی قطّ اول رکنی از ارکان نماز نیت است و معنی نیت قصد دل است، چون در نماز شود سه چیز اندر سه محل میباید تا

ابتداء نماز وی بصفه شایستگی بود: اندر دست اشارت، و در زبان عبارت و در دل نیت، چنانستی که بنده در حال نیت میگوید درگاه مولی را قصد کردم و دنیا را با پس گذاشتم، پس اگر اندیشه دنیا به نگذارد و دل فانماز نه پردازد هم در رکن اول دروغ زن بود. حسن بن علی ع چون بدر مسجد رسیدی گفتی: «الهی ضیفک بیابک سائلک بیابک، عبدک بیابک، یا محسن قد اتاک المسیء، و قد امرت المحسن منا ان یتجاوز عن المسیء، فتجاوز قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».

و آن دست برداشتن در نماز در حال تکبیر اشارتست باضطرار و افتقار بنده و شکستگی وی بحضرت مولی، چنانستی که میگوید انا غریق فی بحر المعاصی، فخذ بیدی. بار خدایا غریب مملکتتم، افتاده در چاه معصیتتم، غرق شده در دریای محنتتم، درد دارم و دارو نمیدانم، یا میدانم و خوردن نمیتوانم، نه روی آنک نومید شوم، نه زهره آنک فراتر آیم.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا
گر کافر ای دوست مسلمانم کن مهجور توام بخوان و درمانم کن
گر در خور آن نیم که رویت بینم باری بسر کوی تو قربانم کن

گفته اند اول کسی که نماز بامداد کرد آدم بود ع. آن خواجه خاکی، آن بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت، چون از آسمان بزمین آمد بآخر روز بود تا روشنایی روز میدید، لختی آرام داشت، چون آفتاب نهان شد دل آدم معدن اندهان شد.

شب آمد چو من سوگوار بغم بجامه سیاه و بچهره دژم
آدم هرگز شب ندیده و مقاساة تاریکی و اندوه نکشیده بود، ناگاه آن ظلمت دید که بهمه عالم برسید، و خود غریب و رنجور و از جفت خود مهجور، در آن تاریکی که آه کردی، گه روی فراماه کردی، گه قصد مناجات درگاه کردی.

ذکر تو مرا مونس یارست بشب وز ذکر توام هیچ نیاساید لب
اصل همه غریبان آدم بود، پیشین همه غمخواران آدم، نخستین همه گریندگان آدم بود، بنیاد دوستی در عالم آدم نهاد، آئین بیداری شب آدم نهاد، نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیم شبان سنتی است که آدم نهاد، اندران شب گه نوحه کردی بزاری، گه

بنالیدی از خواری، گه فریاد کردی، گه بزاری دوست را یاد کردی.

همه شب مردمان در خواب من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی با یار من بی یار چون باشم
آخر چون نسیم سحر عاشق وار نفس بر زد و لشکر صبح کمین بر گشاد، و بانگ بر
ظلمت شب زد، جبرئیل آمد بشارت که یا آدم صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور
آمد، روشنایی آمد و آشنایی آمد، بر خیز ای آدم، و اندرین حال دو رکعت نماز کن، یکی
شکر گذشتن شب هجرت و فرقت را، یکی شکر دمیدن صبح دولت و وصلت را! زبان
حال میگوید.

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم
با دلبر خود بکام دل بنشستیم

و اول کسی که نماز پیشین کرد ابراهیم خلیل بود صلح، آن گه که او را ذبیح فرزند
فرمودند، و در آن خواب او را نمودند، ابراهیم خود را فرمانبردار کرده، جان فرزند عزیز
خود بحکم فرمان نثار کرده، و ملک العرش بفضل خود ندا کرده، و اسماعیل را فدا کرده،
آن ساعه آفتاب از زوال در گذشته بود مراد خلیل تحقیق شد و خوابش تصدیق شد،
خلیل در نگرست چهار حال دید در هر حال رفعتی و خلعتی یافتی، خلیل شکر را میان
به بست و بخدمت حضرت پیوست، این چهار رکعت نماز بگزارد شکر آن چهار خلعت
را، یکی شکر توفیق، دیگر شکر تصدیق، سدیگر شکر ندا، چهارم شکر فدا.

اول کسی که نماز دیگر گزارد چهار رکعت یونس پیغامبر بود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
آن بنده نیک پسندیده در شکم ماهی و آن ماهی در شکم آن دیگر ماهی، در قعر آن
دریای عمیق بفریاد آمده که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

اینجا نکته شنو: یونس در شکم ماهی بزندان و مؤمن در شکم زمین، در آن لحد بزندان،
مبارک باد آن مضجع، خوش باد آن مرقد، مصطفی میگوید «القبر روضة من رياض
الجنة» هر چند که زندانست اما مؤمن را چون بستانست، و در آن بسی روح و ریحان
است. یونس در شکم ماهی در آن تاریکی و سیاهی، مؤمن در شکم زمین با نسیم انس و
نور الهی، یونس را جگر ماهی آینه گشته تا بصفاء آن حیوانات دریا و عجائب صور
ایشان میدید، مؤمن را دری از بهشت بر لحد وی گشاده تا بنور الهی حوراء و عینا و

طوبی و زلفی بود. یونس را فرج آمد، و از فضل الهی وی را مدد آمد، از آن زندان بصره جهان آمد. آن ساعت وقت نماز دیگر آمد، یونس خود را دید از چهار تاریکی رسته، تاریکی زلمت، تاریکی شب، تاریکی آب، تاریکی شکم ماهی، شکر گذاشتن این چهار تاریکی را چهار رکعت نماز کرد. اشارت است به بنده مؤمن که چهار ظلمت در پیش دارد: ظلمت معصیت، ظلمت لحد، ظلمت قیامت، ظلمت دوزخ، چون این چهار رکعت نماز بگذارد بهر رکعتی از یک ظلمت برهد. و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مطهر بود شخص پاک سرشت پاک طینت پاک فطرت که بی پدر در وجود آمد، و در شکم مادر توریه و انجیل بر خواند، و در گهواره سخن گفت. عجب آمد قومی را از اهل ضلالت، گفتند: فرزند بی پدر متصور نیست، حدوث ولد و وجود نسب بی دو آب متفرق جایز نیست. گفتند آنچه گفتند، و رفتند در راه ضلالت چنانک رفتند! و ثالث ثلاثه رقم کشیدند، جبرئیل آمد که یا عیسی قوم تو چنین گفتند، زمین میلرزد از گفت ایشان، خالق زمین و آسمان پاکست از گفت ایشان، آن ساعه وقت نماز شام بود، عیسی برخاست و بخدمت شتافت، و از الله عفو و رحمت خواست، سه رکعت نماز کرد: بیک رکعت دعوی ربوبیت از خود دفع کرد، که تویی خداوند بزرگوار، منم بنده با جرم بسیار، دیگر رکعت نفی الوهیت بود از مادر، که تویی خدای جبار و مادرم ترا پرستار، سوم رکعت اقرار بود بوحدانیت کردگار، یگانه یکتای نامدار.

و اول کسی که نماز خفتن کرد چهار رکعت موسی کلیم بود، نواخته خالق بی عیب، مخصوص تحفه غیب، مزدور شعیب، چون اجلس با شعیب بسر آمد وز مدین بدر آمد، قصد مسکن و اندیشه وطن خویش کرد، چون منزل چند برفت شبی آمد. مرا در پیش شبی که دامن ظلمت در آفاق کشیده، و بادی عاصف برخاسته، و باران و رعد و برق در هم پیوسته، گرگ در گله افتاده و عیالش را درد زه خاسته، همه عالم از بهر وی بخروش آمده، دریا بجوش آمده، در آن شب همه آتوها در سنگ بمانده، و در همه عالم یک چراغ بر افروخته، موسی در آن حال فرو مانده، گه می خیزد و گه می نشیند، گه می خزد و گه می آرمد، و گه می گریزد، گه مقبوض و گه مبسوط، گه سر بر زانو نهاده، گه روی بر خاک بزاری، همی گوید:

بهر کویی مرا تا کی دوانی؟ زهر زهری مرا تا کی چشانی؟

آری! در شب افروز را نهنگ جان ربای در پیش نهادند، و کعبه وصل را بادیه مردم خوار منزل ساختند، تا بی رنج کسی گنج ندید، و بی غصه محنت کسی بروز دولت نرسید. آخر نظری کرد بجانب طور، و بدید آن شعاع نور، و بشنید ندای خدای غفور، که **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** موسی را چهار غم بود: غم عیال و فرزند و برادر و دشمن، فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه میر، که رهاننده از غمان و باز برنده اندهان منم، موسی برخاست اندر آن ساعت و چهار رکعت نماز کرد، شکر آن چهار نعمت را. اشارتست به بنده مؤمن که چون این چهار رکعت نماز بگزارد بشرط وفا و صدق و صفا، شغل عیال و فرزند وی کفایت کند، و بر دشمن ظفر دهد و از غم و اندوهان برهاند.

النوبة الاولى

قوله تعالى: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ كَيْسَتِ أَنْكَ** خدای را وامی دهد؟ **قَرَضًا حَسَنًا** وامی نیکو **فِيضَاعَفَهُ لَهُ** تا وی را آن وام توی بر توی کند **أَضْعَافًا كَثِيرَةً** توبهای فراوان **وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ** و الله میگیرد روزی، بر کس کس تنگ می کند، و میگذشاید روزی، بر کس کس فراخ میکند، **وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و با وی خواهند گردانید شما را.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ دانسته نه‌ای و نرسید علم تو **بِأَنْ** گروه **مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** از فرزندان یعقوب **مِنْ بَعْدِ مُوسَى** از پس موسی **إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَّهُمْ** که پیغامبری را گفتند از آن خویش **أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا** ما را پادشاهی انگیز از میان ما **نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** تا با وی بغزا شویم و در راه خدا کشتن کنیم، **قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ** گفت شما هیچ بر آنید؟ **إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** اگر بر شما نویسند غزا کردن و شما را **بِأَنْ** فرمایند **أَلَّا تُقَاتِلُوا** که جنگ نکنید و باز نشینید **قَالُوا وَ مَا لَنَا** گفتند چیست و چه رسید ما را **أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** که کشتن نکنیم در سبیل خدا و از بهر او، **وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا** و ما را بیرون کردند از سرهای ما و جدا کردند از پسران ما، **فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** چون بریشان نوشتند غزا کردن و ایشان را **بِأَنْ** فرمودند **تَوَلَّوْا** برگشتند از فرمان برداری، **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مگر اندکی ازیشان **وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ** و الله داناست بستم کاران.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ وَ كَفَت ايشان را پيغامبر ايشان، إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا اللَّهُ شما را طالوت پيادشاهی برانگیخت، قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا كَفَتند طالوت را بر ما ملک چون بود؟ «وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» و ما سزاوارتریم بملک ازو، که او نه از سبط نبوت است نه از سبط ملک، وَ لَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ وَ فَرَاخِي مَالِ نَدَادند او را، قَالَ جَوَابِ داد پيغامبر ايشان را، وَ كَفَت: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ اللَّهُ او را بر شما ملک را برگزید وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ وى را افزونی داد در دانش و در قد و بالا، وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ مَلِكٌ خَوْشِ او را دهد که خود خواهد وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ خدای فراخ توانست و دانا.

النبوة الثانية

قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا نَامِي است هر کاری را که بنده کند که آن را جزا بود، از اینجاست که امیه بن ابی الصلت گفت.

لا تَخْلُطَن خَبِيثَاتٍ بَطْبِيَّةٍ وَ اخْلَع ثِيَابَكَ مِنْهَا وَ انج عريانا
كل امرئ سوف يجزى قرضه حسنا او سيئا و مدينا مثل ما دانا

نیکی و بدی هر دو را قرض خوانند، از بهر آنک هر دو را پاداش است، و آنچه در آیت گفت: قَرْضًا حَسَنًا دَلِيلِ است که قرضی بود نیک و قرضی بود بد.

روى عن سفیان قال لما نزل قوله تعالى مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «يا رب زد امتى» فنزل قوله مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أضعافاً كَثِيرَةً

گفت اول از آسمان این آیت فرو آمد، که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هر نیکی که بنده کند ده چندان پاداش وی دهیم رسول خدا گفت یا رب بیفزای امت مرا پس این آیت فرو آمد مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا هر نیکی که بنده کند آن را اضعاف مضاعف گردانیم، و او را بآن ثواب فراوان دهیم. سدی گفت جایی که اللَّهُ كثير گوید و تضعیف کند، اندازه آن جز اللَّهُ نداند از عظیمی و فراوانی که بود. همانست که گفت وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا جای دیگر گفت إِنَّمَا يُؤْتِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

اهل معانی گفته‌اند درین آیت اختصار است و اضمار، یعنی من ذالذی یقرض عباد الله

فاضفه سبحانه الی نفسه تفضیلا و استعطافا کما روی ان اللّٰه تعالیٰ یقول لعبدہ استطعمتک فلم تطعمنی، و استسقیتک فلم تسقنی، و استکسیتک فلم تکسنی، فیقول العبد و کیف ذاک یا سیدی؟ فیقول مر بک فلان الجائع و فلان العاری، فلم تعط علیہ من فضلک، فلا منعتک الیوم من فضلی، کما منعتہ باین قول معنی آیت آنست که کیست آنک بندگان خدای را وام دهد؟ چون خواهند و حاجت دارند؟ و معلوم میشود از راه سنت که وام دادن مه از صدقه است، که صدقه بمحتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد. ابو امامه روایت کرد از

مصطفیٰ صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم قال: «رأیت علی باب الجنّة مکتوبا القرض بثمانیة عشر، و الصدقة بعشر امثالها، فقلت یا جبرئیل ما بال القرض اعظم اجرا؟ قال لان صاحب القرض لا یأتیک الا محتاجا، و ربّما وقعت الصدقة فی غیر اهلها» و عن ابی هریره و ابن عباس قالوا قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم «من اقرض اخاه المسلم فله بكل درهم وزن احد و بشیر و طور سیناء حسنات»

و عن ابی الدرداء قال «لان اقرض دینارین ثم یرد ان. ثم اقرضهما احب الی من اتصدق بهما» و بحکم شرع قرض دیگرست و دین دیگر، قرض نامؤجل است و دین مؤجل، و شرط قرض آنست که هیچ منفعت بهیچ وجه فرا سر آن ننشیند، مثلا اگر زر قراضه بقرض دهد، بشرط آنک درست باز دهد، باطل بود. پس اگر بطوع خود درست باز دهد رواست، که مصطفیٰ صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم گفت: «خیرکم احسنکم قضاء».

فِيضَاعِفُهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً ابْنِ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ «فِيضَعْفُهُ» خواند به تشدید و نصب فا، ابن کثیر بتشدید خواند و رفع فا، دیگران بالف خوانند و تخفیف و رفع فا، مگر عاصم که او بنصب فا خواند، و تشدید در کثرت مه است و تامتر، که تضعیف از باب تکثیر است.

وَ اللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ الْاِيَةَ... همانست که جای دیگر گفت: يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ يَكِي را فراخ روزی کند یکی را تنگ روزی، همه بعلم و حکمت اوست، همه بتقدیر و قسمت اوست، هر کس را چنانک صلاح ویست دهد، و چنانک سزای ویست رساند، ابو ذر روایت کند از رسول خدا از جلیل و جبار، گفت عز جلاله

«ان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا الفقر و لو اغنیته لا فسدہ ذلک، و ان من عبادی من

لا يصلح ايمانه الا الغنى، و لو افقرته لافسده ذلك، ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.»

معنى ديگر گفته اند. وَاللّٰهُ يُقْبِضُ وَ يَبْسُطُ اللّٰهُ صدقه مى فرستاند از بخشنده وانگه ميرساند بستاننده، همانست که جاى ديگر گفت وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و درست است خبر از مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم که گفت «ما تصدق امرؤ مسلم بصدقة تمره او لقمة الا قبضها الله بيمينه فيريها فى كفه كما يربى احدكم فلوّه او فضيله حتى تصير مثل احد.»

مفسران گفتند آن روز که اين آيت فرو آمد، ابو الدحداح گفت يا رسول الله ان الله يستقرضنا و هو غنى عن القرض قال «نعم، يريد ان يدخلكم به الجنة»

گفت يا رسول الله خداوند عز و جل از ما قرض ميخواهد و او بى نياز از قرض رسول گفت آرى، بآن ميخواهد تا شما را در بهشت آرد. ابو الدحداح گفت من خدای را قرض ميدهم تو بايन्दانی بهشت ميکنی؟ گفت ميکنم بايन्दانی بهشت هر کس را که صدقه دهد، ابو الدحداح گفت و هم جفت من ام الدحداح با من در بهشت بود؟ گفت آرى، گفت و دخترکان همچنين؟ گفت آرى، پس دست رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم گرفت گفت دو باغ دارم و بجز آن دو باغ چيزى ديگر ندارم، و هر دو بخدای ميدهم، رسول گفت نه يکى خدای را و يکى معيشت تو و عيال ترا، گفت يا رسول الله ترا بر گواه ميگيرم که آن يکى که نيکو ترست از ملک خویش بيرون کردم و بخدای دادم، رسول گفت لا جرم الله تعالى بهشت ترا پاداش دهد، ابو الدحداح رفت و با هم جفت خویش ام الدحداح اين قصه بگفت، ام الدحداح گفت ربحت بييعک، بارک الله لک فيما اشتريت. و ام الدحداح آن ساعه با دخترکان خویش در آن بستان بودند که تسليم کرده بودند، دست در آستين آن کودکان و دهن ايشان ميکرد و خرما بيرون ميکرد و ميگفت اين نه آن شماست که اين آن خداست. گویند در آن بستان ششصد بن خرما بود بار آور، نیکو، همه باسانی و دل خوشی و خشودى خدای را عز و جل در کار درويشان کرد، تا در حق وی گفتند

کم من عذق رداح، و واد فياح فى الجنة لابی الدحداح.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَهُ قَالَ الْمَلِئِكَةُ يَنْتَه عِلْمَكَ إِلَى خَيْرِ هَؤُلَاءِ؟ وَ الْمَلَأُ هُمُ الْإِشْرَافُ وَ الرُّؤَسَاءُ، كَانَهُمُ الَّذِينَ يَمْلُؤُونَ الْعَيْنَ رِوَاءَ قِصَّةِ آيَةِ أَنْتَ كَيْفَ بَعْدَ مِنْ مُوسَى

بروزگار، کفار بنی اسرائیل بر مؤمنان ایشان مستولی شدند و قهرها راندند بر ایشان، بعضی را بکشتند و بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار و اوطان خویش بیفکندند، روزگاری درین بلاء عظیم بودند و ایشان را پادشاهی نه، که با دشمن جنگ کردی، و مقام دشمن میان مصر و فلسطین بود در ساحل بحر روم، و قوم جالوت بودند از بقایاء عاد، جبارہ روزگار خویش، با بالاهای عظیم و قوت‌های سخت، و در میان بنی اسرائیل نه پیغامبری بود و نه پادشاهی که آن دشمنان را از ایشان بازداشتی، دعا کردند تا الله تعالی بایشان اشمویل پیغامبر فرستاد، در عربیت نام وی اسماعیل بود. و نام مادر وی حنه، از نژاد هارون بن عمران، بود، برادر موسی علیه السلام، بنی اسرائیل آمدند و اشمویل را گفتند «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» بر انگیز ما را پادشاهی تا با وی جنگ کنیم با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده‌اند و تباہ کاری میکنند، اشمویل گفت «هل عسیتم» بکسر سین قراءت نافع است و لغت قومی از عرب، دیگران بفتح سین خوانند هَلْ عَسَيْتُمْ خوانند، و هی اللّغة الفصحی، اشمویل گفتا هیچ بر آن اید که اگر اینچ می‌خواهید، بر شما نویسند و فرض کنند، شما بجای نیارید و از آن باز نشینید؟ ایشان گفتند و چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم با دشمن که ما را از سرایهای خویش بیرون کردند و از خان و مان و پسران جدا کردند؟

رب العالمین گفت: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ چون بر ایشان نوشتند قتال که خود می‌خواستند، بجای نیاوردند و بر گشتند مگر اندکی، و آن اندک آنست که گفت فَشَرِبُوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ. مقاتل گفت کتب در قرآن بر چهار وجه است: یکی بمعنی فرض چنانک اینجا گفت: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ اِی فرض، و هم درین سوره گفت کُتِبَ عَلَیْكُمْ الصِّيَامُ كُتِبَ عَلَیْكُمْ الْقِتَالُ اِی فرض. وجه دوم بمعنی قضیت است چنانک در سوره آل عمران گفت لَبْرَزَ الَّذِيْنَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ اِی قضی علیهم، و در سوره التوبة گفت، لَنْ يُصِيْبِنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا اِی ما قضی الله لنا. و در سوره الحج گفت كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ اِی قضی علیه. و در سوره المجادلة گفت كَتَبَ اللهُ لَالْغَلِيْنِ اِی قضی الله. وجه سوم بمعنی امر است، چنانک اَدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللهُ لَكُمْ اِی الله امرکم. وجه چهارم بمعنی جعل است، كَقَوْلِهِ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ، اِی جعل، و كَقَوْلِهِ فَسَاكُتُهَا لِلَّذِيْنَ

يَتَّقُونَ أَي فَسَّاجِعُهَا. پس اشمویل پیغامبر ایشان را گفت اللَّهُ شما را طالوت بن قیس پادشاهی برانگیخت.

و ذلك قوله: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از سبط ابن یامین خروانی کردی و آب فروشی، چنین آورده‌اند که کان ایابا و ایاب آب فروش بود، و در سبط ابن یامین نه نبوت بود و نه ملک، که در فرزندان یعقوب نبوت در سبط لاوی بود و لاوی جدّ موسی بود، و ملک در سبط یهودا بود، و داود از سبط وی بود، و طالوت نه ازین بود نه از آن قالوا ائنی يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا ایشان گفتند، طالوت را بر ما پادشاهی چون بود؟ که او مردی درویش است، مال ندارد و نیز نه از سبط نبوت است، نه از سبط ملک اشمویل گفت شما چه پندارید؟ که آنچه اللَّهُ داند شما ندانید، خدای وی را بر شما برگزید و وی را فرونی داد در علم و هم در جسم، عالم وقت خویش بود و در بنی اسرائیل کس از و عالمتر نبود، و نیز با جمال بود و با قد و بالا: قیل سمی طالوت لطلوه، رب العالمین باز نمود که مرد تمام بالا دشمن را در هیبت افکند و باز شکند، و باز نمود که ملک نه بوراثت است و نه بمال، بل که عطاء ربانی است و فضل الهی، آن را دهد که خود خواهد و اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ اللَّهُ دارنده است و داننده، همه را روزی میدهد از خزینه فراخ بی مؤنت، چنانک همه را بیافرید بقدرت فراخ بی حیل، بیامرزد فردا بکرم فراخ بی وسیلت، واسع اوست که برسد بهر چیز بعلم و بهر کار بحکم و بهر بهره بقسم، علیم اوست که ناآموخته داناست و بدانش بی هماناست و در آموزنده هر داناست.

الثبوة الثالثة

قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا خداوند کریم، نامبردار عظیم، مهربان نوازنده بخشنده دارنده، جلت احدیته و تقدست صمدیته، در این آیت بندگان را می‌نوازد هم توانگران را و هم درویشان را، توانگران را می‌نوازد، که ازیشان قرض می‌خواهد و قرض از دوستان خواهند. یحیی معاذ گفت عجبت ممّن یبقی له مال و رب العرش استقرضه. و فی الخبر الصحیح ینزل الله عز و جل، فبقول من یدعونی فاجیبه؟ ثم یبسط یدیه، فبقول من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم؟

چه دانی تو؟ که این قرض خواستن چه کرامت و چه نثار است! نثاری که بر روی جان گویی نگارست، و درخت سرور از وی بیارست، و دیده طرب بوی بیدارست. میگوید کیست او که قرض دهد باو که ظالم نیست تا به برد و درویش نیست که از باز دادن درماند، و آن کس که قدر این خطاب شناسد، فضل از مال جان و دل در پیش نهد گوید:

جز با تو بجان و دل تکلف نکنم دل ملک تو شد درو تصرف نکنم
گر جان باشارتی بخواهی ز رهی در حال فرستم و توقف نکنم

روزی علی مرتضی ع در خانه شد، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا می‌گریستند، علی گفت یا فاطمه چه بودست این روشنایی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که میگیرند؟ فاطمه گفت یا علی مانا که گرسنه‌اند، که یک روز گذشت تا هیچ چیز نخورده‌اند. و دیگری بر سر آتش نهاده بود علی گفت آن چیست که در دیگست؟ فاطمه گفت در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب تهی، دل خوشی این فرزندان را بر سر آتش نهادم، تا پندارند که چیزی می‌پریم، علی ع دل‌تنگ شد عبابی نهاده بود برگرفت و به بازار برد و بشش درم بفروخت و طعامی خرید، ناگاه سائلی آواز داد که «من یقرض الله یجده ملیا و فیاً» علی ع آنچه داشت بوی داد، باز آمد و با فاطمه بگفت. فاطمه گفت: وفقت یا ابا الحسن و لم تزل فی خیر

نوشت باد یا ابا الحسن که توفیق یافتی و نیکو چیزی کردی، و تو خود همیشه با خبر بوده و با توفیق، علی بازگشت تا بمسجد رسول شود و نماز کند، اعرابی را دید که شتری میفروخت، گفت یا ابا الحسن این شتر را میفروشم بخر، علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت بتو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت المال بتو درآید، علی آن شتر بشصت درم بخرید و فرا پیش کرد، اعرابی دیگر پیش وی درآید، گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم، گفت بچند؟

گفت، بچندانک خواهی، گفت بصد و بیست درم خریدم، علی گفت فروختم، صد و بیست درم پذیرفت از وی، و بخانه باز شد، با فاطمه گفت که ازین شصت درم با بهای شتر دهم به اعرابی و شصت درم خود به کار بریم، بیرون رفت بطلب اعرابی، مصطفی را دید گفت یا علی تا کجا؟ علی قصه خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و

تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه بود از ناقه‌های بهشت، این آن قرض بود که تو بالله دادی و درویش را بآن بنواختی، و قد قال الله عز و جل مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا اما نواخت درویشان درین آیت آنست که الله قرض می‌خواهد، از بهر ایشان می‌خواهد و تا عزیزی نباشد از بهر وی قرض نکند، و نواخت درویش تمامتر و رتبت وی بالاتر از نواخت توانگر، از بهر آنک قرض خواستن هر چند که بغالب احوال از دوستان خواهند، اما افتد بوقت ضرورت که نه از دوست خواهند، و آن کس را که از بهر وی خواهند جز دوست و جز عزیز نباشد، نه بینی که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در حال ضرورت قرض خواست از جهودی، و درع خود بنزدیک وی برهن نهاد، تا جو پاره ستند قوت عیال را.

بنگر که از که خواست و بنگر که کرا خواست! هر چند که این نادر افتد، و اغلب آنست که قرض از دوستان خواهند، و روی فرا آشنایان کنند، چندین جایگه در قرآن رب العالمین خطاب میکند با آشنایان و مؤمنان أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، وَ أَقْرِضْتُمْ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، إِنَّ تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا با هر یکی حسن بگفت تا بدانی که آنچه به الله دهند پاک باید و حلال و نیکو، ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب، و گفته‌اند قرض حسن آن بود که در آن گوش بیاداش نداری و در جست عوض آن نباشی و آنچه کنی استحقاق جلال حق را کنی، نه یافت مزد خود را.

آورده‌اند که فردای قیامت رب العزة با بنده‌ای عتاب کند که صحیفه او پر حسنات بود، گوید طاعاتک لرغبتک فی الجنة و ترکک المعاصی لرهبتک من النار، فای طاعة فعلتها لی؟

سهر العیون لغیر وجهک ضائع و بکاؤهن لغیر فقدک باطل
 من کان یعمل للجنان فاننی من حبّ و صلک طول عمری عامل

بیر طریقت گفت: من چه دانستم که پاداش بر روی مهر تاش است، من پنداشتم مهینه خلعت پاداش است، من چه دانستم که مزدورست، او که بهشت باقی او را حظ است، و

عارف اوست که در آرزوی یک لحظه است.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ قَبْضُ وَ بَسْطُ در ید خداست، کار او دارد و حکم او راست، یکی را دل از شناخت خود در بند دارد، یکی را در انس با خود بر وی گشاید، یکی در مضیق خوف حیران، یکی در میدان رجا شادمان، یکی از قهر قبض وی هراسان، یکی بر بسط وی نازان، یکی بفعل خود نگر در زندان قبض بماند، یکی بفضل حق نگر در بساط طرب آرام گیرد. همانست که پیر طریقت گفت: الهی گهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟ گهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه بعالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگرم

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهَا سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَمِن بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ سُلَيْمَانُ وَأَخَذَ مِنْهُمْ مِّثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَوَلَّوْاْ كُنْتُمْ مِّنْهُم مَّذْمُومِينَ (٢٤٨) اگر گرویدگانید، دانید که چنین است.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ چون گسسته گشت طالوت و سپاه از شهر و بهامون آمدند، قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ طَالُوتُ گفت الله شما را بخواهد آزمود بجویی، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي هر که از آن بیاشامد نه از من است و مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي و هر که از آن نجشد از منست إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ مگر آن کس که بدست خود یک غرفه بر کشد، فَشَرِبُوا مِنْهُ چون بان جوی رسیدند از آن بیاشامیدند إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان، فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ چون بر آن جوی بگذشت او وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و ایشان که بگریزند با وی، قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ گفتند ما را امروز کاوستن نیست با جالوت و سپاههای وی، قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ گفتند ایشان که بی گمان بودند برستخیز و بدیدار خدای کم مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسا اندک غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ که باز شکستند

سپاه فراوان را باذن و یاری خدای، وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وَ اللَّهُ با شکیبایانست بیاری.
 وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ چون بیرون آمدند بروی جالوت و سپاه او قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ
 عَلَيْنَا صَبْرًا گفتند خداوند ما بر ما فراخ فرو ریز شکیبایی، وَ ثَبَّتْ أقدامنا و قدمهای ما
 درواخ دار پیش دشمن، وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَ یاری ده ما را بر گروه
 ناگرویدگان.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ طالوت بالشکر خویش بشکستند جالوت و سپاه وی را بتوفیق و
 خواست الله، وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ داود جالوت را یکشت، وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ
 الله داود را پادشاهی داد و پیغامبری و دانش، وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ در وی آموخت آنچه
 ندانست، وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ وَ گر نه باز داشت الله بودی از مردمان بَعْضَهُمْ بَعْضًا از
 بعضی ببعضی لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ زمین بیران گشتی و جهان تباه شدی، وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ
 عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) لکن الله با فضل است و با نواخت و نیکو کاری بر جهانیان.
 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ این سخنان خدای است، نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ می خوانیم آن بر تو بسزا و
 راستی، وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وَ تو از فرستادگانی بکافه خلق.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ الْآيَةَ.... مفسران گفتند، اصل
 این تابوت آنست که الله تعالی به آدم ع فرو فرستاد و در آن صورت پیغامبران بود، از
 فرزندان وی، و بعدد هر پیغامبری خانه بود در آن، و آخرترین همه خانه پیغامبر آخر
 الزمان بود خاتم النبیین، و رسول رب العالمین خانه از یاقوت سرخ و آسای پیغامبر،
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینجا بصورت نماز گزاران ایستاده و بر راست وی
 مردی کهل ایستاده، بر جای پیشانی وی نبشته هذا اول من يتبعه من امته ابو بکر و بر
 چپ وی عمر خطاب ایستاده، بر جای پیشانی وی نبشته لا تأخذه في الله لومة لائم و از
 پس وی ذو النورین بر پیشانی وی نبشته، بارة من البررة، و در پیش وی علی بن ابی
 طالب علیه السلام شمشیر حمایل کرده و بر پیشانی مبارک وی نبشته هذا اخوه و ابن
 عمه، و پیرامن وی اعمام و خلفا و نقبا و لشکری عظیم از مهاجر و انصار در ایستاده، و
 اندازه تابوت سه گز بود در دو گز، از چوب شمشاد زراندود کرده، و به نزدیک آدم

می بود تا آدم از دنیا بیرون می شد به شیث داد و پس از وی فرزند بفرزند میداد و بآن وصیت میکرد. تا بروزگار ابراهیم ع، ابراهیم بمهینه فرزند داد: اسماعیل و اسماعیل پسر خویش قیدار سپرد، فرزندان اسحاق با وی بخصوص آمدند، گفتند نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم با شماست، تابوت باید که با ما بود، قیدار سر وازد، امتناع نمود، پس برخاست و به کنعان شد پیش یعقوب ع، و آن تابوت با وی، یعقوب در قیدار نگرست، گفت چه رسید ترا ای قیدار که رویت زرد می بینم و قوت ساقط؟ گفت نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پشت من نقل کرده اند، یعقوب گفت، بدختران اسحاق؟ گفت نه که در عرب به غاضره جهرمی. یعقوب گفت «بخ بخ، نیک آمد» الله خواست و حکم کرد که نور محمد جز در عربیات طاهرات نهد، یا قیدار بشارت باد ترا که امشب پسری آمد. قیدار گفت چه دانستی و از کجا گفتی؟ تو در زمین شام و غاضره در زمین حرم! گفت از آن بدانستم که امشب درهای آسمان دیدم که بر گشادند و فریشتگان گروه گروه از آسمان بزیر می آمدند و نوری عظیم میان آسمان و زمین ظاهر شده، دانستم که آن نور محمد است، قیدار برگشت بسوی زمین حرم تا با اهل خویش شود، و آن تابوت بنزدیک یعقوب بگذاشت. پس میان بنی اسرائیل می بود تا بروزگار موسی ع، پس موسی بوقت مرگ آن را پیش یوشع بن النون بنهاد به بریه، بریه نام جایگاه هست، پس چون در بنی اسرائیل تفرق افتاد و قومی نافرمان شدند و بر پیغامبران جفا کردند و عصیان آوردند، رب العزة دشمن را بر ایشان مسلط کرد، ازین عمالقه و جبابرة از بقایاء قوم عاد تا بر ایشان تاختن آوردند، لختی را بکشتند و لختی را به بردگی بردند، و آن تابوت از میان ایشان برداشتند و بزمین خویش بناحیه فلسطین بردند و در چاه طهارت جای نهادند، هر کس ازیشان که در آن چاه برآز کردی، علت بواسیر و قولنج پدید آمدی وی را، پس بجای آوردند که این علت از جهت آن تابوت است که در چاه نهاده اند، بیرون آوردند و بر گردون نهادند و گردون در گاو بستند و گاو را از زمین خویش براندند بسوی بنی اسرائیل، الله تعالی فریشتگان را بفرستاد تا آن تابوت برداشتند و بخانه طالوت بردند، بنو اسرائیل چون تابوت بخانه و یافتند، بدانستند که ملک او بحق است.

اینست که رب العالمین گفت: **وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهَا مَقَرٌ لَكُمْ**

ایشان اشماویل گفت، نشان آنک ملک طالوت حق است آنست که آن تابوت سکون و آرام دل شما بآنست، و امن شما در آن بسته بشما باز آید، اینست که قناده و کلبی گفتند در معنی سکینه که سکینه بادیست که صورت دارد، سر وی چون سر گربه و دو پردازد، بنو اسرائیل هر گه که غزا کردند، آن تابوت در پیش صف خویش بنهادند، چون وقت نصرت بودی، سکینه از آن تابوت بانگ زدی بر دشمن، دشمنان از آن بانک فرع گرفتند، و بهزیمت شدندید. و گفته اند که در آن تابوت جامه و کلاه و عصاء موسی بود و جامه و عصاء هارون و پاره از من که در تیه بریشان می بارید، و رضاض الواح توریة که موسی شکسته بود، آن گه که الواح بر زمین زد، و طشت که دلهای پیغامبران در آن شسته اند و اکنون میگویند آن تابوت در دریای طبریه پنهانست. قال ابن عباس ان التابوت و عصاء موسی فی بحیره الطبریه، و انهما یخرجان قبل یوم القیمة.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ الْآیة... چون بیرون شد طالوت از شهر بیت المقدس و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی فارغ، که هیچ شغل و هیچکس بهیچ حق دامن ایشان ناگرفته، همه جنگ را ساخته و کار آن پرداخته، بیرون آمدند بروز گرما، و میان ایشان و میان دشمن آب نایافت، مگر در آن یک نهر اردن و فلسطین.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ طَالُوتُ كَفَّتِ اللَّهُ شَمَا رَا بخواهد آزمود بآن جوی، یعنی تا وا شما نماید که از شما که مطیع تر و الله خود بآن داناتر.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي اى ليس معى على عدوى، که تشنه آنجا رسید، هر که از آن بیاشامد نه از منست، یعنی نه با منست بر دشمن من و جنگ کردن با وی. وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ اى لم يشربه، طعم اینجا بمعنی شرب است، چنانک آنجا گفت جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا اى شربوا، و هر که از آن نجشد، او از منست یعنی با منست بر دشمن، پس رب العالمین در آن استثنا آورد، لختی فا بیرون کرد.

گفت: اِلَّا مَنْ اِعْتَرَفَ غُرْفَةً بفتح غین قراءه ابن كثير و نافع و ابو عمرو است، و بضم غین قراءه باقى، بضم اسم است و بفتح مصدر، بضم پرى دست است و بفتح بر کشیدن آن یک بار، پس چون بآن جوی رسیدند، روز گرم بود و ایشان سخت تشنه، در آب افتادند و دهن بر آب نهادند و فرمانرا خلاف کردند، مگر اندکی ازیشان، و آن اندک سیصد و سیزده

بودند، عدد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر. براء عازب گفت: قال لنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ «انتم اليوم على عدد اصحاب طالوت حين عبروا النهر»

رب العالمين آن اندک را قوت دل داد و آرام جان و ايمان تمام، و آن غرغه ايشان را کفايت، بجوی باز گذشتند و با طالوت بجنگ شدند، و آن قوم ديگر که فرمانرا خلاف کردند، لبهاشان سپاه شد و تشنگی بریشان زور کرد، هر چند که بيش آشاميدند تشنه تر بودند، هم در کنار جوی بماندند، و بقتال دشمن و فتح نرسيدند و گفتند لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ اصحاب غرغه ميگفتند از مؤمنان و خدای پرستان و فرمان برداران، كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ اى بعون الله و نصرته وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ بالنصرة وَ التأييد وَ القوة.

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ چُون طالوت چهار لشکر بساخت تا بقتال جالوت بيرون رود، اشماويل پيغامبر درعی بوی داد و گفت الله تعالی بانگيزد از اصحاب تو مردی که جالوت بدست وی کشته شود، و نشان اين مرد آنست که اين درع بيالای وی راست آيد، نه بيفزايد نه بکاهد، چون بتو رسد آن مرد، با وی عهد و پيمان بند که یک نيمه ملک خویش و یک نيمه مال بوی دهی، و داود پيغامبر آن گه کودکی بود، شبانی ميکرد پدر خود را ايشا، و کهيته پسران بود، هفتم هفت پسر بود، و قوتی عظيم داشت، که وقتی شیر را بگرفت بنزدیک گله خویش، و بدو دست زیر و زبر لب او بگرفت و تا بدنبال وی از هم بردريد، خبر بوی رسيد که طالوت بيرون شد بقتال جالوت، گوسپندان بگذاشت و بيامد تا مطالعه برادران کند که در لشکر طالوت بودند، براه در کی می شد سنگی با وی باواز آمد که يا داود خذني، فانا الذى اقتل جالوت الجبار داود آن سنگ بر گرفت و در توبره خویش نهاد و با خود ميداشت تا بر طالوت رسيد، گفت يا طالوت انا قاتل جالوت باذن الله عز و جل، من جالوت را کستم بتوفيق و خواست الله. طالوت را عجب آمد اين سخن از وی، که داود مردی کوتاه بالا بود، زرد رنگ چون بيماران بيهيت عاجزان و آسای درويشان، داود گفت: اگر من او را بکشم نيمه ملک و مال خود بمن دهی؟

طالوت گفت آری دهه، و دختر خویش نیز در حکم تو کنم، اما نشان راستی تو آنست که

این درع در پوشی، که اشمویل بمن داد و گفت قاتل جالوت اوست که این درع ببالای وی راست بیاید. داود آن درع در پوشید و ببالای وی راست آمد. طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته شود، رفتند وصف بر کشیدند و داود برابر جالوت بایستاد و نزدیک در شد، جالوت گفت چه آورد ترا ای شقی بنزدیک من؟ داود گفت بدان آدمم تا ترا بکشم، جالوت را از وی عجب آمد این سخن، گفت ای عاجز تو مرا چون کشی؟ اگر خبو خود بر تو افکنم ترا غرق کند، و اگر سنان رمح خود بتو باز نهم ترا پست کنم، اینک هشتصد رطل سنان رمح منست. داود گفت من ترا خواهم کشت، تو آنچه خواهی میگوی. آن گه سنگ که داشت در مقلاع نهاد و بانداخت، رب العزة جل جلاله باد را بیاری وی فرستاد تا سنگ در هوا بسه پاره شد، یکپاره از آن بر وی جالوت رسید بر دامن مغر وی. و بر پیشانی او جوهری بود، یا قوت سرخ که می درخشید، آن سنگ یا قوت را و سر او را گذاره کرد و از سر او بیرون گذشت.

جالوت بیفتاد و لشکر وی هزیمت گرفت، مسلمانان بر پی ایشان افتادند، تا سی هزار از ایشان کشته شدند و عدد ایشان هفتاد هزار بود. عمالقه از بقایاء قوم عاد، عبده اوئان و سر ایشان جالوت، این است که رب العالمین گفت فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ پس طالوت دختر بوی داد، تحقیق عهد خویش را، اما نیمه ملک و مال بنداد، و بداد حسد برد و قصد کشتن وی کرد، داود از وی بگریخت و بدهی از آن دههای بنی اسرائیل فرو آمد، پس طالوت پشیمان شد و طلب توبه کرد، زنی بود از قدماء بنی اسرائیل که نام اعظم دانست، بنزدیک وی شد و توبت خواست، آن زن گفت توبت تو آنست که با اهل مدینه بلقا تنها قتال کنی، اگر آن مدینه بدست تو گشاده شود یا تو کشته شوی، نشان قبول توبه تو باشد. طالوت رفت و با ایشان قتال کرد، بدست ایشان کشته شد. گویند کشنده طالوت خال داود بود کان جبارا من الجبارة، یبلغ راسه السحاب و قتل طالوت بعد از قتل جالوت بود بهفت سال، پس بنو اسرائیل رو بداد نهادند و بوی مجتمع شدند و ملک بر وی قرار گرفت، و داود را از دختر طالوت اکسالوم زاد که قصد کرده بود که ملک از پدر بستاند، و پس از آن داود زن اوریا را بزنی کرد، تا او را سلیمان زاد، پس آنکه اوریا کشته گشت، و آتاه الله الملك و الحکمة، الله تعالی داود را ملک داد بر دوازده

سبط بنی اسرائیل، و همه بر وی مجتمع شدند که هیچ پادشاه دیگر را هرگز چنان مجتمع نشده بودند و حکمت داد او را، یعنی پیغامبری و کتاب خدای زبور. هر گه که داود زبور خواندی و وحش بیابان و مرغان هوایی سماع میکردند، و چندان بمردم نزدیک می‌شدند، که دست بر گردنهایشان می‌نهادند و خبرشان نه، و بسماع قراءت او آب روان بر جای بایستادی، و باد فرو گشاده ساکن شدی.

وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و او را در آموخت زره کردن از آهن، پولاد بدست وی آهن نرم بود، از آن زره بافتی بی آتش. و روایت کرده‌اند از ابن عباس در تفسیر این که وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ گفت داود را سلسله داده بودند، یک طرف آن در آسمان با مجره بسته و دیگر طرف بصومعه داود پیوسته، در هواء، و هیچ حادثه پدید نیامدی که نه آن سلسله در جنبش افتادی، و سلسله از آن ظاهر گشتی، که داود آن حادثه بدانستی، و هیچ بیمار و آفت رسیده آن سلسله نیاسیدی، که نه در حال شفا یافتی. و بعد از داود روزگاری بر جای بود هیچ دو خصم به نزدیک آن سلسله نشدندی، که نه در حال محق از مبطل پیدا شدی، محق دست در آن زدی و دستش بآن رسیدی. و مبطل خواستی تا دست در آن زند، دستش بآن نرسیدی، پس ظالمان و مکر سازان مکرها ساختند و حیلت نهادند. چنانکه آورده‌اند: که یکی از ملوک ایشان بنزدیک مردی جوهری بودیعت نهاد، چون فاخواست، منکر شد، گفت باز دادم. پس هر دو نزدیک سلسله شدند و آن مرد که ودیعت داشت مکر ساخته بود و آن جوهر در میان چوبی تعبیه کرده، چون خواست که دست در سلسله زند، نخست آن چوب بصاحب جوهر داد، گفت این بدست میدار تا من دست در سلسله زنم. آن گه بگفت بار خدایا، اگر میدانی که آن جوهر با صاحب خود رسیده است سلسله بمن نزدیک کن تا دست در آن زنم سلسله بوی نزدیک شد و دست در آن زد، پس چون این مکر و حیلت میان ایشان پدید آمد، رب العزة آن سلسله از میان ایشان برگرفت.

وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضِ الْآيَةِ... «دفاع الله» قراءت نافع و یعقوب است، و «دفع الله» قراءت باقی، و دفاع و دفع هر دو یکسان است، میگوید اگر نه بازداشت الله بودی از مشرکان بمؤمنان و از مؤمنان به پیغامبران و از نشستهگان بغازیان و از ضعیفان خلق بیادشاهان قوی، میگوید اگر نه باز داشت الله بودی که ایشان را از یکدیگر می‌باز

دارد، و بوجود قومی از قومی فتنها و بلاها می باز گیرد، جهانیان نیست شدندید و عالم خراب گشتی، و شعار دین باطل.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «يُدْفَعُ اللَّهُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ أُمَّتِي عَمَنَ لَا يُصَلِّي، وَبِمَنْ يُزَكِّي عَمَنَ لَا يُزَكِّي، وَبِمَنْ يُصُومُ عَمَنَ لَا يُصُومُ، وَبِمَنْ يُحِجُّ عَمَنَ لَا يُحِجُّ وَبِمَنْ يُجَاهِدُ عَمَنَ لَا يُجَاهِدُ، وَ لَوْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ تَرَكْتُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ مَا نَظَرْتُمْ اللَّهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ»
و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَوْ لَا عِبَادَ اللَّهِ رَكَّعَ، وَ صَبَّيَانِ رَضَعَ، وَ بَهَائِمَ رَتَّعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا، ثُمَّ تَرْضَى رَضًّا»

و روى «ان سليمان بن داود ع خرج يستسقى، فمر بنملة مستلقية على ظهرها، رافعة قوائمها الى السماء و هى تقول، اللهم انا خلق من خلقك، ليس بنا غنى عن سقياك و رزقك، فاما ان تسقينا و ترزقنا، و اما ان تهلكنا» فقال سليمان «ارجعوا فقد سقيتم بدعوة غيركم»

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان الله سبحانه ليصلح بصلاح الرجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل دويرته و دويرات حوله، و لا يزلون فى حفظ الله ما دام فيهم.»

و روى عن قتاده فى هذه الآية قال: يبتلى الله المؤمن بالكافر، و يعافى الكافر بالمؤمن.
و عن ابن عمر قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان الله ليدفع بالمسلم الصالح عن مائة اهل بيت من جيرانه البلاء.»

ثم قرأ ابن عمر وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ اى فى الدفع عنهم.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ الْآيَةِ... اى هذه آيات الله، يعنى القرآن تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ اى بصدق الحديث. ميگويد اين آيات و كلمات قرآن سخنان الله است كه براستى بر تو ميخوانيم.
جای دیگر گفت تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَى وَ كَلَّا نَقَصَ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسْلِ، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه اين همه دلائل اند كه خدای را عز و جل خواندن است. و يشهد لذلك

قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «كان الناس لم يسمع القرآن حين سمعوه، من فى الرحمن يتلوه عليهم.»

وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ اى الى الخلق كافة، ميگويد تو از فرستادگانی بجهانيان، و جهانيان همه امت تواند، يعنى امت دعوت. و در جمله بدانك امت وى بر سه قسم اند: امت دعوت، امت اجابت، و امت اتباع، اما امت دعوت آنست كه الله گفت كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ اى قوله وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ.

درين آيت كافران را همه امت وى خواند، تا معلوم شود كه همه جهانيان از آن روز باز كه جبرئيل بمصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پيغام آورد تا بروز قيامت از همه اهل كيشها، امت مصطفى اند. امت دعوت، يعنى باز خوانده وى بدین اسلام و حجة خدای فرا سر ایشان نشست، ازینجا گفت مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «انا حظكم من الانبياء و انتم حظي من الامم».

و قال النبي «ان الله عز و جل بعثني الى الناس جميعا و امرني ان انزل الجن و ان الله لقاني كلامه و انا امي»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فضلت على الانبياء بست: اوتيت جوامع الكلم، و نصرت بالرعب، و احللت لى الغنائم، و جعلت لى الارض مسجدا و طهورا و ختم بى النبيون، و ارسلت الى الناس كافة».

و امت اجابت آنست كه رب العالمين گفت إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ميگويد اين امت شما يك امت است، پيغامبر يكي و نامه يكي و قبله يكي و شريعت يكي و خدا يكي، و درين امت هم مؤمن است و هم منافق و هم متبع و هم مبتدع و هم صالح و هم فاجر. و امت اتباع آنست كه الله گفت كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ جَاى ديگر گفت وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ اين امت رسول را پذيرفتند برسالت، و باخلاص وى را گواهي دادند و بر صدق و يقين او را پيشوا گرفتند و بر سنت وى خدای را پرستيدند و هر چند كه در گزارد حق وى تقصير كردند در دل عقيدت اين داشتند و برين بودند، و آنك مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سلم قومی را از امتی و ابيرون كرد، اين امت اتباع خواست چنانك در خبر است «ان التجعدى و المنانى ليسا من امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و هم الزنادقة».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيَّهُمْ اِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ الْآيَةَ...

هر که بر بساط دولت دین از جام معرفت شربتی یافت، ساقی آن شربت سلطان سکینه بود، و سلطان سکینه را مقرر عزادار الملک دل آمد، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ و لطیفه دل منزلگاه صفت قدم آمد، «ان القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن» بسا فرقا که میان در قوم است، قومی که سکینه ایشان در تابوت، و تابوت در تصرف بنی اسرائیل، گه اینجا و گه آنجا، گه چنین و گه چنان. و قومی که سکینه ایشان در دل ایشان، درید صفت حق، نه آدمی را را بر آن دست نه فریشته را بر آن راه يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ شبلی گفت از آنجا که حقائق سر است پرده‌ها فرو گشادند و حجابها برداشتند، تا بسی کارهای غیبی بر سر ما کشف کردند، دوزخ را دیدم بسان ازدهایی غرنده و شیری درنده، که بخلق می‌بازید و ایشان را بدم در خود می‌کشید، مرا دید شکوهش کرد، نصیب خود از من خواست، هر چه جوارح و اعضاء ظاهر بود بوی دادم و باک نداشتم از سوختن آن، که از سوز باطن خودم پروای سوز ظاهر نبود.

پیر طریقت گفت: همه آتوها تن سوزد و آتش دوستی جان، بآتش جانسوز شکیبایی نتوان.

گر بسوزد گو بسوز و ور نوازد گو نواز
عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود

گفت چون نهاد و صورت شبلی بآتش دادم، نوبت بدل رسید، از من دل خواست، گفتم در بازم و باک ندارم، بسرم ندا آمد که ای شبلی دل را یله کن که دل نه از آن تست، و نه در تصرف تو، دل در قبضه ماست که معدن دیدار ماست، دل در ید ماست که بستان نظر ماست، دل در یمین ماست که منزلگاه اطلاع ماست. ای شبلی اگر لا بد دل بخرج می‌باید کرد و می‌باید سوخت، دریغ بود که باین آتش صورت بسوزی، پس باری بآتش عشق بسوز.

دل را تو بنار عاشقی بریان کن
وانگاه نظر ز دل بسوی جان کن

گر زانک براه پیشت آید معشوق
این جمله پیش پای او قربان کن

النوبة الاولى

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ أَنْكَرُ پیغامبران و فرستادگان، فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فضل دادیم و افزونی بعضی را از ایشان ور بعضی، مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ هُست از ایشان آن کس که

الله با او سخن گفت وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ بَعْضَى رَا اَزِيشَان زَبَر دِیْگَرَان بَدْرَجَهَا، وَ اَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ دَادِیْم عِیْسَى مَرِیْم رَا رُوشَنِیَا وَ مَعْجَزَهَای دَرَسْت، وَ اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ نِیْرُو دَادِیْم وَی رَا بَجَان پَاک، وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ وَ اِگَر خَوَاسْتِی خَدَای مَا اَقْتَتَلَ الَّذِیْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ مَخْتَلَفِ نَگَشْتَنْد مَرْدَمَان دَر دِیْن خَوِیْش پَس پیغامبران خَوِیْش، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَاتُ پَس اَنک بَاِیْشَان اَمَد نَشَانَهَای رُوشَن وَ مَعْجَزَهَای دَرَسْت، وَ لَکِن اَخْتَلَفُوْا لَکِن مَخْتَلَفِ شَدْنْد، فَمِنْهُمْ مَنْ اَمَنَ اَزِیْشَان بُوَد کِه بَر اِیْمَان بِیَأْیِدِ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ بُوَد کِه کَاْفِر شَد وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَقْتَتَلُوْا وَ اِگَر خَوَاسْتِی اللّٰهُ پَرَاکَنْدِه وَ مَخْتَلَفِ وَ بَسْتِه رَاِه نَگَشْتَنْدِی، وَ لَکِن اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یُرِیْدُ (۲۵۳) لَکِن اللّٰهُ اَن کَنْد کِه خُود خُوَآهْد.

یا اَیْهَا الَّذِیْنَ اَمَنُوْا اِیْشَان کِه بَگَرُوِیْدَنْد اَنْفَقُوْا نَفَقَتِ کَنْیْد، مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ اَز اَن چِیْز کِه شَمَا رَا رُوزِی دَادِیْم، مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ یَبِیْشُ اَز اَنکِه اَیْدِ رُوزِی لَا یَبِیْعُ فِیْهِ کِه دَر اَن رُوزِ خَرِیْدِ وَ فَرُوخْتِ نَبُوْد، وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ وَ نِه دُوسْتِی وَ نِه خُوَآهْشِ گَرِی مَگَر بَدَسْتُورِی وَ الْکَاْفِرُوْنَ هُمْ الظَّالِمُونَ (۲۵۴) وَ ظَاْلَمَانِ فَرْدَا اِیْشَان بَاشَنْد کِه اَمْرُوزِ کَاْفِرَاَنْد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ الْآیَةِ... میگوید آنک آن پیغامبران، آن سخن رسانان و بر رسالت من استواران، ما ایشان را فضل دادیم بر یکدیگر و افزونی دادیم در برتری بچیز چیز از فضائل، همه پیغامبران برتران از همه آدمیان، وانگه مرسلان مهینان از دیگران، وانگه اولو العزم از ایشان برتر از دیگران وانگه آدم بکرامت در خلقت، و نوح در اجابت دعوت، و ابراهیم در خلت، و داود در زبور و در آواز و ملک و نبوت، و سلیمان در سخن گفتن با مرغ و تسخیر با دو جن و شیاطین و ملک و علم و رسالت، و موسی در مناجات و مکالمت، و عیسی از مادر بی پدر و زنده در آسمان و کشتن دجال باخر عهد، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن و بیدار شب معراج و مهر نبوت و فردا بشفاعت.

مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ الْآیَةِ... از ایشان کس است که الله با وی سخن گفت یعنی بی واسطه و ترجمان و بی سفیر در میان، و آن آدم است و موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اما سخن با آدم آنست که گفت رب العزة اسکن اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ دَرَسْتِ اَسْتِ

خبر که رسول خدا گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 «خلق الله آدم على صورته و طوله ستون ذراعا فلما خلقه، قال اذهب، فسلم على اولئك
 النفرة وهم نفر من الملائكة جلوس، فاسمع ما يجيبونك به، فانه تحيتك و تحية ذريتك،
 قال فذهب فقال السلام عليكم، فقالوا السلام عليك و رحمة الله، قال فكل من يدخل
 الجنة على صورة آدم طوله ستون ذراعا، فلم يزل الخلق ينقص حتى الآن.»
 و مردی آمد برسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت یا رسول الله ان نبيا كان آدم؟
 قال «نعم مكلما»

و سخن گفتن با موسی آنست که رب العزة گفت در قرآن اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ،
 اِنِّي اَنَا اللهُ، لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا، فَاعْبُدْنِي، اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي، انى انا الله رب
 العالمين، وَ اَنْ اَتَّقِ عَصَاكَ وَ فى الخبر ما روى ان النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال
 «كلم الله اخى موسى ع بمائة الف كلمة و اربعة و عشرين الف كلمة و ثلاث عشرة كلمة،
 فكان الكلام من الله و الاستماع من موسى.»

و قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناده
 الجبار يا موسى، فالتفت يمينا و شمالا و لم ير احدا، ثم نودى الثانية يا موسى، فالتفت
 يمينا و شمالا فلم ير احدا، و ارتعدت فرائضه ثم نودى الثالثة «يا موسى بن عمران، انى انا
 الله لا اله الا انا، فقال لبيك فخر الله ساجدا، فقال ارفع رأسك يا موسى بن عمران، فرفع
 رأسه، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرش يوم لا ظل الا ظله فكن لليتيم
 كالاب الرحيم و كن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ترحم، يا موسى كما تدين
 تدان، يا موسى انه من لقينى و هو جاحد بمحمد ادخلته النار و لو كان ابراهيم خليلي و
 موسى كليمي. فقال الهى و من محمد؟ قال يا موسى، و عزتى و جلالى ما خلقت خلقا
 اكرم على منه كتبت اسمه مع اسمى فى العرش قبل ان اخلق السماوات و الارض و
 الشمس و القمر بالفى الف سنة، و عزتى و جلالى، ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و
 امته. قال موسى و من امة محمد؟ قال امته الحمادون، يحمدون صعودا و هبوطا، و على كل
 حال يشدون اوساطهم و يطهرون ابدانهم، صائمون بالنهار، رهبان بالليل، اقبل منهم اليسير و
 ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله، قال الهى اجعلنى نبى تلك الامة، قال نبيا منها، قال

اجعلنی من امة ذلك النبی.

قال استقدمت و استأخروا و لكن ساجمع بینک و بینہ. فی دار الجلال».

اما سخن گفتن با محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنست که شب معراج که بر خدای رسید، با خدای سخن گفت و با وی رازها رفت، که از آن چیزی گفتنی نیست، و رب العالمین آن رازها سر بسته بیرون داد گفت «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ». اما بعضی از آنک نصیب خلق در آن بود مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیرون داد گفت: «رَأَيْتَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ بَعِينِي، فَالْهَمْنِي رَبِّي حَتَّىٰ قَلَّتِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ، فَقَالَ لِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ثُمَّ قَالَ رَبِّي. يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ لِيَبِّكَ رَبِّي، قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَىٰ؟ قُلْتُ لَا أَدْرِي، فَوَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ كَتِفِي حَتَّىٰ وَ جَدْتُ بَرْدَ أَنْامِلِهِ بَيْنَ ثَدْيِي، فَتَجَلَّىٰ لِي مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ قَالَ لِي رَبِّي سَلِّ، فَقُلْتُ يَا رَبَّ اتَّخَذْتَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ آتَيْتَ دَاوُدَ مَلِكًا عَظِيمًا، وَ أَلْنَيْتَ لَهُ الْحَدِيدَ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْجِبَالَ وَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ وَ الشَّيَاطِينَ، وَ أَعْطَيْتَ سُلَيْمَانَ مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ، وَ عَلَّمْتَ عَيْسَى التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، وَ جَعَلْتَهُ يَبْرَأُ الْكُمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِكَ، وَ أَعْزَمْتَ وَ أَمَّهُ مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِمَا سَبِيلٌ، فَقَالَ لِي رَبِّي يَا مُحَمَّدُ قَدْ اتَّخَذْتُكَ حَبِيبًا كَمَا اتَّخَذْتُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، وَ كَلَّمْتُكَ كَمَا كَلَّمْتُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا، وَ أَرْسَلْتُكَ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِشِيرَا وَ نَذِيرًا، وَ شَرَحْتُ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْتُ عَنْكَ وَزَرَكَ وَ رَفَعْتُ لَكَ ذِكْرَكَ، فَلَا أَذْكَرُ أَلَّا ذَكَرْتَ مَعِي، وَ جَعَلْتُ أُمَّتَكَ أَقْوَامًا، أُنَاجِلُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ، وَ جَعَلْتَهُمْ آخِرَ الْأُمَمِ خَلْقًا وَ أَوْلَهُمْ بَعْنًا، وَ أَوْلَهُمْ دُخُولًا الْجَنَّةِ، وَ أَعْطَيْتُكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي، لَمْ أَعْطِهَا نَبِيًّا قَبْلَكَ، وَ أَعْطَيْتُكَ خَوَاتِيمَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ لَمْ أَعْطِهَا نَبِيًّا قَبْلَكَ وَ أَعْطَيْتُكَ الْكُوثَرَ وَ أَعْطَيْتُكَ ثَمَانِيَةَ أَسْهُمٍ: الْإِسْلَامَ وَ الْهَجْرَةَ وَ الْجِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صَوْمَ رَمَضَانَ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَعَلْتُكَ فَاتِحًا وَ خَاتِمًا».

وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ مِثْلَ مَا لَخْتِي أَرِيشَانَ بِرِ لَخْتِي بِدَرَجَاتِهَا، هَمَانَسْتُ كَمَا كُنْتُ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضِ أَيْنِ دَرَجَاتٍ يَبْغَامِبْرَانَ اسْتِ وَ تَفَاضَلَ مِیَانِ أَيْشَانَ، أَمَا دِیْگَرِ مَرْدَمَانَ هَمِ بَعْضِي رَا بِرِ بَعْضِي شَرَفِ دَادِ وَ أَفْزُونِي دَرِ بَرْتَرِي، بَعْضِي رَا دَرَجَهَ عِلْمِ

داد، بعضی را درجه عبادت و توفیق طاعت و یافت مثبت، و بعضی را در روزی و احوال معاش در دنیا. اما درجه علم آنست که در قصه ابراهیم خلیل گفت «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» و در سوره یوسف گفت نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و در سوره المجادله گفت يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. أما درجات توفیق طاعت و درجات پاداش آنست که گفت فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً. همانست که جای دیگر گفت «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا»

جای دیگر گفت وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا بندگان را میگوید که عمل میکنند که ایشان بر درجات اند، درجه آن کس که بریا کار میکند چون درجه مخلصان نیست، و نه درجه جاهل چون درجه عالم، و نه درجه سنی چون درجه صاحب هوی، و نه درجه عادتیان چون درجه مخلصان. اما درجات روزی و احوال معاش دنیا و تفاضل و تفاوت در آن میان ایشان آنست که گفت «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» میگوید قسمت کردیم و بخشیدیم میان خویش زندگی و معاش ایشان، و ایشان را برداشتیم زبر یکدیگر، در توانگری و درویشی و عز و ذل و اقامت و غربت و صحت و بیماری و عافیت و بلا و شادی و اندوه. این همه که گفتیم درجات این جهانی اند، و تفاضل و تفاوت میان خلق درین جهان. باز درجات آن جهانی در افزونی دادن بر یکدیگر مه نهاد و بزرگتر، چنانک گفت «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا». و درجات آن جهانی آنست که بهشتیان را گفت «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» ایشانراست درجه های بلند، بهشتهای جاودانه پاینده، هر یکی بقسمی نواخته، و هر یکی را درجه ساخته، و هر یکی را از فضل بهره انداخته، همانست که گفت «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» مؤمنانرا میگوید براستی و درستی که ایشانراست درجات پاداش، بنزدیک خداوند ایشان، و آمرزش و مزد نیکو بی رنج، هر که امروز اندوهگن تر، فردا شادتر، هر که امروز ترسنده تر، فردا ایمن تر، هر که امروز کوشنده تر در طاعت، فردا توانگرتر در دار مقامت.

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ دادیم عیسی مریم را کتاب انجیل و معجزه‌ها چون زنده کردن مردگان و بینا کردن نابینایان و درست کردن پیسان و معتوهان و دردمندان و منقوصان. «وَآتَيْنَاهُ بُرُوحَ الْقُدُسِ» بجان پاک که باد آورد و در مادر وی دمید، و گفته‌اند که «بُرُوحُ الْقُدُسِ» جبرئیل است.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَلِ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَي مِنْ بَعْدِ مُوسَى وَ عِيسَى وَ بَيْنَهُمَا الْفِ نَبِيٌّ « میگوید اگر خدای خواستید ایشان مختلف نگشتندید و باز ایستادنید بر سخن پیغامبران و بر دین و نشان ایشان اقتتال نامی است اختلاف را از بهر آنک اختلاف تخم اقتتال است، از خلاف قتال زاید، و آنچه در اول گفت وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَلِ وَ در آخر گفت وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا این حکم تکرار ندارد که هر یکی معنی را گفت اقتتال اول اختلاف است و اقتتال ثانی حقیقت قتل و محاربت، میگوید: اگر الله خواستید ایشان مختلف نگشتندید و یک امت بود ندید، چنانک جای دیگر گفت وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى آن گه گفت و اگر الله خواستید که این اختلاف نبودی، قتل و محاربت میان ایشان نرفتی، و قیل معناه و لو شاء الله ان لا يأمر المؤمنین بالقتال للكافرين عقوبة لكفرهم لما اقتتلوا میگوید اگر الله خواستید که مؤمنانرا نفرماید بقتال و محاربت کافران، عقوبت کفر ایشان را ایشان اقتتال نکردندی. این آیت در قدریان و معتزلیان است، که ایشان اضافت مشیت با خلق میکنند، و مشیت حق تبع مشیت خلق می‌سازند، رب العزة درین آیت اضافت مشیت به کلیت با خود کرد، و نفی اقتتال بر ناخواست خود حوالت کرد. شافعی باین معنی اشارت کرده و گفته:

فما شئت كان و ان لم نشأ	و ما شئت ان لم نشأ لم يكن
خلقت العباد على ما علمت	ففي العلم يمضى الفتى و المسن
على ذا منت و هذا خذلت	و هذا اعنت و ذا لم تعن
فمنهم شقى و منهم سعيد	و منهم قبيح و منهم حسن

یکی از پیران سلف گفت نام او ابو غیاث که در عهد ما قدری فرمان یافت، وی را در گورستان مسلمانان دفن کردیم، همان شب بخواب دیدم که جنازه می‌بردند، و حمّالان آن سیاهان، و آن کس که بر آن جنازه بود پایهایش از پیش جنازه بیرون آمده بر مثال آلاس

سیاه، آن سیاهان را گفتم که این جنازه کیست؟ گفتند جنازه فلان مرد یعنی آن قدری، گفتم نه وی را دفن کردیم در فلان جایگه؟ گفتند آن نه جای وی بود، ابو غیاث گفت از پس وی میرفتم تا خود کجا برند، گفتا بناوس گبرانش بردند و آنجاش دفن کردند. نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء.

اعتقاد قدری آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت، که هر دو در مشیت و استطاعت اوست، نه در مشیت و تقدیر الله، ازینجاست که قدری هرگز نگوید: اللهم وفقنی، اللهم اعصمنی، و هرگز نگوید لا حول و لا قوة الا بالله و گفته‌اند که قدری گبری را گفت که مسلمانان شود، گبر گفت تا خدای خواهد، قدری گفت الله میخواست و شیطان ترا نمی‌گذارد و نمی‌خواهد، گبر جواب داد که این عجب کاریست که الله را خواستی است و شیطان را خواستی، وانگه خواست شیطان غلبه دارد برخواست خدای، ما هذا الا شیطان قوی. و عن الحسن بن ابی الحسن قال: جف القلم و قضی القضاء و تم القدر بتحقیق الكتاب و تصدیق الرسل، و سعادة من عمل و اتقى، و شقاء من ظلم و اعتدى، و بالولاية من الله للمؤمنين و التبرئة من الله للمشركين، من كفر بالقدر فقد كفر بالاسلام.

و روى عن الحسين بن على ع قال «ان القدرية لم يرضوا بقول الله و لا بقول الملائكة و لا بقول النبيين و لا بقول اهل الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول اخيهم ابليس، اما قول الله تعالى فانه يقول و يهدى من يشاء الى صراط مستقيم اما قول الملائكة سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا و اما قول النبيين، فقول نوح: «و لا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي اِنْ اُرِدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ اِنْ كَانَ اللهُ يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ» و قول موسى: «اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ» و اما قول اهل الجنة: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى هَدَانَا لِهٰذَا و ما كُنَّا لِنَهْتَدِىَ، لَوْ لا اَنْ هَدَانَا اللهُ و اما قول اهل النار: لَوْ هَدَانَا اللهُ لَهَدَيْنَاكُمْ و اما قول ابليس: رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي.

و قال جعفر بن محمد الصادق ع «جلّ العزيز ان يأمر بالفحشاء و عزّ الجليل ان يكون فى ملكه ما لا يشاء».

عبد الله عمر را گفتند در بصره قومی پدید آمده‌اند که قدر را منکراند، عبد الله گفت من ازیشان بیزارم، آن گه سوگند یاد کرد که اگر یکی ازیشان چند کوه احد زر در سبیل خدا خرج کند، الله از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیارد. و بدان که ایمان بقدر آنست که اعتقاد

کند الله در ازل هر چه بودنی است از افعال و اقوال بندگان خیر و شر، ایمان و کفر، طاعت و معصیت همه تقدیر کرد، و چنانک تقدیر کرد خواست که باشد و چنانک تقدیر و خواست وی بود در لوح محفوظ نبشت، وانگه در وقت کرد ایشان آن افعال بیافرید، اینست که رب العزة گفت وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ فعل بنده کسب وی است و آفریده خدا است، بنده مکتب است و خدا مکتسب نه، و خدا آفریدگار و بنده آفریدگار نه. و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست بمعنی علم نیست، آن تأویل قدریان و معتزلیان است و از دین بار خدا نیست، و دین جبر و قدر نیست، قدری خود را استطاعت نهد گوید: هر چه خواهم کنم. و جبری بنده را خود اختیار نکوید. اهل سنت گویند: بنده را اختیارست و اختیار او بمشیت خدا است، تا خدا نخواهد بنده نتواند خواست، و نتواند کرد وَ مَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ الْآيَةَ... میگوید ای شما که ایمان آوردید و پیغامبران ما را استوار گرفتید و از باطل برگشتید و با حق گردیدید، صدقه دهید و از مال خویش در راه دین خدای و در فرمانبرداری وی هزینه کنید، پیش از آن که آید روزی یعنی روز رستخیز، که در آن روز بیع نبود که کسی را باز فروشند تا خود را باز خرد، و نه بدان را آن روز دوستی بود یا مهربانی که بریشان بخشاید، و نه شفییعی یابند که ایشان را بخواهد لَا يَبِعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ بر قرائت مکی و بصری هر سه نصباند بر تیره، یعنی که البته هیچ استننا نیست در نومیدی ایشان و بر قراءه باقی هر سه رفع است علی الابتداء.

وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای هم الذین وضعوا الامر غیر موضع، جای دیگر گفت وَ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَاولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ بیداد گران ایشانند که از بد خویش با قرار و پشیمانی باز پس نیابند. گفته اند که ظلم بر سه قسم است: یکی میان بنده و نفس خویش، دیگر میان بنده و بنده، سدیگر میان بنده و حق، و در مقابله این سه قسم اقسام عدالت است، و عدالت مهین آنست که میان بنده و حق است و آن ایمان است، همچنین ظلم مهین آنست که میان بنده و حق است و آن کفر است، ازینجا گفت رب العالمین وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

التوبة الثالثة

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضِ الْآيَةِ... پیغامبران همه نواختگان اند،

خاصه مرسلان که برگزیدگان و مهینان‌اند، لکن نه چون پیغامبر ما محمد عربی و مصطفی هاشمی، که سید ایشانست و سید سران و سرورانست، کل کمال و جمله جمال است، قبله اقبال و مایه افضال است، خرد را جان و جان را دانش، دل را امید و سر را آرایش، نه قوت او چون قوت دیگر پیغامبران، نه مرکب او چون مرکب ایشان، اگر آنچه قوت خاص وی بود و از حضرت عندیّت با درار مرجان وی را روان بود، و از آن این خیر باز داد که اظل عند ربی، بطعمنی و یسقینی، اگر یک ذره از آن آدم صفی بچشیدی، یا نصیب موسی کلیم و عیسی نجی آمدی، زهر راه ایشان گشتی و بارگاه ایشان هرگز طاقت کشش آن نداشتی. ازینجا همی گفت: لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و چنانک قوت وی دیگر بود، مرکب وی دیگر بود، که شش هزار سال انبیا را پیشی داد، گفت چندانک طاقت دارید، مرکبها بدوانید و بمقدمه لشکر و طلیعه بیرون روید، که چون ما پای در مرکب آوریم، بیک میدان از همه درگذریم، نحن الآخرون السابقون انبیا را که از پیش فرستادند، همه از بهر تمهید قواعد کار وی فرستادند، آدم را گفتند: رو شراب انس در جام قدس نوش کن، بسرای سعادت نظری کن، بسرای شقاوت گذری کن، بیستان فضل در نگر، از زندان عدل بر اندیش، از آنجا باز آی، فرزندان را خبر ده، که ایشان امت آن کس اند که فرزند نجیب او خواهد بود. بعد از آن ادریس را گفتند رو برین معراج روحانی، برین گلشن بلند بر شو، نیک تأمل کن، دور هر فلکی را سیر هر اختری را نیک بنگر بسان مرد منجم، تا روزگار سعادت کی خواهد بود، که سرا برده شرع مطهر محمد مرسل بزنند و اطناب آن از قاف تا قاف بکشند، بعد از آن ابراهیم خلیل را امر آمد که رو بسان کد خدای باش در زمین حجاز، خطّه حرم را نشان بر کش، در زمین شام نزل او بساز، که هر کجا مهتر چنو بود، کد خدا کم از خلیل نشاید و. بعد از آن موسی را امر آمد: که ای موسی رو بسان اسپاه سالاری، عصا بر سفت نه، و با آن مرد طاغی که اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى میگوید جنگ کن، او را بدریا در آر، بآب بکش، تا چون درویشان امت محمد مرسل درآیند و سر بر سجده نهند و بنده‌وار سبحان ربی الاعلی گویند ظلمت نفس آن مرد طاغی خلوت سلوت ایشان را رحمتی نیارد. بعد از آن خطاب آمد: که ای عیسی، تو در آی و مبشرا برسول مبشر باش، بگوی که بر اثر من سید ولد آدم می آید، ای عیسی! در

آسمان چهارم می‌باش تا آخر عهد که دشمن دولت او بیرون آید، از مرکز چهارم قدم بر صخره بیت المقدس نه و آن دشمن را هلاک کن، آدم در مقدمه بسان مزده دهنده بود، ادريس بسان منجم، ابرهیم بسان کد خدا، موسی بسان اسپاه سالار عیسی بسان حاجب و مبشر، همه عالم از بهر او آراسته، و همه در کار او برخاسته، شرعها را شرع او نسخ کرده، و عقدها را عقد او فسخ کرده، کار کار او، شرع شرع او، حرم حرم او، عزت عزت او، اگر نه جمال و عزّ او بودی نه همانا که پرگار قدرت در دایره وجود بگشتی، یا آدم و آدمیان را نام و نشان بودی لولاک لما خلقت الکونین.

گر نه سبب تو بودی ای در خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب
 هجران تو گر زمانه دیدی در خواب گشتی دل و جان این جهان آتش و آب

گفته‌اند و رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ اِشَارَتِست بمصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و تشریف و تکریم وی را. و غیرت دوستی را صریح بنگفت تا در مدح بلیغتر باشد و بدوستی نزدیکتر.

آورده‌اند که چون بنده خدای را دوست دارد، خدای وی را در میان خلق مشهور گرداند و چون خدای بنده را دوست دارد، وی را از خلق بیوشاند و مستور دارد، تا کس را بر سر دوستی وی اطلاع نبود.

بیر طریقت گفت در دوستی غیرت از باب است، و هر دل در آن دوستی و غیرت نیست خرابست. نصر آبادی گفت الحق غیور و من غیرته انه لم يجعل الیه طریقا سواه. و هم ازین بابست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با اعرابی مباحثت کرد در اسبی، و اعرابی اقالت خواست، رسول وی را اقالت کرد، اعرابی گفت عمرک الله ممن انت؟ تو از کدام قبیله و چه مردی؟ رسول گفت «انا امرؤ من قریش»

یکی از یاران گفت آن اعرابی را کفاک جفاء ان لا تعرف نیبک. بعضی علما گفتند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، غیرت را نام خویش صریح بگفت و آنچه بر لفظ صحابی رفت که پیغامبر خویش را می‌شناسی تعریف بود، تا بر اعرابی پوشیده نماند که وی پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ الْآيَةَ... اهل تحقیق از راه تدقیق بمنقاش فهم ازین آیت لطیفه بیرون آورده‌اند گفتند لا بیعٌ فیهِ اشارتست باین مبیاعت که رب العالمین گفت إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «الناس غادیان: فمبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها»

و آن منزلت مقتصدانست که خدای را عز و جل بامید بهشت و طلب ثواب پرستند، و لا خُلَّةٌ اشارت بآن محبت است که رب العزة گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ جای دیگر گفت وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و این اشارت به منزلت سابقانست، که خدای را عز و جل بدوستی و شوق پرستند، و لا شَفَاعَةَ اشارت بمنزلت ظالمانست، که از درجه مقتصدان و سابقان واماندند، و در عبادت خدای همه تقصیر کردند، اما دل از شفاعت رسول خدا بر نگرفتند که گفت: «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی».

اشارت جمله آیت آنست که هر که در دنیا که سرای کسب و عملست، ازین سه منزلت بازماند و به یکی از آن نرسد، فردا در قیامت از آن بازمانده تر و دورتر بود، که الله میگوید آن روزی است که لا بیعٌ فیهِ و لا خُلَّةٌ و لا شَفَاعَةٌ.

الثوبۃ الاولى

قوله تعالى: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدای اوست که نیست هیچ خدا مگر وی الْحَيُّ الْقَيُّومُ زنده پاینده لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ نگیرد وی را نه نیم خواب و نه خواب له ما فی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ هر چه در آسمان و زمین چیزست ویراست مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست آنک شفاعت کند بنزدیک وی مگر بدستوری وی يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ میدانند آنچه پیش خلق فاست از بودنی و آنچه پس خلق واست از بوده و لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ و نرسند خلق بچیزی از دانش خدای إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بآنچه خواست که دانند وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ و رسیده است کرسی وی بهفت آسمان و هفت زمین، و لا يُؤْدُهُ حِفْظُهُمَا و گران نمی آید بر خدای نگاه داشت آسمان و زمین، وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و اوست برتر و مهتر.

لا إكراه في الدين بنا کام در دین آوردن نیست قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ پیدا شد راست راهی از کژ راهی به پیغام و رسول، فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ هر که کافر شود بهر معبود جز

خدای و یومِنُ بِاللَّهِ و بگروء بِاللَّهِ، فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ او دست در زد در گوشه محکم استوار، لَأَ انْفِصَامَ لَهَا آن را شکستن نیست و اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) و خدای شنواست دانا، سخن همگان می شنود و ضمیر دل همگان داند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْآيَةَ... ابی کعب گفت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم از من پرسید که ای آیه فی کتاب اللّٰه عز و جل اعظم؟ گفت در کتاب خدای کدام آیه بزرگوارتر و شریفتر یا ابا المنذر گفتم خدا داناتر بآن و پس رسول وی، گفت سه بار این بپرسید، پس من گفتم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ فضرب فی صدری، ثم قال «هنيئًا لك العلم ابا المنذر! و الذي نفسی بیده، ان لها لسانا، يقدر الملك عند ساق العرش»

و خبر درست است که ابو هریره گفت کلید بیت الصدقه در دست من بود، و آنجا خرما نهاده، یک روز چون در بگشادم، دیدم که از آن خرما چیزی بر گرفته بودند، یک دو بار باز رفتم، هم چنان دیدم، با رسول خدا بگفتم، رسول گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم این بار چون در روی، بگوی سبحان من سخرک لمحمد یعنی که آن شیطانست، و باین کلمه آشکارا شود. بو هریره چون در بگشاد این تسبیح بگفت، نگه کرد شیطان پیش وی ایستاده بود، بو هریره گفت یا عدو اللّٰه انت صاحب هذا؟ این تو کردی؟ گفت آری من کردم، و من بر گرفتم برای قومی درویشان جن، و از تو پذیرفتم که نیز نیایم. بو هریره دست از وی باز گرفت و رفت، پس دیگر بار باز آمد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم بو هریره را گفت چون در شوی همان تسبیح گوی تا وی را در بند خود آری، بو هریره همان تسبیح گفت و وی را برگرفت وی بزینهار آمد و در پذیرفت که باز نیایم، پس خلاف کرد و باز آمد، بو هریره گفت این بار آنست که ترا بر رسول خدا برم، شیطان گفت مکن تا ترا چند کلمت بیاموزم: دعنی اعلمک کلمات ینفَعک اللّٰه بها اذا اویت الی فراشک، فاقرا آیه الكرسي اللّٰه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ حتى تختم الآیة فانک لن یزال علیک من اللّٰه حافظ و لا یقرّبک شیطان حتى تصبح، قال فخلیت سبیلہ، فاصبحت، فقال لی رسول اللّٰه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم ما فعل اسیرک؟ قلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفَعنی اللّٰه

بها، قال اما أنه صدقك و هو كذوب، تعلم من تخاطب منذ ثلاث ليال ذاك شيطان. و بخبری دیگر می آید از مصطفی گفت هر آن کس که آیه الکرسی برخواند از پس نماز فریضه بثواب شهیدان رسد، و الله تعالی بخودی خود قبض روح وی کند، گفتا و هر آن کس که از خانه بیرون شود، و این آیت میخواند، رب العزة هفتاد هزار فریشته بر وی گمارد تا از بهر او استغفار میکنند، و مرو را دعا میگویند، چون بخانه باز آید و این آیت بر خواند، وی را درویشی و بی کامی پیش نیاید. و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «سید القرآن البقرة، و سید البقرة آية الكرسي، يا على ان فيها لخمسين كلمة في كل كلمة خمسون بركة».

و قال علی بن ابی طالب ع «ما اری رجلا ولد فی الاسلام او ادرك عقله الاسلام يبیت ابدأ حتى یقرأ هذه الآیة: اللهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ... و لو تعلمون ماهی انما اعطیها نبیکم من کنز تحت العرش لم یعطها احد قبل نبیکم و ما بث لیلة قط حتى اقرء بها ثلاث مرّات، اقرأها فی الرکعتین بعد العشاء الآخرة و فی وتری و حین آخذ مضجعی من فراشی».

آورده اند که راه زنی وقتی در راهی حزمه ای ببرد، که در آن حزمه مال فراوان بود و در ضمن آن رقعۀ دید بر آن آیه الکرسی نبشته، آن حزمه برمت بخداوند خویش باز رسانید. یاران وی گفتند چرا رد کردی؟ و میدانی که مال فراوان در آن بود، گفت صاحب آن حزمه از علما شنیده که هر چه آیت الکرسی بصحبت آن بود دزد نبرد، باین اعتقاد آن نبشته در میان حزمه نهاد، اکنون اگر من ببرم اعتقاد وی بعلمای بد شود، و دین وی بخلل آید و من که آمده ام بآن آمده ام که راه دنیا زخم نه راه دین.

اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَحَدَّ نَفْسِهِ وَ شَهِدَهَا أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، خود را خود ستود و بر خود ثنا کرد، دانست که افهام و اوهام خلایق در مبادی اشراق جلال وی برسد و بمدح و ثنای وی نرسد، گواهی داد خود را بیکتایی در ذات، و پاکی در صفات، بزرگواری در قدر و توان و برتری در نام و نشان، الله اوست که نامور بیش از نام برانست و راست نام ترا از همه نامورانست، و سازنده آئین جهانیانست. بار خدای همه بار خدایان و کامگار بر جهانیان، و دارنده همگان. لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ کلمه اخلاص است، که بندگان را بدان خلاص است، سی و هفت جایگه در قرآن این کلمه بگفته، و عالمیان را بآن بخوانده و عملها بدان

بذیرفته، و پیغامبران بآن فرستاده. یقول تعالی و تقدس و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان افضل ما اقول انا و ما قال النبیین من قبلی لا اله الا الله»

و عن ابی بکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علیکم بلا اله الا الله و الاستغفار و اکثروا منهما، فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب و اهلکونی بلا اله الا الله و الاستغفار».

بکر بن عبد الله المزنی روایت کند که پادشاهی بود در روزگار گذشته ازین متمدنی بد مرد، طاغی شوخگن، جباری بت پرست، که تا بود آئین کفر و بت پرستی راست میداشت و آن را می برزید و خلق را بر آن میخواند و مسلمانان را می رنجانید.

مسلمانان بغزاء وی شدند و نصرت مسلمانان را بود، و او را بگرفتند بقهر و خواستند که او را تعذیب کنند تا در عذاب هلاک شود، قمقمه عظیم بساختند و او را در آن نشانندند در میان آب، و آتش در زیر آن کردند، آن مرد طاغی در آن عذاب بتان را یکان یکان می خواند، و ازیشان فریاد رسی همی جست، میگفت یا فلان و یا فلان ألم اکن اعبدک، ألم امسح وجهک و افعل و افعل؟ چون ازیشان درماند و فریاد رسی نبود، روی سوی آسمان کرد و باخلاص گفت لا اله الا الله همان ساعت بفرمان الله بر مثال ناودانی در هوا پیدا شد، آبی سرد از آن روان شد، بسر وی فرود آمد، بادی عاصف فرو گشاد، آن آتش را بکشت و قمقمه برداشت و هم چنان در هوا می برد تا در میان قوم خویش بزمین آمد، و هم چنان میگفت لا اله الا الله قوم وی او را از قمقمه بیرون آوردند و گفتند ما امرک و ما شأنک؟ وی قصه خویش بگفت، و آن قوم همه مسلمان شدند. مؤمنانرا آن حال عجب آمد، یکی ازیشان بخواب دید که رب العزة جل جلاله ندا کرد و گفت «انه دعا آلهته فلم تجبه، و دعانی فاجبته و لم اکن کالصم البکم الذین لا یعقلون» عبد العزیز بن ابی داود گفت مردی در بادیه خدای را عز و جل عبادت میکرد، و در نماز گاه خویش هفت سنگ نهاده بود، هر گه ورد خود بگزرادی، گفتی، یا احجار! اشهد کن ان لا اله الا الله پس در بیماری مرگ گفت بخواب دیدم، که مرا سوی دوزخ راندند، بهر در که رسیدم از درهای دوزخ، از آن سنگها یکی دیدم که در دوزخ بآن استوار کرده و بر بسته، دانستم و

واشناختم، که آن سنگها اند که بر کلمه توحید گواه کرده بودم. ابو معشر گفت مردی از دنیا بیرون شد، او را در خاک نهادند، دو فریشته بر وی آمدند، یکی ازیشان گفت انظر ما تری، بنگر تا چه بینی، یعنی که کلمه شهادت از ظاهر و باطن وی بجوی، تا و ازو هست یا نه، آن فریشته در درون و بیرون وی بگشت، هیچیز ندید، هر دو نومید شدند. آخر یکی گفت آنک انگشتی در انگشت دارد، بنگر تا نقش نگین وی چیست؟ بنگرست نقش آن لا اله الا الله بود، بحرمت و برکت آن، خدای وی را بیامرزد. ابو عبد الله نجابی مردی بود از بزرگان دین و متعبدان روزگار، زبیده را بخواب دید، گونه و رویش بگشته و زرد شده، گفت یا زبیده رنگ روی تو زرد نبود، این زردی از چیست؟ گفت از آنست که بشر مریسی سر معتزلیان امروز از بغداد او را بیاوردند و دوزخ زفیری کرد برو، ما همه از سیاست آن زفیر چنین زرد روی گشتیم. گفتم حال تو چیست؟ گفت حال من نیکوست، که رب العزة مرا بیامرزد و بزنی بعثمان عفان داد و با من کرامتها کرد، گفتم هیچ دانی که آن کرامتها را سبب چه بود؟ گفت آن بود که پیوسته این کلمات میگفتم «لا اله الا الله یقینا و حقا، لا اله الا الله ایمانا و صدقا، لا اله الا الله عبودیة و رقا، لا اله الا الله ارضی به ربی، لا اله الا الله افنی به عمری، لا اله الا الله مونسی فی قبری، لا اله الا الله وحده لا شریک له، لا اله الا الله، له الملک و له الحمد، لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله». و خبر درست است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گویندگان «لا اله الا الله» را در گور وحشت و اندوه نیست، و نه در قیامت ایشان را ترسی و بیمی، و گویی در ایشان می‌نگرم که از خاک بیرون آیند و گرد و خاک از سرهای خویش می‌افشانند و میگویند

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

و روی ان الله تعالی اطّلع علی جهنم، فقال یا جهنم، فصرخت و اکل بعضها بعضا خوفا، حیث قال لها یا جهنم، ان یعذبها باشد منها، ثم قال لها اسکنی، فانت محرمة علی من قال لا اله الا الله.

هر چند که ابتداء این کلمه نفی است از روی لفظ، اما از روی معنی غایت اثبات و نهایت تحقیق است، چنانکه تو گویی بضرب مثل «لا اخ لی سواک و لا معین لی غیرک» این در

اثبات تمامتر است از آنک گویی انت اخی و انت معینی. طریق عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست. اما طریق اهل خصوص چنانست که حکایت کنند از آن پیر طریقت، در عموم احوال گفتی: الله و لا اله الا الله کمتر گفتی، سر آن از وی پرسیدند، جواب داد که نفی العیب حیث يستحيل العیب عیب.

اما هوَ کلمتی است که باین کلمت اشارت فرا هستی الله کنند، نه نامست و نه صفت، بلکه فرا نام اشارتست و از صفت کتابت است، و باین حرف اشارت فرانیتست محالست، چون بنده گوید هو او، شنونده داند که هست، گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد و نگرنده فرا آن بیند. و گفته اند که هو دو حرف است: ها و واو و مخرج ها آخر مخرج حروفست یعنی اقصی حلق، و مخرج واو اول مخرج حروف است یعنی لب. گوینده چنانستی که میگوید، الله اوست که در آمد حادثات و ابتداء مکنونات ازوست، و باز گشت حادثات و مکنونات و اوست، و او را خود نه ابتدا و نه انتها، اولست بی ابتداء و آخرست بی انتهاء. الْحَيُّ خداوندی زنده، همیشه بیش از همه زندگان زنده، و بر زندگانی و زندگان خداونده، همه فانی گردند و او ماند زنده كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ باقی است بقاء ازلی، حی است بحیاء ازلی، حیاء وی نه چون حیاء آفریدگان، ایشان بنفس و غذا زنده اند باندازه و هنگام، و الله بحیاء خویش و بقاء خویش و اولیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی کیف. و گفته اند حقیقت حیّ فعال است و دراک هر کرا فعل نیست و ادراک نیست جز مرده نیست، و ادنی درجات ادراک آنست که خود را داند که هر که خود را نداند جز جماد نیست! فالحي الكامل المطلق هو الذي يندرج جميع المدركات تحت ادراکه، و جميع الموجودات تحت فعله، حتى لا يشدّ عن علمه مدرک و لا عن فعله مفعول، و کل ذلك لله عز و جل، فهو الحي المطلق، و هو الحي الباقي جل جلاله و عز کبریاؤه. مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم گفت «انت الحي الذي لا تموت و الجن و الانس يموتون».

ابو بکر کتانی پیر حرم بود، گفت مصطفى را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم، گفتم یا رسول الله دعائی در آموز مرا تا الله تعالی دل من زنده دارد و نمیراند، گفت هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت و در دعاء رسول است «ای حی ای

قیوم». الْقِيَوْمُ پاینده است، یعنی در ذات و صفات پاینده، نه حال گرد است نه حال گیر نه روز گردست نه هنگام پذیر، نه نو صفت نه نو تدبیر قیوم و قیام بمعنی یکسانست. عمر خطاب رض همه قیومها در قرآن قیام خواندست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در میانه شب چون برخاستی تهجد را، گفتی «اللهم لك الحمد، انت نور السماوات و الارض، و لك الحمد انت قیام السماوات و الارض».

و گفته اند قیوم بمعنی قائم است ای هو قائم علی عبادۀ بارزاقهم و آجالهم، یربّی صغیرهم و یرهم کبیرهم، و ینشی سحابهم و یرسل ریاعهم و ینزل غیثهم کقوله عز و جل «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ». ابو امامه روایت کرد از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان اسم الله الاعظم لفی سور من القرآن ثلاثا: البقرة و آل عمران و طه» گفت نام اعظم درین سه سوره است. بزرگان دین گفتند این دو نام است. یعنی: حیّ و قیوم که در هر سه سوره موجود است.

لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ خفته که چشم و دل وی فرا خواب شود نائم است، و چون چشم بی دل فرا خواب شود و سنان است، رب العالمین از هر دو پاک است و منزّه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که بختی، خواب وی تا حد سنه بودی بیش نه که گفته است، «تنام عینای و لا ینام قلبی»

و مصطفی را پرسیدند که بهشتیان خواب کنند یا نه؟ گفت نه! که خواب شه مرگ است و بهشتیان هرگز نمیرند. و ابو هریره گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کرد از موسی ع گفت در دلش افتاد روزی که «هل ینام الله» قال «فارسل سبحانه الیه ملکا فارقه ملشا و اعطاه قارورتین ثلاثا فی کل ید قارورة و امره ان یتحفظ بهما» قال «فنام نومة و اصطکت یداه فانکسرت القارورتان» قال «ضرب الله مثلا ان الله سبحانه لو نام لم یستمسک السماء و الارض»

گفت مثلی است این که الله زد یعنی که دارنده و نگهدار آسمان و زمین منم، قوام آن بداشت من، کار آن بحکم من، تدبیر آن بعلم من، اگر بخشیم بهم بر افتد و زیر و زبر گردد. و عن ابی موسی قال، قال رسول الله فینا باربع، فقال «ان الله لا ینام و لا ینبغی له

ان ینام، یخفّض القسط و یرفعه، یرفع الیه عمل اللیل قبل النهار و عمل النهار قبل اللیل، حجابہ النور، لو کشفه لا حرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره».

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هَرِچَه در آسمانها و هر چه در زمین همه ملک و ملک اوست، همه رهی و بنده اوست، همه مقهور و مأسور اوست. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ چون کافران قریش گفتند بتان را که هؤلاء شفعاؤنا عند الله اینان شفیعان مانند بنزدیک الله، رب العالمین گفت: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست آن کس که شفاعت کند بنزدیک الله، مگر بدستوری الله؟ همانست که جای دیگر گفت و لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ و قال لَهُ الرَّحْمَنُ و قال و لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى. این آیتها دلیل اند که در قیامت شفاعت خواهد بود و درست است خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی».

و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «خیرت بین الشفاعة و بین ان یدخل نصف امتی الجنة، فاخترت الشفاعة لانها اعم و اکفی. أ ترونها للمتقين المؤمنین، لا و لكنها للمذنبین الخطائین المتلویین»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «انا خیر الناس لشرار امتی، قالوا و کیف انت لاخوانک؟»

و روی «و کیف انت لخیارهم؟» قال «اخوانی یدخلون الجنة باعمالهم و انا شفیع شرار امتی»

و روی عن حفصه «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها ذات یوم فقام یصلی، فدخل علی اثره الحسن و الحسین، فلما فرغ النبی صلی الله علیه و آله و سلم من صلوته اجلس احدهما علی فخذه الیمنی، و الآخر علی فخذه الیسری، و جعل یقبّل هذا مرّة و یقبّل هذا اخرى، فاذا قد سد ما بین السماء و الارض جبرئیل فنزل، فقال الجبار یقرئک یا محمد السلام، و یقول قد قضینا قضاء، و جعلناک فیہ بالخیار، قضینا علی هذین و اشار الی الحسن و الحسین، ان احدهما یقتل بالسیف عطشا، و الآخر یقتل بالسّم، فان شئت صرفته عنهما و لا شفاعة لک یوم القيمة و ان شئت امضیت ذلک علیهما و لک الشفاعة، قال بل اختار الشفاعة»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَالشَّهَدَاءُ»
و قال «يَشْفَعُ الشَّهِيدُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ، وَ مِنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهَرَهُ وَ حَفِظَهُ ادْخَلَهُ اللَّهُ
عِزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ وَ شَفَّعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ»
و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَنْ أَمَتِي مِنْ يَشْفَعُ لِلْقِيَامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ وَ
مِنْهُمْ مَنْ يَشْفَعُ لِلْعَصْبَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَشْفَعُ لِلرَّجُلِ حَتَّى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»
و روى ابو سعيد الخدرى عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ «يَقُولُ اللَّهُ عِزَّ وَ
جَلَّ قَدْ شَفَعَ النَّبِيُّونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ بَقِيَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»
قال «فِيَقْبِضُ قَبْضَةً أَوْ قَبْضَتَيْنِ مِنَ النَّارِ فَيُخْرِجُ خَلْقًا كَثِيرًا لَمْ يَعْمَلُوا خَيْرًا»
شفاعت بخواستن است و تشفيع ببخشیدن است و تشفع شفيع بودن است، و شفاعت از
شفع گرفته‌اند یعنی جفت کردن که شفيع يگانه بشود و دو باز آید، آن بخواسته با خود
می‌آرد.

معنی دیگر گفته‌اند: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ اى لا يدعوا الداعى حتى يأذن الله عز
و جل له فى الدعاء، ميگويد كيست آن كس كه دعا كند مگر بدستورى الله. و دعا را بلفظ
شفاعت از آن گفت كه دعا كنده فرداست، و اجابت الله شفيع آن، پس دعا و اجابت
جفت يكديگر اند. و آن كس كه برين وجه حمل كند، من يشفع شفاعة حسنة، هم برين
حمل كند، يعنى من يدع لاختيه بظهر الغيب يكن له نصيب من دعائه كما جاء فى الخبر، اذا
دعا الرجل لاختيه يظهر الغيب يقول الملك و لك مثله او مثلاه، و من يشفع شفاعة سيئه
اى من يدع على من لا يستحق ان يدعا عليه، يكن له كفيل من الوزر.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مُجَاهِدٌ وَ سَدَى كَفْتَنَد مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ مَا
خَلْفَهُمْ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ. ميگويد خدای میداند آنچه هست از کار دنیا و آنچه خواهد بود از
کار آخرت. و گفته‌اند ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ كَرْدَار خَلْقِ اسْتِ أَنْجِه كَرْدِه‌اند از خیر و شر میدانند. وَ
مَا خَلْفَهُمْ وَ آنچه اکنون کنند كه هنوز نكرده‌اند همه میدانند.

وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ هَذَا كَقَوْلِهِ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا جَاى دِيْگَر كُفْت
عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ هِيْجِ بِيْغَامْبَرِ وَ هِيْجِ فَرِيْشْتِه
بهیج چیز از علم و دانش الله نرسند مگر بآن كه الله خواهد كه دانند، ایشان را بر آن دارد

و بآن بیابانها تا بدانند و دلیل باشد بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ایشان.
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَقَالُ وَسِعَ فُلَانُ الشَّيْءَ يَسْعُهُ سَعَةً إِذَا احْتَمَلَهُ وَاطَاقَهُ
امکنه القيام به. و يقال لا يسعك هذا ای لا تطيقه و لا تحتمله.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ معنی آنست که هفت آسمان و هفت زمین در کرسی
می گنجد و بآن میرسند. روی کرسی الله زبر هفتم آسمان است زیر عرش، و کرسی از
زراست، و گویند از مروارید. حسن بصری گفت: کرسی عرش است و عرش کرسی، و
درستر آنست که عرش سقف بهشت است و کرسی بیرون از آنست، و حمله عرش
دیگراند و حمله کرسی دیگر، و حمله کرسی چهار فریشته اند: یکی بصورت آدمی، دیگر
بصورت گاو، سوم بصورت شیر، چهارم بصورت کرکس، و میان حمله عرش و حمله
کرسی حجابها فراوانست از نور و ظلمت و آب و برف، از حجاب تا بحجاب پانصد ساله
راه، و اگر نه این حجب بودی، حمله کرسی در نور حمله عرش بسوختندی. و در خبر
است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بُوذِرَ رَا كَقْتُ «يَا بَا ذَر مَا السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ الْكُرْسِيُّ الْآ كَحَلَقَةِ الْقَاهَا مَلَقَ فِي فَلَاةٍ. وَ مَا الْكُرْسِيُّ فِي الْعَرْشِ الْآ
كَحَلَقَةِ الْقَاهَا مَلَقَ فِي فَلَاةٍ، وَ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي قَبْضَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْحَبَّةِ، وَ اصْغَرَ مِنْ
الْحَبَّةِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ»

آن روز که این آیت آمد. جماعتی از یاران گفتند یا رسول الله هذا الكرسی وسع
السماوات و الارض فكيف بالعرش؟ فانزل الله عز و جل ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ دَرَسَتْ
از ابن عباس که گفت الكرسی موضع قدمیه، و العرش لا يقدر قدره احد و روی عمارة بن
عمير عن ابي موسى قال الكرسی موضع القدمين و له اطيط كاطييط الرجل. و عن محمد بن
جبیر بن مطعم عن ابيه قال قام اعرابي الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ اجْدَبْتَ بِلَادَنَا وَ هَلَكْتَ مَوَاشِينَا فَادْعِ اللَّهَ لَنَا يَغْتَنَّا وَ اشْفَعْ لَنَا اِلَى رَبِّكَ وَ لِيَشْفَعْ رِبْنَا
الْيَك. قَالَ وَيَلِكُ هَذَا شَفَعْتَ لَكَ اِلَى رَبِّي فَمَنْ ذَا يَشْفَعُ رِبْنَا اِلَيْهِ؟ سَبِحَانَ اللَّهَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ
العظيم وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهُوَ يَبِطُّ لِعَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ كَمَا تَبِطُّ الرَّحْلُ الْجَدِيدُ.
وَ لَا يُوَدُّهُ حَفِظُهُمَا اِی لَا يَنْقُلُهُ وَ لَا يَشْقُّ عَلَيْهِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اِی الرَّفِيعُ فَوْقَ خَلْقِهِ،
العظيم سلطانه، الجليل شأنه، سبحانه سبحانه.

این آیه الکرسی سیّد آیات قرآن است: از بهر آنک مقصد و غایت علوم قرآن سه چیز است: اول معرفت ذات حق، دیگر معرفت صفات، سدیگر معرفت افعال، و این آیت برین سه چیز مشتمل است، باین معنی سید آیات قرآن است.

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بِنَا كَامٍ در دین آوردن نیست. برین وجه این کلمت منسوخ است بآیت فرمان بقتال، و سبب نزول این آیت بر قول ایشان که گفتند منسوخ است، آن بود که مردی انصاری نام وی ابو الحصین دو پسر داشت در مدینه، ترسایان شام که بمدینه آمده بودند بیازرگانی، آن دو پسر را بفریفتند و با دین ترسایی دعوت کردند، پس ایشان را با خود بشام بردند، ابو الحصین گفت یا رسول الله ایشان را باز خوان و با کفر بمگذار، در آن حال رب العزة آیت فرستاد لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...

الآیة رسول خدا ایشان را فرو گذاشت و گفت ابعدهما الله، هما اول من کفر، بو الحصین خشم گرفت، از آنک کس بطلب ایشان نفرستاد، رب العزة آیت دیگر فرستاد فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمُ الْآیة. پس از آن لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... الْآیة منسوخ شد و فرمان آمد بقتال اهل کتاب در سورة براءة.

قتاده و ضحاک و جماعتی مفسران گفتند: معنی آیت آنست که لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بعد اسلام العرب اذا قبلوا الجزية. میگوید پس از آن که عرب باسلام در آمدند، اما طوعا و اما کرها بر هیچکس اکراه نیست از اهل کتاب و مجوس و صائبان اگر جزیت در پذیرند. و آن عرب که بر ایشان اکراه رفت از آن بود که امتی امی بودند و ایشان را کتابی نبود که میخواندند، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگفت

«اهل هذه الجزيرة! لا يقبل منهم الا الاسلام»

اکنون مسلمانان با اهل کتاب قتال کنید، تا مسلمان شوند، یا جزیت در پذیرند، چون جزیت پذیرفتند، ایشان را بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکراه نکنند. و گفته اند معنی اکراه آنست که هر چه مسلمانان را بناکام بر آن دارند از بیع و طلاق و نکاح و سوگند و عتق، آن لازم نیست و الیه الاشارة

بقوله صلی الله علیه و آله و سلم: «رفع عن امتی الخطاء والنسیان و ما استکروهوا علیه» و تفسیر اول در حکم آیت ظاهرترست، از بهر آن که بقیت آیت با آن موافق ترست.

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ أَي قَدْ ظَهَرَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْهُدَى مِنَ الضَّلَالِ وَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، حق از باطل پدید آمد و راست راهی از کژ راهی پدید شد بکتاب خدا و بیان مصطفی، راست راهی در متابعت است، و کژ راهی در مخالفت.

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَمَ «مَنْ يَطِيعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ»
فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاعُوتِ الْآيَةِ... هر پرستیده که پرستند جز از الله، همه طاغوت اند، اگر از شیطان است یا صنم یا سنگ یا درخت یا حیوان یا جماد. و گفته اند طاغوت هر کسی نفس اماره اوست که بیدی فرماید و از راه بیرد و الطاغوت ما يطغى الانسان، فاعول من الطغيان میگوید هر که بطاغوت کافر شود و بالله مؤمن دست در عروه وثقی زد، عروه وثقی دین اسلام است با شرائط و ارکان آن.

و گفته اند قرآن است. قال مجاهد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْإِيمَانُ. لَا أَنْفِصَامَ لَهَا قَالَ لَا يُعْبَرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعْبَرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ یعنی انها لا تنقطع ما دام مستمسکا بها الا ان يدعها هو و قال مقاتل بن حيان: لَا أَنْفِصَامَ لَهَا دُونَ دُخُولِ الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى اتِّبَاعُ السَّنَةِ» يدل عليه ما

روی علی بن ابی طالب ع قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَمَ «لَا يَصْلِحُ قَوْلٌ وَ لَا عَمَلٌ وَ نِيَّةٌ إِلَّا بِالسَّنَةِ، فَإِذَا عَرَفَ اللَّهُ بِقَلْبِهِ وَ اقْرَبَ لِبَلْسَانِهِ وَ عَمِلَ بِجَوَارِحِهِ وَ ارْكَانِهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ وَ خَالَفَ السَّنَةَ. سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ، كَانَ بِذَلِكَ خَارِجًا مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ إِذَا عَرَفَ اللَّهُ بِقَلْبِهِ وَ اقْرَبَ لِبَلْسَانِهِ وَ عَمِلَ بِجَوَارِحِهِ وَ ارْكَانِهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَخَالَفِ السَّنَةَ، سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ، كَانَ مُؤْمِنًا وَ ذَلِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا أَنْفِصَامَ لَهَا ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ أَي سَمِيعٌ لِدَعَائِكَ أَيَاهُ يَا مُحَمَّدَ بِاسْلَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ. وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَمَ يَحِبُّ اسْلَامَ الْيَهُودِ الَّذِينَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ، وَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى ذَلِكَ. عَلِيمٌ بِحِرْصِكَ وَ اجْتِهَادِكَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْآيَةَ... اللَّهُ مِنْ لَهُ الْإِلَهِيَّةُ وَ الرَّبُوبِيَّةُ، اللَّهُ مِنْ لَهُ الْإِحْدِيَّةُ وَ الصَّمْدِيَّةُ، ثبُوتُهُ اِحْدَى، وَ كُونُهُ صَمْدَى، بِقَاوُهُ اِزْلَى وَ سَنَاوُهُ سَرْمَدَى. اللَّهُ نَامُ خَدَاوَنْدَى كَهْ ذَاتُ اَوْ صَمْدَى وَ صَفَاتُ اَوْ سَرْمَدَى، بَقَاؤُهُ اَوْ اِزْلَى وَ بَهَاءُ اَوْ اِبْدَى، جَمَالُ اَوْ قِيَوْمَى، وَ جَلَالُ

او دیمومی، نامداری بزرگوار، در قدر بزرگ و در کردار، در نام بزرگ و در گفتار، برتر از خرد و پیش از کی، و مه از مقدار، جلیلا خدایا که کرد کارست و خوب نگار، عالم را آفریدگار و خلق را نگهدار، دشمن را دارنده و دوست را یار، امیدها را نقد و ضمانها را بسنده، و کار هر خصم را پذیرنده و هر جرم را آموزگار، مرید را قبله و دل عارف را یادگار.

بر یاد تو بی تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم
اللّٰه یادگار دل دوستانست، اللّٰه شاهد جان عارفانست، اللّٰه سور سرّ والهانست، اللّٰه شفاء
دل بیمارانست، اللّٰه چراغ سینه موحدانست، اللّٰه نور دل آشنایانست و مرهم درد
سوختگانست.

اندر دل من عشق تو چون نور یقین است بر دیده من نام تو چون نقش نگین است
در طبع من و همت من تا بقیامت مهر تو چو جانست و وفای تو چو دین است

بیر طریقت جنید قدس اللّٰه روحه گفت من قال بلسانه، اللّٰه و فی قلبه غیر اللّٰه، فخصمه
فی الدارین اللّٰه. کسی که بر زبان یاد اللّٰه دارد و بنام وی نازد، آن گه دل خویش با مهر
غیری بردازد بجلال و عز بار خدا که فردا در مقام سیاست تازیانه عتاب بدو رسد و
خصم او اللّٰه بود. شب معراج با سید گفت «یا محمد عجباً لمن آمن بی کیف یتکل علی
غیری؟»

با محمد لو انهم نظروا الی لطائف برّی و عجائب صنعی ما عبدوا غیری»
یا عجباً کسی که مرا یافت دیگری را چه جوید، و او را که مرا بشناخت بغیر ما چون
پردازد!

چشمی که ترا دید شد از درد معافی جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

بیر طریقت گفت: «ای سزای کرم و نوازنده عالم، نه با وصل تو اندوهست نه با یاد تو غم،
خصمی و شفيعی و گواهی و حکم، هرگز بینما نفسی با مهر تو بهم، آزاد شده از بند وجود
و عدم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمامم».

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدایى که نیست معبود بسزا جز او، در هر دو جهان سزای خداوندی کیست

مگر او؟ دست گیر خستگان نیست جز توییح جمال و لطف او، نوازنده یتیمان نیست جز منشور کرم او. بار خدایی که دل‌های دوستان بسته بند وفاء او، جانهای مشتاقان در آرزوی لقاء او، ارواح عاشقان مست مهر از جام بلاء او، آرام خستگان از نام و نشان او، سرور عارفان از ذکر و پیغام او. نکو گفت آن شوریده روزگار که گفت:

می‌خندد اندر روی من بخت من از میدان تو کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو
آرام من پیغام تو وین پای من در دام تو بستان شده از نام تو بر جان من زندان تو

الْحَيُّ الْقَيُّومُ خداوندی زنده پاینده دارنده نوازنده بخشنده پوشنده، بهر سست و بودنی داننده، بتوان و بدریافت هر چیز رسنده، هر کس را خداوند و هر بودنی را پیش برنده و آشنایان مهر پیوند نور نام و نور پیغام، دلها را روح و ریحان و سرها را آرام، آفرین باد بر آن جوانمردان که از این حدیث بویی دارند و بسر این خوانچه لطف رسیده‌اند، تا چنان دیگران بطعام و شراب زنده‌اند، ایشان بنام و نشان آن دوست زنده‌اند و بیاد وی آسوده. شبلی را گفتند طعام و شرابت از کجاست؟ گفت ذکر ربی طعام نفسی و ثناء بی لباس نفسی و الحباء من ربی شراب نفسی. نفسی فداء قلبی فداء روحی، روحی.

نور چشمم خاک قدمهای تو باد جانی دارم فدای غمهای تو باد

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ تقدیس و تنزیه ذات است، که وی جل جلاله بری از علالت است، و مقدس از آفات است. خواب حال گشتن است و الله تعالی پاک از حال گشتن و حال گردیدن، دور از کاستن و افزودن، خواب عیب است و خدای از عیبهای بری، خواب غفلت است و خدای از آفات و غفلات متعالی، خواب گردیدن حال است و خدای نه حال گردنه گردش پذیر، خواب شبه مرگ است و خدای زنده پاینده باقی.

قدیر عالم حی مرید سمیع مبصر لبس الجلالا
تقدّس ان یکون له شریک تعالی ان یظنّ و ان یقالا

خداوندی که در ذات بی شریک است و در صفات بی شبیه و در قدر بی نظیر
در ذات لطیف تو حیران شده فکرتهای بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها
در بحر کمال تو ناقص شده کاملها در عین قبول تو کامل شده نقصانها

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَكُونَاتٍ وَمَحْدَثَاتٍ فِي زَمِينٍ وَفِي سَمَاوَاتٍ هَمَّةٌ صَنَعُ
 وَوِي وَهَمَّةٌ مَلِكُ وَوِي، نَه كَسِي مَنَازِعَ بَا وَوِي، نَه دِيكِرِي غَالِبَ بَر وَوِي، غَالِبَ بَر أَن اَمْر وَوِي،
 نَافِذَ فِي أَن دَانِشِ وَوِي، تَوَانِ أَن بَعُونِ وَوِي، دَاشْتِ أَن بِحْفَظِ وَوِي. اَز اِبْنِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ اسْتِ
 كَه كَفْتِ «الارضون على الثور و الثور في سلسلة و السلسلة في اذن الحوت و الحوت بيد
 الرحمن عز و جل».

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ أَن كَيْسَتِ كَه پِنْدَارْدِ كَه بِي خَوَاسْتِ اَو خُودِ رَا كَارِي بَر
 سَازْدِ، يَا بِي دَانِشِ اَو نَفْسِي بَر آرْدِ، يَا بِي اَو بَاو رَسْدِ، فَقَدْ خَابَ ظَنُّهُ وَ ضَلَّ سَعِيهِ.
 پِيَرِ طَرِيقَتِ كَفْتِ: اَلْهِي پَسَنْدِيدِگَانِ تَرَا بَتُو جَسْتَنْدِ پِيِوَسْتَنْدِ، نَاپَسَنْدِيدِگَانِ تَرَا بَخُودِ جَسْتَنْدِ
 بَگَسْتَنْدِ، نَه اَو كَه پِيِوَسْتِ بَشَكْرِ رَسِيدِ، نَه اَو كَه گَسْتِ بَعْذَرِ رَسِيدِ! اِي بَر سَاَنْدِه دَر خُودِ
 وَ رَسَاَنْدِه بَخُودِ! بَر سَاَنْمِ كَه كَسِ نَرَسِيدِ بَخُودِ.

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ هَر چَه دَر آسْمَانِ وَ زَمِينِ كَسَسْتِ وَ چِيْزِ هَمِه أَنْمِ كَه
 حَرَكْتِ وَ سَكُونِ اِيْشَانِ اَنْدِيْشِه وَ خَاطِرِ اِيْشَانِ خَالِقِ مِيْدَانْدِ، رُوشِ وَ جَنْبِشِ اِيْشَانِ مِيْ بِيْنْدِ
 وَ بِحَقِيْقَتِ أَن مِيْرَسْدِ، كَه هَمِه اَز قَدْرْتِ وَوِي مِيْ دَر آيْدِ وَ بَا حَكْمِ وَوِي مِيْگَرْدَدِ وَوِي مِيْدَانْدِ كَه
 وَوِي مِيْرَانْدِ، وَوِي مِيْ بِيْنْدِ كَه وَوِي مِيْ كُنْدِ، وَوِي مِيْ بَنْدَدِ كَه وَوِي مِيْگَشَايْدِ.

پس او خدایبی را شاید که نه واماند، نه درماند، نه فروماند. پوشیده‌ها داند و کار بر وی در
 نشورد، همه چیز پرداخته و همه کار ساخته، جز زانک آدمی انداخته، خردها در کار وی
 کند، و همها از وی دریند، علمها و عقلها در قدر وی گم.

لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نَصَ قُرْآنِ اسْتِ، وَ
 اِشَارَتِ بِجِهَتِ وَ مَكَانِ اسْتِ، كُرْسِيِ نَه عِلْمِ اسْتِ كَه أَن رَاهِ بِيْرَاهَانِ اسْتِ، تَأْوِيلِ
 جَاهِلَانَسْتِ، كُرْسِيِ قَدَمِ گَاهِ دَانِيْمِ وَ اِيْنِ مَذْهَبِ سَنِّيَانِ اسْتِ، وَ بِيِ تَأْوِيلِ وَ تَصْرَفِ بَجَانِ
 بَازِ گَرَفْتِه وَ پَذِيْرَفْتِه اِيْشَانِ اسْتِ. أَن گِه آيْتِ مَهْرِ بَر نَهَادِ، بَذَكْرِ جَلَالِ وَ بَزْرُگُوَارِيِ وَ
 عَظْمَتِ وَ بَرْتَرِيِ خُودِ كَفْتِ: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

روى عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ «فِي تَسْبِيحِ الْمَلَائِكَةِ، سَبَّحْتَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى

من ذی المهابة و ذی العلی، سبحان العلی الاعلی، سبحانه و تعالی»
 علو و برتری الله دو روی دارد: یکی علو و برتری صفت، یکی علو و برتری فعل، آنچه صفت است از لیست لم یزل کان عاریا علیا، همیشه هست و بودنی، از همه چیزها برتر بکبریاء خود، وز همه نشانهها برتر بقدر خود، وز همه اندازهها برتر بعز خود، و آنچه فعل است برتری ذات است و علو مکانست، خود کرد و از خود نشان داد، بعد از آفرینش آسمان و زمین، بارادت خود نه بحاجت، که الله کار که کند بخواست کند نه بحاجت، که او را بکس و بچیز حاجت و نیاز نه، و او را شریک و انباز نه. خداوندا دلهای ما از بدعت و ضلالت معصوم دار! و از شور و حیرت رسته دار! بمنک و فضلک.

النوبة الاولى

قوله تعالی: اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا اللهُ يَارِ اِيشَانَسْتِ كِه بگرویدند يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ اِيشَان را می بیرون آرد از تاریکیها بروشنایی وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و اِيشَان كِه كَافِر شدن اُولِئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یاران اِيشَان معبودان باطل يُخْرِجُوهُمْ اِيشَان را می بیرون آرند مِنَ النُّورِ اِلَى الظُّلُمَاتِ از روشنایی بتاریکیها اُولَئِكَ اصحابُ النَّارِ اِيشَان اند كِه آتشیان اند هُم فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷) اِيشَان در آن دوزخ جاویدانند.

أَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ نِه بِنِي اَن مَرْد كِه حَجْت جَسْت با ابراهيم فِي رَبِّهِ در دین خداوند ابراهيم اَن آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ كِه اللهُ او را پادشاهی داد اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ وى را كَفت ابراهيم رَبِّى الَّذِى يُحْيِى وَ يُمِيتُ خدای من آنست كِه مرده زنده كند و زنده بمیراند قَالَ كَفت اَن جبار انا احیى و امیت من هم مرده زنده كنم و هم زنده میرانم قَالَ اِبْرَاهِيمُ كَفت ابراهيم فَاِنَّ اللهَ يَأْتِى بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ اللهُ هر روز آفتاب می آرد از جای بر آمدن اَن فَاتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ تو اَن را یک روز بر آر از جای فرو شدن اَن فَهَتَ الَّذِى كَفَرَ اَن كَافِر درماند، بى پاسخ و بى سامان گشت وَ اللهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای یاری دهنده نیست گروه ستمکاران را

أَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ یا چنان مَرْد دِیگر كِه برگذشت بر اَن شهر وَ هِىَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا و اَن كارها فرو افتاده و دیوارها بر كارها افتاده قَالَ اَنى يُحْيِى هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا كَفت چون زنده میکند اللهُ اِین شهر را پس تباهی اَن و مرگ مردم اَن فَاَمَاتَهُ اللهُ مِائَةً

عام انگه بمیرانید الله وی را صد سال ثُمَّ بَعَثَهُ آن گه وی را زنده کرد و برانگیخت قَالَ كَمْ لَبِثْتَ جبرئیل وی را گفت چند بودی ایندو در درنگ؟ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفت بودم من روزی یا پاره از روزی قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ جبرئیل گفت وی را نه که بودی ایدر صد سال فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ در طعام و شراب خویش نگر لَمْ يَتَسَنَّهْ که از درنگ گندا نگشته وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ بَخْرِ خَوَيْشِ نَگَرٍ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ و ترا شگفتی گردانیم باز گفت مردمان را وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و در استخوانهای خز نگر كَيْفَ نُنَشِّرُهَا که چون آن را زنده میگردانیم ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا و آن گه او را گوشت می پوشانیم فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چُونِ وی را آن حال و قصه پیدا گشت و دیده ور بدید قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) گفت میدانم که الله بر همه چیز تواناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ... ای ولیهم فی هدیتهم و اقامة البرهان لهم، یزیدهم بایمانهم هدایه و ولیهم فی نصرهم علی عدوهم و اظهار دینهم علی دین مخالفهم و ولیهم فی تولى ثوابهم و مجازاتهم بحسن اعمالهم میگوید الله دوست و یار مؤمنان است، یعنی از سه روی: یکی از روی هدایت، یکی از روی نصرت، یکی از روی جزاء طاعت، اما آنچه از روی هدایت است، میگوید الله خداوند مؤمنان است، ایشان را راه می نماید و بر راه دین خود میدارد، و حجت توحید بریشان روشن میدارد، تا ایشان را ایمان و راست راهی می افزاید، همانست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت در دعا «اللهم آت نفسي تقواها، انت خير من زكاتها، انت وليها و موليتها»

ولی و مولی هر دو یکسانست، و بمعنی هادی است و كذلك قوله تعالى وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَ لِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ و قَالَ تعالى وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ و لِيًّا مُرْشِدًا اما آنچه از روی نصرت است: میگوید، الله یار مؤمنانست، ایشان را بر کافران نصرت میدهد، تا ایشان را باز می شکنند، و از کفر بر می گردانند اظهار دین اسلام را و اعلاء کلمه حق را. همانست که رب العالمین گفت حکایت از مؤمنان أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ جای دیگر گفت وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ جِهَ سِیُومٍ بمعنی مکافات و مجازات است: میگوید الله کارساز مؤمنانست و مزد دهنده کردار ایشانست، کردار اندک

می‌پذیرد و ثواب بسیار می‌دهد، و رایگان برحمت و مغفرت خود می‌رساند، آنست که حکایت کرد از موسی ع «أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْرِفْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا» جای دیگر گفت «ثُمَّ رُدُّوا إِلَيَّ اللَّهُ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» این هر یکی شاخی است از درخت دوستی، و معنی از لفظ دوستی، پس همه فراهم کرد و بمعنی دوستی خود اضافه نمودن مؤمنان کرد.

گفت: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ایشان را بیرون آورد از تاریکی کفر با روشنایی اسلام و از تاریکی نکرت با روشنایی معرفت و از تاریکی جهل با روشنایی علم و از تاریکی نفس با روشنایی دل، پیش از خلق ایشان بعلم قدیم دانست که ایشان را از ظلمت کفر و بدعت نگاه دارد، چون بیافرید ایشان را و در وجود آورد علم وی در ایشان برفت و با ایمان آمدند و روشن دل شدند، وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب یدعونهم من النور الى الظلمات اینست قول مقاتل و قتاده گفته‌اند قومی جهودان‌اند که پیش از مبعث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نعت و صفت وی بتورات میخواندند و به نبوت وی ایمان داشتند، پس که رب العالمین وی را بخلق فرستاد آن سران و پیشروان ضلالت چون کعب اشرف و حیی اخطب و مانند ایشان فرا متبعان خود نمودند که این نه آنست و نعت و صفت وی بپوشیدند تا ایشان از ایمان نبوت وی بیفتادند و بوی کافر شدند.

اینست که اللَّهُ گفت: يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ مجاهد گفت قومی از دین اسلام مرتد گشتند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد، یعنی که اول در نور اسلام بودند و طاغوت ایشان را از نور اسلام بیرون کرد و فاضلمت کفر افکند، و طاغوت ایشان شیطان بود و هواء نفس، هر چه بنده را از حق برگرداند آن را طاغوت گویند، ازین جهت يُخْرِجُونَهُمْ بلفظ جمع گفت، اما اهل معانی آیت بر عموم رانند و گفتند، مراد باین جمله کافران زمین‌اند، و بیرون آوردن ایشان از نور، نه آنست که ایشان را نوری بود و از آن بیفتادند، لکن معنی آنست که ایشان را خود از نور باز داشتند. حسن گفت ان لا یدعهم یدخلونه و این در لغت روا و روانست، یقال قد ضَمَّتِ القوم دم فلان، و اخرجتک منه ای لم ادخلک فیه ثم قال: أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ای لا یموتون لا یفتر عنهم و هم فیه میلسون.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ الْآيَةَ... ای جادل ابراهیم فی دین ربّه، میگوید دانسته‌ای قصه آن مرد که حجت جست بابراهیم و حجت آورد در دین خداوند ابراهیم؟ و هو نمرود بن کنعان بن ماس بن ارم بن سام بن نوح، و قیل هو نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن سام بن نوح. اول کسی که تاج بر سر نهاد و در زمین دعوی خدایی کرد او بود. مجاهد گفت چهار کس آنند که جهانداران بودند و ملک ایشان بهمه زمین برسید، دو از ایشان مؤمن و دو کافر، آن دو کس که مؤمن بودند: سلیمان بود و ذو القرنین، و آن دو که کافر بودند: نمرود بود و بخت نصر.

گفته‌اند که نمرود طاغی صانع آفریدگار را جبل جلاله منکر نبود و دعوی جباری که میکرد بر طریق حلول بود، چنانکه بعضی ترسایان بر عیسی دعوی کردند، و بعضی متشیعه بر علی ع. و مذهب حلول آنست که باری عز و علا باشخاص ائمه فرود آید. تعالی الله و تقدس عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ای لان آتاه الله الملك فطغى میگوید حجت جست با ابراهیم از آنک الله تعالی وی را ملک داد و طاغی گشت. و قال بعضهم أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ یعنی ابراهیم آتاه الله الملك و النبوة و امر جميع الناس باتباعه.

إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ مفسران گفتند این آن گه بود که ابراهیم در بت‌خانه شده و بتان را شکسته، و نمرود او را حبس فرموده، پس از حبس بیرون آوردند او را تا بسوزند، نخست نمرود از وی پرسید من ربّک الذی تدعونا الیه؟ آن خدای تو که ما را و از او میخوانی کیست؟ ابراهیم گفت رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را میراند، و اياه اعبد و منه أسأل الخیر، او را پرستم و آنچه خواهم از وی خواهم. آن جبار گفت «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ» من هم مرده زنده کنم و هم زنده میرانم، زندانی که نومید بود از زندگانی، او را بخواند و آزاد کرد، گفت این مرده بود زنده کردم و دیگری را بکشت، گفت این زنده بود میرانیدم. اعتقاد داشت آن متمرد طاغی که احیا و اماتت آنست که وی کرد، و این مایه ندانست که ایحاء آفریدن حیات است در بنده و در حیوان، و اماتت آفریدن مرگ است در وی، و جز کردگار ذو الجلال و قادر بر کمال برین قادر نیست، و بجز کار وی نیست. اما ابراهیم ازین سخن برگشت و حجتی دیگر آورد، نه

عجز و درماندگی را، لکن خواست تا بر حجت بیفزاید و حجتی آرد که وی را بی سامان و بی پاسخ گرداند و عقلش در آن مدهوش و متحیر گردد.

گفت فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ خدای من آنست که هر روز آفتاب از مشرق بر آرد فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ تو آن را از مغرب بر آر، آن جبار درماند و متحیر گشت و حجت او منقطع شد. رب العالمین گفت و عزتی و جلالی لا تقوم الساعة حتی آتی بالشمس من قبل المغرب، فیعلم من یری ذلک انّی انا الله قادر آن افعّل ما شئت، زید بن اسلم گفت نمود نشسته بود و مردمان از وی طعام می‌بردند، هر کس که بر وی شدی وی را گفتی من ربّک؟ او جواب دادی که انت، و آن گه طعام بوی دادی ابراهیم بیرون رفت بطلب طعام و به نمود برگذشت نمود گفت من ربّک؟ ابراهیم گفت الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وی جواب داد که انا اُحْيِي وَ اُمِيتُ ابراهیم گفت: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ نمود از آن درماند چنانک الله گفت: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس ابراهیم را طعام نداد و باز گردانید، ابراهیم بریگستانی بر گذشت، از آن ریگ پاره در بار کرد، یعنی که چون در خانه شوم، اهل خانه را دل خوش باشد و پندارد که من طعام برده‌ام، ابراهیم چون در خانه شد و بارها بیفکند بخت، اهل وی برخاست، و سربار کرد، آرد نیکو دید، از آن نان پخت و پیش ابراهیم بنهاد، ابراهیم گفت از کجا آوردی این طعام؟ گفت از آن آرد که تو آوردی، ابراهیم بدانست که آن فضل خداست با وی، و رزقی که الله فرستاد زیرا سجود کرد و حمد و ثنا گفت.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ این هدی بمعنی معونت است، میگوید الله ظالمان را یاری دهنده نیست اما مؤمنانرا یاری دهد و نصرت کند، چنانک خود گفت كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

میگوید از گفت ما بر ما واجب است و سزا که یاری دهیم مؤمنانرا چنانک ابراهیم را از دست آن جبار متمرد خلاص داد و از آتش عقوبت وی برهانید، و یک پشه بر نمود مسلط کرد تا در بینی وی شد و بدماغ رسید و از آن میخورد و وی را می‌گزید، و پیوسته مطرّقه بر سرش میزدند تا از آن آسایش می‌یافت، و چهل روز درین عذاب بود. و گویند که چهار صد سال درین عذاب بود پس هلاک شد و نیست گشت.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ أَيِن دَر آيْتِ اَوَّلِ يَبُوسْتِه اَسْت و دَر اَن بَسْتِه، كَاَنَّهُ قَاَل، هَل رَأَيْتَ كَالَّذِي حَاجَ اِبْرَاهِيْمَ فِى رِبْعِه اَو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ لَفْظُه لَفْظُ اَلْاِسْتِفْهَامِ اَسْت و مَعْنَاهُ التَّوْقِيْفُ و التَّعْرِيفُ مِيْكَوِيْدُ نَبِيْنِيْ اَن مَرْدِ كِه بَا اِبْرَاهِيْمَ حَجَّتْ جَسْتْ دَر خَدَاوَنْدِ وى، و اَن مَرْدِ دِيْكَرِ يَعْنِيْ عَزِيْزِ، يَبْغَامْبَرِيْ اَزِ يَبْغَامْبَرَانِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلِ كِه بَرِ گَزْدَشْتِ بَرِ اَن دِيَهِ يَعْنِيْ شَهْرِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ، سَمِيَتْ قَرْيَةٌ لِاجْتِمَاعِ النَّاسِ فِيْهَا، يُقَالُ قَرْيَتِ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ اِذَا جَمَعْتَهُ فِيْهِ، عَزِيْزٌ اَنْجَا بَرِ گَزْدَشْتِ دِيْدِ اَن شَهْرِ كِه خَرَابِ و بِيْرَانِ گَشْتِه اَزِ دَسْتِ بَخْتِ نَصْرِ كِه اَنْجَا شَدِ و خَلْقِيْ رَا بَكَشْتِ و باقى باسيري بيرد. و گفته‌اند اين قريه در هرقل است دهى بر كناره دجله ميان واسط و مدائن عزيز اَنْجَا بَرِ گَزْدَشْتِ، و كَاَن ذَلِكْ بَعْدَ رَفْعِ عِيْسَى عَ، بَسَايَه دَرخْتِيْ فَرُو اَمْدِ و با وى خرى بود، با درخت بست و خود در ميان ديه شد، هِيْجِ اَدْمِيْ رَا دَرِ اَن دِيَهِ نَدِيْدِ و دَرخْتَانِ بَسِيَارِ دِيْدِ بَرِ بَارِ، و مِيْوَهِ اَن فَرَا رَسِيْدَه، بَگَرَفْتِ اَزِ اَن پَارَهِ اَنْگُورِ و اَنْجِيْرِ، و با وى نان خشك بود، دَرِ قَعْبِ بَنْهَادِ و شِيْرَهِ اَنْگُورِ بَگَرَفْتِ و بَرِ اَن نَانَ رِيْخْتِ تَا نَرْمِ گَرْدَدِ، و اَنْجِيْرِ چَنْدِ تَرِ بَرِ سَرِ اَن نَهَادِ.

اَن گِه گَفْتِ اُنِّيْ يُحْيِيْ هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا عَزِيْرِ چُونِ مِيْ زَنْدَه كَنْدِ اللّٰهُ اَيْنِ دِيَهِ رَا؟ يَعْنِيْ مَرْدَمِ اَن پَسِ اَنْكِ بَمَرْدَنْدِ و هَلَاكِ شَدَنْدِ. و اَيْنِ سَخْنِ اَزِ عَزِيْرِ رَفْتِ نَه اَزِ اَن بُوْدِ كِه دَرِ بَعْثِ و نَشُورِ بَگَمَانِ بُوْدِ، لَكِنْ خَوَاسْتِ تَا اللّٰهُ وى رَا مَعَايِنَه بَنْمَائِدِ، چنانك ابراهيم ع از الله درخواست كِه اَرْنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِيْ پَسِ اللّٰهُ تَعَالَى عَزِيْرِ رَا بَمِيْرَانِيْدِ صَدِ سَالِ، دُو چشَمِ وى زنده و باقى كالبد مرده، اَن گِه زنده كرد وى را و بينگيخت.

جَبْرئِيْلُ وى رَا گَفْتِ دَرِيْنِ دَرَنْگِ چَنْدِ بُوْدِيْ؟ گَفْتِ يَكِ رُوْزِ، پَسِ دَرِ اَفْتَابِ نَگَرَسْتِ اَفْتَابِ دِيْدِ كِه بَنْمَازِ دِيْكَرِ رَسِيْدَه بُوْدِ و اِبْتِدَآءِ حَالِ كِه بَرِ وى رَفْتِ بَا مَدَادِ بُوْدِ، گَفْتِ نَه كِه پَارَهِ اَزِ رُوْزِ. جَبْرئِيْلُ گَفْتِ نَه كِه صَدِ سَالَسْتِ تَا تُو دَرِيْنِ دَرَنْگِيْ، اَن گِه اُو رَا نَظَرَ عِبْرَتِ فَرَمُوْدِ.

گَفْتِ فَاَنْظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ دَرِ اَن طَعَامِ و شَرَابِ خُوِيْشِ نَگَرِ نَانَ خَشْكِ دَرِ قَعْبِ، شِيْرَهِ اَنْگُورِ بَرِ اَن رِيْخْتِه و نَرْمِ شَدِه و اَنْجِيْرِ تَرِ بَرِ سَرِ اَن بَمَانَدِه، و هِيْجِ تَغْيِيْرِ دَرِ اَن نِيَامَدِه، عَزِيْزِ گَفْتِ سَبْحَانَ اللّٰهُ كَيْفَ لَمْ يَتَغْيَرْ؟ چُونِ كِه دَرِيْنِ مَدْتِ دَرَاْزِ بَنْگَشْتِ؟ اَن گِه دَرِ خَرِ خُوِيْشِ نَگَرَسْتِ مَرْدَه و رِيْزِيْدَه و اَسْتِخْوَانَشِ اَزِ دَرَنْگِ و رُوْزْگَارِ پَارَهِ پَارَهِ شَدِه

و سپید مانده. آن گه ندای شنید از آسمان که ایته‌ها العظام البالیة اجتمعی! ای استخوانهای پوسیده ریزیده همه با هم شوید، بقدرت کردگار آن استخوانها همه در روش آمد، قدم با ساق پیوست و ساق با زانو و کف با بازو و بازو با دوش و سر با تن، پس رگها و پوها و گوشتها و پوست و موی در وی پدید آمد. و عزیر در آن می‌نگرست و تعجب میکرد، پس فریشته آمد و روح در بینی وی دمید، آن خر برخاست و بانگی زد، اینست که رب العالمین گفت: وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ ای الی احیاء حمارک، وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ ای الی عظام الحمار، در نگر درین استخوانهای خر کَیْفَ تُنْشِزُهَا بضم نون و کسر شین وراء، قراءة حجازی و بصری است من الانشار، و هو الاحیاء کقوله ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ. میگوید چون او را زنده میگردانیم، و بضم نون و کسر شین و زاء منقوطة قراءة شامی است و کوفی، و معناه الرفع و النقل، میگوید در نگر در استخوانها که چون بر میداریم و بجای خود میرسانیم، و ترکیب میسازیم. روایت کنند از ابن عباس رض که چون الله تعالی عزیر را بعد از صد سال زنده کرد، بر آن خر خویش نشست، و با جایگاه و وطن و محلّت خویش شد و مردم او را می‌شناختند، آخر عجوزی را دید نابینا مقعد، صد و بیست سال از عمرش گذشته، و این عجوز کینیزک ایشان بود و خدمت کاری و دایگانی ایشان کردی، عزیر وی را بیست ساله بگذاشته بود، عزیر گفت یا هذه أ هذا منزل عزیر؟

ای پیر زن این جای عزیر است؟ گفت آری و می‌گریست آن پیر زن، عزیر گفت چرا می‌گری؟ گفت از بهر آنک صد سال است تا کس نام عزیر نبرد، و نام و نشان وی کس نشنید مگر این ساعه که تو گفتی، قال فانما عزیر گفت پس منم عزیر، امانتی الله عز و جل مائة سنة ثم بعثنی الله، مرا صد سال میرانید پس زنده کرد، پیر زن شگفت بماند و شادی کرد و میگفت سبحان الله، عزیر بعد از صد سال باز آمد، پس گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوة، دعا کن تا الله مرا بینایی و روایی باز دهد تا بچشم سر در روی تو نگرم، عزیر دعا کرد و آن پیر زن مقعد از جای برخاست و بینا گشت و در وی نگرست، گفت اشهد انک عزیر. پس آن زن رفت بانجمن بنی اسرائیل، و ایشان را از وی خبر کرد، همه روی بوی نهادند و آمدند و با ایشان پسر عزیر بود عمر وی بصد سال رسیده و پیر

گشته، و پسران داشت همه پیران، و جد ایشان عزیر جوانی چهل ساله. اینست که رب العالمین گفت: **وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ** ای عبره للناس، لانه بعثه شاباً و هو ابن اربعین سنة و ابنه شیخ ابن مائة سنة و لابنه اولاد کلهم شیوخ. روى عن وهب قال ليس فى الجنة كلب و لا حمار الا كلب اصحاب الکهف و حمار عزیر الذى اماته الله مائة عام **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ** چون عزیر را زنده گشتن خر و تباہ ناگشتن طعام و شراب پیدا گشت و معاینه بدید، که الله آن را در صد سال نگاه داشت و تباہ نگشت و آن مرده صد ساله را زنده کرد، چنانک اول بود، عزیر بر وی در افتاد و خدای را عز و جل سجد کرد. **قالَ اعْلَمُ** الآیة... موصول و مجزوم قراءه حمزه و کسایى است و معنی آنست که جبرئیل در آن حال گفت بدانک الله بر همه قادر است و توانا، باقى قراء «اعلم» مقطوع و مرفوع خوانند، یعنی عزیر گفت آن گه که آن بدید میدانم که الله بر همه چیز تواناست و قادر بر کمال، قیوم بى گشتن در ذات و صفات، متعال عزّ جلاله و عظم شأنه و جلت احدیته و تقدست صمدیته.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** ولّیهم و مولاہم و والیہم و متولیہم از روى معنی همه یکسانند، میگوید الله خداوند مؤمنان است، کار ساز و یاری دهنده ایشانست، و راهنمای و دلگشای دوست ایشانست. در بعضی اخبار می آید از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ** علیه و آله و سلم که گفت کسی که کعبه مشرف معظم خراب کند و سنگ از سنگ جدا کند و آتش در آن زند در معصیت چنان نباشد که بدوستی از دوستان الله استخفاف کند، اعرابی حاضر بود، گفت یا رسول الله این دوستان الله که اند؟ گفت مؤمنان همه دوستان خداوند و اولیاء وی، نخوانده ای این آیت که **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** نظیرش آنست که گفت **جل جلاله ذلک بانّ اللّٰه مولىّ الذّٰین آمنوا و انّ الکافرین لا مولىّ لهم** میگوید الله یار و دوست مؤمنانست و کافران را نه. و نه خود درین جهان دوست و کار ساز مؤمنانست که در آن جهان همچنانست، چنانک گفت «**نَحْنُ اَوْلِیَاؤُكُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْاٰخِرَةِ**» و در حکایت از قول یوسف گفت **اَنْتَ وِیْلِی فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ** بسا فرقا که میان هر دو

آیت است از نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ

تا أَنْتَ وَلِيٌّ بِنُحُورِنَا وَمَنْ نَحْنُ بِأَوْلِيَاءُكُمْ
از عین جمع رود و أَنْتَ وَلِيٌّ اشارتست بتفرقت، نه از آنک ولی را بر نبی فضل است که
نهایت کار ولی همیشه بدایت کار نبی است، لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند و عاجزان را
بیش نوازند، که جسارت دعوی آشنایی ندارند، و از آنک خود را آلوده دانند زبان گفتار
ندارند! هر که درمانده تر بدوست نزدیکتر! هر که شکسته تر بدوستی سزاوارتر! «انا عند
المنكسرة قلوبهم من اجلی» در خبر می آید که روز قیامت یکی را بحضرت برند، ازین
شکسته سوخته، الله گوید بنده من چه داری؟ گوید دو دست تهی و دلی پر درد و جانی
آشفته و حیران، در موج اندوه و غمان، گوید همچنین می رو تا بسرای دوستان، که من
شکستگان و اندوهگنان را دوست دارم «انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین»
گفتم چه نهم پیش دو زلف تو نثار گر هیچ بنزد چاکر آبی یک بارظ
پیشست بنهم این جگر سوخته زار کاید جگر سوخته با مشک بکار

داود ع گفت بار خدایا! گیرم که اعضا را بآب بشویم تا از حدیث طهارت پذیرد، دل را
بچه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟ فرمان آمد که یا داود دل را بآب حسرت و اندوه
بشوی تا بطهارت کبری رسی، گفت بار خدایا این اندوه از کجا بدست آرم؟
گفت این اندوه ما خود فرستیم، شرط آنست که دامن در دامن اندوهگنان و شکستگان
بندی، گفت بار خدایا ایشان را چه نشانست؟ گفت یراقبون الظلال و یدعوننا رغبا و رهبا
همه روز آفتاب را می نگرند تا کی فرو شود و پرده شب فرو گذارند، تا ایشان در
خلوتگاه و نَحْنُ أَقْرَبُ كُوفْتِنُ گیرند، فمن بین صارخ و باک و متأوه، همه شب خروشان و
سوزان و گریان، با نیاز و گداز، روی بر خاک نهاده و باآواز لهفان ما را میخوانند، که یا
ربّاه یا ربّاه! بزبان حال میگویند.

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آرش باشد
و ان شب که مرا با تو بتا خوش باشد گویی شب را قدم بر آتش باشد

و از جبار عالم ندا می آید که ای جبرئیل و میکائیل شما ز جل تسبیح بگذارید که آواز

سوخته می‌آید، هر چند بار عصبان دارد اما در دل درخت ایمان دارد، در آب و گل مهر ما سرشته دارد، مقربان ملا اعلی از آن روز باز که در وجود آمدند، تا برستاخیز دست در کمر بندگی ما زده‌اند، و فرمان را چشم نهاده و در آرزوی یک نظر میسوزند، انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که این چیست! خدمت اینجا و محبت آنجا! دویدن و پوییدن بر ما و رسیدن و نادیدن ایشان را! و عزت احدیت بنعت تقدیرایشان را جواب میدهد که کار سوز دارد و اندوه، نهاد ایشان معدن سوزست و کان اندوه.

بی کمال سوز دردی نام دین هرگز میر بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن
در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل جز دل مسکین خون آلود را قربان مکن

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ كَفْت اِبْرَاهِيمُ رَبِّ خَدَاوَنَد مِّنْ اُرْنِي بَا مَن نَّمَاي كَيْفَ تَحْيِي الْمَوْتِي كِه مَرْدِه چُون زَنْدِه كَنِي؟ قَالَ اُ وَ لَمْ تُؤْمِنُ نِه اِيْمَان اَوْرْدِه قَالَ بَلِي اِبْرَاهِيمُ كَفْت اَرِي اِيْمَان اَوْرْدِه اَم، وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي لَكِن تَا دَمَل اَرْمِيْدِه شُوْد وَ بَدِيْدَار چِشْم يَقِيْن اَفْرَايْد قَالَ فَخَذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ اللّٰه كَفْت يَس شُو چِهَار مَرغ گِيْر فَصْرُهِنَّ اِلَيْكَ اَن رَا بَكش وَ پَارِه پَارِه كَن وَ بَا خُوْد اَر سَرِهَاي اَن تُمْ اَجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا اَن گِه بَر سَر هَر كُوْهِ پَارِه اَز اَن اَمِيخْتِه دَر هَم بَنِه تُمْ اذْعُهِنَّ اَن گِه اِيْشَان رَا خُوَان يَأْتِيْنِكَ سَعِيًّا تَا بَتُو اِيْنْد بَشْتَاب وَ اَعْلَمَ اَنَّ اللّٰه عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۶۰) بَدَانَك خُدَاي تُوَانَسْت دَانَا.

مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ نَمُوْن اِيْشَان كِه نَفْقِه مِيْكَنْد اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰه مَالِهَاي اِيْشَان اَز بَهْر خُدَا وَ دَر رَاه خُدَا كَمَثَلِ حَبَّةٍ هَمْچُوْن نَمُوْن وَ سَان دَانِه اِيْسْت اَنْبَتَتْ سَعَسَ سَنَابِلٍ كِه اَز دَسْت كَارَنْدِه هَفْت خُوْشِه رُوِيَانْد فِيْ كُلِّ سُنْبُلَةٍ مَّائَةٌ حَبَّةٍ دَر هَر خُوْشِه صَد دَانِه: وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ وَ اللّٰه مِيْ اَفْرَايْد تُوِي بَر تُوِي اُو رَا كِه خُوَاهْد وَ اللّٰه وَاَسِعٌ عَلِيْمٌ (۲۶۱) وَ خُدَاي فَرَاخ بَخْش فَرَاخ دَارَسْت وَ دَانَا.

الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰه اِيْشَان كِه نَفْقَت مِيْكَنْد مَالِهَاي اِيْشَان اَز بَهْر خُدَا وَ دَر رَاه خُدَا تُمْ لَا يَتَّبِعُوْنَ مَا اَنْفَقُوْا اَنَكِه يَس اَن نَفْقِه فَرَا نَدَارَنْد مَنَّا وَ لَا اَذٰى سِيَّاس بَر نِهَادَنِي وَ نِه رَنج نَمُوْدَنِي لَّهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِيْشَانَرَسْت مَزْد اِيْشَان بَنْز دِيْكَ خُدَاوَنْد اِيْشَان وَ لَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَنَهَ بَرِيشَانَ بِيَمِي وَ لَا هُمْ يَخْزَنُونَ (۲۶۲) و نه جاوید در آخرت اندوهگن باشند

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سَخْنَىٰ خَوْش وَ نِيكُو وَ مَعْفِرَةٌ وَ آمْرُش بَافِرَاطِ دَرُوشِش دَرِ الْحَاحِ وَ جَزْزَانَ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ بِهِ اسْتِ از صدقه كه پس آن بود رنج نمودنی وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) وَ اللَّهُ بِي نِيَازَسْتِ بَرْدِبَارِ

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي الْآيَةَ... مفسران گفتند سبب آنک ابراهیم این سؤال کرد از الله آن بود که بمررداری بر گذشت بر ساحل بحر طبریه، دادن بیابان را دید که می آمدند و میخوردند و همچنین مرغان هوا جوک جوک، ابراهیم که آن چنان دید شگفت بماند گفت یا رب میدانم که این را همه با هم آری از شکمهای ددان و حواصل مرغان، با من نمای که چون زنده کنی آن را تا معاینه بینم، آنچه بخبر میدانم، فلیس الخبر کالمعاینه، الله گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ نَهَ اِيْمَانِ آوردهای؟

این کلمت گواهی است از الله بر ایمان ابراهیم. و در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت «نحن بالشک اولی من ابراهیم»

ما بگمان سزاتریم از ابراهیم، این هم گواهی است از مصطفی ابراهیم را بر یقین او، و این اولی که گفت آن را گفت که امام ملت ابراهیم است و خلق پس وی تا برستاخیز همه اتباع وی اند، که پیشوا بگمان بود پس روان همه بگمان باشند. و این أَوْ لَمْ هَمْجَانَسْتِ که جریر گفت:

أَ لَسْتُمْ خَيْرٌ مِنْ رَكْبِ الْمَطَايَا وَ اِنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونِ رَاحِ؟

معنی آنست که انتم خیر من ركب المطايا.

آن گه آرام گیرد که از وساوس و هواجس ایمن شود. ابن المبارک گفت «و لکن لیطمئن قلبی» معنی آنست که بلی ایمان آوردهام و بگمان نه ام، لکن میخوام که این امت را که ایشان را دعوت میکنم. بنمایم منزلت و مکانت خویش بنزدیک تو، اجابت دعوت که میکنی، تا ایشان نیز اجابت دعوت کنند و بدین حنیفی در آیند. و گفته اند که ابراهیم آن گه که با نمرود طاغی حجت گرفت و گفت رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اَن جَبَّارٌ كَفْتُ اَنَا

أَحْيَىٰ وَ أَمِيتُ من هم مرده زنده کنم، آن گه زندانی را اطلاق فرمود، ابراهیم گفت احیاء مرده نه اینست، بلکه شخصی مرده بیجان باید تا جان در وی آری، نمرود گفت تو این از خداوند خویش معاینه دیدی؟ ابراهیم نتوانست که گوید معاینه دیدم که ندیده بود انتقال کرد با حجتی دیگر، پس از الله بخواست تا معاینه بوی نماید، تا چون دشمن گوید که تو معاینه دیدی، گوید دیدم، و در احتجاج حاجت بانتقال نبود، و آن جبار متمرّد نیز بداند و بشناسد که احیاء مرده نه آنست که وی کرد.

ابن عباس و سدی و سعید جبیر گفتند که چون الله تعالی ابراهیم را بدوست خود گرفت و وی را خلیل خواند، ملک الموت دستوری خواست تا این بشارت بابراهیم برد، دستوری یافت بیامد و در سرای ابراهیم شد، ابراهیم وی را گفت تو کیستی و ترا که دستوری داد که در سرای من آمدی؟ ملک الموت گفت خداوند سرای دستوری داد، ابراهیم بدانست که وی فرستاده الله است، گفت بچه آمده؟ گفت بدان تا ترا بشارت دهم که الله ترا خلیل خود خواند، گفت این را چه نشانست؟ گفت آنک الله تعالی دعاء تو اجابت کند و بسؤال تو مرده زنده کند، پس ابراهیم آن سؤال کرد تحقیق قول ملک الموت را بآن بشارت که داده بود. و گفته اند که از عزیز همین سؤال آمد که از ابراهیم، پس ابراهیم را بوقت اجابت آمد بی بلائی که بنفس وی رسید، از آنک سؤال وی بر سبیل تضرع بود با آزر و با لطف، و عزیز را صد سال بمیرانید، و نشان قدرت هم در نفس وی با وی نمود، از آنک سخن بر سبیل انکار بیرون داد و تعجب همیکرد که الله مرده چون زنده کند! سؤالش درشت بود بی آزر، لا جرم اجابتش درشت آمد بی محابا.

قال فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ اللهُ گفت شو چهار مرغ گیر، گفتند که خروه بود و طاوس و کبوتر و کلاغ. و بروایتی دیگر بجای کبوتر کرکس گفتند فَصْرُهُنَّ قِراءَة حمزه و رویس از یعقوب بکسر صاد است، دیگران همه بضم صاد خوانند بیرون از شواذ فَصْرُهُنَّ إِلَيْكَ بضم الصاد ای ضَمَّهِنَّ إِلَيْكَ، من صار بصر، ای ضمّ و امال، فَصْرُهُنَّ بکسر الصاد ای قطعهنّ، من صار یصیر، ای قطع و فرق. اگر بکسر صاد خوانی بمعنی تقطیع و تفریق در آیت تقدیم و تأخیر است، کانه قال: (فخذ اربعة من الطير الیک فصرن ثم اجعل) و اگر بضم صاد خوانی بمعنی ضم و امالت، در آیت اضمار است کانه قال: فخذ اربعة من الطير فصرن

الیک ثم قطعهن ثم اجعل» فحذف دلالة آخر الكلام عليه. و گفته‌اند فَصْرُهُنَّ إِلَيْكَ معنی آنست که سرهای آن مرغان با خود دار و دیگر اجزاء و ابعاض آن از خون و گوشت و پر و استخوان همه بهم بر آمیز، آن گه بر سر کوهی پاره از آن آمیخته درهم بنه، و آن چهار کوه بودند از چهار سو.

ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا آن گه ایشان را خوان تا بتو آیند بشتاب، ابراهیم چنان کرد که وی را فرمودند، و آن اجزاء و ذرات آن مرغان در هوا پیران و شتابان سوی اصل خویش می‌شدند، آن گه با سر خویش پیوسته می‌گشتند، رب العالمین جل جلاله خواست تا با ابراهیم نماید نمود کار بعث و نشور قیامت، یعنی چنان که اجزاء و ذره‌های مرغان همه با یکدیگر آوردم و با اصل خود رسانیدم ازین چهار کوه، فردا در قیامت همین کنم، خلق اولین و آخرین را از چهار سوی عالم همه با هم آرم و زنده گردانم بدانک سعی در قرآن بر سه وجه است: یکی بمعنی مشی چنانک الله گفت اینجا: ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا ای مشیا، همانست که گفت فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ جَاءَ دِيكًا فَاسْتَوَىٰ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ فَبِئْسَ الْأَمْتًا، وجه دیگر سعی بمعنی عمل است، چنانک الله گفت وَ سَعَىٰ لَهَا سَعِيًّا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ یعنی عمل لها عملها، جای دیگر گفت إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ای عملکم، وجه سوم بمعنی شتافتن است چنانک گفت وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ

ای یسرع ثم قال: وَ اعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و بدانک الله توانای بیهمتاست، و در کردگاری یکتاست، و خدایی را سزاست، کننده هر کار بسزا و نهنده هر چیز بر جا، و سازنده هر چیز در هامت. بو بکر نقاش گفت ابراهیم ع نود و پنج ساله بود که الله وی را این فرمود، پیش از بشارت دادن بفرزند، بود و پیش از فرو فرستادن صحف بوی، و چون او را بشارت دادند بفرزند، نود و نه ساله بود، و چون او را فرزند آمد صد ساله بود و جفت وی ساره نود و نه ساله، بییک سال ابراهیم مه بوده از ساره مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ الْآيَةَ... مثل در قرآن بر دو معنی است، هر جا که آن را جواب نیست مثل صفت است، چنان که گفت مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي... آن را جواب نکرد بمعنی صفت است، و هر جا که مثل گفت و آن را جواب داد، چنانک اینجا، مثل بمعنی شبه است. و در آیت اضمار است ای: (مثل نفقة الذين ينفقون) نمون نفقه ایشان که هزینه میکنند بر غازیان، و بر تن خویش در

غزاهای از بهر خدا، کَمَثَلِ حَبَّةِ بَرَسَانِ دانه است که از دست کارنده هفت خوشه رویاند، در هر خوشه صد دانه، چنانکه یکی به هفتصد میرساند، رب العالمین با صدقه بنده مؤمن که در راه خدا بود همین کند، یکی به هفتاد رساند و هفتاد به هفتصد و هفتصد بآنچه کس نداند مگر الله اینست که رب العزّة گفت: وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ اَهْلَ مَعَانِي كَفْتَنَد اختلاف جزاء اعمال بندگان دلیل است، بر اختلاف اعمال ایشان و تفاوت نیات در آن، هر چه مخالفت نفس در آن تمامتر و اخلاص در آن بیشتر و رضاء خدا بآن نزدیکتر، جزاء آن نیکوتر و تمامتر، ازینجاست که جزاء اعمال جایی عَشْرُ اَمْتَالِهَا كَفْتَنَد، جایی «سبعمائة»، جایی اَضْعَافًا كَثِيرَةً. و خلاف نیست که نیّت و اخلاص سابقان در طاعت تمامتر است از نیّت و اعمال مقتصدان، و نیّت مقتصدان تمامتر از نیّت ظالمان، پس جزاء ایشان لا محالة تمامتر بود از جزاء اینان. ضحاک گفت من اخرج درهما من ماله ابتغاء مرضات الله فله في الدنيا بكل درهم سبعمائة درهم خلفا عاجلا و الفا الف درهما يوم القيمة وَ اللهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ وسع كل شيء رحمة و علما، الله فراخ رحمت است و همه دان.

رحمت و علم وی بهر چیز رسیده، ذره از موجودات از علم و رحمت وی خالی نه، عموم رحمت را گفت رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ كَمَالِ عِلْمٍ را گفت قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اِنْ نَفَقْتِ دَرِيْنِ هَرِ دُوْ اَيَّةِ صَدَقَةِ اسْتِ اَزِ بَهِرِ خَدَا، و پیش از زکاة مفروضة فرو آمد. کلبی گفت این آیت خاصّه در شأن عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف آمد، اما عبد الرحمن چهار هزار درم آورد بر رسول خدا و گفت یا رسول الله، هشت هزار درم بنزدیک من بود، یک نیمه خود را و عیال را بگذاشتم، و یک نیمه

آوردم و بصدقه میدهم. رسول خدا گفت «بارک الله لك فيما امسكت و فيما اعطيت» و اما عثمان بن عفان هزار تا اشتر همه با ساز و جهاز بمسلمانان داد در غزاة تبوک. و چاه رومه ملک وی بود وقف کرد بر مسلمانان، عبد الرحمن بن سمره گفت عثمان عفان در جيش العسرة هزار دینار آورد نزدیک رسول خدا بنهاد، گفت رسول را دیدم که دست در میان آن بر می آورد و میگفت ما ضرّ ابن عفان ما عمل بعد اليوم! چه زیان دارد پسر عفان را هر چه کند پس امروز. بو سعید خدری گفت رسول را دیدم که دست برداشته بود و عثمان را دعا میکرد و میگفت «یا رب عثمان بن عفان رضیت عنه فارض عنه» تا

درین دعا بود جبرئیل آمد و آیت آورد: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى الْآيَةِ...

میگوید ایشان که نفقت کنند از بهر خدا، آن گاه در آن نفقت منت بر کس نهند و رنجی نرسانند، که در نعمت منت بر نهادن نه سزای مخلوقست، بل که منت بر نهادن الله را سزاست، که خداوند جهانیان است و دارنده وی را ایشانست، و غرق کننده هر یکی در دریای احسانست، پس سپاس و منت همه ویراست که خدای همگانست.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن خوش و وعده نیکو و ردّ بتعریض باندام و مَغْفِرَةٌ و در گذاشت درشتی سخن سائل در حال رد، و خشم ناگرفتن بر الحاح وی، این همه به است از صدقه دادن و با آن صدقه منت و رنج دل بر نهادن، و سائل را در سؤال تعبیر کردن. کلبی گفت «قول معروف» یا کلام حسن يدعو الله عز و جل الرجل لآخيه بظهر الغيب، و مَغْفِرَةٌ ای تجاوز از عن مظلمته خیر ثوابا عند الله من صدقة يعطيها اياه ثم يتبعها اذی.

روی عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «قال اذا سأل السائل فلا تقطعوا عليه مسئلته حتى يفرغ منها، ثم ردوا عليه بوقار و لين و ببذل يسير او برد جمیل، فانه قد ياتيكم من ليس بانس و لا جان ينظرون كيف صنعكم فيما خوّلکم الله عز و جل.

عن بشر بن الحرث قال رأيت علي بن ابي طالب عليه السلام في المنام، فقلت يا امير المؤمنين تقول شيئا لعل الله ان ينفعني به، فقال «ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء رغبة في ثواب الله، و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله».

ثم قال تعالى: وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ الله بی نیازست و بر دبار، بی نیازست در روزی دادن خلق از پرستش خلق، پیش از آن فرا میگذارد از بی نیازگی بی نیاز فرا میگذارد از درویش درشت سخن، گفته اند بی نیازست از صدقه بندگان بر بندگان، اگر خواستی خلق را همه توانگری دادی و روزی فراخ، لکن توانگران را توانگری داد تا ایشان را بر شکر دارد، و درویشان را درویشی داد تا ایشان را بر صبر دارد. همانست که گفت وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ هر کسی را آنچه سزای وی بود داد، و آنچه دربايست کار وی کرد، روزی یکی کاسته یکی افزوده یکی برتر یکی فروتر، یکی با دشواری و شدت، یکی با آسانی و راحت، دبر الامور بقدرته تدبیرا، و قدر الخلائق بحکمته تقدیرا، و لم يتخذ في

ذلک شریکا و لا وزیرا، سبحانه و تعالیٰ عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ أَلَيْسَ إِنَّهُ بِزَبَّانٍ كَاشِفٍ
ذوق ارباب حقائق رمزی دیگر دارد و بیانی دیگر.

گفتند ابراهیم مشتاق کلام حق بود و سوخته خطاب او، سوزش بغایت رسیده و سپاه
صبرش بهزیمت شده، و آتش مهر زبانه زده، گفت خداوندا بنمای مرا، تا مرده چون زنده
کنی؟ گفت یا ابراهیم أَوَلَمْ تُؤْمِنُ إِيْمَانُ نِيَّائِرِدِهْ که من مرده زنده کنم؟
گفت آری و لکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر زبر شده بود،
خواستم تا گویی أَوَلَمْ تُؤْمِنُ مَقْصُودِ هَمِيْنِ بود که گفتمی و در دلم آرام آمد.

آرام من پیغام تو وین پای من در دلم تو

حکایت کنند که یکی در کار سر پوشیده بود و میخواست تا با وی سخن گوید نمیگفت،
و امتناعی می نمود، و آن کار افتاده سخت درمانده و گرفتار وی بود، و در آرزوی سخن
گفتن با وی، دانست که ایشان را بجواهر میلی باشد، رفت و هر چه داشت بیک دانه
جوهر پر قیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی بر آن نهاد تا بشکند آن معشوقه طاقت
نداشت که بر شکستن آن صبر کند، گفت ای بیچاره چه میکنی! گفت بآن میکنم تا تو
گویی چه میکنی!

اندر دل من قرار و آرام نماند دشنام فرست اگرت پیغام نماند

و گفته اند ابراهیم بآنچه گفت اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ زندگی دل می خواست و طمأنینه
سر، دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینه در آن فرو نیاید، و تا طمأنینه نبود بغایت مقصد
عارفان نرسد، و غایت مقصد عارفان روح انس و شهود دل و دوام مهرست، زبان در یاد
و دل با راز و جان در ناز، زبان در ذکر و دل در فکر و جان با مهر، زبان ترجمان دل در
بیان و جان باعیان. گفتند ای ابراهیم اکنون که زندگی در مردن است و بقا در فنا، شو
چهار مرغ را بکش، از روی ظاهر، چنانک فرمودیم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی
خویش را، و از روی باطن هم در نهاد خود این فرمان بجای آر، طاوس زینت را سر
بردار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر.

کم کن بر عنده لب و طاوس درنگ

کین جا همه بانک بینی آنجا همه رنگ

غراب حرص را بکش، نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود بسر آید.

چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد دارا

خروه شهوت را باز شکن، هیچ شهوت بدل خود راه مده که از ما باز مانی.

گر از میدان شهبانی سوی ایوان عقل آیی چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی

کرکس امل را بکش، امل دراز مکن، و دل بر حیا لعب و لهو منه، تا بحیا طیه رسی، ای ابراهیم حیا طیه آن زندگی دل است و طمانینه سرکه تو میخواهی! و گفته اند ابراهیم باین سؤال که کرد طلب رؤیت میکرد، چنانک موسی کرد، اما ابراهیم بر رمز دیدار خواست نه بصریح، لا جرم جواب نیز بر رمز شنید و هو قوله أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ اِی ابراهیم شنیدیم سؤال تو و دانستیم مراد تو، و بحقیقت دان که الله عزیز است و یافت وی عزیز و دیدار وی عزیز، و موسی ع بصریح خواست نه بر رمز، لا جرم جواب نیز صریح شنید که لَنْ تَرَانِي و گفته اند چون ابراهیم گفت، خداوندا با من نمای که مرده چون زنده کنی، بسر وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسماعیل زنده را چون مرده کنی، مطالبت بمطالبت اگر وفا کنی وفا کنم، پس ابراهیم وفا کرد و الله در آن وفا بر وی ثنا کرد گفت: و ابراهیم الَّذِي وَفِيَ رَبِّ الْعَالَمِينَ نیز وفا کرد و مراد وی بداد. و گفته اند ابراهیم در این سؤال که کرد غایت یقین میخواست و یقین را سه رتبت است: اول علم الیقین، پس عین الیقین، پس حق الیقین. علم الیقین آنست که از زبان پیغامبران بندگان خدا رسد، و عین الیقین آنست که بنور هدایت بایشان رسد، حق الیقین آنست که هم بنور هدایت بود هم بآثار وحی و سنت ابراهیم خواست تا هر سه رتبت او را جمع شود تا هیچ شبهة نیز بخاطر وی نرسد، ثم قال وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. رب العزة و مالک العزة، متعزز بعز سناؤه و وصف جلاله، معزز لغيره بکرمه و افضاله. بدانکه خدای با عزت است و با قدرت با جلال و با قوت، عزیزی که هیچکس بعز او نرسد، هیچ فهم حد او در نیابد، هیچ دانا قدر او نداند، خود عزیز و عزیز کننده خوار کردگان، و باز نماینده کم بودگان، و بردارنده افکنندگان، و اعزاز وی مر بندگان را هم درین جهانست و هم در آن جهان، درین جهان بمال و حال، و در آن جهان بدیدار و وصال، لم یزل و لا یزال.

قوله مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى نَوَاحِثَ

درویشان و مراعات ایشان بجایی رسانید که از هفت روی مواسات ایشان از توانگران درخواست، یکی از روی امر چنانک گفت أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ. دیگر از روی تطف چنانک گفت مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا سَوْمَ از روی وعد و افزونی پاداش. چنانک گفت مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ جَای دیگر گفت فَيُضَاعَفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ چهارم از روی وعید، چنانک گفت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ پنجم از روی نصیحت چنانک گفت الشَّيْطَانُ يُعَدُّكُمْ الْفَقْرَ شَشَمَ از روی تهدید چنانک گفت وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ هَفْتَمَ از روی تحقیق چنانک گفت هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْقَائِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

و علی الجملة در مراعات و مواسات درویشان هم کفارت گناهان است، هم رضاء رحمن، هم شفاء بیماران و کشف غمان، و هم طهارت دل و جان، هم قبول و نواخت از جهت خداوند جهان. اما کفارت گناهان و رضا رحمن آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «صدقة السر تطفئ غضب الرب و صدقة العلانية تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار»

و در بعضی اخبارست که جنازه حاضر بود، رسول خدا بر آن نماز نمی کرد، جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله نماز کن بر وی که او در شبی که باران می آمد صدقه بدرویشی محتاج داد و الله او را بآن صدقه بیامرزد و از وی خشنود گشت. و شفاء بیماران و کشف غمان آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «داواوا مرضاكم بالصدقة، و استقبلوا

امواج البلايا بالدعاء، و تداركوا الغموم بالصدقة، تكشف عنكم» و طهارت آنست که الله گفت خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا و قبول آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان الله تعالى يقبل الصدقة و لا يقبل الا الطيب، يقبلها بيمينه ثم يربها لصاحبها كما يربي الرجل منكم مهره حتى ان اللقمة لتصير مثل جبل احد»

النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ كَمَا يَرْبِي الْبَنِيَّانَ لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ تَبَاهٍ مَكْنِيدٍ

صدقه‌های خویش با لمن و الأذى بسیاس بر نهادن و رنج نمودن کالذی یُنْفِقُ ماله چون کسی که نفقت میکند مال خویش رثاء الناس بر دیدار مردمان و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر ناگرویده بخدای و بروز رستاخیز فَمَتْلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ نمون وی همچون نمون سنگی خاره نرم علیه تراب که بر آن سنگ خاک خشک بود فأصابه و ابل بان رسید بارانی سخت فترکه صلداً آن را گذاشت تهی پاک لا یقدرون علی شیء مما کسبوا که هیچیز نتوانند که از آن با دست آرند و الله لا یهدی القوم الکافرین (۲۶۴) و الله یاری ده گروه ناگرویدگان نیست.

و مثل الذین ینفقون أموالهم و نمون ایشان که نفقت میکنند مالهای خویش ابتغاء مرضات الله در جستن خشنودی خدا و تنبیتاً من انفسهم و درواخ کردن نیت خویش در اخلاص و احتساب كمثل جنه راست برسان بستانی بر بوی اصحابها و ابل بان رسید بارانی قوی تمام فاتت اكلها ضعفين بداد بر خویش دو چندان که پیوسیدند از آن فان لم یصبها و ابل ار بس بان نرسید باران قوی تیز فضل رسید بان بارانی میانه هموار و الله بما تعملون بصیر (۲۶۵) و الله آنچه شما میکنید بینا و داناست.

أیود أحدکم دوست دارد یکی از شما أن تكون له جنه که وی را رزی بود من نخیل و أعناب ازین خرما استان و انگورها تجری من تحتها الأنهار میرود زیر درختان آن جویها له فیها من كل الثمرات وی را در آن از همه میوه‌ها و أصابه الکبر و بوی رسید پیری و له ذریه ضعفاء و او را فرزندان خرد عاجز فأصابها إغصار ناگاه بان رز وی رسد باد گرم فيه نار سمومی سوزنده در آن فاحترقت و بسوزد کذلک یبین الله لکم الآيات چنین هن پیدا میکند الله شما را نشانها و مثلها در سخنان خویش لعلکم تتفکرون (۲۶۶) تا مگر در اندیشید.

یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند أنفقوا نفقه کنید من طببات ما کسبتم از پاک آنک کسب کردید و بدست آوردید و مما أخرجنا لکم من الأرض و نفقه کنید از آنچه شما را بیرون آوردیم از زمین و لا تیمموا الخبث منه تنفقون و آهنگ بترینه مکنید در زکاة و صدقه که میدهید، و لستم باخذیه و آن بترینه که در ستد و داد خود نستانید إلا أن تعمضوا فيه مگر بتساهل و محابا در قیمت که چشم بر چیزی فرا کنید و اعلموا أن الله غنی حمید

(۲۶۷) و بدانید که الله بی نیازست به بی نیازی و وجود ستوده.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ شَمَا رَا دَرُویشی وعده می دهد وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ شَمَا رَا بِيخَل ميفرمايد وَ اللهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ اللهُ شَمَا رَا وعده آمرزش ميدهد از خود وَ فَضْلاً وَ افرونی در مال و در روزی وَ اللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) الله فراخ توان فراخ دار فراخ بخش است دانا.

يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ دَانش ميدهد او را که خود خواهد وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ وَ هَر که او را دَانش دادند فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا او را خیري فراوان دادند، وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹) وَ در نيابد و پند نگیرد مگر خداوندان خرد.

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ وَ هَر چه دهيد از نفقه أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ يا پذيريد از نذری فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ اللهُ ميداند آن وَ مَا لِيُظَالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۳۷۰) و بيدادگران را ياری ده نيست. إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ اگر صدقه آشکارا دهيد فَنِعَمًا هِيَ نيك است آن وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تَوْتُوها الْفُقَرَاءَ وَ اگر پنهان داريد آن صدقه که دهيد بدرويشان فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ شَمَا رَا به است وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ گناه شَمَا از شَمَا بستريم وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) وَ اللهُ بآنچه شَمَا ميکنيد داناست و از آن آگه.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى اى شَمَا که مؤمنانيد و گرويدگانيد مواساة که با درويشان کنيد از فرائض زكاة و تطوع صدقات و انواع برّ و مكرمات، نگرید تا منّ و اذی فرا پی آن نداريد، و درويش را نرنجانيد، بآنک روی ترش کنيد، و پيشانی فراهم کشيد، و سخن با وی بعنف گوئيد، و وی را بدن عطا کار فرمائيد، و بسبب درويشی خوار داريد، و بچشم حقارت بوی نگرید، که اگر چنین کنيد عمل شَمَا باطل شود و ثواب آن ضايع گردد.

عایشه و ام سلمه را عادت بودی که چون درويش را چیزی فرستادندی، گفتندی یاد گیر تا چه دعا کند، تا هر دعائی بدعايي مکافات کنیم، تا صدقه خالص بماند مکافات ناکرده، بنگر! که از درويش دعا روا نداشتند بدان احسان که کردند، فضل از آنک بر وی منت نهادندی یا آذی نمودندی. و گفته اند منت بر نهادن آنست که چون صدقه داد باز گوید که

من با فلان نیکی کردم، و او را بیای آوردم، و شکستگی وی را جبر کردم. و اذی نمودن آنست که احسان خود با درویش فاکسی گوید که درویش نخواهد که آن کس از حال وی خبر دارد و نام و ننگ وی داند.

كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ الْآيَةَ... كإبطال الذي ينفق ماله رثاء الناس و هو المنافق يعطى، ليوم انه مؤمن. میگوید شما که مؤمنان اید صدقات خویش بمن و اذی باطل مکنید چنانک آن منافق که ایمان بخدای و روز رستاخیز ندارد صدقات خود بریاء مردم باطل میکند، و ریاء وی آنست که بمردم می نماید که وی مؤمن است بآن صدقه که میدهد، پس رب العالمین این منافق را و آن منت بر نهنده را مثل زد گفت: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ» ای فمثل صدقته، مثل صدقه ایشان راست مثل سنگی نرم است سخت که بر آن خاک خشک باشد و بارانی تیز بوی رسد، چنانک از آن خاک بر سنگ هیچیز بنماند و نتوانند که از آن چیزی با دست آرند، فردا در قیامت کردارهای ایشان همه باطل و نیست شود، و نتوانند که از ثواب آن نفقه ایشان چیزی با دست آرند. اینست که الله گفت لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا همانست که جای دیگر گفت مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ جای دیگر گفت وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةِ الْآيَةِ.

روی عن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال «إذا كان يوم القيمة نادى مناديا يسمع اهل الجمع اين الذين كانوا يعبدون الناس؟ قوموا فخذوا اجوركم ممن عملتم له، فأتى لا اقبل عملا خالطه شيء من الدنيا و اهلها»

و عن ابى هريرة رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول «إذا كان يوم القيمة يؤتى برجل قد كان خوّل مالا، فيقال له كيف صنعت فيما خوّلناك؟ فيقول انفتحت و اعطيت، فيقال له اردت ان يقال فلان سخي و قد قيل لك ذلك فما ذا يغني عنك؟ ثم يؤتى برجل شجاع فيقول الله له ألم اشجع قلبك؟ فيقول بلى يا رب، فيقول كيف صنعت؟ فيقول قاتلت حتى احرقت مهجتي، فيقال له اردت ان يقال فلان شجاع و قد قيل لك ذلك فما ذا يغني عنك؟ ثم يؤتى برجل قد كان اوتى علما، فيقول الله له ألم استحفظك العلم؟ فيقول بلى فيقول الله كيف صنعت؟ فيقول تعلمت و علمت. فيقال اردت ان يقال فلان عالم و قد

قیل ذلك فما ذا يغني عنك؟ ثم يقال اذهبوا بهم الى النار»

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ اَيْنَ مَثَلِي دِیْگَرَسْت کِه اللّٰه تَعَالٰی مَوْمَنَانِرَا زِد، آن مؤمنان که نفقه از بهر خدای و در خشنودی وی کنند و من و اذی فرا پس آن ندارند، میگوید نمون نفقه ایشان که در طلب رضاء خدا نفقه میکنند و در آن وجه خدا خواهند، و من و اذی فرا پس آن ندارند و تشبیتا من انفسهم یقینا و تصدیقا من انفسهم بالثواب، لا کالمنافق الذی لا یؤمن بالثواب. در آن نفقه که کنند دانند که اللّٰه ایشان را بر آن داشت و در دل ایشان مقرر و محقق کرد، پس در آن خوش دل و خوش تن باشند، و بی گمان در ثواب آن، نه چون آن منافق که ایمان بثواب ندارد، و آنچه کند بکراهیت کند، و گفته اند این تشبیت بمعنی تثبت است، فکان الرجل اذا همّ بصدقة تثبّت، فان کان لله امضى و ان خالطه شیء امسک، و این قول موافق آن خیرست که مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت «اذا اردت امرًا فتدبر عاقبته، فان کان رشدًا فامضه و ان کان غیبا فاتنه». کَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرُوءَةَ الْآیَةِ... بفتح راء قراءت شامی و عاصم است، دیگران بضم راء خوانند. و «بربوة» بکسر را و «برباوة» هر دو قراءت شاذ است، و این همه لغات مختلف اند، یک معنی را. میگوید مثل و سان نفقه مؤمن راست برسان بستانی است در بالای که آفتاب و باد بیش یابد، و از آفت و عاهت و عفونت رسته تر بود و ریح آن بیشتر.

أَصَابَهَا وَاِبِلٌ فَآتَتْ أَكْلَهَا ضَعْفَيْنِ اِبْنِ کَثِیرٍ و نافع و ابو عمرو اُكَلَّهَا بَسْکُونٍ و تخفیف خوانند، دیگران بثنقیل. و معنی هر دو یکسانست، میگوید چون باران قوی بآن بستان رسد میوه و بر دو چندان دهد که دیگر جایها.

یعنی بیک سال چندان بر دهد که دیگر جایها بدو سال. فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَاِبِلٌ فَطَلَّ پس اگر باران تیز نیاید بل که باران ضعیف خرد بود هم چنان ریح و نزل دهد که باران قوی دهد. رب العالمین ثواب صدقه مؤمن را این مثل زد میگوید ثواب وی مضاعف بود اگر صدقه بسیار باشد یا اندک، همچنانک آن بستان میوه مضاعف دهد اگر باران قوی بود یا ضعیف. أَيْوَدُّ أَحَدَكُمُ الْآیَةَ... این تقریری دیگرست مثل منافق مرائی را در آن نفقه که میکند، میگوید دوست دارد یکی از شما که وی را رزی بود، گرداگرد آن خرما استان، و میانه آن انگورها، زیر درختان آن میرود جویها، و وی را در آن بود همه میوه ها. آن گه این مرد

پیر شده و از کسب و تکاپوی درمانده، و اطفال دارد کودکان خرد، همه خورنده و هیچ ازیشان بگاہ کار کردن نرسیده، و معیشت ایشان همین بستانست و بس، ناگاه سموم آن را بزند، و همه را بسوزاند و نیست کند، بنگر که حال این مرد چون بود، نه توان آن دارد که سموم را دفع کند، نه وقت آنک دیگر باره رنج بر دو درخت کاردا! نه کودکان بدان رسیدند که پدر را بکار آیند و یاری دهند، نه جای دیگر معیشت دارد که با آن گردد، همی عاجز بماند و در آن هنگام که حاجت وی بآن بستان بیشتر است و ضرورت وی تمامتر، از آن نومید شود اینست مثل عمل منافق و مرائی، فردا برستخیز که ایشان را حاجت افتد بثواب اعمال، از آن درمانند و نومید شوند، و عملهای خویش همه باطل و تباه بینند. شداد اوس گفت رسول خدا را دیدم صلی الله علیه و آله و سلم که میگريست، گفتم چرا میگري؟ گفت می ترسم که امت من شرک آرند نه آنک بت پرستند یا آفتاب و ماه، لکن عبادت بریاء کنند و الله تعالی نپذیرد کرداری که در وی ذره‌ای ریا بود. روایت کنند که ابن مسعود رض نشسته بود یکی گفت دوش سورة البقره بر خواندم، ابن مسعود گفت نصیب وی از آن عبادت همین بود. یعنی که چون اظهار کرد ثواب آن باطل شد. قتاده گفت چون بنده عمل بر پا کند رب العالمین گوید می نگرید آن بنده را که بما می استهزاء کند. امیر المؤمنین علی ع گفت مرائی را سه نشانست که تنها باشد کاهل بود، و که مردمان را ببند بنشاط بود، که او را بستایند در عمل بیفزاید، و که بنکوهند از آن بکاهد. رب العزة درین آیت مثل زد کردارهایی را که تباه گردد بر کارگران و ثواب آن ازیشان فائت شود از بهر فساد در نیت، یا ریاء در فعل، یا منت یا اذی در پی آن، آن جنّه عمرو دل آدمی است و آن جویها جهدهای اوست، و نخیل و اعناب مهینه کردارهای اوست از فریضها و واجبهها، و آن ثمرات تطوعها و نافله‌های اوست، و آن پیری اجل او و باخرت شدن او، و آن ذریه امیدهای او، و آن ضعف بیم او، آمیخته در امیدهای او، و آن اعصار اخلاص جستن الله ست ازو ثم قال فی آخر الآیة. کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَكَّرُونَ همانست که جای دیگر گفت وَ تِلْکَ الْأُمْنَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُونَ تفکر سه قسم است: یکی حرام، یکی مستحب، یکی واجب، آنک حرام است تفکر است در ذات و صفات رب العزة و در چرایی کار وی، این تفکر حرام است و تخم حیرت و

نقمت است، از آن جز تاریکی و گمراهی نزاید، و آنچه مستحب است تفکر در صنایع
صانع است و در اقسام آلاء وی. ازین تفکر روشنایی دل زاید و قوت ایمان. و آنچه
واجب است تفکر در کردار و گفتار خویش است، بیندیشد که کردارش چونست و
گفتارش چیست؟

بر وفق شرع است یا بر وفق طبع؟ اتباع است یا ابتداع، اخلاص است یا ریا؟ این تفکر
است که در خبر می آید

«تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»

و روی «خیر من عبادة سبع سنین»

و روی «من عبادة سبعین سنة».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
الآیة... سبب نزول این آیت آن بود که خداوندان که زکاة و صدقه میدادند آن بترینه
میدادند، میوه ناخوش و حبوب نا و نقود نیهره، و آنچه بهینه بود خود بر میداشتند، رب
العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان
الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا طیباً، لا یکسب
عبد مالا من حرام فتصدق منه فیقبل منه و لا ینفق منه فیبارک له فیه، و لا یترکه خلف
ظهره الا کان زاده الی النار، و ان الله لا یمحو السیئ بالسیئ و لکنه یمحو السیئ بالحسن،
و ان الخبیث لا یمحوه الخبیث.

أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ مفسران گفتند این نفقت زکاة مال تجارت است و مِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ زکاة خرما و انگور و انواع حبوب.

فصل فی زکاة

اما زکاة مال تجارت همچون زکاة نقود است. مال تجارت بآخر سال قیمت کنند و ربع
العشر از آن بیرون کنند، هر بیست دینار زر خالص نیم دینار، اگر بیست دینار تمام نبود
زکاة واجب نشود که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «لیس فیما دون عشرين
مثقالا من الذهب شیء»

و اگر بدرم قیمت کنند، بدویست درم سیم خالص پنج درم واجب شود که مصطفی صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُفْتُ «إِذَا بَلَغَ مَالُ أَحَدِكُمْ خَمْسَ أَوْاقٍ مَائَتِي دِرْهَمٍ، فَفِيهِ خَمْسَةٌ دِرْهَمٍ»

نصاب درم پنج اوقیه نهاد، هر اوقیه چهل درم باشد، و درست آنست که اعتبار نصاب در مال تجارت بآخر سال است نه باول سال، اگر در ابتداء سال بده دینار متاعی خرد بنیت تجارت، ابتداء سال آن روز گیرد که متاع خرید، یک سال گذشت و قیمت آن به بیست دینار نرسید بر وی زکاة نیست، و اگر به بیست دینار رسید زکاة واجب شود، و اگر بیست دینار در ملک وی آید و شش ماه با وی بود، پس بآن متاعی خرد تجارت را ابتداء سال از آن گیرد که آن قدر در ملک وی آمد، پس چون شش ماه دیگر بگذرد و قیمت آن متاع بيفزاید بسی دینار شود، زکاة سی دینار واجب شود، و این ده دینار ربح که زیادت آمد، تبع اصل شود بوجوب زکاة. همچون سخال که تبع امهات است، در زکاة سائمه، و اگر در آن متاع خرید و فروخت میکند و بآخر سال با نقد شود و همان سی دینار بود، بیست اصل و ده ربح، اینجا دو قول است: بیک قول ربح تبع اصل است چنانکه گفتیم، و بقول دیگر مال ربح مفرد کنند و از آن روز باز که با نقد شود یک سال بشمرند، آن گه زکاة ربح واجب شود. و اگر در میان سال عزم تجارت منفسخ گردد زکاة واجب نشود. اینست شرح زکاة تجارت بر سبیل اختصار.

و در فضیلت تجارت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُفْتُ «الْخَيْرُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، أَفْضَلُهَا التِّجَارَةُ، إِذَا اخَذَ الْحَقَّ وَاعْتَاهُ»

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «تَسْعَةُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَةِ وَ الْجِزَاءُ الْبَاقِي فِي السَّيِّئَاتِ»

يعني النساج و قال «يا معشر قريش لا يغلبنكم هذه الموالى على التجارة فان البركة فى التجارة و صاحبها لا يفتقر الا تاجر حلاف مهين»

و عن ابى وائل قال «درهم من تجارة احب الى من عشرة من عطاء» وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ الْآيَةَ... این زکاة معشرات است از میوهها، خرما و انگور، و از انواع حبوب هر چه قوت را بشاید و بدان کفایت توان کرد، چون گندم و جو و گاو رس و نخود و باقلی و مانند آن، و نصاب او پنج وسق است بحکم خبر، قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة»

و پنج وسق سیصد صاع باشد، هشتصد من بقبان، هر کرا هشتصد من مویز بیاید از انگور و همچندین خرماى خشک از رطب و از انواع حبوب و همچندین پاک کرده عشر آن بدان واجب شود، هر ده من نه من آن ویست، و یک من آن درویشان. و اگر این نصاب از دو جنس باشد، چنانک چهارصد من گندم و چهار صد من جو یا چهار صد من مویز و چهار صد من خرما بر وی زکاة واجب نیست، و اگر درختان و کشت زار خویش به دولاب آب دهد که آب آسمان و کاریز نبود، بر وی نصف العشر بود، چنانک در خبرست فیما سقت السماء و الانهار و العیون او کان بعلا العشر، و فیما سقى بالنضح نصف العشر، و البعل من النخل یشرب بعروقه من الارض من غیر سقى»

و چون خرما و انگور رنگ گرفت و گندم و جو دانه سخت کرد، در آن هیچ تصرف نکند تا بیشتر حرز کند، و بداند که نصیب درویشان چند است، آن گه چون آن مقدار پذیرفت اگر تصرف کند در جمله رواست.

روی عتاب بن اسید ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي الْكُرْمِ «انْهَاطُ تَخْرُصُ كَمَا تَخْرُصُ النَّخْلَ فِتْوَادِي زَكَاتِهِ زَبِيْبًا كَمَا تُوْدَى زَكَاتُ النَّخْلِ تَمْرًا»

و این زکاة معشر بر مالک زرع است نه بر مالک زمین، کسی که زمین کسی باجارت داد زکاة آن کشته بر مستاجر است نه بر ماجر و لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ قِرَاءَةَ بَرِي تَشْدِيدُ تَا اسْتِ، اشارت کند بآن تا که تخفیف را بیوکنده است، که اصل او و لَا تَيَمَّمُوا بَدُو تَا اسْتِ مِنْهُ تُنْفِقُونَ اى تنفقونه. میگوید چون زکاة میدهید قصد بدترینه مکنید، آن گه گفت و لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ اى لستم باخذی ذلک الخبیث لو اعطیتم فی حق لکم الا باغماض و تساهل.

خواهی بایجاب خوان خواهی باستفهام، میگوید از بدترینه مدهید و در ستد و داد بدترینه میتانید مگر بتساهل و محابا در قیمت چشم بر چیزی فرا کرده اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ اى الا ان یغمض لکم فیهِ، و اعلموا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ بدانید که الله بی نیازست، و با بی نیازی کارساز و بنده نواز، حمید ستوده یعنی ستوده خود بی ستاینده، تمام قدر نه کاهنده نه افزاینده، بزرگ عز بی پرستش بنده.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ اى یخوفکم به، یقول امسکوا مالکم فانکم ان تصدقتم افتقرتم، میگوید

شیطان شما را بدرویشی می‌ترساند، میگوید مال نگاه دارید و دست از صدقه دادن فرو گیرید، که اگر شما صدقه دهید درویش و در مانده شوید و بخلق نیازمند گردید، بنده مؤمن که این شنود داند که وعده شیطان دروغ است، و بیم دادن وی بدرویشی باطل و خلاف شرع، که در خبر است

«ما نقص مال من صدقة»

پس اتباع خبر بمؤمن سزاوارتر از فرو گرفتن دست به بیم دادن شیطان.

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «ان للشيطان لمة بآدم، و للملك لمة، فاما لمة الشيطان فإيعاد بالشر و تكذيب بالحق، و اما لمة الملك فإيعاد بالخير و تصديق بالحق، فمن وجد ذلك فليعلم أنه من الله و ليحمد الله، و من وجد الأخرى فليتعوذ بالله من الشيطان» ثم قرأ الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ الْآيَةَ...

فحشاء اینجا بخل است چنانکه طرفه گفته:

اری الموت يعتام الكرام و يصطفى عقيلة مال الفاحش المتشدد

این فاحش در بیت بخیل است و این متشدد هم بخیل است، چنانکه گفت: وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ای لبخیل.

فصل فی مذمة البخل

این بخل آفتی عظیم است در راه دین و خلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده، و تابنده بدان گرفتار است از پیروزی و رستگاری دور است، اینست که رب العالمین گفت وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و در خبرست که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طواف میکرد، مردی را دید دست در حلقه کعبه زده و میگوید: خداوندا بحرمت این خانه که گناه من بیامری، رسول گفت گناه تو چیست؟ گفت نتوانم که گویم که بس عظیم است، رسول گفت ویحک عظیم‌تر از زمین است؟ گفت عظیم‌تر، گفت عظیم‌تر از آسمان است؟ گفت عظیم‌تر، گفت عظیم‌تر از عرش است؟ گفت عظیم‌تر، گفت عظیم‌تر از خداست؟ گفت نه که خدای بزرگوارتر، گفت پس بگوی که آن چه گناهاست؟ گفت مال بسیار دارم و هر گاه که سائلی از دور پدید آید پندارم آتش‌بست که در من می‌افتد، رسول خدا گفت دور شو از من تا مرا باتش خویش نسوزی، بآن خدای که مرا برآستی بخلق

فرستاد که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی، تا از چشمهای تو جویها روان گردد، و درختها از آن برآید، و آن گاه که میری بر بخل میری، جای تو جز دوزخ نبود، و یحک بخل از کفر است و در آتش است، و یحک نشنیده که الله گفت وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت سه چیز مهلك است: یکی بخل مطاع یعنی که تو بفرمان وی کار کنی و با وی خلاف نکنی، دیگر هوای باطل که از پی آن فرا شوی، سدیگر عجب مرد بخویشتن. یحیی زکریا بر ابلیس رسید، گفت ای ابلیس تو کرا دوستر داری و کرا دشمن تر؟ گفت پارسای بخیل را دوستر دارم که عمل او ببخل باطل گردد، و فاسق سخی را دشمن تر دارم که سخاوت او را از دست من برهاند و جان ببرد و بزبان اشارت گویند «بخل توانگران بمنع نعمت است و بخل درویشان بمنع همت.»

وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ شَمَّا رَا وَعَدَهُ مِيْدهد آمرزش از خود و افزونی پاداش صدقه بر سر، بیامرزد بفضل خود، و پاداش صدقه دهد در دنیا، که هم در مال بیفزاید و هم در روزی، همانست که جای دیگر گفت وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. و روی زبیر بن العوام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «یا زبیر انی رسول الله الیک خاصّة و الی الناس عامّة، أ تدرّون ما ذا قال ربکم؟

قلنا الله و رسوله اعلم، قال قال ربکم حین استوی علی عرشه و نظر الی خلقه: عبادی انتم خلقی و انا ربکم، ارزاقکم بیدی، فلا تتعبوا فیما تکفلت لکم به اطلبوا ارزاقکم منی و الیّ فارفعوا حوائجکم، أ تدرّون ما ذا قال ربکم؟ قال عبیدی انفق الیک انفق، وسع اوسع علیک، لا تضیق فاضیق علیک، لا تقتر فیقتر علیک، لا تعسر فیعسر علیک یا زبیر ان الله یحب الاتفاق و یبغض الاقتار، و ان السخاء من الیقین و البخل من الشک، و لا یدخل النار من انفق، و لا یدخل الجنّة من امسک یا زبیر ان الله یحب السخاء و لو بشق تمرّة و یحب الشجاعة و لو بقتل حیة او عقرب.

يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ الْآيَةَ... بقول سدی حکمت اینجا نبوت است، میگوید کرامت نبوت و شرف رسالت و قربت درگاه عزت، الله آن کس را دهد که خود خواهد. مهتران قریش و سران عرب پنداشتند که این کار بسروری و مهتری دنیا میگردد، هر که

سرافرازتر نبوت را سزاوارتر، تا آن حد که ولید مغیره روزی گفت لو کان ما يقول محمد حقا انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی. رب العالمین گفت: قسمت رحمت و کرامت نبوت نه ایشان میکنند ما کردیم و ما دهیم آن را که شایسته تر و بدان سزاوارتر. اهم یقسمون رحمة ربک؟ نحن قسمنا بينهم معيشتهم فی الحياة الدنيا» الله باز نمود که قسمت مال و معیشت که فرود از نبوت است هم درخواست و در بایست ایشان نهادم، هر کسی را چنانک سزا بود و در بایست از درویشی و توانگری دادم، و خود ساختم و پرداختم، و با رأی ایشان نیفکندم، پس درجه نبوت و کرامت رسالت که شریفتر است و بزرگوارتر اولی تر که با ایشان نیفکنم و خود دهم آن را که خود خواهم.

و بقول ابن عباس و قتاده حکمت اینجا علم قرآن است و فقه آن، شناخت ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و احکام و امثال، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «لا یفقه الرجل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیرة»

و قال ابن عباس ان هذا القرآن ذو شجون و فنون و ظهور و بطون، فظاھرہ التلاوة و باطنه التأویل، فجالسوا به العلماء و جانبوا به السفهاء، و ایاکم و زلة العالم و قال مجاهد احب الخلق الى الله عز و جل اعلمهم بما انزل، و قال ابو موسی الاشعری... من علمه الله عز و جل علما فیعلمه الناس و لا یقل لا اعلم فیمرق من الدین، و الله یختص برحمته من یشاء، و ینطق بحکمته الخلفاء فی ارضه و الامناء علی و حیه و العلماء بامرہ و نهیه، و یتخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و بقول ربیع انس حکمت خشیت است چنانک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «خشية الله رأس كل حكمة»

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ ميگوید الله خشیت آن را دهد که خود خواهد و نشان آن که الله وی را خشیت داد آنست که کم خورد و کم خسبد و کم گوید، از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن بیداری فزاید، وز بیداری نور دل آید، وز نور دل حکمت زاید. حاتم اصم را گفتند بم اصبت الحکمة؟ قال بقله الاکل و قلة النوم و قلة الکلام، و کل ما رزقتی الله لم اکن احبسه. و بقول حسن حکمت اینجا ورع است و ورع پرهیزگاریست و پارسایی و خویشتن داری از هر چه ناشایست و ناپسندیده، چون دل از آرایش پاک شد، و اعمال وی باخلاص و صدق پیوست سخن وی جز حکمت نبود و نظر وی جز عبرت نبود، و

اندیشه وی جز فکرت نبود. و اصل ورع زهد است هم در دنیا و هم در خلق و هم در خود، هر که بچشم پسند در خود ننگرد، در خود زاهد است، و هر که با خلق در حق مدهانت نکند در خلق زاهد است، و تا از دنیا اعراض نکنند در خلق و در خود زاهد نشود. پس اصل طاعت و تخم ورع زهد است در دنیا، و تا این زهد نبود نور حکمت در دل و بر زبان نیفتد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت «من زهد فی الدنيا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه».

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا هَر كَرَا اِن حَكْمَت دَادَنَد اَو رَا خَيْر فَرَاوَان دَادَنَد وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ بِكَسْر تَاء قِرَاءة يَعْقُوب است یعنی هر که الله او را حکمت داد او را خیر فراوان دادند و مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ لب هر چیز مغز آنست و لب العقل ما صفی من دواعی الهوی، میگوید پند نگیرد مگر خداوندان مغز، ایشان که عقل دارند، از دواعی هوا صافی و از فتنه نفس خالی.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ الْآیة... اِن خطاب با مؤمنانست، میگوید آنچه دهید و نفقه کنید از زکاة فریضه یا تطوعات صدقه یا نذری که پذیرید، چنانک مثلاً یکی گوید، اگر بیمار مرا شفا آید یا فلان مسافر در رسد، یا فلان کار بر آید، بر منست که چندین نماز کنم یا چندین روزه دارم، یا حج کنم و چندین بنده آزاد کنم، و چندین صدقه دهم، این آن نذرست که وفاء آن لازم است و بجای آوردن آن واجب.

رب العالمین در قرآن ثنا کرد بر ایشان که بوفاء آن نذر باز آمدند، گفت يُوفُونَ بِالنَّذْرِ جَای دیگر بوفاء آن فرمود گفت و لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم عمر را بوفاء نذر فرمود لَمَا

قال له «انی نذرت ان اعتكف ليلة في الجاهلية، فقال له صلی الله علیه و آله و سلم: «اوف بنذرك»

در خیر است که «من نذر ان يطيع الله فليطعه و من نذر ان يعصى الله فلا يعصه» این خبر دلیل است که نذر جز در طاعات و قربان نرود. اما انواع معاصی نذر در آن نرود و درست نیاید، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «لا نذر فی معصية الله و لا فيما لا يملكه ابن آدم.»

اگر کسی بمعصیتی نذر کند، وفاء آن بر وی نیست و کفارت لازم نیاید، و همچنین در مباحات نذر نرود، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جایی بگذشت مردی را دید بافتاب ایستاده، پرسید که این را چه حالت است؟ گفتند نذر کرده که از آفتاب با سایه نشود و ننشیند و سخن نگوید و روزه دارد، رسول گفت تا با سایه شود، و بنشیند و سخن گوید و روزه نگشاید، بل که تمام کند. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وی را روزه فرمود از بهر آنکه روزه از امهات طاعات است، و بآن دیگر هیچیز نفرمود، که آن همه مباحات است نه طاعات، و اگر نذر کند بر سیبل لجاج و غضب، چنانکه گوید اگر من در فلان جای روم یا فلان سخن گویم، بر منست که چندین صدقه دهم یا روزه دارم، اینجا مخیر است، اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و صدقه دهد، یا روزه دارد چنانکه پذیرفته است، و اگر خواهد کفارت سوگند کند که او را کفایت بود مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت «كفارة النذر كفارة اليمين»

و گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نذر کردن کراهیت داشتی، و نذر کننده را بخیل خواند، و بیان این در خبر بو هریره است
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «النذر لا يأتي ابن آدم بشيء إلا ما قدر له، و لكن يلقيه النذر القدر، فليستخرج به من البخيل»
و ما أنفقتم من نفقة أو نذرتم من نذر فإن الله يعلمه میگوید نفقه که کنید و نذر که پذیرید الله میدانند، بر وی پوشیده نیست نیت و همت شما، هم در آن نفقه و هم در آن نذر، و ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و ایشان را که نفقه بریا کنند نه باخلاص، و نذر بمعصیت کنند نه بطاعت، یاری دهی نیست ایشان را که ایشان را یاری دهد، و عذاب خدای ازیشان باز دارد.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ الْآيَةُ... قراءة ابو عمرو و قالون و اسماعيل و ابو بكر كسر نون است و سکون عین، ابو عبید گفت این لغت رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم که عمرو عاص را گفت «نعمًا بالمال الصالح للرجل الصالح!»

و قراءه مکی و ورش و حفص و يعقوب كسر نون و عین است، و قراءت شامی و حمزه و کسایي فتح نون و كسر عین است، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، و معنی همه

یکسانست، و ما نکرت است. بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند یعنی نعم شیئا هی و اگر خواهی ماء صلت نه، یعنی فنعم هی، و معنی آیت آنست که اگر صدقه آشکارا دهید نیکوست، و اگر پنهان دهید، نیکوتر، یعنی که هر دو مقبول است، چون نیت درست باشد و باخلاص دهد. لکن بحکم خبر صدقه سر فاضلتر و ثواب آن بیشتر. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «افضل الصدقة جهد المقل الى فقير في سر»

و قال «صدقة السرّ تطفي غضب الرب و تطفي الخطيئة، كما يطفى الماء النار، و تدفع سبعين بابا من البلاء»

و قال «سبعة يظلمهم الله في ظله، يوم لا ظل الا ظله، امام عادل و شاب نشأ بعبادة الله، و رجل قلبه متعلق بالمساجد، و رجلان تحابا في الله فاجتمعا عليه، و تفرقا عليه، و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال، فقال اني اخاف الله، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لن تعلم يمينه ما تنفق شماله، و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه».

و قال «ان العبد ليعمل عملا في السرّ، فيكتبه الله تعالى له سرّاً، فان اظهره نقل من السر و كتب في العلانية، فان تحدث به نقل من السر و العلانية و كتب رياء»

این اخبار جمله دلائل اند که صدقه سر فاضلتر و ثواب آن تمامتر، و نیز صدقه سر از آفت ریا و سمعه رسته تر باشد، که چون آشکارا دهد، بیم آن باشد که ریا در آن شود و عمل باطل گردد، و نامقبول.

قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «لا يقبل الله من مسمع و لا مرء و لا منان» مفسران در خصوص و عموم این آیت اختلاف دارند، قومی بر آنند که بصدقات تطوع مخصوص است، اما زکاة فرض اظهار آن فاضلتر و نیکوتر علی الاطلاق، دو معنی را: یکی آنک تا دیگران بوی اقتدا کنند، دیگر معنی آنست که تا از راه تهمت برخیزد و مسلمانان بوی گمان بد نبرند، و بیشترین علما بر آنند که آیت بصدقه تطوع مخصوص نیست بلکه عام است فرائض و نوافل را.

وَ يُكْفَرُ عَنْكُمْ الْآيَةُ... بیا و رفع راء قراءة شامی و حفص است و بنون و رفع راء قراءة ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر و يعقوب، و بنون و جزم راء قراءة نافع و حمزة و كسائي،

میگوید گناه شما از شما بهتریم، و اگر بیا خوانند، معنی آنست که الله گناه شما از شما بسترده من سَيِّئَاتِكُمْ این من همانست که گفت يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ وَاوَالٍ جز از این فراوانست در قرآن، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ معنی خبیر دوربین است و نزدیک دان و از نهان آگاه، بینا بهر چیز، دانا بهر کار آگاه بهر گاه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ عَلَى اللَّهِ. خدای عز و جل میگوید ای شما که ایمان آوردید و دست بخله بندگی ما زدید، و بخل عصمت ما در آویختید، راه بندگی نه آنست که بگرد خود نگرید، و در طاعت منت بر ما نهید، که هر چه شما کنید بتوفیق و ارادت ماست: دلت. که گشاده شد ما گشادیم، توفیق که یافتی ما دادیم، مواساة که کردی با درویش ما خواستیم، و ما راندیم، پس همه منت ماراست، که ساختن همه از ماست و پرداختن بر ما. براء بن عازب گفت رسول خدا را دیدم روز خندق که این کلمات این رواحه میگفت «اللهم لو لا انت ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا فانزل سكينه علينا و ثبت الاقدام ان لا قينا» میگوید بار خدایا اگر نه عنایت تو بودی، ما را در کوی توحید چه راه بودی؟ و رنه توفیق تو بودی، ما را به کار خیر چه توان بودی؟

آن بیچاره که در طاعت منت بر الله می نهد از آنست که راه بندگی گم کرده، طاعت خود را وزن می نهد و آن را بزرگ می بیند و نظر دل و دیده از آن می پنگرداند، و در راه جوانمردی خود را در طاعت دیدن گبرکی است، و از آن نگرستن عین دوگانگی!

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چون خود را در میان بینی

و گفته اند لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى یعنی بالمن علی السائل میگوید صدقه های خویش تباه مکنید بآنک منت بر درویش نهید، مرد توانگر که منت بر درویش مینهد بآنچه بوی میدهد، از آنست که شرف درویشی و رتبت درویشان نشناخته و ندانسته که ایشان امروز ملوک جهانند، چنانک در خیرست «ملوک تحت اطمار»

و فردا بیانصد سال پیش از توانگران در بهشت شوند، کدام شرف ازین بزرگوارتر! کدام نعمت ازین تمامتر! قال ابو الدرداء احب الفقر تواضعا لربی و احب الموت اشتیاقا الی ربی و احب المرض تکفیرا لخطیئتی و روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لعلی یا علی انک فقیر الله فلا تنهر الفقراء و قربهم تقربا من الله عز و جل، رسول خدای علی را گفت ای علی، تو درویش خدایی، نگر تا درویشان را باز زنی و بایشان تقرب کنی و نزدیکی جویی، تا بالله نزدیک شوی. پس سزای توانگر آنست که منت بر درویش ننهد بل که از درویش منت پذیرد، و او را تحفه حق بنزدیک خود داند، که در خیرست: «هدیة الله الی المؤمن السائل علی بابه»

و چرا منت باید نهاد بر درویش که نه او بدرویش میدهد یا درویش از وی می‌ستاند، لا بل که وی بخدای میدهد و خدای بدرویش می‌سپارد. کذا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «ان الصدقة لتقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل»

یا ائها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم بر زبان اشارت این خطاب با جوانمردان طریقت است، ایشان که چون دیگران تحصیل مال کردند، ایشان تصفیت حال جستند، دیگران بخرج مال بنعیم و ناز بهشت رسیدند، و ایشان بانفاق حال نسیم وصال حق یافتند، اگر جوینده بهشت تا طیبات کسب خویش انفاق نکند بهشت نمی‌رسد، پس جوینده حق اولی‌تر، که تا کسب احوال و طیبات اعمال در نیازد بحق نرسد. و باختن احوال و اعمال نه آنست که نیارد، بل که بیارد و بگزارد، اگر عمل ثقلین در آرد در آن ننگرد و آرامگاه و تکیه گاه خویش نسازد، و بر طاعت خویش بیش از آن ترسد که عاصی بر معصیت خویش، تا غرور و پندار در راه وی نیاید و راه بر وی نزنند.

سلطان طریقت بو یزید بسطامی قدس الله روحه گفت وقتی نشسته بودم بخاطرم در آمد که من امروز پیر و قتم و وحید عصر خویش، پس با خود افتادم، دانستم که آن غرور است و پندار که بر من راه میزند، برخاستم براه خراسان فرو رفتم، در میان بیابان سوگند یاد کردم که از اینجا نروم، تا مر او امن نمایند، سه شبانروز آنجا بماندم، روز چهارم مردی اعور دیدم بر راحله نشسته و می‌آمد و بر وی نشان آشنایان پیدا، دست بیرون بردم و باشتر اشارت کردم که باش، هم در ساعت دو پای اشتر بزمین فرو رفت، آن مرد اعور در

من نگرست، گفت هان هان ای با یزید! بدان می آری که چشم فراز کرده باز کنم، و در بسته بگشایم و بسطام را با اهل بسطام و با یزید را غرقه کنم، گفتا هیبتی از وی بر من افتاد، آن گه گفتم از کجا می آیی؟ گفت از آن که باز که تو آن عهد کردی و پیمان بستی، سه هزار فرسنگ آمده ام، پس گفت زینهار ای بایزید که فریفته نشوی و با پندار نمایی که آن گه از جاده حقیقت بیفتی! این بگفت و روی از من بگردانید و رفت. بو یزید گفت آن گاه از روی الهام بسم فرو گفتند که ای بایزید در خزینه فضل ما بسی طاعت مطیعان است و خدمت خدمتکاران، گر زانک ما را خواهی سوز و نیاز باید و در دو گداز، شکستگی تن و زبان و غارت دل و جان!

وی را نتوان یافت به تسبیح و نماز تا بتکده از بتان تو خالی نکنی
 الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ لِفَقْرِهِ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَعِدُّكُمْ الْمَغْفِرَةَ لِكْرَمِهِ.

شیطان که خود از حق درویش است، می وعده درویشی دهد، که همان دارد و دستش بدان میرسد، خود خرمن سوخته است، دیگران را خرمن سوخته خواهد رب العالمین که آمرزگارست و بنده نواز وعده مغفرت و کرم میدهد. آری هر کس آن کند که، سزای اوست، وز کوزه همان برون تراود که دروست. كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ دعوت خداوند عز جلاله آنست که گفت يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و دعوت شیطان، آنست که گفت اِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيرِ شیطان بر حرص و رغبت دنیا میخواند و این بحقیقت درویشی است، و الله بر قناعت و طلب عقبی میخواند و این عین توانگری است. در دین وجه توانگری مه، از آن که در دنیا قانع بود، از خلق بی نیاز، و بدل با حق هام راز، و فردا در بستان فضل و کرم در بحر عیان غرقه نور اعظم.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه توانگری سه چیز است: توانگری مال، و توانگری خوی، و توانگری دل. توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت است، و آنچه حرام است لعنت است، و آنچه افزونی است عقوبت است.

و توانگری خو سه چیز است: خرسندی و خشنودی و جوانمردی. و توانگری دل سه چیز است: همتی مه از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی فا دیدار مولی.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ الْآيَةَ... گفته اند که حکمت را حقیقتی است و ثمرتی، اما حقیقت

حکمت شناختن کاری است سزای آن کار، و بنهادن چیزی است بر جای آن چیز، و شناخت هر کس در قالب آن کس، و بدیدن آخر هر سخنی با اول آن، و شناختن باطن هر سخنی در ظاهر آن، و ثمره حکمت و زن معاملات با خلق نگه داشتن است میان شفقت و مدهانت، و وزن معاملات با خود نگه داشتن است میان بیم و امید، و وزن معاملات با حق نگه داشتن است میان هیبت و انس، حکمت آن نور است که چون شعاع آن بر تو زد، زبان بصواب ذکر بیاراید، و دل بصواب فکر بیاراید، و ارکان بصواب حرکت بیاراید. سخن که گوید بحکمت گوید، دلها ریاید، جانها را صید کند، فکرت که کند بحکمت کند، بازوار پرواز کند، در ملکوت اعلی جولان کند، و جز در حضرت عنایت آشیان نسازد.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول	و اسرارهم فیما هناک تجول
بحکمتها قوی پر کن تو مر طاوس عرشی را	که تا زین دامگاه او را نشاط آشیان بینی
و گری حضرت قدسی خرامان گردی از عزت	ز دار الملک ربانی جنبیتها روان بینی

آری! و حرکت که کند بحکمت کند، در حظیره رضاء محبوب جمع کرده، و مراد خود را در آن فداء مراد الله کرده، و انس خود در ذکر وی دیده، و نظر خود تبع نظر وی داشته، و با یاد وی بهر چه رسد بیاسوده، گه در میدان جلال بر مقام نیاز از عشق او سوخته، گه در روضه وصال بر تخت ناز با لطف او آرمیده.

گه بقهر از زلف مشکین تیغها افراخته	گه بلطف از لعل نوشین شمعها فروخته
ای کمال کم زنان را صرهما پرداخته	وی جمالت مفلسان را کیسه‌ها بر دوخته

النوبة الاولى

قوله تعالى: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ بِرِئِيسٍ تُو نِيَسْت رَاه نَمُوْدن اِيْشَان وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ لَكِن خدای رَاه نَمایِد او را که خواهد وَ مَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ وَ هِر چِه نَفَقْت كَنِيْد از مَال فَلِاَنْفُسِكُمْ اَن خُوْد را مِيْكَنِيْد وَ مَا تُنْفِقُوْنَ اِلَّا اِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ وَ نَفَقْت مَكْنِيْد مَكْر خُوْاسْتَن وَجِه خدای را وَ مَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ يُّوْفَّ اِلَيْكُمْ وَ هِر چِه نَفَقْت كَنِيْد از مَال، پاداش اَن بِيْمَامِي بَشْمَا رَسَانْد وَ اَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ (۲۷۲) وَ از اَن چِيْزِي كَاسْتِه وَ باز گِرْفْتِه نَمَانْد از شما.

لِلْفُقَرَاءِ دَرَوِشَانِرَاسْتِ آن صدقات و زکاة الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آن درویشان که از خان و مان و فرزندان خود بازداشته مانده‌اند در سبیل خدا، لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ نمی‌توانند بازرگانی را و روزی جستن را در زمین رفتن يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ کسی که ایشان را نشناسد پندارد که ایشان بی‌نیازند مِنَ التَّعَفُّفِ از آنک نیاز پیدا نکنند و از مردمان چیزی نخواهند تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ که درنگری بایشان بشناسی ایشان را بنشان و آسای ایشان، لَا يَسْتُلُونَ النَّاسَ إِحْفَافاً از مردمان چیزی نخواهند بالحاح و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقت کنید از مال فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) خدای بآن داناست.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِيشَانِ كِه نَفَقَت مِيكِنْد مَالِهَای خَوِيش بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بَشَب وَ بَرُوز سِرّاً وَ عَلَانِيَةً پنهان و آشکارا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِيشَانِرَاسْت مَزِد اِيشَانِ بِنَزْدِيكَ خَدَاوند اِيشَانِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴) و بيم نيست بر ايشان فردا، و نه اندوهگن باشند.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا اِيشَانِ كِه رِبْوَا مِيخورند لَا يَقُومُونَ نَخِيرِند از گور خويش إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مگر چنانك آن كس خيزد كه ديو زند او را بدست و پای خود مِنَ الْمَسِّ از ديوانگي ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا اِيشَانِ رَا آن بآنست كه گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا ستند و داد همچون ربوا است وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ نَهَ چنانست كه گفتند كه الله بيع حلال كرد وَ حَرَّمَ الرِّبَا وَ رِبْوَا حَرَامُ كَرْد فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ هِر كِه بوى آيد پندی از خداوند وى فَاَنْتَهَى وَ از آن كرد بد كه ميکند باز شود فَلَهُ مَا سَلَفَ ويراست آنچه گذشت و ربوا كه خورد وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ كار وى با خداست وَ مَنْ عَادَ وَ هِر كِه باز گردد بَانَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ اِيشَانِ أَتَشِيَانَد هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) اِيشَانِ دَر آن جَاويدان يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا ناپيدا ميکند الله مال را بر بوا وَ يُرَبِّي الصَّدَقَاتِ وَ مِي افزايد مال را بصدقات وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَتِيمٍ (۲۷۶) وَ اللَّهُ دوست ندارد هر ناسپاسي بزه كار.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اِيشَانِ كِه بگرويدند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ كارهاى نيك كردند وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ بپاي داشتند نماز را بهنگام خويش وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ بدادند زکاة از مال خويش لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِيشَانِرَاسْت مَزِد اِيشَانِ بِنَزْدِيكَ خَدَاوند اِيشَانِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) و فردا بر ايشان بيم نه و نه اندوهگن باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَانِ كِه بَغْرُوِيْدِنْد اَّتَقُوا اللّٰهَ بِه پَرِهِيْزِيْد اَز خَشْم و عَذَابِ خِدَاي وَ ذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا وَ بَغْدَارِيْد اَنچِه مَانْد دَر دَسْت شِمَا اَز رِبْوَا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ (۲۷۸) اِگَر گْرُوِيْد گَانِيْد.

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا اَر بَس نَكْنِيْد و بَاَز نِه اِيْسْتِيْد فَاذْنُوْا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِه اَكَاَه بَاشِيْد بِجَنَگِي اَز خِدَاي و رَسُوْل و اِنْ تُبْتُمْ و اِگَر تُوْبِه كَنِيْد فَلَكُمْ رُوْسُ اُمُوْلِكُمْ شِمَا رَاسْت سَرْمَايَهَاي شِمَا لَا تَظْلُمُوْنَ نِه شِمَا كَاھِيْد و لَا تُظْلَمُوْنَ (۲۷۹) و نِه اَز شِمَا كَاھِنْد.

وَ اِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ و اِگَر اِفَام دَارِي بُوْد يَا نَاتَوَانِي و دَرُوَار حَالِي و تَنَگ دَسْتِي فَنَظْرَةٌ اِلَي مَيْسِرَةٍ دَرَنَگ بَايْد دَاْد وِي رَا، تَا تَوَانْد كِه اَسَان بَاَز دِهْد اِفَام، وَ اَنْ تَصَدَّقُوْا و اِگَر اَنچِه بَر اَنْ نَاتَوَان دَارِيْد بُوِي بَخْشِيْد، خَيْرٌ لَكُمْ خُوْد بِه بُوْد شِمَا رَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۲۸۰) اِگَر دَانِيْد

النوبة الثانية

قوله تعالى: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ الْآيَةَ... سبب نزول این آیت آن بود که مادر اسما بنت ابی بکر مشرک بود، بیامد و چیزی از دختر خود خواست، اسما گفت تو نه بر دین اسلامی، بتو هیچیز ندهم تا نخست از رسول خدا پرسم، بیامد تا پرسد، و چیزی که دهد بفرمان وی دهد، جبرئیل آمد در آن فورت و این آیت آورد: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ راه نمودن بر تو نیست که صدقه از ایشان می‌بازگیری تا در دین اسلام آیند، تو باز خواننده نه راه نماینده، راه نماینده منم، او را راه نمایم که خود خواهم.

وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هَمَانَسْت كِه جَاي دِيْگَر گَفْت: ذَلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِه مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِه مَصْطَفِي صَلَّي اللّٰهُ عَلِيْهِ وَ اٰلِه وَ سَلَم گَفْت: «بَعَثْت دَاعِيَا وَ مَبْلَغَا وَ لَيْسَ اِلَيَّ مِنْ الْهَدَايَةِ شَيْءٌ، وَ خَلَقَ اِبْلِيْسَ مَزِيْنَا وَ لَيْسَ اِلَيْهِ مِنْ الْاَضْلَالِ شَيْءٌ»

پس مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اسما را فرمود تا با مادر خود نیکویی کرد و صدقه داد. و جماعتی مسلمانان همچنین قرابت جهود درویش داشتند، و پیش از اسلام با ایشان نیکوئیها کردند، و صدقه‌ها دادند، و بعد از اسلام آن صدقه‌ها از ایشان باز گرفتند، و با اختلاف ملت مواساة کراهیت میداشتند، تا آن گه که این آیت فرو آمد، پس بسر قاعده خویش باز شدند و بخویشان جهود صدقه میدادند. و مراد باین صدقه تطوع

است نه زکاة فرض، که زکاة فرض جز بمسلمانان روا نباشد که دهند، لقول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «امرت ان آخذ الصدقة من اغنيائکم، و اردّها فی فقرائکم» و همچنین کفارت سوگند و کفارت ظهار و مانند آن، جز باهل اسلام و توحید صرف نکند، از بهر آنک حقوق الله است، و مقدرات شرعی جز باهل شرع و ارباب توحید نه روا باشد که صرف کنند.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرِ الْآيَةِ... ای مال فَلِأَنْفُسِكُمْ ای ثوابه، میگوید هر چه کنید از خیرات و دهید از صدقات، رستگاری خود را می کنید، که ثواب آن بشما رسد و بدان رستگار شوید. مال را خیرات نام کرد این جایگه، یعنی تا بنده را تنبیه باشد که صدقه از مال حلال پاک دهد، که تا حلال نبود نام خیر در آن نیفتد، وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ این ماء نفی است، بمعنی نهی، میگوید نفقه مکنید جز که بدان وجه الله خواهید، یعنی که تا الله شما را بآن ثواب دهد و بیدار خود رساند. اهل تحقیق گفته اند وجه الله در آیات و اخبار بر دو وجه است: یکی وجه حقیقت ذات، دیگر وجه بمعنی ثواب، اما وجه حقیقت آنست که گفت عز جلاله وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ای بقی ربک بوجه، فقامت الصفة مقام الذات، کقوله تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ای الا ربک بوجهه. و منه قوله تعالی وَجْهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. قالت أئمة اهل السنة، ای الی وجه رهبا، این وجه حقیقت است، همچنانک مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: «اللهم انی اعوذ بنور وجهک الذی اضاءت له نور السماوات» و روی انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «اللهم انی اسالک الرضاء بعد القضاء و برد العیش بعد الموت، و اسألک لذة النظر الی وجهک.»

و کان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یقول «اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و اسمک العظیم من الکفر و الفقر.»

و قال فی سجوده «جل وجهک لا احصى ثناء علیک»

الی غیر ذلک من اشباهه. اما وجه بمعنی ثواب آنست که الله در قرآن جایها گفت إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى يُرِيدُونَ وَجْهَهُ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ. وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ ای لا تنقصون من ثواب اعمالکم شیئا. آن گاه در آموخت که این صدقات بکه دهید، گفت للفقراء، این فقرا درویشان مهاجرانند.

ابن مسعود و ابو هريره و خباب و عمار و بلال قریب چهارصد مرد بودند که ایشان را در مدینه خان و مان و اسباب و ضیاع نبود، و املاک و معاش نبود، و بذکر خدای و عبادت وی چنان مستغرق بودند، که پروای کسب و تجارت نداشتند، و نیز با سؤال و طلب روزی نپرداختند، مسکن ایشان بشب صفا مسجد بود و بروز حضرت مصطفی، در سفر و در حضر از وی غائب نه، و در دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نه. در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مصعب بن عمیر نگرست که پوست میش بخود در گرفته بود، گفت «انظروا الی هذا الذی نور الله قلبه، لقد رأیته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام و الشراب، و لقد رأیت حلة شریة بمأتی درهم فدعاه حب الله و حب رسوله الی ما ترون»

و در خبر است که عمر خطاب هزار درم بسعید بن عامر فرستاد، سعید با اهل خویش شد دلتنگ و اندوهگن. اهل وی گفت چه افتاد که چنین دلتنگی، مگر کاری صعب افتاد؟ سعید گفت چه صعب تر ازین که ما را پیش آمد، آن جامه کهن بیار. جامه بوی داد پاره پاره کرد و آن درم جمله فرو کرد، صره صره در بست، شب بود در نماز شد، تا بامداد نماز میکرد و میگریست، بامداد بر سر کوی نشست، و آن صره‌ها می‌بخشید تا هیچ نماند، پس گفت از رسول خدا شنیدم که درویشان مهاجران را روز قیامت بر حساب خوانند، ایشان گویند ما را چه دادند از مال که امروز حساب می‌خواهند؟ پس ایشان در بهشت شوند پیش از توانگران به پانصد سال، مردی بیاید ازین توانگران و در غمار ایشان شود، و او را دست گیرند و از میان ایشان بیرون کنند. سعید گفت عمر مگر می‌خواهد که من آن مرد باشم، اگر دنیا و هر چه در آنست بمن دهند و آن مرد باشم نخواهم! مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این درویشان را صعالبک المهاجرین خواند، وانگه ایشان را صفت کرد در آن خبر که گفت: «حوضی ما بین عدن الی عمان شرابه ابیض من اللبن و احلی من العسل، من شرب منه شربة لم یظماً بعدها ابدًا، و اول من یرده صعالبک المهاجرین» قلنا و من هم یا رسول الله؟

قال «الذین الیاب، الشعث الرؤوس، الذین لا تفتح لهم ابواب السدد، و لا یزوجون المنعمات، الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «ابشروا يا معشر صعاليك المهاجرين بالنور التام يوم القيمة، تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم و ذلك خمس مائة سنة»
 و عن الحسن قال اوحى اللهُ تعالى الى موسى ع يا موسى لو يعلم الخلائق اكرامى الفقراء فى محل قدسى و دار كرامتى، للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا يمشون عليهم، فو عزتى و مجدى و علوى فى ارتفاع مكانى لاسفرن لهم عن وجهى الكريم، و اعتذر اليهم بنفسى و اجعل فى شفاعتهم من برهم فىّ او آواهم فىّ، و لو كان عشّارا، و عزتى و لا اعز منى و جلالى و لا اجل منى! لا طلب ثارهم ممن ناوهم او عاداهم، حتى اهلكه فى الهالكين.
 لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ رب العالمين ايشان را درين آيت بستود و به پنج چيز از اخلاق پسندیده ايشان را نشان كرد: يکى دوام افتقار بحق، ديگر حبس نفس ايشان در راه حق، سديگر نهان داشتن فقر از بهر حق، چهارم تازه رويى و شادمانى بشکر نعمت حق، پنجم بى نيازى از خلق توانگرى را بحق. أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يعنى حسبوا انفسهم فى طاعة الله و فى الغزو لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ لِلتَّجَارَةِ و طلب المعاش. ميگويد خود را چنان بر طاعت الله داشته اند و دل بر جهاد و غزو نهاده كه نمى توانند كه جايى بتجارت شوند و طلب معاش كنند.

يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ بفتح سين قراءه شامى و عاصم و حمزه است، باقى بكسر سين خوانند، و كسر سين نيکو تر كه گفت رسول است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم، ميگويد كسى كه حال ايشان نداند، و ايشان را نشناسد، توانگران پنداردشان و بينيازان، از آنك عفت كار فرمايند، و از كس چيزى نخواهند، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله يحب ان يرى اثر نعمه على عبده، و يكره البؤس و التباؤس، و يحب الحليم المتعفف من عباده، و يبغض الفاحش البذى السال الملحف.»

و روى انه قال «من استعفف اعفه الله، و من استغنى اغناه الله، و من سألنا لم ندّ خر عنه شيئا نجده»

حقيقت عفت بازداشتن نفس است از فضول شهوات، و اقتصاد كردن بر آن قدر كه شرع دستورى داد در قرآن و در خبر. اما در قرآن: إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى و در خبر مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم گفت «اربع من جاوزهن ففيه الحساب: ما سد الجوع

و کف العطشه و ستر العورة و اکن البدن»

هر چه زیادت ازین بود آن نه عفت باشد، که آن فضول شهوت باشد، حلالها حساب و حرامها عذاب. و روی انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَيْسَ لِأَبْنِ آدَمَ حَقٌّ فِيمَا سِوَى هَذِهِ الْخِصَالِ: بَيْتٌ يَكْتُمُهُ، وَ ثَوْبٌ يُوَارِي عَوْرَتَهُ وَ جِرْفُ الْخَبْزِ وَ الْمَاءِ»

یقال هی قطع الخبز اليابس الذی لیس بلین و لا ما دوم تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ ای بطیب قلوبهم و بشاشه و جوههم و استقامه احوالهم و نور اسرارهم و جولان ارواحهم فی ملکوت ربهم. چون درنگری بایشان ایشان را بینی و شناسی بآن نشان که بر ایشانست از خوش دلی و تازه رویی و قوت احوال و نور اسرار، با درویشی و گرسنگی در ساخته، و دل با راز حق پرداخته، و با خلق در تواضع و خشوع بیفزوده. لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِلَّا حَافِئًا ای لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلَّا حَافِئًا، و لا بغیر الحاح، لانه تعالی وصفهم بالتعفف و هو ترک السؤال، میگوید ایشان خود سؤال نکنند از مردمان تا در آن الحاح باشد یا لجاج، چنانک عادت اهل سؤال باشد. بزرگان دین گفته اند این غایت شفقت است بر مسلمانان، چنانک یکی را دیدند درویش و گرسنه و هیچ سؤال نمی کرد، او را گفتند چرا سؤال نکنی؟ و ترا درین حال سؤال مباح است، گفت منعی عن ذلک

حدیث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَوْ صَدَقَ السَّائِلُ مَا أَفْلَحَ مِنْ رَدِّهِمْ»
فکرهت ان یردنی مسلم فلا یفلح.

آن گه گفت: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هر چه باصحاب صغه دهید و بر ایشان نفقه کنید، الله بآن داناست، میداند و می بیند و فردا بدان پاداش دهد.

ابتداء آیت و انتهاء آن حثّ مسلمانان است بر نفقه کردن بر اصحاب صغه، و بمواساة ایشان فرمودن و صدقه ها بایشان دادن. مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گفت: «لَا أُعْطِيكُمْ وَ ادع اهل الصفة تطوی بطونهم من الجوع»

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً این آیت در شأن علی بن ابی طالب ع آمد: چهار درم داشت و در همه خاندان وی جز آن نبود، هر چهار درم بدرویشان داد، یک درم بشب داد، یکی بروز، یکی بنهان، یکی آشکارا.

رب العالمین او را بدان بستود و در شأن وی آیت فرستاد، این آن صدقه است که در خبر

می‌آید که یک درم بیشی دارد بر صد هزار درم سبق درهم مائة الف گفتند یا رسول الله این چگونه باشد؟ گفت رجل له درهمان فاخذ اوجهما و تصدق به، و رجل له مال كثير فاخرج من عرضها مائة الف فتصدق بها»

و گفته‌اند که رب العزة چون مسلمانان را تحریض کرد بر نفقه اصحاب صفه، عبد الرحمن عوف مال بسیار بایشان داد بروز، چنانک هر کس میدید، و علی بن ابی طالب ع یک و سق خرما که شصت صاع باشد بایشان برد بشب، و هیچکس آن ندید، رب العالمین در شأن ایشان هر دو این آیت فرستاد، و گفته‌اند که این آیت در علف دادن ستور آمده که راه غزا بسته باشند، تا بدان جهاد کنند. ابو هریره هر گه که بستوری فربه بگذشتی این آیت بر خواندی. و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفته

«المنفق فی سبیل الله علی فرسه، الباسط کفیه بالصدقه»

و قال «من ارتبط فرسا فی سبیل الله فانفق علیه احتسابا کان شعبه و ریه و ظمأه و بوله و روته فی میزانه یوم القیمة.»

اللَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا الْأَيَّةَ... ای یعاملون به الاکل و غیره. ایشان که معاملت میکنند بر بوا خوردن را و بکار داشتن زر را، فردا در قیامت که از گور برخیزند، همچون آن دیوانه برخیزند که دیو زندوی را بدست و پای خود. خبط و تخبط دست و پای زدن شتر است بر چیزی، چنانک آید و آنجا که رسد، همچنین کسی که بشتاب رود، یا بخشم رود، گام می‌نهد و پای میزند چنانک آید، و آنجا که رسد هم خبط گویند. مِنَ الْمَسِّ اَيْنِجَا دِيَوَانِجِي است یقال «به مس» ای جنون.

یعنی که ربوا خواران را فردا در قیامت این نشان باشد که چون دیوانگان آیند و از خلق پنهان نباشند، که باین نشان هر کس بداند که ایشان ربوا خواران بودند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت شب معراج قومی را دیدم که ایشان را شکمهای بزرگ بود همچون خانها، و در راه آل فرعون افتاده، هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بآتش بردند به این قوم بر می‌گذشتند، میخواستند که برخیزند، آن شکم بزرگ ایشان را با زمین می‌افکنند تا آل فرعون ایشان را در زیر پای میگرفتند و میکوفتند، گفتم یا جبرئیل اینان که‌اند؟

گفت «هؤلاء اكلة الربوا»

و روی انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «الربوا سبعون بابا، اهوئها عند الله عز و جل كالذی ینکح امه»

و عن ابن مسعود رض قال «لعن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آكل الربوا و موكله و شاهده و كاتبه»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «من اكل الربا ملا الله بطنه نارا بقدر ما اكل منه، و ان اكتسب منه مالا لم يقبل الله منه شيئا، و لم يزل في لعنة الله و الملائكة ما دام عنده قيراط».

رسول خدا درین خبر لعنت کرد بر ربوا خواران از بهر آنک حرام خورد، و بر آن کس که ربوا داد، و بر آن کس که نشست و گواه بود، از بهر آن که به خوردن مال ربوا همه کوشیدند و یکدیگر را معاونت دادند. و رب العالمین در محکم تنزیل میگوید: وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ در خبر می آید که ربوا خواران را روز قیامت بر صورت خوگان و سگان رانند، که در باب ربوا حیلت کردند، همچون قوم داود که در گرفتن ماهی حیلت کردند تا مستوجب مسخ گشتند. و حیلت در ربوا آنست که ابن عباس بآن اشارت کرد، و گفته یأتی علی الناس زمان يستحل فيه الربوا بالبيع و الخمر بالنبيذ و السحت بالهدية» حکایت کنند که در اصفهان مردی از دنیا بیرون می شد و او را مال فراوان بود و فرزندان داشت، و ایشان را نمی گفت که مال کجا نهاده، جماعتی در پیش او رفتند و درخواستند تا بگویند که مال کجا نهاده، اشارت کرد که فلان جایگه چیزی نهاده، بنگرستند در می چند بود اندک، بر گرفتند و گفتند چیزی دیگر بگوی، گفت ایشان را آن بس باشد و هم در آن حال از دنیا بیرون شد، او را دفن کردند، و بعد از دفن صیحه از گور وی شنیدند و خشتی فرو شد، در نگرستند او را بصورت خوک دیدند و دو چشم وی ازرق، فرزندان او را گفتند که کار و حرفت وی چه بود؟ گفتند «کان يأكل الربوا و لا يرحم الناس.»

و هب منبه گفت در روزگار بنی اسرائیل چهار گروه مردم اندر یک شب از میان خلق برخاستند و ناپدید گشتند، چنانک نام و نشان ایشان نیز کس نشنید: کیلان و محرکان و

صیرفیان و ربوا خواران. عبد الرحمن التائب گفت مردی بود از بزرگان سلف که رسول خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خواب بسیار دیدی، و هر بار بشکر آن با درویشان موااساة کردی وقتی بیبازار بغداد میگذشت درمی چند داشت، بآن چیزی خرید درویشان را، و آن درم بصراف ببقال داد، بعد از آن روزگاری بگذشت که رسول را بخواب ندید. پس بعد از مدتی دراز دید و گفت یا رسول الله، طال عهدهی برویتک فی المنام، دیر بر آمد تا ترا در خواب ندیدم، رسول گفت ندانستی که چون درویشان را چیزی خری و درم بصراف دهی مرا نبینی؟

قوله: يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ دلیل است که دیو را اندر آدمی تأثیر است، خلاف معتزله که گفته اند نیست، و در قرآن از این دلائل فراوان آمد، حکایت میکند الله جل جلاله از ایوب پیغامبر که گفت مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ و از موسی کلیم که گفت «هذا منْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.» و رب العزة ایشان را در آنچه گفته اند دروغ زن نکرد، و قال مخبرا من الشَّيْطَانِ: وَ لَأُضِلَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَهُمْ وَ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمُ عَدُوٌّ این دلیلهای روشن است که دیو را در آدمی تأثیر است، و آن تأثیر از دو وجه است: یکی وسوسه، یعنی که در دل آدمی تأثیر است تا آدمی آن را پیش گیرد و بجای آرد، و هو المشار الیه بقوله مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. وجه دیگر آنست که دیو را در تن آدمی مدخل است، چنانکه گفت يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ و مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: «ان الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمِ مَجْرَى دَمِهِ»

و این تأثیر شیطان نه با همه کس بود و نه در همه حال، نبینی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خالد ولید را بفرستاد تا درخت عزی که معبود بعضی کفار بود نیست کند و هر کس که قصد عزی کردی شیطان در راه وی آمدی و او را بترسانیدی تا برگشتی، خالد برفت و آن را نیست کرد، و شیطان را بر وی هیچ دست نبود، پس معلوم گشت که شیطان را دست بر قومی باشد که ضعیف دل و ضعیف ایمان باشند، و لهذا قال تعالی إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا این چنان بود که مشرکان معاملات میکردند و بوقت حلول دین غریم بر مال بیفزودی، تا صاحب حق بر اجل بیفزاید، چون ایشان را گفتند

این ربوا است و ربوا حرام است، جواب دادند که چون در اول بیع طلب ربح رواست در آخر که وقت حلول باشد هم رواست. اینست که رب العالمین گفت ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا. میگوید آن عقوبت و آن عذاب ایشان بآنست که گفتند، یعنی چنان دانستند و شمردند، که بیع همچون ربواست و ربوا همچون بیع، و چون هم نیست، که الله تعالی بیع حلال کرد و ربوا حرام، فذلک قوله وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا.

فصل فی البیع

هر مسلمانی که خرید و فروخت کند، بر وی واجب است و فریضه که علم بیع بیاموزد، بحکم آن خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «طلب العلم فریضة علی کل مسلم»

و عمر در بازار شدی و مردم را دره میزدی، گفתי هیچکس مباد درین بازار که معاملت کند پیش از آنک علم بیع بیاموزد، که اگر نیاموزد در ربوا افتد. و درین باب آنچه مهم است و لا بد باید که بدانند که با پنج کس معاملت نباید کرد: با کودک و با دیوانه و با نابینا و با بنده و با حرام خوار.

اما کودک نابالغ بیع وی باطل بود اگر چه بدستوری ولی باشد. و بیع دیوانه همچنین، هر که ازیشان چیزی فرا ستانند در ضمان وی باشد اگر تلف آید، و هر چه بایشان دهد و هلاک شود بر ایشان تاوان نبود، که وی خود ضایع کرد که بایشان داد. اما بنده خرید و فروخت وی بی دستوری سید باطل بود، و چون دستوری نیافته باشد هر که چیزی از وی فراستانند در ضمان وی بود، و اگر بوی دهد تاوان نتواند خواست، تا آن گه که از بندگی آزاد شود. اما نابینا معاملت با وی بظاهر مذهب باطل باشد مگر وکیلی بینا فرا کند و آنچه فراستانند در ضمان وی شود که وی مکلف است و آزاد. اما حرام خواران چون ترکان و ظالمان و دزدان و کسانی که ربوا دهند و رشوت ستانند، هر چند که معاملت با ایشان روا نیست، اما بظاهر شرع درست باشد، پس اگر داند بحقیقت که آنچه میفروشد ملک وی نیست بیع باطل بود، و اگر در شک بود بیع درست است، اما از شبهت خالی نبود.

و در خبر است که حلال روشن است و حرام روشن و میان آن هر دو شبهتهاست که بر مردم مشکل شود و پوشیده، هر که گرد آن گردد بیم آن باشد که در حرام افتد. و در خبر

است که هر که چهل روز چیزی بشبته خورد دل وی تاریک شود و زنگار گیرد. و در عقد بیع پنج شرط نگاه دارد: یکی آنک میباید پاک بود، بیع سگ و خوک و سرگین و استخوان پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل بود، که این همه نجس است، اما روغن پاک که نجاست در آن افتد بیع آن حرام نباشد، و جامه که بنجاست پلید شود همچنین. نافه مشک و تخم کرم قز خرید و فروخت این هر دو رواست، که درست آنست که این هر دو پاک است. شرط دیگر آنست که در میباید منفعتی باشد که آن مقصود بود، بیع مار و کژدم و موش و حشرات زمین باطل است، که در آن هیچ منفعت نیست که مقصود بود، اما بیع گربه و زنبور انگبین و یوز و شیر و هر چه در وی یا در پوست وی منفعتی بود رواست، همچنین بیع طاوس و مرغهای نیکو که در دیدار ایشان منفعت بود رواست، اما بیع بربط و چنگ و رباب و مانند آن باطل است که منفعت آن حرام است. همچنین صورتها که از گل کرده باشند تا کودکان بدان بازی کنند، هر چه صورت جانوران دارد بیع آن باطل است و بهای آن حرام و شکستن آن واجب، و هر چه صورت درخت و نبات دارد رواست، و طبق و جامه که بر آن صورتها باشد خرید و فروخت آن درست بود، و از آن جامه فرش و بالشت کردن رواست و پوشیدن آن حرام. شرط سوم آنست که میباید مال و ملک فروشنده بود هر آن کس که مال دیگری بفروشد آن بیع باطل است الا اگر بولایت بفروشد یا به وکالت، و اگر پس از آن دستوری دهد بیع درست نشود که دستوری پیش از بیع باید. شرط چهارم آنک فروشنده قادر بود بر تسلیم میباید، بیع بنده گریخته و ماهی در آب و مرغ در هوا و وحش در صحرا و بچه در شکم باطل است که فروشنده در حال بر تسلیم آن قادر نیست، همچنین بیع مرهون بی دستوری مرتهن و بیع مستولده که مادر فرزند است باطل بود که تسلیم وی روانیست، و بیع کنیزک که فرزند خرد دارد مادر بی فرزند یا فرزند بی مادر درست نبود، که جدایی افکندن میان ایشان حرام است

لقول النبى صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم: «من فرق بين والدة و ولدها فرق الله بينه و بين احبائه يوم القيمة»

شرط پنجم آنست که مقدار میباید عین آن و جایگاه آن معلوم باشد، اگر سرایی خرد و

یک خانه از آن سرای نه ببیند یا پیش از آن ندیده باشد، بیع باطل بود، و اگر کنیزکی خرد باید که موی سر و دست و پای و آنچه عادت نخاس است که عرض کند ببیند، اگر بعضی نه ببیند بیع باطل بود، و بیع فقاغ باطل بود که پوشیده است و ندیده، لکن خوردن آن بدستوری مباح شود. و در عقد بیع از لفظ چاره نیست، بایع گوید این بتو فروختم. و مشتری گوید خریدم، یا گوید این بتو دادم، وی گوید استدم یا پذیرفتم.

یا لفظی که معنی بیع از آن مفهوم شود اگر چه صریح نبود. و اگر میان خریدار و فروختگار جز معاطاتی نرود، دادن و استندن و لفظ ایجاب و قبول نگویند روا نیست، و ملک مشتری نمیشود. اما جماعتی از اصحاب شافعی در محقرات چون نان و گوشت و حوائج بقال بمعاطاة فتوی داده‌اند و این بعید نیست سه سبب را: یکی آنک حاجت بدین عام شده است. دیگر آنک گمان چنانست که در روزگار صحابه رض همین عادت بوده است که اگر تکلیف بیع معتاد بودی کار بریشان دشوار بودی، و نقل کردندی و پوشیده نماندی. سبب سوم آنک محال نیست فعل بجای قول نهادن چون عادت گردد چنانک یکدیگر را تحفها دهند و هدیهها دهند و تکلیف ایجاب و قبول نه، چون محال نیست حصول ملک بمجرد فعل و حکم عادت بی لفظ ایجاب و قبول آنجا که عوض نیست، پس آنجا که عوض است هم محال نیست و روا باشد، لکن در هدیه فرق نیست میان اندک و بسیار، و در بیع این فرق هست از بهر آنک بنای این کار بر عادت و عرف سلف است و ایشان چنین کرده‌اند.

ثم قال تعالی فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ این موعظه نهی و تحریم است، یعنی باز داشتن از ربوا و حرام کردن آن، میگوید هر کرا باز دارند از ربوا فانتهی و از آن باز ایستند و نهی حق بر کار گیرد فَلَهُ مَا سَلَفَ ای ما مضی مغفور له، آنچه گذشت از ربوا دادن و خوردن آموزدند و از وی در گذاشتند وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ ای و اجره علی الله، و مزد وی بر خداست، باین فرمانبرداری که کرد و نهی که بر کار گرفت.

معنی دیگر وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ کار وی با خداست، اگر خواهد در مستقبل نگه دارد عصمت خود بر بنده و در ربوا نیفکنند، و اگر خواهد بر وی خذلان آرد و در ربوا افکنند، وَ مَنْ عَادَ و هر که باستحلال ربوا باز گردد، و پس از آنک الله تعالی حرام کرد و از آن باز زد ربوا

دهد و ستاند و خورد. فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دوزخیانند، جاویدان در آن بمانند.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَيُرَبِّي الصَّدَقَاتِ مال ربوا اگر چه فراوان بود، عاقبت آن نقصان و خسران بود، چنانکه در خبر است «ان الربوا و ان کثر فان عاقبته الی قل» ابن عباس گفت معنی یمحق آنست که اگر بصدقه دهند، یا در راه غزاة.

و حج خرج کنند، یا بمصلحتی از مصالح مسلمانان صرف کنند هیچ پذیرفته نمود و خیر و برکت از عین آن برود، و روی در کاستن نهد، تا هیچ بنماند. وَ يُرَبِّي الصَّدَقَاتِ و مال حلال که بصدقه دهند، اگر چه اندک بود عاقبت آن افزونی و زیادتیی بود، تا یک لقمه چند کوه احد شود. و قال یحیی بن معاذ ما اعرف حبة ترن جبال الدنيا الا الحبة من الصدقة و گفته اند يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ ای یمحق الله المال بالربوا، وَ يُرَبِّي الصَّدَقَاتِ معنی همانست که جای دیگر گفت وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرَبُّوا فِيْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّوا عِنْدَ اللَّهِ، وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ این یمحق که اینجا گفت «فَلَا يَرُبُّوا» است که آنجا گفت، و یربئی الصدقات که اینجا گفت فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ است که آنجا گفت.

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ بِتَحْرِيمِ الرَّبْوِ. مستحل له، اُثِيمِ ای فاجر بأكله. اِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ حَقِيقَتِ اِيْمَانِ در لغت عرب تصدیق است، و معنی تصدیق استوار گرفتن است و براست داشتن، و آن استوار گرفتن هشت چیز است: بحکم آن خبر درست که عمر روایت کرد، قال جاء رجل الى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فقال يا رسول الله ادنو منك؟ قال «نعم» فجاء حتى وضع يده على ركبته، فقال ما الايمان؟ قال ان تؤمن بالله و اليوم الآخر و الملائكة و الكتاب و النبيين و الجنة و النار و البعث بعد الموت و القدر كله قال اذا فعلت ذلك فقد آمنت؟ قال نعم قال صدقت.

اول استوار گرفتن خداست و اعتقاد داشتن که یگانه و یکتاست و معبود بسزاست، بی شریک و انباز است، بی نظیر و بی نیازست، موجود بذات، موصوف بصفات، ذات او صمدی، و صفات او سرمدی. دو دیگر استوار گرفتن رسولان وی، پیشروان خلق و گماشتگان حق، و براست داشتن ایشان پیغام که آوردند و رسالت که گزاردند و شریعت

که نهادند. سدیدگر استوار گرفتن و براست داشتن کتاب خدای که سخن وی است، و علم وی تا آفریده، فرو فرستاده از نزدیک خود در زمین بحقیقت موجود، شنیدنی و خواندنی و نبشستی و دیدنی. و اعتقاد کردن که بنده را بحق وسیلت است و ممکن معرفت است و منبع برکات و دائره نجات، مونس گور و شفیع روز حشر و نشر، و نه خود قرآن کلام حق است و بس، که توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و غیر آن همه کلام حق است، تعظیم آن فریضه، و حرمت داشتن آن واجب. چهارم استوار گرفتن فریشتگان و اعتقاد داشتن که ایشان بندگان حق‌اند و سفیران درگاه عزت برسولان وی، و گماشتگان بر آسمان و زمین و عباد و بلاد وی، هر کسی از ایشان بر کاری داشته و بر مقامی بداشته، و ما منّا الا له مقام معلوم. پنجم استوار گرفتن روز رستاخیز، روز پاداش و جزاء، روز فضل و قضا، یوم تبلی السرائر و ظهرت الضمائر و کشف الاستار و خشعت الأبصار و سکنت الاصوات فلا تسمع الا همسا. ششم ایمان آوردن به بعث و نشور و باز انگیختن مردگان و سؤال کردن از ایشان و در مقامات قیامت ایشان را بداشتن و کار میان ایشان بر گزاردن و هر کس را آنچه سزااست دادن. هفتم اعتقاد داشتن و استوار گرفتن بهشت و دوزخ که هر دو آفریده‌اند بندگان راه، بهشت جای ناز دوستان و دوزخ جای عقوبت بیگانگان، اهل سعادت را بنوازد بفضل خود و ایشان را بهشت رساند، و اهل شقاوت را براند بعدل خود و ایشان را بدوزخ فرستد، فریق فی الجنة و فریق فی السعیر. هشتم براست داشتن قدر، و ایمان آوردن که خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و ایمان توفیق و خذلان طاعت و معصیت وفاق و نفاق محبوب و مکروه همه از خداست، بخواست و تقدیر و آفرینش او، و خیر بارادت و مشیت و قضا و قدر و فرمان و رضا و محبت او، و شر بارادت و مشیت و قضا و قدر او. و هر چه الله کرد و خواست، ببندگان، از وی ستم نیست و در آن با وی کس را سخن نیست، لا یسئل عما یفعل، فلله الحجة البالغة، هر چه کند وی را حجت تمام است که آفریدگار است از نیست هست کننده و پدید آورنده و پادشاه بر بنده.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا مِثْقَلُ ذَرَّةٍ مِنْ حَسَنَةٍ يَنصُرُوا بِهَا وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِهَا سَنُصِّرُهَا حَبْلًا مَمْلُوءًا بِحَدِّينَ أَسْفَلًا
 گه اعمال جوارح ظاهر بجای آوردند آنچه فرمودیم کردند، و از آنچه نهی کردیم باز ایستادند، پس تفضیل نماز و زکاة را باز جداگانه یاد کرد گفت: وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا

الزَّكَاةَ که از عبادات بدنی نماز شریفتر و از عبادات مالی زکاة شریفتر، و معنی زکاة نماست افزودن از بهر آن زکاة نام کرد که از آن برکت افزایش در مال.
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ایشان را که این صفت باشد مزد ایشان بنزدیک خداوند است، ایشان را پیدایش خود رساند و مزد ایشان ضایع نکند. در توریة موسی است ما ذا علیکم لو صدقتم فی صدقاتکم و صلواتکم و اقبلتم علی بطهارة قلوبکم، کان ذلک یضیع لکم عندی و انا الواسع الکریم؟

اکافی المتصدقین و اجزیهم جنات النعیم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن آیت در شأن عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان آمد که خرما بسلف خریده بودند، چون وقت خرما رسیدن در آمد حق خویش طلب کردند از آن کس که بر وی داشتند، آن کس گفت اگر آنچه شما را استدنی است تمامی بدهم عیال من بی برگ مانند و از قوت درمانند، یک نیمه حق خویش بستانید و دیگر نیمه مضاعف کنم و شما در اجل بیفزائید، ایشان چنان کردند که آیت تحریم ربوا هنوز نیامده بود، آن روز که اجل بسر آمد و ایشان طلب آن زیادت کردند، رب العالمین این آیت فرستاد و ربوا حرام کرد، گفت ای شما که مؤمنان اید پرهیزید از خشم و عذاب خدای و بگذارید آنچه زیادت است بر اصل مال اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر شما مومنان اید، حکم مومنان اینست بپذیرید و کاربند آن باشید، ایشان بحکم خدای و رسول فرو آمدند و فرمانبرداری کردند، طلب اصل مال کردند و زیادتی بر اصل مال بگذاشتند

فصل

چون الله تعالی ربوا بر جمله حرام کرد و آیت تحریم مجمل فرستاد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن را مفسر کرد و شرح آن بتفصیل باز داد، در آن خبر که عبادة بن الصامت روایت کرد

قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم ينهى عن بيع الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و التمر بالتمر و البر بالبر و الشعير بالشعير و الملح بالملح ألسواء بسواء عينا بعين، اذا اختلف الجنس ان فبيعوا كيف شئتم يدا بيد.»

مفهوم خبر آنست که ربا هم در نقد رود و هم در طعام، اما در بیع نقد دو چیز حرام است: یکی بنسبه فروختن اگر زر فروشد بزر یا بسیم، یا سیم فروشد بسیم یا بزر، تا هر دو در مجلس عقد حاضر نکنند، و پیش از آن که بایع و مشتری از یکدیگر جدا شوند میان ایشان تقابض نرود، آن بیع درست نباشد و ربوا بود، و دیگر چون بجنس خویش فرو شد، زر بزر یا سیم بسیم زیادتی حرام بود. نشاید که دیناری درست بدیناری و حبه قراضه بفروشد، یا دیناری که صنعت و ضریش نیک بود بدیناری و حبه که صنعت و ضریش بد بود بفروشد، بل که نیک و بد، شکسته و درست برابر باید، پس اگر جامه بدیناری درست بخرد و آن جامه بدیناری و دانگی قراضه هم با وی فرو شد، درست بود و مقصود حاصل شود. و زر هر یوه که در وی نقره باشد نشاید بزر خالص فروختن، و نه بسیم خالص و نه بزر هر یوه، بل که چیزی در میان باید کرد، و هر زربینه که زر وی خالص نبود همچنین. و عقد مروارید که در وی زر بود نشاید بزر فروختن و جامه که بزر بود همچنین، مگر که زر جامه آن قدر بود که اگر بر آتش عرضه کنند چیزی از آن بحاصل نیاید که مقصود بود، این بیان بیع نقود است و باز نمودن کیفیت ربا در آن، و بیش ازین نگوئیم که دراز شود اما طعام بطعام نشاید بنسبه فروختن اگر چه دو جنس باشد، بلکه هم در مجلس عقد باید که تقابل برود، لکن زیادتی شاید چون دو جنس بود، و اگر یک جنس باشد چنانکه گندم بگندم، یا جو بجو یا خرما بخرما، هم بنسبه فروختن نشاید، و نیز زیادتی نشاید، بل که برابر باید به پیمان یا بتر ازو، و برابری در هر چیز بدان نگاه دارند که عادت آن بود، و گوسپند بقصاب دادن بگوشت، و گندم بخباز دادن بنان، و کنجید و کوز مغز بعصار دادن بروغن این هیچ نشاید و بیع نه بندوق. لکن اگر آن بدهد و این فراستاند و از یکدیگر بشرط خود حلالی خواهند وی را مباح بود خوردن، و نشاید مویز بانگور فروختن و نه خرما خشک برطب و نه انگور بانگور و نه رطب برطب و نه سرکه بسرکه و نه عسل بعسل و نه کنجید بروغن و نه گوسپند بگوشت و نه نان بآرد و نه آرد بآرد و نه گندم بآرد، از بهر آنکه در بیع این طعامها مماثلت شرط است و مماثلت میان آن معلوم می‌نشود، و مماثلت برابری است چون معلوم می‌نشود که برابراوند همچون زیادتی باشد در یک جانب، و زیادتی ربوا است، چنانکه در خیر گفت «من زاد او استزاد فقد اربی»

و علی الجملة کار ربا، کاری دشخوار است محظور و دریافت آن دقیق و پرهیز کردن از آن فریضه. ابن مسعود گفت الربوا سبعون بابا فدعوا ما یریبکم الی ما لا یریبکم و عمر خطاب گفت آخر ما انزل الله عز و جل آیات الربوا، و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم مات قبل ان یرقی علیهم، فذروا الربوا و الریبة.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِآيَاتِهِ... ممدود و مقطوع قراءت ابو بکر است و حمزه، و معنی آنست که اگر بس نکنید و ربا بنگذارید، چنانک فرمودیم، یکدیگر را آگاه کنید که شما جنگیان اید با خدا و رسول خدا، قراءه باقی فَاذْنُوا مقصور و موصول بفتح ذال، میگوید آگاه بید بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. ابن عباس گفت روز قیامت ربا خوار را گویند خذ سلاحک للحرب و يقال حرب الله النار و حرب رسوله السيف. و إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ و اگر توبه کنید از ربا دادن و حکم الله بر خود بیسندید، شما راست رأس المال خود، آنچه دادید بتمامی و استانید.

لَا تُظْلِمُونَ چنانک نه شما ظلم کنید که طلب زیادت کنید و لَا تُظْلَمُونَ و نه ایشان بر شما ظلم کنند که از رأس المال چیزی بکاهند.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ نَظْرَةٌ وَ نَظْرَةٌ بکسر ظا و سکون آن هر دو زمان دادن است، و ميسرة و ميسره بفتح سین و ضم آن توانایی است، قراءه نافع بضم سین است و قراءه باقی بفتح سین، و این حکم نه خود ربا راست که همه افام داران را هست علی العموم، میگوید اگر افام داری افتد با ناتوانی و تنگ دستی او را زمان باید داد تا بتوان خویش رسد و موسر گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «من انظر معسرا او ترك له، كان في ظل الله و كنفه يوم القيمة»

و روى عنه صلى الله عليه و آله و سلم «من شدد على امرى فى التقاضى اذا كان معسرا شدد الله عز و جل عليه فى قبره»

و قال «من احب ان تستجاب دعوته و تكشف كربته فلييسر على المعسر»
و قال «من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيمة، و من يسر على معسر يسر الله عليه فى الدنيا و الآخرة، و من ستر مسلما ستره الله فى الدنيا

و الآخرة، و الله في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه»
 بحکم آنکه رب العزة گفت: وَ إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ رَبُّ الْمَالِ رَا نرسد که مطالبت معسر کند بحق خویش، تا آن گه که او را یساری پدید آید و تواند که کار گزارد، پس چون یسار پدید آمد بر وی لازم بود که حق صاحب حق باز دهد و اگر تواند که باز دهد و ندهد، در شمار دزدان بود و بزه وی عظیم، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «من ادا ان دینا و هو ینوی ان لا یؤدیه فهو سارق» و قال «ما من خطیئة اعظم عند الله بعد الکبائر من ان یموت الرجل و علیه اموال الناس دنیا فی عنقه لا یوجد له قضاء»
 و اگر کسی صلاح خود را و نفقه عیال را حاجت افتد با فام گرفتن، و افام گیرد و در دل دارد که چون تواند باز دهد، ما دام که آن افام بر وی بود الله تعالی بعنایت و رعایت با وی بود، اینست معنی آن خبر که مصطفی گفت «ان الله مع الدائن حتی یقضی دینه ما لم تکن فیما یکره الله عز و جل»

و كان عبد الله بن جعفر راوی هذا الحديث يقول لخازنه: اذهب فخذ لنا بدین فانی اکره ان ابیت لیلۃ الا و الله معی منذ سمعت هذا الحديث من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بدان که حقوق مردمان بر دو قسم است: یکی آنک واجب شود بعبوض مالی، دیگر آن که واجب شود بی عوض مالی، و حکم هر دو متفاوت است، اما آنچه بعبوض واجب شود چنانک افام دهد بکسی یا سلعتی بوی فرو شد، اگر آن کس دعوی اعسار کند از وی نپذیرند، تا آن گه که بینتی شرعی اقامت کند بر اعسار خود، که اصل آنست که وی موسر است بقدر افام که گرفت، و ان سلعت که خرید، تا آن گه که اعسار به بینت درست کند، و قسم دیگر آنست که بی عوضی مالی واجب شود، چنانک مهر زن و ضمان دیگری کردن بمالی که بر وی است، اینجا اگر دعوی اعسار کند از وی پذیرند، که اصل نیافت است و ناتوانی، تا آن گه که صاحب حق بینتی شرعی اقامت کند بر یسار وی.

وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ قِرَاءَةُ عَاصِمٍ تَخْفِيفٌ صَادٍ اَسْت: باقی بتشدید خوانند، و اصل آن تتصدقوا است، تشدید صاد از تا است که درو نهان شد ادغام را، و آن تاء دوم است و تخفیف صاد از حذف این تا است. اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اِی ان کنتم تصدقون بثواب الله فی الآخرة، میگوید اگر آنچه بر آن معسر ناتوان دارید بصدقه بوی بخشید آن شما را بهتر

بود، اگر وعده خدای در ثواب آن جهانی براست میدارید و میدانید که الله آن بیسندد و پاداش بنیکی دهد.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ جَلَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ، و تعالی الواحد الصمد القديم، لا اله الا هو رب العرش الكريم. بزرگ است و بزرگوار، خداوند کردگار، جبار کامگار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاک از انباز و بی نیاز از یار، خود بی یار و همه عالم را یار، دارنده هر کس سازنده هر چیز، کننده هر هست چنان که سزاوار، نه در پادشاهی او را وزیر، نه در کاردانی او را مشیر، نه در کردگاری او را نظیر، خود پادشاهست و خود داور، گشاینده هر در، آغاز کننده هر سر، دل که گشاید خود گشاید، بچشمها حق خود آرید، راه که نماید خود نماید. خطاب آمد بآن مهتر کائنات، نقطه دایره حادثات، زین زمین و سماوات، که ای مهتر! کلاه دولت بر فرق نبوت تو نهادیم، و عالمیان را متابعت تو فرمودیم، و کارها همه در پی تو بستیم، و آیین هر دو سرای در کوی تو پیوستیم، مقام محمود جای تو، لواء معقود نشان شرف تو، حوض مورد وعده گاه نواخت تو، این همه ترا دادیم و دریغ نداشتیم، اما هدایت بندگان و تعریف ایشان نه کار تو است، از تو برداشتیم. لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ تو ایشان را خواننده‌ای و من ره نماینده، تو ایشان را بیم دهنده‌ای و من سزای ایشان بایشان رساننده! این هدایت و ضلالت بندگان، و این سعادت و شقاوت ایشان، کار الهیت ماست، کس را با ما در آن مشارکت نه، و ما را در آن حاجت بمشاورت نه، اگر بمراد تو بودی تا از عمّ قرشی پسر نیامدی به بلال حبشی نرسیدی، این بلال نواخته ما، و درویشی و بی حسبی وی را زیان نه، و این دیگر رانده ما و حسب و نسب قریش او را سود نه، آن مهتر عالم و سید ولد آدم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ بر بالین عم خود نشسته بود و میگفت یا عم چه باشد اگر کلمه‌ی بگویی بحق، تا فردا مرا حجتی بود بنزدیک الله و عم میگفت با محمد من صدق تو میدانم، لکن در دل خود ازین حدیث نفرتی می‌بینم چه سود دارد که بزبان بگویم و دل از آن بی خبر بود. آری، عروس معرفت نه هر جای نقاب تعزز فرو گشاید، که نه هر کس را کفو خودشناسد، نه هر جای سرای و مسکن اوست، نه هر کویی مخیم جلال اوست، نه هر سری شایسته وصال اوست،

نه هر طللی نشانه تیر بود، نه هر بازی سزای نخجیر بود.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وصف الحال درویشان صحابه است و بیان سیرت ایشان، و تا بقیامت مرهم دل سوختگان و شکستگان، اول صفت ایشان اینست که، أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای وقفوا علی حکم الله، فاحصروا نفوسهم علی طاعته، و قلوبهم علی معرفته، و ارواحهم علی محبته، و اسرارهم علی رؤيته.

بحکم الله فرو آمدند و بدان رضا دادند و استقبال فرمان کردند، نفس را بر طاعت داشته، و دل با معرفت پرداخته، و روح با محبت آرام گرفته، و سر در انتظار رویت مانده، بحکم آن که رب العزة گفت لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ چندان شغل افتاد ایشان را بحق که نه با خلق پرداختند و نه با خود، نه در طلب روزی گام زدند، نه دل بر کسب و تجارت نهادند، همانست که گفت جل جلاله لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ جوانمردانی که یاد الله ایشان را شعار و مهر الله ایشان را دثار، بر درگاه خدمت ایشان را آرام و قرار، همت شان منزّه از اغیار، جمال فردوس اند و زین دار القرار، لختی مهاجر، لختی انصار يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ گویی بی نیازانند و در شمار توانگرانند، که با اختلال حال و ضرورت افتقار که دارند هرگز سؤال نکنند، نه از خلق و نه از حق، سؤال ناکردن از خلق عین توکل است، و توکل مرتبت دار ایشان، و سؤال ناکردن از حق حقیقت رضاست، و میدان رضا منزلگاه ایشان، همین بود حال خلیل، که او را گفتند از حق سؤال کن، گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی و عبد الله مبارک را دیدند که میگريست، گفتند چه رسید مهتر دین را؟ گفت امروز از خدای عز و جل آمرزش خواستم، پس با خود افتادم که این چه فضولی است که من کردم! او خداوندست و من بنده، هر چه خواهد کند با بنده، و آنچه باید دهد، نه در خواست تا بیدارش کنند، یا از کار غافل تا آگاهی دهند.

جنید قدس الله روحه گفت وقتی بر زبانم برفت که اللهم اسقني، ندایی شنیدم که تدخل بینی و بینک یا جنید؟ این صفت قومی است که بعالم تحقیق رسیده‌اند و از جام وصال شربتی چشیده و از مشغله خلق و نفس باز رسته. اما آن کس که وی را این حال نیست، و باین مقام نرسیده، راه وی آنست که دست در دعا زند و رستگاری خود از حق بخواهد، که سؤال او را مباح است، و دعا در حق وی عین عبادت.

تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ نه هر دیده ایشان را ببیند، نه هر سری ایشان را شناسد، کسی ایشان را ببیند و شناسد که هم بصر نبوت دارد، و هم بصیرت حقیقت. بصر نبوت از نور احدیت است، و بصیرت حقیقت از برق ازلیت. مرتعش گفت سیماء ایشان غیرت ایشان است بر فقر خود، و ملازمت ایشان با اضطرار و انکسار خود، گوهر درویشی بحقیقت بشناختند و سر آن بدانستند و بجان و دل باز گرفتند، و یک ذره از آن بدنیا و عقبی بنفروختند.

استاد بو علی درویشی را دید لایبی در دوش گرفته، پاره پاره بر هم نهاده و بر هم بسته، بر سبیل مطابیت گفت ای درویش این بچند خریدی؟ درویش گفت این بکل دنیا خریدم و یک رشته از آن بنعیم عقبی میخوانند و نمی‌دهم. آری روشنایی گوهر فقر جز بنور نبوت و روشنایی ولایت نتوان دید. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنور نبوت جمال فقر بدید و سر آن بشناخت، فقر را بر دنیا و عقبی اختیار کرد، دنیا را گفت: «عرض علیّ

ربی ان یجعل لی بطحاء مکه ذهبا، فقلت لا یا رب و لکن اشبع یوما و اجوع یوما» و از نعیم عقبی دل برداشت و چشم بر آن نه گماشت، تا رب العزة وی را در آن بسود، گفت «ما زاع البصر و ما طعی» و اگر شرف فقر خود آن بودی که مصطفی را صحبت فقراء فرمودند گفتند، و لا تعد عیناک عنهم، خود تمام بودی. و اینجا تعبیه‌ایست که آن را سر الاسرار گویند، جز خاطر صدیقان بدان راه نبرد، و حقیقت آن سر ازین خبر معلوم شود که: «من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف».

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت در هر کس چیزی پیداست، در عالم دین پیداست، در عارف نور مولی پیداست، در محب فناء کون پیداست، در صوفی پیداست آنچه پیداست، باین زبان نشان دادن از آن ناید راست.

سیاره عشق را منازل مائیم ز اشکال جهان نقطه مشکل مائیم
چون قصه عاشقان بیدل خوانند سر قصه عاشقان بیدل مائیم

وَمَا تُتَفَقَّهُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ اینجا چنین گفت و در آخر آیت اول گفت و مَا تُتَفَقَّهُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ ارباب حقائق میان دو آیت لطیفه نیکو دیده‌اند گفتند بنده که در راه خدا هزینه کند، آن انفاق وی را دو وجه است: یکی آنک نظر بمقصود خود

دارد، و در تحصیل ثواب خود کوشد، از دوزخ ترسد و طمع بیهشت میدارد، انفاق وی و ثواب وی آنست که الله گفت: وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ وجه دیگر آنست که در آن انفاق نظر بدرویش دارد و آسایش وی جوید و بحق وی کوشد و حظ خود در آن نبیند، این حال عارف است، چون زحمت ثواب خویش درین انفاق از میان برگرفت، لا جرم رب العزة نیز تعرض ثواب نکرد و باین نواخت عظیم او را گرامی کرد و گفت وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ من که خداوند خود دانم که این بنده را چه باید داد و چه باید ساخت، و الیه الاشارة بقوله «اعددت لعبادی الصالحین، مالا عین رأت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْإِيَّاهِ... ما دام لهم مال لم يفتروا ساعة من انفاقه ليلا و نهارا، فاذا نفذ المال لم يفتروا من شهوده لحظة ليلا و نهارا، این چنانست که گویند.
 مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت
 مال در راه دین بر وفق شریعت خرج کردن کار مؤمنانست، جان در مشاهده جلال و جمال مولی از روی حقیقت بذل کردن کار جوانمردانست، جهد بندگی از بندگان اینست! سزای خدا و کرم الهی در حق بندگان چیست! إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِلَى قَوْلِهِ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ای ان الذین کانوا لنا یکفیهم ما یجدون منا، فاننا لا نضع اجر من احسن عملا، من التجأ الی سدة کرمنا آویناه الی ظل نعمنا، من وقع علیه غبرة طریقنا لم تقع علیه فترة فراقنا، من خطا خطوة الینا وجد منحة لدینا.

ای هر که بما پیوست، از شبیخون قطیعت باز رست، ای هر که دل در کرم ما بست رخت از حجره غمان بر بست، ای هر که ما را دید، جانش بخندید، بما رسید او که در خود بر رسید، و او که در خود بر رسید، چه گویم که چه دید و چه شنید.
 پیر طریقت گفت الهی این همه نواخت از تو بهره ماست، که در هر نفسی چندین سوز و نور عنایت تو پیداست، چون تو مولی کراست، و چون تو دوست کجاست و بآن صفت که تویی خود جز زین نه رواست، این همه نشانست، آئین فرد است، این خود پیغام است و

خلعت برجاست، خلعت آنست که گفت لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ باش تا فردا که آن اجر کریم و نواخت عظیم که از بهر تو نزدیک خود دارد بیرون دهد، آنت نعمت بیکران و پیروزی جاویدان، در مجمع روح و ریحان و میقات وصل جانان.

کی خند اندر وی من بخت من از میدان تو! کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو! عجب کاریست کار این درویش! جبرئیل با ششصد پر طاوسی نتوانست که یک قدم با آن مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم از ورای سدره بر دارد و این درویش گدا دست از دامن وی بندارد تا با وی پای بر عرش مجید نهد. اما میدان که این بستاخی نه امروزینه است، که این دیرینه است، در عهد ازل که بنیاد دوستی می‌نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ نوش کردند و بدان بستاخ شدند، مهربان ملاً اعلی گفتند اینت عالی همت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هرگز جرعه نچشیدیم و نه شمه یافتیم! و های و هوی ارواح این گدایان در عبوق افتاده که:

اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز
ما کی گنجیم در سرا پرده راز لافیس بد سنت ما و منشور نیاز

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اتَّقُوا يَوْمًا بِرَهْزِيدٍ از روزی تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که با خدای برند شما را در آن روز ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وانگه بسپارند تمام بهر تنی پاداش آنچه کرد وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ (۲۸۱) و از هیچکس مزد نگاهند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند إِذَا تَدَايَنْتُمْ بَدِينٍ چون با یکدیگر افام دهید و ستانید إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نامزد کرده فَاكْتُبُوهُ أَنْ رَأَى بَنُو سَيْدٍ وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ وَ فرمودم تا بنویسد میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ دبیری بداد و راستی که در آن چیزی فرو نگذارد وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ وَ سر باز نزند دبیر أَنْ يَكْتُبَ که آن را بنویسد كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانکه الله وی را در آموخت فَلْيَكْتُبْ تا بنویسد وَ لِيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ فرمودم تا آن

امین گرفتند امانت خویشت که ستد و امانت او که فراوی داد و لَبِيتَقِ اللّٰهَ رَبَّهُ و گفتیم این امانت دار را که از خداوند خویشت بترس و از خشم وی بپرهیز و لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و گواهی پنهان مدارید که شما را گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد و مَنْ يَكْتُمْهَا و هر که وی را گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ او آن کس است که بزه‌مند است دل او وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) و خدای بآنچه شما میکنید داناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ ابو عمرو و يعقوب تُرْجَعُونَ بفتح تا و كسر جيم خوانند، معنى آنست که بترسيد از روزی که شما در آن روز با اللّٰه گردید. باقى تُرْجَعُونَ بضم تا و فتح جيم خوانند، يعنى که شما را در آن روز با اللّٰه برند: ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ پس هر تنی را پاداش آنچه کرد در دنیا، اگر نیکی کرد و اگر بدی، اگر در صلاح کوشید و اگر در فساد، پاداش آن بتمامی بوی دهند وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و از آن هیچ بنکاهند. انس مالک رض روایت کرد از

مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم قال «ان الله لا يظلم المؤمن حسنة يثاب عليها الرزق في الدنيا و يجرى بها في الآخرة، و اما الكافر فيقطع بحسناته في الدنيا، حتى اذا افضى الى الآخرة لم تكن له حسنة يعطى بها خيرا»

و روی ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله تعالى كتب الحسنات و السيئات، من هم بحسنة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت عشرا الى سبعمائة الى اضعاف كثيرة و من هم بسيئة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت واحدة، او محاها الله عز و جل و لا يهلك على الله تعالى الا هالك»

مفسران گفتند پسین آیت از آسمان این آیت آمد، جبرئیل گفت ضعوها على رأس ثمانين. و مائتين من سورة البقرة و مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم بعد از آن هفت روز بزیست، و گفته‌اند بیست و یک روز پس از آن بزیست، و گفته‌اند هشتاد و یک روز. ابن عباس گفت پسین آیات که از آسمان فرو آمد این بود و اوائل سورة المائدة الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ و مفسران را خلافتست که آخرتر کدام بود، ابی کعب گفت آخرتر لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ بود. براء عازب گفت «يسفتونك» بود، سدی و

ضحاک و جماعتی گفتند «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» بود.
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى الْآيَةَ... این آیت دلیل است که سلم
 دادن در شرع جایز است، همان سلم که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرح داد و
 بیان کرد و گفت «اسلفوا فی کیل معلوم و وزن معلوم و اجل معلوم».
 ابن عباس گفت اشهد ان السلف المضمون الی اجل مسمى قد احله الله فی کتابه و اذن
 فيه، فقال يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى معنی سلم و سلف هر دو
 یکسانست، و در عقد سلم نه شرط است: اول آنک در وقت عقد گوید این سیم یا این زر
 یا این جامه بسلم بتو دادم بچندین گندم یا بچندین جو یا بچندین ابریشم، یا آنچه بود و
 صفت کند آن گندم و جو و ابریشم، و هر صفت که مقصود بود و قیمت بدان بگردد، و در
 عادت بآن مسامحت نرود، همه بگوید تا معلوم شود. و آن کس که سلم بوی میدهد، گوید
 فرا پذیرفتم، و اگر بجای لفظ سلم گوید از تو خریدم چیزی بدین صفت هم روا بود.
 شرط دوم آنست که آنچه فرا دهد، بگزاف ندهد، بل که وزن و مقدار آن معلوم کند. شرط
 سوم آنک هم در مجلس عقد رأس المال تسلیم کند شرط چهارم آنک در چیزی سلم
 دهد که بوصف معلوم گردد چون حبوب و پنبه و ابریشم و جامه و میوه و گوشت و
 حیوان، اما هر چه معجون بود، یا مرکب از چند چیز که مقدار آن معلوم نشود، چون غالیه
 و کمان و کفش و موزه و نعلین و مانند آن سلم در آن باطل بود که وصف نپذیرد. و
 درست آنست که سلم در نان رواست اگر چه آمیخته است به نمک و آب، که آن مقدار
 نمک و آب مقصود نیست و جهالت نیارد. شرط پنجم آنست که اگر دین مؤجل بود وقت
 حلول اجل باید که معلوم بود. اگر گوید تا نوروز و نوروز معروف باشد، یا گوید تا
 جمادی درست بود و بر اول حمل کنند. شرط ششم در چیزی سلم دهد که در وقت عقد
 موجود بود، اگر آن دین حال بود، پس اگر دین مؤجل بود بوقت حلول اجل باید که
 موجود بود، و اگر در میوه سلم دهد تا وقتی که در آن میوه نرسیده باشد باطل بود. شرط
 هفتم آنک جای تسلیم معین کند بشهر یا بروستا، و احتراز کند از هر چه در آن خصومت
 و خلاف رود. شرط هشتم آنک بهیچ عین اشارت نکند نگوید انگور فلان بستان، یا گندم
 این زمین، که این باطل بود، اگر گوید از میوه فلان شهر این روا باشد. شرط نهم آنست که

سلم در چیزی که عزیز الوجود و نایافت بود ندهد، چون لَوْلُو نَفِيس و کنیزک آستن، و کنیزک نیکو با فرزند بهم، و هر چند بر این اصول تفریعات بسیارست، اما شرط ما اختصارست. و آنچه در معاملات مهم است بدان اشارتی کرده شد، اگر کسی را زیادتی شرح باید، بکتاب فقه نشان باید داد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ تَدَايِنِ و مداینه با یکدیگر افام دادن و ستدن است، ادان دیدن، افام داد، ادان یدان افام ستد. بعد از آنک تداینتم گفته بود «بدین» در افزود تا گمان نیفتد که این تداین بمعنی مجازاة است، بل که بمعنی معاطات است افام دادن و ستدن. فاکتوه یعنی الدین الی ذلک الاجل. خلافت میان علما که این امر وجوب است یا امر تخیر و اباحت. قومی گفتند که امر وجوب است، و این نبستن فرض است، و همچنین اشهاد گفتند که فرض است، چنانک الله گفت: وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و دلیل قول وجوب از خبر آنست که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَفَتْ «ثَلَاثَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ. رَجُلٌ كَانَ لَهُ دِينَ فَلَمْ يَشْهَدْ، وَرَجُلٌ اعْطِيَ سَفِيهَا مَالًا وَ قَدْ قَالَ تَعَالَى: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ و رَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ سَيِّئَةُ الْخَلْقِ فَلَمْ يَطْلُقْهَا»

و قول بیشترین مفسران آنست که این در ابتداء اسلام فرض بود پس منسوخ شد، بآنچه گفت: فَإِنَّ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فُلْيُودُ الَّذِي أَوْثَمَنَ أَمَانَتَهُ اما امروز حکم این کتابت و اشهاد در انواع بیاعات بر استحباب است نه بر وجوب، اگر خواهد کند و اگر خواهد نه.

وَلْيُكْتَبْ بَيْنَكُمْ أَى بَيْنَ الْبَايَعِ و الْمُشْتَرَى و الْمُسْتَدِينِ و الْمَدِينِ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ أَى بِالْحَقِّ و الْإِنصَافِ، لَا يَزِيدُ فِي الْمَالِ و الْإِجْلِ و لَا يَنْقُصُ مِنْهُمَا و لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يُكْتَبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللهُ ضَحَاكُ كَفَتْ در ابتداء اسلام بر دبیر واجب بود این نبستن چون از وی در خواستند، و همچنین بر گواه واجب بود، پس منسوخ شد بآنچه گفت و لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ و لَا شَهِيدٌ مِثْلُ كَاتِبٍ مَبَادَا که سرباز زند دبیر از نبستن، چنانک الله وی را در آموخت و با وی فضل کرد و بر دیگران افزونی داد بدبیری، پس گفت و لِيُطْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ أَمَالًا و أَمَالًا يَكِي است، میگوید تا آن کس که دین بر وی است املا کند و بزبان اقرار دهد بر خویشن و از خدای بترسد، و از آنچه بر وی است از مال در املا کردن و اقرار دادن هیچ چیز بنکاهد.

بخس نقص است چنانک گفت «وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ» فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا سفیه جامه باشد بد بافته و سست، می گوید اگر آن کس که بروی مال باشد نادان و نازیرک و سست خرد بود، طفلی بود نا، اَوْ ضَعِيفًا یا جاهلی نادریانده، اَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمَلَّ هُوَ یا خود نتواند که املا کند که لال بود بی زبان فَلَيْمَلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ اللَّهُ میگوید فرمودم تا قیم ایشان یا میراث دارایشان، یا آن کس که بجای ایشان بود املا کند و بر دبیر دهد براستی و انصاف. وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ اِی و اشهدوا شاهدین مِنْ رِجَالِكُمْ اِی من اهل ملتکم، و دو گواه خواهید تا بر شما گواه باشند در آن معاملت که کردید. آن گه گفت: مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما که اهل اسلام آید، یعنی که تا دانند که گواه مسلمان باید.

فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ نَكَفْتُ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَانِ، که آن گه تا مرد بودی گواهی زن روا نبود. گفت: فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ معنی آنست که این دو گواه اگر نه مردان باشند که مردی و دو زن باشد، با وجود مردان هم روا باشد مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ازین گواهان که شما بیسندید بعدالت و ثقت از مردان و زنان. جای دیگر ازین گشاده تر گفت وَ اسْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ.

فصل فی الأشهاد

بدانک اشهاد در عقود معاملات است یا در عقود مناکحات، اما در عقود مناکحات: بمذهب شافعی اشهاد فرض است. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «کل نکاح لم يحضره اربعة فهو سفاح: خاطب و ولی و شاهدان.» و روی انه قال «لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل» و در عقود معاملات مستحب است و امر در آن امر ندب و استحباب است، نه امر فرض و ایجاب. و در جمله اهل شهادت ده کس اند: اول بالغ که کودک را شهادت نیست. و دیگر عاقل که دیوانه را نیست. سدیگر آزاد که بنده را نیست، اگر چه قن باشد و اگر مکاتب، یا بعضی آزاد و بعضی بنده، بهیچ وجه ایشان را شهادت نیست. چهارم مسلمان که کافر را نیست، نه بر کافر و نه بر مسلمان. پنجم دریابنده قوی حفظ که مغفل را نیست اگر چه عاقل بود. ششم عدل که فاسق را نیست، و عدل اوست که از کبائر پرهیز کند، و طاعات وی بر صغائر غلبه دارد. هفتم کسی که با مروّت بود که بی مروّت را شهادت نیست. و بی مروّت آنست که در میان بازار طعام خورد و باک ندارد، یا نه بر زیّ

معتاد خود بیرون آید. هشتم کسی که وی را در آن شهادت حظی نبود، نه جذب منفعت نه دفع مضرت، ازین جهت شهادت فرزند پدر را مقبول نیست، و نه شهادت پدر فرزند را، و نه شهادت خصم بر خصم و نه دشمن بر دشمن، و نه در محل تعصب و کینه.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «لا يجوز شهادة خائن و لا زان و لا خائنة و لا زانية و لا ذی غمز علی اخیه.»

نهم کسی که بر سنت و جماعت بود، که شهادت اهل اهواء و بدعت داران مردود است. دهم آنک مرد باشد، که شهادت زن در بعضی احکام چون حدود و نکاح و طلاق و عتاق و رجعت و وصیت و توکیل و قتل عمد مردود است. اما در بیع و اجارت و رهن و ضمان و هبه و هر چه سر با مال دارد، گواهی زنان با مردان در آن مقبول است. و آنچه مردان را بر آن اطلاع نبود، چون عیب زنان و ولادت و رضاع، شهادت زنان محض در آن مقبول است، چهار زن بجای دو مرد. و حقوق مردم که ثابت میشود در شرع بدو مرد عدل یا بیک مرد و سوگند خصم ثابت شود. و عماد شهادت معرفت است. رسول خدای را پرسیدند که گواهی چون دهیم

«فقال تری الشمس؟ قال نعم قال «علی مثلها فاشهد او دع»

و فی الخبر «اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم.»

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ قِراءَة حمزه است کسر الف در اول و رفع راء در آخر بر معنی شرط و جزاء، دیگران همه بفتح الف خوانند أَنْ تَضِلَّ و نصب راء فَتُذَكَّرَ و قِراءَة مکی و بصری فَتُذَكَّرَ مخفف است و قِراءَة دیگران بتشدید کاف، و در معنی تفاوت نیست که ذکّر و اذکر هر دو یکسانست چون نزل و انزل و کرّم و اکرم. و ضلال اینجا بمعنی نسیان و غلط است چنانک آنجا گفت لا یضِلُّ رَبِّي وَ لا یَنسِی و معنی الآیة فرجل و امرأتان کی تذکر احدیما الأخری ان ضلت میگوید تا آن گه که یکی از آن دو زن گواهی فراموش کند، آن دیگر زن با یاد وی دهد. وَ لا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا ما دُعُوا این هم در تحمل است و هم در اداء، اما در تحمل مخیر است و در اداء فرض کفایت، مگر که در عدد گواهان قلت باشد که آن گه اداء فرض عین بود. میگوید فرمودم تا گواهان سرباز نزنند، آن گه که ایشان را با گواهی خوانند.

روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فی تفسیر هذه الآیة «لا یأب الشاهد اذا شهد علی شهادة یدعی الیها ان یقوم بها».

ثم قال: وَ لَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتَبُوهُ اِی لَا یَمْنَعُکُم الضَّرْعُ وَ المَلَالُ ان تَكْتَبُوا مَا شَهِدْتُمْ عَلَیْهِ مِنَ الْحَقِّ، صَغْرَامُ کَبْرٍ اِلَى اَجْلِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ اِی الْکِتَابَةُ اَعْدَلُ عِنْدَ اللّٰهِ فِی حُکْمِهِ وَ اَبْلَغُ فِی الْاِسْتِقَامَةِ لِلشَّهَادَةِ، لِان الْکِتَابَ یَذْکُرُ الشُّهُودَ، فِی کَوْنِ لِشَهَادَتِهِمْ اِقْوَمَ وَ اَدْنَى اَلَّا تَرْتَابُوا اِی اَقْرَبُ اِلَى اَنْ لَا تَشْکُوْا فِی مَبْلَغِ الْحَقِّ وَ الْاَجْلِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةٌ حَاضِرَةً بِنَصَبِ عَاصِمٍ خَوَانِدٍ اَز بَهِرِ اَنْ کِهْ اَوْ کَانَ اِیْنَجَا نَاقِصَهُ مِیْنَهْدُ کِهْ بِخَبْرِشْ حَاجَتُ بُوْدُ وَ تِجَارَةٌ بِنَصَبِ خَبْرِ اَوْسْتِ، وَ حَاضِرَةٌ صَفَتْ تِجَارَتُ بَاشْدُ، وَ اَعْرَابُ صَفَتْ چُونِ اَعْرَابُ مَوْصُوفُ بُوْدُ، وَ اِسْمُ کَانَ بَدِیْنِ قِرَاءَةُ مُضْمَرُ اسْتِ وَ اَنْ مَدَیْنَهُ اسْتِ یَا مَبَیْعَهُ. وَ تَقْدِیْرِشْ چِنَانِ اسْتِ کِهْ اَلَّا اَنْ تَكُوْنَ الْمَدَیْنَةُ وَ الْمَبَیْعَةُ تِجَارَةٌ حَاضِرَةٌ بَاقِیَ قِرَاءَةِ تِجَارَةٌ حَاضِرَةً بَرَفَعُ خَوَانِدِ، کِهْ اِیْشَانِ کَانَ بِمَعْنَى وَقَعَ مِی نَهْنِدِ، وَ چُونِ چِنِیْنِ بُوْدُ تَامَّهُ بَاشْدُ وَ خَبْرِ نَخَوَاهْدِ، وَ مَا بَعْدُ اَنْ بِفَعْلِ خَوِیْشِ بَرَفَعُ بُوْدُ تَقْدِیْرِهِ اِلَّا اَنْ تَقَعَ تِجَارَةٌ وَ اِیْنِ هَمْچِنَانَسْتِ کِهْ اَنْجَا کَفْتُ وَ اِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ اِی وَ اَنْ وَقَعَ مَعْسَرُ، پَسِ تِجَارَةٌ بَدِیْنِ قِرَاءَةِ مَرْتَفَعُ اسْتِ بِفَعْلِ خُودُ وَ فَعْلُشْ تَقَعَ اسْتِ وَ حَاضِرَةٌ صَفَتْ اَوْسْتِ.

قوله: وَ اَشْهَدُوا اِذَا تَبَايَعْتُمْ اِیْنِ اَشْهَادُ کِهْ مِیْفَرْمَايْدُ مَنسُوخُ اسْتِ بَانَ اَیْتِ کِهْ کَفْتُ فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَلِیُوْدُ الَّذِی اَوْثَمَنَ اَمَانَتَهُ وَ لَا یُضَارُّ کَاتِبٌ وَ لَا شَهِیدٌ یُضَارُّ بِمَعْنَى فَاعِلٌ بُوْدُ وَ بِمَعْنَى مَفْعُولٌ بُوْدُ، بِمَعْنَى فَاعِلٌ اَنْسْتِ کِهْ دَبِیْرُ رَا فَرْمُودَمُ تَا نَرَنْجَانْدُ کِهْ اَوْ رَا گُوَیْنْدُ بَنُوِیْسِ، نِیْچِدُ وَ اَز حَقِّ وَ دَادُ وَ نَصِیْحَتِ چِیْزِی نَکَاهْدُ، وَ بِمَعْنَى مَفْعُولٌ وَ لَا یُضَارُّ کَاتِبٌ فَرْمُودَمُ تَا اِیْنِ دَبِیْرُ رَا نَرَنْجَانْدُ، اِگَرِ دَسْتُ دَرِ کَارِی دَارْدُ اَز اَنْ خُودُ اَوْ رَا نَشْتَابَانْدُ، وَ اِگَرِ مَزْدُ خَوَاهْدُ مَزْدُ اَز وِی بَاز نَگِیْرَنْدُ. وَ لَا شَهِیدٌ فَرْمُودَمُ گُوهَ رَا تَا نَرَنْجَانْدُ وَ نَهْ گَزَايَنْدُ، کِهْ بَگُوهَ بُوْدُنِ خَوَانِدِ اَیْدُ وَ چُونِ بَگُوهِی دَادُنِ خَوَانِدِ اَیْدُ وَ الْبَتَهْ هِیْچُ سَرِ نِیْچِدُ، کِهْ بَگُوهَ بُوْدُنِ خَوَانِدِ اَمْدَنِ وِی رَا تَطَوَّعُ اسْتِ، وَ وِی رَا بَرِ اَنْ مَزْدُ وَ چُونِ بَگُوهِی دَادُنِ خَوَانِدِ اَمْدَنِ بَتَعَجِیْلِ بَرِ وِی وَاجِبِ اسْتِ وَ دَرَنْگِی بَرِ وِی وَ بَالِ، مَگَرِ کِهْ وِی رَا شَکِی اَفْتَدُ کِهْ مِی یَاْدُ اَرْدُ، یَا رِیْیَتِی اَفْتَدُ کِهْ مِی بَصِیْرَتِ جُوْیْدُ. دِیْگَرِ وَجِهَ فَرْمُودَمُ تَا گُوهَ رَا نَرَنْجَانْدُ، اِگَرِ اَز اَنْ خُودِ کَارِی دَارْدُ، وَ وِی رَا نَشْتَابَانْدُ.

وَإِنْ تَفْعَلُوا وَ إِنْ تَفْعَلُوا و اگر کنید که در دبیری چیزی در نبشتن از حق بکاهید، یا آن گه که قیم باشید در املاء حق بکاهید، یا بگواهی دادن خوانند بازنشینید فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ آن شما فسق است، بیرون شدن از راستی و نافرمانی. ثم خوفهم فقال وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي الضَّرَارِ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِكُمْ عَلِيمٌ این آیت دین صد و سی کلمت است، و در وی چهارده حکم است، و در وی سی و یک میم است و چهل واو.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ این علی بمعنی فی است و سفر آن را سفر نام کرده‌اند لانه یسفر عن طوایب الرجال. معنی آیت آنست که اگر در سفر باشید و نویسنده نیابید فَرِهَانَ مَقْبُوضَةَ آن را مقبوضه گفت که رهن بی قبض درست نباشد، ازینجا است که رهن دین درست نباشد، که قبض رکن رهن است، و قبض جز در عین صورت نبندد. قراءهٔ مکی و ابو عمرو فَرِهَانَ، و رهن جمع رهان است، کجدار و جدر و کتاب و کتب و حمار و حمر. و گفته‌اند رهن بضم راء و حاء، و قراءت باقی فَرِهَانَ بآلف و کسر راء رهان جمع رهن است کحبل و حبال، و بحر و بحار و رهن جمع رهان است کجدار و جدر و کتاب و کتب و خمار و خمر و گفته‌اند رهن، جمع رهن است کسقف و سقف. زجاج گفت فعل در جمع فعل اندک است، لکن درست است. ابو عبید گفت در سخن عرب نیافتیم فعل که جمع آن فعل است الا این دو کلمت، رهن و سقف، یقال رهن و رهن و سقف و سقف. و مرا هنت گروستدن و دادن بود، رهن گرو دادم، ارتهنت گرو ستم، و ارهنت بجای رهن استعمال کردن فصیح نیست، اگر چه آورده‌اند. قال ابن فارس.

یقال رهن الشیء و لا یقال ارهنته. و ارهان بمعنی اسلاف درست است. یقال ارهنت فی کذا، ای اسلفت فیه. و الرَّهْنُ وَ الرَّهْنِ وَ الرَّهْنِ وَ الرَّهْنِ گروگان بود، و المرهون گروگان کرده بود. فَإِنْ أَمِنْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا بمعنی ائتمن است، میگوید اگر کسی از شما کسی را امین کند و امانت پیش وی نهد، فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُوْتِمِنَ أَمَانَتَهُ روا بود که ها باز ستاننده شود که او امین آن امانت است، پس آن امانت اوست باستواری با وی منسوب است نه بخداوندی، و با خداوند منسوب است بخداوندی وَ لَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ وَ فرمودم این امانت دار را که از خشم و عذاب الله بپرهیز، و امانت بجای آر، و بی خیانت بازرسان.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم «آية المنافق ثلاث و ان صام و صلى و زعم

انه مسلم، اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف. و اذا اؤتمن خان.»
 و روى انه قال «لا ايمان لمن لا امانة له و لا دين لمن لا عهد له»
 و قال صلى الله عليه و آله و سلم «اربع اذا كن فيك لا تبال ما فاتك من الدنيا حفظ امانة
 و صدق حديث و عفت فى طعمة و حسن خليقة»
 و قال «اداء الحقوق و حفظ الامانات دينى و دين النبيين من قبلى.»
 پس خطاب با گواهان گردانيد و گفت و لا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ، ابن عباس در تفسير اين آيت
 گفت من الكبائر كتمان الشهادة. و فى الخير «من كتم شهادة اذ دعى كان كمن شهد بالزور»
 و قال «عدلت شهادة الزور بالاشراك بالله ثلاث مرات، ثم قرء: فاجتنبوا الرجس من
 الاوتان و اجتنبوا قول الزور»

ميگويد گواهی پنهان مداريد اگر صاحب حق نداند که تو وی را گواهی، پيش از پرسیدن
 گواهی بايد داد، بحکم خبر که مصطفی گفت ع
 «خير الشهود الذى يأتى بالشهادة قبل ان يسألها»
 و اگر صاحب حق داند که تو وی را گواهی، پس تا از تو گواهی دادن در نخواهد گواهی
 نبايد داد، بحکم آن خبر که گفت «خيركم قرنى ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، ثم يفتشوا
 الكذب حتى يشهد الرجل قبل ان يستشهد»
 و مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ قَالَ مجاهد ای کافر قلبه، گفت هر که گواهی پنهان دارد دل
 وی کافر شد، و اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ من بيان الشهادة و کتمانها.
 التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ الْآيَةَ...

آه از آن روزی که بينی خلق را حيران شده جانها بر لب رسیده ديدها گريان شده
 روزی و چه روزی، کاری و چه کاری، روز بازاری و چه روز بازاری، داورىگاه دنيا بسى
 ديده‌ای، باش تا بداورىگاه قيامت رسی، درگاه پادشاهان بسى ديده‌ای باش تا درگاه عزت
 ذو الجلال بينی، ديوان مظالم سلاطين بسى ديده‌ای باش تا ديوان مظالم قيامت بينی،
 سراپرده هيبت زده، بساط جلال گسترده ايوان کبرياء بر کشيده، ميزان عدل در آويخته،
 صراط راستی باز کشيده، فراديس جمال آراسته، دوزخ هيبت بر آشفته. رب العالمين گفت

بترسید از چنین روز که جهانیان را همه از دور آدم تا منتهی عالم از خاک بیرون آرند و بمحشر رانند، فصل و قضا را و ثواب و عقاب را. همانست که جای دیگر گفت عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا، و مصطفی ع گفت «يعرض الناس يوم القيمة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذير، و اما العرضة الثالثة فعند ذلك تطاير الصحف في الايدي، فأخذ يمينه و أخذ بشماله»

یکی را بینی از خاک بر آمده و چون خاکستر از میان آتش، یکی چون در شاهوار از میان صدف. بزرگان دین گفته‌اند که فردا این رویها همه رنگ دلها گیرد، هر کرا امروز دل سیاه است، فردا روی وی سیاه بود و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى و هر کرا امروز دل روشن است و بنور معرفت آراسته، فردا آن روشنایی بر ظاهر افتد و رنگ رویش آفتاب وار در عرصه کبری بتابد، جمال روی بلال در آن عالم چنان تابد که جمال روی یوسف درین عالم، چه زیان اگر ظاهر سیاه می‌نماید، دلی هست چون شمع رخشان و خورشید تابان، چه باشد اگر کیسه تهی بود و وطن خراب، سری دارد آبادان، و الله بوی نگران. پیری را پرسیدند که فردا درویشان بمحشر چگونه شوند؟ گفت پیشروان باشند. ماندگان لشکر نبینی که چون کاروان روی فاپس کند هر چه خر لنگ بود همه در پیش افتد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ أَكْرَ فِي مَعَامَلَاتٍ دَرِي بَسْتِ يَكِي بَرِ گشاد، اگر در ربوا فرو بست چه زیان که در سلم بر گشاد. چنین است سنت خداوند عز و جل، اگر راهی بر بندد صد میدان در پیش نهد، اگر از یک لقمه باز زند صد نواله در پیچید.

گر در مستی حمایلت بشکستم صد گوی زرین بدل خرم بفرستم

نیکبخت اوست که کار خود با خدای گذارد، و از حول و قوت خویش بیرون آید تا کار وی بسازد، چنانک باید بنده خود را نشاید و بکار نیاید. چنانک خدای وی را شاید و بکار آید، نبینی که برداشت خصومت را و صلاح معاش بندگان را کیفیت معاملات ایشان را در آموخت، و راه احتیاط و استظهار بایشان نمود، و دبیران را و گواهان عدل را بر اثبات حقوق بگماشت، تا خصومت از میان بندگان منقطع شود و برادروار با یکدیگر

زندگانی کنند. این بشارتی عظیم است و اشارت بآنک فردا در قیامت رحمت کند بر بندگان و همین کرم نماید، و خصومت از میان ایشان بردارد. و ذلک فیما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حکایه عن الله عز و جل «تواهبوا فیما بینکم فقد وهبت منکم مالی علیکم».

النوبة الاولى

قوله تعالى: **لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** خدای راست هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین و **إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ** و اگر پیدا کنید آنچه در دلها دارید و باز نمائید بکردار، **أَوْ تُخْفَوْهُ يَأْهَانُ** پنهان دارید در دل و پیدا نکنید بکردار **يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ** شمار کند الله با شما **بِأَن يَفِيعَفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** تا بپامزدان را که خواهد و **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** و عذاب کند آن را که خواهد و **اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (۲۸۴) و خدای بر همه چیز تواناست.

أَمَّنَ الرَّسُولُ استوار گرفت و **گروید پیغامبر** **بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ** آنچه فرو فرستادند **بِوَيْ مِنْ رَبِّهِ** از خداوند وی و **الْمُؤْمِنُونَ** و گرویدگان همه **كُلٌّ آمِنٌ بِاللَّهِ** هر یکی بگروید بخدای و **مَلَائِكَتِهِ** و فریشتگان وی و **كُتُبِهِ** و نامه‌های وی و **رُسُلِهِ** و فرستادگان وی **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ** جدا نکنیم میان یکی از پیغامبران وی و میان دیگران و **قَالُوا** و گفت رسول و مؤمنان همه **سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا** بشنیدیم و فرمانبردار آمدیم **غُفْرَانَكَ رَبَّنَا** آمرزش تو خواهیم از تو خداوند ما و **إِلَيْكَ الْمَصِيرُ** (۲۸۵) و بازگشت با تو است.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بر نهد خدای بر هیچ تن مگر توان آن لها ما **كَسَبَتْ** هر تن راست آنچه بکردار کند از نیکی و **عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ** و بر هر تن است از بدی آنچه کند **رَبَّنَا** رسول گفت و مؤمنان خداوند ما **لَا تُوَاخِذْنَا مَغِيرًا** ما را **إِنْ نَسِينَا** اگر فراموش کنیم **أَوْ أخطَانًا** یا بی قصد خطایی کنیم **رَبَّنَا** خداوند ما **وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا** بر ما منه گرانباری در فرمان و در پیمان **كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا** چنانچه بریشان نهادی که پیش از ما بودند **رَبَّنَا** خداوند ما **وَلَا تُحْمَلْنَا** بر ما منه ما **لَا طَاقَةَ لَنَا** به چیزی که تاوستن نیست ما را و از آن و **اغْفُ عَنَّا** و فراخ فرا گذار از ما و **اغْفِرْ لَنَا** و بیامرز ما را و **ارْحَمْنَا** و ببخشای بر ما **أَنْتَ مَوْلَانَا** تو خدای مایی یار و مهربانی **فَانصُرْنَا** علی **الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** (۲۸۶) یاری ده ما را بر گروه کافران.

النویة الثانية

قوله تعالى: لِّلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ در همه قرآن سماوات بلفظ جمع است، و ارض بلفظ وحدان، اما گفت وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ در قرآن همین یک جای است که هفت زمین درو مسمی است. و نیز در همه قرآن سمع بلفظ وحدان است و ابصار بلفظ جمع، همچون ظلمات و نور وَ إِنَّ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ علماء تفسیر مختلف اند که این خاص است یا عام، گروهی گفتند خاص است، آن که در تخصیص آن نیز مختلف شدند. مجاهد گفت این در اقامت و کتمان شهادت مخصوص است، که در ابتداء آیت ذکر آن رفته و گفته وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ مقاتل گفت این آیت خصوصا بدان آمد که گروهی مؤمنان میل داشتند بکافران، و دوستی ایشان در دل گرفته، رب العالمین گفت اگر آشکارا کنید آنچه در دل دارید از دوستی کافران یا پنهان دارید و بیرون ندهید، الله شما را بآن شمار کند، همانست که جای دیگر گفت قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ فِي الْخَبِيرِ «ان الله تعالى اخذ الميثاق على كل مؤمن ان يبغض كل منافق، و على كل

منافق ان يبغض كل مؤمن» و قال «من احب قوما و الاهم حشر معهم يوم القيمة.»

اما ایشان که آیت بر عموم راندند: قومی گفتند که منسوخ است، چون ابن مسعود و ابو هریره و عایشه و روایت سعید بن جبیر از ابن عباس و عطا و قتاده و کلبی، و جماعتی گفتند که آیت محکم است نه منسوخ، چون حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحاک از ابن عباس. اما ایشان که منسوخ گفتند میگویند آن روز که این آیت فرو آمد وَ إِنَّ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ جماعتی از یاران چون ابو بکر و عمر و عبد الرحمن عوف و معاذ جبل، و قومی از انصار بر رسول خدا آمدند گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطيق ان احدنا ليحدث نفسه بما لا يحب ان يثبت في قلبه فنحن نحاسب بذلك. فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «فلعلكم تقولون كما قالت بنو اسرائيل سمعنا و عصينا قولوا سمعنا و اطعنا» فقالوا سمعنا و اطعنا، فانزل الله سبحانه الفرج بقوله: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا فنسخت هذه الآية.

معنی خبر آنست که یاران گفتند یا رسول الله بر ما آن نهادند که ما را طاقت کشش آن نبود، بسی سخنان در دل ما فراز آید که ما نخواهیم که آن در دل بماند و ثابت شود، اگر

ما را در آن حساب خواهد بود کار دشخوار است، رسول گفت شما همان می‌گویید که بنو اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا، شما چنان مگویید بلکه گوئید سمعنا و اطعنا، همه بگفتند سمعنا و اطعنا، پس از آن آیت آمد لَا يُكْفِرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و این آیت بدان منسوخ شد. و مصطفی ع بر وفق این آیت گفت «من هم بحسنة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت له عشرة امثالها الى سبع مائة و سبع امثالها، و من هم بسية فلم يعملها لم تكتب عليه فان عملها كتبت عليه سيئة واحدة» و قال «ان الله عز و جل قد تجاوز لامتي ما حدثوا به انفسهم ما لم يعلموا او يتكلموا به» رب العالمین دانست که مسلمانان را و سوسها بود که در آن بانفس خود بر نیابند ازیشان آن فرو نهاد، و کار با کردار و گفتار افکند. و ایشان که گفتند آیت محکم است و از آن هیچ چیز منسوخ نه، گفتند معنی محاسبت نه مؤاخذت و معاقبت است که تعریف حال ایشان است و تقریر گناه برایشان. می‌گویند روز قیامت رب العالمین گناه بنده بر بنده مقرر کند و یکی یکی با یاد وی دهد، گفتار زبان و کردار جوارح و اندیشه دل، آن گه آن را که خواهد بیامزد بفضل خود، و آن را که خواهد عذاب کند بعدل خود، چنانکه گفت فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ همانست که مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفت در خبر صحیح «ان الله يدني المؤمن فيضع عليه كفه و يستره و يقول أ تعرف ذنب كذا؟ أ تعرف ذنب كذا؟ فيقول نعم ای رب، حتی قرره بذنوبه و رأى فی نفسه انه هلك، قال سترتها عليك في الدنيا، و انا اغفرها اليوم فيعطى كتاب حسناته، و اما الكافرون و المنافقون فينادى بهم على رؤس الخلائق، هؤلاء الذين كذبوا على ربهم، الا لعنة الله على الظالمين»

فَيَغْفِرُ وَيُعَذِّبُ شامی و عاصم و يعقوب هر دو کلمت برفع خوانند بر معنی ابتدا، ای فهو يغفر و يعذب دیگران بجزم خوانند «فيعفر» و «يعذب» بر نسق و عطف بر اول، اعنی يحاسبكم؛ سفیان ثوری گفت يغفر لمن يشاء الذنب العظيم و يعذب من يشاء على ذنب الصغیر لا يسئل عما يفعل و هم يسئلون، ثم قال: وَاللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَ الْعَذَابِ.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ الْآيَةَ... ای من کتابه و دینه، براست داشت و ایمان آورد رسول بآنچه فرو فرستادند بوی از کتاب خدا و دین حق و شرع راست.

رسله. گفتند جدا نکنیم میان یکی از فرستادگان وی و میان دیگران، چنانکه جهودان کردند و ترسایان که بیعضی ایمان آوردند و بیعضی نه و هو کفرهم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم، و هم یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل یعقوب لا یفرق خواند بیا، و این محمول است بر لفظ کل، و چنانکه آمن بلفظ واحد بروی محمول است، کانه قال کل لا یفرق بین احد من رسله، همانست که آنجا گفت لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ جَای دیگر گفت و لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ.

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا اى سمعنا قولک و اطعنا امرک، میگوید: رسول گفت و مؤمنان همه سمعنا بشنیدیم، یعنی بسمع قبول، بگوش پذیرفتاری، چنانکه گویند، سمع الله لمن حمده، اى قَبِلَ اللهُ. سماعون للكذب ازین باب است، اى قابلون له، و يقال ما سمع فلان كلامی، اى ما قبله. و در دعا گویند اللهم اسمع و استجب، یعنی اللهم، اقبل. فرق است میان این امت و میان امت موسی، ایشان گفتند سمعنا و عصینا، و این امت گفتند سمعنا و اطعنا، میگوید شنیدیم آنچه ما را بر آن خواندی و در آنچه شنیدیم فرمانبرداریم، بجان پذیرفته و گردن نهاده. غُفْرَانَكْ نصب نون بر سؤال است یعنی نسألك غفرانک، از تو آمرزش می‌خواهیم خداوند ما. وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ بازگشت پس مرگ با تو است، فتجاوز الله عن ذنوبهم و رحمهم و اعطاهم الذى سألوه.

رب العالمین باین آمرزش که مؤمنان از وی خواستند، ایشان را بیامرزید، و بر ایشان رحمت کرد، و مراد ایشان بداد، که خداوندی کریم است، دوست دارد که از وی خواهند و بیامزد آن را که آمرزش خواهد، و فی هذا المعنى ما

روی ابو هریره: قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول «ان عبدا اصاب ذنبا فقال يا رب اذنبت ذنبا فاغفر لی، فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و يأخذ به فغفر له، ثم مكث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا آخر، فقال اى رب! اذنبت ذنبا فاغفر لی، فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و يأخذ به فغفر له ثم مكث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا آخر فقال اى رب! اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و يأخذ به قد غفرت لعبدی فلیعمل ما شاء

لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا کلفت ناتواست است و تکلیف ناتوان بر نهادن و رنج نمودن،

قال زهير:

سَمَّتْ تَكَالِيفَ الْحَيَاةِ وَ مِنْ يَعِيشُ ثَمَانِينَ حَوْلًا لَا آبَا لَكَ يَسَامُ.

وسع نامی است طوق را و طاقت را، میگوید بر نهد خدای بر هیچ کس مگر آن توان که وی را داد. همانست که جای دیگر گفت لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا خدای بر هیچکس بار نهد مگر آن توان که وی را داد، ابن عباس گفت هم المؤمنون وسع الله عليهم امر دينهم و لم يكلفهم الا ما هم له مستطيعون، فقال يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَقَالَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَقَالَ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ. لها ما كَسَبَتْ هَمَجَانَسَتْ كَهْ غَفَتْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى نیست مردم را جز از آن که کند، یعنی آنچه کند از نیکی وی را در آن مزد است وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ وَ آنچه کند از بدی بر وی وزر و وبال آن کردار است. لها دليل است بر خیز و کردار نیکو، و عَلَيْهَا دليل است بر شر و کردار بد. كَسَبَ وَ اكتسب یکی است که جای دیگر گفت كَسَبَ سَبِيَّةً چنانک گفت لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ جای دیگر جزاء بما كانوا يكسبون و گفته اند، كَسَبَ آنست که بنفع دیگران مشغول شود، و اكتساب آنست که بنفع خود کوشد، پس او که بخود مشغول است، عليه فی ذلك الحساب، و او که بنفع دیگران مشغول است، له به الثواب و ليس عليه فيه الحساب.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا مَعْنَى آنست که رسول و مؤمنان گفتند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا این دعا و هر چه درین دعوات است تا آخر سورت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواسته است شب معراج، پس این امت را بدادند و در آموختند که چنین گوئید و چنین خواهید، لَا تُؤَاخِذْنَا مَغِيرَ مَا رَا اِگَر فراموش کنیم یا بی قصد چیزی کنیم، مَا رَا بفراموشکاری و بخطا مگیر، مُؤَاخِذَتْ اِنْجَا از یکی است یعنی از الله، هَمْچُون لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ یعنی لَا يَأْخِذُكُمْ اللَّهُ، وَ يُقَالُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اِي قَتَلَهُمُ اللَّهُ. وَ عَرَبٌ مَفَاعَلَتْ از یک تن روا دارند، چنانک شاعر گفت:

شما تمنی کلب بنی منقر فضنت عنه النفس و العرضا

و لم أجابوه احتقارا له و هل يعصّ الكلب ان عضا؟

یرید شتمنی. و اجابت این دعا از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند،

گفت: رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرها علیہ، و در قرآن است وَ لَبِيسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ عَمَرَ خَطَابِ مُرْدِي رَا دِيدَ كِه مِيكَغْتِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ كَغْتِ اِنِ الْخَطَاةَ مَغْفُورٍ وَ لَكِنْ قَلِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي عَمْدِي اَخْطَاً يَخْطِئُ بِمَعْنَى زَلٍّ وَ هُوَ ضَدُّ اَصَابٍ، يَعْنِي كِه خَطَا كَرْدِ بِي قَصْدٍ. وَ خَطَاً يَخْطِئُ خَطَاً وَ خَطَاً دَر بَدِي بُوَدِ هَمْچُونِ اَسَاءٍ. اَكْرَازِ كَسِي كَارِي اَيْدِ خَطَايِي قَصْدٍ. مَخْطِي اَسْتِ، وَ اَكْرَ بَدِي اَيْدِ بِقَصْدِ خَطَايِي اَسْتِ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ وَ قَالَ لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ.

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا اَيْنِ وَاوِ عَطْفِ اَسْتِ بَرِ لَا تُؤَاخِذْنَا وَ اَنْجِهْ بِسِ اَيْنِ اَيْدِ هَمْچِنِيْنِ مِيكَوِيْدِ خَدَايِ مَا! بَرِ مَا مِنْهُ گَرَانبَارِي، چنانك بر پيشينيان نهادی، و آن چنانست: كه جهودان را فرمود در عقوبت پرستیدن گوساله كه خويشتن را بكشيد، آن اصر بود. و همچنانك از حواريون عيسي درخواست، تا يك تن از ايشان اجابت كند تا شبه عيسي بر وي افكند تا جهودان وي را بردار كنند. و گفته اند پنجاه نماز كه بر ايشان بود، و ربع مال در زكاة، و نجاست از جامه بریدن، و هر كس كه بسبب گناه كردی، بامداد ظاهر بروی نبشته بودی، آن همه اصر بود. و اجابت آن دعا آنست كه اللّٰهُ كَغْتِ «وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ» و پيمان بزرگ گران كه ميان قوم و قبيله باشد عرب آن را آصره خوانند. قال الشاعر:

اذا لم تكن لامرئ نعمة	لديّ و لا بيننا آصره
و لا لي في وده حاصل	و لا نفع دنيا و لا آخره
و افنيت عمري على بابه	فتلك اذا كرة خاسرة

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا لَا تَحْمَلْنَا وَ لَا تَحْمَلْ عَلَيْنَا يَكْسَانَسْتِ، وَ لَا تُحْمَلْنَا غَايَتِ تَرِ اَسْتِ. مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ الطَّاقَةُ وَ الطُّوقُ وَاَحَدٌ وَ هِيَ الْقُوَّةُ. مِيكَوِيْدِ بَرِ مَا مِنْهُ اَنْجِهْ تَاوَسْتِنِ نَيْسْتِ مَا رَا بَانَ، يَعْنِي اَعْمَالِ وَ اَحْكَامِ گَرَانِ دَرِيْنِ جِهَانِ، وَ عَذَابِ دُوْزَخِ دَرِ اَنْ جِهَانِ. وَ كَغْتِهْ اَنْدِ حَدِيثِ نَفْسِ وَ وَسُوسَةِ اَسْتِ، وَ اَجَابَتِ اَيْنِ دَعَا اَنْسْتِ كِه اللّٰهُ كَغْتِ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وَ سَعَهَا. قَوْمِي اَزِ مِتْكَلْمَانِ كِه تَكْلِيْفِ مَا لَا يَطَاقُ جَائِزِ دَارِنْدِ، اَيْنِ اَيْتِ كُوِيْنْدِ، دَعَا كَرْدِنِ بِيَازِ دَاشْتِ تَكْلِيْفِ مَا لَا يَطَاقُ دَلِيْلِ اَسْتِ كِه اَنْ مِتْصُورِ اَسْتِ وَ جَائِزِ، كِه اَكْرَ مِتْصُورِ نَبُوْدِي

این درخواست محال بودی، خصم ایشان جواب می دهد که آنچه میخواهند نه بازداشت تکلیف ما لا یطاق است، و نه تکلیف ناممکن، بل که اعمال و شرایع گران است، که طاقه آن دارند، لکن برنج و دشخواری، از الله میخواهند، تا آن رنج و دشخواری بر ایشان ننهد، چنانک بر پیشینیان نهاد. این همچنانست که کسی گوید ما اطبق کلام فلان، من طاقت سخن فلان ندارم، نه آن خواهد که در قدرت من نیست شنیدن سخن وی، و لکن معنی آنست که شنیدن سخن وی بر من گرانست، این همچنین است. وَ اَعْفُ عَنَّا وَ فَرَاخُ گِذَارِ از ما، از اینجاست که گویند فعلی الدنيا العفاء یعنی فراخ گذار تا شود، و فی الخبر: «یا بن جعتم اذا اصبحت آمنا فی سربک، معافا فی بدنک، عندک قوت یومک، فعلی الدنيا العفاء» و انشدوا:

عفاء علی هذا الزمان فانه زمان عقوق لا زمان حقوق
و کلّ رفیق فیهِ غیر مرافق و کلّ صدیق فیهِ غیر صدوق

و عفو نامی است از نامهای خداوند عز و علا، نص قرآن بدان آمده. و در خبر است که عایشه گفت یا رسول الله اگر شب قدر دریابم و بدانم، چه گویم؟ و از خدا چه خواهم؟ گفت «قولی اللهم انک عفو تحب العفو، فاعف عنی»

و معنی عفو درگذرانده گناهان است و سترنده عیب عذر خواهان، و ناپیدا کننده جرم اوآهان. اجابت این دعا آنست که رب العزة گفت «وَعَفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ».

وَ اَعْفِرْ لَنَا اصل غفر ستر است، غفر و مغفرت و غفران آمرزش است، یعنی که چیزی بر کسی فرا پوشد، غفاره سرپوش است و مغفر خود، جم غفیر از آن گویند که از انبوهی یکدیگر را پوشیده میدارند، غافر و غفور و غفار هر سه نام خداست.

در نصوص کتاب و سنت، غافر آمرزگارست و پوشنده. غفار و غفور بناء مبالغت است یعنی فراخ آمرزنده و فراخ پوشنده، و اجابت این دعا آنست که رب العزة گفت إِنَّ اللّٰهَ یَعْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعاً وَ فی الخبر: یقول الله عز و جل «من لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا لقیته بمثلها مغفرة».

وَ اَرْحَمُنَا معنی رحمت بخشایش است و مهربانی و مهر نمایی، نه ارادت نعمت، چنانک اهل تأویل گویند: اعتقاد آنست که رب العالمین مهربانست و بخشاینده درین جهان بر

همگان، آشنايان و بيگانگان، و در آن جهان خاصه بر آشنايان و مؤمنان. و در خبر است که الله بر بندگان مهربان ترست از مادر بر فرزند، و از مهربانی وی است که بندگان را بر یکدیگر مهربانی فرمود، و مهربانی خود ثمره مهربانی ایشان کرد و در آن بست، چنانکه در خبر است

«الراحمون یرحمهم الرحمن.» «ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء» و اجابت این دعا آنست که الله گفت عسی رَبُّکُمْ اَنْ یَّرْحَمَکُمْ «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» و یقال وَ اَعْفُ عَنَّا مِنْ الْاِفعال وَ اَغْفِرْ لَنَا مِنْ الْاِقوال وَ اَرْحَمْنَا مِنَ الْعقد و الاضمار، وَ اَعْفُ عَنَّا فِی سِکراتِ الْموت وَ اَغْفِرْ لَنَا فِی ظِلْمَةِ الْقبر، وَ اَرْحَمْنَا فِی اِھوالِ الْقیمة. و گفته‌اند حکمت در آن که اول عفو گفت، پس مغفرت، پس رحمت آنست که عفو عقوبت ناکردن است بر گناه، هر چند که گناه ظاهر بود، و مغفرت پوشیده داشتن گناه است و با چشم نیاوردن، و رحمت نواختن است و مهربانی نمودن، پس مغفرت بلیغ‌تر از عفو است، و رحمت تمام‌تر از مغفرت، ازین جهت باول عفو گفت و باآخر رحمت.

أَنْتَ مَوْلَانَا در لغت عرب مولا را معانیست: المولی هو الله، و المولی ابن العم، و المولی هو المعتق و كذلك المعتق، و المولی الناصر، و المولی الزوج، و اصلها کلها من الولی، فهو مفعول من الولی و هو القرب، فالمولی ما لزمک من شیء او لزمته. و منه قوله تعالی مَا وَاکُمُ النَّارُ، هِیَ مَوْلَاکُمْ و المولی فی اسماء الله تعالی معناه الناصر العاطف القریب و كذلك الولی. أَنْتَ مَوْلَانَا معنی آنست که تو خداوند و یار مایی، دارنده و باز دارنده و نگه دار مایی، پذیرنده و دستگیر و داوری دار مایی. فَأَنْصُرْنَا نصرت و نصر در لغت عرب یاری دادن بود و روزی دادن بود، ارض منصوره ای ممتوره. من کان یظن ان لن ینصره الله ای لن یرزقه الله. و ناصر و نصیر یارست و منتصر کینه کش.

فَأَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ میگوید یاری ده ما را بر گروه کافران. اجابت دعا آنست که گفت کان حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ.

و معنی کفر و کفران ناسپاسی است، و کافر و کفور ناسپاس است، و کافر ضد مسلمان از آن گرفته‌اند، نه آن ازین، از بهر آنکه کافر ناسپاس نعمت خدای آمد، نعمت از وی یافت و دیگری را پرستید، و ناسپاسی بد پاداشی بود، فلا کفران لسعیه، ازین است. الله میگوید

بزدیک من بد پاداشی نیست. جای دیگر گفت فلنْ يُكْفَرُوهُ یعنی با شما در کردار شما بد پاداشی نیست. و اصل کفر ستر است، نعمت بیوشیدن که از منعم به سپاسداری بر تو پدید نیاید، و از بهر این برزگر را کافر خوانند، که تخم بیوشد در زمین. و عرب شب را کافر خواند، که جهان بیوشد، و دیه را کفر خواند که مردم را بیوشد بدیوار. و در خبر است «ساکن الکفور کساکن القبور» یعنی ساکن الرساتیق.

آورده‌اند که معاذ جبل رض هر گه این سوره البقره خواندی، چون بآخر رسیدی که فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ گفتمی آمین! و روی ان النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ «الآیتان من آخر سورة البقرة من قرأهما فی لیلة کفتاه»

یعنی کفتاه قیام اللیل. و روی «لا تقرئان فی دار ثلث لیال فیقربها شیطان» و قال قتاده ان الله تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السماوات و الارض بالفی عام فوضعه عنده و انزل منه آیتین، ختم بها سورة البقرة فایما بیت قرئتاً فیہ لم یدخله شیطان ثلث لیال.

التوبة الثالثة

قوله تعالی: لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ ملکا و ابداعا، و خلقا و اختراعاً، اوجدهم من العدم، فملکهم ملک عزة و اقتدار، لا ملک استفادة و اکتساب، یفعل فیهم ما یشاء و یحکم ما یرید. میگوید هر چه در آسمانهاست و در زمینها، همه ملک خدای است، ملک ایجاد و عزت، نه ملک اکتساب و وراثت، آن ملک آدمیانست که بحکم بیع و هبت یا باکتساب و وراثت حاصل شد، لا جرم آن حکم که ملک ایشان را درست کرد، هم آن حکم حق مملوک بر ایشان واجب کرد، و ملک خدای از نیست هست کردن است، و پس نبود آفریدن و از آغاز نوساختن، پس ملک وی بملک کس مانده نیست، و کس را بروی در آن حکم نیست، و آنچه کند در آفریده خود بحجت خداوندی خود، از وی داد است و ستم نیست. بپداد آن باشد که کسی کاری کند که آن کار آن کس را نرسد، و اللّٰه را رسد هر چه کند بحجت آفریدگاری و کردگاری و پادشاهی، جل سلطانه و عظم شأنه و عز کبریاؤه و حقت کلمته و علت عن درک العقول حقیقته.

لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ نه بدان گفت که تو دل بدان بندی و بدان مشغول

شوی، لکن تا دل در آفریدگار آن بندی و صانع را بینی، همانست که گفت «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ» آسمان و زمین که آفرید، نظرگاه عامه خلق را آفرید، تا در صنع نگرند و از صنع بصانع رسند. همانست که گفت «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» باز اهل خصوص را منزلت برتر نهاد، از نظر عبرت با نظر فکرت خواند، و از صنع با فکرت گردانید گفت: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ باز مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را از درجه خصوص برگذارید و بحقیقت افراد راه داد و در نقطه جمع فرو آورد، تا نظر وی از صنع و صفت برتر آمد، با وی گفت «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ.» اول منزل آگاهانست، دوم رتبت آشنایان، سوم درجه دوستان و نزدیکان. از اول برقی تافت از آسمان عزت، رهی در آگاهی آمد» پس نسیمی دمید از باغ لطف رهی آشنایی یافت، پس شریقی یافت از جام دوستی از خودی بیخود شد، همه او را شد. آگاهی حال مزدور است، آشنایی صفت مهمانست، دوستی نشان نزدیکانست، مزدوران را مزد است، و مهمانان را نزل، و نزدیکان را راز، مزد مزدور در خور مزدور است، و نزل مهمان در خور میزبان است، و او که نزدیک است خود غرقه عیانست.

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ شَغْرَفَ آمِدَ كَارَ أَنْ كَسَ كَشَ سِرَ و کار با اوست! جلیل است آن عتاب که عتاب کننده اوست! بجان خرید باید آن شمار که شمار کننده اوست! قدر این خطاب آن جوانمرد طریقت شبلی دانست که میگفت بار خدایا چه باشد گر گناه عالمیان جمله بر گردن شبلی نهی؟ تا فردا در آن خلوتگاه در هر گناهی با من شمار کنی و با توام سخن دراز گردد.

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز

کنم

اشارت خلوتگاه بآن خبر است که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ما منکم من احد الا سیکلمه ربه، لیس بینه و بینه ترجمان و لا حجاب یحجبه.» اعرایی آمد و از مصطفی پرسید که فردا حساب من که خواهد کرد؟ رسول گفت الله شمار بندگان کند اعرایی برگشت بشادی و ناز، همی گفت پس من رستم، فان الکریم اذا قدر غفر.

يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ گفته‌اند این کلمت تنبیهی عظیم است کسی را که در دل روشنایی دارد و در سر آشنایی، چون میداند که فردا حساب وی خواهند کرد و از آن گفتار و کردار وی فاختاست، که چرا رفت و چون رفت، امروز با خود حساب خویش برگیرد، حرکات و سکنات و گفتار و کردار خویش پاس دارد. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تهیبوا للعرض الاکبر»

آمنَ الرَّسُولُ الْآيَةَ... تعظیم و تشریف رسول را در وقت مشاهدت گفت آمنَ الرَّسُولُ و نگفت. آمنت، چنین رود خطاب سادات و ملوک که بر وجه تعظیم بود، همچنانک خود را گفت جل جلاله در ابتداء سورة فاتحة الْحَمْدُ لِلَّهِ و نگفت الحمد لی، تعظیم نفس خود را و اظهار عز و جلال خود را سبحانه ما اعظم شأنه آمنَ الرَّسُولُ لَمَّا فرغ عز و جل من ذکر الایمان و البعث و الجنة و النار و الصلاة و الزکاة و القصاص و الصیام و الحج و الجهاد و النکاح و الطلاق و الحیض و العدة و النفقة و الرضاع و الإیلاء و الخلع و المیراث و الصدقات و النذر و البیوع و الشری و الربوا و الدین و الرهن و ذکر قصص الانبیاء و آیات قدرته، ختم السورة بذكر تصدیق نبیّه ع و المؤمنین بجمیع ذلك، فقال: آمنَ الرَّسُولُ بما أنزلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ این مدح و ثناست بر پیغامبر که این احکام را بیان کرد، و رسالت گزارد، و بر مؤمنان که آن همه احکام و حدود و قصص انبیاء و نشانه‌های قدرت و عظمت الله که یاد کردیم بشناختند و پذیرفتند و استوار گرفتند، و ازین بزرگوarter و جلیل تر که الله تعالی گواهی داد مصطفی را بایمان وی، و گواهی داد مؤمنانرا بایمان ایشان، این از خدای ایشان را گواهیست، و گواهی بآنست که ایمان عطائست، آب و خاک کجا بود، و عالم و آدم چه بود، که جلال احدی بعنایت ازلی بنده را بایمان گواهی داد و تاج دوستی بر فرق وی نهاد؟

بیر طریقت گفت: ای خداوندی که رهی را بی رهی با خود بیعت میکنی، رهی را بی رهی با گواهی بایمان میدهی، رهی را بی رهی بر خود رحمت می‌نویسی، رهی را بی رهی با خود عقد دوستی می‌بندی، سزد بنده مؤمن را که بنازد اکنون کش عقد دوستی با خود به بست که مایه گنج دوستی همه نور است، و بار درخت دوستی همه سرورست میدان دوستی یک دل را فراخ است، ملک فردوس بر درخت دوستی یک شاخست.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ هَرَدُوا إِيمَانًا أوردند هم رسول و هم مؤمنان، لكن شتان ما هما، ایمان مؤمنان از راه استدلال، و ایمان رسول از راه وصال، ایمان ایشان بواسطه برهان، و ایمان رسول بمشاهده و عیان، و ذلك فيما

روى ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم قال «رَأَيْتَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ بَعِنِي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، فَقَالَ لِي رَبِّي يَا مُحَمَّدُ! أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ؟ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ وَ مَنْ؟ قُلْتُ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ كَمَا فَرَّقَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى. قَالَ وَ قَالُوا مَاذَا قُلْتَ وَ قَالُوا سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَ اطعنا امرک قال صدقت سل تعطه، قلت، «غُفْرَانُكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» قال و قد غفرت لك و لامتك، سل تعطه قلت رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا قَالَ لَقَدْ رَفَعْتَ الْخَطَاةَ وَ النِّسْيَانَ عَنْكَ وَ عَنْ أُمَّتِكَ وَ مَا اسْتَكْرَهْتُمْ عَلَيْهِ، قَالَ قُلْتَ رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا قَالَ ذَلِكَ لَكَ وَ لَأُمَّتِكَ، قُلْتَ رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِكَ وَ بِأُمَّتِكَ سَلْ تَعْطِهِ. قَالَ قُلْتَ رَبَّنَا وَ اعْفُ عَنَّا مِنَ الْخَسْفِ وَ اغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ وَ ارْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِكَ وَ بِأُمَّتِكَ.»

و سئل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم ما كانت جائزتك ليلة عرج بك؟ قال «اعطيت فاتحة الكتاب و خواتيم سورة البقرة و كانتا من كنوز عرش الرحمن لم يعطها نبي قبلي»

۳- سورة آل عمران - مدنية

۱ النوبة الاولى

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنْ خَدَائِيْهِ اسْتِ كِه نِيَسْتِ خَدَائِيْهِ جِزِ اَوِ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ (۲) زنده پابنده، نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ فَرُو فَرَسْتَادِ بَرِ تُو اِيْنِ نَامِه، بِالْحَقِّ بَرِاسْتِي وَ دَرَسْتِي، مُصَدِّقًا گَوَاهِي اسْتَوَارِگِيْرِ، لِمَا بَيَّنَّ يَدِيْهِ اَنْ نَامِهَا رَا كِه پِيَشِ اَزِيْنِ فَرُو فَرَسْتَادِ، وَ اَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ مِنْ قَبْلُ وَ فَرُو فَرَسْتَادِ تَوْرِيْتِ مُوسَى وَ اَنْجِيْلِ عِيْسَى اَزِ پِيَشِ، هُدًى لِّلنَّاسِ اِيْنِ كِتَابِ وَ اَنْ تَوْرِيْتِ وَ اَنْجِيْلِ هَرِ سِه رَا هِ نُمُوْنِي رَا فَرُو فَرَسْتَادِ مَرْدَمَانَ رَا، وَ اَنْزَلَ الْفُرْقَانَ (۳) وَ فَرُو فَرَسْتَادِ نَامِه كِه جِدَائِيْهِ پِيْدَا كَنْدِ مِيَانَ حَقِّ وَ بَاطِلِ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْشَانَ كِه كَافِرِ شَدَنْدِ، بِآيَاتِ اللَّهِ بِسَخْنَانَ خَدَائِ، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ اِيْشَانَ اسْتِ عَذَابِيْ سَخْتِ، وَ اللَّهُ عَزِيْزٌ وَ خَدَائِ قُوِي اسْتِ سَخْتِ گِيْرِ، ذُو اَنْتِقَامٍ (۴) بَا كِيْنِ كَشِي.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ خَدَائِ اَنْسْتِ كِه چِيْزِي پُوْشِيْدِه نَمَانْدِ بَرِ وِي فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (۵) نِه دَرِ زَمِيْنِ وَ نِه دَرِ اَسْمَانِ.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اَوِ اَنْسْتِ كِه شَمَا رَا مِي نِگَارْدِ، فِي الْاَرْحَامِ دَرِ رَحْمَاهِي مَادِرَانَ كَيْفَ يَشَاءُ چِنَانَ كِه خُوْدِ خُوَاهِدِ.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيَسْتِ خَدَائِ جِزِ وِي الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۶) اَنْ تُوَانَايِ دَانَا.

النوبة الثانية

اِيْنِ سُوْرِه اَلِ عِمْرَانَ گَفْتِه اَنْدِ دُوِيَسْتِ آيْتِ اسْتِ، وَ سِه هِزَارِ وَ چِهَارِصَدِ وَ هِشْتَادِ كَلْمِه، وَ چِهَارْدِه هِزَارِ وَ پَانِصَدِ وَ بِيَسْتِ وَ پِنِجِ حَرْفِ. جَمْلِه بَمَدِيْنِه فَرُوْدِ اَمْدِ اَزِ اَسْمَانَ عَزَّتِ، اَزِ زَرْدِيْكَ خَدَاوَنْدِ جَلَّ ثَنَاوَه، بِمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَعِيْدِ جَبِيْرِ گَفْتِ: «اَوَّلُ آيْتِ اَزِيْنِ سُوْرِه كِه فَرُو اَمْدِ اِيْنِ بُوْدِ هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ» وَ مُصْطَفَى دَرِ بِيَانَ فِضِيْلِيْتِ اِيْنِ سُوْرِه گَفْتِ: هَرِ اَنْ كَسِ كِه بَرِخُوَانْدِ رُوْزِ اَدِيْنِه خَدَائِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرِيْشْتِگَانَ اَوِ بَرِ وِي ثَنَا گُوِيَنْدِ، وَ دَرُوْدِ فَرَسْتَنْدِ، تَا اَنْ گِه اَفْتَابِ فَرُو شُوْدِ. وَ بَرِوَايْتِي دِيْگَرِ

می‌آید که اگر شب آدینه بر خواند روز قیامت وی را دو یر دهند تا بدان دو یر اندر صراط باسانی باز گردد. و بروایتی دیگر اگر بر اطلاق در عموم احوال و اوقات برخواند بهر آیتی وی را امانی دهند و زینهار، فردای قیامت اندران جسر دوزخ. این مسعود گفت: «من قرأ آل عمران فهو غنی» توانگر بحقیقت آن کس است که آل عمران داند و خواند.

اما سبب نزول آیات که در صدر این سورتست بر قول کلیبی و بیع و انس و جماعتی مفسران آنست که ترسایان نجران آمدند بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شصت مرد سواران، چهارده از ایشان سران و سالاران و اشراف ایشان، و درین چهارده سه کس بودند که مدار کار ایشان باین سه کس بود، و بر همه مقدم و فرمان ده بودند یکی عاقب امیر قوم بود، و صاحب مشورت ایشان، که همه گوش باشارت و رای وی داشتند، نام وی عبدالمسیح بود. دیگر سید بود شمال ایشان، و صاحب رحل ایشان، نام وی ایهم. سدیگر ابو حارثة بن علقمه قاضی و امام و صاحب مدار. پس ایشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند، بعد از نماز دیگر با جامهای نیکو، و هیئت آراسته، تا آن حد که یکی از صحابه گفت: مانند این قوم ما هرگز ندیده‌ایم.

وقت نماز ایشان در آمد، برخاستند و هم اندر مسجد نماز خویش بگزاردند رو سوی مشرق، و رسول خدا گفت بگذاریدشان تا نماز خویش بکنند. پس سید و عاقب هر دو در سخن آمدند و با رسول سخن در گرفتند. رسول خدا گفت: مسلمان شوید ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش ازین. رسول گفت دروغ گفتید که شما مسلمان نه‌اید، نه آنکه خدای را فرزند می‌گویید؟ و صلیب می‌پرستید؟ و گوشت خوک می‌خورید؟ ایشان گفتند: این لم یکن ولدا لله فمن أبوه؟ اگر عیسی فرزند الله نبود پس پدر وی که بود؟ و مخاصمتی در گرفتند در کار عیسی، پس مصطفی (ص) گفت: نه شما می‌دانید و می‌شناسید که فرزند پیدر ماند لا محاله؟ که جنسیت میان پدر و فرزند این اقتضا کند گفتند بلی چنین است. رسول گفت پس خداوند ما عز و جل زنده است که مرگ را بوی راه نه، همیشه بود، و هست، و باشد. و عیسی نبود پس بود است. آن گه مرگ و فنا را بوی راهست! و نیز خدای ما نگهبان هر چیزست، و روزی گمار هر کس، و در عیسی

ازین هیچ چیز نیست! و خداوند ما آنست که لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان چیزی از وی پوشیده، و عیسی نداند مگر آنچه او را درآموختند! و خداوند ما عیسی را در رحم مادر نگاهشت، چنان که خود خواست، تا مادر بوی بارور شده و او را فرو نهاد، چنان که مادر فرزند نهد، پس او را پیرورد چنان که کودک خرد را پرورند بطعام و شراب، و خداوند ما ازین همه پاکست و منزّه، نه خورد، نه آشامد، نه هیچ عیب و رنج بوی در آید، «تعالی و تقدس عما یقول الظالمون علوا کبیرا. این سخن در ایشان گرفت و خاموش شدند. تا مخاصمت منقطع گشت، و ربّ العالمین درین حال این آیات فرستاد از اوّل سوره.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عکرمه گفت: پیش از موجودات و مکونات خدا بود، دگر هیچ چیز نبود، نوری بیافرید و از آن نور لوح و قلم بیافرید، آن گه اوّل چیز که بر لوح نوشت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود. عثمان عفان از مصطفی (ص) پرسید که در این «آیت تسمیت» چه گویی؟ مصطفی گفت: «نامی از نامهای خداوند است جلّ جلاله، با نام اعظم نزدیک، و هم بر چنان که سیاهی چشم سپیدی را نزدیک است. و هم بر جعفر بن محمد گفت: بسم الله کتاب خدای را همچون کلید است درها را، پس بهیچ در خانه در نتوان شدن بی کلید، همچنین دستوری نیست که بحضرت قرآن شوند بی بسم الله. آن گه این بیت بر گفت جعفر: شعر

«بسم الله مفتتح الكلام. و بسم الله شافية السقام».

ابو سعید خدری روایت کند از مصطفی گفت میان عورات بنی آدم و میان دیو پرده بسم الله است، کسی که بخلوت جای شود قضاء حاجت را، تا بسم الله نگوید که دیده دیو از آن دربند حجاب نشود. و دیو از هیچ چیز چنان کوفته و کشته نشود که از بسم الله شود، نبینی که مردی بحضرت مصطفی گفت «تعس الشیطان» مصطفی گفت: چنین مگوی که دیو ازین بزرگی بر خود نهد و گوید

«بعزتی صغرتک! فإذا قلت بسم الله تصاعر حتی یصیر مثل الذباب».

و عن عبد الله بن مسعود، قال: «من أراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عسر حرفا لیجعل الله تعالی کل حرف منها جنّة من واحد

منهم» و شرح این آیت تسمیت بالطائف و نکت که بآن تعلق دارد در سوره بقره از پیش رفت.

قوله تعالی: الم روایت کردند از ابن عباس در تفسیر الم که الف اشارتست باللّه، و لام بجبرئیل. و میم بمحمد (ص) این تفسیر دلالت کند که مبدأ قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. و مخرج الف که بدایت مخارج حروفست دلالت میکند بدان که مبدأ قرآن از خداست، و مخرج لام که اوسط المخارجست بر جبرئیل که واسطه است، و مخرج میم که منتهی مخارج است بر مصطفی که منتهای قرآنست، چنانستی که ربّ العالمین گفت: ازین حروف که دلالت میکند بر اسباب سگانه کتاب قرآن حاصل شد: آن کتابی که شما با فصاحت و براعت از مثل آن گفتن درماندید، و عاجز گشتید. و گفته‌اند «الف» از احدیت است، و «لام» از لطف، و «میم» از ملک. معنی آنست که: «الاحد اللطیف الملک. قوله: اللّٰه لا اله الا هو».

«اللّه» بعضی از مفسران در معنی اللّه و در اشتقاق آن گفتند: «هو الذی یحقّ له العبادة، و الذی یؤل الاشیاء الیه» «اللّه» آن خداوندیست که عبادت کردن و گردن نهادن وی را سزاست، و بازگشت هر چیز و هر کار اعلم اوست و با حکم او. و گفته‌اند که اللّه الف اشارتست بآلاء خدا، و لام اشارتست به لطف خدا و لام دیگر به لقاء خدا و ها تنبیه است. میگوید که بیدار باشید و بدانید که هر که بیدار اللّه رسید هم بنعمت و لطف اللّه رسید اگر نه لطف او بودی بنده بلقاء او نرسیدی.

معتقد اهل سنت برین قاعده بنا نهادند: تا گفتند خدا را هم بخدا شناسیم، یعنی که تا رب العزّة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دل وی ثبت نکند، بنده به معرفت او راه نبرد، اینست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «و اللّٰه لو لا اللّٰه ما اهتدینا و لا تصدّقنا و لا صلّینا»

و مصداق این خبر از قرآن مجید آنست که گفت حکایت از اهل بهشت: و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ.

آن که تنزیه و تقدیس خود را گفت: لا اله الا هو، و بجواب آن کافران که می گفتند: جمله

الاشیاء سه چیزست عابدی که نه معبود بود یعنی بنده، و معبودی که نه عابد بود یعنی خدای عز و جل، و معبودی عابد یعنی عیسی. ربّ العالمین بیان کرد که مستحقّ عبادت بر اطلاق جز الله نیست آن خداوندی که جز او معبود نیست لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

آنکه تأکید را گفت: الْحَيُّ الْقَيُّومُ زنده پاینده، که بر وی مرگ روانه، و فنا بوی راه نه، و زندگی همه زندگان بدست وی و بقدره اوست، و القیوم هو القائم بحفظ کلّ شیء و المعطى له ما به قوامه. همانست که جای دیگر گفت: أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ تَمَامِي شرح این کلمات در سورة البقره رفت.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ كِتَابَ آيِنَجَا قَرَأْنَسْت، «و إِنَّمَا سَمَّي كِتَابَا لِكْتَبِ الْحُرُوفِ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ، اى ضَمَّهَا» و تنزیل بناء مبالغت و كَثْرَتِ اسْت، یعنی که نه بیکبار فرود آمد این، بلکه اندر سالها، نجم نجم، آیت آیت، بقدر حاجت و ضرورت، بدفعات و کرات فرو آمد، تا گرفتن آن بتلقف و یادداشت آن بدل آسان تر بود، و پاینده تر.

چنان که جای دیگر گفت: كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَكَ بِهٖ فُؤَادِكْ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيْلًا جَاى دِيْغَرِ كَقْت وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ نَه چُون تَوْرِيْتِ مَوْسَى كَه بِيْكَبَارِ اَز آسْمَانِ فَرُوْدِ اَمْد. گویند هفتاد شتروار بود، و یک جزو از آن بیکسال بر می خواندند، و در همه بنی اسرائیل هیچ کس همه توریّت برنخواند، مگر چهار کس: موسی عمران و یوشع بن نون، و عزیز و عیسی علیهم السلام. پس از این جهت توریّت و انجیل را اَنْزَلَ، گفت و نَزَلَ، نگفت. معنی دیگر گفته اند که. نَزَلَ، قرآن را گفت از بهر آنکه این بناء مبالغت است و حکم قرآن مؤبّد است تا لا جرم باین لفظ مخصوص گشت، و حکم توریّت و انجیل مؤبّد نیست، ازین جهت ببناء مبالغه نگفت.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ الْاِيَةِ اى بِالْعَدْلِ، لَمْ يَنْزِلْهُ بِاطْلَا عَثَا بَغِيْرِ شَيْءٍ كَقَوْلِهِ: لَا يَأْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ. ميگويد اين قرآن كه فرو فرستاد، بعدل فرستاد، و براستی و درستی، نه بیاطل، كه باطل را در آن گنجایی نه! و بازی و محال را در آن جای نه! و قيل: بِالْحَقِّ اى بِمَا حَقَّ فِى كِتَابِهِ مِنْ اِنْزَالِهِ عَلَيْكَ «گفت فرو فرستاد بر تو قرآن بدان كه درست گشته بود در كتب پیشینه كه اين كتاب بتو خواهيم داد.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. اى موافقا لما تقدّم الخبر به فى سائر الكتب، معنی همان است. و قيل

موافقاً لما كان قبله من التوراة و الانجیل و الزبور فی التوحید و النبوات و بعض الشرائع، میگوید این قرآن موافق توریت و انجیل و زبور است در بیان توحید و اثبات نبوات و ذکر بعضی شرائع.

آن گه تشریف توریت و انجیل را دیگر باره بذکر صریح مخصوص کرد گفت: «وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل هذا القرآن. هُدًى لِلنَّاسِ صفت توریت و انجیل است، و ناس بنی اسرائیل اند. ای هما هدی لبنی اسرائیل من الضلالة. وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ روا باشد که این فرقان بقرآن مخصوص بود که جای دیگر گفت: وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ وَ روا باشد که بر عموم برانند و همه کتابهای خدا در آن مندرج بود، که همه آنند که حق از باطل جدا میکنند، و حقیقت از شبهت، و هدایت از ضلالت پیدا کنند.

و اشتقاق توریت از «توریه» است، و توریه روشن کردن بود و نمودن، یعنی که توریت همه روشنایی است، و سبب نور دل و هدایت. چنان که گفت: وَ ضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ وَ اشتقاق انجیل از «نجل» است و نجل اصل بود یعنی که انجیل دین را و علم را اصل است. و الله اعلم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْآيَةِ... یعنی بالقرآن و بدين الله عزّ و جلّ، لهم عذاب شديد في الآخرة ایشان که کافر شدند بسخنان خدای که بدان ایمان ندادند و نپذیرفتند، و رسالت رسول و نبوت وی را منکر شدند، و سخنان خدای را اساطیر الاولین گفتند، و نیز آیات و علامات که بر وحدانیت الله دلالت میکند، و بر صدق نبوت گواهی میدهد، از این دلائل عقلی و سمعی آن را مکابر شدند، ایشانراست عذابی سخت در آن جهان. و خدای را هست که عذاب کند و کین کشد آن را که خواهد، و کس را نیست و نرسد که وی را منع کند از آن که وَ اللهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ وی عزیز است و قوی و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزای همه داند و تواند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ الْآيَةِ... کلبی گفت: در زمین هیچیز از خدای پوشیده نیست، یعنی وفد نجران و کید ایشان با رسول خدای و در آسمان هیچیز پوشیده نیست، یعنی اعمال بندگان. و تخصیص آسمان و زمین بذکر از آنست که ذکر

آسمان و زمین باضافت با مخلوقان هائل ترست و عظیم تر، و در دلها اثر بیشتر دارد، آن گه هر چه هست بیرون از آسمان و زمین خود بر آن دلالت می کند.

قوله: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ الْاِيه... جای دیگر گفت بلفظ ماضی: هو الذی یصورکم فاحسن صورکم آنچه ماضی است بر سبیل تقدیر است و فعل خدای عز و جلّ لا محاله بودنی است. و از روی حکم چنانست که از آن پرداختند چنان که گفت: أتى أمر الله. أما آنچه بر لفظ مستقبل گفت: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ این بر حسب حال مخلوقان است، چنان که بعزت خود جلّ جلاله، حالا فحالا اظهار می کند فعل خود، و می آفریند، و از آن خبر میدهد که: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ گفت: او خداوندی است دارنده، و نگارنده، هم مصور و هم مدبّر، خلق را مصور است و عالم را مدبّر و درست است از مصطفی (ص) که گفت: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَ عَبْدٍ فَجَامِعَ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ طَارَ مَاءُ فِي كُلِّ عِرْقٍ وَ عَضُو، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ السَّابِعِ جَمَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ أَخْضَرَهُ كُلَّ عِرْقٍ لَهُ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكِبَهُ».

حاصل خبر آنست که ربّ العالمین چون خواهد که بنده بیافریند مرد و زن فرا صحبت دارد، تا آن گه آب وی پراکنده شود، پس روز هفتم همه با هم آرد آن آب و آن عروق، و چنان که خواهد صورت وی می نگارد، ترتیب اعضا می دهد، و برهم می نشاند، یکی کوتاه، یکی دراز، یکی نرینه، یکی مادینه. یکی نیکو صورت و یکی منکر صورت، یکی را خلق ظاهر تمام، یکی ناقص، یکی سیاه، یکی سپید. پس مصور بحقیقت خدای است که قدرتش بی نهایت، و خود بی همتا است. و کس را نسزاست و نه رواست از مخلوقان که صورت گری کند. مصطفی (ص) از آن نهی کرده و گفت: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةَ كَلْفٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ».

و قال «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَعْذُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»

و قال «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ تَصَاوِيرٌ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ.»

قیل یعنی ملائکة الرحمة فان ملائکة العذاب تَدْخُلُهُ لَا مَحَالَةَ. و رأى النَّبِيُّ ص سْتِراً فِيهِ تَمَثَّلَ فَهَيْتَكُهُ، و لم يَدْخُلِ الْبَيْتَ الَّذِي كَانَ مَعْلُوقاً عَلَيْهِ.

ثم قال تعالى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ كَلِمَةً «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بآخر آیت اعادت کردن

بدان معنی است، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معلوم شد که عیسی مخلوق است. و الله خالق عیسی، یعنی پس می دانید که معبود بجز الله نیست، و سزای خدائی جز او نیست، عزیز است که او را همتا و مانند نیست، و کس را با وی تابستن نیست، حکیم است در کار خویش، که او را حاجت بانباز و فرزند نیست، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضی ربوبیت نیست.

و درست است خبر از مصطفی ص گفت: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَصَدِّقُ الْعَبْدَ بِخَمْسٍ يَقُولُهُنَّ إِذَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ** «قال صدق عبدی، و اذا قال «لا إله إلا الله و الحمد لله» قال صدق عبدی. و اذا قال «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» قال صدق عبدی.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اشتقاق «اسم» از سمو است. و معنی سمو ارتفاع است، یعنی که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او. و خداوند ما را عز و جل نامهاست در کتاب و در سنت و بدان نامها نامور است، آن نامست که هست و آن هست که نام هرگز چو نامور بدین صفت. کدام مخلوق را شیر نام کنند و بد دل آید؟ و دریا نام کنند و بخیل بود؟ و ماه نام کنند و زشت آید؟ خالق جل ثناؤه بر خلاف اینست که خداوندی بی عیب و بر صفت کمالست. با عزت و با جلالست با لطف و با جمالست. با فضل و با نوالست. وجود او دلها را کرامت است! شهود او جانها را ولایت است! نادر یافته در عیان، و شیرین در حکایت است! یک نظر بعنایت اگر کند همه را کفایتست.

اگر روزی بیندازد کمند از برج ایوانش بسا دلها که اندر حضرت او در شکار آرد

آن پیر طریقت گفت: «خداوند! نثار دل من امید دیدار تست، بهار جان من در مرغزار وصال تست.» آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد «ربّ ابن لی عندک بیتنا فی الجنة».

یحیی معاذ همین گفت «الهی! أخلی العطايا فی قلبی رجاؤک، و أحبّ الساعات إلیّ ساعة فیها لقاءک» آن چه جایی بود که وعده دیدار فراموش کند؟ و آن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نبوید؟ و آن چه زبانی بود که جز نام دوست بخود راه دهد؟ کز

نام دوست بوی دوست آید، و از حدیث دوست راحت جان فزاید!

روی ما شادست تا تو حاضری با روی تو جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو
ای بسا در حقّه جان غیورانت که هست نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قوله: الم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَرْمُوزُ دُوسْتِي اسْت، خطابی سربسته با عاشقان کار افتاده. اللَّهُ توحید عارفانست، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده، و زبانشان با نفی این‌ها ناپرداخته، هم از اول بر سر نکته اثبات حق افتاده. «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». توحید عامه مؤمنانست، از در نفی درآمده و از تاریکی بیگانگی و پراکندگی باز رسته، و بعاقبت بنور توحید بر افروخته!

چولا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت پس از نور إلهیت بالله آی از إلاً

اول راز با عاشقانست، آخر نیاز آشنایانست، میانه ناز عارفانست و راز عاشقی تا نیاز آشنایی هزار منزلست آشنایان را فرود آرند «فی جنّات و نهر» عارفان را فرود آرند «فی مقعد صدق» عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّت «عند ملیک مقتدر». چندان که میان آشنایی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیک مقتدر است، هر کس را بقدر همت و اندازه معرفت خویش.

خطاب آشنایان از جبار عالم آنست که مصطفی (ص) گفت: ان شئتم انبأتکم ما اولّ ما یقول اللّٰه عزّ و جلّ للمؤمنین و اول ما یقولون له؟ قلنا نعم یا رسول اللّٰه. قال: انّ اللّٰه یقول للمؤمنین هل احببتم لقای؟ فیقولون نعم. فیقول: لم؟ فیقولون: رجاء عفوک و مغفرتک فیقول: و جبت لکم مغفرتی»

حاصل کار آشنایان آنست که از خدا مغفرت و عفو خواهند، و حاصل کار عاشقان آنست که با مصطفی ص گفت شب معراج: «کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل». من آن توأم تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

آن گه خطاب با مواجعت گردانید و منت بر آن مهتر عالم نهاد و گفت: «نزل علیک الکتاب بالحق» ای مهتر! ترا چه زیان گر بادیه غیبت روز کی چند نصیب خلق را در

پیش کعبه و صالت نهادم؟ تو آن بین که یک ساعت ترا از فراموش کردگان نکردم، نه پیغام و نامه از تو باز گرفتیم. عاشق را همه تسلی در نامه دوست بود، غریب را همه راحت از نامه خویش بگشاید.

«ورد الكتاب بما اقرّ الاعينا و شفى النفوس فلن غايات المنى

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ اى مهتر! انبياء پیشینه را و امت گذشته را گفته بودم در آن نامه‌ها که بایشان دادم که مرا دوستی عزیز است و حبیبی کریم، بمؤمنان رحیم، با درویشان چرب سخن و مهربان، و با خلق عظیم، بساط شرع او در آخر الزمان گسترانیم تا همه شرعها نسخ کند، و همه عقدها فسخ کند. این نامه که بتو فرستادم اى مهتر! تحقیق آن وعده موعودست که وعده ما بازی نبود و سخن ما مجازی نبود. وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلِ هُدَىِّ لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اى مهتر نگر تا غیریت در راه نبوت نیاید. بدانکه انبیا را نامه‌ها فرستادم پیش از تو، که مضمون آن نامه‌ها حدیث تو بود و ترتیب کار تو و کرامت تو،

«فعندی لاخوانی الغائبین صحائف ذکری عنوانها».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ اى مهتر! تا کی حق خویش فداء این رمیدگان کنی و هزیمت ایشان از سیاست طعیت ماست، لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. تا کی گرد دل‌های زنگار گرفته ایشان برائی؟ و خرابی آن دل‌ها از صولت عزت ماست بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ.

تا کی تدبیر کشاندن آن قفل‌ها کنی؟ و نقش آن مهر از خزینه عدل ماست، أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا تا کی وعد و وعید و ناز و نعیم بسمع بو طالب و بو جهل فرو خوانی؟ و ریزنده آن ارزیر بسمع ایشان قهر ماست! إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ. تا کی ماه بدو نیم کنی؟ و معجزات عرضه کنی؟ آن هیچ گه در چشمشان نیاید که پوشش آن بصیرت و نجاست آن نهاد ایشان از حکم ماست. أَوْلَيْتَكَ الَّذِينَ لَمْ يرد اللَّهُ أَنْ يَطْهَرِ قُلُوبَهُمْ. نعوذ بالله من عذابه و نقمته.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ اى خداوند دانای پاک دان، نیک دان، همه دان، دوربین نزدیک دان، تویی از نهان آگاه و آگاه بهر گاه تویی.

از راز دلم جملگی آگاه تویی اندر دل من بگاه و بیگاه تویی

ترا چه بانک بلند چه راز باریک، چه روز روشن چه شب تاریک، ای شنوایی که همه آوازا شنوی، ای دانایی که بهمه رازها رسی، ای بینایی که همه دورها بینی.

وسع	الذی	تحت	النجوم	سمائه	من	فوق	عرش	ثابت	الارکان										
ابصر	به	و	الذّرّ	یخطو	فی	الثری	تریانه	من	ربک	العینان									
هر	ان	چیزی	که	شد	پنهان	دید	ما	آن	بهر	چیزی	که	شد	پنهان	بود	یزدان	ما	بینا		
کرا	باشد	بصر	زین	سان	که	هر	یک	ذره	زین	عالم	نگردد	زو	کم	از	وادی	نیوشد	زو	شب	یلدا

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ الْآيَةَ... سخن درین از دو وجه است: یکی در اثبات صورت آفریدگار جل جلاله و عز شانه، دیگر در بیان قدرت وی و اظهار نعمت و بر نهاد منت در تقدیر و تصویر خلق. اما در اثبات صورت خالق خبر درست است از مصطفی ص: «خلق آدم علی صورته و طولہ ستون ذراعا.» و روی «علی صورة وجهه».

اهل تأویل که مایه دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافه «ها» از حق جل جلاله بگردانیدند و از ظاهر برگشتند. و اهل سنت که مایه دین ایشان سمع و قبول و تسلیم است تأویل بگذاشتند و بر ظاهر برفتند و گفتند اضافه «ها» دین خبر با خداست و بحث و تفکر و تأویل نرواست، و بتشبییه پنداشتن خطاست، که حق جل جلاله در همه صفات بی همتاست.

و در باب رؤیت خبرها فراوانست، که حق را جل جلاله، صورة و وجه تابانست ابن عباس روایت کند که مصطفی ص گفت «رأیت ربی فی احسن صورة» و بروایت ابو امامة باهلی مصطفی گفت «تراء لی ربی فی احسن صورة فقال یا محمد! فقلت لیبیک و سعیدیک! فقال فیم اختصم الملأ الاعلی؟...» و این خبر بسطی دارد و بجای خویش گفته شود انشاء الله و روایت جابر ابن سمره آنست که «إن الله تبارک و تعالی تجلی لی فی احسن صورة» و بروایت انس

«اتانی ربی فی احسن صورة».

و هم انس میگوید (موقوف بروی): إن فیما یمن اللّٰه عز و جل به علی آدم یوم القیامة ان یقول له: «الم انحلک صورتی».

و عن ابن عباس قال: «سخط موسى علی بنی اسرائیل فلما نزل بالحجر قال اشربوا یا حمیر! فاوحی اللّٰه تعالی الیه «مثلت خلقا خلقتهم علی صورتی بالحمیر».

و در خبر قیامت معروفست که مصطفی ص گفت «فیاتهم اللّٰه عز و جل فی غیر الصورة اللتی یعرفون، فیقول انا ربکم، فیقولون ربنا، فیتبعونه»

و عن عکرمه عن ابن عباس قال النبی: «الصورة الرأس فإذا أقطع فلا صورة»

درین خبرها خداوندان دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است و لفظ محترز متبع آنست که گویند «له صورة» یا گویند «هو ذو صورة»، نگوئیم او را که مصور است، که ائمه سلف این نگفته‌اند و نپسندیده بلکه گفته‌اند که او را صورة است و وجه است، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر، و خلق از دریافت کیف و کنه آن عاجز، چنان که خود بخلق نماید صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماید. صورة خلق ریزد و ناچیز شود و فانی گردد، و صورة خداوند با جلال و اکرامست و با سبحات نور و برقه‌های درخشان، اگر حجاب از آن بردارد از سبحات و روشنایی و درخشانی وی آسمان و زمین بسوزد و بریزد. و این در خبر است: «لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره.»

گر یک نظرت چنان که هستی نگری نه بت ماند نه بت پرست و نه پری

اما سخن از روی تصویر آنست که رب العالمین منت بر آدمیان نهاد باین صورة بر کمال و چهره باجمال که ایشان را داد گفت: «وَ صَوَّرْكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ».

جای دیگر گفت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و این تخصیص آدمیان است از میان جانوران، و بجز ایشان کس را این منزلت نداد و بدین مثبت نرسانید و همه فریشته مقرب است. در آثار بیارند که یا عجا، فریشته را بیافرید نام وی جبرئیل، وی را ششصد پر طاوسی داد مرصع بجواهر، با جلجله‌های زرین، آگنده بمشک بویا چون بر خود بجنبد از هر جلجلی آوازی خوش بیرون آید و نعمتی که بدان دیگر نماید. و آن

فریشته دیگر اسرافیل که یک پایه عرش بر دوش ویست هر گه که تسبیح درگیرد همه فریشتگان آسمان خاموش شوند و تسبیح خویش در باقی نهند از آن صوت نیکو و نعمت خوش که اسرافیل بیرون می‌دهد. و زینجا فراگذر عرش عظیم، که مستوی بر وی خدای جهانست، و او را کنگره‌هاست که در وهم آدمی نیاید، و قدر آن کس نداند، و نور آفتاب در جنب نور عرش ناپدیدست و ناچیز.

این همه مخلوقات برین صفت بیافرید و هیچیز را نگفت که نیکوش صورتی دادم یا نیکوش آفریدم، مگر آدمی را که از خاک تیره بر کشید و وی را بدان منزلت رسانید که در آفرینش وی گاه خود را ستود و گاه وی را: خود را، گفت «فتبارک الله أحسن الخالقین»، و وی را گفت «اولئک هم الراشدون» «اولئک خیر البریة» سبحانه سبحانه هذا هو الفضل الکبیر و الفوز العظیم. یقول تعالی فُضِّلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَکِيمٌ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ. او آنست که فرو فرستاد بر تو این نامه، مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ ازوست آیتهای استوار داشته و تمام کرده هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ معظم قرآن و مایه دین داران و علم جویان آنست. وَ آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ و آیتهای دیگر است که بهم مانند در ظاهر، و جز از یکدیگرند در حقیقت فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ اما ایشان که در دل ایشان کژی و چفتگی است.

فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ بِرَبِّهِمْ آن متشابه ایستاده‌اند از این کتاب «ابتغاء الفتنة» جستن شور دل را و آشفتگی دین را، وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و جستن تأویل آن، که تا حقیقت مراد خدای از آن چیز بدانند وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و نداند تأویل آن مگر خدای وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، يَقُولُونَ و تمام دانشان که در علم پای بر استواری دادند می‌گویند آمَنَّا بِهِ بگرویدیم بآنچ خدای فرو فرستاد کُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا همه از نزدیک خدای ماست... وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) و حق در نباید و پند نپذیرد مگر خداوندان مغز.

رَبَّنَا خُذْنَا مَا لَا تُرِغُ قُلُوبَنَا مجسبان دلهای ما را بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس آنکه راه نمودی ما را وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و ما را از نزدیک خود رحمتی بخش إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) تویی که تویی خداوند فراح بخش نیکو دار.

رَبَّنَا! خداوند ما، إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ تَوْبِي فَرَاهِمَ آرَنده مردمان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ رُوزِي را که در بودن آن روز گمان نیست، إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹) که خدای خلاف نکند هنگامی که نامزد کند یا وعده که دهد.

النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ يعني: القرآن مِنْهُ اى من القرآن آياتٌ مُحْكَمَاتٌ اى متقنات مبینات مفصلات لا اشكال فى لفظهن و ظاهرهن، يعمل بهن میگوید: این قرآن بعضی محکمات است و بعضی متشابهات.

محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانیده، و اختلاف را در آن حاجت بتکلف نظر نباشد، از آنک روشن و پیدا و ظاهر بود و آن فرائض و حدود است، امر و نهی، و حلال و حرام. و معظم قرآن و اصل قرآن آنست، چنان که گفت هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ أَمْ هَرِ چیز معظم آنست که قوام آن چیز بدانست و از سر جانور أُمَّ آنست که زندگانی آدمی در بقاء آنست و گفته‌اند: هَنَّ أُمَّ الْكِتَابِ اى: أُمَّ كل كتاب أنزله الله على كل نبي فيهن كل ما احل و كل ما حرم میگوید این آيات محكمات که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدای‌اند که پیغامبران را داد، یعنی که همه را بیان حلال و حرام و فروض و حدود کردیم و روشن گفتیم. ابن عباس گفت: آنست که در سورة الانعام بسه آیت بیان کرد: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اِلى آخر الآيات الثلاث و نظیر آن در سورة بنی اسرائیل است و قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ الْآيَاتِ وَ أٰخَرُ مُتَشَابِهَاتٍ آخر جمع آخری است میگوید: متشابهات است درین قرآن. و متشابهات آنست که بچیزی مانند در ظاهر و که جز از آن باشد در حقیقت، چنان که میگوید وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا (فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ) فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا.

و در آیتی دیگر گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ظاهر این هر دو بدان ماند که آن جا بفسق می‌فرماید و این جا نهی از آن می‌کند، تا آن‌گه که عالم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که: امرناهم بالطاعة فخالفوا و فسقوا.

قتاده و ربیع و ضحاک و سدی گفتند: محکمت ناسخات است که موجب عمل است، و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجب است، اما عمل بدان نیست. ابن زید گفت: محکمت قصص انبیاء است، که رب العالمین آن را مفصل و مبین کرده در قرآن، قصه نوح در بیست و چهار آیت، قصه هود در ده آیت، قصه صالح در هشت آیت، قصه لوط در هشت آیت، قصه شعیب در سیزده آیت، قصه موسی در آیات فراوان، و ذکر پیغامبر ما (ص) در بیست و چهار آیت باز گفته، و فضل و شرف وی در آن مبین کرده. و متشابهات آنست که درین قصه‌ها مکرر می‌شود.

چنان که در قصه نوح گفت قُلْنَا اِحْمِلْ جَای دیگر گفت فَاسْأَلُكَ فِيهَا و عِصَاءَ موسی را گفت فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى جَای دیگر گفت فَاِذَا هِيَ نُعْبَانٌ مُّبِينٌ.

و گفته‌اند که محکمت آنست که علما را دریافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسند، و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند، چنان که وقت خروج دجال و نزول عیسی، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخاستن، و مانند این که الله بدانستن آن متأثر است و خلق را بران اطلاع نه، و جز ایمان آوردن بدان کس را در آن نصیب نه.

و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابهات آنست که تشابهت علی الیهود، و هی حروف التهجی فی اوائل السور. و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون کعب اشرف و حبی اخطب و همسران ایشان آمدند بنزدیک رسول ص و گفتند «بما رسید که در جمله آن چه بر تو فرو فرستادند الم است، و اگر این حق است پس ما مدت ملک امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود، بیش از هفتاد و یک سال نخواهد بود» و این تأویل که نهادند از شمار جمل بر گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل. مصطفی ص گفت پس ازین بیشتر هست المص. ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد و شصت و یک سال خواهد بود. ایشان گفتند: مانند این دیگر هست؟ مصطفی ص گفت: الر. ایشان گفتند: اکنون دویست و سی و یکسان خواهد بود مصطفی گفت ازین بیشتر هست المر. ایشان گفتند: این بسیار بیفزود دویست و هفتاد و یکی باشد و این بر ما مشتبه شد ندانیم آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم آوردن. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ

الْكِتَابِ وَآخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ یعنی اشتبهه علی الیهود بما أولو الحروف علی حساب الجمل.
 اگر کسی گوید چه فایده راست متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمت نبود؟ جواب آنست که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، و بدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند، و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که در آن استنباط خاطر و فکرت خویش را میرنجانند، و اگر همه محکمت بودی حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبود، و آن ثواب حاصل نیامدی. معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی آن عاجز شوند نقص خویش ببینند و عجز خویش بشناسند و آن گه در راه بندگی راست تر روند، که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ معنی زیغ آنست که از راه استقامت با یک سویی چسبید. يقال «زاع القلب، و زاعت الشمس من كيد السماء» و منه قوله: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ». میگوید ایشان که در دل زیغ دارند همواره بر بی متشابهات باشند، یعنی کافران و منافقان و جهودان که طلب مدت ملک این امت از حساب جمل استخراج میکنند.

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه مبتدعان اند که عائشه گفت: رسول خدا هر گه که این آیت بر خواندی گفتمی: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِيهِ فِهُمُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ فَاحْذَرُوهُمْ وَ لَا تَجَالِسُوهُمْ.»

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ای تشابه لفظه، و اشکل معناه و هو صحیح فی نظمه و تألیفه. پس خبر داد که چه معنی را بر بی متشابه باشند و گفت: ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ ای ابْتِغَاءَ التَّكْذِيبِ و قیل ابْتِغَاءَ الشَّبَهَاتِ و اللبس لیضلُّوا بها جهالهم. میگوید آن را متشابه جویند تا بدروغ دارند، یا جهال را اندران در شبهت افکنند، و دین بر ضعیفان بشوراندند. وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و تأویلی بر آن متشابه نهند تا حقیقت و مراد الله از ان بدانند، و هرگز ندانند که الله گفت: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. تأویل بر لفظ تفعیل است، و مراد بآن متأول است، هم چنان که تنزیل در صدر سورة الزمر مراد بآن منزل است نه بینی که جای دیگر گفت یَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ ای یأتی متأوله و مآله یعنی آنچه عاقبت معنی در آخر با آن آید.

و فرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول و شأن و قصه آیت است و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید، و نتوان گفت آلا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است بر معنی که احتمال کند، و استنباط این معنی بر علما محظور نیست بعد از آن که موافق کتاب و سنت باشد.

استعمال تفسیر یا در الفاظ غریب باشد چنان که بحیره و سائبه و وصیله، یا در سخن موجز باشد که حاجت بشرح دارد چون *أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ* یا سخنی که قصه در آن تعبیه باشد و تا آن قصه بندانند آن سخن متصور نشوند چنان که گفت: *إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ*.

اما استعمال «تأویل» گاه بر سبیل عموم بود، گاه بر سبیل خصوص. چنان که «کفر» گاه در جحود مطلق کار فرمایند و گاه در جحود باری جل ثنائه علی الخصوص، و چون «ایمان» که گاه در تصدیق مطلق کار فرمایند و گاه در تصدیق دین حق علی الخصوص. و هم از تأویل است لفظی مشترک میان معنیهای مختلف، چنان که لفظ «وجد» کار فرمایند هم در «جدة» و هم در «وجد» و هم در «وجود». هم از تأویل است آنچه رب العالمین گفت: *لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ* میان علما اختلاف است که این بصر عین است یا بصر قلب.

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. این ابتداء سخن است، که بر *إِلَّا اللَّهُ* وقفی تمام است. میگوید که راسخان در علم از دانش تأویل نومیدند. و دلیل بر آن قرائت ابی کعب است و در مصحف انس و بو صالح. و ابتغاء تأویله و ما لهم بتأویله من علم إن تاویله *إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ*. عمر عبد العزیز هر گاه که این آیت بر خواندی گفتی: *انتهی علم الراسخين في العلم بتأويل القرآن* ای ان قالوا «*آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا*».

ابن عباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان در علم آنست که گفتند *آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا* همانست که عائشه گفت «*من رسوخ علمهم الايمان بمحكمه و متشابهه و ان لم يعلموا تأویله*» از مصطفی (ص) پرسیدند که راسخان در علم کدامند؟ گفت «*من برت يمينه و صدق لسانه، و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه، فذلک الراسخ في العلم*».

و گفته اند تقوی باید با حق و تواضع با خلق، و زهد با دنیا، و مجاهدت با نفس تا از

راسخان در علم باشی. این راسخان درین آیت هم ایشانند که در آن آیت گفت: لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ. پس معنی هر دو آیت آنست که راسخان در علم میگویند: ما بگرویدیم بآنچه الله فرو فرستاد، کلّ من عند ربنا دریافته و نادریافته ما، همه پاکست و راست، و از نزدیک خداوند ما جلّ جلاله.

مذهب اهل سنت و تسلیم، و راسخان در علم، و ثابتان در ایمان، و جمهور اهل اثبات و جماعت آنست که نامعقول قبول کردن بتسلیم درست آید و اهل تکلف و کلام میگویند که معقول بقبول درست آید.

وَمَا يَذَّكَّرُ أَيُّ وَا مَا يَتَذَكَّرُ وَا مَا يَتَعَطَّى بِالْقُرْآنِ أَلَّا أُولُو اللَّبِّ وَ الْحَجِّي.

میگوید جز خردمندان پند نپذیرند باین قرآن.

آن گه در آموخت رهبران خود را تا گویند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا این آیت رد قدری نیست. و وجه دلیل اهل سنت و ردّ ایشان در آن روشنیست و ظاهر، که اضافه ازاعت و هدایت بکلیت با خداست، و خلق در آن مجبورند و مقهور. میگوید خداوند ما! دل‌های ما از دین حق، و راه استقامت، و سنن صواب بگردان، چنان که دل جهودان، و ترسایان، و مبتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی. مصطفی (ص) این دعا بسیار کردی که: «یا مقلب القلوب! ثبت قلبی علی دینک»

یاران گفتند یا رسول الله می‌ترسی بر ما و بر دین ما؟ پس از آنکه ایمان آوردیم بتو، و ترا استوار گرفتیم بدانچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین و شریعت؟ مصطفی ایشان را جواب داد که «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كَلْهَاءَ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصْبَعِ الرَّحْمَنِ، يَقِيمُهُ إِنْ شَاءَ وَ يَزِيغُهُ إِنْ شَاءَ، وَ الْمِيزَانَ بِيَدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُ أَقْوَامًا وَ يَضَعُ آخَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

و روی انه قال (ص): إِنَّ قَلْبَ ابْنِ آدَمَ مِثْلَ الْعَصْفُورِ يَتَقَلَّبُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ عَنِ أَبِي مُوسَى قَالَ: إِنَّمَا سَمَى الْقَلْبَ لِتَقَلُّبِهِ، وَ إِنَّمَا مِثْلَ الْقَلْبِ مِثْلَ رِيْشَةِ بَفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ.

و گفته‌اند در معنی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا ای لا تفعل بنا من الاکرام ما یودی الی الزیغ فکان الازاعة اعطاء الخیرات الدنیویة المثبته عن الخیرات الاخریة المشار الیه بقوله: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ. و لهذا

قال على عليه السلام: من وسَّع عليه دنياه و لم يعلم أَنه مكر به فهو مخدوع عن عقله. وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً: رحمت ايدر ثباتست بر صواب، و عصمت از ريبت. و فائده مِنْ لَدُنْكَ آنست كه عطاء بر دو قسم است يكي عوض طاعات و اعمال، و يكي بى عوض بتبرع و تفضل. اين كلمه تشبيه است مر بنده را تا بداند كه عطاء الهى نه بر سبيل جزا و عوض اعمال است، بلكه همه فضل و رحمت اوست مصطفى (ص) گفت: «سَدِّدُوا وَ قَارِبُوا وَ ابْشِرُوا فَإِنَّ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قالوا و لا انت؟ يا رسول الله؟ قال «و لا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَتِهِ»

روايت است از عائشه كه گفت مصطفى (ص) هر گه كه از خواب بيدار شدى در شب اين چند كلمه بگفتى: «لا إله إلا أنت إني استغفرک لذنبى، و اسألك رحمتك، اللهم فزدنى علما، و لا تزغ قلبى بعد إذ هديتني، و هب لى من لذك رحمة، أنك انت الوهاب».

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ يُعْنَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بحشرهم و نشرهم و حسابهم و جزائهم جامع ناميست از نامهاى خداوند عز و جل، اين جا بمعنى حشر و تشر و قيامت است يعنى كه آن روز خلق را با هم آرد، و حساب كند، و جزاء كردار دهد اين معنى را فريسته گفت ببعضى آدميان: «خَلَقْتُمْ لِأَمْرِ عَظِيمٍ» اين آفريش شما مردمان نه از گزاف و بازى است أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟ بلكه كارى عظيم راست، و آن حشر و نشر و ثواب و عقاب است و اين وعده حق راست است و بودنى چنان كه گفت عز و جل: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا و ازان گفته و وعده كه داده باز پس نيايد و خلاف نكند كه گفت إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ.

النبوة الثالثة

«قوله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ. هُوَ نَهْ نَامَ اسْتِ نَهْ صَفْتِ اَمَّا اِشَارَتَسْتِ فَرَا هَسْتِ، يعنى كه خداوند ما هست و بودنى و بوده، بر مكان على و در صفات متعالى، شريح عابد گفت: درويشى را ديدم در مسجد حرام كه خداى را عز و جل مى خواند كه «يا من هو هو! يا من لا هو إلا هو! اغفر لى» گفتا: هاتفى آواز داد كه اى درويش بآن يك بار كه نخست گفتى ترا چندان ثوابست كه فريشتگان تا قيامت مى نويسند.

هو دو حرف است «ها» و «واو» و مخرج «ها» آخر حلق است و مخرج «واو» اول

حلق. اشارت میکند که در آمد این حروف باول از اوست! و بازگشت آن در آخر باوست! منه بدأ و الیه یعود. و گفته اند که اشارت بمخلوقات و مکونات است، که در آمد هر چیز در بدایت از قدرت اوست، و بازگشت همه در نهایت با حکم اوست.

درویشی را در حال وله پرسیدند که «ما اسمک؟» جواب داد که «هو» گفتند از کجا می آیی؟ گفت «هو» گفتند چه می خواهی؟ گفت «هو» گفتند لعلک ترید الله؟ مگر بآنچه می گویی الله را می خواهی؟ درویش که نام الله شنید جان خویش نثار این نام کرد، و از دنیا بیرون شد.

نام تو بصد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می جان بسیارند
بر بوی وصال تو همی جان بفشانند وز وصف تو در دست بجز عجز نداردند

قوله تعالی. مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ دو قسم عظیم است از اقسام قرآن: یکی ظاهر روشن، یکی غامض مشکل، آن ظاهر، جلال شریعت راست، و این مشکل جمال حقیقت راست، آن ظاهر بآنست تا عامه خلق بدریافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند. و این مشکل بآنست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن براز ولی نعمت رسند. و از آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس و راز است بسا نشیب و فراز است، و از عزت آن حال و شرف آن کار پرده غموض و تشابه از آن برنگرفت، تا هر نامحرمی درین کوی قدم نهد، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوک بود.

رو گرد سراپرده اسرار مگرد کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد
مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو جرعه درد دوستان داند خورد

قوله: رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا... الایه حین صدقوا فی حسن الاستغاثه آمدوا بانوار الکفایه. با دل صافی، و وقت خالی، و زبان بذکر حق جاری، تیر دعا سوی نشانه اجابت شود لا محاله، لکن کار در آنست که تا این صفا و وفا و دعا کی مجتمع شوند، و چون برهم رسند! معنی آیت این دعاست که: بار خدایا شور دل و زیغ از دلهای ما دور دار، و ما را بر بساط خدمت بر شرط سنت پاینده دار. وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و آنچه دهی خداوندا بفضل و رحمت خویش ده، نه جزاء اعمال و عوض طاعات را! که اعمال و

طاعات ما شایسته حضرت جلال تو نیست! و آن را جز محو کردن و با چشم نیاوردن روی نیست.

پیری گفت از پیران طریقت که: زهره‌های رهروان و اصحاب طاعات آب گشت از بیم این آیت، که: وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا. و مرا از همه قرآن با این آیت خوش افتادی هست، گفتند: این چه معنی دارد؟ گفت: تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته باز رهیم، و یکبارگی دل در فضل و رحمت او بندیم.

قوله تعالی: رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ جمع کننده خلق و با هم آورنده اوست، یکی امروز، یکی فردا، امروز دوستان خود را جمع می‌کند بر بساط ولایت و معرفت، و فردا همه خلق را جمع کند بر بساط سیاست و هیبت.

امروز جمع اسرار است مکاشفه جلال و جمال را، و فردا جمع ابشارست مقاسات احوال و احوال رستاخیز را. نص صریح بهر دو ناطق است. اما جمع اسرار را درین سرای حکم

مصطفی (ص) گفت: یا معشر الانصار أ لم آتکم و انتم ضلال فهداکم اللّٰه بی؟

قالوا بلی یا رسول اللّٰه. قال أ لم آتکم و انتم اعداء فالف اللّٰه بین قلوبکم بی؟ قالوا بلی یا رسول اللّٰه، قال أ لم آتکم و انتم متفرقون فجمعکم اللّٰه بی؟ قالوا بلی یا رسول اللّٰه.

و جمع اشباح و ابشار در قیامت آنست که مصطفی (ص) گفت باسناد درست: «یجمع اللّٰه الاولین و الآخین لمیقات یوم معلوم اربعین سنه شاخصه ابصارهم الی السّماء و ینظرون فضل القضاء، قال: و ینزل اللّٰه تعالیٰ فی ظل من الغمام من العرش الی الكرسي ثم ینادی مناد: ایها النّاس! أ لم ترضوا من ربکم الذی خلقکم و رزقکم و أصرکم ان تعبدوه و لا تشرکوا به شیئا ان یولّی کلّ انسان ما کان یتولّی و یعید فی الدنیا؟ أ لیس ذلک عدلا من ربکم؟ قالوا بلی. فینطلقون فیمثل لهم أشياء ما کانوا یعبدون، فمنهم من ینطق الی الشمس و منهم من ینطلق الی القمر و الی الاوثان من الحجارة، و اشباه ما کانوا یعبدون.

و یمثل لمن کان یعبد عیسی شیطان عیسی و یمثل لمن کان یعبد عزیر شیطان عزیر، و یمیقی محمد و امته. قال فیمثل الرب عز و جلّ فیأتیهم، فیقول: ما لکم لا تنطلقون کما اطلق النّاس؟ فیقولون: بیننا و بینه علامه فاذا رایناه عرفناه. فیقول: ما هی؟ فیقولون یکشف عن ساقه فعند ذلک یکشف عن ساقه...»

و ذکر الحدیث بطوله.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... ایشان که کافر شدند (و نعمت خدای بر خود بیوشیدند) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بکار نیاید و سود ندارد ایشان را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان بنزدیک خدا هیچیز، وَ أَوْلِيكَ هُمْ وَ قُوْدِ النَّارِ (۱۰) و ایشان آند که بایشان آتش افروزند (فردا).

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ هَمْچون عادت و شأن آل فرعون وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ایشان که پیش از ایشان بودند، كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ گرفتند سخنان ما، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ تا پس فرا گرفت خدای ایشان را بگناهان ایشان، وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) و خدای سخت عقوبتست (و سخت گیر).

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا (جهودان و مشرکان) را گوی سَتُغْلَبُونَ آری باز مانند شما را ایدر (و باز شکندند) وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و فردا شما را بسوی دوزخ انگیزاند وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) و بد آرمگاههایی است (دوزخ دوزخیان را).

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ شَمَا را شگفتی بود (سخت نیکو)، فِي فِتْنَتِنَا التَّفْتَنُ دو گروه که هم روی شدند و هم دیدار، فِتْنَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یک گروه کشتن می کردند در پیدا کردن راه بخدای. وَ آخِرَىٰ كَافِرَةٌ و دیگر گروه کافران بخدا، يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می دیدند بشمار دو بار چند خویشتن، رَأَى الْعَيْنُ بِرِ ديدار چشم آشکارا وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ و خدای نیرو میدهد او را که خواهد بیاری دادن خود، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳) در آنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (و خردمندان) را.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ... مشرکان قریش و جهودان قریظه و نضیر در رسول خدا بدروشی و بی فرزندی بغمز می دیدند، و بمال و فرزندان خویش می نازیدند، و در آن با وی مکثرت می ساختند، این جواب ایشانست، میگوید لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ أی عند الله، شیئا. و قیل: من عذاب الله شیئا. فردا ایشان را آن مال و فرزند بکار نیاید بنزدیک خدا، و عذاب خدا از ایشان از هیچیز باز ندارد، وَ أَوْلِيكَ هُمْ

وَقُودُ النَّارِ، این همچنانست که گفت: وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ. وقود بنصب واو آن چیز است که بآن آتش افروزند، از هیزم و جز آن، و وقود بضم واو و وقد افروختن آتش است همچون ایقاد. كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ دَاب نامی است عادت را، مراد بآن سان و صفت است، یعنی همچون سان و صفت آل فرعون». و این کاف را سه وجه است: یکی آنست که هُم وَقُودُ النَّارِ کذاب آل فرعون، این داب با نار پیوسته، و این آل فرعون مضاف با هم، میگوید این مشرکان قریش و جهودان هیزم دوزخند چون آل فرعون. آن گه ابتدا کرد و گفت: وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ این هم مشرکان قریشاند و هم آل فرعون، میگوید: و ایشان که پیش از ایشان بودند، و آن قوم نوحاند و عاد و ثمود. كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا. دیگر وجه هُم وَقُودُ النَّارِ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ میگوید ایشان هیزم دوزخاند چون آل فرعون و چون ایشان که پیش از ایشان بودند تا آنجا که سخن پیوسته. آن گه آل فرعون را گفت و ایشان که پیش از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وجه سدیگر: بر نار وقف است آن گه ابتدا کرد کذاب آل فرعون و سخن پیوسته تا بذنوبهم. میگوید: چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند دروغ شمردند سخنان ما تا الله ایشان را فرا گرفت. همانست که جای دیگر گفت و کلاً أخذنا بذنبه و ذنب و جرم متقاربنند، لکن جرم چون نتیجه و ثمره اکتسابست از اجترام ثمره گرفتهاند و ذنب چون عاقبت و آخر فعل است که بوی می بازگردد از ذنب گرفتهاند همچنین عقوبت از ان عقوبت نام کردهاند که آن عاقبت بد کارست بر عقب بد کردن او، و تعقیب بر پی کاری یا کسی رفتن و ایستادن بود. لَهُ مُعَقَّبَاتٌ از آنست. و تعقیب نیز چیزی بیس باز بردن بود لا معقب لحکمه از آنست، یعنی که باز پس برنده نیست حکم الله را، و از آنست که مرتد را گفت انقلبتنم علی أعقابکم که از سوی عقب باز می گردد. و عقاب و معاقبه هر دو مصدراند عقوبت کردن را، وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی. إذا عاقب، میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند، و سخت گیر است اگر گیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا... این کافران مشرکان مکهاند و جهودان مدینه، سَتُعْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ حمزه و کسایی هر دو کلمه را بیا خوانند، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند. ایشان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهر است و ایشان که بیا خوانند آن را دو وجه است:

یکی آنست که الذین کفروا سیغلبون و یحشرون فقل لهم می‌گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکندند و فردا بدوزخ رانند، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود. وجه دیگر قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

یعنی الیهود. سیغلبون یعنی کفار مکه، فرا کافران اهل توریت گوی: که این مشرکان قریش که دشمنان منند ایشان را بازخواهند شکست امروزه در دنیا، و بدوزخ خواهند راند فردا بقیامت. و این شکستن روز بدر است که مسلمانان کافران را بکشند و بهزیمت کردند. مصطفی ص آن روز که این آیت آمد کافران را گفت: **إِنَّ اللَّهَ غَالِبُكُمْ وَ حَاشِرُكُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ**

و این آیت دلیلی روشنست بر صدق نبوت مصطفی و صدق سخن وی که پیش از آن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه و قوت خواهد بود بر کافران یعنی روز بدر، و هم چنان بود که وی گفته بود و خبر داده.

قول ابن عباس آنست که **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قریش ابو سفیان بن حرب و اصحاب او روز بدر بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانان را قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند: «هذا و الله النبی الامی الذی نجده فی کتابنا التوریه بنعتہ و صفته و مبعثہ و انه لا ترد له رایة» گفتند و الله که آن پیغامبرست که ما نام و صفت و مبعث وی در کتاب خویش یافته‌ایم، و دانسته که وی را بر همکنان غلبه و قوتست، و علم نبوت وی آشکارا. و بران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان آرند، پس قومی از ایشان گفتند: این چه تعجیل است؟ بگذارید تا وقعه دیگر بیفتد میان وی و میان دشمنان وی، اگر او را دست بود و به آید در آن وقعه، پس همه بوی ایمان آریم، نه بس برآمد تا وقعه احد بیفتاد، و مسلمانان بهزیمت شدند چنان که قصه است. آن جهودان باز بشک افتادند. شقاء ازلی و حکم الهی بکفر ایشان در رسید، و ایشان را از آن گفت و همّت باز پس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند، و کعب اشرف که سر ایشان بود و با شصت سوار سوی مکه شد و با کافران مکه در عداوت مصطفی راست شد و برین اتفاق کردند که کلمه شان یکسان باشد، و در مخالفت موافقتی نمودند و عهدی بستند، و بمدینه باز

آمدند. پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلِبُونَ وَ تَحْشُرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ. وَ بئسَ المهادُ. اى و بئس الفراه من النار. يقول بئس ما مهودا لانفسهم، بد آرامگاهی که خود را ساختند و توختند دوزخ جاودان و آتش سوزان.

فَدُكَّانَ لَكُمْ آيَةٌ اى بيان و عبرة و دلالة على صدق ما قلت لكم ستغلبون. مى گوید: ایشان را گوی که نشان و بيان و دليل صدق آنچه من گفتم که ستغلبون آنست که دو فرقت بر هم رسند روز بدر جنگ را و کوشش را، یک فرقت مسلمانان و یک فرقت کافران. مسلمانان سیصد و سیزده بودند از ایشان هفتاد و هفت مهاجران، دویست و سی و شش انصار صاحب رایت رسول خدا و مهاجران علی بن ابی طالب ع بود. و صاحب رایة انصار سعد بن عباده، و هفتاد شتر در لشکر مسلمانان بودند و دو اسب، یکی آن مقدار بن عمرو و یکی آن مرثدن بابی مرثد. و شش درع با ایشان بود، و هشت شمشیر، و از مسلمانان آن روز بیست و دو مرد شهید گشتند، چهارده از مهاجر و هشت از انصار. و فرقت دیگر کافران مکه بودند، رئیس ایشان عتبه بن ربیعه بن عبد شمس، و در لشکر ایشان صد تا اسب بود، و نهصد و پنجاه مرد جنگی، سه چندان عدد مسلمانان بودند. اما رب العالمین گفت: يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ اى گروه مسلمانان کافران را بشمار دو بار چند خویشتن دیدند چون چشم بر ایشان افکندند. يعنى که الله ایشان را چنین نمود تا بر ایشان چیره شوند و باز نشکنند، و مسلمانان را آن آیت دیگر: فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ معلوم شده بود که مردی از ایشان با دو مرد کافر برآید و غلبه کند.

پس رب العزة کافران را اگر چه سه بار چند مسلمانان بودند دو بار چند ایشان نمود و مسلمانان نیز بچشم کافران اندک نمود چنان که آنجا گفت: وَ يُقَلِّلُكُمْ فِى اَعْيُنِهِمْ اى آن کرد تا دلهای مسلمانان قوی باشد و گوش بقلبه و نصرت دارند، و کلمه حق را بکوشند، و چنان کردند و رب العالمین مسلمانان را آن روز بر کافران نصرت داد.

يَرَوْنَهُمْ بِنَا قِرَائَتِ نَافِعٍ وَ يَعْقُوبِ اسْت، باقى بيا خوانند، و قرائت يا ظاهر ترست و معنى آن روشن تر، و چون بتا خوانی با لکم شود. مى گوید ایشان را مى دیدند يعنى کافران را دو بار چند ایشان. اى مثليهم. در هر دو قرائت که ترونهم خوانی يا يرونهم اين ها و ميم مثليهم با مسلمانان شود. «رأى العين» نامی است عیان را، و برأى العين و مرتأى العين هم چنان، و

اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ نَصْرَتْ مُؤْمِنَانَ رَأَى جِهْتَ خَدَاوْنِدْ عَزَّ وَجَلَّ بِرِ دَوِّ وَجْهِ اسْت: یکی نصرت دادن از روی حجت و قد فعل، و این نصرت بحمد الله ظاهرست و آشکارا، و حجت بر اعداء دین روشن است و لازم. وجه دیگر نصرت مداولت و غلبه است، آن مداولت که رب العالمین گفت: وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ این نصرت است که مسلمانان از الله می خواهند که فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

و این نصرت است که خدای، تعالی مومنان را وعده داد گفت: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

جای دیگر گفت: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ. نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ. وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ. همان نصرت مداولت است. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «إِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةَ ثُمَّ يَضْمَحِلُّ»

اوقتد گاه گاه که کافران بر مسلمانان غلبه کنند و ایشان را برنجانند، اما یک جوله پیش نباشد، که باطل پاینده نبود و بعاقبت غلبه و نصرت هم مسلمانان و اهل حق را باشد. چنان که گفت، بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. مصطفی ص این نصرت در دعاء ضعفاء امت و اخلاص ایشان بست گفت: «أَنَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ لضعفائهم بدعائهم و اخلاصهم و صلوتهم. و قال هل تنصرون و ترزقون ألبضعفائكم.»

آن گه گفت: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ در آنچه دیدند از نصرت مومنان با ملت ایشان و هزیمت کافران با کثرت ایشان، عبرتیست خداوندان زیرکی و خرد را. عبرت اعتبار غائب بود در حاضر: چیزی حاضر معلوم کنی در هنگام، و جای وصفت، آن گه بر قیاس آن حاضر چیزی غائب معلوم کنی در هنگام و جای و صفت.

و در قرآن جایها عبرت یاد کرده است، و هر جای با آن اولوا الأبصار گفت، از بهر آنکه قیاس کار بصیرانست، و این ابصار اینجا عقول است. و يقال العبرة ما يعبر به من الجهل الى العلم، این عبرت چون معبرست: یعنی که بدان از جهل با علم میروند و اصل آن از عبور نهر است، و منه. العبارة لأنها جعلت كالمعبر لتأدية المعنى من نفس القائل الى نفس السامع.

النویة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ الْآيَةَ... جليلا! خديا! كريما! مهربانا! كه در وعيد كافرين مومنان را وعده مي دهد! و در ذم ايشان اينان را مي نوازد، ميگويد: كافرين را فردي قيامت مال و فرزند بكار نيايد، و ايشان را سود ندارد، يعني كه مؤمنانرا بكار آيد هر گه كه حقوق آن بجاي آرند، و آن را دام دين خویش سازند، و سعادت ابدی بدان جویند. مصطفی ص گفت: «نعم المال الصالح للرجل الصالح، نعم العون على تقوى الله المال»

همانست كه رب العالمين گفت: وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ می گوید: در آنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست آر! و سعادت آخرت طلب کن! و این سعادت آخرت در معرفت خدای است، و معرفت از نور دلست، و نور دل از چراغ توحید، و اصل این چراغ موهبت الهی است اما مادّت آن از اعمال و طاعات تن است، و طاعات از قوه نفس است، و قوه نفس از طعام و شراب و کسوتست، و طعام و شراب و کسوة عین مالست. پس مال بدین تدریج سبب سعادت ابدی است. اما باید كه بقدر كفايت برنگذرد، كه آن گه سبب طغیان شود، چنان كه گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعَى أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى وَز بهر این رسول خدا دعا كرد گفت: بار خديا! قوت آل محمد قدر كفايت كن! این قدر كفايت چون برای فراغت عبادت بود خود عین عبادتست كه زاد راه است و زاد راه هم از راهست.

شیخ ابو القاسم گرگانی را ضیعتی بود حلال، كه از آن كفايت وی در آمدی، يك روز غله آن ضیعة آورده بودند. شیخ يك كف از آن بر گرفت و گفت: «این با توكل همه متوكلان عوض نكنم» و سر این کسی شناسد كه بمراقبت دل مشغول بود، و داند كه فراغت از كفايت چه مدد دهد رفتن راه راه..

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ الْآيَةَ... اگر هر چه خزائن زمین است و اموال دفين است كافرين را باشد و جمله فدای تن خویش كنند تا خود را بآن باز خرنند، و از عذاب الله برهند، از ايشان نپذیرند و آن انفاق مال ايشان را سود ندارد و بكار نيايد، خواه تا در مواساة درویشان بود، خواه تا در مصالح عموم خلق از بهر آنكه عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوّم است: نخست اعتقاد صافی باید، پس عبادت بدنی، پس عبادت مالی. و

کافران را نه اعتقادست، و نه عبادت بدنی پس عبادت مالی ایشان را بجه کار آید و چه سود دارد؟ باز بنده مومن دلی دارد معتقد، زبانی دارد موحد، ارکانی دارد متعبد، پس اگر سر اعتقاد دل و ذکر زبان و تعبد ارکان صدقه دهد، یا بوجهی از وجوه خیرات خرجی کند، اگر چه شبیهت را در آن مدخل بود امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود، آن را رد نکنند. ازین عجبتر که با صفای اعتقاد احکام اصول سنت اگر از اعمال خیزد ز دیوان وی چیزی بر نیاید هم امید رستگاری هست. بحکم آن خبر که مصطفی ص گفت: «يقول الله تعالى قد شفَع النبیون و الملائكة و المؤمنون و بقی ارحم الراحمین.» قال: فیقیض قبضة او قبضتین من النار فیخرج خلقا کثیرا لم یعملوا خیرا.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى زَيْنَ لِلنَّاسِ برا راستند مردمان را حُبُّ الشَّهَوَاتِ. دوستی آرزوها (و بایستها) مِنْ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ از زنان و پسران وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ وَ قنطارهای گرد کرده، مِنْ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ از زر و سیم، وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و اسبان بانگاشت (و رنگ نیکو) وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ و چهارپایان و کشتزار ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اینست بر خورداری این جهانی وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْبِ، (۱۴) و بنزدیک الله است مومنان را نیکویی بازگشتن گاه.

قُلْ أَ أُتْبِكُمْ بگو شما را خبر کنم بخیر مِنْ ذَلِكَ بیه از آنچه بهره کافرانست ایدر لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ایشان راست که بیرهیزند از شرک عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتها که می رود زیر آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و جفتان پاک داشته (و پاک کرده) وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودی و پسند از خدا، وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)، و خدای بینا (و دانا) ست ببندگان خود (که هر کس بچه سزاست).

النوبة الثانية

قوله تعالى. زَيْنَ لِلنَّاسِ این ناس کافراند، و این تزیین بر آراستن دنیاست در چشم ایشان، و دریافت آن بحسن باشد نه بعقل، از اینجاست که در قرآن تزیین همه در اوصاف دنیا آمده است نه در اوصاف آخرت، و آن گه همه در حق کافران گفته که مدرک ایشان از محسوسات در نگذرد، و ذلك في قوله تعالى زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و جای دیگر

گفت إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ، جایی دیگر اضافه تزیین با شیطان کرد گفت: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نه از آن که از حقیقت تزیین و گمراهی ایشان در شیطان چیزی هست، لکن شیطان سبب گمراهی و آراستگی عمل بد بر ایشان بود، پس بر سبیل تسبب اضافه تزیین با شیطان شد، چنان که جای دیگر اضافه اضلال با اصنام کرد رَبُّ إِيْنَهُمْ أَضَلَّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

و معلوم است که اضلال در بتان نیست، فَاِنَّ الْهَادِيَ وَ الْمَضِلَّ هُوَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، لکن اصنام سبب ضلالت ایشان بودند پس بر سبیل تسبب اضلال با نام ایشان کرده، اینجا همچنانست زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ. معنی آنست: زین للناس الشهوات و حببت اليهم. شهوات آرزوی نفس است، و لذت راندن، و بر پی هوای خود ایستادن، آن گه شهوات را تفسیر کرد و ابتدا بزنان کرد. فَاِنَّهُنَّ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ وَ اقرب الی الافتنان. که این زنان دام شیطانند، و مرد بهیچ چیز چنان زود فتنه نگردهد که برین زنان. مصطفی ص گفت: «ما تركت بعدى فتنه اضر على الرجال من النساء».

و عجب آنست که این زنان را دام خواند و شیطان را دام نهنده، پس کید دام نهنده را ضعیف گفت، إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا وَ كَيْدَ دَامٍ عَظِيمًا و كَيْدُ كُنَّ عَظِيمًا، از بهر آنکه کید شیطان چون با رحمت خدای مقابل کنی ضعیف باشد، و کید زنان چون با شهوت مردان و میل ایشان مقابل کنی قوی باشد و عظیم.

وَ الْبَيْنِ وَ از شهوات دنیا که مردم آن را سخن دوست دارند پسرانند، مصطفی ص گفت أَنَّهُمْ لثَمَرَةُ الْقُلُوبِ وَ قَرَّةُ الْأَعْيُنِ، وَ انهم مع ذلك لمجينة منجلة محزنة.

و روی: ما من اهل بیت یولد فیهم ولد ذکر إلاً و اصبح فیهم عز لم یکن. وَ الْقُنَاطِيرُ الْمُقَنْطَرَةُ قناطر جمع قنطارست، و در لغت عرب قطعی نیست بر کمیت و حدّ آن. جایی که گذرگاه مردم بود آن را قنطره گویند و قنطار مالی باشد که گذرگاه زندگی تو بود، پس باحوال مردم بگردد همچون بی نیازی و توانگری، یکی بانداک مال خود را بی نیاز و مستغنی بیند، یکی تا مال بسیار جمع نکند خود را بی نیاز و مستغنی نداند، و جماعتی از مفسران در قنطار سخن گفته اند و آن را حدّی پدید کرده گفتند: هزار دینار، و گفتند: که پانصد، و گفتند که نصاب زکاة، آن که زکاة در آن واجب شود. و گفته اند که

یری پوست گاو دینار یا درم، و گفته‌اند: دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان. و المقتطرة المجموعة قنطارا قنطارا آنچه قنطار قنطار با هم آری و گرد کنی. گویند مقتطره همچون دراهم مدرهمه و دنانیر مدتره. و قیل: المقتطرة المحکمة، یقال قنطرت الشیء اذا احکمته و منه سمیت القنطره وَ الخَیْلِ المُسَوِّمَةِ اسبان را خیل خواند لما فیہ من الخیلاء هیچ کس بر پشت اسب سوار نشود که نه در خود خیلاء و کبر نبیند و اصل ذلك من خیلت الشیء و هو ظن یقرب من الکذب، و منه الخیال میگوید و از شهوات دنیا اسبان مسوم‌اند: «مسوم» را دو معنی است یکی: المطیة المعلمة فی الحرب، یعنی اسبان با سومه نیکو نگاشت «آن نیکو، رنگ آن نیکو. سومه نشانی باشد که متوسم عیب و هنر و نژاد اسب بآن بجای آرد. دیگر معنی و الخیل المسومه ای المرسله فی الرعی اسبان سائمه کرده کلهما بصحرا گذاشته. یقال سامت الخیل فسوم سوما. فهن سائمه اذا رعت، و اسمتها أنا اسامة فهی مسامة، و سومتها تسویما فهی مسومة. و منه قوله تعالی فیهِ تُسَيِّمُونَ

روی علی ابن ابی طالب ع قال رسول الله ص: لما اراد الله عز و جل ان یخلق الخیل قال لریح الجنوب انی خالق منک خلقا اخلقه عزاً لاولیائی، و مذلة لاعدائی، و جمالا لاهل طاعتی. قالت الریح اخلق. فقبض منها قبضة فقال خلقتک فرسا. و جعلتک عزیزا و جعلت الخیر معقودا بناصیتک و الغنائم محتازة علی ظهرک، و انت بغیتی، آثرتک فسحة من الرزق. و آثرتک علی غیرک من الدواب.

و اعطیت علیک صاحبک، و جعلتک تطیر بلا جناح، و انت المطلب و انت المهرب، و ساجعل علی ظهرک رجالا یسبحوننی و یحمدوننی و یهللوننی و یکبروننی، فسبحی اذا سبحوا و هللی اذا هللوا و مجدی اذا مجدوا و کبری اذا کبروا. فقال رسول الله ص ما من تسبیحة و تحمیدة و تمجیدة و تکبیرة یکبر بها صاحبها، فتسمعه الا فتجیبه بمثلها. قال: فلما ان سمعت الملائکة الصفة و خلق الفرس. قالت: یا رب نحن ملائکتک نسبحک و نحمدک، فما ذا لنا؟ قال: فخلق لها خیلا بلغا لها اعناق کاعناق البخت تمر بهم الی من یشاء من انبیائه و رسله. قال علی ع و البراق منهن. قال فارسل الفرس فی الارض فلما استوت قدماه فی الارض سهل. فمسح الرحمن تعالی بیده علی عرفه و ظهره فقال بورکت ما احسنک! فلما ان عرض الله عز و جل علی آدم من کل شیء مما خلق الله، قال له: اختر

من خلقی ما شئت فاختار الفرس فقال له. اخترت عزک و عز ولدک خالدًا باقیًا ما بقوا برکتی علیک و علیهم، ما خلقت خلقًا احب الی منک و منهم.

و عن انس قال لم یکن شیء احب الی رسول اللہ ص بعد النساء من الخیل. و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ ص ما من فرس عربی الا یوذن له عند کل فجر بدعوة: اللهم من حولتني من بنی آدم و جعلتني له، فاجعلني احب اهلہ و مالہ الیه.

و عن خباب قال: قال رسول اللہ ص، «الخیل ثلاثة: فرس للرحمن و فرس للشیطان و فرس للانسان: فاما فرس الرحمن فما اتخذ فی سبیل اللہ و قوتل علیه اعداء اللہ، و اما فرس الانسان فما استطرق علیه، و اما فرس الشیطان فما روہن علیه و قומר علیه.»

و الأناعام و ز شهوات دنیا که مردم را بر آراستند چهارپایانند یعنی شتر و گاو و گوسفند. و الحَرث و کشته زار. فرق میان حرث و زرع آنست که حرث زمین ساختن و خویش کردن و تخم در آن ریختن است، و زرع بعد از آن رویانیدن و پروریدن است. ازینجا که رب العالمین اضافت حرث را با خلق کرد بیرون از زرع قال تعالی: أفرأیتُم ما تحرثون أ أنتم تزرعونہ أم نحنُ الزارعونَ ذلک متاعُ الحیاةِ الدُّنیا آنچه گفتیم ازین شهوات و لذات چندان بجایست که دنیا بجایست، بر خورداری ناپاینده پیدایی آن چندان ماند که دنیا ماند. اهل معانی گفتند: حیاة بر دو قسم است: حیاة دانیہ دنیہ، و هی الحیاة الدنیا حیاتی نزدیک یعنی این جهان با دنائت و خساست. و دنائت و خسست وی آنست که رب العالمین آن را لعب و لهو خواند، و ذلک فی قوله: اعلموا أنما الحیاة الدُّنیا لعبٌ و لهوٌ الی قوله ثمَّ یكونُ حُطامًا قسم دوم حیاة آن جهانی است، با راحت و آسانی، با شرف و شادی، و شرف وی آنست که رب العالمین آن را حیاة طیبہ خواند و حقیقت زندگی آن نهاد بآن که گفت: وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ. کافران و بیگانگان حیاة همان قسم اول دانند، و بآن راه برند، و قسم دوم خود نشناسند و در نیابند، لا جرم آن را منکر شدند گفتند: لا تأتینا السَّاعَةُ، إِنَّ نَظنُّ اِلَّا ظَنًّا و مومنان بنور معرفت و تأیید الهی این حیاة آن جهانی بشناختند، و دریافتند، و بآن ایمان آوردند. رب العالمین آن ایمان ایشان بیسندید، و ایشان را در آن بستود و گفت.

وَ الَّذینَ آمَنوا مُشْفِقُونَ مِنْها، وَ یَعْلَمُونَ أَنَّها الْحَقُّ آنکه در آخر آیت گفت: وَ اللّهُ عِنْدَهُ

حُسْنُ الْمَآبِ ای حسن المرجع، و هی الجنة. آنچه گفت درین آیت که رفت وصف کافرانست و بهره ایشان. اکنون وصف مؤمنان در گرفت، و آنچه از بهر ایشان ساخت گفت: قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ. روى عن عمر رضى الله عنه لما سمع هذه الآيات، قال: «ربنا انك زينت و بينت هذه ان ما بعدها خير منها فاجعل لعمر و آل عمر الذى هو خير منها. معنى آیت آنست که یا محمد: گوی شما را خبر کنم به از آنچه نصیب کافرانست. اینجا سخن تمام شد.

پس ابتداء کرد و گفت: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ گفته‌اند: که تقوی سه منزلست: منزل اول ترک الکفر و الشرک، از شرک پرهیز کردن و از کفر دور بودن، منزل دوم ترک المحارم الّتی تحظرها الشریعة حرامها، که شریعت آن را بسته است و حرام کرده و از آن پرهیز کردن، سوم منزل حفظ الخواطر و النیات، خاطر و نیت خویش را پاس داشتن و ز پراکندگی نگاه داشتن. اول منزل مسلمانانست، دوم منزل مؤمنانست، سوم منزل عارفانست. میگوید: ایشان که از شرک بپرهیزدند و از محظورات شرع باز ایستادند، و خاطر و نیت خویش را پاس داشتند. تا در توحید درست آمدند و راست رفتند، ایشان راست بنزدیک خداوند ایشان بهشتهای.

جَنّاتٌ بلفظ جمع گفت از بهر آنکه نه یک بهشت است، که هفت بهشت‌اند چنان که ابن عباس گفت: جنة (۱) الماوی و جنة (۲) النعیم و دار الخلد (۳) و دار السلام (۴) و جنة (۵) الفردوس و جنة (۶) عدن، و علیون (۷). و اشتقاق جنّت از جنّ است، و معنی جنّ پوشش است، یعنی که از حسّ بصر پوشیده‌اند، که ایشان را نه‌بینند. و دل را جان گویند که از چشمها پوشیده است همچنین جنّات را بآن خوانند که امروز در دنیا از چشمها پوشیده است و لذلك قال تعالی فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. آن گه صفت بهشت کرد تجرّی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. در همه قرآن این ها و الف با اشجار شود مگر آنجا که من تحتهم است، و معنی همانست که میگوید: میرود زیر ایشان جویهای روان یعنی زیر درختها و نشستگاههای ایشان.

خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن بهشت‌اند با ناز و نعیم، جای دیگر فرمود وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ. از آن ناز و نعیم‌شان هرگز بیرون نیارند، و از عزّ وصال با ذلّ اخراج نگردانند،

وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وایشان راست در آن بهشت جفتان پاکیزه، و گزیده از قاذورات و تغیر، لا یبلن و لا یتغوطن و لا یحضن و لا یشبن.

روی انّ یهودیّا سأل النبی ص «أ تزعم انّ فی الجنة نکاحا و اکلا و شربا» و من اکل و شرب کانت له عذرة. فقال النبی ص: و الذی نفسی بیده انّ فیها اکلا و شربا و نکاحا و یشرب منهم عرق اطیب من ریح المسک. فقال رجل: صدق رسول الله خلق الله دودا یاکل مما تاكلون و یشرب مما تشربون فیخلف عسلا سائعا، فقال علیه الصلاة و السلام هذا مثل طعام الجنة.»

وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ بُو بکر از عاصم «رضوان» در همه قرآن بضم رآ خوانند، و این لغت تمیم و قیس است. باقی بکسر را خوانند بر لغت اهل حجاز. یقال رضی رضی رضی و مرضاة و رضوانا و رضوانا موسی گفت: خدایا! «دلّنی علی عمل اذا عملته، رضیت عنی»: مرا کاری درآموز و بعملی راهنمای که چون آن بجای آرم تو از من راضی شوی. رب العالمین گفت: یا موسی طاقت نداری و آنچه میخواهی بر نتاوی! موسی بسجود در افتاد و تضرع کرد، آن گه رب العالمین گفت: یا بن عمران رضایی فی رضاک بقضایی: رضاء من در آنست که بحکم من راضی شوی. مصطفی ص این دعا بسیار کردی: «اللهم، انّی اسألك الرضاء بعد القضاء و برد العیش بعد الموت، و اسألك لذة النظر الی وجهک» شیخ ابو عثمان حیری را پرسیدند: چه معنی را رضا بعد القضاء خواست؟ گفت: رضا پیش از قضاء عزم باشد بر رضا نه عین رضاء، و بعد از قضاء حقیقت رضا آن بود. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ای بصیر باعمال العباد، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من العدی و التولی.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ. آن مهتر عالم و سید ولد آدم مصطفی ص خبر داد از کردگار قدیم جل جلاله و عزّ کبریاء گفت: آن گه که بهشت بیافرید رب العالمین بجبریل گفت «یا جبریل اذهب فانظر الیها»

رو درین بهشت نظاره کن و آنچه من ساختم و آفریده‌ام بندگان و دوستان خود را یکی ببین، جبرئیل رفت و آن بهشتهای آراسته با ناز و نعیم بی نهایت دید، و آن طرب‌گاه در آن

منزلگاه در جوار حضرت الله ساخته و پرداخته عزیزان راه را و دوستان الله را. جبرئیل چون آن دید گفت: «بار خدایا! و عزتک لا یسمع بها احد الا دخلها»

بعزت و خداوندی تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد و طاعت دار بود تا در آن شود. پس رب العالمین هر چه دشواری و رنج بود ازین نابایستها و بی مرادیها گرد آن بهشت در گرفت، و راهش را پل بلوی ساخت تا هر که قصد مولی دارد نخست پل بلوی باز گذارد.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله گفت: من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و زیر یک ناکامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بایست و قصه دوستی را چه جوابست! من چه دانستم که صحبت تو مهینه قیامت است، و عز وصال تو در ذل حیرتست! جان و جهان کعبه جایی خوش است و معشش اولیاست و مستقر صدیقانست اما بادیه مردم خوار در پیش دارد، میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلهها و منزلها باز برد و بکعبه معظم رسد!

عالمی در بادیه مهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت بردبار

(سنایی) پس چون راه بهشت بر بی مرادی و ناکامی نهاد فرمان در آمد که: یا جبرئیل! اکنون بازنگر تا چه بینی؟ جبرئیل آن راه پر خطر دید، و آن میلههای مجاهدت، و منزلهای با ریاضت دید که بر راهگذار بهشت نهاده، و عزت قرآن خبر می دهد که تا آن میلههای مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما نیابی و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. جبرئیل که چنان دید گفت: «بار خدایا! نپندارم که ازیشان یک کس در بهشت شود.» مصطفی ص گفت پس رب العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم. جبرئیل را فرمود: که یا جبرئیل یکی در رو درین زندان، تا اثر غضب ما بینی، و صفت عقوبت ما بدانی. جبرئیل رفت و دوزخ را دید با آن درکات و انواع عقوبات گفت: بار خدایا! «و عزتک لا یسمع بها احد فیدخلها»

بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آن گه کاری کند که بآن کار در

دوزخ شود. پس رب العالمین هر چه از شهوات دنیا بود از آنچه درین آیت بشمرد من النساء و البین و القناطر المقتطرة من الذهب و الفضة و الخيل المسومة و الانعام و الحرث این همه گرد دوزخ در گرفت و راه آن بر مراد و هواء نفس نهاد تا هر که بر پی مراد و هواء نفس خود رود بعاقبت سر بدوزخ باز نهد آن گه گفت: یا جبرئیل! اکنون بازنگر این دوزخ را یعنی که تا راه آن به بینی.

جبرئیل چون آن دید گفت: بار خدایا! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان که نه در دوزخ شود. پس مصطفی از راه هر دو سرای خبر داد گفت: «حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات».

روندگان در نابایست قدم در بهشت نهند، و اندکا که ایشان خواهند بود! و روندگان در شهوت قدم در دوزخ نهند، و فراوانا که ایشان خواهند بود! آن راه بهشت پر بلاست و بانشیب و باللاست، و آن راه دوزخ آسانست و بر نفسها نه گران است! الا ان عمل الجنة حزن بربوة، الا ان عمل النار سهلة بشهوة.

قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ الْآيَةِ. حدیث دشمنان و صفت زندگانی و غایت مقصور ایشان باز نمود و بیان کرد، باز درین آیت دیگر قصه دوستان در گرفت آنان که امروز تقوی شعار ایشان و فردا بهشت و رضوان سرانجام کار ایشان، گفت للذین اتقوا عند ربهم جنات هم چنان که تقوی را مراتب است بهشت را درجاتست: اول درجه جنة المأوی است، و اول رتبه در تقوی از حرام و هواء نفس پرهیز کردن است. قرآن مجید هر دو درهم بست و گفت: وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. و اعلى درجات جنة عدن است، و به از جنة عدن رضوان اکبر است پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست. چنان که رب العالمین گفت: «و مساکن طيبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر» و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقوی رسد و نهایت تقوی این است که هر چه داغ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمن خود داند، چنان که خلیل گفت «فإنهم عدو لی إلا رب العالمین» و از همه روی بر گرداند تا بدلی فارغ با غم عشق حقیقت پردازد، و یقین داند که با غم عشق او زحمت اغیار در نگنجد، وز همه دل و جان خود برد.

«دل باغ تو شد پاک بیر زان که درین دل یا زحمت ما گنجد و یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت»

فردا هر کسی را بغایت مقصد و همت خویش رسانند، یکی در آرزوی جنة الماوی او را گویند از حرام محض بگریز تا عادل باشی، و از تو دریغ نیست. یکی در آرزوی دار الخلد، او را گویند از شبهت بپرهیز، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست. یکی در آرزوی فردوس است، او را گویند از حلال محض دور باش در دنیا تا عارف باشی، و از تو دریغ نیست. قومی بمانند که ایشان را خود آرزویی نبود و مرادی نباشد، مراد ایشان مُراد دوست و اختیار ایشان اختیار دوست! بهشت‌ها بر ایشان عرض کنند، و از بهر ایشان کنیزکان و ولدان بر کنگره‌ها نشانند با نثارهای عزیز و ایشان از همه فارغ، روی خویش از ایشان بگردانند، و گویند: اگر لا بد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کند.

ناگاه بدان لاله رخان دادم دل او بود سزای دل از آن دادم دل

اکنون رضوان اکبر گوئیم و آیت بأن ختم کنیم: روی انس بن مالک قال ابطأ علينا رسول الله ص يوما فلما خرج قلنا له لقد احتبست، فقال ذلك ان جبرئيل اتاني كهيفة المرأة البيضاء فيها نكتة سوداء، فقال ان هذه الجمعة فيها ساعة خير لك و لامتك. و قد ارادها اليهود و النصراري فاخطأوها» قلت يا جبرئيل ما هذه النكتة السوداء؟ فقال هذه الساعة التي في يوم الجمعة، لا يرافقها مسلم يسأل الله فيها خيرا الا اعطاه آياه، او ذخر له مثله يوم القيامة، او صرف عنه مثله من السوء، و انه خير الايام عند الله، و ان اهل الجنة يسمونه، يوم المزيد فقلت يا جبرئيل و ما يوم المزيد؟ فقال ان في الجنة اوديا افيح فيه مسك ابيض، ينزل الله كل يوم الجمعة فيه فيضع كرسيه، ثم يجاء بمنابر من نور فتوضع خلفه، فتحف به الملائكة ثم يجاء بكراسي من ذهب فتوضع، و يجي بالنبيين و الصديقين و الشهداء و المؤمنين اهل الغرف فيجلسون ثم يبتسم الله فيقول: اي عبادي! سلوا. فيقولون: نسألك رضوانك: فيقول: قد رضيت عنكم.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِيشَانْ كَه مِيْكَوِينْد خِدَاوَنْد مَا اِنَّا اَمْنَا مَا كَه مَاثِيْم بَكْرُوِيْدِيْم فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا يَاْمَرْز مَا رَا گْنَاهاَنْ مَا وَ قْنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) و باز دار از ما عذاب آتش

الصَّابِرِينَ شَكِيْبًا يَنْدُ وَ الصَّادِقِينَ وَ رَاسِتْ گُويَانِ وَ الْقَانِتِينَ وَ فِرْمَانِ بَرْدَارَانِ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ نَفَقَه كَنَنْدِگَانِ وَ الْمُسْتَعْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷) وَ آمِرْمِشْ خَوَاهَانِ (وَ خَاصَه) بِسِحْرِ گَاهَانِ. شَهْدَ اللّٰهُ گُوَاهِي دَادِ خُدَآيِ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ كِه نِيَسْتِ خُدَآيِي جِزِ اُو وَ الْمَلَائِكَةُ وَ فِرَشْتِگَانِ اُو وَ اُولُو الْعِلْمِ وَ خُدَاوَنْدَانِ دَانِشِ (از آفِرِيْدِگَانِ اُو) قَائِمًا بِالْقِسْطِ اِيَسْتَادَه بَدَادِ، لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نِيَسْتِ خُدَآيِي جِزِو، الْعَزِيْزُ قَادِرُ قُوِي الْحَكِيْمُ (۱۸) دَانَا بَهْمَه كَارِ.

اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ دِيْنِ نَزْدِيْكَ خُدَاوَنْدِ اِسْلَامِ اَسْتِ وَ مَا اَخْتَلَفَ الَّذِيْنَ اُوْتُو الْكِتَابَ وَ دُو گِرُوَه نَشْدَنْدِ اِيْشَانِ كِه كِتَابِ دَادَنْدِ اِيْشَانِ رَا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مَكْرٍ پَسِ اَنْ كِه قِرْآنِ بَايْشَانِ اَمْدٌ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ بِحَسْدِيْ كِه مِيَانِ اِيْشَانِ بُوْدِ، وَ مَنْ يَكْفُرْ بَايَاتِ اللّٰهِ وَ هِر كِه بِسَخْنَانِ خُدَآيِ كَافِرِ شُوْدِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ (۱۹) اللّٰهُ زُوْدِ شِمَارَسْتِ، (زُوْدِ تُوَانِ، زُوْدِ پَادَاشِ).

فَاِنْ حَاجُوْكَ پَسِ اِكْرٍ بَا تُو حِجْتِ جُوِيْنِدِ، (وَ پِيْكَارِ اَرَنْدِ) فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَ جِهِيْ لِّلّٰهِ گُوِيِي مِنْ فِرَا دَادِمِ (فِرَا سِيْرْدِمِ) هَمْگِي خُوْدِ خُدَآيِ رَا، وَ مَنْ اَتَّبَعَنِ وَ هِر كِه بَرِيِي مِنْ اِيَسْتَادِ (هَمِيْنِ كَرْدِ كِه مِنْ كَرْدِمِ)، وَ قُلْ لِّلَّذِيْنَ اُوْتُو الْكِتَابَ گُوِيِي اِيْشَانِ رَا كِه كِتَابِ دَادَنْدِ وَ الْاُمِّيِّيْنَ وَ اَمِيَانِ عَرَبِ اَسْلَمْتُمْ خُوِيْشْتِنِ بِيُوْكِنِيْدُ؟ فَاِنْ اَسْلَمُوْا پَسِ اِكْرِ خُوِيْشْتِنِ بِيُوْكِنِيْدِ (وَ مَسْلِمَانِ شُوْنِدِ) فَقَدْ اِهْتَدَوْا بَرِ رَا هِ رَاسْتِ اَمْدَنْدِ وَ اِنْ تَوَلَّوْا وَ اِكْرِ بَرِگِرْدَنْدِ فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ بَرِ تُو كِه هَسْتِ پِيْغَامِ رَسَانِيْدِنِ اَسْتِ وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰) وَ اللّٰهُ بِيْنَاَسْتِ بَه بِنْدِگَانِ خُوْدِ.

التوبة الثانية

قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِيْنِ الَّذِيْنَ هَمَانِ گِرُوَهَنْدِ كِه لِّلَّذِيْنَ اَتَّقَوْا در اَيْتِ اَوَّلِ اِشَارَتِ بَه اِيْشَانَسْتِ مِيْگُوِيْدِ كَفْتَارِ اِيْشَانِ اِيْنَسْتِ كِه رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ كَرْدَارِ اِيْشَانِ الصَّابِرِيْنَ وَ الصَّادِقِيْنَ اِيْنِ اَيْتِ بِيَانِ كَفْتِ اِيْشَانِ وَ اَنْ اَيْتِ نَعْتِ كَرْدِ اِيْشَانِ كَفْتَارِ بَجَايِ اَسَاسِ اَسْتِ وَ كَرْدَارِ بَجَايِ بِنَا، وَ اَسَاسِ بِيِي بِنَا بَكَارِ نِيَايِدِ وَ بِنَايِ بِيِي اَسَاسِ پَايِ نَدَارِدِ. اِيْعْنِي كِه تَا هِر دُو خِصْلَتِ سِرِ دَرِهْمِ نَدَهَنْدِ بَنْدَه بَدْرَجِهِ اِيْمَانِ نَرَسِدِ، وَ اُنْنَا اَمْنَا در حَقِ وِي مَحْقَقِ نَشُوْدِ.

فَاَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا مِيْگُوِيْدِ خُدَاوَنْدِ مَا! بِيَاْمِرْزِ گِنَاهَانِ مَا. وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ اِي احْفَظْنَا مِنْ الشَّهْوَاتِ وَ الذَّنُوْبِ الْمُوْدِيَّةِ اِلَى النَّارِ: وَ مَكْدَارِ مَا رَا فِرَا كَارِي وَ كَفْتِي كِه سِرَانِجَامِ اَنْ اَتَشِ

بود.

الصَّابِرِينَ مَكْسُورٌ است بآن لام که در لَدِّينَ اتَّقُوا است. و صبر در لغت عرب حبس است. و مصبوره که مصطفی از خوردن گوشت او نهی کرده است، آن جانور است که در جاهلیت او را در جایی بیافتند و وی را می‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره. پس معنی الصَّابِرِينَ آنست که گله و نالش فرو خود گیرند و بیرون ندهند. مفسران گفتند الصَّابِرِينَ ای علی ما امر الله عز و جل و فرائضه، و الصابرين علی دینهم و علی ما اصابهم. یعنی که شکیبایانند بر گذاردن فرمان الله، و بجای آوردن فرائض و لوازم. و شکیبایانند بهر چه بایشان رسد از رنجها و مصیبتها و بی‌کامیها.

و الصَّادِقِينَ یعنی فی الاعتقاد و القول و العمل، و ذلك غاية الايمان، راست گویان و راست روان و راست کاران، در دل با صدق اعتقادند، و در زبان با صدق گفتارند، و در ارکان با صدق کردارند. وَ الْفَاتِحِينَ ای المطيعين لله، و الدائمي العبادة في السرِّ و الجهر خدای را فرمان بردارانند، و همیشه وی را پرستندگان چه در نهان و چه در آشکارا در همه حال چنانند. وَ الْمُتَّقِينَ یعنی من الحلال في طاعة الله، هزینه کنندگان و صدقه دهندگانند، و آنچه دهند حلال دهند، و در راه خدا دهند، نعمت الله در طاعت الله خرج کننده وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ.

یعنی المصلين من آخر الليل، نماز کنندگان‌اند در سه یک بازپسین از شب. جماعتی از مفسران بر آنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار در قرآن سی و سه جایست. و معنی استغفار آمرزش خواستن است و آنچه بنده گوید «استغفر الله و اتوب اليه» عزم است بر استغفار نه حقیقت استغفار.

ربیع خثیم کسی را دید که میگفت: استغفر الله و اتوب اليه. گفت: ای جوانمرد تو می‌گویی که من از الله آمرزش میخواهم وز معصیت با طاعت وی میگردم، نی اگر نکنی دروغ باشد این سخن و گناهی دیگر. آن مرد گفت: یا ربیع! اکنون چون گویم؟ گفت بگو «اللهم اغفر لی و تب علی» شهر حوشب گفت: این معنی در خبر است که مصطفی ص کسی را دید که همان سخن میگفت، جواب وی همین داد که ربیع خثیم داد.

و هب ابن منبه گفت که در زیور داود خوانده‌ام که «یا داود! بشنو از من که من حقام، و

حق میگویم، اگر بنده از بندگان من بیری دنیا گناه دارد پس پشیمان شود باندازه یک دوشش پستان، و از من که خدایم آمرزش خواهد یک بار، راست، و من دانم از دل وی که آن صدق است، و نمی خواهد که با سر گناه رود، یا داود! من آن گناهان از وی زودتر از آن بیفکنم که قطرات باران که از هوا بزمین افتد.

و عن عبد الرحمن ابن دلهم: ان رجلا قال یا رسول الله علمنی عملا ادخل به الجنة، قال: «لا تغضب و لك الجنة»، قال: یا رسول الله زدنی: قال «لا تسأل الناس شیئا و لك الجنة» قال زدنی، قال استغفر الله فی الیوم سبعین مرة یغفر لك ذنب سبعین عاما. قال یا رسول الله لیس لی ذنب سبعین عاما، قال فلائك، قال لیس لامی، قال فلا بیك قال و لیس لابی قال فلاهل بیتك، قال لیس لاهل بیتی، قال فلجیرانك.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله رأس الاستغفار كل یوم الف مره.

این سه خبر که گفتیم در استغفار اشاره است بسه مقام از مقامات راه دین بر ترتیب: اول مقام سابقانست، ایشان را یک بار استغفار فرمود که گفتشان با کمال صدقست و حقیقت اخلاص. و در خبر است که «اخلص العمل یجزك منه القلیل»

دوم مقام مقتصدانست، از الله بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استغفار فرمود. سوم مقام ظالمانست، معیشت دنیا و روزی فراخ خواستند، ایشان را هزار بار فرمود. و کلید روزی فراخ استغفار بسیار ساخت. مصطفی گفت: «من استبطأ رزقه، فلیكثر من الاستغفار.»

در آثار بیانند که یکی از فرزندان عباس نام وی ابو جعفر از بنی مروان بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در توارى با آن اعرابی بماند. پس که اعرابی پیامد، وی را گفت: اگر شنوی که خلافت ما را راست شد و بر ما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا با تو نیکویی کنیم. اعرابی بعد از روزگاری پیامد بحضرت او، و خلافت بر وی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابو جعفر گفت: من ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش از یک سال الله ترا مستغنی گرداند. اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هزار بار استغفار کن. و عیال خود را هم چنین بفرمای تا هزار بار استغفار کند. اعرابی رفت و وصیت امیر المؤمنین بر کار گرفت، نه بسی بر آمد که بمال دفین در افتاد،

عاملان امیر المؤمنین از وی خمس خواستند برخاست و بحضرت خلافت باز آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمال فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملان تو خمس می‌خواهند، امیر المؤمنین گفت: مال چند باشد؟ گفت سی و شش هزار درهم امیر المؤمنین ساعتی سر در پیش افگند، آن گه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه آن تو است، و کس را نیست که از تو خمس خواهد. پس آن گه از ابو جعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟

گفت از قول خداوند عز و جل اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً أَلِي قَوْلِهِ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً میگوید استغفار کنید تا روزی شما فراخ و روان شود، مصطفی ص گفت «رأس الاستغفار كل يوم الف مرة»

دانستم که هر که بحکم این خبر و بر وفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ شود، که الله تعالی و عده خود خلاف نکند.

«وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» جعفر بن محمد ع گفت: «من صلی من اللیل ثم استغفر فی آخره سبعین مرة کتب من المستغفرین بالاسحار»

ابن عمر نماز شب کردی تا بوقت سحر و بعد از سحر استغفار کردی تا بوقت صبح. و این تخصیص بوقت سحر بآنست که عبادت در آن وقت بر تن دشوارتر بود و وقت صافی تر و دل حاضرتر و رقیق تر. داود علیه السلام از جبرئیل پرسید که در شب کدام ساعت فاضلتر؟ گفت: این ندانم و لکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم در اهتزاز و جنبش می‌آید.

روی عن النبی ص قال: «ان ثلاثة اصوات يجيبهم الله: صوت الديك، و صوت الذي يقرأ القرآن، و صوت المستغفرين بالاسحار.»

و عن معاذ بن جبل قال: قال الله تبارك و تعالی حقت محبتی بعبادی الذین یعمرون مساجدی، و یكثرون ذکری، و یستغفرون بالاسحار، اولئك الذین اذا اردت نعمة بعبادی خفت بهم نقتی من عبادی.

شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْإِيَّه، مصطفی ص گفت هر که این آیت برخواند آن ساعت که در خواب می‌شود تا آنجا که گفت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ

الشَّاهِدِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ هفتاد هزار فرشته بر وی گمارد تا از بهر وی استغفار میکنند تا بقیامت. و بخبری دیگر می آید هر که این آیت بر خواند و بآخر گوید
 «و انا اشهد بما شهد الله و استودع الله هذه الشهادة، فهي لى عند الله وديعة.»
 روز قیامت این خواننده را بیارند و ربّ العالمین گوید: انّ لعبدى هذا عهداً و انا احقّ من وافى بالعهد، ادخلوا عبدى الجنة
 : گوید این بنده را با من عهدیست و کیست از من سزاوارتر بوفاء عهد، فرود آرید بنده مرا ببهشت.

زبیر ابن العوام گفت عشیه عرفه نزدیک مصطفی فرا رفتم تا بدانم که چه میخواند گفتا شَهِدَ اللهُ مِیْ خِوَانِدِ تَا بَاخِرِ، آن گه میگفت و انا على ذلك من الشاهدين هم چنان باز پس میخواند تا بوقت افاضت. حکایت کنند که مردی شهد الله بر خواند، آن گه گفت بار خدایا ودیعت منست بنزدیک تو تا روز حاجتم باز دهی، پس بوقت وفات آن مرد گویند زبانش گشاده گشت و میخواند شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تا باین کلمه شهادت فروشد و در آن حال هاتفی آواز داد که «هذه وديعتك ردناها اليك». کلبی گفت سبب نزول این آیت آن است که، دو حبر از احبار شام آمدند نزدیک مصطفی ص چون چشم ایشان بر مدینه افتاد، یکدیگر را گفتند چه نیکو ماند این مدینه بمدینه آن پیغامبر که در آخر الزمان بیرون آید. پس چون مصطفی را دیدند، او را بآن صفت و نعت دیدند که خوانده بودند و دانسته، گفتند: «انت محمد؟» تو محمدی؟ جواب داد که: آری من محمدم، گفتند «تو احمدی؟» گفت «آری من احدم» گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر ما را از آن خبر دهی و بیان کنی ناچار بتو ایمان آریم و بگرویم، رسول خدا گفت: پرسید آنچه خواهید.

گفتند: «اخیرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله عز و جل» ما را بخبر کن که کدام شهادة است بزرگوارتر و عظیم تر در کتاب خدای، جبرئیل آمد و آیت آورد شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

قرائت بو جعفر: شهداء الله است ممدود و منصوب بر صفت یا بر حال، و چون این قرائت خوانی پیوسته باید خواند بِالْأَسْحَارِ و بانه. اما قراء ثمانية همه فعل خوانند شَهِدَ اللهُ، میگوید گواهی داد الله که جز او هیچ خدا نیست، گواهی داد خود را بخود پیش از

گواهی خلق او را، بی‌نیاز بگواهی خود از گواهی جز از خود، بسزاء حق خویش بیش از پیدایی خلق خویش.

قال المفسرون شهد الله ای بین و اظهر بما نصب من الادلة علی توحیده.

مفسران گفتند: معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن آنچه نهفته بود، یعنی که دلائل توحید بر عالمیان روشن کرد تا هر که نظر کرد بآن هیكل علوی، و درین مرکز سفلی، و درین آیات و روایات قدرت وی، و در زمین، و در سماوات، در بر و در بحر، در هواء و در فضا، دلیل گرفت بر صانع با جلال و قادر بر کمال عز جلاله و عظم شانه.

حاصل معنی آنست: که «لا تستوحش من تکذیب الکافرین لک فقد اظهرک الله من الآیات ما ینبئ انه تعالی شاهد لک بصدق دعواک.» و الملائكة و اولوا العلم ای و شهدت الملائكة گفته‌اند: که شهادت الله اخبار و اعلام است، و شهادت فرشتگان و اولوا العلم اقرار است، چنان که گفت هدنا علی أنفسنا

ای اقرنا. و این شهادة ایشان که معطوف است بر شهادت الله نه از روی معنی است که از روی لفظ است، چنان که جای دیگر گفت ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ص و شهادت علماء که در شهادة خود بست و در شهادت فرشتگان دلیل است بر فضل علماء و شرف ایشان مصطفی ص گفت «ساعة من عالم یتکئ علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما».

و روی انه قال: خیار امتی علمائها و خیار علمائها رحمائها، الا و ان الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنبا قبل ان یغفر للجاهل ذنبا واحدا، ألا و ان العالم الرحیم یجیء یوم القيامة و ان نوره أضاء ما بین المشرق و المغرب.

قائماً بالقسط. ترتیب آیت آنست که شهد الله قائماً بالقسط نصب است بر حال، یعنی که ایستاده بعدل. قائم و قیوم و قیام و قییم همه نامهای خداوند عز و جل‌اند، و معنی آن پائنده بر حال بیک نعت، نه حال گردد و نه نعت تغییر پذیرد.

و گفته‌اند که معنی قائماً بالقسط آنست که مدبر رازق، مجاز بالاعمال. یقال فلان قائم بامر فلان ای مدبر له متعهد لاسبابه، و قائم بحق فلان ای مجاز له.. قسط نامیست داد را، و اقساط مصدرست و قسوط مصدر قاسط است، یقال معنی قسط ای اخذ قسط غیره و هو

جور، و اقسط ای اعطی غیره قسطه، و ذلک عدل.

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اَوَّلُ اَيْنِ كَلِمَةِ شَهَادَاتٍ اسْتِ وَاخِرُ آيَةِ هَمَانِ كَلِمَتِ، يَعْنِي كِهْ اَوَّلُ بَجَايِ دَعْوَى وَاخِرُ شَهَادَتِسْتِ وَاخِرُ بَجَايِ حَكْمِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَ كَقَفْتِ: اَوَّلُ وَصْفِ وَاوْتَوْحِيدِ اسْتِ وَاخِرُ رَسْمِ وَاتَعْلِيمِ. وَاكَقَفْتِهْ اَنْدِ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ دَرِ اَخِرِ آيَةِ اَزِ اَنْ بَازِ اَوْرَدِ كِهْ اَلْعَزِيْزُ اَلْحَكِيْمُ اَزِ پَسِ اَنْ بُوْدِ، وَاْمَخْلُوْقِ رَا بَايِنِ هَرِ دُوْ نَامِ خَوَانَدِ، يَعْنِي كِهْ عَزَتْ اَوْ نِهْ چَوْنِ عَزَّ مَخْلُوْقَاتِسْتِ وَا حَكْمَتِ اَوْ نِهْ هَمْچَوْنِ حَكْمَتِ اَيْشَانِ، هَرِ چَنْدِ كِهْ هَمْ نَامِي هَسْتِ هَمْ سَانِي نَيْسْتِ، كِهْ هَيْچِ خِدا جَزْ اَزُو نَيْسْتِ تَا هَمْ سَانِي مِيَاْنِ اَيْشَانِ بَاشَدِ. لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ دَرِ پِيْشِ دَاشْتِ تَا اَيْنِ مَعْنِي رَا تَنْبِيْهَ كَنْدِ.

اَلْعَزِيْزُ عَزِيْزٌ دَرِ اَصْلِ شَدِيْدِ اسْتِ وَا عَزَّتْ شَدَّتْ اسْتِ وَا غَلَبَهْ. پارسی عزت زور است عرب گوید عز علی ای شقّ علی. عزیز علیه ما عنتم ای شدید شاقّ.

وَعَزْنِي فِي الْخُطَابِ اِيْ غَلْبِنِي وَا شَادَنِي

يَعِزُّ عَلِيٌّ فِرَاقِي لَكُمْ وَا نِ كَانِ سَهْلًا عَلَيْكُمْ يَسِيْرًا

وَا صِلِ حَكِيْمِ زَبْرِكَسْتِ وَا حَكْمَتِ بِهْ اسْتِ اَزِ عِلْمِ، حَكْمَتِ نَامِيْسْتِ عِلْمِ مَحْكَمِ دِرَوَاخِ رَا كِهْ اَخْتِلَافِ نَبْذِيْرِدِ وَا بَرَانِ تَهْمَتِ نَبُوْدِ وَا دَرِ اَنْ گَمَانِ نِيَاْمِيْرِدِ.

اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ. الاية... كَسَايِي خَوَانَدِهْ اسْتِ تَنْهَ اِنَّ الدِّيْنَ بِنَصْبِ الْفِ مَعْطُوْفِ دَرِ اَنْ كِهْ شَهَدَ اللّٰهُ اَنَّهُ، وَا اِنَّ الدِّيْنَ وَا كَسَانِي اَنْ اَزِ كَسِ نَشْنِيْدِهْ اسْتِ وَا بَرِ كَسِ نَخَوَانَدِهْ، جَزْ زَانِ كِهْ قِرَاةْتِ ابْنِ عَبَّاسِ اسْتِ. مَعْنِي اَنْسْتِ كِهْ دِيْنِ مَعْرُوْفِ كِهْ اَنْ رَا مَلَّتْ وَا كِيْشِ خَوَانَدِ. اَنْ زَبْدِيْكَ خِدا اِسْلَامِ اسْتِ، وَا اِكْرَ تَفْصِيْلِ اَنْ خَوَاھِي كِهْ بَدَانِي، قَوْلِ وَا عَمَلِ وَا نَيْتِ اسْتِ، وَا اِكْرَ رُوْشَنِ تَرِ وَا گِشَادِهْ تَرِ خَوَاھِي پَنْجِ چِيْزِ اسْتِ: يَكِيْ قُرْآنِ وَا حَكْمِ اَنْ، دِيْگَرِ رَسُوْلِ وَا سَنْتِ وَايِ، سَدِيْگَرِ اِجْمَاعِ عِلْمَاءِ اَهْلِ سَنْتِ، چِهَارْمِ اَثَارِ پِيْشِيْنِيَانِ، پَنْجَمِ قِيَاْسِ سَمْعِي. اَيْنِ هَمَانِ دِيْنِسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَقَفْتِ وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا. وَا بَعْضِي مَفْسِرَانِ كَقَفْتِهْ اَنْدِ كِهْ اَيْنِ جَوَابِ مُشْرِكَانِ اسْتِ، كِهْ هَرِ كَسِي اَزِيْشَانِ بَا نْچِهْ دَاشْتِ اَزِ مِلْتِ وَا كِيْشِ فَخْرِ مِيْ اَوْرَدِ، وَا مِيْگَقْتِ لَا دِيْنَ اِلَّا دِيْنِنَا وَا هُوَ دِيْنِ اللّٰهِ. پَسِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَيْشَانِ رَا دِرُوْعِ زَنْ كَرْدِ بَايِنِ آيَةِ وَا كَقَفْتِ: نِهْ چَنْاْنِ اسْتِ كِهْ اَيْشَانِ مِيْ گُوِيْنَدِ، اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ الَّذِيْ جَاءَ بِهْ مُحَمَّدِ ص. وَا دِيْنِ رَا چَنْدِ مَعْنِي اسْتِ: فِرْمَانِ دَارِي، وَا وِلَايَتِ دَارِي، وَا

پاداش، و شمار، و عادت و این همه در دین ملت داخل‌اند.

و اصل اسلام خویشتن فرادست دادن است، و فرماینده را خویشتن بیفکندن است، و اختیار خود برگرفتن، و کسی در دست کسی دهند که او را چنانک خواهی میکن او را، گویند او را مسلم در دست وی نهادند و اسلام و استسلام هر دو یکسان است:

فَالآنَ قَدْ جِئْتُ مُسْتَسْلِمًا فَمَا شِئْتُ فافعل بمستسلم

قوله: وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ایشان که مختلف شدند جهودان‌اند، و کتاب توریت است، و علم اینجا قرآن است. و گفته‌اند که محمد است. و از بهر آن او را علم نام نهادند که معلوم ایشان بود بنعت و صفت وی بیش از بعثت وی. میگوید تا نیامده بود یک گروه بودند بیک قول که او آمدنی است و بودنی برآستی، و چون بیامد دو گروه شدند: قومی گفتند که استوارست، قومی گفتند که نیست. آن گه گفت بَغِيًّا بَيْنَهُمْ یعنی این اختلاف که افتاد بحسدی بود که در میان ایشان بوده. حسد آنست که در دلست، چون بگفت و کرد آید بغی است.

وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ قِيلَ: یعنی بمحمد و القرآن فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ای سریع التعریف للعامل عمله.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ میگوید: اگر این جهودان با تو خصومت کنند، در کار دین. تو بگوی من قرار دادم و سپردم خودی خود و کردار خود و دل خود و نیت خود از برای خدای و مِنِ اتَّبَعَنِي و مهاجر و انصار که بر پی من ایستاده‌اند، همین کردند که من کردم. و آنچه گفت: أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ مراد وجه مفرد نیست که همه تن و جمله جوارح مرادست. اما وجه با آن مخصوص کرد که شریف ترین جوارح است و عظیم تر همه، چون وجه بخضوع درآید همه جوارح تبع وی بود، وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ كُوْ جُودَان و ترسایان را که توریت و انجیل ایشان را دادند وَالْأُمِّيِّينَ و امیان عرب یعنی مشرکان، ایشان که کتاب نداشتند. أَسْلَمْتُمْ؟: لفظ استفهام است و معنی امر، چنان که جای دیگر گفت فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ و جای دیگر فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ؟ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ أَسْلَمْتُمْ خود را بیوکنید.

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا مصطفی ص این آیت بریشان خواند یعنی بر اهل کتاب ایشان

گفتند «اسلمنا» ما مسلمان شدیم. رسول خدا گفت: جهودان را
«أشهدون ان عيسى كلمة من الله و عبده و رسوله؟»

ایشان گفتند: معاذ الله که عیسی بنده باشد. این است که رب العالمین گفت: وَإِنْ تَوَلَّوْا
فَأِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ. بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر. میگوید: اگر ایشان از اسلام و دین
برگردند، بر تو جز تبلیغ رسالت نیست، و راه نمودن کار تو نیست: لیس علیک هداهم» و
این آیت پیش از نزول آیت قتال فرود آمد، پس چون آیت قتال فرود آمد این آیت
منسوخ گشت.

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ یعنی بصیر بمن آمن بک و صدقک و بمن کفر بک و کذبک. مومن و
کافر را می بیند، و اعمال همه می داند، و فردا همه را پاداش می دهد، هر کسی را سزاء
خویش و جزاء خویش، چنان که گفت «و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما
یفعلون.»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا رب العالمین جل جلاله و تقدست اسمائه و لا اله غیره،
درین آیت دوستان خود را می نوازد، و روش ایشان باز می گوید و گفتار و کردار ایشان
می ستاید، و می پسندد. آفرین خدا بر آن جوانمردان باد که در هر چه گویند و هر چه
خواهند و هر قاعده که نهند از اول نام دوست برند، و ازو گویند، و باو گویند، که با او خو
کرده اند و بآن آسوده اند.

با هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه ز اول سخن نام توام در دهن آید

آن که در هر چه شنوند و خوانند گویند: «آمنّا» در گفته الله گویند «آمنّا» در گفته رسول
گویند «آمنّا» از ذات صمدی و صفات سرمدی شنوند گویند «آمنّا» بهشت و دوزخ و
ترازو و صراط شنوند گویند «آمنّا» امروز نادیده در غیبت «آمنّا» فردا در قیامت با
مشاهدت «آمنّا» جلال رؤیت ذو الجلال، و رضوان اکبر، هم در قیامت هم در بهشت ثمره
«آمنّا»

بهرج از اولیا گویند ارزقنا و دققنا بهرج از انبیا گفتند: آمنّا و صدقنا

اگر نیاز نمودند و آمرزش خواستند فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا خداوند! خط کرم بر گناهان ما کش، و این نهادهای ضعیف را مسوز بآتش. خداوند! بحرمت این دل‌های با وصال تو خوش، که نسوزی ما را بآتش! فریاد ازو که باو بد گمانست، از گمان بدت او را چه زیان است! وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ خداوند! ما را از آتش دوزخ پرهیز ده! و از عقوبت خویش ما را گریز ده! این جا نکته عزیز گفته‌اند: آتش هر چند قوی‌تر و سوزان‌تر بود چون آب بآن رسد نیست شود، یا نباید کشته گردد، آن ساعت که تو خلوتی را دست آری، و در پس زانو نشینی، و قطره چند آب از چشم فروباری، فرشته را گویند این آب نگه‌دار. نفسی سرد از سر حسرت و درد بر آری، فرشته دیگر را گویند این بردار. تا فردا که آتش دوزخ تاختن آرد، از یک سو آب آید و از یک سو باد، و آن آتش هزیمت گیرد، بنده گوید بار خدایا! این چیست؟ گویند او را: این آب دیده تو و آن آه سینه تو.

الصَّابِرِينَ ای بقلوبهم، الصَّادِقِينَ بارواحهم، الْقَائِمِينَ بنفوسهم، الْمُتَّقِينَ بمیسورهم، الْمُسْتَغْفِرِينَ بالسنتهم. آن جوانمردانی که گفتارشان آنست، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند بر فرمان حق، بروح راست روانند در عهد حق، بتن فرمان بردارانند در حق حق، بمال هزینه کنندگانند در راه حق، بزبان آمرزش خواهانند و جویندگانند از کرم حق. الصَّابِرِينَ ای صبروا علی البلوی، و رفضوا الشکوی حتی و صلوا الی المولی، و لم یقطعهم شیء من الدنیا و العقبی. بهر بلوی صبر کردند، و شکوی بگذاشتند، از دنیا و عقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند. وَ الصَّادِقِينَ ای صدقوا فی الطلب فقصدوا، ثم صدقوا حتی شهدوا، ثم صدقوا حتی وجدوا، ثم وجدوا حتی قعدوا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر. راست گفتند تا در روش آمدند، پس راست رفتند تا منزل بریدند، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند، پس شاهد صدق بگذاشتند و خود را فرا آب دادند تا بساحل امن و مقعد صدق رسیدند، عند ملیک مقتدر.

الْقَائِمِينَ ای بملازمة الباب، و تجرّع الاکتئاب، و ترک المحاب، و رفض الاصحاب، الی ان تحققوا بالاقتراب، جامه فقر ببوشیدند، و بر در سرای کرم دست نیاز برداشتند، که تا نگشایی نرویم، و تا نوازی برنگردیم، ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه. گه

در سجود و گه در قیام، گه با بیم و گه با امید. از حضرت عزّت این نواخت می‌آید که میدان راه دوستی افرادست، آشامنده شراب آن از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق است روزی بآنچه مرادست.

بخت از در خان ما در آید روزی خورشید نشاط ما بر آید روزی
و از تو بسوی ما نظر آید روزی و این انده ما هم بسر آید روزی

وَالْمُنْفِقِينَ أَي جادوا بمیسورهم من الاموال، ثم بنفوسهم من حيث الاعمال، ثم بقلوبهم من صدق الاحوال. گه مال بازند و گه حال، گه تن بازند و گه جان. مال در راه دوست، و حال در کار دوست، تن در جستن دوست، و جان در دیدار دوست.

ما را همه هر چه هست ایثار تراست گوش از قبل سماع گفتار تراست
دیده نظر جمال بسیار تراست جان و دل و دین نثار دیدار تراست

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ای یستغفرون عن جميع ذلك اذا رجعوا الى الصّحو عند ظهور الاسفار من فجر القلوب، لا من فجر يظهر في الاقطار. تا در روش باشند این سان و صفت ایشان و نعت و سیرت ایشان! باز که بکشش رسند و صبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، از آن شواهد خوف و رجا و صدق و صبر استغفار کنند. مصطفی ص ازین جا گفت: انه لیغان علی قلبی لانی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة

از معرفت فرا گذرند تا بمعرفت رسند، و از دوستی برتر شوند تا دوست بینند، دوستان را دوستی منزل است و دوست وطن، با شناخته آرام گیر نه با شناختن! این است که ربّ العزت گفت: وَ أَنْ إِلِي رَبِّكَ الْمُنْتَهَى.

شیخ الاسلام انصاری رحمه الله بجمله این معانی اشاره کرده است و گفت: نشان حوادث در ازلیت کوم، سیل که بدریا رسید از آن سیل چه معلوم؟ همه هستیها نیستند در آن اول قیوم! ای رستاخیز شواهد و استهلاک رسوم، عارف به نیستی خود زنده است، ای ماجد قیوم! جهان از روز پر و نابینا محروم! ظاهر شدی سخن شدم سخن نماند، پیدا شدی دیده شدم دیده نماند!

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان وز علت و عار برگذشتیم آسان
 آن نور سیه ز لا تقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن

قوله: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ شَهِدَ الْحَقَّ لِلْحَقِّ بِأَنَّهُ الْحَقُّ، خود را خود ستود! و خود را خود گواهی داد، بسزای خویش، از صفت خویش، در کلام خویش خبر داد از وجود خویش، و صمدیت خویش، و قیومیت خویش، و دیمومیت خویش، شهد سبحانه بجلال قدره و کمال عزّه حین لا جحد و لا جهل و لا عرفان لمخلوق، و لا عقل و لا وفاق و لا نفاق و لا حدثان و لا سماء و لا فضاء و لا ظلام و لا ضیاء. نه عالم بود و نه آدم، نه هوا و نه فضا، نه بر و نه بحر، نه نور و نه ظلمت، نه فهم و نه فرهنگ، نه وفاق و نه نفاق. که ربّ العالمین بجلال قدر خویش و کمال عز خویش سخن گفت و گواهی داد بیکتایی و بی‌همتایی خویش، و خبر داد از صفات و ذات خویش! امروز همانست که بود، و جاوید همان! هرگز نبود که نبوده و هرگز نباشد که نباشد! اولست و آخر، ظاهر و باطن! اول که همیشه هست، و بود و نبودها دانست! آخر که همیشه باشد، و میداند آنچه دانست. ظاهر بکردگاری، و غالب هر کس بجبّاری، و برتر از هر چیز به بزرگواری! باطن از دریافت چون، و از قیاس و همها بیرون! و پاک از گمان و پندار و ایدون.

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها
 وَ الْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ بزرگست شرف فرشتگان و انبیاء و علماء، و شگرف بر آمد کار ایشان، که الله شهادت ایشان با شهادت خود پیوند داد، نه از آن که شهادت وی را بوحدانیت خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان! نی‌نی که عزت وی شناسد و عزت وی احدیت وی داند، از نبود پس بود پیوند نیابد، و وحدانیت او را موحدی می‌درنیابد، و هستی وی را مقرّی می‌درنیابد، و دوام ملک وی را آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان می‌درنیابد، و کمال الوهیت وی را دنیا و آخرت، بهشت و دوزخ می‌درنیابد، کبریاء وی عزت وی شناسد و عزت وی احدیت وی داند!

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحلّ

ترا که داند که ترا تو دانی و تو، ترا نه داند کس، ترا تو دانی بس!، بلی سعادت فرشتگان و

انبیاء و علما بود و تشریف و اکرام ایشان و تخصیص ایشان از میان خلقان که خود خواست و خود کرد و خود نواخت، و بمعرفت خودشان راه داد. و الله یختص بر حتمه من یشاء.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ دین پسندیده که خدای را ببندگی بآن برزنند و بر حکم آن وی را پرستند، و رضای وی بآن جویند، و بآن بوی باز گردند دین اسلام است. و اسلام را سه منزل است: اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است، شمشیر از گردن بردارد، و مال وی بر وی نگه دارد، اگر موافق باشند یا منافق، متبع یا مبتدع. منزل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست، و اتباع سنت، و وفاء عمل. سوم منزل اسلام استسلام است: و این غایت کار است، و پسندیده الله است، و معرفت را پناه است. خود را بر درگاه عزت حق بیفکندن و وی را منقاد بودن. و بحکم وی راضی شدن. و بآن اعتراض نیاوردن. و از آن اعراض نکردن و آن را تعظیم نهادن، و شکوه داشتن! و آنچه ابراهیم دعا کرد خود را و اسماعیل را مسلمان خواست غایت این منزل سوم بود و گفت: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ همانست که گفتند او را أَسْلِمُ فَقَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى حكاية عن يوسف عليه الصلاة والسلام تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.

۶ النوبة الاولى

قوله، تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ایشان که کافر می شوند و نمی گروند بآیات الله بسخنان خدای وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بَغَيْرِ حَقٍّ و پیغامبران را میکشند بناحق وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ و میکشند ایشان را که بداد و راستی فرمایند. مِنَ النَّاسِ از مردمان، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱) بشارت ده ایشان را بعدایی دردنامی.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ایشان اند که تباه گشت (و نیست شد) کردار های ایشان، فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هم درین جهان (ببی نامی) و هم در آن جهان (ببی پاداشی). وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲) و نه ایشان راست هیچ یاری ده.

أَلَمْ تَرَ؟ نمی بینی و نتگری إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ ایشان که بهره ای دادند از کتاب (آسمانی) يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ می باز خوانند ایشان را با نامه خدا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند خدا میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ أَن كِه بر می گردد. فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ

مُعْرُضُونَ (۲۳) گروهی از ایشان روی گردانیده (باک نداشته، و فرو گذاشته).
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا أَن (دلیری ایشان) بآنست که ایشان گفتند، لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً
 مَعْدُودَاتٍ فردا آتش بکسی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده، وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ
 ایشان را فریفته کرد در دین ایشان ما کَانُوا يَفْتُرُونَ (۲۴) آنچه خود می ساختند از دروغ.
 فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ تَا چون بود حال ایشان آن گه که فراهم آریم ایشان را، لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ
 فِيهِ رُوزی را که در بودن آن روز گمان نیست وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ
 (۲۵) و سپرده آید بهر تنی آنچه کرد، و بر هیچ کس از ایشان بیداد نیابد.

التوبة الثانية

قوله تعالى. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْآيَةَ... آیات این جا قرآن و دین است بقول
 بعضی مفسران، و بقول بعضی: آیات الله حجت‌های روشن است و برهان صادق بر
 وحدانیت و فردانیت خدای در کتابهای وی، و بیرون از کتاب دلائل روشن در آفاق و در
 انفس بر اثبات نبوت و شرائع، که خلق باعتبار آن محثوث‌اند و مامور، و الیه الاشارة
 بقوله: وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا رَبُّ الْعِزَّةِ گفت: جهودان و
 ترسایان بآیات ما کافر شوند وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بَغْيٍ حَقٌّ وَ پیغامبران را بجور و دلیری و بنا
 حق میکشند. ابو عبیده جراح گفت: یا رسول الله! من اشد عذابا يوم القيامة؟» ازین
 مردمان کرا عذاب سخت‌تر و صعب‌تر باشد بروز رستخیز؟ رسول خدا جواب داد: «من
 قتل نبیاً او رجلاً امر بمعروف او نهی عن منکر»

گفت عذاب صعب کسی را باشد که پیغامبری را کشت یا آن مرد که امر بالمعروف و نهی
 عن المنکر فرماید، پس مصطفی (ص) این آیت بر خواند و آن گه گفت: یا ابا عبیده! بنی
 اسرائیل چهل و سه پیغامبر را بیک ساعت از اول روز بکشتند، پس صد و دوازده مرد از
 نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند، تا بر ایشان امر بمعروف راند و نهی منکر
 کنند، ایشان آن صد و دوازده مرد را در آخر روز بکشتند، مفسران گفتند این ملوک بنی
 اسرائیل بودند از آن جهودان که بعد از موسی برخاستند، و این آیت در شان ایشان فرود
 آمد.

و یقاتلون الذین الایه... قرائت حمزه است و نصیر از کسانى. و مقاتلت این جا بمعنی قتل

باشد، و مفاعله بر معنی فعل در لغت هست، چنان که گویند «عافاه الله» «قاتله الله!». و در خبرست: «بئس القوم قوم يقتتلون الذين يأمرن بالقسط من الناس، بئس القوم قوم لا يأمرن بالمعروف ولا ينهاون عن المنكر، بئس القوم قوم یمشی المؤمن بینهم بالتقیة و الکتیمان.

آن گه گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. در قرآن جایها بشارت گفت بمعنی نذارت، این از آن است. و عذاب اسم است و تعذیب مصدر و اصله من قولهم «ماء عذب» فالتعذیب ازالة ذلك العذب، كقولهم مرَضته، و قَدَّيته، فی ازالة المرض و القذى. و فرق میان عذاب و عقاب این است که عقاب بر سبیل مجازاة باشد، یعنی که بر عقب جرم متقدّم می‌رود، و عذاب همه جای کار فرمایند در مجازاة و غیر آن. هر چند که جهودان در روزگار رسول الله قتل نکردند بلکه اسلاف ایشان کردند، اما بحکم آنکه متبع اسلاف خویش بودند، و بر فعل ایشان و قتل ایشان رضا دادند، و آن می‌پسندیدند، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان و هم اسلام ایشان. می‌گویند ایشان را خبر ده که هم ایشان را عذاب است و هم اسلاف ایشان را، هر چند که این متاخران جهودان اگر ایشان را بر مصطفی و بر مؤمنان دست رس بودی هم قتل کردند چرا که ایشان هم بر اعتقاد اسلاف خود بودند، نبینی که در بعضی جنگها و حربها که ایشان را با رسول (ص) بود همت قتل کردند، اما رب العالمین وی را از ایشان نگه داشت، و ایشان را از وی باز داشت، و هو المشار الیه بقوله وَ اللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ. در بعضی اخبار بیارند که هیچ مسلمان با جهود همراه نشود که جهود همت قتل مسلمان کند اگر تواند یا از پیش شود، پس ایشان را بحکم این اعتقاد گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ..

قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... الآية. اما فی الدنيا فلانهم لم یحقن دماءهم و اموالهم، و لم یحصلوا منها محمده، و اما فی الآخرة فلانهم لم یمسحوا بها ثوابا. و اعمال جهودان آنست که بدعوی می‌گفتند که ما پذیرنده توراتیم و بر شریعت موسی ایستاده، رب العالمین گفت: این اعمال که دعوی میکنند باطل است و تباہ، که نه درین جهان ایشان را نیک نامی داد، نه در آن جهان پاداش.

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ... الآية این رویت حقیقی است، می‌گویند

نمی بینی و ننگری باین جهودان که ایشان را نصیب دادند از آسمان یعنی کتاب توریت يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ این کتاب دوم قرآن است و احکام آن، بقول قتاده. میگوید: آن جهودان را با کتاب قرآن و حکم آن و اتباع محمد (ص) خواندند، نپذیرفتند، و از آن برگشتند و روی بر گردانیدند، با آنکه وی را می شناختند بنام و صفت و نعت. فانهم یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل، و بیک روایت از ابن عباس يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مراد از این کتاب هم تورات است و آن را قصه است، میگویند: مردی و زنی از اهل خیبر از اشراف ایشان زنا کردند، و بحکم کتاب تورات مستوجب رجم شدند، اما کراهیت می داشتند رجم ایشان را، که از اشراف و مهتران بودند، بر مصطفی (ص) آمدند تا از وی رخصتی یابند در کار ایشان، رسول خدا ایشان را حکم رجم کرد نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمرو از سران جهودان بودند، گفتند: یا محمد! بیداد میکنی بر ایشان، که بر ایشان رجم نیست» مصطفی گفت: «بینی و بینکم التوراة».

میان من و شما توراة است یعنی بحکم تورات فرود آئیم، ایشان باین رضا دادند، پس رسول خدا گفت از شما که دانایتر است بتورات؟ گفتند مردی است اعور از دانشمندان فدک او را ابن صوریبا گویند، و او را بخواندند، رسول گفت: تویی ابن صوریبا؟ گفت آری! گفت تو عالم جهودانی؟ گفت چنین میگویند. آن گه رسول خدا توریت بعضی بخواست که در آن ذکر رجم بود، ابن صوریبا در گرفت و میخواند تا بآیت رجم در گذشت. آن گه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت. پس عبد الله ابن سلمان دست وی بگرفت و آن آیت رجم بهر رسول الله و بهر جهودان خواند، نبشته بود: «المحصن و المحصنة اذا زنيا، و قامت علیهما البینه، رجما و ان کانت المرأة حبلی، تتربص بها حتی تضع ما فی بطنها» پس رسول خدا فرمود: تا آن هر دو جهودان را که زنا کرده بودند رجم کنند جهودان از آن در خشم شدند و بیرون رفتند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ میگوید: گروهی از ایشان برگشتند و روی گردانیدند از حق، یعنی علما و رؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند که رجم حق است و حکم تورات است. و بهر آن گروهی باعراض مخصوص کرد، نه همه که لختی از علمای ایشان چون عبد الله بن سلام و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان آورده.

و گفته‌اند که فرق میان تولی و اعراض آنست که: تولی آنست که حاجتی را برگردد بر عقد و نیّت آن که باز آید، و اعراض آنست که بدل و همت برگردد و روی برگرداند یعنی یترک المنهج و یاخذ فی عرض الطریق متخبّطاً. گفته‌اند تولی آنست که دوستی و هواخواهی بگذارد، اما بتن برنگردد. و اعراض آنست که دوستی بگذارد و بتن نیز برگردد. ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا اى ذلک الاعراض عن حکمک بسبب اغترارهم، حيث قالوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ این ایام معدودات آن چهل روز خواهند که در آن گوساله می‌پرستیدند یعنی بعدد آن روزها که گوساله پرستیدیم ما را عذاب خواهد بود. رب العالمین گفت: این دروغ ایشان را فرهیفته کرد، خود دروغ فرا می‌سازند و خود بدان فرهیفته می‌گردند. و دروغ آنست که گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ و گفته‌اند آن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند «نَحْنُ اِبْنَاءُ اللّٰهِ وَ اَحِبَّاءُ».

قوله: فَكَيْفَ اِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ گفته‌اند: که معنی یوم وقت است و آنچه گفت «فی ستة ایام، فی اربعة ایام، فی یومین» معنی همه وقت است، که این روز و شب بر اختلاف نزدیک ما است، و اللّٰه تعالی لیس عنده لیل و نهار عبد اللّٰه بن مسعود گفت. «انّ ربکم لیس عنده لیل و لا نهار، نور السماوات من نور وجهه.»

فَكَيْفَ اِذَا جَمَعْنَاهُمْ الایة... میگوید: که تا چون بود حال و قصه ایشان که ما ایشان را با هم آریم لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ روزی را که در بودن آن روز گمانی نیست و نه شور دل را جایی. اگر کسی گوید چگونه شک از آن نفی کرد، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که در آن بشک‌اند، چنان که ربّ العزت حکایت کرد از قومی: اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا و ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ جواب آنست که: این آیه لا ریب بمعنی نهی است چنان که گفت فَلَا رَفْتَ و لَا فُسُوقَ اى لا ترفثوا و لا تفسقوا. دلیل برین آنست که جای دیگر نهی صریح کرد: فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرَبِّينَ، فَلَا يَكُنْ فِی صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ اگر گویند این شک در قصد و اختیار مردم نیاید، چگونه نهی میکند چیزی که در آن اختیار نیاید؟ جواب آنست که: هر چند چنین گفت اما معنی آن حث است بر تدبّر و تفکر، یعنی که تفکر کنید و نیک بیندیشید و باز دانید. و این تدبّر و تفکر در قصد و اختیار آید، و گمان و شور دل باز برد. و روی ابو هریره قال: قال النبی ص یجمع اللّٰه الخلق یوم القیامة فی صعید و احد ثمّ یطلع علیهم ربّ

العالمین، فیقول: یتبع کل انسان ما کان یعبد، و یرقی المسلمون فیطلع علیهم و یرفهم بنفسه، ثم یقول انا ربکم فاتبعونی، و قال النبی ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شابا کلکم علی سن ثلاثین، و لسان یومئذ سریانی، فتخرجون عرانا حفاة غلفا غزلا الی ربکم تنسلون، و انا اول من تنشق عنه الارض.»

وَوُفِّتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ: ای جزاء ما کسبت وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ بنقصان حسناتهم و زیاده سیئاتهم. قال الضحاک عن ابن عباس: فاول رایة ترفع لاهل الموقف ذلک الیوم من رایات الکفار رایة الیهود، فیفضحهم اللہ علی رؤس الاشهاد ثم یأمر بهم الی النار.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْإِيه... ای الَّذِينَ رَبَطْنَاهُمْ بِالْخِذْلَانِ و وَسَمْنَاهُمْ بوصف الحرمان، اخبرهم انا سوف ننقلهم عن دار الهوان و من الخذلان و الحرمان الی العقوبة و النيران، کسی که در ازل خسته تیغ شقاوت شد، در ابد کمند سعادت او را نگیرد، و آن را داغ خذلان بر جان نهادند، نی! روزبه و دولت یار او نباشد، آن را که نواختند آن روز نواختند، و آن را که راندند آن روز راندند.

عباس را که کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند، در کعبه شد و سر پیش بر سجود نهاد و می گفت یا لات! یا هبل! بار خدای عالم میگفت: لیبک عبدی لیبک! غلغل در فرشتگان افتاد که بار خدایا! اولات و هبل میخواند و تو بعزت خویش جواب میدهی! گفت ای فرشتگان! آرام گیرید، که شما را بر مکنونات غیب ما اطلاع نیست، اگر او را در بندگی سهو و غلط افتاد ما را در خداوندی سهو و غلط نیفتاد، و شما نظارگیان آئید نظاره کنید، تا تقدیر ما در حق وی و فرزندان وی تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد! و آنکه آن میر پیغامبران نوح پیشانی خویش بدان درگاه در خاک مالید و گفت: بار خدایا! در دل پدران در حق فرزندان تو به دانی، تواند بود که برین ضعف و پیری ما رحمت کنی، و این پسر را دین اسلام کرامت کنی. از جبار عالم خطاب آمد که: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ يَا نُوحُ! حکم ما چنان رفت در ازل که سر فرزند تو کلاه توحید را نشاید، و حکم ما را مرد نه، و بر آن مزید نه! تا بدانی که این کاریست رفته و بوده! آن را که خواندند آن روز خواندند، و وسیلت نه، و آن را که راندند آن روز راندند، و علت در میان نه! آن کشته قضا چندین

سال بساط عبادت پیمود بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفعه
وصال در دلش وزد، از سماء سمو بر خاک مذلت افتاد اخلد الی الارض سیاه افتاد است.

پیش تو رهی چنان تباه افتادست کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه کز آن روی چو ماه این رنگ گلیم ما سیاه افتادست
افتادست

قوله: فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ. آیا تا چون بود حال ما روز رستخیز؟ که
جهانیان را از اول موجودات تا آخر دور مخلوقات بیک نفعه اسرافیلی از خاک جهان
برانگیزند، و بیک لمحہ در عرصات قیامت حاضر کنند، وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
باش تا از صدمه صور سرافیلی شود صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار.

باش تا اظهار عزت و ریاست کوه‌ها فرا رفتن آید، دست و پای و پشت و پهلو فرا گرفتن
آید، و آن عیبها پوشیده و سرها آلوده فرا دیدن آید، و با تو گویند.

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. پرده از روی کارت بر گرفتیم، یعنی که خود
را چه توخته و چه ساخته؟ همان بینی که خود فرستاده! همان خوری که خود پخته،
همان دروی که خود کشته؟ اینست که رب العالمین گفت هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ،
هر چه تو امروز به پناه او شوی فردا از تو برگردد، و ترا بگذارد، مگر تقوی که درین
سرای و در آن سرای ترا ضایع نگذارد. همه حسها را آن روز داغ کنند، و همه نسبا را
پی کنند، تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست، هر کرا از تو نصیبی بود در آن
سرای امروز در سرای جزا او را بر قدر نصیب او بمنزلی فرود آر، آشنایان خویش را در
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ فرود آر: عاشقان خویش را در حضرت رضا و رِضْوَانٍ مِنَ
اللَّهِ أَكْبَرُ فرود آر، آشنایان تقوی دیگرند و عاشقان تقوی دیگر، آشنایان او کسانی‌اند که
از حرام و شبهات بیرهیزند، و حرکات و سکنت و اقوال و افعال ایشان بدستوری تقوی
باشد، و عاشقان تقوی کسانی‌اند که از طاعات و حسنات خویش از روی نادیدن چنان
پیرهیزند که دیگران از معاصی و سینات بیرهیزند. ابو القاسم نصیر آبادی رحمه الله از
خواص متقیان بود، او را گفتند: تقوی چیست؟ از حالت خویش از تقوی خبر داد و گفت:

ان يتقى العبد ما سوى الله تقوى آنست که از هر چه جز الله است پرهیزی. هر آینه این کس برابر نبود با آن کس که از حرام تنها پرهیزد. اشارت قرآن چنان است که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فردا که روز رستخیز باشد، و روز نواخت و سیاست هر کس که بر مراتب تقوی برتر، او بحضرت آلهیت نزدیکتر و گرامی‌تر! همانست که رب العالمین گفت: وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ گوی بار خدایا، مَالِكَ الْمُلْكِ دارنده و خداونده پادشاهی، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ دهی پادشاهی او را که خود خواهی، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و میکشی پادشاهی از دست هر که خواهی، وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ و عزیز میکنی او را که می خواهی، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار میکنی او را که می خواهی، بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست همه نیکی إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تو بر همه چیز توانایی.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ می درآری شب و روز وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و می درآری روز و شب وَ تَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و زنده از مرده می بیرون آری وَ تَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و مرده از زنده می بیرون آری. وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷) و روزی دهی او را که خواهی بفراخ بخشی (بی تقتیر).

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مبادا که گیرند گرویدگان ناگرویدگان را بدوستی، مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بیرون از گرویدگان. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که آن کند (که موالات گیرد از مومنان با کافران) فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ او از خدا در هیچ چیز نیست إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً مگر آنکه پرهیزید از ایشان، وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و حذر می نماید خدای شما را از خویشتن وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) و با خداست بازگشت.

قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ گوی اگر پنهان دارید آنچه در دلها دارید أَوْ تُبْدُوهُ یا (بگفت و کرد) آن را پیدا کنید، يَعْلَمَهُ اللَّهُ در هر دو حال خدای آن را می داند وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ و می داند هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است. وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) و خدای بر همه چیز تواناست.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ أَنْ رُزِقَتْ بِمَا كَسَبَتْ وَ تَتَىٰ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا آنچه کرد از نیکی

حاضر کرده پیش وی، و ما عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ و هر چه کرد از بدی تَوَدُّ لَوْ أَنْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ، دوست دارد و خواهد که میان او و میان آن بدی، أَمْدًا بَعِيدًا اندازه بودی دور (که نه او آن بیند و نه آن باو رسد) وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ و حذر می نماید خدای شما را از خویشستن، وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰) و الله سخت مهربانست به بندگان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ، مَا لِكَ الْمُلْكِ... ابن عباس گفت: معاذ بن جبل از مسجد رسول بازماند و نمی شد، رسول او را دید، گفت: یا معاذ! چرا از مسجد باز ماندی و نمی آیی؟ گفت یا رسول الله یوحناى جهود را بر من دینی است، و بر راهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجد نگذارد، و از حضرت تو باز دارد. رسول گفت: یا معاذ! خواهی که الله گردن تو ازین دین آزاد کند، و کار فرو بسته بگشاید، بر خوان قُلِ اللَّهُمَّ.. تا آخر هر دو آیت. معاذ گفت، خواندم و الله تعالی آن کار بر من آسان کرد، و دین گذارده شد. و بروایتی دیگر این قصه دین با علی ع رفت. رسول الله ص علی را گفت: قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ بر خوان آن گه با آخر گوی

«یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما تعطی منها ما تشاء و تمسک منها ما تشاء اقض عَنِّي الدَّيْنَ و اغنی عن العیلة»، ابن عباس گفت: که از مصطفی ص شنیدم که نام اعظم خدای در سوره آل عمران است در آیت: قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ.

اما سبب نزول این آیت: مفسران گفتند که: مصطفی ص را فتح مکه برآمد، و امت خود را وعده داد بملک پارس و روم. منافقان و جهودان را این سخن بس دور آمد و مستبعد داشتند و گفتند، کجا صورت بندد که ملک فارس و روم باین امت قرار گیرد!! محمد را مکه و مدینه نه بس است؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد! رب العالمین آیت فرستاد: قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ.... و گفته اند که وعده دادن مصطفی ص خود را بملک پارس و روم آنست که روز خندق بر یاران قسمت کرد که هر ده کس را چهل گز خندق می باید کند، و سلمان مردی با قوت بود، مهاجران گفتند از ماست، انصار گفتند از ماست، مصطفی ص گفت و نواخت سلمان را: «سلمان منّا اهل البيت»

عمرو بن عوف گفت من بودم و سلمان و حذیفه نعمان و شش کس دیگر از انصار و چهل

گَزْ نَصِيبَ مَا، چنان که رسول خدا در آن خط کشیده بود، گفت ما را سنگی سخت پیش آمد که آلات ما همه در آن شکسته شد، و از آن درماندیم و از آن جا برگشتن و خط بگذاشتن روی نبود. سلمان را بحضرت مصطفی ص فرستادیم تا وی را ازین حال خبر دهد. مصطفی بیامد، و تبر از دست سلمان فرا گرفت، و یکی بر آن سنگ زد، پاره شکافته شد و از آن زخم تبر وی نوری بتافت، که چهار گوشه مدینه از آن روشن گشت، مانده چراغ روشن در شب تاریک. مصطفی ص تکبیری گفت، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند. یکی دیگر بزد، هم برین صفت، و هم بران سان روشنایی بتافت. سوم بار هم چنان بر آن نسق، و آن سنگ شکسته گشت و پاره پاره شد. سلمان گفت: یا رسول الله! عجب چیزی دیدم که هرگز مانند آن ندیده بودم! رسول خدا با قوم نگریست و گفت: شما همان دیدید که سلمان دید؟ گفتند: آری، دیدیم! رسول گفت باول ضرب که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری جمله بدیدم، و جبرئیل آمد و مرا خبر کرد که: امت تو بر آنچه دیدی غلبه کنند، و پادشاهی آن دیار و اقطار ایشان را باشد، و ضربت دوم که نور پیدا شد کوشکهای حمیر از زمین روم بمن آشکارا شد، و جبرئیل آمد و همان گفت و بضربت سوم کوشکهای صنعاء آشکارا بدیدم جبرئیل همان گفت: آن گه مصطفی ص ایشان را بشارت داد، مومنان همه شاد شدند، گفتند الحمد لله که ما را وعده نصرت و قوت داد. منافقان گفتند: عجب نیست این سخن که محمد میگوید، و وعده باطل که می دهد؟ از مدینه او قصور حیره و مدائن کسری چون بینند؟ و ایشان را امروز چندان ترس است از دشمنان که حاجت بآن است که خندق پی امن مدینه فرو برند، کی توانند که بیرون آیند و بملک صنعاء و روم و حمیر رسند؟ رب العالمین در شان آن منافقان گفت: **وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اِلَّا غُرُوْرًا. وَ تَسْكِيْنٌ دَل مَوْمِنَانَ رَا وَ تَصْدِيْقٌ وَعَدَهُ مِصْطَفٰى رَا اِيْنَ اٰيٰتِ فِرْسْتَاد: قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ.. الْاِيَةِ.**

و معنی آنست که: یا محمد! بگوی، ای خداوند پادشاهان! پادشاهی آن را دهی که خودخواهی او را که خواهی پادشاهی عزیز کنی و بنوازی و گرامی داری، چون محمد مصطفی مهتر عالمیان، و گزیده جهانیان، و امت وی بهینه امتان، و نزدیک خدا پسندیدگان، او را که خواهی خوار داری و بیوکنی چون دشمنان وی منافقان و جهودان و

مشركان. بدانکه این ملک کاری عظیم است و صفتی بزرگ.

رب العالمین در قرآن با کتاب و نبوت قرین کرد و گفت: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا وَ قَالَ تَعَالَى: إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا. و گفته اند: «الدِّينَ بِالْمَلِكِ يَقْوَى، وَ الْمَلِكُ بِالدِّينِ يَبْقَى» جای دیگر اضافه است ملک با خود کرد تخصیص و تعظیم ملک را: وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ این اشارت بملک مطلق است آن ملک حقیقی که در آن جور و غصب و بی‌دیانتی نباشد، و چهار معنی قرین آن بود: علم، و قدرت، و سیاست، و عدد، بالعلم یدبّر، و بالقدرة ینفذ، و بالسیاسة ینظم، و بالجمع یحفظ، ملک حقیقی این است، نه آن تسلط و غصب که بر سبیل مجاز ملک گویند. و علی ذلک قوله، وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا سَمَاءَ مُلْكَاءَ مَع كَوْنِهِ عَاصِيًا. و هم از این باب است آنچه مصطفی گفت «اغیظ رجل عند الله عز و جل يوم القيامة و اخبشه رجل یشمی ملک الاملاک، لا ملک الا لله.»

قُلِ اللَّهُمَّ... این میم مشدد در افزود بجای یاء ندا که از سر بیفکنده بود.

اصل آنست که «یا الله» و ضمه هاء بر جای گذاشت که نداء مفرد بود. بو رجاء عطاردی گفت: هفتاد نام از نامهای خداوند عز و جل درین میم اللهم تعبیه است، نصر این شمیل گفت: هر آن کس که بگفت: «اللهم» خدای را بهمه نامهای وی خواند پس ثواب وی چندان است که خدای را بهمه نامهای وی یاد کند و برخواند ابو الدرداء روایت کرد از مصطفی

قال: «ان الله عز و جل يقول انا الله لا اله الا انا، مالک الملوک و ملک الملوک، قلوب الملوک بیدی، و ان العباد اذا اطاعونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالرأفة و الرحمة، و ان عصونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالسخطه و النقمه، فساموهم سواء العذاب، فلا تشغلوا انفسکم بالذل علی الملوک، و لکن اشغلوا انفسکم بالذكر و التضرع الی اکفیکم ملوککم»

قوله: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ میگوید: پادشاهی او را دهی که خود خواهی، یعنی مصطفی ص و اصحاب وی که ایشان را فتح مکه داد و نصرت بر کافران، با ده هزار مرد مسلمان در مکه شد، و کافران را مقهور و مخدول کرد، و شرک را با طی ادبار خویش برد. وَ تَدُلُّ مَنْ تَشَاءُ و او را که خواهی خوارداری و مقهور داری، یعنی ابو جهل و اصحاب وی که

سرهای ایشان بریدند و در قلیب بدر افکندند و گفته‌اند: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ یعنی آدم و فرزندان وی، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ یعنی ابلیس و پس رو آن وی. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ گویند: ملک داود است چنان که گفت وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ. وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ ملک طالوت است که از وی با داود شده، و گفته‌اند که: مراد باین ملک عاقبت و قناعت است چنان که مصطفی ص گفت «من اصبح آمنا فی شربه، معافی فی بدنه، و عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنيا بحذاقیرها.»

و گفته‌اند که ملک بهشت است که رب العالمین از آن خبر داد بقوله: ثُمَّ رَأَيْتُ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عبد العزیز بن یحیی گفت: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ یعنی الملک علی ابلیس و قهر الشیطان،: کما

قال رسول الله فی حق عمر بن الخطاب «ان الشیطان لیفرق من جیش عمر، و ما سلک عمر فجًا الا سلک الشیطان فجًا آخر.»

وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ حتی یغلبه الشیطان، کما

قال علیه السلام «ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم»

ابن المبارک سفیان ثوری را گفت: «اخبرنی ما الناس؟» مرا خبر کن که مردمان که‌اند؟ یعنی ایشان که اوصاف مردمی و خصال ستوده در ایشان است و بآن مستحق ثنا و مدح گشته‌اند؟ جواب داد، که: دانشمندان و زیرکان. گفت ملوک که‌اند؟ گفت زاهدان. گفت اشراف که‌اند؟ گفت برهیزگاران. گفت سفله که‌اند گفت ظالمان. گفت اغویا که‌اند؟ گفت: «الذین یکتبون الاحادیث لیستا کلوا به اموال الناس.»

وَ تَعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ گفته‌اند که: این اشارتست به کمال قدرت خدای که قادر بر کمال آن باشد که جمع کند میان هر چیزی با ضد وی، چنان که هر دو داند و هر دو تواند: اگر خواهد عزیز کند و بران قادر، و اگر خواهد خوار کند و بران قادر. و برین صفت جز خداوند ذو الجلال و قادر بر کمال نیست.

بِیَدِكَ الْخَيْرُ ای النصر، و الغنیمه، و عزّ الدنيا و الآخرة. میگوید: بدست تست خدایا! عز دنیا و آخرت، و نصرت بر دشمنان، و نیکی کردن با دوستان. إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَزْ وَ الدَّلِّ قَدِيرٌ همه تو دادی و بر همه توانایی، خواهی عزیز کنی، خواهی خوار داری،

خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی، همه تویی، کار تو داری کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی، عزیز و سلطانی، اگر کسی گوید: چون خیر و شر همه درید اوست و بخواست او، پس چرا خیر مفرد گفت: و این تخصیص خیر بذکر از کجاست؟ جواب آنست که: این تخصیص از آن است که خلق که ازو همه چیز می خواهند و خیر میجویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست و خواست و همت خلق بآنست بر زبان در دعا و ذکر، همان گفتند اگر چه باعتقاد داشتند که خیر و شر همه ازوست، و آفریده اوست، و بارادت و مشیت اوست.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ يَنْقُصُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَيَزِيدُ فِي الْآخَرِ. و معنی این در آورد آنست که روز پانزده ساعت است در اطول الايام، و شب نه ساعت، از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید، تا شب به پانزده ساعت شود، و روزها نه ساعت آید در اقصر الايام. هر چه ازین کاهد در آن افزایش، و هر چه از آن بکاهد درین بیفزاید. قال بعض العلماء: ان الله تعالى احب ان يريكم عزته، فأراكم الليل و احب ان يريكم من رحمته، فأراكم النهار، فالليل يذكر النار و ما فيها، و النهار يذكر الجنة و ما فيها.

وَ تَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ: میت و میّت بتشدید و تخفیف در لغت است از دو گروه عرب معنی هر دو یکسانست، اما بتشدید قراءت نافع است و حمزه و کسایبی و حفص. باقی بتخفیف خوانند، میگوید: زنده از مرده بیرون می‌آری و مرده از زنده. این مرده نطفه است، و خایه مرغ، و تخم نبات، و شب تاریک. و این زنده جانور است، و نبات، و روز روشن. این از آن بیرون می‌آرد و آن ازین.

وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بغير حساب بغير تضييق و تقدير. و شرح این در سوره البقره رفت. قوله لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ این در شأن قومی آمد از مومنان که پنهان دوستی داشتند با جهودان. رب العالمین ایشان را از آن باز زد و نهی کرد و گفت: مبدا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد. همانست که گفت: لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ. و جای دیگر گفت: وَ مَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ای من غیر المؤمنین و سواهم. میگوید: بیرون از مؤمنان کسی را بدوست مگیرید، این استحثاث مؤمنان است از رب العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را، و

پسند آن بنزدیک خدای. و الیه الاشارة بقوله: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. ولیّ دوست بود از دل، مدار او مدارجات، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ الْاِتِّخَاذَ. فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ اى فارق دینه و برئ الله منه. و میگوید: هر مومن که موالات گیرد با کافران الله ازو بیزارست یعنی از تولّای وی بیزارست، نپذیرد خدای طاعت وی، و نپسندد.

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَتَقِيَةً وَاتِّقَاءً وَتَوْقِيَةً يَكِيٌّ اسْتِ، وَ جَمْعُ تَقَاةٍ تَقِيٌّ اسْتِ. وَ يَعْقُوبُ تَنْهَا تَقِيَّةً خَوَانِد. وَ مَعْنَى هَمَّةٍ پَرَهِيْزِيْدِنِ اسْتِ، مِيْگُوِيْد: مَگَرِ كِهْ اَزِ اِيْشَانِ تَرْسِيْدِ وَ اَزِ اِيْشَانِ پَرَهِيْزِيْدِ، كِهْ پَسِ رَخْصَتِ اسْتِ شَمَا رَا كِهْ مَوْمَانِيْدِ مَوْلَاتِ اِيْشَانِ بَزْبَانِ نِهْ بَدَلِ، چنان كِهْ جَايِ دِيْگَرِ كَفْت: اِلَّا مَنْ اَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ.

مفسران گفتند: معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مدهانت کافران و موالات با ایشان، مگر که کافران بر مسلمانان غلبه کنند، یا مردی مسلمان تنها در میان کافران افتد و زیشان ترسد، آن گه او را رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمه حق در دست ایشان نهد و خود را هلاک نکند، بلکه مدهانت کند و بزبان موالات کند، چندان که در آن استحلال خون مسلمانان و اضاعت مال ایشان نباشد.

آن گه این را تَقِيَّةً گویند. تقيه در اسلام رواست بدو شرط: بیم سر، و سلامت دل. در خبر است که مسيلمه كذاب دو مرد را از ياران رسول خدا بگرفت، با يکي گفت که گواهي ميدهي که من رسول خداام؟ گفت آري گواهي ميدهم، دست از وي باز گرفت و رهايي يافت. آن ديگر سرباز زد و نگفت آنچه مراد مسيلمه بود، و او را بکشت. اين قصه با مصطفى بگفتند مصطفى عليه السلام گفت: «أَمَّا الْمَقْتُولُ فَمَضَى عَلَى صَدَقَةٍ وَ يَقِينَةٍ وَ اخَذَ بِالْفَضْلِ، وَ أَمَّا الْآخَرُ فَاخْذُ بِرِخْصَةِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ»

وَ قَالَ صَعْصَعَةُ بِنِ صَوْحَانَ لَأَسَامَةَ بِنِ زَيْدٍ: خَالِصُ الْمُؤْمِنِ وَ خَالِقُ الْكَافِرِ، فَانِ الْكَافِرِ يَرْضَى مِنْكَ بِالْخَلْقِ الْحَسَنِ، وَ يَحِقُّ عَلَيْكَ أَنْ تَخَالِصَ الْمُؤْمِنَ» اين در حال تقيه است و مذهب جماعت مفسران است. امام مذهب معاذ بن جبل و مجاهد و جماعتی از علما آنست که: اين تقيه در ابتداء اسلام بود و پيش از آنکه دين اسلام مستحکم شود و قوت گيرد، اما امروز تقيه در دار الحرب است نه در دار الاسلام که بحمد الله رکن اسلام قوی

است، و رایت اسلام ظاهر وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.

آن گه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود از خشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ اِى عذاب نفسه وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ میگوید: بازگشت همه با اللّٰه است یعنی آنچه در دنیا بندگان را داده بود. از ملک و ملک و تصرفات آن همه از ایشان در قیامت واستانند، و با اللّٰه شود، و همانست که جایها در قرآن گفت: اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ.

آن گه تمامی تحذیر را گفت: قُلْ اِنْ تَخْفَوْا مَا فِى صُدُورِكُمْ گوی اگر پنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفار، یا از ناستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حق او اَوْ تُبَدُّوهُ یا آنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که با رسول بحرب و قتلا بیرون آئید، يَعْلَمُهُ اللّٰهُ فِى جَازِيكُمْ عليه، خدای میداند هر دو حال از شما، و شما را بآن پاداش دهد، چنان که سزای شما و کردار شما بود.

آن گه گفت يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ، وَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ او خداوندیست که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است می داند، و جزاء هر کس از مغفرت و عذاب تواند، پس بدانید که ضمائر دل شما هم داند و آن کس که همه داند و جزاء همه تواند سزاست که از وی بترسند، و از عذاب و خشم وی بر حذر باشند.

اهل معانی گفته اند تَخْفَوْا فرا پیش تبدوا داشت تا تنبیهی باشد که اللّٰه عمل و نیت ما می داند پیش از اظهار آن. و علی هذا قوله، سِوَاءِ مَنْكُم مِّنْ أَسْرَ الْقَوْلِ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ قَالَ تَعَالَى: يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ در هر دو آیت سرّ فرا پیش جهر داشت. آن معنی را که بیان کردیم. جای دیگر بر عکس این گفت: اِنْ تُبَدُّوا مَا فِى اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ تبدوا فرا پیش داشت تا تنبیهی باشد که علم هر دو او را یکسانست، او را آشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را در علم نقصان است. نه ازین آشکارا زیادتی که در هر دو حال دانای گمانست.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ يُحْذِرُكَ اللّٰهُ نَفْسَهُ، يَوْمَ تَجِدُ، اگر خواهی ابتداء این آیت با يُحْذِرُكَ اللّٰهُ نَفْسَهُ، پیوند، و معنی آن باشد که اللّٰه شما را حذر می نماید از عذاب خود در آن روز قیامت که هر کس بجزاء کردار خود رسند، نیکان

بشواب، و بدان عذاب. و اگر خواهی به، و اللّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پیوند، و معنی آن باشد که خدای روز رستخیز بر همه چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقتت يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا همانست که جای دیگر گفت: يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمُ بِمَا عَمِلُوا احصاه اللّهُ و نسوه. و مَا عَمِلْتَ مِنْ سُوءٍ يعنى القبيح من العمل، يقرأ من كتابه تَوَدُّ اى تمنى النفس عند ذلك لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا من المشرق الى المغرب.

آن گه تاکید را و استظهار بر ایشان کلمه تحذیر اعادت کرد و گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ و نیز رأفت و رحمت و مهربانی در تحذیر بست گفت: وَ اللّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ و معنی آنست که من بر شما سخت مهربانم و بخشاینده، که تعجیل عقوبت نکردم، و شما را باید کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبت کار و سرانجام کردار خیر دادم و حذر نمودم، تا بیدار و هشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ. بزرگست و بزرگوار، خداوند کردگار، مهربان وفادار، بار خدای همه بار خدایان، و پادشاه همه پادشاهان، نوازنده رهبران، راهنمای ایشان. دانست که ایشان بسزاء ثنای او نرسند و حق او نشناسند، و قدر عظمت او ندانند، بمهربانی و کرم خود ایشان را گرمی کرد و بنواخت، و بآن ثناء خود خود کرد آن گه با نام ایشان کرد، و ایشان را در آن بستود و نیک مردان کرد، و گفت: اى بندگان و رهبران! مرا همان گوئید که من خود را گفتم، گوئید یا مالک الملک! اى پادشاه بر پادشاهی و پادشاهان! اى آفریننده جهان! اى یگانه یکتا از ازل تا جاودان! اى یگانه یکتا در نام و نشان! اى سازنده کار کارسازندگان! اى بسر برنده کار بندگان بی بندگان! خداوند، ستوده خودی بی ستاینده! خداوند! تمام قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوند، بزرگ عزتی بی پرستش بنده! پادشاهی ترا انداز نیست، و کس با تو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست: تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ یکی را برکشی و بنوازی، و یکی را بکشی و بیندازی، یکی را بانس خود آرام دهی و او را غم عشق خود سرمایه دهی، تا بی غم عشق تو آسایش دل و آرام جانش نبود،

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز و نعم جنت، یکی با مالک در زندان وحشت و نقت، یکی بر بساط
بسط بر تخت ولایت منتظر رؤیت، یکی در چاه بشریت با خواری و با مذلت. آن صاحب
ولایت بزبان شادی از دولت وصال خود خبر میدهد:
کنون که با تو بهم صحبت افتاد مرا دعا کنم که وصال خجسته باد مرا

و آن بیچاره کشته مذلت بزبان مهجوری از سر حرمان خویش این ترنم میکند:
بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لمقصدکم نحو
حال دل خود ترا نمودیم و شدیم بر درد دل اندوه فرودیم و شدیم
ابو بکر و راق گفت: تُؤْتِي الْمُلُوكَ مَنْ تَشَاءُ این ملک قهر نفس است، و هواء خود زیر دست
خود داشتن، همان ملک است که سلیمان پیغمبر خواست. بقول بعضی از علماء، گویند که:
هر روز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد و چندین گونه الوان اطعمه در مهمان خانه او
بودی، و خود نان جوین خوردی و مرقع پوشیدی، و خشوع وی بآن اندازه بود که چهل
سال بر آسمان ننگرست هیبت و اجلال خدای را راه در مسجد شدی درویشی را دیدی
در جنب او نشستی و گفتی: «مسکین جالس مسکینا.»

وَتَنْزِعُ الْمُلُوكَ مِمَّنْ تَشَاءُ آن کس که این سیاست و پادشاهی بر نفس امّاره از وی دریغ
دارند، سلطان هوا بر وی مستولی شود، راست حال وی چنان باشد که رب العالمین گفت:
أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ، هَوَاهُ آن را که پادشاهی ظاهر بوی دهند و آن گه اسیر هوی و
شهوت خویش شود، او را از پادشاهی بحقیقت چه نصیب بود؟ امیر المؤمنین علی علیه
السلام بجماعتی درویشان گذر کرد آن هیبت دیدار ایشان بر وی تافت، گفت: «ملوک
تحت الخمار.»

اگر هیچکس بحقیقت درین دنیا پادشاه است، جز این درویشان نباشند که هواء نفس خود
زیر قدم آوردند، تا از همه فتنها بر آسودند. آن پادشاهان ظاهر که اسیر هواء خودند هر
کجا پی زنند از آن جا گرد بر آرند. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا

أَذَلَّةً. و این پادشاهان طریقت هر کجا گذر کنند سنگ ریز آن مروارید شود و خاک آن مشک و عبیر گردد.

خاکی که بران پای نهی مشک و عبیرست تختی که برو تکیه کنی عود مطراست

آن را که در لباس خلقان مقامش دار الملک عزت بود، و اعلیٰ علیین، او را از خلقان چه زیان؟ و آن را که از تخت ملک بریابند و بسجین رانند اُغْرُقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً او را از آن مملکت چه سود؟ سفیان ثوری امام عصر بود، روزی جامه‌ای که بر تن او بود قیمت کردند، درمی و چهار دانگ بر آمد. او را گفتند: این چیست؟ گفت:

ما ضرّ من كانت الفردوس منزله ما ذا تجرّع من بؤس و أفتاد

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ای خداوندی که شب محنت بروز شادی در آری، تا امن بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو! و روز شادی بر شب محنت در آری، تا نومیدی بنده باز بری که ناامیدی نیست در دین تو!، لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، لَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ.

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری! چنان که محمد ص از آمنه و ابراهیم ع از آذر، و از آشنا بیگانه بیرون آری! چون قابیل از آدم ع و کنعان از نوح ع. و مصطفی ص روزی در حجره عایشه شد، و زنی بنزدیک عایشه بود که هیئتی نیکو داشت و صالحه بود. رسول ص پرسید: که این کیست؟ عایشه گفت که: این خالده دختر اسود بن عبد یغوث مصطفی ص گفت: سبحان الذی

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

و این بهر آن گفت که او مؤمنه بود و صالحه و پدرش کافر بود.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ حقیقت ایمان بنده و غایت روش وی در راه توحید سر بدوستی خدای باز نهد. و حقیقت دوستی موافقت است، یعنی که با دوست وی دوست باش، و با دشمن وی دشمن. اشارت صاحب شرع این است «او ثق عری الايمان الحبّ في الله و البغض في الله.» در آثار بیارند که: رب العالمین به پیغامبری از پیغامبران پیشینه وحی فرستاد که بندگانم را بگوی که درین دنیا زهد پیش

گرفتید، تا راحت خویش تعجیل کنید و از رنج دنیا بر آسائید. و بیرون از زهد طاعتی و عبادتی که کردید، بآن عزّ خود و نیکنامی خویش جستید، اکنون بنگرید که برای من چه کردید؟ هرگز دوستان مرا دوست داشتید؟ یا با دشمنان من دشمنی گرفتید؟ همانست که با عیسی ع گفت: یا عیسی اگر عبادت آسمانیان و زمینیان در راه دین با تو همراه باشد و آن گه در آن دوستی دوستان من، و دشمنی با دشمنان من نبود، آن عبادت ترا بکار نیاید و هیچ سود ندارد.

در خبر است که: بو ادریس خولانی فرا معاذ گفت که: من ترا در راه خدا دوست دارم. معاذ رض گفت: بشارت باد که از رسول خدا شنیدم که روز قیامت کرسیها بنهند پیرامن عرش مجید، گروهی را که رویهای ایشان چون ماه شب چهاردهم باشد، همه از هیبت رستاخیز در هراس باشند و ایشان ایمن. همه با بیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا رسول الله! این قوم که باشند؟ گفت: «المتحابون فی الله.»

و روی ان الله عزّ و جلّ یقول: «وجبت محبتی للمتحابین فی، و المتجالسین فی، و المتزاورین فی، و المتبازلین فی.»

مجاهد گفت: دوستان خدا چون در روی یکدگر خندند، گناهان از ایشان فرو ریزد، هم چنان که برگ از درختان تا آنکه پاک بخدای رسند، و برستاخیز ایشان را با پناه خود گیرد و ایمن کند. بزرگان دین گفتند: هر که امروز بر حذر نباشد، فردا باین امن نرسد. که امن بعد از حذر باشد لا محالة، و حذر بنده ثمره تحذیر حقّ است عزّ و علا که در دو جایگه گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و این خطاب نه با عامه مؤمنانست، بلکه با خواص اهل معرفت است. ایشان را بخود ترسانید بی واسطه ای که در میان آورد. باز که خطاب با عامه مؤمنان کرد، ایشان را بروز قیامت و آتش دوزخ ترسانید. گفت وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي، وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ هر که صاحب بصیرت است، داند که در میان هر دو خطاب چه فرقت! آن گه گفت: وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ تا بنده در گردش احوال افتد گه در خوف، گه در رجا گه در قبض، گه در بسط گه در سیاست، گه در کرامت. قهر و سیاست وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ بنده را در دهشت و حیرت افکند، تا از خود بی خود شود آن گه نواخت: وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ او را بر کشتی لطف نشانند، و از غرقاب دهشت بساحل انس رسانند. پیری از

بزرگان دین گفت: گویی! هرگز بادا که ما از غرقاب خود با کشتی خلاص افتیم! هرگز بادا که دست عطف ما را از موج امانی دست گیرد! هرگز بادا که برهان وحدانیت حجاب تفرقت از پیش ما بردارد! هرگز بادا که این دل از بار این تن بر آساید!

صد هزاران کیسه سودائیان در راه حرص از بی این کیمیاء خالی شد از زر عیار

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ يَا مُحَمَّد ص فرا جهودان و ترسایان گوی: اگر دوست میدارید الله را، فَاتَّبِعُونِي بر پی من ایستید، يُحِبُّكُمْ اللهُ تا دوست دارد خدای شما را، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامزد شما را گناهان شما، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) و خدا آمرزگارست و عیب‌پوش و بخشاینده.

قُلْ گوی اَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را بتوحید، وَ الرَّسُولَ و پیغامبر را بتصدیق. فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲) خدای دوست ندارد کافران را. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ خدای برگزید آدم ع را وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ و نوح را برگزید و ابراهیم و کسان وی را برگزید وَ آلَ عِمْرَانَ و برگزید مریم دختر عمران و پسر وی عیسی، عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) بر جهانیان روزگار ایشان.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ایشان را فرزندان و نجاد ساخت از یکدیگر نیکان از نیکان، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴) و الله شنوائیست دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ الْاِیة... سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص، کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان با دین اسلام دعوت کرد، و سید و عاقب را از ترسایبی با اسلام خواند. ایشان گفتند: نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ سخن ترسایانست، و أَحِبَّاءُهُ سخن جهودان گفتند: ما خود پسران و دوستان الله ایم بوی نزدیکتر از انیم که تو ما را بآن میخوانی! رسول خدا و مؤمنان گفتند: اگر آنک شما پسران و دوستانید، چرا بر شما غضب و لعنت است ازو؟ گفتند: این چنان است که پدر بر پسر خشم گیرد، یکبارگی ازو نبرد و دوستی برنخیزد. پس رب العالمین آیت فرستاد: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

فَاتَّبَعُونِي. معنی آنست که: یا محمد ص! ایشان را گوی که اگر الله را دوست میدارید، چنان که می گوئید پس مرا دوست دارید که نسبت وی دارم از روی نبوت و رسالت و محبت و بر پی من باشید که من بر طاعت و عبادت وی میخوانم، و دوستی شما مرا و را لا محاله از آنست که او نیز شما را دوست میدارد و آن گه شما را دوست دارد که وی را طاعت دار و فرمان بردار باشید. پس واجب است بر شما که اتباع من کنید در طاعت او، تا شما را دوست دارد. درین آیت نشان دوستی و محبت اتباع رسول ساخت جای دیگر آرزوی مرگ نشان دوستی کرد. **إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** میگوید: اگر راست می گوئید که الله را دوست می دارید، آرزوی مرگ کنید که دوستی داعیه شوق است، و شوق زده را همان مراد وی دیدار دوست بود. و آن کس که همه مراد وی دیدار دوست بود، همیشه آرزوی آن باشد که بر دوست برسد و راه رسیدن بر دوست جز مرگ نیست. پس چرا کراهیت می دارید مرگ را؟ و مرگ سبب وصال دوست است! اما گفتند: که این مرگ قومی را راحت است، و قومی را آفت. آن را

که راحت است، از آن است که: «من احب لقاء الله احب لقاءه».

و آن را که آفت است، از آن است که: «من کره لقاء الله کره لقاءه».

زاهدی را گفتند که: مرگ را دوست داری؟ توقف کرد. پس پرسنده گفت: اگر زهد تو با صدق تو بودی از مرگ کراهیت نبود! سدیگر نشان در صدق محبت آنست که: همواره ذکر محبوب بر دل و بر زبان محب تازه بود. چنان که غفلت و نسیان بوی راه نبرد. و

علی هذا

قال النبی ص «من احب شیئا اکثر ذکراه».

چهارم نشان در وفاء دوستی آنست که: هر چه با محبوب نسبتی دارد، آن را دوست دارد.

چنان که قرآن کلام وی، کعبه خانه وی، مصطفی ص رسول وی، مؤمنان دوستان وی.

مصطفی ص گفت: «احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه، و احبونی لحب الله ایای، و احبوا اهل بیتی لحبی»

آن گه گفت: وَ یَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. درین تنبیه است که محبت نه معلول است، نه باکتساب

بنده تا بتحصيل طاعت یا از اجتناب معصیت فرا دست آید. **يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**. پس آنچه گفت: **يُحِبُّكُمُ اللَّهُ** که بنده باشد که گناهان دارد، آن گه خدا را دوست دارد و **اللَّهُ** وی را دوست دارد. هم ازین بابست خبر نعمان که وی را بخمر خوردن چند بار حد زدند. پس یکی وی را لعنت کرد، رسول خدا گفت: لعنت مکن که وی خدا و رسول او را دوست میدارد. مفسران گفتند: چون این آیت فرو آمد، عبد الله بن ابی سر منافقان با اصحاب خویش گفت: محمد طاعت خود در طاعت خدا بست، میخواهد تا چنان که خدای را طاعت داریم، وی را نیز طاعت داریم و میفرماید تا وی را دوست داریم، چنانک ترسایان عیسی ع را دوست داشتند.

رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد، یعنی من که خدایم بطاعت داری میفرمایم. **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ** بگوی ایشان را که، فرمان بردار باشید، و او را یگانه و یکتا دانید، و بخداوندی و معبودی وی اقرار بدهید، و رسول وی را فرمان بردار باشید، و او را بنیوت و رسالت استوار دارید و در آیت **أَوَّلِ أَتْبَاعِ** وی فرمود، و درین آیت طاعت وی فرمود، از بهر آنکه افتد طاعت داری که **أَتْبَاعِ** سیرت و افعال و اخلاق با آن نبود. و این جا هم طاعت داری باید و هم **أَتْبَاعِ**، تا بنده بر راه حق افتد و بر سنن صواب. آن راه که بنده در آن بکمال سعادت خویش رسد و قرآن مجید بآن اشارت میکند: **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ، عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي** بزرگان دین گفتند: این راه بر سه منزل نهادند: منزل اول: شناخت احکام ظاهر شرع است و بآن کار کردن و شرط آن بجا آوردن. منزل دوم: شناخت علم و زهد و ورع است که حاصل آن شناختن عیب خویش است، و قمع شهوات، و مجاهدت نفس. و منزل سوم: شناختن خواطر است که آن توقیعات سلطان ربوبیت است. و خاطری که توقیع ربوبیت باشد، خطا در آن راه نبرد، و بلکه همه شکستگیها بوی درست شود. مصطفی ص گفت: «**اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ**». این سه منزل که گفتیم، رسول بسه کلمه باز آورده و راه تحصیل آن باز نموده گفت:

«سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الكبراء».

آن گه گفت: **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**. اگر برگردند از طاعت خدا و رسول وی، خدای ایشان را دوست ندارد هر چند که ایشان می گویند، وی را دوست داریم آن

گفت ایشان بی حاصل است، و آن دعوی ایشان باطل.

قوله: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ الْاَيَّة... صفوت از هر چیز بهینه آنست. میگوید الله برگزید آدم ع را بمحبت و ولایت و نبوت، او را رسول کرد بفرزندان خویش و بفرشتگان. و لهذا قال تعالى: اَنْبِئُهُمْ بِاسْمَائِهِمْ. در خبر است که مردی گفت: «یا رسول الله! اَنْبِئَا كَانْ اَدَم؟ قال: نعم، مكلّم»

و برگزید نوح ع را و ابراهیم ع را، و آل وی اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب و انبیاء فرزندان او. ابراهیم را خلّت داد و امام ملّت کرد، و ایشان را که برشمریدیم از خاندان وی اهل رسالت کرد، و بریشان درود پیوست تا جاوید. آل مرد کسان وی باشند از نزدیکان و خاصگان قبیله و عشیره و موافقان در دین. پس هر که در دین موافق نباشد و در اتباع درست نیاید، او را آل نگویند اگر چه نسب دارد. و با موافقت و اتباع در دین آل گویند، اگر چه نسب ندارد. و الیه الاشارة بقوله: «فمن تبعنی فانه منی»

و قال تعالى: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ. و پسر نوح که نه موافق نوح ع بود در دین، از آل وی نشمرد و گفت: اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ. و آل فرعون را گفت: اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ که در ملت کفر همه یکسان بودند و بر بی یکدگر رفتند.

مصطفی (ص) خویشان کافر را گفت: «انّ آل ابی لیسوا لی باولیاء، انما ولیّی الله و صالح المؤمنین، و لکن لهم رحم ابلها ببلها».

روی أنّ النبی (ص) مرض فاتی اهل قبا یعودونه و قالوا: یا رسول الله لم نعلم بمرض الّا الآن، فجننا فادعوا الله لنا.

فقال سوف ادعولکم و لآل محمد. قالوا: یا رسول الله و من آل محمد؟ قال: سألتمونی عن شیء ما سألتی عنه احد غیرکم، المسلمون، آل محمد ص کل مؤمن تقیّ

و گفته‌اند که: اهل دین که نسبت ایشان با رسول خداست بر دو قسم‌اند: گروهی خاصیگان وی‌اند. و متبعان وی، بعلم متقن و عمل محکم شرائط شرع او بجا آورند و براه دین وی راست روند. ایشان را «آل» گویند. قسم دیگر گروهی‌اند که با وی نسبت دارند و عمل ایشان بر سبیل تقلید باشد و با تقصیر و تفریط بود، نه ایشان را علم متقن است نه عمل محکم ایشان را امت گویند نه آل. پس آل پیغامبر همه امت او‌اند، نه همه امت او آل

اواند. اینجاست که جعفر بن محمد (ع) را گفتند: چه گویی باین مردمان که می‌گویند مسلمانان همه آل محمداند؟ جواب داد که: کذبوا و صدقوا. گفتند: این چه معنی دارد، دروغ و راست هر دو جمع کردن؟ گفت: دروغ است آنچه میگویند که مردمان با این همه تقصیر در دین آل محمداند، و راست است چون شرائط شریعت او بجای آرند و براه اتباع او تمام روند، و راست روند.

وَ آلِ عِمْرَانَ وَ بَرَكزید آلِ عِمْرَانَ یعنی موسی ع و هارون ع. مقاتل گفت: این عمران پدر موسی و هارون است. هو عمران بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب ع. و گفته‌اند: آل عمران مریم است و پسر وی عیسی ع و آن عمران بن ماثان است النجار، نیک مردی بود از نیک مردان زمین مقدس.

عَلَى الْعَالَمِينَ ای عالمی زمانهم. گفته‌اند: که: عالم نامی است از هر چه در موجودات است، از زمین و آسمان، و هوا و فضا، و بر و بحر و حیوانات و جمادات. و چون عقلاء از آدمیان و فریشتگان در جمله آن بودند، جمع بنام ایشان باز کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، و دیگر چیزها تبع ایشانست. و گفته‌اند که: هر جنسی از موجودات که هست، آن را عالمی گویند. چنان که جنس آدمیان، و جنس فریشتگان، و جنس پریان، و جنس مرغان، و غیر ایشان. و گفته‌اند که: اهل هر عصری را عالمی گویند. اهل تحقیق گفتند: عالم دو است: عالم کبیر و عالم صغیر.

کبیر آنست که گفتیم، و صغیر هر آدمی بنفس خویش عالمیست و هر چه در عالم کبیر است نمودگار آن در عالم صغیر است، از زمین و کوه و نبات و جوی روان و باد و آب و آتش و سرما و گرما و پیشه‌وران و فریشتگان و چهارپایان و غیر آن. ازین جاست که ربّ العالمین در نفس آدمیان همان نظر فرمود که در عالم کبیر فرمود و گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ و در آیت دیگر هر دو در هم بست، گفت: سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي

الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ. مصطفی (ص) گفت: اعلمکم بنفسه، اعلمکم بر به و جای دیگر گفت: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ تَنبِيهَا، علی انهم لو تفکروا فی انفسهم لما خفی معرفته علیهم.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذُرِّيَّةً نصب است بر حال، و گفته‌اند بر بدل و

گفته‌اند بر تکریر. ای: اصطفی ذریّة و اشتقاق ذریّت از «أذراً الله الخلق» است، فترکت همزته، کبریّة و نبی. و گفته‌اند: هی فعلیة من الذرّ و چنان که نسل را ذریّت گویند، اصل را نیز گویند، و ذلک فی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ ای آباءهم. و زنان را ذراری گویند. مصطفی (ص) گفت: حجوا بالذراری و لا تأکلوا مالها و تذرّوا ارباقها فی اعناقها باین ذراری زنان خواهد بود نه کودکان، که کودکان را در شرع حج کردن درست نیاید. بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ای من ولد بعض، فکلهم من ذریة آدم ع ثم ذریة نوح ع ثم ذریة ابراهیم ع و قیل بعضهم من بعض یعنی فی الموالاة الدینیة لقوله تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و قوله تعالی: الْمُتَنَفِقُونَ وَ الْمُتَنَفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اهل معانی گفتند: تعلق این آیت که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ الْخَ بَآئِطِ بِبِش از دو وجه است: یکی آنکه: ایشان همه مقرر بودند که اُتباع این پیغامبران که بر شمردیم واجب است میگوید: چرا اُتباع محمد ص نمیکنید و ایشان همه یکسانند؟

آنچه اُتباع این پیغامبران واجب کرد، نبوت و رسالت است و آن در محمد ص موجود است، پس او را متبع باشید. وجه دیگر آنست که: اصطفائیّت این پیغامبران از آنست که خدای را فرمان‌بردار شدند تا مستحق محبت او گشتند، یعنی شما نیز این طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي. این آیت از روی حقیقت رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر. میگوید: هر کرا ازین حدیث سودایی در سینه می‌بود، بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه در قدم ما تعبیه کردند. دل خود را بعقل در میند که عقل پاسبانیست، راهبر نیست، تا عنان باو دهی و راه نیست، تا روی در وی آری. آنچه طلب کنی از عقل طلب مکن از نبوت طلب کن. عقل غاشیه کش احکام دین است، عزت و کبریاء دین در میزان عقل ننگند، و در حیّز جوهر و عرض نیاید. دین ما همان دین است که صد هزار و بیست و چهار هزار انبیاء و رسل را بوده است، و شهادت عزّت قرآن برین سخن شامل است که میگوید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الْاِیة مرتبت دار دین ما دو چیز است: قال الله و قال رسول الله و گر آنچه مایه دین اهل بدعت است از جواهر و اعراض

و فصول متکلمان و تصرفات عقول ایشان در آفرینش یک بار نیست گردد و متلاشی شود، و با کتم عدم رود. یک ذره نقصان در آستانه عزت دین و سده عظمت سنت نباید. تا از رب العزت بحکم اقبال باهل سنت این خطاب می آید که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** اینجا نه کلام متکلمان در گنج، نه فصول متفلسفان، نه بیان عرض و جوهر ایشان.

طریق الکلام طریق الظلام و شرّ الظلام ظلام الکلام
 علیک بمنهاج اهل الحدیث و ناهیک بالمصطفی من امام
 دع الخبط، فالدین دین العجوز علیکم بذاک و دین الغلام

قوله: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي** پیش از وجود عالم و خاک آدم ع بهزاران سال، ارواح خلایق جمع کردیم و عهده بر ارواح انبیاء و رسل گرفتیم که: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي** هر که خدمت در گاه آن صدر مملکت و نقطه دولت میخواید، از امروزینه بخدمت او کمر بندد و بچاکری وی اقرار دهد. اینست که رب العالمین از ایشان حکایت کرد: **«قَالُوا أَقْرَبْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا»** پس همه را بیکیار بکتم عدم بردیم، تا در میدان قدرت و قضاء ربوبیت یک چند نفسی بر زدند، پس یک یک را از ایشان سر باین عالم در دادیم آدم ع آمد و رفت، ابراهیم ع آمد و رفت، موسی ع آمد و رفت، عیسی ع آمد و رفت و علی هذا چندین هزاران پیغامبران بخاک فرو شدند. پس ندا کردیم که یا محمد ص اکنون میدان خالی است. و وقت و وقت تست.

سید قدم در مملکت بنهاد، چهارده کنگره از قصر کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت بود، همه در روی در افتادند. و از چهار گوشه عالم بانگ برآمد که: **جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ**. گوهر نبوت بر بساط عزت قرار گرفت، و سرا پرده رسالت بر عرصه زمین زدند، و اطناپ آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید: نقاب از چهره جمال برگرفته شد، جهان از نثار لفظ شیرین پر در و جوهر گشت و از مکارم اخلاق کریم آراسته و پیراسته گشت. و علی هذا

قوله، (ص) **«بعثت بجوامع الكلم، و لأتمم مکارم الاخلاق»**.

تا نقاب از چهره جان مقدس برگرفت هر که صاحب دیده بود آنجا دل از جان در گرفت

مهروه کس را ندید اندر همه دریای مهر یک صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ ابْتَدَأْ مِنْ آيَاتِهِ بِزِيَارَةِ أَهْلِ طَرِيقَتِكَ بِجَمْعٍ وَتَفَرُّقٍ بَازٍ مِیْ گَرْدَدِ تُحِبُّونَ اللَّهَ تَفَرَّقْتَ اسْتِ، يُحِبُّكُمُ اللَّهُ جَمْعٌ اسْتِ. تُحِبُّونَ اللَّهَ خَدَمْتَ شَرِيعَتَسْتِ، يُحِبُّكُمُ اللَّهُ كَرَامَتِ حَقِيقَتِ اسْتِ خَدَمْتَ از بِنْدَةِ خُدَايِ بَرِ شُودِ، وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ. كَرَامَتِ از خُدَايِ بَهْ بِنْدَةِ فَرُو آيِدِ، وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: وَ رَبَطْنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ. هَرِ چَهْ از بِنْدَةِ شُودِ تَفَرَّقْتَ اسْتِ بَفَرَضِ مَعْلُولِ، بِيْرَاكَنْدِگِيِ مَوْصُولِ. هَرِ چَهْ از خُدَايِ آيِدِ جَمْعِ اسْتِ، پَاكِ بَاشْدِ بِيْ غَرَضِ، آزَادِ بَاشْدِ از هَرِ عِلْتِ. نَظِيْرِ اَيْنِ آيَاتِ وَ مَعْنَايِ جَمْعِ وَ تَفَرَّقْتَ اَنْسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَقْتِ: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ جَاءَ مُوسَى عَيْنِ تَفَرَّقْتَ اسْتِ وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ حَقِيقَتِ جَمْعِ. تَفَرَّقْتَ صِفْتِ اَهْلِ تَكْوِيْنِ اسْتِ، وَ جَمْعِ صِفْتِ اَهْلِ تَمَكِّيْنِ. مُوسَى عِ دَرِ مَقَامِ تَكْوِيْنِ بُوْدِ. نَهْ بِيْنِيْ كِهْ چَوْنِ خُدَايِ بَا وِيِ سَخْنِ كَقْتِ از حَالِ بَحَالِ گَشْتِ، وَ تَغْيِيْرِ وَ تَلَوْنِ دَرِ وِيِ اَمْدُ؟! تَا كَسِ دَرِ رُوِيِ وِيِ نَتَوَانَسْتِ نَگَرَسْتِنِ! وَ مِصْطَفَى (ص) اَهْلِ تَمَكِّيْنِ بُوْدِ، وَ دَرِ عَيْنِ جَمْعِ لَا جَرْمِ بَوَقْتِ رُوَيْتِ وَ مَكَالَمْتِ دَرِ حَالِ اسْتِقَامَتِ وَ تَمَكْنِ بَمَانْدِ، وَ يَكِ مَوِيِ بَرِ اَنْدَامِ وِيِ مَتَغْيِيْرِ نَگَشْتِ. ثَمَرِهْ رُوشِ مُوسَى عِ بَا تَفَرَّقْتَ اَيْنِ بُوْدِ كِهْ: وَ قَرَّبْنَا نُجِيًّا. ثَمَرِهْ كَشَشِ مِصْطَفَى صِ دَرِ عَيْنِ جَمْعِ اَيْنِ بُوْدِ كِهْ: «دَنِي فَتَدَلِي» اِيْ دَنَا مِنْهُ الْجَبَّارُ رَبُّ الْعَزَّةِ فَتَدَلِي هَكَذَا فَسَّرَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ.

قوله تعالى: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ بَسَا فَرَقًا مِیْانِ اَيْنِ كَلِمَهْ كِهْ حَبِيْبِ صِ كَقْتِ، وَ مِیْانِ اَنْ كَلِمَهْ كِهْ خَلِيْلِ عِ كَقْتِ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَأَنَّهُ مِنِّي. چَنْدَانِ كِهْ مِیْانِ مَحَبَّتِ وَ خَلَّتِ اسْتِ، هَمْچَنْدَانِ مِیْانِ كَلِمَتِيْنِ اسْتِ. خَلِيْلِ عِ كَقْتِ: هَرِ كِهْ بَرِ بِيِ مَاسْتِ، او از مَاسْتِ. حَبِيْبِ عِ كَقْتِ: هَرِ كِهْ بَرِ بِيِ مَاسْتِ، دُوسْتِ خُدَاَسْتِ. وَ بَرْتَرِ از حَالِ دُوسْتِيِ حَالِيِ نِيَسْتِ، خُوشْتَرِ از اِيْامِ دُوسْتِيِ رُوزگَارِيِ نِيَسْتِ.

دوستی سه منزل است: هوی صفت تن، محبت صفت دل، عشق صفت جان. هوی بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم. نفس از هوی خالی نه، و دل از محبت خالی نه، و جان از عشق خالی نه عشق مأوای عاشق است، و عاشق مأوای بلاست.

عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا.

در عشق تو، گیر ناب من دانم بود! دل سوخته، جان کباب، من دانم بود!
در آتش تیز و آب من دانم بود! روز و شب در عذاب من دانم بود!

این عشق که صفت جان آمد، نیز بر سه قسم است: اول راستی، میانه مستی، آخر نیستی.
راستی عارفانراست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خردانراست.

راستی آنست که آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی.
مستی بی‌قراری و وله‌زدگی است. گه نظر مولی دائم گردد، دل هاؤم گردد گه عطا بزرگ
گردد، از طاقت یافت برگردد.

مستی هم نفس راست، هم دل راه، هم جان راه. چون شراب بر عقل زور کند، نفس مست
گردد. چون آشنایی بر آگاهی زور کند، دل مست شود. چون کشف بر انس زور گیرد،
جان مست شود. چون ساقی خود متجلی گردد، هستی آغاز کند و مستی صحو شود.

من نیستم ای نگار، تو هستم کن یک جرعه شراب وصل بر دستم کن
با من بنشین بخلوت و مستم کن گر سیر شوی بنکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سر دوستی شوی، نه بدین جهان با دید آبی، نه در آن جهان. دو
گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌یارم گفت که منم، نمی‌یارم
گفت که اوست!

از دیده و دوست، فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

آن پیر طریقت گفت: خداوندا! یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم: که دارم چه جویم؟ که
بینم چه گویم؟ شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفتگویم. خداوندا! خود کردم و
خود خریدم، آتش بر خود خود افروزانیدم! از دوستی آواز دادم، دل و جان فرانا از دادم.
مهربانا! اکنون که در غرقابم، دستم گیر که گرم افتادم:

زین بیش مزن تو ای سنایی غم عشق کآواره چو تو بسند، در عالم عشق
بپذیر تو پند و گیر یک ره کم عشق کز آب روان گرد برآرد غم عشق

آری! مشتاق کشته دوستی است، هر چند که سر ببالین است. نیکوتر آنست که کشته دوستی به از کشته شمشیر است، نه از کشته دوستی خون آید و نه از سوخته آن دود! کشته بکشتن راضی، و سوخته بسوختن خوشنود!

کم تفتلونا و کم نحبکم یا عجبا لم نحب من قتلا
هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم، گرم نماند غم تو

۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ كَفْتُ: زن عمران در دعاء خویش: رَبِّ خَدَاوَنَد مِنِّ اِنِّى نَدَرْتُ لَكَ مِن نَدَرِ كَرْدَمِ تَرَا مَا فِى بَطْنِى مُحَرَّرًا اَيْنَ كَه دَر شَكْمِ مِن اَسْت، آزاد داشته بود از همه كار اين جهانى. فَتَقَبَّلْ مِنِّى فَرَا پَذِيرَ اَز مِن. اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) كه تويى شنوا و دانا.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا چون آن فرزند را بنهاد. قَالَتْ رَبِّ! اِنِّى وَضَعْتُهَا اُنْثَى مِن اَيْنَ فَرَزَنْدِ كَه نَهَادَم، دختر زادم... وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ خَدَا خُودِ دَانَا تَرِ بَانِچَه زَاد وَ نَهَاد. وَ لَيْسَ الذَّكْرُ كَالْاُنْثَى وَ پَسْر نَه چُون دختر اَسْت. وَ اِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ مِن اُو رَا نَام مَرْيَمِ نَهَادَم. وَ اِنِّى اُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا وَ مِن وى رَا وَ اُو كَه اَز وى زَايِد، بزنهار بتو ميسپارم مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) از ديو رانده.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِبِذْرِفْتِ اَن رَا خَدَاوَنَد اَن. بِقَبُولِ حَسَنِ بِيذِيرْفَتْنِى نِيكُو. وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ بَرُوِيَانِيْد وَ بَرَاوَرْدِ اُو رَا بَه نَبَاتِ نِيكُو.. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا وَ اللّٰهُ اُو رَا بَدَاشْتَن فَرَا ذَكْرِيَا عِ سِپَرِد. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ هَر گَه كَه دَر شَدَى ذَكْرِيَا بَر مَرْيَمِ دَر مِحْرَابِ. وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا بِنَزْدِيْكَ وى رُوْزى يَافْتِى. قَالِ يَا مَرْيَمُ كَفْتُ: اى مَرْيَمِ! اِنِّى لَكَ هَذَا اَيْنَ تَرَا اَز كَجَاسْتِ؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ كَفْتُ: اَن اَز نَزْدِيْكَ خَدَاَسْت. اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابِ (۳۷) خدای روزی میدهد او را که خواهد، بی قیاس و بی حساب.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ اَن گَه بَر اَنجَا ذَكْرِيَا عِ خَوَانَدِ خَدَاوَنَدِ خُوِيْشِ رَا، قَالِ رَبِّ كَفْتُ:

خداوند من! هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ بَخْشِ مَرَا مِنْ زَنَدِيكْ خُودِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فَرَزَنْدِي پَاكِ وَ نِيكِ بَخْتِ، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) كِه تُو شَنْوَنْدِه دَعَائِي.

فَنَادَتْهُ، الْمَلَائِكَةُ فَرِيشْتِگَانِ آوَا ز دَاَنْدَنْدِ زَكْرِيَا رَا وَ هُوَ قَائِمٌ وَ وِي بَرِ پَايِ بُوْدِ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نَمَازِ مِيكَرْدِ دَرِ مِحْرَابِ، أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ كِه خُدَايِ تَرَا بَشَارَتِ مِيَدِهْدِ بِيحْيِي بِپَسْرِي نَامِ اَوْ يَحْيِي مُصَدِّقًا اسْتَوَارِ گِيْرِ وَ گَوَاهِ بِكَلِمَةِ مِنَ اللَّهِ بِسَخْنِي اَزِ خُدَا وَ سَيِّدًا وَ مَهْتَرِي زِيْرِكِ وَ بَرْدِبَارِ وَ حَصُورًا وَ نِه خَوَاهَنْدِه زَنَانِ، پَاكِ اَزِ بَايَسْتِ جَمَاعِ وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) وَ پِيْغَامْبَرِي اَزِ شَايَسْتِگَانِ.

قَالَ رَبِّ! كَفْتِ: خُدَاوَنْدِ مِنْ! اَنْتِي يَكُوْنُ لِي غُلَامٌ مَرَا پَسْرِي چُوْنِ بُوْدِ؟ وَ قَدْ بَلَّغْنِي الْكِبْرُ وَ پِيْرِي بَمَنْ رَسِيْدِ وَ اَمْرَاتِي عَاقِرٌ وَ زَنْ مِنْ نَازَايَنْدِه قَالِ كَفْتِ فَرِيشْتِهْ-اِي اَزِ پِيْغَامِ خُدَا: كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) چِيْنِ اسْتِ خُدَا، اَنْ كَنْدِ كِه خُودِ خَوَاهَدْ.

قَالَ رَبِّ! زَكْرِيَا (ع) كَفْتِ: خُدَاوَنْدِ مِنْ! اجْعَلْ لِي آيَةً نَشَانِي بَخْشِ مَرَا قَالِ آيَتُكَ جَوَابِ دَاْدِ وِي رَا كِه: نَشَانِي تُو اَنْسْتِ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ كِه سَخْنِ نَكُوْبِي بَا مَرْدَمَانِ سِه رُوْزِ، اِلَّا رَمَزًا مَكْرِ نَمُوْنِي وَ اَشَارَتِي. وَ اَذْكُرْ رَبِّكَ كَثِيْرًا وَ يَادِ كَنْ خُدَاوَنْدِ خُوْيِشِ رَا فَرَاوَانِ، وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْحَارِ (۴۱) وَ وِي رَا بِيَاكِي بَسْتَايِ بَشْبَانْگَاْهِ وَ بَاْمَدَادِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ... الاية اذ در اول اين آيت تعلق باخر آيت گذشته دارد، يعنى: سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِذْ قَالَتْ مِيْگُوِيْدِ: اللَّهُ سَنُوْا وَ دَاْنَا اسْتِ بَحَالِ وَ كَفْتَارِ اَنْ زَنْ عِمْرَانَ كِه كَفْتِ: رَبِّ اِنِّي نَزَرْتُ لَكَ وَ كَفْتِهْ-اَنْدِ كِه تَعْلُقِ بَاَصْفَائِيْتِ دَاْرِدِ، يعنى «وَ اصْطَفِيْ اَمْرَاةً عِمْرَانَ اِذْ قَالَتْ» وَ كَفْتِهْ-اَنْدِ: تَقْدِيْرِ اَنْسْتِ كِه اَذْكُرْ يَا مَحْمَدِ بَنِيُوْشِ تَا گُوِيْمِ اَزِ اَنْچِه زَنْ عِمْرَانَ كَفْتِ. بُو عَبِيْدِه گُوِيْدِ: اَيْنِ اِذِ رَا حَكْمِي نِيْسْتِ وَ بِيْهِيْجِ چِيْزِ تَعْلُقِ نَدَاْرِدِ. وَ اَزِيْنِ جَنْسِ فَرَاوَانَ اَيِدِ دَرِ قُرْآنِ دَرِ اِبْتِدَاءِ اَيَاتِ وَ قِصْصِ. إِذْ قَالَتْ اَمْرَاةٌ عِمْرَانَ مَعْنِي اَنْسْتِ كِه زَنْ عِمْرَانَ بِنِ مَاتَانَ كَفْتِ، نَامِ وِي حَنْه، وَ بِه مَرِيْمِ بَارُوْرِ بُوْدِ: لِاَنْ نَجَانِي اللَّهَ وَ وَضَعْتِ مَا فِي بَطْنِي لِاَجْعَلْنِه مَحْرَرًا اِكْرَ خُدَاوَنْدِ عَزِ وَ جَلِّ مَرَا اَزِيْنِ عَقْبِه بَرِهَانْدِ، وَ اَيْنِ فَرَزَنْدِ كِه دَرِ شَكْمِ دَاْرِمِ بِسَلَامَتِ اَزِ مَنْ جَدَا شُوْدِ، بَرِ خُودِ وَاجِبِ كَرْدَمِ كِه وِي رَا اَزَادِ دَاْرِمِ اَزِ كَاْرِهَاءِ اَيْنِ جِهَانِي، تَا خُدَايِ رَا پَرَسْتِدِ، وَ خُدْمَتِ بِيْتِ الْمَقْدَسِ كَنْدِ. وَ اِيْشَانَ بَرْگِ مِيْ دَاَشْتَنْدِ

خدمت مسجد قدس، و فرزندان بآن میدادند تقرب را بخدای عز و جل.

و در شرع ایشان بر فرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، و خود را بسپردن در چنین نذر که بایشان رفتی و این در حال کودکی بودی تا بلوغ، و بعد از بلوغ اختیار ایشان را بودی از خدمت مسجد کردن و تیمار داشتن هم چنان بر عادت تا آخر عمر. یا بگذاشتن آن و بیرون شدن. اما معنی «محرر» خالص است، چنان که بهیچ چیز تعلق ندارد و هیچ چیز در وی نگیرد و يقال «رجل حر» ای خالص من العیوب «و طین حر» ای خالص من الرمل و الحصاة، و الحر هو الذی صار لله تعالی فی الحقیقة عبدا.

آن گه دعا کرد مادر مریم تا آن نذر از وی پذیرفته شود. گفت: فَتَقَبَّلُ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از آنکه آن فرزند را هدیه‌ای ساخته بود در راه حق و در کار خیر، و نه هر هدیه بمحل قبول افتد و لهذا قال الله تعالی: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ قوله: فَلَمَّا وَضَعَتْهَا الآية... ای وضعت حملها اشارت بمعنی کرد از آن جهت بلفظ تأنیث گفت. قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ عَادَتِ أَنْبِيَاءُ وَعِلْمَاءُ إِيشَانِ چنان بود که هر کسی از ایشان فرزندی بخدمت مسجد قدس دادی تقرب را بخدای عز و جل و پسر دادی نه دختر، که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین. و نیز زنان را عذر باشد گاه‌گاه، پس دختر شایستگی تحریر ندارد. مادر مریم گمان برد که پسر زاید، نذر از آن جهت کرد، پس که دختر بود، این سخن بر سبیل اعتذار برون داد و گفت: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ خداندا، من دختر زادم، و دختر چون پسر نبود و شایستگی تحریر ندارد. و آن گه گفت: وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ أَي اعْلَمُ بِمَا لَهَا و حقیقة احوالها. گفت: خدا داناتر است که عاقبت کار وی بچه باز آید و حقیقت حال وی چه بود.

قراءة شامی و عاصم بروایة بو بکر عیاش و یعقوب بما وَضَعْتَ بضم تا است. و این از قول مادر مریم است. و روا بود برین قراءه که وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ عارض بود نه از قول مادر مریم و بر قراءه دیگران که وَضَعْتَ بِاسْكَانِ تا خوانند، لا بَدَّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ عارض بود، نه از قول مادر مریم. وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ برین قراءه هر دو وجه پذیرد. وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ بزبان رومی «مریم» امة الله است. حنة گفت: من این دختر را مریم نام نهادم، و كذلك اسمها عند الله عز و جل. مصطفی (ص) گفت: «حسبك من نساء العالمين

اربع: مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد». و اِئْتِيْ اُعِيْذُهَا بِكَ اِىْ اَمْنِهَا و اجيرها بك و ذریتها مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ الملعون المطرود. عن النبی (ص) انه قال: «ما من مولود الا و الشيطان ينال منه طعنة و لها يستهل الصبي الا ما كان من مریم و ابنها فانها لما وضعتها قالت: انى اعیذها بك و ذریتها من الشيطان الرجيم فضرب من دونها، حجاب»

ذرية زایندهگانند که ذریت از ایشان بود و نیز فرزندان باشند که زادگانند، از ذرو گرفته‌اند. یعنی از خلق خدا که بر زمین پراکنده‌اند. ذرا یذرو و تَذْرُوهُ الرِّیاحُ ازینست و رواست که از ذراً بود، و قد تقدم ذكره . شیطان نامیست از جن و انس هر ناپاک را. و در خبر است که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید در پی کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة ، تأنیث روا داشت در شیطان. و الله در قرآن از جن و انس شیاطین گفت. و عرب کسی را که داهی بود، شیطان گویند. و بآن دم نخواهند. و شیطان را دو وجه است از روی معنی. یکی آنکه از «شاط بدمه» است، یعنی که: او در خون ولد آدم شده است. برین تأویل نون نه اصلی است و بر وزن فعلان است چون عطشان. دیگر وجه اشتقاق آن از «شطون» است. عرب گویند: «نوی شطون» ای بعیده و برین تأویل نون اصلی است و بر وزن «فیعال».

و «رجم» در قرآن بر وجوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بیرون کردن، یکی بگمان گفتن، یکی نکوهیدن و رجم این جا از دو وجه است: یکی از بیرون کردن است که گفتند او را: فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايْئِكَ رَجِيمٌ. و دیگر از نکوهیدن است و لعنت شنویندن و بد نام کردن که گفت وی را: مَذْمُوماً و الذم العیب این رجم که عیب است، زبان زدن است. چنان که در احکام اسلام «رجم» سنگ زدن است و کشتن.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنِ الْاِيَةِ... این اجابت دعاء مادر مریم است، تا آنجا که گفت: «حسنا» میگوید: بپذیرفت آن را خداوند آن پذیرفتنی نیکو، و بروینید او را به نبات نیکو. یعنی بر صلاح و سداد و معرفت و طاعت خدای.

قبول مصدر است بر وزن فعول چنان که وضوء و طهور و ولوع و وقود. و انبات سخنی روانست در میان عرب در کار پروردن فرزندان. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا قِرَاءَةَ كُوفِي مُشَدَّدٌ است و زکریا مقصور، ای و كفَّلها الله زکریا میگوید: وی را بداشتن فرا زکریا (ع) سپرد، و باقی

بتخفیف خوانند و زکریاء ممدود، و معنی آنست که زکریا مریم را بداشتن بپذیرفت و صحّ
فی الخیر «انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین و اشار باصبعیه»

و زکریا پیغامبری بود از خداوند عزّ و جلّ باهل شام در آن زمان، و از فرزندان سلیمان
بن داود (ع) بود. کلبی گفت: چون مریم از مادر جدا شد، مادر او را در خرّقه‌ای پیچید و
بمسجد بیت المقدس فرستاد، پیش احبار و دانشمندان ایشان، و رئیس و مهتر احبار زکریا
بود. گفت: من او را برگیرم، و من بداشت او اولی ترم که خواهر او نزدیک من است بزنی.
احبار گفتند: اگر او را بخویشان و قرابت باز می گذاشتندی، هیچکس بوی نزدیکتر از
مادر وی نبود، بوی بگذاشتندی. پس باتفاق قرعه بزدند و سهم زکریا بقرعه بیرون آمد،
بوی تسلیم کردند. زکریا رفت و از بهر وی غرفه‌ای بساخت چنان که بندبان پایه بر آن
غرفه میشدند، و او را در آن غرفه بنشانند. این است که رب العالمین گفت: کُلَّمَا دَخَلَ
عَلَيْهَا زَكْرِيَّا الْمِحْرَابَ.

محراب نامیست شریف تر جای را و گرمی تر چون غرفها، و کوشکها. إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ. این محراب کوشک داود است و محاریب مقاصیر است. و گفته‌اند که: محراب
مسجد است. و مسجد و نمازگاه از بهر آن محراب گویند، لکنه موضع محاربه النفس و
الشیطان.

کُلَّمَا دَخَلَ مِیگوید: هر گه که زکریا بر مریم در شدی، در آن محراب وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا.
بنزدیک وی روزی یافتی. در تفسیر آورده‌اند که در تابستان میوه زمستانی تازه یافتی، و
در زمستان میوه تابستانی تازه. قَالَ يَا مَرْيَمُ! گفت: ای مریم! اَنِّي لَكِ هَذَا این ترا از
کجاست؟ اَنِّي در لغت عرب دو چیز بود: بمعنی کیف بود، چنان که گفت: اَنِّي يُحْيِي. و
بمعنی من این چنان که این جا گفت: اَنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مریم گفت: این از
نزدیک خداست.

گفته‌اند که: جبرئیل می آورد از آسمان. آن گه گفت: إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.
محتمل است که این هم از قول مریم بود. معنی آنست که: درین هیچ شگفتی نیست که ما
را از غیب روزی میرسد که خدای دارنده و روزی گمارست، آن را که خواهد روزی
میدهد از خزانه فراخ بکرم فراخ، بی مئونت و بی قیاس.

روى عن جابر بن عبد الله: «ان رسول الله (ص) اقام اياما لم يطعم طعاما، حتى شق ذلك عليه، فطاف في منازل ازواجه فلم يجد عند واحدة منهن شيئا، فاتي فاطمة فقال: يا بنية! هل عندك شيئا آكله فاني جائع. فقالت: لا والله بابي انت و امي، فلما خرج من عندها رسول الله ص بعثت إليها جارة رغيين و بضعة لحم، فاخذته منها فوضعت، في جفنة لها و غطت عندها و قالت و الله لاؤثرن بها رسول الله (ص) على نفسي و من عندي، و كانوا جميعا محتاجين الى شبعة طعام، فبعثت حسنا او حسينا الى رسول الله فرجع اليها، فقالت بابي انت و امي، قد اتانا الله بشيء فخبأته لك، فكشفت عن الجفنة فاذا هي مملوءة خبزا و لحما، فلما نظرت اليها عرفت انها بركة من الله عز و جل. فحمدت الله و صلّت على نبيه ص. فقال عليه السلام: من اين لك يا بنية! فقالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب. فحمد الله و قال: الحمد لله الذي جعلك شبيهة سيده نساء بنى اسرائيل، فانها كانت اذا رزقها الله شيئا فسئلت عنها قالت هو من عند الله ان الله يرزق... و بعث رسول الله الى علي (ع) ثم اكل رسول الله (ص) و فاطمة و علي و الحسن و الحسين و جميع ازواج النبي (ص) و اهل بيته جميعا حتى شعبوا قالت فاطمة و بقيت الجفنة كما هي و اوسعت منها على جميع جيراني، و جعل الله عز و جل فيها بركة و خيرا.

قوله: هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ هُنَالِكَ بلام و كاف هناك بكاف و بي لام، و هنا بي لام و بي كاف هر سه بمعنى ثم است. عرب آن را بيشتتر در موضع حين نهند. ميگويد: هم بر آن جاي و هم در آن هنگام كه زكريا ع ميوه تازه ديد نه در هنگام خويش و دانست كه آن از قدرت فراخ خداوندست و نه از هنگام طبع، طمع افتاد او را بفرزند، و زن او عاقر بود كه نه زائيد. با خود گفت: كه او كه ميوه تواند آفريد بي هنگام، فرزند تواند آورد از عاقر. در آن هنگام زكريا ع خداوند خويش را خواند گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ... لَدَّ، و لدى و لدن هر سه بمعنى عند است.

ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اى نسلا مباركا، تقيا، رضيا، همانست كه جاي ديگر گفت: وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اى مجيب الدعاء. كقوله تعالى: اِنِّي اَمْتُتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ اى فاجيبونى و كقولهم سمع الله لمن حمده اى اجاب.

روى ان النبي (ص) قال: ايما رجل مات و ترك ذرية طيبة اجرى الله عليه مثل اجر

عملهم لا ينقص من اجورهم شيئا.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ حمزه و كسایى فناده بیا خوانند بر تقدیم فعل و ملائكة هر چند كه جمع است، این جا جبرئیل خواهد. عرب روا دارند كسى را كه رئیس و مهتر قوم باشد كه از وی خبر بلفظ جمع باز دهند. چنانك رب العالمین گفت: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ در تفسیر است كه باین ناس ابو سفیان بن حرب خواهد بود. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ میگوید: جبرئیل آواز داد زكریا (ع) را، و او بر پای بود، نماز میكرد در محراب. این محراب مسجد بیت المقدس است. «ان الله» بكسر الف قراءة شامی و حمزه. يُبَشِّرُكَ بتخفيف قراءة حمزه و كسایى میگوید: خدا ترا شاد میكند به پسری نام وی یحیی (ع). و در سوره مریم است كه هرگز پیش از وی یحیی نیافریدیم. مفسران گفتند: «سَمَى يَحْيَى لَانَّ اللّٰهَ احيا قلبه بالايمان و النبوة» یحیی از حیاة است، و حیاة حقیقی حیاة دل است، و حیاة دل نبوت و ایمان است. و یحیی را هم نبوت بود و هم ایمان. و گفته اند كه: یحیی نام كردند او را كه الله بعلم قدیم خود دانست كه از دنیا شهید بیرون شود، و رب العالمین شهیدان را زندگان خواند: بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ.

روی ان النبى (ص) قال من هوان الدنيا على الله ان يحيى بن زكريا قتلته امرأة.

و قيل سمى يحيى لان الله تعالى احيا به عقر امه. و قيل لانه، احياها بالطاعة حتى لم يعص قط و لم يهيم بمعصية.

قال رسول الله (ص) ما من احد الا يلقى الله عز و جل قد هم بخطيئة او عملها الا يحيى بن زكريا فانه لم يهيم و لم يعملها.

مُصَدِّقًا نصب على الوصف، او الحال «بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ» و این بكلمه را سه معنى است: يکى آنست كه يبشرك بيحيى بكلمة من اللّٰه يعنى كه این بشارت سخنى است از خداوند عز و جل. ديگر وجه آنست كه: خدای ترا بشارت میدهد به پسری از زن عاقر بكلمه کن سدیگر معنى آنست كه: مصدقا بعيسى بن مریم انه ابن مریم من غير أب و انه عبد اللّٰه و رسوله. گویند: اول كسى كه بعيسى بن مریم ایمان آورد و نبوت و رسالت وی اقرار داد، یحیی بود. یحیی بسه سال مه از عیسی بود، و هر دو پسر خاله یکدیگر بودند. عیسی از مریم بنت عمران زاد و یحیی از حنة بنت عمران. و گفته اند: مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ معنى

آنست که: یحیی از عاقر زاده قدرت خدای را گواهد است. عیسی عن را از مادر بی پدر زاده.

روی: انّ امرأة زکریّا أنت مریم لیلۃ تزورها، فلما فتحت الباب التزمتها. فقالت امرأة زکریّا یا مریم اشعرت انّی حبلی: قالت مریم. اشعرت انّی ایضا حامل قالت امرأة زکریّا فانی وجدت ما فی بطنی سجد لما فی بطنک و ذلك قوله: مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا در نعت یحیی (ع) میگوید: بار خدای مهتری است کریم تر خدای عزّ و جلّ گفته اند: که سه چیز شرط سیادت است: علم و حلم و تقوی. تا این سه خصلت بهم نیایند در یک شخص، استحقاق سیادت مرو را ثابت نشود و قبیل السیّد السّائس لسواد النّاس ای معظمهم و لهذا یقال سید العبد و لا یقال سید الثوب. وَ حَصُورًا حَصُورًا آنست که بزنان نرسد و گرد ایشان نگردهد، و فِعُول است بمعنی فاعل، یعنی حصر نفسه، عن الشهوات، و گفته اند: فِعُول است بمعنی مفعول کانه، محصور عنهن ای ممنوع محبوس عنهن من قبل الله عزّ و جلّ.

وَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ این صالح در قرآن پیغامبران را جایه است. پاریسی آن «شایسته» است. چنانک گویی: فلان یصلح لهذا الامر

روی ابو هریره قال: سمعت رسول الله (ص): کل بنی آدم یلقى الله بذنب قد اذنبه یعذبه الله ان شاء او یرحمه، الا یحیی بن زکریا فانه کان سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین. قال رَبِّ الْاِیة... مفسران گفتند: زکریا (ع) این خطاب با جبرئیل کرد و گفت: یا سیدی! انّی یكون لى غلاماً وَ قد بلغنى الکبرُ مرا فرزند چون بود؟

و پیری بمن رسید و پوستم بر استخوان خشک شده از پیری. گویند: صد و بیست سالش از عمر گذشته بود، و زن او را نود و هشت سال. و این سخن نه بر سبیل انکار گفت، بل چون رب العالمین در آفرینش خلق حکم چنان کرده است بر عموم، و عادت چنان رانده که از مرد پیر و زن عاقر فرزند نیاید، زکریا (ع) خواست تا بداند که این فرزند ایشان را چون در وجود خواهد آمد هم در حال پیری و ضعف؟ یا ایشان را بجوانی و قوت شباب باز برد و فرزند آرد، یا از زنی دیگر خواهد بود؟ یا بر طریقی دیگر بیرون از عادت آفرینش عموم خواهد بود؟! پس این سؤال از کیفیت وجود فرزند رفت، نه از اصل وجود.

بعضی علماء گفتند: این سخن که از وی رفت، نه سؤال بود بلکه استعظام نعمت خدای عزّ و جلّ بود، چنان که عرب گویند، چون شغلی عظیم و نعمتی بزرگ پدید آید: «من لی بكذا، و من این لی كذا؟» یعنی من ازین که باشم؟

و چه باشم؟ و از کجا اهل این نعمت شوم؟ پس جبرئیل از پیغام خدای وی را جواب داد: كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. معنی آنست که: این فرزند ترا هم در حال ضعف و پیری دهد، و از کمال قدرت وی دور نیست که آفرینش خدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد و هر چه خواهد. یعنی که اگر تعجب میکنی درین کار پس تعجب کن در همه اختراعات و ابداعات الله که آن همه بر یک نسق است از روی قدرت.

قوله: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زَكَرِيَّا (ع) از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر و سپاس داری و عبادت بیفزایم قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تَكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا این رمز همان وحی است که جای دیگر گفت: فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ. و معنی هر دو درین قصه اشارتست او را.

گفتند: شرط آنست که با اهل خود مباشرت کنی در حال طهر و نشان حمل آنست که سه روز سخن با مردم نتوانی گفتن، مگر اشارتی بدست یا بسر و زبان، هم چنان بجای بی خرس و بی مرض. بعضی علماء گفتند: آن زبان بستن وی از سخن با مردمان عقوبتی بود که رب العالمین بوی خواست که بعد از آنکه بمشافهه با فرشته سخن گفته بود آیت و علامت میخواست. قومی دیگر بعکس این گفته اند و آن آنست که: زکریا (ع) از رب العزت قربتی و عبادتی خواست تا آن بجای آرد شکر نعمت اجابت دعا را، رب العزت وی را فرمود که جملگی خویش سه روز در کار عبادت و تسبیح و ذکر ما کن، و با مردم سخن مگوی، آن ترا شکر نعمت است و پذیرفته ما.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا این دلیل است که زبان وی از تسبیح نماز و ذکر خدا بسته نبود. وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ تسبیح نامی است همه سخنان را که بآن خدای ستایند، هر چند که استعمال آن بیشتر در سُبْحَانَ اللَّهِ رود. و سَبُّوحِ پاك بی عیب است مصطفی (ص) گفت: هیچ روز نبود، که نه منادی ندا کند: «ایها الخلائق سَبِّحُوا الْمَلِكَ الْقُدُوسَ» عایشه گفت: مصطفی (ص) در سجود گفتی: «سبوح، قدوس، رب الملائكة و الروح».

روایت است از عبد العزیز بن ابی داود، گفت: روزی مصطفی (ص) در مدینه با یاران نشسته بود، یاران بکوهی نگریستند و گفتند: یا رسول الله «ما اعظم هذا الجبل!» چه عظیم است این کوه! رسول (ص) گفت: هیچکس از شما در بهشت نشود، تا چندان که این کوه است وی را عمل نبود. یاران همه دلتنگ شدند و سر در پیش افکندند، و از آن گفت خویشتن پشیمان شدند که ما چرا آن گفتیم تا این شنیدیم؟ رسول خدا گفت: «مالی أراکم محزونین؟»

چه بودست مرا که شما را دلتنگ می‌بینم؟ ایشان گفتند: کاشکی ما را این نظر و این گفت نبودی! یعنی که این دشخوار کاریست عمل فراوان باید تا چندانک باین کوه برآید. رسول (ص) گفت: دلتنگی مکنید، این آسان تر از آنست که شما پندارید.

نه شما می‌گوئید: «سبحان الله!» این گفت شما از آن عظیم تر است و تمام تر! در روزگار عمر (رض) مردی را حدّ می خوردن می زدند. آن مرد در میانه ضرب گفت: «سبحان الله» عمر (رض) فرا جلا داد گفت: «دعه، فان التسبیح لا یستقرّ الا فی قلب مؤمن». و روی ان علیا (ع) قال: «سبحان الله کلمة احبها الله و رضیها و قالها لنفسه و احب ان یقال له، و لم تقل الا لرینا و الیها یفرع الخلائق»، «بالعشیّ و الالبکار ابکار در بامداد شدن است و این جا بمعنی بکرة است، مصدر بجای اسم نهاد، چنانک گفت: فالقُ الاصباح. اصباح بمعنی صبح است، مصدر بجای اسم گفت، اینجا همچنانست. عرب از وقت آفتاب برآمدن تا بچاشتگاه بکرة گویند، و از وقت آفتاب فرو شدن تا پاره‌ای از شب بگذرد، عشی گویند.

و مراد باین دو کلمه نه آنست که: تا زکریا (ع) در تسبیح و نماز بهر دو طرف روز اختصار کند، بلکه دوام ذکر و عبادت خواهد، در همه اوقات شبانروز باین سه روز مخصوص.

روی عن ابی الدرداء (رض) قال: «یا ایها الناس! اذکروا لله یذکرکم، ما من عبد یقول لا اله الا الله الا قال الله تعالی صدق عبدی لا اله الا انا وحدی. و ما من عبد یقول: الحمد لله، الا قال الله تعالی صدق عبدی، منی بدأ الحمد و الیّ یعود و انا احق به. و ما من عبد یقول: الله اکبر الا قال الله تعالی صدق عبدی انا اکبر کل شیء، و لا شیء اکبر منی. و ما من عبد یقول سبحان الله و بحمده الا قال الله تعالی صدق عبدی سبحانی و بحمدی، منی بدأ

التسبيح والى يعود. وهى لى خالصا. و ما من عبد يقول لا حول و لا قوّة الا باللّٰه، الا قال اللّٰه. صدق عبدى، لا حول و لا قوّة الا بى. سل عبدى تؤت.»

روى ان يحيى بن زكريا (ع) مرّ على قبر دانيال النّبى (ع) فسمعه، و هو فى القبر، يقول: «سبحان الّذى تعزّز بالقدرة و البقاء، قهّر العباد بالموت و الفناء، قال فسمع ثم مضى.

فنادى به مناد من السماء: يا يحيى! انا الّذى تعزّزت بالقدرة و قهّرت العباد بالموت، استغفرت له السماوات و الارض و من فيهنّ. و روى ان النّبى (ص) قال: أ لا ادلكم على كلمات هنّ افضل الكلام الا القرآن؟ و هنّ من القرآن خفاف على اللسان، ثقال فى الميزان، يرضين الرحمن و يطردن الشيطان، سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اكبر.

و عن ابى ذر قال: قال رسول اللّٰه (ص): «على كلّ نفس كلّ يوم طلعت فيه الشمس صدقة منه على نفسه». قلت: يا رسول اللّٰه! من اين نتصدق و ليس لنا اموال؟ قال: «و ان من ابواب الصدقة الصلاة و التكبير و التحميد للّٰه، و سبحان اللّٰه، و لا اله الا اللّٰه، و اللّٰه اكبر و استغفر اللّٰه» قال: «و قبض عليهنّ ملك فجعلهنّ تحت جناحه و سعد بهنّ. فلا تمرّ على جمع من الملائكة الا استغفروا لقائلهنّ حتّى تجىء بها وجه الرحمن عزّ و جل.»

النوبة الثالثة

قوله عزّ و جلّ: إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِي مُحَرَّرًا ذوق ارباب معرفت محرّر آنست كه در ازل آزاد ابد شد. نه دنيا دامن او گرفت، نه عقبى او را فریفت نه با شواهد و رسوم بماند، نه با پاداش درآویخت.

پير طريقت گفت: «پاداش بر روى مهرتاش است! باز خواستن خود را از دوست، پرخاش است! همه يافتها دريافت آزادى لاش است!

آزاد شو از هر چه بكون اندر تا باشى يار غار آن دلبر!

نشان آزادى آنست كه: از آن فريد عصر خويش بو بكر قحطىي حكايت كنند كه: او را پسرى بود سر به بى رسمىها برآورده، و از شوخى و ناپاكى با جوانان فساق درآميخته. يكى از پيران طريقت باين پسر برگذشت و وى با اقران خويش در مجلس ملامى نشسته، و آن بى رسمىها بر دست گرفته، و مردم از غيبت وى در دنده اى افتاده، آن پير را رحمت آمد بر بو بكر قحطىي كه تا اين مقاسات چون ميكشد؟ و با اين گفتگوى مردم در حق

پسر وی، چون روزگار بسر می‌برد؟! هم چنان میرفت تا بر در قحطی شد. او را بصفتی دید، از خود بیخود شده، و از آن قصه و آن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر! لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر! این شیخ از حال وی در تعجب شد، گفت: «فدیت من لا یؤثر فیہ الجبال الرواسی!» قحطی بفراست بدانست که او تعجب میکند. گفت: «أنا قد حررنا عن رقِّ الأشياء فی الازل».

إذ قالت امرأتُ عمرانَ گفته‌اند که: چون آن مخدره مریم بنت عمران در وجود آمد، مادر وی دلتنگ شد و خجل گشت. گفت: من پنداشتم که این فرزند پسر خواهد بود و در راه خدا آزادش کردم، اکنون دختر آمد و دختر این معنی را چون شاید؟ از سر دلتنگی گفت: «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى»، گفتند: این چه خطاب است که میکنی؟ خدای خود میداند و می‌بیند؟ گفت: آری دانم که می‌داند، لکن تا مرهمی بر نهد! پس مرهم دل وی این بود که وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ نَظِيرَ این آنست که: مصطفی (ص) را از کفار قریش و اعداء دین رنجها رسید و از کرد و گفت ایشان محتنها کشید، تا تسکین دل وی را این فرمان آمد که: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ سَيِّد (ص) بحکم فرمان صبر می‌کرد و در دل آن اندوه می‌داشت، چون تقاضایی از درون دل وی پدید آمدی که اگر نواختی بودی این رنج کشیدن بر شاهد آن نواخت آسان بودی. رَبِّ الْعِزَّةِ تسکین و تسلیت وی را آیت فرستاد: وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. ترا آن نواخت نه بس که ما در دل تو نظر میکنیم؟ و هر چه بر تو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم؟ مادر مریم را همچنین نواخت آمد که: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ. ترا آن نه بس که ما میدانیم فرزند که نهادی و بآن که دختر بود خجل گشتی؟ آری بمقصود آن زن تحریر دو چیز بود: یکی نواختی که از حق بوی رسید، دیگری قبول آن فرزند. و هر دو مقصود در کنارش نهادند، پس او را چه زیان که دختر آمد! نواخت اینست که: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ و قبول اینست که: فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ. آن گه بقبول مجدد اقتصار نکرد که حسن فرا آن پیوست و گفت: بِقَبُولٍ حَسَنٍ. نیکوش قبول کرد که وی را بنعمت عصمت پیرورد، و به نبات نیکو برآورد، و بلباس طاعت بداشت، و بشریفترین بقعتها فروآورد، و پیغامبری چون زکریا (ع) بر وی قیّم گماشت. این همچنانست که به داود (ع) وحی فرستاد: «إِذَا رَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا.»

و آن گه وی را به زکریا (ع) باز نگذاشت که از غیب روزی او روان کرد، که رب العالمین گفت: کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا تَا عَالَمِيَانِ بَدَانَدَن كِه خدای تعالی دوستان خود را خود دارد، و ایشان را بکس بازنگذارد. این جا لطیفه ایست یعنی که: تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند، و توانگران که اولیاء را تعهد میکنند، بدانند که ایشان در رفق اولیاء و فقراند، و اولیاء و فقراء در رفق و نواخت حقاوند. و آنچه زکریا (ع) از مریم پرسید: «أَنْتِي لَكِ هَذَا»، از آن بود که ترسید اگر دیگری بر زکریا (ع) سبقت برد بتعهد وی، خود ندانسته بود و نشناخته، آن قربت و منزلت مریم بنزدیک خداوند عز و جل. از آنکه کودک بود نه سابقه طاعتی، نه وسیله عبادتی از وی دیده، و نه وقت آن دریافته. مریم بتأیید الهی و عنایت ازلی از عین توحید او را جواب داد و گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، یعنی الله روزی که دهد و نواخت که فرستد، نه بسابقه طاعت دهد، نه بوسیله عبادت بلکه از نزدیک خود فرستد و بمشیت خویش دهد. نه بینی که درین آیت روزی دادن در مشیت خویش بست، نه در طاعت و عبادت بندگان؟ فقال تعالی: إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

زکریا (ع) از آن پس چنان ادب گرفت که در محل طاعت و عبادت لا بلکه در مقام نبوت و رسالت استحقاق یک اجابت دعوت خود ندید. آلا از فضل محض و مشیت حق. و آن در قصه فرزند خواستن است. چون او را بشارت داد بفرزند، گفت: «أَنْتِي يَكُونُ لِي غُلَامٌ». یک قول آنست که «بای استحقاق منی تکون لی هذه الاجابة؟ لو لا مشیتک و فضلک؟». یک قول دیگر آنست که: زکریا (ع) گفت خداوندا این فرزند هم ازین زن باشد، که روزگاری به پیری با من بسر آورد یا از زن دیگر؟ جواب دادند او را که هم ازین زن باشد، از بهر آنکه چون با وحشت انفراد هر دو بهم بودند، امروز که روز شادی و بشارت فرزند است، با دیگری شرط نباشد. و درین اشارتی است، و در آن اشارت بشارتی. فردای قیامت که رب العالمین تجلی کند و بندگان را بکرامت دیدار باز رساند، همین دیده باز دهد که امروز است، این دیده که امروز در راه خدای گریست و وحشت فراق کشید، هر آینه همان بعز وصال رسد و بتجلی ذو الجلال بر آساید.

قال رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زَكَرِيَّا (ع) نشان وجود فرزند خواست، او را گفتند: نشان آنست که

سه روز زبان تو از سخن با مردم باز برم، تا همه رازت با ما بود، و بر زیانت همه حدیث ما رود. از روی اشارت میگوید: ترا فرزندی دهم که وی را از دنیا و خلائق باز برم، و روی دل وی فرا خود گردانم، تا قبله خود جز حضرت ما نداند و جز با حدیث ما نیارآمد.

جز نام و خیال و عشقت ای جان
بر لفظ و دل و دیده مرا نیست عیان
جهان

زکریا (ع) را بر خصوص همین فرمود: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ** و مؤمنان را بر عموم همین فرمود: **وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا**. میگوید: خدای را یاد کنید، و در طاعت و خدمت وی روزگار سر آید، همه او را باشید و در همه حال و همه کار او را خوانید، و او را دانید. اگر آسائید، با ذکر و بیغام او آسائید و گر نازید، بنام و نشان وی نازید:

در سرای مرا گه گهی تو حلقه یزن
صواب نیست که بیگانه وار برگذری
و گر حدیث کنی، جز حدیث ما نکنی!
و گر شراب خوری، جز بیاد ما نخوری!

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا گفته‌اند: که ذکر خدا را سه درجه است: اول ذکر ظاهر بزبان از ثنا و دعا، و هو قوله تعالی **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا**. دیگر ذکر خفی بدل. و ذلك فی قوله تعالی **اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا** و قول النبی (ص) **«خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما یکفی»**. سدیگر ذکر حقیقی است، و آن شهود ذکر حق است ترا؛ و ذلك قوله: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ اِی نَسِيتَ نَفْسَکَ فِی ذَکَرِکَ، ثَم نَسِيتَ ذَکَرِکَ فِی ذَکَرِکَ، ثَم نَسِيتَ فِی ذَکَرِ الْحَقِّ اِیْاکَ کُل ذَکَرٍ**.

بیر طریقت گفت: **«الهی! چه باد کنم که خود همه یادم، من خرمن نشان خود فرا باد دادم. یاد کردن کسب است و فراموش نکردن زندگانی، زندگانی وراء دو گیتی است، و کسب چنانک دانی. الهی! یک چندی بکسب یاد تو ورزیدم، باز یک چندی بیاد خود ترا نازیدم دیده بر تو آمد، با نظاره پردازیدم اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم چون من کیست که این مرتبت را سزیدم؟ فریاد از یاد باندازه، و دیدار بهنگام، وز آشنایی بنشان، و**

دوستی به پیغام».

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ فَرِيضَتُكَ كَيْفَ تَقُولِينَ؟ اى مريم! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ خَدَايَ تَرَا بَكْرِيْدَ. وَ طَهَّرَكِ وَ پَاكِ كَزِيْدِ هُوَ اصْطَفَاكِ عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ (۴۲) وَ بَرَكَزِيْدِ تَرَا بَرِ زَنَانِ جِهَانِيَانِ.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ اى مريم فرمان بردار زى، وَ باش خدَاوند خويش را. وَ اسْجُدِيْ وَ ارْكَعِيْ وَ سَجُودِ كُنْ وَ رُكُوعِ كُنْ مَعَ الرَّاْكِعِيْنَ (۴۳) با نماز كنندگان.

ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ اَيْنِ از خبرهاى غيب است، نُوحِيْهِ اِلَيْكَ پيغام مى دهيم آن را بتو، وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ وَ تَوْبُدِيْ نَزِيْدِيْ ايشان، إِذْ يَلْقَوْنَ اَفْلاْمَهُمْ كه قرعه ها زدند اِيْهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ بقرعه مى جستند كه كيست آنكه مريم را بردارد وَ بپرورد، وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ وَ تَوْبُدِيْ نَزِيْدِيْ ايشان، إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴) كه ايشان از بهر مريم با يكدگر خصومت ميكردند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ فَرِيضَتُكَ كَيْفَ تَقُولِينَ؟ اى مريم! إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ خَدَايَ بَشَارَتِ مى دهد ترا بكلمتى ازو اسمهُ، الْمَسِيْحُ نام او مَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِيْسَى پسر مريم وَ جِيْهًا رُوِيْ شَنَاسِ با آب روى، فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هم درين جهان هم در آن جهان، وَ مِنَ الْمُقْرَبِيْنَ (۴۵) وَ او از نزديك كردگانست.

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ وَ سَخَنَ گوِيْدِ با مردمان، فِى الْمَهْدِ در گهواره، وَ كَهْلًا وَ بَهْنِگَامِ كهلى وَ مِنَ الصَّالِحِيْنَ (۴۶) وَ مرديست از شايستگان.

قَالَتْ رَبِّ مَا مِثْلُ بَشَرٍ وَ نِپاسيدست مرا هيچ بشر! قَالَ جِبْرِيْلُ وى را جواب داد وَ كَفْتُ: كَذَلِكَ اَكْتُونِ چنين است اللَّهُ يُخَلِّقُ مَا يَشَاءُ خدَا مى آفريند آنچه ميخواهد. إِذَا قَضَىْ أَمْرًا كه كَارِيْ را ندو فرمانى گزارد، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ اَنْسَتْ كه گوِيْدِ آن را: كُنْ فَيَكُونُ (۴۷) باش تا مى بود. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۴۸) وَ در وى آموزد خدَاى نامه و دين و حكمت و تورات و انجيل.

وَ رَسُوْلًا اِلَى بَنِي إِسْرَائِيْلَ وَ پيغامبرى به بنى اسرائيل. اِنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ كه من

بشما آمدم و نشانی آوردم از خدای شما اَنِّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ
که شما را آفرینم از گل کَهَيْبَةِ الطَّيْرِ چون سان مرغ.

فَانْفُخْ فِيهِ اَنْ گه دم در آن، فَيَكُونُ طَيْرًا تا مرغی بود. بِاِذْنِ اللّٰهِ بخواست خدا و فرمان
وی بمرغ و دستوری او مرا. وَ اُتِرِيْ اَلْاَكْمَةَ وَ اَلْاَبْرَصَ وَ بِيْ عَيْبٍ كُنْمِ اَكْمَه و پيس را وَ
اُحْيِ الْمَوْتَى بِاِذْنِ اللّٰهِ و زنده كنم مردگان را بدستوری خدا وَ اَنْبِئُكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ و شما را
خبر كنم كه بخانه چه خورده ايد وَ مَا تَدْخُرُوْنَ فِيْ بُيُوتِكُمْ و در خانه خویش چه باز
نهاده ايد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ درین نشانیست شما را بر راستی و استواری من اِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِيْنَ (۴۹) اگر گرویدگانید.

وَ مُصَدِّقًا و استوار دارنده‌ای‌ام و گواهی لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ آن تورات که پیش از من
فرا آمد. وَ لِاحِلٍّ لِّكُمْ و فرستادند مرا نیز تا شما را حلال كنم و گشاده بَعْضَ الَّذِيْ حُرِّمَ
عَلَيْكُمْ لختی از آنچه حرام کرده‌اند و بسته‌اند بر شما وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ و بشما
آوردم نشانی از خداوند شما، فَاتَّقُوا اللّٰهَ و بپرهیزید از انباز گفتن و فرزند گفتن خدای را،
وَ اطِيعُوْنَ (۵۰) و فرمان برید مرا.

اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَ رَبُّكُمْ اللّٰهُ خداوند منست و خداوند شما فَاعْبُدُوْهُ وى را بنده باشید و پرستید
هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ (۵۱) اینست راه راست درست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ الْاٰیة... ملائكة این جا جبرئیل است تنها، و در قرآن
ازین فراوانست و در عربیت روا و روان. هم ازین بابست که اللّٰه در قرآن خود را انا
گفت، و نحن گفت، و خلقنا و جعلنا نحیی و نمیت، مجیبون، ماهدون ازین اخوات فراوان
است.

وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ مريم در محراب بود، جبرئیل آمد و با وی این خطاب کرد و
گفت: اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ اللّٰهَ ترا برگزید و از همه فاحشه و اثم پاک کرد. سدی
گوید: تطهیر وی آن بود که هرگز هیچ مرد بوی نرسید و حیض زنان ندید. وَ اصْطَفَاكِ
على نساء العالمين گزین اول عام است که وی را بگزید، چنانک همه زنان پاکان نیک
زنان را گزید، پسین گزین خاص است که وی را بگزید تا فریشته دید و روح پاک یافت

از نفخه پاک جبرئیل و بی شوی پسر زاد نساء و نسوة نامی است جمع زنان را که از آن لفظ وحدان نیست یکی را گویند: «امراًة»، و جماعت «نسوة، و نسوان» و تصغیر «نسیان».

یا مَرِيْمُ اَقْنَبِي لِرَبِّكَِ معنی قنوت طاعت داشتن است و عبادت کردن بر دوام، اگر در نماز باشد و گر بیرون از نماز. وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ مفسران در معنی این سجود و رکوع دو قول گفته‌اند: یکی آنکه آن دو رکن معروف خواهد از ارکان نماز. و آن گه فرا پیش داشتن سجود را از رکوع دو وجه است: یکی آنکه در شریعت ایشان چنان بود، سجود فرا پیش رکوع می‌داشتند. دیگر وجه آنکه این تشبیه بر آنک و او ترتیب واجب نکند، هر چند که از روی لفظ سجود فرا پیش داشت، اما از روی معنی و شرط نماز رکوع در پیش است. قول دیگر در معنی وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِيْ آنست که: سجود اصل نمازست، چنانک گفت: وَ اَذْبَا السُّجُوْدِ وَ رُكُوْعِ حَقِيْقَتِ شُكْرِ اسْت. چنانک گفت: وَ خَرَّ رَاكِعًا اَي شَاكِرًا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ باین دو کلمه مریم را نماز فرمود و شکر فرمود. آنچه گفت: مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ معنی آنست که: مع الرَّاكِعِيْنَ السَّاجِدِيْنَ. لکن دانست که در وَ اسْجُدِي ساجدین خود معلوم شود و مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ اشارتست فرا آن که زن را با مردان نماز کردن بجماعت رواست، و دلیل است بر آن که نماز بجماعت مؤکد است و بآن فرمان شرع است، و بمذهب بوثور و جماعتی از اهل ظاهر خود فریضه است.

اگر کسی گوید: چونست که در ابتداء این آیات قصه مریم در گرفت آن گه قصه زکریا در میان آورد، باز بقصه مریم باز رفت؟ اگر هم ز اول قصه مریم تمام بگفتی و آن گه قصه زکریا در آن پیوستی سخن با نظام تر بودی؟ جواب وی آنست که: قصه ایشان هر دو، بر دو وجه مشتمل است: یکی بیان آیت ولایت و نبوت، دیگر بیان طاعت و عبادت. اول در ابتداء قصه مریم بیان آیت ولایت او در گرفت و تمامی آن بی پایان برد. سپس بیان آیت نبوت زکریا در آن پیوست که آیت بر پی آیت لائق تر بوده پس عبادت زکریا در گرفت تا قصه وی تمام شد، آن گه عبادت مریم در آن پیوست که ذکر عبادت بر پی ذکر عبادت لائق تر بود. پس معلوم شد که این سخن بر نظام خویش است و بر ترتیب خویش.

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ اَي ذٰلِكَ الَّذِي ذَكَرَ فِي هَذِهِ الْاَيَاتِ مِنْ حَدِيْثِ الْغَيْبِ نُوْحِيَةِ الْيَكِ كِ

ما وحی کردیم آن را بتو، لم تشهده یا محمد! میگوید آنچه گفتیم درین قصه‌ها آنست که از تو غیب بود یا محمد! و ما کُنتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک ایشان که اهل مسجد مقدس بودند، و نیکان آن شهر در آن زمان، که هر کس می‌گفت: مریم مرا باید داد تا من بدارم و پرورم.

إِذْ يُدْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ انبیاء اقلام داشتند، و اهل جاهلیت از لام. و درین آیت ردّ ایشانست که قرعه از قمار محرم شمردند و دلیل بر اباحت قرعه آنست که الله تعالی گفت: فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و مصطفی (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی، آن کس که قرعه بر وی برآمدی با خود بسفر بردی. این دلیل‌ها روشن است که قرعه مباح است، و نه از شمار قمار است. و ما کُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ تخاصم و اختصام و مخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر، و آن از خصم گرفته و خصم جانب است. یعنی که این از یک سو سخن می‌گوید، و آن از یک سوی دیگر می‌گوید.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ... الآية... کلمه این جا نام عیسی (ع) است از بهر آن او را کلمه خوانده و مصطفی (ص) هم او را کلمه خواند، که او حاصل گشت و موجود بی پدر بکلمه الله که گفت: كُنْ اسْمُهُ الْمَسِيحُ اختلاف است میان علماء که چرا مسیح نام کردند وی را. قیل: لانه مسح بالبركة و جعل مبارکا اینما کان. وی را ببرکت پیاسیده بودند که بهر عاهت که رسید بسلامت گشت. و قیل: لانه کان ممسوحا بالذهن لَمَا ولد. و قیل: لانه کان ممسوح القدمین لا اخمص لهما. و قیل لانه کان ممسوحا بالجمال، یعنی الجمال النفسی و البدنی من الاخلاق الجميلة و الفضائل الكثيرة، نحو قول النبی (ص) فی جریر: «علیه مسحة ملک»

و قیل مسحه جبرئیل بجناحه من الشیطان الرجیم. حتی لم یکن للشیطان علیه سبیل فی وقت ولادته، و فی ذلک ما روی عن وهب بن منبه قال: لما ولد عیسی اتت الشیاطین ابلیس فقالوا له اصبحت الاصنام منکسة! فقال هذا الحادث حدث، و قال مکانکم، فطار حتی جاء خافقی الارض فلم یجد شیئا، ثم جاء البحار فلم یجد شیئا ثم طار ایضا فوجد عیسی ولد، و اذ الملائكة قد حفّت حوله فلم یصل الیه ابلیس، فرجع الیهم فقال ان نبیا ولد

البارحة ما حملت انثى قطّ و لا وضعت آلا انا بحضرتها آلا هذه، فإيا سوا ان تعبد الاصنام بعد هذه الدليّة، و لكن ائتوا بنى آدم من قبل الخفة و العجلة، باين قولها كه گفته شد، مسيح فعيل است بمعنى مفعول و روا باشد كه بر معنى فاعل نهند، چنانك كلبى گفت: «سمّى مسيحا لانه كان يمسح الاكمه و الأبرص فيبرء و يمسح عين الاعمى فيبصر، و قيل: لانه كان ماسحا للارض بسياحته فيها» باين هر دو قول مسيح بمعنى ماسح است. و دجال را مسيح گویند هم بر معنى مفعول، هم بر معنى فاعل. اما بر معنى مفعول آنست كه: «كان ممسوح احدى العينين كأنها عنبة طافية يعنى ناتئة. و فى ذلك ما روى ان النبى (ص) قال: أنذركم المسيح! هو رجل ممسوح. فاعلموا ان الله ليس باعور، ليس الله باعور ليس الله باعور!

و روى ابن عمر قال: قام رسول الله (ص) فذكر المسيح الدجال، فقال ان الله تعالى ليس باعور الا ان المسيح الدجال اعور عين اليمنى كأن عينه، عنبة طافية. و قيل كان ممسوحا باللعنة. اما بر معنى فاعل آنست كه: يمسح الارض كلها الا مكة و مدينة و بيت المقدس، و على هذا سمى دجالا لطوفه البلاد و قطعه الارضين، يقال دجل فى الارض اى ضرب فيها و طافها. و قيل من التلبيس و التمويه، يقال: دجل اذا لبس و موه». و قيل المسيح الذى يطبق الموضع فعيسى عليه السلام طبق الارض بالعدل و الدجال طبق الارض بالجور. ازین قولها كه گفتیم اختيار آنست كه بو عبیده گفت: دجال را مسيح نام کردند كه ممسوح العين است، و در حق عيسى عليه السلام مسيح «مشيحا» است. بزبان عبرى و لغت روميان، پس عرب آن را معرب کردند و شين منقوطة بسين بدل کردند چنان كه موسى بزبان ايشان «موشا» است چون عرب با زبان خود گردانيدند، شين را با سين کردند. «اسْمُهُ الْمَسِيحُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ» گفته اند كه: مسيح لقب است و عيسى نام و عيسى بزبان روميان «ايشوع» است.

آن كه صفت عيسى (ع) بيان كرد: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». وجهها نصب على الوصف و الحال است، اى مكينا، شريفا، ذا قدر و جاه، ميگويد: روشناس است، و تمام قدر، با جاه و منزلت و كرامت، با پايگاه و جاىگاه نزديك خداى عزّ و جل، هم در دنيا و هم در آخرت.

وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ تَقَرَّبَ وَى أَنَسْتُ كِه وى رَا به آسْمَانِ بَرْدَنْد، وَ هَمَانَسْتُ كِه كَفْتُ: وَ رَافِعُكَ إِلَىٰ إِبْنِ آدِنِ الَىٰ بِمَعْنَىٰ تَقَرَّبَ اسْتُ چُون رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ.

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ كَهْلًا اَيْن مَهْدِ اِشَارَةُ اسْتُ فَرَا هَنْكَامُ كِه نِه هَمِه دَر كِهْوَارِه سَخْنِ مِيكَفْتُ اَمَا دَر اَن هَنْكَامُ كِه اَهْل كِهْوَارِه بُوْدَى سَخْنِ مِى كَفْتُ سَخْنَانِ بَزْرِكَانِ. وَ اَيْن سَخْنَانِ كِه دَر مَهْدِ كَفْتُ اَن اسْتُ كِه: اِنِّى عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنِى نَبِيًّا... الْاِيَةُ قَالِ مَجَاهِدُ: قَالَتْ مَرْيَمُ كَنْتْ اِذَا خَلَوْتُ اَنَا وَ عِيسَى حَدَّثْنِى وَ حَدَّثْتَهُ. فَاِذَا شَغَلْنِى عَنْهُ اِنْسَانٌ سَبَّحَ فِى بَطْنِى وَ اَنَا اَسْمَعُ. وَ كَهْلًا اِى وَ يَكَلِّمُهُمْ كِهْلَا نَسَبُ اسْتُ بَر حَالِ وَ فَاِئْدِه ذِكْرُ كِهْلِ اَنَسْتُ كِه: وى رَا جَوَانِ بَآسْمَانِ بَرْدَهْ اَنْد، وَ بَاَزْ خَوَاهِدْ اَمْدُ بَا زَمِيْنِ، وَ بَهَنْكَامُ كِهْلِى مَرْدَمَانِ رَا سَخْنِ كُوَيْدِ وَ اُو رَا بِيِيْنَنْد.

وَ كِهْلِ، بَنْزِدِيْكَ عَرَبِ اَوْسْتُ كِه جَوَانِى وى تَمَامُ شُدْ وَ بَجَاى اَن رَسِيْدُ كِه خَرْدِ وى مَكْتَرُ كَرْدَدْ وَ جَوَانِى وى اَرْمِيْدَه وَ مَحْكَمُ، اَكْرُ دَر مَوِى سَفِيْدِى بُوْدِ يَانِى. وَ كَفْتَهْ اَنْدُ كِه: اَزْ سِى وَ دُوْ سَالِ تَا بِهْ پَنْجَاهِ وَ دُوْ سَالِ كِهْلِ اسْتُ، وَ اَزْ پَنْجَاهِ وَ دُوْ سَالِ تَا بَاخْرُ عَمْرُ شِيْخِ. وَ قِيْلِ يَكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ صَبِيًّا، وَ كِهْلَا نَبِيًّا اَيْنِ بَشَارْتِ مَرْيَمِ اسْتُ بَنْبُوْتِ عِيسَى (ع) وَ بَزَنْدِكَاْنِى وى تَا بَايَامُ كِهْوَلْتِ.

وَ مِنْ الصَّالِحِيْنَ يَعْنِى الْمَذْكُوْرِيْنَ فِى قَوْلِهِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ مِثْلِ مُوسَى وَ اِسْرَائِيْلِ وَ اِسْحَاقِ وَ اِبْرَاهِيْمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

قَالَتْ رَبِّ اَنْى يَكُوْنُ لِىْ وَ لَدَّ اَيْنِ خَطَابِ مَرْيَمِ بَا جَبْرِيْلِ اسْتُ، كَفْتُ: يَا سِيْدِى! چُون بُوْدُ مَرَا فَرْزَنْدُ؟ وَ لَمْ يَمَسْسْنِى بَشَرٌ، وَ نِيَا سِيْدِسْتُ مَرَا هِيْجُ بَشَرِ.

مَسِيْسِ اَيْنِ جَا جَمَاعِ اسْتُ، وَ بَشَرِ مَرْدَمِ اسْتُ. بَشَرِ نَامُ كَرْدَنْدُ اَزْ مَبَاشَرْتِ كِه بَدِيْدَارِ وَ حَسِ بَاُوْ تَوَانِ رَسِيْدُ نِه چُون فَرَشْتَهْ وَ پَرِى، وَ لَذَلِكُ يَقُوْلُ اللَّهُ: مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ قَالِ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ. اَيْنِ جَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ كَفْتُ وَ دَر قَصِهْ زَكْرِيَّا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. فَرَقِ اَنَسْتُ كِه زَكْرِيَّا رَا فَرْزَنْدِ دَادِ بَر نَسْقِ عَادْتِ كِه مِيَاْنِ خَلْقِ رَوَانَسْتُ دَر اَفْرِيْنَشِ، پَسِ لَفْظِ فَعْلِ لَاتَّقُ تَر بُوْدُ دَر اَن كِه عَامِ اسْتُ، وَ مَرْيَمِ رَا فَرْزَنْدِ دَادِ نِه بَر عَادْتِ تَوَالِدِ وَ تَنَاسَلِ بَلَكِهْ بَر اِبْدَاعِ مَحْضِ، وَ خَلْقِ مَخْصُوْصِ، پَسِ لَفْظِ خَلْقِ دَر اَن لَاتَّقُ تَر بُوْدُ كِه خَاصُّ تَر اسْتُ اَزْ لَفْظِ فَعْلِ.

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا مَعْنَى قضا بر گزاردن کاری بود و تمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار آنست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ. و از روی کردار آنست که گفت: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. و هم از باب فعل است قضی فلان دینه، و قضی نخبه و این جا هر دو وجه احتمال کند.

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ گفته‌اند که: این خطاب تکوین مخاطب را در حال تَكُونِ صورت بندد، لا قبله و لا بعده. و گرنه این خطاب درست نیاید. و درست آنست که این خطاب بآنست که در علم حق موجود است اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود، در حکم موجود بود پس خطاب آن درست آید.

شامی خواند یگانه فَيَكُونُ بِنَصْبِ نون بر جواب امر، و جواب امر بفا عرب بِنَصْبِ گویند و برفع گویند، اما برفع بیشتر گویند وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ بيا قِراءَة نافع و عاصم و يعقوب است، اختيار ابو حاتم، و معطوف بر پای يَخْلُقُ. و ایشان که بنون خوانند گویند: معطوف است بر نُوحِيهِ إِلَيْكَ. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ ای الْكِتَابَةُ و الْخَطُّ بیده بعد ما بلغ شده، و قيل في طفوليته. و در وی آموزد الله نبشتن و دبیری. وَ الْحِكْمَةَ: یعنی علم حلال و حرام و سنت و گفته‌اند که: کتاب اینجا جمله کتب منزل است و توریت و انجیل در عموم آن شود، اما تخصیص آن هر دو بذکر، تفضیل و شرف آن راست، چنانک جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد از ذکر عموم تفضیل و شرف ایشان را.

وَ رَسُولًا عطف است بر وجیها و قيل تقدیره: و يجعله رسولا. و قيل منصوب علی الحال، یعنی: و يعلمه الكتاب و هو رسول الی بنی اسرائیل. گفته‌اند: آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی (ع) بود و اول ایشان یوسف (ع).

روی ان النبی (ص) قال بعثت علی اثر ثمانية آلاف نبی، اربعة آلاف من بنی اسرائیل. قوله اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی که وی را برسولی.

بنی اسرائیل فرستاد تا گفت که: من آمدم بشما و علامتی آوردم از خدای شما که گواهی میدهد بر نبوت و رسالت من، گفتند: آن چه علامت است؟ جواب داد، اَنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ بکسر الف قِراءَة نافع بر اضمار قول و ایشان که اَنِّي بِنَصْبِ الف خوانند معنی آنست

که: الآیة انی اخلق لکم من الطین معنی خلق بحقیقت ابداع است و اختراع اعیان. و لا خالق الا الله عز و جل، اما عیسی بر سبیل توسع گفت: اَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ای اجعل لکم من الطین میگوید: کنم و سازم شما را از گل چون سان مرغ، فأنفخ فيه النّفخ جعل الريح في الشيء و منه النفخة.

فَيَكُونُ طَيْرًا قِرَاءة عامه است بیاء، میگوید باد در آن دهم تا مرغی بود. فیکون طائرا قِرَاءة مدنی و یعقوب است. یعنی که تا پرنده بود گفته اند که: خفاش بود، طرفه ترین مرغها، بگوشت می پرد و بی خایه زه کند. و شیر دهد که پستان دارد و دندان دارد و حیض بیند. آن گه گفت: بِإِذْنِ اللَّهِ اهل معانی گفتند: این بِإِذْنِ اللَّهِ فصل است میان فعل خدا و فعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن الله و همچنین در أُبْرِي الْأُكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ، و در أُبْنُكُمْ بما تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَخَّرُونَ نگفت باذن الله که این همه از افعال عیسی است اما بودن مرغ و زنده کردن وی و احیاء مردگان باذن الله در آن پیوست که آن خبر فعل خدایی است و مخلوق را در آن هیچ راه نیست.

قوله وَ أُبْرِي الْأُكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ گفته اند که: اکمه شب کورست، و گفته اند: نایبناى مادر زاد است، و ابرص پیس است. و این دو عیب از میان عیبا و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداوات آن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه باشد.

و روزگار ایشان روزگار طبّ بود: زیرکان و حکیمان بودند در میان ایشان، و آنچه در وسع آدمی آید از نوع مداومت و فنون معالجات ایشان بجای می آوردند و در آن ماهر بودند. پس رب العالمین معجزه عیسی هم از آن جنس ساخت که ایشان در آن ماهر بودند. تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب بن منبه گفت که: روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران و اسیران و نایبانیان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی بر عیسی رفتی، و آن گه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی. و آن گه مداوات وی آن بودی که آن بیمار را دعا گفتی و دست بوی فرو آوردی بر شرط ایمان. گفته اند که: این دعا گفتی: «اللّهُمَّ! انت اله من فی السماء و اله من فی الارض، لا اله فیهما غیرک، و انت جبّار من فی السماء و جبّار من فی الارض لا جبّار فیهما غیرک، و انت حکم من فی السماء و حکم من فی الارض، لا حکم فیهما غیرک، قدرتک فی الارض کقدرتک فی

السماء، و سلطانک فی الارض کسلطانک فی السماء، اسألک باسمک الکبیر و وجهک المنیر و ملکک القدیم، انک علی کل شیء قدير.

وَ اُحْيِ الْمَوْتِي بِاِذْنِ اللّٰهِ گفته‌اند که: مسیح مرده زنده نکرد مگر که جبرئیل در آن حال حاضر بود و چهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را: یکی عاذر دوستی بود از دوستان عیسی (ع)، بیمار شد خواهر خویش بنزدیک عیسی فرستاد تا وی را خبر دهد. و میان ایشان سه روزه راه بود، چون عیسی و اصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود، بسر خاک وی شد، عیسی، و این دعا بگفت اللهم ربّ السماوات السبع، و الارضين السبع انک ارسلتني الى بنی اسرائیل، ادعوهم الى دينک و اخبرهم اني احیی الموتی باذنک، فاحی العاذر» این دعا بگفت، و عاذر سر از خاک بر زد زنده، و با عیسی بیامد، و روزگاری دیگر بزیست، و وی را بعد از آن فرزند آمد.

دیگر ابن العجوز، مرده بود و بر جنازه نهاده می‌بردند، عیسی دعا کرد و در آن حال زنده شد، از جنازه فرود آمد و جامه در پوشید، و با اهل خویش شد، و بعد از آن فرزند زاد. سدیگر ابنة العاشر، عیسی (ع) را گفتند که: این زن دیروز فرمان یافت عیسی دعا کرد زنده شد، و بعد از آن روزگاری بماند و فرزند زاد، چهارم سام بن نوح (ع) عیسی بسر خاک وی شد دعا کرد زنده شد، و از گور بر آمد، موی یک نیمه سر وی سفید شده بود و در آن روزگار سپیدی در موی نبود. گفته‌اند که سام بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سیاه مویی، پس آن روز که زنده شد از هیبت و ترس قیامت نیمه سر وی سپید شد. پس آن گه که از خاک بر آمد گفت: قیامت برخاست؟ عیسی گفت: قیامت بر برنخاست، اما من ترا برخواندم بنام اعظم تا زنده شدی. آن گه عیسی گفت: هم بر جای بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان کند و از سكرات موت زینهار دهد و ایمن کند! عیسی دعا کرد چنان که وی خواست و بخاک فرو شد. کلبی گفت: دعاء عیسی که بآن مرده زنده کردی این بود که: «یا حی یا قیوم!».

قوله: وَ اُتْبِئُكُمْ بما تَأْكُلُونَ مفسران گفتند: چون عیسی (ع) مرده زنده کرد، و اکمه و ابرص را بی عیب کرد، قوم وی گفتند: این سحر است، بجادویی و استادی کردی! و ما نگروریم تا

آنکه ما را خبر دهی از آن چه در خانهای خویش میخوریم و می‌نهم! پس عیسی ایشان را خبر دارد که بامداد بخانه‌های خویش چه خوردند و باقی روز را چه نهادند. سدی گفت: عیسی در کتاب بود، و با کودکان گفتی که: پدران و مادران شما فلان طعام خوردند و از بهر شما که کودکانید چندین بر گرفتند و نهادند.

کودکان با خانها شدند و گریستن در گرفتندی که شما این خوردید و آن خوردید و چندین نهادید. ایشان گفتندی: شما را که خبر داد از حال و قصه ما؟ کودکان می‌گفتند که عیسی ما را از آن خبر داد. پس کودکان را همه از کتاب باز گرفتند و در خانه‌ای جمع کردند و گفتند: «لا تلعبوا مع هذا السّاحر!» با این جادوگر بازی نکنید و با وی میامیزید! عیسی بطلب ایشان رفت، پدران گفتند: ایشان این جا حاضر نه‌اند.

عیسی دانست که ایشان در کدام خانه‌اند. گفت: پس درین خانه که‌اند؟ پدران گفتند: «خنزیر» عیسی گفت «کذلک یکنونون» همچنین باشد! پس پدران چون ایشان بازدیدند، همه خنزیر بودند، چنان که خود گفته بودند. پس این قصه در بنی اسرائیل آشکارا شد، همه قصد عیسی کردند، مادر عیسی وی را بر گرفت و بر مرکوبی نشاند و از آن دشمنان بگریختند و بمصر شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ مُصَدِّقًا نَّصَبَ عَلَي الْحَالِ وَ الْوَصْفِ. لِمَا بَيَّنَّ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ قَبْلِي، وَ قَبِيلِ مَعْنَاهُ. أَحَقَّقَ مَا آتَى بِهِ مِنَ التَّوْرَةِ أَيَّ بِالْتَّوْرَةِ فَيَكُونُ ذَلِكَ مَعْدُودًا مِنْ جَمَلَةِ مَعْجَزَاتِهِ. وَ لِأَحْلَلْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ مَفْسِرَانِ كَقَوْلِهِمْ: فِي شَرِيْعَةِ مُوسَى (ع) غُوشْتِ شَتْرٍ وَ بَعْضِي مَرْغَانِ وَ مَا هِيَانِ حَرَامٌ بُوِدَ بِرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. چنانکه آنجا گفت: فَبَطَلْتُمْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ. رَبِّ الْعَالَمِينَ آن بریشان حلال کرد بر زبان عیسی وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ میگوید: آوردم بشما نشانی از خداوند شما، این نشان جمله معجزاتست و عجائب کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت و نبوت وی. اما بر لفظ وحدان گفت که از روی دلالت همه یک جنس است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَحَدُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِي فِيمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ مِنَ النَّصِيْحَةِ. إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این سخن اینجا و در سوره مریم بیزاری

است از آنچه ترسایان دعوی کردند در وی. یعنی اگر من از افعال الهی چون مرده زنده کردن و مرغ زنده ساختن و غیر آن چیزی نمودم بر طریق معجزات و بیان دلالت بر صحت رسالت، خدای را عزّ و جلّ بندهام و آفریده او، و اللّٰه است که خدای منست و خدای شما، او را پرستید و او را بنده باشید، و بیگانگی و یکتایی وی اقرار دهید، راه راست اینست. هر که ازین برگشت بر راه راست نیست و دین وی بصفه استقامت نیست.

النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ الْاِیة... خدای عالمیان کردگار جهانیان، روزی گمار بندگان، بخشاینده و مهربان، نوازنده دوستان درین آیت مریم را بناوخت، و با وی کرامتها کرد. و بآن کرامتها بر زنان جهانیان تفضیل داد و از همه جدا کرد. اول آنست که او را بنده کرامت بر خواند که یا مَرْيَمُ عزیزست این خطاب! عزیز است این ندا! که هزاران هزار انبیاء و اولیاء رفتند یا در روح یافت آن رفتند، یا در حسرت و آرزوی آن رفتند! ای جان جهان اگر هزار بار تو او را بر خوانی گویی «رَبِّی رَبِّی!» چنان نبود که او یک بار ترا بر خواند که «عبدی عبدی!» اگر چند او را بخداوندی پذیری، سودت ندارد، که خداوندی او خود ترا لازم است کار آن دارد که او یک بار ترا ببندگی پذیرد.

بو یزید بسطامی قدّس سرّه گفت: اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف یعرض علیّ المملکة فاقول لا اریدها. فقال لی فی آخر الموقف یا با یزید! ما ترید؟ قلت: ارید ان لا ارید ای ارید ما ترید. فقال تعالی عز اسمه: ات عبدی حقا. هر چند ترا زهره آن نیست که با حق بو یزید و از سخن گویی. آخر کم از آن نباشد که نیازی عرضه کنی، و سوزی و آرزویی بنمایی گویی: خداوندا! بنامی و نشانی بسنده کردهام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هر نام که خواهی، تا بود. مردی به بازار رفته بود تا غلامی خرد، غلامان عرضه کردند، یکی اختیار کرد تا بخرد، گفت: ای غلام چه نامی؟ گفت: اول بخر تا ترا باشم پس بخر نام که خواهی می خوان! چون بنده او باشی بخر نام که خواهد ترا خواند و بخر صفت که خواهد تا دارد.

استاد بو علی گفت: پیری را دیدم ازین دیوار بآن دیوار می شتافت در مانده و سراسیمه گشته. گفت: از سر جوانی خود از وی سؤال کردم که یا شیخ اندرین وقت چه شربت

خورده‌ای؟ گفت: ما را خود آن نه بس که بار خدای عالم ما را بیآگاهاند که شما را من آفریدم، و من خداوند شمایم. و دیگر چیزی در می‌باید؟
از عشق تو این بس نبود حاصل من؟ کارآسته وصل تو باشد دل من؟

نواخت دیگر مریم را آنست که، رب العالمین او را رقم اصطفاثیت کشید بدو جایگه در اول آیت و آخر آیت. گفت: اصْطَفَاكَ وَ طَهَّرَكَ، وَ اصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ کرا بود از زنان جهانیان این کرامت که وی را بود؟ از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانک گفت: ما فی بَطْنِي مُحَرَّرًا و آنکه در آن آزادی پذیرفته و پسندیده خدای بود فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ. جای و نشستگاه وی مسجد و محراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاه خدای بود وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا. و آن گه پرهیزگار و خدا را فرمان بردار بود وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ. و در بزرگی و صدیقی خدای وی را گواه بود وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ. و ازین عجبت که فرزندش بی پدر آمد و «رُوحُ اللَّهِ» بود و ذلک فی قوله إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ درین آیت عیسی (ع) را چهار نام گفت: مسیح، عیسی کلمه و روح. یعنی که عیسی رسول خداست، و موجود آورده سخن وی کان سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعطاء بخشیده.

و درین آیت گفت: بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهَاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ روشناس و نیک نام در دنیا و در آخرت، و کریم بود بر خدای عز و جل، وی را کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی پدر در وجود آمد. دیگر آنکه از نفخ جبرئیل حاصل گشت. سدیگر آنکه بکلمه، ناآفریده پیدا شد، چهارم آنکه وی را در کودکی حکمت و دانش داد و ذلک فی قوله تعالی. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ تا آخر آیت همه معجزات وی است. و بحکم آنکه در علم خدا بود که ترسایان در حق او غلو کنند، رب العالمین رد آن ترسایان را وی را در گهواره بحال طفولیت در سخن آورد تا گفت: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ یعنی نه چنانست که ترسایان گویند، بلکه من بنده خدایم آفریده اویم و وی خداوند من. و نیز رد ایشانست که در مادر وی طعن زدند که: يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ! رب العالمین براءة ساحت مریم را، و روشنایی چشم وی را آن

سخن در حال طفولیت بر زبان وی براند.

این جا نکته‌ای عزیز است: چون در علم خدا بود که مریم از عیسی روشنایی چشم و سرور دل خواهد بود در دنیا و در عقبی، رب العالمین بار و رنج عیسی در وقت ولادت بر وی نهاد و ذلک فی قوله تعالی: فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ تَا حَقِ وَی وَاجِبِ شَد. آن گه در مقابله آن رنج و شدت نعمت و راحت بوی رسید. و حال مصطفی (ص) با مادر وی بعکس این بود، چون در علم خدا بود که مادر را از وی نصیب نخواهد بود، نه در دنیا نه در آخرت، بار مصطفی (ص) بر وی نهاد، و در وقت ولادت هیچ رنج بوی نرسید، تا حقی واجب نگشت. نظیر این قصه نوح (ع) است با امت خویش، و قصه مصطفی (ص) است با امت خویش. نوح را گفتند: رنج امت بر خویشان من و بار بلاء ایشان مکش، که هرگز ترا از ایشان روشنایی چشم و سرور دل نخواهد بود، لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ بِسِمْوَئِيلَ بْنِ قَابِلٍ قَبْلَ أَنْ يُولَدَ وَهُوَ كَافِرٌ مِّنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا، ففعل الله ذلك، و مصطفی (ص) را گفتند: یا سید! رنج امت خویش احتمال کن، و بر ایشان صابر باش فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و اگر از ایشان زشتی بینی از آن درگذر و عفو کن: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ که ترا از ایمان ایشان روشنایی چشم و سرور دل خواهد بود.

اینجا لطیفه‌ای گفته‌اند چنانستی که: رب العالمین گفتی: بنده من هر چه بلا و محنت و شدت است از بیماری و گرسنگی و تشنگی و غم روزی و بیم عاقبت، این همه از فریشتگان برداشتیم و بریشان نهادیم که نعیم باقی و بهشت جاودانی و وعده دیدار و رضاء ذو الجلال همه نه ایشان را ساخته‌ایم نه ایشان را بآن وعده‌ای داده‌ایم، بنده من ترا که این همه بلا دادم و محنت و مصیبت بر تو ریختم از آنست که نعیم خلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بتو دادم، قسمت ما چنین است، آنجا که گنج است ره گذر آن بر رنج است، و آنجا که بلاست ثمره آن شفا و عطا است.

۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالی: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ آن گه که دریافت و بدانست عیسی (ع) از کافری آن قوم، قَالَ كُفْرًا: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ يَارَانِ مَنْ مِنْكُمْ كَيْسَتْ بَا أَنْكَ خَدَايَ

خود یار است مرا؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حَوَارِيُونَ كَفْتُنْد: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مَا يَارَانِيمِ خدای را، آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای که یگانه است وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مُسْلِمُونَ (۵۲). پس گواه باش تو که رسول خدایی که ما گردن نهادگانیم.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ خدانودا، ما بگرویدیم بآنچه فرو فرستادی، وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ بر پی فرستاده تو ایستادیم، فَكُنْتُمْ مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) ما را نام نویس با گواهان خویش که گواهی میدهند بتوحید و تصدیق.

وَ مَكْرُوا وَ مکر ساختند آن جهودان، وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ مکر ساخت خدای وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) وَ اللَّهُ بهتر همه ماکران است. مکر او مه و ساز او به.

إِذْ قَالَ اللَّهُ اللَّهُ كَفْت: يَا عِيسَى. إِنِّي مُتَوَقِّعُكَ مِنْ رُوزِي تَرَا اَكْتُونِ از زمین سپری خواهم کرد، وَ رَافِعَكَ إِلَيَّ وَ تَرَا بسوی خود بر خواهم آورد، وَ مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ تَرَا از کافران باز خواهم رها کنید. وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وَ خواهم کرد ایشان را که پی برند بتو در توحید، فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا زَبِرِ دَشْمَنَانِ تُو كِه بَمِنِ كَافِرَانِد، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز، ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ آن گه بازگشت شما همه با من است. فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ دَاوْرِي بَرَمِ مِيَانِ شَمَا. فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) در آنچه شما در آن مختلف گشتید.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَمَا ایشان که کافر شدند فَأَعَذَّبَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا عَذَابِ كَنَمِ ایشان را عذابی سخت فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَمِ دَرِينِ جِهَانِ وَ هَمِ دَرِ آن جِهَانِ، وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَ ایشان را یاری ده نیست.

وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اما ایشان که بگرویدند وَ کارهای نیک کردند. فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَشْرَارِهِمْ مَزْدَهَائِ اِيْشَانِ تَمَامِ، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) وَ خدای دوست ندارد آن کافران که بر خویشان بکفر ستمکارانند.

ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ اِيْنِ كِه مِيخَوَانِيمِ بَرِ تُو از قصه مریم و عیسی (ع). مِنْ آيَاتِ از سخنان خداست وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸) وَ قرآن پاک محکم و راست.

التوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ الْاِيَةِ... معنى احساس دانستن است و یافتن بخرد، و دیدن بحاسه بصر، میگوید که: چون عیسی (ع) بدانست و دریافت که جهودان بر

کفر محکم ایستاده‌اند، و اصرار ایشان بر کفر دید و قصد قتل عیسی (ع) میکردند و ساز بد که پنهان می‌ساختند، عیسی (ع) در آن حال از ایشان برگشت و راه گریز گرفت، تا بقومی حواریان در افتاد. یعنی گازران که جامها می‌شستند و سپید میکردند. از ایشان نصرت خواست بر جهودان و گفت: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ انصار جمع نصیر است چنان که اشهاد جمع شهید، و الی بمعنی مع است، چنان که گفت آنجا: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ یعنی مع اموالکم و عرب گویند: «الذُّودُ إِلَى الذُّودِ اِبِل» یعنی مع الذود. و معناه «من یضیف نصرتہ ایای الی نصرۃ اللّٰه؟» آن کیست از شما که مرا نصرت کند با آنکه اللّٰه مرا نصرت میدهد.

گفته‌اند این نصرت زبان است و اثبات حجت که میطلبید، نه نصرت شمشیر.

قَالَ الْخَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ حواریون گفتند که ما یارانیم خدای را و این بر فراخی مجال عرب است در سخن ایشان، مراد بآن نصرت دین است، چنان که گفت: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ یعنی: ان تنصروا دین اللّٰه. جای دیگر گفت: وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ای و ینصرون دین اللّٰه و رسوله.

اما حواریون، خلافت میان علما که این نام ایشان را از بهر چه نهادند؟ قومی گفتند: از بهر آنکه جامهای سپید داشتند، عیسی (ع) بایشان در رسید و ایشان همه سپید جامه بودند، صید ماهی میکردند. و درست آنست که گازران بودند: «کانوا یحوّرون الثّیاب ای یبیضونها» و زن را حوراء گویند به آن معنی که سیاهه چشم وی سیاه باشد و سپیده سخت سپید و خالص. رسول خدا (ص) گفت: «هر پیغامبری را حواری است، حواری ما زبیر بن العوام است. این خبر دلیل است که حواری نامیست خاصگیان هر پیغامبری را. ازین جاست که قتاده گفت: انّ الحواریین کلهم من قریش: ابو بکر، و عمر، و علی، و حمزه، و جعفر، و ابو عبیده بن الجراح، و عثمان بن مظعون، و عبد الرحمن ابن عوف، و سعد بن ابی وقاص، و عثمان ابن عفان، و طلحه ابن عبید اللّٰه و الزبیر ابن العوام و در قصه این آیت گفته‌اند که مریم عیسی (ع) را با حرفت صباغی داد پیش مهتر صباغان، چون آن حرفت بدانسته بود و دریافته، آن مهتر صباغان جامهای بسیار بوی داد، و بر هر جامه نشان کرد بر آن رنگ که میخواست. آن گه به عیسی گفت: این جامها رنگارنگ می‌باید

هر یکی چنان که نشان کرده‌ام به رنگ می‌کن، این بگفت و به سفری بیرون شد و جامها بعیسی سپرد. عیسی رفت و آن جامها همه در یک خنب نهاد بر یک رنگ راست، و گفت: «کونی باذن الله علی ما ارید منک» پس آن گه مهتر صباغان زود از سفر باز آمد و آن جامها دید، در یک خنب نهاده، و بیک رنگ داده، دل‌تنگ شد، گفت: این جامها تباہ کردی! عیسی گفت: جامها چون خواهی؟ و بر چه رنگ خواهی؟ تا چنانک تو خواهی از خنب بیرون آرم، چنان کرد. یکی سبز آمد، یکی زرد، یکی سرخ چنانک مراد بود. آن مرد از کار وی عجب درماند و دانست که بجز صنع الهی نیست، بوی ایمان آورد و اصحاب وی همه ایمان آوردند. و نصرت دین وی کردند.

این است که رب العالمین گفت: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ کَلْبِي گفت: حواریون دوازده مرد بودند و از خاصگیان عیسی که بر راه اتباع وی راست رفتند و درست آمدند، همیشه با وی بودند، و هرگز از وی جدا نگشتند، هر گه که گرسنه شدندی گفتندی: «با روح الله جعنا» عیسی دست بر زمین زد و هر یکی را دو رغیف بیرون آوردی. و در حال تشنگی میگفتند: «عطشنا یا روح الله!» عیسی دست در زمین زد، آب بر آمدی، تا ایشان بیاشامیدندی. پس ایشان گفتند: یا روح الله! کیست از ما فاضلتر که بتو ایمان آوردیم، و بر پی تو ایستادیم، چون گرسنه شویم ما را طعام دهی، و در تشنگی آب دهی؟ عیسی گفت: از شما فاضلتر آنست که بدست خویش کار کند، و از کسب خویش خورد! ایشان چون این سخن بشنیدند حرفت گازی بیاموختند، و از کسب خویش خوردند ایشانند که رب العالمین نام ایشان حواریان نهاد، و از ایشان حکایت کرد که گفتند: آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ اَشْهَدُ بَاَنَا مُسْلِمُونَ: رَبَّنَا آمَنَّا هَمَّ اَز قَوْلِ حَوَارِيَانِ اَسْت، میگوید: خداوند ما! ما ایمان داریم و بگرویدیم بما اَنْزَلْتَ بَاَنْجِه فَرُو فَرَسْتَادِي اَز اَسْمَانِ يَعْنِي كِتَابِ اَنْجِيلِ: وَ اَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ بَرِ پِي رَسُولِ اِيسْتَادِيْمِ يَعْنِي عِيسَى (ع). فَاَكْتُنِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِيْنَ اَي مَعَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ اَمْتِه، وَ هَمَّ الَّذِيْنَ ذَكَرْهُمْ اللّٰهُ فِي قَوْلِهٖ لِتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُولُ عَلَيْنَا شَهِيدًا.

وَ مَكْرُوًّا يَعْنِي الَّذِيْنَ اِحْسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ. اَيْشَانْ كِه عِيسَى اَز اَيْشَانْ كُفْرَ مَعْلُومْ كَرْدِه بُوْد، مَكْرَ سَاخْتَنْد. وَ مَكْرَ اَيْشَانْ اَن بُوْد كِه چُون عِيسَى وَ مَادِرْ اَز مِيَان اَيْشَانْ بِيْرُونْ شَدَنْد

و پس با حواریان بایشان باز آمد و دعوت کرد، ایشان قصد عیسی کردند، و دار زدند، تا وی را بردار کنند، رب العالمین گفت: وَ مَكْرَ اللّٰهِ اِيشَان سَاز نِهَانِي سَآخْتِنْد، وَ اللّٰهُ سَآز نِهَانِي سَآخْت، گفْتِنْد كِه: مَكْر، سَآزِي بُوْد پُوشِيْدِه.

و باشد که مفسدت را کنند، و باشد که مصلحت را. و مکر الله جز مصلحت را نباشد، و غدر با آن نبود که الله تعالی پاک است و منزه از غدر کردن. این هم چنان است که خود را جل جلاله کید گفت و آن گه در آن کید از غرور پاک و منزه است. بخلاف مخلوق که کید او با غرور است و مکر او با غدر. پس مکر خالق بمکر مخلوق نماند، هم نامی هست، لکن هم سانی نیست، و درین آیت رد جهیمان ظاهر است و اهل سنت را بحمد الله در آن حجت قاهر.

وَ مَكْرَ اللّٰهِ كُفْتِهْ اِنْد كِه: مَكْر اللّٰهِ اِنْجَا اَنَسْت كِه: پِيْغَام دَاد بِه عِيْسِي تَا فِرَا حَوَارِيَان كُفْت كِه: اَن كِيْسْت اَز شَمَا كِه رِضَا دِهْد تَا شِبِه مَن بَر وِي اَفَكُنْد، وَ وِي رَا بِيْدَل مَن بَرْدَار كُنْد وَ بَهْشْت اُو رَا بُوْد؟ يَكِي اَز اِيشَان اِجَابْت كَرْد، اَنَسْت كِه اللّٰهُ تَعَالٰی كُفْت: شُبّه لَهْمْ وَ هَب اِن مَنبِه كُفْت دَر بِيَان اِن قِصّه: كِه عِيْسِي شَبِي نَشَسْتِه بُوْد بَا حَوَارِيَان، وَ اِيشَان رَا وَصِيْتِهَا مِيكُرْد، وَ نَصِيْحْتِهَا مِيكُفْت، اَن كِه كُفْت: يَكِي اَز شَمَا اَمْشَب بَمَن كَافِر شُوْد، وَ مَرَا بَچُنْد دَرْم بَفِرُوشِد. پِيْش اَز اَنَكِه خِرُوه بَانِگ كُنْد وَ رُوشَنَابِي رُوز پَدِيْد آيْد، تَا دَرِيْن سَخْن بُوْدنْد، جِهُودَان بِيَامُنْد وَ عِيْسِي (ع) رَا دَر اَن مِيَانِه شَب بِيْرُنْد، وَ دَار زِدِه بُوْدنْد تَا وِي رَا بَرْدَار كُنْد. اللّٰهُ تَعَالٰی اَن شَب فَرْمَان دَاد تَا جِهَان تَارِيْك گِشْت، تَارِيْكِي عَظِيْم كِه اِيشَان يَكْدِگَر رَا نَمِي دِيْدنْد. فَرِيْشْتِگَان اَمْدنْد دَر اَن سَاعْت وَ عِيْسِي (ع) رَا رِهَانِيْدنْد اَز دَسْت اِيشَان. اَن مَرْد كِه عِيْسِي (ع) اُو رَا نَام زِد كَرْدِه بُوْد بَكْفَر وَ بِيْگَانِگِي، نَام وِي يَهُودَا بُوْد. بَجِهُودَان كُفْت: مَرَا چِه دِهِيْد اِگَر مَن شَمَا رَا بَعِيْسِي دَلَالْت كُنْم؟ سِي دَرْم بُوِي دَادنْد. وِي بِيَامْد وَ عِيْسِي دَر خَانِه بُوْد كِه رُوزن بِه بِيْرُون دَآشْت. چُون دَر خَانِه شَد اللّٰهُ تَعَالٰی شِبِه عِيْسِي بَر وِي اَفَكُنْد وَ جَبْرِيْل اَمْد عِيْسِي رَا اَز اَن رُوزن بِه آسْمَان بَرْد. جِهُودَان اَز پَس اَن مَرْد دَر رَفْتنْد وَ اَن مَرْد رَا بَر صُورْت عِيْسِي دِيْدنْد، وِي رَا بَگَرَفْتنْد وَ بَرْدَار كَرْدنْد. وَ بَعْد اَز اَن مَادَر عِيْسِي وَ زَنِي دِيْگَر اَمْدنْد بِيَاي دَار وَ مِيْگَرِيْسْتنْد. رُب الْعَالَمِيْن فَرْمَان دَاد تَا عِيْسِي بِيَامْد وَ اِيشَان رَا كُفْت چِرَا مِيْگَرِيْيِد؟ اِيشَان كُفْتنْد: بَتُو مِيْگَرِيْبِيْم. عِيْسِي كُفْت:

شما دلتنگ نباشید که الله تعالی مرا با آسمان برد و با من نیکوئیها کرد و جز خیر و راحت پیشم نیامد، و این مرد را که بردار کردند الله تعالی شبه من بر وی افکند، تا جهودان پنداشتند که آن من بودم. این است که رب العالمین گفت: وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند بآن مکر که ساختند و مکر الله به است و ساز او مه.

تواریخیان گفتند که: عیسی سی و سه ساله بود که او را با آسمان بردند از بیت المقدس شب قدر از ماه رمضان و سی ساله بود که از آسمان بوی وحی آمد.

چنان که مدت نبوت و ابلاغ وی سه سال بر آمد، آن گه او را با آسمان بردند. و مریم آن گه که بوی بار گرفت سیزده ساله بود، و بعد از رفع عیسی (ع) شش سال بزیست. و ولادت عیسی بعد از ملک اشکانیان بود به پنجاه و یک سال و بعد از غلبه اسکندر بزمین بابل بشصت و پنج سال. و عیسی به بیت لحم زاد که منزلی است از منازل مسجد اقصی.

مصطفی (ص) شب معراج آنجا فرود آمد و نماز کرد.

قوله: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا فَارْتَقِ وَ كُنْ مِنَ الْمُسَلِّمِينَ در معنی مُتَوَفِّيكَ دو قول گفته‌اند: یکی آنست که الله گفت یا عیسی من ترا ستانده‌ام و گیرنده و از دنیا بسوی خود بر آورنده بی‌مرگ. همانست که جای دیگر گفت: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي آي قَبَضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ وَ أَنَا حَيٌّ. این قول کعب است و حسن و کلبی و مطر وراق، و ابن جریر و ابن زید، و برین قول توفی را دو تأویل است: یکی آنکه: رافع الی وافیای ای تاما لم ینالوا منک شیئا. چیزی که بتمامی از کسی بستانی گویی: توفیت کذا و استوفیته یعنی که: من ترا به آسمان بر آرم با شخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیز نگاهند و نگیرند. دیگر آنست که: «أنی متوفیک، ای متسلّمک»، یقال «توفیت منه، ای تسلّمته» یعنی که: من ترا با خود پذیرم و سوی خویش بر آرم. قول دیگر آنست: که از ابن عباس روایت کرده‌اند: «انی متوفیک ای ممیتک» توفی برین قول مرگ است و آن را دو تأویل است: یکی آنکه وهب گفت: «توفی الله عیسی ثلاث ساعات من النهار ثمّ رفعه الیه». تأویل دیگر آنست که ضحاک گفت بر تقدیم و تأخیر «أنی رافع الیّ و مطهرک من الذین کفروا و متوفیک بعد انزالک من السماء».

میگوید: ترا بسوی خویش بر آرم و از کافران برهانم و آن گه بعاقبت ترا بدنیا فرستم و

بمیرانم.

روی ان النبی (ص) قال انا اولی بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینہ نبی، و انه نازل علی امتی و خلیفتی علیهم، فاذا رأیتموه فاعرفوه، فانه رجل مربع الحلق، الی الحمرة و البیاض، سبط الشعر، یهلك الله فی زمانه مسیح الضلالة الکذاب الدجال، و یلبث فی الارض اربعین سنة. و فی روایة کعب اربعا و عشرين سنة، ثم یتزوج و یولد له، یتوفی و یصلی المسلمون علیه و یدفنونه فی حجرة النبی (ص).

و روی ان النبی (ص) قال کیف یهلك امة أنا فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی من اهل بیتی فی وسطها.

قال ابن عباس ما لبس موسی الا الصوف حتی قبض، و ما لبس عیسی الا الشعر حتی رفع. و قال ابن عمر رأینا النبی (ص) یتسم و هو فی الطواف. فقیل له فی ذلك، فقال استقبلنی عیسی فی الطواف و معه ملکان.

و مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَطْهِيرُهُ مِنَ الْكَافِرِينَ: اخراجه من بینهم.

و قیل تخلیصه من قتلهم لان ذلك نجس طهره منه.

و جاعلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوا فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ابن زید گفت: این ترسایان اند که در هر شهری که باشند مه از جهودان باشند، نه بینی که ترسایان را در دنیا مملکت و عزت و منعت است، و جهودان را جز خواری و مهانت و فرومایگی نیست. و برین قول معنی اتباع دعوی محبت است نه اتباع دین و ملت. و قول درست آنست که: اتباع جز اتباع دین و ملت نیست، و این کاف اتَّبَعُوا با مصطفی (ص) میشود و معنی آنست که: ایشان که بر پی تو رفتند یا محمد. در توحید و تصدیق هم ایشانند که اتباع دین عیسی (ع) و ملت وی کردند براستی و درستی، و او را ببندگی الله و رسالت وی اقرار دادند. یا محمد! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز در برهان و حجت تا بقیامت و فردا در درجات بهشت با نعمت و کرامت. آن جهودان و ترسایان در اسفل السافلین، و این مؤمنان در اعلیٰ علین.

ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ این مختلفان درین آیت پنج قوم اند، یکی مسلمانان اند که می گویند که: الله یکی و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص)

رسولان او، و دیگر جهودان‌اند که می‌گویند: موسی رسول او و عیسی و محمد (ص) نه. و سدبگر گروه ترسایان‌اند. یک گروه می‌گویند که: عیسی (ع) خداست! و یک گروه می‌گویند که: فرزند است و مادر وی زن، و محمد (ص) پیغامبر نه. آن‌گه خبر داد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن یک گروه که مسلمان‌اند: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ... اما این چهار گروه که کافران‌اند فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ایشان را عذاب کتم عذابی سخت در دنیا بشمشیر و گزیت و در آخرت آتش جاوید.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اما آن یک گروه که مسلمان‌اند که ایشان را ایمان است و عمل صالح. ایمان فعلی باشد از بنده که مقتضی آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلی بود که مقتضی آن صلح باشد میان بنده و میان خدا.

فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ می‌گوید: جزاء کردار ایشان و ثواب طاعات ایشان بتمامی بایشان رسانیم، و از مزد کار ایشان هیچ چیز ضائع نکنیم و نگاهیم. همانست که جای دیگر گفت: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

آن‌گه گفت: وَاللَّهِ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اللَّهُ ظلم نه پسندد و ظالمان را دوست ندارد. یعنی که چون ظلم دوست ندارم بدانید که خود نکنم و با خلق خود پیش نگیرم، که آن کس که چیزی دشمن دارد، خود نکند خاصه که از آن مستغنی و بی‌نیاز باشد.

ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ حَقِيقَتِ تِلَاوَتِ اتِّبَاعِ است، یعنی که خواننده لفظ بر پی لفظ می‌دارد و «حق تلاوت» چنان که آنجا گفت يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ آنست که تدبیر و تتبع معنی بر پی لفظ دارد، و بمقتضی آن کار کند، و خدای عز و جل در قرآن جایها اضافت تلاوت و قراءه با خود کرد از آن در قرآن فراوان است. و ظاهر آن همه رد جهمیان است، و گفت مصطفی (ص) شاهد آنست: كَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَسْمَعُوا الْقُرْآنَ حِينَ سَمِعُوهُ مِنَ الرَّحْمَنِ يَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ.

ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ معنی آنست که: این قصه عیسی و مریم که ما بر تو خواندیم از علامات رسالت و برهان نبوت تو است یا محمد، که آن خبرها غیب است که نه بمشاهدت دیده و نه از کتابی بر خوانده‌ای، بلکه ما ترا از آن خبر دادیم و از ذکر حکیم «یعنی لوح محفوظ» با تو بگفتیم: «وَاللُّوحُ الْمَحْفُوظُ مَعْلَقٌ بِالْعَرْشِ مِنْ دَرَّةٍ بَيْضَاءَ» و

گفته‌اند که: «ذکر حکیم» قرآن است، فانه المحکم من الباطل و هو المشار الیه بقوله تعالی: کتابُ أَحکَمَتِ آیاتُهُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ بزرگ است و بزرگوار، جلیل است و جبّار، خداوند جهانیان و دارنده آفریدگان، و دادستان از گردنکشان، و کین خواه از برگشتگان، باز دارنده عدل خود از دوستان بازدارنده شر بدان از نیکان، نگه دارنده آبروی دوستان خویش در آفریدگان.

بنگر که چه فضل کرد و چه کرم نمود با عیسی بنده و رهی خویش! و چه ساخت از ساز نهانی بر آن دشمنان! آری، دوستان خویش بدشمنان نماید، اما بایشان ندهد و نسپارد اگر عیسی را بدشمنی می‌بگذاشتی در بدایت وجود در حال طفولیت شیطان را فرا پیش وی گذاشتی، چنانستی که عیسی (ع) گوید: من آن روز دانستم که در پرده عنایت احدیت و در پناه عصمت ربوبیت‌ام که در حال طفولیت و ضعف کودکی مهتر شیاطین از من بازداشت، و مرا در حفظ و عصمت خود نگه داشت. گویند که: آن روز ابلیس فریاد برآورد و گفت: بار خدایا اگر گرد عیسی نتوانم گشت که گفته‌ای: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بَعَزْتُ تو خداوندا که باز نگردم تا هر که بدو نگرست زَناری بر نه بندد، و سنب خری نپرستد، رشک و غیرت آنکه عیسی را بنواختی و روشناس و مقرب کردی! وز حضرت عزت فرمان می‌آید که: أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ اگر در ایشان خیری بود یا سعادت در راه ایشان بودی، از تو هم چون عیسی (ع) معصوم بودندی. لکن حکم ما ایشان را در ازل به بیگانگی رفت، و صولت قهر ما ایشان را از درگاه ما براند، و داغ نومیدی بر جان ایشان نهاد. ایشان را بر فتراک خویش بند که ایشان سزای تواند و تو سزای ایشان.

پیش تو رهی چنان تباه افتادست کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه نه زان روی چون ماه افتادست کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ ابْنَ عَبَّاسٍ كَفْت: مکر الله آن بود که چون ایشان بکفر و گناه

ببیزوندند، در نعمت بیفزود تا ایشان را بیکبارگی در نعمت بطر گرفت. کفر نهمار آوردند، و در طغیان و ضلالت سر در نهادند، آن گه ایشان را فرا گرفت پاره پاره از آنجا که ندانستند.

در آثار بیارند: که یکی ابو الدرداء را رنجانید. ابو الدرداء گفت: بار خدایا تن درست و عمر دراز و مال بسیار وی را ارزانی مدار! عاقل که درین سخن تامل کند داند که: بدترین دعاهاست، که هر که را این دادند بطر و غفلت وی را از کار آخرت غافل گرداند تا هلاک شود.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ الْآيَةَ... بو بكر واسطی گفت: «متوفیک عن شهواتک و حظوظ نفسک» الله گفت: یا عیسی من ترا از شهوات و لذات و حظوظ نفس خویش فرا خواهم گرفت، تا نیز حظوظ خود نطلبی، و مراد نفس را نکوشی.

رب العالمین این بگفت و چنان کرد، او را به آسمان برد و بمنزل فریشتگان فرود آورد، و او را بصفت ایشان بر آورد اکنون عیسی (ع) باآسمان است. و مصطفی (ص) گفت: شب معراج عیسی را باآسمان دوم دیدم. و باآخر عهد این امت بمحراب بیت المقدس فرود آید، و دجال را هلاک کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد، و نصرت دین محمد کند، و بیان این قصه در آن خبر است که: ابو امامة باهلی روایت کرد از مصطفی (ص): «قال انه لم تكن فتنة في الارض منذ ذرأ الله ذرية آدم اعظم من فتنة الدجال، و ان الله لم يبعث نبيا الا قد حذر امته الدجال، و انا آخر الانبياء و انتم آخر الامم و هو خارج فيكم لا محالة».

گفت: از روزگار آدم تا بقیامت هیچ فتنه‌ای صعب‌تر و عظیم‌تر از فتنه دجال نیست و پیغامبران که بودند همه آن بودند که امت خود را از فتنه دجال بیم دادند، و بترسانیدند.

و من پیغامبر آخر الزمان ام و شما امت آخر الزمان، و در روزگار این امت لا محالة بیرون آید. آن گه مصطفی (ص) گفت: اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را، و اگر بعد از من بیرون آید، فالله خلیفتی علی کل مسلم.

آن گه بیان کرد که از کجا بیرون آید؟ گفت: از میان شام و عراق پدید آید، و چنان که می‌رود در سوی راست و سوی چپ، تباہ‌کاری میکند در زمین. و اوّل سخن که گوید آنست: که «انا نبی» دعوی پیغامبری کند! مصطفی (ص) گفت: «و لا نبی بعدی»

یعنی: بدانید که پس از من هیچ پیغامبری نباشد. نگر تا بدروغ وی فریفته نشوید! آن گه پای برتر نهد و سخن برتر گوید، و دعوی خدایی کند: انا ربکم گوید! مصطفی (ص) گفت: «و لن تروا ربکم حتی تموتوا»

و شما تا نمیرید خدای را نه ببینید!

«و اِنَّهٗ اعور و اللّٰه ربکم لیس باعور»

گفت: و نشان وی آنست که اعور بود، و خدای شما اعور نیست، و میان دو چشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و نادبیر میخواند. و با وی بهشتی است و دوزخی. مصطفی (ص) گفت: آن دوزخ وی بهشت است و آن بهشت دوزخ. کسی که با آن دوزخ و آتش وی گرفتار شود، باید ابتداء سورة الکهف درگیرد و میخواند، تا خدای تعالی آن آتش بر وی سرد کند.

چنان که بر ابراهیم (ع) سرد کرد. آن گه اعرابی را گوید: چه بینی، اگر من پدر و مادرت زنده کنم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس دو شیطان بر صورت مادر و پدر وی بیایند و گویند: «یا بنی اَتَّبِعْهٗ فَاِنَّهٗ رَبُّکَ»

گفتا: و از فتنه دجال یکی آنست که: او را مسلط کنند بر شخصی تا وی را بکشد و پاره پاره بکند. آن گه گوید: «انظروا الی عبدی هذا فاننی ابعثه الآن، ثم یزعم ان له ربًّا غیری»

گوید: نگرید باین بنده من که هم اکنون او را زنده کنم، و گوید: که مرا خدای دیگر است نه تو، پس رب العالمین آن بنده را زنده کند تا دجال وی را پرسد که: «من ربُّک؟» بنده گوید: «رَبِّی اللّٰه و انت عدوّ اللّٰه انت الدجال، و اللّٰه ما کنت قطّ اشدّ بصیرة فیک منّی الآن.»

و از فتنه وی آنست که: آسمان را فرماید تا باران ببارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی در احیاء عرب همه فریه شوند و پر شیر. آن گه بهمه زمین فرا رسد مگر بمکه و مدینه که رب العالمین فریشتگان را فرستد با شمشیرهای کشیده تا وی را از مکه و مدینه باز دارند. آن گه بنزدیکی مدینه فرود آید و بفرمان خدای عزّ و جلّ سه بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هر چه منافقان باشند از مردان و زنان از مدینه به دجال اوفتند. و

مدینه از کافران و منافقان و بدان پاک شود. مصطفی (ص) گفت: آن روز را روز اخلاص گویند که نیکان مدینه از بدان پاک شوند و خالص گردند.

ام شریک بنت ابی العسکر گفت: یا رسول الله عرب آن روز کجا باشند؟ رسول (ص) گفت عرب آن روز اندک باشند به بیت المقدس فرود آمده و امام ایشان مردی صالح، نماز بامداد را مؤذن اقامت گوید در مسجد بیت المقدس و امام فرا پیش شود. و تکبیر احرام بندد، ناگاه عیسی (ع) فرو آید، و آن امام قدم باز پس می‌نهد، یعنی که: تا عیسی فرا پیش شود. عیسی دست میان کتف وی فرانهد: «تقدم فصل فانها لک اقیمت».

گوید: پس چون نماز گزارده باشند، عیسی گوید: در بگشائید، در بگشایند دجال را بینند با هفتاد هزار جهود بهر یکی طیلسانی براه‌کننده و شمشیری حمائل کرده، دجال چون در عیسی نگرد بگدازد، چنانک نمک در آب بگدازد، و برگردد تا بگریزد، و عیسی گوید: «ان لی فیک ضربة لن تسبقنی بها»

مرا ضربتی بر تو زدن است که از آن فراپیش نتوانی شدن، آن گه بوی در رسد و او را بکشد، جهودان همه بهزیمت شوند. هر درختی و خاری و سنگی که جهودی در پس وی گریزد، رب العزت آن را بسخن آرد تا جهود را بسپارد مگر درخت غرقد که از درخت ایشان است. آن گه مصطفی (ص) گفت: روزگار دجال چهل سالست هر یک سال چون یک ماه، و یک ماه چون یک هفته از آدینه تا بآدینه. و آخرترین روز وی چون شراره‌ای بود! گفتند: یا رسول الله در آن روزهای کوتاه نماز چون کنند؟ رسول گفت: نمازها بوقت خویش توانند کرد چنان که درین روزها. آن گه مصطفی (ص) گفت: عیسی بن مریم در امت من حکمی دادگر باشد، و پیش روی استوار است، او صلیب را بشکند، و خوک بکشد، و کفر بردارد، و کین و عداوت و بغض و حقد در هیچ دل نماند، گزندگان بی‌زهر شوند و ددان با مردم نرم و رام شوند، کودکان دست در دهن مار کنند و ایشان را گزندی نرسد، و دست در گردن شیر افکنند و نترسند، و گرگ در میان گوسفندان شوند چنان که سگان، و هیچ نرمند، و نبات زمین چنان شود که در عهد آدم (ع) بود، جماعتی از خوشه‌ای انگور سیر شوند. و یک انار نفری را بتمامی برسد، و گاوان کشت‌زاری گران‌بها

شوند، از آنکه همه جهان کشت‌زار و جای نبات بود، و اسبان غازیان ارزان باشند. از آنکه حرب و قتال نباشد که کافران و بد دینان هیچ نمانند، و جهانیان همه بر کلمه حق و عبادت الله گرد آیند، و جز خدای عز و جل نپرستند.

۱۲ التوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ مَثَلُ خدای عیسی بنزدیک خدا كَمَثَلِ آدَمَ هَم چون مثل آدم است خَلَقَهُ، مِنْ تُرَابٍ بیا فرید آدم را از خاک، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) آن گه وی را گفت که باش و می‌بود.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ این سخن راست است و پاک بسزا از خداوند تو.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) تو که رسول منی از گمان افتادگان مباش.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ هَر که با تو حجت آرد در کار عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس ازین که بتو آمد از پیغام و دانش. فَقُلْ تَعَالَوْا گوی بیایید، نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ تا بخوانیم پسران خویش، و شما پسران خویش وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ و زنان خویش و شما زنان خویش. وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ و ما خود بخویشتن و شما خود بخویشتن. ثُمَّ نَبْتَهَلْ پس مباحلت کنیم، فَنجعلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۶۱) لعنت خدا کنیم بر دروغ زنان. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ این نامه قصه‌هایی است راست چنان که بود، وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ و نیست هیچ خدا جز الله. إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) و خدایست که بر راستی اوست که توانا و دانا است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند از مباحلت، و باز ایستند از تصدیق فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) خدای داناست با آن مفسدان و تباهکاران.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب! تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ باز آید بسخنی که آن سخن یکسان است بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ میان ما و میان شما، أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ که نپرستیم جز این خدای وَ لَا نُشْرِكْ بِهِ شَيْئاً و با وی هیچ انباز نگیریم، وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً و کسی از ما، کسی را بخدایی نگیرد و خدا نخواند، مِنْ دُونِ اللَّهِ فرود از خدای، فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر از پذیرفتن این باز گردند، فَقُولُوا پس شما بگوئید اَشْهَدُوا گواه باشید، گواهی دهید، بَأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) بآنکه ما باری گردن نهادگانیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ** سبب نزول این آیت آنست که: ترسایان نجران، سید و عاقب و اسقف و اصحاب ایشان آمدند بر مصطفی (ص) و گفتند: «ما لک تشتم صاحبنا» چه بودست ترا که صاحب ما را ناسزا می‌گویی، یعنی عیسی (ع). رسول گفت: آن چه ناسزاست که من وی را گفتم؟ گفتند: می‌گویی که وی بنده است. گفت: «اجل هو عبد الله و رسوله و كلمته القاها الى مريم العذراء البتول.»

ایشان چون این سخن شنیدند همه در خشم شدند و کراهیت نمودند، گفتند: «هل رأيت انسانا قط من غير اب؟» هرگز هیچ مردم دیدی که بی پدر باشد؟ اگر چنین است که تو می‌گویی مثال این با ما نمای! رب العالمین بجواب ایشان و حجت بر ایشان این آیت فرستاد، گفت: قیاس خلق عیسی (ع) بی پدر همچون قیاس خلق آدم بی پدر و بی مادر است.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ میگوید سان و صفت عیسی بنزدیک خدا و در حکم وی همچون سان و صفت آدم است. آدم را از خاک بیافرید و قالب وی بساخت، و روزگاری آن جسد بی روح میان مکه و طائف چنان که در خبر است بگذاشت، آن گه آن جسد را گفت که: ای آدم باش بشری زنده گویا، نه پدر بود نه مادر، همچنین باد را گفت: عیسی باش، پدر نه بود و مادر بود، یعنی در تخلیق بنزدیک الله در قدرت او هر دو یکی اند. چنان که آفرینش آدم بی پدر و مادر بر وی دشخوار نبود، آفرینش عیسی (ع) بی پدر دشخوار نبود. **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ** میگوید: آنچه با تو گفتیم از قصه و خبر عیسی درست است و راست، و پیغام از خداوند تو، و حق اینست و راست که خدا گفت، نه آن که ترسایان گفتند در کار عیسی. و روا باشد که **الْحَقُّ** ابتدا نهند و **مِنْ رَبِّكَ** خبر ابتدا، و معنی آن باشد که: الحق فی ذلک بل فی الامور کلها ما یکون مصدره من الله عز و جل.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ هر چند که ظاهر این خطاب با مصطفی (ص) است، اما مقصد این خطاب عموم امت است، یعنی شما که امت محمداید بشک مباحثید که مثل عیسی هم چون مثل آدم است و در گمان میفتید، چنان که ترسایان در گمان افتادند و این مثل نپذیرفتند. **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ** معنی **مُحَاجَّه** و **مُحَافَه** حجت آوردن است و خویشتن را حق نمودن.

میگوید: هر که با تو حجت آرد در کار عیسی، و آنچه الله گفت و بیان کرد نپذیرد، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آنکه از خدا بتو پیغام آمد، و بدانستی که عیسی بنده خدا بود و رسول وی. قُلْ تَعَالَوْا اِيشَان را گوی، یعنی ترسایان نجران و مهتران ایشان سید و عاقب که با تو خصومت میکردند، تَعَالَوْا نَدْعُ اٰبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ بِيَانٍ تا خوانیم ما پسران خویش و شما پسران خویش، و ما زنان خویش و شما زنان خویش، و ما خود بخویشتن و شما خود بخویشتن، آن گه مباحلت کنیم. مباحلت آن بود که دو تن یا دو قوم بکوشش مستقیمی یکدیگر را بنفرینند، و از خدای عزّ و جلّ لعنت خواهند از دو قوم بر آنکه دروغزنان اند. و بهله نامیست لعنت را، مباحلت و تباهل و ابتهال در لغت یکی اند. و تفسیر ابتهال خود در عقب لفظ بگفت. فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ. گفته اند که: روز مباحلت روز بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود.

مصطفی (ص) بصحرا شد. آن روز دست حسن (ع) گرفته و حسین (ع) را در بر نشانده، و فاطمه (ع) از پس میرفت، و علی (ع) از پس ایشان. و مصطفی (ص) ایشان را گفت: چون من دعا کنم شما آمین گوئید. دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را بصحرا دیدند بر آن صفت، بترسیدند، و عام را نصیحت کردند و گفتند: یا قوم! انا نری وجوها لو سألوا الله عزّ و جلّ ان یزیل جبلا من مکانه لازاله، فلا تبهتلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة.» ترسایان آن سخنان از مهتران خویش بشنیدند همه بترسیدند، و از مباحلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، بآنکه هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب. مصطفی (ص) با ایشان در آن صلح بست. آن گه رسول خدا گفت: و الذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قرده و خنازیر، و لا اضرم علیهم الوادی نارا، و لاستأصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر، و لما حال الحول علی النصراری کلهم حتی هلکوا.

قوله: اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ، وَا مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اللَّهُ اِی اِنَّ الَّذِیْ اَوْحِیْنَا اِلَیْکَ لَهٗوَ الْخَبْرِ الْحَقُّ، وَا اِنَّ الْمُسْتَحَقَّ لِلْعِبَادَةِ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَّ جَلَّ لَا غَیْرَ، وَا لَا عَزَّ وَا لَا حَکْمَ اِلَّا لَهٗ.» میگوید: این پیغام که بتو فرستادیم از قصه عیسی (ع) و آدم (ع) راست است و درست، و گفت ترسایان در عیسی باطل، که معبود جز خدایی عزّ و جلّ نیست، و عزّت جز عزّت او

نیست، و حکم جز حکم او نیست، آن که تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت: وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدای است که کس با وی نتاود، و خدایی را او بشاید، و فرزند و انباز ندارد. حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْاْ اَکْرَ بَرِگَرَدَنَد اَز مَبَاهَلَت و نَبَذِرِنَد کَلِمَه حَق و بِيَان رَاسَت، فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ آن بَرِگَشْتَن اِيشَان بَر خَدَاي پُوشِيده نِيست، مِيَدَانَد اَز خَلَق خُويش کِه تَبَاه کَار و بَد کَرْدَار کِيست، و فَرْدَا جَزَاء وِي دِهْد بَسْرَاء وِي.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اِيْن خَطَابِ هَم بَتَرَسَايَان نَجْرَان اِسْت. قَتَادَه و رِييع گَفْتَنَد کِه: اَهْل کِتَاب اِيْنجَا جِهُودَان مَدِيْنَه و تَرَسَايَان نَجْرَان بِيَهْم اِنْد کِه جَايِي دِيگَر اِيشَان رَا دَر ذَمِّ فَرَاهِم گَرَفْت، گَفْت: اتَّخَذُواْ اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ... الْآيَةَ.

قوله: تَعَالَوْاْ اِلَى كَلِمَةٍ سِوَاِ اِيْن کَلِمَه سِوَاء، کَلِمَه «لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ» اِسْت، يَعْنِي کِه مَرْدَم بَايَد کِه دَر آن يکَسَان بَاشَنَد دَر عَابِدِي. مَفْسِرَان گَفْتَنَد: اِيْن آيَت بِجَوَابِ آن جِهُودَان اَمَد کِه گَفْتَنَد: يَا مَحْمَد (ص) تُو اَز مَآ آن مِيخُوَاهِي کِه مَآ تَرَا بَخْدَايِي گِيْرِيْم چِنَان کِه تَرَسَايَان عِيْسِي (ع) رَا گَرَفْتَنَد و بِجَوَابِ آن تَرَسَايَان گَفْتَنَد: يَا مَحْمَد (ص) اَز مَآ آن مِيخُوَاهِي کِه دَر تُو آن گُويْم کِه جِهُودَان دَر عَزِيْر گَفْتَنَد.

رب العالمين گفـت: ايشان را گوي تَعَالَوْاْ اِلَى كَلِمَةٍ سِوَاِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ بِيَايِد کِه جَز خَدَاي رَا نَبِرَسْتِيْم، و جَز او رَا عِبَادَت نَكْنِيْم.

روى ان النبى (ص) قال: لا تطرونى كما اطرات النصارى ابن مريم فانما انا عبد، فقولوا: عبد الله و رسوله». و انطلقت وفد بنى عامر الى النبى (ص) فقالوا انت سيدنا فقال: السيد الله فقالوا افضلنا و اعظمنا طولا. فقال: «قولوا قولكم او بعض قولكم و لا يستجربنكم الشيطان»

و لا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا اِيْن کَلِمَه هَمَان فَايِدَه دَاد کِه اَلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ دَاد، و زِيَادَه فَايِدَه دَرِيْن کَلِمَه اَنَسْت کِه عِبَادَت خَدَا صُورَت بِنَدَد بَا بَعْضِي شُرْک. چِنَان کِه رِبِ الْعَالَمِيْن جَاي دِيگَر گَفْت: وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ اِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ.

و مصطفى (ص) گفت: الشُّرْکُ اَخْفَى فِيکَم مِّنْ دِيْبِ النَّمْلِ عَلٰى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ فِى اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ»، پَس اَلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ اِشَارَت بَتَوْحِيْد دَارَد، وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا اِشَارَت بَاخْلَاص.

وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ هُمْ تَفْسِيرُ كَلِمَةِ سَوَاءٍ اسْتِ، یعنی که هیچ کس از ما کسی را بخدایی نگیرد، و خدای نخواند، نه اهل تورات عزیز را و نه اهل انجیل، عیسی را، و نه کس باطل از مبطل بپذیرد. و گفته‌اند: در معنی لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ای لَا نَطِيعُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ احدا، یعنی در معصیت خدا هیچ کس را فرمان نبریم، که هر که در معصیت خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جز خدای را کسی را سجده برد و او را بخدایی گرفت. مصطفی (ص) گفت: «من اطاع مخلوقاً فکانما سجد سجدة لغير الله».

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا... الآية این خطاب با مصطفی (ص) است و با امت وی. میگوید: «اگر ایشان از اجابت برگردند شما گوئید که ما مسلمانانیم و خدای را یکتا و بی‌همتا گوئیم. اگر کسی گوید: این آیت بر سبیل حجت آورد بر ایشان، و درین چه حجت است که گفت: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا...؟ جواب آنست که رب العالمین ما را درین آیت ادب محاجّت در آموخت، و بیان کرد که معاند را بعد از آنکه حجّت بر وی لازم گشت و حق بر وی ظاهر شد، و هم چنان عناد مینماید، راه آنست که از وی برگردند و ملاجّت در محاجّت وی بگذارند.

و فی الخبر انّ النبی (ص) کتب کتابا الی قیصر و دعاه الی الاسلام، فقال: «من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتّبع الهدی. اما بعد، فانّا ادعوك الی الاسلام اسلم تسلم، اسلم یؤتک الله اجرک مرتین فان تولّیت فانّ علیک اثم الاریسیین. یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم.. الی آخر الآية».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ... این آیت از یک روی اشارت بقدرت خدای دارد، و از یک روی اشارت بتخصیص و تشریف عیسی (ع) و آدم (ع). اما تخصیص ایشان ظاهر است. و بیان قدرت آنست که: در آفرینش عیسی و آدم باز نمود که خدای قادر بهر کمالست، و قدرت او بی‌کسب و بی‌احتیال است.

توانایی او بی‌عجز و بی‌زوال است، و پابندگی او در عزّت و قدرت بی‌گشتن حال است.

نه خود در وصف قدرت بلکه در همه اوصاف قیوم و متعال است. هر چه خواهد کند، و توان آن دارد که از نطفه مرده گاه آدمی زنده کند، وز بیگانه مرده گاه آشنا زنده کند. ازین عجب تر که از خاک مرده آدم صفی آرد، و از مریم بی پدر عیسی (ع) پیدا کند، میان این و آن خدایی خود پیدا می کند و قدرت خود بخلق مینماید. آن چیست که در عقل محالست که نه در تحت قدرت ذوالجلال است؟ آن چیست از معدوم که نه الله بر آن قادر بر کمالست؟ مخلوق را قادر گویند لکن بر سبیل مجاز قدرت او کسبی، بعضی تواند و بعضی نه، و خدای بهر چیز قادر است: در معدوم چنان که در موجود، در مستحیل چنان که در معقول، در خیر و در شر، و در طاعت و در عصیان.

قال الله تبارک و تعالی وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِیرًا. یکی از بزرگان دین خدای را عز و جل ثنا کرد و گفت: یا من یقدر و لکنه یغفر، یا من یعلم و لکنه یحلم، یا من ینظر و لکنه ینصبر. این ثنا از آن خبر برگرفت که: «انّ حمله العرش ثمانية. اربعة تسبیحهم: سبحان الله عدد حلمه بعد علمه، و اربعة تسبیحهم سبحان الله عدد عفوه بعد قدرته.

قوله: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ یا محمد (ص) نگر تا در گمان نیفتی که ما را در قدرت ایجاد شریک و انباز نیست، و ما را در آن بکس حاجت و نیاز نیست، و جز ما کس را قدرت ایجاد و اختراع سزا نیست.

یکی از پیران طریقت در مناجات گفت: خداوندا! کار آن کس کند که تواند و عطا آن کس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد و چه تواند؟ چون توانایی تو کرا توانست؟ و در ثناء تو کرا زیانست؟ و بی مهر تو کرا سرور جان است؟

بی نسیم مهر دلبر راحت گلزار نیست بی فروغ آن رخ گلرنگ نور و نار نیست

قوله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ای مهتر! این بیگانگان با نهاد خراب، و جهل بی اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سیری کند این آیت اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباحلة بر ایشان خوان، و پس بر ایشان قهر و سیاست ما گوش دار. مصطفی (ص) گفت: آتش آمده بر هوا ایستاده اگر ایشان مباحلت کردند در همه روی زمین از ایشان یکی نماندی. و اصحاب مباحلة پنج کس بودند

مصطفی (ص) و زهرا (ع) و مرتضی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع). آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناه خود گرفت، و گلیم بر ایشان پوشانید، و گفت: «اللهم! ان هؤلاء اهلی»

جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد! و انا من اهلکم»

، چه باشد یا محمد اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول (ص) گفت: «یا جبرئیل و انت منّا»، آن گه جبرئیل بازگشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت: «من مثلی؟ و انا فی السماء طائوس الملائكة و فی الارض من اهل بیت محمد (ص)» یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم، و در زمین از اهل بیت محمد (ص) خاتم پیغامبرانم.

این آب نه بس مرا که خواندم خاک سر کوی آشنای تو؟!

قوله تعالی: **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** این قرآن سخنی پاک است، و کلامی راست و درست، کلام بار خدای عزیز، سخن آفریدگار حکیم عزیز. و کلامش عزیز، و رسولش عزیز. عزت خود را گفت: **وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**. عزت کلام را گفت: **وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ** و عزت رسول را گفت: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ** می‌گوید: بنده من ار کتابم عزیز است امام تو است، و رسولم عزیز است شفیع تو است، و خود عزیزم خدای توام. چندین هزار سال است تا بندگان را می‌آفرینم، ایشان در من عاصی و کافر می‌شوند، مرا زن و فرزند می‌گویند، و از گفت ناسزای ایشان در عزت و حدائیت ما نقصانی نیامد. یا محمد (ص) تا ترا برسالت بخلق فرستادم، چندین هزار کافران بر حسد تو بیرون آمدند، و ترا ساحر و شاعر خواندند، و مجنون و کاهن خواندند، و در عزت رسالت تو هیچ نقصان نیامد. و تا این قرآن بتو فرستادم چندان ملحدان و زنادقه قصد کردند که در آن طعنی کنند و عیبی آرند، هم ایشان مطعون گشتند، و در عزت کلام ما عیب نیامد. مؤمنان عزیز کردگان من اند که گفته‌ام: **وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ**. شیاطین قصد ایمان ایشان کردند تا برابیند نتوانستند، هر چند که وسوسه کردند لکن بتعبیه ایمان راه نبردند، این همه بدان کردم که خود عزیزم و ایشان را عزیز کردم: عزتی فی الولاية، و عزة رسولی فی الکفایة، و عزة کلامی فی الاعجاز و الحجة، و عزة المؤمنین فی الرعاية و النصره.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْ تَحْتَقِيقُ أَيْنَ خُطَابِ بَا أَهْلِ تَوْحِيدِ اسْتِ وَ مَرِيدَانِ رَاهِ حَقِيقَتِ. مِیْگُویْد: شَمَا کِهْ اَمْرُوزِ سَالْکَانَ مَنَهْجِ صَدَقِ اَیْدِ اَکْرُ خَوَاهِیْدِ کِهْ فَرْدَا سَاکَنَانَ مَقْعَدِ صَدَقِ بَاشِیْدِ، نَکْرُ تَا مَذْهَبِ اِرَادَتِ خَوِیْشِ اَزِ خَاشَاکِ رَسُومِ صِیَانَتِ کَنِیْدِ، وَ بَسَاطِ وَقْتِ خَوِیْشِ اَزِ کَدُورَاتِ بَشْرِیَّتِ فِشَانْدَهْ دَارِیْدِ، وَ مَشْرَبِ هَمَّتِ اَزِ غَبَارِ اَغِیَارِ پَاکِ گَرْدَانِیْدِ. یَکِ دَلِ، یَکِ اِرَادَتِ وَ یَکِ هَمَّتِ بَاشِیْدِ مَنِ اصْبَحِ وَ لَهْ هَمْ وَاحِدِ کَفَاهِ اللّٰهُ هَمُومِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ.

اِیْنِسْتِ کِهْ گُفْتِ: وَ لَا یَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بَا هَرِ پِرَاکَنْدَهْ دَلِیْ بَهْرِ کُویِیْ فَرُوشِیْدِ. نَفْسِ اَمَّارَهْ رَا فَرْمَانَ مَبْرِیْدِ، هَوَاءِ مَذْمُومَهْ رَا مَبْرِیْسِیْدِ وَ لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَیْنَ اَنْتَیْنِ، اِنَّمَا هُوَ اِلٰهُ وَاحِدٌ.

تا ترا دامن گرد گفتار هر تر دامنی بنده پندار خویشی بنده الله نبی

۱۳ التوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اِیْ اَهْلِ تَوْرَاتِ وَ اَنْجِیْلِ لِمَ تَحَاجُّوْنَ فِیْ اِبْرَاهِیْمَ چِرَا حَجَّتِ مِیْسَازِیْدِ خُودِ رَا دَرِ اِبْرَاهِیْمِ (ع) وَ مَا اَنْزَلْتِ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِیْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ وَ خُودِ نَفْرَسْتَا دَنْدِ نِهْ تَوْرَاتِ وَ نِهْ اَنْجِیْلِ، مَکْرُ پَسِ اِبْرَاهِیْمِ، اَفْ لَا تَعْقِلُوْنَ (۶۵) هِیْجِ مِیْ دَرِ نِیَاوَرِیْدِ؟ هَا بَیْدَارِ بَیْدِ وَ گُوشِ دَارِیْدِ اَنْتُمْ هُوَلَاءِ شَمَا کِهْ اِیْنَانَ اَیْدِ.

حَاجَّجْتُمْ حَجَّتِ مِیْ آرِیْدِ فِیْمَا لَكُمْ بِهْ عِلْمٌ دَرِ اَنْچِهْ شَمَا رَا بَانَ عِلْمِ اسْتِ. فَلِمَ تَحَاجُّوْنَ چِرَا حَجَّتِ مِیْ آرِیْدِ؟ فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهْ عِلْمٌ دَرِ اَنْ چِیْزِ کِهْ شَمَا رَا دَرِ اَنْ عِلْمِ نِیْسْتِ وَ نِهْ اَزِ اَنْ آگَا هِیْ؟ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ (۶۶). وَ خُودَا دَانْدِ وَ شَمَا نَدَانِیْدِ. مَا كَانِ اِبْرَاهِیْمُ یَهُودِیًّا اِبْرَاهِیْمِ هَرْگِزِ جِهُودِ نَبُودِ وَ لَا نَصْرَانِیًّا وَ نِهْ تَرَسَا بُوْدِ وَ لَکِنْ كَانِ حَنِیْفًا مُسْلِمًا لَکِنْ حَنِیْفِیْ بُوْدِ، مُسْلِمَانَ. وَ مَا كَانِ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ (۶۷) وَ هَرْگِزِ اَزِ اَنْبَازِ گِیْرَانَ وَ اَنْبَازِ خَوَانَانَ بَا خُودَایِ نَبُودِ.

اِنَّ اَوْلٰی النَّاسِ بِاِبْرَاهِیْمَ اَوْلٰی تَرِ مَرْدَمَانَ بِهْ اِبْرَاهِیْمِ لَلَّذِیْنَ اَتَّبَعُوْهُ اِیْشَانَ اَنْدِ کِهْ بَرِیْیِ اَوَانْدِ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ اِیْنِ پِیْغَامْبَرِ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ اِیْشَانَ کِهْ بَگَرُویْدَنْدِ وَ اللّٰهُ وَ لٰی الْمُوْمِنِیْنَ (۶۸) وَ خُودَایِ یَارِ مُؤْمَنَانَ اسْتِ وَ دَرِ نَصْرَتِ وَ مَعُوْنَتِ نَزْدِیْکِ بَا اِیْشَانَ اسْتِ.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دُوسْتَ مِیدارند گروهی از جهودان، لَوْ يُضِلُّونَكُمْ أَگَر شما را بیراه توانند کرد و از حق شما را بتوانند فریفت، و مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و بیراه نمیکنند مگر خویشتن را، و مَا يَشْعُرُونَ (۶۹) و نمیدانند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ إِي أَهْلِ كِتَابِ چِرا كافر میشوید بسخنان خدای و أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) و شما گواهی میدهید که تورات حق است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ إِي أَهْلِ كِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ چِرا می آمیزید راستی را بکثری و تَكْتُمُونَ الْحَقَّ و پنهان میدارید چیزی که راست است و درست، و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) و شما میدانید راستی آن.

وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، و گروهی گفت از دانشمندان اهل کتاب قوم خویش را: آمَنُوا بگروید بالذی أُنزِلَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا بآنچه فرو فرستادند بر مؤمنان، وَجْهَ النَّهَارِ باوّل روز بگروید و أَكْفَرُوا آخِرَهُ و بآخر روز از آن اقرار و ایمان باز آئید لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) تا مگر ایشان که به محمد (ص) گرویده‌اند از تصدیق او باز پس آیند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الْاِیة... مفسران گفته‌اند: این آیت بآن فرود آمد که دانشمندان جهودان و ترسایان نجران خصومت کردند در کار ابراهیم (ع). جهودان میگفتند ابراهیم از ما بود و بر دین ما، و بما سزاوارتر، و ترسایان دعوی میگردند که از ما بود و بر دین ما. رب العالمین دعوی هر دو باطل کرد گفت: لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ إِي لِمَ تَدَّعُونَ؟ دعوی درین آیت حجت خواند، از بهر آنکه هر که دعوی کند حجت آرد. آن گه بیان کرد که این نسبت جهودان و ترسایان در حق وی محال است، که ابراهیم متقدم بود و این هر دو علت متاخر. یعنی که این ملت جهودان و ترسایان بعد از نزول تورات و انجیل فرا دیده آمد، و تورات و انجیل بعد از وفات ابراهیم فرود آمدند بعمره‌ها دراز.

گفته‌اند که میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان موسی و عیسی دو هزار سال. أَفَلَا تَعْقِلُونَ می درنیابید که این دعوی شما باطل است و حجت شما تباه؟

ها أَنْتُمْ قَرَأْتُمْ مَدِیْنَةَ بَیْ هَمزَه و بی مدّ خوانند، و قَرَأْتُمْ مَكَّةَ مَهْمُوز و مقصور خوانند بر وزن

معنتم. و اهل کوفه بمدّ و همزه، و باقی بمد بی همزه. و اصل کلمه انتم است و ها تنبیه. و همچنین هؤلاء اصل کلمه اولاء است، و ها تنبیه، ای التنبیه عما یضلّ عنه الانسان او یغفل. و نهاد این کلمه تقریب راست. چنان که کسی ترا گوید «این انت» تو او را جواب دهی «ها انا ذا» یعنی «انا قریب منک».

ها اَنْتُمْ میگوید: بیدار باشید و گوش دارید که شما جهودان و ترسایان اید، هؤلاء یعنی یا هؤلاء ای شما هر که اینانید، گرفتیم که خصومت گیرید و حجّت آرید در کار محمد (ص) که نعت و صفت وی در کتاب تورات و انجیل خوانده اید هر چند که در آن محاجّت بر باطل آید. فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ باری در ابراهیم (ع) چرا حجّت گیرید و دعوی کنید، و شما را در کار وی علم و دانش نه، که در کتاب شما نیست که ابراهیم یهودی بود یا ترسا بود. وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و خدای داند شأن و قصه ابراهیم، و شما ندانید. آن گه تفسیر کرد و گفت: مَا كَانَ اِبْرَاهِيْمُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا اِبْرَاهِيْمُ هَرَكَزْ جِهْدُ نَبُوْد وَ نَه تَرَسَا، نه گفته با خدای هیچ انباز، لکن مسلمانی بود یکتا گوی مخلص.

اهل تفسیر گفته اند که: حنیف موحد است و مخلص. و گفته اند که ابراهیم را بآن حنیف خواندند که حاجّ بود. و گفته اند از بهر آن که مختنن بود.

آن گه گفت: وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ تا تنبیهی باشد که آن جهودان و ترسایان در آن دعوی که میکردند مشرک بودند، و ربّ العالمین ابراهیم را از آن شرک مبراّ کرد و بدین اسلام منسوب کرد، آن دین که الله از آن خبر داد که: اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و حسن بصری گفت: «و اجعل دیننا الاسلام القديم».

و از عهد آدم (ع) تا بمتمتهای عالم هر پاک دینی و صاحب حقّی بآن دین مخصوص است و بآن منسوب. و الیه

اشار النبي (ص): بعثت بالحنيفية السهلة المسحة.

اِنَّ اَوْلٰى النَّاسِ بِاِبْرَاهِيْمَ لِلَّذِيْنَ اَتَّبَعُوْهُ قَصَّهُ نزول این آیت آنست که روایت کرده اند از جماعتی یاران رسول (ص) که گفتند: چون مصطفی (ص) بمدینه هجرت کرد و جعفر بن ابی طالب به حبشه، و وقعه بدر افتاده بود و بر کافران و مشرکان قریش آن قهر و قتل رفته. جمع قریش در دار الندوة حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و

نجاشی فرستند، تا جعفر و اصحاب وی که بنزدیک وی بودند بدست ایشان باز دهد، تا بجای کشتگان بدر از ایشان کین خواهند، این اتفاق کردند و عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط بآن کار نامزد کردند و فرستادند. ایشان رفتند بزمین حبشه و در پیش نجاشی شدند، و وی را سجد کردند چنان که عادت ایشان بود. و گفتند: ما که آمدیم بآن آمدیم تا ترا شکر گوئیم و نصیحت کنیم، و ترا خبر دهیم از قصّه و حال این قوم که نزدیک تو آمدند، و دشمنی ایشان و بدخواهی ایشان مر ترا، که ایشان از نزدیک مردی بیامند دروغ زن، جادوگر. میگوید بدعوی که من رسول خداام و فرستاده او بخلق! و آن گه وی را در آن دعوی کس متابع نیست، مگر ازین سفهاء و نازیرکان و با پس افتادگان چند کس که با وی برخاسته اند و او را نصرت میکنند، و ما که قریش ایم و سران و سروران عرب ایم ایشان را در پیچانیدیم و با شعبی راندیم از زمین خویش، که کس در ایشان نشود و بیرون نیاید مگر گرسنگان و برهنگان و با گوشه‌ای افتادگان.

و اکنون که کار بر ایشان دشوار، و جای بر ایشان ناخوش گشت، ابن عمّ خویش بنزدیک تو فرستاد تا دین تو بر تو بزیان آرد، و ملک تو بتو بتباه برد، و رعیت تو بشوراند، و نظام کار تو بهم برکند. اکنون ما آمدیم تا ایشان را بدست ما بازدهی، تا شر ایشان از تو باز داریم و کفایت کنیم. و نشان درستی این حال آنست که ایشان چون بنزدیک تو آیند سجد نکنند و خدمت و تحیت تو چنان که مردمان کنند ایشان نکنند. پس نجاشی کس فرستاد و جعفر و اصحاب او را بخواند. چون بدر سرای نجاشی رسیدند جعفر هم از برون آواز داد که: «یستأذن علیک حزب اللّٰه». نجاشی گفت: «فلیدخلوا بامان اللّٰه و ذمّته». پس در آمدند و سجد نکردند و تحیتی که ایشان را عادت بود نکردند، چنان که عمرو بن عاص گفته بود. نجاشی گفت چون است که سجد نکردید؟ و مرا تحیت نگفتید چنان که دیگران کنند که بنزدیک من در آیند؟ مؤمنان جواب دادند: نسجد اللّٰه الذی خلقک و ملکک سجد آن کسی را کنیم که ترا بیافرید و ملک بتو داد. و آن تحیت که تو میخواهی آن هنگام کردیم که بت پرست بودیم. اکنون خدای عزّ و جلّ پیغامبری راست گوی بما فرستاد، و ما را بسلام و تحیت اهل بهشت فرمود، و نهی کرد از آن تحیت که در جاهلیت بر آن بودیم. نجاشی از کتاب خدا تورات و انجیل شناخته بود

که آنچه ایشان گفتند حق است، هیچ چیز نگفت، و از آن در گذشت. آن گه گفت: ایکم الهاتف: یستأذن علیک حزب اللّٰه؟ که بود از شما که آواز داد و دستوری در آمدن خواست؟ جعفر گفت: «آن من بودم». نجاشی گفت: اکنون تو سخن گوی. جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمینی، و از اهل کتاب خدایی، در حضرت تو سخن فراوان نگویم که ترک ادب باشد، مختصر گویم: این دو مرد را پیرس یعنی عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندان خویش گریخته‌ایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده. نجاشی گفت: یا عمرو! چه کسانیند ایشان؟ آزادانند یا بندگان؟ عمرو گفت: «بل احرار کرام» آزادانند و کریمانند، جعفر گفت: پیرس از ایشان که ما هرگز خون بناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ عمرو گفت: «لا و لا قطرة» جعفر گفت: پیرس تا هرگز مال مردم بغصب و بی حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. نجاشی گفت: ای عمرو! اگر قنطاری برده‌اند مال مردم بغصب، من باز دهم. عمرو گفت: «لا و لا قیراطا منه» نه قنطار برده‌اند و نه یک قیراط. نجاشی گفت: پس چه خواهید از ایشان؟ عمرو گفت: ما همه بر یک دین بودیم، آن دین که آباء و اجداد ما بر آن بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، و ما همه بر آن دین خویش مانده‌ایم. نجاشی گفت: یا جعفر آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ جعفر گفت: ما اول بر دین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عز و جل و فرمان برداری شیطان، و اکنون خدای ما را دین اسلام کرامت کرد، رسول (ص) آمد بما از خدا و کتاب آورد چون کتاب عیسی (ع)، موافق کتاب و دین او بود. نجاشی آن ساعت بفرمود تا ناقوس بزدند و هر قسیسی و راهبی که بودند حاضر شدند، و نجاشی بر ایشان سوگند نهاد که بآن خدای که انجیل بعیسی فرو فرستاد، هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت پیغامبری مرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند: خواهد بود، که عیسی ما را بآن بشارت داده و گفته: «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی».

آن گه نجاشی گفت: یا جعفر چه فرماید بشما آن مرد از کار دین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند بر ما، و امر معروف کند، و نهی منکر کند، نیکویی با همسایگان و خویشاوندان، و نواختن یتیمان، و ما را عبادت یک خدای خواند، آن خدای که یگانه و

بکتاست، بی شریک و بی نظیر و بی همتاست. نجاشی گفت: از آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان. جعفر سورة العنكبوت و سورة الروم بر خواند. نجاشی و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا جعفر: «زدنا من هذا الحديث الطيب» جعفر بر ایشان سورة الكهف خواند. عمرو بن عاص چون آن حال و آن کار بر آن نسق دید خواست تا نجاشی را بخشم آرد. گفت «انهم يشتمون عيسى و امه» ایشان در عیسی و مادر او ناسزا گویند. نجاشی گفت: در عیسی و مادر چه گوئید؟

جعفر سورة مریم بر خواند. نجاشی مانند سر خلالی برداشت و گفت: و الله که عیسی بر آنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت. آن گه جعفر و اصحاب وی را گفت: بزمین من ایمن روید که کس را نیست و نرسد که شما را ناسزا گوید و رنجاند، که شما حزب ابراهیم اید. عمرو گفت: یا نجاشی و من حزب ابراهیم؟ فقال هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم گفت: حزب ابراهیم این گروه اند، و آن کس که ایشان از نزدیک وی پیامدند، و آن کس که پس رو ایشان باشد. مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند، و در ابراهیم دعوی کردند که وی از ما بود، و ما اولیتین بابراهیم و بدین وی. پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی که میکردند این آیت بمدینه فرو فرستاد بر وفق قول نجاشی.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ الْآيَةَ، روى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَلاةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَانَّ وَلِيَّيَ مِنْهُمُ ابْنِي وَ خَلِيلِي ربي ثُمَّ قَرَأَ أَنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ... الْآيَةَ.

اولی از «ولی» است و ولی قرب است بنزدیک عرب، و ولی، قریب. يقال هو ولی منه ای قریب منه. و معنی آیت آنست که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آناند که بر پی او بودند، یعنی در روزگار او. و این پیغامبر یعنی محمد (ص) وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که به محمد (ص) ایمان آوردند، یعنی ایشان را سزاست و رسد که گویند: ما بر دین ابراهیم ایم.

این یک معنی است که درین آیت گفتند، و معنی دیگر گفته اند: هو ان اصدق الناس، موالاة لابراهیم من تبعه فی اعتقاده و افعاله و هذا النبی و الذين آمنوا هم المتبعون له فاذا هم احق به. برین معنی «هذا النبی» ابتدا است نه عطف، و خبر آن محذوف است.

آن گه گفت: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ موالاة خدای در ایمان بنده بست تا بحکم این خطاب

هر که با ایمان بود بهر وقت که بود بمولات الله رسد، و کافران که از ایمان بی نصیب‌اند. ازین نواخت محروم‌اند، و مولات ایشان با شیطان باشد چنان که گفت: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ.

قوله: وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَوَدَّتْ در دو جای استعمال کنند: در محبت و در تمنی. و فرق آنست که چون در تمنی استعمال کنند «لو» در آن آید و با معنی محبت «لو» استعمال نکنند. و طائفة جمع طائف است و هو الذی یطوف بالبيت او فی الاسفار، پس بر سبیل توسع هر جمعی را طائفة گویند، اگر طواف کنند و اگر نه. هم چنان که رفقه گویند ترافقوا او لم یترافقوا. معنی آیت آنست که: جهودان آرزوی میکنند که شما را بی راه کردند یا بفریفتندی. و جز آن نیست که خود را بی راه میکنند و می فریبند، که مؤمنان آن گفتار ایشان می نپذیرند.

پس وبال و بزه آن از روی اضلال بایشان باز گردد، و خود نمیدانند که آن زبان بخود میکنند، نه بمؤمنان و خود را گمراه می کنند، نه مؤمنان را. و معنی دیگر: وَمَا يَشْعُرُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَطَّلِعُكُمْ عَلَىٰ سِرَائِهِمْ. مفسران گفتند که: این قوم جهودان بودند که عمار بن یاسر را و حذیفه بن یمان را با دین جهودی میخواندند، و این قصه در سورة البقره رفت.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ أَهْلِ كِتَابِ اینجا جهودان و ترسایان‌اند. و «آیات الله» قرآن است و بیان نعت محمد (ص). میگوید: شما که جهودان و ترسایان اید چرا بر قرآن که منزل است بر محمد (ص) می کافرید؟ و شما گواهی میدهید و میدانید که تورات حق است و اثبات نبوت محمد (ص) در تورات است.

قوله تعالی: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حقّ دین اسلام است و باطل جهودی و ترسایبی. ابن زید گوید: حقّ تورات است که بموسی (ع) فرو فرستادند، و باطل تحریف و تبدیل ایشان که در تورات آوردند. و گفته‌اند حق تصدیق ایشان است بیعضی تورات، و باطل تکذیب ایشان بیعضی، یعنی که: بیعضی نعت محمد (ص) که در تورات است اقرار میدهند و بعضی بدروغ میدارند. وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ نعت و صفت محمد (ص) است که پوشیدند بعد از آن که اشارت تورات و انجیل بر آن دلالت کرد. و مصطفی (ص) نهی کرد

از آنکه کسی علمی دارد و از خلق بیوشد و باز گیرد بعد از آنکه اظهار آن واجب بود، و ذلک فی

قوله (ص): «من سئل عن علم فکنمه النجم يوم القيامة بلجام من النار».

ثم قال وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای تعرفون الحقّ الذی تکتُمون و التلبیس الذی تأتون. اگر کسی گوید: چونست که ایشان را درین آیت علم اثبات کرد و در آن آیت پیش علم از ایشان نفی کرد و گفت: وَاللّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؟ جواب آنست که: آنچه از ایشان نفی کرد آنست که در ابراهیم (ع) دعوی کردند که جهود بود یا ترسا، و آن نه در کتاب ایشان بود، نه ایشان را در آن هیچ علم بود، و آنچه ایشان را درین آیت اثبات کرد از علم بیان صفت نعت محمد (ص) که در تورات و انجیل خوانده بودند و دانسته، و آن گه بیوشیده بودند و انکار کرده، و این غایت ذمّ است که آنچه دانند انکار کنند، و آنچه ندانند بآن دعوی کنند. قوله تعالی: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآیة... قول سدی و حسن آنست که: این جهودان خیر بودند، دوازده مرد از احبار ایشان که با یکدیگر گفتند: راه اینست که در اوّل روز در دین محمد (ص) شوید و آشکارا باو گروید و اقرار دهید بزبان بیرون، از اعتقاد و دل، و آن گه شبانگاه باز شوید و گوئید: ما با تورات باز رسیدیم و از نشانه‌های پیغامبر آخر الزّمان در تو چیزی نمی‌بینیم، و آن پیغامبر تو نه‌ای، ما از اقرار خود باز آمدیم.

لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ این «ها و میم» با مؤمنان شود، یعنی که ایشان با همدگر گفتند که: چنین کنید مگر اصحاب محمد (ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که اهل کتاب‌اید و دانایان در کار محمد (ص)، چنین بینند ایشان در شکّ افتند، و از تصدیق او باز گردند، و بدین ما در آیند. مجاهد و مقاتل و کلبی گفته‌اند: این آیت در شأن قبله آمد که چون با کعبه گردانیدند بر جهودان دشخوار آمد، کعب بن الاشرف و مالک بن الضیف با اصحاب خود گفتند که: بامداد با محمد (ص) نماز بکعبه کنید و تصدیق وی کنید، و در آخر روز بوی کافر شوید و با صخره گروید که قبله شما است. رَبّ الْعِزّتِ مصطفی را و مؤمنان را از مکر ایشان خبر کرد و سرّ ایشان آشکارا کرد، و این آیت فرو فرستاد: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا این که گفتند بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا، بر حسب گفت و اعتقاد مسلمانان گفتند، نه بر حسب اقرار و اعتقاد خویش. وَجْه

النَّهَارِ أَوَّلَ رَوْزٍ اسْتَبَقَالَ تَوَكُّدًا فِي مَوَاجِهَتِ، رَوِي
وِي بَاشِد. أَوَّلَ رَوْزٍ رَا بَانَ بَازِ خَوَانِدِ، وَ بِسَبَبِ أَنْكَه شَرِيفِ تَرِينِ جَوَارِحِ رَوِي اسْت، دَر
چِيْزِهَایِ شَرِيفِ نِيكُو اسْتِعْمَالِ كُنْدِ، گُوِيْنِد: «هَذَا وَجْهُ التَّوْبِ وَ غِيْرَه».

دَر مَعْنَى اِيْنِ آيْتِ وَجْهِي دِيْگَرِ گَفْتَهَانْدِ وَ اَنْ اسْتِ كِه: جِهودَانِ پِيْشِ اَزِ بَعْتِ مِصْطَفِي
(ص) اَزِ وِي خَبَرِ دَاوْنِدِ وَ نَعْتِ وَ صَفْتِ وِي گَفْتِنْدِ، پَسِ چُونِ دِيْدِنْدِ كِه رِيَاَسْتِ اِيْشَانِ بُوِي
بَاطِلِ خَوَاهْدِ شُدِ، پَشِيْمَانِ گَشْتِنْدِ. بَا يَكْدِگَرِ گَفْتِنْدِ كِه: مَا اَزِ عَوَامِ وَ سَفْلَهِ خُوِيْشِ اَزِ مَحْمَدِ
(ص) خَبَرِ دَاوِيْمِ وَ گَفْتِيْمِ اَنْجَه گَفْتِيْمِ، وَ اَكْنُونِ اِگَرِ بِيْكَ دَفْعَه اَوْ رَا دَرُوْغِ زَنِ دَاوِيْمِ مَتَّهَمِ
شُوِيْمِ. رَاه اَنْسْتِ كِه بِيْعْضِي اِيْمَانِ اَرِيْمِ وَ بِيْعْضِي نَه. يَعْنِي اَوَّلِ چِنَانِ نَمَائِيْمِ كِه مَا اَوْ رَا
رَاسْتِ گُوِي مِي پِنْدَاوِيْمِ، پَسِ اَوْ رَا دَرُوْغِ زَنِ گِيْرِيْمِ. وَ اَنْ كِه اِيْشَانِ يَكِ بَارِ اِظْهَارِ اِيْمَانِ
كِرْدِنْدِ وَ يَكِ بَارِ اِظْهَارِ كَفْرِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفَر. اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا
ثُمَّ اٰزَدُوْا كُفْرًا الْآيَةِ.

النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الْآيَةِ... اَزِ رَوِي حَقِيْقَتِ اِيْنِ آيْتِ
اِشَارَتَسْتِ بِلَطْفِ خُدَايِ بَا بِنْدِگَانِ، وَ پَسِنْدِيْدِنِ طَاعَتِ اِيْشَانِ، وَ جَزَاءِ اَنْ دَاوْنِ بَه اِضْعَافِ
كِرْدَارِ اِيْشَانِ. خَلِيْلِ اللّٰهِ (ع) كِه دَرِ رَاهِ تَوْحِيْدِ مَنَزَلِ دَاشْتِ وَ دَرِ حَقِيْقَتِ تَفْرِيْدِ هَرِ چِيْزِ جِزِ
اللّٰهِ بَگِذَاشْتِ، وَ هَمِه دَرِ بَاخْتِ، مَالِ بَمَهْمَانِ دَاوْدِ، وَ فَرَزَنْدِ بَقْرِيَّانِ دَاوْدِ، وَ خُوْدِ رَا بِنِيْرَانِ. رَبِّ
الْعَالَمِيْنَ اَنْ اَزِ وِي بِيْسِنْدِيْدِ، وَ حَكَايْتِ كِرْدِ اَزِ وِي، وَ گَفْت: فَاِيْنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيْ اِلَّا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ
اِبْرَاهِيْمِ (ع) اَنْسْتِ كِه هَرِ چِه دُوْنِ مَاسْتِ هَمِه رَا بَدِشْمَنِ گَرَفْتِ، وَ دَوْسْتِي مَآ بَرِ هَمِه
اِخْتِيَارِ كِرْدِ، بَزْبَانِ حَالِ گُوِيْد:

امروز که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست، سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لَا جَرْمَ رَبِّ الْعِزَّةِ نِقَابِ ضَنْتِ بَرِ رَوِي خَلَّتِ وِي فَرُو گِذَاشْتِ وَ حِجَابِ غِيْرَتِ دَرِ مِيَا
وِي وَ خَلْقِ نَگِه دَاشْتِ. هَمِه دَرِ دَعْوِي كِرْدِنْدِ كِه وِي مَارَاسْتِ، رَبِّ الْعِزَّةِ گَفْت: نِي، كِه اَوْ
خُدَا رَاسْتِ، وَ اَتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا. جِهودَانِ وَ تَرَسَايَانِ وَ مَشْرَكَانِ هَرِ كَسِي دَرِ وِي

دعوی کردند، ربّ العزّت او را از همه بری کرد و بخود قریب کرد. ما کانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا كَنُفًا كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا نَظِيرَ إِبْرَاهِيمَ، قصّه سلمان است، بروز خندق، هر کس درو دعوی کردند. مهاجران گفتند: از ماست، انصار گفتند: از ماست، مصطفی (ص) گفت: «نه آن و نه این، بلکه از ماست، سلمان منّا اهل البيت».

سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی (ص) چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند. چنان که در قصّه وی بیاید، که بدایت کار که طالب حق بود و در جستجوی مصطفی (ص) و دین وی بود، در دیار حجاز زنی از جهینه او را بخريد و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

گردان گردان به بندگیت افتادم آن دولت شد که گفتمی آزادم
لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی (ص) خرج کرد، مصطفی (ص) با وی این کرامت کرد که از همه باز برید و با پناه عصمت خویش گرفت.

من رفع خطوة الينا وجد نعمة لدينا و من وقع عليه غبار موكبنا ظهرت عليه آثار نعمنا.
و فی الخبر: من تقرّب الیّ شبرا تقرّب الیه ذراعا، و من تقرّب الیّ ذراعا تقرّب الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة!

بعزّت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مائده لطفش برداری! منک سیر خدمت و منه کثیر نعمت، منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمة، منک قدم واحد و منه کرم وافر.

خلیل (ع) قدمی چند برداشت در راه حق چنان که گفت: «انّی ذاهب الی ربّی» ربّ العزّت آن قدم از وی بپسندید، و جهانیان را بر اتباع او خواند فَأَتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. ابراهیم روی بما نهاد و هر که ما را میخواهد تا بر پی وی روان باشد. فرمان آمد که: یا محمد (ص)! یا مهتر عالم، یا سیّد ولد آدم! ابراهیم را فرزند نجیب تویی، و قرّة العین مملکت تویی، تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر امیران امیران دانند، و آن گه امّت تو که بهترین امم ایشانند. این است که ربّ العالمین گفت: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا آن گه تابع و متبوع همه فراهم گرفت، و تاج ولایت و محبت بر فرق ایمان ایشان نهاد و گفت: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای یار و دوست

مؤمنان است و بایشان نزدیک، و لطیف و مهربان است، و مهربانی وی نه امروزینه که از ازل تا جاودان است.

۱۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَلَا تُؤْمِنُوا اسْتَوَارَ مَكْرِيدٍ إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر هم‌دینان خویش را، قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ گوی یا محمد (ص) که: دین دین خداست، و راه نمونی راه نمونی وی، أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ اسْتَوَارَ مَكْرِيدٍ که هیچکس را آن دهند که شما را دادند أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ و استوار مگیرید که ایشان فردا بنزدیک خداوند شما حجت آرند بر شما قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ گوی یا محمد (ص) که این افزونی و برتری خلق را بر یکدیگر بدست خداست، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد او را که خود خواهد، وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) و خدای فراخ‌دار، فراخ‌بخش، فراخ‌توان است، بسزایها دانا.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ میگزیند و شایسته میسازد او را که خود خواهد، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴) و الله با فضل بزرگوار است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ و از اهل کتاب کسی است که اگر وی را استوار گیری بقنطاری از مال، يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ با تو دهد آن را، وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ و از ایشان کس است که اگر او را استوار بگیری بیکدینار، لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ با تو ندهد آن را، إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ فائماً مگر بیای بر ایستادن بر وی، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا أَن بَأْسُكَ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ در عرب و در کار عرب بر ما ملامت نیست و بزه و عتاب نیست، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ و بر خدای می‌دروغ گویند وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) و میدانند که دروغ می‌گویند.

بلی چنین است که من می‌گویم، و چنان است که مسلمانان می‌گویند، مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که باز سپارد پیمان خود را و راست باز آید آن را، وَ اتَّقَىٰ و بپرهیزد از کژی در آن و شکستن آن، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶) خدای دوست دارد پرهیزگاران را.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ آيَاتِنَا بِسَعْيِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ شِرْكٌ و ایشان که می‌خرند، بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ بفروختن پیمان خدای و سوگندنان خویش، ثَمَّناً قَلِيلاً بهای اندک اولتیک ایشانند، لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ که ایشان را هیچ بهره نیک نیست در آن جهان وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای فردا با ایشان، وَ لَا

يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَا ايشان ننگرد روز رستاخيز. وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ ايشان را از يك گناه بي گناه نكند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* (۷۷) و ايشان راست عذابي دردناي. وَ اِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيْقًا وَ از ايشان گروهی اند يَلُوْنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ كه زبان خويش مي برگرداندن بسخن گفتن بزبان تورات، لَتَحْسُبُوهُ مِنْ اَلْكِتَابِ تا شما پنداريد كه آن از تورات است كه ايشان ميگويند، وَ مَا هُوَ مِنْ اَلْكِتَابِ وَ آن نه از تورات است، بر زبان تورات دروغ ميسازند. وَ يَقُولُوْنَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ ميگويند كه: اين از نزديك خدا است، وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ آن نه از نزديك خداست، وَ يَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكُذْبَ وَ بر خدای مي دروغ گويند، وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ (۷۸) و ميدانند كه مي دروغ گويند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَا تُؤْمِنُوا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ الْآيَةَ... اين آيت هم در شأن جهودان است، و حكاييت از قول ايشان كه يكديگر را وصيت كردند و گفتند: وَ لَا تُؤْمِنُوا اِي لَا تَصَدَّقُوا وَ لَا تَفَرَّقُوا بَ اَنْ يُؤْتِيَ اَحَدٌ مِّثْلَ مَا اُوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ الْحِجَّةِ وَ الْمَنِّ وَ السَّلْوٰى وَ الْفَضَائِلِ وَ الْكِرَامَاتِ، اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ الْيَهُودِيَّةَ، وَ قام بشرائعه، وَ صَلَّى اِلَى قِبَلَتِكُمْ. ميگويد: اقرار مدهيد و استوار مداريد كه كسي را آن فضائل و كرامات و علم و حكمت دهند كه شما را دادند، مگر كسي كه هم دين و هم كيش شما باشد. اين كثير اَنْ يُؤْتِيَ اَحَدٌ مَمْدُودِ خَوَانِدِ بَرِ مَعْنٰى اسْتِفْهَامِ. يعنى كه: هرگز بود كه او را آن دهند كه شما را دادند؟ و از شواذ قراءه است «ان يؤت احد» بكسر الف، و معنى آنست كه: هيچ كس را جز از هم دينان خويش استوار مگيريد، اگر كسي را چنان دهند كه شما را دادند. و درين همه وجوه اين «احد» محمد (ص) است و اين «ما» تورات، است و آن «مثل» قرآن، و آنچه گفت: قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدٰى اللّٰهِ عَارِضٌ اسْتِ در ميان گفت جهودان، و معنى آن ردّ جهودانست، و تكذيب گفت ايشان. يعنى كه آن علم و حكمت و دين و هدايت كه دعوى ميكنيد، نه آن شما است كه آن خداست و عطاء وى است، آن را دهد كه خود خواهد.

اَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ اين هم از سخن جهودان است، يعنى: وَ لَا تُؤْمِنُوا بَا نِ يَحَاجُّوْكُمْ عند ربكم، لَ اَنْتُمْ اصْحٰ دِيْنَا مِنْهُمْ، فَا لِيْكُوْنَ لَهُمُ الْحِجَّةُ عَلَيْكُمْ. ميگويد: استوار مداريد كه ايشان فردا بنزديك خدا با شما حجت گيرند، از بهر آنكه دين شما راست ترست، و

حجّت شما قوی تر، و ایشان را بر شما حجّت نه. ابن جریح گفت: معنی آیت آنست که جهودان سفله خویش را میگفتند که جز هم دینان خویش را تصدیق مکنید و استوار مگیرید. نباید که کسی دیگر را آن دهند که شما را دادند، پس چه فضل بود شما را بر ایشان، چون ایشان آن دانند که شما دانید؟ و آن گه فردا بنزدیک خدا با شما حجّت گیرند و گویند: دین ما شناختید و بدرستی آن اقرار دادید، مکنید ایشان را تصدیق تا امروز بعلم چون شما نباشند، و فردا بنزدیک خدا بر شما حجّت نیارند. پس ربّ العالمین بجواب ایشان گفت ردّا علیهم و تکذیبا لهم. قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. ای محمد (ص)، گوی ایشان را که افزونی در علم و حکمت، و این فضل و کرامت در ید خدا است، آن کس را دهد که خود خواهد.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ رحمت اینجا قرآن و اسلام است بر قول ابن عباس، و نبوّت است بر قول ربیع و حسن و مجاهد. و گفته اند که: «حسنی» است در آن آیت که گفت: إِنْ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى. و گفته اند که: این رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواصّ بندگان خود را بحقائق و لطائف سخن خود راه نمود، تا بتوقیر و تعظیم فرا سر آن شدند، و همگی خویش فرا آن دادند، و بسمع حقیقت نبوشیدند. ربّ العزّت ایشان را در آن بستود و بیسندید، گفت: وَ تَعْيَهَا أُنْزِلُ وَأَعْيَتُهُ، وَ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى اِشَارَةُ النَّبِيِّ (ص): اَنْ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَمْ يَنْكُرْهُ إِلَّا أَهْلَ الْعِزَّةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی علی المؤمنین. این فضل همان احسان است که در آن آیت گفت: إِنْ اللَّهَ يَا أَمْرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ عَدْلَ آنست که عطا بقدر استحقاق بنده دهد، و فضل آنست که بقدر استحقاق بر افزایش، و بکرم خود فراخ بنوازد.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ... این آیت در ذمّ قومی آمده از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان در معاملت بدسازی میکردند و فام دیر باز میدادند، و امانت دیر باز میگرداند، و با ایشان خیانت و معاملت بد روا میداشتند، و میگفتند: ما در کار عرب نه مخاطب ایم نه معاتب. و در نمودن اذی ایشان بزه ای نمیدیدند. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ میگوید: از اهل تورات کس

است که اگر قنطاری مال بامانت نزدیک وی نهی آن مال با تو دهد، و این عبد الله بن سلام است که هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی دادند آن امانت بشرط خویش و ذمت خویش باز گزارد.

و مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ أَيْنَ يَكُنْ فَنَحَاصُ بْنُ عَازُورَةَ اسْتَمْتِ، يَكُ دِينَارٍ بُوْدِيْعَتِ بَاوِ دَادَنْدِ دَرِ اَنْ خِيَانَتِ كَرْدِ. يُوْدُوْهُ وَ لَا يُوْدُوْهُ بِجِزْمِ هَاءِ قِرَاءَةِ اَبُو عَمْرُو وَ حَمَزِهِ وَ اَبُو بَكْرٍ اسْتَمْتِ. فَرَاءَ كَفْتِ: اَيْنَ مَذْهَبِ بَعْضِي عَرَبِ اسْتَمْتِ كِه جِزْمِ دَرِ «هَاءِ» رَوَا دَارَنْدِ چُونِ مَا قَبْلِ اَنْ مَتَحَرَّكَ بَاشِدِ.

إِلَّا مَا ذُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا يَعْنِي بِالتَّقَاضِي وَ المَطَالِبَةِ وَ بِالاجْتِمَاعِ مَعَهُ، فَانِ انْظُرْهُ وَ اٰخِرَهُ اَنْكَرَهُ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَيْ ذَلِكَ اَلِاسْتِحْلَالُ وَ الخِيَانَةُ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ أَمِيَّانَ دَرِ قُرْآنِ عَرَبِ اَنْدِ كِه ايشان قومی بوْدند بی کتاب. میگوید: اَنْ اسْتِحْلَالِ وَ خِيَانَتِ ايشانِ بَآنَسْتِ كِه میگویند: دَرِ كَارِ عَرَبِ بَرِ مَا مَلَامَتِ وَ عِتَابِ نَيْسْتِ، وَ اِمْوَالِ ايشانِ مَا رَا مَبَاحِ اسْتَمْتِ، كِه نِه هِمِ دِينِ مَائِنْدِ وَ نِه كِتَابِ مَا ايشانِ رَا حَرْمَتِي اَثْبَاتِ كَرْدِه، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ايشانِ رَا دَرُوغْ زَنِ كَرْدِ بَآنِچِه دَعْوِي كَرْدَنْدِ كِه دَرِ كِتَابِ مَا مَالِ عَرَبِ مَا رَا مَبَاحِ اسْتَمْتِ وَ بَازْ كَرْفْتَنِ اِمَانَتِ ايشانِ مَا رَا رَوَاسْتِ.

كَفْتِ: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ بِرِ خُدَايِ مِي دَرُوغْ كَوِيْنْدِ اَيْنِ جِهْوَدَانِ، كِه اِمَانَتِ دَرِ هَمِه مَلْتَهَا وَ شَرِيْعَتَهَا بَازْ دَادَنِي وَ كَرَارْدَنِي اسْتَمْتِ. اَنْ رُوْزِ كِه اَيْنِ آيْتِ فَرُو اَمْدِ مِصْطَفِي (ص) كَفْتِ: «كَذِبَ اَعْدَاءِ اللَّهِ، مَا مِنْ شَيْءٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ اَلَّا وَ هُوَ تَحْتِ قَدَمِي اَلَّا اَلْاِمَانَةَ فَانْهَا مُؤَدَّاةٌ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ».

وَ قَالَ عَلِيٌّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ (ع) «اَدَّوْا اَلْاِمَانَةَ وَ لَوْ اِلَى قَاتِلِ اَوْلَادِ الْاَنْبِيَاءِ» وَ مَرْدِيْ اَزِ اَبْنِ عَبَّاسِ پَرَسِيْدِ كِه: مَا رَا دَرِ غَزَاها كِه پِيْشِ آيْدِ بَا اَهْلِ كِتَابِ وَ اَهْلِ ذِمَّتِ بَكْذَرِيْمِ، وَ بَاشِدِ كِه اَزِ ايشانِ طَعَامِ بَسْتَانِيْمِ وَ مَرِغِ خَانِهِ كِرِيْمِ، فَتَوِيْ چِه دِهِي؟ اَبْنِ عَبَّاسِ كَفْتِ: رَوَا نَبَاشِدِ بَعْدِ اَزِ اِدَاءِ جِزِيَةِ اَلَّا بَطِيْبِ نَفْسِ مِنْهُمْ، مَكْرُ كِه بَرِضَاءِ وَ خَوْشِ دَلِيْ ايشانِ بَاشِدِ. اَنْ كِه اَيْنِ آيْتِ بَرِ خَوَاندِ: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

پس رب العالمين آنچه گفتند: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ بر ايشان رد کرد و گفت: بلي

یعنی بلی علیهم سبیل فی ذلک. بلی وقف است وقفی تمام.

آن گه بر سبیل ابتدا گفت: مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ، اوفی لغت حجاز است و وفی لغت نجد، و معنی هر دو یکی است. میگوید: هر که بوفاء عهد باز آید آن عهد که بر او گرفتند در تورات از ایمان آوردن به محمد (ص) و استوار گرفتن قرآن، و گزاردن امانت، و اتقی... آن گه از کفر و خیانت و شکستن عهد پرهیزید، هر که این کند از متقیان باشد. فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ خدای متقیان را دوست دارد، درین آیت اشارتست که ربّ العزّت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد، که ایشان بوفاء عهد باز نیامدند، و ز محارم پرهیز نکردند، پس ایشان را از تقوی نصیب نیست، و آن کس که متقی نیست بحکم این آیت، اللّهُ دوست وی نیست. قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا كَلْبَى و عکرمه گفتند: این آیت هم در شأن جهودان آمد، علماء و احبار ایشان که از رؤساء و مهتران خویش چون کعب اشرف و حبی اخطب رشوت میستدند، تا کار رسول خدا (ص) می پوشیده داشتند بر علم خویش، و تبدیل و تحریف در نعت و صفت وی آوردند، و سوگندان بدروغ در آن یاد میکردند، که این تورات است و از نزدیک خدا است. ربّ العالمین گفت: أُولَئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةَ... این جریح گفت: سبب نزول این آیت آن بود که اشعث بن قیس ضیعتی داشت و دیگری بر وی دعوی کرد بآن ضیعت. مصطفی (ص) از وی بیئت خواست، گواهان نداشت. بر اشعث سوگندان عرض کرد. اشعث همّت کرد که سوگند خورد. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد. مصطفی (ص) بر وی خواند. اشعث نکول کرد از سوگند و گفت: «اشهد الله و اشهدکم انّ خصمی صادق» آن ضیعت بخصم خویش تسلیم کرد، و نیز از زمین خویش در آن افزود.

آن گه مصطفی (ص) گفت: «من اقتطع حقّ امرئ مسلم بيمينه فقد اوجب الله له النار و حرّم عليه الجنة». فقال له رجل و ان كان شيئاً سبيرا، فقال: «و ان كان قضيباً من اراك». و عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزكّهم و لهم عذاب اليم: رجل بايع اماما لا يبایعه الا للدنيا، ان اعطاه منها ما يريد و فی له و الا لم يف له، و رجل بايع رجلا سلعة بعد العصر فحلف بالله لقد اعطى بها كذا و كذا فصدّقه فاخذها و لم يعط بها، قال و رجل على فضل ماء بالطريق يمنعه ابن السبيل».

و روی: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزيكهم و لهم عذاب اليم، قيل يا رسول الله من هم خابوا و خسروا؟ فقال: المسبل و المنان و المنفق سلعته بالحلف كاذبا.

و روی: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزيكهم و لهم عذاب اليم: شيخ زان، و ملك كذاب، و عامل مستكبر.

مفسران گفتند، در معنی و لا يكلمهم الله یعنی بكلام يسرهم، و لا ينظر اليهم نظر الرحمة. میگوید: الله با ایشان سخن نگوید، سخنی که بآن شاد شوند، و بایشان ننگرد بنظر رحمت، اما بنظر سخط نگرد، و با ایشان سخنی که غمناک شوند و بیدی افتند گوید، که جای دیگر گفته است: فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و در خبر است که با یکی گوید: «اليوم انساك كما نسيتني»

و لا يزيكهم و ایشان را تزکیه نکنند نه در دنیا نه در عقبی. تزکیه دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، و در آنچه صلاح وی در آنست و بصیرت وی بآن افزایش دهد، ارشاد کند. و تزکیه عقبی آنست که وی را ثواب دهد، و بسعادت ابد رساند. و این همه از کافران ممنوع است.

آن که گفت: وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که با آن عذاب دردناک است.

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ این هم در شأن جهودان است و ذمّ ایشان. در آیت اول ذمّ ایشان کرد ببی وفایی و شکستن پیمان الله، و درین آیت ذمّ کرد ایشان را بدروغ گفتن بر الله. میگوید: از ایشان گروهی اند که زبان خویش از راه صواب بر میگردداند، و از بر خویش چیزی می نهند، و نبشته ای میسازند، تا شما پندارید که آن از تورات است.

يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ اینجا فرا ساخته و نبشته ایشان است نه تورات، همان که جای دیگر گفت: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ. اما آن دیگر کتاب که گفت: لِيَتَحَسَّبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ این یکی تورات است.

رب العالمين گفت: وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است.

یعنی که آن دروغ بر ساخته ایشان، نه تورات منزلست.

تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آن گه باشکارا و تصریح گفتند: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ بتصریح جواب ایشان داد: «و ما هو من عند الله»، تا معلوم گردد که ایشان هم بتعریض و هم بتصریح بر خدای دروغ میگفتند.

و درین سخن دلالت است که دروغ گفتن بتعریض هم چون دروغ گفتن بتصریح است، هر دو ناپسندیده و نکوهیده.

آن گه گفت: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی که نه خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان در عموم احوال و اوقات بر خدای دروغ میگویند، و خود میدانند که دروغ زنانند. پس در آن دروغ نه معذورانند که نه از گمانست بلکه بقصد و تعمّد ایشانست. و قد قال الله تعالى فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ و قال النبي (ص): «من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ بعضی مفسران گفتند: این خطاب خدای با مسلمانان است، و نواخت اهل معرفت و ایمانست، و منت نهادن خدای در دین اسلام بر ایشان است. و آن گه این خطاب را دو طریق است: از یک روی خطابست با عامّه مؤمنان این امت، و از یک روی خطاب عارفانست و خواصّ اهل طریقت. وجه اول آنست که: یا معشر المسلمین گمان مبرید و استوار مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند، چون دین اسلام دینی نه، و شما را دادند. چون قرآن کتابی نه، و شما را دادند. چون محمد (ص) پیغامبری نه، و شما راست. چون کعبه قبله‌ای نه، و شما راست. چون ماه رمضان ماهی نه، و شما راست. چون روز آدینه روزی نه، و شما راست. همه شرعها منسوخ شرع شما و همه عقدها منسوخ عقد شما، همه کمال دین و شریعت و جمال حقیقت و طریقت در عهد شما. و ذلک فی قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

اکنون شکر این نعمت بجا آرید، و معبود خود را سپاس داری کنید و فرمان برید. فرمان اینست که: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ. جز با هم دینان خویش موالات مگیرید، و جز

با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید. همانست که گفت: وَ لَا تَرَکُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ و قَالَ تَعَالَى: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و آن گه این نعمت و کرامت همه از معبود خود بینید، و او را منت دارید، و با او سببی در میان میارید، و شرک مگویید که این هدایت و غوایت و این برتری و فروتری همه از فضل و عدل اوست، همه بارادت و حکم اوست. قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ. قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ.

وجه دیگر آنست که: این خطاب عارفانست، و نواخت محبان است، میگوید: «لا تفشوا اسرار الحقّ الی غیر اهل». راز دوستی با کس مگویید، و سرّ درویشی بر ناهلان اظهار مکنید، و چهره جمال حقیقت را برقع تعزّز فرو گذارید، تا هر دیده نامحرم بدو ننگرد: چون خوری می، با حریف محرم پردرد خور چون زنی کم، با ندیم زیرک هشیار زن

شبللی را با حق رازی بود در میان، گفت: بار خدایا! چون بود که حسین منصور را از میان ما بر گرفتی؟ گفت: رازی بوی دادم و سرّی با وی نمودم بناهلان بیرون داد، بوی آن فرود آوردم که دیدی.

فرمان در آمد که: یا محمد (ص) وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ. تو پنداری که عتبه و شیبه و ولید بن مغیره و بو جهل ترا می بینند؟ کَلَّا و لَمَّا! ایشان دیده نامحرم دارند شایسته شواهد جمال تو نیند! بگذار تا شوند. گوشه دل خویش بایشان مشغول مدار، یکی را بلال و سلمان و صهیب پرداز که مقبول شواهد مملکت و مرفوع درگاه احدیت ایشانند. یا محمد (ص) تو تصرّف از میان بردار، حکم ما را قابل باش، و نعمت ما را شاکر. این تخصیص هدایت و موهبت معرفت، کار الهیّت ما است، و خاصیت ربوبیّت ما. این است که ربّ العالمین گفت: يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، ای بنعمته یختصّ من یشاء، فقوم اختصّهم الارزاق، و قوم اختصّهم بنعمة الاخلاق، و قوم اختصّهم بنعمة العبادة، و آخرین بنعمة الارادة و آخرین بتوفیق الظاهر، و آخرین بتحقیق السرائر، و آخرین بعتاء الأُبشار، و آخرین ببقاء الاسرار.

يقول الله تعالى و قوله الحقّ: وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، وَ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ.

میهم فراهم گرفت و کس را معین نکرد، تا امید داران در امید بیفزایند، و ترسندگان در ترس بمانند که بنده را در مقام عبادت و طاعت به از اومید و ترس حالی نه بینی، که ربّ العالمین بندگان را درین دو حال بستود گفت: «یرجون رحمته و یخافون عقابه». و نیز تنبیه میکند که بنده اگر چه در طاعت بغایت کوشش رسد، و شرط بندگی بتمامی بجای آرد، آخر الامر آن بود که رحمة الله او را رهااند. و فی ذلک ما روی عن النبی (ص): «لا یدخل الجنة احد بعمله، قیل و لا انت یا رسول الله؟ قال: و لا أنا الا ان یتغمدنی الله برحمته.»

۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: ما كان لبشرٍ هرگز روا نباشد مردمی را، ان يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ که خدای او را نامه دهد، وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ و علم راست و پیغامبری دهد، ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ پس آن گه فرا مردمان گوید: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللهِ مرا بندگان باشید و مرا بخدایی گیرید فرود از الله، وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ لَكِنْ چنین گفتند پیغامبران امت خویش را که بندگان خدا بید، بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ بآنچه کتاب من میدانید، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) و بآنچه میخوانید از آن.

وَ لَا يَأْمُرُكُمْ وَ نفرماید شما را خدای و نه هیچ بشری از پیغامبران، ان تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا که فریشتگان و پیغامبران را بخدایی گیرید، أ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بِالْكَفْرِ میفرماید شما را؟ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) پس آنکه شما مسلمانان باشید و گردن نهادگان. وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ بيمينان گرفت الله از پیغامبران، لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ که هر چه دهم، هر گه که دهم شما را از نامه و دانش راست و پیغام محکم، ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس آن گه بشما آید رسولی، مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ استوار دار و گواه آن را که با شما است، لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ بگروید باو و یاری دهید او را، قَالَ أ أَقْرَرْتُمْ خدای گفت: اقرار دادید بپذیرفتن این پیمان از من؟ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي و این پیمان بزرگ گران از من بستدید.

قَالُوا أَقْرَرْنَا پیغامبران یک یک جواب دادند که اقرار دادیم، قَالَ فَاشْهَدُوا خدای گفت: بر یکدیگر گواه بید، وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) و من با شماام از گواهان یکی.

ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ اِغْرِبُوا بِرَفْعِ خَوَانِي بِرِاسْتِنَافِ اسْتِ، وَاِذَا بَنَصَبَ خَوَانِي بِرِ عَطْفِ، اِي لَا يَجْتَمِعُ لَهُ الْاَمْرَانِ: اِيْتَاءُ النُّبُوَّةِ وَقَوْلُهُ: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللّٰهِ.

ميگويد: هرگز نبود بشری را که پيغامبری و علم و حکمت دهند آن گه اين سخن گويد: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللّٰهِ. آن گه بيان کرد که پيغامبر چه ميگويد: وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيْنَ اِي و لکن يقول كونوا ربائين پيغامبر بامت خویش اين گويد: که راستان و استواران و نيك خواهان باشيد و بمهرباني در آموزندگان بيد. اصل ربّانيّ در معنى آنست که: کسی بعلم خلق خداى را مى پروراند، ابتدا بکمينه علم آن درآموزد، پس آن گه مهينه علم و طاقت هر متعلم مى نگرد، و فهم هر طالب ميکوشد، و ترتيب هر چه مى درآموزد نگاه ميدارد. قال الزّجاج هو منسوب الى الربّ، فزيد فيه الالف و النون للمبالغة فى النسبة. و قيل هو منسوب الى الربّان و هو فعلان من ربّ يربّ. و معناه المتخصص بالعلم الذى يربّه باستفادته و افادته. آن روز که ابن عباس را در طائف بخاک.

کردند، ابن الحنفية محمد بن على بن ابي طالب گفت: «مات اليوم ربّانيّ هذه الامة».

قومی گفتند: ربّانيّ عالمی بود خدایی. و گفته اند «ربّانيّ» کسی بود که در وی هم فقه بود هم حکمت و هم ولايت، و آن گه خلق را دين خداى درمى آموزد و ايشان را بر آن ميدارد.

بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ حِجَازِي وَ بَصْرِي بِتَخْفِيفِ خَوَانِدِ، وَ اِيْنِ اِخْتِيَارِ بُو عَيْبِدِه اِسْتِ وَ بَاقِي قِرَاءِ بِنْتَقِيلِ خَوَانِدِ، وَ اِيْنِ اِخْتِيَارِ بُو حَاتِمِ اِسْتِ. اِذَا بِنْتَقِيلِ خَوَانِي اِشَارَتِ بِفَضِيلَتِ مَتَعَلِّمَانِسْتِ، وَ اِذَا بِنْتَقِيلِ خَوَانِي تَفْضِيلِ وَ نَوَاحْتِ مَتَعَلِّمَانِسْتِ.

وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ اِي تَقْرُونَ، كَمَا قَالَ اللّٰهُ: وَ دَرَسُوا مَا فِيْهِ.

روى عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «ما من مؤمن ذكر او أنثى، حرّ أو مملوك إلا والله عليه حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقّه فيه»

ثم قرأ هذه الآية: وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. درين آيت هم تنبيه متعلمانست و هم تنبيه معلمان، متعلمان را ميگويد: كونوا حكماء عاملين بما علمتم، فان الحكيم فى الحقيقة من عمل بما علم، و كان محكما لعمله احكامه لعلمه. حكيم نه آنست که در علم بکوشد و روايت و درايت آن بجای آرد و بس. حكيم اوست که علم

را بعمل زیور برکنند، و کردار فرا گفتار پیوند. جماعتی از یاران رسول خدا (ص) در مسجد قبا فراهم شدند، و مذاکره‌ای میکردند. مصطفی (ص) بر ایشان درشد گفت: «تعلّموا ما شئتم آن تعلّموا، فلن يأجرکم الله حتی تعلّموا»

چندان که خواهید علم بیاموزید و برخوانید، اما تا عمل فرا علم نه پیوندید و بر آنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید. و عن ابی الدرداء (رض): و یل لمن لا یعلم مرّة، و یل لمن یعلم و لا یعمل سبع مرّات. و کان یحیی بن معاذ یقول: یا اصحاب العلم قصورکم قیصریّة و بیوتکم کسرویّة و ابوابکم طاهریّة و مراکبکم قارونیّة و مذاهبکم شیطنیّة. فاین المحمديّة؟

اما تنبیه معلمان از روی اشارت آنست که: چون دیگران را راه سعادت مینمائید، و بر علم و عمل میخوانید، نگرید تا خود را فراموش نکنید: أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ. حاتم اصم میگوید: لیس فی القيامة اشدّ حسرة من رجل علّم الناس علما، فعملوا به، و لم یعمل هو به، ففازوا بسببه و هلك. و فی معناه انشد:

یا واعظ الناس قد اصبحت متهما اذ عبت منهم امورا انت تأتیها

و قال تعالی لعیسی علیه السّلام: «یا ابن مریم عظ نفسک فان اتعظت فعض الناس و الّا فاستحی منی.»

قوله: وَ لَا یَأْمُرُكُمْ... الآیة شامی و حمزه و عاصم و یعقوب بنصب خوانند معطوف بر أن یُؤْتِیَهُ اللَّهُ و معنی آنست که: و لا ان یأمرکم ان تتخذوا الملائکة. و ایشان که برقع خوانند میگویند: این از آیت اوّل منقطع است بر سبیل استیناف و ابتدا. گفت: وَ لَا یَأْمُرُكُمْ یعنی و لا یأمرکم الله. و قیل: لا یأمرکم محمد (ص). میگوید: خدای عزّ و جلّ شما را نفرماید که فریشتگان را و پیغامبران را بخدایی گیرید. فریشتگان را در میان آورد در قصّه، از بهر آنکه جهودان عزیر را پسر گفتند، ترسایان عیسی (ع) را پسر گفتند، و عرب فریشتگان را دختران گفتند.

أ یأمرکم بِالْکُفْرِ؟ استفهام است بمعنی انکار، ای لا یفعل ذلك بعد اسلامکم، ای لا یأمر بعبادة الملائکة و التّبیین بعد أن کنتم علی دین ابراهیم و تبعتم محمدا فیما (ص) دعاکم

الیه.

قوله: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْآيَةَ... این میثاق و عهد نه بر پیغامبران تنها گرفتند، که هم در پیغامبران و هم در امت ایشان گرفتند. اما پیغامبران سران بودند و مهتران، و امت تبع ایشان بودند. پس پیغامبران بذکر مخصوص اند که اصل ایشانند، و خطاب با اصل کنند، و مراد هم اصل باشد و هم تبع. چنان که رب العالمین گفت: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ. و کیفیت این عهد گرفتن و پیمان بستن آنست که الله تعالی با پیغامبران گفت و ایشان را فرمود که: یکدیگر را تصدیق کنید و نصرت دهید. پیشینه را گفت که پسینه را مبشر باش و پسینه را گفت که پیشینه را مصدق باش، و آن گه همه را گفت و از همه پیمان ستد که شما و امتان شما به محمد (ص) ایمان آرید که خاتم النبیین و رسول رب العالمین است، و گزیده جهانیان است.

قال علی بن ابی طالب (ع): لم یبعث الله نبیا آدم و من بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد و امره، و أخذ العهد علی قومه لیؤمنن، و لئن بعث و هم احیاء لینصرنه.

لَمَا آتَيْتُكُمْ این لام در «لما» لام تأکید است، و جواب آن بلام قسم باز دهند، چنان که گفت: وَ لئن شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ. این هم چنانست: «لما آتیتکم لتؤمنن» و معنی «ما» ای شیء است، یعنی ای شیء آتیتکم لتؤمنن. میگوید: هر چه شما را دهند از کتاب و حکمت، بآن بگروید و تصدیق کنید. حمزه خواند بکسر لام: لَمَا آتَيْتُكُمْ، یعنی لاجل ما اتیتکم. و بتشدید میم قراءه شاذ است، یعنی مهما اتیتکم، و حین آتیتکم. قراءه نافع لما اتیناکم است بر سبیل تعظیم، گفت: دهیم شما را از کتاب و حکمت.

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُحَمَّدٌ (ص) را میگوید. مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ این لام جزاست، جالب این لام آن لام که در لَمَا آتَيْتُكُمْ.

قال أقررتهم و أخذتم علی ذلکم إصری ای قبلتم عهدهی. خدای گفت یک یک پیغامبران را: اقرار دادید و عهد من پذیرفتید چنان که بوفاء آن باز آئید؟

پیغمبران همه جواب دادند که اقرار دادیم. خدای گفت: فَاشْهَدُوا گفته اند که: شهادت را دو طرف است: یکی تحمل و یکی اقامت. در وقت تحمل علم است، و در وقت اقامت اخبار. پس اینجا تحمل است یعنی فاعلموا، و هو تفسیر ابن عباس. سعید بن مسیب گفت: خدای

با فریشتگان گفت: فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ گواه باشید شما که فریشتگانید بر پیغامبران و اتباع ایشان، باین اقرار که دادند.

آن گه گفت: وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ خود را جلّ جلاله شاهد گفت، و معنی شاهد حاضر است، یعنی که بعلم حاضر است با همه کس، و رؤیت وی و قدرت وی بر همه روان: لا یخفی علیه خافیة. و گفته اند که: شاهد در وصف او جلّ جلاله آنست که دلائل پیدا کند و حجتها روشن بنماید، و میان خلق کار برگزارد، و گواه را بآن شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود.

قوله تعالی: فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ... الآية ای بعد اخذ الميثاق و ظهور آیات النبی (ص) فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اصل فسق از طاعت و فرمان الله بیرون آمدن است، و فسق را کمینه و مهینه است. کمینه آنست که: در راه دین گناهی صغیره کند.

چنانک گفت: وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ. و مهینه آنست که کفر و شرک آرد چنان که گفت: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا. جای دیگر گفت: وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا وَاهُمْ النَّارُ، و اینجا گفت: فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ کافراند، که هر که از عهد و پیمان خدا بیرون آید، و به محمد (ص) ایمان نیارد کافر بود لا محالة.

قوله تعالی: أَوْغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ... الآية بیا قراءه بصری و حفص است، باقی بتا خوانند. اگر بتا خوانی خطاب با انبیاء است و با جهودان، و اگر بیا خوانی خطاب با جهودان است. میگوید: این جهودان بجز دین خدای دینی میجویند، و دین خدا آن دین اسلام است که الله پسندید و بندگان را بآن خواند: وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا و إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ هر دو اشارت بآنست، و دین پاک و کیش درست پسندیده بنزدیک الله آنست. وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا اسلام اینجا گفته اند که استسلام است و اعتقاد دل، و اقرار زبان، و التزام احکام. و اقوال مفسران درین آیت مختلف است: اول آنست که روایت کرده اند از

مصطفی (ص) قال: الملائكة اطاعوه في السماء، و الانصار و عبد القيس في الارض. و روى أنه قال: لا تسبوا اصحابي فان اصحابي اسلموا من خوف الله، و اسلم الناس من خوف السيوف.

و گفته‌اند اهل آسمان فرمان برداران و منقاداند بطوع، و اهل زمین بکره، یعنی که علم آسمانیان بوحده‌نیت الله ضروری است نه استدلالی، و علم اهل زمین استدلالی است نه ضروری، فانَّ الحِجَّةَ اکرهتُم و الجأئهم علی ذلک. و این کره نه کره مذموم است بلکه پسندیده است، و بنده را در آن ثواب. و گفته‌اند: اسلم المؤمنون له طوعاً، و الکافرون کرها از لم یقدروا علی ان یمتنعوا علیه ممّا یریده بهم، و یقضیه علیهم، مؤمنان تن در دادند بطوع و کافران بکره. یعنی که ارادت و قضاء الله بر کافران روان است، نتوانند که از آن بگیرزند، نه قدرت آن که دفع کنند. قتاده گفت: اسلم المؤمنون له طوعاً فی حال الصحّة و الامن، و الکافرون له کرها عند الخوف و الموت. «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ» گفت: مؤمنان فرمانبردارند در حال صحّت و در امن، لا جرم اسلام و ایمان ایشان را سود داشت و بکار آمد، و کافران بوقت ترس و بیم مرگ، آن گه که معاینه عذاب دیدند لا جرم اسلام و ایمان ایشان بکار نیامد: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» و علی ذلک قوله تعالی فی قصّة فرعون: آلان و قد عصیت قبل؟ ضحاک گفت که: این عهد و پیمان روز میثاق است که ربّ العالمین با فرزندان آدم گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى بَعْضَى بَلَى بطوع گفتند از میان جان، و قومی بکره گفتند از بن دندان.

مجاهد گفت: اسلام درین آیت همان سجود است که در آن آیت دیگر گفت: وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً. میگوید: مؤمن خدای را بطوع خویش سجود میکند، و کافر شخص وی نمیکند لکن سایه شخص وی میکند بکره، چنان که گفت وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ وَقَالَ تَعَالَى: يَتَّبِعُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الِیْمِينِ وَالسَّمَائِلِ سُجّداً لِلّهِ.

آن گه گفت: عزّ و علاّ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قِراءَةُ حَفْصِ وَ يَعْقُوبُ بِيَا اسْت. یعقوب بفتح یا و حَفْصِ بضمّ یا، و باقی همه بقاء مضمومه خوانند. و مخرج این کلمه مخرج وعید است، یعنی: ایبعون غیر دین الله مع انّ مرجعهم الی الله. روی عن ابن عباس: اذا استصعب دابة احدکم، او کانت شمساً فلیقرأ فی آذانها أ فَغَیْرَ دَیْنِ اللّهِ یَبْعُونَ الی آخِرِ الْآیَةِ.

قوله: قُلْ أَمَّا بِاللّهِ الْآیَةِ... نظیر این آیت در سوره البقرة شرح آن رفت. اما اهل معانی اینجا سؤاها کرده‌اند، گفتند: چه حکمت است که این جایگه قُلْ أَمَّا گفت و در سوره البقرة قُولُوا أَمَّا؟ جواب آنست که: این آیت خطاب با مصطفی (ص) است بر خصوص، و

فرمان است که تا خود اعتقاد کند آن گه تبلیغ کند بامت خویش، و ایشان را بر آن خواند و بر آن دارد. و آنجا که گفت قُولُوا آمَنَّا بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و نه فرمان است ایشان را بتبلیغ رسالت. ازین جهت در آن سوره اُنزِلَ إِلَيْنَا كَمَا نُنزِلُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِكَ وَمَا كَانَ لِيَخْلُقَ أَهْلًا مِنْ دُونِهِمْ وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ النُّجُومِ سَاقِطًا فَلْيَأْتُوا بِالْبَاطِلِ إِنْ هُمْ إِلَّا فِتْنَةٌ وَمَا هُمْ إِلَّا قَوْمٌ يَلْعَنُونَ. و درین سوره اُنزِلَ عَلَيْنَا. و معنی اُنزِلَ عَلَيْهِ آنست که بر منزل علیه بود که با دیگری رساند. و اُنزِلَ إِلَيْهِ بِرِزْقٍ مِنْ رَبِّكَ كَمَا نُنزِلُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِكَ وَمَا كَانَ لِيَخْلُقَ أَهْلًا مِنْ دُونِهِمْ وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ النُّجُومِ سَاقِطًا فَلْيَأْتُوا بِالْبَاطِلِ إِنْ هُمْ إِلَّا فِتْنَةٌ وَمَا هُمْ إِلَّا قَوْمٌ يَلْعَنُونَ. و اُنزِلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ؟ و قال: وَ اُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، فَخَصَّ هَاهُنَا «بالي» لما كان مخصوصا بالذكر الذي هو بيان المنزل. و قالوا: هذا كلام في الاولى لا في الوجوب. دیگر سؤال کرده اند که اسماعیل و اسحاق و یعقوب را کتاب نبود، چه معنی را گفت: و ما اُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ؟ جواب آنست که: کتاب ایشان کتاب ابراهیم (ع) است و منزل بایشان صحف ابراهیم است، که ایشان در تحت شریعت ابراهیم (ع) بودند. پس بر سبیل توسع اطلاق انزال بر ایشان روا بود. چنانکه گویند: و ما انزل علی محمد (ص) و المسلمین. دیگر سؤال کردند که در آن آیت و ما أوتی التبیون گفت، و درین آیت وَ التَّبَيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ؟ جواب آنست که: در آن آیت خطاب بر لفظ عموم است، و حکم خطاب عموم بسط لفظ است نه ایجاز. و درین آیت خطاب خاص است. و حکم خطاب خاص ایجاز لفظ است.

پس درین آیت ایجاز لفظ و اختصار سخن اولی تر بود. دیگر سؤال کردند که چون این خطاب مصطفی (ص) را خاص است پس چون بآخر آیت گفت: وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و این اخبارست از عموم؟ و جواب آنست که: این بآن گفت تا تنبیهی باشد که امت مصطفی (ص) از وی جدا نه اند درین اعتقاد، و مکروه نیست ایشان را که با دیگری رسانند و بر دیگری خوانند، چنان که رسول رسانید و پیغام گزارد. دیگر سؤال کنند که وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ مؤمنان را چون تبیح است در ستایش خویشان، و این بعرف و عادت مذموم است؟ جواب آنست که تبیح مذموم آن بود که مردم از خویشان آن نماید که بآن رفعت طلب کند و تناول بر مردمان، اما چون بر سبیل شکر و سپاس داری بود رواست، که رب العالمین گفت: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، و نیز مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران جدا مانند و حق از باطل جدا کنند، يقول تعالی: حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. و گفته اند

که مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کرده‌اند که از جهت شرع بآن مأموراند. قال الله تعالی: وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی که ما خدای را مسلمان شدید و گردن نهادیم نه دیگری را، و علی هذا قال عزّ و جلّ: قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا

النوبة الثالثة

قوله تعالی: ما كان ليشراً أن يؤتيه الله الكتاب الآية... جلیل و جبار، خداوند بزرگوار، کردگار نام‌دار، جلّ جلاله، و عظم شأنه پیش از ایجاد عالم، و پیش از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که از فرزندان آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ و اهل محبت و شایسته رسالت کیست؟ الله أعلم حیث يجعل رسالته.

آن را که در ازل داغ مهجوری نهاد، و رقم بی‌خبری کشید امروز معصوم و راست راه چون شود؟ و آن را که رایگانی دولت داد و راه صدق و عصمت فرا پیش نهاد امروز بی‌راه و بد حال چون بود؟ پس چه صورت بندد و چون بوهم درآید؟ و هرگز نبود که مصطفی (ص) گزیده و عیسی (ع) نواخته بعد از کرامت نبوت، و تأیید عصمت، و قوت رسالت پای از رقم بگیرند و خلق را گویند: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.

ربّ العالمین یحکم اختیار ازلی و عنایت سرمدی از بهر ایشان جواب داد، و نیابت داشت که ایشان این نگویند، و لکن گویند: كُونُوا رَبَّائِينَ ای کونوا من المختصين بالله الذين وصفوا بقوله: و اذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به. ربانیان بر مذاق اهل معرفت ایشانند که خدای را یگانه شوند در تجرید قصد، هم در صحت توکل، هم در نسیم انس. قدم از دو گیتی برگرفته، و دست بلطف مهر مولی زده، و چهار تکبیر در صفات خویش کرده.

هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

نفسی دارند فانی! دلی دارند تشنه! نفسی سوخته! سرّی بعشق افروخته! جانی بارز و آویخته!

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس جان زانکه نزد بی‌غم عشق تو نفس

تن زان که بجز مهر تواش نیست هوس چشم از بی آنکه خود ترا بیند و بس!

همّتشان از دنیا مه! مرادشان از بهشت مه! آرامشان از هفت آسمان و از زمین مه! گوش داشته تا آفتاب مهر کی بر آید؟ و ماه روی دولت کی در آید! و نسیم سعادت کی دمدم! و یادگار ازلی کی بر دهد!

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم
و گفته اند که: ربّانیان ایشانند که اختصاص دارند به الله که بآن اختصاص نسبت با وی برند و باوصاف او موصوف شوند، و باخلاق او برآیند، چندان که بندگی ایشان برتابد، و نهاد ایشان جای دارد. و این قول از آن خبر برگرفتند که مصطفی (ص) گفت: «تخلّقوا باخلاق الله»، و قال علیه السلام: «انّ الله تعالی کذا خلقا، من تخلّق بواحد منها دخل الجنة».

اهل علم گفتند: تفسیر این اخلاق معانی نود و نه نام خداست که بنده را در روش خویش بآن معانی گذر باید کرد تا بوصول الله رسد، پیر خراسان ابو القاسم گرگانی رحمه الله گفت: بنده تا در تحصیل این معانی و جمیع این اوصاف است هنوز در راه است، بمقصد نارسیده، و در روش خود است کشش حق نیافته، تا در معرفت است از معرفت باز مانده، و تا در طلب محبت است از محبوب بی خیر شده.

بشتاب بعشق و نیز منشین در بند بگذر تو ز عشق و عاشقی گامی چند

بزرگی را پرسیدند که بنده بمولی کی رسد؟ گفت آن گه که در خود برسد.
پرسیدند که در خود چون برسد؟ گفت: طلب در سر مطلوب شود و معرفت در سر معروف. گفت شرحی بیفزای، گفت: از تن زبان ماند و بس! و از دل نشان ماند و بس! وز جان عیان ماند و بس! سمع برود شنوده ماند و بس، دل برود نموده ماند و بس، جان برود بوده ماند و بس.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود؟ آن حاصل ماست!

و قیل معنی قوله کونوا ربّانیین ای متخصصین بالله غیر ملتفتین الی الوسائط، کأبی بکر لمّا

قال حين مات النبي (ص) واضطربت اسرار عامة الناس: «من كان يعبد محمداً (ص) فان محمداً قد مات، و من كان يعبد الله فان الله تعالى حي لا يموت».

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْآيَةَ... در همه قرآن هیچ آیت نیست در بیان فضیلت مصطفی (ص) تماثر ازین آیت که وی را خاص است، کس را در آن شرکت نه. رب العالمین دو عهد گرفت از خلق خویش، و دو پیمان ستد از ایشان: یکی آنکه پیمان ستد از همه خلق بر خدایی و کردگاری خویش. چنان که گفت: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْآيَةَ.

دیگر آنکه: پیمان ستد از فریشتگان و پیغامبران بر نبوت محمد (ص) و نصرت دادن وی، چنان که گفت: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... و این غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش با نام خویش بزرگ کرد، و قدرش با قدر خود برداشت. پیش از وجود محمد (ص) بچندین هزار سال فرمان آمد که: یا جبرئیل! من دوستی خواهم آفرید، نام وی محمد (ص)، ستوده و نواخته من، نام او قرین نام من، قدر او برداشته لطف من، طاعت داشت او طاعت من، قول او وحی من، اتباع او دوستی من.

یا جبرئیل! با من عهد کردی که بوی ایمان آری و او را نصرت کنی، اینست که گفت: لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ. جبرئیل گفت: خداوندا! عهد کردم که با او دست یکی دارم و نصرت کنم و بوی ایمان آورم. خدای گفت یا جبرئیل! هم برین عهد باشی و خلاف نکنی. گفت: خداوندا! و کرا زهره آن باشد که ترا خلاف کند؟ آن گه گفت: یا میکائیل! تو بر عهد جبرئیل گواه باش، و آن گه هم چنان عهد گرفت بر میکائیل، و جبرئیل را گفت: تو بر عهد میکائیل گواه باش، و با اسرافیل و عزرائیل همین عهد گرفت.

پس که آدم (ع) را بیافرید همین عهد گرفت بر آدم، و آدم در پذیرفت. و زان پس آدم با شیث بگفت و شیث در پذیرفت، و هلمّ جرّاً قرناً بعد قرن. اینت کرامت و فضیلت! و اینت مرتبت و منزلت! کرا باشد فضل بدین تمامی؟ و کار بدین نظامی کرا بود؟ این عزّ سماوی و فرّ خدایی.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی و هم صفا نیست دار الملک جز رخسار و زلف مصطفی

قوله تعالى: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا وَهُرَ كَهَ جَزَازِ اسْلَامِ دِينِي جَوِيدِ، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ بِهِ نَبَذِيرِنْدَازِ وِی، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) وِی دَرِ آن جِهَانِ ازِ زِیَانِ کَارَانَسْتِ. کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْمًا چُونِ رَاهِ نَمَایِدِ وَبِهَ رَاهِ آرَدِ خُدَایِ قَوْمِی رَا، کَفَرُوا بَعْدَ إِیْمَانِهِمْ کِهَ کَافِرِ شَدَنْدِ پَسِ ازِ اِیْمَانِ خَوِیْشِ، وَ شَهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ پَسِ ازِ آن کِهَ گَوَاهِیِ دَادِهَ بُوَدَنْدِ کِهَ رَسولِ حَقِّ اسْتِ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ بَا اِیْشَانِ آمَدِ بَیْغَامِهَا وَ نِشَانِهایِ رُوشِنِ، وَ اللّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) وَ اللّهُ رَاهِ نَمَایِ قَوْمِ بَیْدَادِگَرَانِ نِیَسْتِ. اُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ اِیْشَانِ اَنْتَدِ کِهَ پَادَاشِ اِیْشَانِ اَنَسْتِ، اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللّهِ کِهَ لَعْنَتِ خُدَایِ وَ رَا نَدَنِ او بَرِ اِیْشَانِ اسْتِ، وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ (۸۷) وَ لَعْنَتِ فَرِیْشْتِگَا نِ وَ مَرْدَمَانِ هَمِه.

خَالِدِينَ فِيهَا جَاوَدَانِ دَرِ آنِ آتِشِ اَنَدِ، لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ عَذَابُ ازِ اِیْشَانِ هِیْجِ سَبِکِ نَکَنْدِ، وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) وَ نِهَ بَیْخِشَائِشِ دَرِ اِیْشَانِ نَگَرَنْدِ. اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مَگَرِ اِیْشَانِ کِهَ بَازِ آمَدَنْدِ وَ تَوَبِهَ کَرَدَنْدِ، مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پَسِ اَنکِهَ ازِ دِیْنِ بَرِگِشْتِهَ بُوَدَنْدِ، وَ اَصْلَحُوا وَ بَا صِلَاحِ آرَنْدِ تَبَاهِ خَوِیْشِ وَ نِیْکِ کَنَنْدِ کَرْدَارِ خَوِیْشِ، فَاِنَّ اللّاهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) کِهَ اللّهُ آمَرِزِگَارِ اسْتِ وَ مَهْرَبَانِ.

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ اِیْشَانِ کِهَ کَافِرِ شَدَنْدِ پَسِ ازِ اِیْمَانِ خَوِیْشِ، ثُمَّ اِزْدَادُوا کُفْرًا وَ اَن کِهَ بَرِ کَفْرِ بَیْاَیْدِنْدِ وَ بَیْفِزُودَنْدِ، لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ تَوَبِهَ اِیْشَانِ نَبَذِيرِنْدِ، وَ اُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) وَ اِیْشَانِ بَیْرَاهَانِنْدِ وَ گَمِ شَدِگَا نِ ازِ رَاهِ.

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِیْشَانِ کِهَ کَافِرِ شَدَنْدِ، وَ مَا تُوا وَ هُمُ كُفَّارٌ وَ بَمَرْدَنْدِ بَرِ کَفْرِ خَوِیْشِ، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ نَبَذِيرِنْدِ فَرْدَا ازِ یِکِیِ ازِ اِیْشَانِ، مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا پَرِیِ هَمِهَ رُویِ زَمِیْنِ زَرِ وَ کَوِ اَفْتَدِیِ بِهَ کِهَ خَوِیْشْتِنِ بَآنِ ازِ عَذَابِ بَازِ خَرَدِ، اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ اِیْشَانِ اَنْتَدِ کِهَ اِیْشَانِ رَاسْتِ عَذَابِیِ دَرْدِنَمَایِ، وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) وَ اِیْشَانِ رَا هِیْجِ یَارِیِ دِهَ وَ شَفَاعَتِ کَنَنْدِهَ نِه.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا مَفْسِرَانِ گَفْتَنْدِ: سَبَبِ نَزولِ اِیْنِ آیْتِ اَن بُوَدِ کِهَ دَوَاذِدِهَ مَرْدِ ازِ دِیْنِ اسْلَامِ بَرِگِشْتَنْدِ وَ مَرْتَدَّ شَدَنْدِ، دَرِ جَمْلِهَ اِیْشَانِ حَارْثِ بِنِ سَوَیْدِ اَنْصَارِیِ

بود و طعمه بن ابیرق و عبد الله بن انس بن خطل و غیرهم از مدینه بیرون شدند و بکفار مکه پیوستند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا... اسلام اینجا شریعت مصطفی (ص) است.

و دین اینجا دین حنیفی که مصطفی (ص) بآن اشاره کرده و گفته: «بعثت بالحنیفة السهلة السمحة».

معنی آیت آنست که: هر که بعد از بعثت محمد (ص) بجز شریعت وی شریعت جوید، و جز دین و سنت وی دینی دیگر گیرد، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند، و از راه حق بی راه است، و از جمله هالکان و دوزخیان است، که مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده لا یسمع بی رجل من هذه الامّة و لا یهودیّ و لا نصرانی ثمّ لم یؤمن بی الا کان من اهل النار».

و روی: «ما یسمع بی من هذه الامّة من یهودی او نصرانی یموت و لم یؤمن بالذی ارسلت به الا کان من اهل النار».

و قصّه زید بن عمرو بن نفیل معروف است که بر مصطفی (ص) رسید پیش از بعثت وی، مصطفی (ص) وی را گفت: «ما لی اری قومک قد شنفوا لک؟»

چه بودست که این قوم تو بنظر کراهیت بتو می نگرند؟ گفت: از آنکه ایشان بضاللت اند، و من نه بر دین ایشانم. آن گه قصّه خویش بگفت که: بیرون شدم راه راست و دین حق طلب کردم، از دانشمندان و احبار یثرب بر رسیدم، ایشان را بر عبادت الله یافتم. لکن بآن عبادت شرک داشتند. دانستم که نه دین حق است، برگشتم و از احبار خیبر بر رسیدم ایشان را هم چنان بر عبادت الله مشرک یافتم. گفتم این نه آن دین است که من میجویم.

باحبار فدک رفتم ایشان را هم بر شرک دیدم. از احبار ایله بر رسیدم همان دیدم. پس حبری از احبار شام گفت: این دین که تو میجویی کس را ندانیم که بر آنست مگر شیخی بجزیره. رفتم و از وی بر رسیدم، و قصه خود با وی بگفتم، و مقصود خویش عرضه کردم. شیخ گفت: آنها که تو دیدی همه بر ضلالت و بی راهی اند، و آنچه تو میجویی دین خدای عزّ و جلّ و راه راست آنست، و دین فریشتگان است، که الله را بآن میپرستند، و هم در زمین خویش آن دین یابی. باز گردد و طلب کن که پیغامبری بیرون آمد یا خواهد

آمد، که خلق را بآن دین خواند. اگر وی را در یابی در پی او باش، و بوی ایمان آر. مصطفی (ص) آن گه که این قصه از زید میشنید بر راحله بود. پس آن راحله فرو خوابانید و قصد طواف خانه کرد. زید گفت من هنوز ندانسته بودم که پیغمبرست، من نیز با وی طواف کردم. دو بت نهاده بودند که مشرکان در طواف خویش ایشان را می‌پاسیدند، زید ایشان را بیاسید، مصطفی (ص) از آن نهی کرد، گفت: «لا تمسه»

زید با خود اندیشه کرد که یک بار دیگر بیاسم تا چه گوید! رسول (ص) با وی نگرست

گفت: «الم تنه»

نه ترا نهی کردند و از آن باز داشتند. آن گه زید گفت: فو الّذی هو اکرمه و انزل علیه الکتاب ما استلم صنما، حتی اکرمه الله عزّ و جلّ بالذی اکرمه، و انزل علیه الکتاب». زید بن عمرو بن نفیل از دنیا بیرون شد و هنوز پیغام و وحی از آسمان بر رسول (ص) نیامده بود و دعوت نکرده. مصطفی (ص) زید را گفت: «یأتی یوم القیامة امة وحده»

کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ؟ مجاهد گفت: این در شأن مردی آمد از بنی عمرو بن عوف که از دین بر گشت و با روم شد، کیش ترسایی گرفت.

و حکم مرتد آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا یحلّ دم امرئ مسلم الا باحدی ثلاث: رجل کفر بعد اسلامه، او زنی بعد احصانه، او قتل نفسا بغير نفس.»

این خبر دلیل است که هر مرد که از دین اسلام برگردد کشتنی است، و زن را همین حکم است. اما کودک و دیوانه را ردّت ایشان درست نباشد، لقله علیه السلام: رفع القلم عن ثلاثة، عن الصبی حتی یدلغ، و عن النائم حتی یتقیظ، و عن المجنون حتی یفیک «

و مکره را هم چنین لقله تعالی: اِلَّا مَنْ اُکْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ.

و مست را دو طریق است چنان که در طلاق است. و قتل مرتدّ حقّ خدا است، و سیاست شرعی جز امام اعظم را نرسد که این سیاست کند، اگر آزاد باشد آن مرتدّ یابنده.

و شافعی را دو قول است که پیش از قتل از مرتدّ توبت خواهند یا نه؟ و درست آنست که از وی توبت خواهند. اگر در آن ساعت توبت کند، و الاّ بکشند. و مال وی بعد از قضاء دیون و حقوق مسلمانان فیء باشد بدرست‌ترین اقوال، و فرزندان وی را حکم بردگان و جزیت داران نیست. اما چون بالغ شوند احکام و شرائط اسلام از ایشان در خواهند، اگر

بآن درست آیند، و آلا ایشان را بکشند. و اگر دو مرد مسلمان بر ردّت کسی گواهی دهند و وی انکار کند، مجرد انکار وی در حق وی اسلام نیست تا وی را تلقین شهادت نکنند و نگوید: «لا اله الا الله و محمد رسول الله». و اگر طائفه‌ای که ایشان را شوکت و منعت باشد مرتدّ شوند بر امام اعظم واجب است که بجنگ ایشان شود، یا ایشان را باسلام باز آرد یا از زمین بردارد.

قوله: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بَعْضِي مفسّران گفتند: این در شأن جهودان آمد که پیش از مبعث مصطفی (ص) بوی ایمان آورده بودند، و بعد مبعث بوی کافر شدند «و شهدوا» ای و بعد ان شهدوا ان محمدا حق.

و جاءهمُ البيناتُ ما بين في التوراة من نعته و صفته.

و الله لا يهدي القوم الظالمين همان است که جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. اگر کسی گوید چونست که رب العالمین اینجا هدایت از کافر نفی کرد، و جای دیگر گفت وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ؟ جواب آنست که هدایت بر سه ضرب است: یکی عقل ممیّز است میان خیر و شرّ، و راست و دروغ، و راه بردن به بعضی مصالح کار خویش.

و عامه اهل تکلیف از مؤمن و کافر و آشنا و بیگانه درین هدایت یکسانند. و هو المعنى بقوله تعالى: أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ وَ مثله قوله: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى این همه ازین هدایت است که گفتیم. و هم ازین بابست آنچه بعضی جانوران را داد بر سبیل تسخیر، و ذلك في قوله تعالى: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ. امّا ضرب دوم از هدایت، تزکیت اعمال و احوال بندگان است، و توفیق خیرات در اکتساب طاعات، و ذلك في قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ. و قال تعالى: وَ هَدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ. و قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، و قوله: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

هدایت سوم راه نمودن است بدار الخلد و مجاورت حق عزّ و جلّ، و ذلك في قوله عزّ و جلّ سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلَحُ بِالْهَمِّ وَ يَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ. و قوله تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا. ربّ العالمین جلّ جلاله این سه قسم هدایت خود را اثبات کرد و نسبت آن با

خویشتن برد، و از مخلوق نفی کرد، چنان که گفت عزّ جلاله: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، و لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ، وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى. قسمی دیگر است از اقسام هدایت که آن را دعا گویند. این یک قسم مصطفی (ص) را و جمله پیغامبران را اثبات کرد گفت: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. انبیاء را گفت: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا قرآن را گفت: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. بیرون ازین سه قسم آنست که الله بآن مستأثر است، کس را با وی در آن مشارکت نه، و او را در آن با کس مشاورت نه.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ مِثْلَ آيَةِ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ شرح آن رفت، و فرق آنست که: آنجا قطعی لعنت حکم کرد، گفت: أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، از بهر آنکه قومی را گفت که بر کافری مردند و امید اسلام و صلاح دریشان نماند، و اینجا گفت: أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ قطعی لعنت نکرد. گفت: جزاء ایشان لعنت است، یعنی که زندگان اند، و تا زندگی می بود امید اسلام و صلاح در ایشان جای است.

و گفته اند که: این هر سه آیت از کَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ تَا وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ منسوخ اند، و ناسخ این آنست که بر عقب گفت: إِيَّا الَّذِينَ تَابُوا این آیت در شأن حارث بن سوید بن الصامت الانصاری آمد بر خصوص. امّا حکم آن بر عموم است تا بقیامت. این حارث بعد از آن که مرتدّ گشته بود پشیمان شد، باز آمد تا بنزدیکی مدینه رسید. نامه ای نوشت برادر خویش خلاس بن سوید که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس که مرا توبه هست یا نه؟ خلاس رفت و قصّه حارث با رسول (ص) بگفت. در حال جبرئیل آمد و آیت آورد: إِيَّا الَّذِينَ تَابُوا الخ حارث را ازین خبر کردند، بیامد و مسلمان شد، و حسن اسلامه.

قوله: إِيَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا در قرآن هر جای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکر اصلاح قرین آن ساخت، از بهر آنکه حقیقت «توبت» دو چیز است: تصنیف اعتقاد و اصلاح اعمال. پس هر دو مجتمع باید، تا توبت درست آید. اگر کسی گوید: چون است که در سورة البقرة إِيَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا گفت و اینجا نگفت وَ بَيَّنُوا؟ جواب آنست که: در سورة البقرة آیت در شأن احبار جهودان آمد که نعمت و صفت محمد (ص) در تورات از عوام خویش پنهان کرده بودند و پوشیده داشته، و معظم گناه ایشان آن

بود، پس تا اظهار آن نکردند و با مردم بیان آن روشن نگفتند توبت ایشان درست نبود. و آن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد نبود، و گناه ایشان جز ردّت نبود. ازین جهت وَبَيَّنُّوا نگفت.

و گفته‌اند: چون هر دو آیت بیان توبت است، چه فرق را در آخر این آیت گفت: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در سوره البقرة گفت: وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؟ جواب آنست که: تَوَّابٌ و غَفُورٌ بمعنی، هر دو متقارب‌اند، اما «تَوَّابٌ» خاصّتر است و غفور عام‌تر و تمامتر، و گناه آن جهودان صعب‌تر بود و عظیم‌تر که هم ضلال خودشان بود و هم اضلال دیگران. پس اسم اخصّ بآن اولی‌تر بود. و گناه این مرتدّ کمتر بود که اضلال با وی نبود. پس نام غفور اینجا لائق‌تر و موافق‌تر. و در خبر است که مصطفی (ص) چون آمرزش خواستی این هر دو نام: هم «تَوَّابٌ» و هم «غَفُورٌ» فراهم گرفت. ابن عمر گفت: می‌شمردم که اندر یک مجلس سیّد (ص) صد بار گفتی: رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور.

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ این آیت در شأن اصحاب حارث بن سوید آمد که با حارث مرتدّ گشته بودند. پس که حارث باسلام باز آمد و توبت کرد، خبر اسلام حارث بایشان رسید، گفتند: ما نیز در مکه می‌باشیم و چشم بر روز محمد (ص) نهیم، و بد افتاد جهان در حقّ وی. و ذلك فی قوله عزّ و جلّ: نَرَبُّصُ بِهِ رَيْبُ الْمُنُونِ، و هر گه که خواهیم باز گردیم که توبت ما بپذیرند، چنان که توبت حارث پذیرفتند. فانزل الله تعالی هذه الآیة.

بعضی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است که ربّ العالمین وعده داده است که توبه هر تائبی بپذیرند، تا آن گه که آفتاب از مغرب آید، و ذلك فی قول النبی (ص): ان بالمغرب بابا فتحه الله عز و جل للتوبة يوم خلق السماوات و الارض، فلا یغلق حتی تطلع الشمس من مغربها

و قومی گفتند: آیت منسوخ نیست، و معنی آیت آنست که: لن تقبل توبتهم فی حال ضلالتهم. برین قول واو و أولئک واو حال است. میگوید: توبت ایشان در آن حال که گمراه باشند نپذیرند، که توبت و ضلالت ضدّ یکدیگرند، بهم جمع نیایند. و گفته‌اند: لَنْ تُقْبَلَ تَوْبُهُمْ یعنی عند الموت و المعاینة، نحو قوله تعالی: وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ

السَّيِّئَاتِ... الْآيَةِ.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ. این «واو» معنی عموم را در آورد. میگوید: اگر کسی چندان که یک روی زمین زر از آن او باشد و بقربت و طاعت خرج کرده باشد در دنیا، چون بر کفر میرد آن وی را هیچ بکار نیاید، و نپذیرند که آن انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران، و ذلك فی قوله تعالى: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند، یعنی در قیامت آن کافر که بر کفر مرده باشد اگر بیری روی زمین زر دارد و خواهد که تا خود را از عذاب الله بآن باز خرد، وی را سود ندارد، و از وی نپذیرند. و فی ذلك ما روی ان النبى (ص) قال: يجاء بالكافر يوم القيامة فيقال له أ رأيت لو كان لك ملاً الارض ذهبا لكنت مفتديا به؟ فيقول نعم! فيقال لقد سئلت ما هو ايسر من ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ الْآيَةِ... هر دین که نه اسلام، باطل است. هر عمل که نه اتباع سنت، تخم حسرت است. اسلام درخت است، سنت آبشخور آن، و ایمان ثمره آن، و حق جل شانه نشاننده آن و پروراننده آن. و این چشمه سنت مدد که میگیرد از عنایت الهی میگیرد. اگر العیاذ بالله آن عنایت باز گیرد چشمه خشک شود، و شجره معطل و عقیم گردد، و نیز ثمره ایمان ندهد، و بر شرف زوال و هلاک بود. این مثل آن گروه است که مرتد شدند و از اسلام برگشتند، باز چون عنایت ربانی سابق بود و چشمه سنت مدد دهد، از کلمه طیبیه آن شجره را فرع سازند، و از عقیده پاکیزه ثمره ای سازند، و آن فرع را از آسمان هدایت مصعد سازند، و ثمره آن در حال حیاة و ممة مستدام گردانند. تا هرگز منقطع نگردد. این است که رب العالمین بر طریق مثل گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. و گفته اند: اسلام بضرِب مثل، چراغی است از نور اعظم برافروخته، و از نور سنت مادّت و پرورش آن پدید کرده، و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: أ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ میگوید: هر سینه ای که ربّ العزت چراغ اسلام اندر آن سینه بر افروخت، مدد گاهی از نور سنت آن را پدید آورد، تا همواره آن سینه آراسته

و افروخته بود. پس هر که را از سنت شمه‌ای نیست، وی را در اسلام بهره‌ای نیست. روایت کنند از شافعی (ره) که گفت: خدای را عزّ و جلّ در خواب دیدم که با من گفت: «تمنّ علیّ» از من آرزویی خواه. گفتم: «امتنی علی الاسلام»، یعنی مرا که میرانی، بر اسلام میران خداوندا. فقال عزّ و جلّ: «قل و علی السنّة»، یعنی که: چون اسلام خواهی، با آن سنت خواه. چنین گوی که مرا بر اسلام و بر سنت میران، که اسلام بی سنت نیست، و هر اعتقاد که نه با سنت است آن پذیرفته نیست، و هر دین که مرتبت دار آن سنت نیست، آن دین حق نیست.

اهل معرفت را در اسلام رمزی دیگر است، گفتند: اسلام حق است و استسلام حقیقت، و لكلّ حقّ حقیقه. اسلام شریعت است و استسلام طریقت. منزل گاه اسلام صدر است، و منزل گاه استسلام دل. اسلام چون تن است و استسلام چون روح. تن بی روح مردار است، و روح بی تن نه بکار است. اسلام دین را درجه کمینه است: از شرک برستن و بایمان پیوستن، و استسلام درجه مهینه است: از خود برستن و در حق پیوستن. این است که الله تبارک و تعالی گفت: *إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا* هر که از شرک برست و در اسلام پیوست از جمله تائبان است. هر که از خود برست و بحق پیوست از جمله صالحانست.

این هر دو آند که الله بر ایشان مهربانست، و آمرزگار ایشان است. قوله: *فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* همانست که جای دیگر گفت: *إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً*.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمُ الْآيَةَ... علماء شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظتر است از کفر اصلی، و عقوبت وی سختتر و صعبر. نه بینی که از کافر اصلی جزیت پذیرند. و بر کفر خویش بگذارند، و مرتدّ را نگذارند بر کفر، و نه از وی جزیت پذیرند، *أما العود الی الاسلام و اما القتل*. همچنین سالکان طریقت را اتفاق است که فترت اهل ارادت صعبرتر است از معصیت اهل عادت، و عقوبت بازگشتن رونده از راه حق در نهایت تمامتر است از عقوبت بازماندن وی در بدایت. این است که ربّ العالمین گفت: *فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ*.

و فی معناه ما یحکی عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن حنیف رحمة الله قال: «رأیت فی النوم کأنی کنت نائماً، فجاء رسول الله (ص) فحرکنی، فنظرت الیه، فقال: یا ابا عبد الله! من عرف طریقاً فسلکہ، ثم رجع عن ذلك الطریق عذبه الله بعذاب لم یعذبه به احدا من العالمین». قال: فانتبهت و انا اقرأ: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا آيَةً.

۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ أَنْ نَوَاحَتْ وَ نَبِيكِي كَه مِي پيوسيد بآن نرسيد، حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ تَا آن گه كه نفقت كنيد و صدقه دهيد از آنچه مي دوست داريد. وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و هر چه نفقت كنيد از هر چه كنيد، فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) خدای بآن دانا است.

كُلُّ الطَّعَامِ همه خوردنيها، كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ حلال و گشاده بود بني اسرائيل را، إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مگر آنچه يعقوب حرام كرد و بسته بر خويشتن من قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ بيش از آنكه تورات فرو فرستاده آمد. قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ جهودان را گوی تورات بياريد، فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) بر خوانيد اگر مي راست گوئيد.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ هر كه دروغ سازد بر خدای پس ازین، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۵) ايشان از ستمكارانند بر خويشتن.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ گوی كه راست گفت خدای هر چه گفت، فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ پس بر پی ابراهيم ايستيد، حَيِّفًا آن پاک يكتنا گوی يكتنا شناس يكتنا پرست، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۶) و از انبازگيران با خدای خویش هرگز نبود.

النوبة الثانية

قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ مفسران گفتند: بر اینجا بهشت است و انفاق بيرون كردن زكاة از مال. ميگويد: تا زكاة از مال بيرون نكنيد، و بدرويشان ندهيد، بهشت نرسيد. اين قول خطاب با توانگران است على الخصوص، و گفته اند كه: اين خطاب با عامه مؤمنانست، توانگران و درویشان هر كسی بر اندازه و توان خویش باين انفاق مخاطب است، و آن از ايشان پسندیده.

چنان که جای دیگر ایشان را در هزینه کردن و ایثار نمودن با فقر و فاقه بستود و پسندید، و گفت: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. آن روز که این آیت آمد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ زید بن حارثه آمد و اسپ آورد و گفت: «یا رسول الله هذا مما احببه»

این اسپ دوست دارم، خواهم که در راه خدای خرج کنم، از من بپذیر. مصطفی (ص) اسامه بن زید را بخواند و اسپ بوی داد. زید دلتنگ گشت، گفت: «من این از بهر صدقه آوردم. مصطفی (ص) گفت: «اما ان الله قد قبلها منك!»

دل تنگ مکن یا زید! که الله آن صدقه از تو پذیرفت. و بو طلحه انصاری را بستانی بود برابر مسجد، در آن نخل فراوان و آب روان. چون این آیت آمد گفت: یا رسول الله! از مال خویش هیچ چیز دوست تر ازین بستان ندارم، و خدای میگوید: آنچه دوستر دارید خرج کنید تا بآن نواخت رسید که از من میپسوسید. اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم که مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیک خداوند عز و جل.

مصطفی (ص) گفت: «بخ بخ، ذلک مال رابع لک».

نیک آمد نیک آمد، سودمند است این مال ترا. آن گه گفت: یا ابا طلحه من چنان بینم که در خویشان خود نفقت کنی و صله رحم در آن بجای آری. بو طلحه همان کرد، بآنای اعمام و نزدیکان خویش قسمت کرد و بایشان داد. ابو ذر غفاری را مهمانی رسید، بآن مهمان گفت که: این ساعت مرا عذری است که بیرون نتوانم شد. تو بفلان جایگه شو که شتران من ایستاده‌اند، یکی نیکوتر فربه‌تر بیار، تا خرج کنیم. آن مهمان رفت و یکی ضعیف‌تر نزارتر بیاورد. ابو ذر گفت: این چه بود که کردی؟ که آن نزارتر آوردی، و فرمان من نبردی؟ گفت: آن فربه‌تر نیکوتر از آن نیاوردم تا روز حاجت بود که حاجت ازین مهم‌تر افتد. ابو ذر گفت: «حاجت من این است که با من در خاکست، و مهم من این است که در گور با من قرین است.» این چنین است! و بر سر این آنست که رب العالمین گفت: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

در آثار بیارند که سائلی بر در ربیع خثیم باستاد. ربیع گفت: اطعموه سگرا، او را شکر دهید. گفتند: یا ربیع او را شکر چه بکار آید؟ او را طعام و خوردنی باید. ربیع گفت:

«ويحكم! اطعموه سكرًا فانَّ الربيعَ يحبُّ السكرَ و ربَّ العالمين يقول: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

و يقال احضر ذات يوم داره مجنونًا و امر ان يتخذ له فالودجا من السكر الأبيض. فقيل له: و كيف يدرى هذا المجنون أنه اتخذ من السكر الأبيض؟ فقال: هو لا يدرى و لكن ربّه يدرى. و روى ان ابن عمر كان يهوى جارية فاشتراها و اعتقها، فقيل له، هويتها فاشتريتها ثم اعتقتها قبل ان تصيب منها؟ فقراً هذه الآية: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

آورده اند که زبیده مادر جعفر مصحفی ساخته بود، نود پاره، همه بزر نبشته، آن گه مجلدها زر کرده مرصع بجواهر، روزی از آن مصحف میخواند باین آیت رسید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آن در وی اثر کرد گفت: من از مال و ملک خویش هیچیز دوست تر ازین مصحف ندارم، آن گه زرگران و جوهریان را بخواند تا آن برگرفتند و بفروختند و در وجه آن عمارتها نهاد از حوضها و مصنعها که در بادیه فرمود.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ اَشْتِقَاقَ بَرٍّ اَزْ بَرٍّ اَسْتِ، و بَرٍّ جَايْ فَرَاخٍ اَسْتِ و زَمِيْنٍ گَشَادَه، و مُؤْمِنَانَ رَا بَانَ اَبْرَارٍ خَوَانِدَ كِه دِلْهَاشَانَ فَرَاخِ اَسْتِ و سِيْنَهَا گَشَادَه، بِحَكْمِ اِيْنِ اَيِّتِ كِه گَفْت: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهَ اَنْ يَهْدِيَهٗ يَشْرَحْ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ، و كَافِرَانَ رَا ضَدِّ اِيْنِ گَفْت: وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهٗ يَجْعَلْ صَدْرَهٗ ضَيْقًا حَرَجًا. و اَزِيْنِ جَا بُوْدَ كِه اَبُو ذَرِّ غَفَارِي (رَض) اَزِ مِصْطَفٰى (ص) پَرَسِيْدَ كِه بَر چِيَسْت؟ جَوَابِ دَاد: لَيْسَ الْبِرُّ اَنْ تُؤْتُوْا وُجُوْهَكُمْ... الْاَيَّة. اَزِ بَهْرِ اَنَكِهْ دَرِيْنِ اَيِّتِ اَفْعَالِ خَيْرِ و مَكَارِمِ اَخْلَاقِ فَرَاخِ بَگَفْتِ و فَرَاوَانَ بَرْدَادِ، پَسِ مَعْنٰى بَرٍّ تَوْسَعٌ اَسْتِ دَرِ اَفْعَالِ خَيْرِ، و خُدَاىِ عَزَّ و جَلَّ خُودِ رَا «بَرٌّ» خَوَانِدَ و بِنْدَهٗ رَا «بَرٌّ» نَامِ نِهَادِ اَكْتُوْنِ «بَرٌّ» بِنْدَهٗ بَا خُدَا اَنْسَتِ كِه وى رَا مَطِيْعِ و فَرْمَانَ بَرْدَارَسْتِ، و بَرٌّ خُدَا بَا بِنْدَهٗ اَنْسَتِ كِه بَرِ وى نِيْكَوْكَارِ اَسْتِ و نَوَازَنْدَهٗ و رُوْزِيْ گَمَارَسْتِ.

گفته اند که بر بر سه معاملت است: یکی با خدا در معنی عبادت کردن و وی را پرستیدن، و الیه الاشارة

بقوله (ص) «لا يزيد في العمر الا البر، و ان الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيبه».

دیگر با قرابت و نزدیکیان خویش در معنی پیوستن بایشان، و شناختن حق ایشان. و الیه الاشارة

بقوله (ص): «دخلت الجنة فسمعت فيها قراءة فقلت من هذا؟ قالوا حارثة بن نعمان، كذلك البر، كذلك البر، و كان ابر الناس بامه». قال: «و ان من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابيه بعد ان يولى».

سدیگر با اجنبیان در معنی انصاف دادن ایشان، و شفقت اسلام نمودن بر ایشان، و خوش داشتن خلق در صحبت ایشان، و الیه الاشارة بقوله (ص): «البرّ شیء هین، وجه طلق و لسان لین».

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ يٰۤاِبْرٰهِيْمُ مِنْ صَدَقَةٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ عَالِمٌ بِّنِّيٰتِكُمْ فَيَجٰزِيْكُمْ عَلَيْهِ. قوله تعالى: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّ لِئِنِّيْ اِسْرٰئِيْلَ جِهودان بر مصطفى (ص) منكر بودند كه گوشت اشتر بحلال داشت و ميخورد. گفتند: اين بر ابراهيم (ع) حرام بود، دين ابراهيم اين بود، و در تورات چنين خوانديم. چونست كه محمد (ص) در تحليل گوشت شتر مخالفت دين ابراهيم ميكند؟ ربّ العالمين آن جهودان را درين آيت دروغ زن كرد، و بيان كرد كه گوشت شتر بر ابراهيم و بر فرزندان او حلال بود، تا آن گه يعقوب (ع) بر خود حرام كرد. پس علماء را اختلاف است كه يعقوب چرا بر خود حرام كرد؟ گفته اند كه: وى را بيمارى رسيد كه در آن بيمارى گوشت شتر و شير شتر وى را ناسازگار بود. پس دفع مضرّت را بگذاشت خوردن آن، و بر خود حرام كرد نه تحريم شرعى را. ابن عباس و حسن گفتند: يعقوب را علت عرق النساء پديد آمد، نذر كرد كه اگر خداى تعالى وى را از آن علت شفا دهد آن طعامى كه دوست تر دارد، خوردن آن بگذارد و بر خود حرام كند تقريباً الى الله عزّ و جلّ. پس گوشت و شير شتر بر خود حرام كرد و فاء نذر خویش را. ضحاک گفت: سبب اين عارض كه يعقوب را رسيد آن بود كه قصد بيت المقدس داشت نذر كرد كه اگر تندرست، بى عيبى و رنجى به بيت المقدس فرود آيد آخرترين فرزندان قربان كند خداى را عزّ و جلّ. پس فريسته اى براه وى آمد و از وى مصارعت خواست. يعقوب (ع) اجابت كرد، ساعتى درهم آويختند آن گه فريسته دست بر گوشت ران يعقوب زد از آن علت عرق النساء پيدا شد.

آن گه گفت با يعقوب: اين بآن كردم تا تو تندرست در بيت المقدس نروى، تا فرزندت قربان نبايد كرد بحكم نذر خویش. پس رفت و در بيت المقدس شد و فراموش كرد آنچه

فریشته وی را گفته بود. قصد ذبح فرزند کرد. فریشته‌ای آمد و گفت: یا یعقوب تو از نذر خویش بیرون آمدی و مخرج پیدا شد، لا سبیل لک الی ولدک. آن گاه گفت: «لئن شفانی الله لحرمت علی نفسی لحوم الإبل و البانها». و روی «انه قال لئن شفاه الله لحرمت علی نفسه العروق او طعاما فيه عرق. فجعل بنوه بعد ذلك يتبعون العروق و یخرجونها من اللحم».

پس جهودان بوی اقتدا کردند، و آنچه یعقوب بر خود حرام کرد ایشان بر خود محرّم داشتند. آن گاه دعوی کردند که این تحریم در تورات است. ربّ العالمین ایشان را دروغ‌زن کرد، گفت: قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

اگر کسی گوید چونست که در آن آیت پیشِ إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ گفت، و در اینجای إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْأَمْتُمْ صِدْقٌ و ذمّ ایشان کرد؟ پس آیت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ که حدیث مؤمنان و ذکر انفاق ایشان است در آن پیوست؟ آن گاه دیگر باره بدمّ جهودان بازگشت، بر عقب گفت: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ. یعنی که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ... در میان این دو قصّه چه لائق است؟ جواب آنست که: ربّ العالمین در آن دو آیت ذمّ جهودان کرد، و هزینه ایشان باطل کرد. یعنی که آن هزینه ایشان با کفر است و طاعت با کفر مقبول نبود. پس خطاب با مؤمنان گردانید که انفاق شما نه چون انفاق ایشان است، از شما پذیریم و قبول کنیم، چون باین شرط باشد که فرمودیم. و آنچه بشرط خویش باشد من که خداوندم خود دانم و جزا دهم. این است که گفت: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. آن گاه باز بترتیب آیت پیش باز شد و تمامی ذمّ جهودان گفت: فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ

این هم چنانست که جای دیگر گفت: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا. و إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ جُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ. گفته‌اند که: دروغ بر دو قسم است: یکی آنکه از بر خویش سخنی اختراع کند که آن را هیچ اصل نبود. دیگر قسم آنست که: در سخنی زیادت آرد یا از رمّت و قاعده خویش بگرداند، و آن را اصلی باشد. این هر دو قسم ناپسندیده و نشان نفاق است. مصطفی (ص) گفت: «دروغ بایی است از ابواب نفاق». و

فرمود: چنان دیدم که مردی مرا گفتی: «بر خیز»، دو مرد را دیدم، یکی بر پای و یکی نشسته. او که بر پای بود آهنی کز در دهن این نشسته افکنده و یک گوشه دهن وی میکشید تا بسر دوش. و دیگر جانب هم چنین، پس هر دو طرف با هم می‌شد، و دیگر باره قلاب در می‌افکند. گفتم این چیست؟ گفتند: این دروغ زنی است، هم این عذاب میکنند وی را در گور تا بقیامت. میمون بن ابی شیبب می‌گفتند: نامه‌ای می‌نویسم کلمه‌ای فراز آمد که اگر بنویسم آراسته شود لیکن دروغ بود، عزم کردم که ننویسم. هاتفی آواز داد که: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ». و صحّ عن النّبيّ (ص) أنّه قال: «ويل لمن يحدّث فيكذب ليضحك به القوم، ويل له! ويل له!»

و قال: «كبرت خيانة ان تحدّث اخاك حديثا، هو لك مصدّق، وانت به كاذب»

اهل معانی گفتند که دروغ از آن حرام است که دل از آن می‌تباه شود و تاریک می‌گردد، اما اگر بدروغ حاجت افتد و بر قصد مصلحت گوید، و آن را نیز کاره بود پس حرام نباشد. و از آن در دل هیچ تاریکی و کژی نیاید، نه بینی که اگر مسلمانی از ظالمی بگریزد نه رواست که بوی راه نمونی کند، بل که دروغ اینجا واجب است اگر خلاص مسلمانی در آنست، و رسول (ص) خدا رخصت دادست بدروغ گفتن در سه جایگه: یکی در حرب که عزم خویش با خصم راست نتوان گفتن، دیگر در صلح دادن میان دو کس، سدیگر کسی که دو زن دارد، با هر یکی گوید که ترا دوستر دارم.

و بزرگان دین چون حاجت افتادی بدروغ گفتن مصلحتی را، تا توانستندی از دروغ پرهیز کردندی و سخن با معاریض گردانیدندی. چنان که مطرف در نزدیک امیری شد، امیر گفت: چرا کمتر آبی بنزدیک ما؟ جواب داد که تا از نزدیک امیر برفتم پهلوی از زمین برنگرفته‌ام الا آنچه خدای نیرو داده است. امیر پنداشت که او بیمار بوده است، و آن سخن در نهاد خویش راست بود. و شعبی کنیزک خویش را گفت: اگر کسی مرا طلب کند تو دائره‌ای می‌برکش، و دست خویش بران نه و گوی که درین جا نیست. و معاذ جبل (رض) عامل عمر بود چون از عمل باز آمد عیال او گفت: ما را چه آوردی؟ معاذ گفت: نگهبانی با من بود چیزی نتوانستم آورد، یعنی که خداوند عزّ و جلّ با من بود. زن او پنداشت که عمر بر وی مشرفی گماشته بود، پس بخانه عمر شد آن زن و عتاب کرد، و

گفت: معاذ امین رسول خدا (ص) بود و امین بو بکر.

چونست که تو با وی مشرفی فرستادی؟ عمر معاذ (رض) را بخواند و از وی پرسید که این زن چیست که میگوید. معاذ معلوم وی کرد آنچه که گفته بود. آن گه عمر بخندید و با وی نیکویی کرد.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

یعنی باضافه هذا التحريم الى الله تعالى على ابراهيم في التوریه، من بعد ذلك ای من بعد ظهور الحجّة بانّ التحريم انما كان من جهة يعقوب، فأولئك هم الظالمون. قوله: قُلْ صَدَقَ اللَّهُ ای اعتقد و اخبر انّ ذلك من قول الله و هو صادق.

میگوید: یا محمد! اعتقاد کن و قوم را خبر ده که این بیان که رفت از قول خداست، و خدا بهر چه گفت و خیر داد راست گویست، راست دان، پاک دان، همه دان. جای دیگر گفت: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» و «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» آن کیست که راست سخن تر، راست گوی تر از خدای است؟

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا اشتهاق ملت از املت الكتاب است. و ملّت و دین دو نام اند آن شرع را که خدای عزّ و جلّ نهاد میان بندگان بر زبان انبیاء، تا بانّ شرع بثواب آن جهانی رسند. اهل معانی گفتند: این شرع را دو طرف است: یک طرف با حق دارد جلّ جلاله، و یک طرف با بنده. اما آنچه با حق دارد راه نمونی وی است بفرستادن پیغامبران، و دعوت ایشان، و فرو فرستادن کتاب است، و بیان امر و نهی و اثبات حجّت در آن. و آنچه به بنده تعلق دارد اجابت دعوت پیغامبران است و امتثال اوامر و نواهی. پس آن طرف که با حق دارد «ملت» گویند، و آن طرف که با بنده دارد «دین» گویند.

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ این جواب ایشان است که بدعوی گفتند که دین ما دین ابراهیم است. ربّ العالمین گفت که دین شما دین ابراهیم نیست، که شما مشرکانید و ابراهیم هرگز مشرک نبود.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولى. و من انفق الدنيا و العقبى و جد الحقّ تعالى، و شتان ما بينهما. یکی مال باخت در

دنیا ببرِ الله رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی بوصل الله رسید.
هر که امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند، و هر که فردا با ناز و نعمت
بماند، از راز ولی نعمت باز ماند.

از راه باز افتنی، چه کفر آن حرف و چه ایمان بهرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه
حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «من» تبعیض در سخن آورد. میگوید: اگر بعضی هزینه کنی از
آنچه دوست داری ببرِ مولی رسی، دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولی رسی. ای
بیچاره چون میدانی که ببرِ او می‌رسی تا آنچه دوست داری ندهی، پس چه طمع داری که
ببارِ رسی با این همه غوغا و سودا که در سر داری؟!
تا تو را دامن گرد گفتار هر تر دامنی سغبه سودای خویشی جز حجاب ره نه‌ای

گفته‌اند: انفاق بر سه رتبت است: اول سخا، دیگر جود، سدیگر ایثار. صاحب سخا بعضی
دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بیشتر دهد و قدری ضرورت خود را بگذارد، و صاحب
ایثار همه بدهد و خود را و عیال را بخدا و رسول سپارد. و این رتبت صدیق اکبرست که
هر چه داشت بداد و در راه حق هزینه کرد، و فی ذلک ما
روی ان عمر بن الخطاب قال: امرنا رسول الله (ص) ان نتصدق، فوافق ذلک مالا کان
عندی، فقلت الیوم اسبق ابا بکر ان سبقته، فجتت بنصف مالی. فقال رسول الله (ص) ما ذا
ابقیت لاهلک؟ فقلت مثله. و اتی ابو بکر بکل ما عنده. فقال یا ابا بکر ما ذا ابقیت
لاهلک؟ فقال: الله و رسوله فقلت لا اسابقتک الی شیء ابدأ.

آن روز که مصطفی (ص) یاران را بر صدقه داشت و از ایشان در راه حق انفاق خواست،
عمر گفت آن روز مرا مالی جمع شده بود، با خود گفتم اگر من روزی بر ابو بکر پیشی
خواهم برد امروز آن روزست که من بر وی پیشی برم. یک نیمه از آن مال برداشتم و
بحضرت نبوی بردم. مصطفی (ص) گفت: عیال و زیردستان را چه گذاشتی یا عمر؟
عمر گفت: چندان که آوردم ایشان را بگذاشتم. گفت از آن پس بو بکر را دیدم که هر چه
داشت همه آورده بود، و خود را و عیال را هیچیزی بنگذاشته بود، و مصطفی (ص) وی را
میگوید: اهل و عیال را چه گذاشتی؟ و بو بکر می‌گوید «خدا و رسول او»، پس عمر

گفت: یا ابا بکر! هرگز تا من باشم بتو نرسم.

آورده‌اند که روزی عمر در خانه بو بکر شد. اهل بیت وی را گفت که بو بکر بشب چه کند؟ مگر نماز فراوان کند، و تسبیح و تهلیل بسیار گوید؟ ایشان گفتند نه که وی نماز بسیار نکند و آوازی ندهد. لکن همه شب در پس زانو نشست، چون وقت سحر باشد نفسی بر آرد که از آن نفس وی همه خانه بوی جگر سوخته بگیرد.

گفتم: چه نهم پیش دو زلف تو نثار

گر هیچ بنزد چاکر آبی یک بار

پیشت بنهم این جگر سوخته زار

کاید جگر سوخته با مشک بکار

عمر آهی سرد برکشید، گفت: اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من نیز کردم، اما سوختن جگر را درمان ندانم.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ یکی هزینه کند چشم بر پاداش و عوض نهاده، یکی دل در دفع مضرت و بگردانیدن آفت بسته، یکی بآن کند که الله می‌داند و می‌بیند، که خود می‌گوید: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و انشدوا فی معناه:

يهتز للمعروف في طلب العلي ليذكر يوما عند سلمى شمائله

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْآيَةَ... گفته‌اند که: درین آیت بیان شرف و فضیلت پیغامبر ماست محمد (ص) بر یعقوب (ع)، که یعقوب طعامی حلال بر خود حرام کرد، و آن حرام بر وی مقرر کردند و وی را در آن تحریم بگذاشتند. و محمد (ص) ماریه قبطیه را که بر خود حرام کرد، او را در آن تحریم بنگذاشتند و آن گشاده بر وی بسته نکردند، و تحلّه ایمان وی را پدید کردند، چنان که گفت عزّ اسمہ: «قد فرض الله لكم تحلّة ایمانکم».

وجهی دیگر گفته‌اند که بنی اسرائیل کاری در خود گرفتند، و التزام نمودند آن را که در اصل شریعت نه طاعت بود، پس وفاء آن ایشان را لازم آمد، و با ایشان تشدید رفت، تا کار بر ایشان دشوار شد. و این در خبر است که مصطفی (ص) گفت: «ان بنی اسرائیل شدّوا علی انفسهم فشدّد الله علیهم».

پس نوبت که باین امت رسید آن تشدید بایشان نرفت، و فضیلت و شرف مصطفی (ص) را کار بر ایشان آسان برگرفتند. و آن چنان نذر که در مباحات رود آن را خود حکمی

نهادند، و وفاء آن الزام نکردند. آن وجه اول تفضیل مصطفی (ص) بر یعقوب (ع) است و این وجه دوم تفضیل امت محمد (ص) بر بنی اسرائیل.

۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، أُولَٰ خَانِه‌ای که بر زمین نهادند مردمان را، لَلَّذِي بِنَكَّةٍ** این است که به مکه، مُبَارَكًا بَرَكْت کرده در آن، **وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ** (۹۷) و نشانی ساخته جهانیان را.

فیه آیات بَيِّنَاتٌ در آن خانه نشانهایی است پیدا روشن، مَقَامٌ إِبْرَاهِيمَ فرود آمدن گاه و نشستگاه ابراهیم، **وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا**. و هر که در آن خانه شد، ایمن گشت. **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ** و خدایراست بر مردمان، **حِجُّ الْبَيْتِ قَصْدٌ** و زیارت خانه، **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** هر که تواند که بآن راهی برد، **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که کافر شد، **فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** (۹۷) خدای بی نیاز است از همه جهانیان.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای خوانندگان تورات، **لِمَ تَكْفُرُونَ** بآیات الله چرا می کافر شوید بسخنان خدای (که در تورات می خوانید)؟ **وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ** (۹۸) خدا گواه است و دانا بآنچه میکنید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو: ای خوانندگان تورات، **لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ** چرا می بازگردانید از راه خدای؟ **مَنْ آمَنَ** آن کس که بگروید، **تَبِعُونَهَا** عِوَجاً عِيبٌ و کزی می جوئید راهی را که خدای راست نهاد؟ **وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ** و شما خود گواهان که چنین است، **وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** (۹۹) و خدای ناآگاه نیست از آنچه میکنید!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگروید، **إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا** اگر فرمان برید گروهی را، **مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ** از خوانندگان اهل تورات، **يُرُدُّوكُمْ** با پس آرند شما را، **بَعْدَ إِيمَانِكُمْ** پس گرویدن شما، کافرین (۱۰۰) تا کافران باشید.

وَكَيفَ تَكْفُرُونَ و چون کافر شوید پس ایمان، **وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ** آیات الله و شما آید که بر شما میخوانند سخنان خدای، **وَفِيكُمْ رَسُولُهُ** و در میان شما رسول وی، **وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ** و هر که دست در خدای زند، **فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (۱۰۱) اوست که راه نمودند وی را براه درست راست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِمَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُوَ فِي الشَّامِ لَلْأَعْيُنِ وَمَنْ يَحْرُجْ مِنَ الْمَكَّةِ فَقَدْ أَعْتَدَ اللَّهُ لِمَنْ كَفَرَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَذَابَ أَلِيمًا. (ص) جهودان در کار قبله سخن گفتند، و تفاخر کردند هر کس از ایشان بقبله خویش. جهودان گفتند: بیت المقدس فاضلتر و شریفتر، و قبله آن است که مهاجر انبیاست در زمین مقدسه.

مسلمانان گفتند: قبله کعبه است و کعبه شریفتر و عظیمتر و نزدیک خدا بزرگوارتر و دوستر از همه روی زمین، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ إِيَّاهُ الَّذِي بِنَاءَ لَهُ الْقِبْلَةَ وَمَا كُنَّا مُبْدِعِيهَا إِنَّا لَجَاعِلُونَ الْأُمَمَ دِينَهُمْ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ إِيَّاهُ الَّذِي بِنَاءَ لَهُ الْقِبْلَةَ وَمَا كُنَّا مُبْدِعِيهَا إِنَّا لَجَاعِلُونَ الْأُمَمَ دِينَهُمْ. (ص) منازعت بودند که رب العالمین تفضیل کعبه را این آیت فرستاد.

فصل فی فضائل مکه

اکنون پیش از آنکه در تفسیر و معانی حوض کنیم، از فضائل مکه و خصائص کعبه طرفی بر گوئیم، هم از کتاب خدا عز اسمہ، و هم از سنت مصطفی (ص): قَالَ اللَّهُ: جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ. وَ طَهَّرَ بَيْنِي لِلطَّائِفِينَ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا. وَ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا. وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ. وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ. وَ أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ وَ وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا... إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى شَرَفِهَا وَ فَضْلِهَا. این آیات هر یکی بر وجهی دلالت کند بر شرف کعبه و فضیلت آن، و بزرگواری و کرامت آن نزدیک خداوند عز و جل. آن را عتیق خواند، و عتیق کریم است و از دعوی جباران آزاد یعنی که: بزرگوارست آن خانه بنزدیک خداوند عز و جل، و آزاد است، که هرگز هیچ جبار سرکش دعوی در آن نکرد و قصد آن نکرد. مسجد حرام خواند و شهر حرام و بیت حرام، یعنی که با آزرم است، و با شکوه، و با وقار. بازگشتن گاه جهانیان و جای امن ایشان، و نزول گاه انبیاء و مستقر دوستان، منبع نبوت و رسالت و مهبط وحی و قرآن.

و از دلائل سنت بر شرف آن بقعت آنست که: مصطفی (ص) گفت آن گه که بر خورده بیستاد: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ، وَ لَوْ لَانَ الْمُشْرِكِينَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتَ».

و قال (ص): «انّ الارض دحيت من مكة، و أوّل من طاف بالبيت الملائكة و ما من نبيّ هرب من قومه الى الله الا هرب الى الكعبة، يعبد الله فيها حتى يموت» و «انّ قبر نوح و هود و شعيب و صالح فيما بين زمزم و المقام» و «انّ حول الكعبة لقبور ثلاثمائة نبيّ» و «انّ بين الركن اليماني الى الأسود لقبر سبعين نبيّاً، و انّ بين الصفا و المروة لقبر سبعين الف نبيّ»

و روى: «ان اسماعيل بن ابراهيم (ع) شكّا الى ربه حرّ مكة، فأوحى الله اليه انّي افتح عليك بابا من الجنة في الحجر، يجرى عليك الريح و الروح الى يوم القيامة»، و قال (ص): «انّ ما بين الركن اليماني و الركن الأسود روضة من رياض الجنة، و ما من احد يدعو الله عند الركن الأسود و عند الركن اليماني و عند الميزاب الا استجاب الله له الدعاء.»

و قال: «من نظر الى البيت ايمانا و احتسابا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر» و «من صلّى خلف المقام ركعتين غفر له، و يحشر في الآمنين يوم القيامة» و «من صبر على حرّ مكة ساعة من النهار تباعدت منه النار مسيرة خمسمائة عام.»

و قال (ص): «الحجون و البقيع يؤخذ باطرافهما و ينثران في الجنة و هما مقربا مكة و المدينة.»

و قال عليه السلام: «انّ الركن و المقام يأتیان يوم القيامة كلّ واحد منهما مثل ابي قبيس لهما عينان و شفتان يشهدان لمن وافاهما.»

و قال وهب بن منبه: مكتوب في التّورات انّ الله عزّ و جلّ يبعث يوم القيامة سبعمائة الف ملك من الملائكة المقربين بيد كلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الى البيت الحرام، فيقال لهم اذهبوا الى البيت الحرام فرّموه بهذه السلاسل ثمّ قودوه الى المحشر، فيأتونه، فيزومونه، بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثمّ يمدّونه، و ملك ينادى: يا كعبة الله سيرى! فتقول لست بسائرة حتى اعطى سؤلى، فينادى ملك من جوّ السماء: «سلى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! شفّنى في جبرتي الذين دفنوا حولي من المؤمنين» فيقول الله سبحانه: قدّ أوتيت سؤلِكَ قال: فيحشر موتى مكة من قبورهم بيض الوجوه كلّهم محرّمين، مجتمعين، يلبّون.

ثمّ تقول الملائكة: سيرى يا كعبة الله. فتقول: «لست بسائرة حتى اعطى سؤلى.» فينادى ملك من جوّ السماء: «سلى، تعطى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! عبادك المذنبون الذين وفدوا

الی من کلّ فجّ عمیق شعنا غیرا قد ترکوا الأهلین و الاولاد، و خرجوا شوقا الیّ، زائرین، طائفین، حتی قضوا مناسکهم كما امرتهم، فاسألک ان تؤمنهم من الفزع الاکبر، فتشفعنی فیهم و تجمعهم حولی.» فینادی الملک: «انّ منهم من ارتكب الذنوب و اصرّ علی الكبائر حتیّ وجبت له النار.» فتقول الکعبة: «انّما اسألک الشفاعة لأهل الذنوب العظام!» فيقول الله تعالی: «قد شفعتک فیهم و أعطیتک سؤلک.» فینادی مناد من جوّ السماء الا من زار الکعبة فلیعزل من بین الناس، فیعزلون، فیجمعهم الله حول البیت الحرام بیض الوجوه، آمنین من النار، يطوفون و یلبّون. ثمّ ینادی ملک من جوّ السماء: «الا یا کعبة الله سیری!» فتقول الکعبة: «لبّیک، لبّیک! و الخیر فی یدیک، لبّیک لا شریک لک، لبّیک! انّ الحمد و النعمة لک، و الملک لک، لا شریک لک!» ثمّ یمدّونها الی المحشر.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ
 علیه السلام که گفت: «هو اوّل بیت وضع للناس مبارکا و هدی للعالمین»
 میگوید: اوّل خانه که در آن برکت کردند و نشانی ساختند جهانیان را، تا آن را زیارت کنند و قبله خود سازند، و خدای را در آن عبادت کنند، آنست که به «بکّة».

ابن عباس، کلبی، و حسن همین تفسیر کردند، قالوا: هو اول بیت وضع للناس یحجون الیه و یعبد الله فیہ. برین قول «بیت» بمعنی مسجد است کقولہ: «أَنْ تَبُوءَا لِقَوْمِكُمْ بِمَضْرَ بُيُوتًا» ای مساجد. و کقولہ تعالی: فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ یعنی المساجد.

و ابو ذر از مصطفی (ص) پرسید که: اوّل مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است؟ مصطفی (ص) گفت: «مسجد حرام». ابو ذر گفت: «و بعد از آن کدام؟» مصطفی (ص) گفت: «بعد از آن مسجد اقصی». گفت: میان آن هر دو چند زمان بود؟ مصطفی (ص) گفت: چهل سال. آن گه گفت:

«حيثما ادرکتک الصلاة فصلّ فانه مسجد.»

قومی گفتند: اعتبار این اولیّت بزمان است، نه بشرف و منزلت یعنی: هو اوّل بیت ظهر علی وجه الماء عند خلق السماء و الارض، خلقه الله قبل الارض بألفی عام، و کان زبده بیضاء علی الماء، فدحیت الارض من تحته.»

وقيل: «هو أوّل بيت بعد الطّوفان» و هو الَّذي قال تعالى: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ. وقيل: هو أوّل بيت بناه آدم و اتخذته قبلة. و في ذلك ما روى: انّ الله عزّ و جلّ انزل من السّماء ياقوتة من يواقيت الجنّة، لها بابان من زمرد اخضر: باب شرقي و باب غربي، و فيها فناديل من الجنّة فوضعها على موضع البيت، ثمّ قال يا آدم: انّي اهبطت لك بيتا تطوف به كما يطاف حول عرشي، و تصلّي عنده كما يصلّي عند عرشي».

قوله لِلَّذِي بَنَى كَعْبَةَ مَكَّةَ مَسْجِدًا مَّحْرُومًا مِّنْ حَرَمٍ. و گفته اند: بکه خانه کعبه است و مکّه همه شهر. قریش آن گه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنابیندند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته بسپیدی هموار: «بکة بکة» از آنست که بکه نام نهادند. و گفته اند که: مکّه و بکه هر دو یکیست، همچون لازم و لازب. و اصل مکّه از امتکاک است، يقال مکّ الفصیل ضرع امّه و امتکّه، اذا امتصّه، فکانه یجمع اهل الآفاق و یؤلّفهم. و سمّیت بکة لانّها تبکّ اعناق الجبارة ای تقطعها اذا همّوا بها و قيل: لأنّ الناس يتباکون علیه ای يتزاحمون علیه فی الطّواف. مُبارکاً من البرکة، و هی ثبوت الخیر فی الشّیء ثبوت الماء فی البرکة و سمّیت البرکة لثبوت الماء فیها.

وَ هُدًی لِّلْعَالَمِينَ آن خانه از خداوند عزّ و جلّ راه نمونیست بندگان را سوی حق، و شناخت قبله حق. گفته اند که: کعبه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل حرم، و جمله حرم قبله اهل زمین.

روى: أنّ النّبی (ص) قال: من صلّى فی المسجد الحرام رکعتین فکأنّما صلّى فی مسجدی الف رکعة، و من صلّى فی مسجدی صلاة کانت افضل من الف صلاة فیما سواه من البلدان. ثم ما اعلم الیوم علی وجه الارض بلدة یرفع فیها من الحسنات بكلّ واحدة منها مائة الف ما یرفع من مکة، ثم ما اعلم من بلدة علی وجه الارض انه یکتب لمن صلّى فیها رکعتین واحدة بمائة الف صلاة ما یکتب بمکة، و ما اعلم من بلدة علی وجه الارض یتصدّق فیها بدرهم واحد یکتب له الف درهم ما یکتب بمکة، و ما اعلم علی وجه الأرض بلدة فیها شراب الأبرار الا زمزم و هی بمکة، و ما اعلم علی وجه الارض مصلّى الاخيار الا بمکة. و

ما اعلم علی وجه الارض بلدة ان احد یمشی فیها مشیا یكون مشبته تلک تکفیرا لخطایاه و انحطاطا لذنوبه، كما یحطّ الورق من الشجرة الا بمکة.

قوله: فیهِ آیاتٌ بیّناتٌ. در آن خانه نشانهای روشن است. آن گه بر عقب آن نشانها را تفسیر کرد: مَقَامُ اِبْرَاهِیمَ گفته‌اند که: همه مسجد هم کعبه و هم جز از آن مقام ابراهیم (ع) است. و در سیاق این آیت این وجه مستقیم‌تر است. و گفته‌اند: مقام ابراهیم که درین آیت نامزد است، آن سنگ است که اکنون هنوز بجای است، دو قدم درو نشسته، یکی چپ و یکی راست، که فرا پیش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، و پوشیده می‌دارند در حقه و غلاف و طیب. و ازین وجه است قراءت آن کس که خواند: فیهِ آیه بینة علی التوحید.

و قصه مقام ابراهیم و بدو کار او آن است که: از ابن عباس روایت کردند. گفت: ابراهیم، اسماعیل و هاجر را به مکه برد و آنجا بنشانند. روزگاری بر آمد، تا جرهمیان بایشان فرو آمدند و اسماعیل زن خواست از جرهم، و مادر وی هاجر از دنیا رفته، ابراهیم آنجا که بود از ساره دستوری خواست تا به مکه شود بزیارت ایشان. ساره شرط کرد و با وی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد. ابراهیم (ع) آمد و اسماعیل (ع) بیرون از حرم بصید بود. ابراهیم گفت: زن اسماعیل را: «این صاحبک؟» شوهرت کجا است؟ جواب داد: «لیس هاهنا، ذهب یتصدّد.» این جا نیست، بصید رفته است. گفت: هیچ طعامی و شرابی هست که مهمان داری کنی؟ گفت: نه، بنزدیک من نه کس است، نه طعام! ابراهیم گفت: چون شوهرت باز آید سلام بدو رسان و بگوی عتبه در سرای بگردان. این سخن بگفت و بازگشت. پس اسماعیل باز آمد و بوی پدر شنید و آن زن قصه با وی بگفت و پیغام بگزارد. اسماعیل وی را طلاق داد و زنی دیگر خواست، بعد از روزگاری ابراهیم باز آمد هم بران عهد و پیمان که با ساره بسته بود. اسماعیل بصید بود. گفت: «این صاحبک؟» جواب داد که اسماعیل بصید است هم اکنون در رسد ان شاء الله،

فروید آی و بیاسای که رحمت خدای بر تو باد. گفت: هیچ توانی که مهمان داری کنی؟ گفت: آری توانم. گوشت آورد، و شیر آورد، ابراهیم ایشان را دعا گفت و برکت خواست. آن گه گفت: فرود آی تا ترا موی سر بشویم و راست کنیم. ابراهیم فرو نیامد که با ساره عهد کرده بود که فرو نیاید. زن اسماعیل رفت و آن سنگ بیاورد و سوی راست ابراهیم

فرو نهاد، ابراهیم قدم بر آن نهاد و اثر قدم ابراهیم در آن نشست. و یک نیمه سر وی بشست. آن گه سنگ، با سوی چپ برد، و ابراهیم قدم دیگر بر آن نهاد و اثر قدم در آن نشست. و نیمه چپ وی بشست. آن گه گفت: چون شوهرت باز آید سلام من برسان، و گوی عتبه در سرایت راست بیستاد نگه‌دار.

پس چون اسماعیل باز آمد، قصه با وی بگفت و اثر هر دو قدم وی باو نمود. اسماعیل گفت: ذاک ابراهیم علیه السلام.

روی عبد الله بن عمر. قال: سمعت رسول الله يقول: الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة، طمس نورهما ولولا ان طمس نورهما، لاضاء بين المشرق والمغرب. قوله: وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا این امن از دعوت ابراهیم (ع) است که گفت: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی بود ایمن، چنان که هر جایی که گریزد، ایمن بود که او را نرنجانند و هر صید و وحش که در آن شود ایمن روی، که او را نگیرند و آهو و سگ هر دو بهم بسازند. رب العالمین آن دعاء وی اجابت کرد و در آن منت بر ابراهیم و بر جهانیان نهاد و گفت: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُنْخِطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ. جای دیگر گفت: مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ آمِنًا، و وَ آمْنُهُمْ مِنْ خَوْفٍ. در روزگاری که مشرکان حرم می‌داشتند، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی عظیم کردی و در آن خانه گریختی از ثار آن ایمن گشتی، و اکنون هر که از حاج و از معتمران و زائران باخلاص و با توبه آنجا درشد، از آتش ایمن است.

ابو النجم الصوفی مردی قرشی بود. گفتا: شبی طواف می‌کردم، گفتم یا سیدی! تو گفته‌ای وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا هر که در خانه کعبه شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا: هاتفی آواز داد که: «آمنا من النار» یعنی از آتش دوزخ ایمن است. عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): من مات في احد الحرمين بعثه الله من الآمنين.

قوله: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ حِمزة و على و حفص حج البيت بكسر «حا» خوانند باقی بفتح خوانند و بكسر لغت تميم است و بفتح لغت اهل حجاز و فرق آن است که چون بفتح گویی مصدر است و بكسر اسم عمل، و معنی «حج» قصد است. وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ

این لام را لام ایجاب و الزام گویند، یعنی که فرض است و واجب حجّ کردن بر مردمان، یعنی بر آن کس که مسلمان باشد و عاقل و بالغ و آزاد و مستطیع، این پنج شرط است هر که در وی مجتمع گردد حجّ بر وی لازم گردد. و اولی تر آنکه با وجود شرائط، تقدیم کند و تأخیر نیفکند. لقوله تعالی اسْتَبْقُوا الْخَيْرَاتِ

پس اگر تأخیر کند روا باشد، که فریضه حجّ در سنه خمس فرود آمد، و مصطفی (ص) تا سنه عشر در تأخیر نهاد، که در سینه ست بیرون آمد بقصد مکه، تا عمره کند کافران او را بازگردانیدند به حدیبیه. و در سنه سبع باز آمد و عمره قضاء کرد و حج نکرد، و در سنه ثمان فتح مکه بود و بی عذری که بود حج نکرد و به مدینه باز شد، و در سینه تسع بو بکر را امیر کرد بر حاجّ و خود نرفت، و در سنه عشر رفت و حجة الوداع کرد. پس معلوم شد که تأخیر در آن رواست.

اما چون تأخیر کند بی عذری، بر خطر آن بود که بمیرد پیش از اداء حجّ و آنکه عاصی بر الله رسد و حجّ در ترکه او واجب شود، اگر چه وصیت نکند، همچون دینها و حقّها که از آدمیان بر وی بود. بریده روایت کرد، گفت: زنی پیش مصطفی (ص) در آمد گفت: یا رسول الله انّ امی ماتت و لا تحجّ، أفاحجّ عنها؟ قال: نعم حجّی عن امک.

و روی ابن عباس انّ امرأة من خنعم أتت النبی (ص) فقالت: یا رسول الله انّ فريضة الله فی الحجّ علی عبادة ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یستمسک علی الراحلة، أفاحجّ عنه؟ قال: نعم. قالت: أینفعه ذلک؟ قال: نعم. کما لو کان علی ابیک دین فقضیته نفعه.

این دو خبر دلیل اند که نیابت در فرض حجّ رواست در حال حیات و در حال ممات. اما در حال حیات شرط آنست که آن کس که از بهر وی حجّ کنند زمن باشد، یا پیری سخت پیر چنان که بر راحله و رامله آرام نتواند گرفت، چنان که در خبر گفت: لا یستطیع ان یستمسک علی الراحلة.

استطاعت و قدرت و طاقت و جهد و وسع بمعنی متقارب اند. و اصل الاستطاعة استدعاء الطاعة، کأنّ النفس بالقدرة تستدعی طاعة الشیء لها. و آنچه گویند: فلان کس را استطاعت نیست، بر دو معنی باشد: یکی نفی قدرت را که خود توانایی ندارد و راه بآن نبرد. دیگر نفی خفت را که بر وی گران شود و آسان نبود و هو المعنی بقوله: لا یستطیعون

سَمْعاً ای لا یستقلّونه، لأنّهم لا یقدرون علیه. و استطاعت عبادت بر قول مجمل سه ضرب است: یکی استطاعت نفسی یعنی که معرفت دارد بعمل، یا وی را تمکّن معرفت بود. دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود، و قوّت و قدرت دارد بر اداء عمل. سدیگر استطاعت بیرون از تن است، و آن وجود آلت است، یعنی زاد و راحله و مانند آن، که تحصیل عمل بی وجود آلت ممکن نشود. و چون این هر سه مجتمع شد، استطاعت تمام حاصل گشت. و آنچه مصطفی (ص) گفت: الاستطاعة الزاد و الراحلة

اشارت بآن رتبت سوم کرد که بیرون از تن است. از بهر آنکه قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود و زاد و راحله نبود، و بشک بودند که فریضه حج بر ایشان لازم است یا نه؟ و مصطفی (ص) گفت: استطاعت زاد و راحله است، چون زاد و راحله نبود فریضه حج لازم نیاید. و زاد و راحله آنست که نفقه خویش بتمامی دارد از رفتن تا باز آمدن، با سر عیال و بقعت خویش، بیرون از نفقت ایشان که نفقت شان بر وی لازم باشد، و بیرون از مسکن و خادم و قضاء دیون.

و از استطاعت آنست که راه آسان و ایمن بود بی دریای مخطر، و بی راهزن، و قصد دشمن، و بی مکس و خفاره و رصد. روی ابو امامة قال قال رسول الله (ص): من لم یمنعه فی الحجّ حاجة او مرض حابس او سلطان جائر فمات، فلیمیت ان شاء یهودیا او نصرانیا.

قوله تعالی: وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ کفر این جا «جحود» است بقول ابن عباس و جماعتی از مفسران، و معنی آنست که هر که در دین حجّ فریضه نبیند بر توانا و ترک حجّ معصیت نبیند از توانا، الله غنی است از جهانیان، یعنی که تا بداند این جاحد که بر خود زیان کرد که جحود آورد نه بر الله، که الله بی نیاز است وی را حاجت نیست بطاعت مطیعان و عمل عاملان. بنده اگر عمل کند خود را سود کند که بشواب و نفع آن رسد و اگر معصیت کند، بر خود زیان کند که از ثواب درماند.

قوله: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ الْآيَةُ... اگر کسی سؤال کند که چون است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را اهل کتاب گویند، گاه بر سبیل مدح و گاه بر سبیل ذمّ، و مسلمانان را جز بر طریق مدح اهل قرآن نگویند؟ تا ایمان و عمل نبود این

نام بر ایشان نیوفتد؟

جواب آنست که: کتاب لفظی مشترک است میان تورات که از آسمان فرو آمد و میان آنچه جهودان در افزودند و نبشندند، چنان که ربّ العالمین گفت: **يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**. پس ایشان را بر سبیل ذمّ بآن دست نبشته خویش باز خوانند، یعنی که یا اهل کتاب مبدّل محرّف! و این تحریف و تبدیل بحمد الله در قرآن نیست. و قرآن جز نام خاص آیات منزل نیست، ازین جهت جز بر سبیل مدح و بر مقتضی ایمان کسی را از اهل قرآن نگویند.

قوله: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ** این در شأن جهودان آمد که نبوت محمد (ص) را منکر بودند، و حجّ کردن را واجب نمی‌دیدند، و آیات که در وجوب آن فرو آمد در کتب منزل نمی‌پذیرفتند. آن گه گفت: **وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ** پوشیده میدارید بر خدای آنچه بر وی پوشیده نشود؟ ندانید که وی عزّ و جلّ حاضر است بعلم هر جای و دانا بهر جزای و گواه بهر نهان و پیدای.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا **عِوَجًا** وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ الْآيَةِ... البغیة، الطلبة. يقال بغیته كذا، و بغیت له، و ابغی شیئا ای ابغ لی، تَبِعُونَهَا **عِوَجًا** ای تبغون لها عوجا بالشبهه التي تلبسون بها علی سفلتکم. هر کژی که درک آن بفکرت بود، عوج گویند، بکسر عین. و هر چه درک آن بچشم بود، عوج گویند بفتح عین. این جا کژی راه دین می‌خواهد که درک آن بفکرت بود. میگوید: که شما عیب و کژی می‌جوئید راهی را که الله راست نهاد، و خود میدانید و گواهانید بر راستی آن راه. و آن آنست که در تورات خوانده‌اید که: ان الدین عند الله الاسلام و ان محمدا رسول الله و لفظ شهادت دو معنی را استعمال کنند: یکی معرفت عقل، و دیگر عقد زبان. اما معرفت عقل آنست که گفت: **أَوْ لَقِيَ السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ** ای عارف بعقله.

اما عقد زبان آنست که گفت: **فَاشْهَدُوا** وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. و بر هر دو معنی وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ تفسیر کرده‌اند: یعنی و انتم عقلاء تعرفون ذلك بعقولکم. و قيل أَنْتُمْ شُهَدَاءُ ای انتم قد اخذ علیکم العهد بقوله **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، الْآيَةَ... و قيل و أَنْتُمْ شهدتم بنبوته قبل بعثته.**

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ...

این در شأن اوس و خزرج فرو آمد که قومی جهودان میان ایشان اغرا کردند و قصد آن کردند که ایشان را در فتنه افکنند، و از دین برگردانند. رب العالمین گفت: اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل تورات، و آن گروه عالمان ایشان بودند، و از بهر آن گروه مخصوص کرد که نه هم چنان بودند. نه بینی که گفت: مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ، تخصیص از آنست که تا این گروه پسندیده در تحت آن خطاب نشوند. میگوید: اگر شما ایشان را فرمان برید، شما را از ایمان باز پس آرند. و ایمان را دو طرف است: یکی ابتدا که بنده در روش آید و آهنگ ایمان دارد. دیگر کمال ایمان، چنان که در وصف ایشان گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمُ الْآيَةَ و درین آیت که گفت: يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ابتداء ایمان خواهد نه کمال ایمان، که آن کس که بکمال ایمان رسد محال باشد که وی را باز پس آرند. بزرگان دین ازین جا گفته اند: ما رجع من رجع الا من الطريق.

قوله تعالی: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ این آیت از بزرگترین آیت های قرآن است در شأن دین، که دین بکتاب و سنت رسول وی است، و مرد مخاطب بآنست و محجوج بآن. و ایمان سمعی است. جای دیگر میگوید: وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ. ثم قال: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اعتصام و تفویض و توکل و استسلام بر ترتیب مقامات روندگان نهادند، اول اعتصام است و آخر استسلام.

اعتصام در منازل اهل بدایت است، و استسلام در مقامات اهل نهایت. اولیاء را اعتصام فرمودند، چنان که گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا. انبیاء را استسلام فرمودند، چنان که گفت: أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ازین جاست که اهل تحقیق گفتند: الاعتصام للمحجوبین، فاما اهل الحقائق فهم فی القبضه. و صراطٍ مُسْتَقِيمٍ درین آیت همانست که مؤمنین بدعا خواستند که: اهدنا الصراط المستقیم. و مصطفی (ص) را فرمان آمد که: بندگان را بران خوان، و ذلك فی قوله: ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و مصطفی (ص) بحکم فرمان، خلق خدای را بران خواند، و ذلك فی قوله: وَ أَنَّ هَذَا

صراطی مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... كَرْدِغَارِ قَدِيمٍ، جَبَّارِ نَامِ دَارٍ، عَظِيمِ، خَدَاوَنْدِ دَانَا، كَرِيمِ عَزَّ جَلَالَهُ وَ عَظْمِ شَأْنِهِ** درین آیت فضیلت کعبه و شرف او نشر کرد، و بزرگواری آن فرا جهانیان نمود، گفت **جَلَّ جَلَالُهُ**: نخستین خانه‌ای که نهاده شد مردمان را آنست که به مکه. خانه‌ای که مردمان همه زحام در آن آرند، و جهانیان روی بدان نهند و مؤمنان گرد آن گردند، مجاورت را، و نماز را و دعا را، و صلوات و زیارت را. خانه‌ای با خیر و با برکت، با شکوه و با کرامت. کس در آن نشد مگر با نثار رحمت، و کس بازنگشت مگر با تحفه مغفرت.

قال النبی (ص): «من حجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ يَرْجِعُ مَغْفُورًا لَهُ».

خانه‌ای که نماز بدان تمام، و حج بدان تمام، و قصد بدان نجات، و دعا آنجا مستجاب، و زندگانی آنجا قربت، و مرگ آنجا شهادت.

قال عليه الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ «مَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ فَكَأَنَّما مَاتَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَ مَنْ مَاتَ فِي حَجٍّ أَوْ عَمْرَةٍ لَمْ يَحَاسِبْ. وَ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ».

خانه‌ای که هر که در آن رفت بایمان و حسبت و تعظیم و طلب قربت و تصدیق وعد و مراعات حرمت، ایمن است از آتش عقوبت.

قال اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَهُ مِنَ الْكُتُبِ: «أَنَا أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، الْكَعْبَةُ لِي، وَ الْبَيْتُ بَيْتِي، وَ الْحَرَمُ حَرَمِي، مَنْ دَخَلَ بَيْتِي أَمِنَ عَذَابِي».

خانه‌ای که هرگز هیچ جبار مخلوق را چشم در آن نیاید، مگر که باز شکوهد و رعب زند و فروشکند، و هیچ پرنده‌ای زیر او نتواند که گذرد، و وحش کوه بآن رسد امن شناسد، آرام گیرد. و اگر همه خلق جهان در آن خانه روند، جای یابند.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ در آن خانه نشانه‌های روشن است که آن حق است و حقیقت، یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم است، از روی ظاهر اثر قدم ابراهیم (ع) است بر سنگ خاره که روزی بوفاء مخلوقی، آن قدم برداشت، لا جرم رب العالمین اثر آن قدم قبله جهانیان ساخت. اشارتی عظیمست کسی را که یک قدم بوفاء حق از بهر حق بردارد و چه عجب اگر باطن

وی قبله نظر حق شود! اما از روی باطن، گفته‌اند: مقام ابراهیم ایستادن گاه اوست در خلت، و آنکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه درباخت، هم کل و هم جزء و هم غیر. کل نفس اوست، جزء فرزند او، غیر مال او، نفس بغیر آن داد، و فرزند بقربان داد، و مال بمهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است
بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست، سخن در جانست
جان افشانم که روز جان افشانست

گفتند: یا ابراهیم! دل از همه برگرفتی، چیست این که همه درباختی؟ گفت: آری! سلطان خلت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد با کس بنسازد. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا.

زحمت غوغا بشهر نیز نبینی
چون علم پادشا بشهر درآید

چون از نهاد و غیر خویش پاک بیرون شد، بر منشور خلت وی این تویق زدند که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. با این همه منقبت و مرتبت نفیر میکرد و میگفت: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ! عزت قرآن در نواختنش بیفزود که وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. و او می‌گفت: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ.

اعتقادش در حق خویش بقهر بود. با خود جنگی برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

با خود ز پی تو جنگها دارم من
صد گونه ز عشق رنگها دارم من
مقام ابراهیم وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا شرف آن مقام نه آن سنگ راست که اثر قدم ابراهیم (ع) راست. و لآثار الخليل عند الجليل اثر و خطر عظیم.

انّ الدّيار و ان عفتّ، فانّ لها
عهدا باحبائنا از عندها نزلوا

آن کوه طور که قرآن مجید جلوه‌گاه آنست، و محل سوگند خدای جهانست، نه از خود یافت آن رتبت که از مجاورت قدم موسی (ع) یافت، که با حق راز گفت، و درد دل خویش آنجا باز گفت: و للأرض من كأس الكرام نصيب همین است حدیث غار تعزّز و تقدّس. و شکوه آن بر دلها و بر دیده‌ها نه از آنست که غارست، که در جهان غار فراوان است اما نه چنان غار که نزول گاه سیّد انبیاء است، و مأوای مهتر اولیاء است، يقول الله

تبارک و تعالی و تقدّس: «ثَانِيَا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

کار صدق و معنی بو بکر دارد در جهان و رنه در هر خانه بو بگریست، در هر کوه غار.

قوله: وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا بدانکه این سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند. و هر چه در سفر آخرت پیش آید از احوال و احوال مرگ و رستاخیز نمودگار آن درین سفر پدید کردند، تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند بهر چه رسند و هر چه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند، و عبرت گیرند، و زاد و ساز آن بدست آرند، که صعب تر است و عظیم تر. اوّل آنست که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند بدانند که این مثال سکرات مرگست، آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی درآیند، و او را وداع کنند.

سار الفؤاد مع الاحباب اذ ساروا يوم الوداع فدمع العين مدرار

و آن گه زاد سفر از همه نوعها ساختن گیرد، و احتیاط در آن بجای آرد، تا هر چه بزودی تباه شود برنگیرد، داند که آن با وی بنماند، و زاد بادیه نشاید. دریابد و بجای آرد که طاعت با ریا و با تقصیر زاد آخرت را نشاید. و به
قال النَّبِيُّ: «لا يقبل الله عملا فيه مقدار ذرّة من الرّيا».

و آن گه که بر راحله نشیند مرکب خویش در سفر آخرت که آن را نعرش گویند یاد آرد.

و بعد رکوبه الافراس تيهها يهادى بين اعناق الرّجال

و چون عقبهها و خطرهای بادیه ببیند از منکر و نکیر و حیّات و عقارب در گور که شرع از آن نشان داده یاد کند، و بحقیقت داند که از لحد تا حشر بادیه ای عظیم در پیش است که بی بدرقه طاعت بریدن آن دشخوار است. اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه ای بکارست، پس در بادیه قیامت، بی بدرقه طاعت چون رستگارست؟!

راستکاری پیشه کن کاند ر مصاف رستخیز نیستند از خشم حق جز راستکاران رستگار

و آن گه که لیبیک گوید بجواب نداء حق تا از نداء قیامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسید و نداند که آن نداء سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت.

علی بن حسین علیهما السلام در وقت احرام او را دیدند، زرد روی و مضطرب! و هیچ

سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسید مهتر دین را که بوقت احرام لبّیک نمی‌گوید؟
گفت: ترسم که اگر گویم لبّیک جواب دهند: «لا لبّیک و لا سعدیک» و آن گه گفت:
ششیده‌ام که هر که حج از مال شبهت کند، او را گویند: «لا لبّیک، و لا سعدیک، حتّی تردّ
ما فی یدیک».

و چون طواف و سعی کند قصه وی بقومی بیچارگان ماند که بدرگاه ملوک شوند نیازی را
و حاجتی را که دارند، و گرد سرای ملک می‌گردند، و اندر میدان در سرای تردد می‌کنند،
و کسی را می‌جویند که از بهر ایشان شفاعت کند، و امید میدارند که مگر ناگاه خود چشم
ملک بر ایشان افتد و ببخشاید، و کار ایشان سره شود.

اما وقوف عرفه و آن اجتماع اصناف خلق در آن صحراء عرفات، و آن خروش و تضرّع
و آن زاری و گریه ایشان، و آن دعا و ذکر ایشان بزبانهای مختلف، بعرضات قیامت ماند
که خلائق همه جمع شوند، و هر کس بخود مشغول، در انتظار ردّ و قبول. و در جمله این
مقامات که برشمرديم، هیچ مقام نیست امیدوارتر و رحمت خدا بآن نزدیکتر از آن ساعت
که حجّاج بعرفات بایستند. در آثار بیارند که: درهای هفت طارم پیروزه برگشایند آن
ساعت، و ایوان فرادیس اعلی را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران و شهیدان اندر علیین
در طرب آرند. عزیزست آن ساعت! بزرگوارست آن وقت! که از شعاع انفاس حجّاج و
عَمّار روز مدد میخواهد، و از دوست خطاب می‌آید که: «هل من داع؟ هل من سائل؟»

روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): «أَمَا عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَهِيْطُ إِلَى السَّمَاءِ
الدُّنْيَا ثُمَّ يَبَاهِي بِهِمُ الْمَلَائِكَةَ، فَيَقُولُ انظُرُوا إِلَى عِبَادِي شَعْنَا غَيْرَا جَاءُونِي مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ
يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَ مَغْفِرَتِي، فَلَوْ كَانَتْ كَعَدَدِ الرَّمْلِ أَوْ كَزَبَدِ الْبَحْرِ لَغَفَرْتُهَا لَكُمْ، أَيْضُوا عِبَادِي
مَغْفُورًا لَكُمْ وَ لِمَنْ شَفَعْتُمْ فِيهِ.»

۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ بَدَّلُوا، اتَّقُوا اللَّهَ بِيْرِهِزِيدِ از خشم و عذاب
خدای، حَقُّ تَقَاتِهِ بَسْزَا پَرِهِزِيدِنِ از وی، وَ لَا تَمُوتُنَّ وَ نَمِيرِيْدِ شَمَا، إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
(۱۰۲) مگر شما گردن نهادگان و مسلمانان.

وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا دَسْتِ دَرِ زَنِيْدِ دَرِ حَبْلِ خَدَائِ هَمْكَانِ، وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ بَمِرَاكْنِيْدِ،

وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود، إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دل‌های شما الفت نهاد و فراهم آورد، فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا تا بکرد نیک وی یکدیگر را برادران گشتید، وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ و شما بر تیغ کناره آتش بودید، فَانْقَذَكُمْ مِنْهَا شما را از آتش باز رهانید. كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ اٰيَاتِهِ چنین که هست شما را پیدا میکند خدای، سخنان خویش و نشانهای نیک خدایی خویش، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳) تا مگر راه بیابید فرا شناخت منت وی و پیروزی خود.

وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ اُمَّةٌ و از شما گروهی بادا، يَدْعُونَ اِلٰى الْخَيْرِ که می خوانند با نیکی، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیکوکاری، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میزنند از ناپسند، وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) و ایشانند که بر پیروزی پایندگاند و نیک آمده جاودانند.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و چون ایشان مبدد که بیراکنند، وَ اَخْتَلَفُوا و دو گروه شدند در کار محمد (ص)، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه تورات آمده بود بایشان باگاه کردن، وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) و ایشان را عذابی بزرگ است. يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ در آن روز که سپید گردد رویهایی، وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ و سیاه گردد رویهایی، فَالَّذِينَ اَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اما ایشان که سیاه گشت رویهای ایشان، اُ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ ایشان را گویند که: کافر گشتید پس آنکه گرویده بودید؟ فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب، بَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) بآنچه کافر شدید.

وَ اَمَّا الَّذِينَ اَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ اَمَّا اِيْشَانِ که رویهای ایشان سپید بود، فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ ایشانند که در بخشایش خدای اند (و در بهشت وی)، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) ایشان در آن جاویدان.

تِلْكَ اٰيَاتُ اللَّهِ اَيْنِ سَخْنَانِ اللَّهُ است، نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم بر شما براستی و درستی، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ (۱۰۸) و الله آن کس نیست که خواهد که بیداد کند بر جهانیان.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مَا فِي الْاَرْضِ و خدایراست هر چه در آسمان و هر چه در زمین است، وَ اِلٰى اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ (۱۰۹) و با وی گردد کارها همه.

استطاعت است، بدلیل

خبر معاذ (رض) قال: اردفنی رسول اللہ (ص) و قال: یا معاذ! أ تدری ما حقّ اللّٰه علی العباد؟ قلت: اللّٰه و رسوله اعلم. فقال: ان یعبدوه، و لا یشرکوا به شیئا. ثم قرأ: اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تَقَاتِهِ.

و در تفسیر گفته‌اند: حَقَّ تَقَاتِهِ ان یتطاع فلا یعصی، و یدکرّ فلا ینسی، و یشکر فلا یکفر. و معلوم است که فرمان برداری خدای عزّ و جلّ و یاد کرد و سیاستداری وی منسوخ نشود. و قال الزجاج: اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ای اتَّقوه فیما یحقّ علیکم ان تتقوه فیہ.

و عن انس بن مالک (رض) قال: لا یتقی اللّٰه عبد حقّ تقاته حتّٰی یخزن من لسانه. ثم قال: وَ لَا تَمُوتَنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای کونوا علی الاسلام حتّٰی اذا اتاکم الموت صادفکم علیہ. میگوید: بر مسلمانی پاینده باشید تا چون مرگ در رسد شما بر مسلمانی بید. پس حقیقت نهی از ترک اسلام است نه از مرگ. اگر کسی گوید: چه فائدت را گفت: إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و نگفت: «الّا مسلمین»؟ جواب آنست که: «الّا مسلمین» اقتضاء آن کند که اسلام در حالت مرگ بود لا متقدما علیہ و لا متأخرا عنه نه پیش از آن بود نه پس از آن، و چون گویی إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ظاهر آنست که اسلام پیش از مرگ بوده باشد، و در وقت پاینده بر استصحاب حال.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا الْاٰیة... این هم خطاب به اوس و خزرج است. میگوید: دست در دین خدا و کتاب و عهد وی زنید، و سنت و جماعت بیای دارید، و چنان که در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید، اکنون پس از آنکه در اسلام آمدید بمپراکنید و جوق جوق بمگسلید.

«اعتصام» دست در چیزی زدن بود، و اینجا کنایت از اتباع و استقامت. و «حبل اللّٰه» اینجا قرآن است، که پیوند رهی به اللّٰه بآنست، و پیمان اللّٰه با بنده در آن است. روی عن النّبٰی (ص) انه قال: «انّی تارک فیکم کتاب اللّٰه هو حبل اللّٰه من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضّلاله».

و گفته‌اند که: بِحَبْلِ اللّٰهِ اینجا سنت و جماعت است.

و فی ذلک ما روی عن ابن مسعود قال: «ایّها النّاس! علیکم بالطّاعة و الجماعة، فانّها حبل

اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِهِ، وَ إِنَّ مَا تَكْرَهُونَ فِي الْجَمَاعَةِ وَالطَّاعَةَ خَيْرٌ مِّمَّا تَحِبُّونَ فِي الْفِرْقَةِ».
وَعَنِ النَّبِيِّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ لَكُمْ ثَلَاثًا وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: رَضِيَ لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفْرُقُوا، وَ اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا لِمَنْ وَّ لَاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ، وَ كَرِهَ لَكُمْ قَيْلٌ وَ قَالَ، وَ كَثْرَةُ السُّؤَالِ وَ إِضَاعَةُ الْمَالِ.
قَوْلُهُ: وَ لَا تَفْرُقُوا أَي لَا تَتَفَرَّقُوا كَمَا كُنْتُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَقْتَتِلِينَ عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، بَلْ تَنَاصَرُوا وَ اصْطَلَحُوا وَ اجْتَمَعُوا عَلَى الْإِسْلَامِ إِخْوَانًا.

قَالَ النَّبِيُّ: «لَا تَقَاطِعُوا وَ لَا تَدَابِرُوا وَ لَا تَحَاسِدُوا وَ لَا تَبَاغِضُوا وَ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا».
وَ قَالَ (ص): لَا تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى الضَّلَالَةِ أَبَدًا. وَ يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ، فَاتَّبِعُوا السُّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ مِنْ شَدِّ شَدِّ فِي النَّارِ».
وَ قَالَ: مِنْ يَسِّرْهُ إِنْ يَسْكُنْ بِحُبُوحَةِ الْجَنَّةِ فَلْيَلِزِمِ الْجَمَاعَةَ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْفِذِّ وَ هُوَ مِنْ الْإِثْنَيْنِ إِبْعَدُ.

وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً. قِيلَ وَ مَا تِلْكَ الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: مَا نَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَنَا وَ إِصْحَابِي.
إِنَّ خَبْرَ بَعْضِ رَوَايَاتٍ مُخْتَلَفٌ أَوْرَدَهُ نَدْوَى: أَحَدِي وَ سَبْعِينَ، وَ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ، وَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ. رَوَايَاتٌ سَعْدُ هَفْتَادٍ وَ يَكُ فَرَقَتْ اسْتِ، وَ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا أَحَدِي وَ سَبْعِينَ مَلَّةً، وَ لَيْسَ يَذْهَبُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ حَتَّى تَفْتَرِقَ أُمَّتِي عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ.

وَ رَوَايَاتُ أَبُو إِمَامَةَ وَ إِنْسَ بْنِ مَالِكِ هَفْتَادٍ وَ دُو فَرَقَتْ اسْتِ، وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ (ص): إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَ هِيَ الْجَمَاعَةُ.

وَ رَوَايَاتُ أَبُو هَرِيرَةَ هَفْتَادٍ وَ سَهْ فَرَقَتْ اسْتِ، هُوَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَفَرَّقَتْ الْيَهُودُ عَلَى أَحَدِي أَوْ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ تَفَرَّقَتْ النَّصَارَى عَلَى أَحَدِي أَوْ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً.

وَ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْكُتَابِ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ مَلَّةً، وَ أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مَلَّةً.

و بر علی علیه السلام موقوف است که گفت: لتفترقن هذه الامّة على ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النار الا واحدة.

يقول الله تعالى: وَمَنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. و ازین اختلاف روایات، هفتاد و سه فرقت معروف تر است و بصحّت و قامت اصول نزدیکتر، که بزرگان دین و ائمه سلف تفسیر این هفتاد و سه کرده اند، و بچهار اصل از اصول بدعت باز آورده اند، و هر یکی بهشده تقسیم کرده، فرقه ای ناجیه از آن بیرون کرده، فقالوا: اصول البدع الخوارج، و الروافض، و القدریّة، و المرجئة، کلّ واحدة افترقت على ثمانية عشر فرقة، فذلک اثنتان و سبعون فرقة. و اهل الجماعة الفرقة الناجیه.

قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا اوس و خزرج را میگوید یاد کنید آن وقت که یکدیگر را دشمن بودید یعنی در زمان کفر. آنچه مهاجران بودند با یکدیگر متکالب بودند و آنچه انصار بودند، دو گروه بودند و با یکدیگر متعصب و یکدیگر را متقاطع. ربّ العالمین میان دلهای ایشان الفت نهاد، و فراهم آورد، و نعمت دین اسلام بر ایشان روان داشت، و بران منت نهاد، گفت: فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا شما پس از آن که در کفر دشمنان یکدیگر بودید باسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید.

قال رسول الله (ص): انّ حول العرش منابر من نور عليها قوم لباسهم نور و وجوههم نور ليسوا بأنبياء و لا شهداء، يغطهم الأنبياء و الشهداء. فقالوا يا رسول الله صفهم لنا. فقال: المتحابون في الله، و المتزاورون في الله.

قوله: وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ میگوید: شما بر کناره دوزخ بودید، و میان شما و میان آتش بقیه عمر مانده بود، ربّ العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد و از آتش باز رها نمود.

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ اٰی مَثَلِ الْبَيَانِ الَّذِي يَتْلَى عَلَيْكُمْ، يَبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ الْآيَةُ... این لام امر است، میگوید: ایدون بادا که از شما گروهی با نیکی میخوانند و امر معروف و نهی از منکر بیای میدارند. معروف و منکر همانست که باختلاف عبارات گویند: حق و باطل، صلاح و فساد، نیک و بد.

هر چند که الفاظ مختلف است اما بمعنی یکسان‌اند. پارسی «معروف» و «عرف» نیکوکاریست و «عارفه» صنیعت برّ است. یقال فلان کثیر العوارف. و معروف بآن معروف خوانند که هر نفس او را شناسد و پذیرد و ستاید. و منکر نامیست هر مستنکر را، و منکر ضد معروف است، و نکر ضد عرف است. و این امر معروف و نهی منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را باین فرستادند، و باین دعوت کردند، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد. پس بر هر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن آن و بیای داشتن آن. اما فرض کفایت است، که اگر گروهی بآن قیام کنند کفایت بود، و از دیگران بیفتند. اما اگر نکنند همه خلق بزه‌کار شوند. جای دیگر امر معروف و نهی منکر در نماز و در زکاة بست، و دینداران را بآن موصوف کرد و بستود و گفت: الَّذِينَ إِن مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
 الآیة... و قال تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْآیة. و قال النبی (ص): انّ الناس اذا رأوا منكراً فلم یغیروه یوشک ان یمتّمهم اللّٰه بعقابہ.

و قال: «اذا عملت الخیئة فی الأرض، من شهدها فکرها کان کمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضها کان کمن شهدها.»
 و قال: «من أمر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة اللّٰه فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه.»

و قال علی بن ابی طالب (ع): افضل الجهاد الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و سنّان الفاسقین، فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن، و من نهی عن المنکر ارغم انف المنافق، و من غضب لله غضب الله له.

و گفته‌اند که: نهی منکر از امر معروف عظیم‌تر است و وجوب مؤکدتر، و ترک آن بعقوبت نزدیکتر. ازین جا است که ربّ العالمین ترک نهی منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت: «کأنوا لا یتناهون عن منکر فعلوه». و آن گه فعل معروف نه بر هر کس واجب است، و ترک منکر واجب بر همه کس در همه حال. گفته‌اند که انکار منکر بر سه ضرب است: اول آنست که بدست تغییر کنند، دوم آنست که بزبان تغییر کنند، سوم آنست که بدل انکار

کنند. مصطفی (ص) گفت: من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فیلسانه، فان لم یستطع فیقلبه، و ذلک اضعف الایمان.

رتبه اول سلاطین راست، دوم علما راست، و سوم عوام را. اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین آیت حثّ کرد بر امر معروف، و جای دیگر گفت: عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا یَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؟ جواب وی از دو وجه است: یکی آنکه «علیکم انفسکم» حثّ است بر تغییر منکر نخست بر خویشتن آن گه بر دیگران.

ازین جاست که ربّ العالمین به عیسی (ع) وحی فرستاد که: «یا عیسی عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس و الّا فاستحی منی».

و وجه دیگر آنست که: ابو ثعلبه خشنی روایت کرد، قال: لقد سألت رسول الله، فقال امروا بالمعروف و تنهاوا عن المنکر، فاذا رأیت شحّا مطاعا، و هوی متبعا، و اعجاب کلّ ذی رأی برأیه، فعلیک نفسک، و دع امر العوام.

وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ مَفْسِرَانِ کَفْتَدُ کَه: داعیان الی الخیر علماء اند و مؤذنان. یأمرُونَ بِالْمَعْرُوفِ علماء اند و نصیحت کنندگان. یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ غازیان اند و علماء و سلطان عادل. و گفته اند خیر درین آیت اسلام است، و «معروف» اتباع محمد (ص) و «منکر» کافر شدن بوی، ای و لتکن کلکم کذلک، و دخلت من لتخصیص المخاطبین من غیرهم.

وَ أَوْلَیْکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «مفلح» نامی است کسی را که بنیکی پاینده رسد، و پیروزی همیشه.

قوله: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفوا تفرق بر سه ضرب است: یکی بتن، یکی بفعل، سدیگر باعتقاد. و «اختلاف» را همین تقسیم است، اما اختلاف در قول و فعل و اعتقاد بیشتر گویند، و تفرق بتن بیشتر گویند. ربّ العالمین درین آیت هر دو جمع کرد هم تفرق و هم اختلاف، که صفت جهودان و ترسایان است. و ایشان هم بتن متفرق بودند، هم بقول و فعل و اعتقاد مختلف. ربّ العالمین مؤمنان را میگوید که: شما چون جهودان و ترسایان مباشید که جهودان پس از موسی (ع) در دین گروه گروه گشتند، و ترسایان بعد از عیسی (ع) همچنین. ابو امامة این آیت بر خواند آن گه گفت: «هم الحروریة کانوا مؤمنین فکفروا

بعد ایمانهم» آن گه سرانجام اهل تفرق و تعذیب ایشان بگفت، و در منزلت و شرف مؤمنان بست.

گفت ایشان را عذابی بزرگست در آن روز که مؤمنان سپید روی باشند.

«یوم» نصب علی الظرف است، قیل: یوم تبيض وجوه المهاجرین و الانصار و تسود وجوه بنی قریظة و النضیر. و قیل: تبيض وجوه المخلصین و تسود وجوه المنافقین.

و قیل: تبيض وجوه اهل السنة و تسود وجوه اهل البدعة. و قیل: تبيض وجوه المؤمنین و تسود وجوه الکافرین. آن گه حال ایشان بیان کرد و مآل و مرجع ایشان بگفت: فَأَمَّا الَّذِينَ

اسودت و جوههم أکفرتم بعد ایمانکم ای یقال لهم: أکفرتم بعد ایمانکم؟ ایشان را گویند: از پس ایمان کافر گشتید؟ اگر جهودانند و نبوت محمد (ص) در تورات یافته بودند و

ایمان داشتند که تورات راست است، و منتظر وی بودند، پس از بعثت وی کافر گشتند بوی. و اگر منافقانند بزبان اظهار ایمان کردند آن گه بنفاق که در دل داشتند کافر شدند،

و اگر مبتدعانند بر جمله ایمان آوردند و بر تفصیل کافر گشتند. و اگر کافرانند بر عموم روز میثاق که ایشان را گفتند: ألسنت برکم؟ قالوا بلی اقرار آورده‌اند بر بوییت و وحدانیت

الله و گفتند: «بلی»، آن گه پس از آن کافر گشتند. ایشان را روز قیامت گویند: فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون، و أما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله ای فی جنته. هم

فیها خالدون لا یموتون. درین آیت گفت: تبيض، و ابيضت، تسود و اسودت، جای دیگر گفت: ترى الذين کذبوا علی الله وجوههم مسودة و نگفت: وجوههم سود، گفت مسودة

یعنی سیاه گشته از بهر آنکه از گور سپید روی برخاستند، چنان که از مادر زادند، پس آن رویه‌اشان سیاه کردند. همانست که جای دیگر گفت: سیئت وجوه الذين کفروا، کانتما

أغشیت وجوههم، علیها غیرة ترهقها قتره، من المقبوحین، تغشی وجوههم النار، تلعفح وجوههم النار، لا یکفون عن وجوههم النار، نزاعة للشوی این همه از یک بابست.

قوله تعالی: تلک آیات الله تتلوها علیک بالحق ای القرآن، نتلوه علیک بالصدق. این دلیل که خدای را عز و جل خواندن است، و ازین باب در قرآن فراوان است: نتلوا، نقص، فإذا

قرآناه

و امثاله. قوله: و ما الله یرید ظلماً للعالمین عالمین اینجا جن و انس است. میگوید: الله

نه آنست که بر بندگان ظلم کند و ایشان را بی جرم عقوبت کند. جای دیگر گفت: وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ مَا بر ایشان ظلم نکردیم، یعنی که ما بی نیازتر از آنیم که ظلم کنیم. جای دیگر گفت: وَ مَا ظَلَمُونَا وَ نه ایشان بر ما ظلم کردند، یعنی که ما عزیزتر از آنیم که بر ما ظلم کنند.

قوله: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ای تصیر امور الخلائق الیه فی الآخرة، اشارت میکند بدو کار عظیم: یکی بقاء عناصر بر خلاف قول طبایعیان که گویند عناصر فانی نشود. دیگر اشارتست که باقی بقاء خویش و اولیّت خویش و آخریّت خویش حق است جلّ جلاله، و دیگر اعیان و افعال همه فانی اند، و نابودن آن در نهایت عجب نیست و از قدرت الله بدیع نیست، چنان که در بدایت نبود. اهل معانی گفتند: وجه این آیت درین موضع آنست که در آیت پیش نفی ظلم از خود کرد و عدل خویش بخلق نمود، آن گه درین آیت بیان کرد که ما خود بی نیازیم از ظلم، که ظلم آن کس کند که حق دیگری طلب کند، و آنچه وی را نیست جوید، و هر چه هست در هفت آسمان و هفت زمین همه ملک و ملک اوست، از قدرت وی بر آمد و بحکم وی باز شود. خداوند و پادشاه بحقیقت اوست، و همه صنع اوست، و در صنع خویش تصرف کردن بپنداشتن ظلم در آن خطاست، و این اعتقاد کردن در دین نه رواست. و الله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ هر جای که یا أَيُّهَا النَّاسُ گفت اتَّقُوا رَبَّكُمْ در آن پیوست، و هر جای که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا گفت اتَّقُوا اللَّهَ در آن پیوست. اتَّقُوا رَبَّكُمْ خطاب عموم است که تقوی ایشان بر دیدار نعمت است، و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جلّ شأنه.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ خطاب اهل نواخت و کرامت است، که تقوی ایشان بر مراقبت منعم است و قصد ایشان روح روح در مشاهدت حق، و شتّان ما بینهما. اتَّقُوا رَبَّكُمْ خطاب مزدوران است و اتَّقُوا اللَّهَ خطاب عارفان. مزدوران در طلب ناز و نعمت اند، و عارفان در طلب راز ولی نعمت. مزدوران از الله غیر او خواهند، و عارفان خود الله خواهند. احمد بن خضرویه حق تعالی را بخواب دید گفتا: «یا احمد! کلّ الناس یطلبون منی الا ابا یزید فانه

یطلبنی.»

اذا ما تمنى الناس روحا وراحة
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید

تمنیت ان القاک یا عزّ خالیا
از حال بهشتیان مرا ننگ آید

گفته‌اند که: تقوی بر سه قسم است: یکی تقوی عقوبت اندر صبر کردن از معاصی، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. دیگر تقوی اندر شکر نعمت، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا رَبَّكُمْ. سدیگر تقوی بر رؤیت وحدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب. چنان که گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ. اول تقوای ظالمانست، دیگر تقوای مقتصدانست، سدیگر تقوای سابقان.

قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا أَوْلاً گفت: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَكَدْ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و در آخر گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً، و در میان گفت: اتَّقُوا اللَّهَ سرّ ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به الله، و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعاتست، و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که بِحَبْلِ اللَّهِ عبارت از آنست. میگوید: دست در بحبل الله زبید، تا بتقوی رسید، و از تقوی باعتصام او رسید، و از اعتصام بتوکل رسید، و از توکل باستسلام رسید، و بنده چون باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت، فهو الذي قال الله عزّ و جلّ فيه: «فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به، و بصره الذي يبصر» الحديث...

و گفته‌اند: اعتصام سه ضرب است: ضرب اول دست بتوحید زدن، چنان که گفت: فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. دیگر دست بقرآن زدن و بآن کار کردن، و هو قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ. سدیگر دست بحق زدن، و ذلك في قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ. این حق اعتصام است، و هر حقی را حقیقتی است.

حقیقت این دست اعتماد بضمّان الله زدن است، و دست مهر بلطف مولی زدن.

قوله: وَ لَا تَفَرَّقُوا حَتَّىٰ يُسَلِّمُوا إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ. و اجتماعت مسلمانون است بر ألفت و اجتماع که نظام ایمان به آنست و استقامت کار عالم بسته در آن است، و الفت و اجتماع مسلمانون ادب دینست و زین شریعت، و نظام اسلام، و مایه خیر، و رکن هدایت و اصل طاعت، و موجب ثواب، و لهذا قال عزّ و جلّ: لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ. و

قال تعالى: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. و سئل النبي (ص): «ا يتزاورون اهل الجنة؟ قال: يزور الاعلى الأسفل، و لا يزور الاسفل الاعلى، الا الذين يتحابون في الدنيا فانهم يأتون فيها حيث شاءوا».

و درین معنی خبر بو هریره است روایت از مصطفی (ص)، گفت: «در بهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود، آن برادر که در دنیا او را دوست داشتی از بهر خدای، در راه خدای بی‌نسبی و سببی، گوید: «با لیت شعری: ما فعل اخی؟»

یعنی کاشک دانستی که آن برادرم چه کرد؟ و کارش بچه رسید؟ از نواختگانست یا رانندگان؟ سوختنی است یا افروختنی؟ در بوستان دوستانست یا در زندان زندان؟ ربّ العالمین آن درد دل وی را در حق برادر خویش مرهمی بر نهد فریشتگان را گوید: «سیروا بعدی هذا الی اخیه»

این بنده مرا نزد برادر او برید. فریشتگان بفرمان خدای آیند، و بایشان نجیب بهستی با رحل نور. گویند: «قم فارکب و انطلق الی اخیک.» ای بنده خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم.

بران نجیب نشیند هزار ساله راه بیک ساعت باز برد. و مصطفی (ص) گفت: چندان که شما بر نجیب نشینید و یک فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آید، سلام کند. آن برادر سلام را علیک گوید، و ترحیب کند، دست بگردن یکدیگر در آرند، و شادی خویش با یکدیگر گویند.

بس که من در جستن تو گرد سر بر بی تو ای چشم و چراغم چون
گشته‌ام چراغی کشته‌ام

بس گوید: الحمد لله الذی جمع بیننا فی هذه الدرجة، فيجعل الله تلك الدرجة مجلسها فی خيمة مجوفة بالدر و الباقوت.

قوله، وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ هذه اشارة الى اقوام قاموا بالله لله، لا تاخذهم لومة لائم، و لم يقطعهم عن الله استنامة الى علة، قصرُوا انفسهم و استغرقوا عمرهم على تحصيل رضاء الله، عملوا لله، و نصحوا لدين الله، و دعوا خلق الله الى الله فربحت تجارتهم و ما حسرت صفتهم. صفت قومی است که باقامت حق قائم‌اند و از حول و قوت

خویش محرر، وز ارادت و قصد خویش مجرد، از دائره اعمال و احوال بیرون، و از اسر اختیار و تصرف آزاد، خدا را داند، خدا را خواند، و دین خدای را کوشند، وز خلق و ملامت خلق نیندیشند، در دل دوستی مولی دارند، و در دیده کحل تجلی دارند، هر چیزی چنان که هست بینند. دیگران از صنع بصانع نگرند ایشان از صانع در صنع نگرند. خاصگیان حضرت اند، بداغ گرفتگان مملکت اند.

بنده خاص ملک باش که با داغ روزها ایمنی از شحنه و شبها ز

عسس

ملک

سوخته وصلت اند و کشته محبت، خوششان هدر، و مالشان تلف، اما دلشان در قبضه، و جانشان در کنف. این چنانست که گویند: دلبری داری به از جان، غم مخور گو جان مباش من کان فی الله تلفه، کان الله خلفه.

قوله: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفوا تفرق دیگرست و اختلاف دیگر. تفرق ضد اجتماع است، و اختلاف ضد اصطلاح. تفرق پراکندگی اصحاب طریقت است، و اختلاف پراکندگی ارباب شریعت. تفرق آنست که مراد بنده دیگر بود و مراد حق دیگر، و اجتماع آنست که مراد بنده و مراد حق یکی شود.

و فی الخبر: «من جعل الهموم همًا واحدا كفاه الله هموم الدنيا والآخرة».

و گفته اند: تفرق آنست که نظاره خلق کند و اسباب ببندد لا جرم هرگز از رنج و خصومات خلق بر نیاساید، و اجتماع آنست که نظاره حق کند، داند که حق یکتا و کار از یک جا، و حکم ازین یک در. اما اختلاف ارباب شریعت بر دو ضربست: یکی در اصول دین دیگر در فروع.

اما اختلاف در اصول عظیم است و خطرناک، لا بد یکی از دو بر حق است و یکی بر باطل، کسی را که مقصدش مغرب است و آن گه راه مشرق گیرد هرگز کی بمقصد رسد! هر چند که رود از مقصد هر روز دورتر شود، و باز مانده تر، و هو المشار الیه بقوله تعالی: وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیْلِی.

اما اختلاف امت در فروع چنانست که قومی روی نهند بیک مقصد اندر راههای مختلف، بعضی دور و بعضی نزدیک، هر چند که در روش مختلف باشند اما در مقصد یک جای

فروید آیند، و مجتمع شوند. این اختلاف عین رحمت است. و الیه اشار النبى (ص): «الافتلاف فى امتى رحمة»، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق این افتلاف در فروع، تا کار دین بر ایشان تنگ نشود و راه آن دشوار نگردد.

و ذلك فى قوله تعالى: وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. و قال تعالى: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ.

۲۰ النوبة الاولى

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ بَهْتَرِ گروهي شمائييد، أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ كه بيرون آوردند مردمان را، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بنيكويى مى فرمائييد، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ از ناپسند مى باز زنييد، وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ و بخداى ميگروييد.

وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ اگر خوانندگان كتاب پيشين ايمان آوردندى (و چنان كردندى)، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ايشان را به بودى، مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ از ايشان هست كه گروندگان اند وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) و بيشتر ايشان آند كه از طاعت بيرون شدگان اند.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَى نَكْرَ ايشان را مگر بسخني ناخوش، وَ إِن يَاقَاتِلُوكُمْ اگر با شما جنگ كنند، يُؤَلُّوكُمُ الْأَذْبَارَ پشتها بر شما گردانند، ثُمَّ لَا يُنْصِرُونَ (۱۱۱) وانگه از من خود يارى نيابند، نه از جهانيان از هيچ كس.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ بر ايشان خواري و فرومايگي زده آمد، أَيْنَ مَا تُقِفُوا هر جا كه يابند ايشان را، إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ مگر بآن زينهار كه خداى نهاد، وَ ذَمَّتْ كه ساخت، وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بآن زينهار كه سلطان مسلمانان ايشان را دهد (كه گزيت بستاند از ايشان) وَ بِأَوْ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ، وَ بآنكه خداى بر ايشان خشم گرفت. وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ و بر ايشان زدند چون مهر درويشى و فروماندگي و بيچارگي، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ آن بانست كه ايشان مى كافر شدند بسخنان خداى، وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بغيرِ حَقِّ و بيغامبران را كشتند بناحق، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا أَن بآن بود كه از حق سر كشيدين، وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) و پاي از اندازه در گذاشتند.

لَيْسُوا سَوَاءً چون هم و يكسان نه اند. مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ از خوانندگان تورات أُمَّةً قَائِمَةً گروهى است (بحق گفتن) بپاي ايستاده، يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ميخوانند سخنان خداى، أَنَاءَ

اللَّيْلِ يَاسَ يَاسَ از شب، وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) و نماز میکنند.
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ استوار میگیرند خدای را در سخنان وی، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و روز رستاخیز، وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و به نیکی میفرمایند، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند می باززنند، وَ
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و در نیکیها میشتابند. وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) و ایشانند که
از نیکان و شایستگان اند.

وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و هر چه کنند از نیکی، فَلَنْ يُكْفُرُوهُ در پاداش آن ایشان را ناسپاس
نیابند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) و الله دانا است به پرهیزگاران.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَافِرٌ شَدِيدٌ، لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ ایشان را سود ندارد فردا مالهای
ایشان، وَ لَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان (که بآن مینازند)، مِنْ اللَّهِ شَيْئاً بنزدیک خدا
هیچیز، وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و ایشانند که دوزخیان اند، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) و اندر
آتش جاویدان اند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ... بعضی مفسران گفتند: اُمَّتِ اینجا صدر اول اند، صحابه
رسول، مهاجرین و انصار، چراغهای هدی، و ستارگان رشد، و داوری داران حق، و
ترجمانان مصطفی (ص). عمر بن الخطاب این آیت را خواند و گفت: «هذا لاؤلنا و لو شاء
الله لجعل لآخرنا ایضا، فقال كُنْتُمْ فَكُنَّا كَلْنَا اخيارا».

و يدل عليه ما

روی عبد الله بن مسعود قال: جمعنا رسول الله (ص) و نحن اربعون رجلا، فقال: انکم
منصورون، و مفتوح لکم، فمن ادرك ذلك منکم فليأمر بالمعروف و لينه عن المنکر.
قومی از علماء گفتند: این عامّة امت محمد (ص) راست، پیشینیان و پسینیان، و کذلک
قال النبی (ص): «مثل اُمَّتِي مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره».
و قال (ص): «اعطيت ما لم يعط احد من انبياء الله» قلنا يا رسول الله ما هو؟ قال:
«نصرت بالرعب، و اعطيت مفاتيح الارض و سميت احمد، و جعل لي شراب الارض
طهورا، و جعلت اُمَّتِي خیر الامم».

و قال: «اهل الجنة مائة و عشرون صفا، منها ثمانون من هذه الامّة».

و عن انس (رض) قال: اتى رسول الله اسقف فذكر انه رأى فى منامه الامم كانوا يمضون على الصراط يتهافتون حتى اتت امّة محمد (ص) غراً محجّلين. فقلت: من هؤلاء؟ انبياء؟ فقالوا: لا. فقلت: مرسلون؟ فقالوا: لا. فقلت: ملائكة؟ فقالوا: لا. فقلت من هؤلاء؟ فقالوا: امّة محمد (ص) غرّ محجّلون، عليهم اثر الطهور. فلما اصبح الاسقف اسلم.

و قال (ص): «ما من امّة الا بعضها فى النار و بعضها فى الجنّة و امّتى كلّها فى الجنّة، انّ الجنّة حرّمت على الانبياء كلّهم حتى ادخلها أنا، و حرّمت على الأمم حتى يدخلها امّتى».

و قيل لعيسى بن مريم يا روح الله هل من بعد هذه الأمّة امّة؟ قال: نعم. قيل و اية امّة؟ قال: امّة محمد. قيل: يا روح الله و ما امّة احمد؟ قال: علماء، حكماء، حلماء، ابرار، اتقياء كأنهم من الفقه انبياء، يرضون من الله باليسير من الرزق، و يرضى الله منهم بالقليل من العمل، يدخلهم الله الجنّة بشهادة أن لا اله الا الله.

قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ امَّةٍ اى انتم خير امّة العرب. «كان» بمعنى «سار» گویند. قال عدی بن زید: «کانتُم نحن، کنا، و کما کنا تكونون».

و فى القرآن: فَكُنُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ اى فصاروا. معنى آنتست: كنتم خير امّة اخرجت للناس، من الأمّهات. بهتر گروهی مردمان را شمائید که بیرون آوردند از مادران درین جهان. این سخن از آنتست که جهودان و ترسایان خلق را با کفر خواندند، و از تصدیق محمد (ص) واپس خواندند، و به موسى (ع) و عيسى (ع) فرمودند، و بر ابراهيم (ع) بکفر دعوى کردند. و این امّت همه کتابها بیذیرفتند، و همه بیغامبران را استوار گرفتند. و خلق را بدین فرموده‌اند، و گفته‌اند: کُنْتُمْ خَيْرَ امَّةٍ اى فى علم الله و فى اللوح المحفوظ، شما بهتر گروهی بودید در علم خدا و در لوح محفوظ. یحیی معاذ گفت: «هذه الآية مدحة لامّة محمد (ص)، و لم یکن لیمدح قوما ثمّ یعذبهم». گفت: ربّ العالمین امّت محمد (ص) را درین آیت بستود و نه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب و عقوبت کند. آن گه مناقب و سیرت ایشان را در گرفت. و قال: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ گفته‌اند که: معروف اینجا کلمه شهادت است، فهو اعظم المعروف. و منکر تکذیب رسول است، و هو اعظم المنکر، و قيل: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ اى باسباغ الوضوء، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ اى عن الالتفات فى الصلاة. و روا باشد که امر معروف، و نهی منکر و ایمان بالله از شرط

خیریت نهند یعنی کنتم خیر امة ان امرتم بالمعروف. برین وجه بر «للناس» وقف نکنند بلکه وقف بر تَوَمُّونَ بِاللَّهِ بود.

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْآيَةَ... ای لو صدق الیهود بمحمد (ص) و بما جاء من الحق لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنَ الْكُفْرِ.

مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ یعنی عبد الله بن سلام و اصحابه.

وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ الْكَافِرُونَ. آن گه مؤمنان را آگاهی داد که ایشان را از خدا نصرت است و غلبه بر جهودان، و گفت: لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذى ای آا ضررا یسیرا باللسان مثل الوعید و البهت.

وَأِنْ يَفِئْتُولُكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأُدْبَارَ مِنْهُمْ. ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ. رب العالمین این وعده نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تا هرگز جهودان مدینه با رسول خدا و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت و شکستگی بر ایشان بود. و روا باشد که این آیت بر عموم برانند، یعنی هر چه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن و جنگ کردن، آن رنجی بود عارض، نه پاینده، که عاقبت بهر حال مؤمنان را باشد. چنان که گفت: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى.

قوله تعالى: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ گفته اند که: این مخصوص است در جهودان بنی قریظه که خواری و بیچارگی و فروتنی بر ایشان زدند، چنان که مهر بر دینار زدند. و روا باشد که این خیر بمعنی امر بود، یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید، و بخواری از ایشان جزیت ستانید، چنان که جای دیگر گفت: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. اگر کسی گوید که چونست که این مذلت و مسکنت بر ایشان زدند، و بسیار افتد از ایشان که با مال و جاه باشند؟ جواب آنست که اعتبار به آحاد اشخاص نیست که اعتبار بعموم است، و اعتبار باعراض دنیوی و مال و جاه نیست که اعتبار باحوال شرعی است، و بعز و ذل دینی، آن عزت که الله گفت: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ.

اگر در بعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مال و مرجع آن با ذلّ است، پس حقیقت آن ذلّ است نه عزّ. همچنین مسکنت نه همانست که بی مال بود، بلکه حقیقت مسکنت حرص است و فقر نفس و فقر دین.

قال النبي (ص): «الغنى غنى النفس».

حکیمی را گفتند که: فلان کس توانگر است. آن حکیم جواب داد که: وی توانگر نیست کثیر المال است، توانگری دیگر بود و فراوانی مال دیگر، و به یقول الشاعر: قد یكثر الحال و الانسان مفتقر أئینما تُقفوا ای: وجدوا و صودفوا.

إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ این استثناء منقطع است، یعنی لکن یعتصمون بالعهد اذا اعطوه. میگوید: ایشان هر وقت و بهر جای خوار باشند، لکن در عهد و زینهار باشند اگر ایشان را بگزیت زینهار دهند. و المراد بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ الْعَهْد وَ الذِّمَّةُ وَ الْأَمَانُ الَّذِي يَأْخُذُونَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بآذِنِ اللَّهِ. وَ النَّاسُ هَاهُنَا خَاصٌّ بِالْمُؤْمِنِينَ. آن گه در سیاق آیت گفت: وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ كَفَرَتْ مَسْكَنَتُكَ وَ ذَلَّتْ نَهَادُكَ وَ مَعْصِيَتُكَ وَ اعْتَدَا سَبَبَ كُفْرِكَ، از بهر آنکه صغائر معاصی اگر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد. و لذلك قال تعالی: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.

و قال النبي (ص): «الذنب على الذنب حتى يسود القلب».

حاصل آیت تنبیه مؤمنانست و تحذیر ایشان از معاصی، هم از صغائر و هم از کبائر که حدّ آن با کفر است و نتیجه آن شرک.

قوله: لَيْسُوا سِوَا سِوَاءِ اسْتِنَادِ این سخن با مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ است. میگوید: هرگز یکسان و برابر نباشند مؤمنان با فاسقان. جای دیگر گفت: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. صفت فاسقان لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىً است، و صفت مؤمنان أُمَّةٌ قَائِمَةٌ، پس چون برابر و یکسان باشند؟! ابن مسعود گفت: لیسوا سواء، هم، و امة قائمة یعنی امت محمد (ص). میگوید: اهل کتاب و امت محمد (ص) چون هم نه‌اند، نه امروز و نه فردا در قیامت. چون برابر بود کسی که در قیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود؟! أَمْ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟.

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ ای علی الحق. میگوید: از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر حق، بر دین اسلام، با گفت راست، و عمل راست، و اعتقاد راست، و آن عبد الله بن سلام است و یاران او. و عطا گفت چهل مرد از عرب‌اند، از اهل نجران، و سی و دو مرد از حبشه، و

هشت مرد از روم، که بر دین عیسی (ع) بودند و به محمد (ص) ایمان آوردند، و جماعتی از انصار چون اسعد بن زراره، و براء بن معرور، و محمد بن مسلمة، و محمود بن مسلمة و ابو قیس صرفة بن انس پیش از قدوم مصطفی (ص) توحید میگفتند و شرایع حنیفی پیای میداشتند، تا مصطفی (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند. و آن گه صفت و سیرت ایشان گفت: **يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ** گفته اند که: مراد باین نماز خفتیدن است که پیش ازین امت کس را نبوده است. **يَدُلُّ عَلَيْهِ مَا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) آخِرَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ لَيْلَةَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ يَنْتَظِرُونَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْإِدْيَانِ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذَا الْوَقْتِ غَيْرِكُمْ. فَانزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ.**

و گفته اند: مراد باین نماز است میان شام و خفتن، و فی ذلك ما قال النبي (ص): «من صَلَّى بعد المغرب ستّ ركعات و لم يتكلم فيما بينهما بسوء عدلن له بعبادة اثنتي عشرة سنة.»

و قال: «من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله له بيتا في الجنة.»
 قوله تعالى: **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** یعنی بتوحید الله. و **الْيَوْمِ الْآخِرِ** یعنی بالبعث الذي فيه جزاء الاعمال و **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** یعنی بالایمان بمحمد (ص) و **يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** یعنی عن تكذيبه. و **يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ** یعنی فی شرائع الاسلام و الاعمال الصالحة و **أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.**

و ما **يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا** الاية... حمزه و على و حفص هر دو حرف بیا خوانند، سخن بامّة قائمه برند، و این صفت ایشان کنند. و باقی بتا خوانند. چون بتا خوانی خطاب با همه امت بود. **فَلَنْ يُكْفَرُوا** هم چنانست که گفت: **فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ.** کفران در لغت عرب پاداش نیکی باز گرفتن، و سپاس نداشتن، و نعمت بازنگفتن و باز نمودن. میگوید عزّ اسمه: بنزدیک من نیکوکاران را ناسپاسی نیست یعنی پاداش باز گرفتن نیست. جای دیگر ازین گشاده تر گفت: **وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.** خبر می دهد که عمل نیکوکاران ضایع نیست، و ازیشان ثواب بازگرفتن نیست، نظیره قوله تعالى: **إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ**

أَحْسَنَ عَمَلًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. بخلاف اعمال كفار كه همه حابط است، و ثواب از پشان دريغ. و هو المشار اليه بقوله تعالى: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الْآيَةَ، و بقوله تعالى: وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا الْآيَةَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ اى عليهم بما فى القلوب من التقوى، فقد يظهر التقوى من ليس له التقوى.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ الْآيَةَ... مثل اين آيت در اول سوره، شرح آن رفت. اما آوردن اين آيت درين موضع حكمتى در آن است: يعنى كه در آيت پيش گفت هر چه كنيد از نيكي و هزينه پاداش آن به نيكي يابيد، پس درين آيت بيان كرد كه اين حكم نه هر جاى بود و نه هر كسى راست، كه ايمان قرين انفاق بايد تا ثواب يابد. اما اگر كفر قرين آن بود اگر هر چه دارد بدهد از اموال و فرزندان، هيچ بكار نيايد و وى را از آتش نرهاند. و هو المشار اليه بقوله تعالى: مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ، و بقوله: مَا أَغْنَىٰ عَنْى مَالِيَهٗ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ اِين آيت از يك روى بيان شرف صحابه مصطفى (ص) است كه ارکان خلائق اند، و برهان حقائق. عنوان رضاء حق اند، و ملوك مقعد صدق. ائمه اهل سعادت اند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحم امت، و اخيار حضرت مصطفى (ص)، و بعد از انبياء و رسل بهترين ذريه آدم ايشانند، و بيمين اقبال ايشان دود شرک واطى ادبار خود شد، و انوار دين و شريعت از مكنونات غيب ظاهر گشت. در آيت جمال لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و هيببت جلال مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بغيرت ايشان در ملاً اعلى بي فروخت.

قال النبى (ص): «اللَّهُ فى اصحابى! لا تتخذوهم من بعدى غرضاً، فمن احبهم فيحبنى احبهم، و من ابغضهم فيبغضنى ابغضهم، و من اذاهم فقد آذانى، و من آذانى فقد آذى الله، و من آذى الله فيوشك ان ياخذة، ما من احد من اصحابى يموت بارض ابا بعث قائدا و نورا لهم يوم القيامة.

بعضى از مفسران حكم اين آيت بر عموم رانندند، گفتند: حقيقت اين بشرف امت اتباع باز ميگردد از عهد مصطفى (ص) تا بدامن قيامت. و امت اتباع ديگراند، و امت اجابت ديگر، و امت دعوت ديگر. و شرح آن در سورة البقرة رفت. اما امت اتباع كه اين آيت در شأن

ایشان است، و مشتمل بر صفت و سیرت ایشان سعده ملت‌اند، و امناء درگاه عزت، و اشراف علیین، و اعزّه رب العالمین، حمله قرآن و اخبار، و خزنه آثار، فرقه ناجیه و امت مرضیه اهل سنت و جماعت، که ظاهر ایشان بمتابعت و قدوت مقید است، و باطن ایشان بمعرفت و فراست مؤید. عمر بن الخطاب گفت: فردای قیامت که ربّ العزّت ندا کند: «این رجالنا؟» کس نیارد که سر برآرد مگر اهل سنت و جماعت گویند: «لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» ربّ العزّت گوید: «صدقتم عبادی! انتم احبائى أكرمكم اليوم بما تشتهون لتمسككم بكتابى و متابعتكم رسولى». آن ساعت بود که اهل ضلالت گویند: یا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا.

قال النبى (ص): «لا يزال طائفة من أمتى أمة قائمة بامر الله، لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم، حتى يأتى امر الله، و هم على ذلك.»
و قال (ص): «من اشدّ امتى بى حبّا، ناس يكونون بعدى يودّ احدهم لو رآنى باهله و ماله.»

قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ رَوَيْتَ است از ابن عباس و مجاهد که: خیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که ایشان را بکره ایشان در دین اسلام و عزّ شریعت آر، و آنچه صلاح کار و بهینه حال ایشانست ایشان را الزام کن، و آن گه رب العالمین بر ایشان منت نهاد، گفت: «و الزمهم كلمة التقوى و كانوا احقّ بها و اهلها». میگوید: الله در ایشان بست، و ایشان را الزام کرد آن کلمه شهادت، که نشان دوستی است و شرف دو جهانست، و سبب سعادت جاودانی است. و ایشان خود از در آن بودند و سزاء آن بودند. از دور آدم (ع) تا منتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را بسلسله قهر از ذل کفر بعزّ اسلام آوردند، و طوق سعادت در گردن ایشان کردند، مگر این امت را چنان که امروز بسلسله قهر ایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را بسلسله لطف ببهشت برند. مصطفی (ص) گفت: عجب ربک من قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل. و تا نگویی که این خیریت که ایشان را بر آمد بوسیلت اعمال و تصفیت احوال برآمد، لیکن عنایت ازلی بر ایشان اقبال کرد و بنواخت، و اختیار روز میثاق کار ایشان بساخت. این کرامت و نواخت، و این منزلت و مرتبت ایشان از آنست که امت محمد (ص) اند که مهتر عالم است، و سید

ولد آدم، چون مصطفی (ص) خیر الانبیاء و الرسل بود لا جرم امت وی خیر الامم بودند. «کز خانه بکدخدای ماند همه چیز» قوله: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ بزیان اهل اشارت معروف خدمت حق است، و منکر صحبت نفس، معروف روشنایی جمع است و سبب وصلت، و منکر تاریکی وقت است و مایه بدعت. آن نواختگان فضل راست و این زخم خوردگان عدل راست هرگز کی برابر باشند؟ و چون بهم بسازند؟ خواندگان فضل و راندگان عدل؟ این است که رب العالمین گفت: لَيْسُوا سَوَاءً. چون هم نباشند و راست نیابند دانا و نادان، آشنا و بیگانه، خداپرست و هواپرست. متى استوى الضياء و الظلمة؟ متى استوى اليقين و التهمة؟ متى استوى الوصلة و الفرقة؟ هذا متصف بالولاء، و ذاك منحرف عن الوفاء. هیهات لا يلتقيان و لا يستویان.

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرك الله کیف يلتقيان!
 هی شامیه اذا ما استقلت و سهیل اذا استقل یمان
 کسی کاندرد صف مردان، بمی خواری کمر بندد برابر کی بود، با آن که دل در خیر و شر بندد؟

۲۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثَلُ مَا يُفْقُونَ مَثَلِ آنچه نفقت میکنند، ی هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا درین زندگانی این جهان، مَثَلِ رِيحٍ چون مثل بادی است، بها صِرُّ در آن باد سرمای سخت بود، صَابَتْ حَرْتُ قَوْمٍ که رسد ناگاه بکشتهزار گروهی، لَمُوا أَنْفُسَهُمْ که ستم کردند بر خویشان (و مستحق عقوبت گشتند)، أَهْلَكْتَهُ تا آن بر ایشان تباه کرد، ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد الله بر ایشان لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷) و لکن ایشان بر خویشان ستم میکنند. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگریزند، لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مَّكْرِيَةً دوست از دل، مِنْ دُونِكُمْ از بیرون خویشان لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا که هیچ در کار شما سستی نکنند بتباهی. وَ دُوا دوست دارید و شاد بید و خواهید، ما عَنِتُّمْ آنچه شما در آن بید از عنت، قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِمُ پیداست زشتی و نابکاری از دهنه‌ها ایشان، وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ و آنچه که نهان میدارد دل‌های ایشان مه است از آنچه از زبانه‌ها پیداست. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ پيدا کردیم شما را سخنان، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) اگر خرد دارید.

ها اَتَمُّ اُولَآءِ اَگَاهِ بید شماها که اینانید، تُحِبُّونَهُمْ دوست میدارید ایشان را، وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما را، وَ تَوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ و شما گرویده‌اید بقرآن و دین همه. وَ اِذَا لَقَوَكُمْ و چون ایشان شما را ببینند قَالُوا اَمَنَّا گویند: ما گرویده‌ایم وَ اِذَا خَلَوْا و چون بی شما بر یکدیگر رسند، عَضُّوا عَلَیْكُمْ اَلْاَنَامِلَ مِنَ الْعِظْرِ بر شما انگشتان خایند از خشم و کین.

قُلْ بَگَوى مُوتُوا بِعِظَتِكُمْ میرید ببرد خشم خویش، اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)
 خدای دانا است بهر چه در دل‌های است.

اِنَّ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةً اگر بشما رسد نیکویی، تَسُوهُمُ ایشان را تا سائین کنند آن نیکویی، وَ اِنَّ تَصِيبَكُمْ سَيِّئَةً و اگر بشما رسد بدی، یَفْرَحُوا بها شاد شوند بآن، وَ اِنَّ تَصَبَرُوا وَ تَتَّقُوا و اگر شکیبایی کنید و پرهیز نگه دارید، لَا یَضُرُّكُمْ نَكَزَیْدُ شما را، كَيْدُهُمْ شَيْئًا ساز بد ایشان هیچ چیز، اِنَّ اللّٰهَ بما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ (۱۲۰) خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.
 وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ یَاد دَارَ که بیرون شدی از خانه و کسان خویش، تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ می ساختی مؤمنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ نشستگاههای جنگ را، وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) و اللّٰهُ شنوا است و دانا.

اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ اَنْ گه که آهنگ کرد و خواست دو گروه مِنْكُمْ از شما اَنْ تَفْشَلَا که بد دل شوند، وَ اللّٰهُ وَلِيُّهُمَا و اللّٰهُ خود یار ایشان است وَ عَلَی اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) و بر خدای است پستی داشتن مؤمنان و باوست سپردن کار ایشان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: تَلُّ مَا يُنْفِقُونَ

گفته‌اند: این نفقات مشرکین مکه است در معاداة مصطفی (ص). چنان که جای دیگر گفت: اِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ لِیُصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ الْاَیة... رَبِّ الْعَالَمِينَ در آیت پیش باز نمود که کافران را مال و فرزند هیچ بکار نیاید، و سودمند نبود. و ذلک فی قوله: لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ و درین آیت بیان کرد که سودمند نیست ایشان را، و زیان کاری نیز هست، هم چنان که باد سرد کشت‌زار را بزیان آرد، و هلاک کند، آن انفاق مال ایشان را هلاک کند و بعقوبت رساند. مجاهد گفت: این نفقات ببعضی کفّار و در بعضی احوال

مخصوص نیست، بلکه نفقات و صدقات همه کفار است در همه احوال. یعنی هر نفقه که کافر کند، بهر چه کند وی بآن معاقب است چنان که مؤمن بهر چه نفقه کند ما دام که محظور و محرّم نبود وی بآن متابست. و لهذا

قال النبی (ص): «انّ المؤمن لیؤجر فی کلّ شیء حتّی اللّمة یضعها فی فی امرأته»
و قال لسعد: انک لتؤجر فی نفقتک کلّها حتّی اللّمة تضعها فی فی امرأتک»

و وجه این قول آنست که مؤمن هر چه گیرد و دهد بر جای خویش بود، و موافق شرع و دین، و کافر بخلاف این کند. لا جرم حال وی خلاف حال مؤمن بود. و گفتند: انفاق مال این جایگه مثال اعمال کافرانست در حال کفر و شرک. میگوید: اعمال ایشان روز حاجت ایشان به بی منفعتی و بی حاصلی همچون آن کشت زارست سرمازده، کشته سوخته، که ایشان را بکار نیاید، و منفعت نکند، همانست که جای دیگر گفت: مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ، الْآیة و قال تعالی: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسْرَابٌ بِقِیَعَةِ الْآیة.

و آنچه گفت: لَمُوا أَنْفُسَهُمْ

یعنی زرعوا الحرث فی غیر وقته. میگوید: کشت زار نه بوقت خویش کردن لا جرم آن را آفت رسد، همچنین عمل کافر نه بشرط خویش و جای خویش بود، لا جرم وی را هلاک کند. ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ

لأنّ ما فعله بخلقه فهو منه عدل. لکنّ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ
بالکفر و العصیان.

قوله تعالی: یا ایّها الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ الْآیة...

معنی «بطانة» خاصه است، بطانی هر کس آن کس است که با وی آرام دل دارد و آمیختن نهانی. آن از بطانة گرفته اند آستر جامه که هم پوست بود با مردم.

لا یَالُونکُمْ خَبَالًا یقال: ألوت فی الحاجة ای قصرت، و ألوت فلانا ای اولیته تقصیرا نحو کسبته، ای اولیته کسبا، فقوله لا یَالُونکُمْ خَبَالًا، ای: لا یَقْصِرُونَ فی بذل الخبال لکم. و «خبال» فسادی بود نهانی، و خبل فساد عقل است. و عنت تباهی است و رنجوری و خطر هلاک، یقال: اکمه عنوت و عنود ای صعبة المسلك، و المعاناة و المعاندة یتقاربان.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا از اینجا صفت منافقانست، و پرهیز دادن مؤمنان از صحبت ایشان. میگوید: ایشان را بدوست مگیرید بیرون از مؤمنان، و در هیچ کار استعانت بایشان مکنید. عمر بن الخطاب نهی کرد از استعانت بکفار. آن گه این آیت بدلیل آورد و حجّت خویش ساخت. در خبر می‌آید که: «ما بعث الله من نبی و لا استخلف من خلیفة الا کانت له بطانتان: بطانة تأمره بالخير و تحضه عليه، و بطانة تأمره بالشر و تحضه عليه».

آن گه ربّ العالمین علتّ نهی از مباطنت ایشان بگفت، و از ضمیر دل ایشان خبر داد، گفت: لا یألونکم خیالاً هیچ در فساد دین شما و ابطال کار شما سستی نکنند و رنجوری و گمراهی و تباهی شما دوست دارند و خواهند، و آن گه وقیعت و عیب مسلمانان بزبان میرانند، و آنچه در دل دارند از عداوت و خیانت از آنچه بر زبان میرانند صعبتر و بزرگتر. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

روی انس بن مالک قال قال النبی (ص): لا تستضيئوا بنار اهل الشرك، و لا تنقشوا فی خواتیمکم عربیا. فسئل الحسن عن تفسیر هذا الحدیث، فقال: معناه لا تشاوروهم فی أمورکم فانّ الله تعالی یقول: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ الْآیَةِ، و قوله: لا تنقشوا علی خواتیمکم عربیا یعنی: لا تنقشوا محمد رسول الله. و ابو موسی اشعری گفت به عمر بن الخطاب که: نزدیک ما مردی نصرانی است، سخت دبیر و حافظ و با کفایت. عمر گفت: قاتلک الله اما سمعت قول الله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ. و قال تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اَوْلِيَاءَ هَلَّا اتَّخَذت حنیفا؟

ابو موسی گفت: مرا با دین او چه کار؟ وی را دینی و مرا دینی. عمر گفت: لا أکرههم از اهانهم الله، و لا اعزهم از ادلهم الله. و لا ادنیهم از أقصاهم الله. قوله: ها أتنم أولاء تحبونهم هاء تنبيه است. اولاء بمعنی الذین. میگوید: آگاه باشید شما اینانید که ایشان را دوست میدارید بآنچه اظهار ایمان کردند، و احکام اسلام بظاهر در پذیرفتند، هر چند که بنفاق در دل خلاف آن داشتند.

و لا یحبونکم و ایشان شما را دوست نمیدارند. یعنی آنچه ثمره محبت است از ارادت خیر و محض اسلام بشما نمی‌خواهند و شما بایشان می‌خواهید.

وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ «کتاب» اسم جنس است، همه کتب خدا در آن مدرج. میگوید: شما بکتابهای خدا همه ایمان دارید، نه چون ایشانید که قَتُّومُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ.

وَ إِذَا لُفُّوكُمْ قَالُوا آمَنَّا این همچنانست که گفت: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ. وَ إِذَا حَلَّوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ عرب گویند: «فلان بعض علی الانامل» فلان کس بر من می انگشت خاید، در کین و خشم. و گویند: عضّ علی هذا الأمر بالتواجد». ای لزمه. و غیظ خشمی است میان غضب و غم. غضب آن خشم است که با آن قدرت انتقام بود، و غم آن خشم است که با وی قدرت انتقام نبود، و غیظ میان هر دو است، قدرت بر انتقام دارد لکن نه تمام بود. ازین جاست که غیظ در صفت باری تعالی نیامده است.

قوله: قُلْ مَوْتُوْا بِغَيْظِكُمْ میگوید: یا محمد ایشان را این دعاگوی که بخشم و درد خویش میباشید تا بوقت مرگ، که این مراد شما از بد خواست مسلمانان بر نخواهد آمد.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نظیر این در قرآن فراوانست: يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى.

روی عن ابی الجوزاء قال: لأنّ یجاورنی القردة و الخنازیر معی فی داری احبّ الیّ من ان یجاورنی صاحب بدعة، و لقد دخلوا فی هذه الآیة تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ الآیة.

قوله تعالی: إِنَّ تَمَسَّسَکُمْ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ. اصابت و مسّ دو لغت اند که استعمال کنند هم بخیر و هم بشرّ. اما اصابت بشرّ مخصوص است، اگر چه به خیر نیز استعمال میکنند. و حسنة ایدر غنیمت و نصرت است، و سیّئة شکستگی و هزیمت.

میگوید: منافقان، چون شما را نصرت و غنیمت پیش آید، دل‌تنگ شوند و چون کسر و هزیمت بود، شاد شوند. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ إِنْ تَصَبَّرُوا عَلٰی مَا تَسْمَعُونَ مِنْ آذَانِهِمْ وَ تَتَّقُوا مَخَالَطَتَهُمْ و مقاربتهم، لَا یَضُرُّکُمْ کَيْدُهُمْ شَيْئاً اگر شما که مؤمنان اید، بر اذای ایشان صبر کنید، و از مخالطت ایشان پرهیزید، هرگز کید ایشان بر شما زیان نکند، که این صبر و تقوی مایه احسانست، و خدای مزد محسنان ضایع نکند، و ایشان را بدشمن ندهد. و هو

المشار اليه بقوله: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

لا يَضُرُّكُمْ بِكسر ضاد و تخفيف راء قراءت حجازی است و بصری، و اختیار بو حاتم من ضار، یضیر، ضیرا و منه قوله تعالى لا ضِيرَ. و باقی بضم ضاد و تشدید راء خوانند، اختیار بو عبیده، من ضرّ، یضرّ، ضراً. و لا بمعنی لیس قادر و مقدر، یعنی: ان تصبروا و تتقوا فلیس یضرّکم کیدههم شیئاً.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ معنی «احاطت» رسیدن است بهمگی هر چیز و بغایت هر چیز، و احاطت از دو وجه است: از روی علم و از روی قدرت، و الله بهر دو معنی محیط است. هذا كقوله: مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَ كقوله: لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. وَ كقوله أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.

قوله تعالى: وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الْآيَةَ... این افتتاح قصه و وقعت احد است، مصطفی (ص) از اهل خویش بامداد کرد، و بیرون شد، یعنی روز احد از منزل عائشه بیرون شد، پیاده به احد رفت و اصحاب خویش را فرمود تا جنگ را صفها برکشیدند، و راست بایستادند. این است که الله گفت: تَبَوَّأُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ. و اول قصه آنست که: روز چهار شنبه ابو سفیان با سه هزار مرد پیاده و دویست مرد سوار از مشرکان مکه بصحراء احد فرود آمدند. رسول خدا (ص) با یاران خویش مشورت کرد. عبد الله بن ابی سلول و جماعتی از انصار گفتند: یا رسول الله! هیچ روی ندارد از مدینه بیرون شدن، و استقبال دشمن کردن، بگذاریم تا اگر به مدینه در آیند در کویهای مدینه با ایشان جنگ کنیم. و زنان و کودکان از بالاهاى خانهها بایشان سنگ اندازند. رسول خدا (ص) این رأی پسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، که روز بدر از ایشان فائت شده بود بعذرها که در پیش آمده بود، و میخواستند که تدارک کنند: یا رسول الله در مدینه نشستن روی ندارد، بعد از آنکه دشمن بساحت ما فرو آمدند، اگر نرویم میگویند که: بد دلان و ضعیفان ایم، و در جمله ایشان نعمان بن مالک الانصاری بود، گفت: یا رسول الله مرا از بهشت محروم مکن، بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که من در بهشت شوم. رسول خدا گفت: بچه در بهشت شوی؟ گفت: با آنکه گواهی میدهم بوحدانیت و فردانیت الله آن گه در جنگ دشمن دین برنگردم و پشت بندهم، مصطفی (ص) گفت: صدقت پس نعمان آن روز کشته و شهید

گشت. آن گه مصطفی (ص) گفت: مرا گناوی بخواب نمودند، بر آن تأویل خیر نهادم و نمودند که در ذنابه شمشیر من شکستگی بودی، تأویل آن هزیمت نهادم و نمودند که دست در درعی محکم استوار بردم، تأویل آن نهادم که با مدینه شوم. و رسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینه بایستادی، تا اگر دشمنی آمدی هم در مدینه جنگ کردی. اما چون همت و عزم جماعت دید، و جدّ ایشان در بیرون شدن، در رفت و سلاح در پوشید، و عزم رفتن کرد، یاران آن ساعت ازان گفت خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول الله این سخن گفتیم، و وی خود به از ما داند، و رأی وی قوی تر. و مراد وی آن بود که در مدینه توقف کند. پس پیامند و همه عذر خواستند و گفتند تا: توقف کنیم. رسول گفت: هیچ پیغامبری را نیست و سزا نبود که امت خویش را سلاح در پوشد، تا با اعداء دین جنگ کند، آن گه پیش از جنگ سلاح بنهد. این روا نباشد، و نکنم. پس مصطفی (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمه شوال سنه ثلاث از هجرت، بیرون شد بحدود احد، سه هزار مرد با وی و گفته اند: هزار، و گفته اند: نهصد و پنجاه. فذلک قوله

تعالی: وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الْآيَةَ... وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

قوله تعالی: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا این آیت تعلق بآخر آیت دارد، میگوید: الله شنوا بود و دانا، آن گه که همت کرد این دو گروه از شما و بد دل شدند. و آن دو طائفه از انصار بودند، یکی بنو حارثه، و یکی بنو سلمه. و سبب آن بود که عبد الله بن ابی روز احد با سبب مرد برگشت و پشت بداد. و گفت: «علام نقتل انفسنا و اولادنا؟!» بو جابر سلمی از پیش ایشان فرا رفت و گفت: «زینهار غم با خویشتن مخورید و با پیغامبر خویش، و باز گردید». عبد الله بن ابی گفت: «لو نعلم قتالا لا تبعنناکم». و آن دو طائفه از انصار همت کردند که با عبد الله باز گردند. ربّ العالمین عصمت خویش بر ایشان نگه داشت تا برنگشتند.

و با رسول خدا به احد رفتند، این است که ربّ العالمین گفت: وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا ای ناصرهما و موال لهما. از اول ذکر انصار در گرفت مانده ذمّ، پس آن را بمدح بیرون برد. و این ایشان را شرفی تمام است و نواختی عظیم.

وَ عَلَى اللَّهِ فُلَيْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ای فلیعتمدنی فی الکفایة المؤمنون.

النية الثالثة

قوله تعالى: ثَلُّ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ...

هر چه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا، و هر چه بدست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است. گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد!
دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکیست مرا بر سر و بادبست بدست

سلیمان پیغامبر (ع) که باد و دیو و مرغ همه مسخر او بودند، روزی بر سریر ملک نشسته بود با اولیاء مملکت و ارکان دولت، و آن سریر بر پشت باد اندر هوا ایستاده، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت: یا نبی الله! ما الذی اعطاک الله من الکرامة؟ خدای با تو چه کرامت کرده درین جهان؟ سلیمان (ع) جواب داد که: سخر لی الريح کما تری باد مسخر من کرد چنان که می‌بینی. گفت: یا سلیمان خبر داری که این چه اشارتست؟ میگوید: «لیس بیدک مما اعطیت الا الريح» آنچه ترا دادند ازین مملکت دنیوی همچون بادست، از باد در دست چه حاصل بود؟ کار ملک دنیا هم چنان بود.

و هم ازین باب است آنچه مصطفی (ص) گفت: «ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما يجعل احدکم اصبعه السبابة فی الیم فلینظر بم یرجع!»
قوله: یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دُونکم اقتضاء این آیت آنست که هر چه در راه بنده آید که سر بفسادی بیرون خواهد برد، از آن احتراز کند و دوری جوید. و آن چهار چیز است: یکی دنیا، دیگر خلق، سدیگر نفس، چهارم شیطان. دنیا زادست و تو مسافر در کشتی نشسته، اگر زیادت برگیری کشتی غرق شود و تو هلاک شوی، خواهی که ازین فتنه دنیا برهی «نجا المخفون و هلك المثلون» بر خوان. میگوید: سبکباران رستند، و گرانباران خستند.

دو دیگر خلق اند، و تا رانده‌ای نبود از درگاه حق گرد خلق نگرده، هر که با خلق آرام گرفت از حق بازماند. دوستی حق و دوستی خلق در یک دل جمع نشوند، ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.

مهر خود و یار مهربانت نرسد این خواه گر آنکه این و آنت نرسد

استقبلی و سیفه مسلول و قال لی واحدنا معزول.
آمد بر من کارد کشیده بر من گفتا که: درین شهر تو باشی یا من؟!

سوم نفس است که مایه هر سودایی است و اصل هر غوغایی **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**. اگر توفیق رفیق بود و در جهاد نفس ترا دست بود، کارت چنان آید که **رَبِّ الْعَالَمِينَ** گفت: **وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**.

چهارم شیطان است، که با وی گفته‌اند: رو همباز ایشان باش در مال و در فرزند: **وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**، اما نه هر دلی خانه شیطان بود، دل باشد که حرم رحمن بود. شیطان نیارد که گرد وی گردد که بسوزد. یکی از بزرگان بدر خانه‌ای بر میگذاشت، شیطان را دید که سر بدر فرا میگیرد، و ازین جانب بآن جانب مینگردد، این مرد او را گفت: **یا لعین چه میکنی؟** گفت: اینجا مردی خفته است و نامردی نماز میکند، خواهم که در روم و او را وسوسه کنم، مگر از تیر غمزه آن خفته نمیبارم که در روم.

قوله: **ها أنتم أولاء تحبونهم ولا يحبونكم** مؤمنان که دل‌های صافی داشتند، و طبع کریم، شفقت و رحمت خویش از بیگانگان باز نگرفتند. ایشان را نیک خواستند و دل در اسلام ایشان بستند، و نجات ایشان خواستند، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه از آشنا و نه از بیگانه. هر گه بخاطر ایشان این گذرد که:

بیار حلوا که هست **حبیب القلوب** هم خاص را بشاید و هم عام را این همان شفقت است که محمد (ص) در حق بیگانگان بنمود و گفت: **اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون**. اما کافران که نه در دل صفا دارند، و نه در طبع وفا، هرگز مؤمنان را نیک نخواهند، و دوست ندارند، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و بیدی شاد. چنان که گفت تعالی و تقدس: **إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا** آری هر کس آن کند که سزای اوست، «وز کوزه همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سزای ایمان کرم است و جوانمردی و کافر لثیم و بد خواه، که سزای کفر لؤم است و ناکسی. مؤمن خلق خدای را بر نجات خواند و رستگاری، و کافر بر آتش خواند و گرفتاری. و هو المشار الیه بقوله تعالی و تقدس: **وَ يَا قَوْمِ! مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ**

تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ.

۲۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غزو بدر، وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و شما در چشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی. فَاتَّقُوا اللَّهَ بِرَهْزِيدٍ از بد اندیشی در خدای و گله کردن از وی، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) تا از سپاسداران بید. إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَا دَارِی که میگفتی مؤمنان را: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ شَمَا را پسندیده نبود أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ که مدد دهد شما را خداوند شما، بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِسه هزار از فریشتگان، مُنْزِلِينَ (۱۲۴) فرو فرستاده از آسمان.

بلی آری چنین کنم، إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شکیبایی کنید و از بد دلی و گریختن از پیش دشمن بیرهزید، وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا و دشمن بشما آیند ازین آهنگ و خشم که دارند این هن، يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ مدد دهد شما را خداوند شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ پینج هزار از فریشتگان، مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) خویشتن را نشان جنگ بر کرده.

وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ وَ نَكَرَد خدای آن را به ارسال، إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ مگر شادی شما را، وَ لِنَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و تا آرام گیرد بآن دلهای شما، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نبود آن نصرت مگر از نزدیک خدای، الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) آن توانای دانا. لِيَقْطَعَ طَرَفًا تا گوشه‌ای ببرد و جوقی کم کند، مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا از ایشان که کافر شدند، أَوْ يَكْتَبُهُمْ یا ایشان را بهزیمت نمودن و کم آوردن بر روی افکند، فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) تا برگردند از آنچه پیوسیدند نومید.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از کار چیزی نیست، أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشان را، أَوْ يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند ایشان را، فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ و خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ می آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹) و خدای آمرزگارست و مهربان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مَخْرُورًا، أضعافاً مضاعفةً

افزوده توی بر توی، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بِيْرِهِيْزِيْدُ از خشم و عذاب خدای، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ (۱۳۰) تا جاوید بیرون آید.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِيْ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ (۱۳۱) و بیْرهیزید از آتشی که ساخته‌اند ناگرویدگان را. وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُوْلَ وَ فرمان برید خدای را و فرستاده وی را لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ (۱۳۲) تا مگر بر شما ببخشایند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ الْاَيَةِ... درین آیت تسلیت و تعزیت مسلمانان است از آنچه روز احد بر ایشان رفت، میگوید: من که خداوند شما را روز بدر نصرت کردم با آنکه عدد شما اندک بود، و شما در چشم دشمن خوار و حقیر، یعنی گله مکنید که اگر امسال بر شما بود، پار شما را بود. تواریخیان گفتند: واقعه احد در شوال سنه ثلاث از هجرت بود، و جنگ بدر روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان. و دوش آن شب قدر بود. و اوّل غزوی که مصطفی (ص) بتن خویش در آن بیرون رفت، و جنگ کرد و صنادید قریش در آن کشته شدند بدر بود. شعبی گفت: بدر چاهی است از آن مردی که نام وی بدر بود، آن چاه بنام وی باز خواندند. پس نسبت حرب که آنجا رفت با آن چاه بردند.

و در خبر است که مصطفی (ص) روز بدر بر سر چاه بایستاد و گفت: «ای ابا جهل بن هشام و ای عتبه بن ربیعه و ای ولید بن عتبه و وای فلان بن فلان بس عشیره النبی کنتم، بس بنو عمّ النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ قال عمر (رض) بأبی انت و أمی یا رسول الله، هل یسمعون کلامک الساعة و قد صاروا حیفا؟

قال و الّذی بعثنی بالحقّ انّهم یسمعون کما تسمع، و لکن لا یقدرون ان یتحیّبوا».

این دلیل است که مرده سخن زندگان شنود و احوال ایشان داند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ای فاتقون فانه شکر نعمتی. خبر داد ربّ العالمین درین آیت که: روز بدر چون طاعت دار بودید خدای و رسول را، و صبر کردید، شما را نصرت دادیم بر دشمن هر چند که شما اندک بودید و دشمن اضعاف شما بودند. و روز احد که مخالفت فرمان رسول کردید، و از حدّ فرمان وی تجاوز نمودید، لا جرم رسید بشما آنچه رسید یعنی که عقوبت مخالفت بود آنچه بشما رسید.

نگرید تا دیگر باره مخالفت نکنید، و روی از دشمن بگردانید. گفته‌اند که: روز بدر لشکر مسلمانان سیصد و سیزده بودند، و روز احد سه هزار، و روز حنین دوازده هزار. روی عمر بن الخطاب. قال: لما نظر رسول الله (ص) الى المشركين يوم بدر، و هم الف او نحو ذلك ثم نظر الى اصحابه و هم ثلاثمائة او يزيدون قليلا، مدّ يديه ثم استقبل القبلة و جعل يقول: اللهم آتني ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة، لن تعبد في الأرض ابدا، فما زال يدعوا مادّا يديه حتى سقط رداؤه من منكبیه.

قوله: إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ... این متنی دیگر است که خدای تعالی بر ایشان مینهد در نصرت روز بدر، میگوید: یادداری. و این نعمت بر خود میشناسی که مؤمنان را گفتم: أَلَنْ يَكْفِيكُمْ؟ میان علماء اختلاف است که این کدام روز بوده است: روز بدر، یا روز احد؟ یا روز احزاب؟ و درست آنست که روز بدر بود که مؤمنان از خداوند عزّ و جلّ مدد فریشتگان خواستند. ابن عباس گفت: فریشتگان آسمان هرگز جنگ نکرده‌اند مگر روز بدر، بلی حاضر شده‌اند در معرکه و در مقام قتال تکثیر عدد و مدد را، اما جنگ خود روز بدر کردند.

و گفته‌اند: اوّل که فرود آمدند از آسمان هزار بودند، چنان که آنجا گفت: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ، پس دو هزار دیگر تمامی سه هزار. چنان که گفت: بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ، پس دو هزار دیگر، تمامی پنج هزار چنان که گفت: بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. شعبی گفت: روز بدر جز هزار فریشته از آسمان نیامد، چنان که گفت: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ بیرون از هزار هیچ نیامدند، از بهر آنکه مصطفی (ص) را گفتند: کرز بن جابر از مشرکان مدد میخواهند بجنگ مسلمانان رسول خدا (ص) و مسلمانان را این دشخوار و صعب آمد. پس ربّ العالمین تسکین مؤمنانرا آیت فرستاد: أَلَنْ يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمُ الْآتِينَ، پس کرز هزیمت گرفت، و مدد مشرکان نیاورد، ربّ العالمین نیز مدد پنج هزار نفرستاد.

مُنْزَلِينَ بفتح نون و تشدید زا قراءت شامی است، از آنجا گرفته که وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ و تا منزلین مشاکل مسومین باشد. و دیگر قرآء بتخفیف نون و فتح زا خوانند، از آنجا گرفته که: وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَّهُمْ تَرَوُّهَا. و معنی انزال چیزی از بالا بزیر آوردن است. یعنی

که فریشتگان را از آسمان بزمین فرو فرستادند، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است. همانست که جای دیگر گفت: **إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ** آن گاه ربّ العالمین تصدیق و عد خویش را گفت: **بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا** یعنی من گفتم که خداوند بلی چنین کنم، اگر شما صبر کنید در جنگ دشمن و از معصیت خدا و مخالفت فرمان رسول وی بپرهیزید. **وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ** هذا اصل «فور» از فارت القدر و التّور است. از ابن عباس روایت کردند که معنی فور اینجا قصد است و شتاب. مجاهد گفت: خشم است. میگوید: و بشما آید دشمن بشتاب از سر خشم که دارند. وجهی دیگر گفته‌اند: **وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ** وقف است، آن گاه گویی هذا **يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ**، و معنی آنست که هذا **رَبُّكُمْ** یمددکم، آنکه آن خدای شما است که مدد دهد شما را بینج هزار فریشتگان. **مُسَوِّمِينَ** بکسر واو قراءت مکی و بصری و عاصم است. و معنی تسویم نشان بر کردن است، و سومه نشان بود یعنی آن فریشتگان خود را و اسپان را بنشان جنگیان نشان کرده بودند. و این عادت مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان جنگ بر خود کنند یا بر اسپ. گفته‌اند: نشان ایشان آن بود که بر اسپهای ابلق بودند با عمامه‌های زرد، و گفته‌اند: با عمامه‌های سپید سرهای آن میان دو کتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دنباه اسپان افکنده. بعضی علماء گفتند: تسویم اینجا فرو گذاشتن است، يقال **سَوِّمَتِ الْإِبِلَ** و اسمته. شتران را که فرا علف گذارند سائمة گویند یعنی آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کفار گذاشتند تا ایشان را مقهور و مغلوب کردند.

قوله: **وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ** تا آنجا که گفت **فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ** معنی هر سه آیت درهم بسته است، میگوید: **اللَّهُ** نکرد پارسال در جنگ بدر آن نصرت دادن و آن مدد فرستادن مگر شادی شما را، و آرام دل نو مسلمانان را و در واخ گشتن دل بد دلان را، و با جای آمدن دل بد ایشان را. و نبود آن نصرت مگر از نزدیک خدای تا جوقی از کافران مکه ببرد و کم کند، یا ایشان را بشکستگی و هزیمت نمودن بر روی افکند، تا نومید با مکه شوند، بی ظفری که یابند، و بی خیری که ببینند، و تخصیص قطع «طرف» از آنست که هر که را اطراف ببریدند وی را خوار و تباه کردند، که از وی نیز قوت و غلبه نیاید، و همین معنی را اطراف مخصوص کرد. آنجا که گفت: **نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا**. و روا باشد

که «اطراف» اعیان قوم باشند و صنادید ایشان.

قوله: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ این مقدار در میان این نظام عارض است و نصب باء در یتوب و یعذب بآن لام است که در لِيَقْطَعُ میگوید: یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند، اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند، و هر چه کند خدای و آنچه خواهد از قطع طرف: لِيَقْطَعُ او یکبت او یتوب او یعذب، لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از کار چیزی نیست. و گفته‌اند: لَيْسَ لَكَ تَعْلُقُ بآن دارد که گفت: وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ای لیس لک و لا لغیرک من هذا النَّصْرِ شَيْءٌ این هم چنان است که جای دیگر گفت: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ.

مفسران را اختلاف اقوال است بنزول این آیت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ربیب و کلبی و جماعتی گفتند: روز احد فرو آمد که کافران مصطفی (ص) را برنجانیدند، و دندان مبارکش بشکستند، و رسول خدا (ص) همت کرد که بر ایشان لعنت کند و دعاء بد گوید. رَبِّ الْعَالَمِينَ این آیت فرو فرستاد که دانست عزّ جلاله که از آن قوم کفّار بسیار مؤمن خواهند شد. و فی ذلک ما

روی عن انس بن مالک قال: لَمَّا كَانَ يَوْمَ اِحْدٍ شَجَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فِي فَوْقِ حَاجِبِيهِ، وَ كَسْرَتْ رِبَاعِيْتَهُ، وَ جَرَحَ فِي وَجْهِهِ فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَّ عَنْ وَجْهِهِ وَ سَالَمَ مَوْلَى ابِي حَذِيفَةَ يَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَّ، وَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «كَيْفَ يَفْلَحُ قَوْمٌ خَضِبُوا وَجْهَ نَبِيِّهِم بِالِدَّمِّ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.

شعبی گفت: رسول خدا (ص) روز احد مثلتها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند. هند با جماعتی از زنان بر سر کشتگان می‌گشت و گوشها و بینی هاء ایشان می‌برید، و از آن قلاده ساخته و جگر حمزه (رض) بیرون کرده، و همچنین عبد الله بن جحش را دید گوش و بینی بریده و شکم بر کرده. اما در خبر است که عبد الله بن جحش خود دعا کرده بود آن گه که به احد میرفت که: بار خدایا اگر ما جنگ با کافران کنیم چنان تقدیر کن که عبد الله بن جحش بر دست ایشان کشته شود، و بوی مثله کنند تا تو گویی در قیامت که: این با تو به چه کردند؟ و من گویم: از بهر تو در دین تو. مصطفی (ص) که آن مثلتها دید دل‌تنگ گشت، گفت: اگر ما را نصرتی بود بعد ازین بر کافران، با ایشان همین کنیم که

ایشان با مسلمانان کردند ربّ العالمین آیت فرستاد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ. مقاتل گفت: این آیت در شأن اهل بئر معونه آمد. هفتاد مرد بودند از درویشان صحابه امیر ایشان منذر بن عمرو، رسول خدا (ص) ایشان را به بئر معونه فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و قرآن و علم در آموزند، کافران قصد ایشان کردند و همه را بکشتند. رسول خدا (ص) عظیم دلتنگ شد. انس گوید: رسول خدای را هرگز چنان خشم در نگرفت که بقتل ایشان درگرفت، بعد از آن قنوت کرد یک ماه بعد از رکوع در همه نمازها، و میگفت: «انَّ عَصِيَّةَ عَصْتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. اللَّهُمَّ نَجِّ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَهَشَامَ بْنَ الْوَلِيدِ وَعِيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. اللَّهُمَّ عَلِيكَ بِأَبِي جَهْلِ بْنِ هَشَامٍ وَالْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ. اللَّهُمَّ عَلِيكَ بِالْمَلَأِ مِنْ قَرِيْشٍ، وَاشَدِّدْ وَطَأْتِكَ عَلِي مَضْرٍ وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَنِي يَوْسُفَ»

پس از یک ماه این آیت آمد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ مِصْطَفَى (ص) قنوت بگذاشت. قوله: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ... اللَّهُ باز نمود درین آیت که پادشاه بحقیقت بر همه کس و بر همه چیز اوست، و رحمت و عذاب همه در مشیّت اوست. آن را که خواهد آمرزد با گناه عظیم، و آن را که خواهد عذاب کند با گناه خرد. قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً الْآيَةَ... قال رسول الله (ص) «سبأتی علی الناس زمان لا یبقی فیہ احد الا أكل الربوا، فمن لم يأكله، اصابه من غباره»

و قال مجاهد: درهم ربا اعظم عند الله عزّ و جلّ من ثلاثین زنیة و قال عبد الله بن سلام: «الربا اثنان و سبعون بابا اصغرها خطیئة مثل الذي يجامع امه، فی الاسلام.» و بیان ابواب ربا و شرح آن در سورة البقرة رفت. اما آنچه گفت: أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً این دو لفظ «ضعف» تأکید را بر هم داشت. بعضی علما گفتند: این هر دو لفظ یکسان نیند، از بهر آنکه مضاعفه نه از ضعف است، بلکه از ضعف است، و ضعف نقص باشد یعنی آنچه شما زیادتی و افزونی میدانید آن نقص و قلت است. و دلیل برین آنست که جای دیگر گفت: وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ. و قال تبارک و تعالی: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَ فِي معناه انشد:

زیادة شیب، و هی نقص زیادتی و قوۀ جسم، و هی من قوتی

ضعف

قوله: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ این آیت ردّ معتزله است که میگویند: دوزخ نیافریده‌اند. و لفظ «أُعِدَّتْ» دلیل است که آفریده‌اند و ساخته کافران را و غیر کافران را. نه بینی که خورنده مال یتیم را بظلم، و ربا خوار را و کشنده مسلمانان را و مانند ایشان ازین عاصیان و فاسقان که در قرآن و در اخبار ظاهر است که ایشان بدوزخ شوند. پس أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ اقتضاء آن نکند که غیر کافران را نساخته‌اند، و روا باشد که گویند: دوزخ را درکات است آن درکه که کافران را ساخته‌اند، عاصیان و فاسقان را نساخته‌اند. و در خبر است که عاصیان این امت را اندر طبقه اول فرو آرند، و چندان که خدای خواهد ایشان را عذاب کنند، آن گه بعاقبت بیرون آرند، که بمجرّد فسق و معصیت بنده کافر نشود و جاوید در دوزخ نماند.

قوله: وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ اى فيما افترض عليكم، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ لكى ترحموا فلا تعذبوا.

روی ابو هريرة: قال قال رسول الله (ص) من اطاعنى فقد اطاع الله و من اطاع الامير فقد اطاعنى، و من عصانى فقد عصى الله و من عصى الامير فقد عصانى.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ انْتُمْ اذِلَّةٌ الْآيَةُ... این رقم ذلت که بر ایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه. اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است، کسی که الله وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

بیر طریقت در مناجات گفت: خداوندا! بشناخت و زندگانیم، بنصرت تو شادانیم، بکرامت تو نازانیم، بجز تو عزیزانیم. خداوندا! که بتو زنده‌ایم، هرگز کی میریم؟! که بتو شادمانیم، هرگز کی اندوهگین بئیم؟ که بتو نازانیم، بی تو چون بسر آریم؟ که بتو عزیزیم، هرگز چون ذلیل شویم؟! مردی بر هارون رشید امر بمعروف کرد، هارون خشم گرفت او را با شیر در اندرون کرد، و در اندرون استوار بگرفت.

شیر بتواضع آن مرد در آمد، و او را نرنجانید. بعد از آن وی را در میان بوستان دیدند،

شادان و تماشاکنان، و آن در اندرون هم چنان استوار بر گرفته. هارون را از حال وی خبر کردند. او را بخواند، گفت: «من اخرجک من البيت؟» ترا از آن اندرون که بیرون آورد؟ جواب داد: آن کس که مرا بیستان فرو آورد! گفت: ترا که بیستان فرو آورد؟ گفت: آن کس که مرا از خانه بدر آورد! هارون بفرمود: تا او را بعزّ و ناز بر نشانند، و گرد شهر بر آوردند، و منادی در پیش داشته و میگوید: ألا ان هارون الرشید اراد أن یدل عبدا اعزه الله فلم یقدر.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَيْنَ نَصْرَتِ دَادِنَ بَوَاسِطَةِ مَلِكِ أَكْرَامِ مُؤْمِنَانَسْتِ وَ زِيَادَتِي نَعْمَتِ بَرِ ائِشَانِ، وَ سَكُونِ دَلِ ائِشَانِ، كِهَ نَظَرِ بَعْضِي اَزِ ائِشَانِ اَزِ حَاشِيَهٗ ظَاهِرِ بَرِ نَگِذِشْتِهٗ بُوَد. پنداشته بودند که نصرت همه با عدد است. اما آنان که نور یقین در دل ایشان جای داشت، و سرّ ایشان با وعده الله آرام داشت، نظر خاصّ ایشان آنجا رسید که وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. گفته اند: آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بعدد ملکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ، چون باذن الله گفت چه باک اگر لشکر اندک بود و عدد کم، و یاران ضعیف؟ ضعیف تر از لشکر مرغ نبود و قوی تر از اصحاب فیل نبود؟! هین تا چه رسید بایشان از آن مرغان؟! و کهنتر و کمتر از پشه نیاید و جبار طبعی قوی تر از نمرود نبود ببین تا چون هلاک شد، و بدست پشه ای درماند! تا بدانی که نصرت و هزیمت همه از خداست، نواخت و سیاست همه ازوست، و کارها همه در ید اوست و بمشیت اوست، همین است که با سید اولین و آخرین گفت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اِی سَیِّد! ترا از کار چیزی نیست، آن همه منم که خداوند، من بودم و من باشم، کارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکس باز نگذارم. و هم ازین بابست آنچه گفت: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَلِكِ مَلِكِ اَوْسْتِ، امر امر اوست، حکم حکم او، اختیار اختیار او، آن را که خواهد خواند، آن را که خواهد راند. فَمَنْ شَاءَ عَذَّبْهُ، وَ مَنْ شَاءَ قَرَّبْهُ، مَنْ شَاءَ هَدَاهُ وَ مَنْ شَاءَ اِغْوَاهُ.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا رِبَا بَرِ بِنَدِگَانِ حَرَامِ كَرْدِ، یعنی که: چون یکی قرض دهید، دو وا مستانید. و آن گه خود جلّ جلاله از تو قرض خواست، و یکی به ده خواست، لا بل که به هفتصد خواست. اشارت میکنند که این مقتضی کرم است و خلق را

این کرم نرسد که این سزاء ربوبیت است و صفت الهیت. آن گه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ، پس گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ اَوَّلَ خَطَابٍ با عارفانست و محبان، و آخر خطاب با مذنبان و عاصیان. با عارفان میگوید: در من نگرید و با هیبت و رهبت باشید. و عاصیان را میگوید: از آتش عقوبت ما بر اندیشید و از آن بترسید. این منزلت عوام مسلمانان است و آن رتبت خواص مؤمنان، و شتآن ما بینهما. و رونده تا این منزل عوام باز نگذارد، بآن مقام خواص نرسد. نه بینی که وَ اتَّقُوا اللَّهَ فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد، که اعلی الدراجات در فردوس اعلی آنست و آن گه بیان کرد و باز نمود که راه این مقصد منزل وَ اتَّقُوا النَّارَ است، و ثمره وَ اتَّقُوا النَّارَ رحمت خداست، چنان که گفت: لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی از عقوبت من بترسید، تا رحمت من بشما رسد، و آن گه بر رحمت من بتقوی رسید، و از تقوی بفلاح رسید، و هو الرضوان الأكبر و الفوز الأعظم.

۲۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ سَارِعُوا بِرِيبِكُمْ إِلَى مَغْفِرَةٍ بَآرْمَرِشِي، مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند شما، وَ جَنَّةٍ وَ بَهْشَتِي، عَرْضَهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ که فراخی آن چند هفت آسمان و (هفت) زمین است. أُعِدَّتْ سَاخْتَهَ گشت، لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) مر پرهیزگاران را. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ ايشان که نفقه میکنند، فِي السَّرَّاءِ در شادبها و نوابها، وَ الضَّرَّاءِ در گزندها و ناکامبها، وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ فِرْوَرِنْدِگَانِ خَشْمِ (و بازگیرندگان کین)، وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و در گذرندگان از مردمان، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) و خدای دوست دارد نیکوکاران را.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً وَ ايشان که چون زشتی کنند، أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، یا بر خویشتن ستم کنند، ذَكَرُوا اللَّهَ ياد کنند خدای را (و یاد آید ايشان را که خدا بر ايشان مَطَّلَع بود)، فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ آمَرِشِ خَوَاهِنْدِ گناهان خویشتن را، وَ مَنْ يُغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ آن خود کیست که گناهان آمَرِشِ مِگَرِ خدای؟ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَ بَرِ گناه بنسپهیند، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) و میدانند (که خدای میدانند).

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ ايشانند که پاداش ايشان، مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّهِمْ آمَرِشِ است از خداوند ايشان، وَ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویبها، خَالِدِينَ

فِيهَا جَاوِدَانٌ فِي آَنٍ وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) و نیکا مزد کارگران که آنست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ سَارِعُوا مَعُوفٍ است بر وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا. و در مصاحف شامیان و او نیست و قراءت ایشانست سَارِعُوا و معنی مسارعت مبادرت است و بکاری شتافتن از بیم فوت، و سرعت و عجله هر دو متقاربانند، و فرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش، چنان که تأخیر آن از آن وقت تقصیر گویند ناپسندیده. و عجله سبک در کار جستن است نه بوقت خویش و شرط خویش و تأخیر درین یکی پسندیده است که آناة باشد و سکونت و در کارها سکونت نیکوست.

وَ سَارِعُوا میگوید: بشتابید بمغفرت خداوند، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند و سبب مغفرت بود. و مفسران را اختلاف اقوال است که این سبب چیست؟

قومی گفتند: اسلام و سنت است. قومی گفتند: جمع و جماعتست. قومی گفتند: جهاد و هجرتست. قومی گفتند: اخلاص در طاعت و صدق در معاملت است. قومی گفتند: تکبیر اول و وصف اول در نماز بجماعت است.

قال النبی (ص): من صَلَّى لِلَّهِ اربعین یوما فی جماعة یدرک التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى کتب له براءتان: براءة من النَّارِ و براءة من النَّفاق.

و قال علیه السَّلام: انَّ اللَّهَ و ملائکته یصلُّونَ علی الصَّفِّ الْأَوَّلِ، و ما من خطوة احبَّ الی اللَّهَ من خطوة یمشیها یصل بها صفاً.

و قال جابر بن سمرة: خرج علينا رسول الله (ص) فرأنا حلقة، فقال: مالی اراکم غرین؟ ثمَّ خرج علينا فقال: الا تصفون کما تصف الملائكة عند ربها؟ فقلنا: یا رسول الله و کیف تصف الملائكة عند ربها؟

قال: یتمون الصَّفوفِ الْأُولی، و یتراصون فی الصَّف.

قوله وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ ای كعرض السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، كقوله فی سورة الحديد: وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، «عرض» اینجا دو وجه دارد: یکی آنکه ضد طول است، و مبالغت را ذکر عرض کرد، از بهر آنکه در عرف و عادت طول هر چیز مه از عرض بود، یعنی که: چون عرض آن چندین است، طول آن خود چند بود؟ زهری

گفت: آنما وصف عرضها، فأما طولها فلا يعلمه إلا الله عزّ و جلّ. این هم چنان است که لباس بهشتیان را ذکر بطانت کرد بنیکوتر صفتی و تمامتر زینتی، و در غالب عادات ظهارة نیکوتر و نفیس تر از بطانت بود، یعنی که چون بطانت چنین است ظهارة خود چو نیست؟! وجه دیگر آنست که: معنی عرض فراخی است نه ضدّ طول، چنان که گویند: هذه دار عریضة، ای واسعة. میگوید: بشتابید.. ببهشتی که فراخی آن چندانست که فراخی هفت آسمان و هفت زمین. مردی گفت: یا رسول الله اگر بهشت چندین است بدین فراخی پس دوزخ کجاست؟! مصطفی (ص) گفت: سبحان الله، اذا جاء النهار فأین اللیل؟.

انس بن مالک را پرسیدند که: بهشت کجاست در زمین یا در آسمان؟ جواب داد که: کدام آسمانست و کدام زمین که بهشت در آن گنجد؟ گفتند: پس کجاست؟ گفت: بالای آسمان هفتم زیر عرش عظیم. قتاده گفت: بما چنان رسید که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم طبقه زمین.

أعدت للمتقين همانست که جای دیگر گفت: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا، و قال تعالى: وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. آن گه صفت متقیان در گرفت، و ابتداء بسخا کرد که بهینه اخلاق مؤمنان است، و زینت دین و کمال ایمانست.

قال النبى (ص) حكاية عن الله عزّ و جلّ: هذا دين ارتضيته لنفسى و لن يصلحه إلا السخاء و حسن الخلق، فأكرموا بهما ما صحبتموه.

الدّين يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ میگوید: متقیان ایشانند که نفقه کنند و صدقه دهند در هر حال که باشند از سرّاً و ضراً و شدّت و رخا و عسر و یسر.

وَ الكَاظِمِينَ الْعُيُوطَ و ایشان که خشم فرو برند و انتقام نکنند چون توانند، بلکه در آن خشم فرو بردن صبر کنند، و رضاء خدا در آن بجویند.

قال النبى (ص): ما تجرّع عبد جرعة افضل اجرا من جرعة غيظ كظمها ابتغاء وجه الله عزّ و جلّ، و من كظم غيظا و هو يقدر على انفاذه ملاءه الله امنا و ايماناً.

و قال يحيى بن زكريا لعيسى بن مريم (ع): يا روح الله اخبرني بأشدّ شيء فى الدّارين جميعاً. قال: غضب الله. قال يا روح الله و ما ينجيني من غضب الله؟ قال: ترك الغضب.

روایت کنند که: ابو بکر صدیق روزی با مصطفی (ص) نشستہ بود، مردی پیامد و زبان در

ابو بکر کشید و ناسزا گفت. ابو بکر از وی اعراض کرد و از وی در میگذاشت. پس آن مرد در طعن بیفزود. ابو بکر خشم گرفت، در جواب دادن ایستاد. مصطفی (ص) برخاست، ابو بکر از پی مصطفی (ص) رفت، گفت: یا رسول الله تا آن مرد در ما طعن همی کرد نشسته بودی؟ چون من جواب دادم برخاستی، این چه بود؟ مصطفی (ص) گفت: یا ابا بکر تا تو نمیگفتی فریشته‌ای آمده بود و از بهر تو میگفت و جواب میداد، چون تو خشم گرفتی و در انتقام ایستادی فریشته برفت و شیطان در آمد، چون شیطان در آمد من برخاستم.

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ جَاءَ دِيكَرُ بَعْفُو فَرَمُود وَ كَقَت: وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا، وَ جَاءَ دِيكَرُ عَفْوِ وَ تَقْوَى دَرِهْمِ بَسْتِ وَ اَز بِنْدَه بِيَسْنَدِيَدِ وَ كَقَت: وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.

وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): يِنَادِي مَنَادٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: اَلَا مَن كَانَ لَهٗ عَلٰى اللّٰهِ اَجْرٌ فَلِيَقْمِ، فَيَقُومُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ، ثُمَّ تَلَا: فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَاجْرُهُ عَلٰى اللّٰهِ.

کلبی گفت: اینجا عفو بردگان و درم خریدگانست. زید بن اسلم گفت: عفو آن کس است که بر تو ظلم کند یا ترا بد گوید، بر وفق آن خبر که مصطفی (ص) گفت: ألا ادلکم علی خیر اخلاق اهل الدنیا و الآخرة؟ من وصل من قطعه و عفا عن ظلمه، و أعطى من حرمه. ابراهیم تیمی گفت که: بخواب نمودند مرا که بر کنار جویی داشتند مرا، و گفتند: یا ابراهیم خود بیاشام، و هر کرا خواهی آب ده، که تو خشم فرو بردی، و بر آن صبر کردی، و مردمان را بگناه عفو کردی، و از ایشان در گذاشتی.

وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق، صفت محسنان است، وَ اللّٰهُ تَعَالٰی محسنان را دوست میدارد.

روی ثابت البنانی عن انس بن مالک قال: قال رسول الله (ص): «رأيت قصورا مشرفة على الجنة، قلت يا جبرئيل لمن هذه؟ قال ل الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحبُّ المحسنين».

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً اَيْنِ وَ الَّذِينَ مَعْطُوفٌ اَسْتِ بَرِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ وَ سَبَبِ نَزُولِ اَيْنِ آيَةِ اَنَسْتِ كَهٗ مُؤْمِنَانِ كَقَتند: يَأ رَسُوْلُ اللّٰهِ بِنِي اِسْرَائِيْلِ بَرِ خَدَائِ كَرَامِي تَرِ اَز مَا بُوْدند، چُونِ كَنَاهِي اَز بِيْشَانِ دَرِ وَ جُوْدِ اَمْدِي بَامَدَادِ كَفَّارَتِ اَنْ كَنَاهِ بَرِ عْتَبَهٗ اِيْشَانِ نَبِيْشْتَهٗ بُوْدِي كَهٗ:

«اجدع انفک، اجدع اذنک، افعل کذا». یعنی: کفّارت ایشان آن بودی که بینی ببر، گوش ببر و امثال آن تا از آن گناه پاک شدند.

مصطفی (ص) چون این سخن از ایشان شنید، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید ربّ العالمین این آیت فرستاد. آن گه مصطفی (ص) گفت: بیائید تا شما را خبر کنم به به از آن که بنی اسرائیل را دادند، یعنی که: ایشان را گوش و بینی بریدن فرمودند، و شما را ذکر و استغفار و ترک اصرار فرمودند. بسا فرقا که میان دو قوم است! یکی را توبه گوش و بینی بریدن است، و یکی را توبه پشیمانی در دل، و عذر بر زبان.

و پشیمانی آنست که مصطفی (ص) گفت: الندم توبه

و عذر زبان آنست که فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ مَقَاتِلَ گفت: مصطفی (ص) برادری افکند میان دو مرد یکی انصاری و دیگر ثقفی. ثقفی بغزایی بیرون شد. انصاری را بر سر عیال خویش بگماشت و خلیفه کرد. انصاری از بهر ایشان روزی گوشت خرید، چون بآن زن داد، از پی وی در خانه رفت، و دست وی گرفت و دهن بر دست وی نهاد، آن گه پشیمان شد و بازگشت. زن گفت: و اللّٰه که غیبت برادر خویش نگه نداشتی و بمقصد خود نیز نرسیدی. انصاری روی بصحرا نهاد و خاک بر سر میکرد. و استغفار میکرد آن مرد ثقفی در رسید از سفر، و انصاری را طلب کرد و ندید، اهل وی قصه انصاری با وی بگفت. ثقفی گفت: «لا اکثر اللّٰه فی الاخوان مثله». آن گه روزی بطلب وی شد در بیابان و صحرا، وی را دید که زاری و تضرّع میکرد، و از خدای عزّ و جلّ آمرزش و عفو میخواست. او را پیش ابو بکر آورد تا از آنجا فرجی و راحتی بیند. بو بکر گفت: و یحک! ندانستی که اللّٰه را غیرت بود، غازی را نه چنان غیرت که مقیم را بود. از آنجا پیش عمر شدند، همین گفت، پیش مصطفی (ص) شدند، همین فرمود. آن مرد درمانده و دل‌تنگ شد. ربّ العالمین در شأن وی این آیت فرستاد: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ابْنَ عَبَّاسٍ گفت: فاحشة اینجا زنا است. و ظلم نفس هر چه دون از آنست، چون نظر و قبله، و لمس. و گفته‌اند: فاحشة گناهی است که آن را تبعه بود، از جهت مخلوق و ظلم نفس گناه است میان بنده و میان حق. و گفته‌اند که: فاحشة کبائر است، و ظلم نفس صغائر فاحشة کردار ناپسندیده است، و ظلم نفس گفتار ناپسندیده.

اهل معانی گفتند: ظلم نفس را سه روی است: یکی آنکه بر نفس و ذات خویش جنایت کند، چنان که از وی درنگذرد. دیگر آنکه بر خویشان و نزدیکان خویش جنایت کند ایشان که بمنزلهت نفس وی اند و برین وجه اگر بر مسلمانی جنایت کند همین باشد، که مؤمنان همه چون یک تن راست اند. المؤمنون کلهم کنفس واحدة. وجه سوم آنست که ظلم بر دیگری کند و وبال آن ظلم بوی بازگردد پس آن ظلم خود بر خود کرده است.

قوله: ذَكُرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ گفته اند که: ذکر اینجا نماز است بحکم آن خبر که علی (ع) روایت کند: كنت رجلا اذا سمعت من رسول الله (ص) شيئا نفعني الله بما شاء ان ينفعني فاذا حدثني احد من اصحابه استحلفته، فاذا حلف لي صدقته.

و حدثني ابو بكر انه قال سمعت رسول الله (ص) يقول: ما من عبد يذنب ذنبا فيحسن الطهور، ثم يقوم فيصلي ركعتين، ثم يستغفر الله الا غفر الله له، ثم قرأ هذه الآية: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَلَا يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ لَعَلَّ رَأْسَ بَعْضِهِمْ خَدُّ بَعْضٍ. وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ نِعْمَتِي فِيهِمُ لَأَلْزَمَهُمُ الْفِتْرَةَ فَيَكُونُوا عَنَّا كَرِهَاتٍ وَإِنَّ الْعَنَافَةَ لَأَفْجَرَةٌ وَأَعْيُنُهُمْ كَصَصَابٍ أَفْعَفٍ. وَإِنِّي لَأَخَافُ أَن يُبَدِّلَ نِعْمَتِي فِيهِمُ لَأَلْزَمَهُمُ الْفِتْرَةَ فَيَكُونُوا عَنَّا كَرِهَاتٍ وَإِنَّ الْعَنَافَةَ لَأَفْجَرَةٌ وَأَعْيُنُهُمْ كَصَصَابٍ أَفْعَفٍ.

و گفته اند: ذَكُرُوا اللَّهَ ذکر زبان است، آن ساعت که در معصیت افتد توبه کند، و عذری باز خواهد، و از خدا آمرزش خواهد.

این است که گفت: فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ این من در موضع ما نفی نهاده است، یعنی: و ما یغفر الذنوب الا الله. میگوید: نیامرزد گناهان مگر الله. این سخن عارض است در میان آیت، معنی آنست که: فاستغفروا لذنوبهم و لم یصروا. بآمرزش باز گردند و بر گناه نستهیند. سدی گفت: اصرار سکوت است و ترک استغفار.

قال النبي (ص) «ما اصر من استغفر، و ان عاد فی الیوم سبعین مرة».

و روی آن رجلا أتى النبي فقال: «أحدنا يذنب ذنبا. قال: يكتب عليه، قال: ثم يستغفر منه و يتوب. قال: يغفر له و يتاب عليه. قال: فيعود و يذنب، قال: يكتب عليه، قال: ثم يستغفر منه و يتوب قال: يغفر له و يتاب عليه، و لا يمل الله حتى تملوا».

و روی آن ابليس قال: «يا رب! و عزتک و کبریائک و جلالک لا ازال اغوی بنی آدم ما دامت ارواحهم فی اجسادهم. فقال الرب تبارک و تعالی: و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی.

و هم يعلمون، یعنی: يعلمون أن الذی اتوه حرام او معصية. وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

در موضع حال است، ای لم یکن منهم اصرار مع العلم. میگوید: چون بدانستند که حرام است یا معصیت، بر آن اصرار نکنند، یعنی اگر ندانند معذور باشند. هذا كالرجل يتزوج بأخته من الرضاع او من النسب، و لا سبيل له الى معرفة ذلك و لم ينبه عليه، و كالرجل يجتهد فيخطئ، و كالمستفتى يفتيه المفتي بالخطاء. معنی دیگر گفته‌اند: و هم يعلمون أن لهم ربا يغفر الذنوب. این از آن خبر برگرفتند که مصطفی (ص) گفت: من اذنب ذنبا، و علم أن له ربا يغفر الذنوب غفر له و ان لم يستغفر.

و قال (ص): ما انعم الله على عبد من نعمته فعلم أنها من الله ألا كتب الله له شكرها قبل أن يحمدہ عليها، و ما من عبد أصاب ذنبا فعلم الله من قلبه الندامة ألا غفر له قبل أن يستغفر. قوله: أولئك جزاؤهم مغفرةً الى قوله: و نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ای ثواب المطيعين.

روی أن الله تعالى «أوحى الى موسى (ع): يا موسى! ما اقل حياة من يطمع في جنتي بغير عمل! يا موسى كيف اجود برحمتي على من يبخل بطاعتي؟» و عن ثور بن يزيد قال: قرأت في التوراة: أن الزناة و السراق اذا سمعوا بثواب الله عز و جلّ للأبرار طمعوا أن يكونوا معهم بلا نصب و لا تعب و لا مشقة على ابدانهم و لا مخالفة لاهوائهم، و هذا ممّا لا يكون.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ سَارِعُوا خدائون بزرگوار، جلیل و جبّار، کریم و غفار، کردگار نامدار، حکیم راست‌دان، علیم پاک‌دان، مهربان‌کار، جلّ جلاله و تقدّست اسماءه، و توالّت آلائه، و تعالت صفاته و نعماءه، و عظمت کبریاءه، بندگان را بخطاب کرامت با هزاران لطافت مینوازد، و کارشان میسازد، و راهشان بسوی خود مینماید و میخواند که: وَ سَارِعُوا بشتابید بندگان من، و بکوشید رهیگان من، پیشی جوید دوستان من، که کار پیشوایان دارند و دست سابقان بردند. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أولئك المقربون، فی جنات النعیم بنده من! هر چه بند است از راه بردار، و با کس پیوند مدار، و نجا المخفون بکاردار، تا بسابقان در رسی، باشد که روزی سر بیالین امن باز نهی، و از اندوه فرقت باز رهی. آری! جلیل کاری است و عزیز حالی بسابقان در رسیدن، و در سبکباران پیوستن! و لکن بس طرفه کاریست گنجشک را با باز پریدن، و زمن را با سوار دویدن!

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر تا نگردد رای تو بر مرکب همت سوار؟

ای مسکین! همراهی سابقان جویی، و صحبت مردان خواهی، و چشمت بر نام و ننگ و راهت پر از فخر و عار.

پای بر دنیا نه و بر دوز چشم از نام و ننگ
دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار
گر جو بو دردت باید تاجداری روز حشر
باش چون منصور حلاج انتظار تاج دار

وَ سَارِعُوا... الآیة روندگان و شتابندگان در راه دین مختلف‌اند. یکی بقدم رفت، یکی به ند، یکی به همم عابد بقدم رفت، بمثویت رسید عاصی به ندم رفت، برحمت رسید عارف به همم رفت، بقریت رسید.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ الآیة اول فرمود که: وَ اتَّقُوا النَّارَ از آتش بپرهیزید، یعنی: گناه مکنید تا شما را از آتش برهانم و بیامرزم. آن گه برین اقتصار مکنید که بطاعت طلب بهشت کنید، که نه هر که از آتش برست بهشت رسید، و نه هر که بهشت رسید، بفردوس اعلی رسید. مصطفی (ص) روز بدر یاران خویش را گفت: قوموا الی جنة عرضها السماوات و الأرض.

عمیر بن الحمام گفت: «بخ بخ». مصطفی (ص) گفت: آن چیست که ترا برین سخن داشت؟ گفت: یا رسول الله! امید آنکه از اهل فردوس باشم. رسول خدا (ص) گفت: تو از اهل آنی.

و خرما نهاده بود و میخوردند، گفت: یا رسول الله تا این خرماها بخوریم مرا زندگی خواهد بود، بس دراز کاریست! پس برخاست و رفت و در راه حق شهید گشت.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ گفته‌اند: مردمان اندرین مقام بر سه گروه‌اند: یکی آنست که هیچ نفقت نکند نه در سراء و نه در ضراء، نه در فراخی نعمت، و نه در روز قحط و شدت. این را علی الاطلاق لثیم گویند، دست در شاخ درخت بخل زده، آن درخت که اصل و بیخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنیا، بحکم آن خبر که انس بن مالک گفت: قال قال رسول الله (ص): «السَّمَّاحُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، اغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مِنْ تَعَلَّقَ بِغَضَنِ مِنْ اغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ الْبَخْلُ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، اغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مِنْ تَعَلَّقَ بِغَضَنِ

من اغصانها قاداته الى النار».

دیگر آنست که: در فراخی نعمت نفقه کند نه در تنگی و شدت. و معظم خلق خدای ازین جهانیان و دنیا داران برین مقام اند که در کار دنیا وثیقت دست باز ندارند، و همواره از فقر بر بیم باشند. و الیه الاشارة بقوله تعالى: **إِنْ يَسْئَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخُلُوا وَ يُخْرِجْ أضعانكم**. سدیگر آنست که در هر دو حال نفقت کند: هم در یسر و هم در عسر. اما از دو حال بیرون نبود: یا مردی متهور باشد ناپاک، نداند که از کجا گیرد، و یک جا دهد، و از عاقبت نیندیشد. این در عداد اخوان الشیاطین بود.

و ذلك فی قوله تعالى: **إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ** یا بس مردی باشد که بکفایت الله و بروزی گماری وی و واقف، سر این خبر بشناخته که مصطفی (ص) گفت: ان روح القدس نفت فی روعی انه لن يموت عبد حتى يستكمل رزقه، فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب، و لا یحملنکم استبطاء الرزق علی أن تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصيته، فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته. الا و ان لكل امرئ رزقا هو یأتیه لا محالة، فمن رضی به بورک له فیهِ فوسعه، و من لم یرض به لم یبارک له فیهِ و لم یسعه. ان الرزق لیطلب الرجل كما یطلبه اجله.

این چنین کس اعتماد بر خزینه خدا دارد، و دل با حق راست دارد، هر چه دارد خرج کند و هیچ باز نگیرد. از جای خویش بشرط شریعت بدست آرد و بر جای خویش بر وفق شریعت خرج کند. این است که رب العالمین انفاق وی میپسندد و وی را در آن میستاید و میگوید: **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ... الْآیة**.

آن که در صفت ایشان بیفزود: **وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ** خشم خویش بر کس نرانند، از آنکه گناهها همه سوی خویش نهند، و خلق را مسخر و مسلط داند، و نیز رنجه احتمال کنند لا بل که بصبر و حلم آن را استقبال کنند بر شاهد آنکه الله میداند و می بیند.

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ عفو را دو معنی است: یکی محو، كما قالت العرب: «عفت الريح الآثار» اذا زالتها. دیگر فضل، كما قال الله تعالى: **خُذِ الْعَفْوَ** یعنی: ما فضل من اموالهم. اشارت میکند که: **وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** ایشانند که گناه از مردمان در گذارند و محو کنند، پس بر آن اقتصر نکنند بلکه ایشان را بنوازند، و از فضل مال خویش ایشان را عطا

دهند. این صفت محسنان است، و الله تعالی دوست ایشانست که میگوید: وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

احسان در معاملات حق آنست که: ان تعبد الله كأنك تراه، و در معاملات خلق آنست که: اگر کسی با تو بد بود تو با وی نیک باشی. و آن کس که ترا نشاید، تو وی را بشائی و بذلك امر الله عزّ و جلّ: خُذِ الْعَفْوَ اِیْ خُذِ الْفَضْلَ وَ الْمَحَاسِنَ مِنَ الْاِخْلَاقِ، فاعف عمّن ظلمک، وصل من قطعک و احسن الی من یسیء الیک.

وَ الَّذِينَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الْاِیَّة... لطیفه این آیت آنست که: الله به موسی (ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که آن گه من ایشان را بلعنت یاد کنم و ظالمان این امت را گفت: اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ.

اینان را در ذکر بستود، آن گه گفت: وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللهُ؟ یعنی که: شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم. فشتان ما بین امّة و امّة.

ذَكَرُوا اللهَ یك قول آنست که: ذكروا العرض علی الله عزّ و جلّ عند المعصية و انّ الله سائلهم عنه. آن گه که فرا سر گناه شوند، یاد آید ایشان را دیوان قیامت و عرض اکبر، و مسائلت حق، و با چشم آوردن کردار، و باز نمودن گفتار. آن گه ربّ العالمین با بنده گوید: اُتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ اُتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فیقول: نعم یا رب! حتّی قرّره بذنوبه و رأی فی نفسه انه هلك. قال: سترتها علیک فی الدّنیا و انا اغفرها لك الیوم. لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید:

سر جمله بدانید که در عالم پاداش	آنها که درین راه بدادیم بدیدیم
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود	المنّة لله که بمقصود رسیدیم.

۲۴ النوبة الاولى

قوله تعالی: قَدْ خَلَتْ غَدَشْتِ وَ بُوْد، مِنْ قَبْلِكُمْ پِیْش از شما، سُنَّ نِهَادِهَی رُوزگَار، فَسِیْرُوا فِی الْاَرْضِ بَرُوید در زمین و بر رسید، فَانظُرُوا بَنگْرِید و برسید، کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ (۱۳۷) چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند، و رسانندگان مرا استوار نگرفتند.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ إِبْنِ بِيَانِ كَرْدَنِ وَ بِيَدَا آوَرْدَنِ اسْتِ مَرْدَمَانِ رَا، وَ هُدَى وَ رَاهِ نَمُونِي، وَ مَوْعِظَةٌ وَ پِنْدِي، لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) پرهیزگاران را.

وَ لَا تَهِنُوا وَ سَسْتِ مَگَرْدِيدِ، وَ لَا تَحْزَنُوا وَ اِنْدُوهِگِينِ مَبِيدِ، وَ اَنْتُمْ اَلْعُلُونَ وَ شَمَا آخِرِ بَرْتَرِيدِ وَ غَالِبِ آيِيدِ، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) (چنین کنید و چنین دانید) اگر گرویدگانید. اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اِذَا بَشَمَا رَسِيدِ امْرُوزِ خَسْتِگِي، فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ رَسِيدَ بَانَ قَوْمِ، قَرْحٌ مِثْلُهُ خَسْتِگِي هَمِ چنان که بشما رسید، وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ وَ اَيْنِ رُوزگَارِ اَنْسْتِ، نُدَاوِلْهَا بَيْنَ النَّاسِ که میگردانیم آن را میان مردمان بر دول.

وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ تَا خُدَايِ بِيِنْدِ که مؤمنان بر راستی و درستی که اند، وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ تَا از شما گروهی شهیدان کند، وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) و خدای دوست ندارد کافران و ستمکاران را.

وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ تَا پَاکِ کَنْدِ وَ بَشُوِيْدِ مؤمنان را بآنچه بایشان رسید، وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) و ناچیز و تباه کند کافران را.

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ بِنِدَاشْتِيْدِ که در بهشت شوید، وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ وَ نِيْزِ بِنْدِيْدِ اللّٰهُ، الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا مِنْكُمْ اِيْشَانَ رَا که باز کوشند بتن و مال با دشمنان وی از شما که اند؟ وَ يَعْلَمُ الصّٰبِرِيْنَ (۱۴۲) و بندید که شکیبایان از شما که اند؟

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ وَ شَمَا بَارْزُوْ مِيْخَوَاسْتِيْدِ مَرْگِ بَرِ شَهَادَتِ، مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ بِيْشِ از آنچه دیدید در احد، فَقَدْ رَأَيْتُمُوْهُ اَنْ گِهِ اَنْجِهِ مِيْخَوَاسْتِيْدِ دِيْدِيْدِ، وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ (۱۴۳). و بچشم خود فرا آرزوی خود مینگرید.

الثبوة الثانية

قَوْلُهُ تَعَالَى: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ اَيْنِ اِفْتِتَاحِيْ دِيْگَرِ اسْتِ ذِكْرِ قَصِّهِ وَ قَعِهِ اِحْدِ رَا، وَ تَعَزِيْتِ اسْتِ دِلْهَائِ مَوْمَنَانَ رَا. مِيْگُوِيْدِ: بِيْشِ از شما در جهان سننّها بود، يَعْنِي: سَنَنِ الْاَيَّامِ فِيْ تَدَاوِلْهَا، عَادَتِهَا وَ خَوِيْبِهَايِ رُوزگَارِ دَرِ حَالِ گَرْدِيِ وَ رُوزگَرْدِيِ مِيْاَنِ جِهَانِيَّانِ، بَنِيْکِ وَ بَدِ، گَاهِ شَادِيِ وَ گَاهِ اِنْدُوِهِ، گَاهِ رَاِحْتِ وَ گَاهِ مَحْنَتِ، گَاهِ آسَانِيِ وَ گَاهِ شَدَّتِ. وَ اِگَرِ خَوَاهِيِ اِضَافَتِ سَنَّتِ بِهِ اللّٰهِ بَرِيِ، يَعْنِي سَنَنِ اللّٰهِ فِيْ خَلْقِهِ. مِيْگُوِيْدِ: بِيْشِ از شما بود در جهان سننّها و نِهَادِهَايِ اللّٰهِ دَرِ کَارِ رَاِنْدَنِ مِيْاَنِ جِهَانِيَّانِ، گَاهِ اَزْمُوْدَنِ اِهْلِ حَقِّ بَدُوْلَتِ اِهْلِ بَاِطْلِ،

مصطفی (ص) دعا کرد: بار خدایا اینان بر ما مسلط مکن و بر مایاری ایشان مده، ما را جز تو پناه نیست، و بی تو ما را قوت و داشت نیست. بار خدایا! درین شهر همین گروه اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند و ترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و این آیت فرو فرستاد: وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ ضعیف و بد دل مشوید و از جنگ دشمن باز پس منشینید، و خود را عاجز وار میفکنید. پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان با کوه افتادند بر بالای کافران تا بریشان غلبه کردند. این است که ربّ العالمین گفت: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: اذ کنتم مؤمنین.

قوله: إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ قراءت حمزه و علی و بو بکر بضمّ قاف است.

و قرح و قرح دو لغت است چون ضعف و ضعف، شهد و شهد فراء گفت: چون بفتح گویی عین جراحت است و چون بضمّ گویی ألم جراحت است. و گفته اند: بضمّ اسم است، و بفتح مصدر. و معنی قرح در اصل خلوص است، و منه القریحة خالص الطبیعة. و ماء قرح: خالص من الکدر، و القراح من الأرض: خالص الطین، و رجل قرحان: اذا لم یصبه جدری و لا حصبة. پس جراحت را بدان قرح گویند، لخلوص الألم الی نفس صاحبها.

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ این باز تعزیتی دیگر است مؤمنان را در وقعه احد.

میگوید: اگر بشما جراحتها رسید روز احد، کفار قریش را روز بدر مثل آن رسید. اگر امسال در احد از شما قومی کشته شدند، پارسال ازیشان هم در بدر قومی کشته شدند. همانست که جای دیگر گفت: إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ. و جای دیگر گفت أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا. این بآنست که ربّ العالمین روزگار میگرداند میان مردم بر دول: یک روز دولت آن را و یک روز این را.

فیوم علینا و یوم لنا فیوما نساء و یوما نسرّ

فذلک قوله عزّ و جلّ: وَ تِلْكَ الْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ. ابن عباس گفت: روز احد، ابو سفیان بر سر کوه شد، ساعتی بایستاد و آن گه گفت: این ابن کبشه؟

این ابن ابی قحافه؟ این ابن الخطاب؟ عمر جواب داد و گفت: هذا رسول الله، هذا ابو بکر، و ها انا ذا عمر. ابو سفیان گفت: «یوم بیوم و انّ الاّیام دول و الحرب سجال» عمر گفت:

لا سواء، قتلانا في الجنة و قتلناكم في النار.

وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا علم اینجا بمعنی دیدار است، لیعلم ای لیری.

قتیبی گفت: خدای را دو علم است: یکی پیش از کار، و دیگری پس از کار. داند که چه خواهد بود پیش از بود آن خبر، و داند که چه بود پس بود آن خبر. و گفت که: این علم دوم معنی آن دیدار است، و آن در قرآن جایها است. و عرب از رؤیت بعلم و از علم بر رؤیت کنایت کنند، چنان که گفت عز و علا: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِ وَ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا و امثال این فراوانست.

وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ میگوید: تا از شما گواهان گیرد خویشان را، و شما یکدیگر را، تا گواه شوید بر آن کس که جان بذل کرد از بهر خدای و آن کس که جان خود بذل کرد در خلاف خدای. و گفته‌اند: شهداء اینجا شهیدانند، «سَمَوْا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا ثَوَابَهُمْ وَ شَهِدُوا فِي مَكَانِهِمْ» و این بآن گفت که مسلمانان میگفتند: اگر ما را روزی بود چون روز بدر در آن روز با کافران قتال کنیم، و از خدا شهادت خواهیم. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: روز احد که کافران را دولت دادیم نه از دوستی ایشان بود وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ای الکافرین، لکن از بهر آن بود که مسلمانان شهادت میخواستند، و نیز خدای خواست که مؤمنان را بآن رنجها و مصیبت‌ها که آن روز بایشان رسید، و صبر کردند، ایشان را از گناهان پاک گرداند و صافی و هنری و قوت و شوکت کافران را ناچیز و ناپیدا کند و تباه، این است که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ لِيُمِحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ التَّمْحِصُ التَّنْقِيَةُ وَ التَّخْلِيسُ، وَ الْمَحَقُّ التَّقْصُ وَ الْهَلَاكُ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ این «ام» در قرآن جایها است، و در موضع استفهام است. یعنی أَمْ حَسِبْتُمْ؟ و گفته‌اند که: در موضع «بل» است. و «لَمَّا يَعْلَمُ» بمعنی لم یعلم است. و لَمَّا بمعنی لم در قرآن فراوان است. و علم درین آیت بهر دو جایگه بمعنی رؤیت است. و این نصب که در وَ يَعْلَمُ است، نصب علی الصَّرف است. رَبِّ الْعَالَمِينَ درین آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا کشند، و رنجها احتمال کنند. و این بجواب آن منافقان آمد که روز احد فرا مؤمنان گفتند: «لَمْ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ وَ تَهْلِكُونَ أَمْوَالَكُمْ فَإِنَّ مُحَمَّدًا لَوْ كَانَ نَبِيًّا لَمْ يَسْلُطْ عَلَيْهِ الْقَتْلُ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ: بَلَى! مِنْ قَتَلَ مَنْ دَخَلَ الْجَنَّةَ. فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ لَمْ

تَمَنُّونَ اِنْفُسَكُمُ الْبَاطِلَ، فَانزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: اُمَّ حَسْبَيْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الْاَيَّةَ. وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ سِيَّاقِ اِيْنَ آيَةِ عِتَابِ مُؤْمِنَانِسْتِ. ميگويد: از پارسال و ازگه که شرف شهيدان بدر شنيديد همه روز شهادت بارزو ميخواستيد و ميگفتيد با پيغمبر كه: اگر ما را وقعه‌اي چون وقعه بدر بود، بيني كه ما چون جنگ كنيم تا در راه حق شهيد شويم؟! «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ» اينك روز احد بديديد، آنچه ميخواستيد. وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَ بَعْشَمُ سِرٌّ دَرِ مُحَمَّدٍ (ص) نگرستيد، و در آن قتل و قتال كه آنجا رفت، و با اين همه بهزيمت شديد، و روي از دشمن بر گردانيديد. اكنون حكم مسلمانان در قتال كَفَّارِ آنست كه: چون در صف قتال بایستند روي از دشمن بنگردانند و بهزيمت نشوند و شكستگي بر مسلمانان نيارند كه اين حرام است و از جمله كبائر، ما دام كه لشكر كَفَّارِ دو بار چندان كه لشكر مسلمانان، بيش نباشند.

ابن عباس ازين جا گفت: «مَنْ فَرَّ مِنْ اِثْنَيْنِ فَقَدْ فَرَّ، وَ مِنْ فَرٍّ مِنْ ثَلَاثَةٍ لَمْ يَفِرَّ. وَ هُوَ الْمَشَارِ اِلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا. بَسْ اِگر عدد دشمن دو بار چندان كه عدد مسلمانان، بيش بود، گريختن و قتال بگذاشتن رواست و ايشان در آن معذور، لقوله تَعَالَى: وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ.

النوبة الثالثة

قوله تَعَالَى: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا اِيْ اِعْتَبَرُوا وَ انظروا كيف فعلنا بمن والي، و كيف انتقمنا ممن عادي. ميگويد درنگريد بندگان من! عبرت گيريد رهبران من! پند پذيريد دوستان من! ديده بصائر برگماريد، نظر عبرت و فكرت بكار داريد، تا ببينيد لطف من با دوستان من و قهر من بر دشمنان من. آن لطف اثر فضل ماست، و اين قهر نشان عدل ماست، ار فضل كنيم سزاست، و ر عدل كنيم رواست كه خداوندي و پادشاهي بحقيقت ما راست. اثر فضل ما بود كه آدم صفي را بر كشيديم و بناوختيم، و بي سابقه طاعت با وي كرامتها كرديم و علم داديم و مسجود فرشتگان كرديم، و بجوار خود بحظيره قدس رسانيديم آن كه آن زلّت كه از وي برفت ازو درگذاشتيم، و عذر بنهاديم، و رقم اصطفائيت و اجتبائيت كشيديم، كه «ثم اجتباه ربّه، فتاب عليه و هدى». نشان عدل ما بود كه ابليس نوميد را برانديم، و مهجور مملكت كرديم، و بآن سر فرازي كه كرد و كبر كه

آورد عبادت چندین هزار ساله بیاد بردادیم، و این رقم کفر بر وی کشیدیم که: *وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ*. اثر فضل ما بود که نوح را از دست دشمن و زخم ایشان برهانیم، و از بهر وی کشتی ساختیم، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم.

نشان عدل ما بود که قوم نوح را یکبارگی بآب بکشتیم، و بسیط زمین را از نجاست کفر ایشان بشستیم. اثر فضل ما بود که ابراهیم را بدوست خود گرفتیم و پدر پیغامبران و پیشوای ملت خود کردیم، و آتش بر وی بوستان چون گلستان کردیم.

و نشان عدل ما بود که نمرود طاغی را از درگاه خود براندیم، و چون خواست که قربان کند از بهر ما دست ردّ بسینه وی باز نهادیم و نپذیرفتیم، و بآن سرکشی و جبّاری که بود بدست پشه‌ای هلاک کردیم. اثر فضل ما بود که موسی کلیم را با پشمینه‌ای و عصائی بخود نزدیک کردیم، بکوه طور برآوردیم و همراز خود کردیم. نشان عدل ما بود که فرعون بی‌عون را از تخت و تاج در ربودیم و او را و جمله قبطیان را بآب بکشتیم، و خانها و زیورهای ایشان رایگان به بنی اسرائیل سپردیم. اثر فضل ما بود که صدر دولت یتیم بو طالب از هفت آسمان برگذاشتیم، و مقام محمود و عرش عظیم منزلگاه وی کردیم، و لقاء و رضاء خود و شفاعت امتّ تحفه وی ساختیم. نشان عدل ما بود که عقبه و عتبه و امیه و شیبه و ولید مغیره و ابو جهل پر جهل را و جمله صنایع قریش را به اسفل السّافلین فرو بردیم، و ظلمت کفر ایشان با طیّ ادبار خود بردیم، و نقاب تعزّز از چهره جمال اسلام فرو گشادیم، و بسیط زمین بجمال شرع نبوی و رسالت. محمد (ص) عربی بیاراستیم و بیرداختیم، و این ندا در عالم دردادیم: *وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ*.

سائق و قائد	صراط الدّین	به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست و دل محمد (ص) نیست	حلّ و عقد خزینه اسرار	
در طریق رسول دست آویز	بر بساط خدای پای افشار	

هذا بیانٌ لِلنّاسِ میگوید: آنچه کردیم از کرامت و اهانت، و آنچه نمودیم از نواخت و سیاست، بآن کردیم تا بدان مردمان عبرت گیرند، و دانایان پند پذیرند، و زیرکان دریابند، و هوشیاران در هوشیاری بیفزایند، غافلان از غفلت‌باز گردند، گهی در قهر و عدل الله نگرند، از هلاک متمرّدان و خسران اهل طغیان براندیشند، و از بیم چون نمک در آب

بگذازند. گه در فضل و لطف الله نگرند، نواخت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کنند، چون گل بر بار بشکفند. خدا را گه چنان پرستند و گه چنین. رب العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری پسندید و ایشان را در آن بستود، گفت: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا جَاي دِيْكَرٍ كَفْت: يَدْعُونَ رَعْبًا وَ رَهْبًا.** و **وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ اَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ** میگوید، هیچ اندوه مدارید، و هیچ غم مخورید، و خود را خوار و حقیر مشمرید که برتری و مهتری خود شما را سزد، که عهد من دارید، و بیاد من نازید، و بضمان من تکیه دارید، و برحمت من آسایش. و زبان حال بنده از سر ناز و دلال این ترنم میکند:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود

پیر طریقت در مناجات گفت: الهی چه غم دارد او که ترا دارد؟ کرا شاید او که ترا نشاید؟ آزاد آن نفس که بیاد تو یازان، و آباد آن دل که بمهر تو نازان، و شاد آن کس که با تو در پیمان.

از غیر جدا شدن سر میدانست کار آن دارد که با تو در پیمانست

۲۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ اَلَايَةَ...** و نیست محمد (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان، **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** پیش ازو فرستادگان فراوان گذشتند، **اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اَكْر اَوْ بَمَرْد يَا بَكَشْتَنْد، اَنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ** شما باز میگردید به پس باز، **وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبِيْهِ وَ هَر كِه باز گردد بر دو عقب خویش، فَلَنْ يُّضْرَّ اللّٰهُ شَيْئًا نَّكَرًا** خداى را هیچ چیز، **وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِيْنَ (۱۴۴)** و آرى پاداش دهد خداى سپاسداران را.

و ما كان لِنَفْسٍ و نبود و نیست هیچ تن را و هیچ کس را، **اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ** که بمیرد مگر بخواست خدا و دانش او، **كِتَابًا مُّوَجَّلًا نَبِيْسْتَه اِيْسْت و انداخته‌ای نامزد کرده که کی، وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ هَر كِه ثَوَابِ اِيْن جِهَانِي خَوَاهِد، نُؤْتِه مِنْهَا بَدِهِيْم اَوْ رَا اَز اَنْ، وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ وَ هَر كِه ثَوَابِ اَنْ جِهَانِي خَوَاهِد، نُؤْتِه مِنْهَا بَدِهِيْم اَوْ رَا اَز اَنْ. وَ سَنَجْزِي**

الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) و آری ثواب دهیم سیاستداران را.

وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيٍِّّ آيَ بَسَا يَبِغَامِبِرَا، قَاتَلَ مَعَهُ كَهَ بَا وَيَ جَنَگ كَرَدَنَد، رِبُّونَ كَثِيرٌ سِبَاهِيَّاهِ
فِرَاوَان، فَمَا وَهَنُوا سَسْت نَگَشْتَنَد وَ تَن بَنَدَادَنَد، لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ رَا كَه بَايشَان
رَسِيد دَر رَاه خَدَا، وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكُنُوا سَسْت وَ بَد دَل نَشَدَنَد وَ اَز دَسْت فِرَو
نِيفْتَادَنَد، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَ اللَّهُ دُوسْت دَارَد شَكِيَّايَان رَا.

وَ مَا كَان قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ نَبُود سَخَن ايشَان مَگَر آنكَه كَفْتَنَد: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
خَدَاوَنَد مَا! بِيَاْمَرْز مَا رَا گَنَاهَان مَا، وَ اِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ كَزَاف كَارِي مَا دَر كَار مَا، وَ تَبَّتْ
أَقْدَامُنَا وَ بَر جَاي دَار وَ مَحْكَم بَر ايسْتَادَن گَاه مَا دَر سَبِيل خُويش، وَ انْصَرْنَا عَلَي الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ (۱۴۷) وَ يَارِي دِه مَا رَا بَر گِرُوه نَاگِرُويَدگان.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا بَدَاد خَدَاي ايشَان رَا ثَوَاب اَيْن جَهَانِي، وَ حُسْن ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ
نِيكُويي ثَوَابِ آن جَهَانِي. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) وَ اللَّهُ دُوسْت دَارَد نِيكُوكَارَان رَا.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي ايشَان كَه بَگِرُويَدَنَد، إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگَر فِرْمَان بَرِيد ايشَان رَا
كَه بَمَن كَاْفَر شَدَنَد، يَرُدُّوكُمْ عَلَي أَعْقَابِكُمْ بَر گِرْدَانَدَنَد شَمَا رَا بِيَس بَا، فَتَنَقَلِبُوا خَاسِرِينَ
(۱۴۹) تَا بَر گِرْدِيد وَ زِيَانكَار بَاشِيد.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ بَلَكَه اللَّهُ خَدَاي شَمَا وَ يَار شَمَا، وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) وَ اُو بَهْتَر يَارِي
دِهَنَدگان اسْت.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... الآية... مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که
مصطفی (ص) آن روز که بغزاء احد بیرون شد چون بمقام رسید بشعبی از شعبهای احد
فرو آمد، و پنجاه مرد تیرانداز از لشکر خود برگزید، و عبد الله بن جبیر انصاری برادر
خوات جبیر بر سر ایشان امیر کرد، و ایشان را بیایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت، و
گفت: اگر ببینید که ما را نصرت است یا هزیمت، هر چون که باشد، شما از اینجا مروید و
برمگردید مبادا که برگردید و آن گه دشمن از پس در آید و ما را دریابد. پس لشکر
قریش در رسید. خالد بن ولید بر میمنه ایشان، و عكرمة بن ابی جهل بر میسره ایشان و
زنان قریش نیز با ایشان بیرون آمده، دف میزدند و شعر میگفتند، چنان که عادت ایشان

بود. مصطفی (ص) و یاران حمله بردند، و کافران را هزیمت کردند، و قومی را بکشند. از ایشان یکی ابی بن خلف جمحی بود، وقتی رسول خدا (ص) را گفته بود مرا مادیانی است وی را علف میدهم و نیکو میدارم تا بر پشت آن ترا کشم. رسول خدا جواب داد که من ترا کشم انشاء الله. پس روز احد، ابی بن خلف نزدیک رسول (ص) درآمد و قصد وی میکرد، رسول خدا (ص) بگذاشت تا نزدیک درآمد، حربه‌ای ستد از حارث بن الصمة و بر گردن وی زد از اسب بیفتاد. چنان که گاو بانگ میکرد و میگفت: «قتلنی محمد.» قوم وی را بر گرفتند، گفتند: مترس، باکی نیست، و ضربت کشنده نیست. جواب داد که: چه جای اینست، اگر محمد خیو بر من افگندی مرا بکشتی، که از وی شنیدم که من ترا بکشم. دیگر روز آن بدبخت از آن زخم بمرد. و حسان بن ثابت در وی میگوید:

لقد ورث الضلالة عن أبيه
 ابی حین بارزه الرسول

پس چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان در غنیمت در افتادند. آن قوم که رسول (ص) ایشان را بر مرکز بداشته بود چون هزیمت کفار دیدند، و مسلمانان بغنیمت در افتاده، ایشان بخلاف افتادند. قومی گفتند: فرمان رسول (ص) را خلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم، و از جای نرویم. قومی گفتند: چه جای درنگ است! کافران همه بهزیمت رفتند، و مسلمانان آنکه غارت میکنند و غنیمت میگیرند. پس بیشترین ایشان فرمان رسول خدا (ص) را خلاف کردند، و مرکز بگذاشتند، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که سالار لشکر قریش بودند، دیدند که مسلمانان بغنیمت مشغول شدند. از آن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند بر مسلمانان، و ایشان را بشکستند، و بهزیمت کردند. در میانه عبد الله بن قیمیة حارثی زخمی بر چهره عزیز رسول خدا (ص) کرد.

چنان که مجروح شد، و یاران را از وی پراکنده کرد. پس دیگر باره قصد رسول (ص) کرد. مصعب بن عمیر فراز آمد تا دفع کند، بدست حارثی کشته شد. حارثی بازگشت و میگفت: «اتی قتلتم محمدا.» و آواز دهنده‌ای از میان لشکر آواز داد: «الا ان محمدا قد قتل.» گویند: آن آواز دهنده ابلیس بود لعنة الله. پس مصطفی (ص) با گوشه‌ای شد و

میگفت: «الّیّ عباد الله! الّیّ عباد الله!».

تا سی مرد با وی افتادند، و او را پاس میداشتند، و دشمنان را دفع میکردند. قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول (ص) را کشتند، میگفتند: «لیت لنا رسول الی عبد الله بن ابی فیأخذ لنا أمانان من ابی سفیان»

بعضی منافقان گفتند: اگر محمد (ص) کشته شد بدین اول که داشتید باز شوید. انس بن نصر عمّ انس بن مالک گفت: یا قوم اگر محمد (ص) کشته شد خدای محمد (ص) زنده پاینده است. شما را چه زندگی بود و چه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول (ص) جنگ کرد، و بمیریم هم بر آنکه وی برمد. آن گه گفت: «اللّهم انّی أعتذر الیک ممّا یقول هؤلاء المسلمون و ابرأ الیک ممّا جاء به هؤلاء المنافقون». پس روی بدشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد. پس رسول خدا (ص) سوی صخره شد، و مردم را بر خود خواند. اول کسی که رسول (ص) را وشناخت کعب بن مالک بود. گفتا: دو چشم نرگسین وی را بشناختم که زیر مغفر می افروختند.

باواز بلند گفت: «یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله (ص)» رسول (ص) با وی گفت: خاموش باش. پس طائفه ای یاران با وی پیوستند. و رسول (ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید و پشت بدادید؟ ایشان گفتند: یا رسول الله پدر و مادر ما را فدای تو بادا، آن بیگانگان آوازه قتل تو در میان لشکر افکندند، دلهای ما شوریده و کشته گشت، بترسیدیم و از آن بیم و ترس بر میدیم و بگریختیم. پس ربّ العالمین بشأن ایشان و بیان این قصه که گفتیم، این آیت فرستاد: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدٌ وَ نَامُ أَنْدِ مِصْطَفَى رَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، معنی آن ستوده و ستودنی. و محمد در ستایش بلیغ تر است که از تحمید است. بناء مبالغت از حمد تامتر و جامع تر. یعنی هو المستغرق لجميع المحامد. و هر چه اسباب ستایش است و خصال آرایش در وی موجود، و او بآن موصوف. ربّ العالمین گرامی کرد مصطفی (ص) را باین دو نام که هر دو از نام خویش شکافته، و فی معناه أنشد الشّاعر حسان بن ثابت (رض):

و شقّ له من اسمه کی یجلّه فذو العرش محمود و هذا محمّد

فهو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مُحَمَّدٌ وَ أُمَّتُهُ الْحَمَّادُونَ، وَ لُؤَاءُ الْحَمْدِ، وَ مَقَامُهُ الْمَحْمُودِ.
قال ابن عباس: اسمه (ص) فِي التَّوْرَةِ أَحْمَدُ الضَّحُوكِ الْقِتَالِ. يَرْكَبُ الْبَعِيرَ، وَ يَلْبَسُ الشَّمْلَةَ،
وَ يَجْتَزِي بِالْكَسْرَةِ، سَيْفُهُ عَلَى عَاتِقِهِ.

وَ قَالَ (ص): «أَنْ لِي أَسْمَاءٌ، أَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ، وَ أَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحِي بِي الْكُفْرَ، وَ أَنَا
الْحَاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَ أَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

وَ قَوْلُهُ: «وَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي»

مَعْنَاهُ: أَنَّهُ يَقْدِمُهُمْ وَ هُمْ خَلْفُهُ فَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرَ، ثُمَّ النَّاسُ يَتَّبِعُونَهُ.
رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ صَرَفَ اللَّهُ عَنِّي لَعْنَ قَرِيْشٍ وَ

شَتْمَهُمْ، يَشْتَمُونَ مَذْمُومًا وَ أَنَا مُحَمَّدٌ

وَ عَنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِذَا سَمَّيْتُمْ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ، وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي
الْمَجْلِسِ، وَ لَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهَهُ، وَ مَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ لَهُمْ مَشُورَةٌ فَحَضَرَ مَعَهُمْ مِنْ أَسْمِهِ أَحْمَدُ
أَوْ مُحَمَّدٌ، فَادْخُلُوهُ فِي مَشُورَتِهِمْ، أَلَّا خَيْرَ لَهُمْ، وَ مَا مِنْ مَائِدَةٍ وَضَعْتَ فَحَضَرَهَا مِنْ أَسْمِهِ
أَحْمَدُ أَوْ مُحَمَّدٌ أَلَّا قَدَّسَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ذَلِكَ الْمَنْزِلَ مَرَّتَيْنِ.

وَ قَالَ (ص): تَسْمُونَ أَوْلَادَكُمْ مُحَمَّدًا ثُمَّ تَلْعَنُونَهُمْ!؟

وَ مُصْطَفَى (ص) رَأَى فِي قُرْآنِ دِهِ نَامَ اسْت. إِزْ آَنَ نَامَهَا دُو نُبُوَّتِ وَ تَقْرِيْبِ رَاسْتِ، وَ دُو
مَدْحَتِ وَ تَعْظِيْمِ رَأَى، وَ دُو هَيْبَتِ وَ تَرْهِيْبِ رَأَى، وَ دُو كِنَايَتِ اَنْدِ وَ دُو تَصْرِيْحِ.

أَمَّا أَنْ دُو كِهْ نُبُوَّتِ وَ تَقْرِيْبِ رَاسْتِ: نَبِيٌّ اسْتِ وَ رَسُولٌ. وَ مَدْحَتِ وَ تَعْظِيْمِ رَأَى: رَعُوفٌ اسْتِ
وَ رَحِيْمٌ، وَ هَيْبَتِ وَ تَرْهِيْبِ رَأَى: مُبَشِّرٌ اسْتِ وَ نَذِيْرٌ، وَ كِنَايَتِ طَهْ وَ يَسْ، وَ صْرِيْحِ مُحَمَّدٍ وَ
أَحْمَدِ.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَي: يَمُوتُ هُوَ كَمَا مَاتَتِ الرُّسُلُ.

أَفَإِنْ مَاتَ أَي: عَلَى فَرَاشِهِ. أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ أَي ارْتَدَدْتُمْ كَفَّارًا بَعْدَ إِيمَانِكُمْ. وَ
دَرِ نَظْمِ اَيْنِ آيَتِ تَقْدِيْمِ وَ تَأْخِيْرِ اسْتِ كِهْ مَعْنَى اسْتِفْهَامِ بَرِ انْقِلَابِ مِي اَفْتَدِ نِهْ بَرِ مَوْتِ وَ قَتْلِ،
كِهْ انْقِلَابِ اَزِ اِيْشَانِ مَنْكَرِ اسْتِ نِهْ مَوْتِ. يَعْْنَى أْ تَنْقَلِبُونَ عَلَى اَعْقَابِكُمْ اِنْ مَاتَ مُحَمَّدٌ أَوْ
قَتَلَ؟ نَظِيْرُهُ قَوْلُهُ: أَفَإِنْ مَاتَ فَهُمُ الْخَالِدُونَ يَعْنَى: «أَفَ هُمُ الْخَالِدُونَ اِنْ مَاتَ». وَ كَفْتَهُ اَنْدِ: اَوْ

قتل از بهر آن گفت که مصطفی (ص) را هم موت بر فراش بود هم قتل بود، بحکم آن خیر که گفت: «ما زالت اكلة خبير تعادني فهذا اوان قطعت أبهري».

وَمَنْ يُنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيهِ عَقِبَ بِي پاشنه است کنایت است از رفتن به پس، و ازو اینجا رَدَّت خواهد از مسلمانی. میگوید: هر که از اسلام با شرک گردد و مرتدّ شود. فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً آن بر الله هیچ زیان نکند، بلکه زیان هم بنفس مرتد باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند. و صحَّ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَيْنَمَا أَنَا عَلَيَّ الْحَوْضِ إِذْ مَرَّ بَكُمْ زَمْرًا فَتَفَرَّقَتْ بِكُمْ الطَّرِيقُ فَنَادَيْتُكُمْ أَلَا لَهْمَوَا إِلَيَّ الطَّرِيقَ، فَنَادَى مِنْ ورائي: أَنَّهُمْ بَدَلُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ: سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي.

و روی آنه قال: أَنِّي عَلَيَّ الْحَوْضِ حَتَّى أَنَّى انْظُرَ إِلَيَّ مِنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي. فَأَقُولُ يَا رَبِّ مَنْنِي وَ مِنْ أُمَّتِي. فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك؟ وَ اللَّهُ مَا بَرَحُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ اعقابهم.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. یعنی الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤَحِّدِينَ لِلَّهِ، الْعَارِفِينَ بِنِعْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْتَهُ عَلَيْهِمْ. و روایت است از نقله اخبار و حمله آثار که چون مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد، عمر بن الخطاب برخاست و گفت که: منافقان میگویند که: رسول خدا (ص) بمرد، و رسول (ص) نمرد، که وی بحضرت عزت رفت.

چنان که موسی (ع) چهل شب از میان قوم برفت بمناجات، پس باز آمد، مصطفی (ص) همچنین باز آید. و پس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهایشان زنیم، و بردار کنیم. این قصه به بو بکر صدیق رسید، بو بکر پیامد به عمر برگذشت، و عمر همان سخن میگفت. بو بکر در خانه عایشه شد.

مصطفی (ص) را دید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، وی را دید کالبد مبارک خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگریست و میگفت: «فداک أبی و أُمّی، ما اطیبک حیًا و میتًا، مات محمد و ربّ الکعبة»، پس بیرون آمد و آواز داد: «علی رسلک یا عمر! انصت»، باش یا عمر، خاموش یا عمر! و عمر سر وا زد و همان سخن میگفت پس ابو بکر روی بمردم نهاد و سخن درگرفت. مردم همه روی بوی در نهادند و عمر را بگذاشتند. بو بکر این آیت برخواند که: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

الآية... پس گفت: فمن كان منكم يعبد محمداً، فقد مات الهه الذي كان يعبده، و من كان يعبد الله وحده لا شريك له، فان الله حي لم يموت.

بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گویی هرگز این آیت نشنیده بودیم، و از آسمان به مصطفی (ص) فرو نیامده بود تا آن روز که از بو بکر شنیدیم، و دانستیم که حق است و راست آنچه بو بکر گفت! قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ تَقْدِيرَهُ وَ مَا كَانَتْ نَفْسٌ لَتَمُوتَ. إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ أَي بَقْضَاءِ اللَّهِ وَ قَدْرِهِ. «کتابا» ای کتب الله فی ذلك کتابا. «مؤجلاً» الی اجله الذي قدر له، فرا هزیمتیان روز احد میگوید که: این مرگ بقضاء و قدر و نبشته ما است. آنچه نبشتیم و تقدیر کردیم، بنگردد و نه هر که بهزیمت شود و از جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود. پس چرا هزیمت بر خود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت: لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ. وَ قَالَ النَّبِيُّ: «فَرِغَ اللَّهُ الِى كُلِّ عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ: مِنْ أَجَلِهِ وَ عَمَلِهِ وَ أَثَرِهِ وَ مَضْجَعِهِ وَ رِزْقِهِ، لَا يَتَعَدَّاهُنَّ عَبْدٌ». قوله: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا أَي: وَ مَنْ يَرِدْ بَطَاعَتَهُ وَ عَمَلَهُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَ زَخْرَفَهَا، نُؤْتِهِ مِنْهَا. ثواب نامی است پاداش کردار را در نیک و در بد، از بهر آنکه آن از سزای کردار کار کننده با وی گشت. يقال تاب الی المريض جسمه ای رجع.

و معنی آیت آنست که: هر که بطاعت و عمل خویش ثواب دنیوی طلبد، وی را بدهیم و دریغ نداریم. لکن چنان باشد که در آن آیت دیگر گفت: وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ هر که بطاعت و عمل ثواب اخروی خواهد، ویراست آنچه خواست. این ثواب عمل بر اندازه نیت و بر وفق همت بود.

هر که را در عمل نیت دنیا بود، وی را دنیاست و هر که را نیت عقبی بود، وی را عقبی است و الیه

اشار النبي (ص) «أَنَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. وَ أَنَا لَأَمْرِي مَا نَوَيْتُ. مِنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مِنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يَصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

قوله: وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ الْآيَةَ قَرَأَتْ مَكِّيَّ بَمَدٍّ وَ هَمْزٍ اسْتِ، بِرِ مِثَالِ «كَاعْنِ»، بَاقِي بِتَشْدِيدِ

یا و بی مدّ خوانند بر مثال «کَعْبَين» و معنی هر دو لغت یکسان است: ای و کم من نبی و تقول العرب: «بِکَآئِنِ هَذَا التَّوْبِ»، ای بکم هذا التَّوْبِ.

«قتل» بر وزن فعل بر مجهول قراءت حرمی و بصری است. دیگران قاتل خوانند، و این کلمات را چهار وجه است: یکی وَ کَآئِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتِلٌ اَیْنَمَا وَقَفَ کُنِيَ. معنی آنست: که بسا پیغامبران که کشتند، و در قرآن ازین کشتن انبیاء فراوان است، و بر جهودان بآن گواهیها فراوان از خدا. و از آن کشتگان زکریا (ع) و یحیی (ع) شناسند. وجه دیگر وَ کَآئِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتِلٌ وَقَفَ است. میگوید: بسا پیغامبرا که کشتن کرد و جنگ با دشمنان خدا. و از مقاتلان پیغامبران داود (ع) و سلیمان (ع) و یوشع (ع) شناسند. آن دو وجه دیگر «قتل معه» و «قاتل معه» قتل و مقاتلت با سپاه پیغامبران افتد. میگوید: بسا پیغامبرا که با وی فراوان از سپاههای ایشان کشتن کردند، و بسا که کشته شدند از بهر خدا و در پیدا کردن دین وی.

الربی نامی است سپاه را که از هزار کم نباشد. ابن مسعود گفت: رَبِّيُّونَ هزارها باشند. از ربا گرفته اند: یقال: «رَبَا الشَّيْءَ اِذَا زَادَ وَ كَثُرَ».

مفسران گفتند: این علماء اند، سَمَوْا بِذَلِكَ لِزِيَادَةِ عِلْمِهِمْ وَ الرَّبَّانِيُّ مَنْسُوبٌ اِلَى الْعِلْمِ بِدِينِ الرَّبِّ.

قوله: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اى: ما ضعفوا عن الجهاد لما نالهم من ألم الجراح.

وَ مَا اسْتَكَانُوا: اى ما خضعوا و ما خشعوا لعدوهم. این باز عتابی دیگر است منهزمان احد را، میگوید: بسا پیغامبران و اصحاب ایشان که جنگ کردند با دشمنان، و بسا پیغامبران که کشته شدند، و آن قوم و یاران ایشان بعد از قتل پیغامبران از دین خویش برنگشتند، و دین از دست بندادند، و از جهاد سست و بد دل نگشتند، و آن گه در آن رنج و قتل، انبیاء جز این سخن نگفتند که: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا اى عند الالتقاء فلا تزول.

وَ اَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ یعنی: یا اصحاب محمد! چرا نه آن گفتید شما که ایشان گفتند؟ و نه که آن کردید که ایشان کردند؟ تا بشوای رسیدید، چنان که ایشان رسیدند؟

ثواب ایشان آنست که گفت: فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا يَعْنِي: النَّصْرَ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ.

وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ جَنَّةَ اللَّهِ وَ رضوانه، فمن فعل ذلك فقد احسن.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مفسران گفتند: ثواب دنیا در حق این امت هم نصرت است بر دشمن و هم غنیمت، و در حق امتها پیشینه نصرت مجرد بود بی غنیمت، که ایشان را غنیمت گرفتن و خوردن حلال نبودی بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود آمدی و آن را بسوختی. و تخصیص و تشریف مصطفی (ص) بر وی و بر امت وی حلال کردند. و به قال النبی (ص): «احلّت لی المغانم و لم تحلّ لاحد قبلی».

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ. این آیت بآن فرود آمد که در وقعه احد چون هزیمت بر مسلمانان افتاد، منافقان فرا ایشان گفتند که: بدین اول باز گردید.

و از ابو سفیان امان طلب کنید. ربّ العالمین گفت: إِنَّ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا... اگر شما فرمان ایشان برید و بمشاورت ایشان کار کنید شما را از دین اسلام بر گردانند، و با ملت کفر برند. مکنید چنین، و اگر گویند فرمان مبرید.

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ نه، نه، با کافران موالات مگیرید و از ایشان یاری مجوئید که یاری دهنده شما و مولای شما الله است! بهتر یاری دهندگان، و به آرنده دوستان، و کم آرنده دشمنان.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... محمد (ص) هر چند ستوده و گزیده از میان همه مردمان است، و نواخته خدای جهانیانست، قطب جهان و چراغ زمین و آسمان است. صدر و بدر عالم، مقتدای خلق، مهتر کائنات، و خاتم پیغامبرانست، با این همه بشر است، مرگ بر وی روا، و فنا در وی روان، چندی که بودند در جهان، ازین پیغامبران همه رفتند. نه حق ناپیدا شد نه الله را زیان.

حق از همه باز مانده و الله بکمال عزّ خویش نگه دارنده.

از روی اشارت خطاب با اهل تحقیق می‌رود که کمال عزّت ما مستغنی است از لم یکن ثم کان. خداوندی ما را از نبود بسی بود پیوندی در نیاید. وحدانیت ما را موجدی در می‌نباید. هستی ما را مقوی درنباید. کبریاء ما را عزّت ما شناسد، عزّت ما را احدیّت ما

داند.

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل
و صحّ فی الخبر أنّهُ عزّ جلاله یقول: «یا عبادى لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
کانوا علی اتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلک فی ملکى شیئا! یا عبادى لو أن اولکم و
آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکى
شیئا».

قوله: أ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ الْآیة. این آیت دلالت کند بر شرف صدیق
اکبر که چون مصطفی (ص) را ازین سرای حکم بیرون بردند، و طلعت نبوت او را مرکب
مرگ فرستادند. و حضرت الهیّت بنعت عزّت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود، و در
کنف احدیّت گرفت، اهل تفرقت در اضطراب افتادند، و دیدهاشان در حجاب شد. مگر
بصیرت صدیق اکبر که مصطفی (ص) نقطه جمع را در صدق وی مسجّل کرده بود، باین
خبر که «خلقت و أخی ابو بکر من طینة واحدة فسبقته بالنبوة فلم یضره، و لو سبقنی بها
ما کان یضرّنی».

لا جرم چون عمر تیغ بر کشید و گفت: هر که گوید که: مصطفی (ص) بمرد سرش برگیرم،
ابو بکر که قدم صدق او در دائره جمع مستحکم بود، بمنبر بر آمد و بانگ بر عمر زد و بر
دیگران، که: «من کان یعبد محمداً فانّ محمداً قد مات، و من کان یعبد اله محمد فانه حیّ
لا یموت». عظیما! خدایا! جبارا! کردگارا، که همه اوست! بود خلقان بداشت او! نابود
ایشان بحکم او! بقاء عالمیان بارادت او! فناء آدمیان بمشیّت او! باقی همیشه و زنده پاینده
او! کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ الْآیة. نفسها آنست که الله شمرد، زندگیها
آنست که وی ساخت. اجلها آنست که وی نهاد. روزیها آنست که وی داد. نه افزود و نه
کاست! این است سخن راست! یکی را با دنیا داد، یکی با عقبی یکی با مولی. و هر یک
را مراد خود بداد. دنیادار را گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا. عقبی جوی را گفت: وَ
مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا، باز مولی جویان را از هر دو جدا کرد. و ایشان را شاکران
خواند و گفت: وَ سَنَجْزِي السَّائِرِينَ جِزَاءَ إِيشَانِ در ارادت ایشان نیست که ایشان را خود

ارادت نیست. ارادت ایشان فداء ارادت حق بود.

به موسی (ع) وحی فرستاد که: یا موسی! خواهی که بجایی رسی، مراد خود فداء مراد ازلی ما کن، و ارادت خود در باقی کن. پیر طریقت جنید وقتی در اثناء مناجات از حق درخواستی کرد، بسرّش ندا آمد که: «یا جنید خلّ بینی و بینک» میان من و تو می درآیی؟ من خود دانم که ترا چه سازد. و چه بکار آید؟

آنچه فرستم بپذیر، و آنچه فرمایم بکن. پس چون بنده را خواستی نبود، ربّ العالمین وی را به از آن دهد که بنده خواهد، چنان که در خبر است: «من شغلّه ذکرى عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطى السائلین».

فَاتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ در ثواب آخرت «حسن» گفت: یعنی نیکو است آن ثواب، و در ثواب دنیا آن نگفت. از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده، آن بودنی است بر دوام بی آفت، و بی فتنه. و این بریدنی است عن قریب، هم با آفت و هم با محنت.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ این محسنان آن شاکراند که درین آیت گفت.

و جزا که آنجا اشارت کرد محبت است که این جا بیان کرد. و احسان آنست که مصطفی (ص) گفت بجواب جبرئیل: «ان تعبد الله كأنك تراه».

احسان صفت مراقبانست، و حال واجدانست، و مقام راضیان است، و نشان دوستان است. محبت خدای ایشان را شعار، و یاد الله ایشان را دثار، و مهر الله ایشان را نثار، نثاری که بر روی جان گویی نگار است، و درخت شادی از وی بیبارست، و جان را خوش بهار است!

الا ای خوش نسیم نو بهاری تو بوی زلف آن بت روی داری

۲۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: سَنَلِقِيَ آرى می درافکنیم، فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای ناگرویدگان، الرُّعْبَ بیم و ترس، بما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ بآنچه انباز گرفتند با خدای، ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا چیزی که الله آن را از آسمان حجتی نفرستاد، و مَا وَاهُمُ النَّارُ و بازگشتگاه ایشان فردا آتش است، وَ بَسْ مَتَوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) و آن بد بودن گاهی است کافران را.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ رَاسِتًا كَقَوْلِ خَدَائِ بِأَشْمَا، وَ رَاسِتًا كَرَدَ وَعْدَهُ خَوِيْشِ كَه دَادَه
 بُوَد، إِذْ تَحْسُوْنَهُمْ بِإِذْنِهِ أَنْ كَه كَه شَمَا إِيشَان رَا مِيكشْتِيْد بِخَوَاسْتِ وَي، حَتَّى إِذَا فَشَلْتُمْ تَا
 أَنْ كَه كَه بَد دَل شَدِيْد، وَ تَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ بَا يِكْدِيْگَر مَخَالِفِ شَدِيْد وَ بَرِ أَوِيخْتِيْد، وَ
 عَصَيْتُمْ وَ دَر رَسُوْل مَن نَاْفَرْمَانِ شَدِيْد وَ سَرَكشِيْدِيْد، مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّوْنَ پَسِ أَنْكَه
 بَا شَمَا نَمُوْدِ اللهُ أَنْجَه دُوْسْت مِيْدَاشْتِيْد، مِنْكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الدُّنْيَا كَسِ هَسْتِ اَزِ شَمَا كَه اِيْن
 جَهَانِ مِيْ خَوَاهِد، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الْآخِرَةَ. وَ كَسِ هَسْتِ اَزِ شَمَا كَه أَنْ جَهَانِ مِيْ خَوَاهِد،
 ثُمَّ صَرَفَكُمُ عَنْهُمْ پَسِ شَمَا رَا اَزِ كَاْفَرَانِ بَرِگَرْدَانِيْد، لِيَبْتَلِيَكُمْ تَا شَمَا رَا بِيَازِ مَآيِدِ (بَآنِ مَحْنَتِ
 كَه اِفْتَادِ)، وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ دَرگِذَاشْتِ اَزِ شَمَا أَنْجَه كَرْدِيْد. وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَيِ الْمُؤْمِنِيْنَ
 (۱۵۲) وَ اللهُ بَا فَضْلِ اسْتِ بَرِ مُؤْمِنَانِ.

إِذْ تُصْعِدُونَ كَه بَا لَا مِيگَرَفْتِيْد، وَ لَا تَلْوُونَ عَلَيِ أَحَدٍ وَ بَا زِ نَنگَرَسْتِيْدِ بَا كَسِ، وَ الرَّسُولُ
 يَدْعُوكُمْ وَ پِيْغَامْبِرِ شَمَا رَا مِيخَوَانِد، فِيْ أَخْرَاكُمْ اَزِ پَسِ شَمَا، فَأَثَابَكُمْ شَمَا رَا اللهُ پَادَاشِ دَادِ
 (بَآنِ نَاْفَرْمَانِيْ كَه كَرْدَه بُوْدِيْد وَ دُنْيَا كَه جَسْتَه بُوْدِيْد) غَمًّا بَعَمَّ غَمِيْ دَرِ غَمِيْ پِيْوَسْتَه، لِكَيْلَا
 تَحْزَنُوا تَا مَگَرِ بَا زِ اِنْدُوْهَگَنِ نَبِيْد، عَلَيِ مَا فَاتَكُمْ بَرِ أَنْجَه اَزِ شَمَا دَرگِزْدِ اَزِ دُنْيَا، وَ لَا مَا
 أَصَابَكُمْ وَ نَه بَرِ أَنْجَه بَشَمَا رَسَدِ اَزِ رَنجِ، وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) وَ اللهُ آگَاَه اسْتِ
 بَآنْجَه مِيكْنِيْد.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پَسِ فَرَسْتَادِ بَشَمَا، مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَزِ پَسِ أَنْ غَمِّ، أَمَنَةً اِيْمِنِيْ اَزِ دَشْمَنِ،
 نَعَاسًا خَوَابِيْ وَ آرَامِيْ، يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ كَه دَرِ گَرُوْهيْ اَزِ شَمَا مِيْ پِيْجِيْدِ أَنْ خَوَابِ، وَ
 طَائِفَةً قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَ گَرُوْهيْ بَتِيْمَارِ أَوْرَدِ اِيْشَانِ رَا خَسْتَنگِيْهَا دَرِ تَنَهَايِ اِيْشَانِ، يُظُنُّوْنَ
 بِاللَّهِ ظَنَهَا مِيْبَرْدَنْدِ بَخْدَائِ، غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَهَايِ نَاسِزَا، ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ظَنَهَايِ كَاْفَرُوَارِ يَقُولُوْنَ
 (دَرِ خَوِيْشْتَنِ مِيْ اِنْدِيْشِيْدَنْدِ) وَ بَا خُوْدِ مِيْگَفْتَنْدِ: «هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» اَزِ كَارِ بَمَا
 هِيْجِ چِيْزِ هَسْتِ؟ قُلْ جَوَابِ دَه رَسُوْلِ مِنْ: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ كَارِ هَمِيْ خَدَائِ رَاسِتِ، يُخْفُونَ
 فِيْ أَنْفُسِهِمْ دَرِ دَلَهَايِ خَوِيْشِ چِيْزِيْ نَهَانِ مِيْ دَارَنْدِ، مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ چِيْزِيْ كَه أَنْ پِيْدا
 نَمِيْ كَنْدِ تَرَا بَزْبَانِ، يَقُولُونَ مِيْگُوِيْنْد: لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اِگَرِ مَا رَا اَزِ كَارِ چِيْزِيْ
 بُوْدِيْ، مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا مَا رَا اِيْدِرِ بَنَكشْتَنْدِيْ، قُلْ پِيْغَامْبِرِ مِنْ بَگُوِيْ، لَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُيُوتِكُمْ اِگَرِ
 شَمَا دَرِ خَاْنَهَايِ خَوِيْشِ بُوْدِيْد، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ بِيْرُوْنَ اَمْدَنْدِيْ اَنَانِ كَه بَرِ

ایشان مرگ نبشته‌اند، و هنگام آمده‌ی مَضَاجِعِهِمْ بر افتادن گاههای ایشان، وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و تا بیازماید و بر رسد الله، ما فِي صُدُورِكُمْ بآنچه در دل‌های شماست، وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ و تا پاک‌کند و شبیهت ببرد از آنچه در دل‌های شماست، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) و الله دانا است بآنچه در دل‌های شماست.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ ایشان که برگشتند (بہزیمت) از میان شما، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ آن روز احد که هر دو گروه همدیدار گشتند. إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ شَيْطَانُ اِيشَانِ را از جای ببرد، بَبَعْضِ مَا كَسَبُوا بلختی از آنچه کرده بودند از پیش، وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بدرستی که خدای عفو کرد آن گریختن ایشان از ایشان. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) که خدای آمرزگارست و بردبار.

النوبة الثانية

قوله تعالى: سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... الآية مفسران گفتند: که سبب نزول این آیت آن بود که روز احد بعد از آن وقعه که افتاد، کافران قریش سوی مکه بازگشتند براه در با یکدیگر گفتند: بد کردیم که لختی از ایشان زنده بگذاشتیم و همه را نکشتیم! اکنون باز گردید تا رویم و بیخ ایشان بر آریم! و یکی را از ایشان بر بسیط زمین نگذاریم. تا درین بودند، ربّ العالمین ترسی و بیمی در دل ایشان افکند، تا از آن همت بگشتند، و آن عزم فسخ کردند.

اللَّهُ بر مسلمانان منت نهاد، بآن ترس که در دل ایشان افکند و گفت: وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.

قراءت شامی و علی و یعقوب الرُّعْبَ بضمّ عین است، باقی بسکون عین خوانند، دو لغت‌اند هر دو بمعنی خوف.

بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا معنی سلطان «حجّت» است، و در قرآن سلطان باین معنی فراوان است. یعنی: کافران را بآن بت پرستیدن هیچ حجّت نیست، و خدای ایشان را از آسمان بآن شرک هیچ کتابی نفرستاد، تا ایشان را در آن حجّتی بودی و عذری، لا جرم مآل و مرجع ایشان آتش دوزخ است.

وَ بئسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ و بد جایگاهی که دوزخ است، جای مشرکان و ستمکاران.

قوله: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ... الْآيَةَ. محمد بن كعب القرظی گفت: رسول خدا (ص) چون به مدینه باز رفت، جماعتی از یاران وی گفتند: از کجا بما رسید این محنت؟ و چون افتاد این وقعت؟ و الله تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود؟

و ذلك في قوله تعالى: بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا... الْآيَةَ. رب العالمين بجواب ایشان این آیت بفرستاد: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ. گفته‌اند: این وعد آن بود که رسول خدا بخواب دید که بر دشمنان ظفر یافتی، و خواب پیغامبران وحی باشد.

از آن آن را «وعد» خواند. و صدق این وعد آن بود که باوّل وقعه احد مسلمانان غلبه کردند بر کافران، پس بآخر کافران غلبه کردند. میگوید: الله با شما راست گفت و راست کرد وعده خویش.

إِذْ تَحْسَبُوهُمْ إِي تَقْتُلُوهُمْ قَتْلًا، ذَرِيعًا، سَرِيعًا، شَدِيدًا، که باوّل روز ظفر شما را بود و شما ایشان را بکشید بخواست خدای.

حَتَّى إِذَا فُشِلْتُمْ حَتَّى غَايَتِ رَاسَتٌ، بِمَعْنَى: «الِي» یعنی تا آنکه بد دل شدید و با یکدیگر مخالف شدید. این مخالف و منازعت آن بود که تیراندازان بطلب غنیمت درن بگذاشتند و در لشکر گاه افتادند، و سالار ایشان عبد الله بن جبیر میگفت: بمکنید، و درن بمگذارید! ایشان با وی منازع شدند و فرمان نبردند، و درهم افتادند. و سالار با تنی چند کم از ده کس از جای برنخواستند. دشمن درن بگذاشته دیدند، درافتادند، و سالار و آن چند کس را بکشند، و در مصطفی (ص) و مسلمانان درافتادند.

قوله: وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ إِيْن أَرَاكُمْ فِي مَوْضِعِ اعْطَاكُمْ اسْت. چنان که آنجا گفت: سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ إِي سَاعِطِكُمْ اَرْضِ مِصْرَ مِنتَ بَرِ اِيشَانِ نِهَادِ بَآنِچِهَ زَمِينِ مِصْرِ اِيشَانِ رَا دَاد. مالک بن انس گفت: «مصر خزانه الارض». عمرو بن عاص گفت: «مصر فردوس الدنيا». و روی عن النبي انه قال: «ابتغوا خیر مصر و لا تتخذوها دارا فانه يساق اليها اقل الناس اعمارا.

أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ ظَفْرَ وَ نَصْرَتَ مِصْلَمَانَانِ بُوْد، دَرِ اِبْتِدَاءِ رُوْزِ بَادِ صِبَا بِرِخَاسْتِ، مِصْلَمَانَانِ شَادِ گِشْتَنْدَ وَ بَرِ کَافِرَانِ نَصْرَتِ دِیدِهَ وَ عِلْمِدَارَانِ مِشْرُکَانِ کِشْتِه.

و آن گه بآخر روز حال دگرگون شد، و آن باد صبا با باد دبور گشت، و آن شادی بانده

بدل شد.

قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ هُم الَّذِينَ تَرَكُوا الْمَرْكَزَ، وَ اقْبَلُوا إِلَى النَّهْبِ. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ هُم الَّذِينَ ثَبَتُوا فِي الْمَرْكَزِ حَتَّى قَتَلُوا.

قال ابن مسعود: ما شعرت ان احدا من اصحاب رسول الله (ص) يريد الدنيا و عرضها حتى كان يوم احد و نزلت هذه الآية.

ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ اى بذنوبكم هذه، صرفكم عن قتلهم من بعد أن اظفركم عليهم. لِيُبْتَلِيَكُمْ بما جعل عليكم من الدِّبْرَةِ فَيَتَبَيَّنَ الصَّابِرُ مِنَ الْجَازِعِ وَ الْمَخْلَصُ مِنَ الْمُنَافِقِ.

وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ حَيْثُ لَمْ تَقْتُلُوا جَمِيعًا عَقُوبَةَ بِمَعْصِيَتِكُمُ النَّبِيِّ (ص) وَ الْهَزِيمَةَ.

وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

قوله: إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ اى لا تعرجون و لا تقيمون على أحدٍ «احد» اين جا مصطفى (ص) است كه وى ميگفت: «انا النبى لا كذب، انا ابن عبد المطلب».

وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ اى و من ورائكم يقول: الى عباد الله! فانى رسول الله من يكر فله الجنة. ميگويد: رسول شما را ميخواند و اين خبر ميگفت و شما اجابت نكرديد، و با وى ننگرستيد. يقال: جاء فلان فى آخر الناس، و آخرة الناس، و اخرى الناس و اخرات الناس، و اخريات الناس.

فَأَثَابَكُمْ اى: جازاكم. و الثواب يكون خيرا و يكون شرا، كالشارة تكون بخير و بشر.

غَمًّا بَغَمًّا اى: مع «غم» و قيل: متصلا بغم، غمى در غمى پيوسته، و دو غم بر سر هم نشسته: يکى غم هزيمت، ديگر غم آنکه از ابليس شنیده بودند كه محمد (ص) را بکشتند.

لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ يعنى الفتح و الغنيمه، و لا ما أصابكم من القتل و الهزيمة.

وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اى در شأن هفت کس فرود آمد از ياران مصطفى (ص) ابو بكر صديق، عمر فاروق، على المرتضى و الحارث بن الصمة، و

سهيل بن حنيف و دو مرد انصارى. ميگويد: شما را پس از غم قتل و هزيمت امن دادم، خواب بر شما افكندم و خواب نشان امن است و سکون دل و زوال غم و ترس. «امنة» و

«امن» يکى است. و از بهر آن بر «نعاسا» و او نيست كه آن تفسير امنه است.

«تغشى طائفة» كه بتا خوانى بر قراءت كسابى و حمزه فعل «امنة» راست، و كه بيا

خوانی بر قراءت باقی فعل «نعاس» راست. میگوید: خواب در میبچید در گروهی از شما.

وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَ گروهی بودند، یعنی منافقان: معتب بن قشیر و اصحاب او که نه امن بود ایشان را و نه خواب. ایشان را همه تیمار و غم خویش گرفته بود و همت ایشان همه در کار خویش و در خلاص نفس خویش. قوله: يَطُنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ این طائفه منافقان را میگوید که: ظن ناسزا می بردند بالله، که محمد (ص) را نصرت نخواهد داد، و کار وی مضمحل است! و دین وی تباه! رب العالمین گفت: این ظن ایشان بس کافروار است و بیگانه وار، یعنی ظن ایشان بخدای در کار محمد (ص) هم چون ظن کافران است و اهل جاهلیت.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ این استفهام بمعنی «جحد» است و امر اینجا بمعنی نصرت و ظفر، یعنی که ایشان میگویند: ما را ظفر و نصرت چنان که وعده داده بودند نیامد، و منافقان این سخن بر جهت تکذیب گفتند. رب العالمین بجواب ایشان گفت: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ چون لام نصب خوانی بر قراءت بصری، آن نصب از بهر آن است، و چون برفع خوانی مستأنف بود. میگوید: نصرت و ظفر و قضا و قدر و شهادت همی خدای راست. یعنی: چون همه او راست، آن را دهد که خود خواهد. از ابن عباس روایت کردند که: این ظن ناسزا که بالله می بردند تکذیب قدر است، که ایشان در قدر سخن میگفتند، و حوالت کارها با خود میکردند، و مشیت خود برابر مشیت خدا میداشتند. رب العالمین گفت: قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ.

یا محمد ایشان را بگوی که: القدر خیره و شره من الله. مصطفی (ص) گفت: «یکون فی امتی خسف و مسخ و ذلک فی المکذبین فی القدر»

و قال: صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب: المرجئة و القدرية.
و روی ان ابا بکر و عمر تکلما فی القدر، فتابع بعض القوم ابا بکر و تابع بعض القوم عمر فتحا کما الی رسول الله (ص) فاقبل النبی (ص) علی ابی بکر فقال کیف قلت: یا ابا بکر؟ فقال الحسنات من الله و السيئات من انفسنا. فانقبض رسول الله (ص) بعض الانتقباض حتی روى ذلك فيه. ثم قال یا عمر کیف قلت؟ قال الحسنات و السيئات کلها من الله. قال

فانبسط رسول الله (ص) حتى روى ذلك فيه. ثم قال ان اول من تكلم في القدر لجبرئيل و ميكائيل، قال ميكائيل مثل مقاتلك يا ابا بكر، و قال جبرئيل مثل مقاتلك يا عمر، فقالا ان يختلف اهل السماء يختلف اهل الارض، تعال حتى نتحاكم الى اسرافيل، فما قضى بيننا رضينا.

قال: فتحاكما الى اسرافيل فقضى بينهما ان الخير و الشر كله من الله، قال رسول الله (ص): فهذا قضايى بينكما. قال: ثم اقبل على ابي بكر فقال: يا ابا بكر ان الله تعالى لو اراد ان لا يعصى ما خلق ابليس.

يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي: فِي قُلُوبِهِمْ، مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ فِي دَلَاهِي خَوِيشِ چيزی پنهان میدارند که پیدا نمی‌کنند بزبان. آن‌گاه تفسیر بر عقب گفت: يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا، این «يقولون» همان «يخفون» است، یعنی يخفون قولهم، در دل خویش با نفس خویش می‌گویند پنهان، که اگر ما را خرد بودی با محمد (ص) بیرون نیامدیمی تا سران ما را نکشتندی. رب العالمین گفت بجواب ایشان: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ أَي مَصَارِعِهِمْ. در این آیت ردّ قدریه و معتزله است که می‌گویند: قتل بر کس نه نوشته‌اند، و آن کس را که کشتند نه باجل مرد. و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّ و علا: لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ. و ازین جاست که مفسران گفتند درین آیت مضمّر است که: و حانت آجالهم الى مضاجعهم.

وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ هَر لَام که در عربیت آید که نه «لام ملک» بود نه «لام امر»، آن را «لام ابتدا» گویند. چنان که تو کسی را گویی: فرا فلان ایدون و ایدون گوی. او جواب دهد: «تا بینم او را» این لام در سخن لام ابتداست معلق بر ضمیر یا بر خطاب مخاطب. و «لیبتلی» و «لیمحص» در هر دو کلمه لام ابتداست.

و المحص «التقية» يقال «فرس محوص»، اذا لم يكن في حوافرها رهل. و معنى الآية: ليبتلي الله ما في صدوركم ايها المنافقون فعل ما فعل يوم احد و ليمحص اي ليظهر و يكشف ما في قلوبكم ايها المؤمنون من الرضا بقضاء الله. و الله عليهم بذات الصدور اي بما يدور في الافكار، و يعترض في النفوس، و بما في القلوب من النفاق و الايمان.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ... الآية این خطاب با مؤمنانست، میگوید: ایشان که پشت
 بدادند بهزیمت، و از قتال دشمن برگشتند از میان شما که مؤمنان اید یَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ آن
 روز که جمع مؤمنان و جمع کافران همدیدار گشتند، و بر هم رسیدند، آن شیطان بود که
 در راه ایشان آمد، و ایشان را بر آن ذلّت داشت، و آن کار ایشان را برآراست. و این در
 راه آمدن شیطان و ایشان را از ثبات بیفکندن، بشومی آن بود که فرمان رسول (ص) را
 خلاف کرده بودند، و مرکز بگذاشته. پس رب العالمین ایشان را عذر نهاد و عفو کرد،
 گفت: وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ. و گفته اند که معصیت ایشان آن بود که پارسال به بدر رغبت
 کرده بودند در فداء مشرکان، و باز فروختن ایشان، که ببدر بدست آورده بودند، و بنکشتن
 ایشان، پس رب العالمین عذر ایشان بنهاد و آن معصیت از ایشان در گذاشت و عفو کرد و
 گفت: لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ. مفسران گفتند: عثمان بن عفان از ایشان بود، و رافع بن المعلى، و
 خارجه بن زید، و حذیفة بن عتبة بن ربیعة، عثمان بن عقبه، و عمرو بن عقبه. مردی از
 ابن عمر پرسید که عثمان به بدر حاضر بود؟ گفت: نه، گفت: بیعة الرضوان حاضر بود؟
 گفت: نه، گفت: از جمله ایشان بود که یَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ؟ گفت: بود. ابن عمر را گفتند که:
 این در عثمان عیب میجوید باین که می گوید. ابن عمر گفت: اما بدر فان رسول الله (ص)
 قد ضرب له بسهمه. اما بیعة الرضوان فقد بايع له رسول الله (ص) و ید رسول الله خیر من
 ید عثمان، و اما الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان فقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... جلیل است و جبار خدای کردگار
 نامدار، رهی دار، که از کار رهی آگاه است، و رهی را پشت و پناه است. خود دارنده، و
 خود سازنده، که خود کردگار و خود پادشاه است، و همه عالم او را سپاه است. سپاهش
 نه چون سپاه خلقان، که ملکش نه چون ملک ایشان.

چون ملک او ملک نه، چون سپاه او کس را سپاه نه. سپاه مخلوق را اسپ و سلاح باید،
 آلت و زینت باید، فرهیب و حیلت باید. سپاه حق بی نیاز از فرهیب و حیلت، کمر بسته بر
 درگاه عزّت، تا خود چه آید از فرمان و حکمت. سپاه او یکی پشه عاجز گماشته بر
 نمرود گریز، اینت گردن کش کزو قوی تر نه! و آنت پشه کزو ضعیف تر نه! بنگر که با وی

چه کرد و چون گشت؟! سپاه دیگر لشکر ابابیل فرستاده باصحاب فیل، لشکری چنان ضعیف بقومی چنان عظیم! بنگر تا چون دمار از ایشان برآورد، و روز ایشان بسر آورد؟! سپاه دیگر باد عقیم فرو گشاده بر عادیان عمالقه و جباره آن زمان، ایشان را چنان کرد که کَانَهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ، فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟ سپاه دیگر رعب است بر دل کافران از هیبت محمد (ص) خاتم پیغامبران، هنوز بدو نارسیده، یک ماهه راه میان شان مانده، و از ترس و بیم جانشان بر لب رسیده! ازین جا گفت مصطفی (ص): «نصرت بالرعب مسيرة شهر».

و رب العالمین این منشور درگاه رسالت را از قرآن مجید توقیع بر زده که: سُنِّلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ.

و از آثار هیبت محمد (ص) بر دل کافران و امارات فزع در دل بیگانگان، یکی قصه بو جهل است با آن مرد ثقفی که شتران داشت و بوی فروخت، و قصه آنست که: علی (ع) و ابن عباس (رض) گفتند: شبی جبرئیل امین (ع) ندا در عالم داد که: «معاشر الناس ما قعودکم و قد بعث الله عز و جلّ الیکم نبیاً من ولد لوی بن غالب، یقال له محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف.

گویند: جوانی از قبیله ثقیف آواز جبرئیل بشنید، برخاست و ده تا شتر در پیش گرفت. و روی به مکه نهاد. چون در مکه شد، جماعتی را دید از صناید و سادات قریش. جوان گفت: «ایکم محمد؟»

ابو جهل فراوی جست و گفت که: ای جوان این چه سخن است که می‌گویی؟ و محمد که باشد؟ گفت: آن پیغامبر که بشما فرستادند. گفت: هیچ پیغامبر بما نفرستادند. جوان گفت: من شبی نشسته بودم و از هوا ندایی شنیدم بدین صفت. ابو جهل گفت: آن آواز شیطان بود که بشما افسوس میداشت. ثقفی گفت: خواهم که تو روی وی بمن نمایی، تا ببینم. گفت: ترا روی وی دیدن بکار نیست، که وی مردی جادوست، ترا فریب دهد. ثقفی گفت: تو در حق وی سخن بس درشت می‌گویی، مگر میان شما خشونت است؟ کسی دیگر بود که همین گوید که تو می‌گویی؟ گفت: آری عمّ من ولید بن مغیره. گفت: عمّ تو بر موافقت تو و هوای تو سخن گوید، دیگری باید. گفت: عمّ محمد، بو لهب عبد العزی

بن عبد المطلب.

پس بر بو لهب شدند. بو لهب همان گفت که بو جهل گفت. پس ثقفی گفت: «اوّه! ضلّ سعی! و ذهبت ایّامی!»

اکنون کیست که شتران من بخرد؟ بو جهل گفت: من بخرم. بچند فروشی؟ گفت: بدویست دینار. گفت: خریدم و بده دیگر. گفت: این ده چرا افزودی؟ گفت: بشرط آنکه بر محمد (ص) نروی، و سخن وی نشنوی. ثقفی را تهمتی در دل افتاد، شتران را بگذاشت و رفت سوی کعبه، مصطفی (ص) را دید در نماز برکوع، و نور روی وی بر شراک نعلین افتاده. با خود گفت: ما هذا بوجه ساحر و لا کذاب! و الله ما انت الا صادق.

و مصطفی (ص) هم چنان در نماز می بود، و ثقفی بازگشت بطلب شتران خود آمد، تا بغرفه ابو جهل. ابو جهل بر غرفه بود، گفت: یا ابا الحکم یا شتران رد کن یا بها بده. ابو جهل گفت: «هیئات ما لک عندی مال و لا نوق، لانک نقضت الشرط»

ثقفی گفت: «کذبت و الله فی امر محمد، ما هو بساحر و لا کذاب بل هو نبی صادق.» ابو جهل گفت: «و اللات و العزی لا اعطینک شیئا ابدا»

، ثقفی گریان و دل‌تنگ بازگشت. عبد الله زبیری بر طریق استهزاء فراز آمد، و نرم نرم گفت: یا ثقفی! خواهی که با حق خود رسی، رو محمد (ص) را با خود بیاور، که او را هیبتی است بر دلها تا حق تو بستاند. ثقفی آمد بحضرت مصطفی (ص) و از هیبت که بر او تافته بود سخن نمی یارست گفت، و لرزه بر اندام وی افتاده.

مصطفی (ص) گفت: ای جوانمرد مترس که من پیغامبر رحمتم، آن گه گفت: یا غلام آن آواز شنیدی از آسمان که گفتند: «ما قعودکم و قد بعث فیکم نبی من لوی بن غالب»؟ گفت: شنیدم، حبیبی!

صوت من کان ذاک؟

گفت: صوت جبرئیل. مصطفی (ص) گفت: دیدی که عبد الله زبیری با تو نرم نرم گفت که بیار محمد را تا با حق خود رسی؟ ثقفی گفت: اشهد بشعری و جلدی و بشری و دمی مخلصا ان لا اله الا الله، وحده، لا شریک له، و انک محمدا عبده و رسوله.

گفت: اکنون که ایمان آوردی من با توام تا ترا بحق خود رسانم. آن گه گفت ثقفی را که:

تو از پیش برو بدر سرای بو جهل که تو در من نرسی. ثقفی از پیش برفت و مصطفی (ص) بر دیدار ابو جهل که از غرفه مینگرست یک گام از مسجد برداشت و دیگر بدر سرای بو جهل بر زمین نهاد. ثقفی خواست تا گوید: یا ابا الحکم، مصطفی (ص) گفت: چنین مخوان او را، بآن کنیت خوان که الله او را داد که «یا ابا جهل». آن گه مصطفی (ص) او را سه بار خواند یا ابا جهل! و جواب می‌داد. پس از سه بار جواب داد: لبیک لبیک یا محمد (ص) و سعدیک و کرامه لک.

و فرود آمد از غرفه، گونه روی وی بگشته و عقل زائل شده و زبان سست گشته، و بهمه اندام لرزه در افتاده، گفت: چه حاجت داری یا محمد؟ گفت: حق این مرد بگزار بتمامی. گفت: نعم یا محمد! علی الراس و العین.

آن گه کنیزک را بخواند و کیسه زر و ترازو بخواست، و دویست دینار برکشید و بوی داد. مصطفی (ص) گفت: ده دینار دیگر چنان که گفته‌ای. بو جهل ده دینار دیگر بر کشید و بوی داد و گفت: «هی لممشاک یا محمد! فانه لم یکن فی حسابی».

آن گه ابو جهل گفت: یا محمد! هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت: «نعم، الروضة الخضرة و العیش المقیم، ان تقول لا اله الا الله و تقرّ بآئی رسول الله حقا».

ابو جهل گفت: یا محمد هر چه فرمایی از اهل و مال و فرزند فرمان بردارم. اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم. رسول (ص) بازگشت و گفت: یا غلام رو و آن قوم را گوی که قدر ما نزد صاحب ایشان چندانست، و قدر او نزدیک ما چونست؟ ثقفی رفت، و قصه بگفت. ابن الزبیری با جماعتی برخاستند و گفتند: چونست که صاحب ما بو الحکم ما را بتکذیب محمد می‌فرماید، و آشکارا وی را ناسزا می‌گوید، و پنهان او را تواضع میکنند، کار وی راست میدارد؟ خیزید تا همه در دین محمد (ص) شویم. برین عزم بیرون آمدند، ولید بن مغیره را دیدند، قصه با وی بگفتند. ولید گفت: چندان توقف کنید تا از وی بیرسیم که آنچه کرد از بهر چه کرد؟ اگر معذور است او را معذور داریم. آمدند بدر سرای بو جهل، او را خواندند هم بر آن صفت ترسنده و لرزنده بیرون آمد. ولید گفت: این چه حال است، و چه هیبت که در دل تو افتاده از محمد؟ گفت: یا عم! شتاب مکن و سخن من بشنو، اگر عذرم هست مرا معذور دارید، محمد را دیدم که از مسجد بیرون آمد، و اوّل گام

که بر گرفت بدر سرای من بر زمین نهاد، آن گه مرا به بو جهل بر خواند، من خشم گرفتم، سنگی عظیم نهاده بود برداشتم تا بر سر وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهانم. چون این همت کردم دست من با سنگ در گردن بماند و خشک شد گفتم: اگر آنچه محمد می گوید راست میگوید دستم گشاده شود. دستم گشاده گشت، و سنگ از دستم بیفتاد، همچون خمیر پاره ای. دیگر باره مرا به بو جهل بر خواند همان همت کردم همان حال دیدم. سوم بار که مرا بر خواند.

سنگ برگرفتم خشخشه ای شنیدم از پس خویش. باز نگرستم، شیری را دیدم سهمناک عظیم، که آتش از هر دو چشم وی می افروخت، و نیشها داشت چنان که نیش فیل، و بر یکدیگر می زد، و مرا گفت: «الویل لک! اجب محمدا و اقض حاجته و آلا و اله محمد قرصتک بانیاپی هده». فاخرجت رأسی الی محمد، و أجبته عند ذلک. یا عم! ان کنت معذورا فاعذرنی، و ان کنت معذولا فاعذلنی. فلما سمعوا ذلک، قالوا بأجمعهم انت معذور اذ کان الأمر کذلک.

قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ قیمت هر کسی ارادت اوست، و خواست هر کسی رهبر اوست. یکی دنیا خواست، یکی عقبی، و یکی مولی. خواست دنیا همه فرهیب و غرور، خواست عقبی همه شغل است و کار مزدور، و خواست مولی همه سور است و سرور! ار طالب دنیا خسته پندار و غرور است، و طالب عقبی در بند حور و قصور است، طالب مولی در بحر فردانیت غرقه نور است.

ذو النون مصری گفت: الهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگان دادم و اگر از عقبی مرا ذخیره ای است بمؤمنان دادم. در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقبی مرا دیدار تو بس! دنیا و عقبی دو متاع اند بهایی! و دیدار نقدی است عطائی! دلال دنیا ابلیس است، سلعت خود در بازار خذلان بر من یزید داشته و آن را بر خلق می آراید. يقول الله تبارک و تعالی اخبارا عنه: لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ. بايع ابليس و مشتری کافر، و بها ترک دین و محض شرک. باز مصطفی (ص) دلال بهشت در بازار عقبی بر من یزید عنایت داشته. الله بايع و مؤمن مشتری، و بها کلمه لا اله الا الله.

قال النبی (ص): «ثمن الجنة لا اله الا الله».

بیر طریقت گفت: قومی بینم باین جهان ازو مشغول، قومی بآن جهان ازو مشغول، قومی از هر دو جهان بوی مشغول. گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی دمد؟ و آفتاب وصلت از برج عنایت که تابد؟ بزبان بیخودی و بحکم آرزومندی می‌زارند و می‌گویند: «کریم! مشتاق تو بی تو زندگانی چون گذارد؟

آرزومند بتو از دست دوستی تو یک کنار خون دارد!»

بی تو ای آرام جانم زندگانی چون چون نباشی در کنارم شادمانی
کنم چون کنم

۲۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ كَمَا كَانُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا چون ایشان مبیّد که کافر شدند، وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و قومی را گفتند از برادران و دوستان خویش، إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ آن گه که بسفر شدند (از بهر تجارت و در آن سفر بمرند)، أَوْ كَانُوا غُرًى یا بغزا شدند (و در آن غزا کشته شدند)، لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بنزدیک ما بودندی (و بنشدندی)، مَا مَاتُوا در سفر نمردندی، وَمَا قُتِلُوا و در غزا کشته نشدندی لِيَجْعَلَ اللَّهُ تَا كُنْدِ خدای، ذَلِكَ آن سفر و غزای ایشان (سخن ایشان)، حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ در بغی و حسرتی در دلهای کسان آن مردگان و کشتگان، وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ و الله است که می‌زنده کند و می‌میراند، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) و خدای آنچه شما می‌کنید بیناست و دانا.

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و اگر کشتند شما را در راه خدا، أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید، لَمَغْفِرَةً مِنَ اللَّهِ و رَحْمَةً آمُرْشِي از خدا و رحمتی که بشما رسد و شما بآن رسید، خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) به است از آنچه شما می‌گرد کنید درین جهان.

وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ و اگر بمیرید یا بکشند شما را، لِلَّيْلِ اللَّهُ تُحْشِرُونَ (۱۵۸) با خدای می‌انگیزانند شما را.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بِنَهْمَارِ بَخْشَائِيهِ از خدای لَنْتَ لَهُمْ چنین نرم بودی و خوشخوی امّت را، وَ لَوْ كُنْتَ ظُفًّا و اگر تو درشت بودی غَلِيظَ الْقَلْبِ سَتَبَرِ دَلِ بِي رَحْمَتِ، لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ. باز پراکندندی از گرد بر گرد تو، (و حلقه صحبت تو شکسته گشتی)، فَأَعْفُ عَنْهُمْ فرا گذار از ایشان، وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه ایشان را، وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و با ایشان

باز گوی در کاری که پیش آید، فَإِذَا عَزَمْتَ أَنْ تَمْشِيَ وَبِرَّ آهَنْگِ كَارِ خَاسْتِي، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِشْتِ بَخْدَايَ بَازْ كَنْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) که خدای دوست دارد کار بوی سپارندگان و پشت باو بازکنندگان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ این پندیست که خدای تعالی مؤمنان را میدهد که شما چون منافقان مباشید، و شک و نفاق بدل خود راه مدهید، و آنچه ایشان گویند مگوئید. و گفت ایشان آن بود که: عبد الله بن ابی سلول و جماعتی از منافقان که روز احد بوقعت حاضر نبودند فرا عبد الله بن رباب و اصحاب او گفتند که این برادران و پیوستگان ما که بسفر تجارت شدند و در آن سفر بمرندند یا بغزاء احد شدند و در آن غزا کشته شدند، إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ فَمَاتُوا أَوْ كَانُوا غُزًى فَقَتَلُوا هَر دُو كَلِمَه در آیت مضمراست. «غزای» جمع غازی است، فَعَلَ مِنَ الْغَزْوِ. گفتند اگر ایشان بیرون نشدند بسفر، نمرندی، و ایشان را در غزو نکشتندی، و این سخن از ایشان تکذیب قدر است. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ای لِيَجْعَلَ ظَنَّهُمْ أَنَّهُمْ: لو لم يحضروا الحرب لا ندفع القتل عنهم، حسرة في قلوبهم. این بآن کرد تا ایشان ظن برند که: اگر بقتال و حرب نشدندی ایشان را نکشتندی، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فرو آورد، و رنجوری بیفزود. اللَّهُ تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود، تا آن حسرت در دل ایشان نبود چنان که در دل منافقان. آن گه خبر داد که: موت و حیات در قدرت الله است و بمشیت اوست، آن را وقتی است معین. و هنگامی نامزد کرده گفت: وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ خدای است که زنده میدارد نه مقام و زیرکی، و اوست که می میراند نه سفر و دلیری. چون فراز آید در سفر و در حضر بنگردد و آن را مردی نبود.

قال النبي (ص): «مَثَلُ لِلنَّاسِ الْأَجَلِ وَ الْأَمَلِ. فَمَثَلُ الْأَجَلِ خَلْفَهُ وَ الْأَمَلِ أَمَامَهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَوْمَلُ أَمَامَهُ، إِذَا تَأْتَاهُ أَجَلُهُ فَاخْتَجَلَهُ».

قوله: وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر بیا خوانی قراءت مکی و حمزه و کسایی است با الذین کفروا شود. و اگر بتا مخاطبه خوانی قراءت باقی است با یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شود.

قوله تعالى: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ... إلی آخر الآيتين نافع و اکثر اهل کوفه «متنا

و متم» و هر چه ازین باب آید بکسر میم خوانند. و باقی بضم میم خوانند. ایشان که بکسر خوانند فعل «مات، یمات، مت» نهند چنان که «خاف، یخاف، خفت» و «هاب، یهاب، هبت» و ایشان که بضم خوانند فعل آن «مات، یموت» نهند چنان که کان یکون، قال یقول.

قوله مِمَّا يَجْمَعُونَ حَفْصَ تَنهَا بِيَا خَوَانِدَ بَرِ فَعَلِ غَائِبٍ. و دیگران بتاء مخاطبه خوانند. رب العالمین درین دو آیت مؤمنان را بمرگ تهنیت کرد، و مرگ ایشان مرگ کرامت کرد. و علی الجملة مرگ بر دو قسم است: یکی در راه خدا، دیگر در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهیدانست که در سبیل خدا کشته شوند، چنان که اینجا گفت: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. دیگر مرگ عارفانست که در رضاء خدا و خوشنودی از وی بمیرند، چنان که گفت: «او متم» یعنی فی سبیل الله و رضاه من غیر قتل. و هم الذین قال فیهم النبی: «ان لله عبادا یصونهم عن القتل و الزلازل و الاسقام، یطیل اعمارهم فی حسن العمل، و یحسن ارزاقهم، و یحییهم فی عافیة، و یقبض ارواحهم فی عافیة علی الفرش، و یعطیهم منازل الشهداء.»

این دو گروه ایشانند که مرگ ایشان را تحفه است، چنان که مصطفی (ص) گفت: «تحفة المؤمن الموت.»

و سر انجام ایشان آنست که الله گفت: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اما آن مرگ که در راه شیطان بود نیز بر دو قسم است: یکی آنکه بیگانه زادند او را و بیگانه مرد. رب العالمین در وصف ایشان گفت: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ. دیگر آنست که: مسلمان زادند او را و کافر مرد. آن مسکین چون در سكرات مرگ افتد روی معرفتش بنكرت سیاه شود، جان از تن بر آید، و ایمان از دل بر آید، تن ماند بی جان، و دل ماند بی ایمان. ضربت ملک الموت بر تن آید و قطیعت ملک بر دل افتد، بیچاره سالها در مسلمانی رفته و بر کفر مرده! مسلمانان بر وی نماز کرده، و وی خود رانده! سرانجام این دو فرقت آنست که رب العالمین گفت: لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا. و به قال النبی (ص): «الا ان بنی آدم خلقوا علی طبقات شتى، فمنهم من یولد مؤمنا، و یحیی مؤمنا، و یموت مؤمنا.»

و منهم من يولد كافرا، و يحيى كافرا، و يموت كافرا. و منهم من يولد مؤمنا، و يحيى مؤمنا و يموت كافرا. و منهم من يولد كافرا و يحيى كافرا و يموت مؤمنا.

قوله تعالى: **فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ**. «ما» صله است يعنى فبرحمة من الله لنت لهم يا محمد فى القول، و سهلت اخلاقك لهم، و كثر احتمالك فلم تسرع اليهم بما كان منهم يوم احد.

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا فِي الْقَوْلِ غَلِيظَ الْقَلْبِ فِي الْفِعْلِ.
لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ أَى لَتَفَرَّقُوا عَنْكَ.

روت عائشة قالت قال رسول الله (ص): «ان الله امرنى بمدارة الناس كما امرنى باقامة الفرائض».

و قال (ص): «من سره ان يقيه الله من فور جهنم يوم القيامة و يجعله فى ظله فلا يكون غليظا على المؤمنين و ليكن بهم رحيمًا».

قوله: **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** مشاورت و تشاور، و شورى آنست كه هر كس راى و دانش ديگر كس جويد، و استصواب وى از دل وى بيرون آرد. از «شور» گرفته اند و آن استخراج است. و رب العالمين مؤمنان را در مشاورت بستود آنجا كه گفت: **وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**. و قال النبى (ص): «اذا كان امراءكم خياركم، و اغنياءكم سمحائكم، و امركم شورى بينكم، فظهر الارض خير من بطنها. و اذا كان امراءكم شراركم و اغنياءكم بخلاءكم و لم يكن امركم شورى بينكم، فبطن الارض خير من ظهرها».

و قال (ص): «ما سعد احد برأيه و لا شقى عن مشورة».

عبد الرحمن بن عوف گفت: روز بدر مشاورت كرديم لا جرم نصرت ديديم، و بر كافران شكستگى و هزيمت آمد. و روز احد مشاورت بگذاشتيم تا عتاب آمد، چنان كه ديديم، و رسيديم بآنچه رسيديم. اوزاعى گفت: بيشترين كه هلاك شدند از اين امت بعجب و ترك مشاورت هلاك شدند. و آنچه مصطفى (ص) گفت: «لا تستضيئوا بنار المشركين».

گفته اند كه: معنى آنست كه: لا تستشيروا المشركين فى شىء من امركم. پس معنى و **شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**، و الله اعلم، آنست كه: با مؤمنان مشاورت كن در كارى كه پيش آيد. از ابن عباس روايت كردند كه گفت: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** قال ابو بكر و عمر: اگر كسى

گوید چونست که مصطفی (ص) را به مشاورت فرمودند، و او را داناترین خلق و زیرک ترین جهانیان بود، وحی بوی پیوسته از آسمان، و فرمان وی بر خلق بهر چه فرماید اگر خواهند و گر نه روان، پس وی را چه حاجت باین مشاورت؟ جواب آنست: که ایشان قومی از سادات عرب بودند، و از مصطفی (ص) اکرام و استمالت توقع می کردند. رب العالمین بمشاورت فرمود اکرام ایشان را، و برداشت قدر ایشان را. هر چند که رأی ایشان هم رأی وی بودی، و اعتماد و وثوق همه بر صواب دید وی بودی، اما اکرام ایشان در آن حاصل شدی و دل ایشان خوش گشتی. و نیز گفته اند مشاورت بدان کرد تا سنتی باشد بعد از وی تا بقیامت. و هر کسی که کاری کند، بمشاورت کند تا بصلاح رسد، و بسداد نزدیکتر بود.

آن گه گفت: فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ شُهُودُ التَّقْدِيرِ وَ اسْتِرَاحَةُ الْقُلُوبِ عَنْ كُلِّ التَّنْبِيهِ. یا محمد (ص)! چون از شوری عزم کردی، و قصد را جمع کردی، و کار پیش گرفتی، پشت بالله باز کن نه بمشاورت با ایشان. یعنی میندار که جز بالله ترا کاری از پیش شود، یا مرادی برآید. و الیه الاشارة بقوله تعالى: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. و متوکلی چون خلیل برنخواست که گفت: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. آن گه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون جبرئیل در هوا بر وی رسید و گفت: «ا لک حاجة؟» جواب داد که: «أما الیک فلا». این برای آن گفت تا بگفت «حسبی الله» وفا کند. لا جرم رب العالمین وی را در آن وفا بستود و از وی بیسندید و گفت: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. و به داود وحی آمد که: یا داود! هیچ بنده نیست که بر من توکل کند، و ز همه جهانیان دست در ما زند. و اگر چه همه آسمان و زمین بمکر و کید وی برخیزند که نه وی را از آن خلاص دهم، و از همه اندوه برهانم. سعید بن جبیر گفت: مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست فرا ده تا افسون کنند، گفتا برای سوگندان مادر، آن دیگر دست که سلامت بود فرا افسونگر دادم، و آنکه بر آن رنج و درد بود ندادم، برای آن خبر که مصطفی (ص) گفته است: متوکل نباشد کسی که افسون و داغ کند. و این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «أریت الامم بالموسم فرأیت امتی قد ملثوا السهل و الجبل، فاعجبنی کثرتهم و هببتهم، فقیل لی أ رضیت؟ قلت نعم! قال و مع هؤلاء سبعون الفا

يدخلون الجنة بغير حساب. لا يكتون ولا يتطيرون ولا يسترقون و على ربهم يتوكلون. فقام عكاشة بن محسن فقال: يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم، فقال (ص): اللهم اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان يجعلني منهم. فقال: سبقك بها عكاشة».

سهل بن عبد الله التستري گفت: توکل حال رسول خداست و کسب سنت وی است، هر که بر کسب طعن کرد بر سنت وی طعن کرد، و هر که بر توکل طعن کرد بر ایمان طعن کرد. آن گه گفت: اگر از حال رسول (ص) درمانی، نگر تا سنت او دست بنداری! گفتند: یا شیخ! آن توکل که حال وی بود عبارت از آن چه نهیم؟ گفت: «قلب عاش مع الله بلا علاقة». و هو المشار اليه بقوله تعالى: ما زاغ البصرُ و ما طغى.

و قال (ص): «من سره ان يكون اقوى الناس فليتكول على الله، و من سره ان يكون اسعد الناس فليتيق الله، و من سره ان يكون اغنى الناس فليكن بما فى يد الله اوثق منه بما فى يده».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا... الآية هم نواخت است و هم سیاست! هم کرامت و هم اهانت. مؤمنان را کرامت است و کافران را اهانت.

دوستان را نواختست و دشمنان را سیاست. میگوید: ای شما که مؤمنان اید فرمان ما را گردن نهادگان، و دوستی ما را بجان و دل خواهان، چون کافران مباحید، و خوی ایشان مگیرید، و راه ایشان مروید! ایشان بیگانگان اند و شما آشنایان، ایشان راندگان اند و شما خواندگان. ایشان حزب شیطان اند و شیطان را مهمان: أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. شیطان ایشان را می خواند تا بدوزخ کشد و بکام خود کند، إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ. و شما که مؤمنان اید حزب خدا اید، و خدا را مهمان! امروز از آنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان! أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. الله شما را میخواند بدعوت تا بنوازد بمغفرت و رحمت، يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و شما را رحمت و مغفرت به از جهان و هر چه در جهان. اینست که رب العالمین گفت: لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. و این بس عجب نیست که مؤمنان را بفضل خود بمغفرت خود رساند. ازین عجب تر آنست که دوستان را بلطف خود

به حضرت احدیت خود برد. این است که گفت تعالی و تقدس: وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَأِیْلِی اللّٰهُ تُحْشَرُونَ. اذا كان المسیر الی اللّٰه طاب المسیر الی اللّٰه، طوبی لمن كان مسیره الی اللّٰه، و حدیثه فی اللّٰه، و جلیسه هو اللّٰه، و اللّٰه لا اله الا اللّٰه!

و ان صباحا نلتقی فی مسائه یكون علی قلب الغریب حبیبی
کنون که با تو بهم صحبت او فتاد دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ اى سید سادات! اى مهتر کائنات! کریم و مهربانى، لطیف و رحیم بر همگانى، همه را بر سنن صواب مى رانى، همه را بر مائده عزت مى خوانى، و بسعادت جاودانه میرسانى. یتیمان را چون پدرى، بیوه زنان را چون شوهرى. آشنا را نوازنده اى، و بیگانه را راه نماینده. جهانیان را عین رحمتى، رهبران را سبب کرامتى. اى سید! این همه هست، و نگر تا خود را نه بینى! وز مکتسبات خود ندانى، کان همه مائیم، و ما بودیم، و ما نواختیم، و ما ساختیم، و ترا بران داشتیم، و بخوش خوئى بداشتیم. اى مهتر! با مؤمنان و دوستان همچنین میباش، هم باین مهربانى و هم باین خوشخوئى، وَ اِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

اما با کافران و منافقان لختی درشت تر شو، و با ایشان جهاد کن. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ. بسا فرقا که میان حبیب و میان کلیم است! حبیب را بدرشتی فرمود در کافران، و باز خواند از مدهانت، که در خوی وى همه رفق و لین بود. و کلیم را بضد این گفت: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا بَرْمِي وَ رَفَقَ فَرَمُود، و باز خواند او را از حدت و غلظت که در وى بود.

ثم قال: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ يا سَيدُ! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف، بی آمیغ حظوظ دهی، بگریزند، و نیز گرد تو نگردند. یا سید! حوصله ایشان بر نتابد آنچه حوصله تو برتابد. کسی که شام و چاشتش بحضرت احدیت بود دیگران را با وى چه برابری بود و چه مناسبت؟! سید صلوات اللّٰه علیه از خود این خبر داد که: لست کاحدکم، اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی. وقتی دیگر میگفت: لى مع اللّٰه وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل.

مصطفی (ص) خلق را این ادب دین در آموخت و گفت: «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ». با هر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید، و آنچه برنتابد بر وی منهدید. هر کسی را جام او بر جان او همسان کنید هر کسی را نقل او با عقل او هم برنهدید

فَاعْفُ عَنْهُمْ اِی سید! تقصیری که کرده‌اند در حق تو و در کار تو، عفو کن از ایشان، و فرا گذار. و بآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق ما، تو ایشان را شفیع باش، و از ما آمرزش خواه.

فَاعْفُ عَنْهُمْ اِشَارَتٌ بجمع است از بهر آنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت، و رسول بر تبعیت.

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِشَارَتٌ بِتَفَرُّقٍ است که مقام تَدَلُّلٌ و عبودیت است، این است سنت خداوند عزّ کبریائه با انبیاء و اولیاء، گه ایشان را در جمع دارد گه در تفرقت. جمع بی تفرقت کفر است، و تفرقت بی جمع شرک. جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت. آن کس که این دو خصلت در وی مجتمع شد بر جاده سنت و جماعت افتاد، و بر طریقت و شریعت مستقیم گشت.

وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ اِی سید! احوال روندگان درین راه مختلف است: یکی مقصّر است ازو عفو کن. یکی تائب است از بهر وی آمرزش خواه. یکی مطیع است با وی مشاورت کن. فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عَزْمٌ را حقیقتی است، و مایه حقیقت آن درستی مراد است. و جمع دل، مایه آن صلابت است در دین، و غیرت بر أمر، و استقامت وقت. و عزم را سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت، سدیگر عزم حقیقت. و بناء همه بر توکل است. و توکل را اصلی است و شرطی و ثمرتی: اصل آن یقین است و شرط آن ایمان، و هو المشار الیه بقوله تعالی: وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و ثمره آن محبت حق عزّ و جل، و ذلک فی قوله تعالی اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

استاد ابو علی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: او توکل، پس تسلیم، سوم تفویض. توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت. توکل صفت عوام است، تسلیم صفت خواص، تفویض صفت خاص الخاص. توکل صفت انبیاء است علی العموم، تسلیم صفت

نابایسته‌ای که شما از دشمن بدو چندان رسیده‌اید از پیش فا، و بهره یافته‌اید از ایشان، قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا كَفْتِيدٌ كَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ بگوی آن از نزدیک شما است (و شومی کرد شما)، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) خدای بر همه چیز توانا است.

وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ آن روز که هام دیدار شد هر دو گروه به احد، فَيَاذَنِ اللَّهُ آن بخواست خدای بود، وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) و آن را تا ببیند که گرویدگان براستی و درستی که‌اند؟

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا ببینند ایشان که منافق شده‌اند، وَ قِيلَ لَهُمْ و منافقان را گفتند: تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بیاید کشتن کنید از بهر خدای، أَوْ اذْفَعُوا یا از مؤمنان دفع کنید بر جای، قَالُوا لَوْ نَعَلِمُ قِتَالًا ایشان گفتند: اگر ما دانیم که جنگ خواهد بود لَاتَّبِعْنَاكُمْ ما با شما بیایم. هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ایشان آن روز که آن سخن گفتند بکفر نزدیکتر بودند که بایمان، يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ چیزی که در دلهایشان نیست، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) و خدای داناتر (همه دانایان) است آنچه نهان میدارند (در دلها از اندیشهها و نیتها).

الَّذِينَ قَالُوا ایشان که گفتند، لِإِخْوَانِهِمْ برادران خود را که شهید شدند، وَ قَعَدُوا و خود بنشستند در خانها، لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان ما ببردندی و بنشدندی، ما قَاتِلُوا ایشان را نکشتمدی، قُلْ بِيغَامِرٍ مِنْ غَوِي، فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ باز دارید از خویشتن خویش مرگی را، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) اگر می‌راست گوئید.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ... الآية.

روی جابر بن عبد الله أن النبي (ص) قال: ما من امرئ مسلم يخذل امرأ مسلماً في موضع، ينتهك فيه حرمة و ينتقص فيه من عرضه إلا خذله الله تعالى في موضع يحب فيه نصرته. و ما من امرئ ينصر مسلماً في موضع ينتقص من عرضه و ينتهك فيه من حرمة، إلا نصره الله في موضع يحب نصرته.

اهل سنت را درین خبر و درین آیت حجّت تمام است، و دلیل روشن بر قدریه و معتزله،

که ایشان منکرند که خدای عزّ و جلّ اگر خواهد بنده را خوار کند، و خذلان خود بر وی آرد. و این مخالفت کتاب و سنت است و خرق اجماع مسلمانان، که بر زبان خلق بسیار رود که کسی را که رنج رساند: خذله الله. چنان که گویند: «قاتله الله»، «لعنه الله» و اگر جائر نبودی بر زبان عامه خلق این کلمه روان نبودی.

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند، و نصرت دهد، کس را نرسد و نبود از مردمان که شما را باز شکند و خوار کند. و اگر بعکس این باشد که الله شما را خوار کند، و سستی در کار و هزیمت از دشمن پیش آرد، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ اِي لَّا يَنْصُرَكُمْ احد مِنْ بَعْدِهِ یعنی بعد از خذلان خدا، کس شما را نصرت ندهد و عزیز نکند. و قیل معناه لا تتركوا امری للناس، و ارفضوا الناس لأمری.

و یقرب منه

قوله (ص): من التمس رضا الله بسخط الناس كفاه الله مؤنة الناس و من التمس رضا الناس بسخط الله، و كَلَهُ اللهُ إِلَى النَّاسِ.

و ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلَّ قِرَاءَتِ مَكِّي و عاصم و ابو عمرو بفتح «یا» و ضم غین است. و معنی آنست که: هیچ پیغامبری را سزا نیست که خیانت کند در مال غنیمت قسمت کردن. و باقی بضمّ یا و فتح غین خوانند، بر معنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که با وی خیانت کردندی در غنیمت بخشیدن. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر در مال غنیمت، قطفه‌ای بود سرخ رنگ و باز نیافتند. قومی گفتند: مگر رسول خدا (ص) از میان برگرفته است. رب العالمین آیت فرستاد و رسول خود بالخصوص و جمله انبیاء را بالعموم از خیانت مبرا کرد. و گفته‌اند که: جماعتی از اقویا الحاح کردند بر مصطفی (ص) تا مال غنیمت از دیگران باز گیرد و بایشان دهد، رب العالمین آیت فرستاد. یعنی که: اگر چنان کند خیانت باشد با اصحاب او، و هیچ پیغامبر را سزا نبود که با اصحاب خویش خیانت کند. بلکه سوئیت نگه دارد، و آنچه دهد بانصاف دهد، و عدل کند.

محمد بن اسحاق بن یسار گفت: قومی عرب کراهیت میداشتند آنچه در قرآن بود از عیب دین ایشان و سبّ بتان، می درخواستند از رسول (ص) تا آن را پنهان کند.

رب العالمین گفت: اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که در باب وحی

خیانت کند، و چیزی از حق باز گیرد و مدهانت کند. يقال: غلّ، يغلّ، غلولا، و اغلّ يغلّ اغلالا، اذا خان. و أصله من الغلل، و هو دخول الماء في خلل الشجر. و منه الغلّ، الحقد لأنّه عداوة في النفس، و منه الغليل، حرارة العطش في النفس، و منه الغلالة، شعار تحت البدن خاصّة.

قوله: وَ مَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ اى حاملا له على ظهره، يَوْمَ الْقِيَامَةِ تفسير اين آيت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «لا الفين احدكم يجيء يوم القيامة و على رقبتة بعير له رغاء، فيقول يا رسول الله اغثنى فأقول لا املك لك شيئا قد أبلغتک. لا الفين احدكم يجيء يوم القيامة و على رقبتة فرس له جمجمة فيقول: اغثنى! فأقول لا املك لك شيئا قد ابلغتک. لا الفين احدكم يجيء يوم القيامة و على رقبتة شاة لها ثغاء يقول يا رسول الله اغثنى فأقول لا املك لك شيئا قد ابلغتک. لا الفين احدكم يجيء يوم القيامة و على رقبتة صامت فيقول اغثنى يا رسول الله، فأقول لا املك لك شيئا قد أبلغتک.»

هر که امروز بچیزی خیانت کند، فردا برستاخیز آن چیز آرد و على رؤس الاشهاد وی را بآن فضیحت رسد. رسول خدا (ص) گفت: و اگر همه سوزنی بود یا رشته‌ای. و در خبر است که مردی برسول خدا (ص) حبلی آورد خلق، که پیش از قسمت برگرفته و آن را پس از قسمت باز آورده بود، رسول از وی نپذیرفت.

و وی را گفت نگه‌دار تا برستاخیز آن را بیاری! زید بن خالد الجهنی گفت: روز خیبر مردی از یاران رسول خدا فرمان یافت، رسول خدا (ص) برو نماز نکرد. یاران همه متغیر و مضطرب شدند که تا چه بودست رسول (ص) گفت: «ان صاحبکم غلّ فی سبیل الله» خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهرهای بود که برداشته بود، قیمت آن کم از دو درم. و در خبر است که: یکی کشته شد، مردمان گفتند: نوشش باد بهشت جاودان! رسول (ص) گفت: «کلا!» یعنی چنین مگوئید که وی روز خیبر شمله‌ای از مال غنیمت بخیانت برداشت، فردا آتش در آن گیرد و با وی بهم بسوزد. مردی دیگر یک شراک نعلین برگرفته بود چون این سخن از رسول (ص) بشنید آن شراک بیاورد. رسول (ص) گفت: شراک من نار.

کلبی گفت: در تفسیر وَ مَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: آن چیز که در آن خیانت کرده

باشد در قعر جهنم برابر وی بدارند، آن گه گویند فرو رو باین درکات دوزخ و آن را برگیر، وی فرو رود و بردارد راست که بجای خویش باز آید، و دیگر باره از دست وی بیفتد، و هفتاد ساله راه با قعر جهنم افتد. و وی را هم چنان تکلیف میکنند تا میرود و برمیدارد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: «ما من عبد یغلّ غلولاّ الا کلف یوم القیامة أن یتخرجه من اسفل درک جهنم».

و هر که خیانت کاری را ببوشد وی را هم چندان گناه بود و همان عقوبت. مصطفی (ص) گفت: «من یتکم غالّا فانه مثله».

قوله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون «ظلم» در قرآن بر چهار معنی است: یکی معنی نقص است، کاستن چیزی، چنان که در آن آیت گفت، یعنی از ثواب نیکوکاران هیچ چیز بنکاهند. همانست که در سورة الکهف گفت: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئاً، و در سورة الانبیاء گفت: وَ نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لَیَوْمِ الْقِیَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً، و در سورة مریم: وَ لَا يُظْلَمُونَ شَیْئاً. وجه دوم ظلم مردمان است بر یکدیگر در تقویت حقوق ایشان، چنان که در سورة بنی اسرائیل گفت: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً، و در سورة النساء گفت: وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِكَ... یعنی قتل النفس و أخذ الأموال عُدواناً وَ ظُلماً، و قال تعالی: إِنَّ الَّذِینَ یَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَى ظُلْماً.

وجه سوم ظلم بنده است بر نفس خویش، در معصیت، بیرون از شرک، چنان که در سورة البقرة گفت: وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ. و در سورة الطلاق: وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. و در سورة الملائکه: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ.

وجه چهارم ظلم است بمعنی شرک، چنان که در سورة الأنعام گفت: الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ. و در سورة لقمان: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.

قوله تعالی: أَمْ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ یعنی بترک الغلول، کمن بآءِ سَخَطٍ مِنَ اللَّهِ فَعَلَّ؟! سیاق این آیت تعظیم اثم غلول است یعنی که سخط خدای با غلول است و رضوان خدای با ترک غلول. او که خیانت نکند خوشنودی و رضاء حق با اوست، و آن کس که خیانت کند خشم و سخط خدا بروست، و آن کس که امروز سخط خدا برو، فردا دوزخ جای او. چنان که الله تعالی گفت: وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بَسَّ الْمُصِیرُ. و از بهر آنکه از اهل توحید است

هر چند که گنهکار است و خیانتکار، جای وی جهنم گفت، اول درکه دوزخ که در آن آتش نیست، اما حرارت آتش بآن میرسد، و جای عاصیان این امت است. و سمیت جهنم، لآنها تتجهّم فی وجوه الخلق. پس چون از جهنم در گذشت درکه دوم «لظی» است. سوم سقر. چهارم حطمة. پنجم جحیم.

ششم سعیر. هفتم هاویه. این شش درکه جای کفار است و مشرکان در آن جاودان. آن گه سرانجام اهل رضا و خوشنودی حق بیان کرد، گفت: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ای اهل درجات عند الله. اشارتست که: اهل بهشت همه یکسان نیند، بلکه درجات ایشان متفاوت است، و منازل ایشان مختلف بقدر اعمال و معارف. علی الجملة بهشت صد درجه است بحکم آن خبر که معاذ بن جبل روایت کرد از مصطفی (ص) قال: الجَنَّةُ مائة درجة، بین كلّ درجة الى درجة ما بین السماء و الارض، و انّ اعلاها الفردوس، و اوسطها الفردوس، و أنّ العرش علی الفردوس، و منها تفجر انهار الجنة.

و روی انس بن مالک قال: خرج حارثة بن سراقة يوم بدر نظّارا، لم يخرج لقتال، و كان غلاما فأصابه سهمه فقتله، فجاءت امّه و هي الربيع بنت النضر الى النبیّ (ص) فقالت: یا رسول الله این ابنی حارثه؟ فان كان فی الجنة فاصبر و الا فتری ما اصنع؟ فقال (ص): یا امّ حارثة انّها لیست بجنة واحدة، و لكنّها جنان كثيرة، و أنّه فی الفردوس الأعلى.

آن گه در آخر آیت گفت: وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بما يَعْمَلُونَ تا مطیع در طاعت بیفزاید، و عاصی از معصیت حذر گیرد.

قوله: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ معنی «منت» تفضّل است، و مَنَّان متفضّل است. و منت که از خدا بود مدح است، لآنه تفضّل. و چون از مخلوق بود ذمّ است لآنه تفریع.

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ گفته‌اند که مؤمنان این جا عرب‌اند، که هیچ قبیله نیست از قبائل عرب که نه رسول (ص) را در آن نسبی است مگر بنی تغلب، قومی ترسایان بد کیشان. ربّ العزة رسول خود را از نسب ایشان پاک کرد، و بر عرب منت نهاد که رسول (ص) هم از نسب شما بشما فرستادم، و کتابی هم از لغت شما بشما فرو فرستادم.

همانست که جای دیگر گفت: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ، و گفته‌اند که مؤمنان

اینجا عامّه مؤمنان اند از عرب و عجم. میگوید: بمؤمنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فریخته و نه بیرون از فرزند آدم. دلیل این تأویل آنست که جای دیگر گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... الآية.

آن گه ستایش رسول را، صفت وی کرد، و کار وی گفت که چیست: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، یعنی القرآن، وَ يُزَكِّيهِمْ یعنی يصلحهم، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ ای القرآن و الحکمة یعنی المواعظ التي في القرآن من الحلال و الحرام و السنّة.

وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ آيٍ وَ قَدْ كَانُوا قَبْلَ بَعْتِهِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

قوله تعالى: أَوْ لَمَّا آيِنَ الْفِ وَ وَاءِ، استفهام راست، و عرب استفهام کند بالف مجرد، و الف و واو، و الف و فاء، و بآلف ممدود و بهمزه مقصور.

أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا أَصَابَتْكُمْ بِهِ أَحَدٌ اسْت، و أَصَبْتُمْ بِهِ بَدْر. و این چنان بود که روز احد از مسلمانان هفتاد مرد کشته شدند، و روز بدر از کافران هفتاد کشته شده بودند و هفتاد باسیری برده.

قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا آيٍ: من أين اصابنا هذا القتل و الهزيمة و نحن مسلمون و رسول الله فينا؟ می گفتند این قتل و هزیمته بروز احد چو نست که بما رسید؟ و ما مسلمانانیم! و رسول خدا در میان ما! رب العالمین ایشان را جواب داد: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ این کلمت را دو تفسیر گفته اند: یکی آنست که: ترکتم المركز و طلبتم الغنیمة فمن قبلکم جاءکم الشرّ. میگوید: اینکه بشما رسید از شومی مخالفت شما بود روز احد، آن گه که مرکز بگذاشتید و طلب غنیمت کردید. تفسیر دیگر آنست که روز بدر مسلمانان اسیران کفار را باز فروختند و فدا شدند. رب العالمین جبرئیل را فرستاد که یا محمد خدای نپسندید از شما این فروختن اسیران و فدا شدن. اکنون قوم خود را مخیر کن میان دو چیز، اما که اسیران را بکشند و روی زمین را از کفر ایشان پاک کنند، و اما که ایشان را باز فروشند و فدا ستانند، اما بعدد ایشان مسلمانان لا محاله کشته شوند. رسول خدا (ص) این پیغام که جبرئیل بیاورد با قوم بگفت. ایشان گفتند: این اسیران همه خویش و پیوند و برادران مانند، از ایشان فدا ستانیم و در وجه و ساز قتال دشمن نهیم، و اگر از ما قومی کشته شوند لا محاله شهیدان باشند. بدان خرسندیم و خوشنود. پس دیگر سال روز احد بعدد آن

اسیران از مسلمانان کشته شدند. چون مسلمانان گفتند: «آئی هذا؟ رب العالمین گفت: مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ این بآنست که فدا ستدید و خود اختیار قتل کردید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ النَّصْرِ مَعَ طَاعَتِكُمْ نَبِيَّكُمْ، و ترک النَّصْرِ مَعَ مَخَالَفَتِكُمْ آيَاهُ قَدِيرٌ. و ما أَصَابَكُمْ این خطاب با مؤمنانست، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ روز احد که هر دو گروه مسلمانان و کافران بر هم رسیدند.

فَبِإِذْنِ اللَّهِ یعنی بقضاء الله و قدره. این تسلیت مؤمنان است، میگوید: آنچه رفت بقضا و قدر و خواست خدای رفت.

وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا این علم بمعنی «رؤیت» است یعنی تا ببیند مؤمنان را و ثبات ایشان را، و رضاء ایشان بقضا و قدر، و صبر ایشان بیلا و شدت. و منافقان را ببیند، با جزع و با تقدیر بخصومت. منافق دو دل است و دو راه، و دو سخن، از «نافقا» گرفته اند. روپاه و موش خانه خویش را دو در سازند.

یکی معروف و آشکارا که بر عادت آنجا آمد و شد کنند بروز امن، و آن را «قاصعا» گویند، و دری دارند نهانی، روز گریختن خود را چون بر در معروف بیم ببینند، و این در نهانی «نافقا» گویند.

وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَاتْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا آن گه که مؤمنان بغزاء احد میرفتند فرا منافقان گفتند عبد الله بن ابی و اصحاب او که: بیائید کشتن کنید از بهر خدای یا از مؤمنان دفع کنید. درین آیت دفع و قتل در یک نظم کرد، سقا، و دیده بان، و پاسبان، و ستوریان، و طبّاح، و دلیل، و آنچه ازین بابست همه غازیان کرد، چون سراج و نعال و امثال ایشان هر که در لشکر گاهست. سدی و فراء و جماعتی گفتند: «دفع» رباط است. و «رباط» آنست که کسی در ثغر کافر بایستد، و دشمن را از بلاد اسلام باز دارد باقامت حرب، یا باظهار حجت. و فیه قال النبی (ص): «رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما علیها». و فی روایة: خیر من ألف یوم فیما سواه من المنازل.

قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ عبد الله بن ابی با سیصد مرد منافق جواب دادند که: اگر ما دانستیم که جنگ خواهد بود با شما پیامدیمی، لکن جنگ نخواهد بود. و این سخن بنفاق گفتند، که اگر جنگ بودی هم نیامدندی. رب العالمین گفت: هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ

تو نیست. و الیه

اشار النبي (ص): «اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك».

چون دشمن قوی تر نفس بود هر آینه جهاد با وی صعبتر و بزرگتر بود. چنان که سید گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الأكبر».

و نشان نصرت بر نفس، آن پیر طریقت باز داد که بدرخت خرما برشد، سیخی بشکمش درشد، از ناف تا بسینه بردرید، بخویشتن نگریست گفت: الحمد لله که نمردم تا ترا بکام خویش بدیدم، و بر تو نصرت یافتم! رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که کمر مجاهدت بر میان بستند، و در میدان عبودیت در صف خدمت بیستادند، و قدم بر کلّ مراد خود نهادند. با خلق خدا بصلح و با نفس خود بجنگ.

با خود ز پی تو جنگها دارم من صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران بر جان و جگر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن با نفس خود جهاد بزرگتر و صعب تر از آن خواند که حرب کردن با کافر گاه بود و گاه نبود، و حرب کردن با نفس پیوسته بود. و از سلاح کافر بر حذر توان بودن که ظاهر است و پیدا، و سلاح نفس و وساوس و شهوات نهانی است، از آن حذر کردن دشوار است و صعب. و نیز اندر حرب کافر اگر نصرت دشمن را بود و مؤمن کشته شود شهادتست و رضوان حق جلّ جلاله، و اندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم. آن صفت نیک بختانست، و این حال بدبختان.

هرگز چون هم نباشند و برابر نبوند! این است که رب العالمین گفت: أَمْ مَنْ أَتْبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ. همانست که جای دیگر گفت: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، و نیز: أَمْ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ؟ الْآيَةَ، و هم ازین بابست: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ، وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ.

و الیه الاشارة بقوله تعالى: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ اى هم اصحاب درجات فى حكم الله فمن سعيد مقرب، و من شقى مبعد.

قوله تعالى: وَلَا تَحْسَبَنَّ وَمِنْدَارِ الْبَتَّةِ، الَّذِينَ قَتَلُوا إِيشَانَ رَا كِه بَكشْتَنْد، فِي سَبِيلِ اللَّهِ (از بهر خدا) در راه خدا، أُمُوتَا كِه إِيشَانَ مَرْدگان اند، بَلْ أَحْيَاءٌ نَيْسْتَنْد كِه زَنْدگانند، عِنْدَ رَبِّهِمْ نَزْدِيكِ خَدَايِ خُوَيْش، يُرْزُقُونَ (۱۶۹) بر إِيشَانَ رِزْقِ مِي رانند و نزل مِيرسانند.

فَرَحِينِ شَادمانان، بَمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بِآنچه داد اللَّهُ إِيشَانَ رَا، مِنْ فَضْلِهِ از افزونی نيكویی از آن خويش، وَ يَسْتَبْشِرُونَ وَ شَادِي مِي بَرند، بِالَّذِينَ بَكسان إِيشَانَ كِه هَنوز زنده اند، لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ كِه نيز با إِيشَانَ نرسيده اند، مِنْ خَلْفِهِمْ از پس إِيشَانَ، أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ (شاد مِي بيند) كِه بر إِيشَانَ بيم نَيْسْتِ فَرْدَا، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) و اندوهگن نباشند.

يَسْتَبْشِرُونَ شَادِي مِي بَرند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بِنِواختي از خدای، وَ فَضْلٌ و افزونی نيكوی از وی، وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ (شاد مِي بيند) كِه خدای ضايع نكذارد، أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) مزد گرویدگان.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا إِيشَانَ كِه پاسخ نيكو كردند، لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ خَدَايِ رَا و رسول رَا، مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنكه با إِيشَانَ رسيد خستگي، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا إِيشَانَ راسْت كِه نيكو در آمدند، مِنْهُمْ از ميان إِيشَانَ، وَ اتَّقَوْا و از ابا بپرهيزيدند، أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) مَزْدِي بزرگوار. الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِيشَانَ كِه مَرْدمان فَرَا إِيشَانَ كَفْتَنْد: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ كِه مَرْدمان سپاه گرد كردند شما رَا، فَاخْشَوْهُمْ بترسيد از إِيشَانَ، فَزَادَهُمْ إِيمَانًا (خبر إِيشَانَ) إِيشَانَ رَا ايمان افزود، وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ كَفْتَنْد كِه بسنده است خدای ما رَا، وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) و نيك كاردان و كاربر پذير كِه اوست.

فَانْقَلَبُوا بازگشتند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بِنِيكویی از خدای، وَ فَضْلٌ و افزونی از تجارْت، لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسيد با إِيشَانَ هيچ بدی، وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ بَرِي رَاه خوشنودی خدای افتادند، وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) و خدای با فضل و بزرگوار است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ آن ديو مردم بود، يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ چون خودان رَا مِي ترساند، فَلَا تَخَافُوهُمْ شما مَترسيد از إِيشَانَ، وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) و از من ترسيد اگر گرویدگان ايد.

وَ لَا يَحْزَنُكَ وَ اندوهگن منما ياد تَرَا، الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِيشَانَ كِه در كافری

می‌شتابند، إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً که ایشان خدای را نگرانند هیچ چیز، يُرِيدُ اللَّهُ می‌خواهد خدای، أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ که ایشان را بهره‌ای ندهد در آن جهان، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) و ایشان را است عذابی بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ ایشان که کفر خریدند و ایمان فروختند، لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً خدای را بر هیچ چیز نگرانند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) و ایشان راست عذابی دردناک و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِينَادِ اِیْشَانِ که کافر شدند، اَنَّمَا نُمَلِّیْ لَهُمْ که آنچه ما ایشان را فرا گذاریم، خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ ایشان را به است، اَنَّمَا نُمَلِّیْ لَهُمْ ما ایشان را از بهر آن می‌فراگذاریم، و مهلت دهیم، لِيَزِدُوا اِثْمًا تا بزه افزایند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) و ایشان راست عذابی خوار کننده و نومید گذارنده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الآية. مفسران گفته‌اند که: این آیت در شأن شهداء بدر و احد فرود آمد. شهداء بدر چهارده کس بودند، از ایشان شش کس مهاجراند: مهجع بن عبد الله مولى عمر بن خطاب، و هو اول قتيل قتل يوم بدر، و عبید بن الحرث، و عمیر بن ابی وقاص، و ذو الشمالین عبد عمرو بن نضلة، و عقيل بن بکیر، و صفوان بن بیضا. و شهداء احد هفتاد کس بودند. از ایشان پنج کس مهاجران: حمزة بن عبد المطلب، مصعب بن عمیر، عثمان بن شماس، عبد الله بن جحش، سعد مولى عتبة بن ربيعة. دیگر همه انصار بودند که در راه خدا، از بهر خدا کشته شدند، و از رب العزة بایشان نواختها رسید و کرامتها دیدند. ارواح ایشان در شکم مرغان بهستی تا در مرغزار بهشت پرواز می‌کنند، و از آن میوه‌های بهستی می‌خورند، و آن گه قرارگاه ایشان قندیل‌های زرین در زیر عرش ملک. ایشان چون این نواخت و این کرامت دیدند و یافتند، قالوا: یا لیت قومنا یعلمون ما نحن فيه من النعم. گفتند: ای کاشک کسان ما که در دنیا اند از احوال ما خیر داشتندی، و این نواخت و کرامت و این جای خوش و این ناز و نعیم که ما داریم بدانستندی، بودی که ایشان نیز جهاد کردند تا باین روز دولت و شادی رسیدندی.

رب العالمین گفت: شما ساکن بوید که این خیر من بازرسانم، و از آنچه شما درآیند ایشان

را بیباک‌ها نام. پس این آیت فرو فرستاد: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا الْآیة.** و خبر درست است از جابر بن عبد الله، گفت: روز احد پدرم کشته شد، و من دلتنگ و رنجور نشسته بودم، مصطفی (ص) بمن برگذشت، گفت: مالی اراک مکتئبا حزینا؟ قلت: یا رسول الله قتل ابي و عليه دين، و له عيال، فقال: أ لا اخبرک ما کلم الله احدا قط الا من وراء حجاب، و کلم اباک کفاحا؟ فقال: یا عبد الله تمنّ علیّ اعطک، فقال: یا ربّ اتمنّی علیک ان تردّتی الی الدّنيا حتّی اقتل فیک الثّانیة، فقال: انه سبق من القول: انّهم ایلنا لا یُرْجَعُونَ. قال: یا ربّ! فبلّغ عنی اصحابی. قال: ففیه نزلت: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا الْآیة.** قراءت شامی «قتلوا» مشدّد است بر معنی مبالغت، یعنی: بزاری کشتند ایشان را، و آن حمزه بود که شکم وی بشکافتند، و جگر بیرون کشیدند.

بَلْ أَحْیاءُ ایشان را «احیاء» خواند، که ارواح ایشان را در شکمهای مرغان از میوه بهشت روزی میرسانند روزی مقدر در وقت معین، هم چنان که زندگان را باشد. و گفته‌اند که: ایشان را «احیاء» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا بقیامت هر شب زیر عرش مجید بسجود درآیند، همچون ارواح زندگان مؤمنان آن گه که بوضو در خواب شوند. و گفته‌اند: شهیدان را تا بقیامت هر سال ثواب غزوی بنویسند از آنکه سنت جهاد بنهادند، پس ایشان را «احیاء» بدان خواند که هم چنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می‌نویسند. و گفته‌اند: ایشان را نشویند و با جامه خویش بگذارند چنان که زندگان را. قال (ص): «زملوهم بدمائهم و کلومهم، فانّهم یحشرون یوم القیامة بدمائهم، اللّون لون الدّم، و الرّیح ریح المسک.»

و گفته‌اند که: خاک نخورد ایشان را در گور، چنان که زندگان را نخورد. در آثار بیابند که: چهار کس آند که خاک نخورد ایشان را بعد از مرگ: انبیاء، علماء، شهداء، و حافظان یعنی حمله قرآن. و درین معنی آوردند که عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو بن حزام هر دو روز احد شهید گشتند، و هر دو را در یک گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود. بعد از چهل و شش سال سر ایشان باز کردند، تا بجای دیگر نقل کنند از بیم سیل، ایشان را تازه دیدند.

چنان که گویی یک روز گذشته است تا ایشان را دفن کرده‌اند، و خاک ایشان را ناخورده

و تباه ناکرده.

قوله: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ آي من ثمار الجنة و تحفها. رزق نامی است چیزی را مقدر در وقتی معین چنان که جای دیگر گفت: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَضَلَّ خُدا اینجا «قتل» است در راه خدا، که فضل دارد بر مرگ در طاعت بی قتل. و گفته اند که: «نعیم» بهشت است و رضا و لقاء حق.

وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ آي بکرامتهم. و شادی میبرند برادران و کسان ایشان که هنوز زنده اند، و بآن پایگاه که ایشان رسیده اند نرسیده اند، اما بشرف پایگاه، اینان را در ایشان رسانیدند، و هنوز زنده اند از پس ایشان.

و فی معناه

قول النبی (ص): يشفع الشهيد في سبعين من اقاربه.

ثم قال: أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ آي: بآن لا خوف علی اخوانهم المؤمنین اذا لحقوا بهم. قال السدی: یؤتی الشَّهید بکتاب فيه ما يقدم علیه من اخوانه و اهله، فيقال يقدم عليك فلان يوم كذا و كذا، و يقدم عليك فلان يوم كذا و كذا، فيستبشر حين يقدمون عليه كما يستبشر اهل الغائب بقدمه في الدنيا.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ آي اگر کسی گوید فائده این استبشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود دانسته بودند؟ و از فضل و نعمت الله آگاه بودند؟

نه چیزی بینند که ندانسته بودند، تا بآن شاد شوند؟ جواب آنست که: در دنیا هر چند دانسته بودند اما از راه خبر و استدلال دانسته بودند، نه از راه کشف و معاینه، و «لیس الخبر کالمعاینه». چون آن خبر عیان گردد، و امید نقد شود، و اندازه ثواب بحد استحقاق و امید در گذرد، شادی ایشان بیفزاید، و مضاعف شود. و نیز شادی دنیا با خوف خاتمه آمیخته شود و شادی عقبی از آمیغ خوف و اندوه پذیرفتن پاک باشد، و تا ازین آمیغ پاک نشود بحد کمال نرسد.

وَ أَنَّ اللَّهَ آي: و بآن الله، عطف است بر نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ. میگوید: شادی بر نیدنعمت و فضل خدای، و بآنکه خدای فضل و نعمت خویش بر ایشان تمام کرد، و از مزد ایشان هیچ چیز باز نگرفت، و نیز بیفزود. قراءت کسایبی وَ أَنَّ اللَّهَ بکسر الف است بر معنی استیناف، و

ترغيب ديكران بايمان و طلب ثواب آن، فكأنه قال: و الله لا يضيع اجر المؤمنين. و فى بيان ثواب الشهداء ما روى على بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر، عن ابيه جعفر بن محمد، عن ابيه محمد بن على، عن ابيه على بن حسين، عن ابيه حسين بن على (ع) قال: بينما على بن ابي طالب (ع) يخطب الناس و يحثهم على الجهاد، اذ قام اليه شاب و قال: يا امير المؤمنين اخبرنى عن فضل الغزاة فى سبيل الله. فقال: كنت رديف رسول الله (ص) على ناقة العضاء، و نحن مقفلون من غزوة، فسألته عما سألتنى عنه، فقال النبى (ص): «ان الغزاة اذا هموا بالغزو كتب الله لهم براءة من النار، و اذا تجهزوا لغزوهم باهى الله بهم الملائكة، و اذا ودعهم اهلهم بكت عليهم الحيطان و البيوت، و يخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحية من سلخها، و يوكل الله عز و جل لكل رجل منهم اربعين الف ملك يحفظونه، من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و شماله، و لا يعمل حسنة الا اضعفت له، و يكتب له عبادة الف رجل يعبدون الله عز و جل الف سنة، كل سنة ثلاثمائة و ستون يوما، و اليوم مثل عمر الدنيا. و اذا صاروا بحضرة عدوهم، انقطع علم اهل الدنيا عن ثواب الله اياهم، فاذا برزوا لعدوهم و اشرعت الا سنة و فوقت اسهام، و تقدم الرجل الى الرجل، حفتهم الملائكة بأجنحتها، و يدعون الله لهم بالنصر و التثبيت، و نادى مناد: «الجنة تحت ظلال السيوف». فتكون الطعنة و الضربة على الشهيد اهن من شرب الماء البارد فى اليوم الصائف، و اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنه او ضربة لم يصل الى الأرض حتى يبعث الله اليه زوجته من الحور العين، فتبشره بما اعد الله له من الكرامة و اذا وصل الى الأرض تقول له الارض: مرحبا بالروح الطيبة التى اخرجت من البدن الطيب. ابشر فان لك ما لا عين رأت، و لا اذن سمعت، و لا خطر على قلب بشر! و يقول الله تعالى: أنا خليفته فى اهله، و من ارضاهم فقد ارضانى، و من اسخطهم فقد اسخطنى. و يجعل الله تعالى روحه فى حواصل طير خضر تسرح فى الجنة حيث تشاء، و تأكل من ثمارها، و تأوى الى قناديل من ذهب معلقة بالعرش.

قوله: الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ... الآية مجاهد و مقاتل و عكرمه گفتند: اين آيات در غزوة بدر الصغرى فرو آمد، و قصه آنست كه روز احد بعد از آنكه هزيمت و شكستگى بر مسلمانان افتاد ابو سفيان گفت: يا محمد بينا و بينك موسم بدر الصغرى ان شئت. يا

محمد (ص)! ازین پس اگر خواهی به بدر صغری با هم آئیم و جنگ کنیم. و بدر صغری آبی بود و مرغزاری بنی کنانه را، و در جاهلیت بازارگاه ایشان بود هر سال چند روز آنجا رفتندی و بازرگانی کردندی. چون ابو سفیان آن سخن گفت، رسول خدا (ص) جواب داد: آری چنین کنم، وعده‌گاه ما آنجاست. پس دیگر سال ابو سفیان و اهل مکه بوعده بیرون آمدند تا به مر الظهران رسیدند. رب العالمین رعبی و بیمی در دل ایشان افکند، هم از آنجا ابو سفیان همت کرد که به مکه باز شود. بر نعیم بن مسعود الاشجعی رسید که از مکه می‌آمد، و قصد مدینه داشت، گفت: یا نعیم وعده دارم با محمد (ص) که بیدر صغری جنگ کنیم، و اکنون ساز جنگ و وقت آن ندارم، و می‌خواهم که بمکه باز شوم، اما می‌اندیشم که محمد (ص) بیرون آید بوعده‌گاه، و ما را نیابد، بر ما دلیر شود، و خلف از جهت ما ببندد، اگر تو تدبیری سازی و ایشان را دفع کنی تا از مدینه بیرون نیایند، و خلف از جهت ایشان بود من ترا ده اشتر دهم. و اینک سهیل بن عمرو ضامن است تا بتو رساند. نعیم بن مسعود با ابو سفیان این قرار بداد، و بتعجیل رفت تا در مدینه شد.

قوم را دید که جنگ را تجهیز میکردند، و میعاد ابو سفیان را کار میساختند. نعیم گفت بدرایی که رای شما است! پارسال دیدید که بدیار و وطن و قرارگاه شما در آمدند و کردند آنچه کردند، اکنون شما بتن خویش ظلم میکنید که بر ایشان می‌شوید، و خود را در مهلکه می‌افکنید. من بو سفیان را دیدم با جمعی انبوه و لشکری فراوان بیرون آمده، و ساز جنگ و قتل کرده. اصحاب رسول (ص) که این خبر شنیدند بسهمیدند، و چون امتناعی بنمودند رسول خدا (ص) گفت: و الذی نفسی بیده لأخرجنّ و لو وحدی.

پس هر چه بد دل و منافق بودند بماندند، و هر چه مسلمانان و دلاور بودند با ساز قتال و صحبت رسول (ص) بیرون شدند، و گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. و براه هر که بر ایشان رسید از مشرکان، میگفت: «انّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» و مؤمنان می‌گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل» تا بیدر الصغری رسیدند، بو سفیان همان که رعب در دل او افتاد به مکه بازرفت. و اهل مکه «جیش السّویق» بر ایشان نهادند، یعنی که: «انما خرجتم تشرّبون السّویق». پس رسول خدا و یاران یک دو روز آنجا بیستادند و تجارت کردند، پس به مدینه باز رفتند با سلامت و غنیمت. و جبرئیل امین از درگاه عزت در آن حال

فرو آمد و آیت آورد که: الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ اى الجراحات لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ بطاعة الرسول وَ اتَّقَوْا مخالفته «أَجْرٌ عَظِيمٌ» يعنى الجنة الَّذِينَ يعنى المؤمنین. قَالَ لَهُمُ النَّاسُ يعنى نعيم بن مسعود: إِنَّ النَّاسَ يعنى ابا سفيان و اصحابه قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ و لا تَأْتَوْهُمْ.

فَزَادَهُمْ يعنى ذلك القول إيمانا اى ثباتا فى دينهم و اقامة على نصره نبيهم. فَزَادَهُمْ إيمانا دليل است که در ايمان زيادت و نقصان آيد، و اين رد مرجئان است که ايشان گویند: ايمان نيفزايد و نکاهد، که ايمان بنزدیک ايشان گفتى و عقدى مجرد است بى اعمال و بى اكتساب طاعات. تا اگر كسى بزبان بگويد و بدل بداند که الله موجود است، و آن گه هيچ طاعت ديگر نکند و محظورات شرع بکار آرد، ايشان گویند: او مؤمن است، و ولي خدا، و مستوجب بهشت. و آن گه تفاضل و تفاوت در ميان مؤمنان نبینند، و در طاعت و معصيت اثر زيادت و نقصان بر ايمان اعتقاد ندارند.

و منصوصات قرآن و اخبار و آثار و ظواهر آن دلالت میکند بر بطلان اعتقاد و خيبت مقاتل ايشان. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.

و قال تعالى: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ و لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ... الآية و لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. الآية. و صحَّ فى الخبر: انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فى باب الشفاعة: اخرجوا من كان فى قلبه وزن دينار من الايمان، ثم من كان فى قلبه وزن نصف دينار، حتى يقول: و من كان فى قلبه وزن ذرة.

و قال (ص): «بينما أنا نائم رأيت الناس يعرضون علىّ و عليهم قمص، منها ما يبلغ الثدي، و منها ما يبلغ دون ذلك. و عرض علىّ عمر بن الخطاب و عليه قميص يجره، قالوا: «فما ذا أولت يا رسول الله؟» قال: «الدين».

و قال عمر: لو وزن ايمان ابى بكر بايمان اهل الأرض، او قال بايمان هذه الأمة، لرجح به. اين آيات و اخبار دليل اند که در ايمان تفاوت و تفاضل هست. و بد مردان هرگز بدرجه نيك مردان نباشند.

و عاصی بدرجه مطیع نباشد. و آن کس که ایمان وی ضعیف باشد هرگز برابر آن کس نبود که ایمان وی قوی باشد. و این ضعف و قوت ایمان از طاعت و معصیت خیزد، هر کرا طاعت و اعمال خیر تمامتر، ایمان وی قوی تر. و هر کرا معصیت بیشتر و بر طاعت غالب تر، ایمان وی ضعیف تر و کمتر. ابن عمر گفت: از رسول خدا (ص) پرسیدم که ایمان افزایش دهد؟ و کاهد؟ رسول خدا (ص) جواب داد: «نعم، یزید حتی یدخل صاحبه الجنة، و ینقص حتی یدخل صاحبه النار»، و قال علی (ع): انّ الایمان یدو لمظة بیضاء فی القلب، کلما ازداد الایمان ازدادت بیاضا، حتی یبيض القلب کلّه و انّ النفاق یدو لمظة سوداء فی القلب، کلما ازداد النفاق ازدادت سودا حتی یسود القلب کلّه. و الذی نفسی بیده لو شققتم عن قلب مؤمن وجدتموه ابیض القلب، و لو شققتم عن قلب منافق وجدتموه اسود القلب. و سئل علی بن عبد الله المدینی عن الایمان فقال: قول و عمل و نية. قيل: أ ینتقص و یزداد؟ قال: نعم، یزداد و ینتقص حتی لا یبقی منه شیء. و قيل لبعضهم: ما زیادته و نقصانه؟ قال: اذا ذکرنا ربنا و خشیناه فذلک زیادته، و اذا اغفلنا و نسینا و ضیعنا، فذلک نقصانه.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ اِی الَّذِیْ یُکْفِیْنَا اَمْرَهُمُ اللَّهُ. وَ نَعْمَ الْوَكِیْلُ و ذلک امان لکلّ خائف. و قال (ص): «من قال حسبی الله و نعم الوکیل، علیه توکلّت و هو ربّ العرش العظیم، یقول الله تعالی: «لاکفینّ عبدی، صادقا کان او کاذبا».

و قال (ص): آخر ما تکلم به ابراهیم (ع) حین القی فی النار: حسبی الله و نعم الوکیل. فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ... الآیة بازگشتند، یعنی رسول خدا (ص) و مؤمنان که از بدر بازگشتند بعافیت و راحت و افزونی از تجارت، هیچ مشرک نادیده، و هیچ رنج بایشان نارسیده، و آن گه ثواب غزو ایشان را حاصل شده، و بطاعت داری رسول خدا (ص) برضا و خوشنودی حق رسیده. این است که رب العالمین گفت: لَمْ یَسْسَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ أَنْ صَاحِبَ خَبْرٍ نَعِيمٍ بِنِ مَسْعُودٍ كَقَت: بو سفیان با مشرکان به بدر رفت، خود دیو مردم است، و آنچه گفت دیو در دهن وی افکنده بود.

يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ أَوْلِيَاءَهُهُ خُودِ رَا تَرَسَانِدِ، يَعْنِي مَنَافِقَانِ كَق حَقِيقَتِ اِیْمَانِ نَادَرَنْدِ وَ دَرِ ضَلَالَتِ

قرین دیواند. و قیل معناه: یخوف باولیاءه، یعنی یخوف المؤمنین بالکفار.

فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: ای مصدقین بوعدی.

و لَا یَحْزُنْکَ میگوید: اندوهگن منمایا ترا. و بر قراءت نافع و لَا یَحْزُنْکَ بضم یاء، و کسر زاء. معنی آنست که اندوهگن مگذار ترا غائب بودن ایشان که در نصرت کفر می شتابند، و بجنگ احد نیامدند، و شما را فرو گذاشتند، از منافقان و جهودان و مشرکان.

إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئاً ای لَنْ یَضُرُّوا اولیاء اللّٰه شیئا، و انما یعود و بال ذلک علیهم. ایشان از یاری که اللّٰه ترا و مؤمنان را داد هیچ چیز بنکاهند، و وبال آن هم بایشان باز گردد. و قیل: إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئاً ای لَنْ یَنْقُصُوا اللّٰهَ شیئا من ملکه و سلطانه، انهم یضرون انفسهم بذلک.

یُرِیدُ اللّٰهُ اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِی الْاٰخِرَةِ این آیت ردّ است بر قدریان که می گویند: بنده را قدرت است و استطاعت بر فعل پیش از فعل. و معلوم است که ارادت اللّٰه در حرمان ایشان از حظ آخرت، ایشان را از ایمان و طاعت باز داشت، تا نتوانستند و قدرت طاعت نداشتند، و چگونه قدرت آن را دارند و خدای می خواهد که ندارند. و نظیر این آیت در قرآن فراوان است، منها: قوله تعالی کره اللّٰه انبغاثهم فَبَطَّوْهُمْ، لَمْ یُردِ اللّٰهُ اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ، کَذٰلِکَ نَسَلْکُهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهِ، وَ جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَکِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوْهُ وَ فِی اٰذَانِهِمْ وَقْرًا، وَ مَنْ یُردِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً، وَ لَنْ تَسْتَطِیْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَیْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ، وَ صَدُوا عَنِ السَّبِیْلِ وَ اللّٰهُ اَرْکَسُهُمْ بِمَا کَسَبُوا، فَاصَّهْمُ وَ اَعْمٰی اَبْصَارُهُمْ، اِنْ هِیَ اِلَّا فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِیْ مَنْ تَشَاءُ الِیْ غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْاٰیَاتِ الدّٰلَّةِ عَلٰی اَنْ الْهَادِیْ وَ الْمُضِلُّ هُوَ اللّٰهُ تَعَالٰی، وَ الْقُدْرَةُ وَ الْمَشِیئَةُ وَ الْاِرَادَةُ کُلُّهَا لِلّٰهِ تَعَالٰی. و فی الخبر انّ النّبی (ص) قال: «أتقوا هذا القدر فانه شعبة من النصرانية».

قال بعضهم: معناه، و اللّٰه اعلم، انّ النّصارى تزعم انّ عیسی یملك النّفع و الضّرر مع اللّٰه، كما یملكه اللّٰه، فکفروا بأن جعلوا مع اللّٰه شریکا او شریکین، و القدریة تزعم انّ الخلق کلّهم شرکاء للّٰه، یملکون الضّرر و النّفع، ان شاءوا ضروا انفسهم، و ان شاءوا نفعوها، و ان شاءوا استقاموا، و ان شاءوا اعوجّوا، من غیر ان یمحتاجون الی توفیق، او یلحقهم خذلان، او سبق بخیرهم و شرّهم کتاب، او تكون فیهم مشیئة تغلب ارادتهم و لا یغلبونها.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً حِينَ بَاعُوا الْإِيمَانَ بِالْكَفْرِ.
انما یضرون انفسهم بذلك وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

و لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قِرَاءَتَ حَمْزِهِ بَيِّنَةً بِرِ تَقْدِيرٍ: و لَا يَحْسِبَنَّ الْكُفَّارَ أَنَّ أَمْلَاءَنَا
إِيَّاهُمْ خَيْرٌ لَهُمْ. و دیگران بتا خوانند خطاب با رسول و تسلیت مؤمنان و وعید کافران،
یعنی و لَا تَحْسِبَنَّ يَا مُحَمَّدَ الَّذِينَ كَفَرُوا... «ان ما» دو کلمه است. نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ.
«انما» این، یک کلمه توان نهاد، و دو توان نهاد نُمَلِّئُ لَهُمْ یعنی نهملهم لیزدادوا اثماً
بمعاندتھم الحقّ و خلافھم الرسول. این آیت در شأن قومی کافران آمد که: اللّٰه تعالیٰ بعلم
قدیم خود دانست که ایشان هرگز ایمان نیارند، و زندگی ایشان ایشان را کفر و شرک
افزاید.

سئل النبی (ص): ای النَّاسَ خیر؟ قال: من طال عمره، و حسن عمله. قيل: فأی النَّاسِ شرٌّ؟
قال من طال عمره، و ساء عمله.

و قال ابن مسعود: ما من نفس برّة و لا فاجرة الّا و الموت خیر لها، اما الفاجر فمستراح
منها، و قرأ: و لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمُ الْآيَةَ، و اما البرّة فمستريح منها، و قرأ:
نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: و لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءُ الْآيَةَ:

يا حياة الرّوح مالى ليس لى علمى بحالى تلك روى منك ملئى، و سوادى منك خالى

الهی زندگی ما با یاد تست، و شادی همه با یافت تست، و جان آنست که در شناخت
تست! پیر طریقت گفت: زندگان سه کس اند: یکی زنده بجان، یکی زنده بعلم، یکی زنده
بحق. او که بجان زنده است زنده بقوت است و بباد! او که بعلم زنده است زنده بمهر است
و بیباد! او که بحق زنده است زندگانی خود بدو شاد! الھی جان در تن گر از تو محروم
ماند مرده زندانیست، و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زنده جاودانیست!

گفتی مگذر بکوی ما در مخمور تا کشته نشی که خصم ما هست غیور
گویم سخنی بتا که باشم معذور در کوی تو کشته به که از روی تو دور!

آری! دوستان را زخم خوردن در کوی دوست بفال نیکوست! در قمار خانه عشق ایشان را جان باختن عادت و خوست.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت

هان، و هان، نگر! تا از هلاک جان در راه دوست اندیشی! که هلاک جان در وفاء دوست حقا که شرف است، و شرط جان در قیام بحق دوستی تلف است!

الحبّ سکر خماره تلف یحسن فيه الذّبول و الدّف
البنسی الذلّ فی محبّته و الذلّ فی حبّ مثله شرف

آن شوریده وقت شبلی رحمه الله گفت: من کان فی الله تلفه کان الله خلفه.

باختن جان در وفاء دوستی دولتی رایگانست! که دوست او را بجای جانست! اگر صد هزار جان داری فداء این وصل کنی حقا که هنوز رایگانست.

چون شاد نباشم که خریدم بتنی وصلی که هزار جان شیرین ارزد؟!

عاشقی بحقیقت درین راه چون حسین منصور حلاج برنخاست، وصل دوست بازوار به هوای تفرید پران دید. خواست تا صید کند، دستش بر نرسید، بسرّش فرو گفتند: یا حسین! خواهی که دستت بر رسد سر و زیر پای نه! حسین سر و زیر پای نهاد، به هفتم آسمان برگذشت.

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آیی
جو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی
ور امروز اندرین منزل ترا حالی زبانی بد
زهی سرمایه و سودا، که فردا زین زبان بینی!

نگر! تا این چنین جوانمردان و جانبازان که ازین سرای رحیل کنند، تو ایشان را مرده نگویی که گوهر زندگانی جز دل ایشان را معدن نیامد، و آب حیاة جز از چشمه جان ایشان روان نگشت. رب العالمین می گوید: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ عَلَيْهِمْ رِءَاءَ الْهَيْبَةِ فِي ظِلَالِ الْإِنْسِ، یبسّطهم جماله مرّة، و یستغرقهم جلاله اخری.

گه ناز چشیدند و گهی راز شنیدند گاهی ز جلالت بجمالت نگریدند

معروف کرخی یکی را می شست آن کس بخندید! معروف گفت: آه! پس از مردگی زندگی؟! وی جواب داد که: دوستان او نمیرند، «بل ینقلون من دار الی دار». چگونه

میرند، و عزت قرآن گوید: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؟

شادند و خرم، آسوده از اندوه و غم، با فضل و با نعم، در روضه انس بر بساط کرم! قدح شادی بر دست نهاده دمام! این است که رب العالمین گفت: يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ایشان که فرمان خدا و رسول را گردن نهادند، و از عشق دین، جان عزیز خویش هدف تیر دشمن ساختند.

جان بذل کرده، و تن سبیل، و دل فدا، و آن رنج و آن خستگی بجان و دل خریده! سری سقطی گفت: حق عزّ جلاله در خواب چنان نمود مرا که گفתי: یا سری! خلق را بیافریدم، لختی دنیا دیدند در آن آویختند! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند لختی از بلا نیندیشیدند محنت بجان و دل باز گرفتند، و نعمت وصال ما خواستند. فمن اتم؟ شما از کدام گروه‌اید؟ و چه خواهید؟ سری گفت: جواب دادم که: «و انک تعلم ما نريد».

چندم پرسى مرا چرا رنجانى حقا که تو حال من زمن به دانى!

گفت: یا سری لاصبن علیکم البلاء صبا بجلال قدر ما که تازیانه بلا بر سر شما فرو گذارم! و آسیای محنت بر سرتان بگردانم. سری گوید: از سر نور معرفت بالهام ربانى جواب دادم: أليس المبلى انت؟ ریزنده نثار بلا بر سر ما نه تو خواهی بود؟

نفس المحبّ على الأستقام صابرة لعلّ مسقمها يوما يداويها
چون شفاى دلربا از خستگى و درد تست خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن

۳۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: ما كان اللهُ خدای بران نیست، لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که فرو گذارد گرویدگان را، على ما اُنتم عليه بر آنچه شما بر آنید، حَتَّى يَمَيِّزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ تا جدا کند ناپاک از پاک، وَ ما كانَ اللَّهُ يُطِيعُكُمْ عَلَى الْعَيْبِ و نیست خدای بر آن که شما را مطلع گرداند بر غیب، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي لَكِن خدای میگزیند، مِنْ رُسُلِهِ از فرستادگان خود، مَنْ يَشَاءُ آن را که خواهد، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ پس بگروید بخدای و فرستادگان وی، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید، وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید، فَلكم أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) شما راست مزد بزرگوار.

گفت: امت مرا بر من عرض دادند در صورتهای خویش، اندر میان گل، هم چنان که بر آدم (ع) عرضه کردند. و مرا خبر دادند از ایشان که ایمان آرند و بمن بگروند، و ایشان که ایمان نیارند و کافر شوند. این خبر بمنافقان رسید ایشان باستهزا گفتند: محمد (ص) میگوید که: من میدانم که مؤمن که خواهد بود و کافر که خواهد بود، تا بقیامت، چونست که از عدم خبر میدهد؟ و از ایشان که هنوز در آفرینش نیامدند، و خود را نمی‌شناسند که با وی میرویم و می‌نشینیم؟ بر رسول خدا رسید که منافقان چنین گفتند، برخاست و به منبر برآمد و خدای را عزّ و جلّ ستایش و ثنا کرد، آن گه گفت: «ما بال اقوام جهلونی و طعنوا فی علمی، لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین السّاعة الا انبأتکم به. فقام عبد الله بن حذافة السهمی، فقال: یا رسول الله! من ابی! قال: حذافة. فقام عمر بن الخطاب و قال: یا رسول الله! رضینا بالله ربّنا، و بالاسلام دیننا، و بک نبیّنا، و بالقرآن امامنا، فاعف، عفا الله عنک. فقال النبی: فهل أنتم منتهون؟ فهل انتم منتهون؟ ثمّ نزل عن المنبر، فأنزل الله: ما کان الله لیذّر المؤمنین علی ما أنتم علیہ.. الآیة.

اهل معانی گفتند: این خطاب با مؤمنانست، یعنی: ما کان الله لیذركم یا معشر المؤمنین، علی ما أنتم علیہ من التباس المنافق بالمؤمن، و المؤمن بالمنافق، حتی یبیز المنافق من المؤمن. میگوید: خدا بر آن نیست که شما که مؤمنان اید آمیخته با منافقان بهم فرو گذارد، تمییز ناکرده یعنی بران است که تمییز کند، و منافق از مؤمن جدا کند، و این تمییز آنست که تکلیف جهاد کند، و بنصرت و تقویت دین اسلام فرماید، تا هر چه منافق بود فاپس نشنید از رسول خدا (ص)، و جهاد نکند.

و هر چه مؤمن بود با رسول خدا (ص) برخیزد و با اعداء دین بکوشد. رب العالمین این بگفت و بجای آورد روز احد، که منافقان نفاق خویش اظهار کردند آن روز، و از جهاد تخلف نمودند. ابن کیسان گفت: معنی آیت آنست که خدا بر آن نیست که شما را باقرار مجرد فروگذارد، و فرائض و واجبات دین بر شما ننهد، و بجهاد و قتال نفرموده یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات بر شما نهد تا پیدا گردد که پاینده بر ایمان و برقرار کیست؟ و باز پس شنیده از ایمان کیست؟ ضحاک گفت: این خطاب با منافقان و مشرکانست، میگوید: خدا بر آن نیست که مؤمنان فرزندان شما در اصلاب مردان و ارحام

زنان شما آمیخته فروگذارد، بلکه جدایی افکند میان شما و میان مؤمنان که در اصلاّب و ارحام زنان شما اند.

حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ قِراءت حمزه، و علی، و یعقوب بتشدید است و بضم یا، و باقی بتخفیف و نصب یا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسان است. یقال مزت الشیء امیزه میزا، و میزته تمییزا. گفته اند که: «خبیث» اینجا گناه است و «طیب» مؤمن، یعنی که ربّ العالمین از مؤمن گناه فرو نهد، بمحنتها و مصیبتها و بلبّتها که در دنیا بوی رساند. ازینجا مصطفی (ص) گفت: «ما یصیب المؤمن و صب، و لا نصب، و لا سقم، و لا اذی، و لا حزن، حتی اللهم یممه، الا کفر الله به خطایاه».

اما وجوه «طیب» در قرآن چهار است: یکی بمعنی مؤمن، چنان که درین آیت و در سوره الانفال: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. دیگر بمعنی «حلال» چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ یعنی الحرام بالحلال. و در سوره المائدة گفت: لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ. جای دیگر گفت: فَانكحوا ما طاب لكم یعنی ما حل لكم من النساء. سدیدر وجه بمعنی «حسن» است، چنان که در سوره الملائكة گفت: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ای الكلام الحسن، و هی شهادة ان لا اله الا الله.

وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ یعنی و به یقبل العمل الصالح. همانست که در سوره ابراهیم گفت: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً... ای کلمه حسنه، و هی شهادة ان لا اله الا الله. وجه چهارم بمعنی «طاهر» است چنان که گفت عزّ و علا: فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ای طاهرا.

وَ ما كانَ اللَّهُ يُطْلِعُكُمْ عَلَى الْغَيْبِ این ردّ است بر امامیان که امام را دعوی علم غیب میکنند. ربّ العالمین نفی کرد علم غیب دهد. پس هر که نه پیغامبر و صاحب وحی بود وی را علم غیب نبود، و اگر چه امام بود. همانست که رب العالمین گفت: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَ ما كانَ اللَّهُ يُطْلِعُكُمْ عَلَى الْغَيْبِ میگوید: خدا بر آن نیست که شما را دیدار دهد تا فرا علم و حکم پوشیده وی ببینید، یعنی که شما مؤمن و منافق از هم باز نشناسید پیش از آنکه ما تمییز کنیم، و پوشیده بیرون آریم.

و لكن الله يجتبي من رسوله من يشاء اى و لكن الله يختار لمعرفة ذلك من يشاء من الرسل. و كان محمد (ص) ممن اصطفاه الله لهذا العلم.

فآمنوا بالله و رسوله و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم تا اینجا همه در غزاه احد است. پس ازین، چهار آیت عارض است در شان جهودان و پس از آن چهار آیت، دو آیت دیگر: كُلُّ نَفْسٍ... وَ تُتَّبَلُونَ... هم در غزاه احد است و تمامی آن قصه، چنان که شرح آن کرده آید ان شاء الله.

قوله: وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ... ابن عباس گفت: این آیت در شأن احبار جهودان آمد، که صفت و نعت نبوت مصطفی (ص) را بیوشیدند. و معنی «بخل» اینجا کتمان علم است که الله ایشان را داده بود و ایشان بیوشیدند و بگردانیدند.

و نظیر این آنست که در سورة النساء گفت: الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. و برین قول معنی «سیطوقون» آنست که: یحملون ائمه و وزره، کقوله يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ.

و بیشترین مفسران گویند که: این آیت در شأن ایشان آمد که زکاة از مال بیرون نکنند. و فضل اینجا نصاب زکاة است از ضروب اموال. و بخل باز گرفتن زکاة.

«و لا تحسبن» بنا قراءت حمزه است، یعنی: و لا تحسبن یا محمد! بخل الذين يبخلون هو خیر لهم. و باقی بیا خوانند، یعنی: و لا يحسبن الباخلون بما آتاهم الله، البخل خیر لهم، بل هو شر لهم، لأنهم يستحقون بذلك العذاب.

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فردای قیامت رب العالمین آن مال که از آن زکاة بیرون نکنند ماری گرداند در گردن صاحب مال آویخته، و از فرق سر او تا بقدم می گزاید، و می رنجاند، و با وی میگوید: من آن مال توام، من آن کنز توام باین صفت وی را می برند تا بدوزخ.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): ما من رجل يكون له مال، فيمنعه من حقه، و يضعه في غير حقه، الا مثل يوم القيامة شجاعا اقرع متنن الريح، لا يمر بأحد الا استعاذ منه. فيجىء حتى يدنو من صاحبه فاذا راه استعاذ منه. فيقول: ما تستعذ منى! و أنا مالك الذى كنت تدخرنى فى الدنيا. فيطوقه فى عنقه، فلا يزال فى عنقه حتى يدخل معه جهنم. قال: و

تصدیق ذلك فی کتاب الله عزّ و جلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.
 ابراهیم نخعی گفت: «سَيُطَوَّقُونَ» معنی آنست که: روز قیامت طوق آتشین در گردن آن
 کس کنند که زکاة ندهد، تا هم چنان که طوق از گردن خالی نبود آتش از وی خالی نبود.
 مصطفی (ص) گفت: «مانع الزکاة فی النار» و قال: «لا تخالط الصدقة مالا الا اهلکته» و
 قال: «ما حبس قوم الزکاة الا حبس عنهم القطر»، و قال «لا يقبل الله الايمان و لا الصلاة
 الا بالزکاة».

وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هَمَانست که جای دیگر گفت: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ
 عَلَيْهَا یعنی یعنی اهلها، و تبقى الأموال و الأملاك، و لا مالک الا الله عزّ و جلّ.
 و الله بما تعملون خبير مکی و بصری بیا خوانند. خطاب با ایشان که سَيُطَوَّقُونَ صفت
 ایشانست. و باقی بتا مخاطبه خوانند، حملا علی قوله و ان تؤمنوا و تتقوا...
 قوله تعالی: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ...

این جهودانند که چون الله تعالی سخن از قرض گفت در قرآن، و ذلك فی قوله: مَنْ ذَا
 الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ایشان گفتند: پس درویش است و ما بی نیازیم! ربّ
 العالمین بر سبیل تهدد بگفت: سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا آری بر ایشان نویسیم آنچه گفتند. یعنی
 حفظه را فرمائیم تا بنویسند، آن گه ایشان را بآن عقوبت کنیم.
 وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ اینجا مضمّر است که: و علم و رأی قتل الأنبياء بغير حق. یعنی:
 قول ایشان را شنید و کشتن انبیاء را بدید و بدانست.

وَنُقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ یعنی خزنة جهنم فردا با ایشان گویند: ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
 این کلمه با کسی گویند که وی را از عفو نومید کنند، گویند: ذق ما أنت فيه ای لست
 بمتخلص عنه.

قراءت حمزه «سَيَكْتُبُ» بياء مضمومه است، «و قتلهم» بضم لام. و «يقول ذوقوا» بیا.
 ذَلِكَ ای ذلك العذاب بما قَدَّمْتُمْ أَيَدِيكُمْ من الكفر و التکذیب فی دار الدنیا. وَ أَنَّ اللَّهَ ای:
 وَ بَانَ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ فيعاقبهم من غير جرم.
 آن گه حال ایشان را شرح افزود، گفت: الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا یعنی: و سمع الله
 قول الَّذِينَ قَالُوا، و هم اليهود: كعب بن اشرف، مالک بن الضيف و اصحابهما.

گفتند: ای محمد! تو می گویی که پیغامبرم، و الله ما را فرموده در کتاب خویش تورات که: هیچ پیغامبر را تصدیق نکنیم بآنچه گوید، تا نخست قربانی بیارد که آتش آن را بخورد. اگر بیاری قربانی که آتش آن را بخورد، ناچار ترا تصدیق کنیم. مفسران گفتند که: این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفت. اما جهودان تمام بنگفتند. و تمامی آنست که: حتی یأتیکم المسیح و محمد. فاذا اتیاکم فآمنوا بهما فانهما یأتیان بغیر قربان.

و شرح این آنست که: بنی اسرائیل را قربان و مال غنیمت حلال نبودی قربان و مال غنیمت بنهادندی، و نشان قبولش آن بودی که آتشی سپید بی دود از آسمان بیامدی. آن را برخوانی و آوازی سخت بودی، در آن افتادی تا بسوختی. و اگر آن قربانی مقبول نبود، آتش نیامدی و آن بر حال خویش بماندی. و گفته اند که: علامت نبوت و بعثت پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بر دست نهادی، آتش از آسمان بیامدی و آن گوشت را بر دست وی بسوختی و دستش نسوختی. و این آتش آمدن و قربان خوردن تا بروزگار عیسی (ع) بود. رب العالمین بنی اسرائیل را فرمود که: عیسی (ع) و محمد (ص) را که فرستیم، بی قربان فرستیم، بایشان ایمان آرید و بگروید. پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند: إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ. آن گه اقامت حجت را بر ایشان گفت: قُلْ يَا مُحَمَّدٌ قَدْ جَاءَكَ رَسَلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ أَن كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ پیش از من رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهای روشن، و باین قربان که شما گفتید، پس چرا کشتید ایشان را اگر راست گوئید؟ و مراد باین خطاب، اسلاف ایشان اند، که ایشان بودند که پیغامبران را کشتند، چون زکریا (ع) و یحیی (ع) و غیرهما. اما جهودان که بظاهر این خطاب با ایشان است، بفعل اسلاف خویش می رضا دادند، و آن قتل کردن ایشان می پسندیدند. و آن کس که بیدی رضا داد، همچون آن کس است که بدی کرد. ازین جهت اضافه قتل با ایشان کرد.

آن گه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دل وی را گفت: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ. یا محمد! اگر ترا دروغ زن گرفتند. دل تنگ مکن! که پیش تو بسا پیغامبران را دروغ زن گرفتند. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ

أَوْذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا. یعنی: چنان که ایشان صبر کردند، تو نیز صبر کن، تا نصرت ما در رسد.

جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ ای: الکتب المزبورة، و هی المکتوبه، یقال زبور و زبر کرسول و رسل، بقراءت شامی. و در مصاحف شامیان «با» در افزودند. وَ بِالزُّبُرِ معنی همانست، اما تأکید در سخن افزود.

وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ ای الهادی الی الحق.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ إِنْ كَانُوا مِنْكُمْ فَهُمْ يَفْشَحُونَ! و این قصه سربسته روزی برگشایند! و این دامن فراهم کرده آخر بیفشانند! و این سر و پای درهم کردگان صافیان و جافیان آخر بینی که از هم باز کنند! فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ و هر کس را بماوی و منزل خویش فرود آرند، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یکی در حزب شیطان، کشته حرمان، و اندوه جاودان اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ. یکی نواخته رحمن، در زمره دوستان، بمهر ازل شادان، برو داغ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ. امروز تو چند بینی و چه دریایی که درهای اسرار فرو بسته، و مسمار غیب بر در خانه توحید و شرک زده، و کلید آن بخود سپرده که: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ همین است که گفت عَزَّ وَ عَلَا: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ، و تا نپنداری که آنچه دیده تو بآن نرسد دیده انبیاء نیز نرسد! نمی خوانی که: وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ. میفرماید که: ایمان بیارید، و استوار گیرید الله را، که غیب دان است و نهان بین، و فرو فرستادگان پیغامبران را که بوحی پاک ایشان را بر غیب همی دارد، و پوشیده مینماید، و چون نماید چندان نماید که خود خواهد، نه چندان که بنده خواهد، کما قال عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ. خدای داند که بنده چه برتابد، و وی را چه شاید، و دانستن چیست که وی را بکار آید! مدبر کار بندگان اوست! کارساز و کارران و نگهبان اوست! صَحَّ الْخَبْرُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ادبر عبادی بعلمی، انی بعبادی خبیر بصیر.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ... الْآيَةَ «بخل» بر زبان علم و مقتضی شریعت منع واجب است و واجب از مال اندکی است از فراوان، درویش را اندک دهد، و خود را فراوان بگذارد.

باز بزبان طریقت و اهل اشارت بخل آنست که: خود را اندکی بگذارد، ذره‌ای از مال، یا نفسی از حال، و المکاتب عبد ما بقی علیه درهم.

مال و حال در راه این جوانمردان صورت سگ دارد، و عشق در عالم خویش صورت فریشته، و شرع مصطفی (ص) خبر میدهد که فریشته با سگ بد سازد، در هیچ منزل با وی فرو نیاید.

لا یدخل الملائکة بیتا فیه کلب او تصاویر.

کی در آید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
کی در احمد رسد و در صدیق	عنکبوتی تننده بر در غار
پرده بردار تا فرود آرند	هودج کبریا بصفه بار

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا كَرِيمًا! خدایا! که شنواست، و در شنوایی بی همتا، شنونده آوازا، و رسنده بشنوایی خود برازها، و پاسخ کننده نیازها. با موسی و هارون (ع) گفت: لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى، میگوید: بر فرعون شوید و از وی مترسید، که من بیاری و نگهداشت با شما، می شنوم و می بینم! و عایشه صدیقه در قصه مجادله گفت: الحمد لله الذي وسع سمعه الاصوات.

لقد جاءت المجادلة الى رسول الله (ص). تكلمه في جانب البيت ما اسمع ما تقول، فأنزل الله عز و جل: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا الْآيَةَ. و عن ابى موسى ان النبي (ص) لما دنا من المدينة كبر أصحابه، فقال: يا ايها الناس انكم لا تدعون اصم و لا غائبًا، ان الذي تدعونو بينكم و هو بين اعناق ركابكم، و فى رواية اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون اصم و لا غائبًا و انما تدعون سميعا قريبًا.

قَالُوا إِنَّ اللَّهَ قَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ این سخن شبه شکوی دارد، با دوست می راند که دشمن چه میگوید تا دوست بنازد، و باشد که دشمن از آن باز گردد.

و عجب آنست که نعمت هم چنان به ادرار بدشمن می رساند، و بآن ناسزا که می شنود نعمت وانستند، سبحانه ما ارافه بخلقه! و در بعضی اخبار است: ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله، يدعون له ولدا و هو يرزقهم و يعافهم. از روی اشارت میگوید: شما که بندگان و رهبران اید، از خصمان خویش در گذارید، و تا توانید عفو کنید، و نعمت و رفق

خویش از دوست و دشمن باز مگیرید، و خلق نیکو با دوست و دشمن، آشنا و بیگانه کار فرمائید و به قال النبی (ص): ان الله عز و جل اوحی الی ابراهیم (ع): انک خلیلی حسن خلقک و لو مع الکفار، تدخل مداخل الأبرار، فان کلمتی سبقت لمن حسن خلقه، ان اظله تحت عرشی، و اسکنه حظیره قدسی، و ادنیه من جوارى.

۳۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر تنی چشنده مرگست، وَ إِنَّمَا تُوفَّوْنَ أَجْرَكُمْ و مردهای شما بتمامی بشما سپارند، یَوْمَ الْقِيَامَةِ و این مزد شما را روز رستاخیز دهند، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ هر که را دور کنند از آتش، وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در بهشت در آرد، فَقَدْ فَازَ پیروز آمد و رست، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهانی، إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) مگر بر خورداری بفرهیب.

لَتُبْلَوْنَ میخواهند آزمود شما را، فِی أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ در مالهای شما و در تنهای شما، وَ لَتَسْمَعَنَّ و میخواهید شنید، مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما، وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و ازیشان که انباز گرفتند با خدای، أَدَى كَثِيرًا ناخوشیهای فراوان، وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شکیبایی کنید بپرهیزگاری، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) آن از استواری کارهای دین است و درستی نشانههای آن.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ خدای گرفت پیمان ازیشان که تورات دادند ایشان را، لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ که لا بد پیدا کنند مردمان را شأن محمد، وَ لَا تَكْتُمُونَهُ و آن را پنهان نکنند، فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس آن را انداختند با پس پشت ایشان، وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و بفروختن پیمان خدای بهای اندک خریدند، فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) بد چیزی که میخرند.

لَا تَحْسَبَنَّ مِندار، الَّذِينَ يَفْرَحُونَ ایشان که شاد می شوند، بِمَا أُوتُوا بآنچه کردند، وَ يُحِبُّونَ و دوست میدارند، أَنْ يُحْمَدُوا که ایشان را بستایند.

بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نمی کنند، فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مِندار ایشان را، بِمَفَازَةِ مِنَ الْعَذَابِ که اهل رستن اند و بجای رستن اند از عذاب، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) و ایشان راست عذابی دردناکی.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ خدَا رَاسْتِ يَادشَاهِي آسْمَانِ وَ زَمِينِ، وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹) وَ اللّٰهُ بِرِ هَمِهٖ چِيْزِ تَوَانَا اسْتِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ اى كُلَّ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٌ تَعَالَجُ غِصَصَ الْمَوْتِ. ميگويد: هر نفسی منفوسه بر ممرِ انفاس بگذشته مرگ بچشد، و سكرات مرگ ببیند، يعنى اهل زمين. فَاَنْ مِّنْ فِى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لَا يَمُوتُونَ، خزنه بهشت و حور و غلمان و خزنه دوزخ نميرند چنان كه جاى ديگر گفـت: فَصَعِقَ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ هُمْ مِّنْ فِى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنَ الْخِزْنَةِ. فريشتگان آسمان نيز طمع كردند كه نميرند كه از حضرت عزت اين آيت آمده بود: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ هَرِ چِه بِرِ زَمِينِ اسْتِ بَسْرِ آمَدْنِي اسْتِ وَ مَرْدَنِي، ايشان گفتند: ما نميريم كه ما آسمانيانيم نه زمينيان. رَبِّ الْعَالَمِينَ آيت فرستاد: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ يَقِينُ شَدِ ايشان را كه مردني اند. وَ فِى ذَلِكُمْ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «عَشِ مَا شِئْتَ فَانْكَ مَيِّتٌ، وَ احْبِبْ مَنْ احْبَبْتَ فَانْكَ مَفَارِقُهُ، وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَانْكَ مَجْزِيٌّ بِهِ.

وَ قَالَ: كُنْ فِى الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ، وَ عَدِ نَفْسَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ. وَ قَالَ (ص) فِى بَعْضِ خُطْبِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ اَكْبَسَكُمْ اِكْتِرَكُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا، وَ اِحْزَمَكُمْ اِحْسَنَكُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. اَلَا وَ اَنْ مِنْ عَلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْاِنَابَةَ اِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّزَوُّدَ لِسَكْنَى الْقُبُورِ، وَ التَّأَهُبَ لِيَوْمِ النَّشُورِ.

وَ عَنِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ: اِذَا قَبِضَ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَ الْعَبْدِ، قَامَ عَلٰى عَتَبَةِ الْبَابِ، وَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ الصَّجَّةَ، فَمِنْهُمْ الصَّائِكَةُ وَ جَهَّهَا، وَ مِنْهُمْ النَّاشِرَةُ شَعْرَهَا، وَ مِنْهُمْ الدَّاعِيَةُ وَيْلَهَا، فَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ فِيمَ الْجَنَّةِ؟ فَوَ اللّٰهُ مَا اِنْتَقَصْتَ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ عَمْرًا، وَ لَا اذْهَبْتَ لَكُمْ رِزْقًا، وَ لَا ظَلَمْتَ أَحَدًا مِنْكُمْ شَيْئًا. فَاِنْ كَانَتْ شِكَايَتِكُمْ وَ سَخَطُكُمْ عَلَيَّ فَاَنْتِي وَ اللّٰهُ مَأْمُورٌ، وَ اِنْ كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ مَيِّتَكُمْ فَهُوَ فِى ذَلِكَ مَقْهُورٌ وَ اِنْ كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ رَبِّكُمْ فَأَنْتُمْ بِهِ كُفْرَةٌ، وَ اِنْ لِي فَيَكُمُ عَوْدَةٌ ثُمَّ عَوْدَةٌ. قَالَ: فَلَوْ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَكَانَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، لَذَهَبُوا عَنْ مَيِّتِهِمْ، وَ لَبَكَوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ.

وَ اِنَّمَا تُوقَفُونَ اَجْرُوكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنْ تَهْنَيْتُمْ مُؤْمِنَانَسْتِ بِمَرِّگِ، ميگويد: آن روز رستاخيز

است که مؤمنان بمراد خویش رسند و مزد کردار خویش ببینند. پس مرگ تحفه مؤمن است، و سبب رسیدن وی بسعادتی و کرامت خویش است.

مصطفی (ص) از اینجا گفت: «تحفه المؤمن الموت».

و جماعتی بزرگان سلف آرزوی مرگ کرده‌اند، چنان که حذیفه (رض) بوقت مرگ گفت: دوست آمد و بر وقت حاجت آمد، و گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوستتر دارم از توانگری، و بیماری دوستتر دارم از تندرستی، و مرگ دوستتر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان کن، تا بدیدار تو بر آسایم. «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»، یعنی: ظفر بالخیر، و نجا من النّار، قال رسول الله (ص): «من سرّه ان یزحزح عن النّار و ان یدخل الجنّة فلیأته منینته و هو یشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله، و یأت الی النّاس ما یحبّ ان یؤتی الیه»، و قال (ص): «موضع سوط فی الجنّة خیر من الدنیا و ما فیها، فاقراءوا ان شئتم: «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ

الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ، وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» لِأَنَّهُ یَغُرُّ الْإِنْسَانَ بِمَا یَمْنِیهِ مِنْ طُولِ الْبَقَاءِ، و هو ینقطع عن قریب. می‌گوید: نیست زندگانی درین دنیای فانی آلا متاع الغرور که مردم فریب میدهد، یعنی امل دراز در پیش می‌نهد، تا اومید در عمر دراز می‌بندد، و آن‌گه ناگاه مرگ در رسد و امید بریده گردد. مصطفی (ص) گفت: امل کوتاه کنید و مرگ پیوسته در پیش چشم خویش دارید، و از خدا شرم دارید، چنان که حق و سزای ویست، و گفت: نترسم بر شما از هیچیز چنان که از دو خصلت ترسم: یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز در پیش داشتن. بآن خدای که جانم درید اوست که هرگز چشم خویش بر هم نزنده‌ام که نپنداشتم پیش از آن که از هم بر گیرم برید مرگ در آید، که چشم از هم بر نگرفتم که نپنداشتم پیش از آنکه بر هم نهم مرگ در رسد. عبد الله مسعود گفت: رسول خدا (ص) خطی مربع بر کشید، و آن‌گه در میان آن مربع خطی راست، و از هر دو جانب آن خطهای خرد بر کشید. پس بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت: آن خط راست در درون مربع آدمی است، و آن مربع أجل وی، گرد وی در آمده، که از آن راه بیرون نه، و آن خطهای خرد از هر دو جانب آفات و عاهاتست، و انواع بلیات براه وی در آمده، ناچار آن همه بوی رسد یا بعضی رسد، تا آن‌گه که سر ببالین

میساختند. و قومی از ایشان ملائکه را بنات الله می گفتند، و قومی بت می پرستیدند.
 رَبِّ الْعِزَّةِ كُفْتُ: وَ إِن تَصْبِرُوا يَعْنِي عَلَى الْأَذَى، اگر شکیبایی کنید باین رنج و ناخوشی که
 بشما میرسد، و تَتَّقُوا ای تَتَّقُوا معاصیه، از معصیت او بپرهیزید، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
 این صبر و این تقوی از حقائق ایمانست و از کارهای محکم که الله فرمود. و قیل معناه:
 أَنَّ ذَلِكَ مِنْ اخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الصَّادِقِ الْإِيمَانِ الْمَتِينِ الْبَقِيْنِ. عزم الامور ما لا یشوبه شبهة و
 لا یدافعه ريبة، و أصله الجِدُّ. یقال: عَزَمْتُ عَلَيْكَ ای امرتک امرًا جدًّا، و عَزَمْتُ عَلَى الْأَمْرِ
 إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ جِدُّكَ، و صدق له قصدک، و العزيمة و الصریمة الرَّأْيُ الْجِدُّ. قَالَ اللهُ عَزَّ
 وَجَلَّ: فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ ای جَدَّ الامر. و منه
 قوله (ص): عزيمة من عزمات ربِّي.

و قال (ص): من صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا غَفَرَ اللهُ لَهُ مَغْفِرَةً عَظِيمًا، ای هذا الوعد صادق عظیم
 وثیق.

و فی دعائه (ص): اسئلك عَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ، ای اسئلك أَن تَوْفَّقَنِي لِلْأَعْمَالِ الَّتِي تَغْفِرُ
 لِصَاحِبِهَا لَا مَحَالَةَ.

وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ جَهْدَانِ را میگوید، و این کتاب تورات است.
 «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ» بیا قراءت مکی و بو عمرو و عاصم است، و اینها با شأن
 نبوت محمد (ص) شود، و لام لام عزم است در موضع قسم تحقیق را در آورد یعنی که
 اللهُ یمان گرفت از ایشان که لا بد پیدا کنند مردمان را شأن و نعت و صفت محمد (ص)،
 و آن را پنهان نکنند.

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس آن را پس پشت انداختند، یعنی فرا پیش نگرفتند و در آن نگاه
 نکردند، و منه قوله تعالی: وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا تقول العرب: جعل فلان حاجتی بظهر
 یعنی لم یقضها، و لم یلتفت إليها. قتاده گفت: این آیت در شأن اهل علم آمد که الله یمان
 ستد از ایشان تا علم پنهان ندارند، و از اهل خویش دریغ ندارند، و باز نگیرند. و به
 قال النبی (ص). العلم لا یحل منعه.

و قال: من کتم علما عن اهله الجُم یوم القیامة بلجام من نار.
 و قال علی بن ابی طالب (ع): ما أخذ اللهُ علی اهل الجهل أَن یتعلَّموا حتَّى اخذ علی اهل

العلم أن يعلموا لأن العلم كان قبل الجهل.

و قال محمد بن كعب: لا يحل لعالم ان يسكت على علمه، فان الله تعالى يقول: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

الآية. و لا يحل لجاهل ان يسكت على جهله فان الله تعالى يقول: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ... فرح در قرآن بر سه قسم است: یکی حرام، دیگر مکروه، سدیگر واجب. آنچه حرام است فرح بمعصیت است، و آن آنست که رب العالمین گفت: لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ. جای دیگر گفت: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. و آنچه مکروه است دنیا شاد بودن است، و آن آنست که الله گفت تعالی و تقدس: وَ فَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا. جای دیگر گفت: وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ آنچه واجبست شادی بحق است، و ذلك فی قوله تعالی: فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا وَ قَالَ تعالی: فَاسْتَبْشِرُوا بِبِعُكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ.

لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا بیان اختلاف قراءت و وجوه آن درین آیت همان است که در وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ و شرح آن رفت. وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، اینجا سخن تمام شد و جواب مضمراست. یعنی: لا تحسبن أنهم ينجون من النار. قتاده و مقاتل گفتند: این آیت در شأن جهودان فرو آمد که بر مصطفی (ص) شدند و گفتند: «نحن نعرفك و نصدقك» این بزبان میگفتند و در دل خلاف آن داشتند چون از نزدیک مصطفی (ص) بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند: شناختیم وی را و تصدیق کردیم، مسلمانان این گفت از ایشان پرسیدند و دعا گفتند و سپاس داری کردند و ندانستند که ایشان با این گفت در دل کفر دارند، و ایشان در آنچه میکردند شاد میبودند، رب العالمین گفت: یا محمد مپندار که این شادی ایشان بآنچه کردند از اظهار ایمان و اعتقاد کفر، ایشان را از آتش برهاند، و آن ثنا و حمد مؤمنان که دوست میدارند بآنچه نکردند یعنی بتصدیق که گفتند کردیم و نکرده بودند، مپندار که ایشان باین از آتش و عذاب برهند. اینست که رب العالمین گفت: فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ مِمْفَاةٍ مِنَ الْعَذَابِ اِیْ مَنجَاةٍ مِنَ الْعَذَابِ، مفازة نجات بود و موضع نجات بود، همچون مرحمت. و سَمَّيْتُ الْمَفَاةَ مَفَاةً لِأَنَّ مِنْ قَطْعِهَا فَاز.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَي: خزائن السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هِيَ الْمَطَرُ وَ النَّبَاتُ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَلْقِ عبيده وَ فِي مَلِكِهِ. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ أَي خداوندی که بندگان همه فانی اند و تو باقی! ای خداوندی که رهگانت همه برسیدنی اند و تو بودنی! بودی تو و کس نبود! بمانی تو و کس نماند! همه مقهوراند و تو قهار! همه مأموراند و تو جبار! همه مصنوع اند تو کردگار! همه مردنی اند و تو زنده پاینده! همه رفتنی اند و تو خداوندی گمارنده، و با همه تاونده. ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

معاشر المسلمین! این سرای فانی منزل گاه است و گذرگاه! نگرید تا دل در آن نبندید، و آرام گاه نسازید، برید مرگ را بجان و دل استقبال کنید، و حیات آن جهانی و نعیم جاودانی طلب کنید، وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. تو امروز بچشم بیداری در کار و حال خود ننگری! و ساز رفتن بدست نیاری؟ تا آن ساعت که آب حسرت و دریغ گرد دیدت در آید! و غبار مرگ بر عذار مشکینت نشیند! و آن روی ارغوانی زعفرانی شود!

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی رخ گلبرگ شاهان را چو شاخ زعفران بینی

قال النبی (ص): «أَنَّ الْعَبْدَ لِيَعَالِجَ كَرْبَ الْمَوْتِ وَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَ أَنَّ مَفَاصِلَهُ يَسْلَمُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، يَقُولُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ تَفَارِقُنِي وَ أَفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!»

مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است! پندارد که همیشه همچنین خواهد بود که نظاره مرگ دیگران می کند، و خود نمیرد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: كَأَنَّ الْمَوْتَ عَلَى غَيْرِنَا كَتَبَ، وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجِبَ، وَ كَأَنَّ الَّذِينَ نَشِيعُ مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نَبِوْتَهُمْ أَجْدَانَهُمْ، وَ نَأْكُلُ تَرَاتُهُمْ، كَأَنَّا مَخْلُدُونَ بَعْدَهُمْ!

اگر خود را می دریایی و تدبیر کار خویش میکنی راهت آنست که در احوال گذشتگان و سیرت رفتگان ازین جهانیان و جهان داران که بودند اندیشه کنی، و امروز در سرانجام کار

ایشان نگری، آنان که کبر پلنگان داشتند، آن یکی قصر قیصری میساخت، و آن دیگری ملک سلیمان می‌جست، و آن ظالمی از جگر یتیمان کباب می‌کرد، و آن دیگری که از خون مفلسان شراب می‌خورد، گلی بودند در شورستان دنیا شکفته، ناگاه زمهریر مرگ از مهبّ برآمد و عارض رخشان ایشان را تاریک گردانید. پس از آنکه چون گل بشکفتند از بار بریختند، و در گل بختفتند.

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون به مرو آتا کنون در گل تن الب ارسلان بینی

و به قال النبی (ص): أ ما رأیت المأخوذین علی العزّة! و المزعجین بعد الظمأنینة، الذین اقاموا علی الشبهات، و جنحوا الی الشّهوات، حتّی انتهم رسل ربّهم، فلا ما كانوا امّلاوا ادرکوا، و لا الی ما فاتهم رجعوا، قدموا علی ما عجلوا، و نذموا علی ما خلفوا، و لم یعن اللّدم، و قد جفّت القلم، اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی، آن کس رسول خدا بودی که از ذریت آدم هیچ کس را آن قربت و زلفت بدرگاه احدیت نبود که وی را بود. با این

همه رب العالمین گفت: وَ ما جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ اَ فَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ وَ مصطفی (ص) گفت: اذا اشتدّ حزن احدکم علی هالک فلیذکرنی و لیعلم انّی قد هلکت.

و خبر درست است از ابن عمر گفت: رسول خدا (ص) خواست که کسی را به یمن فرستد گفت: یا معشر المهاجرین و الانصار! ایکم ینتدب الی الیمن؟

ابو بکر صدیق برخاست. گفت: انا یا رسول الله. رسول خداوندی اجابت نکرد، دیگر باره همان سخن گفت. عمر برخاست، هم اجابت نیافت، سدیگر بار باز گفت آن سخن، معاذ جبل برخاست، تا رسول (ص) گفت: انت لها یا معاذ! و هی لک، آن گه عمامه خویش بخواست، و بر سر وی نهاد و فرا راه کرد، رسول و جماعتی از مهاجر و انصار بتشییع با وی بیرون شدند، معاذ راکب بود و رسول (ص) پیاده میرفت، و معاذ را وصیت میکرد، معاذ گفت: یا رسول الله چون است اینکه تو پیاده روی و من سوار باشم؟

فقال: یا معاذ! اّما اُحتسب خطایای هذه فی سبیل الله، آن گه او را وصیت کرد بتقوی و صدق، و اداء امانت، و ترک خیانت، و امر معروف، و نهی منکر، و مراعات همسایه و یتیم

و بیوه‌زن، و مجالست فقرا، و نواخت ضعفا. و امثال این سخنان فراوان برگفت، و نصیحت کرد. آن گه گفت: یا معاذ! چنان دان که تا بروز رستاخیز ما بر هم نرسیم، و یکدیگر را نه بینیم. این بگفت آن گه وداع کرد و بازگشت.

تمتع من حبیبک بالوداع فما بعد الوداع من اجتماع
معاذ رفت تا به صنعاء یمن، چهارده ماه آنجا بود. شبی خفته بود، ناگاه هاتفی آواز داد که: یا معاذ کیف یهنئک العیش و محمد فی سكرات الموت! معاذ گفت: ترسان و لرزان با وحشت و حیرت از خواب درآمدم، پنداشتم قیامت برخاست و عالم زیر و زیر گشت، گفت آخر دل خود را تسکین کردم گفتم این نموده شیطان است، کلمه اعوذ بگفتم. شب دیگر ندایی شنیدم از آن قوی‌تر و عظیم‌تر که: یا معاذ! کیف یهنئک العیش و محمد بین اطباق التراب؟! معاذ را یقین شد که مصطفی (ص) شربت مرگ چشید. دست بر سر نهاد، و بانگ بر آورد که «یا محمداه» پس بران مرکوبی که داشت نشست و روز در شب و شب در روز پیوست در رفتن، تا آنجا رسید که سه مرحله به مدینه بود. در میانه شب از چپ راه آوازی شنید کسی می‌گفت: یا اله محمد اعلم معاذاً بأنّ محمّداً قد ذاق الموت، و فارق الدنیا.

معاذ گفت: «یا ایها الهاتف فی هذه اللیل! من انت رحمک الله؟ قال: أنا عمار بن یاسر، و هذا کتاب ابی بکر الی معاذ بالیمن، ليعلمه بأنّ محمّداً قد ذاق الموت، و فارق الدنیا.
معاذ گفت: یا عمار اگر محمد (ص) از میان رفت پس کارساز و غمگسار ضعیفان و یتیمان و بیوه زنان کیست؟ یا عمار! بحق محمد (ص) که بگوی اصحاب محمد (ص) را چون گذاشتی؟ و چون اند پس از وی؟ عمار جواب میدهد: «ترکتهم کأنهم لا راعی لها».
یا عمار! بحق محمد (ص) که بگوی تا مدینه را بی وی بر چه صفت گذاشتی؟

عمار جواب داد: «ترکتها و هی اضیق علی اهلها من الخاتم». چون بنزدیکی مدینه رسیدند پیر زنی را دیدند با چند سر گوسپند که بچرا داشت، و آن گریستن معاذ دید و ذکر محمد (ص) که بسیار میکرد، پیر زن گفت: یا عبد الله! اما محمّداً فلم اره، و لکن رأیت ابنته فاطمة (ع) تبکی و تقول: «یا ابتاه الی جبرئیل تنعاه! انقطعت عنّا اخبار السماء! یا ابتاه لا ینزل الوحی الینا من عند الله ابدًا! و رأیت علیا یبکی، و یقول: یا رسول الله. و

رأيت الحسن و الحسين (ع) يبكيان و يقولان: و اجداه، و اجداه.

معاذ هم چنان میرفت بمیان شب در مدینه شد بدر حجره عایشه و در میزد.

عایشه گفت: کیست که بر در ماست در میان شب؟ معاذ گفت: أنا خادم رسول الله (ص).

عایشه گفت: یا عفو! افتحی لخدم رسول الله. چون در بگشاد، و یکدیگر را تعزیت

دادند، معاذ گفت یا عایشه! کیف وجدت رسول الله عند شدة و جعه؟ عایشه گفت: رو از

فاطمه بپرس که من طاقت گفتن ندارم! معاذ بدر حجره فاطمه رفت، و گفت: أنا معاذ

خادم رسول الله (ص)، چون فاطمه خواست که در بگشاید حسن (ع) گفت: «یا امّاه

خزینی معک حتی اعزّی معاذ بوفاة جدّی».

پس فاطمه (ع) قصه در گرفت و وفات وی گفت. و فی ذلک حدیث مشهور یدکر فی غیر

هذا الموضع ان شاء الله تعالی.

۳۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي آفَرِينِشِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ، وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ

وَ النَّهَارِ وَ آمد و شد شب و روز، لآیاتِ نشانهای است، لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۱۹۰) خردمندان و

زیرکان را.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ. ایشان که یاد میکنند خدای را، قِيَاماً ایستادگان، وَ قُعُوداً نشستگان، وَ

عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ بر پهلوهای خویش خفتگان، وَ يَتَفَكَّرُونَ وَ می اندیشند، فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرْضِ در آفرینش آسمان و زمین که مینگرند در آن، رَبَّنَا خداوند ما، مَا خَلَقْتَ هَذَا

بِاطِلًا این بگزاف و باطل نیافریدی، سُبْحَانَكَ پاکی و بی عیبی ترا، فَقِنَا پس بازدار از ما،

عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) عذاب آتش.

رَبَّنَا خداوند ما، إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ تو هر که را در آتش کردی، فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وی را رسوا

کردی، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ وَ نیست ستمکاران را، مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) از یارانی هیچ کس.

رَبَّنَا خداوند ما، إِنَّا سَمِعْنَا مَا سَنَدِمْ، مُنَادِيًا آواز دهنده‌ای يُنَادِي لِلْإِيمَانِ که آواز میداد

استوار گرفتن و گرویدن را، أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ

که استوار گیرید و بگروید، فَأَمَّا اسْتَوَارَ گرفتیم و بگرویدیم، رَبَّنَا خداوند ما، فَأَعْفِرْ لَنَا

ذُنُوبَنَا پس ببامرز ما را گناهان ما، وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و ناپیدا کن از ما بدیهای ما، وَ تَوَفَّنَا

مَعَ الْأُبْرَارِ (۱۹۳) و بمیران ما را با نیکان، رَبَّنَا خداوند ما، وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا ما را ده آنچه ما را وعده داده‌ای، عَلٰی رُسُلِكَ بر زبانهای فرستادگان خویش، وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و ما را رسوا مکن روز رستاخیز، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) بدرستی که تو وعده خویش بنگردانی، و خلاف نکنی.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ يَاسِخُ نِكُو كَرْد خدای ایشان را، اَنِّي لَا اُضِيعُ که من ضایع نگذارم، عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ كَرْدَارِ هِيچ کارگری از شما، مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی، از مردی یا از زنی، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ همه از یکدیگر، فَالَّذِينَ هَاجَرُوا اِيشَانِ که هجرت کردند از خان و مان خود ببریدند، وَ اُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کردند ایشان را از سرایهای ایشان، وَ اُودُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیدند ایشان را در راه دین من، وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا و جنگ کردند تا ایشان را بکشند، لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ تا پیدا کنم از ایشان بدیهای ایشان، وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در آرم ایشان را در بهشتهایی که می‌رود زیر درختان آن جویها، ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِيَاداشی از نزدیک خدای، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) و خدای آنست که بنزدیک اوست نیکویی ثواب.

لَا يَغْرِبُكَ تَرَا مفرهیباد، تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا گشتن و گردیدن ایشان که کافر شدند، فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) در شهرها، مَتَاعٌ قَلِيلٌ آن برخورداری اندکست، ثُمَّ مَا وَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس بازگشتگاه ایشان دوزخ است، وَ بَسَّ الْمَهَادُ (۱۹۷) و بد آرامگاهها که آنست.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَكِن اِيشَانِ که بپرهیزیدند از شرک آوردن با خدای خویش، لَهُمْ جَنَّاتٌ اِيشَانِ راست بهشتهایی، تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می‌رود زیر درختان آن جویها، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نَزْلٰی از نزدیک خدای، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ آنچه نزدیک خدای است، خَيْرٌ لِّلْأُبْرَارِ (۱۹۸) به است نیکان را.

وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل تورات، لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ كَس است که استوار می‌گیرد و می‌گردد بخدای، وَ مَا اَنْزَلْ اِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده آمد بشما از قرآن، وَ مَا اَنْزَلْ اِلَيْهِمْ و آنچه فرو فرستاده آمد بایشان از تورات خَاشِعِينَ لِلَّهِ فرو داشتند خدای را، لَا يَشْتَرُونَ نمی‌خرند، بآیاتِ اللَّهِ بسخنان خدای، ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک، اُولٰٓئِكَ اِيشَانِد، لَهُمْ اَجْرُهُمْ که ایشان راست مزد ایشان، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان، اِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

خدای سبک شمار است زود توان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَانِ كِه بَكْرُوِيْدِنْد، اَصْبِرُوا شَكِيْبِيْبِي كَنِيد، وَ صَابِرُوا وَ بَا كَاوِيْد (۱)
وَ رَابِطُوا وَ بَحْرَب وَ حَجْت دِيْن بِيْأِي دَارِيْد، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ بِيْرَهِيْزِيْد اَز خُدَاي، لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُوْنَ (۲۰۰) تَا جَاوِيْد بِيْرُوْز آئِيْد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِبْنِ عَمْرٍ فِي عَاشِيْه صَدِيْقَه شَد كَفْت: يَا
عَاشِيْه! اَز آن كَارِهَا وَ سِرْكَذَشْتِهَاي رَسُوْل (ص) كِه مَرْدَم رَا شَكْفْت آيْد وَ خِيْرَه سِر كَنْد
يِكِي بَا مَن بَكُوِي. عَاشِيْه كَفْت: يَا اِبْنِ عَمْرٍ! كَارِهَاي رَسُوْل (ص) هَمِه آنَسْت كِه مَرْدَم رَا
شَكْفْت آيْد، وَ اَز آن دَرْمَانْد چُون بَشْنُوْد. دَر حَجْرَه وَ نُوْبْت مَن بُوْد، شَبِي دَر جَامِه خَوَاب
خَفْتِه بَمَن كَفْت: يَا عَاشِيْه! اَوْفَنْد كِه مَرَا دَسْتُوْرِي دِهِي اَمَشَب تَا خُدَاي رَا عِبَادَت كَنْم وَ بَا
ذَكْر وَي پَرْدَاْزَم. كَفْتَم: يَا رَسُوْل اللّٰه هَر چَنْد قَرْب تُو وَ هُوَاي تُو دُوْسْت دَارَم، اَمَا تَرَا
بَآنْجِه مِيْ كُوِيِي دَسْتُوْرِي دَادَم. پَس بَر خَاسْت وَ وَضُوِي بَر آوَرْد وَ دَر نَمَاز شَد، آن كِه قَرَّان
خَوَانْدَن كَرَفْت، وَ كَرِيْسْتَن بَر وَي اَفْتَاد، چَنْدَان بَكْرِيْسْت كِه خَاك زَمِيْن اَز اَشَك وَي تَر
شَد، تَا بُوْقْت صَبِيْح بَرِيْن صَفْت بُوْد. پَس بِلَال آَمْد تَا اُو رَا اَز نَمَاز بَا مَدَاد آكَاهِي دِهْد، وَي
رَا دِيْد كِه نِهْمَار مِيْ كَرِيْسْت. كَفْت: يَا رَسُوْل اللّٰه اِبْنِ هَمِه كَرِيْسْتَن چَرَاَسْت؟ نِه كَنَاهَانْت
كُذَشْتِه وَ آيْنْدِه آَمْرِيْذِه آَنْد؟

كَفْت: يَا بِلَال! أ فِلا اَكُوْن عِبْدَا شَكُوْرَا؟ پَس بَنْدِه سِبَاس دَار نِيْم؟ يَا بِلَال! چَرَا نَكْرِيْم؟ وَ
اَمَشَب اِبْنِ آيْت بَمَن فَرُو فَرَسْتَاْدَنْد: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ
النَّهَارِ... اِلَى آخِرِ الْآيَاتِ يَا بِلَال وَيْل لِمَنْ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا! عَلِي بن اَبِي طَالِب (ع)
كَفْت: رَسُوْل خُدَا (ص) چُون نَمَاز شَب رَا بَر خَاسْتِي دَر آسْمَان نَكْرَسْتِي اِبْنِ آيْت بَر
خَوَانْدِي: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا آنْجَا كِه كَفْت: فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. وَ بَخْبَرِي
دِيْكَر مِيْ آيْد كِه: اَشَدَّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ عَلَي الْجَنِّ هَذِهِ الْآيَةُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.
مِيْ كُوِيْد: دَر آفَرِيْنَش آسْمَان وَ زَمِيْن، وَ شَد آَمْد شَب وَ رُوْز اَز پَس يَكْدِيْكَر، اِبْنِ بَجَاي آن
وَ آن بَجَاي اِبْنِ، نَشَانِهَائِي اَسْت وَ عِبْرَتِهَائِي خُدَاوَنْدَان خَرْد رَا، هَمَانَسْت كِه جَاي دِيْكَر
كَفْت: يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ، كَفْتِه آَنْد كِه: شَب فَرَا پِيْش

روز داشتن در ذکر از بهر آنست که شب اصل است، و روز از آن بیرون آورده، و فرا بیی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّ جلاله: **وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ اِي نَنْزِعُ وَ نَخْرِجُ مِنْهُ النَّهَارَ**. ابن عباس گفت: قریش پیش جهودان شدند، گفتند: موسی (ع) بشما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت الله و نبوت خویش؟ گفتند: عصا و يد بیضا. پیش ترسایان شدند گفتند: با عیسی (ع) چه بود از دلائل نبوت؟ ایشان جواب دادند که: کان بیبری الأکمه و الأبرص و یحیی الموتی. پس بر مصطفی (ص) آمدند. گفتند: یا محمد! ما را نیز نشانی باید، و نشان آن خواهیم که رب العالمین این کوه صفا بازر کند! الله بجواب ایشان این آیت فرستاد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْآيَةَ**.

روایت کرده‌اند از ابن عباس در آفرینش آسمان و زمین، که ربّ العزّة جلّ جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی، و آن گه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندان که هفت آسمان و هفت زمین، آن گه آن جوهر را بر خود خواند، جوهر از هیبت و سیاست نداء حق بر خود بگداخت، آبی گشت مضطرب و لرزنده، و تا بقیامت هم چنان مضطرب خواهد بود. این آب که تو می بینی که در روش خود می لرزد و می جنبد از هیبت و سیاست آن نداء حق است. پس رب العالمین باد را بیافرید و آب بر پشت باد بقدرت بداشت، پس عرش عظیم بیافرید و بر آب نهاد، فذلک قوله عزّ و جلّ: **وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**. پس از آب آتش پدید آورد، تا آب بر جوشید و از آن دخانی بر آمد و کفی بر سر آورد. ربّ العزّة از آن دخان آسمان بیافرید و از آن کف زمین بیافرید. اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ و درست تر آنست که اول جوهر زمین آفرید، پس قصد آسمان کرد، و آسمانها را بیافرید. چنان که گفت عزّ و علا: **ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ**. پس از آن زمین را دحی کرد، چنان که در قرآن است: **وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا**. و در خبر ابن عباس است: **ثُمَّ نَزَلَ بِبَطْنِ وَجٍّ فَدَحِيهَا، اِي بَسَطَهَا، وَ تَمَامِي اِي خَبِرَ دَرِ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ** بیآورده‌ایم. و آسمانها که آفرید هفت آفرید، و زمین هفت، چنان که آنجا گفت: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ**

همه زبر یکدیگر آفرید، بر هیأت صنوبر، هر چه بالاتر فراختر، و هر چه زیرتر تنگتر، آسمان هفتم فراختر است که برتر از همه آسمانهاست، و زمین هفتم تنگتر است که زیر

همه زمینهاست. و گفته‌اند: آسمان هفتم بر رنگ زمرد است سبز، نام آن عالیه، و تسبیح سگان آن: سبحان ربی الأعلیٰ. و آسمان ششم بر رنگ یاقوت سرخ، نام آن عرش، و تسبیح سگان آن: سبحان الذی لا یبقی الا وجهه. آسمان پنجم بر رنگ زر و نام آن حیقوم، و تسبیح اهل آن: «سبحان ربنا العظیم». آسمان چهارم بر رنگ سیم سپید، نام آن ازیلون و تسبیح اهل آن: «سُبُوحٌ قُدُوسٌ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». آسمان سوم بر رنگ شبهه، نام آن ماعون، و تسبیح اهل آن: «سَبْحَانَ الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ». آسمان دوم بر رنگ مس نام آن قدوم و بروایتی قیدوم، و تسبیح اهل آن: «سبحان ذی الملک و الملکوت». بعضی علما گفته‌اند: زیر آسمان دنیا هفت فلک است، فلک اول قمر راست، قمر از آنجا تابد، برجی بدو روز و سیک روزی گذارد. فلک دوم زهره راست برجی به هفده روز گذارد. فلک سیوم عطارد راست برجی به بیست و شش روز گذارد. فلک چهارم آفتاب راست برجی بسی روز گذارد. فلک پنجم مریخ راست برجی بچهل و پنج روز گذارد. فلک ششم مشتری راست برجی بسالی گذارد. فلک هفتم فراخ ترین افلاک است و زیر آسمان دنیاست، زحل از آنجا تابد، و زحل گران رواست، هر روز دو دقیقه رود، برجی بدو سال و نیم گذارد، فلک بسی سال برد (؟). و این خلاف قول منجمان است که میگویند: هفت آسمان اند، گویند وراء این هفت فلک، فلک هشتم است که آن را فلک الافلاک گویند، و این نزدیک اهل حق عرش عظیم است، و بالای این یکی دیگر میگویند و آن را فلک الاثیر میخوانند، و میگویند محرک افلاک است، و بنزدیک اهل حق آنکه ایشان فلک الاثیر میخوانند خداست جلّ جلاله، و عزّ کبریاؤه، و عظم شأنه.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا رَوَايَتِ كُنُنْدِ اَزْ عَلِيِّ بْنِ اِبِي طَالِبٍ وَ اَزْ اِبْنِ عَبَّاسٍ كَه: ذَكَرَ اَيْنِجَا نَمَازِ اسْتِ، وَ مَعْنَى اَنْسْتِ كَه اَيْشَانِ كَه نَمَازِ كُنُنْدِ بِيَايِ اَيْسْتَادَه، بَسْ اَكْرَ تَنْوَانْدِ عَذْرَى رَا، نَمَازِ كُنُنْدِ نَشْسْتَه، بَسْ اَكْرَ تَنْوَانْدِ بِيَهْلُو خَفْتَه، اَيْنْسْتِ كَه رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ: قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ، وَ بَرِ وُفُقِ اَيْنِ تَفْسِيرِ مِصْطَفَى (ص) كَفْتِ عِمْرَانَ حَصِيْنَ رَا: «صَلِّ قَائِمًا وَ اِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فِقَاعِدًا، فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ».

دیگر مفسران بر آنند که: این ذکر زبان است و صفت ایشان است که پیوسته بر مداومت خدای را یاد کنند، که آدمی ازین سه حال خالی نیست، یا بر پای است یا نشسته یا خفته،

یعنی بهمہ حال و ہمہ وقت ذاکر است، و ذکر فراوان کلید سعادت بندگان است، و سبب پیروزی جاودان، كما قال الله عزّ و جلّ و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون.

و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله (ص): اکثروا من ذکر الله على کلّ حال فانه ليس من عمل احبّ الى الله و لا أنجى للعبد من کلّ سيئة في الدنيا و الآخرة من ذکر الله. قالوا: و لا القتال في سبيل الله؟ فقال: لولا ذکر الله لم يؤمر بالقتال في سبيل الله، و لو اجتمع الناس على ما امروا من ذکر الله ما كتب الله القتال على الناس، و ذکر الله لا يمنعکم من القتال، بل هو عون لکم على ذلك، فقولوا: لا اله الا الله، فقولوا: الله اکبر، و قولوا: سبحان الله، و قولوا: الحمد لله، و قولوا: تبارک الله، و انهنّ خمس لا يعدلهنّ شیء، و قال: طوبی لاقوام يحسبهم الناس مجانين لکثرة ذکر الله، و قال: من عجز منکم عن اللیل ان یکابده، و یخل بالمال أن ینفقه، و جبن عن العدو أن یجاهده، فلیکثر ذکر الله، و قال: الغفلة فی ثلاث: الغفلة عن ذکر الله، و الغفلة فیما بین طلوع الفجر الى طلوع الشمس، و الغفلة عن أن یغفل الرجل حتی یرکبه الدین، و قال: من صلّى الغداة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس جعل الله بینة و بین النار سترًا. و قال: یقول الله عزّ و جلّ: یا ابن آدم! اذکرني بعد صلاة الفجر ساعة، و بعد صلاة العصر ساعة، اکفک ما بین ذلك.

و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض مقدار اسود گفّت: در پیش بو هریره شدم، شنیدم از وی که رسول خدا (ص) گفّت: «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة».

گفّت: و در پیش ابن عباس شدم شنیدم از وی که گفّت: رسول خدا (ص) گفّت: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبع سنين».

گفّت: پس در پیش ابو بکر صدیق شدم، شنیدم از وی که میگفّت: سمعت رسول الله یقول: تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة.

مقداد گفّت: این بر من مشکل شد. پیش مصطفی (ص) شدم، و قصه با وی گفتم. مصطفی (ص) گفّت: صدقوا فیما قالوا، آن گه خواست که تحقیق آن با من نماید، ابو هریره را بخواند، گفّت: یا باهریره فیما ذا تتفکر؟ فقال: فی خلق السموات و الأرض و اختلاف اللیل و النهار. فقال رسول الله: تفکرک خیر من عبادة سنة.

آن گه ابن عباس را بخواند، گفّت: یا ابن عباس فیما ذا تتفکر؟ قال: فی الموت و هول

المطلع. قال: تفکرک خیر من عبادۃ سبع سنین.

آن گه بو بکر را بخواند، گفت: یا ابا بکر تو تفکر بچه کنی؟

گفت: یا رسول الله چون از احوال و احوال قیامت بر اندیشم، و آن سیاست و انواع عقوبت که الله تعالی عاصیان و مجرمان را ساخته است با خود اندیشه کنم، که چه بودی اگر الله تعالی مرا شخصی عظیم دادی در قیامت، چنان که دوزخ را بمن پر کردی، تا وعده وی راست شدی! و این بیچارگان بدبختان را از آتش و عقوبت برهانیدی! رسول خدا گفت: یا ابا بکر تفکرک خیر من عبادۃ سبعین سنۃ.

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا إِنِّجَا مَضْمَرِي اسْت، یعنی: و يقولون رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، ای خَلَقًا بَاطِلًا، یعنی خلقتی دلیلا علی حکمتک و کمال قدرتک.

سُبْحَانَكَ ای تنزیها لک من أن تكون خلقتهما بالباطل.

فَقِنَا ای اصرف عَنَّا عَذَابَ النَّارِ. جایی دیگر گفت: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ. این دعاهایی است که ربّ العزّة مؤمنانرا می درآموزد، و میگوید: مرا چنین خوانید، و بمن تقرب چنین کنید. رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ از «خزی» است و خزی رسوایی است و خواری، و گفته اند از «خزایت» است، و خزایت شرمساری است، یعنی که مؤمن عاصی را شرمسار کند و کافر را رسوا و خوار کند. سعید مسیب گفت: این خصوصا کافرانراست که هرگز از دوزخ بیرون نیابند، معناه آنک من تخلد النار فقد اخزیته ای اهلکتی، و مَا لِلظَّالِمِينَ یعنی الکفار «مِنْ أَنْصَارٍ يَمْنَعُونَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا.. یعنی محمدا (ص)، و قِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ يَدْعُو إِلَى الْإِيمَانِ، و ذَلِكَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. قتاده گفت که: الله تعالی خبر داد از مؤمنان انس و مؤمنان جن که چه گفتند؟ مؤمنان جن را گفت: فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ. انس را گفت: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا ای: و استر عَنَّا ذُنُوبَنَا بِقَبُولِ الطَّاعَاتِ حَتَّى تَكُونَ كَفَّارَةً لَهَا.

و تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْلِيَاءُ، یعنی: تَوَفَّنَا فِي جَمَلَتِهِمْ حَتَّى تَحْشُرْنَا مَعَهُمْ وَ فِي زَمْرَتِهِمْ.

رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ اِی عَلٰی السَّنْتِهِمْ مِنَ النَّصْرِ لَنَا، وَ الْخِذْلَانَ بَعْدَوْتَا. میگوید: بار خدایا آنچه ما را وعده دادی بر زبان پیغامبران که مؤمنانرا نصرت دهم، و کافران را مقهور و مخذول کنم، و قرآن بدان ناطق که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا. جایی دیگر گفت: كَانَ حَقًّا عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ ، خداوندا! این وعده نصرت که ما را دادی منجز کن، و اعلاء کلمه حق را اعداء دین مقهور و مخذول کن.

آن گه گفت: اِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِیْعَادَ خداوندا! دانم که تو وعده خلاف نکنی، لکن ما را صبر نیست، هر چه کنی زود کن. پس ربّ العالمین این بی صبری مؤمنانرا عذر بنهاد، گفت: آدمی را شتابنده آفریدم، از آنست که می صبر نکند، كما قال عزّ و جلّ: وَ كَانَ الْاِنْسَانُ عَجُولًا، خُلِقَ الْاِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِیْكُمْ آیَاتِی فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنَ. روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): «من وعده الله عزّ و جلّ علی عمل ثوابا فهو منجزه له، و من وعده علی عمل عقابا فهو بالخیار».

یکی از ابو عمرو علا پرسید که: الله تعالی وعده خلاف کند؟ جواب داد که نکند خلاف وعده، پرسید که: وعید خلاف کند؟ جواب داد که: کند. گفت: چه معنی را چنین است؟ گفت: خلاف وعده نشان عیب است، و الله از عیب پاکست و منزّه، و خلاف وعید اظهار کرم است، و الله تعالی از همه کریم تر، و از همه بخشاینندگان بخشاینده تر، و فی معناه انشد:

و اَتَى و ان اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجر موعدی

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ قَالَ الْحَسَنُ (ع): مَا زَالُوا يَقُولُونَ رَبَّنَا! رَبَّنَا! حَتَّى اسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ. و روی عن جعفر الصادق (ع) قال: من حزنه امر فقال خمس مرّات رَبَّنَا، نجاه الله ممّا يخاف و أعطاه ما اراد. قیل له: و کیف؟ فقرا: الَّذِیْنَ یَذْكُرُونَ اللَّهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا اِی قَوْلِهِ، اِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِیْعَادَ.

قال عثمان بن عفان: من قرأ فی لیلة: اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اِی آخِرها، کتبت له بمنزلة قیام لیلة.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اِی «فا» فاء جوابست، و این استجابت جواب آن قول مضمّر است که:

يقولون ربنا... اِنِّي لَا اُضِيعُ عَمَلًا عَامِلًا اِين نَصَبَ هَمْزَه اِز بَهر اَنَسْتِ كِه تَفْسِيرِ اِجَابَتِ اِسْت. مِیگوید: پَاسخ كَرْد اِيشان رَا خِداوند اِيشان، كِه مَن ضایع نَكَنم كَرْدار هِیچ كَارگر رَا، یَعْنی چُون كَرْدار نِیكو بُوْد بَصَفَت شایستگی.

چنان كِه جَای دِیگر كَفت: اِنَّا لَا نُضِيعُ اُجْرَ مَن اُحْسَنَ عَمَلًا. ضیاع و ضلال در لغت یكی اِسْت. مِینْ دُكْرَ اَوْ اُنْتِی بَعْضُكُم مِینْ بَعْضُ سَبَبِ نَزولِ اِین آیت اَن بُوْد كِه اَم سَلْمَه كَفت: یا رَسولُ اللّهِ چُونَسْت كِه اللّهُ تَعَالی هَمه دُكْرَ مَرْدان مِیكند در هِجرت، و دُكْرَ زَنان نَمیكند؟ رِبِّ الْعَالَمِینِ اِین آیت بِجوابِ وی فَرَسْتاد كِه: مَزْد هِیچ كَارگر ضایع نَكَنم اِز مَرْدان و اِز زَنان شَمَا كِه مَوْمَنان اِید، و مَعْنی بَعْضُكُم مِینْ بَعْضُ اَنَسْت كِه: شَمَا هَمه اِز یكدِیگر اِید، یكدِیگر رَا بَرادَران و خَواهران، و یكدِیگر رَا هَمدِینان، و یكدِیگر رَا خَویشان. یَعْنی خَویشی در دِین، و در نَصرت، و در مَوالات، چنان كِه جَایی دِیگر كَفت: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ. و كَفتِه اِنْد: مَعْنی اَنَسْت كِه: حَكَم هَمگان در ثَوابِ یكسان اِسْت.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اَخْرَجُوا مِینْ دِیَارِهِمْ اِین مِصْطَفی (ص) اِسْت و مَهاجِرَةُ الْاَوْلَى اَنان كِه مِشركان اِيشان رَا اِز مَكه بَیرون كَرْدند.

وَ اُوذُوا فِی سَبِیْلِی یَعْنی فِی طاعَتی و دِینی، اِین سَابِقان مِسلمانان اِنْد.

وَ قَاتَلُوا وَ قَتِلُوا اِین عَامَه مَهاجران اِنْد. قِراءَةُ حَمزَةٍ وَ الكَسائِی «وَ قَتَلُوا وَ قَاتَلُوا» یَعْنی قَتَلَ بَعْضُهُمْ وَ قَاتَلَ مَن بَقِی مَنَّهُمْ. وَ قِیل: فِیه اِضْمار «قَد»، اِی: وَ قَتَلُوا وَ قَد قَاتَلُوا. مَكی و شامی وَ قَاتَلُوا وَ قَتِلُوا مَشْدَد خَوانند، یَعْنی: اَنَّهُمْ قَطَعُوا فِی المَعْرَكَةِ. باقی وَ قَاتَلُوا وَ قَتِلُوا بِتَخْفِیف خَوانند، اِی: قَاتَلُوا حَتّی قَتَلُوا.

لَا كُفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتُهُمُ الْاَیة، رَوی عَبدُ اللّهِ بَنِ عَمیر، قال: سَمِعْتُ رَسولَ اللّهِ (ص) یَقولُ: اِنَّ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَدْعو یَومَ القِیامَةِ بِالجَنَّةِ، فَتَأْتی بَرِخْرَفِها وَ زینتِها، فِیقولُ الرّبُّ: اِین عِبادی الَّذِینَ قَاتَلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ، وَ اُوذُوا فِی سَبِیْلِی، وَ جَاهَدُوا فِی سَبِیْلِی؟

اِذْخَلُوا الْجَنَّةَ بَغیرِ حِسابٍ وَ لا عِذاب. فَتَأْتی المَلائِکَةُ فِیَسْجُدونَ وَ یَقولون: نَحْنُ نَسَبِیحُ اللّیلِ وَ النّهارِ، وَ نَقَدِّسُ لَکَ، مَن هَؤُلاءِ الَّذِینَ اَثَرْتَهُمْ عَلَینَا؟ فِیقولُ الرّبُّ: هَؤُلاءِ عِبادی الَّذِینَ اُوذُوا فِی سَبِیْلِی. فَتَدْخُلُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَةُ وَ تَقولُ: سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى

الدَّارِ.

لَا يَغْرَتُكَ مَخْفَفٍ. قراءت رويس است از يعقوب، لَا يَغْرَتُكَ قراءت عامه قراء است، و هر چند که خطاب با پيغامبر است اما مراد باين امت است، ای: «لَا يَغْرَتُكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، مؤمنان امت را ميگويد: نگر تا شما فريفته نشويد بآنکه کافران در شهرها ميگردند بايمني و برخورداري! اين بآن گفت که بعضی مؤمنان مشرکان عرب راديدند با تنعم و تفرج که در شهرها ميگشتند و بازرگاني ميکردند، و خوش مي زيستند باساني و فراخي و راحت، گفتند: چونست که دشمنان خدا و رسول (ص) چنين اند؟ و ما که مؤمنانيم به بي کامي و بي مرادي روزگار بسر ميبريم؟

رب العالمين آرام دل ايشان را اين آيت فرو فرستاد، و همانست که جای ديگر گفت: فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ.

آن گه گفت: مَتَاعٌ قَلِيلٌ اَيْنِجَا ضَمِيرِي است، ای ما يتَقَلَّبُونَ فيه متاع قليل و مثله قوله عزّ و جل: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، و قال النّبي (ص): مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ أَصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؟!

و قال (ص): مَا الدُّنْيَا فِي مَا مَضَى مِنْهَا إِلَّا كَمِثْلِ ثَوْبٍ شَقَّ بَاتْنَيْنِ، و بقي خيطه، الا فکان ذلك الخيط قد انقطع.

ثُمَّ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَسَسَ الْمَهَادُ. ای بسّ المستقرّ الذي يمهدون اليه.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ الْآيَةُ «لَكِنْ» كلمتی است در موضع استثناء، در آن موضع است که پارسى گوید بارى.

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نَزْلًا نامی است پيشين چيزی که در منزل نازل را حاضر کنند.

ثم قال: وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ يَعْنِي: خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ مَتَاعِ الْكُفَّارِ، همانست که آنجا گفت: وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا، مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ، وَ رَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى، وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ.

قال عمر دخلت على رسول الله (ص) فاذا هو مضطجع على رمال حصير ليس بينه و بينه

فراش قد اثر الرمال بجنبه، متکنا علی وساده من ادم، حشوها لیف. قلت: یا رسول الله ادع الله فلیوسع علی امتک، فان فارس و الروم قد وسع علیهم و هم لا یعبدون و الله، فقال: أوفی هذا انت یا ابن الخطاب؟! اولئک قوم عجلت لهم طیباتهم فی الحیاة الدنیا. و فی روایة أخرى. «أما ترضی أن تكون لهم الدنیا و لنا الآخرة».

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ جَابِرَ وَ أَنَسَ وَ قَتَادَةَ كَفْتَنَدَ: ابْنُ آيَةَ دَرِ شَانَ نَجَاشِي فِرُودِ أَمَدِ مَلِكِ حَبِشَةَ. جَبْرِئِيلُ أَمَدِ مِصْطَفَى (ص) رَا اَز مَرگِ وِی خَبِر كَرْد، رَسول (ص) بَگورِستانِ بَقِيعِ بِيرونِ شَد، بَا يارانِ وِی، رَبِ الْعَالَمِينَ حِجَابِ اَز پِيشِ دِيدِه مِصْطَفَى (ص) بَرداشت، تا اَز مَدِينِه بَزْمِينِ حَبِشِه نَگَرِست، و آن سَريرِ كِه هِيكَلِ نَجَاشِي بِرِ آن بُوَد بَدِيدِ، بِرِ وِی نَمازِ كَرْدِ بِچهارِ تَكْبِيرِ، آن گِه اَز بَهرِ وِی آمَرِزشِ خَواست، و يارانِ رَا كَفتِ كِه اَز بَهرِ وِی آمَرِزشِ خَواهِيد. مَنافاقانِ كَفتَنَدِ اِينِ چِيسَتِ كِه بِرِ عَلاجِي حَبِشِي نِصرانِي كِه نِه بِرِ دِينِ وِيسَتِ نَمازِ مِيكَنَد؟ پَسِ رَبِ الْعَالَمِينَ اِينِ آيَةَ فَرِستادِ دَرِ شَانَ وِی، و گَواهي دادِ بايمانِ وِی. عطا كَفت: چَهلِ مَرَدِ اَز اَهلِ نَجرانِ اَز بَنِي الحَرِثِ بَنِ كَعَبِ وَ سِي وَ دُو مَرَدِ اَز زَمِينِ حَبِشِه وَ هِشتِ مَرَدِ اَز رَومِ بِرِ دِينِ عِيسِي (ع) بُوَدنَد. پَسِ بِه مِصْطَفَى (ص) ايمانِ آوَرَدنَد، رَبِ الْعَالَمِينَ دَرِ شَانَ ايشانِ اِينِ آيَةَ فَرِستاد. ابْنِ جَرِيحِ وَ ابْنِ زَبِيدِ كَفتَنَد: دَرِ شَانَ عَبدِ اللَّهِ خَزَرَجِي أَمَدِ اَبُو يَوسَفِ اِمَامِ بَنِي اسْرائِيلِ وَ گَواهِ اللَّهِ كِه رَبِ الْعَالَمِينَ دَرِ حَقِّ وِی كَفت: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، وَ كَمِ كَسِي رَا دَرِ قُرْآنِ چَندانِ آيَتِهايِ مَدِيحِ اسْتِ مَكشُوفِ وَ مَبِينِ، كِه وِراسَت.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ يَعْني الْقُرْآنَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ يَعْني التَّورِيَةَ وَ الْانجِيلَ، «خاشعين» اِي مَتَواضِعِينَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، لا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً اِي عَرَضاً يَسِيرًا مِنَ الدُّنْيَا، كَفَعَلَ الْيَهُودَ مِمَّا اَصَابُوا مِنَ سَفَلَتِهِمْ، مِنَ المَأْكَلِ، مِنَ الطَّعامِ وَ التَّمَارِ عِنْدَ الحِصَادِ.

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ فِيهِ ثَلَاثَةُ اقْوَالٍ: اِحداها اذا حاسب حاسب حسابا يسيرا، و الثاني سريع الخبر يجازي بحساب العمل، و الثالث حافظ اعمال العباد، لا يدخل عليه في ذلك ما يدخل على المحاسب من التذكير و الغلط، جل الله عن ذلك.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا... این صبر است بر گزاردن احکام شرع، و فرمانهای حق، و بر مقاسات انواع بلا که باراده و تقدیر حق ببنده رسد، و حقیقت آن ترک شکوی است، و صدق رضا، و قبول قضا بجان و دل، و منه قوله (ص) حکایة عن الله عزّ و جلّ: «من لم يصبر على بلائي، و لم يشكر نعمايي، و لم يرض بقضايي، فليطلب ربا سواي».

وَ صَابِرُوا این صبر است در قتال مشرکان، و کوشیدن در دین حق، و نصرت مسلمانان. وَ رَابِطُوا معنی «مرابطه» آنست که لشکر مسلمانان در ثغره‌های کفار اسپان ساخته دارند، بر آخرها بسته، تا اذای کفار از مسلمانان باز دارند و نصرت دین اسلام را بکوشند. از ربط گرفته‌اند و معنی «ربط» بستن است و استوار کردن، وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوُّ اللَّهِ ازین است. پس هر کسی که در ثغر نشیند و دین اسلام بیای دارد، باقامت حرب یا باظهار حجّت، او را «مرابط» گویند اگر چه مرکب و خیل ندارد.

قال رسول الله (ص): «من رابط يوماً في سبيل الله جعل الله بينه وبين النار سبع خنادق، كلّ خندق منها سبع سماوات و سبع ارضين».

و قال (ص): رباط يوم و ليلة خير من صيام شهر و قيامه، و ان مات جری عليه عمله الّذي كان يعمله، و اجرى عليه رزقه.

و گفته‌اند: معنی «مرابطه» مراقبه است و انتظار، یعنی انتظار الصلّاة بعد الصلّاة. و دلیل برین قول خبر مصطفی (ص) است.

قال (ص): أ لا اخبركم بما يمحو الله به الخطايا، و يرفع به الدرجات؟ قالوا بلى يا رسول الله! قال: اسباغ الوضوء على المكاره، و كثرة الخطأ الى المساجد، و انتظار الصلّاة بعد الصلّاة، فذلكم الرباط.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِي: في كلّ ما امركم به، و نهاكم عنه، فمن فعل فقد أفلح، فذلك قوله لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

روی ابو هريرة عنه: ان رسول الله (ص) كان يقرأ عشر آيات من آخر آل عمران كلّ ليلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْآيَةَ كَلَامِ خَدَاوَنَدِي كَهْ جِزْ وِي خَدَاوَنَدِي

نیست، و آسمان و زمین را جز قدرت و قهر وی عماد و پیوند نیست، خداوندی که فلک آفرید، و بر ذروه فلک ملک آفرید، آسمان آفرید، داغی از قدرت بر وی نهاد، و زمین آفرید، سمتی از قهر بر وی نهاد، آسمان بامر وی گردان! و این زمین بجبر و قهر وی بساط و میدان! جنبش اندر آسمان بامر و جبر اوست. آرام اندر زمین بامر و قهر اوست. جنبش اندر آسمان و آرام اندر زمین هر دو اندر یکدگر بسته، و بهم پیوسته، اگر فلک آرام گیرد اجزاء زمین پست شود، و گر زمین از مرکز خود دور شود نظام بروج فلک منبتر گردد. پاکست آن خداوندی که جنبش را علت آرامش کرد، و آرامش را علت جنبش. از ضدی ضدی بر آورد، و ضدی را سبب قوام ضدی کرد، تا یقین گردد که وی خداوندی است که از نیست هست کند، و آن هست را هم وی نیست کند.

آن گه گفت: لآیاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ، در آسمان و زمین و اختلاف شب و روز کردگاری و یکتایی خدای را نشانها است، در هر نشانی از لطف وی برهانها است.

چشم باز کن و بر نگر تا ببینی این جرم را هر ساعت بلونی دیگر، گاه بسان دریای سیماب، گاه بسان طیلسان، گاه بسان بوستان. این گردش و تلون بیان راه توحید است، و کردگاری و دانایی خدا را دلیل است.

اگر مردی در صحرائی گذر کند، قاعا صفصفا ببند، پس از آن بمدتی گذر کند قبه‌ای ببند بر کشیده و آراسته، عقل وی فتوی کند که این قبه اندرین صحرا بی بنایی نباشد، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدایی نبوده است، پس مؤمن چون تأمل کند و نشان حدوث ببند، سرش فتوی کند که: چون روا نباشد قبه و سرایی اندر صحرا بی بنایی و کدخدایی، روا نبود چنین هوایی و سمائی اندر چنین فضایی بی قدرت خدایی.

باز ببندیش و نظر کن، اندر شب دیجور بیرون آی، و اندر آسمان نظاره کن، تا آسمان بینی بسان لشکرگاه، ستارگان بسان سپاه، و ماه بر مثال شاه، این نمودار روز رستاخیز است، ظلمت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رخسار مؤمنان، مجرة نشان نهر کوثر، جمال ماه نشان محمد رسول الله (ص). چنان که شب تاریک بود چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود، و فلک گلشن گردد، خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند، چون جمال این مهتر پیدا آید، اهل ایمان را سعادت و امان پیدا آید.

چنان که ماه اندر فلک بستارگان گذر کند، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی کند، و بر خسار ایشان نظر میکند، و اهل ایمان بشفاعت همی درآرد، این مثال بحکم تقریبی رفت اندرین تقریر، و گر نه جمال و کمال آن سید بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا بافتاب مثل زنند.

ماه را آن جاه نبود کو ترا گوید که چون؟
نی خدا از چاه جاه حاسدان از روی فضل
زهره را آن زهره نبود کو ترا گوید چرا؟
بر کشید و بر نشاندت بر بساط کبریا؟

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ذَاكِرَانَ سَه كَسَانِد: یکی الله را بزبان یاد کرد، و بدل غافل بود، این ذکر «ظالم» است که نه از ذکر خیر دارد نه از مذکور. دیگری او را بزبان یاد کرد بدل حاضر بود، این ذکر «مقتصد» است و حال مزدور، در طلب ثوابست و در آن طلب معذور. سیوم او را بدل یاد کرد، دل ازو پر، و زبان از ذکر خاموش، من عرف الله كل لسانه، این ذکر سابق است، که زبانش در سر ذکر شد و ذکر در سر مذکور، دل در سر مهر شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد و عیان از بیان دور! ذکر دام نهاد و غیرت دانه ریخت، مزدور دام دید بگریخت، عارف دانه دید بر دام آویخت.

پیر طریقت گفت: ذکر نه همه آنست که بر زبان داری، ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری. توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی و ز غیر او بیگانه باشی.

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِوَعْدِ الرَّحْمَنِ سَلْمِي پَرَسِيد كِه
ذکر تمامتر است یا فکر؟ بو عبد الرحمن جواب داد که: ذکر تمامتر است از فکر، از بهر آنکه ذکر صفت حق است عز جلاله، و فکر صفت خلق، و ما وصف به الحق اتم مما اختص به الخلق، این تفکر دل را هم چنان است که بوئیدن نفس را، و تفکر در کردار و گفتار خویش واجب، و در صنایع صانع مستحب، و در ذات صانع جل جلاله حرام، که در خبر است: «لا تتفكروا فی الله فانکم لا تقدرون قدره». میگوید: در ذات الله تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید، و او را بسزای او شناسید، و مبادی جلال و عظمت او در نیابید،

نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق، لا بل از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز، طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر و سرگردان شود، همچون خفاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم وی ضعیف است، طاقت نور آفتاب ندارد، این خود درجه عوام است، اما بزرگان و صدیقان را قوت این نظر باشد گاه گاه اما بر دوام نه، همچون مردم که در قرص آفتاب یک نظر تواند اما بیش از یک نظر نه، که اگر مداومت کند بیم ناپینایی بود. پس اگر خواهد که تفکر کند، در عجائب صنع وی میکند، که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جل جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد طاقت شعاع نوری که بر زمین است دارد، و از آن جز روشنایی و دانایی نیفزاید.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ... الْآيَةَ خدائوندا! شرمسار و رسوا کردی کسی را کش بآتش عقوبت بسوختی، و ازین صعب تر کار آن کس کش براندی، و گفتی: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا الْآيَةَ خدائوندا! منادی سنت بر سر وادی شریعت ما را خواند که: وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ. خدائوندا! بجان و دل شنیدیم آن منادی در آن وادی، و بازگشتیم و گردن نهادیم، چه بود که یک بار خود خوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که خود گفتی: دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ.

گر کافر ای دوست مسلمانم کن!

گر در خور آن نیم که رویت بینم
باری بسر کوی تو قربانم کن!

رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا... الْآيَةَ خدائوندا! عیب پوش بندگانی، و عذر نبوش معیوبانی، و دستگیر درماندگانی خدائوندا! منتظر است این درویش دل ریش، نبوشان بهفت اندام از بس و پیش، تا کی آواز آید که بیامرزیدیم مندیش! رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ... الْآيَةَ خدائوندا! وعده ای که خود دادی بسر آر، و درختی که خود نشانندی ببر آر، چراغی که خود افروختی روشن دار، مهری که بفضل خود دادی آفت ما از آن باز دار، خدائوندا شاد بدانیم که تو بودی و ما نبودیم، کار تو درگرفتی و ما نگرفتیم، قیمت خود نهادی، رسول خود فرستادی.

خداوندا! تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار! و در سایه لطف مان می‌دار! جز بفضل خودمان مسپار!

گر آب دهی نهال خود کاشته ور پست کنی بنا خود افراشته
من بنده همانم که تو پنداشته از دست میفکنم چو برداشته

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، و تحقیق این وفاء وعده آنست که: داعی را اجابت داد، سائل را عطیّت داد، مجتهد را معونت داد، شاکر را زیادت داد، صابر را بصیرت داد، مطیع را مثبت داد، عاصی را اقالت داد، نادم را رحمت داد، محبّت را کرامت داد، مشتاق را دیدار داد. فرمان آمد که یا محمد (ص) نومیدی را روی نیست، و کار رهی در پیروزی از سه خصلت بیرون نیست: گر مطیع است ثواب او آن گه بجا، گر عاصی است شفاعت تو آن گه بجا، و هر چه باز ماند رحمت من او را بجا.

گر جرم همه خلق کنم پاک بحل در مملکتکم چه کم شود مشتی گل

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا صفت دوستانست، آئین مشتاقان است، قصّه جانبازان است، سرانجام کار عاشقان است، دل داده، و جان درباخته، خسته تیر بلا گشته، تیغ قضا جاه و حشمت برانداخته، وز خان و مان آواره.

یکسر همه محواند بدرباء تفکر بر خوانده بخود بر همه «لا خان و لا مان»

گهی سوزند و گدازند! گهی زارند و نالند! سوز بینند و سوزنده نه! شور بینند و شورنده نه! درد بینند و درمان نه! وزین عجب تر که بدرد خویش شادند، و از پی دردی بفریادند.

جانان ندهم ز دست تا جان ندهم من جان بدهم ز دست و جانان ندهم!
اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم!

بیر طریقت گفت: الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید، یا بتیغ ناکامی او را

خون ریزی باید، عزیز دو گیتی! هر که قصد درگاه تو کند، روزش چنین است یا بهره این درویش خود چنین است؟! لَأَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ چنان دردی بیاید تا چنین مرهمی پدید آید! طوبی و حسنی و وصل مولی، در جنات مأوی. قومی را طوبی و نعیم بهشت نوش! قومی را دیدار و رضای مولی دست در آغوش! زبان حال بنده از سر ناز و دلالت میگوید: الهی محنت من بودی، دولت من شدی، اندوه من بودی، راحت من شدی، داغ من بودی، چراغ من شدی، جراحات من بودی، مرهم من شدی.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا این باز مرهمی دیگر است و نواختی دیگر! نداء فضیلت، و خطاب کرامت، و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت. اصْبِرُوا خطاب با نفس است، صابِرُوا با دل است، «رابطوا» با جان است. نفس را میگوید: بر طاعت و خدمت صبر کن. دل را میگوید: بر بلا و شدت صبر کن. جان را میگوید: با سوز شوق و درد مهر صبر کن، و اللَّهُ هُوَ الصَّابِرُ.

ازین زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آیی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن

وقیل اصبروا فی الله، و صابروا بالله، و رابطوا مع الله. الصبر فی الله صبر عابدان است در مقام خدمت بر امید ثواب. الصبر بالله صبر عارفان است در مقام حرمت بر آرزوی وصال. الصبر مع الله صبر محبان است در حال مشاهدت در وقت تجلی، دیده در نظاره نگران، و دل در دیده حیران، و جان از دست مهر بفرغان.

بیر طریقت گفت: الهی! همگان در فراق میسوزند، و محبّ در دیدار! چون دوست دیده‌ور گشت محبّ را با صبر و قرار چه کار؟! وَ اتَّقُوا اللَّهَ تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هواء رضا، آب آن از چشمه صفا، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه آفت پراکندگی! میوه آرد میوه پیروزی، فلاح ابدی، و صلاح سرمدی، نعیم باقی، و ملک جاودانی. اینست که ربّ العالمین گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

قال النبی (ص): علیک بتقوی الله فانّه جماع کلّ خیر، و علیک بالجهاد فانّه رهبانیّة

المسلم، و عليك بذكر الله، فإنه نور لك.

۴ - سورة النساء - مدنية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان، يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بپرهیزید از خداوند خویش، الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ آن خداوند که شما را بیافرید از یک تن، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا و بیافرید از آن یک تن، جَفَّتْ وى وَ بَثَّ مِنْهُمَا و از ایشان هر دو پراکند در جهان، رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً مردان و زنان فراوان، وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ و پرهیزید از خشم آن خدای که داد و زینهار از یکدیگر بوی میخواهید، وَ الْأَرْحَامَ و پرهیزید از خویشاوندان ببریدن، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱) که خدای بر شما دیده بان است و گوشوان.

وَ اتُّوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ مالهای یتیمان فرا ایشان دهید، وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ و مال یتیم که شما را خبیث است بدل مگیرید از مال خویش که شما را پاکست، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ و مال ایشان با مال خویش مخورید، إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) که خوردن مال یتیم بزه بزرگست.

وَ إِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید، أَلَّا تُقْسِطُوا که داد نکنید، فِى الْيَتَامَى در کار یتیمان، فَانْكِحُوا بزنی کنید، «ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ آنچه شما را حلال و پاکست از زنان، مَثْنَى دُوْگانه، وَ ثَلَاثَ و سه گانه، وَ رُبَاعَ و چهارگانه، فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا بَسْ اگر ترسید که داد نکنید میان ایشان، فَوَاحِدَةً پس یک زن بزنی کنید، أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا سریت همی دارید بملکیت، ذَلِكَ أَذْنَى أَلَّا تَعُولُوا (۳) آن نزدیک تر بود بآنکه گران مؤنت نبید.

وَ اتُّوا النِّسَاءَ و بزنان دهید، صَدَقَاتِهِنَّ کاوینهاى ایشان نِحْلَةً فریضه نامزد کرده و خدا بایشان بخشیده، فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ اگر این زنان خوش منش باشند شما را، عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا بآنکه چیزی از کاوین بشما دهند بخوش دلی، فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴) میخورید آن را نوش و گوارنده.

وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ مالهای خویش فرا بیخردان مدهید، الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا آن مال که خدای آن شما را قیام شما کرد، وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا یتیمان را و معتوهان را روزی

میدهید در آن، وَ اَكْسُوهُمْ و بیوشید ایشان را بجامه، وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) و ایشان را سخن خوش گوئید سخن نیک پسندیده.

النبوة الثانية

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روی عن علی بن ابی طالب (ع) قال: «لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ضَجَّتْ جِبَالُ الدُّنْيَا حَتَّى كُنَّا نَسْمَعُ دَوِيَّهَا، وَ سَمِعَهَا الْكُفَّارُ اَيْضًا فَقَالُوا سَحَرَ مُحَمَّدُ الْجِبَالَ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مَا مِنْ مُؤْمِنٍ مُّوقِنٍ يَقْرَءُهَا اِلَّا سَبَّحَتْ مَعَهُ الْجِبَالُ اِلَّا اَنَّهُ لَا يَسْمَعُ».

امیر المؤمنین علی (ع) گفت: چون آیت تسمیت فرو آمد، کوه‌های همه عالم آواز برآوردند بتسبیح، چنان که آواز آن بگوش ما میرسید، و کافران نیز بشنیدند، گفتند: جادویی محمد بغایتی رسید که در کوه نیز اثر کرد، مصطفی (ص) گفت: هیچ مؤمن نخواند این آیت مگر که کوه‌های عالم با وی بتسبیح درآید، و خدای را بپاکی و بی عیبی بستاید و ثنا گوید، لکن او نشنود.

و در آثار بیارند که اهل هفت آسمان و کرویان و مقرّبان درگاه عزّت پیوسته این آیت خوانند، و اوّل کسی که در زمین بوی فرو آمد آدم (ع) بود، فقال آدم: قد أمن ذرّیتی العذاب ما داموا علی قراءتها، پس از آدم (ع) با آسمان باز بردند تا بروزگار ابراهیم خلیل (ع)، آن گه بخلیل فرو آمد، و ببرکت آن آتش نمرود بر خلیل خوش گشت، و بر دشمن خویش ظفر یافت. پس با آسمان باز بردند و به موسی کلیم فرو آمد در آن صحف که اللّٰه تعالی بوی داد، و موسی (ع) به برکت این آیت فرعون و هامان و لشکر وی را مقهور کرد، و نصرت و ظفر دید، و کار وی راست شد، پس از موسی (ع) با آسمان بردند تا به سلیمان پیغامبر (ع) فرو آمد، و ملوک زمین منقاد سلیمان شدند، و سر بر خط وی نهادند. و رب العالمین فرمود سلیمان را که در اسباط بنی اسرائیل این ندا کن: الا من احبّ منکم ان یسمع امان اللّٰه عزّ و جلّ، فلیحضر الی سلیمان فی محراب داود. کس از ایشان بنماند از احبار و زهاد و عبّاد و عامه ایشان که نه همه حاضر شدند، و سلیمان (ع) بمنبر ابراهیم (ع) بر شد، و این آیت امان بر ایشان خواند یعنی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. ایشان همه بشنیدند، و شادی کردند، و طرب نمودند، و باتفاق گفتند: «نشهد أنّک لرسول اللّٰه حقا

حقاً». پس از سلیمان (ع) باسّمان بردند تا به مسیح (ع) فرو آمد، عیسی بن مریم (ع). و اللّٰه تعالیٰ منت بر وی نهاد و گفت: یا ابن العذرا اُ تدری ایّ آیه انزلت علیک؟ انزلت علیک آیه الامان، و هی قوله: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. فاکثر من تلاوتها عند قیامک و قعودک و مضجعک و مجیثک و ذهابک و صعودک و هبوطک، فأنه، من وافی یوم القیامة، و فی صحیفته منها ثمانی مائة مرة، و کان مؤمناً بی، أعتقته من النار، و ادخلته الجنة، فلتکن فی افتتاح قراءتک و صلوتک، فأنه من جعلها فی افتتاح قراءته و صلوته، اذا مات علی ذلک لم یرعه منکر و نکیر، و اهونّ علیه سكرات الموت و ضغطة القبر، و کان رحمتی علیه، و افسح له فی قبره، و أنور له مدّ بصره، و أخرجہ من قبره ابیض الجسم و انور الوجه، و احاسبه حساباً یسیراً، و أثقل میزانه، و اعطیه النور التام علی الصراط حتی یدخل به الجنة.

قال عیسی (ع): یا ربّ هذا لی خاصّة؟ قال: لک و لمن اتّبعک و قال بقولک، و هو لأحمد و أمّته من بعدک. قال: فلما انقرض الحواریون و من اتّبعهم و جاء الآخرون فضلّوا، و اضلّوا، و بدلّوا، و استبدلوا بالذین دیننا، رفعت عندها آیه الامان من صدور النصارى، و بقیت فی صدور مسلمی اهل الانجیل مثل بحیرا و أمثاله حتی بعث اللّٰه عزّ و جلّ النبیّ محمداً (ص)، فأنزلت علیه، و کان نزولها علیه فتحا کبیراً عظیماً. قال: و حلف ربّ العزة بعزّته لا یسمی مؤمناً علی شیء الاّ بارکت علیه، و لا یقرءوها مؤمناً الاّ قالت الجنة: لیبیک! و سعديک! اللهم ادخل عبدک هذا فیّ بیسم اللّٰه الرحمن الرحیم، و اذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له دخولها.

قال (ص): و انّ امّتی یأتون یوم القیامة و هم یقولون: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم فتثقل حسناتهم فی المیزان، فتقول الأمم ما ارجح موازین امّة محمد (ص)؟! فیقول الأنبیاء لهم: لأنّ مبتدأ کلامهم، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم.

یا ایّها الناس اتّقوا ربّکمُ الآیة... این سوره در مدنیّات شمرد که همه به مدینه فرو آمد در ابتداء هجرت مصطفی (ص)، و بعدد کوفیان صد و هفتاد و شش آیت است، و سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمت، و شانزده هزار و سی حرف.

و در فضیلت این سوره مصطفی (ص) گفت: من قرأ سورة النساء فکانما تصدّق علی کلّ

من ورث میراثا، و أعطی من الأجر کمن اشتری محرراً، و بریء من الشرک، و کان فی مشیئة الله من الذین یتجاوز.

قوله: یا أَيُّهَا النَّاسُ ایّ اسمی منفرد است میان دو تنبیه، و تکرار تنبیه بر سبیل تأکید است، و تحقیق موعظت. معنی آنست که هان بیدار باشید تا گویم، هان نبوشید پند که میدهم، بپذیرید حکم که میکنم. خداوندا حکم چیست؟

اتَّقُوا رَبَّکُمْ بیرهیزید از خشم خدا بطاعت داری، و فرمان برداری وی.

گفته‌اند: تقوی سه قسم است: اول از شرک پرهیز کردن، و این تقوی عام است. پس، از معصیت پرهیز کردن، و این تقوی خاص است. پس، از شبهت پرهیز کردن، و این تقوی خاص الخاص است. و مصطفی (ص) را پرسیدند که آل محمد کیست؟

فقال (ص): «کلّ تقی، الا انّ اولیائی منکم المتّقون، و لا فضل لأحدکم علی احد الا بالتقوی».

و در قرآن تقوی است بمعنی توحید، چنان که گفت خدای: وَ الزَّمُهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَى، و بمعنی طاعت، چنان که گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، و بمعنی توبت، چنان که گفت: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا، و بمعنی اخلاص، چنان که گفت: وَ مَنْ یُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ وَ أُولَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، و بمعنی حذر، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ.

آن گه بخلق خویش بر خود دلالت کرد و گفت: الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، یعنی آدم، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا یعنی حوا. مفسران گفتند: ربّ العزّة آدم (ع) را بیافرید، و آدم خواب بر وی افکند، و از یک استخوان پهلوی وی از جانب چپ حوا را بیافرید، و آدم را از آن هیچ رنج نرسید، که اگر رنج رسیدی بر وی مهربان بودی، و آن مواصلت و مودّت میان ایشان نبیوستی. و قد قال ربّ العزّة: وَ جَعَلَ بَیْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، پس چون آدم از خواب بیدار گشت، او را گفتند: این کیست ای آدم؟ جواب داد که: «هذه حوا یعنی خلقت من شیء حی»، گفتند: نام جنس او چیست؟ گفت: «المرأة، لأنّها من المرء خلقت»، و صحّ فی الخبر أنّ النبیّ (ص) قال: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ انْتَزَعَ ضَلْعًا مِنْ اضْلاَعِهِ فَخَلَقَ مِنْهُ حَوَا.

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ این در شأن مردی از بنی غطفان آمد که مالی بسیار بنزدیک وی بود از آن برادرزاده وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش طلب کرد، این عمّ که قیّم وی بود منع کرد، و آن مال بوی باز نمی داد.

هر دو رفتند بترافع بحضرت مصطفی (ص) تا ایشان را حکم کند. ربّ العزّة در شأن ایشان این آیت فرستاد. رسول خدا (ص) بر ایشان خواند. آن عمّ وی گفت «اطعنا الله و اطعنا الرسول، نعوذ بالله من الحوب الكبير»، و آن مال بتمامی بوی باز داد. آن جوان چون مال بوی باز رسید دست در نهاد، و نهمار در راه خدا هزینه کرد. رسول خدا گفت: ثبت الاجر و بقى الوزر.

گفتند: یا رسول الله ثبوت اجر شناختیم، بقاء وزر چه معنی دارد؟ رسول خدا (ص) گفت: ثبت الأجر للغلام، و بقى الوزر على والده.

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ این خطاب با قیّمان یتیمان است، میگوید: مالهای یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان خواند آن روز که مال بایشان میدهند، و ایشان آن روز یتیم نبودند، که بعد از بلوغ یتیم نیست، اما از آن وجه راند که: مال در دست قیّمان بروز یتیمی افتاد. این همچنانست که گفت عزّ و علا: فَالْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ و لا سحر مع السجود، و لكن سمّوا بما كانوا عليه قبل السجود، كذلك هاهنا، و لا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ الْآيَةَ خَبِيثٌ و طَيِّبٌ اینجا حرام و حلالست، چنان که جایی دیگر گفت: قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ. و معنی تبدل آنست که قیّم یتیم اگر در مال یتیم چیزی نیکو دیدی از زر و سیم و جامه و چهارپای، آن را برگرفتی، و بجای آن بدلی نهادی که از آن کمتر بودی، و ردی تر. رب العالمین ایشان را از آن نهی کرد، گفت: وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ. وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ ای مع اموالکم.

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا این کان وقوع راست در حال، و عرب کان گویند ماضی را، و کان گویند حال را، و کان گویند مستقبل را، و الله جلّ جلاله مستقبل را میگوید: وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا. حوب بضم حا اسم است، و حب بفتح، مصدر، حاب يحوب حوبا. و يقال هذا الامر حوب و حوبة و حاب.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ الْآيَةَ معنی آیت آنست که در زمان اول یتیمان را قیّمان

بیای میگردند، از آن قیّم بود که یتیمه‌ای را دید با مال بی‌جمال، مال وی را می‌خواست که او را بزنی کند، و می‌ترسید که وی را بزنی نگاه نتواند داشت از زشتی صورت وی، و در مال وی رغبت می‌کرد. این آیت آمد، یعنی که اگر می‌ترسید که با آن یتیمه بداد نتوانید زیست یتیمه را گذارید، و مال وی با وی سپارید، در وقت بلوغ و ایناس رشد، و روید و زن خواهید، خواهید یکی، خواهید دو، خواهید سه، خواهید چهار، کار بر شما فراخ است. آن یتیمه را و مال وی را آزاد دارید. و برین معنی «خفتم» بمعنی «علمتم» است، خوف و خشیت بمعنی علم رواست، چنان که جای دیگر گفت: *إِلَّا أَنْ يَخَافَا، فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا. فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* این همه بمعنی علم است. آن‌که حقّ زنان و داد ایشان را فرا پیوست، گفت: *فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُعَدُّوا* این خوف ایدر حقیقی است. می‌گوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، «فواحدة» یک آزاد زن بزنی کنید، *أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ* یا آنچه بملک ید فرادست آید، از کنیزکان و بردگان. عرب مملوک را ملک ید خوانند.

آن‌که نیکو سخنی را آن‌ید، یمین کردند، *أَمَا قَوْلَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ سَعِيدِ جَبْرِ وَ قَتَادَةَ وَ رَبِيعَ وَ ضَحَّاكَ وَ سَدَى* در معنی آیت آنست که: در عهد اول از مال یتیمان پرهیز نکردند و تحرّج مینمودند، و کار آن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که: *وَ اتَّوَأُ الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ،* اما کار زنان سست تر فرا دست گرفتند. از ایشان بسیار بزنی میکردند، و آن‌که عدل در آن نگه نمی‌داشتند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، یعنی که: این زنان در ضعف و عجز همچون یتیمان‌اند، و چنان که یتیمان را حاجت بقیّم است، زنان را نیز حاجت بقیّم است، و چنان که در یتیمان عدل و راستی نگه باید داشت، در زنان هم می‌نگه باید داشت. چنان که آنجا می‌ترسید و تحرّج میکنید اینجا نیز بترسید و تحرّج کنید، چندان بزنی خواهید که در میان ایشان عدل نگهدارید، دو خواهید یا سه یا چهار، و بر چهار می‌فزائید. و اگر ترسید که میان این عدد عدل و راستی نگه نتوانید داشت، پس بر یکی اقتصار کنید، یک آزاد زن بزنی کنید، و اگر حقّ آن یک زن آزاد هم نگه نتوانید داشت پس آزاد زنان را گذارید، و بردگان را گیرید، اگر توانید و یابید، تا شما را خدمت میکنند، و بایشان استمتاع می‌گیرید، اینست که ربّ العالمین گفت: *فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.*

امروز اجماع امت آنست که: آزاد زنان از یکی تا چهار روا است که بزنی. کنند، و بیش از چهار نه. اما خاصّة رسول خدا (ص) بود بیش از چهار خواستن، هم چنان که وی زن خواستی بی ولی و بی شهود و بی مهر، بلفظ نکاح، یا بلفظ هبت چنان که خواستی، و اگر در منکوحه‌ای رغبت نمودی، بر شوهر آن زن بودی که وی را طلاق دادی، تا رسول خدا بخواستی، پس بی انقضاء عدّت او را خواستی، و هر زن که صحبت رسول کراهیت داشتی، بر رسول واجب بودی که وی را طلاق دادی. این همه خصائص رسول خدا بود در نکاح، و کس را با وی در آن خصائص مشارکت نیست.

قوله: مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ پارسی آنست که دوان دوان، و سه ان سه ان، و چهاران چهاران، و عرب ثنای گویند تا بعشار، و این لغت تمیم است و آنچه تنوین در آن نیست دو علامت راست: یکی آنکه نکرت است و الف و لام در آن نه، دیگر آنکه معدولست از جهت خویش که اصل آن اثنین است و ثلاثه و اربعة.

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا لَا تَعُولُوا را دو معنی است: یکی لا تجوروا، معنی «عول» زیادتست، و مسأله عول در سهام فرائض از آنست، و دیگر معنی لا تمونوا است. میگوید اگر یک زن بر زنی کنین نزدیک تر بود با آنکه گران مؤنث نبید، و منه قوله (ص): «ابدأ بمن تعول»

یعنی بمن تمون، و نام عیال ازین است از بهر آنکه عیال مؤنث مردانند، یقال عال الرجل و اعال، و فلان معیل یعنی ذو عیال و در اصل «عیال» نام است آن کسی را که داشت وی را کس نبود بیای.

و فی الخبر کلکم عیال لله، و أحبکم الی الله أحبکم الی عیاله. آن روز که این آیت فرو آمد قیس حارث بر مصطفی (ص) آمد، گفت: یا رسول الله هشت آزاد زن در حبالت و نکاح من اند چه فرمایی؟ رسول خدا (ص) گفت: از ایشان چهار با خود میدار و باقی دست از ایشان بدار. قیس بخانه باز شد هر آنچه نازاینده بود او را گفت: «دبری»، و او را گسیل کرد و آنچه زاینده بود او را گفت: «اقبلی»، و با خود میداشت.

وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً صدقه و صدق کابین است، و نحلة و نحل عطیه است، و

معنی هر دو لفظ بهم بگفتن آنست که این کاوین بخشیده الله است، و عطاء وی مر این زنان را، یقال نحلک کذا، فهو لک نحل و نحلّة، اذا ضمت النون اسقطت الهاء. و کاوین زنان هر چند سبکتر و کمتر، آن در شرع پسندیده تر و نیکوتر.

مصطفی (ص) گفت: «اعظم النساء بركة اقلهن مؤنة»

و مستحباً آنست که کاوین به پانصد درم سپید زیادت نکنند، که کاوین زنان مصطفی (ص) چنین بود. روی عن عائشة أنّها قالت: كان صداق رسول الله لازواجه اثنتي عشرة اوقية و نشأ تدرن ما النشاء؟ نصف اوقية.

و در خبر است که زنی بر مصطفی (ص) آمد، و خود را بر وی عرض کرد، و می خواست که او را زن کند، گفت: یا رسول الله من تن خویش بتو دادم، و در حکم تو کردم، و رای تو در خود پسندیدم. رسول (ص) در وی رغبت نکرد. مردی آنجا حاضر بود، گفت: یا رسول الله او را بزنی بمن ده. رسول (ص) گفت: هیچ چیز هست ترا که بکاوین وی کنی؟ گفت: نه! گفت: و لا خاتم من حدید؟ و نه انگشتری از آهن؟ گفت: نه انگشتری از آهن، لکن این برد که دارم بدو نیم کنم. نیمه ای خود برگیرم، و نیمه ای بکاوین بوی دهم. رسول (ص) گفت: هل معک من القرآن شیء؟

با تو از قرآن چیزی هست؟ یعنی از آن هیچ میدانی؟ گفت: نعم، آری دانم. رسول (ص) گفت: زوّجتکها بما معک من القرآن، او را بزنی بتو دادم، بآنچه از قرآن میدانی، یعنی که تا او را درآموزی. رسول خدا کاوین وی تعلیم قرآن کرد. این خبر دلیل است که کاوین اگر چه اندک بود در عقد نکاح رواست، که اگر روا نبودی رسول نگفتی: «و لا خاتم من حدید». و نیز دلیل است که بر تعلیم قرآن مزد ستدن و معلّم را بمزد گرفتن رواست.

و آنجا که گفت: وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا دلیل است که اگر کاوین بسیار بود هم رواست. اما اگر در عقد نکاح کاوین مسمی نکند عقد درست باشد، اما بدخول، مهر المثل واجب شود، و اعتبار مهر المثل، بزنان عصابات است نه بمادر خویش.

و روی عن النبی (ص) قال: من أدان دینا و هو مجمع ان لا یؤدیه لقی الله عزّ و جلّ سارقا، و من اصدق امرأة صداقا و هو مجمع ان لا یوقیها ذلك، لقی الله عزّ و جلّ زانیا.

و قال (ص): احقّ الشّروط أن یوقی به ما استحللتهم به الفروج.

«فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا» نفس اینجا دلست، و نفساً منصوبست بر قطع، و معناه: ان طابت نفوسهن لكم عن شيء من الصّدق فوهبن لكم، فَكُلُوهُ ای فخذوه و اقبلوه هَيِّئاً لا اثم فيه، مَرِيئاً لا داء فيه هنيئاً في الدّنيا لا يقضى به عليكم سلطان مريئاً في الآخرة لا يؤاخذكم الله به. هنیء و مرئی دو نام است طعامی را که منهضم بود، عاقبت آن پسندیده بی غایله، و مرئی تابع هنیء است، مرئی نگویند مگر با هنیء، و هنیء گویند بی مرئی: هِنَاءُ الطَّعَامِ اهْنَتْهُ، و هِنَائِي الطَّعَامِ يَهْنَأُنِي، و يَهْنَتِي هِنَاءً، و هِنَائِي، و مرأئِي يمرأئِي. و الهنأُ ایضاً العطیة، و الهانیء المعطى، هِنَاءُته اهْنَاءُ، و اهْنَتْهُ هِنَاءً ای اعطيته، و هِنَاءُ البعير اهْنَاءُ و اهْنَتْهُ هِنَاءً اذا مسحته بالهناء، و هو ضرب من القطران، و الهنأُ النَّصْرَة، هِنَاءُته ای نصرته، و استهنأُته ای استنصرته.

و قال علی بن ابی طالب (ع): اذا اشتكى احدكم شيئاً فليسأل امرأته ثلاثة دراهم من صدقها. و يشتر به عسلاً، و ليشربه بماء السماء، فيجمع الله له الهنيء و المرئی و الشفاء و الماء المبارك.

و گفته اند که: این آیت دلیلست که طعام جوانمردان و سخاوتمندان گوارنده و سودمند بود، و خورنده را نوش، که می گوید ایشان چون طعام نهند بخوشدلی و طیب نفس نهند، پس خورنده را هنیئاً مریئاً گفت و طعام بخیلان بخلاف این بود، ناگوار و ناسازگار، که ایشان آنچه دهند بتکلف دهند، نه بطیب نفس، پس آن درد باشد نه درمان. مصطفی (ص) از اینجا گفت: «طعام السخیّ دواء و طعام البخیل داء».

قوله تعالی: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الْآیة... ابن عباس گفت: سفیهان اینجا زنان و فرزندانند. میگویند مال خود که صلاح دنیا و قوام کار و معیشت شما در آن است فردا دست زنان و فرزندان منهد که آن گه زیر دست و محتاج ایشان شوید، بلکه خود میدارید و برایشان نفقه میکنید، و کسوت و رزق و مؤنت ایشان بیای میدارید.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ایشان را سخن پسندیده می گویند، یعنی که ببرّ وصلت ایشان را و عده نیکو میدهید، که: ما پس ازین با شما نیکویی کنیم، و عطا دهیم، و نوازیم. و دلیل بر آنکه سفها زنان باشند خبر مصطفی (ص) است، قال: الا أنّما خلقت النار للسّفهاء، یقولها ثلاثاً، الا و أنّ السّفهاء النساء الا امرأة اطاعت قیّمها.

و روی: أَلَا صَاحِبَةُ الْقَسَطِ وَالسَّرَاجِ. الْقَسَطُ الْإِنَاءُ، معناه: أَلَا الْمَرْأَةُ الَّتِي تَقُومُ عَلَى رَأْسِ زَوْجِهَا، بِالْإِنَاءِ مِنَ الْمَاءِ، وَالسَّرَاجُ تَوْضُّهُ.

و انس مالک گفت: زنی پیش مصطفی (ص) آمد، گفت: یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد، یک بار خیری بگویی مر این زنان را که ایشان را سفها نام کردی.

رسول خدا گفت: الله تعالی شما را سفها خواند در کتاب خویش. آن زن گفت: ما را ناقصات خواندی، رسول گفت: نقصان شما آن بس که در هر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید. آن گه رسول (ص) دل خوشی ایشان را گفت: شما را از نواخت و کرامت حق آن نه بس است که چون بفرزند بارور شوید، مزد شما همچون مزد غازی بود در راه حق، و چون بار فرو نهید ثواب شما چندان بود که ثواب شهیدان، و چون کودک را شیر دهید هم چنان بود که از فرزندان اسماعیل گردنی آزاد کنید. آن گه گفت: این ثواب عظیم مر آن زنان راست که مؤمنات باشند با شکستگی و فروتنی و تواضع، و در بلاها و رنجها شکیبا، و شوهران را سپاس دارنده و خدمت کننده.

قومی گفتند: سفها درین آیت یتیمان و معتوهان اند که بر مال ایشان قیّم گماشته اند، و آنچه اضافت مال با اولیاء کرد با آنکه مال آن سفها است دو معنی را کرد: یکی آنکه جنس مال اضافت با ایشان کرد، و جنس مال آن همه آدمیان است که قوام ایشان بدانست، و معیشت ایشان در آنست، هم چنان که جای دیگر گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَيْ مِنْ جِنْسِ الْآدَمِيِّينَ. دیگر معنی آنست که: اولیاء قیّمان و مربیان سفهاء اند، و اموال سفهاء از روی ظاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاء اند، ازین جهت اضافت آن با ایشان کرد. جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا أَيْ يَدُلُّكُمْ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ، یعنی که بآن بیایید، و بآن می توانید بودن. مدنی و شامی «قیما» خوانند بی الف، و قیّم و قیام اینجا بمعنی هر دو یکی است. و گفته اند: «قیّم» جمع قیمتست، و بدین معنی یا هم بدل واوست، لَأَنَّ الْقِيَمَةَ أَصْلُهَا الْوَاوُ، يُقَالُ لَهَا الْقِيَمَةُ لِأَنَّهَا تَقُومُ مَقَامَ الشَّيْءِ، و تقول «قَوْمَتِ الشَّيْءِ تَقْوِيمًا». و حکمی ابو الحسن الاخفش فيه قوما بالواو على الاصل، و معنی آنست که آن مال که خدای شما را آن، قیمت های همه چیز کرد، و بجای ایستید همه چیز را.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا مِثْلَ مَا رَزَقْتَهُمْ: یتیمان را و معتوهان را روزی میدهید در آن اموال، «فیها» گفت

نه «منها»، اشارت است فرا تجارت در مال سفها، تا مایه بجای ماند، اگر منها بودی مال زود بتلف آمدی. و یقرب منه

قوله (ص): «من ولی یتیمان و له مال فلیتجر له بماله، و لا یترکه حتی تأکله الصدقة».

«و اکسوهم» جدا یاد کرد از بهر آنکه بیشتر رزق در ماکول و معتلف گویند.

و قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا میگوید: ایشان را سخن خوش گوئید، یعنی که چون مال خویش باز خواهند بیش از ایناس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید، گوئید: مال شما است آری تا هنگام آید، «معروفا» ای مستحسنا محمودا.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تاهت القلوب بسماع بسم الله، طابت القلوب بشهود بسم الله، غابت القلوب بظهور بسم الله، طوبى لمن حديثه فى الله، و جلسه هو الله.

و لا جلست الى قوم احدتهم الا و أنت حديثى بين جلاسى

نزهة اسرار الموحدين فى الاناخة بعفوة بسم الله. رتع فى حدائق القدس من استروح الى نسيم بسم الله.

نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش بر جهانیان، برحمت فراخ، روزی دهنده آفریدگان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان بلطف درواخ، نوازنده آشنایان و سازنده کار ایشان در دو جهان.

الله اشارتست بکمال قدرت، رحمن اشارتست بعموم رحمت، رحیم اشارتست بخصوص مغفرت. الله است که بیافرید بقدرت فراخ بی حیلست، رحمن است که روزی داد از خزینه فراخ بی مثونست، رحیم است که عیبها فرا پوشید بکرم فراخ بی شفاعت.

الله است که بیافرید بنده را، و حق شناس ندید، و از وی بهرید. رحمن است که نعمت گسترانید، و از بنده شکر نشنید، و نعمت باز نگرفت. رحیم است که عیبها دید و فرا پوشید، عذر نشنید، و پرده ندید. الله داغ کردنست، رحمن مرهم نهادنست، رحیم در کرم بیفزودنست.

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند: معنی باء بسم الله آنست که: «بی فافرخوا و بی فترخوا». رهبران من! بندگان من! بمن شاد باشید، و از غیر من آزاد باشید. بنام من

آرام گیرید. بر ضمان من تکیه کنید. بیاد من آرامش کنید. حق من در دل گیرید. عهد من در جان گیرید. بنده من! هر جا که راستی است آن راستی بنام ماست. هر جا که شادی است آن شادی بصحبت ما. هر جا که عیشی است آن عیش بیاد ما. هر جا که سوزی است آن سوز بذکر ما. هر کس را شادایی، و شادی دوستان بهمهر ما، ملک امروز یاد و شناخت ما، ملک فردا دیدار و یافت ما.

زهی سعادت! زهی جلالت! که بنده را پیش آمد بی بهانه و علت!

جلالتی نه تکلف، سعادتى نه گزاف،	حقیقتی نه مجاز، و مقاتلی نه محال!
در سرای طرب چون بکوفت دست غمان	ز چرخ و هم فرو شد ستارگان خیال
زمان محو بیوشید خلعتی ز یقین	عبان وصل کشیده برو طراز جمال
ز راه عشق درآمد طلایه اقبال	ز ابر هجر بتابید آفتاب وصال
سرای پرده حیرت کشید لشکر دل	بطلب دهشت برزد سپاه عشق دوال

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الْآيَةَ اى نقطه انسانیت، اى صفات بشریت، تقوی پناه خویش گیر، آن را ملازم باش، که حیات بندگان باوست، و رستگاری رهیگان دروست و تقوی آنست که بنده فرمان شرع را سپر خویش سازد، تأثیر نهی بدو نرسد، و آن بر سه رتبت است: اول بیناه کلمه توحید شود، و از هر چه شرک است بپرهیزد. پس بیناه طاعت شود، و از راه معصیت بر خیزد. پس بیناه احتیاط شود و از شبهت بگریزد. هر که این منازل تقوی بصدق باز برد لا محاله بمقصد رستگاری رسد، که قرآن مجید چنین خبر می‌دهد: وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، جای دیگر میگوید: وَمَنْ يُتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.

هر که او دست در تقوی زند راه رستگاری او، از هر چه رنج است برو آسان کنیم، و از آنجا که نبیوسد روزی فرستیم.

آورده‌اند که خواهر بشر حافی بر احمد حنبل شد، گفت: ای امام مسلمانان، بر بام خانه دوک ریسم، مشعله طاهریان بگذرد، باشد که تایی بشعاع آن مشعله در پیوندم روا باشد یا نه؟ احمد گفت: اول بگو که تو کیستی تا خود در آن قدمگاه هستی که این تقوی احتمال کند؟ گفت: من خواهر بشر حافی‌ام، احمد بگریست گفت: این چنین تقوی جز خاندان

بشر حافی را روا نبود. ترا نشاید، زینهار تا نکنی، که آن گه بشر حافی از تو بطیره شود. اقتدا ببرد کن، تا مگر چنان شوی، که اگر خواهی که در پرتو مشعله طاهریان دوک ریسی، دست ترا طاعت ندارد، که برادرت باین درجت بود که هر وقت که دست بطعامی بردی که در آن شبهت بودی آن دست او را طاعت دار نبودی.

اذا اراد العبد أن یسهو عنی حلت بینة و بین السهو عنی. این در آن خیر بیاید که مصطفی (ص) گفت حکایة از کردگار قدیم جلّ جلاله: اذا علمت أن الغالب علی قلب عبدی الاشتغال بی، جعلت شهوة عبدی فی مسألتی و مناجاتی، فاذا کان عبدی کذلک عشقنی عبدی، و عشقته، فاذا کان عبدی کذلک فاراد أن یسهو عنی حلت بینة و بین السهو عنی، اولئک اولیائی حقّا، اولئک الأبطال، اولئک الذین اذا ارادت اهل الارض بعقوبة زویتها عنهم لأجلهم.

میگوید: چون بنده من همه مرا خواند، همه مرا داند، همه مرا بود، من نیز روی دل خود با وی گردانم، در همه ارادتها و شهوتها و بایستها برو در بندم، و اغیار را بتمامی از آن دل بیرون کنم. عشق و اما گفتن و ازما شنیدن، بر جان و دلش مسلط کنم، بر بساط عشقش آرام دهم، صمصام غیرت ازل بر سرش بدارم، تا اگر خواهد که با غیری نگرد، یا بکسی طمع کند، یا بدیگری بازاری سازد، فرا نگذارم!

شب روز کنم، روز شب اندر کارت با خلق جهان تبه کنم بازارت

آری، ما چون او را خواهیم، دانیم که بغارت چون باید برد، امروز او را بشحنه تقوی سپاریم تا او را در حمایت شرع خویش جای دهد، و حرکات و سکنات او بشرط ادب در آرد، و فردا او را در مقعد صدق بحضرت عندیت فرود آریم.

نشینده‌ای که فردا برستاخیز تقوی را گویند: بیا که امروز روز بازار تست، هر که را از تو نصیبی بود، در آن سرای بقدر نصیب وی او را بمنزلی فرود آر، آشنایان خویش را در حضرت عندیت فرود آر، که ما در ازل حکم چنین کردیم: فی جنّات و نهر، فی مقعد صدق عند مملیک مقتدر.

اللّٰذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا خداوندی که هر چه آفرید جفت آفرید

هر کس را هام سری پدید کرد، و مثلی درو پیوست، و شکلی درو بست، که وحدانیت و فردانیت صفت خاص اوست! و حق و سزای او! روی فی بعض الكتب: زوجت الأشياء لیستدل بها علی وحدانیتی.

وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً كَمَالٌ قَدْرَتِ وَ جَلالِ رَبوبیتِ خود فرا خلق نمود، که از نسل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، با طبعها و رنگهای مختلف، با صورتها و سیرتهای متفاوت، هر یکی برنگی دیگر، و طبعی دیگر، و صورتی دیگر، و خلقی دیگر، و حالی دیگر، و همتی دیگر. دو کس را نه بینی هرگز که بیکدیگر مانند طبع، و رُوا یا بصورت و آسا! فسبحان من لا نهاییه لمقدوراته، و لا غایة لمعلوماته. ثمّ قال فی آخر الآیة: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَیْكُمْ رَقِیبًا رَقِیبًا» است بر دلها بی بر رسیدن، آگاه از کردها بی پرسیدن، بی نیاز در کوشیدن از آسودن.

این تنبیهی است مر بنده را، و پندی بلیغ رونده را، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم بر دلها، و دیده بان بر کردها و گفتهها، مراقبت بکاردار، و حق ما بجای آر و مراقبت آنست که بنده بدل پیوسته با حق مینگرد، و نظر حق پیش چشم خویش میدارد، و چون داند که از و غافل نیند، پیوسته بر حذر می باشد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: ما کرهت أن یراه الناس منك فلا تفعله اذا خلوت و انشد فی معناه:

اذا ما خلوت الدهر یوما فلا تقل خلوت و لكن قل علی رقیب
یک دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست صاحب خیران دارم آنجا که تو هستی

ابن عمر بغلامی شبان بگذشت که گوسفندان بچرا داشت، گفت: ای غلام ازین گوسفندان یکی بمن فروش. غلام گفت: این نه آن منست. ابن عمر گفت: اگر جویند گو که گرگ بخورد. غلام گفت: فأین الله؟ یعنی پس خدا کو؟ ابن عمر را این سخن از وی خوش آمد، رفت، و آن غلام را و آن گوسفندان را همه بخرید، و غلام را آزاد کرد، و گوسفندان را بنام وی باز کرد. روزگاری باز می گفت ابن عمر که قال ذلك العبد: فأین الله؟.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ وَ مِىَ آزْمَائِدِ يَتِيمَانِ رَا، حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تَا آن گه كه بنكاح رسند، فَإِنْ آنَسْتُمْ اِگر بينيد، مِنْهُمْ از ايشان، رُشِدًا رَاسْتِ رَاهِى، فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بَايْشَان دهيْد مالهاى ايشان، وَ لَا تَأْكُلُوْهَا وَ آن را مخوريد، إِسْرَافًا بَكْرَاف، وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا شتافتن و پيشى كردن بر بلوغ و بر بزرگ شدن ايشان، وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا وَ هِر كه بى نياز باد از قِيَمَان، فَلَيْسَتْ عَفِى ايدون باد كه دست پاك دارد از مال يتيمان، وَ مَنْ كَانَ فَقِيْرًا، وَ هِر كه درويش باد، فَلْيَاكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ايدون باد كه از مال يتيم باندازه خوراد و بداد، فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ چون بايشان دهيد مال ايشان، فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ گواهان گيريد بر اقرار ايشان بقبض مال ايشان، وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيْبًا (٦) و پسنديده است الله بگواهى و پسنده كارى و آگاهى و شمار خواهى.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ وَ زَنَانِ رَا هَم چنان بهره ايست، مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند، مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ از آنچه گذارند اِگر كم بود يا بيش، نَصِيْبًا مَفْرُوضًا (٧) بهره بتقدير بريده و انداخته.

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ وَ آن گه كه حاضر آيد بقسمت، اُولُو الْقَرْبَىٰ خويشاوندان، وَ الْيَتَامَىٰ وَ يَتِيمَان، وَ الْمَسَاكِينُ وَ درويشان، فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ ايشان را چيزى دهيد از ميراث، وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (٨) و ايشان را سخن نيكو گوئيد و دعاء نيكو كنيد.

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ وَ ايدون باد كه بترسند ايشان، لَوْ تَرَكَوْا كه اِگر بگذارند، مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ ايشان، ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعيفان، خَافُوا عَلَيْهِمْ ترسند برايشان، فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس از خداى ترسند، وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (٩) و سخن بچم گويند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ الْآيَةَ... اين آيت در شأن ثابت بن رفاعه و عم وى فرو آمد. رفاعه از دنيا بيرون شد. ثابت يتيم ماند، و عم وى بر وى قيم بود.

بر مصطفى (ص) شد، گفت: يا رسول الله پسر دارم، يعنى ثابت، كودكى است نارسيده، يتيم در حجر من، چه بوى دهم از مال او؟ و كى دهم؟ رب العالمين بجواب وى اين آيت فرستاد: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ بيازمائيد يتيمان را هم در عقل، و هم در دين، و هم در حفظ مال،

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ نِكَاحِ ایدر جماع است، میگوید آن گه که به استطاعت نکاح رسند، پسر بحدّ مردان رسد، و دختر بحدّ زنان، و هر دو نشان بلوغ در خود ببینند، و نشان بلوغ آنست که از پنج سبب کی در خود ببینند: احتلام، و سنّ، و انبات، و حیض، و حبل. اما احتلام و سنّ و انبات هم مردان راست و هم زنان را، و حیض و حبل خاصه زنانراست. اما دلیل آنکه احتلام سبب بلوغست از کتاب خدای عزّ و جلّ: وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و از قول رسول خدا، معاذ جبل را آن گه که وی را به یمن میفرستادند گفت: خذ من کلّ حالَم دینارا. و روی عطیة القرظی، قال: عرضنا علی رسول الله (ص) زمن قریظة، فمن كان محتلما او نبتت عاتته قتل. این دلیلهای روشن است که احتلام سبب بلوغ است، و الاحتلام انزال الماء فمن انزل فقد بلغ، سواء كان بالجماع او بالاحتلام او غیرهما و سنّ آنست که کودک پانزده ساله شود، چون باین سن رسید او را حکم به بلوغ کنند بمذهب شافعی. و مذهب ابو حنیفة آنست که دختر به هفده سال بالغ شود، و پسر بنوزده سال، چون نشان بلوغ نیابند. و بمذهب مالک سنّ خود نشان بلوغ نیست، و داود گفت: اگر چهل ساله شود و احتلام نبیند بالغ نبود. و دلیل بر قول شافعی حدیث عبد الله عمر است: قال عرضت علیه عام الخندق، و أنا ابن خمس عشرة سنة، فرآنی بلغت و أجازنی. اما انبات بر آمدن موی خشن است زیر جامه، و اصحاب رای آن را حکمی ننهاده اند، اما بمذهب امام مطلبی انبات سبب بلوغ است بیک قول.

و دلیل بر آن خبر عطیه قرظی است، قال: كنت فیمن حکم فیهم سعد بن معاذ (رض)، فشکوا فیّ امن الذریة انا ام من المقاتلة؟ فقال رسول الله (ص): انظروا فان كان قد أنبت، و الّا فلا تقتلوه، فانظروا، فاذا عاتتی لم تنبت، فجعلوننی فی الذریة، و لم اقتل. و حیض سبب بلوغ است بدلیل آنکه رسول خدا (ص) حیض نشان تکلیف کرد، و تکلیف نشان بلوغ است. و ذلك فی

قوله (ص): لا یقبل الله تعالی صلاة حائض الّا بخمار. و قال (ص): لا اسماء بنت ابی بکر: ان المرأة اذا بلغت المحیض لا یصلح أن یری منها الّا هذا، و أشار الی الوجه و الکفّ.

و حبل دلیل بلوغست از بهر آنکه حبل بی انزال نبود و انزال نشان بلوغ است. علی ما تقدّم شرحه.

فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا إِيْنَسَ دِيْدِنَ بُوْدِ پَسِ نَگَرَسْتِنَ، وَ بَانَ دِيْدِنَ اِنْسِ بُوْدِ وَ اَسَیْشِ، چنان که در حق موسی (ع) گفت: اَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ نَارًا وَ رَشْدَ وَ رَشَادَ وَ رَشْدَ رَاسْتِ رَاهِیْ اَسْتِ. یقال رجل رشید، و امر رشید، و طریق رشید.

و کسی که از نژاد راست بود او را طیب الرّشده گویند، و چون نه از نژاد راست بود گویند: لیس فلان عن رشده. و ایناس رشد درین آیت اصلاح دین است، و اصلاح مال. اصلاح دین آنست که مفسد و فاسق نبود، و اصلاح مال آنست که تبذیر نکند تا از اخوان الشیاطین نبود، و تا این دو شرط در وی موجود نبود او را رشید نگویند، و حجر از وی برندارند. اینست مذهب شافعی که هم صلاح دین و هم حفظ مال، معتبر دارد و رشد بر هر دو معنی حمل کنند، اما اصحاب رأی اعتبار بحفظ مال کنند نه بصلاح دین، و گویند: رشد بلوغ و حفظ مال و عقل است، اگر چه در راه دین مفسد و فاسق بود، چون مال نگه دارد مال بوی تسلیم کنند.

و سخن مجمل در آیت آنست که یتیم تا بالغ نشود، و مصلح و دیندار نبود، و مال خویش بجای خویش نگه ندارد، مال وی با وی ندهند، که رب العالمین گفت: فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ. سعید جبیر و مجاهد و شعبی گفتند: مرد اگر چه پیر شود تا رشد در وی نبینند مال بوی باز ندهند.

وَ لَا تَأْكُلُوْهَا إِسْرَافًا اِیْنِ خَطَابِ بَا اَوْلِیَا وَ اَوْصِیَا اَسْتِ، میگوید: مال یتیمان بناحق و گزاف مخورید، وَ بَدَارًا اَنْ یَكْبُرُوْا یَقُوْلُ: لَا تَبَادِرُوْا بِاَكْلِ مَالِهِمْ کِبْرَهُمْ وَ رَشْدَهُمْ، حذرا ان یبلغوا فیلزمکم تسلیم المال الیهم. میگوید بخوردن مال ایشان مشتایبید، چنان که بیش از رشد ایشان و زودتر از بزرگ شدن ایشان در اوفتید، و میخورید.

وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ هَرِ كِهْ بِيْ نِیَازِ اَسْتِ اِزِیْنِ اَوْلِیَا وَ اَوْصِیَا تَا عَفْتِ كَارِ فَرْمَایْدِ، وَ اِزِ مَالِ یْتِیْمِ هِیْجِیْزِ نَخُوْرِدِ. وَ هَرِ كِهْ دَرُوِیْشِ اَسْتِ وَ مِظْطَرِ بَقْدَرِ مِزْدِ كَارِ وَ تِیْمَارِ دَاشْتِ اَنْ خُوْرِدِ، اَفْزُوْنِیْ طَلَبِ نَكْنِدِ، وَ اِسْرَافِ نَكْنِدِ. بَعْضِیْ كَفْتَنْدِ: اِیْنِ خُوْرِدِنِ بَمَعْرُوْفِ قَرْضِ اَسْتِ، میگوید: از مال یتیم چنان که ضرورت است تا بقرض برگیرد، پس چون یسار پدید آید

باز دهد، و اگر نه که یسار پدید نیامد و بران فقر بمیرد، هیچیز بر وی نیست، و بی تبعث بمیرد. و گفته‌اند: اکل بمعروف آنست که چندان بر گیرد که گرسنگی بنشانند و عورت بپوشد، و بر وی نیست که آن باز دهد، اما اگر برین بیفزاید که از آن حله نیکو پوشد، و زر و سیم گیرد، لا بدّ قضاء آن بر وی لازم بود.

ابن عباس گفت: مردی رسول خدا (ص) را گفت: که در حجر من یتیمی است، روا باشد که وی را بزنم؟ رسول (ص) جواب داد که: چندان زن او را، و چنان زن که فرزند خود را زنی. گفت: یا رسول الله از مال وی چیزی بخورم؟ گفت: نه چنان که مالی از آن جمع کنی یا وقایه مال خویش سازی. یعنی که بقایاء میوه درختان و نبات زمین و شیر چهارپایان و امثال آن روا باشد، و بیش از آن نه. عمر خطاب در ولایت خویش روزی میگفت: «انزلت نفسی فی هذا المال منزلة ولیّ الیتیم، و من كان غنیاً فلیستغفّف و من كان فقیراً فلیأکل بالمعروف».

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ فریضه نیست بر اولیاء، این اشهاد کردن، لیکن ادبیست از آداب دین که دفع تهمت را فرمود و قطع خصومت را، تا اگر روزی اختلافی و خصومتی بود در ردّ امانت، بر ولیّ اقامت بیئت آسان بود.

وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا حسیب نگهبان هر چیز است تنها، و داننده هر چیز یکتا، و بسنده و فراخ بخشنده عطا. و گفته‌اند: حسیب را دو معنی است: یکی کافی، دیگر محاسب. کافی بسنده کار است، و محاسب شمار کننده و جزا دهنده، فمن قال انه بمعنی الکافی قال: اعطانی احسبنی، ای اعطانی حتی قلت حسیبی، فیکون الحسیب بمعنی المحاسب، کالاکلیل بمعنی المؤلم. و من قال انه بمعنی المحاسب کان فعیلاً بمعنی المفاعل، کالاکلیل بمعنی المؤاکل، و التّدیم بمعنی المنادم.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَوْلَادِ پدر را والد خوانند که وی در زادن سبب است، و درین کلمت مادر را والده خواند از بهر آنکه با پدر بهم بود. وَ الْأَقْرَبُونَ قریبون است در اصل، و عرب فاعل را بأفعل گویند و در سخنان ایشان بسیار است. وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ازین است.

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نهی کرد، که چیزی اندک از میراث حقیر شمارند، و فرا قیّم نیارند.

نَصِيْبًا نَصِيْبٌ اسْتِ بِرِ قَطْعٍ، وَ قِيلَ عَلَي الْمَصْدَرِ كَقَوْلِ الْقَائِلِ عَلَيَّ حَقٌّ حَقًّا وَاجِبًا. وَ مَعْنَى مَفْرُوضٍ مَقْدَرٌ اسْتِ، چِيْزِي رَا كِه بِر كَسِي بِتَقْدِيْر بِيْرِنْد «مَفْرُوض» گُوِيْنْد وَ فَرَضِنَا هَا مَخْفَفٌ وَ مَشْدَدٌ اَزِيْن اسْتِ.

وَ سَبَبُ نَزْوْلِ اِيْن اَيْتِ اَنْ بُوْد كِه اَوْسُ بِنِ ثَابِتِ بِنِ اَنْصَارِي اَز دُنْيَا بَرَفْت، زَنِي بَا زَمَانْد اَز وِي، نَامِ اَنْ زَنِ اِمِ كَحِه، وَ سِه دَخْتَرِ، وَ دُو پَسْرِ عَمِّ كِه هَر دُو وَصِي اَوْسُ بُوْدَنْد نَامِ اِيْشَانِ قَتَادِه وَ عَرَفْطِه. اِيْن دُو پَسْرِ عَمِّ مَالِ اَوْسِ هَمِه بَرِگَرَفْتَنْد، وَ زَنِ رَا وَ دَخْتَرَانِ رَا مَحْرُومِ بَگِذَاشْتَنْد، وَ عَادَتِ عَرَبِ دَرِ جَاهَلِيْتِ چُنِيْن بُوْد كِه مَادِيْنَانِ رَا هِيْچِ چِيْزِ اَز مِيْرَاثِ بِنْدَادَنْدِي وَ گَفْتَنْدِي شَمْشِيْرِ مَرْدَانِ مِيْزَنْد، وَ مَوْنْتِ مَرْدَانِ مِيْكَشَنْد، مَالِ هَمِ مَرْدَانِ بَايْدِ كِه بَرِگِيْرِنْد. پَسِ اَنْ زَنِ بَرَفْتِ پِيْشِ مَصْطَفِي (ص)، وَ قِصَّةِ خُوِيْشِ وَ دَخْتَرَانِ وَ اَنْچِه پَسْرَانِ عَمِّ كَرْدَنْد اَز بَرِگَرَفْتَنْ مَالِ وَ مَحْرُومِ گِذَاشْتَنْ زَنَانِ، بَا مَصْطَفِي (ص) بَگَفْت، وَ دَرِ وِي زَارِيْد. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِبْطَالِ اَنْ حِيْفِ رَا اِيْن اَيْتِ فَرَسْتَاد، اَمَّا مَجْمَلِ بُوْد وَ قَدْرِ نَصِيْبِ پِيْدَا نَبُوْد. مَصْطَفِي (ص) قَتَادِه وَ عَرَفْطِه رَا بَرِخْوَانْد وَ گَفْت: مَالِ اَوْسِ رَا تَفْرَقِه مَكْنِيْد، وَ اَزِ اَنْ هِيْچِ چِيْزِ بَرِمَگِيْرِيْد، كِه اِيْنِ زَنَانِ رَا دَرِ اَنْ نَصِيْبِ اسْتِ وَ اِيْنِ اَيْتِ بَرِ اِيْشَانِ خْوَانْدِ كِه: وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيْبٌ... اَنْ كِه گَفْتِ فَرَا گِزَارِيْد تَا اللّٰهَ بِيَانِ كَنْد، وَ نَصِيْبِ اِيْشَانِ هَر يَكِي رَا پِيْدَا كَنْد. پَسِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ يُوْصِيْكُمْ اللّٰهَ، تَا اَخْرَ هَر دُو اَيْتِ فَرُو فَرَسْتَاد. رَسُوْلُ خُدَا (ص) قَتَادِه وَ عَرَفْطِه رَا بَرِخْوَانْد، گَفْت: اَزِ مَالِ اَوْسِ دُو سِيْكَ دَخْتَرَانِ بَرِگِيْرِنْد، وَ ثَمْنِي زَنِ، وَ بَا قِي شَمَا رَاسْتِ.

وَ اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اَوْلُوا الْقُرْبَى اَوْلُوا مَرْدَانِ رَا گُوِيْنْد وَ «اَوْلَاتِ» زَنَانِ رَا، وَ «ذَوَوَا» مَرْدَانِ رَا گُوِيْنْد، وَ «ذَوَاتِ» زَنَانِ رَا، وَ وَحْدَانِ ذَوَوَا وَ اَوْلُوَا، ذُو اسْتِ وَ وَحْدَانِ ذَوَاتِ، ذَاتِ. وَ قَرِيْبِي اسْمِ اسْتِ اسْتِ قَرَابَتِ رَا.

وَ عِلْمَاءُ رَا دَرِ مَعْنَى وَ دَرِ نَسِيْخِ اِيْنِ اَيْتِ اِخْتِلَافِ اسْتِ. قَوْمِي گَفْتَنْد: اَيْتِ مَنْسُوْخِ نِيْسْت، وَ اَوْلُوا الْقُرْبَى اَنْ خُوِيْشَاوَنْدَانِ اَنْدِ كِه اَهْلِ حَرْمَانِ اَنْدِ اَزِ مِيْرَاثِ وَ فَاَرَزُوْهُمُ مِنْهُ اَمْرِ نَدْبِ اسْتِ وَ اسْتِحْبَابِ، نِه اَمْرِ حْتَمِ وَ اِيْجَابِ. مِيْگُوِيْدِ چُوْنِ وَاْرَثَانِ بِيْهَمِ اَيْنْدِ وَ قِسْمَتِ مَوَارِيْثِ كَنْد، قَوْمِي اَزِ خُوِيْشَانِ وَ يَتِيْمَانِ وَ دَرُوِيْشَانِ كِه حَاضِرِ اَيْنْدِ دَرِ اَنْ قِسْمَتِ، وَ اِيْشَانِ رَا اَزِ مِيْرَاثِ نَصِيْبِ نِه، اِيْشَانِ رَا چِيْزِي دِهِيْدِ اَزِ اَنْ، يَعْْنِي «رَضِخ»، اِگَرِ اَنْ مَالِ زَرِ وَ سِيْمِ بَاشْدِ وَ اِمْتَالِ

آن، که از آن چیزی بر توان گرفت. پس اگر نه، که مال ضعیف باشد و برده، که رضخ از آن دشخوار بود ایشان را قول معروف باید گفت. یعنی بسخن خوش و مردمی ایشان را باز گردانید، و وعده نیکو دهید. و این قول موافق این آیت است که جایی دیگر گفت: وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ.

قومی گفتند از مفسران که: آیت منسوخ است، و گفتند: این در وصیت بود پیش از نزول آیت موارث، و فَارزُقُوهُمْ مِنْهُ امر حتم و ایجابست و أُولُوا الْقُرْبَى جمله خویشاوندانند و معنی قسمت وصیت است. و رضخ بیک قول هم خویشاوندان راست و هم درویشان و هم یتیمان را و بدیگر قول رضخ خویشان را است علی الخصوص و قول معروف یتیمان و درویشان را. حکم این آیت برین موجب پیش از نزول آیت موارث بود، پس چون آیت موارث فرو آمد، این آیت منسوخ شد و کار وصیت از آن پس بگشت.

وَلِيْخْشَ الَّذِيْنَ لَوْ تَرَكَوْا الْاٰیَةَ... گفته‌اند: این در شأن کسی است که ببالین بیمار رسد و آن بیمار وصیت میکند یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید: کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی یا از معتوهی یا از زمانت یا عاهتی در تن، و می‌ترسد که پس مرگ وی ضایع ماند، و دوست میدارد که آن فرزند را از وی نوایی ماند پس مرگ وی، و می‌ترسد از آن فرزند که ضایع ماند و بی‌نوا، وی را گوی که: چون ببالین کسی رسی که از وی موارثان ضعیف ماند و مال اندک، در وصیت که میکند، وی را از افراط با اقتصاد آر، و اگر وی را بوصیت فرمایی، باقتصاد فرمای و از افراط فرود آر. و درست است خبر که سعد بن ابی وقاص، مصطفی (ص) را گفت: که از من یک دختر می‌ماند و مال فراوان، وصیت کنم بمال خویش همه؟ گفت: نه.

گفت: دو بهر؟ گفت: نیمه ای؟ گفت: نه، گفت: سبکی؟ گفت: سبکی، و سبکی هم بسیار است، و اختیار احمد حنبل در وصیت چهار یک است از بهر این حدیث که گفت: «و الثلث کثیر».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ایناس رشد از روی شریعت، پرهیزکاری و پارسایی و خویشتن داری است،

اقتصاد در معیشت نگاه داشتن، و از راه اسراف و تبذیر برخاستنم، و از روی حقیقت راه بحق بردن است و در هر چه پیش آید از احوال و قوت خویش تبراً کردن، و از تدبیر و اختیار خویش بیرون آمدن، و کارها یکسر بحق سپردن.

و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: وَ اَفْوِضْ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ.

این رشد که در بنده پدید آید، از هدایت و ارشاد حق بود که دلگشای و رهنمای بندگان است، چنان که گفت عزّ جلاله: وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

آراینده حق بر دل‌های دوستان، و نگارنده ایمان بر سرهای ایشانست. چنان که گفت: حَبِّبَ اِلَيْكُمْ الْاِيْمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِى قُلُوْبِكُمْ. راست دارنده دل‌های دانایان، و الهام دهنده در شناخت نیک و بد ایشان است. چنان که گفت: فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.

و نشان این رشد در حق بنده آنست که بر درگاه، تن بر خدمت دارد، و دل بر معرفت، و سر بر محبت، و آن‌گه درین مقامات بر طریق ملازمت و استقامت رود. عقدی که با حق بست فسخ نکند، و عزمی که کرد نقض نکند و اندرین معنی حکایت ابراهیم ادهم است قدس الله روحه، که با یکی هم صحبت بود در راه مکه، بشرط آنکه جز خدای را بکسی ننگرند، و جز حق بر دل خود راه ندهند. گفتا: در طواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی بفته افتاده بودند، و ابراهیم در آن کودک نیکو نظر کرد. این درویش گفت: ای ابراهیم عهد شکستی، و عقدی که بستی در آن خلاف و نقص آوردی که درین غلام زیبا روی چندین نظر کردی. گفت: ای درویش خیر نداری که این کودک پسر منست. درویش گفت: پس چرا آواز نگوئی، و دل بدان شاد نکنی؟ گفت: شیء ترکته لله لا اعود الیه ثمّ قال: مرّ أنت و سلّم علیه، و لا تخبره بشأنی، و لا تدلّه علی مکانی. قال: فمررت و سلّم علیه، فقلت له: من أنت؟

فقال: ابن ابراهیم بن ادهم، قيل لی ان اباک یحجّ کلّ سنة فجئت لعلی اراه. قال: ثم رجعت الی ابراهیم فسمعته ینشد:

هجرت الخلق طراً فی هواکا و ایتمت الولید لکی اراکا
فلو قطعنی فی الحبّ اریا لما حنّ الفؤاد الی سواکا
للرجال نصیبٌ ممّا ترکّ الوالدان و الأقربون الآیة... حکم میراث بعیب و هنر و بطاعت و

معصیت نگردد. اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا یکی نیک عهد و یکی بد عهد، در میراث مادر و پدر هر دو یکسانند، از آنکه میراث عطائی است ابتداء آن از قبل حق، نعمتی از خزانه حق بی کسب بنده و در شریعت کرم روا نیست که ببد عهدی بنده نیک عهدی خود بازگیرد، همین است حکم ایمان که موهبت الهی است و عطاء رایگانگی بکرم خود مؤمنان را داد، بی سبب و بی علت، لا جرم ظالم و سابق را در آن از هم باز نکرد، لا بل که ابتدا خود بظالم کرد فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ الْآیة.

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى الْآیة... میگوید: چون مستحقان میراث بوقت قسمت حاضر شوند، و هر کس بهره خویش بردارد، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را در آن میراث نصیب نبود حاضر آیند، نگر تا ایشان را محروم نگذارید، و از آن میراث چیزی رزق ایشان سازید. پس گفت: وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا اگر همه سخن خوش بود نگر تا از ایشان دریغ ندارید و اگر مستحق میراث، کودک باشد نا، کس را نیست که تصرف کند در مال وی، اما ولیّ کودک تا آن درویش را وعده نیکو دهد، گوید که: چون کودک بالغ شود و تصرف در مال خویش تواند او را گوئیم تا ترا چیزی دهد، و با تو مواسات کند. لطیفه ایست درین آیت سخت نیکو، گنه کاران این امت را، یعنی فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری (!) که مطیعان بثواب اعمال خویش رسند، امید است که عاصیان مؤمنانرا نیز از رحمت و مغفرت خویش محروم نکنند.

دست مایه بندگان کنج خانه فضل تست کیسه امید از آن دوزد همی اومیدوار

قوله: وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا الْآیة اشارت آیت آنست که مرد مسلمان سعادت و بهروزی فرزند و عیال خود بتقوی و سداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، از بهر آنکه نگفت: فليجمعوا المال و ليكثروا لهم العقار و الأسباب، بلکه گفت: فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و يقرب منه قوله (ص): هاجروا تورثوا ابناءكم مجدا.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ إِيْمَانًا أَنَّهُمْ يُكْفَرُونَ، أموال الیتامی مالهای یتیمان، ظلماً به بیداد بیش از مزد کار، إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا

آن آتش است که در شکمهای خویش می خوردند، وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰) آری رسند ایشان بآتشی افروخته.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ أَنْدَرز می کند خدای شما را، فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ پسر را چند بهره دو دختر، فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً اگر این دختران باشند، فَوْقَ اثْنَتَيْنِ دو یا بیش از دو باشند، فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ایشانراست دو سبک از آنچه مرده گذاشت، وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر این دختر یکی باشد، فَلَهَا النِّصْفُ ویراست نیمه مال، وَلِأَبَوَيْهِ و پدر و مادر راست، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ هر یکی را از آن شش یک، مِمَّا تَرَكَ از آنچه مرده گذاشت، إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ اگر مرده را فرزندی بود، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَوَلَدٌ اگر مرده را فرزندی نبود، وَوَرَثَةُ أَبَوَاهُ و پدر و مادر بود که از روی میراث برند، فَلِأُمِّهِ التُّلُثُ مادر را سبک بود، فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ اگر مرده را برادر است بیش از یکی، فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مادر را شش یک بود، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ بعد از گزاردن وصیت است، يُوصِي بِهَا که مرده آن وصیت کرده بود، أَوْ دَيْنٍ و بعد از گزاردن اوام که گذاشته بود، آبَاؤُكُمْ و أَبْنَاؤُكُمْ پدران شما و پسران شما، لَا تَدْرُونَ شما ندانید، أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا که از شما کیست شما را نزدیک منفعت تر و بکار آمده تر، فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ این باز بریده ایست از خدای بر شما، إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) که الله دانایست راست دانش.

وَ لَكُمْ شما راست، نِصْفُ مَا تَرَكَ أَرْوَاجُكُمْ نیمی از آنچه زنان شما گذارند، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ اگر ایشان را فرزندی نبود، فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَوَلَدٌ اگر ایشان را فرزندی بود، فَلَكُمْ الرُّبْعُ شما را چهار یک است، مِمَّا تَرَكَنَّ از آنچه ایشان گذارند، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِيَنَّ بِهَا از پس وصیّتی که کرده باشند، أَوْ دَيْنٍ یا گزاردن اوامی که ماند از ایشان، وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ و ایشانراست چهار یک، مِمَّا تَرَكَتُمْ از آنچه شما گذارید، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَوَلَدٌ اگر شما را فرزندی نبود، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَوَلَدٌ اگر شما را فرزندی بود، فَلَهُنَّ التُّمْنُ ایشان را هشت یک، مِمَّا تَرَكَتُمْ از آنچه شما گذارید، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا از پس گزاردن وصیّتی که کرده باشید، أَوْ دَيْنٍ یا گزاردن اوامی که گذاشته باشید، وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ و اگر مردی باشد که بمیرد، يُوْرَثُ که از وی میراث برند، كَلَالَةً که نه پدر بود در آن ورثه و نه فرزند، أَوْ امْرَأَةً یا زنی بود وَ لَهُ أُخٌ أَوْ أُخْتٌ و او را برادری ماند از مادر یا خواهری از مادر، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ

مِنْهُمَا السُّدُسُ هر یکی را از ایشان باشد شش یک، فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ اگر بیش از یکی باشند اولاد امّ، که دو باشند یا بیشتر، فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ در سه یک همه شریک یکدیگر باشند، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ از پس تنفیذ وصیت و قضاء دین غیر مُضَارّاً نه چنان که گزاردن وصیت گزند افکند بر ورثه، وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ این از خدای اندرزی است در فرمان بشما، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ* (۱۲) و الله دانا است بردبار.

تَلَكَ حُدُودُ اللَّهِ این اندرزه‌های خداست عزّ و جلّ، وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هِرْ كِه فرمان برد خدای را و رسول وی را، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد او را در بهشتهایی تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که می‌رود از زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان جای ایشان، آن وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ* (۱۳) و آنست پیروزی بزرگ.

وَ مَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هِرْ كِه نافرمان آید در خدای و در رسول وی، وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ وَ درگذرد از اندازه‌های وی، يُدْخِلْهُ نَاراً در آرد وی را در آتشی خالداً فيها جاویدان در آن، وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ* (۱۴) و او راست عذابی خوارکننده و نومیدی بیش آورده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الْآيَةَ... این آیت در شأن قیّمان مستحلّ فرو آمد، ایشان که مال یتیمان خوردند بناحق و این آنست که قیّم بیش از آن مزد که وی را بود بمعروف. از مال یتیم بر گیرد. مقاتل حیان گفت: مردی بود از قبیله غطفان، او را مرثد بن زید میگفتند، پسر برادر وی یتیم بود، و مال آن یتیم در تحت ولایت و تصرف وی بود. دست در نهاد و از آن مال یتیم آنچه خواست برگرفت و خورد و داشت. رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد.

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً یعنی عاقبت و سرانجام خورنده مال یتیم آتش است. این همچنانست که مصطفی (ص) گفت کسی را که از پیرایه زرین یا سیمین آب خورد: انما یجرجر فی بطنه نار جهنّم، یعنی عاقبت وی آنست که باآتش رسد. و قال (ص): البحر نار فی نار، ای عاقبتی کذلک.

و ذکر بطون در آیت بسط سخن راست، و تعجیل وعید را، چنان که گویند: فلان چیز طوق کردند در گردن وی، و طوق خود در گردن بود و چشم وی از چشم خانه برکشند،

و چشم خود در چشم خانه بود، و این از مبسوطهای قرآن است، چنان که قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
و يَقُولُونَ بِاللِّسَانِ وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ.

وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا بضم یا قراءت شامی و ابو بکر است. میگوید: ایشان را درآرند بآتش،
نظیره قوله: سَأَصْلِيهِ سَقَرًا، سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا. باقی قراء بفتح یاء خوانند، یعنی درشوند
ایشان بآتش، نظیره قوله: إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى.
یقال صلیت النار ای دخلتها، و اصلیته النار، ای القیته فیها. سدی گفت: روز قیامت هر
قومی را نشانی است که خلق ایشان را بآن نشان بشناسند و خورندگان مال یتیم را
بناحق، نشان آنست که آتش از دهن ایشان و گوش و بینی و دو چشم ایشان می تابد. هر
کس که در ایشان نگرد، داند که ایشان مال یتیم بظلم خورده اند.

و قال النبی (ص): «رایت لیلة اسری بی قوما لهم مشافر کمشافر الإبل، قد وکل بهم من
یاخذ بمشافرهم، ثم یجعل فی افواههم صخرا من نار یرخرج من اسافلهم. قلت یا جبرئیل:
من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنما یأکلون فی بطونهم نارا».

سَعِيرًا نامی است آتش را که برافروخته باشند و گرم کرده، گویند: درکه ششم است از
درکات دوزخ، یقال استعرت النار تستعیر، و سعرتها فهی مسعورة، و ناقة مسعورة، بها سعر
ای جنون، و فلان مسعر حرب اذا کان یشعلها.

قوله تعالی: یُوصِيكُمُ اللّهُ الْاٰیةِ در صدر اسلام حکم میراث چنان بود که باسلام میراث
می بردند، هر که در دین اسلام آمدی از مسلمانان میراث بردی، اگر قرابت بودی و گرنه،
پس این حکم بعقد سوگند برادری با یکدیگر گفتن منسوخ گشت و این آیت فرو آمد: وَ
الَّذِينَ عَقَدَتْ اٰیْمَانُكُمْ فَاَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ.

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را میگفتند: دمی دمک و مالی
مالک، و دمتی، ذمتک، تنصرنی و انصرک، ترثنی و ارثک. این عقد میان ایشان برفتی، و
از یکدیگر باین عقد میراث بردندی. پس این حکم منسوخ گشت بهجرت، و ناسخ این
بود: مَا لَكُمْ مِنْ وَّلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰی يُهَاجِرُوْا. پس هر که مهاجر بودی میراث بردی، و
اگر چه خویشاوند نبودی، و هر که مهاجر نبود او را میراث نبود اگر چه خویشاوند
نزدیک بود. پس این حکم نیز منسوخ گشت باین آیت که: وَ اُولُو الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی

بَعْضٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ. پس بیان و شرح این آیت را رب العالمین یُوصِيكُمُ اللَّهُ فَرُو فرستاد. بعضی مفسران گفتند: این آیت علی الخصوص در شأن سعد بن الربیع فرو آمد که روز احد کشته شد. زن وی آمد بر مصطفی (ص)، و گفت: یا رسول الله من زن سعد بن الربیع ام، که روز احد در معرکه با تو بود و شهید گشت و اینک دو دختر بمن بگذاشت. اگر ایشان را مال نباشد کس ایشان را بزنی نخواهد، و من درمانم، و آن مال پدر ایشان چندان که بود برادر وی که عمّ این دختر کان است بر گرفت.

رسول خدا گفت آن زن را: که انتظار کن و گوش دار که الله تعالی در کار شما آیت فرستد و حکم کند. آن زن رفت و دیگر بار باز آمد و میگریست. تا درین بودند. جبرئیل آمد و آیت آورد: یُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... رسول خدا آن عمّ ایشان را بر خواند و گفت: از آن مال که بر گرفتی دو سیک دختران سعد راست، و هشت یک زن وی را، و باقی که بماند ترا و اول میراث که در اسلام قسمت کردند این بود.

آن گه رسول خدا (ص) گفت: انّ الله تعالی لم یرض بملک مقرب و لا نبی مرسل حتی تؤتی قسمة التّراکات، و اعطی کلّ ذی حقّ حقّه، الا لا وصیّة لوارث.

یُوصِيكُمُ اللَّهُ وصیت که از جهت الله آید فرض محکم بود. میگوید: یفرض الله علیکم فی اولادکم بعد موتکم. میفرماید الله تعالی، و بر شما می فرض کند در کار فرزندان شما پس مرگ شما. لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیَّیْنِ درین آیت بیان میراث پسران و دختران است، و میراث پدر و مادر. اما پسران که میراث برند بطریق تعصیب برند و معنی تعصیب آنست که چون وارث خودی باشد تنها، مال همه وی را بود، اگر صاحب فرض با وی بود هر چه از سهام ذوی الفرض بسر آید وی را باشد، و پسر را هرگز از میراث محروم و محجوب نکنند، الا اگر مانعی از موانع میراث چون کفر و رق و قتل در وی موجود بود و تا پسر در جای بود فرزند پسر را در میراث نصیب نیست، و چون پسر نماند فرزندان وی بجای او باشند در میراث. اما دختران صاحب فرض باشند و معنی فرضیّت آنست که ایشان را از میراث بهره معین نامزد بود. اگر دو دختر بودند یا بیشتر، فرض ایشان دو سیک است، چنان که الله گفت: فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ تُلُثُنَا مَا تَرَكَ، و اگر یکی باشد دختر، فرض وی نیمه مالست، چنان که گفت: وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ.

نافع «واحدة» برفع خوانده و باین قراءت کان معنی حدوث و وقوع دارد که آن را خبر نگویند و دختران را این فرض که گفتیم نامزد است مگر در آن حال که با ایشان پسران باشند، که پس بسبب پسران «عصبه» شوند، و بطریق تعصیب گیرند چنان که گفت ربّ العالمین: لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ و چنان که پسران نیوفتند دختران هم نیوفتند، اَلَّا بَمَنْعِ كَفْرٍ وَ رِقٍّ وَ قَتْلِ. اما فرزندان دختران ذو و الارحام، به مذهب شافعی و مالک و داود ذو و الارحام وارثان نباشند و بمذهب احمد و ابو حنیفه، اگر از وارثان عصبه و صاحب فرض هیچ کس نباشد ایشان را در میراث نصیب بود. اما پدر گاه عصبه باشد و گاه صاحب فرض، و گاه هم عصبه و هم صاحب فرض: اگر با وی پسر میّت بود یا پسر پسر میّت، آن گاه صاحب فرض بود، فرض وی سدس بود. چنان که ربّ العالمین گفت: وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ وَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ، پسر، او هم سدس است بفرضیت و هم باقی بتعصیب و اگر با وی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد، و بطریق تعصیب میراث برد و چنان که فرزندان را حجب و حرمان نیست اَلَّا بَمَنْعِ رِقٍّ وَ كَفْرٍ وَ قَتْلِ، پدر و مادر هم چنان است. اما مادر صاحب فرض است، و فرض وی گاه سدس است و گاه ثلث: اگر با وی فرزند میّت بود یا فرزند پسر میّت، فرض وی سدس بود، چنان که الله گفت: وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ، و اگر با وی فرزند میّت و فرزند پسر میّت نباشد پس فرض وی ثلث باشد، چنان که الله گفت: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَوَلَدٌ وَ وَرَثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ مگر در دو مسأله و هما زوج و ابوان، و زوجة و ابوان، که درین دو مسأله، اول نصیب صاحب فرض که با وی است بیرون کنند، پس ثلث آنچه بماند بمادر دهند، نه ثلث همه مال و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میّت بود از هر جهت که باشد فرض وی سدس باشد چنان که الله گفت: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ این اخوة اینجا هم اخوان است و هم اخوة، که عرب دو چیز جمع شمارند، چنان که گفت: قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، وَ نَكَفَتْ طَائِعِينَ، فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا، وَ نَكَفَتْ «قلباکما و المعنی فیه: اِنَّ الْجَمْعَ اَمَّا سَمِيَ لِاَنَّهُ يَجْمَعُ بَعْضُهُ اِلَى بَعْضٍ، فَاِذَا جَمَعَ اِنْسَانٌ اِلَى اِنْسَانٍ فَهُوَ جَمْعٌ يَدُلُّ عَلَيْهِ الْخَبْرُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ (ص): اِثْنَانُ فَمَا فَوْقَهَا جَمَاعَةٌ.

حمزه و کسایبی فلامه بکسر الف خوانند، از بهر آنکه ضمه میان دو کسره ثقیل دارند. باقی

بضم الف خوانند، رجوعاً فیها الی الأصل. مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا قِرَاءَاتِ مَكِّي وَ شَامِي وَ ابو بکر بھر دو جایگه بفتح صاد است بر فعل مجهول، باقی بکسر صاد خوانند، و اختیار بو عبیده و بو حاتم کسر است، از آنکه ذکر مِيت از پیش رفت، و اسناد فعل با وی است. و مؤید این قراءت آن دو حرف دیگر است: یوصین و توصون، و معنی آیت آنست که این میراث پس از آن قسمت کنند که وصیتی که مِيت کرده باشد بجای آورده باشند، و اوامی که بر وی بود گزارده باشند.

و ترتیب این احکام چنانست که: چون کسی را فرمان حق در رسد، از اصل مال وی ابتدا بتجهیز و تکفین وی کنند بمعروف، چنان که اسراف نکنند، و بر وارثان اجحافی و ضرری نیارند، پس اگر دینی باشد بر وی، بگذارند، و ذمّت وی از آن بری کنند و اگر دین و ترکه هر دو برابر آیند پس نه تنفیذ وصیت بود آنجا، و نه قسمت موارث که قضاء دیون و حقوق مردم بر هر دو مقدم است و همچنین حقوق خدای عزّ و جلّ چون زکاة و کفّارت و نذر و حجّ بمذهب شافعی بر وصیت و میراث مقدّم است. اما بمذهب مالک و ابو حنیفه این حقوق خدای عزّ و جلّ اگر در آن وصیت کند از ثلث مال بیرون کنند، و اگر وصیت نکند خود اصلاً بیوفتند، و دلیل شافعی (رض) خبر ختمیه است، قالت: یا رسول الله! انّ ابی شیخ کبیر لا یستمسک علی الرّاحلة، افاّحجّ عنه؟ قال: أ رأیت لو کان علی ابیک دین أ کنت تقضینه؟

قالت: نعم. قال: دین الله احقّ، قالها ثلاثا.

آباؤکم و ابناءؤکم لا تدرون ائهم اقرب لکم نفعاً این ترجیح پدران و مادران است بر دیگر وارثان. میگوید: شما ندانید که از ایشان کیست شما را بهتر و بکار آمده تر، یعنی که ایشان شما را در جدا و منفعت متکافی اند، هر دو بکار آمده و نزدیک منفعت. معنی دیگر گفته اند که: شما ندانید که از ایشان کدام یکی در دنیا شما را بکار آمده تر است تا میراث بوی دهید، و استحقاق در وی شناسید، و لکن الله خود این فرائض بنهاد، و این قسمتها یاد کرد، و باز برید بحکمت و دانش خویش، و اگر بشما باز گذاشتی شما ندانستید که از ایشان که سودمندتر است شما را؟ و کار بر شما تباه گشتی، و مال ضایع و گفته اند معنی آنست که: شما ندانید که فردا در قیامت از ایشان کدام یکی شما را با نفع تر باشد، و بکار

آمده‌تر. ابن عباس گفت: اطوعمکم لله عزّ و جلّ من الآباء و الانبیاء ارفعکم درجه یوم القیامة، هر که امروز در دنیا خدای را فرمان بردارتر، فردا در قیامت درجه وی برتر، و منزلت وی نزدیک حق بزرگوارتر. اگر پدر را درجه برتر از درجه فرزند بود، ربّ العالمین وی را شفیع فرزند کند، تا بشفاعت پدر درجه فرزند بدرجه پدر رسد، و اگر فرزند را درجه برتر بود، از بهر پدر شفاعت کند، تا او را بدرجه فرزند رساند. یعنی که شما امروز ندانید که فردا درجه کدام یکی برتر بود، و نفع از کدام یکی طلب باید کرد.

فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا عَلِيمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ خَلْقِهَا، حَكِيمًا فِيمَا دَبَّرَ مِنَ الْفُرْضِ. فَرِيضَةٌ نَصَبَ عَلَى الْحَالِ الْمُؤَكَّدَةِ مِنْ قَوْلِهِ: وَ لِأَبُوهِ، أَيْ وَ لِأَبُوهِ وَ لِهُوَ الْوَرِثَةُ مَا ذَكَرْنَا مَفْرُوضًا، فَفَرِيضَةٌ مُؤَكَّدَةٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: يُوصِيكُمُ اللَّهُ...

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ دَرِينِ آيَتِ بَيَانِ مِيرَاثِ شَوْهَرَانِ اسْتِ وَ جَفْتَانِ اِيشَانِ، وَ مِيرَاثِ اَوْلَادِ امّ. اَمَّا شَوْهَرِ صَاحِبِ فَرَضِ اسْتِ، وَ فَرَضِ وَى گَاهِ نِيْمِهْ بَاشْدِ وَ گَاهِ چِهَارِ يَكْ: اِگَرِ بَا وَى فَرَزَنْدِ زَنْ نَبُودِ وَ نِهْ فَرَزَنْدِ بَسْرَشِ، فَرَضِ وَى نِيْمِهْ بَاشْدِ، چِنَانِ كِهْ اَللّٰهُ كَفْتْ: وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَكُلٌّ وَ اِگَرِ بَا وَى فَرَزَنْدِ بُوْدِ اَزِ وَى يَا اَزِ شَوْهَرِىِ دِيْگَرِ، يَا بَا وَى فَرَزَنْدِ پَسْرِ زَنْ بُوْدِ، فَرَضِ وَى چِهَارِ يَكْ بَاشْدِ، چِنَانِ كِهْ كَفْتْ: فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَكُلٌّ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.

اَمَّا زَنَانِ مَنكَوْحِهْ اِگَرِ يَكِي بَاشْدِ تَا چِهَارِ، فَرَضِ اِيشَانِ رِبْعِ اسْتِ يَا ثَمَنِ مِيَانِ اِيشَانِ بَسُوَيْتْ: اِگَرِ بَا اِيشَانِ فَرَزَنْدِ شَوْهَرِ نَبُودِ وَ نِهْ فَرَزَنْدِ بَسْرَشِ، فَرَضِ اِيشَانِ رِبْعِ اسْتِ يَعْْنِيِ چِهَارِ يَكْ. چِنَانِ كِهْ اَللّٰهُ كَفْتْ: وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَكُلٌّ وَ اِگَرِ بَا زَنْ فَرَزَنْدِ شَوْهَرِ بَاشْدِ، اَزِ وَى، يَا اَزِ زَنِىِ دِيْگَرِ، يَا فَرَزَنْدِ بَسْرَشِ، فَرَضِ وَى ثَمَنِ بَاشْدِ يَعْْنِيِ هَشْتِ يَكْ، چِنَانِ كِهْ كَفْتْ: فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَكُلٌّ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.

وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ تَقْدِيرِ آيَتِ اَنْسْتِ كِهْ: وَ اِنْ كَانَ رَجُلٌ اَوْ امْرَأَةٌ يُورَثُ. كَلَالَةً. هَرِ وَاْرَثِ كِهْ نِهْ پَدْرِ بَاشْدِ وَ نِهْ فَرَزَنْدِ اَوْ رَا كَلَالَهْ گُوِيْنْدِ، وَ هَرِ مَوْرَثِ كِهْ اَزِ وَى نِهْ پَدْرِ مَانْدِ وَ نِهْ فَرَزَنْدِ اَوْ رَا كَلَالَهْ گُوِيْنْدِ. پَسِ كَلَالَهْ نَامِيِ اسْتِ هَمِ وَاْرَثِ وَ هَمِ مَوْرَثِ رَا. اِگَرِ گُوَيْمِ كِهْ مَوْرَثِ اسْتِ اَشْتِقَاقِ اَنْ اَزِ كَلِّ نَسْبِهْ اسْتِ، وَ هُوَ اِذَا لَمْ يَبْقِ مِنْ قَطْبِ نَسْبِهْ

احد. و اگر گوئیم که وارث است اشتقاق آن از اکلیل است، و هو الّذی یتکَلَّلُ بالرّأس، ای یحیط به، فکأنّ الکلاله تکَلَّلوا بالمیت من جوانبه و حوالیه، و الولد خارج من ذلک و کذلک الوالد. و درین آیت کلاله میّت است مورث، و منصوبست بر حال.

معنی آنست که: اگر مردی یا زنی بمیرد که از وی میراث برند در حال کلاله، که ازو نه پدر ماند و نه فرزند و له اُخٌ أَوْ أُخْتُ و او را برادری بود یا خواهری، یعنی از مادر.

اجماع امّت آنست که این برادر و خواهر هر دو از جهت مادراند، و دلیل برین قراءت سعد بن ابی وقاص است: و له اخ او أخت من امّ، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ هر یکی ازین برادر و خواهر هم مادر شش یک مال است. فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ اگر دو باشند این اولاد امّ، یا بیشتر از دو، چندان که باشند نصیب ایشان سه یک باشد، قسمت کنند میان ایشان این سه یک، بسویّت، نرینه و مادینه یکسان و اگر با اولاد امّ پدر میّت باشد یا پدر پدر، یا فرزند میت، یا فرزند پسرش، پس ایشان را میراث نبود و بیوفتند.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ

قال علی بن ابی طالب (ع): «أنکم تقرّون الوصیّة قبل الدّین و بدأ رسول الله بالدّین قبل الوصیّة». هر چند که الله تعالی ابتدا بوصیت کرد آن گه دین گفت، اما رسول خدا که مبین احکام شریعت بود، و امین درگاه عزّت ابتدا بدین کرد در مال میّت، آن گه بوصیت. یعنی که آیت اقتضاء جمع میکند نه اقتضاء ترتیب. و اجماع علما و فقها آنست که در ترکّت نخست قضاء دین است، پس تنفیذ وصیّت، پس تقویم سهام و قسمت موارث.

غَيْرَ مَضَارٍّ یعنی من غیر ادخال الضرر علی الورثه بالوصیّة. میگوید آن وصیّت که موصی کنی نباید که گزند افکند بر ورثه، یا زیبایی آرد که میراث در ایشان لاغر و تنگ کند و مفسران گفتند: این ضرر آنست که وصیت کند بدینی که برو نیست، یا اقرار دهد از بهر کسی که هیچ چیز از وی برو نباشد، و مقصود وی در آن اقرار وصیّت، اضرار ورثه بود. مصطفی (ص) گفت: «لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام».

من قطع میراثا فرضه الله قطع الله میراثه من الجنّة.

وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اسْتَقْصَا اسْتِ و تشدید عظیم، و از الله تأکید بر مسلمانان میان دو

وَصِيَّتْ، بَاوَلْ گفـت: يُوصِيكُمُ اللّهُ، و بآخـر گفـت: وَصِيَّةٌ مِنَ اللّهِ. وَ اللّهُ عَلِيمٌ فِيمَا دَبَّرَ مِنْ هَذِهِ الْفَرَائِضِ. حَلِيمٌ عَمَّنْ عَصَاهُ بِتَأْخِيرِ عَقُوبَتِهِ. تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ الْآيَةُ... این تعیین سهام و قطع انصبا و اندازها است از خدای عزّ و جلّ. آن گه وعده‌دار ایشان را که فرمان خدا و رسول بجای آرند، و از اندازهای وی درنگ‌زدند، ببهشت باقی و ناز نعیم جاودانی.

گفـت: وَ مَنْ يُطِيعِ اللّهُ وَ رَسُوْلَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یدخله بیا، و ندخله بنون هر دو خوانده‌اند. بنون در هر دو آیت قراءت مدنی و شامی است علی خطاب الملوك، و این اخبار بنون، مع تقدّم ذکر اللّهُ همچنانست که جای دیگر گفـت: بَلِ اللّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ سَتَلْقَى. باقی قرآ در هر دو آیت بیا خوانند بلفظ غیبت، زیرا که ذکر اللّهُ متقدّم است و المعنی: یدخله اللّهُ. میگوید: در آریم ایشان را در آن بهشتها، با ناز و نعیم، و فوز عظیم، که هر بهستی را در ده انگشت انگشتی بود. نقش نگین آن انگشتیها یکی آنست که: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. دوم ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ. سیوم اُورْتُمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. چهارم رفعت عنكم الهموم و الأحزان. پنجم البسناكم الحلل و الحلی. ششم زوّجناكم الحور العین. هفتم لكم فیها ما تشتهيہ الأنفسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ. هشتم رافقتم النبیین و الصّديقین. نهم صرتم شبانا لا تهرمون. دهم سکنتم فی جواری لا یوذی الجیران. این سرانجام ایشانست که خدا و رسول را طاعت دارند، و اندازهای شرع بجای آرند.

و سرانجام ایشان که نافرمان آیند، و از اندازها گذارند، آنست که بسخط و نقت حق رسند، چنان که گفـت: جَلَّ جلاله: وَ مَنْ یَعْصِ اللّهُ وَ رَسُوْلَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ، عذاب مهین عذاب خوار کننده است، و آن خواری نومیدی است. در میان سلاسل و انکال و زقوم و غسلین چنان بمانند که یکبارگی نومید شوند، نعوذ باللّهِ من سوء القضاء و درک الشّقاء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الْآيَةُ جليل و جبّار، خداوند بزرگوار، رهی دار، نام دار، کریم بردبار، وفادار، عظیم، که هر کس را خداوند است، و هر چیز را

پیش برند است، و ضعیفان را دستگیر و مهر ببوند است. درین آیت ضعیفان را مینوازد، و یتیمان را مهر مینماید، و آن ظالمان که از جگر یتیمان کباب میکنند، و ز خون مفلسان شراب میخورند، ایشان را بیم میدهد، و بقویت خوفشان میترساند، و درماندگان را نیابت میدارد، و با ظالمان از بهر ایشان خصمی میکند، از آنکه یار ضعیفانست، و فریادرس نومیدانست، و مجیب دعاء مضطّرّانست، و نبوشنده آواز لهیفانست. دوست دارد بنده‌ای را که از سرشکستگی و عجز و مفلس نفسی سرد برآرد، و اشکی گرم فروبارد، و دو دست تهی بوی بردارد، و عذری باز خواهد.

در آثار بیارند که مردی میگفت: یا ربّ یا ربّ! انت کتبت و أنت قدرّت و أنت قضیت، بار خدایا که هر چه بود و هست و خواهد بود همه تو میخواهی، و تو میرانی، و بر خلق تو مینویسی. از تقدیر تو، بار خدایا، بیرون نیست، و بی قضاء تو هیچ نیست. گفتا بسرّ وی ندا آمد که: هذا التّوحید، فأین العبودیّة، آنچه گفتی عین توحید است، و سزای خدایی ماست. نشان بندگی خویش بیار تا چیست؟ فقال الرّجل یا ربّ یا ربّ، انا عصیت، انا اذنبت، انا سألت. بار خدایا از من آن آید که از من سزد! بار خدایا بد عهد و بیوفاء و جفاکار و هر چه بتر هستیم.

قصّه چکنم حیدت و رنگیم همه وز رفتن راه راست لنگیم همه
از آز در آویخته چنگیم همه با قسمت قسّام بچنگیم همه

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا صَعْبٌ إِنَّ مَالِ يَتِيمَانِ خُورْدَن، و درخواسته ایشان طمع بیهوده کردن. آورده‌اند از آن اعجوبه مملکت عیسی پاک (ع) که وقتی بگورستانی بگذشت، گفت: بار خدایا! یکی را ازین بندگان خود زنده کن. در حال پاره خاک فروشد، و شخصی بلند بالا ازین خاک بر آمد و بایستاد، عیسی (ع) ازو بسهمید، گفت: ایّها الفتی من انت؟ قال: انا ابن تغلب. قال: متی مت؟ قال: الفین و سبعمائه عام، چند است تا بدین خاک فرو رفتی؟ گفت: دو هزار و هفتصد سال. گفت: بگو تا مرگ را چگونه یافتی؟ گفت: از آن وقت باز که باین خاک فرو رفته‌ام تا اکنون هنوز تلخی مرگ با منست. گفت: بگو تا خدا با تو چه کرد؟ گفت: یا روح اللّٰه از دو هزار و هفتصد سال باز هنوز در مطالبت حساب نیم دانک سیمام که یتیمی را در گردن من بوده است، و هنوز ازین

مطالبت فارغ نگشته‌ام، این بگفت و بخاک فروشد.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَيَيْنِ رَبَّ الْعَالَمِينَ استحقاق ورثه در میراث از دو روی پدید کرد، و فرمود: یکی از روی فرض، و دیگر از روی تعصیب و استحقاق. از جهت تعصیب قوی‌تر است از آنکه از جهت فرض، نه‌بینی که غایت میراث عصبه استغراق مال است بکلیت، و غایت فرض تا دو سه یک بیش نیست؟

آن‌گه شرع میفرماید که: در حال قسمت ابتدا بر فرض کنید که اصحاب قروض در استحقاق ضعیف‌ترند. و ذلک فی

قوله (ص): «ما ابقت الفرائض فلأولى عصبه ذکر».

اینست سنت خداوند جلّ جلاله در آن آیت که گفت: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. کتاب و دین خویش که بنده‌ای را داد بلفظ میراث گفت، از آنکه میراث عطیتی الهی باشد بی‌رنج و کسب بنده، پس «ظالم» فرا پیش «سابق» داشت، و ظالم لا محاله از سابق ضعیف‌تر است و بی‌مایه‌تر، اما شکسته دل است و نومید رنگ، وقت وی مدافعت بر نمیدارد، و کرم ربوبیت اقتضاء ضعیف نواختن و بی‌وی کار وی ساختن میکند، سببانه ما ارافه بعبده.

اما آنچه گفت: لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَيَيْنِ، اشارت میکند که این کار نه بقیاس بندگان است، و نه حدّ اوهام و افهام ایشان است، که اگر قیاس بودی حظّ مادینه دو چند نرینه بودی که عجز و ضعف و انوشت از روی قیاس اقتضاء تفضیل میکند، لکن حکم او جلّ جلاله نه علت را در آن جای است، و نه چون و چرا را در آن راه. نه کس را بر آن اعتراض، و نه خلق را از آن اعراض.

شهریست بزرگ و من بدو در میرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

آبَاؤُكُمْ وَ اَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اِيْهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ اَيْنَ چنانست که کسی دو برادر دارد، هر دو مشفق و مهربان، هر دو او را بکار آمده، و هر دو بکاری برخاسته، و هر دو او را شایسته. خواهد تا ایشان را بستناید و آزادی کند، گوید: خود ندانم که از

ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان‌تر است! یعنی که هر دو بغایت اشفاق و مهربانی رسیده‌اند، پدران و فرزندان همچنان‌اند. اگر پدران‌اند بخدمت فرزندان منتفع‌اند، و اگر فرزندان‌اند بخدمت پدران منتفع‌اند. اگر پدران‌اند در بدایت عمر تو در ضعف طفولیت ترا بکار آیند، و اگر فرزندان‌اند در نهایت عمر تو در ضعف پیری ترا بکار آیند. این خود نفع این جهانی است، و نفع آن جهانی آنست که مصطفی (ص) گفت: مردی را در بهشت بدرجات علی رسانند و هرگز خود را بآن مثبت ندانسته بود، و نه عملی کرده که مستحق آن شده بود، گوید: بار خدایا از کجا یافتم این منزلت و این مرتبت؟ او را گویند، بدعاء ولدک لک.

و هم ازین بابست

خبر انس مالک (رض) قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبورکم، فیخرجون من قبورهم، فینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا، فیقولون: یا ربنا و والدونا معنا؟ فیبسم الربّ تعالی، فیقول: و والدوکم معکم فیشب کلّ طفل الی ابویه، فیأخذون بایدیهم و یدخلونهم الجنة، فهم اعرف بأبائهم و أمهاتهم یومئذ من اولادکم الذین فی بیوتکم.

وَلَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ الْآیة ثبوت میراث و استحقاق آن یا از جهت سبب است یا بحکم نسب، سبب نکاح است و نسب قرابت، و نکاح سبب مودّت است، چنان که الله تعالی گفت: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و نسب استظهار است و قوّت، چنان که در خبر است: المرء کثیر بأخیه، پس کسی را که ازین خویشان نسبی یا نزدیکان سببی یکی بمیرد آن داغی باشد بر دل وی، و دردی بر جان وی.

ربّ العالمین آن درد را مرهمی بر نهاد، و از پس آن مقاسات مواساتی فرمود در مال آن گذشته، تا چون درد از فوت وی بود، مرهم هم از مال وی بود. اینست سنت خداوند جلّ جلاله با دوستان خویش. اگر بر ایشان رنجی نهاد بحکم تکلیف از پس آن رنج، گنجی پدید کند بعت تخفیف.

شیخ الاسلام انصاری قدّس الله روحه گفت: «من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و در زیر یک ناکامی هزار گنج است؟ من چه دانستم که آرزو برید وصالست و زیر ابر

جود، نومیدی محالست؟! من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است که لطف و مهربانی او گنهکار را بیشمار است؟! من چه دانستم که آن ذو الجلال چنان بنده نواز است، و دوستان را برو چندین ناز است؟! من چه دانستم که آنچه من میجویم میان روح است، و عز وصال تو مرا فتوح است؟!

اندر همه عمر من شبی وقت صبح آمد بر من خیال آن راحت و روح
 پرسید ز من که چون شدی ای مجروح؟ گفتم که ز عشق تو همین بود فتوح

۴ التوبة الاولى

قوله تعالى: وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ وَ آنان که فاحشه کنند و نابکار، من نِسَائِكُمْ ازین زنان شما، فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ گواه کنید بر ایشان چهار مرد از شما، فَإِنْ شَهِدُوا و اگر گواهی دهند، فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ ایشان را در خانها باز دارید و نگه میدارید، حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا آن وقت که بمیراند ایشان را مرگ، أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) یا راهی سازد الله ایشان را.

وَ الَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا و آن مرد و زن که آن کند، مِنْكُمْ از شما فَادُوهُمَا برنجانید ایشان را، فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا اگر توبه کنند و باصلاح آیند، فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا روى گردانید از ایشان و درگذرید، إِنْ اللَّهُ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶) که خدای توبه پذیر است مهربان همیشه. إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ باز پذیرفتن رهی بر خدای است، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ایشان را که بدی میکنند بنادانی، ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ پس می باز گردند از نزدیک، فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ایشان آنند که توبه دهد الله ایشان را و باز پذیرد، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) و خدای دانای راست دانش است همیشه.

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ و توبه پذیر نیست، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ایشان را که شرک آرند و بدبها کنند، حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ تا آن گه که حاضر آید بیکی از ایشان مرگی، قَالَ إِنْ نِي تُبْتُ الْآنَ آن گه گوید: من باز گشتم اکنون، وَ لَأَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ وَ نه ایشان را که توبه کنند آن گاه که میمیرند بر کافری، أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸) ایشانند که ساختیم ایشان را عذابی دردناکی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ الْآيَةَ در ابتداء اسلام مرد و زن كه بفعل زنا فراهم شدند، و هر دو تيب بودندى و محصن، حكم ايشان آن بود كه ايشان را از يكديگر جدا كردندى، و بزندان باز داشتندى، چنان كه درين آيت گفت: فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ و اگر هر دو بكر بودندى، در حال زنا حكم ايشان ايندا بود، چنان كه در آيت ديگر گفت: فَأَذُوهُمَا و ايداء آن بود كه ايشان را در آن زنا مى سرزنش كردند و مى زجر گفتند: انتهكتما حرمت الله، و عصيتما، و استوجيتما عقابه. پس هر دو آيت منسوخ شد، آيت اول بجلد و رجم، و آيت دوم بجلد و تغريب و ناسخ اين بود كه مصطفى (ص) گفت: خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلا، البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام، و التيب بالتيب جلد مائة و الرجم.

پس در حق تيب ديگر بار جلد منسوخ گشت، و رجم ثابت شد و ناسخ اين بود كه مصطفى (ص) گفت: در آن خير معروف: «و اما انت يا انيس! فاغد على امرأة هذا، فان اعترفت فارجمها»

، بعد از اعتراف رجم فرمود و جلد نفرمود.

و نيز آيتى است از قرآن كه خط آن منسوخ است، و حكم آن ثابت، و هو قوله تعالى: الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله و الله عزيز حكيم. اما ناسخ آيت دوم همين است: «البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام»، و هم اين آيت كه الله گفت: الزانية و الزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة، و على الجملة سخن درين آيت و در بيان حكم زنا آنست كه: اگر بالغى عاقل باختيار خويش و از تحريم زنا آگاه، زنا كند، و بر وى درست شود، از اقرار و اعتراف وى، يا از گواهى چهار مرد عدول، گواهى بيك صورت، اگر مرد و زن هر دو محصن باشد هر دو را رجم كنند، لقول عمر: «ان الله بعث محمدا بالحق و انزل عليه الكتاب، و كان مما انزل الله آية الرجم، و رجم رسول الله (ص)، و رجمنا بعده، و الرجم فى الكتاب الله حق على من زنى اذا احصن من الرجال و النساء، اذا قامت البيئة، او كان الحبل او الاعتراف، و اگر يكي محصن باشد و يكي نه، بر محصن رجم است و بر غير محصن جلد و تغريب، و شرط احصان بلوغ است،

و عقل، و حریت، و اصابت در نکاحی درست و کیفیت رجم آنست که سنگ در وی می اندازند تا هلاک شود، و اگر در میانه بگریزد، و حدّ وی باقرار واجب شده است نه به بیّنه، از پس وی نباید رفت و فرو باید گذاشت، که در خبر است که یکی را سنگسار میکردند در عهد رسول (ص).

چون سنگ بوی رسید بگریخت. از پس وی برفتند و او را میزدند تا هلاک شد. رسول خدا گفت: هَلَّا تَرَکْتُمُوهُ لَعَلَّهُ یَتُوبُ فِیتُوبِ اللَّهِ عَلَیْهِ؟! و اگر کسی اقرار دهد بزنا، پس از آن اقرار خویش باز آید، آن رجوع از وی مقبولست، و حدّ از وی بیفتد و اگر زنی حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار ننهد او را رجم نکنند، لما روی ان امرأة من غامد من الأزد جاءت الی رسول الله (ص)، فقالت: یا رسول الله طهرنی، فقال: ویحک! ارجعی فاستغفری الله و توبی الیه، فقالت: ترید ان تردّنی کما رددت ما عزر بن مالک؟ انما حبلی من الزنا. فقال: زنیّت؟ قالت: نعم. قال لها: حتّی تضعی ما فی بطنک. قال: فکفلها رجل من الانصار حتّی وضعت. فاتی النبی (ص)، فقال: قد وضعت الغامدیة. فقال: اذا لا نرجمها و ندع ولدها صغیرا! لیس له من یرضعها (!). فقام رجل من الانصار، فقال: الی رضاعه یا نبی الله. فرجمها.

و اگر زانی یا زانیه نه محصن باشد، حدّ وی، اگر آزاد باشد صد تازیانه است، و اگر بنده بود یا کنیزک پنجاه تازیانه. و بر روی وی نزنند، و بر جایی که مقتل بود نزنند، اما بر سر زنند که جای شیطان سر است، و قهر شیطان در آن است، کذلک قال ابو بکر و یک سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد و اگر بنده، و اگر مرد باشد یا زن، الی مسافة تقصر فیها الصلّاة. و بمذهب ابو حنیفة (رض) تغریب نیست و چون حدّی از حدود شرع واجب شود بر کسی، البتّه روا نباشد که در آن شفاعت کنند، که مصطفی (ص) گفت: من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله فقد ضادّ الله.

اما پیش از آنکه بیّنت درست شود، و ظاهر گردد، مستحبّ است ستر کردن و از سر آن فرا گذاشتن، لقوله (ص): «تعافوا الحدود فیما بینکم، فما بلغتکم من حدّ فقد وجب» ، وقال: «ادرؤوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان کان مخرج فخلّوا سبیله» .
قوله تعالی: اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ الْآیةُ یعنی انما التوبة التي اوجب الله على نفسه بفضله

قبولها، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ مِثْقَالَ حَبِّ خَيْثُونٍ أَنْ تَتُوبَ إِلَيْهِمْ فَكَانَ أُولَئِكَ يَمُوتُونَ وَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
خود واجب کرده است، توبت ایشانست که بنادانی فرا سر گناه شوند، پس عن قریب توبه کنند. این مِنْ قَرِيبٍ آنست که جایی دیگر گفت: وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا يَعْنِيْ كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
زود باز گردند و بر آن مصرّ نباشند.

گفته‌اند: بِجَهَالَةٍ درین آیت کلمه مذمّت است نه کلمه معذرت. از هیچکس بدی نباید مگر که آن بدی او از نادانی بود، که معصیتهای همه نادانی است، هر که بخدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگر چه مرد ممیّز و عاقل بود و این جهل بحقیقت بدو چیز باز میگردد: یکی آنکه قدر الله که بوی عاصی میشود نمیداند.

دیگر آنکه قدر عقوبت بر آن فعل معصیت نمیداند. زجاج گفت: این جهالت اختیار لذت فانی است بر لذت باقی.

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ یعنی قبل الموت و لو بفوق ناقة، و يقال: قبل معاينة ملك الموت.
و روى أنه اجتمع أربعة من اصحاب رسول الله (ص)، فقال احدهم: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بيوم». فقال الثاني: و أنا سمعت رسول الله يقول: «ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بنصف يوم». فقال الثالث: و أنا سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بضحوة». فقال الرابع: و أنا سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر».

و روى أنه (ص) قال: من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه، و فى رواية: قبل الله توبته. ثم قال: ان السنة لكثيرة، من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه، ثم قال: ان الشهر لكثير، من تاب قبل موته بجمعة، تاب الله عليه، ثم قال: ان الجمعة لكثيرة، من تاب قبل موته بساعة، تاب الله عليه، ثم قال: ان الساعة لكثيرة، من تاب قبل ان يغرغر، تاب الله عليه، ثم تلا هذه الآية: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ. فقال: كل ما كان قبل الموت فهو قریب.

و روى أنه (ص) قال: لما هبط ابليس قال: و عزّتک و عظمتک لا افارق ابن آدم حتى يفارق روحه جسده. فقال الله: بعزّتی و جلالی، لا احجب التّوبة عن عبدی حتى يغرغر. وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ. حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمْ

الموت، و وقع في النزاع. این نزدیک مطلع است بوقت معاینه، که چیزی از غیب وی را دیده‌ور شود. گفته‌اند معاینه ملک الموت در وقت مرگ از امارات قیامت است و نشان آخرت، و در آخرت توبه بنده نپذیرند، و ایمان در آن ساعت قبول نکنند، که آن نه ایمان بعیب است، و رب العالمین میگوید: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مُؤْمِنَانِ اَيْشَانَدَ كَه اَيْمَانِ بَغَيْبِ آرند، و ایمان که پذیرند ایمان بعیب است.

أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا اَعْتَدَادِ سَاخْتِنِ اسْتِ، وَ الْعِتَادِ سَازِ، وَ الْعِتِيدَةِ طَبْلِ عَرُوسِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمُ الْآيَةَ كَرْدِگَارِ نَهَانِ دَانِ، خَدَاوَنْدِ مَهْرِبَانِ، وَ بَخْشَايَنْدِه بَرِ هَمْگَنَانِ، دَرِينِ آيْتِ خَبْرِ دَادِ اَزِ رَحْمَتِ وَ فَضْلِ خُودِ بَرِ بَنْدِگَانِ، وَ اَسْبَالِ سْتَرِ خُويشِ بَرِ عَيْبِ اَيْشَانِ، تَا هَمِه خُودِ دَانْدِ فَعْلِ بَدِ اَيْشَانِ، وَ آبِ رُويشَانِ نَبْرِدِ نَزْدِيكِ خَلْقَانِ. هَرِ چَنْدِ رَهِي شُوخِ تَرِ، وَ يِ جَلِّ جَلَالِه كَرِيْمِ تَرِ، هَرِ چَنْدِ رَهِي گِيْرَنْدِه تَرِ، اَللّٰهُ اَوْ رَا بَازِ خُوانْدِه تَرِ.

روی فی بعض الكتب المنزلة: «عبدی! انت العوَاد الى الذَّنُوبِ، و انا العوَاد الى المغفرة، لتعلم أنا أنا و انت انت». داود (ع) زبور خواندی، هر گه که بآیتی رسیدی که در آن ذکر گناهکاران بودی گفתי: اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرَ لِلْخَطَّائِينَ! ملکا بر گنه کاران رحمت مکن، و تقدیر انگشت تهدید در وی میگزید که: ای داود! باش تا ترا کار افتد، آن گه ازین گفته استغفار کنی! پس چون آن واقعه بیفتاد، و آن تیر تقدیر در حلق او نشست در خاک ندم می غلطید و میگفت: «رب اغفر لی»، و تقدیر میگفت: ای داود نه تو میگفتی که گنه کاران را میامرز؟ گفت: بار خدایا ندانسته بودم. هنوز بکر بودم. مفرع سهام قدر نگشته بودم. بار خدایا! از آن گفت توبه میکنم. تو آن کن که سزای آنی. تو احوال بندگان به دانی. مطلع بر سرایشانی. عزیز و سلطانی.

کَرِيْمِ وَ مَهْرِبَانِي.

از مهربانی وی نکته‌ای بشنو، بنگر درین آیت، و تأمل کن درین حالت، که شهادت چهار گواه عدول در ثبوت فاحشه معتبر کرد، بر وجهی و تحقیقی که اقامت بیئت بر آن صفت دشخوار صورت بندد. این همه از آن کرد تا آن فاحشه بر بنده درست نشود، و او را

فضیحت نرسد. مصطفی (ص) این خلق کرم از درگاه عزت گرفت، و این ادب بیاموخت، تا چون ماعز بن مالک بر وی آمد، و اقرار داد بفاحشه، رسول خدا بهانه‌ها فرا پیش می‌آورد، و او را از سر آن فرا میداشت. و در خبر است که اول ماعز گفت: یا رسول الله طهرنی، مرا پاک گردان. رسول گفت: برو ای ماعز استغفار و توبه کن. ماعز ساعتی رفت، باز آمد، و همان سخن گفت. رسول همان جواب داد. تا سه بار برفت. چهارم بار که باز آمد، رسول خدا گفت: ترا از چه پاک کنم؟ ماعز گفت: از زنا. دیگر بار رسول (ص) واسر بهانه شد، گفت: مگر دیوانه است این مرد؟ گفتند: یا رسول الله دیوانه نیست. گفت: مگر خمر خورده است، و مست شده؟ یکی را گفت: بنگر تا خود از وی بوی خمر آید یا نه؟ گفتند: نه.

آن گه رسول گفت: یا ماعز زنا کردی؟ ماعز گفت: آری. رسول گفت: بنگر مگر که نظری کردی، یا بدست پاسیده‌ای، یا دهن داده‌ای؟ گفت: نه، یا رسول الله.

پس دیگر بار بزنا اقرار داد. پس رسول خدا بفرمود تا وی را رجم کردند. آن گه یاران را گفت: استغفروا لماعز بن مالک لقد تاب توبه لو قسمت بین امة لوسعتهم.

با اینهمه آورده‌اند که: بار خدای عالم آن سوخته را در سر بشنوانید که یا ماعز! ندانسته بودی که ما رسول، تنفیذ احکام شرع را فرستادیم، و حاکم مملکت کردیم، چون نزدیک وی شدی وی اندر حکم کردن و حد راندن تقصیر نکند، که قلم شرع بدو داده‌ایم. آن گه بدرگاه او شدی ترا رجم کرد، چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتمی، و گناهت در گذاشتمی؟! فانی أنا الغفور الرَّؤُوفُ! إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ الْآيَةَ توبت نشان راه است، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیع وصال، و سر همه شادی، و مایه آزادی.

اول پشیمانی در دل است، پس عذر بر زبان، پس بریدن از بدی و بدان! در خبر می‌آید که ره که توبه کند و رفیقان بد بنگذارد، تائب نیست. هر که توبه کند و طعام و شراب بنگذارد تائب نیست. هر که توبه کند و جامه خواب بنگذارد، و خواب از دیده بیرون نکند، تائب نیست. هر که توبه کند و از مال وی آنچه از قوت بسر آید انفاق نکند تائب نیست. شرط توبه آنست که از همه موجودات دل بر گیرد، و روی در حق آرد. هر خون

و گوشت که بر هفت اندام دارد بریاضت فرو گذارد.
 توبه مقدمه آتش است که از قعر دوزخ آمده، تا آنچه فردا آتش با تو خواهد کرد، تو امروز بآب دیده با خود بکنی! توبه اشخاص حضرت است، بر تو فرستادند که: ای جوانمرد این جنگ تا کی؟ و این بد عهدی تا چند؟ و از آی و صلحی بکن!
 ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست

ای آزاد مرد! چند گه در خوابی؟ بیدار شو که وقت صباح است! و در سر شور شراب شوق داری؟ همین که هنگام صبح است! تا کی شکسته دل و عهدی؟ بیا که وقت قبول نصیحت و توبه نصوح است.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ الْآيَةَ بَرِيحًا مِّنْ مَّوَدِّعٍ وَكُلَّ حَبَّةٍ كَانَتْ تَوْبَةً لَّهُمْ يَوْمَئِذٍ حَتَّىٰ إِذَا دَخَلُوا عَذَابَ اللَّهِ فَلَمْ يُضِرَّ اللَّهُ شَيْئًا مِنْهُمْ لَأَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَدَّبُّونَ
 یک لحظه بود و بزبان معاملات پیش از عادت نفس باید در خویشتن دیدن، و خود پرستیدن، هر که خویشتن را پسندید و عبادت در خود نگرید، در توبه بر وی فرو بستند، و آب فلاح از وی باز گرفتند.

دور شو از صحبت خود بر در عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بعفو و مغفرت رسید، از روی حقیقت بصدق محبت رسید! روزگاری داود پیغامبر (ع) میگریست و تضرع میکرد. آخر او را گفتند: یا داود لم تبکی و قد غفرت لک، و ارضیت خصمک، و قبلت توبتک؟! چرا می گریی و ترا آمرزیدم، و خصمت خشنود کردم، و توبت تو قبول کردم، و عذرت بپذیرفتم؟! گفت: بار خدایا! میدانم، لکن آن وقت خوش که داشتم در صحبت، و آن نفس که مرا با تو بود در خلوت، باز ده. گفت: یا داود! هیهات! ذاک و دّ قد مضی.

فخلّ سبیل العین بعدک بالبکا فلیس لایام الصّفاء رجوع دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکبست مرا بر سر و بادبست بدست

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ كَانَتْ تَوْبَةً لَّكُمْ يَوْمَئِذٍ حَتَّىٰ إِذَا دَخَلُوا عَذَابَ اللَّهِ فَلَمْ يُضِرَّ اللَّهُ شَيْئًا مِنْكُمْ لَأَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَدَّبُّونَ
 لا يحلّ لكم شما را حلال نیست،

أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَهَ زَنَانِ يَكْدِيْغَرِ بِمِيْرَاثِ بَرِيْدِ كَرِهًا بِرِ نِيَابِسْتِ اِيْشَانِ، وَ لَا تَعْضُلُوْهُنَّ وَ اِيْشَانِ رَا اَز نِكَاحِ بَاَزِ مَدَارِيْدِ، لِيْتَذَهَبُوْا بِبَعْضِ مَا اَتَيْتُمُوْهُنَّ تَا اَز اَنْجِه فِرَا اِيْشَانِ مِيْيَايِدِ دَاَدِ چِيْزِي بَرِيْدِ، اِلَّا اَنْ يَأْتِيْنَ بِفَاْحِشَةٍ مَّكَرَ كِه فَاْحِشَهْ اِي كَنْدِ، مُبَيِّنَةٌ فَاْحِشَهْ اِيْ بِه بِيْنْتِ رُوْشِنِ كَرْدِه وَ مَحْكَمِ، وَ عَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ وَ بَا اِيْشَانِ بَنِيْكَوِيِيْ زَنْدِگَانِيْ كَزَارِيْدِ، فَاِنْ كَرِهْتُمُوْهُنَّ اَكْرَ اِيْشَانِ رَا نَخَوَاهِيْدِ وَ خُوْشِ نِيَايِدِ شِمَا رَا، فَعَسَى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا مَّكَرَ كِه شِمَا رَا نَاخُوْشِ اِيْدِ چِيْزِي، وَ يَجْعَلُ اللّٰهُ فِيْهِ خَيْرًا كَثِيْرًا (۱۹) وَ خُدَايِ دَرِ اَنْ شِمَا رَا نِيْكَوِيِيْ فِرَاوَانِ دَاَرِدِ وَ سَاَزَدِ.

وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ وَ اَكْرَ خَوَاهِيْدِ بَدَلِ كِرْفْتِنِ زَنْبِي، مَكَانَ زَوْجِ دَسْتِ بَاَزِ دَاَسْتِنِ زَنْبِي، وَ بَجَايِ وِيِ دِيْگِرِيْ بَزْنِي كِرْدِنِ، وَ اَتَيْتُمْ اِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا وَ اَنْ زَنْ رَا دَاَدِهْ بَاشِيْدِ قِنْطَارِيْ اَزِ مَالِ، فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَيْئًا چِيْزِيْ اَزِ اَنْجِهْ وِيِ رَا دَاَدِيْدِ بَاَزِ مَسْتَانِيْدِ. اُ تَاْخُذُوْنَهُ مِيْ بَاَزَسْتَانِيْدِ اَزِ اَنْ كَاوِيْنِ كِهْ وِيِ رَا دَاَدِيْدِ، بُهْتَانًا بِيْدَاَدِيْ بَزْرِكِ، وَ اِثْمًا مُبِيْنًا (۲۰) وَ بَزِهْ اَشْكَارَا؟! وَ كَيْفَ تَاْخُذُوْنَهُ وَ خُوْدِ چُوْنِ بَاَزِ سْتَانِيْدِ؟ وَ قَدْ اَفْضَى بَعْضُكُمْ اِلَى بَعْضِ اَنْ كِهْ بِيْكَدِيْگِرِ رَسِيْدِهْ وَ هَامِ پُوْسْتِ زِيْسْتِهْ بَاشِيْدِ، وَ اَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيْثَاقًا غَلِيْظًا (۲۱) وَ اِيْشَانِ اَزِ شِمَا بَسْتِهْدَاَنْدِ پِيْمَانِيْ بَزْرِكِ.

وَ لَا تَنْكِحُوْا وَ بَزْنِي مَكْنِيْدِ، مَا نَكَحَ اَبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ اَنْ زَنْ كِهْ پِدْرَانِ شِمَا بَزْنِي كَرْدِهْ بَاشِنْدِ، اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مَّكَرَ اَنْجِهْ دَرِ جَاهِلِيْتِ بُوْدِ وَ كِذْسْتِ، اِنَّهُ كَانِ فَاْحِشَةً اَنْ زَنَا اسْتِ، وَ مَقْتًا وَ زَسْتِيْ اسْتِ، وَ سَاءَ سَبِيْلًا (۲۲) وَ بَدِ رَاْهِيْ وَ سُنْتِيْ كِهْ اَنْسْتِ.

حُرْمَتُ عَلَيْكُمْ حِرَامِ كَرْدِهْ اَمْدِ بَرِ شِمَا، اُمّهَاتُكُمْ بَزْنِي كِرْدِنِ مَادْرَانِ شِمَا، وَ بَنَاتُكُمْ وَ دَخْتِرَانِ شِمَا، وَ اَخْوَاتُكُمْ وَ خَوَاهِرَانِ شِمَا، وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَوَاهِرَانِ پِدْرَانِ شِمَا، وَ خَالَاتُكُمْ وَ خَوَاهِرَانِ مَادْرَانِ شِمَا، وَ بَنَاتُ الْاَخِ وَ دَخْتِرَانِ بَرَادْرَانِ شِمَا، وَ بَنَاتُ الْاُخْتِ وَ دَخْتِرَانِ خَوَاهِرَانِ شِمَا، وَ اُمّهَاتُكُمْ اللَّائِي اَرْضَعْنَكُمْ وَ مَادْرَانِ شِمَا كِهْ دَايْگَانِ شِمَاَنْدِ بَشِيْرِ، وَ اَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ هَامِ شِيْرَانِ شِمَا كِهْ خَوَاهِرَانِ شِمَاَنْدِ بَشِيْرِ، وَ اُمّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ خُوْرَسُوَانِ شِمَا يَعْنِيْ مَادْرَانِ زَنَانِ شِمَا، وَ رِبَائِبِكُمْ اللَّائِي فِيْ حُجُوْرِكُمْ وَ دَخْتِرِ نَدْرَانِ شِمَا كِهْ دَرِ كِنَارِهَايِ شِمَاَنْدِ، مِنْ نِسَائِكُمْ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِيْهِنَّ اَزِ اَنْ زَنَانِ شِمَا كِهْ بَا اِيْشَانِ بُوْدِهْ اِيْدِ وَ دَخُوْلِ كَرْدِهْ اِيْدِ، فَاِنْ لَمْ تَكُوْنُوْا دَخَلْتُمْ بِيْهِنَّ اَكْرَ بَا اِيْشَانِ بُوْدِهْ نَبِيْدِ وَ دَخُوْلِ نَكْرِيْدِ، فَلَا

جُنَاحَ عَلَيكُمْ بِرِشْمَا تَنكِى نِيسْت، وَ حَلَائِلُ أُبْنَائِكُمْ وَ زَنَانِ پِسرانِ شَمَا، الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ايشان كه از پشتِ شَمَا آيند، وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ وَ حَرَامٌ اسْتِ بِرِ شَمَا بَزْنِي دَاشْتَن دُو خَوَاهِرِ بِيكِ جَاى، إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مَگر آنچه در جَاهَلِيَّتِ بُوَد وَ گَذِشْت. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) خدَاى آمَرزگار اسْت مِهْربانِ هَميشه.

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ وَ حَرَامُ اسْتِ بِرِ شَمَا زَنَانِ شَوِي مَند، إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مَگر چيزى كه ملكِ شَمَا بُوَد، كِتَابَ اللَّهِ عَلَيكُمْ اَيْنِ نَبِشْتِه خدَا اسْت بِرِ شَمَا، وَ أَجَلَ لَكُمْ وَ شَمَا رَا حَلَالِ كَرْدِ وَ گِشَادِه مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مَهر چِه گِزارنده آنِست كه بِرِ شَمَرديم، أَنْ تَبْتِنُوا بِأَمْوَالِكُمْ بِشَرَطِ أَنْكِه زَنِ كه بَزْنِي كَنِيد بَكَاوِينِ كَنِيد از مَالِ خَوِيش، مُحْصِنِينَ بِنِكَاحِ پَاكِ زَنِ كَرْدِه، غَيْرَ مُسَافِحِينَ نِه بَزْنَا بَا وى گَرْدِ آمَدِه، فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ هَرِ كه بِنِكَاحِ مَنتَعْتِ بَزْنِي گَرَفْتِه ايد از ايشان، فَاتُوهُنَّ أَجُورُهُنَّ اَجْرَهَاى ايشان بَايشان گِزاريد، فَرِيضَةً أَنْ بِرِ شَمَا وَاجِبِ وَ بَرِيده اسْت. وَ لَا جُنَاحَ عَلَيكُمْ وَ بِرِ شَمَا تَنكِى نِيسْت، فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ دَرِ آنچه بَا يَكديگر مَرْدِ وَ زَنِ هَمداستانِ شَدِيدِ دَرِ كَمِيَّتِ كَاوِينِ، مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ بَسِ أَنْكِه عَقْدِ بِرِ كَاوِينِ بَسْتِه بِيَدِ، وَ بِرِ خُودِ وَاجِبِ كَرْدِه، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴) كه خدَاى دَانَاى اسْت رَاسْتِ دَانِشِ هَميشه‌اى.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا دَرِينِ آيْتِ دُو حَكْمِ اسْتِ: يَكِي آنِست كه زَنِ رَا بِي نِكَاحِ بِميراثِ بَرْدَنِ حَرَامُ اسْت، وَ اَيْنِ از نِكَاحِ هَاى جَاهَلِيَّتِ يَكِي اسْت. دِيگر حَكْمِ آنِست كه زَنِ رَا بَزْنِي كَرْدَنِ بِرِ كَرَاهِينِ آنِ زَنِ نِشَايد، از بَهْرِ أَنْكِه بِميراثِ بَرْدَنِ زَنِ بِي نِكَاحِ بَطُوعِ زَنِ هَمِ نَرُواسْت، وَ ايشانِ بِي رِضَاى زَنِ وَ بِي طُوعِ زَنِ آنِ زَنِ رَا مِي حَقِ وَارِثِ دِيدَنَد. اللَّهُ تَعَالَى آنِ رَا باطلِ كَرْدِ، وَ آنِ كَسِ كه اَيْنِ آيْتِ دَرِ شَأْنِ وى فَرُو آمَدِ قَيْسِ بِنِ ابِي قَيْسِ الْانصَارِي بُوَد، وَ كَبِيشِه بِنْتِ مَعْنِ الْانصَارِيَةِ زَنِ پَدَرِشِ: چُونِ ابُو قَيْسِ از دُنْيا بِيرونِ شَدِ وَ كَبِيشِه از وى بازماند، قَيْسِ پِيشِ از أَنْكِه كَبِيشِه بَخَانِه پَدَرِ باز شَدِ، جَامِهِ بِرِ وى اَفَكَنْد، وَ گَفْت: اِنَّمَا ارِثُكَ لِأْتِي وَ لِيَّ زَوْجُكَ وَ أَنَا اِحَقُّ بِكَ، وَ عَادَتِ ايشانِ دَرِ وَرِاثَتِ زَنَانِ هَمِينِ بُوَد كه عَصْبِه شُوهرِ جَامِهِ بِرِ آنِ زَنِ اَفَكَنْدِي، پِيشِ از أَنْكِه باهلِ خَوِيشِ باز شَدِي، وَ اِگر باهلِ باز شَدِي، وَ جَامِهِ بِرِ وى نِيَفَكَنْدِه، وَ از وَرِاثَتِ خَبِرِ

بَيِّنَتْ فَهِيَ مَبِيَّنَةٌ، ای فاحشه مظهره مثبتة بالشهادة. میگوید: مگر فاحشه‌ای کند بجهار گواه، هام سخن، بر وی روشن و محکم کرده. و يقال بفاحشة قد بَيَّنَّ فحشها، فهی مَبِيَّنَةٌ. باقی قرآء بکسر یا خوانند: مَبِيَّنَةٌ، علی بناء الفعل للفاعل، ای بفاحشة مَبِيَّنَةٌ ظاهرة. میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند پیدا و روشن. و قيل المعنى بفاحشة تبين فحشها و بَيَّنَّ برین قراءت لازم است، و بر قراءت اول متعدی است، و گفته‌اند برین قراءت هم متعدی است، و المعنى بفاحشة مظهره للحدِّ علیها.

میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند که حدِّ بر ایشان پیدا و روشن کند بآن، و تبين لازم است، يقال بان الأمر و تبين اذا ظهر، اما ابان و بين و استبان هم لازم است و هم متعدی. قال سیبویه: ابان الامر و بين و استبان، ابنته و بينته و استبنته.

وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ یعنی: قبل أن یأتین بالفاحشة. میگوید: چون این زنان فاحشه‌ای نکنند، و نشوز و نافرمانی از جهت ایشان نبود، با ایشان خوش زندگانی کنید، و در عشرت آداب شریعت بجای آرید، و خلق نیکوکار فرمائید، و رنجها از ایشان احتمال کنید، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کنید، و با ایشان گرفته و تاریک مباشید، و بقدر عقل ایشان با ایشان زندگانی کنید. مصطفی (ص) گفت: «خیرکم خیرکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی».

بهتر شما آنست که با اهل خویش بهتر است، و خوشخوی تر، و خوش زندگانی تر، و من با اهل خویش از همه بهترم. و آخر سخنی که مصطفی (ص) در آخر عهد خویش گفت، آن بود که: نماز بپای دارید، و بردگان را نیکو دارید، و بر شما باد که حق زنان بجای آرید که اسیرانند در دست شما، با ایشان زندگانی نیکو کنید. و كان النَّبِيُّ (ص) من النَّاسِ مع نسائه.

فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا میگوید: اگر شما ایشان را نخواهید و صحبت ایشان کراهیت دارید، باشد که شما را از شان رزق و منفعت بود، یا فرزندی صالح پدید آید، که شما را دعای نیکو کند. و گفته‌اند: معنی آنست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می‌دارید، و ایشان را طلاق میدهید، باشد که شوی دیگر کنند، و خدای تعالی آن شوی را از وی روزی فراوان دهد و فرزند نیکو.

هر چند که این تقلیل در مهر رواست، و شرع بدان آمده، اما اختیار آنست که بعضی علماء از سلف نقل کرده‌اند که: آنهم كانوا يكرهون ان يكون مهر الحرائر مثل اجور البغايا، الدرهم و الدرهمين، و يحبون ان يكون عشرين درهما. گفتا: سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد زنان همچون اجرت پلید کاران باشد یک درم و دو درم و مانند آن، بلی دوست داشته‌اند که بیست درم بود یا صد درم، یا رطلی درم، یا زیادت از آن چندان که در آن مغالات نباشد.

أَتَأْخُذُونَهُ اسْتِفْهَامٌ نَهْيٌ وَ تَوْبِيخٌ اسْتِ، بُهْتَانًا يَعْنِي ظُلْمًا بَغِيرَ حَقٍّ، وَ الْبُهْتَانُ الْبَاطِلُ الَّذِي تَتَحَيَّرُ مِنْ بَطْلَانِهِ. وَإِنَّمَا مُبَيَّنًّا أَيْ بَيْنًا، انْتِصَابُهُمَا عَلَيَّ أَنَّهُمَا مُصَدَّرَانِ مَوْضُوعَانِ فِي مَوْضِعِ الْحَالِ، وَ الْمَعْنَى: أَتَأْخُذُونَهُ بَاهْتِنٍ وَ آثِمِينَ؟ وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ؟ اَيْنَ بَرِّ سَبِيلِ اسْتِفْهَامٌ كَقَوْلِهِ: چنان که جای دیگر گفت: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ مَيِّكُويد: وَ خُودِ چُونِ وَ اسْتَانِيْدِ اَن مَهْرِ كِه بَا ايشان داديد، يا چيزي از آن مهر پس افضا؟! و «افضا» از نامهایی است که آن کنایات‌اند در قرآن از جماع، و أصله الغشيان.

وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا اَيْنَ مِيثَاقِ اَنَسْتِ كِه: امساک بمعروف او تسريح باحسان، از تسريح باحسان یکی آنست که از حق آن زن چیزی کاسته نیاید.

مجاهد گفت: ميثاق کلمه نکاح است که استحلال بآن حاصل شود. عکرمه و ربیع گفتند: هو قوله: «أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ، وَ اسْتَحَلَلْتُمُ فِرْوَجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ.»

وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ. الْآيَةُ اَيْنَ دَرِ شَأْنِ قَوْمِي اَمْدِ اَزِ عَرَبِ كِه زَنْ پِدَرِ خُویشِ بَعْدِ اَزِ پِدَرِ مِي بَا زِ خُواسْتَنْدِ، وَ اَزِ ايشان صفوان بن امیه بود و اسود بن خلف و ابو نفیل العدوی و قیس بن ابی قیس. رَبِّ الْعَالَمِينَ اَيْنَ آيْتِ فِرْسْتادِ، وَ اَنِ بَرِ ايشان حرام کرد، وَ اَيْنِ تَحْرِيْمِ بِنْفَسِ عَقْدِ حاصِلِ شُودِ، وَ پِدَرِ نَسْبِي وَ رِضَاعِ هَرِ دُوِ دَرِ اَنِ يَكْسَانَنْدِ. اَنِ كِه كَقَوْلِهِ: اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ يَعْنِي اَنچِه دَرِ جَاهِلِيَّتِ بُوْدِ كِذْشْتِ، اَكْنُونِ دَرِ اسْلَامِ اَنِ حَلالِ نِيَسْتِ. بَرِ عازبِ كَقَوْلِهِ: خال خود را دیدم، گفتم کجا میروی؟ گفت: رسول خدا مرا فرستاد بکسی که زن پدر خویش بعد از پدر باز خواسته است، میروم که وی را گردن زنم. اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا اِي فَاحِشَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ مَعْصِيَةً، تَوْرَثِ بَعْضِ اللَّهِ. وَ سَاءَ سَبِيْلًا اِي قَبْحِ هَذَا الْفِعْلِ طَرِيْقًا.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ درین آیت نکاح چهارده زن حرام کرد: هفت از روی نسب، و هفت از روی سبب، اما ایشان که از روی نسب حرامند: مادرانند. هر آن زن که نسب تو با وی شود اگر دور است و اگر نزدیک، آن مادر تو است، و بر تو حرام است. مادران که مادرت را زادند، مادران که پدرت را زادند، همه در تحت این حدّ مندرج‌اند. دیگر دخترانند. هر زن که نسب وی از روی ولادت با تو آید، اگر دور بود و اگر نزدیک، آن دختر تو است، و بر تو حرام است.

دختران فرزندان و فرزندان فرزندان همه در تحت این شونند. سیوم خواهران‌اند، که هام شاخ تواند از هر جهت که باشد. چهارم خواهران پدراند، که هام شاخ پدر باشند. پنجم خواهران مادر، که هام شاخ مادر باشند. ششم دختران برادرند، از هر جهت که برادر بود، از یک طرف بود یا از هر دو طرف. هفتم دختران خواهراند، از هر جهت که خواهر باشد. اما ایشان که از روی سبب حرامند: اوّل دایه است، که ترا شیر دهد، هر که ترا شیر داد یا پدرت را، یا مادرت را شیر داد، وی مادر تو است، یعنی از روی حرمت نه از روی نسب و وراثت. و از اینجا است که دختران مصطفی (ص) را بنات امّهات المؤمنین گویند، نه اخوات المؤمنین. دوم خواهران هام شیرانند، چنان که گفت: وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ، و ایشان سه‌اند همچون خواهران نسبی، و هر چند که در قرآن این دو نفرند که مخصوص‌اند، یعنی مادران و خواهران که از جهت رضاع محرم‌اند، اما سنت جماعتی دیگر در افزودن به آنچه گفت: «یحرم من الرِّضَاع ما یحرم من النسب»، و روی آنه قال (ص): «ما حرّمته الولادة حرّمه الرِّضَاع».

اگر زنی کنیزک شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد، آن کنیزک بر شوهرش حرام شود، و قیمتش بیوفتد، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع و اگر زنی پسری دارد، آن گه دختری بیگانه را شیر دهد، آن دختر خواهر این پسر شود، و نشاید که این پسر آن دختر را بزنی کند. اما اگر آن دختر خواهری دارد مر این پسر را رسد که آن خواهر را بزنی کند، و اگر چه خواهر خواهرش باشد. و صورت این در نسب آنست که اگر مردی را پسری بود و آن گه زنی خواهد که آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، اکنون دختری آرد ازین زن، این دختر خواهر آن پسر است هام پدر، و خواهر آن دختر است

هام مادر. اکنون پسر را رواست که آن دختر را بخواهد که از شویی دیگر است، و اگر چه خواهر خواهر وی است، و در جمله هر مرد که بزنی رسد بنکاح درست یا بوطی شبهت، یا بملک یمین، و از وی فرزندی در وجود آید، شیر وی هم حق مرد است و هم حق زن، چون این زن کودکی بیگانه را شیر دهد، آن کودک مر ایشان را چون فرزند نسبی بود، فرزندان وی و فرزند فرزند چندان که بود بر ایشان حرام شدند. اما برادران و خواهران این کودک، و پدران و مادران وی، و اعمام و عمات وی، هیچ بر ایشان حرام نشوند، و تحریم بایشان تعلق ندارد، که آنجا نه نسب است و نه رضاع.

و بدان که حرمت رضاع بدو شرط ثابت شود: یکی آنست که چون شیر خورد این طفل، وی را کم از دو سال بود، یا دو سال. اگر بیش بود رضاع را اثری نبود، که مصطفی (ص) گفت: «لا رضاع بعد الحولین».

دیگر شرط آنست که هیچ رضعت کم نخورد، بحکم خبر عائشه، قالت: کان فیما انزل من القرآن عشر رضعات یحرمن، ثم نسخ بخصم معلومات.

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما بر شما حرامند. این تحریم بنفس عقد حاصل شود، اگر بزنی خویش رسید یا نرسید، دخول افتاد یا نیفتاد، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است، حرامی مؤید، تا آن حدّ که اگر دخترکی طفله بزنی بخواهد، و عقد نکاح بندد، پس وی را طلاق دهد، پس آن گه زنی اجنبیه آن طفله را شیر دهد، آن اجنبیه بر وی حرام گشت، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر روزی زن وی بود بنکاحی صحیح.

وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ و دختران زنان شما بر شما حرام اند، یعنی پس از آنکه بمادران ایشان رسیدید، و دخول کردید. ۵۸ اگر مردی زنی بخواهد و دخول کند، آن گه آن زن را طلاق دهد، پس بعد از طلاق، این زن دختری طفله را شیر دهد، آن دختر برین مرد حرام شود، از بهر آنکه دختر زنی است که روزی زن این مرد بود و بوی رسیده. اما اگر بوی نرسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی بزنی تواند کرد، که ربّ العالمین گفت: فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِي فِي نِكَاحِ بَنَاتِهِنَّ، و به

قال النبی (ص): إذا نکح الرجل المرأة فلا یحلّ له أن یتزوَّجَ بأُمَّهاتها، دخل بالبنات او لم

یدخل. و اذا تزوج الأمّ و لم یدخل بها، ثمّ طلقها، فان شاء تزوج البنت.
و در خبر است که ام حبیبه بنت ابی سفیان گفت: یا رسول الله خواهر من بنت ابی سفیان
بزنی بخواه.

رسول (ص) گفت: تو می دوست داری که من چنین کنم؟ گفت: آری دوست دارم، و
خواهر خود را نیک بختی و نیک جهانی می خواهی. رسول (ص) گفت که: او مرا حلال
نیست، و روا نباشد که وی را بزنی کنم. ام حبیبه گفت: یا رسول الله ما چنان دانستیم، و
در آن حدیث کردیم که تو دختر بو سلمه می خواهی که بزنی کنی، گفت: دختر بو سلمه
که مادرش ام سلمه است که زن منست؟ گفت: آری. رسول (ص) گفت: او ربیبه منست.
در حجر من پرورده، و اگر نیز ربیبه نبودی، هم حلال نبودی مرا، که وی دختر برادرم
است از جهت رضاع کنیزکی نوبی بود که مرا و بو سلمه را بیکدیگر شیر داد. آن گه
رسول خدا گفت: دختران و خواهران خود را بر ما عرضه مکنید.

وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ تَسْمَى الْمَرْأَةَ حَلِيلَةَ، وَ الرَّجُلَ حَلِيلًا، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَلَالٌ لِصَاحِبِهِ،
وَ قِيلَ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَحِلُّ صَاحِبِهِ، مِنَ الْحُلُولِ، وَ قِيلَ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَحِلُّ آزار
صاحبه، من حلّ العقد. میگوید: حرام است بر شما که زنان پسران شما بزنی کنید، چون
زن در عقد نکاح پسر باشد، بر پدر حرام گشت بنفس عقد، اگر پسر از جهت نسب باشد
یا از جهت رضاع هر دو درین حکم یکسانند، اما پسر خوانده در تحت این نشود. عطا
گفت: این در شأن سید (ص) فرو آمد، که زینب بنت جحش را بزنی خواست، و زینب زن
زید حارثه بوده بود، و زید پسر خوانده مصطفی (ص) بود.

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ وَ حرام است بر شما که جمع کنید میان دو خواهر بزنی کردن، از
بهر آنکه دو خواهر ضرة یکدیگر شوند، و بقطیعت رحم کشد. اَلَا مَا قَدْ سَلَفَ عَطَا وَ سَدَى
گفتند: اَلَا مَا كَانَ مِنْ يَعْقُوبَ (ع) فَانَّهُ جَمَعَ بَيْنَ لِيَا ام يَهُودَا وَ بَيْنَ رَاحِيلَ ام يَوْسُفَ، وَ كَانَتَا
اُخْتَيْنِ. اما امروز اگر کسی بنادانی خواهر زن خویش بخواد، فرقت باید افکندن میان
ایشان، و این خواهر که بر زن خویش بخواسته بود او را صداق نباشد، مگر که دخول
کند، که آن گه مهر المثل واجب شود.

لقوله (ص): «فله المهر بما استحلّ من فرجها»

، و تا عدت این خواهر بسر نیاید نه روا باشد که مباشرت آن خواهر کند که زن اصلی بود، و چنان که جمع کردن میان دو خواهر بنکاح روا نیست، جمع کردن میان زنی و خواهر پدر او، و میان زنی و خواهر مادر او هم روا نیست. بدلیل خبر، و هو ما روی ان النبى قال: «لا تنكح المرأة على عمّتها، و لا على ابنة أخيها، و لا على خالتها، و لا على ابنة اختها».

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً يَعْنِي لَمَّا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ «رَحِيماً» لَمَّا كَانَ فِي الْإِسْلَامِ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ الْآيَةُ هِجْتُمْ زَنَاسْتِ از محرمات که از روی سبب حرام گذشته اند، و محصنات در قرآن بر سه وجه اند: یکی ذوات الأرحام، چنان که درین آیت گفت. دیگر محصنات حرائرند از آزاد زنان، چنان که آنجا گفت: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ جَائِبِي دِیْگَرِ گفت: فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ. سیوم محصنات عفاف اند، پرهیزکاران و پارسایان، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ. وَ ذَوَاتِ الْاَزْوَاجِ رَا مُحْصَنَاتِ بَانَ گویند که حصانت ایشان از جهت شوهران است، فَاِنَّ الْاَزْوَاجِ احصنوهنَّ، وَ مَنَعُوا مِنْهِنَّ. وَ اَصْلُ الْاِحْصَانِ الْمَنْعُ. اَمَّا حَرَائِرُ وَ عَفَافٌ، حَصَانَتِ اِيشَانِ از جهت حریت و عفت است. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ مَرِيْمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا اِي عَفَّتْ.

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ مِیْگُوید: زَنَانِي که اِيشَانِ رَا شوهران اند بر غیر شوهران حرامند. اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ يَعْنِي بِالسَّبِي مِنَ دَارِ الْحَرْبِ فَانْهَا یَحِلُّ لِمَالِكِهَا بَعْدَ الْاِسْتِبْرَاءِ بِحِیْضَةٍ، وَ اِنْ كَانَ لِهِنَّ اَزْوَاجٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِی دَارِ الْحَرْبِ.

ابو سعید خدری گفت که: رسول خدا (ص) روز حنین لشکری را به اوطاس فرستاد، و ایشان را نصرت و غنیمت بود، و بردگان آوردند، و در جمله بردگان زنان بودند که شوهران مشرک داشتند. مسلمانان از صحبت ایشان می تحرّج نمودند، یعنی که ایشان شوهران مشرک دارند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

و قیل: معناه، حرام علیکم المحصنات من النساء، فوق الأربع، اَلَا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ، فَانَّهُ لَا عِدَّةَ عَلَیْكُمْ فِیْهِنَّ.

کِتَابِ اللَّهِ عَلَیْكُمْ نَصَبِ اسْتِ بِرِ مَصْدَرِ، تَوْکِیْدِ رَا وَ اِیْنِ مَحْمُولَسْتِ بِرِ مَعْنِي، لَانَ مَعْنِي قَوْلِهِ

عَزَّ وَجَلَّ: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ، كتب الله عليكم كتابا و هذا كما قال الشاعر: «و رضت فذلّت صعبة ای اذلال»، لأنّ معنی رضت، اذلت. و قيل نصب علی الاغراء، ای الزموا کتاب الله بتحریم ما ذکرنا من النساء علیکم.

وَ أُحِلَّ لَكُمْ بِضَمِّ الْفِ قِراءت حمزه و کسایبی است و حفص، از عاصم علی بناء الفعل للمفعول به، عطفا علی قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ، و الفعل فيه بنی للمفعول به ليشاكل المعطوف المعطوف علیه. باقی قرأَ وَ أُحِلَّ لَكُمْ خوانند بفتح الف، علی بناء الفعل للفاعل، حملا علی ما يليه من قوله: كِتَابَ اللَّهِ لِأَنَّ الْمَعْنَى كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كِتَابًا وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَي مَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ.

أَنْ تَبْتَغُوا مَوْضِعَ أَنْ نَصَبَ اسْتِ عَلَى نَزْعِ الْخَافِضِ، یعنی لِأَنَّ تَبْتَغُوا، ای تطلبوا بأموالکم. میگوید: هر چه بیرون ازین محرمات است که بر شمردیم از زنان، الله شما را حلال کرد بشرط آنکه بمال خویش ایشان را طلب کنید، بنکاح و صداق، یا بملک و بها. مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ یعنی ناکحین غیر زانین، بشرط آنکه عقد درست و راست و پاک بود، ایجاب و قبول بلفظ نکاح، و گواه و ولی.

قال النبیّ (ص): «کلّ نکاح لم یحضره اربعة فهو سفاح: خاطب و ولیّ و شاهدا عدل». فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اِختلاف است میان علما که این آیت محکم است یا منسوخ. قول حسن و مجاهد آنست که: آیت محکم است، و معنی آنست که: فما انتفعتم و تلذذتم به من النساء بالنکاح الصّحیح.

فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ای مهورهنّ کاملا بعد الدّخول، و نصفاً قبل الدّخول. میگوید: چون بنکاح صحیح بیکدیگر رسید ایشان را مهر تمام دهید، و پیش از دخول و میس نیمه مهر. و بمذهب ابن عباس آیت محکم است، رخصت نکاح متعت است و نکاح متعت آنست که زنی خواهد بولیّ و دو گواه تا زمانی نام کرده، بأجرى معلوم. پس چون آن مدت بسر آید، زن مالک نفس خویش باشد. آن گه اگر خواهد با وی مییابد، و اگر نه، وی را رسد که از وی مفارقت کند و عدّت وی آنست که یک قرء باز برد، اگر از ذوات الأقراء باشد، و اگر نه از ذوات الاقرا بود، یک ماه است عدّت وی، تا استبراء رحم حاصل شود و میان ایشان توارث نباشد، و اگر فرزندی آید پیدر ملحق بود.

این شرح نکاح متعت است، و ابن عباس و طائفه‌ای از اهل بیت این رخصت داده‌اند، و دلیل ایشان قراءت ابی و سعید بن جبیر است: «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمى فأتوهن اجورهن». اما معظم علما و فقها از صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که: این نکاح متعت در ابتدا، اسلام بود پس منسوخ گشت، و متعت زنان در شریعت امروز حرام است. مصطفی (ص) گفت در بعضی از خطب: یا ایها الناس انی کنت امرتکم بالاستمتاع من هذه النساء، ألا ان الله سبحانه حرم ذلك الی يوم القيمة.»

و قال عمر بن الخطاب: ما بال رجال ینکحون هذه المتعة، و قد نهی رسول الله (ص) عنها، لا أجد رجلا نکحها الا رجتمه بالحجارة. و قال ابن عمر: المتعة سفاح و قال عطا: المتعة حرام مثل المیتة و الدّم و لحم الخنزیر. قال ابو اسحاق الزجاج: هذه آية قد غلط فیها قوم غلطا عظیما جدا، لجهلهم باللّغة، و ذلك انهم ذهبوا الی ان قوله عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ مِنَ الْمُتَعَةِ الّتی قد أجمع اهل الفقه انه حرام و انما معنی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَمَا نکحتموه منهنّ علی الشرائط الّتی جرت فی الآیة، آية الاحصان. اَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ ای عاقدین التزویج، فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ علی عقد التزویج الّذی جرى ذكره، فأتوهنّ أجورهنّ فريضة ای مهورهنّ، فان استمتع بالدخول بها آتی المهر تاما، و ان استمتع بعقد النکاح آتی نصف المهر و المتاع فی اللّغة کلّ ما ینتفع به و قوله عزّ و جلّ: وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ، لیس معناه زوجوهنّ المتع، انما معناه: اعطوهنّ ما یستمتعن به و كذلك وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ. و من زعم ان ما استمتعتم به منهنّ، المتعة الّتی هی الشرط فی التمتع الّذی تفعله الرافضة، فقد أخطأ خطأ عظیما. لأن الآیة بیّنة واضحة.

فأتوهنّ أجورهنّ فريضةً اجر اینجا مهر است، و سمی اجرا لانه اجر الاستمتاع، و لهذا ینتاکد بالخلوة و الدخول. و بمذهب شافعی مهر را حدی نیست، اگر اندک بود و اگر بسیار، رواست، که در شرع مقدر نیست و بمذهب بو حنیفه مقدر است، و کمینه آن ده درم سپید است و دلیل شافعی آنست که مصطفی (ص) گفت: «الصدّاق جائز قلیله و کثیره»، و قال: «من اعطی فی صدّاق امرأته ملء کفیه سویدا او تمرا فقد استحل.»

و اگر زنی را بزنی کند بی مهر، عقد درست است. اما شافعی را دو قول است: که مهر المثل او کی واجب شود؟ یک قول آنست که بنفس عقد واجب شود، و هو الموافق لمذهب ابی

حنیفة، و قول دوم آنست که بوطی و دخول واجب شود، و هو الصحیح و المنصور فی الخلاف.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا تَرَاضِیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ بِقَوْلِ اِیْشَانَ كِه نِكَاحِ مَتَعَتِ رَوَا دَارَنْدِ
معنی آنست که: اگر بعد از انقضای مدّت و پیش از استبراء رحم برضای یکدیگر خواهند که
در مدّت و در اجر بیفزایند، ایشان را روا باشد و بقول عامّه فقها و جمهور اهل علم معنی
آنست که: وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا تَرَاضِیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ یعنی من حطّ من المهر و
إبراء من بعض الصّدّاق او کله، ای لا اثم علیکم فی أن تهب المرأة للرجل مهرها، او یهب
الرجل للمرأة ان لم یدخل بها نصف المهر الّذی لا یجب لها الا بالدخول و قیل لا بأس أن
ترضی المرأة من النّفقه بدون نفقة مثلها.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِمَا یُصَلِحُ امْرِءَ الْعِبَادِ، «حَکِیْمًا» فِیْمَا بَیْنَ لَهُمْ مِنْ عَقْدِ النِّكَاحِ الّذِی بِهِ
حَفِظْتَ الْأَمْوَالَ وَ الْأَنْسَابَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا الْآيَةَ هُمْ نَدَاسَتْ وَ هُمْ
تنبيه، هم اشارتست و هم شهادت، و هم حکم یا نداست: «اینها» تنبيه است، الَّذِينَ اشارت
است، آمَنُوا شهادت است، لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا حکم است، و بیان حکم
آنست که این زنان مستضعفانند، و در تحت قهر شما اسیرانند. نگر تا ایشان را نرنجانید،
و از راه تلبیس و تدلیس بر ایشان حکم نکنید، و قهر نرانید، و آنچه شرع نپسندد از
ایشان در نخواهید، بلکه با ایشان بمعروف زندگانی کنید. وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ای بتعلیم
الدّین و التّادّب باخلاق المسلمین. راه دین و دیانت بایشان نمائید، و آداب مسلمانی و
شریعت ایشان را در آموزید، و ایشان را از آتش پرهیزید، چنان که جای دیگر گفت: قُوا
أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا. آداب صحبت در معاشرت با ایشان نگه دارید، و رنج ایشان
احتمال کنید، و بار خدمت و رنج خویش بر ایشان منهدمید. هر چند که از روی ظاهر علی
الخصوص زنان را میگوید، امّا از روی اشارت علی العموم همه مسلمانان را میگوید.

نگرید تا خویشتان را بهیچ وقت بر هیچ مسلمان حقّ و فضل واجب نبینید، و از مهینان
خویش خدمت نخواهید، و بر کمینان زور نکنید. و بر اهل ضعف صولت ننمائید، بلکه در

تحقیق کرم است در مذهب دوستی، و تمهید قاعده جوانمردی، میگوید: جفوت فرقت و استرداد معیشت بهم جمع مکنید، که این نه کار کریمانست، ۵۹ و نه سزای جوانمردان! چون داغ فرقت بر دل آن مسکینه نهادی، نگر تا دست خرج او نیز بر بند نیاری، بآنکه داده و استانی، و داغش بر داغ نهی.

حسن بن علی (ع) زنی داشت. وی را طلاق داد. آن گه مال فراوان بوی فرستاد، و گفت او را: محنت فراق ما بس است، نیز رنج دست تنگی بر وی نباید نهاد. گویند آن مال چهل هزار درم بود. زن آن مال پیش خویش بخاک فرو ریخت و میگفت: «متاع قليل من حبيب مفارق».

حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ. الآیة اشارت این آیت آنست که بناء شرع بر تعبد است نه بر تکلف، و قانون دین منقول است نه معقول، و مایه سنت تسلیم است نه تعلیل. تسلیم راهیست آسان، منزل آن آبادان، مقصد آن رضاء رحمن. تکلف و تصرف راهیست دشوار، منزل آن خراب، مقصد آن ناگوار. هان! از راه تکلف خیز، و در تسلیم آویز، و ز تصرف و تعلیل بپرهیز. آنچه شرع حرام کرد محرم دان بی علت، حوالت آن بر ارادت، بناء آن بر مشیت. بجای محرم گر محلل بودی همان بودی، و سائغ در شرع مقدس بودی، و بی علت و بی شبهت بودی، فهو الحق جل جلاله، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، من یحرم ما یشاء علی من یشاء، و یبیح ما یشاء لمن یشاء، لا علة لصنعه و لا معترض علی حکمه.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ وَ هَر كِه نَتواند از شما، طَوَّلًا از پی طولی، أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ كه بزنی كند آزاد زنان گرویدگان را، فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وى را حلالست كه كنیزكى بزنى كند، مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ازین كنیزكان شما كه گرویدگان اند، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ وَ خدای داناتر دانایی است بايمان شما، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ شما همه از يكديگر اید در عقد دین بهم، فَانكِحُوهُنَّ كَنیزكان را بزنى كنید، بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستورى خداوند ایشان. وَ اتَّوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَ بايشان دهید كاوينهای ایشان، بِالْمَعْرُوفِ بَداد و در خور، الْمُحْصَنَاتِ كَنیزكان پاك بنكاح پاك، غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه نابكاران پليدكاران، وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ وَ نه بر هوای دل بی نكاح دوست گيران، فَإِذَا أَحْصَيْنَ چون آن كَنیزكان

بی‌نیازی ندارد، و نتواند که آزاد زنان را بزنی کند، او را حلال است که کنیزک دیگری بزنی کند، بشرط آنکه کنیزک همدین این مرد آزاد بود. کسایبی محصنات بکسر صاد خواند در همه قرآن، مگر آنجا که گفت: وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ که این یکی بفتح صاد خواند. باقی قرآ بفتح صاد خوانند در همه قرآن. اما من کسر الصاد فانه بناه علی احصنت بناء الفعل للفاعل و المراد احصنت نفسها بالعفة و التزوج. و من فتح الصاد بناه علی احصنت فهي محصنة بناء الفعل للمفعول به، ای احصنها غيرها، اما الزوج، و اما الاسلام، و اما التعفف و اما الولی بتزویجها.

این آیت دلیل شافعی است (رض) که گفت: مرد آزاد مسلمان نشاید که کنیزک را بزنی کند مگر بسه شرط: یکی آنکه کنیزک مسلمان بود. دیگر آنکه مهر آزاد زن نیابد. سوم آنکه از آفت عزوبت ترسد. تا این سه شرط جمع نشوند روا نیست که کنیزک را بزنی کند. ابن عباس گفت: من ملک ثلاثمائة درهم و جب علیه الحج، و حرّم علیه نکاح الاماء و هر که آزاد زنی بزنی دارد، بهیچ حال روا نیست که کنیزک را بزنی کند و اینجا که رخصت است بیش از یک کنیزک روا نیست که بزنی کند.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ ای اعملوا علی الظاهر فی الایمان فانکم متعبدون بما ظهر، و الله تعالی یتولی السرائر. بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فی النسب، ای کلکم ولد آدم و يجوز أن یکون بعضکم من بعض، ای دینکم واحد، و أنتم متساوون من هذه الجهة، فمتی وقع لأحدکم الضرورة جاز له تزوج الأمة.

آن گه شرائط نکاح کنیزک معلوم کرد، گفت: فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ، ولایت مقید کرد که ولیّ باید. وَ اتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ کاوین مقید و فریضه کرد که کاوین باید «بِالْمَعْرُوفِ» یعنی من غیر مطل و ضرار. «الْمُحْصَنَاتِ» یعنی عفاف، «غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ» ای غیر زانیات علانیه، «وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» یعنی و غیر زانیات سرا. میگوید: کنیزکی باید پرهیزکار و پارسا و خویشتن دار، نه زناکار نهان، نه پلید کار آشکارا، کنیزکی که نکاح گیرد بشرایط اسلام نه دوستگان گیرد، چنان که عادت اهل جاهلیت بود که مرد زن را خدن میگرفت، و زن مرد را بر هوای دل، بی نکاح، و بی قصد تحلیل و تطیب.

فَإِذَا أَحْصِنَ بَفَتْحِ الْفِ وَ صَادِ قِرَاءَتِ كَسَائِبِ اسْتِ وَ حَمْزِهِ وَ ابُو بَكَرٍ از عاصم. و المعنی

احصن أنفسهن بالتزوّج. باقی قرأ «احصن» خوانند، بضم الف و کسر صاد، المعنی: احصنهنّ الأزواج، و قد تقدّم بیان ذلك. بفتح الف معنی آنست که چون آن کنیزکان شوی کردند. و بضم الف معنی آنست که چون ایشان را بشوی دادند.

فَإِنْ أُتِيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ محصنات اینجا حرائرند، و عذاب حدّ زناست، که شرع آن را مقدّر کرد. میگوید: اگر این کنیزکان پس از آنکه ایشان را بشوی دادند زنا کنند، بر ایشان است نیمه حدّ آزاد زنان و نیمه حدّ آزاد زنان بمذهب شافعی پنجاه زخم چوبست و شش ماه نفی بیک قول. و بمذهب شافعی سیّد را رسد که مملوک خویش را حد زند و بمذهب ابو حنیفه نرسد او را، بلکه حد زدن بامام مفوّض است، و دلیل شافعی خبر

مصطفی (ص) قال: «اقیموا الحدود علی ما ملکتم ایمانکم»

و قال (ص): «إذا زنت امة احدکم فتبیّن زناها فلیجلدها الحدّ و لا یثرب علیها، ثمّ ان زنت فلیجلدها الحدّ و لا یثرب علیها، ثمّ ان زنت الثالثة فتبیّن زناها فلیبعها، و لو یحبل من شعر».

ذَٰلِكَ لِمَنْ حَٰثِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ یعنی نکاح الأمة لمن خاف بلیّة العزوبة منکم، میگوید: این نکاح کنیزک آن کس را حلالست از شما که از عزبی ترسد که در بلائی افتد، که دین وی در آن تباه گردد و قیل معناه لمن خاف ان یحمله شدّة الغلّة علی الزنا، فیلقی العنت و هو الحدّ فی الدّینیا او العذاب فی الآخرة.

آن گه گفت: وَ أَنْ تُصَبِّرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ و اگر آزاد مرد صبر کند و خویشتن را در عزوبت نگه دارد، و کنیزک را بزنی نکند او را به بود، تا فرزندش بنده کسی نباشد. یونس بن مرداس گفت خادم انس مالک که: پیش انس و ابو هریره نشسته بودم. انس گفت: سمعت رسول الله (ص) یقول: «من احبّ ان یلقى الله عزّ و جلّ طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر»، و ابو هریره گفت: سمعت رسول الله (ص) یقول: «الحرائر اصلاح البيت و الاماء هلاک البيت». وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بالعبد حین رخص له فی نکاح الامة، اذا لم یجد طول الحرّة و خاف العنت.

یُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ كُوفِيَانِ اَيْنَ لَامٍ رَا لَامٍ كِيْ كُوْنِيْنَ وَ بَصْرِيَانِ لَامٍ خَفَضَ كُوْنِيْنَ، و معناه

لأنَّ بَيْنَ لَكُمْ شَرَائِعَ دِينِكُمْ وَ مَصَالِحَ أَمْرِكُمْ. میگوید: اللّٰه میخواهد که شرایع دین شما، و مصالح کار شما، بر شما روشن کند، و فرا نماید، که صبر کردن و خود را در عزوبت نگه داشتن به است از نکاح کنیزک. وَ يَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ میخواهد که شما را بدین ابراهیم و اسماعیل راه نماید، و بآن دین حنیفی که پیشینیان داشتند در تحریم مادران و خواهران و دختران یعنی که این زنان محرمات که درین آیات بیان کردیم بر دینداران پیش هم چنان محرم بودند.

وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ میخواهد که شما را از معصیت بطاعت باز آرد، و شما را باز پذیرد. وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ اللّٰهُ دانایست راست‌دان، میداند که صلاح دین بندگان در چیست؟ و فرمان بردار و نافرمان ازیشان کیست؟

وَ اللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ اِی یخرجکم من کلّ ما یکره و یأبی، الی ما یحبّ و یرضی. وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ گفته‌اند: اینان گبران‌اند که نکاح خواهران و دختران برادر و خواهر روا داشتند، و مسلمانان را گفتند: شما دختر خاله و عمّه بزنی میکنید چرا دختر برادر و خواهر بزنی نکنید؟ و همه یکسانند؟

ربّ العالمین گفت: ایشان بر پی شهوتهای خویش میروند، و میخواهند که شما را نیز از راه راستی بگردانند. مجاهد گفت: این زانیان‌اند که دیگران را همچون خود میخواهند. چنان که در زنا دین خویش تباه میکنند، میخواهند که دین دیگران تباه کنند. مصطفی (ص) گفت: بر شما باد که زنا نکنید و در اباحت آن معتقد نباشید، که در آن شش خصلت است: سه در دنیا و سه در عقبی. اما در دنیا آبروی ببرد، و درویشی بر دوام پیش آرد، و عمر کوتاه کند و در عقبی بسخط خدای رسد، و شماربد بیند، و جاوید در آتش بماند. آن گه مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ». معنی خیر آنست که هر که زنا کند، و مباح بیند، جاوید در آتش بماند، اما اگر مباح نبیند پس عاصی بود نه جاحد و عاصی جاوید در دوزخ بماند و اگر از معصیت توبه کند ایمان بوی باز آید، و او را نسوزاند بآتش. مصطفی (ص) گفت: «اذا زنی العبد نزع منه سر بال الايمان، فان تاب ردّ عليه و كان ابن عباس يقول لعلمانه: تزوجوا انّ الرجل اذا زنی نزع عنه نور الايمان، فان شاء اللّٰه اعطاه بعد و ان شاء منعه».

و قال النَّبِيُّ (ص): «لا يجتمع الزَّنا والغنى في بيت، و لا الفقر و قراءة القرآن في بيت». و قال: «ثلاث لا تكون في بيت ألا نزع الله منه البركة: الزَّنا و الخيانة و السَّرْف، و هو النِّفقة في المعصية».

و قال (ص): «الا من فعل فعل به، الا من زنى زنى به»، فقيل لابن عباس: أ رأيت من زنى و ليست له امرأة! قال: «يزنى بأُمَّه او بأخته او ابنته او دوايّه، فان لم يكن له شيء من ذلك، فيداره»، و أنّما اراد ابن عباس بهذه المقالة انّ داره تخرب لشؤم ارتكابه الزَّنا، فيبول فيها النَّاس و في قصّة المعراج أنّه قال (ص): «نظرت فاذا أنا بقوم على مائدة عليها لحم مشوى كأحسن ما رايت من اللحم، فاذا حوله جيف فجعلوا يقبلون على الجيف، يأكلون منها، و يدعون اللحم. فقلت: من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال: هؤلاء الزَّناة، عمدوا الى ما حرم الله عليهم، و تركوا ما احلّ الله لهم. ثمّ نظرت فاذا أنا بنساء معلقات بشدهنّ، منكسات بارجلهنّ. قلت: من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال: هؤلاء اللّاتى يزنين و يقتلن اولادهنّ».

و قال علي (ع): «يرسل على النَّاس يوم القيامة ريح منتنة يتأذى بها كلُّ برٍّ و فاجر، فتأخذ بأنفاس النَّاس».

قال: «فيناديهم مناد: هذه ريح فروج الزَّناة، العنوهم، لعنهم الله! فلا يبقى برٌّ و لا فاجر الا قال: اللهمّ العن الزَّناة، ثمّ يصرف وجوههم الى النَّار».

يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ إِنْ بَازَ دَرِ تَحْلِيلِ نِكَاحِ كَنْيَزِكِ اسْتِ، و معنى تخفيف اينجا رخصت است كه شرع داد در نكاح كنيزك، چون از طول حرّه درمانده.

وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا يَسْبِي: يضعف عن الصّبر عن النّساء. قال سعيد بن المسيب: «ما ايس الشيطان من ابن آدم الا اتاه من قبل النّساء، و قد أتى على ثمانون سنة و ذهبت احدى عيني، و أنا اعشى بالأخرى، و انّ اخوف ما اخاف علىّ فتنة النّساء». و قال ابن عباس: ثمانى آيات فى سورة النّساء هنّ خير لهذه الأمة ممّا طلعت عليه الشّمس و غربت: ١ يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ... ٢ وَ اللهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ... ٣ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ... ٤ إِنْ تَجَنَّبْتُمْ كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ... ٥ إِنْ اللهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ... ٦ إِنْ اللهُ لَا يُظَلِّمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... ٧ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظَلِّمْ نَفْسَهُ... ٨ مَا يَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ اى بالحرام، كالربا، و القمار، و القطع، و

الغصب، و السرقة، و الخيانة و قیل هو الرجل یجحد حقّ اخیه المسلم او یقتطعه بيمينه. إلیا أن تكون تجارة این استثناء منقطع است، یعنی: لکن ان كانت تجارة. عن تراض منكم برضى السبیین، فهو حلال. قراءت اهل کوفه تجارة بنصب است، و کان درین قراءت ناقصه باشد، و اسم و خبر خواهد، و اسم درو مضمّر است، یعنی إلیا أن تكون الأموال تجارة ای اموال تجارة، فحذف المضاف و أقیم المضاف الیه مقامه. باقی برفع خوانند: إلیا أن تكون تجارة، و کان درین قراءت تامّه باشد بمعنی وقع، و خبر نخواهد و المعنی إلیا أن تقع تجارة. میگوید: اگر تجارتی رود میان شما، و خرید و فروختی بود برضاء یکدیگر، آن حلال بود.

قال النبیّ (ص): «البيع ٦٠ عن تراض و الخيار بعد الصّفقه و لا یحلّ لمسلم ان یغشّ مسلماً.

قوله تعالی: وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ این آیت نه در شأن غازی است که یگانه حمله برد بروی صد هزار دشمن، چون بو محجن که در حرب دشمن یگانه بر وی شست هزار سوار شد، و ایشان را هزیمت کرد این در شأن کیست که مار افسای کند، و شیر گیرد، و مشت زند، و بگروگان طعام فراوان خورد، و بی آنکه شنا داند در آب شود، این همه در خون خود شدن است و خیر درست است از مصطفی (ص) که: هر کس که زهر خورد آن زهر فردا در دوزخ در دست اوست، تا میآشامد جاویدی جاویدان، و هر که آهنی در خویشتن زند تا خویشتن را بکشد، آن آهن در دست وی است در دوزخ تا در خود میزند جاویدی جاویدان و هر که خویشتن را از بالای در اوگند، یا از کوهی، وی را از آن بالا می درافکنند در دوزخ جاویدی جاویدان، و قال النبیّ (ص): «ان رجلاً ممن کان قبلكم، اخذته قرحة بیده فقطعها فما رقا دمها حتی مات فقال ربکم تعالی: بادرنی ابن آدم بنفسه فقتلها، فقد حرمت علیه الجنة.

و روی عن جابر بن سمرة انه قال: «ان رجلاً قتل نفسه فلم یصلّ علیه النبیّ». و گفته اند: معنی لا تقتلوا انفسکم آنست که همدینان خود را مکشید، فانکم اهل دین واحد و منه قوله تعالی: وَ إِنْ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ، و قوله (ص): المؤمنون تتکافأ دماؤهم. إِنْ اللَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا اذ نهی عن ذلك.

ثم قال: وَ مَنْ يُفَعِّلْ ذَلِكَ... ای اکل المال بالباطل، و قتل النفس، «عُدواناً» یعدو ما امر به، و «ظُلماً» علی اخیه، فَسَوْفَ نُصَلِّیْهِ ناراً ای ندخله ناراً فی الآخرة. وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَی اللَّهِ یَسِيراً ای هیناً فَانَّه قادر علیه، و اللّٰه اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً الآیة... جلیل است و جبار خدای جهانیان، کریم و غفار، نام دار، رهی دار، مهربان، واحد و احد در نام و نشان، بکرم خویش نوازنده بندگان، بفضل خویش سازنده کار ایشان، پیدا کننده نور عنایت خویش بر دوستان، و آراینده دوستان خویش بلباس احسان. خداوندی بخشاینده، و بر بخشودن پاینده، و هر کس را بر خویش نماینده، هر کس را چنان که سزای اوست، و بقدر و اندازه و روش اوست، و از هر کس آن در خواهد که در وسع و توان اوست. نه بینی که مستضعفان راه شریعت را چون رخصت نمود بنکاح کنیزک، گفت: اگر از طول حرّه درمانید، و آرزوی نکاح پدید آید، کنیزک را بزنی کنید، و شهوت خویش را مدافعت مکنید، چون نمیتوانید و سنت ایشان را مدد میدهد که: «الدّیتیا متاع، و خیر متاع الدّیتیا المرأة الصّالحة»، و «تزوّجوا الودود الودود، فانی مکاتر بکم الأمم»، «وعلیکم بالابکار فانّهنّ اعذب افواها، و انتق ارحاما، و ارضی بالیسیر.»

نتق الرّحم کثرة الولد. یقال: امرأة ناتق، اذا كانت کثیرة الولد.

این خود راه رخصت جویمان است که مستضعفان اند، و با خود برنتاوانند. اما جوانمردان طریقت و مجاهدان راه حقیقت، عمل ایشان رنگی دیگر دارد، و عشق ایشان ذوقی دیگر، نه عذر رخصت ایشان را فریبید، نه سلطان شهوت با ایشان برتاود، گویی در شأن ایشان این خبر آمد که: «یا داود! حذر و أنذر قومک قضاء الشهوات فان القلوب المعلقة بشهوات الدنیا، عقولها عنی محجوبة»، و مقام حارثه اینجا رسید که گفت: «عرفت نفسی عن الدّیتیا فأسهرت لیلی و أظمأت نهاری، الحدیث. «و اللّٰه اعلم بایمانکم بعضکم من بعض» این تعریض است از کفایت دینی، و اشارت است فرا تقدیس خدای از جفتی مریم (ع)، که بندگان خود را عار داشت از نکاح کنیزک، جز بوقت ضرورت، یعنی که تا خدای را عزّ و جلّ منزّه و مقدّس دانند از مناکحت پرستار وی، آخر این مضطرّ را بنکاح کنیزک دل

خرسند کرد، و گفت: همه از آدم و حواءند، و در عقده دین با هم، همه هم شکل یکدیگر و جنس یکدیگر، شکل بشکل شود، و جنس بجنس گراید، پس جفت داشتن، و بجفت گزاینیدن ایشان را سزد بلکه خود می‌در باید، و جز چنین نشاید و معبود قدیم، کردگار عظیم جلّ جلاله، و عظم شأنه، که وی را شکل و شبه نیست، و جنس و مثل نیست، جفت داشتن او را سزا نیست که او را کفو و همسر نیست، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

آن‌گه در آخر این آیت گفت: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ، اگر گرد رخصت نگردید، و نکاح کنیزک در باقی کنید، و در قهر نفس شکبیا باشید، شما را بهتر بود و راه جوانمردان اینست، و دوستان خود این‌کنند و با اینهمه استمالت بنده فرو نگذاشت، و بفرمان جزم نگفت: اصبروا، بلکه گفت: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ اگر صبر کنید و بر رخصت فرو نیائید، و مردانه در راه احتیاط روید، شما را جای نواخت هست، و اگر صبر نکنید و رخصت جوید، و آسانی طلب کنید، عذر هست، از آنکه شما ضعیفان‌اید! و با خود برتناوان! باری لاف مردان چه زبید؟ و جای مردان چه گیرید؟.

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزن رخ چو عیاران نداری جان چنان مردان مکن!

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ. بیان شرف امت محمد (ص) است، و اظهار عزّ ایشان، و منت خداوند عزّ و جلّ بر ایشان، آن منت و کرامت که بر دیگران نبود. از رفتگان و پیشینیان، بلکه معاملت با ایشان مکافات بود که در ایشان رسید، چنان که الله گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا.

چون این امت حال ایشان بشنیدند، و داستان ایشان برخوانند، منتظر بودند تا در حق ایشان فرمان چه آید. گفت: وَ يَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، با شما آن نکنیم که با ایشان کردیم، ایشان را خسف و مسخ و اغراق بود، و شما را توبت و رحمت و مغفرت.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ یعنی يخفف عنكم نقل الأوزار بمواترة الواردات الى قلوبكم، يُخَفِّفَ عَنْكُمْ كلف الأمانة بحملها عنكم. يخفف عنكم مقاساة المجاهدات بما يلج لقلوبكم

من انوار المشاهدات یخفف عنکم تعب المطالبات بروح المواصلات.

وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا در قرآن هر جا که نام انسان است صفت ناپسندیده‌ای بییوند آنست، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ، إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. از آنکه انسانیت از خاکست، و خاک مایه کثافت، و اصل کدورت. امّا امید رهی بآنست که آن روز که می‌آفرید، عیب میدید، و آن گه با عیب میخرید.

با عیب خریده‌ای مرا روز نخست پیر طریقت گفت: خداوندا! تو ما را جاهل خواندی، از جاهل جز از جفا چه آید؟! تو ما را ضعیف خواندی، از ضعیف جز از خطا چه آید؟! خداوندا! بر تناوستن ما با نفس خود از آن ضعف انگار، و دلیری و شوخی ما از آن جهل انگار. خداوندا! تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار، و در سایه لطف خود میدارا!

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای از دست میفکنم چو برداشته‌ای

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ تَجَنَّبُوا اگر پرهیزید، کبائر ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ از بزرگهای آن گناهان که شما را از آن می‌باز زند، نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ناپیدا کنیم و بستریم از شما گناهان شما، وَ نُدْخِلْكُمْ و شما را در آریم، مُدْخِلًا كَرِيمًا (۳۱) در آوردنی نیکو.

وَ لَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مکنید، مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ آن چیز که الله تعالی شما را بآن بیکدیگر افزونی و فضل داد، لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا مردان را بهره‌ایست از آنچه کنند، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ و زنان را بهره‌ایست از آنچه کنند، وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ و از خدای می‌خواهید از فضل وی، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) که خدای همه چیز دانا است.

وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا و هر کس را از مردان و زنان پدید کردیم، مَوَالِيَ عصبه‌ای که ازو میراث برد، مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ از آنچه گذاشت پدران و مادران و خویشان، وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ و ایشان که بند بست بایشان، أَيْمَانَكُمْ سوگندان شما، فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ نصیب ایشان از

میراث با ایشان دهید، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳) که الله بر همه چیز گواه است همیشه‌ای.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ مردان بر سر زنان کدخدایانند و کارداران و براست دارندگان، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ با آنچه خدای ایشان را بر یکدیگر فضل داد، وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَبِأَنَّهُمْ نَفَقَهُ مِیکنند مردان بر زنان از مالهای خویش، فَالضَّالِّحَاتُ نِیکِ زنانند، قَانِتَاتٌ که خدای را و شویمان خویش را فرمان برداراند، حَافِظَاتٌ لِلْغَیْبِ زیر جامه خویش را نگه‌دارانند، بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بِأَنَّهُ خدای نگه‌داشت. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ وَآن زمان که می‌ترسید، تُشَوِّزُهُنَّ از بیرون نشستن ایشان، فَعِطُوهُنَّ پند دهید ایشان را، وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَجامهای خواب از ایشان جدا کنید، وَاضْرِبُوهُنَّ وَایشان را زنید، فَإِنْ أَعْطَتْكُمْ اگر فرمان برند شما را، فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا بر ایشان بهانه دیگر مگیرید، وَبِیَدَادِ راهی مجوئید، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیًّا كَبِیْرًا (۳۴) که الله خداوندیست برتر و مهتر همیشه‌ای.

وَإِنْ خِفْتُمْ وَ اگر دانید، شِقَاقَ بَیْنَهُمَا ناساختن و خلاف میان مرد و زن، فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ بَیْنِکُمُ دَاوِرِی از کسان مرد، وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَ دَاوِرِی از کسان زن، إِنْ یُرِیدَا إِصْلَاحًا اگر در دل صلاحی دارند و آشتی بیوسند، یُوقِّ اللَّهُ بَیْنَهُمَا خِیْرًا میان ایشان بر آمد سازد و با هم ساختن پدید آرد، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیْمًا كَبِیْرًا (۳۵) که خدای دانایی است آگاه همیشه‌ای.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ الْآیةِ معنی آنست که اگر از گناهان کبائر پرهیزید گناهان صغائر از دیوان شما برگیریم، و ناپیدا کنیم نماز پنجگانه، و ذلك فی قوله (ص): «الصلوات الخمس كفارة لما بینهن، ما اجتنب الكبائر».

و در کبائر علماء سلف مختلف‌اند، هم در اعداد آن، و هم در اعیان آن. از ابن عباس روایت کنند که هر چه در قرآن در آن عقوبتی نامزد است، چنان که ختم آن گناه بلعنت است، یا بغضب، یا بآتش دوزخ، یا بعذاب مطلق، آن همه کبائراست. قومی گفتند: کبائر آنند که در آن حدی است مسمی، چنان که زنا، و دزدی، و قتل بناحق، و شرب خمر، و قذف

محصنات و قومی بضدّ این گفته‌اند، گفتند: کبائر آن گناهان‌اند که درین جهان از آن تطهیر نیست، چون تزییع نماز، و سوگند بدروغ، و کبر، و عجب، و سخن چینی، و استهزاء بمردم کردن، و قمار باختن، و خیانت کردن، و فضله آب خویش از آشامنده باز گرفتن، و در حکم رشوت ستدن، و عقوق پدر و مادر و امثال آن. اما اختلاف اعداد آنست که قومی گفتند: کبائر سیزده‌اند، قومی گفتند: نه‌اند، قومی گفتند: هفت‌اند، قومی گفتند: چهاراند، قومی گفتند: بیست‌اند.

علی الجمله متفق‌اند بر زنا، و سوگند بدروغ، و دزدی، و خون ناحق، و شرب خمر، و سحر، و قذف محصنات. قومی گفتند: بزرگتر گناهی پس از شرک نومیدی است از رحمت خدا، و ایمنی از مکر خدا، و طمع بریدن از فرج فرستادن خدای. قال سعید بن جبیر: عن ابن عباس (رض) «کلّ شیء عصى الله عزّ و جلّ فیه، فهو کبیره، فمن عمل منهما شیئا فلیستغفر، فانّ الله لا یخلد فی النار من هذه الامة الاّ راجعا عن الاسلام، او جاحدا فرضه، او مکذبا بقدره.» و در تورات است که: «امّهات الخطایا ثلاث و هنّ: الکبر، و هو اوّل ذنب عصى الله به، و کان ذلک لابلیس و الحرص، و کان لآدم (ع)، و الحسد، و کان لقاییل حین قتل هابیل،» مالک بن مغول گفت: کبائر درین آیت گناه اهل بدعت است، و سیّات گناه اهل سنت است.

و روایت کنند از ابن عباس که گفت: هر چه الله تعالی از آن نهی کرده است آن کبیره است، و اگر چه یک نظر بود و بهذا قال انس بن مالک: «انکم تعملون اعمالا هی ادقّ فی انفسکم من الشعر، کنا نعدّها علی عهد رسول الله من الکبائر.»

و نَدْخَلُکُمْ مُدْخَلًا کَرِیْمًا مدخلا بفتح میم قراءت مدنی است، و احتمال دو وجه کند: یا مصدر باشد بمعنی دخول، یا مکان دخول باشد، همچون مخرج که بمعنی خروج باشد، یا بمعنی مکان خروج. اگر بر مصدر حمل کنی لا بدّ فعلی اضممار باید کرد که بر آن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مضمّر باشد، و تقدیر چنان بود که: و ندخلکم فتدخلون مدخلا کریمًا، ای دخولا کریمًا. میگوید: درآریم شما را تا درشوید درشدنی نیکو و اگر بر مکان حمل کنی، حاجت باضممار فعلی دیگر نباشد، و انتصاب او باین فعل بود که مذکور است، ای و ندخلکم مکان دخول زیرا که چون تو گویی: ادخلتک مکانا، این «مکانا» به

«ادخلتک» بنصب کنی، و این بر خلاف حرف جرّ باشد. و التقدير، ادخلتک فی مکان. میگوید: در آریم شما را بجای نیکو یعنی بهشت.

باقی قرآء مدخلا خوانند بضمّ میم، و این نیز همان دو وجه را که گفتیم محتمل باشد: یا مصدر «ادخل» باشد، بمعنی الادخال، ای و ندخلکم ادخالا کریم، در آریم شما را درآوردنی نیکو. یا مفعول «ادخل» باشد بمعنی مکان الادخال، ای و ندخلکم مکان ادخال کریم، در آریم شما را در جایی نیکو و اگر بر مصدر حمل کنی، در هر دو قراءت مفعول به محذوف باشد. تقدیر چنان بود که: و ندخلکم الجنّة ادخالا، او فتدخلونها دخولا. نیکوتر آنست که بر مکان حمل کنند، زیرا که به «کرم» آن را صفت میکنند، چنان که در سورة الدخان مکان را بکرم صفت کرد، گفت: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيْونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ

كَرِيمٍ. ۶۱

روی انّ النبیّ (ص) قال: «ما من عبد یأتی الصلوات الخمس، و یصوم رمضان، و یجتنب الكبائر الا فتحت له ابواب الجنّة یوم القیامة، حتّی أنّها لتصطفق ثم تلا: اِنَّ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.

کریم ایدر بمعنی شریف است، یعنی بهشت بر دیگر جایها شرف و فضل دارد، همانست که عرش را گفت: رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ، ای الشّریف الفاضل و نامه سلیمان را گفت: اِنِّی الْقَوِّی اِلَیّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ای شریف بشرف کاتبه و قیل شریف بالختم، کما جاء فی الحدیث: کرم الکتاب ختمه و در قرآن کریم بمعنی شرف و فضل فراوان است: اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ، ای افضلكم و اشرفکم، وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ای شرفناهم و فضلناهم، اُرَآیْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَیّ؟

ای فضلت، فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ اِی فضله و کریم بمعنی صفوح است، آنجا که گفت: فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ، ای صفوح، ما غَرَّكَ بَرِيكُ الْكَرِيمِ اِی الصّفوح و کریم بمعنی کثیر است آنجا که گفت: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ اِی کثیر و کریم است بمعنی حسن، آنجا که گفت: كَمْ اَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ اِی حسن، وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا اِی حسنا. هر چند که عبارات مختلف است امّا حقیقت کرم در همه بشرف و فضل باز گردد.

وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَی بَعْضٍ مَّجَاهِدٌ كَفَتْ دَر تَفْسِيرِ اِیْن آيْتِ كِه: اَم سَلْمَه

گفت: یا رسول الله مردان را در راه خدا جهاد است و زنان را نیست، تا لا جرم زنان را در میراث نیمه مردان است، کاشک ما نیز مردان بودمانی، تا ما را نیز مزد جهاد بودی، و میراث تمام. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد که دریغ مدارید، و خویشتن را این آرزو مکنید. لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا مِنَ الْجِهَادِ، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا مِنَ حِفْظِ فُرُوجِهِنَّ، وَ طَاعَةِ اَزْوَاجِهِنَّ.

چنان که مردان را ثواب است در جهاد، زنان را ثواب است در پارسایی، و خویشتن داری، و شوهران را فرمان برداری. قول سدی آنست که: چون مردان را در میراث دو بهر آمد، و زنان را یک بهر، مردان گفتند: چنان که امروز در میراث ما را بر زنان فضل دادند، امید داریم که فردا قیامت در ثواب اعمال، ما را بر ایشان فضل بود، این بود آرزوی مردان. و زنان نیز آرزو کردند، گفتند: چنان که امروز ما را میراث نیمه مردان است امید داریم که فردا در قیامت گناهان ما نیمه گناه مردان بود. ربّ العالمین این آیت فرستاد، یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب و عقاب باندازه کردار بود، هم مردان را و هم زنان را. کلبی گفت: این تمنی که ایشان را از آن نهی کردند شبه حسد بود بر ایشان که مال داشتند، و زن و فرزند بر مراد، و چاکران و چهارپایان نیکو. ایشان می حسد بردند و دریغ میداشتند، و خود را آن میخواستند. ربّ العالمین گفت: این آرزو مکنید، و گر حاجت بمال دارید از فضل خدای خواهید.

اینست که گفت جلّ جلاله: وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، بفتح سین بی همزه قراءت مکی و کسایی است، و وجه این قراءت آنست که همزه را حذف کردند تخفیف را، و حرکت وی با سین دادند. باقی قراءت و سَأَلُوا اللَّهَ خوانند، با ثبات همزه بر اصل خویش، زیرا که همزه عین فعل است، و کلمه امر مخاطبه است، بمنزلت اقطعوا و فضل اینجا بمعنی رزق است، میگوید: حسد مبرید، و روزی از خدا خواهید.

قال رسول الله (ص): «سلوا الله من فضله، فانه يحبّ ان يسأل، و انّ من افضل العبادة انتظار الفرج.

و قال: «من لم يسأل الله من فضله غضب عليه»
و قالت عائشة: «سلوا ربكم حتى الشسع، فانه ان لم يبسرّه الله عزّ و جلّ لم يتيسر»، و

قال سفیان بن عیینة: «لم يأمر بالمسألة إلا ليعطى».

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ الْآيَةِ اَيْنَ آيَتِ رَا دُو تَأْوِيلَ كُفْتَهَانِد: يَكِي آنَسْت كِه هَر كَس رَا عَصِبِه ايسْت كِه آن عَصِبِه اَزُو مِي مِيرَاث بَرَنْد، آن مِيرَاث كِه پِدْرَان و مَادْرَان و خُوِيْشَان وِي او رَا كُذَاشْتَهَانِد. وَاَلْدَان و اقربون برين تأويل موروثاناند نه وارثان. تأويل ديگر آنست كه: و لِكُلِّ شَخْصِ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مَمَّنْ تَرْكَهُمْ، و هَم الْوَالِدَان و الْأَقْرَبُونَ، مِيگويد: هَر شَخْصِي رَا عَصِبِه ايسْت كِه اَز وِي مِي بَازْمَانَنْد، و مِيرَاث بَرَنْد، آن عَصِبِه پِدْرَان و مَادْرَان و خُوِيْشَاوَنْدَانْد. بَرِين تَأْوِيل «مَا» بَعْمَعْنِي «مَنْ» اِسْت و وَاَلْدَان و اقربون وارثاناند.

وَالَّذِينَ عَاقَدْتَ و عَقَدْتَ، هَر دُو خَوَانْدَهَانِد: بِي الْفِ قِرَاءَتِ كُوفِي اِسْت، و بَالْفِ قِرَاءَتِ بَاقِي. و مَعَاقَدَتِ و مَعَاهَدَتِ هَر دُو يَكْسَانَنْد، و اِيْمَانِ جَمْعِ يَمِينِ اِسْت، و قِسْمِ رَا بَدَانِ يَمِينِ نَامِ كَرْدَنْد كِه آن عَقْدِي اِسْت و عَهْدِي كِه مِيَانِ دُو كَسِ يَا مِيَانِ جَمَاعَتِي مِيْرُوْد، و آن سَاعَتِ كِه عَهْدِ مِيْدهَنْد دَسْتِ دَرِ دَسْتِ يَكْدِيْگَرِ نَهَنْد، و سُوْگَنْدِ يَادِ كَنْنَد. مَفْسَّرَانِ كُفْتَنْد: مَعْنِي مَعَاقَدَتِ دَرِينِ آيَتِ آنَسْت كِه دَرِ جَاهِلِيَّتِ دُو كَسِ فَرَاهِمِ مِيْشَدَنْد، و مِيْگُفْتَنْد: دَمِي دَمِكِ، و حَرْبِي حَرْبِكِ، و سَلْمِي سَلْمِكِ، تَرْتِنِي و ارثِكِ، و اِيْشَانِ رَا حَلِيْفِ يَكْدِيْگَرِ مِيْگُفْتَنْد. چُونِ اِسْلَامِ پَدِيْدِ اَمَدِ اَزِ يَكْدِيْگَرِ مِيرَاثِ مِيْبَرْدَنْد، بَحْكَمِ اَيْنِ آيَتِ كِه اَللّٰهُ كُفْتَهَ بُوْد: فَاتُّوهُمُ نَصِيْبُهُمْ، و آن نَصِيْبِ اِيْشَانِ سَدَسِ بُوْد. رُوْزْگَارِي دَرِ بَدُو اِسْلَامِ چَنِينِ بُوْد. پَسِ اَيْنِ آيَتِ مَنَسُوْخِ كُشْت، و نَاسِخِ اَيْنِ بُوْد كِه: وَ اَوْلُوْا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِيْعَضٍ فِى كِتَابِ اللّٰهِ. اَبُو رُوْقِ كُفْت: اَيْنِ آيَتِ دَرِ شَأْنِ اَبُو بَكْرِ صَدِيْقِ فَرُو اَمَدِ، كِه وِي سُوْگَنْدِ يَادِ كَرْدِ كِه بَرِ فَرَزَنْدِ وِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ هِيْجِ نَفَقَه نَكَنْد، و وِي رَا اَزِ مِيرَاثِ مَحْرُوْمِ كَنْد. پَسِ چُونِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَسْلَمَانِ شَد، او رَا فَرْمُوْدَنْد تَا اَزِ مَالِ خُوِيْشِ وِي رَا نَصِيْبِي دَاد. اَيْنَسْت كِه اَللّٰهُ كُفْت: فَاتُّوهُمُ نَصِيْبُهُمْ.

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مِّنْ اَعْمَالِكُمْ، «شَهِيْدًا» اِنْ اَعْطَيْتُمُوْهُمْ اَوْ لَمْ تَعْطُوْهُمْ. الرَّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلٰى النِّسَاءِ الْآيَةِ مَقَاتِلِ كُفْت: اَيْنِ آيَتِ دَرِ شَأْنِ سَعْدِ بِنِ الرَّبِيْعِ بِنِ عَمْرُو الْاَنْصَارِي فَرُو اَمَدِ. زَنْ وِي حَبِيْبِيَّةِ بَنْتِ زَيْدِ بِنِ اَبِي زَهِيْرِ الْاَنْصَارِيَّةِ نَاْفَرْمَانِي كَرْد، و نَشُوْزِ نَمُوْد. سَعْدِ لَطْمَهْ اِي بَرِ وِي زَدِ. حَبِيْبِيَّةِ بَخْشَمِ بَرَفْت، بَخَانَه پِدَرِ بَارِ شَد. پِدْرَشِ پِيْشِ مَصْطَفِي (ص) شَد، و شَكَايَتِ كَرْدِ اَزِ سَعْدِ، و كُفْت: اَفْرَشْتَه كَرِيْمَتِي فَلَطْمَهَا، دَخْتَرِ گَرَامِي خُوِيْشِ رَا فَرَاشِ وِي

ساختم، و او را بزد.

رسول خدا (ص) گفت: او را بر شوهر قصاص است. حبیبیه رفت تا قصاص خواهد. رسول (ص) او را باز خواند و گفت: توقّف کن تا جبرئیل فرود آید، و از آسمان حکم آرد. آن ساعت جبرئیل فرو آمد، و آیت آورد: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ. فقال النَّبِيُّ (ص): «اراد الله امرا و اردنا امرا، و الذي اراده الله خير».

معنی آیت آنست که مردان بر زنان مسلطانند، و بر سر ایشان بداشته، تا ایشان را تأدیب و تعلیم میکنند، و آنچه صلاح ایشانست بایشان مینمایند، و فرا آن میدارند، و میان ایشان قصاص نیست مگر در نفس و در جرح. و مردان را بر زنان فضل است با فزونی عقل، و دین، و یقین، و قوت عبادت، و کمال شهادت، و استحقاق نبوت و خلافت، و امارت، و دیت و میراث دو چندان زنان، و طلاق در دست مردان، و زنان را یک شوی، و مردان را چهار زن و زنان را در خانه نشستن آئین، که الله تعالی گفت: وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، و مردان را بیرون شدن و جهاد کردن که الله گفت: انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

قال رسول الله (ص): «المرأة مسكينة ما لم يكن لها زوج.» قيل يا رسول الله: و ان كان لها مال؟ قال: «و ان كان لها مال» و قال: «خير النساء امرأة ان نظرت اليها سرتك، و ان امرتها اطاعتك، و اذا غبت عنها حفظتك في مالها و نفسها.» ثم تلا (ص): «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم» یعنی: و فضلوا بما ساقوا اليهن من المهر و الانفاق عليهن.

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ النَّكِهَاتِ هَاهُنَا الْفَرَجِ، و قيل يحفظن فروجهن اذا غاب ازواجهن. میگوید: نیک زنان ایشانند که خدای را فرمان بردارند، و آن گه در غیبت شوی خویشان، خویش و سر خویش نگه دارند. بما حفظ الله بانچه الله نگه داشت، یعنی نکاح حلال، ایشان تن خویش بآن نگه دارند. ابو جعفر در شواذ خوانده: «بما حفظ الله» بنصب ها، یعنی ایشان خود را نگه میدارند بانچه الله را نگاه میدارد، یعنی حدود و فرمان وی را، و آن تقوی است. و این هم چنان است که مصطفی (ص) گفت فرا ابن عباس: «احفظ الله يحفظك»، خدای را نگه دار تا خدا ترا نگه دارد.

یعنی ازو بترس، و حدود وی را نگه‌دار، تا او ترا نگاه دارد. پس حدود اینجا مقدر است، ای احفظ حدود الله، فحذف المضاف و أقام المضاف الیه مقامه. يدلّ علیه قوله: وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ.

وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ اللَّاتِي جَمَعَ اللَّاتِي وَ اللَّاءِ وَ اللَّوَاتِي وَ اللَّوَاتِ هَمَجْنِينَ. وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ أَي تَعْلَمُونَ نُشُوزَهُنَّ. نُشُوزَ زَنِّ آنَسْتِ كَه عَصِيَانِ نَمَائِدِ شُوهرِ خُویشِ رَا، وَ طَاعَتِ دَارِي نَكُنْد. چُون اِمَارَاتِ نُشُوزِ بَرِ زَنِّ ظَاهِرِ گُشتِ بَرِ شُوهرِ وی است که نخست او را پند دهد، و بخدای عزّ و جلّ بترساند، و آنچه شرع او را فرموده از طاعت داری شوهر بر وی خواند، و با وی گوید: اتقی الله و ارجعی الی فراشی. اگر بوعظ مجرد از عصیان باطاعت داری نیاید هجرت باید جست از وی، هم در کلام و هم در جامه خواب. اما هجرت در کلام بیش از سه روز روا نباشد، که مصطفی (ص) گفت: «لا یحلّ لمسلم أن یمجر اخاه فوق ثلاثة ایام».

و هجرت در فراش آنست که ابن عباس گفت: لا تضاجعها فی فراشک. پس اگر بهجرت کار بر نیاید، زخم کردن رواست، زخمی که نه بر مقتل بود، و نه بر روی، و نه از جای بخیزانند، و به

قال النبی (ص): «اتقوا الله فی النساء فانکم اخذتموهنّ بکتاب الله، و استحللتم فروجهنّ بکلمة الله، و انّ لکم علیهنّ ان لا یوطئن فراشکم احدا تکرهونه، فان فعلن ذلك فاضربوهنّ ضربا غیر مبرح»

، و قال (ص): «علّق السّوط حیث یراه اهل البیت»، و عن اسماء بنت ابی بکر، قالت: کنت رابعة اربع نسوة عند الزبیر بن العوام، فاذا غضب علی احدینا ضربها بعود المشجب حتّی یکسره علیها.

فَإِنْ أَطَعَكُم طَاعَتِ ایدرِ جَماعِ است، میگوید: اگر طاعت دارند شما را فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً بر ایشان بهانه مجوئید. و قیل: لا تکلّفها من الحبّ لک ما لا تطیق. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیّاً اِی رَفِیعاً فَوْقَ خَلْقِهِ، «کَبِیراً» لَیْسَ شَیْءٌ اکْبَرُ وَ لا اعْظَمُ مِنْهُ. قوله تعالی: وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنَهُمَا الْآیَةَ یعنی: و ان علمتم خلاف بینهما، میگوید: اگر دانید که مرد و زن را بهم سازگاری نبود، و بسر نتوانند برد، و هر دو را بر یکدیگر دعوای

نشوز کنند، بر حاکم مسلمانان است که دو حکم بر ایشان گمارد، یعنی دو مرد عدل: یکی از قبیله مرد و یکی از قبیله زن، تا در کار ایشان نظر کنند، و با صلح و آشتی خوانند، اگر ممکن شود، و الا فرقت افکنند میان ایشان، چنان که رای ایشان اقتضا کند در کار ایشان. و قول درست آنست که: رضاء زوجین در جمع و تفریق از جهت حکمین معتبر نیست، بدلیل خبر علی (ع)، و هو ان رجلا و امرأة أتيا عليا (ع)، مع كل واحد منهما قيام من الناس، فقال علي (ع): «ما شأن هذين؟» قالوا: وقع بينهما شقاق، قال علي (ع): «فابعثوا حكما من اهله و حكما من اهله». فقال علي للحکمین: «هل تدریان ما علیکما؟ ان علیکما ان رأیتما ان تجمعا جمعتما، و ان رأیتما ان تفرقا فرقتما». فقالت المرأة: رضیت بكتاب الله عز و جل بما علیّ فیہ. فقال الرجل: اما الفرقة فلا. فقال علی (ع): «كذبت و الله لا تنقلب منی حتی تقرّ بمثل ما اقرت به».

ثم قال عز و جل: ان یریدا إصلاحاً یعنی ان اراد الحکمان اصلاحا، یوفق الله بینهما ای بین المرأة و الزوج بالصلاح.

ان الله کان علیماً خبیراً بما فی قلوب الزوجین و الحکمین.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه الآیة کبائر اهل خدمت در راه شریعت اینست که شنیدی، کبائر اهل صحبت در کوی طریقت بزبان اشارت نوعی دیگر است، و ذوقی دیگر دارد. از آنکه اهل خدمت دیگراند و اهل صحبت دیگر. خدمتیان مزدورانند، و صحبتیان مهربان طاعت خدمتیان کبائر مهربانست.

چنین می آید در آثار که: «حسنات الأبرار سیئات المقربین»، و هم ازین بابست سخن آن پیر طریقت که گفت: «ریاء العارفين خیر من اخلاص المریدین».

و مستند این قاعده آنست که مصطفی (ص) از نکته غیب خبر داد، و از آن استغفار کرد، گفت: «انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة» ابو بکر صدیق گفت: لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله.

و نشان کبائر ایشان آنست که در عالم روش خویش ایشان را گاه گاهی فترتی بیفتد که فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریت شود، و حیات ایشان در معرض رسوم و عادات

افتد، و حقائق ایمان ایشان بشوائب اغراض و شواهد حظوظ خویش ممزوج گردد. اگر در آن حال ایشان را بریدی از صحّت ارادت و صدق افتقار و سرور وجد استقبال نکند، و دست نگیرد از چاه خودی خود بیرون نیایند.

گر ز چاه جاه خواهی تا بر آبی مردوار جنگ در زنجیر گوهر دار عنبر بار زن

بزرگان دین گفتند: که مرد تا بسر این خطرگاه نرسد، و این مقام فترت باز نگذارد، پیر طریقت نشود، و مرید گرفتن را نشاید. مردی باید که هزار بار راه گم کرده بود و براه بازآمده، تا کسی را از بیراهی براه بازآرد، که اوّل راه براه باید، آن گه راه باید. آن کس که همه بر راه باشد راه داند، اما راه براه نداند و سرّ زلت انبیاء و وقوع فترت ایشان اینست، و

اللّٰهُ اعْلَمُ وَ هُوَ قَرِيعٌ بَابِ عَظِيْمٍ طُوْبِي لِمَنْ فَتَحَ عَلَيْهِ، وَ هَدَى الْيَه. وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ الْآيَةُ اَبُو بَكْرٍ كَتَانِي كَقْت: مَنْ ظَنَّ اَنَّهُ بَغِيْرُ بَدَلِ الْجُهُوْدِ يَصِلْ، فَهُوَ مَتَمِّنٌ، وَ مَنْ ظَنَّ اَنَّهُ يَبْدُلُ الْجُهُوْدِ يَصِلْ فَتَمَعْنٌ. هَرُ كِه پِنْدَاشْت كِه رِنَج نَابِرْدِه بِمَقْصُوْدِ مِيْرَسِدِ مَتَمْنِيْ اسْت، وَ الْعَاجِزُ مِنْ اَتَّبِعْ هَوَاها وَ تَمَنِّيْ عَلٰى اللّٰهِ، وَ اُو كِه پِنْدَاشْت كِه بَرِنَج وَ طَلَبِ بِمَطْلُوْبِ مِيْرَسِدِ مَتَمْنِيْ اسْت.

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت: او را بطلب نیایند. اما طالب یاود، و تاش نیاید طلب نکند. هر چه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافت حق رهی را پیش از طلب. اما طلب او را پیشین پایه است. عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. چنان که مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب. الهی چون یافت تو پیش از طلب و طالب است، پس رهی از آن در طلب است که بی قراری برو غالب است، طالب در طلب و مطلوب حاصل پیش از طلب، اینست کاریست بس عجب! عجب تر آنست که یافت نقد شد و طلب برنخاست، حق دیده ور شد و پرده عزّت بجاست!.

دریای ملاحتی و موج حسنات قانونه مکرّماتی و ذات حیات
اندر طلب تو عاشقان در حسرات چون ذو القرنین و جستن آب حیات

و قیل فی معنی الْآيَةِ: تَتَمَنَّوْا مَقَامَ السَّادَةِ دُونَ اَنْ تَسْلُكُوْا سَبِيْلَهُمْ، وَ تَتَلَاذَمُوْا سَبِيْلَهُمْ، وَ

تعملوا عملهم. حال بزرگان خواهی، و راه بزرگان نارفته! کعبه مواصلت جویی، با دیده مجاهدت نابریده! نهایت دولت دوستان بینی، محنت ایشان نادیده. تعنی من ان تمنی ان یکون کمن تعنی. تو پنداری قلم عهد بر جان عاشقان آسان کشیدند! یا رقم دوستی بر دل ایشان رایگان زدند! ایشان بهر چشم زدن زخمی بر جان و دل خورده‌اند، و شربتی زهرآلوده چشیده‌اند!

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو از سگ کوی تو بر سر زخم سیلی خورده‌ایم

و لکن نه هر کسی سزای زخم اوست، و نه هر جانی شایسته غم خوردن اوست. رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که جان خویش هدف تیر بلاء او ساخته‌اند، و بار غم او را دل خویش محمل شناخته‌اند، و آن گه در آن بلا و اندوه این ترنم میکنند:

گر بود غم خوردنت شایسته جان رهی این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا

آری، زخم هر کسی بر اندازه ایمان او، و بار هر کس بر قدر قوت او، هر که را قوت تمام‌تر، با روی گران‌تر. اینست سر آن آیت که گفت: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مردان را بر زنان افزونی داد که بار، همه بر ایشانست، از آنکه کمال قوت و شرف همت ایشان را است، و بار بقدر قوت کشند، یا بقدر همت. علی قدر اهل العزم تأتی العزائم.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَاعْبُدُوا اللَّهَ خدای را پرستید، وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً و انباز مگیرید با وی هیچ چیز، وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً و با پدر و مادر نیکویی کنید، وَ بَدِي الْقُرْبَى و با خویشاوندان، وَ الْيَتَامَى و با یتیمان، وَ الْمَسَاكِينِ و با درویشان، وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى و با همسایه خویشاوند، وَ الْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه، وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ و با همراه در سفر، وَ ابْنِ السَّبِيلِ و با راه گدزی، وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بردگان شما، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ خدای دوست ندارد، مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶) هر کسند نازنده خود ستاینده.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ ایشان که آنچه دارند بخیلی کنند، وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ و مردمان را بخیل فرمایند، وَ يَكْتُمُونَ و پنهان دارند، مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ آنچه الله ایشان را داد از فضل خویش، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و ما ساختیم کافران را، عَذَابًا مُهِينًا (۳۷) عذابی

خوارکننده.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ ايشان را نيز كه نفقه ميکنند مالهاي خويش، رِثَاءَ النَّاسِ بر دیدار مردمان، بطلب ستايش ايشان، وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ نميگروند بخدا، وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ نه بروز رستاخيز، وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا وَ هر كه ديو او را هام تا و هام ساز است، فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) بدهام تاي و هام سازي كه اوست.

وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ وَ چه زيان دارد ايشان را؟ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اگر ايمان آرند بخدا، وَ بروز رستاخيز، وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ نفقت کنند از آنچه خدای ايشان را روزی داد، وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹) و خدای بايشان دانا است.
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ خدای بیداد نکند، مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هام سنگ يك ذره، وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً وَ گر نيکی بود، يُضَاعِفْهَا توی بر توی نهد، وَ ضَعْفٌ بر ضعف افزايد، وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰) و از نزديك خود بآن مزي دهد بزرگوار.

النبوة الثانية

قوله: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا الآية ای: وَ حُدُوا اللَّهَ وَ لا تعبدوا معه غيره. ميگويد: خدای را پرستيد، و با وی ديگری را پرستيد، او را يکتا دانيد بی شریک و بی انباز، بی نظير و بی نیاز. همان است كه جای ديگر گفت: وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ فرمان داد و وصيت كرد لله كه جز وی را نپرستيد، فرمان برید، و وصيت نيوشيد. و بر وفق اين، مصطفى (ص) گفت: «إِيَّهَا النَّاسُ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ، اَلَا فاعبدوا رَبَّكُمْ، وَ صَلُّوا خَمْسَكُمْ، وَ صَوْمُوا شَهْرَكُمْ، وَ ادَّوَا زَكَاةَ اَمْوَالِكُمْ، طَيِّبَةً بِهَا اَنْفُسَكُمْ، وَ اطِيعُوا وِلاَةَ اَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ.»

ميگويد: ای مردمان پس از من پيغامبري نيست، و پس از شما امت نيست، من خاتم پيغامبرانم، و شما خاتم امتان. هان! بيدار باشيد، و بند نيوشيد. خدای را يکی گوئيد، و او را يگانه و يکتا و بی همتا دانيد. فرمان وی را خويشتن بيوکنيد، و نماز پنجگانه بوقت خويش بگزاريد، و ماه رمضان روزه داريد، و زکاة از مال بيرون کنيد، و در آن خوشدل و خوش تن باشيد، و واليان خود را طاعت دار فرمانبردار باشيد، تا در بهشت شويد، و بدیدار

و رضاء مولى رسيد.

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ فرمود كه با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و درویشان نکوکار باشید، و مواسات کنید.

ابو هريره روايت كرد كه مردى آمد بر مصطفى (ص)، و از سختى دل خویش بنالید، و از حضرت نبوت مرهم جست، و مداومت خواست. رسول خدا (ص) گفت: ان اردت أن یلبین قلبک، فاطعم المسکین، و امسح برأس الیتیم، و أطعمه.

وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ هِمْسَايَه خویشاوند است، و الْجَارِ الْجُنْبِ بفتح جیم و سکون نون عاصم خواند بروایت مفضل، و این بر حذف مضاف است، و التقدير: و الجار ذی الجنب، ای ذی الناحیه، و العرب تقول للغریب اذا اجرته: جار جنب.

باقی «و الجار الجنب» خوانند بضمّین، و هو صفة للجار، مثل قولهم: ناقة اجد و مشیه سجع، و المراد بالجنب الغریب المتباعد عن اهله. جنب اینجا بمعنی اجنبی است، و بیگانه را باین نام کردند از بهر آنکه از تو بر جانبی بود، نه از خاندان، و تجنب ازین گرفته اند پرهیزیدن، و جنابت ازین گرفته اند که مرد در آن از قرآن و از نماز دور بود، و جنابت رسیده را ازین معنی جنب گویند.

علی الجملة حقوق همسایه بسیار است، و هر که بسرای تو نزدیک تر، ببر تو اولی تر. قال رسول الله (ص): «التمس الجار قبل الدار، و الرفیق قبل الطریق. من آذى جاره فقد آذانی، و من آذانی فقد آذى الله، و من حارب جاره فقد حارب بنی، و من حارب بنی فقد حارب الله».

و قال (ص): «انّ خير الأصحاب عند الله خيرهم لصاحبه، و خير الجيران عند الله خيرهم لجاره».

و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله (ص): «من اغلق دون جاره، مخافة على اهله و ماله، فليس جاره ذلك بمؤمن، و ليس بمؤمن من لم يأمن جاره بوائقه». قال: يا رسول الله ما حقّ الجار؟ قال: «ان استقرضك اقرضته، و ان مرض عدته، و ان مات شيّعه، و ان دعاك اجبته، و ان استعان بك اعنته، و ان اصابه خير سرّك و هنّأته، و ان اصابته مصيبة ساءك و عزّيته، و لا تطل البناء عليه فتسدّ عنه الریح، و تشرفّ عليه، الا باذنه، و لا تؤذّه

بقتار قدرک، آلا ان تغرف له منها، و اذا اشتریت فاکهتہ فلا تخرج منها شیئا، و ما زال جبرئیل یوصینی بالجار، حتی ظننت انه سیورثہ. الجیران ثلاثة: جار له ثلاثة حقوق، و جار له حقان، و جار له حق. فأما الذی له حقوق ثلاثة، فحق الاسلام و حق القرابة و حق الجوار، و أما الذی له حقان، فحق الاسلام و حق الجوار، و أما الذی له حق واحد، فالذی له حق الجوار». قالوا: یا رسول اللہ! أ نطعم المشرکین من نسکنا؟ قال: «لا تطعموا المشرکین من نسککم».

وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنَبِ هَام راه است در سفر، یا هام دکان، یا هام دبیرستان، و گفته اند: «الصَّاحِبِ بِالْجَنَبِ» کسی است که پیوسته با تو بود در خدمت و صحبت تو، بر امید خیر و نفع تو. قال ابن عباس (رض): «أنتی لأستحیی أن یطأ الرجل بساطی ثلاث مرّات لا یری علیه اثر من بری». وَ ابْنِ السَّبِيلِ ابن السَّبیل راه گذاری است، اگر توانگر باشد و اگر درویش، بحکم مهمانی بتو فرو آید، او را بر تو سه روز حق مهمانی است، پس چون سه روز بر گذشت صدقه باشد. مصطفی (ص) گفت: «لکلّ شیء زکاة، و زکاة الدّار بیت الضیافة».

وَ مَا مَلَكَتْ أیمانُکُمْ بردگان و زبردستان اند. علی بن ابی طالب (ع) گفت: «کان آخر کلام رسول اللّٰه (ص) الصلّاة، و اتّقوا اللّٰه فیما ملکتم ایمانکم».

و دفع رسول اللّٰه (ص) الی ابی ذر غلاما، فقال: «یا ابا ذر اطعمه ممّا تأکل، و البسه ممّا تلبس».

و قال (ص): «الغنم بركة، و الإبل عزٌّ لأهلها، و الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القيامة، و العبد اخوک، فان عجز فاعنه».

إِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً میگوید: اللّٰه دوست ندارد هر خرامنده بکبر، لاف زن، خویشتن ستای. فخور در اشتر همچون مصراة است در گوسفند، و این آنست که شیر جمع کنند در پستان وی، تا مشتری پندارد که آن معتاد است و اصلی، و در آن رغبت نماید، پس بخلاف آن بود. همچنین فخور از مردم آن بود که از خویشتن حالی نیکو بنماید بدعوی، و پس بی معنی بود.

و گفته اند: مختال آنست که خود را عظیم داند، و برتری نماید، و از کبر تحقیر مردم کند، و

بحقوق الله قیام نکند و فخور آنست که او را در نعمت بطر بگیرد، و خویشتن را در آن بستاید، و خدای را عزّ و جلّ در آن شکر نکند و این دو کلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگر خویشاوند و همسایه درویش داری از ایشان ننگ نداری، و با ایشان پیوندی. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ الْآيَةَ مَعْنَى بَخْلٍ مِنْ رُوحِ شَرِّهِمْ وَاجِبٌ أَنْ يَكُونَ مِنْ عَادَةِ عَرَبٍ مَنَعَ فَضْلَ مَالٍ مِنْ حَاجَتِهِ، وَبِزِيَانِ إِشَارَتِهِ: تَرْكُ الْإِثَارَةِ فِي زَمَانِ الْاضْطِرَارِ. وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ بِفَتْحٍ بَا وَخَا قِرَاءَتِ حَمْزِهِ وَكَسَائِيهِ اسْتِ، وَهَمَجْنِيهِ فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ. بَاقِي بِالْبِخْلِ خَوَانِدِ بِضَمِّ بَا وَسَكُونِ خَا فِي هَرِ دُو سُورَةِ، وَهَمَا لُغْتَانِ. وَدَرِينِ لُغْتِي دِيْكَرِ حِكَايَتِ كَرْدِهْ-اَنْدِ: وَهِيَ الْبِخْلُ بِسَكُونِ الْخَا وَفَتْحِ الْبَا، قَالَ سَيِّبِيَهْ: وَ لَمْ يَقْرَأْ بِهَذِهِ اللَّغَةِ.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ جِهْدِاَنْدِ كِهْ بِخِيْلِي كِنَنْدِ دَرِ مَالِهَائِي خُوِيْشِ، وَ دَرِ طَاعَتِ خُدَا هَزِيْنِهْ نَكِنْدِ. وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، اَنْصَارَ رَا مِيْفِرْمُوْدَنْدِ كِهْ شَمَا بَرِ رَسُوْلِ خُدَا نَفَقَتِ مَكْنِيْدِ كِهْ دَرِوِيْشِ شُوِيْدِ.

وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ صَفَتْ وَ نَعَمْتَ مِصْطَفَى (ص) دَرِ تُوْرَاتِ مِيْپُوْشِيْدَنْدِ وَ پِنْهَانِ مِيْدَاشْتَنْدِ. اَنْ كِهْ خَبْرِ دَادِ اَزِ سِرَانْجَامِ كَارِ اِيْشَانِ دَرِ اَخْرَتِ، وَ كَفْتِ: وَ اَعْتَدْنَا يَا مُحَمَّدُ، لِلْكَافِرِيْنَ يَعْنِيْ لِّلْيَهُودِ، عَذَابًا مُّهِينًا. قَوْلُهُ: وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ الْآيَةُ عَطْفِ اسْتِ بَرِ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ. سَدِيْ كَفْتِ: اِيْنِ دَرِ شَأْنِ مَنَاْفِقَانِ اسْتِ وَ قَوْمِيْ اَزِ مُشْرِكَانِ مَكِهْ، كِهْ بَرِ عِدَاوَتِ رَسُوْلِ خُدَا هَزِيْنِهْ مِيْكَرْدَنْدِ.

وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيْنًا مَعْنَى اَنْسَتِ كِهْ: هَرِ كِهْ چِنَانِ بُوْدِ قَرِيْنِ وِيْ شَيْطَانِ بُوْدِ، فَسَاءَ قَرِيْنًا وَ بَدْقَرِيْنِيْ كِهْ اَوْسْتِ. فِرْدَا بَرِ سِتَاخِيْزِ بَا وِيْ كُوِيْدِ: يَا لَيْتَ بَيْنِيْ وَ بَيْنِكَ بَعْدَ الْمُشْرِكِيْنَ فَبَسَّ الْقَرِيْنَ.

وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ يَعْنِيْ عَلَيِ الْيَهُودِ وَ الْمَنَاْفِقِيْنَ، لَوْ اٰمَنُوْا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يَعْنِيْ الْبَعْثِ بَعْدِ الْمَوْتِ.

وَ اَنْفَقُوْا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ. مِنْ اَلْاَمْوَالِ فِي الْاِيْمَانِ وَ الْمَعْرِفَةِ، وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيْمًا اَنْهُمْ لَنْ يُّؤْمِنُوْا.

السَّيْلِ، فيخرجون كاللؤلؤ، في رقابهم الخواتيم، يعرفهم اهل الجنة، هؤلاء عتقاء الله عز و جل، الذين أدخلهم الجنة بغير عمل عملوه، و لا خير قدموه، فيقال لهم: ادخلوا الجنة، فما رايتموه فهو لكم، فيقولون: ربنا اعطيننا ما لم تعط احدا عنهم. فيقول: لكم عندى افضل من هذا. فيقولون: اى شىء افضل من هذا؟ فيقول: رضى عنكم، فلا اسخط عليكم ابدا».

وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً بَرَفَعْتُمْ قُرْآنَ مَكِّيٍّ اسْتِ و مدنى، يعنى: و ان تقع حسنة او تحدث حسنة، اگر یک نیکی بود از بنده مؤمن، آن مضاعف کند. باقى بنصب خوانند، يعنى: و ان تكن الذرة حسنة، اگر آن ذره نیکی بود مضاعف کند.

«يضعفها» بتشدید قراءت مكى و شامى و يعقوب است، و «يضاعفها» بالف قراءت باقى است، و هما نعتان. ضاعف و ضعف بمعنى واحد، و بعضى اهل لغت گفته اند: ضعف بتشدید از ضاعف بالف مه است در معنى. يضاعفها اى يجعلها ضعفين، يضاعفها يجعلها اضعافاً كثيرة و درست آنست كه هر دو يكى است، دليل بر اين آنكه گفت: فَيُضَاعَفُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً، و فى الخبر: «اذا كان يوم القيامة، نادى مناد على رءوس الأولين و الآخريين: هذا فلان بن فلان، من كان له عليه حق فليأتته الى حقه، فيأتونه. ثم يقال له: هؤلاء حقوقهم. فيقول: يا رب! من اين! و قد ذهبت الدنيا. فيقول الله عز و جل للملائكة: انظروا فى اعماله الصالحة فاعطوهم منها. فينظرون فيها، فيعطونهم منها، فيبقى مثقال ذرة من حسنة، فيقول للملائكة: يا ربنا! و هو اعلم بذلك منهم، اعطينا كل ذى حق حقه، و بقى له مثقال ذرة من حسنة. فيقول للملائكة: ضعفوها لعبدى، و ادخلوه بفضل رحمتى الجنة»، فذلك قوله تعالى: وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعَفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا الآية ابتداء آيت ذكر توحيد است، و توحيد اصل علوم است، و سرّ معارف، و مايه دين، و بناء مسلمانى، و حاجز ميان دشمن و دوست. هر طاعت كه با آن توحيد نيست آن را ورجى و وزنى نيست، و سرانجام آن جز تاريكى و گرفتارى نيست، و هر معصيت كه با آن توحيد است حاصل آن جز آشنابى و روشنايى نيست. توحيد آنست كه خدای را يكتا گويى، و او را يكتا باشى. يكتا گفتن توحيد مسلمانان است، يكتا بودن مايه توحيد عارفان. توحيد مسلمانان ديو راند، گناه

شوید، دل گشاید. توحید عارفان علایق برد، خلائی شوید، و حقایق آرد. توحید مسلمانان پند برگرفت، در بگشاد، بار داد. توحید عارفان رسوم انسانیّت محو کرد، حجاب بشریّت بسوخت، تا نسیم انس دمید، و یادگار ازلی رسید، و دوست بدوست نگرید. توحید مسلمانان آنست که گواهی دهی خدای را بیکتایی در ذات، و پاکی در صفات، و ازلیّت در نام و در نشان. خدایی که جز او خدا نه، و آسمان و زمین را جز او کردگار نه، و چنو در همه عالم وفادار نه. خدایی که بقدر از همه بر است. بذات و صفات زبر است. از ازل تا ابد خداوند اکبر است. هر چه در عقل محالست اللّٰه بر آن قادر بر کمالست، و در قدرت بی احتیالست، و در قیومیّت بی گشتن حالست، و در ملک آمن از زوالست، و در ذات و صفات متعالست. کس نه بینی از مخلوقان که نه در وی نقصان است، یا از عیب نشانست، و کردگار قدیم از نقصان پاک، و از عیب منزّه، و از آفات بری. نه خورنده و نه خواب گیر، نه محلّ حوادث نه حال گرد، نه نو صفت، نه تغیر پذیر. پیش از کی قائم، پیش از کرد جاعل، پیش از خلق خالق، پیش از صنایع قدیر.

فبذاته و صفاته و کماله قد کان کهو الان کلّ اوان

شیخ الاسلام انصاری قدّس اللّٰه روحه گفت: توحید مسلمانان میان سه حرفست: اثبات صفت بی افراط، و نفی تشبیه بی تعطیل، و بر ظاهر برفتن بی تخیل. حقیقت اثبات آنست که: هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است، و مصطفی (ص) گفت که از حق بر عیان است، تصدیق و تسلیم در آن پیش گیری، و بر ظاهر آن میستی، و آن را مثل زنی، و از ضیعت بنگردانی، و بخیال گرد آن نگردي، که اللّٰه در علم آید، در خیال نیاید، و از تفکّر در چگونگی آن بپرهیزی، و تکلف و تأویل در آن نجویی، و از گفتن و شنیدن آن نیچی، و بحقیقت دانی که معلوم از صفات اللّٰه خلق را، نام آنست، و ادراک بآن قبول آنست، و شرط در آن تسلیم آنست، و تفسیر آن یاد کردن آنست. ذات اللّٰه بقدر اللّٰه دان، نه بمعقول خلق. صفات او بسزاء او دان، نه بفکرت خلق. توان او بقدر او دان، نه بحیلت خلق. او هستی است یکتا، از او هام جدا، وز تکییف بر تا. هر چه خواهد کند، نه بحاجت، که وی را به هیچ چیز حاجت نیست، بلکه بخواست راست کند، و علم پاک، و حکمت سابق، و قدرت نافذ. سخن وی حق، و وعده وی راست، و رسول وی امین، و سخن وی بحقیقت

موجود در زمین، باو پیوسته دائم، و حجت وی بآن قائم، قضاء او مبرم، و امر و نهی وی محکم، **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**. اینست توحید سمعی، و شناخت خبری. باین توحید بیهشت رسند، وز دوزخ برهند، وز خشم حق آزاد شوند. و ضدّ این توحید شرک مهین است، هر که ازین توحید سمعی باز ماند، در شرک مهین بماند، و ز مغفرت الله درماند. **أَمَّا تَوْحِيدٌ دِیْگَرُ: تَوْحِيدٌ عَارِفَانِ** است، و حلیت صدیقان.

سخن درین توحید نه کار آب و گل است، و نه جای زبان و دل است. موحد ایدر بزبان چه گوید، که حالش خود زبان است! عبارت چون کند از آن توحید، که عبارت از آن عین بهتان است! این توحید نه از خلق است، که آن از حق نشان است. از آنست که رستاخیز دل، و غارت جان است.

ما وَحَّدَ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ	اذْ كَلَّ مِنْ وَحْدِهِ جَاحِدٌ
تَوْحِيدٌ مِنْ یَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ	عَارِیَةٌ اِبْطَلَهَا الْوَاحِدُ
تَوْحِيدُهُ اِیَّاهُ تَوْحِيدُهُ	وَ نَعْتٌ مِنْ یَنْعَتُهُ لِاحِدٍ

بیر طریقت گفت: الهی! عارف ترا بنور تو میداند. از شعاع وجود عبارت نمیتواند. موحد ترا بنور قرب میشناسد. در آتش مهر میسوزد. از ناز باز نمبیردازد.

خداوندا یافت ترا دریافت میجوید. از غرقی در حیرت، طلب از یافت باز نمیداند.

مسکین او که او را بصنایع شناخت. درویش او که او را بدلائل جست. از صنایع آن باید جست که در آن گنجد. از دلایل آن باید خواست که از آن زبید. حقیقت توحید بر زبان خبر کی آویزد. این نه آن توحید است که استدلال و اجتهاد بآن پیوندد، یا شواهد و صنایع بر آن دلالت کند، یا بوسیلتی از وسائل مستحق گردد.

آن یافتی است در غفلت، ناخواسته در آمده، و رهی با خود پرداخته، در مشاهده قریب و مطالعه جمع افروخته، مهر ازل سود کرده، و دو گیتی بزبان برده!

زیان جان گر از دیدارت آید زیان جان بجان باید خریدن

بیر طریقت گفت: الهی! نشان این کار ما را بی جهان کرد، تا از تن نشان ما را هم نماند. دیده وری تو رهی را بی جان کرد. مهر تو سود کرد، و دو گیتی زیان کرد. الهی دانی بچه شادم؟ بآنکه نه بخویشتن بتو افتادم. تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم

چون از خواب برخاستم.

اتانی هواها قبل أن اعرف الهوی فصادف قلبا فارغا فتمكنا

موسی بطلب آتش میشد که اصطناع یافت. او بی‌خبر بود که آفتاب دولت برو تافت. محمد (ص) در خواب بود که مبشّر آمد که: بیا تا مرا ببینی. من خریدار توام. تو بی‌من چند نشینی؟ نه موسی (ع) بگفتار طمع داشته بود، و نه محمد (ص) بیدار. پس یافت در غفلت است جزین میندار. الهی! بهاء عزّت تو جای اشارت نگذاشت، جلال وحدانیّت تو راه اضافت برداشت، تا گم کرد رهی هر چه در دست داشت، و ناچیز گشت هر چه رهی پنداشت. الهی! از آن تو میفرود، و از آن میکاست، تا آخر همان ماند که اول بود راست! محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

بنده بآن توحید اوّل از دوزخ برست، و بهشت رسید، و باین توحید برست بدوست رسید. و لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا شرک بزبان شریعت آنست که باعتقاد معبودی دیگر گیری، و بوحدانیّت الله اقرار ندهی، و بزبان طریقت شرک آنست که در کاینات موجودی دیگر بجز الله ببینی، و با اسباب بمانی.

شیخ الاسلام انصاری گفت: سبب ندیدن جهل است، اما با سبب بماندن شرک است. آن گه در سیاق آیت ذکر همسایگان کرد، و مراعات حقوق ایشان فرمود، گفت: وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و همسایگان بسیاراند، و حقوق ایشان بر اندازه قرب ایشان: همسایه سرای است، و همسایه نفس، و همسایه دل، و همسایه جان. و همسایه سرای آدمیست، و همسایه نفس فریشته است، و همسایه دل سکینه معرفت، و همسایه جان حق جلّ جلاله. همسایه سرای را گفت: وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ، و همسایه نفس را گفت: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ، و همسایه دل را گفت: أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، و همسایه جان را گفت: و هو معكم اینما کنتم.

اما حق همسایه سرای آنست که مراعات وی بنگذاری، و بمواسات خویش هر وقت او را از خود شاکر و آسوده داری. و حق همسایه نفس آنست که او را بطاعت خویش شاد داری، و از معاصی خویش او را رنجور نکنی، تا چون از تو بر گردد، خشنود و شاکر بر

گردد. و حق همسایه دل آنست که معرفت خویش از شوائب بدعت و آرایش فتنه و حیرت پاک داری، و بلباس سنت و پیرایه حکمت آراسته کنی. و حق همسایه جان آنست که اخلاق را تهذیب کنی، و اطراف را ادب کنی، و خاطر پر از حرمت داری، و قدم از دو گیتی برگرفته، و از خود باز رسته، و حق را یکتا شده.

در اخبار بیارند که الله گفت: «یا محمد، کن بی کما لم تکن، فأکون لک کما لم ازل».

تا با خودی از چه همشینی با من
 ای بس دوری که از تو باشد تا من
 در من نرسی تا نشوی یکتایی
 کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من!

۹ النوبة الاولى

قوله تعالی: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ بَازِغُوا رُوزِي بُوْد أَنكُه مَا آرِيْم، مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی، بِشَهِيْدِ بِيْغَامْبَرِي بگواهی، وَ جِئْنَا بِكَ وَ آرِيْم تَرَا، عَلٰی هُوْلَاءِ شَهِيْدًا (۴۱) بر اینان بگواهی.

يَوْمَئِذٍ آن روزهن يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارد و خواهد ایشان که کافر بودند درین جهان، وَ عَصُوا الرَّسُولَ و سر کشیدند از استوار داشتن رسول، لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ اگر زمین با ایشان هموار کنندی، وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲) و از خدای هیچ سخن پنهان ندارند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى گرد نماز مگردید آن گه که مستان بید، حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ تا آن گه که چنان بید که دانید که چه میخوانید، وَ لَا جُنْبًا و گرد نماز مگردید آن گه که جنب باشید. إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر در راه رفتن و در مسجد گذشتن، حَتَّى تَغْتَسِلُوا تا آن گه که بیشتر غسل کنید، وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر بیمار بید که آب فرا خویش نیارید برد، أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری بید و آب نیابید، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ یا یکی از شما از حاجت آدمی آمده بود، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بپوست خود پوست زنان پاسیده بید، فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً و آب نیابید، فَتَيَمَّمُوا آهنگ کنید، صَعِيدًا طَيِّبًا خاکی پاک، فَامْسَحُوا بِيَاسِيدِ بَانَ خَاك، بوجوهكم رویهای خویش، وَ أَيَّدِيكُمْ و دو دست خویش همه، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳) که الله در گذارنده است آمرزگار همیشه.

أَلَمْ تَرَ نَهْيِنِي، ننگری؟ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بآيَاتِنَا أَن يَشْكُرُوا، نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ
بهره‌ای از کتاب آسمانی، يَشْكُرُونَ الضَّلَالَةَ گمراهی می‌خرند، وَيُرِيدُونَ و نیز می‌خواهند، أَن
تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) که شما راه گم کنید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَاللَّهُ دَانِتَر دَانِئِيسْت بَدشمنان شما، وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا و خدای یاری
بسنده است، وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيحاً (۴۵) و داوری داری بسنده.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا از ایشان که جهود شدند قومی هستند، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ سَخْنَانَ اللَّهِ
می‌بگردانند، عَنِ مَوَاضِعِهِ از آن جایهای خویش، وَ يَقُولُونَ سَمَعْنَا و بزبان می‌گویند که
شنیدیم، وَ عَصَيْنَا و فرمان بردار نه‌ایم، وَ اسْمَعُ بَمَا نِيوش، غَيْرَ مُسْمَعٍ شنواینده مباد، وَ
رَاعِنَا و بزبان می‌گویند ترا که راعنا، لَيْتَا بِالسَّنِيهِمْ این گردانیدن زبان عربی است بزبان
عبری در سخن وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ و طعن جستن است در دین، وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان
گویند سَمَعْنَا وَ اطَعْنَا شنیدیم و فرمان بردیم، وَ اسْمَعُ وَ انظُرْنَا و نیوش و در ما نگاه کن،
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اقْوَمَ ایشان را به باشد و راست تر باشد، وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، لَكِنْ
خدای بر ایشان لعنت کرد بکافر شدن ایشان، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶) تا بنگرند مگر
اندکی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای ایشان که ایشان را تورات دادند، آمِنُوا بَمَا نَزَّلْنَا بگروید
بقرآن که فرو فرستادیم، مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ استوار دار و گواه آن تورات را که با شماست،
مِن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا بِيَش از آنکه صورت رویها بستریم، فَنَرُدُّهَا عَلَيَّ أَذْبَارَهَا و آن
رویهای صورت سترده با پستها گردانیم، أَوْ نَلْعَنُهُمْ یا ایشان را لعنت کنیم کَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ
السَّبْتِ چنان که لعنت کردیم خداوندان شنبه را، وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) و فرمان که
خدای دهد بآن کار کردنی است.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا الْآيَةَ این کلمه تعظیم است، بلفظ تَعَجَّبَ می‌گوید، و در ضمن
آن توبیخ منافقان و جهودان است که صفت ایشان از پیش رفت.

میگوید: چون بود حال آن جهودان و منافقان در آن روز رستاخیز؟ و روا بود که این کلمه
تَعَجَّبَ تعظیم روز رستاخیز را بود، یعنی که چون بزرگوار و چه عظیم روزیست آن روز

رستاخیز! که از هر امتی در هر دوری که بودند پیغامبر ایشان بیاریم، تا بر امت خویش گواهی دهند، نیکان را بر نیکی و بدان را بر بدی، و گواهی دهند قومی را که رسالت پذیرفتند، و استقبال فرمان حق کردند، و گواهی دهند بر قومی که رسالت نپذیرفتند، و از حق سر کشیدند.

آن گه گفت: وَ جُنَّا بَكَ وَ تَرَانِيزِ بِيَارِيْمِ اَي مُحَمَّد، عَلِي هُوْلَاءِ شَهِيْدًا تَا بَرِيْنِ كَاْفِرَانِ مَكَّة وَ مَنَافِقَانِ مَدِيْنَه گواهی دهی، که چه کردند از نابکار؟ و چه گفتند از ناسزا؟ عبد الله مسعود گفت: رسول خدا (ص) مرا فرمود که: از قرآن چیزی بر خوان، سورة النساء بر خواندم، تا اینجا رسیدم که فَكَيْفَ إِذَا جُنْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، گریستن بر رسول (ص) در افتاد، آن گه گفت: بس که خواندی.

يَوْمَئِذٍ يَعْنِي: فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي كَفَّارِ أُمَّةٍ مُحَمَّد (ص)، وَ عَصَاؤُ الرَّسُولِ وَ هُوَ نَبِيْنَا مُحَمَّد (ص) لَوْ تَسَوَّى بَفَتْحِ تَا وَ تَشْدِيْدِ سِيْنِ، بِي اَمَالْتِ، مَدْنِي وَ شَامِي خَوَانْدِ، عَلِي بِنَاءِ الْفَعْلِ لِلْفَاعِلِ، وَ اَيْنِ اِزْ بَابِ تَفْعَلُ اسْتِ مَطَاوَعِ سَوَّى، يُقَالُ: سَوَّيْتَهُ فَتَسَوَّى، وَ اَصْلُ، تَسَوَّى اسْتِ مَضَارِعِ تَسَوَّى. تَاءِ دَوْمِ دَرِ سِيْنِ مَدْغَمِ كَرْدَنْدِ تَسَوَّى شُدِ. حَمْزَه وَ كَسَائِي تَسَوَّى خَوَانْدِ بَفَتْحِ تَا وَ تَخْفِيْفِ سِيْنِ بَا مَالْتِ، وَ اَصْلُ هَمْ تَسَوَّى اسْتِ، تَاءِ دَوْمِ كَه اِيْشَانِ مَدْغَمِ كَرْدَنْدِ اَيْنَانِ حَذْفِ كَرْدَنْدِ، وَ اَمَالْتِ اَيْنِ فَعْلِ نِيْكَوَسْتِ، كَه الْفَشِ دَرِ تَشْبِيْهِ يَاءِ مِيْگَرْدَدِ وَ دَرِيْنِ هَرِ دُو قَرَاءَتِ فَعْلِ مَسْنَدِ اسْتِ بَا زَمِيْنِ وَ اَيْنِ بَرِ سَبِيْلِ اِتْسَاعِ وَ مَجَازِ اسْتِ، وَ مَعْنَاهُ: لَوْ تَسَوَّوْا بِالْأَرْضِ فَيَصِيْرُونَ مِثْلَهَا تَرَابًا، كَمَا قَالَ تَعَالَى: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا.

این همچنانست که گویی: ادخلت الخاتم في الاصبع. باقی لَوْ تَسَوَّى خَوَانْدِ بَضْمِ تَاءِ وَ تَخْفِيْفِ سِيْنِ بِي اَمَالْتِ، عَلِي بِنَاءِ الْفَعْلِ لِلْمَفْعُولِ بِهِ، وَ اَيْنِ اِزْ بَابِ تَفْعِيْلِ اسْتِ، مَضَارِعِ سَوَيْتِ، يُقَالُ: سَوَّيْتُ بَفَلَانِ الْأَرْضِ، اِذَا دَفَنْتَهُ فِيْهَا فَتَسَوَّتْ بِهَ الْأَرْضُ، وَ مَعْنَاهُ: وَ يَجْعَلُونَ وَ الْأَرْضُ سَوَاءً. مِيْگوِيْدِ: دَرِ اَنْ رُوْزِ مَنَافِقَانِ وَ مَشْرَكَانِ كَه اِزْ اسْتَوَارِ دَاشْتَنْ رَسُوْلِ (ص) وَ پَذِيْرَفْتَنْ رَسَالْتِ وِي سِرْكَشِيْدَنْدِ، خَوَاهَنْدِ وَ اَرْزُو كَنْنَدِ كَه: اِگَرِ زَمِيْنِ رَا بَا اِيْشَانِ هَمُوَارِ كَنْنِيْدِيْدِ، يَعْنِي دَوْسْتِ دَارَنْدِ كَه اِيْشَانِ رَا بَا زَمِيْنِ يِكْسَانِ كَنْنَدِ، وَ اِيْشَانِ رَا خَاكِ گَرْدَانَنْدِ. وَ چُونِ بَفَتْحِ تَاءِ خَوَانِي مَعْنِي اَنْسْتِ كَه: خَوَاهَنْدِ وَ اَرْزُو كَنْنَدِ كَه اِگَرِ زَمِيْنِ بَا اِيْشَانِ هَمُوَارِ

شدی، یعنی دوست دارند که خاک شدندی و مانند زمین گشتندی، و با آن یکی شدندی. و تفسیر این آیت آنجا است که گفت: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا، و این آن گه گویند که ربّ العالمین بهایم را و جمله طیور و سباع را گوید: کونی ترابا فتصیر ترابا. تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا این کلمه از مشکل قرآن است که جایی دیگر گفت حکایت از مشرکان: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و جایی دیگر: بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، ایشان در قیامت خواهند گفت که: ما هرگز مشرک نبودیم، و جز از خدای نپرستیدیم، و این پنهان داشتن کفر و شرک است، و اینجا میگوید: وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا هیچ سخن از الله پنهان ندارند.

معنی آنست که: لا يستطيعون ان يكتموا الله حديثا. ابن عباس گفت: ایشان در قیامت چون بینند که الله گناهان اهل اسلام میآمرزد، و شرک نمیآمرزد، گویند: ما نیز اهل گناهان بودیم نه اهل شرک. ربّ العزة با ایشان گوید: أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ کجاند آن انبازان شما با من که میگفتید بدروغ؟ ایشان گویند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ بالله خداوند ما که ما هرگز از انباز گیران نبودیم با خدای آن گه مهر بر دهنهای ایشان نهند، و دستها و پایهای ایشان گویا کنند، تا کردهای ایشان همه باز گویند. آن گه باشد که ایشان آرزو کنند که با زمین هموار شدندی، و این کتمان نکردندی، که بر الله هیچ چیز پوشیده نشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى قَرَبَ يَقْرَبُ بِرِزْنِ فَعَلٍ يَفْعَلُ، قَرَبَ وَقَوْعَ اسْتِ، و قَرَبَ يَقْرَبُ عَلَى فَعَلٍ يَفْعَلُ قَرَبَ لَزُومَ اسْتِ، قَرَبَ يَعْنِي گَرْدَ چِيزِي گَشْتِ و نَزْدِيكَ آن گَشْتِ، و قَرَبَ نَزْدِيكَ شَدَّ، و أَمَّا قَرَبَ يَقْرَبُ فَهَوَ مِنْ قَرَبِ الْمَاءِ إِذَا أَوْرَدَهُ. و سَكْرَ مَأْخُوذَ اسْتِ از سَكْرٍ، و سَكْرَ بَسْتَنَ بُوْدَ، يَقَالُ: سَكْرَتِ الْمَاءِ أَيْ حَبْسَتَهُ، و مَسْتَى رَا از آن سَكْرٍ گویند که فَهْمَ فَرُو بَنَدَدَ بِرِ صَاحِبِ خُودِ، و عَقْلَ مَحْتَبَسِ شُودَ. میگوید: ای ایشان که بگرویدند گرد نماز مگردید در حالت مستی، یعنی گرد جای نماز مگردید نماز کردن را، و این آیت پیش از آیت تحریم خمر آمده، و شرح این قصّه در سورة البقره رفت. ضحاک بن مزاحم گفت: این نه سکر خمر است، که این سکر خوابست، یعنی که با غلبه خواب و اضطراب عقل، نماز مکنید. و بر وفق این تفسیر خبر مصطفی (ص) است:

«اذا نَعَسَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَصَلِّيُ فَلْيَنْصِرْفِ، لَعَلَّهُ يَدْعُو عَلَيَّ نَفْسَهُ وَهُوَ لَا يَدْرِي»، و يقرب منه

قوله (ص): «اذا قام احدكم من اللّيل، فاستعجم القرآن على لسانه، فلم يدر ما يقول فليضطجع».

و روایت کنند از عبیده السلمانی که گفت: این آیت در شأن کسی است که حاقن بود، و آن خبر بدلیل آرد که مصطفی (ص) گفت: «لا يصلين احدكم و هو يدافع الأخشين».

و قول درست آنست که: سکر خمر است، و اعتماد بر آنست.

و لا جنباً نصب على الحال است، یعنی: لا تقربوا الصلاة و أنتم جنب.

میگوید: گرد جای نماز مگردید در حال جنابت. اگر گوئیم لا تقربوا الصلاة میگوید: گرد جای نماز مگردید، تقدیر چنان باشد که: لا تقربوا موضع الصلاة و هو المسجد، فحذف المضاف و أقام المضاف اليه مقامه. جنب نامی است مرد را و زن را، و وحدان را و جمع را، يقال: رجل جنب و امرأة جنب و رجال جنب و نساء جنب. جنابت بايلاج حاصل شود یعنی: بتغييب الحشفة في اى فرج كان، اگر چه انزال با آن نبود، یا بانزال حاصل شود اگر چه ايلاج با آن نبود، و مرد و زن در آن یکسان است.

آن گه گفت: إلاً عابري سبيل میگوید در حال جنابت گرد مسجد مگردید، مگر در راه رفتن و آنجا بگذشتن، که راهی دیگر نباشد، و ضرورت بود، یا در مسجد خفته بود و جنابتش رسد بیرون رفتن او را ضرورت بود، یا آب که در آن غسل میکند، در مسجد بود، بکناره آب رفتن ضرورت بود. یزید بن ابی حبيب گفت: جماعتی بودند از انصار که درهای سرای ایشان در مسجد بود، و چون بیرون می آمدند در حال جنابت ممر ایشان در مسجد میبود، و ایشان را از آن کراهیت میآمد. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و ایشان را در مسجد گذشتن در حال جنابت رخصت داد. اما علی و ابن عباس و ابن جبیر و ابن زید و مجاهد و جماعتی میگویند که: إلاً عابري سبيل معنی آنست که: إلاً ان تكونوا مسافرين، و لا تجدون الماء فتيمموا، و بقول اينان صلاة عين نماز است، نه جای نماز، و در آن حذف مضاف نیست. میگوید در حال جنابت نماز مکنید، تا آن گه که غسل کنید، مگر که مسافران باشید، و آب نیابید، تیمم کنید در آن حال، و نماز کنید که

روا است.

حَتَّى تَغْتَسِلُوا یعنی: من الجنابة. و غسلهای واجب چهاراند: غسل جنابت، و غسل حیض، و غسل نفاس، و غسل دادن مرده. بعد از این چهار غسلها همه مسنون است و آن دوازده‌اند: غسل آدینه، و غسل هر دو عید، و غسل آفتاب و ماه گرفتن، و غسل استسقا، و غسل کافر که مسلمان شود، و غسل دیوانه که باهوش آید، و غسل کردن از شستن مرده، و غسل احرام، و غسل در مکه رفتن، و غسل وقوف، و غسل رمی، و غسل طواف. و فرض غسل آنست که همه تن بشوید، و آب بأصل مویها برساند، و نیت رفع جنابت کند. و کمال غسل آنست که در خبر عائشه است، قالت: «کان رسول اللہ (ص) اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه، ثم يتوضأ كما يتوضأ للصلاة، ثم يدخل اصابعه في الماء، ثم يخلل بها اصول الشعر، ثم يصب على رأسه ثلاث غرفات من ماء، ثم يفيض الماء على جلده كله».

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر بیماران باشید، یعنی بیماری که رسیدن آب بوی زیان دارد، چنان که بر تن جراحی دارد، یا شکستگی عضوی از اعضاء، یا آبله و مانند آن، وی را درین بیماری رخصت هست که آب بگذارد، و تیمم کند، بدلیل خبر جابر عبد الله، گفتا: در سفری بودیم و یکی را از رفقاء ما سر بشکستند، و او را احتلام رسید. از یاران خود پرسید که مرا هیچ رخصتی بود آب بگذاشتن و تیمم کردن؟ ایشان گفتند: ترا هیچ رخصت ندانیم در تیمم با قدرت آب. آن گه غسل کرد، و فرمان یافت. رسول خدا را از آن خبر کردند، گفت: «قتلوه قتلهم الله، ألا سألوها اذا لم يعلموا؟ فانما شفاء العی السؤل، انما كان يكفيه أن يتيمم، و يعصب على جرحه خرقة، ثم يمسح عليها، و يغسل سائر جسده».

أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری باشد، اگر دراز بود آن سفر یا کوتاه، چون آب نیابد، یا افزونی از آب خوردنی نیابد، و وقت نماز در آید، تیمم کند. اما اگر عذر بیماری و سفر نبود، و آب نیابد بمذهب شافعی (رض) آنست که تیمم کند، و نماز کند، پس چون آب در رسد آن نماز قضا کند. و مالک و اوزاعی و ابو یوسف میگویند بتیمم نماز کند، و بر وی قضاء نماز نبود. ابو حنیفه گفت: نه تیمم کند و نه نماز، تا آن گه که آب در رسد و بوضو نماز کند.

نباشد، شافعی را درین دو قول است. و در پاسیدن موی و ناخن و دندان خلافت، و جماعتی از اصحاب وی بر آنند که پاسیدن این هر سه، طهارت منتقض نشود قولاً واحداً. **أَوْ لَا مَسْتُمْ النَّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً** میگوید: اگر زنان را پاسیده باشید، و آبدست باید کرد، یا بزنی رسیده باشید، و غسل باید کرد، و آب نیابید تیمم کنید. معنی تیمم قصد است، **يُقَالُ يَمَّمُ وَ تَيَمَّمُ** ای قصد، و **الصَّعِيدُ التُّرَابُ**، سَمَى صَعِيداً لِأَنَّهُ يَصْعَدُ مِنَ بَاطِنِ الْأَرْضِ. میگوید: آهنگ خاک پاک کنید، خاکی خشک، آزاد از آمیغ، مگر از ریک. صعيد روی زمین است، و «طَيِّبٌ» آنست که نه پلید باشد نه آمیخته با چیزی، نه از جنس زمین. و تیمم از خصائص این امت است، هرگز هیچ امت را نبودست پیش ازین امت. مصطفی (ص) گفت: **«فَضَّلْنَا عَلَى النَّاسِ بِثَلَاثَ: جَعَلَتِ الْأَرْضُ كُلَّهَا لَنَا مَسْجِداً، وَ جَعَلَتْ تَرْتِبَتَهَا لَنَا طَهُوراً، إِذَا لَمْ نَجِدِ الْمَاءَ، وَ جَعَلَتْ صَفُوفَنَا كَصَفُوفِ الْمَلَائِكَةِ»** و بدو تیمم آنست که عائشه روایت کند، و این خبر در صحیح است، گفت: یا رسول خدا (ص) در بعضی از سفرها بیرون شدیم، چون به ذات الجیش رسیدیم، عقد من گم شد، و آنجا قطره‌ای آب نبود با کس، و دشتی مجذب بی نیات و بی آب بود. مصطفی (ص) آنجا بیستاد، و مردمان برجستن آن برخاستند. مردمان ابو بکر را گفتند: بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا و یاران را اینجا موقوف کرد، و با هیچ کس قطره‌ای آب نه، در دشتی خشک.

ابو بکر آمد نزدیک مصطفی (ص)، و مصطفی سر در کنار من نهاده بود، و در خواب شده، و مرا گفت که: رسول خدا را اینجا در زمینی خشک بی آب بداشتی، و با کس قطره‌ای آب نه، و با من عتاب میکرد، و آنچه الله خواست میگفت، و سر دست در پهلوی من میزد. مصطفی (ص) سر بر کنار من داشت در خواب، و من نمیتوانستم جنبیدن که نباید که بیدار شود. آنجا بودیم چون بامداد شد قطره‌ای آب نبود جبرئیل آمد، و فرمان آورد بتیمم. سید بن حضیر گفت: ما هی بأول برکتکم یا آل ابی بکر؟ و چون شتر بر کردیم بر گرفتن را، عقد من از زیر پهلوی شتر بیرون آمد. ۶۵ **أَمَّا كَيْفِيَّةُ تَيَمُّمِ أَنْتَ** که: چون وقت نماز درآید اول آب طلب کند، اگر آب نیابد، یا چندان یابد که خوردن وی را، و رفیقان وی را چیزی بسر نیابد، یا در راه آب دزدی باشد، یا کسی یا چیزی که از وی ترسد، یا آب

ملک دیگری بود، و بوی نفروشد مگر بزیادت قیمت آن، یا جراحی دارد، یا بیماری که اگر آب بکار دارد هالک شود، یا خطر آن بود که بیماری دراز شود، چون این عذرها ظاهر بود، و وقت نماز درآمده باشد، جایی که خاک پاک باشد طلب کند، چنان که در آن هیچ نجاستی نبود، و مستعمل نباشد، و بیرون از خاک جوهری دیگر چون زرنیخ، و گچ، و آهک، و سرمه، در آن نبود، و نه آمیغ زعفران و مشک، و ذریه، و امثال آن. آن گه هر دو دست بر آن زند، چنان که گرد برخیزد، و انگشتان بهم باز نهد، و نیت استباحث نماز کند نه نیت رفع حدث، و جمله روی خویش بآن مسح کند، و بر وی نیست که بتکلف خاک بمیان مویها رساند، پس اگر انگشتی دارد بیرون کند، و دیگر باره دو دست بر خاک زند، انگشتها از یکدیگر گشاده، و باطن انگشتهاء چپ بر پشت انگشتان راست نهد، و بر پشت کف براند، چون بکوع رسد سر انگشتان در خود گیرد، و بر کناره ساعد نهد، پس این باطن انگشتان دست چپ برین صفت بر پشت ساعد راست براند تا بمرفق. آن گه باطن کف چپ بر باطن ساعد راست نهد، و ابهام بردارد و براند تا بکوع، چون بکوع رسد باطن ابهام جهت پشت ابهام راست براند.

پس دست راست بر دست چپ همچین کند که گفتیم، و براند، و بدین صفت که بیان کردیم آن را مسح کند. آن گه کف هر دو دست بهم درمالد، و انگشتان بمیان یکدیگر برآرد، و بمالد. و اگر زیادت ازین کند چندان که غبار بجمله دست رسد روا باشد. و آن گه باین یک تیمم یک فریضه نماز بیش نگزارد، و نوافل چندان که خواهد. و چون فریضه دیگر خواهد کرد، دیگر بار تیمم کند. این شرح و بیان مذهب شافعی است. و ابو حنیفه در بعضی ازین مسائل می خلاف کند، گفت: وقت نماز درآمدن در تیمم شرط نیست، و طلب آب کردن پیش از تیمم واجب نیست، و گفت: بیک تیمم پیش از یک فریضه گزاردن رواست. هم چنان که بیک طهارت چندان که خواهد فرائض نماز گزارد، تیمم همچنانست. و گفت: در تیمم اعتبار بخاک نیست، بلکه اگر دست بر سنگ سخت زند، و مسح کند رواست، و هر چه از جنس زمین بود چون کحل و زرنیخ و گچ و سنگ و مثل آن تیمم بر آن روا بیند. و بمذهب مالک اعتبار بزمین است و هر چه بزمین متصل، چون درخت و نبات. اگر دست بر درخت زند و مسح کند روا بیند. و ثوری و اوزاعی درین

داشتند بتکذیب وی بفروختند، و ضلالت بر هدی اختیار کردند، و تحریف و تبدیل در صفت وی آوردند، و میخواهند که شما نیز که مؤمنان اید راه راست گم کنید، و تحریف و تبدیل ایشان بخرید. از ایشان نصیحت مخواهید و میپذیرید، که ایشان دشمنان شمااند، و الله تعالی دشمنان شما از شما به شناسد.

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا أَيْ: وَ كَفَى اللَّهُ وَلِيًّا وَ كَفَى اللَّهُ نَصِيرًا.
و «باء»، تأکید را درآورد، و بمعنی امر است، ای اکتفوا بالله عز و جلّ.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا خواهی بآیت پیش در رسان، یعنی: اوتوا نصيبا من الكتاب من الذين هادوا، تا تفسیر آن باشد، و خواهی از آن بریده کن، یعنی: من الذين هادوا قوم يحرفون الكلم. کلم سخنان خدا است در نبوت محمد (ص) در کتاب تورات.

وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بظاهر میگفتند که فرمان برداریم، اما در دل میداشتند که فرمان نبریم و سرکشیم. وَ اسْمَعُ غَيْرُ مُسْمَعٍ این چنان است که گویند: اسمع لا سمعت، بشنو که مشنویا. «و راعنا» بزبان عربی میگفتند، یعنی: ارعنا سمعک، و این بزبان عرب از طریق مراعات است، اما بزبان عبری هجو است و سب، از رعونت برگرفته‌اند.

لِيَا بِالسَّيِّئِهِمْ اصل لیا، لویا است، اما «واو» در «یا» مدغم کردند.

وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ ای وقیعه فی دین الاسلام. یعنی که ایشان بطن میگویند که: دین آنست که ما درآئیم، نه دین محمد. و گفته‌اند که: دین اینجا محمد (ص) است او را دین خواند از آنکه معقل دین است و مایه دین.

رب العالمین گفت: وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا اگر آن جهودان بجای عصینا، اطعنا گفتندید، و بجای راعنا، اسمع و انظرنا گفتندید، لَکَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمًا، ایشان را آن به بودی، و بعدل و صوابتر بودی، از تحریف که آوردند، و طعن که کردند.

وَ لَکِنَّ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَذَلِكَ لَا يَقُولُونَ مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ. میگوید: الله بر ایشان لعنت کرد، و از بر خود براند، آنست که آنچه ایشان را به است نمیگویند.

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا میگوید: آنچه ایشان بآن ایمان آوردند در جنب آنچه بآن کافر شدند اندکیست، و آن آنست که میگفتند: الله خدای ماست، و بهشت و دوزخ حق است.

میگوید: این با تکذیب محمد (ص) و کافر شدن به قرآن هیچ چیز نیست، و ایشان را از

عذاب نرهند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) با دانشمندان جهودان سخن گفت، عبد الله صوريا و كعب اسيد و مالك ضيف، گفت: يا معشر اليهود! از خدا بترسيد، و مسلمان شويد كه شما ميدانيد كه من راست ميگويم، و آنچه آوردم حق است و راست. ايشان منكر شدند، و بر كفر خويش اصرار نمودند. رب العالمين در شأن ايشان اين آيت فرستاد كه اي اهل تورات! ايمان آريد به محمد، و به قرآن كه فرو فرستاديم، استوار گير و گواه آن تورات كه با شما است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا طمس آنست كه چشم و بيني و دهن و حاجب همه از آن محو كنند، و روپها همچون پايه‌اي شتر كنند، و همچون قفاهاي ايشان كنند. اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ اي نجعلهم قرده و خنازير كما فعلنا بأوائلهم. اگر كسي پرسد چون كه ايشان را بيم داد بعقوبت طمس اگر ايمان نيارند، پس ايمان نياوردند و عقوبت طمس بر ايشان هم نرفت؟

جواب آنست بقول مبرد كه: اين وعيد در حق جهودان باقى است و منتظر، كه پيش از قيامت بايشان در رسد لا محالة تحقيق اين وعيد را. و گفته اند اين وعيد بشرط آن بود كه اگر از ايشان هيچكس مسلمان نشود، ايشان را روى بگردانند، پس عبد الله سلام و اصحاب وى و كعب احبار مسلمان شدند، و اين عقوبت از باقى برداشتند. آن روز كه اين آيت فرو آمد عبد الله سلام اين وعيد بشنيد، پيش از آنكه باهل خود بازگشت، آمد بر رسول خدا گفت: يا رسول الله از آن پس كه آن وعيد بشنيدم ترسيدم كه اگر مرا روى باز پس گردانند پيش از آنكه بتو رسم، و عمر خطاب اين آيت بر كعب احبار خواند. كعب از بيم آنكه اين عقوبت درو رسد گفت: يا رب! آمنت، يا رب! اسلمت.

قول حسن و مجاهد و سعيد جبير درين سؤال آنست كه: طمس ايشان ارتداد ايشان بود، يعنى كه جهودان پيش از مبعث مصطفى (ص) بوى ايمان داشتند، و پس از مبعث وى بوى كافر شدند، روى دل ايشان از آن هدى و بصيرت كه در آن بودند برگردانيدند، و در كفر و ضلالت بماندند. و قال ابن زيد: طمسهم محو آثارهم من وجوههم و نواحيهم الّتي هم بها. فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا حَتَّىٰ يَعُودُوا إِلَىٰ حَيْثُ جَاءُوا مِنْهُ بَدِيًّا، و هو الشام، ذلک فی اجلاء

بنی النضیر الی الشام قصة طويلة.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا لَا رَادَّ لِحُكْمِهِ، وَ لَا نَاقِضَ لِأَمْرِهِ. میگوید: کاری که الله گوید که کنم، آن در حکم وی کردنی است. معنی دیگر: فرمانی که الله دهد بآن کار کردنی است. ابو مسلم خلیلی را گفتند استاد کعب احبار که: چه چیز ترا بر مسلمان شدن داشت؟ که در روزگار رسول خدا و در روز ابو بکر مسلمان نشدی؟! گفت: آواز قرآن خوانی شنیدم از لشکرگاه سپاه عمر خطاب در شام، که این آیت میخواند، همه شب بر روی خود میترسیدم که نباید که صورت من مطموس شود. بامداد پگاه آمدم و مسلمان شدم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ بَدَانُ كَمَا فِي عَالَمِ قِيَامَتِ وَ مِیدَانِ رِسْتَاخِيزِ وَ مَجْمَعِ سِیَاسَتِ وَ هِیْتِ، بِنَدِگَانِ خَدَایِ رَا کَارِهَایِ عَظِیمِ دَرِ پِیشِ اسْتِ، وَ مَقَامَیِ مَخْتَلَفِ: اَوَّلِ مَقَامِ دَهْشَتِ وَ حِیرَتِ. دَوْمِ مَقَامِ سَوَالِ وَ اِظْهَارِ حِجَّتِ، وَ دَرِخَوَاسْتِ شَهَادَتِ وَ بَیِّنَتِ. سِیَوْمِ مَقَامِ حِسَابِ وَ مَنَاقِشَتِ. چَهَارَمِ مَقَامِ تَمِیزِ وَ مَفَاصِلَتِ.

مقام اول را گفت: یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. دوم را گفت: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

سِیَوْمِ رَا کَفْتِ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ.

چهارم را گفت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. اما مقام سیاست و هیبت آنست که در بدو محشر رب العالمین خلق اولین و آخرین را از ابتداء آفرینش تا منتهی عالم، بیک نفعه اسرافیلی همه را در بسیط قیامت حاضر کند، سر و پای برهنه، تشنه و گرسنه، سر در پیش افکنده، بکار خود در مانده، آفتاب گرم زیر سر فرو آمده، و نفس گرم و سوز دل در آن پیوسته، و آتش خجل و تشویر در جان افتاده، از زیر هر تار موی چشمه عرق روان شده. مصطفی (ص) گفت: کس بود که تا بدو زانو در عرق نشیند، کس بود که تا کمرگاه، کس بود که تا برابر گوش، و نزدیک آن بود که در عرق غرق شود. در آثار بیارند که بیم و اندوه بجایی رسد که یکی گوید: بار خدایا! برهان ما را ازین بیم، و ازین اندوه، خواه بهشت خواه بدوزخ. سیصد سال بدین صفت در آن عرصات بمانند، نه طاقت خاموشی، نه زهره سخن گفتن، نه روی گریختن، نه جای آرمدن!

مؤمنان و کافران استاده مدهوش و حزین دستها در کش زده، وز جامها عریان شده!
بانگ بردبرد و گیرا گیر باشد در قفا بینی از پیشت جحیم و دوزخی غرآن شده!

آن گه گریستن بر خلق افتد، و چندان بگریند که بجای اشک خون ریزند، و گویند: من
یشفع لنا الی ربنا حتی یقضی بیننا؟ کیست که از بهر ما شفاعت کند بحضرت ذو الجلال تا
حکم کند میان ما و کار برگزارد؟ رسول خدا گفت: آن ساعت خلق روی به آدم نهند، و
گویند: ای آدم! تو آنی که الله تعالی ترا ببید صنعت خویش بیافرید، و با تو برابر سخن
گفت، و ترا در بهشت بنشانند، و مسجود فریشتگان کرد.

چه بود که برای فرزندان شفاعت کنی بالله، تا کار میان بندگان برگزارد؟! آدم گوید: من نه
مرد این کارم، که من بخود در مانده‌ام، روید بر نوح تا وی شفاعت کند. بر نوح روند
جواب همان شنوند. بر ابراهیم روند جواب همان شنوند.

موسی و عیسی همان گویند. مصطفی (ص) گفت: آن گه بر من آیند، من برخیزم پیش
عرش ملک بسجود در آیم، آن گه فرمان آید از حضرت عزت که: یا محمد چه کار داری؟
و چه خواهی؟ و خود عز جلاله دانتر بر آنچه من خواهم. گویم: بار خدایا ما را وعده
شفاعت داده‌ای در خلق خویش، اکنون می‌خواهم که ایشان را ازین انتظار و حیرت
برهانی، و کار برگزاری و حکم کنی. ربّ العالمین گوید: قد شفعتک انا، آتیکم اقضی
بینکم.

قال رسول الله (ص): «فارجع، فأقف مع الناس، فبینا نحن وقوف اذ سمعنا حسنا من
السّماء شدیداً».

و فی الحدیث طول ذکرنا سیاقه فی سورة البقرة.

اما مقام مسائلت و اقامت بیئت بر بندگان آنست که ربّ العالمین در آن عرصه عظمی و
انجمن کبری، اول خطابی که با بندگان کند سؤال از ایشان کند، و اول سؤال از پیغامبران
کند، و اول پیغامبری که از وی سؤال کند نوح بود.

قال رسول الله (ص): «اول من یدعی یوم القیامة نوح. فیقال له: هل بلغت؟ فیقول: نعم یا
ربّ انت اعلم. فیقال لقومه: هل بلغکم نوح؟ فیقولون: ما اتانا من احد، و ما اتانا من نذیر.

فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ: يَا نُوحُ مِنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: يَشْهَدُ لِي مُحَمَّدٌ وَ أُمَّتُهُ، فَتَأْتُونَ فَتَشْهَدُونَ أَنَّ نُوحًا قَدْ بَلَغَ».

و آن گاه هر پیغامبری را که بقومی فرستاده بودند از وی این سؤال کنند، و امت وی همان جواب دهند که امت نوح دادند، و از پیغامبران کس باشد که میآید، و از امت وی ده کس با وی باشند که بوی ایمان آورده بودند، و کس بود که پنج، کس بود که دو، و کس بود که یکی. لوط میآید و با وی دو دخترک وی باشند. پس آن گاه ربّ العالمین پیغامبران را گوید: پیغام ۶۶ رسانیدید؟ ایشان گویند رسانیدیم، و امت ایشان انکار کنند. ربّ العالمین گواه خواهد. پیغامبران گویند: امت محمد (ص) گواهان مانند تبلیغ رسالت. آن گاه فرمان آید که ای جبرئیل امت محمد را حاضر کن، تا گواهی دهند که ما داور دادگرانیم، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجّت و ثبوت شهادت کنیم. امت محمد بیایند تا گواهی دهند. کافران گویند: شما پسینان بودید، از قصّه و داستان ما چه خبر داشتید که ما را ندیدید؟ ایشان گویند: ما در محکم تنزیل قرآن مجید خواندیم و دانستیم: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ نَمُودُ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ، وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ. آن گاه کافران تزکیت ایشان خواهند. فرمان آید که: ای جبرئیل! محمد را حاضر کن تا اینان را تزکیت کند. جبرئیل برود و میکائیل و اسرافیل با وی، مصطفی (ص) را بر براق نشانند، با لواء کرامت، و تاج ولایت، ابو بکر بر راست او، و عمر بر چپ او، و عثمان از پس، و علی (ع) از پیش. منبری نهاده از یاقوت سرخ برابر عرش مجید. مصطفی (ص) بمنبر برآید از حضرت عزّت ندا آید که: ای محمد! انبیاء دعوی کردند که ما رسالت رسانیدیم، و پیغام گزاردیم، بیگانگان منکر شدند. امت تو پیغامبران را گواهی دادند. اکنون تزکیت گواهان میخواهند. رسول (ص) ایشان را تزکیت کند، گوید: بار خدایا راستگویانند، و نیک مردانند، و تو خود گفته‌ای بار خدایا که: بهینه امت ایشانند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا. ربّ العالمین گوید: گواهی‌شان قبول کردم، و حکم کردم بیگانگان را سیاست و عقوبت، و دوستان را ثبوت و رحمت. آن گاه پیغامبران گویند: بار خدایا امت احمد را بر ما حقّی واجب‌گشت که تبلیغ رسالت ما گواهی دادند. بار خدایا! اگر در میان ایشان گناهکاریست، آن معصیت

وی در کار ما کن، و بفضل خود او را بیامرز. ربّ العالمین گوید: بیک شهادت که از بهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند، و حقّ ایشان بر شما واجب گشت، پس من خود چه سازم ایشان را از کرامت و نواخت؟ که هفتاد سال از بهر من در سرای بلا غم خوردند، و بار بلاء ما کشیدند، و به یگانگی ما گواهی دادند، جز بر راستی و دوستی نرفتند.

راست کاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز
نیستند از خشم حق جز راستکاران رستگار
این عزیزانی که اینجا گلبنان دولت‌اند
تا نداری و ندانی شان بدینجا خوار و خارا!

اما مقام محاسبیت در پیش ترازو بود، و خلق عالم درین مقام بر سه قسم‌اند: قسمی آنند که در دیوان ایشان حسنتی نیابند، و بنام ایشان خیری بر نیاید که کرده باشند. ایشان را بی حساب و بی کتاب، یک سر بدوزخ رانند. و قومی بر عکس این باشند، که در نامه ایشان جز حسنات و فنون طاعات نبود، ایشان را بی حساب و بی کتاب یکسر بهشت فرستند. قومی بمانند در میان، که در جریده ایشان هم نیکی بود، و هم بدی، هم طاعت، و هم معصیت، خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا. اعمال ایشان بترازوی عدل درآرند اگر کفّه طاعت رجحان دارد کلید سعادت و پیروزی جاودان در دست ایشان نهند که: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

و اگر نه، که کفّه معصیت راجح شود، «لا یفلح» به پیشانی وی باز بندند، و گویند: فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.

قال داود الطائفي رحمة الله عليه: «قطع نياط العارفين ذكر احد الخلودين»، و ذلك في قوله تعالى فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى سكر مستی است، و مستی بر تفاوت است، و مستان مختلف‌اند. یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حبّ دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی. و این از همه صعبت‌تر است که خویشتن دوستی مایه گیرگی است، و تخم بیگانگی، و ستر بی دولتی، و اصل همه تاریکی!

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی
هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی
تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی هوا خواهی
تو خود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی؟

او که از خمر مست است و در آن ترسان، و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقست در آتش عقوبت، گرش نیامزد، و باشد که خود بیمارزد که گفته است: **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً**. اما آن کس که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است، و مایه وی زیان، و عمل وی بر وی تاوان، در خطر استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان.

وَلَا جُنْباً إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول واجب بودی، و آبدست در خروج منی. آن بول نجس است و این منی پاک، در بول نجس طهارت کهن واجب، و در منی پاک طهارت مهین، تا بدانی که بناء دین بر منقول است نه بر معقول، و بر کتابت نه بر قیاس، و بر تعبد است نه بر تکلف. و اصل غسل جنابت از عهد آدم (ع) است. آدم چون از بهشت بدینا آمد او را با حوا صحبت افتاد. جبرئیل آمد، گفت: ای آدم غسل کن که الله ترا چنین میفرماید. آدم فرمان بجای آورد. آن گه گفت: ای جبرئیل این غسل را ثواب چیست؟ جبرئیل گفت: بهر مویی که بر اندام تست ثواب یک ساله ترا در دیوان بنویسند، و بهر قطره آب که بر اندام تو گذشت، الله تعالی فریشته ای آفرید که تا بروز قیامت طاعت و عبادت همی آرد، و ثواب آن ترا همی بخشد. گفت: ای جبرئیل این مراسم علی الخصوص؟ یا مرا و فرزندانم را علی العموم؟ جبرئیل گفت: تراست و مؤمنان و فرزندان ترا تا بقیامت. پس غسل جنابت اندر همه شرایع انبیاء واجب بوده است، از عهد آدم تا وقت سید عالم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، تا بعضی از ائمه گفتند: آن امانت که آدم برداشت که الله آن را گفت: **وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ** آن امانت غسل جنابتست.

ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْآيَةِ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُوراً خدای در گذارنده گناهان است، و سترنده عیبهای عذر خواهان است، و ناپیدا کننده جرم اوّاهان. این دو نام از عفو و مغفرت درین موضع نهادن، معنی آنست که هر چه تا امروز کردی، پیش از آنکه امر و نهی فرستادم همه برداشتم، و از تو درگذاشتم. بنده من! هرگز جنابت کسی با عنایت من نتاود، و فضل من که یابد، مگر آنکه آفتاب عنایت برو تابد! بنده من! اگر قصد درست کنی، ترا بر سر راهم،

اگر از من آموزش خواهی، از اندیشه دل تو آگاهم! جرم ترا آمرزگار، و ترا نیکخواهم. هر کجا خراب عمری است، مفلس روزگاری، من خریدار اوام! هر کجا درویشی است خسته جرمی، درمانده در دست خصمی، من مولای اوام! هر کجا زارنده‌ای است از خجلی، سر فروگذارنده‌ای از بیکسی، من برهان اوام. هر کجا سوخته‌ایست از بیدلی، دردمندی از بی‌خودی، من شادی جان اوام!

کن این شت من البلاء د و أنت من ذکری قریب

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ خدای نیامرزد که انباز گیرند با وی، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ وَ مِی‌آمرزد هر چه فرود از آنست، لِمَنْ شِئَاءُ أَنْ رَا که خواهد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وَ هر که انباز گیرد با خدای، فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸) او دروغی ساخت و بر خود بزهای نهاد بزرگ.

أَلَمْ تَرَ نَبِيَّيْنِ وَ نَنگِری؟ إِلَى الَّذِينَ يُزُكُّونَ أَنفُسَهُمْ بایشان که خود را بی‌عیب و پاک مینمایند، بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ شِئَاءُ بَلْکَ خدای من بی‌عیب کند، وَ بی‌عیبی باز نماید آن را که خواهد، وَ لَا يَطْلُمُونَ فَتِيلًا (۴۹) و ایشان را بقتیلی از جرم کس بنگیرند.

أَنْظُرْ دَر نَگِری، كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ که چون دروغ مینهند و میسازند بر خدای! وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (۵۰) و دروغ ساختن بر خدای، بسنده بزهایست و آشکارا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَبِيَّيْنِ وَ نَنگِری بایشان که دادند ایشان را؟ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ بهره‌ای از تورات، يُؤْمِنُونَ بِالْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ می‌گروند به جبت و طاغوت، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ می‌گویند ایشان را که کافر شدند، هُوَ آهْدِي مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) که اینان براه‌تراند و راست حکم‌تراند از گرویدگان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ایشانند که الله لعنت کرد بر ایشان، وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ وَ هر که خدای بر وی لعنت کرد، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) وی را هرگز یاری نیابی.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ يَا ایشان را بهره‌ایست از پادشاهی، فَإِذَا آگَر بودی ایشان را پادشاهی، لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) مردمان را نقیری ندهندید از حق خویش.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ يَا می‌حسد برند بر مردمان، عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بر آنچه خدای

لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. رسول خدا (ص) این آیت بایشان فرستاد، و بر خواندند و گفتند: ترسیم که از اهل مشیت نباشیم، یعنی که الله میگوید فرود از شرک، گناه آن کس آمرزیم که خود خواهیم. ترسیم که ما از ایشان نباشیم که الله خواهد که ایشان را بیامزد. ربّ العالمین در کرم بیفزود و این آیت امیدوار بایشان فرو فرستاد: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. وحشی و اصحاب وی چون این آیت بر خواندند، بر رسول خدا شدند، و مسلمان گشتند. رسول خدا (ص) اسلام از ایشان پذیرفت.

آن گه گفت: «یا وحشی! آخبرنی کیف قتلت حمزة؟»

وحشی قتل حمزه با وی بگفت. رسول خدا دلنگ شد، گفت: «غیب وجهک عنی» روی از من بیوش، و با من منشین. وحشی بعد از آن به شام رفت، و آنجا میبود تا از دنیا بیرون شد.

این عمر گفت: در عهد رسول خدا (ص) چون یکی از دنیا برفتی از یاران وی بر کبیره، ما گواهی میدادیم که وی از اهل آتش است تا آن روز که این آیت آمد: وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. زان پس که این آیت فرو آمد آن نگفتیم، و کس را بر کبیره گواهی بآتش ندادیم. و فی ذلک ما

روی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «لا تزال المغفرة تحلّ بالعبد ما لم يقع الحجاب». قیل: یا رسول الله و ما وقوع الحجاب؟

قال: «الا شراک بالله عزّ و جلّ»، ثمّ قرأ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآیة.

و فی روایة ابن عمر. قال قال رسول الله (ص): «من لقی الله عزّ و جلّ لا یشرک به شیئا دخل الجنة و لم تضرّه معه خطیئة، كما لو لقیه یشرک به شیئا دخل النار و لم تنفعه حسنة».

علی (ع) گفت: در همه قرآن آیتی ازین امیدوارتر نیست که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآیة. معنی آنست که الله تعالی شرک نیامزد، یعنی کسی را نیامزد که در شرک و کفر بمیرد، اما کسی که از شرک توبه کند، و در اسلام بمیرد، در تحت این آیت نشود، که جای دیگر گفت: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ..

و معنی یَغْفِرُ ما دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ آنست که: فرود از شرک، گناهان اهل توحید هر چه خواهد آن را که خواهد بیامزد، پیش از توبت. اما کسی که توبت کند از گناهان، و بر توبت بمیرد، خود در تحت این آیت نشود، که جایی دیگر از بهر وی گفته است: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً. و گفته اند: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ردّ است بر معتزله، و بر قومی خوارج که میگویند: هر که بر کبائر بمیرد توبه ناکرده، جاوید در آتش بماند، و میگویند میان ایمان و شرک منزلی دیگر نیست، و ضدّ ایمان شرک میپندارد، یعنی که هر چه نه ایمان، همه شرکست نه گناه، تا آن حدّ که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمرند، و بنده را بگناه صغیره کافر دانند. ربّ العالمین در این آیت بر ایشان ردّ میکند، و دروغ زن میگرداند، که فرق میکند میان شرک و میان گناه. مغفرت در شرک می نیارد، و در گناه می آرد. اگر آنست که گناهها همه شرک و کفر است، پس در إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ سخن بریده گشت، و همه نافرمانیها در زیر این شد، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ بر چه حمل کنند؟ که هیچ محمل نماند! معلوم گشت که سخن ایشان فاسد است، معتقد ایشان باطل.

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً اِی اختلق ذنبا غیر مغفور.
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ اِین آیات تا کان عَزِيزاً حَكِيماً همه در شأن جهودان است. و تزکیت نفس که میکردند آن بود که گاهی می گفتند: نَحْنُ اَبْنَاءُ اللَّهِ وَ اَحِبَّاءُهُ، و گاه طفلکان خویش را بر مصطفی (ص) میبردند و میگفتند: اِی محمد ایشان را هیچ گناهی هست؟ رسول خدا (ص) گفتی: نه، پس ایشان میگفتند: ما نیز همچون ایشانیم. هر آن گناه که بروز کنیم اندر شب ما را آن گناه بیامزد، و هر گناه که اندر شب کنیم اندر روز بیامزد. ربّ العالمین گفت: یا محمد ننگری این جهودان که خود را بی عیب و پاک مینمایند، یعنی بدروغ. بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ

نه چنانست که ایشان میگویند، که الله بی عیب کند، و بی عیبی باز نماید آن کس را که خواهد. آن گه گفت: وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً یعنی که اگر خویشتن را به بی عیبی نستایند گناه کسی ایشان را نیالاید، و ایشان را باندازه فتیلی از جرم کس نگیرند. فتیل، التّوأة، هو القشرة الرقيقة التي حولها، و قیل هو ما فتلته بین اصبعیک من وسخ و عرق. آن گه گفت

یا محمد! انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ در نگر که چون دروغ بر الله میسازند، بآنکه میگویند: گناه ما آمرزیده است، و ما پسران و دوستان الله ایم. و گفته اند: دروغ که بر الله میساختند آن بود که دروغها میگفتند، و آن را از تورات می حکایت کردند. وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا ای کفی بما قالوا اثما مبینا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ أَقْوَالِ مَفْسَرَانِ مختلف است در معنی جبت و طاغوت. عکرمة گفت: نام دو صنم اند که در میان مشرکان معروف بودند، و آن را عبادت میکردند، ضحاک گفت: جبت اینجا حیی اخطب است و طاغوت کعب اشرف. هر دو حاکمان جهودان بودند و سران ایشان. قومی گفتند: جبت نام بتان است و طاغوت نام سدنه بتان. و سدنه خدمتکاران و تیمارداران باشند. و گفته اند: جبت نامی است کهانت را، و طاغوت نامی است هر چه را بیرستند جز از خدا. و گفته اند هر چه الله تعالی آن را حرام کرد آن را جبت گویند، و به قال النبى (ص): «العیافة و الطّرق و الطّیرة من الجبت».

العیافة زجر الطّیر، و الطّرق الضّرب بالحصى، و هو ضرب من الکهانة. قال الشاعر:

لعمرك ما تدری الطّوارق بالحصى و لا زاجرات الطّیر ما الله صانع

اما سبب نزول این آیت آن بود که: کعب اشرف بعد از واقعه احد به مکه شد، با هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا با مشرکان قریش دست یکی دارد، و قتال رسول خدای را تدبیر سازند. کعب چون در مکه شد بخانه بو سفیان فرو آمد.

بو سفیان او را گرامی داشت، و ترحیب و تقریب کرد، و آن جهودان که با وی بودند هر یکی را بسرایی فرو آورد. آن گه بو سفیان را گفت که: سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا بخانه کعبه رویم، و آنجا عهد کنیم، و پیمان گیریم، که در قتال محمد بکوشیم چندان که توانیم، و فترتی در خود نیاریم تا وی را برداریم.

بو سفیان و اصحاب وی کعب اشرف را گفتند و حیی اخطب با وی که: ما بر شما آمن نباشیم بآنچه می گویند؟ نباید که این مکر میسازید بر ما؟ اگر میخواهید که شما را بآنچه گفتید استوار داریم، این دو بت را سجد برید، و بایشان ایمان آرید، و آن دو بت جبت و طاغوت بودند. ایشان مر آن بتان را سجد بردند، و ایشان را پرستیدند. اینست که ربّ

العالمین گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ وَالطَّاعُوتِ. میگوید: نه بینی ای محمد این علما و حاکمان جهودان را که به حجت و طاغوت ایمان میآرند؟ و ایشان را سجود میرند؟

پس بو سفیان، کعب را گفت که: تو مردی از اهل کتاب خدایی، و تورات خوانده‌ای و دانسته‌ای، و ما اَیْمَانِ عرب‌ایم، چون می‌بینی کار محمد؟ دین وی بهتر است یا دین ما؟ راه وی بحق نزدیک‌تر است یا راه ما؟ کعب گفت: با من بگوئید که دین شما و راه شما چیست؟ بو سفیان گفت: ما قومی مهمان داران و مهمان دوستانیم، بروز مهمانی شتران فربه کشیم، و مهمان را گرمی داریم، و حاجیان را سقایی کنیم، و اسیران را باز خریم، و رحم ببیندیم، و خانه کعبه را عمارت کنیم، و گرد آن طواف کنیم، و اهل حرم خدا مائیم، و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم، و محمد دین پدران خویش بگذاشته است، و دین نو آورده است، حرم بگذاشته است، و ما را میفرماید که بر پی من روید. کعب گفت: انتم و الله اهدی سبیلا مما علیہ محمد، و الله که شما بر راه ترید از محمد، و دین شما نیکوتر است از دین وی. اینست که الله گفت: وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي لِأَبِي سَفْيَانَ وَ اصْحَابِهِ، هُوَ اَهْدَى اَهْدَى مِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ، وَ هُمِ اصْحَابِهِ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ يَعْنِي كَعْبًا وَ اصْحَابَهُ. میگوید: کعب و اصحاب وی که این سخن میگویند، الله بر ایشان لعنت کرد. وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا أَي: مَنْ يَبَاعِدُ اللَّهَ مِنْ رَحْمَتِهِ فَهُوَ مَخْذُولٌ فِي دَعْوَاهُ، وَ مَغْلُوبٌ فِي حُجَّتِهِ.

و اليهود اِیْمَانَ خَذَلْنَا فِي اَنْهَمُ غَلَبُوا مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْاَدِيَانِ، لِاَنْهَمُ كَانُوا اَكْثَرَ عُنَادًا لِاهْلِ الْاِسْلَامِ، وَ اَنْهَمُ كَتَمُوا الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَهُ. پس چون آن عهد و میثاق میان کعب اشرف و ابو سفیان برفت، و بر وقت آن کار وعده‌ای نهادند، کعب به مدینه باز رفت، و در سرای خویش آرام گرفت. رسول خدا محمد بن مسلمة الانصاری و ثابت بن معاذ و جماعتی بفرستاد پنهان تا کعب اشرف را بکشند. محمد بن مسلمه گفت: یا رسول الله دستوری باشد تا در پیش وی هر چه خواهیم گوئیم؟ یعنی بر سبیل خدعت؟

رسول ایشان را دستوری داد. ایشان رفتند تا پیش کعب، و ضجر نمودند از رسول خدا، گفتند: چند بلا که ما کشیدیم از دست محمد! و ضجر گشتیم! و از معیشت خویش

بازماندیم! چه بود که تو ما را چند وسق خرما با وام دهی؟ تا ما از محمد بگیریم، و طلب معیشت خویش کنیم. کعب بخندید، گفت: اکنون او را بشناختید، و دروغ وی بدانستید! آن گه گفت: شما اگر از من چیزی میخواهید زنان و پسران را پیش من بگرو بنشانید. ایشان گفتند ما شرم داریم که زنان را بگرو بنشانیم، و نیز مردی بس با شکوه و وقاری، و زشت بود ترا که زنان را بگو گیری، و پسران را نیز نتوانیم بگرو کردن، که آن گه عرب زبان در ایشان نهند، که شما را بوسقی خرما بگرو کردند، و ایشان را از آن تشویر بود. کعب گفت: اکنون هر چه خواهید بگرو بنهید. ایشان گفتند: شمشیرهای خویش بنهیم، و بروز نتوانیم آوردن، که اصحاب محمد بدانند، بشب آریم. چون شب در آمد ایشان شمشیرها برداشتند، و بردند. کعب بر آن غرفه بخلوتگاه نشست، و دختر عمّ خویش را نو بزنی کرده بود، و عروس بود، و آن دختر عمّ کاهنه بود. چون کعب برخاست تا بزیر شود، آن کاهنه زن وی گفت: زینهار مشو که من بوی خون از تو میشنوم. کعب گفت: دور از بر من! بازگیر دست از دامن من! کیست که مرا خواهد کشت؟ اینان که آمده‌اند محمد مسلمه برادر همشیر منست، و ثابت معاذ همسایه و دوست من! اگر خفته باشم مرا بیدار نکنند. از آن غرفه بزیر آمد، و بوی مشک بیالوده، که از بر عروس برخاسته بود. مسلمانان چون آن بوی خوش شنیدند، گفتند: واه! لَهْذَةُ الرَّيْحِ الطَّيِّبَةِ، دیر است تا ما در آرزوی چنین بوئیم، فراز آی تا حظّی بر گیریم، و دستی بسرت فرو آریم. وی فراز شد، و ایشان در وی آویختند، و شمشیر زدند، و آن دشمن خدا و رسول را بکشتند، و رسول خدا (ص) با ایشان گفته بود که: چون او را کشته باشید تکبیر کنید چنان که من بشنوم، تا من نیز با شما تکبیر کنم. رسول خدا (ص) آن شب با جماعتی از یاران از مسجد بگورستان بقیع میشد، و از بقیع تا مسجد میآید، و با آسمان نظر میکرد که تا خود آواز تکبیر شنود، و یاران که با وی بودند از آن قصه بی‌خبر بودند، تا آن ساعت که تکبیر شنیدند، و رسول خدا (ص) تکبیر کرد، پس معلوم گشت ایشان را که کعب را کشتند. و آن ساعت که زخم کردند سر شمشیر پیاپی ثابت معاذ رسید، و گوشت و استخوان همه بریده گشت.

رسول خدای که آن بدید، با هم نهاد، و دعا کرد خدای تعالی وی را شفا داد، و بحال

صَحَّتْ باز شد.

چون کعب را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول خدا (ص) فرمود تا یاران همه سلاح در پوشیدند، و بجنگ جهودان شدند. و ایشان جمعی عظیم بودند از قبیله نضیر، و ایشان را در آن خانه حصار میدادند. پس جهودان چون دانستند که ایشان را از مدینه بیرون خواهند کرد، خانهای خویش بدست خویش خراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان در آن ننشینند، و مالهای خویش بفنا میبردند، و درختان خرما میبریدند، که تا مسلمانان را نبود. آخر ایشان را بیرون کرد و به شام فرستاد، و ذلک فی قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ الْآيَات.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ مِمَّ صَلَّتْ است، و تقدیر سخن آنست که أَلْهَمْ نَصِيبَ مِنَ الْمُلْكِ، و این بر جهت انکار گفت. معنی آنست که: جهودان را از ملک نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته‌اند: یکی آنکه ملک، نبوت است و شرف دین، و جهودان را از آن بهره نیست. دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی و فرمانروایی نبوده است. فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا میگوید: اگر ایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروایی بودی از بیت المال هیچ خداوند حق را از مردمان، مقدار نقیری بندادندی! و این ذمّ ایشانست در بخل و حسد و قلّة الخیر که در ایشانست.

نقیر آن گواست که بر پشت استه خرما است، و درخت خرما از آن روید.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ناس اینجا مصطفی (ص) است و نژاد وی. از اسماعیل و آل ابراهیم درین آیت فرزندان یعقوب و نژاد اسحاق را میخواهد. این جهودان حسد میبردند بر رسول خدا (ص) و نژاد اسماعیل، بآنچه الله ایشان را داد از کتاب و نبوت. رَبِّ الْعِزَّةِ گفت: ایشان باین حسد میبرند.

و فرزندان یعقوب و نژاد اسحاق را همه نامه دادیم، و دانش و پیغامبری، و ایشان را ملکی عظیم دادیم، ملک بزرگوار، با دین و علم، و مدت دراز: در سبط لاوی نبوت، و در سبط یهودا ملک. و گفته‌اند: جهودان بر مصطفی (ص) حسد بردند بآنچه الله تعالی وی را مباح کرده بود از زنان، گفتند: اگر پیغامبری بودی رغبت بزنان نکردی، و از ایشان بسیار نخواستی. رَبِّ الْعِزَّةِ بجواب ایشان گفت که: وی از آل ابراهیم است، و شما خود اقرار

می‌دهید که در آل ابراهیم پیغامبران بودند که ایشان زنان بسیار داشتند. داود را نود و نه بود، و سلیمان را هفتصد حرّه بود و سیصد سرّیت.

پس چرا حسد برید بآنچه بوی دادیم؟ و بطعن می‌بازگوئید؟ و آنچه سلیمان و داود را دادیم از ملک عظیم و زنان بسیار می‌بازنگوئید؟ و انکار می‌نمائید؟ یعنی که این جز از حسد نیست که شما را برین سخن میدارد.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ اِنَّ «ها» با الله میشود، و با ابراهیم میشود، و با محمد میشود. وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا اى: كفى بسعير جهنم عذابا لمن لا يؤمن.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيْهِمْ نَارًا اى این باز در شأن جهودانست، در بیان مستقرّ ایشان در آن جهان، و رسیدن ایشان بعذاب جاودان. كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ عمر خطاب گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) که میگفت: در ساعتی صد بار تبدیل کنند. حسن گفت: هر روز هفتاد بار سوخته شوند، یعنی که هر بار که سوخته شوند فرمان آید که: چنان که بودی بآن باز شو، تا دیگر باره میسوزی! پوست نو میشود پیاپی، تا عذاب نو میشود پیاپی.

و صحّ فی الخبر: انّ غلظ جلد الکافر اثنان و اربعون ذراعا، و انّ ضر سه مثل احد، و انّ مجلسه من جهنّم ما بین مکه و المدینه، و ما بین منکبی الکافر فی النار مسیره ثلاثه اّيام للراکب.

اگر کسی گوید بر تعنت که: آن پوست نو که می‌آفریند عاصی نیست، چونست که وی را عذاب میکنند؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می‌نو کند، و باز آرد نه پوستی دیگر، چون قادر است که آن پوست که در خاک می‌بریزد، پس همان نو میکند، و باز می‌آفریند، قادر است که آن پوست در آتش بسوزد، پس بقدرت همان نو کند، و باز آفریند. پس نه تبدل در اصل آمد، که تغیر در حال آمد. و بناء این قاعده بر آنست که غیر بر دو معنی استعمال کنند: بر معنی تضادّ و تنافی، و بر معنی تغیر و تبدل. و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند: اللیل غیر النهار و الذکر غیر الأُنثی. و معنی تغیر و تبدل آنست که ربّ العزّة گفت: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ، و هی تلك الأرض بعینها، غیر أنّها بدلت جبالها و أنهارها و أشجارها. و عرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را

بینی نزار و ضعیف. چون از وی پرسى گوید: انا غیر الذی عهدت، من نه آنم که تو دیدی! و او همانست، لکن حالش متغیّر گشت و فی معناه انشد:

فما الناس بالناس الذی قد عهدهم و لا الذار بالذار التی کنت اعرف

سدى گفت: تأویل این آیت آنست که چون پوست کافر سوخته شود، و عذاب آن بچشد، هم از آن گوشت کافر که عصیان در آن رفته باشد، پوستی دیگر بیرون آرد تا میسوزد. پس هر پوست که سوزد از آن بود که عصیان در آن رفته باشد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً أَيْ قَوِيًّا، لَا يَغْلِبُهُ شَيْءٌ حَكِيمًا فِيمَا دَبَّرَ وَقَدَّرَ.

ثمّ اخبر بمستقرّ المؤمنین، فقال: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ يَعْنِي الْبَسَاتِينَ، تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَمُوتُونَ، وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ، لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ لَا يَبْلَنُ وَلَا يَتَغَوَّطُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَبْصُقُونَ وَلَا يَحْضَنُونَ وَلَا يَشْبَنُونَ وَلَا يَلْدَنُ وَلَا يَمْنِنُونَ. معنی آیت آنست که مؤمنان و دوستان خدا که در دنیا کارهای نیک کردند، و ایمان بیایان بردند، در آریم ایشان را فردا در آن بهشتهای جاودان، و آن ناز و نعیم بیکران، با جفتهای پاکیزه از هر فضول و هر آرایش، برنگ مروارید، و صفاء یا قوت آفریده، گیسوان دارند بمشک اذفر بیالوده، و بجواهر بیاراسته، بنگمتی خوش این آواز بر داده که: نحن الخالدات فلا نموت ابدًا، نحن الجواری الحسان، ازواج اقوام کرام، طوبی لمن کنا له و کان لنا. قال یحیی بن کثیر: اذا سیّحت المرأة من الحور العین لم تبق فی الجنة شجرة الا وردت. و در خبر است که یکی از حور گوید شوهر خویش را که: یا ولیّ الله! در آن مجلسهای ذکر، و مجمعهای خیر که تو نشستستی در دنیا، و مرا از الله می‌بخواستی، من بر تو مشرف بودم، و از آن خواستن تو در ناز و طرب بودم، که من از تو مشتاق تر بودم. بخدایی که مرا بتو گرامی کرد، و ترا بمن گرامی کرد، که هر بار که تو مرا از حق بخواستی هفتاد بار من ترا ازو بخواستم، فالحمد لله الذی اکرمنی بک، و اکرمک بی. آن گه در روی خویش خندد، و ز آن خندیدن وی نوری تابد، که روشنایی آن بهمه غرفه بهشت برسد.

وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا بَعْضِي مَفْسِرَانِ كَقَوْلِهِمْ: إِنَّ ظِلَّ ظَلِيلٍ فِي مَوْقِفٍ عَرَصَاتٍ قِيَامَتِ اسْت. و بعضی گفتند: ظلّ ممدود است در بهشت. اگر گوئیم در موقف است احتمال کند

که مصطفی (ص) اشارت بآن کرده و گفته: «سبعة يظلهم الله تحت ظله يوم لا ظل الا ظله: امام عادل، او حکم عدل، و فتی نشأ فی عبادة الله تعالى، و رجل طلبته امرأة ذات جمال و حسب، فقال: انى اخاف الله، و رجل قلبه فی المسجد اذا خرج منه، حتى يرجع اليه، و رجل ذكر الله خاليا، ففاضت عيناه من خشية الله عز و جل، و رجل تصدق بصدقة فكان يخفيها عن شماله، و رجلان تحاببا، فاجتمعا على حب الله تعالى، و تفرقا على حبه». و اگر گوئیم در بهشت است، آنست که رب العزة گفت: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ سايه کشيده، نه تابستانی، نه زمستانی، نه باد گرم، نه باد سرد، نه آفتاب، نه زمهریر، راست چون روز نو بهار، همه بنفشه زار و گلزار، نسیم خوش، و جفت نیکو و تندرست، و مرد جوان، و جان شاد و دل خرم.

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «أول زمرة تدخل من امتي الجنة، على صورة القمر ليلة البدر، ثم الذين يلونهم على اشد نجم في السماء اضاءة. ثم هم بعد ذلك على منازل لا يتغوطنون و لا يبولون و لا يمتخطون و لا يبيزون».

و روی: «اذا دخل اهل الجنة الجنة نادى مناد: يا اهل الجنة ان لكم ان تحيوا، فلا تموتوا ابداء، و ان لكم ان تشبوا فلا تهرموا ابداء، و ان لكم ان تصحوا فلا تسقموا ابداء، و ان لكم ان تنعموا فلا تبوسوا ابداء».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ شرک عام دیگر است، و شرک خاص دیگر. شرک عام شرک اکبر است، و شرک خاص شرک اصغر. شرک اکبر آنست که کردگار عظیم و صانع قدیم را جلّ جلاله شریک و انباز گویند، یا او را نظیر و همتا دانند، یا بجیزی از خلق وی مانده کنند، هر که این گوید نه خدای را پرستنده است، که او بت را خواننده است! و بحقیقت از دین هدی بازمانده! اعتقاد درست و دین پاک آنست که خدای جهانیان، و آفریدگار همگان را پاک و منزّه دانی از جفت و فرزند و انباز، نه خود زاد، و نه کس او را زاد، از حدوث و تغییر و ولادت آزاد، مقدّس از عیب و عجز و نیاز، در صفت پاک، و در صنع زیبا، و در گفت شیرین، و در مهر تمام. در صفت از عیب پاک، و در کرد از لغو پاک، و در گفت از سهو پاک، و در مهر از ریب پاک.

خدایی که از اوهام بیرون، و کس نداند که چون! خدایی را سزا، و بخدا کاری دانا، و ز عیبها جدا، در ذات و صفات بیهمتا. هر که این اعتقاد گرفت از شرک اکبر برست، و با اصل ایمان پیوست.

اما شرک اصغر دو قسم است دو گروه را: مؤمنان را ریا است در عمل، و ترک اخلاص در آن، و عارفان را التفاتست با عمل و طلب خلاص بآن. اما اثر آن در مؤمنان آنست که از ایمان ایشان بکاهد، و در یقین ایشان خلل آرد، و در روشنایی بایشان فرو بندد. مصطفی (ص) گفت: سخت میترسیم بر امت خویش از شرک کهن.

گفتند: یا رسول الله شرک کهن کدام است؟ گفت: آنکه عمل کند، و در عمل وی ریا بود. شداد اوس گفت: رسول خدای را دیدم که میگریست. گفتم: یا رسول الله چرا میگری؟ گفت: میترسم از امت خویش اگر شرک آرند، نه آن که بت پرستند، یا آفتاب و ماه پرستند، لکن عبادت برپا کنند، و خلق را با حق در آن عمل انباز کنند، و الله میگوید: انا اغنی الشركاء عن الشرك، فمن عمل عملا اشرك فيه غيري فانا عنه بريء، و هو الذي اشرك.

میگوید: هر که عملی کرد و دیگری را با من از آن انباز گرفت، من از انبازان همه بی نیازترم، جمله آن عمل بآن انباز دادم.

امیر المؤمنین علی (ع) مردی را دید سر در پیش افکنده، یعنی که پارسام.

گفت: ای جوانمرد این پیچ که در گردن داری در دل آر، که خدای در دل مینگرد.

گفت: روز قیامت فرا قرآء مرائی گویند: نه شما آنید که متاع دنیا بشما ارزان تر فروختند؟ نه آنید که مردمان بر در سرای شما ایستادند؟ نه آنید که ابتداء بر شما سلام میکردند؟ از جزاء اعمال شما بود که بشما رسانیدیم. امروز شما را حقی نماند. از اینجا است که بعضی بزرگان دین، باضطرار و افتقار، رفیق دوستان می نپذیرفتند، چنان که سفیان ثوری رحمة الله علیه چند روز بگذشت که در خانه وی هیچ طعام نبود. آخر روز مردی دو بدره آورد بنزدیک وی، گفت: دانی که پدرم ترا دوست بود، و در معیشت متورع بود، این میراثی است که از وی بازماند، و چنان دانم که حلالست، و در آن هیچ شبهتی نه، چه باشد اگر قبول کنی و مرا بدان شاد کنی؟ سفیان گفت: خدای ترا بدین همّت نیکو ثواب دهد، اما

من قبول نکنم که آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است. روا ندارم که در مقابله آن عوضی ستانم. این خود درجه متورعان است، و طریق پارسایان، و برتر ازین درجه عارفان است. و شرک اصغر در حق ایشان آنست که بعد از اخلاص در طاعت، و صدق در عمل، اگر چشمشان در آن عمل خالص آید، یا طلب ثواب آن بخاطرشان فراز آید، یا رستگاری خویش در آن عمل بینند، آن همه در راه دین خویش شرک شمرند، و ز آن توبه کنند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ خُود را نستانید، و تزکیت مردم نپسندند، و در عمل خویش ننگرند، و روش خویش را وزنی نهند، و از هر دونی خود را فروتر دانند.

پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند	کز خلق جهان گوی حقیقت بر بودند
گفتم: چه نشان پرسی زان قوم که ایشان	خود را بخود از روی نمودن نمودند
بر حاشیه دعوی هرگز نگذشتند	در دائره معنی هرگز نغودند
زین نیز عجب تر که ز بی قدری و خواری	نزدیک همه خلق چو ترسا و جهودند.

آری بر درگاه کریم هر چند خود را ذلیل تر داری، عزیزتر شوی! آن ذلّ تو از دوست نه نومیدی است، که آن گواه راستی و درستی است.

پیر طریقت گفت: الهی! فریاد ازین خواری خود، که کس را ندیدم بزاری خود! فریاد ازین سوز که از فوت تو در جان ما، در عالم کس نیست که ببخشاید بروز و زمان ما. الهی! از حسرت چندان اشک باریدم، که بآب چشم خویش تخم درد بکاریدم. اگر سعادت ازلی دریابم، این همه درد پسندیدم، و دیده من بیکبار بر تو آید، در آن دیده خود را نادیدم.

بَلِ اللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ هر که تزکیت خدای درو رسد نشان وی آنست که از صحبت آن پراکنده دلان که در راه جبت و طاغوت فرو شدند باز رهد، و نیز ایشان را بخود راه ندهد، و تا نپنداری که پرستنده جبت و طاغوت آن بت پرستان بودند و بس! هر که او با هواء نفس خویش بیارامید، و در بند مراد نفس بماند، او مرد طاغوتست و بنده جبت. در خرابات نهاد خود بر آسودست خلق غمزه بر هم زن یکی تا خلق را بر هم زنی

پای بر نفس خود نهادن، و هواء خود را در تحت قهر خود آوردن، بزبان اهل اشارت آن

ملک عظیم است که الله گفت: وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، و يقال: الملك العظيم هو الاطلاع على اسرار الخلق، و الاشراف على اسرار المملكة، حتى لا يخفي عليه شيء. ابن عثمان مغربی از اینجا گفت: هر که حق را اجابت کرد، مملکت وی را اجابت کرد. یعنی که چون در مملکت چیزی فرا دید آید، وی را از آن خبر دهند. ابن البرقی از بزرگان مشایخ مصر بود، و صاحب فراست بود، وقتی بیمار شد شربتیی آب دادند او را. گفت: نخورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بجای نیارم که چه افتاده است نیشامم. سیزده روز نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، و بسی خرابی کردند.

شیخ الاسلام انصاری گفت: عبودیت بیش ازین بر نتابد که بعضی داند و بعضی نه، که الله میگوید: فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ. و ما كان الله يُطِيعُكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ همه الله داند و بس. و گفته اند: ملک عظیم معرفت ملک عظیم است. کسی که او را شناخت ملک دو جهان یافت.

پیر طریقت گفت: الهی! چون من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت ترا ارزیدم.

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود.

۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ خدای میفرماید شما را، أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا که امانتها با خداوندان دهید، وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ و چون حکم کنید، میان مردمان، أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ که براستی و داد حکم کنید، إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ بس نیک آمد آنچه خدای شما را بآن فرمود، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸) الله شنوا است بینا همیشه.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را، وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را، وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و فرمان برید اولی الامر را از شما، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ اگر در چیزی از دین مختلف شوید، فَرُدُّوهُ بَاز برید آن چیز که در آن اختلاف بود، إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ با خدا و با رسول، إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اگر

گرویده‌اید بخدای و بروز رستاخیز، ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) آن بهشت شما را، و سرانجام آن نیکوتر.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ نِبِينَ إِيْشَانَ رَا كَه مِيْگويند و راسٲ نيميْگويند، أَنَّهُمْ آمَنُوا كَه ايشان گرويه‌اند، بَمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ بَآنچه فرو فرستادند بتو، وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بَآنچه فرو فرستادند پيش از تو، يُرِيدُونَ مِيْخوهند.

أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ كَه حكم جويند و حكم خواهند از طاغوت، وَ قَدْ أُمِرُوا وَ فرموده‌اند مردمان را، أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ كَه كافر شند بطاغوت، وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ وَ ديو ميْخواهد و ميْجويد، أَنْ يُضِلَّهُمْ كَه ايشان را بپراه كند، ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) بپراهي از حق دور، وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چون ايشان را گويند، تَعَالَوْا ببايند، إِلَى مَا أُنزِلَ اللَّهُ بِحكم قرآن كَه خدای فرو فرستاد، وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ بِحكم رسول خدای، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ ببنی آن منافقان را، يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا (۶۱) كه ميْبرگردند از تو برگشتني.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ چون بود آن گه كه بايشان رسد، مُصِيبَةً رسيدي بد، بَمَا قَدَمْتَ أَيَدِيْهِمْ بآنچه دستهاي ايشان پيش فرا فرستاد؟ ثُمَّ جَاؤُكَ أَنْ گه آيند بتو، يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند ميْخورند بخدا، إِنْ أَرَدْنَا كَه ميْخواستيم، إِلَّا إِحْسَانًا مگر نيكوبي، وَ تَوْفِيقًا (۶۲) و وفاق داشتن و نمودن ميان دل و زبان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ ايشان آنند، يَعْلَمُ اللَّهُ كَه خدای ميداند، مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهاي ايشان است، فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ روي گردان از ايشان، و فرا گذار از ايشان، وَ عَظُّهُمْ و پند ده ايشان را، وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳) و ايشان را سخني بليغ گوي بتهديد.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا سبب نزول اين آيت آن بود كه عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صاحب سقايه زمزم بود، ميراث برده از پدر عبد المطلب. چون روز فتح مکه بود رسول خدا (ص) بر منبر خطبه فتح ميْکرد. عباس وي را گفت: يا رسول الله بايد كه تو سدانٲ، يعني خدمت و كليد داري كعبه با سقايه زمزم ما را بهم كني. رسول خدا عثمان طلحه حجيبي را بخواند، و كليد از وي خواست. عثمان شد، و كليد از مادر بستد، و برسول خدا داد. رسول خدا (ص) قصد كرد كه كليد فرا عباس دهد،

جبرئیل آمد و آیت آورد: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**. رسول خدا (ص) عثمان طلحه را برخواند، و کلید بوی باز داد، و گفت: «هاک خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم».

پس عثمان هجرت کرد، و کلید برادر خود سپرد، اکنون در دست فرزندان وی است. و این آیت علی الخصوص در شأن ایشان فرو آمد، اما حکم آن عام است که همه مسلمانان را باداء امانت میفرماید. و فی ذلک

يقول النبی (ص): «ادّ الأمانة الی من ائتمنک، و لا تخن من خانک».

اداء نام باز دادن چیزی است با کسی، امانتی یا اقامی، و تأدیت مصدر است بحقیقت، و اداء اسم است نه مصدر، اما آن را بجای مصدر نهند، و ادا یادو، اذا ختل، يقال: ادوت للصدید، اذا ختلته لتصدیده، و ادى السقاء یادی، اذا امکن من مخضه.

وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ كَانِ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دَفَعَ السَّقَايَةَ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الْحِجَابَةَ إِلَى عِثْمَانَ بْنِ طَلْحَةَ، لِأَنَّهُمَا كَانَا أَهْلَهُمَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نِعْمًا بَكْسَرِ نُونٍ وَ عَيْنٍ، قِرَاءَتِ مَكِّي وَ وِرْشٍ وَ حَفْصٍ وَ يَعْقُوبِ اسْتِ، وَ نِعْمًا بَكْسَرِ نُونٍ وَ اسْكَانِ عَيْنٍ، قِرَاءَتِ أَبُو عَمْرٍو وَ قَالُونَ وَ اسْمَاعِيلِ وَ أَبُو بَكْرٍ اسْتِ. باقی بفتح نون و کسر عین خوانند، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، و معنی همه یکسانست، و «ما» اینجا نکره است بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند، المعنی نعم شیئا هی! و اگر خواهی ماء صلت نهی، یعنی فنعم هی. میگوید: نیکا چیزی که الله شما را بان پند میدهد، و بر راه میدارد، و آن قرآن است کلام خداوند عزّ و جلّ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا لِمَقَالَاتِكُمْ فِي الْأَمَانَةِ وَ الْحَكْمِ، بَصِيرًا بِمَا تَعْمَلُونَ فِيهِمَا.

وَ صَحَّ فِي الْخَبَرِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ، فَوَضَعَ إِبَاهِمَهُ عَلَى أُذُنِهِ، وَ الَّتِي تَلْبِهَا عَلَى عَيْنِيهِ، وَ قَالَ: هَكَذَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقْرَأُوهَا، وَ يَضَعُ اصْبِعِيهِ عَلَيْهِمَا. وَ فِي هَذِهِ الْخَبَرِ اثْبَاتِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنَّ آيَةَ فِي شَأْنِ خَالِدِ وَ لَيْدِ فَرَوَ آمَدَ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَوْ رَأَى لَشَكْرِي أَمِيرًا كَرَدَ، وَ إِشْيَانِ رَأَى بَقْبِيلَةَ أَيْ مِنْ قِبَائِلِ

عرب فرستاد، و در آن لشکر عمار یاسر بود، چون نزدیک آن قبیله رسیدند، ایشان خبر بداشتند، و همه بگریختند، مگر یک مرد که برخاست، و بلشکرگاه خالد آمد، بر عمار یاسر رسید، گفت: یا ابا الیقظان خبر رسیدن شما بقوم رسید، یکسر بگریختند، من ماندم از ایشان که نگریختم، و مسلمان شدم، اگر مرا ازین اسلام نفع و أمن خواهد بود تا بر جای باشم؟ و آلا تا من نیز چون دیگران بگریزم؟ عمار او را امان داد، و در حمایت خویش گرفت.

دیگر روز بامداد که مسلمانان آنجا رسیدند، خالد بفرمود تا غارت کردند، و آن مرد را نیز بگرفتند که امان از عمار یافته بود، و مال از وی بستند. عمار گفت: دست ازین مرد بازدارید که وی مسلمانست، و من او را امن کرده‌ام. خالد خشم گرفت، گفت: امیر من باشم تو چرا امان میدهی؟ عمار وی را جواب درشت داد، و خالد نیز درشت گفت. پس چون به مدینه بازگشتند، و قصه با مصطفی (ص) بگفتند، رسول خدا امان عمار را اجازت داد، اما وی را گفت که: بی دستوری امیر دیگر باره نگر تا امان ندهی. خالد گفت: یا نبیّ الله سبّنی هذا العبد الأجدع، و کان عمار مولی لهشام بن المغیره. و خالد بحضرت مصطفی (ص) عمار را سبّ کرد، و بسخن برنجانید. رسول گفت: «یا خالد لا تسبّ عمارا فمن سبّ عمارا، سبّه الله، و من ابغض عمارا ابغضه الله».

عمار برخاست تا برود، رسول خدا گفت: الی خالد! عذری از وی بخواه، و دل وی بدست آر. خالد فرا پیش رفت، و از وی عذر خواست.

عمار چون اعراضی میکرد آن گه هم راضی شد از وی. پس ربّ العالمین آیت فرستاد که: یا ایّها الذّین آمنوا اطیعوا اللهَ و اطیعوا الرّسولَ و اُولی الأمر منکم ای شما که مؤمناناید، فرمان خدا و رسول و اولی الامر بجای آرید. اولی الامر خالد ولید است، که رسول خدا او را بر لشکر اسلام امیر کرده بود. میگوید امیران را و والیان را طاعت دار باشید. مصطفی (ص) گفت: «من اطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من یطع الأمیر فقد أطاعنی، و من یعصی الأمیر فقد عصانی» وقال (ص): لمعاذ: «یا معاذ! اطع کلّ امیر، و صلّ خلف کلّ امام».

و روی: «اسمعوا لهم، و اطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ، و صلّوا وراهم، فان احسنوا فلکم و

لهم، و ان اساؤا فلکم و علیهم».

و گفته‌اند: اولوا الأمر ابو بکر و عمراند. و گفته‌اند: خلفاء راشدین‌اند: ابو بکر و عمر و عثمان و علی. و گفته‌اند: «و السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» اینان همه اولوا الامرند.

و روى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمَّا بَنَى الْمَسْجِدَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ بِحَجَرٍ فَوَضَعَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بِحَجَرٍ فَوَضَعَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بِحَجَرٍ فَوَضَعَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ بِحَجَرٍ فَوَضَعَهُ، فَقَالَ: «هَؤُلَاءِ وَ لَاءَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي».

و گفته‌اند: اولوا الأمر درین آیت دو گروه‌اند: سلطانان دادگرانند بحق فرمای، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن نهند، و بزرگ دارند، و با دشمنان ایشان موافقت نسازند، و خیانت با ایشان روا ندارند، و اگر بیدادگر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیابند، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند، و دعاء بد بر ایشان نکنند، و ایشان را از الله توبت خواهند، و با ایشان غزا کنند، و حجّ و نماز آدینه. و در خبر است که بعد از شرک هیچ گناه صعب‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست.

گروه دیگر علماء اهل سنت‌اند و فقهاء دین، که بفتوی خلق را با حق میخوانند، و بر صواب میدارند.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ مِّنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ أُمُورِ الدِّينِ، إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهُ فَاذْكُرُوا أَنَّ الْوَسْطِيَّ بَيْنَ السِّبْطَيْنِ خَيْرٌ مِّنْ حَلْفَيْنِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (ص)، بکتاب خدا و سنت رسول باز شوید، اگر روشن شود بر شما، و آلا گوئید: الله و رسوله اعلم. و این تنازع و اختلاف در دین آنست که مصطفی (ص) از آن نهی کرده، و از آن حذر نموده، بمبالغتی تمام، در آن خبر که ابو الدرداء و ابو أمامه و واثله بن الاسقع و انس بن مالک روایت کردند، گفتند: ما در چیزی از کار دین می‌خلاف کردیم، و هر کسی از ما بر طریق مناظعت در آن سخن میگفت. رسول خدا (ص) در آمد، ما را بر سر آن مجادله و گفت و گوی دید، خشم گرفت، چنان که هرگز مانند آن خشم نگرفته بود. آن گه ما را از آن باز زد، گفت: «يا امة محمد لا تهيبوا على انفسكم وهج النار!»

آتش بر خود میفروزید! شما را باین نفرمودند! شما را ازین باز زدند! نمیدانید که آنان که هلاک شدند از امتان گذشته بمجادلت و خصومت و جدا جدا گفتن در سخن هلاک شدند؟! مکنید چنین.

خلاف مکنید که در خلاف خیر نیست، و نفع نیست. خلاف عداوت انگیزد میان برادران. خلاف فتنه افکند میان برادران. خلاف شک و گمان و تاریکی آرد در دل مؤمنان. خلاف باطل کند عمل مسلمانان. مؤمن که دیندار بود جنگجوی و فتنه انگیز نبود، «ذرو المراء فان المماری لا اشفع له يوم القيامة. ذرو المراء فان اول ما نهانی ربی عز و جل عنه بعد عبادة الأوثان و شرب الخمر المراء. ذرو المراء فان الشيطان قد ايس أن يعبد، و لکنه قد رضی منکم بالتحريش، و هو المراء فی الدين. ذرو المراء فان بنی اسرائیل افرقوا علی احدی و سبعین فرقه، و النصراری علی اثنين و سبعین فرقه، و ان امتی ستفرق علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم علی الضلالة الا السواد الأعظم». قالوا: یا رسول الله و ما السواد الأعظم؟ قال: «من كان علی ما أنا علیه و أصحابی، من لم یمار فی دین الله، و من لم یکفر احدا من اهل التوحید بذنب».

آن گه گفت در آخر آیت: ذلک خیر و احسن تأویلاً یعنی آنچه در آن بخلاف افتادید، بکتاب و سنت باز برید، و جنگ و اختلاف بگذارید، که شما را آن به بود، و عاقبت پسندیده تر بود. ألم تر إلی الذین یزعمون الآیة این در شأن بشر منافق فرو آمد، که وی را با جهودی خصومت بود، جهود گفت: بیا تا این خصومت بر محمد بریم تا میان ما حکم کند، که دانست که رسول خدا بچور حکم نکند. منافق گفت: نه که بر کعب اشرف رویم، و کعب جهود بود، و حاکم ایشان بود، و کاهن بود، و کاهن بود. جهود سر او زد، گفت: نه، که حکم ما محمد کند. آمدند، و رسول خدا حکم کرد، و حق جهود را بود بر منافق. چون بیرون آمدند منافق گفت: بیا تا بر عمر شویم، اگر عمر ترا حکم کند پس ترا حق است. برفتند پیش عمر. جهود گفت: یا عمر ما بر محمد رفتیم، و حکم کرد، و او بدان حکم راضی نیست، میگوید: اگر عمر حکم کند بدان راضی شوم. عمر گفت: شما بر جای میباشید تا من باز آیم. عمر رفت و شمشیر برگرفت، و آن منافق را بکشست، آن گه گفت: «هكذا افضی علی من لم یرض بقضاء الله و قضاء رسوله». پس رب العالمین این آیت

فرستاد: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ يَعْنِي الْقُرْآنَ، وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْكُتُبِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ هُوَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ، وَ كَانَ يَتَكَهَّنُ، وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يَعْنِي أَنْ يَتَبَرَّءُوا مِنَ الْكُهْنَةِ.

و فِي الْخَبْرِ: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ بَرِئَ مِمَّا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ».

و رَوَى: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَقْبَلْ لَهُ صَلَاةَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً».

و رَوَى: «أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانَ، وَ هُوَ السَّحَابُ، فَتَذَكُرُ الْأَمْرَ قَضَى فِي السَّمَاءِ، فَتَسْتَرْقُ الشَّيَاطِينَ السَّمْعَ، فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ».

وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ يَعْنِي عَنِ الْهُدَى، ضَالًّا بَعِيدًا لَا يَرْجِعُونَ عَنْهُ إِلَى دِينِ اللَّهِ أَبَدًا. مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِ: سِيَاقُ هَذِهِ آيَةٍ بِرُسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ، وَ كَانَ يَتَكَهَّنُ، وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يَعْنِي أَنْ يَتَبَرَّءُوا مِنَ الْكُهْنَةِ. فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ. فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ أَيْنَ كَلِمَةٍ تَعْظِيمُ بِرُسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ، وَ كَانَ يَتَكَهَّنُ، وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يَعْنِي أَنْ يَتَبَرَّءُوا مِنَ الْكُهْنَةِ. فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ.

جَاهِيهِ دِيْغَرِ كَقَوْلِهِ: قَدَمْتُ أَيْدِيَهُمْ وَ قَدَمْتُ يَدَاكَ وَ كَسَبْتُ أَيْدِيَكُمْ وَ كَسَبْتُ أَيْدِيَ النَّاسِ. اَيْنِجَنِينَ الْفَاطِمَةَ مِثْلَ عَرَبِ رَوَاسْتِ، كِهْ دَرِ كَرْدَارِ بَدِ نَامِ بَرَنْدِ.

بِمَا قَدَمْتُ أَيْدِيَهُمْ اَيْنِجَا سَخْنِ تَمَامِ شَدِ.

پس ابتدا کرد، گفت: ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ اَيْنَ عَطْفِ بِرُسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ، وَ كَانَ يَتَكَهَّنُ، وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يَعْنِي أَنْ يَتَبَرَّءُوا مِنَ الْكُهْنَةِ. فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ.

تَوْفِيقًا. گفته‌اند که: معنی توفیق موافقت افکندنست میان قضاء خداوند جلّ جلاله، و میان ارادت بنده، و این هم در شرّ بود و هم در خیر، امّا بحکم عادت و عرف عبارتی خاصّ گشته است از جمع کردن میان ارادت بنده و میان قضایی که خیر و خیرت بنده در آن بود، و این بچهار چیز تمام شود: هدایت و رشد و تسدید و تأیید هدایت راه نمودن حق است، و رشد تقاضای رفتن در وی پدید آوردن، و تسدید حرکات اعضاء وی بر صواب و سداد داشتن، و تأیید مدد نور الهی از غیب در پیوستن.

و گفته‌اند: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ اَيْنَمَا هُمْ اَنْ يَكْفُرُوا وَ لِيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى، و این آن بود که مسجد ضرار بنا کردند بستیز و کفر، و آن گه سوگند میخوردند که ما با این بنا جز خیر و صواب نخواستیم.

خدای تعالی بهر دو جای ایشان را دروغ زن کرد، آنجا گفت: وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی فیما حلفوا، و اینجا گفت: اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ یعنی من النِّفَاقِ. فائده این آیت آنست که الله ما را خیر کرد از نفاق ایشان، و بر ضمیر ایشان داشت، تا دانیم که منافقان‌اند.

فَاعْرَضْ عَنْهُمْ یعنی اصفح عنهم، وَ عَظَّمْ بِلِسَانِكَ. این اعراض و وعظ در ابتداء اسلام بود پس بآیت سیف منسوخ گشت.

وَ قُلْ لَهُمْ فِيْ اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا اَيْنَمَا تَقْدِمُ و تأخیر در سخن است یعنی: و قل لهم قولاً بلیغاً فی انفسهم. میگوید: ایشان را سخنی گوی که آن سخن در دل‌های ایشان ژرف آید، و کار کند، و بجای رسد. يقال: قول بلیغ، و رجل بلیغ، بَيْنَ الْبَلَاغَةِ، اى فصیح اللسان فسیح البیان، و تقول العرب: فلان احقق بلغ اى يبلغ حاجته مع حمقه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُوَدُّوا الْاٰمَانَتِ اِلٰى اَهْلِهَا خداوند مهربان، کریم راست‌دان، کارساز بندگان جلّ جلاله، و عظم شأنه، و عزّ سلطانه میفرماید درین آیت بندگان خود را باداء امانت، میگوید: امانتها بدمت خویش باز رسانید بأهل خویش، یعنی در آن تصرف نکنید، و از خیانت پرهیزید، که بعد از ایمان و معرفت بنده را صفتی بزرگتر از امانت نیست، و بعد از کفر صفتی زشتتر از خیانت نیست. طاعت بنده از امانت رود، و معصیت

از خیانت بود. خیانت مایه فساد است، و سر همه بی‌دولتی، و قاعده نافرمانی. و امانت رکن دین است، کمال توحید، و صفت پیغامبران و فریشتگان. ربّ العالمین در محکم تنزیل اندر وصف جبرئیل گفت: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. جای دیگر گفت: مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ، و خبر داد از دختر شعیب که پدر را گفت در حق موسی کلیم: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ، و اندر وصف یوسف صدیق گفت حکایت از ملک مصر: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ.

و امانتها که کتاب و سنت بدان ناطق است سه چیز است: یکی طاعت و دین که ربّ العالمین آن را امانت خواند، گفت: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ. دیگر زنان نزدیک مردان امانت‌اند، که مصطفی (ص) گفت: «اخذتموهن بأمانة الله، و استحلتتم فروجهن بكلمة الله».

سدیگر مالی که نزدیک وی بنهی، یا سری که با وی بگویی، آن امانت است. ربّ العالمین گفت: فَلْيُؤَدِّ الْأَذَىٰ أَوْ تَمِنَ أَمَانَتُهُ. مصطفی (ص) گفت: «إِذْ الْأَمَانَةُ إِلَيَّ مِنْ أَيْتَمِنُكُمْ»، و نیز گفت: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ فَالْتَفَتْ فِيهِ أَمَانَتُهُ»، و گفت: «أَمَّا تَجَالِسُونَ بِالْأَمَانَةِ»

یعنی که نشستن شما با خلق خدای باید که بشرط امانت بود، هر چه شنوید در دل نگه‌دارید، و آنچه ناگفتنی بود باز مگوئید. ربّ العالمین گوش آدمی گشاده آفرید، بی‌بند، اگر خواهد و گر نه گوش بشنود، و دل بداند، لا جرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواخذت نیست، که بنده را در آن اختیار نیست. اما چشم و زبان هر دو با بند آفرید است، تواند که ناگرسنی ننگرد، و ناگفتنی نگوید، و شرط امانت در دیدار و گفتار بجای آرد، و امانت الله درین هر دو بگذارد. از اینجا گفت مصطفی (ص): «المجالس بالأمانة».

و اول چیزی که در آخر عهد اسلام از دین حنیفی بکاهد، و روی در حجاب بی‌نیازی کشد، امانت بود. رسول خدا گفت: «أول ما تفقدون من دينكم الأمانة، و آخر ما تفقدونه الصلاة».

این شرح که دادیم از روی شرع ظاهر است، اما از روی اشارت و بر مذاق جوانمردان طریقت، امانتها یکی اسلام است، در صدر بنده نهاده. دیگر ایمان در فؤاد بنده تعبیه کرده. سیوم معرفت در قلب نهاده. چهارم محبت در سر پنهان کرده. و هر یکی را ازین امانت خیانتی در آن گنجد. در صدر و سوسه گنجد، از جهت دیو، در فؤاد شبهت شود از جهت

نفس، در قلب زبیغ شود از جهت هوا، در سر فریشته شود، و دیدار فریشته در تعبیه سر خیانت است در امانت محبت. جنید ازینجا گفت، چون او را از تعبیه سر پرسیدند، گفت: «سرّ بین الله و بین العبد لا یعلمه ملک فیکتبه، و لا شیطان فیفسده، و لا هوی فیمیله.» دست دیو از صدر کوتاه کن بذکر حق، که میگوید عزّ جلاله: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت، که میگوید: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. دست هوا کوتاه کن از قلب بتسلیم، که گفت: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. دست فریشته کوتاه کن از سرّ بغیرت، که غیرت شرط دوستی است، چنان که مهر رکن دوستی است. گهی مهر پرده بردارد تا رهی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی بعیان مینازد. گهی غیرت در دریندد تا رهی در آرزوی عیان میزارد.

کسی کو را عیان باید، خبر پیشش محال آید
چو سازد با عیان خلوت، کجا دل در خبر آید

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ اولوا الامر بر زبان علم سلطانان دنیانند، و بر زبان معرفت سلطانان دین، و سلطانان دین پیران طریقت‌اند که در هر عصری از ایشان یکی باشد، و او را «غوٲ» گویند.

یکی از بزرگان دین گفت: خضر (ع) را دیدم، و از وی پرسیدم که تو دوستان خدای را شناسی؟ جواب داد که: قومی معدود را شناسم. آن گه قصه ایشان درگرفت، و گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بخدای نالید که نیز بر من پیغامبری نرود تا بقیامت. الله جلّ جلاله گفت که: من ازین امت مردانی یدید آرم که دل‌های ایشان بر دل‌های انبیا بود. آن گه گفت سیصد کس از ایشان اولیانند، و چهل کس ابدال‌اند، و هفت کس اوتاداند، و پنج کس نقبانند، و سه کس مختارند، و یکی غوٲ است. چون غوٲ از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه بمرتبت وی برسانند، و بجای وی بنشانند، و یکی را از پنج با سه آرند، و یکی را از هفت با پنج آرند، و یکی را از چهل با هفت آرند، و یکی را از سیصد با چهل آرند، و یکی را از جمله اهل زمین با سیصد آرند. و شرح این در خبر مصطفی (ص) است، بروایت عبد الله مسعود، قال: قال رسول الله (ص): «انّ لله فی

الأرض ثلاثمائة، قلوبهم على قلب آدم، و لله في الخلق اربعون، قلوبهم على قلب موسى، و لله في الخلق سبعة، قلوبهم على قلب ابراهيم، و لله في الخلق خمسة، قلوبهم على قلب جبرئيل، و لله في الخلق ثلاثة، قلوبهم على قلب ميكائيل، و لله في الخلق واحد، قلبه على قلب اسرافيل. فاذا مات الواحد، ابدل الله مكانه من الثلاثة، و اذا مات من الثلاثة ابدل الله مكانه من الخمسة، و اذا مات من الخمسة ابدل الله مكانه من السبعة، و اذا مات من السبعة ابدل الله مكانه من الأربعين و اذا مات من الأربعين ابدل الله مكانه من الثلاثمائة، و اذا مات من الثلاثمائة ابدل الله مكانه من العامة. فبهم يحيى و يميت و يمطر و ينبت و يدفع البلاء».

قيل لعبد الله بن مسعود: كيف بهم يحيى و يميت؟ قال: لأنهم يسألون الله اكثر الأمم فيكثر، و يدعون على الجبابرة فيقصمون، و يستسقون فيسقون، و يسألون فتنبت لهم الأرض، و يدعون فيدفع بهم انواع البلاء. اولوا الامر اينان اند كه ملوك دنيا و آخرت بحقيقت ايشان اند. مصطفى (ص) ايشان را گفت: «ملوك تحت اطمار».

ابو العباس قصاب رحمة الله عليه از دنيا بيرون ميرفت، پيش از آن بده روز خادم را گفت: رو به خرقان شو. مردى است آنجا مخمول الذكر، مجهول العين، او را بو الحسن خرقانى گویند. سلام ما باو رسان، و با او بگو كه: اين طبل و علم باذن الله تعالى و فرمان او بحضرت تو فرستادم، و اهل زمين را بتو سيردم، و من رفتم.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِلَى اللَّهِ اِشَارَتِ فَرَا كِتَابِ خُدا است، و الرَّسُولِ اِشَارَتِ فَرَا سُنَّتِ مُصْطَفَى (ص). اين دو چيز است كه دين را عماد است، و اصل اعتقاد است، و رب العالمين هر دو در آن آيت جمع کرده: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. حقيقت دين آنست كه كتاب و سنت قانون گيرى، و خداى را بدان بندگى كنى، و صواب ديد خرد خويش را سخره آن كنى، و پس رو آن سازى. آن دين كه جبرئيل بآن آمد، و مصطفى (ص) با آن خواند، و بهشت بآن يافتند، و ناجيان بآن رستند، كتاب و سنت است. آن كار كه الله بدان راضى، و بنده بدان پيروز، و گيتى بدان روشن، اتباع كتاب و سنت است. اهل سنت و جماعت راهبران اند ميان كتاب و سنت، ايمان ايشان سمعى، و دين ايشان نقلى، نادريافته پذيرفته و استوار گرفته، و آن را گردن نهاده، و

از راه اندیشه و تفکر و بحث و تکلف برخاسته. و به قال عمر بن الخطاب: «نهینا عن التکلف». اهل تأویل که معنیها جستند، و ادراک حقیقتها پیوستند، و دانسته الله در فرموده و کرده وی خواستند که بدانند و دریابند، و کوشیدند که بدان رسند، فروماندند و نتوانستند، چنان که الله گفت: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ. جایی دیگر گفت: وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيْقُوْلُوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ. چون راه نیافتند بدریافت آن، و واقف نگشتند در حرای آن، و نتاوست عقل ایشان فا غایت و غور آن، گفتند: این خود دروغی است از دروغ پیشیان. آن را محال نام کردند، و عقل کوتاه خویش ور آن حجت گرفتند، و اصل متهم کردند، تا کار بریشان شوریده گشت، و راه کز، و دل تاریک. اما دوستان خدا و اهل سنت که چراغ داعی حق ایشان را در پیش است، ار چه درنیافتند، بنور هدی بپذیرفتند، و بسکینه ایمان بپسندیدند، و بقوت اخلاص بیارامیدند، و آن را دین دانستند، و تهمت از سوی خود نهادند، و عقل را عاجز دیدند. اینان اند که قرآن، حجت ایشان، و سنت محجت ایشان، و تسلیم طریقت ایشان، نادریافته پذیرفتن دین و ملت ایشان، نور معرفت چراغ ایشان، کتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ داغ ایشان، عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى بجان قبول کرده ایشان، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِيْنِهِ اعتقاد گرفته ایشان، وَ جَاءَ رَبُّكَ حَقِيْقَتٌ سَنَاحَتَهُ و پذیرفته ایشان، يُنَزِّلُ اللهُ مَعَهُدِ اِيْشَانِ، لِمَا خَلَقْتَ بِيْدِيْ مَفْخَرِ اِيْشَانِ، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى مَعْتَقَدِ اِيْشَانِ، مَا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ مِّنْظَرِ اِيْشَانِ، وَجُوْهُ يَوْمِيْدٍ نَّاصِرَةً، اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةً خَلَعْتَ اِيْشَانِ، اَمَّا بِهٖ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا بَرَهَانِ اِيْشَانِ. دوستان خداند و حزب حق ایشان، اُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ.

۱۲ التوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ مِّنْ نَّفْرَسْتَا دِيْمِ هِيْجِ فَرَسْتَا دِهْ اِي رَا اِلَّا لِيُطَاعَ مَغْرَ اَن رَا كِه تَا فَرْمَانِ بَرَنْدِ وِي رَا، بِاِذْنِ اللهِ بِفَرْمَانِ خُدَايِ، وَ لَوْ اَنْهَمُ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ وَ اِگر اِيْشَانِ كِه بِرْتِنِ خُودِ سَتَمِ كَنْنِيْدِيْدِ، جَاوُكُ اَيْنِيْدِيْدِ بَتُو، فَاسْتَغْفَرُوْا اللهُ وَ اَمْرَشِ خُواهنْدِيْدِ اَزِ خُدَا، وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ، وَ اَمْرَشِ خُواهيْدِ اِيْشَانِ رَا رَسُوْلِ او، لَوْجَدُوْا اللهُ يَافْتَنْنِيْدِيْدِ خُدَايِ رَا بِرِ حَقِيْقَتِ، تَوَّابًا رَحِيْمًا (۶۴) تُوْبِهْ پَزِيْرِيْ مِهْرَبَانِ.

فَلَا وَ رَبِّكَ نِهْ بِخُدَايِ تُوْنِهْ، لَا يُؤْمِنُوْنَ نَغْرُوِيْدِهْ اِنْدِ اِيْشَانِ بِحَقِيْقَتِ، حَتَّىٰ يُحَكِّمُوْكَ تَا اَن

گه که ترا حکم کنند و حاکم پسندید، فیما شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه میان ایشان اختلاف افتد، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً و آن گه در دلهای خویش حرج و تنگی نیابند. مِمَّا قَضَيْتَ از آن حکم که تو بریدی و برگزاردی. وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۶۵) و باطن آن بسپارند و آن را گردن نهند گردن نهادنی.

وَ لَوْ أَنَا كُنْنَا عَلَيْهِمْ و اگر ما بر ایشان فریضه نداشتیمی، أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که خویشان را بکشید، أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا از خان و مان خود بیرون شید، مَا فَعَلُوهُ نَكَرَ دَنْدِيدَ آن، إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندک کس از ایشان، وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا و اگر ایشان کنندید، مَا يُوعِظُونَ بِهِ بآنچه می پنددهند ایشان را، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ به آید ایشان را، وَ أَشَدَّ تَنْبِيئاً (۶۶) و سخت تر بر جای بمانید، و محکم تر بیائید.

وَ إِذَا لَأَتَيْنَاهُمْ و اگر چنان کنندید ما ایشان را دادیمی، مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود، أَجْراً عَظِيماً (۶۷) مزدی بزرگوار.

وَ لَهْدَيْنَاهُمْ و ما ایشان را راه نمائیم، صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (۶۸) براه راست درست. وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ و هر که فرمان برد خدای را و رسول وی را، فَأُولَئِكَ اِيشَانِ آنند، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ که فردا با نواختگان حق اند، که خدای نیکویی کرد با ایشان، مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ از پیغامبران و راستگویان، وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ و شهیدان و نیکان، وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقاً (۶۹) و نیک رفیقان و هام نشینان که اینان اند. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ آن فضل است از خدای، وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً (۷۰) و نیک بسنده و دانا که الله است.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ الْآيَةِ من زیادت توکید را در نظم سخن آورد، و دلالت را بر معنی جنس. میگوید: هیچ رسولی نفرستادیم بهیچ گروه مگر که تا آن گروه رسول را فرمانبردار باشند، بهر چه فرماید، و هر حکم که کند، و هر کار که برگزارد، نه بدان فرستادیم تا بوی عاصی شوند، و حکم از دیگری طلب کنند، چنان که بشر منافق با آن جهود که حکم از کعب اشرف طلب کرد، و ذکر و قصه ایشان از پیش رفت. و آنچه گفت: بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی که این طاعت داری و حکم پذیرفتن رسول بفرمان خدا است، و باذن وی،

و ذلك في قوله: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، و به قال النبي (ص): «أمرت أمي أن يطيعوا امرى، و يأخذوا بقولى، و يتبعوا سنتى، فمن رضى بحديثى، فقد رضى بالقرآن، و من استهزأ بحديثى فقد استهزأ بالقرآن، فقال الله تعالى: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.

و عن عائشة قالت: دخل على رسول الله (ص) و هو غضبان، فقلت من اغضبك يا رسول الله ادخله الله النار؟ قال: «اما شعرت انى امرت الناس بأمر، فاذا هم يترددون».

ثم قال تعالى: و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم يعنى المناقين بالتحاكم الى الكفار. ميگويد: اگر آن منافقان که حکم تو نپسندیدند، و حکم خود بر کافران بردند بتو آمدندید، و استغفار کردندید، و تو از بهر ایشان استغفار کردید، الله توبت ایشان پذیرفتید. مفسران گفتند: این در ابتداء اسلام بود، پس منسوخ شد بان آیت که الله گفت: استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم. چون آیت آمد مصطفی (ص) گفت: «لازیدن على السبعين»، فأنزل الله: سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم. فصارت ناسخة لما قبلها.

فلا و ربك لا يؤمنون این آیت در شأن زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزى بن قصى القرشى فرو آمد، حواری رسول خدا (ص) و عمه زاده وی پسر صفیه بنت عبد المطلب. مصطفی (ص) در حق وی گفت: «ان لكل نبي حواریا و حواریي الزبیر». خصومت افتاد میان وی و میان خاطب بن ابی بلتعہ حلیف انصار، در آب دادن زمین. پیش رسول خدا (ص) شدند. و رسول حکم زبیر را کرد، که زمین وی بالای زمین خاطب بود، گفت: «یا زبیر اسق ثم ارسل الماء الى جارک».

خاطب خشم گرفت، بازگشت از پیش وی، و فرا مقداد اسود گفت که: حکم برای عمه زاده خود کرد، رسول خدا آن سخن بشنید متغیر گشت. آن گه گفت: «یا زبیر اسق ثم احبس الماء حتى يرجع الى الجدر، و استوف حقتک، ثم ارسل الماء الى جارک».

رسول خدا در سخن اول زبیر را فرمود تا با خصم مجامله نگه دارد، و طریق افضال فرونگذارد، پس چون آن خصم رسول را بخشم آورد، حکم صریح کرد، و حق زبیر تمام بداد، و کان رسول الله (ص) لا يظلم فى الرضا و الغضب. پس جبرئیل آمد، و این آیت

آورد: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ الْآيَةَ لَاءِ أَوَّلِ بَسَاطِ لَاءِ دَوْمِ دَوْمِ است، و لاء دوم بدل لاء اول. معنی آنست که: نه بخدای تو که نگروده‌اند ایشان، تا آن گه که ترا حاکم کنند، و حکم تو بپذیرند در آن چیز که در آن اختلاف افتاد میان ایشان، و بر قضیت تو به هیچ گونه معارضت نیارند، و در گمان نباشند، و دل خویش از آن بتنگ نیارند، و براستی گردن نهند، و بحقیقت تسلیم کنند.

و تسلیم بر زبان شریعت و حقیقت سه قسم است: تسلیم توحید، و تسلیم تعظیم، و تسلیم اقسام. تسلیم توحید آنست که خدای را نادیده شناسی، و نادریافته پذیری. و تسلیم تعظیم آنست که سعی خود در هدایت حق نبینی، و جهد خود در معونت وی نبینی، و نشان خود در فضل وی نبینی. و تسلیم اقسام آنست که بر وکیلی حق اعتماد داری، و بطن نیکو تحکم وی پذیری، و کوشش در حفظ نفس خود بگذاری. مفسران گفتند: چون این اختلاف و مشاجرت میان زبیر و خاطب برفت، جهودی گفت: چه قوم‌اند اینان که بنیوت رسالت پیغامبر خویش گواهی میدهند، و تنها خویش و مالهای خویش فدای وی می‌کنند، و آن گه او را در حکم و قضیت متهم میدارند! ما که قوم موسی‌ایم بیک گناه که از ما بیامد، موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگر را بکشیم. هفتاد هزار بدست یکدیگر کشته شدند بدان تا خدای از ما راضی شود، ما چنین کردیم، و حکم و قضیت پیغامبر خویش را منقاد گشتیم، و تن فدا کردیم، نینداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم.

ثابت بن قیس بن شماس الانصاری این سخن بشنید، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که تنهای خود بکشید، ما را فرمانبردار یافتی، ما تنهای خود بکشتمی. رَبِّ الْعَالَمِينَ بر وفق قول ثابت این آیت فرستاد: وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ. مفسران گفتند: از آن قلیل که الله تعالی مستثنی کرد، یکی عمار یاسر است، دیگر عبد الله مسعود سیوم ثابت قیس، و این از آن گفتند که چون آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «لکان عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و ثابت بن قیس من اولئک القلیل».

این سخن به عمر خطاب رسید، عمر گفت: و الله لو فعل ربنا لفعلنا، و الحمد لله الذی لم يفعل ذلک بنا. گفت: و الله که اگر رب العزة بما فرمودی، یعنی قتل نفس خویش، ما

فرمان بردیمی، و الحمد لله که نفرمود، و این بار بر ما ننهاد. رسول خدا گفت بجواب عمر: «و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، الْإِيمَانُ اثْبَتَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ»، بآن خدایی که جان من بید اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکم‌تر است و نشست‌تر از کوه‌های عظیم در زمین.

ابو بکر صدیق گفت: یا رسول الله لو علينا انزلت لبدأت بنفسي و اهل بيتي. فقال رسول الله (ص): «ذَلِكَ لِفَضْلِ يَقِينِكَ عَلَى يَقِينِ النَّاسِ، وَ إِيْمَانِكَ عَلَى إِيْمَانِ النَّاسِ».

و گفته‌اند: «وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ» ضمیر منافقان است، میگوید: اگر ما برین منافقان فرض کردیمی که خود را بکشند، چنان که بر بنی اسرائیل فرض کردیم که خود را بکشند، یا از خان و مان بیرون شند، چنان که بر مهاجران فرض کردیم، نکردندی آن منافقان، و فرمان ما بجای نیاوردندی مگر اندکی از ایشان. حسن گفت: رَبِّ الْعِزَّةِ خَبَرَ دَادَازِ عِلْمِ خَوِيْشِ كِهْ دَرِ اِيْشَانِ بَرَفْتِ از ازل، که ایشان ایمان نیارند، هم چنان که خبر داد از قوم نوح: أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ.

پس گفت: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ إِنْ اِيْشَانِ پَنْدِ قْرَانِ بَشْنِيْدَنْدِي، وَ اِحْكَامِ قْرَانِ دَرِيْذِيْرِفْتَنْدِي، وَ فَرْمَانِ حَقِّ بَجَايِ آوْرْدَنْدِي، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اَشَدَّ تَثْبِيْتًا اِيْشَانِ رَا بِهْ بُوْدِي، هَمْ دَرِ مَعَاشِ اِيْنِ جِهَانِي، وَ هَمْ دَرِ ثَوَابِ اَنْ جِهَانِي، وَ دِيْنِ اِيْشَانِ پَايْنْدِهْ تَرِ بُوْدِي، وَ تَصْدِيْقِ اِيْشَانِ اَمْرِ خِدَايِ رَا مَحْكَمْ تَرِ بُوْدِي.

وَ إِذَا لَاتَيْتَاهُمْ وَ اَنْ گِهْ اِگَرِ چِنَانِ كَنْدِي، مَا اِيْشَانِ رَا مَزْدِ عَظِيْمِ دَادِيْمِي از نَزْدِيْكِ خُوْدِ، يِعْنِي اَنْچِهْ كَسِّ قَادِرِ نِيْسْتِ بَرِ اَنْ مِگَرِ مَا، وَ اَنْ بَهْسْتِ باقِيِ اسْتِ، وَ نَعِيْمِ جَاوْدَانِي دَرِ اَنْ جِهَانِ، وَ رَاهِ نَمُوْدَنْ بَرَاهِ رَاسْتِ، وَ دِيْنِ حَنِيْفِي دَرِيْنِ جِهَانِ.

ابن كثير و نافع و ابن عامر و كسابي اَنْ اَقْتُلُوا بَضْمَ نُونِ خَوَانْدِ، وَ هَمْچِيْنِ اَوْ اِخْرَجُوا بَضْمَ وَاوِ، وَ اِيْنِ اِخْتِيَارِ اَبُو عَبِيْدِ اسْتِ. وَ عَاصِمِ وَ حَمْزِهْ نُونِ وَ وَاوِ هَرِ دُوْ بَكْسَرِ خَوَانْدِ. وَ اِيْنِ اِخْتِيَارِ بُو حَاتِمِ اسْتِ. اَمَّا اَبُو عَمْرُو وَ يَعْقُوْبُ اَنْ اَقْتُلُوا بَكْسَرِ نُونِ خَوَانْدِ، اَوْ اِخْرَجُوا بَضْمَ وَاوِ، وَ اِيْشَانِ كِهْ نُونِ وَ وَاوِ هَرِ دُوْ بَضْمَ خَوَانْدَنْدِ مَنْفَصْلَ رَا چُونِ مَتَّصِلِ نِهَادَنْدِ، چُونِ هَمْزِهْ اَقْتُلُوا وَ اِخْرَجُوا كِهْ بَفْعَلِ مَتَّصِلَانْدِ هَرِ دُوْ مَضْمُوْمَنْدِ، نُونِ وَ وَاوِ رَا نِيْزِ اِگَرِ چِهْ مَنْفَصْلِ اَنْدِ از فَعْلِ، مَضْمُوْمِ كَرْدَنْدِ، وَ هَذَا عَلَيِ اِجْرَاءِ الْمَنْفَصْلِ مَجْرِي الْمَتَّصِلِ. وَ اِيْشَانِ كِهْ

هر دو بکسر خواندند، نون و واو را که منفصل اند از فعل، چون همزه که بدان متصل است نهند. و هر دو را مکسور کردند علی اصل التقاء الساکنین. و ابو عمرو و یعقوب که فصل کردند میان واو و نون، و در نون کسر اختیار کردند، و در واو ضمّ، از آنست که در واو ضمّ نیکوتر است، از آنجا که مانندگی دارد بواو ضمیر، و اجماع در واو ضمیر واقع است بر ضمّ، کقولہ تعالی: **وَ لَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ**، و در نون این مشابهت نیست، فاختر لها الكسر لالتقاء الساکنین، و لم یجریا المنفصل مجری المتصل.

قوله تعالی: **مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ** عامّه قرأ قلیل برفع خوانند، مگر این عامر که بنصب خواند. ایشان که قلیل خوانند برفع، بدل نهند از ضمیر که در فعلوه است، چنان که گویی: ما جاءنی احد الا زید، زید بدل است از احد، زیرا که ما جاءنی احد الا زید، و ما جاءنی الا زید، بمعنی هر دو یکیست، اختیار در استثناء منفی رفع است. اما وجه قراءت ابن عامر که قلیلا بنصب خواند، آنست که او نفی را بمنزلت ایجاب کرده است، و بتمامی سخن مینگرد، زیرا که ما فَعَلُوهُ و مانند آن در نفی سخنی تمام است، چنان که: جاءنی القوم و مانند آن در ایجاب سخنی تمام است. چون سخن پیش از **إِلَّا** تمام بود مستثنی را در نفی بنصب کرد، چنان که در ایجاب بنصب کنند، و نصب اصل است در باب استثناء، چون سخن پیش از **إِلَّا** تمام شود.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ این آیت در شأن عبد الله بن زید بن عبد ربه الانصاری الخزرجی آمد، صاحب الأذان. او را بانگ نماز در خواب نموده بودند.

بر رسول خدا (ص) آمد، گفت: یا رسول الله ما را از تو بجز دیدار این جهانی نیست. و در کار مصطفی (ص) چنان فتنه بود که گفت: یا رسول الله! بخدا که وقت بود که گرسنه باشم دست بطعام برم، تو در یاد من آیی، نتوانم که آن طعام خورم، آن را گذارم، و آیم بر تو، و در تو نگرم، آن گه بطعام خوردن باز روم، و همچنین گفت: در آشامیدن آب بوقت تشنگی، و در مباشرت اهل در وقت توقان نفس. گفتا: چون توام یاد آیی همه بگذارم، و فراموش کنم. آن گه گفت: فردا که ترا در درجه برترین فرود آرند در بهشت، ما ترا کی بینیم؟ این آیت بجواب وی فرو آمد، و مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده لا یؤمن عبد حتی اکون احبّ الیه من نفسه و أبویه و أهله و ولده و الناس اجمعین».

گویند آن روز که مصطفی (ص) از دنیای فانی بسرای باقی رحیل کرد، خبر به عبد الله بن زید رسید. وی در باغ بود، هم بر جای گفت: اللَّهُمَّ اعْمِنِي فَلَ اَرِي شَيْئًا بَعْدَ حَبِيبِي اَبَدًا. بار خدایا! بعد از دوست خود نخواهم که چیزی بینم در دنیا، بینایی از من واستان این سخن بگفت: و هم بر جای ناینما گشت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يُعْنِي فِي الْفَرَائِضِ، وَ الرَّسُولَ يُعْنِي فِي السَّنَنِ. میگوید: هر که فرمان خدای برد، یعنی فرائض که فرموده است، و بر بنده واجب کرده بجای آرد، و از آن هیچ بنگذارد، و هر که فرمان رسول (ص) برد یعنی سنتهایی که وی نهاده بیای دارد، و راه و سیرت وی رود، و خلق وی گیرد، و آنچه گفت و کرد و فرمود، بجان و دل قبول کند، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ اَيَّانَ كَمَا طَاعَتِ خُودِ وَ رَسُولِ دَارْتِنْد، فَرْدَا بَرَسْتَاخِيزِ دَرِ بَهْشْتِ بَا بِيغَامِرَانِ وَ بَا صَدِيقَانِ وَ بَا شَهِيدَانِ وَ بَا نِيكَانِ خَوَاهِدِ بُوَد. چنان که پیوسته در دیدار ایشان، و در زیارت ایشان باشند، آنجا که ایشان را فرود آرند، اینان را نیز فرود آرند. صَدِيقِ نَامِيَسْتِ كَسِي رَا كِه رَاَسْتَكُوِي، رَاَسْتِ ظَنِّ، رَاَسْتَكَارِ، رَاَسْتِ بِيْمَانِ بُوَد، كِه جَزِ رَاَسْتِ نَكُوِيْد، وَ جَزِ رَاَسْتِ نَرُوْد، اَكْرَ چِه دَر اَن رَاَسْتِي وَ ي رَا خَطْرِ عَظِيْمِ بَرِ وَ ي اَيْد. بَعْضِي مَفْسَّرَانِ كَفْتَنَد: مِّنَ النَّبِيِّينَ اَيِنجَا مِصْطَفِي (ص) اَسْت، وَ الصَّدِيقِيْنَ اَبُو بَكْرِ صَدِيقِ، وَ الشُّهَدَاءِ عَمْرٍ، وَ الصَّالِحِينَ عَثْمَانَ وَ عَلِيَّ. وَ كَفْتَهْ اَنْد: وَ الشُّهَدَاءِ عَمْرٍ وَ عَثْمَانَ وَ عَلِيَّ اَسْت، وَ الصَّالِحِينَ هَمَّه صَحَابَه رَسُوْلِ اَنْد رِضَى اللّٰهِ عَنْهُمْ.

وَ حَسَنٌ اُولَئِكَ رَفِيقًا يُعْنِي رَفَقَاءَ، سَمِي الصَّاحِبِ رَفِيقًا لِأَنَّ صَاحِبَهُ يَرْتَفِقُ بِهِ، وَ يِعْتَمِدُ عَلَيْهِ، وَ سَمِي مَرْفِقِ الْيَدِ مَرْفَقًا، لِاعْتِمَادِ الرَّجُلِ وَ اتِّكَائِهِ عَلَيْهِ.

روی ابن عباس، قال: وقف رسول الله (ص) يوما على اصحاب الصفة، فرأى فقرهم و جهدهم و طيب قلوبهم، فقال: «ابشروا يا اصحاب الصفة! فمن بقى منكم على النعت الذي هو اليوم، راضيا بما فيه، فإنه من رفقائي يوم القيامة».

و درین آیت دلالت روشن است در ثبوت خلافت ابو بکر صدیق، از بهر آنکه رب العزة مرتبت صدیقان فرا پس انبیاء داشت، تا معلوم شود که بهینه خلق انبیاء اند، که الله فرا پیش داشت. پس صدیقان اند که فرا پس آن داشت، و در پیغامبران رسول مطلق مصطفی (ص) است، و روا نباشد که در پیش وی کسی بود. همچنین در صدیقان صدیق مطلق ابو

بکر است، و روا نباشد که در پیش وی کسی بود. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ میگوید: این مرافقت، انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان که یافتند، بفضلِ اللَّهِ یافتند، نه بکردار خویش این ردّی روشن است بر معتزله که گفتند: بنده بعمل خویش ثواب آن جهانی می‌رسد، و ربّ العزّة معتقد ایشان باطل کرد، و منّت بر خلق نهاد بآنچه گفت: ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ، ثمّ قال: وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً، دانای پاک‌دان همه‌دان خدای است، دانایی که بوی هیچ چیز فرو نشود، اعمالِ بندگان همه میدانند، و اسرار همگان میشناسد، و بآخرت همه را بثواب خویش رساند، و فضل خویش ایشان را کرامت کند.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ از اوّل ورد تا آخر همه اشارت است ببزرگواری منزلت مصطفی (ص) نزدیک حقّ جلّ جلاله، و خلعتی است از خلعتهای کرامت که الله تعالی بوی داد، که واسطه از میان برداشت، و حکم وی با حکم خود برابر کرد، تا چنان که رضا دادن بقضاء حقّ جلّ جلاله سبب یقین موحدانست، رضا دادن بحکم رسول (ص) سبب ایمان مؤمنان است. تا جهانیان بدانند که طاعت داشت رسول طاعت داشت حق است، و نافرمانی رسول نافرمانی حق است، و قول رسول وحی حق است، و بیان رسول راه حق است، و فعل رسول حجّت حق است، و شریعت رسول ملّت حق است، و حکم رسول دین حق است، و متابعت رسول دوستی حق است. چنان که گفت: جلّ جلاله: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، گفت: ای سیّد سادات، و ای مهمتر کائنات، و ای نقطه دایره حادثات، بندگانم را بگو: اگر خواهید که الله شما را بدوستی خود راه دهد، و ببندگی بپسندد، بر پی ما روید که رسول اوئیم، و کمر متابعت ما بر میان بندید، و حکم ما بی معارضت بجان و دل قبول کنید، تن فرا داده، و گردن نهاده، و خویشتن را در آن حکم بیفکنده، و هیچ حرجی و تنگی بخود راه نداده، اینست که گفت جلّ جلاله: «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» نمی‌دانید که کارها همه در پی ما بستند، و این هر دو سرای در کوی ما پیوستند، زهی رتبت و دولت! زهی کرامت و فضیلت! کرا بود از عهد آدم تا امروز چنین فضل تمام و کار بنظام؟ عزّ سماوی و فرّ خدایی؟

پس از پانصد و اند سال رکن دولت شرع او عامر، و شاخ ناضر، و عود مثمر، شرف

مستعلی، و حکم مستولی! درین گیتی نوای وی، در آن گیتی آوای وی! در هر دل از وی چراغی، بر هر زبان از وی داغی، در هر دل از وی نوایی، در هر سر از وی آوایی، در هر جان او را جایی!

از تو پنداری ترا لطف خدایی نیست، هست	بر سر خوبان عالم پادشاهی نیست، هست
ور چنین دانی که جان نیک مردان را بعشق	با جمال خاک پایت آشنایی نیست، هست
ور براندیشی که چون برداری از رخ زلف را	از تو قنديل فلک را روشنایی نیست، هست

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ الْآيَةَ قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) آنست که این آیت در شأن ثوبان آمد که از محبت رسول خدا (ص) نزار و ضعیف گشته بود، پشت خم گشته، و روی زرد شده. رسول خدا (ص) روزی مر او را گفت: ای ثوبان! ترا چه میبود، مگر در شب بیدار باشی، که زرد روی گشته‌ای؟ گفت: یا رسول الله! بعضی و بعضی، چنان که دانی. گفت: ای ثوبان مگر رنج بسیار بر خود مینهی از انواع ریاضات، که چنین ضعیف گشته‌ای، و پشتت دو تا شده؟! ثوبان گفت: آری یا رسول الله! میبود هر چیزی. رسول (ص) گفت: ای ثوبان! مگر آرزومند میباشی؟ هر دو چشم ثوبان پر آب گشت، چون حدیث آرزومندی شنید.

چندم پرسى مرا چرا رنجانى	حقاً که تو حال من زمن به دانی!
يا رسول الله! ندانم که شب چون گذرد! تا یک بار که روز گردد، و من ترا ببینم.	
روز از هوست پرده بیکاری ماست	شبهها زغمت حجره بیداری ماست
هجران تو پیرایه غمخواری ماست	سودای تو سرمایه هشیاری ماست

یا رسول الله! اندوه صعب آنست که در آخرت تو در اعلیٰ علیین باشی، و ما از دیدار تو بازمانیم. تا درین بودند جبرئیل (ع) آمد، بیک حضرت، برید رحمت، و آیت آورده: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ الْآيَةَ. رسول خدای بر وی خواند، و دل وی خوش کرد، و خستگی وی را مرهم بر نهاد. آری چنین دردی نباید، تا چنین مرهمی پدید آید! تا سوزی نبوی، سازی نیاری، تا در بحر ذکر غرقه فاذکرونی نشوی، از ساحل امن دستگیر اذکرکم نیایی.

مرد بیحاصل نیابد یار با تحصیل را	سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را
----------------------------------	---------------------------------

اللَّهِ (ص) اذا مرَّ بصدف مائل اسرع المشى. فقيل: يا رسول الله أ تفرّ من قضاء الله؟ فقال: «افرّ من قضائه الى قضائه».

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُبْتَغَىَّ أَصْلَ كَلِمَةٍ، لَمَنْ يَبْطِئُ اسْتِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِرِ سِرِّ كَلِمَةٍ اسْتِ، وَ نُونِ مَشْدَدٍ كِه بَآخِرِ اسْتِ تَحْقِيقِ مِبَالَغَتِ رَا اسْتِ، يَعْني كِه خَوَاهِدُ بُوْدِ اِيْنِ لَا بَدَّ. اِيْنِ آيْتِ دَرِ شَأْنِ عِبْدِ اَللّٰهِ اَبِيْ اَمَدِ، سِرِّ مَنَافِقَانِ، وَ اُوْرَا دَرِ جَمْعِ مَوْمِنَانِ كَرَفْتِ بَآنِجِهْ كَقْتِ: وَ اِيْنِ مِّنْكُمْ، اَزِ بَهِرِ اَنَكِهْ اِظْهَارِ كَلِمَةِ اِسْلَامِ كَرَدِ، اِكْرَ جِهْ نِفَاقِ دَرِ بَاطِنِ دَاسْتِ، وَ دَرِ تَحْتِ حَكْمِ مَسْلَمَانَانِ شَدِّ دَرِ ظَاهِرِ. وَ نَبِيْزِ كَقْتِهِنْدَانِ كِه: اِيْنِ خَطَابِ اَزِ جِهْتِ نَسَبِ وَ جَنَسِيَّتِ بَا وِيْ رَفْتِ، نِهْ اَزِ جِهْتِ اِيْمَانِ، كِهْ وِيْ اَزِ رُوِيْ نَسَبِ وَ جَنَسِيَّتِ اَزِ اِيْشَانِ بُوْدِ، وَ اَزِ رُوِيْ اِيْمَانِ نِهْ اَزِ اِيْشَانِ بُوْدِ.

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةٌ مِّقْوِيْدُ: اِكْرَ دَرِ غَزَا بَشْمَا بِلَاثِيْ وَ سَخْتِيْ وَ بِيْكَامِيْ رَسَدِ، يَا اَزِ دَشْمَنِ كَزَنْدِيْ رَسَدِ، اِيْنِ مِبْطِيْ كُوِيْدُ: «قَدْ اَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيَّ اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا»، بَا مَنِ نِيْكَوِيِيْ كَرَدِ كِهْ بَا اِيْشَانِ دَرِ اَنِ غَزَا نَبُوْدَمِ حَاضِرِ. وَ لِيْنِ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ اِكْرَ فَتْحِيْ يَا غَنِيْمَتِيْ بَشْمَا رَسَدِ وِيْ كُوِيْدُ: كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بِنَاءِ تَأْنِيْثِ قِرَاةِ مَكِيْ وَ حَفْصِ وَ اُوَيْسِ اسْتِ، زِيْرَا كِهْ بَظَاهِرِ لَفْظِ مَوْدَتِ نَكْرَنْدِ، وَ مَوْثِ اسْتِ، وَ فَعْلِ مَسْنَدِ اسْتِ بَا وِيْ، وَ چُونِ فَاعِلِ مَوْثِ بُوْدِ عِلَامَتِ تَأْنِيْثِ بَفْعَلِ اَنِ الْحَاقِ كَنْنَدِ، اَعْلَامَا بَاَنَّ الْفَعْلَ مَوْثِ. بَاَقِيْ بِيْا خَوَانَدِ زِيْرَا كِهْ نِهْ تَاءِ تَأْنِيْثِ حَقِيْقِيْ اسْتِ، وَ نَبِيْزِ فَضْلِ مِيْانِ فَعْلِ وَ فَاعِلِ وَاَقَعِ اسْتِ، وَ چُونِ فَضْلِ مِيْانِ اِيْشَانِ وَاَقَعِ شُوْدِ، تَرْكِ عِلَامَتِ تَأْنِيْثِ نِيْكَوِ بَاشَدِ.

«كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوْدَةٌ» عَارِضِيْ اسْتِ كِهْ دَرِ مِيْانِ سَخْنِ دَرِ اَمَدِ.

اللّٰهُ كَقْتِ: كُوِيِيْ خُوْدِ مِيْانِ شَمَا وَ مِيْانِ اَنِ مَنَافِقِ هِيْجِ مَعْرِفَتِ نَبُوْدِهْ اسْتِ، وَ هِيْجِ عَقْدِ بَا شَمَا نَبَسْتِهْ اسْتِ بَدَانَكِهْ جِهَادِ كَنْدِ بَا شَمَا، بَايِنِ سَخْنِ كِهْ وِيْ مِيْكَوِيْدِ كِه: «يَا لَيْتَنِيْ كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيْمًا». وَ فَضْلِ دَرِ قِرَاةِ بَهْفَتِ مَعْنِيْ اَيْدِ: يَكِيْ اِسْلَامِ اسْتِ، چِنَانِ كِهْ دَرِ سُوْرَةِ اَلِ عِمْرَانَ كَقْتِ: قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنِ يَشَاءُ.

هِمَانَسْتِ كِهْ دَرِ سُوْرَةِ يُوْنُسِ كَقْتِ: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ. دَوْمِ فَضْلِ اسْتِ بَمَعْنِيْ نَبُوْتِ، چِنَانِ كِهْ دَرِ سُوْرَةِ النَّسَاءِ كَقْتِ: وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا

يَعْني النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ. هِمَانَسْتِ كِهْ دَرِ سُوْرَةِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلِ كَقْتِ: اِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيْرًا.

سیوم فضل است بمعنی خلف، چنان که در سوره البقرة گفت: وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا یعنی الخلف للمال عند الصدقة. چهارم فضل است بمعنی منت، چنان که جایها است در قرآن: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ. پنجم فضل بهشت است، چنان که در سوره الاحزاب گفت: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا یعنی الجنة. ششم فضل رزق است در بهشت، چنان که گفت: يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ یعنی الرزق فی الجنة. هفتم فضل است بمعنی رزق در دنیا، چنان که در سوره الجمعة گفت: فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، و در سوره المزمّل گفت: يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ. یعنی الرزق فی التجارة، و درین آیت ورد گفت: وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ یعنی الرزق فی الغنیمه، و نظائر این در قرآن فراوان است.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ این مؤمن که منافق وی را می‌بازنشانند از غزا، ایدون بادا که نشیناد، یعنی که الله میفرماید وی را که جهاد کند، و باز کوشد با ایشان که می‌خرند این جهان بآن جهان. باین قول «شری» بمعنی اشتری است.

معنی دیگر: میفرماید که جهاد کنند و باز کوشند با دشمنان خدای، که ایشان این جهان می‌فروشدند، و بآن بهشت و نعیم باقی می‌خرند، باین قول «شری» بمعنی باع است. و روا باشد که این خطاب منافقان نهند، ایشان که روز احد تخلّف کردند، و از غزا باز پس نشستند، و آن گه معنی آن باشد: آمنوا ثمّ قاتلوا، نخست ایمان آرید پس جهاد کنید، که کافر پیش از آنکه ایمان آرد مأمور نبود. و باین قول «شری» بمعنی اشتری است، یعنی: يشترون الحياة الدنيا و يختارونها على الآخرة.

وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ أَوْ يَغْلِبْ أَي يظفر، فكلهما سواء، و هو معنی قوله: فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی: الجنة. پس مؤمنان را تحریض کرد بر جهاد در راه دین، و از بهر حق، و از بهر رهانیدن آن ضعیفان مسلمانان که در دست مشرکان مکه بودند، از مردان چون حبیب و ابو ذر و غیر ایشان، و از زنان چون مادر اسامه و دختر عقبه بن ابی معیط و غیر ایشان، و کودکان چون اسامه و غیر ایشان، در دست کافران مکه بودند محبوس و معذب، و دعا میکردند و میگفتند: بار خدایا! ما را ازین شهر مکه که جای کافران و مشرکانست بیرون آر، و به دار الهجرة ما را فرود آر. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت

درین آیت: چرا نروید بغزا؟ و ایشان را نرهانید؟ و گفته‌اند: قومی زمان و ضعیفان مؤمنان در مکه مانده بودند، و کافران پیوسته ایشان را اذی مینمودند. پس ایشان دعا کردند و گفتند: اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِليًّا. معنی آنست که: ولّٰ علينا رجلا من المؤمنین یوالینا، بار خدایا! بر گمار بر ما، و والی کن بر ما، مردی از مؤمنان که ما را در خود گیرد، و از رنج کافران برهاند. وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا یَنْصِرُنَا عَلٰی عَدُوِّكَ. ربّ العالمین دعاء ایشان اجابت کرد، چون مکه گشاده شد، مصطفی (ص) را بر ایشان گماشت، و مصطفی (ص)، عتاب بن اسید را بر سر ایشان عامل کرد، تا انصاف بداد، و ضعیفان را قوت داد، و مظلومان را از دست ظالمان برهانید، تا پس از آنکه ضعیفان بودند همه عزیزان و مهتران گشتند.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اِي فِي طَاعَتِهِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ وَ الْيَهُودَ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ يَعْنِي فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ. درین آیت تسلیت مؤمنان است، و قوت دادن ایشان در جهاد، و وعده دادن بنصرت.

میگوید: مؤمنان از بهر خدا و بفرمان خدا جنگ میکنند، و کافران و بیگانگان از بهر دیو و بفرمان دیو جنگ میکنند. آن که گفت: ای مؤمنان، شما با این فرمانبرداران شیطان و پس روان شیطان ازین بت پرستان و بیگانگان، جنگ کنید، و از کید شیطان مترسید که کید شیطان تا بود ضعیف بود. او را و پس روان او را خوار داریم، و هلاک کنیم، چنان که روز بدر کردیم، خوار داشتیم و هلاک کردیم.

اگر کسی گوید: چونست که کید شیطان ضعیف خواند، و کید زنان عظیم خواند؟ و ذلک فی قوله: اِنَّ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ، و معلومست که شیطان بجای صیّاد است و دام نهنده، و زنان بجای دام‌اند، بحکم آن خبر که مصطفی (ص) گفت: «النِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ».

و آن که صیّاد پنهان، و دام پیدا، و از پیدا حذر کردن بهتر توان از آنچه پنهان. پس چه حکمت است که کید زنان عظیم خواند و کید شیطان ضعیف؟ جواب آنست که کید زنان «عظیم» خواند، زیرا که کید زنان در تو اثر کند بی تو، بی مراد تو، چنان که ترا ارادتی نبود. اما شیطان تا از تو ارادتی نبود، کید وی بکار نیاید، و وسوسه نتواند کرد. نه‌بینی که هرگز تو اندر نماز ناندیشی که من جیحون را پلی کنم، زیرا که بیرون از نماز ترا این

ارادت نبوده است. لا جرم شیطان مر ترا اندر نماز این وسوسه نتواند کرد، لکن تو اندر نماز اندیشی که مرا بساط چنین میباید، زن چنین میباید، کدخدایی چنین باید، زیرا که بیرون از نماز ارادت تو همین باشد. پس شیطان بر این ارادت تو آلت سازد، و دست افزار کند، و ترا اندر نماز بوسوسه افکند. همین است قصه آدم (ع) که در بهشت آن همه نعمت و راحت میدید، اما در دلش افتاد که چه بودی اگر من همیشه اینجا بماندمی! چون ابلیس از وی این ارادت بدانت، با وی هم از در ارادت وی در آمد، و آدم را گفت: هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى؟ مقصود آنست که تا از آدم ارادت جاودانه ماندن در بهشت نبود، ابلیس چیزی نتوانست کرد. چون کید شیطان را با تو دست افزاری بایست از تو، و آن ارادت تست، لا جرم کید او «ضعیف» خواند، و کید زنان را این آلت نباید که آن خود مؤثر است بی ارادت تو، از بهر آن «عظیم» خواند.

دیگر جواب آنست که شیطان بلا حول بگریزد، از آن کید وی ضعیف خواند، و از زنان بلا حول ایمن نگردی، پس کید ایشان عظیم خواند. دیگر ترا از شیطان جز خیالی و وسوسه مجرد نیست، که تو او را می‌بینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه‌ای می‌کند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید زنان عظیم خواند از آنکه در آن هم دیدار است، و هم خیال. دیگر گفته‌اند: کید شیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت الله مقابل کنی، و کید زنان، عظیم است چون با شهوت مردان و میل ایشان با زنان مقابل کنی.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعاً از روی اشارت، بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت اشارت بفرار است، و فرار با مولی گریختن است، و در تفرق بر خود ببستن، و از دو جهان رهایی جستن است و گفته‌اند: فرار دو قسم است: یکی از خلق بگریختن، و دیگر قسم با حق گریختن. اما از خلق بگریختن آسان کاری است، که این صفت عابدان و قاصدان است. کار آن دارد که با حق گریزد، و نه هر کسی با حق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را بار دهد، و مهر او را پرده بردارد، و احدیّت او را در کنف عزّت جای دهد، چنان که آن جوانمرد که بر بو یزید بسطامی شد، و از وی پرسید که: ما سهام الله؟

گفت: آن سهام حق که دلهای درویشان نشانه آنست چیست؟ آن جوانمرد این بگفت، و سر در جنبانید. بو یزید گفت: این سؤال تو نیست، و تو اهل این سؤال نه ای، گفت: چرا؟ گفت: از آنکه این سؤال حضرتیان است، و من بحضرت بودم و ترا بر آن درگاه ندیدم. آن جوانمرد گفت: نهمار در غلطی ای با یزید، من بدرگاه بودم، عیان مرا بارداد، مهر پرده برداشت، احدیت مرا در کنف عزت جای داد، پس غیرت پرده فرو گذاشت، تو بر در بماندی، از حال من چه خبر داری! گفت: این را نشانی هست؟ گفت: نشانش آنست که اینک بدرگاه میشوم، بیار اگر شغلی داری، تا ترا پایمردی کنم. این بگفت و کالبد خالی کرد. بو یزید گفت: آه که غوث جهان بود، اما در پرده غیرت بود، من ندانستم. و زبان حال بو یزید بنعت تحسّر میگوید:

آوه که دلارام دلم برد و گریخت! پیمان بشکست و اسپ هجران انگیخت
تا دلبر و دل باز بچنگ آرم من بس خون که زدیدگان فرو باید ریخت

گفته‌اند: نشان کسی که با مولی گریخت آنست که همّت یگانه دارد، و از تدبیر خود بیرون شود، و حکم را باستسلام گردن نهد. و این وصف آن جوانمردان است که ربّ العالمین ایشان را مستضعفان خواند، که در دست مشرکان مکه گرفتار بودند. همّت خود یگانه کرده بودند، از همه کس دل برداشته، و دل در حق بسته، و تدبیرها همه در باقی کرده، و بتقدیر حق راضی شده، و از راه تحکم برخاسته، و حکم حق بجان و دل در گرفته، و بدان راضی شده و تن در داده. لا جرم ربّ العزّة ایشان را نیابت داشت، و مصطفی (ص) و مؤمنان را فرمود که: ایشان را دریابید، و از آذای دشمن باز رهانید. شما در راه خلاص ایشان کوشید، که ایشان در راه رضاء ما میکوشند. آری، بر خدای هیچکس زیان نکند.

کس درین کار ما زیان نکند کس ما کار ناکسان نکند

هر که روزی گامی برای خدا برداشت آن گام وی را روزی فریادرس سازد، و آن مزد وی را ضایع نکند، و بفضل خود برحمت بیفزاید.

و بدین معنی حکایتی است که بعضی مفسران آورده‌اند در تفسیر این آیت: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلُهَا. گفتند: مردی از شهری که اهل آن ظالمان و بیگانگان بودند

ما أَصَابَكَ هِرْجَةٌ بَتُو رَسَدٌ، مِّنْ حَسَنَةٍ أَزْ نَبِيكَ اِيْنِ جِهَانِي، فَمِنَ اللّٰهِ اَنْ اَزْ خُدَا اَسْتِ، بَارَادَتِ وَ تَقْدِيرِ اُو، وَ مَا أَصَابَكَ مِّنْ سَيِّئَةٍ وَ هِرْجَةٌ بَتُو رَسَدٌ اَزْ بَدِ اِيْنِ جِهَانِي، فَمِنَ نَفْسِكَ اَنْ اَزْ اِرْزَانِي بُوْدِنِ تُو اَسْتِ وَ اَزْ اَسْتِحْقَاقِ تُو، وَ اَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُوْلًا وَ تَرَا كِهْ فِرْسْتَا دِيْمِ بِيْغَا مَبْرِي فِرْسْتَا دِيْمِ، وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا (٧٩) وَ خُدَا يْ گُوَا كَا فِ يْ اَسْتِ.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُوْلَ هِرْجَةٌ بَتُو رَسُوْلٍ رَا، فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ خُدَا يْ رَا فِرْمَانَ بَرْدِ، وَ مَنْ تَوَلَّى وَ هِرْجَةٌ بَرْ گَرْدَدِ، فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا (٨٠) مَا تِرَادَرِ اِيْشَانَ گُوْشَوَانَ نَفِرْسْتَا دِيْمِ. وَ يَقُوْلُوْنَ طَاعَةٌ وَ مِيْگُوِيْنْدِ فِرْمَانِبَرْدَارِي، فَاِذَا بَرَزُوْا مِّنْ عِنْدِكَ چُوْنِ اَزْ نَزْدِيْكَ تُو بِيْرُوْنَ شَدْدِ وَ بَا هِمِ اَفْتَنْدِ، بَيَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ بَشْبَ بَا هِمِ مِيْگُوِيْنْدِ گِرُوْهي اَزْ اِيْشَانَ، غَيْرَ الَّذِي تَقُوْلُ نِهْ اَنَكِهْ تُو مِيْ گُوِيْ بَا اِيْشَانَ، وَ اللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُوْنَ وَ خُدَا يْ مِيْنُوِيْسِدِ اَنچه اِيْشَانَ بَشْبَ مِيْ كُنْدِ، وَ مِيْگُوِيْنْدِ، فَاَعْرَضَ عَنْهُمْ رُوِي گِرْدَانَ اَزْ اِيْشَانَ وَ فِرَاگِذَارِ، وَ تَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ وَ بِيْشْتِ بَخْدَا بَا زْ كِنِ، وَ كَارِ بُوِي سِيَارِ، وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا (٨١) وَ خُدَا يْ كَارِ پَذِيْرِ وَ كَارِسَا زِي بَسَنْدِهْ اَسْتِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: اَلَمْ تَرَ اِلٰى الَّذِيْنَ قِيْلَ لَهُمْ كُفُوْا اَيْدِيَكُمْ الْاَيَةَ سَبَبِ نَزُوْلِ اِيْنِ اَيْتِ اَنْ بُوْدِ كِهْ قَوْمِي اَزْ اَجَلِّهْ صَحَابِهْ چُوْنِ عِبْدِ الرَّحْمٰنِ بِنِ عُوْفِ الزُّهْرِي وَ سَعْدِ بِنِ اَبِي وَ قَاصِ الزُّهْرِي وَ قِدَامَةَ بِنِ مَطْعُوْنِ الْجَمْحُوِي وَ مَقْدَادِ بِنِ عَمْرُو الْكِنْدِي پِيْشِ اَزْ هِجْرَتِ دَرِ مَكِهْ دَسْتُوْرِي خُوَا سْتَنْدِ اَزْ مِصْطَفٰى (ص) كِهْ: شَمَشِيْرِ كَشَنْدِ بَرِ مَشْرَكَانِ اَزْ رَنْجِ وَ اَذٰى كِهْ اَزْ اِيْشَانَ مِيْدِيْدَنْدِ. رَسُوْلِ خُدَا اِيْشَانَ رَا گَفْتِ: «كُفُوْا اَيْدِيَكُمْ» دَسْتِهَا فِرَا دَارِيْدِ اَزْ قِتَالِ، كِهْ مِرَا بَقْتَالِ نَفِرْمُوْدِهْ اَنْدِ، نَمَازِ بِيْاِي دَارِيْدِ، وَ زَكَاةِ مَالِ بَدِهِيْدِ، كِهْ مِرَا كُنُوْنَ بَا اِيْنِ فِرْمُوْدِهْ اَنْدِ. اَنْ قَوْمِ رَنْجُوْرِ شَدْنْدِ، وَ دَلْتَنَگِ گَشْتَنْدِ اَزْ اَنْ مَنَعِ. پَسِ چُوْنِ هِجْرَتِ كَرْدَنْدِ بِهْ مَدِيْنِهْ، وَ فِرْمَانَ اَمْدِ اَزْ اللّٰهِ كِهْ: جِهَادِ كُنِيْدِ بَا كَا فِرَانَ، وَ جَنْگِ بَدْرِ دَرِ پِيْشِ بُوْدِ، اِيْشَانَ رَا بَقْتَالِ فِرْمُوْدَنْدِ. گِرُوْهي اَزْ اِيْشَانَ اَزْ قِتَالِ تِرَسِيْدَنْدِ، وَ بَا زْ نَشَسْتَنْدِ. چُنِيْنِ گُوِيْنْدِ كِهْ طَلْحَةَ بِنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بُوْدِ. وَ اِيْنِ بَا زْمَانْدَنِ وَ اَزْ قِتَالِ تِرَسِيْدَنِ اَزْ طَبْعِ بَشْرِي بُوْدِ وَ اَزْ دُوْسْتِي حِيَا تِ، نِهْ اَزْ كِرَاهِيْتِ فِرْمَانَ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهْ. اِيْنِ هَمْچَنَانَسْتِ كِهْ جَا يْ دِيْگَرِ گَفْتِ: كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرُّهُ لَكُمْ، وَ اِيْنِ اَزْ اِيْشَانَ عَجَبِ نَبُوْدِ كِهْ بِيْغَا مَبْرَانَ مِرْسَلِ نِيْزِ اَزْ دُوْسْتِي حِيَا تِ اَزْ مِرْگِ جِرْزِعِ نَمُوْدِهْ اَنْدِ،

و آن بر ایشان عیب نبود. و گفته‌اند: این آیت در شأن قومی مؤمنان آمد که هنوز در علم راسخ نبودند، و ضعیف دل بودند، و ایمان ایشان کمالی و قوتی نداشت. و مذهب اهل سنت آنست که: اهل ایمان در ایمان متفاوت‌اند، و مؤمنان در ایمان بر یکدیگر افزونی دارند: کس است که ایمان وی بکمال است، و بغایتی که طبع بشری بر وی زور نتواند کرد، بلکه طبع بشری مغلوب ایمان وی باشد. و کس است که درجه وی فروتر بود تا در طبع بشری بماند، و خود را از سختیها و رنجها بگریزند. اینست راه راست و معتقد درست و جاده سنت. و مذهب مرجیان آنست که ایمان همه یکسانست، و بعد از گفت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کبائر و فواحش هیچ زیان نکند بر برنده، و پارسای نیکمرد و فاجر بد مرد، در ایمان و در ثواب، هر دو یکسان دانند، و نعوذ بالله ازین گفت شنیع، و معتقد خبیث. ربّ العزّة جلّ جلاله میگوید: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.

جای دیگر گفت: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ. أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟! نظائر این در قرآن فراوان است، چنان که رسیم بآن شرح دهیم.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ مَعْنَاهُ: قل یا محمد لهم: اجل الدنیا قریب، و عیشها قلیل. وَ الْآخِرَةُ اِی الْجَنَّةَ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى الشَّرْكَ وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ. ای محمد ایشان را گوی: سر گذشت و فرا سر برد و عیش این جهان و بر خورداری درین گیتی اندکست. و کسی که پرهیزکار بود، و فرمانبردار رسول خدا بود، او را آن جهان به است، سرای امن و نعیم جاودانی، و جوار حضرت ربّانی! و گفته‌اند: قلیل در قرآن بچند معنی آید: یکی از آن، ریا

و سمعت است، چنان که در سورة النساء گفت: وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ای ریا و سمعة، و در سورة الاحزاب گفت: وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا ای ریا و سمعة. دوم بمعنی لا شیء است، چنان که در سورة الاعراف گفت: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ یعنی انکم لا تشکرون البتّة، و مثله فی سورة الحاقه: قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ، و در سورة الملک گفت: وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ای لا تشکرون البتّة. سیوم قلیل است بمعنی سیر، یعنی اندک. چنان که در سورة البقرة گفت: لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ای عرضا من الدنیا یسیرا. همانست که درین آیت گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و در

قرآن قلیل است بمعنی سیصد و سیزده بعدد، چنان که در سورة البقرة اصحاب طالوت را گفت: فَشَرُّوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ یعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، كعدد اصحاب رسول الله يوم بدر. و قلیل است بمعنی هشتاد، چنان که در سورة هود گفت اصحاب کشتی نوح را: وَ مَا اَمْنٌ مَعَهُ اِلَّا قَلِيْلٌ یعنی مع نوح الا ثمانین نفسا: اربعین رجلا و اربعین امرأة. وَ لَا تُظَلِّمُوْنَ فَتِيْلًا بر شما ستم نکنند، یعنی که از شما یک طاعت و شما را بیک معصیت ناکرده نگیرند، و اگر آن طاعت یا آن معصیت فتیلی بود. فتیل آنست که میان دو انگشت تھی بر هم مالی، چیزی فراهم آید. ابن کثیر و حمزه و کسایی و ابن عامر بروایت هشام «و لا یظلمون» بیا خوانند علی الغیبة، تا موافق باشد ما قبل را، زیرا که ذکر غیبت متقدم است، و هو قوله: اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ قِيْلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ. باقی و لَا تُظَلِّمُوْنَ بتا خوانند علی الخطاب، و مخاطب آن قوم اند که ذکر آن از پیش رفت، و پیغامبر (ص) و مؤمنان را با ایشان ضم کرده، و هذا علی تغليب الخطاب علی الغیبة. و اختیار بو حاتم «تا» است، از بهر آنکه از پیش گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ. و در عقب گفت: اَيْنَمَا تَكُوْنُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ بر خطاب، «ما» اینجا صلت است، معنی آنست که: این کتتم، هر جا که شما باشید مرگ بشما رسد. و این سخن متصل است بآیت پیش، میگوید: از جهاد چه ترسید؟ و از مرگ کجا گریزید؟ چون اجل در رسد، و روزگار شمرده برسد، مرگ در آید و گرچه در حصارها بید، آن حصارهای دور برده و دواخ کرده.

همانست که جای دیگر گفت: قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّوْنَ مِنْهُ، فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ. و فی معناه انشدوا:

غلب الرجال فلم تمنعهم القلل	باتوا علی قلل الجبال تحرسهم
و اسكنوا حفرا یا بس ما نزلوا	و استنزلوا بعد عز من معاقلمهم
این الا سرّة و التیجان و الحلل؟	ناداهم صائح من بعد ما دفنوا
من دونها تضرب الاستار و الكلل؟	این الوجوه التي كانت محجبة
تلک الوجوه علیها الدود تقتتل	فأصفح القبر عنهم حين یسألهم
فأصبحوا بعد طول الأكل قد اكلوا	قد طالما أكلوا دهرا و ما نعموا

وَلَوْ كُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُّشَبَّدَةٍ اِی حصون محصنة مطوّلة مرفوعة البناء، من اشاد البناء و شیده،

اذا رفعه. مشیّد آنست که دور بر آرند اندر هوا، و استوار کنند، چنان که آدمی بآن نرسد. میگوید: اگر چه از دوری و استواری آدمی بدان نرسد، مرگ برسد، که مرگ از کس در نماند، و از چیز باز نماند. و گفته‌اند مشیّد از شیّد است یعنی محکمه بالشیّد ای بالجصّ. و روایت کنند از ابن عباس که گفت فی بُرُوجٍ مُشَيِّدَةٍ ای فی قصور من حدید، یعنی اگر چه در حصنها و کوشکهای آهنین باشید، مرگ بشما رسد. و گفته‌اند: اگر همه در برجهای فلک بید مرگ هم در رسد. و گفته‌اند: درین آیت ردّ قدریان است که گفتند: کشته نه بوقت خویش مرد، که اگر او را نکشتندید تا زمانی بزیستی.

ربّ العزّة درین آیت بیان کرد که هر کس را روزگاری و اجلی نامزد است، چون اجل در رسد لا بد روح از جسم مفارقت گیرد، اگر بقتل باشد یا بموت. و سخن قدریان بسخن کافران و منافقان ماند که گفتند بعد از وقعت احد: لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا. جای دیگر حکایت کرد از منافق که گفت: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا. ربّ العالمین سخن ایشان ردّ کرد، گفت: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيِّدَةٍ. ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: وَإِنْ تَصِبُّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. سبب نزول این آیت آن بود که: قومی از اعراب یکدیگر را گفتند: بیائید تا به محمد شویم بهجرت: اگر چنانست که ما را و ستوران ما را زمین وی سازد او راستگوییست، و دین وی راستست، و اگر نسازد پس نه دین او راستست، و نه او راستگوییست. پس چون به مدینه آمدند ایشان را تب گرفت که مدینه عاهت و وبا داشت، تا پس رسول خدا (ص) دعا کرد که: «و انقل حمّاهما الی الجحفة»

گفت تب آن بر گیر، و بر زمین کافران بر.

ربّ العالمین گفت: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ای محمد! ایشان را گوی: از محمد چه بینید! از تقدیر و خواست خدای ببینید، که همه از خداست خیر این جهانی و شرّ این جهانی، همه بخواست و تقدیر اوست. و هم در شأن ایشان باین معنی آیت آمد: يَمْتُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا الْآيَةَ.

فَمَا لَهُوْلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟! یعنی ما لهؤلاء اليهود و المنافقين لا يفقهون قولاً ألاً التّكذيب بالنّعم؟! اگر خواهی اینجا وقف کن، پس بافتتاح سخن درگیر که: ما

أَصَابِكُمْ مِنْ حَسَنَةِ فَمِنْ اللَّهِ، یعنی ما اصابتك يا ابن آدم من فتح و غنیمة فمن تفضل الله، و ما اصابتك من سيئة اي من جذب و هزيمة و امر تکرهه، فمن نفسك، اي فذنبك يا ابن آدم، و أنا الذي قدرتها عليك. نظیر این آنست که رب العزة گفت: و ما أصابكم من مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ. جای دیگر گفت: أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ، الى قوله: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ اي من استحقاق انفسكم. و اگر خواهی وقف مکن، و سخن در پیوند: لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ، یعنی يقولون: ما أصابك من حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ. و معنی آنست که چه رسید اینان را، و چه بودست که در نمی یابند این سخن که میگویند که: هر چه بتو رسد از نیکی، از خدا است، و هر چه بتو رسد از بدی، از نفس تو است. پس این سخن حکایت است از ایشان که بر سبیل انکار باز میگوید.

ابو صالح خوانده و علی بن الحسین و زید بن علی: و ما اصابتك من سيئة فمن نفسك، و أنا قدرتها عليك. ابن عباس خوانده: فمن نفسك و أنا كتبناها عليك، و در مصحف ابي كعب است: و ما اصابتك من سيئة فيذنبك و أنا قدرتها عليك، و ابن مسعود خوانده: و ما اصابتك من سيئة فمن عندك، و بعضی از قراء خوانده اند: و ما اصابتك من حسنة فمن الله و من اصابتك من سيئة، پیوسته تا آنجا، و قطع سخن کند، آن گه گوید: فَمِنْ نَفْسِكَ. معنی آنست که هر چه بتو رسید از نیک و بد این جهانی از خدا است. پس از کیست از تو است. و کسایبی گوید: شنیده ام در بعضی قراءت: ما اصابتك من حسنة فمن الله و ما اصابتك من سيئة، پس آن گه فمن نفسك؟ معنی آنست که هر چه بتو رسد از نیک و بد این جهانی از خدا است، تو در میانه که ای؟ این نفس تو کیست؟ و این قراءت بو جعفر است روایت دختر وی میمونه. و بدان که معتزله را و قدریه را درین آیت قوت نیست، و نه ایشان را حجّت است، که این نه «ما اصبت» است که ما أصابك است، و سخن نه در آن می رود که از بنده آید از نیکی و بدی، سخن در آنست که بنده رسد از نیک و بد. و نظیر این در قرآن فراوان است: أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، ما أصابكم من مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ الْآيَةَ، نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ. و سرّ مسأله آنست که حسنه و سيئة درین آیت نه از فعل و کسب بنده است، و ازینجا که ثواب و عقاب در آن نه پیوسته است، و وعد و وعید در آن نه بسته است. نظیر

این در قرآن: **إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا، فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ.** این همه حسنات و سیئات از اسباب است نه از اکتساب، و آنچه از اکتسابست و ببنده منسوب، بثواب و عقاب پیوسته است، چنان که گفت: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا الْآيَةِ، وَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ، وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُتِبَتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ.**

الحسین بن الفضل را پرسیدند ازین آیت، جواب داد: **انَّ الحسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَسَامَاتٌ لَا مَمْسُوسَاتٍ.** قال: وهی التَّعْمَاءُ وَ الرَّخَاءُ وَ النَّشْدَةُ وَ الْبَلَاءُ. این همه آنست که ربّ العزّة بعلم رفته، و قلم سابق، بر بندگان نوشته است، و نه از عمل و از کسب بنده است. و از بهر این عادت رفته است که گویند: **اصابنی بلاء، اصابنی فرح و محبوب، و کس نکوید،، اصابتنی الصلّاة و الزّکاة و الطّاعة و المعصية ثمّ قال تعالی: وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَ كَفَى بِاللَّهِ،** این باء تأکید را در افزود، معنی آنست که: **و کفی اللّٰه شهيدا. اللّٰه بگواهی بسست، که تو رسول اویی.** معنی دیگر گفته‌اند که: **اللّٰه بگواهی بس است، که حسنات و سیئات همه ازوست جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه.**

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ أی: من يطع الرسول في سنته، فقد أطاع الله في فريضته. رسول خدا (ص) چون به مدینه هجرت کرد گفت: **«من احبّني فقد احبّ الله، و من اطاعني فقد اطاع الله»**

و منافقان گفتند می‌نماید این مرد را که میخواهد که او را بخدایی گیریم، چنان که ترسایان عیسی را بخدایی گرفتند. پس ربّ العالمین تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.**

هر که رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است. **وَ مَنْ تَوَكَّلَى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَ هَرِ كَهَ از طاعت برگردد، تو بر ایشان حفیظ نه‌ای.** یعنی که تو غیب ایشان ندانی، ظاهر ایشان دانی، غیب و سرّ ایشان ما دانیم. دلیل برین قول آنست که در عقب گفت: **وَ يَقُولُونَ طَاعَةً** این منافقان می‌آیند و می‌گویند: ما فرمانبرداریم، و طاعت‌دار، و آن‌گه در سرّ کافر میشوند، و نافرمانی میکنند.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ يَعْنِي: مَنَا طَاعَةٌ وَ أَمَرْنَا طَاعَةً. وَ بَعْضِي مَفْسَّرَانِ كَفَتُنْد: وَ مَنْ تَوَكَّلَى فَمَا أُرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا مَنْسُوخَ اسْتِ بِآيَتِ سَيْفِ.

فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ إِيْنِ دَرِ شَأْنِ قَوْمِي مَنَافِقَانَسْت. گویند در شأنِ خِلاصِ بِنِ سُویدِ آمَد. مردی از مَتَهَمَانِ بِنِفَاقِ بَحْضَرْتِ رَسولِ (ص) آمَدی، وَ كَفَتِي: سَمَعَا وَ طَاعَةً، فَرْمَانِبِرْدَارِي، یعنی هر چه فَرْمَائِي فَرْمَانِبِرْدَارِيْم، رَبِّ الْعِزَّةِ كَفَت: فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ پَسِ چُونِ از نَزْدِيكِ تُو بِيروُنِ شَنْدَنَهْ آنِ گویند كه تُو مِي گویی بایشان.

وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ إِيْنِ رَا دُو وَجِهَ اسْتِ: يَكِيْ أَنَكِهْ اَنْدَرِ كِتَابِ فَرُو فَرَسْتَد، وَ تَرَا از سَرِّ ايشان خَبَرِ دَهْد. ديگر وَجِهْ آنَكِهْ حَفْظَهْ رَا فَرْمَايِدْ تَا بِنُويسِنْدْ آنِچِهْ ايشان هَمِهْ شَبِ مِيكَنْنِدْ وَ مِيگويند، تَا فَرْدَا جَزَا ايشان بایشان رَسَانْد. وَ اِيْنِ سَخْنِ پادشاهانه اسْت! پادشاه گوید: ما كَشْتِيْمِ وَ ما كَرْدِيْمِ وَ ما كَنْدِيْمِ يَعْنِي بَسْپَاه.

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ أَوَّلِ اُو رَا اَعْرَاضَ فَرْمُودَنْدْ از قَتْلِ مَنَافِقَانِ، پَسِ مَنْسُوخِ كَشْتِ بَايِنِ آيَتِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ.

ثَمَّ قَالَ: تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا تَوَكَّلْ قَنْطَرَهْ يَقِيْنِ اسْتِ، وَ عَمَادِ اِيْمَانِ، وَ مَحَلِّ اِخْلاصِ. وَ سَرِّ تَوَكَّلْ آنَسْتِ كه بِحَقِيْقَتِ دَانِي كه بَدِيْگَرِ كَسِ چِيْزِ نِيْسْتِ، وَ از حِيْلَتِ سُوْدِ نِيْسْتِ، عَطَا وَ مَنَعِ كه هَسْتِ بِحَكْمَتِ اسْتِ، وَ قَسَامِ مَهْرَبَانِ بِي غَفْلَتِ اسْتِ. «وَ كَيْلِ» فَعِيْلِ اسْتِ بِمَعْنِي مَفْعُولِ، يَعْنِي: وَ كَلِّ اِلِيْهِ الْأُمُورِ، اللَّهُ اَوْسْتِ كه كَارِهَا هَمِهْ بَدُو كُذْرَانْدِ، كه كَارَرَانِ بَنْدِگَانِ وَ نَگْهِيَانِ ايشان اَوْسْتِ، كَارَسَازِ وَ بَنْدِهْ نَوَازِ اَوْسْتِ جَلِّ جَلَالِهْ، وَ عَزِّ كَبْرِيَاءِهْ وَ عَظْمِ شَأْنِهْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ مِنَ الْأَيَّةِ بِرِ ذَوْقِ اِرْبَابِ حَكْمَتِ وَ سَالِكَانِ رَا حَقِيْقَتِ از رُويِ اَشَارَتِ مِيگويد: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، اِيْ اِخْرَجُوا اِيْدِيَكِمِ عَنِ اُمُورِكِمِ، وَ كَلُوهَا اِلِيْ مَعْبُودِكِمِ. خُوِيْشْتِنِ رَا از كَارِهَا بِيروُنِ آريْدِ، وَ يَكْسِرِ شَغْلَهَا بِمُولىِ سِپَارِيْدِ، وَ بَاوِ بَازِ كُذْرَايِيْدِ، كه اَوْسْتِ سَازَنْدِهْ كَارِ بَنْدِگَانِ، مَدْبَرِ وَ مَقْدَرِ كَارَرَانِ، وَ نَگْهِيَانِ، بَسْرِ بَرَنْدِهْ شَعْلِ ايشان بِي ايشان، دَلِ دَهَنْدِهْ تَائِبَانِ، وَ پَذِيْرَنْدِهْ عَذْرِ خُواهَانِ. چَنْدِ كه مَنَّتِ اسْتِ اُو رَا بِرِ بَنْدِگَانِ: از اَوَّلِ بَنْدِهْ رَا رَايِگَانِ بِيَاْفَرِيْنِدِ، چُونِ دَرِ ظُهْرِ آردِ، از آبِ وَ بَادِ وَ آتَشِ نَگِهْ دَارْدِ.

بسمع و بصر، بظننت و حکمت بیاراید، ایمان و معرفت بر وی نگه دارد. پس آن گه چون دست بمخلوقی بردارد، خطاب آید که: **كُفُوا أَيَّدِيكُمْ** دست از مخلوق فرو دار، و بخالق بردار، که خداوند با وفا اوست، دهنده عطا و پوشنده خطا اوست، در مهربانی و کریمی بیهمتا اوست.

و گفته‌اند: **كُفُوا أَيَّدِيكُمْ**، معنی آنست که: دست از دنیا باز دارید، و در شهوات بر خود فرو بندید، و مال و جاه دنیا براندازید، آنچه حرام است لعنت است، و آنچه حلالست محنت است، و آنچه افزونی است عقوبتست. مصطفی (ص) گفت: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونَةٌ مَا فِيهَا أَلَّا ذَكَرَ اللَّهُ، عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا».

گفت: این دنیا ملعون است، سرای بینوایی و بیدولتی، طبل میان تهی، و بساط فرومایگی. ربّ العزّة تا دنیا را بیافرید در آن ننگرسته، و آن را لعنت کرده، و دشمن داشته، و هر چه در آن، بلعنت کرده مگر سه چیز: ذکر خداوند جلّ جلاله، که در دنیا است و نه از دنیا است.

دیگر مرد عالم که مسلمانان را چون روشن چراغ و بر دل شیطان داغ است. سیوم کسی که جوینده علم است، و در راه دانش اندر منزل طلب است. مصطفی (ص) از بهر وی گفته: «انّ الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم»، این کس هم در دنیا است، و نه از دنیا. چون ازین سه درگذشت، زینهار گرد دنیا مگرد، که روی معرفت سیاه کند، و جامه عصمت چاک گرداند. خبر نداری که این دنیای دنی دیرست تا بر مثال عروسی آراسته، بر طارم نشسته، و از شبکه شک بیرون مینگرد، و با تو میگوید:

من چون تو هزار عاشق از غم کشتم نابود بخون هیچکس انگشتم

علی مرتضی (ع) آن هزبر درگاه رسالت و داماد حضرت نبوت، هر گه که بدنیا بر گذشتی، دامن دیانت خویش فراهم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی «غری غیری یا دنیا! فقد تبتک ثلاثا»

گفتند: ای عجب، که روان شیر مردان عصر از بیم ذو الفقار تو همه آب گشت، چنین از دنیا می‌ترسی؟ گفتا: شما خبر ندارید که این دنیا درختی خارآور است، دست هوی و

حرص آن را بر کنار جوی عمر تو نشانده، اگر نه باحتراز روی خار آن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند.

نشنیده‌ای که در بدایت کار که هنوز خار آن قوت نگرفته بود، دامن درّاعه عصمت آدم چون میدرید؟ اکنون که خار آن قوی گشت، و روزگار برآمد با علی بو طالب خود چه کند؟ مصطفی (ص) ازینجا گفت: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، تا دل بر آن کمتر نهند، و حذر کنند، و رَبِّ الْعِزَّةِ جَلِّ جَلَالِهِ گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى. تا رغبت کمتر نمایند، و از آن پرهیزند.

واسطی گفته: چون ایشان را در دنیا زهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در قرآن مجید «قلیل» خواند، تا ترک آن بر ایشان آسان شود، هذا غاية الكرم و الرحمة. و گفته‌اند: رَبِّ الْعِزَّةِ عَارِفَانِ رَا دَرِيْنَ آيْتِ از دنیا بر بود و بعقبی کشید، بآنچه گفت: وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى پس از عقبی نیز بر بود، و بخود کشید بآنچه گفت: وَ اللّٰهُ خَيْرٌ وَ اَبْقَى. اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ حَكَايْتُ كُنُنْدِ از جوانمردی که هر گه که این آیت بر خواندی گفتی: آه از مرگ نفس! آه از مرگ دل! آه از مرگ جان! اگر درین بمانم مرا چه توان؟ و درد را چه درمان؟ چون حال اینست و کار چنین، بی کسا که منم، بی سر و سامان، خداوندا!

هم تو مگر سامان کنی، را هم بخود آسان کنی درد مرا درمان کنی، زان مرهم احسان تو!

او که نفسش میرد از دنیا درماند، او که دلش میرد از عقبی درماند، او که جانش میرد از مولی درماند، او که نفسش مرد از اهل و ولد جدا ماند، او که دلش مرد از انس و طرب باز ماند، او که جانش مرد از خدای صمد درماند. پس دل‌های عزیزان و صادقان که از نهیب این سخن و سیاست این حال خون گشت، که آیا در ازل برای ما چه رفته؟ و در ابد کار ما چون آمده؟

پیر طریقت اینجا گفته: اولیتر بتیمار خوردن از آن کسی نیست که از ازل خویش او را بی آگهیست! غافل بودن از ابد خویش از نادانی است، میان بوده و و بودنی این خواب غفلت چیست؟ آدمی را میان دو موج از آتش چه جای بازیست؟! اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ

ابو هریره گفت: که از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: «انَّ الرُّوحَ اذا خرج من جسده، و اتى عليه سبعة ايام، يقول: يا ربَّ ائذن لي حتى انظر الى جسدي».

گفتا: چون جان پاک از آرایش بشریت مرغ وار از قفص خاک بیرون آید، و سوی عالم علوی قصد آشیان عزت کند، چون بر آن مرکز خویش قرار گیرد، و یک هفته بر آید، از خالق دستوری خواهد تا آن منزل خاصّ خویش را باز بینم، و حال وی باز دانم. دستوری یابد، آن جان پاک بخاک در آید، و از دور بقالب خویش نگه کند، آن را نه برنگ خود ببیند، و نه بر حال خود، آب ببیند که از چشم در ایستاده بجای روشنایی، و از دهن در ایستاده بجای گریانی. بزارد و بنالد و بگرید، و باز گردد تا هفته دیگر، پس دیگر بار دستوری خواهد، آید، و جسد خود را ببیند، در آن لحد تاریک، بزاری زار آن آب همه صدید شده، و بوی بگشته، از نخستین بار بیشتر گرید، و زارتر بود.

پس برود و به هفته دیگر باز آید. خورنده ببیند براست و چپ روی وی، و آن جمال و کمال خلقت وی همه دیگرگون گشته. خورنده از چشم بیرون میآید، و در بینی میشود، و از بینی بیرون میآید، و در دهن میشود. آن گه جان بفریاد آید، و گوید: آه صرت جيفة فذرة! کجا است آن قدّ و بالای تو کجاست آن جمال و کمال تو؟ کجاست آن صورت زیبای تو؟ کجاست آن محاسن نورانی تو؟ کجاست آن گفت دلربای تو؟ کجانند عیال و فرزندان تو؟ که از بهر ایشان بار کشیدی، و رنج بردی، تا به ببیند حال و جای تو، و عبرت گیرند بکار تو. این املک الطویل؟

و حرصک الشدید؟ این منزلک العمران؟ این ما جمعت من حلال و حرام؟ این اخوانک و رفقاؤک؟ این من کنت تفخر بهم؟ ترکوک فی لحدک وحیدا، بین التراب و الدود، لو نظروا علیک کما نظرت لترکوا الدنیا و بکوا علی انفسهم ایام حیاتهم! فالویل لی و لک الی یوم القيامة من الملک الجلیل، و دیان یوم الدین! فعلیک السلام، فلیتنی لم ارک و لم ترنی. ثمّ انقلب عنه و مضی. پس راوی خبر گفت و الله اعلم: فهذا احوالنا و مردّنا و مصیرنا، و انا لله و انا الیه راجعون.

أیّما تَکُونُوا یُدْرِكُکُمُ الْمَوْتُ مُجَاهِدًا گفست: این آیت در شأن زنی فرو آمد که دختری داشت، و این زن مزدوری داشت از خانه بیرون فرستاد تا آتشیاره‌ای بخانه آرد. مزدور

مردی را دید بر در خانه ایستاده، و میگوید: دختری را زادند درین خانه؟ مزدور گفت: آری. گفت: آن دختر نمیرد، تا آن گه که قضاء فسق و فجور فراوان بر سر وی برود، و آن گه بعاقبت مزدور او وی را بخواهد، و آن گه مرگ او بعنکبوت بود. مزدور از آن سخن در خشم شد، و کارد برداشت، و شکم آن دخترک بشکافت، و در بحر شد، و خویشتن را ناپدید کرد. آن دخترک را شکم بدوختند، و معالجت کردند، تا بحال صحّت باز آمد. چون بعد بلوغ رسید، سر در نهاد، و آنچه قضا بود از فجور بر سر وی برفت. پس بساحل بحر شد، و آنجا مقام کرد، تا روزی که آن مزدور از دریا بر آمد، و مالی فراوان با وی. پس دلاله را برخواند، و گفت: زنی با جمال از بهر من بخواه. دلاله گفت: اینجا زنی است نیکوترین زنان بجمال، چنان که میخواهی، اما فاجره است، مگر که تو او را بخواهی دست از فجور باز دارد. آن زن بخواست، و هم چنان کرد، از فجور توبت کرد، و بعقد نکاح در تحت این مرد آمد. و این مزدور او را سخت دوست میداشت. روزی این مزدور سرگذشت خود باز گفت، و حکایت باز کرد. زن گفت: من آن جاریه‌ام که تو شکم وی بشکافتی، و اینک نشان شکافتن و دوختن. مزدور گفت: مرگ تو بعنکبوت باشد چنان که نشان داده‌اند، اما من از بهر تو در میان صحرا کوشکی بسازم، و چندان بالا دهم که عنکبوت آنجا نرسد. چنان کردند، و آن زن در قصر مینشست. آخر روزی عنکبوت در میان قصر پیدا گشت. این زن بترسید، و بر آشفست، و انگشت پای وی بر آن عنکبوت آمد، او را در گزید. و از آن گزیدن اندامهای وی سیاه گشت، و از دنیا برفت. ربّ العالمین آیت فرستاد در شأن وی که: **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ** از مرگ هیچکس نتواند گریخت، هر جا که روید بشما در رسد.

مصطفی (ص) گفت: «احبب من شئت فانك مفارقة، و عش ما شئت فانك ميت، و اعمل ما شئت فانك ملاقيه».

۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** در نیندیشند درین قرآن؟ **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ** و اگر این قرآن از نزدیک جز از الله بودی، **لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲)** درین قرآن اختلافهای فراوان یافتندید.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ وَ هَرَّگَهْ كَهْ بَا ايشان آيد چيزی، مِنْ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ از أمن يا از بيم، اذَاعُوا بِهِ أَشْكَارًا كُنْدَ آن رَا، وَ بَاز گويند، وَ لَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ اگَر بَاز بَرَنْدِيدَ آن رَا بَا رَسولِ خِدا، وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ وَ بَا فِقْهَاءِ دِينِ، لَعَلِمَهُ بَدَانِيدَ آن، الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مَسْتَنْبِطَانِ عِلْمِ از ميان ايشان، وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ اگَر نَهْ فَضْلُ خِدا بُوْدی بَا شِما، وَ رَحْمَتُهُ وَ بَخْشَايشِ وَ مَهْرَبَانِي وَی، لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ شِما هَمِهْ بَرِ يِي دِيو ايسْتاديد، إِلَّا قَلِيلًا (۸۳) مگَر اِنْدَكِي.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ جِهَادِ كُنْ از بَهْرِ خِدا، لَا تُكَلِّفْ إِلَّا نَفْسَكَ بَرِ تُو نِيسْتِ وَ نَفْرَمُوْدَنْدِ تَرَا مگَر بَتْنِ تُو، وَ حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِيْنِگِيْزِ وَ بَرِ آن دَارِ مُؤْمِنانِ رَا، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِكَ مگَر كَهْ اللَّهُ بَازِ دَارِدِ از شِما، بِأَسِّ الَّذِينَ كَفَرُوا زورِ وَ گَزَنْدِ ايشانِ كَهْ كَافِرِ شِدىَنْدِ، وَ اللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًّا وَ زورِ گِرْفْتِنِ اللَّهُ مِهْ اِسْتِ وَ گَزَنْدِ نَمُوْدَنْ وَی سَخْتِ تَرِ، وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴) وَ بَازِ دَارَنْدِهْ تَرَا سْتِ دَشْمَنْ رَا از مُؤْمِنانِ.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً هَرْ كَهْ شِفاَعْتِ كَنْدِ شِفاَعْتِي نِيكو، يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ بِيْرَا سْتِ از مَزْدِ آن بَهْرَهْايِ، وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً وَ هَرْ كَهْ شِفاَعْتِ كَنْدِ شِفاَعْتِي بَدِ، يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ بِيْرَا سْتِ از وَبَالِ آن بَهْرَهْايِ، وَ كَانِ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيَّتًا (۸۵) وَ اللَّهُ بَرِ هَمِهْ چِيْزِ پادشاهِ اِسْتِ وَ گوشوانِ وَ تَوانا وَ دِهَنْدِهْ بَا نْدازِهْ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ الْآيَةَ التَّذَكُّرِ فِي اللِّغَةِ النَّظَرِ فِي ادِّبَارِ الْأُمُورِ. تَدَبَّرْ آنَسْتِ كَهْ دَرِ آخِرِ كَارِها نَظَرِ كِنِي، تا اوَّلِ وَ آخِرِ آن بَهْمِ سَازِي وَ رَا سْتِ كِنِي. رَبِّ الْعَالَمِينَ مِيگويدِ دَرِينِ آيْتِ كَه: چِرا نَشْنُوْنْدِ مَنافِقانِ اَيْنِ قُرْآنِ رَا؟! وَ چِرا دَرِ آن تَفَكَّرْ وَ تَأَمَّلْ نَكَنْدَنْ؟! وَ دَرِ اوَّلِ وَ آخِرِ آن نَنگَرَنْدَنْ؟! تا بَدانَنْدِ كَهْ آيَاتِ آن بَرَا سْتِي وَ دَرَسْتِي وَ پاكيِ هَمِهْ بِيكْدِيگَرِ مَانْدِ، وَ يِكْدِيگَرِ رَا تَصْدِيقِ مِيكَنْدِ، دَرِ آن تَناقُضِ وَ تَفاوتِ نَهْ، وَ اگَرِ جِهانِيانِ هَمِهْ بَهْمِ آيَنْدِ، وَ عَقْلِها وَ عِلْمِها هَمِهْ دَرِهْمِ بِيُوْنْدَنْدِ، تا مِثْلِ آن بِيارَنْدِ، نَتوانَنْدِ، وَ عاجزِ شوْنْدِ، چِنانِ كَهْ رَبِّ الْعَزَّةِ گَفْتِ: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ الْآيَةَ. مِجَاهِدِ گَفْتِ: مَعْنَى آنَسْتِ كَهْ چِرا نِينْدِيشَنْدِ دَرِينِ قُرْآنِ تا بَدانَنْدِ كَهْ مَخْلُوقِ نِيسْتِ، وَ بَسْخَنْ مَخْلُوقِ مَانْدِهْ نِيسْتِ؟! مِصْطَفِي (ص) گَفْتِ: «فَضْلُ كَلَامِ اللَّهِ عَلَيَّ غَيْرِهِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ».

و روی آنه قال: «ان فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه، و ذلك أنه منه». عمران بن حصین گفت: عبد الله مسعود را دیدم در کوفه، گفتم: یا عبد الرحمن! از علم تورات بنزدیک تو چیز هست؟ گفت: نعم، ان اول ما انزل الله على موسى في التوراة: لا اله الا الله، محمد رسول الله، القرآن كلام الله. و کعب بن الجراح گفت امام اهل سنت: من زعم ان القرآن مخلوق فقد زعم ان القرآن محدث، و من زعم ان القرآن محدث، فقد كفره. اسماعیل بن ابی اویس گفت: القرآن كلام الله، و من الله، و علم الله، ليس بمخلوق، و من قال هو مخلوق فهو كافر، و من قال القرآن كلام الله لا ادري مخلوق هو أم غير مخلوق، فهو كافر، و من قال لفظي بالقرآن مخلوق فهو كافر. روایت کنند از احمد بن حنبل که جهیمان همین سه فرقت‌اند: قومی که گفتند: قرآن مخلوقست اینان را جهمی مطلق گویند، و قومی که گفتند: ندانیم که مخلوقست یا نه مخلوقست، اینان را واقفه گویند، و شکاک نیز گویند، و قومی که گفتند: لفظ ما بقرآن مخلوقست، اینان را لفظیه گویند، و هر سه متقارب‌اند، و در کفر و بدعت یکسان. و احمد بن حنبل و یحیی بن منصور گفتند: اللفظية شر من الجهمية، لأن قولهم و كفرهم اغمض. فرقتی دیگراند ازین جهیمان که میگویند: کلام از متکلم جدا نیست، و در زمین از آن چیز نیست. و قرآن و سنت.

ایشان را دروغ زن میکنند. رب العالمین گفت: وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا. جای دیگر گفت: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، و جای دیگر گفت: وَ لَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، و مصطفی (ص) گفت: «لبسرين ليلة على القرآن فلا يبقى في المصاحف و الصدور منه شيء»، و قال (ص): «لا يقرأ الحائض و لا الجنب شيئاً من القرآن».

درین آیت و اخبار دلالت روشن است که قرآن بحقیقت در زمین موجود است. و در جمله سخن اهل سنت و معتقد ایشان در قرآن آنست که قرآن از حق بیامد، چنان که مصطفی (ص) گفت: «منه بدأ و اليه يعود، منه خرج و اليه يعود».

کلام اوست جل جلاله، و علم اوست، و صفت اوست، بحقیقت در زمین موجود است، متصل باو، قائم باو، نه جدا ازو، هر جا که یابند، بر زبان خوانند، و در گوش شنونده، و در دل دانشد، و در لوح نبشته، قائم است بحرف و صوت، یک حرف از آن مخلوق نه، جبرئیل از خدا گرفت و مصطفی (ص) از جبرئیل. گرفت، و امت از مصطفی (ص)

گرفتند، و قرآن خود یکی است، و آن عین کلام حق است، نه عبارت از آنست، چنان که مبتدعان گویند و نه لفظ خواننده بآن مخلوقست، چنان که جهیمان گویند. و نه خود قرآن، که همه کتابهای خدا که به پیغامبران فرو فرستاد، تورات در دل جهودان نه مخلوق، و انجیل در دل ترسایان نه مخلوق، و زبور در دل صابئان نه مخلوق، همچنین نامهای خدا هیچ از آن نه مخلوق. اینست عقیده مسلمانان، و طریقت مؤمنان، و سخن اهل سنت و جماعت. هر که برین نیست او را در دین هیچ بوی نیست، و بر راه راست نیست، و این هدایت جز از حق نیست، و بدست بنده هیچ چیز نیست.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا، وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا این اختلاف مردمان است در قرآن، که هیچ وجه نیست از وجوه علم در قرآن مگر که خلق در آن مختلف اند، بلکه این اختلاف که در قرآن نیست اختلاف قرآن در خویشتن است، و این اختلاف تعارض است و تناقض. چنان که سخنی باشد ناهامتا و ناهموار، و یکدیگر را مضاذ. چنان که گفت: إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ أَيْ قَوْلٍ غَيْرِ مُسْتَقِيمٍ. اختلاف در قول آنست که سخنی در جایی خاص بود، و در جای دیگر همان سخن عام بود. چیزی جایی منفی بود، و جای دیگر مثبت، و در قرآن این چنین اختلاف نیست. قرآن همه راست است و پاک است و خوش است و نیکو، در نظم متسق، و در رسم متناسب، و در معنی مطرّد. مصطفی (ص) گفت: «القرآن افضل من دون الله، فمن قرّ القرآن فقد قرّ الله، و من لم يوقر القرآن فقد استخفّ بحقّ الله. حرمة القرآن عند الله كحرمة الوالد على ولده. حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله، الملبسون نور الله، المعلمون كلام الله، فمن والاهم فقد والى الله، و من عاداهم فقد عادى الله. يقول الله تعالى: يا حملة القرآن! استجيبوا لله بتوقير كتابه، يزدكم حبًا و يحببكم الى عباده. يدفع عن مستمع القرآن بلوى الدنيا، و يدفع عن تالى القرآن شرّ الآخرة، و لتالى آية من كتاب الله افضل ممّا تحت العرش الى اسفل النجوم، و انّ فى كتاب الله لسورة يدعى صاحبها الشّريف عند الله، تشفع لصاحبها يوم القيامة باكثر من ربيعة و مضر»، قال رسول الله (ص): هى سورة يس.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَيْ: حديث فيه أمن او هزيمة، أذاعوا به افشوه. ذاع:

قوله: فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ هُوَ آتِيَكُم بِالْحَرْبِ وَأَنْتُمْ رَاغِبُونَ إِلَى الْحَرْبِ مُخْلِئِينَ أَيْدِيَكُمْ وَأَعْنَافَكُمْ وَاللَّهُ مُبْدِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ يُغَلَبْ فَوْقَ نُفُوسِهِ أَوْ جُرْأً عَظِيمًا... فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. و گفته اند متصل است بآن آیت دیگر: وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. کلبی گفت: سبب نزول این آیت آن بود که بعد از وقعت احد رسول خدا (ص) با ابو سفیان وعده کرد که بموسم بدر صغری با هم آیند، و قتال کنند. چون وقت آن میعاد بود رسول (ص) ایشان را گفت تا بجهاد شویم، و بسر وعده که داده ایم باز رویم. بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشخوار گشت برایشان. ربّ العالمین در آن حال این آیت فرستاد: فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای محمد! تو بیرون شو و جهاد کن. لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ که این جز بر نفس تو ننهادند. این نه بر آن معنی است که دیگران بقتال مأمور نه اند، یعنی که ترا الزام نمی کنند فعل دیگران، و ترا بآن مؤاخذت نیست. فعل تو است که تو را الزام میکنند، و ترا بآن مؤاخذت است. و قیل: لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ای الّا فعل نفسک، علی معنی آنه لا ضرر علیک فی فعل غیرک.

فلا تَهْتَمَّ بِتَخَلُّفٍ مِنْ تَخَلُّفٍ عَنِ الْجِهَادِ. رَبِّ الْعِزَّةِ وَی رَا بجهاد فرمود، گرچه تنها بود، بی حشم و بی سپاه، از بهر آنکه وی را ضمان کرده بود بنصرت. ابو بکر هم از اینجا گفت در قتال اهل ردّت: لو خالفتنی یمینی لجاهدتها بشمالی. وَ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ مِیگوید: مؤمنانرا بر جهاددار، و از ثواب جهاد ایشان را سخن گوی، و بزرگی و وبال از پیش دشمن گریختن ایشان را باز نمای.

مصطفی (ص) بر وفق این فرمان برفت، و مؤمنانرا از ثواب جهاد خبر داد، و گفت: جاهدوا فی اللّٰه القریب و البعید، فی الحضر و السّفْر، فانّ الجهاد باب من ابواب الجنّة، و أنّه ینجی صاحبه من الهمّ و الغمّ، و قال (ص): «رباط یوم فی سبیل اللّٰه خیر من قیام شهر و صیامه، و من مات مرابطا فی سبیل اللّٰه کان له اجر مجاهد الی یوم القیامة» و قال (ص): «من غزا غزوة فی سبیل اللّٰه ثمّ استشهد فیها حرمّ اللّٰه جسده علی النار، و ادخله الجنّة بلا حساب و لا عذاب، و یشفع فی اربعین انسانا، کلّهم ممّن وجب له النار». ثمّ قال: «و الذی نفسی بیده، الغزوة فی سبیل اللّٰه افضل عند اللّٰه من الدّینا و ما فیها، انّ اللّٰه اشترى من المؤمنین الایة».

«عسی الله» عسی اینجا نه تشکک است از الله، یا در علم وی تردّد، و نه بمعنی رجاء در نعمت وی، اما خواست که امید آدمی بنبرد از نصرت و ظفر بر دشمن، امید در وی افکند تا بر امید کار کند، که آدمی بر نومیدی کار نکند، هم چنان که موسی و هارون را گفت: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى، موسی و هارون را گفت: که با فرعون سخن نرم گوئید، تا مگر پند پذیرد، و حق دریابد. این «لعل» نه تشکک است از الله، و نه تردّد است در علم وی، که امید است که در موسی و هارون افکند، تا رنج توانند کشید بر آن امید.

أَنْ يُكْفَبَ بِأَسِّ الدِّينِ كَفَرُوا دو موقع است این را: یکی آنکه آن غذا که این تحریض آن را آمده، بأس آن دشمنان در آن غذا از مسلمانان بازداشت، و دیگر آنست که عیسی (ع) بزمین آید، و دجال و سپاه وی را بکشد، و حرب اوزار خویش بنهد، آن وقت است که بأس کفار از سر مؤمنان بازداشته آید. و نیز گفته‌اند: مراد باین جهوداند و ترسایان، که ربّ العزّة بأس ایشان از مؤمنان باز داشت، تا بترک محاربت بگفتند، و بخواری و فروتنی جزیت در پذیرفتند.

وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا تنکیل نامی است بازداشتن را، یعنی که من بازدارنده‌ترم دشمن را از مؤمنان، از آنچه آدمیان دشمنان را از خود، از «نکل» گرفته‌اند، و نکل بند است بر پای، و هم از آنست: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا.

میگوید: نزدیک ما پایهای دوزخیان را بندها است، و نکال هم از آن گرفته‌اند: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا. و نکول هم ازین گرفته‌اند، که کسی باز نشیند از پیش قاضی از سوگند خوردن، یا از گواهی دادن، هم چنان که پای بسته باز نشیند از رفتن، و باز ماند.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا میگوید: هر که شفاعت نیکو کند، وی را از مزد آن بهره‌ایست، آن عفو کننده را مزد است، و این شفاعت کننده را بهره‌ایست. و شفاعت نیکو آنست که رسول (ص) گفت: «من يشفع الی ذی سلطان فی فکاک رقبة، او تیسیر عسیر ثبت الله قدمه علی الصراط یوم تدحض علیه الأقدام».

میگوید: هر کس که شفاعت کند ضعیفی را بخداوند ملکی، الله تعالی قدم او بر صراط نگه دارد، آن روز که قدمها از صراط در گردد، و بلرزد. و خبر دیگری است از مصطفی (ص)

که گفت: «اشفعوا توجروا، و يقضى الله على لسان نبيّه ما شاء».

بمن یکدیگر را شفیع باشید، تا مزد یابید، و الله خود بر زبان رسول خویش از اجابت و اباء آن راند که خود خواهد.

وَمَنْ يُشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ هِرْ كِه شَفَاعَتِ بَد كِنْدِ وِی رَاسْتِ از وِبَالَ آن بَهْرَه‌ای شَفَاعَتِ بَد. آنَسْتِ كِه رَسولِ خِدا كَفت: مِنْ حَالَتِ شَفَاعَتِه دُونِ حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللّٰه فَقَدْ ضَادَّ اللّٰهَ فِی مَلَكِه»، معنی آنست که هر که شفاعت وی حدّی از جانی باز دارد که نزدیک سلطان جنایت او درست شده بود، و حدّ بروی واجب شده، این شفیع با خدای عزّ و جلّ در پادشاهی او برابری جست. و گفته‌اند: شفاعت نیکو آنست که از بهر مردم سخن نیکو گوید، و در اصلاح ذات البین بکوشد، و شفاعت بد آنست که در مردمان سخن بد گوید، و میان ایشان سخن چینی کند، تا ایشان را درهم افکند. و گفته‌اند: شفاعت نیکو و شفاعت بد درین آیت آنست که مصطفی (ص) گفت: «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ اجْرَاهَا وَ اجْرٌ مِنْ عَمَلِ بَها، مِنْ غَیْرِ انْ یَنْتَقِصَ مِنْ اجْرِهِمْ شَیْءٌ، وَ مِنْ سَنَّ سَنَةً سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَ وِزْرٌ مِنْ عَمَلِ بَها مِنْ غَیْرِ انْ یَنْتَقِصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَیْءٌ».

وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ مُّقِیْتًا اٰی: مَقْتَدِرًا، مَجْازِیًا بِالْحَسَنَةِ وَ السَّیِّئَةِ.

یقال: اقات على الشیء اذا اقتدر علیه، و قيل: المقيت هو الشاهد للشیء و الحافظ له، من قتّ فلانا اقوته: اى اعطيته قوّة و حفظته به. و فى الخبر: «كفى بالمرء اثما ان يضيع من يقوت»، و يروى: من يقيت. فالقوت ما به استقلال النفس، و يكون قواما لها، و سبب بقائها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: أ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ الْآيَةَ اظهار عزّت قرآن است، و نشر بساط توقیر كلام خدای جهانست، كلامی که دلهای عارفان را شفا است، اسرار آشنایان را ضیا است، جانهای دوستان را غذا است، درد درماندگان را درمان و دواست، كلامی که سناء الهیّت مطلع قدم اوست، قرآنی که بتیسیر ربویّت تنزل اوست، یادگاری که قبّه حفظ حق مأمّن اوست، كلامی که جانها را تذکرت است، و دلها را عدّتست، امروز وسیلت، و فردا را ذخیرتست. مصطفی (ص) گفت: «لو كان القرآن فى اهاب ما مسّه النار»، اگر چنان بودی که این قرآن در پوستی نهاده بودی، آن را فردا بنسوخندى. پس چون در دل بنده مؤمن

یابند با معرفت ایمان، هم اولی تر که نسوزند. اما کسی باید که بقرآن راه جوید، تا قرآن او را بر راه دارد، که قرآن راه جویان را راهست، و یار خواهان را یار است، مؤمن که راه میجوید، او را میراند بزمای حق، در راه صدق، و رسن صواب، بر چراغ هدی، و بدرقه مصطفی، روی بنجات، وادی بوادی، منزل بمنزل، تا فرود آرد او را در مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ، و بیگانه که راه جوی و بارخواه نیست، لا جرم قرآن او را روشنایی و راه نیست، وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا.

محمد بن اسحاق گفت: در خواب نمودند مرا که قیامت برخاسته بود، و حق را دیدم در خواب جلّ جلاله که مرا گفتی: ما تقول فی القرآن؟ گفتم: کلامک یا ربّ العالمین. گفت: ترا که گفت که کلام منست؟ گفتم: که احمد بن حنبل.

ربّ العزّة گفت که: الحمد لله. پس احمد را بخواند و با وی گفت: ما تقول فی القرآن؟ احمد گفت: کلامک یا ربّ العالمین. گفت: از کجا دانستی که کلام منست؟ احمد دو ورق از هم باز کرد، در یک ورق نبشته بود: شعبه، و در یک ورق عطا عن ابن عباس، شعبه را خواند، و با وی همان گفت، و همان جواب داد، و گفت: شنیدم از عطا بن ابی رباح از ابن عباس، گفت: عطا را نخواندند اما ابن عباس را خواندند، و حق با وی گفت: ما تقول فی القرآن؟ فقال: کلامک یا ربّ العالمین. گفت: از کجا می گویی؟ گفت: اخبرنا محمد رسول الله، رسول خدا محمد ما را خبر کرد. رسول را بخواندند، و ربّ العزّة با وی گفت: ما تقول فی القرآن؟

گفت: اخبرنا جبرئیل عنک. آن گه گفت ربّ العزّة: «صدقت و صدقوا».

أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ابو عثمان مغربی گفت: تدبّر سه قسم است: یکی اندیشه کردن در نفس خود و حال خود، آن را تدبّر موعظه گویند. دوم اندیشه کردن در...، آن را تدبّر... گویند. سه دیگر اندیشه کردن در قرآن، آن را تدبّر حقیقت و مکاشفه گویند. اوّل صفت عامّه مسلمانان است، دوم صفت زاهدان است، سوم صفت عارفان است. ایشان را دیده مکاشفه دهند، تا هر حجاب که بود میان دل ایشان و میان حق برداشته شود. همه آرزوهاشان نقد شود. آب مشاهدت شان در جوی ملاطفت روان شود. دل از ذکر پر، و زبان خاموش! سر از نظر پر، و خود را فراموش! وقار فریشتگان دیده، و ثبات ربّانین

یافته، و بسکینه صدیقان در رسیده و مرد تا اینجا نرسد نشاید او را در بحر جلال قرآن شدن، و استنباط جواهر مکنون آن کردن، لا بل که هر ساعتی و هر لحظه‌ای بریدی از هیبت و بی‌نیازی قرآن دست رد بسینه وی باز نهد، که این علم سر حقیقت، و این مردان صاحب اسرار. پاسبان را با راز ملک چه کار! اگر از ایشانی، دوست را وفاداری بر دل نگار، و اگر نه از ایشانی، ترا با رفتن با دوستان چه کار؟!

رو گرد سرا پرده اسرار مگرد کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد

و اگر بتعریف ازلی و توفیق ربّانی بنده بآن مقام رسد که جلال عزّت قرآن او را بخود راه دهد، و اسرار لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ بِرَدِّهِ غَمُوضٍ از روی اشکال فرو گشاید، پس اگر استنباط کند او را رسد که مصطفی (ص) او را دستوری داده، و فتوی کرده که: «ان من العلم كهيمته المکنون، لا يعرفه الا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم ينكره الا اهل العزة بالله».

۱۶ التوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا حُيِّتُمْ وَ هَرَّگَه که شما را بنوازند، بَتَحِيَّةٍ بنواختی، فَحَيُّوا باز نوازید آن نوازنده را، بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنواختی نیکوتر از آن، أَوْ رُدُّوْهَا بِأَن نَّوَاخَتْ او را راست هم چنان باز دهید، إِنْ أَلَّ اللَّهُ كَانِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا (۸۶) اللَّهُ بر همه چیز گوشوان است، و هر کاری را بسنده.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اللَّهُ آنست که خدایی نیست مگر او، لِيَجْمَعَنَّكُمْ شما را فراهم میآرد، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستاخیز، لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن، وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷) و آن کیست راست سخن‌تر از خدای؟

فَمَا لَكُمْ چه بود شما را و چه رسد، فِي الْمُنَافِقِينَ در کار منافقان، فِتْنَيْنِ که دو گروه‌اید، وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و خدای ایشان را با همان کفر افکنده است، بَمَا كَسَبُوا بِآنچه می‌برزند و میکنند از بد، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مِيخَواهید که راه نمائید؟ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ أَنْ كَسَرَ اللَّهُ گمراه کرد او را، وَ مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ وَ هَرَّگَه که الله او را گمراه کرد، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا (۸۸) وی را نه چاره یابی و نه راه.

وَدُّوا دوست میدارند این منافقان، لَوْ تَكْفُرُونَ اگر شما کافر شوید در نهان، كَمَا كَفَرُوا چنان

که ایشان کافر شدند، فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا شما با ایشان یکسان بید، فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ شما که مؤمنان اید از ایشان دوستان مگیرید، حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا هجرت کنند با رسول خدا، فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند، فَخُذُوهُمْ گیرید ایشان را، وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و بکشید ایشان را هر جا که بیاید ایشان را، وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۸۹) و از ایشان نه دوست گیرید و نه یار.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر ایشان که می‌پیوندند، إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ با قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی است، أَوْ جَاؤُكُمْ یا بشما آیند، حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ بگرفته دلهای ایشان، أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ که با شما کشتن کنند، أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا با قوم خود کشتن کنند، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ وَ اگر الله خواهد ایشان را بر شما گمارد، فَلَقَاتِلُوكُمْ تا چنان که در دل دارند با شما کشتن کنید، فَإِنْ اغْتَرَلُوكُمْ اگر چنانست که از شما کران گیرند، فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ و از کشتن با شما باز ایستند، وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و سخن آشتی بشما او کنند، فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) الله شما را در ایشان نه راه گذاشت و نه دست.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ آری قومی بیاید دیگران، يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ ازینان که میخواهند از شما آمن باشند، وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و از قوم خود آمن باشند، كَلِمًا رَدُّوْا إِلَى الْفِتْنَةِ هر گه که ایشان را با آزمایش گذارند، و فِرَاقِ كُفْرٍ یازند پس اقرار، أُرْكِسُوا فِيهَا ایشان را با آن می‌اوکنند، و با آن می‌آیند و می‌آمیزند، فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ پس اگر از جنگ با شما کرانه نگیرند، وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و آن سخن آشتی بشما نیکنند، وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ و دست از کشتن فرو نگیرند، فَخُذُوهُمْ گیرید ایشان را، وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ و بکشید ایشان را هر جا که بیاید، وَ أَوْلِيَّكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱) و ایشان آند که شما را در ایشان حجت دادیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةِ الْآيَةِ تَحِيَّتِ نامی است نواخت را، سلام از بهر آن تَحِيَّتِ خوانده‌اند که مسلمانان با یکدیگر بنواخت دیدار کنند، وَ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ازین است. میگوید آن سلام که شما را دادم آن نواختی است که من دادم از نزدیک خویش، و التحیات لله معنی آنست که: نواختها لله راست، کس وی را ننوازد، نواختها همه ملک وی

است. و معنی حیّاک الله آنست که خدای ترا نوازد.

و در جایی دیگر تحیّت نام ملک است، و از آن است قول زهیر بن جناب الکلی:

ابنیّ ان اهلک فا نئی قد بنیت لکم بنیّة
و ترکتکم اولاد سادا ت زنادکم وریّة
و لكلّ ما نال الفتی قد نلتہ الّا التّحیّة

ای الّا الملک. و تحیّت مسجد را از بهر آن تحیّت نام کردند که آن نواختست مسجد را. و عمر خطاب در مسجد برگذشت، یک رکعت کرد، و طلحة بن عبید الله در مسجد. با سلاح سجده کرد و برگذشت.

فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا مِثْلَ مَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكُمْ: کسی که شما را بنوازد، آن نوازنده را باز نوازید بنواختی نیکوتر از آنکه او نواخت، و این در اسلام است، و در هدیه و در زیارت، و در همه افضالها و برها، اوردوها یا مکافات کنید بی تطفیف. ردّ از بهر آن گفت که چون مکافات کردی، منتّ از خود رد کردی، و از مکافات باید که هیچ کم نکنی، اگر هدیه باشد، یا سخن، یا مخاطبه‌ای در نامه‌ای. و ردّ مخاطبه آنست که از غایت مرتبت سزای آن مرد کم نکنی، و هو المشار الیه بقوله (ص): «انزلوا الناس علی منازلهم»، و چون سلام کنند در جواب بیفزای، و چون گوید: السّلام علیکم، تو گوی: و علیکم السّلام و رحمة الله. اگر وی گوید: و رحمة الله، تو گوی: و رحمة الله و برکاته. قومی مفسران گفتند: بِأَحْسَنَ مِنْهَا با اهل دین اسلام است، که در نواخت و در اسلام بیفزای، چنان که گفتیم، و اوردوها با اهل کتاب و اهل شرک است، که با ایشان بر علیکم اقتصار کنی و بر آن نیفزایی.

فصل

از احکام شرع آنچه تعلق باین آیت دارد آنست که اگر هدیه بکسی دهی از سه بیرون نیست حال آن کس که بوی دهی: یا فرود از تو است، یا مثل تو است، یا مه از تو است. اگر فرود از تو است بر وی مکافات و عوض واجب نیست، که سبیل آن سبیل صدقه است، و اگر مثل تو است هم واجب نیست مکافات آن، که مقصود در آن هدیه اکتساب محمدتست و تأکید صداقت است، و این معنی حاصل است، و اگر بالای تو است در وجوب مکافات دو قول است: شافعی را بیک قول مکافات آن واجب نشود، و بدیگر قول

واجبست مکافات آن کردن، و عوض آن باز دادن. و در قدر و اندازه آن عوض شافعی را سه قولست: یکی آنکه بقدر قیمت هدیه عوض آن لازم آید. قول دوم آنست که هر آنچه در عرف و عادت پیسندند و در مثل آن هدیه لایق بود، لازم آید. قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل باید کرد، چندان که رضاء وی در آنست قدر واجب آنست، بدلیل خبر ابن عباس که گفت: اعرابی پیش رسول خدا (ص) آمد، و هدیه‌ای آورد. رسول خدا (ص) از وی قبول کرد، و آن گه وی را عوض داد، و گفت: رضیت؟ اعرابی گفت: لا. رسول خدا در عوض بیفزود، و گفت: رضیت؟ اعرابی گفت: «نعم».

فقال رسول الله (ص): «لقد هممت ان لا اذهب الا من قریشی او أنصاری او ثقیفی». **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** اللهُ نگاهبان هر چیز است تنها، و داننده هر چیز یکتا، و بسنده و فرا بخشنده عطا، و قیل **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** ای يعطی کل شیء من العلم و الحفظ و الجزاء ما يحسبه، ای یکفیه، و يقال احسب فهو حسیب، مثل انذر فهو نذیر، و سمی الحساب فی المعاملات حسابا لأنه يعلم به ما فيه كفاية، لیس فيه زیادة علی المقدر و لا نقصان.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ این در شأن قومی فرود آمد که در بعث و قیامت بگمان بودند، ربّ العالمین سوگند یاد کرد، و گفت: **لِيَجْمَعَنَّكُمْ**، این لام لام تحقیق است در موضع قسم، یعنی که شما را فراهم آرد بروز رستاخیز، و در آن هیچ گمان نیست، و کس راستگوی تر و راست سخن تر از حق نیست.

و معنی قیامت در لغت بر دو ضرب است: یکی آنکه مردم از خاک برخیزند، و برستاخیز شوند، چنان که ربّ العزة گفت: **يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ**. معنی دیگر آنست که مردم در آن روز حساب را بر پای باشند و منتظر، تا خدای چه فرماید؟ چنان که گفت تعالی و تقدس: **يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**.

قالوا: و معنی **لِيَجْمَعَنَّكُمْ** یعنی بالموت فی القبور الی يوم القيامة. **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ** سبب نزول این آیت آن بود که عبد الله ابی سلول با جوقی منافقان از مصطفی (ص) برگشتند در راه احد، و باز پس آمدند، و رسول خدای را (ص) فرو گذاشتند. معذوران که در شهر بودند گفتند: ایشان را بکشیم که چرا رسول خدای را

خذلان کردند، و قومی فرا خون ایشان نیارستند، و آن را بزرگ دیدند. این آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزدید، و ایشان را بنکشیدید. مقاتل گفت: این در شأن نفری آمد که نه کس بودند، از ایشان مخرمه بن نوفل القرشی. جمله هجرت کردند از مکه به مدینه. پس پشیمان گشتند، خواستند که باز گردند، گفتند که: ما را مدینه سازگار نیامدست، و از عاهت مدینه برنجیدیم. مسلمانان گفتند: شما را چه مراد است که چه کنید؟ گفتند: خواهیم که یک چند بیرون شویم از مدینه، و تنزه کنیم. مسلمانان ایشان را بآنچه گفتند تصدیق کردند. و گفته‌اند که: از رسول خدا نیز دستوری خواستند، پس چون بیرون آمدند، اندک اندک فرا پیش‌تر میشدند، تا بقومی مشرکان در رسیدند، و با ایشان به مکه رفتند. پس نامه با رسول خدا نوشتند از مکه که ما هم بر آن دینیم که بنزدیک تو داشتیم، و هم بر آن تصدیق، اما از عاهات مدینه میترسیدیم، و ما را آن زمین سازگار نبود، خواستیم که یک چندی بزمین خود باز آئیم. پس همان قوم خواستند که از مکه بتجارت شام روند، اهل مکه بضاعت فراوان بایشان دادند، و گفتند: شما بر دین محمد و اصحاب وی آید، شما را از ایشان باک نیست. پس بمسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند بتجارت، مختلف شدند در قتل ایشان.

قومی گفتند: بکشیم ایشان را، که خون و مال ایشان مباح است از بهر آنکه مرتد گشتند. قومی گفتند: ایشان بر دین ماند، تا آن گه که تبدیل دین از ایشان درست شود. و رسول خدا (ص) خاموش میبود، و هیچ دو فرقت را از گفت خویش نهی نمی‌کرد تا آیت آمد: **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ اِی صرتم فتنین محلاً و محرماً.**

وَ اللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوْا ارکاس را دو معنی است: یکی ارکست فلانا، ای رددته الی خلفه، با پس او کندم او را. و دیگر معنی، ارکست فلانا، ای بهرجهته، وی را نفایه کردم، و کنبوده، و خوار. عطا گفت: «**اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوْا**» ای اضلهم بما اجترحوا. حسن گفت: «**اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوْا**» ای: بما اظهروا لکم من المفارقة و الالتجاء الی اهل حربکم.

اَتْرِيْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ مؤمنانرا میگوید: شما می خواهید که راه نمائید کسی را که الله وی را گمراه کرد. **وَ مَنْ يُّضِلِّ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا** ای دینا و طریقا الی الحجّة. **وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ كَمَا كَفَرُوْا فَتَكُوْنُوْنَ سَوَاءً اِی شرعا واحدا فی الکفر.**

ایشان با شما کشتن کردندید.» فَإِنْ اغْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ آيِنِ اعْتَرَالِ دَرِينِ مَوْضِعِ تَرِكِ قِتَالِ اسْت. مِیگوید: اگر از کشتن باز ایستند و طلب آشتی کنند، شما را و ایشان دستی و راهی نه. این آیت هم منسوخ است بآیت سیف. سبیل در قرآن بر دوازده وجه آید: یکی بمعنی طاعت چنان که در سورة البقره است: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آیِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. همانست که جای دیگر گفت: وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. جای دیگر: الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آیِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. وجه دوم بمعنی بلاغ است، چنان که در آل عمران گفت: مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا آیِ بِلَاغًا.

وجه سیوم بمعنی مخرج است، چنان که در بنی اسرائیل گفت: أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا یعنی مخرجا. و مثل این در سورة الفرقان است و در سورة النساء: أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی مخرجا من الحبس. وجه چهارم سبیل بمعنی مسلک است، چنان که در سورة النساء گفت: إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا آیِ بَسْ مَسْلَكًا. نظیر این در بنی اسرائیل: وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا. وجه پنجم بمعنی عدت است، چنان که در سورة النساء گفت: فَإِنْ أُطْعَمَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا. آیِ عِلَّةٌ. وجه ششم بمعنی دین است، چنان که در سورة النساء گفت: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی غیر دین المؤمنین. نظیر این هم درین سورة: وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا یعنی دینا، و در سورة النحل گفت: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ یعنی الی دین ربِّک. وجه هفتم سبیل است بمعنی الطریق الی الهدی، چنان که در سورة النساء گفت: وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا یعنی الی الهدی: در غسق گفت: وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ یعنی الی الهدی. وجه هشتم بمعنی حجّت است، چنان که در سورة النساء گفت: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی حجّة، جایی دیگر گفت: فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا آیِ حِجَّةٌ. وجه نهم سبیل بمعنی طریق است، چنان که در سورة النساء گفت: لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا آیِ لَا يَعْرِفُونَ طَرِيقًا إِلَى الْمَدِينَةِ، و در سورة القصص گفت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ یعنی قصد الطریق الی مدین. وجه دهم بمعنی عدوان است، چنان که در سورة غسق گفت: وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ آیِ مِنْ عَدْوَانٍ. وجه یازدهم بمعنی ملّت است، چنان که در سورة یوسف

گفت: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَيْ مَلَّتِي. وجه دوازدهم بمعنی اثم است، چنان که در آل عمران گفت: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ. ای اثم، و در سوره التوبة گفت: مَا عَلَي الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ یعنی من اثم فی القعود عن الغزو و بالعدو. سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فِتْنَةٌ أَيْنَجَا بمعنی شرکست، چنان که آنجا گفت: وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی: کَلَّمَا دَعَا إِلَى الشَّرْكِ رَجَعُوا فِيهَا. کَلْبِي گفت: این در شأن اسد و غطفان آمد که در مدینه جای داشتند، و در اسلام سخن میگفتند، اما بدل کافران بودند. رَبِّ الْعِزَّةِ گفت: ایشان می خواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود با شما میسازند، نه از دل. و خویشان را در شما میشمارند نه از تصدیق، اگر طلب صلح نکنند، و دست از کشتن فرو نگیرند، ایشان را گیرید و کشید، هر جا که یابید، در حل و در حرم، یا در ماه حرام. و این هم از منسوخات قرآن است بآیت سیف. حسن گفت: این در شأن منافقان است که رَبِّ الْعِزَّةِ میگوید در صفت ایشان: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا الْآيَةَ. سدی گفت: در شأن نعیم بن مسعود الاشجعی آمد که پیش مصطفی (ص) میآمد، و اخبار مشرکان و اسرار ایشان میگفت، و پیش مشرکان میشد، و اخبار و اسرار مصطفی (ص) و مسلمانان با ایشان میگفت، و خواست تا از هر دو جانب آمن باشد. پس رسول خدا (ص) بفرمود تا او را از حضرت وی برانند، تا نیز در پیش وی نیاید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةِ الْآيَةِ لَيْلٍ وَجَبَّارٍ، خدای بزرگوار، کردگار مهربان نیکوکار، جَلَّ جلاله، و تقدَّست اسماؤه، و تعالت صفاته، درین آیت رهیگان خود را می تعلیم کند بآداب عشرت و صحبت، که هر که آراسته ادب نباشد شایسته صحبت نباشد. و صحبت سه قسم است: یکی با حق است بآداب موافقت، دیگر با خلق است بآداب مناصحت، سیوم با نفس است بآداب مخالفت. و هر آن کس که پرورده این آداب نیست وی را با راه مصطفی (ص) هیچ کار نیست. و در عالم لا اله الا الله وی را قدر نیست. و رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جلاله مصطفی (ص) را اوّل آراسته ادب کرد، چنان که در خبر است: «ادبني ربي فاحسن تأديبي»

لا جرم شب معراج در آن مقام اعظم، ادب حضرت بجای آورد، تا رَبِّ الْعِزَّةِ از وی باز

گفت: ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَعَى، و با خلق خدا ادب صحبت نگه داشت، تا از وی باز گفت: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. و اصول آداب صحبت در معاملت با حق آنست که: علم در هر معاملت بکار داری، و شریعت را بزرگ داری، و بگزارد فرمانها از تمنیها پرهیز کنی، و سنت و اهل آن گرامی داری، و از بدعت و اهل آن پرهیزی، و از جای تهمت و گمان برخیزی، و در پرستش خدای جلّ جلاله، از وساوس و عادات ریا و جهل و کاهلی دور باشی، و از خویشتن آرایی بتعبّد بر خلاف سنت پرهیز کنی، و نوافل کردارها پوشیده داری، و الله را بر غفلت نام نبری، و هزل در جدّ نیامیزی، و شریعت و دین بیازی نداری، و بر گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و خفتن و حرکت و سکون ورع کارفرمایی، و بهیچ وقت از خویشتن راضی نباشی، و ر چه بر صدق و صفا روزگار گذاری، بلکه بیوسته از خود ناخشنود باشی، و توبت در همه حال بر خود واجب دانی. رسول (ص) گفته است: «أَنْهَ لِيغانِ قَلْبِي، فَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةً».

و ابو یزید بسطامی در صفا و صدق خویش چنان از خود ناخشنود بود که گه تسبیح وی آن بودی که روی با خود کردی، و بانگشت بخود اشارت کردی که مدبر روزگاری. و صحابه مصطفی (ص) در صفاء دین خویش چنان از خود ناخشنود بودند که روایت کنند از معاذ که بدر خانها شدی و گفتی: تعالوا تؤمنوا ساعة.

بیر طریقت سخنی گفته، و درین موضع لایق است، گفت: خداوندا! یک دل پر درد دارم، و یک جان پر زجر، عزیز دو گیتی! این بیچاره را چه تدبیر؟ خداوندا! درماندم نه از تو، و لکن درماندم در تو! اگر هیچ غائب باشم گویی کجایی؟ و چون با درگاه آئیم، در را بنگشایی! خداوندا! چون نومیدی در ظاهر اسلام حرمان است، و امید در عین حقیقت بی شک نقصان است، میان این و آن رهی را با تو چه درمان است؟ چون شکیبایی در شریعت از پسندیدگی نشان است، و ناشکیبایی در حقیقت عین فرمان است، میان این و آن رهی را با تو چه برهان است؟ خداوندا! هر کس را آتش در دل است، و این بیچاره را در جان از آنست که هر کس را سر و سامان است، و این درویش بی سر و سامان است! اما اصول آداب صحبت در معاملت با خلق آنست که نصیحت کردن و شفقت نمودن از هیچ مسلمان باز نگیری، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همه کس فرا پیش

خویش داری، و انصاف همه از خود بدهی، بطریق ایثار و مواسات و حسن الخلق، و از خلاف و معارضه برادران و دروغ زن کردن ایشان پرهیزی، و بامر صریح و نهی صریح ازیشان در نخواهی، و ایشان را سخن درشت و جواب ناخوش نگوئی.

یوسف حسین رازی گفت: از ذو النون مصری پرسیدم که: با که صحبت دارم؟

فقال: من لا يملك و لا ينكر عليك حالا من احوالك، و لا يتغیر بتغیرک، و ان كان عظيما، فانك احوج ما تكون اشد ما كنت تغیرا، گفت: صحبت با کسی کن که مر او را ملک نبود، یعنی آنچه دارد بخود ندارد، و آن خویش نداند، که هر کجا خصومتی است از آنجا افتادست که تو و من در میانست. چون تو و من از میان برخیزد، هیچ خصومت نماند، گفتنا: و هیچ حالی را از احوال تو بر تو منکر نگردد، و داند که نه معصومی، که عیب بتو راه نباید، و در دوستی انکار حال دوست خود محال است. دوستی آنجا است که انکار در میان نیست.

حکایت کنند که مردی را زنی بود، و در کاری برفته بود، و یک چشم آن زن سپید بود، و مرد از آن عیب بیخبر بود بفرط المحبة. چون آن محبت کم گشت، زن را گفت: این سپیدی کی پدید آمد؟ گفت: آن گاه که محبت ما اندر دل تو نقصان گرفت.

گفت: و لا يتغیر بتغیرک، متغیر نگردد بتغیر تو، گر چه آن تغیر بزرگ باشد، از بهر آنکه هر چند که تو متغیرتر باشی بدوست محتاج تر باشی. و شاید که معنی این سخن آن بود که صحبت با حق کن، نه با خلق، که متغیر گردند چون تو متغیر گردی، و او که بتغیر خلق متغیر نگردد حق است جل جلاله، پس این راه نمودن بیریدن از خلق است و پیوستن با حق.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا در کلمه شهادت گر چه صورت نفی دارد غایت اثباتست و نهایت تحقیق، اشارت ارباب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت نفی اغیار است، و اَلَّا اللَّهُ اثبات جلال الهیّت، یعنی که تا اغیار بتمامی از دل بیرون نکنی، حقیقت ثبوت جلال الهیّت در دل سکینه وار منزل نکند.

چون لا از صدر انسانی فکندت در ره پس از بود الهیّت بالله آی از اَلَّا
حیرت کمر بست و بفرق استاد بر راه

در حکایت بیارند که مردی فرا شبلی گفت: یا با بکر چرا همه الله گویی و لا إله إلا الله نگویی؟ شبلی گفت: لا یجری لسانی بکلمة الجحود. کلمت جحود گفتن کار بیخبران است، و فرو بستن دست و بی مروّتی را نشان است. نخواهم که زبان خویش بدان بیالایم. آن مرد گفت: ازین بلندتر خواهم؟ شبلی گفت: اخشی ان اوخذ فی وحشة الجحد، ترسم که به وحشت جحد فرو شوم، و بعزّ اثبات نرسم.

گفت: ازین قوی تر خواهم؟ شبلی گفت: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ... آن مرد نعره ای برکشید، و کالبد از جان خالی کرد. شبلی گفت: روح حنّت فرنت فدعیت فاجابت.

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ جَامِعٌ نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله. و معنی جامع در وصف وی آنست که بهم آورده آب و آتش است در یک سنگ، نماینده جهان فراخ است در دیده تنگ، و بهم آورده ضدّها در یک تن، حرارت و برودت و رطوبت و بیوست. و آن گه اجزا و اعضاء مختلف در ترکیب آدمی بهم آورده، و همه درهم ساخته، و بندها درهم پیوسته، و چنان که خود خواست ترتیب آن بداده، یقول تعالی: نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ. باز فردا برستاخیز بهم آرد، و جمع کند آن استخوانها و گوشت و پوست آدمی که بریزیده، و ذره ذره در عالم پرکنده شده، فذلک قوله عزّ و جلّ: وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

کعب احبار گفت: فریشته ای بر صخره بیت المقدس بایستد، و بفرمان حق گوید: ایها العظام البالية، و الأوصال المتقطعة، انّ الله عزّ و جلّ یأمر کنّ ان تجتمعن لفصل القضاء، و روی ابو هریره عن النبیّ (ص) قال: یقول الله عزّ و جلّ: لیحی حملة عرشی فیحیون، ثمّ یقول: و لیحیی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فیحیون، ثمّ یأمر الله عزّ و جلّ بالأرواح، فیوتی بها، فتوهج ارواح المسلمین نورا، و الأخری ظلمة، فیقبضها جمیعا، فیلقیها فی الصّور. ثمّ یقول الله عزّ و جلّ لاسرافیل: انفخ نفخة البعث. فتخرج الأرواح من الصّور کأنّها النحل قد ملات ما بین السّماء و الأرض، فیقول الجبّار: و عزّتی و جلالی لیرجعن کلّ روح الی جسده، فتأتی الأرواح، فتدخل فی الأرض علی الأجساد ثمّ تدخل فی الخیاشیم،

فتمشی فی الأجساد کمشی السّم فی اللدیع».

قوله: فما لكم في المنافقين ففتنن ازينجا تا باخر ورد قصه منافقان است، ايشان كه ارباب تخليطاند، و احوال سقيم دارند، آرزوهای محال ميکنند، كه مؤمنان را چون خود می‌خواهند، و عصمت خون و مال را از هر جانب امن ميطلبند، و با هر كس روی می‌کنند. يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ رَبَّ الْعِزَّةِ مؤمنانرا گفت از روی اشارت اندرين آيت كه: افردوا العقد فيهم، انهم اعدائي لا ينالون مني في الدنيا و العقبى رضايي. ايشان دشمنان مانند، رضاء ما در دنيا و عقبی در دل ايشان منزل نكند، و ايشان را نپسند فباينوهم و خالفوهم، و لا تطابقوهم بحال، و لا تعاشروهم، و لا تتخذوا منهم ولياً و لا نصيراً.

۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: و ما كان لؤمّن سزا نیست و حلال نیست مؤمن را، أَنْ يُقْتَلَ مُؤْمِنًا كه هرگز مؤمن كشد، إِلَّا خَطَأً مگر كه خطايی افتد، وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و اگر خطايی افتد، و مؤمن را بكشد بخطا، فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ كَفَّارَتِ آن آزاد كردن بنده گرویده است، و دية مسلمة و ديتی تمام سپرده، إِلَى أَهْلِهِ بِأَوْلِيَاءِ آن كشته، إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا مگر اولياء خون ببخشند، فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ اگر چنين است كه اين كشته از قومی است كه دشمنان اند شما را، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ اما كشته گرویده بود، فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ آزاد كردن برده گرویده بايد، وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

و اگر اين كشته از قومی است كه بين شما و ميان ايشان پيمانی است و صلحي، فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ ديتی بايد سپرده، إِلَى أَهْلِهِ بِأَوْلِيَاءِ كشته، وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد كردن برده گرویده، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هِرْ كِه برده نيابد، فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ بِرِ وى است روزه دو ماه پيوسته، تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ بازگشت را با خداى، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) و خداى دانائست راست دانش هميشه.

وَ مَنْ يُقْتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا و هر كه گرویده‌ای را كشد بقصد كشتن فرا سر وى شده، فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ارزانی وى دوزخست، خَالِدًا فِيهَا جاودان در آن، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، و خشم الله بر وى، وَ لَعْنَةُ و لعنت از الله برو، وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳) و ساخت خداى وى را عذابى

زنان و کودکان، لا یَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً رستن را حیلتی نمیدانند، وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) و راه فرا هجرت نمییاوند.

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ ايشانند که الله بر خويشتن واجب کرد که ايشان را عفو کند، وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۹۹) و خدای فرا گذارنده ايست آمرزنده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً الآیة سبب نزول این آیت آن بود که عیاش بن ابی ربیعۃ المخزومی، برادر هم مادر بو جهل، به مکه مسلمان شد، و از بییم مشرکان اظهار اسلام نمی یارست کردن، بگریخت و به مدینه شد، بشعبی از شعبهای مدینه اندر جای حصین فرود آمد، مادر وی اسماء بنت مخزومه از آن رفتن وی جزع عظیم کرد، و پسران خود را گفت بو جهل و حارث بنی هشام که: و الله لا یظلنی سقف و لا أدوق طعاما حتی تأتونی به، و الله که خود را در صحرا بدارم، و بهیچ خانه در نیایم، و هیچ طعام بکار ندارم، تا آن گه که عیاش را بر من باز آرید. ايشان رفتند بطلب وی او را دریافتند به مدینه، گفتند مادرت جزع کرد هر چند صعب تر، و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد، و در خانه نشود، تا تو بر وی باز نشوی. آن گه گفتند: ما عهد کردیم با تو که بر تو هیچ زور نکنیم، و ترا ازین دین که اختیار کرده ای بر نگردانیم، و ترا بهیچ گونه نرنجانیم. او را بفریفتند و از آنجا که بیرون آوردند، و در حال نقص عهد کردند، و او را استوار بستند، و هر روز صد تازیانه میزدند، تا او را بر مادر آوردند. مادر او را گفت: و الله که ترا ازین بند نرهانم، و از آفتاب گرم بسایه باز نشانم تا ازین دین برنگردی، و بدین خود باز نیایی. عیاش آن هنگام بمراد ايشان برفت، و کلمه ای که ايشان را مراد بود بگفت، و بدین ايشان بازگشت. پس روزی حارث بن یزید فرا عیاش رسید، و گفت: ای عیاش، اگر آن دین که بر آن بودی هدی بود، پس از راه هدی بازماندی، و گر ضلالت بود بر ضلالت یک چند بودی. عیاش خشم گرفت ازین سخنان، فقال: و الله لا القاک خالیا الا قتلتک، گفت: و الله که ترا خالی نه بینم که ترا بکشم.

پس عیاش دیگر باره بدین اسلام بحقیقت بازگشت، و به مدینه برسول خدا (ص) هجرت کرد. و زان پس حارث بن یزید مسلمان گشت و هجرت کرد. عیاش از مسلمانی و

هجرت حارث بیخبر بود. روزی ناگاه بر وی رسید بجانب قبا، ضربتی زد، و او را بکشت. پس مردم وی را ملامت کردند که: ویحک ما ذا صنعت؟ چه کار است این که تو کردی؟ وی مسلمان بود و مهاجر! عیاش دل‌تنگ گشت، بر رسول خدا (ص) شد در آن حالت اید آمد: و ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً ای «و ما ینبغی لمؤمن ان یقتل مؤمناً بغير حق البتة، الا انه قد یخطئ المؤمن بالقتل».

این سخن صورت استثنا دارد، اما نه حقیقت استثناست از سخن گذشته، بلکه سخن اندر یقتل مؤمناً تمام شد، و منقطع گشت، پس بر سبیل استیناف گفت: اِلَّا خَطَاً یعنی: الا انه قد یخطئ المؤمن بالقتل. و «الا» باین معنی در قرآن فراوان است، و در وجوه و نظائر بیان آن کرده شود ان شاء الله. این قول زجاج است که گفتیم در معنی آیت، و قول بو عبیده همین است در معنی، فقال: ما کانَ لمؤمن ان یقتل مؤمناً علی حال الا ان یقتله مخطئاً، فان قتله خطأ فعلیه ما قال الله تعالی.

و گفته‌اند: الا بمعنی لکن است: مؤمن را سزا نیست که مؤمن کشد، لکن اگر خطایی افتد کفارت آن آزاد کردن بنده‌ایست گرویده، و دیتی تمام بسپرد، فذلک قوله تعالی: وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً، و رقبه مؤمنه اوست که خدای را عز و جل بمعبودی شناسد، و رسول (ص) را بی‌غامبری، و احکام شریعت را ملتزم بود، و صحّ فی الخبر: ان معاویة بن الحکم السلمی جاء الی رسول الله (ص) فقال: ان لی جاریة ترعی قبل احد، فادرکتها، و قد أخذ الذئب، شاة عن غنمها، و أنا رجل من بنی آدم، آسف کما یأسفون، و أغضب کما یغضبون. لکن صککتها صکة فی وجهها، قال: فعظم ذلک علی رسول الله (ص)، قال: فقلت یا رسول الله أ لا اعتقها؟ قال: ایتنی بها، فاتیته بها. فقال لها: این الله یا جاریة؟ قالت: فی السماء. قال: و من أنا؟

قالت: انت رسول الله. فقال: اعتقها فانها مؤمنة.

و بدان که قتل از سه حال بیرون نیست: یا قتل عمد، یا قتل خطا، یا شبه عمد.

و در هر سه حال بمذهب شافعی کفارت بر کشنده واجب است. و سبب و مباشرت در وجوب کفارت یکسان است، تا اگر کسی در راه مردمان را چاهی کند، و کسی در آن چاه افتد و بمیرد، یا گواهی دروغ دهد، تا کسی را بسبب آن گواهی بکشند، یا اکراه کند بر

کسی تا دیگری را بکشد، کفّارت بر همه واجب شود. و اگر زنی بارور را ضربتی بر شکم زند تا فرزند بیفکند، کفّارت واجب شود، و اگر دو فرزند بیفکند دو کفّارت واجب شود. و اگر کسی خود را بکشد، یا بنده خود را بکشد، کفّارت واجب شود. و اگر جماعتی هام‌داستان شوند تا یکی را بکشند، قول درست آنست که بر هر یکی کفّارتی واجب شود. و فرق نیست میان آنکه قتل آزاد باشد یا بنده، کودک یا بالغ، مسلمان یا ذمی، و همچنین فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودک، عاقل باشد یا دیوانه، آزاد باشد یا بنده، و جوب کفّارت در همه یکسان است. اینست احکام کفّارت.

و کفّارت واجبی است از واجبات قتل.

روی عن واثله بن الاسقع، قال: اتینا رسول الله (ص) بصاحب لنا قد استوجب النار بالقتل، فقال: «اعتقوا عنه رقبة یعق الله بكلّ عضو منها عضوا منه من النار».

این خبر حجّت شافعی است بر اصحاب رأی، که ایشان گفتند: در قتل عمد کفّارت واجب نیست، و درین خبر بیان قتل عمد است که تا قتل عمد نبود، مرد مستوجب آتش نگردد. واجب دوم از واجبات قتل دیت است، چنان که ربّ العزّة گفت: وَ دِیَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ، یعنی: و دیه کامله الی اهل القتل الذین یرثهم و یرثونه. و دیت بر سه ضربست: دیت مخفّفه مؤجّل بر عاقله، و دیت مغلّظه حال واجب در مال قاتل، و دیت مغلّظه مؤجّل بر عاقله. و این تقسیم از آنست که قتل نیز بر سه ضربست: عمد محض، و خطأ محض، و عمد خطأ. عمد محض آنست که هم در فعل و هم در قصد عمد بود، چنان که بشمشیر یا بکارد یا بچیزی که غالباً بکشد قصد قتل وی کند. موجب این قتل قصاص است، یا دیت مغلّظه در مال قاتل، اگر عفو کنند. و تغلیظ درین دیت از سه وجه است: در سنّ است چنان که در خبر بیاید: ثلاثون حقّة، و ثلاثون جذعة، و أربعون خلفة، فی بطونها اولادها. و در حلول است که وقتی واجب شود بی تأجیل، و در مال قاتل واجب شود که عاقله تحمّل نکنند. ضرب دوم خطأ محض است که نه در فعل وی عمد بود و نه در قصد وی، چنان که تیری بمرغی اندازد، یا بچیزی دیگر از انواع صید، یا بنشانه، و بر آدمی ای آید، و کشته شود. موجب این قتل دیت مخفّفه است بر عاقله، و از سه وجه درین دیت تخفیف است: در سنّ، و در تأجیل، و در وجوب آن بر عاقله. ضرب سیوم عمد خطأ است، که در

فعل وی عمد بود، و در قصد وی خطا، چنان که کسی را بتازیانهای بزند و بمیرد، در اغلب عادات باین چنین تازیانه هیچ قصد قتل نکند، پس اگر بمیرد نادر باشد، و عمد خطا بود. موجب این قتل دیت مغلظه است بر عاقله، و از یک وجه درین دیت تغلیظ است، و آن آنست که سنّ مهین واجب شود، و از دو وجه تخفیف که هم مؤجل است و هم بر عاقله واجب است.

این بیان اقسام دیت است، اما قدر و اندازه دیت بر پنج رتبت است: اول دیت مسلمان است صد تا اشتر. دوم دیت جهود و ترسا است ثلث دیت مسلمان. سیوم دیت مجوسی است خمس دیت جهود و ترسا. چهارم قیمت بردگان است چندان که بود، و اگر چه بر دیت آزادگان بیفزاید. اما بمذهب اصحاب رأی بر دیت آزادگان نیفزایند، بلکه از آن ده درم واکم کنند. و شافعی گفته است: جراح العبد من قيمة كجراح الحرّ من دية. پنجم رتبت دیت چنین است: غرة عبد او امة، چنان که رسول (ص) حکم کرده، و غرة خیار باشد، و خیار آنست که کم از هفت ساله نباشد، پس اگر این غرة بدست نیاید پنج تا اشتر واجب شود، که نصف العشر دیت مسلمان باشد. اینست قول صحیح، و الله اعلم.

إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا یعنی يتصدقوا، فيعفوا او يتركوا الدية. این تشدید که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و در آن مدغم، که در اصل يتصدقوا است. و گفته اند: اَلَا در قرآن بر وجوه است: یکی بمعنی استثناء، چنان که در سورة الزخرف گفت: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ، و در سورة الفرقان گفت: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، تَأْنِجًا كَمَا كَانُوا يُدْعُونَ، إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ. وجه دوم شبه استثناء است اما نه حقیقت استثناء است، چنان که در سورة الاعراف گفت: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، اینجا سخن منقطع گشت، پس بر سبیل استیناف گفت: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، فَاتَّهَ بِصِبْنِي مَا شَاءَ اللَّهُ، و نظیر این در سورة یونس است: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، و در سورة الانعام: وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا. در سورة الاعراف: وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبِّنَا، و در سورة الدخان: لَا يُدْعَوْنَ فِيهَا الْمَوْتِ إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى، و در سورة العاشية: لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ، و امثال این در قرآن فراوان است. وجه سیوم اَلَا بمعنی اخبار است، چنان که در سورة الحجر گفت: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ. نظیر این: **إِنَّ أَنْتُمْ إِذَا بَشَرْتُمْ مِثْلَنَا، إِنَّ نَحْنُ إِذَا بَشَرْنَا مِثْلَكُمْ، إِنَّ أَنْتُمْ إِذَا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ.**

وجه چهارم بمعنی غیر، چنان که در سوره الانبیاء گفت: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا،** یعنی غیر الله. و هر جا که گفت در قرآن: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** معنی آنست که: لا اله غیر الله. **فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ** یعنی: و ان كان هذا المقتول خطأ من قوم كفار أهل الحرب، فتحریر رقبه مؤمنه كفارة للقتل، و لا دية، لأن عصيته و أهله كفار فلا يرثون دية، و ما لهم فيء للمسلمين.

میگوید: اگر این کشته بخطا از قومی باشد که اهل حرب باشند، کفارت قتل واجب باشد بر کشنده، که آن میان بنده و میان حق است جلّ جلاله. اما دیت واجب نشود که مصرف دیت عصبه و کسان مقتول اند، و عصبه و کسان وی اینجا حریبان اند که مال ایشان خود فیء مسلمانان است، و میراث دار این قتیل نه اند. کلبی گفت: این در شأن مرداس عمرو آمد که اسامه زید بکشت او را بخطا، و قوم وی کافر بودند و حریبان.

وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ و اگر آن کشته مؤمن از گروهی باشد که عهد دارند با رسول خدا، یعنی که اهل ذمت باشند، هم کفارت واجب شود و هم دیت. و این دیت بقوم وی دهند که عاقله وی هم ایشانند.

اگر کسی گوید: چونست که دیت قتل خطا و شبه عمد بر عاقله واجب کرده اند که جنایت نکرده اند؟ و آن کس که جنایت قتل کرده است بر وی چیزی از دیت واجب نیست؟ جواب آنست که کار خون در شرع بنا بر احتیاط تمام است، و در خون آن احتیاط کرده اند که در چیزی دیگر نکرده اند. نه بینی که قسامت در خون رود، و در هیچ حکم دیگر نرود، و متلفات را در شرع ضمان بیک چیز کنند مگر خون، که آن را ضمان کنند بدو چیز: کفارت و دیت، پس بحکم احتیاط این دیت بر عاقله واجب کردند، تا بآن نرسد که خونها بی بها ماند، و هدر شود.

و وجه این سخن آنست که غازیان و سلاحداران را عادت رفته است که پیوسته آن را استعمال میکنند، و بسیار افتد که آزمایش خویشتن را بآن بازی کنند، و بسیار افتد خطا در آن، چنان که احتراز کردن از آن دشوار باشد، اگر هر کسی که خطایی از دست وی

بیاید، درین کار بر وی دیتی تمام واجب شدی، اجحافی بودی در حقّ وی، و عاقبت آن بودی که مال وی بنماندی و خون آن کشته هدر شدی. پس بر عاقله واجب کردند هر یکی را اندکی مال، چنان که در آن اجحافی نبود، و عاقبت آن اهدار الدّم نباشد و نیز عاقله ورثه قتیل اند، آن گه که ذووا الفرض نباشند، چون از وی میراث میگیرند، روا باشد که اندر قتل خطا دیت از بهر وی بدهند. معنی دیگر: اگر دیت خطا هم بر قاتل واجب کردند، بعد از آنکه استعمال آلت حرب لا بدّ است، و احتراز از قتل و جرح دشخوار، غازیان و جنگیان از آن تقاعد نمودندید، و استعمال نکردندید، و بوقت حاجت بد دل بودندید. و آن گه خلل در اسلام راه بردید و مردم از اعزاز دین اسلام و اعلاء کلمه حق باز ماندندید.

پس ازین جهت دیت خطا و شبه عمد بر عاقله واجب کردند، و این اجماع امتست و اتفاق اهل سنت، و کس خلاف نکرده است در آن، مگر جماعتی از خوارج که بر مال قاتل واجب دیده اند، و آن خرق اجماع مسلمانان است، و مذهب اهل سنت و دین حق آنست که بیان کردیم، و الله اعلم.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا میگوید: هر که را بنده ای نباشد که آزاد کند، کفّارت قتل را دو ماه پیوسته روزه دارد. اگر روزه بی عذری بگشاید چندان که روزه داشته باشد بکار نیست، و از سر باید گرفت، و اگر زنی را حیض رسد وی را عذر ظاهر است، و از سر نباید گرفت، و اگر بیمار شود دو قولی است، و اگر بسفری بیرون شود اصحاب شافعی را در آن دو طریق است، و اگر ماه رمضان پیش آید یا روز نحر و ایام التشریق، تتابع منقطع شود، که بروزگار دیگر روزه پیوسته میتوان داشت وی در آن معذور نیست. و اگر طاقت روزه داشتن ندارد شافعی را دو قولست: که اطعام بجای آن نشیند یا نه، و درست آنست که ننشیند بجای آن ظاهر قرآن را، و الله اعلم.

قوله: وَ مَنْ يُقْتَلُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا الْآیة این آیت در شأن مقیس بن ضبابه اللیثی آمد که برادر خود را هشام بن ضبابه در بنی النجار کشته یافت، مقیس آمد، و با رسول خدا (ص) بگفت. رسول (ص) مردی را از بنی فهر با وی فرستاد، و پیغام داد که اگر قاتل هشام میدانید بدست برادر وی مقیس وا دهید، تا قصاص کند، و اگر نمیدانید دیت وی بدهید.

فهری پیغام رسول خدا (ص) با ایشان گزارد، ایشان همه گفتند: سمعا و طاعة لله و لرسوله، گفتند: ما کشنده او نمیدانیم، اما دیت بدهیم، صد تا اشتر بودی دادند، پس هر دو بازگشتند تا به مدینه روند. شیطان مقیس را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری، ترا مسبتی عظیم باشد درین پذیرفتن دیت، چرا این فهری را نکشی بجای برادر، و تشفی حاصل نکنی؟! وسوسه شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را بکشت، و آن گه این شعر را بگفت:

قتلت به فهرا و حملت عقله سارة بنی النّجّار ارباب فارح
و ادرکت ثاری و اضطجعت موسدا و کنت الی الأوثان اولّ راجع

مرتد شد، و به مکه باز شد، تا روز فتح مکه رسول خدا (ص) او را بکشت. در کفر و در شأن وی از آسمان این آیت آمد: **وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا** یعنی: بکفره و ارتداده عن الاسلام.

اختلاف است در میان علما در حکم این آیت، قومی گفتند از خوارج و معتزله که: این در حق مؤمن آمده است، که چون مؤمنی را بکشد کافر شود، و جاوید در آتش بماند، و این مذهب خوارج است که ایشان بوعد ابد گویند، و بنده را بگناه کافر دانند. اما معتزله میگویند که: مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود، لکن جاوید در دوزخ بماند. اینان بخلود عذاب میگویند، اما بتکفیر نمیگویند.

قومی دیگر از مرجیان گفتند که: این آیت در شأن کافر آمده است، که مؤمنی را بکشد. اما مؤمن چون مؤمنی را بکشد، خود در آتش نشود، و آن کبیره ایمان وی را زیان ندارد، و این هر سه مذهب باطل است و خلاف حق، و قول اهل سنت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن چون مؤمنی را بقصد بکشد بآن فعل که از وی بیاید، تکفیر وی نکنند، و او را از ایمان بیرون نیارند، و خلود در دوزخ نگویند، مگر که خون وی بحلال دارد، که آن گه خلاف شرع بود. اما چون نه بر طریق استحلال بود، عاصی شود، و در ایمان وی نقصان آرد، که مذهب اهل سنت آنست که: الایمان یزید بالطاعة و ینقص بالمعصية، پس اگر قصاص کنند او را، آن قصاص کفّارت وی باشد، و اگر قصاص نکنند، لکن توبه کند هم کفّارت وی بود، و اگر بی قصاص و بی توبت از دنیا بیرون شود کار وی با خدا است، اگر

خواهد وی را بیمارزد، و خصم وی خشنود کند، و اگر خواهد او را بر فعل وی عذاب کند، آن گه او را باصل ایمان وی خلاص دهد، چنان که وعده داده است، که ربّ العالمین وعده خود خلاف نکند، که خلف وعده بر وی روا نیست. اما وعید خلاف کند، که ترک مجازات بوعید عین کرم است و غایت فضل، و ربّ العزّة جلّ جلاله موصوف است بکرم و فضل. و دلیل بر ابطال قول ایشان که گفتند: بنده بقتل مؤمن کافر شود، آنست که: ربّ العزّة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى، قاتل و مقتول را درین آیت مؤمن نام کرد، و قصاص در قتل عمد رود لا محاله، و نیز اخوّت ایمان بریده نکرد میان ایشان، آنجا که گفت: فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ، و نیز گفت: ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ، و تخفیف و رحمت بکافر نرسد لا محاله. جای دیگر گفت: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا. معلوم است که این اقتتال بر عمد بود نه بر خطا، و دلیل از جهت خبر آنست که رسول (ص) با یاران خود بیعت کرد، بآنکه شرک نیارند، و هیچکس بنا حق بنکشند، پس گفت: «فمن فعل من ذلك شيئا، فأقيم عليه الحد، فهو كفارة له، و من ستر عليه فأمره الى الله، ان شاء غفر له، و ان شاء عذبه.»

وجه دلالت درین خبر روشن است که اگر بنده بقتل می کافر شود، پس این خبر را معنی نباشد.

معتزلی گفت: پس چه معنی دارد این آیت که وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا؟ جواب وی از دو وجه است: یکی آنکه این آیت در شأن کافر آمده است که مؤمن را بکشد، چنان که در قصّه مقیس ضبابه گفتیم. دیگر وجه آنست که اگر چه در حق مؤمن آمده است، فجزاؤه جهنّم گفت، و در خبر است از مصطفی (ص) که گفت: هو جزاؤه ان جازه.

و ابن عباس گفت نیز: و هو جزاؤه، ان شاء عذبه و ان شاء غفر له. میگوید: پاداش وی اینست، اگر خواهد که پاداش وی کند. و نه هر جای که ربّ العزّة گفت که جزاء وی اینست، آن بر معنی وجوب باشد، یعنی که استیفاء آن واجب بود، نبینی که جای دیگر گفت: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الْآيَةَ. پس کس باشد از محاربان که ازین

عقوبتها که ربّ العزّة گفت، بر وی هیچ چیز فرو نیاید، تا از دنیا بیرون شود، و جای دیگر گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، آن گه گفت: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. جزاء سیئه اثبات گرد، آن گه عفو در آن روا داشت، بلکه بر عفو تحریض کرد، همچنین جزاء قاتل بیان کرد از وعید و تخلید، لکن روا باشد که عفو کند، و دلیل بر درستی این سخن آنست که ربّ العزّة جلّ جلاله چون کفر روا نداشت که بیمارزد، سخن بر مخرج خبر بیرون داد، نه بر مخرج وعید، و ذلك فی قوله تعالی: وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ، فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ. و خلف در جز حق جلّ جلاله روا نباشد، و در حق قاتل سخن بر مخرج وعید بیرون داد نه بر مخرج خبر، گفت: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ، و خلف وعید در حق الله جلّ جلاله کرم و فضل باشد.

اما آنچه گفت: خَالِدًا فِيهَا اهل معانی گفته‌اند: که معنی خلود دیگر است، و معنی تأبید دیگر، نه هر جا که ذکر خلود است بر معنی تأبید است. قال الله تعالی: وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ. معلومست که خلد اینجا بمعنی فنا و زوال است دنیا را، نه بمعنی تأبید. جای دیگر گفت: أَمْ إِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ؟

یعنی الی ان نزول الدنیا و تفتنی. پس معلوم گشت که قول معتزلی باطل است که گفت: مؤمن بقتل مؤمن جاوید در آتش بماند. اما قول مرجی که گفت: مؤمن بقتل مؤمن در آتش نشود، و کبائر وی ایمان وی را زیان ندارد، این سخن باطل است، و خلاف کتاب خدا است، فان الله عزّ و جلّ يقول: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، مغفرت مطلق نگفت، بلکه با مشیت خود افکند، تا بدانند که از گناهان هست که بیمارزد، و هست که نیامرزد، تا آن گه که صاحب آن را عذاب کند، پس او را رهایی دهد از عذاب بسببی از اسباب، تا جاوید در آتش نماند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا سَبَبَ نَزُولِ آيَاتِ أَنْ بَدَأَ فِيكُمْ مِنْكُمْ قَوْمٌ يَمُرُّونَ بِكُمْ فَاصْبِرُوا لِمَا جَاءَكُمْ مِنْهُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَ لَا تَحْسَبُوا أَنَّ اللَّهَ مُتْرَكٌ وَ هُوَ مَعَ الصَّابِرِينَ. از مسلمانان براه حنین میرفتند، روز سیوم ماه حرام رسیدند فرا مردی که گوسفندان بچرا داشت، شناختند وی را، و با یکدیگر گفتند که فرصت یافتیم، مرد بیگانه و مال با وی. قومی گفتند پرهیزید که ماه حرام است، و قومی گفتند که ما چنین فرصت هر ساعت نیابیم، و نیز مگر دوش ماه نو بود، و امروز نه از ماه حرام است. این قوم که این گفتند

قصد کشتن مرد کردند. مرد گفت من از شما و مسلمانم. این قوم گفتند که قصد وی داشتند که: این مرد تقیّت را میگوید، از بیم میگوید، که بر تن و مال خود میترسد، نه از راستی. آخر آن مرد را بکشتند، و گوسفند برانندند. اولیاء آن کشته آمدند بر رسول خدای (ص)، و تشنّیع کردند، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون و مال؟! این آیت آمد، و رسول خدا دیت آن کشته بداد، و گوسفندان با کسان وی رد کرد. بو صالح گوید از ابن عباس که: این آیت در شأن مردی آمد از بنی مرّة بن عوف بن سعد نام وی مرداس بن نهبیک، و از اهل فدک بود، و مسلمان بود، و از قوم وی جز وی مسلمان نبود. رسول خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد، و غالب لیبی را بر ایشان امیر کرد. آن قوم چون خبر بداشتند که لشکر بایشان میشود، همه بگریختند، و این مرداس بر جای بایستاد، که من مسلمانم، و مرا نباید گریخت. پس ترسید که اگر نه اصحاب رسول خداوند، مرا از ایشان رنج بود، بکوه بر شد، و گوسفندان با خود میداشت. پس چون لشکر در رسید، و آواز تکبیر شنید، فرو آمد، و او نیز تکبیر میکرد، و میگفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» اسامة بن زید بن حارثة بر وی رسید، و او را بکشت، و گوسفند برانند. پس این خبر بر رسول خدا (ص) افتاد.

رسول (ص) خشم گرفت، و اسامة را ملامت کرد و گفت: «قتلته، و هو يقول: لا اله الا الله؟!»

اسامة گفت: یا رسول الله! آن کلمه از بیم میگفت نه از دل و اعتقاد، میخواست که تن و مال خویش نگه دارد. رسول (ص) گفت: «فهلّا شققت عن قلبه لتنظر اصدق ام لا؟»

چرا دل وی نشکافتی تا ترا معلوم شدی که راست میگوید یا دروغ؟
گفت: یا رسول الله چگونه دل وی بشکافتمی؟ و حال دل وی بر من چگونه روشن شدی؟

رسول گفت: پس نه او را بزبان راستگوی داشتی، و نه دل وی شکافتی، این چیست که تو کردی؟ اسامة گفت: یا رسول الله استغفر لی، از بهر من آمرزش خواه از خدا.

رسول (ص) سه بار گفت: «فکیف لک بلا اله الا الله؟»
یعنی چون بود آنکه لا اله الا الله ترا خصمی کند. پس رسول خدا از بهر وی آمرزش

خواست، و وی را فرمود تا گردنی آزاد کند. پس اسامه روزگار ابو بکر و عمر و عثمان و علی دریافت. علی روزی او را بر قتال خواند. گفت: یا علی بر من امروز هیچکس از تو عزیزتر نیست، اما قتال نکردم، و نکنم، بعد از آنکه رسول خدا (ص) گفت: «فکیف لک بلا اله الا الله؟».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ضَرْبٌ فِي زَمِينٍ، جاییها است در قرآن، و آن رفتن مسافر است. میگوید، هنگامی که در سفر بید جایی در زمینی، فَتَبَيَّنُوا نیک بر رسید، و نگاه کنید. حمزه و کسایی و خلف فَتَبَيَّنُوا خوانند، بالتاء و الباء و التاء، من الثبات، و التَّبَيُّتُ التَّائِي، و هو ضدُّ العجلة. تقول العرب: تَبَيَّنْتُ فِي أَمْرٍ أَيْ لَا تَعْجَلْ، و المعنى: ارفقوا و لا تعجلوا. میگوید: بر جای خویش باشید و مشتابید، و تَأَنَّى فَرُو مَكَادَرِيْد. باقی قَرَأَ فَتَبَيَّنُوا خوانند بالباء و الیاء و النون، و هو قَرِيبٌ مِنَ الْأَوَّلِ، و قد جاء: «أَنَّ التَّبَيَّنَ مِنَ اللَّهِ، و العجلة من الشيطان» فمقابلة التَّبَيَّنَ بِالْعَجَلَةِ تَدَلُّ عَلَى تَقَارِبِهِمَا.

اگر کسی گوید: این تبیین و تثبت که در آیت است هم در سفر واجب است و هم در حضر، و فرق نیست، پس چه معنی را بسفر مخصوص کرد؟ جواب آنست که این حادثه در سفر افتاد، ازین جهت در حضر مخصوص کرد، و سفر بر حضر تنبیه میکند، هم چنان که رَبِّ الْعِزَّةِ رهن در سفر مخصوص کرد، گفت: وَ إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ و لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانَ مَقْبُوضَةً، و آن گه سفر تنبیه داد بر حضر، تا حکم رهن در سفر و حضر یکسان گشت. اینجا هم چنانست.

و لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ بِي الْفِ قِرَائَتِ مَدْنَى و شامی و حمزه است، و معنی «سلم» استسلام و انقیاد است. چنان که جایی دیگر گفت: وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ، میگوید: کسی را که با شما قتال نکند و شما را منقاد شود: لَسْتُ مُؤْمِنًا که تو مؤمن نه‌ای. باقی قَرَأَ السَّلَامَ خوانند بالف، و هو التَّحِيَّةُ.

مراد آنست که: مگوئید کسی را که بتحیت مسلمانان شما را تحیت کرد، یعنی بر شما سلام کرد، و شما را گفت که من مسلمانم: لَسْتُ مُؤْمِنًا که تو مؤمن نه‌ای، و آمن کرده نه‌ای، آنچه ظاهر کرد از اسلام ازو بپذیرید، و شمشیر از وی بردارید.

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی: و اَنْتُمْ تَبْتَغُونَ. عرض اینجا گوسفندان مرداس است که

اسامه براند. فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ اِیْنَ مَغَانِمِ هَمَّ غَنِيْمَتِهَاۗی دَنْبِوۗی اَسْتِ كِه اَز كَافِرَانِ بَا مُسْلِمَانَانِ اَفْتَدِ، وَ هَمَّ ثَوَابِ اَنْ جِهَانِی، یَعْنِی نَعِیْمِ بَیْهَسْتِ بَاقِی، وَ مَلِكِ جَاوَدَانِی. اَز اِبْنِ عَبَاسِ رَوَایْتِ كِنَنْدِ كِه كَفْت: حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْ یَقُولُوْا لِمَنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، لَسْتِ مُؤْمِنًا، كَمَا حَرَّمَ عَلَیْهِمُ الْمِیْتَةَ، فَهُوَ اَمِنٌ عَلَی حَالِهِ وَ دَمِهِ، فَلَا تَرَدُّوْا عَلَیْهِ قَوْلَهُ. كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ اِیْنَ حُجَّتِ اَسْتِ بَرِ قَدْرِیَانَ كِه اللّٰهُ تَعَالٰی مَنَّتِ نِهَادِ بَرِ مُؤْمِنَانِ اَز مِیَانَ خَلْقِ بَآنِ تَوْفِیْقِ كِه اِیْشَانِ رَا دَادِ، تَا اِیْمَانِ اَوْرَدَنْدِ، وَ رَاهِ هَدِیْ یَاْفْتَنْدِ. وَ اِگر چنان بودی که قدریان گفتند که: اللّٰهُ تَعَالٰی هَمَّ خَلْقِ رَا اَز بَهِرِ اِیْمَانِ اَفْرِیْدِ، پَسِ چِه مَعْنِیْ دَارْدِ اَخْتِصَاصِ اِیْشَانِ بَمَنْتِ اَز مِیَانَ خَلْقِ؟

چون خلق همه یکسان باشند، در همه معانی، تخصیص توفیق و منت نباشد. لا بلکه این تخصیص هست، که ربّ العزّة گفت: فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ مَنَّتِ نِهَادِ اللّٰهُ بَرِ شَمَا كِه اَز مِیَانَ خَلْقِ شَمَا رَا بَرِگَزِیْدِ، وَ تَوْفِیْقِ دَادِ شَمَا رَا تَا اِیْمَانِ اَوْرَدِیْدِ، وَ رَاهِ حَقِّ یَاْفْتِیْدِ.

لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ اِیْنَ اَیْتِ دَرِ فَضْلِ مَجَاهِدَانِ اَسْتِ، وَ اَفْزَوْنِیْ دَرَجَاتِ اِیْشَانِ بَرِ دَرَجَاتِ دِیْگَرِ مُسْلِمَانَانِ. وَ قَعُودِ دَرِیْنَ اَیْتِ تَخَلَّفِ اَسْتِ اَز جِهَادِ، چنان که جایی دیگر گفت: وَ قِیْلَ اَفْعُدُوْا، فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ، ذَرَبْنَا نَكْنُ مَعَ الْقَاعِدِیْنَ، وَ قَعَدَ الَّذِیْنَ كَذَّبُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ. اِیْنَ هَمَّ تَخَلَّفِ اَسْتِ اَز جِهَادِ، نِه قَعُودِ حَقِیْقِیْ اَسْتِ بَرِ عَجْزِ. چون این آیت آمد، عبد اللّٰه بن ام مکتوم بن عمرو مؤذن مصطفی (ص) و عبد اللّٰه بن جحش و هر دو نابینا بودند گفتند: یا رسول اللّٰه ربّ العزّة فضل مجاهدان بر قاعدان می نهد، و بندگان را بجهاد میفرماید، و حال ما اینست که می بینی و میدانمی، و ما را آرزوی جهاد است. در آن حال جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد: غَیْرُ اُوْلِی الضَّرْرِ غَیْرِ بَرِ نَصْبِ، قَرَأَتْ مَدَنِیْ وَ شَامِیْ وَ كَسَاۗیِیْ اَسْتِ، بَرِ مَعْنِیْ اَسْتِثْنَاءِ اَز قَاعِدَانِ.

یعنی: لا یستوی القاعدون غیر اولى الضرر، و روا باشد که نصب علی الحال باشد. باقی قرآء غیر برفع خوانند بر صفت قاعدان. و معنی ضرر عمی است، و ضریر اعمی است.

مصطفی (ص) آن ساعت ران خود را بر ران زید ثابت انصاری داشت، و املا میکرد این آیت، تا وی مینوشت بر استخوان کتف. گفتا: جبرئیل بر وی در آمد، و وحی میگزارد. زید

گفت که: اثر وحی پای مبارکش پای مرا خرد کرد از گرانی وحی. تا این عذر ابن ام مکتوم فرو آورد: و هو قوله غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ، و در میان هر دو کلمه نهادند. پس ابن ام مکتوم باز نماند، از غرا، و بهر غزاتی بیرون شدی، و گفתי: ادفعوا الی اللّواء و اقیمونی بین الصّیفین فأتی لا استطیع ان افرّ. آخر او را بقادسیه در حرب عجم بکشتند و لوای سیاه با وی.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً این قاعدان اینجا اصحاب عذراند. هر چند که در همت و نیت بر قصد جهاداند اما بدرجه مجاهدان نه‌اند، که مجاهدان به یک درجه بالای ایشان‌اند، ربّ العالمین گفت: این مجاهدان و این قاعدان معذوران چون بو لبانه و اوس ربیععه و عبد الله جحش، و جماعتی از انصار، میگوید: همه را وعده بهشت داده‌ام، و هو قوله: وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى. این حسنی در تفسیر مصطفی (ص) بهشت است. آن گه گفت: وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا این قاعدان نامعذوران‌اند، ربّ العزّة مجاهدان را بر ایشان افزونی داد، بدرجتها. چنان که گفت: دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً. ابن جریح گفت: الدرّجة علی اولی الضّرر، و الدرّجات علی غیر اولی الضّرر.

روی ابو هریره قال: قال النّبیّ: «من آمن بالله ورسوله، و اقام الصّلاة، و آتی الزّکاة، و صام رمضان، کان حقّاً علی الله ان یدخله الجنّة، هاجر فی سبیل الله او جلس حیث ولدته امّه». قالوا: یا رسول الله أ فلا تخیر النّاس؟ قال: «انّ فی الجنّة مائة درجة أعدّها الله للمجاهدین فی سبیله، بین الدرّجتین كما بین السّماء و الأرض، فاذا سألتم الله فستلوه الفردوس، فهو وسط الجنّة و اعلی الجنّة، و فوقه العرش، و منه تفجّر انهار الجنّة».

و گفته‌اند: این درجات اعمالست در دنیا. اسلام درجه‌ایست، و هجرت در اسلام درجه‌ای، و جهاد در هجرت درجه‌ای، و قتل در جهاد درجه‌ای. ربّ العالمین وی را بهر درجه‌ای فردا در بهشت درجتها دهد. و آن گه آن درجتها که الله دهد به است و نیکوتر، چنان که گفت: وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ این آیت در شأن قومی است از مشرکان مکه. روز بدر ایشان را بر وی مصطفی (ص) آوردند بجنّگ، و ایشان شهادت گفته بودند در نمان از

مشرکان، و بهجرت نیامدند، و عذر نداشتند در تخلف، و مشرکان در ایشان تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند. ایشان را بر غم بچنگ آوردند، کشته شدند در میان مشرکان: قیس بن الولید بن المغیره، و الولید بن عتبه بن ربیعة، و قیس بن الفاکه بن المغیره، و عمرو بن امیة بن سفیان، و العلاء بن امیة بن خلف.

ایشانند که ربّ العالمین حکایت میگوید از ایشان که: چون مردم بر هم رسیدند، و قَلَّتْ مسلمانان دیدند، گفتند: غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ. ربّ العالمین ایشان را میگوید: تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فریشتگان چون ایشان را می‌میرانیدند. ملائکه اینجا ملک الموت است تنها، که وی بر قبض روحها موکل است، و جای دیگر میگوید: قُلْ يَتَوَفَّاهُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، و در لغت عرب خطاب جمع بیاید که مراد از آن واحد بود، کفوله تعالی: إِنْ نَحْنُ...، و لا نَشْكُ أَنْ اللَّهَ سبحانه واحد لا شریک له. ظالمی أَنفُسِهِمْ نصب است بر حال، یعنی: توفیهم الملائكة فی حال ظلمهم و شرکم. قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ فریشته ایشان را گفت شما در چه بودید؟ این سؤال توییح است و تقریع، و روا باشد که گویند: معنی آنست که: فیمین کنتم؟ شما در کدام قوم بودید؟ در مشرکان یا در مسلمانان؟ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه مقهوران و عاجزان بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بچنگ. فریشتگان گفتند: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟ زمین مدینه فراخ نبود، و آمن نبود، تا بانجا هجرت کردید؟! سعید بن جبیر گفت: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»، قال اذا عمل بالمعاصی فاخرج منها. و روی ان النبى قال: «من فرّ بدینه من ارض الی ارض و ان كان شبرا من الأرض استوجب به الجنة. و كان رفيق ابیه ابراهيم و نبیه محمد.»

پس ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد، بآنچه گفتند، و خیر داد پیغامبر خویش را که: ایشان استطاعت هجرت داشتند و نکردند، لا جرم ماوای ایشان دوزخ است: فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا بد شدنگاهی که آنست. آن گه معذوران را استثنا کرد گفت: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ آن کس که اسلام صبی جائز دارد، این ذکر ولدان وی را دلیل است و حجت. ابن عباس گفت: أنا و امی من الذین لا یستطیعون حيلة و لا یهدون سبیلا. و کنت غلاما صغیرا.

لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً يَعْنِي: فِي الْمَالِ، وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا يَعْنِي: لَا يَهْتَدُونَ طَرِيقًا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَوْلَيْكَ يَعْنِي أَهْلَ هَذِهِ الصَّفَةِ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ أَيْ يَتَجَاوَزَ عَنْهُمْ، لَا يَعَاقِبُهُمْ فِي أَقَامَتِهِمْ عَنِ الْهَجْرَةِ بَعْدَ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا.

این آیت دلیل است بر بطلان قول مرجی که گفت: ایمان اقرار است و بس، که این قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند، اما چون تصدیق باطن نبود و سرائر موافق قول نبود، آن اقرار ایشان را بکار نیامد، و مؤمن نبودند و نیز در اسلام هجرت شرط بود، تا آن وقت که مکه گشاده شد، و این شرط در آن آیت است که: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا الْآيَةَ، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود، اسلام ایشان پذیرفته نیامد.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا الْآيَةَ خُداوند بزرگوار، جبار کردگار، کارساز بنده نواز، کارران نگهبان، پوشنده عیب عذر خواهان، درگذراننده جرم اوآهان، درین آیت اظهار کرم خویش میکند، و فضل و لطف خود به بندگان می نماید، فعل خطا که بر ایشان رود کار آن آسان فرا میگیرد، و ایشان را عذر می نهد، و نیز ایشان را عاقله پذیر میکند، تا اگر جنایتی بر سبیل خطا افتد عاقله از ایشان تحمل کنند، و ایشان را در آن ورطه بنگذارند. و چنان که در شریعت عاقله هر کس پدید است در حقیقت هر قومی را عاقله ای است، و مهینه همه خلق و گزیده هر دو کون مصطفی (ص) است که عاقله مؤمنان است، تیمار بر ایشان، و عذر خواه ایشان، و فردا شفیع ایشان، و به قال الله عزّ و جلّ: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بقوله (ص): «من ترک مالا فلورثته، و من ترک کلا أو دینا فعلىّ و الی».

و بعد از مصطفی (ص) چون بمقام اولیا فرود آیی، خاصگیان درگاه و شناسندگان الله عاقله مستضعفان امت اند، و پیران و مشایخ طریقت عاقله مریدانند، تا عیب ایشان بپوشند، و ثقل ایشان بردارند.

درین معنی حکایت کنند که بو عمر نجید در ابتداء ارادت خویش به مجلس بو عثمان مغربی بسیار رفتی، و آن سخن بو عثمان در وی اثر کرد، تا او را بتوبت در آورد، و روزگاری بر سیرت صالحان می رفت، و خدمت بو عثمان میکرد. آخر وی را فترتی

بفتاد. و از پیش بو عثمان بگریخت، و از مجلس وی بازماند، و بو عثمان هر وقت در اندیشه آن بود که تا وی را ببیند، و نصیحت کند، و از آن فترت باز رهند. آخر روزی بو عثمان بر وی باز آمد، خجل گشت، و روی برگردانید، و براهی دیگر فرو رفت. بو عثمان هم چنان از پی وی میرفت تا بوی در رسید، گفت: ای بیچاره! از من چه گریزی؟ که من ترا بدخواه نه‌ام، و در چنین روز ترا بکار آیم، صحبت با کسی کن که داند که تو معصوم نبی، عیب بیوشد، و بارت بکشد، و شفقت باز نگیرد.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا الْآيَةَ هر که شفقت از برادر مسلمان باز گیرد، و بهمت او را یاری ندهد، و نصیحت نکند، سعی است که در خون وی میکند، ناچار بدین نامهربانی مأخوذ گردد، و کمترین عقوبتی که وی را کنند آنست که هر آنچه بازگیرد از مریدان و برادران خویش، هرگز بر خورداری آن نیابد. به داود پیغامبر وحی آمد که یا داود: اذا رأيت لي طالبا فكن له حشوا. ای داود! هر کجا طالبی بینی که لبیک عاشقی از میان جان و دل زده باشد، و رداء تجرید بر افکنده، و ازار تفرید در بسته، و نعلین قصد در قدم همت کرده، و سر در بیابان امید ما نهاده، با دلی پر درد، و رخسار پر گرد، غاشیه همت وی بر دوش خود نه، و چاکروار در رکاب طلب او برو، که او از نزدیکان ماست، تقرّبی کن بدو، و جای ساز در دل او، که من بر دل چنین کس اطلاع کنم، و هر کرا در دل وی جای بینم او را بدوست گیرم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا الْآيَةَ از روی اشارت میگوید: چون بسفیری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی از دوستان خدا در رسید، تا مونس روزگار و شاهد دل و جان شما بود، و چندان که روید هیچ از طلب میاسائید، و قدم جهد باز پس منهد، که ایشان ضنائن «۱» درگاه عزت‌اند، و مقبول حضرت الهیّت‌اند، نه هر کسی بیندشان، نه هر دیده دریابدشان. چون یافتید، گوش دارید، چون دیدید لزوم گیرید، که روشنایی دل در مشاهدت ایشان است، و سعادت ابد در صحبت ایشان. پیر طریقت جنید را پرسیدند قدس الله روحه که دو رکعت نماز تطوّع دوست‌تر داری که بگزاری یا یک ساعت مشاهده درویشان؟ گفت: یک ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان محبت خداست، که میگوید: وجبت محبتی للمتحابین فی و المتزاورین فی. و

محبت خدای بدست آوردن عین فرض است. این چنین فرض بگذاشتن و نافله برداشتن کار زیرکان و سیرت جوانمردان نبود.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آيَةَ مَدْحِ غَازِيَانِ اسْت، وَ جَلْوَهْ-گَرِي جَانِ جَانِبَازَانِ ايشان، در دو جهان بر عالَميان، و ترغيب مؤمنان تا روز جاودان، و نه خود اينست، كه در قرآن بسيار جايشه ذكر غَازِيَانِ اسْت، و اشارت بفضل ايشان، و ذكر اعمال و احوال و ثواب و درجات ايشان، و بيان ساز و آلات و ضرورات ايشان: اسبِ غَازِي را كَفت: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا آيَةَ، سلاحِ غَازِي را كَفت: وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، و نفقهِ غَازِي: وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً، صفِ غَازِي: يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا، نمازِ غَازِي: وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، تعبِ غَازِي: ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ، نفيرِ غَازِي: انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا، وعدهِ غَازِي بنيكوبي: قُلْ هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ، خروجِ غَازِي و مرگِ غَازِي: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، تسليتِ غَازِي: إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ، شجاعتِ غَازِي: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وفاءِ نصرتِ غَازِي: سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ، توكلِ غَازِي: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، اجابتِ خدای مر دعاءِ غَازِي را: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبْ لَكُمْ آيَةَ، ادبِ در آموختنِ مرِ غَازِي را: وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا، بادِ كه غَازِي را نصرتِ دهد: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا. خوابِ كه غَازِي را نصرتِ كند: إِذْ يُعْشِيكُمُ النَّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ، دفعِ دشمنِ از غَازِي و در حمايتِ خدایِ بودنِ غَازِي را كَفت: لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ آيَةَ.

و از شرفِ غَازِي يَكِي آنست كه چون غَازِيَانِ صفها بر كَشند، و در معاركِ ابطالِ بايستند، رَبِّ الْعِزَّةِ گويد: مَلَائِكَتِي اطَّلَعُوا فَانظُرُوا إِلَى عِبِيدِي قَدْ تَرَكَوا الْمَالَ وَ الثَّرْوَةَ، وَ أَقْبَلُوا إِلَيَّ شَاهِرِينَ اسِيافَهُمْ عَلَى اعْتَاقِهِمْ، فهمِ يَقُولُونَ لِقَوَامِ يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَ يَعْبُدُونَ غَيْرِي: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. اَمَّا وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عِظَمَتِي، لَكُمِ عِنْدِي ثَمَارَاتٍ، كَرَامَاتٍ، لَا عَفْرَنَ لَكُمِ مَا اذْنَبْتُمْ، بِأَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دِمَائِكُمْ، وَ لَا حَلْنَ عَلَيْكُمْ حَلْلَ الْاِيْمَانِ، وَ لَا وَمِنْتَكُمْ مِنَ الْفِرْعِ الْاَكْبَرِ،

و لاجیرنکم من ضغطة القبر، و من فتنة المحبا و الممات، و لابعثنکم يوم القيامة شاهرين اسيافکم على اعناقکم، تشخب اوداجکم، فلا تحجبون حتی تقفوا بين یدی، اضحک الیکم، انی اذا ضحکت الی عبد فلا حساب علیه».

و عن علی بن ابی طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «من تکفل لی بأهل بیت غاز فی سبیل الله عزّ و جلّ، حتّی یغنیهم، و یکفیهم عن الناس و یتعاهدهم، قال الله له يوم القيامة: مرحبا بمن اطعمنی و سقانی و کسانی و اعطانی. اشهدکم یا ملائکتی انی قد اوجبت له کرامتی، فما یدخل الجنة احد الا اغبطه لمنزلته من الله عزّ و جلّ».

۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ هَرَكَةَ هَجْرَتْ كُنْدَ فِي سَبِيلِ خَدَا، يَجِدْ فِي الْأَرْضِ يَابِدَ فِي زَمِينِ، مُرَاعِمًا كَثِيرًا زَيْشِ گَاهِي وَ كَامِ گَاهِي فِرَاوَانِ، وَ سَعَةً وَ فِرَاخِي، وَ مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ وَ هَرَكَةَ هَجْرَتْ خُودِ بِيرون آيد، مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ هَجْرَتْ كُنْدَةَ بِخَدَايِ وَ رَسُولِ وَی، ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ أَنْ گَه مَرگِ وَی رَا دِرِيَابِدِ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ مَزْدِ وَی بِرِ خَدَايِ اِفْتَادِ، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰) وَ خَدَايِ آمَرزگَارِ اسْتِ بِخَشَايِنْدَةَ هَمِيشَه‌اِي.

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ وَ چُونِ مَسَافِرِ بِيیدِ فِي زَمِينِ، فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نِيَسْتِ بِرِ شَمَا تَنگِييِ، أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ كِه كُوتَاهِ كُنِيیدِ لَخْتِي اَز نَمَازِ، إِنْ خِفْتُمْ أَگَرِ فِي بِيَمِ بِيیدِ وَ تَرَسِيیدِ، أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا كِه كَافِرَانِ بِرِ گَزَنْدِ شَمَا دَسْتِ يَابِنْدِ، إِنْ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا (۱۰۱) كِه كَافِرَانِ هَمِيشَه شَمَا رَا دَشْمَنِ أَشْكَارَا بُونْدِ.

وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ وَ هَنگَامِي كِه تُو فِي مِيَانِ اِيشَانِ بَاشِي، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ خَوَاهِنْدِ كِه نَمَازِ اِيشَانِ رَا بِيَايِ دَارِي، فَلَتَقَمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَكَ تَا گِرُوهِی اَز اِيشَانِ بَا تُو فِي نَمَازِ اِيَسْتِنْدِ، وَ لِيَاخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ وَ تَا سَلَاحَاهِي خُوِيشِ بِرِگِيرِنْدِ، فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ چُونِ اِيِنَانِ كِه فِي نَمَازِنْدِ يَكِ رَكَعْتِ كَرْدَةَ بَاشِنْدِ، وَ اَز هَرِ دُو سَجُودِ فَاَرغِ شَدَةَ، بِرَابِرِ دَشْمَنِ شُونْدِ، وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا وَ تَا گِرُوهِی دِيگَرِ اَيِنْدِ كِه نَمَازِ نَكْرَدِنْدِ، فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ نَمَازِ كُنِنْدِ بَا تُو، وَ لِيَاخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ تَا اَز دَشْمَنِ بِرِ حِذْرِ مِي‌بَاشِنْدِ وَ سَلَاحِ بِرِگِيرِنْدِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا دُوسْتِ مِي‌دَارِنْدِ كَافِرَانِ، لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْنِعَتِكُمْ أَگَرِ شَمَا غَافِلٌ شَبِیدَ از سَلَاحِ خَوِیْشِ وَ كَالَاىِ خَوِیْشِ، فَيَمِيلُونَ عَلَیْكُمْ مِیْلَةً وَاحِدَةً یَكُ گِشْتَنِ بَازِیِ نَمُودَنِ بَگَزَنْدِ یَا زِیَانِ، وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ وَ بَرِ شَمَا تَنْگِیِ نِیست، إِنْ كَانَ بَکُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَگَرِ شَمَا رَا رَنْجِ بُوَدِ از بَارَانِ، أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى یَا بَیْمَارَانِ بَیید، أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ كِه سَلَاحِهَا بَنهیدِ دَرِ نَمَازِ، وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ وَ حِذْرِ خَوِیْشِ از دِشْمَنِ خَوِیْشِ مِیگَیْرِید، إِنْ اللَّهُ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ خَدَاىِ بَسَاخَتِ كَاْفِرَانِ رَا، عَذَابًا مُهینًا (۱۰۲) عَذَابِیِ خَوَارِیِ نَمَاىِ.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ الْآیَةِ يَعْنِى: فِى طَاعَةِ اللَّهِ، يَجِدْ فِى الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا يَعْنِى: مَتَحَوَّلًا عَنِ الْكُفْرِ، وَ سَعَةً فِى الْأَرْضِ. وَ بُو عَبِيدِه كَفْت: مُرَاغَمٌ وَ مَهَاجِرٌ هَرِ دُو يَكْسَانَسْتِ، يُقَالُ: رَاغَمْتُ قَوْمَى وَ هَاجَرْتَهُمْ، وَ أَسْلُ أَيْنِ آنَسْتِ كِه مَرْدِ مُسْلِمَانِ شُوْدِ، از قَوْمِ خَوِیْشِ بَخْشَمِ بَیْرُونَ آیدِ، از اِیْشَانِ بَیْرِدِ، وَ هَجْرَتِ كَنْدِ. پَسِ آنِ بَیْرُونَ آمَدَنِ وِیِ مُرَاغَمِه كُویَنْدِ، وَ رَفْتَنِ بَرِ سَوَلِ خَدَا هَجْرَتِ كُویَنْدِ. بَايِنِ قَوْلِ رَاغَمْتُ بَمَعْنِیِ عَادِیْتِ اسْتِ. وَ كَفْتِهْ أَنْدِ: اَصْلُ اِیْنِ از رِغَامِ اسْتِ، وَ رِغَامٌ خَاكَسْتِ، وَ رِغْمٌ اَنْفِهْ از بِنِ كَرَفْتِهْ أَنْدِ، رَاغَمْتِهْ أَىِ هَاجَرْتِهْ فَلَمْ اِبَالَ، وَ اِنْ رِغْمٌ اَنْفِهْ، اِی لَصِقَ بِالتُّرَابِ اَنْفِهْ. وَ كَفْتِهْ أَنْدِ: مُرَاغَمَةٌ زَیْسْتَنِ اسْتِ وَ كِشْتَنِ دَرِ زَمِیْنِ بَكَاَمِ، رِغْدَا وَ غَدَقَا وَ مُرَاغَمَا هَمِهْ مَتَقَارَبَانْدِ، بَرِ جَمْلِهْ مَعْنِیِ آنَسْتِ كِه: هَرِ كِه قَصْدِ هَجْرَتِ دَارْدِ جَاىِ هَجْرَتِ یَاْبَدِ، چُونِ بَزْمِیْنِیِ تَتَوَانْدِ بُوْدِ بَزْمِیْنِیِ دِیْگَرِ شُوْدِ. چُونِ جَايِیِ بَكَاَمِ وَ مَرَادِ خَوِیْشِ زَنْدَگَانِیِ تَتَوَانْدِ كَرْدِ، فَرَا جَايِیِ شُوْدِ كِه بَكَاَمِ وَ مَرَادِ خَوِیْشِ زَنْدَگَانِیِ تَتَوَانْدِ كَرْدِ، وَ لِهَذَا قَالِ بَعْضُهُمْ وَ اَنْشَدُوا:

اذا كنت فى دار يهيبك اهلها و لم تك مكبولاً فتحوّل

و انشدوا:

اذا نبت المنازل فالرحيل و لم يرعين حقك فالبديل

اذا كان العطاء على مكاس ابى لى اخذه الخلق الجميل

ولى رزق الى اجلى معدّ تضمّنه لى الملك الجليل

وَ مَنْ يُخْرِجُ مِنْ بَيْتِهِ، سَبَبِ نَزُولِ اِیْنِ آيْتِ كَفْتِهْ أَنْدِ كِه اَكْشَمِ بِنِ صِیْفِیِ بُوْدِ، حَكِیْمِ عَرَبِ. وَ كَفْتِهْ أَنْدِ: ضَمْرَةُ بِنِ الْعَبِصِ بُوْدِ، وَ كَفْتِهْ أَنْدِ، مَرْدِیِ بُوْدِ از بَنِیِ لَیْثِ، حَبِیْبِ بِنِ ضَمْرِهْ. وَ قَبِیْلِ

جندع بن ضمره. این مرد بیمار شد در مکه، و اثر مرگ بر خود بدید، پسران داشت، ایشان را گفت: مرا بیرون برید هجرت را.

گفتند: تو بیماری و عاجز، و بر هلاک مشرف. گفت: رواست تا اگر بمیرم باری مهاجر میرم. پسران وی او را سریری ساختند، و او را بر گرفتند، چون به تعمیم رسید، وی را اجل آمد، دست راست بر دست چپ زد و گفت: اللَّهُمَّ هَذِهِ لِرَسُولِكَ، ابایعک علی ما ابایعک علیه رسولک. این بگفت و از دنیا بیرون شد. خبر با اصحاب رسول خدا رسید، گفتند: اگر به مدینه رسیدی مزد وی تمام بودی. رَبِّ الْعَالَمِينَ در شأن وی این آیت فرستاد: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ يَعْنِي: قبل بلوغه الی مهاجره، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ أَيْ: وجب ثوابه علی الله، بایجابہ ذلک علی نفسه، فضلا من الله.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا يَعْنِي: لما كان منه في حال الشرك. رَحِيمًا بما كان منه في الاسلام. وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ مِنْ، من تبعيض است، که قصر از پنج نماز در سه نماز روا است، و روان، يقال: قصر الصلاة و قصرها و أقصرها، هر سه بمعنی یکسانند.

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ «خَفْتُمْ» منسوخ است بسنت، که رسول خدا (ص) قصر کرد در امن، عمر خطاب وی را گفت: ما بال القصر و قد آمننا؟ این قصر کردن چیست که آمن گشتیم؟ جواب داد وی را: صدقة تصدق الله بها عليكم، فاقبلوا صدقته.

فصل

بدان که قصر جز در سفر روا نیست، و سفر بر چهار ضربست: سفر واجب چون حج و عمره و جهاد، و سفر طاعت چون زیارت پدر و مادر، و سفر مباح چون تجارت و نزهت، و سفر معصیت چون راه زدن و دزدی کردن. و قصر در همه جائز است مگر در سفر معصیت، و بمذهب ابو حنیفه در سفر معصیت نیز روا است. و این آیت که دلیل قصر است، در سفر واجب آمده است، و سفر طاعت و سفر مباح بدان ملحق است، و احکام که بسفر تعلق دارد بر سه ضربست: یکی آنست که بسفر دراز مخصوص است. چون قصر و فطر و مسح بر موزه سه شبان روز، و دوم آنست که در سفر دراز و کوتاه هر دو روا است، چون

نماز نافله بر راحله، و تیمّم و مردار خوردن بوقت ضرورت، و ترک جمعه. حکم سیوم جمع است میان دو نماز. قول قدیم شافعی آنست که در سفر کوتاه روا است، و بقول جدید جز در سفر دراز روا نیست. و سفر دراز چهار برید است، هر بریدی چهار فرسنگ، هر فرسنگی سه میل بهاشمی، هر میلی دوازده هزار قدم، جمله شانزده فرسنگ باشد، چهل و هشت میل. و در خبر است از رسول خدا (ص) که گفت: «یا اهل مکه لا تقصروا فی اقلّ من اربعة برد»، ذلک من مکه الی عسفان او الطائف. «برد» جمع برید است، یقال برید و برد، کما یقال سیبل و سبل، و نذیر و نذر. و بریدی دوازده میل باشد چنان که گفتیم، و بمذهب ثوری و اصحاب رای حدّ مسافت قصر سه مرحله است، بیست و چهار فرسنگ. و بمذهب اوزاعی یک مرحله هشت فرسنگ، و بمذهب داود: قصر و فطر در سفر دراز و کوتاه مباح است. و قصر بمذهب شافعی رخصتی است و نه واجب است، خلافاً لاصحاب رای و مالک. عائشه گفت: «کلّ ذلک قد فعل رسول الله (ص)، قصر ذلک فی السّفر و اتمّ. و دلیل بر آنکه واجب نیست قوله تعالی: وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، و این حد اباحت و رخصت است، نه حد ایجاب. و هر چند که واجب نیست، و مسافر در اتمام و قصر مخیر است، امّا قصر فاضل تر است و پسندیده تر. اولّ نمازی که رسول خدا (ص) در آن قصر کرد نماز دیگر بود، بعسفان در غزاة بنی انمار.

و ابتداء قصر آن گه کند که از بناهای شهر خویش یا ده خویش بیرون شود، اگر چه از میان کشتزار و رزان که بشهر متصل بود بیرون نشده باشد، روا است.

و بدوی که در بادیه نشینند همچون حضری است که در شهر نشینند، چنان که حضری را در شهر خویش قصر نرواست، بدوی را در حلّه خویش نرواست، اگر از حلّه خویش بیرون شود، بقصد جایی که مسافت آن شانزده فرسنگ باشد قصر کند. و ابتداء قصر آن گه کند که از آن حیّ و خیمهای آن حیّ بیرون شود. و نمازی که در آن قصر کند باید که بوقت خویش بادا، نه بقضا و نیّت قصر کند. و اقتدا بکسی نکند که نماز تمام کند، اگر کند پس وی را نیز تمام باید کرد.

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ يَعْنِي: فِي الْمُؤْمِنِينَ فِي غَزَوَاتِهِمْ وَ خَوْفِهِمْ، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ

مِنْهُمْ مَعَكَ. ابن عباس و جابر عبد الله انصاری گفتند که: مشرکان رسول خدا (ص) و یاران را دیدند که چون وقت نماز می درآمد، همه یک بار بر نماز میخواستند، و رسول خدا (ص) ایشان را امامی میکرد، و فترت و تقصیر در آن روا نمیداشتند. ایشان گفتند: این نماز بر ایشان گرامی تر از فرزند ایشانست، اکنون چون هنگام نماز در آید، و بدان مشغول شوند، ما بر ایشان دست یابیم. چون ایشان این همّت کردند، ربّ العالمین این آیت فرستاد در بیان نماز خوف: وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ.

و بدان که نماز خوف بر سه گونه است: از آنکه رسول خدا سه بار نماز خوف کرده، هر بار بوجهی و صفتی دیگر، بر حسب حال ضرورت. اول بار بعسفان، جایی است میان مکه و مدینه، با کافران جنگ میکرد، و کافران دویست مرد بودند، و در سمت قبله بودند، و هیچ ساتر نبود میان فریقین. رسول خدا (ص) مسلمانان را دو صف ساخت، و ایشان هزار و چهار صد مرد بودند، همه در نماز شدند با امام، و رکوع کردند بهم، چون بسجود رسیدند صف دوم سجود کردند، وصف اوّل که بدشمن نزدیکتر بودند ایشان را میکوشیدند، و پاس میداشتند. پس چون امام برخاست با صف دوم، آن صف اوّل نیز سجود کردند، و در قیام با امام در رسیدند. برکعت دوم.

همه بهم رکوع کردند، و صف اول با امام در سجود شدند، و صف دوم ایشان را میکوشیدند، چون امام با صف اول با تشهد آمد، آن صف دوم که گوشوان بودند، سجود کردند، و با امام در رسیدند در حال تشهد. پس همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر ابن عباس در نماز خوف به عسفان. نوع دوم نماز خوف است که رسول خدا (ص) به ذات الرقاع کرده است، که دشمن نه بر جهت قبله بود، مسلمانان را دو فرقت ساخت: یک فرقت برابر دشمن فرستاد، تا سلاح بر گرفتند، و پاس میداشتند، و یک فرقت با امام دور شدند چندان که تیر دشمن بدیشان نرسید. امام یک رکعت نماز کرد با ایشان، چون با قیام شد امام در رکعت دوم، مأمومان نیت مفارقت کردند، و فاتحه و سورتی کوتاه برخواندند، و آن یک رکعت که باقی بود زود بگزاردند، و سلام باز دادند، و امام هم چنان در قیام انتظار میکشید، تا اینان واپس دشمن شدند، و آن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند، و نماز خود در نماز امام بستند، و آن یک رکعت که باقی بود امام بایشان بگزارد، و چون

بتشهد رسید، امام تشهد دراز در گرفت، و ایشان بی آنکه نیت مفارقت کردند آن رکعت دوم باز آوردند، و بتشهد در امام رسیدند، و آن گه همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر خواب جبیر، که از پدر روایت کرده از مصطفی (ص) که به ذات الرقاع نماز خوف چنین کرد.

نوع سیوم نماز خوف که رسول خدا (ص) به بطن نخله کرد. مسلمانان را دو فرقت کرد، هم چنان که در ذات الرقاع. پس هر دو رکعت نماز با یک فرقت بگزارد، و سلام باز داد، و ایشان را برابر دشمن فرستاد بگوشوانی، و آن فرقت دیگر آمدند، و رسول خدا دیگر باره هر دو رکعت با ایشان بگزارد به تنقل، چنان که آن فرقت دوم فریضه میگزاردند، و رسول خدا نافله. و اگر این نماز در حضر باشد، امام با فرقت اول چهار رکعت بگزارد نیت فرض، و با فرقت دوم چهار دیگر بگزارد نیت نافله. اینست معنی خبر بو هریره که رسول خدا (ص) به بطن نخله نماز خوف چنین کرد.

یک نوع دیگر است نماز خوف که بو حنیفه اختیار کرده است، و تمسک بخبر عبد الله عمر کرده است، و آن آنست که: امام مسلمانان را دو فرقت کند، گروهی با امام در نماز شوند، و آن گروه دیگر ایشان را میکوشند، چون ایشان که در نمازاند یک رکعت کرده باشند، و از هر دو سجود فارغ شده، واپیش دشمن شوند هم چنان در نماز، و هیچ سخن نگویند، و آن طائفه که گوشوانی میکردند آیند، با امام باقی نماز بکنند، تا نماز امام تمام شود، و سلام باز دهد. پس این طائفه هم چنان در نماز و با سلاح بجای قوم باز شوند، و پاس میدارند، تا آنان باز آیند، و باقی نماز خویش هم بر آن جای تنها بگذارند، و باز گردند، و آن طائفه دیگر آیند، و باقی نماز خویش هم چنان گزارند تنها.

اما برداشتن سلاح در نماز خوف در آن تفصیلی است. گفته اند که: سلاح بر پنج ضربست: سلاحی که برداشتن آن حرام است، و نماز بآن درست نیست، و آن آنست که نجاستی بآن رسیده باشد از خون یا غیر خون، یا تیری که بر آن از حیوانی باشد که نخورد. دوم سلاحی که برداشتن آن مکروه است، از آنکه مرد را گرانبار کند، و افعال صلاة بتمامی بجای نتواند آورد، چون جوشن و مغفر و مثل آن. سیوم سلاحی که برداشتن آن بیک قول مستحب است، و بیک قول واجب، که دشمن را بدان از خود دفع کند، چون شمشیر و

کارد و امثال آن. چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحب است داشتن آن چون کمان و تیر. پنجم سلاحی است که باندازه جایگه می‌توان داشت، و آن رمح است، اگر بحاشیه صف بود که مردم را از آن رنج نبود مستحب است داشتن آن، و اگر در میان صف بود که مردم را از آن رنج بود کراهیت بود داشتن آن.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَىٰ مِنْ مَطَرٍ ابْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: رَسُولُ خُودَا (ص) دَر بَطْنِ نَخْلَةٍ بَا بَنِي أَنْمَارٍ جَنَگَ كَرَدَ، وَ إِيْشَانِ رَا بَهْزِيْمَتِ كَرَدَ، وَ مَالِ إِيْشَانِ بَغْنِيْمَتِ بَرْدَاشْتِ، وَ فَرْزَنْدَانِ إِيْشَانِ بَرْدَگَانِ كَرَفْتِ، وَ دَشْمَنْنَانِ هَمَّهٗ بَكْرِيْخْتَنْدِ، وَ پَرَاكَنْدَهٗ كَشْتَنْدِ. رَسُولُ خُودَا وَ يَارَانِ آنْجَا سَاكِنِ شَدَنْدِ وَ بِيَارْمِيْدَنْدِ، وَ سِلَاحَهَا بَنْهَادَنْدِ.

پس رسول خدا (ص) تنها برخاست، و حاجتی را که در پیش داشت بگوشه‌ای باز شد، و وادی باز برید، و در آن زیر درختی فرو آمد. جماعتی مشرکان بر کوه شده بودند، و کوه را بیناه خود کرده. در میان ایشان یکی بود عوف بن الحارث المحاربی، از دور نظر کرد، رسول خدا (ص) را تنها دید در زیر آن درخت. شمشیر بر گرفت، و آمد بقصد رسول خدا. رسول (ص) از آمدن عوف آگاهی نداشت، تا ناگاه او را بر سر خود دید، ایستاده و شمشیر کشیده. گفت: یا محمد! آن کیست که این ساعت ترا فریاد رسد، و مرا از تو باز دارد؟ رسول (ص) گفت: خدا است که مرا فریاد رسد، و ترا از من باز دارد، آن گه روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي عَوْفًا!»

بار خدایا کفایت کن این کار، و عوف را از من بازدار. پس عوف آهنگ آن کرد که ضربتی زند، ناگاه میان دو کتف وی زخمی رسید که بر وی در افتاد، و شمشیر از دست وی بیفتاد، رسول خدا برخاست، و شمشیر برگرفت و گفت: یا عوف! آن کیست که این ساعت ترا از من ننگه دارد؟ و مرا از تو باز دارد؟ عوف گفت: هیچکس نیست مگر که تو خود نکنی. رسول خدا (ص) گفت: گواهی میدهی که خدا یکی است، و من بنده و رسول اوأم، تا این شمشیر بتو بازدهم، گفت: این یکی نمی‌توانم، لکن گواه باش که بعد ازین هرگز با تو جنگ نکنم، و هیچ دشمنی را بر تو یاری ندهم. رسول خدا (ص) شمشیر بوی باز داد، عوف گفت: یا محمد! و الله که تو از من بهتری و جوانمردتری! رسول (ص) گفت: «اجل، أنا احقّ بذلک منك»

آری من بدان سزاوارترم که کنم. پس عوف باصحاب خویش باز گشت، و ایشان او را ملامت کردند، که چون دست یافتی چرا این کار تمام نکردی؟ وی قصه خویش بگفت، و همه خاموش شدند، و رسول خدا (ص) پیش یاران باز آمد و ایشان را از آن خبر کرد، و این آیت بر ایشان خواند: **وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِن كَانَبِكُمْ أَدَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ** قومی گفتند: این رخصت است در سلاح فرو نهادن اندر نماز خوف، که بقول بعضی سلاح برداشتن اندر نماز خوف فرض است، و نیز رخصت است بعدر بیماری و باران، که سلاح فرو نهند، از آنکه بیمار از برداشتن آن گرانبار و رنجور شود، و سلاح بیاران تباہ گردد.

آن گه گفت: **وَ خُذُوا حِذْرُكُمْ** بر حذر باشید از دشمن، و هشیار باشید اندر نماز. نباید که اندر نماز ناگاه بسر شما رسند، و شما را غافل گیرند. **إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ** یعنی فی الآخرة، عذاباً مهیناً بهانوں فیہ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** الآية رب العالمین، خدای جهانیان، و دارنده همگان، و دانای مهربان، درین آیت نشان رحمت از خود میدهد، و لطف خود با بندگان مینماید، و مؤمنان را بر هجرت می خواند، و مهاجران را میستاید.

و مهاجران سه گروه اند: گروهی از بهر دنیا هجرت کنند، تجارتی در پیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، و هر چند که این کار در شرع مباح است، اما بعاقبت نه پیدا که سر به چه باز نهد، و حاصل آن بچه باز آید، که مصطفی (ص) گفت: **«حَبَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»**، و نیز گفته: **«لَا تَتَّخِذُوا الضَّيْعَةَ فِتْرَةً غَوَا فِي الدُّنْيَا»**.

این مهاجر پیوسته در رنج و عنا است، و بدست دزدان گرفتار، و بر شرف هلاک! بطمع آنکه تا مباحی بدست آرد، فرضی بگذارد، و آن گه سوزد، و مایه هر دو بزبان آرد. **يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ**. گروهی دیگر زاهدانند که هجرت ایشان از بهر عقبی بود، و روش ایشان از روی معنی باشد، منازل طاعات برند، و مراحل عبادات بقدم همت پیمایند، گاه حج کنند، و گاه غزا، گاه جهاد، و گاه زیارت، گاه نماز، و گاه روزه، گاه ذکر نام خدا، گاه فکر در آلاء و نعماء خدا. مصطفی (ص) از بهر ایشان گفته:

«سیروا سبق المفردون». قالوا: یا رسول الله و ما المفردون؟ قال «: المهتدون الذین یهتدون بذكر الله، یضع الذکر عنهم ائقالهم، فیأتون یوم القیامة خفافا». و رب العزة در حق ایشان میگوید: وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعِیْهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِیُهُمْ مَشْكُورًا.

سدیگر گروه عارفان اند که هجرت ایشان از بهر مولی بود، و هجرت ایشان هم در نهاد ایشان بود، در پرده های نفس هجرت کنند تا بدل رسند، و آن گه در پرده های دل هجرت کنند تا بجان رسند، و آن گه در پرده های جان هجرت کنند تا بوصول جانان رسند. گفتیم کجاست جویم ای ماه دلستان؟ گفتا قرارگاه منست جان دوستان.

مردی پیش بو یزید بسطامی شد، گفت: چرا هجرت نکنی؟ و بسفر بیرون نشوی تا خلق را فائده دهی؟ جواب داد که: دوستم مقیم است، بوی مشغول، بدیگری نمیپردازم. آن مرد گفت آب که دیر ماند در جایگاه خود بگردد.

بو یزید جواب داد که دریا باش تا هرگز بنگندی. آن گه این بیت بگفت:

اری الحجاج یزجون المطایا و ها أنا ذا مطایا الشوق ازجی.
اذا ما کعبه قصدت و حجت فوجهک قبلتی و الیک حجی

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلِیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ حَکْمِ قِصْرِ فِرْضِ نَمَازِ اَنْدَرِ سَفَرِ، هَرِ چَندِ کِهْ عَمُومِ خَلْقِ رَا تَخْفِیْفِی وَ رِخْصَتِی اَسْتِ اَمَّا اَهْلِ خُصُوصِ رَا چُونِ قَهْرِی وَ بَعْدِی اَسْتِ اَزِ حَضْرَتِ، لَا جَرْمِ اِیْشَانِ رَا عَوْضِی بَازِ دَادِ.

هم در سفر اباحت نفل بر راحله یا پیاده روی در سفر خود کرده، بی استقبال قبله، تا بدانی که بر آن درگاه حجاب نیست، و بند نیست، و منع نیست، و دستوری مناجات بر دوام هست، چنان که خواهی. از روی اشارت میگوید: بنده من! اگر قرب می خواهی اینک در گشاده، و بار داده، و منعی نه! و اگر بعد می خواهی بر سبیل رخصت اینک ترا رخصت، و خشمی نه! اینست غایت کردم، و کمال لطف، حفظ سنت و فاء، و تحقیق معنی و لا.

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ الْآيَةَ دَرِیْنِ آيَتِ دِلَالَتِ رُوشَنِ اَسْتِ کِهْ بِنْدِهْ مَا دَامِ کِهْ تَا یَکِ نَفْسِ اَزِ اِخْتِیَارِ بَا وِی بُوَدِ، حَکْمِ نَمَازِ اَزِ وِی بَرِ نَخِیْزِ، نِهْ دَرِ حَالِ اَمَنِ، نِهْ دَرِ حَالِ خُوفِ، نِهْ اَنْ یَکِ سَاعَتِ کِهْ سُلْطَانِ حَقِیْقَتِ بَرِ وِی مُسْتَوْلِی بُوَدِ، وَ وِی دَرِ نَقْطِهْ جَمْعِ، وَ نِهْ

آن وقت که غلبات احکام شرع بر وی روان بود، و وی در وصف تفرقت. مردی در پیش جنید آمد و گفت: نوری چندین روز است تا در غلبات وجد خویش برفته، و ولهی عظیم او را فرا گرفته، و سلطان حقیقت بر وی مستولی شده، همانا که بنقطه جمع رسیده. جنید گفت: که با این همه در وقت نماز چونست و چه میکند؟ گفت چون وقت نماز درآید تکبیر بندد، و نماز بشرط خویش بگذارد، و در آن خللی نیارد. جنید: گفت الحمد لله که شیطان بدو دست نیافتست، و راه بر وی نزده. آن دقت او عین حقیقت است، و حرکت او جمال طریقت است، و نفس او نقطه جمع است.

۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ چون در بییم نماز خوف بگزارید، فَادْكُرُوا اللَّهَ، خدای را یاد میکنید، قیاماً در بر پای، وَ قُعُوداً وَ نَسْتَه، وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ وَ بر پهلو، فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ چون آمن گشتید و آرام یافتید، فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز بهنگام بیای دارید، إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ که نماز بر مؤمنان، كِتَاباً مَوْقُوتاً (۱۰۳) نبشته ایست واجب بهنگام.

وَ لَا تَهِنُوا وَ سست مگردید، وَ فرو مایستید، فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در جنگ جستن با دشمنان من، إِنَّ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر شما از زخم می درد یابید، فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ ایشان هم درد یابند چنان که شما می درد یابید، وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ وَ شما از خدا آنچه امید دارید یاوید، مَا لَا يَرْجُونَ وَ ایشان آن نیابند، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۰۴) خدای دانای است راست دان همیشه ای.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ما این نامه بتو فرو فرستادیم، بِالْحَقِّ بر راستی و درستی، لِنَتَّحِمْ بَيْنَ النَّاسِ تا داوری کنی میان مردمان، بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای نمود ترا، وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيماً (۱۰۵) و نگر که کژان را داوری دار نباشی.

وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ آمرزش خواه از خدای، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۶) که خدای آمرزگار است مهربان همیشه ای.

وَ لَا تَجَادِلْ وَ داوری مدار، عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ ایشان را که خیانت میکنند در خویشتن، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ که خدای دوست ندارد، مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً (۱۰۷) آن را که کژ کار بود بزه مند، يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میدارند از مردمان، وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ

پنهان نمیدارند از خدای، وَ هُوَ مَعَهُمْ و او با ایشانست، إِذْ يُبَيِّنُونَ آ نَ گَ ه که شب بسر میبرند، مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ بآنچه خدای نپسندد از سخن، وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) و خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

ها أَنتُمْ هَؤُلَاءِ آگاه بید و گوش دارید شما که اینان اید هن، جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دَاورى بداشتید ایشان را، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آ نَ کیست که دَاورى ایشان دارد روز رستاخیز؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۱۰۹) یا کیست که بر ایشان وکیل بود.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: فَإِذَا فَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ الْآيَةَ میگوید: چون از نماز خوف فارغ گشتید، و رخصت که دادیم در آن پذیرفتید، آن گه خدای را عزّ و جلّ نماز کنید، اگر تندرست باشید بر پای ایستاده، و اگر بیمار باشید نشسته، و اگر خسته باشید که نتوانید نشستن، جنب فرا داده. ذکر اینجا بمعنی نماز است چنان که آنجا گفت: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا، و روا باشد که بمعنی توحید و تسبیح و شکر باشد، یعنی که چون از نماز فارغ گشتید خدای را یاد کنید بتعظیم و تقدیس و تسبیح و شکر. مصطفی (ص) گفت: «ذکر الله علم الايمان، و براءة من النفاق، و حصن من الشيطان، و حرز من النيران»، و به موسی (ع) وحی آمد: «یا موسی، اجعلنی منک علی بال و لا تنس ذکرى علی کل حال، و لیکن همک ذکرى، فان الطريق علی».

فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ میگوید: چون آرام گرفتید، و از بیم و ترس و بیماری و قتال با دشمن آمن شدید، و بخانه‌های خویش باز گشتید، نماز تمام کنید، یعنی چهار رکعت. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا که نماز فرضی است بر مؤمنان نبشته، و بر ایشان واجب کرده، و وقفهای آن پیدا کرده.

دو رکعت در سفر، و چهار در حضر. موقوت و موقت هر دو یکسانست، یقال: وقت الله عليهم و وقته، ای جعله لأوقات، و منه قوله: وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ، و «وقتت» مشدد و مخفف خوانده‌اند، و تخفیف فصیح‌تر، بدلیل قوله مَوْقُوتًا. زید اسلم گفت: مَوْقُوتًا ای منجما تَوَدُّونَهَا فِي أَنْجَمِهَا، کَلَّمَا مَضَى نَجْمٌ جَاءَ نَجْمٌ. قال مجاهد: الموقوت، المفروض.

فصل فی کیفیت الصلاة و ذکر حقوقها

بدان که نماز بنیاد دین است، و عماد مسلمانی، و سیّد همه عبادتها. هر که این پنج نماز فریضه بجای آورد عهدی بسته آمد وی را با حق جلّ جلاله، که وی را بیامرزد، و در امان و حمایت خود دارد. و هر که از گناه کبائر دست برداشت اگر صغائر بر وی رود این پنج نماز کفّارت آن باشد.

پرسیدند از مصطفی (ص) که از کارها چه فاضلتر؟ گفت: نماز بوقت خویش بیای داشتن. اما کیفیت نماز آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت، جامه پاک پوشی، و بر جای پاک بایستی، روی بقبله آورده، و میان دو قدم مقدار چهار انگشت گشاده، و پشت راست برداشته، و سر در پیش افکنده، و چشم فرا موضع سجود گماشته، و اگر شیطان وسوسه ای فرا پیش آورد، قُلْ اَعُوذُ بِرِخَانِی، و آن گه اگر دانی که کسی بتو اقتدا میکند، بانگ نماز گویی با آواز بلند، و اگر نه که تنها باشی، بر اقامت اقتصار کنی، و نیت در دل حاصل کنی، و گویی: ادا میکنم فریضه نماز پیشین خدای را جلّ جلاله، و نیت در دل و تکبیر بر زبان هر دو برابر داری، و هر دو دست تا بنزدیک گوش برداری، چنان که سر انگشتان برابر گوش بود، و هر دو کف برابر دوش، و انگشتان گشاده، و اللّٰه اکبر بگویی، پس دست چپ بر زیر سینه نهی، و دست راست بر زیر چپ نهی. و انگشت شهادت و انگشت میان بیشت ساعد چپ فروگذاری، و دیگر انگشتان بر ساعد حلقه کنی، و دست فرو نگذاری، و آن گه باز بسینه بری، بلکه هم در فرو آوردن بسینه بری، که درست اینست. و در نماز شدن و تکبیر کردن چنان که مهوسان و جاهلان مبالغت نمایند و تکلف کنند، نکنی، و چون دست بر هم نهادی تکبیر تمام کنی، و گویی: کبیرا و الحمد لله کثیرا، و سبحان الله بکرة و اسیلا. آن گه دعاء استفتاح برخوانی، و اَعُوذُ بِگویی، و سورة الحمد برخوانی و تشدیدهای آن بجای آری، و اگر توانی فرق میان ضاد و ظا بجای آری، اما در حروف مبالغت نکنی، چنان که پشولیده شود، و باخر آمین بگویی، نه پیوسته باخر سورة، لکن اندکی باید گسسته. آن گه سورتی برخوانی. و در نماز بامداد، و در دو رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن، سورة الحمد و سورتی دیگر با بسم الله الرحمن الرحیم، بجهر بخوانی، و بقراءت آواز برداری، اگر امام باشی، و گر تنها، مگر در

آن حال که اقتدا بدیگری کنی. پس رکوع را تکبیر کنی چنان که باخر سورة پیوسته نباشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر همی گویی، تا آن گه که بعد رکوع رسی، و کف هر دو دست بر دو زانو نهی، انگشتها از هم گشاده، و زانو راست بداشته، و هر دو بازو از پهلو دور داشته، مگر که زن باشد.

آن گه سه بار گویی: سبحان ربی العظیم، و اگر امام نباشی هفت بار یا ده بار نیکوتر بود، پس از رکوع باز آیی دست برداشته و می گویی: سمع اللّٰه لمن حمده تا راست بایستی، و آرام گیری، چون راست بایستادی گویی: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مَلَأَ السَّمَاوَاتِ وَمَلَأَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ»، پس تکبیر کنی، و بسجود شوی، و آنچه بزمین نزدیکتر است از اعضا، باید که بیشتر بزمین رسد، اول زانو، آن گه دست، آن گه پیشانی، آن گه بینی، و دو دست برابر دوش بر زمین نهی، انگشتها بهم باز نهاده. و اگر زن باشد جمله اعضا فراهم دارد. و سبحان ربی الأعلی سه بار بگویی، و اگر تنها باشی بیفزایی، هفت یا ده بار. پس تکبیر کنی و از سجود بر آیی، و بر پای چپ نشینی، و هر دو دست بر دور آن نهی، و گویی: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَارْزُقْنِي وَاهْدِنِي وَاجْبِرْ لِي وَعَافِنِي وَاعْفُ عَنِّي»، و سجود دیگر همچنین کنی. پس از سجود باز نشینی نشستنی سبک، که آن را جلسه الاستراحة گویند، و تکبیر کنی، و بر پای خیزی. و دیگر رکعت همچون اول بگزاری. «اعوذ» بر سر قراءت فرو نگذاری. پس چون از سجود دوم رکعت فارغ شدی، بشهد نشینی بر پای چپ، هر دو دست بر ران نهاده، و انگشتان دست چپ گشاده داری، و انگشتان دست راست فرو گیری، مگر مسبّحه، چنان که در عدد پنجاه و سه گیری، چون بکلمه شهادت رسی آنجا که گویی: «أَلَا اللَّهُ» مسبّحه دست راست برداری، و بدان اشارت بوحدانیت کنی. و در تشهد دوم همچنین، لکن در تشهد آخر هر دو پای از زیر برون آری، و بجانب راست پای چپ بخوابانی، و قدم راست بیای کنی، انگشتان بقبله، و سرون چپ بر زمین نهی، و در تشهد اول «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» بگویی، و بر پای خیزی، و در تشهد دوم تمام بخوانی، و دعاء معروف در افزایی، و سلام باز دهی گویی: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، و روی از جانب راست کنی، چندان که از قفا یک نیمه روی تو به بیند، و در سلام دوم روی از جانب چپ کنی همچنین، و در هر دو سلام روی بقبله سلام

ابتدا کنی، و در سلام نخستین نیت بیرون آمدن کنی از نماز، و در سلام دوم نیت سلام بر حاضران و فریشتگان.

مصطفی (ص) گفت: هر که نماز بوقت خویش کند، و طهارت نیکو کند، و رکوع و سجود تمام بجای آرد، و بدل خاشع و متواضع بود، نماز وی میشود تا بعرش، سپید و روشن، میگوید خدای ترا نکه دارد، چنان که مرا نکه داشتی! و هر که نماز بوقت خویش نکند، و طهارت نیکو نکند، و رکوع و سجود تمام بجای نیارد، آن نماز وی میشود تا باآسمان، سیاه و تاریک، و همی گوید: خدای تعالی ترا ضایع کند، چنان که مرا ضایع گذاشتی! تا آن گه که الله خواهد جلّ جلاله، پس آن نماز وی چون جامه کهن درهم پیچند و بر وی وی باز زنند.

و فرائض و سنن نماز و آداب و شرائط آن بتفصیل در سورة البقرة شرح دادیم، و فضائل آن بعضی بر شمردیم، و اعادت شرط نیست.

وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ اى: لَا تَضَعُفُوا وَلَا تَعْجِزُوا، كَقَوْلِهِ: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. مقاتل حیان گفت: این آیت پس از وقعه احد آمد، آن گه که حمزه و جماعتی مسلمان کشته شدند، و بو سفیان و قوم وی برفته بودند، ربّ العالمین مصطفی (ص) و یاران را فرمود، بعد از آن وقعت بچند روز که: بر آثار ایشان بروید، و جنگ کنید. رسول خدا دعوت کرد مؤمنان را بآنچه الله فرمود، ایشان بنالیدند از جراحتها که بر ایشان بود، و درد خویش اظهار کردند. ربّ العالمین آیت فرستاد: إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ، گفت: اگر شما مینالید، ایشان نیز مینالند، و اگر شما از زخم و جراحت رنجورید، ایشان نیز از زخم و جراحت رنجوراند. آن گه شما بر ایشان افزونی دارید که شما از خدا امید بثواب و شهادت، و نصرت و ظفر، و اظهار این دین بر همه دینها دارید، و ایشان این امید ندارند. مصطفی (ص) گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا سِيرَنَّ فِي آثَارِهِمْ وَ لَوْ بِنَفْسِي».

پس هفتاد مرد با وی بیرون شدند. ابو بکر در ایشان بود، و عمر، و علی، و زبیر، و عبد الرحمن عوف، و ابو عبیده جراح، و جماعتی از انصار، تا به بدر صغری رسیدند، و ربّ العزة رعب در دل بو سفیان و اصحاب وی افکند، تا بیرون نیامدند. و این قصه در آل عمران بشرح گفتیم.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ سَبَبَ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بَدَأَ مِنْهُ مِنَ الْبَشَرِ نَجْمٌ مِثْلَ نَجْمِ الْوَهْدَانِ»
وی طعمه بن ابیرق الظفری، زرهی دزدید از عمی از آن خود، و آن دزدی را بر جهودی
آلود که در آن سرای میآمدی، نام وی زید بن السمین.

آن جهود پیش رسول خدا (ص) آمد، و بانگ کرد به بیگناهی خود. قبیلہ طعمه آمدند که
وی را معذور کنند بنزدیک رسول (ص). رسول خدا بعدر وی، و بیگناهی وی سخن
گفت، این آیت آمد. آن گه طعمه گریخت از مدینه و به مکه آمد، و بمشركان پیوست. و
در شأن وی آمد: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ الْآيَةَ. بروایتی دیگر گفته اند این قصه، و آن قول
مقاتل است، گفت: زید بن السمین درعی بودیعت نهاد نزدیک طعمه بن ابیرق. پس چون
باز خواست طعمه جحود آورد، و انکار کرد.

پس زید با قوم آمدند بدر سرای طعمه بطلب درع، طعمه در سرای بیست، و درع
برداشت، و در خانه همسایه خویش ابو هلال انصاری افکند، پس در بگشاد و ایشان در
آمدند، و درع طلب کردند، و نیافتند. پس طعمه گفت: من در خانه بو هلال درعی دیده‌ام،
همانا که درع شما است. درع از آنجا بیرون آوردند، و طعمه نفی تهمت خویش را قوم
خود جمع کرد، و آمدند بر رسول خدا، و طعمه شکایت کرد که مرا فضیحت کردند، و نسبت
دزدی با من کردند، و هر کسی زبان در من نهاد، رسول خدا (ص) همّت کرد که عذر وی
بپذیرد، و آن قوم را که در خانه وی شدند عتاب کند، رَبِّ الْعَالَمِينَ آیت فرستاد: إِنَّا أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ آي: بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْفَصْلِ.

لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بِمَا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، كَقَوْلِهِ: وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
أَي يَعْلَمُونَ. وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا خائنین اینجا طعمه است و قوم وی، و خصیم آنست
که از بهر کسی حجّت آرد، و دیگران را از وی دفع کند. بو حاتم گفت: اگر بحق بود
خصم گویند، و اگر بیاطل بود خصیم گویند.

آن گه ربّ العزّة مصطفی (ص) را استغفار فرمود، گفت: «وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ». مفسّران گفتند:
معنی آنست که آمرزش خواه از الله، ازین معذور داشتن طعمه، و آن همّت که کردی که
قومی را از بهر طعمه عتاب کنی. و گفته اند که: معنی آنست که ایشان را استغفار فرمای
بآنچه ترا در آن داشتند که نصرت صاحب ایشان کنی، و طعمه را معذور داری.

و گفته‌اند: وَ لَا تُكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً هر چند بظاهر خطاب با مصطفی (ص) است، اما مراد باین غیر اوست، چنان که جای دیگر گفت: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ، و معلوم که مصطفی (ص) در آنچه بوی فرو فرستادند بشک نبود. و اگر کسی گوید: پس چرا استغفار فرمودند؟ وی را جواب آنست که استغفار واجب نکند که آنجا ذنبی است. نه بینی که در سورة العصر او را با استغفار فرمودند، بی مقدمه گناهی. و در جمله، استغفار انبیاء بر سه وجه است: یکی گناهی را که پیش از نبوت وی رفته باشد. دوم گناهان امت و قرابت وی را. سیوم ترک مباحی را که حظر شرعی هنوز در آن نیامده باشد.

وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ

یعنی: یظلمون انفسهم بالخيانة و السرقة، و یرمون بها غیرهم. جدال، درستی و سختی خصومت گرفتن است، و رسنی که بیخ وی سخت باشد جدیل گویند، و چرخ که صید آن سخت باشد و قوت آن تمام، اجدل گویند. و جدال در اصل بر دو ضربت، یکی پسندیده، و قرآن بدان آمده، و آن آنست که رب العزة گفت: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ گفته‌اند: این مجادلت نیکو که رسول را فرموده‌اند آنست که تا کافران را گوید شما بتی چند از چوب تراشیده‌اید، و بخدایی می‌پسندید، چونست که مرا برسولی نمی‌پسندید؟ و جدال مذموم ناپسندیده آنست که رب العالمین گفت: مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، و مصطفی (ص) بر وفق این گفته: «الجدال فی القرآن کفر».

و قال (ص): «لعن الله الذين اتخذوا دينهم شحنا»

یعنی الجدال فی الدین.

و قال (ص): «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه الا اوتوا الجدل، ثم قرأ: ما ضربوا لك الا جدلا، بل هم قوم خصمون».

و قال علی بن ابی طالب (ع): «ایاکم و الخصومة فانها تمحق الدین».

گفته‌اند: این مبالغت نمودن در ابطال جدال، و تعظیم نهی از آن، آنست که مؤمن گاه بود که مجادلت کند در قرآن، و خصم بر وی غلبه کند، و منافق در قرآن مجادلت کند و بر خصم غلبه کند، آن گه کسی که ضعیف ایمان باشد در ضلالت افتد، و باین معنی خبر مصطفی (ص) است

بروایت نواس بن سمان، قال: قال رسول الله (ص): «لا تضرّوا كتاب الله بعضه ببعض، و لا تكذبوا بعضه ببعض فوالله ان المؤمن ليجادل بالقرآن فيغلب، و ان المنافق (أو قال الفاجر) ليجادل في القرآن فيغلب».

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا

میگوید: الله دوست ندارد هر خیانتکاری دروغ زن. اثم نامی است از نامهای دروغ، و این صفت طعمه بن ابیرق است که خیانت کرد در درع دزدیدن، و دروغ گفت، که بدیگری و اوست، و از خود بیفکند.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ

گفته اند: معنی آنست که شرم میدارند این قوم از مردمان، و خیانت خویش از ایشان پنهان میکنند، و شرم نمی دارند از خدای، که نهانهای ایشان میداند، و بعلم با ایشانست، و آنچه در شب می سگالند با یکدیگر، که چگونه این دزدی بر دیگری بندیم، و از رسول خدا در خواهیم تا ما را میرا کند، رب العزة این همه میداند، و بروی هیچ چیز ازین پوشیده نیست، اینست که گفت: وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا

« قومی از جهیمان و معتزله تعلق کردند باین آیت که: وَ هُوَ مَعَهُمْ

گفتند که: خدای عزّ و جلّ همه جای هست، و در هر مکانی او را یابند، و عجب آنست که این سخن بگفتند، و آن گه خود نقض کردند، و گفتند بر عرش نیست، و لا محاله عرش هم از جمله مکانها است، و از هر مکانی شریفتر و عظیمتر است. چونست که هر جای نجاستی و هر شکم سگی را مکان وی میپسندند، و عرش شریف و عظیم را میپسندند. نیست این سخن ایشان و معتقد ایشان جز باطل، و بیهوده، و محض زندقه و الحاد. و معنی قول خدا جلّ جلاله: وَ هُوَ مَعَهُمْ

آنست که بعلم با ایشان است، میداند آنچه ایشان میگویند، و بر وی هیچ چیز از افعال ایشان پوشیده نه، و اگر این بمعنی ذات بودی، این آیت که: أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ معنی نداشتی.

و اگر کسی گوید که زید در فلان جایگاه است، و آن گه این سخن مقید نکند بفعلی یا بجیزی دیگر، در فهمها جز آن نیوفتد، و جز آن نبود که بذات در آنجا بوده. أَمِنْتُمْ مَنْ

فِي السَّمَاءِ بَرِينَ نَسَقٍ اسْت، جَای دِیْگَرِ گُفْت: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، يُدَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. خَبَرِ دَادِ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ، كِه تَدْبِيرِ كَارِ خَلْقِ كِه مِی كُنْد، اَز آسْمَانِ مِی كُنْد، وَ سَخْنِ كِه بِرِ بَالَا شُود، بِرِ وَیِ سَخْنِ پَاكِ بِرِ شُود. اِگَرِ ذَاتِ بَارِیِ جَلَّ جَلَالُهُ بِهَرِ مَكَانِیِ وَ بَا هَرِ كَسِیِ بُوْدِی، پَسِ اِیْنِ دُو آيْتِ رَا مَعْنِیِ نَمَانْدِی. هَا أَنْتُمْ هُوَآءِ

اِیْنِ خَطَابِ بَا قَوْمِ وَ قَبِيلِهِ طَعْمَهُ اسْت، چَهَارِ كَلِمَهُ اسْت پِیُوسْتَه، هَا تَنْبِیْهَ اسْت، أَنْتُمْ، تَعْرِیْفِ اسْت، دِیْگَرِ «هَا» تَنْبِیْهَ رَا تَأْكِیْدِ اسْت، اَوْلَاءِ تَعْرِیْفِ رَا اِشَارَتِ اسْت. مِی گُویْد: «هَا» بیدار باشید أَنْتُمْ

شما «ها» هان گوش دارید «اولاء» اینان هن»

. خلاصه سخن آنست که آگاه بید شما که اینان اید.

جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

دَرِ دُنْیَا بَرایِ اِیْشَانِ خُصُومَتِ گِرَفْتِیْد، وَ مِجَادَلَتِ كَرْدِیْد. فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدَا رُوزِ رَسْتَاخِیْزِ كِه اَللَّهُ اِیْشَانِ رَا بَعْدَابِ دَرِ كَشْد، وَ بَدُوزِخِ دَرِ آرْد، اَنْ كِیْسْتِ كِه اَزِ بِهَرِ اِیْشَانِ مِی خُصُومَتِ كَشْد، وَ مِجَادَلَتِ كُنْد؟ تا عذاب از ایشان باز دارد.

أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

یا آن کیست که وکیل در ایشان باشد تا کار ایشان بسازد؟ یعنی که هیچ کس نباشد وَ الْأَمْرُ يُؤَمِّدُ اللَّهَ.

النوبة الثالثة

«قوله تعالى: فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ الْآيَةَ بَدَانِ كِه اِیْنِ نَمَازِ رَا زِیِ اسْت مِیَانِ بَنْدَه وَ خُدا كِه دَرِیْنِ رَا زِ هَم نِیَازِ اسْت، وَ هَم نَازِ. اَمْرُوزِ نِیَازِ اسْت، وَ فَرْدَا نَازِ. اَمْرُوزِ رَنْجِ اسْت وَ فَرْدَا گَنْجِ. اَمْرُوزِ بَارِیِ گِرَانِ، فَرْدَا رُوحِ وَ رِیْحَانِ. اَمْرُوزِ كَدِّ وَ كَارِ، وَ فَرْدَا كَامِ وَ بَا زَارِ. اَمْرُوزِ رُكُوعِ وَ سِجُودِ، وَ فَرْدَا وَ جُودِ وَ شَهُودِ.

وَ اَزِ شَرَفِ نَمَازِ اسْت كِه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ صَدِ وَ دُو جَايْگِه دَرِ قُرْآنِ ذِكْرِ اَنْ كَرْدَه، وَ اَنْ رَا سِیْزِدَه نَامِ نِهَادَه: صَلَاةٌ، وَ قُنُوتٌ، وَ قُرْآنٌ، وَ تَسْبِیْحٌ، وَ كِتَابٌ، وَ ذِكْرٌ، وَ رُكُوعٌ، وَ سِجُودٌ، وَ حَمْدٌ، وَ اسْتِغْفَارٌ، وَ تَكْبِیْرٌ، وَ حَسَنَاتٌ، وَ بَاقِیَاتٌ.

و مصطفی (ص) گفته: «الصلاة معراج المؤمن» و گفته: «الصلاة مآدبة الله في الأرض» و علماء سلف گفته‌اند: الصلاة عرس المریدین و نزهة العارفين، و وسیلة المذنبین، و بستان الزاهدين. و گفته‌اند: نماز گزارنده را هفت کرامت است: هدایت و کفایت و کفارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت. و اول قدم از شرک بی‌نمازی است، که ربّ العزة گفت: ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ. و اسم ایمان در صلاة نهاد آنجا که گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ أَيْ صَلَوَتَكُمْ، و وعده روزی بنماز داد آنجا که گفت: وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ إِلَى قَوْلِهِ... نَحْنُ نَرْزُقُكَ. و عدد نمازهای فرائض پنج آمد بر وفق اصول شرایع. مصطفی (ص) اصول شرایع را گفت: «بنی الاسلام علی خمس»، و اصول فرائض نماز را: «خمس صلوات فی الیوم و اللیلة». یعنی که چون بنده این پنج نماز بشرط و وقت خویش بگزارد، ربّ العزة وی را ثواب جمله اصول شرایع بدهد. و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود و قعود. حکمت درین آنست که: جمله موجودات بر چهار شکل‌اند: بعضی بر هیأت قائمان راست‌اند، و آن درختان‌اند. بعضی بر هیأت راکعان سر فرو افکنده، و آن ستوران‌اند. بعضی بر هیأت ساجدان روی بخاک نهاده، و آن حشرات‌اند. بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدان، و آن حشیش و نباتست، چنانستی که ربّ العزة گفتی: بنده مؤمن! در خدمت ما این چهار هیأت بجای آر: قیام و رکوع و سجود و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلائق بیابی. و آن‌گه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد، و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار چون پیشین و دیگر و خفتیدن: از آنست که بنده دو قسم است: یکی روح، دیگر تن. نماز دوگانی یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز: یکی دل، دوم عقل، سیوم ایمان، نماز سه گانه شکر این سه خلعت است. و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است، نماز چهارگانی شکر آن چهار طبع است. از روی اشارت میگوید: بنده من بنماز دوگانی شکر تن و جان گذار، و بنماز سه گانی شکر ایمان و دل و عقل، و بچهار گانی شکر چهار ارکان بقدر وسع و امکان. تا پیدا گردد که مؤمن از همه مطیع‌تر است، و کار وی شریفتر، و درجه وی نزدیک حق رفیع‌تر.

و گفته اند که این نماز عقدی است در آن جوهرهای رنگارنگ، هر رنگی از تحفه عزیزی، و حال پیغامبری: طهارت فعل ایوب پیغامبر است: ارْكُضْ بِرِجْلِكَ الْآيَةَ. تکبیر ذکر ابراهیم (ع) است: وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. قیام خدمت زکریا: وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ. رکوع فعل داود: وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ.

سجود حال اسماعیل است: وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ. تشهد فعل یونس است: إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ.

تسبیح فعل فریشتگان است: يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ. بنده مؤمن دو رکعت نماز با خضوع و خشوع که کند، ربّ العزّة او را کرامت این پیغامبران دهد، و بدرجات ایشان رساند.

ازین لطیف تر شنو: هر عبادتی که بندگان آرند، و هر ذکری که فریشتگان کنند، جمله چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، و هم حجّ، و هم زکاة، و هم روزه: اَمَّا جِهَادٌ آنست که: هم چنان که غازیان بحرب کفّار شوند، اوّل صف برکشند، و حرب بسازند، و مبارزت مبادرت کنند، مرد دلیر جوشن درپوشد، در پیش صف شود، و خصم را در میدان خواند، و با وی جولان کند، آن مرد دلاور در پیش، و دیگران بر قفاش ایستاده، و حشم در وی گماشته، و زبانها بتکبیر گشاده، و با دشمن بکارزار درآمده، در نماز جمله این معانی تعبیه است: مرد مؤمن اوّل غسل کند، آن زره است که می درپوشد، چون وضو کند جوشن است که می دربندد، آن گه در صف عبادت و طایفه حرمت بایستد.

امام چون مبارزان در پیش شود، و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و با نفس خویش حرب کند، دیگران چشم در وی نهاده، و دل در ظفر وی بسته. این جهاد از آن جهاد عظیم تر، و بزرگتر. اینست که مصطفی (ص) گفت: «رجعنا من الجهاد الأصغر الى الجهاد الأكبر».

و در نماز معنی زکاة است: زکاة پاکى مال است، و نماز پاکى تن: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا، إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ. این پاکى جان است و آن پاکى مال.

این از آن تمام تر، و شریف تر، و فى معناه

روى ان رسول الله (ص) رأى رجلا يقول: اللهم اغفر لى و ما اريك تغفر. فقال النبى (ص): «ما اسوأ ظنك بربك؟!» فقال: يا رسول الله انى اذنبت فى الجاهليّة و الاسلام.

فقال (ص): «ما في الجاهلية فقد محاه الاسلام، و ما في الاسلام تمحوه الصلوات الخمس»، فأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ الْآيَةَ.
و در نماز معنی حجّ است، حجّ احرام و احلال است، و نماز را نیز تحریم و تحلیل است.
و در نماز معنی حج تمام تر، و شرف وی شامل تر، و الله اعلم.

۲۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً و هر که بدی کند، أَوْ يَظْلَمْ نَفْسَهُ یا بر خود بیداد کند، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ آن گه آمرزش خواهد از خدای، يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۱۰) خدای را آمرزگار یابد، و مهربان.

وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً و هر که بزه کند، فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ.
آن بزه بر تن خویش کند، وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱۱) و الله دانا است راست دان همیشه ای.

وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً و هر که بدی کند یا بزه، ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً و آن گه آن را به بیگناهی اندازد، فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَاناً برگرفت از آن کار دروغی و بیدادی و إِثْماً مُّبِيناً (۱۱۲) بزه آشکارا.

وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ و اگر نه فضل خدا آید بر تو و مهربانی او، لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ آهنگ کرد گروهی از ایشان که ترا از راه داد گم کنند، وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و گم نکنند مگر خویشتن را، وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

و ترا نگرزیند بهیچ چیز، وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ و فرو فرستاد خدای بر تو نامه و دانش راست، وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ و در تو آموخت آنچه ندانستی، وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۱۳) و فضل خدا بر تو بزرگ بود همیشه ای.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ. نیکی نیست در فراوانی از رازها که میکنند، إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ مگر در راز کسی که کسی را بصدقه فرماید، أَوْ مَعْرُوفٍ یا بر نیکوکاری انگیزد، أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا آشتی سازد میان مردمان، وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که ازین یکی کند، ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بجزستن خشنودی خدای، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۱۴) آری وی را دهیم مزدی بزرگوار.

قیامت جزاء آن بوی رسد، و قصاص کند از وی. ابن عباس این بگفت، پس این آیت بر خواند که: الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ. و قال عبد الله بن مسعود: من قرأ الآيتين من سورة النساء: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمُ الْآيَةَ، وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ الْآيَةَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

رب العالمین چون آن قوم را بر توبه خواند، خبر داد درین آیت که این بر خواندن ما شما را بر توبه، نه از آن است که ما را از گناه شما گزندی است، یا از شرک شما ضرری، بلکه وبال آن همه بشما بازگردد. و كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ای: علیما بسارق الدرع حکیمًا حکم بالقطع علی طعمة. میگوید: الله خود دانا است که آن زره که دزدید؟ و حکیم است، حکم قطع که بر طعمه کرد براستی و سزا و کمال حکمت کرد. آن روز که این آیت آمد قوم طعمه بدانستند که طعمه ظالم است و دروغ زن، و دزدی وی کرده، گفتند: توبه کن، و از خدا بترس، و براستی بحق باز گرد. طعمه در ایستاد، و سوگند بدروغ میخورد، که آن زره بجز جهود نزدید. رب العالمین آیت فرستاد: وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا

الآية. خطیئه سوگند بدروغ است، و اثم بیگناه را آلوده کردن. میگوید: هر که سوگند بدروغ خورد، و بیگناهی را آلوده گرداند، بهتانی عظیم، و بزه آشکارا بر گرفت. بهتان دروغی بود، یا بیدادی که شنونده آن در آن درماند از استنکار و تعجب. آری! دو کار صعب است، و سرانجام آن صعب: سوگند بدروغ، و بهتان بر بیگناه، سوگند بدروغ را میآید در آثار که: رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا كَتَبَ التَّوْرَةَ بَيِّنَةً، قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، هَذَا كِتَابُ كَتَبَهُ اللَّهُ بَيِّنَةً لِعِبَادِهِ مُوسَى، أَنْ لَا تَحْلِفَ بِاسْمِي كَاذِبًا، فَإِنِّي لَا أَزْكِي مَنْ حَلَفَ بِاسْمِي كَاذِبًا. و بهتان را، مصطفی (ص) گفت: «البهتان على البرئ اثقل من السماوات».

قیل: معناه، و زر الباهت اثقل من السماوات، و قیل: اجر المبهوت عليه اثقل من السماوات، یعنی لعظم اجره.

و بروایت جویر از ضحاک از ابن عباس، این آیت در شأن عبد الله بن ابی سلول آمد که عائشه را قذف کرده بود، و از اهل افک شده، و قد هلک فی الهالکین.

قوله: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

رحمت در قرآن بر یازده وجه است: یکی بمعنی نعمت، چنان که درین آیت است، و نظیر این در سوره البقرة و در سوره النور است. وجه دوم، رحمت بمعنی دین اسلام است، چنان که در سوره الدهر گفت: يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ، یعنی فی دین الاسلام، و در سوره عسق گفت: وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ. وجه سیوم، رحمت بمعنی جنت، چنان که در سوره آل عمران گفت: وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وَجُوهُهُمْ فِي رَحْمَتِ اللَّهِ، یعنی جنة الله، و در آخر سوره النساء: فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ، و در آخر سوره الجاثیه: فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ يَعْنِي فِي جَنَّتِهِ، و در بنی اسرائیل: وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ يَعْنِي جَنَّتَهُ، و در سوره البقرة: أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ يَعْنِي جَنَّةَ اللَّهِ، و در سوره العنكبوت: أُولَئِكَ يَتَّسِبُونَ رَحْمَتِي يَعْنِي مِنْ جَنَّتِي.

وجه چهارم، رحمت بمعنی مطر، چنان که در سوره الاعراف گفت: وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي قِدَامَ المَطَرِ. همانست که در سوره الفرقان گفت و در عسق: وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ يَعْنِي المَطَرِ، و در سوره الروم گفت: فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ يَعْنِي المَطَرِ، و قال: إِذَا أَذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ، وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي المَطَرِ. وجه پنجم، رحمت بمعنی نبوت، چنان که در سوره ص گفت: أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ يَعْنِي مَفَاتِيحَ النُّبُوَّةِ. همانست که در سوره الزخرف گفت: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يَعْنِي النُّبُوَّةَ. وجه ششم، رحمت بمعنی قرآن، چنان که در یونس گفت: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ يَعْنِي بِالقرآن، و در آل عمران گفت: يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ يَعْنِي بِالقرآن، و در سوره يوسف گفت: وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وجه هفتم، بمعنی رزق، چنان که در بنی اسرائیل گفت: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي يَعْنِي مَفَاتِيحَ رِزْقِ رَبِّي، و در سوره الکهف گفت: رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، يَعْنِي رِزْقًا، و قال يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي مِنْ رِزْقِهِ. و در سوره الملائكة گفت: مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ يَعْنِي مِنْ رِزْقِ.

وجه هشتم، بمعنی نصرت است، چنان که در سوره الاحزاب گفت: قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً يَعْنِي خَيْرًا، وَ هُوَ النَّصْرُ وَ الفَتْحُ. وجه نهم، رحمت بمعنی عافیت، چنان که در سوره الزمر گفت: أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يَعْنِي

بعافیة، هَلْ هُنَّ مُّسَبِّحَاتٌ رَّحِمَتُهُ یعنی عافیته. وجه دهم، رحمت بمعنی مودّت، چنان که در سوره الحديد گفت: وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً یعنی مودّه، و در سوره الفتح گفت: رُحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ یعنی متوادّین. وجه یازدهم، رحمت بمعنی ایمان، چنان که در سوره هود گفت از قول نوح: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ یعنی: نعمته من عنده، و هو الايمان، و از قول صالح گفت: وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً یعنی ایمانا.

قوله: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

معنی آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی بفضل خود ترا نبوّت داد، و برحمت خود ترا بوحی نصرت داد، در دل گرفته بودند طائفه‌ای یعنی قوم طعمه که ترا از آنچه حق است بگردانند، تا حکم که کنی بمیل کنی، چنان که مراد ایشانست. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ

و ایشان بجز اضلال تن خویش نمیکنند، و وبال آن جز بایشان باز نگردد، که ایشانند که بر بزه کاری و بیدادگری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند.

وَ مَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

یعنی یا محمد ترا از آن هیچ زیان نیست، که زیان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد، و یار ناحق باشد. پس رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَّتْ نِهَادٌ بر مصطفی (ص)، و گفت: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ

خدای تعالی فرو فرستاد بر تو کتاب، تا حکم که کنی بر وفق کتاب کنی، و روشن کرد ترا در آن کتاب آنچه حکمت در آن است، و راستی بآن است. و قیل: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ

یعنی: الحلال و الحرام، وَ عَلَّمَكَ

من امر الكتاب، و أمر الدّین، مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ

من الشرائع. وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

بالكتاب و النبوة، عَظِيمًا.

قوله: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ گفته‌اند: چون قوم طعمه را معلوم گشت و ایشان که وی

را یاری میدادند، که طعمه دروغ زن است، و درع وی دزدیده، با یکدیگر شدند، و رازی در گرفتند، و هر کسی بنوعی سخن میگفتند. ربّ العزّة در شأن ایشان این آیت فرستاد: لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ در آن راز ایشان و در آن سخن که پنهان با یکدیگر میگویند هیچ خیر و نیکی نیست، إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ یعنی: إِلَّا فِي نَجْوَى مِنْ أَمْرِ بِصَدَقَةٍ. مجاهد گفت: این آیت عامّ است، و جهانیان در آن یکسانند، میگوید: درین رازها که مردم کنند با یکدیگر، و آن سخنها که در آن خوض کنند، هیچ خیر نیست مگر آنچه از اعمال برّ باشد. پس بیان کرد که اعمال برّ چیست: إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ یعنی خیر در سخن آن کس است که بصدقه فرماید، أَوْ مَعْرُوفٍ یا قرضی بکسی دادن، أَوْ إِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ یا میان مردم صلح افکندن. مصطفی (ص) گفت: «کلام ابن آدم کله علیه لاله، إِلَّا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله».

این حدیث پیش سفیان میخواندند، مردی گفت: سخت است این حدیث، یعنی وعیدی قوی و بیمی تمام است. سفیان گفت: چه سخنی است درین حدیث؟ این همچنانست که در قرآن میخوانی: لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا، جای دیگر: وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ میگوید: هر که این صدقه و قرض و اصلاح میان مردم بجای آرد، و آن گه باین رضاء الله جوید، و مراد الله خواهد، ربّ العزّة وی را مزد بزرگوار دهد، یعنی بهشت. این معنی بر قراءت بو عمر و حمزه و یعقوب است که ایشان «فسوف يؤتیه» بیا خوانند. باقی تُوْتِيهِ بنون خوانند، یعنی: ما دهیم او را مزد بزرگوار، بهشت باقی، و نعیم جاودانی.

رسول خدا (ص) ابو ایوب انصاری را گفت: خواهی که ترا راه نمایم بصدقه که ترا به است از چهاربایان چرنده نیکو؟ یعنی: و الله اعلم، که ترا به است از آنکه چهاربایان نیکوداری، و بصدقه دهی. آن گه گفت: «تصلح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقرب بینهم اذا تباعدوا»، میان مردم صلح دهی آن گه که فساد یکدیگر جویند، و تباهی در کار یکدیگر آرند. و میان ایشان نزدیکی جویی، و با هم آری چون از یکدیگر دور افتند. و روی انس بن مالک (رض) قال: بینما رسول الله (ص) جالس اذ رأیناه ضحك حتی بدت ثناياه،

فقال عمر: ما اضحكك يا رسول الله بأبي و أمي؟

قال: «رجلان جثوا بين يدي رب العزة جل جلاله، فقال احدهما: خذ لي مظلمتي من اخي، فقال الله: اعط اخاك مظلمته. قال: يا رب لم يبق من حسناتي شيء. قال الله عز وجل للطالب: كيف تصنع بأخيك و لم يبق من حسناته شيء. قال: يا رب فيحمل من اوزاري»، ففاضت علينا رسول الله (ص) بالبكاء، ثم قال: «ان ذلك ليوم عظيم يحتاج فيه الناس الى ان يحمل عنهم من اوزارهم. فقال الله عز وجل للطالب: ارفع بصرك فانظر في الجنان، فرفع رأسه فقال: ارى مدائن من فضة و قصورا من ذهب مكللة باللؤلؤ، لأى نبي هذا، لأى صديق هذا؟ لأى شهيد هذا؟ قال: لمن هو اعطاني الثمن. قال: يا رب! و من يملك ثمن هذا؟ قال: انت تملكه. قال: بم؟ قال: بعفوك عن اخيك. قال: يا رب! فقد عفوت عنه. قال: خذ بيد اخيك و ادخله الجنة. قال رسول الله (ص): فاتقوا الله و اصلحوا ذات بينكم، فان الله يصلح بين المؤمنين يوم القيامة».

قوله: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: اين هم در شأن طعمه بن ابيرق آمد، كه چون آيتها در شأن وى آمد، و فعل بد وى پيدا گشت، و قوم وى بدانستند كه وى ظالم و سارق است، و رسول خدا (ص) فرمود تا دست وى ببرند، وى از ميان بگريخت، و به مكه شد و در كافران پيوست، و مرتد گشت. چنين گويند كه: بمردى فرو آمد نام وى حجاج بن علاط السلمى، و آن مرد وى را گرامى داشت چنان كه مهمانان را گرامى دارند. پس طعمه گمان برد كه در درون خانه وى زر نهاده است، چون شب در آمد نقب بزد، چون در آن اندرون شد پوست ميش نهاده بودند، از آن پوستهاى خام خشك گشته، پايش بآن پوستها برافتاد، آوازي بر آمد خداوند خانه بآن آواز از خواب درآمد، و در آن خانه شد، طعمه را بگرفت و بيرون آورد. اهل مكه گفتند: او را سنگسار كنيم. حجاج گفت: هر چند بد مرد و دزد است، اما مهمان است، و مهمان را كشتن روى نيست. پس او را بخوارى از شهر بيرون كردند، به حله بنى سليم فرو آمد، و ايشان بت پرست بودند، و با ايشان بت ميپرستيد، تا در شرک فرو شد، و هلاك گشت. پس رب العالمين در شأن وى و در مرتد گشتن وى اين آيت فرستاد. جويبر گفت از ضحاک از ابن عباس كه: اين آيت در شأن نفرى آمد از قریش كه از مكه به مدينه هجرت كردند، و اسلام در پذيرفتند، و رسول خدا

(ص) ایشان را عطا داد. پس شقاء ازلی در ایشان رسید، به مکه باز گشتند، و مرتد شدند. ربّ العالمین ایشان را گفت: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ شِقَاقَ نَامِيٍّ اسْتِخْلَافَ رَاهِ شِقِّ عَصَاءِ الْمُسْلِمِينَ از آن گرفته‌اند، و آن آن باشد که مأمور در شقی بود و آمر در شقی.

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ اِيْنَهَا در «له» دو وجه دارد: یک وجه آنست که با مصطفی (ص) شود که از الله وی را هدی پیدا و وحی درست. دیگر وجه این من را است که بر سر آیت گفت، که امت را استواری مصطفی پیدا است، و پیغامبری وی درست.

وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ گفته‌اند: مراد باین اجماع اهل حق است بر حق، در هر عصری. اول آیتی که شافعی از آن دلیل گرفت بر صحّت اجماع، این آیت بود.

حکایت کنند از شافعی که هارون الرشید از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، و من مهلت خواستم سه روز. رفته و سه ختم کردم به روز، و تدبّر و تفکر در آن تمام بجای بیاوردم. روز سیوم بآن آیت در رسیدم، شاد گشتم، و بدانستم که روشن‌تر دلیلی از کتاب خدا اینست. و وجه دلیل آنست که ربّ العزّة بیم داد و خلاف دین شمرد کسی که نه بر سبیل مؤمنان پی برد، و سبیل مؤمنان آنست که بر آن متفق شوند از قولی یا فعلی. چون کافه علماء عصر فراهم آمدند بچیزی، و بر آن متفق شدند، آن را اجماع گویند. و مذهب اهل حق آنست که جایز نیست اجتماع این امت بر باطل و خطا، بخلاف قول نظام که وی روا دارد، و بر خلاف قول امامیه و رافضه که اجماع بنزدیک ایشان خود حجت نیست، و بخلاف قول داود، و جماعتی از اهل ظاهر که گفتند: اجماع، خود اجماع صحابه است، حجت آنست و بس. و دلیل اهل حق از جهت سنت آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا تجتمع امتی علی ضلالة»، و روی «علی خطا».

و روی: من فارق الجماعة قید شبر، فقد خلع ربة الاسلام من عنقه.
و روی: من فارق الجماعة مات ميتة جاهليّة، و روی: من رأى من اميره شيئا يكرهه فليصبر، فانّه ليس احد يفارق الجماعة شيرا، فيموت، الا مات ميتة جاهليّة، و روی: عليكم بالسواد الأعظم. و يد الله على الجماعة.

و من شدّ شدّ في النار.

و روی: ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن، و ما رآه المسلمون قبيحا فهو عند الله

قبیح.

و از روی معنی اشارتی کنیم: امّتها که گذشتند، در هر عصر که بودند چون بر باطلی متفق شدندید، و بر تعبیر و تبدیل اجماع کردندید، ربّ العزّة پیغامبری بایشان فرستادی، تا ایشان را با راه حق و صواب آوردید. و معلوم است که پیغامبر ما (ص) آخر الانبیاء و خاتم ایشانست، و پس از وی پیغامبری نخواهد بود. پس ربّ العزّة بکمال مهربانی و کرم خویش این امّت را معصوم کرد. چون بر چیزی متفق شوند، ربّ العالمین ایشان را در آن پرده عصمت میدارد، تا این عصمت عوض آن بعثت باشد که امّتهای گذشته را بودست، و یقرب من هذا ما

روی ابو هریره قال: قال رسول الله (ص): «انّ بنی اسرائیل کانت تسوسهم الانبیاء، فاذا مات نبیّ قام نبیّ مقامه، و لیس بعدی نبیّ». قالوا: فما یكون بعدک یا رسول الله؟ قال: «یکون خلفاء کثیرة». قالوا: فکیف تری؟ قال: «اوفوا ببيعة الاول فلاول، و ادّوا اليهم ما لهم، فانّ الله سألهم عن الذی لکم».

اما جواب قول داود و اهل ظاهر آنست که ربّ العزّة گفت: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، بر عموم گفت، صحابه و غیر ایشان، و آیت بر عموم راندن اولیتر، که اخبار صحاح که یاد کردیم همه بر آن دلالت میکند.

نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ ابو عمرو و حمزه و ابو بکر با سکان «ها» خوانند، و قالون و یعقوب باختلاس، و باقی بانشباع. نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى میگوید: ندعه و ما اختاره لنفسه، فی الدنیا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَعَدَهُ الْعَذَابَ فِي الْآخِرَةِ. او را فرو گذاریم درین دنیا بآنچه خود را اختیار کردست و عذاب آخرت خود برجاست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآيَةِ سبب نزول این آیت آن بود که پیری اعرابی پیش مصطفی (ص) آمد، و گفت: یا نبیّ الله مردی پیرم، بگناهان آلوده، اما تا خدا را شناخته‌ام هرگز شرک نیاورده‌ام، و تا ایمان آورده‌ام بکفر باز نگشته‌ام، و جز الله خود را یاری و مولایی نپسندیده‌ام، و بر نافرمانی هرگز دلیری و مکابره نکرده‌ام، و از کردها پشیمانم، و از گذشتها عذر میخواهم، و استغفار میکنم، با اینهمه حال من نزدیک الله چون خواهد بود؟ ربّ العزّة آیت فرستاد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.

وجه دلالت این آیت بر قول اهل بدعت در آیت پیش رفت، و لا حاجة الى اعادته. روى عن ابن عباس قال: ثلاث من ليس فيه منهن شيء فان الله يغفر ما دون ذلك لمن يشاء: من مات لا يشرك بالله شيئاً، و من لم يكن ساحراً يتبع السحرة، و من لا يحقد على اخيه شيئاً.

وقال النبي (ص) لمعاذ بن جبل: «أ تدرى يا معاذ ما حق الله على العباد، و ما حق العباد على الله؟» قلت: الله و رسوله اعلم، فقال: «حقه عليهم ان يعبدوه و لا يشركوا به شيئاً، و حقهم عليه اذا فعلوا ذلك ان يدخلهم الجنة».

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا اى: ذهب عن الطريق و حرّم الخير كله.

گفته اند که ضلال در قرآن بر هشت وجه است: یکی بمعنی غی، یعنی بیراهی، چنان که ربّ العزّة گفت حکایت از قول ابلیس: وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ یعنی: و لا غویبهم عن الهدی فیکفروا، و در سوره یس گفت: وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا کَثِيرًا یعنی: اغوی ابلیس منکم جبلا کثیرا فکفروا، و در صافات گفت: وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ یعنی: غوی قبلهم. وجه دوم ضلال بمعنی زلیل است، چنان که ربّ العزّة گفت: لَهُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ یعنی آن یستزلوک عن الحقّ. جای دیگر گفت: وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ یعنی فیستزل عن طاعة الله فی الحکم من غیر کفر.

وجه سیوم ضلال بمعنی خسران، چنان که در سوره المؤمن گفت: وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ یعنی فی خسار، و در یس گفت: إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی خسار بین، و در سوره یوسف گفت: إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی فی خسار بین من حبّ یوسف، إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اى خسران بین، إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ یعنی فی خسرانک من حبّ یوسف. وجه چهارم ضلال بمعنی شقاء، چنان که در سوره الملک گفت: إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ یعنی فی شقاء طویل. جای دیگر گفت: إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ، إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ. یعنی فی شقاء و عذاب، و در سوره سبأ گفت: بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ یعنی الشقاء الطویل. وجه پنجم ضلالست بمعنی بطلان، چنان که گفت: الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ یعنی ابطال اعمالهم، و قال تعالی: فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ یعنی فلن يبطل اعمالهم، و در سوره الکهف گفت: ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اى بطل عملهم. وجه ششم ضلال بمعنی خطا، چنان که در سورة الفرقان گفت: **إِنَّهُمْ إِيَّا كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** یعنی اخطأً طریقاً، وقال: **وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** اى اخطأً طریقاً، و در سورة الاحزاب گفت: **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا** اى اخطأً خطأً ظاهراً، و در نون و القلم گفت: **إِنَّا لَضَالُّونَ** اى اخطأنا طریق الجنة. وجه هفتم ضلال بمعنی جهالت، چنان که در سورة الشعراء گفت: **فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنْ الضَّالِّينَ** اى من الجاهلین. وجه هشتم ضلال بمعنی نسیان است، چنان که در سورة البقرة گفت: **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا** یعنی ان تنسى احديهما الشهادة.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا** الآیة ربّ العالمین، خداوند جهانیان، و دارنده همگان، بخشاینده مهربان، درین آیت بر رهیگان توبت عرضه میکند، و در عفو امید میدهد، و تشدیدها که گفته است همه را درمان میسازد، هم بیگانه را از بیگانگی می باز خواند، هم عاصی را از معصیت، و همه را بکرم خود امید میدهد: بیگانه را میگوید: **إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ** ما قد سلفَ اگر از کفر باز آیند، و اسلام بجان و دل درپذیرند، در گذشته با ایشان هیچ خطاب نکنم، فانّ الاسلام یهدم ما قبله، و عاصی را میگوید: **ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ** یجد الله غفوراً

چندان دارد که عذری بر زبان آرد، و پشیمانی در دل آرد، پس بجای هر بدی نیکی بنویسم: **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**. کریم است آن خداوندی که پیوسته بندگان را با خود میخواند، و خود را بر ایشان عرضه میکند، و لطف مینماید، و عیب میپوشد، و عطا میباراند، و از بار میکاهد، و در بر میفزاید. اینهمه بآن میکند تا مگر آزرم دارند، و اجابت کنند، و بهره ور شوند، و نیک خدایی وی دریابند، و از نیک خدایی وی آنست که بنده را توفیق دهد، تا دریابد، و بنماید تا ببیند، و بر خواند تا بیاید.

چنان که با سعد معاذ کرد: چون خدای تعالی خواست که وی را بعزّ اسلام بیاراید، و بخلعت توحید بزرگ گرداند، مصطفی (ص) را بر آن داشت که مصعب عمیر را به مدینه فرستاد پیش از هجرت، و مصعب بسرای اسعد بن زراره فرو آمد، و آن گه در سرایهای انصاریان و گوشها میگشت، و اسلام بر یکان یکان عرضه میکرد، و قرآن بر ایشان

میخواند، بدین اسلام در میآورد. آخر روزی خبر به سعد معاذ رسید که مصعب آمده است، و بتقویت و پشتی دادن اسعد زراره، چنین کاری از پیش میبرد، و مردمان را از دین خویش برمیگرداند. سعد معاذ خشم گرفت و اسید حضیر را فرمود که رو این مرد را از قوم خویش باز دار، و بگو اگر نه حرمت اسعد زراره بودی که از خویشان ما است، اگر چون تو هزار بودی، همه را از روی زمین برگرفتمی، و باک نداشتی، و بدست من آسان بودی. اسید آمد، و ایشان را در باغی یافت از باغهای بنی النجار، و جماعتی مسلمانان گرد آمده. اسید سخن درشت درگرفت، و مصعب خاموش نشست، آن گه گفت: یا اسید این چه درشتی است؟

یک لحظه بنشین، تا با تو دو سخن بگویم، اگر پذیرفتی است بپذیر، و اگر نه برادر خود میرو. اسید حربه داشت بزمین فرو زد، و آنجا بنشست، و مصعب سخن درگرفت، و اسلام بر وی عرضه میکرد، و قرآن بر وی میخواند، اسید چون آن کلام شنید، جمال آن سخن در دل وی اثر نمود، و دل او را زیر و زیر کرد، و گفت: نیکو سخنی که اینست! و خوش کلامی که اینست! کلامی که آشنایی را سبب است.

و روشنایی را مدد است، کلامی که از قطیعت امانست، و بی قرار را درمانست. چه باید کرد ما را ای مصعب تا از اهل این سخن شویم؟ و محرم این سخن گردیم؟

مصعب گفت: راه آنست که غسلی بر آری، و جامه نمازی در پوشی، و کلمه شهادت بگویی، و دو رکعت نماز بکنی. اسید هم چنان کرد، و بازگشت. چون با سعد معاذ رسید، سعد در روی وی نگرست، بدانست که وی را کاری افتادست، و ز آن حال بگشته. گفت: چه داری؟ و چه کردی یا اسید؟ گفت: ایها سعد! مرا روی سخن نبود، و جای جنگ نبود، و وجه خلاف نبود، اگر میپذیری و اگر نه، خود یکی بر آزمای تا چه بینی و چه آری؟ سعد هم چنان خشمگین رفت، تا بآن باغ که ایشان در آنجا بودند. اسعد بن زراره با مصعب میگوید: می بینی این مرد را که آمد، سید قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست، اگر وی مسلمان شود پس از آن دو کس زهره ندارند که با یکدیگر خلاف کنند. مصعب با سعد همان سخن گفت که با اسید گفته بود، و سعد هزار بار از اسید عاشق تر و واله تر شد، هم بر جای بماند که: یا مصعب بیفزای این سخن را که دل را آرام است، و جان را پیغام!

بیفزای این سخن که تن را زندگی است، و روح را پیوستگی! سعد را درخت امید بپر آمد، و اشخاص فضل بدر آمد، آفتاب معرفت بر آمد، و ماهروی دولت درآمد.

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم با دلبر خود بکام دل بنشستیم

سعد غسلی برآورد، و جامه نمازی کرد، و کلمه شهادت بگفت، و دو رکعت نماز کرد، و از آنجا بیرون آمد بعز اسلام افروخته، و بحلیت ایمان آراسته. بقوم خود بازگشت، و هم بنو عبد الاشهل ایشان همه گرد وی بر آمدند تا چه فرماید، گفت: یا قوم! کیف تعلمون رأیی فیکم؟ قالوا: انت خیرنا رأیا، قال: فان کلام رجالکم نساکنم علیّ حرام حتی تؤمنوا باللّه وحده و تشهدوا انّ محمدا رسول اللّه و تدخلوا فی دینه، فما امسی ذلک الیوم فی دور بنی عبد الاشهل رجل و لا امرأة الا اسلم.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

الآیة اشارت است که حق جلّ جلاله بی نیاز است از طاعت مطیعان، و پاک است از معصیت عاصیان، و نه خداوندی وی را پیوندی می درباید از طاعت مطیعان، و نه ملک وی را گزندى رسد از معصیت عاصیان. بنده اگر نیکی کند، و طاعت آرد، تاج کرامتست که بر فرق روزگار خویش مینهد، و اگر معصیت آرد، قید مذلتیست که بر پای خویش مینهد: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا

الآیة هر که عیب و عار خود بر دیگری بندد، ربّ العزّة او را علی رؤس الأشهاد فضیحت گرداند، و در درجه این کس بیفزاید.

و این عیب و هنر نه در توان و فعل آدمی است، که آن از درگاه قدم رود، کسی که بنظافت ایمان و طاعت پاک گشت، از آنست کش در ازل پاک کردند: «انما يطهرکم تطهیرا»، و او که بنجاست شرک و معصیت آلوده گشت، هم در ازل آلوده گشت، و این حکم بر وی راندند که: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ

منت است که ربّ العزّة بر مصطفی (ص) مینهد، و فضل خود بر وی اظهار میکند، و او را در پرده عصمت میدارد، و دست دشمن از وی کوتاه میکند، و بخصائص و فضائل ازلی او

را میآراید، و بعلم خصوصیت میستاید که: وَ عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ، قال بعضهم: هو العلم بالله و بجلاله، و العلم بعبودیة نفسه و مقدار حاله فی استحقاق عزّه و کماله، و یقال: علمتک من مکنون اسراری ما لم تكن تعلم الا بی لا خیر فی کثیر من نجویهم إلا من أمر صدقة الآیة بهینه اعمال بندگان این سه چیز است که درین آیت قرین یکدیگر است: صدقه، و معروف، و اصلاح بین الناس. و خیریت درین آیت آنست که بیک شخص تنها مخصوص نیست، بلکه نفع آن بدیگری میرسد، و عجب نه آنست که خود را دری بر گشایی، عجب آنست و جوانمردی چنانست که دیگری را دری بر خود گشایی.

پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت: چه آید از آنکه تو خود خوش شوی؟ کار آن دارد که کسی بتو خوش شود، و مصطفی (ص) باین اشارت کرده که: «شر الناس من اكل وحده».

اما صدقه بر سه قسم است: یکی بمال، و یکی بتن، و یکی بدل. صدقه بمال مواسات درویشان است بانفاق نعمت. صدقه بتن قیام کردنت از بهر ایشان بحق خدمت. صدقه بدل وفاداری است بحسن نیت و توكید همت. اینست صدقه کردن بر درویشان. و صدقه دیگر است بر توانگران، و آن آنست که بر ایشان جود نمایی و نیاز خود بر ایشان عرضه نکنی، و امید از مبرّت ایشان باز گیری، و طمع در ایشان نبندی. چون این صدقه، و آن معروف، و آن اصلاح در یکی مجتمع شود، سر تا پای وی عین حرمت گردد، صدف اسرار ربوبیت، و مقبول شواهد الهیت شود. نامش بصدیقی بیرون دهند، و فردا با صدیقانش حشر کنند. اینست مزد بزرگوار که ربّ العزّة وعده داد: فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

۲۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نَمِي يَرْتَدُّونَ مِنْ دُونِهِ، إِيَّا إِنَانَا مَكْرَادًا، وَإِنْ يَدْعُونَ وَ نَمِيخَوَانَد، إِيَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) مگر از دیو شوخ. لَعْنَةُ اللَّهِ كَمَا خَدَىٰ بِرِوَى لَعْنَتِ كَرْد، وَ قَالَ وَ كَفْتِ أَنْ دِيو رَانَدَه: لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ لَا بَدَّ از رهیگان تو خویشان را گیرم، نَصِيْبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) بهره‌ای باز بریده.

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ كَم كَنَمِ اِشْطَانِ رَا اِز رَاه، وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ اَمَلِ دِرَا زِ نَمَايِمِ اِشْطَانِ رَا، وَ لَأَمْرُنَّهُمْ وَ

فرمایم ایشان را، فَلَيْتَبْتَكَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ تا گوشهای چهارپایان برند، وَ لَأْمُرَنَّهُمْ وَ فرمایم ایشان را، فَلْيُعِيرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ تا بگرداند آفریده خدای را، وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَ هر که دیو را گیرد، وَ لِيَأْ مِنْ دُونِ اللَّهِ پسندیده و بایسته و یار، فرود از الله، فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) زینکار گشت او زینکاری آشکارا.

يَعِدُهُمْ ایشان را وعده دروغ دهد، وَ يُمَنِّيهِمْ وَ آرزوی ناپسند در ایشان افکند، وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ وَ وعده ندهد ایشان را دیو، إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) مگر فریب. أُولَئِكَ ایشان آناند، مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ که مأوای ایشان دوزخست، وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) و نیابند از ایشان هرگز دور شدنگاهی.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ایشان که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ نیکبها کردند، سُنْدُ خُلُومِ جَنَّاتٍ در آریم ایشان را در بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان در آن همیشه‌ای، وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ وعده‌ایست از خدای راست، وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲) و کیست از الله راستگوی‌تر؟

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ نه بآرزوهای شماست، وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ نه بآرزوهای اهل کتاب، مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ هر که بدی کند او را بآن پاداش دهند درین جهان، وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نیابد خویشتن را فرود از خدای، وَ لِيَأْ وَ لَا نَصِيرًا (۱۲۳) کارسازی و نه یاری.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هر که چیزی کند از نیکبها، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى از مردی یا از زنی، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ پس از آنکه گرویده است، فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ایشان آنند که می‌درآند ایشان را در بهشت، وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) و از ایشان نه کردار کاهند و نه مزد، بمقدار نقیری.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْأْنَا الْآيَةِ این حکایت از مشرکان مکه است، دعا بمعنی عبادتست. میگوید: ما یعبدون من دونه آا اناننا، لات و عزى و منات همه انانانند و اوئان، همه مؤنث. اوئان بتان بی صورت‌اند، و اصنام بتان با صورت. گفته‌اند که: این لات و عزى و منات بتان بودند از سنگ تراشیده، و در درون کعبه نهاده، ربّ العزة جلّ جلاله در درون هر یکی شیطان گماشته تا با کهنه و سدنه خویش سخن میگفتند، و ایشان از راه

میافتادند.

قول حسن و قتاده و بو عبیده آنست که اناث بمعنی موات است، یعنی مردگان‌اند که در ایشان روح نیست، و نفع و ضرر نیست، از سنگ و چوب و کلوخ و مانند آن. و این موات همه مؤنث باشند، و صفت آن بتأنیث کنند. عبد الرحمن زید گفت: **إِلَّا إِنْثَاءً** یعنی: بزعمهم، بگفت ایشان اناث‌اند که ایشان بتان را بنات الله خواندند. **وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا** شیطان اینجا ابلیس است، و مرید صفت وی، و هو الشَّدید العالی الخارج من الطَّاعة. يقال مرد الرجل یمرد مردودا او مرادة، اذا عتا، و خرج من الطَّاعة. و أصله من قول العرب: حائط ممرّد ای مملّس لا خشونة فيه، و شجرة مرءاء اذا تناثرت ورقها و بهذا سمی من لم تنبت لحيته، امرد، ای املس موضع اللّحیة، المرید، الخارج من الطَّاعة المتلمس منها. میگوید: ایشان نمیخوانند و نمیپرستند الا ابلیس متمرّد عاصی بر خدای عزّ و جلّ، و الله بآن تمرّد و معصیت او را برانده، و بر وی لعنت کرده.

وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ای: مقطوعاً معدوداً. این حکایت از قول ابلیس است، و بهره بریده که نصیب وی است از هزار، نهصد و نود و نه‌اند، چنان که در خبر است

بروایت ابو سعید خدری: قال قال النّبیّ (ص): «يقول الله تعالى و تقدّس يوم القيامة يا آدم! فيقول: لبيك، و سعديك، و الخير في يديك، فيقول: اخرى بعث النار. فيقول: و ما بعث النار؟ فيقول الله تعالى: «من كل الف، تسعمائة و تسعة و تسعون».

فَعَنده يشيب الصغير، و يضع كل ذات حمل حملها، و ترى الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد». قالوا: يا رسول الله! و آيتنا ذلك الواحد؟ قال: «ابشروا فانّ منكم رجلا، و من ياجوج و ماجوج الفا». ثمّ قال: «و الذين نفسى بيده ارجو أن تكونوا ربع اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: «ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: «ما انتم في الناس الا كشعرة سوداء في جلد ثور ابيض، او كشعرة بيضاء في جلد ثور اسود».

وَأَلْضَعْنَهُمْ این هم از گفت ابلیس است. میگوید: بر گردانم ایشان را از طریق هدی، و گم کنم از راه راستی و دین حق. **وَأَلْمَنِيْنَهُمْ** و ایشان را فرا و ایستن بد کنم، تا پیوسته بر آن

باشند که بد میکنند، و خبر دهم ایشان را که بهشت نیست، و دوزخ نیست، و بعث نیست. چون این اعتقاد، آرند در بدی بیشتر کوشند. و يقال: لَأْمَنِيهِمْ أَي: اجمع لهم مع الاضلال، اوهمهم انهم ينالون من الآخرة حظًا. میگوید: ایشان را بیراه کنم، آن گه با بیراهی در دل ایشان افکنم که ایشان را از آخرت نصیب خواهد بود. این همچنانست که جای دیگر گفت: وَإِذْ زَيْنٌ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ.

وَلَأْمُرُهُمْ فَلْيَتَّكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ این بحیره است که در سورة المائدة گفت، و این آنست که عرب گوش بعضی شتران میشکافتند، و اکنون هر که گوش جانور بشکافد یا ببرد، ملحق است بآن در کراهیت و معصیت.

وَلَأْمُرُهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ بعضی مفسران گفتند: این تغییر خلق خدا خصیّ کردن آدمیست، و آن فرموده شیطان است، بحکم این آیت.

و در خصیّ کردن دیگر جانوران میان علما خلاف است، و هر که دندان گشاید، یا پوست روی تراشد، یا در موی موی پیوندد، یا پوست آزند، همه ملحق است بتغییر خلق، و خضاب موی سیاه مردان را هم نزدیکست باین. و گفته اند: تغییر خلق آنست که الله تعالی چهار پایان را بیافرید از بهر آدمیان، تا مرکب خویش سازند، و طعمه خویش، و ایشان بر خود حرام کردند، و آفتاب و ماه و سنگها بیافرید، و مردم را نرم و روان کرد، تا بدان منفعت گیرند، و ایشان آن را معبود خود ساختند، و عبادت آن کردند، چون از آن نهاد که الله فرمود بگردانیدند، و آن معنی که الله برای آن آفرید بمعنی دیگر بدل کردند، تغییر خلق خدا کردند لا محاله.

و گفته اند: خلق اینجا بمعنی دین است، که جای دیگر گفت: لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ای لدین الله، و تغییر دین آنست که حلال حرام میکردند، و حرام حلال.

ثُمَّ قَالَ: وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا زیانکار کسی است که فرمان شیطان برد، نه فرمان الله. يَعِدُهُمْ ایشان را وعده عمر دراز میدهد در دنیا، و يُمَنِّيهِمْ و یافت مرادها در دل ایشان می افکند، و گفته اند: در دل ایشان فقر می افکند، تا از بیم فقر هزینه در کار خیر نکنند، و رحم نیبوندند. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و شیطان وعده که دهد جز بفریب ندهد، سود نماید و زیان پیش نهد. أُولَئِكَ

مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ يَعْنِي مَصِيرَهُمْ، وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا أَي مَفْرًا.

اگر کسی گوید که: ابلیس از کجا دانسته بود که قومی از فرزندان آدم نصیب وی خواهند بود تا ایشان را گمراه کند باین سخن که گفت: لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا؟ جواب آنست که ربّ العزّة با وی این خطاب کرد: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، و ابلیس در آنجا دریافته بود که از فرزندان آدم گروهی نصیب وی خواهند بود. دیگر جواب آنست که ابلیس بهشت و دوزخ معاینه دیده بود، و دانست که هر یکی را قومی ساکنان خواهند بود. و نیز گفته‌اند که ابلیس، آدم را وسوسه داد تا بعضی مراد خویش از وی بیافت، اما همه مراد خویش از وی نیافت، فرزندان آدم همین طمع کرد، از اضلال همگان نومید است، اما بعضی طمع دارد. این سخن از آنجا گفته است.

اگر کسی گوید: چه حکمت است که ابلیس را آفرید، و آن گه او را بر خلق مسلط کرد، تا ایشان را وسوسه میکند؟ جواب آنست که تصدیق قول خویش را جلّ جلاله که گفته است: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، فسلطه علی العصاة لیملأ جهنم من متبعیه، فقال لهم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَ قَالَ لِمَتَّبِعِي مُحَمَّد (ص): وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. دیگر جواب آنست که علی (ع) گفت، قال: «اراد الله ان يظهر كرامته علی المؤمنین، فلو لم یكن ابلیس و وسوسته لما هاج من القلب ریح المودّة، و لما اضاء نور المعرفة»، و اگر نه ابلیس بودی بوی مودّت و محبّت از دل بنده مؤمن کی دمیدی؟ و نور معرفت کی تافتی؟

ابلیس را بدان آفرید که تا وی فعل خود ننماید، رحمت و مغفرت حق ظاهر نگردد. هر چه وی خراب کند رحمت وی در آید، و آبادان گرداند. هر چه وی بغارت برد، تیغ غفران از وی واستاند، و مزیدی بر سر نهد.

مردی پیش مصطفی (ص) آمد، و از وسوسه شیطان بنالید و شکایت کرد. مصطفی (ص) گفت: «انّ السّارق لا یدخل بیتا لیس فیہ شیء، ذاك محض الايمان». خانه‌ای که از کالا خالی بود دزد در آنجا نرود، دلی که از معرفت و ایمان خالی بود، شیطان آنجا چه کار دارد؟ وسوسه شیطان دلیل است بر وجود ایمان. نخعی گفته است از اینجا: کلّ صلاة لا وسوسة فیها فانّها لا تقبل، لأنّ اليهود و النصارى لا وسوسة لهم.

و قال علی بن ابی طالب (ع): «الفرق بین صلوتنا و صلاة اهل الكتاب الوسوسة، لأنَّ الشَّیطان فرغ منهم و من عملهم».

ابو بکر وراق گفت: لیس للشَّیطان مع الکفار عمل، لأنَّهم وافقوه، و المؤمن یخالفه، و المحاربة تكون مع المخالف.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْآیة مَضَى تفسیره.

قوله: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَمَانِيَّ، الأكاذيب. معناه: لیس بأکاذیبکم و لا أكاذیب اهل الكتاب، و این آن بود که میان جهودان و میان قومی از عرب در سخن مباحث رفت. جهودان گفتند: ما بهیم از شما، کتابنا قیل کتابکم، و نبینا قبل نبیکم. این جواب ایشان را آمد. و یقال: هی من تمنیت ای اشتییت. معنی آنست که نه بآرزوهای شما است، و نه بآرزوهای اهل کتاب.

مجاهد گفت که قریش گفتند: لا نبعث و لا نحاسب، و قالوا: لا جنَّة و لا نار، و جهودان گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً، و قالوا نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ.

ربِّ العالمین بجواب هر دو قوم این آیت فرستاد.

و اسم لیس مضمراً است، المعنی: لیس ثواب اللّٰه بأمانیتکم و لا امانیَّ اهل الكتاب.

میگوید: ثواب و نواخت خدای و دخول بهشت نه بآرزوی شما است، و نه بآرزوی اهل کتاب، لکن بایمانست و عمل صالح، چنان که در آیت پیش گفت: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، باز نمود که کار دین را بنا به آرزو نیست. مصطفی (ص) گفت: «لیس الدِّین بالتَّمَنِّي وَ لا بالتَّحَلِّي».

و قال (ص): «العاجز من اتَّبِع نفسه هواها و تمنى على الله».

مَنْ يَعْملُ سُوءاً يُجْزَبَ بِهِ گفته‌اند: این جزا درین جهان است، یعنی آن رنجها که بگناهکار رسد در دنیا. و درین معنی خبرها است از مصطفی (ص): قال ابو بکر الصديق: يا رسول الله كيف الصَّلاح بعد هذه الآية؟ فقال النَّبِيُّ (ص): «أَيَّةُ آيَةٍ؟» فقال: يقول الله عزَّ و جلَّ: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْملُ سُوءاً يُجْزَبَ بِهِ، ما عملنا جزینا به. فقال له النَّبِيُّ (ص): «غفر الله لك يا أبا بکر! أ لست تمرض؟»

الست تنصب؟ أ لیس یصیبک اللأواء» قال: بلی. قال: «فهو ما یجزون به».

و بروایتی دیگر ابو بکر صدیق گفت: و اَینا لم یعمل سوء، و انا لمجزیون بکل سوء عملنا. فقال النبی (ص): «اما انت یا ابا بکر و اصحابک المؤمنون فتجزون بذلک فی الدنیا، حتی تلتقوا اللّٰه، و لیست لکم ذنوب، و اما الآخرون فتجمع ذنوبهم حتی یجزوا بها یوم القیامة». عطا گفت: آن روز که این آیت فرو آمد ابو بکر گفت: هذه قاصمة الظهر یا رسول اللّٰه. فقال النّبیّ (ص): «انما هی المصیبات تكون فی الدنیا».

ابو هریره گفت: آن روز که این آیت فرو آمد جماعتی یاران نشستند بودیم، چون بشنیدیم همه بگریستیم، و اندوهگن شدید، گفتیم: یا رسول اللّٰه! باقی نگذاشت این آیت، یعنی از وعید رسول خدا گفت: «اما و الذی نفسی بیده أنّها لکما انزلت، و لکن ابشروا و قاربوا و سدّوا، انه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر اللّٰه بها خطیئته حتی الشوکه شاکت احدکم فی قدمه».

حسن گفت: این آیت در شأن کفار آمد که ربّ العالمین مؤمن را به بدررداری جزا نکند، بلکه وی را بکردار نیکو جزا دهد، و سیئات وی در گذارد، چنان که گفت: لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. جایی دیگر گفت: وَ هَلْ نَجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ. و دلیل برین قول آنست که در آخر آیت گفت: وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا اگر کسی را نه در قیامت یار باشد و نه دوست، جز کافر نبود، که ربّ العزة مؤمنانرا گفته که ولیّ ایشانم: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، و ضمان نصرت کرده در هر دو سرای، و گفته: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ الْآيَةَ كَفَّرْنَا عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ الَّتِي كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. و مَنْ يَعْمَلْ مِنْ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

مکی و بصری و ابو بکر یَدْخُلُونَ بضمّ یا و فتح خا خوانند، علی اسناد الفعل الی المفعول به، و هو من الادخال، لا من الدّخول، لأنّهم لا یدخلونها حتی یدخلوها، فلفظ الادخال اولی، و معنی آنست که در آرند ایشان را در بهشت. باقی بفتح یا و ضمّ خا خوانند، علی اسناد الفعل الی الدّاخلین، لأنّهم اذا دخلوها دخلوها، یعنی در شوند ایشان در بهشت.

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا وَ هِيَ النَّقْرَةُ الَّتِي تَكُونُ فِي ظَهْرِ النَّوَاةِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا الْآيَةَ عَزِيزِ اسْتِ وَ عَظِيمِ**، خدای یگانه و کردگار داننده، تاونده با هر کاونده، و بهیچ هست نماننده. بی شریک و بی انباز، و بی نظیر و بی نیاز. چنو کس نه، و هیچ کس بجای او بس نه. در کردگاری قدیر، و در کاررانی بی مشیر، در پادشاهی بی وزیر، و در خدایی بی نظیر. آفریننده جهانیان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان. احوال بندگان را مدبر، و کار عالم را مقدر. نه در تدبیر او سهو آید، نه در تقدیر او لغو آید. هر کسی را بر آنجاست که وی نشانند، و هر دلی را آن تشار که وی فشانند. هر یکی بر آن رنگ که وی رشت، و در هر دل آن رست که وی کشت. یکی را بآب عنایت شسته، و بمیخ قبول وابسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم بر افروخته، و راهش روشن کرده. یکی را بتیغ هجران خسته، و بمیخ ردّ وابسته، و نموده شیطان برو آراسته، و بر پی بتان داشته، و از وی این خبر باز داده که: **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا، وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا. لَعَنَهُ اللَّهُ.**

عجب کاریست! کسی تراشیده خویش پرستد، یا مصنوع خویش بمعبودی گیرد، اگر بغیر الله معبودی روا بودی، کافر معبود بت بایستی، نه بت معبود کافر.

زیرا که بت مصنوع کافر است، و وی صانع، و صانع معبود باید نه مصنوع. چون کافر که صانع بت است، و با عقل و اختیار است، دعوی معبودی نمیکند، محال بود بتی را که نه حیات دارد، و نه سمع، و نه بصر، نه عقل، نه اختیار، که معبود بود.

در ابتداء اسلام بر کافران هیچ چیز صعب تر از آن نبود که مصطفی (ص) گفتی: خدای عالم یکیست، کردگار جهانیان یکی است. ایشان میگفتند: **أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.** چیزی بس عجب است آنچه محمد (ص) میگوید، که خدای یکیست، یک خدای کار همه جهان چگونه راست دارد؟ ما را در مکه سبید و شصت بت است، و کار مکه تنها راست نمیتواند داشت.

ربّ العزّة ایشان را بحجّت جواب داد، گفت: **وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ.** او خداوندی است که شب تاریک آفرید، و روز روشن، و آفتاب درخشنده و ماه

تابنده رخشنده، شب یکی تاریکی او همه عالم را بسنده، روز یکی روشنایی او همه عالم را بسنده. آفتاب یکی طباحی او همه عالم را بسنده. ماه یکی صباغی او همه عالم را بسنده. چه عجب اگر خالق یکی و قدرت او همه عالم را بسنده، و علم وی هر جایی رسنده: أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟

خواجهای مخلوق که بنده‌ای دارد، و ملک وی بود، نه روا باشد که آن ملک وی شود، چنانستی که ربّ العزّة گفتی: بت ملک من، و زمین ملک من، ملک من در ملک من، چون بود انباز من؟ چندین جایگه در قرآن از عیبهای بتان برگفته، و بی صفتی در ایشان نشان کرده که: أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا الْآيَةَ. کسی که صفت کمال ندارد خدایی را چون شاید؟ جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ. جایی دیگر گفت: إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ. اگر بوقت درماندگی کافر بت را خواند، بت آن دعاء وی نشنود، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ! و در صورت بستنی که بشنیدی، نتوانستی که اجابت کردی.

حصین خزاعی پدر عمران حصین روزی پیش مصطفی (ص) در آمد، و آن روز هنوز مشرک بود، رسول خدا گفت: یا حصین! کم تعبد الیوم لها؟

امروز چند خدای داری؟ حصین گفت: هفت دارم، یکی بر آسمان، و شش در زمین. گفت: «فایهم تعدّه لیوم رغبتک و رهبتک؟»

روز رغبت و رهبت را و روز حاجت و ضرورت را کدامیکی داری؟ چون نیازت بود و اندوهت بود کدام یکی را خوانی؟ و کاشف غم و قاضی حاجت کدام یکی را دانی؟ گفت: الَّذِي فِي السَّمَاءِ، آن یکی که بر آسمانست.

وَأَلْأَضَلَّتْهُمْ وَ لَأَمْنَبَتْهُمْ الْآيَةَ حَوَالَتِ اضلال که بر ابلیس آمد از روی سبب آمد، و نه ابلیس را خود ابلیس که بود، بلی و سوسه مینماید که پیشه وی اینست، آن گه از پی و سوسه ربّ العزّة ضلالت آفریند. که ضلالت و هدایت و سعادت و شقاوت از خدا است: مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وِليًّا مُرْشِدًا.

آن گه عاقبت و سرانجام و مآل و مرجع هر دو فرقت یاد کرد، قسم ضلالت ر گفت: أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ، و قسم هدایت را گفت: سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، وَعَذَّ اللَّهُ حَقًّا.

۲۰. النوبة الاولى

قوله تعالى: وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وَ كَيْسَتْ نَيْكُو دِينِ تَر، مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ از آنکه روى خود فرا خدا کرد؟ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ آن گه با آن نیکوکار بود، وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ بر پى مِلَّتِ إِبْرَاهِيمَ ایستاد، حَنِيفًا آن مسلمان پاک دین، وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ را دوست گرفت.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ خدایراست هر چه در آسمان و زمین چیز است، وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶) وَ خدای بهمه چیز دانا است دانای همیشه‌ای. وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ مِی پاسخ پرسند از تو در کار زنان، قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ گوی که خدای پاسخ میکند شما را در کار ایشان، وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ وَ آنچه بر شما میخوانند، فِي الْكِتَابِ دَرِينِ نامه، فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در کار دختران پدر مردگان، اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ أَنَانِ که ایشان را نمیدهید، مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه واجب نبسته‌اند ایشان را، وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ رغبت نمیکنید که بزنی کنید ایشان را، وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ از تو می فتوی پرسند بزبون گرفتگان از کودکان، وَ أَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ میفرماید الله شما را که یتیمان را بداد بیای ایستید، وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ هر چه کنید از نیکی، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) اللَّهُ بآن دانا است همیشه‌ای.

وَ إِنْ امْرَأَةٌ وَ اگر زنی بود، خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا که از شوی خویش دانسته و دیده باشد، نُشُوزًا باز نشست، أَوْ إِعْرَاضًا یا روى گردانیدنی، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا نَيْسْتِ بر ایشان تنگی، أَنْ يُصَلِّحَا که با هم آشتی سازند، بَيْنَهُمَا صَلْحًا مِیَانِ یكدیگر بر خیر، وَ الصَّلْحُ خَيْرٌ وَ آشتی به، وَ أَحْضَرَتِ الْإِنْفُسُ الشُّحَّ وَ حاضر کرده‌اند مردمان را بدریغ داشتن خویشان را از ناکامی، وَ إِنْ تَحْسَبُوا وَ تَتَّقُوا وَ اگر بنیکویی در آئید، از بیداد بیرهیزید، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) اللَّهُ بآنچه شما میکنید دانا است آگاه همیشه‌ای.

وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ نتوانید که داد کنید میان زنان، وَ لَوْ حَرَصْتُمْ وَ هر چند کوشید و خواهید، فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ لکن همه کوشی میکنید، فَتَدْرُوهَا که آن زن را فرو گذارید، كَالْمَعْلُوقَةِ چُونِ آویخته، وَ إِنْ تَصْلِحُوا وَ اگر نیک در آئید و باشی گزائید، وَ

تَتَّقُوا و از جور پرهیزید، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۲۹) خدای مهربانست و آمرزگار همیشه‌ای.

وَإِنْ يَنْفَرَفَاقًا و ر پس از هم ببرند، يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ بی نیاز کند خدای هر دو را از یکدیگر از فراخی خویش، وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً و خدای بی نیاز است توانگر، فراخ دار فراخ بخش، حَكِيماً (۱۳۰) دانا است همیشه‌ای.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ و خدایراست هر چه در آسمان و زمین چیز است و کس، وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا و اندرز کردیم، الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ایشان را که پیش از شما کتاب دادند، وَإِيَّاكُمْ و شما را هم اندرز کردیم، أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ که از خشم و عذاب خدای بپرهیزید، وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید، فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ خدای راست هر چه در آسمان و زمین چیز است، وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً (۱۳۱) و خدای بی نیاز است توانگری ستوده همیشه‌ای.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ و خدای راست هر چه در آسمان و زمین چیز است و کس، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (۱۳۲) و نیک بسنده و کارساز که اوست.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ اگر خواهد شما را برد ای مردمان! وَ يَأْتِ بآخِرِينَ و دیگران آرد، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳) و الله بر آن توانا است همیشه‌ای.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا هر که پاداش این جهان میخواهد، فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بنزدیک خدای است پاداش این جهانی و پاداش آن جهانی، وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيرًا (۱۳۴) و الله شنوای است بینای همیشه‌ای.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، كُونُوا قَوَّامِينَ بر استاد دارید، بیای ایستید، بِالْقِسْطِ براستکاری و داد دهی، شُهَدَاءَ لِلَّهِ و گواهان بودن خدای را براستی، وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ و ر همه بر نفس شما بود، أَوْ الْوَالِدِينَ یا بر پدر و مادر بود، وَ الْأَقْرَبِينَ یا بر خویشان، إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اگر توانگر بود، أَوْ فَقِيرًا یا درویش بود، فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا که خدای اولیتر بهر دو، فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ بر پی بایست خود مایستید، أَنْ تَعْدِلُوا که داد نکنید، وَإِنْ تَلَوُّوا و اگر در کار شوید، أَوْ تَعْرَضُوا یا روی گردانید، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵) خدای بآنچه شما میکنید دانا است و آگاه همیشه‌ای.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً أَى: احکم دیناً مَن اخلص عمله لله، و فوّض امره اليه، وَ هُوَ مُحْسِنٌ أَى: موحد لله، محسن الى خلقه، وَ اتَّبَعَ دِينَ اللّٰهِ الَّذِى بَعَثَ بِهِ مُحَمَّدًا. میگوید: کیست دیندار و پسندیده‌تر از آن کس که عمل خود از شرک و ریا پاک کند، و کار خود بالله باز گذارد، و الله را کارساز و کار ران خود داند؟ و آن گه با خلق خدا نیکوکار بود و مهربان، بر پی آن دین ایستد که محمد را بآن دین فرستاد، و آن دین ابراهیم است و ملت وی. ملت ابراهیم در ملت محمد داخل است. هر که بملت محمد اقرار دهد، اتباع ملت ابراهیم کرد.

ابن عباس گفت: اقرار دادن به کعبه، و نماز کردن بآن، و طواف کردن گرد آن، و سعی میان صفا و مروه، و رمی جمرات، و حلق رأس، و جمله مناسک از دین ابراهیم است. هر که نماز سوی کعبه کرد، و باین صفات اقرار داد، اتباع ملت ابراهیم کرد. و این در شأن ابو بکر فرو آمد بقول بعضی مفسران.

حَنِيفًا حَالِ عَنِ اِبْرَاهِيمَ، او عَنِ الضَّمِيرِ فِي وَ اتَّبَعَ، و معناه: مائلاً عَنِ جَمِيعِ الْاَدْيَانِ. وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا ابن عباس گفت: ابراهیم مهماندار بود، خانه بر سر راه داشتی، تا هر کسی که بر وی گذشتی، وی را مهمان کردی. پس یک سال مردمان را قحط رسید، از ابراهیم طعام طلب کردند، و ابراهیم را عادت بود که هر سال بار از مصر آوردی، از نزدیک دوستی که در مصر داشت. غلامان را و شتران را فرستاد نزدیک وی، بار خواست، و بار نبود آن سال، که ایشان را هم قحط رسیده بود. شتران را تهی باز گردانیدند، تا بهامونی رسیدند که پر از ریگ بود، آن چاکران ابراهیم با خود گفتند: اگر اشترانرا باز گردانیم بی بار، نه خوب بود، و دشمن را شماتت بود. درایستادند و غراها پر از ریگ کردند. چون بر ابراهیم رسیدند قصّه با ابراهیم بگفتند، و ابراهیم دلتنگ شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل بر آن نهاده که اکنون طعام رسد. و ساره در آن حال خفته بود، و ازین قصّه خبر نداشت. پس ابراهیم در خواب شد از دلتنگی، و ساره بیدار گشت، و پرسید که غلامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند: آری رسیدند. ساره سر آن بار بگشاد، آرد سفید نیکو دید. خبّازان را بفرمود تا در پختن ایستادند. چون ابراهیم (ع)

بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت: یا سارة من این هذا الطّعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت: این آنست که از نزدیک خلیل تو آن دوست مصری آوردند. ابراهیم فضل و کرامت خدای بر خود بدانتست و گفت: این از نزدیک خلیل من الله است، نه از نزدیک خلیل مصری. ابن عباس گفت: آن روز ربّ العزّة ابراهیم را دوست خوانده، و او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: آن روز که فریشتگان در پیش ابراهیم شدند، بر صورتهای غلامان نیکو روی، ابراهیم پنداشت که ایشان مهمانان‌اند، گوساله فربه بریان کرد، و نزدیک ایشان آورد، آن گه گفت: بخورید بدو شرط: یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید: «بسم الله» و چون از طعام فارغ شوید، گوئید: «الحمد لله». جبرئیل گفت: یا ابراهیم! سزاواری که الله ترا دوست خود گیرد، و خلیل خود خواند.

گفت آن روز ربّ العزّة او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: ملک الموت بصورت جوانی در سرای خلیل شد، و خلیل او را نشناخت، گفت بدستوری که درین سرای آمدی؟ ملک الموت گفت: بدستوری خداوند سرای. پس ابراهیم او را بشناخت، آن گه ملک الموت گفت: یا ابراهیم! خدای بنده‌ای را از بندگان خود بدوست گرفت. ابراهیم گفت: آن کدام بنده است، تا من او را خدمت کنم تا زنده باشم؟ ملک الموت گفت: آن بنده تویی یا ابراهیم. گفت: بچه خصلت مرا دوست گرفت؟ و خلیل خواند؟ گفت: بآنک تعطی و لا تأخذ.

روی عبد الله بن عمر، قال: قال رسول الله (ص): «یا جبرئیل لم اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً؟» قال: «لاطعامه الطّعام یا محمد»، و روی ابو هریره قال: قال رسول الله (ص): «اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً، و موسی نجیباً، و اتّخذنی حبیباً، ثمّ قال: و عزّتی لاؤثرنّ حبیبی علی خلیلی و نجیبی»، و قال (ص): «لو کنت متّخذاً خلیلاً لاّتّخذت ابا بکر خلیلاً، و انّ صاحبکم خلیل الله»، یعنی نفسه.

اما خلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ خلل نبود. ابراهیم خلیل است، یعنی که الله او را برگزیده و دوست داشت، دوستی تمام، که در آن هیچ خلل نه، و روا باشد که معنی خلیل، فقیر بود، زیرا که خلّت حاجت و فاقت باشد. یقال: سدّ خلّته‌ای حاجته. قال زهیر یمدح هنز بن سنان:

و ان اتاه خلیل یوم مسغیة یقول لا غائب مالی و لا حرم

خلیل ای فقیر، و ابراهیم، خلیل الله، لانه فقیر الی الله، محتاج الیه، لا حاجة له الی غیره. ترسایی از شیخ ابو بکر وراق ترمذی سؤال کرد، گفت: چرا جائز است خدای را جلّ جلاله ابراهیم را دوست گیرد؟ و جائز نمیدارید که عیسی را فرزند گیرد؟ ابو بکر وراق جواب داد که: فرزند اقتضاء جنسیت کند، و خدای را جنس نیست، و دوستی اقتضاء جنسیت نکند. نه بینی که کسی اسبی دوست دارد، یا جوهری دوست دارد، یا جامه، یا بنائی، وزین هیچ چیز بفرزندی نگیرد، تا بدانی که فرزند اقتضاء تجانس کند، و لا جنس له جلّ جلاله. ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت، و بدین اسلام در آمد.

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَخْتَارُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ مِنْ يَشَاءِ، وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا احاط علمه بجمیع الأشياء.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ الْاَيَةُ سبب نزول این آیت آن بود که عرب در زمان جاهلیت نه زنان را از میراث چیزی میدادند و نه کودکان را، بلکه مردان را میدادند، مهینان ایشان را. ربّ العزّة درین آیت نصیب زنان و نصیب کودکان از میراث بایشان الحاق کرد، و بداد فرمود. و نیز دختران یتیم میبودند با مال و بصورت زشت، که اولیاء ایشان از بهر زشتی صورت نمیخواستند که ایشان را بزنی کنند، و ایشان را بکسی نمیدادند، و در خانه میداشتند از بهر مال که داشتند، بامید آنکه مگر بمیرند، و مال ایشان بمیراث بر گیرند.

سدی گفت: این در شأن جابر عبد الله فرو آمد، که دختر عمی داشت، یتیمه و نابینا بود، و بصورت زشت. جابر گفت: یا رسول الله! بآن صفت که وی است میراث گیرد؟ رسول خدا گفت: نعم، گیرد. پس میراث که وی را بود بوی داد. آن گه او را در خانه میداشت، و بزنی بکس نمیداد، از بیم آنکه شوهر و فرزندان وی مال بمیراث برند، و خود بزنی نمیکرد که جمال نداشت، و گوش بر آن نهاده که تا بمیرد، و آنچه هست از مال وی بمیراث برگیرد. ربّ العالمین این آیت فرستاد: وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ای یستعرفونک. و الفتیا و الفتوی لغتان، و هو تعریفک الأمر، افتانی ای عرفنی. میگوید: از تو فتوی میپرسند و فتوی میخواهند در کار زنان، قُلِ اللّٰهُ يُتَبِّئُكُمْ فِيْهِنَّ وَ مَا يُتْلٰی عَلَیْكُمْ

موضع «ما» رفع است، المعنى: الله يفتيكم فيهنّ.
 وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ ايضاً، يفتيكم فيهنّ. ميگويد: الله فتوى میکند و قرآن فتوى میکند، و آن آنست که در اول سورة گفت: وَ اتُوا الْيَتَامَى اَمْوَالَهُمْ.
 مَا كُتِبَ لَهُنَّ يعنى فرض لهنّ من الميراث. وَ تَرْغُبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ يعنى: و ترغیبون عن أن تنکحوهنّ لدمامتهنّ.

وَ الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ این در موضع خفض است، عطف على قوله فِيهِنَّ، يعنى قل الله يفتيكم فيهنّ، و فى المستضعفين من الولدان. و قيل عطف على قوله: فِي يَتَامَى النِّسَاءِ، المعنى: فى يتامى النساء و فى المستضعفين من الولدان الذين لا تورثونهم.

وَ أَنْ تَقُومُوا اى: و يفتيكم ان تقوموا لليتامى، بِالْقِسْطِ اى بالعدل فى ميراثهم و مالهم و نکاحهم. قيل: نزلت فى ام كحة و بناتها على ما سبق شرحه فى صدر السورة.
 قال ابن عباس و عائشة: مَا كُتِبَ لَهُنَّ، يعنى الصّدّاق، و المعنى: لا تَوْتِئِهِنَّ صَدَاقَهُنَّ، و ترغیبون فى نکاحهنّ لجمالهنّ و ما لهنّ، و قيل: فى المستضعفين هم العبيد و الاماء، اى أحسنوا اليهم، لا تكلفوهم ما لا يطيقون.

وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ مِمَّا امّرتم به من قسمة الموارث، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا فيجزيكم به.
 و روایت کنند از براء عازب که آخرت آيتی که از آسمان فرود آمد این آیت بود، و آخرت سورة اى سورة براءة.

وَ اِنْ امْرَاةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا اَوْ اِعْرَاضًا الْآيَةَ سعيد جبير گفت: مردى زنى داشت، و آن زن پير گشته بود، و از آن مرد فرزندان داشت. مرد خواست که وی را طلاق دهد، و زنى ديگر از آن نيکوتر بخواهد. آن پير زن گفت: مرا طلاق مده، و با فرزندان بگذار، و قسمت کن مرا اگر خواهی باختيار خویش در کم و بیش، و اگر خواهی قسمت مکن از بهر من، که روا بود اندی که در نکاح تو بمانم. مرد گفت: چنین کنم، پیش رسول خدا شد، و این حال بگفت.

رسول خدا جواب داد که: الله سخن تو شنید، و اگر خواهد اجابت کند. پس ربّ العالمين بجواب ایشان این آیت فرستاد. گویند این مرد رافع بن خدیج الانصارى بود، و زن وی خویله بنت محمد بن مسلمة الانصارى.

وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ أَي عِلْمَت و رَأَتْ، مِنْ بَعْطِهَا نُشُوزاً يَعْنِي: يَبْغِضُهَا و يَتْرَكَ مَضَاجِعَتَهَا و مَبَاشِرَتَهَا، و يَعْرِضُ بَوَجْهَ عِنْيَا، و يَقِلُّ مَجَالِسَتَهَا و مُحَادِثَتَهَا.

میگوید: اگر زنی از شوهر خویش میشناسد و میداند و می بیند که وی را دشمن میدارد، و مباشرت و صحبت وی می بگذارد، و روی از وی میگرداند، و با وی نشیند و حدیث نکند، بر ایشان تنگی نباشد که با یکدیگر صلح کنند در قسمت و در نفقه. و این چنان باشد که مرد زن را گوید: تو پیر گشتی و روزگار جوانیت بسر رسید، و من میخواهم که دیگر زنی خواهم، و روزگار قسمت وی بیفزایم، در روز و در شب، تازگی و جوانی وی را. اگر تو بدین خشنودی و رضا میدهی، بر جای خود و بر حال خود در نکاح من میباش، و اگر نه ترا بخشودی گسیل کنم. پس اگر زن بدین حال و بدین صفت رضا دهد نیکوکار بود و پسندیده، و وی را بر آن اجبار نکنند، و اگر نه که بدون حق خویش رضا ندهد، واجب آید بر شوهر که حق وی از مقام و نفقه تمام بدهد، یا بنیکویی و احسان وی را روان کند، و وی را برنج و کراهیت ندارد. و مرد اگر وی را دارد، و حق وی با کراهیت صحبت تمام بدهد، محسن باشد و ستوده حق، و الله وی را جزا دهد بر فعل خیر. اینست که الله گفت: وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ای یعلمه و یجازیه علیه. اما بر مباشرت وی را اجبار نکنند، که آن علی الخصوص حق مرد است، چون فرو گذارد بر آن اجبار نرود، بخلاف مقام و نفقه که حق زنست.

و آنچه ربّ العزّة گفت: وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ، آنست که پیر زن را میدارد بعد از تخییر در نفقه و مقام، بچیزی معلوم صلح کنند. و رسول خدا (ص) با سوده بنت زمعه همین کرد. زنی بود روزگار بوی برآمده و پیر گشته، و رسول خواست که وی را طلاق دهد. سوده گفت: مرا در جمله زنان خود بگذار، تا فردا در قیامت چون مرا حشر کنند، با زنان تو حشر کنند، و من نوبت خویش روز و شب در کار عائشه کردم.

رسول خدا آن از وی پذیرفت، و چنان کرد.

قراء کوفه أَنْ يُصْلِحَا خوانند، بضمّ یا و کسر لام بی الف، و هو من الاصلاح. و در حال تنازع و تشاجر اصلاح استعمال کنند، چنان که تصالح استعمال کنند، تقول: اصلحت بین المنازعين. قال الله تعالى: إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.

و «صلحا» روا بود که نصب علی المصدر باشد، لَأَنَّ الصَّالِحَ اسْمٌ لِلْمَصْدَرِ مِنْ اِصْلَاحِ، كَالْعَطَاءِ مِنْ اِعْطَيْتَ، و روا بود که نصب او بر مفعول به حمل کنی، چنان که گویی: اصلحت ثوباً. باقی «ان یصالحا» خوانند، بفتح یا و لام و تشدید صاد، و بآلف، و أصل آن «ان یتصالحا» است، «تا» در صاد مدغم کردند، لتقاربهما فی المخرج، و درین باب تصالح معروف تر است.

وَ اُحْضِرْتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ گفته اند که شحّ زن آنست که شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهر او، و شحّ مرد آنست که خویشش دریغ آید از زن خویشش از پیری یا از زشتی بمهر زنی دیگر. و قیل: وَ اُحْضِرْتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ یعنی الغالب علی نفس المرأة الشُّحَّ. غالب آن بود که زن بخیل باشد و بر مال حریص، چون شوهر وی را ببعضی مال خشنود گرداند، وی نصیب خود از شوهر بتواند گذاشت.

پس گفت: وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا یعنی اگر نیکویی کنید و مفارقت نجوئید، و از میل و جور پرهیزید، اللَّهُ تعالی آگاهست، از احسان و جور شما خبر دارد، و جزاء آن چنان که خود خواهد، دهد.

وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ ای: لن تقدروا ان تسووا بینهن فی الحبّ، و لو حرصتم علی العدل. معنی آنست که شما اگر چه کوشید و حریص باشید، بر آنکه میان زنان خویش عدل و راستی نگه دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، اما این یکی توانید که میل نکنید در نفقه و در قسمت. چون دو زن دارید یا بیشتر، همه را در نفقه و در قسمت یکسان دارید، و جوان را بر پیر افزونی منهد، که اگر افزونی نهید، آن دیگر را همچون زندانی محبوس فرو گذارید، آویخته میان دو حال، نه بی شوی و نه با شوی.

حسین فضل گفت، عدل بر دو ضربست: یکی آنست که در استطاعت بنده آید، و یکی نه. اما آنچه در استطاعت آید آنست که: بنده را فرمودند، آنجا که گفت ربّ العزّة: اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ. جای دیگر گفت: قُلْ اَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ. و این عدل نقیض جور است که هر دو در توان بنده آید. اما آنچه در استطاعت و توان بنده نیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی با همه زنان. و این، بنده را نفرموده اند، از آنکه در توان وی نیست. مصطفی

(ص) قسمت کرد میان زنان، و عدل و راستی در آن نگه داشت، آن گه گفت: اللهم هذه قسمتی فیما املك فلا تأخذنی فیما لا املك»، و روی آنه قال: «اللهم هذه قسمتی فیما املك و أنت اعلم فیما لا املك».

و از عمر خطاب روایت کنند که گفت: اللهم اماً قلبی فلا املك، و اماً ما سوی ذلك فارجو ان اعدل. و عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص): «من كانت له امرأتان یمیل الی احدیها عن الأخری، جاء یوم القیامة و أحد شقیه ساقط».

و قال انس بن مالک: اذا تزوج البکر اقام عندها سبعا، و اذا تزوج الثیب اقام عندها ثلاثا. کسی که بکری بزنی کند، وی را رسد که در قسمت وی را هفت شبان روز بر زنان دیگر افزونی نهد، و اگر ثیب باشد سه شبانروز، آن گه بقسمت و عدل میان ایشان باز شود.

و زنان ذمیّات و آزادگان مسلمانان در قسمت یکسانند، و آزاد زن را دو شب است و کنیزک را یک شب. و ان تَصْلِحُوا یعنی: بالعدل فی القسمة بینهنّ، و تَتَّقُوا الجور، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِیماً لما ملت الی التّی تحبّها بقلیك، بعد العدل فی القسمة.

وَ انْ یَتَفَرَّقَا یُعْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ چون حدیث صلح رفته بود، و ذکر اجتماع بر سبیل جواز، از پس آن در فراق سخن گفت، و رخصت داد، تا اگر آن پیر زن بصلح سر در نیارد، و جز تسویت طلب نکند، از یکدیگر بطلاق جدا شوند، و ربّ العزّة ایشان را وعده داد که از فضل خویش هر دو را بی نیاز کند، و روزی دهد: آن زن را از شوی دیگر، و این مرد را از زنی دیگر.

گویند: مردی پیش مصطفی (ص) آمد، و عذب بود، و از تنگی روزی و معیشت شکایت کرد. مصطفی او را گفت که: زنی بخواه تا روزیت فراخ شود. یعنی بحکم این آیت که الله گفت: ان ینفروا فقرأ یعنهم الله من فضله. دیگری آمد که زن داشت، و از تنگی معیشت و روزی شکایت کرد. مصطفی (ص) گفت او را که: زن طلاق ده تا روزیت فراخ شود. یعنی بحکم این آیت که الله گفت: و ان ینفروا یعن الله کلاً من سعته.

وَ كان الله واسعاً یعنی: لجمیع خلقه فی الرزق و الفضل، حکیماً فیما حکم و وعظ. وَ لله ما فی السمواتِ و ما فی الارضِ الایة میگوید: خدایراست هر چه در آسمانند از فریشتگان، و هر چه در زمینند از خلقان. وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ

امتهای گذشته‌اند، و کتابداران پیشینه از تورات و انجیل، و هر چه بود از کتب. وَ إِيَّاكُمْ خطاب امت محمد است، یعنی ایشان را که پیش از شما کتاب دادند، ایشان را و شما را ای امت محمد، اندرز کردیم: ایشان را در کتب ایشان، و شما را در کتاب شما یعنی قرآن، أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ یعنی: وَحَدُوا اللَّهَ، که خدای را یگانه دانید، و بمعبودی یگانه شناسید. وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر نکنید، و توحید بیوشید، و جحود آرید، فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا بحقیقت دانید که هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است، همه ملک و ملک اوست، همه رهی و بنده وی است، همه ساخته و صنع وی است، و آن گه از طاعت همه بی‌نیاز است، وز ستایش همه پاک ستوده خود است و بی‌نیاز بجلال خود.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ای: دافعا و مجیرا حافظا علی خلقه شهیدا.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ الْآيَةَ این خطاب مشرکان و منافقان است.

میگوید: اگر الله خواهد مرگ بر شما گمارد، و همه را نیست گرداند، و باز قومی دیگر آرد از شما مطیع‌تر و بهتر، یعنی مسلمانان و امت احمد. و همین کرد رب العالمین جل جلاله، که در عهد رسول خدا جهان همه کفر و معصیت داشت، پس علم اسلام آشکارا گشت، و کفر با طیّ ادبار خود شد، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت.

قال ابو هريرة: لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ظَهْرَ سَلْمَانَ، فَقَالَ: «هَمْ قَوْمٌ هَذَا» یعنی: عجم فارس.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ میگوید: هر که بفرائض اعمال، دنیا خواهد. الله تعالی آنچه خواهد از دنیا بوی دهد، یا آنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا، اما در آخرت وی را هیچ ثواب نبود. و هر که بفرائض اعمال ثواب آخرت خواهد، رب العالمین آنچه وی را بکار آید از دنیا بوی دهد، و آنچه بنده خواهد از جلب منفعت و دفع مضرت از وی باز نگیرد، و آن گه وی را در آخرت نصیب بود بهشت جاودان و نعمت بیکران، رب العالمین بر نیت آخر، هم دنیا دهد، و هم عقبی، اما بر نیت دنیا آخرت ندهد. رسول خدا گفت: «الْمُؤْمِنُ نِيَّتُهُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَ عَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ، وَ كُلٌّ

يعمل على نيته».

قیل: هذه الآية وعيد للمنافقين، و قیل: حضّ على الجهاد، و ثواب الدنيا هو الغنيمة بالجهاد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ مفسّران گفتند: این آیت در شأن مردی آمد که بنزدیک وی گواهی بود بر پدر وی، و میترسید که اگر آن گواهی بدهد، اجحافی باشد بمال وی، و درویشی وی بیفزاید. و گویند که: در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد که کسی را بر پدر وی ابو قحافه حقی بود، و وی گواه بود. میگوید: ای شما که مؤمناناید! کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ ای: قوالین بالعدل فی الشّهادة، در گواهی دادن گویندگان بعدل باشید، راستی نگه دارید، گواهی که دهید خدای را دهید، از بهر صاحب حق، و باز مگیرید، اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد، یا بر پدر و مادر، یا بر خویش و پیوند، و بدان منگرید که آن کس که بر وی گواهی میدهید، توانگرست یا درویش: توانگر را از بهر توانگری محابا مکنید، و بر درویش از بهر درویشی نبخشائید، کار هر دو بالله فرو گذارید، که الله بدیشان از شما سزاوارتر، و آنچه الله ایشان را خواهد نیکوتر.

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا شما بر پی دل خواست خود مروید، تا جور کنید و از حق بگردید. «و ان تلوا» بیک واو و ضمّ لام قراءت شامی و حمزه است، از ولی یلی ولایه، یقال: و لیت الشیء اذا تولّیته، و اقبلت علیه، فولایه الشیء اقبال علیه، و هو خلاف الاعراض عنه. و المعنی: ان تقبلوا او تعرضوا. باقی قراء ان تلوا خوانند بدو واو و سکون لام، من لوی یلوی لیبا، و هو من لی القاضی و اعراضه لأحد الخصمین علی الآخر، او من لی الشّهادة، و هو تحریفها، او من لی الغریم، و هو مدافعته و مماطلته. یقال: لوبته حقه ای دافعته، چون از مدافعت بود معنی آن باشد که: و ان تدافعوا فی اقامة الشّهادة او تعرضوا عنها فتکتموها.

میگوید: اگر در گواهی دادن مدافعت کنید، و روزگار در پیش افکنید، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید، و از آن اعراض کنید. معنی دیگر: «و ان تلوا» و اگر بیجانید گواهی و سخن، أو تُعْرَضُوا یعنی عن الله، و تقوموا بالشّهادة، یا روگردانید از بیچ و گواهی بدهید، هر چون که کنید الله بدان دانا است و آگاه، یجازی المحسن باحسانه و المسیء باساءته.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن قاضیان آمد که پیچ در روی خویش آرند، و از یک خصم اعراض کنند. مصطفی (ص) چون این آیت فرو آمد، گفت: «من کان یؤمن باللّٰه و الیوم الآخر فلیقم شهادته علی من کانت، و من کان یؤمن باللّٰه و الیوم الآخر فلا یجحد حقاً هو علیه، و لیؤدّه عفوا و لا یلجئه الی سلطان و خصومه، لیقطع بها حقّه، و أنّما رجل خاصم الی فقضیت له علی اخیه بحقّ لیس هو له علیه، فلا یأخذه و أنّما أقطع له قطعة من جهنّم».

و قیل لعمار بن یاسر: ایّ الناس احکم؟ قال: الَّذی یحکم للنّاس کما یحکم لنفسه، و قال ابن عباس (رض): أنّما ابتلی سلیمان بن داود بما ابتلی به، لأنّه تقدّم الیه خصمان، فهوی أن یشکر الیه حقّ لاحدیهما. و قال عبد اللّٰه بن عمر: جاء خصمان الی عمر، فجلسنا الیه، و فی قلبه علی احد الخصمین شیء، فأقامهما، ثمّ جلسا مرّة اخرى، فأقامهما، ثمّ جلسا الیه الثّالثة، ففصل بینهما، و قال: أنّهما جلسا الیّ و فی قلبی علی احد الخصمین شیء، فکرهت ان افضل الحکم علی ذلک، فأقامتهما، ثمّ جلسا الثّانیة، و قد ذهب بعض ما فی قلبی، فأقامتهما ثمّ جلسا الثّالثة، و لا ابالی لأیّ الخصمین کان، فقضیت.

و لَوْ عَلَی أَنْفُسِكُمْ اِگر کسی گوید: شهادت بر خویشتن چونست؟ جواب آنست که: حق دیگری بر خود واجب شناسد، و بدان اقرار دهد. ابن عباس گفت: امروا ان یقولوا الحقّ و لو علی انفسهم.

النویة الثالثة

قوله تعالی: وَ مَنْ أَحْسَنُ دیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ الْآیة ربّ العالمین خدای جهانیان، و کردگار نهان دان، جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، درین آیت مخلصان را میستاید، و اخلاص در اعمال میبسنند. و اوّل کسی که جامه اخلاص در سر کعبه عمل کشید مصطفی بود که گفت: «انّما الأعمال بالنیّات».

این روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر، چنان که گوهر، بی کسوت رنگ، سنگی باشد بی قیمت، عمل بی اخلاص جان کندی است بی صواب.

معروف کرخی قدّس اللّٰه روحه خویشتن را بتازیانه زد، و گفتی: یا نفس اخلصی تخلصی، اخلاص کن تا خلاص یابی. گفته اند: علم تخم است، و عمل زرع است، و آب

آن اخلاص. کار اخلاص دارد، و رستگاری در اخلاص است، و سعادت ابد در اخلاص است، اما اخلاص خود عزیز است، نه هر جایی فرود آید، نه بهر کسی روی نماید.

ربّ العزّة گفت: سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی.

در بنی اسرائیل عابدی بود، وی را گفتند: در فلان جایگه درختی است که قومی آن را میپرستند. آن عابد را از بهر خدا و تعصّب دین خشم گرفت، از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد، و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد، و نیست گرداند.

ابلیس بصفّت پیری براه وی شد، از وی پرسید که کجا میروی؟ گفت: بفلان جایگه تا آن درخت بر کنم. گفت: رو بعبادت خود مشغول باش، که این از دست تو بر نخیزد، با وی بر آویخت، ابلیس بافتاد، و عابد بر سینه وی نشست. ابلیس گفت: دست از من باز گیر، تا ترا یک سخن نیکو بگویم. دست از وی برداشت. ابلیس گفت: ای عابد خدای را پیغامبران هستند، اگر این درخت بر میباید کند، پیغامبری را فرماید تا برکند، ترا بدین نفرموده‌اند. عابد گفت: نه، که لا بد است بر کندن این درخت.

و من ازین کار بازنگردم تا تمام کنم. دیگر باره بهم بر آویختند، و عابد به آمد، و ابلیس بیفتاد. ابلیس گفت: ای جوانمرد! تو مردی درویشی، و مؤنت تو بر مردمان است، چه باشد که این کار در باقی کنی که بر تو نیست، و ترا بدان نفرموده‌اند، و من هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم، هم ترا نیک بود هم عابدان دیگر را، که بر ایشان نفقه کنی. عابد درین گفت وی بماند. با خود گفت: یک دینار بصدقه دهم، و یک دینار خود بکار برم بهتر از آنکه این درخت بر کنم، که مرا بدین نفرموده‌اند، و نه پیغامبرم، تا بر من واجب آید. پس باین سخن بازگشت. دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین خود. بر گرفت. روز دیگر همچنین تا روز سیوم که هیچ چیز ندید. خشم گرفت. تبر برداشت، و رفت تا درخت بر کند، ابلیس براه وی آمد، و گفت: ای مرد ازین کار برگرد که این هرگز از دست تو بر نخیزد. بهم بر آویختند، و عابد بیفتاد، و بدست ابلیس عاجز گشت، و ابلیس قصد هلاک وی کرد. عابد گفت: مرا رها کن تا باز گردم، لکن با من بگو که اوّل چرا من به آمدم، و اکنون تو به آمدی؟ گفت: از آنکه در اوّل از بهر خدای برخاستی، و دین خدای را خشم گرفتی، ربّ العزّة مرا مسخّر تو کرد. هر که برای خدا باخلاص کاری

کند، مرا بر وی دست نبود. اکنون از بهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی، تابع هوای خود شدی، لا جرم بر من برنیامدی، و مقهور من گشتی.

مصطفی (ص) را پرسیدند که اخلاص چیست؟ گفت: آنکه گویی: رَبِّيَ اللَّهُ، ثم تستقيم كما امرت.

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ واسطی گفت: و هو محسن، معنی آنست که: و هو یحسن ان یسلم وجهه لله. میگوید: راه پاک و دین نیکو آن کس راست که روی خود فرا حق کند، و نیک داند و شناسد این روزی فرا حق کردن، و اخلاص بجای آوردن که نه هر کسی که بدرگاه سلطان رسد، وی ادب حضرت شناسد.

آن گه گفت: وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا اشارتست بدانکه این حالت ابراهیم (ع) است که روی بحق نهاد، و ادب حضرت بجای آورد، خود را نصیبی نگذاشت. همه درباخت: هم نفس، و هم مال، و هم فرزند. نفس خود درباخت رضاء حق را، فرزند درباخت اتباع فرمان او را، و مال درباخت شفقت بر خلق او را. لا جرم ربّ العزّة او را بستود، و خلیل خود خواند، گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا

روی انّ الله تعالی اوحی الیه: انت خلیلی و انا خلیلک، فانظر ان لا اطلع فی شرک و قد تعلقت بغیری، فاقطع خلّتك عنی.

و گفته اند که: چون ربّ العزّة رقم خلّت بر وی کشید، و این ندا در عالم داد که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، فریشتگان آواز بر آوردند که خداوندا! چه کرد ابراهیم که با وی این کرامت کردی؟ و از جهانیان این تخصیص وی آمد؟ فرمان آمد که: ای جبرئیل پرهای طاؤسی فرو گشای، و از ذروه سدره بقمّه آن کوه رو، و نام ما بسمع او رسان. جبرئیل بیامد، و در پس آن کوه ایستاد، و خلیل را سیصد گله گوسفند بود، با هر گله سگی، و قلاده زرین در گردن وی. جبرئیل آواز بر آورد که: یا قدّوس! خلیل از لذّت آن سماع بیهوش گشت، از پای درآمد، گفت: ای گوینده، یک بار دیگر باز گوی، و این گله گوسفند باین سگ و قلاده زرین ترا. جبرئیل یک بار دیگر آواز بر آورد که: یا قدّوس! خلیل در خاک تمرغ میکرد، و چون مرغ نیم بسمل میگفت: یک بار دیگر باز گوی و این گله دیگر ترا، و آنشد:

و حَدَّثَنِي يَا سَعْدُ عَنْهُ فَرَدْتَنِي جنونا، فردنی من حدیثک یا سعد

همچنین وامی خواست، تا سیصد گله همه بداد. آن گه چون همه بداده بود، آن عقدها محکم تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست. خلیل آواز بر آورد که: یا عبد الله! یک بار دیگر باز گوی و جانم ترا.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید، جان باید باخت.

جبرئیل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی فروگشاد، گفت: اگر قصوری هست در دیده ماست، اما ترا عشق بر کمالست، بحق آتخذک خلیلا.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ دَرِينِ آيَاتِ سِه جايگه باز گفت: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، هر جای قومی را تنبیه است، و معنی را مخصوص. اول تنبیه عامه مسلمانان است. دوم تنبیه متعبدان و متقیان است. سیوم تنبیه صدیقان و خاصگیان است. اول عامه مسلمانان را گفت که: هر چه در آسمان و زمین است همه ملک و ملک من است. همه آفریده و صنع منست. علم من بهمه رسیده، و از همه آگاهم. حقها میان شما واجب کردم، و فرضها باز بریدم. زنان را و یتیمان را و مستضعفان را حقها بجای آرید، و فرموده من بکار دارید، و بمواسات و صلح کوشید. اگر نیک کنید و اگر بد، اگر صلح کنید و گر جنگ، بحقیقت دانید که من میدانم و من می بینم، که همه آفریده و صنع منست، آفریده و صنع من کی پنهان شود بر من: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

در آیت دیگر گفت: وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الْآيَةَ شَمَا که عابدان و پرهیزگاران اید، یکبارگی همه بکوی تقوی در آئید، و تقوی پناه خود سازید، و از راه شبهت و تهمت برخیزید. این بگفت و بفرمود، آن گه گروهی را توفیق داد، و گروهی را در راه خذلان فرو گذاشت، و همه را آگاهی داد که من بی نیازم، نه از طاعت آن موقِّع مرا سود، نه از معصیت آن مخذول مرا زیان. هر چه در آسمان و زمین همه ملک و ملک من، همه مقدور و مصنوع من، اگر خواستمی همه موقِّع آفریدمی یا همه مخذول. کس را بر من اعتراض نه، و از حکم من اعراض نه.

در آیت سیوم گفت: **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا** تنبیه صدیقان و محبان است، که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن، همه آن منست، نه بدان آفریدم تا تو روی بدان آری، و دل بر آن نهی، که بس بآن بمانی، و از من باز مانی، لکن بدان آفریدم تا بتو نمایم، و بر نفس تو آرایم. آن گه چون همه بگذاری، و روی بمن آری، همه در خدمت تو آرم، و همه زیر دست تو کنم. و این معنی در خبر است: یا دنیا اخدمی من خدمنی و اتبعی من خدمک و حکایت سهل تستری معروفست که: خلیفه روزگار مال فراوان بر وی عرضه کرد، هیچ پذیرفت. یکی پرسید که چرا نپذیرفتی؟ سهل دعا کرد تا ربّ العزّة پرده از دیده آن سائل برداشت، در نگرست یک جهان گوهر و مروارید دید. آن گه گفت: ای جوانمرد! ما را حاجت بمال خلیفه نیست، که همه جهان بفرمان ماست، و خزائن زمین بر ما عرضه می‌کنند، لکن ما خود نمی‌خواهیم.

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
 قفس بشکن چو طاؤسان یکی بر پر برین بالا
 بر وی جوهر صفا همه کفر است و شیطانی
 گرت سوداء دین دارد قدم بیرون نه از صفا

۲۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای ایشان که بگرویدند، **آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** بگروید بخدا و رسول وی، **وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رِسُولِهِ** و بقرآن که بر رسول خود فرو فرستاد، **وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ** و بکتابها که از پیش فرو فرستاد بر پیغمبران، **وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ** و هر که کافر شود بخدا، **وَ مَلَائِكَتِهِ** و فریشتگان وی، **وَ كُتُبِهِ** و کتابهای وی، **وَ رُسُلِهِ** و رسولان وی، **وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز رستاخیز، **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** (۱۳۶) او بیراه گشت بیراهی دور.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ایشان که بگرویدند، **ثُمَّ كَفَرُوا** باز کافر شدند، **ثُمَّ اذْدَابُوا كُفْرًا** پس در کفر بیفزودند، **لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ** خدای بر آن نیست که ایشان را ببامرزد هرگز، **وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا** (۱۳۷) و نه بر آنکه ایشان را راه نماید هرگز. **بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ** خبر کن منافقان را، **بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** (۱۳۸) که ایشانراست عذابی دردمنای.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ ایشان که کافران را بدوستان میدارند، **مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ**

فرود از مؤمنان، أَيْبِنَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ بِنزديک کافران می‌قوت و عزت جویند، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (۱۳۹) قوت و عزت خداي راست بهمگی.

وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَفَرُوسْتَادِهْ آمَدُ بَرِ شِمَا دَرِينِ قَرَّانِ، أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ هَرِ گَاهِ كِهْ شَنِوید، آيَاتِ اللّٰهِ آيَاتِ وَ سَخْنَانِ خُدَا، يُكْفِرُ بِهَا كِهْ كَا فَرِ شُونَد بَانَ، وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا وَ اَفْسُوسِ مِي‌كَنْنَدِ بَدَانِ، فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ بَمَنْشِينِيْدُ بَا ايشان، حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ تَا أَنْ كِهْ كِهْ سَخْنِي دِيْگَرِ دَرِگِيرِنْدِ جَزِ زَانِ، إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ كِهْ أَنْ كِهْ چُونِ ايشان بِيْدِ، إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَا فِرِيْنَ وَ خُدَايِ بَهْمِ آوْرِنْدِهْ كَا فَرَانِ وَ مَنَا فِقَانِ اسْتِ.

فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (۱۴۰) دَرِ دُوزَخِ بَهْمِ.

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ ايشان كِهْ شِمَا رَا مِي‌كُوشِنْدِ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ اِگَرِ چِنَانَسْتِ كِهْ شِمَا رَا جَايِ ظَفَرِ بُوْدِ، قَالُوا گویند شِمَا رَا: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ نِهْ بَا شِمَا بُوْدِيْمْ؟ وَ اِنْ كَانَ لِلْكَافِرِيْنَ نَصِيْبٌ وَ اِگَرِ كَا فَرَانِ رَا اَزِ شِمَا بَهْرِهْ اِي بُوْدِ بَظْفَرِ يَا گَزِنْدِ، قَالُوا كَا فَرَانِ رَا گویند اَلَمْ نَسْتَحْذِ عَلَيْكُمْ نِهْ بَرِ شِمَا دَسْتِ يَافْتِهْ بُوْدِيْمْ؟ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ شِمَا رَا اَزِ گَرْوِيْدِگَانِ نِگَا هِ دَاسْتِيْمِ، فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُدَايِ حَكْمِ كَنْدِ مِيَّانِ شِمَا رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ، وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا (۱۴۱) خُدَايِ كَا فَرَانِ رَا بَرِ مُؤْمِنَانِ هِيْجِ سَبِيْلِ وَ رَا هِ دَسْتِ نَدَا.

إِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ مَنَا فِقَانِ بَا خُدَايِ مِي‌فَرْهِيْبِ سَا زَنْدِ، وَ هُوَ خَا دِعُهُمْ خُدَايِ فَرْهِيْوْنْدِهْ ايشانَسْتِ، وَ إِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلَاةِ وَ چُونِ بَرِ نَمَازِ خِيْزِنْدِ، قَامُوا كُسَالَى كَا هِلَانِ بَرِ خِيْزِنْدِ، يُرَاؤْنَ النَّاسَ دِيْدَارِ مَرْدَمَانِ مِي‌خَوَاهِنْدِ، وَ لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ وَ دَرِ اَنْ نَمَازِ خُدَايِ رَا يَا دِ نَكَنْنَدِ، اِلَّا قَلِيْلًا (۱۴۲) مِگَرِ اَنْدِكِي.

مُذَبِّبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ مَرْتَدِّدَانِ مِيَّانِ كُفْرِ وَ اِيْمَانِ، لَا اِلٰى هُوْلَاءِ نِهْ بَا اِيْمَانِ، وَ لَا اِلٰى هُوْلَاءِ وَ نِهْ بَا ايشانِ، وَ مَنْ يُّضِلِّ اللّٰهُ وَ هَرِ كِهْ اللّٰهُ وِي رَا اَزِ رَا هِ گَمِ كَرْدِ، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا (۱۴۳) وِي رَا حِيْلَتِي نِيَّابِي.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ايشان كِهْ بَگَرْوِيْدِنْدِ، لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِيْنَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِيْنَ كَا فَرَانِ رَا بَدُوسْتَانِ نَدَارِيْدِ فَرُودِ اَزِ مُؤْمِنَانِ، أَوْ تَرِيْدُوْنَ مِي‌خَوَاهِيْدِ، أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ كِهْ اللّٰهُ رَا بَرِ خُوِيْشْتِنِ سَا زِيْدِ، سُلْطَانًا مُّبِيْنًا (۱۴۴) حَجَّتِي اَشْكَارَا.

إِنَّ الْمُتَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ مَنَافِقَانِ در پایه زیرین اند از آتش، وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (۱۴۵) و ایشان را فریادرسی و یاری نیابی.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مَكَرَ إِيشَانِ كَمَا تَوْبَةُ كُنْتُمْ، وَأَصْلَحُوا و كار خود باصلاح آرند، وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و دست بالله زند، وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ و دین خویش خدای را پاک کنند، فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ آن گه ایشان با مؤمنان اند، وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَهْدَ خدای مؤمنانرا، أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مزدی بزرگوار.

النبوة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که عبد الله بن سلام و اسد و اسید پسران کعب، و ثعلبة بن قیس و و یامین بن یامین و برادر زاده عبد الله سلام، سلمه و خواهرزاده وی سلام، اینان مؤمنان اهل کتاب اند، پیش مصطفی (ص) شدند، و گفتند: یا رسول الله! ما ایمان میآریم بتو، و بقرآن کتاب تو، و به موسی و بر تورات کتاب وی، و به عزیر، و بیرون ازین هر چه هست از کتاب و رسل ایمان بدان نیاریم. مصطفی (ص) گفت: نه، که ایمان آرید بخدا و برسول وی محمد، و بکتاب وی قرآن، و بهر کتاب که پیش از قرآن فرو آمد. ایشان گفتند: نکنیم. پس رب العالمین این آیت فرستاد، میگوید: ای شما که به محمد و بقرآن و به موسی و به تورات گرویدند، آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِاللَّهِ بگروید، و برسول وی محمد، و بکتاب وی قرآن، و بهر کتاب که پیش از وی فرو فرستاده آمد: تورات و انجیل و زبور و جز از آن از کتب و صحف.

پس کفار اهل کتاب را گفت: ایشان که ایمان نیاوردند، و بخدا کافر شدند و بفریشتگان، یعنی جهودان که به جبرئیل کافر شدند، و بت پرستان گفتند: الملائكة بنات الله. رب العزة جل جلاله ایشان را گفت: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

چون این آیت فرو آمد، مؤمنان اهل کتاب گفتند: یا رسول الله ما بخدای ایمان آوردیم، و برسول وی محمد، و بکتاب وی قرآن، و بر هر رسول و کتابی که پیش از قرآن فرو آمد، و ایمان آوردیم بفریشتگان و روز رستاخیز، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ كَمَا فَعَلْتَ الْيَهُودَ و

النصاری، وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. ضحاک گفت: این آیت در شأن جهودان و ترسایان آمد، و معنی آنست که: ای شما که ایمان آوردید به موسی و تورات و به عیسی و انجیل، به محمد ایمان آرید و بقرآن.

و گفته اند که: علی الخصوص در شأن جهودان آمد، و معنی آنست که ای شما که ایمان آوردید بآنچه اوّل روز فرو فرستادند، ایمان آرید بآنچه آخر روز فرو فرستادند. و بیان این آیت در آن آیت است که گفت: وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ الْآيَةِ. و گفته اند: این آیت خطاب مؤمنان است، و تأویل آنست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا أَي اِقِيمُوا وَ اثْبِتُوا عَلَى الْإِيمَانِ، کقولہ تعالی: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَي: اثبت علی ما انت علیه. میگوید: ای شما که مؤمنان اید! بر ایمان خویش ثبات نمائید، و استوار باشید، از آن بمرگردید.

و گفته اند که خطاب منافقان است، ایشان که بآشکارا تصدیق مینمودند و پنهان تکذیب در دل میداشتند. میگوید: ای شما که بآشکارا ایمان آوردید! در خلوت و در سرّ ایمان آرید. قومی گفتند که: احتمال کند که این خطاب بت پرستان باشد، و معنی آن بود که: ای شما که ایمان به لات و عزی و طاغوت آوردید! بخدا و رسول ایمان آرید، که چون لا بدّ ایمان بچیزی میباید آورد، بخدای سزا بود که آرند، و برسول وی، و کتابهای وی، نه بآنکه در وی نه منفعتست، و نه مضرت، نه آفرینند، نه روزی دهد، نه زنده کند، نه میراند.

وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رُسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ نَزْلٍ وَ انزل درین آیت، بضمّ نون و الف قراءت مکی و شامی و ابو عمرو است علی اسناد الفعل الی المفعول به، مثل قوله: لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. باقی، نزل و انزل، بفتح نون و الف خوانند، علی اسناد الفعل الی الله تعالی، و المعنی: و الكتاب الَّذِي نَزَّلَهُ اللهُ تَعَالَى. قومی گفتند از اصحاب حدیث که: رَبِّ الْعِزَّةِ دَرِينِ آیت مؤمنانرا گفت: ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان زیادت میپذیرد، و زیادت و نقصان در ایمان شود. و این همچنانست که معاذ گفت در آن خبر معروف: «تَعَالَوْا نَوْمِنَ سَاعَةٍ» و امثال این در قرآن فراوان است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قَتَادَةَ گوید: اینان جهودان اند، یعنی: آمَنُوا بِمُوسَى، ثُمَّ كَفَرُوا حِينَ عَبْدُوا الْعِجْلَ، ثُمَّ آمَنُوا بِمُوسَى بَعْدَ عَوْدِهِ، ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا بِمُحَمَّدٍ (ص). مجاهد

گفت: ثُمَّ اَزْدَاوْا كُفْرًا، معنی آنست که: بر کفر بمیرند. کلبی گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِمُوسَى ثُمَّ كَفَرُوا بِمُوسَى.

این جهودان اند که ایمان آوردند به موسی، پس کافر شدند به موسی، و ایمان آوردند به عزیر، پس بعد از عزیر کافر شدند بعیسی، و ترسایان اند که به موسی کافر شدند، و به عیسی ایمان آوردند، پس در کفر بیفزودند که به محمد و قرآن کافر شدند.
رَبِّ الْعِزَّةِ كُفْرًا: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا یعنی: ما اقاموا علی ذلک، ما دام تا برین کفر باشند، الله نیامرزد ایشان را هرگز، و راه راست ننماید.

اکنون بحکم شرع اگر مسلمانی مرتدّ شود، پس مسلمان شود، پس دیگر بار مرتدّ شود، باز مسلمان شود، مذهب اهل حق آنست که بهر دفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کنند، و خون و مال وی معصوم شود، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمی کنند، مگر اسحاق راهویه که میگوید: بدفعت سیوم چون مرتدّ شود خدای بعد از آن توبت وی نپذیرد، و این آیت بدلیل میآرد: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، میگوید بسیوم بدفعت ربّ العزّة گفت: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ. جواب وی آنست که چون بدفعت سیوم کافر شود، و بر آن کفر بماند، و در کفر بیفزاید، و باسلام باز نگردد، الله وی را نیامرزد. اما چون باسلام باز گردد و کفر بگذارد، الله وی را بیامرزد، که گفت جلّ جلاله بر اطلاق: إِنَّ يَنْتَهُوا يُغْفِرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. و مصطفی (ص) گفت: الاسلام یحبّ ما قبله.

بَشَرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا گفته اند که آن روز که آیت مغفرت از بهر پیغامبر و مؤمنان در سوره الفتح فرو آمد از آسمان، و مؤمنانرا بشارت بود در آن آیت، عبد الله ابی و جماعتی که با وی بودند گفتند: این بشارت ماراست که این مغفرت از بهر ما است، ربّ العزّة آیت فرستاد که: بَشَرِ الْمُنَافِقِينَ يَا مُحَمَّد! ایشان را بگوی که: شما را بجای بشارت، عذاب دردناکست. این چنانست که گویند: تَحِيَّتِكَ الضَّرْبُ و عتابك السَّيْفُ. یعنی که زخم شمشیر ترا بجای تحیت است.

پس منافقان را صفت کرد و گفت: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، این منافقان، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی نفاق ایشان آشکارا گردد، و رسول خدا و

مؤمنان بر ایشان خیزند، ایشان آن روز بجهودان پناه برند، و از ایشان قوت و منعت و غلبه جویند. و این آن بود که منافقان با یکدیگر میگفتند که: این کار محمد بتمام بسر نشود، باری با ایشان دست یکی داریم، تا فردا بقوت ایشان متعزز گردیم و غلبه کنیم، و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند بر قتل رسول خدا، تا بدان متعزز شوند. ربّ العزّة گفت: أَيْبَتُغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً عَزَّتْ و قُوَّتْ از نزدیک جهودان و مشرکان می طلب کنند، نمیدانند که عزّت بهمگی خدای را است.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ نَزْلَ بَفْتَحِ نون قراءت عاصم و يعقوب است.

میگوید: الله فرو فرستاد بر شما درین کتاب. باقی قراء نزل خوانند بضمّ نون. میگوید: فرو فرستاده شد بر شما درین کتاب، یعنی قرآن: أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ، و این آن بود که: منافقان استهزا بقرآن میکردند در مدینه، و پیش از آن در مکه کافران استهزاء میکردند. و در مکه آن آیت فرو فرستاد که در سورة الانعام است: وَإِذَا رَأَيْتُ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. پس ربّ العالمین در مدینه چون منافقان استهزاء میکردند، و مؤمنان با ایشان مینشستند ایشان را از آن نهی کرد، و آنچه در مکه فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. الله شما را درین قرآن به مکه فرو فرستاد که: چون شنوید که بآیات خدا استهزاء میکنند و بدان کافر شوند شما با ایشان که آن تکذیب و استهزاء میکنند منشینید، که اگر شما هم چون ایشان باشید، إِنَّكُمْ إِذَا مِنْهُمْ. سامع شریک قائل است در خیر و شرّ، و فی معناه انشدوا:

و سمعک صن عن سماع القبیح کصون اللسان عن اللفظ به
فانک عند استماع القبیح شریک لقائله فانتبه

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ مِنَ اهل المدينة، وَ الْكَافِرِينَ مِنَ اهل مکه، فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً. میگوید: چنان که امروز مجتمع اند این کافران و منافقان در استهزا بآیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ یعنی منتظرون بکم الدوائر. این منافقان گوش میدارند تا خود حال چون بر شما گردد؟ اگر شما را بر جهودان فتحی و غلبه ای بود، خویشان را غازی شمرند، و نصیب غنیمت خواهند. همانست که در سورة

عنکبوت گفت: وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ.

وَ إِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ يَعْنِي دَوْلَةَ وَ ظَهْرًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَمَا كَانَ يَوْمَ أَحَدٍ، قَالَ الْمُنَافِقُونَ لِلْكَافِرِينَ: أَلَمْ نَسْتَحْذِ عَلَيْكُمْ أَي: الْم نَغْلِبْ عَلَيْكُمْ؟

ا لم نخط بکم من جوانبکم؟ و قیل معناه: ا لم نخبرکم بعزیمه محمد و أصحابه؟ و نطلعکم علی سرّهم؟ وَ نَمْنَعُکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ای ندفَع عنکم صولۃ المؤمنین.

و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند بر معسکر، و بر کافران زور نکرده بودند، و دستها کشیده داشتندی از کشتن ایشان، اگر چنان بودی که ظفر مؤمنانرا بودی، مؤمنانرا گفتندید که نه ما با شما بودیم؟ و اگر ظفر کافران را بودی ایشان را گفتندید نه بر شما دست یافته بودیم، و شما را بکشیدیم، و گزند نکرده ایم، سپاس بر ایشان نهادندید و با ایشان دست افکندید.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای میان مؤمنان و منافقان روز رستاخیز حکم کند. یعنی که امروز شمشیر از ایشان برداشت، و عقوبت ایشان با روز رستاخیز گذاشت. وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا روا باشد که این در دنیا بود، و مؤمنان اصحاب رسول خداند. یعنی که کافران را بر اصحاب رسول خدا در دنیا دسترس نیست، و ظفر و دولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود، که کافران را بر مؤمنان راهی نبود، و حجّتی نباشد، مؤمنان در ناز و نعیم باشند، و کافران را و منافقان را با ایشان در آن مشارکت نه، چنان که در دنیا بود. و قیل: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَي عَلَى جَمَلَةِ الْمُؤْمِنِينَ، سببلا، حتی یستأصلوهم، و لا یعبدون الله.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ

این منافقان بالله فعل مخادعت بدست دارند، چنان که کسی را فریبند، که ظاهر دیگر مینمایند، و بیاطن دیگراند، و ربّ العزّة جزاء خداع ایشان با ایشان دهد. هر چند که الله اضافه خداع با خود کرد، و گفت: وَ هُوَ خَادِعُهُمْ، اّمّا عین خداع از الله روا نبود، که خداع باطل است، و باطل بر وی روا نیست، لکن این بر سبیل پاداش گفت مخادع را بچیزی که آن مانده خداع وی است، اّمّا عدلست از الله، و عدل حقّ است. و آن پاداش آنست که ایشان را بر صراط نوری دهد، چنان که مؤمنانرا دهد، تا بدان نور بروند و

ظلمت قیامت.

بدان نور ظلمت قیامت بگذارند، نه بس بر آید تا آن نور منافقان فرو کشته شود، و منافقان در ظلمت متحیر بمانند، مؤمنانرا ببینند که در نور میروند، گویند: انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. فریشتگان ایشان را جواب دهند: اَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا. این جواب استهزاء و خداع ایشانست، هم چنان که کافران را گویند: لَا تَرْكُضُوا وَ اَرْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرَقْتُمْ فِيهِ. مؤمنان چون آن حال ببینند بر نور خویش بترسند، که اگر کشته شود. رَبِّ الْعِزَّةِ اِيشَان رَا مَدَد عِنَايَتِ فَرَسْتَد، و در دل و زبانشان دهد تا گویند: رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي

بامالت لام قراءت حمزه و کسایی است، و معنی کسالی، متناقلین است. یعنی گران آید بر منافقان نماز کردن، از بهر آنکه نه حق ببینند بر خود واجب. خبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «ما بال رجال يتخلفون عن صلاة الصبح؟ لو يعلمون ما فيهما لاتوها حبا، و لو دعى احدهم الى مرّ مائتين حسنتين او الى كراع لاجاب، و لقد هممت ان امر فتیانی ان يأتوا بحزم الحطب ثم امر المنادى فيقيم بالصلاة فأحرق على بيوت اقوام لا يشهدون الجماعة.

يُرَاوُنَ النَّاسَ نماز که کنند بر دیدار مردم کنند، نه اتباع امر خدای را عزّ و جلّ. مصطفی (ص) گفت: «من رأى رأى الله به، و من سمع سمع الله به، أ سَامِع خَلْقِهِ، وَ حَقَّرَهُ وَ صَغَّرَهُ».

وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ اِلَّا قَلِيلاً

ای لشیء قليل، و هو الدنيا. و قيل: یعنی بالقليل، الریا. ابن عباس و حسن گفتند: ذکر منافق از بهر آن اندک خواند که ریا و سمعت راست نه خدای را، و اگر خدای را بودی آن اندک بسیار بودی. هر چه الله رد کند آن قليل است، اگر چه بر صورت بسیار بود، و آنچه قبول کند بسیار است و فراوان، اگر چه بصورت اندک بود. و در خبر است از مصطفی (ص): «تلك صلاة المنافق، يقعد احدكم حتى تكون الشمس بالمغیربان، قام ينقر نقرات كما ينقر الغراب. لا يذكر الله فيهنّ الا قليلا».

نماز منافق را به عیب بنکوهید: بتأخیر و برایات و باستعجال.

مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ أَي مَرْتَدِّدِينَ مَتَحَيِّرِينَ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ، لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ مُخْلِصِينَ، وَلَا بِمُشْرِكِينَ مُصْرِّحِينَ بِالشَّرْكِ، لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَجِبُ لَهُمْ مَا يَجِبُ لِلْمُسْلِمِينَ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْكُفَّارِ فَيُؤْخَذُ مِنْهُمْ مَا يُؤْخَذُ مِنَ الْكُفَّارِ، فَلَا مَعَ هَؤُلَاءِ وَلَا مَعَ هَؤُلَاءِ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ أَيْنَ «إِلَى» بِمَعْنَى «مَعَ» اسْت، چنان که گفت: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَي مَعَ اللَّهِ. میگوید: نه با اینانند، و نه با ایشان.

وَمَنْ يُضِلِّلِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا أَي دِينًا وَ سَبِيلًا إِلَى التَّوْفِيقِ. روایت کنند که مصطفی (ص) مثل زد مؤمن را و منافق و کافر را، گفت: مثل ایشان چون سه کس است که جایی میروند و جویی پیش آید ایشان را، و لا بد گذاره میباید کرد. مؤمن در پیش ایستد و جوی باز برد و گذاره کند. منافق از پس وی در رود، چون بمیان جوی رسد، کافر او را میخواند که باز گرد که بر تو از هلاک میترسم، و مؤمن او را میخواند و میگوید: بشتاب که دستکاری و راحت ایدر است. آن منافق در میان هر دو متردد بماند، نه باز گردد و نه فراتر شود، تا ناگاه خشک رودی در آید، و وی را ببرد و هلاک کند. اینست مثل منافق، پیوسته در شک و شبهت و تهمت است، تا ناگاه مرگ او را فرو گیرد، و در آن شک و شبهت بمیرد.

وعن ابن عمر أنّ رسول الله (ص) قال: «أما مثل المنافق مثل الشاة الغائرة بين الغنمين، تفرّ إلى هذه مرّة وإلى هذه مرّة لا تدرى أيهما تتبع.»

پس ربّ العالمین مؤمنانرا نهی کرد از آنچه منافقان میکردند از موالات یهود، گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ این خطاب با انصار است، و این کافران جهودان قریظه و نضیراند. میگوید با ایشان موالات مکنید. أ تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ای: حجة و عذرا مبینا. این حجّت آشکارا آنست که گفت: وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. هر که پس از نزول این آیت با دشمنان خدای موالات گرفت، بر خویشتن درست کرد که از ایشانم، آن حجّت آشکارا نیست: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ فِي الدَّرَكِ بِسُكُونٍ را قراءت کوفی است. باقی بفتح «را» خوانند.

و درک و درک دو لغت است، چون نهر و نهر و قصّ و قصص و سطر و سطر و نشر و

نشر. و درک پایه‌ای بود منحدر را، و درجه پایه‌ای بود صاعد را، دوزخ ادراک است و طباق از حدید، و بهشت درجات است از نور و از جواهر. قال عبد الله بن مسعود فی قوله فی الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: ای فی توابیت من حدید مقفلة فی النار، مطبق علیها. و عن عبد الله بن عمر قال: انَّ أشدَّ النَّاسِ عذابا یوم القیامة ثلاثة:

المنافقون، و من كفر من اصحاب المائدة، و آل فرعون. قال: تصدیق ذلك فی كتاب الله عزَّ و جلَّ. فاما اصحاب المائدة فقوله عزَّ و جلَّ: فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، و أما آل فرعون فقوله تعالی: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ، و اما المنافقون، فقوله تعالی: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.

و قیل لحدیفة: من المنافق؟ قال: الَّذی یصف الاسلام و لا یعمل به.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا یعنی: من النفاق، وَ أَصْلَحُوا الْعَمَلَ لِلَّهِ، وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأَوْلِيكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ علی دینهم، قیل مع المهاجرین و الانصار. گفته‌اند که: این آیت دلیل است که کفر منافقان از همه کفرها صعب‌تر است و سخت‌تر، و شرّ آن بیشتر. نبینی که چون ایشان را توبت فرمود این همه شرائط درآورد از اصلاح و اعتصام و اخلاص، آن‌گه باخر گفت: فَأَوْلِيكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، و نگفت: فَأَوْلِيكَ هم المؤمنون. و آن‌گه مزد مؤمنان در تسویف افکند، بسبب آنکه ایشان را در ایشان بست، گفت: وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْآيَةِ ائیمان دو قسم است: یکی از روی برهان، یکی از روی عیان. برهانی از راه استدلال است، عیانی یافت روز وصال است. برهانی استعمال دلائل عقول است، عیانی رسیدن بدرجات وصول است. میگوید از روی اشارت: ای شما که ایمان برهانی بدست دارید! بکوشید تا بایمان عیانی رسید. ایمان عیانی چیست؟ بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن، بچشم انفراد فرا فرد نگرستن، بچشم حضور فرا حاضر نگرستن، بدوری از خود نزدیکی حق را نزدیک بودن، و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بودن. وی جلّ جلاله نه از قاصدان دور است، نه از مریدان غائب: میگوید عزّ جلاله: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

پیر طریقت گفت: خداوندا موجود نفسهای جوانمردانی! حاضر دل‌های ذاکرانی! از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی! و از دورت میپندارند و نزدیکتر از جانی!

گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی

و قیل فی معنی الآیة: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تصدیقا آمَنوا تحقیقا. میگوید: ای شما که از روی تصدیق ایمان آوردید از روی تحقیق ایمان آرید. شریعت پذیرفتید، حقیقت بپذیرید. شریعت چیست؟ حقیقت چیست؟ شریعت چراغست، حقیقت داغست. شریعت بند است، حقیقت پند است. شریعت نیاز است، حقیقت ناز است. شریعت ارکان ظاهر است، حقیقت ارکان باطنست. شریعت بی‌بدیست، حقیقت بی‌خودیست. شریعت خدمت است بر شریعت، حقیقت غربتست بر مشاهدت. شریعت بواسطه است، حقیقت بمکاشفه است. اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گداز، اهل حقیقت از خویشتن گریزان است و بیکی نازان. اهل شریعت در آرزوی خلد و نعیم باقی است، اهل حقیقت گستاخ و مشغول بساقی است. ابتداء حقیقت در وی است که پدید آید، و حسرتی که ترا فرو گیرد، جهان فراخ بر تو تنگ کند، اندرون پیراهن بر تو زندان کند. آتشی در جانست زنده، عطشی در دل افکند. سوز بینی و سوزنده نه، شور بینی و شوراننده نه. مساعدی نه که با وی چیزی بگویی، هام دردی نه که با وی طرفی بنشینی.

فرید من الخللان فی کلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد

این جوانمرد آخر از آن تحسّر و تحیر نفسی بر آرد که: الهی! این درخت ما بسوخت از تشنگی! آخر بچندین دیر کاری بیکبارگی. کریم! رهی زارنده در تو آخر نه کم از جوابی، یک بار برین کشت ماریز آبی! الهی! چون آن را که طمع میدارم نیزم، پس بدلی پرکنده مهر چون ورزم؟ چون دست نیاز بشاخ امیدم نرسد، بر پای چون خیزم؟ و اگر مرا بخود راه ندهی، وا تو چون گریزم؟

کریم! بارم ده تا بر درگاه تو میزارم، و در امید بیم آمیز مینازم، و اپذیرم لطیفا! تا وا تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم! و جلال ربوبیت بنعت کرم رهی را مینوازد که: مترس که نه در هر گزیدنی زهر است، گزیدن مادر فرزند را از مهر است! إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا الْآیة نَابِیَسْتِغَانِ اَزَلْ اَنْد، و خستگان ابد. فرا رفتند،

پس بروی در آمدند، پس برخاستند، باز بیفتادند، و آن گه داغ جدایی شان بر نهادند، و در حزب شیطان شدند. الله بر آن نیست که ایشان را بیامرزد، از آنکه می‌شان نخواهد. **أَيُّنَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ** و عجب آنست که از چون خودی عزّ میطلبند، و همه اسیر ذلّ‌اند، و بازداشتگان قهر. و در خبر است که: من اعترّ بالعبد اذلة الله، فابتغ العزّ من ربّ العبيد يعزّك الله في الدنيا و الآخرة.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ الْآيَةَ وصف الحال منافقان است، و ذکر سیرت و معتقد ایشان، باز در آخر ورد گفت: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**.

صفت عذاب و عقوبت ایشانست، و ذکر سرانجام بد ایشان، و عجب نیست کسی که معتقد وی آن باشد اگر سرانجام وی این بود. آورده‌اند که آن منافقان را بدوزخ فرستند. درک اوّل مالک گوید: یا نار خذیهم، ای آتش گیر ایشان را. آتش گوید: ولایت ما بر زبان است، و بر زبان وی هر چند که مجاز بود، کلمه توحید رفته، و راه بما فرو گرفته. بدرک دوم رسد، همین گوید، تا به هفتم درک. چون به هفتم رسد گوید: ما را ولایت بر دل است نه بر زبان، بیار تا از دل چه نشان داری؟

و در دل وی جز نشان کفر و شرک نباشد. آتش در وی گیرد، و آن عذاب صعب بدو رسد، اینست که ربّ العزّة گفت: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ الْآيَةَ**. **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنَ النَّفَاقِ، وَأَصْلَحُوا** اعمالهم بالاخلاص فی الاعتقاد، **وَأَعْتَصَمُوا بِاللَّهِ**. **بِاسْتِدْعَاءِ التَّوْفِيقِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فِي أَنْ نَجَاتِهِمْ** بفضل الله و لطفه لا یأتیانهم بهذه الأشياء فی التحقیق.

۲۴ النبوة الاولى

قوله تعالى: **مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ** چه کار دارد و چه کند خدای بعباد کردن شما، **إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ** اگر خدای را منعم دانید و او را استوار گیرید، **وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا** (۱۴۷) و خدای سپاس دار است دانای همیشه‌ای. لا یحبّ الله دوست ندارد خدای، **الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ** سخن گفتن ببدی، **إِلَّا مَنْ ظَلَمَ** مگر کسی که بر وی ستم کنید، **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا** (۱۴۸) و خدای شنواست دانای همیشه‌ای.

إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا هر گه که نیکی پیدا کنید، **أَوْ تَخَفُوهُ** یا نهان دارید آن را در دل، **أَوْ تَعْفُوا عَنْهُ**

سوءِ یا فرا گذارید بدی از بد کرداری، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹) الله عفو کننده است و قادر و توانا.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ایشان که کافر شدند، بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و رسولان وی، وَ يُرِيدُونَ و می خواهند، أَنْ يُفْرَقُوا که جدا کنند در تصدیق، بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان وی، وَ يَقُولُونَ و میگویند، نُؤْمِنُ بِبَعْضِ بَعْضِ از حق بگرویم، وَ نَكْفُرُ بِبَعْضِ وَ ببعضی نگرویم، وَ يُرِيدُونَ و میخواهند، أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) که میان استوار گرفتن و ناستوار گرفتن راهی سازند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ایشانند کافران، حَقًّا بر راستی و درستی، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و ساخته ایم ما کافران را، عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) عذابی خوار کننده.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ و ایشان که گرویدند بخدای و رسولان وی، وَ لَمْ يُفْرَقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و جدا نکردند میان یکی از ایشان با دیگران در تصدیق، أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمُ أَجْرَهُمُ ایشانند که دهیم ایشان را مرزگاران، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲) و خدای آمرزگار است بخشاینده همیشه ای.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ می خواهند اهل تورات از تو، أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ که فرود آری بایشان، كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ نامه ای از آسمان، فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى خواستند از موسی پیش از تو، أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین، فَقَالُوا وی را گفتند: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً خدای را با ما نمای آشکارا، فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ تا ایشان را فرا گرفت بانگ کشنده، «بِظَلْمِهِمْ» به بیداد ایشان، ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ بعد از آن باز گوساله را گرفتند، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ پس آنکه با ایشان آمد نشانهای روشن، فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ آن همه فرا گذاشتیم از ایشان، وَ آتَيْنَا مُوسَى و موسی را دادیم، سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳) دسترسی و قوتی آشکارا.

وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و بر سر ایشان طور باز داشتیم، بِمِثْقَلِهِمْ و خواستن پیمان را، وَ قُلْنَا لَهُمْ و ایشان را گفتیم: ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا که از باب در روید پشتها خفته، وَ قُلْنَا لَهُمْ و ایشان را گفتیم: لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ که از فرمان در مگذرید در روز شنبه، وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ و ستدیم از ایشان، مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴) پیمانی محکم.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ بَانَ شَكْسْتَن ایشان پیمان را، وَ كُفِّرْهُمْ بآياتِ اللَّهِ و کافر شدن ایشان

را بسخنان خدای، وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ وَ كشتن ایشان بیغامبران را، بغيرِ حَقِّ بناسزا، وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و گفتن ایشان که دل‌های ما بسته است، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ بلکه مهر نهاد خدای بر آن دل‌ها بجزاء کفر ایشان، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵) ایمان می‌نارند مگر اندکی.

وَبِكُفْرِهِمْ وَبِكَافِرِ شَدْنِ اِيشَانِ، وَقَوْلِهِمْ عَلٰى مَرْيَمَ وَ كفتار ایشان بر مریم، بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) آن دروغی بدان بزرگی.

وَقَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسٰى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ كفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را پسر مریم، آن رسول خدا، وَ مَا قَتَلُوْهُ وَ نَكْشْتَهُ اُوْرَا، وَ مَا صَلَبُوْهُ وَ بردار نکرده‌اند او را، وَ لَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ لَكِنْ مَانَد صُوْرَتِ وى بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند، وَ اِنَّ الَّذِيْنَ اِخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَ اِيْنَانِ كَهْ دُرُوْ مِخْتَلَفِ شَدَهْ اَنْدِ، لَقِيْ شَكٌّ مِنْهُ دَرْ كَارِ عِيسٰى خُوْدِ بَشَكِّ اَنْدِ، مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمِ اِيشَانِ رَا بَانَ هِيْجِ دَانَشْ نِيْسْتِ، اِلَّا اَتْبَاعُ الظَّنِّ مَگر بر پی پنداشت رفتن، وَ مَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا (۱۵۷) او را نکشته‌اند بی‌گمانی.

بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ بَلَكَهْ خَدٰى وى رَا بَر بَرْدِ بَسُوْى خُوْدِ بَرِ، وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا (۱۵۸) و خدای توانا دانا است همیشه‌ای.

النوبة الثانية

قوله تعالى: مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ الْاَيَّةِ گفته‌اند این خطاب منافقان است. میگوید: شما که منافقان اید اگر شکر کنید، و نعمت منعم بر خود بشناسید، و باحسان و انعام وی معترف شوید، و آن‌گه خدا و رسول را بآنچه گفتند، استوار دارید، و حقیقت توحید بجای آرید، اگر این کنید خدای چه کند که عذاب شما کند؟ یعنی که نکنند. و شکر مقامی است از مقامات روندگان، برتر از صبر و خوف و زهد و امثال این، که بنفس خود مقصود نه‌اند، نه بینی که صبر نه عین صبر را در بنده می‌دریاید، بلکه قهر هوا را می‌دریاید، و خوف نه بر نفس خود مقصود است، بلکه تا خائف بوسیلت خود بمقامات مقصود رسد. و زهد میباید تا بنده بوی بگریزد از آن علایق که راه خدا بوی فرو بندد. و شکر چنین نیست، که شکر بنفس خود مقصود است، نه برای آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر باشد. و محبت و شوق و رضا و توحید همه ازین بابست. و هر چه مقصود بود در آخرت بماند. نبینی که

چون بنده بهشت رسد، صبر و خوف و زهد و توبه در بنده نماند؟ و شکر در وی بماند. يقول الله تعالى: «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هر سه بهم نیاید شکر نگویند: یکی علم، و دیگر حال، و سدیگر عمل. علم اصل است، و حال ثمره علم، و عمل ثمره حال. علم شناخت نعمتست از منعم، و حال شادی دلست بآن نعمت، و عمل بکار داشتن نعمت است بطاعت داشت منعم. و در خبر می‌آید که روز قیامت ندا آید: «لِيقم الحَمَادون». هیچکس بر نخیزد مگر آن کس که در همه احوال خدای را عزّ و جلّ شکر کرده باشد. و آن روز که آیت نهی آمد از گنج نهادن، عمر گفت: یا رسول الله! پس چه جمع کنیم از مال؟ گفت: زبانی ذاکر، و دلی شاکر، و زنی مؤمنه. یعنی که در دنیا به این سه قناعت کن. زن مؤمنه را گفت که مرد را فارغ دارد، و بآن فراغت از وی ذکر و شکر حاصل آید.

وَ كَانَ اللهُ شَاكِرًا يَعْنِي: لِلْقَلِيلِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، عَلِيمًا بِنِيَاتِكُمْ.

قوله: لَا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ این آیت رخصت است مظلوم را که از دست ظالم بنالد، و از وی شکایت کند. یعنی که وی را در آن تشکّی بزه‌ای نباشد، که تشفّی خود در آن می‌بیند. اگر سخن بد گوید آن مظلوم، یا دعائی بد کند بر وی، او را رخصت هست. گفته‌اند: این بمهمان داشتن فرو آمد.

میگوید: سخن بد گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست، و خدای دوست ندارد، مگر از کسی که گله کند از میزبان بد، که کسی بمهمان وی شود و او را مهمانی نکند، یا کند و نیکو ندارد.

مصطفی (ص) گفت: «حَقُّ الضَّيْفِ ثَلَاثَةٌ، فَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ».

و قال (ص): «مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَكْرَمْ ضَيْفَهُ».

میگوید: در عهد رسول خدا مهمانی بقومی فرو آمد، و او را نیک نداشتند، و مهمانی نکردند.

پس آن مرد برفت و از ایشان شکایت کرد. این آیت بشأن وی و رخصت وی را فرو آمد. عبد الرحمن زید گفت: این در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد، که کسی وی را دشنام داد اندر مکه. ابو بکر خاموش میبود، تا آن مرد فراوان بگفت.

پس ابو بکر یک بار جواب داد. رسول خدا (ص) حاضر بود و برخاست، پس این آیت فرو آمد که **إِلَّا مَنْ ظَلِمَ**. میگوید که: کسی که وی را بدی گویند، وی را رسد که داد خود طلب کند، و مثل آن باز گوید با وی، و بروی حرج نباشد.

و سبب برخاستن رسول (ص) آنست که ابو هریره گفت: سبّ رجل أبا بکر، و رسول الله جالس، فسکت النبي (ص)، و سکت ابو بکر. فلما سکت الرجل تکلم ابو بکر. فقام النبي (ص)، فادرکه ابو بکر، فقال یا رسول الله سبّنی و سکت، فلما تکلمت قلت؟ فقال النبي (ص): «یا أبا بکر! انّ الملك کان یرد علیه، فلما تکلمت وقع الشیطان، فکرت ان اقعده. ثمّ قال رسول الله (ص): «ثلاث کلهن حقّ، ما من عبد یظلم مظلماً فیغضی علیها ابتغاء وجه الله، الاّ زاده الله عزّاً، و ما فتح عبد باب مسئله یرید بها کثرة الاّ زاده الله».

قوله تعالی: **إِلَّا مَنْ ظَلِمَ** «الاّ» بمعنی لکن است، و سخن مستأنف است، که سخن در بالسوء من القول تمام شد. میگوید که: خدای دوست ندارد که کسی را بد گوید. همانست که جای دیگر گفت: **وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا**. آن گه گفت: لکن مظلوم اگر شکایت کند از ظالم، او را رسد که شکایت کند، و آن گه در آن شکایت تعدی نه روا باشد، که ربّ العزّة گفت: **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا** یعنی: سمیعا لقول المظلوم، علیما بما یضمّر. این چون تهدیدی است مظلوم را اگر اندازه در گذارد، و بیش از قدر رخصت گوید. اگر کسی گوید: سخن بد گفتن نه در جهر پسندیده است نه در اسرار. پس تخصیص جهر درین آیت چه معنی دارد؟ جواب آنست که این قضیّت حال آن کس است که آیت بوی فرو آمد، که بجهر گفت.

این هم چنان است که جای دیگر گفت: **إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا**. این تبیین در سفر و حضر هر دو واجب است، اما در سفر فرو آمد، ازین جهت بسفر مخصوص کرد، اما سفر تنبیه میکند بر حضر، همچنین جهر تنبیه میکند بر اسرار.

قوله: **إِنْ تُبَدُّوا خَيْرًا** میگوید: اگر عملی از اعمال بر آشکارا کنید آن را یکی ده نویسند، چنان که گفت: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، أَوْ تَخْفَوْهُ** یا پنهان در دل دارید، یعنی: که نیت کنید، و همّت دارید، اما بعمل نکنید، آن را یکی یکی نویسند، **أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ** یا بدی از برادر مسلمان بتو رسد، و تو از وی درگذاری، و عفو کنی، **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا**

خدای در گذارنده گناهان بندگانست، و تواناست که ایشان را ثواب نیکو دهد، یعنی که اگر تو از برادر مسلمان درگذاری خدای اولیتر و سزاوارتر که گناهان تو درگذارد. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ كَلْبِي وَمَقَاتِلَ كَفْتَنَد: این در شأن جهودان آمد، و از ایشان عامر بن مخلص است و یزید بن زید که به عیسی کافر شدند، و بکناب وی انجیل، و همچنین به محمد (ص) کافر شدند و به قرآن. عطا گفت: در شأن بنی قریظه و نصیر و بنی قینقاع آمد. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفْت: می خواهند اینان که به الله ایمان آرند، و برسولان وی کافر شوند، یا میخواهند که بعضی رسولان ایمان آرند و بعضی کافر شوند. قتاده گفت: جهودان و ترسایان اند، اما جهودان به موسی ایمان آوردند، و به تورات و به عیسی و کتاب وی انجیل کافر شدند. و ترسایان بعیسی و بانجیل ایمان آوردند، اما به محمد و به قرآن کافر شدند، الله گفت: می خواهند میان کفر و میان ایمان راهی نهند، و دینی سازند، و نه چنانست که ایشان میگویند، که ایشان کافراند بدرستی، و هیچ شک نیست در کفر ایشان، و عذاب دوزخ مآل و مرجع ایشان. فذلک قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا. آن که ذکر مؤمنان کرد از امت محمد، که بهمه پیغامبران و بهمه کتب ایمان آوردند، گفت: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفْرِقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، و بیان این در آن آیت است که گفت: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْآيَةَ. و چنان که کافران را صفت کرد، و عقوبت ایشان بر پی آن داشت مؤمنانرا صفت کرد، و ثواب ایشان بر عقب گفت: أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ يَعْنِي: بایمانهم. يُؤْتِيهِمْ بِيَا حَفْصِ خَوَانِد وَ يَعْقُوبِ، بروایت ولید حسان، و این همچنانست که گفت: وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. جای دیگر گفت: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أَجْرَهُمْ. باقی قراء نوتیهم، بنون خوانند، و این همچنانست که گفت: وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا لَذُنُوبِهِمْ، رَحِيمًا بِهِمْ.

قوله: يَسْتَلِكُ أَهْلَ الْكِتَابِ جهودان اند، کعب اشرف و فنحاص بن عازورا که از رسول خدا درخواستند تا ایشان را علی الخصوص بیرون از قرآن بزبان عبری کتابی فرو آرد از آسمان، بیک بار، نه پاره پاره و آیت آیت، هم بر مثال تورات که بیک بار فرو فرستادند به موسی. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفْت: یا محمد ازین بزرگتر، از موسی درخواستند که: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً.

اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: قالوا جهرة: ارنا الله، باشکارا و صریح گفتند که خدای را عز و جلّ بما نمای. قول دیگر آنست که الله را و اما نمای، تا آشکارا وی را بینیم، و در وی نگرییم. فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ صاعقه صیحه سخت است که بایشان رسید، و هم بر جای بمردند.

گویند: صیحه جبرئیل بود. همانست که در سورة البقرة گفت: فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ جای دیگر گفت: صاعِقَةٌ مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ. و گفته‌اند که: صاعقه آتشی بود که از میغ بیفتاد، و ایشان را بسوخت. همانست که گفت: وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ. و در قرآن صعق است بمعنی مرگ، که در آن عذاب باشد، چنان که گفت: أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ.

همانست که آنجا گفت: فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. و صعق است بمعنی مرگ باجل، که در آن عذاب نبود. و ذلك فی قوله: وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ. یعنی: فمات من فی السَّمَاوَاتِ وَ من فی الْأَرْضِ بِالْآجَالِ عِنْدَ النَّفْخَةِ الْأُولَى.

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس گوساله را بخدایی گرفتند، یعنی ایشان که با هارون بودند پس رفتن موسی بمناجات، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ پس آنکه فرعون را غرقه کردند بر سر آب، و ملک ازو ستده، و ایشان را داده. و گفته‌اند: بَيِّنَاتٌ آن نه چیز است که قرآن بدان آمده، و هی الید و العصا و الحجر و البحر و الطوفان و الجراد و القمل و الصَّفَادِعُ وَ الدَّم. و این هر یکی را شرحی است، بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی. فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ مِیْگَوید: آن همه عفو کردیم از ایشان، و فرو گذاشتیم.

وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ای حجة بینه، قوی بها علی من ناواه، و هی الید و العصا. وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْنِ قِهِمْ وَ بر سر ایشان طور بداشتیم، و آن آن بود که ایشان شریعت تورات می نپذیرفتند، و از ایشان پیمان گرفته بودند که هر گه که کتاب آرند بایشان، بپذیرند، و بآن کار کنند. رَبِّ الْعِزَّةِ جبرئیل را فرمود تا کوه بر سر ایشان بداشت، تا شریعت تورات قبول کردند و آن پیمان از ایشان واخواستند.

وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا این باب حطه است که در سورة البقرة شرح آن دادیم سُجَّدًا یعنی پشت خم داده، چون راکع که بسجود خواهد شد.

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ أَي لَا تَعْتَدُوا بِاِقْتِنَاصِ السَّمَكِ فِيهِ. ورش از نافع: «لا تعدوا» خوانده، بفتح عین و تشدید دال، و اصل آن لا تعدوا است. «تا» در دال مدغم کردند، تقارب را، و حرکتش نقل با عین کردند، تا مفتوح گشت. و قالون و اسماعیل هر دو از نافع: «لا تعدوا» خوانند بسکون عین و تشدید دال، و مرادهم لا تعدوا است، «تا» در دال مدغم کردند، لکن حرکتش با عین ندادند، بلکه عین را ساکن بگذاشتند بر اصل خویش، و بیشترین نحویان این را روا نمیدارند، میگویند: ما قبل مدغم چون ساکن باشد جائز نبود، که آن گه دو ساکن مجتمع شوند، الا اگر ساکن الف بود که حرف مدّ است نحو: دَابَّةٌ و شَابَةٌ و حَاقَّةٌ و طَامَّةٌ، زیرا که مدّ بجای حرکت است. اما ایشان که روا داشتند گفتند: این همچنانست که ثوب بکر، و حبیب بکر، که روا بود که آن را مدغم کنند، گویند: ثوب بکر و حبیب بکر، چون روا است که واو و یا، گر چه هر دو حرف لین اند، با نقصان مدّ که در ایشانست با الف که تمام مدّ است درین باب مانند کنند، تا دو ساکن که اول آن نه الف باشد و ثانی آن مدغم بود مجتمع شود. همچنین این معنی در «تعدّ و» و «یخصّمون» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود. باقی «لا تعدوا» خوانند با سکون عین و تخفیف دال، و این مشهورتر است چنان که در سورة الاعراف گفت: إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ، و این از: عدا يعدو است، و حجّت این قراءت آنست که گفت: فَمَنْ اِتَّبَعِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. و حجّت قراءت ورش و قالون و اسماعیل آنست که در سورة البقرة گفت: وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ.

وَ اَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا أَي عَهْدًا مُوَكَّدًا فِي النَّبِيِّ (ص). فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ اَيْن «ما» صلت است، هم چنان که: فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ أَي فَبِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ. وَ عَمَّا قَلِيلٍ اَي عَنْ قَلِيلٍ. فِيمَا نَقَضَهُمْ اَيْن بِنَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمُ الَّذِي اَخَذَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. میگوید: بشکستن ایشان آن پیمان را که الله بر ایشان گرفت در تورات، و بکافر شدن ایشان بسخنان حق، یعنی به قرآن و به انجیل، که جهودان بهر دو کافر شدند، و بکشتن ایشان پیغامبران را بناحق، که ایشان بروزی در هفتاد پیغامبر بکشتند.

وَ قَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ گفته اند که اینجا مضمری است، و سخن بدان تمام است، و مضمر آنست که: لعناهم. میگوید: بآن نقض پیمان و بآن کفر و آن قتل و آن قول، ایشان را لعنت

کردیم، و از درگاه خود براندم. و گفته‌اند: تمامی سخن آنجاست که گفت: حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ، و روا باشد که تمامی آنجا است که گفت: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، و معنی آن باشد که باین فعلها که کردند خدای تعالی مهر بر دل ایشان نهاد تا هیچ پند نپذیرند، و سخن حق در آن نشود. و گفته‌اند: جهودان بآنچه گفتند: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، خود را چون عذری میساختند، یعنی که دلهای ما بسته است، آنچه تو می‌گویی بآن نمیرسد. ربّ العالمین گفت: نه چنانست که ایشان می‌گویند، که آن پوشش که بر دل ایشانست نه عذر است ایشان را، و این سخن آنست که از ایشان راست است، اَمَّا مَعذُورٌ شَمَرْدَنٌ خُودِ رَا بَانَ نَارِاسْتِ اسْتِ، هم چنان که کافران گفتند: مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ، و اللَّهُ كَفَتِ كَافِرَانَ رَا: لَا يَفْقَهُونَ، و گفتند: فِي آذَانِنَا وَقُرْ، و اللَّهُ كَفَتِ: فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ، و گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ... وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ، و خدای گفت: جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا، خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً، اَمَّا اللَّهُ آن بر ایشان از آن ردّ کرد که ایشان آن خود را عذری میدانستند، خدای آن عذر ایشان رد کرد، هم چنان که گفت: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا، و اللَّهُ كَفَتِ: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا. اللَّهُ آن بر ایشان ردّ کرد از بهر آنکه خود را در آن معذور میدیدند، و هم ازین بابست: أ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ؟ و اللَّهُ كَفَتِ: وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ. ایشان خود را در آن بخل می‌معذور داشتند، اللَّهُ آن بر ایشان ردّ کرد. این همچنانست: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، بلکه اللَّهُ مهر بر آن دلها نهاد، تا ایمان نیارند مگر اندکی، و آن اندکی عبد الله سلام است و اصحاب وی.

وَ بِكُفْرِهِمْ اَيْنَ مَعْطُوفَسْتِ بِرِ اَوَّلِ آيَةِ يَعْنِي: فَبِنَقْضِهِمْ وَ كُفْرِهِمْ، و این کفر است به عیسی. وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان عظیم آنست که بر مریم دروغ گفتند، و وی را قذف کردند به یوسف بن یعقوب بن مانان. و این یوسف ابن عمّ مریم بود، و او را بزنی میخواست، ازین جهت او را بوی قذف کردند. گفته‌اند که عیسی بر قومی رسید از آن جهودان، و ایشان با یکدیگر گفتند: قَدْ جَاءَكُمْ السَّاحِرُ بْنُ السَّاحِرَةِ. آن سخن بگوش عیسی رسید، عیسی گفت: اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ سَبَّنِي وَ سَبَّ الدَّتِي، و در آن حال ربّ العالمین ایشان را مسخ کرد، صورتشان بگردانید، همه خوکان گشتند.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ايشان عیسی را مسیحا میخواندند.
 عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، سخن اینجا تمام شد، پس بر سبیل مدح گفت: رَسُولَ اللَّهِ، وَا مَا قَتَلُوهُ وَ
 مَا صَلَّبُوهُ عیسی که رسول خداست او را نکشته‌اند و بردار نکرده‌اند.
 وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ اى القى شبه عیسی علی غیره، حَتَّى ظَنُّوا لَمَّا رَاوَهُ أَنَّهُ الْمَسِيحُ.
 و سبب آن بود که چون عیسی آن دعا کرد، تا الله صورت ایشان صورت خوکان کرد،
 جهودان بترسیدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتفاق کردند، و او را در خانه‌ای محبوس
 کردند، تا وی را بکشند. یک قول آنست که عیسی اصحاب خود را گفت: کیست که رضا
 دهد تا شبه من بر وی افکنند، و او را بکشند، یا بردار کنند، و آن گه در بهشت شود؟
 یکی از حواریان گفت: من بدین رضا دادم، و خود را فداء تو کردم. الله تعالی مانده
 صورت عیسی بر وی افکند، تا او را بردار کردند، و عیسی را بر آسمان برد. قول دیگر
 آنست که: مردی از آن جهودان نام وی ططیانوس، در پیش وی رفت بقصد قتل وی. الله
 تعالی عیسی را از روزن خانه بآسمان برد، و شبه عیسی بر آن مرد افکند. جهودان در
 شدند، و وی را دیدند بصورت عیسی، و او را بکشند. مقاتل گفت: جهودان مردی را بر
 عیسی گماشته بودند، و وی را رقیب بود، و در همه حال با وی بودی. عیسی بر کوه شد،
 فریشته آمد، و دو بازوی وی بگرفت، و بآسمان برد. رب العالمین شبه عیسی بر آن رقیب
 افکند، پس جهودان او را دیدند، پنداشتند که عیسی است، وی میگفت: من نه عیسی ام، او
 را براست نداشتند، و بکشند. پس چون او را کشته بودند صورت وی بر صورت عیسی
 دیدند، اما جسد وی نه جسد عیسی بود. ایشان گفتند: الوجه وجه عیسی و الجسد جسد
 غیره.

پس مختلف شدند. قومی گفتند: این عیسی است، قومی گفتند: نیست. اینست که الله
 گفت: وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ اى من قتله. سدی گفت: اختلاف ایشان در
 عیسی آنست که گفتند: ان كان هذا عیسی فاین صاحبنا؟ و ان كان هذا صاحبنا فاین
 عیسی؟ و گفته‌اند: این اختلاف اختلاف ترسایان است در وی، که بسه گروه شدند در
 عیسی: گروهی گفتند: انباز است. گروهی گفتند: الله است. گروهی گفتند: پسر است. ما
 لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ یعنی: ما لهم بعیسی من علم، قتل او لم یقتل. میگوید: ایشان را بحال

عیسی علم نیست، که او را کشتند یا نکشتند.

إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ لَكِنَ گمان میبرند و بر پی گمان خود ایستاده‌اند. وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا معنی آنست که ایشان یقین نه‌اند که عیسی است که وی را کشته‌اند. معنی دیگر گفته‌اند: وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا کار عیسی و ناپیدا شدن وی را از زمین معلوم نکرده‌اند نیک، و بآن نرسیده‌اند به بی‌گمانی، و این از آن بابست که گویند: قلت هذا الدواء في هذا الماء. پارسی گویان گویند: فلان در کاری شود تا خون از آن بچکد. باین قول: وَ مَا قَتَلُوهُ این «ها» با علم شود. تقول العرب: قتلت الشيء علما، اذا استقصى النظر فيه حتى علما تاما.

قول عطا درین آیت آنست که: عیسی نزدیک پیر زنی فرو آمد، و از وی مهمانی خواست. پیر زن گفت: پادشاه ما مردی را طلب می‌کند برین صفت که تویی، و من ترا مهمانی کنم، اما ترا از پادشاه پنهان نکنم. عیسی گفت: حال من از پادشاه بیوش، و مرا پنهان دار، تا ترا دعائی کنم بهر چه ترا مراد است، که ناچار راست آید. پیر زن گفت: مرا پسری غایب است، از خدا بخواه تا وی را با من رساند. عیسی دعا کرد، و پسر آن ساعت در رسید. عیسی آن پیر زن را گفت که: پسر را از من خبر مده، و حال من از وی بیوش. پیر زن خلاف آن کرد، پسر خویش را گفت: مهمانی بمن فرو آمده است، و با من گفت که وی را از پادشاه آمن دارم، و نسپارم. پسر گفت: کجا است آن مرد؟ گفت: در خزانه گریخته است. آن پسر در خزانه رفت.

و عیسی را گفت: قم الی الملک، خیز تا بر پادشاه رویم که ترا میخواند. عیسی گفت: چنین مکن، و حق ضیافت باطل مگردان تا هر چه ترا مراد است بتو دهم.

بسخریت گفت که: من می‌خواهم که پادشاه دختر بزنی بمن دهد. عیسی گفت: رو جامه در پوش، و بر پادشاه رو، بگو: آمدم که دختر بزنی بمن دهی. پسر رفت و همچنین کرد، و او را گرفتند و زدند و مجروح کردند. باز آمد، و عیسی را گفت بخشم که: مرا فرستادی تا مرا زدند، و مجروح کردند. خیز تا رویم پیش پادشاه. عیسی دست بآن جراحها فرو آورد همه نیک شد، و بحال صحت باز آمد.

دیگر باره آن غلام پیش پادشاه شد، پادشاه او را دید، و آن جراحها هیچ بر وی نمانده، از آن حال بترسید، گفت: تو آمده‌ای تا دخترم بزنی بخواهی؟ گفت: آری. گفت: ترا این

مراد بدهم اگر این خانه پر از زر کنی. آن غلام رفت، و آن قصه با عیسی بگفت. عیسی دعا کرد، و آن خانه پر از زر شد. پس عیسی از آنجا بیرون شد. غلام بدانست که آنجا حقیقتی است، همه فرو گذاشت، و از پی وی برفت، گفت: صحبت تو بهیچ چیز بندهم. عیسی گفت: من ترسم که این پادشاه بما در رسد، و قصد قتل من کند، هر کس که رضا دهد بر آنکه هیئت و صورت من بر وی افکنند، تا وی را بکشند، بهشت او راست. غلام گفت: آن کس من باشم، و بر آن رضا دادم. ربّ العزّة شبه عیسی بر آن پسر عجز افکند، تا وی را بگرفتند، و بردار کردند. و عیسی را با آسمان بردند، بر کوهی از کوه‌های بیت المقدس، در ماه رمضان شب قدر، و سنّ وی بسی و سه سال رسیده، و سه سال از مدّت نبوت وی گذشت. وهب بن منبه گفت: چون وحی بوی آمد سی ساله بود. و گفته‌اند: وی بر آسمان چون فریشتگان پر دارد، و نور دارد، و شهوت طعام و شراب از وی واستده، و با فریشتگان گرد عرش میبرد، هم انس است و هم ملکی، هم آسمانی و هم زمینی.

وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا أَي: مَنِيعًا حِينَ مَنَعَ عِيسَى مِنَ الْقَتْلِ. حَكِيمًا فِي تَدْبِيرِهِ فِيمَا فَعَلَ بَعْدَهُ مِنَ النَّجَاةِ. قَالُوا: وَ تَرَكَ عِيسَى بَعْدَ رَفْعِهِ إِلَى السَّمَاءِ خَفِيْنًا وَ مَدْرَعَةً وَ وَسَادَةً.

الثبوة الثالثة

قوله تعالى: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ خَدَايَ عَالَمِيْنَ، کردگار نهان دان، نوازنده بندگان، جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه، درین آیت می‌شکر خواهد از بندگان، آن شکر ایشان را امن میدهد از عقوبت جاودان. و شکر آنست که نعمت از منعم دانی، و بنده وار کمر خدمت بر بندی، و نعمت او در خدمت او بکار داری، تا شرط بندگی بجای آری، و شرط بندگی دو چیز است: پاکی و راستی، پاکی از هر چه آرایش دین است، چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص و طمع، و راستی در هر چه آرایش دین است، چون سخا و توکل و قناعت و صدق و اخلاص. چون پاکی و راستی آمد او را خلعت بندگی پوشند، و پیراسته و آراسته فرایش مصطفی برند، تا وی را بامتی قبول کند، و اگر چنان بود که جمال این خلعت نبیند، و اثر پاکی و راستی بر وی ظاهر نبود، شکر و ایمان از وی درست نیاید، مردود دین گردد، و او را بامتی فرا نپذیرند. بر درگاه دین اسلام کس عزیزتر از آن نیست که پاک بود و راست. اوّل نواختی که خدای با وی کند، آن بود که در

فراست بر وی بگشاید، و چراغ معرفت در دلش بر افروزد، تا آنچه دیگران را خبر بود، او را عیان گردد، آنچه دیگران را علم یقین است، او را عین یقین شود، در مملکت حادثه‌ای در وجود نیاید که نه دل وی را از آن خبر دهند. مصطفی (ص) گفت: «و اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله».

این دیده سرّ چون پدید آید چون دیده سر بود. عمر خطاب در مدینه و ساریه در عراق، عمر در میان خطبه همی گفت اندر مدینه که: یا ساریه! الجبل الجبل. ساریه در عراق سخن عمر میشنید. این شنیدن از کجا است؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است. و در تحقیق فراست اولیا روایت کنند که امیر المؤمنین علی (ع) روزی قدم در رکاب مرکب میکرد تا بغزاة شود، مردی منجم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت: یا علی! امروز بحکم نجوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا نصرت نخواهد بود. علی (ع) گوید: دور، ای مرد از بر مرکب من.

حیدر کرار بدان قدم در رکاب کرده است تا چون تویی رکاب او گیرد، و باز گرداند، دور باش از بر من که اندیشه سینه من کم از آن اثر نکند که خورشید در فلک. اگر فلک را از بهر کاری در گردش آورده‌اند، ما را نیز هم از بهر کاری در روش آورده‌اند.

کسی را که دقیقت او حقیقت بود، و توانی او سبع مثانی بود، و اصطراب او دل او بود، اندیشه وی کم از رأی تو بود! من بدین حرف خواهم شد، و جز امروز حرب نخواهم کرد، که مرا بفراست باطن معلوم شدست که ازین لشکر من نه کشته شود. و الله که ده نبود و از لشکر دشمن نه بجهند. و الله که ده نجهند. چون حیدر بحرب بیرون شد، عزیزی پیش رفت کشته شد، دیگری و دیگری، تا عدد نه تمام شد.

آن گه در آمدند گرد لشکر متمرّدان، همه را کشتند، مگر نه تن که از سر تیغ حیدر بجستند. هر کجا در اطراف عالم متمرّدی، طاغی، باغی، کافری، منافقی مبتدعی بماندست همه از اصل آن نه تن خاستست، تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل بنده مؤمن پیش از تأثیر فلک است در آسمان. آنچه در آسمان و زمین یابی، در خود یابی، و آنچه در بهشت و دوزخ یابی در خود یابی، و آنچه در خود یابی، نه در آسمان یابی و نه در

زمین، نه در بهشت و نه در دوزخ.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سَخَن بیدی که خدای تعالی آن را می‌نپسندد و دوست ندارد آنست که: در وصف خالق آن گویی که توقیف‌دار آن نیست، و در وصف مخلوق آن گویی که در شرع ترا دستوری نیست. آن از بی حرمتی رود، و این از بی وفایی. آن یکی مایه بدعت است و این یکی عین معصیت. اِلَّا مَنْ ظَلِمَ سَخَن مظلوم در حق ظالم چون بدستوری شرع بود، آن بدی نیست بحقیقت، اما نام بدی بر وی افتاد بر سبیل جزا، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، اما چون مرد مردانه بود، و در کوی حقیقت یگانه بود، جزاء بدی نکند، و رخصت در آن نجوید، و داند که عفو نکوتر، و احتمال تامتر. یقول الله عز و جل: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

و آن گه گفت: وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِیماً خدای شنوا است و دانا. شنوا است که سخن ظالم می‌شنود، ای وای بر وی آن گه کش عقوبت کنند. دانا است که عفو و احتمال مظلوم میداند، طوبی مرورا آن گه که بنواخت و ثواب رسد.

إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا اِشَارَتَسْت بِاحْكَامِ آدَابِ شَرِيعَتِ، أَوْ تُخَفُّوهُ اِشَارَتَسْت بِتَحْقِيقِ احْكَامِ حَقِيقَتِ، أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ اِشَارَتَسْت بِتَحْصِيلِ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ.

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا هر که را آن همه حاصل گشت، الله توانا است که محبوب و مطلوب او در کنار وی نهد.

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْآيَةَ چِه بیخرد بودند آن قوم، و چه بی حرمت که دیدار حق میخواستند، و آن گه گوساله میپرستیدند. کسی که گوساله معبود وی بود، کی روا باشد که حق مشهود وی بود. و بآن سؤال رؤیت که کردند جز بیگانگی نیفزود ایشان را، و جز خواری و مذلت نیامد بر وی ایشان، از آنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند، و نه بر موجب تصدیق، و نه بر غلبه اشتیاق. و ابرار امت محمد چون در آرزوی دیدار حق بسوختند، و از تعظیم و اجلال حق آنچه در دل داشتند.

بر زبان نیاورند، لا جرم ربّ العزة مرهم دل ایشان را گفت: الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انی الی لقائهم لأشدّ شوقا.

وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا گفته‌اند: این سلطان مبین قوت دل بود، و کمال حال، تا طاقت

کلام سماع حق بی واسطه داشت. موسی را پرسیدند که از کجا دانستی که حق است که با تو سخن میگوید؟ گفت: انوار هیبت و جلال الوهیت و آثار عز و جبروت احدیت مرا فرو گرفت، دانستم که حق است که با من سخن میگوید. بتأیید ربّانی، و قوت الهی گفتم: انت الذی لم یزل و لا یزال، لیس لموسی معک مقام و لا له جرأة فی الکلام الا ان تبقیه ببقائک و تنعته بنعوتک. چنان که موسی را درین جهان سلطان مبین داد در سماع کلام حق، اَمّت احمد را در آن جهان سلطان مبین دهد در دیدار حق. مصطفی (ص) گفت: «انکم سترون ربکم عزّ و جلّ، لا تضامون فی رؤیته کما ترون القمر لیلة البدر، فمن استطاع منکم ان لا یغلب علی صلاة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فلیفعل.

درین خبر اشکالست، هم از روی لغت، هم از روی معنی، و شرح آن دراز است جز بموضع خویش در اثبات رؤیت نتوان گفت، و الله اعلم.

۲۵ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از ترسایان هیچ کس نیست، إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ مگر که بوی بگردد پیش از مرگ وی، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹) و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است.

فَبَطَّلْ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا ببیدادگری گروهی از ایشان که جهود شدند، حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ حرام کردم بر ایشان چیزهای پاک، أُحِلَّتْ لَهُمْ که حلال بود بر ایشان پیش فا، وَ بَصَدَّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً (۱۶۰) و بباز گردانیدن ایشان از راه خدای فراوانی را.

وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا و ربا ستدن ایشان، وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ و ایشان را باز زده بودند از آن، وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِماً (۱۶۱) و ساخته ایم کافران را از ایشان عذابی دردناکی.

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لَكِن دوردشگان در علم منهم از ایشان، وَ الْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان، يُؤْمِنُونَ بما أنزل إليك میگردند آنچه بتو فرو فرستاده آمد، وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ و آنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو، وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و بیای دارندگان نماز، وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و وادهندگان زکاة، وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویدگان بخدای و روز رستاخیز، أُولَئِكَ ایشان آند، سَنُؤْتِيهِمْ که ایشان را دهیم، أَجْراً عَظِماً (۱۶۲) مزدی

هریره: فاقروا ان شئتم: وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ الْآيَةَ.

گفته‌اند که: کتاب اینجا انجیل است، و اهل کتاب ترسایان‌اند که در عیسی غلوّ میکنند، کافر میشوند. می‌گوید: هیچ ترسا نماند بوقت نزول عیسی از آسمان، که نه بوی ایمان آرد، و پیش از مرگ عیسی بی‌غمبری و بندگی وی گواهی دهد. و گفته‌اند که: اهل کتاب جهودان‌اند و ترسایان. و قیل: مَوْتُهُ كُنَيْتُتُكَ مِنْ اَحَادِ اَيْشَانِ. می‌گوید: هیچ نیست از جهودان و ترسایان که بوقت معاینه چون می‌میرند، نه بعیسی ایمان آرند، و گویند پیغامبر است و بنده، لکن ایمان که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنان که ربّ العزّة گفت: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاسَنَا. قال ابن عباس: لا يموت يهودى ولا صاحب كتاب حتى يؤمن بعيسى، و ان احترق او غرق او سقط عليه جدار او اكله السبع. عكرمه گفت: ابن عباس را امتحان کردند، گفتند: اگر از بالا بزیر افتد، و هلاک شود، ایمان چگونه آرد؟ گفت: در هوا آن کلمه بگوید. گفتند: و اگر او را گردن بزنند چون ایمان آرد؟ گفت: زبان بآن می‌گرداند چندان که تواند. محمد بن علی بن الحنفیة گفت: کسی که جهود باشد بوقت مرگ وی فریشتگان آیند، و بر روی و بر قفای وی می‌زنند، و می‌گویند: ای عدوّ الله! نه عیسی پیغامبر بتو آمد و تو او را دروغ‌زن گرفتی؟ آن جهود گوید: امنت اَنه عبد نبیّ. این بگوید، لکن سود ندارد، و ایمان باین وقت بکار نیاید. و همچنین ترسا را گویند: ای عدوّ الله! اتاک عیسی نبیّا، فکذبت به، و زعمت اَنه الله او ابنه؟ ترسا ایمان آرد و گوید: اَنه عبد الله و رسوله، لکن بکار نیاید و سود ندارد. و قیل: «لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ» يعود الى محمد (ص)، و «قبل موته» يعود الى الكتابیّ، و قیل: الأوّل يعود الى الله سبحانه، و الثانی الى الكتابیّ، و الصّحیح ما سبق، اذ ليس فى الآیة الا ذكر عیسی (ع). و یومُ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً على ان قد بَلَغَ الرِّسَالَةَ، و اقرّ بالعبوديّة على نفسه.

فَبِظُلْمٍ اِى فَبِظُلْمِ طَائِفَةٍ، مِنْ الَّذِيْنَ هَادُوا اِىن ظَلَمَ اَنَ اسْتِ كِه نَقْضِ بِيْمَانِ كَرْدَنْدِ، وَ بآيَاتِ خَدَاى كَافِر شَدَنْدِ. رَبِّ الْعِزَّةِ اَيْشَانِ رَا بَآنَ ظَلَمَ وَ بَآنَ بَغْيِ عَقُوبَتِ كَرْدِ، وَ چيزهاى حلالِ بَر ايشان حرام كَرْدِ، وَ اِىن تَحْرِيمِ اَنجَا اسْتِ كِه كُفْتِ: وَ عَلَيَّ الَّذِيْنَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ الْآيَةَ. وَ دَرِيْنِ آيَتِ تَقْدِيْمِ وَ تَاخِيْرِ اسْتِ، وَ نَظْمِ آيَتِ اِىنْسْتِ: فَبِظُلْمِ مَنْ الَّذِيْنَ هَادُوا وَ بَصَدَّهُمْ عَنِ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ اَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ اَكْلَهُمْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتِ

احلّت لهم، عقوبه لهم. میگوید: بآنکه ظلم کردند، و مردمان را از راه مصطفی و از راه خدا و از دین بر گردانیدند، و ربا ستندند، و مال مردم به بی حق و باطل خوردند، ما آن حلالها بر ایشان حرام کردیم، عقوبت ایشان را در دنیا، ایشان را این عقوبت کردیم، و در عقبی ایشان را عذابی دردناک ساختیم. آن گه مؤمنان ایشان را چون عبد الله سلام و اصحاب وی مستثنی کرد، و گفت: لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ يُعْنَى فِي عِلْمِ كِتَابِهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، وَ الْمُؤْمِنُونَ يُعْنَى اصْحَابِ النَّبِيِّ (ص)، يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ يُعْنَى الْقُرْآنَ، وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُعْنَى التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ.

وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ در نصب مقیمین گفتند که نصب علی المدح است، تفضیل اقامت صلاّه را بر دیگر اعمال. این فضل و شرف از آن یافت که دیگر اعمال و احکام بواسطه جبرئیل ثابت گشت، و نماز شب معراج بی واسطه جبرئیل، مصطفی از حق گرفت جلّ جلاله. و گفته اند که: مقیمین مجرور است، معطوف بر ها و میم که در مِنْهُمْ است، یعنی: منهم و من المقیمین الصلاّة، یعنی الصلوات الخمس بوضوئها و وقتها و قیامها و قراءه القرآن فیها، و الركوع و السجود و خشوعها و جمیع معالمها.

وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ يُعْنَى الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُعْنَى الْبَعْثَ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ. أَوْلَيْكَ سُنُوتِهِمْ بَيَاءَ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ، وَ بِنُونِ قِرَاءَتِ بَاقِي، وَ الْوَجْهَ فِيهِمَا قَدْ سَبِقَ. وَ اجْرَ عَظِيمٍ بَهْشْتِ اسْتِ.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ سَبَبَ نَزُولِ آيَةِ آيَةِ أَنْ بَدَّ رَبُّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي شَأْنِ جَهْدَانِ أَيْنِ آيَةِ فَرَسْتَادٍ: يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْآيَةَ، وَ أَنْ عَيْبَ وَ عَوَارِ ائِشَانِ، وَ أَنْ فِضَائِحِ ائِعْمَالِ ائِشَانِ دَرِيْنِ آيَاتِ بِيْدَا كَرْدِ. جَهْدَانِ دَرِ خِشْمِ شَدْنْدِ، وَ يَكِ زَبَانِ بِيْرُونِ آمَدْنْدِ كِه: وَ مَا ائِزَلِ اللّٰهُ عَلِيْ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ، اللّٰهُ بِيْهِجِ بَشَرٍ چِيْزِيْ اَزِ كِتَبِ وَ صَحْفِ نَفْرَسْتَادِ. وَ بَعْضِيْ كَهْتَنْدِ اَزِ ائِشَانِ كِه: پَسِ اَزِ مَوْسَى بِيْهِجِ پِيْغَامْبِرِ هِيْجِ كِتَابِ نَفْرَسْتَادِ. رَبُّ الْعَالَمِيْنَ بِجَوَابِ ائِشَانِ اَيْنِ آيَةِ فَرَسْتَادِ: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ يَا مُحَمَّدُ مَا بَتُوْ بِيْغَامِ دَادِيْمِ، وَ وَحِيْ فَرَسْتَادِيْمِ هَمِ چِنَانِ كِه پِيْغَامْبِرَانِ گِذْشْتِه رَا دَادِيْمِ، سَبِيْلِ تُوْ دَرِ وَحِيْ هَمِ سَبِيْلِ ائِشَانَسْتِ، وَ اَيْنِ بَرِ جَهْدَانِ حَجَّتِ اسْتِ، كِه ائِشَانِ دَانَسْتِه بُوْدَنْدِ اَزِ تُوْرَاتِ كِه رَبُّ الْعِزَّةِ بَايْنِ پِيْغَامْبِرَانِ وَحِيْ فَرَسْتَادِ، وَ پِيْغَامِ دَادِ، وَ چِنَانِ كِه ائِشَانِ رَا پِيْغَامِ دَادِ، مِصْطَفَى رَا پِيْغَامِ

داد. و آن گه نوح را فرا پیش همگان داشت اگر چه از وی فاضلتر در انبیاء بودند، اما از بهر آن ذکر وی فرا پیش داشت که نوح، ابو البشر بود، کما قال عزّ و جلّ: وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ. و اوّل پیغامبر از پیغامبران شریعت نوح بود، و اوّل کسی که دعوت کرد، و مشرکان را بیم داد نوح بود، و اوّل کسی که امتّ وی را عذاب کردند بدعاء وی، نوح بود، و معجزت وی در نفس وی بود، که وی را هزار سال عمر بود، که یکتای موی وی سفید نگشت، و قوّت وی ساقط نشد، و هیچ پیغامبر در دعوت آن مبالغت نمود که نوح نمود، هم در شب دعوت کرد، هم در روز، هم در نهان، هم در آشکارا، و ذلک فی قوله تعالی: قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا، و قوله: ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا، ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. و هیچ کس در رنج خویش آن صبر نکرد که وی کرد، بروزی در چند بار وی را بزدندی، چنان که از هوش برفتی، چون بهوش باز آمدی هم چنان دعوت کردی، و در روش خویش مقام شکر داشت، که برترین مقام است. کما قال تعالی: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا.

و اوّل کسی که برستاخیز از خاک برآید بعد از مصطفی (ص)، نوح باشد، و ربّ العزّة جلّ جلاله در کتاب خویش دو جایگه نوح را ثانی مصطفی کرد: یکی در گرفتن عهد و پیمان، و ذلک فی قوله تعالی: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ. دیگر در پیغام و وحی، چنان که گفت: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ. يقال: سَمِيَ نُوحًا لِأَنَّهُ نَاحٍ عَلَى نَفْسِهِ. و «ابراهیم» نام عبری است، و بیان آن در سورة البقرة رفت، و «اسماعیل»، مجاهد گفت: مادر وی آن گه که وی را بیزاد از رنج زادن این کلمت بگفت: «اسمع یا ربّ». وحی آمد بوی: «قد سمع ایل»، پس وی را ازین کلمه نام نهاد اسماعیل. و گفته اند: اسحاق ضحاک است، و نوح، فرج، و ایوب، سعید، و یوسف، زیاد، و یعقوب، اسرائیل، و اسباط اولاد یعقوب اند دوازده: روبیل، و شمعون، و لاوی، و یهوذا، و یشخر، و دان، و ربالون، و نفتالی، و جاد، و اسر، و یوسف، و این یامین.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ این همچنانست که آنجا گفت: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ. جای دیگر گفت: مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ. وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ ای او حینا الیهیم فی

صحف ابراهیم. آن گه داود را از جهت آواز خوش بذکر زبور مخصوص کرد، و گفت: *آتینا داوُد زبوراً*. داود هر گه که زبور خواندی از خوشی آواز وی خلقی جان بدادندی. مصطفی (ص) گفت بو موسی اشعری را، از آنکه آواز وی خوش بود: «اعطیت مزمارا من مزامیر آل داود».

شبی بو موسی قرآن میخواند، و رسول خدا سماع میکرد. دیگر روز وی را گفت: «لو رأیتنی البارحة و أنا اسمع لقراءتک!» فقال: اما و اللّٰه یا رسول اللّٰه! لو علمت أنّک تسمع لحبّرته تحبیرا.

بو عثمان نهدی گفت: هرگز آواز هیچ مزمار خوشتر از آواز بو موسی نشنیده‌ام، در نماز بامداد ما را امامی میکرد، و خواستیم که سورة البقرة خواندی، یا در قراءت بیفزودی، از بس که خوش میخواند.

وَآتینا داوُد زبوراً حمزة زبوراً بضم «زا» خواند، و این را دو وجه است: یکی آنکه جمع زبر باشد بمعنی مزبور، مصدری بجای اسم نهاده. چنان که گویند: هذا ضرب الامیر، ای مضروبه، و هذا نسج الیمن، ای منسوجها، و چنان که مکتوب را کتاب گویند، و محسوب را حساب گویند. و روا باشد که آن را جمع کنند، و گر چه مصدر است، زیرا که بجای اسم افتاده، نبینی که کتاب مصدر است در اصل، لکن چون بمعنی مکتوبست او را بر کتب جمع کنند. همچنین زبر را زبور جمع کنند، لوقوعه موقع الاسم، و هو المزبور، و ان کان فی الأصل مصدرًا.

وجه دوم آنکه: احتمال دارد که زبور بضمّ جمع زبور باشد بفتح، و این جمعی باشد زوائد از آن حذف کرده، و بر خلاف حرکت اقتصار کرده، چنان که گویند: کروان و کروان، و ورشان و ورشان، و اسد و اسد، و فرس ورد و خیل ورد، و رجل ظریف و رجال ظروف. چون روا بود که اینها را چنین جمع کردند، همچنین ممتنع نباشد که زبور را بر زبور جمع کنند.

باقی «زبوراً» خوانند، بفتح زا، و وجه این ظاهر است: فانّ زبور بمعنی مزبور، فعول بمعنی مفعولست، کرکوب بمعنی مرکوب. و زبور نامی است خاصّه این کتاب را. و گفته‌اند: زبور صد و پنجاه سورة است که در آن ذکر حدّ نه، و حکم نه، و فریضه نه، و حلال و حرام نه.

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ اِیْنَ بَانَ فَرُو اَمَدَ كَه جَهودَانِ كَفْتَنَد: رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ذَكَرَ یِیغَامِرَانَ كَرَد، وَ قَصَّه اِیْشَانَ بَا مُحَمَّد بَغَفَت، وَ كَار مُوسَى بَر مَا رُوشَن نَكْرَد، كَه اللّٰهُ بَا وِی سَخَن كَفَت یَا نَكَفَت. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اِیْنَ اَیْتِ فَرَسْتَاد: وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْكَ مِنْ قَبْلُ، مِیگوید: مَا قَصَّه یِیغَامِرَانَ بَر تُو خَوَانَدِیْم بِیْش اَزِیْنَ، یَعْنِیْ دَر مَكَه دَر سُورَةِ الْاِنْعَام، كَه نَزُولِ اَن بَه مَكَه بُود، وَ رُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَیْكَ وَ یِیغَامِرَانِیْ هَسْتَنَد كَه ذَكَرَ اِیْشَانَ نَكْرَدِیْم، وَ قَصَّه اِیْشَانَ بَر تُو نَخَوَانَدِیْم. اِحْتِمَالَ كَنَد كَه تَرَك ذَكَرَ اِیْشَانَ اَز اَنَسْت كَه نَزْدِیك اَهْل كِتَابِ دَر كِتَبِ اِیْشَانَ ذَكَرَ وَ قَصَّه اَن یِیغَامِرَانَ نِیْسْت، پَس دَر ذَكَرِ اِیْشَانَ رَسُوْل رَا بَر اِیْشَانَ حَجَّتْ نَبَاشَد.

اَن كِه كَفَت: وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى تَكْلِیْمًا وَ هُو اِبْن اَرْبَعِیْنَ سَنَةِ، لَیْلَةِ النَّارِ مَرَّةً وَ مَرَّةً اُخْرَى یَوْمَ اَعْطِی التَّوْرَةَ. مِیگوید: اللّٰهُ بَا مُوسَى سَخَن كَفَت سَخَن كَفْتَنِی، بَمَصْدَرِ تَاكِیْدِ كَرَد، تَا دَانَد كَه سَخَن كَفْتَنِی بَا وِی بَیْوَاسَطَه بُود. وَ تَخْصِیْبِ مُوسَى بَتَكْلِیْمِ اَز مِیْآنِ دِیْكَرِ یِیغَامِرَانَ، دَلِیْلِ اَسْت كَه سَخَن كَفْتَنِی بَا وِی بَر وَجْهِی بُود مَهْتَرِ اَز اَن وَجَه كَه بَا دِیْكَرَانَ بُود بَوَاسَطَه.

رَوِی الزَّهْرَى عَن اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ (رَضِی)، قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «كَلَّمَ اللّٰهُ اُخَى مُوسَى بِمِائَةِ اَلْفِ كَلِمَةٍ وَ اَرْبَعَةَ وَ عَشْرِیْنَ اَلْفَ كَلِمَةٍ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ كَلِمَةً، فَكَانَ الْكَلَامُ مِنَ اللّٰهِ، وَ الْاِسْتِمَاعُ مِنْ مُوسَى. فَلَمَّا اَن هَبَطَ مُوسَى اِلَى الْوَادِی لَقِیْهِ اِبْلِیْسُ، قَالَ لَهُ: یَا مُوسَى! مِنْ اِیْنِ اَقْبَلْتِ؟ قَالَ: كَلَّمَنِ رَبِّیْ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ: یَا مُوسَى لَا تَفْرَحْ، فَانَّ الَّذِیْ كَلَّمَكَ لَیْسَ هُوَ اللّٰهُ. قَالَ: فَانْطَلَقَ اللّٰهُ الْوَادِی الَّذِیْ كَانَ عَلَیْهِ مُوسَى، وَ هُوَ یَقُوْلُ: یَا مُوسَى! لَیْطَمَنَّ قَلْبُكَ فَانَّ الَّذِیْ كَلَّمَكَ هُوَ اللّٰهُ.

قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ مُوسَى اِلَى مَكَانِهِ الَّذِیْ كَانَ اَقْبَلَ مِنْهُ، فَعَلِمَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا رَجَعَ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ رَجَعْتَ یَا مُوسَى؟ قَالَ مُوسَى: اَلْهَى وَ سَیِّدِی! اَنْتَ كَلَّمْتَنِیْ اَمْ غَیْرُكَ فِیْمَا بَیْنِیْ وَ بَیْنِكَ؟ قَالَ اللّٰهُ: یَا مُوسَى! اَنَا كَلَّمْتُكَ فَمَا بَیْنِیْ وَ بَیْنِكَ تَرْجَمَانُ.»

وَ عَن اَبِیْ هَرِیْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «لَمَّا كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى كَانَ یَبْصُرُ دِیْبَ النَّمْلِ عَلَی الصَّفَا فِی اللَّیْلَةِ الْمَظْلَمَةِ مِنْ مَسِیْرَةِ عَشْرَةِ فَرَاسَخَ.»

وَ عَن اِبْنِ مَسْعُوْدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى وَ كَانَتْ عَلَیْهِ جَبَّةٌ صُوفٍ، وَ

کساء صوف، و سراویل صوف، و عمامة صوف، و نعلاه جلد حمار غیر ذکی. و بدان که اوّل کسی که در اسلام انکار کرد که الله با موسی سخن گفت، سخن مسموع بی واسطه، جعد درهم بود، بروزگار هشام بن عبد الملک بن مروان. هشام علماء وقت را جمع کرد بواسطه، و جعد را حاضر کردند تا خود چه میگوید. جعد بر آن انکار اصرار نمود، علما همه متفق شدند که گوینده این سخن زندیق است، و معتقد این بر باطل، که در آن ردّ قرآن است، و تکذیب شرع. پس هشام بن عبد الملک روز عید اضحی وی را حاضر کرد، و خلق را پند داد، و قربان فرمود، و گفت: ارجعوا و ضحوا تقبل الله منکم، فانی مضح بالجور من درهم، فانه زعم ان الله لم یکلّم موسی تکلیما، و لم یتخذ ابراهیم خلیلا. ثمّ نزل، و ذبحه تحت المنبر بمحضر من الخاصّة و العامّة، فاستحسن الكلّ فعله، و قالوا: نفی الغلّ من الاسلام.

اما کلام در قرآن بر چهار وجه است: یکی آنست که خدای تعالی بخودی خود با بندگان گوید بی وحی، چنان که الله میگوید، و بنده میشوند، و سخن که با موسی گفت چنین بود. یقول الله تعالی: وَ کَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَکْلِیماً. نظیر این در سوره البقرة گفت: وَ قَدْ کَانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلَامَ اللهِ یعنی: السّبعین الذّین سمعوا کلام الله. وجه دوم کلام خدا است بوحی، چون قرآن به مصطفی (ص) فرود آمده بوحی، و ذلك قوله تعالی: وَ اِنْ اَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِکِیْنَ اسْتَجَارَكَ فَاجْرُهُ حَتّٰی یَسْمَعَ کَلَامَ اللهِ یعنی القرآن. نظیر این در سوره الفتح گفت: یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوْا کَلَامَ اللهِ یعنی القرآن الذّی اوحی الی محمد. وجه سیوم کلام است بمعنی علم و عجائب، چنان که گفت تعالی و تقدّس: قُلْ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِداداً لِّکَلِمَاتِ رَبِّیْ یعنی لعلم ربّی و عجائبه. همانست که در سوره لقمان گفت: مَا نَفِذَتْ کَلِمَاتُ اللهِ یعنی علم الله و عجائبه. وجه چهارم کلام خلق است بوقت مرگ ایشان، کلامی که آدمیان نشنوند، و ذلك فی قوله تعالی: کَلَّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا، و لا یسمعها بنو آدم، لَأَنَّ الْکَافِرَ اِذَا عَايَنَ الْمَلَائِکَةَ آمَنَ وَ نَدِمَ، و لا ینفعه الايمان و النّدم.

رُسُلًا مُّبَشِّرِیْنَ وَ مُنذِرِیْنَ اعراب این همچنانست که اعراب وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ، هر دو منصوب اند بنزع حرف خفض، یعنی اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و الی رسل. و روا باشد که نصب آن بفعلی مضر بود یعنی: و ارسلنا رسلا مبشّرین، یعنی بالثّواب علی

الطاعة، و منذرين بالعقاب على المعصية. میگوید: بیغامبران را فرستادیم بشارت و نذارت، تا فردا نگویند: ما جاءنا من بشیرٍ و لا نذیرٍ، لَوْ لا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا، و این الزام بر معقول خلق است، که ایشان چنان دانند که گرفتن پیش از آگاه کردن بیداد است، و الله تعالی بر عقول حجّت افکند، و پیش از آنکه آگاه کرد نگرفت، گفت: وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا، جای دیگر گفت: وَ ما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَا رَسُولًا. و بحقیقت حجّت الله راست پیش از ارسال رسل، و پس از آن بحجّت آفریدگاری و خداوندی، که وی خداوندی است بوجود آورنده از عدم. رهی را از عدم بوجود آورد، بر آنکه با وی آن کند که خود خواهد، کس را با وی در آن سخن نیست. نه وی را خرید، یا از مالکی یافت، یا از مورثی میراث برد که در آن ملک حکمی را یا شرطی را فرا وی راهی بود.

لكنَ اللهُ يَشْهَدُ این لکن استثنا از آن است که پیش ازین در قصّه جهودان گفت: وَ كُفِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللهِ، بآیات خدای کافر شدند، لکن خدای گواهی میدهد بآنچه فرو فرستاد بتو، یعنی قرآن. و گفته‌اند: سبب نزول این آیت آن بود که جهودان را از نبوت مصطفی (ص) پرسیدند، گفتند که: ما ندانیم و شناسیم، و باین گواهی ندهیم. پس جماعتی از آن جهودان در پیش رسول خدا شدند. رسول گفت: ای و الله، شما دانسته‌اید که من رسول خدا ام. گفتند: ندانیم و شناسیم و بدین گواهی ندهیم. خدای تعالی این آیت فرستاد: لکنَ اللهُ يَشْهَدُ ای یبیین نبوتک، بما أنزلَ إِلَيْكَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ دَلِيلَهُ، لَأَنَّ الشَّهَادَةَ تَبَيِّنُ. میگوید: خدای روشن گرداند نبوت تو بآنچه فرو فرستاد بتو از قرآن و دلائل آن. أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ای هو يعلم أنّک اهل لانزاله علیک، لقیامک به. فرو فرستاد بتو این قرآن بآنچه دانست که تو اهل آنی، و بجای آنی. معنی دیگر: أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ای انزل علیک فیه علمه بالخلق، و ما یسرون و ما یعلنون، و ما لهم فیه من لیّنات و النور المبین، و قیل: أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ای من علمه.

وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ میگوید: فریشتگان گواهی میدهند بنبوت تو یا محمد، اگر جهودان گواهی نمیدهند باکی نیست، و گواهی فریشتگان بقیام معجزه شناسند، هر که معجزه وی ظاهر گشت، فریشتگان بصدق وی گواهی دهند. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً یقول: فلا شاهد افضل

من الله. بانه انزل عليك القرآن.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي بِمُحَمَّدٍ (ص) وَ الْقُرْآن: وَ صَدُّوا النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ، قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا
بَعِيدًا أَى طَوِيلًا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي الْيَهُودَ، وَ ظَلَمُوا مُحَمَّدًا (ص) بَكْتِمَانِ نَعْتِهِ، مَيِّگُودِ: أَنْ جَهُودَانِ كَه بَه
مُحَمَّدٍ وَ قُرْآنِ كَافِرٍ شَدْنَدِ، وَ بَه مُحَمَّدٍ ظَلَمَ كَرْدَنْدِ كَه نَعْتِ وَ صَفْتِ وى بیوشیدند، لَمْ يَكُنْ
اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ خَدَاىِ بَرِ أَنْ نَيْسْتِ كَه ایشان را بیامرزد، كَه دَرِ عِلْمِ قَدِيمِ وى چنانست كَه
ایشان در كفر میرند. وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا

الى الهدى و الاسلام، و بآن نىست كَه ایشان را باسلام راه نماید. بلى راه جهودى كَه راه
دوزخ است ایشان را نماید. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. اى عذابهم على
الله هين.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَلْبَا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ الْآيَةِ اى خداوندى كَه تقديرت را
معارض نىست، و تدبيرت را مناقض نىست، حكمت را مردّ نىست، و فرمانت را ردّ نىست،
آنجا كَه امان تو نىست، روى ايمان روشن نىست، و جهد بندگى بكار نىست. يكى درنگر،
جوانمردا! بحال آن مخذولان درگاه بى نيازى، و رانندگان قهر ازلى، كَه چون امان حق در
ایشان نرسيد، و عنایت ازلى ایشان را نگرفت، ايمانشان بكار نیامد، و دريافتشان بوقت
معاینه سود نداشت، و در حال حياتشان خود بار نداد، و در نگذاشت.

چه چاره مر مرا بختم چنین است ندانم چرخ را با من چه كین است؟

هر چند ظاهر این آیت قومى را آمد على الخصوص، اما از روى اشارت حكم آن بر
عموم است، و بندگان را تنبیهى تمام است، تا چشم عبرت باز كنند، و دیده فكرت بر
گشایند، و از آن وقت معاینه بترسند: آن ساعت كَه رزمهای نفاق باز گشایند، و
سروشهای زرقى از سر آن باز گیرند، و دلها را منشور نومیدی نویسند، و دیدهها را كحل
فراق در كشند، و رفته ازلى و سابقه حكمتى در رسد، اما از روى فضل بناوخت و لطف، و
از روى عدل بسیاست و قهر.

نیکو گفت آن جوانمرد که: آه از قسمتی که پیش من رفته! و فغان از گفتاری که خود رأیی گفته! چه شود اگر شاد زیم یا آشفته؟ ترسانم از آنکه آن قادر در ازل چه گفته. قوله: *فِيظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ* ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات. اگر لطافتی و کرامتی بینی در بنده‌ای، از آنست که ظاهر شریعت نگه داشت، و تعظیم آن بجان و دل خواست، تا لا جرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسید، و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی، از آنست که بچشم انکار در حرم شریعت نگریست، و در متابعت نفس اماره محظورات دین بکار داشت. آری چنین بود که هر که ظاهر شریعت دست بدارد، جمال حقیقت از وی روی پیوشد. هر که امر و نهی پست دارد، چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد.

اگر نر بهر شرعستی در اندر بنددی گردون و گر نر بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

قوله: *لَكِنَّ الرَّاْسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ* راسخان در علم ایشانند که انواع علوم ایشان را حاصل شده: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت. علم شریعت آموختنی است، علم طریقت معاملتی است، علم حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: *فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ*. علم طریقت را گفت: *وَ اتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ*. علم حقیقت را گفت: *وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا*. حوالت علم شریعت را با استاد کرد. حوالت علم طریقت با پیر کرد. حوالت علم حقیقت با خود کرد. هر که پندارد که در علم شریعت واسطه استاد بکار نیست زندیق است، هر که چنان نماید که علم طریقت بی پیر میسر شود، فتنان است. هر که گوید علم حقیقت را جز حق معلّم است مغرور است. گفته‌اند: راسخان در علم ایشانند که علم شریعت بیاموختند، و آن گه باخلاص آن را کار بستند، تا علم حقیقت اندر سر بیافتند، چنان که مصطفی (ص) گفت: «من عمل بما علم ورّته الله علما لم يعلم».

هر که علم شریعت را کار بند نبود، آن علم ضایع کرد، و بر وی حجّت گردد، و هر که مرا آن را کار بند بود، آن علم ظاهر حجّت وی گردد، و علم حقیقت بعطا بیاید. *إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ التَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ* اساس کونین بجز نبوتست، و ثمره نبوت جمال شریعتست. شریعت راه راست، و پیغامبران نشان راه‌اند، راهبر تا نشان راه

نبیند راه نبرد: اذْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.

ربّ العزّة پیغامبران را بخلق فرستاد، تا راه طاعت پدید کنند، و بنده بر آن طاعت بکرامت و مشوبت رسد، و نیز راه معصیت پیدا کنند و از آن حذر نمایند، تا بنده از معصیت پرهیزد، و مستوجب عقوبت نگردد. اینت فضل بی‌نهایت، و کرم بی‌غایت.

اگر بنده را بجای ماندی، و رسول را نفرستادی، و چراغ هدی بدست رسول فرا راه وی نداشتی، بنده در غشاه خلقیت و ظلمت خود رأیی بماندی. همه آن خوردی که زهر وی بودی، همه آن کردی که هلاک وی در آن بودی. پس اعتقاد کن که: پیغامبران رحمت و امامان جهانیان اند، خیار خلق و صفوت بشر ایشانند. بر سر کوی دوستی داعیان اند، و بر لب چشمه زندگانی ساقیان اند. شریعت را عنوان، و حقیقت را برهان اند. اگر در آفرینش کائنات مقصودی بود ایشان آن اند، و اگر حقیقت را گنجی است ایشان خازنان اند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْآيَةَ فَرْمَانٌ آمَدَ كَه: ای سید خافقین! ای مقتدای کونین! آن تابشی که از عالم وحی بتو رسید، آن را رسالت خوانند، و پیش از تو مرسلان را هر کس باندازه خویش دادیم، اما آنچه از وراء عالم رسالت است، و علی مشرب دولت تو است، روا نبود که دست هیچ ظالمی بدان رسد، یا دولت هیچ رونده‌ای آن را دریابد. اشارت مهتر عالم چنین است: «اوتیت القرآن و مثله معه».

چندان که از عالم نبوت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند. همانست که گفت: «لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».

۲۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَي مَرْدَمَان! قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ آمَدٌ بِشَمَا إِيْنِ فَرَسْتَادِه، بِالْحَقِّ بَرَاَسْتِي، مِنْ رَبِّكُمْ أَزْ خُدَايْ شَمَا، فَاْمِنُوا بَكْرُوِيْد، خَيْرًا لَكُمْ شَمَا رَا أَن بَه اَسْت، وَ إِنْ تَكْفُرُوا وَ اِكْفَار شُوِيْد، فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خُدَايْرَاَسْت هَرْ چَه دَر آسْمَان وَ زَمِيْن چِيْز اَسْت، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا (۱۷۰) وَ خُدَايْ دَاْنَا اَسْت رَاَسْت دَاْنَشْ هَمِيْشَه اِي.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ أَي اَهْلْ كِتَاب! لَا تَغْلُوا فِي دِيْنِكُمْ أَزْ اَنْدَاَزَه دَر مَكْدَرِيْد دَر دِيْن خُوِيْش، وَ لَا تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ وَ بَرْ خُدَايْ مَكُوِيْبِيْد، إِلَّا الْحَقُّ مَكْر سَزَايْ اُو، إِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ

مَرِيَمَ عِيسَى يَسْرَ مَرِيَمَ، رَسُولُ اللَّهِ رَسُولُ خِداست، وَكَلِمَتُهُ سَخْنُ وى، أَلْفَاها إِلَى مَرِيَمَ كه آن سخن به مريم افكند، وَ رُوحٌ مِنْهُ وَ جَانِي است ازو، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ بگرويد بخدا و فرستادگان او، وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً وَ مَگوويد كه سه است، أَنْتَهُوا باز شيد از بين گفتار، خَيْرًا لَكُمْ شِما را به است اين. إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كه اللَّهُ خدايست يگانه يكتا، سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَكَلْدٌ پاكي و دورى وى را از آنكه وى را فرزند بود، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ او راست هر چه در آسمان و زمين چيز است، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (۱۷۱) و خدای بسنده است بكار پذيرى و كارسازى. يَسْتَنْكِفُ الْمَسِيحُ نَنگ نميدارد عيسى، يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ كه او خدای را بنده بود، لَأَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ نه فريستگان نزديك كردگان، مَنْ يَسْتَنْكِفُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ هر كه ننگ دارد از پرستش وى، يَسْتَكْبِرُ وَ گردن كشد، سَيَحْشُرُهُمْ بِهِم آرد خدای ايشان را، لِيَهْ جَمِيعًا (۱۷۲) تا بوى آيند همگان.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَمَا ايشان كه بگرويدند، و كار نيك كردند، «فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ تَمَامَ بايشان سپارد مرزدهاى ايشان، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ ايشان را بيفزايد از عطاء خود، وَ أَمَا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ أَمَا ايشان كه ننگ داشتند از پرستش وى، وَ اسْتَكْبَرُوا وَ گردن كشيده، فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا عذاب كنند ايشان را عذابي دردناكى، وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ وَ نيابند خويشتن را، مِنْ دُونِ اللَّهِ فِرود از خدای، وَلِيَّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷۳) نه كارسازى و نه دوستى و نه يارى.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان، قَدْ جَاءَكُمْ آمَدٌ بِشِما، بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ دِست آويزى و حجتى از خداوند شما، وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ وَ فرو فرستاديم بشما نورا مُبِينًا (۱۷۴) روشنايى پيدا.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ أَمَا ايشان كه بگرويدند بخدای، وَ اعْتَصَمُوا بِهِ وَ دِست در وى زدند، فَسَيُؤْتِيهِمْ دِرْأَرْدَ ايشان را، فِى رَحْمَةٍ مِنْهُ دِر بَخشايشى از خود، وَ فَضْلٌ وَ افزونى، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ وَ راهشان مينمايد بخود، صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۱۷۵) راهى راست درست.

يَسْتَفْتُونَكَ مِيبِرِسْتند از تو، قُلْ گوى، اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِى الْكَلَالَةِ اللَّهُ مى فتوى كند شما را در كلاله، إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ اكر مردى بميرد، لَيْسَ لَهُ وَكَلْدٌ وَ او را هيچ فرزند نه و لَهُ أُخْتٌ وَ او را خواهرى بود، فَلَهَا نَصْفٌ مَا تَرَكَ آن خواهر راست نيمى از ميراث، وَ هُوَ يَرِثُهَا وَ اين برادر ميراث برد از وى، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكَلْدٌ اكر او را فرزندى نبود، فَإِنْ كَانَتْ أُنْتَيْنِ وَ اكر دو

خواهر باشند فَلهِمَا التُّلثَانِ مِمَّا تَرَكَ اِبْشَانِ را از مال دو سبک بود، وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً و اگر برادران و خواهران بهم باشند، فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ برادر راست چندان که دو خواهر را، يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ پيدا میکند خدای شما را احکام خویش أَنْ تَضِلُّوا تا در نادانی بیراه نشدید، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶) و خدای بهمه چیز دانا است.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ الْآيَةُ این خطاب با اهل هر دو کتاب است: تورات انجیل، و رسول ایدر محمد (ص) است، میگوید: ای جهودان و ای ترسایان! محمدشما آمد و قرآن آورد، فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ او را تصدیق کنید، و قرآن براست دارید که شما را این به بود از کفر. پس اگر کافر شید و محمد را دروغ زن گیرید، و نعمت خدای بر خود بپوشید، بدرستی بدانید که هر چه در آسمانها و زمینها خلق است همه آن الله است. تواند که شما را بزمین فرو برد، یا آسمان بسر شما فرو آرد، و روزی از شما باز گیرد. کفر شما را زیان دارد، و اگر نه خدای بی نیاز است از شما و طاعت شما. پس گفت: وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا اللَّهُ دانا است بعاقبت کار همگان از کفر و ایمان، حکیم است درین تکلیف که شما را میکند، و میداند که از شما چه آید.

يا أهل الكتاب این خطاب با ترسایان است که در کار عیسی غلو کردند.

و معنی غلو از اندازه در گذشتن است بناحق. میگوید: ای ترسایان! در دین خود از اندازه در مگذرید، و بر الله جز آنکه سزای وی است مگویید، او را بی عیب و پاک دانید، از جفت و فرزند و انباز، که وی را نه انباز است، نه جفت، نه فرزند.

آن گه صفت عیسی کرد، و گفت: إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِيسَى پسر مریم است نه پسر خدا، چنان که ترسایان گفتند. «رَسُولُ اللَّهِ» رسول خدا است، نه چنان که جهودان گفتند که نیست. باین دو کلمه بر هر دو گروه رد کرد آنچه در عیسی گفتند. وَكَلِمَتُهُ معنی آنست که بکلمه حق در وجود آمد، که وی را گفت «کن فکان»، و گفته اند وی را کلمت خواند، از بهر آنکه خلق بوی هدی یافتند، چنان که بکلام وی یافتند.

أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ ای اعلمها و خبرها بها. كما يقال: القيت اليك كلمة حسنة. میگوید: آن سخن به مریم افکند، یعنی مریم را از آن آگاهی داد، و خبر کرد از وجود عیسی بی پدر،

پس عیسی که مخلوق است و پسر مریم است، چگونه خدا بود؟ و مادر وی پیش از وی بوده، و از وی در وجود آمده، و خدای قدیم است، لم یزل و لا یزال، پیش از وی هیچ چیز نه، و پس از وی هیچ چیز نه.

مصطفی (ص) گفت: «انت الأوّل فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء، و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء».

وَ رُوحٌ مِنْهُ اِی امر منه، لِأَنَّهُ بِأَمْرِهِ کَانَ، وَ قِیلَ: وَ رُوحٌ مِنْهُ اِی وَ نَفْحَةٌ مِنْهُ، لِأَنَّ جِبْرِیْلَ نَفَخَتْ فِی رُوحِهَا، فَحَمَلَتْ بِأَذْنِ اللّٰهِ، مَعْنَى اَنْتَ کَهِ: نَفَخَهُ جِبْرِیْلُ بِفَرْمَانِ حَقِّ بِه مَرِیْمَ رَسِیْدَ، وَ اِزْ اَنْ بَارَ گَرَفْت. وَ نَفَخَهُ جِبْرِیْلُ رَا رُوحَ گَفْت، لِأَنَّهَا رِیْحٌ تَخْرُجُ مِنَ الرُّوحِ. وَ قِیلَ: مَعْنَاهُ، وَ رَحْمَةٌ مِنْهُ، یَعْنِی: جَعَلَهُ اللّٰهُ رَحْمَةً لِمَنْ تَبِعَهُ، وَ آمَنَ بِه. یَدُلُّ عَلَیْهِ قَوْلُهُ: وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ اِی قُوَاهُمْ بِرَحْمَةِ مِنْهُ. وَ قِیلَ: الرُّوحُ، الوَحِی. اَوْحَى اِلَی مَرِیْمَ بِالْبَشَارَةِ وَ اِلَی جِبْرِیْلَ بِالنَّفْخِ، وَ اِلَیْهِ اِنْ كُنْ فَکَانَ، یَدُلُّ عَلَیْهِ قَوْلُهُ: «یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ».

مذهب حلولیان و ترسایان آنست که: وَ رُوحٌ مِنْهُ اِیْن «من» تبعیض است تا بعضیّت و جزئیّت میان خالق و مخلوق اثبات کنند، و نه چنانست که ایشان گفتند، تعالی اللّٰه عن ذلک علوّاً کبیراً! این «من» نه تبعیض راست، بلکه ابتداء غایت راست، چنان که در آن آیت گفت: سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیْعاً مِنْهُ.

اگر «روح منه» اقتضاء کند که عیسی بعضی است از او، پس «جَمِیْعاً مِنْهُ» اقتضاء کند که هر چه در آسمان و زمین چیز است ابعاض است از او، و باتفاق این من تبعیض نیست، پس «و روح منه» همین است، و جز این نیست.

اما روح در قرآن بر وجوه است: یکی از آن روح است که اجسام بدان زنده، و قبض آن بوقت مرگ قابض الأرواح کند. و مصطفی (ص) آن را گفته: «الأرواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف، و ما تناكر منها اختلف».

و به یقول اللّٰه عزّ و جلّ: وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی. وَ رُوحٌ، جِبْرِیْلُ اِست لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلّ: نَزَلَ بِه الرُّوحُ الْأَمِیْنُ، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ اَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ. وَ رُوحٌ نَامُ فَرِشْتَه اِیست عَظِیْمَ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَةُ صَفًّا. وَ رُوحٌ کَلَامُ خِدا اِست،

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ، و لِقَوْلِهِ تَعَالَى: أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا. و روح بمعنى رحمت است، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ أَيْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ، و روح عیسی است، و ذلک فی قوله: فَفَخَرْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا، و قوله تَعَالَى: وَ رُوحٌ مِنْهُ. فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً أَيْ لَا تَقُولُوا بِالْأَقَانِيمِ كَمَا قَالَتِ النَّصَارَى: اللَّهُ ثَلَاثَةٌ، فَأَقْنُومُ الْأَبَ، وَ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، وَ اقْنُومُ الْإِبْنَ، وَ هُوَ عِيسَى، وَ اقْنُومُ الزَّوْجِ، وَ هِيَ مَرْيَمُ. این یک صنف‌اند از ترسایان که الله را ثالث ثلاثه می‌گفتند، یعنی که اوست و جفت و فرزند. ربّ العزّة گفت: سه مگویید، و ازین سخن باز ایستید، و توبه کنید. انْتَهُوا یعنی: توبوا الی الله عزّ و جلّ من مقاتلکم هذه، خَيْرًا لَكُمْ یعنی: یکن خیرا لکم.

إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ خدایکست، یگانه، یکتا، در ذات و صفات بیهمتا و خدایی را سزا. سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ تنزیه نفس خویش کرد، و خود را ستود، که وی را سزد که خود را ستاید، پاکست و بی‌عیب، بی‌زن و بی‌فرزند، بی‌خویش، و بی‌پیوند، خود بی‌یار، و همه عالم را یار، خود بی‌نیاز، و همه عالم را کارساز.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ او راست هر چه در آسمانها، و هر چه در زمین، عیسی و غیر عیسی همه رهی و بنده وی، همه آفریده و ساخته وی. وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا أَيْ كَفِيلاً وَ شَهِيدًا بَذَلِكَ.

قال رسول الله (ص): «من قال: أشهد أن لا اله الا الله، وحده، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان عيسى عبده و ابن امته، و كلمته القاها الى مريم، و روح منه، و ان الجنة حق، و ان النار حق، ادخله الله من اي ابواب الجنة الثمانية شاء». يَسْتُنْكِفُ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ سبب نزول این آیت آن بود که ترسایان نجران گفتند: یا محمد! چرا همیشه صاحب ما را عیب کنی، یعنی عیسی، و وی را بد گویی؟ رسول خدا گفت: در وی چه می‌گوییم که آن بد است؟ گفتند: می‌گویی که: وی بنده خدا است. رسول گفت: وی را عیب و عار نیست که بنده خدا است. در آن حال جبرئیل آمد، و بر وفق آن آیت آورد: يَسْتُنْكِفُ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

قيل: هم حملة العرش، و انما ذكرهم لأن من الكفار من اتخذهم آلهة.

قومی که فریشتگان را بر انبیاء تفضیل نهادند، دست درین آیت زدند، و تمسک باین

کردند که: لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، و این تمسک بمذهب اهل حق درست نیست، و ایشان را درین آیت نام بردن، و ذکر کردن نه بر جهت تفضیل است، بلکه جواب دو گروه است: یکی ترسایان که عیسی را فرزند گفتند. دیگر مشرکان عرب که فریشتگان را خدایان ساختند، و عبادت ایشان کردند. ربّ العالمین گفت بردّ ایشان که: عیسی ننگ ندارد که بنده خدای باشد ای ترسایان! و نه فریشتگان که مقربانند از کرامت خدای، و بیشترین بشراند، می‌ننگ دارند از بندگی الله ای مشرکان عرب! پس معلوم گشت که این بر ردّ فریقین گفت، نه بر وجه تفضیل.

دیگر جواب آنست که: چون ترسایان گفتند: نه چون دیگر آفریدگانست، که همه آفریدگان از پدر و مادر در وجود آمدند، و عیسی بی‌پدر در وجود آمد.

پس نه روا باشد که او را چون دیگران بنده گویند. ربّ العزّة وانمود که: وجود وی بی‌پدر عجب‌تر از فریشتگان نیست که بی‌پدر و مادراند، و آن‌گه همه بندگان اویند، از بندگی می‌ننگ ندارند. جواب سیوم آنست که: آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فریشتگان بر انبیاء و بر جمله فرزندان آدم فضل دارند، پس ربّ العالمین خطاب با ایشان بر وفق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب معتزله و کرامیه و خوارج است. اما معتقد جمهور اهل حق درین مسئله آنست که انبیاء و مؤمنان بر فریشتگان فضل دارند، که آن فضل و کرامت و تخصیص قربت، که ربّ العزّة با پیغامبران و مؤمنان فرزند آدم کرد، با فریشتگان نکرد، که فریشتگان اگر چه بحضرت الهیّت نزدیکتراند، بحجب هیبت، و نور عزّت محجوب‌اند. و پیغامبران و مؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس و ضیاء و کشف و کرامت محبت مخصوص‌اند. و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان بر فریشتگان آنست که ربّ العزّة بر ایشان ثنا کرد، گفت: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ، و محبت خود ایشان را اثبات کرد، گفت: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، و در حق ابراهیم خلیل علی‌الخصوص گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، و پیغامبران را گفت: إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ، و مؤمنان را گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

و یشهد لذلك ما روى عن عبد الله بن عمر موقوفا و مرفوعا: انّ الملائكة قالوا: يا ربنا

خلقت بنی آدم فجعلت لهم الدنیا، فاجعل لنا الآخرة. فقال الله تعالى: لا اجعل صالح ذرية من خلقتة بيدي، كمن قلت له كن فكان. و روى أنه قال (ص): «ما من شيء اكرم عند الله من بنی آدم يوم القيامة». قيل: يا رسول الله! و لا الملائكة؟ قال: «و لا الملائكة. ان الملائكة مجبورون بمنزلة الشمس و القمر، يعنى انهما فى جريانهما و افولهما مسخران محمولان عليهما، و الملائكة فى معناهما كالمحمولين على الطاعة، لعدم الموانع عنها، ليست لهم نفس آمرة بالسوء و لا شهوة داعية، و لا شيطان يوسوس و يزين، و لا دنيا تغرّ و تمنى. فاذا اطاعوا صارت طاعتهم بمنزلة العادة كنفس المتنفّس، و طرف الطرف. و هل تستوى طاعة المجاهد و المكابر مع هذه الاعداء؟ كمن يكون فى روح و راحة؟».

قوله: مَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا مُتَكَبِّرَانِ، و جباران را درین آیت بيم داد و وعید نمود. و ایشان سه گروه اند بر تفاوت: گروهی بر خدای عزّ و جلّ تکبر کردند، چون نمرد و فرعون و ابلیس، و کسانی که دعوی خدایی کردند، و از بندگی ننگ داشتند. و به قال الله عزّ و جلّ: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا، و گروهی به رسول (ص) تکبر کردند چون کفار قریش که گفتند: بشری را همچون خود سر فرو نهمیم، چرا نه فریشته فرستادندی؟! یا باری محتشمی چون ولید مغیره از اهل مکه یا عروة بن مسعود الثقفی از اهل طائف، و ذلك قوله: «لولا انزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم»؟ ربّ العزة این قوم را میگوید: «فاصرف عن آیاتی الذین يتكبرون فى الأرض بغير الحق». سیوم قوم آنند که بر بندگان خدا تکبر کنند، و بچشم حقارت بایشان نگرند، و حق از ایشان قبول نکنند، و خویشان را بزرگ دارند، و خود را از همه کس به دانند. رسول خدا را پرسیدند که کبر چیست؟ گفت: آنکه حق را گردن نهد، و بچشم حقارت بمردم نگرد. یکی از جمله بزرگان دین گفته که: مرد کریم چون پارسا شود متواضع گردد، و سفیه چون پارسا شود باد کبر در وی پدید آید. و مصطفی (ص) گفته: «اعوذ بك من نفخة الكبر»، و در خبر است که چون متواضعی را ببینید با وی تواضع کنید، و بر متکبر تکبر آید، تا حقارت و مذلت وی پدید آید. روز رستاخیز این متکبران را بر صورت مور خرد حشر کنند، در زیرا پای خلق افتاده، و بنزدیک خدای عزّ و جلّ کس از ایشان خوارتر و ذلیل تر نه، که ایشان در تکبر و جبروت با خدای منازعت

کرده‌اند.

قال النَّبِيُّ (ص): «يَحْشُرُ الْمُتَكَبِّرُونَ امْتَالَ الذَّرَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فِي صُورَةِ الرَّجَالِ، يَغْشَاهُمُ الذَّلَّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، يَسَاقُونَ إِلَى سِجْنٍ فِي جَهَنَّمَ يُسَمَّى لَوْلَسَ، تَعْلُوهُمْ نَارُ الْإِنْيَارِ يَسْقُونَ مِنْ عَصَارَةِ أَهْلِ النَّارِ طِينَةَ الْخَبَالِ».

و قال (ص): «لا يدخل الجنة مثقال ذرة من كبر».

فقال رجل: ان الرجل يحب ان يكون ثوبه حسنا، و نعله حسنا. قال: «ان الله جميل يحب الجمال، الكبر بطر الحق، و غمط الناس».

و روى: الكبر ان تسفه الحق و تغمص الناس. و يقال: فان غمص الناس و غمط النعمة اذا تعاون بها و لم يشكرها.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ كَفْتَهُاند كه: اين مؤمنان مهاجر و انصاراند، و تابعين، و سلف صالحين، كه حقوق دين اسلام بجای آورند و شرايع و فرايض بجان و دل بيذيرفتند و بيای داشتند، و شريعت و اهل آن بزرگ داشتند. لا جرم ايشان را ثواب تمام است، و زيادتی فضل و كرم حق، و ذلك مالا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر. و گفته‌اند: زيادتی فضل و كرم آنست كه ايشان را منزلت شفاعت بود، فيمن صنع اليهم المعروف في الدنيا و ان استوجبوا النار.

وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا يَعْنِي عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ اسْتَكْبَرُوا عَنِ السَّجُودِ لَهُ، فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا أَيْ قَرِيبًا يَنْفَعُهُمْ، وَ لَا نَصِيرًا مَانِعًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ بُرْهَانِ اَيْنِجَا مُصْطَفَى (ص) است. وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا وَ نُورِ قُرْآنِ اسْتَدْرِينِ آيْتِ. هم چنان كه در سورة الاعراف گفت: وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ يَعْنِي الْقُرْآنَ. جای ديگر گفت: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا يَعْنِي الْقُرْآنَ. و در قرآن نور است بمعنی دين اسلام، چنان كه گفت: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ يَعْنِي: أَلَا ان يَظْهَرُ دِينَهُ. و در سورة نور گفت: يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَعْنِي لِدِينِهِ. وجه سيوم نور است بمعنی ايمان، چنان كه در سورة الانعام گفت: وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ. و در سورة الحديد گفت: وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ يَعْنِي اِيْمَانًا تَهْتَدُونَ بِهِ. و در سورة البقرة گفت: يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورَ يَعْنِي مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ. جِهَارِمْ نُورٍ اسْتَبَعْنِي هُدًى، كَقَوْلِهِ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْنِي بِنُورِهِ وَهُدَاهُ يَهْتَدِي مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ. «مِثْلُ نُورِهِ» يَعْنِي: الَّذِي يَقْدَفُهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَهْتَدِيَ بِهِ. بِنَجْمِ نُورٍ اسْتَبَعْنِي نَبِيٌّ، كَقَوْلِهِ: «نُورٌ عَلَى نُورٍ» أَي نَبِيٌّ مَرْسَلٌ بَعْدَ نَبِيٍّ. شَشْمِ نُورٍ اسْتَبَعْنِي رُوشْنَابِي رُوزٍ، كَقَوْلِهِ: وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ. هَفْتَمِ نُورٍ اسْتَبَعْنِي أَنْ رُوشْنَابِي كَه مُؤْمِنَانِ رَا دَر صِرَاطٍ بُوَدُ، وَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَ قَالَ: أَنْظَرُونَا نَقْتَسِسْ مِنْ نُورِكُمْ يَعْنِي نَمَشِي بَضُوءِكُمْ، وَ قَالَ تَعَالَى: يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا. هَشْتَمِ نُورٍ اسْتَبَعْنِي بِيَانِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ احْكَامِ وَ مَوَاعِظِ، چنان كه گفت: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَعْنِي بِيَانِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ. جَايِ دِيْگَرِ گفْت: قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا؟ يَعْنِي مَا فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ.

قَوْلُهُ تَعَالَى: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ يَعْنِي بِأَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اعْتَصَمُوا بِهِ يَعْنِي: امْتَنَعُوا بِطَاعَتِهِ مِنْ زَيْغِ الشَّيْطَانِ، فَسَيِّدِ خَلْفِهِمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ يَعْنِي الْجَنَّةَ، «وَ فَضْلٌ» يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَمْ يَخْطُرَ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا أَي دِينًا يَثْبِتُهُمْ عَلَيْهِ.

قَوْلُهُ: «يَسْتَفْتُونَكَ» مَقَاتِلُ گفْت: سَبَبُ نَزُولِ اَيْنِ آيَةِ أَنْ بُوَدَ كَه جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ دَر مَدِينَةِ بِيْمَارِ شَدُ، مَصْطَفَى (ص) دَر عِيَادَتِ وَى شَد. جَابِرُ گفْت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اِنِّي كَلَالَةٌ لَا ابَ لِي وَ لَا وَدِ، فَكَيْفَ اصْنَعُ فِي مَالِي؟ گفْت: مِنْ كَلَالَةٍ، نَه پَدَرِ دَارَمِ وَ نَه فَرَزَنْدِ، دَر مَالِ خُوِيْشِ چَكْنَم؟ چَه فَرْمَايِي؟ جَبْرَائِيلُ آمَدُ، وَ آيَةُ آوَرْدُ: يَسْتَفْتُونَكَ الْآيَةَ، أَي يَسْتَلُونُكَ وَ يَسْتَخْبِرُونَكَ.

قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ شَرْحُ كَلَالَةٍ دَر اَوَّلِ سُورَةِ رَفْتِ. وَ رَوَايَتُ اَزْ عَمْرِ كَه گفْت: اَزْ مَصْطَفَى (ص) پَرَسِيْدِمُ كَه كَلَالَةٍ چِيْسْت؟ گفْتَا: رَسُوْلُ خُدَا دَسْتِ بَرِ سِيْنِهٖ مِنْ زَدِ وَ گفْت: «بَا عَمْرُ! تَكْفِيْكَ آيَةُ الصَّيْفِ الَّتِي اَنْزَلْتَ فِي آخِرِ سُورَةِ النَّسَاءِ»: اِنْ اَمْرُوْ هَلَكْ لَيْسَ لَهُ وَدِ»

مِيگوِيْد: اِگَرِ مَرْدِيْ بَمِيْرِدِ، وَ اَزْ وَى فَرَزَنْدِ نَمَانْدِ، وَ نَه پَدَرِ، اَيْنِ دَر ضَمِيْرِ اسْتِ، وَ اَيْنِ ضَمِيْرِ لَا بَدَّ اسْتِ تَا مَعْنَى كَلَالَةٍ دَرَسْتِ آيِدُ. «وَ لَه اَخْتٌ» وَ خُوَاهَرِيْ مَانْدِ اَزْ وَى، يَعْنِي خُوَاهَرِيْ پَدَرِيْ وَ مَادَرِيْ، يَا پَدَرِيْ. دَرِيْنِ آيَةِ بِيَانِ مِيْرَاثِ اَوْلَادِ ابِ وَ اَمِّ اسْتِ وَ اَوْلَادِ

اب، نه اولاد امّ، که ذکر اولاد امّ و بیان میراث ایشان در اوّل سوره رفت. وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ چون این خواهر یکی باشد وی را نیمه‌ای ترکه رسد. وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَادٌّ و اگر این خواهر بمیرد، و وی را فرزند و پدر نبود، برادر از وی میراث برد، و جمله ترکت وی را بود. و اگر دو خواهر باشند یا بیشتر که میراث برند از برادر، ایشان را دو سبک باشد از ترکه برادر. و اگر برادران و خواهران بهم آیند بمیراث بردن، برادران را چندان رسد که دو خواهر را.

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضَلُّوا گفته‌اند که این أَنْ تَضَلُّوا بجای مصدر است یعنی: بَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ الضَّلَالَةَ، اللَّهُ شما را گمراهی روشن میکند، تا از آن پرهیزند و گمراه نشوند. معنی دیگر: بَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ کراهة ان تَضَلُّوا، اللَّهُ احکام خویش شما را روشن میکند، از آنکه کراهیت میدارد که شما گمراه شوید.

و قیل تقدیره: بَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ لثَمًا تَضَلُّوا. وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يعلم مصالح العباد فی المبدء و المعاد. سدی گفت: آخر ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ ثَلَاثَ آيَاتٍ: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ اشارت آیت آنست که درگاه ربوبیت و جلال احدیت بی نیاز است از طاعت مطیعان، و پاکست از عبادت خلقان، در زمین و در آسمان. اگر هر چه آفرینش است: افلاک و سماوات، موجودات و متلاشیات، همه بکنتم عدم باز شود، پاکی و خداوندی وی را زیانی نیست، و از ایشان هیچ پیوندی در نباید. احدیت وی را صمدیت وی جمالست، و صمدیت وی را فردانیت وی جلالست.

خبر درست است از

ابو ذر غفاری عن رسول الله (ص) عن الله عزّ و جلّ، أنّه قال: «يا عبادي اني حرمت الظلم على نفسي و جعلته بينكم محرما، فلا تظالموا يا عبادي! انكم الذين تخطئون بالليل و النهار، و أنا الذي اغفر الذنوب و لا ابالي، فاستغفروني اغفر لكم، يا عبادي! لو ان اولكم و آخركم و انسكم و جنكم كانوا على اتقى رجل منكم لم يزد ذلك في ملكي شيئا. يا

عبادی! لو آن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکی شیئا. یا عبادی! لو آن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم سألونی و اعطیت کل انسان منهم ما سأل لم ینقص ذلک منی شیئا الا کما ینقص البحر ان یغمس فیہ المحيط غمسة واحدة».

وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مِیْکَیْد: اگر خلائق جمله فعل بندگی بگذارند، و کمر طاعت بندگی بگشایند، نتوانند که از بندگی بیرون شوند، یا از روی خلقت بند بندگی از خود برگیرند، تا عزت قرآن این خبر میدهد که: اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اِلَّا اَتٰی الرَّحْمٰنِ عَبْدًا. اما فرق است میان بنده‌ای که از روی آفرینش اسم بندگی بر وی افتاد، و میان بنده‌ای که از روی نواخت و لطف این نام بر وی افتاد، که اَسْرٰی بَعْدَهِ، وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ، «فبشر عبادی»، اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ. اینان مقبولان حضرت‌اند، و آنان مطرودان قطعیت. نه هر که بنده است او نواخته لطف است یا در بند مهر است. بنده برآستی دانی کدام است؟ او که آراسته انعام و اکرام است، و در حضرت وصال و مجلس انس شراب مهر، او را در جام است.

پیر طریقت گفت: الهی جمال من در بندگی است یا نه زبان من بیاد تو کیست؟ دولت‌م آنست که مذکور توام، و رنه در ذکر من مرا قیمت چیست؟
یا اهلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِیْنِکُمْ غَلَوْ اِیْشَانِ در دین آن بود که عبودیت بجای ربوبیت نهادند، و صفت لاهوت بنا سوت فرو آوردند، و ثالث ثلاثة اعتقاد گرفتند.
وَ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ از دست بدادند. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گفت: لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً اِنَّهُوَ خَیْرًا لَّکُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَاحِدٌ سَه مگوئید، ازین سخن باز گردید، و بدانید که خدا یکی است، در ذات یکتا، و در صفات بیهمتا، و از عیبها جدا، در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانههاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجت پیدا، همه عاجزاند و او توانا، همه جاهل‌اند و او دانا، همه در عدداند و او احد، همه معیوبند و او صمد: لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ. یَسْتَنْکِفُ الْمَسِیْحُ اَنْ یَکُوْنَ عَبْدًا لِلّٰهِ

هرگز در خاطر مریم نیامد که باطن او خزانه قدرت شود، صدف‌وار آن در پاک نگاه میداشت تا آن روز که به جبرئیل امین که غواص بحار قدرتست فرمان آمد که آن گوهر

دولت را از صدف اسرار بیرون گیر، و در صحرای وجود بر دیده اهل آفرینش عرضه کن. چون در وجود آمد، قومی در تصرف ایستادند که نبات بی تخم کی روید؟ و فرزند بی پدر چون بود؟ این بنده نیست، و از بندگی وی را جز ننگ نیست، و تقدیر ایشان را جواب میدهد که در خزانه قدرت این چنین اعجوبها بدیع نیست. آدم بنده است، حلقه بندگی در گوش، نه مادر بود او را و نه پدر، فریشتگان همه بندگانند، نه مادر است ایشان را نه پدر، و عیسی در مهد طفولیت اول سخن که گفت جواب ایشان بود که: *إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ مِنْ بَنده خدایم، مرا از بندگی ننگ نیست، و شرف من خود جز در بندگی نیست. رب العالمین تحقیق این را گفت: نَ يُسْتَنَّكَفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ.* آن گاه گفت: *وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* باش تا فردا که اینان که از بندگی ننگ داشتند، و برتری جستند، و با ربوبیت در کبریا و عظمت منازعت کردند، ایشان را بر فتراک بیدولتی آن ناکس بندگان که میگفت: *أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى*، و ایشان را سرنگون بدوزخ اندازند، و با ایشان گویند: باری بنگر که از که ماندستی باز.

برتری جستن و استکبار کردن نه کار دینداران است، و نه راه بندگان. بنده باید که طالب مذلت نفس خویش باشد تا از جمال دین برخوردار شود. او که پیوسته جویای عز نفس خویش باشد عز درگاه دین از کجا شناسد؟ «اذا اراد الله بعبده خيرا دله على ذل نفسه». عمر خطاب را روزی دیدند در عهد خلافت که میآمد و مشکی آب در گردن افکنده. گفتند: یا امیر المؤمنین این چه حال است؟ گفت: این ساعت رسولان روم رسیدند، و با من گفتند که: قیصر روم را از سیاست نام تو خواب نماند، و در همه روم کس نیست که نه عدل و راستی تو وی را درست شده است. نفس من بخود باز نگرست، خواستم که بدین مشک آب آن بارنامه نفس خود فرو شکنم. آن گاه آب در حجره پیر زنی برد و بازگشت. سفیان ثوری را عادت بودی که جز در صف آخر نه ایستادی، گفتند: یا سفیان! نه اولی تر آنست که اختیار صف اول کنی؟ گفت: صدر سزای خداوندان بود، بندگان را با صدر عزت چه کار.

یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا جلال احدیت منت مینهد بر نقطه بشریت که شما را دو چراغ افروختیم: یکی در دل، یکی در پیش، آنچه در پیش

چراغ سنّت است که عین برهان است، و آنچه در دل چراغ ایمانست و نور تابانست. خنک مرا آن بنده‌ای که میان این دو چراغ روان است. عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است! و دیده و روی دوست دیده دل او را عیانست، یک نفس با دوست بدو گیتی ارزانست، یک دیدار از آن دوست بصد هزار جان رایگانست.

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صد جان نکند آنچه کند بوی وصال

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ الْآيَةَ از بنده ایمان و اعتصام بحکم بندگی، و از ربّ العزّة فضل و رحمت بنعت مهربانی. آن گه گفت: وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ایشان را هدایت و رشد آن دهد که بدانند که آنچه یافتند از ثبوت، و آنچه دیدند از کرامت، بفضل و رحمت خدای بود، نه بایمان و اعتصام ایشان. و به

قال النّبيّ (ص): «ما منكم من احد ينجيه عمله». قيل: و لانت يا رسول الله؟ قال: «و لا أنا، الا ان يتغمّدي الله برحمته».

۵- سورة المائدة - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كِه بگرویدند، اَوْفُوا بِالْعُقُودِ تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها كِه بندید با خدایی عز و جل و با خلق. اُحَلَّتْ لَكُمْ حلال کرده آمد شما را و گشاده، بَهِيْمَةُ الْاَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان، اِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ مگر آنچه بر شما خوانند غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ نه چنان كه حلال دارنده باشید صید را، وَ اَنْتُمْ حُرْمٌ اَنْ كِه محرم باشید، اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) اللّٰه اَنْ بندد و اَنْ گشاید كه خواهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كِه بگرویدند، لَا تُحْلُوا شَعَائِرَ اللّٰهِ حلال مدارید و حرمت مشكيد نشانهای دین حق را، وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ نه ماه حرام، وَ لَا الْهَدْيَ وَ نه قربانی وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ نه قلادهها، وَ لَا اَمِّينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ نه قاصدان بیت الحرام را، يَبْتَغُونَ كِه میجویند، فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ فضل خدای ایشان درین جهان، وَ رِضْوَانًا وَ خوشنودی وی در اَنْ جهان، وَ اِذَا حَلَلْتُمْ وَ چون از حرام بیرون آید، فَاصْطَادُوا صید کنید. وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ وَ شما را بر اَنْ مداراد و بآن میاراد، شَنَّانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ دشمنی قوی كه شما را برگردانیدند، عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از زیارت مسجد حرام، اَنْ تَعْتَدُوا كه اندازه در گذارید، وَ تَعَاوَنُوا وَ هم پشت و هم دست و یکدیگر را یار باشید، عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى بر نیکی و پرهیزگاری، وَ لَا تَعَاوَنُوا وَ یکدیگر را یار ماباشید، عَلَي الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ بر بدکاری و افزونی جویی، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ پرهیزید خدای، اِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)، كه اللّٰه سخت عقوبت است.

حُرْمَتُ عَلَيْكُمْ حرام کرده آمد بر شما، الْمَيْتَةَ مردار، وَ الدَّمُ وَ خون، وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ گوشت خوک، وَ مَا اَهْلٌ لِغَيْرِ اللّٰهِ به و اَنْ چیز كه در كشتن اَنْ معبودی جز از اللّٰه نام برند، وَ الْمُنْحِقَةُ وَ خوه گشته، وَ الْمَوْفُودَةُ وَ بسنگ زده، وَ الْمُتْرَدِيَةُ وَ از بالای در افتاده و مرده، وَ النَّطِيحَةُ وَ بسرو كشته، وَ مَا اَكَلَ السَّبْعُ وَ آنچه سباع ازو چیزی خورده باشند، اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه نامرده یابید و بكشید، وَ مَا ذُبِحَ عَلَي النَّصْبِ وَ آنچه بر انصاب كشتند

بتان را، وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا وَ آنچه بچیزی بازی، بِالْأَزْلَامِ بر تیرها، ذَلِكُمْ فِسْقٌ این همه بر شما حرامند، الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ امروز کافران نومید شدند از بازگشتن شما از دین اسلام، فَلَا تَخْشَوْهُمْ از فتنه کردن ایشان مترسید، وَ اخْشَوْنَ وَ از من ترسید، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ امروز روز سپری کردم شما را دین شما، وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ بسر بردم شما را نعمت خویش در دین خویش، وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ پسندیدم شما را اسلام بدینی، فَمَنْ اضْطُرَّ هِرْ که بیچاره ماند، فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و بیم مرگ، غَيْرَ مُتْجَانِفٍ لِإِيْتِمِ بِي آنکه تعرض معصیت کند، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) اللَّهُ آمرزگار است و مهربان.

الثبوة الثانية

این سوره المائدة صد و بیست آیتست بعدد کوفیان، و دو هزار و هشتصد و چهار کلمه، و یازده هزار و نهصد و سی و سه حرف است. همه در مدینه از آسمان برسول خدا فرو آمد، گفته‌اند مگر یک آیت: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ که این در حجة الوداع فرو آمد، که رسول خدا در عرفات بود بر ناقه عضبا.

و در خبر است که رسول خدا در خطبه حجة الوداع گفت: «يا ايها الناس ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولا، فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها».

گفت: این سوره المائدة در آخر عهد ما فرو آمد، حلال آمد حلال دارید، و حرام آن حرام دارید، و فريضهای آن بشناسید. بو میسره گفت: درین سوره هشتده فريضة است که در دیگر صورتها نیست: تحريم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل لغير الله به و المنخقة و الموقوذة و المتردية و النطيحة و ما اكل السبع و ما ذبح على النصب و الاستقسام بالازلام و تحليل طعام الذين اوتوا الكتاب و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب و الجوارح مكليين و تمام الطهور و اذا قمت الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم، و السارق و السارقة فاقطعوا، ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام.

ابو سلمه گفت: رسول خدا (ص) چون از مدینه بازگشت به علی (ع) گفت: «يا على! اشعرت انه نزلت علىّ سورة المائدة و نعمت الفائدة؟!».

و روایت ابی کعب است از رسول خدا که: هر که سوره المائدة بر خواند وی را بعدد هر

جهودی و ترسایی که در دنیا است ده نیکی بنویسند، و ده بدی از دیوان وی برگیرند، و ده درجه در بهشت وی را بیفزایند. و در این سوره نه آیت منسوخ است چنان که رسیم بآن شرح دهیم، و شانزده جایگاه گفت در این سوره که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» روایت است از شعبی و میمون بن مهران که در ابتداء اسلام هر چه می نوشتند افتتاح بدین کردند که «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ»، تا آن گه که «بِسْمِ اللَّهِ» فرود آمد، پس «بِسْمِ اللَّهِ» می نوشتند، و برین اقتصار می کردند، تا آیت آمد که: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ پَسِ هَمَّةٌ فِي سَمْعِهِمْ وَبَنُوهُمْ وَبَنُوهُمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

جابر بن عبد الله روایت کند که مصطفی (ص) بمن گفت: یا جابر! افتتاح بنماز چون کنی؟ گفتم که: بگویم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». گفت: یا جابر! اول بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». و در خبر است که عایشه زنی را فرمود که جامه‌ای بر دوزد چون دوخته بود با وی گفت: «أَذْكَرْتُ اللَّهَ حِينَ بَدَأْتَ فِيهِ؟» چون آغاز کردی بسم الله گفتی؟ گفت: نه. گفت: باز شکاف، و بنام خدا ابتدا کن. و در خبر است از مصطفی (ص) که هیچ نبشته که بر آن نام خدا بود، بر زمین نیفتد که نه رب العالمین کسی را نینگیزد که از زمین بردارد، و حرمت آن نگه دارد، پس آن گاه او را باین سبب در بهشت آرد.

قال رسول الله (ص): «اكتبوها في كتبكم، و اذا كتبتم تكلموا بها». و قال ابن عباس: «اذا كتبتموها فاقروها فانها هي الشافية من كل داء»، و تفسیر و معانی و فضائل آیت تسمیت بشرح از پیش رفت.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ابن جریح گفت این بر خصوص اهل کتاب راست، و معنی آنست که ای شما که بکتابهای پیشین ایمان آوردید، عهدی که با شما کرده‌ام، و پیمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و در نبوت وی، آن عهد و پیمان بجای آرید، و بوفاء آن باز آئید، و بیان این عهد آنست که رب العالمین گفت: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ الْآيَةَ. جمهور مفسران بر آنند که: این خطاب بر عموم است، مؤمنان امت محمد را می فرماید که عهدها و عقدها که با خدا و با خلق کنید وفا کنید و بسر برید. اما عهد که با خدا کنید نذر است و توبه و سوگند و امثال آن، و عهد با خلق عقدها است و وعدها و شرطها در مبیعات و معاملات و مناکحات، و عهد ذمی و

مستأمن هم از این بابت.

روی انس بن مالک قال: قبل ما خطبنا رسول الله (ص) أَلَا قَالَ: «لا إيمان لمن لا أمانة له، ولا دين لمن لا عهد له».

و عن علي (ع) قال النبي (ص): «من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، فهو ممن كملت مروءته، و ظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرمت غيبته».

أُحِلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ این باز سخنی دیگر است که در گرفت. می گوید: خوردن گوشت بهیمة الانعام شما را حلال است و گشاده، و این از بهر آن گفت که اهل جاهلیت آن را بر خود حرام کرده بودند. جای دیگر از این گشاده تر گفت: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟. جای دیگر گفت: وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا. و انعام شتر است و گاو و گوسفند، بدلیل آنکه گفت: وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرَشَاءُ. پس تفصیل آن باین سه بیرون داد، گفت: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِينَ. شعبی گفت: بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ بچه است در شکم، چون مادر را بکشند و بچه در شکم مرده یابند آن حلال است. مصطفی (ص) گفت: «ذَكَاتُ الْجَنِينِ ذَكَاتُ أُمَّه».

ابن عباس ماده گاوی دید کشته، و بچه داشت در شکم. ابن عباس بآن بچه اشارت کرد، گفت: «هذا من بهيمة الانعام التي احلت لكم». کلبی گفت: «بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ» وحش بیابانی اند: آهو و خرگور و گاو کوهی، و هر چه صید آن مباح است. اما تا شتر در آن نبود آن را انعام نگویند، که نعم باصل نامیست شتر را، و آن دیگر تبع اند، و بهیمة بسته زبان بود، یعنی استبهم علیها المنطق و كذلك سمیت العجماء، لان المنطق استعجم علیها فلم تفصح به. و بهیمة و انعام هر دو یکسان اند اما چون بلفظ مختلف بودند اضافت روا داشتند همچون حق یقین، و حق هم یقین است، و انما اضیف الیه لاختلاف اللفظین.

إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ یعنی غیر ما نهی الله عز و جل عن اكله مما حرم علیکم فی القرآن یقرأ علیکم، و ذلك فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ إِلَى قَوْلِهِ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ. و كذلك فی قوله تعالی و تقدس: وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ. می گوید: بهیمة الانعام شما را حلال است مگر آنچه در قرآن بر شما حرام کردند

درین دو آیت که گفتیم. آن گاه گفت: غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَ اَنْتُمْ حُرْمٌ اَنْ چنان که در حال احرام چیزی ازین صید که گفتیم حلال دارید که آن هم حلال نیست، محرم را حلال نیست که صید برکنند، اما صید بحر رواست، و شرح این در آخر سوره بیاید بجای خویش. یقال: رجل حرام و حرم و محرم، و حلال و حل و محل مرد را و زن را حرام گویند. اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ یثبت و بیرم ما یرید، و یمنع و یحرم ما یرید.

مردی بود در روزگار خویش او را کندی گفتندی، رای اهل زندقه داشت. اصحاب وی او را گفتند: اعمال لنا مثل هذا القرآن. مثل این قرآن از بهر ما بساز. گفت: آری بسازم چیزی مثل آن. پس روزگاری خود را در حجاب داشت، و عزلت گرفت، و درین اندیشه بماند. آخر روزی برون آمد، گفت: من نتوانستم و کس خود طاقت آن ندارد که مثل قرآن بیارد. من در مصحف نگه کردم، و درین آیت که در ابتداء سوره المائده است اندیشه کردم، و

باندازه دو سطر هم امر است بوقف، هم نهی است از دروغ و غدر، و هم تجلیل بر عموم، و هم استثنا از جمع، و هم اختیار از قدرت، و هم اثبات حکم. این معانی در دو سطر جمع کرده، و این در طاقت هیچ بشر نباشد، که جمع این معانی جز در مجلدی نتوان کرد. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ سبب نزول این آیت آن بود که: مردی بود او را حطیم می گفتند، نام وی شریح بن ضبیعه بن هند بن شرحیل البکری، پیش رسول خدا آمد، و گفت: الی ما تدعون؟ ما را به چه می خوانی یا محمد؟ گفت: «الی شهادة أن لا اله الا الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة».

جواب داد که: این نیکست و لکن مرا در قبیله خود امیرانند و سروران، و بی رأی ایشان کاری نکنم و عقدی نبندم.

اکنون روم و این حدیث برایشان عرض کنم. اگر ایشان مسلمان شوند من با ایشانم و همه را پیش تو آرم. این بگفت، و بیرون شد، و رسول خدا پیش از آن با یاران گفته بود که: «یدخل علیکم رجل من ربیعة یتکلم بلسان شیطان»، و آن ساعت که بیرون شد، رسول (ص) گفت: «لقد دخل بوجه کافر، و خرج بعقبی غادر، و ما الرجل بمسلم».

این مرد که درآمد مسلمان نیست. بروبی کافرانه درآمد و بیایی غادرانه بیرون شد، و براه در چون می شد بچرندگان اهل مدینه در رسید، و همه را در پیش گرفت، و به یمامه راند،

و براه در این رجز می‌گفت: شعر

باتوا نیاما و ابن هند لم ینم بات یقاسیها غلام کالزلّم
خدلج الساقین ممسوح القدم قد لفها اللیل بسواق حطم
لیس براعی ابل و لا غنم و لا بجزار علی ظهر و ضم

هذا اوان الشد فاشتدی زیم مسلمانان بر اثر وی برفتند، تا واستانند، نتوانستند، و عاجز بازگشتند. دیگر سال چون رسول خدا و مسلمانان بقصد عمره بیرون آمدند، آواز تبلیه حطیم شنیدند که از یمامه می‌آمد در غمار حجاج بکر و ابل، و تجارتی عظیم با وی، و آن سرخ مدینه که رانده بود هدی خانه کعبه ساخته، و قلائد در گردنهای آن افکنده. مسلمانان گفتند: یا رسول الله هذا الحطیم خرج حاجا، فخل بیننا و بینه. ما را بدو باز گذار تا داد خود از وی بستانیم. رسول خدا سروا زد، گفت: «انه قلد الهدی».

او قلاده در گردن هدی افکنده است امن خود را. یاران گفتند: این چیزی است که ما در روزگار جاهلیت می‌کردیم و عادت داشتیم. ایشان فایس می‌گفتند، و مصطفی (ص) جواب ایشان میداد، تا رب العالمین آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ. در اول چنین فرمود پس بآخر منسوخ گشت. بعضی مفسران گفتند: این در شأن قریش فرو آمد و خزاعه و بنی کنانه و بنی عامر بن صعصعه که ایشان در جاهلیت در ماه حرام و غیر آن غارت و قتل روا میداشتند، و قومی سعی میان صفا و مروه نمیکردند، و وقوف بعرفات از شعائر دین نمیشمردند. پس چون مسلمان شدند رب العالمین ایشان را خبر کرد که این همه از شعائر دین حق است، و نشان اسلام است، نگر تا حرمت نشکنید، و شعائر دین اسلام بجای آرید، و باین قول شعائر مناسک حج است. قتیبی گفت: «شعائر الله» ای علامات دینه، واحدها شعیره، و هی کل شیء جعل علما من اعلام طاعته. عطا گفت: شعائر الله حرمت الله، اتباع طاعته، و اجتناب سخطه. و گفته‌اند: تفسیر شعائر خود در آیت مفسر است.

وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهُدَىٰ وَلَا الْأَقْلَابَ مَا حَرَامٌ چهارند: ذو القعدة، و ذو الحجه و محرم و رجب. معنی آنست که درین ماههای حرام قتل و قتال حلال مدارید. جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ. ابن زید گفت: این

بدان آمد که کافران در ماه حرام تغییر و تبدیل میکردند، چنان که رب العزة گفت: يُجْلُونَهُ عاماً وُيَحْرَمُونَهُ عاماً، و قصه آنست که: بو ثمامة جنادة بن عوف بن امیه از بنی کنانه هر سال در سوق عکاظ بایستادی، و گفتمی: الا انی قد احللت المحرم و حرمت صفر، احللت کذا و حرمت کذا. آنچه خواستی حلال کردی، و آنچه خواستی حرام کردی، و عرب آن از وی میگرفتند، و میپذیرفتند، تا رب العالمین آیت فرستاد که: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ الْآيَةَ.

وَلَا الْهُدَىٰ هَدَىٰ وَ هَدَىٰ آن بدنه است که بمنی برند. آن را بدنه نام کردند بدانت آن را و سمن آن را. وَلَا الْقُلَّائِدُ این را دو معنی گفته‌اند، یکی آنست که: قلائد بمعنی مقلد است یعنی آن هدایا که قلاده در گردن آن می‌افکنند، و عادت اهل جاهلیت آن بود که هر که از حرم بیرون آمدی شاخی از درختان حرم بگرفتی، یا پوست آن باز کردی، و بر گردن شتر خود افکندی تا هر جایی که رسیدی، ایمن بودی، و کسی تعرض وی نکردی، و هر که قصد حرم داشتی همچنین چیزی در گردن شتر افکندی ازین موی گوسفند یا پشم شتر. و در خبر است که مصطفی (ص) نعلین درافکنده بود، یا پس چیزی در کوهان بدنه میزدند تا خون برآمدی، هر که دیدی دانستی که این هدی است، آن را حرمت داشتی. معنی دیگر آنست که قلائد عین قلاده است نه مقلدات، و آن شاخ درخت حرم بود که می‌گرفتند در جاهلیت، و در گردن شتر می‌افکندند امن خود را.

وَلَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ یعنی: و لا قاصدین البیت الحرام. آمین و حاجین و قاصدین بمعنی یکسانند، و این آن بود که در عرب چون نه ماه حرام بودی پیوسته جنگ کردند و حرب میان ایشان قائم بودی، و از یکدیگرشان امن نبودی، مگر کسی که هدی سوی کعبه راندی، و نشان آن بر خود یا بر شتر کردی از آن قلائد، که بآن نشان امن یافتی، و کس قصد وی نکردی. پس چون اسلام در پیوست، روزگاری مسلمانان را همان میفرمودند مصلحت مؤمنان را، پس بآخر منسوخ گشت باین آیت که رب العزة گفت: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، و بآن آیت که گفت: فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا. اکنون هیچ کافر و مشرک را روا نیست که حج کند، یا خویشان را بقلائد و هدی ایمن

گرداند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا سِياقِ اَيْنِ سَخْنِ بِرِ وَفْقِ عَقِيْدَةِ وَ كَقْتِ كَافِرَانِ اسْتِ، نِهْ اَزْ اَنَكِهْ ايشان را در رضوانِ حقِ نصيبي است. يعنِي كِهْ ايشان مي گويند كه: باينِ حج، رِضَاءِ حقِ مي خواهيم، و رب العزة از ايشان راضي نه، تا آن گه كه مسلمان شوند، پس طلبِ رِضَاءِ حق. و روا باشد كه يَبْتَغُونَ فَضْلًا بِرِ عَمُومِ نَهْنِدْ، وَ رِضْوَانًا بِرِ خُصُوصِ مَؤْمِنَانِ را باشد، كه مشركان در ابتداء اسلام پيش از نسخ حج مي كردند، و قصد ايشان باين حج طلبِ روزي دنيا بود، و قصد مسلمانان در حج كردن هم طلبِ فضل است درين جهان، و هم رضوانِ حق در آن جهان.

وَ اِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا امرِ اباحتِ وَ تَخْيِيرِ اسْتِ، ميگويند چون از حج و عمره فارغ گشتيد، و حلال شديد، دستوري صيد كردن هست، اگر خواهيد صيد كنيد، و اگر خواهيد مكنيد، هم چنان كه گفت: فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ، كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ، فَاِذَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُّوا مِنْهَا. و طا در اصطيداد همچون طا است در اصطبار و اضطجاع و اضطباع و اضطرار.

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ شَنَا نِ بسكونِ نو قراءتِ شامِي اسْتِ وَ بو بكر. باقِي بفتحِ نونِ خوانند، و فتحِ قوی تر كه اين مصدر است، و مصدرِ بيشتر بوزنِ فعْلانِ آيد همچون طيرانِ و لمعانِ و نزوانِ، و اختيارِ بو عبیده و بو حاتمِ اينست. «ان صدوكم» بكسرِ الفِ قراءتِ مكِي و بو عمرو اسْتِ بِرِ مَعْنِي اسْتِقْبَالِ، يعنِي لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ اَنْ صَدُّوكُمْ، و قراءتِ باقِي بفتحِ الفِ اسْتِ يعنِي لَا يَحْمِلَنَّكُمْ بَغْضِ قَوْمِ عَلٰى الْاَعْدَاءِ، لِأَنَّهُمْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِيمَا مَضَى، لِأَنَّ الصَّدَّ كَانَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ، لِأَنَّهَا نَزَلَتْ بَعْدَ عَامِ الْحَدِيثِيَّةِ. وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ اِي لَا يَحْمِلَنَّكُمْ، يُقَالُ جَرَمَنِي فَلَانَ عَلٰى اَنْ صَنَعْتَ كَذَا، اِي حَمَلَنِي. ميگويد: بعضِ اهلِ مكه بسببِ آنكه شما را از مسجدِ حرامِ باز داشتند سالِ حدِيثِيَّةِ، شما را بآن مياراد كه اندازه درگذاريد، و بر حجاجِ يمامه افزوني جوييد، و آنچه محرم است حلال گردانيد.

وَ تَعَاوَنُوا عَلٰى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى گفته اند: بِرِ وَ تَقْوٰى اينجا اسلام و سنت است، و اثم و عدوانِ كفر و بدعت، و از مصطفی (ص) پرسيدند كه بِرِ و اثم چيست؟ جواب داد كه: «الْبِرُّ مَا

انشرح له صدرک، و الاثم ما جاءک فی صدرک، و بروایتی دیگر گفت: «البر حسن الخلق، و الاثم ما جاءک فی نفسک و کرهت ان یطلع علیه الناس». و گفته‌اند: هر معروفی که الله تعالی بر بنده فریضه گردانیده است، یابنده بطوع خود در آن شروع کرده، و بجای آورده، آن بر است، و هر حدی که خدای تعالی در شریعت نهاد، و هر اندازه که پدید کرد چون بنده بر آن اندازه بایستد، و آن حدود بجای آرد، آن تقوی است. و اثم حدود شرائع از جای خود بگردانیدنست، و عدوان از حق بیرون شدن و بر خود و بر خلق خدا ستم کردن. پس تحذیر کرد و گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَسْتَحِلُّوا مَحْرَمًا، إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ اِذَا عَاقَبَ. عقوبت و عقاب آنست که با جانی گردد بر عقب جنایت او از پاداش بد.

حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اِیْن آیت ما یُتَلٰی عَلَیْکُمْ است که در اول سوره یاد کرد و شرح این چند کلمات در سوره البقره رفت، تا آنجا که گفت: وَ الْمُنْخَنِقَةُ، مَنْخَنَقَةٌ آن شتر یا گاو و یا گوسفند است که بخوه کشته شود، چنان که رسن در گردن وی افتد تا بمیرد، یا در دام صیاد رشته دام در حلق وی افتد و بمیرد و بکارد نرسد، و موقوذه آنست که بچوب میزنند وی را تا بمیرد، یا صیاد آن را بسنگ یا بتبر که آلت جارحه نبود میزند تا بمیرد، و متردیه آنست که از بالای بزیر افتد، یا در چاهی افتد تا بمیرد و بذبح نرسد، و نطیحه آن گوسفند است که دیگری او را بسرو می‌زند تا بمیرد.

وَ مَا اَکَلَ السَّبْعُ وَ هر چه سبعی ناآموخته آن را بکشد، و پاره‌ای از آن بخورد، باقی حرام است. عرب این همه حرامها حلال می‌داشتند، و می‌خوردند، رب العالمین مسلمانان را از آن باز زد، و خوردن آن برایشان حرام کرد، آن گه گفت: اِلَّا مَا دَكَّيْتُمْ مگر چیزی که بدان در رسید هنوز جان در وی مانده، و بکشی کشتنی تمام، و کشتن تمام آن است که اوداج ببرد، و خون براند، و مذبوح بچشم بنگرد، و بدست و پای و دنب تحرک کند. مصطفی (ص) گفت: «ان الله تعالی کتب الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فأحسنوا القتلة، و اذا ذبحتم فأحسنوا الذبوح، و لیحد احدکم شفرته و لیرح ذبیحته».

و عن عکرمة ان رجلا اضعج شاة و جعل یحد شفرته لیذبحها، فقال النبی (ص): «ترید ان تمیتها موتا قبل ان تذبحها».

فصل فی الذکاة

بدان که حیوان اندرین معنی بر دو ضرب‌اند: یکی مقدور علیه که دست تو آسان بذکوة آن رسد، و دیگر غیر مقدور علیه که ذبح آن نتوانی، و آسان بدان نرسی. اما آنچه مقدور علیه است شتر است و گاو و گوسفند و مانند آن، ذکاة آن جمله در حلق است و در بر، چنان که مصطفی (ص) گفت: «الذبح فی الحلق و اللبۃ لمن قدر، و لا تعجلوا الانفس حتی تزهق».

و کیفیت این ذکاة آنست که کارد تیز کند و روی ذبیحه فرا قبله کند، چنان که حلق ذبیحه و روی کشنده برابر قبله بود، و حلقوم و مری و ودجین ببرد. اگر بجایی کارد سنگی باشد که گوشه آن تیز و برنده باشد، یا چوبی تیز یا نی، روا باشد، که مصطفی (ص) گفت: «ما انهر الدم و ذکر اسم الله علیه فکلوا الا ما کان من سن او ظفر، اما السن فعظم و اما الظفر فمدی الجثة».

اما آنچه غیر مقدور علیه باشد بر دو ضربست: یکی وحشی بیابانی چون آهو و خرگوش و مانند آن، ذکاة آن بعقر باشد، هر جای که زخم و جرح بر وی توان کرد ذکاة بدان حاصل شود، بشرط آنکه بجیزی محدد آن زخم بر وی آرد که مصطفی (ص) گفته است در بعضی اخبار: «و اذا اصبت بحدہ فکل، و اذا اصبت بعرضه فلا تأکل فانه وقید»

، و باید که بقصد وی بود که اگر صیدی در احبوله صیاد افتد و در آن احبوله کارد بود، و صید را مجروح کند، و عقر حاصل شود آن صید حلال نیست، که فعل قصد در میان نیست. ضرب دوم حیوانی انسی است که وحشی شود، و رمیده گردد، یا در چاه افتد، و ذکاة آن بحلق نتوان کرد که دست بدان نرسد، ذکاة آن ضرب همچون ذکاة صید و وحش بود بهر اندامی که طعنه بر وی توان زد بر باید زد، و ذکاة بدان حاصل شود.

و ما ذُبِحَ عَلَی النَّصْبِ گفته‌اند که: نصب واحد است، و جمع آن انصاب، همچون عنق و اعناق، و گویند که نصب جمع است، و واحد آن نصاب، و بر جمله نصب عبارت از آن چیز است که نصب کنند، و مفسران را در این اختلاف اقوالست. قومی گفتند: سنگها بود بنزدیک بتان قربان نهاده، چون از بهر بتان قربان کردند، خون آن قربانی بر آن سنگها می‌ریختند، و گوشت بر آن می‌نهادند تعظیم بتان را، و تقرب کردن بدان.

آن گوشت میخوردند و بدرویشان میدادند. قومی گفتند: انصاب خود عین بتان اند که پنداشته بودند، بر نام آن قربان میکردند. تقدیر سخن آنست که: و ما ذبح علی اسم النصب.

ابن زید گفت: «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ» و «مَا أَهْلٌ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ» هر دو یکسانند. قطرب گفت: علی بمعنی لام است یعنی و ما ذبح للنصب، ای لاجل النصب، کقوله: «فَسَلَامٌ لَّكَ»، ای علیک، «إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» ای فعلیها.

«وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا» ان در محل رفع است، یعنی فحرم علیکم الاستقسام بالازلام، و هو أن يطلب علم ما قسم له من الخير و الشر من الازلام. استقسام آنست که آن قسمت که الله کرده در غیر از خیر و شر وی، علم آن باین ازلام جوید، و این آن بود که در جاهلیت چوبها ساخته بودند و مانند تیرها در بیت الاصنام نهاده، بر بعضی نوشته که: امرنی ربی، و بر بعضی: نهانی ربی، و بر بعضی نوشته که: یسلم، و بر بعضی: لا یسلم، و بر بعضی: یرجع و یغنم، و بر بعضی: لا یرجع و لا یغنم. پس چون یکی را از ایشان کاری پیش آمدی یا قصد سفر داشتی در آن بیت الاصنام شدی و آن تیرها زیر جامه پوشیده کرده، یکی بیرون آوردی، و آن نبشته که برآمدی بر آن حکم کردی از امر و نهی، و گفته‌اند: این استقسام بالازلام آن بود که جانوری میکشند میان قومی بقمار، و آن گه چوبی فرا می‌گرفتند و نامهای ایشان بر پهلوهای آن می‌نوشتند، پس می‌بگردانیدند بر مثال آن قرعه چوب که فالگیران بگردانند.

هر نام که برآمدی از قسمتهای آن جانور فرا آن کس دادندی، استقسام آن بود، و این فال که مردم میزدند بقرعه چوب از جمله کبائر و فسق است، باید که دانی و از آن پرهیز کنی. سعید جبیر گفت: ازلام سنگ‌ریزهای سپید بودند که می‌بزدند و بر آن حکم می‌کردند. مجاهد گفت: ازلام کعاب‌اند که مقارمان و نردبازان دارند. سفیان بن وکیع گفت: شطرنج است، که این هم از جمله فسق است.

امیر المؤمنین علی (ع) بقومی بگذشت که شطرنج می‌باختند، بانگ بر ایشان زد و گفت: «ما هذا التماثل التي انتم لها عاکفون؟»

گفتند: یا ابا الحسن! اللعب بالشطرنج هو حرام؟ فقال: «نعم هو القمار الاصر».

و سئل ابو بكر الصديق عن الشطرنج، فنهاه و كرهه و شدد فيه. و سئل عمر بن الخطاب عن الشطرنج، فقال: و أى شىء هو؟ فوصفوا له، فقال: «هو القمار بعينه». و سئل عثمان بن عفان عنه، فقال: «هذا من عمل الجاهلية حرام على المسلمين». و سئل على بن ابي طالب (ع) عنه، فقال: «هو التماثيل و الأباطيل، و هو عمل الجاهلية، و هو حرام حرمة الله و رسوله».

و سئل ابن عباس عنه، فقال: «هو القمار بعينه و هو حرام»، و سئل ابو هريرة عنه، فقال: «تسألنى عن لعب المجوس، الناظر اليها كالزاني». و سئل سعيد بن جبير و الحسن بن ابي الحسن البصرى عنه، فقالا: «الذى يلعب بالشطرنج، هو فاسق، لا يقبل شهادته و لا يسلم عليه». و سئل الازاعى عن اللعب بالشطرنج، فقال: «هو خبيث، معه شياطين، و صاحبه ملعون، لانه يشتم الرب و يفترى، و يكذب. و يؤخر الصلاة و يذهب بها نور وجهه، لانه يقول قتلت الشاه، و انما الشاه هو خالقه عز و جل». و سئل سفيان الثورى عنه، فقال: «هو لعب المجوس، و هو اباطيل، لا يشتغل بذلك الاكل عيار شطار و هو لعب كان يلعب به قوم لوط، و من جلس على الشطرنج يلعب به فان الملكين الموكلين به يلعبانه حتى يفرغ منه، فاذا قال قتلت الشاه قالوا له: قتلك الله و عذبك».

و سئل احمد بن حنبل عنه، فقال: «هو التماثيل و الأباطيل، ما رأيت احدا من العلماء يلعب به و لا احد من السلف رخص فيه». و قيل لكعب الاحبار: ما تقول فيمن لعب بالشطرنج؟ فقال: «اللعب بالشطرنج حرام، و الذى يلعب بالشطرنج ملعون، و انما الشطرنج هو كيد الشيطان و اول من لعب بالشطرنج كان ابليس، و اول من لعب به من الآدميين نمرود بن كنعان الكافر، ثم لعب به فرعون الذى كان يقول: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، قال: و من جلس عند من يلعب بالشطرنج، فقد اشترك مع ابليس و فعله». قيل لكعب: يا ابا اسحاق فما تقول فيمن يلعب بالشطرنج على شبه ادب لا على طريق القمار؟ فقال: «ملعون و رب الكعبة». ثم قال لكعب: «الا اخبرك بما هو اعجب من ذلك؟ لقد مر نبي من الانبياء على رجلين يلعبان بالشطرنج، فقال لهما: انكما لو جلستما على عبادة الاوثان كان احب الى مما انتما فيه، لقد كفرتما بقولكما: قاتلت الشاه. اما علمت يا عبد الله ان الشاه هو رب العالمين؟! فمن قال قتلت الشاه فقد كفر بالله، و من قال مات شاهك فكأنه يستهزئ برب العالمين،

فقد نهيتكما عن لعب الشطرنج، فاني اخاف ان ينزل عليكما عذاب من السماء. قال: فلم ينتهيا عن ذلك حتى نزل عليهما عذاب من السماء فاهلكهما و صارا الى النار.»

این آثار و اخبار که بر شمرديم دلالت میکند که شطرنج باختن فسق است، و شطرنج باز فاسق. و مذهب اصحاب حديث و سيرت اهل ورع و ديانت اينست. اما بعضی فقها از متأخران اصحاب شافعی آن را رخصت داده اند بسه شرط، گفته اند: اذا لم يكن في الصلاة نسيان، و في المال خسران، و في اللسان طغيان، فهو انس بين الخلان. و مذهب راست و دين پسندیده و اختيار علمای اهل سنت و ديانت طريق اصحاب حديث است چنان که بيان کردیم.

قوله: «ذَلِكُمْ فِسْقٌ» ای خروج عن الحلال الى الحرام، و خروج من طاعة الله و و ركوب لمعصيته، و هو حرام لأن الازلام لا تبين شيئا و الله سبحانه علام الغيوب لا الازلام و النجوم.

روی عن ابی الدرداء: قال رسول الله (ص): «من تكهن او استقسم او تطير طيرة ترده عن سفره لم ينظر الى الدرجات العلى من الجنة يوم القيامة».

الْيَوْمَ يَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ اين آيت بعد از فتح مكه آمد. ميگويد: كافران اكنون نويمد گشتند از بازگشت شما از دين اسلام، و اين از بهر آن گفت که كافران مسلمانان را پيش از آن رنج مينمودند و فتنه ميکردند تا از دين اسلام باز گردند.

ميگويد: اكنون که اسلام فراخ گشت، و مسلمانان انبوه گشتند، و كار آنان بالا گرفت ايشان نويمد شدند از فتنه كردن مسلمانان. فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِ شما که مسلمانانيد در متابعت دين محمد و در نصرت كردن وى از مشركان مترسيد بلکه از من ترسيد که خداوندم، و ايمن باشيد که بر دين اسلام پس از اين هيچ دين غالب نبود: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اين آيت روز آدينه فرو آمد، روز عرفه بعد از نماز ديگر مصطفىى (ص) در حجة الوداع در شهر سنه عشره بر موقف ايستاده بر ناچه عضبا طارق بن شهاب گفت: مردی جهود فرا عمر خطاب گفت: شما آيتی ميخوانيد در كتاب خويش، که اگر آن آيت بما فرو آمدی، آن روز که فروآمدی ما را عیدي عظيم بودی.

عمر گفت: کدام است؟ گفت: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ عمر گفت: من دانم که این آیت کدام روز بر چه جایگه فرو آمد. روز جمعه فرو آمد روز عرفه، و ما که یاران بودیم با رسول خدا بعرفات ایستاده بودیم، و بحمد الله این هر دو روز ما را عید است و تا بقیامت مسلمانان را عید خواهد بود. هارون بن عنتره روایت کرد از پدر خویش، گفت: آن روز که این آیت فرو آمد عمر خطاب بگریست. رسول خدا گفت: یا عمر چرا میگری؟ گفت: یا رسول الله! از آن می‌گیریم که ما در دین خویش تا امروز بر زیادت بودیم، اکنون آیت آمد که دین سپری گشت و تمام شد، و بعد از کمال جز نقصان نبود. رسول خدا گفت: «صدقته یا عمر»، پس از آن رسول خدا هشتاد و یک روز بزیست.

ابن عباس گفت: رسول خدا در حجة الوداع آن گه که براه در بود، این آیت بوی فرو آمد: *يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ*، و این آیت را ایت صیف نام کردند.

پس چون در مکه شد این آیت فرو آمد که *الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ*، پس چون در عرفات بایستاد دست بدعا برداشته این آیت فرو آمد که: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ*. معنی آنست که امروز آن روز است که دین شما تمام کردم، احکام دین و شرایع اسلام بسر بردم. فرائض و سنن، حلال و حرام پیدا کردم، که پس ازین هیچ آیت حلال و حرام حدود و فرائض و احکام از آسمان فرو نیامد.

روایت کرده‌اند از عایشه که معراج رسول (ص) پیش از هجرت بود بهجده ماه، و نماز پنجگانه شب معراج فریضه گردانیدند، و پیش از آن چهار رکعت بیش نبود: دو بامداد و دو شبانگاه، وقتی معین بر آن نهاده، پس از هجرت به مدینه زکاة واجب کردند، و روزه ماه رمضان بعد از هجرت اندر سال دوم واجب کردند اندر شعبان، و فریضه حج در سنه تسع بود، و فیه اختلاف العلماء، و غسل جنابت همچنین. پس چون رسول خدا حجة الوداع کرد، این آیت فرو آمد: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ*، و پس از آن حلال و حرام نیامد.

و گفته‌اند: کمال دین آنست که رب العالمین هر چه پیغامبران و امم پیشینه را داد از علم حکمت، آن همه این امت را داد، و بر ایشان بیفزود، و شرایع انبیا منسوخ کرد، و شریعت این امت تا بقیامت بیبوند، و فسخ و تغییر در آن نشود، و این امت بهمه انبیاء بگرویدند، و تصدیق کردند، و تفریق میان ایشان نیفکندند، چنان که دیگران کردند، و حسنات این

امت مضاعف گردانیدند، و در ثواب بیفزودند که با دیگر امم نکردند. اینست معنی کمال دین که در آیت گفت. ابو حفص حداد گفته: کمال دین در دو چیز است: در معرفت خدا و در اتباع سنت مصطفی (ص).

وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي مِثْلَ نِعْمَتِي بِكُمْ: نعمت خود بر شما تمام کردم، و وعده که کرده بودم از فتح مکه و قهر کفار و نصرت بر دشمن، وفا کردم، و بسر بردم. ازین پس مشرکان را نیست که با شما حج کنند، «الا لا یحج بعد العام مشرک، و لا یطوفن بالبيت عریان».

و گفته اند: کمال دین و تمامی نعمت آنست که: حج کردن آن روز که این آیت آمد با روز عرفه افتاده بود، حکم بمحل خود رسیده، و فریضه بوقت خود بازگشته، همچون آن روز که رب العزة آسمان و زمین آفرید، و نسیء که کافران نهادند باطل کرد. و خبر درست است که مصطفی (ص) آن روز گفت: «ان الزمان قد استدار کهيئته يوم خلق السماوات و الارض».

السنة اثنا عشر شهرا، منها اربعة حرم، ثلاثة متواليات: ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم، و رجب، شهر مضر الذي بين جمادى و شعبان».

وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا أَيْ اخْتَرْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ، فليس دین ارضی عند الله عز و جل من الاسلام، يقول الله عز و جل: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ.

میگوید: آن دین که شما را پسندیدم و شما را بدان فزودم اسلام است، و اصل آن پنج چیز است، چنان که مصطفی (ص) گفت: «بنی الاسلام علی خمس: شهادة أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و الحج و صوم رمضان».

روی عمر بن الخطاب، قال: «بينما نحن عند رسول الله (ص) اذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب، شديد سواد الشعر، لا يرى عليه اثر السفر و لا يعرفه منا احد، حتى جلس الى النبي (ص) و أسند ركبته الى ركبته، و وضع يده على فخذه، فقال يا محمد اخبرني عن الايمان، فقال: «الايمان ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر، تؤمن بالقدر خيره و شره»، فقال: صدقت فأخبرني عن الاسلام. قال: «الاسلام أن تشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله، و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاة، و تصوم رمضان، و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا». قال: صدقت، فأخبرني عن الاحسان. قال: «الاحسان ان

تعبد الله كأنك تراه، فان لم تكن تراه فانه يراك». قال: فأخبرني عن الساعة. قال: «ما المسؤول عنها بأعلم من السائل».

قال: فأخبرني عن اماراتها. قال: «ان تلد الامة ربتها، و أن ترى الحفاة العراة الصم البكم ملوك الارض». قال: ثم انطلق، فلبث مليا، ثم قال لي: «يا عمر أ تدري من السائل؟» قلت: الله و رسوله اعلم. قال: «فانه جبرئيل اتاكم يعلمكم دينكم».

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ اَيْنِ سَخْنٍ رَاجِعٌ اسْتِ بِاِوَّلِ آيَةٍ، چُونِ مَحْرَمَاتِ يَادِ كَرْدِه بُوْد، وَ كَفْتِه كِه: «ذَلِكُمْ فِسْقٌ»، بِرِ عَقْبِ اَنْ كَفْتِ: فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ. اِگَرِ كَسِي بِاضْطِرَارٍ وَ بِيچَارِگِي بِجَايِي رَسِدِ كِه اَزِ گِرَسَنگِي بِيِمِ جَانِ بُوْد، اَوْ رَا رِخَصْتِ اسْتِ كِه مِرْدَارِ خُوْرِدِ، بَايِنِ شَرْطِ كِه كَفْتِ: غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمِ. هِمَانَسْتِ كِه جَايِ دِيگَرِ كَفْتِ: غَيْرِ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ، بِشَرْطِ اَنَكِه قَدْرِ ضَرْوَرْتِ خُوْرِدِ، وَ بِيَشِ اَزِ كَفَايْتِ وَ بِيَشِ اَزِ سَدِ رَمَقِ نَخُوْرِدِ وَ نَهْنِدِ، وَ اِگَرِ سَگِ يَابِدِ وَ مِرْدَارِ يَابِدِ، سَگِ نَخُوْرِدِ مِرْدَارِ خُوْرِدِ، اِگَرِ سَگِ مِرْدِه يَابِدِ وَ جَانُوْرِ دِيگَرِ مِرْدِه يَابِدِ، سَگِ نَخُوْرِدِ وَ اَنْ رَا خُوْرِدِ، وَ اِگَرِ سَگِ يَابِدِ وَ خُوْكِ يَابِدِ، سَگِ خُوْرِدِ وَ خُوْكِ نَخُوْرِدِ، وَ اِگَرِ مِرْدِمِ مِرْدِه يَابِدِ وَ جَزِ اَزِ مِرْدِمِ يَابِدِ، مِرْدِه مِرْدِمِ نَخُوْرِدِ حَرْمَتِ رَا، وَ كَفْتِه اَنْدِ: غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمِ اِي غَيْرِ مَتَعَرَضِ لِمَعْصِيَةٍ، وَ هُوَ اَنْ يَكُوْنِ عَاصِيَا بَسْفَرِه، اَوْ يَأْكُلِ فَوْقِ الشَّبْعِ.

آن گه گفت: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینجا مضمربست، یعنی: فأكل فان الله غفور يغفر له ما اكل مما حرم عليه، رحيم باوليائه حيث رخص لهم. ختم آيت برحمت و مغفرت از آن کرد كه آخر اين مضطر حرام خورده است اگر چه بعذر خورده است، پس بحقيقت نه حلال خوار است اما معذور است و نزديك الله مغفور است.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جليل، جلاله كبرياؤه، كبرياؤه سناؤه، و مجده عزه، و كونه ذاته، ازله ابده، و قدمه سرمده. عظيم في ملكوته، مليك في جبروته، مهيمن صمدى الذات، متوحد سرمدى الصفات:

مليک في السماء به افتخارى عزيز القدر ليس له خفاء

نام خداوندی که بهیچ چیز و هیچ کس نماند، بهیچ کار بهیچ وقت در نماند. دشمن پرور

است و دوست نواز، عیب‌پوش است و کارساز. یاد او آئین زبان، و دیدار او زندگی جان، و دریافت او سرور جاودان. پادشاه است بی‌سپاه، و استوار است بی‌گواه، از نهان آگاه، و مضطر را پناه. خداوندی که بعلم نزدیک است، و از وهم دور، جوینده او کشته با جانست، و یافت او رستاخیز بی‌صور، پس نه جوینده مغبون است و نه مزدور معذور. جوینده در گرداب حسرت و یابونده حیران در موج نور، همی گویند از سر حیرت بزبان دهشت:

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا

پیر طریقت گفت: الهی! همه از حیرت بفریادند، و من بحیرت شادم، بیک لبیک در همه ناکامی بر خود بگشادم. دریغا روزگاری نمی‌دانستم که لطف ترا دریازم الهی! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ، نه جان رنج تیش دیده، نه دل الم داغ. الهی! در سر آب دارم در دل آتش، در باطن ناز دارم در ظاهر خواهش. در دریایی نشستم که آن را کران نیست، بجان من دردی است که آن را درمان نیست، دیده من بر چیزی آمد که وصف آن را زبان نیست:

خصمان گویند که این سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... روایت کنند از جعفر بن محمد (ع) که درین کلمات چهار خصلت است که رب العالمین امت را بدان گرامی کرده، و ایشان را بدان نواخته: یکی آنکه ندانست، دیگر کنایت، سوم اشارت، چهارم شهادت. یا ای نداشت، ها کنایت، الذین اشارت، آمنوا شهادت. ندا کرامتست، و کنایت از رحمت، و اشارت بمحبت، و شهادت بمعرفت: «ناداهم قبل ان ابداهم، و سماهم قبل ان رأهم». در کتم عدم بودند که ایشان را ندا گرامی کرد، در دایره وجود نیامده بودند که بنام نیکو خواند: «سماکم المسلمین من قبل»، عیب میدید و با عیب میپسندید. جرم میدید و با جرم میخرید. پاکان عالم علوی را میدید، و آلودگان عالم سفلی را میگزید، که «انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین».

مثال کار آدمی بر درگاه بی‌نیازی با عنایت ازلی، کار آن کودک است که مادر او را جامه

نو دوخت، گفت هان و هان ای کودک! تا این لباس آرایش از آرایش نگه داری. کودک از خانه بدر آمد، با کودکان بیازی مشغول شد، جامه آلوده کرد، و با جامه آلوده قصد خانه کرد، و بگوشه‌ای باز میشد درمانده و حیران، همی گفت مادر را که مرا خواب می‌آید. مادر دانست که کودک را ترس عتاب مادر است، گفت: ای جان مادر! بیا که ما ترا بدر آن گه فرستادیم که آب و صابون بدست بنهادیم، که ما دانستیم که از تو چه آید. حال آدمی همین است چون آن نقطه دولت و صفی مملکت را از کتم عدم بحیز وجود آوردند، فریاد از جان پاکان و مقدسان برآمد، و تیرهای انکار در عالم جعلیت میکشیدند که: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا؟

قومی را می‌آفرینی که لباس الیومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بدود معصیت و غبار شرک سیاه کنند! و پرده حرمت از جمال چهره ایمان بردارند! خطاب آمد که: آری آنچه تعبیه صدف این اسرار است ما دانیم، كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ایشان عزیز کردگان الطاف عزت آمدند، ما ایشان را بلباس عصمت و طیلسان امانت بعالم آرایش وقتی فرستادیم که آب مغفرت با صابون رحمت بدست نهاده بودیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا مَنْ دَخَلُوا فِي آمَانِي، و ما وصلتكم الى امانی الا بسابق احیائی، یا من خصصتهم ببری و مشاهدتی، لا تكونوا كمن اعميتهم عن مشاهدتی و مطالعة ببری! بندگان را بندهاء کرامت برخواند، آن گه فرمان داد که: أَوْفُوا بِالْعُقُودِ بوفای پیمان باز آید، و عقدی که بستید و عهدی که کردید بر سر آن عهد باشید. بنده من! برابر تو دو پیمانست: یکی اجابت ربوبیت ما، دیگر تحمل امانت ما. در اجابت ربوبیت مخالفت مکن.

در تحمل امانت خیانت مکن. اکنون که بخدایی ما اقرار دادی، کار بر دیگری حواله مکن و در حلال و حرام اشارت جز فرا شریعت مکن.

أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ حَيَوَانَاتٍ بَعْضِي حلال است و بعضی حرام. بعضی کشتن آن رواست و آن را جرمی نه، بعضی کشتن آن نه رواست و طاعتی در میان نه، تا بدانی که صنع او را علت نه، و حکم او را مردّ نه، و دریافت آن بعقل راه نه. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ حکم کند چنان که خود خواهد، و آن خواهد که خود بداند. نه کس را بر علم وی اطلاع، نه برخواست وی اعتراض، نه از حکم وی اعراض:

شهریست بزرگ و من بدو درمیرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم.

و فی بعض الکتب: «عبدی پرید و آرید، و لا یكون الا ما ارید. فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید، و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید، ثم لا یكون الا ما پرید»، و فی معناه انشدوا:

سیکون الذی قضی سخط العبد ام رضی

فدع الهم یافتی کل هم سینقضی.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ معالم شریعت است، و محاسن طریقت، و امارات حقیقت، و دلالات قدرت و حکمت. میگوید: هر چه نشان ما دارد حرمت دارید، و بتعظیم در آن نگرید، و بفرمانبرداری پیش شوید، تا برخوردار گردید.

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا اشارتست که بنده همیشه در تحت امر حق ما نتواند بود، پیوسته بار وجود ما نتواند کشید. ساعتی در اداء حق ربوبیت، ساعتی در استجلاب حظ عبودیت. وقتی چنین، وقتی چنان، تابنده بیاساید و زندگی کند میان این و آن، از اینجا گفت مصطفی (ص): «حب الی من دنیاکم ثلاث: الطیب و النساء و قرۃ عینی فی الصلاة».

بیر طریقت گفت: الیه! چون از یافت تو سخن گویند، از علم خویش بگریزم، بر زهره خویش بترسم، در غفلت آویزم، نه در شک باشم اما خویشتن در غلطی افکنم، تا دمی بر زخم.

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى میگوید: در بر و تقوی همه دست یکی دارید. هم پشت و هم روی باشید و هر جای که مسلمانان در امر و نهی و در بر و تقوی جمع آیند، خود را در میان جمع و جماعت افکنید، تا برحمت حق توانگر شوید. مصطفی (ص) گفت: «الجماعة رحمة، و ید الله علی الجماعة».

عبد الله مبارک گفت: بمشعر حرام رسیدم، خوابی عظیم بر من غالب شد، فریشته‌ای را دیدم که گفت: ای عبد الله سیصد هزار خلق در موسم‌اند، و حج یک کس پذیرفتند. گفتار بر دلم صعب آمد این سخن. دلتنگ و اندوهگن شدم. هاتفی آواز داد که: ای عبد الله دلتنگ مشو که دیگران را جمله بطفیل وی بیامرزیدند تا بدانی که برکت جمع عظیم است،

آخر یک صاحب دولت برآید در میان جمع که کیمیاء هدایت بود، همه را برنگ خود کند. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ همه را بر و تقوی میفرماید، اما قومی را راه اثم و عدوان در پیش می‌نهد، و از بر و تقوی برمیگرداند، کار نه آن دارد که بر خوانند، کار آن دارد که کرا در گذارد، و کرا پسندد. مقبولان حضرت دیگرانند، و مطرودان قطیعت دیگر. باردادگان ادخلوها بسلام دیگرند، و محرومان اخسوا فیها دیگر. میگوید جل جلاله: اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. خلقت الخیر و قدرته، فطوبی لمن خلقته للخیر، و اجریت الشر علی یدیه. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ گفته‌اند که: بر اینجا موافقت شرع است در امید نجات عقبی، و تقوی مخالفت نفس است در طلب رضای مولی، و اثم مخالفت شرع است در طلب حطام دنیا، و عدوان موافقت نفس است در معصیت مولی. گفته‌اند: معاونت بر بر و تقوی آنست که خود بر جاده دین بر استقامت روی، و سیرت بر طریقت پسندیده داری، تا دیگران بر تو اقتدا کنند، و بر سنن صواب بر اتباع تو راست روند، و معاونت بر اثم و عدوان آنست که راه کز گیری، و سنت بد نهی، تا دیگران بر راه تو روند، و خلق بد گیرند.

اینست که مصطفی (ص) گفت: «من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القيامة، و من سن سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القيامة».

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ مردار اگر چه خبیث است و محرم، آخر بوقت اضطرار قدری از آن مباح است، و از مردارها یکی گوشت برادر مسلمان است که بر وجه غیبت خوردند، بهیچ حال آن را رخصت نیست لا اضطرارا و لا اختیارا. پس این مردار از آن صعب‌تر، و تحریم این از آن عظیم‌تر، یقول الله تبارک و تعالی: لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَوْ يَحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرَهُتُمُوهُ. و گفته‌اند حیوانی که مأكول اللحم بود وی را دو حالست: یکی آنکه چون بشرط شریعت کشته شود پاک بود، گرفتن آن مباح، و خوردن آن حلال، و چون خود بمیرد پلید باشد، و خوردن آن حرام. از روی اشارت میگوید: این نفس آدمی چون بشمشیر مجاهدت بر طریق ریاضت بر وفق شریعت کشته شود، یعنی که مقهور دین و مأمور شرع گردد، و زیر بار طاعت معبد و مدلل شود، آن نفس که برین ضعف باشد پاک بود، قرب او مباح است، و صحبت او حلال، دیدار او روح دل، صحبت او شادی جان، و هر آن نفس که در ظلمت غفلت خویش بمیرد تا در کار دین وی را

حس نماند، و در حدود شرع کوشش نکند، این نفس بمنزلت آن مردار است که جرم او پلید و قرب او حرام. و الْمُنْحَنَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ در تحت هر کلمه ازین کلمات اشارتی است بر ذوق جوانمردان طریقت، و بر مذهب سالکان راه حقیقت: «منخنقه» اشارتست بکسی که خود را در بند آرزوها کند، و سلاسل حرص بر دست و پای خویش نهد، و رسن طمع در گردن خویش افکند، تا کشته حرص و شهوت شود. حرامست بر سالکان و مریدان، راه این چنین کس رفتن، و متابعت چنین کس کردن. و «موقوذة» اشارتست بآنکس که در حبس هوا و آسیر شیطان بماند، کوفته هواجس نفس و وساوس شیطان گردد، تا دل وی در آن زخم و حبس بمیرد، مردار طریقت گردد، و صحبت وی حرام شود. و «متردیه» اشارتست بآنکس که در وادی تفرقت افتد، و هلاک شود، و راه حقیقت گم کند. و «نطیحه» اشارتست بآنکس که با مثال و اشکال خویش از بهر دنیا مردار منازعت کند، و سرو زند تا خصم وی چیره شود، و زیر زخم مردارخوار مردار گردد. و «ما أكل السبع» آنست که طلباب دنیا سر فرا آن کنند، آن مردار است و جوینده آن همچون سگ، مردار بجز سگ نخورد.

و ما هی الا جيفة مستحيلة عليها كلاب همهن اجتذابها.

آن گه گفت: اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ. در شرع ظاهر میگوید: ازین محرمات که یاد کردیم هر چه ذکات شرعی در آن حاصل شود، و شرع آن را مباح گرداند مباح است و خوردن آن آن حلال، همچنین در راه طریقت هر چه زاد راه آخرت بود و ضرورت معاش بود از متاع دنیوی، گرفتن و داشتن آن در دین رواست، و طلب آن مباح، و زاد راه دین از راه دین است. يقول الله تعالى: وَ تَرَوُّوْا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.

و ما ذبَحَ عَلَى النُّصْبِ هر چه بر هوای طمع کنند نه بر وفق شرع، ذبح علی النصب آنست، و هواء نفس معبود خود ساختن و بر مراد آن رفتن نه کار دینداران است و نه حال مؤمنان. يقول الله تعالى و تقدس: أفرأيت من اتخذ إلهه هواه.

وَأَنْ تَسْتَنْفِسُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ هر معاملتی و مصاحبتی که نه بر اذن شرع و موافقت دین رود، و مقصود در آن تحصیل دنیا و مراد نفس بود، آن عین قمار است، صورت آن

مکر و خداع، و حاصل آن فسق و فساد، و سرانجام آن عقوبت و عذاب. **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** الآية جعفر بن محمد (ص) گفت: «اليوم» اشارتست بآن روز که مصطفی (ص) را بخلق فرستادند و تاج رسالت بر فرق نبوت وی نهادند، و شادروان شرع او گرد عالم درکشیدند، و بساط رحمت بگسترانیدند. دود شرک با طی ادبار خود شده، و رسوم و آثار کفر مندرس و مضمحل گشته، و از چهار گوشه عالم آواز کوس دولت محمد عربی علیه افضل الصلوات برآمده که: **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ**:

صلی الاله علی ابن آمنة الذی	جاءت به سبط البنان کریم
قل للذی یرجو شفاعة احمد	صلوا علیه و سلموا تسلیما
ای منظر تو نظاره گاه همگان	پیش تو درافتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان	حسن تو ببرد آب و جاه همگان

هنوز شب بشریت را وجود نبود که آفتاب نبوت او در سماء سمو خود استوار داشت که: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین». ای مهتر! جمال بنمای تا همه وجود آفتاب شود. یا سید صدف رحمت بگشا، تا این مفلسان کنار پر از جوهر کنند:

آن روی چرا به بت پرستان نبوی جلوه نکنی کفر ز دلشان نبوی

یا سید! جمال مجبولی تو جز در ادراج «لعمرك» یاد نکنیم. قبله اولین و آخرین جز حلقه چاکران تو نسازیم. ای سید! اگر آن آفتاب که در دل تو است اراده باز دهیم، نه در روم چلیپا ماند نه در عالم کفر و زنا:

رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوه بینان ز هفتاد دو ملت داوری.

وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي این خطاب با صحابه مصطفی است، میگوید: اتممت علیکم نعمتی، بآن خصصتکم بین عبادی بمشاهده صلی الله علیه و سلم، و جعلتکم حجة لمن بعدکم من الأمم الی یوم القیامة» و گفته اند که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** اشارتست بروز اول در عهد ازل، میگوید: در ازل این دین بر شما تمام کردم، و کار شما بساختم، و شما را بداغ خود گرفتم، نه چیزی است که نو ساختم، که دیر است تا پرداخته ام، اما امروز تمام کردم، که دانسته خود بر شما اظهار کردم، و کرده خود وانمودم. وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمامی کار آنست که فردا در حظیره قدس رضاء خود ترا کرامت کنم.

وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا و شایسته وصال حضرت خود گردانم، و همسایگی خود بپسندم، و نیز در نواخت بیفزایم، و گویم: «عبدی! رضیت بک جارا فهل رضیت لی جارا؟» و گفته‌اند: کمال دین تحقیق معرفتست در هدایت حال، و اتمام نعمت تحصیل مغفرت است در نهایت کار، منت مینهد بر مؤمنان که من باول معرفت دهم، و بآخر پیامرزم، و این خطاب با جماعت مؤمنان است، و شک نیست در مغفرت جماعت مؤمنان، اگر شک است در آحاد و افراد است که بر ایمان بمانند یا نمانند، اما بر جمله مؤمنان آمرزیده‌اند.

گفته‌اند: این اسلام پسندیده الله است، و رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا بوی اشارت است بر مثال سرایی است که راه گذر آن بر چهار درگاه است، و از پس آن در گاهها چهار قطره است، و پس آن قنطره درجات و مراتب است، تا درگاهها و قنطرهها باز نبرند بدرجات و مراتب نرسند. اول درگاهی که بر راه گذر آنست اداء فرایض است. دوم اجتناب محارم. سیوم تکیه کردن بر ضمان الله در کار روزی. چهارم صبر کردن بر بلاها و رنجها. چون بدین درگاهها گذشتی قنطرهها پیش آید: اول قنطره رضا، بحکم الله رضا دادن و آن را گردن نهادن، و از راه اعتراض برخاستن. دوم قنطره توکل است، بر خدا اعتماد داشتن و او را بپناه و پشت خود گرفتن و وکیل خود شناختن. سیوم قنطره شکر است، نعمت الله بر خود بشناختن، و آن نعمت در طاعت وی بکار بردن. چهارم قنطره اخلاص است در اعمال، هم در شهادت، هم در خدمت و هم در معرفت. شهادت در اسلام و خدمت در ایمان و معرفت در حقیقت. چون قنطرهها باز بریدی از آن پس درجات است و مراتب، هر کس را چنان که سزاست، و چنان که الله او را خواست. اینست که رب العزة گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مِيسِرَ سِدِّ تَرَا، مَا ذَا أُحِلَّ لَهُمْ كَهَ چِه چیز ایشان را حلال و گشاده کردند از صید، قل بگوی: أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ حلال کردند شما را پاکها، وَ مَا عَلَّمْتُمْ وَ خوردن صید آن سبع که صید کردن در وی آموخته‌اید، مِنَ الْجَوَارِحِ ازین ددان و پرندگان شکاری، مُكَلِّبِينَ در آن حال که می‌درآموزید و آموخته فرا صید میگذاردید، تَعَلَّمُوهُنَّ در

آن ددان می آموزید، مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه الله در شما آموخت، فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ میخوردید از آنچه شما را صید کنند، وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ خدای را نام برید چون آن را فرا صید گذارید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ از خشم و عذاب خدای پرهیزید، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الله آسان توان است زود شمار.

الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ امروز حلال کردند شما را این پاکها از بهیمة انعام، وَ طَعَامُ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ كَشْتَهُ وَ صید اهل کتاب، أَحِلَّ لَكُمْ شما را حلال است، وَ طَعَامُكُمْ وَ كَشْتَهُ وَ صید شما، حِلُّ لَهُمْ ایشان را حلال است، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ دَاشْتگان وَ كوشیدگان از زنان گرویدگان، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل، إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ آن گه که ایشان را دهید أُجُورَهُنَّ كَاونیهای ایشان، مُحْصِنِينَ پاكان در عقد نكاح و خویشان داران، غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زانیان و پلیدکاران، وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ نه دوست گیرندگان، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ وَ هر که بایمان کافر شود، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ بَدْرستی که کردار وی تباه گشت و نیست شد، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵) و او در آن جهان از زیانکاران است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون از خواب بر نماز خیزید، فَاعْسَلُوا وَ جُوهَكُمْ رویهای خود بشوئید، وَ اَيِّدِيَكُمْ وَ دو دست خویش، إِلَى الْمَرَافِقِ تا هر دو وارن، وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ سرهای خویش را مسح کنید، وَ ارْجُلَكُمْ وَ دو پای خویش، إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا هر دو بژول. وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا وَ اگر جنابت رسیده باشید، فَاطَهَرُوا غسل کنید، وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى وَ اگر بیماران باشید، أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ یا یکی از شما از غایط میآید، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا زنان را پاسید، فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً وَ آبی نیابید، فَتَيَمَّمُوا آهنگ کنید، صَعِيدًا طَبِيبًا زمینی و خاکی پاک را، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيِّدِيَكُمْ وَ رویهای خویش و دستهای خویش بیاسید، مِنْهُ از آن خاک، مَا يُرِيدُ اللَّهُ نِيحُوهُ خدای، لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ که بر شما تنگی نهد، وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ لکن میخواهد که شما را پاک کند، وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ وَ نعمت طاعت بر شما تمام کند، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) تا مگر آزادی کنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ الْآيَةَ ابو رافع روایت کند که جبرئیل (ع) فرو آمد، بر در سرای پیغامبر (ع) بایستاد و دستوری خواست تا در شود.

رسول (ع) او را دستوری داد. جبرئیل هم چنان ایستاده بود، و توقف همیکرد، تا رسول بیرون آمد، و گفت: یا جبرئیل ترا دستوری دادیم، چرا در نیایی؟ جبرئیل گفت: در این خانه سگ بچه‌ای است، و ما که فرشتگان ایم در هیچ خانه نرویم که در آن سگ باشد یا صورتگری، و بهذا

روی علی بن ابی طالب (ع) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «الملائكة لا تدخل بيتا فيه صورة ولا كلب ولا جنب».

و روی ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اتاني جبرئيل (ع) فقال اتيتك البارحة فلم يمنعني ان اكون دخلت الا انه كان على الباب تماثيل، و كان في البيت قرام ستر فيه تماثيل، و كان في البيت كلب، فمر برأس التمثال الذي على باب البيت فيقطع فيصير كهيئة الشجرة، و مر بالستر فيقطع فيجعل و سادتين توطئان، و مر بالكلب فيخرج»، ففعل رسول الله (ص).

بو رافع میگوید: چون جبرئیل این سخن بگفت، رسول خدا بمن فرمود که در خانهای مدینه بگرد، و هر جا که سگ بینی بکش. گفتا: سگان را چندان که یافتم کشتم. رسول خدا حرام کرد داشتن آن و فروختن و بهای آن ستدن، و ذلك فيما روی ابو هريرة، قال: قال رسول الله (ص): «لا يحل ثمن الكلب، و لا حلوان الكاهن، و لا مهر البغي».

و روی جابر، قال: «امرنا رسول الله (ص) بقتل الكلاب حتى أن المرأة تقدم من البادية بكلبها، فنقتله».

پس جماعتی آمدند و چنان نمودند که ایشان را بسگان حاجت است، از بهر صید و زرع و ماشیه، و بتعریض گفتند: ما ذا يحل لنا من هذه الأمة التي تقتلها؟

رسول خدا ایشان را جواب نداد، انتظار وحی همیکرد، تا جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ. پس رسول خدا دستوری داد داشتن بعضی سگان را تا مردم انتفاع بدان همیگیرند، و دو نوع از آن بقتل مخصوص کرد یکی کلب عقور، دیگر

سیاه همرنگ، و ذلك في

قوله (ص): «اقتلوا منها كل اسود بهيم»، و قال: «عليكم بالأسود البهيم ذى النقطين، فإنه شيطان».

اکنون سگ داشتن از بهر زرع و صید و ماشیه رواست و بیرون از آن نه رواست، لقول النبی (ص): «من اتخذ كلبا ألبا كلب ماشية او صيد او زرع انتقص من اجره كل يوم قيراط».

و قال (ص): «ما من اهل بيت يرتبطون كلبا الا نقص من عملهم كل يوم قيراط الا كلب صيد او كلب حرث او كلب غنم».

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ سَعِيد جبير گفت: این آیت در شأن عدی بن حاتم و زید بن المهلهل آمد، که گفتند: یا رسول الله انا نصید بالکلاب و البزاة، فمنه ما ندرک ذکاته، و منه ما یقتل، فلا ندرک ذکاته، و قد حرم الله الميتة، فماذا یحل لنا؟ گفتند: یا رسول الله! پیوسته شکار کنیم بندگان و بازان، و صیدی که درافتد، باشد که زنده یابیم و بدست خویش چنان که شرع فرموده کشیم، و باشد که کشته یابیم، و بذکوة نرسد، و معلوم آنست که رب العزة مردار حرام کرده، اکنون حلال از آن کدام است، و حرام کدام؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ای رسول من! ایشان را جواب ده که هر چه طیبات است شما را حلال است، و طیبیات آنست که تحریم آن در کتاب و سنت نیامده است، و عرب آن را پاک دارد. هر چه بعرف و عادت عرب پاک است، و عرب آن را خورند از طیبیات است، و هر چه بعرف و عادت ایشان پاک نیست و نخورند از خبائث است، و رب العزه میگوید: وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ. شتر و گاو و گوسفند و خرگور و اسب و آهو و گاو دشتی و خرگوش و روباه و کفتار و سوسمار، که عرب خورند، و یربوع و قنفذ و چرز و ملخ، این همه از طیبیات است که عرب آن را صید کنند و خورند، و نصوص بدان آمده است.

وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ یعنی: و صید ما علمتم من الجوارح، هر چه صید کند از ددان و پرندگان، آن را جوارح گویند یعنی کواسب، و جوارح آدمی از آن نام کردند که کواسب وی اند، «اجترحوا السَّيِّئَاتِ»

ای اکتسبوها، «وَعَلَّمَ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ» ای اکتسبتم. «مُكَلِّبِينَ» علی الخصوص سگ‌داران اند که بسگ صید کنند، و مراد باین جمله شکاربانند، لکن سگ بذکر مخصوص کرد که این عام‌تر است، و صید بسگ بیشتر کنند.

تُعَلِّمُونَهُنَّ یعنی تود بوهن لطلب الصید، آن شکاری باید که آموخته باشد چنان که صید که گیرد نگه دارد صیاد را، و از آن نخورد، کشته یا زنده، و چون صیاد آن را فرا صید کند فرا شود، و چون برخواند اجابت کند، و چون باز خواند باز ایستد.

روی عدی بن حاتم قال: قال لی رسول الله (ص): «اذا ارسلت کلبک فاذا ذکر اسم الله، فان امسک علیک فأدرکتہ حیًّا فاذبحه، و ان ادرکتہ قد قتل، و لم يأکل منه فکله، و ان اکل فلا تأکل، فانما امسک علی نفسه، و ان وجدت مع کلبک کلبا غیره، و قد قتل فلا تأکل، فانک لا تدری ایهما قتله، و اذا رمیت بسهمک فاذا ذکر اسم الله، فان غاب عنک یوما، فلم تجد فیہ الا اثر سهمک فکل ان شئت، و ان وجدته غریقا فی الماء فلا تأکل».

و روی أن ابا ثعلبة البخسني جاء الی النبی (ص): فقال یا رسول الله ان ارضنا ارض صید، فأرسل سهمی و اذکر اسم الله، و أرسل کلبی المعلم، و اذکر اسم الله، و أرسل کلبی الذی لیس بمعلم. فقال النبی (ص): «ما حبس علیک سهمک، و ذكرت اسم الله فکل، و ما حبس علیک کلبک المعلم و ذكرت اسم الله فکل، و ما حبس علیک کلبک الذی لیس بمعلم، و أدرکتہ ذکاته فکل، و ان لم تدرک ذکاته فلا تأکل».

فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ ای صدن لكم، و اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ یعنی عند ارسال الجوارح. خلاف است میان علما که کلب معلم چون یک بار اتفاق افتد که از فریسه خود چیزی بخورد بعد از آنکه بارها صیاد را نگه داشته باشد و از آن نخورده، و طبیعت اصلی دست نداشته، این یک بار که از آن بخورد باقی حلال است یا حرام؟ یک قول شافعی آنست که حلالست، و باین یک دفعه که از آن چیزی خورد حرام نگشت، و معنی امساک از آن برنخاست، و قول دیگر آنست که حرام است، و این موافق مذهب ابو حنیفه است و بناء مسأله بر آنست که ترک اکل بنزدیک شافعی نه از شرائط امساک است، و بنزدیک بو حنیفه از شرایط امساک است، و هم چنین خلاف است در فریسه‌های پیش، بنزدیک شافعی همه حلال اند قولاً واحداً، و بنزدیک بو حنیفه همه حرامند، اما فریسه باز اگر چه

از آن بخورد حلالست باثفاق.

ثمَّ قال: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» ای فی اوامره و نواهیه، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».
الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ این یوم آن روز عرفه است که مصطفی (ص) بموقف بود، و این
طبیات هم بهیمة الانعام است.

وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ذَبَائِحَ اهل تورات و انجیل است. «أَحِلَّ لَكُمْ» ای حلال لكم.
میگوید: ذبائح جهودان و ترسایان شما را حلالست که مسلمانانید، و همچنین ذبائح هر
کس که در دین ایشان شد پیش از مبعث مصطفی (ص). اما آن کس که از دینی دیگر
و ادین ایشان شود بعد از مبعث مصطفی (ص)، ذبیحه وی حلال نیست، و ذبائح ترسایان
عرب هم حلال نیست که مصطفی (ص) گفت: «ما نصاری العرب باهل الكتاب، لا تحل لنا
ذبائحهم».

اما اطعمه ایشان بیرون از ذبائح، علما در آن مختلف اند. بیشتر بر آنند که حلالست همچون
ذبائح گفتند: طعام لفظی است که بر همه مأكولات افتد.

اما کتابی که بوقت ذبح نام دیگر برد، نه نام الله، در آن ذبیحه وی دو قول است: بیک قول
حرام است، لما روی ان ابن عمر قال: «لا تأكلوا ذبائح النصارى، فانهم يقولون باسم
المسيح، و انهم لا يستطيعون ان يهدوكم قد أضلوا انفسهم»، و بیشترین علما بر آن قول اند
که حلالست. شعبی و عطا گفتند: اذا ذبح النصراني، و قال باسم المسيح، فانه لا يحرم، لان
الله تعالى قد أحل ذبائحهم، و هو يعلم ما يقولون.

وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ یعنی و حلال لكم ان تطعموهم طعامكم. میگوید: شما را حلال است و
گشاده، که ایشان را طعام دهید. و بدان که طعام در قرآن بر چهار وجه است. یکی از آن
مطعموماتست که مردم آن را پیوسته بکار دارند، و ذلك فی قوله تعالى: أَطْعَمُهُمْ مِنْ جُوعٍ،
وَ هُوَ يُطْعِمُهُمْ وَ لَا يُطْعِمُهُمْ، فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا. وجه دوم طعام است بمعنی شراب، و ذلك فی
قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي ای من لم يشربه.

وجه سیوم طعامست بمعنی تمليح السمك. چنان که گفت: أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ یعنی
تمليح السمك منفعة لكم. وجه چهارم طعام است بمعنی ذبائح، چنان که درین آیت گفت:
وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ يَعْنِي: وَ أَهْلَ لَكُمْ نِكَاحِ حَرَائِرِ الْمَسْلَمَاتِ وَ حَرَائِرِ الْكُتَابِيَّاتِ. احسان ايدر بمعنی حریت است. میگوید: شما را حلالست و روا که آزاد زنان مؤمنان و آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل بزنی کنید، مسلمانان را رواست که آزاد زنان اهل کتاب بزنی کنند، اما نکاح کنیزکان کتابیات روا نیست بمذهب شافعی، که ربّ العزّة گفت: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ قَتَايَتِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ. این آیت دلیل است که ایمان در نکاح کنیزکان شرط است، و این مسأله خلاف عراقیان است، که بنزدیک ایشان نکاح کنیزکان کتابیات رواست، و بقول ایشان محصنات درین آیت عفافاند نه حرائر، یعنی که ناح عفاف رواست، اگر آزادند و اگر کنیزک مؤمناتند یا کتابیات، و نکاح فوجر روا نیست نه از مؤمنات و نه از کتابیات، نه کنیزک و نه آزاد، و این قول سدی است و قول اول درست تر است، و بیشترین علما و فقها بر آنند.

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ يَعْنِي مَهْرَهُنَّ، «مُحْصِنِينَ» أَي مَتْرُوجِينَ كَمَا مَرَّ اللَّهُ، غَيْرَ مُسَافِحِينَ مُحَالِبِينَ بِالزَّوْنِ، وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ مَسْرِيْنَ بِالزَّوْنِ بَعْنِ.

چون الله تعالی نکاح زنان اهل کتاب حلال کرد، آن زنان گفتند: این نکاح را حلال نکرد بر مسلمانان مگر که اعمال ما نیز پسندید، و از ما خشنود گشت، رب العالمین این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ نَه چنان است که ایشان میگویند، که نکاح ایشان ایشان را از کفر بیرون نیارد، و بایشان سود نکند، که هر که کافر شود بایمان، عمل وی تباه است. درین کلمت سه وجه گفته اند: یکی آنست که هر که کافر شود بایمان یعنی که از ایمان باز برد، چنان که تصدیق کرد تکذیب کند. دیگر وجه آنست که: و من یکفر بشيء مما يحب به الايمان من صفات الله و اسمائه و كتبه و رسله و ملائكته و اليوم الآخر و القدر كله خيره و شره و ما نطق به الكتاب و السنة الصحيحة من الغيب كالجنة و النار و العرش و الكرسي و الحجب و الحوض و الميزان و الصراط. سدیگر وجه مجاهد گفت: و من یکفر بالايمان یعنی و من یکفر بالله، «فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرين» مَن خسر الثواب.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ الْآيَةِ عَلِمَا فِي حَكْمِ هَذِهِ آيَةِ مُخْتَلَفَانِد، وَ ظَاهِر

آیت چنان مینماید که در هر نمازی وضو میباید کرد، اما قومی گفتند که: این آیت اگر چه از روی لفظ عام است بمعنی خاص است، و در قرآن ازین عموماًت و مجملات فراوان است که آن را حاجت بتخصیص و تفسیر و بیان است، و سنت مصطفی مبین آنست، کما قال الله تعالی: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. یکی از آن عموم که سنت آن را مخصوص کرد اینست که رب العزة گفت: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا يَدَيْكُمْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مَحْدُوثُونَ، یعنی من النوم او من غيره، و دلیل برین تأویل آنست که از ابن عباس پرسیدند حکم این آیت، وی جواب داد که «لا وضوء الا من حدث»، و کذلک

روی ابن عمر: «أن النبي (ص) صلى الظهر و العصر و المغرب و العشاء بوضوء واحد». قومی گفتند: این تشدید در ابتداء اسلام بود، اما بعد از آن منسوخ گشت، و بتخفیف بدل کردند، لما

روی عبد الله بن حنظلة: «ان النبي (ص) امر بالوضوء عند كل صلاة فشق ذلك عليه، فأمر بالسواك، و رفع الوضوء عنه، الا من حدث»، و روی سلیمان بن بريدة عن ابیه أن رسول الله (ص) كان يتوضأ لكل صلاة، فلما كان يوم فتح مكة صلى الصلوات كلها بوضوء واحد، فقال عمر أنك فعلت شيئاً لم تكن تفعله، فقال عمداً فعلته يا عمر».

قومی گفتند: سیاق این آیت بر طریق ندب است و استحباب، نه بر طریق حتم و اعجاب، و لهذا

قال عكرمة: «كان على (ع) يتوضأ لكل صلاة و يقرأ هذه الآية».

و روایت کنند از ابو غضیف الهذلی که عمر را دید که هر نمازی را وضو میکرد، گفت یا عمر چنین میباید کرد؟ هر نمازی را وضو واجب است؟ عمر گفت: نه، که یکی کفایت باشد ما دام که حدیثی نیفتند، لکن من از بهر آن میکنم که از رسول خدا شنیدم: «من توضأ على ظهر كتب الله له عشر حسنات، ففی ذلك رغبت یا ابن اخی».

قومی گفتند که: این آیت از بهر آن آمد که رسول خدا را عادت بود که در هر عمل که کردی، وضو فرا پیش آن داشتی، تا آن حد که یاران گفتند: چون اراقت کردی بر وی سلام کردیم، جواب نداد، تا آن گه که وضو کرد، و سخن گفتیم، همچنین جواب نداد تا وضو کرد. و روی حنظلة بن الراهب: «ان رجلاً سلم على النبي (ص)، و هو يبول، فلم يردّ

علیه حتی تیمم، و قال: انه ما منعی ان أرد علیک الا انی لم اکن متوضّأ».

پس رب العالمین او را درین آیت دستوری داد که در وقت حدث ترا این افعال مباح است، چون بر نماز خیزی وضو کن نه بر کاری دیگر. إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی اِذَا ارْتَمْتُمُ الْقِيَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، کقوله تعالی: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، یعنی فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاستعد بالله. چون خواهید و عزم کنید که بر نماز خیزید، فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و رویهای خویش بشوید. و حدّ روی از قصاص موی سر است تا طرف زنج، تا با منبت دو گوش. آب مطلق درین موضع محدود براندن در وضو فرض است، و محاسن کشیده که ازین موضع در گذشته باشد شافعی را در شستن آن دو قول است: بیک قول واجب نیست، و این موافق مذهب ابو حنیفه است، و بقول دیگر واجب است، و آن قول صحیح است و مذهب اصحاب، مگر مزنی که اختیار وی قول اول است. وَ أُيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ قومی گفتند: مرافق در تحت غسل نشود، که الی بمعنی حدّ و غایت است، چنان که آنجا گفت: ثُمَّ اتَّمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ، و این درست نیست و فتوی عامه علما بر آن نیست. عامه علما بر آنند که مرافق در تحت غسل شود، و الی بمعنی مع است، کقوله تعالی: وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ، ای مع قوتکم، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ، ای مع اموالکم، فزادتهم رجساً إلى رجسهم، مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ. و روی جابر: «ان النبی (ص) کان اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه».

دو دست با هر دو مرفق بشستن در وضو واجب است، از بهر آنکه اقامت مصالح تن بر دو دست میگردد، و دو دست بدو مرفق میگردد تا برفق بمصالح خویش برسد.

وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ مذهب مالک و مزنی مسح همه سرکشیدن واجبست در وضو، از بهر آنکه این «با» معنی تعمیم نهند، چنان که جای دیگر گفت تعالی و تقدس: فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أُيْدِيكُمْ مِنْهُ، و این مذهب درست نیست، و تعمیم باطلست، لما روی المغیره بن شعبه: «ان النبی (ص) مسح بناصيته، و علی عمامته».

ابو حنیفه گفت: قدر واجب مسح ربع سر است. ابو یوسف گفت: مسح نیمه سر. شافعی گفت: چندان که اسم مسح بر آن افتد کفایت باشد و فرض گذارده شود. گفتا و این با باء تبعیض است، چنان که گویند: مسحت یدی بالمندیل، فانه یسمى ماسحاً، و ان کان مسح

بعضه.

اما کمال مسح بمذهب شافعی در تکرار است، و مذهب ابو حنیفه در استیعاب، و حجت شافعی آنست که رسول خدا وضو کرد، و مسح سر سه بار کشید، بیک روایت آن گه چون فارغ شد گفت: «هذا وضویی، و وضوء الانبیاء قبلی، و وضوء خلیلی ابراهیم (ع)». قوله: وَ ارْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مکی و ابو عمر و حمزه و ابو بکر و ارجلکم بخفض لام خوانند، باقی بنصب خوانند، آن کس که بنصب خواند گوید: عطف است بر وَجُوهَكُمْ وَ اُيُودَيْكُمْ، و گوید: در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق، و ارجلکم الی الکعبین، و امسحوا برءوسکم، و دلیل این تقدیم و تأخیر، هم از جهت خبر واضح است، هم از جهت نظر، اما خبر آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا یقبل الله صلاة امری حتی یضع الطهور مواضعه، فیغسل وجهه و یدیه و یمسح برأسه، و یغسل رجلیه».

و قال جابر: «امرنا رسول الله ان نغسل ارجلنا اذا توفنا للصلاة».

و روی «ان عثمان توفاً فأفرغ علی یدیه ثلاثاً، فغسلهما ثم مضمض، و استنثر، ثم غسل وجهه ثلاثاً، ثم غسل یده الی الیمنی الی المرفق ثلاثاً، ثم غسل یده الی المرفق ثلاثاً، ثم مسح برأسه، ثم غسل رجله الی الیمنی ثلاثاً، ثم الیسری ثلاثاً، ثم قال رأیت رسول الله (ص) توفاً نحو وضویی هذا، ثم قال: من توفاً وضویی هذا ثم یصلی رکعتین لا یحدث نفسه فیهما بشیء غفر له ما تقدم من ذنبه».

و عن عبد الله بن عمر، أن النبی (ص) رأى قوماً، و اعقابهم تلوح لم یمسها الماء، فقال: «ویل للاعقاب من النار، اسبعوا الوضوء».

و روی انس ان رجلا اتی النبی (ص)، و قد توفاً و ترک علی قدمیه مثل موضع الظفر، فقال رسول الله: «ارجع فأحسن وضوءک».

اما دلیل نظری آنست که: رب العزة در شستن پای حدی پدید کرد، گفت: «إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، هم چنان که در شستن دست حدی بنهاد، گفت: «إِلَى الْمَرَافِقِ». چون در تحدید هر هر دو یکسان کرد، دلیلست که در حکم هر دو یکسان اند، پس حکم دست غسل است، حکم پای نیز غسل باید بخلاف مسح، که در مسح هیچ حد نهاد، نه در تیمم، که گفت:

«فَامْسُحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ»، و نه در وضو، که گفت: «وَامْسُحُوا بِرُؤْسِكُمْ». اگر حکم هر دو پای مسح بودی نه غسل، پس تحدید در آن نبودی، که در مسح تحدید نیست، چنان که بیان کردیم. و نیز در خبر است که مصطفی (ص) گفت در صفت مؤمنان: «انهم يحشرون في القيامة غرا محجلين من آثار الوضوء».

فردا در قیامت امت من میآیند رویهای ایشان سپید و دست و پایشان سپید از آثار وضوء. غرا سپیدی روی است، محجلین سپیدی دست و پای، رسول خدا دست و پای را بهم جمع کرد در ثواب، و هر دو بهم برابر کرد در آن روشنایی و سپیدی که از آثار وضو باشد. این دلیل است که امروز در سرای حکم هر دو بحکم برابرند و یکسان.

اما ایشان که «أَرْجُلُكُمْ» بخفض خوانند، گویند: عطف بر رؤس است، اما مراد باین مسح غسل است، که مسح در لغت مسح بود و غسل بود. عرب گویند: فلان مسح للصلاة، ای توضاً، و در پارسی گویند که: مسح کرد یعنی وضو کرد، و این از بهر آنست که آن کس که آبدست کند ناچار آب بر اعضاء خویش ریزد، و دست بدان بمالد تا غسل حاصل شود. پس چون معلوم شد که مسح هم غسل بود و هم مسح، گوئیم در سر مسح است بعینه، که تحدید با آن نیست، و در رجليں غسل است، که تحدید دلالت میکند بر غسل.

ابو عبیده و اخفش گفتند: «وَأَرْجُلُكُمْ» خفض است بر طریق جوار نه بحکم عطف، چنان که جای دیگر گفت: «فِي أَيَّتِكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ». موضع الیم رفع است که صفت عذاب است، و خفض آن بر طریق جوار است، همچنین موضع «أَرْجُلُكُمْ» نصب است که عطف بر وجوه است، و خفض آن بر طریق جوار است، و این چنین در قرآن و در لغت بسیار است، و در اعراب رواست.

اما واوها که درین آیت است، علما در آن مختلف اند که واو ترتیب اند یا واو جمع؟ قومی گفتند: بمعنی ترتیب و تعقیب اند، و ازینجا ترتیب در وضو واجب دیدند: اول روی شستن، پس هر دو دست بشستن، پس مسح سر کردن، پس هر دو پای بشستن.

وضو برین ترتیب واجب دیدند، و خلاف این باطل دانستند، و اختیار شافعی آنست، و حجت وی آنست که مصطفی (ص) گفت بر قول خدای عزّ و جلّ: إِنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، ابدؤا بما بدأ الله به.

این دلیلست که او ترتیب واجب کند، و بدایت بلفظ، بدایت بفعل واجب کند، و کذلک

قیل لعبد الله بن زید بن عاصم: کیف کان رسول الله يتوضأ؟

فدعا بوضوء، فأفرغ على يده اليمنى، فغسل يديه مرتين، ثم مضمض و استنثر ثلاثاً، ثم غسل وجهه ثلاثاً، ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين، ثم مسح رأسه بيديه، فأقبل بهما، و ادبر بدأ بمقدم رأسه، ثم ذهب بهما الى قفاه، ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه، ثم غسل رجليه.

رسول خدا وضو برین ترتیب کرد، و پس ازین صحابه و تابعین و سلف صالحین الی یومنا هذا، همه چنین کردند، و بخلاف این هیچ کس نقل نکرد، دلیلی روشن است که این ترتیب که در وضو واجب دیده‌اند. و مذهب مالک آنست که اگر ترتیب بعمد دست بدارد، آن وضو بکار نیست، و اعادت باید کرد، و اگر بنسیان دست بدارد، بر وی اعادت نیست، و اختیار مزنی اینست.

اما مذهب بو حنیفه و سفیان آنست که ترتیب در وضو سنت است نه واجب، اگر بعمد یا بنسیان دست بدارد بر وی اعادت نیست، و بر وفق مذهب ایشان «واو» موجب ترتیب نیست، که او بمعنی جمع است، هم چنان که در آن آیت گفت: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ الْآيَةِ*. قالوا: لا خلاف أن تقديم بعض اهل السهام على بعض في الاعطاء جائز، فکذلک هاهنا. اما ما ورد من الاخبار في فضل الوضوء

فقد روى عن النبي (ص) انه قال: «من توضأ فأحسن الوضوء خرجت خطايا من جسده حتى تخرج من تحت اظفاره»، و قال: «اذا توضأ العبد المؤمن او المسلم، فغسل وجهه، خرج من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينه مع الماء او مع آخر قطر الماء، فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة بطشتها يده مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج تقيا من الذنوب»، و قال: «تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء»، و قال: «الطهور شطر الايمان، و الحمد لله يملأ الميزان، و سبحان الله و الحمد لله يملأ ما بين السماوات و الارض، و الصلاة نور، و الصدقة برهان، و الصبر ضياء، و القرآن حجة لك او عليك».

و عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: «خرج علينا رسول الله، و نحن في مسجد المدينة، فقال لقد رأيت البارحة عجباً، رأيت رجلاً من امتي سلط عليه عذاب القبر، فجاءه وضوءه،

فاستنقذ من ذلك»، و عن انس قال: قال لي النبي (ص): «يا بني! اسبغ الوضوء يزد في عمرک، و یحیک حافظاک. یا بنی! ان استطعت ان لا تزال علی وضوء فانه من اتاه الموت، و هو علی وضوء، اعطى الشهادة» و قال (ص): «استقيموا، و لن تحصوا، و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلاة، و لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن.»

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا ای: اغتسلوا. تطهّر و اطهّر یکی است. روایت کنند از علی (ع) که گفت: ده مرد ازین دانشمندان جهودان بر مصطفی آمدند، و گفتند: یا محمد لماذا امر الله بال غسل من الجنابة؟ و لم يأمر من البول و الغائط، و هما اقدر من النطفة؟

یا محمد! چونست که الله تعالی جنابت رسیده غسل فرمود و از وی نطفه پاک بیامد، و محدث را نرمود، و از وی غائط پلید آمد. رسول خدا گفت: از آنکه آدم (ع) چون از آن درخت منهی بخورد، و شهوتی و لذتی بیاطن وی رسید، و در عروق وی روان گشت، فرزند آدم چون صحبت کند از زیر هر تابی موی او شهوتی حرکت کند. رب العالمین غسل که واجب کرد تطهیر و تکفیر آن را واجب کرد. و گفتند: یا محمد چرا از جمله اعضاء چهار عضو مفرد کرد در وضو کردن؟ گفت: از بهر آنکه آدم چون خواست که از آن درخت بخورد روی بدان آورد و در آن نگرست. رب العالمین روی شستن واجب کرد کفارت آن را، پس بیای فرا آن رفت، و اول قدمی که بنافرمانی برداشتند آن بود. رب العزة پای شستن بفرمود تا کفارت آن باشد. پس دست فرا کرد و بگرفت و بخورد، دست شستن فرمود تطهیر آن را.

پس چون تاج و حلال از وی پیرید دست زلت رسیده بر سر نهاد. خدای تعالی مسح فرمود طهارت آن را. پس چون آدم این فرمان بجای آورد، و عضوها را طهارت داد خدای وی را توبت داد، و گناهان وی بیامرزید، و بر امت من فرض کرد تا کفارت گناهان ایشان باشد از وضو تا بوضو، احبار چون این از مصطفی شنیدند همه صدق زدند، و مسلمان شدند.

و در فضیلت غسل مصطفی (ص) گفت در آن حدیث معروف: «رایت البارحة عجبا، رأیت رجلا من امتی و النبیون قعود حلقا حلقا، كلما دنا الی حلقة طرد، فجاءه اغتساله من الجنابة و أخذ بیده، فأقعدته الی جنبی.»

و فی حدیث انس قال: قال لی رسول اللہ (ص): «یا بنی! بالغ فی الغسل من الجنابة، فتخرج من مغتسلک و لیس علیک ذنبا و لا خطیئة». قلت بای و اُمی فما المبالغة؟ قال: «تبل اصول الشعر، و تتقی البشرة».

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ اَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ مِنْهُ اِی من الصعيد. شرح ابن در سورة النساء رفت.

ما يُرِيدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا فَرَضَ عَلَیْكُمْ مِنَ الْوُضُوْءِ وَ الْغَسْلِ وَ التَّیْمِمِ، «من حرج» ای ضیق. میگوید: اللہ نمیخواهد بر شما تنگی در دین، بلکه دین بر شما فراخ کرد، باین رخصتها که داد، و آسانی فرمود. «و لکن یرید لیطهرکم» من الاحداث و الجنابات و الذنوب و الخطیئات، لکن میخواهد که شما را پاک گرداند باین وضو و غسل که فرمود از حدث و جنابت از روی ظاهر، هم از معصیت از روی باطن، وَ لَئِیْمٌ نِعْمَتُهُ عَلَیْكُمْ وَ تا نعمت خود بر شما تمام کند بروشن داشتن راه دین و در آموختن کار دین، و قیل: بانجاءکم من النار، و ادخالکم الجنة، یدل علیه ما

روی ان رجلا سمع النبی (ص) یقول: اللهم انی اسئلك تمام النعمة. فقال: او تدری ما تمام النعمة؟ قال: لا. قال: «النجاة من النار و دخول الجنة».

و قیل: «ولیتم نعمته علیکم» فیما اباح لکم من التیمم عند عدم الماء و سائر نعمه الّتی لا تحصی، لعلکم تشکرون اللّٰه علیها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: یَسْئَلُونَكَ مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَكُمْ الطَّیِّبَاتُ الایة تفسیر محرّمات و محللات از شرع پرسیدند، و تکیه بر فتوای شرع کردند، دانستند که پاک آنست که شرع پاک کرد، و پلید آنست که شرع پلید کرد. راه آنست که شرع نهاد، چراغ آنست که شرع افروخت، و تخم آنست که شرع ریخت. بی شرع روشن هیچ کس بکار نیست، بی شرع دین هیچ کس پذیرفته نیست.

اگر نزهت شرعی در اندر بندی گردون و گر نزهت دینی کمر بگشایدی جوزا

شرع ایشان را جواب داد که حلال آنست که پاک است، و پاک آنست که زبان بر ذکر دارد، و دل در فکر آرد، و جان با مهر پردازد. و بدان که دل را دو صفت است: یکی صفوت دیگر قسوت. صفوت از خوردن حلال بود، قسوت از خوردن حرام خیزد. مرد که حرام خورد دلش سخت شود، چنان که رب العزة حکایت کرد از قومی که: «قست قلوبهم و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون». پس زنگ بی وفایی بر آن نشیند، چنان که گفت: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ. پس غاشیه بی دولتی در سر وی کشید که: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، پس شهره زمین و آسمان گردانید که: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ. و او که حلال خورد دلش صافی گردد تا از مهر خود با مهر حق پردازد، و از یاد خلق با یاد حق پردازد. همه او را خوانند، همه او را داند. اگر ببند بوی ببند، اگر شنود بوی شنود، اگر گیرد بوی گیرد، و الیه

اشار النبى (ص) حکایة عن الله عزّ و جلّ: «فاذا احببته، كنت له سمعا یسمع بی، و بصرا یبصر بی، و یدا یبطش بی».

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عسس

وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ آن سگ شکاری بیک مراد خود که بگذاشت، و طبیعت خود که دست بازداشت، تا آن صید خواجه خویش را نگه داشت، لا جرم فریسه وی حلال گشت، و اقتناء وی در شرع جائز، و نجاست و خساست وی در منفعت وی مستغرق، و نیز شایسته قلاده زرین گشت، و پای تخت ملوک. از روی اشارت همیگوید که:

آزاد شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر
سگ خسیس بیک ادب که بجای آورد خست وی بعزت بدل گشت، پس چه گویی درین جوهر حرمت اگر ادب حضرت بجای آرد، و خودپرستی را با حق پرستی بدل کند، و مراد خود فدای حکم ازل کند. کمتر نواختی که از حضرت او را پیش آید آنست که در فراغت بر وی بگشایند، تا بلذت خدمت رسد، باز حلاوت قربت تو بیابد، باز سرور معرفت، باز روح مناجات، باز برق محبت، باز کشف مشاهدت، باز شغلی در پیش آید که از آن

عبارت نتوان، تا آنکه همه زندگانی شود در آن.

بیر طریقت گفت: «مسکین او که عمری بگذاشت و او را ازین کار بویی نه، ترا از دریا کسان چیست که ترا جویی نه!» «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ يَوْسُفُ بْنُ الْحَسَنِ» گفت: الطَّيِّبَاتُ من الرزق ما يبدو لك من غير تكلف و لا اشراف نفس، طیبات رزق آنست که از غیب درآید و برضای حق آید، بجان و دل قبول باید، و زاد راه دین را بشاید، و گفته‌اند: طیبات رزق آنست که صفت طهارت یافته و عین نظافت گشته. و طهارت دو قسم است: یکی از روی ظاهر یکی از روی باطن، و رموز هر دو قسم درین آیت روان است که رب العزة گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الْاِيَّة طهارت ظاهر سه فصل است: یکی طهارت از نجاست. دوم طهارت از حدث و جنابت، سیوم طهارت از فضولات تن، چون ناخن و موی و شوخ و غیر آن، و هر یکی را ازین سه فصل شرحی و بیانی است بجای دیگر گفته شود ان شاء الله، و طهارت باطن سه وظیفه است: اول طهارت جوارح از معصیت، چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگرستن، چون این طهارت حاصل شود بنده آراسته فرمان برداری و حرمت‌داری گردد، و این درجه ایمان پارسایان است نشان وی آنست که همواره ذکر حق او را بر زبان است و ثمره وعده در دل، و تازگی منت در جان، پیوسته در عیادت بیماران، و زیارت گورستان، و بدعاء نیکان شتابان، و فرا بهشت یازان. وظیفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسندیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت. عجب آئینه دوستی خراب کند.

حسد قیمت مردم ناقص کند. کبر آئینه دل تاریک کند. ریا چشمه طاعت خشک کند. حرص حرمت مردم نهد. عداوت آب الفت باز بندد. رعونت میخ صحبت ببرد. بنده چون ازین آرایشها طهارت یافت، در شمار متقیان است. نشان وی آنست که از رخصت بگریزد، و در شبهت نیاویزد، پیوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گریزان، بلقمه‌ای و خرقره‌ای راضی، جهان بجهانیان باز گذاشته، و خود را در بوته اندوه بگداخته. ایمان مایه وی، تقوی زاد وی، گور منزل وی، آخرت مقصد وی. با اینهمه پیوسته بزبان تضرع میزارد، و میگوید: الهی! هر کس بر چیزی، و من ندانم که بر چه‌ام، بیمم همه آنست که کی

پدید آید که من که ام؟ الهی! پیوسته در گفت و گویم، تاوا نمایی در جست و جویم، از بقراری در میدان بی طاقتی میبویم، در میان کارم، اما بویی نمیبویم الهی! مرکب وا ایستاد، و قدم بفرسود، همراهان برفتند، و این بیچاره را جز تحیر نیفزود:

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا
وظیفه سیوم طهارت سراسر از هر چه دون حق، يقول الله عز و جل: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ.
این طهارت امروز حلیت ایشانست که فردا جام شراب ظهور در دست ایشان است. امروز نور امید در دلشان می تاود و فردا نور عیان در جان. امروز از شوق آب جگر در دیده روان، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان. امروز صبح شادی از مطلع آزادی برآمده، و فردا آفتاب عنایت در آسمان معایت ترقی گرفته. نشان این طهارت آنست که مهر دنیا بشوید، و رسوم انسانیت محو کند، و حجاب تفرق بسوزد، تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد. نکو گفت آن جوان مرد که: آخر روزی ازین طبل برآید آوازی، و از آن کریم باشد واجان محب رازی، عجب کاری و طرفه بازای! اینست مؤانست من غیر مجانست، چون همجنسی نیست این انس چیست؟ چون هم کفوی نیست این مهر چیست؟ چون تو او را ندیده ای این بی طاقتی چیست؟
چون شراب در عنب است این هستی چیست؟ چون انتظار همه محنت است این شادی دل چیست؟ چون دیده سر ازو محبوب است این وجد چون آتش چیست؟ چون این طریق همه بلاست در میان بلا این لذت چیست؟

هر چند بر آتشم نشانند غم تو غمناک شوم گرم نماند غم تو
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ چنان که در طهارت ظاهر روی شستن بفرمان شریعت واجب است، در طهارت باطن باشارت حقیقت آب روی خویش نگاه داشتن، و در طلب خسایس پیش دنیاداران بنریختن واجبست، و چنان که در آن طهارت دست شستن واجب است درین طهارت دست از خلائق بشستن و کار بحق سپردن واجبست، و چنان که مسح سر واجب است سر بگردانیدن از خدمت مخلوق، و از تواضع هر خسی و ناکسی پرهیز کردن واجبست، و چنان که پای شستن فرض است، بر کار خیر پای نهادن، و بر طاعت الله رفتن واجبست.

و گفته‌اند: تخصیص این اعضاء چهارگانه بطهارت از آن جهت است که آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران، باین اعضاء یافت. یکی صورت رویست که دیگران را برین صفت نیست. ربّ العالمین منّت نهاد و گفت: وَ صَوْرُكُمْ فَأَحْسَنَ صَوْرُكُمْ. دیگر هر دو دست‌اند که آدمی بدان طعام خورد، و همه جانوران دیگر بدن خورند. ربّ العزّة منّت نهاد و گفت: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ یعنی بالیدین الباطشتین الصّالحتین لالاکل و غیره. سیوم سر است که در آن دماغ است، و در دماغ عقل است، و در عقل شرف دانایی است که دیگران را نیست. ربّ العالمین منّت نهاد و گفت: لآیَاتٍ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ. چهارم دو پای‌اند بر قامت راست زیبا کشیده تا بدان میروند و دیگران را پای برین صفت نیست، یقول اللّهُ تعالی: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ.

چون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این جوارح از وی درخواست شکر آن نعمت را. و گفته‌اند: طهارت سبب آسایش است و راحت پس از اندوهان و محنت، چنان که در قصه مریم است. بوقت ولادت عیسی چون آن چشمه آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست. و سبب دفع وساوس شیطان است که مصطفی گفت: «اذا غضب احدکم فلیتوضأ».

و سبب کشف بلا و محنت است، چنان که در قصه ایوب پیغامبر است. و ذلک فی قوله تعالی: ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ، و گفته‌اند: سر طهارت درین اعضاء چهارگانه بی‌هیچ آلاشی که در آن است، از دو وجه است: یکی آنکه تا مصطفی (ص) فردای قیامت امت خود و اشناسند، و از بهر ایشان شفاعت کند، و نشان آن بود که رویها دارند روشن و افروخته از روی شستن، و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب طهارت، و به

یقول النّبی (ص): «ان امتی یحشرون یوم القیامة غرّاً محجلین من آثار الوضوء».

وجه دیگر آنست که بنده مملوک چون فروشد، عادت چنان رفته که او را بنخاسی برند، و دست و پای و روی و سر بر مشتری عرضه کنند، و اگر چه کنیزک باشد شرع دستوری دهد که بر رویش نگرند، و مویش بینند، و دست و پایش نگرند. فردا مصطفی (ص) نخاس قیامت خواهد بود، و حق جلّ جلاله مشتری، پس بنده را فرمودند تا امروز این

اعضا را نیک بشوید، و تا تواند آب از آن نسترد، و در تجدید طهارت بکوشد، تا فردا در اعضاء وی نور افزایشد، و چون او را بنخاس خانه قیامت عرضه کنند، دست و پای و روی و سر وی روشن بود و پسندیده.

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا حکمت در آنکه طهارت از آب یا از خاک گردانید بوقت ضرورت نه با چیزی دیگر، آنست که رب العالمین آدم را از آب و خاک آفرید تا آدمی پیوسته از آن بر آگهی بود، و شرف خویش در آن بداند، و شکر این نعمت بجای آرد، و آدم (ع) ازین جهت بر ابلیس شرف یافت که ابلیس از آتش بود، و آدم از خاک، و خاک به از آتش، که آتش عیب نمای است و خاک عیب پوش. هر چه بآتش دهی عیب آن بنماید. سیم سره از ناسره پدید آرد. زر مغشوش از خالص پیدا کند. باز خاک عیب پوش است. هر چه بوی دهی بپوشد، عیب ننماید. و نیز آتش سبب قطع است، و خاک سبب وصل. با آتش بریدن و کشتن است، با خاک پیوستن و داشتن است. ابلیس از آتش بود لا جرم بگسست. آدم از خاک بود لا جرم پیوست. و نیز طبع آتش تکبر است برتری جوید، طبع خاک تواضع است فروتری خواهد. برتری ابلیس را بدان آورد که گفت: «أَنَا خَيْرٌ». فروتری آدم را بدان آورد که گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا. ابلیس گفت: من و گوهر من، آدم گفت: نه من بلکه خدای من.

حکمتی دیگر گفته‌اند در تخصیص آب و خاک اندر طهارت، گفتند که: هر جایی که آتش درافتد زخم آن آتش بآب و خاک بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پیش است: یکی آتش شهوت در دنیا، دیگر آتش عقوبت در عقبی. رب العالمین آب و خاک سبب طهارت وی گردانید، تا امروز آتش شهوت بر وی بنشانند، و فردا آتش عقوبت.

و بدان که ابتداء طهارت از آن عهد معلوم گشت که اندر خبر آمده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) گفت: چون فرشتگان حدیث آدم و صفت وی شنیدند، گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ بعد از آن ازین گفت پشیمان شدند، و از عقوبت الله بترسیدند، زاری کردند و بگریستند، و از خدای عز و جلّ خشنودی خواستند. فرمان آمد از الله که خواهید تا از شما درگذارم، و گرانی این گفتار از شما بردارم، و بر شما رحمت کنم، دریایی آفریده‌ام زیر عرش مجید، و آن را بحر

الحيوان نام نهاده‌ام. بدان دریا شوید، و بدان آب رویها و دستها بشوید و سرها را مسح کنید، و پایها را بشوید. فرشتگان فرمان بجای آوردند. امر آمد که هر یکی از شما تا بگوید: «سبحانک اللهم و بحمدک، اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و أتوب الیک».

ایشان بگفتند، و فرمان آمد که توبه‌های شما پذیرفتیم، و از شما اندر گذاشتیم. گفتند: خداوندا! این کرامت ما راست علی‌الخصوص؟ یا دیگران ما را در آن انبازند؟ گفت: شما راست، و آن خلیفت را که خواهم آفرید، و فرزندان وی تا قیام الساعة. هر که این چهار اندام را آب رساند چنان که شما را فرمودم، اگر از زمین تا آسمان گناه دارد از وی درگذارم، و او را خشنودی و رحمت خود کرامت کنم.

و بر وفق این معنی خبر درست است از علی مرتضی (ع)، گفت: هر چه از رسول خدا (ص) بشنودمی الله مرا بدان منفعت دادی. یقین علم و صلاح عمل از آن بدانستی، و اگر خبری من نشنوده بودم، و کسی مرا روایت کردی آن کس را سوگند دادمی. چون سوگند یاد کردی بر وی اعتماد رفتی، و ابو بکر صدیق مرا روایت کرد، و راست گفت. او را سوگند ندادم از آنکه وی همیشه راستگوی بود. گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: هر بنده مؤمن که گناهی کند، پس از آن گناه آبدست کند، و آب تمام بجای رساند، و چون فارغ شود دو رکعت نماز کند، الله تعالی آن گناه از وی درگذارد، و از وی عفو کند، و بیان این خبر در قرآن مجید است: وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ياد کنید نعمت خدای و نیکوکاری وی بر خویشان، و ميثاقه و پیمان وی، اَلَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اَنْ يِّمَانِ که با شما بست، اِذْ قُلْتُمْ اَنْ گه که گفتید: سَمِعْنَا وَ اطعنا شنیدیم و فرمانبرداریم، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) و بدانی که خدای دانا است بآنچه در دلهاست.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشانی که بگرویدند. كُونُوا قَوَّامِينَ بِحَقِّ كَفْتَنِ بپای ایستید، لِلَّهِ خدای را، شُهَدَاءَ گواهان باشید، بِالْقِسْطِ بداد و راستی، وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ و شما را بر آن مدارد و بدان میاراد، شَنَّانِ قَوْمٍ دشمنی گروهی، عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه راست نروید و راست

نگوید، اعدلوا راست گوئید و راست روید، هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ این چنین نزدیکتر بود پرهیزگاری، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بترسید از خشم خدای، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) که الله دانا است آنچه شما میکنید.

وَعَدَ اللَّهُ وَعده داد خدای، الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان را که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ایشان را آمرزش است، وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) و مزد بزرگوار. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که کافر شدند، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند سخنان ما، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰)، ایشانند که آتشیانند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید و یاد دارید نعمت الله بر خویشتن، إِذْ هُمْ قَوْمٌ آن گه که آهنگ کرد گروهی، أَنْ يَسْطُوبُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ که دست بگشایند و دست گذارند بشما بدی، فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ بازداشت الله دستهای ایشان از شما، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بترسید از خدای، وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) و چنین باد که با خدا باد کار سپردن و پستی داشتن گرویدگان.

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ خدای پیمان ستد از بنی اسرائیل، وَ بَعَثْنَا و فرستادیم، مِنْهُمْ از ایشان، اَنْتِيْ عَشْرَ نَقِيبًا دوازده نقیب، وَ قَالَ اللَّهُ و خدای گفت: اِنِّيْ مَعَكُمْ من با شما، لَئِنْ اَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ ار نماز بیای دارید بهنگام، وَ اَتَيْتُمْ الزَّكَاةَ و زکاة دهید از مال، وَ اَمَنْتُمْ بِرُسُلِيْ و بگروید بفرستادگان من، وَ عَزَرْتُمْوَهُمْ و ایشان را شکوه دارید و یاری دهید، وَ اَقْرَضْتُمُ اللَّهَ وَ وام دهید خدای را، قَرْضًا حَسَنًا و امی نیکو، لَأُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ بهمه حال از شما گناهان شما ناپیدا کنم، وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ و در آرم شما را در بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود زیر درختان آن جویها، فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ هر که نعمت پوشد و نسپاس گردد پس آن از شما، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) گم گشت از میان راه راست.

فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ بشکستن ایشان پیمان خویش را، لَعَنَّاَهُمْ بر ایشان لعنت کردیم، وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و دلهای ایشان سخت کردیم، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ سخنان من در بعثت محمد میگردانیدند از جای خویش، وَ نَسُوا حَظًّا و فراموش کردند بهره خویش، مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آن پند که ایشان را داده بودند، وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ و تو

همیشه مطلع باشی بر خیانتی که از ایشان آید، إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان، فَأَعْفُ عَنْهُمْ در گذار از ایشان، وَاصْفَحْ و اصفح و روی گردان، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۲) که خدای دوست دارد نیکوکاران را.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا وَازینان که گفتند: إِنَّا نَصَارَى ما ترسایانیم، أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ از ایشان هم پیمان بستیم، فَاسْوَأْ حَظًّا بگذاشتند بهره خویش، مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آن پند که ایشان را داده بودند، فَأَعْرَبْنَا برآغالیدیم و انگیختیم، بَيْنَهُمْ میان ایشان، الْعَدَاوَةَ وَالبغضاء دشمنی و بزومندی، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز، وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) و خبر کند الله ایشان را فردا که آن چیست که میکنند ایشان امروز.

الثبوة الثانية

قوله تعالى و تقدس: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ این خطاب باصحابه رسول است و با جمله مؤمنان امت تا بقیامت. صحابه با رسول خدا بیعت کردند، و دین و کتاب و سنت در پذیرفتند، از آنکه آیت آمد، بود: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا.

ربّ العزة ایشان را درین آیت فرمود که قرآن و سنت بشنوید، و طاعت دار باشید، و امر و نهی بر کار گیرید، و بآیات و کلمات و صحف و کتب ما ایمان آرید، و رسولان را که فرستادیم استوار گیرید، و آنچه گفتند و از غیب خبر دادند، از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن، همه قبول کنید، و بجان و دل آن را تصدیق کنید. مؤمنان آن همه در پذیرفتند، و گفتند: سَمِعْنَا وَاطَعْنَا. رب العالمین از سمع و طاعت ایشان حکایت باز کرد، و گفت: وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَاطَعْنَا.

اکنون درین آیت ربّ العزة آن نعمت و آن میثاق و آن قول با یاد ایشان میدهد و میگوید: یاد دارید آن نواخت که من بر شما نهادم، تا نعمت اسلام بر شما تمام کردم. همان است که جایها در قرآن منت بر نهاد و گفت: وَ اْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ لِأَيِّمٍ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ، وَ لِأَيِّمٍ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ، این همه نعمت اسلام و ایمانست، که الله تعالی بر مؤمنان تمام کرده است.

وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاطَعْنَا یاد دارید آن پیمان که الله با شما بست، و شما گفتید: سَمِعْنَا وَاطَعْنَا. مجاهد گفت: این میثاق آن عهد است که ربّ العزة روز میثاق

بر فرزند آدم گرفت، آن گه که ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت، و همه بر بویبت الله اقرار دادند، و سمعا و طاعة گفتند. امروز در سرای حکم هر که بالغ شود و بر موجب آن اقرار عمل کند. و ایمان آرد مؤمن است و از اهل سعادت و نجات. و هر که بعد از بلوغ ایمان نیارد و عمل نکند، نقض آن عهد کرد، و در شمار مؤمنان نیست. اما اطفال مشرکان که بلوغ نرسیدند. و زمان عمل درنیافتند، از ابن عباس پرسیدند که حال ایشان چیست؟ گفت: ایشان بر میثاق اولاند، خدای داند که عمل ایشان چه بودی اگر روزگار زندگانی دریافتندی.

آن گه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ این تهدید است بر نقض عهد، میگوید: بترسید از خشم خدا، و نقض عهد مکنید، و پس از آنکه بالغ شدید ایمان آرید، و عمل کنید.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و بحقیقت دانید که خدای آگاه است از آنچه در دل شماست از ایمان یا از شک یا از نفاق یا از وفا. این کلمتی جامع است، هر چیز را که در دل بود از سرّ، یا درافتد از ظنّ، یا برگذرد از خاطر، خدای بهمه داناست و از همه آگاه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ تَقْوَمُونَ لِلَّهِ بكل حق یلزمکم القيام به.

میگوید: ای شما که مؤمنانید قیام کنید، بر ایستادگی نمایند خدای را بهر حقی که شما را لازم آید که بدان قیام کنید و بیای ایستید، و گفته اند: كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ ای قوالین لله.

سخن که گوئید خدای را گوئید، و بحق گفتن حق را بیای ایستید.

شُهِدَاءَ بِالْقِسْطِ تشهدون بالعدل فی الغضب و الرضا و الفقر و الغنى و الشدة و الرخاء.

گواهی که دهید بداد و راستی دهید. نزدیک را چون دور و دشمن را چون دوست، در غضب و رضا و فقر و غنا و در دشخواری و آسانی یکسان.

و لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا مؤمنان را میگوید: مبادا که عداوت شما با کفار مکه، و بغض شما مر ایشان را، شما را بر آن دارد که در گواهی دادن عدل و راستی

بگذارید، و محرمی از ایشان حلال دارید، بلکه دوست و دشمن را، آشنا و بیگانه را،

گواهی یکسان دهید. اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ای الی التقوی. وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ای قال لهم. لَأَن الْوَعْدَ قَوْل، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

ای تغطية علی ذنوبهم، وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ای جزاء علی ایمانهم. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ مَضَى تَفْسِيرَهُ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ الْآيَةُ قَتَادَةُ
گفت این آیت بر رسول خدا فرو آمد، و وی در هفتم غزا بود به بطن نخل فرو آمده، کافران
مکر ساختند، و اتفاق کردند که چون محمد و یاران وی در نماز شوند، و سر بسجود نهند،
ما بر ایشان حمله بریم، که ایشان نماز دوست دارند، و نماز بنگذارند.

درین همت بودند که ربّ العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خوف، و درین آیت منت بر
ایشان نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خیر دادم جابر بن
عبد الله گفت که: رسول خدا (ص) در بعضی سفرها بمنزل فرو آمد، و یاران همه متفرق
گشتند، و رسول خدا سلاح که داشت از خود باز کرد، و از درختی درآویخت، و در سایه
آن درخت بنشست. اعرابی بیامد، و شمشیر رسول برگرفت، و روی بر رسول نهاد، و گفت:
من یمنعک منی؟ رسول خدا گفت: «اللّهُ یمنعک منی».

سه بار این سخن باز گفت. پس اعرابی شمشیر در نیام کرد. و هراسی بر وی افتاد، و
یاران فراهم آمدند، و جبرئیل در آن حال این آیت آورد.

مجاهد و عکرمه و کلبی و مقاتل گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که قریظه و نضیر با
رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند، و یکدیگر را در دیات یاری دهند. رسول ایشان را
در دیات ایشان یاری دهد، و ایشان رسول را در دیات مسلمانان یاری دهند. پس دو مرد
معاهد از بنی سلیم بدست مسلمانان کشته شدند. اولیاء مقتول دیت طلب کردند. رسول
خدا برخاست و به یهود بنی النضیر شد و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن
عوف با وی بودند. در پیش کعب اشرف شدند، و بنی النضیر آنجا حاضر. رسول خدا با
ایشان استعانت کرد بدیت دو مرد، بر مقتضای آن عهد که از پیش رفته بود. ایشان در
پذیرفتند. و رسول خدا و یاران را در خانه بنشانند، و خود بخلوت باز شدند، و مکر
ساختند، گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم، امروز وقت آنست. کیست که این کار را
شایسته است؟ عمرو بن جحاش بن کلیب گفت: این کار منست، و من مرد آنم. آسیا
سنگی عظیم بسر وی فرو گذارم، و شما را ازو باز رهانم. رفت با جماعتی و این مکر
ساخته. رب العالمین جبرئیل را فرستاد، و رسول را از آن مکر ایشان خبر کرد. رسول

(ص) برخاست و بیرون شد، و علی (ع) را بر جای خود گذاشت بر در آن سرای، و خود سوی مدینه رفت، پس ایشان نیز بیرون آمدند، و از پی رسول برقتند. رب العالمین در میان این قصه آیت فرستاد. آن گه بر عقب این آیت خبر داد از بنی اسرائیل: هم چنان که این قوم عهد رسول را نقض کردند، و پیمان شکستند، بنی اسرائیل که پدران ایشان بودند عهدی که با خدا بسته بودند نقض کردند، و پیمانی که داشتند بشکستند، و ذلک فی قوله تعالی: **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** یعنی فی التوراة، **أَلَّا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا**، و بالایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و احلال ما احل الله لهم و تحریم ما حرم الله عليهم.

وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا النقیب، رئیس علی القوم لانه ینقب عن امورهم، بیحث عنها، و یستخبرها، و ببین وجوهها. این دوازده نقیب از دوازده سبط بودند از اولاد یعقوب، از هر سبطی نقیبی، و عدد اسباط فراوان هزاران بودند. موسی چون خواستی که با بنی اسرائیل بیعتی کند، با ایشان بیعت کردی و عهد با ایشان بستنی تا از هر نقیبی از سبط خویش بیعتی ستدی و با ایشان عهد بستنی. و گفته اند این میثاق آنست که الله تعالی وعده داد موسی را که دیار شام و زمین مقدسه بموسی و قوم وی سپارد، و جباران را که سکان آن زمین اند هلاک کند، پس چون بمصر آرام گرفتند، الله تعالی ایشان را فرمود که به اریحای شام روید، و با جباران جنگ کنید، که من خدای شما، شما را نصرت دهم. و موسی را فرمود تا از دوازده سبط از هر سبطی نقیبی برگزیند، که پیش رود، وکیل در قوم خویش باشد، و ایشان را بر وفاء عهد و امتثال فرمان داد. موسی آن نقیبان را برگزید، و چون بزمین کنعان رسیدند، ایشان را بجاسوسی بفرستاد، تا احوال جبابره بازدانند. عوج عنق برایشان رسید، گویند: این عوج بالای عظیم داشت چنان که دست وی بقعر دریا رسیدی، و ماهی بگرفتی، و بحرارت قرص آفتاب آن را بریان کردی و بخوردی، و گفته اند که: بروزگار طوفان نوح که همه روی زمین آب گرفت، و بهر کوهی و بالایی که در زمین بود آب برگذشت، بدو زانوی عوج پیش نرسید، و نوح او را بر کشتی نشانند، و گرد عالم میگشت، و سه هزار سال عمر وی بود، و بروزگار موسی او را هلاک کردند: پس چون آن نقبا بر عوج رسیدند، عوج ایشان را بگرفت، و بخانه برد، و با اهل خویش گفت: اینانند که بجنگ ما آمده اند. چه بینی اگر من ایشان را بیک بار در زیر پای نهم، و

خرد کنم. اهل وی گفتند: ایشان را مکش، تا باز گردند، و قوم خود را بگویند که چه دیدند، و از شما خیر دهند. پس چون از دست عوج رهایی یافتند، با یکدیگر گفتند و عهد بستند که: با بنی اسرائیل قصه عوج نگوئیم

که ایشان بترسند، و مرتد شوند، و از قتال باز گردند. بلی با موسی و هارون بگوئیم، تا ایشان تدبیر کار کنند. پس باز گشتند، آن عهد نقض کردند، و هر نقیبی قوم خود را از قتال نهی کردند و بترسانیدند، مگر کالب بن یوحنا، و یوشع بن نون کالب نقیب سبط یهودا بود و یوشع نقیب سبط یوسف. این است قصه دوازده نقیب و شکستن پیمان ایشان.

وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ یعنی مع النقباء، و قیل مع بنی اسرائیل فی النصر لکم و الدفع عنکم. اینجا سخن تمام گشت، آن گه گفت: لَئِنْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ یا معشر بنی اسرائیل بحدودها و فروضها و اوقاتها و معانیها و خشوعها، وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ المفروضة علیکم فی اموالکم، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي کلهم وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ ای نصرتموهم، و قیل اعنتموهم بالسيف. و التعزیر الادب فی غیر هذا الموضع، وَ اقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ای صادقاً من کل انفسکم، و هی کل نفقة بیتغی فیها وجه الله، من النوافل و الفرائض، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.

ثم قال: فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ ای بعد العهد و الميثاق، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ای اخطأ قصد الطريق. گویند از این دوازده نقیب پنج ملک بخواستند که خدای را عز و جل طاعت دار بودند: داود و سلیمان و طالوت و حرقیما و یسر وی، و از آن هفت دیگر سی و دو جبار بخواستند که ملک از اهل حق بقهر بستند، و تباہکاری کردند، و طاغی گشتند.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ «ما» صلت است، توکید قصه را درافزود، تقدیره: فبنقضهم ميثاقهم. این پیمان شکستن آن بود که ایشان را گفته بودند وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ مراد بآن محمد بود، ایشان را ایمان دادن بدو و تعزیر و نصرت او فرموده بود، و از ایشان پیمان ستمده، پیمان شکستند و بوی کافر شدند، لَعْنَاهُمْ یعنی چون پیمان بشکستند بر ایشان لعنت کردیم، پس آن لعنت که بر ایشان بود بکافر شدن ایشان بعیسی مریم. و گفته‌اند: این لعنت جزیت بود که بر ایشان نهاد، و قومی را ممسوخ کرد. وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و دلهاشان سخت کردیم، و بقراءت حمزه و علی: وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً، دلهاشان بهرج کردیم و نفايه

و ناسره.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ اى بغيرون كلام الله عن جهته من آية الرجم و نعت النبى و صفته. ابراهيم نخعى گفت: تحريف آن بود که در سخنان خدا که بايشان فرو آمده بود، اين کلمات بود: «يا ابناء احبارى، يا ابناء رسلى». ايشان بنوشتنند که يا ابناء ابکارى. و در آثار بيارند که بنى اسرائيل بکلمه اى کافر شدند که بتصحيف برخواندند: قال الله تعالى لعيسى فى الانجيل: «انت نبى، و انا ولدتك»، اى ربيتك، فحرفته النصرى، و قرءوا: انت نبى و انا ولدتك. وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ اى ترکوا نصيبا مما امروا به فى کتابهم من اتباع محمد (ص) و اقامة الحدود. وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ اى على خيانه منهم، كقوله تعالى: لَيْسَ لَوْعَتِهَا كاذِبَةٌ اى كذب، و خيانت اينجا معصيت است بآن نقض عهدها که کردند، چنان که کعب اشرف کرد، آن گه که به مکه، شد و به ابو سفیان برساختند که بجنگ محمد شوند، و نیز روز احزاب نقض عهد کردند، و مشرکان را پشتمى دادند در حرب محمد، و آن روز که به بنى النضير شدند بطلب ديت. نقض عهد کردند، و مکر ساختند.

رب العالمين منت مينهد بر مصطفى (ص) که ما پيوسته از اسرار ايشان ترا خبر ميدهيم، و آن نقض عهد که ميکنند، و بر تو مکر ميسازند، با تو ميگويم، تا بر اسرار ايشان مطلع ميشوى آن گه گفت: اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندكى که اين نقض عهد نکردند، چون عبد الله سلام و اصحاب وى. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اول ايشان را فرمود که اين نقض عهد ايشان و معصيت ايشان در گذار و عفو کن. پس بعاقبت اين عفو و صفح منسوخ شد بايت سيف.

وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نصرى اَحَدُنَا مِيثَاقَهُمْ ميگويد: چنان که از جهودان در تورات عهد و پيمانى ستديم، از ترسايان در انجيل هم پيمان ستديم باتباع محمد، و نبوت وى پذيرفتن، و بنعت و صفت وى اقرار دادن، و هم چنان که جهودان نقض عهد کردند ترسايان هم نقض عهد کردند. رب العالمين گفت: فَاعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ما عداوت و بغض در ميان جهودان و ترسايان افکنديم. جهود دشمن ترسا و ترسا دشمن جهود تا قيامت، و گفته اند: اين عداوت خود ميان ترسايانست، و «بينهم» ضمير

ترسابانست، نظوریه و یعقوبیه و ملکانبه همه دشمن و خصم یکدیگرند، در طلب ملک و جاه عداوت یکدیگر در دل گرفته، و در خون یکدیگر شده. و گفته‌اند: این عداوت و بغضاء هواهای مختلف است در میان ایشان، و جدال در دین، ذکره النخعی رحمه الله. معویة بن قره گفت: «الخصومات فی الدین تحبط الاعمال»، در دین خصومت کردن، و در جدال آویختن، عمل باطل کند. روایت کنند از علی (ع) که گفت: «ایاکم و الخصومات فانها تمحق الدین»، وقال النبی (ص): «اجتنبوا اهل الالهواء فان لهم عرة کعرة الجرب»، و قال الحسن: «ایاکم و هذه الالهواء المتفرقة المتباعدة من الله، التي جماعتها الضلالة، و مستقرها النار، و قال الفضیل بن عیاض: «نظر المؤمن الى المؤمن جلاء للقلب، و نظر الرجل الى صاحب البدعة و الهواء یورث العمی»، و عن الاوزاعی قال: «بلغنی ان الله تعالی اذا اراد بقوم شرا الزمهم الجدل، و منعهم العمل» «وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» یعنی ینبئهم فی الآخرة بما كانوا یصنعون فی الدنيا من التکذیب بالنبی (ص) و اخفاء نعمته. این سخن بر طریق تهدید گفته است، چنان که کسی را گویی: آری بخبر کنم ترا و آگاه شوی.

النبوة الثالثة

قوله تعالی: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جل جلاله و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و توالدت آلاؤه و نعماءه، درین آیت مؤمنان را مینوازد، و دو چیز با یاد ایشان میدهد: یکی نعمت که برایشان ریخت، دیگر پیمان که با ایشان بست.

نعمت چیست؟ و پیمان چیست؟ نعمت دل گشادن است، و هدی دادن، و چراغ آشنایی در دل افروختن، و دل را خلعت معرفت پوشانیدن، و میان دل و میان دشمن از عظمت حصار ساختن. میگوید ربّ العزة جلّ جلاله که: یاد کنید این نعمت که من بشما دادم. از من آزادی کنید، و شکر گوئید، تا مستوجب زیادت نعمت گردید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، دیگر میثاق است که با یاد ایشان میدهد، میگوید: یاد دارید پیمان و عهد که پذیرفتید، و امر و نهی که برداشتید. دانید که چه پذیرفته‌اید، و چه برداشته‌اید. باری که هفت آسمان و هفت زمین و کوه‌ها برنیارستند داشتن، شما دلیری کردید، و برداشتید.

آسمانها و زمینها از آن بر میدند، از بیم توانی و تقصیر بگریختند، و بخداوند خویش زینهار

خواستند، شما برداشتید، و خداوند خویش را بطاعت پاسخ کردید.

قومی گفتند: این میثاق آن پیمان است که ربّ العزّة با تو بست. سود و زیان تو بخرید، و بهشت بعوض بتو داد، و قرآن بر تو حجت کرد، گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ. خدای تعالی بخرید از مؤمنان تنهای ایشان، تا خدمت کنند، بروز گرم روزه دارند، بشب تاریک نماز کنند، بزمستان سرد آبدست تمام کنند، بجان عزیز و بمال نفیس حج و غزا کنند، بیماران را عیادت کنند، درویش حقیر را بپرسند، «و اموالهم» مالهای ایشان بخرید تا از فراوان اندکی بخشند، و از مایه آن صدقه و زکاة دهند، برهنه را بپوشند، گرسنه را سیر کنند، اسیر را بازخرند، درمانده را دست گیرند.

چون ایشان این عهد بجای آرند ایشان را بر من چه باشد؟ بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا درین جهان باشند نکو دارم. بدر مرگ یاری دهم. در گور تلقین و بشارت دهم. در قیامت سپید روی انگیزم. از فزع اکبر ایمن گردانم. عیبها پوشانم، و گناهان اندر گذارم. خصمان خشنود کنم، و از حوض کوثر آب دهم، و بر صراط جواز دهم، و در بهشت جای دهم. رضوان خود در تو پوشم. حجاب بردارم. دیدار باقی کرامت کنم.

آن گه گفت: وَ مَنْ أَوْفَى بَعْثِهِ مِنَ اللَّهِ؟ کیست در هفت آسمان و هفت زمین بوفای عهد باز آمده تر از خدای، وافی تر و کافی تر از الله، در قول راست تر و در فعل قوی تر از الله، آن گه از بندگان گله کرد که من بوفای عهد باز آمدم، و ایشان بوفای عهد نیامند: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ از بی وفایی و بی عهدی ایشان گله میکند، میگوید: با همه وفا کردم، بیشترین ایشان بی وفا یافتم. همه را نعمت دادم، اندکی شاکر یافتم.

همه را پند دادم، اندکی پند پذیر یافتم. همه را خواندم، اندکی مجیب یافتم. آن گه ایشان را پند داد و بتقوی فرمود، گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پرهیزید از خشم و عذاب من باز آئید بوفای من. دریابید پند من. بترسید از بی وفایی من.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا این از الله گوای است که ایمان بنده عطاء است. كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ از روی اشارت میگوید: بندگان من! گواهی دهید از بهر من، تا من نیز گواهی دهم از بهر شما. گواهی دهید امروز که آفریدگار و پروردگار شما منم، تا فردا شما را گواهی دهم که بندگان و گزیدگان من اید، و ذلك فی قوله تعالی: وَ

اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ، بَاطِلٌ بَاطِلٌ، تَأْتِيهِمْ بَاطِلٌ بَاطِلٌ، وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي
 وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بَانَابِتِ از بر من باز آید تا بیشارت از بر شما و از ایم.
 وَأَنْتَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.
 وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ این آیت رد است بر دو
 گروه: گروهی که گفتند: معصیت طاعت باطل کند، و گروهی که گفتند: عذاب کردن بیگناه
 در حکمت جائز نیست، و این هر دو خلاف حق است، و نه طریق سنت است. معصیت
 طاعت باطل نکند که رب العزة مؤمنانرا بستود، و بعمل صالح موصوف کرد، آن گه وعده
 مغفرت داد، و آن کس که سزای مغفرت بود بیگناه نباشد. پس با گناه عمل صالح از وی
 بنیفتاد. و نیز بیان کرد که: بنده اگر چه با عمل صالح است، محتاج عفو و مغفرت است، و
 اگر چه پاکدامن است، نیازمند رحمت است، که نجات در رحمت و مغفرتست نه در
 طاعات و اعمال. مصطفی (ص) گفت: «لو عذبنى الله و ابن مریم لعذبنا ابدًا، و هو غیر
 ظالم».

و قال الحسين بن منصور: «من جوز التخليق من غير علة جوز التعذيب من غير زلة». آن
 کس که بخواند بی علمت، اگر براند بی زلت، کس را بر صنع وی چرا نیست، و در حکم وی
 چون نیست. خداوند! در راستی کار تو تهمت نیست، و صنع ترا علت نیست.
 درماندیم در مقامی که راه واپس نیست و از پیش یارا نیست در دریایی که آن را کران
 نیست. خداوند! رهی را دریاب، که رهی را بیش از این طاقت نیست. بیبوند و بیخشای
 که مقتضای کرم جز این نیست. فتح شخرف از اسرافیل مصری پرسید استاذ ذو النون که:
 هل تعذب الاسرار قبل الزلزل؟ اسرافیل سه روز زمان خواست. روز چهارم گفت: مرا
 جواب دادند بشنو اگر روا بود ثواب بیش از عمل، هم روا بود عذاب بیش از زلل.
 این بگفت و زعقه ای زد، و در شورید، و از دنیا برفت.
 بپیر طریقت گفت: «آن درنگ خواستن زندگانی بود که اگر بوقت جواب دادی هم بر جای
 برفتی».

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا بِوَكْرٍ وَ رَاقٍ گفت که: در
 بنی اسرائیل نقبا بودند پیشروان و گزیدگان ایشان، و در همه حال مرجع قوم با ایشان، و

درین امت بدلاءند اوتاد جهان که دلهايشان چون دلهای پیغمبران. مصطفی (ص) گفته: «يكون في هذه الامة اربعون على خلق ابراهيم و سبعة على خلق موسى و ثلاثة على خلق عيسى و واحد على خلق محمد». و بو عثمان مغربی گفته: «البدلاء اربعون و الامناء سبعة و الخلفاء من الأئمة ثلاثة، و الواحد هو القطب، و القطب عارف بهم جميعا، و يشرف عليهم، و لا يعرفه احد، و هو امام الاولياء». خيار خلق اند این قوم، و مصاييح دين و اعلام يقين. ملوک طريقت و امناء شريعت. رب العالمين ايشان را از جهانيان برگزيده، و به ربه «يُحِبُّهُمْ وَ يُحْيُوهُمْ» بيسته. و بقيد «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» استوار کرده، در وادی عنایت شمع رعایت ايشان را افروخته، در دبیرستان ازل ايشان را ادب صحبت درآموخته. ای جوانمرد! کار نه کرد بنده دارد، کار خواست الله دارد.

بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند؟ چون الله بنده خیر خواهد، دل او را بنظر خویش بیاراید، تا حق از باطل و اشناسد. بعلم فراخ کند، تا دیدار قدرت در آن جای یابد. بینا کند تا بنور منت می بیند. شنوا کند تا پند ازلی می نویسد. راست دارد تا گمان و شک در آن نیامیزد. بعطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند، تا ازو با وی نگرد، بصیقل عنایت بزدايد تا در هر چه نگرد او را ببیند:

آن را که بلطف خویش حق بر باطن او گرد جفا ننشیند
 بگزیند در هر چه کند نظاره حق ببیند
 نیک و بد اغیار ز دل بر چیند

٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَهْلَ الْكِتَابِ اِی اهل کتاب، قَدْ جَاءَكُمْ آنک آمد بشما، رَسُولُنَا فرستاده ما، يُبَيِّنُ لَكُمْ پیدا میکند شما را، كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ فراوانی از آنچه شما می پنهان داشتید، مِنَ الْكِتَابِ از کتاب، وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ و می فراگذارد و آسان کند فراوانی، قَدْ جَاءَكُمْ آمد بشما، مِنَ اللَّهِ از خدا، نُورٌ رُشْنَايِي، وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (١٥) و نامه پیدا.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه نماید خدای بآن، مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ کسی را که بر پی خشنودی وی میرود، سُبُلَ السَّلَامِ براههای سلامت، وَ يُخْرِجُهُمْ و دمی برون آرد ايشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از

تاریکها، اِلَى النَّوْرِ بروشنایی بِاِذْنِهِ بخواست خویش، وَ يَهْدِيهِمْ و راه مینماید ایشان را، اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) براه راست درست.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا قَالُوا كَافِرٌ شَدَدُوا اِيشَانِ كَه كَفْتَنَد: اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كَه خدای عیسی مریم است، قُلْ كَوَى: فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اَنْ كَيْسَتْ كَه پادشاه است و بدست وی چیزی است از خواست و کار خدای، اِنْ اَرَادَ اَكْرَ خدای خواهد، اَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ كَه عیسی مریم را هلاک کند، وَ اُمُّهُ وَ مَادِرُ وى را، وَ مَنْ فِى الْاَرْضِ جَمِيعًا وَ هِر كَه در زمین کس است، وَ اللّٰهُ وَ خدایراست، مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ ملك آسمان و زمین، وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ هِر چه میان آن هر دو، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مِى آفریند آنچه خواهد، وَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) و خدای بر همه چیز قادر است و توانا.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى جَهودان و ترسایان گفتند: نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ وَ اَحْبَاؤُهُ، ما پسران خداییم و دوستان وی، قُلْ بَكُو: فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ پَس چرا شما را مِى عذاب کند خدای بگناهان شما، بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بَل، كَه گروهی مردمانید، مِمَّنْ خَلَقَ از آنچه او آفرید، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وى آن را آمرزد كه خود خواهد، وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ عذاب کند او را كه خود خواهد، وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ خدایراست پادشاهی آسمانها و زمین، وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ هِر چه میان آن هر دو، وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) و با وی است بازگشت هر کس.

يَا اَهْلَ الْكِتَابِ اِى اهل كتاب، قَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلُنَا اَمَدٌ بِشما فرستاده ما، يُبَيِّنُ لَكُمْ پيدا ميكند شما را، عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بَسِستى و گسستگی از رسولان، اَنْ تَقُولُوا تا نگوئید: ما جَاءَنَا بِمَا نِيَامِد، مِّنْ بَشِيرٍ هِيچ بشارت دهنده اى، وَ لَا نَذِيرٍ وَ نه هِيچ بيم نماينده اى، فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ اَنَك اَمَدٌ بِشما رسولى كه همانست و همين، وَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) و خدای بر همه چیز تواناست.

وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ مَوْسَى كَفْت قَوْمِ خويش را: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِى قوم ياد كنيد و ياد داريد نعمت خدای بر خود، اِذْ جَعَلَ فَيْكُمْ اَنْبِيَاءَ كَه در ميان شما بيغامبران فرستاد، وَ جَعَلَكُمْ مَلُوكًا وَ شما را پادشاهان كرد، وَ اَتَاكُمْ وَ شما را داد، ما لَمْ يُؤْتِ اِنچه نداد هرگز، اَحَدًا هِيچ كس را مِّنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) از جهانيان.

يَا قَوْمِ اَدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ اِى قوم دررويد در زمين مقدس، الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ

آنچه خدای شما را نبشت و بهره کرد، و لا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ و از فرمان برداری برمگردید به پس باز، فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) که بازگردید بروز بتری پس سودمندی زبان کاران گردید.

قَالُوا يَا مُوسٰى كَفْتَنَد: يَا مُوسٰى! اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبَّارِيْنَ دَر اَن زَمِيْن قَوْمِيْ اِنْد جَبَّارَان، وَ اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا وَ مَا دَر اَن زَمِيْن نَشْوِيْم، حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا تَا اَن كِه كِه اِيْشَان بِيْرُوْن اَيْنْد اَز اَن، فَاِنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا اِكْر بِيْرُوْن اَيْنْد اَز اَن، فَاِنَّا دَاخِلُوْنَ (۲۲) مَا پَس دَر شْوِيْم.

قَالَ رَجُلَانِ دُو مَرْد كَفْتَنَد: مِّنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ اَز اَن خدَاى تَرَسَان، اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّهِمَا كِه نِيْكَوْبِي كَرْدِه بُوْد خدَاى بَا اِيْشَان، اَدْخَلُوْا عَلَيَّهِمُ الْبَابَ كِه اِي قَوْم اَز دَر اَن زَمِيْن بَر اِهْل اَن زَمِيْن دَر شْوِيْد، فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ كِه چُوْن شَمَا دَر شْوِيْد اَز دَر، فَاِنَّكُمْ غَالِبُوْنَ شَمَا اِيْشَان رَا بَا زَمَالِيْد وَ كَم اَرِيْد، وَ عَلٰى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْا وَ بَشْت بَخدَاى بَا ز كَنِيْد، اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۲۳) اِكْر گَرْوِيْد گَانِيْد.

قَالُوا يَا مُوسٰى جَوَابْ دَاْدَنْد كِه يَا مُوسٰى اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا اَبْدًا مَا دَر اَن زَمِيْن نَرْوِيْم هَرْ كَرْ، مَا دَاوْمًا فِيْهَا تَا اَن جَبَّارَان دَر اَن زَمِيْن بَا شِنْد، فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ تَو رُو بَا خدَاوْنْد خُوْيِش، فَفَاتِلَا وَ كَشْتَن كَنِيْد بَا اِيْشَان، اِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُوْنَ (۲۴) كِه مَا اِيْدَر نَشَسْتِ گَانِيْم.

قَالَ رَبُّ مُوسٰى كَفْت خدَاوْنْد مَن! اِنِّيْ لَا اَمْلِكُ مَن پَا دِشَاه نِهَام، اِلَّا نَفْسِيْ مَكْر بَر خُوْيِشْتَن، وَ اَخِيْ وَ بَرَادَر خُوْيِش، فَافْرُقْ بَيْنَنَا جَدَايِيْ اَفْكَن مِيَاْن مَا، وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ (۲۵) وَ مِيَاْن اِيْن قَوْم بِيْرُوْن شَد گَان اَز فَرْمَان بَر دَارِي.

قَالَ كَفْت خدَاى: فَاِنَّهَا مُحْرَمَةٌ عَلَيَّهِمْ اَن زَمِيْن بَر اِيْشَان حَرَام سَاخْتَم، اَرْبَعِيْنَ سَنَةً چِهْل سَال، يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ تَا سَا مَان كَم كَرْدِه مِي بَا شِنْد وَ رَاه نِيَا بِنْد بِيْرُوْن شَدْن رَا، فَلَا تَأْسَ، پَس تُو اِنْدُوِه مَبْر، عَلٰى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ (۲۶) بَرِيْن گَرْوِه كِه اَز طَاعَت دَارِي بِيْرُوْن شَد گَانَدَن.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يا اهل الكتاب اين خطاب با جهودان و ترسايان است. رب العزة ايشان را بايمان و توحيد ميخواند، و پذيرفتن رسالت محمد (ص) و اظهار نعت و اتباع سنت وي. ميگويد: رسول ما با شما آمد، تا آنچه شما پنهان ميكنيد از آيت رجم و نعت و صفت محمد كه در تورات و انجيل است وي پيدا و روشن كند بعد از آنكه از بسياري كه پنهان

کرده‌اید درگذرد، و عفو کند، و شما را بدان نگیرد، و جزا ندهد.

آن‌گاه صفت محمد (ص) کرد و قرآن که کتاب وی است، گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ نور اینجا پیغامبر است، چنان که جای دیگر گفت: نُورٌ عَلَى نُورٍ ای: نبی مرسل بعد نبی، و از بهر آن او را نور نام کرد که چیزها روشن گرداند، و حقیقت هر کار و هر چیز بهر کس نماید، چنان که نور هر جای که بود روشنایی دهد، گفتار و کردار دلها را روشنایی افزاید. و کِتَابٌ مُبِينٌ اینجا قرآن است که در آن بیان حلال و حرام است، و روشنایی دل و جان است، و نجات خلق در پذیرفتن آن و کار کردن بآنست. مصطفی (ص) گفت: «ان هذا القرآن من الله، و هو النور المبين، و هو الشفاء النافع، فيه نبأ من قبلکم، و خبر من بعدکم، و حکم ما بینکم، و هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله، و من ابتغى الهدى فی غیره اضله الله، و هو حبل الله المتين، و هو الذکر الحکيم، و هو الصراط المستقيم، من قال به صدق، و من عمل به اجر، و من حکم به عدل، و من دعا اليه هدى الى صراط مستقيم».

و قال (ص): «القرآن سبب، طرفه بيد الله عز و جل، و طرفه بأيديکم، فتمسکوا به فانکم لا تضلون و لا تهلكون ابدا».

و قال ابن عباس: ضمن الله عز و جل لمن قرأ القرآن ان لا یضل فی الدنيا و لا یشقی فی الآخرة، لقوله تعالى: فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى، و قال ابن مسعود: من أحب ان یعلم أنه يحب الله و رسوله فلینظر، فان كان يحب القرآن فانه يحب الله و رسوله، و قيل لجعفر بن محمد (ع): لم صار الشعر و الخطب تمل اذا اعيدت، و القرآن یعاد و لا یمل؟ قال: «لان القرآن حجة على اهل الدهر الثاني كما هو على اهل الدهر الاول، فلذلك ابدا هو غضّ جدید».

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ یعنی بکتابه المبين من أتبع ما رضيه الله من تصديق محمد (ص)، «سبيل السلام» ای دين الله عز و جل، و هو الذي شرع لعباده، و بعث به رسله. میگوید: خدای تعالی باین قرآن راه نماید بنده‌ای را که بر پی رضاء حق ایستد، و آن کند که الله پسندد از تصديق محمد (ص) و ایمان آوردن بوی، راه نماید او را بدین خداوند عز و جل، آن دینی که بندگان را بآن فرمود، و پیغامبران را بآن فرستاد، و آن دین حنیفی است

و ملّت اسلام و شریعت مصطفی باین قول «سلام» اینجا نام خداوند است عز و جل، و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: «اللهم انت السّلام و منک السّلام. تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام».

و مصطفی (ص) روزی عائشه را گفت: «هذا جبرئیل یقرأ علیک السّلام»، فقالت عائشة: الله السّلام، و منه السلام، و علی جبرئیل السّلام. و معنی سلام در نام خداوند عزّ و جلّ بی عیب است دور از کاستن و افزودن، و از حال گشتن، و بدریافت وی رسیدن. و روا باشد که سلام اندرین آیت بمعنی سلامت بود یعنی سبیل السّلامة الّتی من سلکها سلّم فی دینه و دنیا، راه نماید خدای او را راهی که سلامت دین و دنیای وی در آن باشد. و یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و او را از ظلمات کفر بنور ایمان درآرد، «بازنه» یعنی بآمره و توفیقه و ارادته، و یَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صراط نامی است راه را، دیدنی، و نادیدنی، دیدنی خود محسوس است، و نادیدنی اسلام و سنت است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ این در شأن ترسایان نجران فرو آمد، و ایشان فرقه یعقوبیه اند گفتند: عیسی پسر خداست: رب العزة گفت جل جلاله: یا محمد ایشان را گوی: «فَمَنْ يَمْلِكُ» ای من یقدر ان یدفع من عذاب الله شیئا اذا قضاہ؟ کیست آن کس که چون خدا بر سر خلق عذابی قضا کند، چیزی از آن عذاب دفع تواند کرد؟ اگر خواهد که عیسی را و مادر وی را و جمله اهل زمین را عذاب کند، که تواند که آن باز دارد؟ پس خدایی را کی شاید آن کس که عذاب از خود و دیگران دفع نتواند؟ آن گه گفت: وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا یعنی ما بین هذین النوعین من الاشیاء. گفته اند که خزائن آسمان باران است، و خزائن زمین نبات. میگوید: هر دو ملک و ملک ماست، و هر چه میان هر دو آفریده، از بندگان و غیر ایشان. یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ این دفع آن شبهت است که ترسایان را افتاد در کار عیسی و آمدن وی از مادر بی پدر. میگوید: آن را که خواهد آفریند، چنان که خواهد بر مشیت و ارادت خویش، اگر خواهد بی پدر آفریند چون عیسی، و اگر خواهد بی پدر و مادر آفریند چون آدم، وی بر همه چیز قادر است و توانا.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ سَخَنَ دَرِينِ آيَتِ مُتَدَاخِلِ اسْت. ترسایان
 ابناء گفتند، و جهودان احبا. ترسایان گفتند که: عیسی پسر خداست، و مادر وی از ماست،
 خبر از جماعت بیرون داد هر چند که مراد بآن عیسی است، و جهودان گفتند: نحن اولیاء
 اللّٰه من دون الناس ما خاصّه دوستان خدائیم، بیرون از همه مردمان. ناس اینجا مصطفی
 (ص) است و عرب، و گفته اند که ترسایان از آنجا گفتند که نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ، که عیسی (ع)
 گفته: اِذَا صَلَّيْتُمْ فَقُولُوا يَا اِبْنَا الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقْدَسُ اسْمُكَ، و این بمعنی قرب است و بر
 و رحمت یعنی ای خداوندی که با نیکان بندگان بمهربانی و نزدیکی چنانی که پدر مهربان
 بر فرزند، و آن گه با مسلمانان میگفتند: و اللّٰه ان کتابنا لقبل کتابکم و ان نبینا لقبل نبیکم،
 و لا دین الا دیننا، و لا نبی الا نبینا، و انا نحن اهل العلم القديم، فلیس احد افضل منا. و
 روا باشد که اینجا ضمیری نهند، یعنی نحن ابناء رسله. رسول خدا ایشان را بیم داد و بر
 بقویت حق بترسانید، ایشان گفتند: ما پسران پیغامبران اویم. ما را عذاب نکند.
 رَبِّ الْعِزَّةِ گفست: یا محمد ایشان را گوی: اگر پسران پیغامبران خدائید، پس چرا پدران
 شما را که اصحاب سبت بودند عقوبت کرد، و ایشان را بگناهان خویش فرا گرفت.
 بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ نَه چنانست که شما گفتید، که شما گروهی مردمانید چنان که
 آفریدگان وی از فرزندان آدم. يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ اَنْ رَا که خواهد از آفریدگان خویش
 بیامرزد. اگر خواهد جهود را از جهودی و ترسا را از ترسایی توبه دهد، و او را بیامرزد. وَ
 يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و اگر خواهد او را بر آن کفر بمیراند و او را عذاب کند. وَ لِلّٰهِ مُلْكُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَلْقِ، وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ الْمَرْجِعُ فِي الْآخِرَةِ.
 یا اهل الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عِلَامَ الْهُدَى وَ شَرَائِعَ الدِّينِ. عَلٰی فِتْرَةٍ مِّنَ
 الرَّسُلِ از میلاد عیسی (ع) تا میلاد محمد (ص) گفته اند که ششصد سال بود، و بروایتی
 پانصد و شصت سال، و بروایتی چهارصد و سی و اند سال، و تا بروزگار عیسی پیغامبران
 پیوسته آمدند، پس یکدیگر، تا برفع عیسی، پس از آن بریده گشت، و روزگار فترت بود
 تا بوقت بعثت محمد (ص). قومی گفتند پس عیسی سه پیغامبر دیگر از بنی اسرائیل
 بودند، و ایشانند که رَبِّ الْعِزَّةِ در سوره یس قصه ایشان گفست: اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اَنْبِيَا
 فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِتَالِثِ.

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ يَعْنِي لئَلَّا تَقُولُوا. محمد را که بشما فرستادیم بآن فرستادیم تا فردا نگوئید که بما هیچ بشیر و نذیر نیامد. آن گه مصطفی (ص) بشما آمد، هم بشیر است و هم نذیر، بشیر بالجنة نذیر من النار، بشیر بالمؤمنین و نذیر للجاحدین. مصطفی (ص) را در قرآن بیست نام است، بده فائده در دو قرین یکدیگر، دو نام تصریح است و آن را اسم علم گویند، و هو محمد و احمد، يقول الله تعالى: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. و دو نام تعظیم است، و هو الرسول و النبي، يقول الله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ. و دو نام شفقت است و مهربانی، و هو الرؤف و الرحيم، لقوله تعالى: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ. و دو نام است بشارت و نذارت را، و هو البشير و النذير، لقوله تعالى: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا. و دو نام است دعوت و هدایت را، و هو الداعي و الهادي، لقوله تعالى: وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. و دو نام است نفع امت را، و هو النور و السراج، لقوله تعالى: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ سِرَاجٌ مُبِيرٌ. و دو نام است ظهور حجت را بر دشمنان و معاندان، و هو البرهان و البينة، لقوله تبارك و تعالى: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ قَالَ تَعَالَى: حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ. و دو نام تکریم است خصوصیت وی را، و هو العبد و الکریم، لقوله تعالى و تقدس: أَسْرَى بَعْبِدِهِ، وَ قَالَ تَعَالَى: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. و دو نام است بر طریق اشارت از محض معرفت، و هو المزمّل و المدتر، لقوله تبارك و تعالى: يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ، يَا أَيُّهَا الْمُدْتَرُّ. و دو نام است بر سبیل کنایت در عین مباسط اظهار عزّت وی را و هو طه و یس.

روی ابو ذر، قال: قلت: یا رسول الله هل سماک الله عزّ و جلّ فی شیء من الکتب؟ قال: «نعم یا با ذر! سمّانی الله فی التوراة، یحید، و فی الزبور، الماحی، و فی الانجیل، احمد، و فی القرآن محمداً». قلت: یا رسول الله لم سمّیت یحید؟ قال: «لأنّی احید بأمتی عن النار»، قلت: لم سمّیت الماحی؟ قال: «محا الله عزّ و جلّ بی الاوثان عن جزیرة العرب». قلت: لم سمّیت احمد؟ قال: «حمدنی الامم کلها». قلت: لم سمّیت محمداً؟ قال: «أنا محمود فی اهل السماوات، و محمود فی اهل الارض».

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا در بنی اسرائیل پیغامبران در سبط لاوی بودند، و ملوک در سبط یهودا. و گفته اند: «جَعَلَ

فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ» آن هفتاد مرد بودند که موسی ایشان را برگزید، و با خود بمناجات برد، و ایشان را صاعقه رسید، پس از آن صاعقه زنده گشتند، و پس از موسی و هارون پیغامبران بودند وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی تملکون انفسکم بعد تبعید فرعون ایاکم. میگوید: پس از آنکه زیردست فرعون بودید، و شما را بندگی گرفته، اکنون شما را آزاد و بر نفس خود پادشاه کرد، و از زیردستی و بندگی وی رهایی داد. و قیل: وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا ای اغنیاء، شما را توانگر کرد تا از یکدیگر بی نیاز گشتید.

مردی فرا عبد الله عمر گفت: السنا من فقراء المهاجرین؟ نه ما از جمله درویشان مهاجرانیم؟ عبد الله گفت ترا هیچ زن هست؟ گفت: هست. گفت: هیچ مسکن داری که در آن نشینی؟ گفت: دارم. گفت پس تو از توانگرانی. آن مرد گفت: من خادم نیز دارم. عبد الله گفت: فانت من الملوک، تو از جمله ملوکی، و باین معنی مصطفی (ص) گفت: «من اصبح معافی فی بدنه، آما فی سربه عند قوت یومه، فکانما حیزت له الدنيا. یکفیک ابن آدم منها ما سدّ جوعتک، و واری عورتک، فان کان لک بیت یواریک، فذاک، و ان کانت دابة ترکیها فبخ فلق الخبز و ماء الجر و ما فوق الازار حساب علیک».

و عن ابی سعید الخدری، عن النبی (ص) قال: «کان بنو اسرائیل اذا کان لاحدهم خادم و امرأة و دابة یکتب ملکا» و قال ابن عباس و مجاهد و الحسن: من کان له بیت و امرأة و خادم فهو ملک. ضحاک گفت: بنی اسرائیل را ملوک از آن گفت که خانهای فراخ داشتند، و آب روان در آن، قال: و من کان مسکنه واسعاً، و فیه ماء جار فهو ملک. قتاده گفت: ملک ایشان آن بود که خدم و حشم ساختند، و از فرزندان آدم اول کسی که حشم ساخت ایشان بودند. وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی و جعل فیکم ملوکاً، وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ من فلق البحر و المنّ و السلوی و تظلیل الغمام و غیر ذلک.

یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ یعنی المطهرة. سمیت مقدسه لانها قدّست من الشریک و جعلت مسکناً للانبیاء، و یتقدّس فیها من الذنوب. گفته اند: زمین مقدسه زمین شام است سر تا سر آن. مصطفی (ص) گفت: «طوبی للشام». قیل لأی ذلک یا رسول الله؟ قال: «لان ملائکة الرحمن باسطة اجنتها علیها»، و قال (ص): «اللهم بارک لنا فی شامنا، اللهم بارک لنا فی یمنا». قالوا: یا رسول الله و فی نجدنا؟ فقال: «هنالک الزلازل و الفتن، و بها

يطلع الشيطان»، و قال (ص): «ستخرج نار من حضرموت تحشر الناس». قلنا يا رسول الله ما تأمرنا؟ قال: «عليكم بالشام، سيصير الامر أن تكونوا جنودا مجندة، جند بالشام، و جند باليمن، و جند بالعراق»، فقال رجل: يا رسول الله خر لى ان ادرکت ذلك. قال: «عليكم بالشام، فانها خيرة الله من ارضه، يجتبی اليها خيرته من عباده. يا اهل الاسلام عليكم بالشام فان صفوة الله من ارضه الشام، فان الله قد تكفل لى بالشام و اهله».

مجاهد گفت: زمين مقدسه آن بقعه است که طور بر آن است. کلبی گفت: زمين دمشق و فلسطين و بعضی اردن است، و قال عبد الله بن مسعود: قسم الخیر عشرة اجزاء، فجعل منه تسعة بالشام، و واحد بالعراق، و قسم الشر عشرة، فجعل منه تسعة بالعراق و واحد بالشام (قال) و نزل حمص الشام سبع مائة من اصحاب رسول الله (ص)، فيهم سبعون بدریا التي كتب الله لكم، یعنی کتب فی اللوح المحفوظ أنها مساكن لكم، و قال السدی: ای امرکم الله ان تدخلوها.

گفته‌اند: این فرمان به بنی اسرائیل پس غرق فرعون بود، که ایشان را فرمودند که از زمين مصر بزمن قدس شوند، و زمين قدس آن گه بقیه عمالقه داشت قومی بودند با شخصیهای عظیم، و بالاهاى بلند، و بطشتها و قوتها، و کس دیده‌اند از شان که پنج تن از بنی اسرائیل در کف دست بگرفته بود، و زمين قدس زمینی بود با نعمت فراخ و میوه‌های نیکو. وهب منبه گفت: انار بود، چنان که پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار میشدند، و انگور بود، چنان که یک خوشه به بیست کس بر میگرفتند، و در آن زمين اریحاست که هزار ديه دارد، در هر دهی هزار بستان، در آن میوه‌های الوان.

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ اٰی لَا تَرْجِعُوا كَفَّارًا، فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ.

میگوید: طاعت دارید و فرمان برید، و پس از آنکه ایمان آورید بکفر بازگردید، که زیان‌کاران باشید. و قیل لَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ اٰی لَا تَرْجِعُوا وراءکم بترکم الدخول. میگوید: روید در زمين قدس و نبادا که به پس باز گردید، و در نشوید، که آن گه زیانکار گردید. کلبی گفت: ابراهیم خلیل (ع) بر کوه لبنان شد. وی را گفتند: در نگر یا ابراهیم چنان که دیده تو بآن رسد، آن زمين مقدس است، و بعد از تو بمیراث بفرزندان تو دادیم. قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبَّارِيْنَ چون آن دوازده نقیب که موسی ایشان را بجاسوسی

فرستاده بود بازگشتند، و آنچه دیده بودند با موسی بگفتند، موسی ایشان را گفت: این کار پنهان دارید، آنچه دیدید بر بنی اسرائیل اظهار مکنید که ایشان چون آن بشنوند، بد دل شوند و بترسند، و از قتال باز ایستند. ایشان رفتند و بر خلاف قول موسی هر کس باقرین خود بگفتند. بنی اسرائیل چون آن بشنیدند، همه آواز برآوردند، و گریستن در گرفتند، گفتند: یا لیتنا متنا فی ارض مصر و لیتنا نموت فی هذه البریة، و لا یدخلنا الله ارضهم، فیکون نساؤنا و اولادنا و اموالنا غنیمة لهم. پس رفتند، و خود را پیش روی ساختند، تا با زمین مصر روند. اینست که رب العالمین گفت: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ. چون ایشان همت کردند که باز گردند، موسی و هارون هر دو بسجود در افتادند، و خدای را عز و جل ثنا گفتند، و در وی زاریدند، و آن دو مرد دیگر گفتند که رب العالمین از ایشان خبر داد: قَالَ رَجُلَانِ يَكِي يَوْشَعَ بْنِ نُونِ ابْنِ إِفْرَائِيمَ بْنِ مِيشَى بْنِ يَوْسُفَ، و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی بخواهر وی مریم. و گفته اند: یوشع از سبط این یامین بود، و کالب از سبط یهوذا.

مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ آي يَخَافُونَ اللَّهَ فِي مَخَالَفَةِ امْرَةِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِالتَّوْفِيقِ وَ اليَقِينِ. این دو مرد گفتند که: در روید از در این شهر، و باک مدارید، و مترسید ازین جباران که ایشان جسمهای قوی دارند، و دلهای ضعیف، و پشت بخداوند خویش باز کنید اگر مؤمنان اید، و یقین دانید که خدای تعالی شما را نصرت دهد، که الله موسی را وعده نصرت داده، و وعده خود با پیغامبران خویش خلاف نکند.

ایشان هم چنان بر سر مخالفت و معصیت خویش میبودند، و میگفتند: یا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ آي فَادْهَبْ أَنْتَ فَقَاتِلْ وَ رَبُّكَ فِي الدَّفْعِ عَنكَ وَ النِّصْرَ لَكَ عَلَيْهِمْ، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ أَنَا لَا نَسْتَطِيعُ قِتَالَ الْجَبَّارِينَ. و قال بعضهم: كان هارون اكبر من موسى و كان محبا معظما في بني اسرائيل، و كأنهم قالوا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ كَبِيرُكَ، یعنی هارون، فقاتلا، كقوله تعالى: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ آي سیدی و کبیری.

روی ان النبي (ص) قال لاصحابه يوم الحديدية حين صد عن البيت: «انی ذاهب بالهدی، فناحره عند البيت»

فقال المقداد بن اسود: اما و الله لا نقول كما قال قوم موسى: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»، و لكننا نقاتل عن يمينك و شمالك و من بين يديك و من خلفك، و لو خضت بحرا لخصنا معك، و لو تسنمت جبلا لعلونا معك، و لو ذهبت بنا الى برک الغماد لتابنناک. فلما سمعها اصحاب رسول الله (ص) بايعوه على ذلك، و رأيت رسول الله اشرق وجهه لذلك و سره. موسى چون آن عصيان ايشان دید و سر در نهادن در طغيان خویش، دعا کرد، گفت: رَبِّ اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَ اَخِي، یعنی و اخی ایضا لا یملك الا نفسه، و قيل معناه: لا املك الا نفسي، و لا املك الا اخی، و این از بهر آن گفت که برادر وی مطیع وی بود، و کان یملك طاعته. موضع اخی بر قول اول رفع است و بر قول دوم نصب.

فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ اى باعد بیننا و بین القوم العاصین الذین عصوا ان یقاتلوا عدوهم، اى لا تجعلنى و اخی فی جملتهم. پس وحی آمد بموسی که یا موسی! اکنون که عصیان نمودند، و تو ايشان را فاسقان نام کردی، ايشان را عذاب فرو گشایم، و همه را هلاک کنم، و دمار بر آرم مگر آن دو بنده فرمانبردار یوشع و کالب. موسی بزارید در الله، و گفت: خداوندا زینهار ايشان را هلاک مکن، و این یک بار دیگر ايشان را بمن بخش. بار خدایا! در گذار و عفو کن از ايشان، باشد که از صلب ايشان فرزندانى آیند که از فرمانبرداری بنگردند. رب العالمین گفت: یا موسی مرادت بدام، اما پس ازین ايشان را نیست و نرسد که در زمین قدس شوند، و این بیابان برایشان حرم ساختم، و حرام کردم برین زمین که ايشان را از خود بیرون گذارد تا چهل سال برآید. گفته اند که شش فرسنگ بود بعرض، و دوازده فرسنگ بطول، و بروایتی نه فرسنگ بعرض و سی فرسنگ بطول، و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر. هر بامداد فرا راه بودند و گرم میراندند تا شبانگاه، و شبانگاه هم بآن منزل اول بودند، و گفته اند که: در روز محبوس بودند، و در شب میرفتند، از اول شب تا بامداد میرفتند، بامداد هم بمقام اول شب بودند. پس بموسی نالیدند، و موسی دعا کرد تا رب العزة من و سلوی بایشان فرو فرستاد، و آن جامها که بر تن ايشان بود ماند تا آخر عمر، کودک که میزاد با جامه میزاد، چندان که وی را در بایست بود، و چنان که کودک میباید جامه با وی میباید، و چون آب خواستند موسی دعا کرد

تا دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود روان گشت، فذلک قوله:
قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ.

نفری عظیم بودند، ششصد هزار میگویند که مرد مقاتل بود در ایشان، و جمله در تیه فرو شدند مگر دو مرد: یوشع بن نون و کالب بن یوفنا، و هارون و موسی هر دو در تیه فرو شدند بیک روایت، و موسی یوشع را خلیفه خود کرد بر بنی اسرائیل. چون مدت چهل سال بسر آمد یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل از فرزندان ایشان که معصیت نکرده بودند، و پس ایشان خاسته بودند، به اریحا شده بجنگ جباران، و رب العالمین جل جلاله آن فتح بدست ایشان برآورد، و آن جباران بدست بنی اسرائیل بتأیید و نصرت الله همه کشته شدند. چنین گویند که روز آدینه جنگ بود. نماز شام درآمد، آفتاب فرو شده که هنوز قومی از آن جباران مانده بودند، و روز شنبه ایشان را دستوری جنگ نبود، ترسیدند که اگر فائت شود، آن نفر باقی بمانند، و بدست ایشان عاجز گردند. دست برداشت یوشع و گفت: «اللهم ازدد الشمس علی». آن گه گفت: بار خدایا! آفتاب در طاعت تو، و من در طاعت تو، باز آر این آفتاب، تا تمام بسر برم فرمان برداری تو. آفتاب بفرمان حق باز آمد، و یک ساعت در آن روز بیفزود، تا آن جباران همه کشته شدند، و زمین شام یک سر بنی اسرائیل را مسلم گشت.

تواریخیان گفتند: عمر موسی صد و بیست سال بود. بیست سال در ملک افریدون، و صد سال در ملک منوچهر، و بروایتی دیگر عمر موسی هشتاد و نه سال بود، و عمر هارون هشتاد و هشت سال، بیک سال هارون پیش از موسی برفت. عمر بن میمون گفت. هر دو در تیه فرو شدند، و وفات هارون چنان بود که موسی و هارون هر دو در غاری نشستند بودند، ناگاه فرمان حق بهرون رسید، کالبد وی از روح خالی گشت.

موسی وی را دفن کرد. آن گه به بنی اسرائیل باز شد، و ایشان را از آن کار خبر کرد. بنی اسرائیل او را دروغ زن گرفتند، گفتند: هارون را بکشتی که ما وی را دوست میداشتیم، و با وی انس داشتیم. موسی در خدا نالید از آن گفت ایشان. رب العالمین بموسی وحی فرستاد که ایشان را بر بالین قبر هارون حاضر کن، تا من او را بینگیزم، و جواب دهد. رفتند، و موسی دعا کرد. آن گه گفت: یا هارون بیرون آی از قبر خویش.

هارون از خاک سر بر زد، و خاک از سر خویش می‌افشاند، آن گه گفت: «یا هارون انا قتلک؟» قال: «لا، و لکن متّ». قال: «فعد الی مضجعک»، فانصرفوا.

از وجهی دیگر نقل کرده‌اند وفات هارون، و هو الاصح: روی جابر بن عبد الله. قال: قال رسول الله (ص): «خرج موسى و هارون حاجین او معتمرین، فلما كانا بالمدينة مرض هارون فخاف عليه موسى ان يموت بالمدينة فتشتبه اليهود. (قال) فنقله الی احد، فمات باحد، فقبره باحد».

این خبر دلالت کند بر قول ایشان که گفتند موسی و هارون هر دو از تیه بیرون شدند، و فتح اریحا و قتل جباران بدست موسی بود، و یدلّ علیه ایضا اجماع العلماء ان عوج بن عنق قتله موسی (ع)، و أما وفاة موسی فالصحيح فی ذلك ما روی ابو هريرة، قال: قال النبیّ (ص): «جاء ملک الموت الی موسی ليقبض روحه».

میگوید: ملک الموت بر موسی رفت تا معالجه قبض روح وی کند بفرمان حق. موسی گفت: «ما جاء بک؟» بچه آمدی؟ چه ترا آورد اینجا بنزدیک من ای مرید حضرت؟

گفت: آمده‌ام تا قبض روح تو کنم. (گفتا) لطمه‌ای بر روی وی زد، دیده وی بر افکند. ملک الموت بحضرت احدیّت بازگشت. گفتا: بار خدایا خود می‌بینی که موسی دیده من چه کرد. وی مرگ می‌نخواهد، و مرا قبض روح وی می‌فرمایی. بار خدایا! اگر نه کرامت وی بودی، و آنکه میدانم که بنده عزیز است بر درگاه تو، من کاری دشوار ازین مرگ بسر وی فرو آوردمی. ربّ العزّة آن دیده وی بوی باز داد، آن گه گفت: باز گرد و او را مخیر کن میان مرگی و زندگانی، و با وی بگو: دست خویش بر پشت گاو نه، چندان که عدد مویها است در زیر دست تو، ترا زندگی میدهم اگر میخواهی. باز آمد، و پیغام خدای بگزارد. موسی گفت: «ثم ما ذا بعد هذا البقاء؟» پس ازین بقا، پس ازین روزگار زندگی چه خواهد بود؟ گفت: مرگ. گفت پس هم اکنون اولی‌تر. آن گه گفت: بار خدایا! اگر ناچار است، باری بزمین مقدسه خواهم. پس در زمین مقدسه رفت، در صحرا بی می‌شد، سه کس را دید که گوری میشکافتند، و لحد آن می‌پرداختند. موسی آنجا برگذشت، در آن گور نگرست، گفت: این از بهر که راست میکنید؟ گفتند: از بهر مردی که قد و بالای وی همچون قد و بالای تو است. اگر تو فرو شوی تا اندازه آن بدانیم نیکو بود. موسی فرو

شد، و خویشتن را در آن لحد فرو کشید. بفرمان الله آن گور فراهم شد. مصطفی (ص) گفت: «لو كنت ثمة لأريتكم قبره الى جنب الطريق بجنب الكتيب الاحمر». بر روایتی دیگر گفته‌اند که: موسی صومعه‌ای ساخته بود، و از خلق عزلت گرفته، و عبادت الله مشغول گشته. مادر داشت و عیال و فرزندان، و هر بچه‌ل روز ایشان را زیارت کردی. روزی ملک الموت خود را بوی نمود، سلام کرد، و جواب شنید.

موسی بدانست که ملک الموت است، گفت: «جئت تقبض روحی؟» آمدی تا قبض روح ما کنی؟ گفت آری، ما را فرستادند تا قبض روح تو کنیم اگر خواهی. موسی سر بر زمین نهاد، گفت: خداوند! چندان زمان ده که مادر را و عیال را باز بینم، و ایشان را وصیتی کنم. وی را زمان دادند، و بر مادر آمد و زودتر از آن بود که هر بار وعده زیارت بودی. گفت: ای جان مادر! چونست که این بار زودتر آمدی، و نه بوقت خویش آمدی.

گفت: یا امّاه! باضطرار آمدم نه باختیار. روزگار عرمم برسید، و اجل در رسید. اینک برید مرگ بر پی ما، و راه حیات فرو گرفت بر ما، آمدم تا شما را وداع کنم، که نیز شما را تا بقیامت نه بینم. مادر گفت: ای پسر! نگر تا بقیامت ما را فراموش نکنی، و با خود ببهشت بری. موسی گفت: بدان شرط که وصیت من بر کار گیری.

خدای را طاعت‌دار باشی، و درویشان را نوازی، و فرزندانم را نیکوداری. این سخن بگفت، آن گه بگریست، و زار بنالید. فرمان آمد از حضرت عزّت که این گریستن از بهر چیست؟ از بهر آمدن است بحضرت ما؟ موسی گفت: بار خدایا! دلم باین ضعیفکان و عیالکان مشغولست. فرمان آمد: یا موسی! عصا بر زمین زن. عصا بر زمین زد.

زمین شکافته شد. سنگی پدید آمد. عصا بر آن سنگ زد. سنگ شکافته شد. از میان آن سنگ کرمکی بیرون آمد، برگی سبز در دهن داشت. خدای گفت: یا موسی! این کرمک را درین موضع ضایع نکنم، فرزندان ترا ضایع چون کنم؟ آن گه با ملک الموت در مناظره آمد. گفت: جان من از کدام عضو بر خواهی داشت. گفت: از دست. گفت: دستی که الواح تورات بوی گرفته‌ام! گفت: از پای. گفت: پایی که از وی بمناجات حق رفته‌ام! گفت: از زبان. گفت: زبانی که با الله بدان سخن گفته‌ام! گفت: یا موسی مگر خمر خورده‌ای؟ گفت: نخورده‌ام. گفت: دمی بمن ده تا بدانم. موسی دمی بوی دمید. ربّ العالمین روح پاک وی

با آن دم بیرون آورد. کالبد موسی خالی گشت.

فریشتگان آسمان بانگ برآوردند که: «مات کلیم الله».

آورده‌اند که: یوشع بن نون، موسی را بخواب دید، گفت: «کیف وجدت الموت؟» گفت: «کشاة سلخت، و هی حیة». قومی گفتند: موسی و هارون با ایشان در تیه نبودند، که ایشان در حبس و عذاب بودند، و پیغامبران را در عذاب ندارند، و درست تر آنست که موسی و هارون با ایشان در تیه بودند، اما آن کار بر ایشان آسان و خوش بود، چنان که آتش که طبع وی احراق است، بر ابراهیم (ع) خوش بود، و او را در آن رنج نبود. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ظاهر آنست که این خطاب با موسی است، و روا باشد که این خطاب با محمد (ص) رود، ای: لا تحزن یا محمد علی قوم لم یزل شأنهم المعاصی و مخالفة الرسل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّنْ أَلْوَامِكُمْ الَّتِي كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. آیت وصف رسول خداست، و دلیل علم و حلم وی در آن پیداست، فاطهار ما ابدی دلیل علمه، و العفو عما اخفی برهان حلمه. آنچه از اسرار ایشان اظهار کرد، دلیل است بر کمال نبوت، و صحّت رسالت، و علم بی شبهت، و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند، و بظاهر خلاف آن مینمودند، و رسول خدا از آن خبر داشت، و پرده از روی کار برداشت، آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی. و نشان کمال حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود، اعرابی درآمد از قبیله بنی سلیم، و در میان جامه خویش سوسماری پنهان کرده بود، و با رسول خدا سخن درشت گفت، چنان که اجلاف عرب گویند بی محابا، گفت: یا محمد به لات و عزى که من هرگز کس از تو دروغ زن تر ندیده‌ام، نه از مردان نه از زنان. یا محمد بلات و عزى که در روی زمین بر من از تو دشمن تر کس نیست. عمر خطاب حاضر بود. از آن ناسزای که میشنید خشم گرفت، برخاست، گفت: یا رسول الله! دستوری ده تا این دشمن خدا و رسول خدا بتیغ خویش سر بردارم، و پشت زمین از نهاد وی پاک گردانم. یا رسول الله! آرام و سکون در دل عمر کی آید! و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه میشنود؟ رسول خدا نرمک فرا عمر گفت که:

یا عمر ساکن باش، و او را یک ساعت بمن فرو گذار. آن گه روی فرا اعرابی کرد، گفت: ای جوانمرد! این سخن بدین درشتی چرا می‌گویی؟ نمی‌دانی که من در آسمان و زمین امینم؟! و پسندیده جهانیانم؟! و دست مؤمنانم؟! و تیمار بر ایشانم؟! مرا زشت مگوی، که نه خوب بود.

اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد، گفت: یا محمد! مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت. بلات و عزّی که بتو ایمان نیارم، تا این سوسمار براستی تو گواهی ندهد! رسول خدا در آن سوسمار نگرست. سوسمار بتواضع پیش آمد، و سرک می‌جنبانید که: چه فرمایی یا محمد؟ رسول گفت: «یا ضبّ من ربّک؟» ای سوسمار خدای تو کیست؟

سوسمار بزبان فصیح جواب داد که: خدای من جبار کائناتست. خالق موجوداتست. مقدر احیان و اوقاتست. دارنده زمین و سماوات است. فرمان و سلطان وی در آسمان و زمین و بر و بحر و فضا و هوا روانست. آن گه گفت: «و من انا یا ضبّ؟» ای سوسمار! من که‌ام که ترا ازین پرسنده‌ام؟ گفت: «انت رسول رب العالمین، و خاتم النبیین، و سید الاولین و الآخین». تو رسول خدایی بجهانیان، خاتم پیغامبران، سرور و سالار عالمیان، و در قیامت شفیع عاصیان، و مایه مفلسان.

اعرابی چون این سخن بشنید در شورید. پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت: یا اعرابی! چنان که آمدی می‌بازگردی؟ و بدین خرسندی؟! گفت: یا محمد نه چنان که درآمدم باز میگردم، که بدان خدای که جز وی خدای نیست، که چون درآمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود، و اکنون که همی باز گردم بر وی زمین از تو عزیزتر مرا کس نیست. پس رسول خدا بر وی اسلام عرضه کرد، و مهری از اسلام بر دل وی نهاد. آن گه گفت: یا اعرابی! معیشت تو از چیست؟ گفت: بوحدانیت اللّٰه و نبوت تو یا محمد که در بنی سلیم از من درویش تر کس نیست. رسول خدا یاران را گفت: که دهد وی را شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت؟

عبد الرحمن عوف بر پای خاست، گفت: یا رسول اللّٰه فداک ابی و امی، بر من است که وی را دهم ماده شتری، بده ماهه آستن، از بختی کهنتر، و از اعرابی مهتر، سرخ موی

آراسته چون عروسی همی آید خرامان. رسول گفت: تو شتر خویش را صفت کردی، تا من آن را که ضمان کرده‌ام نیز صفت کنم. شتری است اصل آن از مروارید، گردنش از یاقوت سرخ، دو بناگوش وی از زمرد سبز، پایهایش از انواع جواهر، پالانش از سندس و استبرق. چون بر وی نشینی ترا همی برد تا بکنار حوض من. پس عبد الرحمن شتر بیاورد، و بوی داد. آن گه مصطفی گفت: یا ابا سلیم خدای را عزّ و جلّ بر ترا فریضه‌هایی است چون نماز و روزه و زکاة و حج، و نخستین چیزی نماز است، تا ترا چندان بیاموزم که بدان نماز توانی کردن. اعرابی پیش رسول نشست، و سورة الحمد و سورة اخلاص و معوذتین آموخت، رسول بیاران نگرست، گفت: چه شیرین است ایمان و مسلمانی! چون با هیبت است این دین حنیفی! دین پاک و ملت راست، و کیش درست! آن گه اعرابی را برنشاید، و بازگردانید، و گفت: نگر تا خدای را بنده باشی، و نعمتهاش را شاکر، و بر بلاها صابر، و بر مؤمنان مشفق و مهربان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ^۱ اشارتست که تا نور توحید از موهبت الهی در دل بنده نتابد، بجمال شریعت مصطفی (ص) و در بیان کتاب و سنت بینا نگردهد، از آنکه نور هم بنور توان دید، و روشنایی بروشنایی توان یافت. دیده‌ای که رمص بدعت دارد، نور سنت از کجا ببیند! چشم نابینا از روشنایی آب چه بهره دارد!

و ما انتفاع اخی الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

پیر طریقت گفت: «قومی را نور امید در دل می‌تاود. قومی را نور عیان در جان ایشان، در میان نعمت گردان، و ازین جوانمردان عبارت نتوان.»

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ الْآيَةَ نور کتاب و سنت امروز کسی ببیند که در ازل توتیای توحید در دیده دل وی کشیدند، و بحلیت رضا صفات او بیاراستند، تا امروز آن رضوان ازلی او را بمحل رضا رساند، حکمش را پسند کند، و قولش قبول کند، و از راه چون و چرا برخیزد، گوید: بنده‌ام و سزای بندگی خویشتن بیفکندن «۲» است، و گردن نهادن، و تن فرا دادن، فلذلک قوله عز و جل: وَ أَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ دُور افتادند آن بیحرمتان که خدای را جلّ جلاله پسر گفتند. کسی که عدد او را نه سزا باشد، ولد کی او را روا باشد! ولد اقتضاء

جنسیت کند، و حق جلّ جلاله پاک است از مجانست، منزّه از مماثلت. ربّ العالمین آن سخن بر ایشان ردّ کرد، گفت: بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ نَه چنانست که شما گفتید که ما پسرانیم. پسران نه‌اید که آفریدگانید. دوستان نه‌اید که بیگانگانید. و درین آیت مؤمنانرا که اهل محبت‌اند بشارتست، و امان از عذاب، بآنچه گفت: فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ، میگوید اگر دوستانید پس چرا آنان بگناهان بگیرد، و عذاب کند. دلیل است که هر که مؤمن بود و محب، او را بگناهان نگیرد، و عذاب نکند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ الْآيَةَ این باز منتی دیگر است که بر مؤمنان مینهد، و نعمتی عظیم که با یاد ایشان میدهد، که پس از روزگار فترت و پس از آنکه اسلام روی در حجاب بی‌نیازی کشیده بود، و جهان ظلمت کفر و غبار بدعت گرفته، و باطل بنهایت رسیده، رسولی فرستادم بشما که دلهای مرده بدو زنده گشت، و راههای تاریک بوی روشن شد. رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان، و دل دهنده بیوه زنان، و نوازنده درویشان، و پناه عاصیان. عائشه صدیقه گفت: شبی چیزی همی دوختم. چراغ فرو مرد، و سوزن از دستم بیفتاد، و ناپدید گشت. رسول خدا (ص) درآمد، و بنور وی و صورت زیبا و چهره با جمال وی همه خانه روشن گشت، و بدان روشنایی سوزن بازیافتم. عائشه گفت: پس گریستنی بر من افتاد، گفت: یا عائشه: ایدر جای شادبست نه جای گریستن.

چرا میگریی؟ گفتم: یا محمد بدان بیچاره میگیریم که فردا در قیامت از مشاهده کریم تو باز ماند، و روی نیکوی تو نبیند. آن گه گفت: یا عائشه! دانی که در قیامت از دیدار من که بازماند؟ آن کس که امروز نام من شنود، و بر من درود ندهد، و به موسی کلیم وحی آمد که: یا موسی! بنی اسرائیل را بگوی که دوسترین خلق من بمن، و نزدیکترین ایشان بمن آنست که محمد را دوست دارد، و وی را راستگوی دارد، اگر او را ببند یا نبیند.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَفَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ امْتِي وَ بَيْنَ امْتِي از ایشان می درخواهد که: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، و میان امتی که یاد خود بپواسطه مخلوق از ایشان می درخواهد که: فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ.

آنان اهل نعمتند، و اینان سزای محبت. آنان اسیران بهشتند، و اینان امیران بهشت.

آنان اصحاب جودند، و اینان ارباب وجود.

وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا اِیْنَ خَطَابِ هَمْ بَا مُؤْمِنَانَ اَمْتِ اَسْتِ بَرِ عَمُومٍ وَ هَمْ بَا صَدِیْقَانَ اَمْتِ بَرِ خُصُوصٍ. مُؤْمِنَانَ رَا مِیْگُویْد: جَعَلَكُمْ قَانَعِیْنَ بَمَا اَعْطِیْتُمْ، وَ الْقِنَاعَةُ هِیَ الْمَلِكُ الْاَكْبَرُ، وَ صَدِیْقَانَ رَا مِیْگُویْد: جَعَلَكُمْ اَحْرَارًا مِّنْ رِّقِّ الْكُوفِ وَ مَا فِیْهِ.

اگر قناعت گوئیم معنی ملک بی نیازی است، از آنکه پادشاه را بکس حاجت و نیاز نباشد، و هر کس را بدو نیاز و حاجت بود، همچنین درویشان که قناعت کنند بکسشان نیاز نبود، و هر کس را بدعا و همت و برکت ایشان نیاز بود، و تا پادشاه بر جای بود و ملک وی مستقیم، نظام کار عالم بر جای بود. چون پادشاه نمائد رعیت ضایع شوند، و نظام کار عالم گسسته گردد. همچنین تا اولیاء خدای بر جای اند، و برکت و دعا و همت ایشان بر جای بود، خلق خدای در آسایش و راحت باشند. چون دعا و همت ایشان بریده گردد، از آسمان عذاب آید، و خلق هلاک شوند. و اگر گوئیم معنی ملک آزادبست از رِقِّ کون، پس این صفت صدیقان و نزدیکان باشد، که عالی همت باشند، چنان که ملوک بهر دونی فرو نیابند، و با کونین خود ننگرند، و جز صحبت و قربت مولی نخواهند. ملوک تحت اطمینان صفت ایشان، سکوت نظار غیب حصار حلیت ایشان، بتن با خلق اند و بدل با خلق.

مصطفی (ص) از اینجا گفت: «اَظْلَّ عِنْدَ رَبِّیْ یَطْعَمُنِیْ وَ یَسْقِیْنِیْ».

بتن با خلق اند گزاردن شریعت را، و بدل با حق اند غلبات محبت را. چون غلبات محبت آمد محبت در محبوب پیوست، که نیز از وی جدا نگردد. همی بزبان توحید از حقیقت تفرید این خبر دهد که:

عجبت	منک	و	منّی	افئیتنی	بک	عنی
ادنیتنی	منک	حتی	ظننت	انک	و	انی.
در قصه تو بتا!	بسی مشکلهاست	من با تو بهم	میان ما منزلهاست!			

بو یزید ازینجا گفت: چهل سالست تا من با خلق سخن نگفتم، هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام. و یقال: جَعَلَكُمْ مُلُوكًا لَمْ یَحُوجْکُمْ اِلَیْ اَمْتَالِکُمْ، وَ لَمْ یَحْجِبْکُمْ عَنِ نَفْسِهِ بِاَشْغَالِکُمْ، وَ سَهَّلَ سَبِیْلَکُمْ اِلَیْهِ فِیْ عَمُومِ اَحْوَالِکُمْ. وَ اَتَاکُمْ مَا لَمْ

يُوتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ اتَاكُمْ قلوبا سليمة من الغلِّ و الغش و اعطاكم سياسة النبوة و آداب الملك.

يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة شتان بين امة و امة! اسرئيليان را گفتند که: درین زمین مقدسه شوید که بر شما نوشتیم، و فرض کردیم. ایشان راه آن با صعوبت و شدت دیدند، بترسیدند، و سر وازدند، گفتند: إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا.

باز امت احمد را گفتند: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ الْاِيَةِ، ما در کتاب اول چنان نوشتیم که شما درین زمین نشینید، و جهانداران باشید. پس چون در وجود آمدند، راه زمین بر ایشان گشادند، و آن را نرم و ذلول کردند. چنان که ربّ العزة گفت: جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاجِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ، زمین شما را مسخر است، چنان که خواهید روید، و آنچه خواهید خورید، که بر شما تنگی نیست، و نعمت از شما دریغ نیست.

پس از آنکه بنی اسرائیل سر وازدند، موسی بحضرت باز شد، گفت: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَأَفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ. فرق است میان وی و میان مصطفی (ص) که شب معراج چون بحضرت اعلی رسید، و آن راز و ناز دید، و از جناب جبروت سلام و تحیت در پیوست که: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته»، در آن ساعت امت خود فراموش نکرد، و شفقت برد، و ایشان را از آن نواخت بهره داد، گفت: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین»، و چون این ثنا از حق بیافت که: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ، امت را نیز در آن گرفت، گفت: وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ، و در آخر عهد که ازین سرای حکم نقل کرد، همه سخن وی با جبرئیل حدیث امت بود، و غمّ و همّ وی در کار امت بود. فردا در قیامت چون سر از خاک برآرد، همه پیغامبران در خویشان فرو مانند که «نفسی نفسی» و وی گوید: «امتی امتی».

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اتلُّ عَلَيْهِمْ بر ایشان خوان: نَبَأُ ابْنِي آدَمَ خبر دو پسر آدم، بالحقّ براستی و پیغام من، إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا آن گه که قربان کردند هر دو، فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا بپذیرفتند قربان از یکی از ایشان دو، وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و نپذیرفتند از آن دیگر، قال گفت: لَأَقْتُلَنَّكَ لَا

بد ترا بکشم، قال جواب داد: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) الله که کردار پذیرد، از پرهیزگاران و راستان پذیرد.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ ارْجَانِي فَسَأَلَ بَعْلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَارَ اللَّهِ فَذَرَأَتْهُمُ النَّارُ لُجَّةً لَئِنْ يَدِي إِلَيْكَ مِنْ آتِمْسِكُكَ بِتَوْبَتِي لَأَقْتُلَنَّكَ تَا تَرَا كَشْمَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ مِنْ مِي تَرَسَمِ از خدای، رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲۸) خداوند جهانیان.

إِنِّي أُرِيدُ مِنْ مِخْوَاهِمُ، أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَكُنْ مَنَّا مِنَ الْغَايِبِينَ، كُنَّا نَحْنُ وَاللَّهُ نَجْمًا كَانَتْ لَنَا نَارٌ مِمَّا كَانَتْ لَنَا نَارٌ مِمَّا كَانَتْ لَنَا نَارٌ، فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ تَا از دوزخیان باشی از اهل آتش، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) و پاداش ستمکاران اینست.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ، بِفَرْمَانِ آوَرْدِ و خُوش مَنَشِ كَرْدِ و دَلِیرِ تَنِ و یِ او رَا، قَتَلَ أَخِيهِ كَشْتَنِ بَرَادَرِ خُویِشِ رَا، فَفَتَلَهُ و بَكَشْتِ او رَا، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) تَا از زیانکاران شد. فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْسُطُ فِي الْأَرْضِ مَا بَعَثَ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَدَ مِنْهُ جُنْدًا يَتَّبِعُ الْأَخِيَّ إِذْ يَسْرِعُ، تَا دَرِ و یِ نَمَایِدِ. كَيْفَ يُوَارِي كِه چُون پَنَهَانِ كُنْدِ، سَوَاءً أَخِيهِ جِيفِه بَرَادَرِ خُویِشِ رَا. قَالَ كَفْتُ: يَا وَيْلَتَى أَى وَاى بَرِ مِنْ! أَعَجَزْتُ نَاتُوانِ بُوْدَمِ و كَمِ آمَدَمِ، أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ كِه مِنْ چُون اَيْنِ كَلَاغِ بُوْدَمِي، فَأُوَارِي سَوَاءً أَخِي و عُوْرَتِ بَرَادَرِ خُودِ پَنَهَانِ كَرْدَمِي، فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) از پشیمانان شد.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ از بَهرِ دَلِیرِ و یِ بَرِ خُونِ بَرَادَرِ، كَتَبْنَا نُوْشْتِیْمِ عَلٰی بَنِي إِسْرَائِيلَ بَرِ فَرَزَنْدَانِ اسْرَائِيلَ: أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا كِه هَرِ كَسِ كِه تَنِي كَشْدِ، بَغَيْرِ نَفْسِ بِي قِصَاصِ تَنِي، أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ یا بِي تَبَاهِكَارِی كِه دَرِ زَمِیْنِ كَرْدِه بُوْدِ، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا هَمِ چَنَانِ بُوْدِ كِه هَمِه مَرْدَمَانِ رَا بَكَشْتِه بُوْدِ، وَ مَنْ أَحْيَاهَا و هَرِ كِه تَنِي زَنْدِه كُنْدِ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا هَمِ چَنَانِ بُوْدِ كِه هَمِه مَرْدَمَانِ رَا زَنْدِه كَرْدِه بُوْدِ، وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ و آمَدَ بِه بَنِي اسْرَائِيلَ، رُسُلُنَا فَرَسْتَادِگَانِ مَا، بِالْبَيِّنَاتِ بِه پِیْغَامَهَاى رُوشَنِ، ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پَسِ آنِ كِه فَرَاوَانِ از اِیْشَانِ، بَعْدَ ذَلِكَ پَسِ آنِ، فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) دَرِ زَمِیْنِ بَگْزَافِ مِیْرُونِ و كْزَافِ مِیْكَنْدِنِ.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْعُوهُمُ اللَّهُ إِلَى جَنْبِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْ يُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ الْوَالِدِ، وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و دَرِ زَمِیْنِ بَتَبَاهِی و نَايْمِنِ دَاشْتَنِ مِیْكَوْشَنْدِ، أَنْ يُقَاتِلُوا آنَسْتِ كِه اِیْشَانِ رَا بَكَشْتَنْدِ، أَوْ يُصَلِّبُوا یا بَرْدَارِ كُنْدِنِ، أَوْ تُقَطِّعَ أَيْدِيَهُمْ یا دَسْتَهَاشَانِ بَبْرَنْدِ، وَ

نیکوتر است، و کانت اجمل بنات آدم. من او را خود بزنی کنم، و من بدو سزاترم، که ولادت ما در بهشت بوده، و ولادت ایشان در زمین، و مرا و خواهرم را بر ایشان فضل و شرف است، و بدان رضا ندهم که بوی دهند. آدم گفت: حلال نیست که تو وی را بزنی کنی. خواهر هایبیل ترا حلال است، و فرموده خدای است. جواب داد که: این رای تو است نه فرموده خدای، و من نشنوم، و فرمان نبرم.

آدم گفت: اکنون هر یکی قربانی کنید، هر آن کس که قربانی وی پذیرفته آید اقلیمیا زن وی باشد. و هایبیل شبان بود، گوسفندان داشت، و قابیل برزیگر بود کشاورزی کردی. هایبیل رفت و آن نر میشی نیکو پسندیده فربه که در میان گله معروف بود، و نام وی زریق، این نر میش بیاورد و پاره روغن و شیر چندان که حاضر بود، و قابیل رفت و از آن خوشهای ردّی بی مغز چیزی جمع کرد، و آورد. هر دو بر کوه شدند، و آن قربانی خویش بر سر کوه نهادند، و آدم با ایشان بود، و قابیل در دل داشت که اگر قربانی من پذیرند یا نپذیرند، خواهر خود بزنی بوی ندهم، و هایبیل رضا و تسلیم در دل داشت. پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرو آمد، و نخست فرامیش هایبیل شد، و بوی بوی فرا داشت، آن گاه با قربانی وی گشت و بخورد، و فرامیش قابیل شد، و وی را ببوئید آن گاه فرا قربان وی شد، و نخورد، هم چنان بگذاشت تا مرغان و ددان بخوردند، و در آن روزگار نشان قبول قربان این بود، آتش برین صفت از آسمان فرو آمدی و صاحب قربان را ببوئیدی، آن گاه با قربان وی گشتی، اگر بخوردی مقبول بودی، و اگر نخوردی مردود بودی، و گفته‌اند: آن نر میش که هایبیل قربان کرد، و پذیرفته آمد، خدای تعالی آن را ببهشت بازداشت روزگار دراز، تا آن روز که ابراهیم خلیل را ذبح فرزند بخواب نمودند، و آن کبش فدای وی شد.

و در این قصه تزویج بنات آدم مر پسران وی را، هیچ کس از علما خلاف نکرد مگر جعفر صادق (ع) که گفت: معاذ الله که آدم دختر خود به پسر خود داد، که اگر این روا بودی و آدم کردی مصطفی (ص) همان کردی، و روا داشتی، که دین هر دو یکسان بود. اما ربّ العزّة جل جلاله چون خواست که نسل آدم در پیوند، حورائی از بهشت بزمین فرستاد، بصورت انسی، و در وی رحم آفرید، و با آدم وحی آمد که این حورا بزنی بهایبیل

ده، و دختری را از اولاد جان صورت انسی داد، و آدم را فرمود که وی را بزنی بقابیل ده، پس قایل خشم گرفت و با آدم گفت: من پسر مهینم، و هابیل پسر کھین، چرا حورا بوی دادی و من بدو سزاوارتر بودم؟! آدم گفت: «یا بنی ان الفضل بید الله»، این فضل خداست، او را دهد که خود خواهد. قایل گفت: این رأی تو بود نه فرموده خدای. گفت: اکنون قربانی کنی هر یکی از شما، تا آن کس که قربان وی پذیرفته بود، فضل و شرف وی را بود، و حورا سزای وی بود.

پس چون قربان هابیل پذیرفته آمد، و قربان قایل مردود، قایل را حسد آمد بر برادر، و بغی کرد با وی، و آن حسد و بغی و کینه در دل میداشت، تا آن روز که آدم به مکه میشد زیارت خانه کعبه، و آدم (ع) چون خواست بمکه شود آسمان را گفت: «یا سماء احفظی ولدی» یا آسمان فرزند من گوش دار، و امانت من نگه دار. آسمان سر وازد، و نپذیرفت، آن گه گفت: «یا ارض احفظی ولدی» زمین هم چنان سر وازد.

آن گه گفت: «یا جبال احفظی ولدی»، کوهها نیز سر وازدند. پس بقایل سپرد، قایل در پذیرفت، اینست که رب العالمین گفت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» یعنی قایل، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» حین حمل امانه ایبه، ثم خانه.

پس چون آدم غائب گشت، قایل بر هابیل شد آنجا که گله بر چرا داشت، گفت: «لأقتلنک یا هابیل» من آدم تا ترا بکشم یا هابیل، که قربان من رد کردند و نپذیرفتند، قربان تو پذیرفتند، و خواهر من که با جمال و حسن است بتو میدهند، و خواهر تو که بی جمال است و بی حسن، بمن میدهند. فردا مردم درین سخن گویند، و فرزند تو بر فرزند من شرف آورد، و فضل جوید. هابیل گفت: من پاکدل بودم بی خیانت و بی حسد، از آنست که قربان من پذیرفتند، و ترا این صفا و پاکی نبود، بلکه حسد و بغی بود، از آن نپذیرفتند، و إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و خدای که قربان پذیرد از ایشان پذیرد که پرهیزگار و پاکدل باشند. پس بدانست که وی را خواهد کشت. زبان تضرع و نصیحت بگشاد. عبد الله عمر گفت: نه از آنکه عاجز بود از کوشیدن با وی، که این از وی قوی تر بود، لکن پرهیزگاری

و پارسایی وی را نگذاشت که دست بوی باز کند، و با وی بکوشد. گفت: یا برادر از خدای بترس و مرا مکش. می بینی که آدم از یک زلت چه دید! تو از قتل من خود چه خواهی دید! اگر مرا بکشی خوار و ذلیل شوی در میان مردم، و از هر کس و هر چیز بترسی. در آثار آورده اند که آن ساعت که وی را بکشت، ندا آمد از آسمان که: «کن خانقا ادا یا قابیل، لا تری احدا الا خفت منه حتی تراه یقتلک».

آن گه گفت: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» اگر تو دست بمن گذاری تا مرا بکشی، من دست بتو نگذارم، و ترا نکشم، که من از خدای ترسم نه از آنکه نشکیم، یا با تو برنیایم، اِنِّي اُرِيدُ اَنْ تَبُوْءَ بِاِنْمِيْ وَ اِنْمِكَ.

اگر کسی گوید چون الله گفت: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى پس چگونه گناه وی بردارد، و این مناقض آن مینماید. جواب آنست که این اثم هر دو با کسند می شود یعنی بالاثم الّذی من قبلی فی قتلک ایای و اثمک الّذی تقدم. میگوید آن گناه که پیش ازین قتل کردی، و این گناه که بسبب قتل من کردی هر دو با خود ببری. و آنچه گفت: من میخواهم، این نه ارادت تمنی است، که این طلب سلامت است، و از کینه خواستن فرو نشستن، و کار بحق سپردن، و قیل «اِنِّي اُرِيدُ» معناه لا ارید، لِقَوْلِهِ «يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا» ای لا تضلّوا، فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِيهِ ای فطاوعته نفسه فی قتل اخيه. نفس وی او را فرمانبردار شد، و بطوع پیش آمد در آن قتل، و هیچ سر و انزد، تا او را بکشت.

گفته اند که اول راه بقتل نمی برد، و نمیدانست که چگونه میباید کشت. ابلیس بیامد، و در وی آموخت که بگذار تا در خواب شود، چون در خواب شد، سنگی بوی داد که این سنگ بر سر وی زن. چنان کرد بفرمان ابلیس، و او را بکشت، و هابیل آن روز بیست ساله بود که کشته شد، و در آن حال زمین خون وی فرو خورد، چنان که آب فرو خورد. رب العالمین آن زمین بلعت کرد، و سباخ گردانید، تا هرگز نبات نروید پس از آن روز هرگز زمین هیچ خون فرو نخورد، از آنجاست که امروز خون بر سرزمین ببندد، و هیچ چیز از آن بخاک فرونشود. پس چون وی را کشته بود، ندانست که با وی چه باید کرد، و چون دفن باید کرد؟ وی را بر پشت خویش گرفت، و هشتاد روز با خود میگردانید، و بروایتی سه روز، از بیم آنکه ددان بیابان و مرغان او را بخورند. پس از آن رب العالمین

دو کلاغ بینگیخت، تا با یکدیگر جنگ کردند، و یکی کشته شد.
آن کلاغ دیگر بمنقار و چنگ خویش حفره‌ای بکند، و آن کلاغ کشته را در آن حفره زیر
خاک پنهان کرد، و قایبل در آن مینگست.

آن گه گفت: «یا ویلتی أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أُخِي». آن گه
پشیمان شد چنان که الله گفت فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. گویند پشیمان نه بدان شد که چرا او
را بکشتم، بدان پشیمان شد که چرا چندین روز او را داشتم، و در خاک پنهان نکردم، و
گویند پشیمانی وی بر فوات برادر بود نه بر گناه خویش، آن ندامت نه توبه بود که میکرد،
که آن تحسر بود بر نیافت برادر. و آن پشیمانی که عین توبت است، و مصطفی (ص) بر
آن اشارت کرده که «الندم توبة» آن خاصه امت احمد است، و هیچ امت دیگر را نبود.

پس ندا آمد از آسمان که: «یا قایبل ما فعل اخوک؟» برادر تو چه کرد؟
و کجاست؟ جواب داد که: من ندانم، و نه بر وی من رقیب بودم. گفتند: «قتلته لعنک
الله؟» او را بکشتی، رو که لعنت بر تو باد. قایبل بترسید از آن آواز، و از میان خلق
بگریخت، و با وحش بیابان بیامیخت، و در آن وقت وحش بیابانی با آدمی متانس بودند،
و وحشی نبودند. چون روزی چند برآمد گرسنه شد. طعامی نمی‌یافت. آهوی بیابانی را
بگرفت، و سنگ بر سر وی میزد تا بکشت آن را، و بخورد. رب العالمین آن روز موقوذه
در شرائع حرام کرد، و وحش بیابانی ازو نفرت گرفتند. و پس از آن با بنی آدم انس
نگرفتند.

پس قایبل ترسان و لرزان دست خواهر خویش گرفت اقلیمیا، و او را بزمین عدن برد از
دیار یمن. ابلیس او را گفت: تو ندانی که آتش چرا قربان هابیل بخورد، و قربان تو
نخورد، از بهر آنکه وی خدمت و عبادت آتش کرد، تو نیز آتشی بساز، تا ترا و جفت ترا
معبود بود. آن بیچاره بدیخت فرمان ابلیس برد، و آتشگاهی بساخت.

اوّل کسی که آتشگاه ساخت، و آتش پرستید، وی بود. ربّ العزّة فرشته‌ای بر وی
گماشت، تا پای راست وی با سرین چپ وی بست، و پای چپ وی با سرین راست
بست، و استوار کرد و او را محکم بیست، آن گه او را در آفتاب گرم افکند، و هفت
حظیره آتش گرد وی درآورد، و هشتاد سال او را چنین عذاب کرد، پس از آن وحی آمد

از حقّ جلّ جلاله، که: اخسفی به، قاییل را بزمین فرو بر، زمین او را تا بهر دو کعب فرورد. قاییل فریاد کرد، و رحمت خواست. ربّ العزّة گفت: «ویحک انما اضع رحمتی علی کلّ رحیم»، من رحمت بر رحیمان کنم «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء». دیگر باره فرمان آمد بزمین که وی را فرو بر، تا بنیمه تن فرو شد. سدیگر فرمان آمد بزمین که او را فروبر، فرو شد، و تا بقیامت فرو میشود.

و گفته اند که: این آلات لهو و فسق که در دنیاست چون طبل و نای و بریط و چنگ و امثال آن، و نیز خمر خوردن و زنا و فاحشها و آتش پرستیدن همه آنست که اولاد قاییل بدید آوردند، و جهان ازیشان پر از فساد گشت تا بروزگار نوح. پس رب العالمین ایشان را بیک بار بطوفان غرق کرد، و نسل ایشان بریده شد، و نسل شیث پیوسته گشت. مصطفی (ص) گفت: «لا تقتل نفس مسلمة الا کان علی ابن آدم کفل من دمه لانه اول من سنّ القتل»، و قال (ص) حین سئل عن یوم الثلاثاء، فقال: «یوم دم».

قالوا: و کیف یا رسول الله؟ قال: «فیه حاضت حواء و قتل ابن آدم اخاه».

ابن عباس گفت: چون هابیل بدست قاییل کشته شد، آن روز در درختان خار پدید آمد، و میوه ها بعضی ترش گشت، و طعمها بگردید، و روی زمین دیگرگون گشت. آدم به مکه بود، گفت: «قد حدث فی الارض حدث» امروز در زمین حادثه ای پدید آمده است، ندانم تا چه بوده؟ بر اثر آن برفت تا آن احوال بدید، و این چند کلمت بزبان سریانی بگفت، و بعضی فرزندان وی نقل با عربیت کردند:

تغیرت البلاد و من علیها	و وجه الارض مغبر قبیح
تغیر کلّ ذی طعم و لون	و قلّ بشاشة الوجه الصبیح
و مالی لا اجود بسکب دمع	و هابیل تضمّنه الضریح
و جاءت سهلة و لها رنین	لهابلها و قابلها یصیح
لقتل ابن النبی بغير جرم	فقلبی عند قتلته جریح

و پس از آن آدم روزگاری دراز بگریست، و اندوهگن میبود بر فراق هابیل، و نمیخندید، تا ربّ العزّة وی را گفت: «حیاک الله و بیاک» ای اضحکک، پس از آن بخندید، و دل وی خوش گشت، و از پس قتل هابیل پنجاه سال برآمد، و عمر آدم بصد و سی سال

رسید، شیث آورد و نام وی هبة الله. رب العزة عبادت خلق در ساعت شب و روز وی را در آموخت، و پنجاه صحیفه با وی فرو فرستاد، و وصی آدم بود، و پس از وی خلیفه و ولی عهد وی، و نور مصطفی (ص) از حوا با وی انتقال کرده، و این خصوصیت از میان فرزندان یافته، و در آن قصه ایست معروف بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ دَرِينَ «اجل ذلك» مخیری، خواهی با «نادمین» بر، یعنی پشیمان شد از بهر آن، و خواهی ابتدا کن.

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا» ای من سبب فعل قایل فرضنا و اوجینا، «عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» از بهر آنکه قایل در خون برادر شد، و او را بکشت، ما بر بنی اسرائیل فرض کردیم. و این حکم بر همه خلق فرض کرد اما بنی اسرائیل را بذکر مخصوص کرد، که ایشان اهل توراتند و بیان این حکم اول در تورات فرو آمد، و بر دیگران که واجب شد هم بتورات واجب شد. میگوید: واجب کردیم بر ایشان که هر کسی که تنی بکشد، «بِغَيْرِ نَفْسٍ» یعنی بغیر خود، «أَوْ فُسَادٍ» یعنی بغیر فساد «فِي الْأَرْضِ» بی قصاص یا بی انبازی که در خون کشته ای داشته بود یا کشته ای، یا پس احسان زناپی کرده بود، یا از دین برگشته بود، «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» هم چنان بود که همه مردمان کشته بود، یعنی باستحقاق عقوبت و دوری از مغفرت، نه باندازه عذاب و مقادیر عقوبت، که اندازه آن الله داند، چنان که خود خواهد بقدر گناه عقوبت کند یا عفو کند.

«يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» و «بِحُكْمٍ مَا يُرِيدُ».

وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً و هر که تنی زنده کند یعنی او را از دست کشته ای رها کند، یا از غرق و حرقی و هدمی برهاند، یا از ضلالتی و کفری بازآرد، هم چنان بود که همه مردمان زنده کرده بود، یعنی مزد وی چندان باشد که همه مردمان رها نیده باشد. ابن عباس گفت: «من قتل نبیا او اماما عدلا فكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً، و من شد علی عضد نبی او امام عدل فكَأَنَّمَا احیا الناس جمیعاً». فتاده و ضحاک گفتند: «عظم الله اجرها و عظم وزرها، فمعناها من استحل قتل مسلم بغیر حقه فكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جمیعاً، لأنهم لا یسلمون منه، و من احیایها فحرمها، و تورع عن قتلها، فكَأَنَّمَا احیا الناس جمیعاً، لسلامتهم منه».

قال رسول الله (ص): «من سقى مؤمنا شربة من ماء، و الماء موجود، فكأنما اعتق سبعين، و من سقى في غير موطنها فكأنما احيا نفسا، و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعاً». و لقد جاءهم رسلهم بالبينات بما بان لهم صدق ما جاءوهم به، ثم إن كثيراً منهم بعد ذلك في الأرض لمسرفون أي مجاوزون حد الحق.

إنما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله أين آيت در شأن قاطعان است و راهزنان، ایشان که راهها ببیم دارند و مکابره در خون و مال مسلمانان سعی کنند، و آنچه گفت که با خدا و رسول بجنگ اند، آنست که در نایمینی راهها انقطاع حج است و عمره و غزو و زیارت و صلوات ارحام و امثال آن. مقاتل گفت و ابن جبیر که: این در شأن قومی عربان فرو آمد که آمدند برسول خدا و بر اسلام بیعت کردند، و در دل نفاق و کفر میداشتند، پس گفتند: ما در مدینه نمیتوانیم بودن، و از وباء مدینه میترسیم، و آب و هواء آن ما را سازگار نیست. رسول خدا ایشان را بصحرا فرستاد، آنجا که شتران صدقات ایستاده بودند، گفت: روید و ابوال و البان آن بکار دارید، و از آن بخورید، تا صحت یابید. ایشان رفتند، و رعاة را کشتند، و شتران را جمله برانندند، و مرتد گشتند. خبر بمدینه افتاد، و لشکر اسلام تاختن بردند، و ایشان را گرفتند و آوردند. رسول خدا فرمود: تا دستها و پایهاشان ببرند، و داغ بر چشمهاشان بنهند، و میل درکشند، و در آفتاب گرم بیفکنند ایشان را، تا بمیرند. جبرئیل آمد در آن حال، و این آیت آورد، گفت: یا محمد ملک میگوید جل جلاله، که: جزاء ایشان آنست که ما درین آیت بیان کردیم، نه آن مثلث که تو فرمودی. پس رسول خدا مثلث نهی کرد، و شرب بول بعد از آن منسوخ گشت.

کلبی گفت: این در شأن ابو بریده الاسلامی آمد، و هو هلال بن عویمر، که با رسول خدا عهد بست که یاری وی ندهد، و دشمنان را نیز بر وی یاری ندهد، و مسلمانان را از خود ایمن دارد، و مسلمانان نیز از خود ایمن دارند، و هر کس که بر هلال بگذرد، و قصد مصطفی (ص) و اسلام دارد، هلال او را منع نکند، و راه بوی فرو نگیرد.

پس قومی از بنی کنانه بطمع اسلام قصد رسول خدا کردند. اصحاب هلال بر ایشان افتادند، و هلال خود حاضر نبود، و ایشان را کشتند، و مال بردند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، میگوید که: جزاء ایشان که راه زنند، و در زمین تباه کاری کنند، و

بنایمن داشتن راهها میکوشند، أَنْ يُقْتَلُوا آنست که: هر که کشتن کرده بود و مال نسته، او را بکشند، اگر چه ولی دم عفو کند عفو سود ندارد، که طریق آن طریق حد است نه طریق قصاص، و درست آنست که تکافؤ درین قتل شرط نیست، أَوْ يُصَلُّوا و آنکه کشتن کرده بود و مال سته، او را بکشند، و بردار کنند، سه روز پیش از قتل یا پس از قتل، چنان که رأی امام باشد. أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ و آنکه مال سته بود و کشتن نکرده، دستی و پایی از آن وی ببرند، یکی از راست و یکی از چپ، و باید که مال کم از نصاب سرقت نبود. أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ و آنکه کشتن نکرده بود و مال نسته اما با ایشان بود، و ایشان را انبوه دارد و قوی، و ایشان را پشتیبان بود، وی را نفی کنند. نفی آن بود که او را بترسانند و میجویند تا میگریزد، و جایی قرار نگیرد، فاما یتوب او یحصل فی ید الامام، فقیه علیه الحد.

چون در دست امام افتد حد قطاع طریق بر وی براند. این مذهب بو حنیفه است، و بنزدیک وی بناء این عقوبات بر محاربت است نه بر مباشرت فعل، قال: و هذا الردیء المعاون محارب معنی و ان لم یکن مباشرة صورة.

اما بمذهب شافعی بر تعزیر اقتصار کنند، که از وی مباشرت فعل نبود، و نه حقیقت محاربت، حضور مجرد و تکتیر سواد حدی لازم نکند، بلکه تعزیر کفایت باشد. قول حسن و ابن المسیب آنست که «او» درین آیت بمعنی اباحت است و تخییر، یعنی که امام درین عقوبات مر قاطع طریق را مخیر است، آن یکی که خواهد میکند، و معنی نفی حبس است در زندان، که هر کرا در زندان کردند گویی که وی را از دنیا بیرون کردند.

ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا اى هوان و فضیحة فی الدنيا، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ این عذاب کافران است علی الخصوص آن قوم عربان که آیت در شأن ایشان فرو آمد، اما مسلمانان چون ازیشان جنایتی آید، و حد شرعی بر ایشان برانند، آن ایشان را کفارت گناهان باشد، و در آن جهان ایشان را عذاب نبود، و ذلک فی

قوله (ص): «من اصاب ذنبا اقيم عليه حد ذلك الذنب فهو كفارته»، و روی: «من اصاب حدا فجعّل عقوبته فی الدنيا، فالله اعدل من ان یشی عبده العقوبة فی الآخرة، و من اصاب حدا فستره الله عليه، و عفا عنه، فالله اكرم من ان یعود فی شیء قد عفا عنه».

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا يَعْنِي تَابُوا مِنَ الشَّرِّ، وَ رَجَعُوا مِنَ الْكُفْرِ، وَ آمَنُوا وَ اصْلَحُوا، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ فَتَعَاقِبُوهُمْ، فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْحُدُودِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لَا تَبَعَةٌ لِأَحَدٍ قَبْلَهُ فِيمَا أَصَابَ فِي حَالِ كُفْرِهِ لَا فِي مَالٍ وَ لَا فِي دَمٍ. میگوید: مگر ایشان که توبت کنند از شرک و کفر، و در اسلام آیند پیش از آنکه در دست شما افتند، و ایشان را عقوبت کنید، کس را بر ایشان راهی نه، و حدی برایشان لازم نه. اسلام آن همه از ایشان برداشت و مغفرت الله در ایشان رسید، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ، وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «الاسلام يهدم ما قبله».

این حکم مشرکان است، ایشان که توبه کنند از محاربت و باسلام درآیند، اما مسلمانان که از محاربت و راه زدن توبه کنند علما در آن مختلف اند، و احوال در آن مختلف است: اگر پس از آن توبت کند که در دست امام افتاده باشد، و بر وی ظفر یافته، آن توبت هیچ حکم از احکام شرع از وی باز ندارد، و تغییر در آن نیارد، و گر پیش از آن توبت کند، حقوق آدمیان چون ضمان اموال و وجوب قصاص، هیچ چیز از وی اسقاط نکند. اما حقوق الله تعالی بر دو ضربست: بعضی از آن بمحاربت مخصوص است، و هو انحتام القتل و الصلب و قطع الید و الرجل، این همه بیفتند، و بعضی آنست که بمحاربت مخصوص نیست چون حد زنا و حد شرب خمر، این دو قولی باشد: بیک قول بیفتند، و بیک قول نه. سدی گوید: اگر محاربی بزینهار آید و توبت کند پیش از آنکه امام را برو دستی بود، یا کسی برو ظفر یابد، خود باز آید و توبت کند، و امان جوید، او را توبت پذیرند، و امان دهند، و بجنایات گذشته او را نگیرند. گفتا: و دلیل برین قصه علی الاسدی است، مردی محارب بود راهزن، فراوانی از خون و مال مسلمانان در گردن وی، و ائمه و عامه پیوسته در طلب وی بودند، و بر وی ظفر می نیافتند. آخر روزی کسی را دید که این آیت میخواند: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ. آن بر دل وی اثر کرد، و همچون مرغ نیم بسمل باری چند در خاک بغلطید، سلاح بیفکند، و برخاست و در مدینه شد اندر میانه شب، بوقت سحر غسلی برآورد، و بمسجد رسول خدا شد، و با مسلمانان نماز بامداد بجماعت بگزارد، آن گه فرا پیش بوهریره شد، و جماعتی یاران مصطفی (ص) حاضر بودند، گفت: یا باهریره منم فلان مرد گنهکار، جئت تائباً من قبل ان تقدروا علیّ، و الله

عز و جل يقول: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**. بو هریره گفت: راست گفتمی، کس را بر تو دست نیست، و کس را بر تو تبعث نیست. پس بو هریره دست وی گرفت، و پیش مروان حکم برد، که روزگار امارت وی بود، و قصه وی بگفت. مروان او را بناوخت، و گفت: کس را بر تو دست نیست. پس آن مرد بغزا شد، و در بحر روم غرق گشت رحمه الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ** الاية قصه دو برادر است از یک پدر، یکی صاحب دولت، بر بساط ولایت، در منزل قربت، نسیم مشاهدت یافته، و از یاد خود با یاد حق پرداخته، و آن دیگر برادر از بی دولتی در مغاک وحشت و مذلت افتاده، و گرد بیگانگی بر رخسار تاریک وی نشسته، و نامش سر جریده اشقیا گشته.

چه توان کرد! کار نه بانست که از کسی کسل آید، و ز کسی عمل، کار بانست که تا خود چه رفت در ازل! مثال آن دو برادر از یک پدر، دو شاخ است از یک درخت، یکی شیرین و یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، و تلخ را جرمی نبوده که تلخ آمد. شیرین را هنری نبوده که شیرین آمد. آن بارادت آمد و این بمشیت. نه آن را علت بود نه این را وسیلت.

بیر طریقت گفت: «الهی! آن را که نخواستی چون آید، و او را که نخواندی کی آید. ناخوانده را جواب چیست؟ و ناکشته را از آب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوار است، و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنار است. آری نسب نسب تقوی است، و خویشی خویشی دین». مصطفی (ص) سلمان را نسب تقوی درست کرد، و او را در خود پیوست، گفت: «سلمان منا اهل البيت، من اراد أن ينظر الی عبد نور الله قلبه فلينظر الی سلمان»، و بو لهب عم رسول بود، ببین تا از نسب قریش و قرابت رسول او را چه سود بود! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و لحمت.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ هابیل گفت: مر برادر خویش را که: اگر تو مرا بکشی، من ترا نکشم، که ترا حسد دادند، و مرا تقوی.

تقوی مرا نگذارد که ترا کشم، و حسد ترا بر آن دارد که مرا کشی. تو مقهوری از روی

قدرت و عزت، و من مجبورم از روی لطافت و رحمت:
تو چنانی که ترا بخت چنان آمد من چنین‌ام که مرا سال چنین آمد

ممشاد دینوری از بعضی سلف نقل کرده که: گناه آدم از حرص بود، و گناه پسر وی قابیل از حسد، و گناه ابلیس از کبر. حرص حرمان آرد، و حسد خذلان، و کبر اهانت و لعنت. حرمان درماندن است از بهشت، و خذلان بازماندن است از دین، و اهانت راندن از حضرت، و آدم (ع) هر چند که از بهشت بازماند، و بظاهر آن عقوبتی مینمود، اما از روی حقیقت تمامی کار آدم بود، و سبب کمال معرفت وی، که از حضرت عزت خطاب آمد که: یا آدم! ما می‌خواهیم که از تو مردی سازیم. تو چون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی. مردان بدین صفت نباشند، و دل در ناز و نعم نبندند: «او من ینشؤ فی الحلیة؟! کار مردان دیگر بود و کار بناز پروردگان دیگر.

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی همت اندر راه بند و گام زن مردانه‌وار.

كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا أَيْنَ هَمَجَانَسْتَ كَه مَصْطَفَى (ص) گفت: «من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القيامة، و من سنّ سنّة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القيامة».

وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا اشارتست که هر که بنده را از ظلمت کفر بنور ایمان آرد، یا از ظلمت بدعت بنور سنت آرد، یا از جهل با علم آرد، همچنانست که وی را زنده گردانید، و چون وی را زنده گردانید چنانست که همه مردمان را زنده گردانید، و حقیقت زندگانی خود علم است و ایمان و سنت، زیرا که زندگی زندگی دلست، و دل بروح ایمان و سنت زنده است:

سنی و دیندار شو تا زنده مانی زانکه هست هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الْأَيَّةُ مَحَارِبَانِ خُدا و رسول ایشانند که پیوسته با تقدیر با جنگ‌اند، در محنت اندر شکایت و در نعمت اندر بطر.
بتن زنده، بدل مرده، بروز بطلال، بشب بیکار، و بهمت همه زیبایی را خریدار. عمر بر باد، و

بزیان بود خود شاد. نه از خصمان باک، و نه گناهان در یاد، عیش چون عیش فرعونان، و ظن چون ظن صدیقان، و الحمد لله الملك الدیان:

طبلسان موسی و نعلین هارونت چه سود چون بزیر یک ردا فرعون داری صد هزار!

بیر طریقت جوانمردی را پند میداد، و نصیحت میکرد که: «ای مسکین! تا کی میروی و رداء مخالفت بر دوش! دیر است تا اجل ترا میخواند یک بار با او نبوش. ای عاشق بر شقاوت خویش، بر خود بفروخته مایه خویش، پیش از دیدار عزرائیل یک روز بیدار گرد، پیش از هول مطلع یک لحظه هشیار گرد. شعر:

پیش از آن کین جان عذرآور فرو ماند ز نطق پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند زکار
تا کی از دار الفروری سوختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار!

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اي ايشان که بگرویدند، اتَّقُوا اللَّهَ بیهیزید از خشم و عذاب خدای، وَ اتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ بوی نزدیکی جوید، وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ وَ باز کوشید با دشمن وی از بهر وی، لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ (۳۵) تا مگر بر راه پیروزی بمانید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ايشان که کافر شدند، لَوْ أَنَّ لَهُمْ اِگر ايشان را بود، مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً هر چه در زمین چیز است همه، وَ مِثْلُهُ مَعَهُ وَ هم چندان با آن، لِيَقْتَدُوا بِهِ وَ خواهندی که خود را بآن باز خریدندی، مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستاخیز، مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ نپذیرندی از ايشان، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) و ايشانراست عذابی درد نمای.

يُرِيدُونَ میخواهند، أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ که بیرون آیندی از آتش، وَ مَا هُمْ بِخارجينَ مِنْهَا و ايشان از آتش بیرون آمدنی نه اند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ (۳۷) و ايشانراست عذابی پاینده.

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ دزد اگر مرد است و اگر زن، فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا دست ايشان ببرید، جَزَاءً بِمَا كَسَبَا پاداش بآن دزدی که کردند، نَكَالًا مِنَ اللَّهِ نكالی است از الله، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) و خدا توانای است دانای راست دان.

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ هر که توبه کند پس از آن دزدی که کرد، وَ أَصْلَحَ و کار خود راست کند، فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ اللَّهُ وی را توبت دهد و از وی توبت پذیرد، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ (۳۹) که خدای آمرزگار است مهربان.

أَلَمْ تَعْلَمْ نَمِيدَانِي، أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ أَنَّ اللَّهَ رَا اسْتِ پادشاهی آسمان و زمین، يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عَذَابَ كَثِيرٍ، وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ بِيَا مَرِزْدِ او رَا كه خواهد، وَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰) وَ اللَّهُ بِرِ هَمِهٖ چيز تِوَانَسْتِ.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ أَيِّ بِيغَامْبِرِ! لَا يَحْزُنُكَ ائِدُو هِگَن مِکْنَادِ تَرَا، اَلَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ائِنَانِ كه ميشتابند بکفر، مِّنَ الَّذِينَ قَالُوا ائِزِينَ مَنَافِقَانِ كه گفتند بزبان، اَمَّنَا بَگَرِوِ دِيمِ، بِاَفْوَهِمِ ائِنِ گفْتِ زِيَانِ اسْتِ بَدَهْتِهَائِ ائِشَانِ، وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ دِلِهَائِ ائِشَانِ هِنُوزِ نَاگَرِوِ دِه، وَ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا وَ ائِزِينَانِ كه جهود شدند، سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ دَرُوعِ شِنُوانِ ائِنْدِ، وَ دَرُوعِ پَذِيرَانِ، سَمَاعُونَ جاسوسان و سخن گيران و سخن جويان، لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ سَخِنِ مِيبِرِنْدِ بَا غَايِيَانِ خُوِيَشِ كه بتو نمي آيند، يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ سَخِنِ مِي بَگَرِ دَانْدِ، مِّنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ پِسِ اَنَكِهٖ اَللَّهُ نِهَادِ اَنِ رَا بَجَايِ خُودِ، يَقُولُونَ مِيبِگُويِنْدِ، اِنِ اَوْتِيبْتُمْ هَذَا اِگَرِ شَمَا رَا دَرِينِ حَكَمِ حِدِ دِهِنْدِ نِه رِجْمِ، فَخُذُوهُ گِيرِيدِ وَ پَذِيرِيدِ اَنِ حَكَمِ رَا، وَ اِنِ لَمْ تُؤْتُوهُ وَ اِگَرِ چِنَانَسْتِ كه شما رَا حِدِ نَدِهِنْدِ فَرُودِ اَزِ رِجْمِ، فَاحْذَرُوا اَزِ پَذِيرِفْتَنِ اَنِ پَرِهِيْزِيدِ، وَ مَنِ يُرِدِ اَللَّهُ فِتْنَتَهُ وَ هَرِ كه اَللَّهُ فِتْنَتَهٗ دِلِ وِيِ خواهد، فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِّنَ اَللَّهِ شَيْئًا بَدَسْتِ تُوِ اَزِ خُدَايِ وِيِ رَا هِيْجِ چيزِ نِيَسْتِ، اُولَئِكَ اَلَّذِينَ ائِشَانِ اَنْدِ، لَمْ يُرِدِ اَللَّهُ كه اَللَّهُ مِيِ نَخُوَاهِدِ، اَنِ يُظَهِّرَ قُلُوبَهُمْ كه دِلِهَائِ ائِشَانِ پَاكِ كِنْدِ، لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ائِشَانِ رَا سْتِ دَرِ دُنْيَا رِسُوَايِيِ وَ فَرُومَايِيْگِيِ، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) وَ ائِشَانِ رَا سْتِ دَرِ اَخْرَتِ عَذَابِيِ بَزِرْگُوَارِ.

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ دَرُوعِ نِيُوشَانِ وَ دَرُوعِ پَذِيرَانْدِ اَزِ يِكْدِيْگَرِ، اَكَّالُونَ لِلْسُّخْتِ رِشُوتِ خُوَارَانِ، فَاِنِ جَاوُكَ اِگَرِ بتو آيند، فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ حَكَمِ كِنِ مِيَانِ ائِشَانِ، اَوْ اَعْرَضْ عَنْهُمْ يَا رُويِ گَرْدَانِ اَزِ ائِشَانِ، وَ اِنِ تُعْرَضْ عَنْهُمْ وَ اِگَرِ رُويِ گَرْدَانِيِ اَزِ ائِشَانِ، فَلَنْ يَضْرُوكَ شَيْئًا نَگَزَايِنْدِ تَرَا هِيْجِ چيزِ، وَ اِنِ حَكَمْتِ وَ اِگَرِ حَكَمِ كِنِيِ مِيَانِ ائِشَانِ، فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حَكَمِ كِنِ بَرَا سْتِيِ وَ دَادِ، اِنِ اَللَّهُ يُحِبُّ اَلْمُقْسِطِينَ (۴۲) كه اَللَّهُ رَا سْتِ كَارَانِ وَ دَادِ دِهَانِ دُوسْتِ دَارْدِ.

وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ تَرَا حَاكِمِ چُونِ پَسِنْدِنْدِ، وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ وَ كِتَابِ تُوَرَاتِ بِنَزْدِيْكِ ائِشَانِ، فِيْهَا حُكْمُ اَللَّهِ حَكَمِ خُدَاِ بَرَا سْتِيِ دَرِ اَنِ، ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ مِيِ بَرِگَرْدِنْدِ اَزِ

کار کردن بآن، و ما أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳) و هرگز گرویدگان نه‌اند بآن.

النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ معنى توسل تقرب است، يقال: توسلت الى فلان اى تقربت اليه، و گفته‌اند: معنى وسيلت محبت است، ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ اى تحببوا الى الله، ميگويد: اى شما كه مؤمنانيد، دوست خدا باشيد، و بوى تقرب كنيد، و نزديكى جوييد باخلاص اعمال، و اجتناب محارم، و احسان با خلق، و گفته‌اند: وسيلت درجه عظيم است در بهشت ساخته از بهر مصطفی (ص)، و فى ذلك يقول النبى (ص): «سلوا الله لى الوسيلة، فانها درجة فى الجنة، لا ينالها الا عبد واحد، و أرجو ان اكون انا هو»، و عن على بن ابى طالب (ع)، قال: «ان فى الجنة لؤلؤتين الى بطنان العرش، واحدة بيضاء، و الأخرى صفراء، فى كل واحدة منهما الف غرفة، فالبيضاء هى الوسيلة لمحمد (ص) و اهل بيته، و الصفراء لابراهيم (ع) و اهل بيته.

و نظير هذه الآية قوله تعالى و تقدس: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ. يقال: و سل يسئل وسيلة، فهو واسئل، و جمع الوسيلة وسائل. وسائل آن وسائل است كه ميان رهى و مولى پيوستگى را نشانست، و سبب اتصال بنده بمولى آنست. و جاهدوا فى سبيله اى فى طاعته، لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ اى تظفرون بعدوكم و تسعدون فى آخرتكم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ اى ضعفه معه، لَيَفْتَدُوا بِهِ اى ليفتدوا به انفسهم. مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ.

قال النبى (ص): «يقال للكافر يوم القيامة: أ رأيت لو كان لك مثل الارض ذهبا لكنك تفندى به؟ فيقول: نعم. فيقال قد سئلت ايسر من ذلك».

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا همانست كه جاى ديگر گفت حكايت از دوزخيان: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا خداوندگارا! بيرون آر از آتش، و برهان از عقوبت. جواب ايشان دهند پس از هزار سال: اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ.

جاى ديگر گفت: إِنَّكُمْ مَأْكُونُونَ اين خطاب با كافرانست، و قضيت كفر ايشان كه جاويد در دوزخ بمانند و هرگز بيرون نيايند. و دليل برين ابتداء آيت است كه گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا.

اما مؤمنان اهل معصیت اگر چه بگناهان خویش در دوزخ شوند، جاوید در آن نمانند و بیرون آیند، لقول النبی (ص): «لیصیبنّ اقواما سفح من النار بذنوب اصابوها عقوبة، ثم یدخلهم الله الجنة بفضل رحمته فیقال لهم الجهنمیون».

و فی روایة اخرى: «یخرج قوم من امتی من النار بشفاعتی یسمّون الجهنمیین» و روى: «اذا فرغ الله من القضاء بین عباده، و اراد أن یدخل من النار من اراد ان یدخله من كان یشهد ان لا اله الا الله، امر الملائكة أن یدخلوا من كان یعبد الله، فیخرجونهم، و یعرفونهم بآثار السجود، و حرم الله على النار ان تأكل اثر السجود، فكل ابن آدم تأكله النار الا اثر السجود، فیخرجون من النار قد امتحشوا و عادوا حمما، فیصبّ علیهم ماء الحیاة. فینبئون كما تنبت الحبة فی حمیل السیل».

این اخبار صحاح دلیلهای روشن اند که از مؤمنان هیچ کس در دوزخ نمانند. گرچه گنهگار و بد کردار بود، چون اصل توحید و مایه ایمان بر جای بود اگر چه اندکی باشد، ربّ العالمین چون خواهد که ایشان را برهاند، و کرم خود بخلق نماید، قومی را برگمارد ازین مؤمنان مخلصان تا در آن عرصه قیامت جدال درگیرند، و از بهر آن برادران که در آتشند سخن گویند. در خبر است که گویند: «ربّنا اخواننا كانوا یصومون معنا و یصلّون و یحبّون، فادخلتهم النار!» خداوندا برادران ما که با ما نماز کردند، و روزه داشتند، و حج کردند، اکنون ایشان را بدوزخ فرستادی! ربّ العزّة گوید: روید، و هر که را بصورت شناسید، بیرون آرید که صورتهاشان برجاست.

آتش صورت ایشان نخورد. ایشان روند، و خلقی بسیار بیرون آرند. پس ربّ العالمین ایشان را گوید: «ارجعوا» بدین قناعت کنید، باز گردید، هر کرا در دیوان وی از خیر یک مثقال ببینید، بیرون آرید. ایشان روند، و بحکم فرمان قومی را بیرون آرند، پس با نیم مثقال آید، پس با همسنگ یک ذره آید. پس گویند: ربّنا لم نذر فیها خیرا. خداوندا نمی بینیم در دوزخ کسی که در وی هیچ خیر مانده است. پس ربّ العالمین گوید: شفعت الملائكة، و شفعت النبیون، و شفعت المؤمنون، و لم یبق الا ارحم الراحمون، فیقبض قبضة من النار، فیخرج منها قوما لم یعلموا خیرا قطّ، قد عادوا حمما، فیلقیهم فی نهر فی افواه الجنة، یقال له نهر الحیاة، فیخرجون كما تخرج الحبة فی حمیل السیل، فیخرجون كاللؤلؤ فی

رقابهم الخواتيم، فيقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن، ادخلهم الجنة بغير عمل عملوه. وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا این در شأن طعمه بن ابیرق فرو آمد که آن درع دزدید، و قصه وی در سوره النساء رفت، و رفع آن بر معنی جزاء است، یعنی: من سرق فاقطعوه. و روا باشد که خبر ابتدایی باشد که در آن مضمراست، یعنی: فیما فرض علیکم و السارق و السارقة فاقطعوا. میگوید: در آنکه بر شما فرض کردند حکم دزدان است، و آن حکم آنست که دستهای ایشان ببرید، یعنی که مرد را دست راست ببرید، و زن را دست راست چون دزدی بر ایشان روشن شود، و این آن گه باشد که دزد عاقل بود، و بالغ، و با اختیار خویش، نه مکره و ملتزم حکم اسلام، نه حربی و نه مستأمن، بیک قول، و آنکه در حرز مسلمان شود یا ذمی ثابت العصمة، و کالایی که در شرع متقوم بود، از حرز خویش بیرون آرد: زر و سیم و خز و بز و امثال آن از اندرونها در خانه‌های در بسته، یا حارس بر آن نشسته، و کفن از گور، و بیرون از کفن نه، و چارپای از اصطبل، و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته، و گوسفند از گله، و شتر از قطار، چون شبان و جمال بیدار باشند، و در آن می‌نگرند، و آواز ایشان بدان میرسد، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز، قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد بمذهب شافعی، یا ده درم سفید بمذهب ابو حنیفه، یا سه درم بمذهب مالک.

و حجت شافعی خبر صحیح است، قال النبی (ص): «لا تقطع ید السارق الا فی ربع دینار فصاعدا»

، و آنکه در آن شبهتی نبود که نه مال فرزند بود یا فرزند فرزند، و نه مال پدر بود یا اجداد وی، و نه مال هم جفت بود بیک قول، و آنکه یک نصاب بیک بار، تنها، بی شریکی از حرز بیرون آورده، یا دو نصاب بدو کس، چون این شرایط در وی مجتمع گشت، دست راست وی ببرند، از آنجا که مفصل کف است. پس اگر باز آید دوم بار پای چپ وی ببرند. اگر باز آید سیوم بار دست چپ وی ببرند. اگر باز آید چهارم بار پای راست وی ببرند، لما

روی ابو هریره أن النبی (ص) قال فی السارق: «ان سرق فاقطعوا یده، ثم ان سرق فاقطعوا رجله، ثم ان سرق فاقطعوا یده، ثم ان سرق فاقطعوا رجله».

پس اگر پنجم بار دزدی کند، درست آنست که بر وی قتل نیست، و در شرع بر وی جز از تعزیر حدی نیست. پس چون حدّ بر وی راندند تاوان آنچه دزدیده است بر وی واجب است، اگر درویش باشد، و اگر توانگر. اما بمذهب کوفیان تاوان بر وی نباشد مگر که آنچه دزدیده بود خود بر جای بود که بخداوند خویش باز دهند، و اگر صاحب مال آن مال بدزد بگذارد بصدقه یا بهبه، بعد از آنکه با امام افتاد، و حدّ واجب شد، آن حدّ بنیوفتند، بدلیل خبر صفوان بن امیه که رداء وی بدزدیدند. صفوان دزد را بگرفت، و پیش رسول خدا برد. رسول بفرمود تا دست وی ببرند. صفوان گفت: یا رسول الله او را نه بدین آوردم، آن ردا بصدقه بوی دادم.

رسول خدا گفت: «فهلّا قبل أن تأتینی به»؟

و بعد از آنکه بر بنده حدّ واجب شد اگر قطع باشد و اگر غیر آن، روا نباشد که در آن شفاعت کنند، و با سقاط آن مشغول شوند، لما

روی عن عائشة ان قريشا اهمهم شأن المرأة المخزومية التي سرقت، فقالوا من يكلم فيها رسول الله (ص)؟ و من يجرى عليه الا اسامة بن زيد، حبّ رسول الله، فكلم اسامة، فقال رسول الله: «الشفع في حدّ من حدود الله؟ ثمّ قام فاخطب، ثمّ قال: «انما اهلك الذين قبلكم، انهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه، و اذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحدّ، و ايم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها»، و روی آنه قال (ص): «من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله، فقد ضادّ الله، و من خاصم في باطل هو يعلمه، لم يزل في سخط الله حتى ينزع».

جزاء بما كسبا بقول كسابي نصب على الحال است، و بقول زجاج مفعول له، ای لجزاء فعلهما، و بقول قطرب مصدر است، و كذلك اعراب قوله: «نكالا من الله و الله عزيز حكيم». فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فإن الله يتوب عليه این توبه و اصلاح عمل بعد از قطع است و ردّ مال، یعنی که چون حدّ خدای بر وی برانندند، و مال که برده است باز داد، بآن مخالفت شرع و ارتکاب محظور دین که از وی بیامده، اگر توبت کند و در خدا زارد. و نیز نکنند، و عمل خویش باصلاح آرد، خدای آمرزگار است و توبت پذیر و بخشاینده.

و دلیل بر این، خبر ابن عمر است، گفتا: در عهد رسول خدا زنی دزدی کرد، و او را بگرفتند، و بحضرت رسول خدا بردند. رسول بفرمود که: «اقطعوا یدها» دست وی ببرید. قوم آن زن گفتند: یا رسول الله! او را می بازخریم به پانصد دینار. رسول خدا بدان التفات نکرد، گفت: «اقطعوا یدها». پس دست ببریدند. آن گه آن زن گفت: یا رسول الله هل لی من توبه؟ مرا توبت هست از آنچه کردم؟ گفت: «نعم»، ترا توبت هست، و تو امروز پاکی از گناهان، چنان که آن روز که از مادر زادی. در آن حال این آیت فرو آمد که: فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَزَائِنِ السَّمَاوَاتِ، الْمَطَرِ وَالرِّزْقِ، وَخَزَائِنِ الْأَرْضِ النَّبَاتِ. يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ مَاتَ مِنْهُمْ عَلَى كُفْرِهِ، وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ تَابَ مِنْهُمْ عَلَى كُفْرِهِ، وَقِيلَ: يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عَلَى الذَّنْبِ الصَّغِيرِ، وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ، وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مِنَ التَّعْذِيبِ وَالْمَغْفِرَةِ.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ أَيْ لَا يَحْزُنْكَ مَسَارِعَتِهِمْ فِي الْكُفْرِ، إِذْ كُنْتَ مَوْعِدُ النَّصْرِ عَلَيْهِمْ، مَيِّكُودِ: يَا مُحَمَّدُ: نَبَادَا كَه شَتَا فِتْنِ أَيْنِ مَنَافِقَانِ وَ جَهُودَانِ بَكْفِرِ، تَرَا اَنْدُوهُگَن كَنْد بَعْدَ اَز اَنْكَه اَللّهُ تَعَالَى وَعَدَه نَصْرَتِ بَر اَيْشَان دَاد، اَيْنِ نَصْرَتِ زُود بُوْد. تُو اَنْدُوهُگَن مَبَاش، اِگَر چَه پَشْتِي دَارَنْد بِيكْدِيگَر، كَه اَيْشَان رَا كَارِي اَز پِيْش نَشُود، وَ قُوْت نَبُوْد. مِّنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ اَيْنِ حَجْتِ اَسْتِ بَر مَرْجَبَانِ كَه مَيِّكُونِد: اَيْمَانِ قَوْلَسْتِ وَ مَجْرَدِ اَقْرَارِ، بِي تَصْدِيقِ دَل.

رب العالمين ايشان را دروغ زن کرد، و ايشان را مسارعان در كفر گفت. چون تصديق دل با گفت زبان نبود.

وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا اَيْنِ سَخْنِ رَا دُو وَجَهِ اَسْت: يَكِي اَنْكَه: مِّنَ الَّذِينَ قَالُوا وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا، اَنْ كَه جَهُودَانِ رَا صَفْتِ كَرْد: وَ هَم سَمَاعُونِ. دِيگَر وَجَهِ اَنْسْتِ كَه وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ تَم الْكَلَامِ، اَنْ كَه كَفْت: وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَخْنِي مَسْتَأْنَفِ.

سَمَاعُونِ لِّلْكَذِبِ اَيْعْنِي قَاتِلُونِ لَه، لِقَوْلِهِ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ اَيْ قَبْلَ اللَّهِ حَمْدَهُ وَ اِجَابِ، وَ پِيَارَسِي گُويَنْد: اَيْنِ سَخْنِ اَز وِي مَشْنُو اَيْعْنِي مِيذِيْر، مَا سَمِعَ فَلَانِ كَلَامِي اَيْ مَا قَبْلَه. مَيِّكُودِ: اَيْنِ جَهُودَانِ دَرُوعِ شَنْوَانِ وَ دَرُوعِ پَذِيْرَاَنْدِ، اَيْعْنِي اَز دَاَنْشَمَنْدَانِ خُوْيِشِ، كَه اَيْشَانِ

را میگویند که محمد نه رسول است. سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ سَفِيانَ عَيْنِهِ را پرسیدند که جاسوس را در قرآن ذکری هست؟ این آیت را برخواند: سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ. میگوید: این جهودان بنی قریظه و نضیر بجاسوسی بنزدیک تو می آیند، و سخن میگیرند، و با غائبان خویش میبرند، آنان که بنزدیک تو نمی آیند، و ایشان جهودان خبیرند. این همانست که جای دیگر گفت: وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ، وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ یعنی یغیرون القرآن من بعد وضع الله اياه مواضعه، این آنست که خدای تعالی گواهی دادن محمد را پیغامبری در تورات بجای تصدیق بنهاد، و حدود بر جای تقریر و تنفیذ بنهاد. جهودان آن شهادت بر جای تکذیب بنهادند، و حدود بر جای تعطیل و تبدیل بنهادند. يَقُولُونَ إِنَّا أُوتِيتُمْ هَذَا فَخَذُوهُ أَيْنَ در شأن دو جهود آمد از اشراف خبیر. مردی و زنی زنا کرده بودند، و محصن بودند، و آن زنا بر ایشان درست شده. جهودان خواستند که حدّ از ایشان بیفکنند، تا مسلمانان شماتت نکنند. در میان ایشان اختلاف افتاد در آن کار. یکدیگر را گفتند: بیایید تا باین پیغامبر عرب شویم، و این حکم پیش او بریم، اگر او در دین خویش حکم کند در ایشان بحدّ فرود از کشتن، آن را بپذیریم، و آن حدّ که در تورات است فروگذاریم، و گوئیم که: بحکم پیغامبر کار کردیم. وَ إِن لَّمْ تَوْتَوْهُ فَاحْذَرُوا و اگر چنانست که شما را از دین محمد حدّی ندهند فرود از کشتن، از پذیرفتن سخن محمد پرهیزید. آمدند بر رسول خدای و پرسیدند. رسول (ص) گفت: رجم است ایشان را، سنگسار کردن و کشتن. ایشان گفتند که: در تورات این نیست، که در تورات تحمیم است، روسیاه کردن و بر شتر بگردانیدن.

رسول خدا گفت ایشان را: فَأَتُوا بِالتَّوْرِيَةِ تورات بیارید. تورات بیاورند، و عبد الله بن سلام حاضر بود و ابن صوری تورات خواندن گرفت، چون بآیت رجم رسید، دست بر آن نهاد. عبد الله بن سلام گفت که: دست بر آیت رجم نهاد.

رسول گفت ایشان را: بآن خدای که به طور سینا، موسی را از خود سخن شنواید، و تورات داد، و بآن خدای که بنی اسرائیل را دریا شکافت، و از فرعون و قبطیان برهانید، که شما در تورات زانی محصن را چه می یابید؟ گفتند که: رجم. رسول خدا فرمود: تا

ایشان را سنگسار کردند، و بسنگ بکشتند، قال و نزل فيه: يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.

آن گه این صوریا گفت: یا محمد خواهم که از تو سه چیز پیرسم اگر دستوری دهی؟ رسول خدا وی را دستوری سؤال داد. اول گفت: اخبرنی کیف نومک؟

مرا خبر ده که خواب تو چونست؟ رسول (ص) گفت: «تنام عینی و قلبی یقظان».

قال: صدقت. اخبرنی عن شبه الولد اباه، لیس فیہ من شبه امه شیء، او شبه امه لیس فیہ من شبه ابیه شیء. مرا خبر ده از فرزند که گاهی بپدر ماند، و بمادر نماند هیچ چیز، و گاه بود که بمادر ماند، و شبه وی دارد، و شبه پدر ندارد هیچ چیز. رسول خدا گفت: «ایهما علا ماؤه ماء صاحبه، کان الشبه له»

هر که را آب وی ببالا افتد از مرد و زن، فرزند شبه وی گیرد. قال: صدقت، اخبرنی ما للرجل من الولد؟ و ما للمرأة منه؟ مرا خبر ده که فرزند را از مرد چه بود؟ و از زن چه بود؟ درین یکی توقف کرد یک ساعت. آن گه روی رسول سرخ گشت، و عرق بر پیشانی آورد، و گفت: «اللحم و الظفر و الدّم و الشعر للمرأة، و العظم و العصب و العروق للرجل».

قال: صدقت.

ابن صوریا چون جواب مسائل شنید، مسلمان گشت، گفت: اشهد أن لا اله الا الله و هذا رسول الله النبي الامی العربي الذي بشر به المرسلون. پس جهودان بازگشتند مفتون و مخدول، رب العزة گفت جلّ جلاله: وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ اِی ضلالتہ و کفره، فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً لَنْ تَدْفَعِ عَنْهُ عَذَابَ اللَّهِ. این بر معتزله و قدریه حجتی روشن است که رب العزة ضلالت و کفر ایشان بارادت خود برد. و نفع و ضرر آن در دفع از رسول خود بگردانید. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ اِی يصلح قلوبهم و یهدیهم، لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لِمُنَافِقِينَ بَهْتِكِ السَّرِّ، و للیهود بالقتل و النفی، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

دائم کثیر.

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ یعنی یسمعون منک لیکذبوا علیک، فبقولوا سمعنا منه کذا و کذا لما لم یسمعوا، این هم صفت جهودانست. أَكَاوُنَ لِّلْسُحْتِ حاکمان و دانشمندان ایشانند که حرامخواران و رشوت خواران بودند، رشوت میستندند از آن سادة خویش، تا بدان نبوت

محمد (ص) از عامه خود پنهان میداشتند. سحت در لغت عرب استیصالست، و اسحات هم چنان، فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذَابِ الْبَاءِ وَ ضَمِّهِ، ازین باب است. آن رشوت را سحت نام کرد که آن بترینه ارتشا بود در جهان که مرتشی خورد. سحت بضمّ حا قراءت مکی و بصری و علی است، باقی بسکون حا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسانست. اخفش گفت: «کل کسب لا يحل فهو السحت»، و قال الحسن: «اذا كان لك على رجل دين، فما اكلت في بيته فهو السحت»، و قال عمر و علی و ابن عباس: «السحت خمسة عشر: الرشوة في الحكم، و مهر البغی، و حلوان الكاهن، و ثمن الكلب و القردة و الخمر و الخنزير و الميتة و الدم، و عسب الفحل و اجر النائحة و المغنیة و الساحر، و اجر صور التماثيل، و هدية الشفاعة»، و قال رسول الله (ص): «لعنة الله على الراشي و المرتشی».

فَإِنْ جَاؤَكَ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ این آیت دلالت میکند که مصطفی (ص) مخیر بود در حکم کردن میان اهل کتاب چون از وی حکم خواستند، و لهذا قال تعالی: وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً. علماء دین در حکم این آیت مختلفانند، یعنی که حکم تخییر چنان که مصطفی را بود امروز حاکمان اسلام را ثابت است یا منسوخ، و بیشترین علما بر آنند که حکم تخییر ثابت است حکام اسلام را، اگر خواهند حکم کنند میان اهل کتاب و همه اهل ذمت را، و اگر خواهند نکنند، و از آن اعراض نمایند، و این قول نخعی است و شعبی و عطا و قتاده، اما قول حسن و مجاهد و عکرمه و سدی آنست که این تخییر منسوخ گشت، و حکم کردن واجیست، لقوله تعالی: وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، و آنچه گفت: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دلیل است که حکم اسلام و مسلمانان بر ایشان کنند، هم چنان که گفت: وَ إِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ یعنی بحکم الاسلام. إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ معنی قسط عدلست. عرب گویند: اقسط ای ازال الجور و عدل. مقسطان دادگرانند، و صح فی الخبر «ان المقسطین عند الله يوم القيامة علی منابر من نور عن یمین الرحمن عزّ و جلّ، و کلتا یدیه یمین، هم الذین يعدلون فی حکمهم و اهلهم و ما ولوا».

مصطفی (ص) در غزاه حنین غنیمت قسمت میکرد. مردی بود نام وی حرقوس بن زهیر،

گفت: یا رسول الله اعدل فانك لم تعدل. رسول خدا را چهره مبارک سرخ شد، اثر آن سخن در روی پدید آمد، گفت: «ان لم اعدل فمن الذي يعدل، و جبرئیل عن یمینی، و میکائیل عن شمالی؟» فقال عمر: یا رسول الله ائذن لی اضرب عنقه. فقال: «دعه فانی لا احب ان یقال ان محمدا یقتل اصحابه».

وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ سِیَاقِ اِیْنِ سَخْنِ بَر طَرِیْقِ تَعَجِیْبِ اسْتِ، مِیْگُوید: اِیْنِ جِهودانِ تَرَا چِگونِه حاکمِ کُنند، و حاکمِ تو چوَن یسندند! وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِیْهَا حُكْمُ اللّهِ! وَ اَن گِه توراتِ سَخْنِ مَن بِنزدِیکِ اِیْشان، و حاکمِ مَن در مِیَانِ رِجَمِ در اَن رُوشن! وَ خودِ مِیدانند، و اِیْنکِ تَرَا حاکمِ مِیساژند، نِه از اَنستِ کِه بَر تو و ثوقِ دارند، کِه اَن طَلبِ رِخصتِ اسْتِ کِه مِیکُنند، نِه بِیْنی کِه پَس از تحکیمِ از تو بَر مِیگَرَدند! وَ حاکمِ تو بَر رِجَمِ مِی نِپذیرند. اِیْنستِ کِه گُفت: ثُمَّ یَتَوَكَّلُونَ مِّنْ بَعْدِ ذَلِکَ. اَن گِه گُفت: وَ مَا اُولَئِکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اِیْنِ از اَنستِ کِه اِیْشانِ مَؤْمِنِ نِه اند، و هَرگِزِ مَؤْمِنِ نِبودند: «مَن طَلبِ غَیْرِ حاکمِ اللّهِ مَن حِیْثِ لَم یَرْضِ بِه فَهُوَ کَافِرٌ بِاللّهِ».

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اِیْنتِ نداءِ کرامتِ، و اِیْنتِ خُطابِ با لُطافتِ. اِیْنتِ نَظْمِ بَر آفرینِ، و بَر دلها شِیرینِ، اَشْنايیِ را سببِ، و رُوشناییِ را مددِ. اِیْمَنِ کَرْدَنِ از دوریِ، و اجابتِ را دستوریِ. مِیگُوید: اِی شِما کِه مَؤْمَنانیدِ، و رسالتِ را شنیدیدِ، و گردنِ نِهادهیدِ، و واسطه پسندیدیدِ، اَتَّقُوا اللّهُ بَترسید از خدایِ، بَیرهیزید از خشمِ او، و ببندیدشید ازو، کِه همه ازو: قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّهِ. در عالمِ بَمهربانیِ و بِنده نوازیِ کِه چنو امیدِ عاصیانِ بدو، در مان بلاها ازو، فخرِ کَرْدَنِ نِه مگر بنامِ او، و بَر آسودنِ نِه مگر بَنشانِ او، رِستگِیِ و پِیوستگِیِ نِه مگر بَهدایتِ و رِعايتِ او، اِیْنستِ کِه گُفتِ جَلَّ جلاله: وَ اِتَّبِعُوا اِیْئِهِ الْوَسِیْلَةَ وَ سِیْلَتِ نَزْدِیکِیستِ، و نَزْدِیکِیِ سببِ پِیوستگِیِ و رِستگِیِ اسْتِ. و سِیْلَتِ اَن وَسائِطِ اسْتِ کِه مِیَانِ بِنده و مَولیِ دوستیِ را نِشانستِ، و سببِ اِتصالِ مِیَانِ اِیْشانِ عِیانستِ. اَن چِیستِ کِه و صلتِ و اِتصالِ بَآنستِ؟

بزرگ داشتن امر، و شکوه داشتن نهی، و شفقت بر خلق، و خدمت حق، و کوشیدن در ابواب نوافل، و عمارت کردن جان و دل. کوشیدن در ابواب نوافل بسه چیز توان: یکی

نظر الله بیاد داشتن، دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن، سیوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن. و چون نظر الله یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی.

عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم، و کم آمیختن با خلق، و کوتاهی امل. تا در سماع علمی در حلقه فریشتگانی. تا از خلق برکناری، در شمار معصومانی. تا با کوتاهی املی از جمله صدیقانی.

وَ اِتَّبِعُوا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ مِيْگويد: بخدای نزديکی جوييد شما که عابدانید بفصائل، شما که عالمانید بدلائل، شما که عارفانید بترک وسائل، وسيلت عابدان چيست: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ اِلَى آخِرِهِ. وسيلت عالمان چيست: اَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِيْ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ. وسيلت عارفان چيست: قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ. وسيلت عابدان معاملت است. وسيلت عالمان مکاشفت است. وسيلت عارفان معاینت است. وسيلت عابدان راستی است. وسيلت عالمان دوستی است. وسيلت عارفان نیستی است. وسيلت عابدان یادی است بنیاز. وسيلت عالمان یادی است بناز. وسيلت عارفان یادی است نه بنیاز نه بناز، و قصه آن دراز.

پیر طریقت ازینجا گفت: «الهی! اگر کسی ترا بجستن یافت، من بگریختن یافتم. گر کسی ترا بذکر کردن یافت، من ترا بفراموش کردن یافتم. گر کسی ترا بطلب یافت، من خود طلب از تو یافتم. الهی! وسيلت بتو هم تویی. اول تو بودی و آخر تویی. همه تویی و بس، باقی هوس».

و گفته‌اند: وسيلت سبق عنایت است، که ربّ العزّة گفت: سَبَقْتُ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَى، و رحمت که در ازل بر خود نبشت: كَتَبَ رُبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. بی‌رهی رهی را بنواخته، و سپاه عنایت در پیش داشته، و رحمت بر خود نبشته.

پیر طریقت گفت: «الهی! آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی، و من نبودم. تا باز بآن روز نرسم میان آتش و دودم. اگر بدو گیتی آن روز یابم من بر سودم. ور بود تو خود را دریابم، به نبود تو خود خشنودم».

وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ این خطاب با غازیان است، و آنجا که گفت: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ خطاب با عارفان است. جهاد غازیان بتیغ است با دشمن دین. جهاد عارفان بقهر نفس است با خویشتن. ثمره غازیان فردا حور و قصور، و عارف در بحر عیان غرقه نور. جهاد غازیان از سر عبادت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ابد کنند، لا جرم ایشان را گفت: لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی فی الابد، و جهاد عارفان از سر معرفت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ازل کنند، تا ربّ العزة در حق ایشان میگوید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا الْيَوْمَ يَقْبَلُ مِنَ الْأَحْبَابِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَعَدَاءٍ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْأَعْدَاءِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ كَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ.

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ الْآيَةَ آتَشِيَانِ دو قسم‌اند: قسمی ایشان که هرگز از آتش بیرون نیابند، و در شدن ایشان بآتش تعذیب راست نه تطهیر را، و این آیت در شأن ایشان است. قسم دیگر آنست که در شدن ایشان بآتش تطهیر راست نه تعذیب را، و حال ایشان بر تفاوت است: قومی زودتر بیرون آیند، و قومی دیرتر، بر حسب حال، و بر اندازه کردار،

و باز پسین کسی که بیرون آید، هناد است، و قصه وی معروف، و فی ذلك ما روی ان النبي (ص) قال: «آخر من يخرج من النار رجل اسمه هناد، و هو ينادى من قعر جهنم يا حنان يا منان» گفت باز پسین کسی که از دوزخ بیرون آید، مردی بود نام وی هناد. گویند پس از همه خلق به پنج هزار سال بیرون آید، و بروایتی به پانصد سال. حسن بصری گفت کاشک من او بودمی در آن قعر دوزخ.

هناد میگوید: یا حنان یا منان، معنی منان آنست که ای خداوند منت بسیار، ترا بر من منت فراوان است، و مهربانی تمام. عجباً کارا! مردی که چندین هزار سال در دوزخ است گویی از نعمت مواصلات در آن درکات بجان او چه می‌پوست که این تسبیح میگفت: یا حنان یا منان. اسرار این لطائف بمثالی بیرون توان داد. آن طباخه که تو او را بخانه بری، تا از بهر تو نان پزد، آن خمیر خام در تنور گرم کند، و در آن استوار نگیرد، اما دل وی همه بآن قرصکها بود، هر ساعتی رود، و در آن نگرد، که نباید که بسوزد. گوید این پختن را در تنور آوردم نه سوختن را، که خام شایسته خوردن نیست، و سوخته سزای خوان نیست. پس چون روی آن قرصها سرخ گردد، و باطن آن پخته شود، زود فرو گیرد، و بر

دست عزیز نهد، و تا خوان ملوک می برد، و تحت هذا لطيفة حسنة. پس جمله امم که اهل سعادت باشند در سرای سعادت حلقه بندگان، و انبیا و اولیا همه آرزوی دیدار کنند، و جمله ملائکه در نظاره، و میگویند: بار خدایا! کریم! مهربان! وعده دیدار کی است؟ صد هزاران با نثار جان و دل در انتظار و آن جمال اندر حجاب و وعده دیدار نیست.

و جلال لم یزل و لایزال گوید: از امت محمد یک گدا در قعر حبس مالک مانده، تا وی نیاید رؤیت شرط نیست، تا آن گدا هتاد نیاید دیدار نمایم. حسن بصری که گفت: کاشک من او بودمی، علما در آن مختلف اند که حسن چرا گفت؟ قومی گفتند که: هتاد را بیرون آمدن یقین است، و حسن میگوید: آن من یقین نیست. قومی گفتند: حسن بصری در نگرست، انبیا و اولیاء و صدیقان را دید، دست بر مائده عزت دراز کرده، و در انتظار بداشته، و انتظار هتاد میکنند، گفت: باری بایستی که من او بودمی تا انتظار من کردندی. پس فرمان آید از جناب جبروت که یا جبرئیل! رو در میان آتش، و هتاد را بجوی. گفته اند که: جبرئیل چهل سال در میان آتش وی را میجوید، و نیابد. مالک گوید: کرا میجویی؟ گوید: هتاد را. گوید: یا جبرئیل هو هاهنا کالحممة، او اینجا هست همچون آلاس سیاه. بیا تا او را در آن زاویه با تو نمایم.

جبرئیل آید، و وی را ببندد، سر بزناوی حسرت نهاده.

اگر بدوزخ آتش چو عشق بودی تیز گرفته بودی آتش ز تف خویش گریز.

جبرئیل یک دو بار گوید: یا هتاد! جوابش ندهد، و با خود میگوید: اهل غرفه ها را گوئید که با حور و قصور ممتع باشید، که ما را در این زاویه اندوه با نام دوست خوش است. جبرئیل گوید: یا هتاد سر از زانو برگیر، و از من بشنو که من پیک ملک ام. آخر سر برگردد و سلام را علیک گوید. آن که گوید: یا جبرئیل! دیدار نمودند؟

جبرئیل گوید: نه، هنوز دیدار نمودند. گوید: رو بسلامت. و سر و زانو نهد، گوید: ما را درین گوشه سرای اندوه با نام او خوش است، و همی گوید: یا حنان یا منان! و هر بار که از سر سوز خویش این کلمت گوید، آتش دویست ساله راه ازو بگریزد، و الله المنجی من عذاب الجحیم.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ مَا فَرَوُا فَرَسْتَادِيمَ تورات را، فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ در آن راه نمونی است و روشنایی، يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ تا حکم میکند بآن پیغامبران، الَّذِينَ أَسْلَمُوا ایشان که گردن نهاده‌اند خدای را بر دین راست، لِلَّذِينَ هَادُوا اینان را که برگشتند از راه، وَ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ وَ رِبَّانِيان و دانشمندان ایشان، بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بآن کتاب خدای که فرا ایشان سپرده بودند، وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و ایشان بر آن گواهان بودند، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ شما از ایشان مترسید، وَ اخْشَوْنَ و از من ترسید، وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا و بسختان من بهای اندک مخرید، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ هَرَّكَ حَكْمَ نَكْدِ بآنکه الله فرو فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) کافران ایشانند.

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ وَ نَبَشْتِيمَ بر ایشان، فِيهَا در آن تورات، أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ که در قصاص تن برابر تن است، وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ چشَمَ بِچشَمِ، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ بینی بر بینی، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ گوش بگوش، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ دندان بدندان: وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ وَ همه خیمها را قصاص هم چنان، فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ هَرَّكَ حَكْمَ قِصَاصٍ ببخشد، وَ عَفْوٌ كَفَّارَةٌ لَهُ آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ هَرَّكَ حَكْمَ نَكْدِ بآنچه خدای فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵) ایشان ستمکارانند بر خویشان.

وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ وَ پس ایشان فرا داشتیم بر پهای ایشان، بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ پدید آوردیم عیسی مریم، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ گواهی استوار دار آن را که پیش روی فرا بود از تورات، وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ وی را انجیل دادیم، فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ در آن راهنمونی است و روشنایی، وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ و گواهی استوار دار آن را که پیش وی فرا بود از تورات، وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۴۶) و راه نمونی و پندی پرهیزگاران را.

وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ وَ اهل انجیل را گوی تا حکم کنند، بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه الله فرو فرستاد در آن، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ هَرَّكَ حَكْمَ نَكْدِ بآنچه خدای فرو فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) فاسقان ایشانند.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ فرستادیم بتو قرآن براسستی، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ

گواهی استوار دار آن را که پیش آن فرا بود از کتاب، وَ مُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ وَ گوشوان و استوار بر سر هر کتاب که پیش از آن آمد.

فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ حَكْمَ كُن مِيَان ايشان، بَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه اللَّهُ فرو فرستاد، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ بر پی بايست ايشان مرو، عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آنچه بتو آمد از راستی، لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ هِر يَكِي را از شما كرديم و نهاديم، شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَأً شَرِيعَتِي ساخته و راهی نموده، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ وَ اگر اللَّهُ خواستی، لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً شما را همه يک گروه كردي، وَ لَكِنْ لِيُؤَلِّمُكُمْ لکن بيازمايد شما را، فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داد، فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس شما بنيكها شتاييد، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً بازگشت همگان با خداست، با وی گرديد، فَيُنَبِّئُكُمْ تا شما را خبر کند، بَمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) بآنچه در آن مختلف بوديد.

وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَ حَكْمَ كُن مِيَان اهل كتاب، بَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه اللَّهُ فرو فرستاد وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ بايست ايشان را پی مير، وَ احْذَرُهُمْ وَ از ايشان پرهيز، أَنْ يُفْتِنُوكَ كه ترا تباه نكنند وَ بنگردانند، عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از آنكه اللَّهُ فرو فرستاد بر تو، فَإِنْ تَوَلَّوْا ار پس برگردند، فَأَعْلَمُ بَدَانَ، أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ كه ميخواهد اللَّهُ، أَنْ يُصِيبَهُمْ بَعْضِ ذُنُوبِهِمْ كه بايشان رساند، و ايشان را بگيرد بگناهان ايشان، وَ إِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ وَ فراوان از مردمان اند لَفَاسِقُونَ (۴۹) كه از فرمان خدای بيروند.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ حَكْمَ اهل جاهليت جويند! وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا كيست از اللَّهِ نيکو داوری تر، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰) گروهانی را كه بر ايمانند بي گمان.

التوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ یعنی علی موسی (ع)، فِيهَا هُدًى اى بيان الحکم الّذی جاءوا يستفتونک فيه من الرجم، وَ نُورٌ یعنی و بيان ان امرک حق يا محمد، و حکمک صدق. ميگويد: يا محمد ما تورات بموسی (ع) فرو فرستاديم و حکم رجم كه جهودان از تو ميپرسند، در آن تورات بيان کرده ايم، و نیز وانموديم و بيان كرديم كه: فرمان تو و حکم تو در آن مسأله رجم و غير آن حق است و راست.

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ من لدن موسی الی عیسی، از روزگار موسی تا بروزگار عیسی

پیغامبرانی که بودند همه همان حکم کردند. آن گه صفت آن پیغامبران کرد، گفت: الَّذِينَ أَسْلَمُوا، و این نه آن اسلام است که ضد کفر باشد، که پیغامبران خود باصل مسلمان بوده‌اند، و حاجت بدان نباشد که گویند مسلمان گشتند، بلکه این اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد است، یعنی انقادوا لحکم التوراة، و سَلَّمُوا لِمَا فِيهَا مِنْ أَحْكَامِ اللَّهِ، و ترکوا تعقیب ذلك بکثرة السؤال، حکمی که خدای کرد در تورات تسلیم کردند، و گردن نهادند. و پذیرفتند، و از آن بنبیچیدند، و پنهان نکردند، و سؤاها نکردند. این همچنانست که حکایت کرد از ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ یعنی مسلمین لامرک، منقادین لحکمک بالثیة و العمل. جای دیگر گفت: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی سَلَّمْتُ لامره، و هم ازین بابست: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. و روی ان النَّبِيِّ (ص) اذا اوى الى فراشه. قال: «اسلمت نفسي اليك».

لَّذِينَ هَادُوا یعنی تابوا من الكفر، و هم بنو اسرائيل الى زمن عيسى، میگوید: آن پیغامبران که صفت ایشان تسلیم و انقیاد بود همین حکم کردند بنی اسرائیل را که از کفر توبت کرده بودند، تا بروزگار عیسی (ع). وَ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و دانشمندان و عالمان از اولاد هارون که علم تورات ایشان را درآموختند، و حفظ آن از ایشان درخواستند، و میدانند که از نزدیک خدا است و بر آن گواهند، همان میکنند که پیغامبران میکنند. ربانیون عام تر است از احبار، که همه ربانیان احبارند و نه هر خبری ربانی باشد، و در اشتقاق آن قول اختلاف است. قومی گفتند: از خبر گرفته‌اند، الَّذِي يَكْتُبُ بِهِ، و الاحبار كتبة العلم.

قومی گفتند: خبر و خبر بمعنی جمال است و هیئت، و منه

الحديث: «يخرج رجل من النار، ذهب حبره و سبره»

یعنی حسنه و اثره، فکان الحبر هو المتناهی فی العلم، فهو ردّ علی المتعلم احسن العلوم، و يحسن العلم فی عین المتعلم بحسن بیانه، حتی یفرح به قلبه، فیکون محبورا به مسرورا، فسَمِيَ بذلك حبرا. و یقال: حبر بالشیء حبرا فرح به، و منه قوله تعالی: فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ.

فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ احْشَوْا النَّاسَ وَ احْشَوْا النَّاسَ. لا تخشوا الناس فی

اظهار صفة محمد (ص) في التّوراة، و العمل بالرجم، و اخشونی فی کتمان ذلك، از مردمان
 مترسید و نعت و صفت مصطفی و بیان رجم که در تورات است میپوشید، و از من که خدا
 ام بترسید اگر بپوشید. وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي بِاحْكَامِي وَ فَرَائِضِي، ثَمَنًا قَلِيلًا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا،
 وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که:
 خلق را میگوید بر عموم: هر که حکمی از احکام خدای که پیغامبران بدان آمده‌اند و بیان
 کرده‌اند، و رسول خدا (ص) آن را تقریر کرده، و خلق را بدان خوانده جحود آرد، و رد
 کند، یا باطل شناسد، وی کافر است و از اسلام بیرون، از بهر آنکه هر که حکم پیغامبر را
 رد کند، پیغامبر را دروغ زن گرفت، و هر که پیغامبر را دروغ زن گرفت کافر است. قول
 دیگر آنست که: در شأن بنی اسرائیل آمد، علی الخصوص ایشان که حکم خدا تغییر
 کردند، و دلیل برین خیر مصطفی است که گفت درین آیت: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَ الظَّالِمُونَ وَ الْفَاسِقُونَ، قال فی الکافرون کلّها.
 وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا اِی فرضنا علی بنی اسرائیل فی التّوراة، اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، میگوید
 فرض کردیم اندر تورات بر بنی اسرائیل قصاص اندر تن و اندر اطراف. اَمَّا قِصَاصُ اَنْدَر
 تَنِ وَاجِبٌ نَشُوْدُ اَلَا بِجِهَارٍ رُكْنٍ: یکی قاتل، و شرط آنست که مکلف باشد و مختار، که بر
 کودک و بر دیوانه قصاص نیست، و فعل ایشان در قتل حکم خطا دارد بیک قول، پس
 دیت قتل بر عاقله ایشان باشد، و همچنین اگر ایشان را شریکی باشد بالغ عاقل در آن
 قتل بنا بر این دو قول کنند. اَمَّا سُكْرَانٌ وَ مَكْرَهٌ دُو قَوْلِي اِست، و مکره که دیگری را بزور
 فراقتل دارد بر وی قصاص است قولاً واحداً، اگر چه سلطان بود. رکن دوم قتل است، و
 شرط آنست که بعصمت اسلام معصوم باشد، یا از اهل ذمّت و عهد بود، اما حربی و مرتد
 که نه معصومند، و نه از اهل ذمّت و عهدند قتل ایشان قصاص واجب نکند. رکن سیوم
 مساوات است میان قاتل و قتیل در فضائل، و فضائل که مانع قصاص است در جانب قاتل
 متغیر است نه در جانب قتیل.

اگر مسلمانی کافری را کشتد بر وی قصاص نیست، اَمَّا اِگر کافر مسلمان را کشتد بر وی
 قصاص است، و همچنین اگر آزاد بنده کشتد بر وی قصاص نیست، و اگر بنده آزاد کشتد
 بر وی قصاص است، و اگر پدر یا جد، و ان علا، یا مادر یا جدّه و ان علت، فرزند را

کشند، بر ایشان قصاص نیست، و اگر فرزند ایشان را کشد بر وی قصاص است. رکن چهارم سبب است. هر فعلی که عمد محض باشد و ازهاق روح کند، قصاص از آن واجب آید. اگر یکی یکی را بدست دارد استوار، و دیگری او را بکشد قصاص بر کشنده است نه بردارنده، که ازهاق روح بفعل وی است نه بفعل دارنده، اما اگر کسی حلقوم و مری کسی ببرد، یا حشو وی بیرون کند، آن گه دیگری سر وی از تن جدا کند قصاص بر آن اول است، نه برین که سر از تن جدا کرد که ازهاق روح بفعل آن بودست نه بفعل این. اما قصاص در اطراف میان دو کس رود که قصاص در تن میان ایشان رود، و شرط آنست که مساوات در آن نگه دارند، هم در محل، و هم در صفت، و هم در خلقت.

اما مساوات در محل آنست که راست بر راست بزنند، و چپ بچپ، و انگشت بانگشت بزنند، وسطی بوسطی بزنند، و مسبحة بمسبحة، و انامل بانامل، و لب بلب، بالا به بالا، زیرین به زیرین، نه بالا بزیرین بزنند و نه زیرین به بالا، و همچنین دندان و دیگر اعضا که آن را مفصلی پیداست. و مساوات در صفت آنست که صحت و شلل و عیب و هنر در آن معتبر دارند. دست صحیحه بدست شلاء نزنند، و نه چشم روشن بچشم پوشیده. و مساوات در خلقت آنست که دست پنج انگشت بدست چهار انگشت نزنند، و نه شش انگشت به پنج انگشت، که در خلقت متساوی نه‌اند، و شرح این احکام بتمامی از کتب فقه طلب باید کرد، که کتب تفسیر بیش از این احتمال نکند.

وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ يَعْنِي تَفْقَاهُ بِهَا، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ يَعْنِي يَجْدَعُ بِهَا، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ تَقْطَعُ بِهَا، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ يَقْلَعُ بِهِ. آن گه گفت: وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ يَعْنِي جِرَاحَتَهَا در آن قصاص رود، یعنی که جراح را باندازه جرح وی قصاص کنند. هر چند که این لفظ بر عموم گفت، اما مخصوص است باعضا که قصاص در آن ممکن بود، و آن را حدی فاصل پیدا بود، چون شفتین و انثیین و دست و پای و زبان و امثال آن. اما بریدن گوشت اندام و شکستن استخوان و امثال آن که اندازه آن نتوان دانست، و آن را حدی و مفصلی پیدا نه، در آن قصاص نرود، بلکه در آن ارش بود یا حکومت.

وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و ما بعدها، هر پنج حرف کسایی برفع خوانند، و عطف بر موضع نفس باشد، یعنی: و کتبتنا علیهم فیها و قلنا لهم النفس بالنفس و العین بالعین، و مثله قوله: أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ رَفَعَ عَلَى الْمَعْنَى، وَهُوَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ بَرِثَانٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. شَامِي وَ مَكِّي وَ أَبُو عَمْرٍ «وَالْجُرُوحُ» تَنْهَاهَا بِرَفْعِ خَوَانِدٍ، وَ وَجْهٌ أَنْ هَمَانَسْتِ كَمَا كُنْتُمْ. بَاقِي قِرَاءَةُ هَرِ پَنَجِ حَرْفٍ بِتَنْصِبِ خَوَانِدٍ يَعْنِي: وَ أَنَّ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْإِنْفَ بِالْإِنْفِ إِلَى آخِرِهِ. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ أَيْ بِالْقِصَاصِ، فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ يَعْنِي لِلْمَجْرُوحِ وَ وَلِيِّ الْقَتْلِ، أَيْ مِنْ عَفَا وَ تَرَكَ الْقِصَاصَ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِ الْمَجْرُوحِ. مِيكَوَيْد: هَرِ كَسْ كَمَا وَى رَا دَعْوَى بِرِ كَسَى بِبَآئِ شُودِ دَرِينِ بَابِ بَحْدٍ أَنْ قِصَاصٌ بِبِخْشِدٍ، فَالْعَفْوُ كَفَّارَةٌ لِذُنُوبِ الْعَافِي. أَنْ عَفْوٌ سَتْرُنْدَةٌ اسْتِ كَنْهَانِ أَيْنِ عَفْوٌ كَنْدَهُ رَا، وَ قِيلَ كَفَّارَةٌ لِجَنَآئِهِ هَذَا الْجَانِي فَلَا يَقْتَصُّ مِنْهُ، عَفْوٌ أَيْنِ مَدْعَى كَفَّارَتِ اسْتِ جَنَآئِ أَيْنِ كَنْدَهُ رَا يَا زَنْدَهُ رَا، يَعْنِي دَرِينِ گِيتِي. وَ دَرِ عَفْوٌ قِصَاصٌ خَبَرِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اسْتِ.

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «ثَلَاثٌ مِنْ جَاءَ بِهِنَّ مَعَ إِيمَانٍ بِاللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَيْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَ، وَ زَوْجٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ حَيْثُ شَاءَ، مِنْ أَدَى دِينَا خَفِيًّا وَ عَفَا عَنْ قَاتِلِهِ وَ قَرَأَ دَبْرَ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَوْ أَحَدِيهِنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَوْ أَحَدِيهِنَّ»، وَ رَوَى: «مَنْ تَصَدَّقَ بِدَمٍ فَمَا دُونَهُ كَانَ كَفَّارَةً لَهُ مِنْ يَوْمٍ وُلِدَ إِلَى يَوْمٍ تَصَدَّقَ بِهِ»، وَ رَوَى: «مَنْ تَصَدَّقَ بِجَسَدِهِ بِشَيْءٍ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ بِقَدْرِهِ مِنْ ذُنُوبِهِ»، وَ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَصَابُ بِشَيْءٍ بِجَسَدِهِ فَتَصَدَّقَ بِهِ إِلَّا رَفَعَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِهِ دَرَجَةً وَ حَطَّ بِهِ عَنْهُ خَطِيئَةٌ»، وَ رَوَى أَنَّهُ جِيءَ بِقَاتِلِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ «ص» لَوْلِي الْمَقْتُولِ: أَعْفُو؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَتَأْخُذُ الدِّيَةَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَتَقْتُلُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَذْهَبَ. فَلَمَّا ذَهَبَ دَعَا، فَقَالَ لَهُ مِثْلَهُ، فَأَجَابَهُ بِمِثْلِ مَا أَجَابَ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ تَبَوَّأَ بِأَثْمِكَ وَ أَثْمَ صَاحِبِكَ. قَالَ: فَعَفَا عَنْهُ.

وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ مِنْ أَمْرِ الرَّجْمِ وَ الْقَتْلِ وَ الْجِرَاحَاتِ، فَأَوْلِيكَ هُمْ الظَّالِمُونَ.

وَ قَفِينَا عَلَى آثَارِهِمْ أَيْ جَعَلْنَاهُ يَقْفُو آثَارَ النَّبِيِّينَ الَّذِينَ اسْلَمُوا، يَعْنِي بَعَثْنَاهُ بَعْدَهُمْ عَلَى آثَرِهِمْ. مِيكَوَيْد: عَيْسَى مَرِيَمَ رَا پَسِ أَنْ پِيغَامْبِرَانِ فَرَا دَاسْتِيمِ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ التَّوْرَةِ يَعْنِي يَصَدِّقُ أَحْكَامَهَا، وَ يَدْعُو إِلَيْهَا. أَيْنِ مُصَدِّقًا صَفَتِ عَيْسَى اسْتِ، يَعْنِي كَمَا أَحْكَامِ تَوْرَاتِ رَا تَصَدِّقُ مِيكَوَيْدِ، وَ خَلَقَ رَا بِرِ تَصَدِّيقِ أَنْ مِيدَارْدِ وَ بَرِ أَنْ مِيخَوَانِدِ، وَ أَنْ دِيگَرِ كَمَا

گفت: وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ آن صفت انجیل است یعنی که در انجیل ذکر تصدیق تورات است، و حکم این موافق آنست، و برین وجه حکم تکرار ندارد، و در قرآن خود بحمد الله تکرار بی فائده نیست، وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً اٰی هادیا و واعظا «لِّلْمُتَّقِينَ» عن الفواحش و الکبائر.

وَ لِيَحْكُمَ قُرْآنُكُمْ حمزه بکسر لام است و نصب میم، و معناه: آتیناه الانجیل فیه هدی و نور لان یحکم اهل الانجیل بما فیه. باقی بجزم خوانند بر معنی امر، یعنی و ليقض اهل الانجیل بما انزل الله فیه، چنانست که رب العالمین حکم رجم و قصاص و بیان نعت مصطفی و توحید در تورات فرو فرستاد، و اهل تورات را فرمود احبار و ربانیان ایشان که آن را قبول کنند، و بدان حکم کنند، و در انجیل فرو فرستاد، و اهل انجیل را فرمود قسیسین و رهبانان ایشان که بپذیرند و بدان حکم کنند، و در قرآن بامّت محمد فرو فرستاد، ایشان را فرمود تا قبول کنند، و از آن حکم کنند. پس گفت: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ازینان هر که حکم نکند بآنچه الله فرو فرستاد فاسق است، از فرمان بیرون، و بر خدای عاصی. مؤمنان و مسلمانان امت محمد بجان و دل قبول کردند، و گردن نهادند، و پذیرفتند. ربّ العزّة از ایشان باز گفت: وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ.

اما اهل تورات بدان کافر شدند، که محمد را صلی الله علیه و سلم دروغ زن گرفتند، و حکم کتاب خدای نپذیرفتند، و از توحید برگشتند، تا ربّ العزّة از ایشان حکایت باز کرد که: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ شِعْبِيُّ كَفْت: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ اُول در مسلمانان است، و دیگر در جهودان، سدیگر در ترسایان.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ الْكِتَابَ یعنی القرآن، بِالْحَقِّ اٰی بالعدل، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ یعنی من الکتب، التوراة و الانجیل و الزبور و سائر الکتب. میگوید: یا محمد این قرآن بتو فرستادیم براستی و درستی، موافق تورات و انجیل و زبور و هر کتاب که از آسمان فرستادیم. وَ مُهْمِنًا عَلَيْهِ یعنی قاضیا و شاهدا و رقیبا و حافظا و آمینا علی الکتب الّتی قبله. میگوید: این قرآن حاکم است، بر همه کتابها حکم کند، و هیچ کتاب برین حکم نکند، و گوشوان و استوار دار هر کتاب است، و گواه راست و امین بر سر همه، یعنی هر

چه اهل کتاب از تورات و انجیل و غیر آن خبر دهند بر قرآن عرض دهید اگر در قرآن یابید بپذیرید و تصدیق کنید، و اگر نه ایشان را در آن دروغ زن دارید. و اصل مهیمن مؤیمن است، فقلبت الهمزة هاء، کما یقال: اרכת الماء و هرقت. ابن قتیبہ گفت: اسمی است مبنی، از امین برگرفته، چنان که بیطره از بیطار برگرفته اند، و در بعضی روایات است که عمر گفت: هیمنوا علی دعائی، ای آمنوا. و گفته اند مرغ که گرد آشیان خویش برآید، و فراسر بچه خویش پرد، و او را در زیر پر گیرد تا وی را نگه دارد همین الطائر گویند، و ربّ العزة باین معنی مهیمن نام است، یعنی: هو الرقیب الرحیم بعباده و مجیرهم و حافظهم فی جمیع احوالهم.

فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ این دلیل است که اهل کتاب چون از مسلمانان حکم خواهند حکم اسلام و قرآن و شریعت اسلام بر ایشان برانند. وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ این هم در بیان حکم رجم آمده است، یعنی: لا تأخذ بأهوائهم فی الجلد، «عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» من العلم یعنی الرجم.

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ مِثْلُهَا میگوید: اهل ملت‌های مختلفه را هر یکی شریعتی است ساخته، و راهی نموده: اهل تورات را شریعتی، و اهل انجیل را شریعتی، و اهل قرآن را شریعتی، که اندر آن شریعت آنچه خواهد حلال کند، و آنچه خواهد حرام کند. اصل دین یکی است و شرایع مختلفه. و الشریعة و الشرعة فی اللغة هو الطریق الظاهر الذی یوصل منه الی الماء الذین فیہ الحیاة، فقیل الشریعة فی الدین هی الطریق الذی یوصل الی الحیاة فی النعیم، و هی الامور الّتی یعبد اللّهُ عزّ و جلّ بها من جهة السّمع، و الاصل فیہ الظهور، یقال: شرعت فی الامر شروعا اذا دخلت فیہ دخولا ظاهرا، و المنهاج الطریق المستقیم المستمر الواضح یعنی من کثرة ما دیس بان و اتضح.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً این مشیت قدرتست. میگوید: و لو شاء لجمعکم علی الحق، اگر خدای خواستی همه را بر دین حق جمع آوردی، که بدان قادر است و توان آن دارد. این همچنانست که جای دیگر گفت: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا، و قیل معناه: و لو شاء الله لجعلکم علی ملة واحدة فی دعوة جمیع الانبیاء، اگر الله خواستی شما را در دعوت همه انبیا یک گروه کردی در یک ملت، تا دو تن در دین خویش مختلف نبودندی،

لکن بیازماید شما را در آنچه شما را داد از کتاب و سنت تا مهتدی ضالّ بیند، و صالح فاجر، و عالم جاهل، و شکر کنند بر آنچه خدای تعالی ایشان را داد فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ قیاما بشکره، بشتابید یا امت محمد بشکر نعمت، و یافت امن و عافیت، تا نعمت بیاید و بیفزاید، و رنه بگریزد و آسان آسان بازنیاید. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «احذروا نفار النعم فما کلّ شارد بمرود».

و قال: «اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشكر». معنی دیگر گفته اند: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ بشتابید یا امت محمد بنیکهها و کردارهای پسندیده، پیش از آنکه فائت شود بمرگ، و الیه

اشار النبي (ص): رحم الله امرءا نظر لنفسه و مهّد لرمسه، ما دام رسنه مرخی، و حبله علی غاربه ملقی، قبل أن ینفد اجله، فینقطع عمله.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَبِئْسَ كُتُبًا بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بازگشت شما که امت محمداید، و ایشان که اهل کتاب پیشین و شرایع مختلفه بودند همه با خدای است، با وی گردید، و شما را خبر کند بآنچه در آن مختلف بودید و جدا جدا گوی.

وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِنْ «ان» معطوف است با سر سخن که گفت: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، یعنی: و آنزلنا الیک ان احکم و آن. نیز فرستادیم بتو فرمان که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و بر پی بایست ایشان مرو در آن حکم که از تو میخواهند. گفته اند: سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء جهودان با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمد را در فتنه افکنیم و از آن دین که بر آنست برگردانیم. آمدند و گفتند: یا محمد تو دانی که اگر ما اتباع تو کنیم، مردمان همه اتباع تو کنند، و پس رو تو باشند، اکنون بدان که ما را خصمانند و ترافع و تحاکم بر تو می آریم. اگر تو ما را بر خصمان ما حکم کنی ما بتو ایمان آریم.

مصطفی (ص) سر وازد، و از شنیدن سخن ایشان برگشت. رب العالمین در آن حال این آیت فرستاد که: یا محمد میان اهل کتاب حکم کن بموجب قرآن و شریعت اسلام چنان که بتو فرو فرستادیم، و مراد ایشان خلاف آنست تو بر پی مراد ایشان مرو، وَ احْذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ یعنی فی القرآن من القصاص و الرجم، پرهیز از

ایشان، نباید که ترا بگرداند از حکم قصاص و رجم که خدای در قرآن بتو فرو فرستاد. فَإِنْ تَوَلَّوْاْ اَگر برگردند این جهودان از ایمان و حکم قرآن، پس بدان که الله میخواهد که آن برگشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گرداند، اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ بعض اینجا بمعنی کل است، یعنی که در دنیا ایشان را بگناهان ایشان عقوبت کند، و در آخرت جزا دهد، پس عقوبت ایشان در دنیا جلا و نفی بود از خان و مان بیفکندن و آواره کردن، و عذاب آخرت خود برجاست، وَ اِنْ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُوْنَ اى و ان كثيرا من اليهود لكافرون.

أَفْحَكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ يَعْنِي اُ يَطْلُبُونَ فِى الزَّانِيْنَ حَكْمًا لِمَ يَأْمُرُهُمُ اللّٰهُ بِهٖ؟ و هم اهل الكتاب، كما يفعله اهل الجاهلية، میگوید: این جهودان از تو حکمی میخواهند در حق زانیین که الله آن نفرموده است، و ایشان اهل کتاب خداوند! و کتاب داران اند، یعنی چرا آن کنند که اهل جاهلیت کنند، که کتاب ندارند، و حکم اهل جاهلیت آن بود که حکم رجم چون بر ضعفاء ایشان واجب گشتی الزام کردندى، و چون بر اقویا واجب گشتى آن حکم بر ایشان نراندندى، و شرفى را که در نسب داشتند یا توانگرى را یا قوتى را که در ایشان بود رجم بتحمیم بدل میکردند، روى سیاه میکردند، و پشت با پشت بر ستور مینشانند، و ایشان را بفضیحت میگردانیدند، و آن گه آزاد میکردند. «تبغون» بتا قراءت شامى است، و معنی آنست که: تو که رسولى، و شما که مسلمانانید جهودان طمع میدارند که شما حکم جاهلیت جوید از بهر هواء ایشان، و درین قراءت «تبغون» مخاطبه با مؤمنان است، اما عتاب با جهودان است و ذم ایشانست، یعنی: اَنْ تَبْغُوا حَكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ مِنْ اَجْلِهِمْ. باقى بیا خوانند یعنی داور جاهلیت خواهند پسندید این جهودان، و آن آن کس بود که در زمان جاهلیت تحمیم او نهاده بود. آن گه گفت: وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ااین لام بمعنی «عند» است، یعنی عند قوم یوقنون بالله و بحکمته و هم امة محمد (ص).

النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيْهَا هُدًى و نُورٌ هم مدح است و هم تشریف و هم تعظیم. مدح بسزا، و تعظیم نیکو، و تشریف تمام. مدح جلال الوهیت، تعظیم کلام احدیت، تشریف بندگان در راه خدمت. مدح با ذات میگردد، و تعظیم با صفات، تشریف با افعال. جلال خود را خود ستود، و تعظیم صفات خود خود نهاد. دانست بعلم قدیم که نهاد بشریت و

عجز عبودیت هرگز مبادی جلال الوهیت در نیابد، و بشناخت کمال احدیت نرسد، و عزت قرآن باین عجز گواهی میدهد که: «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَ مُصْطَفَى (ص) که سید خافقین و جمال ثقلین است چون بر بساط قربت بمقام معاینت رسید، گفت: «لا احصى ثناء عليك، انت كما اثنيت على نفسك»:

ترا که داند که، ترا تو دانی تو ترا نداند کس، ترا تو دانی بس.

آبی و خاکی را نبود، پس بودی را چه زهره آن بود که حدیث لم یزل و لا یزال کند! صفت حدثان بسزای مدح قدم چون رسد؟! پیر طریقت از اینجا گفت: «خدایا نه شناخت ترا توان، نه ثناء ترا زبان، نه دریای جلال و کبریاء ترا کران، پس ترا مدح و ثنا چون توان!» «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ در تورات راهنمونی هست، اما راهبران راه، و در تورات روشنایی هست اما بینندگان راه. همانست که جای دیگر گفت: وَ ضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ. بارخواهان را بار است و راه جویان راهست. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ خوانندگان تورات بسی بودند لکن روشنایی آن بر دل عبد الله سلام و اصحاب وی تافت. سه چیز را که در ایشان بود خدمت بر سنت، معرفت بر مشاهدت، ثنا در حقیقت، و بر سر آن همه عنایت ازلیت، و دیگران را که این نبود جز ضلالتشان نيفزود، وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تورات را به بنی اسرائیل سپردند، و حفظ آن بایشان باز گذاشتند، لا جرم حق آن ضایع کردند، و در آن تحریف و تبدیل آوردند، چنان که گفت عز جلاله: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ.

باز امت احمد را تخصیص دادند بقرآن مجید، و ایشان را بدان گرامی کردند، و رب العزة بجلال و عز خود، و تشریف و تخفیف ایشان راه، و اظهار عزت کتاب خویش راه، حفظ آن در خود گرفت، و بایشان باز نگذاشت، چنان که گفت: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ. لا جرم پانصد سال گذشت تا این قرآن در زمین میان خلق است با چندان خصمان دین که در هر عصری بودند، هرگز کس زهره آن نداشت، و قوت نیافت، و راه نبرد بحررفی از آن بگردانیدن، یا بوجهی تغییر و تبدیل در آن آوردن. نظیرش آنست که موسی (ع) آن گه که

به طور میشد بمیعاد حق، هارون را بر بنی اسرائیل خلیفه کرد، و ذلك فی قوله: «اخلفنی فی قومی». چون باز آمد، موسی ایشان را گوساله پرست دید. باز مصطفی (ص) در آخر عهد که میرفت، یکی از یاران گفت: یا رسول الله چه باشد که اگر خلیفتی گماری بر سر این قوم، تا دین خدا بر ایشان تازه دارد، و نظام این کار نگه دارد. رسول خدا گفت: «الله خلیفتی علیکم»

خلیفت من بر شما خداست که نگهدارنده و مهربان و یکتاست.

لا جرم بنگر پس از پانصد و اند سال رکن دولت شرع محمدی که چون عامر است! و شاخ ناضر! و عود مثمر! هر روز که برآید دین تابنده تر، و اسلام قوی تر، و دین داران برتر. مصطفی (ص) گفت: «ان الله عز و جل یبعث لهذه الامّة علی رأس کلّ مائة سنة من یجدّد لها دینها». و قال (ص): «یحمل هذا العلم من کلّ خلف عدوّ له ینفون عنه تحریف الغالین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین».

آن گه در آخر آیت گفت: وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ، و در آیت دیگر گفت: وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. اما فی الاول فقال: وَ لَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا، ثُمَّ قَالَ: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ» یعنی لم یکن جحدا، و الجاحد کافر، دلیله قوله: وَ لَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا، و اما فی الثانی فقال تعالی: وَ کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، ثُمَّ قَالَ: وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ یعنی جاوز حدّ القصاص و اعتبار المماثلة، و تعدّی علی خصمه، ثم قال: فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ لانه ظلم بعضهم علی بعض، و فی الثالث قال تعالی: وَ لَیَحْکُمَنَّ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیْهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اراد به معصیة دون الکفر و دون الجحود.

قوله تعالی: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ شَرِيعَتِ اسْت، و منهاج حقیقت.

شرعت آئین شرعست، و منهاج راه بسوی حق. شرعت آنست که مصطفی آورد، و منهاج چراغی است که حق فرا دل داشت. شرعت بر پی شریعت رفتن است، منهاج بنور آن چراغ راه بردن است. شرعت آن پیغام است که از رسول شنیدی، منهاج آن نور است که در سر یافتی. شریعت هر کس راست، حقیقت کس کس راست. فَاسْتَبَقُوا الْخَیْرَاتِ اسْتَبَاقِ الزَّاهِدِیْنَ بِرَفْضِ الدُّنْیَا، و استباق العابدین بقطع الهوی، و استباق العارفین بنفی المنی، و

که نماز بیای میدارند، وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ زَكَاةَ مَا مِیْدهند، وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۵۵)، و ایشان پشت خم دادگان.

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ هَر که خود را خدای گزیند و رسول وی وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا و ایشان که گرویده‌اند، فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمْ الْعَالِیُونَ سپاه خداند که غالبان ایشان‌اند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى هَر چند که حکم این آیت بر عموم است که البته هیچ مؤمن را نیست که با جهودان و ترسایان موالات گیرد، چنان که آنجا گفت: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، جای دیگر گفت: لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوْكُمْ أَوْلِيَاءَ، اما علی الخصوص نزول این آیت را سببی هست، و علما در آن مختلف‌اند. عطیة بن سعید العوفی و زهری گفتند: سبب آن بود که روز بدر چون آن هزیمت و شکستگی بر کافران افتاد، جماعتی مسلمانان با قومی جهودان که نزدیکان و دوستان ایشان بودند میگفتند ایمان آرید، پیش از آنکه شما را روزی دیگر چون روز بدر پیش آید، و آن گه خود هیچ بر جای نمانید. مالک بن الضیف که از جهودان بود جواب داد که: شما بدان غره گشتید که جمعی از قریش بکشتید، از آنکه ایشان را در جنگ و تدبیر آن علم نبود، و ساز آن کار نداشتند، اگر ما را روزی پیش آید بینید که شما را بر ما دست نبود، و ما به آئیم.

عبادة بن الصامت الخزرجی گفت: یا رسول الله مرا دوستان‌اند ازین جهودان گروهی که عدد ایشان فراوان است، و شوکت ایشان و قوت ایشان تمام است، و سلاح ایشان بسیار، اما از ایشان یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم، و موالات ایشان نمیخواهم، که یار و دوست من جز خدای و رسول نیست. عبد الله ابی سلول گفت: من باری موالات جهودان و دست با ایشان یکی داشتن و با ایشان پناهیدن فرو نگذارم، که از دوائر و نوائب میترسم، روزگار و حال و دولت گردان است، نباید که حال بر ما بگردد و ما را بایشان حاجت بود. رسول خدا گفت: اگر حاجت بود ترا با ایشان حاجت بود نه عبادۀ را، و موالات با ایشان تراست نه وی را. عبد الله منافق گفت: پس من این می‌پذیرم، و روا میدارم. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سدهی گفت: نزول این آیت بعد از واقعه احد بود، قومی مسلمانان از مشرکان بترسیدند. یکی گفت: من بر جهودان روم، و از ایشان امان خواهم، تا ایمن گردم.

دیگری گفت: من بزمین شام شوم. از ایشان زینهار و پیمان ستانم. رب العالمین این آیت فرستاد، و هر دو را از آن موالات جهودان و ترسایان باز زد، آن گه گفت: بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ این جهودان و ترسایان و منافقان دوستان یکدیگرند، نصرت میدهند یکدیگر را، و بر مخالفت مسلمانان دست یکی میدارند، بو موسی اشعری، عمر خطاب را گفت: مرا دبیری نصرانی است. عمر گفت: قاتلک الله! الا اتخذت حنیفا، اما سمعت قول الله: لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ؟ بو موسی گفت: مرا با دین وی چه کار، مرا دبیری وی بکار است نه دین وی. عمر گفت: «لا اکرهمم اذا اهانهم الله، و لا أعزهم اذا أذلهم الله، و لا ادينهم اذا اقصاهم الله».

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ وَ عَذَابِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هر که ایشان را گریند، و یاری دهد، و بدوستی گیرد، فردا در قیامت با ایشان است در سخط و عذاب خدا. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ هر چه در قرآن از این لفظ است در ظالم و در فاسق، معنی آنست که الله سازنده کار ایشان نیست. وجهی دیگر است که هر چه در آن لا یهدی است معنی آن ظالم و فاسق، و جز از آن کافر است. میگوید: راهنمایی نیست آن کس را که در علم الله کافری راست یعنی: الکافرین فی علمه.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ایدر شک است، و نفاق در دین، و در شأن عبد الله ابی سلول است و اصحاب وی. يُسَارِعُونَ فِيهِمْ یعنی فی مودّة اهل الكتاب و معاونتہم علی المسلمین باللقاء الاخبار الیہم. میگوید: این منافقان در صحبت جهودان میشتابند، و با ایشان موالات میگیرند، و میگویند که: از گردش روزگار میترسیم که بر محمد جای شکستگی افتد، و کار وی بسر نشود، یا خشک سالی و قحطی در پیش آید، و بنعمت ایشان ما را حاجت بود، یا از دشمنی رنجی رسد که بمعاونت ایشان محتاج باشیم، پس با ایشان انبوه باشیم و با ایشان پناہیم روز حاجت را. تمّ کلامہم، اینجا سخن ایشان تمام شد.

فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ واجب است از خدای تعالی بر وعده‌ای که مؤمنانرا داده است،

که مسلمانان را بر کافران ظفر دهد و نصرت کند بر مخالفان دین، و فتح آرد یعنی فتح مکه، «او امر من عنده» یا کاری برسازد از نزدیک خویش، و آن سه چیز است: تذلیل جهودان و کشف منافقان و هزیمت مشرکان. **فَيُضِبُّوْا عَلٰی مَا اَسْرَوْا فِیْ اَنْفُسِهِمْ نَادِمِيْنَ** پس چون الله تعالی مؤمنان را فتح و نصرت داد، و جهودان خوار گشتند، آن منافقان از آنچه در دل داشتند که با ایشان موالات کنند و خبرها بایشان افکنند، پشیمان شدند، و مؤمنان گفتند: **«أ هُوَ لَآءِ الَّذِيْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ»** این جهودان آند که سوگند میخورند با منافقان که ما با شما ایم. **حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ** آن امیدهای منافقان و آن پناهِدن ایشان باطل شد. و اگر گویی **هُوَ لَآءِ** منافقان اند، و **لَمَعَكُمْ** کاف و میم جهودان اند، وجهی دارد، و قول پیشینه به است که کاف و میم بر منافقان نهی و **هُوَ لَآءِ** بر جهودان. و روا باشد که **هُوَ لَآءِ** منافقان باشند و معکم.

مؤمنان، یعنی که مؤمنان گفتند آن گه که سر منافقان آشکارا شد که: این منافقان ایشانند که سوگندان یاد کردند بایمان مغالطه که ما مؤمنانیم، و یار ایشانیم بر هر که مخالف ایشان است، رب العالمین گفت: **حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ بَطْلَ كُلِّ خَيْرٍ عَمَلُوْهُ بَكَفْرِهِمْ، فَاصْبِحُوْا خَاسِرِيْنَ** صاروا الى النار و ورت المؤمنون منازلهم من الجنة.

يَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِيْ و او قراءت حجازی و شامی است، باقی همه بواو خوانند، و يقول بنصب لام ابو عمرو خواند، و يقول عطف است بر **فَعَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّآتِيْ**، یعنی: و عسی ان يقول. باقی برفع لام خوانند بر استیناف، ای: و يقول الذين امنوا.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَنْ يَّرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهٖ** مدنی و شامی یرتدد بتخفیف خوانند دال اول بکسر و دال دوم ساکن، باقی بتشدید خوانند بیک دال، و معنی هر دو یکسانست، دو لغت است بیک معنی، تخفیف و اظهار لغت اهل حجاز، و تشدید و ادغام لغت تمیم، و مثله قوله: **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُوْلَ، و قوله وَمَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ.**

و این آیت اشارت فرا اهل ردّت است، ایشان که پس از وفات مصطفی (ص) مرتد گشتند، و این دلیل است بر اعجاز قرآن و صحّت نبوت مصطفی که اخبار از غیب است، و چنان که خبر داد چنان آمد.

و بر جمله اهل ردّت یازده نفر بودند: سه در عهد مصطفی در آخر عمر وی، و هفت در

عهد ابو بکر صدیق، و یکی در عهد عمر خطاب. اما آن سه نفر که مرتد گشتند بروزگار مصطفی (ص) در آخر عهد وی، بنو مدحج بودند، و رئیس ایشان اسود الکذاب بود، مردی کاهن مشعبد که در یمن وطن داشتی، و دعوی پیغامبری کرد، و عمّال رسول خدا را از یمن بیرون کرد. پس خدای تعالی وی را هلاک کرد بدست فیروز الدیلمی، و ذلک أنّه بیته و قتله علی فراشه، فقال النبی (ص) و هو بالمدينة قتل الاسود البارحة رجل مبارک.

قیل: و من هو؟ قال: فیروز، و در روایت دیگر گفتند: فاز فیروز، فبشرّ صلی الله علیه و سلم اصحابه بهلاک الاسود. فرقه دوم بنو حنیفه بودند در یمامه و رئیس ایشان مسیلمه بن حبیب ابو المنذر الکذاب الحنفی که دعوی پیغامبری کرد اندر یمامه، و بر رسول خدا نبشت: من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله، اما بعد فان الارض نصفها لک و نصفها لی. و رسول خدا جواب نبشت: «من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب، اما بعد ف إنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین».

پس رسول (ص) از دنیا بیرون شد، و کار مسیلمه در یمامه بالا گرفت یک چندی، آن گه در عهد ابو بکر صدیق بدست خوأت و وحشی کشته شد، تا وحشی میگفت پس از آن: قتلت خیر الناس فی الجاهلیة، و قتلت شرّ الناس فی الاسلام. و فرقه سیوم بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحة بن خویلد. این طلحة در حیات مصطفی در آخر عهد وی دعوی پیغامبری کرد، و پس از وفات مصطفی روزگاری در آن ردّت بماند و ابو بکر صدیق خالد ولید را با لشکری بجنک وی فرستاد، وی بهزیمت شد، روی به شام نهاد، و در بنی حنیفه گریخت، پس مسلمان گشت و حسن اسلامه. اما آن هفت گروه که پس از وفات مصطفی در خلافت ابو بکر صدیق مرتد گشتند یکی قراره بود، رئیس ایشان عیینة بن حصن. دوم غطفان امیر ایشان قره بن سلمه. سیوم بنو سلیم سر ایشان العجاء بن عبد یالیل. چهارم بنو یربوع مهتر ایشان مالک بن نویره.

پنجم طائفه ای از بنی تمیم و سر ایشان زنی بود که او را سجاحه بنت المنذر میگفتند دعوی پیغامبری کرد و خود را بزنی به مسیلمة الکذاب داد. ششم فرقه کنده بود رئیس ایشان الاشعث بن قیس. هفتم بنو بکر بن وائل بودند در زمین بحرین، و پیشرو ایشان

الحطيم بن زيد بود. اما آن فرقت که در عهد عمر خطاب مرتد گشتند جبلة بن ايهم الغسانی بود و اصحاب وی. و اخبار اهل ردّت و قصه ایشان در تواریخ مشهور است، و شرح آن اینجا احتمال نکند.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ این قوم ابو بکر صدیق است و خالد ولید، و سپاه اسلام و غازیان امت که با اهل ردّت جنگ کردند و دین حق را نصرت دادند. چون ابو بکر صدیق بقتال ایشان بیرون آمد، و لشکر جمع کرد، ساز جنگ بساخت، عمر خطاب گفت: کیف تقاتل الناس و قد قال رسول الله (ص): «امرت ان أقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوا عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها، و حسايهم على الله». فقال ابو بکر: هذا من حقها، و الله لأقاتلن من فرق بين الصلاة و الزكاة، و الذي نفسی بیده لو منعونی عقالا او عناقا ممّا كانوا يؤدونها الى رسول الله، لقاتلتهم علیها. قال عمر: فلما رأیت الله شرح صدر ابی بکر لقتالهم، عرفت انه الحق. قالوا: و أمر علی الناس خالد بن الولید، و قال: اذا غشیتم دارا من دور الناس، فسمعتم فیها اذانا للصلاة، فأمسکوا عنها، و ان لم تسمعوا اذانا فشنّوا الغارة.

مجاهد گفت: این قوم اهل یمن اند که مصطفی (ص) ایشان را گفته: «اتاکم اهل الیمن هم الین قلوبا و ارقّ افئدة، و الایمان یمان و الحکمة یمانیة». و گفته اند که: رسول خدا را ازین آیت پرسیدند، سلمان ایستاده بود، دست مبارک خود بر دوش وی نهاد، گفت: «هذا و ذووه، و لو کان الدین معلقا بالثریا لنا له رجال من ابناء فارس، و فیهم نزلت: و ان یتولّوا یتبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم». و من الاخبار الواردة فی المحبّة ما روی انس بن مالک عن النبی (ص)، قال: «ثلاث من کن فیہ وجد طعم الایمان: من کان الله و رسوله احبّ الیه ممّا سواهما، و من کان یحبّ المرء لا یحبّه الا الله، و من کان أن یلقى فی النار احبّ الیه من ان یرجع الی الکفر، بعد اذ أنقذه الله منه».

و قال (ص): «من احبّ لقاء الله احبّ الله لقاءه، و من کره لقاء الله کره الله لقاءه». و قال: «انّ الله اذا احبّ عبدا دعا جبرئیل فقال: انی احبّ فلانا فاحبه، قال: فیحبه جبرئیل، ثمّ ینادی فی السماء فیقول: انّ الله یحبّ فلانا فاحبّوه، فیحبه اهل السماء، ثمّ یوضع له

القبول في الارض».

و عن انس ان رجلا قال يا رسول الله متى الساعة؟ قال: «ويلك و ما اعددت لها؟» قال: ما اعددت لها الا اتى احب الله و رسوله. قال: «انت مع من احببت» و قال: «ان الله عز و جل اذا احب عبدا القى حبه في الماء، من شرب من ذلك الماء احبه»، و قال: «اذا احب الله عبدا حماه الدنيا كما يظل يحمى احدكم سقيم الماء، و اذا احب الله عبدا استعمله»، قيل: يا رسول الله و كيف يستعمله؟ قال: «يحب اليه طاعته و يوفقه لها».

و في بعض كتب الله: «عبدى! انا و حقك لك محب، فحقي عليك كن لى محبا». قوله: اذلة على المؤمنين يعنى باللين و الرحمة، اعزة على الكافرين بالغظة. همانست كه جاى ديگر گفت: اشداء على الكفار رحماء بينهم. يقال دابة ذلول بينة الذل (بكسر الذال)، اذا كان لينا سهل القيادة، و الذل بكسر الذال خلاف الذل بالضم، لان الاول اللين و الانتقاد، و الثانى الهوان و الاستخفاف. ميگويد: مؤمنانرا متواضع اند فروتن و نرم پهلو و چرب سخن، كقوله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا بِأَمْرٍ مِّنْ جَنِينٍ أَمَّا بَرِ كَافِرَانِ دَرَسَتْ أُنْدُ وَ تَنْدُ وَ تَبِزْ، چنان كه ددان بيابان در فريسه خويش افتند، ايشان در كافران و بى دينان افتند، و با ايشان بكوشند، اينست كه رب العزة گفت: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، نه چون منافقان اند كه مراقبت كافران ميکنند و از ملامت ايشان ميترسند.

قال ابو ذر: «اوصانى رسول الله (ص) بسبع: بحب المساكين و الدنوّ منهم، و أن اصل رحمى و ان جفونى، و أن انظر الى من هو دونى و لا انظر الى من هو فوقى، و أن اقول الحق و ان كان مرأ، و ان لا اخاف فى الله لومة لائم، و ان لا اسئل الناس شيئا، و أن استكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله».

ذِكْرَ فَضْلِ اللَّهِ اى محبتهم لله و لين جانبهم للمسلمين، و شدتهم على الكافرين تفضل من الله عليهم...

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اى انما واليكم و متوليكم الله و رسوله. ولى و مولى در لغت عرب هر دو يکيست. يقول تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، و قال فى موضع آخر: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، و معناهما واحد، و فى الخبر: من كنت مولاه

فعلى مولاہ

یعنی فی ولایة الدین، و هی اجلّ الولايات. گفته‌اند: ولایت اینجا بمعنی اتصال است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» و «مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» لَأنَّهُ جَلٌّ و عَزٌّ قَدْ وَصَلَهُمْ بِرَحْمَتِهِ و هُوَ يَلِيْ مُوَرِّهَم، و يَخْتَصُّهُمْ بِالرَّحْمَةِ دُونَ غَيْرِهِمْ. میگوید: مؤمنانند که برحمت الله مخصوص‌اند، و با خدای پیوند دوستی دارند، و خدای کارساز و همدل و یار ایشان، و همچنین «من كنت مولاہ فعلىّ مولاہ».

میگوید: هر که مرا در دین و اعتقاد با وی پیوند است و دوستی، علی را با وی پیوند است و دوستی، و این شرف و فضل علی (ع) را گفت.

و من فضائل علی (ع) ما روی عمران بن حصین انّ النّبی (ص) قال: «انّ علیّا منّی و انا منه، و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی».

و عن ابن عمر قال: «آخی رسول اللّٰه (ص) بین اصحابه، فجاء علیّ تدمع عیناه، هذا علیّ ولیکم، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، فقال آخیت بین اصحابک و لم تؤاخ بینی و بین احدی؟ فقال رسول اللّٰه (ص): «انت اخی فی الدنّیا و الآخرة»، و قال: «انت منّی بمنزلة هارون من موسی الا انه، لا نبیّ بعدی».

و روی الرضا عن آباءه عن علی (ع) قال: «قال لی رسول اللّٰه (ص): لیس فی القيامة راكب غیرنا، و نحن اربعة، فقام الیه رجل من الانصار فقال فداک ابي و أمی انت و من؟ قال: أنا علی البراق، و اخی صالح علی ناقة اللّٰه الّتی عقرت، و عمّی حمزة علی ناقتی العضاء، و اخی علی علی ناقة من فوق الجنة، و بیده لواء الحمد ینادی: لا اله الا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه».

و قال (ص): «اذا كان یوم القيامة نودیت من بطنان العرش: نعم الأب ابوک ابراهیم الخلیل، و نعم الاخ اخوک علی بن ابی طالب»!

و عن ابی سعید الخدری قال: نظر رسول اللّٰه (ص) فی وجه علیّ بن ابی طالب فقال: «کذب من یزعم انه یحبّنی و هو یبغضک».

علی مرتضی ابن عم مصطفی شوهر خاتون قیامت فاطمه زهرا که خلافت را حارس بود، و اولیا را صدر و بدر بود چنان که نبوت بمصطفی ختم کردند خلافت خلفاء راشدین بوی

ختم کردند.

خاتمت نبوت و خاتمت خلافت هر دو بهم از آدم بمیراث همی آمد عصرًا بعد عصر، تا بعهد دولت مصطفی خاتمت نبوت بمیراث بمصطفی رسید، و خاتمت خلافت بعلی مرتضی رسید. رقیب عصمت و نبوت بود، عنصر علم و حکمت بود، اخلاص و صدق و یقین و توکل و تقوی و ورع شعار و دثار وی بود، حیدر کرّار بود، صاحب ذو الفقار بود، سید مهاجر و انصار بود. روز خیبر مصطفی گفت: «لأعطينَّ هذه الراية غدا رجلا يفتح الله على يديه، يحبّ الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله».

فردا این رایت نصرت اسلام بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند.

همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت لا اله الا الله بکدام صدیق خواهد سپرد. دیگر روز مصطفی گفت: «این علی بن ابی طالب؟»

گفتند: یا رسول الله هو یشتکی عینیه، چشمش بدرد است. گفت: او را بیارید. بیاوردند.

زبان مبارک خویش بچشم او بیرون آورد شفا یافت، و نوری نو در بینایی وی حاصل شد، و رایت نصرت بوی داد. علی گفت: «یا رسول الله اقاتلهم حتی یكونوا مثلنا»

ایشان را بتیغ چنان کنم که یا همچون ما شوند یا همه را هلاک کنم. رسول گفت: یا علی آهسته باش، و با ایشان جنگ بر اندازه ناکسی و بی قدری ایشان کن، نه بر قدر قوت و هیبت خویش، «یا علی ادعهم الی الاسلام و آخرهم بما یجب علیهم من حق الله فیہ، فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من أن یكون لک حمر النعم».

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ جَابِر بن عبد الله گفت: این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب فرو آمد: عبد الله سلام و اسد و اسید و ثعلبه، که رسول خدا ایشان را فرموده بود که با جهودان و ترسایان موالات مگیرید، و ذلك فی قوله: لا تتخذوا اليهود والنصارى أولیاء.

پس بنی قریظه و نضیر ایشان را دشمن گشتند، و سوگند یاد کردند که با اهل دین محمد نه نشینیم، و نه سخن گوئیم، و نه مبیعت و مناکحت کنیم.

عبد الله سلام برخاست، و اصحاب وی بمسجد رسول خدا آمدند وقت نماز پیشین، و آن قصه باز گفتند، و از قوم خویش شکایت کردند که چنین سوگندان یاد کردند بهجرت ما، و

اکنون نه با ایشان می‌توانیم نشست، و نه با یاران تو یا رسول‌الله، که خانه‌های ما بس دور است از مسجد، و پیوسته اینجا نمی‌توانیم بود. اکنون تدبیر چیست، که ما در رنجیم. همان ساعت جبرئیل آمد، و این آیت آورد. رسول خدا بر ایشان خواند. ایشان گفتند: رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء. گفته‌اند که: آن ساعت که این آیت فرو آمد، یاران همه در نماز بودند، قومی نماز تمام کرده بودند، قومی در رکوع بودند، قومی در سجود، و در میانه درویشی را دید که در مسجد طواف میکرد، و سؤال میکرد. رسول خدا او را بخود خواند، گفت: «هل اعطاک احد شیئا؟»

هیچ کس هیچ چیز بتو داد؟ آری آن جوانمرد که در نماز است انگشتی سیمین بمن داد.

گفت: در چه حال بود آنکه بتو داد. گفت: در رکوع بود، اندر نماز اشارت کرد بانگشت، و انگشتی از انگشت وی بیرون کردم. چون بنگرستند علی مرتضی بود.

رسول خدا آیت بر خواند، و اشارت بوی کرد: وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ، و برین وجه آیت از روی لفظ اگر چه عام است از روی معنی خاص است، که مؤمنان را بر عموم گفت، و علی بدان مخصوص است، و روا باشد که بر عموم برانند.

و معنی رکوع نماز تطوع بود یعنی که: وَ هُمْ يَصَلُّونَ مِنَ التَّوَابِعِ. اقامت صلاة یاد کرد، و آن گه راکعون جدا کرد شرف تواضع پیدا کردن را. و رکوع در قرآن جایها از دیگر ارکان نماز مسمی است، و در آن دو وجه است: یکی آنست بر مذهب عرب که جزئی از چیزی یاد کنند، و بآن کل خواهند، که از رکوع سخن گوید نماز خواهد برین وجه، چنان که مریم را گفت: وَ ارْكَعِي، و چنان که گفت: وَ قُومُوا لِلَّهِ قِيَامًا، و گفت: وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ سجود یاد کرد و مراد نماز است. دیگر وجه آنست که عرب پیش از اسلام سجود میکردند و قیام، معبود خویش را، و رکوع نشناختند.

رکوع اسلام در افزود. جایی که رکوع مجرد یاد کند بر آن وجه است، چنان که گفت: وَ ارْكَعُوا، و گفت: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا، و آنجا که گفت حکایت از داود: وَ خَرَّ رَاكِعًا معنی آن ساجد است در تفسیر، و از بهر آن راکع خواند که ساجد پیشتر برکوع شود پس بسجود، و رکوع در لغت عرب انحناء ظهر است.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هَر كِه پذیرفتاری خود را و دل خود را و نازیدن خود را خدای را گزیند و او را دوست و یار پسندد و رسول را و مؤمنان را، فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ یعنی انصار دین الله هم الغالبون. غالبان ایشانند که مؤمناند و انصار دین خداند، یعنی عبد الله سلام و اصحاب وی، که ایشان غالب آمدند، و جهودان و ترسایان مغلوب، که ایشان را کشتند، و گروهی از خان و مان و اوطان آواره کردند.

النوبة الثالثة

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ جلیل و جبار، خداوند بزرگوار، دانای بر کمال، عزیز و ذو الجلال، به نداء کرامت بندگان را میخواند، و از روی لطافت ایشان را مینوازد، و بنعت رأفت و رحمت روی دل ایشان از اغیار با خود میگرداند، و میگوید: بیگانه را بدوست مگیرید، و دشمن را بصحبت خود مپسندید. دوست که گیرید، و یار که گیرید خدای را پسندید، در کار خدا دوست گیرید، و در دین خدا یار پسندید. حقائق ایمان که جویید از موالات اولیاء الله جویید و معادات اعداء دین. مصطفی (ص) گفت: «اوثق عری الايمان الحبّ فی الله و البغض فی الله».

و دشمنان دین که معادات ایشان فرض است یکی شیطان است و دیگر نفس اماره، و نفس از شیطان صعب تر، که شیطان در مؤمن طمع ایمان نکند، از وی طمع معصیت دارد، باز نفس وی او را بکفر کشد، و از وی طمع کفر دارد. شیطان بلا حول بگریزد، و نفس نگریزد. یوسف صدیق آن همه بلاها بوی رسید از چاه افکندن، و بیندگی فروختن، و در زندان سالها ماندن، و از آن هیچ بفریاد نیامد، چنان که از نفس اماره آمد، گفت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، و مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ دَرین آیت اشارتی است دانایان را، و بشارتی است مؤمنانرا. اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی اگوشوان و نگهبان خداست، و پیوسته بر جا است، چه زیان دارد این دین را اگر قومی برگردند و مرتد شوند. اگر قومی مرتد شوند رب العزة دیگرانی آرد که آن را بجان و دل باز گیرند، و بنام پرورند، معالم امر و قواعد نهی بایشان محفوظ دارد، و بساط شرع بمکان ایشان مزین دارد، رقم محبت برایشان کشیده که يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، بخط الهی صفحه دلشان

بنگاشته که کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، چراغ معرفت در سر ایشان افروخته که فَهَوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. الْهَيْتَ مَرَبِي إِيشَان، و حجر نبوت مهد ایشان، ازل و ابد در وفای ایشان، میدان لطف مستودع نظر ایشان، بساط هیبت مستقر همت ایشان. همانست که جای دیگر گفت: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ». و مصطفی (ص) گفت: «لا تزال طائفة من أمتي على الحق ظاهرين، لا يضرهم من خالفهم حتى يأتي امر الله».

و بشارت آنست که هر که مرتد نیست وی در شمار دوستانست، و اهل محبت و ایمان است. هر که در وهده ردّت نیفتاد، او را بشارتست که اسم محبت بر وی افتاد. يقول الله تعالى: مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. نخست محبت خود اثبات کرد و آن گه محبت بندگان، تا بدانی که تا الله بنده را بدوست نگیرد، بنده بدوست نبود.

واسطی گفت: «بطل جهنم بذکر حبّه لهم بقوله: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، و أنى تقع الصفات المعلولة من الصفات الازلية الأبدية!»! ابن عطاء را پرسیدند که محبت چیست؟ گفت: اغصان تغرس فى القلب فتثمر على قدر العقول. درختی است در سویداء دل بنده نشانده، شاخ بر اوج مهر کشیده، میوه‌ای باندازه عقل بیرون داده.

بیر طریقت گفت: «نشان یافت اجابت دوستی رضاست. افزاینده آب دوستی وفاست. مایه گنج دوستی همه نور است. بار درخت دوستی همه سرور است. هر که از دو گیتی جدا ماند، در دوستی معذور است. هر که از دوست جزاء دوست جوید نسیاس است، دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ عظیم کاری و شگرف بازاری که آب و خاک را برآمد، که قبله دوستی حق گشت، و نشانه سهام وصل، چون که ننازد رهی! و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است! آن درختی که همه بار سرور آرد دوستی است. آن تربت که ازو همه نرگس انس روید دوستی است. آن ابر که همه نور بارد دوستی است. آن شراب که زهر آن همه شهد است دوستی است آن راه که خاک آن همه مشک و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است، و داغ دوستی ابدی است».

تا دوستی دوست مرا عادت و از دوست منم همه و از من همه

دوست.

خوست

بنگر دولت دوستی که تا کجا است! بشنو قصه دوستان که چه زیبا است! میدان دوستی یک دل را فراخ است. ملک فردوس بر درخت دوستی یک شاخ است. آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعادست. برسد هر که صادق روزی بآنچه مرادست. بدادود وحی آمد که: یا داود هر که مرا بجوید بحق مرا یابد، و آن کس که دیگری جوید مرا چون یابد. یا داود زمینیان را گوی: روی بصحبت و مؤانست من آرید، و بذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم. من طینت دوستان خود از طینت خلیل خود آفریدم، و از طینت موسی کلیم خود و از طینت محمد حبیب خود. یا داود من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم و بجلال خود پروردم. مرا بندگانی اند که من ایشان را دوست دارم، و ایشان مرا دوست دارند: *يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ*. ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم: *فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ*. ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود: *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ*. ایشان در وفاء عهد من و من در وفاء عهد ایشان: *أَوْفُوا بَعْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ*. ایشان مشتاق من و من مشتاق ایشان: «*الا طال شوق الأبرار الی لقای، و أنا الی لقائهم لاشد شوقا*».

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قال ابو سعید الخراز رحمه الله: اذا اراد الله ان يوالى عبدا من عبده فتح عليه بابا من ذكره، فاذا استلذ الذكر فتح عليه باب القرب، ثم رفعه الى مجلس الانس، ثم اجلسه على كرسى التوحيد، ثم رفع عنه الحجب، و ادخله دار الفردانية، و كشف عنه الجلال و العظمة، فاذا وقع بصره على الجلال و العظمة، بقى بلا هو، فحينئذ صار العبد فانيا، فوقع فى حفظه سبحانه، و برىء من دعاوى نفسه».

بو سعید خراز گفت: چون خدای تعالی خواهد که بنده‌ای برگزیند، و از میان بندگان او را ولی خود گرداند، اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که وی را بر ذکر خود دارد، تا از کار خود با کار حق پردازد، و از یاد خود با یاد حق پردازد، و از مهر خود با مهر حق آید. چون با ذکر و مهر حق آرام گرفت، او را بخود نزدیک گرداند. نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود، و کراهیت معصیت، و عزلت از خلق، و لذت خلوت.

پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشانند. آزاد از خلق، و شاد بحق، و بی‌قرار در عشق، حجابها برداشته، و در میدان فردانیت فرو آورده، و مکاشف

جلال و عظمت گشته، از خود بیگانه، و با حق یگانه، در خود برسیده، و بمولی رسیده، همی گوید بزبان بیخودی: بر خبر همی رفتم جویان یقین ترس یا نه، و اومید برین مقصود از من نهان، و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز بینند، و از دوست چنین بجان. شنو سخن آن پیر طریقت که نیکو گفت: ای مهیم اکرم! ای مفضل ارحم! ای محتجب بجلال و متجلی بکرم! قسام پیش از لوح و قلم، نماینده سور هدی پس از هزاران ماتم! بادا که باز رهم روزی از زحمت حوا و آدم! آزاد شوم از بند وجود و عدم. از دل بیرون کنم این حسرت و ندم. با دوست بر آسایم یک دم. در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام.

تا کی سخن اندر صفت و خلقت	تا کی جدل اندر حدث و قدمت
آدم	عالم!
تا کی تو زنی راه برین پرده و تا	ببزار نخواهی شدن از عالم و آدم!

کی

۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند! لا تَتَّخِذُوا مَكْنِدَ و بدست مگیرید، الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا و لَعِبًا ایشان را که دین شما بافسوس و بازی گرفتند، مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ از ایشان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما، وَ الْكُفَّارَ و آن کافران، أَوْلِيَاءَ مَشْمَارِيدَ ایشان را بدوستان. وَ اتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزید از خشم و عذاب خدای، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) اگر گرویدگان اید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ و چون بنماز خوانید، اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا و لَعِبًا بانگ نماز را بافسوس و بازی آرند، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَن بَانَسْتِ که ایشان، قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قومی اند که حق در نمی یابند.

قُلْ گوی: يا أَهْلَ الْكِتَابِ ای خوانندگان تورات و انجیل! هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا در چه چیز بر ما می کین دارید و آن را از ما نمی پسندید، إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر آنکه ما گرویده ایم بخدای، وَ ما أَنْزَلَ إِلَيْنَا و آنچه فرو فرستاده آمد بر ما، وَ ما أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ و آنچه فرو فرستاده آمد از پیش، وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ و بیشتر شما فاسقان و از طاعت بیرون شدگان اید.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ غَوِيٌّ شَمًا رَا خَيْرٌ كُنْم؟ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةٌ بِهٖ بَهْتَرُ اَزْ اَنِّ يَثُوَابُ، عِنْدَ اللّٰهِ زَدِيْكَ خَدَايْ، مِّنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ اَن كَسَّ كِهْ اَللّٰهُ لَعْنَتَ كَرْدَ بَرِ وِي، وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ خَشْمَ گَرَفْتِ بَرِ وِي، وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيْرَ وَ اَزِيْشَانَ كَبِيْرًا كَرْدَ وَ خُوْكَانَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوْتِ وَ طَاغُوْتِ پَرَسِيْتِيْدَنْدَ اَوْلٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا اِيْنَانَ اَنْدَ كِهْ بَرِ بَتْرِيْنِهْ جَايْگَاهْ اَنْدَ، وَ اَضَلُّ وَ بِيْ رَاهْ تَرِ بَرِ بِيْ رَاهِيْ اَنْدَ، عَن سَوَاءِ السَّبِيْلِ (٦٠) اَزِ مِيَاْنِهْ رَاهْ رَاسْتِ.

وَ اِذَا جَاؤُكُمْ وَ اَنِّ گِهْ كِهْ بَشْمَا اِيْنِيْدَ، قَالُوْا اَمَّا نَا كُوِيْنِيْدَ كِهْ بَغْرُوِيْدِيْمَ، وَ قَدْ دَخَلُوْا بِالْكَفْرِ وَ بَا كَفْرٍ دَرآمدن. وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ وَ بَا كَفْرِ بِيْرُوْنِ شَدْنَدَن، وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ (٦١) وَ خَدَايْ دَانَاتَرِ اسْتِ بَا نِچِهْ نِهَانَ مِيْدَارَنَد.

وَ تَرٰى كَثِيْرًا مِنْهُمْ وَ فَرَاوَانِيْ بِيْنِيْ اَزِيْشَانَ، يُسَارِعُوْنَ فِى الْاِيْتِمِ وَ الْعُدُوَانِ كِهْ مِيْ شَتَابَنَدِ دَرِ بِيْزِهْ وَ اَفْزُوْنِيْ جِسْتَن، وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتِ وَ خُوْرْدَنِ رَشُوْتِ لِبَيْسٍ مَا كَانُوْا يَعْْمَلُوْنَ (٦٢) بَدَا كِهْ اَنْسْتِ كِهْ اِيْشَانَ مِيْكَنَنْد!

لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ چَرَا بَا زِ نَزْدِنِ اِيْشَانَ رَا الرِّبٰئِيُوْنَ وَ الْاَحْبَارُ رُهْبَانَ وَ دَانِشْمَنْدَانَ عَن قَوْلِهِمُ الْاِيْتِمِ اَزِ گَفْتَنِ اِيْشَانَ دَرُوْغِ، وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتِ وَ خُوْرْدَنِ اِيْشَانَ رَشُوْتِ، لِبَيْسٍ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ (٦٣) بَدَا كِهْ اَنْسْتِ كِهْ اِيْشَانَ مِيْكَنَنْد.

وَ قَالَتْ الْيَهُودُ جِهُوْدَانِ گَفْتَنَد: يَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ دَسْتِ رَا زَقِ بَسْتِهْ اسْتِ، غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ دَسْتِ اِيْشَانَ بِيْسْتَنَدَ، وَ لَعْنُوْا بِمَا قَالُوْا وَ لَعْنَتِ كَرْدَنَدِ بَرِ اِيْشَانَ بَا نِچِهْ گَفْتَنَدَ، بَلْ يَدَاہُ مَبْسُوْطَتَانِ بَلْ كِهْ دُوْ دَسْتِ اُوْ گَشَادِهْ اسْتِ، يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ نَفَقَتِ مِيْكَنَدِ چَنَانَ كِهْ خُوَاهَدِ وَ كَلِيْزِيْدَنِّ وَ بَخُوَاهَدِ اَفْزُوْدَ، كَثِيْرًا مِنْهُمْ فَرَاوَانِيْ رَا اَزِيْشَانَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِّنْ رَّبِّكَ اَنْچِهْ فَرُوْ فَرَسْتَادِهْ اَمَدِ بَرِ تُوْ اَزِ خَدَاوَنَدِ تُو، طُغْيٰنًا وَ كُفْرًا نَاپَاكِيْ وَ كَفْرٍ، وَ اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ وَ بِيْفَكَنْدِيْمِ مِيَاْنِ اِيْشَانَ دَشْمَنِيْ وَ زَشْتِيْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تَا رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ، كَلَّمَا اَوْقَدُوْا نَارًا هَرِ گِهْ كِهْ اَتَشِيْ اَفْرُوْزَنَدَ، لِلْحَرْبِ جَنْگِ رَا اَطْفَاہَا اللّٰهُ خَدَايْ اَنِّ اَتَشِ رَا فَرُوْمِيْكَشَدِ وَ يَسْعُوْنَ فِى الْاَرْضِ فَسَادًا وَ هَمُوَاْرِهْ دَرِ زَمِيْنِ بَتْبَاهِيْ مِيْشْتَابَنَدَ، وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ (٦٤) وَ اللّٰهُ تَبَاهِيْكَارَانَ رَا دُوْسْتِ نَدَارَد.

التوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَ لَعِبًا اِيْنِ دَرِ شَأْنِ دُو

جهود آمد که جایی خالی نشسته بودند، بانگ نماز شنیدند، خنده کردند، و بافسوس سخن گفتند. رب العالمین گفت: «ایشان که دین شما را بافسوس و بازی گرفتند بدوست مگیرید، و با ایشان موالات مکنید و در جمله سه قوم بودند که بافسوس سخن میگفتند، و مسلمانان را میرنجاییدند: مشرکان عرب و منافقان و اهل کتاب رب العالمین حوالت استهزا با مشرکان کرد، آنجا که گفت: *إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ*، و در صفت منافقان گفت: *إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ*، و در صفت اهل کتاب گفت: *الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ*. و الکفار مجرور قراءت ابو عمر و کسایی است معطوف بر *مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ* ای: و من الکفار.

باقی بنصب خوانند، معطوف بر *الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ* ای: و لا تتخذوا الکفار اولیاء. آن گه گفت: *وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* پرهیزید از خشم و عذاب خدا در موالات این کافران اگر بحقیقت گرویدگانید و بوعد و وعید وی ایمان دارید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی بالاذان و الاقامة. چون مسلمانان بانگ نماز میگفتند، و بر نماز میخواستند جهودان میگفتند: *قد قاموا لا قاموا، قد صلوا لا صلوا، رکعوا لا رکعوا، سجدوا لا سجدوا*. این سخن بر طریق استهزا میگفتند و میخندیدند، تا رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سدی گفت: مردی ترسا در مدینه آواز مؤذن شنید که میگفت: «اشهد ان محمدا رسول الله». آن ترسا گفت: *حرق الکاذب، سوخته باد دروغ زن*. رب العزة این سخن هم در آن ترسا اجابت کرد. چاکری داشت، و یک شب آتش برافروخت اندر خانه، و ترسا و کسان وی همه خفته بودند. شوری از آن آتش در جامه افتاد، ترسا و کسان وی هر چه در خانه همه بسوخت. و گفته اند: کافران چون آواز مؤذن شنیدند که بانگ نماز میگفت حسد بردند بر رسول خدا و مسلمانان، و آن را عظیم کراهیت داشتند. آمدند برسول خدا و گفتند: تو دعوی نبوت میکنی، و بدعتی نهادی که انبیا ننهاند که پیش از تو بودند، و اگر درین خیری بودی ایشان بدان سزاوار تر بودندی از کجا بر ساختی و چرا نهادی این آواز دادن بدین ناخوشی؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: *وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا* یعنی که اگر کافران این آواز ناخوش میدانند بدان اعتبار نیست، که

هیچ گفتار ازین.

نیکوتر و هیچ آواز ازین خوشتر نیست، که خلق را بر خدای میخواند، و بحق دعوت میکند. اتَّخَذُوها اینها و الف بیبک وجه با نماز میشود، از بهر آنکه چون بر بانگ نماز استهزا کنند بر نماز کرده باشند. دیگر وجه آنست که: اتَّخَذُوا الدَّعْوَةَ هَزْوًا و لعبًا. ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ما لهم فی اجابتهم لو اجابوا اليها! و ما عليهم فی استهزائهم بها!

فصل فی بدو الاذان و ذکر فضائله و آدابه

عبد الله بن زید الانصاری گفت: مسلمانان چون به مدینه آرام گرفتند نماز میکردند، و بانگ نماز خود نمی شناختند و نمی دانستند. با یکدیگر مشورت کردند که سببی باید که ما را فراهم آرد نماز را، و نشانی بود وقت نماز را. قومی گفتند: علمی بر بام مسجد برپای کنیم بوقت نماز تا مسلمانان چون آن بینند یکدیگر را خبر دهند، و بنماز آیند. رسول خدا آن را نپسندید. قومی گفتند: آتشی برافروزیم، و مسلمانان را بدان آگاهی دهیم. قومی گفتند: قرنی سازیم چنان که جهودان ساخته اند.

قومی گفتند: ناقوس سازیم چنان که ترسایان کرده اند. مصطفی (ص) هر دو کراهیت داشت، از آنکه هر دو شعار جهودان و ترسایان بود. عبد الله زید گفت: آن شب بخفتم. بخواب نمودند مرا مردی که جامه سبز پوشیده بود، و ناقوسی داشت. گفتم ای بنده خدا! این ناقوس بمن دهی؟ گفت: تا چه کنی. گفتم تا مردم را باین بر نماز خوانم. گفت: ترا بجیزی به ازین دلالت کنم. گفتم: آن چیست؟ بر بالای ایستاد و گفت: الله اکبر، الله اکبر. همی گفت تا بانگ نماز تمام کرد. پس از آن موضع تحول کرد، پاره ای فراتر شد. یک قعده بنشست. آن گه برخاست، و اقامت گفت هر کلمه ای یک بار مگر کلمه اقامت که دو بار بگفت. (گفتا) چون بیدار شدم، رسول خدا را از آن خواب خویش خبر دادم. گفت: یا عبد الله این کلمات بلال را درآموز، تا وی بانگ نماز کند، که آواز وی بلندتر است. بلال در مسجد بانگ نماز گفت. عمر خطاب بشنید در خانه خویش، برخاست بیرون آمد، گفت: یا رسول الله این آواز که بلال داد، و این بانگ نماز هم بر این صفت مرا نیز بخواب نمودند. رسول خدا از آن شاد گشت، و خدای را عز و جل حمد گفت.

و بدان که بانگ نماز سنتی مؤکد است و شعار اسلام، و تعطیل آن روا نیست. و گفته اند

که: فرض کفایت است و ترجیح در آن سنت، و تثویب در بانگ نماز بامداد سنت، و طهارت در آن سنت، که مصطفی (ص) گفت: «حقّ و سنّة ان لا یؤذّن لکم احد الا هو طاهر». و قیام در آن سنت، که رسول خدا بلال را گفت: «قم فناد»، و در اذان ترسل سنت است، یعنی آهستگی و گسستگی، و در اقامت ادراج سنت است، یعنی پیوستگی و سبک گفتن، لقول النبی (ص) لبلال: «اذا اذنت فترسل، و اذا اقامت فاجدر، و اجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الاکل من اکلہ و الشارب من شربہ، و المعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ، و لا تقوموا حتی ترونی».

هر که بانگ نماز شنود مستحبّ است جواب دادن آن هم چنان که مؤذن میگوید وی میگوید، الا در حیعله، که بجواب آن گوید: لا حول و لا قوۃ الا باللّٰه، و بجواب تثویب گوید: صدقت و بررت، و بجواب لفظ اقامت گوید: اقامها اللّٰه و ادامها ما دامت السّماوات و الارض.

و اگر در نماز بود، آن ساعت که بانگ نماز شنود، چون سلام باز دهد، بقضا باز آرد، و اگر قرآن خواند جواب اذان باز دهد، آن گه بر قرآن خواندن باز شود، و چون از بانگ نماز فارغ شد درود بمصطفی دهد، لقوله (ص): «اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما یقول، ثم صلّوا علیّ فانّه من صلی علیّ مرّة صلی اللّٰه علیه بها عشاء».

پس گوید هم مؤذن و هم شنونده: «اللّٰهم ربّ هذه الدّعوة التّامة و الصّلاة القائمة آت محمدا الوسيلة و الفضيلة، و ابعثه المقام المحمود الّذی وعدته»، که مصطفی (ص) گفت: هر کس که این بگوید، حلّت له شفاعتی یوم القيامة.

و در میان بانگ نماز سخن گفتن ناشایست است، و بر داشتن آواز و ایستادن بر جای عالی و استقبال قبله از شرائط آنست، و انگشت در هر دو گوش نهادن از هیأت آن. و پس از بانگ نماز شام بگوید: «اللّٰهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعائک، اغفر لی»، که رسول خدا امّ سلمه را چنین فرمود. و میان بانگ نماز و اقامت دعا فرو نگذارد که مصطفی گفت: «انّ الدّعاء لا یردّ بین الاذان و الاقامة، فادعوا»، و چون نداء الصّلاة شنود، گوید: مرحبا بالقائلین عدلا و بالصّلاة مرحبا و اهلا.

و مؤذن باید که مردی مسلمان عاقل باشد که از کافر و دیوانه درست نیاید، که نه اهل

عبادت‌اند، و زن را کراهیت است مگر اقامت، که وی را رواست، و مستحبّ و اولی‌تر آنست که مؤذّن آزاد باشد و بالغ و عدل و امین، که در خیر است: «يُؤذّن لکم خیارکم». عمر خطاب یکی را گفت: من مؤذّنوکم؟ فقال موالینا او عبیدنا.

قال: انّ ذلك لنقص كبير. و بیشترین علما مؤذّنی کردن فاضل‌تر داشته‌اند از امامی کردن، لقول الله تعالی: وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ؟ و لقول النبی (ص): «الأئمة ضمنا، و المؤذّنون امنا، فارشد الله الأئمة و غفر للمؤذّنين»، و معلومست که حال امین تمامتر است از حال ضمین. و قال (ص): «ثلاثة على كئيبان المسك يوم القيامة: عبد ادّی حق الله و حق مولاہ، و رجل امّ قوما و هم به راضون، و رجل ینادی بالصّلوات الخمس کل یوم و لیلة»، و قال (ص): «المؤذّن یغفر له مدی صوته، و یشهد له کل رطب و یابس»، و قال: «من اذن سبع سنین محتسبا کتبت له براءة من النار»، و قال: «تعجب ربّک من راعی غنم فی راس شطيّة للجبل، یؤذّن بالصلاة، و یصلی، فیقول الله عز و جل: انظروا الی عبدی هذا یؤذّن و یقیم الصّلاة، یخاف منی، قد غفرت لعبدی، و ادخلته الجنة»، و قال عمر: «لو کنت مؤذّنا لما بالیت ان لا أجاهد و لا احجّ و لا اعتمر بعد حجّة الاسلام».

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا ابن عباس گفت: نفری از جهودان برسول خدا آمدند ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع و امثال ایشان، و پرسیدند از رسول خدا که از پیغامبران مرسل کدام‌اند که ایمان به ایشان میباید آورد؟ رسول گفت: «أَمَّنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ». چون نام عیسی شنیدند نبوت وی را جاحد شدند و انکار نمودند و گفتند: ایمان نیاریم بآنکس که بوی ایمان آرد و سوگند یاد کردند، و گفتند: و الله که ندانیم بتر ازین دین که شما دارید. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا ای هل تکرهون و تنکرون منّا الا ایماننا و فسقکم؟ این خلاصه سخن است یعنی شما کراهیت میدارید ایمان ما، و میدانید که ما بر حقیق، و این کراهیت شما از آن است که شما فاسق گشتید و بر دین باطل بماندید، بسبب آن ریاست که یافته‌اید، و رشوت میستانید، و مال بدست می‌آرید.

وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و او زیادت است، معنی آنست: لفسقکم نقمتم علینا الا ایمان. اگر

کسی سؤال کند، گوید: چون تواند بود کسی که دین حق شناسد، و حقیقت و صدق آن داند، آن گه دین باطل گیرد، و حق بگذارد، این بعقل چون راست آید؟ جواب آنست که مثل این در مشاهده بسی دیده‌ایم و شنیده، کسی که داند بتحقیق که قتل گناهی صعب است و کبیره‌ای بزرگ، مرد را بدوزخ برد و بعقوبت در افکند، و آن گه در آن میکوشد و می‌کند شفاء غیظی را یا سلب مالی را، و همچنین ابلیس مهجور دانست که الله تعالی وی را بآن معصیت که کرد بگيرد و عقوبت کند، و آن گه همی کرد، و هواء خویش بر طاعت حق اینار میکرد، و ازین جنس اگر بر شماریم فراوان است و آن همه بارادت و تقدیر خدای جهانست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكََ اِشَارَتَسْتِ فَرَا تَصْدِيقِ مُؤْمِنَانَ وَ هَدَى اللّٰهُ اِيشَانَ رَا بِنَزْدِيكَ خَدَا، وَ اِينَ اَيْتِ جَوَابِ جَهودَانَ اَسْتِ كِهْ كَفْتَنَدِ نَدَانِيْمِ دِيْنِي بْتَرِ اَزِ دِيْنِ شِمَا. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْتِ: يَا مُحَمَّدِ اِيشَانَ رَا جَوَابِ دِهْ كِهْ: خَبْرِ كَنَمِ شِمَا رَا بَهْ بْتَرِ اَزِ اَنَكِهْ شِمَا مُؤْمِنَانَ رَا مِي پِنْدَارِيْدِ بِيَادِاشِ نَزْدِيْكَ خَدَا. مَثُوْبَةٌ نَصَبِ عَلَيِّ التَّفْسِيْرِ اَسْتِ. مَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ اِيْنِ مَنْ دُو وَجِهْ دَارِدِ: يَكِيْ اَنَكِهْ مَحَلِّ اَنْ خَفَضَ اَسْتِ بَرِ بَدَلِ شَرٍّ، وَ بَدِيْگَرِ وَجِهْ مَحَلِّ اَنْ رَفَعَ اَسْتِ بَرِ اَضْمَارِ هُو، يَعْني: هُو مَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ، وَ بَرِيْنِ وَجِهْ مَعْني اَنَسْتِ كِهْ: چُونِ اِيْنِ اَيْتِ اَمَدِ كِهْ: قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكََ جَهودَانَ كَفْتَنَدِ: مَنْ هَمْ؟ مَصْطَفِي (ص) كَفْتِ: مَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ يَعْني: هُو مَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ.

وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيْرَ قِرْدَةَ اَزِ جَهودَانَ اَسْتِ وَ خَنَازِيْرَ اَزِ تَرْسَايَانَ، قِرْدَةَ اَزِ صِيَادَانَ شَنْبِهْ اَنْدِ بَهْ اِيْلِهْ، وَ خَنَازِيْرَ اَزِ مَكْذِبَانِدِ بَمَائِدِهْ، وَ عِبْدَ الطّٰغُوْتِ پَرَسْتَنْدِگَانَ گُوَسَالِهْ اَنْدِ. طَاغُوْتِ اِيْنْجَا عَجَلِ اَسْتِ. حَمْزَهْ تَنْهَا وَ عِبْدَ الطّٰغُوْتِ خَوَانِدِ بَضْمَ بَا، وَ طَاغُوْتِ بَخْفَضِ بَرِ سَبِيْلِ اَضَاْفَتِ. وَ عِبْدِ بَرِ مِثَالِ حَذَرِ وَ فِطْنِ بِنَاءِ مِبَالِغَتِ اَسْتِ بَرِ مَعْني عَابِدِ، يَعْني: ذَهَبِ فِيْ عِبَادَةِ الطّٰغُوْتِ كَلِّ مَذْهَبِ. بَاقِيْ قِرَاءِ عِبْدِ بَفْتَحِ بَا وَ دَالِ خَوَانِدِ، وَ طَاغُوْتِ بِنَصْبِ، وَ مَعْطُوْفَسْتِ بَرِ مَا تَقَدَّمَ، يَعْني: مَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ عِبْدَ الطّٰغُوْتِ. اَوْلَيْكَ شَرٌّ مَكَانًا اَيِ مَكَانَةً وَ مَنْزِلَةً، وَ اَضَلُّ عَنْ سِوَاِ السَّبِيْلِ اَيِ عَنِ الْقَصْدِ السَّبِيْلِ طَرِيْقِ الْهَدْيِ.

وَ اِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوْا اٰمَنَّا دَرِ مِيَانَ جَهودَانَ مَنَافِقَانِيْ بُوْدَنَدِ كِهْ دَرِ پِيْشِ رَسُوْلِ خَدَا مِيْشَدَنَدِ وَ مِيْ كَفْتَنَدِ: نَحْنُ نَعْرِفُ صَفْتِكَ وَ نَعْتِكَ، اٰمَنَّا بِاَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ. بَزْبَانَ اِيْنِ مِيْ كَفْتَنَدِ، وَ دَرِ دَلِّ

کفر میداشتند. رب العالمین گفت: دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ اِی دَخَلُوا و خَرَجُوا کافرین، و الکفر معهم فی کلتی حالتیهم. وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا کَانُوا یَکْتُمُونَ فی قلوبهم من الکفر. وَ تَرَى کَثِیْرًا مِنْهُمْ مِنَ الْیَهُودِ یُسَارِعُوْنَ فِی الْاِیْمَانِ وَ الْعُدُوَانِ یَبَادِرُوْنَ اِلَى الْمَعْصِیَةِ وَ الظُّلْمِ، وَ اُكْلِهِمُ السُّحْتِ یَأْخُذُوْنَ مِنَ الرِّشَاءِ عَلٰی کِتْمَانِ الْحَقِّ. کَثِیْرًا مِنْهُمْ اَزْ بَیْرٍ اَنْ گفتم: نه همه آن بودند که در اثم و عدوان مسارعت نمودند، قومی آن کردند، و قومی شرم داشتند، و از آن وا ایستادند. رب العزة گفت: لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُوْنَ بد چیزی است که ایشان میکنند که در حکم رشوت میستانند، و حرام میخورند، و ظلم میکنند. ربانیان و احبار را عتاب کرد. ربانیان علماء ترسیاناند، و احبار علماء جهودان. ضحاک گفت: در قرآن صعب تر از این آیتی در خوف نیست، که رب العزة آن کس که منکر پیش گرفت و باک نداشت، و آن کس که نهی نکرد و باز نزد، هر دو را ذمّ برابر کرد. گناهکاران و مرتکبان منکر را گفت: لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُوْنَ، و تارکان نهی منکر را گفت: لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَصْنَعُوْنَ.

و مصطفی (ص) گفت: «و الَّذِیْ نَفْسِیْ بَیْدَهٗ لَیْخْرُجَنَّ نَاسٌ مِّنْ اُمَّتِیْ مِنْ قُبُوْرِهِمْ فِیْ صُوْرَةِ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِیْرِ بِمَا دَاھَنُوْا اهل المعاصی و هم یستطیعون».

و اوحی اللّٰه تعالی الی یوشع بن نون: اَنِّیْ مَهْلَکٌ مِّنْ قَوْمِکَ اَرْبَعِیْنَ اَلْفًا مِنْ خِیَارِهِمْ، وَ سَتِیْنَ اَلْفًا مِنْ شَرَارِهِمْ. قال: یا رب هُوَلاءِ الْاَشْرَارِ، فَمَا بِالْاِخْتِیَارِ؟ قال: اَنْهَمْ لَمْ یَغْضَبُوْا لِعُضْبِیْ، وَ کَانُوْا یُوْا کُلُوْنَهُمْ وَ یَشَارِبُوْنَهُمْ. و در آثار بیارند که اللّٰه تعالی دو فریشته فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاک کنند، و آن شهر را زیر و زیر کنند. مردی را دیدند که در نماز بود، ایشان باسماں بحضرت عزّت باز شدند، تا اللّٰه چه فرماید. اللّٰه گفت: بازگردید و همه را هلاک کنید، و آن مرد را نیز با ایشان هلاک کنید، که هرگز چون منکری دید از بهر ما روی ترش نکرد. و جمعی کودکان در میان شهری خروسی را گرفته بودند، و پرهای وی میکندند، و آن را تعذیب میکردند. پیری را دیدند در کنار ایشان که آن را میدید و نهی نمیکرد و انکار نمی نمود، تا رب العزة آن قوم را عقوبت کرد، و آن شهر را بزمین فرو برد. اگر کسی پرسد چه فرق است میان عمل و صنع؟ جواب آنست که صنع فعلی بود که در ضمن آرایش و نیکویی بود، و ازینجا گویند: ثوب صنیع، و فلان صنیعة فلان، اذا استخلصه علی غیره، و صنع اللّٰه لفلان ای احسن الیه.

پس صنع بکمال تر است از عمل، از بهر این معنی ربّانیان و احبار را یصنعون گفت، و عامه مردم را یعملون، چندان که ربّانیان را بر عامه مردم فضل است صنع را بر عمل فضل است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ این آیت در شأن جهودان فرو آمد فنحاص بن عازورا و اصحاب او، که الله ایشان را روزی فراوان و نعمت تمام داده بود. پس چون در الله کافر گشتند، و مصطفی را دروغ زن گرفتند، و در نعمت الله کفران آوردند، و ذلک فی قوله «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا!» ربّ العزة آن نعمت از ایشان واستد، و بروزگار قحط و نیاز افتادند. این فنحاص و اصحاب وی گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» ممسكة عنّا الرزق، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته، و این کنایه از بخل است، یعنی که بر ما بخیلی کند، و چنان که پیش ازین روزی میداد نمی دهد. این همچنانست که جای دیگر گفت رسول خود را: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» فتنفق دون الحق، «وَلَا تَسْطُرْ كُلَّ الْبَسْطِ» فوق الحق. و روا باشد که بر معنی استفهام نهند یعنی: اید الله مغلوله عنّا حیث قتر الرزق علينا؟

رب العالمین ایشان را جواب داد: غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ ای امسکت عن الخیرات و قبضت عن الانبساط بالعطیات. دست ایشان است که از خیرات و عطیات فرو بسته است، که هرگز ازیشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشان یا بر کسی مگر اندکی. معنی دیگر غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ یعنی یوم القيامة. «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» جزاء این کلمه کفر ایشان آنست که فردا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند، و دستهای ایشان وا گردن بندند، وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بوعدوا من رحمة الله، و عذبوا بالجزية فی الدنيا، و النار فی العقبی. و این سخن از جهودان بس عجب نیست پس از آنکه از ایشان حکایت می باز کنند که: «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»، و قال: إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ الآية. و عن ابن عباس قال: قال النبی (ص): «من لعن شیئا لم یکن للعنة اهلا رجعت اللعنة علی اليهود بلعنة الله اياهم».

آن گه گفت جلّ جلاله: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ اثبت الید و نفی الغلّ. ید صفت را اثبات کرد و غلّ را نفی کرد، و این ردّ است بر جهمیان که صفت را منکرند، و تأویل باطل نهادند. علماء سلف و ائمه اهل سنت گفتند که: آنچه جهودان گفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، «ید» راست

گفتند، اما مغلوله دروغ گفتند، که رب العزة ایشان را در غلّ دروغ زن کرد نه در ید، گفت: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**. این همچنانست که قومی را گفت: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا». راست گفتند که: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا، اما دروغ گفتند که: وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا، که رب العزة ایشان را درین دروغ زن کرد نه در آن، گفت: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ».

فصل

بدان که مردم درین مسأله ید بر سه گروه‌اند: گروهی معتزله‌اند و قدریه و اثنا عشریه رافضه. اینان گفتند: ید الله ید قدرت و قوه و نعمه، و گروهی دیگر مجسمه‌اند کرامیه و هشامیه. و هشامیه طائفه‌ای از رافضیان‌اند، امام ایشان هشام بن الحکم، گفتند که ید خدا ید جارحه است، و این سخن روی بکفر دارد که مصطفی (ص) گفت: «من شبه الله بشيء من المخلوقين فقد كفر».

سیوم گروه علماء سنت‌اند و قدوه امت نقله اخبار و حمله آثار، گفتند: ید خدا ید صفت است، و ید ذات، ظاهر آن پذیرفته، و باطن تسلیم کرده، و حقیقت آن در نایافته، و از راه چگونگی و تصرف و تأویل برخاسته، و تهمت بر خرد خویش نهاده، و اعتقاد کرده، که از همنامی همسانی نیست، و بخیال گرد آن گشتن روی نیست، معلوم هست اما تخیل نیست، مسموع هست اما معقول نیست.

قومی گفتند ید ید قدرت است و نعمت، و این محال است و باطل، که رب العزة گفت: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**، دو ید گفت باز گسترده و گشاده، و معلوم است که قدرت یکی است نه دو، و نعمت نه خود یکی است که بسیار است، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: **وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**، و در قصه آدم گفت: **مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي**.

اگر معنی ید قدرت بودی ابلیس را بودی که گفتی: چنان که آدم را بقدرت بیافریدی مرا نیز بقدرت بیافریدی، چه شرف دارد بر من؟ چون ابلیس بجواب آن تفصیل با سخنی دیگر گشت، و فرق کرد میان آتش و گل، گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**. معلوم گشت که این تخصیصی بود که جز آدم را نبود، که وی را بهر دوید صفت خویش آفرید و ید صفت حق بوی رسید، و آن دو ید اینست که گفت: **بَلْ يَدَاهُ**

مَبْسُوطَان.

اهل تأویل گفتند: بَلْ يَدَاهُ یعنی رزقاه رزق موسّع و رزق مقتور، رزق حلال و رزق حرام، و این تأویل محالست و باطل، که رب العزة گفت: مَبْسُوطَان، و معلومست که رزق مقتور مبسوط نبود، و نیز گفت تعالی و تقدس: لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ، مقتضی تأویل آنست که لما خلقت برزقی، و این محض کفر باشد. و مصطفی (ص) گفته: «أَنَّ الْمَقْسُطِينَ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ، وَ كَلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ.»

هل يجوز أن يقال معناه عن رزق الرحمن، و کلتا رزقيه يمين! این چنین سخن جز محال و باطل نبود. اگر گویند در لغت عرب سائغ است و روان ید بمعنی نعمت و قوت، گوئیم این مسلم است، اما در سیاق سخن متکلم پدید آید که معنی آن چیست. اگر گوید: لفلان عندی ید اکافیه، اینجا معلوم شود که نعمت میخواهد که مکافات آن بشکر کنند، و اگر گوید: فلان لی ید و عضد و ناصر، دانیم که معنی آن نصرت و تقویت و معاونت است نه حقیقت ید. اما اگر گوید: ضربنی فلان بیده، و اعطانی الشيء بیده، و کتب لی بیده، هر عاقلی داند و دریابد که اینجا نه نعمت میخواهد که دست میخواهد، که بدان نویسند، و بدان عطا دهند، و بدان زنند. و در لغت عرب گویند: بید فلان امری و مالی، بیده الطلاق و العتاق و الامر و ما اشبهه.

و هم ازین بابست آنچه در قرآن گفت: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، و قوله: بِيَدِكَ الْخَيْرُ، قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ، و معلوم است که این طلاق و عتاق و امر و فضل و خیر و ملک نه چیز است که بر دست نهاده است، اما عرب در کسی جائز دارند این کلمات و این اضافت، که خداوند دست بود و دست گیرنده در وی روا بود، نه بینی که روا باشد که گویند: بید الساعة کذا، و بید القرآن کذا، و بید العذاب کذا، و بید القرية کذا، از بهر آنکه ید بحقیقت از اینها درست نباشد، اما لفظ بَيْنَ يَدَيْهِ بر هر دو افتد هم بر خداوندان دست و هم بر چیزها، که آن را دست نبود، چنان که گویی: بین یدی الساعة، و بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٌ شَدِيدٌ، بین یدی کذا و کذا، از بهر آنکه معنی بین یدیه امامه و قدامه باشد، اما بید کذا و کذا الا خداوند دست را نگویند، و قرآن بلغت عرب فرو آمده است، هر چه در لغت عرب سائغ است و جائز، روا باشد که بر وفق آن تفسیر قرآن گویند، و هر چه در لغت عرب محال بود تفسیر

قرآن در آن روا نبود.

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ أَي مِنَ الْيَهُودِ، مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا بَانْكَارِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ. كثيرا مفعولست، مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فاعل است، طُغْيَانًا وَ كُفْرًا مفعول ثانى است. میگوید: این قرآن طغیان و کفر جهودان میافزاید، چندان که قرآن فرود آید و بدان کافر میشوند، ایشان را کفر و طغیان میافزاید. وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ یعنی بین اليهود و النصارى. میان جهودان و ترسایان عداوت افکنندیم، هرگز هیچ جهود ترسایان را دوست ندارد و نه هیچ ترسا جهودان را.

جهود مذهب ترسایان در عبادت مسیح دشمن دارد، و ترسا مذهب جهودان در کافر شدن مسیح دشمن دارد. این همچنانست که گفت. «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى». آن گه گفت: إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز این عداوت خواهد بود، و این دلیل است که مذهب جهودى و ترسایى تا بقیامت پیوسته خواهد بود.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَي كَلَّمَا اجْمَعُوا امْرَهُمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فرق الله جمعهم، و أفسد تدبيرهم. این دلیل است که دین اسلام بر همه دنیا غالب است و قاهر، و کید دشمن آن باطل، و علم آن همیشه ظاهر، چنان که جای دیگر گفت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا يَجْتَهُدُونَ فِي رَفْعِ الْإِسْلَامِ وَ مَحْوِ ذِكْرِ النَّبِيِّ (ص) من كتبهم، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ یعنی اليهود.

النوبة الثالثة

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا الْآيَةَ هر که مسلمان است بار احکام اسلام بر وی نه گران است. هر که صاحب دین است شعار دین بر دل وی شیرین است. موحد را نعمت توحید شاهد دل و دیده و جانست. مؤمن پیوسته بر درگاه خدمت بسته میان است. هر طینتی را دولتی است، و هر فطرتی را خدمتی است، و هر کسی را منزلتی. عباد الرحمن دیگرند و عبید الشیطان دیگر. مقبولان حضرت دیگرند و مطرودان قطیعت دیگر. یکی در حضرت راز بیانگ نماز شاد شود، و چون گل بر بار بشکفتد، پیوسته منتظر آن نشست، و از بیم فوت آن بگداخته! درویشی را دیدند بر پای ایستاده، و سر در انتظار فرو برده، گفتند: ای درویش آن چیست که در انتظار وی چنین فرو شده‌ای؟

گفت: طهارت کرده‌ام و وقت راز درآمده، انتظار بانگ نماز میکنم.

این چنین کس را برابر کی بود با آن کس که از شربت کفر و معصیت چنان مست شده باشد که فرق نکند میان بانگ نماز و بانگ رود و نای، و وصف الحال و قصه ایشان اینکه رب العالمین گفت: وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا. حکایت کنند که پیری جایی میگذشت. کسی بانگ نماز میگفت. آن پیر جواب وی میداد که و الطعنة و اللعنة، پاره‌ای فراتر شد. سگی بانگ میکرد، و جواب وی تسبیح و تهلیل میگفت پیر را گفتند: این چیست؟ جواب مؤذن را چنان و جواب سگ چنین؟! پیر گفت: آن مؤذن مبتدع است، اعتقاد وی پاک نیست، و دین وی راست نیست، بانگ نماز و دیگر بانگها را بنزدیک وی فرق نیست، ازین جهت او را جواب چنان دادم، و از سگ نه بانگ سگ شنیدم که تسبیح شنیدم. بحکم این آیت که رب العزة گفت: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.

و فی قصّة المعراج أن رسول الله (ص) قال: «فلما انتهينا الى الحجاب، خرج ملك من وراء الحجاب، فقلت لجبرئيل من هذا الملك؟ فقال: و الذي اكرمك بالنبوة ما رأيته قبل ساعتى هذه. ثم قال الملك: الله اكبر، الله اكبر، فنودى من وراء الحجاب: صدق عبدى انا الله اكبر. فقال الملك: اشهد ان لا اله الا الله، فنودى من وراء الحجاب: صدق عبدى انا الله لا اله الا انا. فقال الملك اشهد أن محمدا رسول الله، فنودى: صدق عبدى، انا ارسلت محمدا رسولا. فقال الملك: حىّ على الصلاة، فنودى: صدق عبدى، و دعا الى عبادى. فقال الملك: حىّ على الفلاح، فنودى: صدق عبدى، افلح من واطب عليها. فقال رسول الله: فحيثئذ اكمل الله تعالى لى الشرف على الاولين و الآخريين.

و روى ابو هريرة انّ النبى (ص) قال: «اذا قال المؤذن: الله اكبر، غلقت ابواب النيران السبعة، و اذا قال: اشهد ان لا اله الا الله، فتحت ابواب الجنان الثمانية، و اذا قال: اشهد ان محمدا رسول الله، اشرفت الحور العين، و اذا قال: حىّ على الصلاة تدلت ثمار الجنة، و اذا قال: حىّ على الفلاح، قالت الملائكة: افلحت و افلح من اجابك، و اذا قال: الله اكبر، قالت الملائكة: كبرت كبيرا و عظمت عظيما، و اذا قال: لا اله الا الله، قال الله تعالى: بها حرمت بدنك و بدنك من اجابك على النار.

و روی ابو سعید عن النبی (ص) قال: «اذا كان يوم القيامة جىء بكراسى من ذهب مشبكة بالدر والياقوت، ثم ينادى المنادى: اين من كان يشهد فى كل يوم و ليلة خمس مرات ان لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله، فيقوم المؤمنون و هم اطول الناس اعناقا، فيقولون: نحن هم، فيقال لهم: اجلسوا على الكراسى حتى يفرغ الناس من الحساب، فانه لا خوف عليكم و لا انتم تحزنون.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا الْآيَةَ اى محمد آن بيگانگان را بگو که بر ما چه عیب مینهد و چه طعن کنيد، مگر که عیب میشمريد آنچه ما بغيب ايمان داديم، و کارها بحق تفويض کرديم، و نادیده و نادر يافته بجان و دل بيذيرتيم! ما اين کرديم و شما نافرمان گشتيد و سر کشيديد، و خويشتن را از ربه بندگانى بيرون برديد. عيب هم بر شما است، و طعن در شما است، که بر شما غضب و لعنت خداست، ابعدم عن نعت التخصيص و أضلکم و منعکم عن وصف التقریب و طردکم.

لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ باری ایشان که ربانیانند و احبار، در میان شما اخيار، بدانند مخصوصند و بدریافت موصوف، چرا نادانان را باز نزنند، و بدانند خويش لهيب آتش جهل ایشان به نشانند. ويل لمن لا يعمل مرة، و ويل لمن يعلم و لا يعمل الف مرّات.

فائدة علم آنست و طريق عالم چنان است که بر زبان نصيحت راند، و در دل همت دارد، تا جاهل را از جهل و عاصی را از معصيت باز دارد، و بيراه را براه باز آرد.

چون اين نباشد ثمره علم کجا پيدا آيد، و شرف علم چون پديد آيد! و آنجا که اين معنى نبود لا جرم ربّ العزة هر دو را در ذمّ فراهم کرد، آن نادان بد کردار و آن دانای خاموش، آن را گفت: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و اين را گفت: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ الْآيَةَ اگر موحدان و سنيان بنادانى يکديگر را روزى غيبت کنند، يا زبان طعن در يکديگر کشند، پس از آنکه در راه توحيد راست روند، و تسليم پيشه کنند، اميد قوی است که آن را در گذارند و عفو کنند چنان که آن پير طريقت گفت: «در توحيد تسليم کوش، هر چه از عقل فرو رود باک نيست.

در خدمت سنت کوش، هر چه از معاملت فرو شود باک نيست. در زهد فراغت کوش، اگر

گنج قارون در دست تو است باک نیست. از مولی مولی جوی، از هر که باز مانی باک نیست».

اما صعب و منکر آنست که در آفریدگار منزه مقدس سخن گوید بناسزا، و آنچه مخلوق را عیب شمرند بر خالق بندد، چنان که آن بیگانگان گفتند: **يَذُ اللّٰهُ مَغْلُوْلَةً**.

و در اخبار بیارند که: روز قیامت قومی را از عاصیان امت احمد بدر دوزخ آرند، و ایشان را توقف فرمایند. فریشتگان بر ایشان حلقه کنند و ایشان را ملامت کنند، گویند: ای بیچارگان و ای ناپاکان! چه ظنّ بر دید که در کار دین سستی کردید، و معصیت آوردید، ما که فریشتگانیم و بقوت و عظمت جایی رسیدیم که اگر فرماید هفت آسمان و هفت زمین بیک لقمه فرو بریم، باین همه یک چشم زخم زهره نداشتیم که نافرمانی کردیم، و شما با ضعف خویش چندان جفا و معصیت کردید، و تا در این سخن باشند قومی از کافران در میان ایشان افتند. عاصیان اهل توحید چون کافران را ببینند، در ایشان افتند، همی زنند، و بدندانشان همی خایند، و میگویند: اینان خدای را ناسزا گفتند، و بوحدانیت وی اقرار ندادند و سر کشیدند. فرمان آید از رب العزّة بفریشتگان که دست از این قوم بردارید، و به بهشت فرستید، که هر چند که عاصیان اند، بجان و دل در مهر و دوستی ما مردانند. اگر کردار بد داشتند مهر و محبت ما بر دل داشتند، جفاء ایشان بوقفا بدل کردیم، و قلم عفو بر جریده جریمه ایشان کشیدیم.

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص): «يد الله ملى، لا يغيضها نفقه سخاء الليل و النهار، أ رأيتم ما انفق منذ خلق السماوات و الارض فانه لم ينقص ما فى يديه، و كان عرشه على الماء و بيده الميزان يخفض و يرفع».

و عن ابى موسى الاشعري قال: قال رسول الله (ص): «ان الله تعالى باسط يده لمسيئى الليل ليتوب بالنهار، و لمسيئى النهار ليتوب بالليل، حتى تطلع الشمس من مغربها».

و قال (ص): «ينزل الله عز و جل فيقول: من يدعوني فأجيبه؟ ثم يبسط يديه فيقول: من يقرض غير عدوم و لا ظلوم».

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا و اگر خوانندگان تورات بگرویدندى وَ اتَّقَوْا و از خشم و عذاب خدا بپرهیزیدندى لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ ما بسترديمى از ایشان و بپوشیديمى سيئاتِهِمْ بدها و گناهان ایشان وَ لَادْخُلْنَاهُمْ و ما درآورديمى ایشان را جَنَاتِ النَّعِيمِ (۶۵) در بهشتهای ناز.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ و اگر ایشان تورات بیای دارندى، وَ الْإِنْجِيلَ و اهل انجیل انجیل را، وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ و آنچه بدیشان فرو فرستادند از خدای ایشان لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ از زیر خود بخوردندى، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش بخوردندى. مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ از ایشان گروهی است میانه و بچم نه بد، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ و فراوانی از ایشان، سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶) بدا آنچه ایشان میکنند.

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ اى پیغامبر فرستاده! بَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ میرسان آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر نرسانى فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ همچنانست که هیچ چیز از پیغامهای وی نرسانده باشى، وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و الله نگه دارد ترا از مردمان، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) که الله راهنمای ایشان نیست که در علم وی کفر را اند.

قُلْ گوی یا أَهْلَ الْكِتَابِ اى کتاب داران من و خوانندگان آن، لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز نیستید، حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ تا آن گه که بیای دارید تورات را، وَ الْإِنْجِيلَ و انجیل را، وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ و شما که اهل قرآن اید قرآن را وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و فراوانی را از ایشان بخواهد افزود، ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، طُغْيَانًا وَ كُفْرًا گران کاری و کفر، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) نگر تا اندوهگن نباشی بر گروه ناگرویدگان.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اینان که بگرویدند وَ الَّذِينَ هَادُوا و ایشان که جهود شدند، وَ الصَّابِئُونَ و اینان که میان دو دین اند، وَ النَّصَارَى و ترسایان، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر که از اینان بخدای بگروید، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستاخیز، وَ عَمِلَ صَالِحًا و کار نیک کرد، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بر ایشان بیم نیست،، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) و نه اندوهگن باشند هرگز.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان ستدیم از بنی اسرائیل، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و بایشان

فرستادیم رسولانی، کُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَكُونُ بِأَعْيُنِنَا مِنْهُمْ لِقَدْ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَفَرَّقْنَاهُمْ أَقْصَابًا فَأَنفُسُهُمْ يَجْحَدُونَ بِآيَاتِنَا وَلِقَدْ آتَيْنَاهُمُ الْبُرْجَانَ وَالْحَمْرَ وَالْكَؤُودَ وَالْأَسْنَانَ وَالْجُرْجَانِ وَالْحَلِيبَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَبَارَأْنَاهُم مِمَّا يَخْلُقُونَ فَرِيقًا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسُهُمْ يَكْفُرُونَ (۷۰) و گروهی را میکشند.

وَحَسِبُوا وَعَسَى أَن يَكُونُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ فَرِيقًا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسُهُمْ يَكْفُرُونَ (۷۱) و حسبوا و چنان پنداشتند اَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً كَمَا كُنْتَ لِلْغَالِبِينَ عَلِيًّا وَفَرِيقًا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسُهُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) تا کور شدند و کر شدند، ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَن كَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَأَن كَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَأَن كَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَأَن كَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَأَن كَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ داد و قومی را توبت داد ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ بَاز کور شدند و کر فراوانی از ایشان وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱) و اللّٰه بینا است بآنچه می کنند.

الثوبة الثانية

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ (ص)، وَ اتَّقَوْا الْيَهُودِيَّةَ وَ النَّصْرَانِيَّةَ، میگوید: اگر جهودان و ترسایان ایمان آوردندی، و رسالت وی را تصدیق کردندی، و از جهودی و ترسای بیبیزیدندی، ما آن جهودی و ترسای بیبیزیدندی، و باسلام بیبیزیدیمی، چنان که گویی خود هرگز جهود و ترسا نبوده اند. و معنی تکفیر همین است یعنی سیئات بحسنات بیپوشند و چنان انگارند که خود سیئات نکردند. از اینجا گفت مصطفی (ص): «التائب من الذنب كمن لا ذنب له».

آن که گفت: وَ لَأَدْخُلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ بآن تکفیر قناعت نکنیم که وی را بجنات النعیم درآریم. جنّات النعیم یک بهشت است از بهشتهای هفتگانه، که رب العزة برای مؤمنان آفریده.

روایت کنند از ابن عباس که گفت: «خلق الله الجنان يوم خلقها فضلى بعضها على بعض، و هي سبع جنان: دار الجلال و دار السلام و جنّة عدن، و هي قصبّة الجنّة و هي مشرفة على الجنان كلها، و جنّة المأوى و جنّة الخلد و جنّة الفردوس و جنّات النعيم. اما دار الجلال خلقها الله من النور كلها مدائنها و قصورها و بيوتها و ابوابها و جميع اصناف ما فيها من الثمار المتدلّية و الانهار المطردة و الاشجار الناضرة و الرياحين العبقرة و الانوار الزاهرة و الازواج المطهرة. و خلق دار السلام من الياقوت الاحمر كلها ازواجها و خدمها و آئيتها و شربتها و قصورها و خيامها و جميع ما فيها. و خلق جنّة عدن من زبرجد كلها على هذه الصفة. و خلق جنّة المأوى من الذهب الاحمر بجميع ما فيها على هذه الصفة. و خلق جنّة

الخلد من الفضة البيضاء بجميع ما فيها. و خلق جنة الفردوس من اللؤلؤ بجميع ما فيها. و خلق جنات النعيم من الزمرد بجميع ما فيها. و الجنان كلها مائة درجة، ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام».

رب العزة جلّ جلاله این بهشتها را از بهر مؤمنان آفریده و ساخته و پرداخته، و در بعضی اخبار آورده‌اند که بدوازده ماه بیافرید، و اگر خواستی بیک طرفه العین بیافریدی، و بروایتی روز پنجشنبه آفرید، و بروایتی روز آدینه. و درست آنست که این بهشتها بالای هفت آسمان‌اند، آنجا که عرش مجید است در هوای آخرت، و رسول خدا شب معراج در آن شده و بعضی غرفه‌ها و قصرها دیده و نشان داده.

و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ آیت جواب آن تنگی روزی است بر ایشان، و جواب آن حال که ایشان را در آن قحط بودی. میگوید: اگر اهل تورات تورات را، و اهل انجیل انجیل را، و اهل قرآن قرآن را بیای دارندی و بحق کردار آن برسیدندی، لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ یعنی من برکات السماء و هو المطر، و مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و طئوه من امر الدنيا ای ما عَجَّلَ لَهُمْ. رب العالمین جل جلاله در این آیت ایمان و تقوی و طاعت الله بر وفق کتاب و سنت سبب فراخی روزی و توانگری کرد، و نظیره قوله: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، و قوله: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْآیة. ثم استثنی طائفة، فقال: مِنْهُمْ یعنی من اهل الكتاب، أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ای جماعه مؤمنه عادله فی القول و العمل. و الاقتصاد هو الاعتدال فی القول و العمل من غیر غلوّ و لا تقصیر، و اصله القصد.

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ای بسئ ما يعملون ممن لم یسلم. گفته‌اند که: این امت مقتصده چهل و هشت کس بوده‌اند: نجاشی و اصحاب وی، بحیراء راهب و اصحاب وی، سلمان فارسی و اصحاب وی، عبد الله سلام و اصحاب وی و رهطی از شام. ایشان‌اند که رب العالمین بر ایشان نواخت خود نهاده و ستوده، و بعدل و راستی صفت کرده. و آن قوم دیگر که مسلمان نبودند، و بید کرداری ایشان را یاد کرد و گفت: سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ کعب اشرف بود و کعب اسید و مالک بن اسیف و ابو یاسر و حیی بن اخطب و اهل روم.

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ مَفْسَّرَانِ كَفْتَنَد كِه رَسولِ خِدا از غائِلِه مَشركان و جِهودان ايمَن نَبود، و از كَرَد بَد و مَكِر ايشان مِي اَنديشيد و باين سبب عيب دين ايشان و سَبِّ بَتان و طَعن كَرَدن در ايشان مِجَاهِرِه نَميكرد، و نيز آيت آمَدِه بود: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، و اين پيش فَتْح مَكَّه و بسطِ اسَلام بود، پس چون فَتْح مَكَّه برآمد، و اسَلام قَوِي گشت، و مسلمانان انبوه گشتند، رب العالمين جَلَّ جلاله بفرمود تا اظْهَار تبليغ رسالت كند، و معايب بَتان هِيچ بازنگيرد، و از كافران نترسد، گفَت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اَي اظْهَر تبليغه، لِقولِه تَعالٰى: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ.

پس رسول (ص) گفَت: «يا رَبِّ كَيْفَ اصنَع و انا واحد، اخاف ان يجتمعوا عليّ!»! فَانزَلَ اللَّهُ تَعالٰى: وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. در اين سَخَن نوعِي تَهديد است، مِيگويد: مِراقبت ايشان بكن، و از آنچه بتو فرو فرستاديم هِيچ چيز باز مِگير نارسانيده، كه اگر بعضي نرساني همچنانست كه هِيچ نرسانيدي، شِيخ طبرسي در تفسير مِجمع البيان ذيل هَمين آيه گويد: بنا بروايات مشهورى كه از ابى جعفر و ابى عبد اللَّهِ عليهما السلام نقل شده است خداوند بحضرت محمد (ص) امر كرد كه حضرت على (ع) را بولايت نصب كند و بمردم اعلام نمايد، ولى رسول خدا ميترسيد كه مردم او را بجانِب داري از پسر عموى خود متهم كند و بطعنه برخيزند، پس خداوند آيه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... را بوى وحى كرد و او را باعلام ولايت تشجيع نمود، و حضرت روز غدير خم دست على (ع) را گرفت و گفَت: «من كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

كقوله تَعالٰى: تُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ. اخبر ان كفر هم بالبعض محبط للايمان بالبعض. در اين آيت ابطال مَذْهَبِ گروهى است كه گفَتند: رسول خدا در بعضى وحى كتمان كرد از جهت تقيت، و عايشه گفَت: من حدَّثك ان محمداً (ص) كتم شيئا من الوحى فقد كذب، و الله عز و جل يقول: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ازال عز و جل التوهّم ان النبى (ص) كتم شيئا من الوحى للتقية.

قومى گفَتند: اين آيت در معنَى جِهَاد و قتال مَشركان آمد كه رسول خدا در بعضى اوقات

حث بر جهاد کمتر میکرد، بسبب آنکه گروهی منافقان در آن کراهیت مینمودند، و کسانانی میکردند، رب العزة در قصه ایشان گفت: فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ الْآيَةَ. پس چون رسول الله در حث جهاد سستی نمود خدای تعالی آیت فرستاد که: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي فِي أَمْرِ الْجِهَادِ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. قومی گفتند این در قصه تخییر زنان مصطفی فرو آمد که چون آیت تخییر آمد رسول خدا بر زنان عرضه نمیکرد از بیم آنکه ایشان دنیا اختیار کنند و ندانند. پس رب العالمین آیت فرستاد که: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي تَخْيِيرِهِنَّ، وَقِيلَ: نَزَلَتْ فِي أَمْرِ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ وَنِكَاحِهَا، وَقِيلَ: نَزَلَتْ فِي قِصَّةِ الْيَهُودِ، أَيْ: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ مِنَ الرَّجْمِ وَالْقِصَاصِ، وَقِيلَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَيْ: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. چون این آیت فرو آمد براء عازب میگوید که از حجة الوداع باز گشته بودیم. رسول خدا و یاران در موضعی فرو آمدند که آن را غدیر خم میگفتند. آنجا بزیر درخت فرو آمدند، و رسول بفرمود تا ندا کردند که: الصلاة جامعة، و رسول خدا دست علی (ع) گرفت، و گفت: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» فقالوا: بلی یا رسول الله. قال: «الست اولی بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلی. قال: «هذا مولی من انا مولاہ. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». قال: فلقیه عمر فقال هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة. نافع و ابن عامر و عاصم بروایت ابو بکر «رسالاته» بلفظ جمع خوانند. باقی قرأ «رسالاته» خوانند بلفظ واحد. وَ اللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ انْسِ مَالِكُ كَفْت: رسول خدا را روزگاری پاسبانی میکردند، گفتنا و از عائشه شنیدم که: شبی با رسول بودم، و رسول را خواب نمی گرفت، گفتم یا رسول الله ما شأنک؟ چه رسید ترا که نمی خسی؟ گفت: «الا رجل صالح یحرسنی اللیلة؟»

مردی صالح نباشد که امشب مرا پاسبانی کند؟

گفتنا در آن سخن بودیم که آواز سلاح شنیدیم. رسول گفت: «من هذا؟»

کیستند اینان که سلاح دارند؟ جواب دادند که ما ایم سعد بن ابی وقاص و حذیفه، آمده ایم

تا ترا پاسبانی کنیم. پس رسول خدا بخت چنان که غطیبت وی می شنیدیم، گفتا: و در آن حال این آیت فرو آمد: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. رسول خدا در آن خیمه بود از ادیم ساخته، سر بدر فرا کرد، و گفت: «انصرفوا ايها الناس! فقد عصمني الله، فلا ابالي من نصرني و من خذلني».

و روایت کنند از ابو هریره که گفت: رسول خدا ببعضی غزاها بمنزلی فرو آمد در سایه درختی، و شمشیر که داشت از شاخ آن درخت بیاویخت. اعرابی جلف فرا رسید. رسول را خالی دید، و شمشیر از درخت آویخته. شمشیر برداشت و قصد رسول خدا کرد، و رسول خفته. چون فرا نزدیک وی شد رسول از خواب درآمد. اعرابی گفت: من یمنعک منی؟ آن کیست که این ساعت ترا حمایت کند و مرا از تو باز دارد؟

رسول گفت: خدا مرا از تو نگه دارد. دست اعرابی ناگاه بلرزه افتاد، و شمشیر از دست وی بیفتاد، و سر خویش بر آن درخت همی زد تا دماغ وی همه بیرون افتاد، و هلاک گشت. رب العالمین بر وفق آن آیت فرستاد که: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

اگر کسی گوید که کافران رسول خدا را می رنجانیدند پیوسته، که دندان رباعیه وی می شکستند، و پیشانی وی مجروح میکردند، و این منافی عصمت است.

جواب آنست که این همه پیش از آن بوده که این آیت آمد. رب العزة خواست که بدایت کار مصطفی با رنج و بلا و اذی دشمن بود، چنان که دیگر پیغامبران را بوده، و مصطفی در آن صبر کند، چنان که ایشان کرده اند، پس از آنکه این آیت آمد: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ الله او را معصوم داشت از دشمنان، و کرامت و شرف وی پیدا کرد، و کس را از ایشان بر وی دست نبود، و هیچ اذی از ایشان بوی نرسید. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای لا یهدیهم الرشده و هم کافرون، و قیل لا یجعلهم مهتدین و قد کتب علیهم انهم کافرون.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ گفته اند که: در قرآن هیچ آیت نیست صعب تر از اینکه میگوید: شما بر هیچ چیز نیستید از کار دین، و هیچ بدست ندارید، تا آن گه که عمل کنید در آنچه در تورات است شما که اهل توراتید، و عمل کنید در آنچه در انجیل است شما که اهل انجیل اید، و عمل کنید در آنچه در قرآنست شما

که اهل قرآن اید. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ یعنی کفار هم، ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا،
یقول: اذا لم یؤمنوا زادهم کفرهم بما انزل الیک من ربک طغیاناً الی طغیانهم، و کفراً الی
کفرهم. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ این نه نهی است از حزن، که این در قدرت آدمی
خود نیاید، لیکن تسلیت مصطفی و نهی از تعرض حزن.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى سَبِقَ تَفْسِيرِهِ.
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا آمَنَ الْيَهُودُ مِنْ يَهُودِيَّتِهِ، وَ النَّصْرَانِيَّ مِنَ نَصْرَانِيَّتِهِ
وَ الصَّابِئِيَّ مِنَ صَابِئِيَّتِهِ، وَ الْمَنَافِقَ مِنَ نِفَاقِهِ، فَأَمَنُوا بِالْبَعْثِ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
حِينَ يَخَافُ أَهْلَ النَّارِ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ حِينَ يَحْزَنُ أَهْلَ النَّارِ.

اگر کسی گوید: چه فرق است میان فعل و عمل؟ جواب آنست که این فعل احداث چیزی
است و در وجود آوردن پس از آنکه نبود، و عمل آنست که در آن چیز حادثی فرا دید
آرد که بآن متغیر گردد. اگر کسی گوید: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ چون متصور
بود و احوال رستاخیز ناچار بایشان گذر کند؟ جواب آنست که هر چند هول قیامت
بایشان گذرد اما عارض بود نه پاینده، که عاقبت آن نجات و نعیم ابد بود، و ازینجاست
که گفت: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» فزع اکبر عذاب قطیعت است؟
حزن دائم، و ایشان را آن نبود.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمٍ فَأَمَنُوا فَذَلِكُمْ أَخَذَ مِنْهُمْ، وَ أَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمْ رَسُولًا يَعْنِي إِلَى الْيَهُودِ، كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ بِمَا لَا تَهْوَى أَهْوَاءَهُمْ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا فَرِيقًا
كَذَّبُوا مِثْلَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ مِثْلَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى: تكذيب،
جهودان و ترسایان هر دو کردند، و قتل جز فعل جهودان نبود. ابن کيسان گفت: پیغامبران
مرسل دو گروه بودند: گروهی اصحاب کتب و شرایع، چون نوح و ابراهیم و داود و
سلیمان و عیسی و محمد، هرگز هیچ بیگانه را بر قتل و أسر ایشان دست نبود، و گروه
دیگر نه اصحاب کتب و شرایع بودند، بلکه امر معروف و نهی منکر کردند. دشمنان را بر
قتل ایشان دست بود همچون یحیی و زکریا و امثال ایشان، که در عهد ایشان بیک روز
هفتاد پیغامبر کشته شدند بدست جهودان، و در خبر است که «ثم يقوم سوق بقلهم من
آخر النهار».

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً قَرَأَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ وَ حَمِزَةً وَ الْكِسَائِي: «الا تكون» بضم النون، علی معنی انه لا تكون فتنه. الفتنه الابتلاء و الاختبار، يقول: ظنوا ان لا یبتلوا و لا یعذبهم الله. جهودان پس مرگ موسی (ع) در زمانی متطاوول که پیغامبری دیگر نیامده بود چنان دانستند و پنداشتند که ایشان را فرو گذاشتند، و به پیغامبری دیگر ایشان را بنخواهند آزمود تا استوار گیرند یا نه. پس الله تعالی عیسی را بایشان فرستاد. قومی بعیسی باز کافر شدند، و کور و کر گشتند، یعنی بآنچه شنیدند عمل نکردند تا هم چنان بود که نشنیدند و ندیدند چون کوران و کران. پس چون عیسی را باآسمان بردند، تابَ اللهُ عَلَيْهِمْ ای ارسل اليهم محمدا (ص) یعلمهم ان الله قد تاب عليهم ان آمنوا و صدقوا. مصطفی را پس از آن بایشان فرستادند، و ایشان را خبر داد که اگر ایمان آرید و تصدیق کنید الله شما را توبت داد و باز پذیرفت. ایشان هم تصدیق نکردند، و فراوانی از ایشان کافر شدند، و باز کور و کر شدند، عَمُوا وَ صَمُوا اذ كفروا بعیسی، ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُوا اذ كفروا بمحمد (ص)، وَ اللهُ بَصِيرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ فی تعامیهم و تصاممهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا الْآیةِ این آیت از روی اشارت بیان فضیلت امت محمد است و شرف ایشان بر اهل کتاب، از بهر آنکه رب العالمین مغفرت ایشان بر تقوی بست، و تقوی در مغفرت و رحمت شرط کرد. مقتضی دلیل خطاب آنست که هر کرا تقوی نیست وی را مغفرت نیست. باز در حق امت گفت: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ» یعنی اهل ان یتقی، فان ترکتم التقوی فهو اهل لان یغفر. میگوید: اوست جل جلاله سزای آنکه از وی ترسند، و در بندگی او تقوی پیش گیرند. پس اگر تقوی نبود او سزای آنست که بیامزد بفضل خویش و رحمت خویش. اینست سزای خداوندی و مهربانی و بنده نوازی. آنچه کند بسزای خود کند نه باستحقاق بنده.

در بعضی کتب خداست: «عبدی! انت العواد الی الذنوب، و أنا العواد الی المغفرة، لتعلم انا و انت انت، «قُلْ كُلُّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِه»، و نیز جای دیگر در حق این امت گفت: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» ظالم را که تقوی نیست و سابق که در عین تقوی است هر دو در یک نظام آورد، و بابتداء آیت رقم اصطفاثیت کشید که: اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، و

در آخر آیت جَنَاتٍ عَدْنٍ کرامت کرد، گفت: جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تا بدانی که خدای را در حق امت محمد چه عنایت است، و ایشان را بنزدیک وی چه کرامت! وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ الْآيَةَ لَوَسَّلْنَا سَبِيلَ الطَّاعَةِ لَوَسَّعْنَا عَلَيْهِمُ اسْبَابَ الْمَعِيشَةِ حَتَّى لَوْ ضَرَبُوا يَمِينَهُ مَا لَقُوا غَيْرَ الْيَمَنِ، و ان ذهبوا يسرة ما وجدوا الا اليسر. عجب آنست که عالمیان پیوسته در بند روزی فراخ اند، و در آرزوی حظوظ دنیا، و آن گه راه تحصیل آن نمی دانند، و بتهیئت اسباب آن راه نمی برند، و رب العالمین درین آیت ارشاد میکند، و راه آن می نماید، میگوید: اگر میخواستی که نواخت و نعمت ما روزی فراخ از بالا و نشیب و از راست و چپ روی بتو نهد تو روی بطاعت ما آر، و تقوی پیشه کن. تو روی در کار و فرمان ما آر، تا ما کار تو راست کنیم: «من كان لله كان الله له، من انقطع الى الله كفاه الله كل مؤنة، و رزقه من حيث لا يحتسب.»

همانست که رب العزة گفت جل جلاله: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، جای دیگر گفت: وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ.

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ از ندائهای مصطفی در قرآن این شریف تر است، که بنام رسالت باز خواند، و درجه نام رسالت در شرف مه از نام نبوت است. رسالت قومی راست علی الخصوص در میان انبیا. هیچ رسول نیست که نه نبی است اما بسی نبی باشد که وی رسول نبود، چنان که انبیا را بر اولیا شرف است رسولان را بر انبیا شرف است. نبوت آنست که وحی حق جل جلاله بوی پیوست.

رسالت آنست که آن وحی پاک بخلق گزارد. پس آن وحی دو قسم گشت: یکی بیان احکام شریعت و حلال و حرام، دیگر ذکر اسرار محبت و حدیث دل و دل آرام. جبرئیل هر گه که بیان شریعت را آمدی بصورت بشر آمدی، و حدیث دل در میان نبودی، گفت: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، أَوْ أَمْ يُكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ؟! یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ یا محمد احکام شرایع دین بخلق رسان، و هیچ و امگیر، که آن نصیب ایشان است، اما حقائق رسالت و اسرار محبت نه بر اندازه طاقت ایشان است، که آن مشرب خاص تو است، ما چنان که بدل تو باید رسانید خود رسانیم،

پس جبرئیل فرو آمدی روحانی نه بر صورت بشر، همی بدل پیوستی، و آن راز و ناز با دل وی بگفتی، فذلک قوله تعالی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» و برای این گفت: «اوتیت القرآن و مثله معه». چندان که از عالم نبوت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند، و بودی که از وراء عالم رسالت بی واسطه جبرئیل سر وی از غیب شربت یافتی، مست آن شربت گشتی، گفتی: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل». از خود قدمی فراتر نهادی، گفتی: «لست كأحدکم، اظل عند ربی و یطعمنی و یسقینی». او سید صلوات الله و سلامه علیه همه دل بود، و آن دل همه سر بود، و آن سر همه وحی بود، و کس را بر آن اطلاع نبود، و چنان که وی بود حق او را بکس ننمود.

ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی.

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انى اغفر للعصاة و لا ابالی، و اردّ المطيعين من شئت و لا ابالی. و الله یعصمک من الناس مردی بود از بنی هاشم نام وی رکام، و در عرب از وی جاهل تر و در قتل و قتال مردانه تر کس نبود. رسول خدا را صعب دشمن داشتی، و او را بد گفتی، و مسکن وی در بعضی از آن وادیهای مدینه بود. گوسفندان داشت و شبانی کردی. رسول خدا روزی از خانه عائشه بیرون آمد. روی بصحرا نهاد، و تنها میرفت، تا بآن وادی رسید که رکام در آن مسکن داشت. رکام چون مصطفی را دید با خود گفت: ظفر یافتم و همین ساعت خلق را ازو باز رهانم. فرا پیش آمد و گفت: یا محمد آن تویی که لات و عزی را دشنام دهی، و دعوت بدیگر خدای میکنی؟ رسول گفت: آری من میگویم که لات و عزی باطل است، و معبود خلق خدای آسمانست. و این رکام مردی بود که در همه عرب هیچ کس بمصارعت دست وی نداشتی، و با وی برنیامدی. گفت: یا محمد بیا تا دستی بر آزمایم در مصارعت. من لات و عزی بیاری گیرم و تو اله عزیز خود بیاری گیر، تا خود کرا دست بود. پس اگر تو مرا بیفکنی ده سر گوسفند از این خیار گله خویش بتو دادم. این عهد بستند. رسول خدا بسرّ در الله زارید که: خداوند! مرا برین دشمن نصرت ده. دست فراهم دادند، و رسول خدا رکام را بیفکند.

و بر سینه وی نشست. رکام گفت: یا محمد این نه تو کردی که اله عزیز تو کرد، که او را خواندی و بیاری گرفتی، و لات و عزی مرا خوار کردند و یاری ندادند. رسول خدا از سینه وی برخاست. دیگر باره گفت: ای محمد یک بار دیگر بر آزمائیم. اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر بتو دهم. رسول او را گرفت و بر زمین زد از اول بار صعب تر و قوی تر. رکام گفت: یا محمد در عرب هرگز کس نبود که مرا بر زمین زد. این نه کار تو است که از جایی دیگر است. سوم بار باز آمد و درخواست کرد، و هم چنان بر زمین افتاد. رکام بدانست که با وی برنیاید، تن بعجز فرا داد، و گفت: یا محمد اکنون گوسفندان را اختیار کن که عهد همانست که کردم. رسول گفت: یا رکام مرا گوسفند بکار نیست، اما اگر باسلام در آیی، و خویشتن را از آتش برهانی، ترا به آید، اسلم تسلّم. رکام گفت: اگر آیتی بنمایی مسلمان شوم. رسول گفت: خدا بر تو گواه است که اگر من آیتی نمایم تو مسلمان شوی؟ گفت: آری مسلمان شوم. درختی بود بنزدیک ایشان، رسول خدا بآن درخت اشارت کرد درخت شکافته شد بدو نیم فرا پیش مصطفی آمد، و تواضع کرد. رکام گفت: اگر بفرمایی تا این درخت بجای خویش باز شود، چنان که بود ایمان آرم. رسول بفرمود تا درخت بجای خویش باز شد. پس گفت: «یا رکام اسلم تسلّم» ای مسکین مسلمان شو تا برهی. رکام گفت: یا محمد نخواهم که زنان و کودکان مدینه عجز و ضعف من باز گویند، و بر من عیب کنند، و گویند: محمد او را بیفکند، از وی بترسید، و در دین وی شد. چندان که خواهی ازین گوسفندان اختیار کن و باز گرد از من، که ایمان نیارم. رسول خدا از وی هیچ چیز نپذیرفت و باز گشت.

ابو بکر و عمر مگر آن ساعت در خانه عایشه رفته بودند، و رسول را طلب کردند. عایشه گفت: رسول بآن صحرا بیرون شد، روی بوادی رکام نهاد، ایشان جلافت و عداوت وی با مصطفی (ص) شناختند. از پی رسول بیرون آمدند. چون رسول بازگشت، ایشان را دید که میشتافتند. گفتند: یا رسول الله چرا تنها باین وادی آمدی، پس از آنکه دانستی که جای رکام کافر است، و پیوسته در قصد تو است. رسول خدا بخندید، گفت: «یا ابا بکر الیس یقول الله عز و جل: وَ اللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ؟»

تا در عصمت و حفظ الله باشم کس را بر من دست نبود. آن گه رسول قصه ای که رفته

بود بازگفت، و ایشان تعجب همی کردند، و میگفتند: اصرعت رکاما یا رسول الله؟ و الذی بعثک بالحق ما نعلم انه وضع جنبه انسان قط.

فقال النبی (ص): «انی دعوت ربی عز و جل فأعانتی علیه، و ان ربی اعانتی بیضع عشر ملكا و بقوة عشرة».

۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا كَافِرٌ شَدَدًا اِيشَانِ كَهْ كَقَتْنَد: اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كَهْ خدای عیسی مریم است، وَ قَالَ الْمَسِيحُ وَ كَقَت عیسی: یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اِی فرزندان یعقوب، اَعْبُدُوا اللّٰهَ خدای را پرستید، رَبِّي وَ رَبَّكُمْ خدای من و خدایند شما، اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ هَر كَه اِنباز گیرد با خدای، فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ اللّٰهُ حَرَام كَر د بر وی بهشت، وَ مَا وَاوَاهُ النَّارُ وَ جَاى وى آتش، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ (۷۲) و ستمکاران را هیچ یاران نیست.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا كَافِرٌ شَدَدًا اِيشَانِ كَه كَقَتْنَد: اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ كَه اللّٰهُ سَدِيكِر سه است، وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ وَ نِيَسْت خدای، اِلَّا اِلٰهُ وَ اَحِدٌ مَكِر يَك خدای يَكْتَا، وَ اِن لَمْ يَنْتَهُوا وَ اَكِر باز نه ایستند، عَمَّا يَقُولُونَ اَز اِينكَه ميگویند، لِيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ بَايشَان رسد كه بر كفر خویش بپایندند از ایشان، عَذَابٌ اَلِيمٌ (۷۳) عذابی درد نماى.

أَفَلَا يَتُوبُونَ باز نگرند، اِلَى اللّٰهِ با خدای، وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اَز وى آمرزش نجویند؟ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) وَ اللّٰهُ اَمْرَزگار است وَ بَخشاينده.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نِيَسْت پسر مریم، اِلَّا رَسُولٌ مَكِر فرستاده، قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ كه گذشت پیش از وى فرستادگان فراوان، وَ اُمُّهُ صَدِيقَةٌ وَ مَادِر وى زنى بود پارسا، كَنا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ دُو طَعَام خواره بودند، اَنْظُرْ دَر نَكِر، كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ چُون دشمنان خود را سخنان روشن پیدا میکنیم ثُمَّ اَنْظُرْ اَنِّي يُؤْفَكُونَ (۷۵) پس درنگر چُون ایشان را می برگردانند!

قُلْ كَوَى اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِى پرستید فرود از خدای، مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا چيزى كه بدست وى نه كزند است وَ نه سود، وَ اللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) وَ خدای اوست كه شنواست وَ دانا.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَرْسَايَانِ رَا كُورِي كِه اِي خُونَدگَانِ اَنجِيلِ! لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ مِبَالِغِه مَكْنِيدِ دَرِ دِينِ خُوِيَشِ، غَيْرَ الْحَقِّ دَرِ مَخَالَفَتِ حَقِّ، وَ لَا تَتَّبِعُوا اَهْوَاءَ قَوْمٍ وَ بَرِ پِي هَوَا وَ خُوشِ اَمَدِ قَوْمِي مَرُويِدِ، قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ كِه بِيَرَاهِ شَدَنَدِ پِيَشِ اَزِ اَيْنِ، وَ اَضَلُّوا كَثِيْرًا وَ بِيَرَاهِ كَرَدَنَدِ فِرَاوَانِي مَرْدَمَانِ رَا، وَ ضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيْلِ (٧٧) وَ بِيَرَاهِ شَدَنَدِ اَزِ شَاهِرَاهِ رَاَسْتِ.

لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کردند بر ایشان که کافر شدند، مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب، عَلِي لِسَانِ دَاوُدَ بر زبان داود، وَ عِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ بر زبان عیسی، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا آن بَانَ بود که سر کشیدند و نافرمانی کردند، وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (٧٨) وَ دَرِ مَرَادِ خُوِيَشِ اِنْدَازِهَا دَرِ مِي بگذاشتند.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ يَكْدِيْگَرِ رَا بَا زَنَمِي زَدَنَدِ عَن مُنْكَرِ فَعْلُوْهُ اَزِ نَاپَسَنَدِي كِه مِي كَرَدَنَدِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (٧٩) بَدِ چيزِي وَ بَدِ كَارِي كِه مِي كَرَدَنَد!

تَرِي كَثِيْرًا مِنْهُمْ اَزِ اِيْشانِ فِرَاوَانِ بِيْنِي يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا كِه بَا كَا فِرَانِ هَمَسَا زِ وَ هَمْدَلِ مِي بَا شَنَدِ، لَيْسَ مَا قَدَمْتُمْ لَهُمْ اَنْفُسَهُمْ بَدِ چيزِي كِه اِيْشانِ تَنْهَائِ اِيْشانِ رَا پِيْشِ فِرَا فِرَسْتَا نَدَنَدِ، اَنْ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ كِه اَزِ كَرَدِ اِيْشانِ اَنْ اَمَدِ كِه خُشْمِ گَرَفْتِ اللّٰهُ بَرِ اِيْشانِ، وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (٨٠) وَ دَرِ عَذَابِ اِوَانَدِ جَاوَدَانِ.

وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِيِّ وَ اِگَرِ گَرُويِدِه بُوَدَنَدِي بَخْدَائِ وَ رَسُوْلِ، وَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ وَ بَا نِجِهِ فِرُو فِرَسْتَا دِه اَمَدِ بُوِي، مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَاءَ اِيْشانِ رَا بِه دُوسْتَانِ نَدَا شْتَنَدِي وَ هَمْدَلِ بِنِگَرَفْتَنَدِي، وَ لَكِنْ كَثِيْرًا مِنْهُمْ فَاَسِقُونَ (٨١) لَكِنْ فِرَاوَانِي اَزِ اِيْشانِ فَاَسِقِ بُوَدَنَدِ وَ اَزِ طَاعَتِ بِيرون.

لَتَجِدَنَّ تُو يَابِي، اَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً صَعْبَ تَرِيْنِ مَرْدَمَانِ بَعْدَاوَتِ، لِلَّذِينَ آمَنُوا اِيْشانِ رَا كِه مَوْمِنَانِ اِنْدِ، اَلْيَهُودَ اَيْنِ جِهُودَانِ، وَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا وَ پَسِ اَنْ كُورَانِ، وَ لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً وَ يَابِي نَزْدِي كْتَرِ اِيْشانِ بَدُوسْتِي، لِلَّذِينَ آمَنُوا اِيْشانِ رَا كِه مَوْمِنَانِ اِنْدِ، الَّذِينَ قَالُوا اِيْشانِ كِه گَفْتَنَدِ: اِنَّا نَصَارِي كِه مَا تَرَسَايَانِيْمِ، ذَلِكَ اَنْ، بِاَنَّ مِنْهُمْ بَا نَسْتِ كِه اَزِ اِيْشانِ قَسِيْسِيْنِ وَ رُهْبَانًا قَسِيْسِيْسَانِ وَ رُهْبَانِ اسْتِ، وَ اَنْهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (٨٢) وَ بَا نَكِه تَرَسَايَانِ بَرِ خُلُقِ گَرَدَنِ نَكَشَنَدِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كَلْبِي كُفْت: این آیت در شأن ترسایان نجران آمد: سید و عاقب و اصحاب ایشان از فرقه یعقوب که گفتند: المسیح ابن مریم هو الله، و اصل سخن ایشان همانست که مثلثه گفتند، و در آیت دیگر آن را شرح دهیم. مسیح از بهر آن نام کردند که: دست بهیج آفت و عاهت رسیده بودی که نه در حال آن آفت زائل گشتی، و بصحت بدل شدی. ابراهیم نخعی گفت: مسیح صدیق باشد، و قبل: لانه کان امسح الرجل لا خمس له، و شرح این در سورة آل عمران رفت.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ این سخن جائز است که از کلام عرب بود، و جائز است که ابتدایی باشد از کلام حق. میگوید: هر که شرک آرد در عبادت خدای خویش، و آن گه توبه نکند، و بر شرک میرد، الله بهشت بر وی حرام کرد، و از بهشت باز داشت. این شرک اکبر است که ضد توحید و ایمانست، و معنی این شرک الحاق شریک است بمعبود بی همتا، وی را بجیزی از خلق خویش مانده کردن، یابنده را بیش از فعل استطاعت دانستن، چنان که اعتقاد قدریان است، و این محض شرک اکبر است، و عین مذهب کوران. هر که ازین شرک برست از آتش دوزخ ایمن گشت.

مصطفی (ص) معاذ را گفت: «یا معاذ! هل تدری ما حق الله علی عباده و ما حق العباد علی الله؟»

هیچ دانی که حق خدا بر بندگان چیست و حق بندگان بر خدا چیست؟ معاذ گفت: خدا داناتر باین و بس. رسول بوی گفت: یا معاذ حق الله علی العباد ان یعبده، و لا یشرکوا به شیئا، و حق العباد علی الله ان لا یعذب من لا یشرک به شیئا».

و عن عبادة عن النبی (ص)، قال: «من شهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان عیسی عبد الله و رسوله و ابن امته، و کلمة القاها الی مریم و روح منه، و الجنة و النار حق، ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل».

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ جمهور ترسایان از ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه به تثلیث همیگویند، و تثلیث آنست که گویند: الالهیه مشترکه بین الله و مریم و عیسی، و کل واحد من هؤلاء اله، و الله احد ثلاثة آلهة. یبین هذا قوله تعالی للمسیح: أ أنت قلت للناس

اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟! و لا بد أن يكون في هذه الآية اضممار و اختصار، لان المعنى: انهم قالوا ان الله ثالث ثلاثة آلهة، فخذف ذكر الالهة، لان المعنى مفهوم، و لا يكفر من يقول ان الله ثالث ثلاثة اذا لم يرد الالهة لانه ما من اثنين الا و الله ثالثهما بالعلم، كقوله: «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»، و قال النبي (ص) لابي بكر: «ما ظنك باثنين الله ثالثهما»؟ و الذي يبين أنهم ارادوا بالثلاثة الالهة قوله في الرد عليهم: و ما مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ.

هيچ کس الله را جفت نگفت مگر ترسايان، و فرزند سه طائفه گفتند: قومی از جهودان که عزیر ابن الله گفتند، و قومی از کفره عرب که فریشتگان را دختران گفتند، و ترسايان عیسی گفتند، و نیز مادر او را جفت گفتند، و فرق انباز گویان فراوان اند، و فی الخبر: «ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله، يدعون له الولد، ثم يعافيههم و يرزقهم».

و ما مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ و این «من» تحقیق توکید است یعنی ما اله الا اله واحد، و ان لم يَنْتَهُوا یعنی ان لم يتوبوا عن مقاتلتهم، لِيَمَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اى ثبتوا على كفرهم. مسّ و لمس هر دو بمعنی متقاربنند، و فرق آنست که لمس ملاصقه است که با وی احساس بود ناچار، و مس جائز است که با وی احساس بود و جائز است که نبود. اما درین موضع ناچار احساس است که عذاب چون بحیوان رسد لا بد حس آن بیابد، و در وی اثر کند. ثم دعاهم الى التوبة، فقال: أ فلا يَتُوبُونَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ مِنَ النِّصْرَانِيَّةِ؟

و يَسْتَغْفِرُونَهُ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ؟ هذا امر بلفظ الاستفهام، كقوله: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» اى انتهوا. و الله غُفُورٌ، للذنوب، رَحِيمٌ بِهِمْ حين قبل منهم التوبة. استغفار درین آیت بمعنی توحید است، كقوله: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، لان من وحده فقد باء بمغفرته، هر که الله را یکتا دانست خویشتن را بآمرزش آورد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ رسالت و نبوت عیسی نه چیزی بدیع است و نه پیشینه کاری، بلکه پیش از وی رسولان بودند و گذشتند، و در منزلت و معجزت عیسی و رسولان همه یکسان بودند. هر که عیسی را دعوی الهیت کند، چنانست که همه را دعوی الهیت کرد، پس چنان که ایشان رسولان بودند نه خدایان، عیسی هم رسول است نه خدا. «و أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» جای دیگر گفت: «و صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ».

کلبی گفت: صدیقی وی آن بود که چون جبرئیل آمد و گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»

صدقت جبرئیل و صدقت بعیسی انه رسول الله.

كانا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ اى كانا يعيشان بالطعام و الغذاء كسائر الآدميين، و كيف يكون لها من لا يقيمه الا اكل الطعام؟! و قيل: كانا يأكلان الطعام، كنى عن الذرق بالذوق، يأكلان إشارة إلى ما يرميان به. اين كنايت است از قضاء حاجت آدمى، و هو من احسن الكنايات و ادقها، لان من اكل الطعام كان منه الحدث و البول، فكنى عن ذلك بألف كناية بالاختصار و النهاية.

انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ اى: كيف نظهر ما فى الانسان من العلامات الدالة على انه ليس باله. ثُمَّ انظُرْ اَنِّى يُؤْفَكُونَ من اين يكذبون بعد البيان؟ يقال لكل مصروف عن شىء مأفوك عنه، و قد افكت فلانا عن كذا، اى: صرفته عنه، و قد افكت الارض اذا صرف عنها المطر، و الافك الكذب لانه صرف الخبر عن وجهه، و المؤتفكات المنقلبات من الرياح و غيرها، لانها صرفت بقلها عن وجهها. اَنِّى يُؤْفَكُونَ يعنى يصرفون عن وجه البيان، و يعمون عن الدلالة.

قُلْ يَا مُحَمَّدَ لِلنَّصَارَى: اَعْْبُدُونَ مِن دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّ لَا نَفْعًا؟ يعنى المسيح. ترسايان را ميگويد كه: چه پرستيد عيسى را! كه در وى ضرر و نفع نيست، نه در دنيا و نه در آخرت، اگر پرستيد شما را گزندی نتواند، و اگر پرستيد سودی بر شما نتواند، و اللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ لمقالتهم فى عيسى و أمه، العليمُ بفعالهم.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَلْوًا در دين آنست كه از اقتصار در گذرند، ما بين طرفى القصد مذموم. افراط چون تفريط است هر دو نكوهيده. غَيْرَ الْحَقِّ معنى آنست كه لا تسلكوا غير القصد، در راه ميانجى رويد نه از سزا دون و نه از اندازه افزون. غاليلان در دين سه قوم اند: ترسايان در كار عيسى (ع)، و رافضيان در كار على (ع)، و خوارج در كار تشديد. رافضيان در غلو ملحق اند بترسايان، و موسوسان در طهارت و در نماز در نمطى اند از سيرت خوارج. و لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ اِلهِواءِ هى المذاهب التى تدعوا اليها الشهوة دون الحجة، و در قرآن چند جا يگه ذكر اتباع اهواء است هم بر سبيل ذم، و ذلك

فی قوله تعالی: وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى.

وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ قَوْمِ اینجا پدران و اسلاف ایشان اند، میگوید: بر پی هواء پدران خویش مروید، که بیراه شدند، و دیگران را بیراه کردند، و این پدران و اسلاف ایشان سه فرقت بودند از ترسایان نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان. قومی گفتند که: عیسی اوست. قومی گفتند که: پسر اوست.

قومی گفتند که: انباز اوست، و هر چند که همه کافران در ضلالت و گمراهی اند، اَمَّا ترسایان را علی الخصوص دو ضلالت گفت: قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ، پیشین آنست که به موسی کافر بودند، و پسین آنست که عیسی را پسر خواندند. وجهی دیگر است پیشین ضَلُّوا آنست که عیسی را پسر خواندند و پسین آنست که مصطفی را دروغ زن خواندند.

لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا این آیت در تغلیظ است در ترک امر معروف و نهی منکر و تشدید بر علما، تا خلق را پند دهند، و باز زنند، و در حق گفتن از خلق باک ندارند، و فرا ظالم گویند که مکن و معنی لعنت، راندن است و دور کردن از رحمت الله، و لعنت بر زبان داود آن بود که اصحاب السبت ماهی گرفتند روز شنبه در مخالفت فرمان، داود گفت: «اللهم انّ عبادا قد خالفوا امرک و ترکوا قولک فالعنهم و اجعلهم آية و مثلاً لخلقک، فمسخهم الله قرده»، و لعنت بر زبان عیسی آن بود که قومی که مائده خوردند ایمان نیاوردند، و در کفر بیفزودند، تا عیسی گفت: «اللهم انک انت وعدتني من کفر منہم بعد ما يأکل المائدة ان تعذبه عذاباً لا تعذبه احدا من العالمين. اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبت». پنج هزار مرد بودند که در میان ایشان زنی و کودکی نه، بدعاء عیسی همه خنازیر گشتند. و گفته اند: داود بقومی برگذشت که بر منکری جمع آمده بودند، داود ایشان را نهی کرد. ایشان گفتند: نحن قروود ما نفقه. داود گفت: «كُونُوا قِرْدَةً» فمسخهم الله قرده. و ان قوما كانوا يجتمعون علی عیسی یسبونه فی امه، قال الله ان يجعلهم خنازیر، فذلک لعنهم علی لسان داود و عیسی بن مریم.

و عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله (ص): «لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي،

نهتهم علماؤهم فلم ينتهوا، فجالسوهم في مجالسهم واكلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض، فلعنهم على لسان داود و عيسى بن مريم ذلك بما عصوا و كانوا يَعْتَدُونَ»، ثم قال (ص): «كُلَّا و الذي نفسى بيده حتى تأخذوا على يد الظالم فتأطروه على الحق اطرا» قوله تأطروه اى: تعطفوه.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

قال النبى (ص): «ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بين ظهرانيهم، و هم قادرون على ان ينكروه و لا ينكروه، فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة و الخاصة».

و فى رواية اخرى: «ان الناس اذا رأوا منكرا فلم يغيروه يوشك ان يعمهم الله بعقابه».

و قال (ص): «اذا عملت خطيئة فى الارض، من شهدا فكرهاها كان كمن غاب عنها، و من

غاب عنها فرضيها، كان كمن شهدا»، و قال: «مثل المداهن فى حدود الله و الواقع فيها

مثل قوم استهموا سفينة فصار بعضهم فى اسفلها و صار بعضهم فى اعلاها، و كان الذى فى

اسفلها يمر بالماء على الذين فى اعلاها، فتأذوا به فأخذ فأسا، فجعل ينقر اسفل السفينة،

فأتوه فقالوا: مالك؟ فقال: تأذيتم بى و لا بد لى من الماء فان اخذوا على يديه انجوه و

نجوا انفسهم، و ان تركوه اهلكوه و اهلكوا انفسهم».

و قال: «يجاء بالرجل فيلقى فى النار فتندلق اقتابه فى النار، فيطحن فيها، فيجتمع اهل النار

عليه، فيقولون اى فلان! ما شأنك؟ أ ليس كنت تأمرنا بالمعروف و تنهانا عن المنكر؟! قال

كنت آمركم بالمعروف و لا آتبه، و أنهاكم عن المنكر و آتبه».

ترى كثيرا منهم يعنى من اليهود، يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا من مشركى العرب من قريش. اين در

شأن كعب اشرف فرو آمد كه به مكه شد با شصت مرد راكب بر بو سفيان و مشركان عرب

بر دشمنى رسول خدا، و شرح اين قصه از پيش رفت. لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ اى بس

ما قدموا من العمل لمعادهم فى الآخرة.

سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خلودهم فى النار. و درين آيت آميختن با اهل باطل و خوش زيستن

با ايشان و از ايشان نابريدن و روى بر ايشان گران نداشتن كفر شمرد.

چنان كه جاى ديگر گفت: إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ. در خبر است: «القوا الفساق بوجوه مكفهرة». و

لَوْ كَانُوا يعنى اليهود يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُ واحد لا شريك له وَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ (ص) وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ

من القرآن مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ يَعْنِي مَشْرِكِي قَرِيشٍ، وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَعْنِي مِنَ الْيَهُودِ فَاسْتَقُونَ.

لَتَجِدَنَّ يَا مُحَمَّدُ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ أَيْنَ جِهْدَانِ قَرِيظَه وَ نَضِير وَ فِدَك وَ خَيْبِرَانِ، وَ دِيْغَر جِهْدَانِ بَايْشَانِ مَلْحَقْ اَنْدْ كِه رَاَه ايشان رفتند و اقتدا بعمل ايشان کردند. ميگويد: هيچ کس را با مؤمنان آن عداوت نيست که جهودان را. و از اينجاست که مصطفی (ص) گفت: «ما خلا يهوديان بمسلم الا همّا بقتله.

«وَالَّذِينَ اشْرَكُوا» مشركان مکه‌اند، و ديگر مشركان عرب که بر منهاج و سنت ايشان رفتند، و اقتدا بعمل ايشان کردند.

وَلَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارَى اَيْنَ هَمَّه تَرْسَايَانِ رَا مِيْگُوِيْدِ، كِه بَعْضِي رَا مِيْگُوِيْدِ كِه بَرْسُولِ خِدا اِيْمَانِ آوَرْدَنْدِ وَ بَا جَعْفَرِ بِنِ اَبِي طَالِبِ اَز زَمِيْنِ حَبْشَه وَ شَامِ بَرْ رَسُولِ خِدا آمَدَنْدِ. وَ قَصَّه اَنْسَتْ كِه دَر بَدَايْتِ اِسْلَامِ كِه اِسْلَامِ هَنْوَزِ قُوِي نَگَشْتَه بُوْدِ، وَ مَسْلَمَانَانِ اَنْدَكِ بُوْدَنْدِ، وَ بَا كَاْفِرَانِ مِيْ بَرِنِيَامَدَنْدِ، وَ كَاْفِرَانِ قَصْدِ مَسْلَمَانَانِ مِيْ كَرْدَنْدِ، وَ ايشان را در فتنه مي افكندند، رسول خدا قومي را فرمود تا هجرت کردند بزمين حبشه، و گفت: «ان بها ملكا صالحا لا يظلم و لا يظلم عنده احد، فاخرجوا اليه حتى يجعل الله للمسلمين فرجا».

نجاشي نامي است ملوك ايشان را همچون كسري و قيصر ملوك عجم و روم را، پس يازده مرد برفتند و چهار زن يكي عثمان عفان و اهل وي، رقيه بنت رسول الله، و الزبير بن العوام و عبد الله بن مسعود، و عبد الرحمن بن عوف و ابو حذيفة بن عتبة و اهل وي سهلة بنت سهيل بن عمرو و مصعب بن عمير و ابو سلمة بن عبد الاسد و اهل وي ام سلمة بنت ابي اميه، و عثمان بن مظعون، و عامر بن ربيعة و اهل وي ليلى بنت ابي حثمه، و حاطب بن عمرو، و سهيل بن بضاء. اين جماعت سوي بحر شدند، و كشتي بمزد گرفتند، و بزمين حبشه شدند، و در ماه رجب بود پنجم سال از بيعت رسول (ص) و اين هجرت را هجرة الاولى ميگفتند.

پس جعفر بن ابي طالب از پس ايشان شد با جماعتي مسلمانان، و جمله مهاجران زمين حبشه هشتاد و دو مرد بودند بيرون از زنان و كودكان. چون قريش را خبر شد كه ايشان

بزمین حبشه شدند، عمرو عاص را با یکی دیگر پیش نجاشی فرستادند با تحفه‌های نیکو، تا آن مسلمانان را بچشم نجاشی زشت کنند. رب العالمین آن کید و فعل ایشان بر ایشان شکست، و مسلمانان را از ایشان معصوم داشت، و خائبا خاسرا هر دو از ایشان بازگشتند، و تمامی این قصه در سوره آل عمران روشن گفته‌ایم.

پس مسلمانان آنجا مقام کردند روزگاری دراز، و نجاشی ایشان را گرامی داشت تا رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کرد، و شش سال از هجرت بگذشت. پس رسول نامه نبشت بنجاشی بر دست عمرو بن امیه الضمری که ام حبیبه بنت ابی سفیان از بهر من بخواه، و ام حبیبه با شوهر خویش هجرت کرده بود بحبشه، و شوهرش فرمان یافته. نجاشی کنیزک خویش ابرهه را بر ام حبیبه فرستاد، و وی را خبر داد از خطبه رسول خدا. ام حبیبه شاد شد، و پیرایه زرینه و سیمینه که بر خود داشت به ابرهه داد و خالد بن سعید بن العاص را وکیل خود کرد، تا او را بزنی برسول خدا دهد، و نجاشی از بهر رسول خدا نکاح می‌پذیرفت، و نجاشی او را بخواست بمهر چهارصد دینار، و از مال خویش وزن کرد، و بوی فرستاد بدست ابرهه. ام حبیبه پنجاه دینار بابرهه داد، ابرهه نپذیرفت، گفت ملک مرا فرمودست که هیچ مستان، و آنچه ستده‌ام نیز رد می‌کنم.

آن گه ابرهه گفت: یا ام حبیبه مرا خود زر و سیم فراوان است، و حاجت بدین نیست. چون بر رسول خدا رسی سلام من بدو رسان. و نجاشی زنان خویش را فرمود تا عود و عنبر فراوان بام حبیبه فرستادند.

پس نجاشی ام حبیبه را و جعفر را و مسلمانان را باکرامی تمام باز گردانید.

چون باز مدینه آمدند، رسول خدا به خبیر بود، و فتح خبیر برآمده، چون بمدینه باز گشت در پیش ام حبیبه شد. ام حبیبه سلام آن کنیزک ابرهه برسانید. رسول جواب داد، آن گه گفت: «لا ادری أ بفتح خبیر أ سرّ أم بقدم جعفر»، فأنزل الله تعالى: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً یعنی ابا سفیان بتزویج ام حبیبه.

و پس از قدوم جعفر، نجاشی پسر خویش با شصت مرد بر مصطفی (ص) فرستاد، و بوی نامه نبشت که: یا رسول الله اشهد انک رسول الله صادقا مصدقا، و قد بايعتک و بايعتک و ابن عمک و أسلمت لله رب العالمین، و قد بعثت اليک ابني، و ان شئت آتیک بنفسی، و

السلام عليك يا رسول الله. و جمله مسلمانان که وفد نجاشی بودند، و از زمین حبشه و شام آمده بودند با جعفر و غیر وی هفتاد مرد بودند، و بروایتی هشتاد، و بروایتی چهل: سی و دو از حبشه و هشت رهبان اهل شام. چون بمدینه آمدند رسول خدا سوره یس تا بآخر بر ایشان خواند. ایشان خوش بگریستند، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد. وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَ رُهْبَانًا روى سلمان ان النبي (ص) قرأ ذلك «بأن منهم صديقين و رهبانا».

سریانیان دانشمندان خویش را کشیش خواند، قسیس تعریب اوست. قومی از اهل عربیت گفته اند که آن از تقسس گرفته اند از تتبع علم و طلب آن، و رهبان جمع راهب است، و رهبانیه اعتراض است از تزویج و تنعم. وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ یعنی عن الايمان بمحمد (ص) و القرآن. قال عروة بن الزبير ضيقت النصارى الانجيل، و أدخلوا فيه ما ليس منه، و كان الذى غير ذلك اربعة نفر لوقاس و مرقوس و بلحيس و مینوس و بقى قسيسا على الحق و الاستقامة و الاقتصاد، فمن كان على هديه و دينه فهو قسيس.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ سَمُومَ قَهْرُ بَدَنِي مِنْ مَدِينَةِ بَيْتِ لَحْمٍ وَ جَلال در عالم عدل بر نهاد. آن بی حرمتان بی سرمایگان تافت، و ایشان را در قید شقاوت کشید، تا دل ایشان نهبه شیطان گشت، و بزبان بیگانگی گفتند: المسيح بن مريم. باز تاریکی کفر و حیرت و ظلمت شقاوت بیفزود، قدم برتر نهادند در کفر، و گفتند: ثَلَاثَةٌ أَرَىٰ فِيهَا مِثْلَ مَا كُنْتُ فِيهَا وَ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ سَمُومَ قَهْرُ بَدَنِي مِنْ مَدِينَةِ بَيْتِ لَحْمٍ وَ جلال در عالم عدل بود که در ازل بانگ بیزاری بر ایشان زد، و در وهده نبایست ایشان را داغ قطیعت نهاد، و بصائر ایشان معلول و مدخول کرد تا دیده تمییز نداشتند و فرق ندانستند میان ربوبیت و عبودیت.

لاهورت بناسوت فرو آوردند، و جلال قدم با صفت عدم برابر نهادند، و این مایه ندانستند که: «لم یکن ثم کان» دیگر است و «لم یزل و لا یزال» دیگر. عیسی ناپوده دی، بیچاره امروز، نیافته فردا، جوان دی، کهل امروز، پیر فردا، مرده پس فردا چگونه برابر بود با خدای بی همتا، معبود یکتا، خدایی را سزا، نه متعاور اسباب، نه متعاطی طلاب، نه محتاج خورد و خواب، هرگز مانده کی بود کرده بگردگار، آفریده بآفریدگار، عیسی نبوده و پس

بیوده، و آنکه محتاج طعمی و شرابی و خوابی و قضاء حاجتی گشته، با این عیب و عار چگونه توان گفت که خداست.

و نیز گفت: لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا نه در دست او جلب نفع، نه در توان او دفع ضرر، نه کسی را سود تواند، نه گزند از کسی بازدارد. این چنین کس خدایی را چون شاید! خدا اوست که خالق همه اوست، سود و زیان، بند و گشاد، نیک و بد، امر و نهی همه در توان اوست. نافذ در همه مشیت اوست، روان بر همه امر اوست. بود همه بارادت و علم اوست. مخلوق نبود و وی در ازل خالق بود، مرزوق نبود و وی راز بود، نه بمرسومات مسمی است که خود در ازل متسمی است. در آسمان و زمین خود اوست که چنان که در اول آخر است، در آخر اول است، نه متخائل در ظنون نه محاط در افهام، نه منقسم در عقول، نه مدرک در اوهام. شناخته است اما بصفت و نام همه ازو بر نشانند، بر این علم بنور معرفت و کتاب و سنت و الهام، طوبی آن کس که از در تصدیق درآید که وی را از سه شربت یکی دهند: یا شربتی دهند که دل بمعرفت زنده شود، یا زهری دهند که بآن نفس اماره کشته شود، یا شرابی دهند که جان از وجود مست و سرگشته شود. یا هذا! عقل معزول کن تا بر خوری، خدمت صافی دار تا بهره بری. شرم همراه دار تا بار یابی، بر مرکب مهرنشین تا زود بحضرت رسی، همت یگانه دار تا اول دیده ور دوست بینی. مسکین او که عمری بگذاشت و او را ازین کار بویی نه! ترا از دیار کسان چیست که ترا جویی نه! قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَلْوًا در دین آنست که در صواب بیفزایند، و تقصیر آنست که چیزی دریاید، نه آن و نه این، نه افراط نه تفریط، چنان که شیطان در تفریط ظفر یابد، در افراط هم ظفر یابد. جاده سنت راه میانه است. راه که سوی حق میشود راه میانه است: «وَعَلَى اللَّهِ فَصْدُ السَّبِيلِ»، «وَأَبْغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا».

راه میانه از تعطیل پاک است، و از تشبیه دور، راه تشبیه بکفر دارد چنان که راه تعطیل، هر که الله را مانده خویش گفت، او الله را هزار انباز بیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. راه میانه و طریق پسندیده آنست که گویی از صفات الله نام ندانیم، چونی ندانیم. در کوشیم که دریابیم نتوانیم، ور بعقل گرد آن گردیم از سنت درمانیم، هر چه خدا و رسول گفت بر پی آنیم، فهم و وهم خود گم کردیم، و

صواب دید خود معزول کردیم، و باذعان گردن نهادیم، و بسمع قبول کردیم، راه تسلیم سپردیم، و دست درین حجت زدیم که: «وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، و بزبان تضرع بنعت تسلیم همی گوئیم: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ الْآيَةَ مِیْگَوید: بر حذر باشید از آن قوم که بر پی هوی و دل خواست خویش اند که ایشان را نه نور بصیرت است، نه چراغ معرفت، نه اعتقاد بر بصیرت، نه سخن بر بینت، نه طریق کتاب و سنت. اللَّهُ ایشان را داور، و خصم ایشان پیغامبر، و منزل ایشان سقر. رای ابلیس رای ایشان، و دوزخ سرای ایشان، «خُذُوهُ فَعُلُوهُ» در شأن ایشان.

مصطفی (ص) گفت: «جانبوا الاهواء كلها، فان اولها و آخرها باطل. اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة كعرة الجرب».

و عن ابی بكر الصديق قال: قال رسول الله (ص): «قال ابليس: اهلكت الناس بالذنوب، اهلكونى بلا اله الا الله و الاستغفار، فلما رأيت ذلك اهلكتهم بالاهواء، و هم يحسبون انهم مهتدون».

عن سعيد بن المسيب، قال: سعد عمر بن الخطاب المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: «ايها الناس اسمعوا من مقالتي، و عوا ما اقول لكم، ارفعوا ابصاركم اليّ، الا ان اصحاب الراى اعداء السنن، اعيت عليهم الاحاديث ان يحفظوها، و تفلتت منهم فلم يعوها، فاستحبوا اذ ساء لهم ان يقولوا لا ندرى، فعاندوا السنن برأيهم، فضلوا و أضلوا عن سواء السبيل، و الله ما قبض الله نبيه، و لا رفع الوحي عن خلقه حتى بين لهم سنن نبيهم (ص)، و حتى اغناهم عن الراى، و لو كان الدين يؤخذ بالرأى لكان باطن الخف احق لمسح من ظاهرها، و اياكم و اياهم فانهم قد ضلوا و اضلوا عن سواء السبيل».

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَافِرَانِ رَا بَزْبَانَ پِيغامبران بلغنت ياد كرد، و مؤمنان را بی واسطه پیغامبران برحمت و ثناء خود ياد كرد، هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ، و ر نیز عتاب و قهر بودی، و سیاست و جنگ بودی، چون خود گوید همه خوش بود، همه فضل و شرف بود، فكيف که خود گفت، و همه ثناء و رحمت گفت، و لقد قال قائلهم:

لئن ساءنى ان نلتنى بمساءة فقد سرنى انى خطرت ببالك

ار دستت از آتش بود ما را ز گل مفرش بود
هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَإِذَا سَمِعُوا و چون شنوند، مَا أُنزِلَ إِلَيَّ الرَّسُولِ آنچه برسول فرو فرستادند، تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تو بینی چشمهای ایشان تَفِيضُ که آب می‌ریزد مِنَ الدَّمْعِ از اشک، مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه بشناختند از حق، يَقُولُونَ هَمِي گویند: رَبَّنَا خداوند ما! آمَنَّا ما بگرویدیم، فَآكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) ما را در گواهان خویش نویس. وَ مَا لَنَا و چه رسید ما را، لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ که بنگرویم بخدای وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ بآنچه بما آمد از راستی، وَ نَطْمَعُ و امید میداریم أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا که در آرد ما را خداوند ما، مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) با گروه نیکان.

فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بایشان داد خدای، بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند جَنَّاتٍ بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می‌رود زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) و آنست پاداش نیکوکاران.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که بیائیدند بر کفر خود وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و دروغ زن گرفتند رساننده سخنان ما، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶) ایشان‌اند دوزخیان و کسان آتش.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تُحَرِّمُوا حَرَامَ مَكْنِيدٍ، طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ این پاکها که الله شما را حلال کرد، وَ لَا تَعْتَدُوا و از اندازه در مگذارید، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۷۸) که الله دوست ندارد از اندازه در گذرندگان.

وَ كُلُوا و میخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه الله شما را روزی کرد، حَلَالًا طَيِّبًا گشاده پاک وَ اتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزید از خشم و عذاب خدای الَّذِي الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸)، آن خدای که باو گرویده‌اید.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ خدای شما را نگیرد، بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو که در میان سوگندان شماسست وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ لَكِنْ شما را که گیرد، بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بآن گیرد که بزبان سوگند خورید و بدل در آن آهنگ سوگند دارید، فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَاتِ آن سوگند و سترنده لائمه از سوگند خواره، إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده درویش است، مِنْ أَوْسَطِ مَا

تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آن طعام که اهل خویش را میدهد، أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا پوشیدن ده درویش، أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا آزاد کردن گردنی برده مسلمان فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَرَّهَ که ازین سه هیچیز نیابد، فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ سه روز روزه دارد، ذَلِكَ این چهار آنچه کردید كَفَّارَةٌ اِيْمَانِكُمْ كَفَّارَتِ سُوْغَدَانِ شما است إِذَا حَلَفْتُمْ که سوگند خورید، وَ احْفَظُوا اِيْمَانَكُمْ و سوگندان خویش را میکوشید، كَذَلِكَ بَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ چنين كه هست پيدا ميكند خدای شما را سخنان خویش و نشانهای پسند خویش، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۹۸) تا مگر آزادی کنید.

التوبة الثانية

قوله تعالى: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ الْآيَةِ این آیت در شأن نجاشی است نام وی اصحمه، و هو بالحبشية عطية، ملك حبشه بود والی زمین مهاجرة الاولى.

و نجاشی اول ترسا بود، پس مسلمان شد، و این آیت در شأن اوست و قوم او که مسلمان شدند از اهل ولایت او، چون قرآن بشنیدند چشم ایشان دیدند که آب می ریخت از شادی و بیداری آنچه بشناخته بودند از حق، که از قرآن آن شنیدند راست که در انجیل خوانده بودند، و گفته اند که این در شأن وفد یمن آمد که بر ابو بکر صدیق آمدند، و گفتند: اقرأ علينا القرآن، قرآن بر ما خوان. ابو بکر چیزی از قرآن بر ایشان خواند. ایشان از سر صفاء وقت و سوز دل خوش بزاریدند و بگریستند. ابو بکر صدیق که ایشان را چنان دید، او را خوش آمد، گفت: هكذا كنا، فقسست القلوب. پس رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ يَعْنِي الْقُرْآنَ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ. و مصطفى (ص) ایشان را گفته: «ارق الناس اهل اليمن».

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ یعنی مع امّة محمد (ص) الذين يشهدون بالحق همی گویند خداوندا ما ایمان آوردیم، ما را در این امت محمد نویس، ایشان که گواهی بسزا و راستی دهند. همانست که جای دیگر گفت: «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ». معنی دیگر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ یعنی مع من شهد من انبيائك و صالحی عبادك بأنه لا اله الا انت. ما را در جمله آن پیغامبران و نیکمردان نویس که گواهی میدهند بخداوندی و یکتایی تو.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ قَوْمِ نَجَاشِي که مسلمان شدند چون بازگشتند با دیار و وطن

خویش، کافران ایشان را ملامت کردند، و زبان در ایشان نهادند که: ترکتم ملة عیسی و دین آباءکم! دین پدران خویش و ملت عیسی بگذاشتید! ایشان جواب دادند که: وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ اَیْنِ مَا لَنَا در لغت عرب در جای «لم» نهادند. میگوید: چرا ایمان نیاریم و چه رسید ما را که بنگرویم بخدا و بآنچه بما آمد از رسول و قرآن؟! وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ اَی مع امة محمد (ص). این قوم صالحان امت محمداند که جای دیگر میگوید: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا الاية. رب العالمین جزاء ایشان بهشتها داد بآنچه گفتند که: فَأَكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، وَ نِيز كَفْتَنَد: وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ، وَ بَانَ كَفْتَارِ اِیْشَانِ اِخْلَاصِ پِیُوسْتِه بُوَد، كِه بَاخِر كَفْت: وَ ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ اَی الْمُخْلِصِينَ. این دلیل است که اخلاص قرین قول و عمل می باید تا مستحق ثواب گردد. آن گه صفت کافران و مآل و مرجع ایشان نیز بگفت: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ الْجَحِيمِ النَّارِ الشَّدِيدَةِ الْوَقُودِ. یقال: جحیم النار اذا زاد فی ایقادهای، وَ جاحم الحرب اشد مواضعها.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ اَیْت در شأن عثمان بن مظعون آمد که رهبانیت بر دست گرفته بود و در سرای خود سرب ساخته بود، و در آن می بود. بروز چیزی نمی خورد، و بشب خواب نمی کرد، و گوشت نمی خورد، و با اهل خود نمی بود، و این عثمان بن مظعون الجمحی از مهینان و بهینان صحابه بود. رسول خدا وی را برادر خواند، و چون از دنیا بیرون شد، مصطفی (ص) بخانه وی شد، وی را مرده دید، او را بوسه داد. چون عثمان این رهبانیت بر دست گرفت، قومی از صحابه را از وی آرزوی آمد، و بوی پیوستند در خانه وی، و در موافقت سیرت وی. ابو بکر صدیق از ایشان بود و عمر و علی و عبد الله بن مسعود و المقداد بن الاسود الکندی و سالم مولی ابی حذیفه بن عتبه و سلمان الفارسی و ابو ذر و عمار، این جماعت در خانه وی در آن سرب می بودند، بروز روزه می داشتند، و بشب قیام میکردند، و بر جامه خواب نمی خفتیدند، و گوشت و چربش نمی خوردند، و گرد زنان نمی گشتند، و بوی خوش بکار نمی داشتند، و پلاس می پوشیدند، و یکبارگی از دنیا و لذات دنیا اعراض کردند، و همت کردند که در زمین سیاحی کنند، و رهبانیت بر دست گیرند، و تنهای خود را خصی

گردانند.

روزی زن عثمان مظعون نام وی خوله در حجره عائشه شد، و رسول خدا حاضر بود، از عائشه پرسید که: آن زن کیست؟ عائشه وی را خبر کرد، گفت: «ما لی اراها باذَّ الهیة»؟ چونست که وی را ناساخته و ناآراسته می‌بینم و پژمرده؟ خوله قصه عثمان و آن جماعت مصطفی را باز گفت: رسول خدا خشم گرفت، برخاست، و بدر سرای عثمان شد، و ایشان را از آن نهی کرد، و گفت: «انی لم اومر بذلك، ان لأنفسکم علیکم حقا، فصوموا و أفطروا و قوموا و ناموا، فانی اقوم و انام و اصوم و أفطر و آکل اللحم و الدسم و آتی النساء، و من رغب عن سنتی فلیس منی».

پس رسول خدا مردمان را جمع کرد، و ایشان را خطبه خواند و گفت: «ما بال اقوام حرموا النساء و الطعام و الطیب و النوم و شهوات الدنیا؟ اما انی لست آمرکم ان تکونوا قسیسین و رهبانا، فانه لیس فی دینی ترک اللحم و النساء و لا اتخاذ الصوامع، و ان سیاحة امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد».

اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا و حجّوا و اعتمروا و اقیموا الصلّاة و آتوا الزکاة و صوموا رمضان و استقیموا یستقم لکم، و انما هلک من کان قبلکم بالتشدید، شدّوا علی انفسهم فشدّد الله علیهم، فأولئک بقایهم فی الدیارات و الصوامع».

رسول خدا ایشان را از آن نهی کرد، و بر وفق آن آیت آمد که: یا ائیها الذّین آمنوا لا تُحرّموا طیّبات ما أحلّ الله لکم.

زید بن اسلم روایت کند از پدر خویش که: عبد الله بن رواحه را مهمانی رسید، و شغلی را از خانه بیرون شد. اهل وی طعام پیش مهمان نهاد، و انتظار عبد الله کرد. چون باز آمد، گفت: چرا طعام بمهمان ندادی و از بهر من او را باز داشتی؟ گفت: طعام اندک بود میخواستیم که تو نیز در رسی، و با یکدیگر بخوریم.

عبد الله گفت: اکنون که چنین کردی، آن طعام بر خود حرام کردم. اهل وی گفت: اگر تو نخوری من نیز بر خود حرام کردم. مهمان گفت: اگر شما نخورید بر من نیز حرام گشت. عبد الله گفت: یا فلانه دانی چه کنی؟ طعام بیار تا با یکدیگر موافقت کنیم، و بنام خدا دست فرا کنیم، و بکار بریم. بامداد عبد الله رفت، و با رسول خدا گفت که: ما شب چنین

کردیم. رسول گفت: «احسنت یا عبد الله» در آن حال جبرئیل آمد، و این آیت در شأن وی فرو آورد.

و روایت کنند از ابن عباس که مردی گفت: یا رسول الله انی اصبت من اللحم فانشرت، و أخذتني شهوة فحرمت اللحم. فانزل الله هذه الآية: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ. یعنی اللذات التي تشتهيها النفوس و تميل اليها القلوب، مما احل لكم من المطاعم الطيبة و المشارب اللذيذة، وَ لَا تَعْتَدُوا لَا تَجَاوِزُوا الْحَلَالَ إِلَى الْحَرَامِ. و گفته اند: اعتدا اينجا خصی کردن است خويشتن را و قطع آلت تناسل.

رب العالمين گفت: مکنید که این اعتداست، از حدود و اندازه شرع درگذشتن، و الله تعالى ایشان را که این کنند دوست ندارد.

و فی الخبر ان عثمان بن مظعون اتى النبي (ص) فقال: ائذن لي في الاختصاص، فقال رسول الله (ص): «لبس منا من خصي، و لا اختصى، ان خصاء امتي الصيام». فقال: يا رسول الله ائذن لنا في السياحة، فقال: «ان سياحة امتي الجهاد في سبيل الله». قال: يا رسول الله ائذن لنا في الترهيب، فقال: «ان ترهب امتي الجلوس في المساجد انتظار الصلاة».

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا عبد الله مبارك گفت: الحلال ما اخذته من وجهه، و الطيب ما غذى و نما، فاما الجوامد و الطين و التراب و ما لا يغذى فمكروه الا على جهة التداوى. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

روى عن عائشة و ابى موسى الاشعري ان النبي (ص) كان يأكل الدجاج و الفالوذ، و كان يعجبه الحلواء و العسل، و قال: «ان المؤمن حلو يحب الحلاوة، و قال: فى بطن المؤمن زاوية لا يملأها الا الحلواء»، و روى: ان الحسن كان يأكل الفالوذ، فدخل عليه فرقد السبخى، فقال: «يا فرقد! ما تقول فى هذا؟» فقال: لا آكله و لا احب اكله، فأقبل الحسن على غيره كالمتعجب، و قال: «لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر، هل يعيه مسلم؟» و جاء رجل الى الحسن، فقال: ان لى جاراً لا يأكل الفالوذ. قال: فلم؟ قال: يقول سمن البقر لا تؤدّى شكره، فقال الحسن: فيشرب الماء البارد. قال: نعم. قال: «ان جارك جاهل ان نعمة الله عليه فى الماء البارد اكثر من نعمته عليه فى الفالوذ».

قوله: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد که لا

تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ إِيَّاهُنَّ كَفَرْتُمْ: يا رسول الله ما سوگند خورده بودیم بر آن کار که پیش داشتیم، اکنون کفارت سوگندان ما چیست؟
 رب العالمین کفارت آن پدید کرد: إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ إِلَى آخِرِهِ، اما نخست بیان سوگندان کرد، و لغو و تحقیق از هم جدا کرد، گفت: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ. لغو یمین بر جمله آنست که در زبان گوینده میرود از سوگندان بی عزیمت بر عقد سوگند خوردن، عرب به آن بس گوینده‌اند: لَا وَاللَّهِ بَلَى وَاللَّهِ، و در سورة البقرة بشرح ترازین گفته آمد.

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمُ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ابْنِ كَثِيرٍ وَ نَافِعٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ عَقَّدْتُمْ بِتَشْدِيدٍ خَوَانِدٌ بِمَعْنَى مَبَالِغَتْ بِي ارَادَتِ تَكْثِيرًا. حمزه و کسایبی و ابو بکر عن عاصم بتخفیف خوانند و هو الاصل. ابن عامر بالف خواند عاقدتم، و هو ایضا للواحد، کقوله: عَافَاهُ اللَّهُ، وَ عَاقَبْتِ اللَّصِ. بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ أَي قَصَدْتُمْ وَ تَعَمَّدْتُمْ وَ أَرَدْتُمْ، وَ نَوَيْتُمْ، کقوله: «بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ». «فَكَفَّارَتُهُ» یعنی فکفارة ما عَقَدْتُمْ مِنَ الْإِيمَانِ إِذَا حَنَنْتُمْ، اطعام عشرة مساکین. کفارت آن سوگند که دروغ کنند طعام دادن ده درویش است هر درویشی را یک مد، و المد رطل و ثلث، این مذهب شافعی است، و مذهب ابو حنیفه آنست که اگر گندم دهد هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر جو دهد یا خرما یا مویز یک صاع تمام بدهد، و مذهب شافعی لا بد حیوب دهد نه قیمت آن دهد و نه آرد و نه نان و نه تغدیت و نه تعشیت، که بنزدیک وی اعتبار بنص است، و از نص تجاوز نکند، اما ابو حنیفه قیمت آن روا دارد و همچنین بجای حیوب آرد و نان ما تغدیت و تعشیت جائز دارد، که بنزدیک وی اعتبار بمنفعت و مصلحت است، و بقول شافعی کفارت الا بازاد مسلمان محتاج نباید داد، و بقول ابو حنیفه کفارت علی الخصوص بیرون از زکاة باهل ذمّت روا باشد که دهند. و دلیل شافعی قول خداست جَلَّ جَلَالُهُ: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ، قَالَ: وَ الْكُفْرَ مِنْ أَسْفَهِ السُّفَهَاءِ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ. وَ دَلِيلُ أَبُو حَنِيفَةَ أَنْتَ كَمَا كَفَّرْتَ جَلَّ وَ عَزَّ: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا، قَالَ: وَ الْأَسِيرَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنَ الْكَافِرِينَ.

مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ میگوید: از میانه آن طعام که اهل خویش را میدهد، نه

نفیس تر طعام توانگران، و نه خسیس تر آن، نه بهینه طعام توانگران، و نه بترینه طعام درویشان. و قیل: «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ» یعنی المد لان هذا القدر وسط في الشبع. أو كِسْوَتُهُمْ شافعی گفت: هر چه نام کسوت بر آن افتد چون ازار و ردا و پیراهن روا باشد. ابو حنیفه گفت: جامه ای باید جامع که کسوت را بشاید، و عمامه روا نباشد که کسوت را نشاید.

أو تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ برده ای باید مؤمن، که جای دیگر مقید گفت: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»، و شافعی این بر اصل خود بنا کرد که: يحمل المطلق على المقيد، و نیز در خبر است: «اعتقها فانها مؤمنة» و بو حنیفه رقبه کافره روا بیند مگر در کفارت قتل، و رقبه خرد و بزرگ و نرینه و مادینه در آن یکسانست، اما اگر عیبی دارد که وی را از عمل باز دارد، چون نابینایی در چشم و گنگی در زبان و شلل در اعضا روا نباشد، و اگر عیبی بود که وی را از عمل مقصود باز ندارد، چنان که اعور بود یا یک انگشت ندارد و امثال این جائز باشد.

و سوگند خواره که کفارت میکند درین هر سه مخیر است، که رب العالمین بلفظ تخییر گفت، اما فاضلتر آنست که نفع مردم بیشتر در آن است، اگر در روزگار قحط و جدوبت باشد که مردم را حاجت بقوت و طعام بیشتر بود طعام اولی تر و نیکوتر، که قوام حیات درین طعام است، و مردم را بدان حاجت است، و اگر روزگار خصب بود و فراخی، و مردم از قوت و طعام در نمانند اعتاق و کسوت فاضل تر. پس اگر ازین سه در ماند و درویش باشد، چنان که از قوت خود و عیال وی در یک شبانروز هیچ چیز بسر می نیاید، روزه دارد سه روز پیوسته یا گسسته، و پیوسته تمامتر و نیکوتر، و بیک قول شافعی واجب.

فذلک قوله: فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

ذَلِكِ اَيُّ الَّذِي ذَكَرْتَ كَفَّارَةً اٰيْمَانِكُمْ اِذَا حَلَقْتُمْ عَلٰى يَمِينٍ، فرأيتم غيرها خيرا منها. چون سوگند خورید کاری را که کنید و ناکردن به، یا نکنید و کردن به، از سوگند خود باز آئید، و آن کنید که بهتر است و نیکوتر، پس آن گه آن سوگند را کفارت کنید.

روی عبد الله بن سمره قال: قال رسول الله (ص): يا عبد الرحمن بن سمره لا تسأل الامارة فانك ان اوتيتها عن مسألة وكلت اليها، و ان اوتيتها عن غير مسألة اعنت عليها، و

اذا حلفت على يمين فرأيت غيرها خيرا منها فكفر عن يمينك، و آت الذي هو خير. وَ احْفَظُوا اِيْمَانَكُمْ و سوگندان خویش را میکوشید، بگزارف و بیداد مخورید، و نام الله عرضه مسازید، مانع از خیر و صله ارحام، و چون خوردید یاد دارید و نگه دارید، و آن را آزرم دارید، و جور را سوگند خوردن گناه است، و راست داشتن آن گناه، و از آن باز آمدن واجب، و کفارت فریضه، و جز بنام خدا و صفات وی و سخنان وی سوگند نیست. قال الشافعی: من حلف بغير الله فهو يمين مكروهة، و أخشى ان تكون معصية. قال النبي (ص): «لا تحلفوا بآبائكم و لا بالانداد»، و قال: «من حلف بغير الله فقد أشرك»، و روی: «فقد كفر».

قوله: كفر، تأويله أنه اذا حلف بغير الله، و هو يعتقد تعظيم ما حلف به كتعظيم الله فقد كفر بذلك. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ الْآيَةَ دَرِينِ آيَاتِ اِشَارَتِست که ایمان شنیدنی است و دیدنی و شناختنی و گفتنی و کردنی. سمعوا دلیل است که شنیدنی است، تری أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ دَلِيلِ است که دیدنی است، مِمَّا عَرَفُوا دَلِيلِ است که شناختنی است، يَقُولُونَ دَلِيلِ است که گفتنی است. آن گه در آخر آیت گفت: وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ این محسنین دلیل است که عمل در آن کردنی است اما ابتدا بسمع کرد که نخست سماع است، بنده حق بشنود، او را خوش آید، درپذیرد، و بکار درآید و عمل کند. رب العالمین قومی را می پسندد که جمله این خصال در ایشان موجود است. گفته اند که: سه چیز نشان معرفتست، و هر سه ایشان را بکمال بود: بکا و دعا و رضا. بکا بر جفا و دعا بر عطا و رضا بقضا. هر آن کس که دعوی معرفت کند، و این سه خصلت در وی نیست، وی در دعوی صادق نیست، و در شمار عارفان نیست، و در میان جوانمردان و دیداران او را نوایی نیست.

پیر طریقت گفت: «معرفت دو است: معرفت عام و معرفت خاص. معرفت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی. معرفت عام از عین جود است، و معرفت خاص محض موجود. معرفت عام را گفت: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ». معرفت خاص را گفت: «سَيُرِيكُمْ

آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا». «وَ إِذَا سَمِعُوا» اهل شريعت را مدحت است، «سَبِّرْ يَكُم آيَاتِهِ» اهل حقيقت را تهنيت است. هر که از شريعت گويد، گر هيچ با پس نگرَد ملحد گردد. هر که از حقيقت گويد، گر هيچ با خود نگرَد مشرک گردد.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ إِنَّ جَوَانِمِدَانِي رَا بِيَامِد كِه جَانَهَاي ايشان محمل اندوه است، و دلهاشان منزل درد. سرير اسرار عزت دين در ازل در پرده اطوار طينت ايشان نهادند، و آفتاب معرفت از شرفات مجد دولت ايشان بتافت.

گفتند: پس از آنکه جمال عزت قرآن بر دلهاي ما تجلي نمود، چون که ننازيم! و در راه عشق او جان چرا ننازيم! عجب داني چيست؟ عجب آنست که هر که گرفتار اين حديث است شاد بدان است که روزي در سرا نيست:

ما را غم آن غمزه غماز خوش است وز چون توبتي كشيدين ناز خوش است.

در هر دوری و در هر قرنی این بار درد و اندوه دين را حمالي برخاست، و در هيچ دور اندر طبقه اوليا طرفه تر از آن جوان خراباتي برنخواست که در روزگار جنيد و شبلي بود. پير زنی را فرزندی بود و او را ناخلف می شمردند و از اعجوبههاي تقدير خود خبر نداشتند، ندانستند که این خلف و ناخلف نقدي است که بدست تقدير در دار الضرب ازل زده اند، و کس را بر آن اطلاع نداده اند. آن پسر را همه روز در خرابات می دیدند دام دريده و آشفته روزگار، و آن مادر وی شب و روز دست بدعا برداشته، و در خدای می زارد و می نالد که: بار خدایا! هيچ روی آن دارد که این جگر گوشه ما را ازین گرداب معصيت بيرون آری، و از جام بيداری او را شربتي دهی! تا دل ما فارغ گردد.

گفتا: هاتفي آواز داد که: ای پير زن خوش باش، که ما این پسر را در کار دل پردرد تو كرديم، و آن گه دانه شوق بر دام محبت برای صيد او بستيم. تا پير زن درین اندیشه بود، جوان از خواب درآمد آشفته و سرگردان نعره همی كشييد و همی گفت: این ربي این ربي؟ كجات جويم ای ماه دلستان، از كجا خوانم ای دلربای دوستان. این ربي این ربي؟ ای مادر خدای من كو؟ دلگشای و رهنمای من كو؟ مرهم خستگي من كو؟ داروی درماندگي من كو؟ آه! كجا بدست آيد امروز این چنین خراباتي، تا بغيار نعل قدم او تبرک گيريم، و

آن را کحل دیده خویش سازیم! نیکو گفت آن جوانمرد که گفت:

در زوایای خرابات از چنین مستان هنوز چند گویی مرد هست و مرد هست آن مرد کو؟
بر درختی کین چنین مرغان همی دستان زند زان درخت امروز اصل و بیخ و شاخ و ورد کو؟
از برای انس جان اندر میان انس و جان یک رفیق هم سرشت هم دم هم درد کو؟

هم چنان همی بود تا دیگر روز، هر ساعتی سوخته تر و واله تر. دیگر روز مادر او را پیش مشایخ شهر برد، گفت: این پسر را درمان بسازید، و این درد را دارو پدید کنید. ایشان درماندند، گفتند: این دردی بس محکم است و جایگیر، تدبیر آنست که او را به بغداد بری پیش پیران طریقت جنید و شبلی، که اوتاد جهان ایشانند. آن پیر زن به بس رنج و تعب او را در پیش گرفت، و به بغداد برد پیش مشایخ طریقت. جنید درو نگرست، قابل نظر ربویّت دید، بباطن آن جوان نظری کرد، خورشید دولت دید که از زیر ابر بشریت وی می تافت. گفت: یا ضعیفه او را بمکّه باید شد پیش بو العباس عطا و ابو بکر کتانی که پیران جهان امروز ایشانند، و درمان این درد هم ایشان دانند. آن پیر زن او را فرار راه کرد، و سر بیادیه در نهاد بهزاران مشقّت به مکه رسیدند پیش آن شاهان طریقت. ایشان چون او را دیدند، گفتند: عجب جوانی است این جوان! که نسیم صباء دولت فقر از سر زلف وی می دمدم! او را بکوه لبنان باید برد که قوام دهر آنجااند. مادر گفت: خیز جان مادر! چیز بست هر آینه درین زیر گلیم! پای برهنه و سر برهنه و شکم گرسنه روی در بیابان نهادند تا رسیدند بکوه لبنان:

جبالی التآلف ذو انفراد غریب الله مأواه القفار
پویان و دواند و غریوان بجهان در در صومعه و کوهان در غار و بیابان

یک چند در آن صحرا همی گشتند، تا بکناره چشمه رسیدند. شش کس را دیدند ایستاده، و یکی در پیش نهاده. چون آن جوان را دیدند استقبال کردند، گفتند: دیر آمدی، نماز کن برین مرد که وی غوث جهان بود، و چون از دنیا بیرون می شد وصیت کرد که خلیفه من در راه است، همین ساعت رسد، او را گوئید تا بر من نماز کند، و مرقع من درپوشد، و بجای من بنشیند. آن جوان رفت، و غسلی کرد، و مرقع شیخ در پوشید، و انوار خدای بر

نقطه دل وی تجلی کرد، و مشکلات شریعت و اسرار طریقت نهمار بر دل وی کشف گشت، فراز آمد، و آن شیخ را غسلی بداد بر وی نماز کرد، و او را در خاک نهاد، و بجای وی نشست. پیر زن چون وی را چنان دید آهی کرد، و جان بداد:

هر مرحله‌ای که بود راهی کردیم وز آتش دل آتشگاهی کردیم
در هر چیز بتا! نگاهی کردیم دیدیم در آن نقش تو آهی کردیم.

آری جان و جهان کشش این کار کند، و جذبه الطاف این رنگ دارد. جذبه من الحق توازی عمل الثقلین.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ نِشَانِ سَعَادَتِ بِنْدَةِ آنست که بر حدّ فرمان بایستد، و از اندازه شرع در نگذرد. اگر مباحی ببند بخضوع و خشوع پیش شود، و بجان و دل در پذیرد، و گر محظوری ببند بایستد و در آن تصرف نکند، و وجود نیارد. هوای و دل خواست خویش در باقی کند، و خود را بدست زمام شریعت دهد:

اگر نر بهر شرعستی در اندر بنددی گردون و گر نر بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا حلال طیب آنست که بی طلب از غیب در آید، و هر چه از غیب آید بی عیب آید. بجان و دل قبول باید کرد، و رازق را در آن نهمار شکر باید کرد. خبر درست است که رسول خدا (ص) عمر خطاب را عطا داد.

عمر گفت: اعطه افقر الیه منی، فقال (ص): «خذه فتمولّه، و تصدق به، فما جاءک من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل، فخذہ، و مالا فلا تتبعه نفسک»، و قال نافع کان المختار بیعت الی ابن عمر بالمال فقبله، و یقول: لا اسأل احدا شیئا، و لا اردّ ما رزقنی اللّٰه. و گفته‌اند: حلال طیب آنست که آنچه خورد بر شهود رازق خورد، اگر بدین ترتیب نرسد بر ذکر وی خورد، که مصطفی (ص) گفت: «سمّ اللّٰه و کل بیمینک و کل مما یلیک». و زینهار که بغفلت نخوری که خوردن بغفلت در شریعت ارادت حرام است و تخم طغیانست، و اهل غفلت را میگوید عزّ جلاله: یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْكُلُونَ کَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ.

لا یُواخِذْکُمُ اللّٰه بِاللَّغْوِ فِیْ أیمانکم جوانمردان طریقت در غلبات وجد خویش تجدید عهد

الْمُيِّنُ (۹۲) که آنچه بر فرستاده ما است رسانیدن آشکار است.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نَيْبٌ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَنِيكَهَا كَرِهْتُمْ، جُنَاحٌ تَنْگِي و بزه‌ای، فِيمَا طَعِمُوا در آنچه چشیده بودند إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا چون از کفر پرهیزیدند و بگرویدند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و نیکها کردند، ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس پرهیزیدند و او را براست داشتند، ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا پس از محارم و مناهی پرهیزیدند و بترک آن نیکویی گفتند، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳) و خدای دوست دارد نیکوکاران را. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند! لِيُبْلِغَكُمْ اللَّهُ هَر آینه بخواهد آزمود الله شما را بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید، تَنَالَهُ أَيَدِيكُمْ که بآن رسد دستهای شما، وَ رَمَحُكُمْ و نیزه‌های شما، لِيَعْلَمَ اللَّهُ تَا به بیند الله مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ که آن کیست که از وی نادیده وی را خواهد ترسید؟ فَمَنْ اغْتَدَى هَر کس که از اندازه درگذارد. بَعْدَ ذَلِكَ پس آنکه نهی شد، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ* (۹۴) او را عذابی است درد‌نمای.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ صید را مکشید، وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ و شما محرمان باشید، وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که صید کشد از شما، مُتَعَمِّدًا بقصد، فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ پاداش او آنست که همتای آنکه کشت بکشد، يَحْكُمُ بِهِ حُكْمٌ كُنْد در آن ذَوَا عَدْلٍ دو مرد پارسا که شایسته فتوی باشند، مِنْكُمْ از اهل ملت شما، هَدِيًّا بِالْغَايَةِ قَرَابَانِي که بکعبه رسد، أَوْ كَفَّارَةً طَعَامُ مَسَاكِينٍ یا آن جانور را قیمت کنند و بر سر آن طعام دهند به درویشان، أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن روزه دارد، لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِه تَا بچشد گرانی پاداش کار خویش، عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ درگذاشت خدای از آنچه پیش ازین بود، وَ مَنْ عَادَ و هر که با صید گردد در حرم یا در احرام، فَيَتَّقِ اللَّهَ مِنْهُ خدای کین ستاند ازو، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵) و خدای سختگیر است واکین ستانی.

أَحْلَلْ لَكُمْ حلال کرده آمد و گشاده شما را صَيْدُ الْبَحْرِ صید دریا وَ طَعَامُهُ و طعام آن، مَتَاعًا لَكُمْ تَا شما را زاد بود و برخورداری، وَ لِلسَّيَّارَةِ و راه گذریان را، وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ و حرام کرده آمد بر شما و بسته صَيْدُ الْبَرِّ صید خشک زمین ما دُئِمْتُمْ حُرْمًا تَا آن گه که محرم باشید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)، و پرهیزید از آن خدای که شما را انگیزخته با او خواهند برد.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ خَدَايَ كَعْبِهِ سَاخَتْ أَلْبَيْتَ الْحَرَامِ آن خانه با آرم با شکوه قیاماً لِلنَّاسِ امن مردمان را و پابندگی ایشان را در دین خویش، وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ و ماه حرام، وَ الْهُدَى و قربان که بمنابرند، وَ الْقَلَائِدَ و قلائد که در گردن ایشان کنند، ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا این آن راست تا بدانید، أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ که خدای میداند هر چه در آسمانست و در زمین، وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) و خدای بهمه چیز داناست.

النية الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ روایت کنند از عمرو بن شرحبیل که گفت عمر خطاب دعا کرد و گفت: اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا، بار خدایا! در کار خمر ما را بیانی ده شافی، آیتی روشن و حکمی پیدا رب العالمین آیت فرستاد که در سورة البقرة است: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ.

این آیت بر عمر خواندند. عمر را آن آیت سیری نکرد، گفت: بار خدایا! بیانی ازین شافی تر خواهم. دیگر باره آیت آمد که در سورة النساء است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى. بر عمر خواندند، عمر گفت: هنوز درمی باید ازین شافی تر و روشن تر خداوند! انما مهلكة للمال مذهبة للعقل، بین لنا فیها بیانا شافیا، فنزل قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ، تا آنجا که گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ، عمر گفت: انتهینا، و بطریقی دیگر ازین روشن تر و گشاده تر در سورة البقرة بیان کرده ایم، و اعادت شرط نیست.

اگر کسی سؤال کند که هر چه حرام کردند بیکبار حرام کردند مگر این خمر، که بچند دفعات حرام کردند، حکمت در آن چیست؟ جواب آنست که هر محرمی را چون حرام کردند وقتی عوضی بجای نشست، همچون سفاح که حرام گشت رب العزة نکاح بجای آن نهاد و مباح کرد. مردار حرام کرد ذبایح در مقابل آن مباح کرد، ربا حرام کرد بیع بجای آن نهاد و مباح کرد. خون حرام کرد گوشت حلال کرد، لا جرم آن محرمات که عوض آن پدید کرد ترک آن بر ایشان گران نگشت، بیک بار حرام کرد، و مردم را از آن باز زد. باز خمر معشوقه نفسها بود، و سبب طرب و نشاط بود، و مردم فرا خوردن آن خو کرده بودند، و بطبع آن را می دوست داشتند، رب العالمین دانست که ترک آن بی عوضی و

بی بدلی که بجای آن بیستد بر ایشان دشخوار بود، بفضل و لطف خود و برداشت حرج را از ایشان، تحریم آن بتدریج فرا پیش ایشان برد. از اول عیب آن بگفت، و اثم آن ظاهر کرد، گفت: «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»، پس بسبب آن از نماز باززد، گفت: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى». پس بعاقبت حرام کرد تا ترک آن بتدریج بر ایشان آسان گشت.

سبحانه ما ارفهه و الطفه بعباده! و من الوعيد الوارد فى الخمر ما روى عن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله (ص): «ان الله لا يجمع الخمر و الايمان فى جوف امرى ابدًا، و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «مدمن الخمر كعابد الوثن»، و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «اجتنبوا الخمر فانها مفتاح كل شر، و لا يموتن احدكم و عليه دين، فانه ليس هناك دينار و لا درهم، و انما يقتسمون هناك الحسنات و السيئات، فأخذ بيمينه و أخذ بشماله».

و عن على (ع) قال: قال رسول الله (ص): «من شرب الخمر بعد اذ حرمها الله على لسانى، فليس له ان يزوج اذا خطب، و لا يصدق اذا حدث، و لا يشفع اذا شفع، و لا يؤتمن على امانة، فمن ائتمنه على امانة فاستهلكها فحق على الله ان لا يخلف عليه»، و عن ابى هريرة عنه (ص): «ريح الجنة توجد من مسيرة خمس مائة عام، و لا يجد ريحها مختال و لا مئان و لا مدمن خمر».

فصل

خمر عنبی خام باتفاق حرام است اندک و بسیار آن، و نجس است، و خوردن آن حد واجب کند، اما شافعی گفت: تحریم این خمر نه عین خمر راست، که علتی و معنی راست، و آن معنی آنست که شرابی مسکر است، و اصل خبائث است، و مایه فسادها، پس هر شرابی که مسکر بود بدان ملحق بود، و اندک و بسیار آن حرام، و ابو حنیفه گفت: تحریم خمر عین خمر راست نه علتی را، که هر چه بیرون از خمر است قدر مسکر حرام است، گفتا: و مطبوخ که دو سیک از آن بشود، و سیکی بماند، خوردن آن مباح است، و حد واجب نکند، تا آن گه که مستی آرد، و هر نبیذ که از گندم و جو و عسل و قصب شکر کنند. مطلق گفت که مباح است الا قدر مسکر، و نقیع میویز و خرماى ناپخته بنزدیک وی حرام است، اما حد واجب نکند الا قدر مسکر، و دلیل شافعی روشن است از جهت خبر

رسول، و ذلك

قوله (ص): «ان من العنب خمر، و ان من التمر خمر، و ان من العسل خمر، و ان من البر خمر، و ان من الشعير خمر» و قال: «كل مسكر خمر، و كل خمر حرام».

مصطفی (ص) نام خمر برین چیزها افکند، و چون همه خمر است همه در تحت این آیت شود که: **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ**، شرح دادن این مسأله درین موضع بیش از این احتمال نکند، و در سورة البقره مستوفی گفته ایم.

میسر قمار است، و اصله من الیسار، و قیل مشتق من الیسر و هو السعة و الامکان، یقال: رجل یسر و قوم ایسار یتسعون فیتقامرون، و میسر عرب آن بود که در جاهلیت مردی فرا بیش آمدی و گفتی: این اصحاب الجزور؟ پس نفری فراهم آمدندی، و شتری خریدندی، و هر یکی را در آن نصیبی کردندی، پس قرعه زدندی، هر کس که سهم وی بیرون آمدی از بهای آن اشتر بری گشتی، و نصیب وی در گوشت بماندی، هم چنان قرعه می زدندی تا یک کس بماندی و بهای شتر جمله بر آن کس لازم بودی، و او را در آن شتر نصیب گوشت نبودی، و آن گه گوشت شتر بر آن قوم بسویت قسمت کردندی. این بود قمار عرب، که رب العزة درین آیت حرام کرد. و قال ابن عباس: المیسر القمار حتی لعب الصبیان بالکعب و الجوز. و سئل القاسم بن محمد عن الشطرنج ا هو میسر؟ و عن النرد ا هو میسر؟ فقال: کل ما صدَّ عن ذکر اللّٰه و عن الصلاة فهو میسر. و تفسیر انصاب و ازلام در اول سورة بشرح گفتیم.

رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ رجس نامی است چیزی را که نجس و قدر بود، و از شرع دور، ساخته و آراسته شیطان بر بنی آدم. رب العالمین گفت: **فَاجْتَنِبُوهُ** این همه ساخته و برآراسته شیطان است و هلاک دین شما، از آن بپرهیزید و حذر کنید تا رستگار شوید.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ این بیان علت تحریم خمر و قمار است. میگوید: شیطان عداوت و کینه و بغض یکدیگر در میان شما افکند چون خمر خورید و قمار بازیید، و شما را باز دارد از ذکر خدا که سر همه طاعات است، و اصل همه خیرات، و از نماز که کلید سعادت است و پیرایه شهادت و مایه دیانت.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهَوْنَ؟ هل درین موضع بر جای تغلیظ است نه بر تخیر، چنان که جای دیگر گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ؟ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ و در خیر است: «هل انتم تاركو اصحابی لی؟» یعنی هل انتم تاركون اذاهم. و هم ازین بابست آنچه گفت: هَلْ لَكَ إِلَىٰ اَنْ تَزَكَّىٰ؟ میگوید: مرا سپاس دار هستی؟ هر چند که صورت استفهام دارد اما معنی امر است، و این نوعی است از انواع امر، و در لغت رواست و روان.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ چون بیان محرمات و منہیات کرده بود، طاعت خدا و رسول در پس آن داشت، یعنی که فرمان بردار باشید و این اوامر و نواهی بکار دارید، و از محارم بپرهیزید. وَ احْذَرُوا ای احذروا المحارم و المناهی، فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ الطَّاعَةِ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فلیس علیه الا البلاغ، و التوفیق و الخذلان الی اللہ، فان اطعتم و الا فاستحققتم العذاب.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ سبب نزول این آیت آن بود که قومی از صحابه در آن روزها که خمر حرام کردند از دنیا بیرون شده بودند، و ایشان می خورده بودند بتازگی، و در شکم ایشان می بود. مسلمانان برایشان بترسیدند، و از حال ایشان رسول خدا را پرسیدند. این آیت در شان ایشان آمد. میگوید: بر ایشان تنگی نیست، و ایشان را بزه نیست در آنچه چشیده بودند از می پیش از تحریم.

این طعموا شربوا است چنان که جای دیگر گفت: وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي. شراب مطعم است اما نه مأكول است. إِذَا مَا اتَّقَوْا یعنی الكفر باللہ، وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سجدوا لله و اجتنبوا و قربوا، ثُمَّ اتَّقَوْا تكذیب رسولہ، و صدقوہ، ثُمَّ اتَّقَوْا اتیان المحارم التي عرفوا حرمتها، وَ أَحْسَنُوا فی تركها، و قيل اذا ما اتقوا المعاصی و الشرک، ثم اتقوا، داموا علی تقواہم، ثُمَّ اتَّقُوا ظلم العباد مع ضم الاحسان الیہ. و قيل: اذا ما اتقوا الشرک و آمنوا صدقوا، ثم اتقوا الكبائر و آمنوا از دادوا ایمانا، ثُمَّ اتَّقُوا الصَّغَائِرَ حذروا و احسنوا تنفلوا.

قال علی بن ابی طالب (ع): «ان عثمان من الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا»، وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

در روزگار عمر، قدامت بن مطعون می خورد. عمر خواست که وی را حد زند قدامت گفت: شما را نیست که مرا حد زنید، که اللہ میگوید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا، و من از جمله مؤمنانم و در بدر بوده‌ام. عمر گفت راه غلط کردی، و گمانت خطاست، که رب العالمین گفت: إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا، و تقوی آنست که آنچه خدا حرام کرد، از آن پرهیزی، و گرد آن نگردی. علی بن ابی طالب گفت: یا عمر! من از نزول این آیت خبر دارم، چون رب العالمین خمر حرام کرد، جماعتی از مهاجر و انصار پیامدند و گفتند: یا رسول الله برادران ما و پدران ما که در بدر بودند، و در احد کشته شدند، ایشان در آن حال می‌همی خوردند، چه گویی در ایشان؟ و چه حکم کنی از بهر ایشان؟ رسول خدا توقف کرد، تا جبرئیل آمد، و آیت آورد: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ الْاِیة. پس عمر بفرمود، و قدامه را حد مفتری زدند، و گفتند: ان شارب الخمر اذا شرب انتشی، و اذا انتشی هذی، و اذا هذی افتری، فیقیم علیه حدّ المفتری ثمانین جلدة.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَبِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ مِنَ الصَّيْدِ اِیْن «من» تبعیض است از دو وجه: یکی آنکه اینجا صید بر می‌خواهد نه صید بحر، و دیگر وجه آنکه صید است در حال احرام نه در حال احلال. تَنَالَهُ اُیْدِیْكُمْ آن صید که دستهای شما بآن رسد از خایه مرغ یا بچه که از آشیانه برنخاسته، وَ رَمَاحُكُمْ یا بآن رسد نیزه‌های شما، و بر قیاس نیزه تیر و سنگ و کمند و جز از آن از این کبار صید چون خرگور و گاو دشتی و شتر مرغ و امثال آن. می‌گوید: شما را بخواهد آزمود، یعنی که شما را بر آن قادر خواهد کرد، و آن پیش شما خواهد آورد، و فائدة البلوی اظهار المطیع من العاصی، و الا فلا حاجة له الی البلوی. و این در سال حدیبیه بود که رسول خدا را از مکه باز داشتند، و هم آنجا قربان کرد صد تا شتر، چنان که در قصه حدیبیه است، و مرغان و وحش بیابان فراوان روی بایشان نهادند، و از آن همی خوردند، و با رحال ایشان همی درآمیختند، و ایشان هم در حرم بودند و هم در احرام.

لِیَعْلَمَ اللهُ اِی لیرى الله، لانه قد علمه، مَنْ یَخَافُهُ بِالْغَیْبِ اِی یخاف الله الذی لم یره فلا یتناول الصَّید و هو محرم، فَمَنْ اَعْتَدِی بَعْدَ ذَلِکَ اِی من أخذ الصید عمدا بعد النهی و هو محرم، فَلَهُ عَذَابٌ اَلِیْمٌ یضرب ضربا وجیعا، و یسلب ثیابه، و یغرم الجزاء، و حکم ذلك الی الامام فهذا العذاب الالیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ آيَةَ فِي شَأْنِ ابْنِ أَبِي سَبْرٍ وَآمِدٍ، نام وی عمرو بن مالک الانصاری، در سال حدیبیه محرم بود احرام بعمره گرفته، بخر گوری رسید، او را طعنه‌ای زد بیفکنند، و بکشت. این آیت فرو آمد: لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ. رب العالمین در این آیت حرام کرد بر محرم که احرام بحج گرفته باشد یا بعمره که صید بر گیرد و کشد یا تعرض آن کند بهیچ وجه.

و بدان که صید دو است: یکی صید بحر، دیگر صید بر. هر چه صید بحر است خوردن آن همه حلال است، و گرفتن آن محرم را رواست، و آنچه صید بر است، آنچه گوشت آن حرام است کشتن آن حلال است مگر یربوع، و هر چه گوشت آن حلالست صید کردن آن حرام است.

وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا مِیگوید: هر که صیدی کشد از آنچه گوشت وی حلالست متعمداً ای ذاکرا لاحرامه، قاصداً الی قتله، او مخطئاً فی قتله، ناسیاً لاحرامه.

بیشترین علما چون شافعی و مالک و ابو حنیفه و اهل شام و عراق جمله بر آنند که این جزاء صید در عمد و در خطا یکسانست. زهری گفت: نزل القرآن بالعمد، و جرت السنه فی الخطاء، و ذلک

قوله (ص): «فی الضبع کبش اذا اصابه المحرم»، و لم یفصل بین متعمد و غیره، فاجری علی العموم. و گفته‌اند: ضمان صید همچون ضمان مال است، لانه یجب فی الصغیر صغیر و فی الکبیر کبیر کضمان الاموال، و معلومست که ضمان مال، عمد و خطا در آن یکسانست، ضمان صید همچنانست.

فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ عَاصِمٌ وَ حَمْزَةٌ وَ كَسَائِبُ فَجَزَاءٌ بَتْنَوِیْنِ خَوَانِدٍ، و مثل برفع، باقی باضافت خوانند بی تنوین. و معنی جزا فدا است. و بدان که صید بر دو ضربست: یکی آنست که آن را مثل نیست از نعم، همچون عصفیر و قنابر و ما دون الحمام، هر چه کم از کبوتر باشد وی را از نعم مثلی نبود، جزاء وی آنست که آن را قیمت کنند، و آن گه آن قیمت بدرویشان نباید داد بلکه صرف کنند باطعام، و آن طعام بدرویشان تفرقت کنند، هر درویشی را مدی، یا پس روزه دارد بجای هر مدی روزی، و ضرب دوم از صید آنست که آن را مثل است از نعم، جزاء وی مثل آنست و آن بر دو ضربست: ضربی آنست که

صحابه در آن حکم کرده‌اند: فی النغامة بدنة، و فی حمار الوحش بقرة، و فی الغزال عنز، و فی الارنب عناق، و فی اليربوع جفرة. و ضربی آنست که صحابه در آن حکم نکرده‌اند، دو مرد دانشمند عدل از اهل خبره باید که در آن نظر کنند، و هر چه شبهی دارد بآن صید، و بآن نزدیکتر بود، آن را واجب گردانند. اینست که رب العزة گفت: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدَلٍ مُنْكُمْ یعنی من اهل دینکم، هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ لَفْظُهُ مَعْرِفَةٌ، و معناه نكرة، تقدیره بالغ الكعبة. أو كَفَّارَةٌ طَعَامٌ مَسَاكِينٍ قَرَاءَتِ مَدَنِيٍّ وَ شَامِيٍّ كَفَّارَةٌ بِي تَنْوِينِ اسْتِ، طعام بخفض میم. باقی بتنوین خوانند و بضم میم. أو عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا أَيْ مِثْلَ ذَلِكَ مِنَ الصِّيَامِ. صِيَامًا مَنْصُوبٌ عَلَى التَّمْيِيزِ، و عدل و عدل بفتح عین و کسر عین بقول بصریان یکسانست، و گفته‌اند: بکسر عین مثل باشد از جنس خویش، و بفتح عین مثل باشد از غیر جنس وی.

يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدَلٍ مُنْكُمْ چون دو عدل حکم کردند و جزاء آن پدید کردند، وی مخیر است میان سه چیز: اگر خواهد آن مثل بیرون کند، و بدرویشان دهد، و اگر خواهد آن مثل را قیمت کند با درم، و آن درم باطعام صرف کند، و طعام بدرویشان دهد، هر درویشی را مدی، و اگر خواهد روزه دارد هر مدی را روزی، که رب العزة بلفظ «او» گفت، و ذلك یوجب التخییر.

اما مذهب بو حنیفه در جزاء صید آنست که: هر که صیدی کشد در حال احرام، بروی قیمت آن واجب شود اگر آن صید مثل دارد یا ندارد، پس آن قیمت اگر خواهد بدرویشان دهد، و اگر خواهد صرف کند با چهاریایی قربانی، و گوشت آن بر درویشان تفرقه کند، و اگر خواهد آن قیمت باطعام کند، و هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر خواهد روزه دارد هر نیم صاع را روزی، و در موضع تقویم صید علما مختلف‌اند. قومی گفتند: آنجا که صید گیرد و کشد هم آنجا قیمت کنند در هر شهری و هر موضعی که باشد. قومی گفتند: لا بد بمکه باید و بمناء، که رب العزة گفت: هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ، و قال تعالی: ثُمَّ مَجَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ أَيْ جَزَاءَ ذَنْبِهِ. عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ مِنْ قَتْلِ الصَّيْدِ قَبْلَ التَّحْرِيمِ، و من عاد الی قتل الصید محرما حکم علیه ثانیاً، و هو بصدد الوعید، فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ أَيْ مَنِيعٌ فِي مَلَكِهِ، ذُو انْتِقَامٍ مِنْ أَهْلِ مَعْصِيَتِهِ.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ هَرَّهَ أَجَبِيٍّ اسْتِ گوشت آن حلالست، و گرفتن آن حلال، و در

چهار چیز خلافتست: یکی مردم آبی، قومی گفتند از علما که: گوشت او مکروه است حرمت صورت را، و دیگر ضفدع، گفتند که خوردن آن مکروه است دو معنی را: یکی آنکه زهر دار است، و قومی گفتند: از جهت خبر «فانه اکثر خلق الله تسبیحا»، و در خبر است که «نقیقه تسبیح»، و سدیگر مار گفتند که مار بحری زهر دار است چون مار بری، و کژدم هم چنان. چهارم فیل است، گوشت آن حرام، لانه اشبه الخلق بالخنزیر. قال الماستوی ان لحم الفیل حلال، لانه مایی، و هو داخل فی مذهب مالک و داود: ان ذوات الارواح کلها حلال ما خلال الخنزیر، بدلیل قوله تعالی: قُلْ لَا اَجِدُ فِیْ مَا اُوْحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّمًا اِلَی قَوْلِهِ «اَوْ لَحْمَ خِنزیرٍ»، و هو قول ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و عائشه و عبید بن عمیر من التابعین، و هو مذهب مالک و داود.

قومی از علما این تقسیم بر قاعده دیگر نهاده‌اند. گفتند: هر چه آبی است بر سه وجه است: ماهیان‌اند و اجناس آن، همه حلال‌اند، و ضفادع‌اند و اجناس آن، همه حرامند، و هر چه باقیست در آن دو قول است: یک قول همه حرامند، و به قال ابو حنیفه، و بدیگر قول همه حلال‌اند، و به قال اکثر العلماء من اصحابه، و الدلیل علیه

قوله (ص): «هو الطهور ماؤه، الحل میتته»، و قال ابو بکر الصدیق: «کل دابة ماتت فی البحر فقد ذکاها الله لکم»، و قال بعضهم: ما کان مثاله فی البر حلالا فهو حلال فی البحر، و ما کان مثاله فی البر حراما فهو حرام فی البحر. قالوا: و أراد بالبحر جمیع المیاه و الانهار، لان العرب سمی النهر بحرا، و منه قوله تعالی: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. قوله: وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ قال سعید بن جبیر صیده کان طریا، و طعامه الملیح منه. ابن عباس گفت: صیده ما اصطدناه بأیدینا، و طعامه ما مات فیه. گفت: صید بحر آنست که بدست خویش صید کنیم، و طعام آنست که هم در آب بمیرد، و موج آن را بر کنار افکنند، و آنچه مصطفی (ص) گفت: «ما جزر الماء عنه فکل، و ما طفأ فیه فلا تأکل»، آن نهی تنزیه است نه نهی تحریم. قال ابن عباس: اشهد الی ابی بکر انه قال: السمک الطافی حلال لمن اراد اكله. و سبب نزول این آیت آن بود که قومی از بنی مدلج گفتند: یا رسول الله ما صید بحر کنیم، و گاه گاه دریا موج زند، و ماهیان از قعر دریا با آب بساحل افتند. پس آب بجای خویش باز شود، و ماهیان بی آب بمانند، و بر خشک زمین بمیرند، چون ما آن را مرده

بایم خوریم یا نخوریم؟ حلال است یا حرام؟
قال: فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسِّيَّارَةِ.

جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا ما را بغزایی فرستاد، و ابو عبیده جراح را بر ما امیر کرد، و با ما هیچ زاد نبود مگر صاعی خرما، در انبانی کرده، گه گه ابو عبیده هر یکی را از ما از آن خرما یکی بدادی، و کنا نمصها کما یمص الصبی، و نشرب علیها الماء فتکفینا یوما الی اللیل، گفتا: باین دشخواری و رنج روزگار بسر می بردیم تا بساحل دریا رسیدیم، دابه ای را دیدیم مرده بر ساحل دریا، بر مثال کوه پاره ای، و آن را عنبر میگفتند. بو عبیده گفت: بخورید ازین دابه، که شما را حلالست. یک ماه بر آن موضع نشستیم، و از آن خوردیم، و از عظیمی که بود از چشم خانه وی خروارها روغن بیرون کردیم، و بو عبیده سیزده کس را در چشم خانه وی نشانند، تا باز گویند که چه عظیم دابه ای بود! پس از آن زاد برگرفتیم، و آمدیم به مدینه، و رسول خدا را از آن خبر کردیم، فقال (ص): «هو رزق اخرجہ اللہ لکم، فهل معکم من لحمها شیء»؟

فَأرسلنا الی رسول اللہ شیئا منه، فأکله.

مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسِّيَّارَةِ یعنی منفعة لکم، یعنی للمقیم و المسافر یبیعون منه و یتزودون منه. پس دیگر باره تحریم صید بر محرم باز آورد، گفت: وَ حُرِّمَ عَلَیْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ای محرمین، فلا یجوز للمحرم اکل الصید اذا صاد هو، او صید له بأمره، فاما اذا صاد حلال بغير امره و لا له فیجوز له اكله، و اذا قتله المحرم فهل یجوز للحلال اكله؟ قال الشافعی: یجوز، لانه ذکاة مسلم، و عند ابی حنیفة لا یجوز، و أحله محل ذکاة المجوسی.

قال جابر: سمعت رسول اللہ (ص) یقول: «صید البر لکم حلال ما لم تصیدوه او یصد لکم. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِیْ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ فی الآخرة، فیجزیکم باعمالکم.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ عرب هر خانه ای که مربع باشد آن را کعبه گویند، و اصل آن از ارتفاع است. کعب آدمی از آن کعب گویند که از پای فرا رسته بود، و ارتفاع گرفته، و قیل للجاریة اذا قاربت البلوغ، و خرج ثدیاها قد تکعبت.

خانه مربع کعبه گویند، لارتفاعها من الارض، و تنوء زواياها، و این خانه کعبه را بیت الحرام گفت، و تفسیر این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت روز فتح مکه: «ان هذا

البلد حرمه الله يوم خلق السماوات و الارض، فهو حرام بحرمه الله الى يوم القيامة، و انه لن يحل القتال فيه لاحد قبلى، و لم يحل لى الا ساعة من النهار، فهو حرام بحرمه الله الى يوم القيامة لا يعضد شوكة، و لا ينقر صيده، و لا يلتقط لقطته الا من عرفها، و لا يختلى خلاه الا الاذخر»

، و فى رواية اخرى: «من جاءنى زائرا لهذا البيت، عارفا لحقّه، مدعنا لى بالربوبية حرمت جسده على النار».

قياماً للنّاس اى قواما لهم فى امر دينهم، يقومون اليه للحج، و قضاء النسك، و امر دنياهم اى صلاحا لمعاشهم من التجارات، و ما يجيبى اليه من الثمرات. وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ بلفظ جنس گفتم، و مراد بآن ماههاى حرام است، و آن چهاراند: واحد فرد، و هو رجب، و ثلاثة سرد: ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم. وَ الْهُدَى وَ الْقَلَائِدَ هدى قربانست که بمنابرند، و قلائد آنست که در گردن ایشان کنند، و اين آن بود که مرد چون از حرم بتجارت بيرون ميشد در ماه حرام، در کار خویش نظر کردى اگر دانستى که باز گردد پيش از آنکه ماه حرام بگذرد، هم چنان ايمن بيرون شدى، و هيچ نشان بر خود و بر راحله خویش نکردي، و اگر دانستى که مى بازنگردد در ماه حرام، امن خویش را نشان بر خود کردى و بر راحله خویش، و نشان آن بود که پوست درخت حرم با خود داشتى، و بر راحله خویش افکندى، تا هر جاى که رفتى ايمن بودى، و کس تعرض وى نکردي. اينست که رب العالمين گفتم: وَ الْهُدَى وَ الْقَلَائِدَ يعنى کل ذلك كان قياما للناس و أمنا فى الجاهلية.

ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ وجه تأويل اين آيت و آخر آن باول در بستن آنست، که رب العالمين اين تعظيم که نهاد خانه خویش را، و حرم و احرام را، از آن نهاد تا آن را بزرگ دارند، و حرمت آن بشناسند، و آزر آن بزرگ دارند، و بدانند که چون جانور بى عقل درو مى نیاززند، در آزردن مسلمان در حرم چه وبالست! و چون فرمود که در حرم گفتار ميازريد از آنست که تا دانند که در آزار مسلمان در حرم چيست؟ و ديگر الله دانست که نمازگر را از وجهت بدّ نيست و از قبله، و کعبه قبله ساخت، و دانست که حج را هنگامى بايد، آن را هنگامى ساخت، و دانست که هدى را نشان آزر بايد، نشان ساخت، و در حمله حرم جاى امن ساخت، از

آنکه عرب در جاهلیت بس ناپاک و خون ریز بودند و بد فعل، راه بیبیم داشتند، و مال بناحق می‌بردند، و بجای یک کس جمعی را می‌کشتند، طلب ثار را. رب العزة چون از ایشان این فعل میشناخت و میدانست کعبه حرم ساخت، و ماه حرام، و هدی و قلائد پدید کرد، و تعظیم آن فرمود، تا ایشان را بر مال و بر نفس خویش امن پدید آمد، و هر جای که نشان درخت حرم دیدند، سر بر خط فرمان نهادند، و تعظیم آن را دستهای بیداد و غارت کوتاه کردند. و دانست رب العزة که اگر ایشان را بعبادت جاهلیت خویش فرو گذارد جهان خراب گردد. و مردم کشته شوند، و متاجر باطل گردد، رب العزة گفت: این همه بدان کردم تا شما بدانید که هر چه در آسمان و زمین است از مصالح بندگان و مراقب ایشان من می‌دانم، و بهمه چیزی دانا و تواناام.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الْآيَةُ

قال النبي (ص): «الخمير جماع الآثم و أمّ الخبائث»

خمر اصل خبائث است و کلید کبائر، مایه جنایات، و تخم ضلالت، و منبع فتنه. عقل را پوشد، و دل را تاریک کند، و چشمه طاعت خشک کند، و آب ذکر باز بندد، و در غفلت بگشاید. نفس از خمر مست شود، از نماز باز ماند. دل از غفلت مست شود، از راز باز ماند.

بیر طریقت گفته بزبان و عظم مرین غافلان را که: «ای مستان بر شهوت! و ای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها میداند، و باطن دلها می‌بیند: «يُعَلِّمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ». آه! کجاست دره عمری و ذو الفقار حیدری؟ تا در عالم انصاف برین مستان بی‌ادب حدّ شرعی براند، و این غافلان خفته را بجناباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر می‌خورد، که چون قدح بر دست نهند عرش و کرسی در جنبش آید، و از حضرت عزّت ندا آید که: «و عزّتی و جلالی لا ذیقنهم الیم عذابی من الحمیم و الزّقوم».

میسر قمار است، و در قمار خانه کسی که پاکباز و کم زن بود، او را عزیز دارند، و مقدم شناسند. اشارت است بطریق جوانمردان که: ابدانهم مطروحة فی شوارع التقدير يطأها كل

عابری سبیل من الصادین عن عین المقادیر. خود را در شاهراه تقدیر بیفکنند تا زیر هر خسی پست شوند، و از بند هر زنگی بیرون آیند، و خود را ناچیز شمرند.
تا تو اندر بند رنگ و طبع و چرخ و کوکبی کی بود جائز که گویی دم قلندروار زن

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخذُوا الْآيَةَ مَرْدٌ بَايِدُ كَهْ دَر رَاهِ شَرَعِ هَمِگِی وَی عین فرمان گردد، و یک چشم زخم در وقت فرمان تأخیر و مخالفت روا ندارد.

چنان که حکایت کنند که یکی از خلفا وقتی بر وی مسأله مشکل شده بود کس فرستاد به شافعی تا حاضر شود. چون کس خلیفه پیش شافعی رسید، او را دید که دستار را می‌بباید. گفتا: فرمان امیر المؤمنین است که بیایی. شافعی دندان فراز کرد، و موافقت فرمانرا آنچه از آن دستار ناپیچیده مانده بود فرو درید، و بیایان نبرد، که در فرمان خلیفه تأخیر روا نیست. عجا کارا! در فرمان مخلوق موافقت شرع را چنین ایستاده بودند، باری

بنگر تا در همه عمر یک نفس در فرمان خدا و تعظیم وی راست رفته‌ای یا نه؟
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْآيَةَ چُونِ اَغْلَبِ رُوْزْگَارِ مَرْدِ دَرِ تَعْظِيمِ اَمْرِ وَ نَهِي بَسْرِ مِی شُود، وَ مَعْظَمِ اَحْوَالِ وَی دَرِ اَدَبِ صَحْبِ وَ دَرِ خَدْمَتِ بَرِ سَنَتِ بُوْد، دَرِ یَکِ نَفْسِ وَ دَرِ یَکِ لَقْمِهْ بَا وَی مَضَايِقَتِ نَکُنْدِنْد، هَرِ کِهْ مَایِهْ اِیْمَانِ دَارِد، وَ تَقْوَى شَعَارِ خُودِ گَرْدَانِد. چنان که گفت: إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا یعنی اتقوا المنع و آمنوا بالخلف. با درویشان مواسات کنند، و دست انفاق و صدقه بر ایشان گشاده دارند، و از منع و بخل بپرهیزند، و دانند که هر چه در راه خدا هزینه کنند، خلف آن در دو جهان باز یابند، چنان که گفت: «وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» این خود صفت عوام است، و بیان مراتب احوال ایشان. باز صفت اهل خصوص کرد، و تقوی و احسان ایشان یاد کرد: ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا ای اتقوا شهود الخلق و أحسنوا، ای شهدوا الحق، فالاحسان ان تعبد الله كأنك تراه، كما في الخبر.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اَعْمَالًا وَ الْمُحْسِنِينَ اَمَالًا وَ الْمُحْسِنِينَ اَحْوَالًا.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ صِيدٌ بَرِ مَحْرَمِ حَرَامِ كَرْدِ اَزِ بَهْرِ اَنَكِهْ مَحْرَمِ قَصْدِ زِيَارَتِ كَعْبِهْ دَارِد. اشارت میکند که هر که قصد خانه ما دارد، و روی بکعبه مشرف

مقدس نهد، و در جوار حضرت ما طمع کند، کم از آن نبود که صید بیابانی ازو در زینهار و امان باشند، که وی خویشتن را درین قصد که پیش گرفت در غمار ابرار و اخیار آورد، و صفت ابرار اینست که: لا یؤذون الذرّ و لا یضمرون الشرّ.

و گفته اند که احرام دو نوع است: احرام حاجی بتن، و احرام عارف بدل، حاجی تا بتن محرم است صید بر وی حرام، عارف تا بدل محرم است طلب و طمع و اختیار بر وی حرام.

و نشان احرام دل سه چیز است: با خلق عاریت و با خود بیگانه، و در تعلق آسوده. و ثمره احرام دل سه چیز است امروز، و سه چیز فردا: امروز حلاوت مناجات و تولد حکمت و صحّت فراست، و فردا نور مشاهدت و نداء لطف و جام شراب.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ الْآيَةَ در آثار بیارند که چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آزی ساخته بودند، تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که: پادشاه! مرا شریف ترین بقاع گردانیدی، و رفیع ترین مواضع ساختی، بیت الحرام نام من نهادی، و امن و امان خلق در من بستی. پس بیلاء این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار نقطه طهارت باشی، و خواهی که همه اولیا و صدیقان و طالبان را در راه جست خود بینی، و آن را که خواهی بناز در کنار گیری، و صد هزار ولیّ و صفیّ را جان و دل در راه خود بتاراج دهی، کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام بسازی، و صفات صفا و مروه را در بطش قهر غیرت فرو گذاری. سنت ما چنین است.

کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما اینست، و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، و صنع ما را علّت نه: «نفعل ما نشاء و نحکم ما نرید».

۱۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: اعْلَمُوا بِدَانِيْد: اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ كِه اللّٰه سَخْت عَقُوْبِت اِسْت سَخْت گِيْر، وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ (۹۸) و بدانید که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

ما عَلَى الرَّسُوْلِ نِيْسْت بِرِ پِيْغَامِبِر فِرْسْتَادِه، اِلَّا الْاَبْلَاغُ مِگَر رَسَانِيْدِن پِيْغَام، وَ اللّٰه يَعْْلَمُ وَ

خدای میدانند، ما تُبْدُونَ آنچه پیدا می‌نمائید، و ما تَكْتُمُونَ (۹۹) و آنچه پنهان می‌دارید. قُلْ بگو! لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ همسان نیست پلید و پاک، و لَوْ أُعْجِبَكَ و هر چند که ترا شگفت آید، كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فراوانی پلید، فَاتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزید از خشم و عذاب خدای، یا اُولَى الْأَلْبَابِ ای زیرکان و خردمندان، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰) تا جاوید پیروز مانید.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشسان که بگرویدند، لا تَسْأَلُوا مِيسِرَ عَنْ أَشْيَاءَ از چیزهایی إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ که اگر شما را جواب آن پیدا کنند، تَسْأَلُكُمْ آن جواب شما را اندوهگن کند، و إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر از آن پرسید، حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ اکنون که قرآن فرو میفرستند، تُبَدَّ لَكُمْ جواب آن شما را پیدا کنند، عَفَا اللَّهُ عَنْهَا خدای شما را از آن بی‌نیاز کرد، و آن از شما درگذاشت، و اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) و الله آمرزگار است بردبار. قَدْ سَأَلَهَا پرسید از چنانها، قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما، ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) آن‌گه بآن جواب که شنیدند کافر شدند.

ما جَعَلَ اللَّهُ خدا واجب نکرد و نفرمود مِنْ بَحِيرَةٍ از آن نهاد و سنت جاهلیت که شتر را گوش میشکافتند، و لا سَائِبَةٍ و نه آن شتر که فرو می‌گذاشتند، و از بار بر نهادن و بر نشستن آزاد میکردند، و لا وَصِيْلَةٍ و نه آن شتر که با همتای خویش می‌پیوست، و آن را نمی‌کشتند و لا حَامٍ و نه آن شتر که پشت خویش را حمی کرد و لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكِن ایشسان که کافر شدند، يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ دروغ می‌گفتند بر خدای و ناراست می‌ساختند و أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) و بیشتر ایشسان آن بودند که صواب در نمی‌یافتند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون ایشسان را گفتندی تَعَالَوْا إلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ بازآئید بآنکه الله فرو فرستاد و إلی الرَّسُولِ و با رسول وی آئید قَالُوا گفتند: حَسْبُنَا بَسَنده بود ما را، ما وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه پدران خویش بر آن یافتیم أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ باش و اگر پدران ایشسان، لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً هیچ چیز نمی‌دانستند، و لا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) و نه فرا راه حق می‌دیدند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشسان که بگرویدند عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما بادا تنهای شما، لا يَضُرُّكُمْ نَگزاید و زیان ندارد شما را، مَنْ ضَلَّ بِيراهی هر که گم گشت از راه، إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما بر راه راست بودید، إلی اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً با خدایست باز گشت شما همه،

فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) و خبر کند شما را بآنچه میکردید.

یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگریوندند شَهَادَةَ بَيْنِكُمْ گواهی که بود در میان شما إذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ هر گه که حاضر آید بیکی از شما مرگ حِينَ الْوَصِيَّةِ هنگام وصیت کردن اثنان ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ آن گواهی باید از دو گواه استوار از اهل دین شما أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ یا گواهی دو تن از اهل جز از دین شما إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ اگر چنان بود که در سفر باشید، فَأَصَابَتْكُمْ و ناگاه بشما رسد، مُصِيبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی، تَحْسِبُونَهُمَا ایشان را هر دو فرا سوگند پناوید مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ پس نماز دیگر، فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ تا آن دو گواه سوگند خورند بخدای إِنْ ارْتَبْتُمْ اگر بگواهی ایشان در شک باشید لَا نَشْتَرِي بِهِ تَمَنَّا که با سوگند بدروغ بهای اندک نمی خریم از دنیا، وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى. و اگر چند که خویشاوندی بود وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ و گواهی که خدای را بآن قیام مبیاید کرد پنهان نمیداریم إِنْآ إِذَا لَمِنَ الْأَيْمِينِ (۱۰۶) ما پس از بزه کاران باشیم اگر چنین کنیم.

فَإِنْ غَيْرُكُمْ اگر برافتند علی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا بر آنکه ایشان هر دو خیانت کردند، و بزه کار شدند، فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا پس برخیزد دو تن دیگر بجای آن دو گواه، مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ دو گواه که اولیترند بگواهی، و نزدیکترند بایشان که آن دو گواه پیشین که مستحق نام خیانت شدند، بدان شدند که با ایشان خیانت کردند، فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ سوگند بخورند بخدای لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا که گواهی ما دو تن راست تر است از گواهی ایشان دو تن، وَ مَا اعْتَدَيْنَا و ما اندازه راستی درنگذاشتیم، إِنْآ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) و اگر درگذاشتیم آن گه از ستمکارانیم بر خویشتن.

ذَلِكَ أَدْنَى این چنین نزدیکتر بود و اولی تر أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهها که گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارند أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ و از ردّ الیمین ترسند که سوگند از مدعی علیه با مدعی گردانند، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید، وَ اسْمَعُوا و بفرمان وی نیوشید، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸) و خدای راه نماییست گروهی را که در علم او از طاعت و فرمان بیرون شدگانند.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: اَعْلَمُوا بدان که معنی علم دانش است، و محل آن دل است، و اقسام آن سه

است: علم استدلالی، و علم تعلیمی، و علم لدنی. اما استدلالی ثمره عقل است، و عاقبت تجربه، و ولایت تمیز، که آدمیان بآن مکرم‌اند، و الیه الاشارة بقوله: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، وَعَلَّمُوا حِرْفَافَهُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَتَاعَ»، و علم تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در تنزیل، و از مصطفی شنیدند در بلاغ، و از استادان آموختند بتلقین، که دانایان در دو گیتی بدان عزیزند بر تفاوت و درجات، و الیه الاشارة بقوله: «وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». و علم لدنی علم حقیقت است، و علم حقیقت یافت است، و این علم عارفان و صدیقان است علی الخصوص، و هو المشار الیه بقوله: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». و گفته‌اند که انواع علم ده‌اند: اول علم توحید، دوم علم فقه، سیوم علم وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب، ششم علم نجوم، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش، نهم علم حکمت، دهم علم حقیقت.

علم توحید حیات است، و علم فقه داروست، و علم وعظ غذاست، و علم تعبیر ظن است، و علم طب حیل است، و علم نجوم تجربت است، و علم کلام هلاک است، و علم معاش شغل عامه خلق است، و علم حکمت آئینه است، و علم حقیقت یافت است.

علم توحید را گفت جل جلاله: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. علم فقه را گفت: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ.

علم وعظ را گفت: كُونُوا رَبَّانِيِّينَ، لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ، و اصل این علم وعظ تهدید است بی تقنیط، و وعد است بی امن، و دلالت است بر معرفت. و علم تعبیر را گفت: وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّ أُمَّةً لَكَ جُنُودٌ إِنَّمَا فَتَانَةٌ وَمَنْ يَدْعُ بِهَا يَسْتَضَلُّ سَبِيلَ اللَّهِ، و علم طب را گفت: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، و اصل آن تجربت است و حیل است، و آن مباح است و نیکو و عفو. شافعی گفت: «العلم علمان علم الادیان و علم الأبدان».

و علم نجوم را گفت: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، و آن چهار قسم است: یک قسم واجب، و آن علم دلائل قبله است، و معرفت اوقات نماز، و دیگر قسم مستحب است و نیکو، و آن علم شناختن جهان و طرق است رونده را در بر و بحر، آن را میگوید: «لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ». قسم سوم مکروه است، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج. چهارم قسم حرام است، و این علم احکام است بسیر کواکب، و آن علم زنادقه و فلاسفه است.

اما علم کلام آنست که گفت جلّ جلاله: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ جَاي دِيْغَرِ كَقَت: زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا، همانست که گفت: «وَإِنَّ يَتُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ»، و آن بگذاشتن نص کتاب و سنت است، و از ظاهر با تکلف و بحث شدن است، و از اجتهاد با استحسان عقول و هوای خود شدن است، و دانستن این علم عین جهل است. شافعی گفت: «العلم بالكلام جهل و الجهل بالكلام علم». و علم معاش را گفت: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، همانست که گفت: «وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، و آن علم کسبها است بدانند و رغبت میان عامه خلق، کس است بر میانه، و کس است بحرص، و آن علم عادتست. اما علم حکمت را الله گفت جلّ جلاله: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ». و علم حقیقت را گفت: «وَعَلْمَانَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، همانست که گفت: عَلِي مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا. و شرح این هر دو نوع علم جای دیگر گفته شود ان شاء الله.

و آنچه مصطفی (ص) گفت: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم»، علما مختلف اند که از این انواع علوم کدامست. متکلم گفت: علم کلام است، که معرفت حق تعالی بدان حاصل می آید. فقها گفتند: علم فقه است، که حلال از حرام بوی جدا میشود. اصحاب حدیث گفتند: علم کتاب و سنت است که اصل علوم شرع آنست.

صوفیان گفتند: علم احوال دل است، که راه بندگی آنست، و سعادت بنده در آن است، اما اختیار محققان آنست که این خبر بیک علم مخصوص نیست، و این علما همه نیز واجب نیست بلکه هر چه بنده را بدان حاجت است، در وقت حاجت واجب است، پس معنی خبر آنست که طلب علمی که بنده را بعمل آن حاجت است واجب است. نخست علم معرفت خداست، و اعتقاد اهل سنت. پس علم نماز و طهارت، آن مقدار که فریضه است، و آنچه سنت است علم آن نیز سنت است، و چون فراماه رمضان رسد روزه داشتن در ماه رمضان فریضه است، و اگر نصابی مال وی را حاصل شود چون یک سال تمام بسر شود، بر وی واجب است که بداند که زکاة آن چند است، و فرا که می باید داد؟ و شرط آن چیست؟ و علم حج همچنین آن گه که فرا راه خواهد بود بر وی واجب است که بداند و بشناسد ارکان و فرائض و شرائط آن، و همچنین هر کار که فرا پیش وی آید چون نکاح و تجارت و مزدوری و پیشه وری آن گه که فرا پیش گیرد بر وی واجب است که است

بداند شرایط آن، و حلال و حرام آن، و بیرون از این آنچه بدل تعلق دارد واجب است بر هر مسلمان که بداند که حسد و ربا و عجب و حقد و عداوت و گمان بد بمسلمانان بردن این همه حرام است. پس معلوم شد که هیچ مسلمان از علم مستغنی نیست، و همه علمها نیز واجب نیست، بلکه باحوال و اوقات می‌بگردد چنان که بیان کردیم، و الله اعلم.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی: لمن عصاه فیما امره و نهاه، وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لمن تاب و اناب. درین آیت معتدیان را در صید نومید نکرد، و ایشان را بتوبه امید داد، آن گه گفت: ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ یا محمد! بر پیغامبر جز رسانیدن پیغام نباشد. تو پیغام برسان. معتدیان را از عقوبت ما بیم ده، و تائبان را بمغفرت و رحمت ما بشارت ده، و ایشان را گوی که: ما نهان و آشکارای شما دانیم. آنچه بزبان گوئید دانیم، و آنچه در دل دارید بخلاف زبان هم دانیم.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ كَلْبِي كَلْبِي گفت: خبیث اینجا حرام است، و طیب حلال. هم چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ. سدی گفت: خبیث مشرک است و طیب مؤمن، هم چنان که در سوره انفال گفت: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، و قال تعالى: حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ یعنی حتی یمیز اهل الکفر من اهل الایمان. میگوید: حلال و حرام هرگز چون هم نبود، و برابر نباشد، که حرام بد انجام است، و حلال نیک سرانجام. وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ يَرِيدُ أَنْ أَهْلَ الدُّنْيَا يَعْجَبُهُمْ كَثْرَةُ الْمَالِ وَ زِينَةُ الدُّنْيَا، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى معنی آنست که یا محمد، اهل دنیا را خوش آید و شگفت آید کثرت مال و زینت دنیا، لیکن آنچه بنزدیک خداست نیکوتر و پاینده‌تر. فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ این خطاب با اصحاب محمد (ص) است. میگوید: از خشم خدا بپرهیزید، و حلال بحرام مدارید تا بفلاح ابد رسید.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنَّ آيَةَ فِي شَأْنِ قَوْمِي آمَدَ که از رسول خدا فراوان چیزها می‌پرسیدند، تا رسول خدا روزی خشمگین برخاست، و بمنبر بر شد، و خطبه خواند، گفت: «سلوننی فو الله لا تسئلوننی فیوم فی مقامی هذا عن شیء الا اخبرتکم به».

یاران بترسیدند که مگر کاری عظیم افتاد. انس میگوید که: براست و چپ می‌نگرستم،

قومی را دیدم از یاران که می‌گریستند، و از بیم آن حال می‌لرزیدند. مردی از بنی سهم حاضر بود، او را عبد الله بن حذافه می‌گفتند، و در نسب وی طعن میزدند، برخاست و گفت: یا رسول الله من ابی؟ فقال (ص): «ابوک حذافه بن قیس».

زهری گوید که: مادر این عبد الله حذافه پس از آن رو فرا پسر کرد، و گفت: ما رأیت ولدا اعق منك قطاً! أ كنت تأمن ان تكون امك قد قارفت ما قارف بعض نساء الجاهلیة فتفضحها علی رؤس الناس؟ قال: و الله لو ألحقنی بعد اسود للحققت به.

مردی دیگر از بنی عبد الدار برخاست، گفت: من ابی؟ رسول خدا گفت: «ابوک سعد»، فنسبه الی غیر ابيه. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول الله! این أنا؟ من کجا خواهم بود یعنی در بهشت یا در دوزخ؟ رسول گفت: «انت فی الجنة».

دیگری برخاست، همین گفت جواب همان داد. سدیگری برخاست، همان گفت، و همان جواب شنید. چهارم برخاست همان سؤال کرد، جواب شنید که: «انت فی النار». مرد دلتنگ و شرمسار گشت.

عمر خطاب حاضر بود، برخاست، گفت: یا رسول الله استر علینا ستر الله علیک. آن گه پای رسول بیوسید، و گفت: رضینا بالله رباً و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما. أنا یا رسول الله حدیث عهد بجاهلیة و شرک، فاعف عفا الله منک. گفت: یا رسول الله ما بجاهلیت و شرک قریب العهدیم. صلاح کار خود و اسرار دین خود ندانیم. در گذار و عفو کن. رسول خدا آن سخن از عمر بیسندید، و وی را خیر گفت. پس در آن حال جبرئیل آمد، و این آیت آورد: یا ایُّها الذین آمنوا لا تسئلوا.

و گفته‌اند: این آیت بدان آمد که رسول خدا روزی گفت: «ایها الناس ان الله تعالی کتب علیکم الحج». مردی از بنی اسد برخاست و هو عکاشة بن محصن و قیل هو عبد الله بن جحش، گفت: أ فی کل عام یا رسول الله؟ رسول خشم گرفت، بیندیشید ساعتی، آن گه جواب داد، گفت: «لا، و لو قلت نعم لوجبت و لما قمتم بها».

آن گه گفت: «ذرونی ما ترتکتکم فانما هلک من کان قبلکم بکثرة سؤالهم، و اختلافهم علی انبیائهم، فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم، و اذا نهیتکم من شیء فاجتنبوه»

، و قال (ص): «اکبر المسلمین فی المسلمین جرماً من سأل عن شیء لم یحرم فحرم من

اجل مسألته».

و صح انه (ص) نهى عن قيل و قال و كثرة السؤال و اضاعه المال، و أنه (ص) كره المسائل و عابها. و سئل رسول الله عن اللحمان يأتى بها اقوام لا ندرى ما هي؟ اذكر اسم الله عليها ام لا؟ فقال: «ان الله حرم حرمات فلا تنتهكوها، و حدّ حدودا فلا تعتدوها، و سكت عن اشياء لا عن نسيان فلا تبحثوا عنها، كلوها و سمّوا الله».

وَ إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا يَعْنِي عَنْ أَشْيَاءٍ حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ فِيهَا تُبَدِّلْكُمْ أَي تَظْهَرُ لَكُمْ. مِيكَوَيْد: اِغْرِبِيرْسِيدِ اَز چيزها چون قرآن فرو فرستند، و آن را مبین کنند، آن بر شما دشوار بود، و طاقت ندارید، که قرآن که فرو آید بالزام فرضی فرو آید که بر شما سخت بود، یا بتحريم چیزی که شما را حلال بود. پس مپرسید، و آنچه گذشت از آن مسائل که شما را ببيان آن حاجت نبود، آن از شما درگذاشتند و عفو کردند. باین قول عفا الله ضمير مسائل است و روا باشد که عنها ضمير اشياء نهند یعنی: عفا الله عن تلك الاشياء حين لم يوجها عليكم. و عن عبید الله بن عمیر، قال: ان الله احل و حرم، فما احل فاستحلوه، و ما حرم فاجتنبوه، و ترک بین ذلك اشياء لم يحرمها، فذلك عفو من الله. و كان ابن عباس اذا سئل عن الشيء لم يجيء فيه امر، يقول هو من العفو، ثم يقرأ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ الْآيَةِ. وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ أَي ذُو تَجَاوُزٍ حِينَ لَا يَعْجَلُ بِالْعُقُوبَةِ. قَدْ سَأَلَهَا أَي الْآيَاتِ قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ يَعْنِي قَوْمَ عِيسَى حِينَ سَأَلُوا الْمَائِدَةَ «ثُمَّ كَفَرُوا بِهَا وَ قَالُوا أَنَّهُ لَيْسَتْ مِنَ اللَّهِ، وَ قَوْمٌ صَالِحٌ سَأَلُوا النَّاقَةَ ثَمَّ عَقَرُوهَا، فَقَالَ تَعَالَى: ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ. فَاهْلَكُوا. وَ سَأَلَ رَجُلٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: هَلْ تَحْتَ هَذِهِ الْأَرْضِ مِنْ خَلْقٍ؟ قَالَ: بَلَى.

قال له: اخبرني ما هو؟ فقال: لو اخبرتك كفرت، معناه و الله اعلم لو اخبرتك انكرت. ما جعل الله من بحيرة اين آيت تفسير آن آيت است که آنجا گفت: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ الْآيَةِ، و آن آيت که بر عقب گفت: وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ، و آن آيت که در سورة النحل است: وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْباً الْآيَةِ.

بحيره در نهاد و سنت جاهليت آن بود که ماده شتری چون پنج بطن بزادی، و پنجمين بچه نر بودی، ايشان گوش آن ماده شتر بشکافتندی و فرو گذاشتندی تا بمراد خویش بسر آب و گياه شدی، و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آن بر خود حرام کردند. و

سائیه آن بود که چون کسی از ایشان بسفر بودی یا بیمار بودی، نذر کردی و گفتی: اگر مسافر بسلامت باز آید، یا بیمار به شود، ناقتی سائیه ای مخلاطه پس چون نذر واجب شدی، آن شتر که نذر در آن بود فرو گذاشتندی. و آزاد کردندی از نشستن و بار برنهادن. و در وصیلة خلافت از وجوه، و اختیار قول سعید مسیب کرده‌اند، وی گفته است که وصیلة آنست که ماده شتر که بچه ماده زادید، و پس آن باز در شکم دیگر هم ماده زادید، گفتندی: وصلت اختها، و گوش وی بریدندی بت را.

و حامی آن بود که شتر نر را نامزد کردندی که هر گه که از ضراب وی چندین شکم زاده آید، پشت او از بار برنهادن و بر نشستن آزاد است. چون آن عدد تمام شدی و بیشتر آن ده شکم میبود گفتندی: قد حمی ظهره، پشت خویش حمی کرد، نه بر نشستن، نه بار بر نهادندی، نه بکشتندی، نه خوردندی.

روی علی بن ابی طلحة عن ابن عباس، قال: البحيرة و الحامی من الإبل، و السائیه و الوصیلة من الغنم. این سنتها و نهادهای جاهلیت که عمرو بن لحي الجندعی پدر خزاعه نهاد، مصطفی (ص) اکثم خزاعی را گفت: «یا اکثم! رأیت عمرو بن لحي یجر قصبه فی النار، و هو اول من غیر دین ابراهیم، و بحر البحیره، و سیب السائیه، و وصل الوصیلة، و حمی الحامی، و انت اشبه الناس به یا اکثم». فقال اکثم: أ یضرنی شبهه یا رسول الله؟ قال: «لا انت مؤمن، و هو کافر»، و قال زید بن اسلم: قال رسول الله (ص): «انا اعرف اول من سیب السوائب، و غیر دین ابراهیم» قالوا: و من هو یا رسول الله؟ قال: «عمرو بن لحي احد بنی کعب، لقد رأیته یجر قصبه فی النار، یوذی ریحہ اهل النار، و انی لا اعرف اول من بحر البحائر و وصل الوصیلة و حمی الحامی». قالوا: و من هو؟

قال: «رجل من بنی مدلج، کانت له ناقتان، جدع آذانهما، و حرم البانهما، ثم شرب البانهما بعد ذلك، و لقد رأیته فی النار، و هما تعضانه بافواههما، و تخبطانه بأیدیهما».

مشرکان این سنت در جاهلیت نهادند، و اسلام آن را باطل کرد، و رب العزة این آیت بابطال آن فرو فرستاد، گفت: ما جعل الله من بحیره یعنی: ما جعل الله حراما من بحیره و لا سائیه و لم يجعلها دینا ارتضاه، و دعا الیه، و لم یخلقها حیث خلقها بحیره. و لکن الذين کفروا و هم قریش و خزاعه و مشرکو العرب یفترون علی الله الکذب بقولهم ان الله امر

بتحريمها، وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ خَصَّ أَكْثَرَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، لِأَنَّهُمْ اتَّبَاعُ فَهْمٍ لَا يَعْقِلُونَ، إِنْ ذَلِكَ كَذِبٌ وَ افْتِرَاءٌ كَمَا يَعْقِلُهُ الرَّؤْسَاءُ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ يَعْنِي مُشْرِكِي الْعَرَبِ، تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ مِنَ الْبَحِيرَةِ وَ السَّائِبَةِ وَ الْوَصِيلَةِ وَ الْحَامِي، وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا مِنْ أَمْرِ الدِّينِ، وَ أَنَا أَمْرُنَا إِنْ نَعْبُدُ مَا عَبَدُوا. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ يَعْنِي وَ إِنْ كَانَ آبَاؤُهُمْ، لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا مِنَ الدِّينِ، وَ لَا يَهْتَدُونَ لَهُ فَيَتَّبِعُونَهُمْ. دَرِينِ آيَةِ ذِمِّ أَهْلِ تَقْلِيدِ اسْتِ، وَ شَرَحَ أَنَّ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ رَفْتِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ مفسران گفتند: این آیت در شأن کسی آمد که امر معروف و نهی منکر کند، و از وی نپذیرند. عمر عبد العزیز گفت: لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ يَعْنِي مَنْ لَمْ يَقْبَلْ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ يَعْنِي إِذَا أَمَرْتَهُمْ وَ نَهَيْتُمْ. در همه قرآن هدی بمعنی امر معروف و نهی منکر همین است، و دلیل برین آنست که ابن عمر را گفتند: لو جلست في هذه الايام فلم تأمر و لم تنه! فإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. فقال ابن عمر: أَنَّهُ لَا لِيَسْتَلِي وَ لَا لِأَصْحَابِي، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «إِلَّا فليبلغ الشاهد الغائب»، فَكُنَّا نَحْنُ الشُّهُودُ، وَ أَنْتُمْ الْغَيْبُ، وَ لَكِنْ هَذِهِ الْآيَةُ لَا قَوَامَ يَجِيئُونَ مِنْ بَعْدِنَا إِنْ قَالُوا لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُمْ.

وَ قَالَ أَبُو أَمِيَّةَ الشَّعْثَانِي: سَأَلْتُ أَبَا ثَعْلَبَةَ الْخَسَنِي عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ: سَأَلْتُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: «اتَّمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهَاوا عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتُمْ دُنْيَا مُوْتَرَةً وَ شَحًّا مَطَاعًا وَ هَوَى مُتَّبَعًا وَ اعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ، فَعَلَيْكَ بِخَوِيصَةِ نَفْسِكَ، وَ ذَرِّ عَوَامَهُمْ فَإِنَّ وِرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، إِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ بِطَاعَةِ اللَّهِ لَمْ يَضُرَّهُ مِنْ ضَلِّ بَعْدَهُ وَ هَلَكَ، وَ اجْرِ الْعَامِلُ الْمَتَمَسِّكُ يَوْمئِذٍ بِمِثْلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ كَأَجْرِ خَمْسِينَ عَامِلًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَجْرِ خَمْسِينَ عَامِلًا مِنْهُمْ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ كَأَجْرِ خَمْسِينَ عَامِلًا مِنْكُمْ».

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: قَوْلُهَا مَا قَبِلْتَ مِنْكُمْ، فَإِذَا رَدَّتْ عَلَيْكُمْ فَعَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ أَيْضًا مَا رَوَى قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ عَلَى الْمَنْبَرِ: أَنْتُمْ تَقْرَؤْنَ هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَضَعُونَ غَيْرَ مَوْضِعِهَا، وَ لَا تَدْرُونَ مَا هِيَ، فَانِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «إِنْ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا مُنْكَرًا فَلَمْ يَغْيِرُوهُ

عَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِ، فَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَا تَغْتَرُوا بِقَوْلِ اللَّهِ عِزٍّ وَ جَلٍّ: عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ، فَيَقُولُ أَحَدُكُمْ عَلَى نَفْسِي، وَ اللَّهُ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لِيَسْتَعْمَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شُرَارَكُمْ، فَيَسُومَنَّكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، ثُمَّ لِيَدْعُونَ اللَّهَ خِيَارَكُمْ، فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ».

مفسران گفتند: اول این آیت منسوخ است و آخر آیت ناسخ. بو عبید گفت: در کتاب خدا هیچ آیت نیست که در آن آیت هم ناسخ است و هم منسوخ مگر این آیت، و موضع منسوخ تا اینجا است که گفت: لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ، وَ نَاسِخٌ اِيْنِسْتِ كِهْ كَقْت: إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. قال: وَ الْهَدَى هَاهُنَا الْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. سعید بن جبیر گفت: این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ.

کلبی روایت کند از ابو صالح از ابن عباس که رسول خدا از جهودان و ترسایان و گبران هجر جزیت پذیرفت، و از مشرکان عرب جز از اسلام نمی پذیرفت یا پس شمشیر. منافقان طعن کردند که این کار محمد بس عجب است. میگوید: مرا بآن فرستادند تا خلق را بر دین اسلام دعوت کنم، و اگر نپذیرند قتال کنم. اکنون جزیت از اهل هجر پذیرفت، و قتال از ایشان برداشت، و ایشان را بر کفر خود فرو گذاشت، چرا نه با ایشان همان کردی که با مشرکان عرب کرد؟ برین وجه طعن همی کردند و ملامت، تا رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ اِیْ اِقْبَلُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ فَاَنْظُرُوا مَا يَنْفَعُكُمْ فِیْ اَمْرِ اٰخِرَتِكُمْ، فَاَعْمَلُوا بِهِ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ مِنْ اَهْلِ هِجْرٍ اِذَا ادَّوَا الْجَزِيَةَ، وَ لَا يَضُرُّكُمْ مَلَامَةُ الْاِلَاطِمِيْنَ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ اَنْتُمْ. وَ كَقْتَهْ اَنْد كِهْ: چون کافران گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا» رب العزة مؤمنان را گفت: عَلَيْكُمْ اَنْفُسُكُمْ، وَ لَا تَعْتَدُوا بِاَبَائِكُمْ.

زجاج گفت: عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ معنی آنست که: الزمکم الله امر اَنْفُسُكُمْ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ اِیْ لَا يُوَاخِذُكُمْ اللَّهُ بِذُنُوبِ غَيْرِكُمْ. اِلٰی اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ فِی الْاٰخِرَةِ جَمِيعًا الضَّالُّ وَ الْمُهْتَدٰی، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَجَازِيْكُمْ بِاَعْمَالِكُمْ.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اِيْنِ اَيْتِ دَرِ شَأْنِ تَمِيْمِ بِنِ اَوْسِ الدَّارِيْ اَمْدَهْ وَ عَدٰی بِنِ بَدَا وَ بَدِيْلِ بِنِ اَبِيْ مَارِيَهْ. اِيْنِ بَدِيْلِ مُسْلِمَانٌ بُوْدَ، وَ تَمِيْمٌ وَ عَدٰی تَرْسَا بُوْدُنْدُ اِزِ تَرْسَايَانِ بِنِيْ لَحْمِ. اِزِ شَامِ تَجَارَتِ مِيْكَرْدُنْدُ بَمَكِهْ. چون مسلمانان بهجرت بمدينه شدند، ایشان

تجارت خود با مدینه افکندند، هنگامی در راه بودند که با شام میشدند، بدیل بن ابی ماریه را مرگ آمد در راه، وصیت خویش در مال خویش بنوشت، و آنچه داشت از مال خویش بایشان سپرد، و ایشان را بر وصیت خویش گواه گرفت، پس بمرد، و ایشان مال وی بردند بشام. از آن لختی برگرفتند، و لختی باز سپردند.

ورثه گفتند: درین مال لختی می‌دریاید. رسول خدا ایشان را هر دو باین آیت سوگند داد که خیانت نکردند، و وصیت تبدیل نکردند. سوگند خوردند که نکردیم. ایشان را گذاشت، و دعوی ورثه رد کرد. این آیت در شأن ایشانست. میگوید: ای شما که مؤمنان اید، شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ يَعْنِي مَقْدَمَاتِهِ وَاسْبَابَهُ. چون مخائل و نشان مرگ بر یکی از شما پیدا شود، و خواهد که وصیت کند، در وقت وصیت دو گواه عدل باید که حاضر شوند.

شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ هر چند بلفظ خبر گفت، اما بمعنی امر است، یعنی: ليشهد اثنان ذوا عدل منکم. بصریان گفتند: تقدیر آیت آنست که: شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ شَهَادَةُ اثْنَيْنِ، و قیل: شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ فِيمَا امْرُكُم رِبْكُم و فرض علیکم ان یشهد اثنان ذوا عدل منکم.

در معنی مِنْكُمْ و مِنْ غَيْرِكُمْ دو قول است: یکی آنست: منکم من اهل دینکم، أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ ای من غیر اهل ملتکم. قول دیگر: منکم من اهل المیت.

و در صفت اثنان دو قولست: یکی آنست که دو گواه‌اند که گواه باشند بر وصیت موسی. دیگر آنست که دو وصی‌اند، و در حال سفر علی‌الخصوص تاکید امر را دو وصی گفت، و دلیل برین قول آنست که در سیاق آیت گفت: فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ، و معلوم است که گواهان را سوگند لازم نیاید، و نیز آیت در دو وصی آمد که خیانت کردند در وصیت، و رسول خدا ایشان را سوگند داد، و بر این قول شهادت بمعنی حضور باشد، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لِيَشْهَدُوا عَدَايَهُمَا طَائِفَةٌ اٰی و لِيَحْضُرَ. تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ اٰی صلاة العصر.

نماز دیگر می‌خواهد تغلیظ یمین را، که آن وقتی عظیم است، و لهذا قال: «حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطٰی». قیل هی صلاة العصر، و اهل ادیان آن را بزرگ دارند، و تعظیم نهند، و علی‌الخصوص اهل کتاب بوقت طلوع آفتاب و غروب آن عبادت کنند، و آن ساعت از گفت دروغ و سوگند دروغ نیک پرهیز کنند.

لَا نَشْتَرِي بِهِ يَعْنِي بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ ثَمَنًا مِنَ الدُّنْيَا، يَعْنِي يَقُولَانِ فِي يَمِينِهِمَا لَا نَبِيعُ اللَّهَ
بِعَرْضٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ أَيْ وَ لَوْ كَانَ الْمَيِّتُ ذَا قَرَابَةٍ مِنَّا، وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ
أَيِ الشَّهَادَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِاقَامَتِهَا، إِنَّا إِذَا لَمِنَ النَّائِمِينَ أَنْ كَتَمْنَاهَا.

فَإِنْ عُرِّرَ آيَةُ بَازٍ فِي شَأْنِ آنَسْتِ كَمَا فِي دَسْتِ تَمِيمِ الدَّارِيِّ وَ عَدِيِّ جَامِيٍّ
يَدِيدِ أَمْدِ سَمِيمِ مَنقُوشِ بَزْرٍ مِنْ جَمَلَةِ كَالِائِيٍّ كَمَا فِي بَفْرُوخْتَنْدِ، وَ وَرَثَةِ ابْنِ أَبِي مَارِيَةَ فِي آنِ
اِفْتَادَنْدِ. عَرَبٌ گُویند: عَشْرَتِ عَلِيٍّ كَذَا، أَيْ اِطْلَعْتَ عَلَيْهِ، وَ وَقَفْتَ عَلَيْهِ.

پَارسی گویان گویند که: بِرِ اِفْتَادَمِ بِرِ فُلَانِ چِیزِ، يَعْنِي كَمَا فِي اِقْفِ شَدَمِ. اِخْذْ مِنْ عَثَارَةِ السَّاقِطِ
عَلَى النَّشِيِّ، يَرِي مَا لَمْ يَكُنْ يَرِي، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ أَيْ اِطْلَعْنَا.

فَإِنْ عُرِّرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا خَانَا وَ اسْتَحَقَّ أَنْ يَلْزَمَا اسْمَ الْخِيَانَةِ وَ الْاِثْمِ. مِیگویند: اِگَرِ بَرَاْفَتَنْدِ كَمَا
اِیْشَانِ هَرِ دُو بَانَ اَوْرَدَنْدِ خُویشْتَنْ رَا، وَ سَزَا گِشْتَنْدِ كَمَا اِیْشَانِ رَا خَائِنِ خَوَانَنْدِ، وَ بَزَه كَارِ
دَانَنْدِ بَانَ خِيَانَتِ وَ بَزَه كَمَا كَرْدَنْدِ، يَعْنِي تَمِيمِ وَ عَدِيِّ كَمَا خِيَانَتِ كَرْدَنْدِ، فَآخِرَانِ يَقُومَانِ
مَقَامَهُمَا دُو كَسِّ دِیْگَرِ اَزِ وَرَثَةِ مِیْتِ بِجَايِ آنِ دُو وَصِيِّ بَرِخِزَنْدِ. اِیْنِ خَاسْتِ اِیْنِجَا نَه
خَاسْتِ پَايِ اسْتِ كَمَا خَاسْتِ نِیَابَتِ اسْتِ، يَعْنِي يَنْبُوَانِ، وَ اِیْنِ آخِرَانِ، مِیگویند عِبْدَ اللَّهِ بِنِ
عَمْرُو بِنِ الْعَاصِ بُوْدِ وَ مَطْلَبِ بِنِ اِبِي وَدَاعَةَ السَّهْمِيَانِ.

مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلِيَانِ اَوْلِيَانِ تَنْبِيهِ اَوْلِيِ اسْتِ، يَقَالُ هَذَا اَوْلِيِ بَفُلَانِ، ثَمَّ يَحْذِفُ
مِنَ الْكَلَامِ فُلَانِ فَيَقَالُ: هَذَا اَوْلِيِ. وَ هَذَانِ اَوْلِيَانِ. وَ دَرِ مَعْنِي اَوْلِيَانِ دُو قَوْلِ گُفْتَهْتَنْدِ: يَكِي
آنَسْتِ كَمَا: اَوْلِيَانِ بِالْمِیْتِ مِنَ الْوَرَثَةِ. دِیْگَرِ قَوْلِ آنَسْتِ كَمَا: اَوْلِيَانِ بِالشَّهَادَةِ مَمَّنْ كَانِ مِنَ
الْمُسْلِمِيْنَ، وَ هِيَ شَهَادَةُ الْاِيْمَانِ. زَجَاچِ گُفْتِ: اَوْلِيَانِ مَوْضِعِ اَنْ رَفَعِ اسْتِ، اَزِ بَهْرِ اَنْكَمَا
بَدَلِ اَنْ ضَمِيْرِ اسْتِ كَمَا دَرِ يَقُومَانِ اسْتِ، يَعْنِي فَلَیْقَمِ اَوْلِيَانِ بِالْمِیْتِ مَقَامِ هَذِيْنَ الْخَائِنِيْنَ، وَ
اَنْ گَه ضَمِيْرِ «اسْتَحَقَّ» مَعْنِي وَصِيَّتِ بَاشَدِ، چِنَانِ كَمَا گُویند: اسْتَحَقَّ عَلَيَّ زَيْدٌ مَالًا
بِالشَّهَادَةِ، اَيْ لَزَمَهُ وَ وَجِبَ عَلَيْهِ الْخُرُوجُ مِنْهُ. وَ بَرِيْنِ قَوْلِ مِنَ الَّذِينَ صَفَتْ خَائِنِيْنَ بَاشَدِ، وَ
خَلَاصَهُ سَخْنِ اَنْ بُوْدِ: فَلَیْقَمِ اَوْلِيَانِ مَقَامِ الْخَائِنِيْنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمَا مَا وَلِيَاهِ مِنَ اَمْرِ
الشَّهَادَةِ وَ الْقِيَامِ بِهَا، وَ وَجِبَ عَلَيْهِمَا الْخُرُوجُ مِنْهَا. وَ رَوَا بَاشَدِ كَمَا عَلَيَّهِمْ بِمَعْنِي فِي بُوْدِ. وَ
ضَمِيْرِ اسْتَحَقَّ مَعْنِي اِثْمِ بَاشَدِ، وَ مِنَ الَّذِينَ صَفَتْ آخِرَانِ بُوْدِ، وَ بَرِيْنِ قَوْلِ تَقْدِيْرِ سَخْنِ
اِیْنَسْتِ. فَآخِرَانِ اللَّذَانِ هُمَا مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ فِيْهِمْ وَ بِسَبَبِهِمِ الْاِثْمِ، وَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا.

قراءت حفص عن عاصم اسْتَحَقَّ بفتح تا و خا، یعنی فآخران من الذين استحق الاوليان منهم و فيهم الوصية التي اوصى بها الى غير اهل بيته يقومان مقامهما، و قيل معناه استحق عليهم الاوليان ردّ الايمان. قراءت ابو بكر از عاصم و حمزه و يعقوب الاولين بجمع است، یعنی: فآخران من الاولين الذين استحق فيهم و بسببهم الاثم، و انما قيل لهم الاولين لانهم الاولون في الذكر في قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ، و في قوله: اثْنَانِ ذَوَا عَدَلٍ مِنْكُمْ. فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ یعنی يحلفان بعد صلاة العصر، لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا اى يميننا احق من يمينهما و اصح لكفرهما و ايماننا، و مَا اعْتَدَيْنَا فيما قلنا، إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. چون اين آيت فرو آمد دو كس از ورثه ميت برخاستند عبد الله عمرو عاص و مطلب بن ابي وداعه بعد از نماز ديگر نزديك منبر، و سوگند خوردند كه آن دو نصراني خيانت كردند، و دروغ گفتند. پس آن جام سيمين از تميم و عدی باز ستدند، و باولياء ميت دادند. پس تميم داری بعد از آن مسلمان شد، و با رسول خدا بيعت كرد، و گفت: صدق الله و رسوله انا اخذت الاناء فأتوب الى الله و أستغفره، و عدی بن بدا نصراني مرد.

ذَلِكَ أَذَى این ادنی اولی است، و این ولی و دنو قربست. میگوید، این چنین نزدیکتر بود و اولی تر، كه گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارند أَوْ يَخَافُوا اى اقرب الى ان يخافوا، أَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ عَلَى اَوْلِيَاءِ الْمَيْتِ بعد ايمان الاوصياء فيحلفوا على خيانتهم و كذبهم فيفتضحوا، ثم وعظ المؤمنین ان يعودوا لمثل هذا، فقال: وَ اتَّقُوا اللَّهَ ان تحلفوا ايماننا كاذبة او تخونوا امانته، وَ اسْمَعُوا الموعظة، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ لَا يرشد من كان على معصية. درین آیت كه شهادةُ بَيْنِكُمْ، علما سه فرقه اند: قومی گفتند كه: این آیت نه منسوخ است، و اهل ذمت را درین هیچ چیز نیست، و آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ معنی آنست كه من غير قبيلتكم، و گفتند كه: گواهی نامسلمان بهیچ كار نیاید، و قومی گفتند كه: این در اهل ذمت است، و مِنْ غَيْرِكُمْ یعنی من غير اهل دینكم، اما آیت منسوخ است، و گواهی نامسلمان بهیچ كار نیست. قومی گفتند و كثرت درین است و بیشترین علماء برین اند كه آیت نه منسوخ است، و مِنْ غَيْرِكُمْ من غير اهل دینكم است، اما گفتند كه على الخصوص در سفر است كه گواه از اهل ذمت یابند، و از مسلمان نیابند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ شديد العقاب للاعداء، غفور رحیم للاولیاء. شدید العقاب دشمنان را قهر است و سیاست، غفور رحیم دوستان را نواخت است و کرامت. در یک آیت قهر و لطف جمع کرد، تا بنده میان قهر و لطف در خوف و رجا زندگی کند، در قهر نگرَد خائف شود، باز لطف ببند راجی گردد. خوف حصار ایمان است و تریاق هوا، و سلاح مؤمن. رجا مرکب خدمت است و زاد اجتهاد و عدت عبادت، و گفته‌اند که: ایمان و یقین بنده دو پر دارد یکی خوف، دیگر رجا. هرگز مرغ بی یک پرکی تواند پریدن. همچنین مؤمن در خوف بی رجا یا در رجا بی خوف راه دین نتواند بریدن. مثل ایمان راست چون مثل ترازو است، یک کفه آن خوف است، و دیگر کفه رجا، و زیانه دوستی، و این کفه‌ها بعلم آویخته. چنان که ترازو را از کفه ناچار است، خوف و رجا از علم ناچار است، ازین جهت اعلما در سر آیت نهاد. خوف بی علم خوف خارجیان است، رجا بی علم رجا مرجیان است. دوستی بی علم دوستی اباحتیان است.

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ یا محمد بر تو جز پیغام رسانیدن و دعوت کردن نیست، و راه نمودن و بار دادن جز کار ما نیست. لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ. یا محمد! تو بو جهل را میخوان، یا ابراهیم! تو نمود را میخوان، یا موسی! تو فرعون را میخوان، یا عیسی! تو قارون را میخوان. شما میخوانید که بر شما جز خواندن نیست، من آن کس را بار دهم که خود خواهم. ای خواستگان ازل! قدم دولت در سرا پرده عشق نهید، که دیر است تا این توفیق بر منشور ایمان شما زند که: «وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» و ای ناخواستگان ازل! گلیم لعنت بر دوش ادبار خویش گیرید، که دیر است تا این نقش نو میدی بر نقد نبره شما زدند که: «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ». یا محمد! به در بو جهل و بو طالب چند روی، چند سال است تا تو در کنار ایشان، و ایشان ترانمی بینند: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ». رو گرد دل سلمان پارسی برآی، و اگر درد دین میجویی از دل وی جوی، که پیش از آن که تو قدم در عالم بعثت نهادی، چندین سال است تا سرگردان گرد عالم در طلب تو می‌گردد، و از هر کسی نشان تو می‌یرسد. هیچ ذره نماند از ذره‌های عالم که از وی نشان تو نجست، هیچ کاروان نماند که از وی خبر تو

نیرسید، هیچ باد نماند که از آن باد نسیم وصال تو نبوئید:

با دل همه شب حدیث تو بوی تو زهر باد سحر می جویم

میگویم

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ بزبان شریعت خبیث حرام است و طیب حلال، و بزبان حقیقت هر آن کسب که از یاد کرد و یاد داشت حق خالی بود، خبیث آنست، و هر کسبی که در ابتداء آن نام حق رود، و در میانه شهود حق بود، و ختم آن بمحمد، و شکر کند، طیب آنست. عائشه صدیقه فرمود تا پیراهنی بدوزند. مگر آن کس که می دُوخت آن ساعت غافل بود از ذکر حق. عائشه را غفلت وی معلوم گشت، بفرمود تا آن دوخته بازشکافت، گفت: این خبیث است، و خبیث ما را نشاید. و گفته اند هر مال که حق خدا از آن بیرون کنند، و زکاة آن بدهند طیب آنست، و هر چه حق خدای بیرون نکنند خبیث است و بر شرف هلاک. مصطفی (ص) گفت: «ما تلف مال فی البرِّ و البحر الا بمنع الزکاة منه»، و گفته اند که: خبیث آنست که در دنیا بر سر هم نهی، و آن را ادخار کنی، و دست انفاق و خیر از آن فرو بندی، و طیب آنست که فرایش خودداری، بخیر خرج کنی، و آن جهان را ذخیره ای سازی. «ما قدّمنا ربحنا و ما خُلّفنا خسرنَا» اینست، و قد مضی ذکره. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ میگوید گرد مقامات بزرگان مگردید، و تعرض احوال ایشان مکنید، و منازل ایشان میرسید، که آن گه رتبت خویش از آن قاصر بینید، و نومید گردید، و نومیدی تخم حسرتست، و مایه عطلت. یکی بازاری پیش جنید درآمد، گفت: ای پیر طریقت اگر بندگی اینست که شما بدست دارید، پس ما چه داریم، و چه امید در بندیم، که جای نومیدی است. پیر گفت: لشکر امیران همه خاصگیان و ندیمان نباشند، سگبانان و ستور بانان نیز باشند، و در مملکت همه بکار آیند، و بجای خویش باندازه خویش همه زندگی کنند:

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر کاندربین ملک چو طاوس بکار است مگس.

عزیز شناس حال آن درویش که در مناجات گفته: الهی! ارض بی محبا، فان لم ترض بی محبا فارض بی عبدا، فان لم ترض بی عبدا فارض بی کلبا.

گرمی ندهی بصدر حشمت بارم باری چو سگان برون درمیدارم!
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ الْاِيَةِ زبَان تَفْسِيرِ آنست که شرح دادیم، و زبان اشارت
بر ذوق اهل ارادت آنست که ای مؤمنان! زینهار نفس خویش مقهور دارید، پیش از آنکه
شما را مقهور کند، آن را بطاعت مشغول کنید، پیش از آنکه شما را بمعصیت مشغول کند.
بو عثمان را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: علیک نفسک ان اشتغلت باصلاح فسادها
و ستر عوراتها شغلک ذلک عن النظر الی الخلق و الاشتغال بهم.

حسین منصور حلاج مرید خویش را وصیت کرد، گفت: علیک نفسک ان لم تشغلها
شغلتنک. و قال محمد بن علی: «علیک بنفسک ان کفیت الناس شرّها فقد اذیت اکثر
حقها». طبع نفس آنست که پیوسته با دنیا آرام گیرد و بمعصیت شتابد، و معصیت را خرد
شمرد، و بطاعت کاهلی کند، و عجب آرد، و ریا خلق جوید، و در وی هم شرک است
هم ریا و هم نفاق. چنین گفته اند: النفس مرآة فی الاحوال کلها، منافقه فی اکثر احوالها،
مشركة فی بعض احوالها. بو یزید بسطامی گفت: اگر خداوند عز و جل در آن جهان گوید
مرا که: آرزویی کن، من آن خواهم که دستوری دهد تا بدوزخ اندر آیم، و این نفس را
عقوبت کنم که در دنیا ازو بسی به پیچیدم و رنجیدم.

مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک».

این از آن گفت که با هر دشمنی چون بسازی، از شرّ وی ایمن گردی، و با نفس خویش
چون بسازی هلاک شوی، و هر کس را که نیکو داری بقیامت از تو شکر کند، و اگر بد
داری شکایت کند. حال نفس ضدّ این است، چون وی را اندرین سرای نیکو داری، بدان
سرای ترا خصمی کند، و اگر در این سرای بد داری، بدان سرای شکر کند. مصطفی (ص)
گفت: «من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب یوم القیامة»، و قال (ص): «یا علی
اذا رأیت الناس یشغل بعضهم بعبوب بعض فاشتغل انت بعبوب نفسک، و اذا رأیت الناس
یشغلون بعمارة الدنیا، فاشتغل انت بعمارة القلب».

گفته اند که: دل در نهاد آدمی بر مثال کعبه است، و نفس بر مثال مصطبه، و هر دو برابر
یکدیگرند، در شبانروزی چندین بار آن نفس اماره در سرا پرده دل شیبخون برد، و آن
دل چون مصیبت رسیده ای هر بار بتظلم بدرگاه عزت شود، هر بار از جناب قدم بدو این

خلعت فرستند که: «ان لله تعالی فی کل یوم و لیلة ثلاثائة و ستین نظرة فی قلوب العباد».

۱۵ النبوة الاولى

قوله تعالی: یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ آن روز که با هم آرد خدای فرستادگان خویش را، فَيَقُولُ و گوید ایشان را: ما ذا اُجِبْتُمْ شما را چه پاسخ کردند؟ قالوا جواب دهند و گویند: لا عِلْمَ لَنَا ما را بجواب این دانش نیست، إِنَّكَ أَنْتَ تَوَيَّيْتُ تو عَلَّمَ الغُیُوبِ (۱۰۹) که دانای غیبی، آگاه از پوشیده‌ها و گذشته‌ها و نامده‌ها.

إِذْ قَالَ اللَّهُ آن گه که الله گفت: یا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ ای پسر مریم یاد کن و یاد دار نِعْمَتِي عَلَيْكَ نعمت من و نیکوکاری من بر خویشتن، وَ عَلَيَّ وَالِدَتِكَ و بر مادر خویش إِذْ أُيِّدْتُكَ که نیرو دادم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک از دهن جبرئیل تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگفتی با مردمان فی الْمَهْدِ در گهواره وَ كَهْلًا و بزرگی و كهولت، وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ و یاد کن که در تو آموختم الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ دین و دانش و تورات و انجیل، وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ و یاد کن آنچه میکنی و می‌سازی از گل كَهَيِّئَةِ الطَّيْرِ برسان مَرِغٍ بِإِذْنِي بدستوری من، فَتَنْفُخُ فِيهَا باز دهن خویش می‌دمی در آن، فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي تا مرغی میشود بدستوری من، وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي و درست میکنی نابینای مادرزاد را و مردم بیس را بدستوری من، وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي و مردگان را از گور زنده بیرون می‌آری بدستوری من، وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ و یاد کن آن گه که باز داشتم و باز کردم، بنی اسرائیل را از تو، إِذْ جِئْتَهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ آن گه که بایشان آمدی بسخنان درست و معجزه‌های روشن، فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ كَفَرُوا مِنْهُمْ كَافِرٌ شَدِيدٌ اِشَانِ گفتمند: اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) نیست این مگر جادویی آشکارا.

وَ إِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن آن گه که پیغام کردم و در دل‌های حواریان دادم: اَنْ اٰمَنُوْا بِیْ وَ بِرَسُوْلِيْ که بگروید بمن و بفرستاده من، قالوا اٰمَنَّا گفتمند که بگرویدیم وَ اَشْهَدُ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) و گواه باش که ما گردن نهادگانیم و مسلمانان.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن که حواریان گفتمند: یا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ تَوَانِدَ خدای تو اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا که فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوردنی از آسمان؟ قَالَ

فیما روی عن بعض المفسرین: «هؤلاء قومی و عشرتی قمت فیهم اربعین سنة لم یسمعوا منی کذبا، و لم یعلموا منی سحرا و کهانة، و كانوا یحبوننی و یسموننی الامین، فلما کان بعد اربعین سنة جئتهم بالبرهان الساطع و الضیاء اللامع، و دعوتهم الی ما فیہ رشدهم و شرفهم فی الدنیا و الآخرة، فکذبونی و هجرونی و أبغضونی و هموا یقتلی و اخرجونی». و اگر کسی گوید: پیغامبران را فزع چون بود؟ و رب العزة میگوید: لا یحزنهم الفزع الأكبر، جای دیگر میگوید: فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون. جواب آنست که فزع اکبر دخول جهنم است، و لا خوف علیهم چنانست که گویند بیمار را: لا خوف علیک و لا بأس علیک مما یدل علی النجاة من تلك الحال. و قیل: لا علم لنا یعنی لا علم لنا بیاطن امرهم، و بما غاب عنا ممن ارسلنا الیه، انت الله تعلم باطنهم، فلسنا نعلم غیبهم، أنت علام الغیوب.

قال ابن جریح فی قوله ما ذا أُجِبتُم ای ما ذا عملوا بعدکم؟ یعنی هل علمتم ما ذا عملوا و أحدثوا بعدکم؟ قالوا: لا علم لنا ای انت الله تعلم الغیب، و لا علم لنا مع علمک. قال ابو عبید: و یشبه هذا

حدیث النبی (ص) انه قال: «یرد علی قوم الحوض فیختلجون، فأقول: امتی! فیقال: انک لا تدری ما أحدثوا بعدک»؟

إذ قال الله یا عیسی ابن مریم یعنی یقول الله فی الآخرة یا عیسی بن مریم، کفوله «و نادى أصحاب الأعراف» ای و ینادی، و هذا لا یجوز الا فی اخبار الله، لانها حق، فالمستقبل منها و الحاضر و الماضی واحد، لانه حق لا شک فیہ. روز قیامت رب العزة با عیسی گوید: اذکر نعمتی ای مننتی علیک و علی والدتک. نعمتهای خود با یاد وی میدهد. یکی آنست که: ایدتک بروح القدس. دیگر آنست که: تکلم الناس فی المهدي و کهلها الی قوله و إذ تُخرج الموتی باذنی شرح آن در سورة آل عمران رفت.

و إذ کففت بنی اسرائیل عنک یعنی عن قتلک اذ نصبوا الخشب لیسلبوک. میگوید که: یاد کن آن گه که بنی اسرائیل از تو باز کردم، که ترا بر آسمان بردم، و شبه تو بر دیگری افکندم، تا بجای تو دیگری را کشتند. إذ جئتهم بالبینات یعنی العجائب التي کان یصنعها من امر الاکمه و الأبرص و الموتی و الطائر. فقال الذين کفروا منهم یعنی اليهود

إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ یعنی ما هذا الذي يصنع عيسى بن مريم من العجائب الا سحر مبين. حمزه و كسايبی ساحر مبين خوانند، يقول: ما هذا یعنی عيسى الا ساحر مبين. مفسران گفتند: ان عيسى (ع) يخطب يوم القيامة على رؤس الخلائق بهؤلاء الكلمات، و يخطب ابليس على اهل النار بهذه الكلمات: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ الْاِيَةَ. آنچه بر شمرد درين آيت بيان نعمت است كه خدای تعالی بر عيسى كرد، و اما نواخت كه بر مادر وی كرد آنست كه: اصطفاها و اختارها و طهرها من الاثم، و اختارها على نساء العالمين، و جعلها زوجة محمد (ص).

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ وَ حَى اينجا بمعنى الهام است، یعنی: ألهمتهم و قذفت فى قلوبهم التصديق، كقوله تعالى: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ اى الهمها، و در قرآن و حى است بمعنى كتاب، چنان كه در سورة مريم گفت زكريا رَا: فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ اى كتب اليهم كتابا ان سبّحوها، و وحى است بمعنى امر، چنان كه گفت: وَ أَوْحَى فى كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا اى امر فى كل سماء امرها، و در سورة انعام گفت: يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ اى يأمر بعضهم بعضا، «وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ» یعنی يأمرونهم بالوسوسة و التزيين، و وحى است بمعنى قول، چنان كه گفت: بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا اى قال لها، و وحى است بمعنى اعلام در خواب، چنان كه گفت: وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا، و وحى است آنچه جبرئيل (ع) فرو مى آورد از آسمان، از نزديك خداوند جل جلاله بمصطفى (ص)، چنان كه گفت: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ، وَ أَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ وَ نظائر اين در قرآن فراوان است، و اصل الكلمة انه كل شىء دللت به من كلام او كتاب او اشاره او رساله فهو الوحى.

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ حوارى الرجل خاصته و خالصانه، و منه قول النبي (ص) للزبير: «انه حوارى» یعنی انه الذى استخلصه من الناس، و منه الدقيق الحوارى لانه اخلص لبه من كل ما يشوبه. و شرح اين كلمه در سورة آل عمران رفت. و يقال: اوحى الله اليهم على لسان رسولهم أَنْ آمَنُوا بِى اى صدّقوا بى، بَأَنى واحد ليس معى شريك، و برسولى عيسى انه نبى و رسول، قالوا: آمنا بما جاء من عند الله، و تشهد ان الله واحد لا شريك له، و أنك رسوله، و اشهد يا عيسى بَأَنَّا مُسْلِمُونَ اى مخلصون بالتوحيد. إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَجه اين مسألت حواريان از عيسى (ع) آنست كه

یعنی که ما به بینیم صدق تو بآنچه گفتی که من رسول خدام، وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ
لِلَّهِ بِالوَحْدَانِيَّةِ، و ذلك بالنبوة، و قيل: وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ لَكَ عِنْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا
رَجَعْنَا إِلَيْهِمْ.

و قصه مائده آنست که روایت کرده اند از عطا بن ابی رباح عن سلمان الفارسی، گفتا:
ایشان که مائده خواستند حواریان بودند، و پنج هزار مرد دیگر از قوم عیسی با ایشان.
عیسی ایشان را روزه فرمود سی روز روزه داشتند، آن گه بعد از آن مائده خواستند،
گفتند: یا عیسی! انا لو عملنا لاحد فقضينا عمله لا طعمنا طعاما، و انا صمنا و جعنا، فادع
اللَّه ان ينزل علينا مائدة من السماء. عیسی بسان زاهدان جبهای در پوشید از موی گوسفند
بافته، و بحراب عبادت شد دست بر هم نهاده و سر در پیش افکنده، و بر قدم تواضع
بایستاده، و گریستن در گرفته، همی گوید: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ
لَنَا عِيداً لِأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».

چون عیسی دعا کرد سفره ای سرخ رنگ از آسمان فرو آمد در میان میغ، بالای آن میغ،
وزیر آن میغ، همچون مرغی پرنده از هوا درآمد، همه در آن می نگرستند، چشمها در آن
اعجوبه خیره بمانده، و هواء عالم از آن مائده خوشبوی گشته، و عیسی زبان شکر بگشاده
که: «اللهم اجعلنا لك من الشاكرين. اللهم اجعلها رحمة، و لا تجعلها عذابا.

اللهم اسلك من العجائب فتعطيني. اللهم اعوذ بك ان تكون انزلتها غضبا و زجرا. اللهم
ربنا اجعلها عافية و سلاما، و لا تجعلها مثلة». همی آمد تا پیش عیسی بزمین رسید.

عیسی و حواریان بسجود درافتادند، و جهودان در آن عجائب می نگرستند، و از حسد
میگداختند، و انکار می نمودند. عیسی در آن نگرست. دستار خوان دید بر سر آن فرو
گرفته. عیسی گفت: کیست از ما پرهیزگارتر و پاک تر و در عبادت خدای تعالی تمامتر؟!
شمعون الصفاء که مهتر حواریان بود گفت: انت اولی بذلك يا روح الله و كلمته. عیسی
وضو تازه کرد، و دو رکعت نماز کرد با خضوع و خشوع و با گریستن بسیار، آنکه گفت:
بسم الله خير الرازقين، و دست فرا کرد، دستار خوان از سر آن باز گرفت، ماهی بریان
کرده دید، ماهی فربه نیکو خوشبوی بی خار و بی فلوس، ماهی که طعم همه خوردنیها در
آن موجود بود، دسته های تره بیرون از گندنا گرد آن نهاده و در سر و پای آن نمک و

سرکه نهاده. دیگر پنجم رغیف دید و پنجم انار بر آن نهاده، بر یک رغیف زیتونی نهاده، و بر دیگری عسل، و با سوم روغن گاو، و با چهارم پنیر، و با پنجم قدید.

شمعون گفت: یا روح الله! امن طعام الدنيا هذا ام من طعام الآخرة؟ این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت؟ عیسی گفت: نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت.

طعامی است که رب العزة بکمال قدرت خویش و بجلال عزّ خویش نوآفرید، چنان که خواست آن را که خواست، و کس را نیست و نرسد که چون و چرا کند، و از وی واخواست کند، بیش ازین مپرسید، و بخورید آنچه خواستید، تا خدای شما را نعمت خویش و فضل خویش بیفزاید. حواریان گفتند: یا روح الله! اگر از این اعجوبه که پیدا آمد آیتی دیگر بنمایی امروز نیکوتر بود. عیسی گفت: «یا سمكة احی باذن الله» ای ماهی زنده شو بفرمان خدای. ماهی زنده گشت، و بر خود بجنید، هم بر آن صفت که در میان آب بود. قوم فراهم آمدند، و از آن حال بترسیدند، و کراهیت نمودند.

عیسی گفت: شما چه قوم آید که آیات و عجائب درخواهید! آن گه چون پدید آید از آن کراهیت نمائید! ما اخوفنی علیکم ان تعاقبوا و تعذبوا. سخت می ترسم بر شما از عذاب و عقوبت. یا سمكة! عودی کما كنت باذن الله. فعاتت السمكة مشویة کما كانت. گفتند: یا روح الله تو اولیتر که ابتدا کنی، و ازین مائده بخوری. عیسی گفت: معاذ الله که من خورم، بلکه آن کس خورد که طلب کرد و خواست. حواریان بترسیدند، گفتند: نباید که فرو آمدن این مائده عقوبت و مثلت را است و سخط الله. و هیچ از آن بنخوردند.

پس عیسی درویشان را و عاجزان و نایبانیان و بیماران و مجذومان و دیوانگان و بلا رسیدگان را بخواند و گفت: «کلوا من رزقکم الذی رزقکم ربکم، و ادعوه ان یشقیکم، فانه ربکم، و احمدوه فیکون لکم المهنأ و لغیرکم البلاء». ایشان درافتادند هزار و سیصد مرد و زن ازین درویشان و بیماران و بلا رسیدگان، و بخوردند.

همه از گرسنگی سیر گشتند، و از بیماری شفا یافتند، و از عیبها و بلاها پاک گشتند. عیسی پس از آن در آن سفره نگریست، هم بر آن صفت دید که از آسمان فرو آمده بود هیچ نقصان در وی نیامده. و گویند هر درویش که آن روز از آن مائده بخورد توانگر گشت، که تا زنده بود نیز درویش نگشت، و هر بیمار که از آن بخورد تا زنده بود بیمار

نگشت، پس آن سفره برسان مرغی بر پرید، هوا گرفت و آسمان باز شد، و ایشان در آن مینگرستند، تا از چشم ایشان غائب گشت.

حواریان چون آن حال دیدند پشیمان گشتند، و تحسّر خوردند، بعد از آن چهل روز آن مائده پیوسته گشت، هر روز بامداد فرو آمد و خاص و عام و درویش و توانگر و بیمار و تندرست از آن میخورند، و باز دیگر آسمان باز میشد، تا رب العزة بعیسی وحی فرستاد که: اجعل مائدتی و رزقی للفقراء دون الاغنیاء. این مائده من و روزی که از آسمان فرو فرستادم تا درویشان خورند نه توانگران. پس این حال بر توانگران صعب آمد، و فتنه و شک در دل‌های ایشان افتاد، و دیگران را نیز بشک افکندند و گفتند: أترون المائدة حقا تنزل من السماء؟ عیسی گفت: اکنون که فتنه در دل خود راه دادید و بشک افتادید، عذاب را ساخته باشید، و رب العزة بعیسی وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هر آن کس که کافر شود بعد از نزول مائده، او را عذاب کنم، فلذلك قوله: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

عیسی گفت خداوندا! بندگان تواند: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادَكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». پس از آن رب العالمین عذاب فرو گشاد و سیصد و سی و سه مرد را از ایشان مسموخ کرد، خنازیر گشتند، شب در خانه خویش با اهل و عیال خفته و بامداد خوکان بودند. در مزبلها میگشتند، و نجاسات و قاذورات میخوردند.

عیسی ایشان را دید، یکان یکان می شناخت، و میگفت: تو فلانی، و نام تو فلان. ایشان میگریستند و بسر اشارت میکردند، و عیسی میگفت: «قد كنت احذرکم عذاب الله».

پس عیسی از خدای درخواست تا ایشان را هلاک کند، بعد از سه روز هلاک گشتند، و کس جیفه ایشان باز ندید. این آن مثلث است که رب العزة امت محمد (ص) را بدان می ترساند، میگوید: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ.

قتاده گفت: مائده قوم عیسی را چنان بود که من و سلوی قوم موسی را. بامداد و شبانگاه از آسمان فرو آمدی، و خوردندی. حسن گفت: و الله ما نزلت المائدة و لو نزلت لكانت الى يوم القيامة لانه قال لاولنا و اخرنا و نحن منهم. حسن گفت: ایشان مائده خواستند اما چون این شرط شنیدند که: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ الْآيَةَ،

استعفا خواستند، گفتند: لا نریدها. و قول درست آنست که مائده فرو آمد، و بر آن طعام بود، چنان که شرح دادیم. قال وهب بن منبه كانت مائدة يجلس عليها أربعة آلاف، فقال اشرف القوم من وضعائهم هؤلاء يلطخون علينا ثيابا فلو بنينا بناء رفعها فلا تصل ايديهم اليها، فبنوا دكانا فجعلت الضعفاء لا تصل الي شيء منها، فلما خالفوا امر الله رفعها عنهم. و گفته‌اند. آن روز که مائده فرو آمد روز یکشنبه بود، قوم عیسی آن را عیدی ساختند، اینست که خدای تعالی گفت: تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَ آخِرِنَا یعنی نتخذ الیوم الذی تنزل فیہ عیدا نعظمه نحن و من یأتی بعدنا. و انما سمی العید عیدا لانه عوَاد ینتظر عوده، و یعتاد معاده، و قیل معناه عائدة فضل من الله علينا و نعمة منه جل ثناؤه لنا.

وَ آيَةٌ مِنْكَ اِی وَ تَكُونُ الْمَائِدَةُ آيَةً وَ دَلَالَةٌ عَلٰی تَوْحِيدِكَ، وَ صَدَقَ نَبِيُّكَ.

و در شواذ خوانده‌اند: و انه منک، میگوید: و آن از تو بودن نه از ارزانی ما.

وَ ارزُقْنَا در این دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: و اجعل ذلک رزقا لنا، دیگر آنست که: و ارزقنا الشکر علیه. پس رب العالمین دعاء عیسی اجابت کرد، گفت: اِنِّی مُنْزِلُهَا عَلَیْكُمْ. مدنی و شامی و عاصم بتشدید خوانند، باقی بتخفیف، و اختیار بو عبید و حاتم تخفیف است، لقلوه: «أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ».

فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ یعنی بعد انزال المائدة، فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ جائز است که این عذاب در دنیا بود، و ذلک انهم مسخوا خنازیر، جائز است که در آخرت باشد، لقلوه تعالی: لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ الاية صفت روز رستاخیز است، و نشان فرع اکبر، آن روز که صبح قیامت بدمد، و سر پرده عزت بصحراء قهاری بیرون آرند، و بساط عظمت و جلال بگسترانند. این هفت آسمان علوی که بر هواء لطیف بی عمادی بر یکدیگر بداشته، و بقدرت نگه داشته، ترکیب آن فرو گشایند، همه بر هم زنند، و بر هم شکنند، که میگوید جل جلاله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ. و این هفت فرش مطبق را تَوَقِيعُ تُبَدِّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ برکشند، و ذره ذره از یکدیگر برفشانند، و بباد بی نیازی بردهند، که میگوید: دُکَّتِ الْأَرْضُ دُكًّا دُكًّا. و این خورشید روان که چراغ جهانست، و دلیل زمان و مکان است، بسان

مهبجوران حضرت رویش سیاه کنند، در پیچند و بکتم عدم باز برند، که میگوید: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، و این نجوم ثواب را و کواکب زهرا را همی بیک بار بر صورت برگ درخت بوقت خریف فرو بارانند، و در خاک مذلت بغلطانند، که میگوید: وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.

فرمان آید که ای دوزخ آشفته! بر گستوان سیاست بر افکن، بعرضات حاضر شو، که دیر است تا این وعده داده‌ایم که: وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى. ای فرادیس اعلیٰ! طیلسان نعمت برافکن، و در موقف کمر انقیاد بر میان بند، که دوستان منتظرند، از راه دور دراز آمده‌اند، می‌خواهیم که راه بیشان کوتاه کنیم: أُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. ای جبرئیل تو حاجب باش. ای میکائیل تو چاوش حضرت باش.

ای زبانه سرای عقوبت سلاسل و اغلال بر سر دوش نهید. ای غلمان و ولدان همه تاج خلد بر سر نهید. ای کروییان و مقریان درگاه در حجب هیبت کمر سیاست بر میان بندید، و صفها برکشید. نخست مادر و پدر سید را بقعر دوزخ اندازید. پسر نوح را غل شقاوت بر گردن نهید، و بدوزخ برید. پدر ابراهیم خلیل را بنعت دنبال بریده‌ای بدرک اندازید. بلعم باعورا را بیارید، و آن نماز و عبادت وی به باد بردهید، و غاشیه سگی در سر صورت او کشید، و باسفل السافلین اندازید، و سگ اصحاب الکهف بیارید، و بردا برد از پیش او بزینید، و قلاده منت بر گردن وی نهید، و بزنجیر لطف ببندید، و در کوبه نواختگان او را بدرجات رسانید. این چنین است اگر خواهیم بداریم، و رخواهیم برداریم: يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.

صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت آن ساعت بزانو درآیند، و علمهای خود از آن فزع و هیبت فراموش کنند، و گویند: لَا عِلْمَ لَنَا. هزاران هزار مقربان درگاه و قدسیان ملاً اعلیٰ همه زبان تضرع و تذلل گشاده که: ما عبدناک حق عبادتک. آن ساعت تیغ سیاست از غلاف قهر بیرون کشند، همه نسبها بریده گردانند مگر نسب رسول (ص). همه خویش و پیوند از هم جدا کنند، همه رخسارهای ارغوانی زعفرانی گردد. بسا مادر که بی‌فرزند شود، بسا فرزند که بی‌مادر ماند: يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ.

آدم صفی آن ساعت فرا پیش آید، گوید: بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندان تو دانی که چه کنی. نوح گوید: خداوندا! درین فرع و سیاست طاقتم برسید. هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی، که ما بخود درمانده‌ایم، پروای دیگران نیست، و موسی و عیسی بفریاد آمده که: بار خدایا! بر بیچارگی ما رحمت کن، آیا که در آن ساعت حال عاصیان و مفلسان چون بود، و کار ایشان چون آید.

همی در آن وقت و آن هنگام مهتر عالم و سید ولد آدم در میان جمع گوید: خداوندا! پادشاه! مشتی عاصیان‌اند این امت من، گروهی ضعیفان‌اند، لختی بیچارگان و مفلسان‌اند. خداوندا! اگر در عملشان تقصیر است، شهادتشان بجای است.

اگر در خدمتشان فترت است عقیده سنتشان برجاست. اگر کار ایشان تباه است فضل تو آشکار است. خداوندا! بفضل خود جرم ایشان بیوش، بلطف خود کار ایشان بساز.

برحمت خود ایشان را بنواز، که خود گفته‌ای: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً الْآيَةَ سَوَّالِ هَر كَسْ بَر حَسَبِ حَالِ أُو، وَ مَرَادِ هَر كَسْ بَر اَنْدَازِ هَمْتِ أُو! شَتَّانَ بَيْنَ أُمَّةٍ وَ أُمَّةٍ! چَندِ كِه فَرَقِ اسْتِ مِیَانِ یَارَانِ عِیْسَى وَ یَارَانِ مِصْطَفَى! یَارَانِ عِیْسَى چُونِ گَرَسَنِه شَدَنْدِ بَرِ عِیْسَى اقْتِرَاحِ كَرَدَنْدِ، دَلِ عِیْسَى بَخُودِ مَشْغُولِ دَاشْتَنْدِ، وَ اَزِ حَظِّ خُودِ بَا مِرَاعَاتِ وَیِ نِپَرِداخْتَنْدِ. هَمِهْ آوَازِ بَرِ آوَرْدَنْدِ كِه: «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ». بَا زِ اَمْتِ مُحَمَّدِ یَارَانِ مِصْطَفَى (ص) چِنَانِ بُوَدَنْدِ بَا وَیِ كِه اَبُو بَكْرِ صَدِیقِ چُونِ تَشَنگی وَ گَرَسَنگی بَرِ وَیِ زُورِ كَرْدِ، وَ دَرِ غَارِ مَارِ وَیِ رَا دَرِگَزِیدِ، بَرِ خُودِ هَمیِ پِیچِیدِ، وَ صَبْرِ هَمیِ كَرْدِ، وَ بَا خُودِ هَمیِ كُفْتِ. آيَا اِگَرِ رَسُولِ خُدا حَالِ مَنِ بَدَانْدِ وَ رَنجِ بَشِنَاسْدِ كِه پَسِ دَلِّشِ بَمَنِ مَشْغُولِ شُودِ، وَ اَزِ بَهِرِ مَنِ اَنْدُوهِگَنِ گَرْدِ، وَ مَنِ رَنجِ خُودِ خُواهِمِ، وَ اَنْدُوهِ دَلِ وَیِ نَخِواهِمِ. بَرِ گَرَسَنگی وَ تَشَنگی صَبْرِ كَنَمِ وَ شَغْلِ دَلِ وَیِ نَخِواهِمِ، وَ نِیْفَزَايِمِ. لَا جَرْمِ فَرْدَا دَرِ اَنجَمَنِ رَسْتَاخِیزِ وَ عَرَصِه كَبَریِ نِدا آيِدِ كِه اَبُو بَكْرِ صَدِیقِ رَا دَسْتِ گِیرِیدِ، وَ دَرِ سَرَا پَرْدِه زَنْبُورِیِ وَ قَدَسِ الهیِ بَرِیدِ، تا لَظْفِ جَمَالِ ما دِیدِه اَشْتِیاقِ او رَا اِینِ تَوْتِیا كُشْدِ كِه: «يَتَجَلَى الرَّحْمَنُ لِلنَّاسِ عَامَا وَ لَابِیِ بَكْرِ خَاصَا». اِینِ دَوْلَتِ وَ رَتَبَتِ او رَا بَدَانِ دَا دِیْمِ كِه دَرِ دُنْیا یَكِ قَدَمِ بَرِ طَرِیقِ هِجْرَتِ بَا مِصْطَفَى دَرِ مِوافَقَتِ غَارِ بَرِگَرَفْتِه.

عیسی از امت خویش یاری خواست، ایشان از وی مائده خواستند. باز مصطفی (ص) از امت خود یاری خواست که: «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ». یاران همه تن و جان و مال فدا کردند. رب العزة آن از ایشان قبول کرد و بیسندید، و باز گفت: وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ الْآيَةَ، و قال تعالى: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ.

قال عيسى بن مريم: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ الْآيَةَ چون عیسی دعا کرد، و مائده خواست رب العالمین دعاء وی اجابت کرد، و مراد وی در امت وی بداد، گفت: إِنِّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ يَا عِيسَى! دریغ نیست که مائده می‌خواهند، و نعمت که می‌طلبند، و نعمت خود همه برای خورندگان دادم، اما ما را دوستانی اند از امت محمد که از ما جز ما را نخواهند، و جز بیاد ما نیاسایند، و حدیث کنند جز حدیث ما نکنند، و شراب خورند جز بیاد ما نخورند، از مهر ما با خود نپردازند، و از عشق ما با دیگری ننگرند:

آن را که وصال یار دلبر باید از خویشش فراق یکسر باید.

چون عشق مجنون روی در خرابی نهاد، پدر وی گفت: یا مجنون! ترا خصمان بسیار برخاسته‌اند، روزی چند غائب شو، تا مگر مردم ترا فراموش کنند، و این سوداء لیلی از تو لختی کمتر شود. وی برفت، روز سوم می‌آمد، گفت: ای پدر! معذورم دار، که عشق لیلی آرام ما برده، و همه راهها بما فرو گرفته است. راه براه صلاح خود نمی‌برم، هر چند که همی روم جز بسر کوی لیلی آرام نمی‌یابم:

بس که اندر عشق تو من گرد سر برگشته‌ام
بی تو ای چشم و چراغم چون چراغی گشته‌ام
بس که دیرا دیر و زودا زود و بی گاه و بگاہ
بر سر کویت سلامی کرده و بگذشته‌ام.

قوله: تَكُونُنَا عِيدًا لِأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا سَمِي الْعِيدِ عِيدًا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعُودُ بِالرَّحْمَةِ إِلَى الْعَبْدِ، وَ الْعَبْدُ يَعُودُ بِالطَّاعَةِ إِلَى الرَّبِّ. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنِّ عُدْتُمْ عُدْنَا. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: أَنَّهُ عِيدُ الْأَمْرِ إِلَى ابْتِدَائِهِ، أَي كَمَا كَانَ ابْتِدَاءُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الطَّهَارَةِ حِينَ وُلِدَ مِنْ أُمِّهِ، فَفِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدٌ إِلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مِنَ الطَّهَارَةِ، وَ لَمْ يَبْقَ عَلَيْهِ مَعْصِيَةٌ. رَوَى عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ: «أَخْبَرْتُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا خَرَجُوا يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى مَصَلَاهُمْ وَ يَضَعُونَ جِبَاهَهُمْ عَلَى الرَّمْضَاءِ نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ، وَ يَقُولُ: اسْتَأْنَفُوا الْعَمَلَ فَانْهَ قَدْ عِيدَ إِلَى الْإِبْتِدَاءِ».

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ خُودَا خُودَا كَفْتَا فَرْدَا دَر قِيَامَتَا، يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَا لِلنَّاسِ تَو كَفْتِي مَرْدَمَانَ رَا، أَتَخَذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَرَا كَه عِيسَى اَم وَ مَادَرَم رَا مَرِيْم هَر دُو خُدَايَان دَانِيد وَ بَخْدَايِي گِيرِيد فَرُودَازِ اللَّهِ، قَالَ سُبْحَانَكَ عِيسَى گُوِيد پَاكِي وَ بِي عِيسَى تَرَا، مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ نَبُودَ مَرَا وَ نَسَزْدَ كَه گُوِيم مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ أَنْجَه مَرَا نِيَامَد وَ نَه سَزَاسْتَا، إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ أَگَر چِنَانَسْتَا كَه گَفْتَم فَقَدْ عَلِمْتُهُ تَو خُودَا دَانَسْتَهَاي. تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي تَو دَانِي كَه دَر نَفْسِ مَنْ چِيَسْتَا وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ وَ مَنْ نَدَانَم كَه دَر نَفْسِ تَو چِيَسْتَا، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) تَو آنِي كَه خُدَاوَنَد غِيبِ دَانِي.

مَا قُلْتَا لَهُمْ نَكَفْتَمَا إِيْن تَرَسَايَان رَا إِيْلَا مَا أَمْرَتِنِي بِه مَگَر أَنْجَه تَو فَرْمُودِي مَرَا كَه گُوِي، أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ گَفْتَم اللَّهُ رَا پَرَسْتِيد خُدَاوَنَد مَنْ وَ خُدَاوَنَد شَمَا، وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا وَ مَنْ گُوَاه بُوَدَم بَر اِيْشَان، مَا دُمْتُ فِيْهِمْ تَا دَر مِيَان اِيْشَان بُوَدَم، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي چُون رُوْزِي اَز زَمِيْن مَنْ سِيرِي كَرْدِي، كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ دِيدَبَان بَر اِيْشَان تَو بُوْدِي، وَ أَنْتَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) وَ تَو بَر هَمَه چِيْز گُوَاهِي.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ أَگَر عَذَابِ كَنِي اِيْشَان رَا فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ اِيْشَان رَهِيْگَان تَوَانَد وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ وَ أَگَر بِيَاْمَرُزِي اِيْشَان رَا، فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۱۱۸) تَو آنِي كَه تُوْبِي تَوَانَاي دَانَا.

قَالَ اللَّهُ خُدَاي گُوِيد عَز وَ جَل: هَذَا يَوْمُ امْرُوزِ آن رُوْز اسْتَا، يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ كَه اِيْشَان كَه دَر دُنْيَا رَاسْتَا گَفْتَنَد آن رَاسْتَاگُوْبِي اِيْشَان رَا سُوْد دَارَدَا، لَهُمْ جَنَاتٌ اِيْشَان رَاسْتَا بَهَسْتَهَايِي تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مِيرُود زِيْر دَرخْتَانِ آن جُوْبَهَا خَالِدِينَ فِيْهَا أَبَدًا جَاوِيدَشَان جَايِي آن، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خَشْنُودُ شُد خُدَايِ اَز اِيْشَان، وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اِيْشَان خَشْنُودُ شُدَنَد اَز خُدَاي، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) آنَسْتَا رَسْتَاگَارِي وَ پِيرُوزِي بَزْرگُوَار.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خُدَاي رَاسْتَا پَادَشَاهِي آسْمَانَهَا وَ زَمِيْنَهَا وَ مَا فِيْهِنَّ وَ هَر چَه دَر آن چَهَارَدَه طَبِيق، وَ هُوَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰) وَ اَو بَر هَمَه چِيْز قَادَر وَ تَوَانَا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْ دَرِيْن مَوْضِعِ بَمَعْنِي اِذَا اسْتَا، چِنَان كَه گَفْتَا: وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا يَعْنِي اِذَا فَرَعُوا، وَ قَالَ بَمَعْنِي يَقُولُ اسْتَا، چِنَان كَه گَفْتَا: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ اِيْ يِنَادِي، وَ بِنَاءِ اِيْن آيْتِ بَرِ آن سَخْنِ اسْتَا كَه گَفْتَا جَل جَلَالَه: يَوْمَ

يَجْمَعُ اللَّهُ الرَّسُلَ يَعْنِي كَه رُوز قِيَامَتِ چُون پيغامبران را جمع كند، با عيسی چنين خواهد گفت: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ؟ اين ناس بنی اسرائيل اند، يعنی كه تو در دنيا بنی اسرائيل را گفتی كه مرا و مادر مرا هر دو بخدایی گيريد؟

و رب العالمين خود دانا است كه عيسی اين سخن نگفت، اما سؤال توييح و تقريع است، و اين تقريع نوعی عقوبت است مر آن ترساين را كه بر عيسی دعوايي كردند، ميخواهد كه ايشان را در آن عرصه قيامت علي رؤس الاشهاد دروغ زن گرداند، كه عيسی ببنديگي خويش اقرار دهد، و از آنچه ايشان دعوی كردند متبري گردد، و حجت بر ايشان لازم آيد، اين همچنانست كه فريستگان را گويد: أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ؟

و ظاهر اين خطاب با عيسی است، اما مراد بدين ترساين اند كه حاضر باشند، لكن رب العالمين نخواهد كه ايشان را اهل خطاب خود كند، و با ايشان سخن گويد، كه ايشان از آن خوارترند و كمتر، اين همچنانست كه گفت: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَمْوِءَاتٍ اسْت، و مراد باين توييح وائدات است كه گنهكار ايشانند، لكن ايشان را اهل خطاب و سماع كلام خود می نكند، ظاهر سخن از ايشان بگردانيد، و عقوبت توييح بماند بر ايشان.

بو روق گفت: بما چنين رسيد كه: چون اين خطاب بعيسی رسد لرزه بر اندام وی افتد، و از زير هر تاي موی كه بر تن وی است چشمه خون روان شود، جواب گويد: سُبْحَانَكَ تَنْزِيهَا وَتَعْظِيمًا لَكَ مَا يَكُونُ لِي مَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ يَعْنِي بَعْدَل، ان اعبد و امی غيرك، إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ. تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ اَيْنَ نَفْسٍ اَيْنِجَا ذَاتِ خَدَاوْنِدِ اسْت عَزَّ وَجَلَّ هَمْ چنان كه اينجا گفت: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، وَ النَفْسِ الْاِنْسَانِ بَعِيْنِهْ مِنْ قَوْلِهِ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاَحِدَةٍ يَعْنِي آدَمَ، وَ نَفْسِ الشَّيْءِ ذَاتِهْ وَ عِيْنِهْ، تَقُولُ: جَاءَنِي نَفْسِهْ، وَ لَوْ لَا نَفْسِهْ مَا فَعَلْتَ كَذَا وَ كَذَا، يَعْنِي ذَاتِهْ وَ عِيْنِهْ.

اهل معانی گفتند: نفس در كلام عرب بر دو وجه است: يَكِي آنست كه گويند خرجت نفس فلان، اي خرجت روحه، و في نفس فلان ان يفعل كذا، اي في روعه.

وجه ديگر آنست كه نفس هر چيز حقيقت و جمله آن چيز باشد، تقول: قلت فلان نفسه اي اهلك فلان نفسه، ليس معناه ان الاهلاك وقع ببعضه، انما الاهلاك وقع بذاته كلها، و وقع بحقيقته. پس معنی آيت آنست كه: تعلم ما اضمرة، و لا اعلم ما في حقيقته و ما

عندك علمه. لباب سخن اينست كه: انت تعلم ما اعلم و لا اعلم ما تعلم. إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ما كان و ما يكون.

ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ فِي الدُّنْيَا، أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ عيسى اين سخن ايشان را گفت، و رب العزة سه جا يگه از وي حكايت باز كرد: در اين سورة و در سورة مريم و در سورة الزخرف. وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا يَعْني على بنى اسرائيل بَأْنِي قَدْ بَلَّغْتَهُمُ الرِّسَالَةَ مَا دُمْتُ فِيهِمْ ما كنت بين اظهرهم، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي قَبَضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ الْحَافِظَ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اى شهدت مقاتلى فيهم، و بعد ما رفعتنى شهدت ما يقولون بعدى.

روى ان عيسى قال: يا رب غبت عنهم، و تركتهم على الحق الذى امرتنى به، فما ادرى ما احدثوا بعدى؟ و گفته اند: وفات در قرآن بر سه وجه است: وفات موت و وفات نوم و وفات رفع. وفات موت قبض روح است، و ذلك فى قوله: «فَمَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ»، و قال تعالى: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ، و قال تعالى فى سورة النحل: الَّذِينَ تَتَوَفَّاكُمُ الْمَلَائِكَةُ. اين همه قبض ارواح است در وقت انقضاء آجال. وفات نوم قبض ذهن است، و ذلك فى قوله: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» يعنى يميتركم فيقبض من الانفس الذهن الذى يعقل به الاشياء، و يترك فيه الروح و الحياة، فهو يتقلب بالروح الذى فيه، و يرى الرؤيا بالذهن الذى قبض منه. وفات رفع عيسى را بود عليه السلام، يقول الله تعالى: إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ اى قابضك من بنى اسرائيل و رافعك الى السماء. همانست كه گفت: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ يعنى قبضتنى الى السماء.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عيسى (ع) دانست كه از قوم وى كس بود كه ايمان آورد، خدای تعالى وى را بر ايمان بداشت، و كس بود كه هم بر كفر خویش بماند، و مسلمان نگشت. عيسى هر دو فراهم گرفت، گفت: ان تعذب من كفر بك منهم فانهم عبادك و انت العادل فيهم، و ان تغفر لمن تاب منهم و آمن فانك عزيز لا يمتنع عليك ما تريد، حكيم فى ذلك. گفت: اگر آن كس كه بر كفر خویش بماند، او را عذاب بعدل كنى، و براستى كه راه بر ايشان روشن داشتى و نرفتند، و بعد از لزوم حجت كافر گشتند، و آن كس كه از شرك باز گشت، و مؤمن شد، اگر بيامرزى فضل تو است، و

انعام و احسان تو بروی، که ترا رسد که نپذیری و نیامرزی بعد از آن دروغ عظیم که بر ساختند، و شرک که آوردند. همین است قول حسن در معنی آیت که گفت: **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ، فَبِأَقَامَتِهِمْ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ، وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَبِتُوبَةِ كَانَتْ مِنْهُمْ، يَعْنِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ التُّوبَةَ فِي الدُّنْيَا تَنْفَعُهُمْ.**

اگر کسی گوید: **وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ اقْتِضَاءُ** آن کند که گوید: فانك انت الغفور الرحيم، تا سخن متجانس بود، و آخر لایق اول بود، پس چه حکمت را گفت: **فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؟** جواب آنست که: سیاق این آیت نه بر معنی آموزش خواستن است و دعا کردن از بهر ایشان، که عیسی دانست، و بشک نبود که رب العزة کافران را نیامرزد، لقله تعالی: **إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.** عیسی این سخن بر وجه شک نگفت، بلکه بر وجه خضوع و تسلیم و تفویض گفت و اقرار دادن که: لیس الیه من الامر شیء. عبودیت خویش اظهار میکند، و الوهیت و قدرت و مشیت حق اثبات میکند، میگوید: اگر عذاب کنی کس را بر حکم تو اعتراض نه، و اگر بیامرزی و خود نیامرزی بر تو رد نه، که تویی آن عزیز که هر چه خواهی کنی، و از تو و اخواست نه، حکیمی که بحکمت کنی، در آن پشیمانی نه.

عن ابن عباس ان النبي (ص) قال: «يحشر الناس يوم القيامة عراة حفاة غرلا»، و قرأ (ص) **«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»**، فيؤمر بأمتي ذات اليمين وذات الشمال، فأقول: اصحابي! فيقال: انهم لم يزلوا مرتدين على اعقابهم بعدك، فأقول كما قال العبد الصالح: **وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.** **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.**

قال الله هذا يوم يُنْفَعُ نافع يوم بنصب خواند، باقی بر رفع خوانند. وجه رفع آنست که يوم خبر هذا نهند، و معنی آنست که: قال الله: اليوم يوم منفعة صدق الصادقين، و وجه نصب آنست که هذا کنایت باشد از **«أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»**؟ یعنی اینکه الله فرا عیسی گوید که: **«أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»**؟ در آن روز گوید که صادقان را صدق بکار آید. نصب يوم بر ظرف باشد، و معنی نه آنست که آن روز هر کس که راست گوید، صدق وی سود دارد، که کافران آن روز همه راست گویند، و بر معصیت خود اقرار دهند، و ایشان را سود ندارد،

بلکه معنی آنست که آن روز صادقان در دنیا و صدق ایشان در عمل آن روز سود دارد که روز پاداش کردار است.

کلبی گفت: صدق اینجا بمعنی ایمان است، یعنی ینفع المؤمنین ایمانهم.

قتاده گفت: فردا در قیامت دو متکلم سخن گویند: یکی روح الله عیسی دیگر عدو الله ابلیس. عیسی گوید: ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ الْآيَةَ. ابلیس گوید: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ الْآيَةَ. عیسی گوید: ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ الْآيَةَ، عیسی در دنیا راستگو بود، آن صدق وی او را سود دارد. ابلیس در دنیا دروغ زن بود لا جرم صدق وی آن روز سود ندارد، اینست که الله گفت: يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ. آن گه بیان ثواب کرد صادقان را: لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ حَقِيقَتِ رِضَا آنست که بنده سر بر تقدیر نهد، و زبان اعتراض فرو بندد، که بر هیچ وجه بر حکم خدای اعتراض نکند. بو علی دقاق گفت: «لیس الرضا ان لا تحس بالبلاء، انما الرضا ان لا تعرض على الحكم و القضاء».

بموسی وحی آمد که: «یا ابن عمران! رضایی فی رضاک بقضایی». بو عبد الله خفیف گفت: رضا بر دو قسم است: رضا به و رضا عنه، فالرضا به مدبرا و الرضا عنه فیما یقضى. قال رسول الله (ص): «ذاق طعم الايمان من رضی بالله رباً».

و خلاف است میان علماء طریقت و ارباب معارف که رضا از جمله مقاماتست؟ یا از جمله احوال؟

خراسانیان بر آنند که از جمله مقاماتست، یعنی که نهایت توکل است و کسب بنده، و عراقیان بر آنند که از جمله احوال است نه کسب بنده، یعنی نازله ایست واردی که از غیب بدل پیوندد، و دل بوی آرام گیرد. قومی گفتند: بدایت رضا مکتسب است از جمله مقامات، و نهایت آن نامکتسب از جمله احوال، و گفته‌اند: الرضا سکون القلب تحت مجاری الاحکام، و سرور القلب بمر القضاء. روی ان عمر بن الخطاب کتب الی ابی موسی: اما بعد، فان الخیر کله فی الرضا، فان استطعت ان ترضی، و الا فاصبر، ذلک الفوز العظیم فازوا بالجنة، و نجوا مما خافوا.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ إِنَّ آيَةَ رَدِّ اسْتِغْفَارِ الْإِنْسَانِ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ تَعَالَى عَفْوَ الْعَفْوَ الْعَظِيمِ

زور و بهتان و ناسزا در خداوند جهان و جهانیان. میگوید: آسمان و زمین و هر چه در آن است همه ملک و ملک خدا است، همه رهی و بنده اوست، همه آفریده و ساخته اوست. عیسی و فریشتگان و غیر ایشان همه در ملک اوست، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وی بر همه چیز قادر است و توانا. عیسی را بی پدر بیافرید، و بر وی دشخوار نبود. هفت آسمان و هفت زمین راست کرد، و هر چه در آن بساخت، و او را در آن حاجت بانیاز و یار نبود، و قیل: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ای خزائن السماوات، و هو المطر و خزائن الارض، و هو النبات، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عن شهر بن حوشب عن اسماء بنت يزيد الانصارية، قالت: كنت آخذة بزمام ناقة رسول الله (ص) اذ نزلت عليه سورة المائدة، فكاد عضد الناقة ان ينكسر من ثقلها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْآيَةَ از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این سؤال تشریف است نه خطاب تعریف، که مراد براءت ساحت عیسی است و پاکی وی از گفتار تثلیث، که ترسایان برو بستند، و بر وی دعوی کردند، و عیسی ادب خطاب نگه داشت، که بجواب ابتدا بتناء حق کرد جل جلاله نه بتزکیت خویش، گفت: سُبْحَانَكَ ای انزهت تنزیها عما لا یلیق بوصفک. پس گفت: ما یكونُ لی ان اقولَ ما لیسَ لی بحقِّ بارِ خدایا! چون از قبل تو برسالت مخصوصم، شرط نبوت عصمت باشد، چون روا بود که آن گویم که نه شرط رسالت بود؟! اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ! اگر گفته‌ام، خود دانسته‌ای، و واثقم بآنکه تو میدانی که نگفتم‌ام.

تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ این ردّ است بر جهمیان در اثبات نفس باری جل جلاله، و همچنین مصطفی (ص) گفت در خبر صحیح بر وفق آیت در اثبات نفس: «سبحان الله و بحمده عدد خلقه و مداد کلماته و رضا نفسه»، و باک نیست از آنکه این نفس بر مخلوق افتد، و صفت وی باشد، که موافقت اسم اقتضاء موافقت معانی نکند.

نفس مخلوق منفوس است یعنی مولود، من قولهم نفست المرأة، و مصنوع است و محدث عاریتی و مجازی، ساخته باندازه، و بهنگام زنده بجرم و نفس، و آن گه زاده میان دو کس محتاج خورد و خواب، گرفته نان و آب، نابوده دی، بیچاره امروز، نایافت فردا، و نفس

خالق ازلی و سرمدی بوده و هست، و بودنی بی کی و بی چند و بی چون، نه حال گرد نه حال گیر، نه نونعت نه تغییر پذیر، نه متعاور اسباب، نه محتاج خورد و خواب، هرگز کی مانده بود نفس کرده به نفس کردگار. این مجبور و او جبار، این مقهور و او قهار، این نبود و پس نبود، او هرگز نبود که نبود و هرگز نبود که نخواهد بود.

شیخ الاسلام انصاری را پرسیدند: چه گویی ایشان را که گویند: ما صفات خدای بشناختیم، و چونی بینداختیم، جواب داد که: صواب آنست که گویند: ما صفات الله را بشنیدیم، و چونی بینداختیم، که این می‌باید شنید نه می‌باید شناخت، مسموع است نه معقول، مسموع دیگر است و معقول دیگر، ما در صفات الله بر مجرد سمع اقتصار میکنیم، و اگر خواهیم که در شیوه اعتقاد در صفات الله از مقام سمع قدم فراتر نهیم نتوانیم، هر چه خدا و رسول گفت بر پی آنیم. فهم و وهم خود گم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم، و خود را باستخذا بیوکندیم، و باذعان گردن نهادیم، و بسمع قبول کردیم، و راه تسلیم سپردیم. هر که الله را مانده خویش گفت، او الله را هزار انباز بیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. هر که اثبات کرد خدای را ذات و صفات خود را، درخت بیروزی گشت و نجات. «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». امانا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتینا مع الشاهدین. تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. خدایا! تو دانی که در نهاد پسر مریم چه ترکیب کردی. تو دانی که در احوال وی چه راندی. تو از اسرار و نعوت وی خبر داری. وی را در سراپرده غیب تو راه نیست: إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

ما قُلْتُ لَهُمْ إِيَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ خداوندا! ما کمر امتثال فرمان بر میان داشتیم. رقاب ما در ربقه طاعت بود. بحکم فرمان اداء رسالت کردیم. سخن ما بایشان این بود که: أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ چون صحیفه حیات ما در نوشتی، و نوبت عمر ما بسر آمد، و از عالم فنا با عالم بقا آوردی، بنده را از حال ایشان آگاهی نبود، تو دانی که ایشان چه کردند و چه گفتند، از اسرار و احوال ایشان تو خبر داری. اکنون فذلک حساب، و باقی کار با دو حرف آمد: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. اگر شان عذاب کنی بندگان تواند و اگر شان بیامرزی بیچارگان تواند. اگر خلعت رضا پوشی

عاشقان کوی تواند، و اگر داغ هجر بر ایشان نهی مصیبت زدگان راه تواند. اگر بفردوس
شان فرود آری نواختگان فضل تواند، و بزندان هجرشان باز داری کشتگان تیغ قهر
تواند. خداوندا! اگر شان عذاب کنی ایشان سزاء آند، ور بیامری تو سزاء آئی. اگر
بیامری ترا خود زیان نمیدارد که تو آن عزیزی که گفت و کفر کافران و توحید موحدان
بنسبت با جلال عزّ تو یکسانست، نه از توحید موحدان حضرت ترا کمالست، نه از کفر
کافران درگاه ترا نقصان. ایشان آن کردند که از ایشان آید، تو آن کن که از تو آید.

۶- سورة الانعام

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش نیکو خدای را الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که او بیافرید آسمانها و
زمینَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ و تاریکی شب آفرید و روشنایی روز ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس
ایشان که کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) آمدند و با خدای خویش انباز گفتند.
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنست که بیافرید شما را مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ قَضَى أَجَلًا آن گه درنگ
را کیی ساخت وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ و کیی است نام زد کرده بنزدیک وی ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ
(۲) و آن گه شما که بیگانگان اید در شک می پیچید.

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ و اوست الله نام و در آسمانها است، وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ
جَهْرَكُمْ و نهان شما و آشکارای شما میدانند در زمین وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) و میدانند آنچه
میکنید.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ و نمی آید بایشان مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ سخنی از سخنان خداوند ایشان اِلَّا
كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) مگر که از آن روی گردانیده می باشند.
فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ اکنون که دروغ زن گرفتند کار راست و سخن درست، لَمَّا جَاءَهُمْ چون
بایشان آمد فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ آری آید بایشان اَنْبَاءٌ ما كانوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) خبرهای آنچه
افسوس میکنند بر آن.

النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة الانعام جمله بمکه فرو آمد از آسمان مگر شش آیت: وَ مَا قَدَرُوا
اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ تا آخر سه آیت، وَ قُلْ تَعَالَوْا تا آخر سه آیت. این شش آیت بمدینه فرو
آمد، و باقی بیکبار اندر یک شب اندر مکه بمصطفی فرو آمد، و هفتاد هزار فریشته با وی،
چنان که دو کناره عالم فرو گرفته بودند، و زجل تسبیح و تحمید ایشان بهمه عالم رسیده،
و مصطفی (ص) آن ساعت بسجود درافتاده، و میگفت: سبحان الله العظيم.

و در خبر است که هر آن کس که این سوره بر خواند، آن فریشتگان جمله بر وی ثنا کنند، و درود دهند، و بثواب عظیم بشارت دهند. عمر خطاب گفت: «الانعام من نواجب او نجائب القرآن». علی بن ابی طالب (ع) گفت: «سورة الانعام من قرأها فقد انتهى فی رضا ربه».

جابر بن عبد الله گفت: من قرأ ثلاث آیات من اول سورة الانعام بعث الله اليه اربعين الف ملك، و كتب له مثل اعمالهم الى يوم القيامة، و نزل ملك من السماء السابعة، و معه مرزبة من حديد، كلما اراد الشيطان ان يوحى في قلبه شيئاً ضربه بها ضربة كان بينه و بينه سبعون حجاباً. فاذا كان يوم القيامة قال الرب عز و جل: عبدى! كل من ثمار جنتى، و استظل بظل عرشى، و اشرب من ماء الكوثر، و اغتسل من ماء السلسبيل، فأنا ربك و انت عبدى.

و در این سوره چهارده آیت منسوخ است چنان که رسیم بآن شرح دهیم، و آیات آن بعدد کوفیان صد و شصت و پنج آیت است، و سه هزار و هشتصد و پنجاه کلمه، و دوازده هزار و دویست و پنجاه و چهار حرف، و بیشترین آن حجت آوردن است بر مشرکان عرب، و بر مکذبان بعث و نشور، ازین جهت بیکبار فرو آمد که در معنی احتجاج همه یکسانست.

کعب احبار گفت: افتتاح تورات باول سوره الانعام است الى قوله: بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، و ختم آن بآخر سوره بنی اسرائیل، و بیک روایت بآخر سوره هود. مقاتل گفت: مشرکان عرب مصطفی را پرسیدند که: من ربک؟ گفت: «الاحد الصمد الذى خلق السماوات و الارض». مشرکان او را دروغ زن گرفتند بآنچه رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد، و خود را بدان بستود، و صنع خود بر وجود دلیل آورد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ آفرینش آسمان و زمین و شب و روز دلیل کرد و بر ایشان حجت آورد که از مخلوقات ازین عظیم تر هیچ چیز نیست. و آن گه آسمان فرا پیش داشت بذکر، از بهر آنکه آسمان شریف تر است از زمین و عالی تر، و نیز آسمان پیش از زمین آفریده، و سماوات بجمع گفت از بهر آنکه هفت آسمان اند، و زمین بواحد گفت، که همه متصل یکدیگرند، و بقولی خود یک زمین است، آسمانی بدان عظیمی بی عمادی بر هوای لطیف بداشته، و زمین خاکی بر سر آبی بداشته،

و آرام گرفته، و شب و روز بر بی یکدیگر داشته، و آن را قوام خلق ساخته، آسمانها را بدو روز بیافرید، چنان که گفت: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ». میگویند روز یکشنبه بود و دوشنبه.

و زمین بدو روز بیافرید، چنان که گفت: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» و میگویند روز سه شنبه بود و چهارشنبه، آسمانها از دود آفریده، و زمین از کف دریا، و ذلک فیما روی عن ابن عباس قال: ان الله عز و جل خلق اول ما خلق نورا، ثم خلق ظلمة، ثم اراد أن یخلق الماء، فخلق من النور جوهره، و هی یاقوتة خضراء، ثم دعا بها، فلما ان سمعت کلام الرب تعالی ذابت فرقا منه، حتی صارت ماء، و هی ترعد من مخافته، فهو كذلك یضطرب و یرتعد راكدا او جاريا الی یوم القیامة، ثم قال: ان الله عز و جل خلق الريح فوضع الماء علی متن الريح، ثم خلق العرش فوضعه علی الماء، فذلک قوله: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»، ثم اظهر النار من الماء، حتی غلی الماء، و ارتفع دخانه، و علاه الزید، و السماء من الدخان، فذلک قوله: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ».

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ جعل اینجا بمعنی خلق است، نظیره: «وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً»، و له نظائر کثیرة فی القرآن و غیره، و در قرآن جعل بیاید بمعنی قول و تسمیت و صفت، نه بمعنی خلق، چنان که گفت: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» یعنی انا قلناه و سمیناه، نظیرش آنست که گفت: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ»، «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ»، «وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِاثًا».

معلوم است که ایشان نیافریدند بلکه نام نهادند، و صفت کردند، و همچنین عرب گویند: جعلت الزانی فاسقا، ای سمیته بذلک، و حکمت علیه و وصفته به. و در جمله بدانکه «جعل» چون بیک مفعول تعدی کند بمعنی خلق باشد، و چون بدو مفعول تعدی کند بمعنی تسمیت و صفت باشد، یا بمعنی انزال، چنان که گفت: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا» یعنی لو انزلناه بلغة العجم. و این مسأله را شرحی است در اثبات کلام باری جل جلاله و رد بر معتزله، و در جای دیگر ازین روشن تر گوئیم ان شاء الله.

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ واقدی گفت: هر جا که ظلمات و نور گفت در قرآن، آن کفر و ایمان است، مگر درین آیت که ظلمات اینجا تاریکی شب است، و نور روشنایی روز. فرا

پیش داشتن ظلمات بر نور دلیل است که نخست شب آفرید، و پس روز، و بدل علیه قوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ أَغْطِشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا. قومی گفتند: نخست روز آفرید، و پس شب، بدلیل قوله: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى. قتاده گفت: ظلمات و نور اینجا بهشت است و دوزخ.

حسن گفت: کفر است و ایمان، و در جمله گفته‌اند که: ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هر چه بدان ماند از کفر و نفاق و حجت‌های باطل، و نور اسمی است جامع عین نور را و هر چه بدان ماند از ایمان و تصدیق و کلمه حق و حجت‌های روشن درست. ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَي بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ، بِرَبِّهِمْ يُعَدُّوْنَ أَي يَجْعَلُونَ لَهُ عَدِيلًا، فَيَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ الْمَوَاتِ، وَ هُمْ مَقْرُونُونَ بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُ مَا وَصَفَ. عدل همتا کردن بود چیزی با چیزی که این عدل آن کنی و آن عدل این، و در خبر است: «كُذِّبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ». نضر شمیل گفت: بریهم این با بمعنی عن است، و يعدلون از عدول است برگشتن، ای یمیلون و ینحرفون عن الحق. معنی جمله آیت آنست که رب العالمین خبر داد و بیان کرد که آفریدگار آسمان و زمین و شب و روز و نور و ظلمت که در آن راحت و منافع خلق است منم، و آن گه این کافران می‌آیند و بتان را که در توان ایشان این صنع نیست، ما را همتا می‌سازند، و با ما برابر میکنند، و درین سخن تعجب مؤمنان است بآنچه کافران کردند، یعنی که ای مؤمنان شگفت دارید آنچه ایشان کردند که با ما دیگری انباز گفتند، و خالق و صانع مائیم. و آن گه الحمد لله در پیش آیت نهاد، یعنی که شما شکر کنید، و آزادی کنید، و نعمت بر خود بشناسید، و آنچه کافران کردند مکنید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ هِرْ چَند که این خطاب با فرزندان آدم کرد، اما مراد بآن آفرینش آدم است که وی را از گل آفرید، و فرزندان را از آب مهین، چنان که گفت: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؟» ابن عباس گفت: خلق الله آدم من اديم الارض بعد العصر يوم الجمعة فسماه آدم، ثم عهد اليه فَنَسَى، فسماه الانسان، فو الله ما غابت الشمس حتى اهبط الى الارض. آدم را از اديم زمين آفرید که در آن زمين هم شور بود و هم خوش، هر که را از شور آفرید بدبخت آید، و اگر چه فرزند پیغامبر بود، و هر که را از خوش آفرید نیک بخت آید، و اگر چه فرزند کافر بود.

و روی ابو هریره عن النبی (ص)، قال: «ان الله خلق آدم من تراب و جعله طينا، ثم تركه حتى كان حمأ مسنونا، ثم خلقه و صوره، ثم تركه حتى اذا كان صلصالا كالفخار، مر به ابليس، فقال: خلقت لامر عظيم، ثم نفخ الله فيه روحه».

و روا باشد که «خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» بر عموم رانند، و وجهه ما قيل ان الله تعالى اذاب الطين، و حوله نطفة، و اودعه الاصلاب، فيكون كل من خلق من نطفة مخلوقا من طين. ثُمَّ قَضَى أَجَلًا این اجل مدت حیات فرزند آدم است آن روز که میرد.

وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ این دیگر اجل مدت درنگ وی است در خاک تا روز قیامت، و گفته‌اند: اجل اول مدت بقاء عالم است یعنی که الله داند که این گیتی چند ماند، و اجل دیگر وقتی است نامزد کرده بنزدیک الله در غیب علم وی، که این گیتی کی بسر آید؟

و قیامت کی خواهد بود؟ و قيل: قضی اجلا، هو النوم، و اجل مسمى عنده الموت. و بدانکه قضا بر ده وجه آید: یکی بمعنی وصیت، و ذلك في قوله تعالى: وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. همانست که در سورة القصص گفت: إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ يَعْنِي عَهْدَنَا إِلَيْهِ و وصیناه بالرساله الى فرعون و قومه. وجه دوم بمعنی اخبار است، چنان که گفت: «وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» ای اخبارنا بنی اسرائیل فی التوراة، همانست که در سورة الحجر گفت: وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَي أَخْبَرْنَا لوطاً ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحين و وجه سوم بمعنی فراغ است، چنان که گفت: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ» «فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ»، «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ».

و وجه چهارم بمعنی فعل است، چنان که گفت: «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»، ای افعل ما انت فاعل، «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ای انما تفعل فی هذه الحياة الدنيا. همانست که در سورة الانفال گفت: لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا. و در آل عمران و در سورة مریم گفت: إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا أَي إِذَا فَعَلَ أَمْرًا كَانُ فِي حَكْمِهِ ان يَفْعَلُهُ، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. پنجم بمعنی انزالست، چنان که گفت: يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ أَي لِيُنزِلَ عَلَيْنَا رَبُّكَ الموت. همانست که در سورة الملائكة گفت: لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا أَي لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الموت. ششم بمعنی وجوب است چنان که در سورة هود گفت: وَ قَضَىٰ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ أَي وَ جَب العذاب فوقع بقوم نوح، و در سورة مریم گفت.

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ. جای دیگر گفت: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» ای وجب العذاب و نزل، و لهذا نظائر. هفتم قضی بمعنی کتب است، چنان که در سوره مریم گفت: وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ای کان عیسی امرا من اللّٰه مکتوبا فی اللوح المحفوظ انه یكون. هشتم بمعنی اتمام است، چنان که گفت: أَيْمًا الْأَجَلَيْنِ قُضِيَتْ أَي اتممت.

همانست که در سوره طه گفت: مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، و در سوره الاحزاب گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ أَي اتمّ اجله، و در سوره الانعام گفت: ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا أَي اتمّه، جای دیگر گفت: ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى أَي یتم. نهم بمعنی فصل است، چنان که در سوره الزمر گفت: وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ أَي فصل، و در سوره الانعام گفت: لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ أَي فصل. وجه دهم بمعنی خلق است، و ذلك فی قوله تعالیٰ: فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ أَي خلقهن.

وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ قومی گفتند درین سخن حذف و اختصار است یعنی: ثم قضی اجلا، و علم اجل الآخرة مسمى عنده لا يعلمه غيره. ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ نظمه کنظم قوله: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. معنی مریه شک است و جحد، کفار مکه را می گوید: ثم انتم تشکون فی البعث و النشور، حجت آنست که بر ایشان می آرد، میگوید: بعد ازین بیان چونست که بشک می افتند ببعث و نشور! آن کس که در اول آفرید قادر است که دیگر باره باز آفریند، قال عطا فی هذه الاية: لكل امرئ اجل مسمى من مولده الى موته، و من موته الى بعثه، فاذا كان الرجل تقيا صالحا بارا و اصلا الرحمة زاد الله فی اجل الحیاة، و نقص من اجل الممات الى المبعث، و اذا كان غیر صالح نقص من اجل الحیاة، و زاد فی اجل البعث، و ذلك قوله: و ما معمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب یعنی فی اللوح المحفوظ، و به

قال النبی (ص): «صلة الرحم تزيد فی العمر».

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ این فی بمعنی علی است که وقف کنی، معنی آنست که بر زیر آسمانها است، آن گه گفت: وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ اینجا مقدم مؤخر است ای: و یتعلم سرکم و جهرکم فی الارض. ابو بکر نقاش صاحب شفاء الصدور در تفسیر خویش آورده که: روا باشد که گویند هو اللّٰه فی السماء، و سخن بریده گردانند، و نه روا باشد که

گویند هو فی الارض، و سخن بریده کنند، بلکه ناچار آن را پیوندی باید، تا معنی ظاهر گردد، از بهر آنکه آسمان را خصوصیتی است که زمین را نیست، و خصوصیت آنست که الله گفت جل جلاله: أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ، و زمین را این خصوصیت نیست، این چنانست که گویی: الملائكة عند الله، و سخن بریده گردانی، این جائز باشد، که الله میگوید جل جلاله: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، و اگر گویی: نحن عند الله، و سخن بریده کنی، جائز نباشد تا پیوندی در آن نیاری گویی نحن عند الله موجودین، نحن عند الله معلومین، که آن تخصیص که فریشتگان راست در معنی عندیت، اینجا نیست از اینجا معلوم گشت که وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَقَف نيكوست، پس در پیوندی، گویی: وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ.

اگر کسی گوید: وی در زمین است چنان که در آسمان، که آسمان هم بر زمین است و در آن پیوسته. جواب آنست که آسمان بر زمین نیست که میگوید جل جلاله: وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، فنفی ان تکون علی الارض. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا خَبَر داد که میان آسمان و زمین چیزی است، و این دلیل است که آسمان نه بر زمین است و نه در آن پیوسته. مقاتل گفت: يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ ای سر اعمالکم و جهرها، وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ای تعلمون من الخیر و الشر. حقیقت کسب فعلی است که در آن جلب نفع باشد یا دفع ضرر، از اینجاست که صفت کسب خلق را گویند، و خالق را نگویند، و نه روا باشد که گویند او را جل جلاله.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ مِنْ آيَةٍ، این من استعراق جنس است که در موضع نفی افتد، من آیات ربهم، این یکی من تبعیض است. میگوید: هیچ آیتی و نشانی باین کافران مکه نیاید، یعنی آن نشانها که دلالت می کند بر وحدانیت و فردانیت الله، از آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و آفرینش آدم از گل و فرزندان از آب. و قیل الایة هاهنا المعجزة، و قیل القرآن. إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر که از آن می برگردند، و در آن تفکر نمی کنند.

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ حَق اینجا قرآن است و پیغامبر و اسلام، و ما رأوا من انشقاق القمر بمكة، فانلق فلقتین فذهبت فلقة و بقيت فلقة، فرعم عبد الله بن مسعود انه رأى

جاء الجبل من بين فلقتی القمر حين انفلق. رب العالمین گفت: فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ انبَاء آنست که کسی کسی را گوید که بخبر کنم ترا. لفظی است از لفظهای تهدید، و فی الخبر: «یا ابن آدم عند الموت یأتیک الخبر». فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ بو جهل را میگوید و ولید را و امیه خلف را، که تکذیب و استهزا می کردند، رب العالمین گفت: آری ایشان رسد جزاء آن استهزا و آن تکذیب، و آن آن بود که روز بدر ایشان را همه در چاه بدر کشتند، و مسلمانان از اذی ایشان بازرستند.

و بدان که حق اندر قرآن بر چند معنی است: نامی است از نامهای خداوند جل جلاله، و ذلک فی قوله تعالی: فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، میگوید: بزرگست و بزرگوار خداوند و پادشاه، براستی خدا، و بخدایی سزا، و بقدر خود بجا. جای دیگر گفت: وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، میگوید: مؤمنان دانند که الله خداست براستی، پیداست خود را بدرستی، پیداست خرد را بهستی، پیداست دلها را بدوستی. و گفته اند: حق در وصف او جل جلاله بمعنی موجود است، ای هو الموجود کائن الذی لیس بمعدوم و لا منتف. و در خبر می آید که: «السحر حق، و العین حق»، ای کائن موجود، و کذلک یقال: «الجنة حق، و النار حق، و الساعة حق، و العین حق، و البعث حق، و الصراط حق»، ای موجود، و روا باشد که حق در وصف الله بمعنی ذی الحق باشد، چنان که گویند: رجل عدل و رضا، ای ذو عدل و ذو رضا. و در قرآن حق است بمعنی صدق، و ذلک فی قوله: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لِحَقٌّ، و قال تعالی: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ، و قال: وَ یَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي رَبِّي إِنَّهُ لِحَقٌّ ای صدق. و حق است بمعنی و جوب، چنان که گفت: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

، و تقول العرب: حق علیک کذا، ای واجب، و در جمله هر چه فعل آن نیکو بود، و اعتقاد آن درست، و گفتن آن روا، آن را حق گویند، یقال: هذا فعل حق، و هذا القول حق، و هذا الاعتقاد حق. و عکس این باطل گویند، و باطل بمعنی معدوم است، و بر زبان اهل اشارت هر چه عقائد است و معارف، آن را حق گویند، و هر چه معاملات است و منازلات، آن را حقیقت گویند، و این اصطلاح از خبر حارثه برگرفتند، که رسول خدا (ص) مرو را گفت: لكل حق حقیقة، فما حقیقة ایمانک؟

قال: اسهرت لیلی و اظمات نهاری، فأشار بالحقیقة الی المعاملات من سهر اللیل و ظمأ النهار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم مليک لا يستظهر بجيش و عدد، اسم عزيز لا يتعزز بقوم و عدد، اسم عظیم لا يحصره زمان و لا امد، و لا يدركه غاية و مرد، تعالى عن المثل و الند، و الشبه و الولد، و هو الواحد الاحد، القيوم الصمد، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. نام خداوندیست باقی و پاینده بی امد، غالب و تاونده بی یار و بی مدد، در ذات احد است بی عدد، در صفات قیوم و صمد، بی شریک و بی نظیر، بی مشیر و بی ولد، نه فضل او را حد، نه حکم او را رد، لم یلد و لم یولد، از ازل تا ابد. خدایی عظیم، جباری کریم، ماجدی نام دار قدیم، صاحب هر غریب، مونس هر وحید، مایه هر درویش، پناه هر دل ریش. کردش همه پاک، و گفتنش همه راست، علمش بی نهایت، و رحمت بیکران، زیبا صنع و شیرین ساخت، نعمت بخش و نوبت ساز، و مهربان نهانست، نهان از دریافت چون، و از قیاس و همها بیرون، و پاک از گمان و پندار و ایدون، برتر از هر چه خرد نشان داد، دور از هر چه پنداشت بدان افتاد، پاک از هر اساس که تفکر و بحث نهاد، تفکر و بحث بعلم و عقل خود در ذات و صفات وی حرام، تصدیق ظاهر و قبول منقول و تسلیم معانی در دین ما را تمام، این خود زبان علم است باشارت شریعت، مزدوران را مایه، و بهشت جویان را سرمایه. باز عارفان و خدا شناسان را زبانی دیگر است، و رمزی دیگر. زبانشان زبان کشف، و رمزشان رمز محبت. باشارت حقیقت زبان علم بروایت است و زبان کشف بعنایت. روایتی بر سر عالم رایت است، و عنایتی در دو گیتی آیت. روایتی مزدور است و طالب حور، عنایتی در بحر عیان غرقه نور.

بیر طریقت گفت رضوان خدا برو باد: «ار مزدور را بهشت باقی حظ است، عارف از دوست در آرزوی یک لحظ است. ار مزدور در بند زیان و سود است، عارف سوخته بآتش بی دود است. ار مزدور از بیم دوزخ در گداز است، سر عارف سر تا سر همه ناز است.»

چندان ناز است ز عشق تو در سر من تا در غلطم که عاشقی تو بر من

یا خیمه زند وصال تو بر در من یا در سر کار تو شود این سر من

«بسم الله» عموم خلق راست، بالله خاصگیان درگاه راست، الله صدیقیان و خلوتیان راست. گوینده «بسم الله» فعل خود دید، و سبب دید، و مسبب دید. گوینده بالله سبب دید، و مسبب دید، و فعل خود ندید. گوینده الله نه فعل خود دید، و نه سبب دید، که همه مسبب دید، قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ اِشَارَتِ بَأْنَسْتِ، و خدا جویان را نشانست، یک نفس با دوست به از ملک جاودانست، یک طرفه العین انس با دوست خوشتر از جانست، عزیز آن رهی که سزای آنست، هم راحت جان، و هم عیش جان، و هم درد جانست:

هم در دل منی و هم راحت جان هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان.

قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ میگوید: بنده من! همه مهر من بین، همه داشت من بین، بفعل خود منت بر ما منه، توفیق ما بین، بیاد خود پس مناز، تلقین ما بین از نشان خود گریز، یکبارگی مهر ما بین. و زبان حال بنده جواب میدهد: خداوندا! از علم چراغی ده، وز معرفتم داغی نه، تا همه ترا بینم، همه ترا دانم. خداوندا! وا درگاه آدمم بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار، آرنده شادی و آراینده اسرار! ای رباینده پرکنندگی، و دارنده انوار! چشمی که ترا نه بیند سیاه است، دلی که ترا نشناسد مردار:

چشمی که ترا دید شد از درد معافی جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم.

قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِدَأْ سُبْحَانَهُ بِالثَّنَاءِ عَلَى نَفْسِهِ، فَحَمْدُ نَفْسِهِ بِثَنَائِهِ الْإِزْلِي، و أَخْبَرَ عَنْ سَنَائِهِ الصَّمْدِي وَعَلَائِهِ الْإِحْدِي. ستایش خداوند عظیم، کردگار حکیم، باقی بقاء خویش، متعالی بصفات خویش، متکبر بکبریا، باعلاء دیمومی و سناء قیومی، وجود احدی و کون صمدی، وجه ذو الجلال و قدرت بر کمال، سبحانه، هو الله الواحد القهار، و العزيز الجبار، و الكبير المتعال.

یکی از بزرگان دین و ائمه طریقت گفته: من ذا الذی يستحق الحمد الا من يقدر علی خلق السماوات و الارض، و جعل الظلمات و النور؟ کرا رسد و کرا سزد که وی را بیایکی بستانید، و بیزرگاری نام برند، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین است، و آفریدگار روز

و شب، و آسمان چو سقفی راست کرده، و زمین چون مهدی آراسته، و روز معاش ترا پرداخته، و شب آرامگاه تو ساخته. گفته‌اند که: آسمان اشارتست بآسمان معرفت، و آن دلهای عارفان است، و زمین اشارتست بزمین خدمت، و آن نفسهای عابدان است، و چنان که آسمان صورت باختران نگاشته، و بشمس و قمر آراسته، و نظاره‌گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را بآفتاب علم و قمر توحید و نجوم خواطر آراسته، و آن گه نظاره‌گاه آسمانیان کرده. هر گه که شیاطین قصد استراق سمع کنند، از آسمان عزت برجم نجم ایشان را مقهور کنند. اینست که رب العزة گفت: وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ.

همچنین هر گه که شیطان قصد وسوسه کند، بدل بنده مؤمن برقی جهد از آسمان معرفت، که شیطان از آن بسوزد. اینست که گفت رب العزة: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.

و چنان که در بسیط زمین هفت دریاست که در آن منافع و معاش خلق است، در زمین خدمت نیز هفت دریاست، که در آن سعادت و نجات بنده است. بو طالب مکی صاحب قوت القلوب بجمله آن اشارت کرده و گفته: مناهج السالکین سبعة ابهر: سکر وجد و برق کشف و حیره شهود و نور قرب و ولایة وجود و بهاء جمع و حقیقة افراد. گفت این هفت دریاند بر سر کوی توحید نهاده، چنان که در حق مترسمان هفت درکه دوزخ بر راه بهشت نهاده، و تا مترسمان و عوام خلق برین هفت درکه گذر نکنند بهشت نرسند، همچنین سالکان راه توحید تا برین هفت دریا گذر نکنند، بحقیقت توحید نرسند.

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ هر جا که جهل است همه ظلمت است، و هر جا که علم است همه نور است، و آنجا که علم و عمل است نور علی نور است. بنده تا در تدبیر کار خویش است در ظلمت جهل است، و در غشاوة غفلت، و تا در تفویض است در ضیاء معرفت است و نور هدایت. در آثار بیارند که یا ابن آدم! دو کار عظیم ترا در پیش است: یکی امر و نهی بکار داشتن، این بر تو نهادیم، آن را ملازم باش. دیگر تدبیر مصالح خویش، آن در خود پذیرفتیم، و از تو برداشتیم، دل و از آن سپرداز، «ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر».

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينِ آدَمِ دو چیز بود طینت و روحانیت. طینت وی خلقی بود، و

روحانیت وی امری بود. خلقی آن بود که: خمر طینه آدم بیده، امری آن بود که: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» از جمال امری بود، و عَصَىٰ آدَمُ از آرایش خلقی بود. در آدم هم گلزار بود و هم گلزار، و گل محل گل بود، لکن با هر گلی خاری بود، گلی چون ابراهیم خلیل (ع)، و خاری چون نمرود طاغی، گلی چون موسی عمران، خاری چون فرعون و هامان، گلی چون عیسی پاک، خاری چون آن جهودان ناپاک، گلی چون محمد عربی (ص)، خاری چون بو جهل شقی. که داند سر فطرت آدم؟ که شناسد دولت و رتبت آدم؟ عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت آدم نه نشست، دیده هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم درنیافت. چون در فرادیس اعلی آرام گرفت، و راست بنشست، گمان برد که تا ابد او را همان پرده سلامت می‌باید زدن. از جناب جبروت، و درگاه عزت خطاب آمد که: أَوْ مَنْ يُنْشَوُا فِي الْجَلْبَةِ؟ یا آدم ما می‌خواهیم که از تو مردی سازیم، تو چون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی:

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار.

یا آدم! دست از گردن حوا بیرون کن، که ترا دست در گردن نهنگ عشق می‌باید کرد، و با شیر شریعت هم کاسگی می‌باید کرد. از سر صفات هستی برخیز، که ترا بقدم ریاضت بیا فزار ملامت بآفاق فقر سفر می‌باید کرد. رو در آن خاک دان بنشین، بنانی و خلقانی و ویرانی قناعت کن تا مردی شوی:

جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن

یا آدم! نگر تا خود بین نباشی، و دست از خود بیفشانی، که آن فریشتگان که بر پرده وَ نَحْنُ نَسُجُّ بِحَمْدِكَ نوای «سبوح قدوس» زدند خود بین بودند، دیده در جمال خود داشتند، لا جرم باطن ایشان از بهر شرف تو از عشق تهی کردیم. ترا از قعر دریای قدرت از بهر آن برکشیدیم، تا بر پرده عصیان خویش نوای رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا زنی:

دور باش از صحبت خود پرور عادت بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار

پرست زن

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ بَدَاتِ در آسمان می‌گویی، بعلم هر جای، بصحبت در جان، بقرب

در نفس، نفس درو متلاشی، و او بجای جان درو متلاشی. در وجود آنجا که یابند، در عرفان آنجا که شناسند. نه خیر حقیقت تباه کند، نه حقیقت خیر باطل کند. استوی میگوی که بر عرش است باستوا، وَ هُوَ مَعَكُمْ مِیْخَوَانٌ که با تو است هر جا که باشی. نه جای گیر است بحاجت، جای نمایست برحمت، عرش خداجویان را ساخته نه خدانشناسان را، خدا شناس اگر بی او یک نفس زند زنار در بندد. ای در دو گیتی فخر زبان من! و فردا در دیدار عیش جان من! ای شغل دو جهان من! واساز با خود شغل شان من. نه نثار یافت ترا جان است، نه شناخت منت ترا زبان است. بیننده تو در دیدار نهان است، و جوینده تو نه بزمین نه باسماں است.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا نَمِي بَيْنِنَا كَمْ أَهْلَكْنَا كِه چنډ هلاك كرديم و تباه مِّن قَبْلِهِمْ مِّن قَرْنٍ پيش از ايشان از گروه گروه مَكْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ كِه ايشان را در زمين جاي داديم و توان، مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ أَنچِه شما را نداديم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ و فرو گشاديم بر ايشان باران مِدْرَاراً هَموار بهنگام، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِّن تَحْتِهِمْ و جويها روان كرديم زير ايشان، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ هلاك كرديم ايشان را بگناهان ايشان وَ أَنْشَأْنَا مِّن بَعْدِهِمْ و در گرفتيم از پس ايشان قَرْنًا آخِرِينَ (۶) گروهی ديگران.

وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرو فرستاديمي: بر تو كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ نَامِهْ اِي در كاغذِي فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ و ايشان مي پاسيدندي بدستهاي خويش، لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَافِرَانِ كَفْتَنَدِي: اِن هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) نيست اين مگر جادويي آشكارا.

وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ و گفتند كِه چرا فرو نفرستادند برو فريسته، وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستاديمي فريسته اِي لَقَضَى الْأَمْرُ كَار بَرگزاردندي، ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) و ايشان را درنگ ندادندي.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر آن فرو فرستاده فريسته اِي كرديمي بصورتي، لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا آن فريسته صورت مردی كرديمي وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ و كار بر ايشان پوشيده داشتيمي آن گه مَا يَلْبَسُونَ (۹) آنچه هم اكنون براي ايشان پوشيده است.

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرَسُولٍ مِّن قَبْلِكَ و افسوس كردند با فرستادگان پيش از تو، فَحَاقَ تَا فَرَا

سرنشست بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ ايشان را که افسوس کردند از ايشان ما كانوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۰) آن روز و آن کار و آن چیز که افسوس میکردند بآن.

قُلْ بگوی سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین ثُمَّ انظُرُوا پس درنگرید، كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۱) که سرانجام دروغ زن گیران چون بود!

قُلْ بگوی لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کراست هر چه در آسمانها و در زمینهاست؟ قُلْ لِلَّهِ هم تو گوی که خدای را است، كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بنوشت بر خویشتن بخشودن لِيَجْمَعَنَّكُمْ بهم می آرد شما را و بهم خواهد آورد شما را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز، لَا رَيْبَ فِيهِ گمان نیست در آن، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ايشان که خویشتن را زیانکار کردند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) ايشان آنند که بنگرویده‌اند.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و او راست هر هستی که می آرام گیرد در شب و روز، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) و اوست شنوا و دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ ااین رُویت علم و اخبار است، کافران مکه را میگوید: نمی دانند و خبر نکرده‌اند ايشان را که ما پیش از ايشان از عهد آدم تا به نوح، و پس از نوح از عاد و ثمود و امثال ايشان از آن جهانیان و جهان داران چند هلاک کردیم، پس از آنکه ايشان را دسترس دادیم، و در زمین ممکن گردانیدیم، با خواسته فراوان و تن‌ها آبادان، و زندگانی دراز، و بطش تمام، و تمکین در بلاد و اقطار.

قرن نامی است گروهی را که در یک عصر باشند بهم مقترن، پیوسته یکدیگر، و در میان ايشان پیغامبری بود، یا خلیفه‌ای که بجای پیغامبر بود، یا طبقه‌ای از اهل علم که مرجع دین در آن با ايشان بود، تا این طبقه و آن گروه بر جای باشند پیوسته آن را قرن گویند، اگر روزگارشان دراز بود یا اندک هر دو یکسان بود، و دلیل بر این قول مصطفی (ص) است: «خیرکم قرنی» یعنی اصحابه، «ثم الذین یلونهم»، یعنی التابعین، «ثم الذین یلونهم» یعنی الذین اخذوا عن التابعین.

و روا باشد که روزگاری بر شمرده آن را نامزد کنند، پس اختلافست میان علما در کمیت آن. قومی گفتند: هشتاد سال. قومی گفتند: هفتاد. قومی گفتند: شصت. قومی گفتند: چهل،

و اصحاب حدیث بیشترین بر آنند که صد سال بود، لقول النبی (ص) لعبد الله بن بسر: «بعیش قرنا»، فعاش مائة سنة.

مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ حَقِيقَتِ تَمَكِينِ رَاسِتِ دَاسْتِنِ آلتِ وَ عَدْتِ وَ قَوْتِ اسْتِ. اِگر كَسِي قَدْرَتِ كِتَابَتِ دَارِدِ، وَ آلتِ وَ سَازِ آن نَدَارِدِ، مَتَمَكِّنِ نَبُودِ، چُون سَازِ وَ آلتِ رَاسِتِ شَدِ تَمَكِّنِ حَاصِلِ شَدِ، وَ تَعَذَّرِ بَرِخَاسْتِ، پَسِ قَدْرَتِ ضَدِ عَجْزِ اسْتِ، وَ تَمَكِّنِ مَنَافِي تَعَذَّرِ. وَ قِيلَ: مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ أَيِ اعْطَيْنَاهُمْ مَنِ نَعِيمِ الدُّنْيَا وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ مَنِ اِهْلَاهَا مَا لَمْ نَعْظَمْكُمْ. وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ سَمَاءَ اَيْنِجَا بَارَانَ اسْتِ. اَزِ بَهِرِ آنِ اَيْنِ نَامِ بَرِ بَارَانَ نَهَادَنَدِ كِهْ اَزِ زَبَرِ مِي آيِدِ. مِذْرَاراً يَعْنِي مَتَتَابِعَا، مَنِ الدَّرُورِ، وَ هُوَ كَثْرَتُهُ، مَنِ دَرِ يَدِرِ. مَدْرَارِ نِهْ اَنَسْتِ كِهْ شَبِ وَ رُوزِ پِيوسْتِه رِيْزَانَ بُوَدِ، بَلَكِهْ بُوَقْتِ حَاجَتِ اَزِ پَسِ يَكْدِيْگَرِ چَنَانَ كِهْ لَاقِقِ بُوَدِ، وَ سَبَبِ نَعْمَتِ بَاشَدِ، رِيْزَانَ بُوَدِ. وَ مَدْرَارِ اسْمِي اسْتِ اَزِ اسْمَاءِ مِبَالِغَتِ، وَ هُوَ مِفْعَالُ مَنِ الدَّرِّ، يُقَالُ دِيْمَةُ مَدْرَارِ اِذَا كَانَ مَطْرَهَا كَثِيْرًا دَارَا، وَ هُوَ كَقَوْلِهِمْ امْرَأَةٌ مَذْكَارٌ، اِذَا كَانَتْ كَثِيْرَةَ الْوَالِدَةِ فِي الذَّكَوْرِ، وَ كَذَلِكَ مِيْنَاثُ فِي الْاِنَاثِ.

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ يَعْنِي فَعَدَبْنَاهُمْ بِتَكْذِيْبِهِمْ رَسْلَهُمْ، وَ يُقَالُ: اِهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُوْرَطَةَ وَ الْعِيُوْبَ الْمَسْخُوْطَةَ، حَتَّى اِخْذَوْا، فَلَمْ يَجِدُوْا خِلَاصًا وَ لَا مَنَاصًا وَ لَا مَعَاذًا وَ لَا مَلَاذًا.

قال ابو هريرة سمعت النبي (ص) يقول: «انما انتم خلف ماضين، و بقية متقدمين، كانوا اكثر منكم بسطة و اعظم سطوة، از عَجُوا عَنْهَا اسْكُنْ مَا كَانُوا اِيْهَا، وَ غَدَرْتِ بِيْهِمْ اَوْثَقُ مَا كَانُوا بِهَا، فَلَمْ يَغْنِ عَنْهُمْ قُوَّةُ عَشِيْرَةٍ، وَ لَا قَبْلَ مِنْهُمْ بِذَلِ فِدِيَّةٍ، فَارْحَلُوا اِنْفَسَكُمْ بَزَادٍ مَبْلُغٌ قَبْلَ اَنْ تَوْخَذُوا عَلَيَّ فِجَاءَةً، وَ قَدْ غَفَلْتُمْ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ».

ثم قال: وَ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا اٰخَرِيْنَ اَيِ خَلَقْنَا مِنْ بَعْدِ هَلَاكِهِمْ قَوْمًا اٰخَرِيْنَ، فَسَكَنُوا دِيَارَهُمْ خِيْرًا مِنْهُمْ، وَ بَعَثَ اِيْهِمُ الرِّسْلَ. اَيْنِ اَنَسْتِ كِهْ قَبْطِيَانَ رَا بَابَ بَكْشَتِ بَا فَرَعُوْنَ، وَ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ رَا بِجَايِ اِيْشَانَ نَشَانَ، كَفَتْ: «كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ. فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظَرِيْنَ»، وَ قَوْمِ نُوْحٍ رَا بِطُوْفَانَ هَلَاكِ كَرْدِ، وَ گروهي ديگر را ساكنان زمين كرد، اَنَسْتِ كِهْ كَفَتْ: «اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ وَ اِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِيْنَ. ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا اٰخَرِيْنَ». قومي ديگر را بصيحه جبرئيل هلاك كرد، وَ دِيْگَرَانَ رَا بِجَايِ اِيْشَانَ

نشانند، چنان که گفت فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ.

رب العالمین کفار مکه را میگوید که: آن بطش و بأس و قوت و ملک و نعمت که آن جهانداران را دادیم شما را ندادیم، و آن تمکین که ایشان را کردیم شما را نکردیم، با این همه چون پیغامبران را دروغ زن داشتند، و سر کشیدند، و نافرمانی کردند، ایشان را بآن گناه که کردند فرا گرفتیم، و کشتیم، و دیگران را بجای ایشان نشانیدیم، یعنی که از شما نیز هر کس که راه ایشان گیرد، روز ایشان بیند. این آیت حجت است بر منکران بعث، از آن روی که رب العالمین چون قادر است که قومی را هلاک کرد، و گروهی دیگر را آفرید، و بجای ایشان نشانند، قادر است که این عالم را نیست گرداند و دیگر عالمی آفریند، و قادر است که هلاک کند، و باز دیگر باره باز آفریند.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ مُقَاتِلٍ وَكَلْبِي كَفْتُنْدُ: این آیت در شأن النضر بن الحارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خوید آمد، که گفتند: یا محمد لن نؤمن لك حتى تأتينا بكتاب من السماء نعاينه، و معه اربعة من الملائكة يشهدون عليه انه من عند الله، و انك رسوله. گفتند: ما ایمان نیاریم ای محمد تا آن گه که کتابی آری از آسمان که آن را معاینه بینیم، و با وی چهار فریشته که گواهی دهند که آن کتاب از نزدیک خداست، و تو رسول خدایی. رب العالمین گفت: وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ اِی فِی صَحِيفَةٍ مَكْتُوبًا مِنْ عِنْدِي، فَنَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَيَانًا وَ مَسُوهُ بَايْدِيهِمْ، لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ.

خبر داد رب العزة که اگر هم چنان که خواسته اند فرو فرستیم، ایشان گویند: این سحری آشکار است و هم نپذیرند، هم چنان که انشقاق قمر در خواستند، آن گه گفتند: «هذا سحر مستمر». قال عطا: لقالوا هو سحر لما سبق فيهم من علمي.

وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ هُمُ اِيشَانِ كَفْتُنْدُ كِه چِرا از آسمان فریشته فرو نیاید که ما صورت وی به بینیم، و گواهی دهد برسالت وی؟ رب العالمین گفت: وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا يَعْنِي فِی صُورَتِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ اِی لِمَاتُوا جَمِيعًا حِين رَأُوا الْمَلِك.

اگر فریشته ای فرو آمدی و ایشان بدیدندی، همه بمردندی، و ایشان را زمان ندادندی، که

آدمی فریشته را روز مرگ ببند. قتاده گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنُوا لَقَضَى الْأَمْرَ أَي لَا هَلَكُوا بِعَذَابِ الْأَسْتِيصَالِ، و لم یناظروا کسنة من قبلهم ممن طلبوا الآيات فلم یؤمنوا. میگوید اگر فریشته‌ای فرو آید و ایشان ایمان نیارند، ایشان را هلاک کنیم، و عذاب فرستیم، بی آنکه ایشان را مهلت دهیم یا با توبه گذاریم، هم چنان که واپسینیان کردیم، آن گه که آیات درخواستند، و آن گه ایمان نیاوردند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا يَعْنَى و لو جعلنا المنزل ملكا لجعلناه صورة الملك رجلا لانهم لا يستطيعون ان يروا الملك فى صورته، لان اعين الخلق تحار عن رؤية الملائكة، و لذلك كان جبرئيل (ع) يأتى النبى (ص) فى صورة دحية الكلبي، و كذلك تسور محراب داود فى صورة رجلين يختصمان اليه، و رآهم ابراهيم على صورة الضيفان. وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ أَي و لخلطنا عليهم ما يخلطون على انفسهم حتى يشكوا فلا يدروا ملك هو ام آدمى؟

معنى این دو آیت آنست که اگر ما فریشته در صورت خویش فرستادیم، ایشان طاقت دیدار وی نداشتندی و بمردندی، و اگر فریشته را در صورت مردی فرستادیم این لبس و شبهت که بر ایشان است اکنون، همان بر جای بودی، و پس کار آن بریشان پوشیده و آمیخته می داشتیمی، ایشان را همان بودی که اکنون، که مردی می بینید در صورت خویش، یقال: لبست الامر على القوم البسهم، اذا شبهته عليهم و اشكلته عليهم، و كانوا هم يلبسون على ضعفهم فى امر النبى (ص) فيقولون: انما هذا بشر مثلكم، فقال تعالى: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا فَرَأَوْا الْمَلِكَ رَجُلًا لَكَانَ يَلْحَقُهُمْ فِيهِ مِنَ اللَّبْسِ مِثْلَ مَا لَحِقَ ضَعْفَهُمْ مِنْهُ.

پس مصطفی (ص) را تسلی داد، و کافران را تحذیر کرد، گفت: وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ دَرِينِ آيَةِ اسْتَهْزَا و سخریت در یک معنى نهاد، گفت: یا محمد امتهای گذشته برسولان ما همان استهزا کردند که اهل مکه با تو کردند، فَحَاقَ أَي نزل و حل، و قیل احاط و اشتمل، ای احاط بهم عقوبة ذلك، بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ أَي احاط بهم العذاب ما كانوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بِالرُّسُلِ و الكتاب، و يقال يستهزءون بأن العذاب غير نازل بهم، و قیل معناه: حاق بهم عاقبة استهزائهم.

آن گه گفت: یا محمد قُلْ سَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ این مستهزیان را گوی: سبِّروا فِي الْأَرْضِ، ای

سافروا، ثم انظروا فاعتبروا كيف كان عاقبة المكذبين، فسترون آثار وقائع الله بهم، كيف اهلكهم و قتلهم بالوان العقوبة و النقم مثل عاد و ثمود.

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ كَفَارِ مَكَّةَ رَا دَرِيْنَ آيْتِ تَحْذِيْرِ مِيكَنْد، و پند ميدهد كه بترسيد و پند پذيريد و عبرت گيريد. باين رفتگان و گذشتگان كه رسولان را دروغ زن گرفتند، و استهزا كردند، بنگريد كه بچه روز رسيدند و چهديدند! شما نيز اگر همان كنيد همان عذاب و همان نقمته بينيد! و بدان كه نظر در قرآن بر چند وجه است: يكي نظر فكرت، و ذلك في قوله: وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ. همانست كه گفت: فَانظُرْ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ اى تفكر في النجوم وجه دوم نظر عبرت است، چنان كه گفت: فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ، أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا وَ قُلُوبُهُمْ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا. سوم نظر انظار است، چنان كه گفت: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان كه گفت: وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان كه گفت: وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رؤيت است، چنان كه گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَان اجابوك و الا قُلْ لِلَّهِ يَا مُحَمَّد ايشان را بگوى: آنچه در هفت آسمان و هفت زمين است آفريده و ساخته، ملك و حق كيست؟

اگر ايشان جواب دهند و الا هم تو جواب ده كه ملك و ملك خداست، كه خداوند همگانست و آفريدگارشان، و غير ايشانست. از روى جبروت و عظمت سخن درگرفت آن گه بتلطف باز آمد، و خلق را بر انابت و توبت خواند، گفت: كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بِرِ خود رحمت نبشت، و واجب كرد بر خود كه رحمت كند بر امت محمد (ص).

و معنى رحمت درين آيت آنست كه بتكذيب و كفر ايشان زود عذاب نكند، و خسف و مسخ و تعجيل عقوبت كه پيشينان را كرد ايشان را نكند، و توبه بر ايشان عرض كند، يا توبه كنند، يا پس تاخير عقوبت كند تا بقيامت. اينست كه گفت: لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. برين وجه سخن اينجا تمام گشت، پس بر سبيل ابتدا گفت: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، بحكم آنكه در ليجمعنكم همه خلق را فراهم گرفت آشنا و بيگانه، و در الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بيگانگان و اشقيا را از ايشان بحكم باز بريد، گفت: فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ معنى

آنست که زیان کار آن روز آنست که مؤمن نیست. و روا باشد که سخن اینجا تمام شود که «عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»، پس بر سبیل استیناف گوید: لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اَي و اللّٰه ليجمعنكم اى ليضمنكم الى هذا اليوم الذى انكرتموه، و ليجمعن بينكم و بينه، رد است بر منکران بعث، ميگويد: و اللّٰه که شما را با هم آرد با اين روز قيامت که آن را منکر شده ايد و جمع کند میان شما و میان وی. و روا باشد که الى بمعنى فى باشد: ليجمعنكم فى يوم القيامة او ليجمعنكم فى قبوركم الى يوم القيامة.

اخفش گفت: الَّذِينَ خَسِرُوا اين الذين بدل كاف و ميم است که در ليجمعنكم گفت، و معنى آنست که: روز قيامت اين مشرکان که بر خود زيان کردند، که قيامت و بعث را منکر گشتند، ايشان را زنده گرداند و با هم آرد.

و بدان که «کتب» در قرآن بر چهار وجه آيد: يکى بمعنى فرض و واجب، چنان که در سورة البقره گفت: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اى فرض عليكم ذلك.

همانست که درين موضع گفت: كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اى فرض و واجب، و در سورة النساء گفت: لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ اى فرضت و اوجبت.

وجه دوم: «کتب» بمعنى «قضی»، چنان که در سورة المجادله گفت: كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ همانست که در سورة الحج گفت: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ، و در آل عمران گفت: لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ، و در سورة التوبة گفت: لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا اى قضی اللّٰه لنا.

وجه سوم: «کتب» بمعنى «جعل»، چنان که در سورة المجادله گفت: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ يعنى جعل فى قلوبهم الايمان، و در آل عمران و در سورة المائدة گفت: فَأَكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اى فاجعلنا مع الشاهدين، و در سورة الاعراف گفت: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اى اجعلها.

وجه چهارم: بمعنى امر، و ذلك فى قوله: ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ اى امرکم اللّٰه ان تدخلوها. و جمله اين معانى متفرع است بر آن اصل که رب العالمين در لوح محفوظ نبشت، و مصطفی (ص) گفت: «لما قضی اللّٰه الخلق کتب فى کتاب فهو عنده فوق

العرش: ان رحمتی سبقت غضبی».

و قال مجاهد: اول ما كتبه الله عز و جل فى اللوح كتب فى صدره ان لا اله الا الله، محمد عبد الله و رسوله، فمن آمن بالله و صدق بوعده و اتبع رسوله ادخله الجنة. وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ كَلْبِيْ كَقِيْلَتِ: اين آيت بدان آمد كه كافران گفتند: يا محمد تو ما را از دين پدران كه برميگرداني، و با ديني ديگر دعوت مي كني، از آنست كه ترا خواسته دنوي نيست، و ترا بمعاش حاجت است، اگر از آنچه مي گويي باز گردى، ما ترا معاش تمام دهيم، و از همه بي نياز كنيم. رب العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد: وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اين عبارتست از هر چه آفريده در مكونات و محدثات، يعنى ما اشتمل عليه الليل و النهار، و قيل ما يمر الليل و النهار.

محمد بن جرير گفت: كل ما طلعت عليه الشمس و غربت فهو من ساكن الليل و النهار. و گفته اند: خلائق بر و بحر بعضى آنست كه: يستقر بالنهار و ينتشر بالليل، و بعضى آنست كه: يستقر بالليل و ينتشر بالنهار. و اينجا فراهم گرفت بنظم مختصر، تا همه در تحت آن شود، و در لفظ ايجاز و اختصار بود، و اين از آن جمله است كه مصطفى (ص) گفت: «بعثت بجوامع الكلم و اختصر لى الكلام اختصارا».

قومی گفتند: درين آيت اضماری است، يعنى و له ما سكن و تحرك فى الليل و النهار، فحذف للاختصار، كقوله «سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» اراد به الحر و البرد، كذلك هاهنا. ثم قال: هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اى السميع لما يقول العباد، لا يخفى عليه شىء من اقاويلهم و حركاتهم، و ما اسروا و ما علموا، العليم باعمالهم فلا يفوته منها شىء، و العليم بهم حيث حلوا و نزلوا و استقروا فى الليل و النهار، و يقال السميع لحزور الجباه و رمز الشفاه، و جرى لمياه، العليم بخفيات الغيوب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ الْاِيَةِ.

تیرشان پروین غسل بود و سنانشان خون نگار	در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک
نیزه‌هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار	ببگرید اکنون بنات التبعش وار از دست مرگ
تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار.	سر بخاک آورد امروز آنکه افسر بود دی

جلال احدیت خیر می‌دهد از کمال عزت خویش، و بی‌نیازی وی از خلق خویش، و راندن حکم قهر بر ایشان بمراد خویش، می‌گوید: این مشرکان مکه خود در ننگرند، و عبرت در نگیرند بحال آن جباران و گردنکشان، که پروزگار خویش در دنیا ازینان برتر بودند، و بطش ایشان سخت‌تر، و بجای خویش متمکن‌تر، که ما ایشان را چون هلاک کردیم! و از خان و مان و وطن چون برانداختیم! خانه‌های پر نقش و نگار بگذاشتند، و بساطهای تکبر و تجبر درنوشتند، خسته دهر گشته، و در گرداب حسرت بمانده، جهان از خاک ایشان پرگشته، و نام و نشان ایشان از جهان بیفتاده: «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؟» ای مسکین! زیر هر قدمی از آن خویش اگر باز جویی بسی کلاه ملوک را بیابی. و در هر ذره‌ای ازین خاک اگر بجویی هزاران دیده مدعیان این راه بینی، که این ندا می‌دهد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»:

صاح هذی قبورنا تملأ الأرض	ض فأین القبور من عهد عاد
خفف الوطء ما اظن ادیم ال	ارض الا من هذه الاجساد
و قبیح منا و ان قدم العه	د هوان الآباء و الاجداد
رب لحد قد صار لحدا مرارا	ضاحک من تراحم الاضداد
فاستل الفرقدین عمّا احسا	من قبیل و آنسا من بلاد
کم اقاما علی ابیضاض نهار	و أضاء المدلیج فی سواد

آن‌گه در آخر آیت گفت: وَ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ یعنی اورثناهم مساکنهم، و اسکنناهم اماکنهم، سنة منا فی الانتقام امضیناها عن اعدائنا، و عادة فی الاکرام اجریناها لاولیائنا.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ کِتَابًا فِی قِرطاسِ الْآیَاتِ سَبَاقٍ وَ سَبَاقٍ هَر سَه آیت اخبار است از کمال قدرت بر هر چه خواهد، چنان‌که خواهد، بی مشاورت و بی مزاحمت.

حکم کرد قومی را بضاللت، و فرو بست بر ایشان در رشد و هدایت. اگر صد هزار دلیل پیش ایشان نهد، و چراغ شریعت بزبان نبوت در ره ایشان برافروزد، نه آن دلیل بینند، و نه بآن راه روند، که نه دیده عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده، و قسمت چنان رفته، و العبرة بالقسمة دون الاعتبار و الحجة.

پیر طریقت گفته: «آه از روز اول! اگر آن روز عنایت بود، طاعت سبب مثبت است، و معصیت سبب مغفرت، و اگر آن روز عنایت نبود، طاعت سبب ندامت است، و معصیت سبب شقاوت. شکر که شیرین آمد نه بخویشتن آمد، حنظل که تلخ آمد نه بخویشتن آمد. کار نه بآنست که از کسی کسل آید، و از کسی عمل، کار آن دارد که شایسته خود که آمد در ازل. الهی گر در کمین سر تو بما عنایت نیست، سرانجام قصه ما جز حسرت نیست.»

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ سَأَلْتُهُمْ يَا مُحَمَّد! هل في الدار دبار؟ و هل للكون في التحقيق عند الحق مقدار؟ فان بقوا عن جواب يشفى، فقل الله في الربوبية يكفى. خدا و بس، دیگر همه هوس، الهی! نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو، همه توی و بس. سبحان الله! جهانی پر از چیز و پر از کس! همه بیکیار براندازد در یک نفس! مرا صد دیده در نظاره این کار نه بس.

كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ يَبِش از آنکه بآفرینش محدثات و ابداع کائنات مبدأ کرد، در دار الضرب غیب این سکه رحمت بر نقد احوال و اعمال بندگان زد که: «انی انا الله لا اله الا انا»، «سبقت رحمتی غضبی»، و فردا روز محشر بر سر بازار قیامت سید (ص) این ندا میکند که: پادشاه! مشتی عاصیانند! دستور باش تا قرطه رحمت تو در ایشان پوشانم، که تو گفته‌ای: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. خداوندا! روز بازار این گدایان است. ما چون ایشان را بکمند دعوت می‌گرفتیم، بسیاری وعده‌هاشان داده‌ایم. خداوندا! محمد را در روی این جمع بی‌عدد شرمسار مکن، وعده‌ای که از رحمت و کرم تو بایشان داده‌ام تحقیق کن، که خود گفته‌ای: یا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، و از درگاه جلال نداء کرم بنعت رحمت می‌آید که: یا محمد! کار امت تو از سه بیرون نیست: یا مؤمنان‌اند، یا عارفان، یا عاصیان. اگر مؤمنان‌اند در آرزوی بهشت، اینک بهشت ما، و اگر عاصیان‌اند در آرزوی رحمت، اینک رحمت و مغفرت ما، و اگر عارفان‌اند در آرزوی دیدار اینک دیدار ما. راه بنده آنست که پس ازین زبان حمد و ثنا بگشاید، و بنعت تضرع و افتقار در حالت انکسار پیوسته می‌گوید: ای نزدیکتر بما از ما؟ و ای مهربان‌تر از ما بما؟ و ای نوازنده ما بی‌ما! بکرم خویش نه بسزای ما، نه بکار ما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما، هر چه ما کردیم تاوان بر ما، هر چه

تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای ما، بخود کردی نه برای ما. وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْحَادِثَاتِ لِلَّهِ مُلْكًا وَ بِاللَّهِ ظُهُورًا وَ مِنَ اللَّهِ بَدَأُ وَ إِلَى اللَّهِ رُجُوعًا، وَ هُوَ السَّمِيعُ لِأَنِّينَ الْمُشْتَاقِينَ، الْعَلِيمُ بِحَنِينِ الْوَاحِدِينَ. گفته‌اند که شب تاریکی عام است گرد عالم در آمده، و روز روشنایی عام است بهمه عالم رسیده، و پیش از آفرینش عالم، و پیش از آفرینش نور و ظلمت نه شب بوده و نه روز بوده، و در بهشت هر چند که آفتاب نباشد، اما همه روز بود، که روشنایی عام بحقیقت آنجا بود، و هر چه بالله نزدیکتر آنجا نور و ضیا تمامتر. عبد الله مسعود گفت: ان ربکم لیس عنده لیل و نهار، نور السماوات من نور وجهه.

و در آثار بیارند که رب العالمین فریشته‌ای عظیم آفریده، و شب در یک قبضه او کرده، و روز در دیگر قبضه، هر گه که آن فریشته یک قبضه فراز کند، و یکی باز کند، سلطان روز بود، و چو دیگر قبضه باز کند، و این یکی فراز کند، سلطان شب بود. از روی اشارت میگوید: قرص آفتاب را در قبضه ملک نهادم، اما دل دوستان بکس ندادم. ملک را بر دل دوستان ما تصرف و قدرت نیست، قرص آفتاب را در قبضه ملک می‌دان، و دل دوستان در قبضه ملک جل و علا، که مصطفی (ص) گفته: «قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن».

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ بَغْوًا غَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا جز از الله خدای گیرم فاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کردگار آسمانها و زمینها وَ هُوَ يُطْعَمُ وَ اوست که میخوراند وَ لَا يُطْعَمُ وَ او را نخوراند، قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بِغَوٍّ مَرًّا فرمودند أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ که نخست کس باشم که گردن نهد، وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) و هان که از انباز گیرندگان نباشی.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ بَغْوًا که من می‌ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر گردن کشم از خداوند خویش، عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) ترسم از عذاب روزی بزرگوار. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ هر که آن عذاب از او بگرداند آن روز، فَقَدْ رَحِمَهُ بِيخْشُودَ اللَّهُ بر وی وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶) و آنست آن پیروزی آشکارا.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا وَ اگر بتو رساند خدای گزندى فَلَا كَاشِفَ لَهُ باز برنده نیست آن

رَا إِلَهًا هُوَ مَگر هم او، وَ إِنِ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر بتو رساند نیکی، فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*
(۱۷) او آنست که بر همه چیز توانا است.

وَ هُوَ الْقَاهِرُ اوست فرو شکننده و کم آورنده فَوْقَ عِبَادِهِ زبر رهیگان خویش وَ هُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ (۱۸) و اوست دانای آگاه.

قُلْ أَىُّ شَيْءٍ بَگُو چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً که گواهی آن مهتر همه گواهیها است؟ قُلِ اللَّهُ
بَگُو که آن چیز الله است شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ گواه است میان من و میان شما وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ
وَ بَمَن پيغام کردند هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن است لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ تا شما را آگاه کنم بآن، وَ مَنْ بَلَغَ
وَ هر که رسد أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ شما می گواهی دهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى که با الله
خدایان دیگرند، قُلْ لَا أَشْهَدُ بَگُو من باری گواهی ندهم قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ بَگُو اوست
که خدایی است یگانه، وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) و من بیزارم از هر چه انباز
میگیرید.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ایشان را کتاب دادیم يَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول را كَمَا
يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنان که پسران خویش را می شناسند، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ ایشان که
زبان کار ماندند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) حق می نشناسند و نمی پذیرند و نمی گروند.
وَ مَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از آن کس که دروغ نهد
بر خدای او كَذَبَ بآيَاتِهِ یا دروغ شمارد سخنان وی، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) هرگز
نیک نیاید و نه پیروز ستمکاران بر خویشان.

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و آن روز که برانگیزیم ایشان را همه، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا پَس
گوئیم ایشان را که مشرک بودند أَيْنَ شَرَكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) کجااند این انبازان
با من که می گفتند بدروغ.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ آن که نبود عذر ایشان که گویند إِلَهًا أَنْ قَالُوا مَگر آنکه گویند وَ اللَّهُ رَبُّنَا
وَ بِاللَّهِ خدایند ما ما كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) که ما هرگز انبازگیران نبودیم با خدای.

انظُرْ درنگر یا رسول من! كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ چون دروغ گفتند بر خویشان! وَ ضَلَّ
عَنَّهُمْ و چون گم گشت از ایشان ما كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) آنچه بدروغ در دنیا میگفتند!

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلْتَأْخِذُوا بِالْبَنَاتِ وَالْبَنَاتِ نَزُولِ آيَاتِ الْكُفْرَانِ قَرِيشِ رَسُولِ (ص) را دعوت کردند با دین پدران خویش، رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد که: یا محمد! ایشان را بگو که جز از الله خدای گیرم بمعبودی؟ یا کردگاری شناسم بکار رانی؟ یا مولایی پسندم بنگهبانی؟ یعنی نکنم این، و نپسندم چنین، که کردگار و آفریدگار آسمانها و زمین خداست. «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای خالقهما ابتداء و انشاء. و حقیقت فطرت ابتداء خلقت است. ابن عباس گفت: معنی فطرت نمی دانستم، تا آن گه که دو اعرابی خصومت گرفتند در چاهی، یکی گفت: انا فطرتها، یعنی انشأت حفرها ابتداء، فعلت انه مبتدی الخلقه، و منه قول النبی (ص): «کل مولود یولد علی الفطرة».

درین خبر اشکالی است و غموضی، که لا بد است کشف آن کردن، و پرده غموض از روی آن برگرفتن، و بیان کردن، و آن آنست که بنزدیک اهل قدر فطرت درین خبر بمعنی دین و اسلام است، بقول ایشان این مناقض است مر آن را که مصطفی (ص) گفت: «الشقی من شقی فی بطن امه، و النطفة اذا انعقدت بعث الله اليها ملكا يكتب اجله و رزقه، و شقی او سعید، و انه مسح ظهر آدم، فقبض قبضة، فقال: الى الجنة برحمتی، و قبض اخرى فقال الى النار و لا ابالی».

و بمذهب اهل سنت اینجا بحمد الله هیچ تناقض نیست، از بهر آنکه معنی فطرت نه اسلام است که ایشان میگویند، بلکه ابتداء خلقت است، قال الله تعالى: فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای مبدءها و منشئها، و قال تعالى: فَطَرَتَ اللَّهُ النَّاسَ الْفِطْرَةَ الَّتِي خَلَقَ النَّاسَ عَلَيْهَا فِي الْإِبْتِدَاءِ. و آن فطرت آن عهد است که روز میثاق بر فرزندان آدم گرفت، و گفت: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» ایشان گفتند: «بلی». اکنون هر فرزند که در این عالم بوجود آید، بر حکم آن اقرار اول آید، و مقرر باشد که او را صانعی و مدبری است، هر چند که او را بنامی دیگر میخواند، یا غیر او را می پرستد. در اصل صانع خلاف نیست، يقول الله تعالى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. خلاف در صفت می افتد، بعضی مر صانع را صفت کنند بچیزی که نه سزای وی آنست، و بعضی غیر او را می پرستند تا سبب تقریب ایشان بود بوی، و بعضی غیر صانع بصانع می کنند چون زن و فرزند تعالی

اللَّهُ عن جميع ذلك علوا كبيرا.

اکنون هر مولود که اندرین عالم، می‌گوید بر آن عهد و میثاق و گفتار اول می‌آید، که آن روز گفت: بلی، و ازینجا گفت مصطفی (ص) حکایت از کردگار جل جلاله و عم نواله که: «خلقت عبادی حنفاء، فأحالتهم الشياطين عن دينهم، ثم تهوّد اليهود ابناءهم، و تمجّس المجوس ابناءهم، ای یعلّمونهم ذلك».

میگوید: من بندگان را بر حکم اقرار اول آفریدم، شیاطین ایشان را از دین بیفکندند. جهودان مر پسران خود را جهودی می‌آموزند، و گبران همچنین پسران را گیری می‌آموزند، و از آن اقرار و عهد می‌برگردانند. جهود فرزند خویش را جهودی آموزد، اما جهود نکند، و نتواند، بلکه خدای عز و جل وی را جهود کرد در ازل، و ترسا و مشرک هم چنان.

و بدان که آن بلی گفتن روز میثاق اقراری مجرد است، که بدان اقرار اندر دنیا حکمی لازم نیاید، و سبب ثواب نباشد، نه بینی که اطفال مشرکان را اندر دنیا حکم پدران و مادران است اندر دین کافری؟ که فرزندان را از ایشان جدا نکنند، و چون بمیرد بر وی نماز نکنند، و چون بدست مالک مسلمانان افتد بحکم بردگی او را حکم دین مالک دهند، و بر وی نماز کنند چون بمیرد بظاهر حکم، و در کافری و مؤمنی وی خدای را علم است و بس، قال النبی (ص) «اعلم بما كانوا عاملين».

وَهُوَ يُطْعِمُهُ ای هو یرزق الخلق، کقوله: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ».

«وَلَا يُطْعِمُهُ» ای لا یرزق، کقوله: «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ» قتیبی گفت: معناه ما ارید ان يطعموا احدا من خلقی، لان من اطعم احدا من عیالک فقد اطعمک. قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ای اول من اخلص العبادة فيه من اهل زمانه، و لَا تَكُونَنَّ ای: و قیل و لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی لا تكونن مع مشرکی اهل مکه علی دینهم.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي فَعَبَدْتُ غَيْرَهُ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ و هو يوم القيامة. مَنْ يُصْرَفُ بفتح یا قراءت حمزه و کسایی است و ابو بکر از عاصم، یعنی: یصرف الله عنه العذاب یومئذ. باقی بضم یا و فتح را خوانند، یعنی: من یصرف العذاب عنه یومئذ. میگوید: هر که

خدای تعالی از وی عذاب بگردانید در آن روز قیامت، خدای تعالی بر خود واجب کرد که بر وی رحمت کند، و وی را بیامزد، و بیهشت فرستد، وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ یعنی فازوا بالجنة، و نجوا من النار، و هو الظفر الظاهر.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا ضَرَّ أَيْنَمَا بيماری است و درویشی و درماندگی بهر بلاتی. میگوید: اگر از این انواع بلا چیزی بتو رسد کس را نیست، و نتواند که آن بلا و رنج باز برد مگر خدا، و اگر عافیتی رسد ترا و راحتی و نعمتی، نگر تا آن از خلق نه بینی، که آفریدگار آن خداست که وی بر همه توانا است. این آیت حث بندگان است بر شکر نعمت، و اعتقاد داشتن، که هر چه نعمت است همه موهبت خداست، و اسباب آن بتقدیر خداست، و رساننده آن از بندگان فرا کرده خداست. و همچنین اگر محنتی یا نعمتی رسد، از حکم خدا و تقدیر وی ببند نه از مخلوق، و به

قال النبي (ص) لعبد الله بن عباس: «يا غلام! احفظ الله يحفظك. احفظ الله تجده امامك. تعرف الى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة، و اذا سألت فاسئل الله، و اذا استعنت فاستعن بالله. قد مضى القلم بما هو كائن، فلو جهد الخلائق ان ينفعوك بما لم يقضه الله لك، لما قدروا عليه، و لو جهدوا ان يضروك بما لم يكتبه الله عليك لما قدروا عليه، و ان استطعت ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل، و ان لم تستطع فاصبر، فان في الصبر على ما تكره خيرا كثيرا. و اعلم ان النصر مع الصبر، و ان مع الكرب الفرج، و ان مع العسر يسرا».

وَ هُوَ الْقَاهِرُ اى القادر الذى لا يعجزه شىء، و لا يعتناض عليه شىء، و لم يزل عاليا لكل شىء، فهو القاهر فى العلو على خلقه، فهو فوق كل شىء، و علا كل شىء، فلا شىء اعلى منه. و معنى القهر الغلبة و الاخذ من فوق، تقول اخذتهم قهرا اى من غير رضاهم، و يقال: القاهر الامر بالطاعة من غير حاجة، و الناهى عن المعصية من غير كراهية، و المثيب من غير عوض، و المعاقب من غير حقد، لا يتشفى بالعقوبة، و لا يتعزز بالطاعة. وَ هُوَ الْحَكِيمُ بالعدل منه. فى كل قضاء يكون منه فى خلقه، الْخَيْرُ بما يعمل خلقه، فلا يخفى عليه شىء من اعمالهم.

قُلْ اى شىءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً مفسران گفتند که مشرکان مکه از این سران و سالاران قریش گفتند: یا محمد! تو دعوی نبوت و رسالت میکنی، و ما را بر دینی می خوانی که از

جهودان و ترسایان که کتاب داران اند یرسیدیم، و از کار تو برسیدیم، و گفتند: ندانیم او را، و نشناسیم، و ذکر وی بنزدیک ما و در کتاب ما نیست. اکنون کسی را بیار که بر رسالت تو گواهی دهد، و صدق تو ما را معلوم گرداند. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: قُلْ أَىُّ شَىْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً يَقُولُ اى شىء افضل و اعظم شهادة. این را دو وجه است از تأویل: یکی آنست که: قل شهادة اى شىء اكبر؟ بگو چه چیز است که گواهی آن مهتمتر و عظیمتر همه گواهی است؟ آن گه گفت: قُلِ اللّٰهُ هُم تو جواب ده، و بگو آن چیز الله است. دیگر وجه آنست که: قُلْ أَىُّ شَىْءٍ أَكْبَرُ بگو آن چه چیز است که مهتمتر و عظیمتر همه چیزها است؟ آن گه جواب داد: شَهَادَةُ قُلِ اللّٰهُ يَعْنِى: قل شهادة الله. بگو یا محمد! بگواهی دادن که آن مهتمتر چیزی الله است، و در هر دو تأویل این شىء الله است، خویشتن را شىء خواند، هم چنان که جای دیگر گفت: «أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ» یعنی خلقوا من غیر خالق؟ یعنی آفریده گشتند بی هیچ چیز؟ خویشتن را در قرآن این دو جای چیز خواند. و جهم صفوان گفت و اصحاب وی که: نه روا باشد که الله را شىء خوانی، و عرب کسی را چیزی خوانند، چنان که گویند: ما انت؟ چه چیزی تو؟ یعنی من انت؟ که کسی تو؟ و این در قرآن موجود است جایها.

آن گه گفت: شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ اى فهو شهيد بينى و بينكم بآنى رسوله.

و گفته اند: قل الله الذى عرفتم بأنه خالق السماوات و الارض يشهد لى بالنبوة. بگو آن خدای که شما معترفید که آفریدگار آسمان و زمین است، نبوت و رسالت من گواهی می دهد، و گواهی دادن وی حجتهاى روشن است که پیدا کرده، و قرآن معجزه که بمن فرو فرستاده، و شما از آوردن یک آیت مثل آن فرو مانده. اینست که گفت: وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ وَ قَدْ ظَهَرَ عَجْزُكُمْ عَنِ الْإِتْيَانِ بِآيَةٍ مِثْلِهِ، اى لأخوفكم يا اهل مكة بالقرآن.

وَمَنْ بَلَغَ اى و من بلغ اليه القرآن سواكم من العجم و غيرهم من الامم.

وَمَنْ بَلَغَ اى من معطوفست با كاف و ميم که در لاندرکم است. میگوید: تا آگاه کنم شما را و هر که رسد، یعنی هر که قرآن بوی رسید محمد رساننده است با و و حجت برو تا روز رستاخیز.

قال النبى (ص): «من بلغه القرآن فكأنما شافهته به»، ثم قرأ: لَأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، و قال

(ص): «با ایها الناس بلغوا عنی و لو آیه من کتاب الله فانه من بلغته آیه من کتاب الله فقد بلغه امر الله، اخذه او تركه».

و قال محمد بن كعب القرظی: من بلغه القرآن فكأنما رأى محمدا (ص) و سماع منه. و قال مجاهد: حیثما یأتی القرآن فهو داع و هو نذیر، ثم قرأ: لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، و قال انس بن مالك: لما نزلت هذه الاية كتب رسول الله (ص) الى كسرى و قیصر و النجاشی و كل جبار یدعوهم الى الله عز و جل: لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. نظیرش آنست كه گفت: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ. جای دیگر گفت: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ.

أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى استفهام است بمعنى جحد و انكار. آن گه گفت: قُلْ لَا أَشْهَدُ یعنی قل ان شهدتم انتم فلا اشهد انا، إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ابن جواب ایشانست كه گفتند: ما از جهودان و ترسایان پرسیدیم و ترا می شناسند، و گواهی نمی دهند، رب العالمین گفت: ایشان محمد را نیک می شناسند، و نعت و صفت وی میداند، كه در كتب خویش خوانده اند، وی را چنان شناسند كه پسران خود را در میان كودكان، پس هر دو اهل كتاب را نعت كرد، گفت: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ یعنی غبنوا انفسهم فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی لا یصدقون بآنه رسول.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا کیست كافرتر از آنكه بر خدای دروغ بندد؟ و ایشان آند كه الله گفت: وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ آمَرْنَا بِهَا. أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا دروغ شمارد سخنان وی؟! و ایشان آند كه قرآن را گفتند اساطیر الاولین است، یا معجزات رسول (ص) را تكذیب كردند، و دین وی دروغ شمردند، و ایشان جهودان اند و ترسایان. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ای لا یسعد من جحد ربوبیة ربه، و كذب رسله. وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا قِرَاءَتِ يَعْقُوبَ بِيَاءِ است، یعنی: یحشرهم الله جمیعا المؤمن و الكافر، و المعبود و العابد، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آن روز كه رب العالمین همه را برانگیزد و همه را با هم آرد هم مؤمن و هم كافر، هم عامد و هم معبود، و ایشان را سؤال توبیخ كند، گوید: این آلهتكم التی زعمتم فی الدنيا انها شركائی؟

كجانند آن خدایان شما كه در دنیا دعوی كردید كه انبازان من اند؟ و گفتید كه شفیعیان شما

بنزدیک من اند؟

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اى معذرتهم، ایشان را عذر نبود مگر آنکه گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. حمزه و كسایى و يعقوب لم يكن بيا خوانند، و فِتْنَتُهُمْ بنصب. ابن كثير و ابن عامر و حفص تكن بتا خوانند، و فتنتم برفع. باقى تكن بتا خوانند، و فتنتم بنصب. و معنى قراءات همه يكسانست، و حاصل آن توييح كافرين است بر شرک ایشان آن كس كه لم يكن بيا خواند از بهر تقديم فعل است بر اسم، واو كه فتنتم برفع خواند، فتنه اسم نهد و قول خبر، واو كه بنصب خواند فتنه خبر نهد و قول اسم. و پارسی فتنه آزمایش بود، و تأويل آن بر رسیدن بود. معنى آنست كه: ثم لم يكن جواب فتنتم، اى جواب فتننا اياهم، پاسخ بر رسیدن ما از ایشان نبود جز آنکه گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و آنجا كه گفت: وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا معنى آنست كه: ایشان خواهند كه شرک خود از الله نهان دارند، و نتوانند، و پنهان داشته نماند. معنى دیگر: ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اى لم يكن عاقبة افتتانهم بالاوثان، و حبهم لها، الا ان تبرؤا منها، و قالوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. حمزه و كسایى ربنا بنصب خوانند بر معنى دعا، يعنى: يا ربنا! ثم قال: انظر يعنى اعجب يا محمد! اين شگفت نگر كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ كه چون دروغ گفتند بر خويشتن در آن تبرئت و تزكيت كه كردند! وَ ضَلَّ عَنْهُمْ يعنى و كيف ضل عنهم! ما كانوا يفترون اى يكذبون على الله ان معه شريكاً.

قال مقاتل بن سليمان: اذا جمع الله الخلائق يوم القيامة و رأى المشركين معه رحمة الله و شفاعة الرسول، يقول بعضهم لبعض: تعالوا نكنتم الشرك لعلنا ننجو مع اهل التوحيد، فيقول الله لهم: اَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ فيقولون: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، فيختم الله على افواههم، و تشهد جوارحهم عليهم بالكفر. فلذلك قوله: وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا يعنى الجوارح. قال الله تعالى: وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَلَايَةَ، و قال عز و جل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَيَّ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ يعنى كل جوارح الكافر على جسده بالكفر شاهدة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ اَتَّخِذُ وَلِيًّا ابعده ما اكرمنى بجميل ولايته اتولى غيره؟! و بعد ما وقع على ضياء عنايته انظر فى الدارين الى سواه؟! پس از آنکه آفتاب عنایت و رعایت از

درگاه جلال و عزت بر ما تافت، و بی ما کار ما در دو جهان بساخت، و بهر سرمدی دل ما بیفروخت، و بزیور انس بیاراست، و این تشریف داد که در صدر قبول گهی مهد ناز ما میکشند که «لعمرك»، گهی قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقل آئینه دل ما می‌کند که: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، گهی مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول و ردّ خلق با درگاه ما میکند که: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا. با این همه دولت و مرتبت و عنایت و رعایت چون سزد که دلم تقاضای دیگری کند! یا بدنیا و عقبی نظری کند! لا جرم دنیا را گفت: «مالی و للدنیا!» عقبی را گفت: ما زاعَ الْبَصْرُ وَمَا طَغَى، نه دنیا و نه عقبی بلکه دیدار مولی.

فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایی که آفریدگار زمین و آسمان است، کردگار جهان و جهانیان است، دانای آشکارا و نهان است، نه روزی خوار است، که روزی گمار بندگان است، وَ هُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ له نعت الکرّم، فلذلک یطعم، و له حق القدم فلذلک لا یطعم. و إِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ چنان که در آفرینش ضرر یگانه و یکتا است، در دفع ضرر هم یکتا است و بیهمتا. اگر عالمیان بهم آیند، و جن و انس دست در هم دهند، تا دردی که نیست پدید کنند نتوانند، یا دردی که هست بردارند بی‌خواست الله راه بدان نبرند. درد و دارو را منهل یکی دان، نعمت و محنت را منبع یکی شناس، کفر و ایمان را مطلع یکی بین، در دایره جمع یک رنگ، در منازل تفرقت رنگارنگ، اینست که آن جوانمرد اندر نظم گفت:

بر دو رخ هم کفر و هم ایمان تراست در دو لب هم درد و هم درمان تراست

وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ شکننده کامهای بندگان است، و بذات و صفات زبر همه رهیگان است. درویشان را دولت دل و زندگانی جانست. نادر یافته یافته، و نادیده عیان است. یک نفس با حق بدو گیتی ارزان است. یک دیدار ازو بصد هزار جان رایگان است. یک طرفه العین انس با او خوشتر از جانست، او که کشته این کار است، در میان آتش نازانست، و او که ازین کار بی‌خبر است، در حبس بشریت در زندان است. الهی! دیدار تو نزدیک است، لکن کار تا بدان نزدیکی بس باریک است. الهی! هر کس بر

چیزی، و من ندانم که بر چه‌ام! بیمم همه آنست که کی پدید آید که من که‌ام! الهی! چون او که بر یاد است بتو شاد است، او که بتو شاد است چرا بفریاد است!
آن را که جو تو نگار باشد در بر گر بانگ قیامت آید او را چه خبر!

قُلْ أَىُّ شَىءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قَبْلَ اللَّهِ لَا شَهَادَةَ أَصْدَقُ مِنْ شَهَادَةِ الْحَقِّ لِنَفْسِهِ بِمَا شَهِدَ بِهِ فِى الْاَوَّلِ، وَ ذَلِكُ فِى قَوْلِهِ: يُشْهَدُ اللَّهُ فَهُوَ شَهَادَةُ الْحَقِّ لِلْحَقِّ بِأَنَّهُ الْحَقُّ. روز اول در عهد ازل بگفت راست و کلام پاک ازلی خبر داد از وجود احدی و کون صمدی و جلال ابدی و جمال سرمدی و ذات دیمومی و صفات قیومی. بو عبد الله قرشی گفت: این تعلیم بندگان است و ارشاد طالبان. بلطف خود بندگان را می‌درآموزد که بوحدانیت و فردانیت ما همین گواهی دهید بقدر خویش، چنان که ما گواهی دادیم بسزای خویش، و از راه معارضه برخیزید، تا چون ابلیس مهجور در وهده نیفتید، و قال بعضهم: شهد الله بوحدانیت و احدیت و صمدیت، و شهد غیره من الملائكة و اولی العلم بتصدیق ما شهد هو لنفسه. خود گواهی داد بخداوندی و بزرگواری و یکتایی خویش که جز وی کسی سزای آن شهادت نیست، و خلق را رسیدن بکنه جلال و عظمت وی نیست، و شهادت خلق جز تصدیق آن شهادت حق چیزی دیگر نیست.

جعفر بن محمد گفت: شهادت خلق را بنا بر چهار رکن است: اول اتباع امر، دوم اجتناب نهی، سوم قناعت، چهارم رضا. و گفته‌اند: شهادت خلق سه قسم است: شهادت عام، و شهادت خاص، و شهادت خاص الخاص. شهادت عام خروج است از شرکت. شهادت خاص دخول است در مشاهدت. شهادت خاص الخاص نسیم صحبت از جانب قربت بپهانه وصلت. مخلص همه ازو ببند. عارف همه باو ببند. موحد همه او ببند. هر هست که نام برند عاریتی است، هستی حقیقی اوست، دیگر تهمتی است: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ اِیُّ هَمَّةٍ تُو و بس، با تو هرگز کی پدید آید کس!

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ وَ اَزِيشَانِ كَسْ اَسْتِ كِهْ مِیْ نِیْوَشْدْ بَگُوشِ سِرْ بَتُو وَ جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً وَ مَا بَرِ دِلْهَیْ اِیْشَانِ بُوَشْشَهَا وَ غَلَاْفَهَا اَفْكَنْدَهْ اِیْمِ اَنْ یَفْقَهُوْهُ كِهْ حَقِّ

را دریاوندی وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و در گوشهای ایشان از حق شنیدن گرانی و بار افکنندیم وَ
إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر هر نشانی که ما نمودیم به بینند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا بآن هم بنگرند. حَتَّى
إِذَا جَاءُوكَ تَا آن گه که آیند بتو، يُجَادِلُونَكَ پیکار می کنند با تو، و حق را باز میدهند يَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر گشتند میگویند إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵) نیست این مگر
افسانهای پیشینیان.

وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ و ایشان از رنجانیدن رسول خدا مردمان را باز میدارند، وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ و
خود از استوار داشتن وی باز میایستند، وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و هلاک نمی کنند مگر
خویشتن را، وَ مَا يَشْعُرُونَ (۲۶) و نمیدانند.

وَ لَوْ تَرَى و اگر تو بینی إِذْ وَفُّوا عَلَى النَّارِ آن وقت که ایشان را بر آتش باز دارند، فَقَالُوا
يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ گویند ای کاشکی که ما را باز گذارندی، وَ لَا نُكَذِّبُ بآیاتِ رَبِّنَا و دروغ زن
نگیرید، با سخنان خداوند خویش وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) و از گرویدگان بیم.

بَلْ بَاظِنُوا بَدَا لَهُمْ آشکارا شد ایشان را ما كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ آنچه پنهان میداشتند
پیش از این «۴» وَ لَوْ رَدُّوا و اگر ایشان را باز گذارندی با دنیا لَعَادُوا باز گردیدندی لِمَا
نُهِوا عَنْهُ هم باز آنکه گفته بودیم ایشان را که مکنید و میکردند وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) و
دروغ میگویند که اگر باز گذارندی ما تکذیب نیاریم و ایمان آریم.

وَ قَالُوا و گفتند: إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نیست این گیتی مگر همین زندگانی ما این جهانی،
وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) و ما برانگیختنی نیستیم.

وَ لَوْ تَرَى و اگر تو بینی، إِذْ وَفُّوا عَلَى رَبِّهِمْ آن گه که ایشان را باز دارند و عرضه کنند بر
خداوند خویش قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ گوید آنچه می بینید راست نیست؟ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا
گویند آری هست بخداوند ما قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ گوید پس عذاب می چشید بما كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ (۳۰) بآنچه کافر شدید.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا زیان کار شدند و نومید ماندند ایشان که دروغ شمرند، بِلِقَاءِ اللَّهِ
دیدن خدای را عز و جل و قیامت، حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بُعْتَهُ تَا آن گه که با ایشان آمد
رستاخیز ناگاه قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گفتند یا نفریغا علی ما قَرَطْنَا فِيهَا بر آن تقصیر و فرو
گذاشت که کردیم در دنیا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ و برمیگیرند بارهای

گاهان خود بر پشتهای خود. ألا آگاه باشید ساء ما يَزِرُونَ (۳۱) بد باری است بار گناه که می‌کشند!

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ نِيَسْتِ زَنْدَكَانِي اَيْنِ جَهَانِي اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ مَّكَرٌ بَازِي وَ شَغْلِي وَ لَدَارٌ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ سَرَايِ پَسِينِ بَرِ رَاسْتِي كِه بِه اَسْتِ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ اَيْشَان رَا كِه اَز خَشْمِ وَ عَذَابِ خُدَايِ مِي پَرِهِيَزَنْدَ اُ فَلَآ تَعْقُلُونَ (۳۲) هِيَجِ حَقِّ دَرِ نَمِي يَابَنْدِ؟!

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ كَلْبِي كَفْت: بُو سَفِيَانِ وَ وِلِيدِ مَغِيْرِهِ وَ النَّضْرِ بِنِ الْحَارِثِ وَ عْتَبِهِ وَ شَيْبِهِ پَسِرَانِ رِبِيْعِهِ وَ اَمِيْهِ وَ اَبِي پَسِرَانِ خَلْفِ، اَيْنِ جَمَاعَتِ هَمِه بِيْهَمِ اَمَدَنْدِ، وَ كُوْشِ فَرَا دَاشْتَنْدِ كِه رَسُوْلِ خُدَا (ص) قَرَاْنِ مِي خَوَانْدِ، وَ اَنْ خَوَانْدَنْ وِي دَرِ دِلْهَآيِ اَيْشَانِ اَثَرِ نَمِي كَرْدِ، اَز اَنَكِه دِلْهَآيِ اَيْشَانِ زَنْكَارِ كَفْرِ دَاشْتِ، وَ حَقِّ پَذِيْرِ نَبُوْدِ. نَضْرِ بِنِ الْحَارِثِ رَا كَفْتَنْدِ چِه كُوْبِي تُو دَرِ كَارِ مَحْمَدِ؟

هِيَجِ مِي دَرِيَابِي كِه چِه مِي خَوَانْدِ وَ چِه مِي كُوْبِي؟ وَ اَيْنِ نَضْرِ مَرْدِي بُوْدِ مَعَانْدِ سَخْتِ خُصُوْمَتِ وَ چَرَبِ سَخْنِ وَ كَافِرِ دَلِ، پِيُوْسْتِه بَزْمِيْنِ عَجْمِ سَفْرِ كَرْدِي، وَ اَخْبَارِ عَجْمِ وَ قِصْه رِسْتَمِ وَ اَسْفَنْدِيَارِ وَ اَمْتَالِ اَيْشَانِ جَمْعِ كَرْدِي، وَ اَنْ بَرِ عَرَبِ مِي خَوَانْدِي، يَعْْنِي مَعَارِضِه قَرَاْنِ مِي كَنْمِ. چُونِ اَيْشَانِ اَزِ نَضْرِ پَرِ سِيْدَنْدِ كِه چِيَسْتِ اَنْچِه مَحْمَدِ مِي خَوَانْدِ؟ وِي جَوَابِ دَاد: مَنِ نَدَانِمِ. هَمِي بِيْنِمِ كِه زَبَانِ مِي جَنْبَانْدِ، وَ تَرَهَاتِي مِي كُوْبِي اَزِ جَنْسِ اَنْ اَسَاطِيْرِ الْاَوَّلِيْنِ وَ اَخْبَارِ عَجْمِ كِه پِيُوْسْتِه مَنِ بَا شَمَا مِي كُوْبِيْمِ. بُو سَفِيَانِ كَفْت: اَنْچِه مِي خَوَانْدِ بَعْضِي حَقِّ اَسْتِ وَ بَعْضِي بَاطِلِ. بُو جَهْلِ كَفْت: كَلَا وَ لَمَّا، هَمِه بَاطِلِ اَسْتِ وَ تَرَهَاتِ. پَسِ رِبِ الْعَالَمِيْنِ دَرِ شَأْنِ اَيْشَانِ اَيْنِ اَيْتِ فَرَسْتَاد: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ يَعْْنِي عِنْدِ قَرَاءَتِكِ الْقَرَاْنِ.

وَ جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً جَمْعِ كَنَانِ اَسْتِ هَمْچُونِ اَعْنَه جَمْعِ عَنَانِ، وَ كَنَانِ پُوْشِشِ بُوْدِ كِه دَرِ دَلِ اَيْدِ، تَا قَرَاْنِ بَنْدَانْدِ وَ دَرِ نِيَابَنْدِ. اَنْ يَفْقَهُوْهُ يَعْْنِي اَنْ لَا يَفْقَهُوْهُ.

وَ فِي اَذَانِهِمْ وَ قَرَأَ الْوَقْرَ بَفَتْحِ الْوَاوِ الصَّمَمِ، وَ بَكْسَرِ الْوَاوِ الْحَمَلِ عَلٰى الظُّهْرِ. زَجَاجِ كَفْت: اَنْ اَنْ يَفْقَهُوْهُ دَرِ مَوْضِعِ نَصْبِ اَسْتِ كِه مَفْعُوْلِ لِه اَسْتِ، يَعْْنِي: وَ جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً لِكِرَاهَةِ اَنْ يَفْقَهُوْهُ. فَلَمَّا حَذَفْتَ الْاَلَامَ نَصَبْتَ الْكِرَاهَةَ، وَ لَمَّا حَذَفْتَ الْكِرَاهَةَ اَنْتَقَلَ نَصْبُهَا اِلَى اَنْ.

اگر کسی گوید: چون پوشش در دل ایشان آورد؟ چرا ایشان را آورد؟ چرا ایشان را

بدریافت آن تکلیف کرد؟ جواب آنست که این عطا و پوشش نه بدان است که تا ایشان را از دانستن و دریافتن آن منع کند، که این بر سبیل مجازات و عقوبت کفر ایشان است، که ایشان بر کفر مقیم بودند، و بر مخالفت و معصیت مصرّ دیگر وجه آنست که این پوشش علامتی بود که بر دل‌های ایشان پدید کرد، چنان که چیزی را بداغ کنند، تا از دیگران باز شناسند. رب العزة دل‌های ایشان بر آن صفت کرد، تا فریشتگان ایشان را بدانند، و بشناسند. و گفته‌اند: معنی آیت نه آنست که ایشان نشنیدند، و فهم نکردند، یا راه بدان نبردند، بلکه معنی آنست که بدان کار نکردند، و فرمان نبردند، و دل از اندیشه عاقبت آن بگردانیدند، و خود را بمنزلت ایشان رسانیدند که ندانند و نشنوند و نه دریابند.

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ هَرِ آيَتِي وَ نَشَانِي كِه بِيِنْد كِه دِلَالْت كِنْد بِر صَدَق نَبُوْت تُو اَز اَن آيَات وَ مَعْجَزَات چُون اَنشَقَاق قَمَر وَ دَخَان وَ اَمثال اَن، ايشان اَن را تصديق نكنند، و استوار ندارند كه اَن حق است و بفرمان خداست.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ «حتی» اینجا در موضع عطف است نه در موضع تاریخ، یعنی و اذا جاءوك يجادلونك. میگوید: غایت حجت و جدال ایشان عجز و تکذیب است چون در مانند از آوردن مثل قرآن، که ما گفته‌ایم: فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ، و بر تو دست نیابند، که ما گفته‌ایم: وَ اللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ، و نیز قمر بیند که باشارت تو بدو نیم گردد، چون از همه درمانند همین توانند گفت که: هذا سحر مستمر، و گهی گویند: افترى على الله كذباً، و گهی گویند: إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. محمد بن اسحاق گفت: هر چه در قرآن أساطيرُ الْأَوَّلِينَ اَن همه از گفتار نضر بن الحارث است، و اساطير جمع است، واحد آن اسطارة، و قيل: اسطورة، و سطره ای کتب، و مستطره ای مکتب. کسایى گفت: هو جمع الجمع سطر و سطور، و جمع السطور اساطير.

این آیت حجت است بر قدریه و معتزله بآنکه اضافت فعل شر با خلق میکنند، و وجه حجت بر ایشان آنست که الله گفت: وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ جَعَلَ اَز دُو بیرون نیست، یا بمعنی خلق است یا بمعنی صیر. اگر بمعنی خلق است پس اقرار دادند که الله خالق شر است که آن اکنه که ایشان را از فقه می‌باز دارد، و آن وقر که حائل است میان ایشان و میان استماع حق، لا محاله شری است، و صریح بگفتند که الله خالق آنست. و

اگر جعل بمعنی صبر نهند، در مسأله قرآن ایشان را لازم آید و قول ایشان بخلق قرآن باطل گردد. پس بهر دو معنی بر ایشان حجت است.

قوله وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ مقاتل گفت: این در شأن بو طالب عبد المطلب آمد. نام وی عبد مناف بن شیبیه، مردمان را از رنجانیدن رسول خدا (ص) باز میداشت، و خود او را تصدیق نمیکرد، و این آن بود که قریش بخانه بو طالب گرد آمدند، و گفتند: ای سرور عرب و ای سالار قریش! این برادر زاده تو دین نو آورده است، و آئین نو نهاده است، و مردمان را از دین پدران می برگرداند، یا او را از این کار باز دار، یا او را بدست ما بازده، تا خلق را از فتنه وی باز رهنیم، بو طالب گفت: مالی عنه صبر.

من این نتوانم، که من از وی یک ساعت نشکیم. او روشنایی چشم من است و میوه دل. ایشان گفتند: هر کدام یکی که خواهی ازین جوانان و برنایان ما اختیار کن، و بجای وی بپسند، تا بتو دهیم، و دست ازو بدار. بو طالب گفت: نماز شام که شتران چرنده بمراح خویش باز آیند، شتر بچه ای از مادر خود باز گیرید، و دیگری را بجای وی بوی نمائید. اگر بوی آرام گیرد، من نیز محمد را بشما دهم، و با دیگری آرام گیرم، و اگر ناقه جز با بچه خویش بنسازد، و جز با وی آرام نگیرد، پس من سزاترم که با فرزند برادر خویش و میوه دل خویش آرام گیرم و بشما ندهم. پس هفده مرد از اشراف و رؤساء ایشان متفق شدند و عهد بستند، و نبشته ای کردند که بنی عبد المطلب را فرو گذارند، نه مبايعت کنند با ایشان نه مناكحت نه مجالست و مخالطت به هیچ وجه، تا آن گه که محمد را بدست ایشان دهند. بو طالب در آن حال گفت:

و الله لن يصلوا اليك بجمعهم	حتى اوسد في التراب دفينا
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة	و ابشر و قرّ بذاك منك عيونا
و دعوتني و زعمت انك ناصحي	و لقد صدقت و كنت ثم امينا
و عرضت دينا قد علمت بأنه	من خير ادیان البرية دينا
لو لا الملامه او حذاري سبة	لوجدتني سمحا بذاك مبينا

فانزل الله سبحانه: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ یعنی ینھون الناس عن اذی النبی (ص)، و يتباعدون عما جاء به من الهدی، فلا یصدقونه. و قيل نزلت فی جمیع الکفار من اهل مكة، یعنی و

هم ینھون الناس عن اتباع محمد (ص)، و يتباعدون بأنفسهم عنه، فلا يؤمنون به. وَ إِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ اى ما يهلكون الا انفسهم لأن اوزار الذين يصدونهم، عليهم، و ما يَشْعُرُونَ انها كذلك. پس بيان حال ايشان کرد در قیامت: وَ لَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ يعنى على الصراط فوق النار، و گفته‌اند «على» بمعنی «فی» است، کقوله تعالى: عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ اى فى ملک سليمان، و معنى آنست که: حسبوا فى النار، و «لو» اینجا در موضع تعجب و تعظیم است نه در موضع شک، که بی گمان فردا مؤمن عذاب کافر خواهد دید. فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا اى عند ذلك يقولون يا ليتنا نرد الى الدنيا، و لا نكذب بآيات ربنا بعد المعاينة، وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اى مع المؤمنين بتوحيد الله تعالى.

ابن عامر و حمزه و حفص از عاصم وَ لَا نُكْذِبُ وَ نَكُونُ هر دو بنصب خوانند، و باقى بر رفع خوانند هر دو کلمه را، و رفع بر معنى استیناف است، اى و نحن لا نكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين، رددنا او لم نرد. این همچنانست که گویند: دعنى و لا اعود، اى و لا اعود على كل حال تركتني أ و لم تتركني. و نصب، بر معنى صرف است، اى ليتنا اجتمع لنا الامران، الرد و ترك التکذیب مع الايمان، فيجوز ان يكونوا قالوه على الوجهين جميعا، فاكذبوا على الوجه الاول. معنى آيت آنست که: چون بعذاب رسیدند و معاینه دیدند آرزو رد کنند با دنیا، و ضمان کنند که پس از آن تکذیب آیات و رسل نکنند، و با مؤمنان بتوحيد یکی باشند، يعنى که بمشاهده و عیان آن دیدیم که پس از آن هرگز تکذیب نتوانیم کرد. رب العالمين ايشان را دروغ زن کرد در آن ضمان که کردند، و آن تمنی ايشان باطل کرد، گفت: بل نه چنانست که ايشان را آرزوست، که ايشان را هرگز با دنیا نگذارند. بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ این را دو وجه گفته‌اند: یکی آنست که ايشان در دنیا پنهان می‌داشتند از عامه خویش از وعید رستاخیز و کار بعث و نشور، تا چون بر بعث منکر باشند بر کفر و معصیت دلیر شوند. وجه دیگر آنست که ايشان کفر و شرک خود پنهان می‌داشتند، و میگفتند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، تا رب العالمين جوارح ايشان بسخن آورد، و بر ايشان گواهی داد بر کفر. معنى آنست که برستاخیز فضیحت ايشان آشکارا شد، و پرده ايشان بدرید، اگر ايشان را باز گذارند با دنیا، هم با کفر و شرک شوند، که در ازل قضا بر ايشان همین رفت، و شقاوت را آفریده‌اند، اینست که الله گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا

لِمَا نُهُوا عَنْهُ يَعْنِي: إِلَى مَا نَهَوْا عَنْهُ مِنَ الشَّرِكِ وَ التَّكْذِيبِ، وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فِي قَوْلِهِمْ: وَ لَا نَكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا. مَبْرَدٌ كَقَوْلِهِ: بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ أَيِّ جِزَاءٍ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ، وَ هَذَا وَجْهٌ حَسَنٌ. إِنْ كَسَى كَوَيْدٌ: وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ چَه معنی را گفت؟ و ایشان آن فعل نکردند. چیزی که از ایشان در وجود نیامد و نکردند رب العالمین ایشان را در آن دروغ زن کرد! جواب آنست که علم خدای عز و جل بهمه چیز روانست، در آنچه بود، و در آنچه نبود و خواهد بود، هر دو یکسانست، رب العزة ایشان را دروغ زن کرد بآن علم که وی راست بایشان و بعاقبت کار ایشان.

وَ انْدَرِ اِیْنَ آيَةِ رَدِّ قَدْرِیَانَ اسْتِ كِه مِیْگُویند: اِنَّ اللّٰهَ لَا یَعْلَمُ الشَّیْءَ حَتّٰی یَكُوْنَ. مِیْگُویند: چِیزِی تَا نَبُوْد عِلْمِ خِدا دَر اَن رَوَان نَبُوْد، وَ اِیْنَ سَخْنُ بَا طَلِّ اسْتِ وَ مَحَالِّ، اَز بَهر اَنكِه اِیْنَ فَعْلُ اَز اِیْشَان نَبُوْد، وَ نَخَوَاهِد بُوْد، كِه اِیْشَان رَا بَا دَنِیَا نَخَوَاهِد فَرَسْتَاد، وَ نَه اَن خَوَاهِنْد كُفْتُ، وَ رُبَّ الْعِزَّةِ بَعْلَمٌ قَدِیْمٌ خَوِیْشُ خَبَرٌ مِیْدهد كِه اِگَر اِیْشَان رَا بَا ز كُذَّارَنْد بَا دَنِیَا، اِیْمَان نِیَارَنْد، اَز اَنكِه عِلْمٌ قَدِیْمٌ بَر اِیْشَان سَابِقٌ اسْتِ، هَمِه مِیْدَانْد اَنچِه بُوْد وَ اَنچِه نَبُوْد، اَنچِه كَرْدَنْد وَ اَنچِه نَكْرَدَنْد.

رَوِی سَعِیْدُ بِنِ اَنْسِ عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: «یَعْتَذِرُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَى اَدَمَ (ع) ثَلَاثَةَ مَعَاذِیْرٍ. یَقُوْلُ اللّٰهُ: لَوْ لَا اَنْیَ لَعَنْتُ الْكُذَّابِیْنَ وَ ابْغَضْتُ الْكُذْبَ وَ الْخُلْفَ، لِرَحْمَتِ ذَرِیَّتِكَ الْیَوْمَ مِنْ شِدَّةِ مَا اَعْدَدْتَ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ، وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی: لَئِنْ كَذَبْتَ رَسُلِیْ وَ عَصِیْتَ اَمْرِیْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ اِجْمَعِیْنَ. وَ یَا اَدَمُ! اَعْلَمُ اَنْیَ لَمْ اَعْذِبْ فِی النَّارِ اَحَدًا مِنْهُمْ اِلَّا مِنْ عِلْمَتِیْ فِی عِلْمِیْ اَنْیَ لَوْ رَدَدْتَهُ اِلَى الدُّنْیَا، لَعَادَ اِلَى شَرِّ مَا كَانَ عَلَیْهِ، ثُمَّ لَمْ یَتَّبِعْ، وَ لَمْ یَرَا جَع، وَ یَا اَدَمُ! اَنْتَ الْیَوْمَ عَدْلٌ بَیْنِیْ وَ بَیْنَ ذَرِیَّتِكَ. قُمْ عِنْدَ الْمِیْزَانِ فَانظُرْ مَا رَفَعَ اِلَیْكَ مِنْ اَعْمَالِهِمْ، فَمَنْ رَجَحَ خَیْرُهُ عَلَیْ شَرِّهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ، حَتّٰی تَعْلَمَ اَنْیَ لَمْ اَعْذِبْ غَیْرَ ظَالِمٍ.»

مَعْنَاهُ اَنْیَ لَمْ اَعْذِبْ اِلَّا ظَالِمًا مِنْ وَلَدِكَ.

وَ قَالُوا اِنْ هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِیْنَ اِیْنَ زَنَادِقَه اَمْتَانْد، وَ مَكْذِبَانِ بَعَثَ وَ نَشُور، كِه نَشَاةٌ ثَانِیَه مَسْتَبْعَد مِیْدَارَنْد، اَز اَنكِه بَر خِلاف عَادَتِ رَوْزگَار اسْتِ، وَ مِی پِنْدَارَنْد كِه بَیْرُون اَزِیْنَ كَار كِه دَر اَنْتَد، وَ خِلاف اِیْنَ عَادَتِ نَتَوَانْد بُوْد، وَ دَلِیْلُ بَر نَشَاةٌ ثَانِیَه صَحْتِ نَشَاةٌ اَوَّلِیْ اسْتِ، اِگَر اِتْفَاقِی بُوْد سَتِ اَز رَوِی طَبِیْعَتِ، چِنَان كِه مَتَبْلَغان مِیْگُویند، هَم تَوَانْد

بود که یک بار دیگر هم بر آن اتفاق و طبیعت درست شود، و اگر نه که صحت نشأة اولی بقادری مدبر بوده است که بحکمت پیدا کرد، چنان که اهل حق گویند، و مذهب راست و دین درست اینست، نشأة ثانیه را هم قادر است و مدبر و حکیم. يقول الله تعالی: «کذبنی ابن آدم و لم یکن له ذلک، و شتمنی و لم یکن له ذلک، فأما تکذیبه ایای، فقولہ: لن یعیدنی کما بدأنی، و لیس اول الخلق بأهون علیّ من اعداته، و اما شتمه ایای فقولہ: اتخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد، لم الد و لم اولد، و لم یکن لی کفوا احد.

وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ وُقِفُوا عَلٰی رَبِّهِمْ اٰی عَرَضُوا عَلٰی رَبِّهِمْ. اٰیْن عَرَضَ اَكْبَرُ اَسْت، چنان که آنجا گفّت: عَرَضُوا عَلٰی رَبِّكَ صَفًّا. عرض دو است: یکی عرض علی النار، چنان که گفّت: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلٰی النَّارِ. دیگر عرض علی الجبار، چنان که گفّت: عَرَضُوا عَلٰی رَبِّكَ، يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفٰی مِنْكُمْ خَافِيَةٌ، و العرض علی الجبار اصعب من العرض علی النار، لان النار مأمورة لا تعمل شيئا الا بأمر ربها، و صاحب الامر هو الله عزّ و جلّ. و قد روى في بعض الاخبار: «ان عبدا يوقف بين يدي الله عز و جل، فيسأله ربه عن افعاله و احواله، حتى يتحير العبد و ينقطع حياء من الله سبحانه. ثم يقول لارسالك بي الى النار اهون عليّ من حسابك».

و روى ان النبي (ص) قال: «يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات، فأما عرضتان فجدال و معاذير، و اما العرضة الثالثة فعند ذلك نظائر الصحف في الايدي، فأخذ يمينه و أخذ بشماله».

و قيل: وَ لَوْ تَرَىٰ اِذْ وُقِفُوا عَلٰی رَبِّهِمْ اٰی عرفوا ربهم ضرورة، كما يقال: وقفت علی كلام فلان اى عرفته، و قيل: وقفوا علی مسئله ربهم و توبيخه اياهم، يؤكد ذلك قوله: أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟ اى هذا البعث، فيقرون حين لا ينفعهم ذلك، و يقولون: بلى و ربنا، فيقول الله: فذوقوا العذاب بکفرکم. «قال» که در اول گفّت، جواب «اذا» است. قالوا جواب سؤالست. «قال» که در آخر گفّت جواب اقرار است. اول خدا گوید: این بعث که می بینید راست نیست؟ ایشان جواب این سؤال توییح دهند، و گویند: بلى و ربنا، حق است و راست. پس الله گوید بجواب اقرار ایشان: پس اکنون عذاب میچشید بآنچه کافر شدید، و حق نپذیرفتید.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ يُعْنَى بِالْبُعْثِ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ. در قرآن فراوان بیاید ذکر لقاء الله، و مراد بآن رستاخیز است. و همچنین در خبر مصطفی (ص) بیاید، چنان که گفت (ص): «لقاءك حق» جای دیگر گفت: لقی الله و هو علیه غضبان.

لقى الله اجذم. لقی الله و علیه اثم صاحب مکس. ما منکم من احد الا و هو یلقى الله لیس بینہ و بینہ ترجمان. لقی الله و ما علیه خطیئة.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ مِیْگُوید: زیانکار و نومید شدند ایشان که دروغ شمرند خاستن از گور، و شدن پیش خدای جل جلاله تا جزاء اعمال بینند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَفُتِنُوا بِاللِّدَامَةِ فِي وُقْتٍ لَا يُنْفَعُ النَّدَامَةُ. دروغ شمرند تا آن گه که ناگاه رستاخیز در آمد، و ایشان پشیمانی خوردند، در وقتی که پشیمانی سود نداشت، و گفتند: یا حَسْرَتْنَا عَلٰی مَا فَرَّطْنَا فِيهَا! این در قیامت باشد که کافران منازل خویش بینند از بهشت که بمؤمنان دهند. مصطفی (ص) گفت در تفسیر این آیت: یری اهل النار منازلهم من الجنة، فيقولون: یا حسرتنا.

و قال (ص): «لا يدخل النار احد الا رأى مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة». گویند: یا حسرتنا! یا دردا و دریغا! بر آن تقصیر که کردیم اندر دنیا در طاعت خدای و فروختن ایمان بکفر و آخرت بدنیا.

وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ مفسران گفتند: روز قیامت چون کافران را از گور برانگیزانند، آن عمل خبیث وی بصورت حبشی سیاه کریه المنظر که از وی بوی ناخوش می دمد، برابر وی بایستد. کافر گوید: من انت؟ تو کیستی؟ گوید: انا عملك الخبيث، قد كنت احملك في الدنيا بالشهوات واللذات، فاحملني اليوم. من آن عمل خبیث توأم، که در دنیا ترا با آن شهوتها و لذتها برداشته بودم، امروز مرا بردار.

گوید: من طاقت برداشتن تو ندارم. گوید: ناچار است برداشتن من. آن گه به پشت وی درآید بآن گرانباری. اینست که رب العالمین گفت: وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ. أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ای بئس ما یحملون! و حال بنده مؤمن بر عکس این باشد، که چون از خاک بیرون آید، عمل صالح وی بصورتی روحانی خوشبوی برابر وی آید، و گوید: هل تعرفني؟ مرا می شناسی؟

گوید: نمی‌شناسم، اما شخصی روحانی می‌بینم ترا نیکو صورت و خوشبوی. گوید: آری در دنیا همچنین بودم. من آن عمل صالح توام، که در دنیا تو مرکب من بودی.

امروز من مرکب توام. بر من نشین، و سوی بهشت رو، اینست که رب العالمین گفت: یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا اِی رِکْبَانًا. وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ اِی باطل و غرور لا یبقی. این دنیا نه چیز است پاینده و پسندیده، بلکه رفتنی است باطل و فریبنده: «دار الالواء لا دار الاستواء، و منزل ترح لا منزل فرح، فمن عرفها لم یفرح لرخاء، و لم یحزن لشقاء. الا و ان الله خلق الدنيا دار بلوی، و الآخرة دار عقبی، فجعل بلوی الدنيا لثواب الآخرة سببا، و ثواب الآخرة من بلوی الدنيا عوضا، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها، و اهجروا لذیذ عاجلها لکریه آجلها، و لا تسعوا فی عمران دار قد قضی الله خرابها، و لا تواصلوها و قد اراد الله منکم اجتنابها، فتکونوا لسخطه متعرضین، و لعقوبته مستحقین.» الحدیث بطوله ذکره النبی (ص).

وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ اِی جواب آن کافران است که میگفتند: ما هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا، رب العالمین ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن کرد، و حاصل این دنیا باز گفت که چیست. لَعِبٌ وَ لَهْوٌ جای دیگر گفت: وَ زِیْنَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَكُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ، آن گه گفت: وَ لَلدَّارِ الْاٰخِرَةِ خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ الشَّرْکَ. قراءت شامی تنها، وَ لَلدَّارِ الْاٰخِرَةِ بلام واحدة مع الازافة، تقدیره: و لدار الساعة الآخرة، فصار وصف الساعة بالآخرة، كما وصف اليوم بالآخر فی قوله وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْاٰخِرَ. أَ فَلَا تَعْقِلُونَ بقاء مخاطبه، قراءت نافع و ابن عامر و حفص عن عاصم.

معنی آنست که: قل لهم یا محمد: أَ فَلَا تَعْقِلُونَ ایها المخاطبون! ان الآخرة افضل من الدنيا؟!

النویة الثالثة

قوله تعالی: وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْكَ الْاِیةَ سَمِعَ فَهَمَ دِیْکَرِ اسْت و سَمِعَ خَطَابَ دِیْکَرِ. آن بیحرمتان و بیگانگان چون از سَمِعَ فَهَمَ و قبول محروم بودند، سَمِعَ خَطَابَ اِیْشَانِ را سود نداشت. سَمِعَ فَهَمَ آنست که در دل جای گیرد، و قبول در آن پیوندد، و یقین در آن بیفزاید. اگر سالها این طنظنه حروف بسمع خطاب میرسد تا قلقله یافت بسمع جان نرسد،

سودی ندارد. آن بو جهل رانده مقهور حکم ازل گشته رفتی و سر بر آستانه مسجد رسول خدا (ص) نهادی، و قرآن از رسول (ص) بسمع ظاهر بشنیدی، اما دلش یک حرف بخود راه ندادی، که قفل نومیدی بر آن زده بودند، و مهر شقاوت بر آن نهاده، و آن دیگر مطرود مهجور ولید مغیره چون قرآن شنید، گفت: «و الله ان لقوله لحلاوة، و ان عليه لطلاوة، و ان اصله لمغدق، و ان اعلاه لمثمر». گفت: این سخن که محمد میخواند سخنی شیرین و پرفرین است، بالاش چون درخت میوه دار، و زیر چون چشمه آب حیات. بظاهر چنین میگفت، و باطنی داشت خراب که حرفی از آن بدل خود راه می‌داد، تا بدانی که اعتبار بیاطن است، و حقیقت این کار یافت است و قبول. اگر هزاران کس بعمارت ظاهر مشغول شوند، آن عمارت ایشان خرابی یک دل جبر نکند، و بکار نیاید، و اگر یک دل آبادان بود، پاسبان اقلیمی باشد، همه را در حمایت عز خویش گیرد.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ مِنْهُ وَ يَتَّبِعُونَ آيَاتِهِ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ حُرْمَاتِهِ أُولَئِكَ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ أَسْمَاءً لَمْ يَأْكُرْ لَهَا شَيْئاً مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

مخالفت میکنند. همانست که گفت جای دیگر: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟!

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم!
مجاهد گفت: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ مِنْهُ یعنی ینهون عن الذکر، و يتباعدون عنه. اشارت است بقومی که براه تقوی نروند، و مردم را نیز از آن باز دارند. خود معصیت کنند، و سبب معصیت دیگران شوند. خود بیراه شوند، و دیگران را بیراه کنند.

«ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا». لا جرم فردا هم وزر خود هم وزر دیگران بر گردن ایشان نهند. اینست که گفت تعالی و تقدس: وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ.
بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ اشارت است بروز رستاخیز که روز کشف احوال است، و اظهار اسرار. یوم تبلی السرائر و تظهر الضمائر. بسا که در دنیا در شمار زاهدان بودند، و رنگ دوستان و لباس آشنایان پوشیدند، و آن روز داغ شقاوت بر پیشانی خویش بینند، و در منزل بیگانگان شان فرود آرند، و بسا کسا که تو او را خلیع العذار شناختی، رهین الاغلال دانستی، در دنیا بی سر و بی سامان، بی کس و بی نام، و آن روز از خزائن غیب

خلعتهای کرامت آرند بنام وی. قدیسان ملاً اعلی و ساکنان جنات مأوی دو چشمی برند
و فرو مانند در کار وی. این چنان است که شاعر گوید:

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر
ماند بندد!

وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ لَوْ رَدَّ اَهْلُ الْعُقُوْبَةِ اِلَى دُنْيَاهُمْ، لَعَادُوْا اِلَى جَحْدِهِمْ وَاِنْ كَانُوْا
وَلَوْ رَدَّ اَهْلُ الصَّفَاءِ وَالْوَفَاءِ اِلَى دُنْيَاهُمْ لَعَادُوْا اِلَى حَسَنِ اَعْمَالِهِمْ. وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقَفُوْا عَلٰى
رَبِّهِمْ يٰ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ مِنْ مَّوْقِفِ الْخَجْلِ! و محل مقاساة الوجل! و تذكر تقصير العمل، فهم
واقفون على اقدام الحسرة، يقرعون باب الندم، حين لا ينفعهم الندم، و حين يقول لهم الحق:
أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ!

و اخجلتا من وقوفی باب دارکم يقول ساکنها من انت يا رجل!؟

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَدْ نَعَلِمُ مَا مِى دَانِيْمِ اِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ كِه اِنْدُوْهَكْن مِيكَنْد تَرَا الَّذِى يَقُوْلُوْنَ اَنْجِه
مِيگويند ايشان فَاِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُوْنَكَ ايشان دروغ زن نه ترا ميگيرند وَ لَكِنَّ الظَّالِمِيْنَ لَكِنْ اَنْ
ستمکاران بر خویشتن بآياتِ اللّهِ يَجْحَدُوْنَ (۳۳) سخنان اللّهِ را مى باز دهند بشوخی.
وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ بَدْرَسْتِى كِه دروغ زن گرفتند ايشان رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ بِيغَامِرَانَ را پيش از تو
فَصَبَرُوا شَكِيْبِيْى كَرَدَد ايشان عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ اُوْذُوا بر آنچه ايشان را دروغ زن گرفتند و
رنج نمودند حَتّٰى اَتَاهُمْ نَصْرُنَا تا آن گه كه بايشان آمد يارى دادن ما وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ
اللّهِ وَ بَدَل كَنْدِه نِيَسْتِ سخنان خدای را، وَ لَقَدْ جَاءَكَ وَ اَمَد بَتُو مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِيْنَ (۳۴) از
خبرهای فرستادگان ما آنچه آمد.

وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ وَاگر چنانست كه گران شد بر تو وَ بزرگ آمد ترا اِغْرَاضُهُمْ روى
گردانیدن ايشان وَ نَبِيْرَفْتَن فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اكر توانى اَنْ تَبْنِعِى نَفَقًا فِى الْاَرْضِ كه راهى
سازى در زمين اَوْ سُلْمًا فِى السَّمَاِىِ يٰ نَرْدَبَانِى سَازِى فَرَا اَسْمَانَ فَتَاتِيَهُمْ بآيَةٌ تا بر آن در
آسمان آيى، وَ لَوْ شَاءَ اللّهُ وَ اكر خدای خواهد لَجَمَعَهُمْ عَلٰى الْهُدٰى ايشان را همه بر راست
راهى فراهم آرد فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ (۳۵) نگر تا از ايشان نباشى كه نمى دانند.

اِنَّمَا يَسْتَنْجِبُ پَاسَخ نِيكو كه كَنْد الَّذِيْنَ يَسْمَعُوْنَ ايشان كَنْد كه بگوش دل ميشنوند وَ

الْمَوْتِي يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ وَ مَرْدَكَانَ رَا خدای توند برانگیزاند، و اوست که ایشان را برانگیزاند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) پس با وی برند ایشان را.

وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ گفتمند: چرا فرو نفرستند بر وی نشانی از خداوند وی قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ بَغْوَى اللَّهِ تَوَاسَتْ وَ قَادِرٌ، عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً بِرَ أَنْكِهِ نَشَانِي فَرَسْتَد، وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ بِحَيْثُ نَسْتِ هَيْجِ چمنده‌ای در زمین وَ لَا طَائِرٍ وَ نَه پرنده‌ای يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ که می‌پرد بدو بال خویش إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ مگر همه گروه گروه همچون شما اند، مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ هَيْجِ چیز فرو نگذاشتیم در لوح، ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) و پس همگان را با پیش خداوند خواهند انگیخت.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ ایشان که بدروغ فرا میدارند سخنان ما صُمُّمٌ از شنیدن حق و دریافتن آن کران‌اند وَ بُكْمٌ و از اقرار دادن بآن گنگان‌اند فِي الظُّلُمَاتِ و در تاریکی نادانی‌اند. مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ هَر که خدای خواهد وی را از راه گم کند وَ مَنْ يَشَأْ وَ هَر که خواهد، يَجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹) وی را بر راه راست دارد.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ سَدَى میگوید: سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر، اخنس بن شریق و بو جهل بیکدیگر رسیدند. اخنس گفت: یا ابا الحکم! این ساعت منم و تو، و کس سخن ما نمی‌شنود. براستی با من بگو که: این محمد راستگوی است یا دروغ زن؟ بو جهل گفت: اکنون که راستی می‌پرسی، و الله ان محمدا لصادق، و ما کذب محمد قط، و الله که محمد راستگوی است، و هرگز دروغ نگفت، اما چون بنو قصی لوا و سقایه و حجابت و نبوت ببرند، باقی قریش را چه بماند؟ و اگر ما او را تصدیق کنیم، ما را تبع وی باید بود، و ما هرگز تبع بنی عبد مناف نبودیم. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. و روایت کنند از علی (ع) که ابو جهل بمصطفی (ص) رسید، و با وی مصافحت کرد، و گفت: أَنَا لَا نَكْذِبُكَ يَا مُحَمَّد، وَ لَكِنْ نَكْذِبُ مَا جِئْتَ بِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ.

مقاتل گفت: در شأن حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی فرو آمد.

این حارث باشکارا تکذیب رسول میکرد، و بر دیدار کفار وی را ساحر و شاعر و مجنون میخواند، باز چون خالی گشت با اهل بیت خویش گفت: ما محمد من اهل الکذب، و انی لأحسبه صادقا. و نیز چون رسول خدا را دیدی گفتی: یا محمد! ما میدانیم که آنچه تو می‌گویی راست است و درست، و تو خود هرگز دروغ نگفتی، لکن ما مشتی ضعیفان و زیر دستان عرب‌ایم، ترسیم که اگر اتباع تو کنیم عرب ما را زبون گیرند، و خوار کنند، و از زمین خویش بیرون کنند، و ما طاقت آن نداریم. همانست که در سورة القصص گفت: **إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَتَّخِطَّ مِنْ أَرْضِنَا. رَبِّ الْعَالَمِينَ** در شأن وی این آیت فرستاد: **قَدْ نَعَلِمُ مَا مِيدَانِيمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ** بآنک کاذب و ساحر و مجنون. ما میدانیم که گفت و طعن کافران ترا اندوهگن میکند. قراءت نافع لیحزنک بضم یاء است، و معنی همانست.

آن‌گه مصطفی را تسلیت و خرسندی داد، گفت: **فَأَنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ** یا سید! ایشان نه ترا دروغ زن میگیرند، که ایشان صدق تو و امانت تو نیک شناخته‌اند بروزگار گذشته، و اگر چه بظاهر تکذیب میکنند، بیاطن میدانند که تو پیغامبری و راستگویی، لکن سخن مرا دروغ می‌شمارند، و میدانند که راست است. نافع و کسایبی **يُكْذِبُونَكَ** باسکان کاف خوانند، معنی آنست که: لا یجدونک کاذبا، هر چند که ترا دروغ زن میخوانند، دروغ زن نه‌ای، و ترا دروغ زن نمی‌یابند، و نمی‌توانند که بهیچ حیلت بر تو دروغ درست کنند، لکن ایشان کافران‌اند و ستمکاران بر خویشان، که سخنان الله دروغ می‌شمارند بشوخی، پس از آنکه دانسته‌اند که راست است. این همچنانست که جای دیگر گفت: **وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا. قَالَ الزَّجَّاجُ: كَذَّبْتَهُ، إِذَا قُلْتَ لَهُ كَذِبْتَ، وَ أَكْذَبْتَهُ إِذَا رَأَيْتَهُ** ان ما اتی به کذب».

وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ کافران مکه در اذی رسول (ص) و در تکذیب وی بیفزودند، و رب العالمین در تسلیت و تعزیت بیفزود، گفت: پیش از تو رسولان را هم تکذیب کردند، و رنج نمودند به تنهای ایشان. لختی را سوختند و کشتند، و لختی را پاره بدو نیم کردند. ایشان صبر کردند بر آن اذی قوم خویش، تا آن‌گه که ایشان را نصرت دادیم، و قوم ایشان هلاک کردیم. تو نیز صبر کن یا محمد بر اذی قوم خویش.

وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ اِی لَا مَغْبِرَ لِكَلِمَاتِهِ السَّابِقَةَ بِنَصْرِ اَوْلِيَائِهِ، وَ هَلَاكَ اَعْدَائِهِ، وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ: «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»، «اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا»، «كَتَبَ اللّٰهُ لَالْعَلِيْنَ اَنَا وَ رُسُلِيْ». الْحَسِيْنُ بِنِ فَضْلِ كَقَالَ: «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ» اِی لَا خَلْفَ لِعِدَاتِهِ. وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِيْنَ يَعْنِيْ مِنْ حَدِيْثِ الْمُرْسَلِيْنَ مَا قِصَصْتَ عَلَيْكَ مِنْ حَدِيْثِ نُوْحٍ وَ قَوْمِهِ، وَ ثَمُوْدٍ وَ صَالِحٍ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ لُوْطَ وَ شَعِيْبَ حِيْنَ كَذَبُوْا وَ اُوذُوْا ثُمَّ نَصَرُوْا.

وَ اِنْ كَانَ كَبِيْرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ رَسُوْلُ خَدَا (ص) حَرِيْصٌ بُوْدَ بَرِ اِيْمَانِ قَوْمِ خُوَيْشِ. مِيخَاسَتْ كِه اِيْشَانِ هَمِه اِيْمَانِ اَرَنْد. هَر گِه كِه اِيْتِي مِي دَرخَواسْتَنْد، دُوسْت دَاسْتِي كِه اللّٰهُ اَنْ اِيْتِ بَايْشَانِ نَمُوْدِي، بَطْمَعِ اَنَكِه تَا اِيْشَانِ اِيْمَانِ اَرَنْد، چِنَان كِه دَرخَواسْتَنْد تَا فَرِيْشْتِه اَز اَسْمَانِ فَرُو اِيْد، وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ: لَوْ لَا اَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ؟ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ بِجَوَابِ اِيْشَانِ كَقَالَ: «وَ لَوْ اَنَّا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتِيَّ» يَا مُحَمَّدُ اِگر اِيْنِ فَرِيْشْتِگَانِ كِه مِيخَواهنْد، هَمِه فَرُوْدِ اِيْنِد، وَ مَرْدِگَانِ نِيْز زَنْدِه شُوْنْد، وَ بَا اِيْشَانِ سَخْنِ گُوِيْنِد، تَا مِنْ نَخَواهُمِ اِيْشَانِ اِيْمَانِ نِيَارَنْد. اَنْ گِه كَقَالَ: فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِی الْاَرْضِ اِگر تُوَانِي كِه رَاهِي سَاْزِي دَر زِيْرِ زَمِيْنِ تَا اِيْشَانِ رَا جُوِي رُوَانِ بَرَاْزِي دَر مَكِه، يَا مَرْدِه گُوِيَا بِيْرُوْنِ اَرِي اَزِ زَمِيْنِ، اَوْ سَلِّمًا فِی السَّمَاِ يَا نَرْدَبَانِي سَاْزِي تَا بَرِ اَنْ دَر اَسْمَانِ اِيِي، وَ اِيْشَانِ رَا نَامِه اِي بَرِي، يَا پَارِه اِي اَزِ اَسْمَانِ بَرِ اِيْشَانِ اَفَكْنِي، يَا فَرِيْشْتِه اِي بَرِي، يَا اِيْشَانِ رَا نَشَانِي بَرِي، مَعْنِي اَنْسَتْ كِه: فَاْفَعَلْ، اِگر تُوَانِي بَكْن. مِيگُوِيْد: يَا مُحَمَّدُ تُو بَشْرِي، وَ تَرَا دَسْتِ بَدَانِ اِيَاْتِ نَرَسْد كِه اِيْشَانِ مِيخَواهنْد.

رَاه تُو اَنْسَتْ كِه صَبْرِ كِنِي تَا اللّٰهُ تَعَالٰی اَزِ بَهْرِ اِيْشَانِ حَكْمِ كَنْد. اَنْ گِه كَقَالَ: وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰی الْهُدٰی اِگر خَدَايِ تَعَالٰی خَواَسْتِي كِه هَمِه اِيْمَانِ اَوْرَنْد، وَ بَرَاهِ رَاسْتِ رُوْنْد، بَكْرَدِي. مَعْنِي دِيْگَر: اِگر اللّٰهُ خَواَسْتِي اِيْشَانِ رَا اِيْتِي فَرُو فَرَسْتَادِي، كِه نَاچَارِ بَدَانِ اِيْمَانِ اَوْرَنْدِي، چِنَان كِه جَايِ دِيْگَرِ كَقَالَ: اِنْ نَشَأْ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاِ اٰیَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِيْنَ. اَمَّا اِيَاْتِي فَرُو فَرَسْتَادِ كِه مَرْدَمِ رَا دَرِ اَنْ جَايِ تَفَكْرِ وَ نَظَرِ بُوْد، تَا اِرْبَابِ بَصَائِرِ وَ خَدَاوَنْدَانِ فِكْرْتِ دَرِ اَنْ تَفَكْرِ كَنْنْد، وَ اِيْمَانِ اِيْشَانِ دَرِ اَنْ بِيْفَزَايِد، وَ ثَوَابِ حَاصِلِ گَرْدَد. وَ لُو كَاَنْتِ نَارِ تَنْزَلِ عَلِي مِنْ يَكْفِر، اَوْ يَرْمِي بِحَجْرٍ مِنْ

السماء لآمن كل احد فلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ اى لا تكونن ممن يجهل ان الله على كل شىء قدير، و ان الله هو الهادى لعباده، و انه قد علم ان عباده كلهم لا يهتدون الا ان يشاء الله ان يجمعهم على ذلك.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ اى يجيبك الى الايمان من يسمع، و كلهم يسمع لكن يريد من يسمع الذكر فيقبله و ينتفع به، اما الكافر الذى ختم الله على سمعه كيف يصغى الى الحق! وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ فى الآخرة، ثم اليه يردون فيجزئهم بأعمالهم. ميگويد: اجابت تو مؤمنان میکنند، ایشان که بگوش دل می شنوند و می پذیرند و کار بند آن می باشند، اما کافران مکه که بر سمع ایشان مهر شقاوت نهاده اند، تا دریافت حق در آن نشود، ایشان اجابت نکنند، و رب العالمین ایشان را فردا در قیامت برانگیزاند، و جزاء کردار ایشان بایشان دهد. قولی دیگر گفته اند: وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ على اتباع امرک ان شاء ان یسلموا. این مشرکان که بر صفت مردگانند، اگر الله خواهد که مسلمان شوند ایشان را بر اتباع تو انگیزاند، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ من اسلم منهم و من لم یسلم.

وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ رُءُوسًا قَرِيشٍ گفتند: چرا رب العزة آیتی نمی فرستد، یعنی فریشته ای که محمد را گواهی دهد نبوت وی؟ رب العالمین گفت: یا محمد جواب ده ایشان را که: الله قادر است بر فرستادن این نشان، اما شما نمیدانید که در زیر آن چه بلا است، و ذلك فى قوله: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ. نظیر این در سوره بنی اسرائیل گفت ازین گشاده تر: وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ اى قوله رَسُولًا.

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ جَمَلَةٍ حیوانات که آفریده اند ازین دو حال بیرون نیست، اما یدب و اما یطیر، یا رونده است یا پرنده، و همه گروه گروه همچون شماوند، که همه را روزی می باید، و داشت می باید، و جفت می باید، و وطن می باید. مجاهد گفت: إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ اى اصناف مصنفة تعرف بأسمائها کما انتم بنی آدم تعرفون بالانس، فالطیر امة، و السباع امة، و الدواب امة، و الانس امة، و الجن امة. عطا گفت: إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ یوحّدون و یسبّحون، لقوله: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، قال: و تسبیحه یا حلیم یا غفور. و در خبر است که رب العزة جانوران را چهار علم داده: صانع خویش را دانند، و جفت خویش را شناسند، و دشمن خویش را دانند، و روزی خویش را دانند.

زجاج گفت: اِلَّا اُمَمٌ اُمَثَالُكُمْ یعنی فی الخلق و الموت و البعث، لانه قال: وَ الْمَوْتِ يَبْعُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ يَصِيرُونَ بعد ما یقتصّب بعضهم من بعض ترابا. قال ابو هريرة فی هذه الآیة: یحشر الله الخلق کلهم یوم القيامة: البهائم و الدواب و الطیر و کل شیء، فیبلغ من عدل الله یومئذ أن یأخذ للجماة من القراء، ثم یقول: کونی ترابا، فعند ذلك قُولُ الْكَافِرِ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا». قال عطا: فاذا رأوا بنی آدم و ما هم فیهِ من الجزع، قالوا: الحمد لله الذی لم یجعلنا منکم، فلا جنة نرجوا، و لا نارنا نخاف، فیقول الله لهم: کونوا ترابا، فیتمنی الکافر حیثئذ ان یكون ترابا. و قد روی ابو ذر قال: «بینا انا عند رسول الله (ص) اذا انتطحت عنزان، فقال النبی (ص): أ تدرُونَ فیما انتطحتا؟ فقالوا: لا ندری. قال: لکن الله یدری، و سیقضى بینهما».

يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ اَز بَسْطِهَايِ قِرْآنِ اسْتِ هَمْچُونِ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ، تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ. و عرب سخن گاه گاه بسط کنند، تا چیز چیز در افزایشند که از آن بسر شود، و گاه گاه اختصار کنند، که دشخوار مفهوم شود. ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ اراد به الكتاب الذی عند الله، المشتمل علی ما کان و یكون. و قيل: ما فَرَطْنَا اِی ما ترکنا فی القرآن من شیء یحتاج العباد علیه، الا و قد بَيَّنَّاهُ، اما نصا و اما دلالة و اما مجملا و اما مفصلا، لقوله: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ اِی لکل شیء یحتاج الیه فی امر الدین.

ثُمَّ اِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ هَذَا دَلِيلٌ عَلٰی اَنْ کُل رُوحَانِي یَحِیَا و یحشر و ان صغر خلقه حتی البق و البعوض و القمل و البرغوث، یؤید ذلك قوله: وَ هُوَ الَّذِي یَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِيدُهُ فَالْخَلْقَ عَام لکل شیء.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا یعنی بالقرآن صُمُّ لَا یَسْمَعُونَ الهدی سماع انتفاع، وَ بُكْمٌ عَنِ الْقِرْآنِ لَا یَنْطَقُونَ به، فِی الظُّلُمَاتِ یعنی فی ظلمات الشرك. آن گه بیان کرد و خیر داد که این بمشیت ما است، و هدی و ضلالت بارادت ما است: مَنْ یَشَأُ اللَّهُ یُضِلُّهُ یعنی عن الهدی، منهم عبد الدار بن قضی. وَ مَنْ یَشَأُ یَجْعَلُهُ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی علی دین الاسلام. منهم علی بن ابی طالب و العباس و حمزه و جعفر رضی الله عنهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَیَحْزُنْكَ الَّذِي يَقُولُونَ الْآیة این آیت از روی اشارت مصطفی را

صلی اللہ علیہ و سلم تشریفی و اکرامی است از درگاه ربوبیت، که از آن بزرگوارتر نیست، و از دور آدم تا منتهی عالم بیرون از وی کس را این منزلت ندادند، و این مرتبت ننهاندند، که رب العزة میگوید تسکین دل وی را که: یا محمد! ما می‌دانیم که ازین بیحرمتان چه رنج بدل تو میرسد، و تو چون اندوهگنی از گفتار بیهوده ایشان! یا محمد! مپندار که من نمی‌بینم آنچه بر تو میرود، یا نمی‌شمارم آن نفسهای درد آمیغ که از تو می‌برآید، یا آن شربتهای زهر آمیغ که هر ساعت بر طلب رضاء ما نوش می‌کنی.

یا محمد! آن نه با تو میکنند، که آن با ما میکنند، و از بهر حدیث ما میکنند. پیش از آنکه این رقم بر تو کشیدیم. و این علم نبوت بدست تو دادیم، بنگر که با تو چون بودند! آشنا و بیگانه، خویش و پیوند همه او را دوست بودند، و محمد الامین میخواندند. امانتها بنزدیک وی می‌نهادند. در محافل و مجامع او را در صدر مینشانند. چون پیک آسمان بنزدیک وی آمد، و جلال و عزت دین اسلام در گفت و کرد وی نهادند، آن کار و آن حال بگشت. دوستان همه دشمن گشتند. یکی میگفت: ساحر است و کاهن. یکی میگفت: کاذبست و شاعر. یکی میگفت: مجنون است و سرگشته:

اشاعوا لنا فی الحی اشنع قصة و کانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا.

این همه میگفتند، و سید (ص) بر استقامت خویش چنان متمکن بود که آن قبول و این نفور و آن سلامت و این ملامت بنزدیک وی هر دو یک رنگ داشت، که هر دو از یک منهل می‌دید. آن کافران و مهجوران ازل پیش از مبعث سید (ص) هر کسی در نهاد خویش شوری داشت، و تصرفی میکرد، یکی میگفت: پیغامبر که بیرون خواهد آمد حکیم بن هشام خواهد بود. دیگری میگفت: عبد اللہ بن ابی است. سدیگری میگفت: بو مسعود ثقفی است. رب العالمین گفت: أ هُمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا. این قسمت رحمت و بخشیدن درجه نبوت نه کار ایشان است، که این خاصیت ربوبیت ما است و کار الهیت ما است. پس چون رب العالمین تاج رسالت بر فرق نبوت محمد عربی نهاد، و درگاه عزت وی حوالت گاه رد و قبول خلق آمد، ایشان همه نومید شدند، زبان طعن دراز کردند. یکی گفت: یتیم است و درمانده. رب العزة گفت: بمؤمنان رحیم است و بخشاینده. یکی گفت: اجیر است و فقیر. رب العزة گفت: نذیر است و بشیر. یکی گفت: ضالست و

غبی. رب العزة گفت: رسول است و نبی:

هذا و ان اصبح فى اطمار و كان فى فقر من اليسار

آثر عندی من اخى و جارى.

دوست پسند باید نه شهر پسند. فرمان آمد که: یا محمد! قَدْ نَعَلْمُ ما می دانیم که دشمنان ترا شاعر و دیوانه میخوانند. تو شاعر و دیوانه نه‌ای. تو زین عالمی.

تو سید ولد آدمی. تو رسول کونین و صاحب قاب قوسینی. تو دیوانه نه‌ای. تو اسلام را صفایی. تو شریعت را بقایی. تو رسول خدایی. این عز ترا بس که ما آن تو، تو آن مایی:

من آن توام تو آن من باش زدل بستاخى کن چرا نشینی تو خجل

یا محمد! اگر دشمن ترا ناسزا گوید، ترا چه زیان! من میگویم: وَ سِرَاجاً مُنِيرًا، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا، وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا، إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. ابن عطا گفت: ان اهل السَّماع هم الاحياء، و هم اهل الخطاب و الجواب، و ان الآخريين هم الاموات، لقوله تعالى: وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ.

گفت: اهل سماع زندگان اند، و اهل خطاب و جواب ایشان اند، و باقی مردگان اند. و زندگان بحقیقت سه کس اند، هر چه نه این سه‌اند در شمار مردگان اند خائف، که زندگی ببیم کند، هموار از بطش و مکر حق می‌ترسد. دوم راجی که زندگی بامید کند، پیوسته دل در فضل و لطف خدای تعالی بسته. سوم محب است، که زندگی بمهر کند، ما دام دلش با حق می‌گراید، و از خلق می‌گریزد. و این سه حالت را علم شرط است. خوف بی‌علم خوف خارجیان است.

رجاء بی‌علم رجاء مرجیان است. محبت بی‌علم محبت اباحتیان است، و جمله این کار بنا بر توفیق و خذلان است، و توفیق و خذلان نتیجه حکم ازل و نبشته لوح. رب العالمین گفت: ما قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. در لوح همه چیز نبشتیم و همه کار پرداختیم.

هر کس را آنچه سزا بود دادیم، و فذلک هر چیز پدید کردیم. رسول گفت صلی الله علیه و سلم: «ما منکم من احد الا و قد کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة». قالوا: یا رسول الله! فلا تتکل علی کتابنا؟ و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فکل میسر لما خلق له، اما من کان

من اهل السعادة فسييسر لعمل السعادة، و اما من كان من اهل الشقاوة، فسييسر لعمل الشقاوة». ثم قرأ: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى الْاِيَةِ.

٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ كَوَىٰ يَا مُحَمَّدُ أَرَأَيْتَكُمْ جِهَ بَيْنِي إِنْ أَتَاكُمْ أَكْرَ بِشَمَا آيِدَ عَذَابُ اللَّهِ عَذَابُ خدای أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ يَا بِشَمَا آيِدَ رَسْتَاخِيزَ أَعْزَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ جَزَازَ اللَّهُ خدایِ دِیْگَرِ خواهيد خواند؟! إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٤٠) تا خوانيد اگر راست می گوئيد.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ نخوانيد، بلکه الله را خوانيد فَيَكْشِفُ و باز برد از شما ما تَدْعُونَ إِيَّاهُ آنچه وى را با آن ميخوانيد که باز برد إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَ تَنْسُونَ و گذاريد و فراموش کنيد ما تُشْرِكُونَ (٤١) هر چه انباز ميخوانيد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وَ مَا يَبْغَامُ فَرَسْتَادِيمَ إِيَّاهُ مِنْ قَبْلِكَ بگروهانی پيش از تو فَأَخَذْنَاهُمْ تا ايشان را فرا گرفتيم بِالْبَأْسَاءِ بِيَمِ و شمشير وَ الضَّرَاءِ و بتنگی و بد حالی لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (٤٢) تا مگر در زارند.

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ چَرا نه چون بايشان رسيد بَأْسًا زور گرفتن ما تَضَرَّعُوا در زاريدندی وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ لَكِنْ سَخَتْ دلهای ايشان، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و برآست ايشان را ديو، و بايشان نيکو نمود، ما كَانُوا يَعْمَلُونَ (٤٣) آنچه ميکردند.

فَلَمَّا نَسُوا چون بگذاشتند ما ذُكِّرُوا به آنچه ايشان را پند دادند بدان، فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ باز گشاديم بر ايشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چيز از کامهای ايشان حَتَّى إِذَا فَرِحُوا تا آن گه که شاد بيستادند بما أَوْتُوا بآنچه ايشان را دادند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فرا گرفتيم ايشان را ناگاه فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (٤٤) و ايشان از راحت نوميدان.

فَقَطَّعَ بَرِيدَهُ شَدَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا دنبال ايشان و بيخ آن گروهی که بر خويشتن ستم کردند وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٥) که اين کار را پس آوردی نيست.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَوَىٰ چَها بينيد إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بستاند اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ شنوايی شما و بينايی شما وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا از دانش و آگاهی تهی ماند مَنْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ اللَّهُ آن کيست آن خدای جز از اللَّهُ يَا تَيْبِكُمْ به که شما را آن شنوايی و بينايی و دانايی باز آرد؟ انظُرْ در نگر كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چون ميگردانيم سخنان ايشان را ثُمَّ هُمْ

يَصْدِفُونَ (۴۶) آن گه پس ایشان باز بر می گردند از نبوشیدن و پذیرفتن.
 قُلْ أَرَأَيْتُمْ كُوفِيَ بِكُمْ بَعْثٌ مِّنْ رَبِّكُمْ أَمْ لَهُمْ آيَاتٌ يَّرَوْنَ إِنَّمَا نَزَّلْنَا الْحَقَّ بِاللَّهِ وَاللَّهُ يَخْتَارُ
 نَاگاه اَوْ جَهْرَةً يَا أَشْكَارًا هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷) هلاک کنند مگر گروه
 ستمکاران بر خویشتن.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ وَ نَفَرْتَادِيمُ فَرَسْتَادِگَانِ رَا اِلَّا مُبَشِّرِينَ مَگَر شَادِمَانِه كِنْدِگَانِ بُوْعِدِ وَ
 مُنْذِرِينَ وَ بِيْمِ نَمَايِنْدِگَانِ بُوْعِيْدِ فَمَنْ اَمِنْ هَر كِه بَگَرُوِيْدِ وَ اَصْلَحَ وَ كَرْدَارِ خُوْدِ رَا نِيْكَ كَرْدِ
 فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) نِه بِيْمِ اسْتِ بَرِ اِيْشَانِ فَرْدَا وَ نِه اِنْدُوِه.
 وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اِيْشَانِ كِه دَرُوْغِ شَمِرْدِنْدِ سَخْنَانِ مَا يَمْسُهُمُ الْعَذَابُ بَايْشَانِ رَسِدِ
 عَذَابِ، بَمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ بَا نِچِه اَز فَرْمَانِبَرْدَارِي بِيْرُوْنَ شَدِنْدِ.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بَگُو نَمِي گُوِيْمِ شَمَا رَا عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ كِه بِنَزْدِيْكَ مَن اسْتِ خَزِيْنِه هَايِ
 خُدَايِ وَ لَا اَعْلَمُ الْعَیْبَ وَ مَن غِيْبِ نَدَانِمِ وَ لَا اَقُوْلُ لَكُمْ اِنِّيْ مَلِكٌ وَ شَمَا رَا نَمِي گُوِيْمِ كِه مَن
 فَرِيْشْتِه اَم. اِن اَتَّبِعُ يِي نَمِي بَرَمِ اِلَّا مَا يُوْحٰی اِلَيَّ مَگَر بَانَ بِيْغَامِ كِه بَمَن فَرَسْتِنْدِ قُلْ هَلْ
 يَسْتَوِيْ كُوفِي كِه يِكْسَانِ بُوْدِ هَر كَزِ الْاَعْمٰی وَ الْبَصِيْرُ نَابِيْنَا وَ بِيْنَا؟ اُ فَلَا تَتَفَكَّرُوْنَ دَرِ
 نِيْنِدِيْشِيْدِ !!

النوبة الثانية

قوله تعالى قُلْ أَرَأَيْتُمْ كُوفِيَ بِكُمْ كَافِ زِيَادَتَسْتِ وَ تَاكِيْدِ رَا دَرِ اَفْزُوْدِنْدِ، وَ صَلْبِ سَخْنِ اَرَايْتُمْ اسْتِ
 يَعْنِي: هَلِ رَايْتُمْ، وَ اِيْنِ كَلِمِه بَجَايِ اَخْبِرُوْنِي نِهَادِه اِنْدِ. مِي گُوِيْدِ: يَا مَحْمَدُ مَشْرِكَانَ رَا كُوفِي:
 اَخْبِرُوْنِي اِن اَتَاكُمِ عَذَابُ اللّٰهِ، يَعْنِي الْمَوْتِ. مَرَا خَبِرِ كُنِيْدِ اَكْرَ مَرْگِ بَشَمَا آيْدِ، اَوْ اَتَتْكُمْ
 السَّاعَةُ يَا قِيَامَتُ آيْدِ بَشَمَا. السَّاعَةُ اسْمُ لِّلْوَقْتِ الَّذِي يَصْعَقُ فِيْهِ الْعِبَادُ، وَ اسْمُ لِّلْوَقْتِ الَّذِي
 يَبْعَثُ فِيْهِ الْعِبَادُ، وَ الْمَعْنٰی اَتَتْكُمْ السَّاعَةُ الَّتِي وَعَدْتُمْ فِيْهَا بِالْبَعْثِ وَ الْفَنَاءِ، لَانِ قَبْلَ الْبَعْثِ
 يَمُوْتُ الْخَلْقِ كُلِّهِ. اَن كِه كَفْتِ: اُ غَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ يَعْنِي اُ تَدْعُوْنَ هَذِهِ الْاَصْنَامَ وَ الْاِحْجَارَ
 الَّتِي عِبَدْتُمُوْهَا مَن دُوْنِ اللّٰهِ. اِن كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اَن مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةٌ اٰخَرٰی اَخْبِرُوْنِي مَن تَدْعُوْنَ
 عِنْدَ نَزْوْلِ الْبَلَاءِ بِكُمْ؟ مَعْنٰی اَيْتِ اَنْسَتْ كِه اَكْرَ بَلَائِيْ بَشَمَا رَسِدِ كَرَا خُوَاهِيْدِ خُوَانِدِ تَا
 كَشْفِ اَن بَلَا كِنْدِ؟ اللّٰهُ رَا خُوَاهِيْدِ خُوَانِدِ يَا اِيْنِ بَتَانَ رَا كِه مِي پَرَسْتِيْدِ؟ اَن كِه اسْتَدْرَاكِ
 كَرْدِ، كَفْتِ: بَلْ اِيَّاهُ تَدْعُوْنَ نَخُوَانِيْدِ اَن بَتَانَ رَا، كِه دَانِيْدِ كِه اِيْشَانِ رَا قَدْرَتِ نِيْسْتِ، وَ اَز

ایشان نفع و ضرر نیست، بلکه الله را خوانید. فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ «ها» در «اليه» عذاب شود، چنان که آنجا گفت: «مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ». و آن گه اجابت دعا و کشف بلا در مشیت خویش بست، گفت: إِنْ شَاءَ أَكْرَ خَوَاهِدْ كَشْفِ بِلَا كُنْدِ، و اجابت دعا کند، وَ تَسْؤُونَ مَا تُشْرِكُونَ أَي تَتْرَكُونَ مَا تَتْرَكُونَ بِهِ مِنَ الْأَصْنَامِ فَلَا تَدْعُونَهُ.

و بر وفق این آیت خبر است از مصطفی (ص)، و ذلك ما

روی فی الصَّحاح ان رسول الله قال لحصين والد عمران بن حصين الخزاني و كان حصين يومئذ مشركا: كم تعبد اليوم لها؟ قال: سبعة، واحدا في السماء و ستة في الارض. قال رسول لله (ص): فأيهم تعده ليوم رغبتك و رهبتك؟ قال: الذي في السماء.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ أَصْلَ الْأُمَّةِ الصَّنْفِ مِنَ النَّاسِ وَ الْجَمَاعَةِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً أَي صِنْفًا وَاحِدًا فِي الضَّلَالِ، «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ».

معنی امت باصل جماعت است، پس آن هنگام که جماعت در آن باشند، و در آن زمان برسند امت خوانند، چنان که در قرآن است: وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ يَعْنِي إِلَىٰ سِنِينَ مَعْدُودَةٍ، وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَي بَعْدَ سِنِينَ.

و امت بمعنی زمان در قرآن بیش ازین دو جایگه نیست، و مرد امام ربانی را امت گویند، چنان که در قرآن است: إِنْ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً، از بهر آنکه پیشرو جماعت باشد، و سبب اجتماع ایشان شود، و نیز گفته اند: از آنکه خلال خیر در وی مجتمع بود، چنان که در جماعتی مجتمع بود، و از اینجاست که عرب گویند: فلان امة وحده، ای هو يقوم مقام امة.

و منه الحديث: «يبعث زيد بن عمرو بن نفيل يوم القيامة امة وحده». و دین را امت گویند که جماعتی و خلقی بآن مجتمع شوند، چنان که گفت: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ أَي عَلَىٰ دِينٍ، وَ قَالَ: وَ مَا كَانَ النَّاسُ يَعْنِي أَهْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ وَ عَلَىٰ عَهْدِ آدَمَ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً يَعْنِي مِلَّةَ الْإِسْلَامِ وَحِدهَا. وَ قَالَ فِي سُورَةِ النَّحْلِ: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً يَعْنِي مِلَّةَ الْإِسْلَامِ وَحِدهَا، وَ فِي الْقُرْآنِ أُمَّةٌ بِيَايِدِ كَمَا مَسْلَمَانَانِ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ خَوَاهِدُ عَلَى الْخُصُوصِ، چنان که گفت: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، وَ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَسَطًا»، وَ جَايَ بِيَايِدِ كَمَا كَافِرَانِ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ خَوَاهِدُ عَلَى الْخُصُوصِ، چنان که گفت: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ. جَايَ دِيْغَرِ بِيَايِدِ كَمَا جَمَاعَتِ عِلْمَاءِ خَوَاهِدُ عَلَى الْخُصُوصِ، چنان که گفت: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ

أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ. جاي ديگر بيايد كه همه خلق خواهد، آدمي و غير آدمي، چنان كه گفت: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ أَمَّنَّاكُمْ. يعني خلق مثلكم. باقي هر چه در قرآن امت است، بمعني جماعت است، از آن گروه گروه مردم كه در سلف گذشتند يا وقتي حاضرند، يا تا بقيامت خواهند بود، چنان كه گفت: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا، أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ، وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً، وَ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ، وَ مِنْ دَرِيئَتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ، تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ أَي رسل، فكفروا به، فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ بِأَسَاءِ درویشی و بی کامی است، و ضراء بیماری و درد. زجاج گفت: بِأَسَاءِ زِيَانِ است كه بر مال آيد، و ضراء رنج است كه بتن رسد. لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَيُؤْمِنُونَ وَ يَخْضَعُونَ. رب العزة جل جلاله درين آيت مصطفی را صلى الله عليه و سلم خبر داد كه پيش از تو رسولان را فرستاديم بگروه گروه از امم، و ايشان را بقحط و شدت و بیماری و محنت فرو گرفتيم تا مگر در زارند و توبه كنند، كه دلها بوقت شدت و محنت نرم شود، و خضوع و خشوع آرد. ميگويد: ايشان زاری نكردند، و از آن كفر خویش باز نگشتند.

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا يعني فهلا از جاءهم عذابنا تضرعوا الى الله و تابوا، فيكشف ما نزل بهم من البلاء، وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ فَأَقَامُوا عَلَىٰ كُفْرِهِمْ، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْمَعَاصِي فَأَصْرُوا عَلَيْهَا.

و گفته اند كه: قسوت دل از ترك ذكر خيزد، کسی كه ذكر خدای نكند، و پيوسته بباطل گفتن و محال شنیدن مشغول بود دل وی سخت شود چنان كه در خبر است: «لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب»، و قال (ص): «اربعة من الشقاء: جمود العين، و قسوة القلب، و الاصرار على الذنب، و الحرص على الدنيا».

و اوحى الله الى موسى (ع): يا موسى! لا تطول في الدنيا املك. فيقسو قلبك، و قاسى القلب منى بعيد، و كن خلق الثياب جديد القلب تخفى على اهل الارض، و تعرف في اهل السماء، و اقلت بين يدي قنوت الصابرين، و صح الي من كثرة الذنوب صياح الهارب من عدوه، و استعن بي على ذلك، فأتى نعم العون و نعم المستعان!

این قسوت دل هر چند دردی صعب است، و دین را آفتی بزرگ، اما مداوات آن سهل

است. و در خبر مصطفی (ص) است: روی ابو هریره: ان رجلا شكَا الى النبي (ص) قسوة قلبه، فقال: «ان اردت ان يلين قلبك فأطعم المسكين و امسح رأس اليتيم». فلَمَّا نَسُوا یعنی الامم الخالية تركوا ما وعظوا به، «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» من النعمة و السَّرور بعد الضراء الَّذِي كانوا فيه، و قيل: ابواب كل شيء یعنی المطر من السماء، و النَّبَات من الارض. حَتَّى إِذَا فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا فرح درین موضع آنست که در نعمت بنازد، و بطر بگیرد، و کفور و ناسپاس گردد. همانست که آنجا گفت: «لا تَفْرَحِ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ». جای دیگر گفت: «وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

میگوید: چون ایشان را در آن نعمت بطر گرفت و شکر نکردند، بگرفتم ایشان را ناگاه، تا نوید و پشیمان و پر حسرت بماندند. و فی معناه ما روی انس، قال: سمعت رسول الله (ص) يقول فی بعض مواظبة: «اما رأیت المأخوذین علی العزة؟ المزعجین بعد الظمأنينة؟ الَّذین اقاموا علی الشبهات، و جنحوا الى الشهوات، حَتَّى اتتهم رسل ربهم، فلا ما كانوا املاوا ادركوا، و لا الى ما فاتهم رجعوا، قدموا علی ما عجلوا، و نوموا علی ما خلفوا، و لم یغن الندم، و قد جفَّ القلم».

فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ یعنی اصل القوم و آخرهم و بقیتهم، ای استوصلوا بالهلاك فلم یبق منهم احد. دابر هر چیز آخر آن بود، و قطع آن آن بود که از آن چیز هیچیز نماند. یقال: دبر فلان القوم یدبرهم، اذا كان آخرهم.

روی عقبه بن عامر، قال: قال النبي (ص): «اذا رايت الله يعطى العباد یسئلون علی معاصيهم فأنما ذلك استدراج منه لهم، ثم تلا هذه الاية: فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ الى قوله وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

این حمد درین موضع بر آن جای نهاده است که جای دیگر گفت: وَ لا يَخَافُ عُقْبَاهَا، أَلَا بُعْدًا لِعَادِيهِ، وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. این سخن کسی باشد که کاری کند و آن را از خود بیسندد و پشیمان نشود، و او را از آن کار باز آوردنیش نباشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ ای اصمکم و اعماکم فلا تسمعوا شیئا و لم تبصروا، وَ حَتَمَ عَلَي قُلُوبِكُمْ یعنی طبع علیها فلم تعقلوا شیئا، مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ ای

هل احد يردّه اليكم دون الله؟ ميگويد: اگر الله اين شنوايي و بينايي و دانايي از شما واستاند، و آن اعضا باطل گرداند، آن كيست كه تواند كه بشما باز دهد جز از الله. يَا تَيْكُمُ به اين ها با معنى فعل شود، يعنى ياتيكم بذكر الذى اخذه منكم.

و روا باشد كه با سمع شود، و دخل ما بعدها فى معناه، كما قال تعالى: وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ، وَقَالَ تَعَالَى: تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا.

و گفته اند كه: فرا پيش داشتن سمع بر بصر دليل است كه سمع بر بصر فضل دارد، هم چنان كه آنجا گفت: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ. نظيرش آنست كه الله گفت: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ نَامِ خَوِيْشِ جَلَّ جَلَالُهُ فَرَا پيش داشت، كه بر همه نامها فضل دارد و شرف، و وجه اين سخن آنست كه هر كرا سمع بود اگر چه بصر ظاهر ندارد، وى را انس دل بر جاى بود، كه بسخن مردم و نعمتهاى خوش انس گيرد، باز چون سمع نبود اگر چه بصر ظاهر دارد، وى را انس دل نبود، و دانايي و دريافت وى ناقص بود و ازينجاست كه رب العزة جل جلاله بنا يافت سمع نفى عقل كرد، گفت: «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ»، و با نيايافت بصر جز نفى نظر نكرده: «أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ» و اين دليلي روشن است بر فضل سمع بر بصر، و كافران را كه دم كرد بنا يافت دانايي دل كرد در سمع بسته است، نه بنا يافت بينايي ظاهر، و ذلك فى قوله تعالى: «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». جاى گفت اجابت دعوت در سمع بست كه دانايي دل با آن است، گفت: «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ، وَ فِي الْحَدِيثِ: «ان اهل النار صم بكم لا يسمعون، لان السماع انس، و الله لا يحب ان يانس اهل النار».

انظر يا محمد كيف تصرف الآيات فصلها من جهة بعد جهة، فى بيان التوحيد و صحة النبوة، ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ يعرضون عما رضح لهم من البيان، و قام عليهم من البرهان. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَةً أَوْ جَهْرَةً لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، وَقِيلَ: بَعْتَةً فَجَاءَ، أَوْ جَهْرَةً معلنة تنظرون اليه حين ينزل، هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ الَّذِينَ جعلوا لله شركاء. فان قيل لم قوبل بالبعثة الجهرية، و انما تقضى الجهرية الخفية؟ الجواب ان البعثة مضمنه معنى الخفية، لأن يأتهم من حيث لا يشعرون، فيخفى سببه، فحمل على المعنى. هَلْ يُهْلِكُ هل حرف

استفهام است، و معنی استفهام طلب افهام است، اما درین موضع نه حقیقت استفهام است، اگر چه بر مخرج استفهام آورده، این هم چنان است که گویند: قد علمت هل زيد في الدار؟ و در لغت عرب این معنی فراوان آید.

و بدانکه معانی هل در قرآن مختلف است، و وجوه آن فراوان: یکی بمعنی دلیل و حجت است، کقوله: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ. یکی بمعنی تهدید و سیاست، کقوله: هَلْ مِنْ مَّحِيسٍ. یکی بمعنی عیب و منقصت، کقوله: إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ. یکی بمعنی تعبیر و ملامت، کقوله: هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ. یکی بمعنی شک و شبهت، کقوله: هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ. یکی بمعنی سؤال و طلب، کقوله: هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ. یکی بمعنی عذاب و عقوبت، کقوله: هَلْ امْتَلَأَتْ. یکی بمعنی ندامت و حسرت، کقوله: هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ. یکی بمعنی بر و ملاطفت، کقوله: هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ. و بسیار آید در قرآن بمعنی قد، چنان که: هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ، هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ، وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ، وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ. و در قرآن هل بمعنی «ما» بسیار بود چنان که گفت: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ، فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

این همه بمعنی «ما» اند، و جمله بمعنی تقریراند بنزدیک اهل لغت. و ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ پیغامبران را که فرستادیم، بشارت و نذارت را فرستادیم. دوستان را بشارت می دهند ببهشت، و بیگانگان را بیم میدهند بدوزخ، و بر پیغامبران بیش از تبلیغ رسالت برین وجه نیست، اما انزال آیت و توفیق هدایت جز خاصیت الهیت ما نیست، و کس را با ما در آن مشارکت و معاونت نیست. فَمَنْ آمَنَ آى صدق، وَ أَصْلَحَ الْعَمَلِ، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ خَوْفَ الْقَنُوطِ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ حزن القطیعة. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا یعنی بمحمد و القرآن، يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ يَصِيبُهُمْ، فيخالط ابدانهم، كما قال: «مَسَّيَ الضَّرُّ» آى بلغ ذلك من بدنى و خالطه. بما كانوا يفسقون آى يكفرون.

چون رسول خدا (ص) ایشان را بیم داد و بترسانید از عذاب خدای، ایشان وی را دوع زن گرفتند، آن گه بر سبیل استهزا عذاب خواستند، گفتند: تا کی گویی که عذاب می آید؟ یکی بیار ازین عذاب خدای خویش اگر راست می گویی؟ رب العالمین بجواب ایشان این

آیت فرستاد: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ يَعْنِي مَفَاتِيحَ اللَّهِ بِنَزُولِ الْعَذَابِ، وَ لَا أَعْلَمُ الْعَيْبَ يَعْنِي غَيْبَ نَزُولِ الْعَذَابِ، حَتَّى يَنْزِلَ بِكُمْ. وَ گفته‌اند: این جواب ایشان است که گفتند: «لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا». رب العالمین گفت: یا محمد ایشان را جواب ده که: من نگویم که خزینهای خدای که از آن روزی دهد و عطا بخشد، بنزدیک من است، و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما بچه می‌باز آید از سعادت و شقاوت؟ یا شما را چه پیش خواهد آمد از نیک و بد؟ و نمیگویم که من فریشته‌ای‌ام که از کار الهی آن دانم که بشر نداند. من بشری همچون شما. شما را نگویم مگر آنچه بمن گویند، و بمن فرو فرستند از نامه و پیغام. هر چه گویم از قصه پیشینیان و اخبار آیندگان، بوحی پاک گویم و از کتاب حق. قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بِالْهُدَى وَ الْبَصِيرُ بِالْهُدَى يَعْنِي الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ وَ الضَّالُّ وَ الْمُهْتَدَى. أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ فَتَعْلَمُوا أَنَّهُمَا لَا يَسْتَوِيَانِ؟!!

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ الْآيَةَ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَمَنْ تَرْمُونَ كَشَفَهُ؟ او نابکم امر فمن الذي تؤلمون لطمه؟ مسکین فرزند آدم که قدر این لطف نمیداند! و خطر این عزت نمی‌شناسد! درین آیت هم اظهار عزت و جلال است و بی نیازی خود از بندگان، هم تعبیه لطف و افضال است و نثار رحمت بر ایشان. میگوید: اگر بخداوندی خود از روی عدل بطشی نمایم برین خلقان، آن کیست که آن بطش از ایشان باز دارد، و ایشان را فریاد رسد؟ و اگر از کمین‌گاه غیب ناگاه علم رستاخیز بیرون آریم، این بندگان کجا گریزند؟ و دست در که زنند؟ و کرا خوانند؟ آن گه بکرم خود هم خود جواب داد که: بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ هَمَّ مَرَا خَوَانِيْد، وَ مَرَا دَانِيْد، وَ كَشَفَ بَلَا أَسْ مِنْ خَوَانِيْد، كَمَا قَادِرٌ بِرِ كَمَالِ مَنْ مَفْضَلٌ بِأَنْوَالِ مَنْ مَدُوسٌ وَ يَارَ نِيْكَوْكَارَ نِيْكَوْخَوَانِيْدِ مَنْ مَدُوسٌ.

در اخبار داود است که: یا داود! زمینیان را بگوی چرا نه من دوستی گیرید، که سزای دوستی منم! من آن خداوندم که با جودم بخل نه، با علمم جهل نه، با صبرم عجز نه، در صفتم تغیر نه، در گفتم تبدیل نه. رهی را بخشاینده و فراخ رحمتم. هرگز از فضل و کرم بنگشتم. در ازل رحمت وی بر خود نبشتم، عود محبت سوختم. دل وی بنور معرفت

افروختم. زبان حال بنده گوید بنعمت شکر:

مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد
یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار
دست مایه بندگانت گنج خانه فضل تست
کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار.

یا داود! لو يعلم المدبرون عنی کیف انتظاری لهم، و شوقی الی ترک معاصیهم، لماتوا شوقاً الی، و انقطعت اوصالهم من محبتی. یا داود! هذا ارادتی فی المدبرین عنی، فکیف ارادتی فی المقلبین علی!

یا داود! نعمت از ما است شکر از دیگری میکنند. دفع بلا از ما است از دیگری می بینند. پناهشان حضرت ما است، پناه با دیگران می برند! آری بروند بگریزند و با آخر هم باز آیند:

ترا باشد هم از من روشنایی بسی گردی و پس هم با من آیی.

یا داود! من دوست آنم کو مرا دوست است. من رفیق آنم کو مرا رفیق است.

هام نشین آنم که در خلوت ذکر با من نشیند. من مونس آنم که بیاد من انس گیرد.

یا داود! هر که مرا جوید مرا یابد، و او که یابد سزد که نیازد.

پیر طریقت گفت: «ای حجت را یاد، و انس را یادگار، خود حاضری ما را جستن چه بکار! الهی! هر کس را امیدی و امید رهی دیدار. رهی را بی دیدار نه بمزد حاجت است نه با بهشت کار»:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ جَرِيرًا: اندر رموز این آیت: مرجع العارفين في أوائل البدايات الی الحق، و مرجع العوام الیه بعد الاياس من الخلق. عارفان در اول کار در بدایت احوال با حق گریزند، و دل در خلق نبندند، و اسباب نه بینند، و عامه خلق در اسباب پیچند، و دل در خلق نبندند، بعاقبت چون از خلق نومید شوند بحق باز گردند.

جنید گفت: من دعا الخلق فبإياه يدعوا، اذ يقول الله تعالى: بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ ضمير حق جل جلاله فرا پیش داشت، و دعوت خلق فا پس داشت، اشارت است که باجابت حق بنده بدعا رسید، نه بدعاء خود باجابت حق رسید. این هم چنان است که گویند که: عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. و این مسئله را بسطی، و شرح آن در سورة فاتحه

رفت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ ابْنِ عَطَا كُفْتُ اخذنا عليهم الطرق كلها ليرجعوا إلينا. راهها فرو بستیم بر ایشان یا یکبارگی از کل کون اعراض کردند، و با صحبت ما پرداختند، و مهر دل بر ما نهادند، و بر وفق این حکایت مجنون است: او را دیدند در طواف کعبه ببخود گشته، و بی آرام شده، و دریای عشق در سینه او موج بر اوج زده، و دست بر داشته که: اللهم زدنی حب لیلی. بار خدایا! عشق لیلی در دلم بیفزای، و بلاء مهر وی یکی هزار کن. آن پدر وی امیر وقت بود، گفت: یا مجنون! ترا خصمان بسیار بر خاسته‌اند. روزی چند غائب شو، مگر ترا فراموش کنند و این سودا بر لیلی کمتر شود. مجنون برفت، روز سوم باز آمد، گفت: یا پدر! معذورم دار که عشق لیلی همه راهها بما فرو گرفته، و جز بسر کوی لیلی هیچ راه نمی‌برم:

هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ قَالَ الترمذی: اخذ سمعکم عن فهم خطابه، و ابصارکم عن الاعتبار بصنائع قدرته. وَ خَنَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ سلبکم معرفته هل يقدر احد فتح باب من هذه الأبواب سواء؟ کلاب هو البدئ بالنعمة تفضلا و فی الانتهاء کرما.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَنْذِرْ بِهِ آگاه کن و بیم نمای بآن پیغام الَّذِينَ يَخَافُونَ ایشان را که می‌ترسند أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ که ایشان را انگيخته با خدای خویش برند لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ ایشان را نیست جز از وی وَلِيُّ وَلَا شَفِيعٌ نه یاری و نه شفيعی لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا مگر پرهیزند از خشم و عذاب خدای.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ و مران ایشان را که خدای خویش میخوانند، بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بیامداد و شبانگاه یُرِيدُونَ وَجْهَهُ ایشان بکردار خویش وجه خدای میخوانند، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر تو نیست از شمار ایشان هیچیز، وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ و از شمار تو هم بر ایشان هیچیز نیست فَتَطْرُدَهُمْ اگر برانی ایشان را، فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران باشی.

وَ كَذَلِكَ وَ هم چنان فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ آزموده کردیم ایشان را بیکدیگر لِيَقُولُوا تا اقویا

گویند: أَ هُوَ لَاءِ اَيْنَ ضَعِيفَانَ اَنْدَ مِنَ اللّٰهِ عَلَيَّهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا كِه سِياس نِهَادِ اللّٰهِ بَرِ ايشان از ميان ما اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ اللّٰهُ داناتر دانايي است بِالشّٰكِرِينَ بآنكه سپاس داران و منعم شناسان و سزاداران بنعمت كه اند.

وَ اِذَا جَاءَكَ وَ چُون بَتُو اَيْنِدِ اللّٰذِينَ بَايَاتِنَا ايشان كه گرویده اند بسخنان ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ گوی از پيغام من سلام بر شما كَتَبَ رَبُّكُمْ وَاجِبَ نِشْتِ خِداوند شما شما را عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةِ بَرِ خويشتن رحمت، اَنَّهُ مَنّ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا هَرِ كه از شما بدی كند بَجَهَالَةٍ بِنَادَانِي ثُمَّ تَابَ اَنَ گِه باز گردد مِّنْ بَعْدِهِ پس از اَنَ بَدِ كه كَرَدَ وَ اَصْلَحَ وَ تَبَاهِ شده كَارِ خُودِ باصلاح اَرَدَ فَانَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خِدايِ وِي را اَمْرزگار است وَ بَخشاينده.

وَ كَذٰلِكَ وَ چنين است نَفْصَلُ الْاَيَاتِ پيدا مي كنيم بسخنهايِ خويش نشانهايِ پسند خويش وَ اَلتَّسْتَبِينَ وَ تا پيدا شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه ايشان كه سر كشيده اند پس آنكه پيغام شنيدند. قُلْ اِنِّي نَهَيْتُ گوی مرا باز زده اند اَنَ اَعْبُدُ اللّٰذِينَ تَدْعُونَ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ كه ايشان پرستم كه شما مي پرستيد فرود از اللّٰهُ قُلْ گوی يا محمد لا اَتَّبِعُ اَهْوَاءَكُمْ مِّنْ بَرِ پس خوش آمد و پسند شما نروم قَدْ ضَلَلْتُ اِذَا وَ اگر روم بيراه گردم اَنَ گِه، وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) و پس اَنَ گِه از راه يافتگان نيستم.

قُلْ اِنِّي عَلٰى بَيِّنَةٍ گوی من بَرِ كاري روشنم و بَرِ نمونيِ راست و پيداييِ درست مِّنْ رَبِّيِ از خِداوند خويش وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ وَ شما اَنَ را مي دروغ شماريد! ما عِنْدِي بِنَزْدِيكٍ مِّنْ نِيسْتِ وَ در دانش و توان من نِيسْتِ ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ اَنَجِهَ شما بآن مي شتابيد. اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ كَارِ داشت و كَارِ گزارد نيست مگر خِدايِ را يَقْضُ الْحَقُّ كَارِ راست مي راند و بَداد بَرِ گزارد وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰصِلِينَ (۵۷) و اوست بهتر همه كار بَرِ گزارندگان.

قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِي گوهري اگر بِنَزْدِيكٍ مِّنْ بودي و در توان من ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ اِنِ رِستاخيز كه بآن مي شتابيد، و عذاب كه مي درخواهيد، لُقْضَى الْاَمْرِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ كَارِ بَرِ گزارده آمدي ميان من و ميان شما وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِينَ (۵۸) و خِدايِ داناتر است از من بگفت ستمكاران و كرد ايشان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اَنْذِرْ بِهِ اللّٰذِينَ يَخٰفُونَ اَنَ يُحْشَرُوا اِلَى رَبِّهِمْ الْاَيَةُ اِنِ اَيَاتِ در شأنِ موالِي و

فقراء عرب فرو آمد عمار یاسر و ابو ذر غفاری و مقداد اسود و صهیب و بلال و خباب و سالم و مهجع و النمره بن قاسط و عامر بن فهیره و ابن مسعود و امثال ایشان. رب العالمین میگوید: این قوم را آگاه کن بقرآن و بوحی که بتو فرو فرستادیم. این «ها» با «ما یوحی» شود، و خوف اینجا بمعنی علم است یعنی: یعلمون انهم یحشرون الی ربهم فی الآخرة، و نظیر این آیت آنست که گفت: **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ**. معنی آنست که: **أَمَّا یَقْبَلُ انذَارَكَ الَّذِينَ یَخَافُونَ وَ یَتَّقُونَ**.

میگوید: تهدید تو او پذیرد و سخن تو برو کار کند که تقوی و خوف دارد، و ایشان فقراء عرب اند و یاران گزیده، و گفته اند: مراد باین آیت مسلمانان اند و اهل کتاب، ایشان که بیعت و نشور معترف اند، و از کتاب خدای خوانده و دانسته، و چون بیعت و معاد معترف اند حجت بر ایشان روشن تر بود و واجب تر، ازین جهت ایشان را بذکر مخصوص کرد. آن گه وصف اعتقاد مؤمنان کرد و گفت: **لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ یَعْنَى**: و یعلمون انه لیس لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیُّ وَ لَا شَفِیْعٌ. میدانند که جز از الله ایشان را یار و دوست نیست، و در قیامت شفاعت جز بدستوری او نیست چنان که جای دیگر گفت: **«يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»**. **«لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»** ای یتقون اذا علموا انه لا شفیع لهم و لا ناصر لهم دونی بمنعهم منی، فلیتقوا بأعمالهم الصالحة. و قیل: لعلهم یتقون ان يجعلوا وسیلة الی غیری او شفیعاً الی سواى.

و لَا تَطْرُدُ الَّذِينَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ سبب نزول این آیت آن بود که بو جهل و اصحاب وی و جمعی از اشراف بنی عبد مناف بر بو طالب شدند و گفتند: می بینی این رذال و اوباش و سفله که بر پی برادرزاده تو ایستاده اند! هر جای که بی نامی است بی خان و مانی، رانده هر قبیله، ناچیز هر عشیره، او را پس رواست، و وی خریدار ایشان. ای ابا طالب او را گوی: اگر این غربا و سفله از بر خویش برانی ما که سادات عربیم و اشراف قریش ترا پس روی کنیم و بپذیریم، اما با این قوم که مولایان و آزاد کردگان مانند، و چاکران و رهبرانند، نتوانیم که با تو نشینیم، که آن ما را عاری و شناری بود. بو طالب رفت و پیغام ایشان بگزارد و گفت: لو طردت هؤلاء عنک، لعل سراً قومک یتبعونک. اگر اینان را یک چند برانی مگر که صواب باشد، تا اشراف قریش و سادات عرب ترا پس روی

کنند. رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: وَ لَا تَطْرُدِ مِرَانَ يَا مُحَمَّدُ! الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ أَي يَعْبُدُونَ رَبَّهُمْ.

این درویشان خدانشناسان خدایپرستان که بامداد و شبانگاه نماز میکنند. و این در ابتداء اسلام بود که فرض نماز چهار بود: دو بامداد و دو شبانگاه. پس از آن پنج نماز در شبانروز فرض کردند. و گفته‌اند: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» ای یذکرون ربهم و یقرءون القرآن. بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ شامی «بالغدوة» بواو خوانند اینجا و در سورة الکهف، و معنی همانست. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این وجه تعظیم و تفخیم ذکر را درآورد، و معنی آنست که یزیدون الله و یقصدون الطريق الذي امرهم بقصده. همانست که مصطفی (ص) گفت بروایت انس مالک، قال: «تعرض اعمال بنی آدم بین یدی الله تعالی فی صحف مختمة، فبقول: اقبلوا هذا و دعوا هذا، فتقول الملائكة ما علمنا الا خيرا، فيقول الله عز و جل: هذا ما ارید به وجهی، و هذا ما لم یرد به وجهی، و لا اقبل الا ما ارید به وجهی».

ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ این جواب آنست که مشرکان و منافقان در فقراء مسلمانان می طعن زدند، و از مجالست ایشان می ننگ دیدند، و رسول خدا را بدرویشی و بد حالی ایشان می طعن زدند؟ چنان که جای دیگر گفت: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» الایة، أ هُوَ لِأَنَّ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ الایة. این جواب ایشان را است، میگوید: اگر ایشان اهل عارند بر تو از شمار ایشان هیچ چیز نیست که ایشان را توانی که رانی، هم چنان که نوح گفت قوم خویش را: «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي»، «وَايَا قَوْمٍ مَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ». این همه جوابها آنست که وی را گفته بودند: «مَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنَّا نَكُونُوا»، «وَأَتْبَعَكَ الْآرْدَلُونَ». و مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ یک وجه آنست که این ها و میم با دشمنان مصطفی (ص) شود، که وی را میگفتند که: درویش است، و یتیم بو طالب است، و صنوبر است و با وی فریشته هم بازو نیست، و وی ملک نیست، و وی را گنج نیست. و نیز گفتند که: مجنون است و ساحر و مقتری و کذاب و صاحب اساطیر. میگوید: از شمار تو بر ایشان هیچ چیز نیست. دیگر وجه: و مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ ای علی اهل الصفة، اگر از تو زلتی آید بر ایشان از بار آن هم هیچ چیز نیست، «فَتَطْرُدُهُمْ» یعنی ان تطردهم، فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ. و گفته‌اند: فتطردهم جواب آنست که گفت: ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، و

فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ جواب آنست که گفت: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ. یکی جواب نفی است و یکی جواب نهی، و نظم آیت اینست: «و لا تطرد الذين يدعون ربهم فتكون من الظالمين ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم».

يقال في الحساب هاهنا ثلاثة اقوال: احدها حساب اعمالهم، كقوله: اِنْ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلَى رَبِّي. الثاني حساب ارزاقهم. الثالث من كفايتهم. تقول: حسبي اى كفانى. فتطردهم اى تبعدهم، و قيل تؤخرهم من الصفّ الاول الى الاخير.

و كذلك اين بساط سخن است که عرب اين چنين بسيار گویند بى تمثيل، و در قرآن مثل اين فراوان است. فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ فتنه اينجا توهين ضعفا و فقراء است در چشم اقربا و اغنيا، يعنى ابتلينا فقراء لمسلمين من العرب و الموالى بالعرب من المشركين ابى جهل و الوليد بن المغيرة و عتبه و اميه و سهيل بن عمرو. ليقولوا يعنى الاشراف ا هؤلاء يعنى الضعفاء و الفقراء مَنْ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيِّنَاتٍ بِالْاِيْمَانِ. اين چنان بود که شريف در وضع نگرد که مسلمان شد عارش آيد که چون وى باشد، و گوید اين هن مسلمان شود پيش از من، و پس من چون وى باشم كلا و لمّا، ننگش آيد که مسلمان شود! اينست معنى فتنه ايشان. همانست که جاى ديگر گفت: وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا. پس آن گه گفت: اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰكِرِينَ جاى ديگر گفت: باعلم بما فى صدور العالمين. رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ. همه درين خيّراند ميگويد: اللّٰهُ خود داند و از هر دانايى دانا تر است که شاکر نعمت هدايت کيست، و سزاوار بآن کيست.

وَ اِذَا جَاءَكَ جَوَابُ كَافِرَانِ تمام کرد، آن گه گفت: چون بتو آيند مؤمنان، يعنى درويشان صحابه که ذکر ايشان رفت. عطا گفت: ابو بکر صديق است و عمر و عثمان و على و بلال و سالم و ابو عبيده و مصعب عمير و حمزه و جعفر و عثمان بن مظعون و عمار بن ياسر و ارقم بن الارقم و ابو سلمة بن عبد الاسد.

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ از پيغام من گوى سلام بر شما. پس از نزول اين آيت رسول خدا هر گه که ايشان را ديدى ابتدا بسلام كردى و گفتى: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى جَعَلَ مِنْ اُمَّتِى مِنْ اُمَّرْتِ اَنْ اَصْبِرَ مَعَهُمْ و اسَلَّمَ عَلَيْهِمْ».

و سلام در لغت چهار معنى است نامى است از نامهاى خداوند جل جلاله، يعنى که پاک

است و منزّه و مقدّس از هر عیب و ناسزا که ملحدان و بیدینان گویند. و قیل: معناه ذو السلامة، ای الذی یملک السلام الذی هو تخلیص من المکروه فیوئی به من یشاء. وجه دیگر مصدر است، یقال: سلّمت سلاما، و تأویل آن تخلص است یعنی که سلام کننده تو دعا میکند تا نفس تو و دین تو از آفات تخلص یابد. وجه سوم سلام جمع سلامت است. چهارم نام درخت است، آن درخت که عظیم باشد و قوی، و از آفات سلامت یافته.

روی ابو سعید الخدری، قال: کنت فی عصابة فیها ضعفاء المهاجرین، و ان بعضهم یستر بعضا من العری، و قارئ یقرأ علینا و نحن نستمع الی قراءته، فجاء النبی (ص) حتی قام علینا، فلما رآه القارئ سکت، فسلم، فقال: ما کنتم تصنعون؟ قلنا یا رسول الله قارئ یقرأ علینا و نحن نستمع الی قراءته. فقال رسول الله (ص): «الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم»، ثم جلس وسطنا لیعدّ نفسه فینا، ثم قال بیده هكذا فحلق القوم و نورّت وجوههم، فلم یعرف رسول الله (ص) احد. قال: و كانوا ضعفاء المهاجرین، فقال النبی (ص): ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیامة، تدخلون الجنة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقدار خمس مائة عام.

کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اٰی قِضٰی و اوجب علی نفسه لخلقہ الرحمة ایجابا مؤکدا، و قیل: کتب ذلك فی اللوح المحفوظ. میگوید: در لوح محفوظ نبشت و واجب کرد بر خویشان که بر بندگان رحمت کند. و قیل: هو ما قال النبی (ص): «لما قضی الله الخلق کتب کتابا فهو عنده، فوق عرشه: ان رحمتی سبقت غضبی».

آن گه بیان کرد که آن رحمت چیست؟ گفت: اِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا یَعْنٰی کتب انه من عمل منکم سوء بجهالة. این جهالت درین موضع مذمت است نه کلمت معذرت از کس بد نیاید مگر آن بد وی از نادانیتست، که جاهل فرا سر گناه شود و از عاقبت مکروه آن نیندیشد.

ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسایی اِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بِکسر الف خوانند، گویند که: «کتب» بمعنی «قال» است، و تقدیره: قال ربکم انه من عمل، و همچنین فَاِنَّهُ غُفُورٌ بِکسر خوانند بر معنی ابتداء، لانّ ما بعد الفاء حکمه الابداء، لانه قال: فَاِنَّهُ غُفُورٌ رَحِیْمٌ. عاصم و ابن عامر اِنَّهُ مَنْ عَمِلَ بِفتح الف خوانند بر معنی بدل رحمت کانه قال: کتب انه من عمل، و

همچنین فَاِنَّهُ غَفُورٌ بفتح خوانند بر خبر ابتداء مضمَر، یعنی: فَاَمْرُهُ فَاِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. و نافع اول بفتح خواند بر معنی بدل، و ثانی بکسر خواند بر معنی ابتدا.

وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ نَبِيَهَا لِكِ مَفْصَلَةٍ فِي كُلِّ وَجْهِ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ این را بر چهار وجه خوانده‌اند، بر سه تاویل اهل مدینه بو جعفر و نافع خوانده‌اند، وَ لَتَسْتَبِينَ بِنَاء، سَبِيلٌ بِنَصْب، مخاطبت با مصطفی (ص) است، معنی آنست که تا روشن فرا بینی فرا راه مجرمان، یعنی شناسی کار ایشان، و معلوم کنی سرانجام ایشان. دیگر وجه و لیستبین بیا، سَبِيلٌ بِنَصْب، قراءت یعقوب است، حکایت از مصطفی (ص)، یعنی: و لیستبین الرسول سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ. تا پیغامبر ما روشن فرا سَبِيلِ مُجْرِمَانَ ببیند. و روا باشد که رسول (ص) مخاطب است و مراد بآن امت بود. یعنی: و لیستبینوا سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ، ای لیزدادوا استبانة لها. سدیدگر وجه لتستبین بِنَاء، سَبِيلٌ بَرَفْع، قراءت ابن کثیر است و ابو عمرو و ابن عامر و حفص از عاصم. چهارم «و لیستبینوا» بیا، سَبِيلٌ بَرَفْع، قراءت حمزه و کسایی است و ابو بکر از عاصم «تا» از بهر تأنیث، و «یا» از بهر تقدّم فعل بر اسم در هر دو قراءت معنی یکی است. میگوید: تا پیدا شود سَبِيلِ مُجْرِمَانَ که ایشان سرکشیدند پس آنکه پیغام شنیدند. سین زائده است درین دو قراءت پسین، بان و استبان، آشکارا شد، چون: علا و استعلی و قام و استقام و اخوات این. و سَبِيلٌ بَرَفْعِ اهل حجاز مؤنث است، و بر لغت بنی تمیم مذکر. وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ تقدیره سَبِيلِ الْمُجْرِمِينَ مِنْ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، الا انه كان معلوما محذوف، كقوله: سَرَابِيلٌ تَقِيكُمْ الْحَرَّ یعنی و البرد، فحذف لأن الحر يدل على البرد.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَافِرَانَ مُصْطَفَى (ص) را تعبیر میکردند که: دین پدران بگذاشت، و بتان را بگذاشت و خوار کرد، و ما که این اصنام را می پرستیم بآن می پرستیم تا ما را با الله نزدیک گرداند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. رب العالمین گفت: یا محمد! ایشان را گوی که جز الله را سزا نیست که پرستند، و جز او خداوند و معبود نیست. مرا نفرمودند که اینان پرست. اینان مخلوقان اند و عاجزان همچون شما.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ و شما که بتان می پرستید بهوا می پرستید نه

بیئت و برهان، و من بر آن نیستم که بر پی هواء شما روم. قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ من پس گمراه باشم اگر این بتان پرستم، و هرگز راه براه هدی نبرم. چرا من پی هواء شما باید رفت، و من خود بر بیئت و برهان روشنم از خداوند خویش، و بر عبادت الله نه بر پی هوام که بر بیئت خدام.

إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ يَعْنِي بِالْبَيَانِ، وَ هُوَ مَعْنَى الْبَيِّنَةِ، وَ شَمَا آن بیان که من آورده‌ام دروغ زن میگیرید. مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ این جواب نضر حارث است و رؤساء قریش که میگفتند: أَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. وَ نضر در حطیم کعبه ایستاده بود، و میگفت: بار خدا! اگر آنچه محمد میگوید حق است و راست، ما را آن عذاب فرست که او وعده میدهد.

رب العالمین گفت: یا محمد! ایشان را جواب ده که: مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ. چه شتابست که میکنید؟ و نزول عذاب می‌خواهید؟ آن بنزدیک من و توان من نیست. جای دیگر میگوید: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ. آن گه گفت: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ حُكْمُ خدایراست و جز وی را حکم نیست، و فرو گشادن عذاب جز بقدرت و علم وی نیست. چون وقت آن بر آید فرو گشاید، و آن را مرد نیست. يَقْضُ الْحَقُّ بِرِ قَرَاءَتِ ابْنِ كَثِيرٍ وَ نَافِعٍ وَ عَاصِمٍ، میگوید: يَقْضُ الْقِصَصَ الْحَقُّ اللَّهُ سَخَنَ رَاسْتٌ گوید، و حدیث راست کند، باقی يَقْضِي الْحَقُّ خَوَانِدُ، ای: يَقْضِي الْقَضَاءَ الْحَقُّ. اللَّهُ كَارُ كَهْ كَزَارِدُ وَ حُكْمُ كَهْ كَنْدُ بَدَادُ كَنْدُ وَ بَرَاسْتِي. وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ الَّذِينَ يَفْصَلُونَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي أَى بِيْدِي، مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ انْفَصَلَ مَا بَيْنَنَا بَتَعْجِيلِ الْعَقُوبَةِ. میگوید: اگر بدست من بودی آن رستاخیز که بآن می‌شتابید، و آن عذاب که می‌خواهید، بسر شما آوردمی، تا شما را بآن هلاک کردمی، تا این مطالبت یکدیگر میان ما بریده گشتی، از ما مطالبت شما باخلاص عبادت، و از شما مطالبت ما بتعجیل عقوبت. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ أَى هُوَ أَعْلَمُ بِوَقْتِ عَقُوبَتِهِمْ، فَيُؤْخِرُهُمْ إِلَى وَقْتِهِ وَ أَنَا لَا أَعْلَمُ ذَلِكَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَانذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ الْآيَةَ خَوْفَ أَنْجَابٍ بِمَعْنَى عِلْمِ اسْتِ، وَتَرَسْنَدَهُ بِحَقِيقَتِ اَوْسْتِ كِهْ عِلْمِ تَرَسِ دَانْدِ، تَرَسِ بِيْ عِلْمِ تَرَسِ خَارَجِيَانِ اسْتِ، وَ عِلْمِ بِيْ تَرَسِ عِلْمِ زَنْدِيْقَانِ، وَ تَرَسِ بَا عِلْمِ صَفْتِ مَوْمِنَانِ وَ صَدِيْقَانِ. اِيْنَسْتِ صَفْتِ دَرْوِيْشَانِ صَحَابِهْ وَ اَصْحَابِ صَفَّهْ، هَمْ تَرَسِ بُوْدِ اِيْشَانِ رَا وَ هَمْ عِلْمِ، هَمْ اَخْلَاصِ بُوْدِ اِيْشَانِ رَا وَ هَمْ صَدَقِ. رَسُوْلُ خُدا (ص) رُوْزِيْ بَا اِيْشَانِ بَرْگَزْدَشْتِ. اِيْشَانِ رَا دِيْدِ هَرِ يَكِيْ كَانِ حَسْرَتِ شُدِهْ، وَ اَنْدُوْدِهْ دِيْنِ بَجَانِ وَ دَلِ پَذِيْرْفْتِهْ، بَا دَرْوِيْشِيْ وَ بِيْ كَامِيْ بَسَاخْتِهْ، ظَاهِرِيْ شُوْرِيْدِهْ، وَ بَا طَنْبِيْ اَسُوْدِهْ، قَلَادِهْ مَعِيْشْتِ وَ نَعْمَتِ گَسْسْتِهْ، وَ رَا زِ وُلِيْ نَعْمَتِ بَدَلِ اِيْشَانِ پِيْوَسْتِهْ، چَشْمِهَاشَانِ چُوْنِ اَبْرِ بَهَارَانِ، وَ رُوِيْهَا چُوْنِ مَاهِ تَابَانِ. هَمْ دَرِ اَنْ صَفَّهْ صَفْ كَشِيْدِهْ، وَ نُوْرِ دَلِ اِيْشَانِ بِيْهْفْتِ طَبَقِهْ اَسْمَانِ پِيْوَسْتِهْ. رَسُوْلُ خُدا اَنْ سُوْزِ وَ نِيْازِ وَ اَنْ رَا زِ وَ نَا زِ اِيْشَانِ دِيْدِ، گَفْتِ: «اَبْشُرُوْا يَا اَصْحَابِ الصَّفَّةِ! فَمَنْ يَقِيْ مِنْكُمْ عَلٰى النِّعْتِ الَّذِيْ اَنْتُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ، رَا ضِيَا بَمَا فِيْهْ، فَانْهْ مِنْ رَفَقَائِيْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

زُهِيْ دَوْلَتِ وَ كَرَامَتِ! زُهِيْ مَنْقَبَتِ وَ مَرْتَبَتِ! اَزِ دُوْرِ اَدَمِ تا مَنْتَهِيْ عَالَمِ كَرَا بُوْدِ اَزِ اَوْلِيَاءِ وَ اتَقِيَا اِيْنِ خَاصِيَّتِ وَ اِيْنِ مَنَزَلَتِ؟ قَدْرِ شَرِيْعَتِ مَصْطَفِيْ اِيْشَانِ دَانَسْتَنْدِ، وَ حَقِّ سَنَّتِ وِيْ اِيْشَانِ گَزَارْدَنْدِ. رُبُوْبِيَّتِ اِيْشَانِ رَا مَتَوَارِيْ وَارِ دَرِ حَفْظِ خُوِيْشِ بَدَاشْتِ، وَ بِنَعْتِ مَحَبَّتِ دَرِ قِبَابِ غَيْرَتِ بِيْرُوْرِدِ. وَ اِيْشَانِ رَا نَزَّاعِ الْقِبَائِلِ گُوِيْنْدِ: بَلَالِ اَزِ حَبَشِ وَ صَهِيْبِ اَزِ رُوْمِ وَ سَلْمَانِ اَزِ پارِسِ. نَزَّاعِ الْقِبَائِلِ بَدَانِ مَعْنِيْ اَنْدِ كِهْ اَزِ قَبِيْلَهْ هَاشَانِ بِيْرُوْنِ كَنْدِ يَا خُوْدِ اَزِ قَبِيْلَهْ هَا وَ اَبَادَانِيْهَا بَكْرِيْزَنْدِ، اَزِ بِيْمِ اَنْكِهْ خَلْقِ دَرِ اِيْشَانِ اَوِيْزَنْدِ، وَ اَزِ حَقِّ مَشْغُوْلِ دَارَنْدِ، كِهْ هَرِ كِهْ بَخَلْقِ مَشْغُوْلِ گَسْتِ، اَزِ حَقِّ بَا زِ مَانْدِ.

بُوْ هَرِيْرِهْ گَفْتِ هَفْتَادِ كَسِ دِيْدِمِ اَزِ اَصْحَابِ صَفَّهْ كِهْ بَا هَرِ يَكِيْ اَزِ اِيْشَانِ نَبُوْدِ مَكْرِ گَلِيْمَكِيْ كِهْنِهْ پارِهْ پارِهْ بَرِ هَمْ نِهَادِهْ وَ اَبْرِ گَرْدَنْ خُوْدِ بَسْتِهْ. كَسِ بُوْدِ كِهْ تا نِيْمِهْ سَاقِ بَرَسِيْدِهْ، وَ كَسِ بُوْدِ كِهْ تا بَكْعَبِيْتِيْنِ، وَ اَنْ گِهْ بِيْرِ دُوْ دَسْتِ خُوِيْشِ فَرَا هَمْ مِيْگَرَفْتَنْدِ، وَ بَدَانِ عُوْرَاتِ مِيْ پُوْشِيْدَنْدِ، وَ رَسُوْلُ خُدا هَرِ گِهْ كِهْ فَتْحِيْ دَرِ پِيْشِ بُوْدِيْ گَفْتِيْ: خُداوَنْدَا! بِحَقِّ اِيْنِ دَلْهَائِ اَفْرُوخْتِهْ، وَ بِحَقِّ اِيْنِ شَخْصِيَّتِيْهَا فَرُو رِيْخْتِهْ، كِهْ وِلَايَتِ كَاْفِرَانِ بَرِ مَا بَكْشَايِيْ، وَ مَا رَا بَرِ كَاْفِرَانِ نَصْرَتِ دِهِيْ. وَ گَفْتِيْ: مَرَا كِهْ جُوِيْبِيْدِ دَرِ مِيْانِ اِيْنَانِ جُوِيْبِيْدِ، وَ رُوْزِيْ كِهْ خُوَا هِيْدِ بَدْعَاءِ اِيْشَانِ خُوَا هِيْدِ: «اَبْغُوْنِيْ فِيْ ضَعْفَائِكُمْ. هَلْ تَنْصُرُوْنِ وَ تَرْتَزُقُوْنَ الْاَبْضَعْفَائِكُمْ»، وَ اَنْ

که موافقت ایشان را درویشی بدعا خواستی، گفتمی: «اللَّهُمَّ احینى مسکینا، و أمتنى مسکینا، و احشرنى فى زمرة المساکین».

فقال عائشة: لم یا رسول الله؟ قال: «انهم يدخلون الجنة قبل اغنيائهم بأربعين خريفا». و هم از بهر ایشان گفت: «حوضى ما بين عدن الى عمان، شرابه ابيض من اللبن و أحلى من العسل. من شرب منه شربة لا يظمأ بعدها ابدًا، و اوّل من يرده صعاليك المهاجرين». قلنا: و من هم یا رسول الله؟ قال: «الذنس الثياب، الشعث الرؤس، الذين لا تفتح لهم ابواب السدد، و لا يزوجون المنعمات الذين يعطون ما عليهم و لا يعطون ما لهم».

هنوز رب العالمین ایشان را نیافریده، و در عالم وجود نیاورده، که بهزار سال پیش از ایشان با پیغامبران بنی اسرائیل میگوید، و ایشان را جلوه میکند که: مرا بندگانی اند که مرا دوست دارند، و من ایشان را دوست دارم، ایشان مشتاق من اند، و من مشتاق ایشان. ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم. نظر ایشان بمن است و نظر من بایشان. عجیب کاریست کار دوستان! و طرفه بازاریست بازار ایشان! پیش از آنکه در وجود آرد ایشان را جلوه میکند، و چون در وجود آمدند، در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ بر ازو نازشان می پرورد. آن گه بی مرادی و بی کامی روزشان بسر می آرد، و آسیای بلا بر فرق سرشان میگرداند. پیر طریقت گفت: در بادیه می شدم، درویشی را دیدم که از گرسنگی و تشنگی چون خیالی گشته، و آن شخص وی از رنج و بلا بخلالی باز آمده، و سر تا پای وی خونابه گرفته. گفتا: بتعجب در وی می نگرستم، و خدای را یاد میکردم. چشم فراخ باز کرد و گفت: این کیست که امروز در خلوت ما رحمت آورده؟ گفتا: درین بودم که ناگاه از سر وجد خویش برخاست، و خود را بر زمین میزد، و مشاهده ای را که در پیش داشت جان نثار همی کرد و میگفت:

من پای برون نهادم اکنون ز میان	جان داند با تو و تو دانی با جان
درکوی تو گر کشته شوم باکی نیست	کو دامن عشقی که برو چاکی نیست؟
یک عاشق آزاده نه بینی بجهان	کز باد بلا بر سر او خاکی نیست

و لا تَطْرُدِ کافران بر مصطفی (ص) آمدند، گفتند: یا محمد! ما می خواهیم که بتو ایمان آریم، لکن ما را عار باشد با این گدایان نشستن، و آن بوی ناخوش خلقان ایشان کشیدن.

ایشان را از خویشتن دور کن، تا ما بتو ایمان آریم. رسول خدا عظیم حریص بود بر ایمان ایشان، و لهذا يقول الله تعالى: لَعَلَّكَ بِاِخْتِافِ نَفْسِكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. آورده‌اند بیک روایت که رسول خدا عمر را به پیغام بدرویشان فرستاد تا روزی چند کمتر آیند مگر که ایشان ایمان آرند. عمر هنوز سه گام رفته بود که جبرئیل آمد و آیت آورد که: وَ لَا تَطْرُدْ يَا مُحَمَّد! مران ایشان را که من نرانده‌ام. منوازش ایشان را که من نخوانده‌ام. آری مقبولان حضرت دیگرند، و مطرودان قطیعت دیگر! این درویشان خواندگان و اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ اند، و آن بیگانگان راندگان اخسؤا فيها و لَا تُكَلِّمُوْنَ. رسول خدا عمر را باز خواند. کافران نیز باز آمدند، و گفتند: اگر می‌توانی باری یک روز ما را نوبت نه، و یک روز ایشان را، تا بتو ایمان آریم. رسول خدا همت کرد که این نوبت چنان که در می‌خواهند بنهد. جبرئیل آمد و آیت آورد: وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ اَلَا يَهْدِي اللهُ الْبَاطِلَ اِلَى شَيْءٍ مَّا يَشْتَاكُونَ. ایشان را خواه که من ایشان را خواهانم. کافران چون از این نوبت روز روز نهادن نومید گشتند باز آمدند و گفتند: اگر نوبت نمی‌نهی روا داریم، و با ایشان بنشینیم اندی که تو بما نگری نه با ایشان، و اکرام ما را روی سوی ما داری، تا بتو ایمان آریم.

مصطفی عمر را بخواند و بدرویشان فرستاد، تا دل ایشان خوش گرداند، و رضاء دل ایشان باین معنی بجوید، مگر آن کافران ایمان آرند، و مقصود کافران در آنچه میخواستند نه آن بود تا ایمان آرند، بلکه میخواستند تا دل درویشان بیبازارند، مگر از مصطفی نفرت گیرند، و از دین وی برگردند. چون عمر فرا راه بود تا این پیغام ببرد، جبرئیل آمد و آیت آورد: وَ لَا تَعْدُوْا عَيْتَاكَ عَنْهُمْ يَا مُحَمَّد! ازین درویشان روی مگردان، و چشم از ایشان برمگیر، که من با ایشان همی نگرم. رسول خدا یکبارگی روی بدرویشان آورد و با ایشان بنشست، و پیوسته گفتی: «بابی من وصانی به ربی».

يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهُ يُوْعَقِبُوْنَ نَهْرَ جُورِي رَا پُرسیدند که: صفت مرید چیست. این آیت برخواند که: يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهُ، اصبحوا و لا سؤل لهم من دنياهم، و لا مطالبه من عقباهم، و لا همّة سوى حديث مولا هم. فلما تجردوا لله تمحّضت عناية الحقّ لهم فتولّى حديثهم، فقال: و لا تطردهم يا محمد.

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ معنی ارادت خواست مراد است در راه بردن، و آن سه قسم است: یکی ارادت دنیای محض، دیگر ارادت آخرت محض، سدیگر ارادت حق محض. ارادت دنیا آنست که گفت عزّ ذکره: تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَاِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا، و نشان ارادت دنیا دو چیز است، در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن، و از درویشان مسلمانان اعراض کردن، و ارادت آخرت آنست که گفت تعالی و تقدس: وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، و نشان آن دو چیز است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن، و مؤانست با درویشان داشتن. و ارادت حق آنست که الله گفت جل جلاله: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَاِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، و نشان آن پای بدو گیتی فرا نهادن است، و از خلق آزاد گشتن، و از خود برستن.

این خود بیان علم است و تحقیق عبارت، اما بیان فهم بزبان اشارت آنست که پیر طریقت گفت چون او را از ارادت پرسیدند، گفتا: «نفسی است میان علم و وقت، در ناحیه ناز، در محله دوستی، در سرای نیستی، چهار حد دارد آن سرای: یکی با آشفتهگان شود، یکی با غریبان، سدیگر با بیدلان، چهارم با مشتاقان. آن گه گفت: ای مهربان فریادرس! عزیز آن کس کش با تو یک نفس. ای یافته و یافتنی! از مرید چه نشان دهند جز بی خویشنتی! همه خلق را محنت از دوریست، و مرید را از نزدیکی! همه را تشنگی از ناپافت آب، و مرید را از سیرابی! الهی! یافته میجویم! با دیده ور میگویم! که دارم چه جویم که بینم چگویم! شیفته این جست و جویم! گرفتار این گفت و گویم:

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا مُّغْرَبِينَ و عارفان دیگر.
 مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگرند، آن گه از آیات بما رسند. عارفان نخست بما رسند، آن گه از ما بآیات بازگردند. یا محمد! آنان که بواسطه آیات بما ایمان آرند، بواسطه خود سلام ما بر ایشان رسان، و آن کس که بی واسطه ما را شناخت، و بی صنایع ما را یافت، بی واسطه ما خود سلام بدو رسانیم، و ذلک فی قوله: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ

رَحِيمٍ.

بیر طریقت گفت: «الهی! او که ترا بصنایع شناخت، بر سبب موقوف است، و او که ترا بصفات شناخت، در خبر محبوس است. او که باشارت شناخت، صحبت را مطلوبست. او که ربوده اوست از خود معصوم است.» كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ان و كل بك من كتب عليك الزلّة، فقد تولى بنفسه لك كتاب الرحمة. كتابته لك ازلیة، و الكتابة عليك وقتیة، و الوقتیة لا تبطل الا زلیة. قال الواسطی: برحمته و صلوا الى عبادته، لا بعبادتهم و صلوا الى رحمته، و برحمته نالوا ما عنده لا بأفعالهم، لأنه (ص) يقول: «و لا انا الا ان يتغمدني الله منه برحمة».

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ
روی فی بعض الاخبار نادیتمونی فلبیتکم، سألتمونی فأعطیتکم، بارزتمونی فأمهلتکم، ترکتمونی فرعبتکم، عصیتمونی فسترتکم. فان رجعتم الی قبلتکم، و ان ادبرتم عنی انتظر تکم.

میگوید: بندگان من! رهیگان من! مرا باواز خواندید بلبیک تان جواب دادم، از من نعمت خواستید عطاتان بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید، مهلت تان دادم.
فرمان من بگذاشتید رعایت از شما برنداشتم. معصیت کردید، ستم بر شما نگه داشتم.
با این همه گر باز آیدتان بیدیرم، و برگردید باز آمدن را انتظار کنم: انا اجود الاجودین و اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ وَ بِنزْدِیکِ اوست گنجهای غیب لا یعلمها اِلَّا هُوَ نداند آن را مگر او وَ یَعْلَمُ ما فی الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ و میداند هر چه در خشک است و هر چه در آب و ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ وَ بنیوفند برگی از شاخی اِلَّا یَعْلَمُها مگر میداند آن را وَ لا حَبَّةٍ فی ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَ نه تخمی در تاریکیهای زمین او کنده یا افتاده که رست یا نرست وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابس و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی اِلَّا فی کِتَابٍ مُبِینٍ (۵۹) مگر در نامه ای پیدا و پیدا کننده.

وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَقَّعُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ اوست که شما را می میراند بشب وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ وَ

میداند آنچه میکردید بروز تُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ آن گه شما را از آن خواب می برانگیزاند در دانش خویش لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى تا آنکه نامزد کرده شما را سپرده آید، و حق عمر شما بشما گزارده آید تُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ آن گه با وی است بازگشت شما تُمَّ يَنْبِتُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) و پس خبر کند شما را بکرد شما که می کردید.

وَ هُوَ الْقَاهِرُ و اوست فرو شکنده و کم آورنده فَوْقَ عِبَادِهِ زبر رهیگان خویش وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و می فرو فرستد بر شما نگهبانان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَأْتِيهِ مِنَ غَفَاةٍ أَوْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بِمَرَّةٍ أَيْ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ أَوْ يَأْتِيهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بِمَرَّةٍ وَ هُوَ يُخَوِّتُكُمْ وَسُوَّءُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۱) بهر یکی از شما آید مرگی تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بَمِيزَانٍ او را فرستادگان ما وَ هُمْ لَا يَفْرَطُونَ (۶۱) و ایشان نگذارند که وی نفس زند بیش از اندازه.

تُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ آن گه باز برند ایشان را با خدای مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ آن خداوند ایشان بر راستی و سزاواری آلا آگاه بید لَهُ الْحُكْمُ وی را است خواست و کار برگزارد وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) و اوست سبکبارتر همه دانایان و شمارندگان.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ گوی کیست که می رهند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ از تاریکیهای خشک و آب و درماندگیها در دشتها و کشتیها؟ تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً میخوانید او را بزاری در آشکارا و در نهان لَئِنْ أَتَجَانَا میگویند: اگر برهانی ما را مِنْ هَذِهِ اَازین که در آن افتادیم لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) تا باشیم از سپاس داران باشیم.

قُلْ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا گوی الله می رهند شما را از آن وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر تاسایی و هر اندوهی تُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) پس آن گه از اسباب با وی انباز می آرید.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ گوی او توانا است عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه بر شما انگیزد عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ یا عذابی از زیر پایهای شما أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا یا شما را در آمیزد و در هم او کند جوك جوك وَ يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ و بچشاند شما را زور و رنج یکدیگر اَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ درنگر چون می گردانیم سخنان خویش از روی بروی لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) تا مگر دریابند.

وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ و قوم تو آن را می دروغ شمارد و ترا ناستوار وَ هُوَ الْحَقُّ و آن راست است و درست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) گوی من بر شما کارساز و کار توان و کاردار نه‌ام.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ بِبَيْدَا شَدَن هَر بُوْدَنِي رَا هَنگَامِي هَسْت وَ سَوْفَ تَعَلَّمُونَ (۶۷) وَ آری آگَاه
شید

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ مَفَاتِحُ خَزَائِنِ اسْت، وَ مَفَاتِيحُ مَقَالِيدِ.
مَفَاتِحُ جَمْعُ مَفْتَحٍ وَ مَفَاتِيحُ جَمْعُ مَفْتاح. وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ هَمَانَسْت كِه جَاي دِيگَر گَفْت:
«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، وَ اَيْنِ خَزَائِنِ غَيْبِ آن پَنجِ عِلْمِ اَنْدَ كِه آنجَا گَفْت: «إِنَّ اللَّهَ
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ».

رُوي بِنِ عَمْرٍ اَنْ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ».
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ اِلَى آخِرِهِ اَيْنِ آيْتِ جَوَابِ آنِ اَعْرَابِي اسْت كِه پِيشِ مَصْطَفِي شَد،
وَ مَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: اِنْ كُنْتُ نَبِيًّا فَأَخْبِرْنِي عَمَّا فِي بَطْنِ نَاقَتِي هَذِهِ ذَكَرَ هُوَ اَوْ أَنْتِي؟ وَ مَا الَّذِي
يَصِيْبُنَا غَدًا؟ وَ مَتَى يَمُطِرُ السَّمَاءُ؟ وَ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ؟ وَ مَتَى اَمُوتُ؟ فَنَزَلَتْ: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ
عِلْمُ السَّاعَةِ» الْاِيَةِ.

جَمْعِي مَفْسِرَانِ گَفْتَنَد: كِه مَفَاتِيحُ غَيْبِ آنَسْت كِه اَز اَدَمِيانِ دَرِ غَيْبِ اسْت اَز رُوزِي وَ بَارَانِ
وَ نَزُولِ عَذَابِ وَ سَعَادَتِ وَ شَقَاوَتِ وَ ثَوَابِ وَ عِقَابِ وَ سِرَانجَامِ كَارِ وَ خَاتَمَتِ اَعْمَالِ وَ
اِنْقِضَاءِ آجَالِ. وَ گَفْتَه اَنْدَ كِه: دَرِينِ آيْتِ دِلَالَتِ رُوشَنِ اسْت كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِحَقِيْقَتِ دَانَد
بُوْدنِيهَا رَا پِيشِ اَز بُوْدَنِ آنِ، يَعْلَمُ اَنَّهُ يَكُونُ اَمْ لَا يَكُونُ، وَ مَا يَكُونُ كَيْفَ يَكُونُ؟ وَ مَا لَا
يَكُونُ اِنْ لَوْ كَانِ كَيْفَ يَكُونُ؟ قَالَ بِنِ مَسْعُودٍ: اَوْتِي نَبِيَّكُمْ كُلِّ شَيْءٍ اِلَّا مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ.

وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ هَر چِه دَرِ بِيَابَانِ اسْت وَ دَرِ آبَادَانِ، مِي دَانَد. هَر چِه دَرِ خَشَكِ زَمِيْنِ
اسْت اَز نَبَاتِ وَ تَخْمِ وَ گِيَاهِ مِي دَانَد. وَ هَر چِه دَرِ بَحْرِ زَنْدَگِيِ كَنْد، وَ هَر چِه دَرِ آنِ هَلَاكِ
شُوْدِ هَمِه دَانَد. مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا عِدَدُ بَرْگِ دَرِخْتَانِ هَمِه دَانَد. آنچِه بَرِ دَرِخْتِ
بَمَانَدِ دَانَد، وَ آنچِه بِيُوْفَتَدِ دَانَد كِه كِيِ جَدَا شَد؟ وَ چِنْدِ بَارِ گَرْدِ خُودِ بَرْگَشْت؟ وَ چُونِ
بِيُوْفَتَاد؟ بَرِ رُويِ اِفْتَادِ يَا بَرِ پَشْت؟ «وَ لَا حَيَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» هِيچِ دَانِه وَ تَخْمِيِ دَرِ
زِيْرِ زَمِيْنِ نِيْفَتَدِ كِه نِه اَللَّهُ دَانَد كِه رَسْتِ يَا نَرَسْت. آنچِه نَرَسْتِ چُونِ شَد؟ وَ آنچِه رَسْتِ
كِيِ رَسْت؟ وَ چُونِ رَسْت؟ وَ اَزِ آنِ چِه رَسْت؟ وَ چُونِ شَد؟

بِنِ عَبَّاسِ گَفْت: «فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» يَعْنِي فِي الثَّرِي تَحْتِ الصَّخْرَةِ فِي اسْفَلِ الْأَرْضِيْنَ

السبع. هر چه در هفتم طبقه زمین زیر صخره است الله میداند.

وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ این از جوامع قرآن است که همه چیز که در جهان است در زیر آنست. هر چه حیوان است رطب است، و هر چه موات یابس.

ابن عباس گفت: «الرَّطْبُ الْمَاءُ وَالْيَابِسُ الْبَادِيَةُ». و گفته‌اند: هر چه روید رطب است، و هر چه نروید یابس. عبد الله حارث گفت: این درختان و نبات زمین است که الله داند که چندتر بماند و کی خشک گردد. و عن نافع عن ابن عمر عن النبي (ص) قال: «ما من زرع على الارض ولا ثمار على الاشجار الا عليها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم.

رزق فلان بن فلان، فذلك قوله تعالى في محكم كتابه: وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا أَلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».

جعفر بن محمد گفت: الورقة السقط، و الحبة الولد، و ظلمات الارض الارحام، و الرطب ما يحيى، و اليابس ما يقبض، و كل ذلك في كتاب مبين.

و قيل: الرطب لسان المؤمن، رطب بذكر الله، و اليابس لسان الكافر لا يتحرك بذكر الله و بما يرضى الله. «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» این را دو معنی گفته‌اند: یکی آنست که مثبت فی علم الله متقن. هیچ چیز نیست از رطب و یابس که نه در علم خدا مثبت و محکم ساخته، و از آن پرداخته. معنی دیگر: «إِلَّا فِي كِتَابٍ» یعنی اثبتة الله فی کتاب قبل خلقه، كقوله: إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرَأَهَا. میگوید هیچ چیز نیست و بشما نرسد هیچ رسیدنی که نه الله آن را اثبات کرده، و حکم رانده، و در لوح محفوظ نبشته، پیش از آفریدن آن، و یشهد لذلك قول النبي (ص): «كتب الله مقادير الخلائق قبل ان يخلق السماوات و الارض بخمسين الف سنة.

قال: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ».

و روى انه قال: «يا با هريرة جف القلم بما انت لاق»، و روى أنه قال: «انَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ اكْتُبْ. قَالَ: مَا اَكْتُبُ؟ قَالَ: الْقَدْرَ، مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنَ إِلَى الْآبِدِ».

اگر کسی گوید: چه حکمت را در لوح محفوظ نبشت؟ چون خود جل جلاله همه میداند، و بوی هیچ چیز فرو نشود، و درنگذرد. جواب آنست که جلال ربوبیت و کمال احدیت خود بخلق بنماید، تا معلومات الله بدانند، و جلال عزت و عظمت وی بشناسند و در

ایمان و طاعت بیفزایند، و بدانند که چون اوراق و حبات و رطب و یابس که در آن ثواب و عقاب نبسته است، شمردنی و نیشنی است، اعمال و احوال ایشان که در آن ثواب و عقاب است اولیتر که نویسد و شمارد وفا خواهد، و نیز تا آن فریشتگان که موکل اند بر کائنات و حادثات، و هر سال آن را مقابل میکنند و کرده با نبسته موافق ببینند، عظمت الله بآن بدانند و عبرت گیرند و در بندگی بکوشند.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ يَقْبِضُ أَرْوَاحَكُمْ عَنِ التَّصَرُّفِ بِالنَّوْمِ، كَمَا يَقْبِضُهَا بِالْمَوْتِ، كَمَا قَالَ جَلِ ثَنَاؤُهُ: اللَّهُ يَتَوَفَّى النَّانِئِينَ حِينَ مَوْتِهِمَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «لكل انسان ملك اذا نام يأخذ نفسه، و يردّ اليه، فان اذن الله في قبض روحه قبضه، و الا ردّ اليه، فذلك قوله: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ».

وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ الْجِرْحَ الْكَسْبِ، وَ هُوَ الْعَمَلُ بِالْجَوَارِحِ. اجتراح اكتساب است، و بیشتر در بد گویند آن را، و جوارح در سباع و طیر و در اندامان آدمی این را نام کردند که آن کو اسباند، و جرح شهادت طعن است در آن، لآنه من كسب الانم، و الجراحة كالطعنة لأنها تعمل بالجراحة. ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ اى فى علمه بكم و ما تعملون الغد. میگوید: آن گه شما را از آن خواب می برانگیزاند در دانش خویش، که میداند که برخیزید چه خواهید کرد؟ و قيل: «يَبْعَثُكُمْ فِيهِ» اى فى علمه بكم. «لِيُقْضَى أَجَلٌ مُّسَمًّى» یعنی اجل الحياة الى الموت، لتستوفوا اعماركم المكتوبة. تقدير الاية: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِي النَّهَارِ، على علم بما تجترحون فيه.

و درین آیت اقامت حجت است بر منکران بعث، یعنی که چون قادر است که ترا پس از خواب می برانگیزاند، قادر است که بعد از مرگ برانگیزاند. و در تورات است که: يا ابن آدم كما تمام كذلك تموت، و كما توقظ كذلك تبعث. «ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ» فى الآخرة، «ثُمَّ يُبْنِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» فى الدنیا من خیر او شر، و هذا وعید من الله عز و جل.

وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ این فوقیت را دو معنی است، و آن هر دو الله را حق است و سزا: یکی آنکه بملک و توان فوق است و بندگان زیراند، ازین معنی فرعون گفت: «وَ اَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»، و دیگر آنست که الله فوق خلق است بذات، چنان که آنجا گفت: «يَخَافُونَ

رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» و ی‌رسل علیکم حفظة من الملائكة یحفظون اعمالکم. همانست که آنجا گفت: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ» و آن فریشتگان اند بر بندگان، گوشوانان و نگهبانان کردار ایشان بر ایشان میکوشند، و ایشان را از بلاها میکوشند. جای دیگر گفت: «وَ إِنْ عَلَيْنَا لِحَافِظِينَ» ای یحفظون علیکم اعمالکم. جای دیگر گفت: «وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ» یعنی: و ما ارسل الکفار علی المؤمنین محافظین. حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ عِنْدَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ «تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا» یعنی ملک الموت و اعوانه. و بر قراءت حمزه توفاه بالف مماله، یعنی به ملک الموت و حده، کتوله: «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ». و گفته‌اند که اعوان ملک الموت چهارده‌اند: هفت ملائکه رحمت و هفت ملائکه عذاب، هر گه که روح بنده مؤمن قبض کند بملائکه رحمت دهد، و چون قبض روح کافر کند بملائکه عذاب دهد.

سلیمان بن داود (ع) بر ملک الموت رسید، گفت: یا ملک الموت! چرا میان مردمان عدل نکنی؟ یکی را روزگاری فرا گذاری، و یکی را بزودی بجوانی میبری؟ گفت: یا سلیمان! این کار بدست من نیست، و بر من جز فرمان برداری نیست.

صحیفه‌ای بمن دهند، نام هر یکی بر آن نبشته، و روزگار عمر و انفاس ایشان شمرده، و مرا در آن هیچ تصرف نه، چنان که فرمایند می‌کنم. و در آثار آمده که: شب نیمه شعبان آن صحیفه بدست وی دهند، هر کرا در آن سال قبض روح باید کرد، نامش در آن صحیفه آورده. یکی بعمارت مشغول گشته، یکی دل بر عروسی نهاده، یکی با دیگری خصومت در گرفته، هر یکی کاری و بازاری بر ساخته، و نام ایشان در آن صحیفه اثبات کرده. مصطفی (ص) گفت: «تبنون ما لا تسکنون! و تجمعون ما لا تأکلون! و تأملون ما لا تدرکون! کم من مستقبل یوم لا یتکمله و منتظر غد لا یبلغه!».

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ یعنی العباد یردّون بالموت الی الله، یعنی الی الموضع الذی لا یملک الحکم علیهم فیہ الا الله. پس آن گه این بندگان را پس از مرگ با محشر قیامت برند، تا الله بر ایشان حکم کند. «مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» آن خداوندی که مولی ایشان براستی اوست، و حاکم بسزا اوست. «مولیهم» اگر بر عموم برانی، معنی مولی سید است و مالک، تا کافر و مؤمن در تحت آن شود، و اگر تخصیص کنی بر مؤمنان، معنی مولی ولی و ناصر بود، و

کافران در آن نشوند، که جای دیگر گفت: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ». «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» القضاء و الامر فيهم دون خلقه، «وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» لأنه لا يحتاج الى روية و فكرة و عقد يد، و حساباه اسرع من لمح البصر.

عن عائشة: ان رسول الله (ص)، قال: «ليس احد يحاسب يوم القيامة الا هلك».

قلت: او ليس يقول الله: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا؟» قال: «انما ذلك العرض، و لكن من نوقش الحساب هلك».

قُلْ مَنْ يُنَجِّبِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ظلمات البر ظلمة الليل و ظلمة السحاب و ظلمة الغبار، و ظلمات البحر ظلمة الليل و ظلمة السحاب و ظلمة الامواج.

ظلمات در قرآن بر دو وجه آيد: يکي بمعنى احوال و شدائد، چنان که درين آيت است و در سورة النمل: اَمَّنْ يُهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ يعنى فى احوال البر و البحر.

وجه دوم ظلماتست بمعنى سه خصلت، چنان که در سورة الزمر گفت: خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ يعنى البطن و المشيمة و الرحم. و در سورة الانبياء گفت: فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ يعنى ظلمة الليل و ظلمة الماء و ظلمة بطن الحوت. و در سورة النور گفت: اَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجَىٍّ الى قوله «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» يعنى به الكفر.

يقول: قلب مظلم فى صدر مظلم فى جسد مظلم.

قُلْ مَنْ يُنَجِّبِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ اين سؤال توييح و تقريع است، ميگويد: يا محمد ازين کافران مکه در پرس، يعنى درين سؤال ايشان را ملامت کن، و بگوئى: «مَنْ يُنَجِّبِكُمْ» آن کيست که شما را رهاوند از احوال و شدائد بر و بحر؟ «تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» اى علانية و سرا. قراءت عاصم بروايت ابو بکر خفية بکسر خاء است و معنى همانست. «لئن انجيتنا من هذه» عاصم و حمزه و كسابي «لئن أنجانا من هذه» خوانند. اينجا قول مضمّر است، يعنى: يقولون لئن انجيتنا. قول فرو گذاشت که آن از «تدعون» خود بيرون آيد. «مِنْ هَذِهِ» يعنى: من هذه الخيفة، و قيل: من هذه البليّة. «لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» لله، فى هذه النعم، فنوحده.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّبِكُمْ مِنْهَا عاصم و حمزه و كسابي «ينجيبكم» بتشديد خوانند، و باقى بتخفيف، و معنى هر دو يكسانست. «منها» يعنى من تلك الشّدائد و المحن، «و من كلّ كرب» اى

غمّ و بلاء. «ثمّ انتم» یا معشر الکفار! «تشرکون» فی حال الرخاء. این در شأن قریش فرو آمد که مسافران بودند در بر و بحر. چون ایشان را در آن خطری پیش آمدی، یا بیم هلاک، دست در دعا و تضرّع می‌زدند، و از خدا باخلاص نجات میخواستند. چون ایشان را از آن خطر و بیم امن پدید آمدی و نجات، باز دیگر باره بسر کفر و بت پرستی خویش می‌باز شدند. رب العزة ایشان را درین آیت توبیخ میکند، و از نیک خدایی خود و بد بندگی ایشان خبر میدهد. پس درین آیت دیگر ایشان را بیم داد و خیر کرد که: من قادرم و توانا که بعد ازین شما را هلاک کنم، گفت: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ این آیت بسه بار آمده از آسمان: اوّل این فرو آمد که قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ گوی او قادر است که بر شما عذابی انگیزد از زیر شما، آب، چنان که قوم نوح را فرستاد، یا باد، چنان عاد، یا بانگ، چنان ثمود. یا ظلة، چنان قوم شعیب، یا حاصب، چنان مؤتفکات. و درست است خبر از جابر انصاری که رسول خدا (ص) گفت آن گه که این فرو آمد: اعوذ بوجهک.

جبرئیل رفت، و پس آن باز آمد، و گفت: «او من تحت ارجلکم» یا عذابی فرستد از زیر پایهای شما، چون خسف قارون و غرق فرعون. رسول خدا (ص) گفت: اعوذ بوجهک.

پس رفت، و باز آمد و گفت: «او یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم بأس بعض» که (۱) این آمد رسول خدا گفت: «هذا هون»، و بروایتی «هذا ایسر». دانست که لا بد است از سه یکی، گفت: این آسان‌تر این خلافتها و عصیبتها اول دراز است، و آخر درد ما همه از آنست.

۱ «که» بقرینه موارد دیگر از همین کتاب بمعنی «چون» است. و روی عن ابن عباس انه قال: العذاب الذی من فوقهم امراء السوء، و الذی من تحتهم عبید السوء «أَوْ يَلْبِسُكُمْ شِيعًا وَ يُدِيقُ بَعْضُكُمْ بِأَسِ بَعْضٍ» الا هواء المختلفة. قال الکلبی: لما نزلت هذه الایة شقّت علی النبی (ص) مشقّة شديدة، فقال: یا جبرئیل! ما بقاء امتی علی ذلک، فقال: انما انا عبد متلک، فادع ربک. فقام رسول الله (ص) فتوضّأ و صلّى و سأل ربّه ان لا یبعث علی امته عذابا من فوقهم و لا من تحت ارجلهم و لا یلبسهم

شیعا و لا یذیق بعضهم بأس بعض. فنزل جبرئیل فقال: ان الله سمع مقاتلک و انه اجارهم من خصلتین، و لم یجرهم من خصلتین، اجارهم ان لا یبعث علیهم عذابا من فوقهم و لا من تحت ارجلهم، و لم یجرهم من ان یلبسهم شیعا، و یذیق بعضهم بأس بعض، قال: یا جبرئیل! فما بقاء امتی، قال سل الله لأمتک، فقام رسول الله (ص) فتوضأ و صلی ثم سأل ربه، فنزل جبرئیل فقال: ان الله یقول: انا ارسلنا من قبلک رسلا الی قومهم فصدقهم مصدقون، و کذبهم مکذبون، ثم لم یمنعنا ان نبتلی الذین زعموا انهم مؤمنون من بعد قبض انبیائهم ببلاء یعرف فیہ صدقهم من کذبهم. ثم نزل: ألم أ حسبَ الناسُ أن یتروکوا أن یقولوا آمنا الی قوله: وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ. فقال: لا بدّ من فتنة تبتلی بها الامّة بعد نبیها لیتبین الصادق من الکاذب».

«أَنْظُرْ کَیْفَ نَصَرَفُ الْآیَاتِ» یعنی العلامات فی امور شتی من الوان العذاب.

«أَعْلَمُهُمْ یَفْقَهُونَ» لکی یفقهوا عن الله ما بین لهم، فیخافوه، و یوحده.

وَ کَذَّبَ بِهِ یعنی بالقرآن، «قَوْمُکَ» یعنی قریشا «وَ هُوَ الْحَقُّ» جاء من عند الله.

«قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوکیلٍ» این منسوخ است بآیت سیف.

لِکُلِّ نَبِیٍّ مُسْتَفْرَّغٍ یعنی لوقوع کل شأن حین، کقوله: «وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حَیْنٍ». سیاق این سخن بر سبیل تهدید است، یعنی: لکلّ خبر یخبره الله وقت و مکان یقع فیہ من غیر خلف. «وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» ما کان منه فی الدنیا فستعرفونه، و ما کان منه فی الآخرة یدو لکم یعنی العذاب الّذی کان بعدهم فی الدنیا و الآخرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ گشاینده دلها اوست. نماینده راهها اوست. نهنده داغها اوست. افروزنده چراغها اوست. یکی را چراغ هدایت افروزد. یکی را داغ ضلالت نهد. عنایتیان حضرت را چراغ سعادت افروزد. در رحمت گشاید.

بساط بقا گستراند. بر تخت رعایت نشاند. بزبور کرامت بیاراید که: «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِیُّونَهُ».

باز رانندگان ازل را داغ شقاوت نهد. در خذلان گشاید. زخم «لا بُشْرَى» زند که: «تَسُوا اللهَ فَانسیهم». آری! کلید غیب بنزدیک اوست، و علم غیب خاصیت اوست، هر کس را سزای خود دادن و جای وی ساختن کار اوست، ابن عطا گفت: کلیدها بنزدیک اوست،

چنان که خود خواهد گشاید، و آنچه خود خواهد نماید. بر دلها در هدایت گشاید، بر همته‌ها در رعایت، بر زبانها در روایت، بر جوارح در طاعت. اهل ولایت را در کرامت گشاید. اهل مهر را در قربت گشاید. اهل تمکین را در جذب گشاید. مؤمنان را در طاعت گشاید. اولیا را در مکاشفات، انبیا را در معاینات. بو سعید خراز گفت: این پیغامبر ما را است علی الخصوص: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ میگوید: کلید خزینه اسرار فطرت محمد مرسل بنزدیک حق است جل جلاله. ربوبیت او را بنعت کرم در مهد محبت اندر قبه غیرت پیرورد، و اسرار فطرت و عزت وی از خلق بیوشید، تا صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر همه باین درد بخاک فرو شدند، بطمع آنکه تا ایشان را بر یک سر از اسرار فطرت وی اطلاع افتد، و هرگز نیفتاد، و بندانستند، و چگونه دانستندی و قرآن مجید قصه وی سر بسته میگوید، و از آن اسرار خبر می‌دهد که: فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ:

زان گونه شرایها که او پنهان داد یک ذره بصد هزار جان نتوان داد.

آری! ما آن خزینه اسرار فطرت و محبت وی مهری بر نهادیم، و طمعها از دریافت آن باز بریدیم که: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. حسین منصور حلاج شمه‌ای از دور بیافت، فریاد بر آورد: سراج من نور الغیب بدا و غار، و جاوز السرج و سار:
 ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی!
 چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی!

انبیا و اولیا و شهدا و صدیقان چندان که توانستند از اول عمر تا آخر تاختند، و مرکبها دوانیدند، و بعاقبت به اول قدم وی رسیدند: «نحن الآخرون السابقون». آن مقام که زبر خلائق آمد، زیر پای خود نپسندید، بسدره منتهی، و جنات مأوی، و طوبی و زلفی، که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید: «ما زاعَ الْبَصْرُ وَ ما طَعَى». قال بعضهم: من مفاتح غیبیه ما قذف فی قلبک من نور معرفته، و بسط فیهِ بساط الرضا بقضائه، و جعله موضع نظره. جریری گفت: «لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»، و من يطلقه علیها من صفی و خلیل و حبیب و ولی. بو علی کاتب فرا بو عثمان مغربی گفت که: ابن البرقی بیمار بود. شریتی آب بدو

دادند نخورد، گفت: در مملکت حادثه‌ای افتاده است تا بجای نیارم که چه افتاد نیاشامم. سیزده روز هیچ نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، و رکن حجر را بشکستند. بو عثمان گفت: درین بس کاری نیست، من امروز شما را خبر دهم که در مکه چیست؟ در مکه میغ است امروز، چنان که همه مکه در زیر میغ است، و میان مکّیان و طلحیان جنگ است، و مقدمه طلحیان مردی است بر اسپ سیاه، بر سر وی دستاری سرخ. این چنین بنوشتند، و بر رسیدند راست آن روز هم چنان بود که گفت. پس بو عثمان گفت: هر که حق را اجابت کرد مملکت وی را اجابت کرد. عبد الله انصاری گفت: «بر عبودیت آن نهند که برتابد.

دانستن غیب همه برتابد و نتواند. بلی بعضی و بعضی چیزی نه همه، که همه الله داند و بس. همی گوید جل جلاله: *فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ*، وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ الْآيَةَ اى هو المتفرد بالاحاطة بكل معلوم قطعاً لا يشد عنه شيء، و لا يخفى عليه شيء. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً ااین حفظه کرام الکاتبین اند که بر بندگان موکل اند، و اعمال ایشان می‌شمارند و مینویسند، و این فریشتگان بر بندگان آشکارا نشوند مگر در آن دم زدن باز پسین. در خبر است که: بنده با آخر عهد که از دنیا بیرون می‌شود آن دو فریشته در دیدار وی آیند.

اگر بنده مطیع بوده گویند: جزاک الله خیرا. اى بنده نیکبخت فرمان بردار! بسی طاعت که کردی، و بوی خوش و راحت از آن طاعت بما رسید، و اگر عاصی و بد کردار بوده گویند: لا جزاک الله خیرا. بسی فضائح و معاصی که از تو آمد، و بسی بوی ناخوش و گند معصیت که از آن بما رسید. گفتا: این در آن وقت بود که چشم مرده بهوا بیرون نگرد که نیز بر هم نزند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا از داهیهای جان کندن یکی آنست که: ملک الموت را و اعوان وی را در وقت قبض روح ببند. اگر بنده مطیع بود بصورتی نیکو بود، و اگر عاصی بود بصورتی منکر. در خبر است که ابراهیم (ع) ملک الموت را گفت: خواهم که ترا در آن صورت که جان گنهکاران و بدکاران ستانی بینم.

گفت: یا ابراهیم! طاقت نداری؟ گفت: لا بد است. پس خویشان را بدان صورت فرا وی

نمود. شخصی دید سیاه منکر، مویها بر خاسته، و جامه سیاه در پوشیده، و آتش و دود از بینی و دهن وی بیرون می‌آید، و بوی ناخوش از وی می‌دمد. ابراهیم را غشی رسید. ساعتی بیفتاد، چون بهوش باز آمد، و ملک الموت بصورت خویش باز آمده، گفت: یا ملک الموت! اگر عاصی را خود عذاب اینست که ترا در آن صورت خواهد دید تمام است، و هم چنان که عاصی را دیدن وی عذابی تمام است، مطیع را دیدن وی بآن صورت نیکو که خواهد بود راحتی و لذتی تمام است.

و هب منبه گفت: در روزگار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ، ملک وی عظیم، نعمت وی تمام، و فرمان وی روان. چون عمر وی بآخر رسید، ملک الموت قبض جان وی بکرد. چون با آسمان رسید فریشتگان گفتند: هرگز ترا بر هیچ کس رحمت نیامده بجان شدن؟ گفت: آری، زنی در بیابان بود آستن، کودک بنهاد. در آن حال مرا فرمودند که مادر آن کودک را جان بستان. جان وی بستدم، و آن کودک را در آن بیابان ضایع گذاشتم. بر آن مادر مرا رحمت آمد از غریبی وی، و بر آن کودک از تنهایی و بیکسی وی. گفتند: یا ملک الموت! این پادشاه را دیدی که جان وی سندی آن کودک بود که در آن بیابان بگذاشتی. گفت: سبحان الله اللطیف لما شاء.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاَهُمْ الْحَقُّ قَالَ بَعْضُهُمْ هِيَ اَرْجٰى اٰیةٍ فِیْ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، لِاَنَّهُ لَا مَرَدَّ لِّلْعَبْدِ اَعَزَّ مِنْ اَنْ یَّكُوْنَ مَرْدَةً اِلٰی مَوْلَاہٖ.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اِذَا رَاٰیْتَ الَّذِیْنَ یَخُوْضُوْنَ فِیْ اٰیَاتِنَا وَ چُون بِنِیِّ اِیْشَان رَا کَه دَر سَخْنَان مَا مِی خَوْض کَنْدَن، وَ بَفْرَاخ سَخْنِی وَ بَا فَسُوْس مِی رُوْنَد فَ اَعْرَضُ عَنْهُمْ رُو ی گِرْدَان اَز اِیْشَان وَ جَدَا یِی جَوِی حَتّٰی یَخُوْضُوْا فِی حَدِیْثٍ غَیْرِهٖ تَا اَنْ گَا ه کَه دَر حَدِیْثِی دِیْگَر رُوْنَد وَ اِمَّا یُنْسِیْبُكَ الشَّیْطَانُ وَ اگَر دِیُو فَرَا مَوْش کَنْد بَر تُو اِعْرَاض اَز اِیْشَان فَلَا تَقْعُدُ نَگَر تَا نَشِیْنِی بَعْدَ الذِّکْرِی پَس یَا د اَمْدَن نَهْی مِّن مَّعِ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ (۶۸) بَا اَنْ گِرُو ه سَتْمَکَارَان بَر خُوْد. وَ مَا عَلٰی الَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ وَ بَر پَرهَیْز گَارَان نِیْسْت مِّنْ حِسَابِهِمْ اَز شَمَار وَ اَز جَرْم وَ تَا وَا ن خَائِضَان مِّنْ شَیْءٍ هِیْج چِیْز وَ لَکِنْ ذِکْرِی لَکِن اِیْن پَنْد اَسْت وَ عِبْرَت نَمُوْدَن خَائِضَان رَا لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ (۶۹) تَا مَگَر اَز اَنْ خَوْض بِپَرهَیْز نَد.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا ۖ كَذَّارِ اِیْشَانِ رَا كِه دین خویش بیازی گرفتند وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرد ایشان را زندگانی این جهان وَ ذَكَرُ بِهِ و پند ده بقرآن و در یاد ده اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ پيش از آنكه تن كافر را بسخت تر عذاب سپارند بآنچه كرد درین جهان لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ و او را نه فرود از خدای ولی و لا شَفِيعٌ نه یاری و نه شفيعی و اِنْ تَعَدَلَ كُلَّ عَدْلٍ و اگر تنی خویشتن باز خرید بهمه فدای لا يُؤْخَذُ مِنْهَا اَنْ فدا ازو بنستارند اُولَئِكَ الَّذِينَ اُبْسِلُوا اِیْشَانِ اَنَد كِه ايشان را فرا دادند فرا سخت تر هلاکی و عذابی بما كَسَبُوا بآنچه میكردند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ ايشان را است شرابی از آب گرم وَ عَذَابٌ اَلِيمٌ و عذابی دردنامی بما كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) بآنچه می كافر شوند.

قُلْ گوی یا محمد! اَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فرود از خدای چیزی خوانیم ما لا يَنْفَعُنَا كِه ما را هیچ بكار نیاید اگر خوانیم وَ لا يَضُرُّنَا و نگزاید اگر نخوانیم وَ نُرْدُ عَلٰی اَعْقَابِنَا و برگرداند ما را با پس و اَبَعْدُ اِذْ هَدَانَا اللّٰهُ پس آنكه راه نمود اللّٰهُ ما را كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْاَرْضِ چون چن لَهُ اَصْحَابٌ و او را یارانی اند از مشركان يَدْعُوْنَهُ اِلَى الْهُدٰى كِه او را می باز خوانند با ضلالت كِه اَنْ را می هدی و راستی نه پندارند اَتْتَنَا و میگویند او را كِه ایدر آی بما قُلْ پیغامبر من گوی: اِنْ هُدٰى اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰى راه نمودن اللّٰهُ هدی و راست راهی آنست وَ اَمْرُنَا و فرمودند ما را لِنُسَلِّمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) خداوند جهانیان را.

وَ اَنْ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ و فرمودند ما را كِه نماز بیای دارید وَ اتَّقُوْهُ و از خشم و عذاب خدای پرهیزید وَ هُوَ الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) و او آنست كِه شما را برانگیخته با وی خواهند برد.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ و او آنست كِه بیافرید آسمانها و زمین بِالْحَقِّ بسخن روان و فرمان رسنده بیایان وَ يَوْمٌ يَقُولُ و آن روز كِه گوید: كُنْ فَيَكُونُ باش تا می بود قَوْلُهُ الْحَقُّ فرمان وی روان وَ لَهُ الْمُلْكُ و پادشاهی وی را يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز كِه دردمند در صور عالمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای هر پوشیده و آشكارا وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۴) و اوست دانای آگاه. دانا بهمه چیز، آگاه از همه چیز.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا خَوْضًا نَامِيًّا است که باطل را گویند، حق را نگویند، چنان که گفت: «وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»، وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا، «فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ». و اصل الخوض الدخول في الشيء على تلوث به، و قيل هو الخلط، و كل شيء خضته فقد خلطته، و منه خاض الماء بالعسل خلطه. و خوض در آیات آنست که پیغامبر را و قرآن را دروغ زن گیرند، و بدان استهزا کنند، و باطل شمرند. و این آن بود که کافران مکه چون از مؤمنان قرآن میشنیدند آن را طعن میزدند و ناسزا میگفتند. سدی گفت: مشرکان با مؤمنان نمی نشستند، و در رسول خدا (ص) طعن میکردند، و ناسزا میگفتند. رب العالمین ایشان را از آن نهی کرد، گفت: یا محمد! چون مشرکان را بینی که در قرآن طعن کنند و ناسزا گویند، با ایشان منشین، و از ایشان روی گردان. و با مؤمنان همین گفت که: چون کافران در رسول (ص) طعن کنند و او را ناسزا گویند، با ایشان منشینید، و از ایشان روی بگردانید. «لا تقعدوا» معنی آنست که منشینید، و آن کس که نشسته بود، این با وی هم گویند، اما «لا تجلس» زشت است درین موضع، که آن بر پای ایستاده را گویند.

وَإِمَّا يُنَسِيكَ قِرَاءَاتِ ابْنِ عَامِرٍ يَنْسِيكَ اسْت، نَسِيَ يَنْسِي، وَانْسَى يَنْسِي، بِمَعْنَى يَكْفِي، هَمْجًا غَرْمَةً وَغَرْمَةً. «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أُمَّهَاتُهُمْ».

و اگر شیطان این نهی ما بر تو فراموش کند، و با ایشان بنشیند، چون با یادت آید برخیز، و نیز منشین. و تفسیر این آنجا است که گفت: «وَكَذَلِكَ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ» الایة. پس مؤمنان گفتند: یا رسول الله! هر گاه که ایشان تکذیب آرند، و استهزا کنند، و در باطل خوض کنند، اگر ما برخیزیم و ننشینیم پس نتوانیم که در مسجد حرام بنشینیم، و نتوانیم که گرد کعبه طواف کنیم. چون ایشان چنین گفتند رب العزّة رخصت داد نشستن با ایشان، بشرط آنکه ایشان را پند دهند و تذکیر کنند، گفت: «وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ» الشُّرْكَ وَ الْكِبَائِرَ وَ الْفَوَاحِشَ مِنْ حِسَابِ الْخَائِضِينَ «مِنْ شَيْءٍ» ای: من آثامهم «وَ لَكِنْ ذِكْرِي» نصب علی المصدر یعنی ذکروهم ذکری، و روا باشد که موضع آن رفع باشد، یعنی: علیکم ذکری، ای علیکم ان تذکروهم. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» الخوض اذا وعظتموهم. ابن عباس گفت که: مؤمنان گفتند: یا رسول الله! اگر ما از ایشان اعراض کنیم، و ایشان را بآن

خوض بگذاریم، و باز نرمیم، ترسیم که گنهکار شویم. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ اِى مِنْ اٰثَامِ الْخٰٓئِضِيْنَ «مِنْ شَيْءٍ» و لكن امرى المؤمنین بهجران الخائضین تذکیر للخائضین. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» الخوض فى الباطل، یعنی اذا قمتم عنهم منعهم ذلك من الخوض و الاستهزاء، فأنكروا قیامكم عنهم، فیکون ذلك تذکیرا. سعید جبیر گفت: چون مسلمانان بمدینه هجرت کردند، منافقان با مسلمانان می نشستند، و چون قرآن می شنیدند خوض و استهزا میکردند، چنان که مشرکان در مکه میکردند. مسلمانان گفتند: بر ما حرج نیست درین مجالست، که الله ما را در آن رخصت داده، و از خوض ایشان بر ما هیچ چیز نیست.

رب العزّة در مدینه آن آیت فرستاد که در سورة النساء است: وَ قَدْ نَزَلَ عَلَیْكُمْ فِى الْكِتَابِ الْاِیةِ، و این آیت که وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ منسوخ گشت. وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِیْنَهُمْ الْاِیةِ این لفظی است از الفاظ تهدید و از الفاظ تهاون. در وعید گویند: ذرنی و فلانا، و در تهاون گویند: ذر فلانا فی کذا، و ذره یفعل کذا، و قرآن جایها بهر دو ناطق. میگوید: گذار ایشان را یعنی باک مدار از ایشان و خوار دار ایشان را که دین خود ببازی گرفتند، یعنی: اتخذوا دین الاسلام لعبا ای باطلا و لهوا عنه. «وَ غَرَّتْهُمْ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا» عن دینهم الاسلام. ابن عباس گفت: این در شأن کافران مکه و ترسایان و جهودان فرو آمد، که رب العزّة هر گروهی را عیدی کرد، و هر قومی در عید خویش بیاطل و بازی و نشاط و طرب مشغول شدند مگر امت محمد (ص)، که ایشان عید خود موسم طاعت ساختند، نماز جماعت و ذکر فراوان و تکبیر و تهلیل و قربان. رب العزّة میگوید: گذار ایشان را که در عید خود بیاطل و بیهوده مشغول گشتند، و بزندگانی دنیا غره شدند. «وَ ذُكِّرْ بِهِ» ای بالقرآن، و قیل: بانذارک و بلاغک. و پند ده اینان را بیبغام که گزارى و بیم که نمایی. «أَنْ تُبْسَلَ» یعنی: من قبل ان تبسل نفس بما کسبت. ايسل الرجل اذا دفع الى اشدّ الهلاك، پیش از آنکه تن کافر را فراسخت تر گرفتن دهند. و قیل: «أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ» یعنی من قبل ان تهلك نفس بما عملت و تحبس فى النار. قال قتادة: هذه الاية منسوخة، نسخها قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»، و قال مجاهد: ليست منسوخة لانه على التهدد كقوله: «ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا».

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ در نام خداوند جل جلاله ولی و مولی یکی است، و آن از ولایت است بفتح واو بمعنی نصرت، و آنچه در سوره الرعد گفت: «وال»، آن از ولایت است بکسر واو، و آن تملک است. «وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدَلٍ» یعنی: و ان تفد نفس کل فداء لا یؤخذ الفداء منها. این عدل ایدر فدا است، از بهر آنکه آن چیز که تن خویش بآن می باز خرنند آن چیز همتای تن مینهند، و عدل آن میکنند، و عدل برابر کردن هر چیز با دیگری بود و هامتا ساختن، و هر دو چیز از آن عدل است و عدیل چون ندّ و ندید. میگوید: اگر تنی فردا هر که بود از کافران، خویشتن باز خریدی بهمه فدایی. جای دیگر تفسیر کرد، گفت: مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا. جای دیگر گفت: لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنِذٍ بَيْنِيهِ. لا يُؤْخَذُ مِنْهَا هَمَانَسْتِ که آنجا گفت: «وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ». اخذ در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قبول، چنان که: «وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا» ای لا یقبل، و در آل عمران گفت: «وَ أَخَذْتُمْ عَلَي ذَلِكُمْ إِصْرِي» ای قبلتم علی ذلکم عهدی. و در سوره المائده گفت: إِنْ أُوْتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ، ای فاقبلوه، و در سوره التوبة گفت: وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ یعنی: و یقبل الصدقات، و در اعراف گفت: خَذِ الْعَفْوَ ای اقبل الفضل من اموالهم. وجه دوم «اخذ» بمعنی حبس است، چنان که در سوره یوسف گفت: فَخَذُوا مِنْهُ مَكَانَهُ یعنی احبس. وجه سوم «اخذ» بمعنی عذاب چنان که: در حم المؤمن گفت: فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ یعنی فعذبتهم، و در هود گفت: وَ كَذَلِكَ أَخَذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى، و در عنكبوت گفت: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ یعنی: عذبنا. وجه چهارم «اخذ» بمعنی قتل، چنان که در حم المؤمن گفت: وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ای ليقتلوه. وجه پنجم اخذ بمعنی اسراست، چنان که در سوره التوبة گفت: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ، و در سوره النساء گفت: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا یعنی حبسوا فی النار بما كسبوا من الكفر و التکذیب «لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ» یعنی الماء الحار الذي قد انتهى حره «وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و جيع «بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ». قُلْ أَدْعُوا إِلَى جَوَابِ إِيشَانَسْتِ که رسول خدا را (ص) با شرک میخواندند، و میان خویش و میان او ممالات میجستند، جایها در قرآن از آن ذکر است، «وَدُّوا لَوْ تَدَّهْنُ» «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» از آنست، و جوابها است آن را در قرآن، سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ از

آنست، و این آیت از آن است. قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مِیگوید: شما که مسلمانان اید جواب کافران که شما را با کفر میخوانند این دهید که: أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا اِی لَا یَمْلِكُ لَنَا نَفْعًا فِی الْآخِرَةِ وَ لَا یَضُرُّنَا، وَ لَا یَمْلِكُ لَنَا ضَرًّا فِی الدِّنِیَا. «وَ نُرَدُّ عَلَیْ اَعْقَابِنَا» این اعقاب در قرآن جایها مذکور است گاه برد و گاه بانقلاب، و ذکر عقب در آن مستعار است، و جمله کنایت است از بازگشتن از دین.

كَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنُ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ «استهویه» بالف من ماله بر معنی جمع شیاطین، «و استهوته» بر معنی جماعت شیاطین. قال الزجاج: «استهوته» زینت له هواه، و قال ابن عباس: استفزته الغیلان فی المهامه. ابن عباس گفت: این مثلی است که رب العالمین زد آن کس را که بر دین حق بود، و داعی ضلالت او را بر عبادت بت میخواند، میگوید: مثل وی مثل آن مرد است که بر راه راست میروید با رفیقان پسندیده و همراهان گزیده، و غول او را از رفیقان باز برد، تا از راه بیوفتد، و در بیابان حیران و عطشان بماند، و بر شرف هلاک بود، پس آن رفیقان و اصحاب او را براه باز خوانند، نیاید، و هم چنان سرگردان و حیران سر در بیراهی نهد تا هلاک شود. این در شأن عبد الرحمن بن ابو بکر آمد، پیش از آنکه مسلمان شد شیطان او را از راه هدی باز داشته بود، و اصحاب وی پدر و مادر وی بودند، و با وی میگفتند که: ایتنا فانا علی الهدی. و هم درین قصه وی آیت آمد: وَ الَّذِی قَالَ لَوَالِدِیْهِ اُفٍّ لَكُمَا الْاِیة. وی جواب ایشان میدهد که من بر هدی و راست راهی ام. رب العالمین گفت: قُلْ اِنَّ هُدٰی اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰی رَاحِ اِسْلَامٌ اَسْت، که راه راست است و دین حق. رستگاری در آن است نه در کفر و ضلالت که نموده شیطان است. معنی دیگر گفته اند: له اصحاب من المشركین یدعونه الی الهدی عندهم. و این معنی در نوبت اول مختصر گفتیم.

وَ اَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ قِتَادِهِ گوید: هذه الایة حجة لقنها الله نبيه یخاصم بها اهل الالهواء. گفتا: جواب همه منتظان و معترضان در دین اینست که الله در آموخت: فرمودند ما را که گردن نهید الله را تسلیم کنید، و از تسلیم درمگذرید.

وَ اَنْ اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ «اَنْ» از بهر آن گفت که لام در «لنسلم» بمعنی «اَنْ» است، یعنی: امرنا ان نسلم و ان نقیم، کتوله: «یُرِیْدُونَ لَیُطْفِئُوا»، و هما بمعنی واحد، و گفته اند: اسلام اینجا بمعنی اخلاص است. نخست اخلاص فرمود پس عمل، تا بدانی که عمل بی اخلاص بکار

نیست، پس تنبیه کرد بر بعث و مجازات، گفت: «وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» تا بدانی که آن عمل را جزا خواهد بود، اگر نیک باشد و اگر بد، پس بر صنع خود دلالت کرد تا او را یکتا و بی‌همتا دانند. گفت: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» این حق را دو معنی است: یکی آنکه به «کن» آفرید، چنان که گفت: «قَوْلُهُ الْحَقُّ بِسَخْنٍ رَاسِتٍ وَ فَرْمَانٍ رَوَانٍ، وَ دِيْغَرٍ مَعْنَى: بِالْوَحْدَانِيَّةِ، چنان که جای دیگر گفت: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. نَه بَاطِلٌ أَفْرِيْدٌ وَ نَه بِيَازِي، که بحق آفرید و بیکتایی، و بجدّ نه بعمث و گراف. و قیل: بِالْحَقِّ اِي بَكْلَامِهِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: «أَنْتِيْبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا». «بِالْحَقِّ» اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «وَ يَوْمَ يَقُولُ» یاد کن آن روز که گوید: آخرت ای دنیا شو. آنچه گوید: باش، بود.

هر چه الله خبر داد که بودنی است آن در علم الله موجود است، و لا محاله بودنی است، و خطاب «کن» بآن درست. و قیل: و يَوْمَ يَقُولُ لِلْخَلْقِ مَوْتُوا فِيمَوْتُونَ، و انْتَشَرُوا فَيَنْتَشِرُونَ دل الله سبحانه على سرعة امر البعث، و ردّ على من انكره. «قَوْلُهُ الْحَقُّ» گفته‌اند که این متصل است بسخن پیش، یعنی: «يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ». «قَوْلُهُ» ای یا امر فیعق امره، این چنانست که گویند: قد قلت فکان قولک، و باین وجه حق نعت قول باشد. و روا باشد که «كُنْ فَيَكُونُ» اینجا سخن بریده گردد، پس ابتدا کن «قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» و تخصیص روز قیامت بذکر نه از آن است که در روزگار دیگران قول و آن ملک نبود، بلکه در همه وقت و همه روز بود، اما دیگران بر سبیل مجاز در دنیا دعوی ملک میکردند، و روز قیامت آن دعوיהا باطل گردد، و ملوک خاضع شود، کس را دست رس نبود، و در کس نفع و ضرر نبود چنان که الله گفت: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» صور نام آن قرن است که اسرافیل در آن دمدم.

روی عبد الله بن عمرو عن النبي (ص): «أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ مَا الصُّورُ؟ قَالَ: قَرْنٌ يَنْفَخُ فِيهِ»، و قال (ص): «كَيْفَ أَنْعَمَ وَ صَاحِبَ الصُّورِ قَدْ التَّقَمَ الصُّورَ بَفِيهِ وَ اصْغَى سَمْعَهُ وَ حَنَا جِبْهَتَهُ يَنْتَظِرُ مَتَى يَوْمَرُ أَنْ يَنْفَخَ فِيْنَفْخَ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ نَقُولُ؟ قال: «قُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ. عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا».

و در بعضی کتب آورده‌اند که: صور چهار شاخ دارد: یکی تا بزیر عرش است. یکی تا بشری. یکی تا بمیمنه عالم.

چهارم بمیسره عالم، چنان که از عرش تا ثری و از میمنه عالم تا میسره همه در میان این چهار شاخ است روز قیامت. روز حشر و نشر چون الله خواهد که خلق را زنده کند جانهای پیغامبران در آن شاخ آرند که زیر عرش است، و جانهای مؤمنان در آن شاخ که بمیمنه عالم است، و جانهای جمله کافران در آن شاخ که در ثری است، و جانهای زندیقان و مبتدعان در آن شاخ که بمیسره عالم است، و بعدد هر جانی درین شاخها سوراخها است بر مثال زنبور خانه، چون جانها برین سوراخها درآید چنان راست آید که نه جان زیادت آید نه جای کم بود، و چهل سال جانها چنان میدارد پس زمین را بجنباند، چنان که الله گفت: إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا تَا خَاكَهَاي شَخَصَهَا از یکدیگر جدا شود، سیاه از سفید و مرد از زن جدا شود، آن گه ببحر مسجور فرمان آید، دریایی است در زیر عرش مجید، آب حیات در آن. فرمایند او را که بیار چهل سال آن دریا آب بزمین می بارد، تا آن خاکها در زیر زمین آمیخته شود، پس آن خاکها بفرمان حق رگ و پی و پوست و استخوان گردد. همان شخصها که در دنیا بود، رب العزة باز آفریند. آن گه زمین از گرانباری بحق نالد، و فرمان آید که: بارها بیرون نه، فذلک قوله: وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَتْقَالَهَا. زمین شکافته شود شخصها از زمین بیرون آید. اسرافیل را فرمایند تا در صور دمدم، آن جانهای خلق جمله از صور بیرون آیند جانهای نیکبختان سفید چون مروارید، و جانهای بدبختان سیاه چون قیر، و همه احوال عالم از آن پر گردد، و رب العزة گوید جل جلاله: لیرجعن کل روح الی جسده، فتأتی الارواح، فتدخل فی الخیاشیم، فتمشی فی الاجساد کمشی الی اللدیغ.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ این شهادت با غیب قرین در همه قرآن معنی آن شاهد است و حاضر، میگوید: دانا بهر غائب و حاضر اوست. «وَ هُوَ الْحَكِيمُ» یعنی حکم البعث «الْخَبِيرُ» بالبعث متی یبعثهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا الایة قال ابو جعفر محمد بن علی: «لا تجالسوا اصحاب الخصومات و الاهواء، و الکلام فی الله و الجدل فی القرآن، فانهم الذین یخوضون فی آیات الله.»

اصل دینداری و مایه مسلمانی دو حرف است: حق را قبول کردن، و از باطل برگشتن. و اوّل ورد و آخر ورد بهر دو حرف اشارت است. قبول کردن حق اینست که: «وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، و اعراض از باطل اینست که: «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» میگوید با اهل هوی و بدعت منشینید، و سخن خایضان و مجادلان در قرآن مشنوید، که شنیدن سخن ایشان دل تاریک کند، و نشستن با ایشان روی توحید گردآلود کند، و زینهار که به هوای خود در آیات و صفات تصرف نکنید، و از خوض پرهیزید، که خوض درختی است بیخ آن بدعت، ساق آن ضلالت، شاخ آن لعنت، برگ آن عقوبت، شکوفه آن ندامت، میوه آن حسرت. هر که در آیات خوض کند، خدا او را داور، و خصم او پیغامبر.

امروز از مسلمانان مهجور، و لعنت بر سر، و فردا نابینا، و منزل او سقر. هر که دین‌دار است و اسلام را نزدیک او مقدار است، و او را به الله سر و کار است تا با مبتدعان و متطعان و خایضان ننشیند، که الله میگوید: «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ بَا اِيشَانِ مَنْشِينِيْد، اِنْكُمْ اِذَا مِثْلُهُمْ كِه پِس شِمَا هِمچُون اِيشَانِ بَاشِيْد، اِيشَانِ كِتَابِ وَ سَنَّتِ وَاپِس دَاشْتَنْد، وَ مَعْقُولِ فِرَا پِيْشِ دَاشْتَنْد. دَسْتِ دِر رَايِ وَ قِيَاَسِ وَ كَلَامِ زَدَنْد، تَا دِر گِمْرَاهِيِ افْتَاذَنْد. مِصْطَفِيِ (ص) كَفْت: «مَنْ مَشِيِ اِلَى سُلْطَانِ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ لِيْذِلْهُ اَذَلَّ اللّٰهُ رَقْبَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، وَ سُلْطَانِ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ كِتَابِ اللّٰهِ وَ سَنَةِ نَبِيِّهِ (ص). وَ قَالَ (ص): «مَنْ تَمَسَّكَ بِسَنَّتِيْ عِنْدَ فِسَادِ اُمَّتِيْ فَلِهٖ اَجْرُ مِائَةِ شَهِيْدٍ».

تمسک بسنت راه تسلیم است، و راه تسلیم آنست که الله گفت: «وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ما را فرمودند که گردن نهید گردن نهادیم، و نادر یافته پذیرفتیم. از صفات الله آنچه اسامی است دانیم، آنچه معانی است ندانیم، ظاهریانیم، آنچه ظاهر است شناسیم، آنچه باطن است نشناسیم. ایمان ما از راه سمع است نه بحیلت عقل، و بقبول و تسلیم است نه بتصرف و تأویل. امام ما قرآن، و قاضی سنت، و پیشوا مصطفی، و هادی خدا. نادر یافته پذیرفته، و گوش فرا داشته، و تهمت بر خرد خود نهاده. نه علم از کیفیت آن آگاه، نه عقل را فاز آن راه. نه تفکر در صفات، نه شروع در تأویل، نه بر صاحب شرع رده، و نه عیب بر تنزیل، راه تشبیه بکفر دارد، چنان که راه تعطیل. ربوبیت تعطیل فانی کرد

و وحدانیت تشبیه باطل کرد. خدایی که جز از وی خدا نیست، و در هفت آسمان و زمین هیچ چیز و هیچ کس چون وی نیست. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ ابْرَاهِيمَ گفت پدر خویش را آزر اَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً بتان خود صورت کرده را بخدایی میگیری و خدایان خوانی إِنِّي أُرَاكَ وَ قَوْمَكَ من ترا و قوم ترا می بینم فی ضلالٍ مُّبِينٍ (۷۴) در گمراهی آشکارا.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ هَمَّ چنان که هست با ابراهیم نمودیم مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه از نشانه‌های پادشاهی ما است در آسمان و زمین وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) و تا بود از بی گمانان.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب درآمد بر وی و او می خداوند خویش جست از زبر رأی كَوَكِبًا ستاره‌ای دید تا بان قَالَ هَذَا رَبِّي گفت که خدای من اینست فَلَمَّا أَفَلَ چون نشیب گرفت ستاره قَالَ گفت ابراهیم لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶) زیرینان را و نشیب گرفتگان را دوست ندارم.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازغاً چون ماه را دید برآمده روشن قَالَ هَذَا رَبِّي گفت اینست خدای من فَلَمَّا أَفَلَ چون ماه نشیب گرفت قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي گفت اگر راه ننماید مرا خداوند من لَأَكُونَنَّ مِنَ الضَّالِّينَ (۷۷) من ناچاره از گروه بیراهان باشم.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازغَةً چون خورشید دید برآمده تابان قَالَ هَذَا رَبِّي گفت اینست خدای من هذا أَكْبَرُ که این مه است از ستاره و ماه فَلَمَّا أَفَلَتْ چون خورشید نشیب گرفت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم! إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) من بیزارم از آنچه شما بانبازی میگیرید با خدای.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ من دین و کردار خویش پاک کردم و روی دل خویش فرا دادم لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فرا آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را حَنِيفًا و من مسلمان پاک دین و مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) و من از انباز گیران نیستم با الله.

وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ و حَجَّتْ جست قوم وی بر وی در پیکار و دعوی حَقَّ کردن قَالَ أ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ ابراهیم گفت: با من حَجَّتْ میجوئید، و خصومت سازید، و بر من غلبه

بیوسید بحق در خدای و قَدْ هَدَانِ و مرا راه فرا دین حق نمود و لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ و من نمی ترسم از آنچه می انباز گیرید با او إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً مگر که خدای خود بمن چیزی خواهد از گزند وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً خداوند من رسیده است بهمه چیز و بهر بودنی بدانش خویش أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) در نیاوید که من نترسم از آن چیز که شما کنید و تراشید و آن گه آن را خدای خوانید!

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چون ترسم از آن چیز که شما بانبازی گیرید با الله و لَا تَخَافُونَ و شما نمی ترسید أَنْكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ که می انباز گیرید با الله ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا چیزی که الله در پرستش آن شما را نه عذر فرستاد نه آن را سزای خدایی داد فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ از ما دو گروه کیست سزاوارتر بایمنی و بی بیمی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) مرا پاسخ کنید اگر دانید.

الَّذِينَ آمَنُوا ایشان که بگرویدند و لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ و ایمان خود بنیامیختند بشرک أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ ایشانند که بی بیمی ایشان را است وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) و ایشانند که بر راه راست اند.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرًا ابراهیم برین لفظ بنزدیک قومی علما معرّب است، که پدر و مادر وی را ابراهام نام کرده اند چنان که ابن عامر خواند در لختی از قرآن، و در روایت عبد الحمید بن بکار از وی همه قرآن نسابان بر آند که: نام پدر ابراهیم تاریخ است. چنان می آید که وی را دو نام بوده، و چنین فراوان است، چنان که یعقوب و اسرائیل. و مقاتل حیّان گفت: آزر لقب است، و تاریخ نام. سلیمان تیمی گفت: معنی آزر سبّ و طعن است، و هو المخطئ المعوج فی کلامهم، یعنی: و اذ قال ابراهیم لأبيه المخطئ المعوج مجاهد و ابن المسيّب گفتند: آزر نام صنم است، و موضعه نصب علی اضممار الفعل، كأنه قال: و اذ قال ابراهیم لأبيه أتنخذ آزر لها، و جعل اصناما بدلا من آزر. فقال بعد أن قال: أتنخذ آزر لها، أتنخذ اصناماً آلهة. یعقوب، آزر برفع خواند بر نداء مفرد، یعنی: یا آزر! ای: یا مخطئ و یا معوج! «أتنخذ اصناماً آلهة» هر چه از بتان با صورتست، صنم است، و هر چه بی صورت وثن. و گویند که پدر ابراهیم بتگر بود، «إني أراك و قومك في

ضلال مُبین».

وَكَذَلِكَ أَيُّ كَمَا ارَيْنَاهُ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِهِ، وَاسْتِقْبَاحَ مَا كَانَ عَلَيْهِ ابُوهُ مِنْ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ، كَذَلِكَ نَرِيهِ «مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ» يَعْنِي مَلِكُ اللّٰهِ وَ مَا خَلَقَ فِيهِمَا مِنَ الْاَيَاتِ وَ الْعِبَرِ وَ الدَّلَالَاتِ. وَ «الْمَلَكُوتِ» الْمَلِكِ، زَيْدٌ فِيهِ الْوَاوُ وَ التَّاءُ لِلْمَبَالِغَةِ كَالرَّهْبُوتِ لِلرَّغْبَةِ، وَ الرَّحْمُوتِ لِلرَّحْمَةِ. وَ مَلَكُوتِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ كِهْ بَا اِبْرَاهِيْمِ نَمُوْدَنْدِ، بِيَكِ قَوْلِ اَنْ بُوْدِ كِهْ اَزْ سَرْبِ بِيْرُوْنِ اَمْدِ، بَرِ اَسْمَانِ نَكْرَسْتِ. اَفْتَابِ دِيْدِ وَ مِهْتَابِ وَ سِتَارِگَانِ وَ سِيْرِ سِيَارِگَانِ، وَ گَرْدَشِ فَلَکِ وَ مَلَكُوتِ زَمِيْنِ دِيْدِ، اَزِيْنِ كُوهِ وَ صَحْرَا وَ دَرِيَا وَ دَرِخْتَانِ وَ چِهَارِ پايَانِ وَ پِرَنْدِگَانِ وَ امْتَالِ اَنْ. بَنْظَرِ اَعْتِبَارِ وَ اسْتَدْلَالِ دَرِ اَنْ نَكْرَسْتِ. يَقِيْنِ وِيْ بِيْفَزُوْدِ، كِهْ اَنْ رَا كِرْدِگَارِيْ اسْتِ دَارَنْدِهْ دَانَنْدِهْ.

قول سدی و مجاهد آنست که او را بر صخره‌ای داشتند، و کائنات از علی تا ثری بوی نمودند، و مکان خویش در بهشت بدید، فذلک قوله: «وَ اَتَيْنَاهُ اُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا» یعنی اریناه مکانه فی الجنة. ابن عباس گفت: ابراهیم از اللّٰه درخواست تا ملکوت آسمان و زمین بوی نمایند. فرمان آمد به جبرئیل تا وی را بر آسمان برد. وی را اشراف دادند بر اعمال خلق. یکی را بر معصیت دید، گفت: «یا رب! ما اقبح ما یأتی هذا العبد! اللهم اخسف به»، و گفته‌اند که: ابراهیم سخت مشفق و مهربان بود بر خلق خدا، چنان که روزی در خود این اندیشه کرد که از من رحیم‌تر و مهربان‌تر هیچ کس نیست.

رب العالمین او را بر آسمان برد، و او را اشراف داد بر عمل اهل زمین، و ایشان را بر معصیت دید. بر ایشان لعنت کرد، و هلاک ایشان خواست، و فی ذلک ما روی قیس بن ابی حازم عن علی (ع) قال: قال رسول (ص): «لَمَّا رَأَى اِبْرَاهِيْمُ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ اشْرَفَ عَلٰی رَجُلٍ عَلٰی مَعْصِيَةِ مَنْ مَعْصَى اللّٰهِ، فَدَعَا عَلَيْهِ، فَهَلَكَ، ثُمَّ اشْرَفَ عَلٰی اٰخَرٍ عَلٰی مَعْصِيَةِ مَنْ مَعْصَى اللّٰهِ، فَدَعَا عَلَيْهِ، فَهَلَكَ، ثُمَّ اشْرَفَ عَلٰی اٰخَرٍ، فَذَهَبَ يَدْعُوْا عَلَيْهِ فَاَوْحٰى اللّٰهُ اِلَيْهِ اَنْ يَّا اِبْرَاهِيْمُ! اَنْكُ رَجُلٌ مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ، فَلَا تَدْعُ عَلٰی عِبَادِيْ فَانْهَمْ مِنْهُ عَلٰی ثَلَاثِ: اَمَّا اَنْ يَتُوبَ فَاَتُوبُ عَلَيْهِ، وَ اَمَّا اَنْ اَخْرَجَ مِنْ صَلْبِهِ نَسْمَةً تَمْلَأُ الْاَرْضَ بِالتَّسْبِيْحِ، وَ اَمَّا اَنْ اِقْبَضَهُ اِلَيَّ فَاَنْ شِئْتَ عَفُوْتُ، وَ اَنْ شِئْتَ عَاقَبْتُ».

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ مَفْسِرَانُ كَفْتَنْدُ: اِبْرَاهِيْمِ دَرِ رُوْزْگَارِ نَمْرُوْدِ بِنِ كَنْعَانِ الْجَبَّارِ زَادِ، وَ اَوَّلِ

کسی که تاج بر سر نهاد، و مردم را بر عبادت خود خواند، نمرود بود، و در همه جهان ملک داشت. وقتی بخواب دید که ستاره‌ای برآمدی، و نور آفتاب و ماهتاب بپردی. از آن خواب بترسید. ساحران و کاهنان را جمع کرد، و تعبیر آن درخواست. ایشان گفتند: یولد فی بلدک فی هذه السنة غلام یغیر دین اهل الارض و یکون هلاکک و زوال ملکک علی یده. گفتند: امسال درین شهر کودکی از مادر در وجود آید که زوال ملک تو بر دست وی بود. نمرود بفرمود تا آن سال هر فرزند که زاندند، او را بکشند، و مردان و زنان از هم جدا کرد، و هر ده زن مردی را بر ایشان موکل کرد، تا با شوهر بخلوت نه نشیند مگر در حال حیض. و گفته‌اند: مردان را جمله بلشکرگاه خویش برد، و با خود میداشت، و موکلان بر ایشان گماشته، تا هیچ کس از ایشان با اهل خویش در حال طهر نشود، تا این یک سال بگذرد. روزی آزر را بشغلی فرستاد، و بر هیچ کس ایمن نبود، چنان که بر آزر ایمن بود. از آنکه بتگر بود، و در دین نمرود متعصب. آزر بیامد، و آن شغل بگزارد، و بعاقبت در سرای خویش شد. رب العزّة آن ساعت مهر بر وی افکند، و عشقی در سر وی نهاد، در اهل خود نگرست طاقت نداشت که باز گردد، و مباشرتی برفت، و در آن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد.

کاهنان دیگر روز بجای آوردند که تخم ابراهیم در مستقرّ خویش نهاده شد. برخاستند، و پیش نمرود شدند، گفتند: قد حبل به اللیلة. آن فرزند که تو از وی میترسی، امشب در رحم مادر قرار گرفت. نمرود بترسید. فرزندان را که می‌زادند میکشت، تا ابراهیم را وقت زادن نزدیک گشت. مادر وی از شهر بیرون شد و از مردم بگریخت. بجویی خشک رسید که در آن آب بوده، و گیاه برآمده. ابراهیم آنجا از مادر جدا شد، و مادر وی را در خرّقه‌ای پیچید، و در میان گیاه رها کرد، و بخانه باز آمد، و پدر را خبر کرد از آن حال و آن فرزند. پدر رفت، و همان جا سربی ساخت، و کودک را در آن سرب برد و بخوابانید، و سنگی بر در آن راست کرد، تا کس آن را نداند، و سیاق قصد وی نکند. پس مادر هر روز میرفت و وی را شیر میداد، و هر گه که مادر بوی رسیدی وی را دیدی انگستان خود در دهان گرفته، و از آن شرابی درمی‌کشید و میخورد. مادر نیک نگه کرد، از یک انگشت شیر می‌آمد، و از دیگری آب، و از دیگری عسل، و از دیگری گاو روغن

و از دیگری خرما. و ابراهیم در آن سرب میباید. یک روزه را هفته‌ای می‌نمود، و یک هفته را ماهی، و یک ماهه را سالی. پس چون فرا سخن آمد، روزی با مادر گفت: یا امه من ربّی؟ قالت: انا. قال: فمن ربّک؟ قالت: ابوک.

قال: فمن رب ابی؟ قالت: اسکت، و ضربته. مادر بخانه باز شد، و با پدر گفت: می بینی این کودک! ترسم که این آن کودک است که کاهنان از وی خبر دادند، که خدایان را باطل کند، و دین نو آرد، و ملک نمرود زیر و زبر کند، و آن قصّه با پدر بگفت. پدر برخاست، و بآن سرب شد. ابراهیم گفت: یا ابه من ربّی؟ قال: امک. قال: فمن رب امّی؟ قال: انا. قال: فمن ربک؟ قال: نمرود. قال: فمن رب نمرود؟ فطمه لطمه، و قال له: اسکت.

ابن عباس گفت: چون هفت ساله شد، از مادر و پدر درخواست تا او را از آن سرب بیرون آرند. او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند. شتران و اسبان و گوسفندان را دید، با پدر گفت: ایشان چه‌اند؟ گفت: چهارپایان چرندگان. ابراهیم گفت: ما لها بدّ من أن یکون لها ربّ. ناچار این را خداوندی و آفریدگاری است. پس در آسمان و زمین و کوه و صحرا نظر کرد، گفت: این را ناچار کردگاری و آفریدگاری است. آن گه گفت: انّ الذی خلقنی و رزقنی و اطعمنی و سقانی لربی، مالی اله غیره.

پس شب درآمد و مشتری بر آمد، و بروایتی زهره. چون آن کوکب دید. گفت: «هذا ربّی»، فلذلک قوله عز و جل: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا جَنَّ عَلَيْهِ غُظَى عَلَيْهِ. عرب گویند: جنّه اللیل، و جنّ علیه اللیل جنونا، و أجنّه، اذا اظلم حتی یستتر بظلمته، و الجنّ و الجنّان مار بود، از بهر آنکه پنهان رود. و سمّی الجنّ جنّا، لاجتنانهم عن اعین الناس.

«رأى كَوْكَبًا» چون شب برو درآمد، و او خدای را می‌جست، و از زبر می‌جست، آن ستاره را دید زهره یا مشتری گفت: «هذا ربّی». یک قول آنست که این بر جهت توبیخ گفته است و انکار بر فعل ایشان. الف استفهام در آن مضمراست، یعنی: اهذا ربی؟

خدای من اینست؟ و مثل این خدای تواند بود؟ هذا کقولہ: «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ»؟! یعنی: أ فهم الخالدون؟ قول دیگر آنست که این بر سبیل احتجاج گفت بر ایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند، و تدبیر خلق از آن میدیدند، و آن را تعظیم مینهادند.

ابراهیم گفت: هذا ربّی فی زعمکم ایها القائلون بحکم النجوم. هذا کقولہ: «أَإِنَّ شُرَكَائِي»؟

یعنی بزعمکم و قولکم، «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْإِهْكَ» یعنی بزعمک و قولک. ابراهیم خواست که بتدریج جهل و خطاء ایشان بایشان نماید. باوّل آنچه ایشان تعظیم می‌نهادند، آن را تعظیم نهاد، پس بعاقبت نقص در آن آورد، و عیب افول باز نمود، فقال: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ». عرفهم جهلهم و خطاهم فی تعظیم النجوم، و دلّ أنّ ما غاب بعد الظهور کان حادثاً مسخراً و لیس برّب. و گفته‌اند: مثل ابراهیم در آنچه گفت: «هذا ربّي» پس عیب و نقص در آن آورد، و گفت: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» مثل آن حواری است که بر قومی بت پرستان رسید، خواست که ایشان را بتدریج از آن فراستاند، اوّل آن را تعظیم نهاد و ایشان را در آن دین خویش بر اجتهاد داشت، تا وی را پیشرو خویش کردند، و گرامی داشتند، و بهر چه وی گفت او را مطیع و منقاد شدند، تا روزی که دشمنی عظیم بر سر ایشان آمد، با این حواری مشورت کردند. وی گفت: رای من آنست که همه بهم آئیم، و پیش صنم تضرع نمایم، تا کار این دشمن کفایت کند، پس همه بهم آمدند، و تضرع نمودند، و زاری کردند، و از آن نفعی و دفعی ندیدند، و کار دشمن قوی‌تر میشد و بالا میگرفت. آخر حواری گفت: من خدایی میدانم که برخوانیم اجابت کند، و دعا کنیم کار آن دشمن کفایت کند، فهلمّ ندعه. قال: فدعوا الله فصرف عنهم ما كانوا يحذرون و اسلموا. فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا أَي طَالَعًا. از اوّل ماه سه شب هلال گویند، و بعد از آن قمر گویند تا آخر ماه. پس باخر شب چون ماه برآمد همان گفت که با ستاره گفت هم بر آن معنی. «قَالَ لَيْنٌ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي» این لام خلف قسم است، و لام در لَأَكُونَنَّ» جواب قسم است. «لَيْنٌ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي» یعنی لئن لم يَنْبِتْنِي رَبِّي عَلَى الْهَدْيِ «لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي أَيْنَكِهِ «هذه» نگفت، آن را سه جواب است: یکی آنست که حکایت از رب میکرد نه از عین خورشید، که آن را بخدایی میداشت، و دیگر وجه آنست که: هذا الطّالِعِ رَبِّي. کنایت از صفت کرد نه از اسم. سدیگر وجه آنست که عرب بر اختیارند بر تذکیر و تأنیث چیزی را که در آن علامت تأنیث نیست. «هذا أكبرُ» یعنی اعظم من الزّهرة و القمر. «فَلَمَّا أَفَلَّتْ» یعنی غابت، «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» بالله من الالهة. او را گفتند: یا ابراهیم! چون ازین خدایان بیزار شوی کرا پرستی؟ گفت: اعبد الذی خلق السماوات و الارض، «حَیْفًا» ای مخلصاً لعبادته، «وَمَا أَنَا

مِنَ الْمُشْرِكِينَ». «حنیفا» صفت ابراهیم است، و منصوب است بر نعت، و حنفا مسلمانانند و حنیفیه نامی است ملت اسلام را، و گفته‌اند که حنیف مسلمان بود مختتن.
و گفته‌اند که: حاجّ و حاجّه قومّه، المحاجّة و المحاقّة ادعاء الحقّ.

این آن خصومت و محاجّت است که فرعون وی کرد با وی نمرود بن کنعان بن ماش بن ادم بن سام صاحب مجدل بابل، و شرح این محاجه در سورة البقرة رفت فی قوله: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ» الایة. «قَالَ أ تُحَاجُّونِي» قراءت مدنی و شامی بتخفیف نون است. باقی بتشدید خوانند. «و قد هدانی» ای عرفنی توحیده و لا أخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئاً این جواب آنست که همیشه مشرکان مسلمانان را می‌بیم نمودند و مینمایند از گزند بتان، چنان که هود را گفتند: «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»، و محمود را به سومنات سدنہ منات تهدید کردند.

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ای ملأ ربی کل شیء علما. این همچنانست که جای دیگر گفت: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» ای ملأت. «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» تَتَعَطُونَ، فترکوا عبادة الاصنام؟! وَكَيْفَ أَخَافُ ما أَشْرَكْتُمْ مشرکان ابراهیم را می‌ترسانیدند، و از گزند بتان تهدید میکردند. ابراهیم گفت: وَكَيْفَ أَخَافُ ما أَشْرَكْتُمْ چون ترسم من ازین بتان که شما بانبازی گیرید با الله؟! و ایشان نابینایانند و ناشنوا و نادان و ناتوان، و شما از خدای بینای شنوای گویای دانای توانا نمی‌ترسید! و با وی بتان انباز میگیرید بی‌عذری و بی‌حجتی و بی‌آنکه ایشان را سزای خدایی است! «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اکنون مرا پاسخ کنید اگر دانید، از آن خدای قادر شنوای بینای دانا سزاتر که ترسند یا ازین بتان عاجز ناشنوای نابینای ناگویا؟! و که نزدیکتر با یمن شدن و بی‌بیم بودن آنکه از یک خدای می‌امن باید یافت یا آنکه از هزاران؟! آن گه خود پاسخ کرد، گفت: «الَّذِينَ آمَنُوا». اگر مستأنف نهی این سخن، نه حکایت از ابراهیم، هم نیکو است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ در خیر است که ابو بکر صدیق گفت: یا رسول الله! و آیتنا لم یظلم نفسه؟ جواب داد وی را که: أَلَمْ تَرَ أَلِي قَوْلِهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ لِقْمَانَ: يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ یعنی که این ظلم ایدر شرک است، چنان که آنجا است. و قومی بر عموم راندند، و گفتند که: این ابراهیم و اصحاب وی را است علی الخصوص،

چنان که روایت کنند از علی (ع) که این آیت بر خواند و گفت: «هذه في ابراهيم و اصحابه خاصة، ليست لهذه الامة».

النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لِابْنِهِ اَزْرَ الْاَيَةِ الْاَصْل مِنْهُمْ فِي الْجُودِ، وَ النِّسْلُ مِنْتَصِفُ بِالتَّوْحِيدِ، وَ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ. این عجب نگر پدر بتگر و پسر بیغامبر! پدر رانده با خواری و مذلت! پسر خوانده با هزاران کرامت؟ پدر در قبضه عدل بداغ قطعیت بر راه نومیدی در لباس بیگانگی! پسر در سایه فضل در نسیم قرب بر راه پیروزی در لباس آشنایی! سبحان من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی. فردا در انجمن قیامت در آن عرصه کبری چون ابراهیم را جلوه کنند، و با صد هزار نواخت و کرامت ببازار قیامت برآرند، آزر را بصفه خواری پیش پای وی نهند، از آنکه در دنیا چون ابراهیم در شکم مادر بود آزر تمنی کرد که: اگر مرا پسری نیکو آید، او را در پای نمرود کشم، و بتقرب پیش وی قربان کنم. وی نتوانست که دستش نرسید، و در حق اندیشه خود بجزاء آن برسید. این چنانست که مصریان چون جمال یوسف (ع) دیدند، بر من یزید داشته، هر کس آرزوی آن کردند که یوسف غلام وی بود. رب العزة تقدیر چنان کرد که مسأله بازگشت، و مصریان همه بنده و رهی و چاکر وی گشتند.

وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَوَّلًا وَ رَا مَلَكُوتَ اَسْمَانٍ وَ زَمِينٍ نَمُودُنْدِ، تا از راه استدلال دلیل گرفت بر وجود صانع. در کوکب نگرست گفت: «هذا ربِّي» ای: هذا دلیل علی ربی، لأن ربی لم یزل و لا یزال، و هذا قد أفل «لا أحبُّ الأفلین». پس بآخر جمال حقیقت او را روی نمود، از راه استدلال و برهان بمشاهدت و عیان بازگشت. روی از همه بگردانید، گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي اِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، و جبرئیل را گفت: اما الیک فلا. اول عالم وار شد، آخر عارف وار آمد.

واسطی گوید: خلق عالم بدو همی شوند، و عارفان ازو همی آیند. گفتا: اگر کسی گوید که: خدای را بدلیل شناسم، تو او را گوی دلیل را بچه شناختی؟

بلی در بدایت از دلیل چاره نیست، چنان که بدایت راه خلیل بود. چون آن همه دلایل در راه خلیل (ع) آمد، کوکب و قمر و آفتاب، بهر دلیلی که میرسید در وی همی آویخت که:

«هذا رَبِّي». چون از درجه دلایل برگذشت، جمال توحید بدیده عیان بدید. گفت: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، ای: من الاستدلال بالمخلوقات على الخالق، فلا دلیل علیه سواه. همانست که آن مهتر دین گفت: «عرفت الله بالله و عرفت ما دون الله بنور الله» و هو المشار اليه لقوله: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا».

آن جوانمرد طریقت اینجا نکته‌ای عزیز گفته، و روش راهروان را و کشش ربودگان را بیانی نموده، گفتا: چون از درگاه احدیت بنعت رأفت و رحمت این نواخت به خلیل رسید که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، فرمان آمد که ای خلیل! در راه خلت ایستادگی شرط نیست، از منزل «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» فراتر شو. سفری کن که آن را سفر تفرید گویند، «سیروا سبق المفردون». خلیل طالبی تیز رو بود. جوینده یادگار ازل بود. نعلین قصد در پای همّت کرد. سفر «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» پیش گرفت.

از کمین‌گاه غیب خزائن عزت فرو گشادند، و از آن درر الغیب و عجائب الذخائر بسی در راه «إِنِّي ذَاهِبٌ» فرو ریختند. خلیل هنوز رونده بود، بسته «إِنِّي ذَاهِبٌ» گشته، بنقطه جمع نرسیده، باز نگرست، غنیمت دید، بغنیمت مشغول شد. جمال توحید از وی روی بیوشید که چرا باز نگرستی؟ تا آن گه که استغفار لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ بکرد، و آن درر الغیب هم چنان میدید، و وی باز می‌ایستاد که «هذا رَبِّي»، «هذا رَبِّي»، که آن درر الغیب بس دل فریب و بس شاغل بود، گفتند: ای خلیل! نبایستی که ترا این وقت بودی! در راه «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» روی، و آن گه بغنیمت و ذخایر باز نگری. چرا چشم همّت از آن فرو نگرستی؟ و چرا سنت «مَا زَاغَ الْبَصَرُ» بکار نداشتی؟! اینست سنت آن مهتر عالم، و خاصیت سید ولد آدم، که شب زلفت و الفت آیات کبری در راه او تجلی کرد، و او برین ادب بود که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعِيَ». ای خلیل! کسی که یادگار ازل جوید، و راز ولی نعمت، او غنایم و ذخایر را چه کند؟!

کسی کش مار نیشی بر جگر زد ورا تریاق سازد نه طبرزد.

خلیل دست تجرید از آستین تفرید بیرون کرد، و بروی اسباب باز زد که: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی: افرودت قصدی لله، و طهرت عقدی عن غیر الله، و حفظت عهدی فی الله لله، و خلصت وجدی بالله، فأنا

لَهُ بِاللَّهِ، بَلْ مَحْوٌ فِي اللَّهِ، وَاللَّهُ اللَّهُ.

النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا و آن جواب که ابراهیم داد حجت جستن ایشان را آیتناها إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ ما تلقین کردیم ابراهیم را بر قوم خویش نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءُ می برداریم درجتهای آن را که خواهیم إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) که خداوند تو دانایی است راست دان.

وَ وَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابراهیم را إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا همه را راه نمودیم بایمان وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و نوح را هدایت دادیم از پیش فَا، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ و از فرزندان نوح دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) و هم چنان نیکوکاران را جزا دهیم.

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) همه نیک مردان شایستگان اند. وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) و همه را افزونی دادیم در نبوت بر جنّ و انس.

وَ مِنْ آبَائِهِمْ و پدران ایشان وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَ إِخْوَانِهِمْ و برادران ایشان وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ برگزیدیم ایشان را وَ هَدَيْنَاهُمْ و راه نمودیم ایشان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) سوی راه راست درست.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ آن راه نمونی اللَّهُ است يَهْدِي بِهِ راه می نماید بآن مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ او را که خواهد از بندگان خویش وَ لَوْ أَشْرَكُوا و اگر انباز گرفتندی چیزی را با خدای لَحِيطَ عَنْهُمْ از ایشان ناچیز و تباه و نیست گشتی ما کَاوْنَا يَعْمَلُونَ (۸۸) آنچه می کردند از جهدها و عبادتهای نیکو بزرگ پاک.

أُولَئِكَ این پیغامبران که نام بردیم و آنان که نام نبردیم الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنند که دادیم ایشان را نامه وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ دِينَ و پیغام فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا اگر کافر می شد بآن «هُؤُلَاءِ» اینان که مشرکان قریش اند فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا بر گماشتیم بر پذیرفتن آن و استوار گرفتن بآن گروهی دیگر لَيْسُوا بِكَافِرِينَ (۸۹) ایشان که بآن کافر نیستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ایشان آنند که اللَّهُ راه نمود ایشان را فَهَدَاهُمْ اِقْتَدَهُ بر است راهی

ایشان پی بر، و پس روی گیر قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ گوی نمی خواهیم از شما عَلَيَّهِ بر پیغام رسانیدن و آگاه کردن أَجْرًا مزدی نمی خواهیم خود را إِنَّ هُوَ نَبِيٌّ اینک از من میشنوید إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ (۹۰) مگر پندی جهانیان را.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ خدای را نشناختند سزای شناختن وی، و بزرگی وی ندانستند إِذْ قَالُوا که بر وی دلیری کردند و گفتند ما أَنْزَلَ اللَّهُ فرو نفرستاد اللَّهُ هرگز عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ مردم هیچ چیز قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ رسول من! گوی که آن کیست که فرو فرستاد این نامه؟ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى که موسی آورد نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ روشنایی و نشان راه مردمان را تَجْعَلُونَهُ قَرَأَيْسَ آن را در کاغذها می نویسد تُبْدُونَهَا بعضی از آن آشکارا میکنید وَ تَخْفُونَ كَثِيرًا و فراوانی از آن پنهان می دارید وَ عَلَّمْتُمْ و آن کیست که در شما آموخت ما لَمْ نَعْلَمُوا أَنْتُمْ آنچه ندانستید شما وَ لَا آبَاؤُكُمْ و نه پدران شما قُلْ اللَّهُ گوی آن فرستنده تورات و آن در آموزنده خدای است ثُمَّ ذَرَهُمْ پس ایشان را گذار فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) تا در بازی خویش فراخ می روند.

وَ هَذَا كِتَابٌ و این قرآن نامه ایست أَنْزَلْنَاهُ ما فرو فرستادیم آن را مُبَارَكٌ برکت کرده در آن و آفرین مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ گواه و استوار گیر آن نامه را که پیش از آن فا بود وَ لِيُنذِرَ و تا بیم نمایی و آگاه کنی أُمَّ الْقُرَى مردمان مکه را وَ مَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد بر گرد آن وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و ایشان که گروهی اند بروز رستاخیز يُؤْمِنُونَ به می گروند باین نامه وَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و ایشانند که بر هنگام نمازهای خود براستاد میکنند و هنگامهای آن میکوشند.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ چون ابراهیم بر قوم خود حَجَّتْ آورد که از دو گروه کدام یک بی بیم تر و با من سزاتر؟

او که یک خدای را پرستد؟ یا او که هزاران؟ او که خداوندی پرستد که قادر است و مالک نفع و ضرر؟ یا او که عاجزی را پرستد بی صفت؟ و نیز بر نمود حَجَّتْ آورد که رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ تا آنجا که گفت: فَبِهَاتِ الَّذِي كَفَرَ. چون این حَجَّتْهای روشن بر ایشان آورد، ایشان بقول ابراهیم اقرار دادند، و حَجَّتْ بر خود لازم شناختند.

ربّ العالمین گفت: آن حجّت ما فرا ابراهیم نموده بودیم، و تلقین کردیم، و او را درآموختیم.

نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ زید اسلم گفت: یعنی بالعلم، چنان که جای دیگر گفت: «وَالَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». قومی گفتند: این طبقات ثواب است در بهشت، چنان که آنجا گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ، و گفتند: این رفع درجات در دنیا است بیغامبران را بمعجزات، و مؤمنانرا بکرامات، و توفیق طاعات، چنان که گفت: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ. جای دیگر گفت: نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. عاصم و حمزه و کسایی «رفع درجات من نشاء» بتنوین خوانند. باقی «درجات من نشاء» با صافت خوانند، و بمعنی هر دو یکسان اند. «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ» فی امره «عَلِيمٌ» بخلقه.

وَ وَهَبْنَا لَهُ یعنی لابراهیم إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. رب العالمین ولد را هبه خواند در قرآن بچند جایگه، چنان که گفت: وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ، لِإِسْحَاقَ لِكِ غُلَامًا زَكِيًّا، فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ میگوید: ابراهیم را بخشیدیم اسحاق و یعقوب. پسر اسحاق بود، و اسحاق پسر ابراهیم از ساره، و ابراهیم را هشت پسر بود. اسحاق پدر عبرانیان از ساره، و اسماعیل پدر تازیان از هاجر، و آن شش پسر دیگر از فطورا بنت یقطن الکنعانیة. و یعقوب پدر اسرائیلیان بود.

كُلًّا هَدَيْنَا یعنی للایمان و النبوة، «وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ» یعنی: من قبل ابراهیم و ولده. میگوید: پیش از ابراهیم و فرزندان وی نوح را راه نمودیم، و نبوت دادیم. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ» یعنی: و من ذریّة نوح، و از فرزندان نوح. آن گه تفسیر کرد که ایشان که اند: داود، و هو داود بن ایشا، هفتم هفت پسر بود، کهینه ایشان، کشنده جالوت. و قصّه وی معروف. و سلیمان پسر داود از زن اوریا زاده بود، و داود و سلیمان از سبط یهودا بودند، و ایوب، و میگویند ایوب از فرزندان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم بود، و در عصر خویش ملک بود، و ده پسر داشت از دختر میثا بن یوسف بن یعقوب، و در روزگار یوسف بود، و قصّه وی معروف. و یوسف، و هو یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، و فیه قال رسول الله (ص):

ان الکریم بن الکریم بن الکریم

یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.

و موسی، و هو موسی بن عمران بن یصهر بن قاهت بن لای بن یعقوب و هارون اخوه اکبر منه سنا.

وَ کَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ چنان که ابراهیم را بر توحید و ثبات وی بر دین خویش و حجت آوردن بر دشمن جزاء نیکو دادیم، و پاداش نیکو کردیم، که او را برگزیدیم و فرزندان پاک دادیم، و درجات وی برداشتیم، در نبوت و در ثواب طاعت با نیکوکاران هم چنان کنیم، و ایشان را جزاء نیکو دهیم.

وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ قَوْمِي كَفْتَنَد: الیاس، ادريس است، و این درست نیست که ربّ العزّة نسبت الیاس درین آیت با نوح کرد، و از فرزندان نوح شمرد، و معلوم است که نوح از فرزندان ادريس بود. نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادريس، الذی یقال له اخوخ. و قول درست آنست که از فرزندان هارون بود، و هو الیاس بن بشر بن فینحاص بن العیزار بن هارون بن عمران، کُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ.

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ هو ابن ابراهیم وَ أَلِيسَع وَ هب گفت: یسع شاگرد الیاس بود. کعب گفت: یسع خضر است که موسی را علیه السلام معلم بود. یمان بن رباب گفت: یسع پسر اسحاق است پدر روم. حمزه و کسایبی و اللیسع خوانند بلام مشدد.

یعنی که نام وی لیسع است نه یسع، اما الف و لام زیادت در افزودند و مدغم کردند، چنان است که الف و لام بر قراءت حمزه و کسایبی زیادت است، و بر قراءت باقی الف و لام تعریف است. «یونس» و هو یونس بن متی، وی را دو نام است: ذو النون و یونس. گفته‌اند که: الیاس و یسع و یونس در یک زمان بودند، و پس از ایشان باندک روزگار زکریا و یحیی و عیسی بودند. «وَلُوطًا» و هو ابن عمّ ابراهیم، و اوّل من آمن به، «وَ کُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعَالَمِينَ» ای فضلناهم بالنبوة علی عالمی زمانهم.

وَ مِنْ آبَائِهِمْ این «من» تبعیض است یعنی: هدینا بعض آبائهم و ذریّاتهم.

میگوید: و از پدران ایشان که نامشان درین موضع نبرده‌اند از آدم و هود و صالح و ادريس و غیر ایشان، و نیز مؤمنان که در عهد آن پدران بر ملت ایشان بودند.

وَذُرِّيَاتِهِمْ و از فرزندان این هشده پیغامبر که نامشان درین آیات برده‌اند، و نام آن فرزندان نبرده‌اند، «وَإِخْوَانِهِمْ» و برادران ایشان که بر دین و ملت ایشان بوده‌اند. اینجا سخن منقطع شد، پس گفت: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ» ای استخلصناهم بالنبوة، مأخوذ من جبیت الماء فی الحوض اذا جمعته. «وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی الاسلام.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ إِي دِينَ اللَّهِ الَّذِي هُم عَلَيْهِ. این است دین خدا و ملت بسزا که پیغامبران بر آن بودند، و خدای را عز و جل بدان پرستیدند، یعنی دین اسلام و ملت حنیفی. يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ آن را که خواهد از بندگان خویش بآن راه نماید، و بر آن دارد، چنان که پیغامبران را بر آن داشت، و بآن راه نمود. و این آیت حجّتی ظاهر است بر قدریان، و وجه آن روشن.

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قومی از اصحاب رای باین آیت تمسک کرده‌اند، و گفته‌اند: مرتد چون بدین اسلام باز گردد فرائض طاعت که در حال اسلام گزارده پیش از ردّت، قضا باید کرد، که آن همه بردّت باطل گشت، که ربّ العزّة میگوید: وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و كذلك قوله تعالى: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، و این مذهب باطل است، و احتجاج ایشان باین آیت درست نیست، که آیت مجمل است، و در سورة البقرة مفسّر گفته که: وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتُّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ میگوید: کسی که مرتد گردد، و در ردّت بمیرد، اعمال وی باطل گردد. پس کسی که توبه کند، و باسلام باز آید، اعمال وی که در اسلام کرده بود حابط نگردد، و بر حال خویش بماند پس بر مرتد که باسلام باز آید جز قضا آن عمل که در حال کفر از وی فائت گشته واجب نیست، و این آیت ایشان را حجّت نیست، و آیت مجمل جز بر وفق مفسّر راندن هیچ وجه نیست. پس بمدح پیغامبران باز آمد و بیان کرد که ایشان را چه داد، گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ این پیغامبران نامبرده را میگوید، و آن مبهمان نام نبرده از آبا و ذریات، و قومی فراوان که در قرآن نام ایشان برده. «اولئك» ایشان آنند که دادیم ایشان را کتاب از آسمان فرو آمده، صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود. «وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ» و علم دادیم و فهم فقه ایشان را و نبوت.

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أَكْفَرُ بَدَانِ مِي كَافِرِ شُونْدِ
و نپذیرند ما قومی را برگماشتیم از مهاجر و انصار که آن را پذیرفتند و تصدیق کردند، و
بجان و دل باز گرفتند. «فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا» ای بالایمان بها. این همچنانست که جای دیگر
گفت: «وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى». مجاهد گفت این عجم‌اند و فرس، که نادیده بجان و دل
قبول کردند، و بغیب ایمان آوردند و تصدیق کردند.

مصطفی (ص) در حق ایشان میگوید: «لو كان الدين معلقا بالثريا لنا له رجال من ابناء
فارس»، و عن ابن عمر، قال: قال رسول الله (ص): «لله عز و جل خیرتان من خلقه فی
ارضه: قریش خیرة الله من العرب، و فارس خیرة الله من العجم».

پس سخن باز با پیغامبران برد، و در مدح ایشان بیفزود، و مصطفی را صلی الله علیه و
سلم بسنت و سیرت ایشان اقتدا فرمود، گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ إِي هِدَاهِمُ اللَّهُ،
«فَبِهِم» ای بسنتهم و سیرتهم بالصبر و الاحتساب، «اقتده» ابن عامر «اقتدهی» خواند
بکسر هاء مشیح.

حمزه و کسای و یعقوب در وصل «ها» بیفکنند، و در وقف بسکون «ها» وقف کنند، و
این «ها» هاء وقف گویند، چنان که: خبره نقله، و هم ازین باب است: کتابیه، حساییه، ما
هیبه. باقی قراء در وصل و در وقف بسکون ها خوانند. میگوید: یا محمد! سیرت انبای
گیر، و بر پی ایشان رو، و در صبر کردن بر تکذیب و اذی دشمن چنان که ایشان صبر
کردند، تا بمراد رسی، چنان که ایشان بمراد رسیدند. آنست که گفت: «فَصَبِرُوا عَلٰی مَا
كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا». مفسران گفتند فقه این آیت آنست که هر چه از
پیغامبران درست شود و ثابت گردد از اعمال و احکام، و معلوم شود که آن را پیغامبری
دیگر و بکتایی دیگر نسخ نکردند، برین امت واجب است که آن را دین خود دانند، و
اتباع آن کنند، بر مقتضی اینکه رب العزة فرمود. فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهِ.

«قُلْ» یا محمد! «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ» ای علی القرآن و تبلیغ الرسالة «أَجْرًا» ای جعلاً و
رزقاً. «إِنْ هُوَ» ای ما هو یعنی محمد (ص)، و قيل القرآن «إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ» موعظة
للخلق اجمعین.

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنْ دَرِ شَأْنِ حَبِيٍّ بِنِ اِخْطَبِ آمَدَهْ اِزْ جِهْوَدَانِ.

بدر صفة مادر مؤمنان پیش رسول خدا آوردند او را، دستهای وی بر پشت بسته، بدنان خویش قبای دیبای خویش از بازوی خود میکنند، و میگفت:

لعمرك ما لأُمِ ابنِ اخطبِ نفسه و لكنه من يخذل الله يخذل.

رسول خدا (ص) سوگند بر وی داد که: بآن خدای که به طور سینا با موسی سخن گفت که در تورات خواندی که: «انَّ اللهَ يَبغِضُ الحَبِرَ السَّمِينِ».

گفت: خواندم گفت: آن تویی. او گفت: ما انزل الله على موسى التوراة، و لا على محمد القرآن، فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِي مَا عَلِمُوا عَظْمَةَ اللَّهِ إِذَا اجْتَرَوْا عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَجُحُودِ رِسَالَتِهِ، «إِذْ قَالُوا» بزرگی خدای نشناختند که بر وی دلیری کردند، گفتند: «ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ» فرو نفرستاد الله هرگز بر هیچ مردم هیچ چیز. ابن عباس گفت: مالک بن الضیف بود که این آیت در شأن وی آمد رئیس جهودان و ربانی ایشان. چون این سخن بگفت، با قوم خویش شد. ایشان گفتند: وایک ما هذا الَّذِي بَلَّغْنَا عَنْكَ؟ چیست اینکه بما رسید که تو گفتی: ما انزل الله على موسى التوراة، و ما انزل الله على بشر من شيء؟! جواب داد که مرا بخشم آوردند، و از سر غضب گفتم. پس جهودان وی را معزول کردند، و بجای وی کعب اشرف نشانند. و بروایتی دیگر از ابن عباس آیت مکی است، و در شأن مشرکان قریش فرو آمد، که قدرت الله را منکر بودند، و معجزات را رد کردند، و باین قول معنی «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ» ای: و ما آمنوا انَّ اللهَ على كل شيء قدير. عظمت الله نشناختند، و جلال و بزرگواری وی ندانستند ایشان که معجزات را رد کردند، و قدرت الله از آن قاصر شناختند. محمد بن الكعب القرظي گفت:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» لم يدروا كيف الله.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى ابْنُ مُحَمَّدٍ! تو آن جهودان را که تنزیل ما را می جحد آرند، جواب ده: «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ»؟ آن کیست که تورات که موسی آورد فرو فرستاد. «نوراً» ای ضیاء «وَهُدًى لِلنَّاسِ» بیانا لبنی اسرائیل.

آن تورات که روشنایی دلهاست، و راه نمونی بنی اسرائیل «تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ» ای تکتبونها فی دفاتر مقطعة حتی لا تكون مجموعة، لتخفوا منها ما شئتم، و لا يشعر بها العوام، فذلك قوله: «تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا» میگوید تورات را در دفترها و قطعها پرکنده

می‌نویسید، تا آنچه خود خواهید از آن پنهان کنید، چنان که آیت رجم و صفت و نعت محمد (ص) پنهان کردند، مکی و ابو عمر «و يجعلونه قراطیس بیدونها و یخفون» هر سه بیاء خوانند اخبار از غائب، چنانست که رب العزة مصطفی را صلی الله علیه و سلم خبر میکند از ایشان که عظمت الله نشناختند، و بر خدا دلیری کردند، که کتاب را منکر شدند، و آن گه در تورات تحریف آوردند، که لختی از آن بپوشیدند.

باقی بقاء خوانند بر مخاطبه، چنان که مصطفی (ص) با ایشان این میگوید بفرمان خدا: «و علمتم یا معشر اليهود علی لسان محمد ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم فی التوراة، فضیعتموه و لم تتفوعوا به. «قُلِ اللَّهُ» یا محمد! چون ایشان را پرسی که «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ؟» اگر ایشان جواب دهند، و آلا تو جواب ده، گوی فرستنده آن کتاب الله است.

ثُمَّ ذَرَهُمْ این کلمه خذلان است میان تهاون و تهدید. گذار ایشان را تا در بازی خویش می‌روند. کسی که کاری کند که از آن نفعی و خیری نبود، گویند: وی بازی و هرزه مشغول است. مفسران گفتند: «ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» همچنانست که جای دیگر گفت: وَ أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ، فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا، فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ. پس آن همه منسوخ گشت بآیت سیف.

وَ هَذَا كِتَابٌ أَيْ: وَ هَذَا الْقُرْآنُ كِتَابٌ مَبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ. این قرآن کتابی مبارک است که ما فرود فرستادیم، کتابی پر آفرین و پر برکت، که خیر آن دایم، و نفع آن تمام، و برکت آن فراوان. موعظة خائفان، و رحمة مؤمنان، و شفیع عاصیان، و یادگار دوستان. «مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی یصدق ما قبله من الكتب التي أنزلها الله على الانبياء، «و لينذر» يقول: أنزلناه للبركة و الانذار. قراءت عامة قراء «لتنذر» بقاء مخاطبه است، یعنی: لتنذر انت يا محمد! بما في القرآن، و قراءت ابو بكر تنها بیاء است یعنی: لينذر الكتاب، بحکم آنکه کتاب سبب انداز است، اسناد فعل بوی درست است، و ذلك في قوله: هذا بلاغٌ للناس و لينذروا به، و قال تعالى: إِنَّمَا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ، و في معناه قوله: هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق. و روا باشد که این فعل با الله برند جل جلاله یعنی: لينذر الله، كقوله: «لِينْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ».

وَ لِينْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا امّ القرى مکه است، لأنها قبله الخلق يومونها، و قيل: لأنها

اصل القرى، و دحیت الارض من تحتها، و قیل: لَأنَّهَا اعظم القرى شأنا كما سمى الدماغ أمَّ الرأس. وَ مَنْ حَوَّلَهَا شهرهای دیگر است در روی زمین، یعنی لتنذر اهل مکّه و اهل سائر الافق، برّها و بحرھا. وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ یعنی: یصدقون بالبعث الذی فیہ جزاء الاعمال، «يُؤْمِنُونَ بِهِ» ای: یصدقون بالقرآن أنه جاء من عند الله. ثم نعتهم، فقال: «وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» علیها فی مواقیبها لا یترکونها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حِجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ حَجَّتْ خداوند عز و جل برین اُمَّت دو چیز است: یکی مصطفی پیغامبر او صلی الله علیه و سلم، دیگر قرآن کلام او. مصطفی را گفت: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. قرآن را گفت: قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ. مصطفی (ص) چراغ جهانیان، و جمال جهان، و شفیع عاصیان، و پناه مفلسان. قرآن یادگار مؤمنان، و موعظت عاصیان، و انس جان دوستان. مصطفی حجت خدا است که میگوید جلّ ذکره: حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ، و از آن روی حجت است که بشری است همچون ایشان بصورت، و آن گه نه چون ایشان بخاصیت.

یا محمد! از آنجا که صورت است همی گوی: «لست كأحدکم». کجا بود بشری که بیک ساعت او را از مسجد حرام بمسجد اقصی برند! و از آنجا بآسمان دنیا! و از آنجا به سدره منتهی و افق اعلی! و بنمایند او را آیات کبری! و جنات مأوی و طوبی و زلفی و دیدار مولی! کجا بود بشری نه نویسنده و نه خواننده، و هرگز پیش هیچ معلّم ننشسته، و آن گه علم اولین و آخرین دانسته، و از اسرار هفت آسمان و هفت زمین خبر داده؟! آری که در کتاب قدم و در دبیرستان ازل بسی بوده، و لباس فضل پوشیده، و کأس لطف نوشیده که: «ادّینی ربّی فأحسن تأدیبی».

از آنجاست که در صحیفه موجودات یک نظر مطالعه کرد، و این خبر باز داد که: «زویت للارض فأریت مشارقها و مغاربها». ساکنان حضرت جبروت و مقدسان ملاً اعلی همی بیک بار آواز برآوردند که: ای سیّد ثقلین! و ای مهتر خافقین! هیچ روی آن دارد که از آن دبیرستان قدم، و از آن لوح حقیقت خبری بازدهی؟! لفظی بگویی که ما نیز طالبان ایم، سوخته یک لمحت، و تشنه یک شربت. جواب درد آن طالبان و تشنگان از نطق مقدس

وی این بود که: «لا یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».

آشیان آشنایی و دبیرستان درد ما جز قبه قاب قوسین نیست، و بر تابنده این شربت جز حوصله درد ما نیست:

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است!

فرمان آمد که ای پاکان مملکت! و ای نقطهای عصمت! ای آدم! و ای نوح! ای ابراهیم! و اسحاق و یعقوب! که عزت قرآن بهدایت و نبوت شما گواهی میدهد که: کُلُّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ. ای شما که ذریه نوح‌اید: داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، که جلال قرآن شما را مینوازد که: وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. ای زکریا و یحیی و عیسی و الیاس! که از آن درگاه بی‌نهایت خلعت صلاحیت و پیروزی یافتید که «كُلُّ مَنْ الصَّالِحِينَ». ای اسماعیل! و ای یسع! و ای یونس و لوط! که بر جهانیان دست شرف بردید باین توقیع فضل که بر منشور نبوت شما زدند که: «كُلُّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ». ای پدران و فرزندان ایشان! آنان که نام بردیم و ایشان که نبردیم، چه طمع دارید که بروز دولت خاتم پیغامبران خواهید رسیدن؟

یا غبار نعل مرکب او درخواهید یافتن؟! هیئات! شش هزار سال این پیغامبران را پیشی دادند که شما مرکبها برانید، و منزلها باز برید، که آن سید چون قدم در مملکت نهاد، بیک میدان شش هزار ساله راه باز برد، و در پیش افتد، که «نحن الآخرون السابقون».

پس چون مهتر قدم در مملکت نهاد، و از چهار گوشه عالم آواز برآمد که: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَّقَ الْبَاطِلُ، و بیک میدان منازل و مراحل شش هزار ساله برید، پیغامبران بشتاب مرکبها دوانیدند، تا بو که بدو در رسند. سید بخانه امّ هانی فرو شد. ایشان بر عتبه آن درگاه عین انتظار گشته که آواز کوس: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» از قاب قوسین و سرادقات عرش مجید شنیدند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ این فضل خدا و لطف خدا است، او را داد که خود خواست، نه هر که رفت بمنزل رسید، نه هر که رسید دوست دید. او رسید که در خود برسید، و او دید که در ازل روز قبضه هم او دید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ هَر كَه نَه دَر خَدْمَتِ پِیرِی اَسْت یَا دَر بِنْد اَسْتَادِی، یَا دَر مَرَاقَتِ رَفِیقِی، یَا دَر صَحْبَتِ مَهْتَرِی، وَی بَر شَرَفِ هَلَاكِ اَسْت بِی اَسْتَادِ وَ بِی رَفِیقِی. خُود رَسْت اَسْت وَ اَز خُود رَسْت چِیزِی نَایَد. اَقْتَدَا رَا كَسِی شَایِد، وَ مَهْتَرِی كَسِی رَا بَرَازَد، كَه صَحْبَتِ مَهْتَرَانِ وَ پَرُورَش اِیْشَان یَا فْتَه بُود، وَ بَر كَاتِ نَظَرِ اِیْشَان بُوی رَسِیْدَه بُود. نَه بِنِی كَه رَسُولِ خُدا (ص) چُون اَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٌ رَا اَز مِیَانِ صَحَابَه بَر كَزِیْد، وَ بَخُود نَزْدِیكِ گَر دَانِیْد، بَا یِنِ شَرَفِ كَه اِیْشَان رَا دَاد كَه: «هَمَا مَنِی بَمَنْزَلَةِ السَّمْعِ وَ البَصْرِ» چُون اَثْرِ نَظَرِ وَ صَحْبَتِ خُود دَر اِیْشَان بَدِیْد، اِیْشَان رَا بَمَنْزَلَتِ اَقْتَدَا رَسَانِیْد، كَافْت: «اَقْتَدُوا بِالَّذِیْنَ مَنِ بَعْدِی اَبِی بَكْرٍ وَ عَمْرٌ»، وَ نِیْز كَافْت قَوْمِی دِیْگَر رَا كَه: «طُوبَى لِمَن رَأَى، فَاز مَنِ اَثْرِ فِیْهِ رُؤِیْتِی».

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِی مَا عَرَفُوهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَ مَا وَصَفُوهُ حَقَّ وَصْفِهِ، وَ مَا عَظَمُوهُ حَقَّ تَعْظِیْمِهِ. كَسِی اَوْ رَا بَسْرَایِ اَوْ نَشَاخَتِ. كَسِی اَوْ رَا بَسْرَایِ اَوْ نَدَانَسْت. وَ لَا یُحِیْطُونَ بِهٖ عِلْمًا، «وَ مَا اُوتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا» جَلَّتِ الْاِحْدِیَّةُ، فَانِّی بِالْوُجُودِ! وَ تَقَدَّسَتْ الصَّمْدِیَّةُ، فَكِیْفِ الْوُصُولِ! یَعْلَمُ، وَ لَكِنِ الْاِحَاظَةُ فِی الْعِلْمِ بَه مَحَالٍ، وَ یَرِی وَ لَكِنِ الْاِدْرَاكِ فِی وَصْفِهِ مَسْتَحِیْلٍ، وَ یَعْرِفُ وَ لَكِنِ الْاَشْرَافُ فِی نَعْتِهِ غَیْرِ صَحِیْحٍ. صَفْتِ وَ قَدْرِ خُویْشِ بَر دَاشْت تَا هِیْچِ عَزِیْزِ بَعَزَّ اَوْ نَرَسِیْدِ، وَ هِیْچِ فَهْمِ حَدَّ اَوْ دَر نِیَا فْتِ، وَ هِیْچِ دَانَا قَدْرِ اَوْ بِنْدَانَسْت. اَبُ وَ خَاكِ رَا بَا لَمِ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ چَه اَشْنَائِی! قَدَمِ رَا بَا حُدُوثِ چَه مَنَاسَبْتِ! حَقِّ بَا قِیِّی دَر رَسْمِ فَا نِیِّ كِی پِیُوندَد! سَزَا دَر نَا سَزَا كِی بِنْدَد! مَأْسُورِ تَلَوِیْنِ بَیْهِیْتِ تَمَكِیْنِ كِی رَسَد!

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی عشاقِ جمالش را امید وصالستی
 ممکن شودی جستن گر روی طلب بودی معلوم شدی آخر گر روی سؤالستی

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ اِشَارَتِی بَلِیْغِ اَسْت بِحَقِیْقَتِ تَفْرِیْدِ، وَ نَقْطَه جَمْعِ، هَمَّتِ یِگَانَه كَرْدَنِ وَ حَقِّ رَا یِكْتَا شَنَاخَتِنِ، وَ اَز غَیْرِ وَیِ بَا اَوْ پَر دَاخْتِنِ. «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» دَل فَا سُوْیِ اَوْ دَارِ، وَ غَیْرِ اَوْ فَرُ وَا كَذَارِ. گَر فِتَارِ مَهْرِ اَوْ وَا غَیْرِ اَوْ چَه كَار! دُنِیَا وَ اَخْرَتِ دَر پِیْشِ اِیْنِ كَارِ هَم چُونِ دِیْوَارِ، دَمِ زَدَنِ اَزِیْنِ حَدِیْثِ عَارِفِ رَا نِیْسْتِ جَزِ عِیْبِ وَ عَار! قَالِ الشَّیْبَلِیُّ لِبَعْضِ اَصْحَابِهِ: عَلِیْكَ بِاللَّهِ، وَ دَعِ مَا سِوَاهُ، وَ كُنْ مَعَهُ، وَ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ.

قوله تعالى: وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ افترى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از آن کس که دروغ نهد بر خدای اَوْ قَالَ اَوْحَىٰ اِلَيَّْ يَا گوید که پیغام کردند بمن و لَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ و بوی هیچ پیغام نکرده اند و مَنْ قَالَ و از آن کس که گوید: سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ قُرْآنٍ فرو فرستم هم چنان که الله فرو فرستاد و لَوْ تَرَى و اگر تو بینی اِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ آن گه که ستمکاران خویشتن در سكرات مرگ باشند و الْمَلَائِكَةُ بِاسِطُوا اَيْدِيهِمْ و فریشتگان دستها گسترده بایشان بزخم اَخْرَجُوا اَنْفُسَكُمْ گویند ایشان را که بیرون دهید جانهای خویش. الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز آن روز است که پاداش دهند شما را عَذَابُ الْهُونِ عذاب خواری بما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ بَآنِجِهَ میگفتید بر خدای غَيْرَ الْحَقِّ از ناسزا و ناراست و كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) و از سخنان وی می گردن کشیدید. و لَقَدْ جِئْتُمونا فُرَادَىٰ بما که آمدید تنها و یگانه آمدید كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ و چنان که شما را اَوَّلَ آفَرِیدیم چنان آمدید و تَرَكْتُمْ ما خَوْلْنَاكُمْ و رَاءَ ظُهُورِكُمْ و به پس باز گذاشتید آنچه شما را داده بودیم از خول و خدم و حشم و ما نَرَى مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمْ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ آن شفیعان که می گفتید بدروغ اَنَّهُمْ فِیْكُمْ شُرَكَاءُ که ایشان در شما بخداوندی انبازانند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ آن تواصل و تعاطف پیوند و مهر که میان شما بود بربید و پاره گشت و ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴) آنچه میگفتید بدروغ که درین روز شما را فریادرس اند و یار.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ اللَّهُ است که شکافنده تخم است و النَّوَى و شکافنده سفال است تا از وی درخت بیرون آید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ می بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آورده مرده است از زنده ذَلِكُمْ اللَّهُ آن خداوند شما است الله، که آن میکند فَاَنى تَوْفِكُونَ (۹۵) از وی شما را چون می برگردانند! فَالِقُ الْاَصْبَاحِ شکافنده روز است از شب و جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و کننده شب جای آرام و الشَّمْسَ و الْقَمَرَ حُسْبَانًا و خورشید و ماه را شماری ساخت ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) آن باز انداخته و ساخته اوست که توانایی است دانا.

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ او آنست که شما را ستارگان آفرید لِتَهْتَدُوا بِهَا تا شما راه

برید بآن فی ظلماتِ البرِّ و البحرِّ در تاریکی دریا و بیابانِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ باز گشادیم سخنان خویش و هویدا کردیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) ایشان را که میدانند. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و او آنست که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن یگانه فَمُسْتَقَرٌّ و مُسْتَوْدَعٌ آن گه گاه مستودع باشید در صلب پدر بودیعت نهاده، گاه در رحم مادر آرام گرفته قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ باز گشادیم سخنان خویش و آشکارا کردیم لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) قومی را که می‌دریابوند.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً او آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ تا بیرون آوردیم بآن نباتِ كُلِّ شَيْءٍ رِيسْتها از خاک از هر چیز فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ بَيْرُونَ آوردیم از آن خاک خَضِرًا نباتی سبز نُخْرَجُ مِنْهُ می بیرون آریم از آن خوشه سبز حَبًّا مُتْرَاكِبًا تخمی بر هم نشسته و در هم رسته و مِنَ النَّخْلِ و از خرما بن مِنْ طَلْعِهَا از مزغ آن قِنُونَ شاخهای سر در آورده دَانِيَّةٌ نَزْدِيك بدست چیننده و جَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و رِزَانٍ از انگورها وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ وَ زَيْتُونَ و انار مُسْتَشْبَهًا چون هم در رنگ و لون و غَيْرِ مُتَشَابِهٍ و نه چون هم بطعم و ذوق أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ درنگرید بمیوه آن إِذَا أَثْمَرَ آن گه که میوه آرد وَ يَنْعِهِ و بیختن و فرا رسیدن آن. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانه‌های پیدا است که کردگار یکتا است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ گروهی را که می‌گیروند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا این آیه به مدینه فرو آمد در شأن مسیلمة بن حبيب الكذاب ابو المنذر الحنفی. کافران او را رحمن تهامه می‌خواندند. دو کس فرستاد از مردمان خویش برسول خدا (ص). رسول ایشان را گفت: «ا تشهد أن مسیلمة نبی؟» فقالوا: نعم. فقال (ص): «لو لا ان الرّسل لا تقتل لضربت اعناقكما». دو کذاب خاستند بروزگار رسول خدا، و دعوی پیغامبری کردند: یکی کذاب یمامه، مسیلمه، و دیگر کذاب صنعا، اسود العبسی. رسول خدا گفت: در خواب مرا چنان نمودند که دو سوار زرین در دست من بودی، و من در آن غمگین و اندوهگن گشته. وحی آمدی بمن که باد در آن دم. باد در آن دیدمی، و هر دو از من بیریدندی. پس من تأویل نهادم که: آن هر دو دست او رنجن زرین آن دو کذاب اند که من در میان ایشان بودم، و در

روزگار ایشان: یکی کذاب یمامه، و دیگر کذاب صنعا. قتاده گفت: این آیت در شأن هر دو کذاب فرو آمد.

وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ أَيْنَ يَكُونُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ الْقُرَشِيُّ اسْتَأْذَنَ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤْيٍ هَامَ شَيْرَةَ عَثْمَانَ عَفَانَ، لَخْتَى أَيْ قَرَّانَ وَوَحَى بِنُوشَتِ بَا مَلَاءِ رَسُولِ خُودَا (ص)، و گاه گاه از خواتیم آیت که نامهای خداوند است عز و جل، چیز چیز تبدیل میکرد. «عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ» «علیم حکیم» مینوشت، و آنچه باین ماند، و رسول خدا (ص) آن را میدید و خاموش میبود، و تغییر نمیکرد.

عبد الله بسکوت رسول (ص) بشک افتاد در ایمان خویش، که اگر راست میگوید که وحی است چرا تغییر نمی فرماید چون می بیند که من تبدیل میکنم؟ و ذلك انه كان (ص) امياً لا يكتب. پس مرتد شد، و به مکه بازگشت و گفت: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ». من قرآن فرو فرستم یعنی گویم، چنان که الله فرو فرستاد.

و گفته اند که چون این آیت آمد که: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ رسول خدا املا میکرد، و وی مینوشت. چون اینجا رسید که: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ عَبْدُ اللَّهِ تَعَجَّبَ كَرْدُ اسْتَفْضِيلِ خَلْقَتِ آدَمِيٍّ بَرَّانَ تَرْتِيْبِ وَ بَرَّانَ نَظْمِ، و از سر آن تعجب گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». رسول خدا (ص) گفت: «اكتبها فهذا نزلت».

عبد الله آن ساعت بشک افتاد، گفت: لئن كان محمد صادقاً، لقد اوحى الى كما اوحى اليه، و لئن كان كاذباً لقد قلت كما قال، و از آن پس کافر گشت و بمکه باز شد. رسول خدا (ص) وی را گفت: «لا تقبله الارض»، فقال ابو طلحة: اتيت الارض التي مات فيها، فوجدته منبوزاً، فقلت: ما شأن هذا؟ فقالوا: دفناه فلم تقبله الارض.

عكرمه گفت: این آیت در شأن النضر بن الحارث آمد که معارضه قرآن میکرد. در معارضه سوره و النازعات گفت: «و الطَّاحِنَاتِ طَحْنًا، وَ الْعَاجِنَاتِ عَجْنًا، فَالْخَازِنَاتِ خَبْنًا، فَاللَّاقِمَاتِ لِقْمًا. چون این معارضه با رسول خدا (ص) رسید، از غثات و ركاكت این سخن همه بخندیدند. یکی از صحابه گفت: هلا اتم السورة؟ چرا سورة تمام نکرد؟ گفتند: تمامی در چیست؟ گفت: فالخازيات خزيا. فأضحك الحاضرين و السامعين. و این نضر حارث همانست که میگفت: «لَوْ نَشَأُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» اگر خواهیم ما نیز قرآن همچنين فرو

نهییم و بگوئیم، و گفت. و معارضه وی این بود که رفت.

و لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ این کلمتی است از کلمات تعظیم و تعجیب، نه در موضع شک. میگوید: اگر تو بینی ای محمد آن گه که این کافران و مشرکان در سكرات و شدائد و احوال مرگ باشند، وَ الْمَلَائِكَةُ بِاسْطُورٍ يُدْبِرُهُمْ ملائکه اینجا ملک الموت است و اعوان وی، و آن فریشتگان دست بعذاب بایشان فرا داشته، چنان که جای دیگر گفت: «يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ». «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ» اینجا قول مضمَر است، یعنی: يقولون لهم. اخرجوا انفسكم ای ارواحکم. ایشان را گویند بتعنیف و کره: بیرون دهید جانهای خویش. مصطفی (ص) گفت: آن مرگ که آسان تر بود همچون خشک است که در پشم شتر آویزد، چه ممکن بود که آن باسانی از وی بیرون آید.

عمر خطاب از کعب احبار پرسید که: تو جان کندن چگونه دانی؟ گفت: چنان که شاخی پر خار در درون کسی کنند، و هر خاری در رگی آویزد، و مردی قوی آن خار میکشد. و در خبر است که بوقت وفاة موسی (ع) رب العزة او را گفت: خویشتن را در مرگ چون یافتی؟ گفت: چون مرغ زنده که بریان کنند، نه قوت دارد که پیرد، نه بمیرد تا برهد. أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ روا باشد که این سخن در قیامت با ایشان گویند بر سبیل توبیخ، یعنی: خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْعَذَابِ، ای: لستم تقدرون علی الخلاص.

الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ ای العذاب الذی يقع به الهوان الشدید. «بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ» من انه اوحى اليكم و لم يوح. «وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» ای تنكبرون علی الايمان بالقرآن. و قيل: عن فريضة الله و القيام بها.

قال النبي (ص): «من سجد لله سجدة فقد برىء من الكبر».

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ جَمْعٌ فَرِيدٌ اسْت، كَقَرِينٍ وَ قَرَانِي، وَ رَدِيفٍ وَ رِدَافِي.

يقال فرد الرجل يفرد فرودا فهو فارد، اذا تفرّد، و رجل افرد و امراة فرداء، اذا لم يكن لها اخ. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا این در قیامت با کافران گویند که شما بآخرت تنها آمدید بی مال و بی جفت و بی فرزند، یگانه بی هیچ کس، حفاة عراة غرلا، برهنه بی هیچ چیز. کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ هم بر آن خلقت اول که در دنیا آمدید، یعنی که بعث شما همچون خلق شما، و نشأة ثانیة همچون نشأة اولی.

روى عن ابو هريرة قال: قال النبي (ص): «تنشق الارض عنكم، فأنا اول من تنشق عنه الارض، فتنسلون سراعا الى ربكم على سنّ الثلاثين مهطعين الى الداعى، فتوقفون فى موقف واحد سبعين عاما حفاة عراة غرلا بهما، لا ينظر اليكم، و لا يقضى بينكم».

فيبكي الخلائق حتى ينقطع الدم و يلحمهم العرق.

و روى ان عائشة قرأت: «و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» فقالت: يا رسول الله واسواتاه! ان الرجال و النساء يحشرون جميعا، ينظر بعضهم الى سواة بعض! فقال رسول الله (ص): «لكل امرئ منهم يومئذ شأن يُغنيه»، لا ينظر الرجال الى الرجال، و لا النساء الى النساء، شغل بعضهم عن بعض.

و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ اى ملكناكم و اعطيناكم من العبيد و المال و المواشى، و ما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم فيكم شركاء اى فى خلقكم شركاء. اين جواب نضر حارث است و مشركان عرب، كه ميگفتند: «هؤلاء شفعاءنا عند الله». رب العزة گفت: نمى بينم با شما آن شفيهان كه بدروغ ميگفتند كه آن ما را انبازانند در آفرينش شما. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ نافع و كسايبى و حفص از عاصم «بينكم» بنصب خوانند، و هو نصب على الظرف باقى برفع خوانند، يعنى تقطع وصلكم الذى كنتم تتواصلون به فى الدنيا. ميگويد: پاره گشت و بريد ميان شما. همانست كه كه جاى ديگر گفت: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ». «وَضَلَّ عَنْكُمْ» اى: فى الآخرة، «ما كنتم تزعمون» فى الدنيا بانه مع الله شريك.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ اى: شاقه. فلقت الشيء اى: شققته، و كلمنى من فلق فيه اى من شقه. و گفته اند: فلق نامى است همه خلق را، لأن الخلق كله عن انفلاق يكون. و از على بن ابى

طالب (ع) آرنند كه سوگند وى بيشتتر اين بود: «لا و الذى فلق الحبة و برا السمسة». مقاتل گفت: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ» اى البر و الشعير و الذرة و الحبوب كلها. «و النوى» يعنى كل ثمرة لها نوى كالخوخ و المشمش و الغبيراء و الاجاص و ما كان من الثمار لها نوى، و فوqe ثمرة، و هذا يأتى على كل ما اخرجت الارض.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ مى بيرون آرد آدمى زنده و چهار پاى زنده از نطفه مرده، و همچنين مرغ زنده از خايه مرده. و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ و بيرون آرنده مرده از زنده، يعنى نطفه مرده از حيوان زنده و خايه مرده از مرغ زنده. و يقال: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» يعنى

السنبلة من الحبة، «وَمُخْرَجُ الْمَيْتِ مِنَ الْحَيِّ» یعنی الحب من السنبلة. می بیرون آرد خوشه تازه از دانه خشک، و بیرون آرد دانه خشک از خوشه تازه و نبات تازه. و قيل: يخرج المؤمن من الكافر، و الكافر من المؤمن. «ذَلِكُمْ اللَّهُ» الَّذِي فعل هذه الاشياء التي تشاهدونها ربكم، «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» فمن اين تصرفون عن الحق بعد هذا البيان؟! فالقُ الْأُصْبَاحِ قراءت حسن بصری است، فالقُ الْأُصْبَاحِ یعنی که شکافنده روز است از شب. اصباح مصدر است مراد بآن اسم، چنان که حسن خوانده، و عرب گاه گاه مصدر اسم سازند، چنان که در صدر سورة الزمر است تنزيل یعنی منزل. و جاعل الليل سکننا کوفی «وَجَعَلَ اللَّيْلَ» خواند بر فعل ماضی، یعنی: جعل الليل سکننا لخلقها. شب آرامگاه خلق ساخت، تا در آن بیاسایند از رنجها و تعبها که بروز کشیده اند، و يقال: كل ما سكنت اليه من بيت و أهل و وطن، فهو سکن. و كان من دعاء النبي (ص): «اللهم فالق الاصباح و جاعل الليل سکننا، اقض عني الدين، و متعني بسمعي و بصری، و قوتي في سبيلك».

وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ حُسْبَانًا اى: جعل الشمس و القمر حسابانا. حسابانا خواهی نعت نه، خواهی بنزع صفت، چنان که آنجا گفت: «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ».

اینجا «با» بیوکند، و معنی همانست. میگوید: خورشید و ماه را شماری ساخت. آن را دو معنی گفته اند: یکی آنکه خود بشمار می روند، و دیگر آنکه شما را عیارند و قانون.

و حسابان مصدر است همچون رجحان و نقصان، و روا باشد که جمع حساب بود همچون شهاب و شهبان و رکاب و رکبان. يقول: و جعل الشمس و القمر بحساب لا يجاوزانه فيما يدوران في حساب حتى ينتهيا الى اقصى منازلهما لتعلموا عدد السنين و الحساب. «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» العزيز فى ملكه بضع ما اراد، العليم بما قدر من خلقه.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ سِتَارِكَانِ آسمان قسمی سیارات اند و قسمی ثوابت. سیارات بر روی فلک سیر میکنند، و ثوابت همچون قنديلها از فلک در آویخته. میگوید: این ستاره ها بدان آفریدم تا بآن نماز خویش را قبله سازید، و رفتن خویش را راه شناسید، و انقضاء فصول سال دانید. قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ اى قد بَيَّنَّا الْآيَاتِ بِذَلِكَ، و وقفنا العباد عليها، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ يعلمون ما اراد الله بذلك من الدلالة على توحیده، و أن الله واحد لا شريك له.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ مَعْنَى انشاء آفریدن است بابتدا، بی سببی که آن را واجب کند، و بی مثالی و بی عیاری که بوی استعانت کند، و این جز وصف کردگار قدیم و توانای حکیم نیست، که همه را بغیری حاجت است تا بوی استعانت کند. او را جل جلاله بکس نیاز نیست، و حاجت باستعانت نیست. «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» یعنی خلقکم من آدم وحده، فانّ حواء ایضا خلقت من ضلع من اضلاعه، فصار جميع الناس منه. میگوید: شما را همه از یک تن یگانه آفریدم، و آن یک تن آدم است، که جفت وی حواء هم از آدم است، که از استخوان پهلوی وی آفریده. پس هر چه مردم است، همه از او آفریده. آن گه گفت: «فَمُسْتَقَرٌّ» قراءت ابن کثیر و ابو عمرو بکسر قاف است یعنی: فمنکم مستقرّ و منکم مستودع. میگوید: گاه مستقر بید در رحم مادر، آنجا آرام گرفته، و گاه مستودع بید در صلب پدر، آنجا بودیعت نهاده. قراءت باقی قراء بفتح قاف است یعنی: فلکم مستقر و لکم مستودع، میگوید: شما را از یک تن بیافریدم، و آن گه شما را آرامگاهی است ودیعت جای. گاهی درین ودیعت جای نهاده، و گاهی در آن آرامگاه آرمیده. ودیعت گاه دنیا است، آدمی در آن آرمیده تا ابد: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ». حسن بصری را از این آیت پرسیدند.

جواب داد که: المستقرّ من مات، و المستودع انتم، آن گه گفت: یا ابن آدم انت ودیعة فی اهلك، و یوشک ان تلحق بصاحبک، و أنشد قول لبید:

و لا المال و الاهلون الا ودائع و لا بدّ یوما ان تردّ الودائع

از ابن عباس روایت کردند که گفت: مستقر ما قد خلق، و مستودع عند الله ما لم یخلق بعد. مستقر آنست که وی را آفریدند، و در دنیا آمد، و دنیا او را آرامگاه است، چنان که گفت: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ»، و مستودع آنست که در علم خدا است که خواهد بود، و او را خواهد آفرید. سعید جبیر گفت: ابن عباس پرسید که زن خواستی یا ابن جبیر؟ گفتم: لا، و ما ارید ذلک یومی هذا. گفتم: نخواستم، و درین روز که منم سر آن ندارم که زن خواهم. گفتا: آن گه دست بر پشت من زد، و گفت: اما انه مع ذاک ما کان من مستودع فی ظهرك فسیخرج. «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ» بیناها و فصلنا بعضها من بعض، «لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» عن الله ما بین لهم.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً رَبَّ الْعِزَّةِ جَل جلاله خبر میدهد از صنع خویش، و بندگان را دلالت میکند بر وحدانیت خویش، و بر رهیگان منت مینهد برین نعمتهای ریزان نواخته‌های بیکران. میگوید: او آن خداوند است که از آسمان آبی فرو فرستاد، یعنی باران که در آن آب هم حیات است و هم برکت و هم طهارت و هم رحمت. حیات آنست که گفت: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا، برکت آنست که گفت: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا، و طهارت را گفت: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا، و رحمت را گفت: يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَبُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ.

فَأَخْرَجْنَا بِهِ يَعْنِي بِالْمَاءِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ این را دو معنی گفته‌اند: یکی فَاخْرَجْنَا به رزق کل شیء. جای دیگر میگوید: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ روزی شما در آسمانست یعنی در آن باران که از آسمان آید، و بآن نبات زمین برآید، و خلق از آن روزی خوردند. معنی دیگر آنست که: فَاخْرَجْنَا بِالْمَاءِ نَبَاتَ كُلِّ صِنْفٍ مِنَ النَّبَاتِ.

بیرون آوردیم بآن آب نباتی از زمین از هر صنفی و لونی از انواع حبوب و صنوف اشجار و الوان ثمار. آن که تفصیل داد، گفت: «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ» یعنی: من الماء، و قیل: من النبات، «خَضِرًا» یعنی: اخضر. یقال: اخضرَّ فهو اخضر و خضر، کما یقال: اعور، فهو اعور و عور. میگوید: بیرون آوردیم از آن آب و از آن نبات، برگ سبز و خوشه سبز. حَبًّا مُتْرَكِبًا رُكْبَ بَعْضُهُ بَعْضًا فِی سَنَبَلِهِ. تخمی بر هم نشسته، و دانه‌ای درهم رسته، و آن گندم است و جو و گاورس و کنجد و بزرکتان و امثال آن. بعضی از آن آرد آید طعمه آدمی را، و تخم بود نبات زمین را، و بعضی از آن روغن آید هم طعام را و هم روشنایی را، و تخم بود نبات را و افزودن را. همانست که رب العزّة گفت جایها در قرآن: أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ، فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ، وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ. ثم قال: وَ مِنَ النَّخْلِ مَنْ طَلَعَهَا قِنَوَانٌ دَانِيَةٌ يَعْنِي وَ أَخْرَجْنَا مِنَ الْمَاءِ، بیرون آوردیم بآن آب از درخت خرما، «مِنْ طَلَعِهَا» یعنی: اوّل ما یطلع منها. طلع آنست که از مزغ درخت آغاز کند، و بیرون آید، و قنوان آن شاخها است که از طلع برآمده، و سر در زیر آورده، و میوه از آن رسته، و در هم نشسته، «دانیة» صفت قنوان است، یعنی که: بزمین نزدیک است و بدست چننده آسان. زجاج گفت: منها دانیة و منها بعیدة، فاجتزء بذکر القریبة عن ذکر البعیدة.

لدلالة الكلام عليه، كقوله تعالى و تقدس: سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ، و لم يقل: تقيكم البرد، لأن في الكلام دليلا على انها تقى البرد، لأن ما ستر من الحر، ستر من البرد. و «جَنَاتٍ» اى: اخرجنا بالماء جنات، و هى البساتين. و سَمَى البستان جنة، و كل نبت متكاثف يستر بعضه بعضا فهو جنة، مشتق من جننت الشيء، اذا سترته. ميگويد: بيرون آريم بآن آب بستانها و رزانی از اين انگورها و زيتون و انار. اين دو درخت را از ميان ميوه‌ها جدا کرد از بهر آنکه از درختان اين دو درخت لطيف‌تر است و طرفه‌تر. اين دو درخت است از ميوه‌دارها که شاخه‌هاى آن از برگ هموار پر بود. يکى از خار مى‌پياید، يکى از سنگ. آنکه از سنگ بيرون آيد مى‌روغن دهد، و آنکه از خار مى‌بيرون آيد از چوب تلخ مى‌نوش دهد، مشتبهها فى الالوان و غير متشابه فى الطعوم، مشتبهها فى الطعوم و غير متشابه فى الالوان. دو انار هام رنگ يکى ترش و يکى شيرين، برنگ و دانه و پوست چون هم، يکى چنان و يکى چنين.

«انظروا إلى ثمره إذا أثمرَ و ينعهِ» اين نظر استدلال و عبرتست. ميگويد: بنظر عبرت درين ميوه‌ها نگريد که اول چون منعقد گردد! و بآخر چون فرا رسد! قراءت حمزه و کسايى «الى ثمره» بضمّتين، و هو جمع الجمع، يقال: ثمره، و جمع الثمره ثمار و جمع الثمار ثمر، و مثله اکمة و آکام و اکم. باقى قراءت بفتحتين خوانند «الى ثمره»، و هو جمع الثمره، مثل قصبة و قصب. و معنى «ينع» پختن است و فرا رسيدن. يقال: ينع الثمر بينع ينعا و ينوعا، و أینع يونع ايناعا. و روا باشد که «ينع» جمع يانع نهند مثل تاجر و تجر، و يانع ميوه پخته فرا رسيده بود، و در شواذ خوانده‌اند: «و يانعه».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِقَوْمٍ يَصَدَّقُونَ بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. اين آيت دليلى ظاهر است بر منکران بعث و نشور، ميگويد: آن خداوند که از عجائب قدرت و بدائع فطرت و لطائف حکمت اين چنين صنع نمايد، که از يک آب و يک خاک و يک هوا چندين درختان رنگارنگ و ميوه‌هاى گوناگون با رنگ با طعم با بوى بيرون آرد، و قدرت خود در آن بنمايد، قادر است که فرداى قيامت خلق را از خاک برانگيزد، و مرده را زنده گرداند. اينست که رب العالمين گفت: كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا الْآيَةَ دروغ نهادن و دروغ بستن بر الله جل جلاله بحکم ظاهر و بر لسان تفسیر آنست که شرح دادیم، و در قصه مسیلمه و عیسی بیان آن کردیم، اما بر زبان اهل اشارت و بر ذوق جوانمردان طریقت آن را سرّی دیگر است و رمزی دیگر، بحکم آن خبر که مصطفی (ص) گفت: «ان لكل آية ظهرا و بطنا».

و حقیقت این سرّ آنست که هر که دعوی معرفت الله کند بحقیقت مفتری است، که جلال احدیت از معرفت آب و خاک پاک و مستغنی است.

پیران طریقت ازینجا گفته‌اند: من ذکر فقد افتری، و من صبر فقد اجتری، و من عرف فقد ابتری. و جنید گفته: اکبر ذنبی معرفتی ایّاه. مهینه گناه من شناخت وی است، یعنی که میگوید: وی می‌پندارد و دعوی میکند که او را بسزای او، بحقیقت حق او، بحدود عزت او بشناختم، و این شناخت از آدمی خود می‌ناید، و فهم و وهم او خود بدان نرسد، و این شناخت جز در علم ربوبیت ننگند، که بحقیقت او خود را شناسد، و خود را داند. یقول الله تعالی: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ. نعت حدثان را بقدم راه نیست. و هر چه از پرگار قدرت بعالم جهلیت آمد، در اسر تلوین است، و تلوینات را بهیئت تمکین راه نیست. هر که راهبر او نظر و استدلال است بر پی خود می‌رود، و هر که بر پی خود رود جز مغرور نیست، و هر که آرزومند معرفت است نصیب جوی است، و هر که نصیب جوی است جز خود پرور و خود پرست نیست:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای زخود بیزار زن

آدمی نبود پس بود است، و نبود پس بود نیست است، و از نیست معرفت هست. چون آید کسی که موجود بین العدمین بود، هیچ چیز است، و در هیچ چیز همه چیز چون آید! نه دولت بحیلت آید، نه معرفت بعلت. نه سعادت بعبادت بود، نه معرفت بکفایت. شبلی گفت: ما عرفتموه بعرفانکم، و أدرکنتموه بعلومکم و آرائکم، و عقلتموه بأوهامکم و أفهامکم، و قدرتموه فی عقائدکم و قلوبکم، فهو مصروف الیکم مخلوق مثلکم.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى الْآيَةِ مَا دَخَلتِ الدُّنْيَا إِلَّا بِوَصْفِ التَّجْرُدِ، وَ لَا خَرَجتِ إِلَّا بِحَكْمِ التَّنْفِرِ،
ثُمَّ الْإِثْقَالِ وَ الْأَوْزَارِ لَا يَأْتِي عَلَيْهَا حَصْرٌ وَ لَا مَقْدَارٌ، فَلَا مَالَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ، وَ لَا حَالَكُمْ
يُدْفَعُ عَنْكُمْ، وَ لَا لَكُمْ شَفِيعٌ يَخَاطِبُنَا فِيكُمْ: «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ».

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى دَانَهُ طَعَامُ شِكَاْفِدِ، تَا از آن نَبَاتِ بِيْرُونِ آيِدِ، وَ قُوْتِ رَا بَشَايِدِ.
هَمْچُنِيْنِ دَانَهُ دَلِ شِكَاْفِدِ، تَا جَوْهَرِ اِخْلَاصِ رُوِيْ نَمَايِدِ، وَ خِلَاصِ بِنْدِهِ دَرِ آن بُوْدِ. آن يَكِي
سَبَبِ قُوَامِ نَفْسِ بِنْدِهِ، وَ اِيْنِ يَكِي سَبَبِ ثَبَاتِ اِيْمَانِ بِنْدِهِ، وَ هَرِ دُو رَا خُوْدِ پَرُوْرانْدِهِ وَ
رُوْزِيْ رَسَانْدِهِ. دَلِ رَا مِيْ پَرُوْرِدِ بَمِشَاهِدِهِ خُوْدِ، نَفْسِ رَا مِيْ پَرُوْرِدِ بِنَعْمَتِ خُوْدِ، وَ آن گِه
آن نَفْسِ مَرْكَبِ اِيْنِ دَلِ سَاخْتِهِ، تَا دَرِ مِيْدَانِ عِبَادَتِ بَرِ وِي سُوَارِيْ كَنْدِ، وَ مَنَازِلِ طَاعَاتِ
بُوِيْ بَازِ بَرْدِ، تَا بِمَقْصِدِ «وَ أَنْ اِلِيْ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» رَسِدِ. اِيْنِسْتِ رُوْزِ پِيْرُوْزِيْ وَ سَعَادَتِ
بِيْ نَهَايَتِ وَ دَوْلَتِ بِيْكَرَانِ، كِه بِنْدِهِ رَا بَرِ اَمْدِ رَايْگَانِ، رِيْحَانِ اِفْتِخَارِ اَزِ خَارِ اِفْتِقَارِ بَرِ دَمِيْدِهِ،
وَ صَبِيْحِ شَادِيْ اَزِ مَطْلَعِ اَزَادِيْ بَرِ اَمْدِهِ.

فَالِقُ الْاِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا اِكْرَبِ صَبِيْحِ كُوْنِ اِقْطَارِ عَالَمِ رُوْشَنِ كَرْدِ چِه عَجَبِ، گَر
بِصَبِيْحِ مَعْرِفَتِ اِسْرَارِ دَلِ رُوْشَنِ كَنْدِ. يَكِي اَزِ پِيْرَانِ طَرِيْقَتِ گَفْتِه كِه: «فَالِقُ الْاِصْبَاحِ» اِي
فَالِقِ الْقُلُوْبِ بَشْرَحِ اَنْوَارِ الْغِيُوْبِ، وَ مَنُوْرِ الْاِسْرَارِ بَذِكْرِ الْاِخْيَارِ وَ رُوْحِ الْاِخْبَارِ.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُوْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ سِتَارِگَانِ سَعَادَتِ وَ اِخْتِرَانِ
اَسْمَانِ مَلَّتْ بِحَقِيْقَتِ يَارَانِ رَسُوْلِ اَنْدِ. مِصْطَفَى (ص) گَفْت: «اِصْحَابِيْ كَالنُّجُوْمِ بَأَيْتِهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ
اِهْتَدَيْتُمْ»، اِرْكَانِ خِلَاقَتِ اَنْدِ وَ بَرَهَانِ حَقَائِقِ. عُنُوَانِ رِضَا حَقَّانْدِ وَ مَلُوْكِ مَقْعَدِ صَدَقِ. اِئْمِه
اَهْلِ سَعَادَتِ اَنْدِ وَ اَنْصَارِ نَبُوْتِ وَ رِسَالَتِ، وَ مَسْتَوْجِبِ تَرْحَمِ اِمْتِ.

بِهَرِ كِدَامِ كِه اِقْتِدَا كُنِيْ اِقْتِدَاءِ دَرَسْتِ، وَ اَزِ هَرِ يَكِي كِه دِيْنِ گِيْرِيْ دِيْنِ تَمَامِ، رَاهِ اِيْشَانِ رَاهِ
هَدِيْ، وَ كَلِمِهِ اِيْشَانِ كَلِمِهِ تَقْوَى، وَ مَطْلُوْبِ اِيْشَانِ فَرْدُوْسِ اَعْلَى، وَ مَقْصُوْدِ اِيْشَانِ دِيْدَارِ وَ
رِضَا مَوْلِيْ: «مِثْلِ اِصْحَابِيْ مِثْلِ النُّجُوْمِ مَنِ اِقْتَدَى بِشَيْءٍ مِنْهَا اِهْتَدَى».

وَ هُوَ الَّذِي اُنْشَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ اَزِ رُوِيْ اِشَارَتِ مِيْگُوِيْدِ: شَمَا رَا بِيَا فَرِيْدِمِ اَزِ اَدَمِ، اَنْ
نَفْسِ يِگَانِه، كِه دَرِ اَفْرِيْدِگَانِ كَسِ رَا نَدَاْمِ اَنْ دَوْلَتِ كِه وِي رَا دَاْمِ، وَ اَنْ مَنَزَلَتِ وَ رَتِبَتِ
كِه وِي رَا نِهَادِمِ. خُوْدِ رَا جَلِّ جَلَالِه «اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ» گَفْتِ، وَ اَدَمِ رَا «فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمِ»

گفت. یعنی که: الله است نیکوتر آفرینندگان، و آدم است نیکوتر آفریدگان. ای آدم! در خالقیت یگانه منم، و در مخلوقان یگانه تویی.

همانست که در بعضی اخبار بیارند در صفت خلقت آدم که: رب العزه گفت جل جلاله: «احببت شیئا فخلقته فردا لفرده».

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً الْاَيَةَ «هو» اشارت است بذات احدیت، «الذی» اشارت است بصفات ربوبیت، «انزل» اشارتست ب صنع الهیت. خداوندی موجود بذات، موصوف بصفات، معروف بصنایع و آیات. و گفته اند: «هو» اشارتست فرا هست، تا شنونده گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد، و نگرنده فرا آن ببیند. «الذی» کنایت است از هست، تا شنونده آشنا گردد، و جوینده بینا، و خواهنده دانا. و آن در قرآن چهل کم یکی اند، بیست از آن بی واو، و نوزده با واو.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً تا باخر آیت همه نشانست که کردگار یکتا است، و در خدایی بی همتا است، و در قدرت بی احتیال است، و در قیمومیت بی گشتن حال است، و در ملک ایمن از زوال است، و در ذات و نعت متعال است. رب العالمین بندگان را برین توحید میخواند. نبینی که در آخر آیت میگوید: «انظروا» در نگرید تا بدانید، و بدانید تا دریابید. اینجا بنظر می فرماید، جای دیگر میگوید: وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ نظر نکند و نپذیرد و یادگار نشناسد مگر آن کس که دل با حق راست دارد، و نظر وی پیش چشم خویش دارد. اینست اشارت آخر آیت که گفت: إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بآیات قدرت آن کس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد. از الله وی شرم دارد که از نظر وی خبر دارد، و از الله وی باک دارد که الله را بر خود قادر داند.

۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ وَ خدای را انبازان گفتند الْجِنَّ فریشتگان وَ خَلَقَهُمْ وَ فریشتگان را الله آفرید وَ خَرَقُوا لَهُ وَ بدروغ و افتعال برو بستند بِنِينِ وَ بَنَاتِ پسران و دختران بغيرِ عِلْمِ بی هیچ دانش سُبْحَانَهُ وَ تعالی چون پاک است او و برتر عَمَّا يَصِفُونَ (۱۰۰) از آن صفت که ایشان می کنند.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نوباه آورنده آسمانها و زمینها أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ چون تواند بود

او را فرزندی! وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً و او را هرگز جفت نبود وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید هر چیز را وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) و او بهمه چیز دانا. ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ أَنْ اللَّهُ خَدَّوْنْد شَمَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِیْسْت خدَا جَزْزِ اَزْ اُو خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریدگار هر چیز فاعبُدوه او را پرستید وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ (۱۰۲) و او بر همه چیز توانا است و کارران.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ چشما درین جهان او را در نیابد و خردها درو نرسد وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او بهمه میرسد و همه را می دریابد وَ هُوَ اللَّطِيفُ و او رسیده بهمه چیز بدانش و آگاهی الْخَبِيرُ (۱۰۳) آگاه از هر چیز بدانایی.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما نشانهای روشن پیدا از خداوند شَمَا فَمَنْ أَبْصَرَ هر که بداند و دریابد فَلِنَفْسِهِ خود را ببندد و دریابد وَ مَنْ عَمِيَ و هر که در نیابد و نابینا دل شود فَعَلَيْهَا بر وی بر آید وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) و من بر شما گوشوان نهام. وَ كَذَلِكَ وَ هَمَجِنِينَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم سخنان خویش از روی بروی وَ لِيَقُولُوا وَ خَوَاسْتِيم تَا گویند دَرَسْتَ اِیْنِ سَخْنَانِ رَاسْتِ کرده ای با خود وَ لِنُبَيِّنَهُ وَ تَا آن را پیدا کنیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵) قومی را که می دانند.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بر بی آن رو که فرستاده می آید بر تو از خداوند تُو لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِیْسْت خدایی جَزْزِ اُو وَ أَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) و روی گردان و می فراگذار از انباز گیرندگان با من.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر الله خواستی که با او انباز نگیرند مَا أَشْرَكُوا نَگَرَفْتَنْدِ اِنْبَازِ وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و تو که محمدی بر ایشان گوشوان نه ای، که ایشان را از شرک نگه داری وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) و کار ایشان بتو سپرده نیست، و بر ایشان وکیل نه ای. وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و دشنام مدهید ایشان را که می پرستند فرود از الله فَيَسْبُوا اللَّهَ که ایشان خدای را دشنام گویند عَدُوًّا بِنَادَانِی و شوخی و دلیری بَغَيْرِ عِلْمٍ به بی علمی كَذَلِكَ زَيْنًا هم چنان ما بر آراستیم و نیکو نمودیم لِكُلِّ أُمَّةٍ هر امتی و هر گروهی رَا عَمَلُهُمْ كَرَدَارِ اِیْشَانِ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ پس آن گه با خداوند ایشان است بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) تا خبر کند ایشان را از آنچه میکردند.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ وَ سَوَّغُوا خورندن بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ بهر سوگند که شناختند لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اَگر با ایشان آید از آسمان آیتی لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا بگروند بآن لا محاله. قُلْ گوی یا محمد: اِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ ااین آیات و معجزات بنزدیک الله است وَ مَا يُشْعِرُكُمْ وَ چه چیز شما را دانا نگرفتندید. کرد که مؤمنان اید اِنَّهَا اِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) که ایشان چون آیت بینند بنگروند.

وَ نَقَلَبُ اَفْتَدَتْهُمْ وَ برگردانیم دل‌های ایشان وَ اَبْصَارَهُمْ وَ دیده‌های دل ایشان و خرد ایشان کَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ اَوَّلَ مَرَّةٍ چنان که گویی ایشان آن نه‌اند که روز عرض گفتند: بلی، وَ نَذَرُهُمْ وَ گذاریم ایشان را فِی طُغْيَانِهِمْ در افزونی گفت و افزونی جست و افسار گسستن ایشان یَعْمَهُونَ (۱۱۰) تا بی‌سامان در گمراهی می‌روند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ الْاِیةِ از ایدرفا اقا صیص گله الله است از مشرکان عرب، و از مناکیر کفر ایشان که در زمان جاهلیت جهال بودند، و دین عرب آن وقت سه دین بود: قومی فریشتگان می‌پرستیدند، که میگفتند: ایشان دختران خدای‌اند، از آن ایشان را پوشیده میدارد، و قومی بتان را می‌پرستیدند، و قومی از خزاعه ستاره شعری می‌پرستیدند. در این آیت رب العزّة از ایشان گله میکند و از اهل کتابین: جهودان که میگفتند: «عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» و ترسایان که میگفتند: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ». میگوید: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خدای را انبازان کردند یعنی انبازان گفتند، و آن عرب بودند: جهینه و بنو سلمه و بنو خزاعه و غیر ایشان، که میگفتند: الملائكة بنات الله.

وَ جنّ اینجا فریشتگان‌اند، سَمَّوْا جِنًّا لاجتنانهم عن العیون. جای دیگر گفت: «وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا» یعنی الملائكة. میگوید: میان الله و میان فریشتگان نسب ساختند. کلبی گفت: اَین در شأن زنادقه آمد که ابلیس را شریک الله ساختند در آفریدن شرّ، گفتند: الله سبحانه خالق الخیر و النور و الناس و الدوابّ و الأنعام، و ابلیس خالق الشرّ و الظلمة و السباع و الحیّات.

وَ خَلَقَهُمْ اَین‌ها و میم خواهی با کافران بر، یعنی: جعلوا لله الذی خلقهم و صورهم شرکاء، لا یخلقون شیئا، و خواهی با جنّ بر، یعنی: جعلوا الجن شرکاء الله، و الله خلق الجن،

فکیف یکون مخلوقه شریکا له. خواهی با هر دو فریق بر، یعنی: و هو خلقهم و خلق الجن. «وَ خَرَقُوا لَهُ» ای: اختلقوا و کذبوا و افتعلوا. نافع «خرقوا» بتشدید خواند بر معنی تکثیر و مبالغه. «بَيْنَ وَ بِنَاتٍ بَعِيْرٍ عِلْمٍ» ای: لم یذکروه عن علم، و اِنما ذکروه تکذبا. پس تنزیه نفس خویش کرد و گفت: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» تقدّس و علا «عَمَّا يَصِفُوْنَ» یعنی بقولون من الکذب و البهتان.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نوکار و نوساز آسمان و زمین بی‌قالبی و بی‌مثالی و بی‌عباری از پیش. از نیست هست کننده، و از عدم در وجود آورنده، و هیچ مثال حاجت نیفتاده. اَنِّي يَكُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً این از بهر آن گفت که هرگز عرب جفت نگفتند، چنان که ترسایان گفتند. این خطاب با عرب است که او را فرزند چون تواند بود؟! و شما میدانید و اقرار میدهید که وی را هرگز جفت نبود. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ای و هو خالق کلّ شئی. او را فرزند چون تواند بود و وی آفریدگار همه چیز است؟! یعنی که: چون همه آفریده و صنع اوست و هیچ چیز نه مثل و مانند او، که میگوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و فرزند اقتضاء مثلیت کند، چون مثلیت نیست معلوم شد که فرزند نیست. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ دلیل است که حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او و صنع او، جز وی خالق و صانع نه. جز وی محدث و مقتدر نه.

بندگان و رهیگان همه آفریدگان وی. افعال و اعمال ایشان، حرفت و صنعت ایشان حرکات و سکناات ایشان، چه در خیر و چه در شر، همه مخلوق و مصنوع وی، همه متعلق بقدرت وی، که میگوید جل جلاله: وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ، أَلَا يَعلَمُ مَنْ خَلَقَ؟! بلی، فعل بنده از روی اکتساب اضافه و ابنده است، و ثواب و عقاب در آن بسته است، چنان که حرکت بنده از یک روی خلق خدا است، و از یک روی وصف و کسب بنده. نتوان گفت که جبر محض است، که فرق میان حرکت مقدوره و رعه ضروریه پیدا است، و نتوان گفت که خلق و اختراع بنده است، که بنده عاجز است از دریافت و دانش اجزاء مکتسبه و اعداد آن. پس اعتقاد درست و طریق راست آنست که گویند: مقدور است بقدرت الله از روی خلق و اختراع، و بقدرت بنده از روی اکتساب، که الله آن قدرت در وی آفریده، و وصف بنده کرده. پس این

قدرت وصف بنده است و خلق خدا نه کسب بنده، و حرکت خلق خدا است و وصف و کسب بنده.

و گفته‌اند: خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ عام است از روی لفظ، خاص است از روی معنی، لَآنَهِ لَمْ يَخْلُقْ نَفْسَهُ و لا صَفْتَهُ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ عام است در لفظ و در معنی، لَآنَهِ بِهِ وَ بغيره عَلِيمٌ. ازینجا گفته‌اند: هیچ عموم نیست که نه تخصیص در آن شود اَلَا قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ درین آیت بندگان را بصنع خود بخود راه نمود، گفت خدای شما آنست که آسمان و زمین آفرید، و همه چیز وی آفرید، و زن و فرزند نگرفت. آن گه وحدانیت خود بیان کرد، گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ أَي: وَحْدَهُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ضامن لكل شیء، حافظه و رازقه و محییه و ممیته و قیّمه و مدبّر. الوکالة اسم لحفظ الشيء، و القیام علیه، و الوکیل سمی وکیلا لَآنَ الْمُوَكَّلِ يَكُلُ امْرَهُ الْبِيه امْرَهُ الْبِيه و الی تدبیره و رایه.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ تفسیر این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که معنی ادراک دیدار چشم است، زیرا که دیدن چشم را ادراک بصر گویند، و شنیدن گوش را ادراک سمع گویند. اگر مراد اینست پس در دنیا خواهد نه در آخرت، از بهر آنکه خلق در دنیا خدای را نبینند، و مؤمنان در آخرت ببینند، که میگوید رب العزة جل جلاله: وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرٌ، وَ قَالَ (ص): أَنْكُمْ لَنْ تَرَوْا رَبَّكُمْ حَتَّى تَمُوتُوا.

مقاتل این یک وجه اختیار کرد، گفت: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» فی الدنيا، ای لا تراه و هو یری فی الآخرة: قَالَ النَّبِيُّ (ص): «أَنْكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْتِهِ»، وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مَطَرٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ أَنَّهُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ فِي الدُّنْيَا، لَآنَ مَنْ رَأَاهُ لَمْ يَمُتْ، وَ يَرُونَهُ فِي الْآخِرَةِ، فَلِذَلِكَ لَا يَمُوتُونَ.

دیگر وجه آنست که معنی ادراک دریافتن است بخرد پس از دیدن بچشم، و اگر مراد اینست اندر هر دو جهان نشاید، و رؤیت روا است، و ادراک روا نیست، زیرا که رؤیت بر موجود افتد، و الله موجود است، و ادراک بر کیفیت افتد و مرورا کیف گفتن روا نیست. و دیدار در عقبی همچون معرفت است در دنیا. در دنیا شناسد و دریافت نه، در عقبی ببیند و

دریافت نه.

روی ابو سعید الخدری قال: قال النبیّ (ص): «لو أن الجن و الانس و الملائكة و الشیاطین مذ خلقوا الی ان فنوا، صفوا صفا واحدا ما احاطوا باللّه ابداً».

«وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» میگوید: اللّه جل جلاله، بهمه بصرها میرسد، و همه را می دریابد، و اشارت است که هیچ کس از خلق خدا بصرها در نیابند، و بحقیقت آن نرسند، و کیفیت بینایی ندانند، و تخصیص این دو حدقه در بینایی بیرون از عضوهای دیگر هیچ در نیابند. چون خلق را احاطت و دریافت بصر خویش و رسیدن بکنه آن نیست، چون روا باشد که ایشان را احاطت بود بکنه جلال عزت، و ادراک لم یزل و لا یزال. اگر معتزلی در نفی رؤیت بعموم این آیت تمسک کند، جواب وی آنست که اگر چه لفظ عام است تخصیص در آن شد، که اللّه جای دیگر میگوید: «وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إلی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ».

پس بدنیا مخصوص است نه بآخرت، چنان که بیان کردیم. و تخصیص عموم در مذهب اصولیان در لغت عرب روا است و روان. جواب ثانی آنست که: نفی ادراک اقتضاء نفی رؤیت نکند، چنان که باوّل شرح دادیم. نبینی که آسمان مرئی است، و مدرک نیست.

آفتاب و ماهتاب هر دو مرئی اند، و ذات ایشان مدرک نیست، و رسیدن بطول و عرض و حد مساحت آن نیست. این همچنانست که گفت: «وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا» احاطت نفی کرد، و نفی احاطت اقتضاء نفی علم نکند، فأنّه معلوم جل جلاله. همچنین نفی ادراک اقتضاء نفی رؤیت نکند. جوابی دیگر بعضی متأخران گفته اند: لا تدرکه الأبصار و انما یدرکه المبصرون.

آن گه گفت: وَهُوَ اللَّطِيفُ اوست خداوند باریک دان دور در بینش.

«الخبیر» دانا بهر کار، آگاه بهر گاه، اما معنی لطیف بتحقیق آنست که دقائق مصالح بندگان شناسد، و غوامض احوال و کار ایشان داند، ما دقّ منها و ما لطف. از کار و مصالح خلق هیچ دقیقه و هیچ لطیفه بوی فرو نشود. آن گه بر سبیل رفق نه بر سبیل عنف آن منافع و مرافق ببندگان رساند، و راه آن مصالح بایشان نماید. چون رفق در فعل و لطف در علم بهم آید، لطیف بر کمال بود، و جز اللّه را جل جلاله کمال این معنی و سزاواری این نام نیست، و رب العالمین در قصه لقمان میگوید: یا بُنَى إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ

فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِيهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

خبر داد درین آیت که لطیف آنست که آن داند که کس نداند، و آن تواند که کس نتواند. یکی را پرسیدند از معنی لطیف، جواب داد که نماینده هر چه خواهد، چنان که خواهد، و سازنده هر چه خواهد از هر چه خواهد، و رساننده آنچه خواهد بهر چه خواهد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ يَقُولُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ! قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَاتٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ هِيَ الْقُرْآنُ الَّذِي فِيهِ الْبَصَائِرُ وَ الْبَيِّنَاتُ، «فَمَنْ أَبْصَرَ» ای عرفها و آمن بها و اهتدی «فَلِنَفْسِهِ» ای فلنفسه عمل و لنفسه نفع ذلك. «وَ مَنْ عَمِيَ» فلم يعرفها و لم يصدقها «فَعَلَيْهَا» ای فعلی نفسه ضرر ذلك، فان الله عز و جل غنی عن خلقه. و فی ذلك ما

روی ابو ذر عن النبی (ص) عن الله عز و جل انه قال فی حدیث فیہ طول، الی أن قال: «یا عبادی! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم، لم یزد ذلك فی ملکي شیئا. یا عبادی! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکي شیئا. یا عبادی! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم سألوننی، فأعطیت کل انسان منهم ما سأل، لم ینقص ذلك من ملکي شیئا الا كما ینقص البحر أن یغمس فیہ المخیط غمسة. یا عبادی! انما هی اعمالکم احفظها علیکم، فمن وجد خیرا فلیحمد الله، و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه».

قوله: وَ مَا أَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیظٍ اینجا اضماری است یعنی: قل یا محمد! وَ مَا أَنَا عَلَیْكُمْ. تو گوی یا محمد! که من بر شما گوشوان نهام. همانست که آنجا گفت: «فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا»، «لَسْتُ عَلَیْهِمْ بِمُصِیطِرٍ». و این پیش از آن بود که وی را بقتال فرمود. چون آیت قتال فرو آمد این همه منسوخ گشت، و صار صلی الله علیه و سلم حفیظا علیهم و مسیطرا علی کل من تولى عنه.

وَ كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَ كَمَا صَرَفْنَا وَ بَيَّنَّا فِي هَذِهِ السُّورَةِ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَ نَبَّيْنَا فِي غَيْرِ هَذِهِ السُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، نَدَعُوهُمْ بِهَا وَ نَخَوِّفُهُمْ، میگوید: چنان که درین سوره سخنان خویش میگردانیم از روی بروی، گاه وعدگاه وعید، گاه مثل و گاه قصه، همچنین در دیگر سورتها میگردانیم از روی بروی، و ایشان را بآن تصریف و آن بیان بر دین میخوانیم، و ایشان را بثواب وعده می دهیم، و از عقاب بیم مینمائیم.

وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ و تا گویندا، یعنی خواستیم تا گویند که: تو این سخن راست کرده‌ای با خود، و قرآن ساخته‌ای. مکی و ابو عمرو «دارست» خوانند، یعنی: با کسی واگفته‌ای، و با کسی بهم ساخته‌ای. و این آن بود که او را متهم کرده بودند بمردی رومی، از کان یلازم رسول الله (ص) و یحدّته بما قرأ فی الانجیل. گفتند: انجیل ازو میشنود، و بتنازی از آن قرآن میسازد، و ذلك فی قوله: «لسان الّذی یلحدون الیه اعجمی». باین قراءت «وَلِيَقُولُوا» این لام لام عاقبت گویند، معطوفست بر معنی مضمّر، تقدیره: لتلزمهم الحجّة، و لیقولوا ما یقولون، و یكون عاقبة امرهم الشقاوة الّتی لحقّتهم.

ابن عامر و یعقوب «درست» بفتح سین و سکون «تا» خوانند، و برین قراءت معنی «لیقولوا» «لثنا یقولوا» است. میگوید: بیان آیات میکنیم، و تفصیل آن روی بروی میدهیم، تا این ناگرویدگان نگویند که: اساطیر الاولین است، اخبار تقدّم و انمحت و درست. معنی دیگر گفته‌اند قراءت ابن عامر را که: هر یک چندی میگویند اینان که: کار محمّد و دولت او تباه و ناچیز و نیست گشت. هر گه که تأخری افتادی در وحی یا قوت دشمن بودی در جنگ، گفتندی: «درست»، یعنی انمحت و بطلت. «درست» در شواذ خوانده‌اند، یعنی که: ایشان گویند محمّد را این درس کرده‌اند و برو خوانده‌اند، یعنی مردمان درو آموخته‌اند، چنان که گفت: «وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ».

«وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» یعنی اولیایوه الذین هداهم، و الذین سعدوا بيمين الحق. اتّبع ما أوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ مقاتل حیان گفت: مشرکان او را وا ملّت پدران خویش میخواندند، و میگفتند: تو بدین پدران خویش باز آی. اگر آن را پس آوردی بودی ما ترا کفیل ایم، ایستاده‌ایم بدان، و بر خود میگیریم. رب العالمین آیت فرستاد که: اتّبع ما أوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ تو بر بی آن باش که بتو فرستاده‌اند از قرآن و وحی، و بدان عمل کن، و کاربند باش. آن گه گفت: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ کلمه توحید درین میان آوردن معنی آنست که: سخن ایشان مشنو، و ایشان را برین کلمه توحید خوان که: «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». و گفته‌اند: معنی آنست که بر بی قرآن رو، آن قرآن که خدای یکتای یگانه فرو فرستاد، ثم قال: وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ از آن آیتها است که آیت سیف آن را منسوخ کرده.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ابن عباس گفت: چون این آیت آمد که إِنَّكُمْ وَمَا

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، مسلمانان هنگامی بتان را بد میگفتند، پس آن کافران در برابر آن معبود مسلمانان را بد میگفتند، و مسلمانان را در آن زمان قوّت آن نبود که ایشان را از آن و از داشتندی و از ایشان کین ستدندی. پس رب العالمین این آیت فرو فرستاد: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. سدی گفت: بوقت وفات بو طالب قومی از قریش برخاستند بو سفیان و بو جهل و نضر حارث و امیه و ابی پسران خلف و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن العاص و اسود البختری، این جماعت برخاستند، و بر بو طالب شدند، گفتند: تو سرور عرب و سید مایی، و از بهر حرمت تو ما بسی رنج کشیدیم ازین برادرزاده تو محمد، و هنوز بر آنست که ما را رنجاند، و خدایان ما را بد گوید، تو او را بر خوان، و میان ما عهدی بند، که نه او نام خدایان ما برد، و نه ما نام خدای او بریم. سر بسر بیفکنیم، و از هر دو جانب سخن بد در خدایان نگوئیم. بو طالب، مصطفی را (ص) برخواند، گفت: یا محمد! این قوم تو و بنو عم تو چنین میگویند، و انصاف می دهند، تو نیز از ایشان قبول کن، و مراد ایشان حاصل کن. مصطفی (ص) روی با ایشان کرد و گفت: اگر من مراد شما بدهم، شما نیز کلمه ای از من دریغ مدارید، که اگر بگوئید ملک جهان شما را بود، و عرب و عجم سر بر خط شما نهند. بو جهل گفت: آن چه سخن است که تو از ما می در خواهی؟ گفت: کلمه «لا اله الا الله». ایشان چون کلمه توحید شنیدند یکبارگی سر وازدند، و پرکنده شدند. بو طالب گفت: یا محمد! این کلمه ازیشان خواه، که ایشان از آن ترسیده اند و رمیده، و طاقت گفتن آن ندارند. با ایشان سخنی دیگر گوی، و کاری دیگر خواه. مصطفی گفت: یا عم! من بر آن نیستم که هرگز جز از این کلمه خواهم گفت، و جز از این بکاری دیگر سر درخواهم آورد. ایشان سخن درشت تر کردند، گفتند: لتكفنن عن شتم آلهتنا او لنشتمنک و لنشتمن من یأمرک، فأنزل الله تعالی: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. و عند نزول هذه الآية

قال رسول الله (ص): «لَا تَسِبُوا رَبِّكُمْ»، فأمسك المسلمون عند ذلك عن شتم آلهتهم. فرمان آمد که ای محمد! پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید، که ایشان خدای ترا دشنام گویند به بی علمی بر دلیری و شوخی. هر سخن که مودی بود بنزدیک عرب آن دشنام است، هر چند که در آن تفحش نیست. قراءت یعقوب «عدوا» بضمّین و تشدید واو، و

العدو و العدو و العدوان و الاعتداء و التعدى و العداء مصادر.

و این آیت در ابتداء اسلام آمد که هنوز فرمان بقتال نیامده بود، و مسلمانان را قوت نبود. پس از آن اسلام قوی شد، و مسلمانان انبوه شدند، و آیت قتال آمد، و این منسوخ شد. قال بعضهم: فی هذه الاية دلالة ان على المحق ان يكف عن سب السفهاء الذين يتسرعون الى سبه مقابلة له، لأنه بمنزلة البعث على المعصية.

كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ اَيْنَ بِرَ اَرَا سْتَنَ عَمَلٍ بِرَ اِشَانِ هَمِجُونِ اَنَ مَهْرَ اسْتِ بِرِ دَلِ اِشَانِ، كَهَ كَقْتِ: خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ، بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰىهَا بِكُفْرِهِمْ. جَاى دِيْكَرَ كَقْتِ: اَفَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوْءُ عَمَلِهِ فَرَاَهُ حَسَنًا، وَ مَعْنٰى اَنَسْتِ: كَمَا زَيْنًا لِهَوْلَاءِ الْمَشْرِكِيْنَ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ وَ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ بِالْحَرَمَانِ وَ الْخِذْلَانِ، زَيْنًا لِكُلِّ اُمَّةٍ عَمَلُهُمْ مِّنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ. وَ قِيْلَ: زَيْنًا لِكُلِّ اُمَّةٍ مَا فَرَطْنَا عَلَيْهِمْ مِّنَ الْاَعْمَالِ، فَاَخْرَجْنَاهَا حَسَنَةً. كَاَنَّهُ قَالِ: اِحْسِنُوا الْمَجَادِلَةَ، فَاَنَّا اَمْرُنَا كَلِ اُمَّةٍ بِاَحْسَنِ الْاَعْمَالِ وَ اَزَيْنَهَا. «ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ» يَعْنٰى فِى الْاٰخِرَةِ، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ اَيْنَ دَرِ مَوْضِعٍ تَهْدِيْدٍ اسْتِ، يَعْنٰى يَخْبِرُهُمْ وَ يَجَازِيهِمْ بِذَلِكَ.

وَ اَفْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ اى اجْتَهَدُوا فِى الْمَبَالِغَةِ فِى الْيَمِيْنِ. كَلْبِى وَ مَقَاتِلَ كَقْتِ: هَرُ كَهَ سَوَكْنَدُ خُوْرَدُ بِاللّٰهِ، اَنَ جَهْدِ يَمِيْنِ بُوْد. مَفْسِرَانِ كَقْتِ: كَاْفِرَانِ مَكَّةَ اَز رَسُوْلِ خُدَا (ص) اَيَاتِ وَ مَعْجَزَاتِ خَوَاسْتِنَدِ، كَقْتِ: يَا مُحَمَّد! مُوسٰى رَا عَصَا بُوْد كَهَ چَشْمَهَاى اَبَ اَز اَنَ عَصَا رُوَانِ شُدِ، وَ عِيْسٰى رَا مَرْدَهَ زَنْدَهَ كَرْدِنِ بُوْدِ، وَ صَالِحِ رَا نَاقَهَ بُوْدِ. تُو نِيْزِ اَبْتِى نَمَاى، تَا بِرِ صَدَقِ تُو گُوَاهِى دَهْدِ. رَسُوْلِ خُدَا (ص) كَقْتِ: چَه خَوَاهِيْدِ اَز اَيَاتِ؟ كَقْتِ: اَيْنِ كُوَهِ صَفَا رَا زَرِ گَرْدَانِ، وَ مَرْدِگَانِ مَا رَا بَعْضِى زَنْدَهَ گَرْدَانِ تَا بَا مَا بَگُوِيْنَدِ كَهَ تُو بِرِ حَقِّى يَا بِرِ بَاطِلِ، يَا فَرِيْشْتِگَانِ رَا بَمَا نَمَاى اَشْكَارَا، تَا اَزِ بَهْرِ تُو گُوَاهِى دَهْنَدِ. رَسُوْلِ (ص) كَقْتِ: اِگَرِ اَزِ اَنْجَه مِيْخَوَاهِيْدِ لَخْتِى بِيَارَمِ، بِرِ اَنَ هَسْتِيْدِ كَهَ تَصْدِيْقِ كْنِيْدِ؟ اِشَانِ سَوَكْنَدَانِ يَادِ كَرْدِنَدِ كَهَ تَصْدِيْقِ كْنِيْمِ، وَ اِيْمَانِ اَرِيْمِ، وَ مَسْلَمَانَانِ نِيْزِ بِرِ اِيْمَانِ اِشَانِ حَرِيْصِ بُوْدِنَدِ. كَقْتِ: يَا رَسُوْلِ اللّٰهِ! اَزِ خُدَا مِيْخَوَاهِ تَا اَزِيْنِ اَيَاتِ لَخْتِى فَرُو فَرَسْتِنَدِ، تَا مَگَرِ اِشَانِ اِيْمَانِ اَرِنَدِ. مِصْطَفٰى (ص) هَمْتِ كَرْدِ كَهَ دَعَا كِنَدِ، وَ اَبْتِى وَ مَعْجَزَاتِ خَوَاهِدِ، چِنَانِ كَهَ اِشَانِ دَرِخَوَاسْتَهْ اِنَدِ. جَبْرِيْلُ اَمَدِ وَ كَقْتِ: يَا مُحَمَّد! اللّٰهُ مِيْگُوِيْدِ: اَنْجَه خَوَاهِى بَتُو دَهْمِ، وَ اَبْتِى نَمَايْمِ، لَكِنِ اِگَرِ نَگَرُوْنَدِ، وَ تَصْدِيْقِ نَكْنِنَدِ، دَرِ حَالِ عَذَابِ فَرَسْتِمِ، وَ اِگَرِ اَنَ اَيَاتِ نَخَوَاهِى،

در حال عذاب نفرستم، و اگر از ایشان یکی توبت کند بپذیرم. رسول خدا گفت صلی الله علیه و سلم: «بل أتركهم حتى يتوب تأئبهم».

فأنزل الله عز و جل: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أِي حَلَفُوا لئن جاءهم النبی (ص) بآیة كما كانت الانبیاء یجیء بها الی قومهم، لیؤمنن بها.

سوگندان یاد کردند که: اگر محمد آیتی آرد بوی بگروند. رب العالمین گفت: قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ هُوَ الْقَادِرُ عَلَيْهَا إِنْ شَاءَ أَرْسَلَهَا. ای محمد! گوی این آیات و معجزات نزدیک الله است، اگر خواهد فرستد. «وَ مَا يُشْعِرُكُمْ» اینجا وقف نیکو است، یعنی: و ما یدریکم ایمانهم؟ شما ایمان ایشان چه دانید؟ شما غیب ندانید.

آن گه بر سبیل ابتدا قطعی حکم کرد، و گفت: «أنها» بکسر الف بر قراءت مکی و ابو عمرو، «إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» البته ایشان چون آیت و معجزات بینند هم بنگرند.

قراءت باقی «انها اذا جاءت» بفتح الف، سخن در اول پیوسته، و بر این قراءت سخن در «إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ» تمام شد، پس بر سبیل ابتدا گوید: «وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهُ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی و ما اشعرکم! چون نیک دانید شما که گرویدگان اید که ایشان چون آیت بینند هم بنگرند. وجهی دیگر: و ما يشعرکم لعلها اذا جاءت لا يؤمنون. و روا باشد که «لا» صلت نهند و زیادت، چنان که گفت: «ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» یعنی: ان تسجد، «وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» ای: یرجعون الی اهلیم. شامی و حمزه «لا تؤمنون» بتا خوانند خطاب با مشرکان. میگوید: شما که مکذبان اید نیک دانید که چون آیت آید هم بنگروید.

وَ تَقَلَّبُ أَفْئِدَتُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ بَرَّغْدَانِمْ دلهای ایشان، که بر آند که اگر آیت بینند بگرند، تا اگر آیت بینند بنگرند، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته، و من اسقطته السوابق لم تتعشه اللواحق. میگوید: دلهای ایشان و دیدههای دل ایشان و خرد ایشان برگردانیم از پذیرفتن حق، و ایمان آوردن بآیات. «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ» یعنی بالقرآن و بمحمد، «أَوَّلَ مَرَّةٍ» انتهم الآيات مثل انشقاق القمر و غیره. میگوید: دلهایشان برگردانیم تا هم چنان که باوّل بار که انشقاق قمر و امثال آن دیدند بنگرویدند، بدوم بار که آیات طلب کردند، و درخواستند، چون بینند هم بنگرند. کلبی گفت: «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا» یعنی قوم صالح و قوم

موسی و عیسی و الامم الخالیة بما سألوا من الآیات قبلها، كذلك كفار مَكَّة لا یصدقون بها ان جاءتهم. دلیله قوله تعالى: «وَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ! ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: المرّة الاولى دار الدنيا، یعنی: و نقلب افئدتهم و ابصارهم عن الایمان لو ردّوا من الآخرة الى الدنيا، فلا یؤمنون كما لم یؤمنوا فی الدنيا قبل مماتهم. نظیره: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». وجهی دیگر آنست که در نوبت اول رفت، و هو اشبه الأقاویل، و الله اعلم. «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» ای فی عتوهم و ضلالتهم یتردّون لا نخرجهم منها.

الثوبۃ الثالثة

قوله تعالى: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ الْآيَةَ سَدَّتْ بَصَائِرَهُمْ وَكَلَّتْ ضَمَائِرُهُمْ فَافْتَرَوْا بِكُلِّ مَنَقُوصٍ أَنْ يَعْبُدُوهُ، وَرَضُوا بِكُلِّ مَخْذُولٍ أَنْ يَدْعُوهُ. رانندگان حضرت اند و خستگان عدل و سوختگان قهر. بتیغ هجران خسته، و بمیخ «ردّوا» بسته. آری! کاریست ساخته، و قسمتی رفته، نفزوده و نکاسته. چتوان کرد که الله چنین خواسته. صفت آن بیگانگان است که خدای را نشناختند، و به بیحرمتی و ناپاکی آواز شرک برآوردند، و دیگری را با وی در خدایی انباز کردند، تا از راه هدی بیفتادند. امروز در ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی، و فردا علی رؤس الأشهاد فضیحت و رسوایی، و در سرانجام خشم الهی و عذاب جاودانی. بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَوْحِيدِ اسْت. أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَكَلْدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً تَنْزِيهِ اسْت «وَوَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» تعظیم اسْت. امّا توحيد آنست که در هفت آسمان و هفت زمین خدا اسْت، که یگانه و یکتا اسْت. در ذات بی شبیه، و در قدر بی نظیر، و در صفات بیهمتا اسْت. تنزیه آنست که از عیب پاک اسْت، و از نقصان منزّه و مقدس، و از آفات بری، نه محل حوادث، نه حال گرد، نه نوعت، نه تغییر پذیر.

پیش از کی قایم، و پیش از کرد جاعل، پیش از خلق خالق، پیش از صنایع قدیر. تعظیم آنست که بقدر از همه بر اسْت، و بذات و صفات زیر اسْت. علو و برتری صفت و حق اوست، توان بر کمال و دانش تمام نعت عزت اوست. نه در نعت مشابه، نه در صفت مشارک.

نه در ذات بسته آفات، نه در صفات مشوب علات. در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجّت پیدا. همه عاجزند و او توانا، همه جاهل اند و او

دانا، همه در عددند و او احد، همه معیوند و او صمد، لم یلد و لم یولد، از ازل تا ابد، نه فضل او را ردّ، عزت او پیش و همها سدّ. «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» نادر یافته شناخته، ناجسته یافته، نادیده دوست داشته.

نادیده هر آن کسی که نام تو شنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید.

پس از نزول این آیت کرا رسد که دعوی علم کیف صفت کند؟ یا حق را جل جلاله محاط و مدرک داند. او که دعوی علم کیف کند، دعوی باطل و مدّعی مبطل است. و او که وی را عزّ سبحانه مدرک و محاط داند معطل است. احاطت بکیفیت و کمیت قدرت چون توان که آنچه آثار قدرت است از مخلوقات، اوهام و افهام مادر آن متحیر است.

نه بینی بعین العیان که آب را رفتن است، و الله میگوید در قرآن که: خاک را گفتن است، و نه آب را جان، و نه خاک را زبان، دریافتن این بعقل چون توان! پس جز از قبول ظاهر و تسلیم باطن چه درمان! ظاهر قبول کن و باطن بسپار، و هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار. زینهار زینهار! که الله میگوید: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ. یکی از عالمان طریقت میگوید: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ سیاست قدم صفت است که از صحرای بی نیازی جلال خود بر سالکان راه جلوه میکند، میگوید: ما را دیده‌های فانی و عقلهای مطبوع در نیابد که در ذات و صفات ما پیمانه عقل عقلاء» نیست، و هم و فهم از ما چه نشان دهد که منشور صفات ما را توقیع جز «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» نیست. «لم یزل و لا یزال» نعت جبروت ما است، صفت حدّثان را با جلال قدم چه کار! ازل و ابد مرکب قضا و قدر ما است. محو و صحورا با ما چه خویشی! وحدانیّت و فردانیّت نعت تعزّز ما است.

آب و خاک را با ما چه مناسبت! اگر نه آفتاب جلال «وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» از ولایت «لطیف و خبیر» بر شما تافتی، عواصف لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ دمار از جان شما بر آوردی، و بکتم عدم باز بردی، لکنّه عزّ جلاله باللطف معروف و بالفضل موصوف. بینده نوازی معروف است، و بمهربانی موصوف، بلطف خود و از آمده بوفاء امید داران، بفضل خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، و بکرم خود سازنده کار بندگان در دو جهان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ جَای دیگر گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ. جای دیگر

گفت: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. جای دیگر گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، آمد بشما از خداوند شما چراغی روشن، پندی بلیغ، نوری تمام، حجتی آشکارا، نامه‌ای پیدا. چراغی که دلها افزود، نوری که روح جان افزایش دهد، ذکر که سر بنده آراید. نامه‌ای که بنده بدان نازد، نامه‌ای! و چه نامه‌ای که راه بنده بدان گشاده، انصاف وی در آن داده، کار دین وی بدان ساخته، حبل وی بدان پیوسته، دل وی بدان آراسته، عیب وی بدان پوشیده، دین وی بدان کوشیده، گوش وی بکلید آن گشاده، سعادت و پیروزی خود در آن یافته. نامه‌ای که چراغ دلها است، شستن غمها است، شفاء دردها است «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ». چراغ تنبیه است، چراغ شرم که از دل ناپاکان تاریکی شوخی ببرد. چراغ علم که از دل جاهلان تاریکی سفته ببرد.

نامه‌ای که بنده را بآن در دنیا حلاوت طاعت، بدر مرگ فوز و سلامت، در گور تلقین حجت، در قیامت سبکباری و رحمت، در بهشت رضا و لقا و رؤیت.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَحَىٰ دِيْغَرِ اسْتِ وَرَسَالَتِ دِيْغَرِ. وحی آنست که در خلوت «أَوْ أَدْنَىٰ» سَرَّأَ بَسْرًا بَدُوْا پيوست که: «فَأُوحِيَ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أُوحِيَ»

. رسالت آنست که بظاهر بوی فرو فرستادند که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی بواسطه جبرئیل. پس گفتند: یا محمد! آنچه بواسطه جبرئیل فرو آمد بخلق رسان: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، و آنچه بخلوت یافتی از وحی ما، سَرَّ دُوسْتِي اسْتِ گوش دار و بر بی آن باش: اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.

وَاقْسَمُوا بِاللَّهِ الْاِيَةِ وَعَدُوا مِنْ اِنْفَسِهِمُ الْاِيْمَانِ لَوْ شَاهَدُوا الْبُرْهَانَ، و لم يعلموا انهم تحت قهر الحكم، و ما يعنى وضوح الادلة لمن لا يساعده سوابق الرحمة. السبيل واضح، و الدليل لائح، و لكن كما قيل:

و ما انتفاع اخى الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

۱۴ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ اَنَّآ نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ و اگر ما فرو فرستادیم بایشان فریشتگان و کَلِمَهُمُ الْمَوْتٰى و پدران مردگان ایشان زنده شدی و با ایشان سخن گفتمی و حَسْرَتْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ و ما همه چیز زنده و گوینده انگیختیمی و پیش ایشان آوردیمی تا گواهی

دادندی قُبُلًا قَبِيلَ قَبِيلٍ، جوگ جوگ ما کَانُوا لِيُؤْمِنُوا ايشان آن نبودندی که بگرویدندی اِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر که خدای خواسته بودی وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱) لکن بیشتر ايشان
آنند که نمی دانند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا هَمَّ چنان کردیم لِكُلِّ نَبِيٍّ هر پیغامبری را عَدُوًّا دشمنانی شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ
الْجِنِّ شوخان و ناپاکان آدمی و پری یُوْحَى بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ فرا تن یکدیگر می دهند
زُخْرَفَ الْقَوْلِ آرایش سخن غُرُورًا بفرهیب وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ وَ اِگر خواستی خداوند تو ما
فَعَلُوهُ آنچه دشمنان وی کردند هرگز نکردندی فَذَرَهُمْ كَذَارِ ايشان را وَ مَا يَفْتُرُونَ (۱۱۲)
و آن دروغها که می ساختند.

وَ لَتَصْغَى اِلَيْهِ وَ تا بآن تکذیب و افترا چسبد و گراید اُفْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دل‌های
ايشان که بنمی گروند بروز رستاخیز وَ لِيَرْضَوْهُ وَ آن را تا بپسندند از خویشان، آن افترا
که در آن اند وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳) و تا بکنند آنچه ايشان کننده آن در علم خدا
و خواست او.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى حَكَمًا وَ من جز از خدای داوری و فرمان رانی جویم؟ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ وَ او آنست که فرو فرستاد بشما این نامه مُفَصَّلًا باز گشاده و پیدا کرده
أَحْكَامَ آن و حکم آن از یکدیگر وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ ايشان که ما ايشان را تورات
دادیم يَعْلَمُونَ میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ که این قرآن فرو فرستاده ایست از خداوند تو
بِالْحَقِّ براستی و سزا فلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) تو که محمدی از در گمان افتادگان
مباش.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ تمام شد و سپری، و بیشی کرد و راست آمد سخن خداوند تو بودنیها
را صِدْقًا بر راستی وَ عَدْلًا و همواری بر راستی و داد لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ نیست بدل کننده
گفتهای وی را وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) و اوست آن خداوند شنوای دانا.

وَ اِنْ تَطِعْ وَ اِگر فرمان بری و مراد نگه داری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ آن بیشتر کس که در
زمین است يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ترا از راه راست بیراه کنند اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ نیستند
مگر بر پی برنده‌ای بپنداشت وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) و نیستند مگر در دروغی که
میسازند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خَدَاوَنَد تُو مِیْدَانَد و او داناتر، مَن یَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بَانَكس كه گم گشته از راه او وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷) و او داناتر دانایی است بایشان كه راه یافتگان اند بحق.

فَكُلُوا بِخَوْرِیْد مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ از آنچه بر كشتن آن خدای را یاد كردند إِنْ كُنْتُمْ بآیَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) اگر بسخنان او گرویدگان اید.

وَ مَا لَكُمْ وَ چه رسید شما را و چه عذر است؟ أَلَا تَأْكُلُوا كه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ از آنچه بر كشتن آن اللّٰه را یاد كردند وَ قَدْ فَضَّلَ لَكُمْ وَ اللّٰه خود تفصیل داد و گشاده باز نمود ما حَرَمَ عَلَیْكُمْ آنچه بسته و حرام كرد بر شما إِلَّا مَا اضْطَرَّرْتُمْ إِلَیْهِ مگر آنچه بیچاره مانید فرا آن از خوردن مردار بوقت ضرورت وَ إِنْ كَثِيراً وَ فراوانی از مردمان لِيُضِلُّونَ بیره می شوند بآهوائِهِمْ بهوها و بایستهای خویش بغيرِ عِلْمٍ بی هیچ دانش إِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خدَاوَنَد تُو است كه داناتر از همه دانایان است بِالْمُعْتَدِينَ باندازه در گذارندگان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الْآیة این علما از آن است كه اللّٰه بآن متفرد است، كه این چیزهایی است نابودنی، و اللّٰه میداند كه اگر آن بودی چون بودی. و درین آیت جواب قومی است كه از وی چیزهایی از معجزات درخواستند.

قومی گفتند: «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ؟! قومی گفتند: «أَنْتُوا بِآبَائِنَا». جواب داد ایشان را كه: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ فرأوهم عیاناً وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى فشهدوا لك بالصدق و النبوة. همانست كه در سورة الرعد گفت: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى، و این آن بود كه كافران مكّه از مصطفی (ص) درخواستند كه اگر پیغامبری كوه صفا از جای خویش روان گردان، تا زمین مكّه بر ما فراخ گردد، و زمین را بریده گردان تا چشمها بیرون دهد، و ما كشت زار كنیم، و پدران ما زنده گردان تا بر صدق تو گواهی دهند. رب العالمین گفت: اگر من حكم كنم كه قرآن بر كوه خوانند و روان گردد، یا بر زمین خوانند و چشمها پدید آید، یا بر مردگان خوانند تا زنده شوند، و سخن گویند، بهیچ حال ایشان ایمان نخواهند آورد، كه ایشان در علم من همیشه كافران بودند، و در ازل حكم شقاوت بر ایشان رفت. این همچنانست كه نوح را گفت: لَنْ يُؤْمِنَ

مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ.

وَ حَسْرُنَا عَلَيْهِمْ أَي: جمعنا عليهم كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا يكسر قاف بر قراءت مدنی و شامی یعنی معاینه و مواجهه، برابر، رویاروی، و منه حين سأله ابو ذر أ كان آدم نبيا؟ فقال: «نعم كان نبيا كلمه الله عز و جل».

«قبلا» ای عیانا و مواجهه. باقی بضمّتین خوانند. «قبلا» یعنی قبیل قبیل جوک جوک. قبل جمع قبیل است، و قبائل جمع قبیله. عرب ایشان را که از یک نژاد باشند قبیله گویند. ما كانوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ يَعْنِي: الا ان يهديهم الله، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ این جهل قدر است. ایشان نمیدانند که هدی و ضلالت بمن است.

هم چنان که آنجا گفت: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ای: من الجاهلین بالقدر.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا أَي اعداء، و هم فراعنة الانبياء. هر پیغامبری را فرعونى بود بروزگار وی، چون نمرود بروزگار ابراهیم، ولید مصعب بروزگار موسی، دیگری بروزگار عیسی، بو جهل و امثال وی بروزگار محمد (ص).

رب العزة ایشان را بر سر پیغامبران مسلط کرده، تا ثواب و درجات پیغامبران بیفزاید بآن رنجها که میکشیدند، و بلاها که ازیشان می دیدند. و هیچ کس را آن رنج نبود که رسول عربی را بود صلی الله علیه و سلم، میگوید: «ما اودى نبی مثل ما اودیت قطّ»، و دشمنان وی از آن شیاطین الانس ولید مغیره بود و اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث و الحارث بن قیس بن عدی و العاص بن وائل و ابو جهل بن هشام و العاص بن عمرو بن هشام و زمعة بن الاسود و النضر بن الحارث و الاسود بن عبد الاسود و عتبه و شیبیه ابنا ربیعہ و عقبه بن ابی معیط و الولید بن عتبه و ابی و امیه ابنا خلف و نبیه و منبه ابنا الحجاج و عتبه بن عبد العزی و معتب بن عبد العزی. میگوید: یا محمد! کما ابتلیناکم بهؤلاء القوم، کَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا. همانست که در فرقان گفت: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ. آن گه بیان کرد که اعدا که اند: «شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» شیاطین منصوب است بر بدل، و روا باشد که مفعول ثانی بود، ای: جعلنا شیاطین الانس و الجن اعداء للانبياء.

و در معنی این آیت علماء تفسیر مختلف‌اند. عکرمه و ضحاک و سدی و کلبی گفتند: شیاطین در جن‌اند نه در انس، و شیاطین الانس یعنی التی مع الانس، و شیاطین الجن ای التی مع الجن، و این آنست که ابلیس لشکر خویش که فرزندان وی‌اند دو گروه کرد: گروهی به انس فرستاد و گروهی بجن، و هر دو گروه دشمنان رسول خدا (ص) و دشمنان دوستان او‌اند، و آن‌گه هر زمان بر یکدیگر رسند، شیطان که بر انس مسلط کرده با آن شیطان گوید که بر جن مسلط کرده که: من صاحب خود را بیراه کردم بفلان کار و فلان معصیت که بر وی آراستم، تو نیز همچنین کن، و شیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید بابتدا چون بر وی رسد. اینست که الله گفت: *يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا*. قومی دیگر گفتند که: در انس شیاطین‌اند چنان که در جن، و معنی شیطان متمرّد است ازین شوخ ناپاک، بر معصیت دلیر، و بر خدا عاصی. چون شیطان الجن از اغواء مؤمن درماند، و عاجز گردد، دست در شیطان الانس زند، و فرا سر مؤمن کند، تا او را در فتنه افکند، چنان که رسول خدا (ص) گفت فرا بو ذر که «یا با ذر! هل تعوذ بالله من شر شیاطین الجن و الانس»؟ قال: قلت یا رسول الله! و هل للانس من شیاطین؟ قال: «نعم، هم شر من شیاطین الجن»، و قال مالک بن دینار: ان شیطان الانس اشد علی من شیطان الجن، و ذلك انی اذا تعوذت بالله ذهب عني شیطان الجن، و شیطان الانس یجیء فیجرنی الی المعاصی عیانا.

يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا زخرف القول باطله الذی زین و وشی بالكذب، و المعنی انهم یزینون لهم الاعمال القبیحة، فیغرّونهم غرورا. *وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ* ای یمنع الشیطان عن الوسوسة للجن و الانس، و الله یمتحن عباده بما یعلم انه الأبلغ فی الحکمة، و الاجزل فی الثواب، و الاصلح للعباد. «فَدَرَّهُمْ» یعنی خلّ عنهم، «وَمَا یَفْتَرُونَ» من التکذیب. قیل: نسختها آیه السیف.

وَلِتَصْغِي إِلَيْهِ ای: اراد الله لتصغی الی التکذیب و الافتراء، «أَفْتِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» الله خواست که دل‌های ناگرویدگان بآن تکذیب و افترا گراید، «وَلِيُرْضَوْهُ» و تا آن افترا از خویشان بیسندند، «وَلِيَقْتَرِفُوا»، ای لیکتسبوا ما هم مکتسبون. و گفته‌اند: «وَلِتَصْغِي» معطوف است بر آیت پیش، تقدیره: یوحی بعضهم الی بعض لیغرّوهم و لتصغی

البه، و برین معنی لام ناصبه است نه لام امر بر معنی تهدید چنان که قومی گفتند. يقال: صغوت إليه صغوا و صغوا، و صغیت أصغی بالياء ایضا، و أصغی یصغی اصغاء. و أصله الميل الى الشیء لغرض من الاغراض. و معنی الاقتراف الاکتساب، يقال: خرج یقترف اهله، ای: یکنسب، و قارف فلان هذا الامر، اذا وقعه و عمله، و قرفتنی بما ادعیت علیّ، ای: رمیتنی بالریبة، و قرف القرحة، اذا قشر منها، و اقترف کذبا، ای اختلقه.

قوله: أ فغیرَ اللّٰهِ اُبْنِغِیَ حَکَمًا اینجا قول مضمّر است، یعنی: قل لأهل مکة: أ فغیرَ اللّٰهِ ابْتغِیَ حکما قاضیا بینی و بینکم؟ معنی آنست که: اهل مکة را گوی: هیچ کس را روا باشد که از حکم اللّٰهِ برگردد، و آن را نپسندد، و بدان رضا ندهد؟ یا هیچ کس دانید که حکم وی برابر حکم اللّٰهِ آید، تا با حکم وی گردیم در آنچه میان من و شما است؟ کلبی گفت: یعنی اطلب ربا عبد، چنان که جای دیگر گفت: أ غَیْرَ اللّٰهِ اُبْغِیَ رَبًّا؟! جای دیگر گفت: «أ فغَیْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُوْنِیْ اَعْبُدُ؟! مقاتل گفت: ا فغیر اللّٰهِ ابْتغِیَ حکما فی نزول العذاب؟! وَ هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ اِلَیْکُمْ الْکِتَابَ ای القرآن مفضّلا مبینا فیہ امره و نهیه.

وَ الَّذِیْنَ اَتَّيْنَاهُمْ الْکِتَابَ و ایشان که تورات و انجیل دادیم ایشان را «یَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّنْ رَبِّکَ»

شامی و حفص منزل بتشدید خوانند، من التنزیل. باقی بتخفیف خوانند، من الانزال، و هر دو یکسانند. يقال: نزلته و انزلته. میگوید: اهل کتاب از جهودان و ترسایان میدانند که این قرآن منزل است از نزدیک خداوند تو. آن گه گفت: فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ «امتراء» تردّد است در رأی و در سخن، یعنی: لا تکونن من الشاکّین انهم یعلمون ذلك. عطا گفت: «وَ الَّذِیْنَ اَتَّيْنَاهُمْ الْکِتَابَ» سران و مهتران اصحاب رسول خداند: ابو بکر و عمر و عثمان و علی و ابو عبیده و سعید بن زید و عبیده بن الحارث و طفیل بن الحارث و مسطح بن اثاثه و وهب الغامدی و ابو سلمة بن عبد الاسد و الارقم بن ابی الارقم و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص و طلحه و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و ابو حذیفه بن عتبة بن ربیع و ابن مظعون و معمر بن الحارث الجمحی و حبش بن حذافه و اخوه و بلال و صهیب بن سنان رضی اللّٰه عنهم.

وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ اِیْنَ قِرَاءَتِ کُوفِی و یعقوب است. باقی «کلمات ربک» خوانند بجمع، و

معنی هر دو یکسانست. میگوید: تمام شد و راست آمد قول خداوند تو که: پیغامبران را و مؤمنان را بر عموم نصرت دهم، چنان که گفت: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا،** و محمد را علی الخصوص نصرت دهم روز بدر، و دشمنان وی را هلاک کنم. این وعده که داده بود راست کرد، و آنچه گفته بود تمام شد و بسر برد، و آن وعید که دشمن را داده بود، و حکم تعذیب که برایشان کرد عدل بود، اینست که گفت: **«صِدْقًا وَ عَدْلًا»** یعنی: صدقا فیما وعد، و عدلا فیما اوعد و حکم، لا تبدیل لقوله فی نصر محمد لأن قوله حق. و قیل: **«لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ»** ای لا مغیر لحکمه، و لا خلف لموعده. **«وَ هُوَ السَّمِيعُ»** لتضرع اولیائه، و لقول اعدائه، **«الْعَلِيمُ»** بما قلوب الفریقین.

روی عن النبی (ص) انه قال: **«سبق القضاء و جفّ القلم بالسعادة لمن آمن و اتقى، و الشقاوة لمن كفر و عصی. و كان قتادة یقول: هو کتاب الله لا یزید فیہ المقرون و لا ینقصون.»**

وَ اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ گفته اند که: این در شأن دانشمندان جهودان است، و بیشتر ساکنان آن زمین در آن وقت ایشان بودند، و ایشان دو قوم بودند. بیشتر ایشان بودند که بر پی هواء خود بر پنداشتی میرفتند، و ظنی می بردند، و دروغها برمی ساختند، و قومی در کار رسول خدا یقین بودند، و صدق وی میشناختند، اما بمعاندی برخاسته بودند. اینست که الله گفت: **اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ.** اگر کسی گوید ایشان که بر ظن بودند، و یقین نمی دانستند، تعذیب ایشان بر ظن روا باشد یا نه؟ جواب آنست که: رب العزة بر ظن تعذیب میکند، که میگوید جل جلاله: **وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا باطلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ.** وجه حجّت آنست که: ایشان را بر ظن تعذیب از آن کرد که در طلب بصیرت از موضع خویش تقصیر کردند، و بر پی هواء خود رفتند، و التماس بصیرت و طلب حقیقت و یقین بگذاشتند، و بر ظن و جهل اقتصار کردند، لا جرم مستوجب عذاب گشتند.

ابن عباس گفت: **«وَ اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ»** در شأن مشرکان عرب آمد که با رسول خدا و مؤمنان جدال در گرفتند در خوردن مردار، و گفتند: تا کون ما قتلتم و لا تا کون ما قتل ربکم! الله گفت: **اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ** یعنی فی تحلیل المیته، **وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ**

بکذبون فی تحلیل ما حرم اللّٰه. میگوید: ایشان بر بی ظن میروند در تحلیل مردار، که می‌پندارند که این مردار حلال است، و نه چنانست که ایشان میگویند، که ایشان دروغ میگویند، و حرام کرده خدا هرگز حلال نبود.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ زَجَاغَ كَقَوْلِهِ: «مَنْ» رَفَعُ اسْمُ بَابِ تَدَاءٍ، وَ لَفْظُ أَنْ لَفْظُ اسْتِفْهَامٍ اسْتِ، يَعْنِي: هُوَ أَعْلَمُ أَيُّ النَّاسِ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ، كَقَوْلِهِ: لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا، وَ يَقُولُ بَصْرِيَانِ مَوْضِعَ «مَنْ» نَصَبُ اسْمٍ بِرِزْقِ خَافِضٍ، تَا أَوَّلُ وَ آخِرُ مَقَابِلِ يَكْدِيغَرٍ بُوْد، يَعْنِي: هُوَ أَعْلَمُ بِالضَّالِّ عَنِ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ. قِرَاءَتُ نَصِيرٍ أَيْ كَسَائِي «يَضِلُّ» بَضْمٍ يَاءٍ اسْتِ، أَي: هُوَ أَعْلَمُ بِالْمَضِلِّ عَنِ سَبِيلِهِ.

فَكُلُّوْا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَيْنَ دَرِ جَوَابِ قَوْمِي اسْتِ اَزْ عَرَبِ كَهْ چِيْزَهَائِي اَزْ جَانُوْرَانِ مِي حَرَامِ كَرْدَنْد خُوْرْدَنْ اَنْ اَزْ بَحِيْرَه وَ سَائِيَه وَ وَصِيْلَه وَ حَامِي.

رب العالمين میگوید: بخورید اگر مؤمنان اید، آنچه اللّٰه حلال کرده است، و در کشتن آن نام خدا یاد کردند. آن گه تاکید را گفت: وَ مَا لَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوْا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ چه عذر آرید که نخورید آنچه اللّٰه حلال کرد و بر کشتن آن اللّٰه یاد کردند؟ و اللّٰه خود تفصیل محرمات داد، و آن مفصل در سورة البقرة گفت، و در صدر سورة مائدة، و ذلك في قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ الْاِيَةِ. آن گه گفت: اَلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ اِلَيْهِ اِي: مِنْ اَكْلِ الْمَيْتَةِ عِنْدَ الْمَخْمَصَةِ وَ الْمَجَاعَةِ مِنْ غَيْرِ بَغْيٍ وَ لَا عِدْوَانٍ اَوْ تَجَانَفٍ لَانْتِمْ، وَ قَدْ مَضَى شَرْحُهُ فِي الْمَائِدَةِ. نَافِعٌ وَ حَفْصٌ اَزْ عَاصِمٍ «فَصَّلَ» بَفَتْحِ فَ اَوْ «حَرَّمَ» بَفَتْحِ حَا خَوَانَدَنْ. اِبْنُ كَثِيْرٍ وَ اِبْنُ عَمْرٍو وَ اِبْنُ عَامِرٍ بَضْمٍ فَ اَوْ ضَمِّ حَا خَوَانَدَنْ. اِبْنُ بَكْرِ اَزْ عَاصِمٍ وَ حَمْزَه وَ كَسَائِي فَصَّلَ بَفَتْحِ فَ اَوْ خَوَانَدَنْ وَ حَرَّمَ بَضْمٍ حَا. «اَلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ اِلَيْهِ» يَعْنِي دَعْتَكُمْ الضَّرُوْرَةَ اِلَى اَكْلِهِ مِمَّا لَا يَحِلُّ عِنْدَ الْاِخْتِيَارِ.

وَ اِنَّ كَثِيْرًا لَيَضِلُّوْنَ عَاصِمٌ وَ حَمْزَه وَ كَسَائِي بَضْمٍ «يَا» خَوَانَدَنْ، وَ مَعْنَى اَنْسَتْ كَه: فِرَاوَانِي اَزْ مَرْدَمَانِ يَعْنِي كَفَارِ مَكَّهَ بِيْرَاهِ مِي كَنْدَنْ بَهَوَاها وَ بَايْسْتَهَائِ خُوْيِشِ. بَاقِي «لَيَضِلُّوْنَ» بَفَتْحِ «يَا» خَوَانَدَنْ يَعْنِي بِيْ رَاهِ مِي شُوْنَدَنْ بَهَوَاها وَ بَايْسْتَهَائِ خُوْيِشِ، نَهْ بَرِ بَصِيْرَتِي وَ بَرِ عِلْمِي كَه اِيْشَانِ رَا دَرِ اَنْ اسْتِ. اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِيْنَ اَيْنَ اَعْتَدَا اِيْدَرِ اَنْسَتْ كَه اَنْجَا كَقَوْلِهِ: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادِيٍّ مِي كُوْيِد: خَدَاوَنْدَنْ تُو اسْتِ كَه دَاْنَا اسْتِ بَا نَدَاْزَهْ دَرِ گُذَارَنْدِگَانِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الْآيَةَ مَرْدودان حضرت را میگوید، و مطرودان قطیعت را که: اگر ما فریشتگان آسمان را ازین مقربان و کروبیان، و سفره و بر ره، و رقباء قضا و قدر و امانء درگاه عزت بزمین فرستیم، تا آن مهجوران را بما دعوت کنند، و از ما خبر دهند، و مردگان زمین را حشر کنیم، تا بر درگاه ما ارشاد کنند، و جمله حیوانات و جمادات و اعیان و اجرام مخلوقات، و صورت ذات مقدرات، و آحاد و افراد معلومات، همه را منطبق گردانیم، و بایشان فرستیم، تا آیت الهیت ما و اعلام ربوبیت ما بر ایشان عرضه کنند، و هر چه خبر بود همه ببینند و بدانند تا من که خداوندم نخواهم، و ایشان را راه نمایم، ایمان نیارند، و راه بشناخت ما نبرند. مشتی خاک را چه رسد که حدیث قدم کند اگر نه عنایت قدیم و خواست آن کریم بود!

دل کیست که گوهری فشاند بی تو یا تن که بود که ملک راند بی تو
و الله که خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو

اعتقاد اهل سنت آنست که تا رب العزة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دل بنده ثبت نکند، بنده بشناخت وی راه نبرد. ازینجا گفته اند علماء سنت و ائمه قدوت که: المعرفة تجب بالسَّمع، و تلزم بالبلاغ، و تحصل بالتعريف.

آری! شمعیت تا خود کجا برافروزد! جوهریست تا کجا ودیعت نهاد! یقول الله عز و جل: «سر من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی». شناختی باید و آشنایی هر دو بهم، تا نشانه این کار شود، و شایسته این خلعت گردد. دعوی آشنایی بی شناخت جحد است، چنان که از آن بیگانگان خبر میدهد که: نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ. و شناخت بی آشنایی عین مکر است، چنان که آن مهجور درگاه و سر اشقیاء ابلیس که شناخت بود او را، و آشنایی نه، نهایت و بدایت او هر دو از عین مکر در قعر کفر پیوشیده بودند.

بظاهر صورت ملکى داشت، و نقاب تقدیس بر بسته، و باطنی خراب. هزاران سال بساط عبادت بپیموده بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفعه وصال درونش وزد، از سماء سمو بر خاک لعنت افتاد که: «وَ إِنِّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي»:

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود

بالله که گمان نبردم ای جان و جهان که امید مرا فذلک این خواهد بود

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا هَرَّكَ رَتَبَتِ وَيِ عَالِي تَر بَلَاءِ وَيِ تَمَامَتْر! هَر كِه بِحَق نَزْدِيكْتَر و دَل وَيِ صَافِي تَر، نَفْسِ وَيِ بَدَسْتِ دَشْمَنِ گَرَفْتَا تَر! آ رِي بِي غَصَه مَحْنَتِ قِصَه مَحْنَتِ نَتَوَانِ خَوَانْد! بِي زَهْر بَلَا شَهْدِ و لَا نَتَوَانِ يَافْت! بَنَگَر كِه آدَمِ صَفِي آ نِ غَرَسِ تَكْرِيْمِ حَق، و پَرورده تَقْدِيْسِ، چِه دِيْدِ اَزِ آ نِ دَشْمَنِ خَوِيْشِ اَبْلِيْسِ! يَقُوْلُ تَعَالَى: فَآزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنهَا فَآخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيْهِ، و آ نِ دِيْگَرِ شَيْخِ پِيْغَامْبِرَانِ و پَدْرِ جِهَانِيَانِ نُوْحِ (ع) اَزِ قَوْمِ خَوِيْشِ بَنَگَر كِه چِه دِيْدِ! نَهْصَدِ و اَنْدِ سَالِ اِيْشَانِ رَا دَعُوْتِ كَرْد. هَر رُوْزِ اَوْ رَا چَنْدَانِ بَزْدَنْدِ كِه بِيْهَوْشِ شَدِي، و فَرْزَنْدَانِ خُوْدِ رَا بَرِ مَعَادَاتِ اَوْ وَصِيَّتِ كَرْدَنْدِي و آ نِ مَهْتَرِ بَرِيْنِ بَلِيْتِ صَبْرِ مِيْكَرْد، و اَمِيْدِ بَايْمَانِ اِيْشَانِ مِيْدَا شْت، تَا اَوْ رَا كَفْتَنْد: «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدَّ اَمْنٌ». كَفْت: بَارِ خُدَايَا! چَوْنِ اَمِيْدِ بَرِيْدِه كَشْت، و رُوِي صِلَاحِ پَدِيْدِ نِيْسْت، بُوْدَنْ اِيْشَانِ دَرِ دُنْيَا جَزِ زِيَادَتِ فِْسَادِ و سَبَبِ خِرَابِي نِيْسْت. «لَا تَدْرُ عَلَيِ الْاَرْضِ مِنَ الْكَاْفِرِيْنَ دِيَّارًا». و اَزِ آ نِ پَسِ اَبْرَاهِيْمِ پِيْغَامْبِرِ كِه شَجْرَه تَوْحِيْدِ بُوْد، شَبِ و رُوْزِ بَزَانُو دِرَا فْتَا دِه، و شَبِيْتِ سَفِيْدِ دَرِ دَسْتِ نِهَادِه كِه: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ». بَنَگَر كِه اَوْ رَا اَزِ آ نِ نَمْرُوْدِ طَاغِي چِه رَسِيْد! و اَزِ مَعَانَدِه و مَكَا بَرِه وَيِ چِه مَقَاسَاة كَشِيْد! و عَلِي هَذَا پِيْغَامْبِرَانِ يَكَا نِ يَكَا نِ هُوْدِ و صَالِحِ و لُوْطِ و زَكْرِيَا و يَحْيَى و عِيْسَى و مُوسَى، اَزِ دَسْتِ جَبَارَانِ و مَتَكْبِرَانِ و مَتَمْرَدَانِ هَمِه بَفْرِيَادِ اَمْدَنْد، و دَرِ حَقِ زَارِيْدَنْد، و دَرِ آخِرِ هَمْگَا نِ مَحْمَدِ عَرَبِي و مِصْطَفَى هَاشِمِي بَلَاءِ وَيِ تَمَامَتْر، و اَذِي وَيِ اَزِ دَشْمَنَانِ بِيْشْتَر، تَا مِيْگُوِيْدِ

صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ و سَلَم: «مَا اَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا اَوْذِيَ قَطًّا!»

آ نِ بِيْگَا نْگَا نِ و بِيْحَرْمَتَا نِ قَدْرِ وَيِ مَهْتَرِ نَدَا نَسْتَنْد، و دِيْدِه شَنَا خْتِ اَوْ نَدَا شْتَنْد، قِصْدِ جَا نِ اَوْ كَرْدَنْد، و جَفَاءِ وَيِ رَا مِيَا نِ دَرِيْسْتَنْد. پِيْرَا نِ اسْتَهْزَا كَرْدَنْد، و شَاعِرَا نِ هَجُو كَفْتَنْد، و كُوْدَكَا نِ سَنَگِ اَنْدَا خْتَنْد، و زَنَا نِ اَزِ بَا مَهَا خَا كِ رِيْخْتَنْد، و آ نِ گِه اِتْفَا قِ كَرْدَنْد، و بَا يَكْدِيْگَرِ عَهْدِ بَسْتَنْد كِه اَوْ رَا بَر دَارِيْم، و نَصْرَتِ خُدَايَا نِ خُوْدِ كَنِيْم، تَا جَبْرِيْلِ اَمْدِ و كَفْت: اِي سِيْد! خِيْزِ و شَهْرِ بَايْشَا نِ بَكْذَارِ. آ هَنْگِ غَرِيْبِ كُنِ كِه: طَلَبِ الْحَقِ غَرِيْبَةٍ.

و دَرِيْنِ غَرِيْبِ فَرْمُوْدَنْ بَا اَوْ سَرِي بُوْد كِه جَوَا نَمْرُدِي دَرِ آ نِ قَا فِيْهِ شَعْرِ خَوِيْشِ بَا زِ اَوْرَدِه و

گفته:

ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا
تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما
خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا

ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف
با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم
مادری کن مر یتیمان را بیروشان بلطف

أَفَغَيَّرَ اللَّهُ أَلْبَنِي حَكَمًا جَزَازِ اللَّهِ مَعْبُودِي كَيْرِمًا؟ كَلَّا! جَزَازِ اللَّهِ خَدَائِي رَا دَانِمَا؟ حَاشَا!
معبود بی همتا اوست، که یگانه و یکتا خود اوست. در کردگاری و جباری بی نظیر اوست.
در کاررانی و کار خدایی بی شبیه اوست. در بنده نوازی معروف اوست. در مهربانی و مهر
نمایی موصوف اوست.

پیر طریقت گفت: «الهی! موجود عارفانی. آرزوی دل مشتاقانی. مذکور زبان مداحانی». چونت نخواهم که نبوشنده آواز داعیانی! چونت نستایم که شاد کننده دل بندگانی! چونت ندانم که زین جهانی! چونت دوست ندارم که عیش جانی! وَإِنْ تُطْعَمُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ الْاِيَةِ وَفَدَّ خَدَايَاز رُوي عدد اندکی اند، اما با وزن و با خطراند، و اهل باطل بسیاراند، لکن بی وزن و بی معنی اند. یک جهان مجاز را یک ذره حقیقت بس. یک عالم بیهوده و باطل را یک نفس خداوندان یافت بس.

یک صدای صور و زین فرعون طبعان صد هزار!

یک تباچه شیر و زین مردار خواران یک جهان

يا محمد! اگر تو ایشان را از روی عدد و کثرت بینی، ترا بفتنه افکنند، و اگر با ایشان بسازی، ترا از حق باز دارند. فرمان ما را گردن نه، و از ایشان روی گردان: «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ».

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فِيهِ فِي حَكْمِ تَفْسِيرِ بَدْبَايَحِ مَخْصُوصِ اسْتِ، واز روی اشارت منع است از خوردن بر غفلت، و بر شره. هر چه بغفلت و شره خورند جز در طبع سبعی قوت نیفزاید، و جز هواجس نفس و وساوس شیطان از آن نروید. اصل مسلمانی پاکی سینه است، و روشنایی دل، و راه این پاکی و روشنایی پاک داشتن بشره است. چنان باید که حواس ظاهر چون چشم و گوش و زبان پاک بود، و جمله حرکات بوزن شرع بود، و راه پاکی حواس پاکی پوست، و گوشت بود، چنان که از حلال رسته باشد، و راه پاکی پوست و گوشت لقمه حلال است، و چون لقمه حلال بود، مرد حلال خوار باید. ما دام تا شره و

آرزوی غفلت در سینه وی بود، حلال خوار نبود، و راه اسیر کردن آز و شره آنست که چون خورد بر سر ذکر بود، و با آگاهی بود، و بآداب طریقت و شرط سنت خورد. اینست که الله گفت: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.

شافعی (رض) گفت که: دوازده مسئله ببايد دانست، تا يك لقمه بشرط دين بتوان خورد. چهار فریضه، و چهار سنت، و چهار ادب. آنچه فریضه است حلال خوردن، و پاکیزه خوردن، و روزی گمار خدای را دانستن، و شکر وی گزاردن. و آنچه سنت است اول «بسم الله» گفتن، و پیش از طعام دست بشستن، و بآخر «الحمد لله» گفتن، و از کرانه قصه خوردن، و آنچه ادب است بر پای چپ نشستن، و در لقمه کس ننگرستن و از پیش خود خوردن، و پس از طعام دست بشستن. چون خوردن باین شرط بود، فردا در آن حساب نباشد، و او را در آن ثواب دهند، چنان که در خبر است که: مؤمن را بر هیچ چیز ثواب دهند، تا آن لقمه که در دهن خویش نهد، یا در دهن عیال خویش، و الیه الاشارة بقوله تعالى: كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا.

۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ غَذايِد آشكارای حرام و بزه و نهان آن إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ ایشان که کار با بزه میکنند سَيُجْزَوْنَ بِدَ پاداش دهند ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۲۰) آنچه میکردند.

وَلَا تَأْكُلُوا وَ مَخْرِيْدِ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آن چیز که خدای را نام نکردند بر کشتن آن وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ که خوردن آن حرام است و بیرون شد از طاعت داری وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ وَ دِيوان لِيُوْحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ سخنان آراسته کژ می‌اوکنند بدلها و گوشهای دوستان خویش لِيُجَادِلُوْكُمْ تا بآن با شما پیکار کنند وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ وَ اگر شما ایشان را فرمان برید و بایشان پی برید إِنْكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱) شما همچون ایشان با من انباز گیرندگان اید.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا باش آن کس که مردار دل بود بمرگ بیگانگی فَأَحْيَيْنَاهُ ما زنده کردیم وی را بزندگانای ایمان وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا وی را روشنایی دادیم يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ تا میرود بآن در میان مردمان كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ او چنان کس است که هر چه از وی باز

گویند، و هر چه ازو نشان دهند همه تاریک.

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كِه هِرْگَز از آن تاریکی بیرون آمدنی نیست كَذَلِكَ هَمچنین زُيِّنَ
لِلْكَافِرِينَ آراسته نمودند کافران را ما کَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲) آنچه میکنند.
وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا وَ هَمچنین کردیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر شهری أَكْبَرٌ مِهینان آن در مال و در
نام مُجْرِمِيهَا بدان و بدکاران ایشان لِيَمْكُرُوا فِيهَا خواستیم تا ایشان در آن بد کنند و بد
سازند وَ ما يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ نمیسازند آن بدها مگر بخويشتن وَ ما يَشْعُرُونَ (۱۲۳)
و نمیدانند.

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ وَ هِرْگِه که بایشان آید پیغامی وَ آيتی از قرآن قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند
بنگرویم حَتَّى نُؤْتَى تا آن گه که ما را دهند از معجزات مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ هَم چنان
که رسولان خدای را دادند از پیش اللَّهُ أَعْلَمُ اللَّهُ داناتر حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ آنجا که
پیغامهای خویش می نهد سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا آری رسد بایشان که کافر شدند و بجرم
مِهین مجرم آمدند صَعَارٌ عِنْدَ اللَّهِ فرودی و گمئی و کمئی و بی آیبی بنزدیک اللَّهُ وَ عَذَابٌ
شَدِيدٌ بما کَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴) و عذابی سخت بآنچه میکنند از بد، و می سگالند از آن.
فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ هِرْ که اللَّهُ خواهد که وی را راه نماید يَشْرَحُ صَدْرَهُ باز گشاید دل
وی لِلْإِسْلَامِ تصدیق و تسلیم را وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ وَ هِرْ که خواهد که وی را از راه گم
کند يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا دل وی را تنگ گرداند حَرَجًا سخت تنگ کَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ
گویی بآسمان می باز نشیند كَذَلِكَ هَمچنین يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ اللَّهُ تعالی کژی و ناپاکی و
بد سازی مینهد عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵) بر ایشان که نگروده اند.

وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ این نامه راه خداوند تو است که در آن بوی روند و بوی رسند مُسْتَقِيمًا
راه راست درست پاینده باز گشاده قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ پیدا کردیم این سخنان خود را لِقَوْمٍ
يَذْكُرُونَ (۱۲۶) قومی را که پند می پذیرند، و حق را در یاد میدارند.
لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ ایشانراست سرای رستگی و آزادی و تن آسانی عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند
ایشان وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بما کَانُوا يَعْمَلُونَ وَ وی یار ایشان بآنچه می کردند.

النبوة الثانية

قوله تعالی: وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ كَرْدَار آدمی دو طرف دارد: یک طرف بدل پیوسته،

آن را نیت گویند، و یک طرف بتن پیوسته، آن را عمل گویند.

این ظاهر است و آن باطن. برین اعتبار هر چه بنده کند از محظورات و منهیات شرع بدست و پای و زیان و جوارح ظاهر آن را ظاهر الاثم گویند، و هر چه بدل بیندیشد و نیت کند از مخالف امر شرع، آن را باطن الاثم گویند. رب العالمین درین آیت میگوید: هر دو بگذارید، همان عمل بد که در ظاهر رود، و همین اندیشه و نیت بد که در باطن بود.

مقاتل گفت: «ظَاهِرُ الْإِثْمِ وَ بَاطِنُهُ» زنا میخواید در سر و در علانیه، و این بدان آمد که قریش از زنا بظاهر می پرهیز کردند، و آن را کراهیت می داشتند، اما بیاطن در آن باس و بزه نمی دیدند، و از آن ننگ نمیداشتند. رب العزّة گفت: زنا بگذارید هم در آشکارا و هم در نهان، که هر دو بزه کاری است. همانست که جای دیگر گفت: «وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «مَا مِنْ ذَنْبٍ اعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نَظْفَةِ حَرَامٍ يَضَعُهَا رَجُلٌ فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ، وَ مَا ضَجَّتِ الْأَرْضُ مِنْ عَمَلٍ يَعْمَلُ عَلَى ظَهْرِهَا كَضَجَّتْهَا مِنْ سَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، أَوْ اغْتَسَالَ جَنَابَةَ مَنْ حَرَامٍ، وَ مِنْ قَدَرِ عَلَى امْرَأَةٍ حَرَامًا، فَتَرْكُهَا مَخَافَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنَ الْفِرْعِ الْكَبِيرِ، وَ حَرَّمَهُ عَلَى النَّارِ».

و روی ابو أمامه: «ان فتی شابا اتی النبی (ص) فقال: یا رسول الله! ائذن لی فی الزنا. فأقبل علیه القوم فزجروه، فقال النبی (ص): مه مه. ثم قال النبی (ص): یا فتی! اذن منی. فدنا منه، فقال: اجلس، فجلس. فقال له: أ تحبه لأمک؟ فقال: لا و الله، جعلت فداک یا رسول الله، و لا الناس یحبونه لأمهاتهم. قال: فتحبه لابنتک؟ قال: لا و الله یا رسول الله! و لا الناس یحبونه لبناتهم. قال: فتحبه لخالک؟ قال: لا و الله یا رسول الله! و لا الناس یحبونه لخالانهم. قال: فتحبه لعممتک؟ قال: لا و الله یا رسول الله. قال: و لا الناس یحبونه کما لا تحب. ثم وضع رسول الله (ص) یده علیه، فقال: اللهم اغفر ذنبه، و حصن فرجه، و طهر قلبه. فلم یلتفت بعد ذلك الی شیء».

کلبی گفت: «ظَاهِرُ الْإِثْمِ» طواف الرجال بالبيت نهارا عراة، و باطنه طواف النساء باللیل عراة. پس بر سبیل وعید گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ يَعْنِي الشَّرْكَ «سَيُجْزَوْنَ» فِي الْآخِرَةِ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ يَعْنِي يَكْسِبُونَ فِي الدُّنْيَا. الْكَسْبُ، فَعَلَّ مَا يَجْتَلِبُ بِهِ إِلَى النَّفْسِ

نفع، او يستدفع به ضرر، و لذلك وصف به العبد، و لم يجز أن يوصف به الخالق القديم جل جلاله. و الفرق بين الكسب و الخلق أن الخلق فعل الشيء على تقدير و ترتيب، و الكسب فعل الشيء لاجتلاب النفع الى النفس.

وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذْ أَحْكَمَ شَرَعَ أَنْجَحَهُ بَيْنَ آيَاتٍ تَعْلُقُ دَارِدَ طَرْفِي بِكُوَيْتِيْمٍ بِرِ سَبِيلِ اخْتِصَارِ. مذهب شافعي آنست که تسمیت بر ذبیحه در حال ذبح مستحب است و فرض نیست. اگر بگذارد تسمیت بعد یا بنسیان، ذبیحه حلالست، و حرام نیست، و بمذهب امام ابو حنیفه اگر بنسیان تسمیت بگذارد ذبیحه حلالست، که در حال نسیان بقول وی تسمیت شرط نیست، اما اگر بعد بگذارد تناول آن حرام است، که در آن حال تسمیت شرط است. و بگذاشتن بعد روا نیست، و به قال سعید بن جبیر و عطاء. اما مذهب داود و بوثور و شعبی و محمد بن سیرین آنست که تسمیت در حال ذکر و نسیان هر دو شرط است، اگر بعد بگذارد یا بنسیان، خوردن آن ذبیحه حلال نیست. دلیل شافعی نصوص اخبار صحاح است، و ذلك ما

روی البراء ابن عازب ان النبى (ص) قال: «المؤمن يذبح على اسم الله، سمى او لم يسم». و سئل النبى عن من يذبح و لم يذكر اسم الله عليه ناسيا، فقال: «اسم الله فى قلب كل مؤمن و على لسانه»، و قالت عائشة: يا رسول الله! ان الاعراب تحمل لنا اللحوم و نحن لا ندرى انهم يذبحون على اسم الله فى الذبح ام لا. فقال (ص): «سموا و كلوا». و خصم را نرسد که باین آیت تمسک کند که: «وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»، که حمل این آیت بر میته است، و سبب نزول این و سیاق آیت دلالت میکند، و ذلك ان المشركين قالوا: يا محمد! اخبرنا عن الشاة اذا ماتت، من قتلها؟ فقال: الله قتلها. قالوا فتزعم ان ما قتلت انت و أصحابك حلال و ما قتله الصقر و الكلب حلال، و ما قتله الله حرام. فأنزل الله هذه الآية.

و روى عكرمة عن ابن عباس: ان المجوس فى اهل فارس لما نزل تحريم الميتة كتبوا الى مشركى قريش، و كانت بينهم مكاتبة، ان خاصموا محمدا و قولوا له: ما تذبح انت بيدك بسكين فهو حلال، و ما ذبحه الله يعنى الميتة فهو حرام، فنزلت الآية.

وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ يَعْنِي مُرَدَّةَ الْمَجُوسِ «لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ» مِنْ مُشْرِكِي قَرِيْشٍ «لِيُجَادِلُوْكُمْ

بالباطل وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ» فِي اسْتِحْلَالِ الْمَيْتَةِ «إِنَّكُمْ مُشْرِكُونَ» لِأَنَّ مِنْ أَحْلَى شَيْئًا مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ سَدَى كَقَوْلِهِ: «إِنَّكُمْ مُشْرِكُونَ» لِأَنَّ مِنْ أَحْلَى شَيْئًا مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ. و این در شأن عمر خطاب آمده، و بو جهل هشام، و آنچه میگوید: جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ آن خلافت است که او را دادند تا میروند با آن در میان مردمان، «كَمَنْ مَثَلُهُ» ای صفتی که در الظلمات یعنی ابا جهل بن هشام، لا یخرج من الكفر قطّ و لا یؤمن ابدا؟! قتاده گفت: هو المؤمن معه من الله بیته یعمل بها، و بها یأخذ، و الیها ینتهی، و هو کتاب الله. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» و هو مثل الكافر فی الضلالة متحیر فیها متسكع لا یجد مخرجا و لا منفذا.

ابن عباس گفت: این در شأن حمزة بن عبد المطلب و بو جهل بن هشام آمد، و سبب آن بود که نجاست پاره‌ای برگرفت، و بر رسول خدا افکند، و او را ناسزا گفت، و برنجانید، و حمزه هنوز در اسلام نیامده بود، اما رسول را دوست داشتی، و از آنکه مردی محتشم بود، و در میان قریش محترم و دلاور و مردانه، مکیان از بیم وی زهره نداشتندی که رسول خدا را برنجانیدندی، یا او را بد گفتندی. آن روز که بو جهل او را برنجانید، و ناسزا گفت، حمزه بصید بود، در آن صحرا از پس آهوئی همی رفت. آهوئی روی باز پس کرد و گفت: یا حمزه! ترا شغل از صید من مهم تر هست. حمزه بازگشت تا بمکه رسید. او را خبر کردند که بو جهل با محمد چنین کرد. خشم گرفت. قصد بو جهل کرد. کمائی داشت بر سر وی زد، تا او را مجروح کرد، و گفت: ای نامرد هیچ کس! ترا با محمد چه کار، و چه زهره آن داری که او را برنجانی؟ بو جهل از وی بترسید بتواضع درآمد، گفت: یا بایعلی! اما تری ما جاء به سفّه عقولنا، و سبّ آلهتنا، و خالف آباءنا؟! فقال حمزة: و من اسفه منكم تعبدون الحجارة من دون الله! اشهد أن لا اله الا الله، لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله. پس رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا أَوْ ضَالًّا كَافِرًا فَهَدَيْنَاهُ، وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا أَوْ دِينًا أَوْ إِيمَانًا، يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ مُسْتَضِيًّا بِمَا قَذَفَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نُورِ الْحِكْمَةِ وَ الْإِيمَانِ، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ «مثل» زیادتست یعنی: كَمَنْ هُوَ فِي ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالَةِ؟! لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ ابدا. «كَذَلِكَ» ای: كما زين للمؤمن الايمان، «كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» من عبادة الاصنام.

و گفته اند: موت و میت در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی نطفه که هنوز در بند خلقت صورت نیامده، چنان که در سورة البقرة گفت: وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ یعنی نطفایم لم تخلقوا فخلقکم، و جعل فیکم الارواح. نظیرش در سورة حم المؤمن گفت: أَمْتَنَا اثْنَيْنِ یعنی بالاولی انا كنا نطفًا فخلقتنا، و در سورة آل عمران گفت: وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ یعنی النطفة و هی میت، و نظیره فی یونس و فی الروم. وجه دوم موت بمعنی ضلالت، چنان که درین موضع گفت «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» یعنی ضالًّا عن الهدی فهدیناهم. همانست که در سورة الملائكة گفت: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ، وَ در سورة النمل گفت: فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى، وَ نظیره فی الانبیاء.

وجه سوم موت است بمعنی قحط و جدوبت زمین و نارستن نبات، چنان که در سورة الاعراف گفت: فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ یعنی الارض التي ليس فيها نبات. نظیره فی الملائكة و فی سورة یس. وجه چهارم موت است بمعنی زهوق روح بر سبیل عقوبت پیش از استیفاء رزق خویش در دنیا، چنان که قوم موسی را افتاد. رب العزة میگوید: ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ. همانست که گفت: وَ هُمْ الْأَوْفُ حَذَرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ. وجه پنجم حقیقت موتست به اجل خویش، چنان که گفت: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، وَ نظایر این در قرآن فراوان است.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا إِي كَمَا أَنْ فَسَاقَ مَكَّةَ جَعَلْنَا أَكْبَرَهَا، كَذَلِكَ جَعَلْنَا فَسَاقَ كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرَهَا، یعنی رؤساءها و مترفها. میگوید: چنان که فاسقان مکه را مهینان و سران و رئیسان کردیم، همچنین در هر شهری فساق آن شهر مهینان و اکابر کردیم.

لِيَمْكُرُوا فِيهَا إِي: فِي الْقَرْيَةِ بِالْمَعَاصِي وَ صَدَّ النَّاسَ عَنِ الْإِيمَانِ. بَانَ كَرِيمٍ تَا أَنْ أَكْبَرٍ دَرِ أَنْ شَهْرٍ بَدَهَا سَازَنَد، وَ مَرْدَمَ رَا اَز اِيْمَانِ بَرِگَرْدَانَد أَكْبَرِ رَا بَايِن مَعْنَى مَخْصُوصِ كَرْدِ كَه رِيَاست وَ خَوَاجِگی وَ تَنَعَمِ بَكْفَرِ وَ مَكْرَ زودتر كَشَد، بَدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ تَقْدَسَ: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، وَ كَفتِه اند كه اِيْن أَكْبَرِ فَرَاغِنِه اَنبِيَاءِ اِنْد كه بِيوسْتِه مَكْرِ مِيَسَازَنَد، وَ بَدَهَا مِي سَگَالَنَد بِيغَا مَبْرَانِ رَا وَ مَوْمِنَانِ رَا. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفت: وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَنْ مَكْرَ بَا خَوِيشتن مِي كَنَد، وَ نَمِيْدَانَد كه وَبَالَ أَنْ بَايْشَانِ بَا زِ گَرْدَد، وَ بَعْدَابِ وَ عَقُوبَتِ رَسَنَد. مَجَاهِدِ كَفت: أَكْبَرِ مَكَّةَ مَسْتَهْزِيَانِ قَرِيْشِ بُوْدَنَد وَ مَقْتَسِمَانِ، كَه

شعاب مکه قسمت کرده بودند بر جمعی رصد که ایشان را بر سر راهها نشانده بودند، و مردمان را از مصطفی (ص) و ایمان باز میداشتند. پنج کس بودند: ولید مغیره و عاص بن وائل و عدی بن قیس و اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث. پیوسته مصطفی را برنج داشتندی، و او را اذی نمودندی، تا روزی که جبرئیل نزدیک رسول خدا (ص) آمد، عاص وائل بوی بر گذشت، جبرئیل بکعب وی اشارت کرد. ولید مغیره بر گذشت جبرئیل بساق وی اشارت کرد. عدی قیس بگذشت جبرئیل بشکم وی اشارت کرد. اسود عبد یغوث بگذشت، بروی وی اشارت کرد. اسود بن عبد المطلب بگذشت بسر وی اشارت کرد. آن گه جبرئیل گفت: ای محمد! شرّ ایشان از تو کفایت کردم. پس روزی عبد وائل بر شتر، نشسته بود بصحرا، و تماشا میکرد. جایی فرو آمد تا آب خورد. پای بزمین نهاد، گفت: مرا مار گزید، طلب کردند مار نیافتند، و آن پایش آماس کرد، تا چندان شد که گردن شتر فریاد همی کرد و میگفت: قتلنی ربّ محمد. و اسود عبد یغوث روزی بصحرا بیرون شد. و سموم زد او را، و رویش سیاه گشت، چون بخانه باز آمد، قوم او شناختند او را، و در سرای نگذاشتند. از غین سر بر درهمی زد تا هلاک شد، و میگفت: قتلنی رب محمد. ولید مغیره همی رفت، جامه تکبر بر زمین همی کشید خاری در جامه وی آویخت. جماعتی زنان در پیش وی بودند. عارش آمد که در پیش ایشان آن خار از جامه باز کند. هم چنان همی رفت، تا پایش مجروح شد، و از آن هلاک گشت، و میگفت: قتلنی ربّ محمد. و اسود عبد المطلب پسر وی بسفر شده بود، چون باز آمد باستقبال بیرون شد، و گرما گرم بود. بسایه درختی باز شد، سر بدرخت باز نهاد. جبرئیل پیامد، و سر وی بر آن درخت همی زد، و وی همی گفت: ای غلام! این را از من باز دار. گفت: من هیچ کس را نمی بینم. فریاد همی کرد و میگفت: قتلنی رب محمد، تا آن گه که هلاک شد. و عدی قیس ماهی شور خورد، و گویند ماهی تازه، و از آن تشنه شد. چندان آب باز خورد که شکمش از هم بشد، و هلاک گشت، و در آن حال میگفت: قتلنی رب محمد. اینست که رب العالمین گفت: *إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ*. قوله: *وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ* اینها و میم با اکابر شود میگوید: چون با ایشان آید آیتی یعنی معجزتی که دلالت کند بر وحدانیت خدا و نبوت مصطفی (ص) چون انشقاق قمر و دخان و امثال آن، ایشان گویند: «*لَنْ نُؤْمِنَ*

حَتَّى تُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ» یعنی النبی (ص) وحده. گویند: بنگرویم ما تا آن گه که ما را نیز آن دهند از معجزات که محمد را دادند، و هر یکی از ایشان این سخن میگفت، و این آرزو میکرد، چنان که رب العزة جای دیگر گفت: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً.

ولید مغیره همی گفت: و الله لو كانت النبوة حقا لكنت اولی بها منه لأنی اکبر منه سنا و اکثر منه مالا. بو جهل همی گفت: زاحمنا بنو عبد مناف فی الشرف، حتی اذا صرنا کفرسی رهان، قالوا: منا نبی یوحى الیه، و الله لا نرضی به، و لا نتبعه ابدأ الا أن یأتینا وحی کما یأتیه. دیگری میگفت: لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین الولید بن المغیره من اهل مکة، و عروة بن مسعود الثقفی من اهل الطائف.

پس رب العالمین بجواب ایشان گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ اللَّهُ داند که شایسته نبوت و سزای رسالت کیست. جای دیگر گفت: أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ؟! جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ. اختیار ایشان بگزاف نکردیم، که بعلم کردیم، دانستیم که ایشان اهل آند، و سزای آند، و دیگران سزای آن نهاند. و قال بعضهم: الأبلغ فی تصدیق الرسل ألا یكونوا قبل مبعثهم مطاعین فی قومهم، لأن الطعن كان یتسع علیهم، فیقولون أنما كانوا اکابر و رؤساء فأتبعوا.

سُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرُمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ الصغار الذل الذى يصغر الى المرء نفسه. يقال: صغر الانسان يصغر صغارا و صغرا. ای: هم و ان كانوا اکابر فی الدنيا فسیصیبهم عند الله ذل و هوان فی الدنيا، «و عذابٌ شدیدٌ» فی الآخرة. و روا باشد که «عند الله» پیوسته «صغار» نهند، یعنی: سیصیبهم صغار ثابت لهم عند الله. «بما كانوا یمکرون» ای یلبسون و یکفرون. فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَهْدِيَهُ یعنی لدینه، «یشرح صدره» ای یفتحه و یوسعه و ینوره، «لِلْإِسْلَامِ» یعنی: للاستسلام لقبول القدرة، و للتصدیق للمغیب، و التسلیم للممتنع علی العقل. میگوید: هر که الله وی را بدین خود راه نماید، دل وی روشن گرداند، و باز گشاید، تا گردن نهد پذیرفتن قدرت را، و استوار داشتن را بنادیده، و پذیرفتن چیزی که خرد آن را در نیابد. روایت کنند از ابن مسعود که گفت: یا رسول الله! ای الناس اکیس؟ قال: «اکثرهم للموت ذکرا، و أحسنهم له استعدادا».

پس رسول خدا (ص) این آیت بر خواند: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. ابن مسعود گفت: یا رسول الله! و کیف یشرح له صدره؟ قال: «هو نور یقذف فیہ. ان النور اذا وقع فی القلب انشرح له الصدر و انفسح». قالوا: یا رسول الله! هل لذلك من علامة یعرفون بها؟ قال: «نعم، الانابة الی دار الخلود، و التجافی عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل الموت».

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا قَرِيبًا مَكِّي «ضيقاً» بتخفيف است، و هما لغتان مثل میت و میت و هین و هین. «حرجاً» مدنی و بو بکر بکسر «را» خوانند، و باقی بفتح «را» و معنی هر دو یکسانست. الحرجة عند العرب الغیضة المتکاوسة الشجر. «كأنما یصعد» بسکون و تخفیف عین قراءت مکی است، و «یصاعد» بالف و تخفیف عین قراءت ابو بکر از عاصم، و «یصعد» مشدد بی الف

قراءت باقی. یصعد یعنی یتصعد، و یصاعد یعنی یتصاعد. میگوید: کسی که الله وی را گمراه کند، دل وی تنگ گرداند سخت تنگ، چنان که از تنگی ایمان و حکمت در آن نشود، و خبر بآن نرسد. كأنما یصعد فی السماء ای كأنما کلف الصعود الی السماء اذا دعی الی الاسلام، لشدته ثقله علیه. میگوید: چون اسلام برو عرضه کنند، و او را با دین حق خوانند، چنان بر وی دشخوار آید، و کار بر وی تنگ شود، که کسی را تکلیف کنند که بر آسمان می باید شد. زجاج گفت: كأن قلبه یصاعد فی السماء نوا عن الاسلام و استماع الحکمة، ای یتباعد فی الهرب منه. میگوید. دل وی از اسلام رمیده و دور گردد، و از آن بگریزد، گویی بآسمان می باز نشیند، از دوری که می افتد! کذلک ای: مثل ما قصنا علیک «یجعلُ اللهُ الرَّجْسَ» و هو اللعنة فی الدنیا و العذاب فی الآخرة. و قیل: الرجس الشیطان یسلط علیه و کان النبی (ص) اذا دخل الخلاء قال: «اللهم! انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث الرجس النجس الشیطان الرجیم».

و هذا صراطُ رَبِّكَ ای: هذا الذی انت علیه یا محمد! دین ربک و طریق ربک الذی یسلک الیه. «مُسْتَقِیماً» نصب علی العطف. ابن مسعود گفت: صراط اینجا قرآن است. میگوید: این قرآن آن راه است که بآن بحق رسند، یعنی که بآن راه روید، و دست در آن زنید، چنان که آنجا گفت: وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ.

قَدْ فَصَّلْنَا آيَاتِ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ الْهُدَى مِنَ الضَّلَالِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ.
لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ السَّلَامُ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ دَارُ الْجَنَّةِ، يَعْنِي لَهُمْ جَنَّةُ اللَّهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ فِي
الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: هِيَ دَارُ السَّلَامِ لِسَلَامَتِهَا مِنَ الْآفَاتِ، وَ مِنْ دُخُولِ أَعْدَاءِ اللَّهِ، كَيْ لَا يَتَنَغَّصَ
عَيْشَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فِيهَا، كَمَا يَتَنَغَّصُ بِمَجَاوَرَتِهِمْ فِي الدُّنْيَا، وَ قِيلَ: لِأَنَّ مِنْ دَخَلَهَا سَلِمَ عَنِ
الرِّزَايَا وَ الْبَلَايَا. «وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ» يَتَوَلَّى إِصَالَ الْكِرَامَاتِ إِلَيْهِمْ وَ دَفَعَ الْمَضَارَّ عَنْهُمْ «بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ» فِي الدُّنْيَا مِنَ الطَّاعَاتِ.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ ذَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ بَدَانِ كَه رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ
تَعَالَتْ صِفَاتُهُ، وَ تَوَالَتْ آلَاؤُهُ وَ نِعْمَاؤُهُ، بِجَلَالِ قُدْرَتِهِ وَ كِمَالِ عِزَّتِهِ خَلَقَ رَا بِيَا فَرِيدَ، وَ
بِلَطَافِ صِنْعَتِهِ وَ نَظَرِ حِكْمَتِهِ وَ كَرَمِ بِي نَهَايَتِ إِيشَانِ رَا تَرْبِيَّتِ كَرْدِ، وَ نِعْمَتَهَايِ بِي نَهَايَتِ
هُمِ اَز رَوِي ظَاهِرِهِمِ اَز رَوِي بَاطِنِ بَرِ إِيشَانِ تَمَامِ كَرْدِ، كَفَتْ: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَتَهُ ظَاهِرَةً
وَ بَاطِنَةً». اَن كِه اَز بِنْدِه شَكْرِ نِعْمَتِ دَرْخَوَاسْتِ، كَفَتْ: «وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ
تَعْبُدُونَ». اَكْر شَرْطِ بِنْدِكِي مِي نَمَائِيدِ، شَكْرِ نِعْمَتِ بَجَايِ آرِيدِ، وَ نِعْمَتِ خِداوندِ خَوِيشِ رَا
دَرْ مَخَالَفَتِ او نِه دَرْ ظَاهِرِ نِه دَرْ بَاطِنِ بَكَارِ مَدَارِيدِ. اَيْنِسْتِ كِه كَفَتْ جَلَّ جَلَالُهُ: وَ ذَرُّوا
ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ. چنان كِه نِعْمَتِ دو قِسْمِ نِهَادِ: ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ، مَخَالَفَتِ رَا دو قِسْمِ نِهَادِ:
ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ. نِعْمَتِ ظَاهِرِ كَمَا خَلَقَ اسْتِ، وَ نِعْمَتِ بَاطِنِ جَمَالِ خَلْقِ. هَمِچَنِينِ دَرْ مَقَابِلِه
اَن اِثْمِ ظَاهِرِ مَخَالَفَتِ اسْتِ كِه دَرْ جَوَارِحِ ظَاهِرِ رُوْدِ، وَ اِثْمِ بَاطِنِ دَوَسْتِ دَاشْتِنِ مَعْصِيَّتِ
اسْتِ كِه دَرْ دَلِ رُوْدِ. اَيْنِسْتِ كِه سَهْلِ تَسْتَرِي كَفَتْ دَرْ مَعْنَى آيَتِ: اَتْرَكُوا الْمَعَاصِيَ
بِالْجَوَارِحِ وَ حَبَّهَا بِالْقُلُوبِ. وَ كَفْتِه اَنْدِ: اِثْمِ ظَاهِرِ طَلَبِ دُنْيَا اسْتِ وَ اِثْمِ بَاطِنِ طَلَبِ بَهْشْتِ.
هُرِ چنْدِ كِه طَلَبِ بَهْشْتِ بَرِ لِسَانِ عِلْمِ مَعْصِيَّتِ نَيْسْتِ، اَمَا دَرْ طَرِيقِ جَوَانْمَرْدَانِ وَ ذَوْقِ
عَارِفَانِ طَلَبِ بَهْشْتِ طَلَبِ نِعْمَتِ اسْتِ، وَ دَرْ طَلَبِ نِعْمَتِ بَازِ مَانْدِنِ اسْتِ اَزِ رَازِ وِليِ نِعْمَتِ،
وَ نَازِ حَضْرَتِ، وَ هُرِ چِه تَرَا اَزِ رَازِ وَ نِيَازِ بَازِ دَارِدِ، إِيشَانِ شَرْكِ شَمْرِنْدِ، وَ مَعْصِيَّتِ دَانْدِنْدِ،
اَكْرِ چِه دَرْ حَقِّ قَوْمِيِ طَاعَتِ وَ عِبَادَتِ بُوْدِ، وَ فِي مَعْنَاهِ اَنْشُدُوا: بَهْرِ چِه اَزِ رَاهِ بَازِ اَفْتِي، چِه
كَفَرِ اَن حَرْفِ وَ چِه اِيْمَانِ بَهْرِ چِه اَزِ دَوَسْتِ وَ اَمَانِي، چِه زَشْتِ اَن نَقْشِ وَ چِه زِيْبَا.
وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَوْرْدِنِ بَشَهْوَتِ دِيكِرِ اسْتِ، وَ خَوْرْدِنِ بَضْرُوْرَتِ

دیگر. خوردن بشهوت اهل غفلت راست بنعت بطالت و مدد قوت رب العزة میگوید: **يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ**، و خوردن بضرورت اهل قناعت راست بحکم ضرورت بنعت قربت، و تقویت نفس از بهر عبادت، **يقول الله تعالى: فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا**، وراء این هر دو حالت حالتی دیگر است در خوردن، که آن حال عارفان است، و نشان رهروان، چنان که پیر طریقت گفته: اهل المجاهدات و اصحاب الریاضات، طعامهم الخشن، و لباسهم الخشن، و الذی بلغ المعرفة لا یوافقه الا کل لطیف، و لا یستأنس الا بکل ملیح. **يقول الله جل جلاله: فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ** أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيِيْنَاهُ حیات معرفت دیگر است، و حیات بشریت دیگر.

عالیمان بحیات بشریت زنده‌اند، و دوستان بحیات معرفت. حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا بآخر رسد، و اجل در رسد، **إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ**، و حیات معرفت روا نباشد که هرگز بسر آید، که معرفت هرگز بنرسد، روز بروز افزون‌تر و بحق نزدیکتر، **يقول الله تعالى: فَلْنُحْيِيْنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً**.

جنید یکی را می‌شست از مریدان خویش. انگشت مستحبه جنید بگرفت، و گفت: هذا ینقل من دار الی دار. دوستان او نمیرند، بلی از سرایشان و اسرایی برند.

جنید گفت: آری! میدانم، و چنین است، اما انگشت ما رها باید کرد، تا ترا بشویم، و سنت شریعت بجای آرم. ابو عبد الله خفیف گفت از بو الحسین مزین که: در مکه شدم.

شیخ بو یعقوب اقطع در حال رفتن بود. مرا گفتند که: اگر در تو نگرد شهادت بروی عرضه کن. گفتا: مرا غر گرفتند، که من کودک بودم. بر بالین وی نشستیم. در من نگرست.

من گفتم: ایها الشیخ! تشهد أن لا اله الا الله؟ وی گفت: ایای تعنی؟ بعزة من لا یدوق الموت، ما بقی بینی و بینه الاحجاب العزة! باین مرا می‌خواهی و بمن می‌گویی؟

بعزت او که هرگز مرگ نچشد که نمانده میان من و او مگر پرده عزت.

شیخ الاسلام گفت: پرده عزت او اوست، که او خود اوست، و تو تو.

ابو عبد الله خفیف گفت: مردی در الوهیت میسوخت، وراء پرده عزت آمدند تا شهادت برو عرضه کنند. بو الحسین مزین بروزگار میگفت: گدایی چون من آمدم که شهادت بر

دوستان او عرضه کنم. شاه کرمانی این آیت برخواند، گفت: نشان این حیات سه چیز

است: و جدان الانس بفقدان الوحشة، و الامتلاء من الخلوة بادمان التذكرة، و استشعار الهیبة بخالص المراقبة. از خلق عزلت، و با حق خلوت، زبان در ذکر، و دل در فکر. گهی از نظر جلال و عزت در هیبت، گهی بر امید نظر لطف بر سر مراقبت. پیوسته جان بر تابه عشق کباب کرده، و پروانه وار در سوخته، و در شب تاریک چون والهان بفرغان آمده، بر امید آنکه تا سحرگاه صبح «ینزل الله» برآید، و او تعهد بیماران کند، گوید: ای فریشتگان! شما گرد دل ایشان طواف میکنید، تا من جراحته را مرهم می نهم. زبان حال بنده بنعت افتقار همیگوید:

ای شاخ امید وصل عاشق بیرآ ای ماه زبرج بیوفایی بدرآ
 ای صبح وصال دوست یک روز ای تیره شب فراق یک ره بسرآ
 برآ

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ نشان این شرح آنست که بنده را سه نور بسه وقت در دل افکنند: نور عقل در بدایت، و نور علم در وساطت، و نور عرفان در نهایت. آن گه بمجموع این انوار مشکله او را حل شود، و غیبهها بعضی دیدن گیرد. مصطفی (ص) گفت: «اتقوا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنور الله.

بنور بدایت عیب خود بداند. بنور وساطت زبان خود بشناسد. بنور نهایت نابود خود دریابد. بنور بدایت از شرک برهد. بنور وساطت بخلاف برهد. بنور نهایت از خود برهد: بیزار شو از خود که زبان تو تویی کم گو ز ستاره کاسمان تو تویی.

وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا الصراط المستقیم اقامة العبودية مع التحقيق للربوبية. فرقی است مؤید بجمع، و جمعی است مقید بشرع. فرق بی جمع جهد معتزلیان است از راه بیفتاده، و بمنزل حقیقت نرسیده، و جمع بی فرق طریق اباحتیان است، شریعت دست نداشته، و حقیقتی که نیست نداشته. گفته اند که: فرق بجای شریعت است، و جمع بجای حقیقت. هر شریعت که از حقیقت خالی است حرمان است، و هر حقیقت که از شریعت خالی است خذلان است. شریعت بیان است و حقیقت عیان، و مصطفی (ص) هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان، و تا شریعت و حقیقت در بنده مجتمع نشود، دار السلام وی

را جای و منزل نشود. رب العالمین میگوید: لَهْمُ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ. بهر حال که باشند، و بهر صفت که روند، سلام قرین حال ایشان، و رفیق روزگار ایشان. باوّل که درشوند ندا آید: «ادْخُلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ». پس چون آرام گیرند، فریشتگان همی گویند: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ». پس از آن هر سخن که شنوند، از هر کس که شنوند، بر سر آن سلام نهاده که: لَا یَسْمَعُونَ فِیْهَا لَعْوًا وَلَا تَأْتِیْمًا إِلَّا قِیْلًا سَلَامًا سَلَامًا. و ازین عزیزتر که بیوسته سلام حق بایشان میرسد، و دل و جان ایشان بآن می‌نازد، چنان که میگوید: «تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»، «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِیمٍ».

و یقال: دار السلام غذا لمن سلم الیوم لسانه من الغیبة، و جناحه من الغیبة، و ظواهره من الزلّة، و ضمائرہ من الغفلة، و عقیدته من البدعة، و معاملته من الحرام و الشبهة، و اعماله من الریاء و المصانعة، و احواله من الاعجاب و الملاحظة.

ثم قال: وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِهَذَا شَرَفٍ قَدَرِ تِلْكَ الْمَنَازِلِ، حیث قال: «وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ» و اذا كان هو سبحانه وَلِیُّهُمْ، فان المنازل بأسرها طابِت، کیف کانت، و اینما کانت. قال قائمهم: اهوٰی هواها لمن قد کان ساکنها و لیس فی الدار لی همّ و لا وطر.

۱۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً و آن روز که برانگیزانیم ایشان را همه بهم یا مَعْشَرَ الْجِنِّ و گوئیم: ای گروه پریان! قَدْ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ بس فراوان در دست آوردید از آدمیان و قَالَ أَوْلِیَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ و گویند موافقان ایشان از مردمان، رَبَّنَا خدایان ما! اسْتَمْتَع بَعْضُنَا بِبَعْضٍ ما با یکدیگر جهان داشتیم، و در برخورداری بیکدیگر دنیا را باز گذاشتیم وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِیْ أَجَلْتَنَا و بدرنگی که ما را نامزد کرده بودی رسیدیم قَالَ گوید الله ایشان را: النَّارُ مَنَواكُمُ آتش بودن گاه شما و جای شما خالِدِینَ فِیْهَا جاوید در آن إِلَّا ما شاءَ اللهُ مگر آن مقدار که الله خواست که در آتش نباشند إِنْ رَبِّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۱۲۸) خدایان تو دانی است راست دان.

وَ کَذَلِکَ و هم چنان نُوَلِّی بَعْضُ الظَّالِمِینَ بَعْضًا بدان را در دست یکدیگر میدهیم و فرا یکدیگر میرسانیم و بیکدیگر می‌افکنیم بما کَانُوا یُکْسِبُونَ (۱۲۹) بآن کرد که میکنند.

مَعَشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ اِی گروه پریان و مردمان! لَمْ یَاتِکُمْ نِیامد بشما پیش ازین سُلِّ مِنْکُمْ فرستادگانی از شما قَصُصُونَ عَلَیْکُمْ آیاتی که میخواندند بر شما سخنان من یُنذِرُونَکُمْ و شما را بیم می نمودند و می آگاهانیدند قَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا دیدن روز شما این روز شما هن الوَا مقرر آیند و گویند: هِدُنَا عَلَی أَنْفُسِنَا گواهی دهیم بر خویشتن غَرَّتْهُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا و فریفته کرد ایشان را زندگانی این جهانی شَهِدُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ و گواهی دهند بر خویشتن نَهْمُ کَانُوا کَافِرِینَ (۱۳۰) که درین جهان کافران بودند.

ذَلِکَ اَنْ اَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ از بهر آنست تا بدانند که خدای تو بر آن نیست و نخواست مُهْلِکَ الْفَرِّی بِظُلْمٍ که مردمان شهرها را هلاک کند به بیداد و اَهْلَهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) و اهل آن شهرها غافل و ناآگاه.

وَ لِکُلِّ دَرَجَاتٍ و هر کس را اندازه ای است و پایه ای مِمَّا عَمِلُوا از آنچه میکنند از نیکی و بدی و مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ (۱۳۲) و خداوند تو از آنچه میکنند ناآگاه نیست.

وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ و خداوند تو بی نیاز است ذُو الرَّحْمَةِ با مهربانی اِنْ یَشَاءُ یُذْهِبْکُمْ اگر خواهد ببرد شما را از دنیا وَ یَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِکُمْ ما یَشَاءُ و تواند که پس شما در زمین نشانند آنچه خواهد از خلق خویش کَمَا اَنْشَأْکُمْ مِنْ ذُرِّیَةِ قَوْمٍ اَخْرِینَ (۱۳۳) چنان که شما را آفرید از نژاد گروهان دیگر که پیش وا بودند، و توانست.

اِنْ مَا تُوْعَدُونَ لَآتٍ آنچه شما را وعده میدهند و بیم مینمایند آمدنی است و مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (۱۳۴) و شما آن نه اید که پیش شید.

قُلْ یَا قَوْمِ اِی قوم! اَعْمَلُوا عَلَی مَکَاتِبِکُمْ همین که میکنید میکنید اِئْتِی عَامِلٌ که من اینکه می کنم می خواهم کرد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ آری آگاه شید و بدانید مَنْ تَکُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ که پیروزی سرانجام کراست اِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵) ستمکاران بر خویشتن پیروز و سودمند نیابند.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ و خدای را کردند و بریدند مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفرید مِنَ الْحَرْتِ و الْاَنْعَامِ از کشت و چهار پای نصیباً بهره ای فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ میگفتند این یک تیر الله راست بَزَعِهِمْ بَانَ گراف گفتن خویش میگفتند و هَذَا لِشُرْکَاتِنَا و آن دیگر تیر را میگفتند که آن انبازان ما است با خدای فَمَا کَانَ لِشُرْکَاتِهِمْ هر چه انبازان ایشان را بودید فَلَا یَصِلُ اِلَی اللّهِ بخدای

نمی‌رسیدید و ما کانَ لِلَّهِ و هر چه خدای را بود فَهُوَ یَصِلُ إِلَى شُرَکَائِهِمْ بانبازان ایشان می‌رسیدید ساءَ مَا یَحْکُمُونَ (۱۳۶) بد کار میکردند و کز داوری و ناسزا بخشی. وَ کَذَٰلِکَ زَیْنٌ وَ هُمَ چنان بر آراست لِكَثِیْرٍ مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ فراوانی را از مشرکان قَتَلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَکَاؤُهُمْ انبازان ایشان لَیْرُدُوهُمْ تا ایشان را هلاک میکردند وَ لَیَلْبَسُوْا عَلَیْهِمْ دِیْنَهُمْ و دین ایشان بر ایشان شوریده میکردند وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خدا خواستی که ایشان نکنند مَا فَعَلُوْهُ نکردندی فَذَرَهُمْ وَ مَا یَفْتَرُوْنَ (۱۳۷) گذار ایشان را و آن دروغ که میسازند.

وَ قَالُوا و گفتند هَذِهِ اَنْعَامٌ وَ حَرَّتْ اَنْ چهارپایان را و آن کشت را که خود حرام کرده بودند بَتَانَ را حِجْرٌ که آن حرام است و محرم بر خلق لَا یَطْعُمُهَا بنچشد آن را اِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه میخواهیم بَزَعْمِهِمْ بگزاف گفت ایشان وَ اَنْعَامٌ حُرْمَتٌ طُهْرُهَا و چهار پایانی که پشتهای ایشان حرام میداشتند بر نشستن وَ اَنْعَامٌ لَا یَذْکُرُوْنَ اَسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهَا چهارپایانی که بر کشتن آن خدای را نام نمی‌بردند اَفْتِرَاءً عَلَیْهِ این همه میکردند بدروغ ساختن بر خدای سَیْجَرِیْهِمْ پاداش دهد اللّٰهُ ایشان را بِمَا کَانُوا یَفْتَرُوْنَ (۱۳۸) بآن دروغها که میگفتند. وَ قَالُوا مَا فِی بُطُوْنِ هَذِهِ الْاَنْعَامِ و میگفتند آنچه در شکمهای این جانوران است از بار خَالِصَةً لِّذُکُوْرِنَا حلال است مردان ما را خوردن آن وَ مُحَرَّمٌ عَلٰی اَزْوَاجِنَا و حرام کرده است بر زنان ما خوردن آن، وَ اِنْ یَكُنْ مِیْتَةً و اگر آنچه در شکم آستن بود مرداری بود فَهَمْ فِیْهِ شُرَکَاءُ خوردن آن مردان و زنان را حلالست سَیْجَرِیْهِمْ وَ صَفْهَمْ آری پاداش دهد اللّٰهُ ایشان را بآن صفت که میکردند اِنَّهُ حَکِیْمٌ عَلِیْمٌ (۱۳۹) اللّٰهُ دانای است راست دان.

فَدَّ خَسِرَ زِیَانَ کار شدند و نومید ماندند الَّذِیْنَ قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ ایشان که فرزندان خویش را کشتند سَفْهًا بَغَیْرِ عِلْمٍ بسست رأیی و بی‌خردی بی‌هیچ دانش وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ و حرام کردند آنچه اللّٰهُ ایشان را روزی کرده بود اَفْتِرَاءً عَلٰی اللّٰهِ بدروغ نهادن بر خدای قَدْ ضَلُّوا بیراه شدند و گم گشتند وَ مَا کَانُوا مُهْتَدِیْنَ (۱۴۰) و بر راه راست نبودند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا یا مَعْشَرَ الْجِنِّ یعنی: ثم نقول یا معشر الجن. آن روز که جن و انس را همه برانگیزانیم، و در موقف قیامت بداریم، گوئیم: یا مَعْشَرَ

الْجَنِّ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَعْنِي كَفَّارِ الْاِنْسِ وَ الشَّيَاطِينِ. آن روز که کفار مردم و اولاد شیاطین همه بهم آریم، فنقول: یا معشر الشیاطین! گوئیم: ای گروه شیاطین! ای اولاد ابلیس! قَدْ اسْتَكْرْتُمْ مِنْ الْاِنْسِ بِالْاِغْوَاءِ وَ الْاَضْلَالِ. بس فراوان مردم را از راه بیردید، و عمل بد بر ایشان آراستید. وَ قَالَ اَوْلِيَائُهُمْ يَعْنِي اَوْلِيَاءِ الْجِنِّ مِنْ كَفَّارِ الْاِنْسِ، آن کفار مردم که اولیاء شیاطین اند و موافق ایشان و بفرمان ایشان اند: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ اسْتَمْتَعَ ایشان بیکدیگر آن بود که موافق یکدیگر بودند، و طاعت یکدیگر داشتند، کفار مردم طاعت شیاطین داشتند، و تعزیر و اضلال ایشان پذیرفتند، و شیاطین بر کفار انس آنچه هواها و مراد نفس ایشان بود بر ایشان آراستند، تا فعل آن بر ایشان آسان بود.

کلبی گفت: استمتاع انس بجن آن بود که مردم سفر میکردند در بیابان موحش، بشب فرو می آمدند، و از طوارق می ترسیدند، میگفتند: اعوذ بسید اهل هذا الوادی من شر سفهائه. فریاد میخوانم بسید قوم این وادی از شر بدان ایشان. باین گفت خود را در جوار و پناه ایشان می داشتند، و ایمن میخفتند، و استمتاع جن بانس آن بود که میگفتند: لقد سوّدتّان الانس حین فرعوا الینا و عاذوا بنا. چون انس بایشان تعوذ میکردند، ایشان آن بر قوم خود شرف میشناختند، و سرفرازی میکردند، و در خود بغلط و فریب (۱) می افتادند. اینست که رب العالمین گفت: وَ اِنَّهٗ كَانَ رِجَالًا مِّنَ الْاِنْسِ یُعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَرَاذُوهُمْ رَهَقًا.

۱ ج: فریفت.

وَ بَلَّغْنَا اَجَلَنَا يَعْنِي قَالَتْ الْاِنْسِ: وَ بَلَّغْنَا الْمَوْتَ الَّذِي اَجَلْتِ لَنَا، وَ الظَّاهِرُ اِنَّهُ الْبَعْثُ وَ الْحَشْرُ. پس رب العالمین ایشان را جواب دهد، و گوید: النَّارُ مَثْوَاكُمْ اِی مَقَامِكُمْ. خَالِدِیْنَ فِیْهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الْمَقَامِ فِی الدُّنْیَا وَ الْمَكْتِ فِی الْقَبْرِ وَ الْوُقُوفِ فِی الْمَحْشَرِ. قَالَ عَطَاءُ: «اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ» یعنی الا من شاء الله، و هم من سبق فی علم الله انهم یسلمون و یؤمنون، فمنهم من آمن قبل الفتح مثل عمیر بن وهب و خالد بن الولید و عمرو بن العاص و جبیر بن مطعم و جماعة، و منهم من آمن بعد الفتح: عکرمه بن عمرو و الحارث بن هشام و حکیم بن حزام و سهیل بن عمرو و ضرار بن الخطّاب و صفوان بن امیه و عبد الرحمن بن ابی بن خلف و ابو سفیان بن حرب و ابو قحافه و غیرهم. و قیل: «اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ» من

اخراج اهل التوحيد من النار. «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ» حكم النار لمن عصاه، «عَلِيمٌ» لمن لا يعصيه، وقيل: «حَكِيمٌ» حكم للذين استثنى بالتوبة و التصديق، «علیم» علم ما فى قلوبهم من البر.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا اى كما خذلنا عصاة الجن و الانس، نكل بعض الظالمين الى بعض حتى يضل بعضهم بعضا. وقيل: ننتقم من الظالم، و قيل نسلط الظالم على الظالم، يدل عليه

قوله (ص): «من اعان ظالما سلطه الله عليه»، و قال ابن عباس: اذا رضى الله عن قوم ولى امرهم خيارهم، و اذا سخط على قوم ولى امرهم شرارهم. و قال مالك بن دينار: قرأت فى كتب الله المنزلة: ان الله جل جلاله قال افنى اعدائى بأعدائى، ثم أفنيهم بأوليائى. و عن ابى الدرداء، قال: قال رسول الله (ص): يقول الله عز و جل: انا الله لا اله الا انا مالك الملوك، و ملك الملوك، قلوب الملوك بيدى، الحديث الى آخره، ذكرته فى آل عمران.

مُعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ يعنى يا جماعات الجن و الانس! يقال: جاء القوم معشر معشر و عشار عشار، اى: عشرة عشرة. يعنى يقال لهم يوم القيامة فى وقت حضورهم: ا مُعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ

خلاف است میان علماء تفسیر و ائمه دین که جن را رسول فرستادند چنان که انس را یا نه؟ مقاتل گفت: بعث الله رسلا من الجن الى الجن، و بعث رسلا من الانس الى الانس، فذلك قوله «لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ»

اى من انفسكم، الجن الى الجن، و الانس الى الانس. كلبى گفت: كانت الرسل قبل أن يبعث محمد (ص) يبعثون الى الجن و الانس جميعا. ابن عباس گفت: كانت الرسل قبل ان يبعث محمد تبعث من الانس، و أن محمدا بعث الى الانس و الجن جميعا، فذلك قوله «إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا». مجاهد گفت: الرسل من الانس، و النذر من الجن، ثم قرأ «وَأُولُوا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ».

بيشترين علماء بر آند که ابن عباس گفت و مجاهد. يعنى که رسولان همه از انس بودند، و بجن و انس فرستادند، که مصطفى (ص) را بجن و انس فرستادند، پس باين معنى «لَمْ يَأْتِكُمْ»

این کاف و میم در «یأتکم» خطاب با جن و انس است، و کاف و میم در «منکم» خطاب با انس است خاصه، و روا باشد که رسول جن رسول رسول انس باشد، چنان که آنجا گفت: «وَ إِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ» الایة. و سمی الله عز و جل رسل عیسی رسله، فقال تعالی: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا. ابن عباس گفت: رسل الجن هم الذين استمعوا القرآن، و ابلغوه قومهم، یعنی الذين «فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا»، فهم بمعنى الرسل.

يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي یعنی يقرءون عليكم آيات القرآن، «يُنذِرُونَكُمْ» ای يخوفونكم «اءَ يَوْمِكُمْ هَذَا»، و هو يوم القيامة، «لُوا» یعنی الفریقین من الجن و الانس «ذُنَا عَلَيَّ أَنْفُسِنَا» ای اقرنا بالكفر، «عَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»

این سخن رب العزة می گوید با مصطفی (ص) که: ای محمد! زندگانی دنیا و دوستی دنیا ایشان را فرهیفته کرد، و از دین اسلام برگردانید، تا از سر فریب باختر آمدند، و بر خویشان گواهی دادند که: در دنیا کافر بودند. و این آن گه باشد که جوارح ایشان بسخن آید، و بشرک ایشان گواهی دهد.

ذَلِكَ ای ذلک قصصنا علیک من امر الرسل و أمر عذاب من کذب بها من الامم، لانه لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ این را دو معنی گفته اند: یکی آنست که: بظلم منه علی غفلة من غیر تنبیه و تذکیر، یعنی: لم یکن لیهلکهم دون التنبیه و التذکیر بالرسل و الآیات، فیکون قد ظلمهم. هذا کقوله: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ. معنی دیگر آنست که: بظلم منهم حتی یبعث الیهم رسلا، یعنی: لم یکن لیهلکهم بذنوبهم و ظلمهم من قبل أن یأتیهم رسول، فینهاهم، فان رجعوا و الا اتاهم العذاب، كما قال تعالی: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا.

و قال علی بن ابی طالب یوم خبیر: أقاتلهم حتی یكونوا مثلنا. فقال: علی رسلک حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام، و اخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیہ، فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من أن یكون لک حمر النعم.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ ای: و لكل امة من المؤمنین و الکافرین منازل و درجات ممّا عملوا فی الثواب و العقاب علی قدر اعمالهم فی الدنيا. میگوید: هر کس را درجتی است و منزلتی

فردا در ثواب و عقاب، هم نیکان را و هم بدان را. نیکان را درجات است که در نیکی متفاوت اند، و ثواب ایشان متفاوت، و بدان را درجات است که در بدی متفاوت اند، و عقوبت ایشان متفاوت.

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ يَعْنِي عَنْ عِبَادَةِ خَلْقِهِ. ذُو الرَّحْمَةِ بَخْلَقِهِ فَلَا يَعْجَلُ عَلَيْهِمْ بِالْعُقُوبَةِ إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ وَ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ يَعْنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا أَنْشَأَكُمْ أَي خَلَقَكُمْ ابْتِدَاءً مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ يَعْنِي آبَاءَهُمُ الْمَاضِينَ، وَ قِيلَ: أَهْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ. قَالَ عَطَاءٌ «وَ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ» يَرِيدُ بِهِ الصَّحَابَةَ وَ التَّابِعِينَ.

إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْقِيَامَةِ لَأَتِ لَكَائِنَ، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ يَعْنِي سَابِقِينَ لِلَّهِ بِأَعْمَالِكُمُ الْخَبِيثَةِ حَتَّى يَجْزِيَكُمْ بِهَا، وَ يُقَالُ: «بِمُعْجِزِينَ» أَي بِفَاتِنِينَ، بِقَوْلِ لَمَّا فَاتَكَ: قَدْ أَعْجَزَنِي، وَ كَذَلِكَ الْمَمْتَنِعُ عَلَيْكَ، تَقُولُ: قَدْ أَعْجَزَنِي، فَيَحْتَمَلُ وَ مَا أَنْتُمْ بِمَمْتَنِعِينَ مِنْ عَذَابِنَا إِذَا حَلَّ بِكُمْ.

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ قَرَأَتْ عَاصِمٌ رَوَايَةَ أَبُو بَكْرٍ بِجَمْعٍ اسْت: «مَكَانَتِكُمْ». بَاقِي «مَكَانَتِكُمْ» خَوَانَدَ عَلَى التَّوْحِيدِ، يَعْنِي: سَيَرُوا سِيرَكُمْ، وَ الزَّمُوا عَادَتَكُمْ. تَهْدِيدٌ اسْت نَهْ دَسْتُورِي، چنان که جای دیگر گفت اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، لِيْ عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ، لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيْ دِينٌ. يَقُولُ: اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ عَلَى مَكَانَتِي. مَيْگُويَد: شَمَا هَمَانِ كَه مَيْكَنِيْد مَيْكَنِيْد، وَ چنان که هستيد مَيْ باشيد، كه من اينكه مَيْكنم مَيْخواهم كرد، و چنان كه هستم خواهد بود.

وَ قِيلَ هِيَ مَنْسُوخَةٌ، نَسَخْتَهَا آيَةُ السَّيْفِ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ حِمْرَهُ وَ كَسَايُهُ «يَكُونُ» بَيَّا خَوَانَدَ. بَاقِي بَتَاءً مَعْجَمَهُ از فَوْق. مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ يَعْنِي الْجَنَّةَ، اِنْحَنِ اَمْ اَنْتُمْ؟ اَيْنِجَا سَخْنُ تَمَامٌ شَد. پَسْ كَفْت: يَا مُحَمَّد! إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ لَا يَسْعَدُ مِنْ كَفَرٍ بِاللَّهِ. وَ قِيلَ: لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ أَي: لَا يَبْلُغُ اَمَانِيَهُ.

يُقَالُ لِكُلِّ مَنْ نَالَ اَمْنِيَتَهُ: اَفْلَحَ إِذَا اَصَابَ مَا ارَادَ.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ از اَيْدِر حِكَايَتِ اسْت از نِهَادِهَائِي كه اهل جاهليت نِهَادِه بُوْدنْد مِيان خُوِيْشِ وَ مِيانِ اللّهِ وَ مِيانِ بَتَانِ، از نِهَادِهَائِي بَدِ وَ بِنِيَادِهَائِي كَرِّ، وَ اَيْنِ اَنْ بُوْد كه كَفَرِ عَرَبِ عَادَتِ دَاشْتَنْد كه چُونِ تَقْرَبِي كَرْدَنْدِي يَا نَذْرِي يَا صَدَقَهَائِي دَادَنْدِي بَجِيْزِي از مَالِ خُوِيْشِ،

دو تیر زدندی، یک تیر را گفتندی که این آن خدای آسمانست، و آن بدرویشان و مهمانان دادندی، و خود از آن بخوردندی و یک تیر را گفتندی که: این بتان را است، و بخرج بتان و سدنه ایشان کردندی اگر باد یا ستور چیزی از بهره خدا یا بهره بت او کندی گفتندی: باک نیست که خدای آسمان بی‌نیاز است، و اگر چیزی از بهره بت با بهره الله افتادی آن را می‌باز جای کردند و می‌باز ستدند، که بت را حاجت و نیاز است.

سدی گفت: کشته زاری که ایشان را بود، بدو قسم می‌نهادند: یک قسم الله را، و یک قسم بت را. اگر قسم بت را آفت رسیدی، و بر نیاموردی، از قسم الله برگرفتندی، و بخرج بتان و سدنه کردندی، و اگر قسم الله آفت رسیدی، چنان بگذاشتندی و گفتندی: اگر خدای آسمان خواستی قسم خود ببر آوردی و ثمره دادی، و در انعام همین قسمت نهاده بودند، پس آنچه نصیب الله بود، اگر بچه مرده زادی بخوردندی، و آنچه نصیب بت بود بچه مرده که زادی بنخوردندی، و آن را بزرگ داشتندی. پس الله ایشان را دم کرد باین قسمت که کردند، گفت: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ اذْ يَجْعَلُونَ الدِّينَةَ فِي الْقِسْمِ لِلَّهِ، و قيل: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ حيث صرفوا ما جعلوه لله على جهة التبرر الى الاوثان، و قيل معناه: لو كان معي شريك كما يقولون ما عدلوا في القسمة ان يأخذوا مني و لا يعطوني. كسايی خواند: «بزعمهم» بضم «زا» و باقی قراء بفتح «زا» خوانند، و درین کلمت سه لغت است: الزعم و الزعم و الزعم، كالتك و الفتك و الفتك، و الودّ و الودّ و الودّ، شريح قاضی گفت: ان لكل شيء كنية، و كنية الكذب زعم.

وَ كَذَلِكَ اى: و مثل ذلك الفعل القبيح «زين» بضم «زا» «قتل» برفع، اولادهم بنصب شركائهم بخفض، اين قراءت ابن عامر است، و معناه زين لهم قتل شركائهم اولادهم، و قراءت عامه زين بفتح «زا» است، قتل بنصب اولادهم بخفض، شركاؤهم برفع، يعنى: زين لهم شركاؤهم قتل اولادهم. و شركاء درين موضع شياطين اند که مزيتان اند فواحش را بر آدميان، چنان که آنجا گفت حکايت از ابليس: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أُشْرِكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ». و كل ما اطعته فى معصية الله، فقد اشركته مع الله. و قيل: شركاؤهم سادتهم و كبراؤهم الذين يطيعون فى معصية الله. از آن است که گویند فردا: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا، و گویند: فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؟ و قومی گویند: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ

النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ»، و قومی گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»، در تخاصم در موقف و در دوزخ «تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ». و در قراءت ابن عامر شرکاء قراء بود یاران همدینان و بنزدیک بیشتر اهل عربیت این قراءت ابن عامر نامرضی است که این تقدیم و تأخیر بعید جز شاعران در ضرورت شعر استعمال نکرده‌اند.

وَ كَذَلِكَ زَيْنَ آئِنِ عَطْفِ اسْتِ بِرِ آنِ فَعْلِ بَدِ كِهْ اَزِ ايشان حكايت كرده، ميگويد: چنان كه بر آراست بر ايشان شياطينِ آن فعلهاى بد و نهادهاى كثر، هم چنان بر آراست بر ايشان قتل فرزندان از بيم درویشی و عار، آن گه گفت: «لِيُرِدُوهُمْ» ای: ليهلكوهم فى النار، وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِيْبَهُمْ لِيَخْلَطُوا وَ يَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الشُّكَّ فى دينهم، و كانوا على دين اسماعيل، فَرَجَعُوا عَنْهُ. پس خبر داد كه هر چه ايشان كنند، همه بمشيت الله كنند، گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ أَي لَوْ شَاءَ اِن لِنِ يَفْعَلُوهُ مَا فَعَلُوهُ، اِگر خدا خواستى كه ايشان آن نكنند نكردندى فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ مِنَ التَّكْذِيبِ لِقَوْلِهِمْ فى الاعراف: وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا، وَ قِيلَ: فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ مِنَ التَّكْذِيبِ لِقَوْلِهِمْ فى الاعراف: وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا، وَ قِيلَ: فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ مِنَ التَّكْذِيبِ لِقَوْلِهِمْ فى الاعراف: وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا، وَ قِيلَ: فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ مِنَ التَّكْذِيبِ لِقَوْلِهِمْ فى الاعراف: وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا.

وَ قَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ يَعْنِي الْبَحِيرَةَ وَ السَّائِبَةَ وَ الْوَصِيلَةَ وَ الْحَامِيَّ، وَ حَرْتُ يَعْنِي الزَّرْعَ الَّذِي جَعَلُوهُ لَأَوْتَانِهِمْ، حِجْرٌ يَعْنِي حَرَامَ حَرْمِهَا، وَ جَعَلُوهُ لَأَصْنَامِهِمْ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: «حِجْرًا مَحْجُورًا» أَي حَرَامًا مَحْرَمًا، وَ اَصْلُهُ الْمَنْعُ، يُقَالُ: حَجَرْتُ وَ حَجَرْتُ بِمَعْنَى الْمَنْعِ بِالتَّحْرِيمِ، رَوَايَةُ خَفَافٌ اسْتِ اَزِ بُوْ عَمْرُو حَجْرَ بَضْمِ حَا. لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ وَ كَانَ مَشِيَّتِهِمْ اَنْهَمُ جَعَلُوا لِلْحَوْمِ وَ الْاَلْبَانِ لِلرِّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ. بَزَعَمِهِمْ اِخْتِلَافُ قِرَاءَتِ فِي اَنْ هَمَانِ اسْتِ كِهْ دَرِ آيْتِ پيش. معنی آنست كه الله می گوید: این تحريم انعام و حرث دروغی اسْتِ اَزِ جهة ايشان، و نهادی كه از بر خود نهاده‌اند. وَ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا كَالسَّائِبَةِ وَ الْبَحِيرَةِ وَ الْحَامِيَّ، وَ اَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اِسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا مَا يَذْبَحُونَهَا لِلْاَصْنَامِ خَنْقًا اَوْ وَقْدًا. قال مجاهد: كانت لهم من انعامهم طائفة لا يذكرون اسم الله عليها، و لا فى شىء من شأنها لو ركبوها او وُلدوها او ذبحوها لم يذكروا اسم الله عليها، ثم قال: «اَفْتِرَاءٌ عَلَيْهِ» این همه را ميگويد كه درين سه آيت برفت. ميگويد: این همه ميکردند بدروغ ساختن بر خدای. و این افترا بخدا آنست كه جای ديگر گفت: «وَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا اَبَاءَنَا وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا».

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ لَمَذْكُورًا يَعْنِي خَاصَّةً لِذُكُورِنَا يَعْنِي خَاصَّةً لِذُكُورِنَا. از بحیره و سائبه زاید خالصه لذکورنا یعنی خاصه لذکورنا.

میگوید: علی الخصوص مردان ما را حلال است، و زنان را نیست، یعنی که مردان در کار اصنام و اوثان قیام میکنند، و باین معنی شرف دارند بر زنان، و مُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا ای نسائنا. هذا ان خرجت الاجنة حیة، و ان كانت میتة اشترك فيه الرجال و النساء.

زجاج گفت: «محرم» با لفظ «ما» شود نه با معنی، از بهر آنکه «محرمه» نگفت، و «خالصة» با معنی ما شود نه با لفظ، و «ما» بمعنی جماعت است، یعنی: جماعة ما فی بطون هذه الانعام.

وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً قَرَأَتْ بُو بَكَرٍ مِنْ عَاصِمٍ «تَكُنْ» بِنَاءٍ اسْتِثْنَاءٍ، «مَيْتَةً» بِنَصْبٍ، يَعْنِي وَان تَكُنِ النَّسْمَةُ مَيْتَةً. قَرَأَتْ بُو عَمْرُو وَ نَافِعٍ وَ حَمْزُهُ وَ كَسَائِي يَكُنْ بِنَاءٍ اسْتِثْنَاءٍ، «مَيْتَةً» بِنَصْبٍ، يَعْنِي: وَ ان يَكُنْ مَا فِي بَطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ مَيْتَةً.

ابن کثیر «یکن» بیاء خواند، «میتة» برفع، و ابن عامر «تکن» ببناء خواند «میتة» برفع، و باین هر دو قراءت رفع «میتة» بآن است که «کان» بمعنی وقع است باحدث، یعنی: و ان تقع میتة. تانیث با لفظ شود و تذکیر با معنی. سَيَجْزِيهِمْ وَصَفُهُمْ ای بوصفهم الکذب، لقلوله «وَصَفِ الْاُسْتِثْنَاءِ الْكُذِبِ» و الوصف و الصفة واحد، كالوزن و الزنة. اِنَّهُ حَكِيمٌ فِيمَا حَرَّمَ وَ اَحْلَى عَلِيمٌ بِمَا حَرَّمَهُ عَلَى اَنْفُسِهِمْ مِمَّا لَمْ يَأْمُرْهُ بِهِ.

رب العزة جل جلاله درین آیت خبر داد که ایشان هم در حکم خطا کردند که نه از حق جل جلاله پذیرفتند و نه بفرمان وی حلال حرام کردند، و هم در تمثیل و قیاس تناقض نمودند، در آن باطل که خود نهادند، که میان زنان و مردان در خوردن آن فرق کردند.

فَدَخَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ اَيْنَ دَرِ شَأْنِ قَوْمِي عَرَبٍ فَرُوآمِدَةً اَز رِبْعِهِ وَ مَضْرُوبٍ وَ غَيْرِ اَيْشَانِ، كِه دَخْتَرَانِ رَا زَنْدِه دَر گُورِ مِيكَرَدَنْد، وَ اَنْ شَيْطَانِ بَر اَيْشَانِ اَرَاَسْتِه بُوَد اَز بِيْمِ دَر وِيشِي وَ عَارِ وَ اِنْفَةِ جَاهِلِيْتِ كِه دَر سَر اَيْشَانِ بُوَد، چنان كه اِنجا گُفْت: زَيْنَ لِكَيْبِرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ شُرْكَاءَهُمْ. قَيْسُ بِنِ عَاصِمِ الْمَنْقَرِيِّ سَيِّدِ اَهْلِ وِبرِ آمَدِ بَرِ رَسُولِ خُدا وَ مُسْلِمَانِ شُد، اَنْ گِه دَر مِيانِ سَخْنِ مِيكَفْت: اِنِي وَ اَدْتُ تَسْعَ بَنَاتِ لِي، فَقَالَ لِه رَسُولِ اللّٰهِ (ص): «اذْبَحْ عَن كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَاةً». فَقَالَ اِنْ لِي اِبْلًا. قَالَ: «فَانْحَرْ عَن كُلِّ

واحدة جزورا».

و روى فى بعض الاخبار ان دحية الكلبي كان كافرا من ملوك العرب، فلما اراد أن يسلم، اوحى الله تعالى الى النبى (ص) بعد ما كان صلى الفجر: يا محمد! ان الله يقرئك السلام، و يقول: ان دحية الكلبي يدخل عليك الان و يسلم. قال: فلما دخل المسجد، رفع رسول الله (ص) رداءه عن ظهره، و بسطه على الارض بين يديه، قال: يا دحية! هاهنا، و أشار الى رداءه، فبكى دحية من كرم رسول الله (ص)، و رفع رداءه و قبله و وضعه على رأسه و عينيه، فقال: بأبى من له هذا الرداء، ثم قال: يا محمد! ما شرائط الاسلام اعرضها علىّ. فقال: «ان تقول لا اله الا الله محمد رسول الله». فقال: يا رسول الله! انى ارتكبت الخطيئة و فاحشة كبيرة، فما ذا كفارتها؟ ان امرتنى ان أقتل نفسى قتلتها، و ان امرتنى ان أخرج من جميع مالى خرجت. فقال رسول الله (ص): «و ما ذاك يا دحية!» قال: كنت رجلا من ملوك العرب و استنكف ان يكون لبناتى ازواج، فقتلت سبعين من بناتى كلهن بيدي. فتحير رسول الله (ص) من ذلك حتى نزل جبرئيل، فقال: «يا محمد! ان الله يقرئك السلام، و يقول: قل لدحية: و عزتى و جلالى انك لما قلت: لا اله الا الله غفرت لك كفر ستين سنة، فكيف لا اغفر لك قتلك بناتك!» قال: فبكى رسول الله (ص)، و قال: «الهي! غفرت لدحية قتل بناته بشهادة واحدة، فكيف لا تغفر للمؤمنين صغائرهم بشهادات كثيرة؟! قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ أَوْ بَغَيْرِ حِجَّةٍ، كَقَوْلِهِ: «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ؟ أَيْ: مِنْ حِجَّةٍ. وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْإِنْعَامِ أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ حِينَ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْتَّحْرِيمِ قَدْ ضَلُّوا عَنِ الْهُدَى، وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.»

الثوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ الْآيَةَ إِشَارَتَسْتَ بِأَظْهَارِ سِيَاسَتِ وَ عَزْتِ، وَ خُطَابِ هَيْبَتِ بَا أَهْلِ شَقَاوَتِ، دَرِ أَنْ رَوْزِ رَسْتَاخِيزِ وَ رَوْزِ عَظْمَتِ، رَوْزِ كِهِ آتَشِ نَوْمِيدِ دَرِ خَرْمَنَهَايِ خَلَايِقِ زَنْدِ، وَ أَعْمَالِ وَ أَحْوَالِ إِيشَانِ بِيَادِ بِي نِيَازِي بِرِ دِهَنْدِ كِه: «وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً». ظالمان و ستمكاران خيمه اندوه و ندامت بزند كِه: «وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ». گردن همه جباران و متمردان فرو شكندند، و آن عملهای خبیث همچون غلی سازند، و بر گردنهایشان نهند: إِنَّا جَعَلْنَا فِي

أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا، و آن عوانان ناپاک و ظالمان بی رحمت را بیارند، و در سر پرده آتشین بدارند: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا. آفتاب و ماه و سیارات را بدود هیبت روی سیاه گردانند، و این کوس زوال بکوبند که: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. بر قدر مایه هر کسی با وی معاملت کنند. قومی را نداء بر دبرد از پیش میزنند، و قومی را آواز گیرا گیر در قفا مینهند. قومی چون درّ از میان صدف می افروزند. قومی را باین خطاب کرامت می نوازند که: «لا تخافوا و لا تحزنوا». قومی را باین تازیانه ادبار زند که: «اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تَكَلِّمُون» قومی را این خطاب هیبت شنواند بنعت عزّت و اظهار سیاست که: مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُقِصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي؟! قومی را این نداء کرامت شنواند بنعت لطف و اظهار رحمت که: «يا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ».

و رَبِّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اشارت بهر دو طرف دارد همان عزّت و سیاست با بیگانگان، همین لطف و رحمت با دوستان. الغنی یشیر الی عزه، و ذُو الرَّحْمَةِ یشیر الی لطفه. الغنی اخبار عن جلاله، و ذُو الرَّحْمَةِ اخبار عن افضاله. فهم فی سماع هذه الایة مترددون بین صحو و محو، و بین اکرام و اصطلام، و بین تقریب و تذویب، واسطی گفت: الغنی بذاته، ذو الرحمة بصفاته، الغنی عن طاعة المطيعین، ذو الرحمة علی المذنبین.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ آمدنی آمده گیر، و رفتنی شده گیر، و این روز روشن تاریک شده گیر، و غرور دنیا روزی بسر آمده گیر. جوانمردی را دیدند که بی علتی می لنگید، گفتند: چرا می لنگی؟ گفت: فردا بخارستان خواهم رفت. گفتند: تا فردا! گفت: فردا آمده گیر، و این پرده دریده گیر، و رسوا شده گیر؟!

تا کی از دار الغروری سوختن دار تا کی از دار الفراری ساختن دار
السرور القرار!

ای جوانمرد! این حیات دنیا باد است، تا بنگری از دست رفته است. این دنیا همچون خنده دیوانگان است، و گریه مستان! دیوانه بی شادی خندد، و مست بی اندوه گرید. دنیا مثال یخ است در آفتاب نهاده، و بنهیب میگذارد، یا شکر که در دهن نهاده و می ریزد، آری! بس شیرین است بطعم، لکن گدازنده بجرم، تا در دهن نهادی گداخت. دنیا نظاره

گاهی خوش است، حلوة خضرة، لکن تا بنگری گذشت، و تا دل درو بستنی رفت. لو لا الموت لا دعی کل الناس الربوبية. اگر ذلّ مرگ نیستی، از اطراف عالم آواز «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» برآمدی. این چندین صدرها بینی از خواجگان خالی شده، و پس از آنکه چون گل بر بار بشکفته بودند، از بار بریخته، و در گل خفته.

چون که عبرت نگیری و در سرانجام کار خود اندیشه نکنی؟! رب العالمین میگوید: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ. آری! بدانید که این دنیا تا کجا رسد، و سرای پیروزی و جاویدی کرا رسد! به بینید که درویشان شکسته را بر مرکب کرامت چون آرند؟! و خواجگان بی معنی را به تازیانه قهر چون رانند؟!

باش تا کل یایی آنها را که امروزند جزء	باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار
این عزیزانی که آنجا گلستان دولتاند	تا ندانی و نداری شان بدینجا خار و خوار
گلبنی کاکتون ترا هیزم نمود از جور دی	باش تا در جلوه آرد دست انصاف بهار

۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ أَوْ آنَسْتَ كَهَ رِزْهَآ آفْرِيدِ وَ سَاخَتْ مَعْرُوشَاتٍ هِستِ از آنکه جفته آن بسته و کار آن ساخته وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ هِستِ از آنکه او کنده و بر نداشته وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ وَ خَرْمَا بِنَانِ وَ كِشْتِ زَارِ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ جِدَا جِدَا طَعْمِ آن مِیوهِ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرَّمَانَ وَ زَيْتُونَ وَ انَارِ مُتَشَابِهًا هَامِ رَنگِ وَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ وَ نِه هَامِ طَعْمِ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ مِیخورید از مِیوهِ وَ برِ آنِ إِذَا أَثْمَرَ چُونِ مِیوهِ آردِ وَ آتُوا حَقَّهُ وَ حَقِّ آنِ بدهید یَوْمَ حَصَادِهِ رُوزِ درُودنِ آنِ وَ لَا تُسْرِفُوا وَ درِ گِزافِ مِرویدِ وَ اندازِهِ درمگذاریدِ إِنَّهُ لَا یَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱) که الله دوست ندارد گِزافِ کارانِ را.

وَ مِنْ الْأَنْعَامِ وَ سَاخَتْ از چَهارِ پایانِ حَمُولَةً آنها که ببار رسیده‌اند و کار را شایند وَ فَرَشًا وَ از آن بچه‌ها که آن نیز ببار نرسیدند، یا خود بار را نشایند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ مِیخورید از آنچه الله شما را روزی داد وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ برِ پیِ گامهای دیو مِرویدِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) که او شما را دشمنی آشکارا است.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هِشتِ تا که چَهارِ جفت‌اند هر یکِ زوجِ آنِ دیگرِ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ از مِیشِ دو، یکی نر یکی ماده وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ وَ از بزِ دو، یکی نر یکی ماده قُلْ اِیْ مُحَمَّدَا!

مشرکان را گوی آذْكَرَيْنِ حَرَّمَ دو نر حرام کرد الله أمِ الْأُنثِيَيْنِ یا آن دو ماده؟ أمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ یا آنچه رحم هر دو ماده بر آن مشتمل است از بچه نازاده نیز نَبُوتُونِي خبر کنید مرا بَعْلِمِ بحجتی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) اگر می‌راست گوئید که الله این کرد. وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو، یکی نر یکی ماده وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو دو، یکی نر یکی ماده قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ گوی آن دو نر حرام کرد أمِ الْأُنثِيَيْنِ یا آن دو ماده أمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ یا آنچه در شکم شتر ماده است و گاو ماده، و رحم ایشان بر آن مشتمل أمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا شما حاضر بودید إِذْ وَصَّأَكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آن گاه که وصیت کرد الله شما را باین فَمَنْ أَظْلَمُ كَيْسَتْ ستمکارتر بر خویشان مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از آن کس که دروغی سازد بر الله لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ تا بیراه کند مردمان را بی‌دانش إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴) الله پیش ببرند و صواب نمای گروه ستمکاران بر خویشان نیست.

قُلْ گوی ای محمد! لَا أَجِدُ نَمِي يَابِمِ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه پیغام دادند بمن مُحَرَّمًا حرام کرده‌ای علی طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر هیچ چشنده‌ای که آن را چشد إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ مگر که مرداری بود أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خونی ریخته أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ یا گوشت خوک فَإِنَّهُ رَجَسٌ که آن پلید است أَوْ فَسَقًا یا کشته‌ای که کشته آن از طاعت خدا بیرون شد أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ به و آن را بر نام معبود ناسزا کشت فَمَنْ اضْطُرَّ هر که بیچاره ماند فرا خوردن مردار غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار و لَا عَادٍ و نه افزونی جوی فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵) خدای تو آمرزگار است و مهربان.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا و بر ایشان که جهود شدند حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفْرٍ آنچه ظفر دارد، انگشت پای ناگشاده، و سنب ناشکافته وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا حرام کردیم بر ایشان پیه آن هر دو إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مگر آنچه در استخوان پشت نشسته بود أَوْ الْحَوَايَا یا بر چرب رود أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا دنبه که در استخوانی پیوسته ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ آن پاداش ایشان کردیم بِبَعْضِهِمْ بستمکاری ایشان و إِنْ أَلْبَسْتُمْ سَمَكَتُمْ لَكُمْ سَمَكَتُكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۶) و ما می‌راست گوئیم.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ اگر ترا دروغ زن گیرند فَقُلْ رَبُّكُمْ گوی خداوند شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ با

بخشایش فراخ است و لا يُرَدُّ بِأَسْهُ اما باز ندارند زور گرفتن وی عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) از گروه مجرمان.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مِثْلَ مَا كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ هَمَّجِينَ دَرُوعٍ زَنَ كَرَفَتْنَا إِشَانِ كَه
پیش از ایشان بودند فرستادگان ما را حَتَّى ذَاقُوا بِأَسْنَا آن گه که زور عذاب ما چشیدند قُلْ
هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ كَوَى بِنَزْدِيكَ شَمَا هِيَجْ مَعْلُومَى وَ نَامَهَاىِ از اللّهِ وَ حَجَّتَى هَسْتِ؟
فَتُخْرِجُوهُنَا كَه أَن رَا بِيرون آرِيد مَا رَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ پَى نَمَى بَرِيد مَگر بِنَدَار وَ إِن
أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) وَ نِيسَتَنَد مَگر گروهِى كَه دَرُوع مى گويِيد.

قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ كَوَى أَن حَجْت شَمَا رَا نِيسْت، أَن خدَاىِ رَاسْت حَجْت تَمَام دَرُوع
رَاسْت رَسِيدَه بَهَر جَاىِ وَ بَهَر كَس فَلَوْ شَاءَ وَ اَگر خَواسْتَى لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) رَا
نمودى شَمَا رَا هَمْگَان.

قُلْ كَوَى اِيشَان رَا هَلْمُ شَهْدَاءُكُمْ بِيَارِيد اِينِ خدَايانِ خَويشِ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ اِيشَانِ كَه
مى گواهِى دَهْنَد أَن اللّهِ حَرَمٌ هَذَا كَه اللّهِ حَرَام كَرْد اِينِ حَرْتِ وَ اِنْعَامُ فَإِن شَهِدُوا اَگر
گواهِى دَهْنَد فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ تَو گواهِى مَدَه بَا اِيشَانِ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا وَ
بِرِ پَى بَايسْت اِيشَانِ مَرُو كَه مى دَرُوعِ شَمَارَنَد سَخْنانِ مَا وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ
اِيشَانِ كَه نَمَى گَرُونَد بَرُوز رَسْتاخيزِ وَ هُمْ بِرِيبِهِمْ يَعْذِلُونَ (۱۵۰) وَ اِيشَانِ كَه بَا خدَاىِ
خَويشِ مى هَمْتَا گوينَد.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِى أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ الْاِيةِ مَعْنَى اِنْتِشاءِ آفَرِيدِنِ اسْتِ بَاِنْتِداءِ
بى مِثَالىِ وَ مِعيارىِ، وَ اِخْتِراعِ آفَرِيدِنِ اسْتِ بى سَبَبىِ، وَ خَلْقِ آفَرِيدِنِ اسْتِ بَرِ تَقْدِيرِ وَ
تَرْتِيبِ، وَ جَنَّاتِ بَسْتانِها اسْتِ كَه دَرِ آنِ دَرُخْتِ بُوْدِ، وَ الْجَنَّةِ مَا جَنَّائِىِ مَنَعِ، وَ الْمَنَعِ عَلىِ
ضَرِيبنِ مَناعِ فىِ الْخَلْقَةِ بِحائِطِ وَ نَحْوِهِ، وَ مَناعِ بِالْمَلِكِ الْخَاصِ لِصاحبِهِ.

مَعْرُوشَاتِ مَا كانِ لَها عَرُوشِ كَالسَّقُوفِ. ضحاکِ گَفْت: اِينِ دَرُخْتِ اِنگُورِ اسْتِ كَه بَعْضىِ ازِ
آنِ بَرِ دَارَنَدِ ازِ زَمِينِ، وَ آنِ رَا جَفْتَه كَنَنَدِ، وَ بَعْضىِ ازِ آنِ هَمِ بَرِ زَمِينِ بَگَذارَنَدِ، وَ بَرِ نَدَارَنَدِ.

اینست معنی معروشات و غیر معروشات. ابن عباس گفت: معروشات آنست که: درخت آن بر زمین منبسط گردد، و ناچار آن را عرشی و سقفی باید، تا از زمین برگرفته شود، و غیر معروشات آن درختان است که بر اصول و ساق خویش استوار بایستند چون خرما بنان و امثال آن از انواع درختان. وجهی دیگر بعید گفته‌اند که: معروشات آنست که آدمی کارد و رویاند، و غیر معروشات آنست که در بیابان و کوهان خود رست بود، و قیل: المعروشات ما حولها حائط، و غیر المعروشات مالا حائط حولها.

وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ یعنی انشاء النخل و الزرع، فأفردهما و هما داخلان فی الجنات، لما فیهما من الفضیلة. مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ یعنی حمله و طعمه. سماه اکلا، لأنه یؤکل. میگوید: طعم آن میوه‌ها مختلف است بعضی نیکوتر و خوشتر، و بعضی فروتر و دون تر، و بعضی ترش، بعضی شیرین، بعضی تلخ، بعضی خوش، فکل نوع من الثمر له طعم غیر طعم النوع الآخر، و کل حب من حبوب الزرع له طعم غیر طعم الآخر.

وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ افردهما لما فی الزيتون من المنفعة و الاقوات، و ما فی الرمان من فضیلة اللذاعة فی الطعم. متشابهها فی اللون، غیر متشابه فی الطعم، متشابهها فی الطعم، غیر متشابه فی اللون. دو انار برنگ یکی، و بطعم نه، دو انار بطعم یکی، و برنگ نه. کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ حین یکون غضا هذه رخصة للمالك ان یأکل عند ادراکه قبل اخراج حق الله منه.

وَ اتُوا حَقَّهُ این «ها» با زرع شود، و با نخیل شود، و با الله شود. یَوْمَ حَصَادِهِ نافع و ابن کنیر و حمزه و کسایی بکسر «حا» خوانند، و باقی بفتح خوانند، و معنی هر دو یکسانست. میگوید: حق آن زرع و آن میوه بدهید، آن روز که دروید.

علما را خلاف است که این حق کدام است. ابن عمر و ابو الدرداء و سعید جبیر و ابو العالیه و مجاهد و عطا گفتند: صدقه‌ای است بیرون از زکاة مفروضه، که روز دروان بدرویشان دهند. شعبی گفت: دسته‌ای است از آن دروده که بدرویش دهند، و قیل: هو التقاط السنبل، و فیه روی عن النبی (ص)، قال: «ما سقط من السنبل».

مجاهد گفت: كانوا یعلقون العذق عند الصرام، فیأکل منه الضعیف و من مرّ. اما ابن عباس و انس مالک و محمد حنفیه و جابر زید و سعید مسیب و طاوس و قتاده و

ضحاک میگوید: «وَآتُوا حَقَّهُ» این حق زکاة مفروضه است، و شافعی و فقها این قول اختیار کرده‌اند، و گفتند معنی آنست که: اعطوا زکاته حین ادراکه، و هو اکمل ما یکون من احواله، و يقال: حین کیله. سدی گفت و نخعی و جماعتی که: این سوره الانعام مکی است، و فرض زکاة بمدینه فرو آمد که یعنی این صدقه‌ای بود پیش از نزول زکاة، پس عشر و نصف العشر که فرضیت آن بمدینه فرو آمد، آن را منسوخ کرد. ابن عباس گفت: نسخت الزکاة کل نفقة فی القرآن.

وَ لَا تُسْرِفُوا ای: و لا تعطوا کله. این در شأن ثابت قیس بن شماس فرو آمد، که وی را پانصد خرمانان بود، پربار رسیده. چون این آیت فرو آمد که: وَآتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ، و مردمان را دید که هر کس صدقه‌ای میکرد، وی رفت و آن همه بیک روز بدریشان داد، و از بهر عیال خود هیچ چیز بنگذاشت، رب العزة گفت: وَ لَا تُسْرِفُوا همه بدریش مدهید، که عیال خود بی‌کام بگذارید. ابدأ بمن تعول، نخست بر عیال خود نفقه کنید، و آنچه بسر می‌آید بدریشان دهید. زهری گفت: وَ لَا تُسْرِفُوا ای لا تنفقوا فی المعاصی. قال مجاهد: لو کان ابو قیس ذهبا لرجل، فأنفقه فی طاعة الله، لم یکن مسرفا، و لو أنفق درهما واحدا فی معصية الله کان مسرفا، و فی هذا المعنی قیل لحاتم الطائی: لا خیر فی السرف. فقال: لا سرف فی الخیر. قال عبد الرحمن بن زید الخطاب للسلطین یقول: لا تاخذوا فوق حقمکم. وَ مِنَ الْأَنْعَامِ ای: و أنشأ من الانعام، حَمُولَةً یعنی ما ادرك الحمل، و اطاق العمل، وَ فَرَشًا هی الصغار التي لا یحمل علیها کالغنم و البقر و الإبل الصغار. حَمُولَةً آنند که بکار و بار رسیده‌اند، و فرش آنند که بیار و کار نرسیده‌اند از بچه شتر و گاو، و بار و کار را نشایند از گوسفند.

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ این اتباع خطوات آنست که از حموله، بحیره و سائبه و حامی ساختند، و از فرش وصیله ساختند. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بَيْنَ الْعَدَاوَةِ اخرج آباءکم من الجنة، و قال: «لأحتنکن ذریته». پس تفسیر حموله و فرش کرد، گفت: ثَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ هِشْت تَا، یعنی چهار جفت. عرب تا را زوج خوانند، از بهر آنکه تا و اودوم است که آن را جفت کند «۲»، مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ این تفسیر فرش است. وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ این تفسیر حمولة است، و الضَّأْنِ ذَوَاتِ الصَّوْفِ من

الغنم، و المعز ذوات الشعر. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: من المعز بتحريك العين. میگوید: این هشت تا ضأن است نر و ماده، و ابل است نر و ماده، و بقر است نر و ماده. رب العزّة میگوید: این مشرکان که این انعام بر خود حرام کرده‌اند ایشان را گوی: الذّکرین من الضأن و المعز حرم الله علیکم أم الأُنثیین این وصیله که الله ساخت از ضأن و معز، و حرام کرد بر شما، هر دو نر حرام کرده است یا هر دو ماده؟

اگر نر حرام کرده است همه نرهای آن باید که حرام بود، و اگر ماده حرام کرده است همه ماده‌های آن حرام باید، و اگر آن حرام کرده است از ضأن و معز که رحم ایشان بر آن مشتمل است پس بچه‌های ایشان همه حرام است، که رحم بر همه مشتمل است. آن گه گفت: نَبُونِي بَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای: فسروا ما حرمتم بعلم ان كان لكم علم فی تحریمه، و هو قوله: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. میگوید: اگر شما را درین تحریم علمی است، علم آن بیارید، و بیان کنید و اگر می‌گویید که این تحریم پدران ما حرام کرده‌اند: «وَجَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءَنَا» آن پدران از که آموختند؟ و از کجا گرفتند؟ اگر گوئید که الله فرمود، چنان که گفت: «وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا» پس حجتی بیارید که چنین است.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و در شتر و گاو همچنین گفت. قُلْ الذّکَرینِ حَرَمٌ أَمْ الْأُنثیینِ؟ شتر نر و گاو نر حرام کرد، و آن را سائبه و حامی ساخت، یا شتر ماده و گاو ماده حرام کرد، و آن را بحیره و سائبه کرد. أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنثیینِ یا آنچه رحم ایشان بر آن مشتمل است از بچه نازاد. در جمله معنی آیت آنست که اگر تحریم از جهت ذکرین است همه نر حرامند، و اگر از جهت انثیین، همه ماده حرامند، و اگر از جهت اشتمال رحم است، پس همه آنند که رحم بر ایشان مشتمل بود، همه حرامند.

ابن عباس ازینجا گفت: و هل تشتمل الارحام الا علی ذکر و أنثی؟ فلم یحرمون بعضا و یحلون بعضا؟! أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّكُمْ اللَّهُ بِهَذَا هل شاهدتم الله قد حرم هذا اذ كنتم لا تؤمنون برسوله؟ میگوید: الله را دیدید که این تحریم کرد، چون برسول ایمان می‌نیارید بآنچه گفت؟ چون حجت بر ایشان لازم گشت بیان کرد که این جز دروغ نیست که بر الله بستند، و نهنده این دروغ عمرو بن لحنی بود که تغییر در دین اسماعیل وی آورد، و این سنت تحریم وی نهاد. رب العالمین در شأن وی گفت: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَيَّ اللَّهُ

كَذِبًا يُضِلُّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. پس رب العزة بوحی پاک ذکر محرّمات کرد، و تخطئه ایشان کرد در تحریم حرث و انعام، گفت: قُلْ لَا أُجِدُّ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحْرَمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ يَعْنِي عَلَى أَكْلِ يَأْكُلُهُ مِمَّا حَرَمْتَهُ. الا ان تكون بتاء منقوطة از فوق قراءت مکی است و شامی و حمزه، یعنی: الا ان تكون الا طعمة او النسمة النفس او العين مبیته. باقی بیاء خوانند، یعنی: الا ان يكون ذلك المحرم او المأكول او الموجود مبیته، و قراءت شامی و بو جعفر «مبیته» برفع است و برین قراءت «کان» بمعنی حدوث است، و «مبیته» رفع بفعله، یعنی الا ان يقع، او يحدث مبیته. اصل میت است و هاء را افزودند مبالغت را.

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا ای مصبوبا سائلا. در مسفوح چهار چیز مستثنی است: الكبدة و الطحال و دم المسک و ماء اللحم الاحمر. أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ قَذْرٌ وَ نَجَسٌ، أَوْ فِسْقًا ای مفسوقا به، یعنی مذبوحا، او منحورا فسق فی ذبحه او نحره، فذبح و نحر علی اسم غیر الله. و نظم الایة: الا ان يكون مبیته او فسقا فانه رجس. فَمَنْ اضْطُرَّ ای من دعته الضرورة الی اكله، فأكله، غَيْرَ بَاغٍ ای غیر قاصد لتحلیل ما حرم الله وَ لَا عَادٍ ای و لا مجاوز للقصد و قدر الحاجة، فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعفر لمن لم يتعد. غَفُورٌ رَحِيمٌ درین آیت از بهر آن گفت که خوردن مردار باصل حلال نیست، و آن قدر که درین آیت مباح است خوردن آن رخصتی است که الله داد برحمت خویش. میگوید: حکم بالرخصة كما حکم بالمغفرة. اگر کسی گوید: چونست که محرّمات درین آیت بر سه قسم اقتضار کرد، و در سورة المائدة بسیار برشمرده از منخنقه و موقوذه و غیر آن؟ جواب آنست که هر چه درین آیت گفت اصناف و انواع مبیته است. آنجا بتفصیل گفت، و اینجا بر جمله، که اسم مبیته بر همه افتد. اگر گویند: بیرون از انواع میتات در شرع محرّمات بسیار است از خبائث و سموم و غیر آن؟ جواب آنست که: الحسين بن فضل گفت در معنی آیت: قُلْ لَا أُجِدُّ يَعْنِي فِي وَحْيِ الْقُرْآنِ، فأما وحی السنة فقد حرم اشياء كثيرة، فمنها ما

روی ان النبی (ص) حرم یوم خیبر الحمر الانسیة، و لحوم البغال، و کل ذی ناب من السباع، و کل ذی مخلب من الطیر، و نهی عن اكل الهر و اكل ثمنها، و قال: «اذا وقعت الفأرة فی السمن فان کان جامدا فألقوها و من حولها، و ان کان مائعا فلا تقربوه»، و عن

المقدام بن معدى كرب، قال: قال رسول الله (ص): «الا انى اوتيت القرآن و مثله معه، الا يوشك رجل شعبان على اريكته يقول عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه، و ان ما حرم رسول الله كما حرم الله. الا لا يحل لكم الحمار الاهلى، و لا كل ذى ناب من السباع، و لا لقطه معاها الا ان يستغنى عنها صاحبها، و من نزل بقوم فعليهم ان يقروه، فان لم يقروه فله ان يعقبهم بمثل قراه».

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا يَعْنِي: رجعوا عن دين موسى الى ما احدثوا. هدنا اليك اى رجعنا، و العرب يسمي بالمستقبل كما سمي يحيى و يعيش و يموت و يعمر و يمجد و يحمد و يزيد و يشكر، و كذلك يهود، و سموا يهود لهيدودتهم عن الدين. درين آيت بيان كرد آنچه بر جهودان حرام است، گفت: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا بَرِيْشَانَ حَرَامَ كَرْدِيْمِ، كُلُّ ذِي ظُفْرِ يَعْنِي كُلِّ مَا لَيْسَ بِمَنْفَرَجِ الْاَصَابِعِ، وَ لَا بِمَشْقُوقِ الْحَاْفِرِ، كَالْاَبْلِ وَ النِّعَامَةِ الْاَوْزِ وَ الْبَطِّ وَ مَا اَشْبَهَ ذَلِكَ. اين قول ابن عباس است و سعيد جبير و مجاهد و قتاده و سدى، اما اهل معانى گفتند: يدخل فى ذلك جميع انواع السباع و الكلاب و السنانير و سائر ما يصطاد بظفره من الطير. قال ثعلب: كل ما لم يصد فهو ذو ظفر و ذو مخلب ما صاد.

وَ مِنَ الْبَقْرِ وَ الْعَنْمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَا بِبِهِ غَاوٍ وَ كَوْسْفَنْدٍ بِرِ اَيْشَانَ حَرَامَ كَرْدِ، پَسِ بَعْضَى اَزْ اَنْ مَسْتَشْنَى كَرْدِ، كَقْتِ: اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مَكْرَ اَنْ بِيَهْ كَهْ بِرِ پَشْتِ بَاشْدِ يَآ بِرِ كَنْفِ، اَوْ الْحَوَايَا يَآ چَرْبِ رُوْدِ، اَوْ مَا اَخْتَلَطَ بِعَظْمٍ يَآ دَنْبِهِ، وَ كَذَلِكَ كُلِّ شَحْمٍ مَخْتَلَطٍ بِعَظْمٍ، يَعْنِي مَا تَعْلَقُ مِنَ الشَّحْمِ بِهَذِهِ الْاَشْيَاءِ غَيْرِ مَحْرَمٍ عَلَيْهِمْ، وَ اَمَّا حَرَمٌ عَلَيْهِمْ شُحُوْمِ الْكَلْبِيْتِيْنَ وَ الثَّرَوْبِ.

عن ابن عباس: ان رسول الله (ص) كان قاعدا خلف المقام اذ رفع بصره الى السماء، و قال: «لعن الله اليهود ثلاثا. ان الله حرم عليهم الشحوم فباعوها، و اكلوا اثمانها، و ان الله لم يحرم على قوم اكل شىء الا حرم عليهم ثمنه.»

ذَلِكَ اى: ذلك التحريم جزيناهم ببغيهم يعنى عقوبة لقتلهم الانبياء، و بصددهم عن سبيل الله كثيرا، و يأكلهم الربا و استحلال اموال الناس بالباطل، فهذا البغى.

وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ فى الاخبار عن التحريم و عن بغيهم. اينست تفصيل محرمات بوحي قرآن، هم آنكه محرم است بر مسلمانان، و هم آنكه محرم است بر جهودان. و مصطفىى (ص) فرا

مشرکان عرب گفت که: تفصیل محرمات بآن پیغام که بمن دادند، و بآن وحی قرآن که بمن گزاردند همین است. کافران او را تکذیب کردند و گفتند: فانک لم تصب. رب العالمین گفت: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْكُمْ، وَ لَا يُرَدُّ بِأَسْئُهُ اِی عذابه اذا جاء الوقت، عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِمَا تَقُولُ. ابن کیسان از ثعلب پرسید در معنی این آیت، گفت: جزاء تکذیب رحمت چون باشد؟ ثعلب جواب داد که: ذو رحمة واسعة، اذ لم يعاجلكم بالعقوبة. ابن کیسان گفت: قد عوجل من الامم قبل محمد. قال ثعلب: او لست تقرأ: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؟ فمن رحمته و شرفه و برکت و مقدره عند خالقه انه اخر عقوبة من کذبه الى الآخرة، لَأَن عَيُونَهُمْ قَدْ وَقَعَتْ عَلٰی عَيْنِهِ، فَلِحَقَّتْهُمْ بَرَكَاتُهُ بِمَا أَخَّرْتَ عَنْهُمْ الْعُقُوبَاتِ اِلَى الْآخِرَةِ، فَمِنْهُمْ مَنْ اسْلَمَ بِبَرَكَتِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ رَفَّهَ فِي الدُّنْيَا بِبَرَكَتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مَشْرُكَانَ عَرَبٍ چُونِ حِجَّتِ بَرِ اِيشَانِ لَازِمِ گِشْتِ، وَ بَدَانَسْتَنْدِ بِيَقِينِ كِه اَنچِه بَدَسْتِ دَارَنْدِ وَ اَنچِه بَاعْتِقَادِ كَرْدِه اَنْدِ اَز تَحْرِيْمِ حَرْتِ وَ اَنْعَامِ وَ غَيْرِ اَن بَاطِلِ اسْتِ، گُفْتَنْدِ: لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنَ الْبَحَائِرِ وَ السَّوَابِ وَ غَيْرِ ذَلِكِ. مَشِيَّتِ خُدا حِجَّتِ خُودِ سَاخْتَنْدِ، وَ اَيْنِ مَشِيَّتِ نِه اَن مَشِيَّتِ اللهُ اسْتِ دَر خَلْقِ خُوِيْشِ، چِنَانِ كِه اَنجَا گُفْتِ: وَ لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، بَلَكِه مَشْرُكَانِ بَايْنِ مَشِيَّتِ اَمْرِ خُواسْتَنْدِ وَ رِضَا وَ مَحَبَّتِ، يَعْنِي: اِن اللهُ رَضِيَ مِنَّا مَا نَحْنُ عَلَيْهِ وَ اَرَادَه مِنَّا، وَ اَمَرْنَا بِهِ، وَ لَوْ لَمْ يَرْضَهُ لِحَالِ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِ. دَعْوَى كَرْدَنْدِ كِه اللهُ مَا رَا فَرَمُودِ، وَ اَز مَا پِيسَنْدِيدِ اَيْنِ تَحْرِيْمِ كِه كَرْدِيمِ، وَ پَدْرَانِ مَا كَرْدَنْدِ، وَ اِگَر خُواسْتِيِ مَا رَا نَفْرَمُودِيِ، وَ بَجَايِ اَنكِه فَرَمُودِ بَاز زَدِيِ. وَ كَافِرَانِ رَا دَرِيْنِ بَسِ حِجَّتِيِ نِيسْتِ، كِه اِيشَانِ اَمْرِ بَگِذَاشْتَنْدِ، وَ دَر مَشِيَّتِ اَوِيْخْتَنْدِ، وَ اَمْرِ خُدا دِيْگَرِ اسْتِ، وَ اِرَادَتِ وَ مَشِيَّتِ اَوِ دِيْگَرِ. اِنِه جَلِ جَلَالِه مَرِيْدِ بِجَمِيْعِ الْكائِنَاتِ غَيْرِ اَمْرِ بِجَمِيْعِ مَا يَرِيْدِ. پَسِ بَرِ بَنْدِه اَنْسْتِ كِه فَرْمَانِ گُوشِ دَارْدِ، وَ اِتِّبَاعِ اَن كَنْدِ، وَ اَوِ رَا نَرَسْدِ كِه بَعْدِ اَز وَرُودِ اَمْرِ دَر مَشِيَّتِ اَوِيْزْدِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ گُفْتِ: كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا. چِنَانِ كِه تَرَا تَكْذِيْبِ كَرْدَنْدِ اِيِ مُحَمَّدِ! اَيْنِ كَافِرَانِ اسْلَافِ اِيشَانِ وَ پَدْرَانِ اِيشَانِ بَا اَنْبِيَا هِمَانِ تَكْذِيْبِ كَرْدَنْدِ. تَشْبِيْهِ اَيْنَانِ بَا اسْلَافِ بَتَكْذِيْبِ كَرْدِ، وَ تَعْرُضِ گُفْتِ اِيشَانِ كِه: لَوْ شَاءَ اللهُ نَكْرَدِ، نَكُفْتِ: پَدْرَانِ اِيشَانِ دَرُوعِ گُفْتَنْدِ، چِنَانِ

که اینان در لو شاء الله دروغ گفتند، که اگر معنی این بودی کذب بتخفیف گفتی. چون نسبت ایشان با تکذیب کردنه با کذب، معلوم گشت که کافران دعوی آن میکردند، که الله ما را باین تحریم فرمود. رب العزة گفت: قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ؟ یعنی علی ما قلت من برهان و کتاب منزل؟ فَنُخْرِجُوهُ لَنَا، چنان که جای دیگر گفت: قُلْ فَاتُوا بَكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. آن گه گفت: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ أَى: ما تتبعون فیما انتم علیه الا الظن لا العلم و البیقین، و إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ یعنی و ما انتم الا کاذبون.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بِالْكِتَابِ وَ الرِّسُولِ وَ الْبَيَانِ. فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ اخبار عن تعلق مشیة الله بکفرهم، و ان ذلك حصل بمشیتة، از لو شاء لهدیکم.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ سَبِيوِیْهِ گفت: هلم اصل هاء است، فضمت اليها «لم»، و جعلها كالکلمة. پس قومی عرب آن را تشبیه و جمع گویند: هلم، هلمما، هلموا، هلمی، هلممن، و قومی آن را تشبیه و جمع نگویند، و این فصیح تر است، که این لغت قرآن است، و باین قرآن فرو آمد. يقول تعالى: هَلُمَّ إِلَيْنَا، وَ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ، و این بمعنی جمع است. و هلم متعدی آید و لازم آید. لازم بمعنی تعالوا است، کقوله: «هلم الینا»، و متعدی بمعنی هاتوا. کقوله: هلم الینا شهداءکم ای هاتوا شهداءکم و قربوا شهداءکم. الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَمَ هَذَا الْحَرْتِ وَ الْأَنْعَامِ.

فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ رب العزة مصطفی را میفرماید که: تصدیق گفت این محرمان و این شهدا مکن، و بصدق ایشان گواهی مده، که ایشان دروغ زناناند، و گواهی بدروغ دهند. وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا یعنی: القرآن الذی فیہ تحلیل ما حرموا. وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ای لا یصدقون بالبعث الذی فیہ جزاء الاعمال، و هم الدهریة من الزنادقة، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ یشرکون و یجعلون له عدیلا.

النویة الثالثة

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ الْاِیة دیده ای باید پاک، از غشاوت غیبت نجات یافته، و از سرمه توحید مددی تمام یافته، تا نظاره اسرار صنایع ربوبیت در عالم خلقیت از وی درست آید، و آن آثار رحمت و آیات و رایات قدرت و دلالات و امارات حکمت بیند درین باغ و بستان، و انواع و الوان درختان، تا در هر جزوی از اجزاء

مخلوقات و مقدرات صد هزار صنایع و بدایع و ودایع ببند نهاده، که یکی بیکی نماند. سهلها معطر، بحرها معنبر، خاکها منور، باغها مزخرف، گلها ملون. یکی سرخ چون چون خون دل مشتاقان، یکی زرد چون روی زاهدان، یکی سپید چون دل مؤمنان، یکی لعل چون جان عاشقان. این همه تأثیر یک نظر حق است که هر سال یک بار بزمین نگرَد. چون از آن یک نظر این همه عجائب و لطائف پدید آید، از سبب و شصت نظر بدل دوستان گویی چه اثر نماید، و چه اعجوبه و چه لطیفه پدید آرد! و آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ بندگان را میگوید که حق این نعمت بشناسید، و بشکر آن قیام نمائید، و با درویشان مواسات کنید، تا نعمت بماند، و درویش بیاساید، و دوستی حق شما را حاصل شود. به داود وحی آمد که: یا داود! خواهی که بمن نزدیک شوی، و ترا بدوست گیرم، رو درویشان را باز جوی، شکستگان را بنواز، و بایشان تقرب کن، بلقمه ای نان، بشربتی آب، تا ایشان ترا دوست دارند، و بدل خود راه دهند. ای داود! من بر دل ایشان اطلاع کنم، هر که را در دل ایشان بینم، او را بدست خود گیرم.

وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بر ذوق جوانمردان طریقت اسراف آنست که حظ نفس در آن است و گرچه حبه ای بود یا ذره ای. بموسی وحی آمد که یا موسی! خواهی که همه آن رود که مراد تو بود، حظ نفس خود در باقی کن، و مراد خود فداء مراد ازلی کن. تو بنده ای و بنده را مراد نیست، و حظ خود دیدن سیرت جوانمردان نیست، و از خود باز رستن جز کار صدیقان نیست:

تا با تو تویی ترا به خود ره ندهند چون بی تو شدی زدیده بیرون نهند.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا این باز نعمتی دیگر است، و بر بندگان منتی دیگر، که شما را نه خود باغ و بستان و انواع درختان و میوه های الوان آفریدم و ساختم، که چهار پایان و جانوران را هم آفریدم، و شما را مسخر کردم، و منافع شما در آن نهادم، چنان که جایها در قرآن از آن منافع خبر داد، و منت نهاد، گفت: وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ، وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ، وَالْأَنْعَامَ خَلَقْنَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَ لَكُمْ فِيهَا الْآيَةُ. جای دیگر گفت: لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً لِّكُمْ، و نه خود حیوانات شما را مسخر

کردم، که جمادات هم مسخر شما کردم: وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. آن گاه در افضال و انعام بیفزود، و همه فراهم گرفت و گفت: هر چه محدثات است و مخلوقات در آسمان و زمین، شما را مسخر کردم: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ. این از بهر آنست که من خداوندی بی نیازم، بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت و نیاز ندارم. هر چه آفریدم برای بندگان و رهیگان آفریدم: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً. بنده من! این همه نعمت و نواخت از ما بین، و شکر از ما کن. فضل ما بین نه فعل خود. عون ما بین نه جهد خود. نعمت ما بطاعت ما بکاردار، و شیطان را خوار دار، که او ترا دشمن است و راهزن.

اینست که رب العزة گفت: كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ آن گاه پس ازین آیت لختی نعمتهای خود بتفصیل یاد کرد، و محرمات و محللات از هم جدا کرد، و هر یکی را گروهی نامزد کرد، که ایشان را آن روزی کرد: طیبات حلال مؤمنان پاک را، و خبیثات حرام دشمنان ناپاک را: الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ. آن گاه هر دو را حوالت با صفت خود کرد، و درین آیت اشارت کرد که: فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. گفت: ما را هم رحمت است و هم بآس و شدت. رحمت از مؤمنان دریغ نیست، و بآس و شدت از دشمنان دور نیست. روزی پاک مؤمنانرا برحمت ما است، و رزق خبیث دشمنان را از نعمت ما است، و ما آن کنیم که خود خواهیم، کس را بر حکم ما اعتراض نه، و بر صنع ما چون و چرا نه.

آنچه کنیم بحجت خداوندی و کردگاری و جباری کنیم، که حجت بالغه بحقیقت ما را است. و حکم روان و عزت بیکران ما را سزا است. اینست که گفت جل جلاله: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ قال النصر ابادی: الخلق کلهم منعهم شدة الحاجة عن معانی رؤیة الحجة، و لو سقط عنهم الحاجات، لكشف لهم براهین الحجة، و قال: رؤیة الحاجة حسنة، و رؤیة الحجة احسن منها.

۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ تَعَالَوْا يَا مُحَمَّد! گوی بیائید اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ تا بر خوانم آنچه حرام کرد خداوند شما بر شما اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً انباز مگیرید با خدای هیچ چیز را و

بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا مِی وصیت کنم شما را بنیکو کاری با پدر و مادر وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ وَ فرزندان خویش را مکشید مِّنْ إِمْلَاقٍ از بیم درویشی و تنگی نفقه نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ مَا روزی دهیم شما را و ایشان را وَ لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ وَ گرد زشتها مگردید ما ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ آنچه از آن آشکارا و آنچه از آن نهان وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ مکشید تن مسلمانان که الله حرام کرد خون آن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بقصاص یا رجم زانی پس احسان ذَلِكُمْ وَ صَاكُمُ این آنست که می وصیت کند الله شما را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) تا مگر دریایید.

وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ وَ گرد مال یتیم مگردید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بآنچه آن نیکوتر حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا آن گه که وی ببلوغ خویش رسد و برشد خویش وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ تمام پیمایید چون میسپارید وَ الْمِيزَانَ وَ تمام سنجید که میسپارید بِالْقِسْطِ بسنگ راست لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بر نهیم بر هیچ تنی مگر توان آن وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ چون حکم برید یا توسط کنید راست بید، یا گواهی دهید راست گوئید وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى اگر همه آن گواهی بر خویش خویشان می دهید وَ بَعْدَ اللَّهِ أَوْفُوا وَ نذر که با الله کنید بآن وفا کنید، و آن را باز آئید ذَلِكُمْ وَ صَاكُمُ بِهِ این آنست که وصیت میکند الله شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) تا مگر پند پذیرید و دریابید و الله را یاد دارید.

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي وَ آن قرآن راه منست مُسْتَقِيمًا راهی راست پابنده فَاتَّبِعُوهُ بر پی آن ایستید وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ وَ بر پی راهها جفته ناشایسته مروید فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن راهها شما را جدا و پرکنده کند عَنْ سَبِيلِهِ از راه راست و دین او ذَلِكُمْ وَ صَاكُمُ بِهِ این آنست که الله وصیت کرد شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۲) تا مگر پرهیزیده آئید از عذاب و خشم خدای.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ پس بر ایشان خوان ای محمد! آنچه موسی را دادیم از تورات تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ تمام کردن نعمت خویش را بر نیکوکاران بنی اسرائیل وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ تفصیل دادن و روشن کردن هر چیز را از احکام دین که بکار باید وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ راه نمونی و بخشایش لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) تا مگر ایشان برستاخیز و شدن پیش خداوند ایشان بگروند.

وَهَذَا كِتَابٌ وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) و ما از خواندن ایشان ناآگاه بودیم و بزبان عبرانیان، و این قرآن نامه‌ای است اَنْزَلْنَاهُ که فرو فرستادیم آن را مُبَارَكُ برکت کرده بر فرستادن آن فَاتَّبِعُوهُ بر پی آن روید و اتَّقُوا و پرهیزید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) تا مگر بر شما رحمت کنند. اَنْ تَقُولُوا پرهیزید از آنچه فردا گوئید اِنَّمَا اُنزِلَ الْكِتَابُ نامه که از آسمان فرو فرستادند عَلٰى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا برد و گروه فرستادند پیش از ما سریانیان و عبرانیان، و اِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) و ما از خواندن ایشان ناآگاه بودیم و بزبان ایشان.

اَوْ تَقُولُوا یا گوئید فردا لَوْ اَنَا اُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ اگر بر ما کتاب فرستادندی لَكُنَّا اُهدى مِنْهُمْ ما بآن کتاب حق شناس تر و راهبرتر بودیمی از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آنک آمد بشما پیغامی روشن پیدا از خداوند شما وَ هُدًى وَ رَحْمَةً و راه نمونی و بخشایشی فَمَنْ اَظْلَمُ آن کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَذَبَ بآیاتِ اللّٰهِ از آن کس که دروغ شمرد سخنان خدای وَ صَدَفَ عَنْهَا و بر گردد از آن سَنَجِزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا آری پاداش دهیم ایشان را که بر می‌گردند از سخنان ما سُوءَ الْعَذَابِ عذاب بد بما کَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷) بآنچه می‌برگشتند.

هَلْ يَنْظُرُونَ درین باز نشستن از ایمان چشم میدارند چیزی را اِلَّا اَنْ تَاتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ نمیدارند چشم مگر آن را که بایشان آید فریشتگان میرانیدن را اَوْ يَأْتِي رَبُّكَ یا خدای تو آید داوری کردن را اَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا خورشید از مغرب برآید ترسانیدن را و بیدار کردن را يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا آن روز که آید چیزی از نشانه‌های خداوند تو لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيْمَانُهَا سُود نداشتن هیچ تن را گرویدن وی لَمْ تَكُنْ اَمَنَّا مِنْ قَبْلُ که نگرویده بود از پیش اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا و یا با گرویدن خویش نماز نکرده بود قُلِ اَنْتَظِرُوا گوی چشم میدارید اِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) که ما چشم دارندگانیم.

اِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِيْنَهُمْ ایشان که از دین خویش جدا شدند و بی دین ماندند وَ كَانُوا شِيْعًا و جوگ جوگ شدند لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ از ایشان در هیچ چیز نه‌ای اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ کار ایشان با خدای است و شما را ایشان بروی ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بما كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) تا خبر کند ایشان را فردا بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ ابْنُ عَبَّاسٍ غَفَّتْ: ازینجا تا آخر سه آیت از محکّمات قرآن اند ام الکتاب، که الله گفت در صدر سورة آل عمران. تعالوا این تعالی اصغاء است و حسن استماع و استقبال امر، نه آمدن بیای، و فی معناه قال الشاعر:

تعالوا نداری جهندا عن قلوبنا
فیوشک أن نبقی بغير قلوب.
أتلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ ای اقرأ علیکم الذی حرم الله. میگوید: گوش فرا دارید و نیکو بنیوشید ای شما که تحریم حرث و انعام کردید! تا بر شما خوانم آنچه الله بر شما حرام کرده: أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَیْئاً ای: هو أن لا تشرکوا، و قیل معناه: حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا، و «لا» صله است، کقوله تعالی و تقدس: ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ ای تسجد، و قیل: اوصی ان لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً، یعنی اوصیکم بالوالدین برا.
مصطفی (ص) گفت: «من احبّ ان ینسأ له اجله، و یزاد فی رزقه فلیبرّ والديه، و لیصل رحمه»

قال ابو الولید: النسء فی الاجل و الزیادة فی الرزق قد فرغ الله منهما، و لكنه یصح الله بدنه فی بقیة اجله، و هو النسء فی الاجل و الزیادة فی الرزق.
و لا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ یعنی دفن البنات و هنّ احياء و هی الموءودة. من إملاق خشية الفقر و العار، یقال: املق الرجل فهو مملق، اذا افتقر. مصطفی (ص) گفت: «من كانت له اثنی فلم یتدها و لم یهنها و لم یؤثر ولده علیها یعنی الذکور ادخله الله الجنة».
قال: «و من عال ثلاث بنات او منلهنّ من الاخوات، فأدبهنّ و رحمهنّ حتی یغنیهنّ الله، اوجب الله له الجنة». فقال رجل: یا رسول الله! او اثنتین، قال: «او اثنتین» حتی لو قالوا: او واحدة، لقال: واحدة، و قال (ص): «من حمل طرفه من السوق الی ولده کان کحامل صدقة حتی یعرضها فیهم، و لیبدأ بالاناث قبل الذکور، و من رقّ للاناث کان کمن بکی من خشية الله، و من بکی من خشية الله غفر الله له».

و لا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ ما ظَهَرَ مِنْهَا و ما بَطَنَ ابن عباس و ضحاک و سدی گفتند: اهل جاهلیت بظاهر زنا مستقبح میداشتند، اما در باطن روا میداشتند، و از آن تخرج نمیکردند. رب العالمین درین آیت ظاهر و باطن زنا حرام کرد. مجاهد گفت: فاحشة ظاهر، الجمع بین الاختین بود که در جاهلیت روا میداشتند، و همچنین زنی که پدران ایشان بزنی کرده

بودند، نکاح وی روا میداشتند. رب العزة در اسلام هر دو حرام کرد، گفت وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ، و قال: أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ. این فاحشه ظاهر است و فاحشه باطن زنا است، و در جمله هر چه مکروهات است و ناشایست و ناپسندیده در تحت این آیت شود. ظاهر عمل جوارح است و باطن عمل دل، که آن را نیت و اعتقاد گویند.

وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ حَقُّهَا مَا قَالَ النَّبِيُّ (ص): «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِأَحَدٍ ثَلَاثَ: كَفَرَ بَعْدَ إِيمَانِهِ، وَ زَنَى بَعْدَ إِحْسَانِهِ، وَ قَتَلَ نَفْسَ بَغِيرِ نَفْسٍ.

ذَلِكُمْ وَ صَاكُمُ بِهِ إِي ذَلِكِ التَّحْرِيمِ امْرُكُم بِلِزُومِهِ وَ الْإِقَامَةِ عَلَيْهِ. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ لَكِي تَعْقِلُوا مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وَ مَا امْرُكُم بِهِ.

وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ احسن آنست که در مال وی بصلاح تصرف کند، و در آن قیام نماید، بحسبت یا بمزد بر عدل بنزدیک حاجت، و آمیختن در مال وی بر نصف و اقتصاد بر تمول و انتفاع، تا آن گه که یتیم بالغ شود، و بر شد خویش رسد. حدّ اشدّ گفته‌اند که: حد بلوغ است بآن نشانه‌ها که شرع بیان کرده بر اختلاف علما با قوت عقل تمام، و رسیدن بآن حال که حسنات و سیئات بر وی نویسند.

کلبی و سدی گفتند: من ثمانی عشرة سنة الى ثلاثين سنة. و الاشد جمع فی قول بعضهم، واحده شد، كالضّرّ و الاضّرّ و الشرّ و الاشرّ، و فی قول بعض البصريين هو واحد، و هو قوة الشباب عند ارتفاعه، كما ان شد النهار قوة الضياء عند ارتفاعه، و معنى الآية: حتى يبلغ اشدّه، و تؤنسوا رُشدّه، فتدفعوه حينئذ اليه، كقوله: فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.

وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ اتموه من غير نقص، وَ الْمِيزَانَ يعنى وزن الميزان بِالْقِسْطِ اى بالعدل لا بخس و لا شطط، لا زيادة و لا نقصان. ميگويد: تمام پيماييد و راست سنجيد نه زياده و نه نقصان. آن گه گفت: لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا در كيل و وزن بر هر كسى آن نهييم كه طاقت دارد. اگر دهند را تكليف زيادت دادن كنيم، نفس وى طاقت ندارد، و بتنگ آيد، و همچنين ستاننده را اگر تكليف كنيم كه حق خود را كم كند طاقت ندارد. معنى ديگر گفته‌اند: لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ميگويد: چون هر دو بحد طاقت در كيل و وزن عدل

بجای آورند، اگر اندکی در آن فرو شود که طاقت بدریافت آن می‌نرسد، ایشان را بزه‌ای نیست، که بر هر کسی آن نهند که طاقت دارد.

وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ مِیْگَویَد: اگر شما را میان مردم حکم سازند، و میانجی کنند، بداد حکم کنید و براستی بی‌میل، اگر چه آن حکم خویشان شما را بود یا بر ایشان بود، و در گواهی دادن همچنین گواهی راست دهید، و سخن که گوئید بحق گوئید. وَ بَعْدُ اللّٰهُ اَوْفُوا مِیْگَویَد: حق شرع در اوامر و نواهی بگزارید، و در حدود آن تجاوز مکنید، و سوگندها که خورید، و نذرها که کنید، بوفاء آن باز آئید. ذَلِكُمْ وَ صَّاكُم بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ التذکر الاتعاظ و آن لا یغفل قلبک عن ذکر اللّٰه و نهیه.

وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِی حَمَزَه وَ كَسَایِی وَ اَنَّ هَذَا بَكْسَرِ الْفِ خَوانند.

باقی بفتح الف خوانند، و قراءت عامه قراء «و ان» بتشدید نون است مگر ابن عامر تنها، که وی بتخفیف نون خواند، و همچنین عامه قراء صِرَاطِی بسکون یا خوانند مگر ابن عامر که وی بفتح یا خواند، و ابن کثیر و ابن عامر «صِرَاطِی» بسین خوانند، و حمزه میان صاد و زاء باقی بصاد خالص. وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِی اَگر بفتح الف خوانی عطف است بر اَن لا تَشْرِكُوا، یا معنی آنست که: و لَأن هَذَا صِرَاطِی، و اَگر بکسر الف خوانی بر سبیل ابتداء است. اصل سخن «و هذا صِرَاطِی» است و «اَن» تاکید را درآوردند. وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً بِرِیدِ دِینی دِینِ الْحَنِیْفِیَّةِ اقْوَمِ الْاَدِیَانِ.

فَاتَّبِعُوْهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ الْعِیَ الْاَهْوَاءِ الْمُخْتَلَفَةَ.

عن عبد اللّٰه بن مسعود قال: خطّ لنا رسول اللّٰه (ص) خطا، ثمّ قال: «هذا سبیل اللّٰه»، ثمّ خطّ خطوطا عن یمنیه و شماله، و قال: «هذه سبیل، علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه»، و قرأ: اَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوْهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیْلِهِ. ذَلِكُمْ وَ صَّاكُم بِهٖ اِی امرکم به فی الْکِتَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ لَکی تَتَّقُوا السُّبُلَ.

این آیات را وجهی دیگر است در تأویل «لا» که در اَلَّا تُشْرِكُوا است، و این عارض که در میان این مناهی است از احسان با والدین، و آن آنست که وقف کنی بر تعالوا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ اینجا وقف است، پس ابتدا کنی «عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا بِهٖ شَيْئاً». معنی آنست که بر شما بادا که انباز نگیرید با خدای هیچ چیز (۱)، و بر شما بادا که با پدر و مادر نیکویی

کنید، و بر شما بادا که فرزند خویش نکشید، و گرد فواحش نگردید، و خون ناحق نریزید، و گرد مال یتیم به بیداد نگردید، و کیل و وزن و مکیال و میزان راست دارید، و گواهی راست دهید، و بنذور وفا کنید، و بر پی نامه الله روید. این از آیات محکمت است که در هیچ کتاب از کتب الله ناسخ آن نیامده، و هیچ چیز از آن منسوخ نگشته، و این احکام بر همه بنی آدم تا بقیامت روان شده، این معنی را گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ یعنی هذه الآيات، لأنها المحكمات التي لم تنسخ في ملة من الملل. ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا این ثم بر تعقیب تلاوت است، یعنی: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّكُمْ. ثم قال: تعالوا اتل ما آتینا موسی الكتاب تماماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ یعنی تماماً علی احسان الله الی موسی بالنبوة و غيرها من الكرامة. میگوید: موسی را کتاب دادیم تمام کردن نعمت خویش را بر وی، و افزودن احسان خویش با وی، یعنی که از اول با وی نیکیونها کردیم، که وی را پیغامبری دادیم، و به فرعون و قبطیان فرستادیم، و بعضاً و ید بیضاء و آیات و معجزات او را گرامی کردیم. اکنون آن نعمت و احسان تمام کردیم، که کتاب تورات بوی دادیم، کتابی که در آن بیان احکام دین است و تفصیل هر چیز.

معنی دیگر: تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ یعنی اتماماً لنعمتی بالتوراة علی المحسنين من بنی اسرائیل. تمام کردن نعمت خود را بر نیکوکاران بنی اسرائیل که ایشان را وعده داده بود آنجا که گفت جل جلاله: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِينَ. رب العزة جل جلاله آن وعده وفا کرد، و آن نعمت بر ایشان تمام کرد، و قیل: معناه تماماً علی احسانه، ای: احسان موسی بطاعته، یعنی لیكمل احسانه علی الذی يستحق به کمال ثوابه فی الآخرة، و قیل: تماماً لكرامته فی الجنة علی احسانه فی الدنيا.

وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هَدَىٰ آيَ التَّوْرَةِ هَدَىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةً مِنَ الْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يَوْمَئِذٍ يَعْنِي بِالْبَعْثِ الذِّي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ.

وَ هَذَا يَعْنِي الْقُرْآنَ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ الْبَرَكَةُ النَّمَاءِ وَ الزِّيَادَةِ، فَهِيَ بَرَكَةٌ لِمَنْ آمَنَ بِهِ وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ، وَ انْ مِنْ بَرَكَةِ هَذَا الْكِتَابِ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَنَا فِيهِ مِمَّا حَرَّمَهُ عَلَى الْيَهُودِ، وَ مَا أَحَلَّ لَنَا فِيهِ مِنَ الْغَنَائِمِ الَّتِي حَرَّمَهَا عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا، وَ مَا فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ فِي الْعَمَلِ وَ الْجِهَادِ وَ مَا عَلَى ذَلِكَ مِنْ زِيَادَةِ الثَّوَابِ. فَاتَّبِعُوهُ أَي: اقْتَدُوا بِهِ، وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

أَنْ تَقُولُوا مَعْنَى آنَسْتَ كَه: اتقوا ان تقولوا. میگوید: بتصدیق و استوار داشت رسول من و پذیرفتن پیغام من بپرهیزید از آنچه فردا گوئید: إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ اى: ما كنا الا غافلين عن تلاوة كتيبهم. این خطاب با اهل مکه است، و مراد اثبات حجت است بر ایشان بر انزال قرآن بر محمد (ص)، یعنی که تا فردا بقیامت نگویند این کفار عرب که: اگر از ما آن میخواستند که از پیشینیان، ما را کتاب دادندی همچون ایشان، که جهودان و ترسایان را تورات دادند، و ما از آن غافل بودیم، و آن زبان ندانستیم. یعنی که بقیامت این سخن نتوانند گفت، که ما ایشان را کتاب قرآن دادیم، و فرستادیم، و احکام آن روشن کردیم، و بأوامر و نواهی فرمودیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ اى: جواب کفار مکه است که گفته بودند: قاتل الله اليهود و النصرى! كيف كذبوا انبياءهم! لو جاءنا نذير و كتاب لكانا اهدى منهم. انكار نمودند، و طعن کردند بر جهودان و ترسایان که تکذیب انبیا و کتاب خدا کردند، و گفتند: اگر بما پیغامبری یا کتابی آمدی، ما بهتر قبول کردیمی، و راست راهتر بودیمی. رب العالمین ایشان را درین سخن دروغ زن کرد، گفت: فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ هدى من الضلالة، و رحمة من العذاب، و نجات من المهلكات. آمد بشما قرآن، و در آن کافر شدید، و دروغ شمردید.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ اى: بالقرآن، وَ صَدَفَ عَنْهَا اى: اعرض عنها، فلم يؤمن بها. پس بر سبیل تهدید و وعید گفت: سَنَجْزِي اى: فى الآخرة الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ.

هَلْ يَنْظُرُونَ اى: ما ينظر كفار مكة بالايان، إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ قَرَأَ حَمزة و الكسائى: الا أَنْ يَأْتِيَهُمُ بِالْبِأْسِ اى: الا ان يأتيتهم ملك الموت وحده بالموت، أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فى ظلل من الغمام. يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا اى: نفسا كافرة حين لم تؤمن من قبل أن تجيء هذه الآية. لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ يَقُولُ: لم تكن صدقت قبل طلوع الشمس من مغربها، او لم تكن كسبت فى ايمانها خيرا. يقول: لم تكن عملت هذه النفس قبل طلوع الشمس من مغربها، فانه لا يقبل منها بعد طلوعها، و من كان يقبل منه قبل طلوع الشمس، فانه يقبل منه بعد طلوعها.

قوله: أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا دليل على ان العمل مع الايمان مشروط.
روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ثلاث اذا خرجن لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، او كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا: طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة
الارض»، و قال (ص): «لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فاذا طلعت و رءاها
الناس آمنوا اجمعون، و ذلك حين لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا»، ثم قرأ الآية.
ستا: الدخان و الدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و أمر العامة يعنى القيامة
و خويصة احدكم يعنى موته.

و حذيفة بن اسيد الغفارى گفت: رسول خدا (ص) روزى بيرون آمد، و ما جمعى ياران بهم
نشسته بوديم، و مذاكره ميكرديم در كار قيامت و شدت و هول آن.
رسول خدا (ص) چون دانست كه ما حديث قيامت ميكنيم، گفت: رستاخيز پديد نيايد، و
قيامت برنخيزد تا نخست ده آيت به بينند. ده نشان از نشانه‌هاى قيامت دخان است و دجال
و دابه و طلوع الشمس من مغربها و نزول عيسى و يأجوج و مأجوج و سه خسف يكي
بمشرق يكي بمغرب يكي بجزيره عرب، دهم نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى
محشرهم، و يروى نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر، و يروى فى العاشرة
ريح تلقى الناس فى البحر.

قُلْ أَنْتَظِرُواْ يَعْنِي أَحَدُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بِكُمْ أَحَدَهَا، و قيل انها نسخت بآية السيف.
و در بيان آفتاب بر آمدن از مغرب خبرى جامع است بروايت عكرمه از ابن عباس از
رسول خدا (ص)، گفتا: آفتاب كه بمغرب فرو ميشود، آن ساعت او را باسماں هفتم
مى برند، تا بمستقر خویش رسد زير عرش مجيد. پس بوقت صبح دستورى خواهد كه از
كجا برآيم؟ فرمان آيد كه: هم از مطلع خویش برآى از جانب مشرق، و او را بتازگى هر
روز نور دهند و روشنایی. پس باسمانها و درجات بهشت گذاره كند و فروآيد، حياں
المشرق فى سرعة طيران الملائكة، تا باين آسماں دنيا رسد. آن ساعت وقت انفجار صبح
بود. گفتا: روزگار برين نسق همى رود تا بارادت حق قيامت نزديك گردد، و جهان همه
كفر و فساد و معاصى بگيرد. منكر آشكارا شود، و امر معروف بردارند، تا شبى در رسد
كه آفتاب بر عادت خویش دستورى بازگشتن خواهد، و قمر هم چنان در آفتاب رسد. هر

دو سجود کنند، و دستوری خواهند. دستوری شان ندهند، تا آن شب بسر آید، و ظلمت روز در آن پیوندد، و این حال اول متهجدان بدانند شب خیزان، که عادت قیام شب داشتند، و ایشان اندکی باشند در آن وقت، و در آن زمان ایشان بیرون آیند، و در آسمان نگرند، و تعجب همی کنند که این شب را صبح نیست، و ظلمت را پایان نیست، بسر ورد خویش باز میشوند، و باز بر آسمان می‌نگرند، و هیچ روشنایی صبح پیدا نه، تا زمانی درگذرد، و ستارگان اول شب باز پدید آیند بمکان خویش، چنان که هر شب می‌دیدند. بدانند که روزی در ظلمت گذشت و آفتاب نیامد، همه شب زاری کنند، و در اوراد خویش بیفزایند، تا آن شب نیز درگذرد، و روز هم چنان در تاریکی بآن پیوسته، تا سوم شب بگذرد، و عالمیان همه بدانند، و غریو و زاری در جهان افتد، و از هول قیامت بیم در دلها، و لرزه بر اندامها افتد، و مؤمنان آن روزگار و متعبدان در هر شهری بمسجدها جمع شوند، و تضرع کنند. چون سه شب گذشت، رب العزة جل جلاله و عز کبریاؤه جبرئیل را بفرستد، تا شمس و قمر هر دو بهم از جانب مغرب برآیند، نور از ایشان واستده، که ایشان را هیچ روشنایی نه، بر آن مثال که هر بار ایشان را کسوف افتادی سیاه بر آیند همچون دو شتر قرین یکدیگر، منازع یکدیگر، تا کدام یکی در پیش افتد. اینست که رب العزة گفت: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

قال: فتذهل الامهات عن اولادها و الاحبة عن ثمرات قلوبها، و يجأرون الى الله بالبكاء و الصراخ. فأما الصالحون و الأبرار ينفعهم بكاؤهم يومئذ، و يكتب لهم ذلك عبادة، و أما الفاسقون و الفجار فلا ينفعهم بكاؤهم يومئذ، و يكتب ذلك عليهم حسرة.

پس چون شمس و قمر بر آن صفت بسرّه آسمان رسند، جبرئیل آید بفرمان حق جل جلاله، و ایشان را باز گرداند سوی مغرب، و در مغرب دری است که آن را باب التوبة گویند. عمر خطاب گفت: بأبی انت و أمی یا رسول الله! و ما باب التوبة؟

فقال: «یا عمر! خلق الله بابا للتوبة، خلف المغرب، له مصراعان من ذهب مشکلان بالدر و الجواهر، ما بین المصراع الى المصراع الآخر اربعین سنة للراکب المسرع، فذلک الباب مفتوح منذ خلق الله خلقه الى صبيحة تلك الليلة عند طلوع الشمس و القمر من مغاربهما، و لم يتب عبد من عباد الله توبة نصوحا منذ خلق الله آدم الى ذلك اليوم الا ولجت تلك

التوبة في ذلك الباب، ثم ترفع الى الله».

پس چون باز گردند آفتاب و ماه از میان آسمان بسوی مغرب، نه بمغرب خویش فرو شوند، چنان که هر بار میشدند، بلکه بآن در توبت فرو شوند، و پس از آن در فراز کنند، و استوار ببندند، که نیز نگشایند، پس از آن توبت هیچ کس نپذیرند، و اسلام هیچ کس بکار نیاید مگر کسی که پیش از آن مسلمان بوده و محسن، فذلک قوله: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. فقال ابي بن كعب بأبي انت و امی یا رسول الله! فكيف بالشمس و القمر يومئذ؟ و بعد ذلك؟ و كيف بالناس و الدنيا؟

فقال: «يا ابي! ان الشمس و القمر يكسبان بعد ذلك الضوء و النور، ثم يطلعان على الناس و يغربان، كما كانا قبل ذلك يطلعان و يغربان، و اما الناس فأنهم رأوا ما رأوا من فظاعة تلك الاية و عظمها، فيلحون على الدنيا حتى يجروا فيها الانهار، و يغرسوا فيها الاشجار، و بينوا البنيان، و أما الدنيا فلو نتج لرجل منهم لم يركبه حتى تقوم الساعة من لدن طلوع الشمس من مغربها الى أن ينفخ في الصور».

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ بِالْفِرقَاءِ حَمَزة و كسايی است. می گوید: ایشان که از دین خویش جدا شدند، و بی دین ماندند. باقی فرقوا خوانند بتشديد، یعنی جعلوا دین الله و هو واحد دین ابراهيم ادیاناً مختلفة، فتهود قوم، و تنصر قوم، و تمجس قوم. و گفته اند: فرقوا دینهم آنست که دین خویش پاره پاره کردند، در بعضی تسلیم و در بعضی تکلف، در بعضی اتباع و در بعضی مخالفت، در بعضی استسلام، و در بعضی تحریف، و آنچه رب العزة گفت: جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ هم برین تأویل است، یعنی: آن را اجزا کردند. جزئی پذیرفتند، و جزئی نپذیرفتند، چنان که قومی گفتند: «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»، و آن جهودان اند در آن آیت، تا ایشان را گفتند: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟! و این «جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» مشرکان مکه اند، و فرقوا دینهم اهل بدعت اند تا روز رستاخیز. و آنجا گفت: «لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» نهی است از آنچه مبتدعان کردند از تفريق دین خویش. و كانوا شيعاً ای فرقا و احزابا.

روی طاوس عن ابي هريرة، قال: قال رسول الله (ص) في هذه الاية: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ

وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ و ليسوا منك، هم اهل البدع و اهل الشبهات و اهل الضلالة من هذه الامة.

و روى ابو امامة عن النبي (ص)، قال: «هم الخوارج»، قيل: و اهل البدع فى هذه الامة كلهم خوارج.

روى زاذان ابو عمر، قال: قال لى على: يا با عمر! أ تدرى على كم افترت اليهود؟ قلت: اللّٰه و رسوله اعلم. قال: «افترت على احدى و سبعين فرقة، كلها فى الهاوية الا واحدة هى الناجية. أ تدرى علم كم تفرق هذه الامة؟» قلت: اللّٰه و رسوله اعلم. قال: «تفرق على ثلاث و سبعين فرقة، كلها فى الهاوية الا واحدة هى الناجية».

ثم قال على: «أ تدرى على كم تفترق على؟» قلت: و انه لتفترق فيك يا امير المؤمنين؟ قال: «نعم، تفترق فى اثنتى عشرة فرقة، كلها فى الهاوية الا واحدة هى الناجية و انت منهم يا با عمر».

و قال النبي (ص): «ليأتين على امتى كما اتى على بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل، حتى ان كان منهم من اتى امة علانية، لكان فى امتى من يصنع ذلك، و ان بنى اسرائيل تفرقت على اثنين و سبعين ملة، و تفترق امتى على ثلاث و سبعين ملة، كلهم فى النار الا ملة واحدة». قالوا: من هم يا رسول اللّٰه؟ قال: «ما انا عليه و اصحابى».

درين خبر اختلاف روايات است و اختلاف الفاظ، و شرح آن بر سبيل اختصار در سورة آل عمران رفت.

لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اى ليس اليك شىء من امرهم. إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ يعنى لم تؤمر يا محمداً! بقتالهم، فلما امر بقتالهم نسخ هذا، و قيل: ليس عليك من جنائيتهم ضرر، انما امرهم الى اللّٰه اى يتولى جزاءهم. ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ اى يعاقبهم و يجازيهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَقُلْ تَعَالَوْا اِلَى جليل و جبار، خدای بزرگوار، وفادار نیکوکار، خداوند دادگر، گشاینده هر در، آغاز کننده هر سر، از لطیفی و مهربانی که که هست بر بندگان، و بنده نوازی و کار سازی و خداوندی خود را که فرا مینماید بایشان، درین آیت رهبران را بتوحید راه می نماید، و بر اخلاق پسندیده میخواند، و از فواحش و کبائر باز می زند، و

آنچه زهر دین ایشان است فرا می‌نماید، و از آن پرهیز میفرماید، همچون طبیب مهربان که بسر بیمار شود، و علت شناسد، و دارو داند، گوید: این خور که ترا سازنده است، آن مخور که ترا هلاک کننده است. هر چه سازگار بود بدان وصیت کند. هر چه زیان کار بود، از آن پرهیز فرماید. رب العزة بسعت رحمت خویش با بنده همین میکند. از شرک پرهیز می‌فرماید، که شرک زهر دین است، آن زهری که تریاق مغفرت آن را سود ندارد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ.**

شرک دو قسم است: شرک جلی، و شرک خفی. شرک جلی عبادت اصنام است، و شرک خفی ملاحظه خلق بچشم اعظام. آن یکی از بهشت و درجات محروم گرداند، و این یکی از روح مناجات. پس آنکه محرمان و فواحش لختی برشمرد، و از آن حذر نمود، و باخلاق پسندیده بر طاعت الله فرمود، گفت: عقوق پدر و مادر بگذارید، و توقیر ایشان بر دست گیرید، و فرزندان را از درویشی مکشید، و روزی گمار را در ضمان استوار دارید، و در نهان و آشکارا گرد خیانت مگردید، و آب روی خویش بمیرید، و از خوردن مال یتیم پرهیز کنید، و بچشم تکریم و شفقت بدو نگرید، و در معاملات خلق بر انصاف روید، و از مظالم و تبعات دور باشید، و پیمانه و ترازو راست دارید، تا برستاخیز در مقام ترازو نجات یابید. اینست وصیت خداوند ببندگان. نبوشید و بکار دارید تا برهید.

اگر کسی گوید: احسان با پدر و مادر در قرآن ثانی توحید ساختن چه حکمت است؟ جواب آنست که آدمی در وجود آمد اول باختراع و ایجاد حق، و آنچه وی را در بایست بود از خلق و خلق و روزی و غیر آن وی را بیافرید، و آن گه بثنائی الحال بتربیت پدر و مادر. پس وجود کمال وی را دو سبب است: سبب اول اختراع حق سبحانه و تعالی، و سبب دوم تربیت پدر و مادر. پس چون الله وی را بیافرید، بر خود رحمت نبشت «۲» از بهر وی، و بر مقابل آن شکر و نعمت توحید بر وی واجب کرد. این برحمت خویش کرد. همچنین چون مادر و پدر سبب وجود وی بودند، از راه تربیت و رحمت که الله در دل ایشان نهاد، شکر آن نعمت تربیت بر ایشان واجب کرد باحسان با ایشان.

ازینجا مناسبتی ظاهر گشت میان رحم و رحمت، مناسبتی معنوی بعد از مناسبت لفظی، از اینجاست که شکر والدین و احسان با ایشان در نظر شرع عظیم است و بزرگ و ثانی

توحید، تا رب العزة جل جلاله که میگوید: أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ، أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا تنبیهی باشد خلق را که ایشان وجود فرزند را سبب آخراند، چنان که اللَّهُ جل جلاله سبب اول است. وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا سخن چون بعدل رود در عاجل و آجل آن را تبعه‌ای نبود، و لیس ذلک الا ذکر اللّٰه عز و جل. بو سلیمان گفت: «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا»

یعنی اذا تکلمتم فتکلموا بذكره. سخن که گوئید سخن خدا گوئید، و کتاب او خوانید، و حدیث او کنید. پیر بو علی سیاه قدس اللّٰه روحه هر گه که درویشی سوخته‌ای بر وی در شدی، چراغ وی فرا چراغ وی داشتی، و از درد دل بنالیدی، گفتی: مردی ام فارغ. شعلی ندارم. کاری ندانم. سروسامان خود گم کرده‌ام. در غرقاب حیرت دستی می‌زنم. دستگیری می‌طلبم. دمسازی میجویم، تا با من حدیث دوست کند، من با وی حدیث دوست کنم، کز حدیث دوست بوی دوست آید:

این دیده من همه جمالت خواهد طبع دل من بوی وصالت خواهد
بخشای بر آن کسی که اندر شب و روز در خواب بارزو خیالت خواهد.

وَ يَعْهِدُ اللَّهُ أَوفُوا

قال الجوزجانی: العهود كثيرة، و أحق العهود بالوفاء الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، تأمر نفسک بالمعروف، فان قبلت منک، و الا رضتها بالجوع و السهر و كثرة الذكر و مجالسة الصالحین لترغب فی المعروف. ثم تأمر غیرک، و تنهی نفسک عن المنکر، فان قبلت و أأفأديها بالسیاحة و التقطع و العزلة و قلة الكلام و ملازمة الصبر لتنتهی، فاذا انتهت فانه الناس عن المنکر.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَاماً لِآيَةِ آيِ مُحَمَّد! پس از آنکه راه شرع نمودی، و آداب و احکام شرع در آموختی، و محلات و محرّمات روشن کردی، و بامر معروف و نهی منکر فرمودی، بشارت ده ایشان را که این نعمت بر ایشان تمام کنم.

امروز بروح مناجات و حلاوت طاعات، و فردا بنعیم باقی و فضائل درجات. سنت ما چنین است. ما پیغامبران و مؤمنان موسی و بنی اسرائیل را گفتیم: تَمَاماً عَلَيَّ الَّذِي أَحْسَنَ. مصطفی محمد عربی و امت وی را گفتیم: «أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»، و تمام نعمت آنست که

چراغ هدایت از روزن رسالت بتأیید الهیت در دل شما افروختیم، تا بصراط مستقیم راه بردید، و در سنت و جماعت راست رفتید، تا از خوض معترضان و جدال مضطربان و تاویل جهمیان و ساخته مبتدعان آزاد گشتید. اینست که رب العالمین گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ. بر این صراط مستقیم محکم باشید، و بر پی آن روید، و منهج صواب آن دانید، و سبب نجات آن شناسید، تا بنعیم باقی و سعادت جاودان رسید، نه بینی که در آخر ورد گفت رب العزة: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ. ایشان که صراط مستقیم را پی بر نبودند، و در سنت و جماعت راست نرفتند، و راههای حیرت و ضلالت برگرفتند، نه ایشان امت تواند از روی اتباع، نه تو شفیع ایشان. نه ایشان را نور بصیرت، نه چراغ معرفت، نه سخن بر بیئت، نه اتباع کتاب و سنت. مصطفی (ص) ایشان را میگوید: «یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون، یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم و لا آباؤکم، فایاکم و ایاهم، لا یضلونکم و لا یفتنونکم!»

۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هَرَّكَهُ نِيكِي آرد فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا او را است فردا ده چندان وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وَ هَرَّكَهُ بَدِي آرد فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا پاداش ندهند او را مگر هم چندان وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ (۱۶۰) و بر هر دو از ما ستم نیاید.

قُلْ گوی یا محمد! اِنْبِي هَدَانِي رَبِّي من آنم که راه نمود مرا خداوند من اِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست. دِينًا قِيمًا دینی پاینده راست مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم حَنِيفًا آن موحد مخلص پاک وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) و ابراهیم از انباز گیرندگان نبود با خدای.

قُلْ اِنَّ صَلَاتِي گوی نماز من وَ نُسُكِي وَ سَجُودِ من وَ قُرْبَانِ من وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي وَ زَنْدگانی من وَ مَرگِي من لِلَّهِ خدای را است رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) خداوند جهانیان. لَا شَرِيكَ لَهُ با وی انباز نیست وَ بِذَلِكَ اُمِرْتُ وَ بَدِينُ فَرَمُودند مرا وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) و من اول مسلمانم که گردن نهاد وی را.

قُلْ اَغْيِرَ اللَّهُ اُبْعِي رَبًّا گوی جز از الله خداوندی جویم؟ وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ او خداوند همه چیزی است وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَ هیچ کس چیزی نکند مگر بر خویشتن وَ لَا تَرْتُرُ وَ اَزْرَةً وَ بر ندارد هیچ بردارنده ای وَ زَرَّ اُخْرَى کرد بد تنی دیگر ثُمَّ اِلَى رَبِّكُمْ

مَرْجِعُكُمْ أَنْ گه با خدای است بازگشت شما فَيَبُئُّكُمْ تا خبر کند شما را بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) بآنچه در آن بودید از اختلاف، و جذاذ که میگفتید. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ او آنست که شما را کرد خلیفتان زمین وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ و برداشت شما را زیر یکدیگر بپایها افزونی لِيَبْلُوكُمْ آن را تا ببازماید شما را فِی مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داد، سپاس دار یابد یا ناسپاس إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ که خداوند تو ناسپاسان را زود گیر است وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵) و سپاس داران را آمرزگار و بخشاینده.

التوبة الثانية

قوله تعالى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا قراءت یعقوب عشر بتونین است، امثالها برفع، و معناه: فله حسنات عشر امثالها، ای امثال الحسنة التي عملها. باقی باضافت خوانند، و معناه: فله عشر حسنات امثالها. قومی گفتند: حسنة درین آیت توحید است، و سیئة شرک، میگوید جل جلاله: هر که فردا در قیامت توحید آرد، که در دنیا موحد بوده، و خدای را بیگانگی شناخته، و شرک نیاورده، عمل وی مضاعف کنند، یکی را ده نویسند، و بده جزا دهند، و هر که شرک آرد که در دنیا مشرک بوده، جزاء خود ببند مثل فعل خود، بسزای خود، و آن جزاء آتش دوزخ است، و عقوبت جاودان، یعنی که این عقوبت مثل آن عمل است، که آن عمل اعظم الذنوب است، و این آتش اعظم العقوبات، و ذلك قوله تعالى: جَزَاءٌ وَفَاقًا ای وافق الجزاء العمل.

قومی گفتند: آیت عام است در حسنات و سیئات، یعنی: من عمل من المؤمنین حسنة کتبت له عشر حسنات، و من جاء بالسيئة ای الخطیئة فلا یجزی الا جزاء مثلها، لا یكون اکثر منها. میگوید: نیکوکار را نیکی مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم، و بدکردار را یکی یکی نویسیم، و در آن نینفزانیم: آن گه گفت: وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ای: و لا یظلمون قتیلا. الفریقین جمیعا. نه از نیکوکار نیکی کاهیم و نه مزد او، و نه بر بد کردار جرم افزائیم ناکرده. و رسول خدا (ص) باین معنی اشارت کرده در آن خبر که گفت: «من صام رمضان و أتبعه بست من شوال، فقد صام السنة كلها، فأحسنوا ان شئتم»، و عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): «يقول الله عز و جل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا و ازید، و من جاء

بالسيئة فجزاء سيئة مثلها او اعفو، و من تقرب منى شبرا تقربت منه ذراعا، و من تقرب منى ذراعا، تقربت منه باعا، و من أتانى يمشى اتيته هرولة، و من لقينى بقراب الارض خطيئة لا يشرك بى شيئا، لقيته بمثلها مغفرة».

قال ابن عمر: الاية فى غير الصدقات من الحسنات، فأما الصدقات تضاعف سبع مائة ضعف، و قال قتاده: ذكر لنا ان نبي الله (ص) قال: «الاعمال ستة، فموجبة و موجبة، و مضاعفة و مضاعفة، و مثل بمثل، فأما الموجبتان فمن لقى الله لا يشرك به شيئا دخل الجنة، و من لقى الله يشرك به دخل النار، و اما المضاعفتان فنفقة الرجل على اهله عشر امثالها، و نفقة الرجل فى سبيل الله سبع مائة ضعف، و اما مثل بمثل، فان العبد اذا هم بحسنة لم يعملها كتبت واحدة، و اذا هم بسيئة ثم عملها كتب سيئة».

و قال سفيان الثوري: لما نزلت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتِثَالِهَا، قال النبی (ص) زدنى، فنزلت: مَثَلُ الَّذِي يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةِ الْاَيَةِ. قال: «يا رب زد امتى»، فنزلت: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ؟

الاية. قال: يا رب زد امتى، فنزلت: إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، و قيل: من جاء بالايمان فقد جاء بعشر حسنات، و هى المذكورة فى قوله تعالى: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْاَيَةِ، و گفته اند: معنى تضعيف آنست كه اعمال بنده امروز در سراى عمل يكى يكى نويسند، اما فردا در سراى جزا رب العزة گويد: بنده من! كم تتمنى على طاعتك من الثواب؟ چند خواهى كه ترا دهم از ثواب عمل خویش؟ چندان كه بنده خواهد رب العزة بفضل خود ده چندان كه بنده خواهد دهد بسزای خود، و الله بسزای خود بفضل خود دهد. يكى را ده چندان كه بنده خواهد دهد، چنان كه گفت: فَلَهُ عَشْرُ امْتِثَالِهَا.

ديگرى را اضعاف مضاعفه دهد، چنان كه گفت: فَيُضَاعِفُهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً، و حكمت در آنكه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ كُتِبَتْ، و نگفت «من عمل بالحسنة» آنست كه: اين لفظ شامل است بر اقوال و افعال و اسرار، و لفظ عمل جز بر اعمال نيافتد، و حسنات بنده هم قول زبان است، و هم عمل ارکان، و هم نيّت دل، و همه در تحت جاء بِالْحَسَنَةِ شود، و نيز نه هر كه عمل كرد مقبول آمد و شايسته، و بقيامت رسیده، و ثواب آن يافته. پس كار آن دارد كه بقيامت برد شايسته و پذيرفته و بوى نجات يافته.

مردی فرا شیخ الاسلام گفت: خدای از تو عبادت بپذیرد (۱). شیخ الاسلام گفت: مگوی چنین، که او اگر خواهد بپذیرد، و آن گه بخصمان دهد. چنین گوی: خدای تو را بپذیرد (۱) تا از رستگان باشیم. و گفته اند که این تضعیف حسنات خاصیت امت محمد است، که ایشان دین که پذیرفتند برضا پذیرفتند نه بکراهیت، و امتهای پیشینه دین بکراهیت پذیرفتند. نه بینی قوم موسی که تا کوه بر سر ایشان بنداشتند، دین حق و کتاب خدا قبول نکردند، و ذلك فی قوله تعالی: *وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ الْآيَةَ، وَنظير الآية قوله مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا*. قيل: فيه تقديم و تأخير، یعنی: فله منها خير، و قيل: یعنی بذلك الاضعاف، و هی خیر له، اذ لا مطمع للخصوم فی الاضعاف، و انما طمعهم فی عمل العبد، و لان الطاعة علی استحقاق العبد، و الاضعاف علی استحقاق الرب، و قيل: «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» یعنی رضوان الله، يقول الله تعالی: *وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ*.

قوله: *قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* یعنی: دین الاسلام. آن گه تفسیر کرد، گفت: دیناً قِیماً یعنی مستقیماً علی نهایت الاستقامة. ابن کثیر و ابو عمرو و نافع قیماً بتشدید خوانند. باقی قیماً بتخفیف. قییم مصدر است همچون کبر و صغر، یعنی دیناً ذا قییم ای ذا استقامة تامة. قییم بوزن فیعل بناء مبالغت است در وصف استقامت، یعنی بنهایت استقامت است این دین، و بر کمال راستی. حکم آن ثابت، شرح آن لازم.

نسخ در شرایع آن روانه، و باطل را بدان راه نه، و اصل آن سه چیز است: کتاب و سنت و اجماع، کتاب خدا و سنت مصطفی و اجماع مسلمانان. کتاب و سنت آنند که رب العزة در یک آیت جمع کرد: *وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، و اجماع آنست که گفت جل جلاله: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ*. این سبیل مؤمنان اجماع است. هر که خرق اجماع کند، کتاب و سنت را رد کرد، و هر که کتاب و سنت را رد کرد، از دین اسلام بیرون شد.

۱ الف: بپذیرا.

دیناً قِیماً زجاج گفت: دیناً نصب علی المفعول به، یعنی عرفنی دیناً، و قيل معناه: اتبعوا دیناً قیماً و الزموه. و قیماً نصب علی الوصف. *مِلَّةً نَصَبَ عَلَى الْبَدَلِ، حَنِيفاً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ،* یعنی فی حال حنیفیته و استقامته. و دین اسلام را بملت ابراهیم وصف کردن از آن

است تا خلق در آن رغبت بیش کنند، که همه اهل دینها در عرب و عجم ابراهیم را بزرگ دارند، و دینی که بوی منسوب باشد در آن رغبت نمایند.

روی ان النبی (ص) کان اذا اصبح یقول: «اصبحنا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص و ملة ابینا ابراهیم حنیفا و ما کان مشرکین».

قُلْ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي اِی عِبَادَتِي. زجاج گفت: معنی «نسک» اخلاص است در عبادت، یقال: فلان ناسک ای عابد لله عز و جل، غیر مشرک به. از نسیکه گرفته‌اند، و هی النقرة المذابة المصفاة من کل خلط، و گفته‌اند: نسیکه قربان است، و نسک ذبایح است در حج و عمره. وَ مَحْيَاىَ قِراءت عامه قراء بفتح یاء است، مگر نافع که بسکون یاء خواند. یقول: هو یحیی و هو یمیتنی، و انا اتوجه بصلاتی و سائر المناسک الی الله عز و جل، لا الی غیره. قال یمان: محیای بالعمل الصالح، و مماتی اذا متّ علی الایمان لله رَبُّ الْعَالَمِينَ رَبُّ الْجِنِّ وَ الْانْسِ، وَ الْعَالَمِ كُلِّهَا.

لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذَٰلِكَ اُمِرْتُ میگوید: زندگانی من در عبادت و طاعت، و مرگی من بر ایمان و شهادت، بتوفیق و هدایت خدا است. مرا بدان راه نمود، و مرا بدان فرمود. وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ وَ من اول مسلمانم از این امت و درین زمان، و قیل: و انا اول من استحق هذا الاسم.

قُلْ اَ غَیْرَ اللَّهِ اَیْتِ جَوَابِ اسْتِ مَشْرُکَانَ قَرِیشَ رَا کَ مِیَانِ خَویشِ وَ مِیَانِ وَی نِصْفِ مِیَسَاخْتَنَدِ دَرِ دِینِ، وَ مِمَالَاتِ مِیخَواستَنَدِ، کَ اَو بایشان گراید بچیزی، تا ایشان با او گرایند بچیزی، چنان که گفت: وَ دَوًّا لَوْ تُدْهِنُ فِیْدُهُنُونَ. میگوید: ای محمد: ایشان را جواب ده: اَ غَیْرَ اللَّهِ اَبْغِی رَبًّا اِی اتخذ ربا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَ فِی الْاَرْضِ. جز از الله خدایی جویم، و دیگری را بمعبودی پسندم، و بخدایی گیرم؟! وَ اللَّهُ اسْتِ کَ خَداوند اسْتِ هَرِ چِیزِ رَا کَ اَن رَا خَداوند خوانند، خدای همه خدایان است، و آفریدگار همگان است، و کردگار جهان و جهانیان است.

وَ لَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاَّ عَلَیْهَا لَا تَجْنِ نَفْسِ ذَنْبَا اَلَّا اَخَذَتْ بِهِ. وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی اِیْنِ جَوَابِ وَ لَیْدِ مَغِیرَه اسْتِ، کَ گفته بود: اَتَّبِعُوا سَبِیْلَی اَحْمَلِ اَوْزَارَکُمْ. او را جواب دادند که: لا یحمل احد جنایة غیره، حتی لا یؤاخذ به الجانی.

ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ أَيْنَ وَعِيدُ اسْت، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ يَعْنِي فِي الدِّينِ تَخْتَلِفُونَ
گفته‌اند: این اختلاف ایشان اختلاف است در کار محمد و در قرآن.

قومی گفتند: ساحر است. قومی گفتند: شاعر. قومی گفتند: مجنون، و در قرآن همچنین
طایفه‌ای گفتند: أساطيرُ الأوَّلِينَ. قومی گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَهًا سِحْرٌ يُؤْتِرُ. إِنَّ هَذَا إِلَهًا قَوْلُ
الْبَشَرِ».

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ يَا مُحَمَّد! خَلَائِفَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ فِي الْأَرْضِ بِأَنَّ أَهْلَكِهِمْ وَأَوْرَثَكُمْ
الْأَرْضَ بَعْدَهُمْ. هَمَانَسْتَ كَمَا أَنَا جَاءْتُكَ: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ، وَقِيلَ: خَلَائِفَ
الْأَرْضِ أَي سَكَانِ الْأَرْضِ بَدَلَ الْجَنِّ، وَقِيلَ: يَخْلَفُ أَهْلُ كُلِّ عَصْرٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ. خَلِيفَهُ أَمَدُهُ
بُودَ از پس پیشینه‌ای، و خلائف جمع است کصحيفة و صحائف، و سفينة و سفائن، و
وصيفة و وصائف.

سه کس آند که خلافت را نامزدند در قرآن: یکی آدم، دیگر داود، سدیگر ابو بکر صدیق.
آدم را گفت: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. داود را گفت: إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ.
ابو بکر را گفت: لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ. آدم خلیفه بود ابلیس درو طعن کرد، و حسد برد.
خلافت با آدم بماند و ابلیس بلعنت باز گشت: «وَأَنَّ عَلَيَّكَ لَعْنَتِي». داود خلیفه بود.
جهودان درو طعن کردند. خلافت وی را بماند، و جهودان ملعون شدند. لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْآيَةُ بُو بکر خلیفه بود، راضیان برو طعن کردند، خلافت او را بماند، و
راضی بلعنت بماند درین جهان و در آن جهان، چنان که گفت: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
وَرَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ مِیگوید: شما را برداشت زبر یکدیگر بدرجه‌ها، یکی را
بدانش، یکی را بنسبت، یکی را بمال، یکی را بشرف، یکی را بصورت، یکی را بصوت،
یکی را بقوت. لِيُبْلُوَكُمْ أَي: لِيَبْتَلِيَكُمْ فِيمَا اعْطَاكُمْ، لِيَخْبِرَكُمْ فِيمَا رَزَقَكُمْ، تَا شَمَا رَا بِيَا مَیاد
بآن نعمت و روزی که شما را داد، تَا شَكُورَ یَا بَد شَمَا رَا یَا كُفُورَ، مطیع یا عاصی. آن گه
گفت: اگر عاصی شوید سریع العقاب و اگر مطیع شوید غفور رحیم. سَرِيعُ الْعِقَابِ گفت،
و این عقوبت بقیامت خواهد بود، یعنی که قیامت نزدیک است، و رستاخیز بزودی خواهد
بود، و لهذا قال تعالی: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا، و قال: مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ
أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

النویة الثالثة

قوله تعالى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَضْلاً، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا عدلاً. ای خداوندی که اگر فضل کنی فضل ترا حد نیست، و عدل کنی بر عدل تو رد نیست. اگر فضل کنی تو از دیگران چه داد و چه بیداد! و عدل کنی تو، فضل دیگران چون باد. از فضل کنی بفضیل سزایی، و عدل کنی سزد که نیفزایی. از فضل اوست که حسنات بنده یکی ده شود، و از فضل او سیئات بحسنات بدل شود. يقول الله تعالى: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

روی ابو ذر قال: قلت: یا رسول الله علمنی عملاً یقربنی من الجنة، و یباعدنی من النار. قال: «اذا عملت سیئة فأتبعها حسنة». قال: قلت: من الحسنات لا اله الا الله؟ قال: «هی احسن الحسنات».

حسنات عابدان دیگر است، و حسنات عارفان دیگر. عابدان در مقام خدمت اند، و عارفان بر بساط شهود در مقام قربت و انس مشاهدت اند. حسنات هر کس بر اندازه روش او. حسنات زاهدان همتی است مه از دنیا، حسنات مریدان مرادی است مه از عقبی. حسنات صدیقان اشتیاقیست و دیدار مولی. زاهدان را خدمت است بر سنت، مریدان را معرفت است در مشاهدت، صدیقان را ثنا است در حقیقت. اینست نهایت روش سالکان، و غایت رتبت صدیقان، و آغاز جذبہ حق. مصطفی (ص) برین مقام بود که زبان ثنا بگشاد، بنعت دهشت گفت: «لا احصى ثناء علیک، انت کما اثنت علی نفسک».

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صراط مستقیم را بدایتی و نهایتی است. بدایت سنت و جماعت است، و نهایت انس یافت و دوام مشاهدت. سنت و جماعت آنست که آیات و اخبار صفات نادریافته بجان و دل قبول کنی، و بتصدیق و تسلیم پیش آیی، و بر اسم و ظاهر بایستی، و بخیال گرد آن نگردي، و از تکلف و تأویل و تفکر در آن پرهیزی. بشرط رمت بی زیادت و بی نقصان، بی قیاس و بی تشبیه و بی کتمان، و رسانیدن آن چنان که رسید هم چنان.

پیر طریقت گفته: هر که از در تصدیق و تسلیم درآید، وی را از سه شربت یکی دهند: یا شربتی دهند از معرفت، تا دل وی بحق زنده گردد، یا زهری دهند که نفس اماره در زیر

قهر او کشته گردد، یا شرابی دهند که جان از وجود او مست و سرگشته شود. ازینجا یافت حقیقت و انس صحبت آغاز کند. لذت خدمت و حلاوت طاعت بیابد. سرور معرفت درپیوندد. بروح مناجات رسد. پس در شغلی افتد که از آن عبارت نتوان تا آن گاه که همه زندگانی شود در آن:

یا حیاة الروح مالی لیس لی علم بحالی
 تلک روحی منک ملأی و سوادى عنک خالی

خالی نه‌ای از من و نبینم رویت جانی تو که با منی و دیدار نه‌ای!

قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ مِنْ عِلْمِ أَنَّهُ بِاللَّهِ، عِلْمِ أَنَّهُ لِلَّهِ، فَاذَا عِلْمُ نَفْسِهِ لِلَّهِ، لَمْ يَبْقَ فِيهِ نَصِيبٌ لِغَيْرِ اللَّهِ، فَهُوَ مُسْتَسْلِمٌ لِحُكْمِ اللَّهِ، غَيْرُ مُعْتَرِضٍ عَلَيَّ تَقْدِيرِ اللَّهِ، وَ لَا مُعَارِضٍ لِأَخْيَارِ اللَّهِ، وَ لَا مُعْرَضٍ عَنِ اعْتِنَاقِ أَمْرِ اللَّهِ. این آیت از مصطفی (ص) اشارت است فرا مقام مواصلت، و مواصلت بحق پیوستن است، و از خود باز رستن، و نشان این کار دلی است زنده بفکر، و زبانی گشاده بذکر، با خلق عاریت، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده، و بحق آرمیده.

بیر طریقت گفت: الهی! تا رهی را خواندی، رهی در میان ملأ تنهاست، تا گفתי که بیا، هفت اندام رهی شنواست. از آدمی چه آید! قدر آدمی پیداست! کیسه تهی و باد پیماست. این کار پیش از آدم و حواست، و عطا پیش از خوف و رجاست، اما آدمی بسبب دیدن مبتلا است. بنام کسی است که از سبب دیدن رهاست، و با خود بجفاست. گر آسیای احوال گردان است، چه بود، قطب مشیت بجاست:

ای دوست بجملگی ترا گشتم من حقا که درین سخن نه زرق است و نه فن
 گر تو زخودی خود برون جستی پاک شاید صنما بجای تو هستم من

قُلْ أَعْبُدِ اللَّهَ أَبْغِي رَبًّا أَسْوَاحَ أَطْلَبُ حَافِظًا وَ رَاعِيًا وَ وَكِيلاً! وَ هُوَ الَّذِي كَفَانِي الْمَهْمَ، وَ الْهَمْنِي الرَّشْدَ؟! چون سزد که دیگری را پرستم، و خدای همگان اوست! از کجا شاید که دیگری را خوانم و کافی مهمات اوست! چرا بکسی طمع دارم، و بخشاینده فراخ بخش اوست! شب معراج با سید گفت صلوات الله علیه: یا محمد سمیت نفسی معزا و مذلا، و هم یطلبون العز من سوی! و یطلبون الحاجة من غیری! یا سید!

بأكلون رزقی، و یشکرون غیری! یا محمد! لم اکلهم عمل الغد، و هم یطلبون منی رزق غدا! وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ اِین آیت امت محمد را هم تهنیت است، و هم مدحت، و هم بشارت. تهنیت بسزا، و مدحت نیکو، و بشارت تمام. خبر میدهد کردگار قدیم، و رهی دار کریم، جل جلاله، که شما که رهبران امت محمداید وارثان زمین شمااید، خلیفتان خلق و بهینه ذریت آدم، امت پیغامبری مهینه خلق عالم.

ای شما که خلائق اید! بکتم عدم باز شوید، و بروز نامه خود فرو نگرید، تا رقم عزل ببینید، که ما در ازل منشور کاینات بنام امت محمد نوشتیم.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندگان که خورشید فلک ارادت ایشانند، مقبول شواهد الهیت ایشانند، مستقر عهد دولت اسلام ایشانند. لختی صدر اول بودند صحابه مصطفی، سرهنگان درگاه خدا، انصار نبوت و رسالت، و اشراف دولت اسلام، و ملوک مقعد صدق. جوگی باخر رسیدند، و در عالم روش سابقان پیوستند. جلال احدیت بصائر ایشان را سرمه عنایت کشید، تا بجمال نبوت و رسالت سید انبیا بینا گشتند، و بر اتباع سنت مبارک وی کمر بستند، و بدوستی وی راست رفتند، لا جرم از حضرت نبوت این تحفه یافتند که: «واشوقاه الی لقاء اخوانی! آن صدر اول و این جوگ آخر آند که گفت رب العزة جل جلاله: ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ، و مصطفی (ص) بهر دو اشارت فرموده، و لا حقه بسابقه در رسانیده، و گفته: «مثل امتی مثل القطر، لا یدری اوله خیر ام آخره»؟
و الله اعلم.

۷- سورة الاعراف

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ بنام خداوند الرَّحْمٰنِ بخشاینده الرَّحِیْمِ مهربان.

المص (۱) منم خداوند دانای راستگوی، همه چیز دانم، و حق از باطل جدا کنم.

کِتَابٌ اِیْنِ نَامِهْ اِیْ اَسْتِ اَنْزَلَ اِلَیْکَ فَرُو فَرَسْتَادَهْ اَمَدُ بَتُو فَلَآ یَکُنْ فِیْ صَدْرَکَ حَرَجٌ مِّنْهُ مِبَادَا کِهْ دَرِ دَلِ تُو گمانی بادا از آن لُتُنْذِرَ بِهْ تا بیم نمایی و آگاه کنی بآن وَ ذِکْرَى لِلْمُؤْمِنِیْنَ (۲) و یادگاری است گرویدگان را.

اَتَّبِعُوا پَسِ رُوید ما اَنْزَلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ اَنْ رَا کِهْ فَرَسْتَادَهْ اَمَدُ بَشْمَا اَزِ خُدَاوَنْدِ شْمَا وَ لَا تَتَّبِعُوا وَ پَسِ رُو مَبِیْدُ مِنْ دُونِهْ فَرُوْدِ اَزُو اَوْلِیَاءَ هِیْجِ مَعْبُوْدَانِ وَ یَارَانِ وَ دُوَسْتَانِ بَاظِلِ رَا قَلِیْلًا مَا تَذَکَّرُوْنَ (۳) چوْنِ اَنْدَکِ پَنْدِ مِیْ یَذِیْرِیْدِ وَ حَقِّ مِیْ دِرِیَابِیْدِ!

وَ کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ وَ چِنْدَا اَزِ شَهْرَهَائِیْ اَهْلَکْنَاهَا کِهْ تَبَاهِ کَرْدِیْمِ، وَ مَرْدِمَانِ اَنْ رَا هَلَاکِ کَرْدِیْمِ فَجَاءَهَا بَانَ اَمَدُ بَأَسْنَا زُوْرَ گَرَفْتَنِ مَا بَیَّاتَا بِشَبِیْحُوْنِ اَوْ هُمْ قَائِلُوْنَ (۴) یا نِیْمِ رُوْزِ خَفْتِهْ وَ اِیْشَانِ دَرِ غَفْلَتِ.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ نَبُوْدِ سَخْنِ اِیْشَانِ وَ خُوَانْدَنْ اِیْشَانِ وَ بَاَزْخُوْاسْتِ اِیْشَانِ اِذْ جَاءَهُمْ بَأَسْنَا اَنْ گِهْ کِهْ بَاِیْشَانِ اَمَدُ زُوْرَ گَرَفْتَنِ مَا اِلَّا اَنْ قَالُوْا مَکْرَ کِهْ اَقْرَارِ دَادَنْدِ وَ گَفْتَنْدِ: اِنَّا کُنَّا ظَالِمِیْنَ (۵) کِهْ گَنَاهْکَارِ مَالِیْمِ.

فَلَنَسْئَلَنَّ نَاچَارَهْ خُوَاهِیْمِ پَرَسِیْدِ اَلَّذِیْنَ اُرْسِلَ اِلَیْهِمْ اِیْشَانِ رَا کِهْ پِیْغَامِ بَاِیْشَانِ فَرَسْتَادَهْ اَمَدِ کِهْ پَاَسَخِ چِهْ دَادِیْدِ وَ لَنَسْئَلَنَّ اَلْمُرْسَلِیْنَ (۶) وَ نَاچَارِ خُوَاهِیْمِ پَرَسِیْدِ فَرَسْتَادِگَانِ رَا کِهْ پِیْغَامِ رَسَانِیْدِیْدِ وَ جَوَابِ چِهْ شَنِیْدِیْدِ؟

فَلَنَقْضَنَّ عَلَیْهِمْ وَ نَاچَارِ بَرِ هَرِ دُوِ قَوْمِ خُوَاهِیْمِ خُوَانْدِ گَفْتِ وَ کَرْدِ اِیْشَانِ بَعْلَمِ بَدَانَشِ خُوِیْشِ وَ مَا کُنَّا غَائِبِیْنَ (۷) کِهْ نَاآگَاهِ نَبُوْدِیْمِ وَ نِهْ غَائِبِ وَ نِهْ دُوْرِ.

وَ الْوَزْنَ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ وَ سَخْتَنِ کَرْدَارِ اَنْ رُوْزِ بُوْدْنِیْ اَسْتِ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهُ هَرِ کِهْ گَرَانِ اَمَدِ اَزِ فَرْمَانِ بَرْدَارِیْ تَرَازُوْیْ وَیْ قَاوَلْتِکَ هُمْ اَلْمُفْلِحُوْنَ (۸) اِیْشَانَنْدِ کِهْ جَاوِیْدِ پِیْرُوْزِ اَمَدِگَانِ اَنْدِ.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ وَهُرَّكَ سَبِكَ آمَدٍ مِنْ نَافِرْمَانِي تَرَازَوِي وَي فَأَوْلِيكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ إِيَّانَ زِدْغَانِ نَدِ از خَوِيشتن دَرْمَانْدِغَانِ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ (۹) بآنچه بر
خویشتن ستم میگردند که بسخنان ما می کافر شدند.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَشَمَّا رَا دَر زَمِينِ نَشَانْدِيمِ وَ جَاي دَادِيمِ وَ دَسْتِ رَسِ وَ پَايْگَا
وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ شَمَّا رَا دَر آن رُوزِيهَا وَ آرَامِ گَاهَا سَاخْتِيمِ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
(۱۰) چون اندک می سپاس دارید!

النبوة الثانية

روی ابی بن کعب قال، قال النبی (ص): «من قرأ سورة الاعراف جعل الله بينه وبين
ابليس سترا، و كان آدم له شفيعا يوم القيامة».

این سوره الاعراف بعدد کوفیان دویست و شش آیت است، و سه هزار و هشتصد و بیست
و پنج کلمه، و سیزده هزار و هشتصد و هفتاد و هفت حرف. جمله بمکه فرو آمد بروایت
جویر از ضحاک. مقاتل گفت: مگر پنج آیت که در مدنیات شمردند: وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ
تا بآخر پنج آیت. گفت: این پنج آیت به مدینه فرو آمد باقی همه به مکه فرو آمد.

و درین سوره منسوخ نیست مگر یک آیت، و هی قوله تعالی: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ.
گفته اند که: اول این آیت منسوخ است، و میانه آیت محکم، و آخر آیت منسوخ. اول
گفت: خُذِ الْعَفْوَ یعنی الفضل من اموالهم، و این آن بود که در ابتداء اسلام کسی که صاحب
مال بود، هزار درم از بهر خویش بنهادی، یا ثلث مال، و باقی بصدقه دادی. و اگر صاحب
ضیاع و زرع بودی، یک ساله نفقه خود و عیال بنهادی، و باقی بصدقه دادی. اگر پیشه ور
بودی، قوت یک روزه بنهادی، و باقی بصدقه دادی. پس زکاة فرض آن را منسوخ کرد. و
میانه آیت، «وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ» یعنی بالمعروف، این محکم است، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ
منسوخ است بآیت سیف.

المص نامی است از نامهای قرآن بقول حسن. آن گه گفت: كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ تَا مَعْلُومٌ شُود
که نام قرآن است. میگوید: قرآن نامه ای است فرو فرستاده بتو. ابن عباس گفت: انا الله
الصادق. بروایتی دیگر هم از وی: انا الله افضل. زید بن علی گفت: انا الله الفاضل. عکرمه
گفت: انا الله اعلم و اصدق. عطاء بن ابی رباح گفت: ثنائی است که الله بر خویشتن کرد

بسزای خویش و بقدر خویش. ابن عباس گفت: سوگند است که الله یاد کرد بنام خویش و صفت خویش. قومی گفتند: معنی این همانست که گفت: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ و شرح این کلمات در صدر سورة البقره مستوفی رفت.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ آي: هذا كتاب انزل اليك، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ آي شك منه، آي من الكتاب أنه من الله. نگر که بگمان نباشی که این کتاب از نزدیک خدا است، و گفته اوست، و صفت و علم اوست. معنی دیگر: فلا يضيقتن صدرك با بلاغ ما ارسلت به. باین قول «منه» این «ها» با انذار شود، میگوید: یا محمد! نگر تا دلت بتنگ نیاید، و از دشمن نترسی بییغام رسانیدن، و ایشان را بیم نمودن، و این از بهر آن گفت که مصطفی (ص) در ابتداء وحی از دشمنان میترسید و میگفت: «آي رَبِّ اَنْىِ اَخَافُ اَنْ يَتَلْعَوْا رَاسِىَ».

پس رب العزة خبر داد که وی در امان و زینهار حق است، و از کید دشمنان معصوم، و ذلك فى قوله تعالى: وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

پس گفت: لِيُنذِرَ بِهِ يَعْنِي: ایمن باش و مترس، و بقوت دل بییغام برسان، و ایشان را بیم نمای، و آگاه کن که این قرآن بآن فرو فرستادیم تا تو بوی انذار کنی، و ایشان را از عذاب ما بترسانی. وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي: مواظب للمصدقين.

أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ آي این خطاب با اهل مکه است. ایشان را اتباع دین حق میفرماید، و بر طاعت خدا و رسول میخواند، و از مخالفت دین و پرستیدن بتان باز میزند. میگوید: دین آنست که رسول آورد، و کتاب خدا بآن فرو آمد. بر پی آن روید، و بر پی باطل مروید، و فرود از الله این بتان را بخدایی مگیرید، و ایشان را دوستان و یاران مگیرید و مپسندید.

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ يَعْنِي: قلیلا یا معشر المشركين اتعاطكم! و قیل: معناه، قلیلا من يتذكر منكم! حمزه و کسایی و حفص از عاصم تذکرون بتخفيف ذال خوانند. باقی بتشدید ذال، مگر ابن عامر که بیاء و تاء خواند: «یتذکرون» علی الغیبة.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا «كم» دو معنی را گویند: کثرة را و استفهام را، و اینجا بمعنی کثرت است، و القرية المدينة سميت قرية، لانها تقرى الناس ای تجمعهم.

اهلکناها ای: اهلکنا اهلها بالعذاب، یعنی الامم الماضين الذين کذبوا الرسل. خبر میدهد

رب العالمین که مردمان شهرها بسی هلاک کردیم، و بایشان انواع عذاب فرو گشادیم، و نشان ایشان از زمین برداشتم چون عاد و ثمود و قوم لوط و قوم صالح و قوم نوح و قوم تبع و امثال ایشان. رب العزة میگوید: كُلُّ كَذَبِ الرُّسُلِ فَحَقٌّ وَعِيدِ اَيْنَانَ هَمَّكَانَ رَسُولَانَ مَا رَا دَرُوعَ زَنَ كَرَفَتَنَدَ، تا واجب گشت و سزا، رسانیدن بایشان آنچه بیم داده بودیم ایشان را بآن. آن گه بیان کرد که ایشان را چون کشتیم و چون هلاک کردیم، گفت: فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بِيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ بِأَسْ وَ بَطْشِ مَا وَ عَذَابِ مَا فَرَا سِرَ اِيْشَانَ نَشَسْتِ نَاكَاهَ، و ایشان در خواب و غفلت. وقت شبیخون و وقت قیلوله بذکر مخصوص کرد، که باین دو وقت مردم در خواب شوند، و از حوادث و طواری غافل باشند. یعنی که ایشان توقع نداشتند، و غافل بودند که ناگاه بایشان عذاب آمد. آن گه چون عذاب معاینه بدیدند، بظلم خود و کفر خود اقرار دادند. اینست که رب العالمین گفت: فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ أَيْ: قَوْلَهُمْ وَ دَعَاؤُهُمْ وَ تَضَرُّعُهُمْ، إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِلَّا أَنْ أَقْرَأُوا عَلَيَّ اِنْفَسَهُمْ بِالشَّرْكَ، وَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. ظلم ایدر بمعنی شرک است.

همانست که در سورة الانبياء گفت: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ. پشیمان شدند و بجرم خود اقرار دادند لکن بوقت معاینه عذاب ندامت و اقرار سود ندارد، و تضرع و ابتهاج بکار نیاید.

فَلَنَسْتَلَنَّ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ يَعْنِي الْأُمَّمَ الْخَالِيَةَ الَّذِينَ أَهْلَكُوا فِي الدُّنْيَا، مَا أَجَابُوا الرَّسْلَ؟ وَ لَنَسْتَلَّنَّ الْمُرْسَلِينَ مَا ذَا أَجَبُوا فِي التَّوْحِيدِ؟ وَ نَسْأَلُهُمْ هَلْ بَلَّغُوهُمْ؟ وَ قِيلَ: لِنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ عَن قَبُولِ الرَّسَالَةِ وَ الْقِيَامِ بِشَرْطِهَا، وَ لِنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ عَن اَدَاءِ الرَّسَالَةِ وَ الْإِمَانَةِ فِيهَا، وَ قِيلَ: لِنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ عَن حِفْظِ حُرْمَاتِ الرَّسْلِ، وَ لِنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ عَلَي الشَّفَقَةِ عَلَي الْأُمَّمِ. رَبُّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ خُودِ دَانَاتَرِ كِه اِيْشَانَ چِه كَفْتَنَدَ؟ وَ چِه جَوَابِ شَنِيدَنَدَ؟ اَمَا دَر قِيَامَتِ اَز اِيْشَانَ بِيْرَسِيْدِ تَا حِجَّتِ آرْدِ بَرِ كَاْفِرَانَ كِه اَز تَوْحِيْدِ سِرْوَا زَدَنَدَ، وَ حَقِّ نَبْذِيْرَفْتَنَدَ، وَ اِيْشَانَ رَا دَر اَن عِذْرِ نَمَانَدَ، وَ حِجَّتِ نَبُوْدَ. اَن كِه دَر شَرْحِ بِيْفِرُوْدَ، وَ اِيْنِ مَعْنِي رَا بِيْاَن كَرْدَ، كَفْت: فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ يَعْنِي اَعْمَالَهُمْ بَعْلَمَ مَنَا وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ عَن اَعْمَالِهِمْ مِّنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا، فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْهَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ، وَ لَا سِرٌّ، وَ لَا اَعْلَانِيَّةٌ. خَبِر مِيْدِهْدِ جَلَّ جَلَالُهُ كِه: سَوْأَلِ مَا اَز اِيْشَانَ نِه اَز اَنَسْتِ كِه مِيْ نَدَانِيْمِ كِه

چه گفتند؟ و چه جواب شنیدند؟ که ما کردار و گفتار و انفاس و حرکات خلق همه دانسته‌ایم، و شمرده ایم. بر ما هیچ پوشیده نیست، و بعلم ما هیچ فرو شده نیست، اما سؤال میکنیم از روی توبیخ و تفریح ایشان، و اقامت حجت بر ایشان. و آنجا که گفت جل جلاله: وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ یعنی: لا یسألون سؤال استرشاد و استعلام، انما هو سؤال توبیخ و تکیه، و قیل: انه فی وقت انقطاع المسئلة عند حصولهم علی العقوبة، كما قال تعالی: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ، و قیل: استشهاد الرسل کاستنطاق الجوارح، و روی عن النبی (ص) انه قال: «ان الله یسأل كل احد بكلامه، لیس بینه و بینه ترجمان».

وَ الْوَزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ میگوید: وزن اعمال روز رستاخیز بودنی است در ترازویی که آن را عمود است و دو کفه و زبان. مردی از ابن عباس پرسید که: ترازوی قیامت بر چه صفت است؟ گفت: طول العمود خمسون الف سنة، و هو من نور شطره، و شطره من ظلمة. اما الظلمة فیها السیئات، و الشطر الذی هو من نور، فیه الحسنات، فویل للمکذبین بهذا ایها الرجل! و روی انه قال: الکفة التي توزن بها الحسنات من نور، و موضعها عن یمین العرش، و التي توزن بها السیئات من ظلمة، و موضعها عن یسار العرش. و روی ان داود النبی (ص) سأل ربه ان یریه المیزان، فأراه، فاذا كل كفة من کفتیه مثل السماء و الارض. فلما رآه خراً مغشياً علیه، ثم افاق، فقال: الهی! من یقدر علی ان یملاها حسنات؟ فقال الله سبحانه: یا داود! انی اذا رضیت عن عبدی ملأتها بتمرة.

اگر کسی گوید: عمل از جمله اعراض است نه از جمله اجسام که در ترازو توان نهاد، یا وصف آن بثقل و خفة توان کرد، پس سختن آن در ترازو چون درست آید؟ و اعتقاد در آن چگونه توان داشت؟ جواب آنست که: مقتضی خیر مصطفی (ص) آنست که این سخن بصحف آن باز میگردد، یعنی که آن صحیفها که اعمال بنده در آن نوشته‌اند در ترازو نهند، و این قول عبد الله بن عمرو است، یدل علیه

قول النبی (ص): «یوتی بالرجل یوم القیامة الی المیزان، ثم یرج له تسعة و تسعون سجلاً، کل سجل منها مثل مد البصر، فیها خطایاه و ذنوبه، فیوضع فی کفة، ثم یرج له کتاب مثل الأتملة، فیها شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا عبده و رسوله، فیوضع فی الکفة الأخری،

فترجح خطایاه و ذنوبه».

و قیل: یوزن الانسان كما قال عبید بن عمیر: یوتی بالرجل العظیم الجثة، فلا یزن جناح بعوضة. و قیل: يجعل الله في كفة الحسنات ثقلا و في كفة السيئات خفة يراها الناس يوم القيامة.

اگر کسی گوید: اعمال و احوال بندگان همه بعلم خدا است. همه میدانند.

خرد و بزرگ آن می بیند. کمیت و کیفیت آن و اندازه آن می شناسد، پس سختن آن در ترازو چه معنی دارد؟ جواب آنست که: رب العزة با خلق می نماید که بندگان را بنزدیک وی چیست جزاء کردار از خیر و شر، و تا اهل سعادت را از اهل شقاوت بآن علامت باز دانند. گرانی کفه حسنات گروهی را نشان نجات است، یعنی که الله نجات وی خواسته و وی را آرمزیده، و گرانی کفه سیئات گروهی را نشان هلاک است، یعنی که الله هلاک وی خواسته، و او را از درگاه خود رانده. و نیز تا الله را بر خلق حجّت باشد بر جزاء کردار، و دانند که الله مجازات که میکند بحق میکند، و ایشان سزای آند، و نظیره قوله: هذا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ مِيزَانِ يَكِي است، اما بجمع گفت، از بهر آنکه اعمال که بدان می سنجند بسیار است، و کثرت در آن است، پس بحکم جوار اعمال موزونه میزان را نیز بجمع گفتند، هم چنان که ابراهیم (ع) یک مرد است در ذات خود، اما کثرت اتباع را وی را امت نام نهادند: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ. و روا باشد که بلفظ جمع باشد و بمعنی واحد، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ و المراد به الرسول (ص) وحده. جای دیگر گفت: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ، و المراد به نعیم بن مسعود، «ان الناس» یعنی ابا سفیان و اصحابه، و گفته اند: میزان مشتمل است بر چند چیز: عمود و لسان و کفتین، و تا این اجزاء مجتمع نبود، سختن بوی راست نیاید، پس جمع آن اشارت باجتماع این اجزاست، و قیل: لأن لكل عبد يوم القيامة ميزانا، یوزن به عمله، فذلک ذکره علی الجمع.

قال ابو بکر الصديق حين حضره الموت في وصيته لعمر بن الخطاب: انما ثقلت موازين من ثقلت موازينه يوم القيامة باتباعهم للحق في الدنيا، و ثقله عليهم، و حق لميزان يوضع فيه الحق غدا ان يكون ثقيلًا، و انما خفت موازين من خفت موازينه يوم القيامة باتباعهم الباطل

فی الدنیا و خفته علیهم، و حق لمیزان فیہ الباطل غذا ان یکون خفیفا. و قیل: الموازین ثلاثة: میزان یفرق به بین الحق و الباطل، و هو العقل، و میزان یفرق به بین الحلال و الحرام، و هو العلم، و میزان یفرق به بین السعادة و الشقاوة و هو المشیة و الارادة، و اللہ اعلم.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ یعنی: رحمت حسناته علی سیئاته و لو وزن ذرّة، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ افلحوا و سعدوا و خلدوا فی الجنة.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ای رحمت سیئاته علی حسناته، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ صاروا الی العذاب. بما كانوا بآياتنا يظلمون ای یجحدون بما جاء به محمد (ص). این «با» از بهر آن در آمد که مراد باین ظلم کفر و تکذیب است، چنان که جای دیگر گفت: فَظَلَمُوا بِهَا ای فکفروا بها.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ این خطاب با مشرکان مکّه است. یقول: مکناکم فیما بین مکّه الی الیمن و الی الشام. میگوید: شما را درین دیار حجاز از مکّه تا بیمن تا بشام دست رس دادیم، و تمکین کردیم تا در آن می نشینید، و این راهها بر شما گشادیم، تا بتجارت در آن می روید، و مال و نعمت در دست شما نهادیم، تا از آن روزی خود می خورید. المعایش جمع المعیشه، و هو ما یتعیشون به، و قیل: ما منه العیش من مطعم و مشرب. آن گه گفت: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ای ما اقل شکرکم! و قد فعلت بکم هذه کلها، و قیل: معناه، قل من یشکر منکم!

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم یشیر الی سموه فی ازله، اسم يدلّ علی علوه فی ابده. سموه فی ازله نفی البدایة، و علوه فی ابده نفی النهایة، فهو الاول لا افتتاح لوجوده الآخر، لا انقطاع لثبوتہ الظاهر، لا خفاء لجلال عزه الباطن، لا سبیل الی ادراک حقه.

نام خدای کریم، جبار، نام دار، عظیم، اول بدانایی و توانایی، و آخر بکار رانی و کار خدایی، ظاهر بکردگاری و پادشاهی، باطن از چون و چرایی. اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت. اول که نبوده دانست، آخر که میداند آنچه دانست. ظاهر بدانچه ساخت در جهان، باطن از وهمهای پنهان، فراخ بخشایش است و

مهربان، یگانه و یکتاست از ازل تا جاودان، واحد و وحید در نام و در نشان، رازها شنود
چه آشکارا و چه نهان، مایه رمیدگان، و پناه مضطربان، و یادگار بی‌دلان:

بر یاد تو بی‌تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم!

جنید گفت: بسم الله هیبت، و فی الرحمن عون، و فی الرحیم مودت و محبت. الله اشارت است بجلال الوهیت و عزت احدیت. رحمن اشارت است بکمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت بر کافه بریت. رحیم اشارت است بمهر و محبت خصوصا با اهل کرامت. حسین منصور گفت: «بسم الله» از بنده چنان است که کاف و نون از حق. چون حق گوید جل جلاله: «کن»، پیش از آنکه کاف بنون پیوندد، بفرمان الله عالمی در وجود آید. همچنین بنده چون بصدق گوید: «بسم الله»، بر هر چه خواند راست آید، و آنچه خواهد یابد بگفتار «بسم الله». قومی حروف «بسم الله» تفسیر کرده‌اند که «با» بر خدا است با پیغامبران بالهام نبوت و رسالت. سین سر خدا است با عارفان بالهام انس و قربت. میم منت خدا است بر مریدان بدوام نظر رحمت. الف آلاء اوست. لام اول لطف او. لام دوم لقاء او. هاء تنبیه و ارشاد او. میگوید: بآلاء الله و لطفه وصل من وصل الی لقاء الله فاتبھوا.

در اخبار موسی (ع) آورده‌اند که رب العزة در مقام مناجات با وی گفت: یا موسی! انا الله الرحمن الرحیم. الکبریاء نعتی، و الجبروت صفتی، و الدیان اسمی، فمن مثلی؟ زهی سخن پر آفرین، و بر دلها شیرین، نظم پاک، و گفت پاک، از خداوند پاک. نظم بسزا، و گفت زیبا، و علم پاک، و مهر قدیم، آئین زبان، و چراغ جان، و نثار جاودان. همی گوید: ای موسی! منم خداوند همگان، بار خدای مهربان، کریم و لطیف، نوازنده بندگان، دارنده جهان، و نعمت بخش آفریدگان، و نوبت ساز جهانیان. الکبریاء نعتی.

ای موسی! برتری و بزرگواری نعت من، جباری و کامگاری صفت من، دیان و مهربان نام من، در عالم خود که چون من؟ امید عاصیان بمن، درمان بلاها از من، شادی درویشان بفضل من، آرام ایشان بوعد من، منزلشان بر درگاه من، نشستن ایشان بامید وصل من، بودن ایشان در بند عهد من، آرزوی ایشان سلام و کلام من، شادی ایشان بدیدار من. المص گفته‌اند که: علم همه چیز در قرآن است، و علم قرآن در حروف اوائل سوره است، و

علم حروف در لام الف است، و علم لام الف در الف است، و علم الف در نقطه حقیقی است، و علم نقطه در معرفت اصلی است، و علم معرفت اصلی در مشیت ازلی است، و علم مشیت در غیب هویت، و غیب هویت را غایت نیست، و آن را دریافت نه، که وی را مثل و مانند نیست: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

حسین منصور گفت: الف ازل است و لام لام ابد، و میم ما بین الازل و الابد، و صاد اتصال قومی و انفصال قومی. صد هزار مدعی را بسموم آتش قهر بسوزند، و در و هده انفصال افکنند، تا یک جوانمرد را بنعت لطف در دائره اتصال آرام دهند، و تشنگی وی را بشربت طهوریت بنشانند. سرهای سروران قریش را بسی در خاک مذلت بریدند، چون بو جهل و بوله و عتبه و شیبه و ولید مغیره و امثال ایشان، تا نقطه در دل سلمان و بلال و بو درداء سر از مطلع دولت خویش برزد، و در حمایت عنایت سید اولین و آخرین محمد مرسل شد. آری عقدی است که در اول بسته‌اند، و عطری است که در ازل سرشته‌اند، و خلعتی است که در کارگاه ازل بافته‌اند، و کس را بر آن اطلاع نداده‌اند.

صد هزار جان مقدس فداء آن یک ذره عنایت باد که روز میثاق بر جانهای عاشقان تجلی نمود، عنایة الازلیة کفایة الابدیة.

کِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ عَهْدَ خُصَصْتَ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْأَنْبِيَاءِ أَنْكَ خَاتَمَ الرَّسْلِ، وَ عَهْدِكَ خَاتَمَ الْعُهُودِ، تَشْرَحُ بِهِ صَدْرًا، وَ تَقْرَأُ بِهِ عَيْنًا. یا محمد! چشم روشن دار، و دل شاد و جان خرم، که از میان پیغامبران گوی سبق تو بردی، و دولت مواصلت در عین مشاهدت تو یافتی. پیغامبران همه بر خبراند، و تو باعیان. شراک نعلین تو آمد تاج همگان.

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ يَا مُحَمَّدُ! نَگَرِ تَارِگَ غَيْرَتِ نِينِگِزِي، وَ حَرَجِ دَرِ دَلِ خُودِ نِيَارِي، بَدَانِ سَبَبِ كِهَ مَا بَا مُوسَى بِرِ طُورِ سَخَنِ كَفْتِيمِ، كِهَ آنِچِهَ كَفْتِيمِ هَمِهَ دَرِ كَارِ تُو كَفْتِيمِ، وَ حَدِيثِ تُو كَرْدِيمِ. هَمَانَسْتِ كِهَ آنْجَا كَفْتِ: وَ مَا كُنْتِ بَجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْتُنَا. يَا مُحَمَّدُ! وَ اگَرِ بَا مُوسَى سَخَنِ كَفْتِيمِ، اَزِ پَسِ پَرْدِهَ كَفْتِيمِ، وَ بَا تُو دَرِ خُلُوتِ «أَوْ أَدْنَى» بِرِ بَسَاطِ اِنْبَسَاطِ خُودِ دَانِي كِهَ چِهَ رَفْتِ وَ چِهَ بُوْدُ؟!

زان گونه پیامها که او پنهان داد یک ذره بصد هزار جان نتوان داد.

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ اَيْنْجَا لَطِيفَهْ اِي نِيكُوسْتِ. فِي صَدْرِكَ كَفْتِ، وَ فِي قَلْبِكَ

نگفت، از آنکه حرج را بصدر راه است، و بقلب راه نیست. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ. اضافه ضیق با صدر کردند نه با قلب، از آنکه قلب در محل شهود است، و لذت نظر، و دوام انس و با لذت نظر و انس شهود حرج نبود. مصطفی (ص) ازینجا گفت: «تنام عینای و لا ینام قلبی».

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ الْآيَةَ ای شما که خلائق اید! عقلهای مدخول را و بصائر معلول را در بوته اتباع فرو گذارید، و خود رایی و خود پسندی در باقی کنید، که خود رایی را نوایی نیست، و خود پسندی را روی نیست. نقادان دین اسلام و خازنان حضرت نبوت دیر است تا نافعهای هدایت بر گشادند، و صبای دولت دین را فرمودند که نسیم این نافعها بودیعت بتو دادیم. گرد عالم طواف همی کن، و احوال هر قومی مطالعت می کن. هر کجا دماغی بینی عاشقانه، و هر کجا دلی بینی بر مجمره قهر عشق سوخته، نسیمی از وی بدان دل و بدان خاطر رسان. آن بیچارگان و بیمایگان کفره قریش، آن راندگان حضرت، و مطرودان قطعیت، دماغهای ایشان در قهر خذلان بود.

نسیمی نصیب دماغ ایشان نیامد، تا رب العزة بحکم حرمان ایشان را میگوید: قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ. وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا كَمْ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ رَكَنُوا إِلَى الْغَفْلَةِ، وَ اغْتَرَوْا بِطَوْلِ الْمَهْلَةِ، فَبَاتُوا فِي خَفْضِ الدَّعَةِ، وَ أَصْبَحُوا وَ قَدْ صَادَفَتْهُمْ الْبَلَايَا بَغْتَةً، وَ أَدْرَكْتَهُمُ الْقَضِيَّةُ الْآزَلِيَّةُ. تلك سنة الله في الذين خلوا من الكافرين و عادته في الماضين من الماردین.

ای مسکین! نگر که بروزگار امن و صحت و نعمت فریفته نگردی، و اگر روزی مرادت بر آید، از دنیا ایمن ننشینی، که زوال نعمت و بطش جباری بیشتر بوقت امن آید. يقول الله تعالى: حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً، حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا الْآيَةَ. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ الْآيَةَ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا، كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونِ الْآيَةَ، أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ الْآيَةَ، إِنِّي أَرَأَيْكُمْ بِخَيْرِ الْآيَةَ. هر که درین آیات تدبر کند داند که این بساط لعب و لهو در نوشتنی است، و این خانهای بنقش و نگار گذاشتنی است، و این جهانیان و جهانداران که خسته دهراند، و مست شهوت، در سفینه خطراند، و در گرداب هلاک:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک تیرشان پروین غسل بود و سنانشان جان گذار

بنگرید اکنون بنات العرش وار از دست مرگ نیزها شان شاخ شاخ و تیره‌هاشان تار تارا

یکی از بزرگان دین بناهای نعمان منذر برگذشت، آنجا که خورنق و سدیر گویند، گفت: آن بناهای عظیم دیدم، و ایوانهای برکشیده خراب گشته، و دودی و گردی از آن برآمده، همه بی‌کار و بی‌کس مانده. بدیده عبرت در آن می‌نگرستم و می‌گفتم: این سگانک؟ این جیرانک؟ ما فعل قطانک؟ گفتا: هاتفی آواز داد که:

افناهم حدثان الدهر و الحقب و غالهم زمن فی صرفه نوب

گفتا: و بر دیواری دیدم که خطی بدین صیغه نوشته که:

هدی منازل اقوام عهدتهم فی خفض عیش و عزّ ما له خطر

صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا الی القبور فلا عین و لا اثر

فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ سَوَالٌ تَعْنِيفٌ اسْتِ وَ تَعْذِيبٌ. وَ لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ سَوَالٌ تَشْرِيفٌ اسْتِ وَ تَقْرِيبٌ. روز قیامت سؤال متفنن است، از آنکه احوال خلق متفاوت است. سؤال هر کس بر اندازه روش او. قومی را از کردار پرسند. قومی را از نعمت. قومی را از صدق و صفاوت. قومی را سؤال کنند از روی سیاست و هیبت، قومی را از لطف و کرامت. سؤال کردار آن است که: فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

سؤال نعمت: ثُمَّ لَنَسْتَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. سؤال صدق و صفاوت: لَيَسْئَلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ. سؤال هیبت و سیاست: أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ و سؤال لطف و کرامت سؤال پیغامبران است، و هو قوله تعالی: وَ لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.

وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ وَ زِنَ اَعْمَالٍ بِمِيزَانٍ اَخْلَاصٍ حَقٌّ اسْتِ، و وزن احوال بمیزان صدق عدل. بیچاره و محروم کسی که عمل وی بریا آوده، و حال وی بعجب آمیخته! که در مقام ترازو نه آن حال را قدری بود، نه این عمل را وزنی. یقول الله تعالی: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، و در اثر عمر است: حاسوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و زونها قبل ان توزنوا، و تهیثوا للعرض الاکبر. میگوید: اعمال خویش را وزن کنید پیش از آنکه بر شما وزن کنند، و شمار خویش بگیرید، و در کار خود نظر کنید، که عرض اکبر را و انجمن قیامت را چه ساخته‌اید؟ اینست که رب العالمین گفت: وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ، و در خبر است که عاقل را چهار ساعت بود که سعادت خویش در آن طلب کند، و روزگار

خویش بآن بیاراید: ساعتی که در آن حساب خویش کند، و اعمال و احوال خود سنجد و ساعتی که وی را در آن با حق رازی بود، و نیازی نماید، و ساعتی که در آن تدبیر معاش خویش بجای آرد، و ساعتی که در مناجات و بداند چه او را دادند از دنیا بیاساید. وَ الْوَزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقُّ پیران طریقت و ارباب معرفت گفتند: موازین مختلف است: نفس و روح را میزانی است و قلب و عقل را میزانی، و معرفت و سر را میزانی.

نفس و روح را میزان امر و نهی است، و هر دو کفه آن کتاب و سنت. قلب و عقل را میزان ثواب است، و هر دو کفه آن وعد و وعید است. معرفت و سر را میزان رضا است، و هر دو کفه آن هرب و طلب. هرب از دنیا بگریختن است، و در عقبی آویختن، و طلب عقبی بگذاشتن است، و مولی را جستن. همه چیزی تا نجویی نیایی، و حق را تا نیایی نجویی.

از آنست که طالبان حق عزیزاند.

پیر طریقت گفت: الهی! اگر کسی ترا بطلب یافت، من خود طلب از تو یافتم. ار کسی ترا بجستن یافت، من بگریختن یافتم. الهی! چون وجود تو پیش از طلب و طالب است، طالب از آن در طلب است که بی‌قراری برو غالب است. عجب آنست که یافت نقد شد و طلب بر برخاست. حق دیده ور شد، و پرده عزت بجاست!

ای جمالی کز وصالت عالمی مهجور و دور بر میانشان از غمت جز حیرت و زنار نیست
دیدنیها هست آری گفتنیها روی نیست در میان کام افعی صورت گفتار نیست.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ شَمَا رَا بِيَا فَرِيدِيمُ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ أَن گه شَمَا رَا چهرها نگاشتیم ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ أَن گه فریشتگان رَا گفتیم: اسْجُدُوا لِآدَمَ سَجُودَ كُنَيْدِ آدَمَ رَا فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ سَجُودَ كَرَدَدَ مَگر ابلیس لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) که وی از سجدو کنندگان نبود.

قال ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ اللَّهُ گفَت وی رَا: چه باز داشت ترا که سجدو نکردی؟ إِذْ أَمَرْتُكَ أَن گه که فرمودم ترا قال أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ابلیس گفَت من بهام ازو خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مَرا که بیافریدی از آتش بیافریدی وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) و وی رَا از گل آفریدی.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا كَفَتْ: اکنون پس فرو شو از آسمان فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا که نیاید ترا و نرسد که گردن کشی کنی و در آسمان باشی فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) از بهشت بیرون شو تو از کم آمدگانی خوار و از پسان.

قَالَ أَنْظِرْنِي ابليس گفت: درنگ ده مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) تا آن روز که آدم و فرزندان را برانگیزانند پس مرگی.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۱۵) الله گفت تو از درنگ دادگانی.

قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي ابليس گفت: پس اکنون بآنچه مرا بی‌راه کردی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ایشان را در راه راست تو نشینم و در گذر ایشان.

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ أَنْ كَرِهُوا ابليس گفت: پس از پیش ایشان و از پس ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ از پیش ایشان و از پس ایشان وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از راست ایشان و از چپ ایشان وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) و بیشتر ایشان را سپاس‌دار و منعم شناس نیایی.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا اللهُ گفت: بیرون شو از بهشت و آسمان مَذْمُومًا نكوهیده و ناشایست کرده مَذْحُورًا رانده و دور کرده. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ هر که بر پی تو بیاید از ایشان لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) ناچاره پرکنم دوزخ را از شما همگان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ الاية اقول مفسران درین آیت مختلف است. قومی گفتند: این خلق آدم است و تصویر وی، یعنی: خلقنا اباکم و صورنا اباکم، یعنی آدم (ع)، بحکم آنکه فرزندان همه از اجزاء او اند، و منفصل ازو.

خلق آدم را منزلت خلق همگان داد، و مضاف الیه بجای مضاف نهاد. و قول جمهور مفسران در خلق و تصویر آدم (ع) آنست که: رب العزة چون خواست که آدم را بیافریند، بزمین وحی آمد که: انی خالق منک خلقا، منهم من یطیعنی، و منهم من یعصینی، فمن اطاعنی ادخلته الجنة، و من عصانی ادخلته النار.

گفت: من از تو خلقی خواهم آفرید ازیشان هست که فرمان برداری کند، و هست که نافرمان شود. هر که فرمان بردار بود، او را ببهشت فرو آرم، و هر که نافرمان بود او را بآتش بسوزم.

پس جبرئیل را فرستاد، تا قبضه‌ای خاک بردارد. زمین بفریاد آمد: انی اعوذ بعزة الذی ارسلک أن تأخذ منی الیوم شیئا یکون فیه غدا للنار نصیب. زمین بزهار آمد جبرئیل او را زهار داد، و بازگشت. میکائیل آمد بفرمان حق تا قبضه‌ای بردارد، همان شنید و بازگشت. ملک الموت آمد بفرمان حق جل جلاله. زمین همان گفت. ملک الموت جواب داد که: و أنا اعوذ بعزته ان اعصی له امرًا. قبضه‌ای برگرفت از چهار گوشه زمین، از روی آنکه در آن هم شور بود و هم خوش، هم سرخ و هم سیاه و هم سبید، هم هامون و هم شکسته. لا جرم فرزندان آدم مختلف آمدند چنان که قبضه خاک مختلف بود، فمنهم الطیب و الخبیث و الصالح و الجمیل و القبیح. از آن است که رنگه‌اشان مختلف است، و صورتها و لونها و خلقها مختلف. قال الله تعالی: وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَالْأَلْوَانِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ.

ملک الموت آن خاک باسماں برد، و فرمودند تا آن خاک بآب خوش و آب شورتر کردند. ازینجاست که طبایع و اخلاق فرزندان آدم متفاوت است: بعضی خوشخوی‌اند، و بعضی بد خوی. پس جبرئیل را فرمود تا از روضه مدینه آنجا که قبر مصطفی است صلوات الله علیه، قبضه‌ای سبید برداشت، قبضه نورانی که نور زمین از آن بود، و بحوض کوثر و تسنیم و سلسبیل تر کردند، و بیالودند، و از آن شمامه‌ای بساختند همچون دانه مروارید روشن، و باسمانها بگردانیدند، تا آسمانیان و جمله کروبیان و قدیسان محمد را صلی الله علیه بشناختند، و فضل و کرامت وی بدیدند، پیش از آنکه آدم را شناختند. پس آن شمامه در طینت آدم نهادند، و مایه خمیر وی کردند، و روزگاری چنین فرو گذاشتند طینا لازبا، گلی دوسنده. پس روزگاری برآمد تا صلصال گشت گلی خشک. صلصل ای صوّت، و حکمت درین گل خشک آن بود تا عالمیان بدانند که کار وی ب صنع و قدرت بود نه بطبع و حیل، فان الطین الیابس لا ینقاد و لا یتأتی تصویره. پس رب العزة بکمال قدرت خویش، و جلال عزت خویش آن را جسدی ساخت افکنده میان مکّه و طائف بر طریق فریشتگان چهل سال. اینست که رب العالمین گفت: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مَنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْکُوراً. قال: و کَلَّمَا مَرَّبَهُ مَلَأَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَجْبُوا مِنْ حَسَنِ صُورَتِهِ وَ طُولِ قَامَتِهِ، وَ لَمْ يَكُونُوا رَأَوْا قَبْلَ ذَلِكَ مِثْلَهُ، وَ مَرَّبَهُ ابْلِيسَ، فَقَالَ: لَأَمْرَ مَا خَلَقْتَ؟ ثُمَّ

ضربه بیده، فاذا هو اجوف، فدخل من فيه و خرج من دبره، و قال لاصحابه الذين معه من الملائكة: هذا خلق اجوف، لا يثبت و لا يتماسك. و قال النبي (ص): «خلق الله آدم مما قد وصف لكم من طين، و خلقت الملائكة من نور». و درست آنست كه الله تعالى قبضه اى خاك كه آدم را از آن آفرید از روی زمین خود گرفت، يدل على ذلك ما روى ابو موسى الاشعري أن النبي (ص) قال: «ان الله تعالى خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض، فجاء بنو آدم على قدر الارض، منهم الاحمر و الأبيض و الاسود و بين ذلك، و السهل و الحزن و الخبيث و الطيب»، و قد اورد هذا الحديث ابو داود سليمان بن الاشعث السجستاني رحمة الله فى سنته. و عليه اهل السنة و الجماعة.

قومی گفتند: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ با آدم شود، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ با فرزندان. يعنى: خلقنا اباكم ثم صورناكم فى ظهره، و فى ذلك ما روى: ان النبي (ص) قال: «خلق الله آدم، ثم مسح ظهره يمينه، فاستخرج منه ذرية» و ذكر الحديث. اين آفرینش اول است كه فرزندان آدم را نگاشتند، و ایشان را از صلب وى بیرون آوردند، و برو عرض کردند. میان ابی کعب و عبد الله عباس در آن خلاف است. عبد الله عباس گفت: نطف بودند، ابی کعب گفت: ارواح بودند. قومی گفتند: خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ هر دو با فرزندان شود، يعنى: خلقناكم فى اصلاب الآباء، ثم صورناكم فى بطون الامهات، و فى ذلك ما روى: ان النبي (ص) قال: «اذا اراد الله خلق عبد، فجامع الرجل المرأة طار ماؤه فى كل عرق و عضو، فاذا كان يوم السابع جمعه الله عز و جل، ثم احضره كل عرق له فى اى صورة ما شاء ركبته»، و قيل: خلقناكم نطفًا و علقًا و مضغًا، ثم صورناكم بالوجوه و العيون و الاعضاء.

و فى ذلك ما روى ان النبي (ص) قال: «ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين ليلة، ثم يكون علقه مثل ذلك، ثم يكون مضغًا مثل ذلك، ثم يبعث الله عز و جل اليه ملكا بأربع كلمات، فيقول: اكتب اجله و رزقه. و شقى او سعيد»، و فى بعض الآثار: «ان الله عز و جل خلق الارض و السماء و الجامدات اظهارا لقدرته، و خلق الملائكة و الشياطين و الجن اظهارا لسلطانه و هيئته، و خلق بنى آدم اظهارا لمغفرته و رحمته.»

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ بر قول اول «ثم» بموقع خویش افتاده، و سخن بر یک نظم راست است بترتیب خویش، كه خلق و تصویر و خطاب هر سه با آدم شود. اول خلق وى بود از گل،

پس تصویر، پس خطاب، و اگر خلق و تصویر با فرزندان شود پس «ثم» معنی آنست که: **ثُمَّ أَخْبَرَكُمْ أَنَا قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ لَأَدَمَ** مع الملائكة، و فی علم الله. و در بعضی تفسیر آورده‌اند که رب العزّة دو بار فریشتگان را سجود فرمود: آدم را یک بار آن گه که خلقت وی تمام گشته بود، و ذلك قوله: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**، و یک بار آن گه که گفت: **أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**. و این قول بر خلاف اجماع مفسران است. قومی گفتند: بیست و اند فریشته بودند که ایشان را سجود فرمودند. قومی گفتند: فریشتگان زمین را فرمودند، و قول درست آنست که همه فریشتگان بودند، که رب العزّة گفت: **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**، و این نهایت توکید است. کلهم دلیل است که همه سجود کردند نه بعضی، و اجمعون دلیل سرعت طاعت است یعنی که همه بهم بودند در یک وقت نه در اوقات مختلفه، و تمامی شرح این قصه در سورة البقرة رفت.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ این سؤال توبیخ و تعنیف است، و «لا» زیاده است، یعنی: ما منعک ان تسجد از امرتک؟ این دلیل است که علی الانفراد او را سجود فرمودند، پس با فریشتگان در خطاب شد، و رب العالمین دانست که چه چیز او را بازداشت از سجود، لکن خواست که وی را درین سؤال توبیخ کند، و تا آنچه در دل دارد بزبان بگوید، و با خلق نماید، که وی معاند است، تا این معنی موعظتی باشد فرزند آدم را، و زجری باشد ایشان را از نافرمانی.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ یعنی معنی من السجود له انی خیر منه، از کنت ناریا و کان طینیا، و النار تغلب الطین. قال ابن عباس: اول من قاس ابليس، فأخطأ القياس، فمن قاس اللدین بشيء من رأيه قرنه الله مع ابليس، و قال ابن سيرين: اول من قاس ابليس، و ما عبدت الشمس و القمر الا بالمقاييس. ابليس قیاس کرد، و در قیاس خطا کرد گفت: من از آتشم، و آدم از گل، و آتش به از گل، پس من بهام از آدم. قیاس کرد و در قیاس خطا کرد، که بعضی جواهر بر بعضی تفضیل نهاد، بی آنکه وی را در آن علمی بود. جوهر آتش بیسندید، و جوهر گل بنکوهید، و ندانست که این دو جوهر دو خلق اند از خلق خدا، که منافع عباد را آفریده‌اند، و از آنجا که جوهریت است همه یکسان اند اگر اختلافیست در اعراض و

اوصاف است، و اگر ناچار است تفضیل بعضی بر بعضی، پس گل فضل دارد بر آتش. از وجوه یکی آنکه در جوهر گل رزانت است و سکون و وقار و حلم و حیا و صبر، و این داعیه توبه و تواضع و تضرع است و موجب مغفرت، و در جوهر آتش خفت و طیش و حدت است و ارتفاع و اضطراب، و این داعیه تمرد و استکبار است و موجب لعنت. دیگر وجه آنست که گل سبب جمع است، و آتش سبب تفریق.

سوم: آتش سبب عذاب است، و گل سبب عذاب نیست. چهارم خیر ناطق است که: تراب الجنة مشک اذفر، و در هیچ خبر نیامد که در بهشت آتش است، یا در آتش خاک است. چون درست شد که آتش را بر گل فضل است، و تفضیل جواهر بعضی بر بعضی وجه نیست، معلوم گشت که قیاس ابلیس خطا بود و عین معصیت و موجب لعنت، اما قیاس صحیح روا باشد و عین طاعت بود، چنان که ابراهیم (ع) کرد: چون غروب کواکب و شمس و قمر دید دلیل گرفت بر حدوث آن، و دانست که آن را محدثی و مدبری است. از آن برگشت، و روی در طلب حق نهاد، گفت: اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلذِّیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیْفًا الْاِیة. لا جرم رب العزة او را از آن باز نزد، و از وی طاعت شمرد. و گفته‌اند: جواب این سخن که ابلیس گفت: اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ آنست که اینجا گفت: یَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِیْ کُنْتُ تُرَابًا

. فردا که کرامت آدم آشکارا گردد ابلیس گوید: کاشکی من از آن خاک بودمی که آدم را از آن آفریده‌اند.

قال فَاهْبِطْ مِنْهَا یعنی من الجنة. و قیل: من السماء. فَمَا یَكُونُ لَكَ اَنْ تَتَّكَبَّرَ فِیْهَا یعنی فی الجنة. معنی آنست که از بهشت بیرون شو، و از آسمان بزیر شو. آن کس که برتری جوید و فرمان را مخالف بود، وی را نرسد و نسزد که در بهشت نشیند، یا در آسمان. و الفرق بین النزول و الهبوط ان النزول یقتضی انه منزلة بعد منزلة، و لیس كذلك الهبوط، لانه كالانحدار فی المرور الی جهة السفلى دفعة واحدة، و گفته‌اند: «منها» و «فیها» هر دو با زمین شود، ای: فاهبط من الارض الی جزائر البحور، فما یكون لك ان تتكبر فی الارض علی آدم و ولده! میگوید: ترا نرسد که در زمین تکبر کنی، و برتری جویی بر آدم و فرزندان. اکنون وطن ابلیس در جزائر است، و عرش او بر بحر است، و سلطان و عظمت

او آنجا روان است. کس وی را در زمین نبیند مگر بصورت پیری شکسته، بر وی جامه ای کهنه، بر هیئت دزدان ترسان و لرزان. و قیل: فَاهْبِطُ مِنْهَا یعنی من المرتبة التي انت فيها، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا ای تترفع و تمتنع عما امرت به. فَأَخْرَجُ إِيَّاكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ الأذلاء بترك الطاعة.

قال أَنْظِرْنِي ابليس تا بروز قیامت زمان خواست، و درین زمان خواستن مراد وی آن بود تا مرگ نچشد، گفت: أَنْظِرْنِي ای: امهلنی، إلى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ من قبورهم، و هو النفخة الآخرة عند قیام الساعة. رب العزة گفت: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ رو که ترا زمان دادم. قومی گفتند: این انظار تا بنفخه اولی است. قومی گفتند: تا بروز قیامت. و درست آنست که وقت آن معین نیست، که رب العزة بجواب وی نگفت: انک من المنظرین الی یوم یبعثون، و لا الی یوم القيامة، و آنجا که گفت: إلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ در آن تعیین وقت نیست، و این تعیین در حق هیچ کس مقتضی حکمت نیست، که هر که داند که تا کی میزید، نفس خود فرا پی مرادات و شهوات و ارتکاب محظورات دارد، و توبه و عذر خواستن همیشه در تأخیر می نهد، تا بآن وقت معین نزدیک گردد، آن گه توبه کند، پس در تعیین وقت مرگ اغراء است بر معاصی و دلیری، و این در دین روا نیست، و بحکمت راست نیست.

قال فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي ای فبما اضللتنی و لعنتنی و خيبتنی و أهلكنني. گفته اند: این «ما» مصدری است، یعنی باغوائک ایای لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ای اترصد لهم فأصدهم عن سلوك الصراط المستقيم، و هو الدين القيم، و قیل: هو طريق الجنة، و قیل: طريق مكة. قال النبي (ص): «انَّ الشيطان قعد لابن آدم بطرقه، فقعد له بطريق الاسلام، فقال أ تسلم و تذر دينك و دين آبائك؟! فعصاه، فأسلم. ثم قعد له بطريق الهجرة، فقال: أ تهاجر و تذر أَرْضك و ديارك؟ فعصاه، و هاجر. ثم قعد له بطريق الجهاد، و هو جهد النفس و المال، قال: تقاتل فتقتل، فتنكح المرأة، و يقسم المال؟! فعصاه، فجاهد.

یکی از علماء دین و اصحاب حدیث در مسجد حرام نشسته بود نام وی طاوس. فقیهی قدری در پیش وی شد. طاوس بچشم انکار در وی نگرست، و او را از مسجد بیرون کرد. یکی گفت طاوس را که: این مردی فقیه است، بر وی می استخفاف کنی؟! طاوس گفت: ابليس افقه منه، يقول ابليس: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي، و هذا يقول: انا اغويت نفسي،

یعنی که ابلیس اغواء و اضلال از حق دید، و قدری از خود می‌بیند، پس ابلیس ازو فقیه‌تر بود.

ثُمَّ لَأَيَّبْنَهُمْ أَنْ يَمُنُوا بِرِيبِهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، یعنی از سوی دنیای ایشان باطل دراز نمودن، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ و از سوی آخرت ایشان بفراموش کردن آن بر ایشان، وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ و از سوی دین ایشان، چنان که آنجا گفت: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنْ الْيَمِينِ ای من قبل الدین، وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ من قبل دنیاهم و امانیهم، و يقال من بین ایدیهم من قبل الآخرة، فأزین لهم التکذیب بالبعث و بالجنة و النار، و من خلفهم، یعنی من قبل الدنيا فأزینها فی اعینهم، فأرغبهم فیها، فلا یعطون فیها حقا، و عن ایمانهم، یعنی من قبل دینهم، فان كانوا علی هدی شبهته علیهم، حتی یشککوا فیها، و ان كانوا علی ضلالة زینتها لهم، و عن شمائلهم، یعنی من قبل الشهوات و اللذات من المعاصی و أشتیها لیهم، و يقال: من بین ایدیهم مکابرة، و من خلفهم مخالفة، و عن ایمانهم من طریق الهدی، و عن شمائلهم الاحتجاج بحجج المضلین.

قال ابن عباس: و لم یقل من فوقهم، لان رحمة الله تنزل علیهم من فوقهم، و لم یقل من تحتهم، لان الإتيان منه موحش. و قال فی الاولین «من» لابتناء الغایة، و فی الآخیرین «عن»، لان «عن» یدل علی الانحراف. وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ مَوْحِدِينَ مَطِيعِينَ. قال الحسن: لما اغوی آدم (ع) علم أن ذریته اضعف منه، فقال الله: وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ.

قال أخرج ای قال الله لابلیس اخرج منها. این امر اهانت است نه امر تکلیف، و اگر نه امر اهانت بودی امتناع نمودی، چنان که در اسجدوا لآدم کرد. قال أخرج منها ای من الجنة، مَذْمُومًا ای مذمومًا معیبا بأبلغ الذم و العیب. الذام و الذیم و الذم، العیب.

مَذْحُورًا ای مطرودا مبعدا من رحمة الله، و قيل: مطرودا من السماء. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ این لام ایدر لام قسم است، و لَأَمْلَأَنَّ این لام جواب قسم است، ای لمن تبعك منهم علی دینک من اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ یعنی من الکافرین و قرنائهم من الشیاطین. کرر الخروج فی هذه الآیات ثلاث مرات، لان الاول خروج مطلق، و الثانی خروج بصفة صغار و ذل، و الثالث بصفة طرد و ذم شدید. قال سعید بن المسیب: ابلیس ابو الشیاطین، و

هم ذکور و اناث، يتوالدون و لا يموتون، و الجان ابو الجن، و هم ذکور و اناث، يتوالدون و يموتون، و الملائكة ليسوا بذکور و لا اناث، و لا يتوالدون و لا يموتون.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ الْاِیة خداوند حکیم، جبار نام دار عظیم، کردگار رهی دار علیم، جل جلاله و عظم شأنه، منت می نهد بر فرزند آدم، و نیک خدایی و نیک عهدی خود در یاد ایشان می دهد. میگوید: شما را من آفریدم، و چهره های زیباتان من نگاهشتم. قد و بالاتان من کشیدم. دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبان گویاتان من دادم. و من آن خداوندم که از نیست هست کنم، وز نبود بود آرم، وز آغاز نوسازم. نگارنده رویها منم. آراینده همه نیکیوئیها منم. جفت سازنده هر چیز با یار منم.

کننده هر هست چنان که سزاوار منم. آسمان و زمین و جمادات آفریدم اظهار قدرت را، ملائکه و شیاطین و جن آفریدم اظهار هیبت را. آدم و آدمیان را آفریدم اظهار مغفرت و رحمت را. هفتصد هزار سال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و حافین و صافین گرد کعبه جبروت طواف کردند، و سبوح قدوس گفتند. هرگز بنام دودوی و مهربانی و دوستی ما راه نبردند، و خود نشناختند. هرگز زهره نداشتند که دعوی دوستی ما کنند، ما خود دعوی دوستی خاکیان کردیم که: نحن اولیاءکم، یحیهم. چندین نام خود از دوستی و مهربانی بر ایشان مشتق کردیم که: هو الغفور الودود الرؤف الرحیم. فریشتگان را همه قهاری و جباری نمودیم، در حجب هیبتشان بداشتیم. خاکیان را همه رءوفی و رحیمی نمودیم، بر بساط انبساطشان بداشتیم. در میان فریشتگان جبرئیل مقدم و محترم بود، و بتخصیص قربت مخصوص بود، و نامش خادم الرحمن بود. پیوسته بر بساط عدل بنعت هیبت ایستاده بود. هرگز بساط فضل و انبساط ندیده بود. تا آدم صفی (ع) نیامد فراق و وصال و رد و قبول نبود. حدیث دل و دلارام و دوستی نبود. این عجائب و ذخائر همه در جریده عشق است، و جز دل آدم صدف در عشق نبود. دیگران همه از راه خلق آمدند. او از راه عشق آمد: یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ. از آدم تسبیح و تقدیس بیش نبود. کار ایشان یک رنگ بود. عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت، که بوقلمون تقدیر بود.

این رسم قلندری و آئین قمار در شهر تو آوردی ای زیبا یار!
 ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فریشتگان را فرمودند که آدم را سجود کنید. سرش آنست
 که فریشتگان بچشم تعظیم در آن عبادت بی فترت خود می نگرستند، و تسبیح و تقدیس
 خویش را وزنی تمام مینهادند، و لهذا قالوا: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ.
 جلال احدیت و جناب جبروت عزت استغناء لم یزل با ایشان نمود از طاعت همه مطیعان
 و عبادت همه آسمانیان، گفت: روید، و آدم را سجود کنید، و آن سجود خود را بحضرت
 عزت ما بس وزنی منهدید. هنوز رقم وجود بر موجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد
 جلال ما بود ما خود بخود خود را بسنده بودیم. امروز که خلق آفریدیم، همان عزیزیم که
 بودیم. از ایمان و طاعت حدثان جلال لم یزل را پیوندی می درنباید:

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل.
 لطیفه دیگر شنو از اسرار و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ آدمی
 جسم است و جان، و آنچه ورا جسم و جان است، از آن عبارت نتوان:

در جسم و جان منزل، که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، مه اینجا باش و مه

جسم را گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ جَان را گفت: ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ. همانست که جای دیگر گفت: وَ
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. باز گفت: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ. و بدان که این
 خانهای خلایق از هفتاد هزار پرده برآورده اند، پرده های نور و ظلمت، و خبر بدان ناطق
 است: «ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة». هر چه نور است، تخم کلمه
 طیبه است، و هر چه ظلمت تخم کلمه خبیثه، و آن گه همه بخاک پوشیده، و خاک پرده
 همه گشته. گویی درین جمله خزینه اسرار کیست؟ و آن در مکنون تعبیه دربار کیست؟

با هر جانی بغمزه رازی داری بر شارع هر دلی جوازی داری!

در دور آدم صفی آفتاب عزت دین از برج شرف خود بتافت. هر کسی بنقد خویش بینا
 شد. آدم محک بود، «و عَصَى آدَمُ» سیاهی محک بود، هر کسی نقد خویش بر محک زد،
 تا نقدهاشان بیان افتاد که چیست. ملا اعلی بنقد پندار وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ بینا شدند.
 ابلیس مهجور بنقد «أَنَا خَيْرٌ» بینا شد. آنجا خاری بود محقق، و گلی بود مزور، گل بکند
 و بینداخت، و خار بماند در دیده پنداشت:

گلها که من از باغ وصال چیدم درها که من از نوش لبت دزدیدم
آن گل همه خار گشت در جان رهی وان در همه از دیده فرو باریدم

آن مهجور مطرود هفتصد هزار سال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که در معدن او زر است، و خود کبریت احمر است! چون نقد خویش بر محک صفوت آدم زد، نقدش قلب آمد. در معدن خود نطف و قیر دید، و بجای زر سیج سیاه دید:

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت در دیده هوس بماند و در سر پنداشت

گفته‌اند که: ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت و مهجور درگاه بی‌نیازی شد، و آدم بعکس آن به پنج چیز کرامت حق یافت و نور هدی و قبول توبه. یکی از آن آنست که ابلیس «لم یقر بالذنب»، بگناه خویش معترف نشد. کبر وی او را فرا اعتراف نگذاشت، و آدم بصفت عجز باز آمد، و بگناه خویش مقرر آمد. دیگر «لم یندم علیه»، ابلیس از کرده پشیمان نگشت، و عذر نخواست، و آدم از کرده خود پشیمان شد، و عذر خواست، و تضرع کرد. سوم «لم یلم نفسه»، ابلیس در آن نافرمانی با خود نیفتاد، و ملامت نفس خود نکرد، و آدم روی با خود کرد، و خود را در آن ذلت ملامت کرد. چهارم «لم یری التوبة علی نفسه واجبا». ابلیس توبه بر خود واجب ندید. از آن عذر نخواست، و تضرع نکرد، و آدم دانست که توبه کلید سعادتست، و شفیع مغفرت، بر خود واجب دید، بشتافت، و تا روی قبول ندید باز نگردید. پنجم آنست که: «قنط من رحمة الله»، از رحمت خدا نومید شد ابلیس. ندانست آن بدبخت که نومیدی از لثیمان باشد، و رب العزة لثیم نیست، و چنان که نومیدی نیست، ایمنی هم نیست، که ایمنی از عاجزان باشد، و الله عاجز نیست. پس چون نومید شد آن شقی در توبه بوی فرو بسته شد، و آدم نومید نگشت. دل در رحمت و مغفرت بست. بر درگاه بی‌نیازی میزاید و می‌نالید، تا برحمت و مغفرت رسید.

بیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است. آشنده شراب دوستی از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق روی به آنچه مراد است.

۳ التوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ** ای آدم! آرام گیر و بنشین تو و جفت تو در بهشت **فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا** و میخورید هر دو از هر جایی که خواهید و **لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ** و نزدیک این یک درخت مگردید **فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** (۱۹) که آن گه از ستمکاران بید بر خود.

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ در دل داد ایشان را دیو و **بَابِئِيسْتَ** گشت در ایشان و بر ایستاد کرد بر اندیشه ایشان **لِيُبْدِيَ لَهُمَا** تا ایشان را **بَانَ** روز آورد که پیدا کرد ایشان را **مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا** آنچه پوشیده بود از عورت‌های ایشان و **قَالَ** و گفت ابلیس ایشان را هر دو **مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا** باز نزد خداوند شما **عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ** از خوردن این درخت **إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكِينَ** مگر که تا شما دو فریشته نبید که مرگی نجشید **أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ** (۲۰) و ایدر جاوید نبید.

وَ قَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ایشان را هر دو **إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ** (۲۱) که من شما را از نیک خواهانم.

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فرو هشت ایشان را از بالای بهشت در زمین بفرهیب **فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ** چون بچشیدند از درخت **بَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا** پدید آمد ایشان را عورت‌های ایشان و **طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ** و در ایستادند و بر هم می‌نهادند بر عورت خویش از برگ درخت بهشت و **نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا** باز خواند الله ایشان را: **أَلَمْ أَنهَكُمَا نَهَ شَمَا رَا بَاز زدم عَنْ تَلَكُمَا الشَّجَرَةَ** از آن یک درخت و **أَقُلْ لَكُمَا** و گفتم شما را **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ** (۲۲) که دیو شما را دشمنی است آشکارا!؛

قَالَا گفتند هر دو **آدم و حوا:** **رَبَّنَا** خداوند ما! **ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا** ستم کردیم بر خود و **إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا** و اگر نیامرزی ما را و **تَرْحَمْنَا** و بنه بخشایی بر ما **لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (۲۳) ناچاره از زیان کاران بیم.

قَالَ اهْبُطُوا الله گفت **فرو** روید از آسمان **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** یکدیگر را دشمن و **لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ** و شما را در زمین آرامگاهی و روزگار گذاشتی و **مَتَاعٌ** **إِلَى حِينٍ** (۳۴) و بر خورداری تا روز رستاخیز.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ گفت در زمین زنده می‌بید و **فِيهَا تَمُوتُونَ** و در زمین می‌میرید و **مِنْهَا**

تُخْرَجُونَ (۲۵) و شما را از زمین بیرون آرند.

یا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم! قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بِرِشَاءٍ وَ رِيشًا و جامه‌ای که آسای هر کس بآن بداند و سَوَاتِكُمْ که پوشیده دارد عورت‌های شما و رِيشًا و ریشاً و جامه‌ای که آسای هر کس بآن بداند و لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ و لباس پرهیز از همه لباسها به، ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ این از نشانه‌های نیک خدایی خدا است، لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ (۲۶) تا مگر دریابند خدایی وی و پند پذیرند از وی.

یا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم! لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ شما را فتنه مکناد دیو، و تباهی میفکند کَمَا أَخْرَجَ أَبُوكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ چنان که پدر و مادر شما را بیرون آورد از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا می‌برکشید بر سر ایشان جامه ایشان لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِيَهُمَا تا بایشان نماید عورت‌های ایشان إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ دیو می‌بیند شما را، او و گروه او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از آن جای که نمی‌بینید شما او را و جوگ او را إِنْآ جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ مَا شِيطَانٍ ما شیاطین را کردیم أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷) هام کاران و یاران و دوستان ایشان که نمی‌گروند.

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً و چون بدی کنند قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا گویند که پدران خود را برین یافتیم وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا و الله ما را برین فرمود قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ گوی الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) چیزی می‌گویید بر الله که ندانید؟!

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَيْ: و قلنا له بعد اخراج ابليس من الجنة: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ ای اتخذها مسكنا تسكنان فيه. پس از آنکه ابليس نافرمانی کرد، و او را از بهشت بیرون کردند، با آدم (ع) این خطاب رفت که: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ. ای آدم! در جنة الخلد آرام گیر تو و جفت تو حوا، و آن را مسکن خویش سازید. سکون ضد، حرکت است، و ساکن منزل اگر چه حرکت کند، او را ساکن گویند، که سکون بر حرکت غلبه دارد در بیشترین اوقات شبانروز. و این بهشت که آدم را فرمودند تا در آن نشیند جنة الخلد است، که رب العزة مؤمنان را آفریده، و ایشان را وعده داده که در آن شوند، و ذلك في قوله: قُلْ أ ذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ؟ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي

وَعِدَ الْمُتَّقُونَ، تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا. قومی از اهل بدعت گفتند: آن بهشتی بود در آسمان که آدم و حواری بود علی الخصوص، نه آن جنه الخلد که مؤمنان را وعده داده‌اند، و قومی گفتند: در زمین بود آن بهشت، و این هر دو قول باطلست، و قول درست آنست که اول گفتیم.

فَكُلًّا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْا متى شئتما، و أين شئتما و كيف شئتما. و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ يُقال: قرب الشيء، لازم، و قربه متعدّد، و الشجرة هي شجرة العلم، من اكل منها علم الخير و الشر، و قيل: شجرة الخلد التي تأكل منها الملائكة، و قيل: شجرة من اكل منها احدث، و لا ينبغي أن يكون في الجنة حدث. و عن اهل الكتابين انها شجرة الحنظل، اي ليستدلا على مرارة احوال الدنيا، و قيل: هي الكرم. قال سعيد بن المسيب: و الله ما اكل منها و هو يعقل، و لكن حوا عصرت الكرم فسقته حتى سكر، ثم قادتته.

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ موضعه من الاعراب نصب على الجواب، و قيل جزم على النهي. فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ اي وسوس اليهما. قيل: كان وسواسا و الهاما، و قيل: كان كلاما، لقوله عقيبه: «وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا»، و قيل: اصل الوسوسة الدعاء الى امر بصورت خفيّ كالخشخشة و الهينمة. لِيُبْدِيَ لَهُمَا اين لام لام عاقبت گويند، يعنى: ان عاقبة تلك الوسوسة ادّت الى ان بدت لهما سواتهما. سواة نامى است آن موضع را از عورت که پوشيدن آن فرض است، آن گه آن را نام نهادند هر چيز را که آدمى آن را پوشيده خواهد از افعال فواحش. يُقال: وجدت فلانا على سواة، اي على فاحشة، و قابيل گفت برادر خویش را: «سَوَاةٌ اُخِي». جيفه هاييل را سواة خواند از بهر آنکه نميخواست که او را کشته بينند، که در ظهور او سواة فعل قابيل مى پيدا شد. قتاده گفت: هما کانا لا يريان سواتهما قبل المعصية، و قيل: لم يكن يرى كل واحد منهما عورة صاحبه قبل المعصية، فلما عصيا بدت عوراتهما.

وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا اين قال تفسير وسوسه است، عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ يعنى عن اكلها، اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ يعنى: ان لا تكونا ملكين لا تموتان كما لا تموت الملائكة، و قيل: ان لا تكونا ملكين بكسر اللام من الملك، اخذ من قوله: هَلْ اَدُّوْكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلَى. اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ اي الباقيين الذين لا يموتون.

وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ أول کسی که سوگند بدروغ خورد ابلیس بود، و ایشان را فریفته بسوگند کرد. ندانسته بودند که کسی باشد که به الله سوگند بدروغ خورد. ازینجا گفته اند که: مؤمن را بالله توان فریفت، و منه قول بعضهم: من خادعنا بالله خدعنا به.

قال النبی (ص): «المؤمن غر کریم و الفاجر خب لثیم».

ابلیس گفت: مرا پیش از شما آفریدند، و آن دانم که شما ندانید. نصیحت من بپذیرید. و آن گه سوگند یاد کرد به الله که من شما را نیکخواهم. این درخت درخت خلد است. ازین بخورید تا ایدر جاوید بمانید. رب العالمین گفت: فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ حَطَّاهُمَا إِلَى الْمَعْصِيَةِ، و جَرَّاهُمَا عَلَى الْمَخَالَفَةِ، و زَيَّنَ لَهُمَا الْبَاطِلَ، و غَرَّاهُمَا بِهَذِهِ الْيَمِينِ. و معنى الغرور اظهار النصيح مع ابطال الشر. فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا ظَهَرَتْ عَوْرَةُ بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ، و نَزَعَ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا، و كان من نور لم يبق منه عليهما شيء الا ما فى الاطراف و هى الاظافير.

قال ابن عباس: كانت كسوتهما من النور، و قيل: كانت حلَّة، و قال قتادة: كان لباس آدم و حوا ظفرا كله، فلما وقعا فيما وقع من الخطيئة بدت له سواته، و كان لا يراها قبل ذلك، بذلك اول حالهما.

روى ابى بن كعب عن النبی (ص)، قال: «ان آدم كان رجلا طوالا، كأنه نخلة سحوق كثير شعر الرأس، فلما وقعا فيما وقع من الخطيئة بدت له سواته، و كان لا يراها قبل ذلك، فانطلق هاربا فى الجنة، فتعلقت به شجرة من شجر الجنة. قيل: هى شجرة العناب، و قيل: شجرة التين، فحبسته بشعره، فقال لها: ارسلينى. فقالت: لست بمرسلتك، فناداه ربه: يا آدم: أ منى تفر؟ قال: رب استحيى منك. قال: يا آدم! الم يكن لك بما ابحتك من الجنة مندوحة عن الشجرة؟! فقال: بلى و عزتك، و لكن ما ظننت ان احدا من خلقك يحلف بك كاذبا. قال: فبعضتى لأهبطنك الى الارض، ثم لا تنال العيش الا كذا. قال: فعلم صنعة الحديد، و أمر بالحرث، فحرث، و زرع، ثم سقى، حتى اذا بلغ حصد، ثم نقاه، ثم طحنه، ثم خبزه، ثم اكله.

وَ طَفِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا اى اقبلا يرقعان الورق و يلصقان بعضه على بعض كهيئة الثوب ليستترا به. قيل: هو ورق التين، و قيل: ورق الموز. «خصف» بر هم ساختن است تويهاى

نعل را، و آنچه بدان ماند، و آن کس را خصاف گویند، و آن چیز را خصیف.

این آیت دلیل است که کشف عورت از عهد آدم باز قبیح است، و اظهار آن معصیت، و فی قوله: فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ رَدَّ عَلَىٰ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِذَا ذَاقَ الْخَمْرَ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ أَيْ عَنْ أَكْلِهَا، وَ أَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ظاهر العداوة. روى أن آدم و ابليس التقيا معا عند رب العالمين، فقبل لآدم: انك لن تلقاه بعد هذا المجلس ابدًا، و كل شيء حدثتک نفسک خلاف طاعتی فهو من امر هذا.

قالا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا آسَأْنَا إِلَيْهَا بِالْمَعْصِيَةِ، وَإِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَجَاوَزْ عَنَّا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ فِي الْعُقُوبَةِ. گفته‌اند: روز عاشورا بود، روز آدینه که الله وی را توبه داد، و توبه وی قبول کرد.

قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ شرح این آیت در سوره البقره مستوفی رفت. روى عن السدى، قال: اخرج آدم من الجنة و معه حجر فى يده اليمنى، و ورق فى الكف الأخرى، فبث الورق فى الهند، فمنه ما ترون من الطيب، و أما الحجر فكان ياقوتة بيضاء، يستضىء بها، فلما بنى ابراهيم البيت، فبلغ موضع الحجر، طلب حجرا ليضعه هناك، فجاءه جبرئيل بالحجر من الهند الذى اخرج به آدم من الجنة، فوضعه. و عن ابى بريدة، قال: لما خلق الله آدم و جرت الروح فيه عطس، فقال: الحمد لله. فقال الله تعالى: رحمك ربك يا آدم! سبقت رحمتى غضبى. من ربك؟ قال: انت.

قال: من تعبد؟ قال. اياك. فدعى بالحجر، فمسح يده على الحجر كالبيعة.

و روى: ان آدم لما هبط بارض الهند، بكى على الجنة مائتى سنة حتى جرى من عينه اليمنى مثل دجلة، و من عينه اليسرى مثل فرات، فخلق الله ممّا سال من عينه اليمنى الطير و السباع، و ممّا سال من عينه اليسرى الدر و الياقوت و الألتنجوج و هو العود، و عن ابن عمر، قال: قال رسول الله (ص): دخل ابليس العراق، فقتضى منها حاجته، ثم دخل الشام فظردوه، ثم دخل مصر فباض فيها و فرّخ و بسط عبقریه.

قالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ يَعْنِي: فِي الْأَرْضِ عِنْدَ مَتْنِهِ آجَالِكُمْ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ فِي الْقِيَامَةِ لِلْبَعثِ وَ الْحِسَابِ، هَمَانَسْتَ كَمَا جَاءَ دِيْغَرٌ كَقَتْ: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. و عن وهب بن منبه، قال: اوحى الله تعالى الى آدم بعد ما تاب: يا

آدم! انى اجمع لك العلم كله فى اربعة كلمات، واحدة لى، و واحدة لك، و واحدة فيما بينى و بينك، و واحدة فيما بينك و بين الناس. فأما التى لى فتعبدنى لا تشرك بى شيئاً، و أما التى لك فأجزيك بعملك احوج ما تكون اليه، و أما التى فيما بينى و بينك، فمنك الدعاء و منى الاجابة، و أما التى بينك و بين الناس، فأن ترضى لهم ما ترضى لنفسك. فقال آدم: يا رب! شغلت بطلب الرزق و المعيشة عن التسبيح و العبادة، و لست اعرف ساعات التسبيح من ايام الدنيا. فأهبط الله تعالى دبكاً و أسمع اصوات الملائكة بالتسبيح، فهو اول داخن اتخذه آدم من الخلق. فكان الديك اذا سمع التسبيح من السماء سبّح فى الارض فسبّح آدم بتسبيحه.

و روى أن الله تعالى اوحى الى آدم (ع) لما اراد أن يهبه الى الارض: يا آدم! انى انزلك و ذريتك داراً مبنية على اربع قواعد: اما الاولى فانى اقطع ما تصلون، و الثانية افرق ما تجمعون، و الثالثة اخرب ما تبنون، و الرابعة اميت ما تلدون، و لذلك قيل:

لدوا للموت و ابنا للخراب فكلّكم يصير الى التراب.

يا بنى آدمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا چون ذكر برهنگی آدم و حوا رفت، و اضطرار ايشان بلباس و ستره، منت نهاد بر ايشان در آفرينش لباس ايشان، گفت: يا بنى آدمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يعنى: خلقنا، لقوله: وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ اى خلق، و قيل: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يعنى الماء الذى هو السبب لكل ملبوس انزله من السماء فأسكنه الارض، فنبت به القطن و الكتان و غيره ممّا يكون لباساً للخلق من الثياب، و تعيش به الدواب و الانعام، فيخرج بذلك اوبارها و اشعارها و اصوافها، فالماء حياة الأبدان، و الدين حياة القلوب، و ذلك كله من السماء، و قيل: اصل كل نبات فى الارض انزل مع آدم من الجنة، و قيل: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا اى الهمناكم كيفيت صنعته، ميگويد: شما را الهام داديم و درآموختيم جامه بافتن، و ساز آن راست كردن، و عورت بآن پوشيدن.

و اول كسى كه جامه بافت آدم بود: چون از آسمان زمين آمد از برهنگی بناليد. جبرئيل آمد، و او را فرمود تا يکى نر ميش را بکشت، و آن را پوست کند، و پشم آن برچيد، و به حوا داد تا برشت، و آدم از آن جامه صوف بافت بتعليم جبرئيل. ازينجا گفت مصطفى (ص): «اول من سبّح آدم، و كان جبرئيل معلّمه، و آدم تلميذه ثلاثة ايام».

روى ابو امامة قال، قال رسول الله (ص): «عليكم بلباس الصوف تعرفون به فى الآخرة، فان النظر فى الصوف يورث فى القلب التفكير، و التفكير يورث الحكمة، و الحكمة تجرى فى الجوف مجرى الدم، فمن كثر تفكره قلّ طعمه، و كلّ لسانه، و من قلّ تفكره كثر طعمه، و عظم بدنه، و قسا قلبه، و القلب القاسى بعيد من الله، بعيد من الجنة، قريب من النار».

و عن جابر، قال: جاء رجل الى النبی (ص) فقال: يا رسول الله! ما تقول فى حرفتى؟ فقال: رسول الله (ص): «حرفتك حرفة اينا آدم، و ان الله يحب حرفتك، و ان حرفتك يحتاج اليها الاحياء و الاموات، فمن انف منكم فقد انف من آدم، و من آذاكم فقد آذى آدم».

قوله تعالى: وَرِيشًا رِيشَ جامه‌اى باشد كه هر قومى را زى ايشان بود، تا از ديگران پيدا شوند، چون طيالس اصحاب آن را، و فلانس اصحاب آن را، و اقبیه اصحاب آن را، و اعبیه اصحاب آن را. ابن عباس گفت و مجاهد: الريش هو المال، يقال تَرَيْش الرجل اذا تمولّ ابن زيد گفت: ما يتجملون به من الثياب الحسنة، و قيل: هو الاثاث، و ما ظهر من المتاع و الثياب و الفرش. و در شواذ خوانده‌اند: «و رياشا»، فقيل: هو جمع ريش كقدح و قداح و ذئب و ذئاب، و قيل: الريش اسم للمال و ما فيه الجمال، و الرياش الخصب و السعة فى المعاش.

وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ يَعْنِي الْحَيَاءَ. شرم را لباس التقوى خوانند از بهر آنكه تا شرم بجای است تقوى بجای است و تا تقوى بجای است ايمان بجای است:

اما و الله ما فى الدين خير و لا الدنيا اذا ذهب الحياء
يعيش المرء ما استحيًا بخير و يبقى العود ما بقى اللحاء.

و قيل: لباس التقوى هو التشمير فى الثواب. در خبير است كه مصطفى (ص) عم زاده خویش را گفت ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب: «نعم الفتى ربيعة لو قصر من شعره و شمر من ثوبه!»

و عبد الله عمر پسر خود را گفت: شمر ذيلك فانه انقى لثوبك و اتقى لربك. و قيل: لباس التقوى العمل الصالح و العفة و الورع، اى العمل الصالح و العفة و الورع خير من الثياب و المال، و قيل: هو السلاح و آلة الحرب، و قيل: هو السمّ الحسن فى الدنيا.

قال الحسن في قوله؟ «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ»: الورع و السمت الحسن من آيات الله على المؤمن. يعني: من علامات الخير التي البس الله المؤمن في الدنيا. و قال ابن عباس في هذه الآية: أما اللباس فهو الثياب، و أما الرياش فهو المتاع و المال، و أما التقوى فالعفاف. ان التقى العفيف لا تبدو له عورة و ان كان عاريا من الثياب، و ان الفاجر بادی العورة و ان كان كاسيا من الثياب، و ان فجوره يبدي عورته للناس، لا تزال تطّلع منه على شر، و به قال النبي (ص): «و الذي نفس محمد بيده ما عمل احد قط سوءا الا البسه الله رداء عمله علانية، ان خيرا فخير و ان شرا فشر». ثم تلا هذه الآية: وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ، و قال وهب بن منبه: الايمان عريان، و لباسه التقوى، و زينته الحياء، و ماله العفة، و ثمرته العمل الصالح.

اما سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان عرب از ثقيف و بنى عامر بن صعصعه و خزاعه و بنى مدلج و جماعتى آن بودند كه برهنه طواف خانه مى كردند، مردان بهمه وقت و زنان بشب، و آن برهنگى و جامه بر كندن عبادتى مى شناختند و ميگفتند: جامه اى كه در آن معصيت ميكنيم نه روا باشد كه بآن طواف خانه كعبه كنند، و رب العالمين اين آيت فرستاد، و ايشان را از آن باز زد، يعنى كه عورت پوشيدن و پرهيزكارى كردن و سمت نيكو داشتن به است شما را از اين جامه بر كندن و برهنه گشتن. نافع و ابن عامر و كسابى «وَ لِبَاسٌ» بنصب خوانند معطوف بر «ريشا». باقى برفع خوانند بر ابتدا، و خبره ذَلِكَ خَيْرٌ. ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ قال بعضهم اى من فرائضه التى اوجبها بآياته، يريد ستر العورة. لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ اى يتعظون.

يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ اين فتنه ايدر فضيحت است، يعنى: لا يفضحنكم. اصل فتنه آزمائش است و بر رسيدن، و آنچه نهان است در چيزى بيرون آوردن، چنان كه باتش نقره گذارند تا آنچه در آن است بيرون آيد، كما أخرجَ أَبُوكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا. اين ينزع تفسير اخراج است، چنان كه آنجا گفت: لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ. اين القاء تفسير اتحاد است. لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا اين دليل است كه ايشان عورتهاى يكديگر ندیده بودند. عائشه گفت: ما رايت سوأة رسول الله (ص) قط.

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ يَلْغُونَكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَبْلُغُونَهُمْ.

و یا تونکم من حیث لا تا تونهم. و فی الخبر: ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم.

ان الشیطان یحضر ابن آدم علی کل احیانه. و عن مجاهد، قال: یقول ابلیس: نحن نری و لا نری، و نخرج من تحت الثری، و یعود شیخنا فتی. قال مالک بن دینار: ان عدوا یراک و لا تراه لشدید المؤمنة الا من عصمه الله. و قال ذو النون: ان کان هو یراک من حیث لا تراه، فان الله یراه من حیث لا یری الله، فاستعن بالله علیه، فان کید الشیطان کان ضعيفا.

وَقَبِيلُهُ يَعْنِي: و جنوده، من قوله تعالى: وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ، و قیل: خيله و رجله، من قوله تعالى: بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ، و قیل: ذریته، من قوله تعالى: أ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ؟

مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ لَا تَرَوْنَ اجسادهم، و لا تعلمون مکانهم، لان اجسامهم رقيقة، و فی ابصارنا ضعف عن ادراك الرقيق اللطيف. و عن محمد بن اسحاق، قال: بلغنی ان ابلیس تزوج الحية التي دخل فی جوفها حين كلم آدم بعد ما اخرج الجنة، فمنها ذریته.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ سَلْطَنَاهُمْ عَلَيْهِمْ لِيَزِيدُوا فِي غَيْبِهِمْ. میگوید: ما شياطين را مسلط کردیم بر کافران، تا در بیراهی و کفرشان بیفزایند.

همانست که جای دیگر گفت: أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأَى: تحملهم علی المعاصی حملا شديدا، اما المؤمن فلا یقبل قولهم و لا یجیب دعوتهم.

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً فَاحِشَةٌ كَشَفَ عَوْرَتِ اسْتِ در طواف، و گفته اند: تحریم بحیره و سائبه و وصیله است، و گفته اند: عام است در همه معاصی، و درین آیت اضمار است، یعنی: و اذا فعلوا فاحشة عبادة فنهوا عنها، قالوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا میگوید: چون کاری زشت کنند، و آن را از خود عبادتی شناسند، و ایشان را از آن نهی کنند، جواب دهند و گویند: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا، ما پدران و اسلاف خود را برین یافتیم. چون ایشان را گویند: پدران شما این از کجا گرفتند؟ و از کجا بر ساختند؟

جواب دهند که: اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا. رب العالمین گفت: یا محمد! بگوی: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ. الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید. «فحشاء» و «فاحشة» آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند، و مرد را بد نام کند، و ازینجاست که بخیل را فاحش خواند، از بهر آنکه بخل بهر زبان و در هر کیش و بنزدیک هر قوم نکوهیده است و بخیل

بدنام. و در خبر است از مصطفی (ص): «ان الله يبغض الفاحش المتفحش البذی».
الله زشت دارد هر بخیل بدگوی از شرم تهی.

و در خبرست که مردی بار خواست بدر حجره عائشه مادر مؤمنان. رسول خدا (ص) سه بار گفت: بد مرد که اوست. آن گه گفت که: وی را بار ده. چون بار داد، وی را بناوخت، و با وی سخنان خوش گفت. چون بیرون شد عائشه گفت: یا رسول الله! این مرد را آن گفتمی که گفتی، و چون درآمد با وی چنان کردی! جواب داد رسول خدا (ص): «ان ابغض الناس الى الله من يكرم اتقاء فحشه».

بترینه مردم، بنزدیک الله آن کس است که مردمان او را نیکو دارند از بیم فحش زبان وی. و بدان که «فاحشه» در قرآن بر چهار وجه آید: یکی بمعنی زنا است، چنان که در سوره النساء گفت: «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ، یعنی الزنا. همانست که درین سوره اعراف گفت: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ. بیک قول این فواحش زنا است، یعنی: حرم الزنا فی السر و العلانیه، و در سوره الاحزاب گفت: مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ یعنی الزنا، وجه دوم فاحشه نشوز است زنان را، چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَنْدَهِبُوا بِبَعْضٍ مَّا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ و هو النشوز البین من المرأة علی زوجها، در سوره الطلاق گفت: وَ لَا يَخْرُجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ. وجه سوم آنست که در حق قوم لوط گفت در عنکبوت: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ یعنی اتیان الرجال فی ادبارهم، و نظیر این در سوره النمل است و درین سوره اعنی سوره الاعراف. چهارم فاحشه معصیت است در شرکت، چنان که رب العزة گفت: وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً یعنی ما حرم اهل الجاهلیة علی انفسهم فی الشرك، قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ یعنی بالمعاصی و هو تحریم الحرث و الانعام و غیر ذلك. أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ استفهام انکار یتضمن نهیا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ آدَمَ را چهار نام است: آدم و خلیفت و بشر و انسان. آدم نام کردند او را که از ادیم زمین آفریده اند، و از هر بقعتی کشیده، چنان که گفت جل جلاله: مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ اِی سَلَّتْ مِنْ كُلِّ بَقْعَةٍ طَبِیْعَةٍ وَ سَبَخَةٍ سَهْلٍ وَ وَعَرٍ.

در خاک آدم هم شور بود و هم خوش، هم درشت بود و هم نرم. لا جرم طباع فرزندان مختلف آمد.

در ایشان هم خوشخوی است و هم بد خوی، هم گشاده هم گرفته، هم سخی هم بخیل، هم سازگار هم بدساز، هم سیاه هم سفید.

جای دیگر گفت: «مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» فخار گلی خشک باشد که وی را آواز و پرخوان بود، یعنی که آدمی با شغب است. در سر آشوب و شور دارد، و در بند گفت و گوی باشد. جای دیگر گفت: «مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» از گلی دوسنده، بهر چیز درآویزد، و با هر کس درآمیزد. جای دیگر گفت: «مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ» از گلی سیاه تیره. عرفه قدره لثلا یعدو طوره. اصل وی با وی نمود، تا اگر کرامتی بیند نه از خود بیند، و داند که شرف در تربیت است نه در تربیت. از تربیت چه خاست؟ ظلومی و جهولی و سیاست: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ.

از تربیت چه آمد؟ کرامت هدایت و قبول توبه و نواخت: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ. نتیجه تربیت است که گفت: خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ. ثمره تربیت است که گفت: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. محمود در سرای ایاز شد. آن مال و نعمت و زر و سیم و جواهر و دیبایهای رنگارنگ دید. از آن خلعتها که محمود او را داده و بخشیده، بگوشه‌ای نگه کرد قبا یکی دید کهنه و پاره پاره بر هم بسته از میخی درآویخته. محمود گفت: این یکی باری چیست؟ ایاز جواب داد که: این یکی منم بدین بیچارگی و بدین خواری، و آن همه جمال و آرایش و آن عز و ناز همه تویی. درین نگرم عجز خود بینم. قدر خود بدانم. در آن نگرم ترا بینم، و از تو دانم، بنازم و سر بیفرازم:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود

در خبر است که کالبد آدم از گل ساخته چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود. و ابلیس هر بار که بوی برگذشتی، گفتی: لأمر ما خلقت؟ و رب العزة با فریشتگان میگفت: اذا نفخت فيه من روحي فاسجدوا له. پس چون روح بسر وی درآمد، چشم باز کرد تن خود را همه گل دید. حکمت درین آن بود تا اصل خود داند، و نفس خود را

شناسد، و بخود فریفته نگردد. لطایفی که ببند از حق ببند، پس چون روح بسینه وی رسید تاریکی دید. قومی گفتند: تاریکی زلت بود. قومی گفتند: تاریکی خاک بود، که اصل خاک از ظلمت است، و اصل روح از نور. روح خواست که باز گردد، نسیم وی به خیاشیم رسید. عطسه زد.

گفت: الحمد لله. رب العزة گفت: رحمک ربک. روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن گشت. گفت: او که حمد خدا و رحمت را شاید، جای من نیز شاید. چون بناف رسید اشتها طعمش پدید آمد. میوه بهشت دید. آرزوش خاست. خواست که برخیزد نتوانست. رب العزة گفت: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ.

دیگر نام وی «خلیفه» بود، که بجای فریشتگان نشست. نخست ساکنان زمین فریشتگان بودند. پس بآدم دادند. سرش آنست که تا آدمیان را عذر باشد بمیلی و آرامی که ایشان را با دنیا بود، یعنی که فریشتگان که نه دنیوی بودند، و نه از خاکشان آفریدند، چون در دنیا نشستند با دنیا بیارمیدند، و بیرون کردن بر ایشان دشوار آمد، تا میگفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا؟» پس چه عجب اگر فرزند آدم را بدنیا میل باشد، که خود از آن آفریده‌اند، و ایشان را ساخته‌اند، و فی الخبر: «إذا مات المؤمن على الاسلام تقول الملائكة: كيف نجا هذا من دنیا فسد فيها خيارنا؟!»

سدیگر نام وی «بشر» است، و سماء بشرا لمباشره الامور.

چهارم نام وی «انسان» است که عهد الله فراموش کرد، چنان که گفت: «فَنَسِيَ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، ای لم نجد له عزمًا فی القصد علی الخلاف، بل کان ذلک بمقتضى النسيان.

آنجا که عنایت را بود نواخت را چه نهایت بود! آن نافرمانی از وی درگذاشت، و عذرش بنهاد، گفت: نه بقصد کرد آن مخالفت، و نه بر آن عزم بود که کند، لکن فراموش کرد عهد ما، و در گذاشت از وی کرم ما. و گفته‌اند: انسان از انس است، یعنی که وی را با جفت خود انس بود، و در دل وی مهر داشت، چنان که الله گفت: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. ازینجا گفت رب العزة: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ اى آدم! با جفت خود درین بهشت آرام گیر و ساکن باش. جنس با جنس داد، و خلق در خلق بست، و شکل در شکل ساخت، که صفت حدثان جز با شکل خود نسازد، و جز بجنس خود نگراید، و جز

با همچون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال و اجناس پاکست، و مقدس متفرد بجمال و جلال خود، متعزز بصفات کمال خود. همیشه هست، و از همه چیز نخست بخود بزرگوار، و با همه نیکوکار، و بزرگواری و نیکوکاری سزاوار. آن گه گفت: فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ آنچه خواهید، چنان که خواهید درین بهشت میخورید، و می‌نازید، و گرد این یک درخت مگردید. ایشان را از خوردن آن نهی کرد، و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد، و آن قضا بر سر ایشان روان کرد، تا ایشان عجز و ضعف خود بدانند، و عصمت از توفیق الهی بینند نه از جهد بندگی. فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ این هم از امارات عنایت است و دلائل کرامت، که گناه ایشان کردند، و حوالت بر وسوسه شیطان کرد که: فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ.

آن گه در عنایت بیفزود، گفت: لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا گفتا: عورت ایشان هم بر ایشان پیدا کرد نه بر دیگران. گفته‌اند که: آدم و ابلیس پس از آن هر دو بهم رسیدند. آدم گفت: یا شقی! وسوست الیّ و فعلت ما فعلت. ای شقی دانی که چه کردی تو با من؟! و چه گرد انگیختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! هب انی کنت ابلیستک، فمن کان ابلسنی؟ گیرم که ترا من از راه بردم، با من بگوی که مرا از راه که ببرد؟

و گفته‌اند که: ایشان هر دو فرمان بگذاشتند، لکن فرقت میان ایشان. زلت آدم از روی شهوت بود، و زلت ابلیس از راه کبر، و کبر آوردن صعب‌تر از شهوت راندن. گناهی که از شهوت خیزد عفو در آن گنجد. گناهی که از کبر خیزد ایمان در سر آن شود. در خبر است که: «الکبرياء ردائی، و العظمة ازاری، فمن نازعنی فی واحد منهما قصمته».

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا هر که بر خلاف فرمان حق بر پی شهوت نفس رود از حق درماند، و بآن شهوت نرسد. آدم صفی هنوز از آن درخت منهی جز ذواقی نجشیده بود که تازیانه عتاب بر سرش فرود آمده بود، و حالش بگشته، نه آن شهوت بتمامی رانده، و نه رضاء حق با وی بمانده. چون باز نگرست، نه تاج بر سر دید، نه حله در بر! از اول خود را دید بر سریر اصطفای نشسته، پشت بمسند خلافت باز نهاده، بحلل و حلّی بهشت آراسته، و بآخر از همه درمانده، برهنه و گرسنه، محتاج یک برگ درخت شده:

لَلَّهِ دَرٌّ هَمٌّ مِنْ فِتْيَةِ بَكْرُوا مِثْلَ الْمَلُوكِ وَ رَا حُوا كَالْمَفَالِيسِ!

و آنشدوا:

لا تعجبوا لمذلتی فانا الذی عبث الزمان بمهجتی فأذلّها

فرمان آمد که: ای آدم! آن چنان نعمت بی رنج و بی کد ندانستی خورد، اکنون رو بسرای محنت و شدت، کار کن، و تخم کار، و رنج بر، و صبر کن. آدم گفت: این همه خوار است، اگر روزی ما را برین درگه باز بارست، همی بدرد دل بنالید، و نیاز و عجز خود بر کف حسرت نهاد، و در زارید و گفت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» الهی! اگر زاریم، در تو زاریدن خوش است، ورنه نالیم بر تو نالیدمان در خور است. الهی! از خاک چه آید مگر خطا، و از علت چه زاید مگر جفا، و از کریم چه آید جز وفا. الهی! و از آمدیم با دو دست تهی، چه باشد اگر مرهمی بر خستگان نهی! الهی! گنج درویشانی، زاد مضطرائی، مایه رمیدگانی، دستگیر درماندگانی. چون می آفریدی جوهر معیوب می دیدی، می برگزیدی، و با عیب میخردی، برگرفتی و کس نگفت که بردار. اکنون که برگرفتی بمگذار، و در سایه لطف میدار، و جز بفضل خود مسپار:

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای و ر پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای از دست میفکنم چو برداشته‌ای.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالی: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ گوی ای محمّد! خداوند من بداد میفرماید و اَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و روی خویش را و دل خویش را و آهنگ خویش را راست دارید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بنزدیک هر نماز و سجود که کنید و اَدْعُوهُ و در بیم و امید او را خوانید مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پرستش و خواندن وی را پاک دانید کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ که وی آنست که شما را نخست او آفرید، و کرد، و بآخر باز فردا دیگر بار پدید آئید چنان که اول کرد، و بآن گردید که خواست

• فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود و فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ و گروهی را چنان کرد که بر ایشان در علم وی ضلالت واجب گشت که آن را سزا بودند إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ایشان شیاطین را فرود از خدای معبودان و یاران گرفتند وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

مُهْتَدُونَ (۳۰) و می‌پندارند که بر راه راست‌اند.

يَا بَنِي آدَمَ اِي فرزندان آدم! خُدُوا زِينَتَكُمْ آرایش گيريد و جامه پوشيد عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزديک هر نماز و سجود و طواف که کنيد وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا و ميخوريد و مياشاميد وَ لَا تُسْرِفُوا و بگراف مرويد و اندازه در مگذرانيد اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) که او دوست ندارد گزاف کاران را.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ گوی که حرام کرد و در بند آورد آرایش این جهانی؟ اَلَّتِي اُخْرَجَ لِعِبَادِهِ که الله بیرون آورد رهیگان خویش را وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و این شیرینیها و خوشیها از روزی که ساخت قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گوی این زینت درین جهان مؤمنانرا است خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ و زینت آن جهانی باز مؤمنان را است تنها بی‌انبازان كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ چنین هن می‌باز گشائیم پیدا و روشن سخنان خویش لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) گروهی دانایان را.

قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ گوی: خداوند من حرام کرد زشتیها ما ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ آنچه از آن آشکارا است، و آنچه از آن پنهان است وَ الْاِثْمَ و دروغ و خیانت و بزها وَ الْبَغْيَ بَغْيَرِ الْحَقِّ و افزونی جستن بی‌حق وَ اَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ وَ آنکه انباز گيريد با خدای ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا چیزی که الله در آن هیچ کس را عذری نفرستاد وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ ما لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) و آنچه بر خدای آن گوئید که ندانید.

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ و هر امتی را درین جهان درنگی است و انجामी و اندازه‌ای فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ چُون هنگام سر انجام ایشان در رسيد لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) نه یک ساعت با پس مانند نه فرا پیش شدند.

يَا بَنِي آدَمَ اِي فرزندان آدم! اِمَّا يَا تَيْنِكُمْ اگر بشما آيد از من رُسُلٌ مِنْكُمْ پيغام رسانان هم از شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتی بر شما ميخوانند سخنان من فَمَنْ اتَّقَى هر که باز پرهيزد از عذاب من وَ اَصْلَحَ و دين خود و کردار خود راست کند فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵) بر ایشان بيم نيست و نه هرگز اندوهگين باشند.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و ایشان که دروغ شمردند سخنان ما وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و گردن کشيدند از نبوشيدن و پذيرفتن آن اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶) ایشان‌اند که

آتشیان‌اند جاوید در آن‌اند.

فَمَنْ أَظْلَمُ كَيْسَتْ ستمکارتر بر خویشتن مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از آن کس که دروغ سازد بر خدای اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا دروغ شمرد سخنان او اَوْ لَيْكَ يِنَالَهُمْ ایشان‌اند که بایشان رسد نَصِيْبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ بهره ایشان از آن تهدید که در قرآن گفته‌ام حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا تا آنکه بایشان آید فرستادگان مَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ که می‌میرانند ایشان را قَالُوا ایشان را گویند: اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَجَانِدٍ آنچه خدای می‌خواندید فرود از الله؟ قَالُوا گویند ایشان: ضَلُّوا عَنَّا گم گشتند از ما وَ شَهِدُوا عَلَىٰ انْفُسِهِمْ و گواهی دهند بر تنهای خود اَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷) که اندرین جهان کافران بودند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي اُمَّمِ ایشان را گوید الله که: در روید در گروهانی قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ فِي النَّارِ که پیش از شما بودند از پری و آدمی در آتش كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ هر گه در رود گروهی در آتش لَعْنَتْ اُخْتَهَا لعنت کنند بر هام فلان و هام راهان خود که در آتش باشند حَتَّىٰ إِذَا اِدَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا تا آن گه که با هم آیند و فراهم رسند در آتش قَالَتْ اُخْرَاهُمْ لِاُولَاهُمْ پسینان پیشینان را گویند فرا خدای عز و جل: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا خداوند ما اینان ایشان‌اند که ما را بی‌راه کردند فَآتَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ ایشان را عذاب دو چندان کن که ما را قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ جواب دهند ایشان را که هر یکی را هم چندان که چشید هست، و هر یکی را چندان که دیگر راهست هست وَ لَكِنَّ لَا تَعْلَمُونَ (۳۸) لکن این نمی‌دانید.

وَ قَالَتْ اُولَاهُمْ لِاُخْرَاهُمْ و پیشینان گویند پسینان را: فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ نه شما را بر ما افزونی است فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹) عذاب می‌چشید آنچه می‌کردید.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و ایشان که دروغ شمردند سخنان ما وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و گردن کشیدند از نیوشیدن آن لَا تُفْتَحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان ایشان را باز نگشایند وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در بهشت نشوند حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ تا آن گه که شتر در سوراخ سوزن درگذرد وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ و چنین پاداش کنیم مجرمان را. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ ایشان را از دوزخ تابوتهای آتشین است بجای بستر وَ مِنْ فَوْقِهِمْ

غَوَاشٍ و از بالای ایشان طبقها از آتش وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ و پاداش ستمکاران بر خویشان، چنین کنیم.

النبوة الثانية

قوله تعالى: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ این جواب ایشان است که کارهایی دیدند و رسمهایی که در جاهلیت پدران ایشان نهاده بودند، و گمان بردند که آن را آغاز راست است، و از آسمان بآن فرمان است، گفتند: «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا» رب العالمین آن برایشان رد کرد، یعنی آن فحشاء است، و اللّٰه بفحشاء نفرماید، بلکه بعدل فرماید. أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ای: بالعدل. میگوید: اللّٰه بداد میفرماید، بدانستن هر چیز بر آن جای که هست، و نگرستن بهر چیز بآن سزا که هست. آفریدگار بخدایی دانی، و آفریده ببندگی دانی، و حرام بحرामी دانی، و حلال بحلالی دانی، و مردار پلید دانی.

وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مسجد ایدر سجود است. یک قول آنست که هر جا که باشد در نماز روی فرا کعبه کنید، و گفته‌اند: معنی آنست که دل خویش در نماز و در سجود راست دارید آن کس را که سزای سجود شما است. وَ اذْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ای: و حذوه و لا تشرکوا به شیئا. آن گه خطاب با منکران بعث گردانید، گفت: کَمَا بَدَأَكُمْ و لم تکونوا شیئا تَعُوذُونَ خَلْقاً جدیداً. چنان که نبودید و شما را بیافرید، هم چنان بآخر شما را باز آفریند، یعنی هم بر آن صورت اول چنان که بودید، و گفته‌اند که: از شکم مادر برهنه بیرون آمدید بی هیچ چیز، فردا از خاک برهنه برآئید بی هیچ چیز (۲).

و منه قول النبی (ص): «یحشر الناس حفاة عراة غرلا، و اول من یکسا ابراهیم (ع)» ثم قرأ: کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عَدَا عَلَيْنَا.

مجاهد و مقاتل گفتند: کَمَا بَدَأَكُمْ فی الخلق شقیاء و سعیداً فکذلک تَعُوذُونَ سعداء و أشقیاء، یعنی که در ازل شما را دو فرقت آفرید: فَرِيقاً هَدَى یعنی هدام لَدینِه، وَ فَرِيقاً حَقَّ ای وَ جب عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ لما سبق من علمه فیهم، و در دنیا همان دو فرقت باشد، چنان که گفت: فَمِنْكُمْ کَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، و فردا در قیامت همان دو فرقت بر آن صفت که بودند از خاک برآیند، المؤمن علی ایمانه و المنافق علی نفاقه، و منه قوله (ص) «یموت الرجل علی ما عاش علیه و یحشر علی ما مات علیه».

محمد بن کعب گفت هر که در ازل در خلقت اول سعید آمد در ابد در خلقت آخر هم سعید آید، و اگر چه عمل وی عمل اهل شقاوت بود، چنان که سحره فرعون، و هر که در خلقت اول شقی آمد، در خلقت آخر هم شقی آید اگر چه عمل وی عمل اهل سعادت باشد همچون ابلیس.

قال النبی (ص): «ان العبد لیعمل عمل اهل النار، و انه من اهل الجنة، و یعمل عمل اهل الجنة، و انه من اهل النار، و انما الاعمال بالخواتیم»، و روی: «ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع، فیسبق علیه الکتاب، فیعمل بعمل اهل الجنة، و ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع، فیسبق علیه الکتاب، فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار».

قتاده گفت: بداهم من التراب، و الی التراب یعودون. نظیره قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ». قال ابن عباس فی هذه الاية: اذا امات الله الخلق فی النفخة الاولى انزل من السماء ماء فأنبت بذلک الماء اجسامهم، كما خلقهم من الماء كذلك یعيد خلقهم بالماء، و هو قوله: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا». إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى ان من كان كافرا و هو لا یعلم انه كافر فهو كافر، لان الله تعالی اعلمنا انهم یحسبون انهم مهتدون، و هم مبطلون.

یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ الزينة الثياب، و قيل: النعال، و قيل: المشط، و قيل: التخشع و السكينة و الوقار، لقول النبی (ص) «ایتها و علیکم السکينة و الوقار»، و قيل: رفع الايدي فی الصلاة

لقول النبی (ص): «ان لكل شیء زینة، و ان زینة الصلاة رفع الايدي فیها فی ثلاث مواطن: عند الاحرام، و عند الركوع، و عند رفع الرأس من الركوع.

و گفته‌اند: درین آیت فرمان است بستر عورت در نماز و در طواف، که در عرب قومی طواف میکردند برهنه، هم زنان و هم مردان، اما زنان دو الکها در یک نظم با هم میکردند، و بعورت خود فرو می‌آویختند، و گویند: زنی برین صفت طواف میکرد و میگفت:

اليوم یبدوا بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله و تعظیم خانه را چنین میکردند. رب العالمین ایشان را ازین نهی کرد درین آیت، و ستر

عورت در طواف و در نماز واجب کرد، گفت: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ یعنی عند الطواف، و انما سُمِّي الطواف مسجداً لانه يختص به.

وَ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا اهل جاهلیت در ایام حج گوشت و چربش و شیر نمی خوردند تعظیم حج را. مسلمانان گفتند: ما سزاوارتریم که تعظیم حج را چریش نخوریم، و ریاضت کنیم: رب العالمین آیت فرستاد: كُلُوا وَ اشْرَبُوا ای: کُلُوا اللحم و الدسم و اشربوا اللبن، و لا تسرفوا بحظركم علی انفسکم ما احللت لکم من اللحم و الدسم.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قَالَ سَفِيَانُ: مَا قَصَرْتُ بِهِ عَنْ حَقِّ اللَّهِ فَهُوَ اسْرَافٌ، وَ مَا جَاوَزْتُ بِهِ حَقَّ اللَّهِ فَهُوَ اسْرَافٌ: وَ قَالَ: «لَوْ أَنْفَقْتُ مِثْلَ أَحَدٍ فِي طَاعَةِ اللَّهِ لَمْ تَكُنْ مُسْرِفًا، وَ لَوْ أَنْفَقْتُ دَرَاهِمًا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ لَكَانَ اسْرَافًا، وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ لَا تَسْرِفُوا أَي لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ الْمَجَاوِزِينَ الْحَلَالَ إِلَى الْحَرَامِ فِي الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ.

در مجلس هارون الرشید طبیبی ترسا از واقدی پرسید که میگویند: علم دو است: علم ادیان و علم ابدان، در کتاب شما ازین علم طب چیزی هست؟ واقدی گفت: رب العزة در یک نیمه آیت علم طب جمع کرد، و ذلك قوله: كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا.

نصرانی گفت: و از پیغامبر شما هیچ چیز روایت کنند ازین علم؟ گفت: آری، روایت کنند که گفت: «المعدة بيت الداء، و الحمية رأس كل دواء، و أعط كل بدن ما عودته».

نصرانی گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبا.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أُخْرِجَ لِعِبَادِهِ يَعْني خلقه و أظهره. وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ گفته‌اند: این زینت و رزق که الله بندگان را بیرون آورد ابریشم است از کرم، و عسل است از نحل، و جوهر از خاک، و در از صدف، و بوی از عود، و میوه از زمین. وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قیل هی الشاء و البانها، لأنهم حرموه فی حجهم، و قیل: هی البحائر و السوائب. قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی مباحه لهم مع اشتراك الكافرين معهم فی الدنيا، خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ای لا یشاركهم فیها یوم القیامة من لیس بمؤمن، و قیل: هی للمؤمنین فی الدنيا مشوبة بالكذب و الحزن، خالصة یوم القیامة من التعب و النصب و الحزن. «خالصة» قراءت عامه نصب است بر حال مگر نافع که برفع خواند، و معناه: قل هی خالصة یوم القیامة. كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ نَفْسَر ما احللت و ما

حرمت، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اِنى انا الله لا شريك لى. اين آيت ردّ است بر دو گروه از مجرمان: يك گروه از عرب كه از انعام و حرث حرامها ساختند، چون بحيره و سائبه و وصيله و حامى و اولاد آن، و ديگر گروه رهبان‌اند، و من نحا نحوه، كه حلالهاى مطاعم و ملابس و معايش بر خويشتن حرام كردند بترهب. الله آن تحريم بر هر دو گروه رد كرد، و آن كه از حرام کردهاى خود بعضى برشمرد، گفت: قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ فَوَاحِشَ اَشْكَارًا مَحْرَمَاتٍ مطاعم‌اند و ملابس، چون ابريشم آزاد بر مردان، و در مكروهات چون فراش پوست سباع، و اشربه حرام چون مسكرات، و مكروه چون عصيرهاى نشيش آورده، و آنچه از اين باب است چون مياثر ارجوان و مياثر حمر و مياثر نمور و قبايع حمانلها از زر، و تدخن بمجامر سيمين و زرّين، و اكل و شرب بأوانى و ملاعق سيمين و زرّين، و تزئى مردان بزي زنان و تزئى زنان بزي مردان، چون وشم و تفليج و تنمص و خضاب سياه مردان را، و وصل موى زنان را، و فواحش زبان چون لقب كردن و غيبت كردن، و در نسب مسلمانان غمص كردن، و آنچه از اين باب است فرقة الاصابع كه اين همه از مناهى‌اند. و باطن فواحش فروچاند و سرقات و تخليطهاى نهانى و غش در بضاعات و بخش در كيل و وزن و امثال آن. وَ الْاِثْمَ يعنى الذنوب كلها، و قيل: هو ما دون الحد، و قيل: هو الخمر.

وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ بغيرى نامى است دو چيز را: بيداد جستن را و حسد بردن را، اما آنچه بيداد است و افزونى جستن، آنست كه گفت: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، اِنْ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ، اِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ، وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ، وَ الْاِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ اين همه بمعنى بيداد است و افزونى جستن بچيزى كه آدمى را آن نرسد، يا بدليرى بارى بر خود نهادن كه با آن تناود، يا كارى در گرفتن كه علم آن نداند، يا خود را بى‌كردار چيزى بپوسيدن كه آن نيرزد، و گذاره حق خود طلب كردن از گفت يا كرد كه وى را نرسد و نسزد.

و آنچه حسد است در قصه جهودان است كه در مصطفى (ص) و در نبوت وى و در امت وى حسد بردند. آنست كه گفت: بَعْثًا اَنْ يُنَزَلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. و

جای دیگر گفت: إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ. جای دیگر این بغی را تفسیر کرد، گفت: حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ. و گفته‌اند: آنچه در دل آید آدمی را حسد آنست، چون کرد و گفت آن حسد بغی گشت. و در خیر است از مصطفی (ص) که گفت: «اذا ظننتم فلا تحققوا، و اذا حسدتم فلا تبغوا، و اذا تطيرتم فلا ترجعوا».

میگوید: چون شما را پنداشتی در دل آید، و در مسلمانی بیدی ظنی برید، آن پنداشت و آن ظن فرا درستی میرید، و که شما را از کسی بدی در دل آید، بر آن کس بیرون می‌آید، و که شما را فال بد افتاد، در آن کار که می‌روید، یا بر آن راه، بر مگردید.

وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا أَيْ: حجة و برهانا، لانهم زعموا ان الله امرهم بعبادة الاوتان. وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ مِنْ أَنَّهُ حَرَّمَ الْحَرْثَ وَ الْإِنْعَامَ، وَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ. و گفته‌اند: وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ این بر قصاص است و بر گویندگان بی علم. درین آیت جامعه همه ناپسندهای ظاهر و باطن حرام کرد، و آن گه آن را ختم کرد بر دانشمندی بی علم، و خیر درست است از مصطفی (ص): «لیس احد ا غیر من الله، من اجل ذلك حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و لیس احد احب الیه العذر من الله عز و جل، من اجل ذلك انزل الكتاب و أرسل الرسل».

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ این جواب قومی است که از رسول خدا (ص) تعجیل عذاب میخواستند، چنان که گفت: «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ». رب العزة گفت: هر گروهی را وقتی است نامزد کرده، که ایشان را در آن وقت عذاب و هلاک آید که در آن تقدیم و تأخیر نبود.

يَا بَنِي آدَمَ این مشرکان عرب‌اند، إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ رسل اینجا مصطفی است صلی الله علیه و سلم، يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آياتی یعنی القرآن. «إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ» این سخن معقب است بر فرو فرستادن آدم و حوا بزمین، و «ما» صلت است، یعنی: ان یأتیکم رسل منکم. این شرط است، و جواب آن: «فَمَنْ أَتَقَى وَ أَصْلَحَ»، و گفته‌اند که: «ان» ایدر نه شرط است «ان» در موضع تاریخ است چون «اذ» و «اذا».

فَمَنْ أَتَقَى یعنی اتقی الشکر بالله و الوثوب علی الحق و الاستعصاء علی الرسول و الآباء علی التذیر، و أصلح دینه و عمله، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ اذَا خَافَ الْخَلْقَ فِي الْقِيَامَةِ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ اذَا حَزَنُوا، و قیل: فلا خوف علیهم ای لا یخافون فی الآخرة ذهاب ثوابهم، و لا

روا باشد که این سخن با ایشان خزنة جهنم گویند در قیامت، یعنی قال لهم خزنة جهنم قبل دخول النار في الآخرة: این ما کنتم تعبدون من دون الله من الالهة؟ هل يمعنونكم من النار؟ قالوا ضلوا عنا، یعنی ضلت الالهة عنا فلا نراهم. يقول الله تعالى: وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ، معترف شوند بگناه خویش و اقرار دهند بر کفر خویش.

و گفته‌اند: این آن گه باشد که کافران گویند: وَ اللّٰهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و جوارح ایشان بر ایشان گواهی دهند، چنان که رب العزة گفت: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

قَالَ ادْخُلُوا اِي: قال الله، و قيل: قال خزنة جهنم: ادْخُلُوا فِي أُمِّ اِي ادخلوا النار مجتمعين مع امم، قَدْ خَلْتُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ. این دلیل است که جن میرند همچون انس، و قول حسن آنست که نمیرند. و دلیل است این آیت که جن و انس در کفر یکسان‌اند. كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ النَّارَ لَعَنَتْ أُخْتَهَا الَّتِي ادخلت قبلها.

آن قوم که هام فعلان و هام راهان ایشان بوده باشند، و پیش از ایشان در آتش شده، پسینان که ایشان را بینند بر ایشان لعنت کنند، تلاعن تحية دوزخیان است، بر پیشینان لعنت کنند، و پیشینان پسینان را بینند، گویند: «لَا مَرْحَبًا بِكُمْ».

گفته‌اند که: مشرکان مشرکان را لعنت کنند، و جهود جهود را و ترسا ترسا را و گبر گبر را و صابی صابی را. و پس روان پیش روان را، گویند: لعنکم الله انتم غررتمونا و القیتمونا هذا الملقى. حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا اِي تدارکوا و تلاحقوا و اجتمعوا جميعا في النار، قَالَتْ أُخْرَاهُمْ مقاتل گفت: اخريهم دخولا، و هم الاتباع لِأَوْلَاهُمْ و هم القادة. ابن عباس گفت: اخريهم، یعنی آخر الامم، لاوليهم یعنی اول الامم. سدی گفت: اخريهم یعنی الذين كانوا في آخر الزمان، لا وليهم یعنی الذين شرعوا لهم ذلك الدين، این لام لام نسب است، می‌گوید: پسینان پیشینان را گویند فرا خداوند عز و جل: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ اضلونا، زَبَنُوهُ لَنَا وَ سَنُوا الضلالة، و اقتدینا بهم. فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ اِي عذابا ذا زیادة مثله عليه. قال ابن عباس: زیادة حیات و أفاع.

و قيل: معناه اضعف عليهم العذاب بأشد مما تعذبنا به، قال الله تعالى: لِكُلِّ ضِعْفٌ لِلتَّابِعِ وَ المتبوع عذاب مضعّف، للمتبوع بكفره و اغوائه، و للتابع بكفره و تقليده و الاقتداء به، اى:

کفیتیم ما تسألون. و لکن لا یعلمون بیا قرأت ابو بکر است از عاصم، حمل بر لفظ است نه بر معنی، زیرا که کل اسمی است ظاهر غیبت را موضوع.

مراد آنست که: لا یعلم کل فریق مقدار عذاب الفریق الآخر. باقی تعلمون بتاء خوانند بر خطاب، و معنی آنست که: لکلکم ضعف من العذاب، و الخطاب للتابعین و المتبوعین، و هم المضلون، ای: و لکن لا تعلمون ما لكل من العذاب.

وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ لَّانَّكُمْ كَفَرْتُمْ كَمَا كَفَرْنَا، فَنَحْنُ وَ أَنْتُمْ فِي الْكُفْرِ سَوَاءٌ. فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ای فذوقوا بکسبکم و کفرکم، و لا تحیلوا الذنب علی غیرکم.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَعْنِي الْقُرْآنَ، وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا ای عن الایمان بها، لا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ این گشاد در آسمان درین موضع آنست که: هیچ آدمی نیست مگر او را در آسمان دو در است: یکی کردار وی برند بآن، و دیگر روزی وی فرستند از آن، و اگر مرد کافر است، آن یک در کردار خود بسته است، که کردار وی به آسمان نبرند، و چون مرگ آمد آن در روزی دریندند، هر دو در بر کافر بسته بماند.

و قیل: لا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ای ابواب الجنة، لان الجنة فی السماء، و لهذا قال: وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ. و قیل: لا تفتح لهم ابواب السماء یعنی لارواحهم و اعمالهم، لانها خبیثه، فلا یصعد بها بل یهوی بها الی سجین تحت الارضین.

و فی ذلك روی ابو هریره عن رسول الله (ص)، قال: «ان المیت تحضره الملائكة، فاذا كان الرجل الصالح، قالوا اخرجی ايتها النفس المطمئنة الطيبة التي كانت فی الجسد الطيب. اخرجی حمیدا و أبشری بروح من الله و ریحان، و رب غیر غضبان، فیقولون ذلك حتی یرج بها الی السماء، فیستفتح لها، فیقال: من هذا؟ فیقولون: فلان.

فیقال مرحبا بالنفس المطمئنة الطيبة التي كانت فی الجسد الطيب. ادخلی حمیدا و أبشری بروح و ریحان، و رب غیر غضبان. فیقال لها ذلك حتی یرجی بها الی السماء السابعة، و اذا كان الرجل السوء قالوا: اخرجی ايتها النفس الخبيثة التي كانت فی الجسد الخبيث.

اخرجی ذمیما و أبشری بحمیم و غساق، و آخر من شکله ازواج. فیقولون ذلك حتی یرج بها الی السماء فیستفتح لها، فیقال: من هذا؟ فیقولون: فلان. فیقال: لا مرحبا

بالنفس الخبيثة كانت فى الجسد الخبيث. ارجعى ذميما، فانه لا تفتح لك ابواب السماء، فترسل بين السماء و الارض، فتصير الى القبر.

و فى أخبار المعراج انه قال صلى الله عليه و سلم: «ثم انتهى بى الى السماء الدنيا، و اذا انا برجل كهيئته يوم خلقه الله، لم يتغير منه شىء، و اذا هو يعرض عليه ارواح ذريته، فاذا كان روح مؤمن، قال: روح طيب، و ریح طيبة. اجعلوا كتابه فى عليين، و اذا كان روح كافر، قال: روح خبيث، و ریح خبيثة. اجعلوا كتابه فى سجين. فقلت: يا جبرئيل: من هذا؟ قال: هذا ابوك آدم (ع).

لا تُفْتَحُ بناء و تخفيف قراءت بو عمرو است، و تأنيث تأنيث ابواب راست كه جمع است، و اما تخفيف از آن است كه فعل مخفف كثرة فائده دهد، چنان كه فعل مشدد، و حجة اين قراءت آنست كه در سورة القمر گفت: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، و تخفيف قراءت حمزه و كسايى است. وجه ياء آنست كه فعل متقدم است، و تأنيث ابواب نه حقيقى است، و وجه تخفيف گفته آمد. «و تَفْتَحُ» بناء و تشديد قراءت باقى است، تاء تأنيث ابواب را است، چنان كه گفتيم، و تشديد كثرت ابواب را، لانه يقتضى فتحا بعد فتح، و قيل: معنى التشديد أنه ليس حالهم كحال المؤمنين فى التفتيح مرة بعد مرة.

وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ اى يدخل البعير فى ثقب الإبرة. و جمَل، بضم جيم و تشديد ميم در شواذ خوانده اند، و آن رسن غليظ باشد كه كشتى بآن بندند، و اين سخن بر آن تاويل است كه عرب گویند: ما فعلت ذلك و لا افعله حتى يشيب الغراب و يسودّ اللبن و يبيضّ القار و ما ذرّ شارق، و بر تعارف است و نه آنست كه اهل كلام گفتند كه الله بر محال نه قادر است. وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ اى: و هكذا نجزي المجرمين لا يدخلون الجنة.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ اى تاوييت من نار قد سمروا فيها بالمسامير مع قراءت من الشياطين، وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ اطباق من نار اطبقت عليهم، فلا يدخل عليهم فيها روح، و لا يخرج منهم نفس. «المهاد» الوطاء الذى يفرش، و منه مهد الصبى، و «الغواشى» اللباس المجلل مثل اللحاف، و منه غاشية السراج، و غشى المريض، و العشاوة التى تكون على الولد، و نظير الاية قوله: يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، و قوله: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ

مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ. ثم قال: وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الَّذِينَ اشْرَكُوا بِاللَّهِ نَجْزِيهِمْ جَهَنَّمَ وَمَا فِيهَا مِنَ الْعَذَابِ.

قال رسول الله (ص): «ناركم جزء من سبعين جزءا من نار جهنم». قيل: يا رسول الله! ان كانت لكافية، قال: «فَضَّلْتُ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَ سِتِّينَ جُزْءًا كُلَّهَا مِثْلَ حَرِّهَا» و قال (ص): «اشتكت النار الى ربها، فقالت: رب اكل بعضى بعضا، فأذن لها بنفسين: نفس فى الشتاء، و نفس فى الصيف، أشد ما تجدون من الحر، و أشد ما تجدون من الزمهرير».

و در اخبار معراج است كه مصطفى (ص) مالك را ديد خازن دوزخ، ترشروى و خشمگين، از خشم روى درهم كشيده. كس نماند در آسمان از فريشتگان كه نه آن شب شادى نمود، و تازه روى و خندان به مصطفى (ص) نگرست مگر مالك و خزنه دوزخ كه در ايشان همه خشم ديد و ترشى و ناخوشى. جبرئيل گفت: اى محمد! عجب مدار كه رب العالمين در ايشان خود شادى و تازه رويى و خنده نيافريد، آن گه رسول (ص) گفت: «يا مالك! صف لى جهنم».

مرا صفت كن كه دوزخ چون است؟ گفت: يا محمد! و الذى بعثك بالحق لو أن حلقة من السلسلة التى ذكر الله وضعت على جبال الدنيا لذابت حتى تبلغ تخوم الارضين السفلى. يا محمد! ان فى جهنم واديا تستعيز بالله جهنم منه فى كل يوم سبعين مرة، و ان فى الوادى بئرا تستعيز بالله ذلك الوادى و جهنم سبعين مرة منها، و ان فى البئر جبا تستعيز بالله تلك البئر و ذلك الوادى و جهنم منه سبعين مرة، و ان فى ذلك الجب حية يستعيز بالله ذلك الجب و تلك البئر و ذلك الوادى و جهنم فى كل يوم سبعين مرة منها، اعداها الله للفسقة من حملة القرآن من امتك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ الاية خداوند زمين و آسمان، كردگار جهان و جهانيان، بخشنده و بخشاينده و مهربان بر بندگان، جلّ جلاله، و تقدست اسماءه، و تعالت صفاته، درين آيت مباني خدمت و معالِم معاملت و حقائق معرفت جمع كرد، و مؤمنان را از پسندیده اخلاق آگاه كرد، و نيكو پرستيدن خود و نيكو زيستن با خلق ايشان را تلقين كرد، و بشناخت اسباب رضاء خود گرامى كرد. و اين آيت از جوامع الكلم است كه

مصطفی (ص) گفته: «بعثت بجوامع الكلم، و اختصر لی العلم اختصارا». و در قرآن ازین نمط فراوان است. یکی از آن باز گویم: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. آیتی بدین کوتاهی نگر که در زیر آن چند است ازین معانی.

هر چه نواخت است از اکرام و افضال حق جل جلاله مر بنده راه همه در زیر آنست که: إِنَّ اللَّهَ مَعَ، و هر چه خدمت است از انواع عبادت و ابواب معاملت که بنده کند الله را همه در زیر این شود که اتقوا، و هر چه حقوق خلق است بر یکدیگر در فنون معاملات همه در زیر این است که محسنون. همچنین هر چه ارکان دین است و وجوه شریعت و، ابواب حقیقت در زیر این کلمات است که: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. معنی قسط داد است، میگوید: الله مرا بداد میفرماید، یعنی در معاملات هم با حق و هم با خلق و هم با نفس، با حق در امر و نهی بکار داشتن و در همه حال بقضاء وی رضا دادن، و با خلق بخلق زیستن، و در وجوه معاملات انصاف ایشان دادن و انصاف خود نخواستن، و با نفس مخالف بودن، و او را در میدان مجاهدات و ریاضات کشیدن، و در شهوات و راحت بروی بستن. و نظیر این آیت در قرآن آنست که گفت جل جلاله: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ. میگوید: الله بعدل میفرماید و باحسان، عدل انصاف است، و احسان ایثار است. عدل آنست که چنان کنی که با تو کردند، و احسان آنست که به از آن کنی که با تو کردند. عدل آنست که از واجب بنکاهی، و مکافات فرو نگذاری، و آن عقوبت نیفزایی و آنچه نتواند بود نه بیوسی. احسان آنست که بجای آنکه با تو نیکویی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی، و بجای آن کس که با تو بد کرد نیکویی کنی. اینست طریق جوانمردان و سیرت مردان.

و گفته‌اند: عدل آنست که در معاملت راست ستانی، و راست دهی. احسان آنست که خشک ستانی و چرب دهی. عدل آنست که در جواب سلام گویی: و علیکم السلام احسان آنست که: و رحمة الله در افزایی. عدل آنست که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، وَ إِنَّ عَاقِبَتَهُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، وَ أَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ. احسان آنست که گفت: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. عفو بدکار نیکوست، و نیکوتر آنست که بر عفو بیفزایی، و نیکویی کنی، چنان که رب العزة گفت: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ، وَ

اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا.

ثم قال تعالى: وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ جنید گفت: امرنا بحفظ السر، و علو الهمة، و أن نرضى بالله عوضاً عما سواه. میگوید: سر خود صافی دارید، تا حق بشناسید. خوی فراوی کنید تا بستاخ گردید. همه لطف وی بینید تا مهر بر وی نهید، بر مرکب خدمت نشینید، تا بمنزل حرمت رسید. بحرمت بیش آئید تا بصحبت رسید. همت عالی دارید تا با وی بمانید.

در وصف مصطفی (ص) گفته اند که: الله با وی دو کرامت کرد که با هیچ کس از فرزند آدم نکرد: یکی آنست که بزرگ همت بود. دیگر آنکه متواضع بود. علو همت وی بدان جای بود که در خیر است که: «ما مدّ يده الى طمع قط»، و در تواضع چنان بود که گفت: «لو دعيت الى كراع لأجبت، و لو أهدى الى ذراع لقبلت».

چون با خود نگرستی از همه ضعیفان خود را ضعیف تر دانستی از متواضعی که بود. ازینجا گفتی: «لا تفضّلونی علی یونس بن متی».

چون با حق نگرستی کونین و عالمین در چشم وی نیامدی از بزرگ همتی که بود. ازینجا گفتی: «انا سید ولد آدم و لا فخر».

قوله: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ یَجْرِي عَلَيْكُمْ فِي الْآبَدِ مَا قَضَيْنَا عَلَيْكُمْ فِي الْآزَلِ، وَ فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، وَ قِيلَ: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ علما و مشیة و تقدیرا. چنان که ابتداء کرد بآفرینش شما بدانش و تقدیر و خواست، بآخر چنان شوید که اول خواست. جنید را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: اول کل انسان یشبه آخره، و آخره یشبه اوله. آن گه گفت: نهایت هر کار رجوع است با بدایت آن کار، و راه بحق حلقه ای است ازو درآید باز و او گردد. شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: چون نیک ماند آخر این کار باوّل این کار! یعنی که اول همه لذتست و راحت و زندگانی با روح و با شادی، تا مرد پای در دام نهد، و طوقش در گردن آید، آن گه بهر راحتی که دید محنتی بیند، و با هر فرازی نشیبی بود. اینست حقیقت آن کلمه که بو بکر کنانی گفته که میان بنده و حق هزار مقام است از نور و ظلمت، نه همه نور است، که با هر نوری ظلمتی است، و با هر نشیبی

فرازی، یعنی یکی روح است و آسایش و زندگانی، یکی ناکامی و رنج و بی‌مرادی. یکی تجلی یکی استتار، یکی جمع یکی تفرقت، و اگر نه آن روح و راحت در بدایت ارادت در پیش بودی، بنده را با آن بلاها و رنجها طاقت نماندی. پیوسته با آن مینگرد، و دلش با آن میگیرد، و بشاهد آن این بار محنت میکشد، تا آخر که او را بر گذرانند و مدت تمام شود، و پوشیده آشکاره گردد، و در آخرهم با آن شود که در اول بود. اینست سر آیت که الله گفت: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** بر ذوق ارباب معارف و اصحاب حقائق، و **اللَّهُ اعْلَمُ**.

یا **بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ** بزبان علم ستر عورت است در نماز، و بزبان کشف زینت هر بنده در مقام مشاهدت حضور دلست و لزوم حضرت و استدامت شهود حقیقت. گفته‌اند: زینت نفس عابدان آثار سجود است، و زینت دل عارفان انوار وجود است. عابد بنعت عبودیت در سجود، و عارف بر بساط قربت در روح شهود.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الِايَةِ زینت زبان ذکر است، و زینت دل فکر است.

هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملت است بنعت مجاهدت، و آرایش دل دوام مواصلت است بوقت مشاهدت، و آرایش سر حقایق قربت است در میدان معاینت. و آنچه رب العزة گفت: **مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ** اشارتست که این زینتها و آرایشها دریغ نیست از طالبان، و ممنوع نیست از حاضر دلان. گنج خانه نعمت پر از نعمت است، طالبان می‌دریابند. خوانچه لطف و رحمت آراسته و ساخته است، خورندگان می‌دریابند.

پیر طریقت گفته در مناجات: ای طالبان! بشتابید که نقد نزدیک است. ای شبروان! محسبید که صبح نزدیکست. ای شتابندگان! شاد شوید که منزل نزدیک است. ای تشنگان! صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان! بنازید که میزبان نزدیک است.

ای دوست جویان! خوش باشید که اجابت نزدیک است. ای دلگشای رهی! چه بود که دلم را بگشایی! و از خود مرهمی بر جانم نهی! من سود چون جویم! که دو دستم از مایه تهی! نگر که بفضل خود افکنی مرا بروز بهی.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند **لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** بر کس ننهیم مگر توان او **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** ایشانند که بهشتیان‌اند **هُم**

فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) جاویدی جاویدان در آن. وَ نَزَعْنَا و بیرون کشیدیم ما فِي صُدُورِهِمْ آنچه در دل‌های ایشان بود مِنْ غِلٍّ از ناراستی با یکدیگر و ناحق شناسی تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ می‌رود زیر ایشان در بهشت جویهای روان و قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ و سخن ایشان در بهشت آنست که گویند: حمد و ستایش نیکو خدای را الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا او که راه نمود ما را باین جای و باین کار و باین روز و مَا كُنَّا لِنُهْتَدِيَ و نه آنیم ما که باین روز و باین جای راه خواستیم دانست و توانست لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه آن بودی که راه نمود اللَّهُ ما را لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فرستادگان خداوند ما برآستی بما آمده بودند و نُودُوا و آواز دهند ایشان را أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةُ که آنک این بهشت اُورْتُمُوهَا آن را بشما میراث دادند بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) بآن کردارهای نیکو که میکردید.

و نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ و آواز دهند اهل بهشت اهل آتش را: أَنْ قَدْ وَجَدْنَا ما وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا که آنچه خداوند ما ما را وعده کرده بود راست یافتیم فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا آنچه شما را بآن می‌تهدید کرد و وعده داد راست یافتید؟ قَالُوا نَعَمْ جواب دهند که آری، یافتیم فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ تا درین سخن باشند آواز دهد آواز دهنده‌ای بی‌انگ بلند از میان ایشان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) که لعنت خدا و راندن وی بر آن ستمکاران بر خود.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ایشان که می‌برگردانیدند از راه خدای و يَبْغُونَهَا عِوَجًا و آن را عیب می‌جستند و در آن کجی می‌بیوسیدند وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) و ایشان بروز رستاخیز کافران.

و بَيَّنَّهُمَا حِجَابٌ و میان اهل آتش و اهل بهشت پرده‌ای است و عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر سر آن سور بر کنگره‌ها آن مردانی‌اند يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ که می‌شناسند هم بهشتیان را بسیمای ایشان، و هم دوزخیان را بسیمای ایشان و نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ و آواز دهند از آن بالا باهل بهشت أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ گویند: سلام بر شما باد لَمْ يَدْخُلُوهَا در نرفته‌اند در بهشت انیز وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) اما امید میدارند.

و إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی اهل آتش قَالُوا رَبَّنَا گویند خداوند ما! لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) ما را با این

ستمکاران مکن.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وَ آوَاذَ دَهْدَنَ أَصْحَابِ أَعْرَافٍ رِجَالًا مُرْدَانِي رَا از اهل آتش
يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ كَمَا مِي شَنَاسَدَ ايشَان رَا بِنَمُونِ وَ آسَاءَ ايشَان قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ
گويند: چه بكار آمد و چه سود داشت شما را جمع دنياي شما وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸)
وَ آن گردنكشي كه مي كرديد از پذيرفتن حق.

أَهْوَءِ اَيْنَانِ كِه در بهشت اند الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ ايشان اند كه سوگند ميخوردند در دار دنيا لا
يَنَالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ كِه اللّهُ هرگز بخشايش خويش بايشان نرساند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ اى اصحاب
اعراف! در رويد در بهشت لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) نه بيم بر شما و نه
هرگز اندوهگن بيد.

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ آوَاذَ دَهْدَنَ دُوزخيان اهل بهشت را أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا
مِنَ الْمَاءِ كِه بر ما ريزيد و ما را دهيد لختي از اين آب بهشت. أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ وَ طَعَامٌ
دهيد ما را از آنچه اللّهُ شما را روزي كرد قَالُوا بهشتيان گويند إِنَّ اللّهُ حَرَمَهُمَا عَلَيَّ
الْكَافِرِينَ (۵۰) كه اللّهُ حرام کرده است طعام و شراب بهشت بر كافران.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا ايشان كه دين خويش به بيكاري و بازي گرفتند وَ غَرَّتْهُمْ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ زندگاني اين جهان ايشان را بفرهيفت و مشغول داشت فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ امروز
آن روز است كه ايشان را فرو گذاريم در آتش چون فراموش كردگان كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ
هذا چنان كه ايشان فراموش كردند ديدار اين روز كه ايشان را بود فراموش وَ مَا كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱) و بآنچه بسخنان ما جحود آوردند و ناستوار گرفتند.

وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ وَ آورديم بايشان نامه اى فَصَلَّنَاهُ عَلَيَّ عِلْمِ آن را تفصيل داديم و
روشن باز نموديم بر دانشي هُدًى وَ رَحْمَةً رَاهِنُمُونِي وَ بخشايشي لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) قومي
را كه استوار ميگيرند و مي پذيرند.

هَلْ يَنْظُرُونَ چشم نميدارند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر پيدا شدن حقيقت آنكه مراد اللّهُ بفرستادن اين
كتاب است يَوْمٍ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ آن روز كه تاويل اين نامه در رسد يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ
ايشان كه آن روز فراموش كردند: قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فرستادگان خداوند ما
براستي آمده بودند فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ هست ما را باز خواهندگان؟ فَيَشْفَعُوا لَنَا تا ما را باز

خواهند اَوْ نُرَدُّ يا باز گذارند ما را با دنیا فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ تا جز از آن کنیم که می کردیم قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ در خویشتن زیانکار و نومید آمدند وَ ضَلَّ عَنْهُمْ وَ گم گشت و ناپدید از ایشان ما كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳) آنکه بدروغ خدای را میخواندند.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدان که معنی ایمان تصدیق است، و حقیقت آن از روی شرع استوار داشتن است بدل، و اقرار است بزبان، و کردار است بتن و بمال، و تا این هر سه خصلت بهم مجتمع نشوند، نام ایمان بر وی نیفتند، و نه نام اسلام، که مؤمن مسلمان است و مسلمان مؤمن.

ایمان و اسلام دو نام اند دین حنیفی را، که مشتمل است بر اعمال ظاهر و باطن. بلی چون مفرد کنند، اعمال ظاهر را اسلام گویند چون نماز و زکاة و حج و صوم، و اعمال باطن را ایمان گویند چون معرفت و تصدیق و یقین، و همه در هم بسته است، که این بی آن بسر نشود، و آن بی این بکار نیاید، چون همه بهم آمده خواه آن را اسلام خوان و خواه ایمان. مصطفی (ص) اعمال ظاهر را ایمان نام نهاد در آن خبر صحیح که: وفد عبد القیس آمدند بر رسول خدا، و گفتند: یا رسول الله! مرنا بأمر نخبر به من وراءنا، و ندخل به الجنة، فأمرهم رسول الله بالإيمان بالله وحده، قال: «أ تدرُونَ ما الايمان بالله وحده؟»

قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: «شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة، و صيام رمضان، و ان تعطوا من المغنم الخمس»، و هم این اعمال ظاهر را اسلام نام نهاد در آن خبر اعرابی که گفت: یا محمدا! اخبرنی عن الاسلام. قال: «الاسلام أن تشهد ان لا اله الا الله و أن محمدا (ص) رسول الله، و تقيم الصلاة، و تؤتي الزكاة، و تصوم رمضان، و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا».

و فائده اسلام عصمت است در خون و مال و ذمت، احكام شرع بر وی روان و مسلمانان درین یکسان. و فائده ایمان نجات است از مقت خدا و خلاص از عذاب وی و مؤمنان در آن متفاوت، هر که عمل وی نیکوتر، و یقین وی بیشتر، و عهد وی راست تر ایمان وی تمامتر، و ثواب وی بیشتر. و رب العزة جل جلاله خود بر بنده آن نهاده که بر نتابد، بلکه بر وی آن نهد که طاقت دارد، و آن فرماید که توان دارد. اینست که گفت جل جلاله: وَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. میگوید: ایشان که بگرویدند، و نیکیها کردند، بر کس ننهیم مگر توان آن، یعنی ایشان اجابت کردند، و کوشیدند، و ما بر ایشان ناتواست ننهادیم، با پاسخ راست و بار سبک بهشتیان اند جاویدی جاویدان.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع) گفت: «فینا اهل بدر نزلت هذه الآية»، و بروایتی دیگر علی (ع) گفت: «انی لأرجو أن اکون انا و عثمان و طلحه و زبیر من الذین قال الله: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ».

سدی گفت: بهشتیان به در بهشت رسند، درختی بینند از ساق آن دو چشمه روان. از یک چشمه بیاشامند، هر چه غل و حسد و حقد و عداوت است که در دنیا در نهاد و سرشک ایشان بود، چون آن شراب بیاشامند از آن همه پاک شوند، و از چشمه دیگر غسل کنند تنهای ایشان پاکیزه و روشن گردد، و خوشبوی شوند! از آن پس نه تن ایشان شوخ پذیرد، نه در دل ایشان وسواس و خواطر ردی آید.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ این آن گه بود که هر مؤمنی در بهشت در غرفه خویش و منزل خویش آرام گیرد، و پیوسته در آن چشمهای روان مینگرد، تا لذت نظرشان می افزاید، و در آن حال گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا إی هدانای ما صیرنا إلی هذا الثواب من العمل الذی ادى إلیه، آن گه اقرار دهند که هدایت از خدا است، و راست راهی بتوفیق است نه بجهد بنده، گویند: وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَدِينِهِ. و قرأ ابن عامر: ما كنا بلا واو لنهتدي لولا ان هदानا الله.

و در خبر است از رسول خدا (ص) که هیچ بهشتی در بهشت نرود، تا آن گه که پیشتر دوزخ با وی نمایند تا آن را ببندد و گوید: ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، و هیچ دوزخی در دوزخ نرود، تا پیشتر بهشت با وی نمایند تا ببندد و گوید: لَوْ أَنْ اللَّهُ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، تا شادی آن بیش بود و حسرت این بیش.

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ إی بآن هذا اليوم حق فصدقناهم، این سخن بر در بهشت گویند، چنان که ایشان را دیدار در بهشت افتد، و تا درین سخن باشند و درین ثنا نودوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةُ خزنه بهشت ایشان را استقبال کنند، و گویند: اینک آن بهشت که شما را در

دنیا وعده داده بودند. اُورثتُمُوهَا اورثتم منازل اهل النار فيها لو عملوا بطاعة الله بما كنتم تعملون توحّدون الله و تطيعونه.

روی ابو سعید الخدری، قال: قال رسول الله (ص): «يخلص المؤمنون من النار، فيحسبون على قطرة بين الجنة و النار، فيقتصّ لبعضهم من بعض مظالم كانت بينهم في الدنيا، حتى اذا هذبوا و نقّوا اذن لهم في دخول الجنة، فو الذي نفس محمد بيده لأحدهم اهدى الى منزله في الجنة منه بمنزله كان في الدنيا»، و قال (ص): «ما من احد الا و له منزل في الجنة و منزل في النار، فأما الكافر فيرث المؤمن منزله من النار، و المؤمن يرث الكافر منزله من الجنة».

و نادى يعني: و ينادى، لأن كل ما اخبر الله انه يكون فماضيه و مستقبله و دائمه واحد. روز رستاخيز روز تنادی است، چون بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ آرام گیرند، و اصحاب اعراف بر اعراف، هر قومی دیگر را می باز خوانند و از آنچه در ابتداء سخن میگویند، و دوزخیان درین حال کری و گنگی و ناینایی که در آن آیت گفت: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا، در ایشان آن نماند، و سخن توانند، و شنوند، و آواز دهند اهل بهشت اهل دوزخ را: اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، همان گویند که روز بدر، مصطفی گفت اهل قلیب را: فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا، هذا سؤال تقرير يتضمّن تخسير الكفار. قالوا نعم كسايی نعم بكسر عين خواند، و هما لغتان.

فَاذِنَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ قِيلَ هو صاحب الصور. تا ایشان درین سخن باشند منادی ندا کند باواز بلند: اَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ای الكافرين، که لعنت خدا بر کافران. آن گه اعمال خبیثه ایشان را وصف کرد: الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ایشان که از دین اسلام باز گشتند، و دیگران را می باز گردانیدند، يَبْغُونَهَا ای: و یبغون لها عوجا، و از راه راست خداوند کزی می بیوسیدند، و از آن کزی میجستند. کزی در چیزی دیدنی چون چوب و دیوار عوج است بفتح عین، و در چیزی نادیدنی چون سخن و پیمان عوج است بکسر عین.

و هُم بِالْآخِرَةِ یعنی بالبعث الذی فيه جزاء الاعمال کافرون. وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ یعنی اهل الجنة و اهل النار حجاب. این حجاب آن سور است که اینجا گفت: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ. دیواری است بلند در باطن، و اندرون آن بهشت است.

از سور تا درگاه بهشت صد ساله راه، همه جویها و چشمها و حیاض و ریاض و درختان سدر بهشتی بوی و روشنایی بهشت در آن تابان، و از ظاهر دیوار و بیرون آن دوزخ است، از دیوار تا در دوزخ صد ساله راه پر دود و تف و شرار، و گزندگان، و از بیرون سوی دیوار در اندرون دیوار البته از دوزخ هیچ اثر نه، و از اندرون دیوار بیرون آن از بهشت البته هیچ اثر نه.

وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ عَرَفُ شَاخٍ سَرِ دِيوَارِ اسْتِ وَ سَرِ خِرْوَه، اعراف جمع آن، وَ عَلَى الْأَعْرَافِ ای علی السور رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلُّهُ یعنی الفریقین بِسِیْمَاهُمُ یعنی اهل الجنة بیباض و جوههم، و اهل النار بسواد و جوههم، و ذلك لأن موضعهم عال مرتفع بیرون الفریقین. از بالا با اهل بهشت نگرند بر ایشان سلام کنند.

رب العالمین گفت: لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ أَنِيز (۱) ر بهشت نرفتند اصحاب اعراف، اما طمع میدارند که در روند، و این طمع از آن کنند که نور روی خویش و دست و پای خویش بر جای ببینند، نه چون منافقان که بر صراط نور از ایشان برآیند و در تاریکی بمانند.

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ قَلْبَتِ وَ جَوْهَهُمْ تَجَاهِ اصْحَابِ النَّارِ. چون روی ایشان بدوزخ گردانند، و اهل آن بایشان نمایند، تا از آن بالا بایشان نگرند، گویند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی المشرکین فی النار.

وَ نَادَى اصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا وَ هُمْ فِی النَّارِ يَعْرِفُونَهُمْ بِسِیْمَاهُمْ بسواد الوجوه و هم القادة و الکبراء. مفسران گفتند: این رجال ولید مغیره است و بو جهل هشام و عاص وائل و امثال ایشان، که در دنیا چون بلال و سلمان و عمار و امثال ایشان دیدند، گفتند: اللّٰه اینان را ببهشت فرستد و ما را بآتش! کلا، و اللّٰه ان اللّٰه لا یفضلّ خدمنا و رعاتنا علینا! سوگند خوردند که: اللّٰه ایشان را ببهشت نفرستد فردا. اصحاب اعراف ایشان را گویند: أ هُوَ لَاءِ الدِّینِ أَقْسَمْتُمْ؟ اینان ایشان اند که شما سوگند خوردید که اللّٰه ایشان را ببهشت نفرستد؟ و این پیش از آن باشد که ایشان در بهشت شوند. آن گه گویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ، و روا باشد که در بهشت شده باشند آن گه این خطاب رود، و معنی آنست که: اقسمتم لا ینالهم اللّٰه برحمة، و قد قال اللّٰه لهم: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ

عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

و قیل: اقسامتم اهل النار لا یدخل اصحاب الاعراف الجنة، فقال الله: أ هؤلاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمة أدخلوا الجنة، و قیل: أ هؤلاء من كلام الملائكة.

یعنی فریشتگان گویند اهل آتش را که: اینان اند یعنی اصحاب اعراف که شما سوگند خوردید که در بهشت نشوند. آن گه این فریشتگان روی باصحاب اعراف کنند، گویند: ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون.

و در اصحاب اعراف سخن فراوان گفته‌اند که ایشان که‌اند؟ قومی گفتند: پیغامبران‌اند و اهل معرفت، ایشان را بر زبر بهشتیان برند، تا بر هر دو گروه مشرف باشند.

قومی گفتند: فقها و علماء اسلام‌اند، که زندگانی بعلم و عمل بسر آوردند، و در راه سنت و طریق حق راست رفتند. در دنیا برتر از خلق بودند بمنزلت، و در عقبی برتر باشند برتبت و درجه. و قیل: هم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم. در دیوان ایشان نیکی و بدی برابر آید، تا از اهل بهشت فروتر آمدند و از اهل آتش برتر.

روی ان النبی (ص) قال: «هم قوم خرجوا الى الجهاد في سبيل الله، و هم عصاة لآبائهم، فقتلوا، فأعتقهم الله من النار، لانهم قتلوا في سبيله، و حبسوا عن الجنة بمعصية آبائهم».

و قیل: هم قوم رضی عنهم آباؤهم دون امهاتهم، او امهاتهم دون آبائهم. و قیل: هم اولاد الزنا، و قیل: هم الذين كانوا في الفترة و لم يبدلوا دينهم، و قیل: هم اولاد المشركين.

و روی أن النبی (ص) قال: «انهم آخر اهل الجنة دخولا»، و قال مقاتل: اصحاب الاعراف من امة محمد (ص) خاصة، فحبسوا من اجل ذنوبهم، ثم ادخلوا بعد ذلك الجنة بشفاعة

محمد (ص). قال سالم مولى ابي حذيفة: وددت أني بمنزلة اصحاب الاعراف.

و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا اي صبوا علينا من الماء مقدار ما يبرد ابداننا، و يزيل عطشنا. أو مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ مِنَ الطَّعَامِ. این آن گه باشد که رب العزة حجاب میان دوزخیان و بهشتیان بردارد، تا دوزخیان ناز و نعیم بهشتیان بینند، و از ایشان طعام و شراب خواهند. این دلیل است که ایشان در آن عذاب هم تشنه باشند و هم گرسنه، و آدمی از طعام و شراب مستغنی نیست اگر چه در عذاب بود.

قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا اي ماء الجنة و طعامها تحريم منع على الكافرين.

قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس: اى الصدقة افضل؟ فقال: قال رسول الله (ص): «افضل الصدقة الماء. اما رأيت اهل النار لما استغاثوا بأهل الجنة، قالوا أفيضوا علينا من الماء». قوله: الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا قِيلَ: اكلا و شربا، و قيل: ما زين لهم الشيطان من تحريم البحيرة و السائبة و الوصيعة و الحامى و المكاء و التصدية حول البيت، و سائر الخصال الرديئة التى كانوا يفعلونها فى جاهليتهم. قال ابو روق: دينهم اى عيدهم. لَهُوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اى اغروا بطول البقاء. اينجا سخن تمام شد. پس گفتم: فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ نتركهم فى جهنم كما تركوا الايمان، بقاء يومهم هذا، يعنى بالبعث. و قيل: كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذا اى كما تركوا العمل لهذا اليوم. وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ اى: و كما جحدوا بآياتنا و لم يصدقوها.

وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ مَعْنَى تَفْصِيلٍ تبين است، يعنى كه وجوه آن و ابواب آن از امر و نهى و از قصه مثل همه از يكديگر گشاده و روشن باز نمود، و نظير اين در قرآن فراوان است: مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ، وَ كُلِّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا، أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا. اين همه از يك باب است. و در قرآن تفصيل است بمعنى بينونت، چنان كه گفتم: آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ يعنى بائنات بعضها من بعض. بين كل عذابين شهر، و در سورة يوسف گفتم: وَ لَمَّا فَصَّلَتِ الْعَيْرُ اى بانث الرفقة من مصر، و در مرسلات گفتم: لِيَوْمِ الْفَصْلِ يعنى يوم بيان فيه بين الناس، هذا يَوْمُ الْفَصْلِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ، إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. اين همه از يك باب است، يعنى بيان بين الخلائق بالقضاء، فريق فى الجنة و فريق فى السعير.

وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ ابن محيصن فصلناه بضاد معجم خواند. ميگويد: اين نامه را يعنى قرآن افزونى داديم در شرف، و افزونى شرف قرآن بر ديگر كتابهاى منزل باختصار است و بتأخير و بحفظ از تبديل و تحريف. اما اختصار آنست كه كتب ديگر با طول عظيم است، و قرآن جوامع الكلم است، و اما تأخير آنست كه قرآن بر همه كتب قاضى است بنسخ و احكام، و اما حفظ از تبديل و تحريف آنست كه گفتم: وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، و در كتب پيشين تبديل و تحريف كردند، چنان كه گفتم: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

آن گه گفت: عَلِيٌّ عَلِمَ اِي بَعْلَمِ مِنَّا، يَقُولُ: فَصَلَّنَاهُ وَنَحْنُ عَالِمُونَ بِتَفْصِيلِهِ، وَقِيلَ: عَلِيٌّ عَلِمَ فِي الْكِتَابِ، يَعْنِي مَا أَوْدَعَ مِنَ الْعِلْمِ وَبَيَانَ الْأَحْكَامِ. هُدَىٰ آي هَادِيَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَرَحْمَةً آي ذَا رَحْمَةٍ مِنَ الْعَذَابِ، لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ آي لِقَوْمٍ أُرِيدُ بِهِ هِدَايَتَهُمْ وَإِيمَانَهُمْ. پَسِ بَصَفَتِ جَاهِدَانَ بَازْ گِشْتِ وَ تَخْوِيفِ اَيْشَانِ، وَ اَيْشَانَ كَفَّارِ زَمَانِ مُصْطَفَىٰ اَنْدِ، كُفْتُ: هَلْ يَنْظُرُونَ عَرَبِ هَلْ دَرِ جَايِ نَفِي نَهْدِ گَاهِ گَاهِ، وَ اَيْنِ اَزْ اَنِ اَسْتِ.

وَ هَرِ جَايِ كِهْ پَسِ اَنِ يَنْظُرُونَ اَسْتِ، مَعْنِي مَا يَنْظُرُونَ اَسْتِ، وَ اَيْنِ يَنْظُرُونَ بَعْنِي يَنْظُرُونَ اَسْتِ، هَمْچُونِ «فَنَظْرَةٌ اِلَىٰ مَيْسِرَةٍ»، «فَنَظْرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» وَ اَنْشَدُوا:
وَ اِنِ يَكِ صَدْرِ هَذَا الْيَوْمِ وَلِيَّ فَاِنْ غَدَا لِنَاظِرِهِ قَرِيبِ

إِلَّا تَأْوِيلُهُ تَأْوِيلِ نَامِي اَسْتِ حَقِيقَتِ چيزِي رَا، وَ مَرَادِ بَلْفِظِ تَأْوِيلِ مَأْوَلِ اَسْتِ هَمْچُونِ تَنْزِيلِ بِمَعْنِي مَنْزَلِ. مَصْدَرِ اَسْتِ اِسْمِ سَاخْتِهْ هَمْچُونِ «فَالِقُ الْاَلْبَاحِ».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلُهُ اَيْنِ «هَّا» بِاِ كِتَابِ شُودِ يَعْنِي: اِلَىٰ مَا يُؤَلِّ اِيهِ مَرَادِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تَفْصِيلِ هَذَا الْكِتَابِ وَ تَنْزِيلِهِ. مِيْگُوِيْدِ: چِشْمِ نَمِيْدَارَنْدِ اَيْنِ كَافِرَانَ دَرِيْنَ بَازِ نَشِسْتَنِ اَزِ اِيْمَانِ وَ تَصْدِيقِ مَگَرِ پِيْدَا شَدَنِ حَقِيقَتِ اَنَكِهْ مَرَادِ اللّٰهُ بِفَرَسْتَادَنِ اَيْنِ كِتَابِ اَسْتِ، يَعْنِي بِيَا شَدَنِ رِسْتَاخِيْزِ، وَ وَقُوعِ شَأْنِ اَنِ، وَ شَمَارِ بَا خَلْقِ، وَ پَادَاشِ دَادَنِ اَيْشَانِ.

يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ مَقَاتِلِ كُفْتُ، دَرِ كِتَابِ نَظَائِرِ كِهْ: تَأْوِيلِ دَرِ قُرْآنِ بَرِ پِنْجِ وَجِهِ تَفْسِيْرِ كَنْدِ: يَكِي بِمَعْنِي عَاقِبَتِ، چِنَانَ كِهْ دَرِيْنَ آيْتِ كُفْتُ: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلُهُ، يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَأْتِي عَاقِبَةُ مَا وَعَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ عَلَيَّ السَّنَةِ الرَّسْلِ، اِنِهْ كَائِنِ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ. هَمَانَسْتِ كِهْ دَرِ يُونَسِ كُفْتُ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ يَعْنِي وَلَمَّا يَأْتِهِمْ عَاقِبَةُ مَا وَعَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ اِنِهْ كَائِنِ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْوَعِيدِ.

وَجِهِ دَوْمِ تَأْوِيلِ اَسْتِ بِمَعْنِي مَنْتَهِي كَمِيْتِ مَلِكِ اَمْتِ مُحَمَّدِ (ص)، چِنَانَ كِهْ دَرِ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ كُفْتُ: اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ اِبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَ ذَلِكَ اِنِ الْيَهُودَ اَرَادُوا اِنِ يَعْلَمُوا مِنْ قَبْلِ حِسَابِ الْجَمْلِ كَمِ يَمْلِكُ مُحَمَّدٌ وَ اَمْتِهِ، ثُمَّ يَنْقُضِي مَلِكِهِ وَ يَرْجِعُ اِلَى الْيَهُودِ، فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللّٰهُ اِي مَا يَعْلَمُ مَنْتَهِي كَمِ يَمْلِكُ مُحَمَّدٌ (ص) وَ اَمْتِهِ اِلَّا اللّٰهُ، اِي لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ اِلَّا اللّٰهُ اِنَهُمْ يَمْلِكُونَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَرْجِعُ الْمَلِكُ اِلَى الْيَهُودِ اِبْدًا.

عقبی، چون ایمان فرعون در وقت معاینه عذاب و هلاک. چهارم ایمانی که هم در دنیا بکار آید هم در عقبی، و آن ایمان موحدان است و مخلصان، که ایشان را خدمت است بر سنت، و معرفت است بر مشاهدت، و یادگار است در حقیقت.

در معاملات صدق بجای آوردند، و در عبادت سنت، و در صحبت امانت. ایشان اند که رب العالمین گفت: *وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* میگوید جل جلاله: ما مؤمنان را و نیک مردان را بار گران ننهیم، و بهشت باقی و نعیم جاودانی از ایشان دریغ نداریم. هم در دنیا ایشان را بهشت عرفان است، هم در عقبی ایشان را بهشت رضوان. امروز در حدائق مناجات و ریاض ذکر می‌نازند، و فردا در حقائق مواصلات بر بساط مشاهدت می‌آسایند.

پیر طریقت گفت: الهی! نسیمی دمید از باغ دوستی، دل را فدا کردیم. بویی یافتیم از خزینه دوستی بیادشاهی بر سر عالم ندا کردیم. برقی تافت از مشرق حقیقت آب گل کم انگاشتیم. الهی! هر شادی که بی تو است اندوه آنست. هر منزل که نه در راه تو است زندان است. هر دل که نه در طلب تو است ویران است. یک نفس با تو بدو گیتی ارزان است. یک دیدار از آن تو بصد هزار جان رایگان است: صد جان نکند آنچه کند بوی وصال.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ صفت جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت است که رب العزة اول دل‌های ایشان از هواها و بدعتها پاک کرد، تا قدم بر جاده سنت نهادند، و بنصوص کتاب خدا و سنت مصطفی (ص) پی بردند. و هم و فهم خود در آیات صفات گم کردند، و صواب دید خرد خود معزول کردند، و باذعان گردن نهادند، و بسمع قبول کردند، و راه تسلیم پیش گرفتند، تا از تعطیل و تشبیه برستند.

باز دل‌های ایشان از دنیا و آرایش دنیا پاک کرد، تا نور معرفت در دل ایشان تافت، و چشم‌های حکمت در دل‌هایشان پدید آمد. باز نظر خود ایشان را گرامی کرد، و دوستی خلائق از دل‌هایشان بیرون کشید، تا بهمگی با وی گشتند، و در حقیقت افراد روان شدند، از اسباب و مسبب آمدند. یکی دیدند، و یکی شنیدند، و بیکی رسیدند.

زبان با ذکر، و دل با فکر، و جان با مهر، زبان در یاد، و دل در راز، و جان در ناز:
تا دلم فتنه بر جمال تو شد بنده حسن ذو الجلال تو شد
ای عزیز آن کسی که روی تو دید وای شگرف آنکه در جوال تو شد

اما می دان تا عهد ازلی دامن تو نگیرد، دل تو این کار بنپذیرد، و تا حق به تو نیبندد این طریق با تو بنسازد، و تا حق بتو ننگرد دل تو او را نخواهد.
وَنُودُوا أَنْ تَلَکُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این که گفت بما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ تسکین دل بنده را گفت، و زیادت نواخت که بر وی می نهد، و اگر نه بنده داند که عمل با تقصیر وی سزای آن درگاه نیست، و آن منازل و آن درجات جزاء این عمل نیست، اما بفضل خود ناشایسته می شایسته کند، و ناپسندیده می آراید، و نیک خدایی و مهربانی خود در آن با بنده مینماید.

وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ چه مردانند ایشان که رب العزة ایشان را مردان خواند، مردانی که باد عنایت و نسیم رعایت از جانب قربت ناگاه بر ایشان گذر کرد:

شمالی باد چون بر گل گذر کرد نسیم گل بیباغ اندر اثر کرد.

چون باد عنایت بر ایشان گذر کرد دلهاشان بنور معرف زنده کرد. جانهاشان بعطر وصال خود خوشبوی کرد. سرهاشان بصیقل عنایت روشن کرد. بجمع همت و حسن سیرت ایشان را برخوردار کرد، تا همت از خلق یکبارگی برداشتند، و با مهر حق پرداختند:

مشتاق تو در کوی تو از شوق تو سرگردان از خلق جدا گشته خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی چون حلقه گوهرها وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها.

لا جرم رب العزة در دنیا ایشان را بر اسرار و احوال بندگان اشراف داد، و در عقبی بر منازل و درجات مؤمنان اشراف داد، و مقام ایشان زبر خلافت کرد، تا همه را داند، و کس ایشان را نداند. همه را شناسد، و کس ایشان را نشناسد. اینست که گفت: يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ. هر کسی را نشانی است، و بی نشانی ایشان را نشان است.

هر کسی بصفتی در خود بمانده، و بیخودی ایشان را صفت است. دوزخیان در قید مخالفت از حق باز مانده، و بهشتیان در بهشت بحظوظ خود آرمیده، و ایشان را از هر دو

بر کران داشته، و بر همه مشرف کرده. پیر طریقت گفت: الهی! چه زیبا است ایام دوستان تو با تو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی ایشان در راه جست و جوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سر کار تو! و نادى أصحابُ النَّارِ أصحابُ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ الْإِيَةِ فَمَا لَمْ يَرْزُقْهُمْ الْيَوْمَ مِنْ عِرْفَانِهِ ذَرَّةً لَا يَسْبِقُهُمْ غَدَا فِي تِلْكَ الْأَحْوَالِ قَطْرَةً، و انشدوا فى معناه:

و أقسمن لا يسقينا الدهر قطرة و لو ذخرت من ارضهن بحور.

و يقال: انما يطلبون الماء لبيكوا به، لأنه نفذت دموعهم، و فى معناه انشدوا:

نرف البكاء دموع عينك فاستعر عينا. لغيرك دمعها مدرار
من ذا يعيرك عينه تبكى بها أ رأيت عينا للبكاء تعار

٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ خَدَّوْنَ شَمَا اللّٰهُ اسْتِ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او كه بيافريد آسمانها و زمينها را فى سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوى شد بر عرش يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ در ميكشد شب تاريك را در سر روز روشن يَطْلُبُهُ حَيْثُ تَأْتِى تَأْتِى رَا مِى جويد بشتاب و الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومَ و آفتاب و ماه و ستارگان مُسَخَّرَاتٍ نرم کرده و روان بأمره بفرمان خداى أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ آگاه باشيد كه او راست آفريده و فرمان در آفريده تَبَارَكَ اللَّهُ بُرْتَر و بزرگوارتر، پاك تر و با بابرکت تر كسى اللّٰهُ اسْتِ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٥٤) خدَّوْنَ جَهَانِيَان.

ادْعُوا رَبُّكُمْ خَدَّوْنَ خَوِيْش رَا خَوَانِيْد تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً بَزَارِيْدِنِ آشْكَارَا و پنهان إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (٥٥) او دوست ندارد اندازه در گذارندگان را. و لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و به تباهكارى مرويد در زمين بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس آنكه اللّٰهُ آن را بر صلاح نهاد بسزا و در خور و ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا و خداى خويش را خوانيد و پرستيد ببيم و او ميْد إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٥٦) كه بخشايش خداى نزديك است از نيكوکاران.

و هُوَ الَّذِى يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ اللّٰهُ او است كه مى گشايد بادها را در هواى جهان بُشْرًا بشارت دهان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پيش باران فا حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ تَا آن باد برگيرد سَحَابًا ثَقَالًا ميغهاى

گران سُنَّاهُ میرانیم ما آن را لِبَلَدٍ مَبِيتٍ بسوی زمینی یا مردم و جانور از تشنگی مرده فَاَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ تا فرو فرستیم بآن میغ در زمین آب فَاَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ تا بیرون آریم با آن از هر میوه‌ها میغ در زمین آب فَاَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ تا بیرون آریم با آن از هر میوه‌ها کَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى چنین هن بیرون آریم فردا از خاک مردگان را بیانگی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷). این باز نمودیم تا با این آن دریا بید و بیدار این آن را در یاد آرید. وَ الْبَلَدِ الطَّيِّبِ و زمین پاک، تربت خوش خاک یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون آید از آن نبات بِإِذْنِ رَبِّهِ بخواست خدای چنان که خواهد وَ الَّذِي خَبْتُ و آن زمین باز که خاک آن ناپاک است و ناخوش لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا پس بیرون نیاید نبات آن مگر اندکی دژورد کَذَلِكَ همچنین نُصَرِّفُ الْآيَاتِ از روی برویی میگردانیم و از راه براه سخنان خود و باز نموده‌ای خود لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸) گروهی را که سپاسداری کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ای فی مقدار ستة ایام. خلاف است میان علما که این شش روز روزگار کوتاه است چنان که در عهد ما است، یا روزگار دراز که الله میگوید: وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ. حسن گفت: روزگار کوتاه است، و نقله اخبار و بیشترین مفسران بر آنند که روزگار دراز است، روزی هزار سال.

و نیز خلاف است که ابتداء آفرینش خلق کدام روز بود؟ محمد بن اسحاق صاحب المغازی گفت: اهل تورات گفتند: ابتداء آفرینش روز یکشنبه بود تا بآخر روز آدینه، و روز شنبه روز فراغ بود، و روز استواء الله بر عرش. ازین جهت شنبه را تعظیم نهادند، و عید ساختند، و اهل انجیل گفتند: ابتداء آفرینش روز دوشنبه بود، و روز یکشنبه روز فراغ بود و استواء الله بر عرش، و آن را بزرگ داشتند، اما مذهب اهل اسلام و سنت و اصحاب حدیث آنست که ابتداء خلق روز شنبه بود، تا بآخر پنج شنبه، قالوا: و كان السابع يوم الجمعة الذي استوى الله فيه عرشه، و فرغ من خلقه، و عظمه، و شرفه و جعله عيدا للمسلمين، و فيه دلالة على تشریف يوم الجمعة، و بعضی اصحاب سنت گفته‌اند: خلق روز یکشنبه بود، قالوا: لا يبطل شرف الجمعة لان الله عز و جل فيها خلق آدم، و أسجد له

الملائكة و أدخله الجنة.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ مِيقَاوِد: خداوند شما اوست كه هفت آسمان و هفت زمين و هر چه در آن بشش روز بيافريد. زمين و هر چه در آن بچهار روز بيافريد، و آسمانها بدو روز، و بيان اين در خبر ابن عباس است كه گفت: خلقت الارض و ما فيها من شىء فى اربعة ايام، و خلقت السماء فى يومين، و اين آن گه بود كه سائلى از وى پرسيد كه بر من مشكل شده است آنچه رب العزة گفت: رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.

آن سائل گفت: اين دليل است كه نخست آسمان آفريد، و پس زمين، و جاى ديگر گفت: خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَتْدَاداً االى قوله: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ، و اين دليل است كه نخست زمين آفريد. ابن عباس جواب داد آن سائل را كه: خلق الارض فى يومين ثم استوى الى السماء فسويهن فى يومين آخرين، ثم نزل الى الارض فدحيتها.

و دحيتها ان اخرج منها الماء و المرعى، و شق فيها الانهار، و جعل السبل، و خلق الجبال و الرمال و الأكام و ما بينهما فى يومين آخرين، فذلك قوله: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا. بشش روز گفت، و اگر خواستى ببيك لحظه بيافريدى، لكن مراد بآن تعليم بندگان است برفق و تثبيت در كارها. قال سعيد بن جبیر: قدر الله تعالى خلق السماوات و الارض فى لمحة او لحظة، و انما خلقهن فى ستة ايام تعليما لخلقهن الرفق و التثبيت فى الامور، قال: و علمنا بالستة الحساب الذى لا سبيل الى معرفة شىء من امر الدنيا و الدين الا به، كما قال: «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّئِينَ وَ الْحِسَابَ». ثم ان اصل جميع الحساب من ستة، و منها يتفرع سائر العدد بالغما ما بلغ. و قيل: خلق هذه الاشياء فكان خلقه سبحانه لشيء منها فى كل يوم من الايام الستة كلمح بالبصر، و فى بعض التفاسير انه جل جلاله قال للسماوات و الارض: كونى فى ستة ايام، فكانت فى المدة التى امرها ان تكون فيها.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ جَدت فى تفسير ابى بكر النقاش، يروى: ان الله عز و جل كان عرشه على الماء قبل ان يخلق شيئا غير ما خلق قبل الماء، فلما اراد ان يخلق السماء اخرج من الماء دخانا، فارتفع فوق الماء فسماه عليه، فسماه سماء، ثم ابسس الماء فجعله ارضا واحدة، ثم فتقها فجعلها سبع ارضين فى يومين فى الاحد و الاثنين، فخلق الارض

علی حوت، و خلق الجبال فیها و اقوات اهلها و شجرها و ما ینبغی لها فی یومین یوم الثلاثاء و الاربعاء. ثم استوی الی السماء و هی دخان فجعلها سبع سماوات فی یومین یوم الخمیس و الجمعة. و انما سمی یوم الجمعة لانه جمع فیه خلق السماوات و الارض. فلما فرغ من خلق ما احب استوی علی العرش، فذلک قوله: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَاءَ دَر لَغْتِ عَرَبٍ كَه بَرِیْ اَنْ عَلِیْ اَیْدِ اسْتِقْرَارِ اسْتِ، چنان که اللّٰه گفت: إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى، لِنَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ، فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ. و بیشتر در جلوس گویند، و در قیام روا دارند، چنان که: استوی رسول اللّٰه (ص) علی المنبر. و «استواء» در لغت که بر پی آن «الی» آید صعود است و عمد، چون اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ در سورة البقرة و در حم یعنی عمد و سعد، اما استواء بمعنی استیلاء و غلبه از ترهات جهیمان است، و این کفر است از دو وجه: یکی آنکه استیلاء و غلبه پس از عجز و ضعف گویند، و این استواء بر عرش فعلی است که رب العالمین خود را اثبات کرد بوقتی مخصوص، یعنی پس از آفرینش آسمان و زمین. آن کس که استواء بر استیلاء نهد صریح بگفت که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی شد، و غلبه کرد، یعنی که پیش از آفرینش آسمان و زمین مستولی نبود، و عاجز بود، و این کفر محض است.

و دیگر وجه آنست که استیلاء درست نباشد مگر میان دو کس، دو پادشاه، مثلا که با یکدیگر خصومت گیرند در ملکی یا در شهری، پس بآخر چون یکی بر آن دیگر غلبه کند، گویند: استولی فلان علی بلد کذا، و معلوم است که خدای را جل جلاله هرگز منازع نبود و نیست در عرش و در غیر آن. پس کسی که «استولی» میگوید خدای را منازعی پدید میکند، که بعد از خلق آسمان و زمین اللّٰه بر وی غلبه کرد، بر عرش مستولی شد، و این سخن محض شرک است و عین کفر، تعالی اللّٰه عن قول الجهمیة الضلال و تأویلهم المحال علوا کبیرا. و درست است از ام سلمه که گفت: الاستواء ایمان، و الجحود به کفر، و همچنین روایت کرده اند از مالک و انس. و اگر لفظ استواء را بتأویل حاجت بودی نگفتی که الاستواء غیر مجهول، و اگر بظاهر آن برفتن روا نبودی نگفتی که: الاقرار به ایمان، که

از ظاهر برگشتن انکار است نه اقرار، و اقرار تسلیم است و ترک تأویل.
 و عرش در لغت عرب سریر است، و مذهب اهل سنت و جماعت اینست، و مصطفی
 (ص) عرش را فوق و تحت و یمین و ساقی گفت، و آن را حاملان اند از فریشتگان، و
 بالای هفت آسمان است، و در آن خبرهای درست است در صحاح آورده، و ائمه دین آن
 را پذیرفته، و بر ظاهر برفته، و گردن نهاده، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته، و از
 دریافت چگونگی آن نومید نشده، که خود را فرا دریافت آن بتکلف راه نیست، و جز
 اذعان و تسلیم روی نیست.

روی جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابيه عن جده، قال: جاء اعرابی الى النبی (ص)،
 فقال: یا رسول الله جهدت الانفس، و جاع العیال، و هلکت الاموال، فاستسق لنا ربک،
 فاننا نستشفع بالله علیک، و نستشفع بک علی الله. فقال النبی (ص): «سبحان الله سبحان
 الله!» فما زال یسیح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه، ثم قال: «ویحک ا تدری الله ان
 شأنه اعظم من ذلک انه لا یتشفع به علی احد من خلقه، انه لفوق سماواته علی عرشه، و
 أن سماواته علی ارضیه کهکذا مثل القبة و انه لیطَّ به ا طیط الرجل بالراکب»، و قال (ص):
 «ان فی الجنة مائة درجة اعدَّ الله للمجاهدین فی سبیلہ. بین کل درجتین کما بین السماء و
 الارض، فاذا سألتم الله فستلوه الفردوس، فانه وسط الجنة و اعلى الجنة، و فوqe عرش
 الرحمن و منه تفجر انهار الجنة».

این دو خبر دلیل اند که عرش بالای هفت آسمان است، و بالای بهشت است و آن را
 حاملان است.

مصطفی (ص) گفت: «ان الله اذا قضی امرًا سبَّحت حملة العرش، ثم سبَّح اهل السماء
 الذین یلونهم، ثم سبَّح اهل السماء الذین یلونهم حتی یبلغ التسییح اهل السماء الدنیا، ثم
 یقول الذین یلون حملة العرش: ما ذا قال ربکم؟ قال: فیستخبر اهل السماوات بعضهم بعضا،
 حتی یبلغ الخبر اهل سماء الدنیا، فتخطف الجن، فتلقونه الی اولیائهم، و یرمون بالشهاب،
 فما جاءوا به علی وجهه فهو الحق و لکنهم یقرفون فیہ و یریدون».

و قال (ص): «اذن لی ان احدث عن ملک من الملائكة من حملة العرش ان ما بین شحمة
 اذنه الی عاتقه مسیرة سبع مائة سنة»، او قال: سبعین سنة خفقان الطیر.

و فوق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت: «لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش: أن رحمتي سبقت غضبي»، و تحت عرش آنست که بو ذر گفت: سألت النبي (ص) عن قوله: وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، قال: «مستقرها تحت العرش» و ساق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت ابی کعب را: «ليهنك العلم ابا المنذر! ان لها يعني لآية الكرسي لسانا و شفيتين تقدس الملك عند ساق العرش».

و روى عن علي (ع) قال: «اول من يكسا يوم القيامة ابراهيم قبطيتين، و النبي (ص)، حلة حبرة، و هو عن يمين العرش».

و قال ابن عباس: العرش لا يقدر قدره احد.

يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ یعنی: يغشى ظلمة الليل ضوء النهار. این هم چنان است که گفت: «يُكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ». يَطْلُبُهُ حَثِيثًا اى سريعاً. این مثلى است، یعنی در بر یکدیگر میروند چون شتابنده در پی گریزنده، و آخر یکدیگر را درمی یابند، دریافتن دیدار، نه دریافتن آمیغ. يغشى مشدد قراءت حمزه و کسایى است و بو بکر از عاصم.

وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ یعنی: و خلق الشمس و القمر و النجوم.

و مسخرات نصب است بر حال بر قراءت شامی. بر حثيثا عمل خلق تمام کرد، آن گه بر سبیل ابتدا گفت: وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ هر سه بر رفع اند، و مسخرات رفع است بر خبر، و معنى مسخرات اى: مذلات جاريات مجاريهن. و قيل: مسخرات للخلق، كقوله: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ. بِأَمْرِهِ اى: كل ذلك كان بأمره، اى: بارادته. و گفته اند: امر آنست که آن را گفت: کونی مسخرة، فتسخرت بأمره. و گفته اند که: آفتاب و ماه و ستارگان در گردونی بسته است، و فریشتگان آن را در فلک میکشند. و گفته اند: برون ازین سیارات معروف هفتگانه بعضی ازین ستارگان روان اند، و آفرینش آن مصالح بندگان راست، که حقیقت و علم آن بنزدیک الله است، و بعضی ثوابت اند که آفرینش آن راهنمونی خلق راست در بر و بحر، چنان که گفت: وَ بِاللَّجِّمِ هُمْ يَهْتَدُونَ. و بعضی آنست که آفرینش آن زینت آسمان راست، چنان که گفت: زِينَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ، وَ زِينَتُهَا لِلنَّاطِقِينَ. و بعضی شهب اند که آفرینش آن رجم شیاطین راست، چنان که گفت: وَ جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ، و بر جمله الله داند غایت مصالح بندگان که در آن

بسته، و تدبیر کار عالم که در آن نهاده: ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ خَلْقُ وَ أَمْرُ از هم جدا کرد تا معلوم شود که امر خلق نیست. امر دیگر است و خلق دیگر، و رب العزة قرآن را امر گفت: ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ هُوَ الْقُرْآنُ. پس بآنچه گفت: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، دلالت روشن است که قرآن مخلوق نیست. سفیان بن عیینه گفت درین آیت: ما یقول هذه الدویبة، یعنی بشر المریسی، فکلامه بالخلق فی القرآن؟ او ما یقرأ: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ؟ فالخلق غیر الامر، و الامر، و الامر غیر الخلق. میگوید: آگاه شید و بدانید که خدای را است جهان و جهانیان و آفریدگان همگان، و وی را فرمان بر بندگان روان، چنان که خواهد بایشان فرمان دهد، نه کس او را منازع، نه دیگری بر وی غالب.

قال رسول الله (ص): «من لم یحمد الله علی عمل صالح، و حمد نفسه قلّ شکره، و حبط عمله، و من زعم أن الله جعل للعباد من الامر شیئاً فقد کفر بما انزل الله علی أنبیائه، لقوله: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ. تَبَارَكَ اللَّهُ ای تعظم و ارتفع علی کل شیء، و تعالی بالوحدانية، و عظم بدوام البقاء.

و العالمون، الخلق اجمعون. و قیل: معناه أن ذکر رب العالمین برکة علیکم و علی من ذکره منکم.

قتاده گفت: چون از قدرت و عظمت و جلال خود خبر داد، خلق را در آموخت که او را چون خوانند، گفت: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً ای تذللاً علانیه. یقول: اذا دعوتومه فتذللوا له. میگوید: چون او را خوانید خود را بیفکنید، و بزاری او را خوانید بآشکارا و نهان. و خفیه بکسر خا قراءت بو بکر است از عاصم، ای: سرا و سکونا، و منصوب است بر حال یا بر مفعول له.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ گفته‌اند: اعتداء در دعا آنست که خود را در درجه انبیاء و مرسلین خواهد، و گفته‌اند: آنست که بر مؤمنان دعاء بد کند: اللهم عنه، اللهم اهلكه، اللهم أخره، و گفته‌اند: بر داشتن آواز بلند است در دعاء، و فی ذلک ما

روی ابو موسی الاشعری، قال: کان النبی (ص) فی غزاة، فأشرفوا علی واد، فجعل الناس یكبرون، و یهللون، و یرفعون اصواتهم، فقال (ص): «ایها الناس اربعوا علی انفسکم، انکم

لا تدعون اصم و لا غائبا، انکم تدعون سمیعا قریبا، انه معکم». و قیل: هو السجع فی الدعاء، و قال رسول اللہ (ص): «یکون فی آخر الزمان اقوام یعتدون فی الدعاء و الظهور».

وَ لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بِالشَّرْکِ وَ الْمَعَاصِیِ وَ سَفْکِ الدَّمَاءِ، بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بَعَثَ الرِّسْلَ وَ بَيَانَ الشَّرَائِعِ وَ مَنَعَ النَّاسَ عَنِ الْمَعْصِیَةِ وَ الظُّلْمِ. لَوْ لَا الْأَنْبِیَاءُ وَ الشَّرَائِعُ لَأَکَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ کُلَّ اَرْضٍ قَبْلَ أَنْ یَبْعَثَ إِلَیْهَا نَبِیًّا فَاسِدَةً، حَتَّى تَبْعَثَ الرِّسْلَ إِلَیْهَا، فَتَصْلِحَ الْأَرْضُ بِالطَّاعَةِ. میگوید: در زمین همه تباہی و ناراستی و ناشایست بود، تا رب العزة پیغامبران را فرستاد، و خلق را از شرک و معاصی و ظلم باز داشتند، و بر اسلام و طاعت و صلاح داشتند. رب العزة میگوید: پس از آنکه بفرستادن پیغامبران آن فسادها بصلاح باز آوریم، دیگر باره تباہکاری مکنید، و به بد مردی در زمین مروید؟

قال الضحاک یقول: لا تَغُورُوا الْمَاءَ الْمَعِینَ، وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَرَةَ مِثْمَرَةَ ضَرَارًا، وَ لَا تَفْسُدُوا طَرِيقًا مَعْلُومًا، وَ لَا تَفْرُضُوا الدَّرْهَمَ وَ الدِّینَارَ بِالْمَفْرَاضِ وَ لَا تَکْسِرُوهُ. و قال عطیة: لا تعصوا فی الارض فیمسک اللہ المطر، و یهلك الحرث لمعاصیکم.

وَ اذْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا اِیْ خَوْفًا مِنْ عِقَابِهِ وَ طَمَعًا فِی ثَوَابِهِ، وَ قِیلَ: خَوْفًا مِنْ الرَّدِّ عَدْلًا، وَ طَمَعًا فِی الْاِجَابَةِ فَضْلًا. وَ نَصِبَهُمَا عَلَی الْحَالِ اَوْ عَلَی الْمَفْعُولِ لَهُ، وَ نَظِیرُهُ قَوْلُهُ: «وَ یَدْعُونَنَا رَغْبًا وَ رَهْبًا». اِنَّ رَحِمْتَ اللّٰهِ یَعْنِی: ثَوَابِ اللّٰهِ، وَ قِیلَ: هِی الْمَطَرُ. قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ یَعْنِی: الَّذِینَ یَدْعُونَهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. در قریب تأنیث نیست، از بهر آنکه آن قرب مکان است نه قرب نسب. قال ابو عمرو بن العلاء: القریب فی اللغة علی ضربین: قریب قرب، و قریب قرابة. تقول العرب: هذه المرأة قریبة منک اذا كانت بمعنی المسافة و المكان.

وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَّاحَ بُشْرًا دَرِینَ حَرْفِ چَهار قِراءتِ است: بضم باء و اسکان شین قِراءتِ عاصمِ است، یعنی: انها تبشر بالمطر. يدل عليه قوله: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّیَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ»، و بنون مضمومه و ضم شین قِراءتِ ابنِ کثیر و نافع و ابو عمرو است، و بنون مضمومه و اسکان شین قِراءتِ ابنِ عامر، و بفتح نون و اسکان شین قِراءتِ حمزه و کسایمی و معنی آنست که: لها نشر، ای رائحة طيبة، یعنی آن بادها نرم است، و آن را بوی خوش است، در هوا فرو گشاده، و در پیش باران داشته. و روا باشد که نشر از انتشار بود، یعنی

آن بادهای متفرق که از هر سویی درآید، و میغ فراهم آرد، تا از آن باران آید، کقوله: وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا. عن ابی بکر بن عیاش قال: لا تقطر من السماء قطرة حتى تعمل فیها اربع ریح، فالصبا تهیج السحاب، و الشمال تجمعه، و الجنوب تدرّه، و الدبور تفرقه.

حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ الرِّیاحُ سَحَابًا اى رفعتہ. یقال: اقلّ الشیء، اذا رفعه، و استقل به، اذا اتى به سَحَابًا ثِقَالًا اى حملت الرِّیح سحابا ثقالا بالماء، فاذا فرغت الماء فصَبَّتْه كانت خفافا، و ذلك أن اللّٰه عز و جل یرسل الرِّیاح فتنشئ السحاب، فتثیره، و ینزل الماء من السماء الى السحاب فیقسمه کیف یشاء، فیکون السحاب هو یمطره بعد ما ینزله اللّٰه من السماء، فیسکنه السحاب، لقوله عزّ و جلّ: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا. و سحاب درین آیت جمع است، و سمّی السحاب سحابا لانه یمرّ منسحبا.

سُقْنَاهُ لِیَبْدِ مِیَّتِ اى الى بلد لیس فیہ نبات، و قیل لبلد میت، اى: یابس.

نافع و حمزه و کسایى و حفص مِیَّت بتشدید خوانند، و هما فى المعنى واحد فَأَنْزَلْنَا بِهِ یعنى بذلك السحاب المَاءَ على الارض المیتة، فَأَخْرَجْنَا بِهِ یعنى بالماء مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ انواع حمل الاشجار. كَذٰلِكَ اى كما احیننا هذا البلد باخراج الثمرات و حیاة الارض خروج نباتها، نُخْرِجُ الْمَوْتِى مِنَ الِاجْدَاث. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فتعتبرون بالبعث فتعرفون قدرة اللّٰه بما نصرّف لكم من الآيات و نصرّب لكم من الامثال.

روى عن ابی هريرة و ابن عباس: اذا مات الناس كلهم فى النفخة الاولى امطر عليهم اربعین عاما كمنی الرجال، من ماء تحت العرش، و یدعى ماء الحيوان، فینبتون فى قبورهم بذلك المطر، كما ینبتون فى بطون امهاتهم، و كما ینبت الزرع من الماء، حتى اذا استكملت اجسادهم نفخ فیهم الروح، ثم یلقى علیهم نومة، فینامون فى قبورهم، فاذا نفخ فى الصور الثانية عاشوا و هم یجدون طعام النوم فى رؤسهم و أعینهم، كما یجد النائم اذا استیقظ من نومه، فعند ذلك یقولون: یا وِیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا؟ فینادیهم المنادی: هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. آن گه مثل زد رب العزة مؤمنان را و کافران را، گفت: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ میگوید: خاک خوش و تربت پاک که در آن آمیغ نمک و سنگ و ناخوش نبود، یَخْرُجُ نِبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ بیرون آید نبات آن باذن خدا، چنان که خدا خواهد. از مقادیر و مواقیت و از الوان و طعوم نباتی نیکو، و طعامی خوش، و ربیعی تمام، چنان که مردم را

بکار آید، و بآن منتفع شوند. این مثل مؤمن است که در قرآن بشنود، و اثر ایمان و قرآن و اعتقاد داشتن بآن بر وی پیدا بود، و نفع آن بوی رسد. وَ الَّذِي خَبِتَ مِنَ الْبِلْدَانِ، یعنی الارض السبخة اصابها المطر، فلم تثبت الا نکدا. و زمین شور ناخوش اگر چه باران بدان رسد نبات از آن بیرون نیاید مگر اندکی ضعیف بی حاصل بی ریع، که هم بر جای بخوشد، و کس بآن منتفع نشود. این مثل کافر است که ایمان و قرآن بشنود، اما در وی اثر نکند، و بدان منتفع نگردد، و گفته اند: این مثل آدم و ذریت وی است، فمنهم طیب مؤمن و منهم خبیث کافر.

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ شکر درین آیت نامی است ایمان و تصدیق را، یشکرون یعنی یؤمنون، کقوله تعالی: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رَبَّ نَام خداوند است، نور نام نور پیغام و مهر و پیوند است، پروردگار جهانیان، و دارنده خلقان، و دین مهربان، پاکست و بی همتا، و داور چون و چرا، و ناآلوده بهیچ ناسزا، پیداست خود را بدرستی، پیداست خود را بهستی، پیداست دل را بدوستی، یگانه بسنده، و بداشت هر کس رسنده، و با راست داشت دلها تاونده، هر چیزی را خداونده، و هر هستی را بدارنده، و هر فرا رسیدنی را پروراننده.

اول رب گفت نصیب عامه خلق را، پس الله گفت نصیب عارفان و صدیقان را. رب است آرام دهنده دل نیکمردان، الله است غارت کننده جان عارفان. رب است دهنده نعمت بخوهندگان، الله است او کننده مهر بدل دوستان. رب است که نعمت دیدار بر مؤمنان ریزد، الله است که عارفان را با دیدار چراغ مهر افروزد. پیر طریقت گفت: مهر و دیدار هر دو بر هم رسیدند. مهر دیدار را گفت: تو چون نوری که عالم افروزی. دیدار مهر را گفت: تو چون آتشی که عالم سوزی.

دیدار گفت: من چون جلوه کردم غمان از دل برکنم. مهر گفت: من باری غارت کنم دلی که برو رخت افکنم. دیدار گفت: من تحفه ممتحنانم. مهر گفت: من شورنده جهانم. دیدار بهره اوست که او را بصنایع شناسد. از صنایع باو رسد مکونات و مقدرات و

محدثات از خلق زمین و سماوات و شمس و قمر و نجوم مسخرات. مهر بهره اوست که او را هم باو شناسد، ازو بصنایع آید نه از صنایع بدو.

بیر طریقت گفت: مسکین او که او را بصنایع شناخت! بیچاره او که او را از بهر نعمت دوست داشت! بیهوده او که او را بجهد خود جست! او که بصنایع شناسد، به بیم و طمع پرستد. او که وی را از بهر نعمت دوست دارد، روز محنت برگردد. او که بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد. اما عارف او را هم بنور او شناسد. از شعاع وجود عبارت نتواند. در آتش مهر می‌سوزد، و از ناز باز نمی‌پردازد.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ عرش او بر آسمان معلوم است، و عرش او در زمین، دل دوستان است. عرش آسمان را گفت: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ تَمَائِيَةً.

فریشتگان آن را می‌بردارند، و عرش زمین را گفت: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ. ما آن را خود برداشتیم، و بفریشتگان باز نگذاشتیم. عرش آسمان منظور فریشتگان است.

عرش زمین منظور خدای جهان است. عرش آسمان را گفت: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. عرش زمین را گفت: انا عند المنكسرة قلوبهم، قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن. ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً مُصْطَفَى (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة».

دعا عین عبادتست. دعاء خواندن است یا خواستن. اگر خواندن است عین ثناء است، و خواستن است بنده را سزا است، و هر دو عبادتست و نجات را وسیلت. یحیی معاذ گفت: عبادة الله خزينة ای است. کلید این خزینه دعا، و دندانهای این کلید لقمه حلال.

و شرط دعاء تضرع است و زاری، و بر درگاه عزت خود را بیفکندن بخواری. اینست که میگوید: تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً.

و در خبر است: آدم صلوات الله علیه صد سال بر آن زلّت خویش نوحه کرد بزاری، و تضرع نمود، تا جبرئیل گفت: بار خدایا! خود می‌بینی تضرع آدم، می‌شنوی زاریدن وی.

هیچ روی آن دارد که عذرش پذیری؟ و خستگی وی را مرهمی برنهی؟

فرمان آمد که ای جبرئیل! آدم را بما گذار که اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی، خود زلّت بر وی قضا نکردمی. زلت بر وی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند، زبان بدعا و تضرع بگشاید، و من دوست دارم که بنده بنالد، و در من زارد، انین المذنبین

احب الی من زجل المسیحین. نظیره: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ میگوید: مرا خوانید تا اجابت کنم. مرا دانید تا آمرزم. از من خواهید تا بخشم.

جای دیگر گفت: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ آن درمانده فرو مانده، در بلا بیطاقت گشته، که پاسخ کند خواندن او مگر من؟ که نیوشد دعاء او مگر من؟ که فریاد رسد درماندگی وی را مگر من؟ مضطر آنست که خود را دست آویزی نداند، و روزگار بر باد داده خود برابر چشم خویش دارد. دوست از همه وسائل و طاعات تهی بیند. دعاء چنین کسی همچون تیر بود، که سوی نشانه شود.

و از شرایط دعاء یکی لقمه حلالست. مصطفی (ص) گفت: «أطب طعمتك تستجب دعوتك».

دوم بیداری و هشیاری است بدل حاضر و از غفلت دور. مصطفی (ص) گفت: «ان الله لا يستجيب دعاء من قلب لاه».

سوم خوف و طمع است، که رب العزة گفت: وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. این خوف و طمع بمعنی خوف و رجاء است، و آن تضرع و خفیه بمعنی اخلاص و صدق، بر مثال چهار جوی اند در دل گشاده، تا این جویها روان اند و روشن، دل آبادان است، و ایمان بر جای، و دعا مستجاب. باز اگر این چهار جوی از دل وا ایستد، و چشمهای آن خشک گردد، دل مرده گردد، و اشک از چشم وا ایستد، و ذکر از زبان، و مهر از دل، نیز از وی طاعت نروید و ایمان نیاید، چنان شود که گویند:

و آن دل که تو دیدی همه دیگرگون شد	و آن حوض پر آب ماهمه پر خون شد
و آن باغ پر از نعمت چون هامون شد	و آن آب روان زباغ ما بیرون شد

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مصطفی (ص) گفت: «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك».

این خبر اشارتست بملاقات دل با حق، و معارضة سر با غیب، و مشاهده جان با الله. و درین خیر حث است بنده را بر اخلاص عمل، و قصر امل، و وفا کردن به پذیرفته روز میثاق و عهد بلی، چون میدانی که او ترا می بیند دل وا او دار، و از غیر او بردار. در اعمال

مخلص باش، و در احوال صادق.

پیر طریقت گفت: آن دیده که او را دید بملاحظه غیر او کی پردازد؟ آن جان که با او صحبت یافت با آب و خاک چند سازد؟ خو کرده در حضرت مشاهدت مذلت حجاب چند برتابد؟ والی بر شهر خویش در غربت عمر چند بسر آرد؟ «کأنک تراه» اشارتست که حق دیدنی است، «فانه یراک» از حق دیده وری است.

پیر طریقت گفت: چون هیبت دیده وری حق موجود است، از ملامت منکر چه باک! در خدمت سزای معبود کوش، نه بهره آب و خاک، که هیبت اطلاع حق سیل است و پسند خلق خاشاک.

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ إِذَا تَنَسَّمْتِ الْقُلُوبِ نَسِيمَ الْقَرَبِ هَامَ فِي مَلَكُوتِ الْجَلَالِ وَ انمحي عن كل مرسوم و معهود. چون نسیم ازل از جانب قربت دمد، و باد کرم از هوای فردانیت وزد، بندگی آزادی شود، و غمان همه شادی گردد. خائف در کشتی خوف بساحل امن رسد. راجی در کشتی طمع بساحل عطا رسد.

عاصی در کشتی ندامت بساحل نوبت رسد. موحد در کشتی توحید بساحل تفرید رسد. سُنَّاهُ لِبَلَدٍ مِيتٍ فَانزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از آسمان باران آمد، زمین مرده بوی زنده گشت، نبات و ازهار و انوار پدید آمد. از خزینه قدرت باران رحمت آمد، دل‌های پژمرده بوی زنده گشت. یکی را تخم ندامت کشتند، آب توفیق دادند، زاهد گشت. یکی را تخم عنایت کشتند، آب رعایت دادند، تائب گشت. یکی را تخم هیبت کشتند آب تعظیم دادند عارف گشت.

پیر طریقت گفت: ملکا! آب عنایت تو بسنگ رسید. سنگ بار گرفت.

از سنگ میوه رست. میوه طعم و خوار گرفت. ملکا! یاد تو دل را زنده کرد، و تخم مهر افکند. درخت شادی رویانید، و میوه آزادی داد. چون زمین نرم باشد، و تربت خوش، و طینت قابل، تخم جز شجره طیبه از آن نروید، و جز عهده بیرون ندهد.

اینست که الله گفت: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ. قال بعضهم: طیبهها بدوام الامن و عدل السلطان، و طاعة المطيعين. و قال ابو عثمان: «هو قلب المؤمن يظهر على الجوارح انوار الطاعات. وَ الَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيدًا قَلْبَ الْكَافِرِ لَا يَظْهَرُ عَلَى الْجَوَارِحِ إِلَّا

المخالفات.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فرستادیم نوح را بقوم خویش فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ كَقَوْلِهِ: ای قوم خدای را پرستید ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست شما را خدای جز از وی إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ من می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) از عذاب روزی بزرگ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سران قوم وی گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۶۰) ما ترا در گمراهی آشکارا می بینیم.

قال يا قوم نوح گفت: ای قوم! لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ بمن هیچ گمراهی نیست وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) لکن من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان.

أُبَلِّغُكُمْ رِيسَالَاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش وَ أَنْصَحُ لَكُمْ و شما را نیک می‌خواهم وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) و از خدای آن دانم که شما ندانید. أَوْ عَجِبْتُمْ شَكَّغْتُمْ میدارید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر مردی هم از شما، آدمی هم‌زبان شما لِيُنذِرَكُمْ تا آگاه کند و بیم نماید شما را وَ لِيَتَّقُوا و تا پرهیزید از عذاب و خشم خدای وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) و تا مگر بر شما ببخشایند.

فَكَذَّبُوهُ دروغ زن گرفتند وی را فَأَنْجَيْنَاهُ برهانیدیم او را وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ و ایشان را که با او بودند در کشتی وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و به آب بکشتیم ایشان را که بدروغ فرا میداشتند سخنان ما را إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴) که قومی بودند ایشان از شناخت حق نابینایان.

وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا و فرستادیم به عاد مرد ایشان هود قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ایشان را گفت: ای قوم! اللَّهُ را پرستید ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست شما را خدایی جز از وی أَ فَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) از خشم و عذاب وی پرهیزید.

قال الملأ الذين كفروا من قومه سران و سروران کافران از قوم وی گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ ما ترا درسست خردی و نادانی می بینیم وَ إِنَّا لَنَنْظُرُكَ مِنَ الْكَادِبِينَ (۶۶) و ترا از دروغ زنان می بنداریم.

قالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ كُفْتُمْ: ای قوم! بمن هیچ سست خردی نیست و لکنی رسولٌ من رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) لکن من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان. أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي مِيرَسَانِم بَشْمَا بِيغَامَهَاي خِدَاوَنَد خُوِيْش وَ اَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ اَمِيْنٌ (۶۸) و من شما را نیکخواهی استوارم.

أَوْ عَجِبْتُمْ شَكُفْتُمْ مِيْدَارِيْد اَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ كِه بَشْمَا اَمْد يَاد كِرْدِي اَز خِدَاوَنَد شَمَا عَلِي رَجُلٍ مِنْكُمْ بِر مَرْدِي اَز شَمَا، اَمْدِي اِي هَمْزبان شَمَا لِيْنْدِرْكُمْ تَا اْگَاه كَنْد وَ بِيْم نَمَايْد شَمَا رَا وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ يَاد كْنِيْد كِه شَمَا رَا خَلِيْفْتان وَ پَس نَشِيْنان زَمِيْن كِرْد مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ اَز پَس قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً وَ شَمَا رَا دَر اَفْرِيْنِش وَ قِوام وَ صِورت بَسْطت اَفْرود زِيادت كِرْد فَادْكُرُوا اَلَاءَ اللّٰهِ يَاد كْنِيْد نِيْكَوْكَارِيْهَي اللّٰهِ بِر خُوِيْشْتَن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹) تَا مَگر پِيروز اَنِيْد.

قَالُوا كُفْتُمْ قَوْمِ وِي: اُ جُنْتَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ بِمَا اَمْدِي تَا فَرْمَايِي مَا رَا وَ كُوِيِي مَا رَا كِه خِدَايِي بِر سْتِيْد يِگانه وَ نَذَر وَ فَرْمَايِي مَا رَا تَا فَرُو كِذارِيْم مَا كَان يَعْْبُدُ اَبَاؤُنَا اَنْجِه پِدْران مَا مِي بِر سْتِيْدِنْد فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اَنْ عَذَاب كِه مَا رَا بَا ن تَهْدِيْد مِيْكْنِي بِمَا اَر اِنْ كُنْت مِنْ الصّٰدِقِيْنَ (۷۰) اْگَر اَز رَاسْتِگُوِيَانِي.

قالَ هُوْدُ كُفْت اِيْشان رَا: قَدْ وَفَعْ عَلِيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَاجِب كِشت شَمَا رَا اَز خِدَاوَنَد شَمَا رَجْسٌ وَ غَضَبٌ عَذَابِي وَ خَشْمِي اُ تَجَادِلُونِي بَا مِنْ پِيْكَار مِيْكْنِيْد فِي اَسْمَاءِ دَر كَار اِيْن بِر سْتِيْدِگان وَ نَمَاهايِي سَمِيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ كِه شَمَا وَ پِدْران شَمَا اَنْ رَا نَام نَهَادِيْد مَا نَزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانِ فَرُو نَفْرَسْتاد اللّٰهُ اَنْ بِر سْتِيْدِگان رَا هِيْج حِجْت فَانْتَضِرُوا چِشْم مِيْدَارِيْد اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِيْنَ (۷۱) مِنْ بَا شَمَا اَز چِشْم دَارَنْدِگانم بُوْدْنِي رَا.

فَأَنْجِيْنَاهُ بِرْهَانِيْدِيْم هُوْد رَا وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ وَ اِيْشان كِه بَا وِي بُوْدَنْد بِرْحَمَةً مِنَّا بِبِخْشايِشِي اَز مَا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ بِرِيْدِيْم بِيْخ اِيْشان كِه دَرُوْغ مِي شَمْرْدَنْد بِيْغَامَهَاي مَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِيْنَ (۷۲) وَ اِيْشان گَرُوِيْدِگان نَبُوْدَنْد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ وَ هُوَ نُوحُ بِنِ لَمْكِ بِنِ مَتَوْشَلْخِ بِنِ اخْنُوْخِ، وَ هُوَ اَدْرِيسُ بِنِ بَرْدِ بِنِ مِهْيائِيلِ بِنِ قِيْنانِ بِنِ انوشِ بِنِ شِيْثِ بِنِ اَدَمِ، وَ هُوَ اَوَّلُ نَبِيٍّ بَعْدَ اَدْرِيسِ،

ارسله الله تعالى الى ولد قابيل و من تابعهم من ولد شيث.

و كان نوح نجارا، بعثه الله الى قومه، و هو ابن اربعين سنة، و بقى فى قومه يدعوهم الف سنة الا خمسين عاما، ثم عاش بعد الطوفان ستين سنة حتى كثر الناس و نشوا. و نام وى سكن بود و از بس كه بر قوم خود نوحه كرد او را نوح نام كردند، و نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت كرد. هر روز كه بر آمد شوخ تر و متهم تر و عاصى تر بودند، و آخر از اول صعب تر و كافرتر بودند. همى گفتند: اين آن مرد است كه پدران ما او را خوار داشتند، و از وى هيچ نپذيرفتند، و هر روز وى را چند بار بزدندى، چنان كه بيهوش شدى.

چون بهش باز آمدى، گفتى: اللهم اغفر لقومى فانهم لا يعلمون. اميد ميداشت كه ايمان آرند، از آن همى گفت: «اغفر لقومى» تا آنكه او را گفتند: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ. پس از ايمان ايشان نوميد شد، گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. چون ايشان را دعوت كردى، گفتى: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ كَسَائِي غَيْرِهِ. بجر خواند بر نعت اله. باقى برفع خوانند بر تقدير: ما لكم غيرة من اله، او ما لكم اله غيره. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ان لم تؤمنوا عذابِ يَوْمِ عَظِيمٍ يعنى يوم القيامة. اين خوف ايجاب است نه خوف شك.

قال الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَلَا الْأَشْرَافَ وَ الْكِبْرَاءَ يَمْلِئُونَ الْعَيْنَ وَ الْقَلْبَ عِنْدَ الْمَشَاهِدَةِ. قال ثعلب: الملا القوم و النفر و الرهط لیس فیهم امرأة. إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اى بيبن، لانه ضلال و باطل.

قال يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ اى بى ضلاله اين باء لزوم است، تاويله لیس فى ضلاله، وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ارسلى اليكم.

ابلغكم بتخفيف قراءت بو عمرو است، لقوله تعالى: اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، قَدْ اُبَلَّغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ. باقى همه بتشديد خوانند، و اختيار بو عبیده و بو حاتم اينست، لانها اجزل اللغتين، و لقوله: بَلَّغْ مَا اُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَ اَنْصَحْ لَكُمْ النِّصْحَ خِلافِ الْغَشِّ، و معنى «اَنْصَحْ لَكُمْ» اى ادعوكم الى ما دعانى الله اليه، وَ اَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ فِي نَزْوْلِ الْعَذَابِ بِكُمْ ما لا تَعْلَمُونَ انتم. اين سخن از بهر آن گفت كه قوم نوح هرگز هلاک هيچ قوم و عذاب هيچ امت ندانسته بودند، و نشنیده، و امتهای ديگر همه آن بودند كه هلاک قوم نوح شنیده بودند، و

همه پیغامبران قوم خود را بآن ترسانیدند، چنان که هود قوم خود را گفت: إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، و صالح قوم خود را گفت: إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، و شعیب قوم خود را گفت: أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ، و یقال: وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ من انه غفور لمن رجع عن معاصیه، و أن عذابه الیم لمن اصرَّ علیها و گفته‌اند: مهینان قوم نوح کهینان را گفتند: ما هذا الا بشر مثلکم فتتبعونه؟

این بشری همچون شما است چرا بر پی او روید؟ نوح ایشان را جواب داد: أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ تعجب استنکار است و استنکار و انکار متقاربنند، و در قرآن بیشتر تعجب بر معنی انکار است. ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ این ذکر بمعنی رسالت است، و در قرآن این را نظایر است: عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ من جملتکم، تعرفون نسبه، لینذركم العذاب فی الدنيا، وَ لَتَتَّقُوا «عبادة الاصنام، و لکی ترحموا فلا تعذبوا، فکذبوه یعنی نوحا.

فَأَنْجَيْنَاهُ یعنی من الطوفان، وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفَلَک. خلاف است میان علما که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ ابن اسحاق گفت ده کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس دیگر، که بوی ایمان آورده بودند، و زنان ایشان.

قتاده گفت و ابن جریح و محمد بن کعب القرظی که هشت کس بودند: نوح و زن وی و سه پسر: سام و حام و یافث و زنان ایشان. ابن عباس گفت: هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن. پس رب العالمین همه را عقیم کرد که از ایشان نژاد نه پیوست مگر سه پسر نوح، سام و حام و یافث و خلق همه از نژاد ایشان‌اند. زهری گفت: عرب و اهل فارس و روم و شام و یمن از فرزندان سام، و ترک و صقالبه و یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث، و سند و هند و زنج و حبشه و بربر و نوبه و همه سیاهان از فرزندان حام. و سیاهی ایشان از آن بود که حام در کشتی با اهل مباشرت کرد، و نوح دعاء کرد تا رب العزة نطفه وی بگردانید.

تاریخیان گفتند: ولد یافث هفت برادر بودند: ترک و خزر و صقلاب و تاریس و منسک و کماری و الصین، و مسکن ایشان از حد مشرق تا جهت شمال بود.

و ولد حام نیز هفت برادر بودند: سند و هند و زنج و قبط و حبش و نوبه و کنعان، و مسکن ایشان از حد جنوب تا دبور و تا صبا بود، و سام را پنج پسر بود: ارم و ارفخشد و

عالم و یفر و اسود. و عالم پدر خراسان بود، و هو خراسان بن عالم بن سام بن نوح. و اسود پدر فارس بود، و هو فارس بن الاسود بن سام، و یفر پدر روم بود، و هو الروم بن الیفر بن سام و میگویند: سام را پسری بود نام وی تارخ، و این تارخ پدر کرمان و ارمین بود، کرمان بن تارخ بن سام. و ارمین بن تارخ بن سام صاحب ارمینیه این دیار و بلاد معروف همه بنام ایشان باز خوانند.

و ارم مهینه پسران سام بود، و هفت پسر داشت: عاد و ثمود و صحار و طسم و جدیس و جاسم و وبار.

مسکن عاد بزمین یمن بود، و ثمود از حد حجاز تا به شام، و طسم به عمان و بحرین، و جدیس بزمین یمامه، و صحار از حد طائف تا بجبال طیبی، و جاسم از حد حرم تا به صفوان، و وبار بزمین وبار، و این اولاد ارم بزبان عربی مخصوص بودند، و ایشان عرب اول بودند که نسل و نژاد ایشان هم در آن عهد بریده گشت.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ
ای عموا عن الايمان والهدى، و عمیت قلوبهم عن معرفة الله و قدرته.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا أَخَاهُمْ مَنْصُوبٌ اسْتَبَدَّ بِرَأْسِهِ، يَعْنِي: وَ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ، اِئْتِيَهُمْ بَرَاذِيرًا فَذُكِّرُوا بِهَا وَإِن كَانُوا لَنَاقِثِينَ
برادری در نسب است نه در دین، و هود از صمیم قوم عاد بود و اشراف ایشان، و هو هود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد، و ایشان را عمالقه از بهر آن گویند که فرزندان عملیق اند، و هو عملیق بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، هود ایشان را گفت: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ تقوی نامی است همه هنرها را، و در قرآن بیشتر بمعنی توحید است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ السَّفَاهَةُ حَفَّةُ الْعِلْمِ وَالرَّأْيِ، يُقَالُ: ثُوبٌ سَفِيهٌ، إِذَا كَانَ خَفِيفًا. وَإِنَّا لَنَنْظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا تَدَّعَىٰ مِنَ الرِّسَالَةِ.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ إِنَّ دَلِيلَ اسْتِبْرَاهِيمَ لَدِينُكُمْ وَإِن كُنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ
قال يا قوم ليس بي سفاهة اين دليل است بر حسن ادب وی و نیکویی جواب در مخاطبه، که آن سفاهت که با وی نسبت کردند از خود نفی کرد، و بر آن نیفزود آن گه گفت: وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ دليل است که مردم بوقت ضرورت و حاجت روا باشد که صفت خود باز کند، و از خصال حمیده خود خبر دهد بر وجه اخبار نه بوجه تمدح.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي الَّتِي أَرْسَلَنِي بِهَا إِلَيْكُمْ، وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ فِيمَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ، مُخْلِصٌ فِيمَا أَوْدَى إِلَيْكُمْ، أَمِينٌ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى مَا أَبْلَغُكُمْ عَنِ اللَّهِ. و يقال: أمين عندكم ای كنت فيكم امینا فكيف تكذبونني؟

أَوْ عَجَبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ سَبِقَ تَفْسِيرِهِ.
وَ أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ مِثْلَهُ: زياد کنید این نعمت که الله با شما کرد که شما را ساکنان زمین کرد از پس قوم نوح، و مساکن و منازل و اموال ایشان بشما داد. و كان مساكنهم في الاحقاف من رمل عالج من حضرموت ال بحر عمان.
وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً أَيْنَ خَلَقَ رَا دُو مَعْنَى كَقَوْلِهِ: یکی آنکه بمعنی خلقت است. میگوید: شما را در خلقت و صورت افزونی داد که بالای ایشان دوازده گز بود بیک قول، و هفتاد گز بیک قول، و هشتاد گز بیک قول، و از منکب ایشان تا بانگستان دوازده گز بود. کلبی گفت: درازترین ایشان صد گز بود، و کوتاه‌ترین ایشان شصت گز. وهب گفت: سر ایشان چند قبه‌ای بود عظیم، و چشم خانه ایشان ددان بیابانی در آن رفتندی، و آن را مسکن و مأوی گرفتندی معنی دیگر. وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً أَيْ: فِي النَّاسِ قُوَّةٌ وَ غَلْبَةٌ عَلَيْهِمْ. میگوید: شما را افزونی داد تا بر مردمان تطاول کردید، و بر ایشان غلبه کردید. و این آن بود که عادیان در عهد خویش بر همه اولاد سام و حام و یافث غلبه کردند، و مستولی گشتند، و این در عصر شدید بن عمیق بود، که پسر برادر را ضحاک بن علوان بن عملیق بر فرزندان سام انگیخت تا ایشان را مقهور کرد، و ولایت و دیار ایشان بگرفت، و برادر ضحاک را غانم بن علوان بر فرزندان یافث انگیخت، و ایشان را مقهور کرد، و این عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن ارم بر فرزندان حام انگیخت، تا مهینان ایشان را کشت، و بر ملک ایشان مستولی شد، و مهینه فرزندان حام در آن عصر مصر بن القبط بن حام بود که در زمین مصر وی بنا کرد، و بنام وی باز خوانند. و گفته‌اند: ریان بن الولید که در روزگار یوسف (ع) ملک مصر بود، و ولید بن مصعب که فرعون موسی بود، و جالوت جبار که داود او را کشت، این همه از فرزندان ولید بن ریان بن عاد بودند. اینست که رب العالمین گفت: زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً.

فَأَذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ الَّتِي: انعم الله عليكم، فوحده لعلكم تفلحون لكي تفلحوا فلا تعبدوا غيره.

میرفتند، و بر خلق عالم برتری می‌جستند، و مسکن ایشان دبار یمن و حضرموت بود تا بحد عمان، و بر سر کوه‌های بلند خود را خانه‌ها ساختند و قصرها و مضافات، چنان که الله خبر داد از ایشان: وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ، و چون کسی را عقوبت می‌کردند، از بالای آن قصرها بزیر می‌افکندند، و عالمیان را مقهور و مأسور خود کرده بودند، و سر به بیراهی و بت پرستی و شوخی در نهاده تا آن‌گاه که رب العزة بایشان هود پیغامبر فرستاد، و ایشان در طغیان و تمرد بیفزودند، و پیغام خدای نشنیدند، و پیغامبر خدای را حرمت نداشتند. چون تمرد و بی‌حرمتی و بیباکی ایشان بغایت رسید، باران از ایشان وا ایستاد، و نبات از زمین برنیامد، و سه سال درین قحط و رنج و بلا بماندند. پس قومی را از وجوه و اعیان خود اختیار کردند، و بزمین حرم فرستادند به مکه، خانه خدا، و کعبه معظم مقدس، تا آنجا دعا کنند، و باران بخواهند، و ایشان در زمان خویش کعبه را معظم و مشرف و محترم داشتندی، و آنجا دعا کردند، و از خدای حاجتها خواستندی.

و سکان حرم در آن روزگار عمالقه بودند هم از نسب ایشان و قوم ایشان، پس چون آن قوم بیامدند، و ایشان هفتاد مرد بودند، سران و مهتران ایشان سه کس بودند: قیل بن عنز و لقمان بن العاد الاصر و مرثد بن سعد. این قوم آمدند و بیرون از مکه به معاویه بن بکر فرو آمدند، مردی بود از نسب ایشان.

و سید عمالقه، معاویه ایشان را یک ماه مهمان داری کرد. پس از یک ماه در حرم شدند تا دعا کنند. مرثد بن سعد در میان ایشان مسلمان بود. ایمان خویش پنهان میداشت. آن ساعت که ایشان عزم کردند تا در حرم شوند، گفت: ای قوم! بدعاء شما کاری برنیاید، و شما را باران نفرستند. باز گردید، و نخست بیغامبر خویش ایمان آرید، تا کار شما راست شود، و در بسته گشاده گردد. ایشان چون از ایمان وی خیر بیافتند او را از میان قوم خود بیرون کردند، و در حرم نگذاشتند. پس جمله بحرم درآمدند، و رئیس ایشان قیل بن عنز دست برداشت و دعا کرد، گفت: الهنا! ان كان هودا صادقا فاسقنا فانا قد هلكنا. و گفته‌اند: دعا این بود که: اللهم اني لم اجيء لمریض فأدويه و لا لأسیر فأقاده. اللهم اسق عادا ما كنت تسقيه. و آن عادیان که با وی بودند بمتابعت وی دست برداشته که: اللهم اعط قیلا ما سألك و اجعل سؤلنا مع سؤلہ.

مگر لقمان عاد که خود را از آن دعوت و ایرون برد، گفت: اللهم انی جئتک وحدی فی حاجتی فاعطنی سؤلی.

پس رب العزة جل جلاله سه پاره میغ فرستاد بسه رنگ: یکی سیاه، یکی سرخ، یکی سفید، ندایی شنید از میان میغ که: یا قیل! اختر ایها شئت. ای قیل! ازین سه آن یکی که خواهی اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد، گفت: آن را آب بیشتر بود، پس ندایی شنید از هوا که: اخترت رمادا رمدا لا یبقی من آل عاد احدا.

پس رب العالمین آن ابر سیاه بدیوار عاد فرستاد. عادیان چون آن را بدیدند خرم گشتند، و شادی نمودند، و از آن شادی خمر و زمر بر عادت خویش پیش نهادند، و طرب کردند. این است که رب العزة گفت: فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطَرُنَا. تا زنی از میان ایشان نام وی مهدد در آن میغ نظر کرد. پاره‌های آتش دید که از پیش آن می افتاد و مردانی را دید در آن میغ که آن را میراندند» و آتش از ایشان میافتد، آن زن فریاد برآورد، وا ویلاه کرد، و قوم خود را خبر داد که چه دید در آن حال. رب العزة باد عقیم بر ایشان فرو گشاد، چنان که گفتا: وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ، وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ.

روی عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه، قال: اوحى الله تعالى الى الريح العقيم أن تخرج على قوم عاد فتنتقم له منهم. فخرجت بغير كيد على قدر منخر ثور، حتى رجفت الارض ما بين المغرب و المشرق، فقال الخزان لن نطيقها، و لو خرجت على حالها لأهلكت ما بين مشارق الارض و مغاريها. فأوحى الله اليها ان ارجعي و اخرجي على قدر خرت الخاتم، فرجعت، فخرجت على قدر خرت الخاتم.

و روى أن الله امر الريح فأهالت عليهم الرمال، فكانوا تحت الرمل سبع ليال و ثمانية أيام، لهم انين تحت الرمل. ثم امر الريح فكشفت عنهم الرمال، فاحتلمتهم فرمت بهم فى البحر.

سدى گفت: باد فرو گشادند بایشان، و ایشان را با آن شخصهای عظیم بر میگرفت، و بر هوا می برد، و چنان که پر مرغ را گرداند، اندر هوا ایشان را میگردانید، و نیست میکرد، و از بیم در خانها می گریختند، و آن باد هم چنان در خانهای ایشان را بر دیوار میزد، و بست میکرد، و بیرون می افکند. پس رب العزة مرغانی را پدید آورد، مرغهای سیاه، و

ایشان را برگرفت و بدریا افکند. و روی زمین از ایشان پاک شد، و هود پیغامبر در آن وقت عذاب اندر حظیره‌ای نشسته بود، و از آن باد جز نسیمی خوش بوی نمیرسید. و آن قوم که در مکه دعا کردند، هنوز از حله معاویه بن بکر برفته بودند که خبر هلاک عاد بایشان رسید، و ایشان را گفتند: هر یکی خود را اختیاری کنید، و حاجتی خواهید، تا حرمت کعبه را اجابت یابید. مرثد بن سعد گفت: «اللهم! أعطنی برا و صدقا. بار خدایا! نیکی و راستی و پاکی خواهم. رب العالمین دعاء وی اجابت کرد، و آنچه خواست بوی داد. قیل بن عنز را گفتند: تو چه خواهی؟ و چه حاجت داری؟ گفت حاجت من آنست که با من همان کنند که با عاد کردند، که پس از ایشان مرا زندگانی بکار نیست، و بی‌ایشان مرا روزگار نیست، در آن حال او را عذاب رسید و هلاک شد. لقمان بن عاد را گفتند: تو چه خواهی؟ گفت: مرا عاد بکار نیست. من خویشتن را آمده‌ام، و از بهر خود حاجت می‌خواهم. مرا عمر درازی باید عمر هفت کرکس. قال: فعمر عمر سبعة انسر، فکان يأخذ الفرح حین یخرج من بیضه، حتی اذا مات اخذ غیره، فلم یزل یفعل ذلک حتی اتی علی السابع، فکان کل نسر یعیش ثمانین سنة، فلما لم یبق غیر السابع قال ابن اخی لقمان یا عم! ما بقی عمرک الا هذا النسر. فقال له: یا ابن اخی! هذا لبد، و لبد بلسانهم الدهر. فلما انقضی عمر لبد، طارت النسر غداة من رأس الجبل، و لم ینهض لبد فیها، و کانت نسور لقمان لا تغیب عنه، انما هی بعینه. فلما لم یر لقمان لبد نهض مع النسر، و قام الی الجبل، لینظر ما فعل لبد. فوجد لقمان فی نفسه وهنا لم یکن یجده قبل ذلک. فلما انتهى الی الجبل ناداه: انهض یا لبد! فذهب لینهض، فلم یستطع، فسقط و مات، و مات لقمان معه، و فیه جری المثل: اتی امد علی لبد.

و هب گفت: پس از آنکه رب العزة عاد را هلاک کرده بود، هود پیغامبر از آنجا بمکه شد با جماعتی مؤمنان که بوی ایمان آورده بودند، و بمکه همی بودند، تا از دنیا بیرون شدند. اینست که رب العالمین گفت: فَأَنْجِبْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا یعنی حین نزل العذاب، وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ای استأصلناهم، و أهلکناهم عن آخرهم بالريح، وَ ما كانوا مُؤْمِنِينَ.

قال عبد الرحمن بن سابط بین الرکن و المقام و زمزم قبر تسعة و تسعين نبیا، و ان قبر هود

و شعيب و صالح و اسماعيل في تلك البقعة. و روى عن علي: و ان قبر هود بحضر موت في كتيب احمر.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ الْآيَةَ مِيكَوَيْد: نوح را بقوم وى فرستاديم و امت وى همان بودند، و در زير علم رسالت وى بيش از آن نيامدند، و آن گه در هزار، كم پنجاه سال، كه ايشان را دعوت كرد، از هشتاد كم يك مرد كه مؤمن بودند عقد هشتاد تمام نشد، و نوح هم چنان دعوت همى كرد، و اميد همى داشت، تا آيت آمد كه: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ. نوح چون از ايشان نوميد گشت، گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.

باز مصطفى عربى رسول قرشى (ص) كه فرستادند، بكافه خلق فرستادند، و جهانيان را همه از روى دعوت زير علم نبوت و رسالت وى درآوردند، و فرمان آمد كه: يا محمد! نوميد مشو كه تو رحمت جهانيانى، و امان بندگانى، تا نه بس روزگار بينى گروه گروه از عالميان روى بعزت اسلام نهاده، و بساط ايمان در عالم گسترده، و خورشيد شرع مقدس از افق دولت نبوت تو برآمده، و بمكان عز تو و جاه و منزلت تو اين دين اسلام قوى گشته، و رشته دولت آن با دامن ابد پيوسته: وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. نوح همى گفت: بار خدايا! از كافران ديوار مگذار، و مصطفى قرشى (ص) همى گفت: بار خدايا! در عالم كفر مگذار. چون سيد (ص) اين دعا كرد، از حضرت عزت ندا آمد كه: يا محمد! دل خوش دار، كه اگر از دور فلک يك روز بيش نماند، و آن روز بوقت نماز ديگر رسيده باشد، جبرئيل را فرمايم، تا شاخ آفتاب درين ميدان على بگيرد، و نگذارد كه شب آيد، تا در آن باقى روز شادروان شرع ترا بشرق و غرب باز كشم، نه در هند و ثنى گذارم، نه در روم چلبيايى، نه در هيچ سببه ظلمت شركى، نه در هيچ دل زحمت شكى، نه در پنجه شيرى قهرى، نه در نيش مارى زهرى، و اين كار در نيمه آخر خواهد بود كه مصطفى (ص) گفته: «خير هذه الامة اولها و آخرها».

نوح را بقوم خود فرستادند، گفتند: أَنْذَرَ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مصطفى را بخلق فرستادند، گفتند: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. از بهر آنكه نوح را

بعقوبت فرستادند، و مصطفی را برحمت. نه بینی که در حق نوح بیم فرا پیش داشت، و مغفرت با پس داشت، گفت: «أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، پس با آخر گفت: لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، و در حق مصطفی بشارت و رحمت فرا پیش داشت و بیم واپس داشت: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا. چون نوح دعا کرد که: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»، جبرئیل آمد، گفت: یا نوح! بر دشمنان دعا کردی! دوستان را دعا کن. گفت: از خود بدیگری نپردازم: رَبِّ اغْفِرْ لِي. گفت: یا نوح! سلطان رحمت دست. کرم فرو گشاده بیفزای. نوح گفت: «وَالْوَالِدَيَّ» جبرئیل گفت: عقوبت بدان فراوانی خواستی، و رحمت بدین اندکی! گفت: وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا. جبرئیل گفت: بیفزای که هنوز اندک است، گفت: وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. سید را گفتند.

یا محمد! تو چه می گویی؟ گفت ما را در بدایت این کار این ادب درآموختند که: وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، همی گویم: «اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات»، لا جرم چون بود مصطفی (ص) همه نصیب خلق بود و همه بامت مشغول بود. رب العالمین وی را نیابت داشت، و بی وی کار وی راست کرد، و خصم وی را جواب داد. چون دشمنان گفتند: مجنون است و ضال، رب العزة گفت: ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى، و نوح که بخود مشغول بود، چون او را گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، جواب هم خود داد که: یا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فِشْتَان بَيْنَ مَنْ دَفَعَ عَنِ نَفْسِهِ، و بَيْنَ مَنْ دَفَعَ عَنْهُ رِبَهُ.

و همچنین فرق است میان کسی که گوید: لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و کسی که حق جلّ جلاله از بهر وی گوید: يَسْ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، آن تفرقت است و این جمع. آن صفت مرید است، و این نعت مراد، و بینهما بون بعید..
أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي هر چند پیغام میرسانم، و نصیحت میکنم، لکن میدانم که خسته فهر ردّ ازلی را لطف نصح ما بکار نیاید، و گفت ما در وی اثر نکند: من اسقطته القسمة لم تنعشه النصيحة.

قوله: أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَجَبًا آنست که شخص رسول را برسولی شگفت میداشتند، و دست تراشیده خود را بخدایی می پسندیدند، و شگفت نمی داشتند.

اینست کمال جهالت و غایت ضلالت! و از این عجب تر آنست که رب العزة جل جلاله با آن تمادی و طغیان ایشان، و آن گفت ناسزای ایشان نعمت این جهان بایشان روان میدارد، و هیچ باز نگیرد، و نیک خدایی خود با یاد ایشان میدهد که: وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصۜطَةً مِیگوید: منتهای من بر خویشتن یاد کنید، که شما را ساکنان زمین کردم، و پس از گروهی که گذشتند شما را جهانداران کردم، و شما را نعمت و دسترس تمام دادم، و آن گه بر خلقت و قوت شما را بر جهانیان افزونی دادم. از حق نعمت بدین تمامی! و از ایشان کفر بدان صعبی! مصطفی (ص) گفت: «ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله عز و جل. یدعون له ولدا و هو یرزقهم و یعافهم.»

آن گه دیگر باره بر سبیل تأکید گفت: فَادْكُرُوا اِلٰهَ اللّٰهِ، لکن چه سود که دیده حق بین و سمع صواب شنو نداشتند: اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُوْلُوْنَ، اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ یَسْمَعُوْنَ اَوْ یَعْقِلُوْنَ؟! چون پذیرد پند دلی که مهر شقاوت در آن زده اند؟! و چه بیند دیده ای کش از بینایی محروم کرده اند؟!

و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم!

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اِلٰی ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا و فرستادیم به ثمود مرد ایشان را و کس ایشان را صالح قال یا قوم! اعْبُدُوا اللّٰهَ خدای را پرستید ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرُهُ نیست شما را خدایی جز از او قد جاء تْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ بشما آمد از خداوند شما نشانی روشن هذه ناقة الله آنک این ماده شتر خدای است لَكُمْ اَیَةٌ تا شما را نشانی بود. فَذَرُوْهَا گذارید آن را تَأْكُلُ فِي اَرْضِ اللّٰهِ تا می خورد در زمین خدای و لَا تَمْسُوْهَا بِسُوءٍ و بآن هیچ بدی مرسانید فَاِذَا خَذْتُمْ عَذَابَ اٰلِیْمٍ (۷۳) که فرا گیرد شما را عذابی درد نمای.

وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ و یاد کنید که شما را پس نشینان جهان کرد پس عاد وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ و شما را در زمین جای داد تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوْرًا میکنید هر جای که از زمین خاک نرم است کوشکها وَ تَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ بُیُوْتًا و می تراشید هر جای که سنگ است و کوه، خانها فَادْكُرُوا اِلٰهَ اللّٰهِ نعمتهای الله بر خود یاد میکنید و لَا تَعْتُوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ (۷۴) و در زمین بتباهکاری و فساد مروید.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سِرَانِ قَوْمٍ أَوْ كَهِ غَرْدَنكشَانِ بُوْدنْدِ اَزِ حَقِّ، كُفْتَنْدِ: لِّلَّذِينَ اسْتَضْعَفُوا بِيَجَارِكَانَ وَ زَبُونِ كُفْتَنْدِ قَوْمِ صَالِحِ رَا لِمَنْ أَمِنْ مِنْهُمْ ايشانِ رَا كِه كُروِيْدِ كَانِ بُوْدنْدِ اَزِ ايشانِ أ تَعْلَمُونَ شَمَا چنانِ مِي دَانِيْدِ أَنْ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ كِه صَالِحِ فَرَسْتَاْدِه ايسْتِ اَزِ خُوْدَايِ خُوِيْشِ؟

قَالُوا آنِ مَسْتَضْعَفَانَ جَوَابِ دَاْدنْدِ اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) مَا بَانَ پِيْغَامِ كِه وِي رَا بَانَ فَرَسْتَاْدِه اَنْدِ مَصْدَقَانَ وَ كُروِيْدِ كَانِيْمِ.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا كُردَنكشَانِ قَوْمِ كُفْتَنْدِ: اِنَّا بِالَّذِي اٰمَنْتُمْ بِهِ كٰفِرُونَ (۷۶) مَا بَانَچِه شَمَا بَانَ كُروِيْدِه ايدِ كَاْفِرِ وَ نَا كُروِيْدِ كَانِيْمِ.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ بِي زِدْنْدِ وَ بَكَشْتَنْدِ مَادِه شْتَرِ رَا وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ كُردَنِ كَشِيْدَنْدِ اَزِ فَرْمَانَ خُوْدَاوندِ خُوِيْشِ وَ قَالُوا وَ كُفْتَنْدِ: يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِي صَالِحِ بَمَا آرِ اِنْچِه مَا رَا وْعَدِه مِي دِهِي اَزِ عَذَابِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷) اِكْرَ اَزِ فَرَسْتَاْدِ كَانِ اُوِيِي.

فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَرَا كُفْتِ ايشانِ رَا بَانَگِ وَ جَنْبِشِ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ بَامَدَادِ كُردَنْدِ دَرِ سَرَايِهايِ خُوِيْشِ جَائِيْمِيْنَ (۷۸) بَرِ وِي دَرِاْفْتَاْدِه وَ بَرِ جَايِ مَرْدِه.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ بَرِگَشْتِ صَالِحِ اَزِ ايشانِ وَ قَالَ يَا قَوْمِ وَ كُفْتِ: اِي قَوْمِ! لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي بِشَمَا رَسَانِيْدِمِ پِيْغَامِ خُوْدَاوندِ خُوِيْشِ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ شَمَا رَا نِيْكَ خُوَاْسْتِمِ وَ بِنِيْكيِ فَرْمُوْدِمِ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِيْنَ (۷۹) لِيْكَنِ شَمَا نِيْكَخُوَاْهَانَ رَا دُوْسْتِ نَدَاْشْتِيْدِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اِلَى ثَمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحاً ثَمُوْدِ ايدِرِ نَامِ قَبِيْلِه اِسْتِ وَ ايشانِ رَا عَادِ اَخْرِ كُوِيْنْدِ، كِه اَزِ پَسِ عَادِ اوْلِ دَرِاْمَنْدِنْدِ، وَ جِدِ ايشانِ ثَمُوْدِ بِنِ عَادِ بِنِ اَرْمِ بِنِ سَامِ بِنِ نُوْحِ بُوْدِ، وَ هُوِ اَخُوِ جَدِيْسِ، دَرِ عَصْرِِ خُوِيْشِ جِهَانْدَارَانَ بُوْدنْدِ اَزِيْنَ طَاغِيَانَ وَ مَتْمَرْدَانَ وَ جَبَّارَانَ. بَتِ پَرَسْتِيْدِنْدِ وَ بَاْزَارِ كُفْرِ بَرِساخْتَنْدِ، وَ اَنِ رَا تَعْظِيْمِ نِهَادَنْدِ، وَ بَاْيَاتِ وَ وْحَدَانِيْتِ اللّٰهِ جَلِّ جَلَالِه كَاْفِرِ گَشْتَنْدِ، تَا رَبِ الْعَالَمِيْنَ هَمِ اَزِ نَسْبِ وَ قَوْمِ ايشانِ بَايشانِ پِيْغَامِبِرِ فَرَسْتَاْدِ، وَ ايشانِ رَا بَدِيْنَ اِسْلَامِ وَ مِلْتِ حَقِّ، وَ عِبَادَتِ اللّٰهِ دَعُوْتِ كُردِ.

اينسْتِ كِه رَبِ الْعَالَمِيْنَ كُفْتِ: وَ اِلَى ثَمُوْدَ يَعْنِي: وَ اَرَسَلْنَا اِلَى ثَمُوْدِ اَخَاهُمْ يَعْنِي فِي النَسْبِ لَا فِي الدِّيْنِ صَالِحاً، وَ هُوِ صَالِحِ بِنِ عَبِيْدِ اَشْرَفِهِمْ نَسْباً وَ اَوْسَطِهِمْ دَاراً، وَ اَكْرَمِهِمْ نَفْساً.

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ اى من بعد هلاكهم. وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ اى: و انزلكم فى الارض بعد الهالكين من القرون قبلكم. يقال: بَوَّأَكَ فى هذه الدار، و بَوَّأَتْ هذه الدار لك. آنكه تفسیر وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ کرد، گفت: تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا كوشكهای عظیم میساختند در زمین هامون، اما عمرهای ایشان دراز بود، و آن كوشكها كه از گل ساخته بودند و فاء عمر ایشان نمی‌کرد. بروزگار دراز خانه‌هاشان خراب گشت، و ایشان هنوز زنده. پس در میان كوه سنگ بریدند، و تراشیدند، و خانه‌ها ساختند، فذلک قوله: وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ. جای دیگر گفت: تَتَّخِذُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ، آن گه گفت: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. آن خداوند كه شما را این نعمت و قوت داد از خشم عذاب وى پرهیزید، و او را فرمان بردار باشید و گزافكاران و مفسدان را فرمان مبرید.

همانست كه درین آیت گفت: فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ عَثَى يعنى و عاث يعيث در معنى هر دو يكسان است، اى: لا تسيروا فى الارض مفسدين.

قالَ الْمَلَأُ وَ هم الكبراء و العظماء من قوم صالح الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا يعنى الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ الْاِيْمَانِ، لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا يعنى الْمُؤْمِنِينَ. آن گه تفصيل داد، و گفت: لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ سروران و گردنكشان ایشان گفتند مؤمنان مستضعفان را: أ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ اليكُم؟ شما میدانيد كه صالح فرستاده خداست بشما؟

مستضعفان جواب دادند: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ اى بالتوحيد و بالعذاب مُؤْمِنُونَ. ما آنچه وى را فرستادند بآن، از توحيد كه فرمود و از عذاب كه خبر داد، گرویدگانيم و استوار دارانيم. قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ گردنكشان گفتند: ما باری كافر شدیم آنچه شما بآن ايمان آوردید.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ لَيْلَةَ الْارْبَعَاءِ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ اى تولوا عن قبول امر ربهم. این «عن» همان «عن» است كه بر عقب استكبار گویند: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي. و عاقر ناقه اشأم عاد بود: قدار بن سالف اشقر بود و ازرق. او را اشأم عاد خوانند از بهر آنكه سبب هلاك قوم او بر دست او بود، و او از ثمود است، و ثمود نیازادگان عاداند، از آن او را اشأم عاد خوانند.

مفسران گفتند در بیان این قصه که: قدار بن سالف و مصدع بن دهر دو مرد طاغی بودند، و هر یکی زنی میخواست از قوم خویش، و دو زن بودند در آن عصر یکی صدوف و دیگر عنتره. قدار در صدوف رغبت کرد، و مصدع در عنتره، و این دو زن سخت حریص بودند در کشتن ناقه، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند، و آبشخور بر ایشان تنگ شده بود، که هر بدو روز ایشان را نوبت آب بود. یک روز نوبت ناقه بود و بچه. و آب چاه بود، و ناقه و بچه آن را همه می‌بازخوردند در نوبت خویش، که یک قطره آب در چاه نماندی، و دیگر روز نوبت قوم بودی و مواشی ایشان، و به این سبب کار آب بر ایشان تنگ شده بود، و نیز چرندگان ایشان از آن ناقه می‌ترسیدند، و می‌رمیدند. پس آن زنان باین سبب قدار و مصدع را بر عقر ناقه داشتند، و خویشان را بر ایشان عرضه کردند، که اگر ناقه را بکشید ما زنان شما باشیم. ایشان بطمع زنان رفتند، و خمر خوردند، تا خمر در ایشان کار کرد، آن گه رفتند، و هفت کس دیگر را از غاویان قوم خویش خبر کردند، تا با ایشان متفق شدند. اینست که رب العالمین گفت: وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ. پس رفتند و بر راه ناقه مترصد نشستند. چون از آبشخور بازگشت، مصدع نخست تیری در وی انداخت و او را پی زد. پس قدار او را بشمشیر ضربت زد، و تمام بکشت. پس قوم همه فراهم آمدند، و گوشت آن قسمت کردند.

اما قول سدی درین قصه آنست که: رب العزة وحی فرستاد بصالح که قوم تو ناقه را بکشند. صالح قوم خویش را از این وحی خبر داد. ایشان گفتند: ما نکشیم، و هرگز بخاطر ما نگذشت که آن را بکشیم. صالح گفت: کشنده آن درین ماه از مادر در وجود آید، و هلاک شما بر دست وی بود. ایشان گفتند: درین ماه هر پسر که از مادر در وجود آید او را بکشیم. پس در آن ماه نه پسر زانند، و همه را کشتند، و دهمین پسر که زاد زنده بگذاشتند. پسری بود اشقر ازرق، شخصی تمام نیکو قد برآمد. آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند، گفتند: لو ترکنا ابناءنا لکانوا مثل ابن العاشر.

پس بر صالح خشم گرفتند، و سوگند خوردند که صالح را بکشیم، فذلک قوله: تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ، و صالح هر شب بمسجد رفتید بمحراب عبادت. ایشان در راه وی آمدند، و در آن غاری کمین ساختند. رب العالمین آن غار را بر سر ایشان فرود آورد، و

همه را هلاک کرد. دیگر روز مردمان بانگ برآوردند که: اما رضی صالح ان امرهم بقتل اولادهم حتی قتلهم؟! پس همه فراهم آمدند، و بکشتن ناقه متفق گشتند.

پس چون ناقه را بکشتند، آن بچه وی بگریست چنان که اشک از چشم وی روان گشته بود، و میدیدند. آن گه بچه بکوه برشد. خبر به صالح رسید که ناقه را کشتند، و قومی عذر میدادند که ما را درین گناه نیست، که بی خبر بودیم. صالح گفت: مگر بچه را در توانید یافتن، که اگر دریابید امید بود که عذاب وقت مندفع شود. ایشان رفتند تا بچه را دریابند. بچه بسر کوه برشد و بفرمان الله کوه بالا گرفت چندان که هیچ مرغ پرنده بر سر آن نرسید، و آن بچه بر سر آن کوه باواز آمد، بفرمان الله که: این امی؟ این امی؟ آن گه سه بانگ کرد، و سنگ شکافته گشت، و در میان سنگ فرو شد، و ناپدید گشت. صالح گفت: همی دانید که آن سه بانگ چه اشارت بود؟ هر بانگی اشارت است بر روزی که شما را ازو عمر مانده، و پس عذاب الله در رسد، و دمار از شما برآرد. اینست که الله گفت: *تَمَنَّوْا فِی دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ ذَلِکَ وَعَدُّ غَیْرِ مَكْدُوبٍ*.

پس دیگر روز پنجشنبه بود. برخاستند رویه‌اشان زرد گشته، و روز آدینه برخاستند رویه‌اشان سرخ گشته برنگ خون. روز شنبه برخاستند رویه‌اشان سیاه گشته برنگ قیر. و صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و سوی شام رفتند بناحیت فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند، و دل بر مرگ و هلاک نهادند. پس روز یک شنبه بوقت چاشتگاه از آسمان صاعقه و صیحه آمد، و از زمین زلزله و رجفه، همی بیکبار از بیم و فزع بروی درافتادند مرده و کشته، و چون خاکستر گشته. اینست که رب العزة گفت: *فَاخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ اِی الصَّیْحَةِ وَ الزَّلْزَلَةِ، وَ اَصْلَهَا الْحَرِکَةُ مَعَ الصَّوْتِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالٰی وَ تَقْدَسُ: یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ فَاَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ اِی فِی اَرْضِهِمْ وَ بَلَدِهِمْ جَاثِمِیْنَ اِی مِیْتِیْنَ صَرَعِی*. میگویند زنی بود در میان ایشان مقعد نام وی ذریعه، و کافر دل و سخت خصومت بود با صالح. آن ساعت که عذاب معاینه دید، رب العزة او را درستی داد و پای روان، تا از میان ایشان بیرون شد به وادی القری سر حد دیار نمود، و مردمان را خبر کرد از آنچه دید از هلاک نمود. آن گه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد، و هلاک گشت. پس از هلاک نمود، صالح از شام به مکه بازگشت، و کان یعبد الله فیها حتی مات،

و قیل توفی صالح و هو ابن ثمان و خمسين سنة، و كان قد اقام في قومه عشرين سنة. فتَوَلَّى عَنْهُمْ اى اعرض عنهم صالح حين كذبوه و عقروا الناقة، و قال يا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربى و نصحت لكم و قيل اعرض بعد نزول العذاب بهم، و قال هذا القول كما خاطب النبى قتلى بدر حين القوا فى القلب، فجعل يناديهم بأسمائهم و اسماء آبائهم، و يقول: هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً. و نصحت لكم يعنى فيما بينكم و بين ربكم و حذرتكم عذابه. و لكن لا تحبون الناصحين اى لا تحبون من نصح لكم، و دعاكم الى ما لكم فيه السلامة.

روى جابر بن عبد الله، قال: لما مرَّ النبى (ص) بالحجر فى غزوة تبوك، قال لاصحابه: لا يدخلن احد منكم القرية، و لا تشربو من مائهم، و لا تدخلوا على هؤلاء المعذيين، الا ان تكونوا باكين، ان يصيبكم مثل الذى اصابهم، و روى ان النبى (ص) قال: «يا على! ا تدرى من اشقى الاولين؟» قال: قلت الله و رسوله اعلم. قال: «عاقر الناقة. قال: ا تدرى من اشقى الآخريين؟» قال: قلت الله و رسوله اعلم. قال: «قاتلك».

النبوة الثالثة

قوله تعالى: و اِلى تَمُودَ اَٰخَاهُمْ صٰلِحًا الاية خداوند عالم، كردگار جهان، و ديان مهربان، جل جلاله و تقدست اسماءه، درين آيات صالح پيغامبر را برادر ثمود خواند. معلوم است كه اين برادرى از روى صورت و نسبت است، نه از روى دين و ديانت و موافقت، و همچنين در حق پيغمبران گفت: اَٰخَاهُمْ هُودًا، اَٰخَاهُمْ شُعَيْبًا، اَٰخُوهُمْ لُوطٌ، اَٰخُوهُمْ نُوحٌ. چون از روى نسبت بود اين برادرى لا جرم در قيامت بگسلد، و آن را هيچ اثر نماند، كه الله ميگويد، جل جلاله: فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ و گفت: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ. باز مؤمنان را برادر يكديگر خواند، گفت: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ، فَاصْبِحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا، و اين برادرى از روى ديانت و موافقت است، نه از روى نسبت، لا جرم فردا در قيامت بيفزايد و بپيوندد، چنان كه الله گفت سبحانه و تعالى: اِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ.

لطيفة اخرى: پيغامبران را برادر امت خواند، و برادر اگر چه مشفق و مهربان باشد از وى هم فرقت بود هم عداوت آيد. نه بينى كه يوسف از برادران چه ديد؟! و چه شنيد؟! هم فرقت ديد، و هم ذكر عداوت شنيد. تا بدانى كه در برادرى اين همه گنجد. چون حكم

الهی و سابقه ازلی در صفت اخوت این رفت، رب العالمین مصطفی عربی را برادر امت نخواند، بلکه تن و جان ایشان خواند: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، و از تن و جان خود هرگز نه عداوت آید نه فرقت، نه امروز دشمنی، نه فردا بریدنی. ازینجا بود که پیغامبران هلاک قوم خود خواستند، مصطفی (ص) رحمت و مغفرت خواست. نوح میگفت: رَبِّ لَا تَذَرْ مُصْطَفَىٰ مِیْگفت: «وَاعْفُ عَنَّا».

لطیفة اخری: پیغامبر را برادر ایشان خواند، و ایشان را قوم وی خواند نه برادر، از بهر آنکه ایشان نه آن کردند و گفتند که برادران کنند و گویند. همه دشمنی نمودند. همه ناسزا گفتند و تکذیب کردند. قوم صالح گفتند: إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا. قوم هود گفتند: وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. قوم نوح گفتند: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ.

قوم لوط گفتند: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ. قوم شعیب گفتند: وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. اما پیغامبر را برادر ایشان خواند، که همه آن کرد که برادران کنند. بیراه بودند، براهشان باز خواند. گفت: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ. از ایشان شفقت باز نگرفت، گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ. در شفقت بیفزود و نصیحت کرد، گفت: وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ. ای قوم! من شما را نیک خواهم پند پذیرید، و سخن بنیوشید، که من استوارم، هر چه گویم سعادت شما در آن خواهم. اما شما خود نصیحت می‌پذیرید، و صلاح خود راه نمی‌برید، و سر رشته خود باز نمیدانید.

دلی که قفل نومیدی برو زدند از وی چه طاعت آید؟ چشمی که بر مص کفر آلوده بود بعبرت چون نگرد. حبلی گسسته چه بار بردارد؟ بنده نیاسته و رانده کوشش وی چه سود دارد؟ آه از پای بندی نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهری سلطانی!

۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لُوطًا وَ فرستادیم لوط را إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ قَوْمِ خُویش را أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مِی زشتی کنید و ناخوب و ناسزا بدست دارید؟ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پِیشی نکرد بآن کار بر شما مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) هیچ کس از جهانیان.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً بمردان میرسید بوايست مِنْ دُونِ النِّسَاءِ فرود از زنان بَلْ أَنْتُمْ

قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۸۱) آری که شما قومی اید گزافکاران. و ما کانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نبود پاسخ قوم وی اِلَّا اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند: اَخْرَجُوهُمْ بیرون کنید ایشان را مِنْ قَرَبَتِكُمْ از شهر خویش اِنتَهُمْ اُناسُ که ایشان مردمانی اند يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) که از کار ما پاکیزگی جویند. فَانْجِنَاهُ وَاَهْلَهُ برهانیم او را و کسان او را اِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را کانتَ مِنَ الْعَابِرِينَ (۸۳) از جمله هالکان بود آن زن. وَ امْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا و ببارانیدیم بر ایشان بارانی فَانظُرْ درنگر کَيْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴) که چون بود سرانجام جرم داران! وَ اِلَى مَدْيَنَ اَهاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم بمدین مرد ایشان را شعيب قال يا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم! الله را پرستید ما لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ نیست شما را خدایی جز از او قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما نشانی و پیغامی روشن از خدای شما فَاوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ تمام پیمایید و سنجید وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ و چیزهای مردمان بمکاهید وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِها و در زمین تباهی مکنید پس آنکه الله آن را باصلاح آورد ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵) شما را آن به است اگر گرویدگان اید.

وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و باز ستمدن را منشینید بهر راهی تَوَعَّدُونَ می ترسانید مردمان را وَ تَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ الله و از راه خدای باز میدارید مَنْ آمَنَ بِهِ آن کس که بگرویده بود وَ تَبْعُونَهَا عَوْجًا و دین خدایی را بی عیب جوید که آن را کَثْرَى می نمائید وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا و یاد کنید که اندکی بودید فَكثركم فراوان کرد الله شما را و انبوه و انظروا و نگرید كَيْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۸۶) چون بود سرانجام مفسدان پیش از شما؟

وَ اِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ اٰمَنُوا و اگر چنان بود که گروهی از شما استوار گیرد مرا و بگردد بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ بآن چیز که مرا بآن فرستاده اند وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا و گروهی بنگرند فَاصْبِرُوا شکیبایی کنید حَتَّى يَحْكُمَ الله بَيْنَنَا تا الله برگزارد میان ما کار وَ هُوَ خَيْرٌ الْحَاكِمِينَ (۸۷) و بهتر برگزاردگان اوست.

قالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سران قوم او که گردنکشان بودند از حق، گفتند او را لَنْخَرِجَنَّكَ يا شَعِيبُ که ترا بیرون کنیم ای شعيب! وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَكَ و این گرویدگان با تو مِنْ قَرَبَتِنَا از شهر خویش اَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا باز گردید از دین با دین ما قالَ گفت شعيب: اَوْ لَوْ كُنَّا كارهین (۸۸) و هر چند که ما خواهان آن نیستیم.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بزرگ دروغی نهاده باشیم بر خدایِ اِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ اگر ما با دین شما گردیم بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا پس آنکه خدای باز رهناید ما را از آن و ما يَكُونُ لَنَا و نیاید ما را و نَسَزِدْ اَنْ نَعُوذَ فِيهَا که باز گردیم با ملت شما اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا مگر که چیزی خواهد الله خداوند ما وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عَلِمًا رسیده است خداوند ما بهر چیز بدانش خود عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای کردیم توکل خویش، رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ خداوند ما! برگزار میان ما و میان قوم ما کاری بسزا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹) و بهتر کار برگزارندگان تویی.

قال الملأ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ كافرين قوم شعیب یکدیگر را گفتند لئن اتبعتم شعیبا اگر شما اتباع شعیب کنید و پس روی او اِنَّكُمْ اِذَا لَخَّاسِرُونَ (۹۰) پس آن گه شما زیانکاران اید.

فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَرَأَوْهُمْ ايشان را زلزله فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جاثمین (۹۱) تا بامداد کردند در سراپهای خویش مرده بر روی افتاده.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبِيًّا ايشان که شعیب را دروغ زن گرفتند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویی که هرگز در زمین خود نبودند الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبِيًّا ايشان که شعیب را دروغ زن گرفتند كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲) ايشان زیان کاران اند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ بازگشت از ايشان که مرده دید ايشان را وَ قَالَ يَا قَوْمِ و گفت ای قوم! لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رسالاتِ رَبِّي بشما رسانیدم پیغامهای خداوند خویش وَ نَصَحْتُ لَكُمْ و شما را نیک خواستم و پند دادم فَكَيْفَ آسى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ (۹۳) پس اکنون بر قومی ناگرویدگان اندوه چون خورم!

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لُوطًا اى: و ارسلنا لوطا، و هو اسم اعجمی کابراهیم و اسحاق. و قيل: هو اسم عربی. و انما سمی لوطا لانه حبّه لاط بقلب ابراهیم، اى: تعلق به و لصق. و هو لوط بن هاران بن آزر برادر زاده ابراهیم بود، با عم خویش ابراهیم از زمین بابل برفت. بسوی شام. ابراهیم به فلسطین فرو آمد، و لوط به اردن. پس رب العالمین لوط را به پیغامبری فرستاد باهل سدوم و عمورا و صعورا و صامورا. این چهار شارستان مؤتفکات خوانند،

یعنی: ائتفکت بهم، ای انقلبت. و مسکن وی به سدوم بود. ایشان را بیست و اند سال دعوت کرد، و یکی از ایشان ایمان نیاورد، و بآن فاحشه و فعل بد حریص گشته بودند، و لوط بایشان انکار می نمود، و می گفت: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ، قرأ اهل المدينة و حفص انکم بکسر الالف علی الخبر، و قرأ الآخرون: انکم بالاستفهام. أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ یعنی اتیان الذکران، ما سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ قال عمر بن دینار: ما نزا ذکر علی ذکر فی الدنيا حتی کان قوم لوط. این فعل لواطه پیش از قوم لوط در هیچ امت نبوده، و هرگز تا آن روزگار کس نشناخته، و این فعل ابلیس ایشان را بآن راه نمود، که در صورت کودکی زیبا روی بمیان ایشان برآمد و ایشان را بخود دعوت کرد، بآن عمل خبیث، و ایشان عادت گرفتند، و علی الخصوص با غربا و ابناء السبیل میکردند، و با قوم خود البته نکردند و روا نداشتند. اینست که الله گفت: أَ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ یعنی بالعالمین هاهنا الغرباء. آن گه تفسیر کرد: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ در قرآن نامها است مجامعت را افزون از ده، اتیان از آنست. شهوة ای کشهوة الجماع التي حقها ان تنال من النساء. مِنْ دُونَ النِّسَاءِ ای لا من النساء. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ای مجاوزون امر الله. الاسراف و الجهل توأمان، و لهذا قال فی سورة النمل تجهلون. قال النبی (ص) «لا ينظر الله الى رجل اتى رجلا او امرأة فى الدبر».

فصل

بدان که لواطت حرام است، و از جمله کبائر است. همچون زنا موجب حدّ و ثبوت آن هم از آن طریقست که ثبوت زنا: بگواهان عدول، و لفظ صریح، که چهار مرد عدل گویند بلفظ صریح مفسر و مقشر که: رأینا فرجه غاب فی فرجه. پس چون ثابت گشت و درست شد حد واجب شود. و شافعی را در حدّ لائظ دو قول است: بیک قول مستوجب قتل گردد، لقول النبی (ص): «من عمل عمل قوم لوط فاقتلوه».

و روی ابن عباس: ان النبی (ص) قال: «من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل و المفعول به». باین قول بکر و ثیب و فاعل و مفعول به در آن در آن یکسانند، و بقول دیگر حدّ زنا واجب شود، ان کان بکرا جلد و ان کان ثیباً رجم، لقول النبی: «اذا اتى الرجل الرجل فهما زانیان، و اذا اتت المرأة المرأة فهما زانیتان».

و روى عن على (ع) قال: «هذه معصية ما عصى الله تعالى بها الامة واحدة فاهلكهم، و انى ارى ان يحرق بالنار».

و سئل ابن عباس عنه، فقال: يرمى من اعلى شاهق فى تلك القرية. ثم يتبع بالحجارة حتى يموت. و روى ان عبد الملك بن مروان كتب الى حبيب قاضى حمص يسأله كم عقوبة اللوطى، فكتب: ان عليه ان يرمى بالحجارة كما رجم قوم لوط، فان الله تعالى يقول: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ، فقبل عبد الملك ذلك منه و حسنه.

وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ چون لوط ايشان را نصيحت كرد، و بر توبه و بر ترك معصيت و لواطت دعوت كرد، نبود ايشان را جواب بصواب و راستى، با سفاهت و استهزاء گشتند و گفتند: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ در همه قرآن قريه نيست مگر بمعنى شهر، سميت قريه لانها تقرى السكن، اى تجمعهم، و تحتوى عليهم. بطريق استهزاء و سفاهت گفتند: ايشان را از شهر بدر كنيد يعنى لوط را و دو دختر وى زعورا و ريثا، و قيل: ريثا و عيشا، و من آمن معه ميگويد: ايشان را بدر كنيد، كه ايشان مردمانى پاكيزه اند. از آنچه ما مى كنيم تخرج ميكنند، و پاكيزگى ميجويند. يَتَطَهَّرُونَ يعنى يتقززون عن اتيان ادبار الرجال و ادبار النساء. قال ابن بحر: معنا یرتقبون اطهار النساء فيجامعوهن فيها. قال ابن عباس: عابوهم بما يتمدح به.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَي مَن آمَنَ بِهِ، إِلَّا امْرَأَتَهُ وَ اسْمَهَا وَ اهْلَةَ، فانها كانت تسر الكفر كانت مَن الْغَابِرِينَ أَي مَن الْبَاقِينَ فِي عَذَابِ اللَّهِ. و قيل: من الغائبين عن النجاة.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا جَاى دِيْگَر ازین گشاده تر گفت: أَمْطَرْتُ مَطَرًا السَّوْءِ. جَاى دِيْگَر آن را بيان كرد، كُفْتُ: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ.

این سنگ باران قومى را بود از ايشان كه از شارستان بيرون بودند، بوقت عذاب سنگها بارانيدند بر ايشان، كه در ديدار گل مينمود، و در زخم سنگ، و اندرون وى باتش آگنده.

اما شارستان را و اهل آن در هوا بردند، و در گردانيدند، و در زمين كوفتند، و آب سياه بر ايشان برآوردند، و آن گه ايشان را در آتش كردند. و آن گه در آخر قصه گفت: فَأَنْظُرُ

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ اى الكافرين. در نگر كه سرانجام كافران چه بود؟ و بچه روز رسيدند؟

وَإِلَى مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا أَي وَاَرْسَلْنَا إِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا. یعنی: اهل مدین. میگویند: مدین نام آن زمین است که خانه و مسکن مدین بن ابراهیم الخلیل بود، بوی باز خوانند، و گفته‌اند: نام قبیله است، و ایشان اصحاب ایکه بودند. و گفته‌اند: إِلَى مَدِينٍ أَي: و ارسلا الی ولد مدین بن ابراهیم.

قتاده گفت: شعیب را بدو قوم فرستادند: یک بار به مدین و یک بار به اصحاب ایکه، و مدین دپگراند، و اصحاب ایکه دیگر. أَخَاهُمْ شُعَيْبًا هُوَ شُعَيْبُ بْنُ نُؤَيْبِ بْنِ مَدِينِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ، و قیل: ان نسبته فی التوراة شعیب بن حدی بن شجر بن لام بن یعقوب بن اسحاق، و قیل هُوَ شُعَيْبُ بْنُ مِیْکَائِيلَ، کان یقال له خَطِیْبُ الْاَنْبِیَاءِ، لِحَسَنِ مَرَاجَعَتِهِ قَوْمَهُ. أَخَاهُمْ شُعَيْبًا عَرَبٌ هَرَّ حَیْزِی رَا کَه مَنُوطٌ بُوْد بَچِیْزِی، و مداوم بود، آن را اخ گویند، اگر چه جماد بود و جانور بیرون از مردم، یقال اخو البغلة و اخو الناقة و اخو السفر. قال ابن ابی ربیعہ:

اِخَا سَفَرٍ جَوَابُ اَرْضٍ تَقَاذَفَتْ بِهٖ فَلَواتٌ فَهَوُ اشْعَثُ اَغْبِرِ

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اِی وَاَحْدُوا اللَّهَ، مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ لَيْسَ لَكُمْ رَبٌّ غَيْرُهُ. فَدَءَ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ اِین دَلِیْلٌ اَسْتِ کَه وِی رَا مَعْجِزَه بُوْد بَخْلَافِ اِیْشَانِ کَه گُفْتَنْد: پیغامبر بود، و او را معجزه نبود. قال الزجاج: لا تقبل نبوة بغير معجزة. فَدَءَ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی ما اوتی من المعجزة. بو بکر نقاش گفت: او را آیت و معجزات بود، اما ذکر معجزه وی در قرآن نیست، و نه معجزه هر پیغامبری در قرآن کرده‌اند. نه بینی که مصطفی را صلوات الله علیه معجزات و آیات بسیار بود، و نه همه در قرآن است، بل بعضی در قرآن است، و بعضی نه.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ قَوْمِ وِی کَافِرٌ بُوْدنْد اَهْلُ بَخْسِ و خِیانتِ دَر پیمانِه و ترازو، و شعیب ایشان را نصیحت کرد، و باتمام پیمانِه و ترازو فرمود، گفت: پیمانِه و ترازو راست میدارید، و در آن گراف کار مباحید، و بر دیگران ظلم و حیف مکنید.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ اَشْیَاءٌ گُفْت تا حزر و عدّ و ذرع و مساحت همه در آن شود. وَ لَا تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ یعنی بِالْکُفْرِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا بَعْدُ بَعْثُ الْاَنْبِیَاءِ و الامر بالعدل و الاحسان. و قیل: لا تفسدوا بالظلم و العدوان فی الکیل و المیزان. ذَلِكُمْ اِی الَّذِی ذُکِرَتْ

لکم و امرتکم به خَیْرٍ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اِیْ مُصَدِّقِیْنَ مَا اَقُوْلُ.
وَلَا تَقْعُدُوْا بِکُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُوْنَ اَیْنَ خَطَابٍ بِاِصْحَابِ مَکَسٍ اَسْت.
عشار را میگوید که بر سر راه نشیند، و مردم را ترساند، و باج ستاند.
وَ تَصُدُّوْنَ عَنۢ سَبِیْلِ اللّٰهِ. اَیْنَ صَدَّاز سَبِیْلِ اَز بَهِرِ اَنۢ گُفْتُ کَهِ دَر مَکَسِ کَهِ عَشَّارِ سَتَانَدِ
قَطْعِ اَفْتَدِ سَبِیْلِ رَا، وَ صَدَّاز اَن، وَ چَوْنِ چِیْزِی چَنِیْنَ بُوَد حَرَجِ اَفْتَدِ بَرِ حَاجِ وَ مَعْتَمِرِ وَ
زَائِرِ وَ طَالِبِ عِلْمِ وَ وَاصلِ رَحْمِ وَ مَجَاهِدِ. نَه بَیْنِی کَهِ اِبْلِیْسِ رُوْزِ طَرْدِ چَهِ گُفْتُ: لَّا قُعْدَنَّ
لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیْمَ کَهِ اَن هَمَّهِ دَر تَحْتِ اَنَسْت. وَ گُفْتَه اَنَد: اَیْنَ خَطَابِ بِاِ قَطَّاعِ طَرِیْقِ
اَسْت، اِیْشَانِ کَهِ رَاهِ بَهِ بَیْمِ دَارَنَد، وَ کَارَوَانِ زَنْدِ، وَ قَتْلِ وَ غَارْتِ کَنْنَد. وَ حَکْمِ اَیْنَ دَر
مَوْضِعِ خَوِیْشِ گُفْتَه اِیْمِ. وَ گُفْتَه اَنَد اَیْنَ اَیْتِ دَر شَأْنِ اَن کَاْفِرَانِ اَسْت اَعْلٰی الْخُصُوْصِ کَهِ بَر
سَر رَاهِ مِی نَشَسْتَنْد تَا کَسِی کَهِ قَصْدِ شَعِیْبِ دَاشْت تَا بَا وِی اِیْمَانِ اَرَد، اَز وِی بَاَزِ دَارَنَد، وَ
بَتْرَسَانَد. هَمِی گُفْتَنْد: شَعِیْبِ مَرْدِی دَر وُغِ زَنْ اَسْت فِتَانِ. نَگَر کَهِ بُوِی اِیْمَانِ نِیَارِیْد، وَ بَر
وِی نَرُوِیْد، کَهِ بِیاطِلِ وِی فَرِیْفْتَه گَرِیْدِیْد، وَ اَز دَیْنِ خَوِیْشِ بَیْفْتِیْدِیْد، رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گُفْتُ اِیْشَانِ
رَا: چَنِیْنَ مَکَنْیْدِیْد، وَ مَوْمِنَانِ رَا اَز وِی بَاَزِ مَدَارِیْدِیْد، وَ اِیْشَانِ رَا مَتْرَسَانِیْدِیْد.
وَ تَصُدُّوْنَ عَنۢ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَیْنَ سَبِیْلِ اَیْدِرِ دَیْنِ اَسْت مِی گُوِیْد: دَیْنِ خَدَاِیْیِ رَا مِی عِیْبِ جُوِیْدِ
کَهِ اَن رَا کَثْرٰی مِی نَمَائِیْدِ تَبْعُوْنَهَا عَوْجًا اِیْ تَبْعُوْنَ لَهَا عَوْجًا.
عَوْجِ بَکَسْرِ عَیْنِ کَثْرٰی بُوَد دَر چِیْزِی نَادِیْدِنِی، چَوْنِ دَیْنِ وَ عَهْدِ وَ نَسَبِ وَ جِزْ اَز اَن.
اَمَا دَر چِیْزِی دَیْدِنِی عَوْجِ اَسْت بَفْتَحِ عَیْنِ چَوْنِ دِیْوَارِ وَ چَوْبِ وَ جِزْ اَز اَن. وَ گُفْتَه اَنَد:
صِرَاطِ دَر هَمَّهِ قُرْآنِ بَدُوِ مَعْنٰی اَیْد: یَکِی بَمَعْنٰی طَرِیْقِ، چَنَانِ کَهِ دَرِیْنِ اَیْتِ گُفْتُ: بِکُلِّ
صِرَاطٍ تُوعِدُوْنَ، اِیْ بِکُلِّ طَرِیْقِ. هَمَانَسْتِ کَهِ دَر سُوْرَه الصّٰفَاَتِ گُفْتُ: فَاهْدُوْهُمْ اِلَیْ
صِرَاطِ الْجَحِیْمِ یَعْنِی اِلَی طَرِیْقِ الْجَحِیْمِ. وَ جِهَ دُوْمِ صِرَاطِ اَسْت بَمَعْنٰی دَیْنِ، چَنَانِ کَهِ گُفْتُ:
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ اِیْ الدِّیْنِ الْمُسْتَقِیْمِ، وَ دَر سُوْرَه الْاِنْعَامِ گُفْتُ: وَ اَنْ هَذَا صِرَاطِی
مُسْتَقِیْمًا، وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیْمًا، وَ نَظِیْرِ اَیْنَ دَر قُرْآنِ فِرَاوَانِ اَسْت.
وَ اذْکُرُوْا اِذْ کُنْتُمْ قَلِیْلًا فَکَثَّرْکُمْ اِیْ فَاکْثَرَ عَدَدِکُمْ بَعْدَ الْقَلَّةِ، وَ اَعَزَّکُمْ بَعْدَ الذَّلَّةِ. ذَلِکَ اَنْ مَدِیْنِ
بِنِ اِبْرَاهِیْمِ تَزَوَّجَ رِیْثَانِ بَنْتِ لُوْطِ فَوَلَدَتْ حَتّٰی کَثَرَ عَدَدُ اَوْلَادِهِمَا. وَ قِیْلُ: کَنْتُمْ فُقَرَاءَ فَاغْنَاکُمْ
وَ قِیْلُ: کَنْتُمْ عَجْزَةً فَجَعَلْکُمْ ذُوْی مَقْدَرَةٍ. نَعْمَتْ خَوْذِ دَر یَادِ اِیْشَانِ دَاد، وَ اَن گَهِ پَنْدِ دَادِ وَ

نظر عبرت فرمود، گفت: وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ فِي الارضِ بِالْمَعَاصِي مثل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط.

عاقبه نامی است سرانجام را، و عقبی هم چنان، اما آنجا که گفت: وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی و العاقبه المحموده و العقبی المحموده.

وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ اٰمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوْا اِی لم یصدقوا بِالْعَذَابِ فَاصْبِرُوْا حَتّٰی یَحْكُمَ اللّٰهُ بَیْنَنَا اِبْنِ عَبَّاسٍ گفت: و مقاتل بن حیان: این خطاب با مؤمنان است، و تسلیت ایشان است، میگوید: صبر کنید بر دین خویش، و بر اذى و رنج کافران، تا آن گه که الله کار بر گزارد و حکم کند در عذاب فرستادن. مقاتل بن سلیمان گفت: این خطاب کافران است بر سبیل تهدید، همی گوید: ای کافران صبر کنید تا ببینید آنچه شما را در پیش است از عذاب و عقوبت، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ لِأَنَّهُ لَا یَجُوزُ عَلَيْهِ الْحُورُ وَ لَا الْمَحَابَاةُ فِي الْحُكْمِ.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ یعنی الذین استکبروا عن الله و عن رسوله فلم یؤمنوا، لِنُخْرَجَنَّكَ يَا شَعِیْبُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِیْنَتِنَا اَوْ لَتَعُوْدَنَّ فِیْ مَلَّتِنَا اِی دیننا الذی نحن علیه، و تترکون دینکم. عظماء و رؤساء قوم شعیب گفتند، ایشان که از حق گردن کشی کردند و بر خدا و رسول عصیان آوردند که: از دو کار بیرون نیست ای شعیب! یا ترا و مؤمنان که با تواند از شهر بیرون کنیم، یا بدین ما باز گردید، و بآن آئید. شعیب گفت: ا تجبروننا علی العود و ان کرهنا؟ و هر چند که ما دین شما نخواهیم، و آن را کراهیت داریم، ما را با جبار بر آن میدارید و میخوانید؟! ایشان گفتند: آری، چنین میکنیم. پس شعیب گفت: قَدْ اَفْتَرَيْنَا عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا بر الله پس دروغ ساخته باشیم اگر بملت شما در آئیم، و با دین شما گردیم، پس از آنکه الله ما را از آن برهانید، و در آن نیاورد.

آن گه گفت: وَ مَا یَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِیْهَا اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا اِی: الا ان یکون قد سبق فی علم الله و فی مشیته ان نعود فیها». میگوید: نَسَزْدُ مَا رَا کَ بِا دِیْنِ وَ مِلَّتِ شَمَا گَرَدِیْمِ، مگر که در علم الله و در مشیت وی رفته در ازل که ما باز گردیم، که پس ناچار علم وی بر ما برود، و قضای وی در حکم وی روان گردد، و الله دانسته است آنچه خواهد بود، پیش از آنکه باشد. اینست که گفت: وَسِعَ رَبُّنَا کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا. و قیل: الا ان یشاء الله

اهلاکنا، فان الله يسعد من يشاء بالطاعة، و يشقى من يشاء بالمعصية.

اگر کسی گوید: شعیب پیغامبر بود، و هرگز بر دین ایشان و بر کفر نبوده، چونست که میگوید: و ما یكون لنا ان نعود فيها؟ «عود» بازگشتن است بچیزی که یک بار در آن بوده. جواب آنست که «عود» بمعنی ابتدا نیز استعمال کنند بمعنی سیوروت، عاد، ای: صار، و عاد، ای: لحق. يقال: عاد علی من فلان مکروه، و ان لم یکن سبق مکروه قبل ذلک، و تأویلہ: لحقنی منه مکروه، فعلی هذا معنی قوله: لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا ای: لتدخلن و لتصیرن فی ملتنا. و ما یكون لنا ان نعود فيها ای: ندخل و نصیر فیها. و معنی قوله: إذ نجأنا الله منها ای فی سابق علمه و عند اللوح و القلم، و قیل: إذ نجأنا الله منها لم یجعلنا من اهل ملتکم.

معنی دیگر گفته‌اند در جواب این مسئله که: این خطاب با قوم شعیب می‌رود که در ابتدا کافر بودند، و پس ایمان آوردند، و روا باشد، که مسلمانان بابتدا در تقیه بودند و دین خود پنهان می‌داشتند. پس بآخر اظهار کردند، و ایشان آن سخن از سر ظن خویش گفتند، که می‌پنداشتند که ایشان در ابتداء بر کفر بودند.

علی الله توکلنا این جواب ایشان است که گفتند: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ ای: فَوْضْنَا أُمُورَنَا إِلَيْهِ. پس شعیب چون از ایمان و از صلاح ایشان نومید گشت، رب العزة او را دستوری داد تا بر ایشان دعا کرد، گفت: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ ای: اِقْض بَيْنَنَا، ای بَیْن لَنَا مَصِيرَنَا وَ مَصِيرَهُمْ، وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ای الحاکمین، ای: اظْهَرِ أَمْرَنَا بِإِزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ، حتی یفتح ما بیننا و بین قومنا و یظهر انا علی الحق، ففتح الله بینهم فنجی المؤمنین و أهلك الکافرین.

وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا عَلَىٰ دِينِهِ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ لِعِزَّةِ جَاهِلُونَ.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ای العذاب. امر الله الارض فتحركت بهم. جای دیگر گفت: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ ای صيحة جبرئیل. جای دیگر گفت: فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ. مفسران گفتند: چون الله تعالی خواست که ایشان را هلاک کند، دری از درهای دوزخ بر ایشان گشاد، تا گرمای عظیم بر ایشان تافت، چنان که نفسهای ایشان باز گرفت.

در اندرونها گریختند، و در آب شدند، و هیچ سود نداشت، و آن گرمی هوا و باد گرم ایشان را گرفته، و قرار و آرام از ایشان برده، تا رب العزة در آن صحرا پاره میغ برانگیخت، آن را سایه خنک بود، و نسیم خوش، و باد سرد، ایشان همه در زیر آن میغ مجتمع شدند، مردان و زنان و کودکان. پس رب العالمین از بالا آتش فرستاد، و از زمین زلزله پدید آورد، و جبرئیل بانگ بر ایشان زد. یک بار همه بسوختند، و چون خاکستر گشتند. اینست که رب العزة گفت: فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ يَعْنِي فِي قَرِيَّتِهِمْ جَائِمِينَ يَعْنِي أَمْوَاتًا خَامِدِينَ.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا أَي كَأَن لَّمْ يَقِيمُوا فِيهَا، و لَمْ يَتَنَمَّوْا، و أَصْلُهُ مِنْ الْمَغْنَى، و الْمَغْنَى هِيَ الْمَنَازِلُ. يُقَالُ غَنِينَا بِمَكَانٍ كَذَا، أَي أَقْمْنَا بِهِ. قَالَ بَعْضُهُمْ: أَهْلَكَ مَدِينٍ بِالزَّلْزَلَةِ، و أَصْحَابِ الْاِيكَةِ بِالْحَرِّ، و كَانَ شَعِيبٌ مَبْعُوثًا إِلَيْهِمَا. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ الْهَالِكِينَ لَا الْمُؤْمِنِينَ كَمَا زَعَمُوا.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ أَي اعْرَضَ عَنْهُمْ شَعِيبٌ بَعْدَ أَنْ نَزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ، و قِيلَ: حِينَ رَأَى أَوَائِلَ الْعَذَابِ. و قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أُبْلِغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي فِي نَزْوِلِ الْعَذَابِ، و نَصَحْتُ لَكُمْ. ثُمَّ عَزَى نَفْسَهُ عَنْهُمْ، و قَالَ: فَكَيْفَ آسَى أَي أَحْزَنَ بَعْدَ النَّصِيحَةِ عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ إِذْ عَذَّبُوا. ائِنْ سَخَنَ بِرِ سَبِيلِ انْكَارِ بِيْرُونَ دَاد، يَقُولُ: كَيْفَ يَشْتَدُّ حَزْنِي عَلَيْهِمْ؟! أَي لَا أَحْزَنُ. مِيْگُوِيْدُ. چُونِ غَمِ خورم بر ایشان؟! یعنی که نخورم، که در ایشان جای غم خوردن نیست، و بر ایشان جز عذاب و غضب الله نیست.

قال ابو عبد الله الجلي: كان ابو جاد و هوز و حطى و كلمون و سعفص و قرشت ملوك مدين، و كان ملكهم فى زمن شعيب. كلمون، فلما هلك قالت ابنته تبيكيه:
كلمون هدّ ركنى هلکه وسط المحلة سيد القوم اتاه الحتف نار تحت ظلة

جعلت نار عليهم دارهم كالمضمحلة

النوبة الثالثة

قوله تعالى: و لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ الْاِيَةَ فَاحِشَهُ هَر كَس لَاقِي رُوْزْگَار و احوال وى است. بنگر که مقام مرد در راه بردن کجاست؟ فاحشه وى بقدر بشریت وى هم

از آنجاست.

خلق عالم سه گروه بیش نه‌اند: عام‌اند و خاص‌اند و خاص‌الخاص‌اند. فاحشه عام آنست که زبان شریعت آن را بیان کرد و حدّ آن پدید کرد: اَمَّا الْجِلْدُ و اَمَّا الرَّجْمُ، و فاحشه خاص بزبان کشف بچشم سر نگرستن است بملادّ و شهوات دنیا، و تنعم و زینت آن دیدن و بخود راه دادن، اگر چه حلالست و از شبهت دور، که آفت حلال از نعیم دنیا در حقّ خواص بیش از آن است که آفت حرام در حق عوام، و حد این فاحشه از زبان صاحب شرع صلوات الله و سلامه علیه آنست که گفت: غضوا ابصارکم و کفوا ایدیکم، و فاحشه خاص‌الخاص آنست که باندیشه دل بیرون از حق با غیری نکرد، و از حق جلّ جلاله این خطاب می‌آید که: قُلِ اللّٰهُ تَمَّ ذَرْهُمُ. میگوید: بنده من! خود را منگر، همه فعل ما بین. بکرد خود منت بر ما منه، توفیق ما بین. از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر ما بین. گرفتار مهر او را با غیر او چه کار! دل واسوی او دار و غیر او بگذار:

آشوب همه جهان حدیث من و تو بگذار من و همه جهان گلشن تو.

يقول الله تعالى: عجا لمن آمن بي كيف يتكل على غيري؟! لو نظروا الى لطائف برى ما عبدوا غيرى.

وَإِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا آيَةَ دُونَ هَمَّتْ وَ بِي حَاصِل قَوْمِي بَدَدْتُمْ قَوْمِ شَعِيبِ كَه دَر مُحَقَّرَاتِ بِيْمَانَه وَ تَرَازُو بَايِن حَبَاتِ وَ ذَرَاتِ اَنْدَازَه فَرْمَانِ حَقِّ دَر گَزَاشْتَنْد، وَ اَز حُدِّ رَاسْتِي بِنَعْتِ مَخَالَفَتِ قَدَمِ بِيْرُونِ نَهَادَنْد تَا اَنْ بِلَاءِ عَظِيْمِ وَ عَذَابِ اَلِيْمِ بَسْرِ اَيْشَانِ فَرُو اَمَد. عَوَامِ خَلْقِ مِثْلِ اَيْنِ گَنَاهِ بَكُوچِكِ دَارَنْد، وَ اَنْ كُوچِكِ نِيَسْتِ كَه نَه اَعْتَبَارِ بَعِيْنِ گَنَاهِ اسْتِ بَلَكِه اَعْتَبَارِ بِمَخَالَفَتِ وَ مَعْصِيَّتِ خَدَاوَنْد جَبَّارِ اسْتِ، وَ بِي حَرْمَتِي بَرِ شَرَعِ مَقْدَسِ اَوْرَدَنْ، وَ اَنْدَازَه وَ حُدُوْدِ اَنْ دَر گَزَاشْتَنْ، وَ تَحْسِبُوْنَه هَيْتَا وَ هُو عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيْمِ.

این تعظیم جلال شریعت و توقیر جمال حقیقت کاریست که امت محمد را پیامده، و دولتی که از راه توفیق روی بایشان نهاده، تا دقائق ورع دریافتند، و اندازه‌های شریعت و خرده‌های دیانت بحکم فرمان بزرگ داشتند، و از آن قدم فراتر نهند. عبد الله مبارک در عنفوان شباب که طالب علم بود در مرو حدیث می‌نوشت. قلمی

بعاریت خواست از دانشمندی، و بآن حدیث نشست. پس در مقلمه نهاد و فراموش کرد. از آنجا بعراق رحلت کرد، چون بعراق رسید قلم عاریتی در مقلمه یافت و دلتنگ شد و در وی اثر عظیم کرد، تا از آنجا بمر و بازگشت و آن قلم بصاحب باز داد. آن گه بعراق باز شد.

بو عبد الله کهمس گفت: وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا بدان میگیریم. گفتند: ای شیخ! آن چه گناه است؟ گفت دوستی بزیارت من آمد. بدانگی سیم او را ماهی بریان خریدم. چون خواست که دست شوید از دیوار همسایه پاره‌ای گل بگرفتم تا وی بدان دست شوید. اکنون چهل سالست تا بدان مظلّمه میگیریم و آن مرد نمانده تا از وی حلالی بخواهم.

و حسین بن علی بن ابی طالب (ع) روزی یک خرما از مال صدقه در دهن نهاد رسول خدا صلوات الله علیه حاضر بود و حسین کودک بود، رسول گفت: «القتها یا حسین؟» ببنداز ای حسین! که این مال صدقه است.

و عمر بن عبد العزیز خلیفه روزگار بود. وقتی مال غنیمت آورده بودند و در میان آن مشک بود، بینی خویش استوار بگرفت و گفت: منفعت مشک در بوی است، و این حق مسلمانان است. هر چند که این قدر در شرع بمحل مسامحت است اما در کمال ورع روا نمیداشتند، و تعظیم فرمان شرع را این اندک بیزرگ میداشتند، از آنکه بیدار و هشیار بودند، و شریعت و حقیقت گرامی داشتند، و بچشم تعظیم و توقیر در آن نگرستند، لا جرم برخوردار گشتند و بسعادت ابد رسیدند.

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ نَفَرْتَادِمِمْ دَر هِيْج شَهْرِ بِيْغَامِرِيْ إِلَّا أَخَذْنَا مَكْرَ كَه فَرَا كَرَفْتِيْمِ أَهْلَهَا مَسْتَكْبِرَانِ أُنْ رَا بِالْبَأْسَاءِ بِنَا اِيْمَنِي وَ الضَّرَاءِ وَ تَنَكِّي لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ (۹۴) مگر که ایشان در من زارند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا پَسْ آن ايشان را بدل داديم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بَجَايِ آن بديها ايمنی و فراخی حَتَّى عَفَوْا تا انبوه شدند وَ قَالُوا وَ كَفْتُنْد: قَدْ مَسَّ اَبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَ السَّرَاءُ اين همیشه بوده است و بپدران ما هم رسیده روزگار بدو روزگار نیک. در آن عتاب نیست که نه خود جز

با ما نیست فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فَرَا غَرَفْتِيمَ اِيشَانَ رَا نَاگَاهَ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵) از آنجا که ندانستند. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ وَ اِگر این مردمان که در شهرهاوند اَمَنُوا وَ اتَّقَوْا اِیمان آوردندی و از نافرمانی پیرهیزیدندی لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ ما بر ایشان بازگشادیمی بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بَرَکتهایی از آسمان و زمین وَ لَکِنْ کَذَّبُوا لَکن دروغ زن گرفتند فرستادگان مَرَا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (۹۶) فَرَا غَرَفْتِيمَ اِيشَانَ رَا بَآنچه میکردند. فَأَمِنَ اِیْمَنَ نَشِستند أَهْلَ الْقُرَىٰ اِین مردمان که در شهرهاوند اَن یَأْتِیْهِمْ بِأَسْنَا که بایشان آید زور گرفتن مَّا بَیَاتَا وَ هُمْ نَائِمُونَ (۹۷) وَ اِيشَانَ دَر خَوَاب. أ وَ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ یَا اِیْمَنَ نَشِستند اِین مردمان که درین شهرهاوند اَن یَأْتِیْهِمْ بِأَسْنَا ضَحَىٰ تا آنکه بایشان آید زور گرفتن مَّا چاشتگاه وَ هُمْ یَلْعَبُونَ (۹۸) وَ اِيشَانَ دَر بَازِی خَوِیش. أ فَأَمِنُوا اِیْمَنَ اِيشَانَ مَکْرَ اللّٰهِ از ساز نهانی اللّٰه که کاری سازد پنهان از ایشان فَلَا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ اِیْمَنَ نَه نَشِیند از ساز نهانی اللّٰه اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) مَکْرَ گروهِ زَبَانِ کَارَانَ. أ وَ لَمْ یَهْدِ پَیدا نَکَرْد وَ بَازَنَمُود لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ اِین مردمان رَا که دَر شَهر نَشِسته اوند مِّنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پَسِ هَلَک کردن پیشینیان جَهانیان رَا اَن لَوْ نَشَاءُ که ما اِگر خَوِاشیم أَصْبَنَاهُمْ بَذُنُوبِهِمْ اِيشَانَ رَا بَگیریم بَگناهان اِیشان وَ نَطْبَعُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ مَهر نَهِیم بَر دَلهای اِیشان فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ (۱۰۰) تا حَق و پَند نَشِنوند.

تَلَکَ الْقُرَىٰ اَن شَهرها که اهل اَن هَلَک کردیم نَقَصُ عَلَیْکَ مِّنْ اَنْبِائِهَا بَر تو میخوانیم خَبرها وَ قِصَّه های اَن وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَ بایشان اَمَد رَسولان ما بایشان بَه پیغامهای رَاسِت وَ مَعجزه های رِوشن فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا وَ بَدان نَبودند که اِیمان آرنَد بِمَا کَذَّبُوا مِّنْ قَبْلُ بَآنچه دروغ شمرده بودند پَیش از اَن کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِ الْکَافِرِینَ (۱۰۱) هَم چنان بَر مِینَهد اللّٰه بَر دَلهای کَافران.

وَ مَا وَجَدْنَا لِاکْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَ بَیشتر اِیشان رَا عَهدی نِیافتیم وَ اِنْ وَجَدْنَا اَکْثَرَهُمْ لَفَاسِقِینَ (۱۰۲) وَ نِیافتیم بَیشتر اِیشان رَا مَکْرَ فاسقان وَ از طاعت بیرون اَمَدگان.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِّنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ پَس از اِیشان فرستادیم مُوسَىٰ رَا بِآیَاتِنَا بَسْخَانَ خَوِیش اِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ بِفِرْعَوْنَ وَ کَسان وی فَظَلَمُوا بِهَا مَنکَر شدند اَن رَا وَ سَتَم کردند فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (۱۰۳) دَرنَگَر چون بود سَرانجام کار مَفسدان.

وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ و موسى گفت ای فرعون! إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۴) من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ سزاوارم من و استوار داشته که نگویم بر الله مگر راستی قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ آوردم بشما پیغامی راست و نشانی درست و معجزه‌ای پیدا از خداوند شما. فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵) رها کن با من بنی اسرائیل را قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَرَعُونَ گفت: اگر نشانی آورده‌ای فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) بیار آن نشان اگر از راستگویانی.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَبُيُودُ عَصَاي خُوِيْش فَإِذَا هِيَ نُجْبَانٌ مُّبِينٌ (۱۰۷) چون بدید ثعبانی گشته بود آشکارا.

وَنَزَعَ يَدَهُ و دست خود بیرون کشید از زیر بازوی خویش فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ که درنگرستند آن را دیدند سفید تا بنده نگرندگان را.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِنْجَا ضَمِيرِي محذوف است یعنی: و ما ارسلنا في قرية من نبي فكذبه اهلها، إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ بِأَسَاءِ فقر است و ضراء گرسنگی، و گفته‌اند: بِأَسَاءِ زِيَانِ تَنِ است و ضراء زيان مال ميگويد: هيچ پيغامبر نفرستاديم بشهري که مستکبران و گردن‌کشان آن شهرها پيغامبر را دروغ زن گرفتند و اذی نمودند مگر که آن مستکبران را بد ريشی و گرسنگی و قحط و بلا فرو گرفتيم، بآن گرفتيم تا مگر در زارند و توبه کنند، و بحق تن در دهند. نکردند توبه، و تن در ندادند بحق، پس ما باز گردانيديم آن بلا و شدت، و بجای درویشی توانگری داديم، و بجای بلا تندرستی، و بجای محنت نعمت، تا در آن نعمت بنازیدند و بیفزودند هم در مال و هم در فرزند. اینست که گفت: حَتَّىٰ عَفَوْنَا أَي كَثُرُوا و كَثُرَتِ أَمْوَالُهُمْ و اولادهم يقال: عفا شعره، ای: كثر، و منه

قوله صلى الله عليه و سلم: «أحفوا الشوارب و اعفوا اللحي».

پس ایشان را در آن نعمت بطر بگرفت و در طغیان بیفزودند و تمرد بیشتر نمودند. و از سر نادانی و غمري گفتند: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ ای: قد أصاب آباءنا في الدهر

هر مثل ما اصابنا، و تلك عادة الدهر، و ليست هي عقوبة من الله فكونوا على ما انتم عليه. با یکدیگر گفتند: عادت روزگار اینست، یک چند نعمت و یک چند محنت. و آن محنت و شدت نه عقوبتی است از الله بر ما، و نه چیزی است که علی الخصوص فرو آمد بما، باری بر سر کار خویش و بر دین خویش باشید، و از آنچه بودید هیچ بمرگدید، فلما فسدوا علی الامرین جميعا اخذهم الله بغتة و هم لا يشعرون بنزول العذاب، اینست که رب العالمین گفت: فَأَخَذْنَاَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. چون در هر دو حال نعمت و شدت روی از فساد بنگردانیدند، و در نعمت شکر نکردند، بلکه در طغیان بیفزودند، ما ایشان را فرا گرفتیم بعذاب ناگاه، از آنجا که ندانستند و گوش نداشتند. این آیت تخویف مشرکان قریش است و تهدیدی که ربّ العالمین ایشان را میدهد، که اگر شما همان معاملت کنید که ایشان کردند، شما را هم چنان گیریم که ایشان را گرفتیم، آن گه از ایشان خبر داد که: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ التّي عذبت من قوم نوح و عاد و ثمود و امثالهم، آمَنُوا بتوحيد الله وَ اتَّقُوا الله بحقه الذي فرضه عليهم ما قحط عنهم المطر و لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم اى نزلنا عليهم. يقال: فتح علی بنی فلان اذا اصابوا خيرا. و بر قراءت شامی لَفَتَحْنَا مشدّد بر معنی مبالغت، بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ يعنى المطر وَ الْأَرْضِ يعنى النّبات وَ لَكِنْ كَذَّبُوا الرّسل فَأَخَذْنَاَهُمْ بما كانوا يَكْسِبُونَ من الشّرك و التّكذيب و اعمالهم الخبيثة، فأهلكناهم بها. این آیت دلیل است که خصب دیار و نعمت فراخ و روزی فراوان در آب آسمان و نبات زمین بسته، و آب آسمان و نبات زمین در ایمان و تقوی بندگان بسته. چون بر عموم شعار مسلمانی نگه دارند، و دین و شریعت را بزرگ دارند و شرائط ایمان و تقوی بجای آرند ربّ العزّة نعمت و معاش بر بندگان فراخ دارد، و اگر بعکس این بود قحط و بلا و شدّت پدید آید. و گفته‌اند: بَرَكَاتِ آسمان قبول دعا است و بَرَكَاتِ زمین تسهیل حاجات، چون ایمان و تقوی بود دعا مستجاب باشد و حاجتها روا و روان.

أَفَامِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ يعنى اهل مكة و ما حولها. این سخن بر مخرج استفهام بیرون داد و معنی تحذیر است. أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَسُنَا اى عذابنا بیاتا اى ليلا وَ هُمْ نَائِمُونَ. أَوْ مِنْ قراءت حجازی و شامی بسکون واو است، و معنی همانست، أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَسُنَا ضَحَىٰ اى نهارا وَ هُمْ يَلْعَبُونَ اى ساهون لا هون فى غير ما يجدى عليهم.

معنی دیگر هر دو آیت آنست که کفره قریش بعد از آنکه مصطفی را تکذیب کردند نه رواست ایشان را که ایمن نشینند از عذاب و بآس حق، نه در شب و نه در روز، که عذاب ما ناگاه ایشان را گیرد بوقت غفلت یا در شب یا در روز. این هم چنان است که گفت: **أَتَاها أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا.**

ثم قال: **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ مَكَرَ اللَّهِ** آنست که باطاعت خواند و فرا نگذارد، یا از معصیت باز زند و در افکند، یا بنده را بر طلب چیزی دارد که وی را آن نداد یا پنداره‌ای در وی افکند، و جز از آن کند. **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ.** **أَوْ لَمْ يَهْدِ أَيْ أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ** یسکنون فیها و ینالون من ثمارها من بَعْدِ أَهْلِهَا ای الامم الخالیة الذین اهلکوا بقبیح فعلهم، فعمل هؤلاء اعمالهم و عتوا علی ربهم، **أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ** ای اهلکناهم کما اهلکننا من قبلهم. خلاصه سخن اینست که: **أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ لَهُمْ** اهلکننا اهلها ان لو نشاء اصبناهم.

میگوید: باز نمود ایشان را که در زمین نشسته‌اند هلاک کردن ما پیشینیان را، که اگر خواهیم اینان را هلاک کنیم چنان که ایشان را کردیم. و خوانده‌اند در شواذ: **اَوْ لَمْ يَهْدِ** بنون، و معنی آنست که پیدا نکردیم و باز نمودیم اینان را که درین شهرها نشسته‌اند، باهلاکنا اولیهم، بهلاک کردن ما پیشینان را که اگر خواهیم ایشان را بگیریم بگناهان ایشان.

اینجا سخن تمام شد، پس گفت: **وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** این امت را میگوید که ما ایشان را عذاب نکردیم چنان که پیشینیان را کردیم از قوم نوح و قوم هود و صالح و لوط و شعیب، اما مهر نهم بر دل‌های ایشان تا حق نشنوند و پند نپذیرند، **فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ الْإِيمَانَ** و الهدی للطبع الذی طبع علی قلوبهم، و قیل: لا یسمعون ای لا یجیبون، من قولهم سمع الله لمن حمده، ای: اجاب، و به یقول الشاعر:

دعوت الله حتی خفت ان لا یكون الله یسمع ما اقول
تِلْكَ الْقُرَى اشارتست فرا دیار قوم لوط و عاد و ثمود و مدین، **نَقَصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا** ای نتلوا علیک من اخبارها کیف اهلکناهم و دمرناهم و کیف بعثنا الیهم الرسل ندعوهم الی الهدی. **وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ** یعنی بالمعجزات و الدلالات و الامر و النهی، و قیل

بیان العذاب بآنه نازل بهم فی الدنیا، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ اینجا اقوال مفسران مختلف است: ابن عباس و سدی گفتند: فما كانوا اولئك الكفار الذين اهلكناهم ليؤمنوا عند مجيء الرسل، بما كذبوا من قبل يوم الميثاق، فأقروا كرها باللسان و اضمروا التكذيب. میگوید: آن کافران پیشینه که ایشان را هلاک کردیم قومی را بآب بکشتیم و قومی را بباد و قومی را بزلزله و صیحه، ایشان بر آن نبودند که آنچه روز ميثاق دروغ شمرده بودند و بدل نپذیرفته اگر چه بزبان اقرار داده بودند بکره، امروز پس ارسال رسل بدان ایمان آرند و پذیرند.

مجاهد گفت: فما كانوا لو احببناهم بعد هلاكهم و رددناهم الى الدنيا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل هلاكهم. میگوید: اگر پس از آنکه ایشان را هلاک کردیم زنده گردانیم ایشان را و دنیا باز آریم، بر آن نه اند که ایمان آرند، و از آن تکذیب که پیش از هلاک کردند باز کردند. این هم چنان است که آنجا گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، و قيل: ما كانوا ليؤمنوا بما كذب به اوائلهم من الامم الخالية بل كذب اولوهم. نظيره: كَذَلِكَمَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. أ تَوَاصَوْا بِهِ؟

و قيل: جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اى المعجزات التى سألوهم، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بعد ما رأوا العجائب بما كذبوا مِنْ قَبْلُ رُؤيتهم تلك العجائب. نظيره: قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ. ثم قال: كذلك اى مثل ما طبع الله على قلوب كفار الامم الخالية المهلكين يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمْ ان لا يؤمنوا ابدًا من قومك. وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ يعنى الوفاء بالعهد الذى عاهدهم الله يوم الميثاق. روز ميثاق که ربّ العزة بر فرزند آدم عهد گرفت، و از ایشان پیمان ستد بر معرفت خویش، ایشان اقرار دادند و عهد بستند که بر وفق اقرار عمل کنند و طاعت دارند. پس چون بعمل رسیدند نقض عهد کردند، و بوفاء عهد باز نیامدند، و عمل نکردند، ربّ العالمین از ایشان باز میگوید که: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ بیشترین ایشان را وفادار نیافتیم.

و معنى عهد وصیّت است و فرمان، و قيل: هو ما عهد اليهم فى الكتب، و قيل: مِنْ عَهْدٍ، اى: من طاعة. وَ إِنِ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ اى ما وجدنا اكثرهم الالفاسقين، اى ناقضين للعهد.

اگر کسی گوید: چه معنی را اکثرهم گفت؟ و معلوم است که کافران همه فاسقانند. جواب آنست که هم چنان که در ملت اسلام کس بود که عدل بود و کس که فاسق، در ملت کفر همچین هست که عدل بود و هست که فاسق و متهتک و مرتکب فواحش دین خویش. معنی آنست که: اکثرهم مع کفره فاسق فی دینه غیر لازم لشرائع دینه، قلیل الوفاء، ناقض لعهدہ، کاذب فی قوله. و فیہ دلالة علی ان من الکفار من یفی بوعده.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ یعنی من بعد قوم شعیب و قوم لوط و غیرهم مِّن تَقَدَّمَ ذکرهم، مُوسَى بِآيَاتِنَا یرید ما کان معه من المعجزات الواضحات و هی العصا و الیّد البیضاء و غیرهما. و قیل: بِآيَاتِنَا ای بدیننا، اِلَى فِرْعَوْنَ و اسمه الولید بن مصعب بن ریان، و قیل: اسمه قابوس، وَ مَلَائِهِ اکابر من قومه. فَظَلَمُوا بِهَا این «با» از بهر آنست که این ظلم بمعنی جحد است یعنی: فجحدوا بها، چنان که جایی دیگر گفت: وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا. جایی دیگر گفت: بِآيَاتِنَا يُظْلَمُونَ ای: یجحدون، و قیل: ظلموا انفسهم بتکذیبهم بها. فَأَنْظُرْ بعین قلبک کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ فسادهم؟ و کَیْفَ فعلنا بهم من الاهداک و الاستیصال؟

وَ قَالَ مُوسَىٰ یَا فِرْعَوْنُ چون موسی بر فرعون در شد که الله او را فرستاده بود، بوی گفت: یَا فِرْعَوْنُ اِنِّی رَسُوْلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ من رسول خداوند جهانیانم بتو. حَقِیْقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ ای انا حقیق جدیر بأن لا اقول علی الله الا ما هو الحق، و هو انه واحد لا شریک له. و بر قراءت مدنی حَقِیْقٌ عَلٰی مُشَدَّدٌ، یعنی: حق واجب علیّ ان لا اقول. میگوید: حقی است واجب بر من که نگویم بر خدا مگر راستی. قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَیِّنَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ و هی العصا و الیّد البیضاء، فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ای اطلبهم و لا تستعبدهم و خلّهم یرجعوا معی الی الارض المقدّسة.

و هب منبه گفت: فرعون موسی همان فرعون بود که بروزگار یوسف خاسته بود. چون یوسف (ع) از دنیا بیرون شد و اسباط برسیدند و هیچ نماندند، و نسل و نژاد ایشان بسیار شد، فرعون بر ایشان مستولی گشت، و ایشان را ببندگی و خواری بر خدمت و بر کار خود داشت، و بر ایشان خراج و جزیت نهاد، و از آن روز باز که یوسف در مصر شد و این ولید مصعب در مصر فرعون بود، تا آن روز که موسی برسولی در مصر شد چهار صد سال بود، و فرعون همان فرعون بود بر ایشان غالب گشته و قوت گرفته و دعوی خدایی

کرده. چون موسی گفت: من رسول خدایم بتو، و بیئت و معجزت دارم بدرستی نبوت خویش، فرعون جواب داد: *إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* فی دعوتک.

اگر راست می‌گویی که پیغامبرم نشانی بیار. موسی را عصا در دست بود، گفت: ما هذه بیدی؟

این چیست که بدست دارم؟ فرعون گفت: هذه عصا. چوبی است. موسی از دست بیفکند عصا چنان که الله گفت: *فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ* ماری نر گشت آن عصا ازدهایی بزرگ آشکارا و روشن، که در آن هیچ گمان نبود که ما راست دهن باز کرده، و روی فرعون نهاده، و بنهیب همی رود تا قصر و تخت وی فرو برد. فرعون چون آن بدید از سریر خویش بخواری و بیم بیفتاد و بگریخت، و به پلیدی خود آلوده گشت. و آن مار قصد مردمان همی کرد که خدمتکاران وی بودند. همه بفریاد آمدند. قومی هم بر جای بمردند از بیم، و قومی بگریختند. آخر فرعون گفت: یا موسی! خذها و أنا او من بک و ارسل معک بنی اسرائیل. موسی برگرفت و عصا گشت چنان که بود.

پس فرعون گفت: هل معک آية اخرى؟ هیچ آیت دیگر هست با تو که نشان صدق تو باشد؟ موسی گفت: آری نشان دیگر دارم. دست زیر بازوی خود گرفت و آن گه بیرون کشید، اینست که الله گفت: *وَنَزَعَ يَدَهُ* اینجا در سخن اختصار است، که این نزع پس از ضمّ بوده است، که اول ضمّ بود چنان که گفت: *وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ* چون دست از زیر بازوی خود بیرون کشید، آن را دید سفید تابنده و روشن، *يقول الله تعالى: فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ* ای لها شعاع يعلب الشمس. ثم ردها الى جيبه او تحت ابطه فعادت يده كما كانت، فدلّ على انه آية و معجزة.

النوّة الثالثة

قوله تعالى: *وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ* الاية بدان که سرّ رسالت پیغامبران و حکمت فرستادن ایشان بخلق آنست که رب العالمین جل جلاله و عظم شأنه خلق را بیافرید، و ایشان را بدو صنف بیرون داد: صنفی اهل سعادت سزای رحمت و کرامت، و صنفی اهل شقاوت سزای عقوبت و نقت. پیغامبران را فرستاد بایشان بشارت و نذارت را، چنان که

گفت: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. بشارت سعدا راست اظهار مغفرت و رحمت را، و نذارت اشقيا را اظهار عزت و قدرت را. سعدا را گفت: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. اشقيا را گفت: بَشِّرِ الْمُتَنَفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. و اگر الله خواستندی خلق ايمان آوردندی بی بیغامبران و بی سفیران و رسولان، لکن خواست که از بندگان خود لختی را گرامی گرداند برسالت خویش، و بر فرق ایشان نهد تاج کرامت خویش. نه بینی که هر یکی را از ایشان شرفی دیگر داد و نواختی و تخصیصی دیگر؟! خلیل (ع) را گفت: دوست من است: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. آدم (ع) را گفت: صفی من است: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ. موسی (ع) را گفت: کلیم من است: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. عیسی (ع) را گفت: وَ رُوحٌ مِنْهُ. مصطفی (ص) را گفت: حبیب من است: مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.

هر آینه این تخصیص و تشریف عز و مرتبت ایشان راست نه نظام ملک خویش را، که ملک او بجلال احدیت و کمال صمدیت او خود راست است، از خلق پیوندی نباید:

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل.

ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ الْآيَةَ قَوْمِي رَا در سراء و ضراء آزمایش کردند بهر دو حال کفور آمدند. نه قدر نعمت شناختند و نه با محنت درساختند، تا روز نعمت ایشان بسر آمد، و شب محنت را خود صبح برنامد. ایشان را میگوید: فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. باز قومی دیگر بمحنت صبر کردند، و در نعمت شکر، تا بصبر درجات اعلی یافتند، و بشکر قربت و مواصلت دیدند.

فضیل عیاض میگوید: مردی ازین پارسایان روزگار و نیک مردان وقت درمی سیم برداشت، ببازار شد تا طعام خرد. دو مرد را دید بهم درآویخته، و با یکدیگر جدالی و خصومتی درگرفته، گفت: این خصومت شما از بهر چیست؟ گفتند از بهر یک درم سیم. آن یک درم که داشت بایشان داد، و میان ایشان صلح افکند. بخانه باز آمد و قصه با عیال خود بگفت. عیال وی گفت: اصبت و احسنت و وقفت. و در همه خانه ایشان برداشتنی و نهادنی هیچ نبود مگر اندکی ریسمان. آن بوی داد تا بآن طعام خرد. ریسمان ببازار برد و هیچ کس نخرید. باز گشت تا بخانه باز آید، مردی را دید که ماهی میفروخت، و ماهی

وی کاسد بود، کس نمیخرد هم چنان که ریسمان وی. گفت: ای خواجه! ماهی تو نمیخرند و ریسمان من نمیخرند. چه بینی اگر با یکدیگر معاملت کنیم؟ ریسمان بوی داد و ماهی بستد. بخانه آورد، شکم وی بشکافتند دانه مروارید پر قیمت از شکم وی بیرون آمد. بجوهریان برد، بصد هزار درم آن را برگرفتند. بخانه باز آورد. مرد و زن هر دو خدای را شکر و سپاسداری کردند، و در عبادت و تواضع بیفزودند. سائلی بر در سرای ایشان بایستاد، گفت: رجل مسکین محتاج ذو عیال. مردی‌ام درمانده و درویش دارنده عیال. با من رفق کنید. زن با مرد مینگرد و میگوید: هذه و الله قصتنا التي كنا فيها.

ما همچنین بودیم تا الله ما را نعمت داد، و آسانی و فراخی. شکر نعمت را با درویش قسمت کنیم آنچه داریم. پس آن را بدو قسم نهادند یک قسم بدرویش دادند و یک قسم از بهر خود بگذاشتند. آن درویش پاره‌ای برفت و باز گشت گفت: من سائل نه‌ام که من فرستاده خدایم بشما. الله شما را آزمایش کرد در سرا و در ضرا. در سرا شکور دید شما را و در ضرا صبور. در دنیا شما را بی‌نیاز کرد و فردا در عقبی آن بینید که: «لا عين رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا الْآيَةَ لَو أَنَّهُمْ صَدَقُوا وَعَدَىٰ، وَ اتَّقُواْ مَخَالَفَتِي لَنُورِتْ قُلُوبَهُمْ بمشاهدتی، و هو بركة السماء، و زینت جوارحهم بخدمتی، و هو بركة الارض. مشاهده دل برکت آسمان خواند، که دل از عالم علوی است، و اصل آن از نور، و خدمت جوارح برکت زمین خواند، که جوارح از عالم سفلی است، و اصل آن از خاک. لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ از روی اشارت میگوید: اعتبار نه بکثرت است که اعتبار ببرکت است. نگفت ایشان را نعمت مضاعف کنیم بلکه گفت: برکت در نعمت کنیم.

روز خندق هزار مرد از یاران رسول صلوات الله و سلامه علیه کار میکردند. همه گرسنه شدند و طعامی نبود جابر بن عبد الله گفت: یا رسول الله! ما را یک صاع جو نهاده و یک سر گوسفند، چه فرمایی؟ گفت: رو آن جو آرد کن و خمیر ساز، و گوسفند بکش و پاک کن و دیگ بر سر آتش نه. مصطفی رفت و دست مبارک خویش بر سر آن خمیر نهاد، و انگشت خویش بدهن خویش تر کرد، و بسر دیگ فراز آورد. آن گه یاران را گروه گروه میخواندند، و از آن خمیر نان می‌پختند، و از آن دیگ میخوردند، تا هزار مرد از آن

بخوردند، و آن نیز چیزی بر سر آمد، تا بدانی که کار برکت دارد نه کثرت.
 أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا مَّا لَكَ دِينَارَ پَدْر خُوِيْش رَا كَفْت: يَا اِبْت! اِن النَّاس
 يِنَامُوْنَ، مَالِك لَا تَنَامُ؟! پَدْر جَوَاب دَاد: اِن اِبَاك يَخَافُ الْبَيَات. كَفْت: اِي پَدْر! چَرَا بَشَب
 نَخْسَبِي وَ تَن رَا دَر خَوَابِ آسَايش نَدَهِي؟! كَفْت جَان بَابَا! پَدْرْت اَز شَبِيخُوْنَ مِيْتَرَسْد: اُ
 فَاْمِنُوْا مَكْرَ اللّٰهِ الْاِيَةِ. مَن عَرَفَ عُلُوَّ قَدْرِهِ خَشِيَ خَفِيَ مَكْرَهُ، وَ مَن اَمِنَ خَفِيَ مَكْرَهُ نَسِيَ
 عَظِيْمَ قَدْرِهِ.

قال النصر ابادي: كيف يا من الجاني المكر؟! و اى جناية اكبر من جناية من شاهد شيئا من
 افعاله؟! هل هو الا متوثب على الربوبية و منازع للوحدانية؟ و قال الجنيد: احسن العباد
 حالا من وقف مع الله على حفظ الحدود و الوفاء بالعهود، و الله عز و جل يقول: وَ مَا
 وَجَدْنَا لَأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ.

۱۱ النبوة الاولى

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ سَالَارَانَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ كَفْتَنْد: اِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ
 (۱۰۹) اينست بدرستی جادویی دانا استاد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ مِيخَوَاهْد كِه بِيرون كند شما را از زمين شما فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ
 (۱۱۰) چه چيز فرمائيد؟

قَالُوا ايشان گفتند فرعون را: أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ بَاز دَار وِي رَا وَ بَرَادِر وِي رَا وَ أَرْسِلْ فِي
 الْمَدَائِنِ وَ بَفْرَسْت دَر شَهْرَهَاي زَمِيْن مِصْر حَاشِرِيْن (۱۱۱) فَرَاهِم كَنْدگان وَ جَادو
 جَوِيْنْدگان.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) تَا بَتُو آرند هر جادویی دانا كه هست.
 وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ جَادَوَانَ آمَدند بفرعون، قَالُوا كَفْتَنْد او را: قَالُوا اِنَّ لَنَا لَأَجْرًا مَا رَا
 بَرِيْن جَادَوِيِي كِه مِيخَوَاهِي مَزْدِي هست؟ اِنَّ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِيْن (۱۱۳) اِكْر مَا مَوْسَى رَا وَ
 بَرَادِر وِي رَا غَلِيَه كَنْدگانِيْم بَاز مَالْنْدگان وَ كَم آوَرندگان.

قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِيْن (۱۱۴) كَفْت: آري، وَ شَمَا پَس اَز اَن اَز نَزْدِيك كَرْدگان اِيْد
 بَمَن.

قَالُوا يَا مَوْسَى جَادَوَانَ كَفْتَنْد. اِي مَوْسَى! اِمَّا اَنْ تُلْقَى تَو عِصَاي خُوِيْش بِيوَكْنِي پِيْش وَ اِمَّا

أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) یا ما آن خود بیفکنیم؟

قالَ الْقَوَا كَفْت: شما پیش بیفکنید فَلَمَّا الْقَوَا چون بیفکندند سَحَرُوا أُعْيِنَ النَّاسَ چشم مردمان بر بستند و فرا دیدار چشم مردمان جادویی نمودند و اسْتَرْهَبُوهُمْ و مردمان را بترسانیدند و جَاؤُ بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) و جادویی آوردند بزرگ.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَبِغَامِ فِرْعَوْنَ فَرَسْتَادِيمُ بِمُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ كِه عَصَايْ خُودِ بِيْفَكْنِ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) كِه آن عصا فرو برد هر چه ایشان بدروغ ساخته‌اند و بجادویی نموده.

فَوَقَعَ الْحَقُّ حَقَّ أَشْكَارَا شُدْ وَ هَسْتِ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) و آنچه ایشان می‌کردند تباه گشت و نیست.

فَعَلَبُوا هُنَالِكَ إِشْهَانَ رَا بَازْ شَكْسْتَنْدِ أَنْجَا وَ انْقَلَبُوا وَ بَازْ گَشْتَنْدِ صَاغِرِينَ (۱۱۹) خُورِ مَندِه و کم آمده.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (۱۲۰) و جادوان را بسجود افکندند.

قَالُوا كَفْتَنْدِ هَمِه: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) بگرویدیم بخداوند جهانیان.

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۲) خداوند موسی و هارون.

قالَ فِرْعَوْنُ فِرْعَوْنُ جَادُوانِ رَا كَفْت: آمَنْتُمْ بِه بگرویدید باو قَبِلَ أَنْ أَذِنَ لَكُمْ بِبِشْ از آنكه دستورى دادم شما را إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ شَمَا در نِهان با موسی سازی ساخته‌اید مَكْرٌ تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ و این ساز نهانی بهم کرده‌اید درین شارستان لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا تا اهل آن از آن بدر بیرون کنید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) آری آگاه شید.

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ بِبِرْمِ وَ پاره پاره کنم دستها و پایهای شما مِنْ خِلَافٍ از یکی چپ و از یکی راست ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) و آن گه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان.

قَالُوا جِوابِ دادند جادوان إنا إلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) ما با خدای خویش گشتیم.

و ما نَتَقِمُ مِنا نِستِ چیزی كِه از ما نِپسندی إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنكه ما بگرویدیم بِآياتِ رَبِّنا بیغامهای خداوند خویش و نشانه‌های او لَمَّا جَاءَتْنا آن گه كِه بما آمد. رَبِّنا خداوند ما! أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی فَرَاخِ وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و ما را بر مسلمانی بمیران.

النبوة الثانية

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ چُونِ مُوسَى (ع) بَيَّنَّتْ خَوِيْشَ أَشْكَارَا كَرْدِ، وَ حَجَّتْ خُودَ بِنَمُودِ اَزِيدِ بِيضَا وَ عَصَا، وَ فِرْعَوْنَ رَا كَفْت: فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فِرْعَوْنَ دَرِ آن كَارِ فِرْوِ مَانَد. هَمَتِ قَتْلَ مُوسَى كَرْد. سَالَارَانَ وَ مَهْتَرَانَ قَوْمِ وَی رَا كَفْتَنْد: كَشْتَنَ رَا رُوی نَبِیْسْتِ كِهَ بَايِنِ مَعْنَى شَبَهْتِي دَرِ مَرْدَمِ آری. پِنْدَارَنْد كِهَ وَی رَاسْتَكُوی بُوَد چُونِ اُو رَا بَكَشْتِي، بَكْذَارِ تَا كَذْبِ وَی وَ سَحْرِ وَی أَشْكَارَا شُودِ وَ مَرْدَمِ بَدَانَنْد كِهَ اَيْنِ مَرْدِ جَادُو اسْتِ جَادُوی دَانَا حَاذِق. مِيخُوهَد كِهَ بَايِنِ جَادُویی وَ اسْتَادِي خَوِيْشِ شَمَا رَا يَعْنِي فِرْعَوْنَ وَ قَبْطِيَانَ اَزِ زَمِيْنِ مِصْرِ بِيْرُونَ كَنْدِ وَ مَلِكِ شَمَا رَا زِيْرِ زِيْرِ گِرْدَانْد، يَعْنِي كِهَ چُونِ مِيخُوهَد كِهَ بَنِي اسْرَائِيْلَ رَا بِيْرُونَ بَرْد، اَنِ بِيْرُونَ كَرْدَنَ شَمَا اسْت، كِهَ مِعَاشِ شَمَا اَزِ خِرَاجِ وَ جَزِيْتِ ايشَانِ اسْت، وَ نِيْزِ دَشْمَنَانَ شَمَا نَانْد. چُونِ مِعَاشِ شَمَا بَرِيْدَه گِرْدَدِ وَ دَشْمَنِ دَسْتِ يَابَدِ نَاچَارِ شَمَا رَا بِيْرُونَ كَرْدَه بَاشَنْد. پَسِ فِرْعَوْنَ كَفْت: فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ اَيْنِجَا اَضْمَارِ اسْت، يَعْنِي: قَالِ فِرْعَوْنَ: فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ؟ مَعْنَى تَأْمُرُونَ تَشِيْرُونَ اسْت، كِهَ فِرْعَوْنَ مَلَأُ خُودِ رَا بَرِ خُودِ اَمْرِ نَدِيْدِيْد. اَكْتُونَ شَمَا چِهَ اِشَارَتِ كَنْيِدِ چِهَ بِيْنِيْدِ وَ رَأَى شَمَا دَرِ اَيْنِ كَارِ چِيْسْت؟ قَالُوا اُرْجِهْ بَهْمَزَه قِرَآءَتِ مَكِّي وَ بَصْرِي وَ شَامِي وَ يَحْيِي، اَمَّا «هَاء» مَكِّي بَاشِبَاعِ ضَمَّه خُوانَدِ مَتَّصِلِ بُوَاوِ چِنَانَ كِهَ اصْلِ اوست.

ابن عامر باختلاس كسره، بصری و يحيی باختلاس ضمه، باقی ارجه بی همزه خوانند، اما «هَاء» باین قراءت حمزه و حماد و حفص بسكون خوانند، و قالون باختلاس كسره، ورش و كسایى و اسماعیل باشباع كسره. و در هر دو قراءت بهمز و بی همز معنی آن تأخیر است، تقول: ارجیت الامر و أرجأته، اذا آخرتَه. و الامر من «ارجی» «ارج» و من «ارجأ» «ارجأ» معنی آنست كه آخَرَه و لا تعجل. و قيل: معناه احبسه و لا تقتله، و أَخَاهُ يَعْنِي هَارُونَ، اِي آخِرِ اَمْرِهِ وَ اَمْرِ اَخِيهِ حَتَّى يَظْهَرَ كَذْبَهُمَا. وَ كَفْتَهْ اَنْد: اَرْجِه بِيْ هَمْزَه اَزِ رَجَاءِ اسْتِ يَعْنِي اطْمَعَه. مِيگوِيْد: اُو رَا طَامَعِ كَنِ وَ وَعْدَه مِي دَه تَا فِرْوِ اِيْسْتَنْد.

وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ اِي فِي مَدَائِنِ مَلِكْتِكِ حَاشِرِيْنَ، اِي الشَّرْطِ الَّذِيْنَ يَجْمَعُونَ السَّحْرَةَ. وَ الْحَشْرُ الْجَمْعُ، وَ مِنْهُ يَوْمُ الْحَشْرِ.

گفته اند كه: در ممالک وی و نواحی مصر مدینه‌هایی بود كه جادوان در آن مسكن داشتند.

هر که وی را حادثه‌ای رسیدی و کاری صعب پیش آمدی کس فرستادی بجادوان، و ایشان را جمع کردی، تا ایشان تدبیر کارها و مکرها ساختندی. **يَا تُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ** حمزه و کسایی ساحر علیم خوانند، و سحر بناء مبالغت است یعنی ازین هر جادوی حاذق پر حیل جادوی مشهور و معروف، و قیل: **الساحر الذي يعلم ولا يعلم، و السحار الذي يعلم و يعلم.**

خلاف است میان علماء تفسیر که عدد جادوان چند بود. مقاتل گفت: هفتاد و دو کس بودند، دو کس سران و مهتران ایشان بودند از قبط و هفتاد از بنی اسرائیل.

کعب گفت: دوازده هزار بودند. سدی گفت سی و اند هزار مرد بودند. عکرمة گفت: هفتاد هزار. **ابن المنذر** گفت: هشتاد هزار. با هر یکی از ایشان حبلی و عصائی بود، و نام مهتر ایشان شمعون. آمدند این جادوان بحضرة فرعون، چنان که **رب العالمین** گفت: **وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ، وَ كَفَتُوا أَنْ لَنَا لَأَجْرًا بِيَكِ هَمْزُهُ قِرَاءَتِ مَكِّي وَ مَدَنِي وَ حَفْصِ اسْتِ بِرِ مَعْنَى خَيْرٍ،** یعنی: ما را لا بد برین جادوی مزدی است. باقی بدو همزه خوانند بر طریق استفهام بمعنی تقریر. چون ایشان جعل و مزد خود را بر وی تقریر کردند، فرعون گفت: **نعم، آری، چنان است که می‌گویید، و شما را آنست که میخواهید، وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ** ای: و لکم من الاجر المنزلة الرفیعة عندی.

کلبی گفت: یعنی انتم اول من یدخل علی و آخر من یدخرج. **قَالُوا** یا موسی اینجا اختصاری است عظیم که: آن گه ترتیب بدادند و آن را موعدی ساختند چنان که **اللَّهُ** گفت: **مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ.** این روز زینت روز عید ایشان بود، و گفته‌اند: روز نوروز موافق روز عاشورا، همانست که **رب العزة** گفت: **فَجُمِعَ السَّحْرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ.** میگوید: فراهم آوردند جادوان را هنگام روزی را دانسته و نامزد کرده. جای دیگر گفت: **فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوا صَفًّا،** فرعون گفت ایشان را: همه هام سخن و هام دل و هام آهنگ باشید در ساز خویش. پس همه بهم بهامون آئید بیکبار برگتار. همه پیامدند و گفتند: **يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ عَصَاكَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ لِعَصِينَا** و حبالنا. چون روی بروی آوردند، بموسی گفتند: یا موسی تو بیشتر عصای خود بیفکنی یا ما بیشتر بیفکنیم آنچه با ما است؟

موسی گفت: اَلْقُوا ان کنتم محققین. القوا ما یصح و یجوز. بیوکنید.

اگر شما بر حق اید آنچه راست است و درست و روا. ایشان آن چوبها و رسنهای فراوان بیوکندند در آن هامون، می نمودند بموسی از جادوی ایشان که آن همه مارهاوند زنده، که نهیب می بردند بموسی و درو می یازیدند.

و معنی سحر چیزی نمودن است که آن چیز نبود، و آن گه آن را مثل سازند چیزی را که آن در شگفتی بغایت بود، چنان که مصطفی (ص) گفت: «ان من البیان لسحرا».

فَلَمَّا اَلْقُوا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ اِین سین زیاده است، یعنی: اربوهم و افزوهم. وَ جَاؤْ بِسِحْرِ عَظِيمٍ میگوید: جادویی آوردند عظیم، یعنی در چشم آن کس که می دید عظیم می نمود، که آن دشت و صحرا همه مار می نمودند از زمین خیزان، بموسی یازان.

وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى الْقَيْنَا فِی قَلْبِهٖ، و قیل جاءه جبرئیل. جبرئیل گفت: ای موسی عصا بیوکن. اَنْ اَلِقْ عَصَاكَ فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ اَصْلَهٗ تَتَلَقَفُ اِی تبتلع، و قراءت حفص بسکون لام است، فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ اِی: تبلغ ما یا فکون ای یکذبون فیه. میگوید: آن عصا فرو برد هر چه ایشان بدروغ ساخته بودند و بجادویی نموده. میگویند: چهل شتر وار بود آنجا بیوکنده. و عصای موسی آن همه بیکبار فرو برد. «افک» برگردانیدن است در لغت عرب. و دروغ را از بهر آن افک گویند که از راستی برگردانیده باشند، یعنی که ایشان گفتند: این چوبها و رسنها ماران اند، و دروغ میگفتند، که مار نبودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز شد، چوب گشت.

فَوَقَعَ الْحَقُّ اِی ظهر الحق بانه لیس بسحر، و قیل: علا و غلب. کار موسی بالا گرفت و غلبه کرد بر ایشان، و پیدا شد بدرستی و راستی که آنچه موسی کرد نه سحر است و موسی نه ساحر، بلکه کار الهی است، و عصای موسی که مار گشت بحقیقت مار گشت بفرمان حق و اظهار معجزه موسی، وَ بَطَّلَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و آنچه ایشان کرده بودند باطل بود و بی حاصل. سحره فرعون که آن حال چنان دیدند گفتند: اگر فعل موسی سحر بودی آن چوبها و رسنهای ما بحال خود باز شدی، و اصل آن بنماندی، اکنون که از آن هیچ نماند، و در عصای موسی پیدا نگشت، جز او حق و راستی نیست و کار وی سحر نیست.

فَعُلُوا هُنَاكَ اى: عند ذلك. وَ اَنْقَلَبُوا صَاغِرِينَ اى: رجوعوا الى منازلهم بالذلل قد فضحهم الله و ادحض حجته. صاغر و داخر نامى است بنزدیک عرب کم آمده را از کسی دیگر. وَ اَلْقَى السَّحْرَةَ اَيْنَ الْقَاءِ ايدر نامى است هدايت و توفيق را ساجدين اى: خروا لله عابدين سامعين مطيعين.

گفته اند که: چون حق ظاهر گشت و باطل نيست شد، و موسى غلبه کرد بر ايشان، موسى و هارون هر دو خدای را سجود شکر کردند، و سحره بموافقت موسى سجود کردند، آن گه گفتند: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فرعون گفت: اياى تعنون؟ انا رب العالمين. چون فرعون اين ظن خطا برد، ايشان گفتند: رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ. قَالَ فِرْعَوْنُ اَمْتُمْ بِرِ خَيْرِ بى استفهام قراءت حفص است، و بدو همزه بمعنی استفهام قراءت حمزه و كسايى و بو بكر. باقى بمد تمام خوانند، يعنى که فرعون ايشان را توبيخ کرد و انكار نمود بتصدیق موسى و ايمان ايشان بى دستورى و بى فرمان فرعون، و گفت: ايمان آورديد بموسى پيش از آنکه شما را دستورى دادم.

مقاتل گفت: موسى بمهتر جادوان شمعون گفت: تؤمن بى ان غلبتک؟ اگر من بر تو غلبه کنم و تراکم آرم بمن ايمان آرى؟ شمعون گفت: من جادوىي بيارم که هيچ جادوى با آن نرسد و غلبه نکند، پس اگر تو غلبه کنى ناچار ايمان آرم، که آن نه سحر باشد که بر سحر ما غلبه کند، و فرعون در ايشان مى نگرست که ايشان اين سخن ميگفتند، از اين جهت گفت: إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمْوهُ فِى الْمَدِينَةِ اى صنيع و خديعة صنعتوه فيما بينكم و بين موسى فى مصر قبل خروجكم الى هذا الموضع، لِيُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا اى: لتستولوا على مصر فتخرجوا منها اهله، و تتغلبوا عليها بسحركم. آن گه ايشان را تهديد کرد: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَا اَفْعَلُ بَكُم.

لَأَقْطَعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفِ عَلِيٍّ مَخَالَفَةً وَ هُوَ اَنْ يَقْطَعُ مِنْ كُلِّ شَقِّ طَرْفٍ وَ هُوَ اَوَّلُ مِنْ فَعْلٍ هَذَا. و احتمال کند که معنی آنست: مِنْ خِلاَفِ اى من اجل خلاف ظهر منكم. ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ اى: اعلقكم على خشب منصوب.

جای دیگر گفت: وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُدُوعِ النَّخْلِ.

قَالُوا اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ يعنى بالموت فيثيبنا الله و لا نبالى بوعيدك.

وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا يُقَالُ نَقِمْتُ أَنْقَمْتُ وَنَقِمْتُ أَنْقَمْتُ لَغْتَانِ أَيُّ مَا تَكْرَهُ مِنَّا أَمْرًا، وَ قِيلَ: مَا تَطْعَنُ عَلَيْنَا، وَ قِيلَ: مَا تَتَكْرَمُنَا مِنْكَ إِلَّا إِيمَانَنَا بِرَبِّنَا، وَ قِيلَ: إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا: مَا أَتَى بِهِ مُوسَى مِنَ الْعَصَا وَ الْيَدِ. رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا أَصْبَبَ عَلَيْنَا الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّلْبِ وَ الْقَطْعَ حَتَّى لَا نَرْجِعَ كَفَّارًا، وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ عَلَى دِينِ مُوسَى وَ هَارُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الْآيَةَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هُوَ أَنْ عَبْدَ لَا يُزِيدُ لِلْمُحَقِّ حِجَّةَ الْآلَا وَ يُزِيدُ بِذَلِكَ لِلْمَبْطَلِ فِيهِ شَبْهَةٌ. حِجَّتُهَا رُوشَنِ اسْتِ وَ مَعْجَزُهُ بِيَدَا وَ كَرَامَتُهَا ظَاهِرٌ، لَكِنْ چِه سُوْد دَارْدِ كَسِي رَا كِه رَانْدِه اَزَلِ گِشْتِ وَ خِستِه اَبْد! هِر چِنْد كِه مُوسَى آيْتِ وَ مَعْجَزُهُ بِيَشِ نَمُودِ ايشان رَا حِيْرْتِ وَ ضَلَالَتِ بِيَشِ فِرُودِ. مُوسَى دَر حَقِّ وَ حَقِيْقَتِ يَدِ بِيَضَا مِي نَمُودِ وَ ايشان اُو رَا رَتَبَتِ سَاحِرِي بَرْتَرِ مِي نِهَادَنْدِ كِه: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَالِيْمٌ، اَيْنَتِ جَادُوِي اسْتَادِ، اَيْنَتِ سَاحِرِ دَانَا. هِمَانَسْتِ كِه كَفَّارِ قَرِيَشِ اَزِ مُصْطَفِي (ص) اِنْشِقَاقِ قَمَرِ خِوِاسْتَنْدِ، چُونِ بَدِيْدَنْدِ اَن رَا چِنَانِ كِه خِوِاسْتَنْدِ، گُفْتَنْدِ: هَذَا سِحْرِ مُسْتَمِرِّ، تَا بَدَانِي كِه كَارِ نَمُودَنْ دَارْدِ نِه دِيْدَنْ. اَزِ اَن نَدِيْدَنْدِ كِه شَانِ نَمُودَنْدِ، وَ اَزِ اَن رَاهِ نَبِرْدَنْدِ كِه شَانِ بَرِ رَاهِ نِدَاشْتَنْدِ. سِحْرِه فِرْعَوْنَ رَا بِنَمُودَنْدِ، لَا جَرَمِ بِيَشِ كِه چُونِ دِيْدَنْدِ؟! وَ كَجَا رَسِيْدَنْدِ؟! اِنْوَارِ عَزْتِ دِيْنِ نَاگَاهِ دَرِ دَلِ خُودِ بَدِيْدَنْدِ، وَ بِمَقَامِ شَهَدَا وَ صَدِيْقَانِ رَسِيْدَنْدِ.

عهدنامه ازل دیدند و بدولت خانه ابد رسیدند. کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار بجوار جبار رسیدند. چون در آن میدان حاضر شدند و اسباب جادویی بغایت بساختند، و میمنه و میسره راست کردند، مهتر ایشان گفت: بنگرید تا عدد لشکر موسی چند برآید؟ گفتند او را لشکر نیست، مردی می بینیم تنها، عصائی در دست. گفت: آه از آن تنهایی و یکتایی او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گرچه تنها رود بی یار نبود. دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی نباید داشت و خود را کاری بیاید ساخت.

إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ مُوسَى چُونِ اَزِ ايشان اَيْنِ شَنِيدِ گُفْتِ: اَزِ اَيْنَانِ بُوِي اَشْنَائِي مِي آيْدِ كِه حَرْمَتِ مِي شِنَاسَنْدِ. پَسِ چُونِ جَمَالِ ارَادَتِ بَرِ دِلْهَائِي ايشان كَمِيْنِ گِشَادِ، وَ جَلَالِ عَزْتِ دِيْنِ بَرَقِعِ تَعَزُّزِ فِرُوِ گِشَادِ، وَ جَمَالِ خُودِ بَايشانِ نَمُودِ خُورَشِيْدِ دَوْلَتِ دِيْنِ اَزِ افقِ عِنَايَتِشانِ بَرَامَدِ. مَاهِرُوِي مَعْرِفَتِ نَاگَاهِ اَزِ دَرِ دَرَامَدِ. پِيَكِ سَعَادَتِ دَرِ رَسِيْدِ وَ

از دوست خبر آمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته‌ام، بسی ناز و راز که من از بهر تو ساخته‌ام. شکر این نعمت را بسجود درافتادند و گفتند: **أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ**.
 فرعون گفت: **لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ اٰنْكَونَ** که سر از چنبر وفای ما بیرون بردید و بر مخالفت قدم نهادید، ما سیاست قهر خود بر دستها و پایهای شما مستولی کنیم.
 گفتند: ای فرعون! **قَصَّه** عشق ما دراز است، و دیده فرعون در آن دقیقه نبیند: **أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ**.

ای فرعون! اگر سر تن را ببری، سر دل را چه کنی؟ آن دستی که بچون تو بدبختی برداشته‌ایم بریده به، و آن پایی که بر بساط چون تو مدبری نهاده‌ایم پی آن بر کشیده به، و آن زبان که بر تعظیم شأن چون توی ثنا گفته گنگ و لال به. آن مدبر سیاست قهر خود بر وجود آن عزیزان همی راند، و نعت قدم بحکم کرم میگفت: اگر دست و پای و زبان و سمع شما درین دعوی برفت باک مدارید که من شما را سمعی دهم به از آن و بصری به از آن که: **بِی یسَمِع و بِی یبصر**، چنان که در خبر است: «**كُنْتُ لَهُ سَمْعًا یَسْمَع بِی، و بَصْرًا یَبْصُر بِی، و یدَا بَیْطُش بِی**»، و در قرآن مجید است **فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَیَاةً طَیِّبَةً**.
 روایت کنند از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه که شب قرب و کرامت چون باسماں چهارم رسیدم آوازی حزین بسمع ما رسید که: «**أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ**». جبرئیل گفت: یا سید! این آواز امت موسی است که در عشق این حروف فرو شده، و در این حدیث بمانده، و تا ابد هم برین صفت باشند.

۱۲ النبوة الاولى

قوله تعالى: **وَ قَالَ اَلْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ سِرَان قَوْمِ فِرْعَوْنَ كَفْتَنَد فِرْعَوْنَ رَا: اُتَدَّرُ مُوسَى وَ قَوْمُهُ مُوسَى رَا و قَوْم او را می بگذاری زنده؟ لِيُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ تا تباهی کنند در زمین وَ يَدْرِكُ وَ اَلْهَتَكَ وَ كَذَارَد تَرَا و خدایان ترا؟! قَالَ جَوَاب دَاد فِرْعَوْنَ، كَفْت: سَنُقْتَلُ اَبْنَاءَهُمْ آری پسران ایشان را می کشیم وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ زَنَان ایشان زنده می گذاریم وَ اِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) و پادشاهان آخر ماییم و خداوندان زمین، و بر زیر ایشان بقهر فروشکنندگان.**

قال موسى لقومه موسى گفت قوم خویش را: **اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ** یاری خواهید از الله **وَ اصْبِرُوا**

ما بگرویم و ترا براست داریم وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) و گسیل کنیم با تو بنی اسرائیل.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجَازَ چون باز بردیم از ایشان آن عذابِ اِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعَوَةِ تا بآن درنگ که ایشان درخواستی بودند، و بآن رسند إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) آن پیمان می شکستند و از پذیرفتن می باز آمدند.

فَاتْتَمْنَا مِنْهُمْ كَيْنَ كَشَبَدِيمَ از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ غَرَقَ کردیم ایشان را در دریا بَانَهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بآنک از ایشان بدروغ فرا داشتند سخنان ما وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶) و از آن ناآگاه نشستند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ پس از آنکه سحره فرعون ایمان آوردند موسی یک سال در مصر بود، و ایشان را دعوت میکرد، و آیات و معجزات می نمود.

سران و مهتران قوم فرعون اغرا کردند بر موسی مَرِ فرعون را که: أَ تَذَرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ؟ موسی و قوم وی را زنده می بگذاری؟ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا در مصر تباهی میکنند؟ مردمان را بر مخالفت تو دعوت میکنند؟ و دیگری را نه ترا پرستند و آنچه تو و ابْنِ اسرائیل کردی که پسران ایشان را کشتی، ایشان با قوم تو همان کنند؟ و گفته اند که: این فساد ایدر شورانیدن رعیت است بر سلطان و نایمن کردن، و این را در قرآن نظایر است، مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ، وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ از آن است. لِيُفْسِدُوا این لام بدل «حتی» است. عرب لام در موضع حَتَّى نهند، و در موضع «أَنْ» نهند، چنان که آنجا گفت: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مَعْنَى: ان يجعل، يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ یعنی ان یبین. وَ يَذَرِكَ ای: و لیدرک. بیشتر اهل عربیت ور آن اند که عرب ازین نه ماضی گویند و نه فاعل، و در «دع» همچنین. وَ يَذَرِكَ وَ آلِهَتِكَ قِيل: ان فرعون کان یعبد حنّانة و الحنّانة الصّغیرة کان یعبده فی السّرّ.

ابن عباس گفت که: فرعون گاوپرست بود و قوم خود را بگاو پرستی فرمودی، و سامری ازینجا گوساله ساخت، و ایشان را بر عبادت آن داشت. و گفته اند که: فرعون بتان را ساخته بود قوم خود را، و ایشان را عبادت بتان می فرمود و می گفت: انا ربکم و رب هذه

الاصنام، و لذلك قال: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، و قيل: كان يعبد تيسا. و كان ابن عباس يقرأ: و يذرك و الاهتك ای عبادتک، و كان يقول: ان فرعون كان يعبد و لا يعبد. و این در معنی ظاهر تراست. افساد را فرا موسی دادند و قوم او، گفت: لیفسدوا و ذر را فرا موسی دادند تنها، گفت: وَ يَذْرَكْ، و عرب این را روا دارند، چنان که آنجا گفت: اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ نَكُفْتُ: دعواکم. پس فرعون جواب داد ملاً خود را که: سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ، من قَتَلَ يَقْتَلُ عَلَى التَّكْثِيرِ، و قراءت حجازی تخفیف است: سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ، وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ یعنی للمهنة و الخدمة. وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ غَالِبُونَ و علی ذلك قادرون.

قال مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا. و گفته اند که فرعون پیش از موسی و مبعث وی آن همه فرزندان بنی اسرائیل را بکشت بگفت منجمان و کاهنان که می گفتند: زوال ملک تو بدست یکی از ایشان خواهد بود. و ایشان را عذاب میکرد. روزگاری بس فرا گذاشت تا آن گه که موسی برسالت بوی آمد و پیغام بگزارد و معجزات بنمود. فرعون از خشم موسی آن عذاب و قتل باز بنی اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود. ایشان از آن عذاب و رنج بموسی نالیدند. موسی گفت: اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا علی دینکم و البلاء یعنی علی فرعون و قومه، إِنَّ الْأَرْضَ أَى ارض مصر لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.

ایشان را باین سخن که موسی گفت طمع افتاد در ملک و مال فرعون، و قبطیان دل در آن بستند که بعاقبت با ایشان افتد، يقول الله تعالى: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی النصر و الظفر. و قيل: الجنة للمؤمنين الموحدين.

قالوا أُوذِينَا بنی اسرائیل دیگر باره بنالیدند بموسی از رنج و عذاب فرعون، گفتند: اوذینا بالقتل الاول من قبل ان تأتینا بالرسالة و من بعد ما جئتنا بالرسالة باعادة القتل و بالاعتاب فی العمل و اخذ المال. و این آن بود که فرعون ایشان را فرا کارهای دشخوار داشته بود. قومی را فرمود که از کوه سنگ می آرند بیشتر و گردن خویش، و از آن سنگ ستونها میسازند و میتراشند، و از آن قصرها و بناها از بهر فرعون می سازند، و قومی را فرمود تا خشت میزدند و آن را می پختند و در بناهای آن خشت پخته بکار می بردند.

و قومی را نجاری فرمود، و قومی را آهنگری. و ضعیفانی که طاقت عمل نداشتند بریشان ضریبه نهاد هر روز بر دوام، اگر روزی بسر آمدی و ایشان ضریبه آن روز نگزارده

بودندی یک ماه بعقوبت آن غل بر گردن ایشان نهادی. و زنان را فرمود تا ریسمان می‌ریسند و از بهر فرعون جامه می‌بافند. موسی که ایشان را چنان دید گفت: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ این «عسی» در موضع رجاء نهاده‌اند، و «عسی» و «سوف» از خدا واجب است. يقول: عسی رَبُّكُمْ ان یهلك فرعون و قومه، وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ بعد هلاکهم فی الأَرْضِ ای: ارض مصر. موسی این وعده که ایشان را داد از قول الله داد که میگوید جَلَّ جلاله: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُيُمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، ثمَّ قال: فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ای: یری ذلك بوقوعه منكم، لَأَنَّ اللَّهَ لَا يَجَازِي عَلى ما یعلمه منهم من خَطيآتهم الَّتِي یعلم أَنَّهُم عاملوها لا محالة و أَنَّمَا یجَازيهم عَلى ما وقع منهم. پس رب العالمین ظنَّ موسی تحقیق کرد، و فرعون را و قبطیان را بآب بکشت، و زمین مصر و ملک مصر بنی اسرائیل را مسلم شد تا بروزگار داود و سلیمان علیهما السلام. وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ آی بالقحط و الجذب. یقال: اسنت القوم اذا اجذبوا. قال الشاعر:

عمروا العلی هشموا الترید لقومه و رجال مكة مستنون عجاف
 عرب قحط را سنة خوانند که بیشتر آن بود که از سالی کمتر نبود و در دعاء مصطفی است
 علیه الصلوة و السلام بر مشرکان مکه: «اجعلها علیهم سنین کنسینی یوسف». و درین آیت بجمع گفت: بالسِّنِينَ از بهر آنکه ایشان سالها در آن قحط بودند. قیل: کان سبع سنین. وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ یعنی حبس المطر عنهم فنقص ثمارهم. قال قتاده: بالسِّنِينَ لأهل البوادی و اصحاب المواشی، وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لأهل القرى و الامصار. لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ فینتبهون و یرجعون.

عن عبد الله بن شداد قال: فقد معاذ بن جبل او سعد بن معاذ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فوجده قائماً يصلي في الحرّة، فتنحج، فلما انصرف قال: يا رسول الله! رأيتك صليت صلاة لم تصل مثلها. قال: «صليت صلاة رغبة و رهبة. سألت ربي فيها ثلاثاً فأعطاني اثنين و منعني واحدة. سألته ان لا يهلك امتي جوعاً ففعل. ثم قرأ: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ الآية، و رسالته ان لا يسلب عليهم عدوا من غيرهم ففعل، ثم قرأ: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى الآية، و سألته ان لا يجعل بأسهم بينهم، فمنعني، ثم قرأ قُلْ هُوَ

الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ ظَاهِرًا عَلَى مَنْ نَاوَاهُمْ».

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ أَى الْخَصْبِ وَ النِّعْمَةِ وَ الْعَافِيَةِ وَ الْإِمْنِ، قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهَا وَ مُسْتَحِقُّوهَا، وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ أَى قَحْطِ وَ الْمِ وَ خَوْفِ يَطِيرُوا أَى يَتَشَاءُ مَا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ. سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ كَفَتْ: چهارصد سال در ملك فرعون بود و تا موسى نيامد وى را هيچ رنج و اندوه نبود، و هيچ گرسنگى و بى كامى و هيچ درد و بيمارى نبود، و اگر بودى همانا كه دعوى خدايى نكردى. پس چون موسى آمد و آن رنجها و بيمها ديد، و بوى قحط رسيد گفت: اين از شومى موسى است و قوم او. و گفته اند: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ اَيْنِ حَسَنِهِ مَهْلَتِ اسْتِ كِه ميان هر دو عذاب ميخواستند، و ايشان را مهلت ميدادند، كه باز كفر گشتند اللّٰه با عذاب گشت. همانست كه گفت: وَ بَلَوْنَاَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ طُوفَانِ اسْتِ وَ جِرَادِ وَ قَمَلِ وَ ضَفَادِ وَ دَمِ، وَ حَسَنَاتِ مَهْلَتِ هَا اسْتِ دَر ميان آن. قَالُوا لَنَا هَذِهِ هَرِ كِه كه ايشان را مهلت دادند، گفتند: حَقِّ مَا وَ سَزَايِ مَا اَيْنِسْتِ. وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ وَ چُونِ بَايْشَانِ رَسِيدِى اَزِ آن عذابهاى بد از طوفان و جراد و غير آن، يَطِيرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ تَشْدِيدِ بِرِطَا اَزِ بَهْرِ تَاءِ نَهَانِى اسْتِ كه اصل «يَطِيرُوا» اسْتِ. وَ طَيْرَةُ فَالِ بَدِ كَرَفْتَنِ اسْتِ وَ اَنِ آن بُوْدِ كه فَالِ بَدِ مِيكَرَفْتَنِ بِمُوسَى وَ قَوْمِ اُو، مِى كَفْتَنِ: تا موسى بما آمد دو گروهى يديد آمد، و آن طوفان و غير آن همه از شومى موسى ميديدند. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفَتْ: أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَيْنِ رَا دُو مَعْنَى اسْتِ يَكِى اَنَسْتِ كه: السَّيِّئَةُ الَّتِى يَطِيرُوا بِهَا هِى كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ. اَنِ بَدِ كه به ايشان رسيد آن از نزديك خداى بود، از شومى موسى نبود.

ديگر معنى: آنچه ايشان آن را شوم مى شمارند آن شومى ايشان نزديك خداى بجاي است، يعنى عذاب آتش و عقوبت جاودان، و قيل: شومهم جاءهم بكفرهم باللّٰه، وَ لَكِنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ اَنِ الَّذِى اَصَابَهُمْ مِنْ اللّٰهِ. يَقَالُ: تَطِيرُ بِهِ اَى تَشَاءُ بِهِ، وَ اَصْلُهُ اِنِ الرَّجُلُ اِذَا خَرَجَ فِى طَلَبِ امْرِ تَفَأَلَ بِالسَّانِحِ مِنَ الطَّيْرِ وَ غَيْرِهِ وَ الْبَارِحِ، وَ سَمِيَ ذَلِكَ الطَّيْرَةَ.

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الطيرة شرك» قاله ثلاثا

وقال: «العيافة والطرق والطيرة من الجبت».

و عن ابن عباس قال: كان رسول الله يتفأل ولا يتطير و كان يحب الاسم الحسن، و يروى

آنَه قَالَ: «(ص) لَا طَيْرَةَ وَ خَيْرَهَا الْفَال». قالوا: وَ مَا الْفَال، قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ».

وَ قَالُوا مَهْمَا أَى كَلِمَا وَ مَتَى مَا تَأْتَانَا بِهِ مِنْ آيَةٍ. قَبْطِيَانِ كَفْتَنَدِ بِمُوسَى: هِرْگَه كَه بِمَا آرى وَ هِرْ چَه آرى بِمَا از نَشَانِى يَآ بِيغَامِى لِيَسْجَرْنَا بِهَا تَا مَا رَا بَفَرِيبِى بَانَ وَ دَر مَا شَبِهَتْ اَفْكَنى تَا از دِين فِرْعَوْنَ بَرِگَرْدَانِى، مَا بِنَخَوَاهِيْمُ كُرُويدِن. وَ اَيْنِ آن بُوَد كَه از مُوسَى آيَاتِ مِيخَواستَنَدِ چَوْن آيَاتِ بِيَاوَرْدِى وَ مِعْجَزَاتِ بِنمودِى ايشان كَفْتَنَدِى: «هَذَا سِحْرٌ» اَيْنِ جَادُوِيى اسْتِ كَه تُو آوَرْدِى، خَواهِى كَه بَايِن سِحْرِ مَا رَا از دِين خُود بَرِگَرْدَانِى.

وَ فِى مَهْمَا قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا اِنْ اَصْلُهُ مَامَا، فَأَبْدَلُ مِنَ الْاَلِفِ الْاَوَّلِ الْهَاءَ لِيَخْتَلِفَ اللَّفْظُ فَيَكُونُ مَا الْاَوَّلَى لِلْجِزَاءِ وَ الثَّانِيَةَ لِتَأْكِيدِ الْجِزَاءِ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ حُرُوفِ الْجِزَاءِ اَلَا وَ «مَا» يَزَادُ فِيهِ، مِثْلُ اِنْ مَا، وَ مَتَى مَا، وَ الْقَوْلُ الثَّانِي اَصْلُهُ مَهْ بِمَعْنَى كَفْتَنَدِى، ضَمَّتْ اِلَيْهَا «مَا» الْجِزَاءُ كَأَنَّهُمْ قَالُوا: اَكْفَفْ مَا تَأْتَانَا بِهِ مِنْ آيَةٍ. يَقُولُ: اِى شَيْءٍ جِئْتَنَا بِهِ لِنَسْحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. پَسِ مُوسَى بَرِ ايشان دَعَا كَرْدِ، وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَذَابِ طُوفَانَ وَ غَيْرِ آن بَرِ ايشان فِرُو گِشَادِ، اَيْنِسْتِ كَه رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتَنَدِ: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ اِبْنِ عَبَّاسٍ كَفْتَنَدِ: طُوفَانَ بَارَانَ عَظِيمٍ اسْتِ كَه از آن سَيِلِ صَعْبِ خِيْزِدِ وَ دِيَارِ وَ وَطَنِ خَرَابِ كِنْدِ وَ مَرْدَمِ رَا غَرَقِ كِنْدِ. وَ هَبِ كَفْتَنَدِ: طُوفَانَ طَاعُونَ اسْتِ وَ وِبا كَه بَرِ اِبْكَارِ آلِ فِرْعَوْنَ فِرُو گِشَادَنَدِ تَا يَكِى از ايشان نِمَانَدِ، وَ بِهِ قَالِ عَطَاءٌ وَ مِجَاهِدٌ. وَ رَوَتْ عَائِشَةُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: الطُّوفَانُ الْمَوْتُ.

اِبُو قَلَابَه كَفْتَنَدِ: اَبْلَه بُوَد كَه دَر ايشان پَدِيدِ اَمَدِ وَ پَسِ ايشان دَر خَلْقِ بَمَانَدِ. وَ الْجِرَادُ هُوَ الْمَعْرُوفُ.

ذَكَرَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ اَدَمَ بَعْدَ الْخَلْقِ كَلِمَةً، فَلَمَّ يَخْلُقُ اللهُ بَعْدَ اَدَمَ الْاَلِ الْجِرَادِ، خَلَقَهُ مِنْ فَضْلَةِ فَضْلَتِ مَنْ طِينِهِ، وَ الْقُمَّلُ وَ هُوَ السُّوسُ الَّذِى يَخْرُجُ مِنَ الْحِنِطَةِ وَ قَيْلُ هُوَ الْبَرِغُوثُ وَ قَيْلُ هُوَ الدَّبَابُ وَ هُوَ صِغَارُ الْجِرَادِ، لَا اجْنِحَةَ لَهَا، وَ قَيْلُ نَوْعٍ مِنَ الْقِرَادِ وَ قَيْلُ هُوَ الْقَمَلُ، وَ كَذَلِكَ قِرَاءَةُ الْحَسَنِ. وَ الضَّفَادِعُ جَمْعُ ضَفْدَعٍ وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ.

رَوَى عِكْرَمَةُ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتْ الضَّفَادِعُ بَرِيَّةً فَلَمَّا ارْسَلَهَا اللهُ تَعَالَى عَلَى آلِ فِرْعَوْنَ سَمِعَتْ وَ اطَاعَتْ فَجَعَلَتْ تَقْذِفُ نَفْسَهَا فِى الْقَدْرِ وَ هِىَ تَغْلَى، وَ فِى التَّنَائِيرِ وَ هِىَ

تفور، فَأَثَابَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِحَسَن طَاعَتِهَا بَرْدَ الْمَاءِ وَ جَعَلَ نَقِيْقَهَا التَّسْبِيْحَ.
قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: « لَا تَقْتُلُوا الضَّفَادِعَ فَان نَقِيْقَهَا الَّذِي تَسْمَعُونَ تَسْبِيْحًا » وَ
رَوَى أَنَّهَا كَانَتْ تَنْقَلُ الْمَاءَ إِلَى اِبْرَاهِيْمَ حِيْنَ الْقَى فِي النَّارِ.

وَ قَالَ سَلِيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنْ الضَّفْدَعُ يَقُوْلُ: سَبْحَانَ الْمَذْكُوْر بِكُلِّ مَكَانٍ، الْمَعْبُوْدُ فِي لَجْجِ
الْبَحَارِ. وَ الدَّمَّ فَكَانُوا لَا يَتَنَاوَلُوْنَ الطَّعَامَ وَ لَا يَشْرَبُوْنَ شَرَابًا اِلَّا كَانَ فِيْهِ دَمٌ، وَ قِيْلَ هُوَ
الرَّعَافُ، آيَاتٍ مُّفْصَلَاتٍ اِى مَبِيَّنَاتٍ مُّتَابَعَاتٍ بَعْضُهَا عَلٰى اِثْرِ بَعْضٍ، وَ قِيْلَ مُنْفَصَلَاتٍ بَيْنَ
كُلِّ آيَتَيْنِ ثَلَاثُوْنَ يَوْمًا.

اما صفت تنزیل این آیات و تفصیل آن بقول ابن عباس و ابن جبیر و قتاده و ابن یسار
آنست که: چون سحره ایمان آوردند و فرعون مقهور و مغلوب گشت، قبطیان و کسان
فرعون با فرعون از حق سر وازدند و جز طغیان و کفر نیفزودند، و موسی معجزه خویش
در عصا و ید بیضا بایشان نمود و ایشان نپذیرفتند، و آن دو آیت دیگر سنین و نقص
ثمرات روزگاری بر ایشان گماشتند و در ایشان اثر نکرد، و از باطل و بیهوده خود
برنگشتند. موسی پس از آن دعا کرد، گفت: بار خدایا این فرعون گزاف کار و تباه کار در
ضالت و غوایت و کفر خویش سر در نهاده و نقض عهد کرده و از حق برگشته، برگمار
بر وی عذابی و عقوبتی که وی را و قوم وی را نقیمت بود، و بنی اسرائیل را موعظت، و
جهانیان را تا بقیامت عبرت. رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد و طوفان فرو گشاد بر
ایشان.

از روز شنبه تا بشنبه باران از آسمان می آمد، در خانه ها و کشتزار ایشان می شد. کشتهها
تباه میکرد، و خانهها خراب، و از آن یک قطره در خانههای بنی اسرائیل نیفتاد، و موسی
و قوم وی را از آن هیچ رنج نبود.

اما فرعونیان را چندان آب در خانهها جمع آمد که خانهها و هر چه در آن بود همه
خراب گشت و تباه، و آن گه آب تا بسینهها و گردنهایشان برآمد و بر شرف هلاک بودند،
بموسی نالیدند و فریاد کردند که: یا موسی! اگر این طوفان از ما باز داری بتو ایمان آریم.
موسی دعا کرد تا باران و ایستاد، و زمین خشک گشت، و هوا خوش شد، و کشتزار را
ربیع بیفزود، و صحرا مرغزار پر گیاه و پر نعمت گشت، ایشان آن راحت و نعمت دیدند

گفتند: این خود در خور ما بود، و تمامی کار ما، و ما خود نمیدانستیم. هم چنان سر به بی‌راهی و شوخی در نهاده، و از حق اعراض کرده تا یک ماه برآمد. پس ربّ العالمین لشکر ملخان بایشان فرستاد تا هر چه بود از درختها و میوه‌ها و کشته‌ها همه بخورد، و آن گه روی بخانه‌های ایشان باز کرد و هر چه بود از چوبها در سقفها و در خانه‌ها و جامه‌ها پاک بخورد، تا مسمارهای آهنین و حلقه‌ها که بر درها بود هیچ بنگذاشت، و از آن ملخان یکی در خانه‌های بنی اسرائیل نشد و از ایشان هیچیز نخورد، هفت روز درین عذاب بودند از شبیه تا شبیه، پس بانگ برآوردند و زینهار خواستند، موسی را گفتند: اگر این ملخان از ما باز کنی بتو ایمان آریم. موسی دعاء کرد تا ربّ العزّة بادی عاصف فرو گشاد تا آن ملخان به یک بار برگرفت و بدریا افکند چنان که یک ملخ در زمین مصر بنماند. ایشان درنگرستند بقایای زروع و ثمار اندکی بر جای دیدند بقدر کفایت یک ساله، گفتند: امسال ما را این تمام است باری دین خود بنگذاریم و از آنچه بودیم بنگردیم. یک ماه در عافیت بودند.

پس فرمان آمد بموسی از حق جلّ جلاله و عمّ نواله: رو بآن تل ریگ عظیم در آن صحرا که آن را عین الشمس گویند، و عصا در آن زن تا عجائب بینی. موسی رفت و عصا بر آن تل ریگ زد چندان قمل از آن ریگ برخاست که زمین و در و دیوار پوشیده گشت. درآمدند و هر چه دیدند پاک بخوردند، و در مردمان ایشان افتادند موی ایشان میخوردند و پوست ایشان میکنند، تا بر سرهاشان مویی نماند و نه بر روی و نه ابرو و نه مژگان چشم، و یکی از ایشان چون خواست که لقمه‌ای در دهن نهد تا بدهن رسیده بودی هزاران قمل در آن افتاده، و هم چنان در دهن می‌افتادند. یک هفته درین بلا و عذاب بماندند، و آن گه بنالیدند بموسی که: انا نتوب و لا نعود. این یک بار از کفر باز گردیم و توبه کنیم و نیز شوخی نکنیم. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة آن عذاب از ایشان برداشت، و آن قمل همه بیکبار مرده گشتند، و بادی عظیم برآمد و آن زمین از ایشان پاک کرد. فرعونیان هم چنان بسر عمل خبیث خود باز شدند و گفتند: عظیم جادویی که موسی است که از میان ریگ جانوران و خوردگان بیرون می‌آرد.

چون یک ماه برآمد ضفادع در میان ایشان پدید آمدند چنان که همه سرای و خانه و کوی

ایشان از آن پر گشت. یکی از ایشان بخفتی، چون از خواب درآمدی در میان ضفادع چنان بودی که نتوانستی برخاستن و حرکت کردن دیگر بر آتش نهادندی دیگر پر شدی، چون یکی خواستی که سخن گوید پیش از آنکه سخن گفتی ضفدع در دهن وی جستی. هفت روز درین بلا بودند از شنبه تا بشنبه، پس دیگر بار بموسی آمدند و فریاد کردند و عهد بستند که این بار وفا کنند و عهد نشکنند. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة باران فرستاد، و از آن سیلی عظیم برخاست، و آن ضفادع را همه فرا پیش گرفت و بدریا راند. ایشان گفتند: بخشم که: موسی بیش از این که کرد با ما چه تواند کرد؟ و بیش ازین چه تواند خواست؟ نه ایمان آوردیم بوی و نه هرگز بر آنیم که بوی ایمان آریم. یک ماه برآمد پس ربّ العالمین آبهای ایشان خون گردانید چنان شد که یکی از ایشان آب در دست میکرد بر دست وی خون میشد، و مرد قبطی و مرد اسرائیلی هر دو از یک کوزه آب میخوردند، اسرائیلی میخورد آب بود، قبطی میخورد خون بود. اسرائیلی آب در دهن خود گرفت از دهن خود در دهن قبطی ریختی، تا در دهن اسرائیلی بود آب بود، چون در دهن قبطی شدی خون گشتی. چون رنج و عذاب و بلاء ایشان بغایت رسید بفرعون نالیدند و فرعون موسی را گفت: ادْعُ لَنَا رَبَّكَ، فذلک قوله عزّ و جل: وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ اى العذاب من الطوفان و ما بعده، قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ اى بما امرک و تقدّم الیک ان تدعوه فنجیبک كما اجابک فى آیاتک، و قيل بما جعل لک من النبوة. اى موسی! خداوند خود را خوان چنان که تو را فرموده که او را خوان ترا اجابت کند. و گفته‌اند: معنی آنست که اى موسی خداوند خود را خوان و از وی خواه بآن پیمان که او را است بنزدیک تو از بهر ما. و آن پیمان آن بود که هر گه که ایمان آرید من عذاب باز برم. یعنی که اکنون میخواهیم که عذاب باز برد تا ایمان آریم. اینست که گفت: لَئِنْ كَشَفْتُمْ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. پس ربّ العالمین گفت: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ چون باز بردیم از ایشان آن عذاب، إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوْهٖ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ یعنی ضربوا اجلا لایمانهم، فَلَمَّا جَاءَ الْاَجَلَ نَكثوا عهدهم و لم يؤمنوا.

و قيل: الی اجل هم بالغوه الغرق و قيل الموت.

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص، عن ابیه أنّه سمعه یسأل اسامة بن زید: اسمعت من رسول

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الطَّاعُونَ؟ فَقَالَ اسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الطَّاعُونَ رَجَزُ أَرْسَلِ عَلِيَّ بْنَ إِسْرَائِيلَ أَوْ عَلِيَّ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضِ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضِ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ».

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام در صفات خداوند جلّ جلاله رواست، اما در انتقام از حقد پاک است بخلاف مخلوق، چنان که در غضب از ضجر پاک است، و در صبر از عجز پاکست. فَاَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ای انتصرنا و سلبنا نعمتهم بالعذاب، و عاقبناهم علی سوء فعلهم، فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ الْبَحْرُ، بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أَي بِسَبَبِ تَكْذِيبِهِمْ آيَاتِنَا وَ حَمَلَهُمْ آيَاهَا عَلَي الْعَادَاتِ وَ عَلَي السَّحَرِ، وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ أَي عَنِ النَّقْمَةِ، وَ قِيلَ عَنِ الْاَدْيَاتِ اذْ كَانُوا لَا يَعْتَبِرُونَ بِهَا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الْاِيَةَ اَن مَهْجُورَ مَمْلَكَتِ، وَ مَطْرُودَ دَرْگَاهِ عَزَّتِ، وَ زَخْمَ خُورِدِهٖ عَدْلَ اَزَلِ، فِرْعَوْنَ بِي عَوْنِ، چُونِ خُودِ رَا بَرِ مَقَامِ عِجْزِ بَدِيدِ، وَ دَرِ كَارِ مَلِكِ خُودِ وَهْنِ دِيدِ، وَ قَبْطِيَّانِ زِيَادَةَ تَمَكِينِ اَزِ وِي طَلَبِ مِيكَرْدَنْدِ تَا بَرِ مَوْسَى وَ قَوْمِ وِي تَطَاوُلِ جُويَنْدِ وَ قَهْرِ كَنْنَدِ هَمِي كَفْتَنْدِ: اُ تَدْرُ مَوْسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ يَذْرُكَ وَ اَلْهَتَكَ؟! اَن مَدْبِرِ رَا نَنْگِ اَمَدِ كِه قُصُورِ قَدْرَتِ خُودِ بَايْشَانِ نَمَايِدِ يَا بَضْعَفِ وَ عِجْزِ خُودِ مَعْتَرَفِ اَيَدِ، هَمِي زَبَانِ تَهْدِيدِ بَگْشَادِ كِه: سَنُقْتَلُ اُنْبَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ. وِي تَدْبِيرِ هَمِي سَاخْتِ بِيَاطْلِ، وَ اَللَّهُ تَقْدِيرِ هَمِي كَرْدِ بِيَاطُنِ. تَدْبِيرِ وِي اَيْنِ بُوَدِ كِه: سَنُقْتَلُ اُنْبَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي، نِسَاءَهُمْ وَ تَقْدِيرِ اَللَّهُ اَيْنِ بُوَدِ كِه: فَاَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ اُورْدَنْدِ كِه رُوزِي جَبْرَيْلِ اَمَدِ بَرِ صُورَتِ مَرْدِي، وَ پَرَسِيدِ اَزِ وِي كِه: چِه گُويِي بَمَرْدِي كِه بَنْدِهْ اِي دَارْدِ، وَ اُورَا مَالِ وَ جَاهِ وَ نَعْمَتِ دِهْدِ، اَن گِه بَرِ خُواجِه خُويْشِ عَصِيَّانِ اَرْدِ، وَ خُواهدِ كِه بَرِ وِي مَهْتَرِ شُودِ؟ فِرْعَوْنَ كَفْتِ: جِزَاءِ وِي اَنْسَتِ كِه اُورَا بَابِ كَنْشَنْدِ. اَزِ حَضْرَتِ عَزَّتِ فِرْمَانِ اَمَدِ: اِي جَبْرَيْلِ اَيْنِ فِتْوَى گُوشِ دَارِ تَا اَن رُوزِ كِه گُويِي: اَلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ؟! قَالَ مَوْسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا مَوْسَى قَوْمِ خُودِ رَا اَرْشَادِ كَرْدِ كِه: شَمَا دَسْتِ دَرِ حَبْلِ عَصْمَتِ اَللَّهُ زَيْدِ، وَ اَزِ نَصْرَتِ وَ نَعْمَتِ وِي نُوْمِيدِ مَبَاشِيدِ، وَ بَرِ ضَمَانِ وِي تَكِيهِ كَنْيِدِ، كِه وِي كَفْتِه: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ دَرِ هَمِه حَالِ يَارِي دِهَنْدِه اُوسْتِ يَارِي اَزِ وِي

خواهید، و غمها را فرج آورنده و درها را گشاینده اوست، و بر بلاء فرعون صبر کنید تا روزی بسر آید و دولت شما در رسد، ماه وی در خسوف افتد، و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ بِرِ ذوق اهل معرفت عدوّ اینجا اشارت است بنفس امّاره که مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوگ نفسک الّتی بین جنیبک»، و زمین اشارت است بجوارح که اصل آن خاک است و مرجع آن با خاک، و یَسْتَخْلِفُكُمْ اشارت است بدل، که تا نفس نمیرد دل زنده نگرده.

میگوید: از لطف الهی و کرم بی نهایت گوش دارید، که شما را بر نفس امّاره نصرت دهد تا آن را مقهور کنید، و راه شهوت و هواء باطل بوی فرو بندید. مصطبه نفس خراب دارید، و کعبه دل آبادان نفس اسیر گردد، و دل بر جوارح امیر شود. نفس در خود بمیرد و دل بحق زنده شود. دشمن برود و دوست بنازد. هرگز که دید که آشنا با بیگانه بسازد؟ این چنان است که گویند: واللّٰه معطی المسئولات:

آمد بر من کارد کشیده بر من گفتا که درین شهر تو باشی یا من
ثم قال: فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ أَي: كَيْفَ معرفتک بشکر ما انعم علیک؟ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِّينَ عقوبتشان رنگارنگ آمد، که مخالفتشان لونا لون بود. عقوبت بقدر خیانت باشد و مؤاخذت باندازه مخالفت. آن چندان بلیّات و نکبات از آن آیات مفصّلات بر ظواهر ایشان گشادند، و ایشان را در آن محنت و شدت بگردانیدند و صعب تر عقوبتی آن بود که دیده باطن نداشتند تا دریافتندی که از که باز مانده اند؟ و چه گم کرده اند؟

اندر همه عمر من شبی وقت بناز آمد بر من خیال معشوقه فراز
برداشت نقاب مر مرا گفت بناز باری بنگر که از که ماندستی باز

اگر ایشان را بصیرتی بودی یا از حقیقت شمه ای آشنایی داشتندی بجای آنکه گفتند: ادْعُ لَنَا رَبَّكَ ادع لنا ربّنا گفتندی، و بدیده عبرت نگرستندی، تا آن عقوبات سبب طهارت ایشان بودی، لکن چه سود که رقم آشنایی در ازل بر ایشان نکشیدند، و جز داغ مهجوری بر ایشان ننهادند! هر چند که آیات قدرت بیش دیدند از جاده حقیقت دورتر افتادند. عهدی که کردند بسر نبردند، و از خود بیوفایی و بیگانگی نمودند.

رب العالمین گفت: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ابرموا العهد ثم نقضوه، و قدموا العهد ثم رفضوه، كما قيل:

اذا ارعوى عاد الى جهله كذى الضنا عاد الى نكسه

۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ وَ ميراث داديم بآن مستضعفان كه ايشان را زبون ميگرفتند مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا مشرقهاي زمين و مغربهاي آن الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمين كه در آن بركت كرديم وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ وَ تمام شد آن وعده نيكوى خداوند تو على بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنى اسرائيل بما صَبَرُوا بآنكه شكيبايى كردند وَ دَمَرْنَا وَ تباه كرديم ما كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ آنچه فرعون ميكرد و ميساخت و قوم او وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) و آنكه مى ساختند از جفته رزان و سايه وان. وَ جَاوَزْنَا وَ فروگذارانيديم بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ بنى اسرائيل را بدريا فَاتُوا عَلَىٰ قَوْمٍ برگذشتند بر قومى يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ كه بر بتانى از آن خویش مقيم نشسته بودند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند: اى موسى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا ما را خدایى كن كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنان كه ايشان را خدایان اند قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) موسى گفت شما قومى ايد كه هيچ ندانيد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّئِينَ هُن تباه کرده اند و نفریده ما هُمْ فِيهِ آن كار كه ايشان در آن اند وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) و ناكردنى است آنكه ميكنند، و كژ است آنچه در آن اند. قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا موسى گفت: شما را بجز الله خدایى جويم؟ وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) و اوست كه شما را فزونى داد در نواخت بر جهانيان روزگار شما. وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ وَ ياد كنيد آن نيز كه شما را رهانيديم از كسان فرعون يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ بشما مى رسانيدند عذاب يُقْتَلُونَ أَنْبَاءَكُمْ ميكشتمند پسران شما وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ زنده ميگذاشتند زنان شما وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱) و در آن آزمائشى بود از خداوند شما آزمائشى بزرگ. وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ وعده داديم موسى را سى شب وَ أَنْتَمْنَاهَا بِعَشْرِ وَ آن وعده سپرى كرديم بده شب ديگر فَتَمَّ تا سپرى شد مِيقَاتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً آن هنگام نام زد کرده خداوندى چهل شب وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ وَ موسى گفت برادر خود را هارون اخلفنى فى قَوْمى خليفتم باش مرا در قوم من وَ أَصْلِحْ وَ

نیک کن و لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲) و راه تباه کاران را بی مبر.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ وَ چون موسی آمد لِمِيقَاتِنَا هنگامی را که نام زد کرده بودیم وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت خدای او با او قَالَ رَبُّ مُوسَىٰ گفتم: خداوند من! اُنْظُرْ اِلَيْكَ با من نمای تا نگرم قَالَ لَنْ تَرَانِي خداوند گفت اکنون نه بینی مرا وَ لَكِنْ اُنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ لکن بکوه نگر فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ اگر کوه آرمیده بماند بر جای خویش فَسَوْفَ تَرَانِي پس آن گه مرا بینی فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ چون پیدا شد خداوند او کوه را جَعَلَهُ دُكًا کوه را خرد کرد وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا و موسی بیفتاد بیهوش فَلَمَّا اُفَاقَ چون با هوش خود آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفتم: پاکی و بی عیبی ترا تُبْتُ اِلَيْكَ من بتو باز گشتم وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) و من نخستین گرویدگانم.

قَالَ يَا مُوسَى اللَّهُ گفتم ای موسی اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَي النَّاسِ من برگزیدم ترا بر مردمان برسالاتی وَ بَكَلَامِي بیبغام خویش و سخن گفتن خویش با تو فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ گیر این که ترا دادم وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) و از سپاسداران باش.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ اى مَلِكْنَاهُمْ، فذكر بلفظ الميراث لانه اورثهم ذلك بهلاك اهلها من العمالقة. رب العالمين جل جلاله قطبان و عمالقه که ساکنان زمین قدس بودند از آن زمین برداشت، و ایشان را هلاک کرد، و بنی اسرائیل را بجای ایشان نشاند، و دیار و اموال ایشان بدست اینان باز داد، و منت خود در یاد ایشان داد که: پس از آنکه مستضعفان و زبون گرفتگان ایشان بودند خلیفتان ایشان گشتند، و بسرای و وطن ایشان فرو آمدند، و در میان از و نعیم ایشان نشستند، فذلک قوله تعالى: وَ نَعَمَةٌ کَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ کَذَلِکَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ.

مشارك الارض نواحی فلسطین است و زمین قدس و عرانبین شام، و مغارب اخیاریات غرب است و شیب زمین مصر. اَلَّتِی بَارَكْنَا فِيْهَا اِیْنِهَا و الف در فیها با مشارق شود زمین شام، که جای دیگر گفت: بَارَكْنَا حَوْلَهُ، اَمَّا مغارب دار الفاسقین است و در تحت آن نشود. و روا باشد که مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا بعموم برانند و جمله زمین در تحت آن شود، که در روزگار داود و سلیمان ملک ایشان بهمه زمین برسید، و ایشان را دسترس بود بهمه

جهان. اَلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا يَعْنِي باخراج الزَّرْعِ وَ الشَّارِ وَ الْاِنْهَارِ وَ الْعِيُونَ.

وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ اى: صدقت العدة الحسنة من الله لهم، وَ هِيَ مَا وَعَدَ اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِقَوْلِهِ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً الْاِيَةِ، وَ قِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ مُوسَى: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ الْاِيَةِ. بِمَا صَبَرُوا اى بِصَبْرِهِمْ عَلَى الْاِيْمَانِ وَ الشَّدَائِدِ، وَ دَمَّرْنَا هِمَانَسْتَ كِه تَبْرْنَا. دَر لَغْتِ تَدْمِيرِ وَ تَتْبِيرِ تَبَاهِ كَرْدَنِ اسْتِ. مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ يَعْنِي مَا عَمَلُوا فِي اَرْضِ مِصْرَ مِنَ الْقُصُورِ وَ الْاَبْنِيَةِ وَ اَنْوَاعِ الْعِمَارَاتِ، وَ قِيلَ: مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ، اى يَدْبِرُ فِي اِبْطَالِ اَمْرِ مُوسَى، وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ اى يَبْنُونَ. قَالَ الْحَسَنُ: هِيَ عَرْشُ الْكُرُومِ.

شامی و ابو بكر يعرشون خوانند بضمّ راء. باقى يعرشون بكسر راء، و معنى همانست. وَ جَاوَزْنَا بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ اى: عبرنا بهم البحر و هو قَلْزَمٌ، فَآتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ حَمْزَهُ وَ كَسَابِي بِكَسْرِ كَافٍ خَوَانَدِ. باقى بضمّ كاف خوانند، و هما لغتان.

وَ مَعْنَى عَكُوفٍ مَوَاطِبَتٌ اسْتِ وَ مَلَازِمَتٌ، وَ كَسَى كِه مَسْجِدَ رَا لَزُومَ گيرد او را معتكف گویند. بنی اسرائیل چون بدریا باز گذاشتند، و از فرعون باز رستند، بدهی فرو آمدند قوم آن ده عمالقه بودند، و بت می پرستیدند. و گفته اند که: تماثیل گاو ساخته بودند و آن را می پرستیدند، و اصل گوساله پرستی ایشان از اینجا خاست. بنی اسرائیل چون ایشان را چنان دیدند موسی را گفتند: اجْعَلْ لَنَا اِلَهًا كَمَا لَهُمْ اِلَهَةٌ. این بگفتند و در دل همی داشتند تا آن روز که سامری از آن پیرایه گوساله ساخت و آن را پرستیدند. موسی ایشان را جواب داد: اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ عِظْمَةَ اللّٰهِ وَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، وَ مَا صَنَعَ بِكُمْ، حَيْثُ تُوَهَّمْتُمْ اَنَّهُ يَجُوزُ عِبَادَةُ غَيْرِهِ.

رُوى اِن النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لَمَّا خَرَجَ اِلَى خَيْبَرَ مَرَّ بِشَجْرَةٍ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ اَنْوَاطٍ، يَعْنِي يَنْوِطُ الْمُشْرِكُونَ، اى يَعْطِقُونَ عَلَيْهَا اَسْلِحَتَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ اَنْوَاطٍ كَمَا كَانَتْ لَهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «اللّٰهُ اَكْبَرُ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: اجْعَلْ لَنَا اِلَهًا كَمَا لَهُمْ اِلَهَةٌ. وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَتُرْكِبَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.»

اِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْنِي الْقَوْمَ الَّذِيْنَ عَكَفُوا عَلَى اَصْنَامِهِمْ مُتَّبِعِي مَا هُمْ فِيهِ اى مَهْلِكِ، مِنَ التَّبَارِ، وَ اَصْلُهُ الْكَسْرُ وَ مِنْهُ التَّبَرُّ. وَ بَاطِلٌ اى زَائِلٌ، مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اى عَمَلُهُمْ لِلشَّيْطَانِ، لَيْسَ لِلّٰهِ

فیه نصیب. وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خواهی از قول موسی نه، خواهی مستأنف از الله. قراءت ورش؛ و بطل ما كانوا يعلمون. میگوید: آنچه ایشان در آن بودند همه نیست و تباه گشت.

قَالَ أَعْبَدَ اللَّهَ أَعْبَدَ اللَّهُ أَعْبَدَ اللَّهُ أَعْبَدَ اللَّهُ یعنی ابغی لکم لها، عرب جای جای در سخن این لام بیفکنند، چنان که در سورة التطفیف است: وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يَعْنِي كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ، و از عرب شنیده اند: صدنی ظیبا. رب اغفر لی هم ازین باب است. صدنی، ای صد لی. اغفر لی. ای: اغفر لی. وَ هُوَ فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای: عالمی زمانکم بما اعطاکم من الکرامات. وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ شَامِي أَنْجَاكُمْ يَعْنِي: انجاکم الله من آل فرعون. تفسیر این آیت در سورة البقرة رفت.

وَ وَاَعَدْنَا قِرَاءَةَ مِصْرِي وَعَدْنَا است. می گوید: وعده دادیم موسی را ثَلَاثِينَ لَيْلَةً. و این وعده دادن آن بود که پس از غرق فرعون، موسی کتاب خواست از الله که بر آن دین گیرد. الله او را وعده داد که بیشتر سی شب خویشتن را بیالای و ریاضت کن. گفته اند: سی شبانروز در روزه بود پیوسته مواصل، و چنین گفته اند که: ماه ذی القعدة بود، و عرب با شب مضاف کنند چیزی که آن بروز بود، از بهر آنکه شبانروز هموار در این چیز داخل بود.

وَ أَتَمَمْنَا بِعَشْرِ يَعْنِي اِتْمَمْنَا الْمَوَاعِدَةَ بِعَشْرِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ. فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَي الْوَقْتِ الَّذِي قَدَّرَهُ اللَّهُ لَصَوْمِ مُوسَى. أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، و آنجا که گفت: وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً اِشَارَتُ است بآن سی روز و بآن ده روز که فراسر آن برده. موسی سی روز روزه داشت. از ناخوردن بوی دهن وی متغیر گشت. بچوب خرّوب مسواک کرد، تا آن بوی دهن وی بگشت. فریشتگان بگفتند: ای موسی! از دهن تو بوی مشک می دمید، اکنون بتباه بردی بمسواک. پس رب العالمین وی را ده روز دیگر روزه فرمود و گفت: اما علمت انّ خلوف فم الصائم اطيب عندی من ریح المسک؟! و گفته اند که: فتنه قوم موسی از گوساله پرستی درین ده روز افتاد.

وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ يَعْنِي عِنْدَ انْطِلاقِهِ إِلَى الْجَبِيلِ. چون موسی خواست که بجانب کوه رود بوعده گاه فرا هارون گفت: کن خلیفتی فیهم، و أصلحهم بحملک ایاهم علی طاعة

اللَّهِ، وَقِيلَ: اِرْفَقْ بِهِمْ، وَلَا تَطْعَ مِنْ عَصَى اللَّهِ وَ لَا تَوَافِقْهُ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ
الْمُفْسِدِينَ.

وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى اِى حِينَ جَاءَ مُوسَى، لِمِيقَاتِنَا اِى فِى وَقْتِ الَّذِى وَقَّعْنَا لَهُ، فَالْمِيقَاتُ مَفْعَالٌ
مِنَ الْوَقْتِ كَالْمِيعَادِ وَ الْمِيلَادِ، فَانْقَلَبَتِ الْوَاوُ يَاءً لِسُكُونِهَا وَ انْكَسَارِ مَا قَبْلَهَا.
وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ يَعْنِى مِنْ غَيْرِ وَاَسْطَةِ وَ لَا تَرْجَمَانِ.

مفسران گفتند: موسى خويشتن را طهارت داد و جامه را نظافت، و ميعادى را كه ساخته
بودند بيرون شد، چون بطور سينا رسيد، الله بى واسطه و بى ترجمان بخودى خود با وى
سخن گفت. در خبر است: فكان الكلام من الله و الاستماع من موسى. و درست است از
ابن عباس كه گفت: الخلة لابراهيم و الكلام لموسى و الرؤية لمحمد صلى الله عليه و سلم.
و عن حذيفة بن اليمان قال: قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم: يا رسول الله!
ابراهيم خليل الله و عيسى كلمة الله و روحه و موسى الذى كلمه تكليما. ما ذا اعطيت
انت؟ قال. «ولد آدم كلهم تحت لوى يوم القيامة، و انا اول من يفتح له باب الجنة».

و روى ابو هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لما وعد الله موسى بن
عمران الطور، ضرب بين يديه صواعق و برق اربعة فراسخ فى اربعة فراسخ، فأقبل موسى
فى زمانة موتقا وسطه بحبل ينادى لبيك لبيك و سعديك. انا عبدك اتى لديك، حتى
صار الى الطور و هو يميل يمينا و شمالا ينادى: مالى و لك يا ابن عمران؟ يا ليتنى لم
اخلق. فأوحى الله اليه ان قف فى سفح الجبل حتى يمر بك جنودى، فأنى لا اكلمك و فى
السموات احد، فنزل اهل السماء الدنيا بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الثانية
بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الثالثة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء
الرابعة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الخامسة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل
اهل السماء السادسة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل الكروبيون و حملة العرش، اقدمهم من
ثلج و شدقهم من نار و اوساطهم من برد. فقال الله له: سل. قال رب أرني أنظر إليك. قال
أنك لن ترانى و لن يرانى شىء الا مات. قال: رب فأراك و أموت. قال رسول الله صلى
الله عليه و سلم و ذلك قول الله تعالى: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى
صَعْفًا.

و بروایتی دیگر چون موسی بمقام قرب رسید ندا آمد از جلیل و جبار که یا میشا! موسی آن سخن بشنید گفت: ما هذا الصوت العبرانی یکلمنی؟
حق او را جواب داد که: لست بعبرانی اَنی انا الله رب العالمین.

پس مصطفی (ص) گفت که: الله در آن مقام با موسی به هفتاد لغت سخن گفت، که هیچ لغت بآن دیگر مانده نبود، گفتا: و در آن مقام تورات از بهر وی نوشت، و کان یسمع صریف القلم. پس موسی گفت: الهی ارنی انظر الیک، قال: یا موسی اَنه لن یرانی احد الا مات. قال موسی: الهی ارنی انظر الیک و اموت، قال: فأجاب موسی جبل طور سیناء: یا موسی ابن عمران! لقد سألت امرا عظیما! لقد ارتعدت السموات السبع و من فیهن، و الارضون السبع و من فیهن، و زالت الجبال و اضطربت البحار تعظیم ما سألت یا ابن عمران! قال: فقال یا موسی انظر الی الجبل فان استقرَّ مکانه فانک ترانی. قال: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»
تا اینجا خبر مصطفی است باسناد درست.

رجعنا الی التفسیر. قال رَبُّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ بسکون را قراءت مکی است و یعقوب، و باختلاس قراءت ابو عمرو، و عرب ارنی در موضع «هات» گویند یعنی بیار. أَرْنِي أَنْظُرُ ای: ارنی نفسک انظر الیک. و قیل مکنی من رؤیتک. قال لَنْ تَرَانِي عرب در نفی لن کم گویند، معنی آنست که: اکنون نبینی مرا یعنی در دنیا، و قیل: لن ترانی یعنی بعین فانیة، و انما ترانی بعین باقیة، و قیل: لن ترانی بالسؤال و الدعاء، انما ترانی بالنوال و العطاء، و قیل: لن ترانی قبل محمّد و امته.

وَ لَكِنْ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ آن کوهی بود به مدین نام آن کوه زبیر، برابر موسی بود، و تجلّی آن را افتاد نه طور را. گفت: بآن کوه نگر ای موسی! اگر آرمیده بر جای خود بماند تو مرا بینی و اگر بر جای خود بنماند پس بدان که تو طاقت رؤیت من نداری، چنان که آن کوه ندارد. فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ ای ظهر و بان. خبر درست است از انس مالک رضی الله عنه که رسول خدا ابهام خود بر انمله خنصر نهاد، و اشارت کرد که: تجلّی منه عزّ و جلّ قدر هذه، فساح الجبل فی الارض، فهو یهوی فیها الی یوم القيامة.

میگوید: تجلّی حق بآن کوه رسید بزمین فروشد، هنوز میرود تا بقیامت.

سدى گفـت: حـف حـول الجـبل بالمـلائكة، و حـف حـول المـلائكة بـنار، و حـف حـول النـار بمـلائكة و حـول المـلائكة بـنار. ثمَّ تجلّى ربّك للجـبل، قال: و ما تجلّى منـه الا قـدر الخـنصر. و عن معاوية بن قرة عن انس عن النـبىّ صـلى اللـه عـليه و سـلم فى قـوله فلـمّا تجلّى ربّه لِالجـبـل جَعَلَهُ دَكًّا صـار لعظـمته سـتّة اجـبل، فـوقعت ثـلاثـة بالمـدينـة: احد زرقان و رضوى، و وقعت ثـالثـة بمكّة: ثور و ثبير و حراء.

جَعَلَهُ دَكًّا اى: جعل اللّهُ الجبل دكا قطعاً تراها و رملا. ميگويد: كوه را خرد كرد و جاىگاه از وى خالى. از آن بعضى كوه‌ها باز جست و بشام افتاد و يمن، و بعضى خرد گشت چون ريگ و پيراكند در پيش نور.

حمزه و كسايبى دكاء خوانند ممدود و مفتوح بى تنوين، و هى صفة موصوف محذوف، و التقدير جعله ارضا دكّاء اى ملساء مستوية. باقى قرأ دكّاً خوانند مقصورا منوناً و الوجه انه على حذف المضاف، اى ذا دكّ، او مصدر بمعنى المفعول، اى جعله مدكوكا.

قال ابو بكر الوراق: فعذب اذ ذاك كلّ ماء، و افاق كلّ مجنون، و برأ كلّ مريض، و زالت الشوك عن الاشجار، و اخضرت الارض و ازهرت، و خمدت نيران المجوس، و خرت الاصنام لوجوهها. وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً اى مَغشياً عليه. كلبى گفـت: خَرَّ مُوسَى صَعِقاً يـوم الخـميس يـوم عـرفة، و أعطى التّوراة يـوم الجـمعة يـوم النّحر.

واقدى گفـت: چـون مـوسى بـيفتاد و بى هـوش شـد فـريشـتگان گـفتند: ما لابن عمران و سـؤال الرّويّة؟ و ما للتراب و ربّ الارباب؟ يا ابن النّساء الحيّض! اطمعت فى رويّة رب العزّة؟ فلـمّا افـاق چـون بـهوش باز آمد، قال سُبْحانَكَ تـنزيهاً من السّوء تُبْتُ اِلَيْكَ من مسـئلة الرّويّة فى الدّنيا وَ انا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ اَنْكَ لا ترى فى الدّنيا. اللّهُ تعالى در قرآن از چند كس توبه ياد كرد بى هيچ جرم، چنان كه از ابراهيم و اسماعيل و محمد عليهم السّلام. و معنى توبه باز آمدن است هر چند كه هيچ گناه نبود. موسى گفـت: خداوندا پاكى و بى عيبى ترا بتو بازگشتم، و من نخستين گرويدگانم كه بگرويدند، كه ترا اهل زمين در دنيا نه بينند.

معتزلى گويد: لَنْ تَرَانِي دليل است كه حق ديدنى نيست. جواب آنست كه: لَنْ در نفى هر جا كه آيد توقيت را آيد نه تأييد را، چنان كه اللّهُ گفـت جهودان را: وَ لَنْ يَتَمَنَوْهُ اَبداً ايشان هرگز آرزوى مرگ نكنند. پس خبير داد از ايشان كه وقتى كنند آرزوى مرگ، و ذلك فى

قوله: وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، و قال تعالى: يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ يَعْنِي الْمَوْتَ. جای دیگر گفت، لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و قد يدخل الجنة من لا ينفق ما يحب. پس معنی آیت بر توقیت است نه بر تأیید، یعنی که مرا در دنیا نه بینی، اما در آخرت بینی، و الله را جل جلاله در دنیا نبینند اما در آخرت بینند. و موسی که دیدار میخواست در دنیا میخواست نه در آخرت، و جواب وی بقدر سؤال وی آمد و سؤال وی آنست که گفت: فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي. رؤیت در استقرار کوه بست، و این جائز است نه مستحیل، و اگر رؤیت مستحیل بودی در چیزی مستحیل بستنی نه در چیزی جائز. نبینی که دخول کافران در بهشت چون مستحیل بود و نابودنی، در چیزی مستحیل بست و نابودنی، و ذلك قوله تعالى: وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ. دلیل دیگر بر جواز رؤیت، سؤال موسی است، دانست که حق را جل جلاله بینند و دیدنی است، از آن طلب کرد و خواست، و اگر دیدنی نبودی سؤال رؤیت محال بودی، و بر پیغامبران سؤال محال روا نباشد.

و روی آن موسی کان بعد ما کلمه ربه لا يستطيع احد ان ينظر اليه لما غشى وجهه من النور، و لم يزل على وجهه برفع حتى مات، و قالت له امرأته: انا ايم منك منذ كلمك ربك، فكشف لها عن وجهه فأخذها مثل شعاع الشمس، فوضعت يدها على وجهها و خرت لله ساجدة، و قالت: ادع الله ان يجعلني زوجتك في الجنة، قال: ذاك ان لم تتزوجي بعدي، فان المرأة لآخر ازواجها.

قال يا موسى إني اصطفيتك اي اخترتك و استخلصتك و اتخذتك صفوة على الناس، برسالاتي بوحیی و بكلامی من غير واسطة. ابن كثير و نافع و روح از يعقوب برسالتی خوانند على الوحدة، و الوجه أنه اسم يجرى مجرى المصدر، و المصدر يفرد في موضع الجمع، لان المصادر لا تشني و لا تجمع لكونها جنسا. باقی قراء برسالاتی خوانند على الجمع و الوجه أن المصدر قد يجمع اذا اختلفت انواعه، و الرسول يرسل بأنواع من الرسالات فلهذا جمع، و هذا كما قال الله تعالى: إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ، فجمع الصوت و هو مصدر لما اختلفت انواعه. كلام از رسالت جدا کرد تا دلیل کند که آن سخن بی ترجمان بود، و از جمله آن کلمات این چهار سخن نقل کرده اند که گفت: ای موسی! بر

درگاه من ملازم باش که مقیم منم. دوستی با من کن که باقی منم. حاجت از من خواه که مفضل منم. صحبت با من دار که وفا منم. فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ مِنَ الشَّرْفِ وَ الْفَضِيلَةَ، و قیل: اعمل بما فيه بجدّ و اجتهاد، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ عَلَى ذَلِكَ.

روی ابو هریره، قال: قال رسول الله (ص): احتج آدم و موسى عند ربهما فحج آدم موسى، فقال موسى: انت آدم الذي خلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكته، و اسكنك جنته، ثم اهبطت الناس بخطيئتك الى الارض، فقال آدم: انت موسى الذي اصطفاك الله برسالاته و بكلامه و اعطاك الله الالواح فيها تبيان كل شيء و قرّبك نجيباً. في كم وجدت الله كتب التوراة قبل ان يخلقني؟ قال موسى بأربعين عاماً. قال آدم: فهل وجدت فيها «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؟ قال: نعم، فتلومني على ان عملت عملاً كتبه الله عليّ ان أعمله قبل أن يخلقني بأربعين سنة؟! و في رواية: فهل وجدت في كتاب الله ان ذلك كائن في كتابه قبل ان اخلق؟ قال: بلى. قال: فلم تلومني على شيء سبق القضاء فيه قبلي؟! قال رسول الله (ص): «فحج آدم موسى».

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الْآيَةَ مِنْ صَبْرٍ عَلَى مَقَاسَةِ الذَّلِّ فِي اللَّهِ وَضَعُ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهِ قَلَنْسُوءَ الْعِزِّ. هر که را روزی از بهر خدا خاک مذلت بر سر آید، عن قریب او را تاج کرامت بر فرق نهند. هر که رنج برد روزی بسر گنج رسد. هر که غصه محنت کشد شراب محبت چشد. آن مستضعفان بنی اسرائیل که روزگاری در دست قهر فرعون گرفتار بودند، ببین تا سرانجام کار ایشان چون بود؟! و بر ولایت و نواحی فرعونیان چون دست یافتند، و بسرای و وطن ایشان نشستند؟! اینست که میگوید جلّ جلاله: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا. آن گه گفت: بما صَبَرُوا این بان دادیم ایشان را که در بلیات و مصیبات صبر کردند. دانستند که صبر کلید فرج است، و سبب زوال ضیق و حرج است، صبر تریاق زهر بلا است، و کلید گنج و مایه تقوی و محل نور فراست. صبر همه خیر است، که میگوید عزّ جلاله: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ صَبْرٌ مِنْ حَقِّهِ وَ بِحَقِّهِ اسْتَصْبِرُوا. و اصبر و ما صبرک إلا بالله.

«وَ اصْبِرْ» فرمان است بعبودیت «وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» اخبار است از حق ربوبیت. «وَ

اصْبِرْ» تکلیف است «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» تعریف است. «وَأَصْبِرْ» تعنیف است «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» تخفیف است. وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً چه عزیز است وعده دادن در دوستی! و چه بزرگوار است نشستن بوعده‌گاه دوستی! چه شیرین است خلف وعده در مذهب دوستی! پیر طریقت گفت در رموز این آیت: مواعید الاحبّه ان اخلفت فانها تونس. ثم قال:

امطّلینی و سوّقی و عدینی و لا تفی

وعده واپس داشتن و روزها در پیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوستی، که در دوستی بی وفایی عین وفاست، و ناز دوستی. نبینی که رب العالمین با موسی کلیم این معامله کرده او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید، ده روز دیگر درافزود. از آن درافزود که موسی در آن خوش می‌بود. موسی آن سی روز سرمایه شمرد و این ده روز سود، گفت: باری نقدی یک بار دیگر کلام حق شنیدم چون آن می‌افزود:

رقیّ لعمرک لا تهجرینا	و منی لقاءک ثم امطّلینا
عدی و امطلی ما تشائین انا	نحبک ان تمطلی العاشقینا
فان تنجز الوعد تفرح و الا	نعیش بوعدک راضین حینا
رقیّ شعفتنا لا تهجرینا	و منینا المنی ثم امطّلینا
عدینا من غد ما شئت انا	نحب و ان مطلت الواعدینا
فاما تنجزی نفرح و الا	نعیش بما تؤمک منک حینا»

موسی (ع) درین سفر سی روز در انتظار بماند که طعام و شرابش یاد نیامد، و از گرسنگی خبر نداشت، از آن که محمول حق بود، در سفر کرامت، در انتظار مناجات. باز در سفر اول که او را به طالب علمی بر خضر فرستادند یک نیم روز در گرسنگی طاقت نداشت، تا می‌گفت: «آتینا غدائنا»، از آن که سفر تأدیب و مشقت بود، و در بدایت روش بود متحملا لا محمولا. از رنج خود خبر داشت که با خود بود، و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود.

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي چون قصد مناجات حق داشت هارون را در قوم بگذاشت، و تنها رفت، که در دوستی مشارکت نیست، و صفت دوستان در راه دوستی

جز تنهایی و یکتایی نیست:

گر مشغله‌ای نداری و تنهایی با ما بویفا درآ که ما را شائی پس چون بر فرعون میشد، صحبت هارون بخواست، گفت: أَشْرِكُ فِي أَمْرِي، از آنکه رفتن بخلق بود، و با خلق همه وحشت است و نفرت، و در کشش بار وحشت نگریزد از رفیق و صحبت. پس چون موسی از مناجات باز گشت، و بنی اسرائیل را دید سر از چنبر طاعت بیرون برده، و گوساله پرست شده، عتابی که کرد با هارون کرد نه با ایشان که مجرم بودند، تا بدانی که نه هر که گناه کرد مستوجب عتاب گشت. عتاب هم کسی را سزد که از دوستی بر وی بقیتی مانده بود، از بیم فراق کسی سوزد که عز وصال شناسد: عشق جانان باختن کی در خور هردون بود مهر لیلی داشتن هم بابت مجنون بود

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا مُوسَى را دو سفر بود: یکی سفر طلب، دیگر سفر طرب. سفر طلب لیلۃ النار بود، و ذلک فی قوله تعالی: أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا، و سفر طرب این بود که: وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا، موسی آمد از خود بیخود گشته، سر در سر خود گم کرده، از جام قدس شراب محبت نوش کرده، درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده، و از بحار عشق موج ارنی برخاسته. بر محلتهای بنی اسرائیل می‌گشت، و کلمتها جمع میکرد از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان، تا چون بحضرت شود سخنش دراز گردد: حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت. سوخته سماع کلام حق شد. آن همه فراموش کرد. نقد وقتش این برآمد که: أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ. فریشتگان سنگ ملامت در ارادت وی میزدند که: يَا ابْنَ النَّسَاءِ الْحَيْضُ! أ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى رَبَّ الْعِزَّةِ؟ ما للتراب و لرب الارباب؟! خاکی و آبی را چه رسد که حدیث قدم کند! لم یکن ثم کان را چون سزد که وصال لم یزل و لا یزال جوید! موسی از سرمستی و بیخودی بزبان تفرید جواب می‌دهد که: معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتادم. نخست او مرا خواست نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم. من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»، بی خبر بودم که

آفتاب تقریب برآمد که: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»:

ز اول تو حدیث عشق کردی آغاز
اندر خور خویش کار ما را می ساز
فرمان آمد بفریشتگان که: دست از موسی بدارید که آن کس که شراب «وَاصْطَنَعْتُكَ
لِنَفْسِي» از جام «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» خورده باشد، عریده کم ازین نکند. موسی در
آن حقائق مکاشفات از خم خانه لطف شراب محبت چشید. دلش در هوای فردائیت
پیرید. نسیم انس وصلت از جانب قربت بر جانش دمید. آتش مهر زبانه زد، صبر از دل
برمید، بی طاقت شد، گفت: اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ، آخر نه کم از نظری:

گر زین دل سوخته برآید شرری
در دائره ثری نماند اثری
گر پیش توام هست نگارا خطری
بردار حجاب هجر قدر نظری

پیر طریقت گفت: هر کس را امیدی، و امید عارف دیدار. عارف را بی دیدار نه بمزد
حاجت است نه با بهشت کار. همگان بر زندگانی عاشقاند و مرگ بر ایشان دشخوار.
عارف بمرگ محتاج است بر امید دیدار، گوش بلذت سماع بر خوردار، لب حق مهر را
وام گزار، دیده آراسته روز دیدار، جان از شراب وجود مستی بی خمار:

دل زان خواهیم که بر تو نگزیند کس
جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس
تن زانکه بجز مهر تو آش نیست هوس
چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس

قالَ لَنْ تَرَانِي گفته اند که موسی آن ساعت که لَنْ تَرَانِي شنید، مقام وی برتر بود از آن
ساعت که میگفت: اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ. زیرا که این ساعت در مراد حق بود، و آن ساعت در
مراد خود، و بود موسی در مراد حق او را تمامتر بود از بود وی در مراد خود، که این
تفرقه است، و آن جمع، و عین جمع لا محاله تمامتر، قالَ لَنْ تَرَانِي موسی را زخم لَنْ
تَرَانِي رسید اما هم در حال مرهم بر نهاد که و لکن. گفت: ای موسی زخم لَنْ تَرَانِي زدیم
لکن مرهم نهادیم، تا دانی که که آن نه قهری است، که آن عذری است.

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ چون از آیات جلال و آثار عزت احدیت شطیه ای بآن کوه رسید
بحال نیستی باز شد، و از وی نشان نماند، گفت: پادشاهان! اگر سنگ سیاه طاقت این
حدیث داشتی، خود در بدو وجود امانت قبول کردی، و بجان و دل خریدار آن بودی.

اینجا لطیفه‌ای است که کوه بدان عظیمی برنتافت، و دل‌های مستضعفان و پیر زنان اُمّت احمد برتافت، يقول الله تعالی: وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ.

وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا چون هستی موسی در آن صعقه از میان برخاست، و بشریت وی با کوه دادند، نقطه حقیقی را تجلی افتاد که اینک مائیم. چون تو از میان برخاستی ما دیده وریم.

پیر طریقت گفت: الهی! یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم. که دارم؟ چه جویم؟ که می‌بینم؟ چه گویم؟ شیفته این جست و جویم. گرفتار این گفت و گویم. الهی! بهای عزّت تو جای اشارت نگذاشت، قدم وحدانیت تو راه اضافت برداشت تا گم کرد رهی هر چه در دست داشت، و ناچیز شد هر چه می‌پنداشت. الهی! زان تو میفزود، و زان رهی میکاست، تا آخر همان ماند که اول بود راست:

گفتی کم و کاست باش خوب آمد و راست تو هست بسی رهیت شاید کم و کاست

فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ چون باهوش آمد، گفت: خداوندا! پاکی از آنکه بشری بنیل صمدیت تو طمع کند، یا کسی بخود ترا جوید، یا دلی و جانی امروز حدیث دیدار تو کند؟ خداوندا! توبه کردم. گفتند: ای موسی؟ چنین بیکبار سپر فرو نهند که نهادی، چنین بیکبار جولان کنند که تو کردی؟ و بدین زودی و آسانی برگشتی؟ و زبان حال موسی می‌گوید:

ارید وصاله و یرید هجری فَأَتَرَکَ مَا أَرِيدَ لَمَّا یرید

چکنم چون مقصودی برنیامد، باری بمحل خدمت و بمقام عجز بندگی باز گردم، و با ابتداء فرمان شوم:

آن کس که بکار خویش سرگشته شود به زان نبود که با سر رشته شود

چون بعجز بندگی بمحل خدمت و مقام توبه باز شد، رب العالمین تدارک دل وی کرد، و برفق با وی سخن گفت: يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِلَا مِي يَا مُوسَى انى منعتك عن شىء واحد، و هو الرؤية، فلقد خصصتك بكثر من الفضائل، اصطفتك بالرسالة و أكرمتك بشرف الحالة، فاشكر هذه الجملة و اعرف هذه النعمة. وَ كُنْ مِنْ

الشَّاكِرِينَ وَ لَا تَتَعَرَّضُ لِمَقَامِ الشُّكْوَى، وَ فِي مَعْنَاهُ انشُدُوا:

ان اعرضوا فهم الذين تعطفوا كم قد وفوا فاصبر لهم ان اخلفوا

۱۴ النوبة الاولى

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ نِشْتِيمِ مُوسَى رَا دَر تَخْتَهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً اَز همه چيزی پندی وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ تَفْصِيلِ دَادَن هَر چيز اَز حلال وَ حَرَام فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ گير آن را بزور وَ اَمْرٌ قَوْمَكَ وَ فَرْمَاي قَوْم خويش را يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا تا بگيرند بنيكوتر فرمان كه در آن اند سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (۱۴۵) آري نمايم شما را فردا سراي و منزل ايشان كه از فرمان و طاعت بيرون شدند.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ آري باز گردانم از سخنان خويش الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ ايشان را كه گردن ميكشند در زمين بغيرِ الْحَقِّ بِي حَقِّ وَ اِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ وَ اِگر بينند هر نشانی كه نمائيم لَا يُؤْمِنُوا بها بنگرند بآن وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ وَ اِگر راه راستی بينند لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً آن را راه نگیرند وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ وَ اِگر راه بی‌راهی بينند يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً آن را راه گیرند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اِنْ بَانَ است كه ايشان سخنان ما دروغ شمردند وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶) وَ اَز آن چو ناآگاهان غافل نشستند.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ ايشان كه سخنان ما دروغ شمردند وَ بَانَ دروغ زن گرفتند وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ بديدار آخرت كافر شدند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباہ گشت كردار ايشان كه درين جهان كردند هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷) وَ پاداش دهند ايشان را مگر آنچه ميكردند؟ وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَى وَ قَوْمِ مُوسَى ساختند وَ كردند مِنْ بَعْدِهِ از پس غائب شدن موسی به طور مِنْ حَلِيهِمْ از آن پيرايه‌های ايشان كه از آل فرعون بعاريت خواسته بودند عَجَلًا گوساله‌ای جَسِداً كَالْبَدِيِّ بيجانی لَهُ خُورًا بانگی درو اَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ نمی بینند كه او با ايشان سخن نميگويد؟ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً وَ ايشان را بهيچ راه نمی‌نمايد؟ اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) بخدایي گرفتند آن را وَ در آن ستمكار بودند بر خود.

وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ چون پشيمان گشتند از پرستيدن گوساله وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا وَ ديدند كه از راه بيراه گشتند قَالُوا گفتند: لَيْنَ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفِرْ لَنَا اِگر نبخشاید بر ما خداوند ما وَ نيامرزد ما رَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹) ناچار كه از زيانكاران باشيم وَ اَز

نو میدان.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ وَ چون موسی از طور با قوم خویش آمد غَضِبَانَ اسْفَا و وی خشمگین و بغایت اندوهگن قالَ كَافَتْ: بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي بد خلیفتان بودید مرا از پس غیبت من! أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ دیر آمد شما را وعده‌ای که خداوند شما نهاده بود شما را و أَلْقَى الْأَلْوَا حَ و تخته‌ها بیفکند و أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرُهُ إِلَيْهِ او را فرا خود کشید موی و محاسن گرفته قالَ كَافَتْ: ابْنُ أُمِّ إِي پسر مادر من! إِنْ الْقَوْمُ اسْتَضَعُّونِي قوم مرا بیچاره و اندک دیدند و بیچاره گرفتند و كَادُوا يَقْتُلُونَنِي و کاستندی مرا بکشتندی فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ دشمنان بمن شاد مکن و لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) و مرا در عداد مجرمان منه و با گناهکاران یکسان مکن.

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي و لِأَخِي كَافَتْ: خداوند من! بیامرز مرا و برادر مرا و اَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ و درآر ما را در بخشایش خویش و أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) و تو مهربانتر مهربانانی. إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ ایشان که گوساله را خدای گرفتند سَيَبْلُغُهُمْ آری بایشان رسد غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ خشمی از خداوند ایشان و ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و خواری درین جهان و كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) و همچنین پاداش دهیم نو آورندگان را در دین رسول پس مرگ او.

و الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ و ایشان که گناهان کردند ثُمَّ تَأْبُوا مِنْ بَعْدِهَا و باز گشتند پس از آن و آمَنُوا و بگرویدند إِنَّ رَبَّكَ خداوند تو مِنْ بَعْدِهَا پس گناهان ایشان لَغُفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳) حَقًّا که آمرزگار است و بخشاینده

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ و چون خاموش ایستاد از موسی خشم و بیارامید أَخَذَ الْأَلْوَا حَ تخته‌ها برگرفت و فِي نُسْخَتِهَا هُدًى و رَحْمَةً و در نسخت آن راهنمونی است و بخشایشی لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴) ایشان را که از خداوند خویش میترسند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَا حِ أَى: كَتَبَ بِالْقَلَمِ الَّذِي كَتَبَ بِهِ الذِّكْرَ و استمدَّ مِنْ نَهْرِ النَّوْرِ، و كَتَبَ بِهِ الْأَلْوَا حَ، و اهل السَّمَاوَاتِ يَسْمَعُونَ صرير القلم في الألواح.

درست است خبر بو هریره از مصطفی (ص) که آدم، موسی را گفت: و خط لك التوراة

بيده. بروایتی دیگر: و كتب له التّوراة في المقام الّذين كلّمه ربّه، و كان موسى يسمع صريف القلم.

و روى: خلق الله آدم بيده، و كتب التّوراة بيده، و غرس شجرة طوبى بيده. الواح جمع لوح است، و هو ما يلوح المكتوب فيه فوق غيره. ميگویند: ده بودند این الواح، و بقولی هفت، و باندازه قد و بالای موسى بودند. و روى على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «الالواح التي انزلت على موسى كانت من سدرة الجنّة.

كان طول اللّوح اثني عشر ذراعاً» و هب منبه گفت: الواح از سنگ بود که الله تعالى بدست موسى سنگ ساخت، نرم کرد، تا چنان که خواست تخته‌ها از آن بساخت.

بو جعفر رازی گفت: كانت الواح موسى من برد. آن لوحها از برد بود که رب العالمین معجزه موسى را و کرامت وی را آفریده بود، و بدست وی داده، تا عالمیان را اعجوبه‌ای بود، و بر صحت نبوت وی دلیل و گواه بود.

قال سعيد بن جبیر: كانت الالواح من ياقوت احمر، و قيل من زمرد، امر الله جبرئيل حتى جاء بها من عدن. مقاتل گفت: در آن لوحها نبشت: انى انا الله الرحمن الرحيم، لا تشرکوا بى شيئا من اهل السّماء و لا من اهل الارض، فان كلّ ذلك خلقي، و لا تقطعوا السبل، و لا تحلفوا باسمى كاذبا، فانّ من حلف باسمى كاذبا فلا أدّيه، و لا تزنا، و لا تعقوا الوالدين. جابر بن عبد الله گفت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «كان فيما اعطى الله موسى فى الالواح: يا موسى لا تشرک بى شيئا، فقد حق القول منى لتلفحنّ وجوه المشركين النّار، و اشکر لى و لوالديک اقلّ المتالف و أنساک فى عمرک و أحبيک حياة طيبة، و لا تقتل النّفس التي حرّمت الا بالحق، فتضيق عليك الارض برحبها، و السّماء بأقطارها، و تبوء بسخطى و النّار، و لا تحلف باسمى كاذبا و لا آثما، فانّى لا اطهر و لا ازكى من لم ينزّهنى و يعظّم اسمائى، و لا تحسد النّاس على ما اعطيتهم من فضلى، فانّ الحاسد عدوّ لنعمتى، رادّ لفضائى، ساخط لقسمتى التي اقسام بين عبادى، و من يكن كذلك فلست منه و ليس منى».

و عن معقل بن يسار، قال: قال رسول الله (ص): «الا انى اعطيت سورة بقرة من الذّکر

الاول، و أعطيت طه و الطواسين من الواح موسى».

حسن گفت درين آيت: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ كَقَوْلِهِ: اين آيت در تورات هزار آيت است، يعنى و الله اعلم كه آنچه درين آيت جمع است از فرائض و فضائل در تورات بهزار آيت جمع است، تا بدانى كه قرآن جوامع الكلم است، چنان كه مصطفى (ص) گفت: «بعثت بجوامع الكلم».

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ مُوسَى الْأَلْوَابَ فَظَنَرَ فِيهِ، قَالَ يَا رَبِّ! لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تَكْرَمْ بِهَا أَحَدًا قَبْلِي».

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَيْ: يجد و محافظة ان تموت على حب محمد.

قال موسى: يا رب و من محمد؟ قال: احمد الذى اثبت اسمه على عرشى من قبل ان اخلق السماوات و الارض بألفى عام، انه نبى و حبيبى و صفيى و خيرتى من خلقى، و هو احب الى من جميع خلقى، و جميع ملائكتى. قال موسى: يا رب! ان كان محمد احب اليك من جميع خلقك، فهل خلقت امة اكرم عليك من امتى؟ قال الله: يا موسى! ان فضل امة اكرم عليك من امتى؟ قال الله: يا موسى! ان فضل امة محمد على سائر خلقى كفضلى على جميع خلقى. قال: يا رب! ليتنى رأيتهم، قال يا موسى! انك لن تراهم، و لو اردت ان تسمع كلامهم لسمعت. قال: يا رب! فانى اريد ان اسمع كلامهم.

قال الله تعالى: يا امة محمد؟ فاجبنا كلنا من اصلا بآبائنا و ارحام امهاتنا: لبيك، اللهم لبيك، لبيك، ان الحمد و النعمة لك، و الملك لا شريك لك. قال الله تعالى: يا امة محمد! ان رحمتى سبقت غضبى، و عفوى عقابى، قد اعطيتكم من قبل ان تستلوني، و قد اجبتكم من قبل ان تدعوني، و قد غفرت لكم من قبل ان تعصوني. من جاءنى يوم القيامة بشهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبدي و رسولى، دخل الجنة، و ان كانت ذنوبه اكثر من زبد البحر».

و قال الربيع بن انس: نزلت التوراة و هى سبعون وقر بعير، يقرأ الجزء منها فى سنة، لم يقرأها الا اربعة نفر: موسى و يوشع و عزيز و عيسى عليهم السلام.

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِثْقَالَ حَبِّ خَلْبٍ مِمَّا يَنْزِيلُ فِي الْكِتَابِ وَ مَا يَنْزِيلُ فِي الْكِتَابِ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو جلاله و تقدست اسماؤه: ما بنوشتيم موسى را در آن

تخته‌ها، من کلّ شیء احتاج الیه فی بیان الدین. هر چه موسی را و قوم وی را بدان حاجت بود از کار دین و روشن داشتن راه دین، مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّکُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْاِوَامِرِ وَ النّوَاهِیِ وَ الْقِصَصِ وَ الْاِخْبَارِ وَ مَا کَانَ وَ سِیْکُونَ. و قیل: مِنْ کُلِّ شَيْءٍ ای من کلّ مکروه منهآة، و لکلّ حکم تفصیلا، و لکلّ مندوب بیانا، یعنی از هر ناشایستی باز زدن، و هر حکمی را تفصیل دادن، و هر چه پسندیده شرع است ایشان را نمودن، و بر ایشان روشن داشتن.

فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ ای بقوة نفس و تسلیم و اذعان. ای موسی! بقوت نفس و صحت عزیمت و تن فراکار دادن، و خویش را بحق سپردن، و بر طاعت مواظبت نمودن بگیر این الواح را، و در خود پذیر این احکام را، و کار بند باش. قال: فَأَعْطَاهُ يَدَا بَيْدٍ.

وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا گفته‌اند که: احسن ملت است، و المعنی یأخذوا بها، بفرمای قوم خود را تا بگیرند آن را، و در پذیرند، و آن را کار بند باشند. و قیل: بأحسنها، ای: بحسنها، و کلّها حسن، کقولہ: أَحْسَنُ مَقِيلًا، و کقولہ: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». و قیل فیها الفرض و المندوب و المباح، و الفرض احسنها. و قیل: المأمور به احسن من المنهى عنه، و قیل: کانت فیها فرائض و لا يجوز ترکها و فضائل مندوب الیها، و الاحسن ان تجمع بین الفضائل و الفرائض. زجاج گفت: این هم چنان است که الله گفت: و لمن انتصر بعد ظلمه فمن عفا و أصلح فأجره على الله و لمن صبر و غفر. قصاص نیکو است اما عفو نیکوتر. انتصار نیکوست، صبر نیکوتر.

سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ یعنی ساورثکم و أعطیکم ارض مصر. این دلیل آن کس است که گفت: ارنی در موضع «هات» است. میگوید: آری بشما دهم زمین مصر و سرای فرعون و قوم وی، و همچنین کرد رب العزه که گفت جل جلاله: كَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ، الی قوله: کَذَلِکَ وَ أَوْرُثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ، و در سورة الشعراء گفت: فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ الی قوله «کَذَلِکَ وَ أَوْرُثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ». و گفته‌اند: «دار» ایدر بمعنی هلاک است، و جمعه ادوار، ای: اریکم هلاک الفاسقین. فأراهم ذلك حين قذف البحر اجسادهم على الساحل، و قیل: هو من الدوار ای: ما دار الیه امرهم. کلبی گفت: دَارَ الْفَاسِقِينَ مَا مَرَّوْا علیه اذا سافروا من منازل عاد و ثمود و القرون المهلکة. مجاهد: گفت: دَارَ الْفَاسِقِينَ ای

مصیرهم فی الآخرة الی النار.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ قَوْمِي كَفَرُوا: حکم این آیت مخصوص است بر اهل مصر و کسان فرعون، و اراد بالآیات الآیات التسع الّتی اعطاها الله موسی، و ذلك فی قوله تعالی: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، و بیشترین مفسران بر آنند که حکم این آیت بر عموم است، و آیات دلائل وحدانیت است در خلق آسمان و زمین. کافران و مشرکان را میگوید بر عموم، که بر دین حق تکبر آوردند، و از ایمان و اسلام روی گردانیدند، ما در جزاء آن تکبر ایشان را از راه تفکر و اعتبار برگردانیدیم، تا براه هدی راه نبردند، و بدبخت بماندند! و قیل: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ، ای: عن فهم خطابی و معرفة کلامی. قال ذو النون: ابی الله ان یكرم البطالین بمکنون حکمة القرآن، و قال سهل: هو أن یحرّمهم فهم القرآن و الاهتداء بالرسول (ص).

وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ أَوْ كَلِمَةَ مَعْجَزَةٍ، لَا يُؤْمِنُوهَا بِهَا. هَذِهِ كَقَوْلِهِ: وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ أَوْ سَبِيلَ الْهُدَى وَالْبَيِّنَاتِ لَا يَتَّخِذُوهَا طَرِيقَةً وَدِينًا. حمزه و کسایبی سَبِيلَ الرُّشْدِ بفتح را و شین خوانند باقی بضم راء و سکون شین. سَبِيلَ الرُّشْدِ و رشد و رشد هر دو یکسان است همچون سقم و سقم و حزن و حزن و بخل و بخل. ابو عمر فرق کرد، گفت: الرشد الصلاح فی الامر، دلیله: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا، و الرشد الاستقامة فی الدین. حلال زاده را گویند: هذا عن رشدة، و حرام زاده را گویند: هذا عن غیر رشدة. وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ أَوْ طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، يَتَّخِذُوهَا سَبِيلًا. غیّ از راه بیفتادن است، غیّ و غوایت یکی است. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَوْ سَبَبِ أَنَّهُمْ، كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ غیر ناظرین فیها، و لَا يَتَّعِظُونَ بِهَا.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا جحدوا بالایمان و لِقَاءِ الْآخِرَةِ التَّوَابِ و الْعِقَابِ و الْبَعثِ و الْحِسَابِ، و قیل: «كَذَّبُوا بِالْآخِرَةِ» ای بقاء الله فی الآخرة، حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ای بطلت. هَلْ يُجْزَوْنَ فِي الْعَقَبَى إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی جزاء ما كانوا يعملون فی الدنيا. این و نظائر این در قرآن هر جای که مقید است کافر راست، چنان که گفت: وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفْرَ، مگر جایی که مبهم است، چنان که و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى الی قوله: «تَمَّ يُجْزَاهُ».

وَ اتَّخَذَ أَيْ صَنَعَ وَ صَاغَ قَوْمُ مُوسَى يَرِيدُ السَّامِرِيَّ وَ مِنْ أَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ وَ مِنْ رَضِيَ بِهِ وَ

من صدقه، مِنْ بَعْدِهِ اى من بعد انطلاقه للمیقات و هو العشر الَّذی تَمَّ اللهُ به المیقات، مِنْ حُلِيِّهِمْ بفتح حا و سکون لام و تخفیف یا قراءت یعقوب است بر لفظ واحد، و هو الواحد الحلیّ ککعب و کعوب و فلس و فلوس. حمزه و کسایى حلیهم بکسر حا و لام و تشدید یاء خوانند، باقى بضمّ حا و کسر لام و تشدید یا خوانند، و حلی و حلی بضمّ و کسر هر دو یکسانست بمعنی جمع، همچون صلّی و صلّی و بکیّ و بکیّ. عَجَلًا اى تمثال عجل مجوّف کأحسن ما یکون.

در قصه آورده‌اند که: بنی اسرائیل از قبطیان پیرایه‌های ایشان بعاریت خواستند روز عید را که در پیش بود، و این بنی اسرائیل در دست قبطیان همچون اهل جزیت بودند در میان اسلامیان، پس رب العالمین فرعون را و قبطیان را هلاک کرد، و آن پیرایه‌ها و زرینه‌ها در دست بنی اسرائیل بماند، و بر ایشان حرام بود خرج کردن آن. هارون بفرمود تا ندا کردند، و هر کس که از آن پیرایه چیزی داشت بیرون داد، و همه بسامری سپردند، و سامری زرگر بود، از آن گوساله‌ای بساخت، جسد بیروح، تمثالی مجوّف، چون ساخته بود از وی یک بانگ بیامد، و نیز هیچ بانگ نکرد.

و هب گفت: کان یسمع منه الخوار الا انه لا یتحرک. سدی گفت: کان یخور و یمشی فکلما خار سجدوا له، و اذا سکت رفعوا رؤسهم. و گفته‌اند: جسد از جساد است، و هو الزّعفران، یعنی عجلا اصفر له خوار. قومی گفتند: جسد لحم و دم است، و بانگ در وی ظاهر است، و بعید نیست. قومی گفتند: تمثالی بود از زر برنگ زر مجوف، و بانگ در وی از روی تلبیس بود و حیلت، و الاول اصح.

أَلَمْ يَرَوْا نَمِيغُو؟! این دلیل است که خدای ناگویا نبود. وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا یعنی لا یأمرهم و لا ینهاهم اتَّخَذُوهُ اى عبوده و اتخذهوها وَ كَانُوا ظَالِمِينَ و اضعین العبادة غیر موضعها.

وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ جَمُهور مفسّران بر آنند که این کلمه عبارت است از پشیمانی، و هر چند پشیمانی در دل باشد، اما نسبت آن با دست از آن جهت است که نسبت ملک و محبوب و مکروه با دست کنند، یقال: فی یده ملک، و فی یده محبوب، و حصل فی یده مکروه، و گفته‌اند: هر کس که از کاری پشیمان شود دست بر سر می‌نهد و بر آن تحسر

میخورد، از این جهت نسبت ندم باید کرد، و قیل: انّ الانسان اذا حزبه امر عظیم مسح کفّه بکفّه و حولق. و رأوا این رویت بمعنی علم است، ای علموا انّهم قد ضلّوا بعبادة العجل. میگوید: چون موسی از میقات باز آمد، و ایشان را بر آن صفت دید، و خشم راند، و با ایشان سخن درشت گفت، ایشان از آن کرده پشیمان شدند، و بدانستند که از راه راستی بیفتادند، گفتند: لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا حَمِزَهُ وَ كَسَابِي تَرْحَمْنَا وَ تَغْفِرْ لَنَا بِنَا خَوَانِد، وَ رَبُّنَا بِنَصَبٍ بِرِ مَعْنَى دَعَا، یعنی: یا رَبَّنَا. لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بِالْعُقُوبَةِ وَ فَوْتَ الثَّوَابِ.

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى مِنَ الطُّورِ إِلَى قَوْمِهِ غَضِبَانَ أَسْفًا أَيْ غَضِبَانَ حَزِينًا. اسف غایت خشم است ایدر و آنجا که گفت: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، وَ غَايَةُ انْدُوهِ اسْتِ أَنْجَا كِهْ كُفْت: «يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ». الْآسَفُ وَ الْاسْفُ وَ الْاسِيفُ يَكِي اسْتِ.

قَالَ بِسْمًا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَيْ بَسُّ مَا نَبْتَمَ عَنِّي وَ قَمْتَمَ مَقَامِي بَعْدَ انْطِاقِي! أَعْجَلْتُمْ أَيْ تَرَكْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؟ وَ قِيلَ تَجَاوَزْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ، وَ قِيلَ: اسْتَبْطَأْتُمْ مَوْعِدَ رَبِّكُمْ. موسی چون بمیقات می شد ایشان را وعده داد که تا چهل روز باز آیم. چون بیست روز برآمد سامری گفت: بیست روز و بیست شب گذشت، این چهل باشد تمام، و ظن بردند که موسی خود نمانده است. پس چون موسی و از آمد گفت: اَعْجَلْتُمْ وَعْدَ رَبِّكُمْ الَّذِي وَعَدْتُمُونِي مِنَ الْارْبَعِينَ لَيْلَةً؟ زجاج گفت: عجلته ای سبقته. وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ الَّتِي فِيهَا التَّوْرَةُ غَضَبًا عَلَى قَوْمِهِ حِينَ عَبْدُوا الْعَجَلَ.

عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (ص): «ليس الخبر كالمعاينة، أخبر الله موسى ان قومه قد ضلّوا بعده فلم يلق الألواح، فلما عاينهم القاها فكسر منها ما تكسر»، و روی انه قال: «يرحم الله اخي موسى ما المخبر كالمعاين، لقد أخبر الله بفتنة فعرف انّ ما أخبره ربه حق، و انه على ذلك لمتمسك بما في يده، فرجع الى قومه و رآهم فغضب و كان شديد الغضب فألقى الألواح».

مفسران گفتند: تورات هفت سبع بود. چون موسی الواح بر زمین زد و بشکست، اثر مکتوب از آنکه بشکست ناپیدا شد. شش سبع از آن برداشتند، و باسماں باز بردند، و یک سبع بماند، و کان فیما رفع تفصیل کلّ شیء و فیما بقی الهدی و الرحمة. و روی عن ابن عباس، قال: اوتی رسول الله (ص) السبع و هی المثانی الطول، و اوتی موسی ستا فلما القی

الالواح رفعت اثنتان و بقيت اربع.

قتاده گفت: انما القى الالواح لكثرة ما سمع من فضائل امّة محمد (ص)، فألقى الالواح و قال: ربّ اجعلنى من امّة محمد (ص). از بس كه فضائل امّت محمد شنيد از حق جلّ جلاله، الواح بيفكند و گفت: خداوندا مرا از امّت محمد كن، «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» اى اخذ بشعر رأسه و لحيته، تقول العرب: فلان حسن الرأس اى الشعر. جاي ديگر گفت: تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي». هارون از موسى بسن مهتر بود بسه سال. بنى اسرائيل او را دوست تر داشتندى كه لَيِّنَ الغضب بود.

خشم بسيار نراندى، و موسى گرم و تيز بود و بسيار خشم، چون باز آمد برادر را بخشم فرا خود كشيد، موى گرفته، كه چرا از پس من نيامدى و مرا از حال بنى اسرائيل و فعل ايشان خبر نكردى؟! همانست كه جاي ديگر گفت: ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي؟! قَالَ ابْنُ أُمِّ قُرَاءَتِ اَهْلِ كُوفَةَ ابْنِ اَمِّ بَكْسَرِ مِيمِ اسْتِ و اصله ابن امى، فحذف ياء الاضافة لآن مبنى النداء على الحذف، و بقيت الكسرة فى الميم لتدلّ على الاضافة، كقوله تعالى: «يا عباد». باقى بفتح ميم خوانند، يعنى: يا ابن امّاه، فحذف الالف مقصورا على نية الترخيم. چون بكسر خوانى، ميگويد: اى پسر مادر من! و چون نصب خوانى: اى پسر مادرا! و هارون و موسى از يك مادر و يك پدر بودند، اما ذكر مادر كرد تنها، ليرققه عليه. گفته اند كه: موسى حق مادر عظيم گزاردى، و دل وى نيكو نگه داشتى تا آن حدّ كه هر گه خشمگين بودى، كسى نام مادر وى بردى از آن خشم ساكن شدى، و خوش گشتى، گفتى: مادر بهشت است، و در بهشت رنج و خشم نبود. هارون از اين جهت نام مادر برد بنزديك وى در حال خشم.

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي اى: وجدونى ضعيفا لوحدتى، وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي اى هموا و قاربوا ان يقتلوني لانكارى عليهم، فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ شماتت نامى است شادى كردن را بيد كسى، و در خبر است: «نعوذ بك من شماتة الاعداء».

ميگويد: دشمنان را بمن شادى مكن بدانكه مرا خوار كنى يا بزنى. وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ عبدوا العجل، و مرا با ايشان يكسان مكن كه اين جرم ايشان کرده اند نه من.

پس چون موسیٰ عذر برادر دانست و بیگناهی وی، گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي مَا صَنَعْتُ بِأَخِي، و قِيلَ بِالْقَاءِ الْأَلْوَابِ، وَ لِأَخِي حِينَ لَمْ يَمْنَعَهُمْ وَ لَمْ يَلْحَقْ بِي وَ أَدْخَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ارحم بنا منّا بأنفسنا و ارحم بنا من الأبوين.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ الْهَذَا يَعْنِي فِي أَيَّامِ مُوسَى، سَيِّئَاتُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هِيَ مَا امْرَأُوا بِهِ مِنْ قَتْلِ أَنْفُسِهِمْ، فَكَانَ الْأَبُ يَقْتُلُ ابْنَهُ وَ الْابْنُ أَبَاهُ. عَطِيَّةٌ كُفَّتْ: سَيِّئَاتُهُمْ أَيْ سَيِّئَاتِ أَوْلَادِهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا فِي عَهْدِ.

النَّبِيِّ (ص)، غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هِيَ مَا أَصَابَ بَنُو قَرِيظَةَ وَ النَّضِيرَ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْجَلَاءِ، وَ قِيلَ الْجَزِيَّةُ، وَ كَذَلِكَ نَجَزِي الْمُفْتَرِينَ أَيْ الْكَاذِبِينَ. قَالَ أَبُو قَلَابَةَ: هِيَ وَ اللَّهُ جَزَاءُ كُلِّ مُفْتَرٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ يَذَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

فَضِيلَ عِيَاضٍ كُفَّتْ: وَ كَذَلِكَ نَجَزِي الْمُفْتَرِينَ أَيْ الْمُبْتَدِعِينَ. مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ كُفَّتْ:

مَا مِنْ مُبْتَدِعٍ إِلَّا وَ تَجَدُّ فَوْقَ رَأْسِهِ ذَلَّةٌ، ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئَاتِهِمْ الْآيَةَ. وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ وَ هِيَ الشَّرْكَ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا أَيْ مِنْ بَعْدِ السَّيِّئَاتِ وَ آمَنُوا صِدْقًا أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا أَيْ مِنْ بَعْدِ التَّوْبَةِ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ.

وَ لَمَّا سَكَتَ يَعْنِي سَكَنَ. زَرَّ وَ سِيمَ رَا صَامَتَ خَوَانَدَاز أَنَكَّهُ بِي جَانَسْتِ، وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ چُون خَامُوشِ اایستاد از موسی خشم، یعنی بیارامید و خشم از وی باز شد، بسبب آنکه هارون عذر داد، و بنی اسرائیل از کفر توبه کردند آن تخته‌ها که بیفکنده بود برگرفت. شش سبع از وی برفته، وَ فِي نُسْخَتِهَا أَيْ وَ فِيمَا نَسَخَ مِنْهَا، وَ قِيلَ فِيمَا بَقِيَ مِنْهَا وَ لَمْ يَذْهَبْ: هُدًى وَ رَحْمَةً. وَ قِيلَ: ارَادَ بِهَا الْأَلْوَابَ لِأَنَّهَا نَسَخَتْ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَ قِيلَ: إِنَّ مُوسَى لَمَّا قَلَى الْأَلْوَابَ تَكَسَّرَتْ فَنَسَخَ مِنْهَا نَسْخَةً أُخْرَى فَهِيَ الْمَرَادُ. ابْنُ عَبَّاسٍ كُفَّتْ: مُوسَى چهل روز روزه داشت. چُون الْوَابِ بِيْفَكُنْدُ وَ بِشَكْسَتْ، چهل روز دیگر روزه داشت، تا آن با وی دادند در دو لوح بجای آن شکسته. هُدًى وَ رَحْمَةً أَيْ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةً مِنَ الْعَذَابِ. لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ يَخْشَوْنَ فَيَعْمَلُونَ بِهَا.

التوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً الْآيَةَ فِي آثَارِ آوْرَدَهُ أَنْ مَوْعِظَتُهَا كَمَا أَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ فِي الْوَابِ نَبَشْتِ از بهر موسی، و بوی داد، این بود که: یا موسی! اگر

خواهی که بدرگاه عزّت ما ترا آبرویی بود، و بقربت و زلفت ما مخصوص باشی، یتیمان را نیکودار، و درویشان را خوار مکن. ای موسی! من یتیمان را نوازنده‌ام و نیک خواه، و بر درویشان مهربان و بخشاینده، بنواز آن کس را که من نوازم. مران آن کس را که من خوانم.

مصطفی (ص) درویشان را گفت: «الفقراء الصبر هم جلساء الله عزّ و جلّ يوم القيامة»، و یتیمان را گفت: «اذا بكى اليتيم اهتز عرش الرحمن لبكائه، فيقول الله عزّ و جلّ من ارضاه ارضيته».

ای موسی! خواهی که من برای تو با فریشتگان مباحثات کنم بی آزار باش، و سنگ و خار از راه مسلمانان دور کن.

الايمن بضع و سبعون شعبة، اعلاها شهادة أن لا اله الا الله، و أدناها امانة الاذى عن الطريق.

ای موسی! خواهی که دعاء ترا اجابت کنم خلق نیکو گیر و علم آموز، و دیگران را علم درآموز، که من علما را گرامی کردم که ایشان را علم دادم، و خاک بر ایشان خوش کنم، و گور بر ایشان منور کنم، و موسع کنم، و فردا ایشان را در زمره انبیا حشر کنم. مصطفی گفت: «تدرون ما قال لي جبرئيل؟ قال: يا محمد! لا تحقرن عبدا آتاه الله علما، فان الله عزّ و جلّ لم يحقره حين علمه. ان الله جامع العلماء في بقيق واحد، فيقول لهم: اني لم استودعكم علمي الا لخير اردته بكم. قد غفرت لكم على ما كان منكم».

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ أَنْ نَوَاحِشَها و لطفها که الله با موسی کرد یکی آن بود که: بر مقام مناجات او را بداشت، و تورات از بهر وی بز آن الواح نبشت، چنان که پرخوان روش قلم بر لوح بر گوش موسی میرسید. ای موسی! امروز بنام ما قناعت کن، و در نبشته ما نظر کن، تا ترا تسلی بود، من منع من النظر تسلی بالاثر.

ای موسی من بکمال حکمت خود چنین حکم کرده‌ام که تا محمد مرا نبیند، و امت محمد مرا نبینند، دیدار بکسی ننمایم، و من حکم خود نگردانم و در آن تبدیل نیارم: ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ. موسی گفت: بار خدایا! و من امّة محمد؟ این امّة محمد که اند؟ قال: خیر امّة اخرجت للناس یا مرون بالمعروف و ينهاون عن المنکر، و يؤمنون بالكتاب الاوّل و الكتاب

الآخر، و یقاتلون اهل الضلالة حتى یقاتلوا الاعور الدجال، و هم المستجیبون و المستجاب بهم، و الشافعون و المشفوع لهم، مصاحفهم فی صدورهم یصفون فی صلواتهم صفوف الملائكة، اصواتهم فی مساجدهم كدوی النحل، كرمناهم و اصطفیناهم فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله. قال موسی: یا ربّ فاجعلهم امتی.
قال: هی امة احمد.

فخذها بقوة اشارتی عزیز است که گرفتن بغایت دلیل قربت است، پس گفت: و امر قومك ياخذوا باحسنها فرق است میان این گرفتن و آن گرفتن. آن گرفتن از حق و این گرفتن از خلق، آن گرفتن موسی از مولی، و این گرفتن قوم از موسی. آن گرفتن از روی تحقیق زلفت و تأکید وصلت، و این گرفتن از روی قبول خدمت و التزام طاعت.

سأريكم دار الفاسقين این دار الفاسقین بر لسان اهل معرفت اشارت است بنفس اماره و دل خراب. نفس اماره منبع شهوات است و دل خراب معدن غفلت، چنان که در منزل خراب کس ننشیند و آرام نگیرد، در دل خراب طاعت منزل نکند، و در آن خیر نگیرد، و از وی عبادت نیاید، نعوذ بالله من درك الشقاء.

سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق تكبر بر دو قسم است: یکی بحق یکی به بی حق، آنچه بحق است تکبر درویشان است بر توانگران.

عالی همت باشند، و بحق توانگر دل، و از عرش و ما دون آن همت بر گذاشته، دل از خلق بریده، و با مهر حق پرداخته، همتی مه از دنیا و مرادی به از عقبی، و اشتیاقی با دیدار مولی. قال الواسطي: التكبر بالحق هو التكبر على الاغنياء و الفسقة و على الكفار و اهل البدع، فقد روی فی الاتر: القوا الفساق بوجه مكفهره.

و آنچه به بی حق است تکبر توانگران است و جهانداران بر درویشان، و هو المراد بقوله تعالى: يتكبرون في الأرض بغير الحق.

و قال ابن عطاء فی هذه الاية: سأمع قلوبهم و اسرارهم و ارواحهم عن الجولان فی ملكوت القدس، گفت: دلها و سرهای ایشان از روش بر بند آرم، و هستی ایشان حجاب ایشان گردانم، و راه خود بر ایشان فرو گیرم، تا هیچ نتوانند که در عالم قدس و ملكوت اعلى در سر جولان کنند، از دیدن عجائب ملكوت بازمانده، و با نفس و خلق دنیا انس

گرفته، ذوق طعم وجود نیافته، و از کرائم احوال اهل خصوص بی خبر مانده، هرگز خود را روز دولتی نادیده، و نه گل وصلتی او را شکفته. بیچاره کسی که او را از این حدیث بویی نه، او را از دریا کسان چیست که او را جویی نه.

وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا از روی اشارت میگوید: نه هر که راه دید براه رفت، و نه هر که بشناخت توفیق عمل یافت. رب العزة خیر میدهد از بیگانگان میگوید: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا. پس هر که حق را بحقی بشناخت تا توفیق نیابد و بدان عمل نکند بکار نیست، و هر که باطل را بیاطلی بشناخت تا از اتباع آن باطل او را عصمت نبود در آن شناخت فائده نیست. مصطفی (ص) ازینجا گفت: اللَّهُمَّ ارنا الحقَّ حقا و ارزقنا اتباعه، و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه».

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا الْاِيَةَ سَهْلَ بن عبد الله گفت: هر چه در دنیا بنده را از حق برگرداند، و از طاعت وی باز دارد، آن عجل اوست، و او پرستنده آن. عجل در بنی اسرائیل تخلص آن گه یافتند که خویشان را بفرمان بکشند، چنان که گفت جل جلاله: فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ. همچنین تخلص بنده در راه حقیقت آن گه حاصل شود که از حظوظ و اسباب پاک گردد، لابل که هر چه دون حق بیزار شود، چنان که گفته اند:

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمُ الْاِيَةَ هَذَا يدل علی استحقاق الحق، النعت بانه متکلم جل جلاله یخاطب الخلق و یکلم العبد، و أن ملوک الارض اذا جلت رتبهم استنکفوا ان یخاطبوا خدمهم بلسانهم، و بخلاف هذا اجری الحق سنته مع عباده المؤمنین.

اما الاعداء فيقول لهم: اخسؤا فيها و لا تکلمون، و اما المؤمنون

فقال النبی: ما منکم من احد الا یکلمه ربّه لیس بینه و بینه ترجمان»، و فی معناه انشدوا:

و ما یزد هینا الکبرياء علیهم اذا کلمونا أن یکلمهم نذرا

وَ أَلْقَى الْأَلْوَا حَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ الی قوله رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي فی هذا اشارة الی وجوب الاستغفار علی العبد فی عموم الاحوال و التحقق بأن له سبحانه تعذیب البرئ اذا الخلق کلهم ملکه، و تصرف المالك فی ملکه نافذا. بنی اسرائیل گناه کردند و عذر موسی و هارون دادند، و استغفار ایشان کردند. اینست طریق جوانمردان و راه صوفیان، که پیوسته

گناه سوی خود می نهند، و ناکرده گناه عذر میخوانند:

اذا مرضنا اتيناكم نعودكم و تذبنون فئاتيكم فنعذر
و الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا الْاِيْمَانَ الَّذِي هُوَ بَعْدَ التَّوْبَةِ، يحتمل انهم
آمنوا بأنه يقبل التوبة و آمنوا بأنه لا يضره عصيان، او آمنوا بأنه لا ينجون بتوبتهم من دون
فضل الله، او آمنوا يعني استداموا الايمان و كانت موافاتهم على الايمان، او آمنوا بأنهم لو
عادوا الى ترك العهد و تضييع الامر لسقطوا من عين الله اذ ليس كل مرة تسلم الخبرة.

۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ بَرَكزید موسی از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا
هنگامی را که نامزد کرده بودیم فَلَمَّا اخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ چون زلزله و صيحه جبرئیل ایشان را
گرفت و مردند قَالَ رَبِّ مُوسَى گفت خداوند من! لَوْ شِئْتَ اگر خواستی تو أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ
قَبْلِ ايشان را در خانه ها هلاک کردی بيش از این، و اِيَّايَ و مرا با ايشان اُتْهَلِكُنَا می
هلاک کنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا بآنچه نادانی چند کردند از ما اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ
نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ گمراه کنی بآن او را که
خواهی و تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه نمایی بآن او را که خواهی اَنْتَ وَلِيْنَا خداوند مایی مهربان
و یار مایی فَاعْفِرْ لَنَا ببارز ما را و اَرْحَمْنَا و ببخشای بر ما و اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) و
تو بهتر آمرزگاران.

وَ اَكْتُبْ لَنَا و بنویس ما را و واجب کن فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین گیتی نیکویی و فِي
الْآخِرَةِ و در آن گیتی هم اِنَّا هَدُنَا اِلَيْكَ ما بتو باز گشتیم و بر تو باز آمدم قال خداوند
گفت: عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ عذاب من آنست که می رسانم آن بآنکه خود خواهیم و
رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و بخشایش من خود رسیده است بهر چیز فَسَاكُنْتُهَا فراهم آرم
فردای قیامت آن رحمت و واجب گردانم لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ايشان را که از شرک می پرهیزند و
از خشم و عذاب من می پرهیزند و يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و زکاة مال می دهند و الَّذِينَ هُمْ بِاِيَاتِنَا
يُؤْمِنُونَ (۱۵۶) و ایشان که بسخنان میگردند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ ايشان که پی می برند باین فرستاده النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغامبر امی نادبیر
الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا او که مییابند اهل کتابین مَكْتُوبًا نبشته صفت نام وی عِنْدَهُمْ فِي

التَّوراةَ وَ الْإِنْجِيلَ بِنزْدِيكَ ايشان در توراة و انجيل يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ايشان را ميفرمايد بمعروف وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ مي باز زند ايشان را از منكر وَ يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ حلال و گشاده ميكند ايشان را پاكيتها وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ حرام و بسته ميكند بر ايشان پليديها وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ از ايشان فرو مينهد از آن بارهاي گران وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وَ آن غلها و كارهاي سخت كه بر بني اسراييل بود پيش ازين (١) فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ ايشان كه بگرويدند باو وَ عَزَّرُوهُ وَ آزرَم دارند او را و بزرگ وَ نَصَرُوهُ و ياري دهند او را وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ و پي برند بآن نور كه فرو آمد با او اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٥٧) پيروز آمدگان ايشانند.

قُلْ بگوي رسول من! يا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً من فرستاده خدام بشما همگان الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فرستاده آن خدائي كه او راست پادشاهي آسمان و زمين لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نيست خدائي مگر او يُحْيِي وَ يُمِيتُ مرده را زنده ميكند و زنده را مي ميراند فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بگرويد بخدای و برسول او النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ بيغامبر امي الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ او كه بگرویده است بخدای وَ كَلِمَاتِهِ و بسخنان وي وَ اتَّبِعُوهُ و بر پي او ايستيد لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٥٨) مگر بر راه راست مانيد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ اَيْنَ نَصَبَ مِيمَ در قوم خواهي بنزع خافض نه، يعني: من قومه، فحذف «من»، كقول الفرزدق:

و مَنَا الَّذِي اخْتِيرَ الرَّجَالَ سَمَاحَةً وجودا اذا هبَّ الرِّيحَ الزَّعَازِعَ

١ الف: پيش فا.

و خواهي كنايت نه از مختاران، و سبعين بدل آن. ميگويد: برگزيد موسى عمران از قوم خويش هفتاد مرد، و آن آن بود كه موسى چون با قوم خويش آمد و گفت: كَلِمَتِي رَبِّي، طائفة‌اي از ايشان گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، فيكَلِّمُنَا جَهَارًا و يشهد لك بتكلمه اِيَّاكَ. موسى ازين گفت ايشان بحق ناليد. ربَّ الْعِزَّةِ گفت: اى موسى! از ايشان هفتاد مرد برگزين كه خيار ايشان باشند تا بطور آيند، و سخن ما بشنوند، و وعده‌اي بر آن نهادند كه كي روند. پس موسى هفتاد مرد برگزيد، و با خويشتن به طور برد، و هارون با

وی، و یوشع بن نون را بر بنی اسرائیل گماشت، و خلیفه خود کرد، تا باز آید. پس چون بطور رسیدند، موسی بفرمان حق بر کوه شد، و میغ گرد کوه درگرفت، چنان که موسی ناپدید شد، و موسی هر گه که با حق سخن گفتی، نور بر پیشانی وی افتادی، چنان که هیچ کس طاقت آن نداشتی که در وی نگرستی. چون حق جل جلاله با موسی در سخن آمد، ایشان همه بسجود افتادند، و می شنیدند کلام حق که با موسی میگفت، و امر و نهی که می فرمود که این کن و آن مکن. پس چون فارغ گشت، آن میغ از سر وی باز شد، و موسی پیش ایشان باز آمد، گفتند: «یا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً». فصاح بهم جبرئیل، فموتوا عن آخرهم ثم احياهم الله.

گفته اند که: این هفتاد مرد بسن بالای بیست سال بودند، و بجهل سال برنگزشته، از آنکه هر چه کم از بیست سال بود هنوز با وی جهل صبی بود و نقص کودکی، و هر چه بالای جهل است با وی ضعف پیری بود و نقصان عقل. کلبی گفت: از آن هفتاد، شصت مرد پیر بودند و بیش از آن پیر بدست نمی آمد. ربّ العزّة وحی کرد بموسی که ده جوان برگزین از ایشان. موسی ده جوان برگزید، بامداد که برخاستند همه پیران بودند، و گفته اند که: از هر سبطی شش کس برگزیدند، جمله هفتاد و دو بودند. موسی گفت: هفتاد مرد مرا فرموده اند دو کس بجای مانید، تا هفتاد راست شود، هیچ کس رغبت نکرد که از ایشان واپس بود و بماند، و باین معنی خلاف کردند و جدال در گرفتند. موسی گفت: هر آن کس که نشیند بفرمان و نیاید، ثواب وی هم چندان است که آید و موافقت کند. کالب بن یوفنا و یوشع بن نون هر دو بیستادند و نرفتند، و موسی ایشان را فرمود که روزه دارید، و پاک شوید، و غسل کنید، و جامه ها بشوئید. پس ایشان را بفرمان حق بر آن وعده ای که از حق یافته بود بطور سینا برد.

اینست که رب العالمین گفت: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا.

ابن عباس گفت: آن هفتاد مرد که بمیقات اول رفتند و گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً دیگراند، و این هفتاد مرد أَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ دیگر. روایت کنند از

علی بن ابی طالب (ع)، قال: «انما اخذتهم الرجفة من اجل دعويهم على موسى قتل هارون، و ذلك أن موسى و هارون و شبر و شبیر ابنی هارون انطلقوا الى سفح جبل، فنام

هارون علی سریر، فتوفاه الله، فلما مات دفنه موسى، فلما رجع موسى الى بنى اسرائيل قالوا اين هارون؟ قال: توفاه الله. فقالوا له: بل انت قتلته حسدا على خلقه و لینه. قال: فاختاروا من شئتم. فاختاروا منهم سبعين رجلا، و ذهب بهم، فلما انتهوا الى القبر، قالوا: يا هارون! قتلت ام مت؟! فقال هارون: ما قتلتني احد، و لكن توفاني الله، فقالوا: يا موسى! لن نعصى بعد اليوم. «فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» و هى الموت، و قبيل الزلزلة. و قبيل النار، و هى الصاعقة. فقال موسى: يا رب! ما اقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم؟ يقولون انت قتلتهم. فأحياهم الله و جعلهم انبياء.

و عن على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم الجمعة نزل امين الله جبرئيل الى المسجد الحرام فركز لواه بالمسجد الحرام، و غدا سائر الملائكة الى المساجد التى يجمع فيها يوم الجمعة، فركزوا الويتهم و راياتهم بأبواب المساجد. ثم نشروا قراطيس من فضة و أقلاما من ذهب، ثم كتبوا الاول فالاول من بكر الى الجمعة. فاذا بلغ من فى المسجد سبعين رجلا قد بكروا طووا القراطيس، فكان اولئك السبعون كالذين هم اختارهم موسى من قومه، و الذين اختارهم موسى من قومه كانوا انبياء».

و عن انس، قال: قال رسول الله (ص): «اذا راح منا الى الجمعة سبعون رجلا كانوا كسبعين من قوم موسى، الذين وفدوا الى ربهم او أفضل».

قتاده گفت: أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا فَوْقَهُمْ حِينَ عَبْدُوا الْعَجَلَ، و لم يأمرهم بالمعروف و لم ينههم عن المنكر. ابن عباس گفت: اختارهم موسى ليدعوا ربهم، فكان فيما دعوا ان قالوا: اللَّهُمَّ اعطنا ما لم تعط احدا بعدنا، فكره الله ذلك من دعائهم.

أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبُّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ كَفْتَهْ اَنْد كِه «لو» بمعنى ليت است. ميگويد: كاشكى چنان خواستى تو كه ايشان را و مرا بيكبار در خانه هلاك كردى.

سخنى ضجرانه است. موسى به تنگدلى همى گفت. و قيل: لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ اِى قبل خروجنا للميقات، فكان بنو اسرائيل يعاينون ذلك و لا يهتمونى. زجاج گفت: ان شئت امّتهم من قبل ان تبليهم بما اوجب عليهم الرجفة، و قيل: ان شئت اهلكتهم عند اتخاذ العجل و لم تمهلهم الى المصير الى الميقات، «و اياى» اى: و اهلكتنى حين قتلت القبطى بمصر. أ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا فَرَأَى كَفْت: ايشان در آن رجفه بنمردند، و رجفه نه

مرگ است بلکه زلزله است در زمین، و رعد و قلقله در تن، یعنی که از آن هیبت و از آن بیم لرزه بر اندام ایشان افتاد، و نزدیک بود که مفاصل ایشان از هم جدا گشتی. موسی چون ایشان را چنان دید بر ایشان رحمت کرد، و از بیم مرگ ایشان برخاست، و گریستن درگرفت، و همی نالید، و دعا همی کرد و همی گفت: أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟ این استفهام بمعنی دعا است، ای: لا تهلکنا بما فعل السفهاء منا. ما را هلاک مکن بآنچه تنی چند ازین نادانان کردند. موسی میدانست که الله تعالی عادلتر از آن است که کسی را بجنایت دیگری گیرد، اما این سخن چنان است که عیسی گفت: إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ الْإِيَّةِ. و قیل: هذا استفهام يتضمن معنى قوله: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، و السفهاء هم الَّذِينَ عبدوا العجل. موسی ظن برده بود که آن عقوبت رجفه که بابیشان رسید از پرستش گوساله بود، و نه چنان بود، که آن از گفت قوم بود که گفته بودند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، یا از آن دعاء مکروه که گفته بودند: اللهم اعطنا ما لم تعط احدا بعدنا. بان يقول «فَعَلَ السُّفَهَاءُ» بمعنی قال است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ یعنی ان الكائنات الا اختبارک. نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو، و قیل: تلك الفتنة التي وقع فيها السفهاء لم تكن الا اختبارك و ابتلاؤك. و روا باشد که «هی» کنایت از عقوبت نهند، یعنی ما هی الا عذابک. تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ مِنْ سَلَمٍ مِنْهَا فَهُوَ سَعِيدٌ، و من بقى فيها فهو شقى. أَنْتَ وَلِيْنَا مَدِيرَ أَمْرِنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا، وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً آي: اوجب لنا في هذه الدنيا توفيق الطاعة و اسباب النعمة، وَ فِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةَ وَ الرُّؤْيَا وَ الثَّوَابَ. موسی خیر دو جهانی خواست درین آیت. همانست که مصطفی (ص) گفت: «سلوا الله اليقين و العافية».

وصیتی جامع است، خیر دنیا و آخرت در ضمن آن، فان ملاک امر الآخرة اليقين، و ملاک امر الدنيا العافية، فكل طاعة لا يقين معها هدر، و كل نعمة لم تصحبها العافية كدر. إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ آي تَبْنَا وَ رَجَعْنَا وَ مَلْنَا إِلَيْكَ. من هاد يهود، اذا مال، و قیل: من التهود في السير و هو التمكن. قَالَ عَذَابِي آي قَالَ اللَّهُ: عَذَابِي، أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ يَعْنِي الْكُفَّارَ، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ آي عَمَّتْ فِي الدُّنْيَا الْكُفَّارَ وَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ خَصَّ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ فِي الْعَقَبِي، وَ

هذا معنى قوله: فَسَأَكْتُبُهَا اى فسأوجبها، لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، فيجب له الثواب للمتقين من الله، و لا يجب لا حد شيء على الله، يجب منه لصدقه فى قوله، و لا يجب عليه شيء لغيره فى ذاته.

عطيه گفت: وسعت كل شيء لكن لا تجب الا للذين يتقون ميگويد: رحمت وى بهر چيز رسیده است اما واجب نگشت مگر متقيان را، که کافران بطفيل مؤمنان در دنيا روزى ميخورند، و ببرکت مؤمنان بلاها از ايشان مندفع ميشود، و فردا در قيامت رحمت همه مؤمنانرا باشد على الخصوص، و ايشان را واجب گردد، و کافر در عذاب بماند، اين چنان باشد که کسى بچراغ ديگرى ميرود، و بآن روشنايى منفعت ميگيرد، چون صاحب چراغ آن چراغ ببرد طفيلى در ظلمت بماند.

ابو روق گفت: وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، يعنى الرحمة التى قسمها بين الخلائق، يعطف بها بعضهم على بعض. و عن سلمان الفارسي، قال: قال رسول الله (ص): «ان الله تعالى خلق مائة رحمة يوم خلق السماوات و الارض، كل رحمة منها طباق ما بين السماء و الارض، فأهبط منها رحمة الى الارض فيها يتراحم الخلائق، و بها تعطف الوالدة على ولدها، و بها يشرب الطير و الوحوش من الماء، و بها يعيش الخلائق، فاذا كان يوم القيامة انزعتها من خلقه، ثم افاض بها على المتقين، و زاد تسعا و تسعين رحمة». ثم قرأ: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

اى: أجمعها و أضم جزءها المنزل بين الخلق الى التسعة و التسعين جزءا عنده للذين يتقون «كتب» نزديك عرب ضم است، و الكتيبة الجيش المتضامة. قال ابن عباس: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ. جعلها الله لامة محمد (ص).

و عن ابو سعيد الخدرى ان النبي (ص) قال: «افتخرت الجنة و النار، فقالت النار: يا رب! يدخلني الجبابرة و الملوك و الاشراف، و قال الجنة: يا رب! يدخلني الفقراء و الضعفاء و المساكين. فقال الله للنار: انت عذابي اصيب بك من اشاء، و قال للجنة: انت رحمتي وسعت كل شيء، و لكل واحدة منكما ملؤها».

ابن جريح گفت و بو بكر هذلى كه: چون اين آيت فرو آمد كه: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ابليس سر برآورد و شادى نمود و نشاط كرد، گفت: انا من ذلك الشيء.

رب العالمین ابلیس را و بیرون کرد بآنچه گفت: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. جهودان و ترسیان طمع کردند، گفتند: نحن نتقى و نؤتى الزكاة و نؤمن ربنا. رب العالمین از ایشان بستد و ایشان را محروم کرد به آنچه گفت: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ امّت محمد را بآن مخصوص کرد، و بایشان داد. قال نوف البكالى الحميرى: لَمَّا اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقات ربّه قال الله لموسى: اجعل لكم الارض مسجدا و طهورا، تصلون حيث ادركتكم الصلاة الا عند مرحاض او حمام او قبر، و اجعل السكينة فى قلوبكم، و اجعلكم تقرؤن التوراة عن ظهور قلوبكم، يقرأها الرجل منكم و المرأة و الحرّ و العبد و الصغير و الكبير، فقال ذلك موسى لقومه، فقالوا: لا نريد أن نصلّى الا فى الكنائس، و لا نستطيع حمل السكينة فى قلوبنا، و نريد ان نكون كما كانت فى التابوت، و لا نستطيع أن تقرأ التوراة عن ظهر قلوبنا، و لا نريد أن نقرأها الا نظرا. فقال الله تعالى: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الى قوله: «المفلحون»، فجعلها لهذه الامّة. فقال موسى: يا رب! اجعلنى نبيهم. فقال: نبيهم منهم.

قال: يا رب! اجعلنى منهم. فقال: انك لن تدركهم. فقال موسى: يا رب اتيتك بوفد بنى اسرائيل، فجعلت وفادتنا لغيرنا، فأنزل الله: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ. فرضى موسى، فقال نوف: الا تحمدون ربّا حفظ غيبكم و أجزل لكم سهمكم، و جعل وفادة بنى اسرائيل لكم.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ يعنى محمدا (ص). امى نادبير است كه نه خواند و نه نويسد، و كان نبينا (ص) اميا لا يكتب و لا يقرأ و لا يحسب. قال الله تعالى: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ، و قال (ص): «انا امّة امية لا نكتب و لا نحسب»، و قيل: منسوب الى ام القرى و هى مكّة. بعضى مفسران گفتند كه: رسول (ص) از دنيا بیرون نشد تا بنوشت.

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا اى: وصفه و اسمه مكتوبا عندهم فى التوراة و الانجيل. عمر خطاب از ابو مالك پرسید كه: صفت و نعت رسول خدا در تورات چيست؟

و كان ابو مالك من علماء اليهود، فقال: صفته فى كتاب بنى هارون الذى لم يبدل و لم يغير، احمد من ولد اسماعيل بن ابراهيم، و هو آخر الانبياء، و هو النبى العربى الذى يأتى

بدین ابراهیم الحنیف. یأترز علی وسطه، و یغسل اطرافه، فی عینیہ حمرة و بین کتفیه خاتم النبوة، مثل زر الحجلة، لیس بالقصیر و لا بالطویل، یدلس الشملة، و یجتزئ بالبلغة، و یرکب الحمار، و یمشی فی الاسواق، معه حرب و قتل و سبی، سیفه علی عاتقه، لا یبالی من لقی من الناس، معه صلاة لو كانت فی قوم نوح ما اهلکوا بالطوفان، و لو كانت فی عاد ما اهلکوا بالرّیح، و لو كانت فی ثمود ما اهلکوا بالصّیحة. مولده بمکّة، و منشأه بها، و بدو نبوته بها، و دار هجرته بیثرب بین حرة و نخل و سبخة. هو امّی لا یکتب بیده، و هو الحمّاد یحمد الله علی کلّ شدّة و رخاء. سلطانه بالشام. صاحبه من الملائكة جبرئیل. یلقى من قومه اذی شدیداً، ثمّ یدال علیهم فیحصدهم حصد الجرین، تكون له وقعات بیثرب منها له و منها علیه، ثمّ تكون له العاقبه.

و فی الانجیل ان المسیح (ع) قال للحواریین: انا اذهب و سیأتیکم الفارقلیط روح الخلق الّذی لا یتکلم من قبل نفسه، انه یدبّر لجمیع الخلق، و یخبرکم بالامور المزمعة و یمدحنی و یشهد لی.

یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر میگوید: این پیغامبر امّی ایشان را باسلام و شریعت و مکارم الاخلاق میفرماید، و از منکر و فساد و مساوی الاخلاق باز میزند. و یحلّ لهم الطّیبات و آن حلالها که اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحائر و سوائب و وسائل و حوامی، وی حلال و گشاده میگرداند، و قیل: یحلّ لهم الطّیبات ای: ما حرم علیهم فی التوراة من لحوم الایبل و شحوم البقر و الغنم، و یحرّم علیهم الخبائث و آنچه خبائث است چون گوشت خوک و مردار و خون و ربا و جمله محرّمات بر ایشان بسته میدارد و حرام میکند، یعنی که شریعت وی بر این صفت است.

و یضع عنهم اصرهم و الّاغلال الّتی کانت علیهم بر قراءه شامی «آصارهم» علی الجمع، عرب موثیق را اواصر خوانند، یکی از آن اصره، معنی آنست که از ایشان فرو نهند آن عهدهای گران و بارهای عظیم که بر بنی اسرائیل بود که در تورات بایشان فرموده بودند چون قتل نفس در توبه و بریدن اعضاء که بوی گناه کردند، و جامه که پلید شد از میان جامه بر آوردن و بریدن، و در قتلها که کردند قصاص نه دیت و نه عفو. این تشدیدها باغلال مانده کرد، یعنی: للزومها کلزوم الغل فی العنق، چنان که غلّ در گردن آویخته بود،

و از آن جدا نبود، این موثیق و عهد بر ایشان نهاده بودند و لازم کرده، و گفته‌اند: اغلال اینجا محرّمات‌اند و مناہی که بر بنی اسرائیل بود، که عیسی مریم گفت: **وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ** من آن را آمده‌ام که بعضی از حرام کرده‌ها بر شما حلال کنم، و این غل همان است که عجم میگویند دست فلان کس فرو بستند. دست فلان کس بر گردن بسته، یعنی که او را از تصرف منع کردند، و از مراد محروم، **فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْيَهُودِ بِهِ** ای بمحمد و **عَزَّرُوهُ** ای عظموه و **نَصَرُوهُ**. و أصل التعزیر المنع، یعنی نصره بمنعهم کلّ من اراد کیده، **وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ** ای القرآن. و سماء نورا لانه یبین للنّاس امور دینهم و دنیاہم و آخرتهم و عقباهم، و «مع» يدلّ علی البقاء، ای انزل علیہ و بقی معه، **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الظّافرون بالامانی، الباқون فی النعمیم.**

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً این خطاب با عرب است، و اهل کتاب و عجم داخل است در جمیع. میگوید: ای جهانیان! من رسول خدایم بشما همگان. قال ابن عباس: بعث الله محمدا الى الاحمر و الاسود، فقال **يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً**، و قال رسول الله (ص): «بعثت الى الناس كافة»، و كان النّبي يبعث الى قومه خاصة.

و عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): «اعطيت خمسا لم يعطهن احد قبلي: نصرت بالرّعب من مسيرة شهر، و جعلت لي الارض مسجدا و طهورا، و احل لي المغنم و لم يحل لاحد قبلي، و بعثت الى الاحمر و الاسود، و قيل لي سل تعطه».

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ای سلطانها و ما فيها، و تصريف ذلك و تدبيره، لا إله إلا هو لا ينبغي ان تكون الالهية و العبادة الاله، دون سائر الانداد و الاوثان. يُحْيِي وَ يُمِيتُ يقدر علی انشاء خلق كلّ ما يشاء و احيائه و افنائه اذا يشاء.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُنَبِّئُ عَنِ اللَّهِ ما كان و ما يكون. **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ** التوراة و الانجيل، و سائر كتب الله، **وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.**

روی عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: خرج علينا رسول الله (ص) يوما كالمودّع، فقال: انا محمد النبي الامّي. انا محمد النبي الامّي. انا محمد النبي الامّي و لا نبی بعدی. اوتینا فواتح الكلم و خواتمه، و علمتکم خزنة النار و حملة العرش، فاسمعوا و اطيعوا ما دمت

فیکم، فاذا ذهب بی فعلیکم کتاب الله، احلوا حلاله و حرّموا حرامه».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ الْاِيَةَ فَرَقَ اسْتِ مِيَانِ امْتِ مُوسَى (ع) و مِيَانِ امْتِ مُحَمَّدِ (ص). امْتِ مُوسَى بَرَكزِيدِه مُوسَى، كِه مِيگُويد عَز جَلالِه: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ، وَ امْتِ مُحَمَّدِ بَرَكزِيدِه خُدا، كِه مِيگُويد جَل جَلالِه: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَي عِلْمِ عَلَي الْعَالَمِينَ. اَن كِه بَرَكزِيدِه مُوسَى رَا كَفْت: فَقالُوا اَرْنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخَذْتَهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ، اِيْجَا كَفْت: اَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ. وَ بَرَكزِيدِه خُودِ رَا كَفْت: وَ جُوهَ يَوْمَئِذٍ نّاضِرَةٌ اِلَي رِبِّهَا نّاظِرَةٌ. خُواست خُواست حَق اسْتِ، وَ اخْتِيَارِ اخْتِيَارِ حَق، يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ. مُوسَى بَرِ بَساطِ قَرِيبِ بَرِ مَقامِ مَناجاتِ بَسْتاخِي كَرْدِ بِنَعْتِ تَحْقِيقِ، دَرِ حَالِ اِنكسارِ وَ افتقارِ، اَزِ سَرِ ضَجْرِ وَ حيرتِ.

اين تحاسر نمود كه: اِنْ هِيَ اِلَّا فِئْتَنَتِكَ. اَن كِه خُويشتن رَا دَرِ يافتِ، وَ بِنَعْتِ عَجْزِ وَ شَكسْتِگِيِ بازگشتِ، اَزِ دَرِ هِيبتِ وَ اَجْلالِ دَرآمدِ. حَكْمِ بَكليتِ با حَقِ افكندِ كه: تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ. بَدِينِ قَناعتِ نَكردِ كه زبَانِ ثنّا بگشادِ. تَضَرعِ وَ زارِي دَرِ اَنِ پيوستِ كه: اَنْتَ وَ لِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا. نِيازِ وَ خُوارِي خُودِ بَرِوِ عَرَضِه كَرْدِ، وَ رَحْمَتِ وَ مَغْفَرَتِ خُواستِ، كَفْت: فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ.

دَرِ اَثارِ آوردهاند كه: مُوسَى رُوزِ مَناجاتِ تا بكنارِ طُورِ سينا رَسيدِ. بَهرِ گامِي كِه بَرِميگَرَفْتِ، خُدايِ رَا ثنّايِي هَمِي كَرْدِ، وَ دَعائِي هَمِي كَفْتِ، وَ نِيازِي مِينمُودِ.

پيرِ طَريقَتِ كَفْت: نِيازِ مَندِ رَا رَدِ نِيستِ، وَ دَرِ پَسِ دِيوارِ نِيازِ مَگرِ نِيستِ، وَ دُوستِ رَا چُونِ نِيازِ وَ سِيَلتِي نِيستِ. مُوسَى چُونِ بَمَقامِ مَناجاتِ رَسيدِ دَرِختِ اميدشِ بَرآمدِ، وَ اشخاصِ فَضْلِ بَدَرِ آمدِ. شَبِ جَدايِي فَرُوشدِ، وَ رُوزِ وَصْلِ بَرآمدِ، وَ مُوسَى رَا شُوقِ دَرِ دَلِ وَ ذَكْرِ بَرِ زبَانِ وَ مَهرِ دَرِ جَانِ وَ عَصاِ دَرِ دَسْتِ، نِداِ اَمَدِ اَزِ جِبارِ كائِناتِ كه: اَيِ مُوسَى! وَ قَوتِ رازِ اسْتِ، وَ هَنگامِ نازِ اسْتِ، وَ رُوزِ بارِ اسْتِ. يَا مُوسَى! سَلِ تَعطِه. چِه داريِ حاجتِ؟ چِه خُواهيِ اَزِ عَطِيَّتِ؟ اَيِ مُوسَى! مِيِ خُواهِ تا مِيِ بَخشَمِ. مِيِ گُويِ تا مِيِ نِيوشَمِ.

پيرِ طَريقَتِ كَفْت: بِنَدِه كِه وَابستِه حَقِ بُوَدِ وَ شايستِه مَهرِ، او رَا بَعنايَتِ بِيارايندِ وَ بَفَضْلِ بارِ دَهندِ، وَ بَمَهرِ خَلعتِ پُوشانندِ، وَ بَكَرَمِ بِنِوازندِ، تا بَسْتاخِ گَرَدَدِ. اَن كِه مِيانِ غَيِرَتِ وَ مَهرِ

میگردانند، گهی غیرت در دربند، تا زبان رهی در خواهش آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی بیان می‌نازد.

إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ اى: ملنا الی دینک، و صرنا لک بالکلّیة من غیر أن نترک لأنفسنا بقیة. میگوید: خداوند! بهمگی بتو باز گشتیم؟ و از حول و قوّة خویش متبری شدیم، و خویشتن را بتو سپردیم، و بهر چه حکم کردی رضا دادیم. ما را بما باز مگذار، و مایی ما از پیش ما بردار. همانست که مصطفی (ص) گفت: «لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلک».

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «واقية كواقية الوليد».

به داود وحی آمد که: ای داود! دوستان مرا با اندوه دنیا چه کار، اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان برد. ای داود! من از دوستان خویش آن دوست دارم که روحانی باشند، غم هیچ نخورند، و دل در دنیا نبندند، و کار و شغل خود بهمگی با من افکنند، و بقضاء من رضا دهند.

رسول خدا گفت: «الرضا بالقضاء باب الله الاعظم».

در بنی اسرائیل عابدی بود، روزگار دراز در عبادت بسر آورده. بخواب نمودند او را که: رفیق تو در بهشت فلان است. وی بطلب آن کس برخاست تا ببیند که عبادت وی چیست؟ از وی نه نماز شب دید نه روزه روز مگر فرائض. گفت: مرا بگوی تا کردار تو چیست؟ گفت: نکرده‌ام عبادتی فراوان، بیرون از آنچه دیدی. اما یک خصلت است در من، چون در بلا و بیماری باشم، نخواهم که در عافیت باشم، و در آفتاب باشم نخواهم که در سایه باشم، و بهر چه الله حکم کند رضا دهم، و برخواست الله خواست خود نیفزایم، عابد گفت: اینست که ترا بدین منزل رسانید.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ااین آیت و آنچه بدان پیوسته تا آخر ورد، اظهار شرف مصطفی است و بیان خصائص و فضائل وی. رب العزة او را بستود، و بر جهانیان برگزید، و نبوت و رسالت را بیسندید، و خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان کرد، و هر چند که امی بود کتابها نخوانده و ننوشته، علم اولین و آخرین دانست، و شرایع و احکام دین و مکارم اخلاق را بیان کرد، و اخبار پیشینیان و آئین رفتگان و سرگذشت ایشان، از آن جهانداران

که بودند و خواهند بود تا بقیامت، از همه خبر داد، و بلفظ شیرین و بیان پرافرین بهمه اشارت کرد. صد و بیست و اند هزار پیغامبر که بخاک فروشدند در آرزوی آن بودند که ایشان را بر اسرار فطرت آن مهتر عالم اطلاع بود، و هرگز نبود، و ندانستند، و عزت قرآن خبر میدهد که: فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ
آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن ببردیم،
وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ:

زان گونه شرابها که او پنهان داد یک ذره بصد هزار جان نتوان داد

یکی از جوانمردان طریقت وصف وی میکند که: سراج من نور الغیب بدا و غار، و جاوز السرج و سار، کان اسمہ مذکوراً قبل الحوادث و الاکوان، و ذکره مشهوراً قبل القبل و بعد البعد و الجواهر و الالوان. جوهره صفوی، کلامه نبوی، حکمه علوی، عبارته عربی، لا مشرقی و لا مغربی، حسبه ابوی، رفیقه ربوی، صاحبه اموی، ما خرج خارج من میم محمد، و ما دخل فی حائه احد. آفرینش همه در میم محمد متلاشی شد. هر کجا در عالم دردی و سوزی بود، در مقابل سوز وی ناچیز شد. انبیا و اولیا و صدیقان چند که توانستند مرکبها دوانیدند، بآخر باوّل قدم وی رسیدند. آن مقام که زیر خلائق آمد زیر قدم خود نپسندید. طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است بدان ننگرید: ما زاعَ الْبَصْرُ وَا مَا طَعَى. در وصف وی گفته اند: قمر تجلی من بین الاقمار، کوکب برجه فی فلک الاسرار. طلع بدره من غمام الیمامة، و اشرفت شمسه من ناحیة التّهامة، و اضاء سراجہ من معدن الکرامة. العلوم کلّها قطرة من بحره، و الحکم کلّها غرفة من نهره، و الازمان کلّها ساعة من دهره. هو الاول فی الوصلة، و الآخر فی النبوة، و الظاهر بالمعرفة، و الباطن بالحقیقة.

آن روز که از مکه هجرت کرد و روی سوی مدینه نهاد، بخیمه ام معبد رسید. امّ معبد چون روی مبارک رسول دید در وی متحیر شد. گفت: ای مرد! تو کیستی که اینجا آمده‌ای؟ حوری که از خلد بیرون آمده‌ای؟ ماهی که از آسمان بزیر آمده‌ای؟ رضوانی که از فردوس آمده‌ای؟ قندیل عرشی که دنیا افروخته‌ای؟... توقیع لوحی که عیان گشته‌ای؟ شمع طرازی که روان گشته‌ای؟ صورت بختی که نقاب برداشته‌ای؟

کمند دلهایی که خانه فروش زده‌ای؟ بند جانهایی که گوی جمال ربوده‌ای؟ کیمیا جمالی که جهان نگاشته‌ای؟ نور شمس و قمری که پدید آمده‌ای؟

امروز گذشت بر من آن سرو روان پوشیده ز من فرو بسته لبان
ابر ار چه رخ مهر ببوشد ز جهان کی گردد نور روز بر خلق نهان
سیدی که در تواضع چنان بود که یک قرص از درویش قبول کردی، و دنیا جمله بیک درویش دادی، و منت بر نهادی. با یتیمی راز کردی، و بر جبرئیل ناز کردی. با غریبی بنشستی، و با بهشت ننگرستی. بمهمان عجز رفتی، و از عرش و ما دون آن همت بر گذاشتی. زن بیوه را ردا بپفکندی، و بساط در سدره منتهی نیفکندی. با مسکینی هم زانو بنشستی. رحیم دلی، خوش سخنی، نیک مردی، نیک عهدی، راست عهدی، تیمار داری، عزیز قدری، محمد نامی، ابو القاسم کنیتی، مصطفی لقبی، صد هزاران هزار صلوات و سلام خدای بر روح پاک و روان مقدس او باد:

و أنت لما ولدت اشرفت ال
ارض و ضاءت بنورک الافق
فنحن فی ذلک الضیاء و فی ال
بنور و سبل الرشاد نحترق

۱۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةًۭۙ اٰز قَوْمٍ مُّوسَىٰ گروهی است يَهْدُونَ بِالْحَقِّ که با راستی میخوانند وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) و بآن راستی میروند.
وَ قَطَعْنَا هُمْ وَ اِيشَان را گروه گروه برگسستیم اَنْتَنِي عَشْرَةَ اَسْبَاطًا دوازده گروه اُمَّةًۭۙ اٰز قَوْمٍ مُّوسَىٰ با پیغامبر پیغامبر وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُّوسَىٰ وَ پيغام دادیم بموسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ اَنْ گه که آب خواست ازو قوم او اَنْ اضْرَبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ که بعضا این سنگ را میزن فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اَنْتَا عَشْرَةَ عَيْنًا بگشاد از آن دوازده چشمه قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ هر گروهی از ایشان میدانستند که آبشخور ایشان کدام است وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ ایشان را میغ فرستادیم تا سایه کردید بر ایشان وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوَىٰ وَ فرو فرستادیم بر ایشان ترنجبین و مرغ سلوی كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ گفتیم میخورید ازین خوشها که شما را روزی دادیم وَ مَا ظَلَمُونَا وَ ستم نه بر ما کردند وَ لَكِن كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) لکن ایشان ستم بر خویشان کردند.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَایشان را گفتند که در زمین بیت المقدس نشینید و آن را مسکن گیرید وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ میخورید از آن هر جای که خواهید وَ قُولُوا حِطَّةً وَ میگویید چون می‌درشوید: گناهان ما از ما فرو نه وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ پشت خم داده از در در روید نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ تا بیمارزیم شما را گناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) آری نیکوکاران را بر پیوس بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که گفته بودند ایشان را قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ دیگر گفتند جز از آنکه ایشان گفته بودند، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ فرو گشادیم بر ایشان از آسمان عذابی بما كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) بآن ستم که کردند. وَ سَأَلْنَاهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ وَ پرس ایشان را از آن شهر الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بنزدیک دریا إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ که از اندازه در میگذشتند وَ بشنبه کسب میکردند إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ که بایشان میآمد ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ آن روز که شنبه میکردند شَرَعًا در آب بر روی آب روان هموار وَ يَوْمٌ لَا يَسْبُتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ وَ آن روز که شنبه نکردند ماهی نیامدی بایشان كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ ایشان را چنان می‌آزمودیم بما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) بآنکه قومی فاسق بودند وَ از طاعت داری بیرون.

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی گفتند از ایشان: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا چرا می‌پند دهید قومی را اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ که الله ایشان را هلاک می‌خواهد که کند أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا یا می‌خواهد که ایشان را عذاب کند عذابی سخت قَالُوا جواب دادند وَ گفتند: مَعذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ عذر ما است بنزدیک خدا در کار ایشان وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) وَ تا مگر هم ایشان بیرهیزند.

فَلَمَّا نَسُوا چون بگذاشتند ما دُكِّرُوا به پند گرفتن بآن پند که ایشان را دادند أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ رهانیدیم ایشان را که می‌باز زدندی از بدی وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ فَرَا گرفتیم ایشان را که بر خویشتن ستم کردند بَعْدَابٍ بَيِّسٍ بعدابی سخت بما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) بآن که قومی فاسق بودند.

فَلَمَّا عَتَوْا چون نپاکی کردند وَ گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه ایشان را باز زدند از آن قُلْنَا لَهُمْ ایشان را گفتیم كُونُوا قِرَدَةً كَیِّان گردید خَاسِئِينَ (۱۶۶) خوار و بی‌عذر و بی‌سخن وَ نوید.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ وَ آگاهی بداد خداوند تو لَبَّعَثْنَا عَلَيْهِمْ که بر جهودان می انگیزاند إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستاخیز پیوسته مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ کسی که ایشان را می رنجاند و عذاب می چشاند إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ خداوند تو زود توان است عقوبت کردن را وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) و آمرزگار و بخشاینده است تائب را.

وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّماً وَ ایشان را پاره پاره کردیم در زمین پرکنده گروه گروه مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ هست از ایشان که مسلمان اند و نیکان وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ هست از ایشان که فرود از آن اند و جز از آن وَ بَلَوْنَاهُمْ وَ بیازمودیم ایشان بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ بَنِيكَيْهَا وَ بدیها لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) تا مگر باز آیند بتوبه.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ از پس در رسید ایشان را پس آمدگان بد وَ رَوُوا الْكِتَابَ تورات و علم آن میراث بردند از پیشینیان يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى عرض این جهان میگیرند بآن علم وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا وَ با اینهمه میگویند که خداوند ما ما را بخواد آمرزید وَ إِنَّ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ وَ اگر آید بایشان عرض هم چنان از حرام يَأْخُذُوهُ میگیرند آن را. أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ نه پیمان در نامه من بر ایشان گرفته اند أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ که بر الله جز راست نگویند وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ آنچه در تورات است خوانده اند و دانسته وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ سرای آخرت به لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ایشان را که از خشم و عذاب من می پرهیزند أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) در نمی یابند؟! وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ ایشان که دست در کتاب زدند وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای داشتند إِنْنا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰) ما ضایع نکنیم مرد نیکوکاران.

وَ إِذْ نَقَّضْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ وَ یاد کن بر ایشان آن گه که ما کوه بگسستیم وَ بهوا بردیم و در هوا پهن باز داشتیم بالای ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویی راست چتری بود وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَقَعَ بِهِمْ بدانستند که اگر تورات نپذیرند آن بر سر ایشان فرو افتد خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ بستانید این کتاب که بشما دادیم بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ وَ یاد کنید آنچه در آن است لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱) تا مگر پرهیزیده آئید.

النبوة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ هي الفرقة الناجية من الاحدى و سبعين،

و ذلك فيما

روی انّ النّبیّ (ص) قال: «تفرّقت امة موسى علی احدى و سبعین ملة، سبعون منها فی النار و واحدة فی الجنة»، و كان علی بن ابی طالب (ع) اذا حدّث بهذا الحدیث قرأ: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ.

این همان قوم اند که آنجا گفت: مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ، و آن عبد الله سلام است و ابن صوريا و یاران وی.

قول سدی و ابن جریر و جماعتی مفسران آنست که: این قومی اند که مسکن ایشان سوی مغرب است از اقلیم صین برگزیده. روی بقبله اهل اسلام دارند، و مسلمانان اند، و از قوم موسی اند از بنی اسرائیل. رسول خدا شب معراج ایشان را دیده و با ایشان سخن گفته. جبرئیل گفت ایشان را: هل تعرفون من تکلمون؟ هیچ میدانید که با که سخن می گویند؟ ایشان گفتند: نمیدانیم. جبرئیل گفت: هذا محمد النبی الامّیّ، فآمنوا به. پس ایشان گفتند: یا رسول الله! موسی ما را وصیت کرده که هر که از ما بتو در رسد سلام موسی برساند. مصطفی (ص) گفت: «علی موسی و علیکم السلام».

آن گه ده سوره از قرآن بر ایشان خواند، از آن سورتها که به ابتداء اسلام بمکه فرو آمد، و آنکه از احکام و شرائع فریضه نماز و زکاة آمده بود ایشان را فرمود، تا هر دو بپا میدارند، و بر آن باشند. و سبب افتادن ایشان بآن جایگه آن بود که بنی اسرائیل پیغامبران را میکشند، و این یک سبط بودند از جمله دوازده سبط، و طاقت دیدن آن نداشتند، و بر فعل ایشان منکر بودند. از ایشان بیزاری کردند، برگشتند و دعا کردند، تا رب العزة میان این قوم و بنی اسرائیل جدایی افکند. رب العالمین در زیر زمین راهی بر ایشان گشاده کرد، تا در آن راه برفتند، و بدیار مغرب بیرون آمدند، و آنجا مسکن گرفتند.

وَ قَطَّعْنَاهُمْ یعنی: بنی یعقوب من بنی الاثنی عشر. و الاسباط فی بنی اسرائیل کالقبائل فی بنی اسماعیل. و اشتقاق سبط از سبط است، نام درختی که شتران را علف است، و همچنین قبیله نام درختی است، یعنی که اسماعیل و اسحاق چون اصل درخت اند، و اولاد چون اغصان. زجاج گفت: معناه قطعناهم اثنتی عشرة فرقة اسباطا، کانه قال: فرقناهم اسباطا، فیکون «أسباطاً» بدلا من قوله «اثنتی عشرة»، و «أمماً» من نعت اسباطا.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ فِي التِّيهِ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ كَانَ لِلْحَجَرِ اَرْبَعَةٌ
اَوْجُهُ، لِكُلِّ وَجْهٍ ثَلَاثٌ اَعْيُنٌ، لِكُلِّ سِبْطٍ عَيْنٌ لَا يَخَالِطُهُمْ سِوَاهُمْ.

فَأَنْبَجَسَتْ اَيْنَجَا دَرِ سَخْنٍ اِخْتِصَارِ اسْتِ، يَعْنِي فَضْرِبَ مُوسَى بِعِصَاهِ الْحَجَرِ فَانْبَجَسَتْ، اِى
فَانْصَبَّتْ وَ اَنْفَجَرَتْ، اَلَّا اَنْ اَلْاَنْفِجَارِ اَوْسَعُ مِنْ اَلْاَنْبِجَاسِ فِي فَيْضَانِ الْمَاءِ. تَفْسِيرُ اَيْنِ دَرِ
سُورَةِ الْبَقْرَةِ رَفَتْ، اِلَى قَوْلِهِ: نَغْفِرْ لَكُمْ مَدَنِي وَ شَامِي وَ يَعْقُوبُ تَغْفِرُ بِنَاءً مِضْمُومَةً وَ فَتْحًا فَا
خَوَانَدُ، بَاقِي بِنُونٍ مَفْتُوحَةٍ وَ كَسْرًا فَا خَوَانَدُ. خَطَايَاكُمْ بِيْ هَمْزٍ وَ بِيْ تَا قِرَاءَتِ اَبُو عَمْرُو
اسْتِ «خَطِيئَتِكُمْ» بِرَفْعِ تَا بِيْ اَلْفِ قِرَاءَتِ شَامِي اسْتِ. «خَطِيئَاتِكُمْ» بِالْفِ وَ ضَمِّ تَا قِرَاءَتِ
مَدَنِي وَ يَعْقُوبُ اسْتِ. خَطِيئَاتِكُمْ بِالْفِ وَ كَسْرًا تَا قِرَاءَتِ مَكِّي وَ كُوفِي اسْتِ.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَلَايَةَ مَضَى تَفْسِيرِهِ فِي الْبَقْرَةِ.

وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ مِيْكَوَيْدِ: پَرِسَ اَزْبِنَ جِهُودَانَ. سَوَّالِ تَوْبِيْخِ وَ تَقْرِيعِ اسْتِ تَا كَفَرِ قَدِيمِ
اَيْشَانِ بَشِنَاسِدِ، وَ «قَرْيَةٍ» اَيْلَةَ اسْتِ، قَرْيَةٍ بَيْنَ مَدِينِ وَ الطُّورِ، وَ قِيلَ: هِيَ الطُّبْرِيَّةُ، وَ قِيلَ:
اَرِيْحَا. حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِىْ عِنْدَ الْبَحْرِ، شَهْرِيْسْتِ بِقَرْبِ دَرِيَا. مِيْكَوَيْدِ: سَلَهْمُ عَمَّا وَقَعَ بِأَهْلِهَا.
اَزِ اَيْشَانِ پَرِسِ كِهْ چِهْ اَفْتَادِ بَاهِلِ اَنْ شَهْرٍ؟ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِىْ جَاوَزُوا الْحَقَّ يَوْمِ
السَّبْتِ، اِذْ تَأْتِيَهُمْ حَيْثَانُهُمْ جَمْعُ حَوْتِ اسْتِ، وَ هُوَ السَّمَكُ، وَ اِضَافَهَا اِلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ اَرَادُوا
صِيْدَهَا، يَوْمَ سَبْتِهِمْ رَوْزِ شَنِبِهِ اسْتِ وَ اِضَافَتْ بِاَيْشَانِ اَزِ اَنْ اسْتِ كِهْ اَيْشَانِ بِاِحْكَامِ اَيْنِ
رَوْزِ مَخْصُوصِ اَنْدِ، وَ يَوْمِ سَبْتِهِمْ يَعْنِي يَوْمِ يَسْبِتُونَ، كِهْ بِرِ عَقْبِ كَفْتِ: وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ.
يُقَالُ: سَبْتٌ يَسْبِتُ سَبْتًا وَ سَبُوتًا، اِذَا اعْظَمَ السَّبْتُ، وَ اِسْبَتَ اِذَا دَخَلَ فِي السَّبْتِ، وَ قِيلَ: يَوْمَ
سَبْتِهِمْ اِىْ يَوْمِ رَاحَتِهِمْ بِتَرْكِ اَعْمَالِهِمْ. كَانِ الْكَسْبُ يَوْمَ السَّبْتِ مُحْرَمًا عَلَى بَنِي اِسْرَائِيْلَ، وَ
كَانُوا اَمْرًا اَنْ يَتَفَرَّغُوا فِيهِ لِعِبَادَةِ اللّٰهِ. شُرْعًا اِىْ وَاْرَدَةً، وَ قِيلَ: ظَاهِرَةٌ عَلَى الْمَاءِ، وَ قِيلَ:
رَافِعَةٌ رُؤْسَهَا، وَ قِيلَ: مُتَتَابِعَةٌ. وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيَهُمُ الْحَيْتَانُ.

سَأَلَ الْحُسَيْنُ بِنَ الْفَضْلِ: هَلْ تَجِدُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ الْحَلَالَ لَا يَأْتِيكَ اَلْاِقْوَتَا، وَ الْحَرَامَ يَأْتِيكَ
جَرَفًا جَرَفًا؟ قَالَ: نَعَمْ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: اِذْ تَأْتِيَهُمْ حَيْثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ
لَا تَأْتِيَهُمْ. كَذَلِكَ قِيلَ مُتَّصِلًا بِالْاَوَّلِ، عَلَى تَقْدِيرِ لَا تَأْتِيَهُمْ شُرْعًا، مِثْلَ اِتْيَانِ يَوْمِ السَّبْتِ، وَ
قِيلَ: مُتَّصِلًا بِمَا بَعْدَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: نَبُلُوهُمْ اِىْ نَخْتَبِرُهُمْ مِثْلَ هَذَا الْاِخْتِبَارِ، اِىْ نَعْمَلُهُمْ مَعَامَلَةً
الْمَخْتَبِرِ، بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

قال ابن زيد: كانوا قد قرموا لحم الحيتان، و كان فى غير يوم السَّبْت لا يأتِيهم حوت واحد، فأخذ رجل منهم حوتا، فربط فى ذنبه خيطا، ثم ربطه الى خشبته فى الساحل، ثم تركه فى الماء الى يوم الاحد، فأخذه و شواه، فوجد جار له ريح الحوت، فقال له: يا فلان! أتى اجد فى بيتك ريح الحوت. قال: لا. فيطلع فى تنوره فاذا هو فيه، فقال: انى ارى الله سيعذبك، فلما لم يره عذب، و لم يعجل عليه العذاب اخذ فى السَّبْت الآخر حوتين اثنين فلما رأوا ان العذاب لا يعاجلهم اخذوا و أكلوا و ملحوا و باعوا و كثر اموالهم، فقست قلوبهم و تجرّوا على الذنب، و قالوا: ما نرى السَّبْت الا و قد أحلّ لنا، و كان اهل القرية نحو من سبعين الفا، فصاروا ثلاث فرق: فرقة صادت و أكلت، و فرقة نهت و زجرت، و فرقة امسكت عن الصيد، و هم الذين قال تعالى: وَ إِذِ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا يَعْنِي: قالوا للفرقة الناهية لا موهم على موعظة قوم يعلمون انهم غير مقلعين. ميگوید: جمله آن قوم سه گروه بودند: يك گروه گنهكاران، و يك گروه ناهيان كه پند ميدادند، و يك گروه كه فرا پند دهان ميگفتند: لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ؟ فرقه ناهيه جواب دادند: مَعذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ يعنى معذرة لنا الى ربكم فيه، ابو عمرو گفت: اى هذه معذرة الى ربكم، و معناه: الامر بالمعروف و اوجب علينا، فعلينا موعظتهم و نصحهم حتى يكون لنا عذرا عند ربكم ان لم ينتهوا. قراءة حفص از عاصم «معذرة» بنصب است، اى: نعظهم معذرة الى ربكم، اى من اجل ذلك، كما قال: «حذر الموت» اى من اجله، و قيل: نعتذر معذرة اى اعتذارا الى ربكم.

وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اَيْنَ اَعْدَارِ هَمَانَسْتَ كِهَ اَنجَا كَفْت: فَلَوْ لَا كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ اُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ اِلَّا قَلِيْلًا مِمَّنْ اَنْجَيْنَا مِنْهُمْ. درين هر دو آيت مصداق سخن مصطفى است كه گفت: «ما من قوم يعمل بين ظهرانيهم بمعاصي الله فلم يغيروا الا عمهم الله بعذاب».

و هم مصداق اينست آنجا كه گفت: «كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه»، لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ الْاِيَّة.

فَلَمَّا نَسُوا يَعْنِي تَرَكَوا، وَ النَّسِيَانِ فِي اللُّغَةِ التَّرِكِ، «مَا ذَكَّرُوا بِهِ» اى: ما وعظوا به من العذاب على صيد الحيتان، اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ اى عن العذاب الشديد، فيكون «عن» متصلا بأنجيننا، و يحتمل ان يكون متصلا ينهون اى عن المعصية.

وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا اى صادوا فى السَّبْتِ وَ خالفوا امر الله، بِعَذَابِ بَيْيسٍ: شديد. مدنى و شامى بيبس بوزن بير خوانند. ابن عامر بيبس مهموز خوانند. ابو بكر بيبس بر وزن فيعل خوانند. باقى بيبس بر وزن فيعل، يقال بؤس يبؤس بأسا، اذا اشتدَّ، و البأس الشدة. بِعَذَابِ بَيْيسٍ اى وجميع شديد، و هو أنهم صاروا قرده.

و الفرقة الأخرى مختلف فيها، قال الحسن: نجت فرقتان، و هلكت فرقة، و قال بعضهم: هلكت فرقتان، و قال بعضهم بالتوقف فى امرهم، و الروايات الثلاث عن ابن عباس. فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ استكبروا و مردوا على المعصية، قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ مبعدين مطرودين. قال بعضهم: خوطبوا بهذا القول، فيكون ابلغ فى النازلة، و قال بعضهم: صيروا قرده، و هذه القصة ذكرناها مشروحة فى سورة البقرة.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ اى: آذن، و معناه: اعلم. تفعل و أفعل بيك معنى آيد، چون توعدده و أوعده. ترضاه و أرضاه، تيقنه و أيقنه، و قيل: تأذّن امر من الاذن، و قيل: حكم، و قيل اخبر، و قيل: وعد، و قيل: حلف. لَبِئْسَ عُنْ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نظم آيت جنين است: ليعثن عليهم من يسومهم سوء العذاب الى يوم القيمة. برانگيزاند بر جهودان و برگمارد بر ايشان كسى كه ايشان را رنجاند تا بروز قيامت، و هو محمد (ص) و امته. يقاتلونهم حتى يسلموا او يعطوا الجزية. سعيد بن جبیر گفت: هم اهل الكتاب، بعث الله عليهم العرب، يجبونهم الخراج الى يوم القيامة. إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ لَمَنْ اسْتَحَقَّ تَعَجُّبُهُ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ رَحِيمٌ بِهِمْ.

وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّا بنى اسرائيل را در زمين پرکنده گرديم گروه گروه، يعنى نژادانزاد، و جوک جوک، و اين از آن است كه ايشان يك قوم بودند يك جوک در يك اقليم. اول بمصر، باز به بيت المقدس و بنواحي مدينه، اکنون پراکنده اند و گسسته در جهان، و قيل: جعلناهم على اديان مختلفة. مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ يعنى من آمن منهم يعيسى و محمد عليهما الصلاة و السلام، وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ يعنى الكفار، و قيل: منهم الصالحون الذين رآهم رسول الله (ص) ليلة المعراج، وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ، اى عاصون مفسدون. وَ بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ و ايشان را بياز موديم بشا ديها و غمها، به نيکها و بدها. اما حسنات آنست كه: «وَ إِذْ فَرَقْنَا»، «وَ ظَلَّلْنَا»، «وَ أَنْزَلْنَا»، «وَ جَاوَزْنَا»، «فَأَنْجَيْنَا»، و سيئات چون

حبس ایشان در تیه چهل سال، و قتل نفس توبه را از عبادت گوساله و جز از آن. لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ كى يتذكروا و يعودوا الى الطاعة.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ قَوْمٌ سَوْءٌ. اشتقاقه من خلف اللبن اذا طال مكثه فى السقاء، فتغير، و
منه الخلوف. اين خلف جهودان ايام مصطفى اند و هر كه پس ایشان آمد، تورات ميراث
بردند از پيشينان. يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى ادنى تذكير دنيا است، يعنى: عرض هذه
الدنيا، و العرض ما يعرض لك من منافع الدنيا، او تعرض لك الحاجة اليه، و قيل العرض
بفتح الراء متاع الدنيا اجمع، و باسكان الراء ما كان من المال سوى الدراهم و الدنانير،
ميگويد: عرض اين جهانى ميگيرند بآن علم، يعنى ميفروشند و بها مى ستانند، و در
سورتهاى پيش بچند جا يگه شرح اين اشتراء رفت و يَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا و ان لم نستغفر. اين
تمنى محال است، چنان كه جاي ديگر گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى،
و گفتند: نَحْنُ أَنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ، لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً. و ان يَأْتِيَهُمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ
يَأْخُذُوهُ اى: و لو اوتوا عرضا مثل العرض الذى كفروا من اجله بمحمد، ليكفروا بموسى
لكفروا به ارتشوا من سادتهم فكفروا بمحمد، و لو رشوا ليكفروا بموسى لكفروا. و قيل: ان
يأت يهود يثرب الذين كانوا فى عهد رسول الله (ص) عرض من الدنيا مثله يأخذوه كما
اخذ اسلافهم، و قيل: ان يأتهم عرض مثله من الحرام يأخذوه، اى هم مصرون على الذنب،
و لا يشبههم شىء.

أَمْ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ اى همانست كه گفت: و لا
تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، پيمان گرفتند بر ایشان كه بر خدا دروغ و باطل نگويند، و باطل
گفتند آنچه گفتند: «سَيُعْفِرُ لَنَا»، اذ ليس فى التوراة ميعاد المغفرة مع الاصرار، و گفته اند: أَمْ
لَمْ يُؤْخَذْ اسْتِفْهَامٌ است به معنى تقرير، اى: امروا ان لا يصفوا الحق الا بنعت الجلال و
استحقاق صفات الكمال، و ان لا يتحكموا عليه بما لم يأت منه خبر، و لم يشهد بصحته
برهان و لا نظر. وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ اى و قرءوا ما فى الكتاب، اى لم يفعلوا عن جهل. وَ الدَّارُ
الْآخِرَةُ الْجَنَّةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشُّرْكَ وَ الْمَعْصِيَةَ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَنَّهَا خَيْرٌ مِنَ الْعَرَضِ الْاَدْنَى.
وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ اى التوراة، و يحتمل القرآن. ابو بكر از عاصم يُمَسِّكُونَ بتخفيف
خواند. باقى بتشديد خوانند، و هما فى المعنى واحد، اى: يتمسكون به فيعلمون بما فيه،

عبد الله سلام است و اصحاب وی که در کتاب تحریف و تبدیل نیاوردند، و شرایع و احکام آن پذیرفتند، و بیای داشتند. عطا گفت: امت محمداند. و اقاموا الصلاة التي شرعها محمد (ص). إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ یعنی منهم، کقوله: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ای اجر من احسن منهم عملا. و المصلح المقيم على الايمان المؤدى فريضه اعتقادا و عملا، لان من كان غير مؤمن و أصلح فأجره ساقط. و قيل: المصلحون هم الذين يمسكون، و الخير فيه محذوف، و معناه: نعطيهم اجورهم إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ.

وَ إِذْ تَنْقُتَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمُ التَّقَى فِي اللِّغَةِ يَكُونُ قَلْعًا وَ يَكُونُ رَفْعًا، وَ يَكُونُ بَسْطًا، وَ كُلُّ ذَلِكَ قَدْ كَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَئِذٍ بِذَلِكَ الْجَبَلِ، قَلْعَهُ جَبْرَائِيلُ وَ رَفَعَهُ وَ بَسَطَهُ فِي الْهَوَاءِ فَوْقَهُمْ. میگوید: یاد کن برین جهودان که ما کوه برکنديم، یعنی جبرئیل را فرموديم تا از بیخ برکند و در هوا برد و بر سر ایشان پهن بداشت، کأنه ظُلَّةٌ ای سقیفة، و هی کل ما اظلک، وَ ظَنُّوا اِيقِنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ أَنْ خَالَفُوا. «خُذُوا ای، قلنا لهم خُذُوا ما آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» گفتیم بستانید این کتاب را، یعنی جبرئیل گفت ایشان را که این کتاب بستانید و بپذیرید بجهد و قوت و قدرت که دارید بگرفتن و پذیرفتن آن، وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ ای اعملوا بما فیه و لا تنسوه، لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لَکِی تَتَّقُوا النَّارَ، و سبق شرحه فی سورة البقرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ دوستان است و وصف الحال جوانمردان و سیرت سالکان. رب العالمین ایشان را راه سعادت نموده، و بتخصیص قربت و زلفت مخصوص کرده، و بجذبہ کرامت گرامی کرده. نسبت تقوی بایشان زنده، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور، و نظام دولت دین ببرکات انفاس ایشان پیوسته.

رسول خدا میگوید صلوات الله علیه: «لو قسم نور احدهم على اهل الارض لوسعهم». اگر نور دل ایشان راه باز دهند، و تالکلو شعاع آن بر عالم و عالمیان افتد، متمردان همه موحد گردند. زناها بکمر عشق دین بدل شود، لکن عزیزاند و ارجمند بکس شان ننماید، بدینا و عقبی شان ندهد، متواری وار ایشان را در حفظ خویش میدارد، و بنعت محبت در قباب غیرت می‌پرورد. بموسی (ع) وحی آمد که: ای کلیم مملکت! نگر تا صدف در درد

خویش پیش هر بی دیده‌ای نشکافی، و آیت صورت عشق جلال ما بر هیچ نامحرمی
 نخوانی که از حقیقت سمع و سماع معزول بود. ای موسی! اگر خواهی که راز ما آشکارا
 کنی باری بر کسانی کن که محل عهد اسرار ما باشند، بلبل و نهار با خدمت درگاه ما
 پرداخته، و در مشاهده جلال ما خیمه عشق زده، و بر درگاه ربوبیت این داغ احقیقت یافته
 که: *أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ*. این داغ احقیقت سری است از اسرار الهی، لطیفه‌ای از
 لطائف ربّانی، که از عالم غیب روان شد، و جز در پرده اطوار طینت درویشان منزل نکرد.
 خواهی تا شمه‌ای از آن بیایی در پرده‌های نفس برو تا بدل رسی، و آن گه در پرده‌های
 دل برو تا بجان رسی، و آن گه در پرده‌های جان برو تا بوصول جانان رسی، کان تعبیه
 جز در میان جان دوستان نبینی:

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان	گفتا قرارگاه منست جان دوستان
گفتم قرارگاہت در جان چرا کنی	گفتا که تا نیابد از من کسی نشان
گفتم که رهنمون رهی باش پیش خویش	گفتا ز چپ و راست تو بنگر بکشتگان

داود پیغامبر هر وقتی که درویشی دیدی ازین سوخته خرمی، غارتیده عشقی، دانستی که
 محل عهد اسرار ازل است، با وی بنشستی و آرام گرفتی، گفتی: آنچه مقصود است و آرام
 دل من، درو تعبیه است. یعقوب پیغامبر که در بیت الاحزان نشست، و بدرد فراق یوسف
 چندان بگریست که بینایی در سر آن شد، تو گویی در بند صورت یوسف بود، و از روی
 حقایق آن بقیت نقاوه صفاوت خلّت بود که در ناصیه یوسف تعبیه بود، و یعقوب را زیر و
 زبر همی داشت. رویم بغدادی گوید: العارف مرآة، من نظر فیها تجلی له مولاه، و الیه
 الإشارة بقوله عزّ و جلّ: *سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ*.
 وَ قَطَعْنَا لَهُمْ أَسْبَابَ أُمَّةٍ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (ع) میگوید در حقائق این آیت که: از
 چشمه معرفت دوازده جوی روان کرده، هر یکی شرب فرقتی ساخته، و استقاء دولت دین
 هر یکی را از آن منهل پدید کرده، همانست که جای دیگر بر وجه اجمال برمز و اشارت
 گفت: *وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا* ای: جعلنا لهم سقيا علی الدوام.
 دوازده نهرانند: اول آن آشنایی و آخر دوستی، و ده میان این و آن: یکی صدق اعتقاد،
 دیگر اخلاص در اعمال، سدیگر رضا دادن بحکم، چهارم عین البقین، پنجم سرور وجد،

ششم برق کشف، هفتم حیرت شهود، هشتم استهلاک شواهد، نهم مطالعه جمع، دهم حقیقت افراد. بنده چون ذوق این شربتها بجان وی رسد، و حلاوت آن بیاید، و جذبه الهی در آن پیوندد، خود عین الحیاة گردد، و هر که از دست وی شربتی خورد مقبل ابد شود. پیر طریقت گفت: الهی! مشرب میشناسم اما واخوردن نمی یارم، دل تشنه و در آرزوی قطره ای میزارم. سقایه مرا سیری نکند، من در طلب دریام. بر هزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم. در آتش عشق غریقی دیدی؟ من چنانم. در دریا تشنه ای دیدی؟ من آنم. راست بمتحیری مانم که در بیابانم. فریادم رس که از دست بیدلی بفغانم. وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّماً از روی تحقیق بر ذوق اهل مواجید اشارت است بسیاحان امت، و غرباء طریقت، که پیوسته گرد عالم میگردند ازین دیار بدان دیار، و ازین غار بدان غار، تا وقت خویش از خلق بیوشند، و دین خویش از آفات اغیار بکوشند. و مصطفی (ص) بدین معنی اشارت کرده که: روزگاری برمدم درآید که دین دینداران بسلامت نماند، تا از خلق نفرت نگیرند. بسان سیاحان بینی ایشان را از خلق گریزان، گه در کوه گه در بیابان:

پویان و دواناند غریوان بجهان در صومعه کوهان در غار بیابان
یکسر همه معاوند بدریای تفکر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان

و یشهد لذلك قصة اصحاب الكهف و قصة الغار للنبي مع ابي بكر، يقول الله تعالى: ثانیَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. معنی دیگر گفته اند سیاحت و غربت ایشان را یعنی که مشتاق اند، و مشتاق در اغلب روزگار و عموم احوال بی قرار و بی آرام بود. گرد عالم میگردد تا مگر جایی رسد که آنجا نشان دوست بیند، یا از کسی خبر دوست پرسد، و فی معناه انشدوا:

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

پیر طریقت گفت: الهی! غریب ترا غربت وطن است، پس این کار را کی دامن است؟ چه سزای فرج است او که بتو ممتحن است؟ هرگز کی واخانه رسد او که غربت او را وطن است. الهی! مشتاق کشته دوستی است، و کشته دوستی را دیدار تو کفن است.

و بَلُونَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ بِيَازْمَائِمِ ایشان را در کام و در ناکام، نه در کام فریفته

شوند نه در ناکام. از ما برگردند، شغلی دارند در بیش مهم‌تر از کام و ناکام خویش. با خلق عاریت‌اند و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده. دلهاشان با مولی پیوسته، و سرها باطلاع وی آراسته. همی گویند بزبان افتقار بنعت انکسار: خداوندا! وا درگاه آمدیم بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار.

وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ إِيْمَانَ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ احسان، فبالایمان وجدوا الامان، و بالاحسان وجدوا الرضوان، فالامان مؤجّل و الرضوان معجّل، و يقال: يمسكون بالكتاب سبب النجاة، و أقاموا الصلاة تحقيق المناجاة، فالنجاة في المال، و المناجاة في الحال. و افراد الصلاة بالذكر اعلام انها افضل العبادات بعد معرفة الذات و الصفات.

۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ طُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ و ایشان را گواه گرفت بر ایشان أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ نه‌ام من خداوند شما؟ قَالُوا بَلَى ایشان پاسخ دادند آری تویی خداوند ما شَهِدْنَا گواه بودیم بر ایشان أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویند روز رستاخیز إِنْنا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) که ما ازین اقرار و گواهی ناآگاه بودیم.

أَوْ تَقُولُوا یا گویند پسینان ایشان إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ که پدران پیشینان ما انبازان گرفتند با تو پیش از ما وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ و ما فرزندان ایشان بودیم پس از ایشان أ فَتَهْلِكُنَا پس اکنون ما را می‌هلاک کنی و عذاب کنی؟ بِمَا فَعَلَ الْمُتَظَلِّمُونَ (۱۷۳) بآنچه کج‌کاران کردند و نابکاران پیش از ما.

وَ كَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ چنین تفصیل میدهیم و می‌باز گشائیم و راست و درست و پیدا می‌باز نمائیم گفته‌ها و کرده‌های خویش وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴) و تا مگر ایشان باز آیند از راه کج با راه راست.

وَ اتَّلْ عَلَيْهِمْ و بر ایشان خوان نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا خبر آن مرد که او را دادیم سخنان خویش فَانْسَلَخْ مِنْهَا بیرون شد او از آن چو مار از پوست فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس خود فرا کرد او را دیو فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) تا از بیراهان گشت.

وَ لَوْ شِئْنَا و اگر خواستیم لَرَفَعْنَاهُ بِهَا برداشتیم با آن آیات و علم وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَيَّ

النار فيدخله به النار».

و عن هشام بن حكيم: ان رجلا اتى النبيّ (ص) فقال: أبيتدا الاعمال ام قد قضى القضاء؟ فقال رسول الله (ص): «ان الله اخذ ذرية آدم من ظهورهم ثم اشهدهم على انفسهم ثم افاض بهم في كفيّيه، فقال: هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار، فأهل الجنة ميسرون لعمل أهل الجنة، و أهل النار ميسرون لعمل أهل النار».

و عن ابي امامة قال: قال رسول الله (ص): «لما خلق الله الخلق و قضى القضية اخذ أهل اليمين بيمينه، و أهل الشمال بشماله، فقال: يا اصحاب اليمين! قالوا: لبيك و سعديك. قال: أأستبرئكم؟ قالوا بلى. قال: يا اصحاب الشمال! قالوا: لبيك و سعديك. قال: الست برئكم؟ قالوا بلى.

ثم خلط بينهم، فقال قائل: يا رب! لم خلطت بينهم؟ قال: لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون، ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين، ثم ردهم في صلب آدم».

و روى أن الله عز و جل لما فرغ من خلق آدم مسح كتفه اليمنى، فاستخرج منها كل نسمة طيبة، ثم مسح كتفه اليسرى فاستخرج منها كل نسمة خبيثة. ثم جمعهم في قبضتيه، ثم قال لآدم: اختر ايتهما شئت. فقال آدم: اخترت يمين ربى يمينا مباركة، ففتحها له، فعرضهم عليه، و سمّاهم له و على الانبياء من ولده نورهم، ثم فتح يده الأخرى فعرضهم عليه و سمّاهم له. ثم قال لمن فى يمينه: هؤلاء للجنة و لا ابالى، و قال لمن فى يده الأخرى: هؤلاء للنار و لا ابالى، ثم خلط بعضهم ببعض، ثم اخذ منهم الميثاق، و أشهد بعضهم على بعض، ثم ردهم فى صلبه.

و عن ابي صالح عن ابي هريرة، قال: قال رسول الله (ص): «لما خلق الله آدم مسح ظهره فسقط من ظهره كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة، و جعل بين عيني كل انسان و بيضا من نور، ثم عرضهم على آدم، فقال: يا رب! من هؤلاء؟ قال: هؤلاء ذريتك. فرأى رجلا منهم يعجبه و بيض ما بين عينيه. فقال يا رب! من هذا؟ قال: هذا رجل من آخر الامم من ذريتك يقال له داود. قال: اى رب! كم جعلت عمره؟ قال: ستين سنة. قال: اى رب! زده من عمرى اربعين سنة. فلما انقضى عمر آدم، جاء ملك الموت، فقال: أ و لم يبق من عمرى اربعون سنة؟ قال: أ و لم تعطها ابنك داود؟ فجدد، فجددت ذريته، فنسى

فنسیت ذریته، و خطأ فخطت ذریته». و فی روایة اخرى: فرجع ملک الموت الی ربّه، فقال: انّ آدم یدعی من عمره اربعین سنة. قال: اخیر آدم انه جعلها لابنه داود، و الاقلام رطبة فأتبت لداود».

و عن ابی بن کعب فی قوله تعالی: وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ الْاِیةَ، قال: فجمع له یومئذ جمیع ما هو کائن الی یوم القیامة، فجعلهم ارواحا، ثم صورهم، ثم استنطقهم فتکلموا، و کلمهم قبلا، و أخذ علیهم العهد و الميثاق، و أشهدهم علی انفسهم: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا: بلی، شَهِدْنَا، اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِیْنَ. قال: فاتی اشهد علیکم السماوات السبع و الارضین السبع، و أشهد علیکم آباؤکم آدم ان تقولوا یوم القیامة: لم نعلم بهذا.

اعلموا انه لا اله غیری، و أنا ربکم لا ربّ لکم غیری، فلا تشركوا بی شیئا و انی سأرسل الیکم رسلی یدکرونکم عهدی و ميثاقی، و أنزل علیکم کتبی، قالوا: نشهد انک ربنا و الهنا لا ربّ لنا غیرک، و لا اله لنا غیرک، فأقروا یومئذ طائعين، و طائفة علی وجه التقیة، فأخذ بذلك ميثاقهم، ثم کتب آجالهم و ارزاقهم و مصائبهم، و رفع علیهم آباءهم آدم، فنظر الیهم فرأى فیهم الغنى و الفقیر و حسن الصورة و دون ذلك. قال: رب؟ لو سویت بین عبادک! قال: انی احببت ان أشکر. و رأى فیهم الانبیاء مثل السّرج، علیهم النور، و خصوا بميثاق آخر فی الرسالة و النبوة، فهو الذی یقول: وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ الْاِیةَ، و هو قوله: فَطَرْتُ اللّٰهَ الْاِیةَ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا، و فی ذلك قال: هذا نذیرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى، قال: فلما قرّره بتوحیده، و أشهد بعضهم علی بعض، اعادهم الی صلبه، فلا تقوم الساعة حتی یولد کل من اخذ ميثاقه لا یزاد فیهم و لا ینقص منهم، فذلک قوله: وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ اَدَمَ «اذ» کلمتی است در گرفتن قصه‌ای گذشته را، و آن را گاه گاه در مستقبل نهند و «اذ» کلمتی است در گرفتن قصه‌ای مستقبل را، و آن را گاه گاه در قصه ماضی نهند. أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ اَدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ نَظْمَ آيَةٍ چنین است: و اذ أخذ ربک من ظهور بنی آدم ذریتهم. اهل مکة و کوفه «ذریتهم» خوانند. باقی «ذرّیاتهم» بجمع. معنی آنست که: آنچه از آدم زاد از پشت وی گرفت، و آنچه از فرزندان زادند از پشتهای ایشان گرفت، چنان که خواهند زاد واحدا بعد واحد، علی ما یكون علیه الی یوم القیامة. ازین جهت نگفت: من ظهر آدم، لانهم لم یخرجوا کلهم من ظهر آدم، بل بعضهم من بعض، علی

جلاله گواه بودیم بر ایشان تا نگویند روز رستاخیز که ما ازین اقرار ناآگاه بودیم، و این
أَنْ تَقُولُوا وَ أَوْ تَقُولُوا در هر دو «لا» مضمَر است، و این در قرآن روان است، و در لغت
مشهور و جائز چنان که در سورة النساء گفت: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا، و در
سورة الزمر گفت: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ، او تقول، او تقول و «لا» در هر سه مضمَر است، و ابو
عمرو «ان يقولوا»، «او يقولوا» بیا خواند خبر از غائب.

باقی بثناء مخاطبه خوانند، و معنی هر دو ظاهر است، و گفته اند: أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا
مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ دلیل است که تقلید در توحید
کفر است، و شرح مسئله تقلید در سورة البقرة رفت.

و اعلم أن المعتزلة و القدرية ينكرون الميثاق الاول، و يتأولون الآية تأويلا باطلا مظلما،
فيقولون المراد بأخذ الذرية وجودهم في الدنيا قرنا بعد قرن الى يوم القيامة، و يتأولون
الشهاد على وجهين: احدهما بما ركب فيهم من العقل، و الثاني ببعث الرسل، و هذا خلاف
مذهب اهل السنة و الجماعة، و في الاخبار و الآثار التي ذكرناها مقنع و كفاية لابطال
مذهبهم و رد مقالاتهم. وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.

وَ كَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «كذلك» در جایهای فراوان در قرآن آفرین است که الله میکند
بر گفت خویش، یا بر کرد خویش، ای: کبیان هذه القصة نبین سائر الآيات لقومك یا
محمد! وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عن كفرهم.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا عَلِمَا درین مرد خلاف کرده اند که کیست؟

قومی گفتند: بلعم است مردی از بنی اسرائیل از کنعانیان، و در زمین شام مسکن داشت.
قومی گفتند از عمالقه بود و در مدینه جباران مسکن داشت. و در نام پدر این بلعم خلاف
کرده اند، گفتند که: باعورا، و گفتند که باعر، و گفتند که: آبرو. مقاتل گفت: ملک بلقا باین
بلعم گفت: ادع الله على موسى. دعاء بد کن بر موسی، و این بلعم نام اعظم دانست و
مجاب الدعوة بود. بلعم گفت: من نتوانم که بر موسی دعاء بد کنم، که وی پیغامبر است، و
بر دین حق است، و من همان دین دارم که وی دارد. پس چون توانم که بر وی دعاء بد
کنم؟ آن ملک بفرمود که وی را بردار کنید اگر فرمان نبرد. وی بترسید بیرون آمد. بر ماده
خری نشسته بود، و روی بر لشکرگاه موسی نهاده، آن بهیمه چون نزدیک لشکرگاه رسید

بایستاد بر جای خویش، و نمی‌رفت. آخر آن بهیمة بسخن آمد که: یا بلعم! لم تضربنی، انّی مأمورة، فلا تظلمنی، فهذه نار امامی، قد منعتنی ان امشی.

ای بلعم! مرا چه زنی؟ مرا می‌فرمایند که مرو. اینک آتش در پیش من، اگر فرا روم بسوزم.

بلعم بازگشت و آنچه دید با ملک بگفت. ملک نشنید، و خشم گرفت، گفت: اگر دعا کنی و گرنه بفرمایم تا ترا بردار کنند. پس بنام اعظم خدای را خواند و دعا کرد، تا ربّ العزة راه بموسی فرو گیرد، و نتواند که در مدینه ایشان شود، و قصد ایشان کند، و موسی و بنی اسرائیل در تیه بمانند بدعاء وی. موسی گفت: یا ربّ! بکدام گناه بچه سبب ما درین تیه گرفتار آمده‌ایم؟ ربّ العزة گفت: بدعاء بلعم. موسی گفت: فکما سمعت دعاء علیّ فاسمع دعائی علیه. فدعا موسی علیه ان ینزع عنه الاسم الاعظم و الایمان، فسلخه الله مما کان علیه، و نزعت منه المعرفة، فخرجت من صدره کحمامة بیضاء، فذلک قوله: فَأَسْلَخَ مِنْهَا الْإِیة.

عبد الله بن عمرو بن العاص و جماعتی گفتند: این آیت در شأن امیه بن ابی الصلت الثقفی آمد، مردی بود دانشمند، کتب خوانده و دانسته که الله پیغامبری خواهد فرستاد در آن روزگار، و امید همی داشت که آن پیغامبر وی خواهد بود. پس چون دید که ربّ العالمین محمد را به پیغامبری فرستاد، بر وی حسد برد، و طعن کرد. روز بدر بر کشتگان بدر بگذشت، از حال ایشان پرسید، گفتند که: محمد ایشان را کشت، گفت: اگر پیغامبر بودی خویشان را نکشتی. پس چون امیه بمرد، خواهر وی فارعه پیش مصطفی آمد. رسول خدا (ص) او را گفت که: قصه وفات برادرت بگوی. گفت: بینا هو راقد اتاه آتیان، فکشطوا سقف البيت، و نزلا، فقعدهما عند رجله و الآخر عند رأسه. فقال الّذی عند رجله للّذی عند رأسه: اوعی. قال وعی. قال ازکی. قال: ابی. قالت: فسألته عن ذلک، قال: خیر ارید بی فصرف عنی، ثم غشی علیه، فلما افاق، قال:

کلّ عیش و ان تطاول دهرا صائر مرّة الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا
انّ یوم الحساب یوم عظیم شاب فیہ الصغیر یوما ثقیلا

ثُمَّ

قال لها رسول الله (ص): انشديني شعر اخيك
فأنشدته:

لك الحمد و النعماء و الفضل ربنا
مليک علی عرش السماء مهيمن
و لا شيء اعلى منك جدا و
أمجد
لعزته تعنو الوجوه و تسجد

ثُمَّ انشدته قصيدته التي فيها:

عند ذی العرش يعرضون عليه
يوم يأتي الرحمن و هو رحيم
يعلم الجهر و السرار الخفيا
انه كان وعده مأتيا
يوم يأتيه مثل ما قال فردا
ثم لا بدّ راشدا او غويا
أ سعيدا سعادة انا ارجوا
او مهانا بما كسبت شقيا
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّي
او تعاقب فلم تعاقب بريّا

فقال رسول الله (ص): «آمن شعره و كفر قلبه»، فأنزل الله فيه: وَ أَتْلُ عَلَيْهِمُ الْاِيَةَ.

و گفته‌اند: این آیت در شأن مردی آمد که وی را بنزدیک خدا سه دعا مستجاب بود، و زنی داشت نام آن زن بسوس، و او را از آن زن فرزند بود. شوهر خود را گفت: اجعل لی منها دعوة واحدة. از آن سه دعا یکی در کار من کن. گفت چه خواهی؟ گفت: ادع الله ان يجعلني اجمل امرأة في بني اسرائيل. دعا کن تا مرا جمالی دهد چنان که در بنی اسرائیل هیچ زن بجمال من نبود. هم چنان کرد، و ربّ العزّة او را جمالی بکمال داد. چون خود را چنان دید سرکشی کرد، و از مرد خویش برگشت. مرد خشم گرفت. یک دعا دیگر در کار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را سگی گردان.

آن زن در حال سگی گشت. پسران وی بیامدند، و تضرع کردند که: مردم ما را سرزنش میکنند که مادرشان سگ گشته، و بانگ سگان میکنند. پدر دعا سوم هم در کار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را با آن صفت بر که اول بود. هر سه دعا در کار وی شد، و در شأن وی این آیت فرو آمد.

سعيد مسيب گفت: نزلت في ابي عامر بن النعمان الراهب الذي سماه النبي (ص): الفاسق، و

كان قد ترهب في الجاهلية، و لبس المسوح، فقدم المدينة، فقال للنبي (ص): ما هذا الذي جئت به؟ قال: «جئت بالحنيفية دين ابراهيم»، فقال: انا عليها. فقال النبي (ص): «لست عليها و لكنك ادخلت فيها ما ليس منها».

فقال ابو عامر: امات الله الكاذب منا طريدا وحيدا، فخرج الى الشام و أرسل الى المنافقين ان اعدوا القوة و السلاح، و ابنوا لي مسجدا و هو مسجد الضرار. ثم اتى الراهب الى قيصر و أتى بجند ليخرج محمدا و اصحابه من المدينة، فذلك قوله: «وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» يعني انتظارا لمجيئه، فمات بالشام طريدا وحيدا.

و قال الحسن: نزلت في منافقي اهل الكتاب الذين كانوا يعرفون النبي (ص) كما يعرفون ابناءهم. وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا يُعْنِي عَلَّمْنَاهُ اسْمَ اللَّهِ الْاَعْظَمِ وَ اسْتَحْفَظْنَاهُ. فَانْسَلَخَ مِنْهَا خَرَجَ مِنْ عِلْمِهَا كَانْسَلَاخِ الشَّاةِ مِنْ جِلْدِهَا، وَ الْاِنْسِلَاخِ التَّعْرَى مِنَ الشَّيْءِ حَتَّى لَا يَلْقَى بِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ اسْتَتْبَعَهُ. فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ اَي صَارَ مِنَ الْهَالِكِينَ. قال عدى بن زيد:

اِيهَا الرِّكْبُ المَخْبِيُّ ن عَلَى الْاَرْضِ الْمَجْدُونِ
كَأَنْتُمْ نَحْنُ كُنَّا وَ كَمَا كُنَّا تَكُونُونَ

يعنى كما صرنا تصيرون.

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا يَعْنِي لَمَتَّعْنَاهُ بِهَا وَ لَهْدِينَاهُ، وَ قِيلَ: لَرَفَعْنَا عَنْهُ الْكُفْرَ بِالْاَيَاتِ وَ عَصْمَانَهُ. وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ اَي اطمأن اليها و ركن و تقاعس الى الدنيا و البقاء فيها. خلد و أخلد واحد، من الخلود، و هو الدوام و المقام. لكن آن مرد با زمين نشست، و با دنيا گرائيد، و با دير زيستن آسود، يقال لمن يتقاعد عن الحركة فى الامور مخلد. وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ اَي: اتبع مسافل الامر و ترك معاليه، و اختار الدنيا عن الآخرة، و اطاع الشيطان. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ اَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ معنى آنست و الله اعلم كه: اگر مضطر يابى او را دنيا جوى يابى، و اگر بى نياز يابى هم دنيا جوى يابى. معنى ديگر: اگر وى را آزموده يابى ضجر يابى، و اگر معافى يابى هم ضجر يابى. سديگر معنى: ان تعلمه الحق لفظه و أباه و رده، او لم تعلمه و لم تبلغه وجدته جاهلا عاصيا. و اين لائق تر است بقصه و نيكوتر. ميگويد: اگر او را آگه کنى از حق حق نپذيرد، و اگر آگاه نکنى خود حق

شناسد، و از بهر آن مثل زد: یلهت که در دهن لاهت هیج چیز بنماند، که زبان از دهن بیرون جنباند و بیرون افکند. هر چه در دهن دارد بیرون افکند. چیزی نگاه ندارد و نپذیرد، و لهت از صفات سگ است بر عادت بی سبب بر استدامت، کل حیوان یلهت عند عطش او اعیاء الا الکل، فانه لاهت فی الاحوال کلها. شبهه الله بأخس حیوان فی اخس احواله. ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ اَتل عليهم خبرهم لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ کی يتأملوا فيتعضوا، و قيل: لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ فيعرفون أنه لم يأت بهذا الخبر عما مضى الانبيى يأتیه وحى من السماء.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ اى ساء مثلا مثل القوم، فحذف المضاف و أقيم المضاف اليه مقامه فرفع. و انتصاب مثلا على التمييز. وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ بذاك التکذيب، يعنى انما يخسرون حظهم.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ اى: من هداه الى الايمان و وقَّه فهو المهتدى الثابت على الايمان، و من اضلَّه عن الايمان، و خذله، فقد خسر نفسه و منزله من الجنة.

و كان النبى (ص) يقول فى خطبته: من يهدى الله فما مضى له، و من يضل فلا هادى له وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا اى: خلقنا، لَجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ هم الكفار من الفريقين. كافران را که آفرید کافر آفرید، و برای دوزخ آفرید. اين لام دليل است که دوزخى آن را آفریده اند تا کار دوزخيان کند، و بدوزخ رود، و کردار ايشان بر علم خدايست و بر خواست او، و اين آيت منافی آن نيست که گفت: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، از بهر آنکه گفت: كثيرا منهم، و هذا الكثير. و قيل: هذه اللام يعنى لجهنم لام العاقبة، اى: خلقنا للعبادة، مآل امرهم الى جهنم. هذا كقولہ: «لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ وَ حَزَنًا»، و قال الشاعر:

اموالنا لذوى الميراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبنيها

و قيل: هذا من المقلوب، و تقديره: و لقد ذرأنا جهنم لكثير من الجن و الانس. روى عبد الله بن عمرو عن النبى (ص): ان الله تعالى لما ذرأ لجهنم ما ذرأ كان ولد الزنا ممن ذرأ لجهنم.

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اى: لا ينفقون بأعينهم و آذانهم فهم كالفاقدين السمع و البصر. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ فى قلة انتفاعها

بالمعقولات و المرئيات و المسموعات، بَلْ هُمْ أَضَلُّ لَأَنَّ الْإِنْعَامَ تَعْرِفُ اللَّهُ، و الكافر لا يعرفه. و فى الخبر كلّ شىء اطوع الله من ابن آدم، و قيل لان الانعام تبصر منافعها و مضارها، فتلتمز بعض ما تبصر، و الكافر لا يعلم مضارها حيث اختار النار. يقول الله تعالى: فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ! و قيل: لَأَنَّ الْكَفَّارَ لِقَبِيحِ فَعْلِهِمْ يَصِيرُونَ إِلَى النَّارِ، و الانعام لا تصير الى النار.

و عن ابى الدرداء، قال: قال رسول الله (ص): «خلق الله الجنّ على ثلاثة اصناف: صنف حیات و عقارب و خشاش الارض، و صنف كالريح فى الهواء، و صنف كبنى آدم، عليهم الحساب و العقاب، و خلق الله الانس على ثلاثة اصناف: صنف كالبهائم، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، وَ صنف اجسادهم كأجساد بنى آدم و ارواحهم ارواح الشياطين، و صنف فى ظل الله يوم لا ظل الا ظله». أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ اَيْنَ «غافل» و أنكه درين معنى آيد در قرآن، آن متغافل است: نه آنست که ایشان ناآگاهانند، آن آنست که ایشان آگاه کردگانند، اما از آن غافل نشستگانند، و در تهاون بآن و اعراض از آن چون ناآگاهانند، و آنشدوا:

ايا سيّدى مالى من الهجر ناصر	سواك و مالى من هواك مجير
أحين رمتنى اعين الناس بالهوى	اشارت يد الواشى الى تشير
و شاركتنى فى سرّ امرى و جهره	تغافلت عمّا بى و انت خبير

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ الْاِيَةَ از روى فهم بر لسان حقيقت اين آيت رمزى ديگر دارد و ذوقى ديگر. اشارتست بيدايت احوال دوستان، و بستن پيمان و عهد دوستى با ایشان روز اول در عهد ازل که حق بود حاضر، و حقيقت حاصل:

سقىا لليلى و اللبالبى التى كُنّا بلبلى نلتقى فيها

چه خوش روزى که روز نهاد بنياد دوستى است! چه عزيز وقتى که وقت گرفتن پيمان دوستى است! مريدان روز اول ارادت فراموش هرگز نکنند. مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند:

سقىا لمعهدك الذى لو لم يكن ما كان قلبى للصبابة معهدا

فرمان آمد که یا سید! وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ. این بندگان ما که عهد ما فراموش کردند، و بغیری مشغول گشته، با یاد ایشان ده آن روز که روح پاک ایشان با ما عهد دوستی می‌بست، و دیده اشتیاق ایشان را این توتیا می‌کشیدیم که: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟

ای مسکین! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می‌آشامیدند، و مقربان ملاً اعلی می‌گفتند: اینت عالی همّت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هرگز نچشیده‌ایم، و نه شمه‌ای یافته‌ایم، و های و هوی آن گدایان در عبوق افتاده که: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»؟

زان می که حرام نیست در مذهب تا باز عدم خشک نیابی لب ما

ما

روزی آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) می‌گفت: «انّ حراء جبل یحیی و أحبّه». این کوه حرا مرا دوست است و من او را دوستم. گفتند: ای سید کوه را چنین می‌گویی؟ چیست این رمز؟ گفت: آری شراب مهر از جام ذکر آنجا نوش کرده‌ایم. سید صلوات الله علیه در بدایت کار که آثار نبوت و امارات وحی برو ظاهر گشت، روزگاری با کوه حرا میشد، و درد این حدیث در آن خلوتگاه او را فرو گرفته، و آن کوه او را چون غمگساری شده:

جز گرد دلم گشت نداند غم تو در بلعجی هم بتو ماند غم تو
هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم گرم نمااند غم تو

ساعتی در قبض بودی، ساعتی در بسط. وقتی در سکر بودی وقتی در صحو. لختی در اثبات بودی، لختی در محو. هر کس که از ابتداء ارادت مریدان خبر دارد داند که آن چه حال بودست و چه درد؟ این چنان است که گویند:

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفته در مناجات: الهی! چه خوش روزگاریست روزگار دوستان تو با تو! چه خوش بازاریست بازار عارفان در کار تو! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو! چه خوش دردیست درد مشتاقان در سوز شوق و مهر تو! چه زیباست گفت

و گوی ایشان در نام و نشان تو! أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ فَرَقَهُم فَرَقَتَيْنِ: فرقه ردهم الی الهیة فهماموا، و فرقه لاطنهم بالقربة فاستقاموا، و قیل: تجلی لقلوب قوم فتولّی تعریفهم. فقالوا بلی عن صدق یقین و تعزّز علی آخرین، فأثبتهم فی اوطان الجحد. فقالوا بلی عن ظن و تخمین.

روز میثاق بجلال عزّ خود و کمال لطف خود بر دلها متجلی شد، قومی را بنعت عزت و سیاست، قومی را از روی لطف و کرامت. آنها که اهل سیاست بودند، در دریای هیبت بموج دهشت غرق شدند، و این داغ حرمان بر ایشان نهادند که: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند بتضاعیف قربت و تخصیص محبت مخصوص گشتند، و این توقیع کرم بر منشور ایمان ایشان زدند که: أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ اینجا لطیفه‌ای نیکو گفته‌اند، و ذلك انه قال تعالی: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ و لم یقل الستم عبیدی؟ نگفت: نه شما بندگان من اید بلکه گفت: نه من خداوند شما؟ پیوستگی خود را بنده در خدایی خود بست نه در بندگی بنده، که اگر در بندگی بستنی، چون بنده بندگی بجای نیوردی، در آن پیوستگی خلل آمدی. چون در خدایی خود بست، و خدایی وی بر کمال است، که هرگز در آن نقصان نبود، لا جرم پیوستگی بنده بوی هرگز گسسته نشود، و نیز نگفت که: من که ام؟ که آن گه بنده درو متحیر شدی. و نگفت که: تو که‌ای؟ تا بنده بخود معجب نشود و نه نومید گردد، و نیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: کرم گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ برّ گفت: بلی. چون داعی و مجیب یکی است دو تعرض چه معنی. ملک رهی را با خود خواند، او را بخود نوشید، بی او خود جواب داد و جواب بنده بخشید. این هم چنان است که مصطفی را گفت: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ. درین آیت دعوی بسوخت و معنی بناوخت، تا هر که بخود باز آید، او را نشناخت، سیل ربوبیت بر گرد بشریت گماشت، او را ازو بریود، پس او را نیابت داشت. میگوید: نه تو انداختی آن گه که میانداختی، و یدا تبطش بی اینست گر بشناختی.

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا هُمِي تَا بَاد تَقْدِيرِ از کجا درآید؟ اگر از

جانب فضل آید لاحقان را بسابقان در رساند، زنار گبر کی کمر عشق دین گرداند، و اگر از جانب عدل آید، توحید بلعم شرک شمارد، و با سگ خسیس برابر کند: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكُلْبِ. آری کار رضا و سخط دارد، اگر یک لمحت از لمحات نسیم رضای او بدرک اسفل برگذرد، فردوس اعلی گردد، و یک باد از بادهای سخط او بفردوس اعلی بگذرد، درک اسفل شود. سحره فرعون چندین سال کفر ورزیدند، و فرعون را پرستیدند، یک باد رضا بر ایشان آمد، نواخته لطف کرامت گشتند. بلعم هفتاد سال شجره توحید پرورده، و با نام اعظم صحبت داشته، و کرامتها بخود دیده، و بعاقبت در وهده سخط حق افتاده، وز درگاه او برانده که: فارقت من تهوی فعزّ الملتقی! زینهار ازین قهر! فریاد ازین حکم! کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که تا شایسته که آمد در ازل:

گفتم که بر از اوج برین شد بختم وز ملک نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو بمیزان خرد برسختم از بنگه لولیان کم آمد رختم

فرمان آمد که: ای محمد! ما روز میثاق بندگان را دو گروه کردیم: گروهی نواخته، و دل بآتش مهر ما سوخته. گروهی گریخته، و با دون ما آمیخته. ایشان که ما راند شیطان را با ایشان کار نیست: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا، و آنان که شیطان راند، ما را عمل ایشان و بود ایشان بکار نیست: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ. ای سید! در سپاه دیو چه رنج بری؟ عاقبت کار ایشان اینست که: فَكَبُّوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ وَ جُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ. ای ابلیس! گرد دوستان ما چه گردی؟

ایشان «حزب الله» اند، ترا بر ایشان دسترس نیست، و تحفه روزگار ایشان جز رستگاری و پیروزی نیست: أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ خَلْقِهِ لِجَهَنَّمَ مَتَى يَسْتَوْجِبُ الْجَنَانَ؟! و من اهله للسخط انى يستحق الرضوان؟ فهم اليوم فى جحيم الجحود، معذبين بالهوان و الخذلان، ملبسين ثياب الحرمان، و غذا فى جحيم الحرقه مقرنين فى الاصفاد، سرايبهم من قطران. لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا معانى الخطاب كما يفهمها المحدثون، و ليس لهم تمييز بين خواطر الحق، و

هو اجس النفس، و وساوس الشيطان. وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا شَوَاهِدَ التَّوْحِيدِ وَ عِلَامَاتِ الْبَاقِينَ، فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْغَفْلَةِ، وَ لَا يَسْمَعُونَ إِلَّا دَوَاعِيَ الْفِتْنَةِ، وَ قِيلَ: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا شَوَاهِدَ الْحَقِّ، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا دَلَائِلَ الْحَقِّ، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا دَعْوَةَ الْحَقِّ. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ لَأَنَّ الْأَنْعَامَ رَفَعْنَا عَنْهَا الْتَكْلِيفَ، فَان لَمْ يَكُنْ لَهَا وَفَاقُ الشَّرْعِ فَلَيْسَ مِنْهَا أَيْضًا خِلَافُ الْأَمْرِ:

نهارک یا مغرور سهو و غفلة و لیلک نوم و الردی لک لازم
و تشغل فیما سوف تکره غبه کذلک فی الدنیا تعیش البهائم

۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى خدای را است نامهای نیکو فَاذْعُوهُ بِهَا خَوَانِدِ او را بآن وَ ذَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ وَ گذارید ایشان را که کثر میروند در نامهای او سَيُجْزَوْنَ ما كانوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) آری پاداش دهند ایشان را بسزای آنچه میکردند.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً وَ از آفریده ما گروهی است يَهْدُونَ بِالْحَقِّ که راه نمایند بحق وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱) و داد میکنند بآن.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ ایشان که بدروغ فرا داشتند سخنان ما سَنَسْتَدْرِجُهُمْ بر ایشان درآییم بیی راه کردن و کین کشیدن پاره پاره بی شتاب مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) از آنجایی که ندانند.

وَ أُمْلِي لَهُمْ وَ درنگ دهم ایشان را إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳) که ساز من درواخ است.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا يَنْبُدِيهِمْ ما بصاحبهم مِنْ جَنَّةٍ باین مرد ایشان از دیوانگی هیچ چیز نیست
إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) نیست او مگر بیم نمایی آشکارا.

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا دَرَنگَرند فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمينها؟ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ آنچه خدای آفرید از هر چه آفرید وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ وَ در ننگرد باندیشه خویش که مگر چنان است که اجل ایشان و هنگام سرانجام ایشان نزدیک آمد فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵)
بکدام سخن پس سخن خدای می بخواهند گروید؟!

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ هَر كَسِ كِه اللَّهُ وى را گمراه کرد فَلَا هَادِيَ لَهُ رَاهنمایی نیست وى را وَ

يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ وَ كَذَارِيمِ ايشان را در گزافکاری ايشان يَعْمَهُونَ (۱۸۶) تا بی سامان می روند و در ناشناخت می باشند.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ می پرسند ترا از رستاخیز اَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است بیای کردن آن و پدید آوردن آن؟ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي بگویی دانستن هنگام آن بنزدیک خداوند من است لا يُجَلِّيها لَوْ قَتِيها إِلَّا هُوَ پیدا نکند آن را بر هنگام آن مگر او ثَقُلَتْ گران شد فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بر دانایان آسمان و زمین لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا نَعْتَةٌ نیاید بشما مگر ناگاهی يَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا گویی که پس دانایی بکتی آن قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ گوی دانش آن بنزدیک خدای است وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷) لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي گوی ندارم من و بدست من نیست و نتوانم خویشتن را نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا نه سود و نه زیان إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواست وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ اگر من غیب دانستمی و بودنی نابوده انیز لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ پذیره نیکی باز شدی تا بآن رسیدی وَ ما مَسْنَى السُّوءِ وَ از پای بلا برخاستی تا بمن نرسیدی إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ نیستم من مگر بیم نمای شادی رسان لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸) گروهی را که بیغام الله می گردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مقاتل گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مردی مسلمان نماز میکرد، و در نماز الله را میخواند، و رحمن را میخواند. مردی از مشرکان مکه این از وی بشنید، گفت: أليس يزعم محمد وأصحابه أنهم يعبدون رباً واحداً؟ فما بال هذا يدعو ربين اثنين؟! گفت: محمد و اصحاب وی میگویند که: ما یک خدای می پرستیم، چون است که این مرد دو خدای را میخواند؟! جبرئیل آمد بجواب وی آیت آورد: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى خدای را نامهاست، و آن نامها همه پاک و نیکو و بسزاست، و بر وفق این مصطفی (ص) گفت: «ان لله تبارک و تعالی تسعة و تسعين اسما، مائة غير واحد، انه وتر يحب الوتر، من احصاها كلها دخل الجنة». و روی «من حفظها و من احصاها دخل الجنة».

نامهای خدا همه صفات وی اند، و فرق اینست میان نام و صفت، مگر آنکه در اسم دلالت اشارت است، و در صفت دلالت فائده.

و گفته‌اند: این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور، که میگوید: لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ، و اگر هر دو یکی نبودی اسماء غیر الله را بودی نه الله را، و فائده لله باطل شدی، و این نامها بر بندگان خویش اظهار کرد، و ایشان را در آموخت تا بر خوانند او را بدان نامها، و بدانند او را، و بشناسند، چنان که گفت تعالی و تقدس: فَادْعُوهُ بِهَا او را که خوانید بآن نامها خوانید که خود گفت، و خود را آن نام نهاد. چون خود را جواد نام نهاد، بگو یا جواد! مگو سخی! اگر چه بدان معنی است، که جواد خود را گفت و سخی نگفت. و بناء این بر توقیف است. رحیم میگوی، رقیق مگوی. قوی میگوی، جلد مگوی، و علی هذا هر نام و صفت و نعت که خود را گفت میگوی، و بآن درمگذر، و زیادت و نقصان در آن میار. اینست که میگوید: فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ. «ذر» آنست که گذار، سخن مستهینان است و خوار دارندگان و بی‌نیزان.

هر جای که در قرآن آید بر معنی بی‌نیازی نمودن است از آن کس، نه پیغام و تهدید باز گرفتن است از او. میگوید: گذار ایشان را که کار کژ میدانند، و سخن کژ میگویند در نامهای او، و آن الحاد آن بود که در نام الله زیادت و نقصان آوردند. لات از الله شکافتند، و بر بت نهادند، و عزی از عزیز، و مناة از منان، همنامی الله را، و آفرینها کردند بر بتان که آن آفرین نامهای الله راست. و گفته‌اند: الحاد آنست که بتان را خدایان می‌خواندند، و الهیّت صفت خداست، و بآن یگانه و یکتاست، و گفته‌اند: الحاد آنست که وی را فرزند و جفت گفتند، و نامی که نه از نامهای اوست و او را نه سزاست برو نهادند. کتسمیة النصارى اِپاه ابا المسیح.

قراءت حمزه یلحدون بفتح یا وحا، و باقی بضمّ یا و کسر حا خوانند، و بمعنی هر دو یکسان است. یقال: لحد و أُلحد، اذا جار و مال عن القصد الى الجور، و عن الحق الى الباطل سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنَّهَا أُمَّتِي وَ قَدْ أُعْطِيَ الْقَوْمَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ مِثْلَهَا» یعنی قوله: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ الْاِیة، و گفته‌اند:

این حق که درین آیت گفت کتاب خداست و فرمان او، و این امت ایدر آن فرقت ناجیه است از هفتاد و سه فرقت از امت محمد (ص)، چنان که در خبر است ربیع انس گفت: مصطفی (ص) این آیت برخواند، آن گه گفت: «ان من امتی قوما علی الحق حتی نزل عیسی بن مریم».

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لا تزال من أمتي أمة قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم، حتى يأتي أمر الله عزّ و جلّ، و هم ظاهرون على الناس». عطاء: هم المهاجرون و الانصار و التابعون لهم باحسان. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اى: بالقرآن و الرسول و معجزاته، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ اى نأخذهم قليلا قليلا حتى بلغوا الغاية، نأخذهم بالعقوبة مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ يُؤْخَذُونَ. كلبی گفت: استدراج آنست که عمل بد بر ایشان آرید، پندارند نیکی است، و همی کنند، تا آن گه که شومی آن عمل بایشان رسد و هلاک شوند، و ذلك قوله: أَمْ مَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَّاهُ حَسَنًا، جاي دیگر گفت: وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. ابن عباس گفت: كلما احدثوا خطيئة جدد لهم نعمة، و أنساهم الاستغفار، هر گه که گناهی کنند نعمتی بر ایشان تازه کند و بيفزاید، و در آن غره شوند، از فعل بد وا نايستند و استغفار نکنند، و عذر نخواهند، تا ناگاه عقوبت رسد بایشان، و هلاک شوند.

روى عقبه بن عامر عن النبي (ص) قال: «إذا رأيت الله تعالى يعطي العبد من الدنيا على معاصيه ما يحب فانما هو استدراج»، ثم قرأ: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ الْاِيَةِ.

وَ أَمْلِي لَهُمُ الْأَمَلَاءَ الْأَمَهَالِ، اخذ من الملوين، و هما الليل و النهار، و يقال: ملاك الله اى عمرك الله. قال الشاعر:

بعلو الجدّ و الرفعة و الطير السعيد
عشت حتى تملّى الف نيروز و عيد

إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ اى: اخذى قوى شديد. همانست که گفت: إِنَّ أَخْذَهُ إِلَيْمُ شَدِيدٌ. كيد ساز نهانی است و این صفت آدمیان است، و ربّ العزة اضاقت آن با خود کرد، و فرق آنست که: كيد آدمی با حیلت است، و كيد الله پاک از حیلت، چنان که غضب آدمی با ضجر است، و غضب الله پاک از ضجر. و منع آدمی از بخل است، و ربّ العالمين مانع است از

بخل پاک، و صبر آدمی از عجز است، و رب العزة صبور از عجز پاک، و علی هذا صفات آدمی قرین عیب است، و الله را صفات بر کمال است، و نعوت بسزا، از عیب پاک، و از شبهت دور، و از نقص منزّه، و از آفات مقدّس، تعالی عما يقول الظالمون علوا کبیرا. وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ این در شأن مستهزیان آمد. ربّ العزّة ایشان را روزگاری دراز فرا گذاشت، تا در گزاف کاری و تباه کاری بغایت رسیدند، و بعر دراز غره شدند، و کفر و شرک پروردند، و بعاقبت رب العزة ایشان را ناگاه گرفت، و بیک شب همه را هلاک کرد، و قصّه ایشان در آخر سورة الحجر گفته شود ان شاء الله.

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ قَتَادَةٌ: این آیت آمد که: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، رسول خدا بر کوه صفا شد، و باواز بلند قوم قوم و قبیله قبیله میخواند که: یا بنی عبد المطلب! یا بنی عبد مناف! یا بنی فلان! یا بنی فلان! ایشان را میخواند، و بعداب و نعمت الله می ترسانید، و بیم میداد از اوّل شام تا بامداد.

کافران گفتند: انّ صاحبکم هذا لمجنون. این مرد مگر دیوانه است، که همه شب چون دیوانگان بانگ میداشت. ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ إِي مَا بِمُحَمَّدٍ مِنْ جِنَّةٍ ای جنون، إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ یخوَفُهُمْ حُلُولِ النِّقْمَةِ وَ الْعَذَابِ.

ابن عباس گفت: مردی آمد به مکه از دشمنوه نام وی ضماد، و افسونگر بود، و در مکه این آواز درافتاده که محمد دیوانه گشته است. ضماد برخاست، و بر مصطفی شد، گفت: انّی رجل ارقی و اداوی، فان احببت داویتک. گفت: من مردی ام افسونگر، رقیها دانم، و دردها را مداوات شناسم، اگر خواهی تا ترا مداوات کنم. رسول خدا این تحمید درگرفت، و برخواند: الحمد لله نحمده و نستعینه و نتوکل علیه، و تؤمن به، و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا. من یهد الله فلا مضلّ له، و من یضلل فلا هادی له. و أشهد ان لا اله الا الله و انّ محمدا عبده و رسوله.

ضماد چون بشنید از وی شیفته آن سخن گشت، گفت: اعد علیّ، فأعاد. پس گفت: و الله لقد سمعت قول الکهنّة و السّحرة و الشعراء و البلغاء، فما سمعت مثل هذا الکلام قط! هات یدک ابا یعک، فبا یعه علی الاسلام. فقال: و علی قومی، فقال: و علی قومک.

ثُمَّ بَيَّنَّ الْعَلَّةَ فِي اعْرَاضِهِمْ عَنِ الْقُرْآنِ وَ تَرْكِهِمُ الْإِيمَانَ. فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهَ
 آي: من خذله فسلك غير الطريق المستقيم، فلا هادى له أى لا مرشد له، وَيَذَرُهُمْ بِيَا قِرَاءَةَ
 بُو عَمْرُو وَ عَاصِمِ وَ حَمَزِهِ وَ كَسَائِيهِ اسْت، وَ از ایشان حمزه و كسايى بجزم راء خوانند،
 مَرْدُودًا عَلٰى مَنْ يُضَلِّلُ. باقى بنون و ضم راء خوانند، بر معنى استيناف. فِي طُعْيَانِهِمْ
 يَعْمَهُونَ الطُّغْيَانَ الْغُلُوَّ فِي الْكُفْرِ وَ يَعْمَهُونَ يَتَحَيَّرُونَ.

يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا السَّاعَةُ هَاهُنَا السَّاعَةُ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا الْخَلْقُ، وَ مَعْنَى
 مَرْسِيهَا مَثَبَتُهَا. يُقَالُ: رَسَا الشَّيْءُ يَرِسُو إِذَا ثَبَتَ، فَهُوَ رَاسٌ، وَ كَذَلِكَ «جِبَالٌ رَاسِيَاتٌ» آي
 ثَابِتَاتٌ، وَ اِرْسِيَتُهُ إِذَا ثَبَتَتْ، وَ الْمَعْنَى: يَسْتَلُونُكَ عَنِ السَّاعَةِ مَتَى وَقُوعُهَا؟ مَيِّكُودِ: از تو
 مِي پَرَسَنَدِ آي مُحَمَّدًا! كِه قِيَامَتِ كِي خَوَاهَدِ بُوَد؟ وَ اَن قَرِيشِ بُوَدَنَدِ كِه مِي پَرَسِيدَنَد، وَ بَقُولِي
 جِهُودَانِ پَرَسِيدَنَد. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَت: قَل يَا مُحَمَّدًا! إِنَّمَا عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ.
 هَمَانَسْتُ كِه أَنجَا كَقَت: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَ مَصْطَفَى رَا كَقَتَنَد: أَخْبَرَنِي عَنِ السَّاعَةِ.
 جَوَابُ دَادِ كِه: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ».

لَا يُجَلِّئُهَا آي لَا يَظْهَرُهَا وَ لَا يَقيِمُهَا، وَ لَا يَرْسِيهَا، لَوْ قَتَّهَا آي لِمَعْرِفَةِ وَقْتِهَا إِلَّا هُوَ جَلَّتْ
 عَظَمَتُهُ. ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْنِي ثَقُلَ عِلْمُ وَقْتِهَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَلَمْ
 يَحْمَلْهُ عِلْمُ عَالَمٍ غَيْرِ اللَّهِ. مَيِّكُودِ: دَانَسْتَنَ هَنَكَامَ رَسْتَاخِيزِ بَرِ اَهْلِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ كِرَانِ
 شَد. عِلْمِ هِيچِ كَسِ از آفَرِيدِگَانِ بَدَانِ نَرَسِيدِ، وَ هِيچِ آفَرِيدِهُ بَرِ نَتَاوَسْتِ اَن رَا، نِه فَرِيشْتِه
 مَقْرَبِّ نِه بِيغَامِبِرِ مَرَسَلِ. وَ قِيلَ: ثَقُلَ وَقُوعُهَا وَ كَبِيرِ عَلِي اَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَمَّا فِيهَا
 مِنْ الْاَهْوَالِ مِنَ الْحِسَابِ وَ الْعِقَابِ وَ الْقِصَاصِ، وَ قِيلَ: ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، لِأَنَّهَا
 سَبَبُ خَرَابِهِمَا وَ فِسَادِهِمَا، مِنْ قَوْلِهِ: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَ امْتَالَهَا.
 لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَةٌ آي: فِجَاءَةٌ عَلِي غَفْلَةٍ مِنْكُمْ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنَّ السَّاعَةَ تَهِيحُ بِالنَّاسِ، وَ الرَّجُلُ يَصْلِحُ حَوْضَهُ، وَ الرَّجُلُ يَسْقَى
 مَا شِئْتَهُ، وَ الرَّجُلُ يَقِيمُ سَلْعَتَهُ فِي سَوْقِهِ، وَ الرَّجُلُ يَخْفِضُ مِيزَانَهُ وَ يَرْفَعُهُ».

وَ عَنِ عَائِشَةَ، قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ حَتَّى يَعْبُدَ
 اللَّاتُ وَ الْعَزَى»، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ كُنْتُ لِأَطْنَّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
 بِالْهُدَى الْآيَةِ، إِنْ ذَلِكَ تَامَ، قَالَ: «أَنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا

طَبِيَّة، فتوفى كل من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان فيبقى من لا خير فيه، فيرجعون الى دين آباؤهم، و لا تقوم الساعة على احد يقول الله الله، و لا تقوم الساعة حتى تكلم السباع الانس، و حتى يكلم الرجل عذبة سوطه و شراك نعله، و يخبره فخذها بما احدث اهله بعده».

و جاء اعرابي، فقال: يا رسول الله! متى الساعة؟ قال: «اذا ضيعت الامانة فانظر الساعة».

قال: كيف اضاعتها؟ قال: «اذا و سد الامر الى غير اهله فانظر الساعة».

يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا الْحَفِيُّ الْعَالِمُ بِالشَّيْءِ، المعنى به. تقول: حفي عن الشيء سأل، و حفي بالشيء عنى به، و حفي بالشيء حفاوة فرح به. و قوله عنها، فيه قولان: احدهما فيه تقديم و تأخير، تقديره: يستلونك عنها كأنك حفي اي عالم، و الثاني واقع موقعه بمعنى الباء، اي كأنك حفي بها، اي عالم بها. و قيل: كأنك حفي اي فرح بسؤالهم، و قيل: معناه كأنك تحفيت اي اكثرت و استقصيت السؤال عنها، فوقف على ميقاتها. قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ كَرَّرَ لِأَنَّ الْمَرَادَ بِالْأَوَّلِ عِلْمَ وَقْتِهَا، وَ بِالثَّانِي عِلْمَ كُونِهَا.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي كَلْبِي كُفْتُ: اهل مكة گفتند كه: يا محمد! الا اخبارك ربك بالسعر الرخيص قبل ان يعلو فشتري و تربح؟ و بالارض التي تريد ان تجذب فتترحل عنها الى ما قد اخصب؟ فانزل الله هذه الاية. معنى آيت آنست كه من بر خود پادشاه نهام، و نتوانم هيچ چيز، نه جلب منفعت نه دفع مضرت از خود، مگر آنكه الله خواهد كه توانم، يعنى آن توانم كه الله توانايي آن در من آفريند. اين تيرؤ است از حول و قوّة و ملك و حكم.

گفته اند كه: اين نفع و ضرر هدايت و ضلالت است. ميگويد: لا املك هدى و لا ضلالة.

وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ كَافِرَانِ كُفْتُنْدُ: چرا خداوند تو اي محمد! ترا خبر نکند در روز فراخي نعمت از روز قحط و شدت؟ تا تو ذخيره نهی، و کار روز قحط و شدت بسازی؟ بجواب ايشان گفت: لو کنت أعلم الغيب لاستکترت من الخير يعنى المال، و هیأت لسنة القحط ما یکفیها، و ما مسنی السوء ای: و ما اصابنی الضرّ و الفقر. گفت: اگر من غیب دانستمی، در روز فراخي من کفایت بدست آوردمی تا در روز تنگی و قحط بدی بمن نرسیدی. و گفته اند: غیب ایدر مرگ است، و خیر عمل صالح يعنى: لو کنت اعلم متى اموت لاستکترت من العمل الصالح، و ما مسنی السوء ای اجتنبت ما يكون من الشرّ،

و اتَّقِيته، و گفته‌اند: غیب علم رستاخیز است، و معنی آنست که اگر من آن غیب که از من می‌پرسید دانستمی لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ، ای لَأَخْبِرْتَكُمْ عَمَّا سَأَلْتُمْ، و مَا مَسَّبَى السُّوءُ أَي لَمْ يَلْحَقْنِي تَكْذِيبٌ. إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ لِلْكَافِرِينَ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا خدای را جلّ جلاله نامها است، و آن نامها او را صفات است، بآن نامها نامور و ستوده و شناخته، نامهای پرآفرین، و بر دلها شیرین، نظم پاک و گفت پاک از خداوند پاک. نظم بسزا و گفت زیبا از خداوند یکتا. آئین زبان و چراغ جان و ثناء جاودان. خود میگوید جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه: نوری هدای، و لا اله الا الله کلمتی، و انا هو. بنده که راه یافت بنور من یافت، پی که برد بچراغ من برد، چراغ سنت، چراغ معرفت، چراغ محبت. چراغ سنت در دلش افروختیم، چراغ معرفت در سرش افروختیم، چراغ محبت در جانش افروختیم. ای شاد باد بنده‌ای که میان این سه چراغ روان است! عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است؟

و دیده وری دوست دل او را عیان است؟ آن گه گفت جلّ جلاله: لا اله الا الله گفت من است و صفت من است، و الله نام من است، و من آن نامم که هستم، که نامم دیان و مهربان، و خدای همگان، دارنده جهان، و نوبت ساز جهانیان.

بیر طریقت کلمه‌ای چند گفته لائق این موضع، گفت: ای سزاوار ثنای خویش! ای شکر کننده عطاء خویش! ای شیرین نماینده بلاء خویش! رهی بذات خود از ثناء تو عاجز، و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز، و بتوان خود از سزای تو عاجز، کریم! گرفتار آن دردم که تو دوی آنی. بنده آن ثنایم که تو سزای آنی. من در تو چه دانم تو دانی! تو آنی که خود گفتی، و چنان که خود گفتی آنی. همانست که مصطفی (ص) گفت: «لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك».

وَ ذَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ الْحَادِ در نامهای الله از راه راستی و صواب برگشتن است، و این بر دو وجه است: یا زیارت آرد در آن یا نقصان. نامی و صفتی که الله خود را نگفت بگوید، یا آنچه خود را گفت نگوید. آن تمثیل است و این تعطیل. اهل التمثیل زادوا فألحدوا، و اهل التعطيل نقصوا فألحدوا.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: آنچه الله از خود نشان داد آنست، و صفت وی چنان است. الله از خود بر بیان است، و مصطفی ازو بر عیان است، خود را میگوید: «فَسُئِلَ بِهِ خَيْرًا» و مصطفی را میگوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. اللَّهُ رَا صِفَتِ اثْبَاتِ كَرْدِنِ نَشَائِدِ بَخْوِشْتَنِ، وَ نَه تَنْزِيهِ كَرْدِنِ بَخْوِشْتَنِ. كُوشِ فَرَا كِتَابِ وَ سَنَتِ دَارِ، اَنُجِه كُويد تُو بَكُوى كِه اَنُست. اَللهُ كُفَت كِه صِفَتِ هِست، وَ نَامِ هِست، تُو اَنِ مِیكُوى كِه هِست، اَنُجِه نَكُفَت كِه نِیست تُو مَكُوى كِه نِیست. اَللهُ نَكُفَت كِه مَن چُونِم، اَكُرِ بَكُفَتِ كِه چُونِم مَا بَكُفَتِمِی. اَللهُ كُفَت كِه هِستَم چُونِی بَنَكُفَت، تُو هِست مِیكُوى چُونِی مَكُوى. هِر كِه رَا دُو آیتِ اَز كُرآنِ مَعْلُومِ كُشتِ اَز تَشْبِيهِ بَرَسَت: اُفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ؟ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. اثْبَاتِ اسْمِ نَه تَشْبِيهِ اسْت، وَ تَقْدِيسِ دَر نَفِی مَذْهَبِ اِبْلِيسِ اسْت، اُو كِه مِی تَشْبِيهِ كُندِ اَز حَظِيره اسْلَامِ بِیرونِ اسْت، وَ اُو كِه صِفَتِ رَدِ مِیكُندِ زَنْدِیقِ اسْت.

و بدان که خالق را جل جلاله نامها است و مخلوق را نامها. هر چه نامهای مخلوق است آن مصنوع است عاریتی و ساخته و مجازی، و آنچه نامهای خالق است همه قدیم اند و ازلی، و بسزای او و حقیقی. هیچ نام از نامهای او محدث نیست. قومی گفتند: مخلوق باید تا خالق بود، مرزوق باید تا رازق بود. و نه چنان است که ایشان گفتند، که هیچ حدث را با نام الله راه نیست، که هیچ مخلوق نبود و خداوند ما خالق بود. هیچ مرزوق نبود و خداوند ما رازق بود. الله را نود و نه نام است که بآن نامها نامور است، و نه بמושومات مسمی است، که خود مسمی است بازل. در آسمان و زمین اوست، که چنان که در اول آخر است در آخر اول است، نه اوهام را مدرک، نه افهام را علل. هو معل الاشياء و لا یعتل.

در چرا افکننده هر چیز، و خود در چرا ناید. پس هر که در چرا و چون شد از طرق سنت بیرون شد، از آنکه رب العزة نه متحائل است در ظنون، نه محاط در افهام، نه متقسم در عقول، نه مدرک در اوهام. شناخته است اما بصفته و نام. همه ازو بر نشانند و بر پیغام. بنور معرفت و کتاب و سنت و الهام.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ صِفَتِ وَ نَعْتِ دُوسْتَانِ اسْت، وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ حَاصِلِ كَارِ بِيكَا نَكَا نِ اسْت. اِيشَانِ نُواخْتَكَا نِ فَضْلِ اَنْد، وَ

اینان راندگان عدل. ضامن ایشان خداست، مصطفی پیشوا، و الله رهنمای است. ضامن اینان رای است، و ابلیس پیشوا، و دوزخ سرای. مذهب ایشان «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» و مذهب اینان «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ». ایشان را میگوید: يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، و اینان را میگوید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. بنگر تا چند فرق است. میان این دو فریق؟ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ.

أَ وَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ چرا دیده فکرت باز نکنند، و اندیشه عقل برنگمارند در کار محمد (ص)، و تأمل نکنند در معجزات و دلائل نبوت و در شاهد خلقت و کمال خلق او، تا بدانند که وی دیوانه نیست و کاهن نیست و شاعر نیست. فرمان آمد که یا محمد! تو خاموش باش، و ایشان را جواب مده که منزلت تو بنزدیک ما برتر از آن است که ترا بخود باز گذاریم، یا فرو گذاریم. ما خود ایشان را جواب دهیم، و ترا نیابت داریم: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ، وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ. ترا چه زیان ای محمد! که بو جهل و بولهب و عتبه و شبیه گویند تو دیوانه‌ای! من که ملکم ترا می‌پسندم و میگویم: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. دوست پسند باید نه شهر پسند. ای محمد! تو دیوانه نه‌ای، تو زین عالمی، سید ولد آدمی، رسول کونین و صاحب قاب قوسین. اسلام را صفایی، شریعت را بقایی، رسول خدایی. این عز ترا بس که ما آن تو، تو آن مایی، اسلام راه منست، تو دلال آن راهی. امت تو سپاه درگاه من‌اند، تو سالار آن سپاهی. جمله خلائق جهان لشکراند، تو آن لشکر را شهنشاهی. در نام و نسب محمد بن عبد الله ای. در عز و مرتبت محمد رسول الله ای. بآن منگر که دشمن ترا ساحر گوید و دیوانه، بآن نگر که من میگویم: وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا، وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا إِنْ فَضَلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا. أ وَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اطَّلَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَقْمَارَ الْآيَاتِ، وَ أَمَاتَ عَنْ ضِيَاءِهَا سَحَابَ الشُّبُهَاتِ، فَمَنْ اسْتِضَاءَ بِهَا تَرَقَّى إِلَى شُهُودِ التَّقْدِيرِ، وَ مَنْ لَمْ يَعْجَرْ فِي أَوْطَانِ التَّقْصِيرِ انزَلَتْهُ مَوَاكِبُ السَّيْرِ بِسَاحَاتِ التَّحْقِيقِ.

۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ اللَّهُ او است که بیافرید شما را از یک تن و جعلَ مِنْهَا زَوْجَهَا و آن یک تن را جفت آفرید هم از وی لَيْسَ كُنْ لِيهَا آن را تا آرام گیرد با او فَلَمَّا تَعَشَّاهَا چون بآن زن رسید آدم حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيْفًا برگرفت آن زن باری سبک فَفَرَّتْ بِهِ برفت آن زن با آن آب فَلَمَّا أَثْقَلَتْ چون آن زن گران شد دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا خواندند خداوند خویش را و گفتند: لَيْنُ آتَيْنَا صَالِحًا اگر ما را فرزندی دهی راست لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ (۱۸۹) ناچار از سیاستداران باشیم.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا چون الله ایشان را آن فرزند بداد پاک صورت راست اندام جعلًا لَهُ شُرَكَاءَ وی را انباز نهادند فیما آتَاهُمَا در آن فرزند که الله ایشان را داده بود فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) خدای برتر و پاک تر از آن است که آن انباز که ایشان میگویند در وی رسد.

أُشْرِكُونَ انبازان میگیرند با خدای ما لا یَخْلُقُ شَیْئًا آنکه هیچ چیز نیافریند وَ هُمْ یُخْلِقُونَ (۱۹۱) و آن انبازان خود آفریدگان اند.

وَ لَا یَسْتَطِیْعُونَ لَهُمْ نَصْرًا و آن پرستیدگان ایشان نتوانند که ایشان را یاری کنند وَ لَا أَنفُسُهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۳) و نتوانند که خویشان را یاری دهند.

وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر این انبازگیران را با راه راست خوانید لا یَتَّبِعُوکُمْ از پی شما نیابند سِوَاءَ عَلَیْکُمْ یَکْسَانُ است بر شما ا دَعَوْتُمُوهُمْ که خوانید ایشان را أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) یا خاموش باشید.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اینان که میخوانید فرود از الله بخدایی عِبَادٌ أَمْثَلُکُمْ همه رهیگان اند چون شما فَادْعُوهُمْ خوانید ایشان را فَلَیْسَتْ جِبُوبًا لَکُمْ تا پاسخ کنند شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) اگر می راست گوئید.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ ایشان را پایها هست یَمْشُونَ بها که روند بآن؟ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ ایشان را چشمها است یُبْصِرُونَ بها که بینند بآن؟ أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را گوشها است یَسْمَعُونَ بها که شنوند بآن؟ قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَکُمْ بگو این انباز گرفتگان خویش را خوانید ثُمَّ کِیدُونَ فَلَا تُنظِرُونَ (۱۹۵) آن گه با من کوشید و مرا درنگ ندهید.

إِنَّ وِلْيَى اللَّهِ خدای من الله است الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ او که فرو فرستاد نامه وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) و اوست کارپذیر و کار ساز نیکان.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و ایشان که خدای میخوانید فرود ازو لا يَسْتَعِطُونَ نَصْرَكُمْ نتوانند یاری دادن شما و نه روزی دادن شما وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷) و نتوانند که تنهای خویش را یاری دهند.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر شما که گرویدگان اید ایشان را که مشرکانند با راه خوانید لا يَسْمَعُوا نَشْنُونَد وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ و ایشان را بینی می نگرند در تو وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ (۱۹۸) و بنمی بینند.

النبوة الثانية

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ یعنی آدم (ع)، وَ جَعَلَ أَي خَلَقَ مِنْهَا أَي من تلك النفس زَوْجَهَا حواء، لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا لِيَسْتَأْذِنَ بِهَا.

رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جلاله و تقدست آسماؤه آدم را که آفرید از گل آفرید، چنان که گفت تعالی و تقدس: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. جای دیگر گفت: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ، و خبر درست است که روز آدینه آفرید بعد از نماز دیگر.

قال ابن عباس: خلق الله آدم من بعد العصر يوم الجمعة، و خلقه من اديم الارض، فسجدوا له، ثم عهد اليه، فنسي، فسمى الانسان، فوالله ان غابت الشمس حتى خرج منها. پس آدم در بهشت از تنهایی مستوحش شد، رب العزة خواست که مونسى هم از شکل او و هم از جنس او پديد آرد تا با وى آرام گيرد. حوا را بيافرید از استخوان پهلوى وى، و ذلك فى

قوله (ص): لما خلق الله آدم انتزع ضلعا من اضلاعه فخلق منه حواء.

گفته‌اند: حکمت در آنکه از استخوان آفرید نه از گوشت، نه آنست که تا فرمان‌دار بود و زبردست، و از پهلو آفرید تا پوشیده و نهفته و در ستر بود، و از استخوان کز آفرید تا در وى طمع راستى نکنى.

قال رسول الله (ص): «ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقيم لك على طريقة، فان ذهبت تقيمها كسرتها، و ان استمتعت بها استمتعت و فيها عوج.»

فَلَمَّا تَغَشَّاهَا وَقَعَهَا وَجَامِعَهَا. چون آدم بحوا رسید چنان که مرد بزنی رسد. حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيفًا یعنی النطفة، و کانت خفيفة عليها، برداشت حوا باری سبک یعنی نطفه، فَمَرَّتْ بِهِ ای استمرت بذلک الحمل الخفیف، قامت و قعدت و لم یثقلها، و لم تکثرت بحمله. آن زن بآن حمل گرانبار نشد، و از خاست و نشست و آمد شد باز نماند.

قتاده گفت: فَمَرَّتْ بِهِ ای استبان حملها. آن حمل در وی پیدا شد و ظاهر گشت، فَلَمَّا أَثْقَلَتْ ای صارت ذات ثقل بحملها، کما یقال: ائمر، اذا صار ذا ثمر. چون آن کودک بزرگ شد در شکم وی، و فرا جنبش آمد، دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا یعنی آدم و حواء لَئِنْ آتَيْنَا يَا رَبَّنَا! صالحا ای ولدا سويا شیشه ابویه. حسن گفت: صالحا یعنی غلاما ذکرا، لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَي نِعْمَتِكَ، و این دعا از آن گفتند که می‌ترسیدند که اگر آن فرزند نه بر صورت ایشان باشد و نه مردم بود. و این ترس ایشان از آنجا افتاده بود که ابلیس بر صورت مردی پیش حوا رفته بود و گفته: ما یدریک فی بطنک لعله کلب او خنزیر او بقرة او حمار؟ و ما یدریک من این یخرج من اذنک ام من عینک ام من فیک ام ینشق بطنک فیتقلک؟ گفت: چه دانی تو که در شکم تو چیست؟ سگی یا خوکی یا بهیمه‌ای از بهائم؟ و چه دانی که در کجا بدر آید؟ از گوش یا از چشم یا از دهن؟

یا باشد که شکم تو از بیرون آمدن وی شکافته شود و تو کشته شوی. پس حوا از آن حال بترسید، ابلیس گفت: اطیعینی و سمی ولدک عبد الحارث تلدی شبیهکما مثلکما. و ابلیس را در میان فریشتگان نام حارث بوده، و حوا وی را نشناخت که ابلیس است. پس حوا با آدم گفت که: مردی آمد و مرا چنین گفت. آدم گفت: لعله صاحبنا الذی قد علمت. مگر آن مرد است که می‌دانی یعنی ابلیس، که یک بار ما را فریفته کرد. مصطفی (ص) گفت: «خدعهما مرتین، خدعهما فی الجنة و خدعهما فی الارض».

پس ابلیس پیایی بایشان می‌آمد، و میفریفت ایشان را، تا آن گه که فرزند را عبد الحارث نام کردند، و این قصه بقول سعید جبیر در زمین رفته است نه در بهشت، که ابلیس پس از آنکه او را از بهشت بیرون کردند و بهشت نشد.

ابن عباس گفت: کانت حواء تلد لادم فیسمیه عبید الله و عبد الله و عبد الرحمن، فیصیبهم الموت، فأتاهما ابلیس، و قال: ان سرکما ان یعیش لکما ولد فسمیاه عبد الحارث، فولدت

ابنا فسمّياه عبد الحارث، و قال آدم: لعلّه لا يضرّ التسمية، و يبقى لنا ولد، نأنس به في حياتنا و يخلفنا بعد مماتنا، و قيل سمّياه عبد الحارث، لا لأنّ الحارث ربّهما لكن قصدا الى أنّه سبب سلامة الولد، فسمّياه به كما يسمّى ربّ المنزل نفسه عبد ضيفه على جهة الخضوع له، لا على انّ الضيف ربّه. قال حاتم:

و أنّي لعبد الضيف ما دام ثاويا و ما فيّ الّا تيك من شيمّة العبد

و هذا معنى قوله: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا و هو شرك في التسميه لا في العبادة، و شرك فعل لا شرك دين.

و گفته اند كه: ابليس بحوا آمد در آن حمل اول كه داشت، و گفت: انا الذي اخرجتكما من الجنة، فاقبلاني و الّا قتلت ما في بطنك. من آنم كه شما را از بهشت بيرون كردم اگر سخن من نپذيريد آنچه در شكم داري بكنشم. آن گه گفت: لئن ولدت بشرا سويا و لم تلدى بهيمة لتسميانه باسمي. اگر آنچه در شكم داري فرزندی بود راست اندام همچون شما، و نه بهيمه باشد، او را بنام من باز خوانيد. گفت: نام تو چيست؟ گفت عبد الحارث. حوا از بيم آنكه شيطان را بروي و بر فرزند وي دست بود و او را هلاك كند، نام وي عبد الحارث نهاد، اينست شرك ايشان كه ربّ العزة گفت: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا بر قراة نافع و بو بكر، يقال شركت الرجل اشركه شركا. باقى قرآء جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ خوانند بجمع، و اين جمع بموضع وحدان نهاده، و آن ابليس است. هم چنان كه گفت: أأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً يعنى الها؟

و منه قول الشاعر:

أ ربّ يبول الثعلبان برأسه لقد ذلّ من بالث عليه الثعالب!

يعنى الثعلب. قال ابو على النحوى: يجوز أن يكون سمّته حواء وحدها عبد الحارث بغير اذن آدم، بتقدير جعل احدهما له شركا فيما آتاهما، فحذف المضاف، و أقام المضاف اليه مقامه كما حذف من قوله: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ و المعنى من احدهما، لأنّ اللؤلؤ يخرج من الماء الملح، فعلى هذا التفسير تمّ الكلام عند قوله: فيما آتاهما، ثمّ قال: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ اخبارا عن مشركي مكّة، و هو على الانفصال من الاول، تقديره: فتعالى الله عمّا يشرك المشركون من اهل مكّة، و يحتمل في قوله: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ أَنْ الهاء تعود الى الولد

علی تقدیر جعلاً للولد الصالح الذی آتاهما شرکاء، ای حظاً و نصیباً فیما آتاهما اللّٰه من الرزق فی الدنیا، و کانا قبله بآکلان و یشریان و حدهما، ثم استأنف، فقال: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی الکفار. و من قرأ شرکاء، فالمعنی صار له ای معه شرکاء فیما آتاهما، و هذا قول حسن، لأنّه تنزیه لادم و حواء عن الشّرك و ثناء علیهما، و اللّٰه اعلم.

أُيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً یعنی أ یعدون ما لا یقدر ان یخلق شیئا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ یعنی الاصنام. و أنّما جمع جمع السّلامه لأنّ فیما یعبد، الشّیاطین و الملائکة و المسیح. و محتمل است که: وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ضمیر عابدان نهد نه ضمیر اصنام، و معنی آنست که مشرکان بتان را عبادت میکنند که قدرت آفرینش ندارند، چرا نه اللّٰه را پرستند که قدرت آفرینش دارد، و ایشان همه آفریده اواند، وَ لَا یَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصراً وَ لَا أَنفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ هذه صفة الاصنام. آن گه خطاب با مؤمنان برد: وَ إِن تَدْعُوهُمْ یعنی و ان تدعوا المشرکین، إلی الهدی لَا یَتَّبِعُوکُمْ لِأَنَّ فِی عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ. سِوَاءَ عَلَیْکُمْ أ دَعْوَتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ هُمْ چنان است که آنجا گفت: سِوَاءَ عَلَیْهِمْ أ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ، و اگر خواهی وَ إِن تَدْعُوهُمْ خطاب با مشرکان بر، و ها و میم با معبودان ایشان. و معنی آنست که اگر این خدای خواندگان خویش را خوانید با راه از پی شما بنیایند، از بهر آنکه ایشان را نه دانش است و نه دریافت، لا تعقل و لا تفهم. آن گه گفت: سِوَاءَ عَلَیْکُمْ أ دَعْوَتُهُمْ یکسان است بر شما که پرستگاران ایشان که ایشان را خوانید یا خاموشان باشید.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إی الاصنام «عباد» ای مخلوقه مملوکه مقدره مسخره. أمثالکم ای اشباهکم فی کونها مخلوقه لله. و قال الازهری: ای أنّها تعبد اللّٰه كما تعبده، و تلك العبادة منها لا یعلمها الا اللّٰه، دلیله وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، أ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ الْاِیة، و نظائرھا. فَادْعُوهُمْ امر انکار فَلِیَسْتَجِیْبُوا لَکُمْ ای فلیجیبوا، امر تعجیز، إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ أَنَّهَا آلِهَةٌ. ثمّ بَیِّنَ أَنَّ مِنْ عَدَمِ الصِّفَاتِ لَا یَسْتَحِقُّ الْاِلهِیَّةَ، فقال: أ لَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا این آیت حجّتی روشن است بر اهل بدعت در اثبات صفات حق جلّ جلاله، که بتان را نیافت این صفات عیب شمرد، هم چنان که گوساله بنی اسرائیل را بنا گویایی عیب کرد، گفت: أ

لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ؟ و ابراهيم خليل (ع) يدر خود را گفت: لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ، و قوم خود را گفت: فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ، هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضَرُّونَ؟! چون طواغیت را بنا یافت این صفات عیب کرد و گفت: سزای خدایی نه‌اند که این صفات ندارند، بدانستیم که این صفات خدای را عزّ و جلّ بر کمال‌اند، و او را سزاند، و در وی حقائق‌اند نامخلوق و نامفعول، از شبه و مثل منزّه، و از عیب و عار مقدّس، و از حدوث و منقصت متعالی. فرعون و نمرود دعوی خدایی کردند، و باین صفات موصوف بودند، امّا همانمی بود همسانی نه، که ایشان مخلوق بودند، و صفات ایشان مخلوق. و مجعول و مصنوع، قرین عیب و عار، و محتاج خورد و خواب، نابوده‌ای دی، بیچاره‌ای امروز، و نیاخته‌ای فردا. این صفات بدان صفات چه ماند! کرده با کردگار کی برابر بود! اینست که ربّ العزّة گفت: أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ؟ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. ثمّ قال تعالی: قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ قُلْ يَا مُحَمَّد! أَيُّهَا الْمَشْرُكُونَ! ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ.

و اضاف اليهم لأنّهم يزعمون أنّها شركاء الله. ثمّ كيدون ای بالغوا انتم و شركاءكم في مكروهی سرّاً و جهراً. فَلَا تَنْظُرُونَ لَا تَوَخَّرُوا عَنِّي مَا تَقْدِرُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْرُوهِ.

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ أَصْلَهُ «وَلِيٌّ» عَلَى فِعْلٍ، كَقَوْلِهِ: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا.

فدخلته ياء الاضافة كما دخلت في قوله: أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، ثمّ فتحت ياء الاضافة لما لقيها الف الوصل، كما فتحت في قوله: «رَبِّيَ اللَّهُ» فاذا وقفت عليها قلت وَلِيِّ بسكون ياء الاضافة كما تقول رَبِّي. إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ أَيِ انَّ الَّذِي يَتَوَلَّى حَفْظِي وَ نَصْرَتِي اللَّهُ الَّذِي أَيَّدَنِي بِانْزَالِ الْكِتَابِ عَلَيَّ، وَ هُوَ يَتَوَلَّى نَصْرَةَ الصَّالِحِينَ وَ يَحْفَظُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا يَشْرِكُونَ.

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ، وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ يَعْنِي الْأَصْنَامَ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ يَقَابِلُونَكَ، مِنْ قَوْلِهِمْ: دَارِي تَنْظُرَ إِلَى دَارِكٍ، أَيِ تَقَابِلَهَا، وَ قِيلَ تَرَاهُمْ كَأَنَّهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ، وَ تَحْسِبُهُمْ يَرُونَكَ، وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى

يعنى كأنهم سكارى و تحسبهم سكارى، و قيل فاتحة اعينها فعل الناظر. وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ

لأنّها لا حياة لها، و أنّما اخبر عن الاصنام بالهاء و الميم لأنّها مصوّرة على صورة بنى آدم، مخبرة عنها بأفعالهم.

و قيل: تراهم يعنى الكفار ينظرون اليك بأعينهم و هم لا يبصرون، لأنّهم لا يقرّون بنبوّتك، من قوله: وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بزرگ است و بزرگوار، خداوند مهربان، نیکو نام، رهی دار، آفریننده جهانیان، و دارنده همگان. پاک و بی عیب در نام و نشان. پاک از زاده و خود نژائیده، پاک از انباز و یاری دهنده، پاک از جفت و هم ماننده. خلق که آفرید، جفت آفرید قرین یکدیگر، نرینه و مادینه هر دو درهم ساخته، و شکل در شکل بسته، و جنس با جنس آرمیده، چنان که گفت: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا. خداست که بکتاست، و در صفات بی همتاست، و از عیبها جداست. آفریننده و دارنده و پروراننده. چون خواهد که در آفرینش قدرت نماید، از یک قطره آب مهین صد هزار لطائف و عجائب بیرون آرد. اول خاکی، آن گه آبی، آن گه علقه‌ای، پس مضغه‌ای، پس استخوانی و پوستی، پس جانوری. چون چهار ماهه شود زنده شود در آن قرار مکین فی ظلمات تلت درین شخص سه حوض آفریده یکی دماغ، یکی جگر، یکی دل. از دماغ جویهای اعصاب بر همه تن گشاده، تا قدرت حسّ و حرکت در وی میرود. از جگر رگها آرمیده، بر همه تن گشاده، تا غذا در وی میرود.

از دل رگها جهنده، بر همه تن گشاده، تا روح در وی میرود. دماغ بر سه طبقه آفریده: در اول فهم نهاده، در دوم عقل نهاده، در سوم حفظ. چشم بر هفت طبقه آفریده. روشنایی و بینایی در آن نهاده. عجب‌تر ازین حدقه است بر اندازه عدس دانه‌ای، و آن گه صورت آسمان و زمین بدین فراخی در وی پیدا گشته. طرفه‌تر پیشانی که سخت آفرید با صلابت، تا موی نروپاند که آن گه جمال ببرد. پوست ابرو میانه آفرید تا موی برآید اندکی، و دراز نگردد.

گوش بیافرید، آبی تلخ در وی نهاده، تا هیچ حیوان بوی فرو نشود، و در وی پیچ و تحریف بسیار آفریده، تا اگر خفته باشی و حشرات زمین قصد آن کند راه بر وی دراز

شود، تا تو آگاه شوی. زبان در محل لعاب نهاد تا روان باشد، و از سخن گفتن باز نمایی. چشمه آب خوش از زیر زبان روان کرد، تا بادرار آب میدهد، و طعام بوی تر میشود، و اگر نه طعام بحلق فرو نشود. بر سر حلقوم حجایی آفرید تا چون طعام فرو بری، سر حلقوم بسته شود، تا طعام بمجری نفس فرو نشود. جگر بیافرید تا طعامهای رنگارنگ را همه یک صفت گرداند برنگ خون، تا غذای هفت اندام شود.

پاکست و بی عیب خداوندی که از یک قطره آب مهین این همه صنع پیدا کرد، و چندین عجائب و بدائع قدرت بنمود، چون اندیشه کنی بگوی: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ! زهی نیکوکار زیبا نگار آفریدگار! تن نگاشت و دل نگاشت. چون تن نگاشت خود را ستود، گفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. چون دل نگاشت ترا ستود، گفت: أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. در علم ازلی و قضاء ابدی و رفته قلم است که رویهایی بخواهد گردانید، چون بنگاشتن روی رسید گفت: نیکو نگارید، نگارگر ستود نه نگار، که اگر نگار ستودی نه روا بودی که بزدودی، که کریم ستوده خویش محو نکند، برداشته خویش رد نکند. چون بدل رسید نگار ستود نه نگارگر، تا بدانی که نگار دل را هرگز نخواهد زدود.

و لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ بیک قول مراد باین مشرکان اند که پرستنده اصنام بودند. جای دیگر گفت: وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، ما كانوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ. حجت است بر اهل قدر که بنده را استطاعت نهادند، و قدرت بر مباشرت فعل پیش از فعل، و ازین آیت بی خیراند و بی نصیب که ملک میگوید جلّ جلاله: نه استطاعت دارند و نه قدرت. نه خود را بکار آیند نه دیگران را. نه جلب منفعت توانند نه دفع مضرت، مگر آنچه الله خواهد که توانند. که خواست خواست الله است، و توان توان او. بنده بخود هیچ نتواند، همه بتقدیر الله است. نیکی و بدی، سود و زیان، عطا و منع، غنا و فقر همه بتقدیر و خواست الله است. خیر بتقدیر او و رضاء او، شر بتقدیر او، نه برضاء او. در عالم چیست مگر بخواست او؟ موی نجند بر تن هیچ کس مگر بمشیت او. خطرت ناید در دل هیچ خلق مگر بعلم او. آدمی از خاک آفریده او، و اسیر در قبضه او. هیچ چیز بر وی نرود مگر بحکم او و بمشیت او. هر چه خواهد کند بر بنده او. اگر سوزد یا نوازد خواند یا راند، او را رسد، و کس را نیست اعتراض بر او: لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ. چنان

که در بدایت آفرینش خلق بمشیت وی بود، و در حکم وی، امروز حکم بمشیت و اختیار هم او راست: ما كانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ خَلْقَ كَهِ بَاشَنَدَ كَهِ ايشان را حَكم و اِختيار بود؟ جيلت حدنان و اِختيار انسان چه مرغ حضرت عزت است؟! سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پاكست و متعالی از آنك دیگری را با وی حَكم و اِختيار بود، كه خدایی شركت نپذیرد. وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ آن زخم خوردگان عدل ازل، و نابایستگان حضرت عزت از مصطفى (ص) انسانیت دیدند، نبوت ندیدند. آدمیت دیدند عبودیت ندیدند. لا جرم میگفتند: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ، أَيْنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ؟ آن دیده‌های شوخ ایشان بر مص کفر آلوده بود، و سزای دیدن جمال نبوت نبود، از آن ندیدند. موسی علیه السلام از خضر بندگی دید آدمیت ندید، لا جرم میان بخدمت دربست، و بر درگاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت. دیری ببايد تا تو از خلق و آدمی بیرون از تن ظاهر چیزی بینی. تو لیلی می بینی معشوقی نمی بینی. مجنون میدانی عاشقی نمیدانی. لا جرم از کوی حقائق و راه مردان دور افتادی. ای هفتاد سال در منزل خاک بمانده! و هرگز قدم در ولایت عشق ننهاده! پای بند صورت گشته، و هرگز عالم صفت ندیده:

تا تو مرد صورتی از خود بینی راستی مرد معنی باش و گام از هفت گردون درگذار.

۲۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: خُذِ الْعَفْوَ آسان فرا گیر کار مردمان وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ بَنِيكَوکاری فرمای ایشان را وَ أَعْرَضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) و روی گردان و فرو گذار نادانان. وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ هر گه كه بسر بردار از دیو ترا نزع بسر برداشتنی و سبکسار کردنی فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَرِياد خواه بخدای إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) كه او شنوایی است. دانا.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا ایشان كه گرویدگان اند و آزرم دارندگان از خدای إِذَا سَأَلْتَهُمْ كه (۱) بایشان رسد طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ دیو گرفتنی از دیو تَذَكَّرُوا حق را یاد کنند و در یاد آرند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) تا از آن حیرتی كه دیو نمود بیرون آیند و حق ببینند و با صواب آیند. وَ إِخْوَانُهُمْ وَ برادران ایشان يَمْدُونَهُمْ فِي الْعِیِّ ایشان را در گمراهی میکشند و در آن

میرواند و میدارند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) و هیچ فرو نایستند.

۱ یعنی چون.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ وَ هَرَّگه که پیغامی که از تو خواهند نیاری، قَالُوا میگویند لَوْ لَا اجْتَبَيْتُهَا چرا آخر سر سخن نگزینی و نه آری قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي گوی من بی بآن می برم که پیغام دهند بمن از خدای من هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ این نامه زیده و ربهها است از خداوند شما وَ هُدًى وَ رَحْمَةً و راهنمونی و بخشایشی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) ایشان را که میگردند بآن.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ وَ هَرَّگه که قرآن خوانند فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا خاموش ایستید و گوش بآن دارید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) تا مگر بر شما بیخشایند.

وَ أَذْكَرٌ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ خداوند خویش را یاد کن در دل خویش تَصْرَعًا وَ خَيْفَةً بزاری و بیم وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و یاد کن خداوند خویش باوازی فروتر از بانگ بِالْعُدْوِ وَ الْأَصَالِ بیامدادها و شبانگاهها وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) و نگر از غافلان نباشی.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ ایشان که بنزدیک خداوند تواند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ گردن نمیکشند از بندگی کردن او را وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ می ستایند بپاکی و بی عیبی او را وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶) و وی را یگانه سجود می کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: خُذِ الْعَفْوَ علماء دین و ائمة شرع متفق اند که در قرآن آیتی نیست مکارم الاخلاق را جامع تر ازین آیت. آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «یا جبرئیل! ما هذا؟» قال: لا ادری حتی اسأل. فذهب ثم رجع، فقال: یا محمد! ان ربك يأمرک ان تصل من قطعک، و تعطی من حرمک، و تعفو عن ظلمک. آن گه مصطفی (ص) گفت: «بعثت لیتمم بی مکارم الاخلاق». و فی معناه اشدوا:

مکارم الاخلاق فی ثلاثة من کملت فيه فذلک الفتی اعطاء من یحرمه، و وصل من یقطعه، و العفو عن اعتدی. و قال رسول الله (ص): «اوصانی ربی بتسع: اوصانی بالاخلاص فی السرّ و العلانية، و

العدل في الرضا و الغضب، و القصد في الغنى و الفقر، و أن اعفو عمن ظلمني، و أصل من حرمي، و أن يكون صمتي تفكرا، و منطقي ذكرا و نظري عبرا».

خُذِ الْعَفْوَ قِيلَ هُوَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَذْنِبِ، اى اترك عقوبته. باين قول عفو گنهكار است، فرا گذاشتن گناه از وی و عقوبت ناکردن، و اين در ابتداء اسلام بود پس بايت قتال منسوخ شد. و قيل: معناه خذ العفو من اموالهم. اى ما فضل من العيال، و طاب و سهل و أتوك به عفوا بغير كلفة فخذ، و لا تسئلهم ما وراء ذلك. من قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ، و هو منسوخ بأية الزكاة. مجاهد گفت: خُذِ الْعَفْوَ اى ما عفا لك و ظهر و تيسر من اخلاق الناس، و لا تستقص عليهم، و لا تبحث عنهم. ميگويد: سرسرى فراگير كار مردمان، و آسان فرار و با ايشان، فرا گذار بر نهم ايشان، و مجوى پوشيدههاى ايشان. «وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ» اى بالمعروف. و المعروف و العارفة و العرف كل خصلة حميدة ترضيها العقول، و تطمئن اليه النفوس.

قال النبيّ (ص): «صنائع المعروف تقى مصارع السوء، و اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الآخرة».

قال عطاء: «وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ» يعنى بلا اله الا الله، و أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ اى جهل و اصحابه. ثم نسختها آية السيف، و قيل: أَعْرَضُ عَنْهُمْ بترك مقابلتهم و ترك موافقتهم. چون اين آيت فرو آمد مصطفى (ص) گفت: «كيف يا ربّ و الغضب؟» بار خدايا چون توانم؟ و اين غضب را چه كنم كه در سرشت ما است؟ جبرئيل آمد و آيت آورد.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ اى يعتریک و يعرض لك من الشيطان عارض من وسوسة و فساد و غضب، فَاسْتَعِذْ اى فاستجر، بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ من مكائده، و استغث به. زجاج گفت: النزغ بأدنى حركة تكون، تقول: نزعته اى حرّكته.

يقول: ان نالك من الشيطان ادنى وسوسة. معنى آيت آنست كه: اگر شيطان ترا خلاف آن گوید و نماید كه ما فرموديم در اين آيت از مكارم الاخلاق، تو وی را دفع كن باستعاذت، بگوى: اعوذ بالله منه، كه الله شنواست، و از ضمير تو آگاه و دانا. قال سعيد بن المسيّب: شهدت عثمان و عليّا و كان بينهما نزغ من الشيطان، فما ابقى واحد منهما لصاحبه شيئا، ثمّ

لم يبرحاً حتى يستغفر كل واحد منهما لصاحبه.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ، إِذَا سَسَّهُمْ أَصَابَهُمْ، «طَيْف» بِي الْفِ قِرَاءَتِ مَكِّي وَبَصْرِي وَ كَسَائِي اسْت. بَاقِي «طَائِف» خَوَانِد، وَ الطَّيْف مَا يَتَخَيَّل فِي الْعَقْلِ مِمَّا لَا تَلْحَقُهُ الْعَيْن، أَوْ يَرَى فِي الْمَنَام، وَ قِيلَ: اللَّمَمُ وَ الْوَسْوَسَةُ وَ الْخَيْل. تَقُول: طَافَ الْخَيْالَ يَطِيفُ طَيْفًا، وَ طَافَ الرَّجُلُ يَطُوفُ طَوْفًا، إِذَا قَبَلَ وَ أَدْبَرَ، وَ طَيْفٌ، مِنْ طَافَ الْخَيْالَ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ طَافَ الرَّجُلَ، فَيَكُونُ أَصْلُهُ طَيْفًا بِالتَّشْدِيدِ، فَخَفَّفَ كَمَيْتٍ وَ مَيْتٍ، وَ طَائِفٌ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنْ أَحَدِهِمَا، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ طَائِفٌ مُصَدَّرًا كَالطَّيْفِ، كَقَوْلِهِمْ مَا لِفُلَانٍ طَائِلٌ، أَيْ طَوْلٌ. «تَذَكَّرُوا» أَيْ تَذَكَّرُوا عَقُوبَةَ اللَّهِ، وَ قِيلَ اسْتَعَاذُوا بِاللَّهِ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: هُوَ الرَّجُلُ يَغْضَبُ الْغَضْبَةَ فَيَذْكُرُ اللَّهَ، فَيَكْظُمُ الْغَيْظَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ السَّدِيُّ: إِذَا زَلَّوْا تَابَوْا، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ذَكَّرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ. فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ أَيْ: عَلَى بَصِيرَةٍ.

و المبصر صاحب البصيرة. و قيل مهتدون، و قيل منتهون.

وَ إِخْوَانُهُمْ أَيْنَ إِخْوَانُ شَيْطَانِينَ، وَ «هَمْ» ضَمِيرُ مُشْرِكِينَ اسْت، وَ رَوَّأَ بَاشَدُ كَهْ إِخْوَانُ مُشْرِكِينَ، وَ «هَمْ» ضَمِيرُ شَيْطَانِينَ نَهْنَد. يَمْدُوثُهُمْ مِنَ الْمَدِّ، وَ هُوَ الزِّيَادَةُ، وَ مِنَ الْمَدِّ وَ هُوَ الْجَذْبُ. قِرَاءَتُ مَدْنِي يَمْدُونَهُمْ بِضَمِّ يَاءٍ وَ كَسْرِ مِيمٍ اسْت. هَرُ چَهْ دَرُ قِرَآنِ آيِدُ از پَسَنَدِ «امددت» گوید، چنان که آنما نمدُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِينَ، وَ أَمْدَدْتَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ، أَوْ تَمْدُونَنَ بِمَالٍ، وَ هَرُ چَهْ آيِدُ از ذَمِّ وَ نَاطِسَنَدِ «مددت» گویند، چنان که وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْهَمُونَ. وَ دَرُ قِرَآنِ، اَنَدُ جَايِ اللَّهِ كَافِرَانَ رَا بَرَادِرَانَ دِيُو خَوَانِدِ بِمَعْنَى هَمْسَازَانَ، وَ مَعْنَى الْآيَةِ: أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَزَيِّنُونَ لَهُمُ الْكُفْرَ وَ الْمَعَاصِيَ، وَ يَغْرُونَهُمْ وَ يَعِينُونَهُمْ فِي الضَّلَالِ وَ الْهَلَاكِ. ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ لَا يَقْلَعُونَ وَ لَا يَنْتَهُونَ. يَقَالُ: اقْصَرَ يَقْصِرُ وَ قَصَرَ يَقْصُرُ، إِذَا كَفَّ.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ يَا مُحَمَّدُ! يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ بِآيَةٍ مِمَّا اقْتَرَحُوا عَلَيْكَ.

وَ قِيلَ: بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا أَيْ هَلَّا تَقَوْلْتَهَا مِنْ نَفْسِكَ؟ وَ اخْتَرَعْتَهَا مِنْ عِنْدِكَ؟ تَقُولُ: اجْتَبَيْتَ الشَّيْءَ وَ اخْتَرَعْتَهُ وَ اخْتَلَقْتَهُ بِمَعْنَى. مُشْرِكِينَ ابْنِ مِصْطَفَى مِنْ بَهْرِ أَنْ مَيَكْتَنَدُ كَهْ ايشان چنين ميگفتند كه: اين سخن محمد از خويشتن ميسازد و مينهد، چنان كه جاي ديگر گفت: إِنَّ هَذَا إِلَّا إِنْكَ افْتَرَاهُ، أَمْ يَقُولُونَ تَقَوْلَهُ.

حسن گفت: هي الاية من القرآن اذا جاءت كذبوا بها، و اذا تأخرت طلبوها استهزاء. پس

رب العالمین گفت: یا محمد! ایشان را جواب ده، گوی: إِنَّمَا اتَّبَعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي، آنچه شما میخواهید نه از قبل منست و نه بخواست من، که آن ز قبل خدا است و بخواست خدا، تا از الله پیغام بمن نیاید من بشما نگویم. رب العالمین تصدیق وی کرد آنجا که گفت: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. جای دیگر گفت: وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. هذا بصائرُ ای هذا القرآن الَّذِي اتَّيْتُ بِهِ بَصَائِرَ مِنْ رَبِّكُمْ بَيَانِ ظَاهِرٍ وَ بَرَهَانٍ وَاضِحٍ، وَ أَى آيَةٍ اعْظَمَ مِنْهُ؟ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ آيَةَ بِقَوْلِ سَهْ غَرُوه از مفسران در سه سبب است: قومی گفتند: این جواب آنست که مشرکان قریش یکدیگر را گفتند: «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه» هر گه که محمد قرآن خویش را خواندن گیرد، شما در برابر وی شنعت و نابکار گفتن درگیرید، تا بآن خویش وی را باز شکنید. این آیت جواب آنست.

قومی گفتند: این در نماز آمده، که مسلمانان در نماز پس رسول خدای با وی قرآن میخوانند و باواز. رسول خدا گفته بود ایشان را: «لا تنازعونی فی القرآن فاذا قرأت فأنتوا»، و فی روایة: فلا تقرأوا خلفی الا بأمر القرآن، و قومی گویند: این در خطبه است. این قرآن خواندن اندر خطبه خواهد، و از بهر آن خطبه را قرآن خواند که خطبه بی چیزی از قرآن نه روا است، مردمان را باستماع خطبه فرمود و بخاموشی. و درست است خیر از مصطفی (ص) که گفت: «من قال لصاحبه و الامام یخطب یوم الجمعة انصت فقد لغا».

و روی عن عثمان بن عفان: اذا قام الامام ان یخطب یوم الجمعة فاستمعوا و انصتوا، فان للمنصت الذی لا یسمع من الحظّ مثل ما للسامع المنصت. و قال النبی (ص): «من توضحاً فأحسن الوضوء، ثم أنصت للامام یوم الجمعة حتی یفرغ من صلوته، کفر له ما بین الجمعة الی الجمعة، و زیادة ثلاثة ایام».

عمر بن عبد العزیز گفت: فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا معنی آنست که هر واعظ که از خدا و رسول سخن گوید، و خلق را پند دهد، بنیوشید، و گوش بآن دارید، و تا آن می شنوید هیچ سخن مگویید. ابن مسعود و ابو هریره گفتند: در ابتداء اسلام سخن گفتند در نماز روا بود، چنان که یکدیگر را سلام میکردند، و جواب می دادند، و یکی میگفت: کم صلیتیم؟ دیگری جواب می داد که: صلینا کذا و کذا. پس این آیت فرو آمد و سخن گفتن در نماز

حرام گشت مگر تسبیح و تحمید و دعا و ذکر. زجاج گفت: «استمعوا و أنصتوا» معنی آنست که: اعمالوا بما فیہ و لا تجاوزوه، من قول القائل: سمعت دعاک ای اجبت دعوتک. وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ ابن عباس گفت: ذکر اینجا قراءت است در نماز، فِی نَفْسِکَ ای فی صلوتی الاسرار، الظهر و العصر. وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ یعنی الفجر و العشاءین، ای: ارفع الصوت وسطا. وَ لَا تُکُنْ مِنَ الْغَافِلِینَ بِقَلْبِکَ و لسانک. خطاب با مصطفی است، و مراد بآن همه مؤمنانند. ایشان را درین آیت بینج نماز میفرماید، نمازی با خضوع و خشوع و ترک غفلت، هم چنان که جای دیگر گفت: اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی.

و مصطفی (ص) گفت بروایت ابن عباس ازو: «انَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی یَقُولُ: انما اتقبل صلاة من تواضع لعظمتی، و قطع نهاره بذکری، و کفّف نفسه من الشهوات ابتغاء مرضاتی، و لم يتعاطم علی خلقی، و لم یبت مصراً علی خطیئته، یطعم الجائع و یؤوی الغریب، و یرحم الضعیف، و یک سو العاری، فذلک الذی یضیء نور وجهه کما یضیء نور الشمس. یدعونی فألبی، و یسألنی فأعطی. مثله عندی کمثل الفردوس فی الجنان، لا یشتا ثمرها و لا یتغیر حالها».

و قیل معناه: و اذکر ربک بقلبک، و لا تنسه، و اذکره بالتسبیح و التحمید، تَضَرُّعاً وَ خِیْفَةً خاشعاً متذللاً، خائفاً فرقا، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ یعنی من الصوت، ای: اذکره بقلبک و بلسانک غیر مجهور به و لا مرفوع به صوتک. بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ یعنی بکرة و عشیاً. الاصل العشیات، و هی جمع الجمع، فالاصال جمع اصل، و الاصل جمع اصیل، و هو اسم لما بین العصر الی المغرب. معنی غدو بامداد کردن بود، اما اینجا مراد بامداد است، چنان که گفت: فالیقُ الْاِصْبَاحِ اصباح کردن بود، و مراد بامداد است، و در قرآن جایها تنزیل گفت بمعنی منزل، همچنین مراد باین غدو غدوات است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ یعنی الملائكة فی السماء. و عند للقربة و الزلفة لا یستکبرون ای لا یتعظّمون عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ ینزهونه عمّا لا یلیق به، و یقولون سبحان الله. و قیل: یسبحونه یصلّون له، من السبحة و هی الصلاة. این آیت آن گه فرو آمد که کافران گفتند: و ما الرحمن أنسجد لما تأمرنا؟ سروا زدند و خدای را عزّ و جلّ سجود نکردند، و گردن

کشیدند. معنی آنست که: فریشتگان و مقربان ملاً اعلیٰ با منزلت و رتبت و درجه ایشان خدای را می‌سجود کنند، و عبادت بی‌فترت می‌آرند.

يُسَبِّحُونَهُ يَنْزِهُونَهُ عَنِ السَّوِّءِ وَيَذْكُرُونَهُ، وَ لَهُ يَسْجُدُونَ أَي: يَصَلُّونَ.

روی ابو هریره، قال: قال رسول الله (ص): اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد، اعتزل الشيطان يبكي. فيقول: يا ويله! امر بالسجود، فسجد، فله الجنة، و أمرت بالسجود فعصيت، فلي النار».

و عن ربيعة بن كعب الاسلمی، قال: كنت ابيت مع النبي (ص) و أتيت به بوضوءه، فقال: «سلى». فقلت: مرافقتك في الجنة. قال: «او غير ذلك؟» فقلت. هو ذاك. قال: «فأغنى على نفسك بكثرة السجود».

و قال صلى الله عليه و سلم: «أكثر من السجود فانه لا يسجد عبد لله سجدة الا رفعه الله بها درجة، و حطَّ بها عنه خطيئة».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: خذِ الْعَفْوَ فرمان آمد از خداوند کریم مهربان، بار خدای همه بار خدایان، کریم و لطیف در نام و در نشان، بمحمد خاتم پیغامبران، و مقتدای جهانیان، که: ای سیّد! در گذار گناه از گناهکاران، و بیوش عیب ایشان، و برکش قلم عفو بر جریده بدکاران. ای سید! از ما گیر خلق پسندیده، و فعل ستوده، گفتار براستی و با خلق آشتی. در صحبت یار نیکان، و در خلوت تیمار بر ایشان. ای سیّد! من که خداوندم بردبارم، و بردباران را دوست دارم. از دشمن ناسزا میشنوم، و شوخی وی در خلوت می‌بینم، و پرده بر وی میدارم، و بعقوبت نشتابم، و توبه و عفو بر وی عرضه میکنم، و بدرگاه خود باز میخوانم که: إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ.

و فی بعض الآثار: يقول الله تعالى: ناديتموني فلبيتكم، سألتموني فأعطيتكم، بارزتموني فأمهلتكم، تركتموني فرعيتكم، عصيتموني فسترتكم. فان رجعتم الي قبلتكم، و ان ادبرتم عني انتظر تكم.

بندگان من! رهبران من! مرا باواز خواندید، بلیک جواب دادم. از من نعمت خواستید عطا بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید مهلت دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت از شما

برداشتیم. معصیت کردید ستر بر شما نگه داشتیم. با این همه گر بازآئید بیذیرم، و برگردید باز آمدن را انتظار کنم. انا اجود الاجودین و اکرم الاکرمین.
 و فی الخبر: اذا تاب الشیخ یقول اللّٰهُ عزّ و جلّ: الان! اذ ذهب قوتک، و تقطعت شهوتک. بلی انا ارحم الراحمین، بلی انا ارحم الراحمین.
 چون این آیت فرو آمد که خُذِ الْعَفْوَ، رسول خدا دانست که عفو از خصائص سنت حق است جل جلاله، و خود گفته بود علیه الصلاة و السلام که: «المؤمن يأخذ من اللّٰهُ خلقا حسنا».

این خلق نیکو از حق گرفت، و این سنت پسندیده بر دست گرفت تا بحدی رسید که روز احد آن چندان رنج و اذی دید از مشرکان، و با این همه میگفت: «اللّٰهُمّ اهد قومی فانّهم لا یعلمون».

وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِصْطَفٰی (ص) گفت: «رأيت عدو اللّٰهُ ابليس ناحلا مهموما، فقلت: يا عدو اللّٰهُ! ممّ نحو لك؟ قال من سهيل فرس الغازي، و اذان المؤذنين، و كسب درهم من الحلال، و قول العبد: اعوذ باللّٰهُ من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.
 آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم صلوات اللّٰهُ و سلامه علیه گفت: وقتی آن سر اشقیاء، مهجور مملکت، ابلیس را دیدم نزار و ضعیف و درمانده، سر بجیب مهجوری فرو برده، گفتم یا عدو اللّٰهُ! این ضعف و نحافت تو از چیست؟ گفت: ای محمد! این ضعف و گداختگی و درماندگی من از چهار چیز است. هر گه که از آن چهار چیز یکی روی نماید چنان گداخته شوم که نمک در آب گدازد، و شمع در آتش: یکی آواز اسب غازیان در صف جهاد با کافران. دوم آواز مؤذنان در وقت اذان. سوم کسب کردن حلال بشرط شریعت و مقتضی ایمان، چهارم گفتار بنده مؤمن که گوید: اعوذ باللّٰهُ من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

فرمان آمد که ای سیّد! هر که با دشمن حرب کند، زره باید و خفتان، جوشن و برگستوان خود و مغفر، خیل و لشکر. ای سیّد! امت تو در معرکه شیطان قرار گرفته اند، فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ زره ایشان، اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ جوشن ایشان، قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ خود ایشان، قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ برگستوان ایشان. چون با زین سلاح و عدت بحرب ابلیس آیند، لا جرم از وساوس و نزغات وی ایمن شوند: اِنَّهُ لَيْسَ

لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا.

و در خبر است: «ان لكل ملك حمى، و ان حمى الله محارمه».

هر پادشاهی را در دنیا حمایتگاهی است، و خداوند عالم را جل جلاله سه حمایتگاه است: یکی توحید و شهادت، چنان که گفت: لا اله الا الله حصنی.

دیگر حرم مکه: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. سه دیگر گفتار اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. آهوی دشتی و مرغ هوایی که سایه حرم بر فرق وی افتاد از خصمان ایمن گشت، قال النبى (ص): «مكة حرام بتحريم الله، لا يختلى خلاها و لا يعضد شوکها و لا ينفّر صيدها». توحید و شهادت محل حصن و امن پادشاه است عزّ جلاله. اگر زنار داری، بت پرستی، هزار سال بت را سجود برده و آتش پرستیده، چون یک قدم بر بساط توحید و شهادت نهاد از آتش عقوبت ایمن گشت، و مستحق رضوان اکبر شد. قال النبى (ص): «اذا قالوها عصموا منى دماءهم و اموالهم».

أَعُوذُ بِاللَّهِ حِصَارٍ وَ حِمَايَتِهَا مَوْلَى اسْت. هر بنده‌ای که فتنه دیو است و سخره شیطان، و در بند همزات و غمزات ابلیس، چون چنگ نیاز و افلاس درین عروه وثقی زد که: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، ابلیس را بطاعت و ایمان وی کار نه، و هیچ دشمن را در حمایتگاه او قرار نه.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الْإِيَّةِ چُون توفیق در راه مرد آید کید شیطان در وی اثر نکند. در روزگار عمر خطاب جوانی از نماز خفتن بازگشته، زنی براه وی آمد، خود را بر وی عرضه کرد. او را در فتنه افکند و رفت. جوان بر اثر زن میرفت تا بدر سرای آن زن رسید. آنجا ساعتی توقف کرد. این آیت فرا زبان وی آمد: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. چون این آیت بر خواند، بیفتاد و بیهوش شد. آن زن در وی نگرست، او را بر آن حال دید، دل‌تنگ شد. کنیزک خود را بر خواند، و هر دو او را برگرفتند، و بدر سرای آن جوان بردند، و او را بخوابانیدند، و خود بازگشتند. این جوان پدری پیر داشت، بیرون آمد از سرای خویش، او را چنان دید برگرفت او را، و در خانه برد. چون بیهوش باز آمد، پدر از حال وی پرسید، گفت: یا ایت لا تسئلنی. می‌پرس که مرا چه حال افتاد. آن گه قصه در گرفت. چون اینجا رسید که آیت

بر خواند شهنشه‌ای زد، در آن حال از دنیا بیرون شد کالبد خالی کرده. پس آن گه عمر خطاب را ازین قصه خبر کردند بعد از دفن وی، گفت: چرا خبر نکردید پیش ازین تا من او را بدیدمی. آن گه برخاست و رفت تا بسر خاک وی، فنادی: یا فلان! «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ». سه بار گفت چنین، و از میان خاک جواب آمد سه بار: قد اعطانیهما ربی یا عمر! «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ سَمَاعَ حَقِیْقَتِ اسْتِمَاعِ قُرْآنِ اسْتِ»، و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح قالب دهد. سماع چشمه‌ایست که از میان دل برجوشد، و تربیت او از عین صدق است، و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مر شعاع را، و تا ظلمات بشریت از پیش دل برنخیزد، حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحراء سینه مرد تجلی کند. و بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواصّ دیگر. حظّ عوام از سماع صوت است و نعمت آن، و حظّ خواص از سماع لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند بگوش سر و آلت تمییز و حرکت طباع، تا از غم برهند، و از شغل بیاسایند. خواص سماع کنند بنفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لا جرم بار آورد ایشان را نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جاودانی.

و گفته‌اند: حقیقت سماع یادگار نداء قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» بسمع بندگان پیوست، و ذوق آن بجان ایشان رسید. ندایی که مستودع آن در جهان است، و مستقر آن در جان است. آنچه شاهد است نشان است، و آنچه عبارت است عنوان است. آنچه در خبر گمان است، در وجود عیان است، هفت اندام رهی بنداء دوست نپوشان است، نداء دوست نه اکنونی است که جاودان است.

وَ اذْکُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِکَ یاد کنندگان الله سه مرداند: یکی بزبان یاد کرد دل از آن بی‌خبر، یکی بزبان و دل یاد کرد اما کارش بر خطر، که گفته‌اند: «و المخلصون علی خطر عظیم». یکی بزبان خاموش و دل درو مستغرق، چنان که پیر طریقت گفت: الهی! چه یاد کنم که خود همه یادم! من خرمن نشان خود فرا باد نهادم! و کیف اذکره من لست انساه؟! ای یادگار جانها! و یاد داشته دلها! و یاد کرده زبانها! بفضل خود ما را یاد کن، و بیاد لطفی ما

را شاد کن.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ إِشَارَاتٌ مِّنْهُ لَآ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» خبر است از نعت تفرقه. عندیت کرامت ایشان را اثبات کرده، و احکام عبودیت بر ایشان نگه داشته، تا بنده روان باشد میان جمع و تفرقت. جمع حقیقت را نشان است و تفرقت شریعت را بیان است. لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ إِشَارَاتٌ بَأَنَ اسْتِ، وَ اللَّهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

۸- سورة الانفال - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ بِنَامِ خَدَاوَنَدِ، الرَّحْمَنِ فِرَاحِ بِخَشَائِشِ، الرَّحِيمِ مَهْرَبَانَ.
بَسْتَلُونَكْ مِي پِرسند تَرَا، عَنِ الْأَنْفَالِ از غَنِيمَتَهَا كِه از دَشْمَن ياوند بَجَنگ، قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ
الرَّسُولِ گوی یا محمد كِه آن غَنِيمَتَهَا خدایِراست و رسول را. فَاتَّقُوا اللَّهَ بِرَهْزِيدِ، وَ
أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ و با يكديگر بآشتی زبید. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ فرمان برید خدای
را و رسول را، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) اگر گرویدگان اید.
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ گرویدگان ایشان اند. إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ كِه اللَّهُ ياد کنند و رایشان، وَ جَلَسَتْ
قُلُوبُهُمْ بترسد دلهاى ایشان.

وَ إِذَا تَلَيْتَ عَلَيْهِمْ وَ چون بر ایشان خوانند آیاتهُ سخنان او، زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ایشان را ایمان
افزاید، وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) و بخدای خویش پستی میدارند.
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ایشان كِه نماز بیای دارند.

وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) و از آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند.
أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشان اند كِه ایشان گرویدگان اند براستی، لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
ایشان را درجه ها است بنزدیک خدای ایشان، وَ مَغْفِرَةٌ وَ آمْرٌش، وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) و
روزی نیکو.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ كِه خدای تو ترا بیرون كرد از خانه خویش براستی.
وَ إِنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) و گروهی از مؤمنان آن را كراهیت میداشتند.
يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَا تو پیکار میکردند در چیزی كِه تو در آن بر حق بودی، بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ
پس آنكه پیدا شد، كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ گویی كِه بآن مانست كِه ایشان را بمرگ
میرانند، وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۶) و ایشان می نگرستند.

وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ خدای شما را وعده داد، إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُا لَكُمْ كِه یکی از دو گروه شما
را بود. وَ تَوَدُّونَ أَنْ دُوسْت میدارید شما. أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ كِه از درخت
بی خار چینید. وَ يُرِيدُ اللَّهُ وَ اللَّهُ می خواهد. أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ كِه حق پیدا و درست

کند بسخنان خویش. وَ يَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) و بیخ کافران ببرد. لِيُحِقَّ الْحَقَّ تَا حَقَّ رَا هَسْت كَنَد. وَ يُطِلُّ الْبَاطِلَ وَ بَاطِلَ رَا نِيسْت كَنَد. وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) و هر چند که دشخوار آید آن را کافران.

الثوبة الثانية

بدان که سورة الانفال مدنی است مگر هفت آیت که به مکه فرو آمد وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا الی قوله ثُمَّ يُغْلَبُونَ. جمله سورة پنج هزار و هشتاد حرف است و هزار و نود و پنج کلمه است. در فضیلت این سورة ابی کعب روایت کند از مصطفی ص قال قال رسول الله: «من قرأ سورة الانفال و براءة، فانا شفيع له و شاهد يوم القيمة، أنه برىء من النفاق و اعطى من الاجر بعدد كل منافق و منافقة فى دار الدنيا عشر حسنات و محى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات، و كان العرش و حملته يصلون عليه ايام حياته فى الدنيا».

درین سورة شش آیت منسوخ چنان که رسیم بآن شرح دهیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ. ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر مصطفی گفت: «من قتل قتيلاً فله سلبه و من اسر اسيراً فله كذا»

گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنين. پس چون جنگ در پیوست جوانان و ورنایان فرا پیش شدند و جنگ کردند، قومی را کشتند و قومی را اسیر گرفتند، و پیران و اعیان و وجوه لشکر بنزدیک رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت مصطفی ص و دفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردند که سلبها و غنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی ابو ایسر ابن عم و اخو بنی سلمه، گفت: یا رسول الله اینک هفتاد مرد از دشمن کشتیم و هفتاد دشمن اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده‌ای، و سعد معاذ در جمله ایشان بود که بحضرت مصطفی بود ایستاده، و مصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول الله ما نه از بد دلی جنگ میکردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم و چنان که ایشان ما نیز هم در مصاف بودیم و ایشان را بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب و غنیمت ایشان را تنها نرسد، سخن در میان ایشان دراز شد.

و سعد بن ابی وقاص برادر وی را عمر کشته بودند بچنگ شد، و سعید بن العاص بن امیه را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن ذو الکتیفه، آن شمشیر برداشت پیش مصطفی ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول خدا جواب داد: «ضعه»، یک بار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». سعد را آن ناخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت و گوی در میان صحابه افتاد، تا جبرئیل آیت آورد: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ**. مصطفی ص بحکم این آیت غنیمتها و سلیها از دست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسوئت قسمت کرد و سعد بن ابی وقاص را بخواند و گفت: یا سعد آن گه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ و او ضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترا می پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بر دو وجه است: سؤال استعلام و سؤال طلب. و این سؤال استعلام است که عن در آن پیوسته. میگوید: ترا از انفال میپرسند تا بدانند که حکم آن چیست، حلال است یا حرام؟ و بکه می باید داد؟ و گفته اند: که از آن می پرسیدند که بر امتهای گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تا بدانند که بر ایشان هم حرام است یا نه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و عن زیادت است و دلیل بر این قرائت ابن مسعود است: **يَسْأَلُونَكَ** الانفال بحذف عن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، و **الانفال الغنائم**، واحدها نفل. قال لیبید:

ان يقوى ربنا خير نفل و باذن اللّٰه رأسى و عجل
يقال نفلنى كذا اى اعطانى، و النّوفل الرجل الكثير العطاء، و قيل النفل الزيادة و منه النافلة
لولد الولد و كذلك النافلة من الصلاة.

قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ تعظیم را نام الله در آورد و ابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت با مصطفی افکنديم، آن وی است، چنان که او خواهد در آن حکم کند. ابن جریر گفت: انفال دیگر است و غنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانان را نصرت و ظفر بود و بمال کافران در رسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... الآية** و انفال زیادتست، که بعد از قسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت از قسمت برای خویش. مجاهد و عکرمه گفتند:

غنائم روز بدر علی الخصوص مصطفی را بود، بحکم این آیت و آن کس را میداد که خود میخواست، پس رب العزة آن حکم بخرم منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... الآية.**

ابن زید گفت: آیت محکم است و ثابت، و معنی آنست: **قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ هِيَ لَا شَكَّ لِلَّهِ** مع دنیا بما فيها و الآخرة، و الرسول يضعها فی مواضعها التي امر الله بوضعها فيها.

میگوید: انفال و غنائم همه خدای را است و دنیا و آخرت و هر چه در آن همه خدای را است، کس را با وی در آن انبازی نه و رسول راست، یعنی که رسول بحکم فرمان خدا آنجا نهد و بآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد و پس از آن بجهل روز حکم غنائم فرو فرستاد، گفت: **فان لله خمسة و لكم اربعة اخماسه.**

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ای الحالة التي بينكم، ليكون سببا لالفتكم و اجتماع كلمتكم. **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِي فَرَائِضِهِ وَ رَسُولَهُ فِي سُنَّتِهِ.**

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فان الايمان يوجب ذلك. این خطاب با صحابه رسول است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و رسول را فرمان بردار باشید، و در طاعت داری یک دل و یک سخن باشید، و در کار غنائم و انفال مجادلت و اختلاف از میان بردارید، و بخدای و رسول باز گذارید تا چنان که خواهد در آن حکم کند، و همه بهم صلح کنید تا رستگار شوید.

روی عدی بن حاتم قال: **خطب رجل عند رسول الله ص فقال: «و من يقطع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى».** فقال النبي ص: **«اسكت فبئس الخطيب انت»** ثم قال رسول الله: **«من يقطع الله و رسوله فقد رشد و من يعص الله و رسوله فقد غوى، فلا تقل و من يعصهما**

ثم وصف المؤمنين فقال: إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ... الآية ای اذا ذكرت عظمة الله و قدرته، و ما خوف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره و ارتدعت عن نواهيه و اطمانت الى وعده و فرقت عن وعيده. **وَ إِذَا تَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...** ای القرآن زادتهم تصديقا و يقينا و خشية، اذا تأملوا و تدبروا معانيه. حجتی روشن است این آیت بر مرجیان که زیادت و نقصان را منکراند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: زادتهم تصديقا و

یقینا و خشیه، اذا تأملوا و تدبروا معانیه. حجتی روشن است این آیت بر مرجیان که زیادت و نقصان را منکراند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: زَادَتْهُمْ إِيمَانًا، و آن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهر و باطن، و ایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما یقول الظالمون. قال عمر بن حبيب و كان له صحبة: ان للايمان زيادة و نقصانا، قيل فما زيادته، قال: اذا ذكرنا الله و حمدناه فذلك زيادته، و اذا سهونا و قصرنا و غفلنا فذلك نقصانه. و كتب عمر بن عبد العزيز الى بعض اخوانه: ان للايمان سننا و فرائض و شرائع فمن استكملها استكمل الايمان و من لم يستكملها لم يستكمل الايمان. و على ربهم يتوكلون يفوضون اليه امورهم و يثقون به فلا يرجون غيره و لا يخافون سواه.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. هر نفقه که در قرآن با نماز پیوسته است زکاة است.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا سرا و جهرا بخلاف المنافق. ابن عباس گفت: من لم يكن منافقا فهو مؤمن حقا و قيل: تقديره حقوا حقا، مثل صدقوا صدقا، سأل رجل الحسن فقال: أ مؤمن انت؟ فقال: الايمان ايمانان، فان كنت تسألني عن الايمان بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و الجنة و النار و البعث و الحساب فانا مؤمن بها، و ان كنت تسألني عن قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ الى قوله عِنْدَ رَبِّهِمْ، فو الله ما ادري أ منهم انا ام لا؟ و يقال الحق في الكلام على وجهين، احدهما المستحق و الثاني ما له حقيقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لا وجود له. و روا باشد که أولئك هم المؤمنون أينجا سخن بریده گردد پس گویی: حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ بدرستی و راستی که ایشان را درجتها و منزلتها است در بهشت نزدیک خداوند ایشان. و قيل: لهم درجات في الجنة يرتقونها باعمالهم الرفیعة. «وَ مَغْفِرَةً» للذنوب، «وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» خالص من شوايب الكدر.

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» مفسران در معنی آیت مختلف اند. قومی گفتند: این متصل است باول، و كاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصالحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین كصلاحهم فی اخراج الله لقاہم، و این قول عكرمه است و تقدیر آیت اینست فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذات بَيْنِكُمْ فان ذلك خير لكم كما كان اخراج الله تعالى محمدا من بيته

بالحق خیرا لکم و ان کرهه فریق منکم. میگوید: همه بهم صلح کنید و با یکدیگر باستی
زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، هم چنان که روز بدر خدای تعالی
محمد را از خانه خویش مدینه بیرون آورد بچنگ بدر، اگر چه قومی را کراهیت آمد که
ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان در آن بود.

و قیل: التشبیه وقع بین الحقیین ای هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا کَمَا أُخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ
میگوید: ایشان مؤمنانند بحق و راستی چنان که الله ترا از خانه خویش بیرون آورد بحق
و راستی. و قیل: التشبیه وقع بین الکراهتین ای الانفال لله و الرسول و ان کره بعضهم کَمَا
أُخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ، میگوید: این کراهیت
ایشان و مجادلت ایشان در قسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است و مجادلت ایشان
روز بدر. اذ قالوا اخرجتنا للعبير و لم تعلمنا قتالا فنستعد له. و تقدیره امض الامر الله فی
الغنائم و ان کرهوا کما مضیت علی خروجک. وَ هُمُ کَارِهُونَ، قومی گفتند از مفسران که
این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی اذا است کقوله وَ أَحْسِنَ کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ
معناه و احسن اذا احسن الله الیک. و تقدیره اذکر یا محمد اذ أُخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ
یعنی المدینة الی بدر بالحق. ای بالوحي الذی اتاک به جبرئیل. وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
لَكَارِهُونَ الخروج مع کراهية نفار الطبع عن الميثاق لا کراهية ضد الارادة، لانهم کرهوا اولاً
ثم ارادوا و لم یکرهوا امر الله عز و جل بحال.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ ای فی القتال و ذلک انهم خرجوا للعبير و لم یاخذوا اهبة الحرب فلما
امروا بالحرب شق عليهم ذلک و طلبوا الرخصة فی ترک ذلک، فهو جدالهم بعد ما تبين ان
الجهاد واجب و الخروج صواب، و علموا ان امرک امر الله، کَانَمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ
يَنْظُرُونَ ای کارهون القتال کراهية من يساق الی الموت، و هم ينظرون الی أسبابه. قال ابن
زید: یجادلونک یعنی، الکفار فی الحق، ای فی الاسلام. بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بَانَ وَ ظَهَرَ الْإِسْلَامَ
كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ حِينَ دَعَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ تِلْكَ الْحَالَةَ.

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ شرح این قصه بقول ابن عباس و سدی و جماعتی
مفسران آنست که کرز بن جابر القرشی بدر مدینه آمد و غارت کرد و چرندگان مدینه
جمله براند. خبر به مصطفی ص رسید، بر نشست با جماعتی یاران و بر پی وی برفتند و

بوی در نرسیدند و باز گشتند، بعد از آن خبر بمدینه آمد که بو سفیان از شام می‌آید و کاروان قریش با وی مالی عظیم و تجارتی فراوان. و هی اللطیمة یعنی قافلة معها الطیب.

رسول خدا مهاجر و انصار را بر خواند و ایشان را خبر داد که آنک کاروان قریش با مال فراوان رسید بنزدیک بدر، و اگر ما براه ایشان شویم، بخیر و غنیمت باز گردیم. سیصد و سیزده مرد فرا راه بودند و از ایشان دو سوار بیش نبودند و یک شتر میان سه کس بود.

کانوا يتعاقبون عليه، و هیچ ساز جنگ و آلت حرب با ایشان نه، که ایشان برای کاروان می‌رفتند نه بقصد جنگ و حرب. در کاروان قریش عمرو بن العاص بود و عمرو بن هشام و مخرمه نوفل الزهری با چهل سوار بزرگان و سروران قریش. بو سفیان بدانست که رسول خدا بیرون آمد با یاران به طلب کاروان. ضمضم بن عمرو الغفاری بمکه فرستاد، قریش را خبر کرد از حال، و گویند که شیطان بر صورت سراقه بن مالک بن جعثم فرادید آمد و گفت: «ان محمدا و اصحابه قد عرضوا لعیرکم و لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم». اهل مکه همه خشم گرفتند و آواز بیکدیگر دادند تا جمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب و سلاح تمام. رسول خدا با یاران از مدینه برفته. و وادیی است که ذفران خوانند آنجا فرو آمده، جبرئیل آمد، از حضرت عزت این آیت آورد: وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ الطَّائِفَتَانِ هَاهُنَا الْجَنْدِ وَالْعَبِيرِ وَ أَبُو جَهْلٍ مَعَ الْجَنْدِ وَ أَبُو سَفْيَانَ مَعَ الْعَبِيرِ. خیر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم. گزین دادند رسول خدای را که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، و اگر خواهد کاروان و مال رسول خدا دشمن بگیرد که در دست او دهند، و مؤمنان دوست داشتند که کاروان با مال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید و الله میخواهد که حق درست کند و دین بزرگ دارد بسخنان خویش و بیخ کافران برد. مصطفی ص با یاران مشورت کرد در کار حرب و آنچه در پیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یا رسول الله: «هلا اخبرتنا انه یکون قتال حتی نخرج سلاحا و تتأهب له انا خرجنا نرید العیر و لم نعلم القتال». ابو بکر صدیق دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت عمر خطاب هم چنین سخنان نیکو گفت مقداد بن عمرو فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله،

امض لما امرک اللّٰه، فنحن معک، و اللّٰه ما نقول کما قالت بنو اسرائیل لموسى: اذهب انت و ربک فقَاتلا انا هاهنا قاعدون، و لكن اذهب انت و ربک فقَاتلا انا معکم مقاتلون، فو الذى بعثک بالحق لو سرت بنا الى برك الغماد، يعنى مدينة الحبشة لجالدنا معک حتى نبلغه. اين سخن مهاجران بود.

رسول خدا توقع داشت از انصار که تا هم آن سخن گویند، با ایشان می‌نگرست و می‌گفت: «اشيروا علىٰ ايّها النَّاسِ». سعد بن معاذ سيد انصار بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت: «يا رسول اللّٰه قد آمنا بک و صدقناک و شهدنا ان ما جئت به هو الحق و اعطيناک علىٰ ذلک عهدنا و موثيقنا علىٰ السمع و الطاعة، فامض يا رسول اللّٰه لما اردت، فو الذى بعثک بالحق، ان استعرضت بنا هذا البحر فخضته، لخضناه معک ما تخلف منا رجل واحد انا لصبر عند الحرب لصدق عند اللقاء فسر بنا علىٰ بركة اللّٰه حيث شئت، و صل حبل من شئت و اقطع حبل من شئت، و خذ من اموالنا ما شئت». ثم قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و سلم: «سيروا علىٰ بركة اللّٰه و ابشروا فان اللّٰه قد وعدنى احدى الطائفتين و اللّٰه لكاف الان انظر الى مصارع القوم».

پس از آنجا برفت رسول خدا تا بيدر فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و بيدر فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است. و اذْ يَعدُكُمُ اللّٰهُ اِحدَى الطّائِفَتَيْنِ اَنّٰها لَكُمْ معناه: و اذكروا اذ يعدكم اللّٰه ان لكم اِحدَى الطّائِفَتَيْنِ و اَنّٰها لَكُمْ فى موضع نصب من البدل من احدى، و تَوَدُّونَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ يعنى العير الذى ليس فيها قتال، و الشوكة الشدة، و ذات الشوكة اى ذات السلاح، اشتقاقها من الشوكة و هو النبت الذى له حدة و يريد اللّٰه اَن يُحِقَّ الْحَقَّ، يظهر الاسلام و ينصر اهله بكلماته اى باوامره و نواهيه و قيل بضمائه و مواعيده، و يَقْطَعُ دَابِرَ الْكٰفِرِيْنَ يَسْتَاصلهم، دابر كل شىء آخره.

يُحِقُّ الْحَقَّ و يُبْطِلُ الْبٰطِلَ، اى ليعلى الحق و يسفل الباطل، و لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ المشركون، و كرر لانّ الأوّل متصل بقوله و تَوَدُّونَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ اى انتم تريدون العير و اللّٰه يريد اهلاک النفير و الثانى متصل بالكل. قومی مفسران گفتند: که اين دو آيت در نزول پيش از کما اُخْرِجَكَ رَبُّكَ اند و در قراءت بعد از ابتدا.

النویة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ معراج قلوب الاولياء، بِسْمِ اللَّهِ نور سرّ الاصفياء، بِسْمِ اللَّهِ شفاء صدور الأتقياء، بِسْمِ اللَّهِ كلمة التقوى و راحة التكللى و شفاء المرضى. بِسْمِ اللَّهِ نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران و مرهم خستگان است، شفاء درد و طبیب بیمار دلان است، خدايا! گرفتار آن دردم که تو دواى آن دانى، در آرزوى آن سوزم که تو سرانجام آنى، بنده آن ثناام که تو سزای آنى، من در تو چه دانم تو دانى، تو آنى که خود گفتى و چنان که گفتى آنى.

در هجر تو کار بی نظامست مرا شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا بی نام تو سر بسر حرامست مرا
يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، اى مهتر عالم و اى سيّد ولد آدم، اى مایه فطرت، اى نقطه سعادت، اى مقصود موجودات و سید کاینات، اى نقطه دایره حادثات، ترا می پرسند از انفال و حکم آن، تو از وحی ما و از پیغام ما ایشان را جواب ده. قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ ملكا و لرسوله الحكم فيها بما يقضى به امرا و شرعا. انفال از روی ملك خداي راست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی ص راست، بپسندید شما که بندگانید حکم او، بپذیرید به جان و دل قول او، که قول او وحی ما است، فعل او حجت ما است، شریعت او ملت ما است، حکم او دین ما است. اتباع او دوستی ما است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ تقوى بیناه خویش گیرید که سر همه طاعتها تقوى است، اصل همه هنرها و مایه همه خیرها تقوى است. تقواى او آن درخت است که بیخ او در آب وفا و شاخ او بر هواء رضا، میوه او دوستی خدا. نه گرمای پشیمانی بدو رسد، نه سرمای سیری، نه باد دورى، نه هواء پراکندگی. تقوى سه چیز است: خوفی که ترا از معصیت باز دارد رجایی که ترا بر طاعت دارد، رضایی که ترا بر محبت دارد.

قوله: وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید و بی آزار زیید، و این نتوانید مگر که حظ خود بگذارید و حظ دیگران نگاه دارید، اگر توانید ایثار کنید و اگر نه باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت آن درویشان را که راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می پسندد که: وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ

بِهِمْ خِصَاصَةً.

عن عبد الله بن عمر قال: اهدى لرجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم رأس شاة، فقال: ان اخي فلانا و عياله احوج الى هذا منا، فبعث به اليه، قال: فلم يزل يبعث به واحد الى آخر حتى نداولها سبعة ابيات حتى رجعت الى الاول، قال فنزلت وَ يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ اَنْفُسَهُمْ... الاية.

قوله: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، مؤمنان ايشانند که از خدای ترسند. درين آيت ترس از شرط ايمان نهاد، هم چنان که جايی ديگر گفت: وَ خَافُونَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ترس زينهار ايمان است و حصار دين است و شفيح گناهان است، هر دل که در آن ترس نيست آن دل خراب است و معدن فتنه و از نظر الله محروم. درين آيت گفت مؤمنان ايشانند که در ياد کرد الله دلهاشان بترسد و بلرزد. جايی ديگر گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اِشَارَتِ اللَّهِ اشارة است که مؤمنان ايشانند که در ياد الله دلهاشان بياسايد و آرميده گردد، آن نشان مبتديان است و اين وصف الحال منتهيان، بنده در بدایت روش خویش پيوسته ميگريد و می زارد و می نالد چندان از بيم فراق بگريد که نداء اَلَا تَخَافُوا بسر وی رسد. از بيم فراق بروح وصال باز آيد، در آن مقام بياسايد و بنازد و دلش بيارامد، اينست که ميگويد جل جلاله: تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. و گفته اند: وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وصف مريد است، تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ نعت مراد است. وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ اهل شريعت را شعار است. تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ ارباب حقيقت را دثار است. وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ مقام روندگان است. تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ نشان ربودگان است. رونده در راه شريعت باميد نعمت بر مقام خدمت، رويده بر بساط حقيقت نواخته قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، در آيت پيش لختی اعمال بر شمرد، چون تقوی و وجل و توکل. آن که درين آيت، اعمال ظاهر چون نماز و زکاة در ان پيوست، آن از امارات حقيقت است و اين از شرائط شريعت، تا بدانی که هر دو درهم پيوسته و درهم بسته، حقيقت بی شريعت به کار نيست، و شريعت بی حقيقت راست نيست. چون هر دو بهم جمع گشت انگه. اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، ای صدقوا صدقاً و حقوا حقاً. مؤمنان بحقيقت ايشانند که هم در شريعت درست اند هم در حقيقت، پس اقامت شريعت را لَهُمْ دَرَجَاتٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةً وَ صَدَقَ حَقِيقَتِ رَا، وَ رَزَقُ كَرِيمٌ هُوَ رِزْقُ الْاَسْرَارِ بِمَا يَكُونُ اسْتِقْلَالَهَا بِهِ مِنْ الْمَكَاشِفَاتِ وَ الْمَوَاصِلَاتِ، وَ كَفْتَهُ اَنْدَ حَقَائِقِ عِبُودِيَّةِ وَ مَنَازِلَاتِ وَ مَكَاشِفَاتِ حَقِيقَتِ، دَرِ وَجُودِ خَصْلَتِهَا اسْتِ كَهْ دَرِ اَيْنِ آيَتِ بَرِ شَمْرَدِ وَ هُوَ التَّعْظِيمُ لِلذِّكْرِ وَ الْوَجَلَ عِنْدَ السَّمَاعِ وَ لَاطْهَارِ الزِّيَادَةِ عَلَيْهِمْ عِنْدَ تَلَاوَتِهِ، وَ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ اللّٰهِ وَ الْقِيَامُ بِشُرُوطِ الْعِبُودِيَّةِ عَلَيَّ حُدُ الْوَفَاءِ، فَادَ كَمَلْتِ اَوْصَافَهُمْ صَارُوا مُحَقِّقِينَ بِالْاِيْمَانِ، وَ قِيلَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا اَيَّ حَقًّا اَنَّهُ سَبَقْتِ لَهُمْ مِنْ اللّٰهِ الْحَسَنِي فَصَارَ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ طُوبَى وَ زَلْفَى وَ حَسَنَى.

قَوْلُهُ وَ تَوَدُّونَ اَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ، اَزِ رُويِ اِشَارَتِ مِيْكَوِيْدِ:

«بِنْدَه تَا رَنجِ نَبْرِدِ بَسْرِ گَنجِ نَرْسَدِ».

پير طريقت گفتم: من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و زير يك ناکامی هزار گنج است، من چه دانستم که زندگی در مردگی است و مراد همه در بی مرادی است. زندگی زندگی دل است و مردگی مردگی نفس، تا در خود بنمیری بحق زنده نگردی. بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی. نیکو گفتم آن جوان مرد که:

نکنند عشق نفس زنده قبول نکنند باز موش مرده شکار
 الهی! انکس که زندگانی وی تویی او کی بمیرد؟ وانکس که شغل وی تویی شغل بسر کی برد؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی تو چون مرده زندانی، و صحبت یافته با تو نه این جهانی نه آن جهانی.

۲ النوبة الاولى

قَوْلُهُ تَعَالَى: اِذْ تَسْتَفِیْثُونَ رَبَّكُمْ اَنْ هَنُكَامَ كَهْ فَرِيَادِ مِيْخَوَاسْتِيْدِ بَخْدَاوَنْدِ خَوِيْشِ، فَاسْتَجَابَ لَكُمْ بِاسْخِ نِيْكَوِ كَرْدِ شَمَا رَا، اَنِّيْ مُمِدُّكُمْ شَمَا رَا مَدَدِ مِيْ پِيْوَنْدَمِ، بِالْاَلْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ بِهَزَارِ تَنْ اَزِ فَرِيْشْتِگَانِ، مُرْدَفِيْنَ ۹ پَسِ خُودِ فَرَا كَرْدِگَانِ.

وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرَى نَكَرَدِ خُدَايِ تَعَالَى مِگَرِ شَادَى شَمَا رَا، وَ لِيَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوْبُكُمْ وَ اَنْ رَا تَا دِلْهَیِ شَمَا اَرَامِ گِيْرِدِ، وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ يَارَى دَادَنْ نِيْسْتِ مِگَرِ اَزِ نَزْدِيْكَ خُدَايِ، اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۱۰) كَهْ اللّٰهُ تَوَانَايِيْ دَانَا.

اِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ اَنْ گَهْ كَهْ خُوابِ دَرِ سَرِ شَمَا مِيْ كَشْدِ، اَمْنَةً مِنْهُ اَزِ خُدَايِ عَزِ وَ جَلِ بَعْطَا، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ مِيْ فَرُوفَرَسْتَدِ بَرِ شَمَا اَزِ اَسْمَانِ بَارَانِ، لِيُطَهِّرَكُمْ بِهٖ تَا

شما را بآن پاک گرداند، و يُذْهِبَ عَنْكُمْ و از شما ببرد، رَجَزَ الشَّيْطَانِ و ساوس شیطان، وَ لِيُرِيْبَطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ و آن را تا قوی گرداند دلهای شما، وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) و بر جای بدارد پایها.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ گه که پیغام داد خداوند بفریشتگان، أَنِّي مَعَكُمْ که من با شما، فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا دل دهید مؤمنانرا و بر جای دارید، سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ آری من در افکنم در دلهای کافران از شما بیم، فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ شما بر زیر گردنها می‌زینید، وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) و از ایشان دستها می‌زینید. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ آن از بهر آنست که خلاف کردند با خدای و رسول او، مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ

و هر که خلاف کند با خدای و رسول او، إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) الله سخت عقوبت است، ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ اینست عذاب او این جهانی چشید آن را، وَ أَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴) و کافران راست عذاب آتش.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا هر گه که ببینید کافران را که روی بشما نهند در جنگ، فَلَا تُؤْوَاهُمْ الْأُدْبَارَ (۱۵) پشتهای خود ور ایشان مگردانید.

وَ مَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يُؤَمِّدْ ذَرْبَهُ و هر که روز جنگ پشت خود برگرداند بر دشمن، إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ مگر که برگردد ساز جنگ را أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان، فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ باز گشت و خشم خدای برو، وَ مَا أَوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشتن گناه او دوزخ، وَ بُسُّ الْمَصِيرُ (۱۶) و بد جایگاه که آنست.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ و نه شما کشتید ایشان را، وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لکن خدای کشت ایشان را، وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ و نه تو انداختی آن گه که انداختی، وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى و لکن خدای انداخت، وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا آن را کرد تا مؤمنانرا آزمون نیکو آزماید، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) که الله شنوایی است دانا.

ذَلِكَمُ و آن الله این همه هست بدرستی که خدای، مُوهِنٌ كَيْدَ الْكَافِرِينَ (۱۸) پست کننده و سست کننده است ساز کافران را.

فراوان دعا کرد و نصرت خواست تا الله تعالی وی را نصرت داد و دعای وی اجابت کرد. چنان که گفت: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اِی اجاب لكم. اجابت و استجابت یکی است. و قیل: الاستجابة ما تقدمها امتناع، و الاجابة ما لم يتقدمها امتناع.

أَنِّي مُمِدُّكُمْ اِی بَانِي مَغِيثِكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ بفتح دال قراءت مدنی و یعقوب است. ای اردف بعضهم ببعض، او اردفهم المسلمون. یقال: ردفت الرجل اذا ركبت خلفه، و اردفته ای اركبته خلفی. باقی قراء مردفین بكسر دال خوانند و این را دو وجه است: یکی مع كل واحد منها ردف له كما قال ابن عباس: مع كل ملك ملك فيكون الفين، و يكون المفعول على هذا محذوفاً تقدیره مردفین اردافاً مثلهم.

وجه دیگر «مردفین» ای متتابعین فرقة بعد فرقة بعضهم فی اثر بعض. یقال اردفت الرجل اذا جئت بعده، و انشدوا:

اذ الجوزاء اردفت الثريا ظننت بآل فاطمة الظنونا
و الجوزاء ابدأ تطلع بعد الثريا. ابن عباس گفت: امدهم الله بالملكه، فنزل جبرئيل فى خمسمائة ملك على الميمنة و فيها ابو بكر و نزل ميكائيل فى خمسمائة على الميسرة و فيها على فى صورة الرجال عليهم ثياب بيض و عمام بيض ارخوا ما بين اكتافهم. حسن گفت: امدوا بخمسة آلاف هذا الف، و ثلاثة فى آل عمران، ثم اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. و قیل: ثمانية آلاف و قيل تسعة الاف. گفته اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز احزاب و روز حنین اما جنگ نکردند الا روز بدر. قال ابن عباس: بينما رجل من المسلمين يشند فى اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة السوط فوقه و صوت الفارس يقول اقدم حيزوم اسم فرسه اذا نظر الى المشرك امامه خر مستلقيا، فنظر اليه فاذا هو قد حطم و شق و وجهه لضربة السوط، فجاء الرجل فحدث بذلك رسول الله فقال: صدقت ذلك من مدد السماء، فقتلوا يومئذ سبعين و اسروا سبعين.

و ما جعله الله اى الامداد و الارداد، اِلَّا بُشْرَى ما يؤذن بالمسرة. و قیل: معناه ما قدر الله وقعة بدر اِلَّا بُشْرَى لكم، و لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ اى و تسكن به قلوبكم. و مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قِيل من لم يطلب النصر بالذل و الافتقار لا ينالها، لان النصر بالقوة و القدرة منازعة الربوبية و من نازع المولى قهره. اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ لا يغلب، حَكِيمٌ يضع الشىء موضعه.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النَّعَاسَ قِرَاءَةَ مَكِّي وَ أَبُو عَمْرٍ وَ بَفْتَحَ يَا وَ شَيْنِ النَّعَاسِ بَرَفَعِ، يَعْنِي كَهَ خَوَابِ دَرِ
سَرِ شَمَا مِي بِيچِدْ تَا اَزِ شَمَا گِرُوهِ بَرِ پَایِ اَزِ خَوَابِ سَرِ خَوَدِ دَرِ بَرِ مِي آوَرَدَنَدِ.

قِرَاءَتِ مَدَنِي يَغْشِيكُم بِضَمِّ يَاءٍ وَ كَسْرِ شَيْنِ، بِتَخْفِيفِ، النَّعَاسِ مَنْصُوبِ. بَاقِي بِتَشْدِيدِ شَيْنِ.
وَ مَعْنَى هَرِ دُو يَكْسَانِ اسْتِ. فَيَكُونُ الْفِعْلُ مُسْتَنْدًا اِلَى اللّٰهِ عِزِّ وَ جَلِّ لِتَقَدُّمِ ذِكْرِهِ فِي الْاَيَةِ
الَّتِي قَبْلَ هَذِهِ الْاَيَةِ: اَي: يَغْشِيكُمُ اللّٰهُ عِزِّ وَ جَلِّ النَّعَاسِ، اَنْ گَهَ كَهَ اللّٰهُ خَوَابِ دَرِ سَرِ شَمَا
مِيكَشَدِ.

أَمْنَةٌ مِنْهُ يَعْنِي أَمَانًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عِزِّ وَ جَلِّ. قَالَ الزَّجَّاجُ أَمْنَةٌ مَنْصُوبٌ مَفْعُولٌ لَهُ، كَقَوْلِكَ
فَعَلْتَ ذَلِكَ حَذَرَ الشَّرِّ، يَقُولُ أَمْنَهُمُ اللّٰهُ عِزِّ وَ جَلِّ أَمْنًا حَتَّى يَغْشِيَهُمُ النَّعَاسُ لَمَّا وَعَدَهُمُ
النَّصْرَ، يُقَالُ أَمِنْتَ أَمَانًا وَ أَمَانًا وَ أَمْنَةً، مَعْنَاهُ سَكَنُوا اِلَى وَعْدِ اللّٰهِ فَنَامُوا لِأَنَّ الْأَمْنَ يَنْبِغُ وَ
الْخَوْفُ يَسْهَرُ.

ابن مسعود گفت: النوم عند القتال امن من الله عزّ و جل و التّوم في الصلاة من الشيطان.
وَ يُنْزَلُ عَلَيْكُمُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُم بِهِ رَوْزِ بَدْرِ كَافِرَانِ پِيَشِ اَزِ مُسْلِمَانَانِ بَسْرِ آبِ
رَسِيدَنَدِ وَ اَنجَا فَرُو آمَدَنَدِ، وَ مُسْلِمَانَانِ اَزِ آبِ بَا زَمَانَدَنَدِ وَ بَهَ رِيگَسْتَانِي فَرُو آمَدَنَدِ كَهَ
چَهَارِ پَايَانِ رَا پَایِ بَهَ رِيگِ فَرُو مِي شَدِ. دَرِ خَبَرِ اسْتِ كَهَ: «نَامُوا حَتَّى احْتَلَمَ اكْثَرَهُمْ
فَاَصْبَحُوا مَجْنِبِينَ»

، دَرِ اَنِّ حَالِ مُسْلِمَانَانِ فَرُو مَانَدَنَدِ، وَ شَيْطَانِ اِيْشَانِ رَا وَسُوسَهَ كَرَدِ كَهَ چَهَ اَمِيْدِ دَارِيْدِ بَظْفَرِ؟
وَ چَهَ ظَنِّ بَرِي؟ كَهَ آبِ اِيْشَانِ دَارِنَدِ وَ جَايِ خَوْشِ وَ هَامُونِ اِيْشَانِ رَاسْتِ وَ قُوْتِ وَ شَوْكْتِ
وَ كَثْرَتِ اِيْشَانِ رَاسْتِ وَ شَمَا مِي گُوِيْدِ كَهَ اَوْلِيَاءِ خَدَائِيْمِ وَ رَسُوْلِ خُدَا بَا مَاسْتِ وَ اَنِّ گَهَ بَا
جَنَابَتِ وَ حَدَثِ نَمَازِ مِيكْنِيْدِ وَ بَتَشَنگِي رَوْزِ وَ شَبِّ مِيگُذَارِيْدِ. اَيْنِ چَنِيْنِ وَسُوسَهَهَا دَرِ دَلِّ
اِيْشَانِ اَفَكُنَدِ، تَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِجَلَالِ عِزَّتِ خَوِيْشِ وَ كَمَالِ مَهْرَبَانِي خَوِيْشِ مِيغِ وَ بَارَانِ بَا
اِيْشَانِ فَرُو گِشَادِ، وَ بَسِيَارِ اِيْشَانِ رَا بَارَانِ بَارِيْدِ وَ مُسْلِمَانَانِ اَزِ اَنِّ بَخُوْرَدَنَدِ وَ غَسَلِ
بَكْرَدَنَدِ، وَ رَاوِيَهَهَا وَ مَطْهَرَهَهَا اَزِ اَنِّ پَرِ كَرَدَنَدِ، وَ گَرْدِ اَزِ جَامَهِ خَوِيْشِ پَاكِ فَرُو شَسْتَنَدِ، وَ
اَنِّ زَمِيْنِ رِيگَسْتَانِ بِيَارَانِ سَخْتِ گِشْتِ، وَ چَهَارِ پَايَانِ مَرْدَمَانِ دَرِ اَنِّ رَوَانِ شَدَنَدِ وَ اَنِّ
وَسُوسَهَ شَيْطَانِ دَرِ دَلِّ اِيْشَانِ بَرِخَاسْتِ، وَ خَوْشِ دَلِّ گِشْتَنَدِ. اَيْنِ اسْتِ كَهَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
گَفْتِ: وَ يَدْهَبُ عَنْكُم رِجْزُ الشَّيْطَانِ اَيِ وَسُوسَتَهَ، وَ لِيْرَبِّطَ عَلَي قُلُوْبِكُمْ بِالْيَقِيْنِ وَ الصَّبْرِ وَ

الايمان، وَ يُثَبَّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ حَتَّى لَا تَتَوَخَّ فِي الرَّمْلِ بِتَلْبِيدِ الْأَرْضِ وَ قِيلَ: يَقْوَى الْقُلُوبَ
فِيكَون سبباً لثبات القدم.

إِذْ يُوحَى رُبِّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَيْنَ بَدَلِ اسْتِازَ وَإِذْ يُعِدُّكُمْ اللَّهُ وَ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ وَ إِذْ يُعَشِّيكُمْ
أَنْ هَمَّ إِشَارَتِ أَنْدِازِ يَكْ هَنْكَامِ. أَنِّي مَعَكُمْ يَعْنِي بِالنَّصْرَةِ، فَتَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَشَارَةِ وَ
كَانَ الْمَلِكُ يَمْشِي إِمَامَ الصَّفِّ عَلَى صُورَةِ الرَّجُلِ، وَ يَقُولُ ابْشُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ نَاصِرِكُمْ. سَأَلْتَنِي
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ الرِّعْبَ امْتِلَاءَ الْقَلْبِ مِنَ الْخَوْفِ. يُقَالُ رَعِبَ السَّبِيلَ الْوَادِي إِذَا
مَلَىءَ مَاءً. فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ أَيِ اضْرِبُوا الرَّؤْسَ فَإِنَّهَا الْمَقْتَلُ، وَ
اضْرِبُوا الْإِنَامِلَ لِأَنَّهَا مَوَاضِعُ اسْتِعْمَالِ السَّلَاحِ.

إِبَاحَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ قَتْلَهُمْ بِكُلِّ نَوْعٍ يَكُونُ فِي الْحَرْبِ. قَالَ أَبُو دَاوُدَ الْمَازِنِيُّ: وَ كَانَ شَهِيداً
بَدْرًا «تَبِعْتَ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِأَضْرِبَهُ يَوْمَ بَدْرٍ فَوْقَ رَأْسِهِ بَيْنَ يَدَيْ، قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ
سَيْفِي، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَتَلَهُ غَيْرِي. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي غَفَّارٍ قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا
وَ ابْنُ عَمِّ لِي حَتَّى اصْطَدْنَا فِي جَبَلٍ نَشْرَفَ عَلَى بَدْرٍ وَ نَحْنُ مُشْرِكَانِ، نَنْتَظِرُ الْوَقْعَةَ عَلَى مَنْ
يَكُونُ الدَّائِرَةَ فَتَنْتَهَبُ مَعَهُ مَنْ يَنْتَهَبُ. قَالَ: فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْجَبَلِ إِذْ دَنَتْ مِنَّا سَحَابَةٌ سَمِعْنَا فِيهِ
حَمِيمَةَ الْخَيْلِ، فَسَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ: أَقْدَمَ حِيْزُومٍ. قَالَ: فَمَا ابْنُ عَمِّي فَانْكَشَفَ قِنَاعَ قَلْبِهِ
فَمَاتَ مَكَانَهُ، وَ أَمَا أَنَا فَكَدْتُ أَهْلَكَ ثُمَّ تَمَاسَكْتُ. وَ رَوَى أَنَّ ابْنَ سَفْيَانَ لَمَّا انْصَرَفَ إِلَى
مَكَّةَ، قَالَ أَبُو لَهَبٍ: هَلُمَّ إِلَيَّ يَا ابْنَ أَخِي فَعِنْدَكَ الْخَبْرُ، وَ كَانَ أَبُو لَهَبٍ تَخَلَّفَ عَنِ وَقْعَةِ بَدْرٍ وَ
بَعَثَ مَكَانَهُ الْعَاصِمَ بْنَ هِشَامٍ، فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ لِأَبِي سَفْيَانَ: أَخْبِرْنِي كَيْفَ كَانَ أَمْرُ النَّاسِ قَالَ: لَا
شَيْءَ وَ اللَّهُ إِنْ كَانَ إِلَّا لَقَيْنَاهُمْ فَمِنْحَنَاهُمْ اِكْتِنَافًا يَقْتُلُونَنَا وَ يَأْسُرُونَ كَيْفَ شَاءُوا وَ إِيْمَ اللَّهُ مَعَهُ
ذَلِكَ مَا لَمَّتِ النَّاسُ، لَقَيْنَا رَجُلًا بِيضَاءَ عَلَى خَيْلٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ.
قَالَ أَبُو رَافِعٍ قُلْتُ تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ، فَضْرَبَ وَجْهِي أَبُو لَهَبٍ ضَرْبَةً شَدِيدَةً، فَقَالَ: وَ اللَّهُ مَا
عَاشَ إِلَّا سَبْعَ لَيَالٍ حَتَّى رَمَاهُ اللَّهُ بِالْعَدْسِيَّةِ فَقَتَلَهُ. فَلَقْدَ تَرَكَ ابْنَاهُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا مَا يَدْفَنَانَهُ
حَتَّى أَنْتَنَ فِي بَيْتِهِ. وَ رَوَى مَقْسَمٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ الَّذِي أَسْرَ الْعَبَّاسِ أَبُو الْيَسْرِ كَعْبُ
بْنِ عَمْرِو وَ أَخُو بَنِي سَلْمَةَ وَ كَانَ أَبُو الْيَسْرِ رَجُلًا مَحْمُومًا وَ كَانَ الْعَبَّاسُ رَجُلًا جَسِيمًا فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ لِأَبِي الْيَسْرِ: «كَيْفَ أَسْرَتِ الْعَبَّاسُ يَا أَبَا الْيَسْرِ»، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ «لَقَدْ أَعَانَنِي
عَلَيْهِ رَجُلٌ مَا رَأَيْتَهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ لَا بَعْدَهُ هَيْئَتُهُ كَذَا وَ كَذَا»، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَقَدْ أَعَانَكَ

عليه ملك كريم».

ذلك اى ذلك الضرب و القتل انهم شاقوا الله و رسوله اى خالفوا الله و رسوله. من يشاقق الله و رسوله فإن الله شديد العقاب.

ذلكم اى هذا العذاب الذى عجلته لكم ايها الكفار بيدى، فذوقوه عاجلا، و ان للكافرين اجلا فى المعاد، عذاب النار موضع ان نصب بفعل مضمر تقديره ذلكم فذوقوه و اعلموا ان للكافرين.

قوله تعالى: يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً يعنى راجعين اليكم.

زحف رفتن جنگى است پاره پاره روى بيكديگر، هم خزیدن طفل، التزاحف و التدانى و التقارب واحد، و الزحف مصدر لذلك لم يجمع كقولهم عدل و صوم. فلا تولوهم الأدبار فتنهزوا عنهم و لكن اثبتوا لهم.

و من يؤلهم يومئذ يوم حربهم ذبره اى متحرفاً لقتال، ميگويد: هر که روز جنگ پشت برگرداند بر دشمن مگر که برگردد ساز جنگ را از بهر کشیدن کمان يا بر کشیدن تيغ يا سلاح نگه داشتن را در جنگ يا پس تر آيد نه ادبار هزيمت را، او متحيزاً الى فئته، اى يكون منفرداً فينجاز لان يكون مع المقاتلة. مشتق من حزت الشيء اذا جمعته و اصله متحيز فادغمت الياء فى الواو. فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بس المصير.

مفسران را در حکم اين آيت سه قول است: يکى قول حسن و قتادة، گفتند: که اين مخصوص است باهل بدر که پشت بدادن بجنگ آن روز از کبائر بود و موجب عقوبت و غضب حق، نه بينى که روز احد را گفت عز جلاله انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا و لقد عفا الله عنهم، و غزاء حنين بعد از بدر بود بهفت سال و رب العالمين مى گويد: و لئستم مدبرين الى ان قال ثم يتوب الله من بعد ذلك على من يشاء. قول عطا و جماعتى آنست که اين آيت منسوخ است بان آيت که گفت: حرص المؤمنين على القتال. کلبى گفت: من قتل اليوم فى الجهاد مقبلا او مدبرا فهو شهيد و لكن يسبق المقبل المدير الى الجنة. و قال محمد بن سيرين لما قتل ابو عبيد جاء الخبر الى عمر فقال عمر لو انحاز الى كنت له فئته و انا فئته كل مسلم، و عن منصور عن ابراهيم قال: انهزم رجل من القادسيه فاتى المدينة الى عمر فقال: يا امير المؤمنين هلكت فررت من الزحف، فقال عمر انا فتتك. و عن عبد الله

بن عمر قال كُنَّا فِي جَيْشٍ بَعَثَنَا رَسُولَ اللَّهِ فَحَاصَ النَّاسَ حَيْصَةً فَانْهَزَمْنَا وَكُنَّا نَفِرُّ فَقَلْنَا نَهْرَبُ فِي الْأَرْضِ وَ لَا نَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ حَيَاءً مِمَّا صَنَعْنَا فَدَخَلْنَا الْبُيُوتَ، ثُمَّ قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ الْفَرَارُونَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْكِرَارُونَ أَنَا فِئَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

قَوْلُ سُوْمٍ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ جَمَاعَتِي مُفْسِرَانِ، كُفْتُنْدُ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ اسْتَوْحَشْتُ وَ حَكْمٌ أَنْ عَامٌ اسْتَوْحَشْتُ وَ الْفَرَارُ مِنَ الزَّحْفِ مِنَ الْكِبَائِرِ.

قَالَ النَّبِيُّ: اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمَوْبِقَاتِ: الشُّرْكَ بِاللَّهِ، وَ السَّحْرُ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْآلَا بِالْحَقِّ، وَ أَكْلُ الرِّبَا، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَ التَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَ قَذْفُ الْمُحَصَّنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلِينَ.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ. مُفْسِّرَانِ كُفْتُنْدُ: مُصْطَفَى رُؤُوسِ الْكَافِرِينَ رَأَى دَيْدُ كُفْتُنْدُ: هَذِهِ قَرِيشٌ قَدْ جَاءَتْ بِخَيْلَائِهَا وَ فَخْرَهَا يَكْذِبُونَ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَا وَعَدْتَنِي. فَاتَاهُ جَبْرِيلُ، وَ قَالَ لَهُ: خَذْ قَبْضَةً مِنْ تَرَابٍ فَارْمِهِمْ بِهَا، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا اتَّقَى الْجَمْعَانَ ل: عَلِيٌّ أَوْ ل: أَبِي بَكْرٍ اعْطِنِي قَبْضَةً مِنْ حَصْبَاءِ الْوَادِي فَنَاوِلْهُ كَفًّا مِنْ حَصِيٍّ عَلَيْهِ تَرَابٌ، فَرَمَى رَسُولُ اللَّهِ بِهِ فِي وَجْهِ الْقَوْمِ وَ قَالَ: شَاهَتِ الْوُجُوهُ، فَلَمْ يَبْقَ مُشْرِكٌ إِلَّا دَخَلَ فِي عَيْنِهِ وَ شَغَلَ بَعِينَهُ فَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ هَزِيمَتِهِمْ.

قَالَ حَكِيمُ بْنُ حَزَامٍ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ سَمِعْنَا صَوْتًا وَقَعَ مِنَ السَّمَاءِ كَأَنَّهُ صَوْتُ حِصَاةٍ وَقَعَتْ فِي طُشْتٍ وَ رَمَى رَسُولُ اللَّهِ تِلْكَ الرَّمِيَةَ فَانْهَزَمْنَا، وَ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى أَخَذَ يَوْمَ بَدْرٍ ثَلَاثَ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى بِحِصَاةٍ فِي مِيْمَنَةِ الْقَوْمِ، وَ حِصَاةٍ فِي مِيسِرَةِ الْقَوْمِ، وَ حِصَاةٍ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، وَ قَالَ شَاهَتِ الْوُجُوهُ. فَانْهَزَمُوا.

مُجَاهِدٌ كُفْتُنْدُ: سَبَبُ نَزُولِ آيَةِ أَنْ يَكُونَ كَافِرَانِ بِهَزِيمَتِ شِدْدَتِهِ وَ مُسْلِمَانِ رَأَى بِرَأْيِهِمْ نَصْرَتُهُ بُوَدَ قَوْمِي كُشْتَهُ شِدْدَتُهُ وَ قَوْمِي رَأَى اسِيرًا كُفْتُنْدُ، جَمَاعَتِي مُسْلِمَانِ يَنْدَاحَتَانِ كَمَا أَنَّ مِنْ قُوَّةٍ وَ شَوْكَةٍ إِيشَانِ بُوَدَ، يَكِي مِي كُفْتُنْدُ مِنْ فُلَانٍ رَأَى كُشْتَهُ يَكِي مِي كُفْتُنْدُ مِنْ فُلَانٍ رَأَى اسِيرًا كُفْتُنْدُ. رَبُّ الْعَالَمِينَ آيَةُ فَرَسْتَادٍ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ أَنْ نَهَى شِمَا كُشْتَهُ إِيشَانَ رَأَى بَقُوَّةَ خُوَيْشِ، كَمَا اللَّهُ كُشْتَهُ إِيشَانَ رَأَى، يَعْنِي كَمَا اللَّهُ بِيَمٍ وَ رَعِبَ دَرْدَلِ إِيشَانَ أَفْكَدُ وَ فَرَشْتِكَانَ رَأَى فَرَسْتَادًا تَأْجَنُغَ كُفْتُنْدُ وَ كَافِرَانَ رَأَى دَرْدَلِ مُسْلِمَانِ مِي نَهَادَنْدُ. قَالَ

الحسین بن الفضل: معناه فلم تمیتموهم و لكن الله اماتهم، انتم اخرجتموهم و لكن الله اخرج ارواحهم، و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی مراد نه نفی رمی است از مصطفی (ص)، بل که خبر میدهد جلّ جلاله که آن یک کف خاک که تو افکندی رمی از تو بود و رسانیدن از ما، و گر نه کجا صورت بندد؟ و چه ممکن شود که بشری مشتی خاک بر روی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه یک ذره از آن خطا نشود که همه در چشمهای ایشان شود؟

این جز در قدرت آفریدگار جلّ جلاله نیست. و قال ابو عبیده: معناه ما ظفرت و لا اصبت، و لكن الله عزّ و جل اظفرك و صوّب رمیک. اهل معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل و رمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریک اعضاء. مذهب اهل حق آنست که افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ جلاله، همه آفریده اوست و بارادت و مشیت اوست. يقول الله تعالی الله خالق كل شيء، و الله خلقكم و ما تعملون. و از روی اکتساب تعلق به بنده دارد.

که ربّ العزة در وی قدرت و حرکت و اختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی آفریده از روی کسب آن فعل حاصل کرد. و شرح این مسئله دراز است و درین موضع بیش ازین احتمال نکند. قراءت شامی و حمزه و کسایی و لكن الله رمی بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند و نصب الله و وجه این همان است که در سورة البقرة رفت: و لكن البر من امن بالله، و ليبيلى المؤمنين. این معطوف است بر آن که ليحيق الحق و يبطل الباطل و ليربط على قلوبكم و المعنى و يعطى المؤمنين منه عطاء حسنا. ان الله سميعٌ عليهم لدعائهم عليهم بنياتهم.

ذلكم اى ذلكم الامر و البيان من القتل و الرمي و الابلاء الحسن، و ان الله موهين اى و اعلموا ان الله موهين كيد الكافرين و قيل: ذلكم اى فعل الله الذى شاهدتموه. و يجوز ان يكون خبر مبتداء محذوف، اى الامر ذلكم و ان الله موهين كيد الكافرين بابطال حيلهم و إلقاء الرعب فى قلوبهم و تفریق كلمتهم و نقض ما ابرموا. قراءت حجازی و ابو عمرو موهن بتشديد است و تنوين، باقى بتخفیف و تنوين خوانند، مگر حفص که وی موهن كيد

الکافرین باضافت خواند، و معنی همه یکسان است.

قوله: **إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ** ای ان استقضوا فقد جاءكم القضاء و الفتح عند العرب هو القاضي. **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** ای قضینا لک قضاء مبینا، ان اللّٰه هو الفتح یعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که ابو جهل روز بدر دعا کرد گفت: **اللّٰهُمَّ إِنَّا كَانُوا أَفْجَرًا وَأَقْطَعًا لِلرَّحْمِ وَأَنَا بِنَا لَا يَعْرِفُ فَآخِرَهُ الْغَدَاةُ**. فاستجاب اللّٰه دعاءه و جاءه بالفتح، فضره ابنا عفرا: عوف و معود و اجاز علیه عبد اللّٰه بن مسعود.

سدی و کلبی گفتند: مشرکان چون خواستند که از مکه بجنگ مصطفی ص و مؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند: **اللّٰهُمَّ انصر اعلى الجندين و اهدى الفئتين و اكرم الحزبين و افضل الدينين**. فانزل اللّٰه هذه الاية. ثم قال للكفار: **وَإِنْ تَنْتَهُوا عَنِ الْكُفْرِ بِاللّٰهِ وَ قَتَالَ نَبِيِّهِ، فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا إِلَىٰ حَرْبِهِ وَ قَتَالَ نَعُدُّ عَلَيْكُمْ بِالْأَمْرِ وَ الْقَتْلِ**. و قيل وَ **إِنْ تَعُودُوا لِلْإِسْتِفْتَاكِ نَعُدُّ بِفَتْحِ مُحَمَّدٍ**. ابی کعب گفت و عطاء الخراسانی: که این خطاب باصحاب رسول است و با مؤمنان، میگوید: ان تستنصروه و تسئلوه الفتح و النصر، فقد جاءكم الفتح و النصر. **وَ إِنْ تَنْتَهُوا عَنِ ارَادَةِ عَرْضِ الدُّنْيَا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا إِلَىٰ مَا كَانَتْ مِنْكُمْ فِي الْأَمْرِ وَ الْغَنِيمَةِ يَوْمَ بَدْرٍ، نَعُدُّ، لِلْإِنْكَارِ عَلَيْكُمْ، وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ** و ان اللّٰه بفتح الف قراءة مدنی است و شامی و حفص علی تقدیر و لان اللّٰه مع المؤمنین.

ای لذلك لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا باقی بکسر الف خوانند لانه مبتدأ به منقطع مما قبله. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ** فيما يدعوكم الى الجهاد، و لا تَوَلَّوْا عَنْهُ ای لا تعرضوا عنه و لا تخالفوه، و حد الكناية لانه يعود الى اللّٰه، و قيل الى رسوله، لانه المنبئ عن اللّٰه، و قيل الى اللّٰه و رسوله و و حد لانه امر كل واحد امر الآخر، و قيل يعود الى الجهاد، و يحتمل انه لما لم يجز اطلاق لفظ التثنية على اللّٰه وحده، لم يجز اجراء لفظ التثنية عليه مع غيره بخلاف لفظ الجمع فانه لما جاز اطلاق لفظ الجمع عليه وحده تعظيما جاز اجراء لفظ الجمع عليه مع غيره. و لهذا نظائر في القرآن. منها.

قوله: اذا دعاكم لما يحييكم احق ان ترضوه. و جاء التنكير عن النبي فيمن ذكر مع غيره بلفظ التثنية، و هو ان رجلا قام بين يديه فقال: من اطاع اللّٰه و رسوله فقد رشد و من

عصاهما فقد غوى، فقال بس خطيب القوم انت، هلاً قلت و من عصى الله و رسوله فقد غوى، وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ يَعْنِي امره و نهيه، و قيل القرآن و مواظبه. و لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ الْآيَةَ. هم المنافقون و قيل هم المشركون يسمعون بأذنههم فلا ينتفعون، فصاروا كمن لا يسمعون، و قيل هم الذين قالوا: قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ كُلُّ مَا دَبَّ عَلَى الْأَرْضِ فَهُوَ دَابَّةٌ. و لا يطلق على الانسان الا ذمًا. ميگويد: اين مشركان و كافران هم چون چارپايانند كه حق نمى شنوند، يعنى بگوش مى شنوند و نمى پذيرند، و در عداوت و بغضا ميكوشند. پس هم چون ايشان اند كه حق نمى شنوند و در نمى يابند. ابن زيد گفت: هم صم القلوب و بكمها و عمها، دلهاشان كر و گنگ و كور است. آن گه اين آيت بر خواند: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، ميگويند: در شأن نضر حارث آمده است اين آيت. ابن عباس و عكرمه گفتند در شأن بنو عبد الدار بن قصى آمد: كانوا يقولون نحن صم بكم عما جاء به محمد فلا نسمعه و لا نجيبه فقتلوا جميعا باحد، و كانوا اصحاب اللواء و لم يسلم منهم الا رجالان: مصعب بن عمير و سويط بن حرملة.

وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ اى لو علم الله فيهم صدقا و اسلاما و قبول موعظة و سعادة سبقت لهم، لا سمع قلوبهم و جعلهم ينتفعون بالسمع. و لكنه علم انه لا خير فيهم و انهم ممن كتب عليهم الشقاء، فهم لا يؤمنون. خير درين آيت سزاوارى آشنايى است. ميگويد: ايشان سزاي آشنايى در ازل نبودند و حكم الله در ايشان بكفر رفت، لا جرم حق نشنيدند كه الله ايشان را حق نشنوايد، چنان كه آنجا گفت: وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا وَ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ ابن عباس گفت بنو عبد الدار گفتند: يا محمد احى لنا موتانا فيكلمونا و يخبرونا بصحة رسالتك و نعلم ان الله يبعث الموتى. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گويند و خير دهند از صحت رسالت و نبوت تو، و نيز بدانيم كه الله مرده زنده كند. و بيان اين آيت در آن است كه گفت: وَإِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. رب العالمين گفت: وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ كَلَامَ الْمَوْتَى بِصِحَّةِ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ لَتَوَلَّوْا عَنِ الْإِيمَانِ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ، اى لم

يقبلوا و لم يؤمنوا فلذلك لم افعل بهم مما سألوا نظيره: وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يُقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: إِذِ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ. استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است و از اجابت نومیدی یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است و شرط بندگی یکی از حق بحق وسیلت دوستی است و اجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد درد افزاید، او که از خلق بحق نالد درمان یابد، او که از حق بحق نالد حق ببیند.

پیر طریقت شبلی رحمة الله علیه در منازلت خویش بنعت حیرت از روی استغاثت از و عز سبحانه هم باو عز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتک طردتسی و ان ترکتک طلبتسی. فلا معک قرار و لا منک فرار، المستغاث منک الیک! الهی! ارت بخوانم برانی، و بروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه با تو مرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی راهم بخود آسان کنی
درد مرا درمان کنی زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز درد آمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است.

سر وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است.

إِذِ يُعَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشان را در خواب کرد در آن معرکه، تا از حول و قوت خویش متبری گشتند و از بود خویش ناآگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است نه از قوت و جلادت ایشان. وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ أَزْوَاجًا مَبْرُورًا، تا از آسمان باران فروگشادند تا از حدث و جنابت پاک شدند. و از چشمه معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

وَ لِيُرِبْطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ رِبْطَةً عَصَمَتْ بِهَا قُلُوبُهُمْ، و بقید تشبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصد رسیدند.

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ أَذِ رَمَيْتَ فَرَقَ اسْتِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ جَمْعَ اسْتِ.

فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست و جمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هر دو بهم راه سنیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خود را استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش نهند، جبریان ایشانند که در سیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه بینند و خود را اختیار نهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بر درگاه اِیَّاکَ نَعْبُدُ می‌باشید بمعاملت، و در دل بر درگاه اِیَّاکَ نَسْتَعِينُ خواهش و زاری و دعا کنید. وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ اشارت بحقیقت افراد است و طریق اتحاد. میگوید مرادان دیگر همه بگذار، گرفتار مهر ما را با غیر ما چه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه توفیق ما بین، بیاد خود مناز تلقین ما بین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر ما بین. طریق اتحاد یگانگی است، و با خود بیگانگی است، از من و ما نشان دادن دوگانگی است، و دوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فرداست. موحد از امروز و فردا جداست. تا موحد سایه خورشید وجود نیافت از خود وانرست، و تا از خود وانرست حق را نیافت. إِذْ رَمَيْتَ صفت مرید است بر راه تلوین نشسته و از حق با خود می‌نگرد. وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

بیر طریقت گفت: مخلص همه ازو بیند، عارف همه باو بیند، موحد همه او بیند، هر هست که نام برند عاریتی است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمت می‌آورد، مرید مزدور است، و مراد همان مهمان، مزد مزدور در خور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بسته کاریست که در سر آنست دیده او در دیده‌وری عیان است، جان او در سر مهر او تاوان است، جان او همه چشم سر او همه زبان است، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست.

وَلِيُبَلِّغَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَائًا حَسَنًا الْبَلَاءُ الْحَسَنُ تَوْفِيقُ الشُّكْرِ فِي الْمُنْحَةِ وَ تَحْقِيقُ الصَّبْرِ فِي الْمُنْحَةِ، وَ مَا يَفْعَلُ الْحَقُّ فَهُوَ حَسَنٌ مِنَ الْحَقِّ، لِأَنَّ لَهُ أَنْ يَفْعَلَهُ وَ هَذَا حَقِيقَةُ الْحَسَنِ وَ هُوَ مَا لِلْفَاعِلِ أَنْ يَفْعَلَهُ. هر کرا کاری رسد و آن کار او را سزد آن از وی نکوست. هر چه از حق

آید و بر بنده خویش راند، از نعمت یا محنت راحت یا شدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس را بر وی چرا و چون نیست، و آنچه وی کند به آفریده خویش از وی ستم نیست. و قَلِيلٌ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، در هر چه الله کند وی را حجت تمام است که آفریدگار و کردگار جهان و جهانیان است، از نیست هست کننده و پدید آورنده و پادشاه بر بنده.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ يَكُ قول آنست که این خطاب با مؤمنان است، و از خدا منت بر ایشان است. میگوید: نصرت خواستید بر دشمن نصرت دادم، کار فرو بسته بر شما بگشادم. دعا کردید نیوشیدم، عطا خواستید بخشیدم، کردار شما را پسندیدم، و عیبها پوشیدم. همانست که در آن اثر بیامد نادیتمونی فلبیتکم، سألتمونی فاعطیتکم، بارزتمونی فاهلنتکم، ترکتمونی فرعیتکم، عصیتمونی فسترتکم، فارجعتکم الی قبلتکم، و ان ادبرتم عنی انتظر تکم، انا اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمُ الْآيَةَ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق الخدمة لو كانوا من متناولات الرحمة لاليسهم صدار العصمة و لكن سبق بالحرمان حكمهم فختم بالضلال امرهم. آه از قسمتی در ازل رفته، قسمتی نه فزوده نه کاسته، یکی رانده و حبلش گسسته، یکی شسته و کردار او شایسته، این بایسته و آن نابایسته! چه توان قاضی در ازل چنین خواسته!؟ آه از فردا روز که نابایسته را درخت نومیدی ببر آید، و اشخاص بیزاری بدر آید، و از هدم عدل گرد نوایست بر آید. آنت فضحیت و رسوایی، ماتم بیگانگی، و مصیبت جدایی، و این شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت بر آید، و ماه روی کرامت در آید، کار او از هر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص فضل بدر آید، شب جدایی فرو شود و روز وصل بر آید، او را بعنایت بر آرید، و بفضل بار دهد، و بمهر خلعت بیوشاند و بکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تا رهی بعیان می نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تا رهی در آرزوی عیان می زارد و میگوید: کریمایم در تو زاریدن خوش است! و رنازم بفضل تو نازیدن خوش است! هر خانه ای که حد آن وا تو است آبادان است. هر دل که در آن مهر تست شادان است. آزاد آن نفس که بیاد تو یازان است، شاد آن دلی که بمهر تو نازان است!

مهر ذات تست الهی، دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كِه بگرویدید، اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، إِذَا دَعَاكُمْ أَنْ گِه که شما را خواند، لِمَا يُحِیْیْكُمْ چیزی را که شما را زنده کند، وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ که خدای میان مرد و دل اوست، وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. (۲۴) و بدانید که شما را انگیزته با او خواهند برد. وَ اتَّقُوا فِتْنَةً وَ بیرهیزید از فتنه، لَا تُصِیْبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً کی نه راست به گناه کار افتد و بیدان از شما، وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ. (۲۵) که الله سخت گیر است.

وَ اذْکُرُوا و یاد دارید و یاد کنید، إِذْ أَنْتُمْ قَلِیلٌ أَنْ گِه که شما اندک بودید، مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ زبون گرفتگان بودید در زمین، تَخَافُونَ می ترسیدید همواره، أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ که مردمان شما را بریابند، فَأَؤْکُمُ شما را جایگاه ساخت، وَ أَیْدِکُمْ بِنَصْرِهِ و شما را پیروزی داد بیاری دادن خویش، وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ و شما را روزی داد از خوشیها، لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۲۶)، تا مگر آزادی کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان، لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ کز مروید با خدای و رسول، وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِکُمْ و در امانتها شما خیانت مکنید، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) و شما میدانید. وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَ أَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ

که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش اند بنزدیک شما، وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ. (۲۸) و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیک الله است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان، إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگَر از خشم و عذاب خدای بیرهیزید، یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَانًا شما را جدای سازد، وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ و ناپیدا کند و بسترده از شما گناهان شما، وَ یَغْفِرْ لَکُمْ و بیامزد شما را، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ. (۲۹) و الله با فضل بزرگوار است.

وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِينَ کَفَرُوا و آن گِه که سازها ساختند کافران ترا، لَیْسَبُتُوکَ تا ترا ببندند و استوار کنند، أَوْ یَقْتُلُوکَ یا ترا بکشند، أَوْ یُخْرِجُوکَ یا ترا از شهر بیرون کنند، وَ یَمْکُرُونَ

در نهان می سازند، وَ يَمْكُرُ اللَّهُ و الله در نهان می سازد، وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. (۳۰) و الله به سازتر همه سازندگان است.

وَ إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا وَ آن گه که بر ایشان خوانند سخنان ما، قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا گویند شنیدیم، لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر ما خواهیم همچنین گوئیم، إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. (۳۱) نیست این مگر افسانه و داستان پیشینیان.

وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ وَ آن گه گفتند خدایا، إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ اگر راست است از نزدیک تو، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ بر ما سنگ بار از آسمان، أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۳۲) یا بما عذابی آر دردنامی.

النبوة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ، استجابت و اجابت یکی است، همچون اوقد و استوقد قال الشاعر:

وداع دعانی من يجيب الی الندی فلم يستجبه عند ذاك مجيب

ای فلم يجبه، و المعنى اجيبوا لله و للرسول بالطاعة. إِذَا دَعَاكُمْ این داعی رسول خداست و میگوید چون رسول خدا شما را خواند اجابت کنید و طاعت دارید.

روی ابو هريرة: انَّ اَبِيَّا كَانَ يَصَلِّي فِدَعَاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص فَلَمْ يَجِبْهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَوْتِهِ، ثُمَّ جَاءَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَمْ لَمْ تَجِيبْنِي اِذَا دَعَوْتُكَ؟ اما تقرأ قوله تعالى: اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ، فقال لم اعلم و لا اعود بعده الی مثله.

لِمَا يُحْيِيكُمْ یعنی الی ما يحييكم، میگوید اجابت کنید و طاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شما را زنده کند، و آن قرآن است که قبول آن دل زنده می کند. سدی گفت ایمان است که زندگی دل بایمان است و مردگی دل بکفر.

رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ شَبَّهَ الْكَافِرَ بِالْمَيِّتِ لِأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِحَيَوْتِهِ. ابن اسحاق گفت: إِذَا دَعَاكُمْ یعنی الی الجهاد، لِأَنَّهُ يَحْيِي أَمْرَهُمْ وَ يَقْوَى، و لِأَنَّهُ سَبَبُ الشَّهَادَةِ. و الشهداء احياء عند ربهم يرزقون. و لِأَنَّهُ سَبَبُ الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ فِي الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ لِمَا يَحْيِيكُمْ یعنی العلم فإنه سبب الحياة الطيبة. يقول الله تعالى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ يَعْنِي يَحُولُ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَقَلْبِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَوْمَنَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا أَنْ يَكْفُرَ، وَالْقُلُوبُ بِيَدِ اللَّهِ يَقْلِبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ.

قال انس بن مالك: كان رسول الله ص يكثر أن يقول: «يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك.» قلنا يا رسول الله آمنا بك فهل تخاف علينا؟ فقال: «إن قلب ابن آدم بين أصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء أن شاء أقامه و أن شاء أزاغه.»

میگوید الله جدایی افکند میان مرد و دل او تا بحول و قوت خود هیچ نتواند و بهیچ چیز راه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق و خذلان بود بقضا و تقدیر الله. گرداننده دلها اوست و میان بنده و دل او بحال گردانی خود اوست چنان که خواهد آن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد. اینست که مصطفی ص گفت: يقلبه كيف يشاء، ان شاء اقامه و ان شاء ازاغه.

ابن عباس گفت يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ اى يَحُولُ بَيْنَ الْكَافِرِ وَطَاعَتِهِ وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ مَعْصِيَتِهِ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او، پس جدایی افکند میان معصیت و روشنایی دل مؤمن، و جدایی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر. طاعت کافر را میگوید: وَقَدَمْنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا. وَ مَعْصِيَتِ مُؤْمِنٍ رَّا مِیگوید: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، وَقِيلَ يَحُولُ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَ مَرَادِهِ وَ مَا يُؤْمَلُ فِي حَيَاتِهِ وَ مَا يَسُوْفُ بِهِ نَفْسَهُ بِالموت. مردم امل دراز در پیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر و تسویف می افکند، که آری تا فردا او دل در ان بسته که روزگار دراز او را عمر خواهد بود و هر چه ساختنی است بتضاعیف روزگار میسازد، و خود از مرگ یاد نیارد، و بخاطر وی نگذرد، تا ربّ العزّه ناگاه او را گیرد، روزگارش برسد و عمرش نماند، و از ان مرادها همه باز ماند و ناساخته و توبه از معصیت ناکرده و عذر ناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ جایی دیگر میگوید: وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا و آن کیست ترا ضمان کند تا فردا مصطفی ص گفت: بر هیچ چیز از شما چنان نترسم که از دو خصلت: یکی از پس هوا فروشدن و دیگر امید زندگانی دراز داشتن. و خبر درست است که اسامه بن زید معاملتی

کرد تا یک ماه رسول خدا گفت: آنه لطویل الامل، اسامه نهمار دراز امید است در زندگانی! که تا یک ماه معاملت کرد. بآن خدایی که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، و چشم از هم بر نگیرم که نپندارم که پیش از بر هم نهادن مرگ بینم. پس گفت: ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگارید که بآن خدایی که جان من بید اوست که آنچه شما را وعده داده‌اند بیاید، و ازان خلاص نیابید. عبد الله مسعود گفت رسول خدا خطی مرّبع کشید و در میان آن مربع خطی راست کشید و از هر دو جانب خطهای خرد کشید و آن گه بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت: این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است و این خطّ مرّبع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد از هر دو جانب آنهاست و بلاها که در راه وی آمده، اگر از یکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آن گه که مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشان را بقتال و جهاد فرمودند و ایشان در آن حال ضعیف بودند، خود را اندک میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند و از قتال بد دل گشتند و ظنّ بد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: قاتلوا فی سبیل اللّٰه و اعلموا ان اللّٰه یحول بین المرء و بین ما فی قلبه، فیبدل بالخوف امنا و بالجبن جرأة «وَأَنَّهُ إِلَيْهِ» ای و اعلموا أنه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

وَأَتَّقُوا فِتْنَةَ الْفِتْنَةِ وَ الْبَلِيَّةِ وَ الْامْتِحَانِ وَ الْاِخْتِبَارِ الَّذِي يَظْهَرُ بِهِ بَاطِنُ امْرِ النَّاسِ فَيَسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْجَزَاءَ، وَ الْمَرَادُ بِالْفِتْنَةِ هَاهُنَا اِقْرَارُ الْمُنْكَرِ وَ تَرْكُ التَّغْيِيرِ لَهُ اَي لَا تَقْرُوا الْمُنْكَرَ بَيْنَ اَظْهَرِكُمْ فَيَعْمَكُمُ اللّٰهُ بِالْعَذَابِ. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید و در گیرد در گناه کار و بی‌گناه گیرد، و شومی آن بصالح و طالح رسد، صالح را تطهیر و تمحیص باشد و گناه کار و ظالم را عقوبت و عذاب بود. همانست که گفت: أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا... اِلَى قَوْلِهِ: وَ لَيُعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. و این فتنه بقول بعضی مفسران آنست که منکری بیند و آن را بنگرداند و نهی نکند و بآن در گذرد.

قال النبی ص: انّ اللّٰه لا یعذبُ العامّة بعمل الخاصّة حتّٰی یروا المنکر بین ظهرا تیهّم و هم قادرون علی ان ینکروه و لا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذب اللّٰه العامّة و الخاصّة. و فی

روایة اخرى ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي لم يقدروا على ان يغيروا ثم لا يغيروا الا يوشك ان يعمهم الله بعقاب.

و گفته اند این فتنه آنست که میان صحابه رسول افتاد از ان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل عثمان تا بقتل علی (ع). روی ان الزبیر بن العوام رای زمان قتال علی فی الجامع بالبصرة ینکت فی الارض و یقول قد کنا حذرنا هذا. و روی حدیقه بن الیمان قال قال رسول الله (ص) یكون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحتهم ایای یستن بهم فیها ناس بعدهم یدخلهم الله بها النار.

و قال ص لا تقوم الساعة حتی تأتي فتنه عمیاء مظلمة، المضطجع فیها خیر من الجالس، و الجالس فیها خیر من القائم، و القائم فیها خیر من الماشی، و الماشی فیها خیر من الساعی. و قوله لا تُصیبَنَّ نَهی، و الضمیر فیهِ للفتنة من باب قولهم لا اریک هاهنا و المعنی لا تفعلوا ما تفتنون به.

وَ اذْکُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِیلٌ قَلِیلٌ قیل هذا خطاب لمن كانوا بمکة من المسلمین، و الضعفاء و هم المهاجرون، و قیل هو خطاب لاهل بدر و قیل للعرب عامّة. میگوید: یاد کنید آن زمان که اندک بودید و این زمان مقام است بمکه پیش از هجرت در عنفوان مسلمانی که عدد مسلمانان بجهل نرسیده بودند.

تَخَافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ و هم کفار قریش و قیل فارس و الروم و هم کسری و قیصر. فَاَوَاکُمْ اِلَى الْمَدِیْنَةِ وَ نَصَرَکُمْ وَ جَعَلَ لَکُمْ مَأْوٰی تَتَّحِصِنُونَ بِهِ وَ تَسْکُنُونَ فِیْهِ. وَ اَیْدِکُمْ بِنَصْرِهِ یعنی یوم بدر بالانصار و امدکم بالملائکة. وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ یعنی الغنائم، احلها لکم دون غیرکم. لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و لکی تشکروا نعمتی.

یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ نَزَلَتْ فِی اَبِی لَبَانَةَ، هارون بن عبد المنذر الانصاری من بنی عوف بن مالک. و ذلك ان رسول الله ص حاصر یهود قریظه احدی و عشرين لیلة، فسالوا رسول الله ص الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر. علی ان یسیروا الی اخوانهم باذرعات و اریحا من ارض الشام. فأتی الله یعطیهم ذلك الا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ، فابوا و قالوا ارسل الینا ابا لبانة و کان مناصحاً لهم لانّ عیاله و ولده و ماله كانت عندهم، فبعثه رسول الله فاتاهم. فقالوا یا ابا لبانة ما ترى انزل

على حكم سعد؟ فاشار ابا لبانه الى حلقه، اى انه الذبح فلا تفعلوا. قال ابو لبانه و الله ما زالت قدماى حتى علمت انى قد خنت الله و رسوله. فنزلت فيه هذه الآية فلما نزلت شد نفسه على سارية من سوارى المسجد، و قال و الله لا ادوق طعاماً و لا شرباً حتى اموت، او يتوب الله على. فمكث سبعة ايام لا يدوق فيها طعاماً حتى خر مغشياً عليه.

ثم تاب الله عليه، فقيل يا ابا لبانه قد يتب عليك، فقال لا و الله، لا احل نفسى حتى يكون رسول الله هو الذى يحلنى. فجاءه فحلّه بيده، ثم قال ابو لبانه ان من تمام توبتى ان اهجر دار قوم التى اصبت فيها الذنب، و ان اتخلع من مالى. فقال ص يجزيك الثلث ان تصدق به. و عن عطاء بن ابى رباح قال نزلت حين هم رسول الله ص الذهاب الى ابى سفيان، فكتب اليه رجل من المنافقين ان محمدا يريدكم فخذوا حذرکم.

قال ابن عباس: لا تخونوا الله بترك فرايضه و الرسول بترك سننه، وَ تَخُونُوا اَمَانَاتِكُمْ يَحْتَمِلُ وَ جِهَيْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ: احدهما ان يكون جزماً عطفاً على النهى اى و لا تخونوا اماناتكم، و الآخر ان يكون نصباً على جواب النهى بالواو، و ينصب جواب النهى بالواو كما ينصب بالفاء، و معناه: انهم اذا خانوا الله و الرسول فقد خانوا اماناتهم. ابن زيد گفت: امانات ايدر دين است و خطاب با منافقان است، كه امانت دين بپذيرفتند آن كه در آن خيانت كردند، كه بظاهر ايمان نمودند و در باطن كفر داشتند. و الخيانة انتقاص الحق فى خفية، و اصلها النقصان، يقول خانه و اختانه و تخوته اذا تنقصه.

ثم قال. وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ يعنى ما فى الخيانة من الاثم.

وَ اَعْلَمُوا اَنْما اَمْوَالِكُمْ وَ اَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

اى ابتلاء و امتحان فلا يحملنكم حباها على الخيانة مثل ابى لبانه، او تاخذوا المال من غير حله، او تقعدوا عن جهاد و طاعة لمكانهما بل قوموا بالحق فيهما بصيراً نعمة خالصة. وَ اَنَّ اللهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ.

لمن آثر رضاء الله فيهما. اين آيت و نظاير اين در قرآن در شأن قومى آمد كه مسلمان شدند و اقارب ايشان هنوز كفار بودند آن كافران در مسلمان شدگان مى زاريدند و وعده ميدادند و وعيد ميكردند كه ايشان را با كفر برند. و نظايره قوله لَنْ تَنْفَعَكُم اَرْحَامُكُمْ

الآیه...، إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ الْآیة. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ الْآیة. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ الْآیة..

یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ هذا و امثاله میگوید بدانید که مال شما و فرزندان شما آزمایش است و مزد بزرگوار بنزدیک الله است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَعْزِمِ اللَّهُ الْفُرْقَانَ مَا يُفَرِّقُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ مَا تَخَافُونَ فتنجون، الفرقان مصدر كالرجحان، تقول فرقت بينهما فرقا و فروقا و فرقانا، میگوید اگر خدای را یکتا دانید و از خیانت و راه کثر رفتن در اداء فرائض و سنن بپرهیزید، خدای جدایی افکند میان شما و میان هر چه از آن می ترسید، تا نیز نرسید و از همه بدها برهید.

و قيل: يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا، اى حجة و سلطانا باعزاز دين الله و اهله و خذلان الشرك و خزيه. وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمُ الصَّغَائِرِ، وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ الَّتِي تَقَعُ لَانَّهَا فِي اهل البدر و الله قد غفرها لهم. وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لا يمنعكم ما وعدكم على طاعته وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران قریش در دار الندوة بهم آمدند.

و دار الندوة سرای امیر شهر بود که هر تدبیر که میکردند و ساز و کید که میساختند آنجا میساختند، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند، و بیک روایت نه مرد، و درست تر آنست که پنج تن بودند، عتبه و شیبه پسران ربیعة و ابو البحتری بن هشام و العاص بن وائل و ابو جهل، این جمع همه بهم آمدند و در کار محمد با یکدیگر مشورت کردند و کید و مکر ساختند. ابلیس بصورت پیری در میان ایشان شد، عصائی در دست و گلیمی درشت پوشیده، ابو جهل گفت: ما بتدبیری همی شویم تو بیگانه در میان ما چکنی؟ گفت: من مردی ام روزگار دیده و تجربتها افتاده و شغلای عظیم پیش من آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایده بود. پس عتبه گفت: تَنْرَبِّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمُؤْنِ مرگ ناچار است صبر باید کرد که این محمد آخر روزی بمیرد و ما از وی باز رهیم. ابلیس روی بوی ترش کرد، گفت: ترا شبانی باید کرد، تو مصالح کارها چه دانی! تا محمد بمیرد همه عالم دین وی گرفتند. شیبه گفت: او را در خانه کنیم تا از گرسنگی

بمیرد. ابلیس گفت نتوان کرد که عرب بر شما دشمن شوند چون عم زاده خویش را ببیند بگرسنگی کشته. ابو البحتری گفت: او را در خانه کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم. ابلیس گفت: وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد. عاص گفت: او را بر اشتری بنهیم و تنها در بادیه و صحرا گذاریم تا هلاک شود. ابلیس گفت: این صواب نیست که وی روی نیکو دارد و سخنی ملیح، هر که وی را ببندد او را خریداری کند، ابو جهل گفت: از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، و آن گه همه بهم او را بکشند تا کشنده وی را ندانند و از همه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. ابلیس گفت: این تدبیر عین صواب است و مقصود ابلیس آن بود تا باین تدبیر همه با وی بدوزخ شوند.

پس باین قرار دادند و متفرق گشتند. جبرئیل (ع) از آسمان فرود آمد و مصطفی را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: *وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَبْسُطُوكَ*، یا ليوثقوك و يشدوك، *أَوْ يَقْتُلُوكَ* یعنی باجمعهم کما قال ابو جهل، *أَوْ يُخْرِجُوكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى طَرَفٍ مِّنْ أَطْرَافِ الْوَادِي*. پس جبرئیل بفرمان حق او را فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و علی (ع) را آن شب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت: *تَسْبِيحٌ بَرْدِي فَأَنَّهُ لَنْ يَخْلُصَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ أَمْرٌ تَكْرَهُهُ*.

و کافران آن شب بدر سرای رسول بختند، و ابلیس با ایشان در خواب شد و هرگز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هر یکی را کفی خاک بر سر کرد و بگذشت، و در بعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند: *وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا*. و رب العزة او را ازان پوشید. پس ابلیس بیدار شد و گفت: یا قوم خبر دارید که محمد بیرون آمد و گذشت و خاک بر سر همگان کرد. دستها بسر خویش بردند و خاک دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی هم چنان دیدند گفتند: خاک دلیل رفتن است؟ اما در خواب گاه او کسی خفته است، چون بدیدند علی بود، گفتند: محمد کجا رفت. گفت: تا من با وی بودم وی با من بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب العالمین گفت: *وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ قِيلَ: أَمْرَهُ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَهُمْ إِلَى بَدْرٍ فَفَقْتَلُوا*.

مقام خدمت ایستاده که: وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا جِيبِ رَبُّوهُ، در صدر دولت بحرمت نشست، که خطاب آمد از حضرت لم یزل که: «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» روش سالکان در استجابات ظواهر است بر متابعت رسول و کشش ربودگان در استجابات سرائر است بر مشاهده علام الغیوب، اینست که عالم طریقت گفت: استجیبوا لله بسرائرکم، و للرسول بطواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیاة النفوس بمتابعة الرسول و حیاة القلوب بمشاهدة الغیوب.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول و اسرارهم فیما هناك تجول هیچ کس را از اهل آفرینش بحقیقت حیاة مسلم نیست، بی اجابت توحید و بی تویع تحقیق، تا از حضرت نبوت این نداء عزت می آید که: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله.

إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ، اهل زندگی و زندگان بحقیقت ایشانند که از تراجع پاک‌اند و از تهمت دور، و بدوستی مشهور، از سلطان نفس رسته و دلهاشان با مولی پیوسته، و سره‌اشان باطلاع حق آراسته، به نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده. پیر طریقت گفت: الهی نه جز از شناخت تو شادیست، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی تو چون مرده زندانی است، زندگانی بی تو مرگیست، و زنده تو زنده جاودانی است.

یا حیاة الرُّوح مالی لیس لی علم بحالی تلک روحی منک ملیء و سوادى منک خالی
بی‌جان گردم که تو زمن پرگردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند: عالمان‌اند و عارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ العارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالى: وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ. رمزی غریب است و اشارتی عجیب، دل راه است و دوست وطن، چون بوطن رسید او را چه باید راه رفتن، در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب است، تا با دل است مرید است و بی‌دل مراد است. از اول دل باید که بی‌دل راه شریعت بریدن نتوان، اینجا گفت: لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ در نهایت با دل بماندن دوگانگی است و دوگانگی از حق دوری است.

ازینجا گفت: *يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ*، و گفته‌اند: صاحب دل چهار کس‌اند، زاهد است دل او بشوق خسته، خائف است دل او با شک شسته، مرید است دل او بخدمت کمر بسته، محب است دل وی بحضرت پیوسته. به داود پیامبر وحی آمد که: یا داود طهر لی بیتا اسکنه، یا داود خانه که میدان مواصلت ما را شاید پاک کن و از غیر ما با ما پرداز. داود گفت: خداوند! و آن کدام خانه است که جلال و عظمت ترا شاید، گفت: دل بنده مؤمن، یا داود: *انا عند القلوب المحمومة*.

هر کجا خرمن سوخته را بینی در راه جست و جوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بنده مؤمن خزینه بازار ما است، منزلگاه اطلاع ماست، محراب وصال ماست، خیمه اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست، گنج خانه اسرار ماست، معدن دیدار ماست، هر چیزی که بسوزند بی قیمت گردد و دل که بسوزد قیمت گیرد.

مصطفی ص گفت: *القلوب اوانى الله فى الارض فاحب الاوانى الى الله اصفاهها و ارقها و اصلها*، گفت: دل‌های عاشقان امت، جام‌های شراب مهر ربوبیت است، هر دل که از مکونات صافی‌تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تا عزیز داری و روی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که آن لطیفه است ربّانی و نظر گاه سبحانی. مصطفی ص گفت: *ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم*.

گفتا: رویها را میارائید که آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی پرتاب و گره گیر را بران درگاه اعتبار نیست، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست، کاری که هست جز با دل‌های پر درد نیست. پیر طریقت گفت: این کار را مردی نباید با دلی پردرد، ای دریغا که نه در جهان درد ماند و نه در دل‌ها درد.

قال بعض المحققين فى قوله تعالى: *يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ*، اشار جل جلاله الى قلوب احبائه بانه ياخذها منهم و يحميها لهم و يقبلها بصفاته، كما قال النبى ص: قلب ابن آدم بين اصبعين من اصابع الرحمن، يقبلها كيف يشاء فيختنها بخاتم المعرفة، و يطبعها بطباع

الشوق، وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند و این چنان باشد که پیروان در راه طریقت چون راست روند و در اوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند و در تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت از مریدان باز نگیرند، آن مریدان و پسروان ایشان در سایه ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران دنیا گرایند و در حظوظ نفس بکوشند و در اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سر وقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل در صفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنه وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت معصیت کند فتنه وی بسر تعدی کند سر از مشاهده در حجب افتد، و نعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ خِيَانَةَ اللَّهِ فِي الْأَسْرَارِ مِنْ حَبِّ الدُّنْيَا وَ حَبِّ الرِّيَاسَةِ وَ الْأَظْهَارِ خِلَافَ الْأَضْمَارِ، وَ خِيَانَةَ الرَّسُولِ فِي آدَابِ الشَّرِيعَةِ وَ تَرَكَ السِّنَنِ وَ التَّهَاوُنِ بِهَا، وَ خِيَانَةَ الْأَمَانَةِ فِي الْمَعَامَلَاتِ وَ الْأَخْلَاقِ، وَ مَعَاشِرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَرَكَ النَّصِيحَةَ لَهُمْ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً مُؤْمِنَانِرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه حال تقوی پناه خویش گیرید، شما را فرقانی دهد از علم و الهام که بوی حق و باطل از هم جدا کنید، و راست راهی و گمراهی از هم بشناسید، شما که عالمان اید بعلم تمام، و شما که عارفان اید بالهام درست، فرقان عالم ادله شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی، و فرقان عارف نوری است غیبی، و آئینه روشن بموهبت الهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته اند درین آیت و لطیفه نیکو، میگوید: این شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آن را بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً، دیگر تکفیر وَ يُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، سوم مغفرت وَ يَغْفِرْ لَكُمْ. فرقان تعریف است، و تکفیر تخفیف است، و مغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف

نیکو و تشریف تمام.

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... الْآيَةَ مَكَرَ تَلْبِيسٍ سَاخِطِينَ، وَاللَّهُ مَكْرَ هَالِكٍ بِرِ اِيشَانِ
گماشت. شبلی گفت: المکر فی النعم الباطنة و الاستدراج فی النعم الظاهره.

مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آن را بزرگ دانند و
استدراج عامه خلق را گیرد، آن گه که نعمه دنیا با ایشان روی نهد و تکیه بر آن کنند، ای
عالمان و ای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، که ابلیس را علم و
عبادت بود و دید آنچه دید، اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، ای دنیاداران، ای
خواجگان، بدنیا غره مشوید و تکیه بر آن مکنید که قارون ازین دنیا بسی جمع کرد و
رسید بآنچه رسید، فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ، مصطفی ص بعلی گفت: «اذا رأیت الناس
یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنیا فاشتغل
انت بعمارة العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاء الحق، و
اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، و اذا رأیتهم یشتغل بعضهم
بعیوب بعض، فاشتغل انت بعیوب نفسک

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ خدای بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، وَ اَنْتَ
فِيهِمْ وَ تو در میان ایشان، وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ نیست خدای عذاب کردن ایشان را، وَ
هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳) تا ایشان آمرزش می خواهند.

وَ مَا لَهُمْ اِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ چیست ایشان را که عذاب نکند ایشان را، وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ ایشان خلق بر می گردانند از مسجد با آزم، وَ مَا كَانُوا اَوْلِيَاءَهُ اِيشَانِ بَانَ
كس نهاند، اِنْ اَوْلِيَاؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ بَانَ كس نیست مگر موحدان و گرویدگان، وَ لَكِنَّ
اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ وَ نبود نماز ایشان، عِنْدَ الْبَيْتِ زَرْدِيكَ خانه، اِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً مگر صَفِيرِ
زدن و آواز دست آوردن و دست زدن، فَذُوقُوا الْعَذَابَ مِيچشید عذاب، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
(۳۵) بآنکه کافر شدید.

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيشَانِ كَه كافر شدند، يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ نَفَقَةً مِيکنند مالهای خویش، لِيَصُدُّوا

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تَابَ بَرَّادَانِدْ مِنْ رَاهِ خَدَائِ، فَسَيُفْقَوْنَهَا أَنْ نَفَقَهُ كُنْدُ، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً
پس ور ایشان تفریغ گردد و حسرت، ثُمَّ يُغْلِبُونَ أَنْ گه ایشان را باز شکند و الَّذِينَ كَفَرُوا
إِلَى جَهَنَّمَ يُحْسِرُونَ (۳۶) و آن گه آن کافران را بدوزخ رانند.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ تَا حَقِّ از باطل باز پیدا بود، وَ يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ
و باطل اهل باطل بر هم می افکند، فَيَرَكُمُ جَمِيعًا تَا همه بر هم افتد توی بر توی، فَيَجْعَلُهُ
فِي جَهَنَّمَ أَنْ گه او را در دوزخ افکند، أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) ایشان اند زیانکاران
قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بَگُو ایشان را که کافر شدند، إِنْ يَنْتَهُوا إِنْ بَاز ایستند، يُغْفِرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ
ایشان را بیامرزند آنچه گذشت، وَ إِنْ يَعْودُوا وَ إِنْ بَاز گردند، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ
(۳۸) برفت و روان گشت آنکه پیشینیان را بود از سرانجامها.

وَ قَاتِلُوهُمْ وَ كَشْتَن مِيكْنِيْدْ بَا كَافِرَانِ، حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً تَا أَنْ گه كه و ناایمنی، وَ يَكُونُ
الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ وَ بِنْدِگِي نماند مگر كه آن همه خدای را بود، فَإِنْ أَنْتَهُوا إِنْ بَاز ایستند، فَإِنَّ
اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) الله بآنچه میکنند بینا و دانا است.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا وَ إِنْ بَرَّگَرْدَنْد، فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ بَدَانِيْدْ كه خدای یار شما است، نِعْمَ
الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰) نیک یار و نیک دستگیر و نیک یاری ده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ سَبَبَ نَزُولِ إِيْن آيْتِ أَنْ بُوْد كه كَافِرَانِ گفته بودند: فَأَمْطِرُ
عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ أَوْ أَنْتِنَا بَعْدَابِ أَلِيْمٍ، رَبِّ الْعَالَمِينَ خَبِر دَاد مِصْطَفَى وَ مُؤْمِنَانِ، كه
ایشان عذاب میخوانند و تا تو در میان ایشان من ایشان را عذاب نکنم، لانك بعثت
رحمة للعالمين، و لم يعذب قوم نبئهم بين ظهرائهم. قومی گفتند: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ
أَنْتَ فِيهِمْ، إِيْن مِقْدَار مَنَسُوخِ اسْتِ، وَ نَاسِخِ أَنْسْتِ كه بر عقب گفت: وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ
اللَّهُ. قومی گفتند: إِيْن مَنَسُوخِ نِيْسْتِ، از بهر آنكه تا مِصْطَفَى بَمَكِه در میان ایشان بود
عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد. و گفته اند: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ أَنْ عَذَابِ عَامِه
است باستیصال، چنان كه در امم پیشینیان بود. إِيْن اَمْتِ از چنان عذاب بزینهاراند، و إِيْن
كه وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ إِيْن عَذَابِ خَاصِه اسْتِ قومی را دون قومی.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ إِيْن مَحْكَمِ اسْتِ وَ إِيْن اسْتِغْفَارِ تَوْحِيْدِ اسْتِ، مِيگويْد

تا شهادت میگویند و اسلام می آرند خدا ایشان را عذاب نکند، و در قرآن نوح راست و هود را و صالح و شعیب که فرا قوم خویش گفتند: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، این استغفار همه بمعنی توحید است. عدی بن حاتم الطائی از مصطفی پرسید که آنچه پدر او می کرد حاتم هیچ بکار آید؟ و عایشه عبد الله جدعان را هم از مصطفی پرسید هر دو را جواب داد: و ما یعنی عنه، و لم یقل یوما رب اغفر لی.

پس از بهر آن شهادت را استغفار خواند که شهادت گوی خویشان را بآن آورد که او را پیامرند، پس شهادت آمرزش خواستن است. و قیل: وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ یعنی الکفار، وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ یعنی: المسلمین فلما خرجوا و هاجروا، قال الله: وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فعذبهم یوم بدر، و قال ابن مسعود: كان لهم امانان النبی ص، و الاستغفار، فهاجر رسول الله و بقي لهم الاستغفار.

قال ابن عباس: هو استغفار الکفار لانهم يطوفون بالبيت و يقولون غفرانک اللهم غفرانک. و قیل: وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ای منهم من یؤل امره الی الاسلام، و قیل: سیولد منهم اولاد مؤمنون. وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ قیل: یعنی فی الآخرة، و قیل: یوم بدر.

وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ این صد آن بود که ایشان بر بر زنهای مکه موکلان می داشتند، روزگاری تا هر قاصد که آهنگ دیدار رسول خدا داشتی بر می گردانیدند و بعضی میکشند، و گفته اند: «کَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» ایشانند، اقتسموا الشعاب بینهم للرد.

وَ مَا كَانُوا یعنی المشرکین أَوْلِيَاءَهُ ای اولیاء المسجد، و قیل: اولیاء الله. إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ ای ما اولیاءه، إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ و لایته للمتقین. وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ، ابن عمر گفت:»

یطوفون بالبيت و هم عراة یصفرون و یصفقون. می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده اند نیست الا پشیلیدن و دست بر هم زدن. رب العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام باز میداشتند خود بنزدیک خانه می آمدند و صغیر می کردند و دست بر هم می زدند که این تقرب است بخداوند عز و جل، و نماز که میکنیم، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صغیر و تصفیق. حسن گفت:

اذا اراد النبي الصلاة، خلطوا عليه، و اروا انهم يصلون لله عبادة. قال بعضهم: مكاؤهم اذ انهم، و تصديتهم اقامتهم. مكاء ايشان را بجای بانگ نماز بود و تصدیت بجای اقامت. قال ابن بحر معنى الآية: ان صلوتهم و دعاءهم غير رادين عليهم ثوابا الا كما يجيب الصدى الصائح.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ اى يوم بدر، و قيل: فى الآخرة بما كنتم تكفرون ان الذين كفروا ينفقون أموالهم اين آيت در شأن مطعمان آمد، دوازده بودند از قريش، ابو جهل بن هشام و عتبة و شبيهه ابنا ربيعة بن عبد شمس و نبيه و منبه ابنا الحجاج و ابو البخترى بن هشام و النضر بن الحارث و حكيم بن حزام و ابى بن خلف و زمعة بن الاسود و الحارث بن عامر بن نوفل و العباس بن عبد المطلب. اين قوم از مکه تا بصحرای بدر سپاه مشركان را ميزبانى ميكردند، هر روز ده شتر ميكشتمند، پسین روز مطعم ايشان عباس بن عبد المطلب بود.

سعید بن جبیر گفت: این آیت به بو سفیان فرو آمد که روز احد چهل اوقیه بر مشركان نفقه کرد، هر اوقیه چهل و دو مثقال، و قال: محمد بن اسحاق: لما اصيب قريش يوم بدر، رجع فلهم و هم القوم المنهزمون الى مكة، و رجع ابو سفیان بغيره اليها، و جمع من بقى من الاكابر، و قال: ان محمدا قد وتركم و قتل اشرافكم فاعينونا بهذا المال لعلنا ندرک منه ثارا بمن اصيب بنا، ففعلوا فانزل الله فيهم هذه الآية: لِيُصْذُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اى دين الله و الاسلام، فَسَيُنْفِقُونَهَا يعنى الاموال بتمامها، ثم تكون انفاقها عليهم حسرة عما على ما فاتهم، ثم يُغْلَبُونَ يقهرون. فيه تقديم و تأخير، لان الحسرة عليها بعد الغلبة. ميگويد: آن مالها نفقه ميكندند و بعاقبت بر ايشان جز حسرت و غم نبود، نه مال بماند و نه بمراد رسيدند، و هذا دليل من دلائل النبوة، اذا اخبر عن الله قبل وقوعه و كان كما اخبر.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ يساقون اليها، و يجمعون فيها، لِيَمِيزَ اللَّهُ اى لام تحليل غلبه است، يعنى: ثم يغلبون، لِيَمِيزَ اللَّهُ كافرين را کم آرم و غلبه كنم تا حق از باطل پيدا بود، و صلاح از فساد، و كفر از ايمان، و آشنا از بيگانه، و قيل: الطيب انفاق المؤمن و الخبيث انفاق الكافر. روز قيامت آنچه مؤمنان در سبيل خدا نفقه کرده اند و آنچه كافرين در راه شرک خرج کرده اند همه از هم جدا کنند، كافرين را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنان که ميگويد عز جلاله: فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ وَ مؤمنانرا بآن انفاق

خویش بدرجات رسند، چنان که میگوید: وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا.

از اینجا گفت: مصطفی ص: «اطمعو اطعامکم الأبرار و اولوا معروفکم المؤمنین».

فِرْكَمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ يَعْنِي الْكَافِرَ وَ مَا انْفَقَهُ، وَ فِي الْآثَارِ يَأْتِي بِالدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَضَاهَا بِقَضِيضِهَا فَمَيِّزٌ مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ وَ الْبَاقِي فِي النَّارِ. قِرَاءَتِ حَمْزِهِ وَ يَعْقُوبُ وَ كَسَابِي لِيَمِيزَ اللَّهُ بِتَشْدِيدِ اسْتِ، وَ وَجْهٌ أَنْ ظَاهِرٌ اسْتِ. أَنْكَهْ كَقَوْلِهِ: أُولَئِكَ أَيِ الْمُنْفِقِينَ أَمْوَالَهُمْ مِنَ الْكَافِرِ، هُمْ الْخَاسِرُونَ خَسَرُوا أَمْوَالَهُمْ وَ انْفَسَهُمْ، لِأَنَّهُمْ اشْتَرَوْا بِأَمْوَالِهِمْ عَذَابَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمْ أَبُو سَفِيَانٍ وَ أَصْحَابِهِ، إِنْ يُنْتَهُوا عَنِ الشَّرْكِ وَ قِتَالِ الْمُؤْمِنِينَ، يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ مِنْ شَرِكِهِمْ وَ ذُنُوبِهِمْ وَ أَنْ عَظُمَتْ، لِأَنَّ الْحَرْبِيَّ إِذَا اسْلَمَ صَارَ كِيَوْمَ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ. قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: أَتَيْتِ النَّبِيَّ ص فَقُلْتُ اسْطِ يَمِينِكَ لِأَبِيعِكَ، فِاسْطِ يَمِينِهِ فَقَبِضَتْ يَدِي، فَقَالَ: مَالِكُ يَا عَمْرُو؟ قُلْتُ ارْتَدْتَ أَنْ اشْتَرَطْتَ، قَالَ: تَشْتَرِطُ مَاذَا؟ قُلْتُ أَنْ يَغْفَرَ لِي، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ يَا عَمْرُو أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَ أَنَّ الْهَجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلِهَا وَ أَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَ قِيلَ: أَمَرُوا بِالْإِمْتِنَاعِ عَنِ قِتَالِ الْكَافِرِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، ثُمَّ نَسَخَتْ بِالْآيَةِ الَّتِي تَلِيهَا وَ هِيَ قَوْلُهُ: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً.

قَوْلُهُ: وَ إِنْ يَعُودُوا أَيِ يَشْتَبِهُوا عَلَى الْكُفْرِ، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ، يَعْنِي فَقَدْ مَضَتْ سَنَةُ اللَّهِ وَ مَثَلَاتِهِ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى. سَنَةٌ أَيْدِرُ بِمَعْنَى عَادَتُكَ. مِغْوَيْدُ: أَيْدِرُ بِكُفْرِ بَايَسْتِيدِ، بِنِغْرُكِهِ بَايَسْتِينِيَانِ مِنْ أَنْ جِهَانَ دَارَانَ كِهْ بُونْدَنْ چِهْ كَرْدِيمِ وَ چُونِ بَرَانْدَاخْتِيمِ وَ هَلَاكَ كَرْدِيمِ. بَايَسْتِينِ هَمَانِ كَنِيمِ، وَ نِظَائِرُ أَيْنِ دَرِ قِرْآنِ فِرَاوَانَ اسْتِ، جَايِهَا كَقَوْلِهِ: كَدَّابُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... الْآيَةِ، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ... الْآيَةِ، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ...

الْآيَةِ، أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... الْآيَةِ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايِ، كَمَا فَعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا سَيِّبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا، وَ فِي الْمِثْلِ مِنْ عَمَلٍ مَا شَاءَ لَقِيَ مَا شَاءَ. وَ قِيلَ: وَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ مَعَكَ، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ بِأَهْلَاكَ يَوْمَ الْبَدْرِ وَ سَنَةِ اللَّهِ مَا

يفعلها دائما.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ اَيْنَ فَتَنَهُ ايدر عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسير بودن و بر کفر داشتن.

وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، اى يكون الطاعة و العبودية لله، و لا يكون مع دينهم كفر فى جزيرة العرب.

فَإِنْ اَنْتَهَوْا عَنِ الكُفْرِ و القتال، فَإِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، يجازيهم مجازاة البصير بهم و باعمالهم. قراءت رويس از يعقوب بما تعملون بصير بقاء مخاطبه.

وَ اِنْ تَوَلَّوْا اى عرضوا عن الايمان، و عرضوا عن الانتهاء، و اقاموا على كفرهم و عداوتكم و قتالكم، فَاعْلَمُوا يا معشر المؤمنين، اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ هو الموالى لكم و لا يضرکم معاداتهم، نِعْمَ الْمَوْلَى لا يضيع من تولاه، وَ نِعْمَ النَّصِيرُ لا يغلب من نصره.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ سَيِّاقٌ و مساق اين آيت بيان شرف مصطفى ص است و اجلال قدر او و اظهار عزّ وى. ميگويد اى مهتر خافقين و اى سيد ثقلين، تا تو در اصلاّب ايشان بودى، اسلاف ايشان را عذاب نكرديم و امروز كه در ميان ايشانى، عذاب از ايشان برداشته ايم، و فردا كه از ميان ايشان بشوى و خادمان و چاكران تو در ميان ايشان باشند و استغفار كنند عذاب نكنيم، تا جهانيان عزّ و جاه و حرمت و پاىگاه تو بر درگاه ما بشناسند و بدانند كه تويى بر ما بنده عزيز، اذا كان كون الرسول ص فى الكفار يمنع العذاب عنهم فيكون المعرفة فى القلوب اولى ان يدفع العذاب عنهم. آن روز كه مصطفى ص را خبر دادند كه رفتن بسراى آخرت نزديك است و مركب بشریت وى را بحضرت الهيّت نقل فرمودند. عزرائيل حاضر بود، رسول خدا وى را گفت: جبرئيل را كجا ماندى، گفت: باسّمان نخستين مقدسان ملاء اعلى او را تعزيت ميدهند، عزرائيل بحرمت بايستاد تا خود چه فرمايد، جبرئيل در آمد، سيد گفت: يا جبرئيل ما حال امتى؟ حال امت من چيست، و كار ايشان گوى بچه رسيد، جبرئيل گفت: يا سيد چه دل مشغول دارى و چه اندیشه برى، نه حق ميگويد، وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ، گفت: يا جبرئيل چون من از ميان ايشان بيرون شوم گوى حال ايشان چون بود؟ جبرئيل بحضرت عزت باز

رفت و آخر آیت آورد، وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ، یا سید! ملک جل جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا جبرئیل ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ جبرئیل بحضرت عزت باز رفت و باز آمد و گفت: ملک تعالی و تقدس ترا سلام میکند و میگوید، هر که پیش از مرگ بیک سال عذر خواهد عذرش بپذیرم که من پذیرنده عذر خواهانم، نیوشنده آواز سائلانم، پوشنده عیب عیبیانم. سید گفت: یا جبرئیل یک سال در عمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، جبرئیل رفت و باز آمد گفت، میگوید: عز جلاله که یک سال با یک ماه آوردم، اگر یک ماه پیش از مرگ توبه کنند بپذیرم، گفت: یا جبرئیل نیز خواهم که یک ماه بسیار است، جبرئیل آمد و یک ماه با یک هفته آورد و یک هفته با یک ساعت آورد، پس جبرئیل گفت: یا سید، ملک میگوید: جل جلاله در آن ساعت که جان بنده بفرغره رسد اگر توبه کند بپذیرم و گنااهش درگذارم، سید گفت: یا جبرئیل ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن گرد وی در آید زبانش کار نکند و عذر نتواند خواست.

جبرئیل رفت و باز آمد و گفت: الندم توبه، چون پشیمانی در دلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کار نکند، گفت: یا جبرئیل آن بیچاره درمانده در آن سكرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیز فراموش کند و با آن نپردازد، جبرئیل رفت و باز آمد و گفت: الرب یقرئک السلام و یقول ان لم یکن هذا کله فاین رحمتی و این شفاعتک؟ ای مهتر عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من و شفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات الله و سلامه علیه با آنکه مقصود موجودات بود و نقطه دایره حادثات بود، گنج فضل و خزینه رحمت بود، هر چه او را بایست، از برای امت بایست، و هر شربتی که بقره نوش کرد از بهر غم و تیمار امت کرد، و هر بلائی که کشید از بهر آسایش امت کشید، ازین جهان که رفت در غم امت رفت و فردا که سر از خاک دولت بر آرد در غم و تیمار امت بر آرد، میگوید و احشرنی فی زمره المساکین

با یاد تو زیر خاک در خواهیم شد با درد تو سر ز خاک بر خواهیم کرد و از حضرت ذو الجلال بنعت منت این نواخت و اعزاز روان که یا سید، ما عیسی مریم را باآسمان بردیم، تا هیچ کس ازان صنم پرستان موبک دولت او در نیابند، و روضه موسی

کلیم در زمین پنهان کردیم تا جهودان روی زینهار نبینند، اما شخص عزیز تو و نهاد کریم تو بخاک مدینه فرو آوردیم و با آسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت از عذاب گور ایمن شوند که ما در قرآن مجید خبر چنان دادیم که وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، یا محمد ما مدینه را سرپرده امن امت تو ساختیم، هر که زیارت تو آید در پرده عنایت تو آمد، و هر که درین خاک فرو شد در حمایت رحمت تو آمد، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، الخبیث ما حکم الشرع بقبحه و فساد، و الطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل: الخبیث عمل الکافر یصوّر له و یعذب بالقائه علیه، و الطیب عمل المؤمن فیصوّر له فی صورة جهله فیحمل المؤمن علیه، و قیل: الخبیث ما لم یخرج منها حقوق الله، و الطیب ما اخرج منها الحقوق، و قیل: الخبیث ما يأخذه المرء ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامر ربه.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ... الایسه، درین آیت اظهار کرم خویش میکند جل جلاله، و مهربانی خود به بندگان می نماید، بنده را بر ناسزای بیند و بعقوبت می نشناید، از بنده کفر می شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو بر وی عرضه میکند و اگر باز آید مغفرت وعده میدهد، إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ، در خبر است که مردی کافر از این متمرّدی و طاغی تیغ انکار کشیده از در مسجد مصطفی در آمد گفت: «ما علی وجه الارض احد ابغض الی منک» بر روی زمین هیچکس را دشمن تر ازین محمد که دعوی پیغامبری میکند ندارم. سید چون چهره او بدید، دریای رحمت در صدر مطهر او بموج آمد، کمند دعوت در انداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت: بلات و عزی که ایمان نیارم تا این تیغ که در دست دارم بتو ایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ را دید که در خود می جنبید و بزبانی فصیح میگفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله» آن مرد سرکش حال بر وی بگشت، کمین عنایت برو گشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمه شهادت بگفت، سید مهر اسلام بر دل وی نهاد، عشق محمدی از درون دل وی سر بر زد گفت: ما علی وجه الارض احد احب الی منک چون در آمدم بر روی زمین کس را از تو دشمن تر نداشتم اکنون که میروم بر روی زمین کس را از تو دوست تر ندارم. آن مرد کافر وار در آمد با دلی تاریک و نشان کفر، پس بازگشت

همان ساعت دوست با دلی روشن، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله: **إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ**. اشارت است از درگاه عزت از نعت کرم که بندگان و رهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید! باز آئید، بهیچ درگاهی گناه نیامرزد مگر اینجا، باز گردید چون میدانید که جز من مجیب ندارید، مرا خوانید، از نامهربانان بمهربانان آید، از درد نومیدی بامید پیوندید، هیچ جای بگزاف نیامرزد مگر اینجا، چرا نیاید؟ از گناه آمرزیدن و معیوب پذیرفتن برین درگاه عار نیست! بشتابید! بنده من، گر قصد درست کنی ترا بر سر راهم، گر از من آمرزش خواهی از اندیشه دل تو آگاهم، در دنیا و آخرت چون من ترا آمرزگارم، تو بگو بدل اینک باز آمدم، با دو دست تهی، چه باشد اگر مرهمی برین خسته نهی؟! **ثم قال تعالى: إِنْ يَعْودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ** ای ان عادوا الی التفضل ابحننا لهم حسن التفضل و ان جنحوا للاعتذار لبسنا عليهم لباس الاغتفار.

اناس اعرضوا عنا بلا جرم و لا معنی
 فأن كانوا لنا كئنا و ان عادوا لنا عدنا
 و ان كانوا قد استغنوا فأننا عنهم اغنى

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ بَدَانِيذٍ** که هر چه از دشمن یابید، **فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ** خدای را است پنج یک آن، **وَاللرُّسُولِ** و رسول را، **وَلِذِي الْقُرْبَىٰ** و حق خویشان، **وَالْيَتَامَىٰ** و نارسیدگان پدر مردگان، **وَالْمَسَاكِينِ** و درویشان، **وَابْنِ السَّبِيلِ** و راه گذریان، **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ** اگر ایمان آوردید بخدای، **وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا** و از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خویش، **يَوْمَ الْفُرْقَانِ** روز که جدایی پیدا شد، **يَوْمَ اتَّقَى الْجَمْعَانِ** آن روز بود که دو گروه روی بر روی آوردند، **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**. (۴۱) و خدای بر همه چیز تواناست.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا آن گه که شما بگوشه نزدیک تر بودید از وادی، **وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ** و ایشان دورتر بگوشه از آن، **وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ** و دشمنان شما فروتر از شما، **وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ** و اگر شما آن کار سگالیده بودید با هم، **لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ** در وعده نهادن ناهموار سخن بودید، **وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا** لکن خواست خدای بر گزارد

کاری که درخواست وی کردنی بود، لِیُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَیِّنَةٍ، تا هر که تباه شود و گمراه ماند از کاری روشن تباه ماند، حجت بر وی درواخ گشته و پیغام بوی رسیده، وَ یَحْیِی مَنْ حَیَّ عَن بَیِّنَةٍ و هر که زنده ماند نه پندار و گمان، وَ إِنْ اللّٰهُ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ (۴۲) و خدای شنوائیست دانا.

إِذْ یُرِیکَهُمُ اللّٰهُ فِی مَنَامِکَ قَلِیلاً بَتُو مینمود خدای ایشان را در خواب تو اندکی، وَ لَوْ أَرَاکَهُمْ کَثِیراً و اگر ایشان را بشما فراوان نمودید، لَفَسَلْتُمْ شَمَا بَد دَل شدید، وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِی الْأُمْرِ و در جنگ ایشان با یکدیگر ناراست و مختلف بودید، وَ لَکِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ لَکِن خدای خواست ببرد و بگزارد و مؤمنانرا ازان سلامت داد، إِنَّهُ عَلِیمٌ بَدَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) که خدای دانا است بهره چه در دلها است.

وَ إِذْ یُرِیکُمْهُمُ و ایشان را بشما مینمود، إِذِ اتَّقَیْتُمْ آن گه که هام دیدار گشتید، فِی أَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً در دیدار چشمهای شما اندک نمود، وَ یُقَلِّلُکُمْ فِی أَعْیُنِهِمْ و شما را اندک نمود در دیدار چشم ایشان، لَیَقْضِیَ اللّٰهُ أَمْرًا آن را کرد تا خدا بر گزارد کاری، کَانَ مَفْعُولًا که درخواست وی کردنی بود، وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴) و کارها با خدا میگردد.

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِذَا لَقِیْتُمْ فِئَةً هَنَکَامِ که هام دیدار شدید با لشکر، فَاتَّبِعُوا بَر جَای بایستید، وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً و خدای را یاد کنید فراوان، لَعَلَّکُمْ تَفْلِحُونَ (۴۵) تا مگر پیروز آید.

وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده وی را، وَ لَا تَنَازَعُوا بَا یکدیگر ناراست مباشید، فَتَفَسَّلُوا بَد دَل شوید، وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ و دولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، وَ اصْبِرُوا إِنْ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِینَ (۴۶) و شکیبایی کنید که خدا بیاری دادن با شکیبایان است.

وَ لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ و چون ایشان مباشید که از دیار مکه بیرون آمدند، بَطْرًا بَا طغیان نعمت، وَ رِئَاءَ النَّاسِ و خویشتن بمردی فرادید مردمان دادن، وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّٰهِ و مؤمنانرا از دین خدا بر میگردانند، وَ اللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ (۴۷) و خدای با آنچه میکردند داناست.

وَ إِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و دیو بر آراست بر ایشان آن آمدن ایشان بآنجا، وَ قَالَ و

گفت، لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ مترسید که امروز کس با شما نتاود از مردمان، و اِنْسِي جَارًا لَكُمْ و من شما را زینهار دادم، فَلَمَّا تَرَاَتِ الْفِئْتَانِ چون هم دیدار گشتند دو سپاه، نَكَصَ عَلٰی عَقْبَيْهِ به پس باز گشت، و قَالَ اِنِّيْ بَرِيْءٌ مِّنْكُمْ و گفت من از شما بیزارم، اِنِّيْ اَرِيْ مَا لَا تَرَوْنَ من آن می بینم که شما نمی بینید، اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ من از خدای میترسم، و اللّٰهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ (۴۸) و خدای سخت عقوبت است.

اِذْ يَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ مَنَافِقُوْنَ منافقان در مدینه میگفتند، و الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ و ایشان که در دل‌های ایشان بیماری بود، غَرَّ هُوْلَاءِ دِيْنُهُمْ محمد را و یاران وی را دین ایشان را بفریفت، و مَنْ يُّتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ و هر که پشت بخدا باز کند، فَلِيْنَ اللّٰهِ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ* (۴۹) خدای تواناییست دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ اَيْنَ مَعْطُوْفٍ است باول سورة، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ. وَ اعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ اِى مَا اصْبِيتُمْ و اخذتم من الكفار قهرا و قسرا من شىء قليل و كثير. هر مال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر، آن را غنیمت گویند، و هر مال که کافران از سر آن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان، و مسلمانان فراسر آن رسند بی جنگ و بی حرب، یا ایشان بصلح خود در پذیرند چون خراج و جزیت آن را مال میگویند، و از این هر دو صنف خمس بیرون باید کرد، و آن خمس بر پنج سهم بخشیدن، چنان که خدای گفت جل جلاله: فَانَّ لِلّٰهِ خُمُسُهُ و لِلرَّسُوْلِ، نام خدای در مفتح کلام نه از بهر آنست که او را سهمی است، بل که تعظیم راست، و تیمن و تبرک راه، و حقیقت آنست که لله الدنيا و الآخرة ملكا و ملكا. پس معنی آنست که: فان للرسول خمسة، یک سهم رسول خدا راست، و آن بیت المال است، امروز با مصالح مسلمانان گردانند، چون سد ثغور و ارزاق قضات و مؤذنان و امثال آن، و در خبر است که مصطفی ص آن گاه که از خیبر بازگشته بود فرمود: تا مال غنیمت با هم آوردند قسمت راه، و گفت: ردوا الخیط و المخیط فان الغلول نار و عار، آن گاه تایی موی بدست گرفت، گفت: انه لا يحل لی من هذا المغنم مثل هذا الا الخمس، و الخمس مردود فیکم، دیگر سهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و

صدقات فریضه محروم‌اند، و ایشان بنو هاشم‌اند و بنو المطلب. و هاشم و مطلب پسران عبد مناف‌اند.

هاشم جد مصطفی است، و مطلب جد شافعی، و عبد مناف را دو پسر دیگر بود: عبد الشمس و نوفل. عبد الشمس جد عثمان بن عفان بود و نوفل جد جبیر بن مطعم.

بنو نوفل و بنو عبد الشمس از خمس محروم‌اند، هر چند که با بنو عبد المطلب بدرجه یکسان‌اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند و ذلک فیما

روی جبیر بن مطعم، قال: لَمَّا قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى بَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمَطْلَبِ، جِئْتُ اَنَا وَ عِثْمَانَ، فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَؤُلَاءِ بَنُو هَاشِمٍ، لَا نُنْكِرُ فَضِيلَتَهُمْ لِمَكَانِكَ الَّذِي وَضَعَكَ اللَّهُ بِهِ فِيهِمْ، أَرَأَيْتَ إِخْوَانَنَا مِنْ بَنِي الْمَطْلَبِ اعْطَيْتَهُمْ وَ تَرَكْتَنَا، وَ اِنَّمَا نَحْنُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ. قَالَ: أَنَّهُمْ لَمْ يَفَارِقُونِي فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ وَ اِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْمَطْلَبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ، ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ.

و توانگر و درویش و دور و نزدیک و مهینه و کهنه در آن یکسان، زینه دو بهر، و ما دینه یک بهر، هم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی القربی بهمه قریش قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، و قول اول درست‌تر است و بیشترین علما بر آنند. حسن گفت: سهم رسول الله و سهم ذی القربی، بعد رسول الله، يجعلان فی الخیل و السلاح و العدة فی سبیل الله، و معونة الاسلام و اهله، سهم دیگر از خمس یتیمانراست، پدر مردگان نارسیده درویش ایشان، که در دیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه‌گذریان راست که در سفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هر یکی را از پنج یک غنیمت پنج یکی است، باقی که بماند اربعة اخماس الغنیمه غازیان راست، ایشان که قتال کرده‌اند و در معرکه بوده‌اند. پیاده را یک سهم، و سوار را دو سهم، بعد از آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آن‌گه گفت: *إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ، رَوَا* باشد که این سخن متصل بود به آنچه که گفت: *فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا. يَوْمَ بَدْرٍ* یعنی ایقنوا ان الله ناصرکم از کنتم قد شاهدتم من نصره و امداد الملائكة ما شاهدتم. و روا باشد که این سخن متعلق

باشد بقسمت غنائم، و المعنی: اقبلوا ما امرتم به فی القسمة ان كنتم آمنتم بالله، و القرآن الذی انزلنا علی محمد یوم الفرقان. میگوید: قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا و به قرآن که به محمد فرو فرستادیم، روز بدر که اهل حق و اهل باطل آن روز از هم جدا شدند، و دو گروه بر هم رسیدند: حزب الله و حزب الشیطان.

وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اذ نصرکم و انتم اذلة اقله. درین آیت گفت: قرآن یوم الفرقان فرو فرستادیم. جایی دیگر گفت: أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، شب قدر فرو فرستادیم. جایی دیگر گفت: عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا بروزگار و درنگ فرو فرستادیم، و این آن بود که قرآن در شبانروز بدر باسماں دنیا فرو فرستادند، و آن را در بیت العزّة در خزانه قرآن بنهادند، یک جای روز گفت، و یک جای شب گفت، بر سعت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود، و از روز حکایت کنند و آن بشب بود، از بهر آنکه آن کار از شبانروز بیرون نمیشود، و آن روز که جنگ بدر بود آدینه بود، هفدهم ماه رمضان، و دوش آن شب قدر بود، آن گه قرآن را از رب العزّة پس ازان در باقی عمر مصطفی بزمین میفرستاد بر درنگ و بر مکث، لِنُنَبِّئَ بِهِ فُؤَادَكَ تَا هَرَّگَه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل وی را تثبیت کردی، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی بر مواقع نجوم، و یک تفسیر که کردند در وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ اینست که و الوحي اذا انزل.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا، ای نزول بشفیر الوادی الادنی من المدینة و عدوکم من المشرکین نزول بشفیر الوادی الاقصی من المدینة و یلی مکه.

وَ الرَّكْبُ یعنی ابا سفیان و العیر أسفلَ مِنْكُمْ. ای مکاناً أسفل من مکانکم، لانکم علی نشر من الارض، و قبیل: اقرب الی ساحل البحر. مکی و بصری عدوة هر دو بکسر عین خوانند، و باقی بضم عین خوانند، و هما لغتان مشهورتان کالرّشوة و الرّشوة. مصطفی ص بالای وادی فرو آمده بودند در سوی مدینه، و کافران بزیر وادی فرو آمده بودند در سوی مکه، در ساحل بحر، و یو سفیان کاروان بر ساحل بحر براند و بمکه برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از مکه بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق بر هم رسیدند بی آنکه وعده نهاده بودند قتال را.

رب العالمین گفت: **وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ أَنْتُمْ وَ الْمَشْرُكُونَ لِلْقِتَالِ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ لَقَلَّتْكُمْ وَ كَثُرَ عَدُوْكُمْ، وَ قِيلَ: لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ اِیْ كَانُوا لَا یَصْدَقُونَ فِی مَوَاعِدَتِكُمْ طَلِباً لِّعُرْتِكُمْ وَ الْحِیْلَةَ عَلَیْكُمْ، وَ لَكِنْ جَمَعَ اللهُ بَیْنَكُمْ مِنْ غَیْرِ ارَادَةِ وَ لَا قَصْدٍ مِنْكُمْ. لَیْقَضِیَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا فِی عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ، مِنْ نَصْرِ النَّبِیِّ وَ الْمُؤْمِنِیْنَ.**

لِیَهْلِكَ یعنی: فعل الله ذلك لیضل و یکفر من کفر من بعد حجة قامت علیه، و یؤمن من آمن علی مثل ذلك بینة. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلت و ضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب العالمین وقعت بدر برین صفت حجتی روشن ساخت، و معجزه ظاهر تا کافران را فردا عذر نماند، و حجت خدای بر ایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: **وَ مَا كُنَّا مُعَدِّیْنَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا، وَ كَفْتَهُ اَنْد: تَقْدِیْر اِیْن اَیْت اَنْسْت لِیَهْلِكَ مَنْ حُكْم اللهُ بِهَلَاكِهِ وَ یَحْیِی مَنْ حُكْم اللهُ بِحَیْوَتِهِ.** نافع و ابو بكر و یعقوب حبیبی خواندند بدو یا و باقی حیّ بیاء مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس واحد، و من اظهر فعلى اصله تقول حیّ یحیی.

إِذْ یُرِیْكُهُمُ اللهُ فِی مَنَامِكِ... الاية مفسران را دو قول است، درین آیت: یکی فی منامک ای عینک. گفتند: منام بر وزن مفعول است، هم مصدر و هم زمان و هم مکان، و اینجا مکان است. ای فی عینک التي هی موضع النوم، و این قول درست نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه مکان نوم. قول دیگر، فی منامک، ای فی رؤیایک، این نمودن در خواب است که مصطفی را در خواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب بدر رفت که مشرکان اندک بودند خوار و ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوار و مقهور شوند. پس یاران را از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

وَ لَوْ أَرَاكُهُمْ كَثِیْرًا اِیْ عَلَی صُورَةِ عَرَفْتِ اَنْ الْعَلْبَةَ لَهُمْ، ثُمَّ اَخْبَرْتَهُمْ لَفَشَلْتُمْ وَ لَنَنَازَعْتُمْ، اِیْ اِخْتَلَفْتِ كَلِمَتِكُمْ فِی اَمْرِ الْقِتَالِ وَ الْفِرَارِ. وَ لَكِنْ سَلَّمَكُمْ مِنَ الْفِشْلِ وَ التَّنَازَعِ وَ الْمَخَالَفَةِ فِیْمَا بَیْنَكُمْ وَ قِيلَ: سَلَّمَ اِیْ: عَصَمَكُمْ مِنَ الْعَدُوِّ.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اِیْ بِخَفِیَّاتِ الْقُلُوبِ. وَ إِذْ یُرِیْكُمْ هُمْ إِذِ التَّقِیْتُمْ فِی اَعْیُنِكُمْ قَلِیْلًا، اِیْن بَازِ دَر مَعْسُكِر بُوْدَه دَر اِبْتِدَآءِ قِتَالِ نَه دَر

خواب، آن ساعت که هر دو گروه بر هم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندک نمود تا بجنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بترسیدند، و اما آنجا که گفت: در صدر سوره آل عمران *يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ*، یعنی: *يرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین*. عبد الله مسعود گفت: فریاری از یاران مصطفی ص که گفت بگو این گروه دشمن هفتاد باشند. جواب داد که مگر صد باشند.

مردی را از مشرکان اسیر گرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان و جنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

وَيُقَلِّكُمُ فِي أَعْيُنِهِمْ و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندک نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر در آمدند و در جنگ می پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که ابو جهل گفت: آن ساعت که در جنگ می پیوستند: *أنا محمد و اصحابه اكلة جزور فاربطوهم بالحبال*. و این آن بود که اخنس بن شریق از بنی زهره با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان سلامت بمکه رسید، و قتال کردن ما را با محمد هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگر نه هم دست از او برداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. ابو جهل، بلات و عزی و منات و هبل سوگند خورد که تا باین چاه بدر قتالی عظیم میان ما نرود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و حکیم بن حزام و عتبه همان سخن گفتند که اخنس گفت. اما دیگران فرمان نبردند، و صفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس عتبه و شیبه و ولید مغیره بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا محمد مبارز فرست تا حق از باطل جدا شود. سه مرد انصاری بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما *كفو* ما نباشید ما *كفو* خویش خواهیم.

رسول خدا علی ص را و حمزه را و ابو عبیده را فرستاد. حمزه با عتبه در آویخت و علی با شیبه و بو عبیده با ولید همی آویخت، تا ضربتهای بسیار میان ایشان خطا شد.

عمرو بن الجموح مشتکی خرما در دست داشت، گفت: هر چند گرسنه ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت و برفت و حرب همی کرد. این عمرو، بو جهل را ضربتی زد و دستش

بیاویخت، پسرش عکرمه از پس در آمد شمشیر بزد بر دست عمرو و دستش در آویخت، وی پای بر آن دست نهاد و قوت کرد تا آن دست از خود جدا کند، و هم چنان حرب میکرد تا بو جهل بیفتاد. عبد الله مسعود در آمد و پای بر گردن وی نهاد، بو جهل گفت: یا رویعی الغنم لقد ارتقی مرتقی عظیماً. عبد الله گفت: الله احلنی علیه، آن گه سرش از تن جدا کرد، و نزدیک رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دو مرد عرب بر سر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند با ایشان یار شوند، پاره میغ در هوا بر ایشان بگذشت، ازان میغ روشنایی آتش دیدند، و آواز زنجیر شنیدند. یکی را زهره پاره پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، و قصه با رسول خدا بگفت. رسول از جبرئیل پرسید، گفت: آن آتش از حراره من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیر آورده بودیم از بهر کفار و بیم دادن ایشان، آن گه کار بجایی رسید که هفتاد تن از بزرگان قریش کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن را مجروح کردند. و مسلمانان را نصرت بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاء الله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی در آن رفته.

اینست که رب العالمین گفت: لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی و بعد هذا إلى مصيركم فاکرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً أَى: جماعة من الكفار في الحرب، فَانْتَبِهُوا لِلْقَائِمِ وَ قَاتَلُوا وَ لَا تَنْهَزمُوا، وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بِالْقَلْبِ وَ اللِّسَانِ، وَ هُوَ التَّكْبِيرُ عِنْدَ الْمَسَابِقَةِ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. عطا گفت: در حال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ أَى تظفرون فی الدنيا و تبقون فی الجنة، فَانْهَمَا خَصْلَتَانِ أَمَا الْغَنِيمَةُ وَ أَمَا الشَّهَادَةُ. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي إِقَامَةِ الْجِهَادِ، وَ لَا تَتَّازِعُوا فَتَكُونُوا فِيهِ عَلَى آراءٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَتَفْشَلُوا أَى: فَتَجْنَبُوا، وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ لَفْظُ رِيحٍ اسْتِعَارَةٌ أَى: فَتَفْشَلُوا أَى: فَتَجْنَبُوا. قومی گفتند: باد است بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و مصطفی ص به این معنی گفت: نصرت بالصِّبَا وَ اهْلَكَتْ عَادَ بِالذَّبُّورِ، وَ كَفْتَهُ اَنْدَ كَسَى رَا كَه دُنْيَا بُوَى اِقْبَالَ كَنْدَ بَمِرَادِ وى، الرَّيْحُ الْيَوْمَ لِفُلَانٍ. وَ مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

اِذَا هَبَّتْ رِيَاكُ فَاغْتَنِمَهَا فَانَّ لِكُلِّ عَاصِفَةٍ سَكُونٌ

و لا تغفل عن الاحسان فيها فلا تدرى الرکود متى يكون واصبروا ان الله مع الصابرين ينصرهم و لا يخذلهم. و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً... البطر الغلو فى النعمة و احتقار الغير، و رثاء الناس ليشنوا عليهم. ميگويد: شما که مؤمنان ايد چون كافران نه بيد. يو جهل و اصحاب وى که از مکه بيرون آمدند بقصد بدر تا زنده و دنده و در نعمت بطر گرفته، و طاغى و ياغى گشته، و خويشتن بمردى فرا مردم نموده و مست خمر و زمر گشته، مصطفى ص چون ايشان را ديد گفت: «ان هذه قریش قد خرجت بفخرها و خيلائها تحاد الله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة!»

و يصدون عن سبيل الله اى دين الله بطرا و رثاء الناس، و يصدون. اين دو مصدر و فعل هر سه حال اند. و الله بما يعملون محيط عالم به من كل الوجوه.

و اذ زين لهم الشيطان اعمالهم مفسران گفتند: در سبب نزول اين آيت كه قریش چون فرا راه بودند و حرب و قتال در دل گرفتند، قومى گفتند: كه ما از بنى كنانه و بنى مدلج مى ترسيم كه ايشان خصم ماند و ميانه ما كينه و عداوت است، و ايشان با قوت و شوكت، نبايد كه تعرض ما كنند تا باز گرديم. چون خواستند كه باز گردند، ابليس آمد بر صورت سراقه مالك جعشم الكنانى، گفت: چرا مى باز گرديد. ايشان گفتند: نحن نريد قتال هذا الرجل و نخاف من قومك، ما ميخواهيم كه با محمد قتال كنيم و از قوم تو بنى كنانه ميترسيم. و اين سراقه از اشراف كنانه و بنى مدلج بود، سالار و سرور ايشان. ابليس كه بر صورت وى بيرون آمده بود گفت: لا غالب لكم اليوم اى لا احد يغلبكم من الناس، اى من كترتكم و قيل من جنس الناس، و ائني جار لكم اى مجير لكم عن بنى كنانة و ضامن ان لا يتعرضوا لكم.

يا ظالمى انى تروم ظلامتى و الله من كل الحوادث جارى جارى اى مجيرى. ابليس گفت: امروز كس با شما نتاود، از مردمان مترسيد، كه من شما را از قوم خويش ايمن دارم و ايشان را بر شما دست نبود.

رب العزة گفت: فلما تراءت الفتان نكص على عقبيه اى: ولى مدبراً، «و قال: انى برىء منكم افارقكم و لا ادنو منكم. خدای گفت: چون هر دو گروه بر هم رسيدند، ابليس فریشتگان را بدید كه از آسمان فرو مى آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود در گرفته، و

در پیش مصطفی ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان با پس گشت، بو جهل او را گفت: یا سراقه أ فراراً من غیر قتال؟ هنوز جنگ در نیبوستم و راه گریز گرفتی؟ گفت: انی اری ما لا ترون یعنی: الملائكة. انی خاف اللّٰه ان یهلکنی فیمن یهلک، و قیل: أخاف ان یناله مکروه من الملائكة، لانهم کانوا یعرفونه، و قیل: خاف الوقت الّذی انظر الیه قد حان و قیل: معناه «انی اخاف اللّٰه علیکم.» قال ابن اسحاق، قال ابلیس: انّی أخاف اللّٰه و کذب عدوّ اللّٰه ما به مخافة اللّٰه، و لکن علم انه لا قوّة له و لا منعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ اللّٰه لمن اطاعه حتی اذا التقى الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّأ منهم. پس چون کافران بهزیمت واکه آمدند آوازه در افتاد که سراقه پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر بسراقه رسید گفت: و اللّٰه ما شعرت بمسیرکم، حتی بلغنی هزیمتکم، و اللّٰه که من نه از رفتن خبر دارم و نه از هزیمت تا آن گه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است و چه کار که بر من می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه تو در معرکه بودی و چنین گفتی؟ وی سوگند یاد میکرد که من نبودم. مسلمانان دانستند که وی راست میگوید و آن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: وَ اللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یجوز ان یکون متصلاً بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً. اِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ... الایه هم المنافقون ایضاً، و قد عطف الوصف علی الوصف بالواو، و قیل: هم قوم اسلموا بمکة، و لم یهاجروا، فلما خرجت قریش لحرب رسول اللّٰه ص، خرجوا معهم، و قالوا نکون مع اکثر الفئتين، فلما رأوا قلة المسلمين، قالوا: غرّه هؤلاء دینهم اذ خرجوا مع قلتهم یقاتلون الجمع الكثير ثم قتلوا جمعاً من المشرکین، منهم قیس بن الولید و ابو قیس المخزومیان و الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب و علی بن امیة بن خلف و العاص بن منیه بن الحجاج و الولید بن عتبه و عمرو بن امیة. وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ اِی یفوّض امره الیه لا یغلب، فَإِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ قَوِیٌّ مَنِیعٌ، حَکِیمٌ فِی خَلْقِهِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ اعْلَمُوا اَنَّما عَنَّمُ مِنْ شَیْءٍ... الایه، غنیمت مال کافران است که مسلمانان بران ظفر یابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد

باطن، جهاد ظاهر با کافر است به تیغ، و جهاد باطن با نفس است بقهر.

مجاهدان به تیغ سه مردند: کوشنده مأجور و خسته مغفور و کشته شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفار است بمال غنیمت توانگر شود، او که در جهاد نفس است بدل توانگر شود، توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه از عقبی. مصطفی ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، و بزرگ‌تر گفت: رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الاکبر

از بهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و با هر دشمنی اگر بسازی از شر وی ایمن گردی، و با نفس اگر بسازی هلاک خود در آن بینی. و آزاد بار نفس آنست که مصطفی ص گفت: ان الله لا ينظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ينظر الی قلوبکم، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است که نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشته حق نبودی بوی نظر کردی، چنان که بدل کند.

پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، و در معرکه مجاهدت به تیغ ریاضت قهر وی کردن، و دیده مراد وی بناوک تفرید و تجرید بر دوختن ازینجا گفت مصطفی ص: «من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیمة»، و در این معنی حکایت احمد بن خضرویه معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا او را از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزو کرد، با من بر آویخت که غذا کردن شرط دین است و عماد مسلمانی و نشان طاعت داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکاری است پیوسته، او را روزه میفرمایم مگر طاقت گرسنگی ندارد خواهد که در سفر از آن خلاص یابد و خواهد که در سفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: با نفس نذری کردم که تا در سفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم و روزه نگشایم، گفتم: مگر از آنست که طاقت قیام شب

ندارد میخواهد که در سفر از آن خلاص یابد در دل کردم که از قیام هیچ نگاهم و از شام تا بام نفس را بر پای دارم، گفت: روا دارم و ازان ننالم. اندیشه کردم که مگر از آنست که با خلق می‌نیامیزد و وحشت خلوت او را برین داشته است و میخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که در سفر جز بمنزلهای خراب فرو نیایم، و از خلق گوشه گیرم. آن نیز از من روا داشت و بیسندید. پس از روی عجز و تضرع در حق زاریدم که الهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مرا شاد کن! آخر دریافتم که نفس میگوید که هر روز مرا به تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی و هزار بار بکشی و خلق را از آن آگاهی نه، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند که احمد خضرویه در غزا شهادت یافت، گفتم: صعب خصمی که نفس است که نه در دنیا موافقت نماید، نه در عقبی سعادت خواهد، کمین ریا خواست که بر من گشاید، و در زمره هالکان آرد، تا رب العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد، آن گه در وردها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم.

پیر طریقت گفت: «الهی! از بیم تواند بود، بجان رسیدم، هیچ ندانم که با چنین نفس با چنین کار چون افتادم، هیچ غیرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم، هر چند کوشیدم که یک نفس از آن خود شایسته تو بینم ندیدم. ملکا، دانی که نه بی تو خود را این روز گزیدم! الهی مران کسی را که خود خواندی ظاهر مکن، جرمی که خود پوشیدی! کریما، میان ما با تو داور تویی، آن کن که سزای آنی! قوله: فَانَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ چنان که از مال غنیمت بیرون کنند و در آن سهمی است خدای را و رسول را، هم چنین در معاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدای را، که بنده در آن آزاد بود از حظ خود و رق کون همه حق باشد و بحق باشد از خود بیزار و از عالم آزاد.

پیر طریقت گفت: «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس، و از دل نشان ماند و بس، و از جان عیان ماند و بس، دل پرود نموده ماند و بس، جان پرود روده ماند و بس، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید از سیل چه نشان دهند، چون بدریا رسید در دریا افتاد، و سختی بیرسید، در خود برسید او که بمولی رسید:

بلعجب بادی است در هنگام مستی باد فقر کز میان خشک رودی ماهیان تر گرفت

ابتدا غواص ترک جان و فرزندان بگفت
سالتها مجنون طوافی کرد در کهسار و دشت
پس بدریا در فروشد تا چنین گوهر گرفت
تا شیبی معشوقه را در خانه ما در گرفت

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا ازینجا تا آخر ورد قصه بدریان است، و وصف الحال جوانمردان، که در معرکه ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهده و وفاء حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیت موصوف گشتند، و اعلاء کلمه حق را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل و دل فدا کردند.

بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دسته گل قبضه تیغ
بجای قرط بر تن درع و خفتان
رب العالمین گفت: آن کاریست که در ازل من خواستم، قضایی که من کردم، حکمی که من راندم، لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا، اَمَّا نَصْرَتِ دَادِنِ كَارِ الْهَيْتِ مَا اسْتِ وَ خِصَائِصِ رِبَوِيَّتِ مَا، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. همچنین رسولان را از بهر دعوت فرستادم و هدایت بعنایت ماست، إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ! کسب بنده تقدیر کردم و سبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن بر ماست وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا.

جفت دادن و تخم ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ماست يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا از روی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است، و مخالفت مایه ضلالت، چنان که در دین و عقیدت موافقت واجب است، در رای و عزیمت هم واجب است، از اینجاست که رب العزة طاعت خدا و رسول و اولی الامر همه در هم بست، و خروج و مخالفت حرام کرد. مصطفی گفت: «امرتکم بجماعة و السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْهَجْرَةِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَ أَنَّهُ مِنْ خَرَجٍ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدِ شَبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلَّا أَنْ يَرُاجِعَ، وَ قَالَ ص: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَا اللَّهَ، وَ مَنْ يَطْعُ الْإِمِينَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ يَعْصِي الْإِمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَ إِنَّمَا الْإِمَامُ جَنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ، وَ يَتَّقِي بِهِ فَاَنْ أَمْرٌ بِتَقْوَى

اللَّهِ وَ عَدْلَ فَاِنَّ لَهُ بِذَلِكَ اَجْرًا، وَ اِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَاِنَّ عَلَيْهِ مَنَّةً، وَ اِنْ اَمَرَ عَلَيْكُمْ عَبْدَ مَجْدَعٍ يَقُوْدَكُمْ بِكِتَابِ اللّٰهِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا.

ثمَّ قَالَ تَعَالَى: وَ اصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ يَتَوَلَّى الكِفَايَةَ اِذَا حَصَلَ مِنْهُمْ التَّبَاتُ وَ حَسَنَ التَّفْوِيْضِ. حَسَنَ بَصْرَى رَحِمَهُ اللّٰهُ هَرَّكَهٗ كَهٗ قِصَّةِ اصْحَابِ بَدْرِ خَوَانِدِيْ كَقَتِي: طُوْبِيْ سِپَاهِيْ رَا كَهٗ اَمِيْر اَيْشَانَ رَسُوْلُ خُدَا، جَاسُوْسِ اَيْشَانَ جَبْرِيْلُ اَمِيْنِ خُدَا، مِبَارَزِ اَيْشَانَ حَمَزَهٗ وَ عَلِيْ سِيْرِ خُدَا، مَدَدِ اَيْشَانَ فَرِيْشَتْگَانَ خُدَا، مَقْصُوْدِ اَيْشَانَ اِظْهَارِ دِيْنِ خُدَا، حَاصِلِ اَيْشَانَ رِضَايِ خُدَا.

٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ تَرَى اِذْ يَتَوَقَّى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ اِگر تو ديديد آن گه كه ميرانند كافران را، الْمَلَايِكَةُ فَرِيْشَتْگَانَ، يَضْرِبُوْنَ وَ جُوْهَهُمْ وَ اَدْبَارَهُمْ مِيْزَدَنْدِ اَيْشَانَ رَا بَرِ رُوْبِهَا وَ پِشْتِهَا، وَ ذُوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيْقِ. (٥٠) مِيْچِشِيْدِ عَذَابِ آتِشِ.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيْكُمْ اَيْنَ بَانَست كه دست شما پيش فرا فرستاد شما وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيْدِ. (٥١) وَ خُدَايِ سَتْمَكَارِ نِيْست بِنْدْگَانَ رَا.

كَذّٰبِ آلِ فِرْعَوْنَ بِمِشْرَكَانِ قَرِيْشِ هَمَانَ بُوْدِ كَهٗ بآلِ فِرْعَوْنَ بُوْدِ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ اَيْشَانَ كَهٗ پِيْشِ از اَيْشَانَ بُوْدَنْدِ، كَفَرُوْا بآيَاتِ اللّٰهِ كَافِرِ شَدَنْدِ بَهٗ پِيْغَامِهَايِ خُدَاوَنْدِ وَ نِشَانِهَايِ او، فَآخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ تَا فِرَا گَرَفْتَ خُدَايِ اَيْشَانَ رَا بَگَنَاهِ اَيْشَانَ، اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ كَهٗ خُدَايِ سَخْتِ گِيْرِ اسْتِ شَدِيْدُ الْعِقَابِ. (٥٢) سَخْتِ سِرَانْجَامِ نَمُوْدَنْ اَيْشَانَ رَا.

ذَلِكَ اَيْنَ بَانَست، اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا كَهٗ خُدَايِ نَبُوْدِ آن رَا كَهٗ بَگَرْدَانْدِ وَ تَغْيِيْرِ كَنْدِ، نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمِ نِيْكُوْبِيْ رَا وَ نِعْمَتِيْ رَا كَهٗ بآن نِيْكُوْبِيْ كَرْدِ بَرِ قَوْمِيْ، حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بَأَنْفُسِهِمْ تَا اَنْ گَهٗ كه اَيْشَانَ آن رَا تَغْيِيْرِ كَرْدَنْدِ وَ بَگَرْدَانِيْدَنْدِ بَخُوِيْشْتَنْ خُوِيْشِ، وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ. (٥٣) وَ خُدَايِ شِنَوَايِيْ اسْتِ دَانَا.

كَذّٰبِ آلِ فِرْعَوْنَ هَمَّ جَنَانَ رَاسْتِ كَهٗ آلِ فِرْعَوْنَ رَا رَفْتِ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ اَيْشَانَ كَهٗ پِيْشِ از اَيْشَانَ بُوْدَنْدِ، كَذَّبُوْا بآيَاتِ رَبِّهِمْ دَرُوْخِ زَنْ گَرَفْتَنْدِ پِيْغَامِهَا وَ نِشَانِهَايِ خُدَاوَنْدِ خُوِيْشِ، فَاهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ تَا هَلَاكِ كَرْدِيْمِ اَيْشَانَ رَا بَگَنَاهَانَ اَيْشَانَ، وَ اَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ بآبِ بَكْشْتِيْمِ كَسَانَ فِرْعَوْنَ رَا وَ كُلُّ كَانُوْا ظَالِمِيْنَ. (٥٤) وَ هَمَّ كَهٗ بُوْدَنْدِ سَتْمَكَارَانَ بُوْدَنْدِ

بر خویشتن.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ بَرِّينَ هَمَّةٍ جَنِينِدْكَانَ بَنَزِدِكِ خَدَا، الَّذِينَ كَفَرُوا إِيشَانِدْ كَه كَافِرٍ
شَدْنِدْ بِيكْتَايِي خَدَاوَنْد خُوِيَش، فَهْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ. (۵۵) بَنَمِي گِرُونْد
الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ إِيشَانِ كَه بِيْمَانِ بَسْتِي بَا إِيشَانِ. ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ أَنِ كَه
بِيْمَانِ خُودِ مِي شَكْنَنْدِ دَرِ هَرِ بَارِي، وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ. (۵۶) وَ اَزِ غَدْرِ نَمِي پَرِهِيْزَنْدِ، فَأَمَّا
تَتَّقَفْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ هَرِ كَه إِيشَانِ رَا دَرِيَابِي وَ بَرِ إِيشَانِ دَسْتِ بَابِي فَشَرُّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ
نَكَالِي كَنْ بَرِ إِيشَانِ كَه هَرِ كَه اَزِ پَسِ إِيشَانِ دَرِ فِرَازِ رَسْدِ حَذْرِ كَنْدِ وَ بَرْمَدِ، لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ.
(۵۷) تَا مَگَرِ بِيْذِيْرِنْدِ.

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً أَمْرٌ تَرَسِي اَزِ قَوْمِي كَه عَهْدِ شَكْنَنْدِ فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ أَگَاهِي اَفَكَنْ
بَا إِيشَانِ عَلِي سَوَاءٍ تَا إِيشَانِ وَ تُو بِيكْسَانِ بَاشِيْدِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. (۵۸) كَه خَدَايِ
كُزَّانِ رَا وَ كُزَّ بِيْمَانَانِ رَا دُوسْتِ نَدَارْدِ.

وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا وَ مِيْنِدَارِ كَه كَافِرَانِ اَزِ بِيْشِ شَدْنِدْ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹). كَه
إِيشَانِ خَدَايِ رَا دَرِ خُودِ عَاجِزِ نِيَارَنْدِ

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ وَ مِيْسَازِيْدِ إِيشَانِ رَا مَا اسْتَطَعْتُمْ هَرِ چَه تَوَانِيْدِ، مِنْ قُوَّةٍ اَزِ تِيْرِ اَنْدَاخْتَنْ، وَ مِنْ
رِبَاطِ الْخَيْلِ وَ اَزِ اَيْنِ اسْبَانِ سَاخْتَهِ وَ بَرِ آخِرِ بَسْتَهِ دَرِ تَغْرَاهَا، تُرْهِبُونَ بِهِ تَا مِي تَرَسَانِيْدِ بَآنِ،
عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ دَشْمَنْ خَدَايِ رَا وَ دَشْمَنْ خُوِيَشِ رَا، وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ وَ كَسَانِي رَا
كَه فِرُودِ اَزِ إِيشَانِ اَنْدِ، لَا تَعْلَمُونَهُمْ كَه إِيشَانِ رَا نَدَانِيْدِ، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ دَانْدِ إِيشَانِ رَا خَدَايِ، وَ
مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ هَرِ چَه نَفَقَه كَنِيْدِ اَزِ چِيْزِي اَزِ بَهْرِ خَدَا، يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ
گِزَارْدَه اِيْدِ بَشْمَا پَادَاشِ اَنْ، وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ. (۶۰) وَ اَزِ شَمَا چِيْزِي كَاسْتَه نِيَايْدِ.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ وَ أَگَرِ بَصْلَحِ گَرَايَنْدِ دَشْمَنْانِ وَ صِلَحِ جُوِيْنِدِ، فَاجْنَحْ لَهَا بَآنِ گَرَايِ وَ
صِلَحِ جُوِي، وَ تَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ وَ پِشْتِ بَخْدَا بَازِ كَنْ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (۶۱) كَه اُو
شَنْوَانِيْسْتِ دَانَا.

وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ وَ أَگَرِ خَوَاهَنْدِ كَه بَفَرِيْبَنْدِ تَرَا، فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پَسَنْدَه تُو اسْتِ
خَدَايِ تَرَا پَسَنْدَه، هُوَ الَّذِي آيْدَكِ بِنَصْرِهِ اُو اسْتِ كَه تَرَا نِيْرُويِ دَادِ بِيْيَارِي خُودِ، وَ
بِالْمُؤْمِنِينَ. (۶۲)

پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه و تاریک بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی بر پای شده و جامه سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی و دهان وی بیرون می‌آید. ابراهیم چون وی را دید وی را غشی رسید، چون بهوش باز آمد. ملک الموت با صورت خویشتن شده بود. گفت: یا ملک الموت آن بدبخت را اگر خود دیدن صورت تو عذاب وی بودی تمام بودی! و در خبر است که دو جانور بر کافر مسلط کنند بعد از مرگ، هر دو کر و نابینا و در دست هر یک عمودی از آهن گرم و او را بآن می‌زنند تا بقیامت، نه چشم دارند که وی را ببینند تا رحمة کنند و نه گوش دارند که آواز ناله وی بشنوند. و روا باشد که یتوفی فعل الله باشد که خدای بحقیقت خلق را میراند، چنان که گفت: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَ أَنْكَه الْمَلَائِكَةُ ابْتِدَاءً بِأَنَّهَا تَعْرِفُ مَا كَانَتْ تَعْمَلُ. و قول او ظاهرتر است بدلیل قراءت شامی که «تتوفی» خواند بدو تا. وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. قول اینجا مضمراست. ای و یقولون: وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. و عرب قول اضمار فراوان کند از بهر ظهور دلالت بر آن در سخن، و این در قرآن فراوان است، منها قوله: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ اِلَى قَوْلِهِ: رَبَّنَا اِیْ يَقُولَانِ رَبَّنَا. وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا اِیْ وَ یقولون رَبَّنَا. و گفته‌اند: این عذاب حریق عذاب دوزخ است. چنان که در آن آیت گفت: كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ... الْآیة.

ذَلِكَ اِیْ هَذَا الْعَذَابِ، بِمَا قَدَّمْتَ اُیْدِيكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ وَ جِئْتُمْ، وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ فَيَاخِذُهُمْ بِغَيْرِ ذَنْبٍ.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ، فِرْعَوْنَ دَرِينِ آلِ دَاخِلِ اسْت. چنان که مصطفی ص در صلوات گفت: کما بارتکت علی ابراهیم.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ اِیْ كَصْنِيعِ آلِ فِرْعَوْنَ. وَ قِيلَ مَحَلُّهُ نَصْبٌ، اِیْ یَفْعَلُ اللّٰهُ بِهِمْ مِنَ الْاِهْلَاكِ وَ الْعَذَابِ، كَمَا فَعَلَ بِآلِ فِرْعَوْنَ. وَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ، الضمیر یعود الی فرعون، و یحتمل ان یعود الی كفار قریش، و یجوز ان یرتفع بالابتداء و كفروا خیره. میگوید: و ایشان که پیش از ایشان بودند، چون قوم نوح و هود و صالح، كافر شدند بآیات خدا و معجزات انبیا. فَآخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ عَاقِبُهُمْ عَلَیْهَا، اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ شَدِیْدُ الْعِقَابِ لَا یَغْلِبُهُ شَیْءٌ.

ذَلِكَ اِیْ هَذَا الْاِخْذِ بِسَبَبِ اَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَكُ مُعْتَبِرًا مَبْدَلًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰی قَوْمٍ حَتّٰی یُعْیِرُوْا

بیدلوا، ما بَأَنْفُسِهِمْ. این اهل مکه‌اند که خدای ایشان را نعمت داد، چنان که گفت: أَطَعْتَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ، و مصطفی را هم از ایشان بایشان فرستاد به پیغامبری. چنان که گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ. ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند، بجای شکر کفر نهادند، و شرک آوردند، تا رب العزة آن نعمت از ایشان بستند و بانصار داد، و امن ایشان بخوف بدل کرد تا روز بدر بایشان آن رفت که رفت. لَمْ يَكُ أَصْلَهُ يَكُونُ فَحَذَفَتِ الْحَرَكَةَ لِلجُزْمِ وَ حَذَفَ الْوَاوَ لِالتَّقَاءِ السَّاكِنِينَ، وَ حَذَفَ النُّونَ لِشبهه بحرف المدِّ وَ اللين، لان كلمة الكون يكثر دورها لانه عام في كل الاشياء، وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ كَفَّارِ الْأَمَمِ، كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ بَعْضًا بِالرَّجْفَةِ، وَ بَعْضًا بِالخَسْفِ، وَ بَعْضًا بِالْمَسْخِ، وَ بَعْضًا بِالرَّيْحِ وَ بَعْضًا بِالْمَاءِ. يَحْتَمِلُ أَنْ الْفِعْلُ فِي قَوْلِهِ: كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لِكْفَارِ قُرَيْشٍ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لِآلِ فِرْعَوْنَ. وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاعَادَ ذِكْرَهُمْ لِمَا حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أفعالِهِمْ بِأفعالِ غَيْرِهِمْ. وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ أَيْ كُلُّ قَوْمٍ مِنْهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ.

میگوید هر که را هلاک کردیم، بستمکاری ایشان هلاک کردیم و ما از ستم پاکیم. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا. این آیت در شأن بنی عبد الدار آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصر بودند و سخت خصومت. رب العالمین گفت: فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَيْ لَا يُؤْمِنُونَ ابدا. هم چنان که قوم نوح را گفت: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ. وَ گفته‌اند: در شأن یهود بنی قریظه آمد که عهدی با رسول خدا داشتند، نقض کردند و مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند بر قتال، مصطفی ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند: نسینا و اخطأنا، و دیگر باره با مصطفی عهد کردند و روز خندق باز پیمان بشکستند، دیگر بار نقض عهد کردند.

و کعب اشرف با جمعی یهود قریظه به مکه شدند و موافقت ایشان کردند بر مخالفت رسول خدا. اینست که گفت: الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ أَيْ مَعَهُمْ، ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ لَا يَخَافُونَ اللَّهَ فِي نَقْضِ الْعَهْدِ.

رب العالمین گفت: فَإِمَّا تَتَفَنَّهْتُمْ فِي الْحَرْبِ أَيْ تَتظفر بهم و تجدهم. این در آیت اول پیوسته است. میگوید: اکنون که ایشان نقض عهد کردند، هر گه که دست‌یابی بر ایشان،

فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ اى افعال بهم من خلفهم، اى افعال بهم فعلا من التنكيل و العقوبة تفرق به جمع كل ناقض عهد، فيعتبروا بما فعلت بهؤلاء و لا ينقضون العهد. فذلك قوله جل و علا: لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اى يعتبرون.

وَ اِمَّا تَخَافَنَّ جَالِبِ اَيْن نون مشدّد ماء زائده است، تقديره و ان تخف. اين خوف بمعنى علم است. يعنى و ان تعلمنّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً نقضا للعهد بدليل يظهر لك كما ظهر من قريظة و النضير، فَاَنْبِذْ اِلَيْهِمْ يعنى انبذ اليهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذ هموا به، حتّى تكون انت و هم سواء فى العلم بالنقض فلا يتوهّموا بك الغدر، يعنى افعال بهم ما يفعلون.

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْاَخَائِيْنَ النَّاقِضِيْنَ للعهود. و فى الخبر لا دين لمن لا عهد له. وَ لَا يُحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا سَبَقُوا اى لا تحسبنّ يا محمد، الَّذِيْنَ كَفَرُوا فاتوا فانهم فى القبضة و ان طالت المدّة. اين در شأن قومی آمد از کافران که از حرب بدر بجسته بودند و به مکه باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاک و عذاب رسد، پس چون ایشان را وقتى عذاب نرسید طاغى و ياغى گشتند. رب العالمين گفت: يا محمد لا تحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الان، فانّهم لا يعجزوننا و لا يفوتوننا فيما يستقبل من الاوقات.

شامى و حمزه و حفص، لا يحسبنّ بيا خوانند، يعنى لا يحسبنّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا انفسهم سابقين فايّتين من عذابنا، و فيه وجه آخر، لا يحسبنّ، قيل المؤمنيْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا سبقوا. پس گفت: اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. قراءه عامه يعجزون بفتح نون است و اختيار آنست و در شواذ خوانده اند بكسر نون، فيكون المعنى انهم لا يعجزوننى، فحذفت النون الاولى لاجتماع النونين. و همچنين قراءت عامه قراء انهم بكسر الف است بر معنى ابتدا، اى انهم لا يعجزونى. ایشان مرا عاجز نيارند، و الاعجاز سلب القدرة، مگر شامى که وى انهم بفتح الف خواند و بدین قراءت لا صلة است و تقديره و لا يحسبنّ الذين كفروا ان سبقوا انهم لا يعجزون.

وَ اَعِدُّوا لَهُمْ اى اعدوا ايّها المؤمنون لهم، اى لنا قضى العهد و لجميع الكفّار، مَا اسْتَطَعْتُمْ مَا سهل عليكم تحصيله، مِنْ قُوَّةٍ وَ هى ما يتقوى به فى الحرب من السّلاح و الخيل و النّفقة. و قال عكرمة هى الحصون. و عن عقبه بن عمران، ان النبى ص قال على المنبر: الا انّ القوة الرّمى، قالها ثلاثا، و قال ص ان الله يدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفر الجنة: صانعه محتسبا فى صنعه الخير، و الرّامى به، و منبّله.

و قال: ارموا و اركبوا و ان ترموا احبّ الیّ من ان تركبوا كلّ شیء یلهوا به الرجل باطل الّا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من الحقّ، و من ترك الرمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة تركها، و قال كفرها.

و عن سلمة بن الاكوع قال: خرج رسول الله ص على قوم من اسلم يتناضلون، فقال: ارموا بنی اسماعیل فان اباکم كان رامیا، و انا مع بنی فلان لاحد الفريقین، فامسکوا بايديهم، فقال، ما لهم، قالوا: و كيف نرمی و انت مع بنی فلان، قال: ارموا و انا معکم کلکم، و قال ص: من علم الرمی ثمّ تركه فلیس منّا او قد عصی.

وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ رِبَاطٌ مُصَدَّرٌ اسْتِ، تَقُولُ رِبَطٌ يَرْبِطُ رِبْطًا وَ رِبَاطًا وَ رِبَاطٌ يَرْبِطُ مَرَبِطًا، وَ رِبَاطًا، وَ هُوَ شَدُّ الْخَيْلِ عَامٌ فِي الذُّكُورِ وَ الْاِنَاثِ.

قال النبی: من احتبس فرسا فی سبیل الله ایمانا بالله و تصدیقا بوعده فان شبعه و ریّه و روته و بوله فی میزانه یوم القیمة.

و عن جریر بن عبد الله قال: رأیت رسول الله ص یلوی ناصیة فرس باصبعه بیده و هو یقول: الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة الاجر و الغنیمة.

تُرْهَبُونَ اِی تَخَوُّفُونَ غَايَةَ التَّخْوِيفِ بِهِ، اِی بِالْاَعْدَادِ. یَعْقُوبُ تَرْهَبُونَ بِشَدِيدِ خَوَانِدِ. میگوید: باین ساختن سلاح و آلات جنگ دشمن خدای را و دشمنان خود را می ترسانید، آن دشمنان که ایشان را می شناسید و میدانید از مشرکان قریش و کفار عرب و یهود قریظه، و آخرین ای و ترهبون آخرین من دُونِهِمْ لا تعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشان را می ندانید و خدا ایشان را میداند و میشناسد. هم چنان که جایی دیگر گفت: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ.

ابن زید گفت: منافقان اند که با مسلمانان غزو می کردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشان را نمیدانستند و از عداوت که در دل داشتند بی خبر بودند. ابن جریر گفت: هم الجنّ لان قوله: عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ یَشْتَمِلُ جَمِيعَ الْاَعْدَاءِ مِنَ الْاَدْمِیِّینِ.

قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان آن نکنند بعد ازان که خدای گفت: لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ.

وَ مَا تُتَفَقَّهُوا مِنْ شَیْءٍ مِنْ آلَةٍ وَ سِلَاحٍ صَفْرَاءَ وَ بَیضَاءَ، فِی سَبِیلِ اللَّهِ، اِی طَاعَةَ، یُوفَّ إِلَیْكُمْ

يخلف لكم في العاجل و يوفّر لكم اجره في الآخرة، وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلِّمُونَ لَا تَنْقُصُونَ مِنَ الثَّوَابِ.

وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلَامِ بفتح سين قراءت عامه است و بكسر سين قراءت بو بكر تنها، و بمعنی هر دو یکسان است. الجنوح الميل الى الشيء، و الجنح الجزء من الليل.

درین آیت شرط نهاد که آن گه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر تفسیر کرد گفت: فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید با صلح آی. قتاده گفت: این در ابتداء اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف. و قیل هی ثابتة لآنها فی موادعة اهل الكتاب. فَاجْنَحْ لَهَا، گفت: از بهر آنکه سلم مؤنث است و معنی السلم المصالحة، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فَوْضْ امرك اليه و اتخذه وكيلا، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

وَ إِن يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ ای ان ارادوا باظهار الصلح خديعتك، فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ای الَّذِي يَتَوَلَّى كفايتك الله، هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ يَوْمَ بَدْر، وَ بِالْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي الانصار. وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ای بين قلوب الاوس و الخزرج و هم الانصار جمعهم الله على الايمان و المودة بعد ان كانوا اشتتاتاً و جعلهم اخواناً بعد ان كانوا اعداء.

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً نَصِبَ عَلَى الْحَالِ، ای بلغ عداوتهم نهاية، لو انفق منفق فی اصلاح ذات بينهم ما فی الارض من الاموال لم يقدر على الاصلاح و الالفة و رفع الاحنة، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ لان قلوبهم بيده يؤلفها كيف يشاء. معنی آنست که اگر هر چه در روی زمین مالست و نعمت تو هزینه کنی و بذل کنی تا میان اوس و خزرج و جز از آن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن، میگوید: اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه و عداوت برگیری نتوانی، و اسلام آن را همه بسترده و برگرفت، و ایشان را همه برادران کرد، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر. رب العالمین خبر داد درین آیت که، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش.

إِنَّهُ عَزِيزٌ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ شَيْءٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بما فعله.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا... الآية.** مرگ چهار قسم است: (مرگ اهانت و لعنت، و مرگ حسرت و مصیبت، و مرگ تحفه و کرامت، و مرگ خلعت و مشاهدت).
 مرگ لعنت مرگ کافران است، حسرت مرگ عاصیان است، و مرگ کرامت مرگ مؤمنان است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا... جایی دیگر گفت: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ.** یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سكرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر در میان دود و آتش و بوی ناخوش گرفتار شده و ضربت ملک و قطیعت ملک بر دل آمده، اگر بنالد بر خود درد افزایش و اگر بزارد نداء لا بشری آید، گرد نویست بر رویش نشسته و آتش قطیعت در جان افتاده و دوزخ پر زفیر کرده و ملک از وی بیزار گشته، زینهار از قهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض ملک الموت اوفتاده و در سكرات مرگ گرفتار شده. از یک سوی فریشته رحمت ببند شرمش آید که خیرها کم کرده از دیگر سوی فریشته عذاب ببند بترسد از آنکه بدها و زشتها کرده، آن بنده عاصی بیچاره میان مانده و چشم بر غیب نهاده، تا خود چه آید، از غیب کرامت آید یا اهانت! فضل ببند یا عدل! پس فریشتگان طاعت و معصیت بر وی عرضه کنند، طاعت اندک، بی حرمتی گزاف، کاری فراوان حسرتش بر حسرت بیفزاید و معصیت بر معصیت! پس آن اعمال وی طاعت اندک و معصیت فراوان هر دو مهر کنند و بگردن وی اندر آویزند، در نعش هم چنان و در لحد هم چنان، و بقیامت هم چنان، چنان که رب العزه گفت: **وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانُهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ.** سه دیگر مرگ تحفه و کرامت است مؤمنان را و نیک مردان را، فریشتگان رحمت بصد هزاران لطف و کرامت و رفق و راحت و بشری و بشارت، قبض روح پاک ایشان میکنند و بالطاف و کرم و نواخت بی نهایت بشارت میدهند، که **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.** و مصطفی ص گفت تحفه المؤمن الموت. عطاء مؤمن مرگ است، زیرا که حجاب مؤمن از حق نفس اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عارفان را هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

از این مرگ صورت فکن تا نترسی
از این زندگی زندگانی نخیزد
که گرگست و ناید ز گرگان شبانی

بشر حارث گفت: شتان بین قوم و بین قوم، قوم موتی و یحیی القلوب بذکرهم و قوم
احیاء قسمت القلوب برؤیتهم. گویند درویشی این آیت از کسی بشنید که إن زلزلة الساعة
شیء عظیم وقتش خوش گشت سماعش افتاد نعره بزد و گفت آه کی بود که این روز آید
و این درویش از بند بر آید، گفتند ترا چه روی نمود از این؟ گفت: دنیا حجابست و
قیامت وقت مشاهدت و دوستان را حجاب بلاست و مشاهدت عطا، کی باشد که از این

کی باشد کین قفس پیردازم در باغ الهی آشیان سازم
حجاب بار رهیم و بدولت و مواصلت رسیم.

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران و نواخت ایشان بنداء لطف بی واسطه
از حضرت عزت روان که یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.

عبد الله مسعود گفت: جماعتی مهاجر و انصار بخانه عایشه گرد آمدیم.

رسول خدا بما در نگرست چشمش پر آب شد. گفت: مرحبا بکم حیاکم الله جمعکم الله
نصرکم الله هداکم الله سلمکم الله و ففکم الله قبلکم الله اوصیکم بتقوی الله و اوصی الله
بکم و استخلفه علیکم.

آن گه وصیتها کرد و پندهای بلیغ داد. یاران گفتند: یا رسول الله مگر روزگار عمرت بسر
آمد و وقت رفتن در آمد. مصطفی ص گفت: قد دنا الاجل و المنقلب الی الله و الی
السدرة المنتهی و الجنة المأوی و العرش الاعلی و الکاس الاوفی و الرفیق الاعلی.

آری مرغ حضرت سر آن دارد که باز پرد باشیان عزت مرغی که پر او عشق پرواز او
ارادت، افق او غیب منزل او درد استقبال او جلال. اتیته هروله. هر گه که این مرغ
حضرتی از قفس بشری بر افق غیب پرواز کند، کرویبان عالم قدس دستها بدیده خویش
باز نهند، و رنه برق این جمال دیده‌های ایشان بسوزد. در وقت مرگ موسی کلیم برقی از
سرادقات هیبت در هوای ولایت عشق او بتافت یک چشم عزرائیل از آن برق هیبت او
بحال نیستی باز شد. گفتند یا عزرائیل چون بر دوستان ما روی نگر تا بادب باشی و

بی دستوری فرا پیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهر ازلی همی گوید:

یا رب ار فانی کنی ما را به تیغ دوستی هر هر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار که از جام تو روزی شربت عشق تو خورد چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تَهْدِيدٌ وَعِيدٌ مُشْرِكَانَ قَرِيشٍ اسْتِ وَ كَفَّارِ عَرَبِ. میگوید چشم عبرت باز کنید و در عادت و سیرت رفتگان و گذشتگان نگرید و سرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن‌کشان که بودند بنگرید که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه کردیم و بر سر ایشان چه رانندیم. وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً وَ كُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلًّا تَبَرْنَا تَبِيراً. ای کفار عرب، و ای مشرکان قریش اگر شما همان کنید که ایشان کردند، از سیاست قهر ما همان بینید که ایشان دیدند.

ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ لَمْ يَكُ مُعْتَبِراً أَلَايَه. سَنَّتْ وَ آئِينَ مَا چنان است که بر بندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم، پس اگر شکر آن نگرارند و حق آن بر خود بنشناسند، نعمت از ایشان بگردانیم و به نعمت بدل کنیم.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ چه امید ماند در کار ایشان و چه سود دارد اعمال ایشان، بعد از آن که در ازل عدل خود بر ایشان براند که: شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ وَ در ابد این حکم بر ایشان برفت، فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ بِرِزَانِ تَفْسِيرِ قُوَّةٍ رَمَى سَهَامٌ غَازِيَانِ اسْتِ بِرِوِي دَشْمَنِ وَ از روی اشارت، سهام سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع، و رمی القلب الی الحقّ معتمدا علیه و راجعا عمّا سواه. و گفته‌اند: این قوه، قوت دل است و ثقت بنصرت و تأیید الهیت، چنان که گفت: هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ اِي هُوَ الَّذِي بِنَصْرِهِ اِفْرَدَكَ، وَ بِلُطْفِهِ اَيْدِكَ، وَ عَنِ كُلِّ سَوْءٍ وَ نَصِيبِ طَهْرِكَ وَ عَنِ رِقِّ الْاَشْيَاءِ حَرْرِكَ وَ فِي جَمِيعِ الْاِحْوَالِ كَانِ لَكَ.

أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ. أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ الْمُرْسَلِينَ بِالرَّسَالَةِ وَ قُلُوبِ الْاَنْبِيَاءِ بِالنَّبُوَّةِ وَ قُلُوبِ

میدانید که خدا آمرزگار است و مهربان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَيُّ بِيغَامِيرٍ، قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ غَوِيٌّ أَن كَسَرَ دَر دَسْتِ شِمَانِدَازِ اسِيرَانِ، إِنِّي يَعْلَمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا أَكْرَمَ خِدَائِ از دِلِهَائِ شِمَا اِيْمَانِ وَ رَاسْتِي دَانَد، يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ شِمَا رَا بَه از آن دَهْد كِه از شِمَا سَسْتَنْدَد، وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَ بِيَا مَرزْدِ شِمَا رَا، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۷۰) وَ خِدا آمَرزگار اسْت مِهْرَبان.

وَ إِنِّي يُرِيدُوا خِيَاتَنَكَ وَ أَكْرَمِ سِوَا شِمَا كِه با تُو كُز رُونَد، فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ أَوْلَ هَمِ چَنِين بُوَدَنَد، با خِدا كُز رَفْتَنَد، فَأَمَّا كَنْ مِنْهُمْ خِدا اِيْشان رَا دَر دَسْتِ تُو دَاد وَ تَرَا بَر اِيْشان بِيروزي دَاد، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۷۱) وَ خِدا دَانائيسْت رَاسْتِ دَان.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اِيْشان كِه بَغْرُوِيْنَد، وَ هَاجَرُوا وَ اِيْشان كِه از جَايِ خُوِيْشِ وَ كَسَانِ خُوِيْشِ بَبْرِيْنَد، وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ بَازِ كُوشِيْدَنَد، بَتَنِ خُوِيْشِ وَ مَالِ خُوِيْشِ از بَهْرِ خِدَائِ، وَ الَّذِينَ آوُوا وَ اِيْشان كِه رَسولِ خِدَائِ رَا وَ مَوْمَنانِرا با خَانَ وَ مَانِهَائِ خُودِ آوَرَدَنَد، وَ نَصَرُوا وَ يَارِي دَادَنَد اِيْشان رَا، أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضِ اِيْشانانَد كِه يَكْدِيْگَر رَا اَوْلِيَاءِ وَ دُوسْتانِ اِنْد، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اِيْشان كِه بَغْرُوِيْنَد، وَ لَمْ يَهَاجِرُوا وَ از خَانَ وَ مَانِ وَ كَسَانِ خُودِ نَبْرِيْنَد وَ بَر رَسولِ نِيَا مَدَنَد، ما لَكُمْ مِنْ وِلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ شِمَا كِه مَوْمَنانِ اِيْدِ مِهَاجِرانِ اِيْدِ از خُوِيْشِي اِيْشانِ دَر هِيْجِ چِيْزِ نَه اِيْدِ، حَتَّى يَهَاجِرُوا تَا آن كِه كِه سِوَا اِيْمَانِ بَدَارِ الهِجْرَةِ آرَنَد، وَ إِنِّي اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَكْرَمِ شِمَا يَارِي خُوانَد بَر مَشْرُكانِ آنِ گْرُوِيْدِگانِ كِه مَقِيْمِ اِنْد دَر دَارِ الشَّرْكِ، فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ بَر شِمَا اسْتِ كِه اِيْشان رَا يَارِي دَهِيْد، إِيَّا عَلَيَّ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيْثَاقٌ مِگَر بَر قَوْمِي كِه مِيانِ شِمَا وَ مِيانِ اِيْشانِ مِهَادَنَد ايسْتِ وَ عَهْدِي، با اِيْشانِ غَدْرِ مَكْنِيْد، وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (۷۲) وَ خِدا بَآنِچِه شِمَا كَنِيْدِ بِيْناسْتِ وَ دانا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضِ اِيْشانِ كِه كَافِرِ شَدَنَد يَكْدِيْگَر رَا اَوْلِيَاءِ وَ دُوسْتانانَد، إِيَّا تَفَعَّلُوا اِگَر نَكْنِيْدِ كِه يَارِي دَهِيْدِ چُونِ از شِمَا يَارِي خُوانَد، تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَتَنَه اِيْ يُوَدِ دَر زَمِيْنِ وَ بَازِ گِشْتِ از اسْلَامِ با كَفْرِ، وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَ تَباهِي بَزْرَگِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اِيْشانِ كِه بَغْرُوِيْنَد وَ هِجْرَتِ كَرْدَنَد وَ از بَهْرِ خِدَائِ با دَشْمَنِ بَازِ كُوشِيْدَنَد، وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا وَ اِيْشانِ كِه رَسولِ خِدَائِ رَا وَ

باران را مأوی دادند و در همه حال ایشان را یاری کردند، **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** ایشانند گرویدگان برآستی، **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**. (۷۴) ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزاده بی‌رنج.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ و ایشان که بگرویدند از پس حدیبیه، **وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ** و هجرت کردند و جهاد کردند با شما بهم، **فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ** ایشان از شمااند، **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ** و خویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث، **فِي كِتَابِ اللَّهِ** در دین خدای و حکم وی، **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**. (۷۵) که خدای به همه چیز داناست.

التوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ**. سعید جبیر روایت کند از ابن عباس، گفت: سی و سه مرد مسلمانان بودند و شش زن در خانه ارقم جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا عمر خطاب مسلمان شد و عدد مسلمانان بچهل رسید و اظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**. در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو کردند از مؤمنان یعنی عمر خطاب، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: **هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ**. جایی دیگر گفت: **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ**، و باین وجه موضع من رفع است، معطوف بر الله، یعنی **حَسْبُكَ اللَّهُ** و من اتبعك من المؤمنين. وجه دیگر آنست که **يكفيك الله** و **يكفى من اتبعك**، و موضع من نصب است. و قيل خفض و معناه **حسبك الله** و **حسب من اتبعك من المؤمنين**، و **كرّر حسبك في الآيتين**، لان الاول في كفاية الخداع و الثاني عام.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ التحريض في اللغة ان تحت الانسان على الشيء، **حَتَّىٰ يَعْلَمَ** مع انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذي قارب الهلاك، و منه قوله: **حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا** أي حتى تذوب غمًا فتقارب الهلاك.

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ. ان شرطی است بمعنی امر، ای لیصیر عشرون و لیثبتوا فی مقاتلة مائتین. ابن عباس گفت: فرض بود بر مسلمانان یک مرد

مسلمان با ده مشرک مقاومت کردن، و در جنگ روی از ایشان بنه گردانیدن، در روز بدر و پیش از آن چنین بوده، رب العالمین گفت: **بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** ای ذلک من اجل انهم یقاتلون علی جهالة من غیر احتساب و لا طلب ثواب، فلا یثبتون اذا صدقتموهم القتال خلاف من یقاتل علی بصیرة یرجوا ثواب اللّٰه. پس این بر مسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبک باری خواستند تا رب العزّه آن را منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: **الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا**. قراءت حجازی و شامی و بصری **فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ** بتا است، در هر دو آیت بالفظ مائة شود و لفظ مائة مؤنث است، باقی بیا خوانند با عدد مذکر شود که مائة و ران افتاد. **وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا** بفتح ضاد قراءت عاصم است، حمزه و باقی بضمّ خوانند و بنزدیک عرب ضمّ فصیح تر بود. در شواذ خوانده اند و علم بر فعل مجهول، و این کس از وحشت آن می گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانتست، و در قرآن ازین لفظ فراوان است و در آن دلالت نیست بر حدوث علم، چنان که جای دیگر گفت: **عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ، عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ، عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى، فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ** در آن هیچ دلالت نیست بر حدوث علم قدیم که خدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته اند که: درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب بر رؤیت از علم حکایت کند و بعلم از رؤیت. و قتیبی گوید: خدای را دو علم است، علمی پیش از کار و علمی پس از کار.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ ای محتسبه یعلبوا مائتین، **وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ** یعلبوا الفین **بِإِذْنِ اللَّهِ**. قال: ابن شبرمة: و کذا النهی عن المنکر لا یحلّ للواحد ان یفر من اثنتین اذا کانا علی منکر و له ان یفرّ من الاکثر. ثمّ قال: **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** فمن یغلبهم ما کان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر بعد از آن هفتاد کس از صنادید قریش که کشته شدند هفتاد کس دیگر از مشرکان اسیر گرفتند، مصطفی ص در کار ایشان باصحابه مشورت کرد. ابو بکر صدیق گفت: یا رسول اللّٰه! هؤلاء قومک و اهلک و انی اری ان تأخذ منهم الفدیة فیكون ما اخذنا منهم قوّة علی الکفار و عسی ان یهدیهم اللّٰه فیكونوا عضدا، گفت: یا رسول اللّٰه قوم تو اند و خویش و پیوند تواند قبیله و

عشیره تواند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانان را از آن قوتی باشد بر جنک دشمن مگر آن را وجهی بود و باشد که خدای ایشان را راه نماید و مسلمان شوند و مؤمنانرا از ایشان یاری باشد. رسول خدا به عمر اشارت کرد که تو چه می‌گویی؟ عمر گفت: و اللّٰه ما اری ما رای ابو بکر، و اللّٰه که در کار مشرکان آن رای نیست که ابو بکر راست، رای من آنست که مشرکان را از پشت زمین برداریم. فلان کس که خویشاوند من است بدست من دهی تا به تیغ سر وی بردارم، و عقیل را بدست علی دهی تا با وی همین کند و فلان کس که حمزه را برادر است بدست حمزه دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت اند و اگر چه خویش و پیوند تو اند حقّ تو نشناختند و حرمت تو نداشتند و جز سزای قتل نه‌اند. رسول خدا گفت یا ابا بکر! مثل تو مثل ابراهیم خلیل است که گفت: فَمَنْ تَبَعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، و مثل عیسی که گفت: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و یا عمر! مثل تو مثل نوح است که گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، و مثل موسی که گفت رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. آن گه مصطفی بقول ابو بکر کار کرد و از ایشان فدا ستند. عمر خطاب گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سید رفتیم، مصطفی را دیدم و ابو بکر که هر دو می‌گریستند. گفتم: یا رسول اللّٰه چه رسید شما را این ساعت که می‌گریید. گفت: یا عمر آن حکم که دی رفت و آن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آن را نپسندید و عتاب کرد و اینک آیت فرستاد.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُنْخِنَ فِي الْأَرْضِ. قراءت بصری بیبا است و اسری جمع اسیر، مثل قتیل و قتلی، ای لم یکن لنبی ان یشغل بالاسر و الفداء لانّ ذلك یدهب بالمهابة یشخن، ای حتّی یكثر القتل و الاثخان الاكثر من القتل مشتق من الثخانة و هی الصلابة و الکثافة، و قیل الشدة و القوة. میگوید هیچ پیغامبر بر آن نبود که اسیر را دارد و فدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت و حشمت ببرد تا بسیار از آن اسیران می‌کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دل‌های مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. ابن عباس گفت: این حکم روز بدر بود که مسلمانان اندک بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز که مسلمانان بسیار شدند و کار اسلام و مسلمانان

بالا گرفت و قوی شد، در کار اسیران این آیت آمد: **فَأِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً**.
 ثم قال تعالى **تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا**. یعنی المال الَّذی اخذتموهم من الفداء سَمَّاه عرضا لانه
 سريع الانقضاء قليل الثبات. وَ **اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ** ای یزید لکم ثواب الآخرة بقرهکم
 المشرکین و نصرکم دین الله. وَ **اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** امر بائخان الکفار.
لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ، کتاب اینجا بمعنی حکم است، ای لولا حکم من الله سبق، هم
 چنان که جایی دیگر گفت: **كِتَابَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ**، ای حکم الله علیکم. یعنی لولا حکم من الله
 سبق ان لا یعذب احدا ممن شهد بدرا مع النبی ص. ای اصابکم فیما اخذتم، من الفداء قبل
 ان تؤمروا به عذاب عظیم. میگوید اگر نه آنید که خدای حکم کرده است که هیچ کس را
 از بدریان هرگز عذاب نکند شما را عذاب کردی باین فدا که ستدید پیش از آن که شما را
 بآن فرمودند. معنی دیگر ابن عباس گفت: پیش از مبعث مصطفی ص مال غنیمت و قربان
 و فداء اسیران و امثال آن حرام بود بر پیغامبران و امتان ایشان، و رب العزة در لوح
 محفوظ نبشته و حکم کرده که آن حلال است محمد را و امت وی را، پس روز بدر پیش
 از آن که فرمان و حکم از آسمان آمد ایشان شتاب کردند و فدا شدند. رب العالمین
 گفت: اگر نه آن بودی که در لوح محفوظ حکم من سابق است که آن غنیمت شما را
 حلال است و نیز حکم کرده ام که هر که گناه کند و توبه کند گناهش بیامرم، شما را باین
 فدا شدن عذابی بزرگ رسیدی. و گفته اند این کتاب همان است که آنجا گفت: **كَتَبَ رَبُّكُمْ**
عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی اگر نه آن بودی که من رحمت خود بر شما بر نبشته ام که بر شما
 رحمت کنم و بیامرم و عذاب نکنم. **لَمَسُّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**. سعد بن معاذ گفت:
 یا نبی الله، کان الاتخان فی القتل احب الی من استبقاء الرجال. فقال رسول الله لو نزل
 عذاب من السماء ما نجا منه غیر عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ ثم احل لهم الغنائم.
 فقال تعالى: **فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا** اصبتم و اخذتم من الکفار قهرا، و من هاهنا
 للتبیین حلالا طیبیا، لم یحل لغيرکم و انما كانت نار تنزل من السماء فتاکلها.
 وَ **اتَّقُوا اللَّهَ** اِنَّ اللهَ غَفُورٌ غَفُورٌ غفر لکم ذنبکم، رَحِيمٌ حيث رخص لکم الغنائم.
 قال النبی ص لم یحل الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان الله رای ضعفنا و عجزنا فطیبها لنا.
 یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ. کلبی گفت: این آیت در شأن عباس بن عبد

المطلب آمد و برادرزاده وی عقیل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث، و عباس بن عبد المطلب یکی بود از آن ده مرد که مطعمان بودند مشرکان را، که بجنک بدر می‌شد و بیست اوقیه زر عباس با خود داشت ازو بستند. عباس گفت: یا محمد آن بیست اوقیه بحساب فدا که از من می‌ستانند در آر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فدا نیارم و فدای عقیل و نوفل نیز بر تو است. عباس گفت: یا محمد، ترکنتی اتکفّف قریشا ما بقیت. فقال رسول الله ص: این الذهب الذی دفعته الی ام الفضل مخرجک الی بدر؟ و قلت لها انی لا ادری ما یصینی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذا لک و لعبد الله و لعبيد الله و للفضل و قتم یعنی بنیه. فقال له العباس: و ما یدریک؟ قال: اخبرنی به ربی.

قال: اشهد أنّک صادق و انی قد دفعت الیها الذهب و لم یطلع علیه احد الا الله، و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. قال العباس: فاعطانی الله خیراً مما اخذ منی، اعطانی عشرين عبيدا کلهم یضرب بمال کثیر مکان العشرين اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربی فذلک قوله: ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفر لکم، قرء ابو جعفر و ابو عمرو اساری و هو جمع الجمع. یقال اسیر و جمعه اسری، کمریض و مرضی و هالک و هلکی و جمع الجمع اساری. ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً یعنی ایمانا و اسلاما، یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم من الفداء. گفته‌اند خلافت بنی العباس از آن خیر است. و یغفر لکم و الله غفورٌ رحیمٌ روی ان العباس کان یقول: انجز احد الوعدین و انا علی ثقة من الآخرة.

و ان یریدوا یعنی الاسری، خیانتک نقض ما عاهدوا معک. فقد خانوا الله بالكفر و الشرك، من قبل ای من قبل العهد و قتل بدر فامکن منهم ای فامکنک منهم و نصرک علیهم فهزمتهم و اسرتهم، و المعنی ان عادوا عدنا لهم. و الله علیهم بخیانتهم حین خانوها، حکیم فی تدبیره علیهم و مجازاته ایاهم. قوله: ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا بأموالهم و انفسهم فی سبیل الله این صفت مهاجران است که با رسول خدا برخاستند و در معرکها خود را هدف تیر دشمن ساختند و

در اعلاء کلمه حق و دین اسلام کوشیدند.

وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا این صفت انصار است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان و مانهای خود فرو آوردند، پس آنکه ده سال رسول خدا میگفت: من یوونیی حتی ابلغ کلام ربی؟

کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم؟ و کس او را جواب نمیکرد، تا ایشان بخوشدلی و صدق ایمان و دل او را بپذیرفتند و مؤمنانرا هر یکی مأوی دادند و ایشان را بر دشمنان یاری دادند و با ایشان حرب کردند.

رب العالمین گفت: أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اِيشَانَد كِه يَكْدِیْگَر رَا دُوسْتَانَانْد و برادران. و مصطفی ص گفت: و فی کل دور الانصار خیر.

ابن عباس گفت: أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِی الْمِیْرَاثِ كَانُوا یَتَوَارَثُونَ بِالْاِیْمَانِ وَ الْهَجْرَةِ وَ بِالْمَوَآخَاةِ الَّتِی كَانِ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص یُوَآخِی بَیْنَهُمْ دُونَ الْقَرَابَةِ الْمَفْرَدَةِ حَتّٰی نَسَخَ بِقَوْلِهِ: وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللّٰهِ. میان مهاجرت مصطفی ص و میان فتح مکه توارث میان مؤمنان بهجرت می بود، مهاجر از مهاجر میراث میبرد، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگر چه ایمان آورده بود در دار الشّرك. اینست که رب العزّة گفت: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَلاَیْتِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ، یعنی من میراث و غنیمت و فیء. حَتّٰی یُهَاجِرُوا حَكَمَ خَدَای بَر اِیْن نَسَقِ بُوْد تَا اَن كِه كِه نَاسَخِ اَن رَسِیْدِ پَس فَتَحِ مَكِه كِه: أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللّٰهِ وَ هَجْرَتِ مَنْقَطِعِ كَشْتِ وَ مَصْطَفِی كَشْتِ: لَا هَجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ اِنْمَا هِی الشَّهَادَةُ.

قرائت حمزه من ولایتهم بكسر واو است و هی قراءه ردیة فان الولاية انما هی من الوالی و الولاية من الولی. و قد قال فی صدر الایة بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اَوْلِیَاءُ كَفْت نِه وِلَاة.

وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِی الدِّیْنِ یعنی و ان استنصروكم الدّین آمنوا و لم یهاجروا عن الكفار، فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ اِلَّا عَلٰی قَوْمٍ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ عَهْدِ اِلٰی مَدَّةِ اَوْ مَوَادِعَةَ فَلَا تَغْدُرُوا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اِی لَا تَوَارَثِ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَكُمْ وَ لَا وِلَایة.

و الكافر ولیّ الكافر دون المسلم. درین آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: و الذین آووا و نصروا اولئك بعضهم اولياء بعض، و الذین كفروا بعضهم اولياء بعض این با آنست بمعنی، پس گفت: وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِی الدِّیْنِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ.

إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ، و قيل: أَلَّا تَفْعَلُوهُ، اى ما امرتم به من التَّوَارِثِ بِالْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ، تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ زَوَالِ نِظَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَفْرِيقِ كَلِمَتِهِمْ، وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ فِي الْأَرْضِ مِنْ جِهَةِ الْكُفَّارِ وَ سَفْكِ الدِّمَاءِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. اى الَّذِينَ بَدَلُوا الَّذِينَ يَبْشِرُونَ بِمَوْتِهِمْ وَ هَمَّانُ قَوْمَانِدِ مَهَاجِرِينَ وَ انصَارَ، وَ تَكَرَّرَ مِنْ بَهِرِ أَنْتَ كِهْ اى حَكْمِ رَاسِتِ وَ اى ثَوَابِ رَا. أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا صَدَقُوا إِيمَانَهُمْ وَ الْهَجْرَةَ وَ الْجِهَادَ وَ بَدَلُوا الْمَالَ فِي دِينِ اللَّهِ. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ لَا مَنَّةَ فِيهِ وَ لَا تَبْغِضُ. و قيل: رِزْقٌ كَرِيمٌ لَا يَصِيرُ حَدَثًا بَلْ رَشْحًا كَالْمَسْكِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ اى مِنْ بَعْدِ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ قِيلَ مِنْ بَعْدِ الْحَدِيثِ وَ هِيَ الْهَجْرَةُ الثَّانِيَّةُ.

وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ فِي حَمَلِكُمْ وَ جَمَلَتِكُمْ، وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ اى الْاَقْوِيَاءُ الَّذِينَ تَجَمَّعُوا بِالْقُرْبِ رَحِمٍ وَاحِدَةٍ اَوْ يَنْسُبُونَ اِلَى اَبٍ وَاحِدٍ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي الْمِيرَاثِ مِنَ الْاِجَانِبِ.

فِي كِتَابِ اللَّهِ اى فِي حَكْمِهِ، وَ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ اى حَكْمَ اللَّهِ، وَ قِيلَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الَّذِى عِنْدَهُ وَ هُوَ الْوَلُّوحُ الْمَحْفُوظُ. وَ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: اِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُنزِّلَهَا. ثُمَّ التَّوَارِثُ بِالْجِهْرَةِ وَ الْاِخَاءُ صَارَتْ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ: وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمَوَارِثِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، سِياقُ اى اى آيَةِ تَشْرِيفٍ وَ تَخْصِيصِ عَمْرِ خَطَابِ اسْتِ كِهْ.... بَعْدِ اسْلَامِ دَرِ اَمْدِ. مِصْطَفَى صِ اَوْ رَا دَرِ كِنَارِ كَرَفْتِ وَ كَفْتِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدَاكَ اِلَى الْاِسْلَامِ يَا عَمْرُ، يَسْ دَسْتِ وى كَرَفْتِ وَ اَوْ رَا يَبِشِ يَارَانَ بَرْدِ وَ كَفْتِ: بَشَرُوا فَهَذَا عَمْرٌ قَدْ جَاءَكَ مُسْلِمًا، اى يَارَانَ مِنْ، بَشَارَتِ يَذِيرِيدِ كِهْ عَمْرُ بِاسْلَامِ دَرِ اَمْدِ. حَمَزُهُ بِرَخَاسْتِ وَ اَوْ رَا دَرِ كِنَارِ كَرَفْتِ، وَ يَارَانَ هَمَّهُ شَادَ كَشْتَنْدِ وَ بَشَاشْتِ نَمُودَنْدِ وَ كَفْتَنْدِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدَاكَ اِلَى الْاِسْلَامِ يَا عَمْرُ.

پس عمر گفت: یا رسول الله کم عددنا، چند بر آید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: تسعة و ثلاثون، و یک اتم الله الاربعین. چهل، کم یک کس بودیم و اکنون که تو آمدی، عقد چهل تمام شد. عمر گفت: یا رسول الله چرا این کار پنهان داریم و چرا این علم اسلام آشکارا بدر نیاریم؟ أ فیعبد اللات و العزی علانیة علی رؤس الخلائق و یعبد الله جلّ جلاله سرّاً کلاً و الذی بعثک بالحق لا یعبد الله سرّاً بعد الیوم.

عمر دامن عصمت مصطفی گرفت و او را بیرون آورد و آن قوم که با مصطفی بودند از صدیقان همه بیرون آمدند و دو صف بر کشیدند. یک صف عمر در پیش ایستاد و یک صف حمزه، همی آمدند تا به مسجد حرام، و کافران و مشرکان منتظر که هم اکنون عمر سر محمد می آرد و از اسلام وی همه بی خبر بودند. عمر چون روی کافران دید، تکبیر گفت که رعب آن در دلهای کافران افتاد و روی عقلهاشان سیاه گشت، آن گه گفت:

مالی اریکم کلکم قیاما الکهل و الشبان و الغلاما
 قد بعث الله لکم اماما محمدا قد شرع الاسلاما
 و اظهر الایمان و استقاما فالیوم حقاً نکسر الاصناما

ندبّ عنه الخال و الاعماما کفار قریش آن روز چون عمر را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند و آن روز بدیدن عمر غمناک تر از آن شدند که آن روز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود...

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هر دون همّتی افتد، درّیست که در صندوق صدق صدیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق حقایق عاشقان پیدا شود. غواصان این گوهر هر یکی علی الانفراد، خورشید ارادت و مستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الهیّت آمدند، صفت ایشان اینست که رب العزّة گفت در آخر سوره: آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الذّٰیْنَ آوَا وَ نَصَرُوا. حکم ایشان اینست که أولئکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ، خلقت ایشان اینست که أولئکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، ثواب ایشان اینست لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیْمٌ، و رزق کریم آنست که خورشید وصال از مشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بیکران شود، قصّه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هر دو بدوست نگران شود.

هر که را نور تجلی بر دلش آید پدید

بس عجب نه گر چو موسی که برو ریحان شود

۹ - سورة التوبة - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ اين بيزاری است از خدا و رسول او، إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) بايشان که پيمان بستيد با ايشان از مشركان.

فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ مِيرويد در زمين چهار ماه، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ و بدانيد که شما خدای را در خود عاجز نيابيد، وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) و بدانيد که خدای خجل کننده و کم آورنده و رسوا کننده مشركان است.

وَإِذْ أَنْزَلْنَا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ و اين آگاهی در ايشان است از خدا و از رسول وی بمردمان، يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج مهين، أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ که خدای بيزار است از مشركان، وَرَسُولُهُ و رسول او از ايشان بيزار، فَإِنْ تَبُتُمْ اگر باز گرديد از شرک، فَهَوَ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ بَه شَمَا رَا، وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر برگريد، فَاَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ بدانيد که شما نه آنيد که عاجز آريد خدای را از خويشتن يا از وی پيش شيد، وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بشارت ده ايشان را که کافر شدند، بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۳) بعدابی دردنامی.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مگر آن گروهان از مشركان که با ايشان پيمان بسته ايد ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً و از شرطها که در عهد با شما کردند چیزی بنکاسته اند، وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً و هيچ دشمن را از آن شما، شما را ياری نداده اند، فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ؟ بريد ايشان را پيمان که با ايشان كرديد، إِلَىٰ مُدْبِتِهِمْ تا بآن درنگ که ايشان را نامزد کرده اند، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (۴) که خدای دوست دارد پرهيزكاران از بد عهدهی.

فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ که ماههای حرام بگذرد، فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ مشركان را ميكشيد از آن گاه، حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جای که يابيد ايشان را، وَ خَذُواهُمْ وَ أَحْضَرُواهُمْ و می گيريد و می پناويد، وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ و ايشان را می نشينيد بهر ديده ای و می جوئيد، فَإِنْ تَابُوا اگر باز گردند از شرک خويش، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارند، وَ آتَوُا الزَّكَاةَ و زکاة دهند، فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ايشان را ايمن داريد و راه ايشان باز دهيد، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

(۵)

که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ وَآوَىٰ إِلَىٰ مَنْ يَرَىٰ فَاَجْرُهُ لِلَّذِي فَضَّلَ لَوْلَا أَنْ يُرْمَىٰ إِلَىٰ الْيَمِّ يَافِئًا فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تَا بِشُنُودٍ سَخِنَ خدای، ثُمَّ أَلْبَعَهُ مَا يُمانُهُ أَنْ كِه او را بجای بی بیمی وی رسان، ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. (۶) از بهر آنکه ایشان قومی اند که نمیدانند تا بشنوند.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ أِنْبازِ كِیْرندگان با خدای چه عهد بود و چه زینهار، عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ بِنزْدِیكِ خدای و نزدِیكِ رسول او، إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَكْرِ ایشان که با ایشان پیمان بسته اید بنزدِیكِ مکه روز حدیبیه، فَمَا اسْتَفْأَمُوا لَكُمْ تَا شِما را بر وفا و شرط می یابند، فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ شِما ایشان را بر زینهار می یابید، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (۷) که خدا دوست دارد باز پرهیزندگان از غدر.

كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ كِی بود ایشان را پیمان و ایشان آنند که اگر بر شما قادر شوند و دست یابوند، لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً هَرْگِز بر شما نه آزرَم خویشاوندی دارند و نه سوگند و نه زینهار، يُرْضُونَكُمْ بِأَقْوَاهِهِمْ شِما را بسخن خویش خشنود کنند، وَ تَأْتِي قُلُوبُهُمْ وَ دلهای ایشان می سرباز زند، وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ. (۸) و بیشتر آنند از ایشان که در علم من فاسقانند که مسلمانی را هرگز نیستند.

اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا بسخنان خدای بهای اندک میخرند ازین جهان، فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ تَا از راه وی بر میگردند و میگردانند، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۹) بدکار که ایشان می کنند.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً در هیچ مؤمن نه آزرَم خدای کوشند و نه زینهار و نه پیمان که نهادند، وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ. (۱۰) و ایشان اند که اندازه درگذارانند و پیمان شکنان.

فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ زَكَاتَ دهند، فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ آن گه برادران شما اند در دین، وَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ وَ گشاده می فرستیم و می رسانیم سخن خویش، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (۱۱) ایشان را که بدانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. این سوره را شش نام است: سوره التَّوْبَةِ و المبعثرة و المنقرة و المثيرة و البحوث. صد و بیست و نه آیت است و چهار هزار و نود و هشت کلمت و ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است، و پسین سوره که از آسمان بزمین آمد در مدینه بیکبار تمام این سوره است.

روت عائشة، قالت: قال رسول الله ص: ما نزل على القرآن الا آية آية و حرفا حرفا ما خلا سورة براءة، و قل هو الله احد، فانهما انزلتا علىّ و معهما سبعون الف صف من الملائكة.

و گفته اند میان روز حدیبیه و فتح مکه فرود آمد. رسول خدا ابو بکر را به حج فرستاد در آن سال بامیری بر حاج و علی بن ابی طالب (ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سوره به منا روز نحر بر خلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: لا یدخل الجنة الا نفس مسلمة و لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبيت عریان و من کان بینہ و بین رسول الله عهد فعہدہ الی مدتہ.

در ابتداء این سوره بِسْمِ اللَّهِ نوشتند، از بهر آنکه بنزدیک عثمان چنان بود که انفال و براءة یک سوره است و فصل در میانه آن را کرده است که قومی از صحابه بر آن بودند که دو سوره است تا میان هر دو قول جمع کرده آید، و صحابه این را پیسنیدند و هر دو سوره را قرینتین نام نهادند. ابی کعب را پرسیدند که چرا در سر این سوره بِسْمِ اللَّهِ نوشتند، گفت: لانها نزلت فی آخر القرآن و کان رسول الله یأمرنی اول کل سوره ب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و لم یأمرنی فی سوره براءة، بذلک فضمت الی سوره الانفال لشیبها بها. یعنی امر العهود مذکور فی الانفال و هذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بالانفال بالشبه فضمت الیها و کتب فی السبع الطول.

و گفته اند که بِسْمِ اللَّهِ زینهار است و افتتاح خیر و اول این سوره و عید است و نقض عهد و برداشت زینهار، ازین سبب این نوشتند. و درین سوره نه آیت منسوخ است چنان که بآن رسیم، بیان کنیم ان شاء الله تعالی و تقدّس.

قوله: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. این آیت بآن آمد که مشرکان عهدی که با رسول خدا و با مؤمنان کرده بودند و پیمانی که بسته بودند، آن را نقض کرده بودند.

پس رب العالمین مصطفی ص را و مؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون آمدند، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که **بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** ای قد برأ اللّٰه و رسوله من اعطائهم العهود و الوفاء اذ نکتوا. و براءة رفع لانه خبر ابتداء محذوف، ای هذه الآيات براءة، و قیل رفع لانه ابتداء و خبره **إِلَى الَّذِينَ**. و معنی براءة انقطاع عصمت است. میگوید: ایشان را عصمت نماند و عهدی و زینهارى که داشتند تا امروز منقطع گشت. آن گه سخن با معاهدان گردانید، ایشان را گفت: **فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ** چهار ماه در زمین می آئید و میروید، چنانکه خواهید از اوّل شوال تا آخر محرم، و گفته‌اند از روز عرفه تا دهم ربیع الآخر. و این معاهدان دو قوم بودند، قومی عهد داشتند از مصطفی ص کم از چهارماه، رب العزة درین آیت بچهار ماه برد، و قومی عهد داشتند بیش از چهارماه، رب العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند، چنان که گفت: **فَأْتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ**. و گفته‌اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی کم از چهارماه عهد داشتند و گروهی عهد داشتند اما مدتی نامزد نکرده بودند. رب العالمین مدت عهد هر دو گروه بچهار ماه باز آورد. و بقول بعضی مفسران، این تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید: این چهار ماه دیگر ایشان را زمان دهید و پس از آن ایشان را عهد نیست، میکشید ایشان را و می‌گیرید، و هر که نقض عهد نکرد بر سر عهد خویش است و هر که خود عهد نداشت، از مشرکان پنجاه روز وی را زمانست، یعنی از دهم ذی الحجة تا آخر محرم، و گفته‌اند ابتداء چهار ماه بیستم ذی القعدة بود و در این سال درین روز حج نبود بحکم جاهلیت و دیگر سال حجة الوداع بود هم ذی الحجة چنان که امروز است.

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ای و ان اجلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا اللّٰه، و أنّ اللّٰه ای و اعلموا ان اللّٰه مخزی الکافرین مذلهم بالقتل و الاسر.

زجاج گفت: که این از خدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد. و اذان، این عطف بر براءة است، ای و اعلام من اللّٰه و رسوله إلى الناس یعنی الی العرب، **يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ** روز عید نحر است، بقول جماعتی صحابه چون عمر و علی و ابن عباس و ابو هریره و خلقی از تابعین، و بقول بعضی روز عرفه است. و حج اکبر و قوف است

بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازو فائت شد حج از وی فائت شد، و قبل الحج الاکبر القران و الاصغر الافراد. قومی گفتند: آن روز را حج اکبر نام کردند از بهر آن که عیدهای اهل ملک ترسایان و جهودان و گبران در آن روز همه بهم آمده بود و این قول پسندیده نیست که در آن تعظیم و آئین کفر و کافران است و این روا نیست و از حج اکبر درین هیچ چیز نیست. قومی گفتند حج اکبر آن روز بود و بس، یعنی اکبر من سائر الحج لما جرى فيه ما هو اعزاز للاسلام و اذلال من الشّرك. و قيل يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ اى حين الحج ايامه كلها كما يقال: يوم الجمل و يوم صفين و يوم بغاث يراد به الحين و الزمان لان كل حرب من هذه الحروب دامت اياما كثيرة.

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اى من عهودهم، وَرَسُولُهُ اى هو و رسوله.

رب العالمين درين آيت مصطفى را فرمود تا مشركان عرب را خبر دهد در روز حج اكبر كه خدای از ایشان بيزار است و رسول وی، و این آن بود كه على ع را بفرستاد بموسم سنة تسع، تا از اول سوره برائة ده آيت و بقولى هشده و بقولى چهل و بقولى همه سوره بر ایشان خواند، و مصطفى ص گفت: «لا يبلغ عنى الا رجل منى»

و صاحب موسم آن سال ابو بكر بود. چون على ع در رسيد، گفت: اميرا جئت ام مامورا.

فقال على ع: بل مأمورا، و وقص عليه القصة، و كان ابو هريرة مع على ع.

قال الزجاج: السبب فى تولية على (ع) تلاوة البراءة ان العرب جرت عاداتهاى فى عقد عقدها و نقضها ان يتولى ذلك على القبيلة رجل منها و كان جائز ان تقول العرب اذا تلا عليها نقض العهد من الرسول من هو من غير رهطه هذا خلاف ما يعرف فينا فى نقض العهود فازاح النبى ص العلة فى ذلك، و قوله ص: لا يبلغ عنى الا رجل منى ليس بتفضيل منه لعلى على غيره و لكن عامل العرب على مثل ما كان بعضهم يتعارفه من بعضهم كعاداتهم فى عقد الحلف و حل العقد كان لا يتولى ذلك الا رجل منهم.

فَإِنْ تُبْنُمْ اى رجعتم عن الكفر و اخلصتم التوحيد، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ من الاقامة على الكفر وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ عن الايمان، فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِ اللَّهِ اى لا تعجزونه هربا. آن گه ایشان را بعد از آخرت بيم داد گفت: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ آن گه قومی را از برائة عقود مستثنى کرد، اى وقعت البراءة من المعاهدين الناقضين للعهود.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ، این استثنا پیوسته بآنست که أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ، إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ مِنْ شَرَطِ الْعَهْدِ شَيْئًا مگر آن گروهان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به حدیبیه، و از آن شرطها که در عهد با شما کردند، از آن چیزی بنه کاسته‌اند و هیچ دشمن را از آن شما بر شما یاری نداده‌اند و ایشان بنو ضمیره و بنو کنانه‌اند و نه ماه از مدّت عهد ایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ نَقْضَ الْعَهْدِ.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ وَ هِيَ رَجَبٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمَحْرَمِ، و قيل هي الاربعة الأشهر التي هي مدة التاجيل. میگوید: چون مدّت تأجیل بسر آید مشرکان را بکشید هر جای که بر ایشان دست یابید در حلّ و در حرم، وَ خُذُوهُمْ بِالْأَسْرِ، وَ اخْضُرُّوهُمْ أَنْ تَحْصِنُوا، وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ای علی کلّ مرصد، یعنی خذوا عليهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیک قول منسوخ است بآن آیت که خدای گفت: فَأَيُّ مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ وَ لَا يَحِلُّ قِتْلَ اسِيرٍ صَبْرًا، و بیک قول

منسوخ نیست، بل که ناسخ است این آیت را که گفت: فَأَيُّ مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ، فلا يؤخذ من الاسير الفداء و لا يمنّ عليهم انما هو السيف او الايمان. و همچنین در قرآن صد و بیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده. قول سوم آنست که هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، و همان که فَأَيُّ مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ و الامر في ذلك الى الايمان، فَإِنْ تَأَبَّوْا عَنِ الشَّرْكِ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ!! المفروضة، وَ آتَوْا الزَّكَاةَ الواجبة من العين و الثمار و المواشى، فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ دعوهم و ما شاؤوا و لا تتعرضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لمن تاب و آمن.

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ ای ان طلب واحد ممن امرت بقتلهم ان يكون في جوارك، فاجره، ای آمنه. حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَيَتَبَيَّنَ لَهُ دِينُ اللَّهِ و يقوم عليه حجة الله و يعرف صدقك، ثُمَّ أُبْلِغَهُ مَأْمَنَهُ ای فان ابى ان يسلم فردّه الى موضع امنه، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ای يفعل كل هذا لانهم جهلة لا يعلمون دين الله و توحیده.

این آیت حجت روشن است و دلیلی قاطع بر لفظیان که گویند: الفاظنا بالقرآن مخلوقه، و معلوم است که آن مستجیر که قرآن می شنید از لفظ رسول می شنید یا از لفظ صحابی و

سفیان علی طعامه، و قیل هم اليهود و آیات اللّٰه التوریه و هم قوم منهم دخلوا فی العهد ثم رجعوا عنه، فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اى عرضوا عن دینه و طاعته، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا اى بس ما كانوا یعملون من اشترائهم الکفر بالایمان.

لا یرقبون فی مؤمنٍ اِلاَّ و لا ذمّةً. این مشرکان اند که نقض عهد کردند، و گفته اند جهودان اند. پس ال اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب و جهود قرابت نیست. پس ال اینجا خدا است جلّ جلاله و الیل هو اللّٰه عزّ و جلّ. قال محمد بن الفضل: حرمة المؤمن افضل الحرمات و تعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول اللّٰه عزّ و جلّ. لا یرقبون فی مؤمنٍ اِلاَّ و لا ذمّةً، وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ المجاوزون للحلال الی الحرام بنقض العهد.

فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ اى فهم اخوانکم فی الدّین لا فی النّسب. دین اسمی است ملتّ حنیفی را از روی شرع، اما از روی لغت آن را چند معنی است: یکی جزا است و قصاص، چنان که گفت: مالکِ یومِ الدّینِ اى یوم الجزاء و القصاص، یقال دنته بما صنع، اى جزیته و کما تدرین تدران. الدّین الملكة و السلطان، یقال دنت القوم ادنیهم، اى قهرتھم و اذلتھم فدانوا، اى ذلّوا و خضعوا، و الدّین لله انما هو من هذا. منه قوله: وَ یَکُونُ الدّینُ لِلّٰهِ.

و الدّین الحساب منه قوله تعالی: مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدّینُ الْقَیْمُ و منه قوله تعالی: یَوْمَئِذٍ یُؤَفِّقُهُمُ اللّٰهُ دَیْنَهُمُ الْحَقَّ اى حسابهم.

وَ نَفَّضَ الْآیَاتِ اى نبین آیات القرآن، لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ أَنَّهُا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ. قال ابن عباس: حرّمت هذه الاية دماء اهل القبلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ. و عید کافران است و تهدید بیگانگان، و سرانجام کفر ایشان فراق جاویدان و حسرت بیکران، درخت نومیدی ببر آمده و اشخاص بیزاری بدر آمده، چه سود دارد اکنون زاری، که خدای حکم کرد به بیزاری، اینست فضیحت و رسوایی، ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی، امروز خسته زخم قطیعت، فردا سوخته آتش عقوبت، امروز عذاب و خزی، وَ أَنَّ اللّٰهُ مُخْزِی الْکَافِرِیْنَ و فردا حسرت، اَحْسَوْا فِیْهَا وَ لَا

تُكَلِّمُونَ، امروز سیاست، فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، و فردا زقوم و حمیم و غسلین. مسکین آدمی که پیوسته در غفلت است یا در طاعت یا فترت است، نداند که سرانجام کار وی چیست. آشنایی است یا بیگانگی در غفلت و معصیت می‌زید، و این نشان بدبختی است، حرام می‌خورد و بخسران دین رضا می‌دهد، و این نشان بیزاری است، در فرمان شرع سستی و با نهی حق ناپاکی، و این نشان شوخی است. بیچاره آدمی بیدار آن گه شود که نبود هر چه بودنی است، پند آن گه پذیرد که باو رسد هر چه رسیدنی است، نمیداند که هر چه کشت رستنی است، و هر چه رست درودنی است، يموت الرجل علی ما عاش علیه و یحشر علی ما مات علیه.

قوله: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْضَرُوهُمْ. درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجه قتال بر شمرد، یکی اقتلوه‌م، دوم خذوه‌م، سوم احضروه‌م چهارم وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ.

در جنگ کھین با کمینه دشمن معالجت باید تا مغلوب و مقهور شود. از روی اشارت میگوید: در جهاد مهین با مهینه دشمن و هی النفس الامارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را از شهوات و مألوفات بازدارد، و بر خصها و تأویلات سر فرونیارد و آنچه بر وی دشوارتر و صعبت بر دست گیرد تا مقهور شود. ابو سعید خراز گفت: ما در قهر نفس خویش چندان برفتیم که هر مجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، و شنیدم که کسی کرد، من آن کردم و بجای آوردم تا آن حد که شنیدم که خدای را فریشتگان اند که عبادت ایشان بر درگاه عزت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات و ریاضات با نفس خود بر دست گرفتیم و هنوز از شرّ وی ایمن نشدیم. حسن بصری گفت: عیسی ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان و گیاه زمین خوردی و هر کجا شب در آمدی هم آنجا بختی که خود را وطنی نساخته بود، تا می‌آید که شبی باران می‌آمد و رعد و برق و صواعق و باد سرد و سرمای سخت بود، و وی در میان بیابان در آن صواعق بماند، از دور غاری بدید، قصد آن غار کرد تا آن را پناه خودسازد، چون بدر غار رسید، در بیابانی در آن غار خفته بود و وی را در آن جای

نمود، از آنجا برگشت و گفت: ان لاین آوی ماوی، و لیس لابن مریم ماوی، دد بیابانی را ماوی است و پسر مریم را ماوی نیست. از حضرت عزت ندا آمد که: انا ماوی من لا ماوی له.

در همه جهان وی را خود قصعه‌ای معلوم بود که از آن آب خوردی روزی یکی را دید که بدست آب همی خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز بر نداشت و گفت: خدای مرا خود قصعه داد که بوی آب خورم و من ندانسته بودم. در خبر می‌آید که روز قیامت درویشان را بیارند و حقّ خدا از ایشان طلب کنند، ایشان گویند: ما را درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم، عیسی را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا وی را ملک و مال نبود و در گزارد حق خدای تقصیر نکرد. همچنین لقمان را بر بردگان حجّت کنند، و یوسف صدیق را بر نیکو رویان حجّت کنند، و سلیمان بن داود را بر ملوک و توانگران حجّت کنند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ... الآية. حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید، دردی که از درون سینه سر برزند، آتش خجل در دل وی افتد، آب حسرت از دیده فرو ریزد، نه بینی شاخی که در یک سر آن آتش زنی، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد. مصطفی ص گفت: من اذنب ذنبا فندم علیه فهو توبه.

فضیل عیاض براهزنی معروف بود، پیوسته با صد مرد در کمین مکاره نشسته بود، شبی بر سر سنگی نماز میکرد، ناگاه از کمین گاه غیب این تیر قهر که اَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي؟ بر جان و دل او زدند. فضیل را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد و بیفتاد، کارش بجایی رسید که پیر عالمی گشت.

ای جوانمرد، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره در بازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصبی از پرده عصیان بیرون آید و قدم بر بساط توبه نهد تا ایشان جانها و دلها را در صدق قدم وی بر افشانند و بشارت بسمع وی رسانند، که: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ... الآية، اذا استجارك المشرك اليوم لا ترد حتى يسمع كلام الله فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متى يمنع من سماع كلام الله و كيف

تَعْمَلُونَ. (۱۶) و خدای آگاه است و دانا بآنچه شما می‌کنید.

ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ رِوَايَةٌ و سزا نیست مشرکان را، اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ که عمار و سکان باشند مسجدهای خدای را، شَاهِدِينَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ بر خویشتن گواهی دهان بکفر، اُولٰٓئِكَ حَبَطَتْ اَعْمَالُهُمْ ایشان آنند که آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباہ گشت همه و باطل، وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. (۱۷) و فردا در آتش‌اند جاویدان.

اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ در مساجد او باشد و آن را سازد، مَنْ اَمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ و نماز بیای دارد، وَ اَتَى الزَّكَاةَ و زکاة دهد، وَ لَمْ يَخْشَ اِلَّا اللَّهَ و جز خدای کس را خدای نخواند، فَعَسَى اُولٰٓئِكَ اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. (۱۸) مگر که ایشان‌اند که بر راه راست‌اند.

اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ آبِ دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام و سدانه کعبه می‌برابر دارید؟ كَمَنْ اَمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ با ایشان که بخدای ایمان آوردند و بروز رستاخیز، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کرد در سبیل خدای، لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ يَكْسَانُ نِيسْتَنَد بِنَزْدِيكَ خدای عز و جلّ، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (۱۹) و خدای پیش برنده کار بیدادگران نیست.

الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ هَاجَرُوا و ایشان که بگریوندند و هجرت کردند، وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در سبیل خدا، بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ بِمَا لَهُمْ خَوِش و تنهای خویش، اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ ایشانند بهینه خلق و بزرگ درجه‌تر به نزدیک خدای، وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. (۲۰) و ایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ شَادٰی میکنند ایشان را خداوند ایشان، بِرَحْمَةٍ مِنْهُ بَبِخْشَائِشِي ازو خرد، وَ رِضْوَانٍ وَ خَشْنُوْدِي، وَ جَنَّاتٍ وَ بَهْشْتَهَائِي، لَهُمْ فِيهَا نَعِيْمٌ مُّقِيْمٌ. (۲۱) ایشان راست در آن نازی پاینده، خَالِدِينَ فِيهَا اَبْدًا جاوید در آن همیشه، اِنِ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيْمٌ. (۲۲) که بنزدیک خدای است مزدی بزرگوار.

التوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اِنِ نَكُنَّا اِيْمَانُهُمْ اِي نَقَضُوا عَهْدَهُمْ اَلَّتِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص قَبْلَ اِجْلِهِ.

و مشرکان مکه را یاری دادند، و همت کردند که رسول خدا را از مدینه بیرون کنند، تا رب العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانان را روز احزاب نصرت داد و جهودان مقهور گشتند و مغلوب.

و قیل همت قریش یوم الحدیبیه بان یدخلوا محمدا مكة للحج ثم یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفا فا به.

وَهُمْ بَدُّوكُمْ بِالْقِتَالِ، أَوَّلَ مَرَّةٍ حِينَ قَاتَلُوا خَلْفَاءَكُمْ. خزاعه میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش از این گفته بود: لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ. میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و از ایشان مترسید. أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَلَا تُقَاتِلُونَهُمْ، از ایشان می ترسید که با ایشان قتال نمیکنید، فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ وَ خدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی ترسید، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مَصْدَقِينَ بَعْدَابِهِ وَ ثوابه.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ ای یقتلهم بسیوفکم و رماحکم، وَ يُخْزِرُهُمْ وَ يَذَلُّهُمْ بِالْفَقْرِ وَ الْاِسْرِ، يُنْصِرُكُمْ عَلَيْهِمْ ای ان تقاتلوهم فالظفر لكم، و عده ای است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ یعنی بنی خزاعه، ایشان را شفا دهد از آنچه در دل دارند از بنی بکر، وَ يَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت مصطفی و صدق رسالت وی، چنان که بگفت و خبر داد چنان آمد و خلاف آن نبود.

وَ يُتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، کابی سفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمر و هداهم للاسلام. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

أَمْ حَسِبْتُمْ یعنی أ حسبتم أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الْفِ صلت است، یعنی و لم يعلم الله. گفته اند که این خطاب با مؤمنان است، قومی که فرمان، بقتال ایشان را، دشخوار آمد و کراهیت داشتند. رب العالمین گفت: ا حسبتم ان تتركوا على الايمان فلا تؤمروا بالجهاد؟! این عباس گفت: خطاب با منافقان است. ای ا حسبتم ان تتركوا ايها المنافقون على ما انتم عليه من التلبیس و كتمان التفاق؟ می پندارید که شما را با تلبیس و کتمان نفاق فرو گذارند بلا مجاهده و لا براءة من المشركين؟! اینست خلاصه سخن.

وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ اِبْنَ عِلْمٍ بِمَعْنَى رُؤْيَتِ اسْتِ، اِى و لِم يِر مَنكُم مِجَاهِدَةٌ وَ نِيَّةٌ صَادِقَةٌ، وَ لَمَّ يَتَّخِذُوا يَعْنَى و لِم يِر اَلَّذِينَ لَم يَتَّخِذُوا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَلْكَافِرِينَ دَخِيلَةَ مَوَدَّةٍ. مَعْنَى آيَتِ اَنْسَتَ كِه شِمَا رَا چنين فرونگذارند، نِه مَؤْمَنَانِرَا بَر اِيْمَانِ مَجْرَدٍ وَ نِه مَنَافِقَانِ رَا بَر كَتْمَانِ نِفَاقِ تَا قِتَالِ بَر شِمَا فَرِيضَه كِنند، وَ خُدَاىِ بِيِنْدِ اَز شِمَا كِه مَنَافِقِ كِيَسْتِ وَ مَوَافِقِ كِيَسْتِ، وَ بِيِنْدِ كِه بَا خُدَاىِ وَ رَسولِ وَ مَؤْمَنَانِ دوسْتِي، كِه دَارِدِ وَ بَا مَنَافِقَانِ كِه دَارِدِ، وَ خُدَاىِ دَر اَزَلِ بِلْعَلِمِ قَدِيمِ خُودِ دَانَا بُوَدِ، دَانَسْتِ كِه مَوَافِقِ كِيَسْتِ وَ مَنَافِقِ كِيَسْتِ، خُوَاسْتِ كِه اِيْشَانِ عَمَلِ كِنند بَر وَفَقِ عِلْمِ وى تَا اِيْشَانِ رَا بَآنِ عَمَلِ جِزَا دِهَدِ، اِگَر خَيْرِ كِنند اِيْشَانِ رَا ثَوَابِ دِهَدِ وَ اِگَر شَرِ كِنند اِيْشَانِ رَا عَقُوبَتِ دِهَدِ، چنان كِه لِيَجْزِيَ اَلَّذِينَ اَسَاؤًا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ اَلَّذِينَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ. اِبْنِ دَر شَأْنِ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ آمَدَه اسْتِ كِه اِيْشَانِ وَاوَاةٌ وَ سَدَنَه كَعْبَه بُوَدند، طَمَعِ مِيْدَاسْتند كِه اِيْشَانِ رَا اَز بَهْرِ سَدَانَتِ دَارند تَا بَر شَرِكِ خُوِيْشِ مِيْ بَاشند وَ اَز اِيْشَانِ اَزْرَمِ دَارند. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اِى مَا يَحِلُّ وَ مَا يَنْبَغِيْ لَهُمْ، اَنْ يَعْمُرُوا يَعْنَى اِنِ يَاهَلُوا، مَسَاجِدَ اللَّهِ.

وَ كَفْتَه اِنْدِ دَر شَأْنِ عَبَّاسِ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ اَمَدِ كِه رُوزِ بَدْرِ مَسْلَمَانَانِ او رَا تَعْيِيرِ كَرْدند وَ عَلِيُّ الْخُصُوصِ عَلِيُّ بِنِ اِبِي طَالِبِ دَر بِنِ بَابِ تَغْلِيْظِ كَرْدِ بَر اَنْ كَفَرِ كِه دَاسْتِ وَ شَرِكِ كِه بَر زِيْدِ وَ قَطِيْعَتِ رَحْمِ كِه كَرْدِ، عَبَّاسِ كَفْتِ: مَا لَكُمْ تَذَكُرُونَ مَسَاوِينَا وَ لَا تَذَكُرُونَ مَحَاسِنَنَا؟ فَقالَ لِهْ عَلِيُّ: اَلْكُمِ مَحَاسِنُ؟ فَقالَ: نَعَمْ، اَنَا لِنَعْمَرُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ نَحْجِبُ الْكَعْبَةَ وَ نَسْقِي الْحَاجَّ وَ نَفَكُ الْعَانِي، فَانزَلَ اللَّهُ رَدًّا عَلَيَّ الْعَبَّاسِ: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ. مَكِّي وَ بَصْرِيْ مَسْجِدِ اللَّهِ خُوانند وَ بَآنِ كَعْبَه خُواهند دَر آيَتِ دِيْگَرِ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ، عَامَه قَرَأَ سَبْعَه مَسَاجِدِ اللَّهِ بِجَمْعِ خُوانند. مَرْدِيْ بَه عَكْرَمَه كَفْتِ: اَقُوْلُ اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ وَ اِنَّمَا هُوَ مَسْجِدٌ وَاَحَدٌ؟ فَقالَ عَكْرَمَةُ: اِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرُوَةَ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ. وَ عِمَارَةُ الْمَسْجِدِ دَخُولَه وَ الْقُعُودِ فِيْه، وَ قِيْلُ عِمَارَتَه رَفْعِ بِنَائِه وَ اِصْلَاحِ مَا اسْتَرَمَّ مِنْه، وَ قِيْلُ عِمَارَتَه التَّعْبُدِ فِيْه وَ الصَّلَاةُ وَ الطَّوُافُ.

شَاهِدِينَ عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ شَاهِدِينَ نَصَبِ عَلَيِّ الْحَالِ، اِى مَا كَانَتْ لَهُمْ عِمَارَةُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِيْ حَالِ اِقْرَارِهِمْ بِالْكَفْرِ. وَ اِبْنِ اَنْ بُوَدِ كِه دَر طَوُافِ مِيْگَفْتند: لَا شَرِيْكَ لَكَ اِلَّا

شريك هو لك فملكه و ما ملك، و قيل: اذ كذبوا محمدا فقد شهدوا على انفسهم بالكفر.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ إِي كَفَرَهُمْ أَذْهَبَ أَعْمَالَهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ دَائِمُونَ.
إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ بَزَارَتِهَا وَ الْقُوعُدِ فِيهَا، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ إِي الْبَعْثِ وَ النَّشُورِ، وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ، وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ إِي وَ لَمْ يَعْبدِ إِلَّا اللَّهَ، قِيلَ: وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ يَعْنِي فِي عِبَادَةِ اللَّهِ وَ الْإِيمَانِ، وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ فَلَا يَتْرِكُ ذَلِكَ لَخَشْيَةِ أَحَدٍ، وَ لَكِنْ يَخْشَى اللَّهَ، فَيُقِيمُ ذَلِكَ كُلَّهُ، وَ الْمَعْنَى الْآيَةُ: إِنْ كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ عِمَارَةِ الْمَسْجِدِ.

فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ عَسَى مِنَ اللَّهِ وَاجِبٌ، وَ قِيلَ عَسَى رَاجِعٌ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِي هُمْ بِهَذَا الْعَمَلِ عَلَى رَجَاءِ الْجَنَّةِ.

رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَعْتَادُ الْمَسْجِدَ، وَ رَوَى بِتَعَاهُدِ الْمَسْجِدِ فَاشْهَدُوا عَلَيْهِ بِالْإِيمَانِ، قَالَ اللَّهُ: إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نَزْلًا مِنَ الْجَنَّةِ كَمَا غَدَا أَوْ رَاحَ.

وَ عَنْ جَابِرٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: الْمَسَاجِدُ سُوقٌ مِنَ الْأَسْوَاقِ الْآخِرَةِ فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَ مِنْ ضَيْفِ اللَّهِ فَجَزَاؤُهُ الْمَغْفِرَةُ وَ تَحِيَّتُهُ الْكِرَامَةُ، عَلَيْكُمْ بِالْإِرْتَاعِ.

قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْإِرْتَاعُ؟ قَالَ: الدَّعَاءُ وَ الرَّغْبَةُ إِلَى اللَّهِ، وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ».

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ. إِيْنِ خَطَابِ بِنِي هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اسْتِ، وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِبِنِي عَبْدِ الدَّارِ اسْتِ، سِقَايَةَ بِنِي هَاشِمِ دَاشْتَنْدِ وَ عِمَارَةَ بِنِي عَبْدِ الدَّارِ. مِيْغُوَيْدِ: أَبِ دَادَنِ حَاجِّ أَزْ زَمْزَمِ. وَ قِيلَ: كَانُوا يَسْقُونَ الْحَاجَّ الشَّرَابَ وَ الْعَسَلَ وَ السُّوَيْقَ وَ الْمَاءَ، شَرَابِ دَادَنِ حَاجِّ وَ سِدَانَةَ كَعْبِهِ مِيْ بَرَابِرِ كَنْبِدِ بَا إِيْمَانِ أَنْ كَسَ كِهْ إِيْمَانِ أَوْرَدِ، يَعْنِي كَا إِيْمَانِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ؟ كَقَوْلِهِ: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ إِي وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ.

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ مِيْغُوَيْدِ بَرَابِرِ مَكْنِيدِ، كِهْ إِيْشَانِ نَزْدِيْكَ خِذَا هِرْ دُوْ يَكْسَانَ نِهْ أَنْدِ. رَوَى عَنْ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ: إِنْ رَجَلَا قَالَ: مَا أَبَالِي إِنْ لَا أَعْمَلُ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِنْ أَعْمَرَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَ قَالَ الْآخَرُ: مَا أَبَالِي إِنْ لَا أَعْمَلُ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِنْ أَسْقَى الْحَاجَّ. وَ

قال الآخر: الجهاد في سبيل الله افضل مما قلتم، فرجز بهم عمر، فقال: لا ترفعوا اصواتكم عند منبر رسول الله و ذلك يوم الجمعة. قال فصلينا الجمعة و دخلنا فيه فنزلت: أ جعلتُم سِقَايَةَ الْحَاجِّ... الآية. و در شواذ خوانده اند: ا جعلتم سقاة الحاج و عمرة المسجد الحرام، يقال: ساق و سقاة مثل قاض و قضاة، و عامر و عمرة مثل كافر و كفرة. ميگويد: آب دهان حاج و خدمتکاران كعبه می برابر كنيد با ايشان كه ايمان آوردند بخدا و روز رستاخيز و جهاد کردند؟

لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَرشُدُهُم، الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا... الآية. مشركان قريش جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجد الحرام، افنحن افضل ام محمد و اصحابه؟ فقالت لهم اليهود عناداً للنبي ص و للمسلمين: انتم افضل. فانزل الله تعالى: الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الَّذِينَ افْتَخَرُوا بَعْمَارَةِ الْبَيْتِ وَ سَقَى الْحَاجِّ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ الظَّافِرُونَ بِالْإِمَانِيِّ.

يُبَشِّرُهُمْ عامه قراء بتشديد خوانند مگر حمزه كه وى تنها بتخفيف خواند. يقال: بَشَّرْتَهُ فَأَبَشَرَ و استبشِر و بَشَّرْتَهُ فَبَشَّرَ و البشارة بفتح الباء مصدر و بكسر الباء اسم يستعمل فى الخير و استعماله فى الشر مجاز، و قيل يستعمل فيها حقيقة.

و بدان كه در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت، و ده قوم را بشارت داده اند بثواب و رحمت. اما ايشان را كه بشارت داده اند بعذاب: يكي مشركانند چنان كه گفت: بَشَّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ ديگر منافقانند: بَشَّرَ الْمُنَافِقِينَ بَأَن لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً سديگر قوم مانعان زكاة اند: وَ الَّذِينَ يَكْزِبُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ. اما آن ده نفر كه بشارت ايشان بكرامت و ثبوت است: مؤمنان اند چنان كه خدای گفت: وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ بَأَن لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً، وَ بَشَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ دَوْمٍ مَحْسَنَانِ: وَ بَشَّرَ الْمُحْسِنِينَ سَوْمٍ مَنِيَانِ: وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى جِهَاراً مَخْتَبَانِ: وَ بَشَّرَ الْمُخْتَبِينَ اى المتواضعين پنجم اولياء و دوستانند: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، قوله هُمُ الْبُشْرَى فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الْآخِرَةِ ششم مستقيمانند در راه حق: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ هَفْتَمِ مَسْتَمَعَانِ كَلَامِ حَقِّ أَنْد: فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ هَشْتَمِ مَتَّقِيَانِ أَنْد: لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ نَهَمِ صَابِرَانِ أَنْد: وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ دَهْمِ مُجَاهِدَانِ أَنْدِ فِي سَبِيلِ خَدَا: يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ دَرِينِ جِهَانِ
ایشان را خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته از بهر ایشان، رحمت و رضوان و نعیم و
جنان و کرامت جاودان. خالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا، الْآبِدِ، الدَّهْرَ الْمَسْتَقْبَلَ مِنْ غَيْرِ آخِرٍ
قَطُّ الْمَاضِي وَ جَمْعُ الْآبِدِ آبَادٌ وَ ابِيدٌ. يُقَالُ: لَا أَفْعَلُ أَبَدًا الْآبِيدُ وَ ابْدَا الْآبَادُ وَ ابْدَا الْآبِدِينَ. إِنَّ
اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ لَا يَنْقُطُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَإِن نَّكُنَّا لَأِيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ... الْآيَةَ. يَكُ قَوْلِ أَنْسَتِ كِهَ اِيْنَانِ اَهْلِ
بَدَعْتِ وَ اِهْوَاءِ أَنْدِ كِهَ كِتَابِ خَدَا وَ سَنَّتِ مِصْطَفَى وَ اِيْسِ دَاشْتَنْدِ وَ اَن رَا سَسْتِ دِيْدَنْدِ، وَ
صَوَابِ دِيْدِ رَأْيِ خَوِيْشِ وَ مَسْتَحْسَنَاتِ عَقُولِ فِرَا پِيْشِ دَاشْتَنْدِ وَ بِيْجِشْمِ تَعْظِيْمِ دَرِ اَن
نَنْگَرَسْتَنْدِ تَا اَسِيْرِ تَهْمَتِ وَ شَبِيْهَتِ گَشْتَنْدِ، نِهَ اَعْتِقَادِ بَرِ بَصِيْرَتِ دَارَنْدِ نِهَ سَخْنِ بَرِ بِيْتِ نِهَ
طَرِيْقِ كِتَابِ وَ سَنَّتِ، رَا سْتِ چُونِ دَرِخْتِي كِهَ بِيْخِشِ بَدَعْتِ، سَاقِشِ ضَلَالَتِ، شَاخِشِ
لَعْنَتِ، بَرِگِشِ عَقُوْبَتِ، شَكُوْفَهْ اَشِ نَدَا مَتِ، مِيَوْهْ اَشِ حَسْرَتِ.

فرمان است از درگاه عزت بحکم این آیت: فَقاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ. این درخت از بیخ بر آرید
و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و از ایشان هرگز ایمن
مباشید که ایشان دزدان اند و شما پاسبان. دزد پاسبان را کی دوست دارد و از وی کی
ایمن باشد؟! ائمة الكفر باین قول که گفتیم بشر المریسی است با دین تلبیسی و طریق
ابلیسی، شیطان الطاق آن زراق باتفاق بسر بود و او که قرآن را مخلوق، گفت، برای و
مراد جعد درهم که فردا در دوزخ با فرعون خواهد بود بهم غیلان قدری که وی زنده کرده
است دین گوری جهم صفوان که در دین بوی اقتدا کردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان
کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها در دین آشکارا کردند و روی از
منهج راستی بر تافتند تا ربّ العزة قومی را از پیشروان اهل سنت بر ایشان مسلط کرد.
چون عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و مانند ایشان تا آن بدعتها نفی کردند و بتیغ
کتاب و سنت بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث پیغامبر (ص) بسلاسل اسناد

مقیّد داشتند و حقّ از باطل جدا کردند و فرزندان خود را وصیت کردند که بر ایشان سلام
مکنید و چون بمیرند بر ایشان نماز مکنید. پیران طریقت گفته‌اند: گناه اهل سنت بعفو.
نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ. سماع نصرت بار قتال بر ایشان
سبک کرد و وعده ظفر کار خطرناک بر ایشان خوش کرد. اینست سنت خداوند جل
جلاله که بر هر تکلیفی تخفیفی داشته و با هر عسری یسری روان کرد.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ هَر كَسِي رَا بَانْدَازَه بِيْمَارِي وَي شَفَا دَاد، يَكِي بِيْمَارِ از كِيد
شيطان، شفاء وی در قهر دشمن است یکی بیمار از شهوت نفس، شفاء وی در قهر نفس
یکی بیمار از تاریکی دل، شفاء وی در نور معرفت است یکی بیمار از محبت، شفاء وی
در مشاهده است. جعفر بن محمد از اینجا گفته است: لبعضهم شفاء المعرفة و الصفا، و
لبعضهم شفاء التسليم و الرضا، و لبعضهم شفاء التوبة و الوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة و
اللقاء.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا... الْآيَةَ، مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ يَقْنَعُ مِنْهُ بِالذَّعْوَى دُونَ التَّحْقِيقِ بِالْمَعْنَى فَهُوَ عَلَى
غَلْطٍ مِنْ حِسَابِهِ. کار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، هموار مال اندر دست منکر
باشد و باد اندر دست مدعی، و بحکم شرع منکر را قول قول است و مدعی اگر بی‌نت
ندارد قولش هذیان، دنیای خسیس بدعوی نتوان یافت، حقیقت حق بدعوی کی توان
یافت، آنچه زیر حکم مخلوق در آید بدعوی حاصل نیاید، پس آنچه خود در حکم
مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید.

پیر طریقت گفت: الهی! اگر این آه از ما دعوی است سزای آنی، و ر لاف است بجای آنی،
و ر صدق است وفای آنی الهی! اگر دعوی است سخن راست است، و ر لاف است ناز
راست است، و ر صدق است کار راست است، ار دعوی است نه بیداد است و ر لاف است
از آن است که دل شاد است، و ر صدق است از تاوان آزاد است الهی! تو دانی که کدام
است، اگر دعوی بر کرم عرض کنی ناز مرا ضرورت است.

قوله: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ عِمَارَتِ مَسْجِدٍ فِي عِبَادَتِ مُتَعَبِّدِينَ اسْتِ وَ
اخلاص مخلصان، و مشرک نه در شمار متعبدان است نه در غمار مخلصان، عمارت

مسجد کار مؤمنانست و عادت ایشان. خدای میگوید: **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ**. و گفته اند مساجد اعضاء بنده است که بوقت سجود بر زمین نهاد، و عمارتش آنست که آن را بابد شرع دارند و بزیور حرمت بیاریند، و هرگز پیش مخلوق از بهر دنیا بر زمین نهند و جز خدای را جل جلاله استحقاق سجود ندانند.

بیر طریقت گفت: الهی! از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن: اول سجودی که جز ترا از دل برخواست دیگر تصدیقی که هر چه گفتمی گفتم که راست سه دیگر چون با ذکرم خاست دل و جان جز ترا خواست.

آن گه از سرانجام کار مؤمنان و درجات ثواب مخلصان خبر داد، گفت: **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ**

. بشارت بر دو قسم است: یکی بواسطه ملک در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد که: **أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** یکی بیواسطه قول ملک **جَلَّ جَلَالُهُ** در انجمن قیامت بوقت محاسبت **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ** یکی را بشارت بود بنعمت جنت یکی را بشارت بود بدوام مشاهدت و راز ولی نعمت و شتان ما هما، و يقال: **يُبَشِّرُ الْعَاصِيَ بِالذِّكْرِ لَا لِتَقْدِيمِ الْعِصَاةِ عَلَى الْمُطِيعِينَ لَكِنْ لضعفهم و الضعيف اولی بالرفق من القوى، و يقال: يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ، عرفهم انهم لم يصلوا الى ما و صلوا من الدرجات بسعيهم و طاعتهم و لكن برحمة و صلوا الى طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الى نعمتهم.**

قال رسول الله (ص) ما منكم من احد ينجيه عمله قالوا: و لانت يا رسول الله؟

قال: و لا انا الا ان يتغمدني الله برحمته، و الله هو الغفور الرحيم.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای ایشان که بگرویدید، **لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ** اولیاء پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید، **إِن اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ** اگر ایشان می دوست دارند که کفر بگزینند بر ایمان، **وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ** و هر که ایشان را پذیرد بدل و بدوست گیرد از شما که مؤمنان اید، **فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**. (۲۳) از بیدادگران است هم چون ایشان.

در خبرها ایشان می گزاینند، رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را از آن نهی کرد و ایشان را بیم داد، گفت: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ بعد نزول هذه الآية، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای من يتولى المشرك فهو مشرك لانه رضى بشركه. و قومی از مسلمانان در مکه بماندند، از بهر عیال خویش و پیوند که داشتند هجرت نکردند و می گفتند: اگر ما یکبارگی از فرزندان و خویشان خود ببریم صنایع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آورده ایم ضایع شود و فرزندان و کودکان ضعیف و بیکیس بمانند، در شأن ایشان این آیت آمد: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ. قرائت بو بکر از عاصم و عشیرانکم بالف است، و اقراراف اکتساب است: وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ای اکتسبتموها، به مکه وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا ان بقی علیکم فلا ینفق، و گفته اند: وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا یعنی البنات الایامی اذا کسدن عند آبائهن و لم یخطن. وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا و منازل تعجبکم الاقامة بها، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ ان تهاجروا الی اللّٰه و الی رسوله بالمدينة.

فَتَرَبَّصُوا ای توقعوا و انتظاروا حَتَّى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ این بر سبیل وعید گفت. یعنی که اگر آن همه دوستر میدارید از هجرت به مدینه از بهر خدای و رسول صبر کنید و منتظر فرمان خدای باشید، یعنی عذاب این جهانی و هو القتل، یا عقاب آن جهانی. و گفته اند: امر اینجا فتح مکه است، بتهدید با ایشان میگوید: فَتَرَبَّصُوا مَقِيمِينَ بِمَكَّةَ حَتَّى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِفَتْحِ مَكَّةَ فَيَسْقُطَ فِرْضُ الْهَجْرَةِ. وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ تهدید لهؤلاء بحرمان الهدایة. لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ فِي الْخَبَرِ انَّ الْمَوَاطِنَ الْكَثِيرَةَ الَّتِي نَصَرَ اللّٰهُ فِيهَا النَّبِيَّ وَ الْمُؤْمِنِينَ ثَمَانُونَ مَوْطِنًا. الوطن و الموطن مكان الاقامة. وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ یعنی و نصرکم فی يوم حنین. گفته اند: حنین و اوطاس و هوازن هر سه نام غزاست، هوازن نام قبیله و حنین و اوطاس نام جایگاه. حنین وادی است میان مکه و طائف، و قصه آنست: چون مکه گشاده شد و مکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند از عرب که ایشان را قوتی و شوکتی عظیم بود، مردان مبارز جنگی، یکی هوازن و دیگر ثقیف. ایشان با یکدیگر بیعت کردند و با هم افتادند چهار هزار مرد مقاتل، و امیر هوازن، مالک عوف بود، امیر ثقیف، کنانه بن عمرو، خبر بر رسول خدا آمد که ایشان ساز جنگ میکنند و حربها تدبیر میسازند، رسول اسباب

حرب بساخت و با دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده هزار مهاجر و انصار و دو هزار که از مکه با وی برخاستند، آمدند تا بوادی حنین، مردی گفت: از جمله مسلمانان نام وی سلمة بن سلامه چون لشکر اسلام فراوان دید و انبوه: و الله یا رسول الله لا تغلب الیوم من کثرة. رسول خدا را از آن نه خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت و ابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد بر سپاه فراوان تا خود چه پیش آید. هر دو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند و لشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول خدا مانند از آن لشکر مگر سیصد مرد، و به یک روایت با وی نماند هیچ کس مگر عباس بن عبد المطلب و بو سفیان بن الحرب، و عباس مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا عباس! یاران را بخوان. عباس گفت: یا عباد الله! یا اهل القرآن! یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة و آل عمران! یا اصحاب بیعة الرضوان! و گفته اند رسول خدا نیز میگفت: یا معشر المهاجرین! الی یا معشر الانصار! الی، این اصحاب الصفة! این اصحاب سورة البقرة.

مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز عباس، بیکبار بازگشتند و نزدیک مصطفی آمدند. رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس.

و در خبر است که مثنی خاک و سنگ ریزه برداشت و بر روی ایشان انداخت گفت: شاهد الوجوه انهزموا و ربّ الکعبه.

و رب العزة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی و سکونی و امنی بعد از خوف و بیم بدل ایشان فرو آمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. رب العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند و جامهای سفید بر اسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان بر پی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، مالک بن عوف را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند. رسول گفت: یا مالک اما الایمان و اما السیف؟

مالک گفت: اما اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی و رفدا خواهی مال عظیم یابی. آن گه گفت: یا محمد! کجا اند آن مردان بلند بالای سفید جامه بر اسبهای ابلق

که بنزدیک تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه شما. رسول خدا گفت: تلك الملائكة ارسلها ربي لنصرتي.

اینست که رب العالمین گفت: وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ بَرِحَهَا وَ سَعَتْهَا. و الباء للحال ای رحبتہ، و المعنى لم تجدوا موضعا لفراركم عن اعدائكم.

ثُمَّ وَ لَيْتُمْ مُدْبِرِينَ أَى وَلَيْتُمْ الْكَفَّارَ ظُهوركم مدبرين.

عن النبي ص: منهزمين.

قال الزهري: بلغني ان شيبه بن عثمان، قال: استديرت رسول الله يوم حنين و انا أريد أن اقتله بطلحة بن عثمان و عثمان بن طلحة و كانا قد قتلا يوم احد فاطلع الله رسوله على ما فى نفسى فالتفت الىّ و ضرب فى صدرى و قال: اعيدك بالله يا شيبه، فارعدت فرائصى فنظرت اليه و هو احبّ الىّ من سمعى و بصرى و قلت: اشهد أنك رسول الله و انّ الله اطالعك على ما فى نفسى.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ وَ أَمَنَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ طَمَأْنِينَهُ، و قيل: و قاره فآمنوا و سكنت قلوبهم بعد الخوف.

وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا يعنى الملائكة و كانوا خمسة آلاف لم تروها باعينكم. وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْخَوْفِ وَ الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ.

وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ أَى ما فعل بهم جزائهم فى الدنيا.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ هُمُ الَّذِينَ اسلموا منهم بعد ذلك. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بمن آمن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَاجْتَنِبُوهُمْ كما يجتنب الانجاس.

حسن گفت: نجس العين اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. قتاده گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه از حدث وضو. نجس مصدر است و نجس اسم و نجس موافقت رجس، يقال: رجس نجس.

فَلَا يَفْرُبُوا الْمَسْجِدَ مَسْجِدَ كَفَرٍ وَ مَرَادُ هَمِّهِ حَرَمٌ اسْت. حرام کرد بر مشرکان که در حرم شوند یا حج کنند پس فتح مکه، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که در حرم

شوند نه استیطان را نه سفارت و زیارت را نه زنده و مرده فانه ینبش قبره اذا امکن و یخرج.

بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا. قیل هو سنة تسع. و قیل سنة براءة و هی سنة عشر و هی سنة حجة الوداع. جابر بن عبد الله گفت: لا یقر به مشرک الا عند رجل من المسلمین او رجل یؤدی الجزیه. و فی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انه قبله لاهل القبلة و سعه لهم فی التوجه الیه اذا ارادوا الکعبة کما

جاء فی الخبر ان البیت قبله لاهل المسجد و المسجد قبله لاهل الحرم و الحرم قبله لاهل الارض فی مشارقتها و مغاربها.

وَ اِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً مُشْرِكًا چون این منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکه بازداریم تا از گرسنگی هلاک شوند، اهل مکه بترسیدند گفتند: الآن یقطع المتاجر عنا، فانزل الله تعالی: وَ اِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ الْعَائِلَ الْفَقِيْرَ وَ الْجَمْعَ الْعِيْلَ وَ الْعِيْلَةَ الْفَقِيْرَ، عال، درویش شد، اعال، عیال دار شد، فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ بما تأخذون من الجزية و تتالون من الغنیمة. و قیل: مِنْ فَضْلِهِ ای من رزقه فمطرت البلاد و اخصبت و اسلم اهل جدة و صنعا و غیرهم فحملوا الميرة الی مکه و کفاهم الله ما كانوا یَتَخَوَّفُونَ. و گفته اند که خدای تعالی وعده وفا کرد که بروزگار طعام و نعمت بر ایشان فراخ کرد چنان که گفت: يُجْبِيْ اِلَيْهِ ثَمْرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا، اَمَا بِمَشِيَّتٍ مُقَيَّدٍ كَرَدَ كَقَت: مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شَاءَ، از بهر آنکه نعمت سال بسال کمتر و سال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنان که خود خواهد روزی میرساند یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَّشَاءُ وَ يَقْدِرُ، و قیل: هذا تعلیم بتعلیق الامور بمشیة الله. اِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ بما امر، حَكِيْمٌ فیما قدر.

قَاتِلُوا الْاَیْمَانَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ در قرآن آیتی نیست در فرمان بقتال جامع تر از این که میگوید: قتال کنید با ایشان که با خدای ایمان نیارند چنان که موحدان ایمان آرند یعنی اهل کتاب، قریظه و نضیر و غیر ایشان که ایشان اقرار میدادند که خدای خالق است آفریدگار و کردگار، اما او را شریک و انباز میگفتند و زن و فرزند و آنچه سزای آن نیست صفت میکردند و نبوت مصطفی محمد نمی پذیرفتند، پس اقرار ایشان بکار نیامد و آن را ایمان نهادند، وَ لَا بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و نه بروز رستاخیز ایمان دارند چنان که موحدان و

مؤمنان ایمان دارد، و ذلك بانهم لا یقرن بان اهل الجنة یاكلون و یشربون فلیس یقرن بالیوم الآخر.

وَ لَا یَحْرُمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنَ الْخَمْرِ وَ لَحْمِ الْخَنزِيرِ.

وَ لَا یَدِينُونَ دینَ الْحَقِّ اِی لَا یدینون بدين الاسلام و هو دین محمد ص النَّاسِخ لِسَائِرِ الْاَدِیَانِ. و المعنی ایمانهم غیر ایمان اذ لم یؤمنوا بمحمد ص و لم یتدینوا بدينه، و قیل لا یدینون دین الحق ای لا یطیعون طاعة الحق و الحق هو الله عز و جل. دان له ای اطاع له، و قیل: لَا یدینون دینَ الْحَقِّ اِی لَا یعملون بما فی التوریه و الانجیل.

مِنَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنَ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ مِنْ لِلتَّبِیِّیْنَ. میگوید با ایشان که بخدای و روز رستاخیز ایمان نیاوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازین جهودان و ترسایان، قتال کنید. حَتَّى یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یدِ اهل کتاب را در اعطاء جزیه مخصوص کرد، این دلیل است که هر که را کتاب نیست و شبهت کتاب نیست، جزیت از وی نپذیرند و او را در کفر بنگذارند، اما مجوس به اهل کتاب ملحق اند در جزیت. لما

روی عبد الرحمن بن عوف ان النبى ص قال: سنوا بهم سنة اهل الكتاب، و روى ان النبى ص اخذ من مجوس هجر، و روى عن علی (ع) قال: كان للمجوس علم یعلمونه و کتاب یدرسونه و ان ملکهم سکر فوق علی ابنته او اخته فاطم علیه بعض اهل مملکتهم فجاءوا یقیمون علیه الحد و امتنع فرفع الکتاب من بین اظهرهم و ذهب العلم من صدورهم.

اما سامره میگویند که قومی اند از جهودان و صایبان قومی اند از ترسایان، و حکم ایشان حکم اهل کتاب است و ایشان که تمسک بصحف شیث و ابراهیم و داود (ع) کرده اند، علما و راییشان مختلف اند قومی گفتند ملحق اند باهل کتاب، و قومی گفتند بعیده اوئان ملحق اند، و قومی گفتند که از عبده اوئان جزیت پذیرند مگر که از عرب باشند، فان العرب سیف الاسلام، و فی ذلك ما

روی ان النبى ص صالح عبدة الاوئان علی العرب الا من کان من العرب.

اما مذهب راست و قول درست آنست که عرب و عجم در آن یکسانند و جز از اهل کتاب جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث رسول ص پدران ایشان بر ملت جهودان و ترسایان بودند، اما آنکه بعد از مبعث مصطفی ص جهود گشت یا ترسا، یا گور، از عبده

او ثان است از وی و اعقاب وی آلا اسلام نپذیرند یا قتل، و شرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزاد ستانند مکلف، نه از زن نه از کودک، نه از دیوانه و معتوه نه از مملوک فانهم اتباع الرجال العقلاء، و اقله دینار.

قال رسول الله ص لمعاذ بن جبل: خذ من كل حالم دینارا فی کل سنة یعنی فی آخر الحول.

و روی آن عمر اوجب علی من كان من اهل الذّهب اربعة دانیر و علی اهل الفضة اربعین درهما. حَتَّى يُعْطُوا الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ، قيل: عن سلطان و قوّة لكم عليهم و انعام منكم عليهم و لئيد السلطان و النعمة، و قيل: عن يَدٍ یعنی عن قهر و ذلّ يعترفون ان ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قيل: عن يَدٍ یعنی يعطونها بایدیهم، يعطى كل رجل ما عليه بيده لا يرسله، یمشی بها كارها و لا یجىء بها راكبا، يعطيها و هو قائم، و الذى يأخذها منه جالس. وَ هُمْ صَاغِرُونَ ذَلِيلُونَ مقهورون. و قيل: يُوْخَذُ بِلِحِيْتِهِ ثُمَّ يَقْبِضُ مِنْهُ. و قيل: يَصْفَعُ ثُمَّ يُوْخَذُ مِنْهُ.

وَ قَالَتْ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ این قومی از جهودان گفته اند نه همگان.

ابن جریح گفت: خود یک مرد گفت است از این نام وی فحاص، و سبب آن بود که بخت نصر بابلی نسخه های تورات بسوخته بود در مسجد بیت المقدس و از آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان بنی اسرائیل که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرا رسیدند به تورات محتاج بودند و آن را نسخت نیافتند، خدای تورات را از اول تا آخر در دل عزیر او کند. پس از آن که وی را زنده کرده بود تا بر ایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی از ایشان گفتند: این عزیر پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

وَ قَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ این آن بود که خدای تعالی عیسی را باسماں برد، حواریان و قوم عیسی که وی را دریافته بودند و دیده، هیچ نماندند و فرزندان ایشان در رسیدند که عیسی را ندیده بودند اما بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی بولس با ایشان آمد و دین ترسایى گرفت تا ایشان را بفریفت و دروغها نهاد در کار عیسی و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هو الله. قومی

گفتند: هو ابن الله. قومی گفتند: ثالث ثلاثة. و شرح قصه آنست که: این بولس مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافر دل و میخواست که قوم عیسی بهم بر او کند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند، و با جهودان میگفت: ان كان الحق مع عيسى فكفرنا و جحدنا و النار مصيرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنة و دخلنا النار ميگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم عیسی به بهشت روند و ما بدوزخ، ناچار من تدبیری سازم که ایشان را از راه ببرم و از اسلام بر گردانم، و كانوا على دين الاسلام احدى و ثمانين سنة بعد رفع عيسى يصلون الى القبلة و يصومون رمضان. پس این بولس اسبی داشت نیکو که بر پشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم عیسی از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاک بر سر نهاد و گریستنی و زاری عظیم در گرفت. ایشان گفتند چه رسید ترا درین وقت؟

گفت ندایی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین عیسی گیری و اکنون از دین جهودی توبه کردم، ایشان او را در کنیسه فرو آوردند و یک سال در خانه‌ای نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب انجیل بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندایی از آسمان شنیدم که: ان الله قبل توبتك.

ایشان او را بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست و به بیت المقدس رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی نسطور و درو می‌آموخت که عیسی و مریم و اله هر سه بهم خداند. پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ای بگماشت نام وی یعقوب، و لاهوت و ناسوت او را در آموخت، یعنی که لاهوت بت خدای بناسوت بت خدای عیسی فرو آمد تا پسر وی شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد و او را خلیفت خود خواند نام وی ملکا، و در وی آموخت که ان الاله لم يزل و لا يزال عيسى. پس ایشان را هر سه بجای خود ممکن کرد و بهر یکی چنان نمود که او بهینه است و مهتر همگان. و با هر یکی گفت من عیسی را بخواب دیدم که من از تو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و بر ملت و نحلّت خویش چنان که گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هر یکی از آن سه خلیفت بگفت و خویشتن را بکشت. پس ایشان هر یکی طایفه‌ای را جمع کردند و بر آن گفتار و عقیده خویش بماندند و پیوسته میان این هر سه فرقت اختلاف بودی و جنگ و قتل الی یومنا

هذا، و امروز ترسایان بر آن سه فرقت اند.

عزیز ابن بنتون قرائت عاصم و کسایى و یعقوب است، باقى بی تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار بو عبیده و بو حاتم است لآنه اسم خفیف فوجه ان ينصرف و ان كان اعجمياً و لآنه ليس بمنسوب الى ابيه و أنما تحذف العرب النون من هذا الاسم اذا كان منسوباً الى ابيه كقولهم: هذا زيد بن عبد الله، فحذفت النون لكثرة هذا الكلام، فاذا نسبوا الى غير ابيه نوتوا فقالوا: هذا زيد ابن اخينا، و هذا زيد ابن الامير و على قراءة من قراء بغير التنوين فذلك و لالتقاء الساكنين سكون التنوين و سكون الباء فى قوله:

عزیز ابن الله ذلك قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ، قال قائل: كل قول بالفم فما الفائدة فى قوله: بأفواههم؟ قال الزجاج: معناه أنه ليس فيه برهان و لا بيان أنما هو قول بالفم لا معنى تحته صحيح لأنهم معترفون بأن الله لم يتخذ صاحبة فكيف يزعمون ان له ولدا؟! أنما هو تكذيب و قول فقط. و الافواه جميع الفوه حذف الهاء من آخره و قلب الواو ميما فصار فما.

یضاهون بی همزه قراءت عامه است من ضاهیت. عاصم بکسر ها خواند و همزه، من ضاهات، و الضهياء المرأة الممسوحة الثدي المستوية الصدر. یضاهون ای یشبهون و یشاکلون.

قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ مِیگوید: این سخن اینان نیک مانده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان مکه که می گفتند: اللات و العزی و منات بنات الله. و گفته اند نیک ماند سخن ترسایان که گفتند: المسيح بن الله. بسخن جهودان نیز گفتند: عزیز بن الله، و قبل ضاهى خلفهم سلفهم.

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ای لعنهم و اهلکم، و کل شیء فى القرآن قتل ای لعن. و قیل: هذا تعليم ای قولوا قاتلهم الله.

أَنْی یُؤفکون یصرفون عن الحق الى الباطل، و قیل: یؤفکون یکذبون.

اتخذوا اَحْبَارَهُمْ یعنی علمائهم و هم بنو هارون، و رُهْبَانَهُمْ جمع راهب کفارس و فرسان و هم اصحاب الصوامع مشتق من الرهبة و مصدره الرهبانية. ارباباً ای آلهة من دون الله یعنی اطاعوهم فى معاصى الله. عدی بن حاتم گفت: رسول خدا برائتة میخواند باین آیت رسيد.

گفتم

يا رسول الله! أنهم لهم يكونوا يعبدون من دون الله. قال: اجل ولكن كانوا اذا احلوا لهم الحرام استحلوه و اذا حرموا عليهم الحرام حرموه فتلك عبادتهم.

وقيل كانوا يامرونهم بالسجود لهم و المسيح بن مريم عطف على احبارهم و رهبانهم.

و ما أمرُوا اى ما امر عيسى ع إِيَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا، و اِحداً و قيل معناه المسيح بن مريم اتخذه ربا و ما امروا فى التوريه و الانجيل إِيَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا و اِحداً و هو الذى لا إلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ تنزيها له عن ان يكون له شريك.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَ الْقُرْآنِ وَ يَبَيِّنَ صِفَةَ مُحَمَّدٍ ص، بِأَفْوَاهِهِمْ بِشِرْكِهِمْ وَ كَذِبِهِمْ وَ خَصَّ الْفَمَ دُونَ اللَّسَانِ لِأَنَّ الْإِطْفَاءَ بِالشِّفَةِ يَكُونُ.

وَ يَأْتِي اللَّهُ لَا يَرْضَى وَ لَا يَتْرَكَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ بِاعْلَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ اعزازِ دِينِهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ذَلِكَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا بِالْهُدَى بِالْقُرْآنِ وَ الْإِيمَانِ وَ دِينِ الْحَقِّ الْإِسْلَامِ لِيُظْهِرَ اللَّهُ دِينَهُ اى ليغلبه على سائر الاديان فلا يبقى دين الاظهر عليه الاسلام و سيكون ذلك و لم يكن بعد و لا تقوم الساعة حتى يكون ذلك.

روى عن ابى سعيد، قال: ذكر رسول الله بلاء يصيب هذه الامة حتى لا يجد الرجل ملجأ يلجأ اليه من الظلم فيبعث الله رجلا من عترتى و اهل بيتى فيملأ به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الارض لا تدع السماء من قطرها شيئا الا صبته مدرارا و لا تدع الارض من بناتها شيئا الا اخرجته حتى يتمنى احياء الاموات يعيش فى ذلك سبع سنين او تسع سنين.

و عن عائشة قالت قال النبى: لا يذهب الليل و النهار حتى يعبد السلات و العزى فقلت يا رسول الله ان كنت لا ظن حين انزل الله هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ان يكون ذلك تاما. قال: انه سيكون من ذلك ما شاء الله ثم يبعث الله ريحا طيبة فيتوفى كل من كان فى قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان فيبقى من لا خير فيه فيرجعون الى دين آبائهم.

و عن المقداد بن الاسود، قال: سمعت رسول الله يقول: لا يبقى على وجه الارض بيت من مدر و لا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام: و قيل لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ عِنْدَ نَزُولِ عِيسَى.

قال رسول الله لينزل ابن مريم حكما عادلا فليكسر الصليب و ليقتلن الخنزير و ليدفعن

الجزية و ليذهبن الشحاء و التباغض و التّحاسد و ليدعون الى المال فلا يقبله احد.
و قال ابن عباس: يظهر الله نبيه على امر الدين كله فيعطيه اياه كله و لا يخفى عليه شيئا
منه و كان المشركون و اليهود يكرهون ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ... الاية علامة الصدق في
التوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات و هجران المعارف و الاكتفاء بالله على دوام
الحالات. هر که حلقه انقياد شرع در گوش فرمان کند به بهشت رسد هر که دیده حرص
بناوک فقر و فاقه بدوزد از دوزخ برهد، هر که صفات خود قربان مهر ازل کند اسرار علوم
حقیقت از دل وی سر برزند، هر که یعقوب وار در بیت الاحزان عشق نشیند. و از علایق و
خلایق ببرد بصحبت مولی رسد. از خداوندان همت یکی خلیل بود، ابراهیم در بدایت کار
دنیا را بر مثال ستاره پیش دیده وی در آوردند، پس عقبی بینی اندر صورت ماه جمال
خود بر دیده خلّت وی جلوه کرد پس نفس اماره و مهر اسماعیل بحکم بعضیت بر صفت
آفتاب خود را بدو نمود. خلیل در نگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عز فقر و نشان
ازل ندید گفت: نخواهم لا أُحِبُّ الْآفَلِينَ همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد و
دل از فرزند برداشت و نفس خود را بآتش نمود سپرد گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ. هر که خواهد که در کوی موافقت بر بساط محبت منزل کند مرکب علاقت را
یکبارگی بی کند.

پیر طریقت از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کی رهان شود تا خورشید
وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود و دل و جان هر سه بدوست
نگران شود. احمد یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته بود، گفتند، یا احمد! از
پیش ما بر خیز و هر کجا خواهی رو و ما ترا در کار خدا کردیم. احمد آب حسرت در
دیده بگردانید بر پای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الهی تا کنون پدری و مادری
داشتم اکنون جز تو ندارم از شهر دمشق بدر آمد، روی بجانب کعبه نهاد و آنجا مقیم شد
تا بیست و چهار موقف دریافت، بعد از آن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر
دمشق باز آمد بدر سرای رسید حلقه در بجنبانید ما در آواز داد که: من علی الباب؟ قال

انا احمد. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم، احمد و محمد را با ما چه کار. و حکایت ابراهیم ادهم معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از بلخ برخاست و بحج شد چون بموسم رسید ابراهیم او را دید ازو برگشت و بگوشه باز شد بسیار بگریست و آن گه گفت:

هجرت الخلق طرافى هواکا و ایتمت الولید لکی اراکا
قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

مصطفی گفت: لا یؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده و ولده و الناس اجمعین، و قال ص: ثلث من کنّ فیہ وجد حلاوة الایمان من کان اللّٰه و رسوله احبّ الیه من سواهما و من احبّ عبد الا لِحبه الا للّٰه و من یکره ان یرعود الی الکفر بعد اذا نقذه اللّٰه منه کما یکره ان یلقى فی النار.

هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال و ضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست تر دارد بهره وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان او را بویی نیست، مسکین آن کس که عمری بسر آورد و او را ازین حدیث بویی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جوینی نه. عبد الرحمن بن ابی بکر روز احزاب بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست ابو بکر بیرون آمد بر عزم آن که با وی جنک کند، عبد الرحمن چون روی پدر دید برگشت و روی برگردانید. و از بهر حشمت ابو بکر کس از یاران وی بیرون نشد. ابو بکر را گفتند اگر پسرت حرب کردی تو چه خواستی کرد. گفت: بان خدایی که محمد را براستی بخلق فرستاد که بر نگشتمی تا او مرا بکشتی یا من او را بکشتمی.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ. عجب غول راهست و آفت دین و سبب زوال نعمت و کلید فرقت و مایه غفلت. عجب آنست که طاعت خود، بزرگ داند و خدمت از خود شناسد و بچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوت طاعت این چنین کس هرگز بر فرق وی برنگذرد. پیر طریقت گفت: الهی از دو دعوی بزینهارم و زهر دو بفضل تو فریاد خواهم از آنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که بر تو حقّ دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی

هر که نه کشته بی خودی است مردار است مغبون اوست که نصیب او از دوستی گفتار است. او را که دین راه جان و دل بکار است او را با دوست چه کار است. مصطفی ص گفت لو لم تذنبوا، لخشیت علیکم ما هو اشدّ من الذنب العجب العجب، و قال ص بسّ العبد عبد تخیل و اختال و نسی الکبیر المتعال بسّ العبد عبد تجبّر و اعتدی و نسی الجبار الاعلی. بسّ العبد عبد سهی و لهی و نسی المقابر و البلی.

بسّ العبد عبد غناء و طغا و نسی المبتدا و المنتهی.

یا ایّها الذین آمنوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ. کافران خبیث اند دلهاشان بنجاست کفر آلوده و بدود شرک سیاه گشته هرگز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان را در نیافته باین خبت و نجاست سزاء مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است و مخیم الطاف کرم. جای پاک جز پاکان را بخود راه ندهد. ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنان که گفت: وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ: جز پاکان و مؤمنان را بخود راه ندهد. نُورٌ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و دلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجا روپ حسرت رفته و بساط مهر ازل در آن گسترده و از علائق و اغیار در حقیقت افراد خالی گشته لا جرم مغلّ خرگاه قدس عزت گشته و میدان مواصلت حقّ شده که انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی.

بیر طریقت گفت: الهی نزدیک نفسهاء دوستانی حاضر دل ذاکرانی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که در جانی یا جان را جانی نه اینی و نه آنی جان را زندگی می باید تو آنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی	کزین زندگانی چو ماندی بمانی
از این کلبه جیفه مرگت رهاند	که مرگست سرمایه زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی	کند روح را ایمن از لن ترانی.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ الْاِیْه. اگر خطاب از مخلوق رفتی عین شکوی بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم بین من یشکو الیه و بین من یشکو عنه. میگوید بیگانگان و دشمنان ما را بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که مصطفی ص گفت: حکایت از

کردگار قدیم جلّ جلاله: کذبنی ابن آدم و لم یکن له ذلک و شتمنی و لم یکن له ذلک
 فاما تکذیبه ایای فقولہ لن یعیدنی و لیس اول الخلق باهون علی من اعادته و اما شتمه
 ایای فقولہ اتخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد لم الد و لم اولد و لم یکن لی کفوا احد. گفت:
 فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد
 او را که مرا ناسزا گوید اما آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مریدم ما
 را نیافریند باز و من همانم که اول بودم در اول نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم با آخر
 باز آفرینم چنان که اول آفریدم که نه اول بر من آسانتر از آخر، من همانم که بودم قادر بر
 کمال مقدر ذو الجلال لم یزل و لا یزال.

و اما ناسزا که فرزند آدم گفت: آنست که گفت: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا. خدای فرزند گرفت و نه
 چنان است که وی گفت، که من یگانه و یکتا ام بی زن و بی فرزند بی خویش و بی پیوند
 بی نظیر و بی مانند، آن گه صفت خود، خود کرد گفت: انا الاحد الصمد. منم خداوند یکتا
 در ذات یکتا در صفات بی همتا. قدوس و بی عیب. پاک از وصفه ناسزا. صدمم نه
 خورنده و نه خواب گیر. خود بی عیب و معیوب پذیر. جبار حکیم و دانا و قدیر لَمْ یَلِدْ وَ
 لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یُکُنْ لَهُ کُفْوًا أَحَدٌ.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالی: یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند، إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ
 بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان، لَیَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ
 مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست و ناشایست و یَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ
 برمی گردانند مردمان را از راه خدای، وَ الَّذِينَ یَکْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ ایشان که زر و
 سیم گنج می نهند، وَ لَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ آن را از بهر خدا نفقت نمیکنند و در جهاد
 با دشمن وی، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۳۴) بشارت ده ایشان را بعدایی دردنامی.

یَوْمَ یُحْمَى عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ آن روز که آن را می تاوند و بر آن آتش می افروزند در
 دوزخ، فَتَکْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ داغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را. وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ وَ
 پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان هذا ما کتَرْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ ایشان را میگویند این آن گنج
 است که خویشتن را می نهادید، فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ. (۳۵). چشید جزاء آن گنجی که

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ. حبر نامی است دانشمندان اسرائیلی را هم چنان که عالم نامی است دانشمند عربی را پس علماء اسلام را بدان نام خواندند. انس گوید: کنا من قراء البقرة و آل عمران فینا فسمیه الحبر، یعنی لکثرة ما فیها من الفقه و فی روایة من قرأ سورة البقرة و آل عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا و شرف. و راهب نامی است متعبّد ترسایان را از بهر آنکه ایشان عبادت خویش بر رهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیت نام کردند. و گفته اند. احبار درین آیت علماء جهودان اند از اولاد هارون و رهبان زاهدان ترسایانند و اصحاب صوامع میگویند: اینان مالهای مردم میخورند و میبرند بیاطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند و در حکم، رشوت می ستانند. مصطفی ص گفت: لعن الله الرّاشی و المرتشی فی الحکم و قیل: كانوا یاخذون الرّشی من ملوکهم و کبرائهم و یکتمون. نبوة النبی ص عن جهّالهم. وَ یصدّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ ای یصرفون الناس عن الايمان بمحمد ص. وَ الَّذِینَ یَکْزِبُونَ الذّهَبَ وَ الفِضّةَ... الآیة. در تفسیر آورده اند که در سبب نزول این آیت میان معاویه و ابو ذر در شام مناظره رفت.

معاویه گفت: نزل فی اهل الكتاب. بو ذر گفت: نزل فی اهل الاسلام. قال ابو ذر فکتب معاویة الی عثمان ان هذا یفسد الناس و کتب الی عثمان فقدمت المدينة فانجفل الناس ینظرون الی کانهم لم یرونی قط. فقال لی عثمان و اعظف و قال ارتحلت الی الریذة فارتحلت الی الریذة. و بیشترین مفسران بر آنند که در مانعان زکاة فرو آمد. ابن عباس گفت: هر مال که زکاة آن ناداده است هر چند که بر روی زمین است کنز است، و هر مال که زکاة آن داده است و در زیر زمین است نه کنز است. و به قال النبی ص: کلّ مال ادّیت زکاته فلیس بکنز.

ثوبان گفت: آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی ص گفت: تبّا للذّهَب تبّا للفضّه. قالوا یا رسول الله! فای المال ندّخره. قال: قلبا ذاکرا و لسانا شاکرا و زوجة سالحة، و روی زوجة مؤمنة تعیین احدکم علی دینہ.

و قیل کان هذا فی اول الاسلام و کان الواجب علیهم ان یؤدّوا الفضل ثم نسخ بأیة الزکاة.

قال علی (ع): اربعة آلاف فما دونها نفقة و ما فوقها کنز

و الكنز جمع الشيء و تكنيفه، تقول هو مكنز اللحم. و الكنز المال الكثير مدفوناً و غير مدفون و لا يُنْفِقُونَهَا كناية عن الاموال و الكنوز. و قيل عن الفضة اي لا ينفقون الفضة فضلاً عن الذهب. و گفته‌اند: ها كناية از مصدر است، اي لا ينفقون نفقة، و قيل لا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ دليل على ان الآية نزلت في منع الزكاة لان من ادّى زكاته من ماله فقد انفق في سبيل الله ما يجب في ماله. و گفته‌اند اين آيت اهل كوفه را حجت است كه زكاة بر پيرايه زنان واجب دانند كه خدای نگفت: الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الدَّنَائِرَ وَ الدَّرَاهِمَ، بل گفت: الذَّهَبُ وَ الفِضَّةُ.

و قد يقع اسم الذهب و الفضة على الحلّى. و جماعتى صحابه و تابعين برين، حكم کرده‌اند، عن عبد الله مسعود و عبد الله عمر و عايشه و مجاهد و عطا و ابن سيرين و هو قول سفيان و اهل العراق. اما مذهب شافعى آنست كه در پيرايه مباح زكاة واجب نيابد كه مصطفى ص گفت: لا زكاة في الحلّى.

و در خبر ديگر مى آيد كه زكاة الحلّى اعارته و هو قول جابر بن عبد الله و ابن عمر و انس بن مالك و سعيد بن المسيّب و الشعبي و الحسن و اليه ذهب الشافعى و مالك ابن انس اما پيرايه‌هاى محظور كه صنعت آن و استعمال آن در شرع حرامست چون اوانى زرين و سيمين و ميان علماء حجاز و عراق خلاف نيست كه در آن زكاة واجب است. يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا اى على الكنوز في نار جهنم يو قد النار عليها، يعنى يدخل كنوزهم النار حتى تحمر و تشدّ حرارتها.

فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ اى لا توضع دينار مكان دينار و لا درهم مكان درهم و لكن توسّع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم و دينار كية من نار على جلده حتى يصل الحرّ الى اجوافهم فيقال لهم هذا ما كنزتم لانفسكم و بخلتم به عن حق الله. فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ

قال النبى ص ما من رجل لا يودى زكاة ما له الا جعل يوم القيمة صفايح من نار فيكوى بها جبينه و جبهته و ظهره.

و قال ابن عباس حية تنطوى على جبينه و جبهته يقول انا مالك الذى بخلت بى. اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ الِتي عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج و وجوب الزكاة و انقضاء

العدة، اثنا عشر شهراً على منازل القمر و استهلال الالهة التي تعرفها العرب دون الشمسية التي تعدّها الروم و فارس و انما قسمت السنة اثني عشر ليوافق امر الالهة نزول الشمس في البروج الاثني عشر لنا قال تعالى: و الشَّمْسُ و الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ يقال انما سمى المحرم لتحريم القتال فيه. و صفر لان مكة يصفر من الناس فيه، اى يخلو، و قيل لانه صفرت فيه و طابهم من اللبن فيه و شهر الربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعتها فيهما و جماديان لجمود المياه فيهما. و رجب لانهم يرجبونه، اى يعظمونه، و شعبان لتشعب القبائل فيه و فى الخير سمي شعبان لانه يتشعب فيه خير كثير لرمضان. و رمضان لان الله تعالى ارمض فيه ذنوب المؤمنين، و شوال لشولان التوق للقاح باذناها فيه و ذو القعدة لعودهم فيه عن القتال و ذو الحجة لقضاء حجهم فيه.

و الله اعلم. قوله: فى كتاب الله يعنى فى الايام الذى عند الله كتبه يوم خلق السماوات و الارض و هو اللوح المحفوظ، و قيل فى كتاب الله يعنى فى حكمه و دينه منها اربعة حرم واحد فرد و هو رجب مضر بين جمادى و شعبان و ثلاثة متتابعة ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم.

ذلك الدين القيم اى الدين المستقيم هذا لا ما يفعله اهل الجاهلية من التقديم و التأخير، و قيل ذلك الدين القيم اى الحساب المستقيم. درست است خير از مصطفى ص كه در حجة الوداع خطبه كرد و در خطبه گفت الا ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السماوات و الارض. السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب مضر بين جمادى و شعبان ميگويد آگاه باشيد و بدانيد كه روزگار بازگشت بروزگار كه در گذشت و بان نهاد آمد كه خدای نهاد آن روز كه آسمان آفريد و زمين. و معنى آنست كه در عرب در زمان جاهليت ماه حج تبديل کرده بودند در هر ماهى از ماههاى سال دو حج ميکردند دو سال در ذو الحجة و دو سال در محرم و دو سال در صفر هم چنين در هر ماهى از ماههاى سال دو حج ميکردند.

آن سال كه مصطفى حج كرد دور حج ايشان با ذو الحجة رسیده بود بر ميقات راست آن قد استدار كه مصطفى گفت آنست، آن گه بفرمان خدا و رسول بر ذو الحجة آرام گرفت و نهاد اول تا روز رستاخيز ذلك الدين القيم اى الحساب المستقيم اينست شمار راست كه

سالی دوازده ماه بود و چهارماه که مسمی است از آن حرام بود و ماه حج ذو الحجه بود. فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ اى فى الاربعة بالارتكاب المعاصى. آن را بتحذیر مخصوص تر کرد از آن که گناه در آن عظیم تر است و گناه کار اثیم تر. ابن بحر گفت: لا تظلموا فيهنّ انفسكم بترك قتال من يقاتلكم فيهنّ. میگوید بر خود ستم مکنید که قتال نکنید با آن کس که درین ماهها با شما قتال کند و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً اى جميعا، كما يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً. و گفته اند که باین آیت مباح گشت قتال در ماه حرام و آنچه گفت: قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ به این منسوخ شد.

عطا گفت: «قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» محکم است نه منسوخ و قتال در ماه حرام روا نیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتا و تقدیر آیت آنست که ان بدأوكم فقاتلوهم و قول اول درست است و اجماع علماء دین است، و مصطفی در ماه حرام حصار طائف داد و قتال کرد. كَافَّةً نصب است بر حال و هو مصدر كالعافية و العاقبة و الخاصة و لا یشئى و لا یجمع و لا تدخلها الالف و اللام لانها من المصادر التی لا تنصرف و یجری مجرى قولهم قاموا معا و قاموا جميعا و للرجلين قاما جميعا و للنسوة قمن جميعا و اشتقاقها من كفة و هو حرفه، یعنی اذا انتهى الى ذلك كفّ عن الزيادة، و اعلموا أنّ الله مع المتقين هذه بشاره لهم و ضمان بالنصرة.

إِنَّمَا النَّسِيءُ ممدود و مهموز عامّه قرآء خوانند مگر ورش از نافع که بی همزه خواند بسکون سین و هو مصدر، يقال نساء نسيا و نسيا، اى اخره. نسا الله فى اجله و انسا الله اجله. يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا بضم يا و كسر ضاد، تفرّد يعقوب است و بضم يا و فتح ضاد قرائت كوفى، اى يضلهم الشيطان بذلك النسئء، باقى بفتح يا و كسر ضاد خوانند، يعنى فهم ضالّون بذلك، و این نسیء چیزی است که قبيله از قبائل عرب پدید آوردند و اول کسی که این نهاد نعيم بن ثعلبه بود احد بنى مالك بن كنانة، و قبيل جنادة بن عوف الكناني و هو الذى ادرکه رسول الله ص، و قبيل ابو ثمامه صفوان بن امية بن ابى الصلت الفقيمي و فقيم بيت من بيوت مالك بن كنانة. آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کند و در ماه محرم که ایمن نشسته باشند بر غرّت و غفلت ایشان بر سر ایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که محرم ماه حرام است با حرمت و آزر

و قتل در آن روا، نه. از حرمت ماه محرم با صفر برد، بر هوا و مراد خود و صفر بجای محرم بنهاد، در حرمت و آزرمت تا مقصود خویش در محرم حاصل کرد، پس قبیله‌های عرب بنو مالک بن کنانه و بنو سلیم و غطفان و هوازن آن را سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند، سالی محرم را ماه حرام نهادند و صفر نه، و سالی صفر را ماه حرام نهادند و محرم نه، و کان یتولی ذلک ابو ثمامة صفوان بن امیه یقوم به فی الموسم خطیبیا و مؤذنا فیقول انا ابو ثمامة لا اعاب و لا احاب من الحرم الا ان الهکم قد حرم العام المحرم او یقول الا ان الهکم قد حرم العام صفر. این بو ثمامه در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه صفر است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردند و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت: **إِنَّمَا النَّسِيءُ تَأْخِيرُ حَرَمَةِ الْمُحَرَّمِ الَّذِي حَرَمَهُ اللَّهُ الِى صَفْرِ الَّذِي لَمْ يَحْرَمَهُ اللَّهُ.**

زِيَادَةُ فِي الْكُفْرِ إِذَا أزدادوا به كفرا الى كفرهم حيث احلوا ما حرم الله و حرّموا ما احل الله يُضِلُّ بِهِ اى بذلك التأخير.

الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا إِذَا قَاتَلُوا فِيهِ اَحْلَوْهُ و حرّموا مكانه صفر و اذا لم يقاتلوا فيه حرّموه لِيُؤاْطِئُوا اى لِيُؤاْفِقُوا و يضاهاوا عِدَّةَ ما حرّم الله اربعة اشهر و ان كانت مغيرة مبدلة.

زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ اَعْمَالِهِمْ اى زين لهم الشيطان ذلك، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اْتَأَقَلْتُمْ إِلى الْأَرْضِ.

این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای تبوک از جانب روم. رسول خدا بعد از فتح مکه و بعد از جنگ طایف و غزو حنین به مدینه باز شد و از ذو الحجه تا رجب در مدینه همی بود تا او را جهاد فرمودند با اهل شام و روم، و رسول خدا بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت و دشمن بسیار. و مردم را آن وقت قحط دنیا رسیده و دست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز و برگ آن را و آن قتال بتامی بسازند و بر یاران صعب آمد و دشخوار که در مدینه آن وقت خرما و میوه رسیده بود و نمی خواستند از سر آن برخاستن و بگرماء گرم بیرون رفتن. چون رسول خدا ایشان را از آن غزو خبر داد سه فرقت شدند: قومی بجان و دل قبول کردند و بخوش دلی پیش

آمدند و رفتن را بر ایستادند و هم المهاجرون و الانصار.

و فرقتی آن بودند که بر ایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای و رسول ایشان کردند بر هوا و مراد خویش و فرمان را گردن نهادند و عزم رفتن کردند. سوم فرقت با مراد و هوا و خویش بر نیامدند و دستوری تخلف خواستند و رسول خدا ایشان را دستوری داد. در شان ایشان این آیت آمد ما لَكُمْ استفهام انکار است یعنی ای شیء لکم: چه بودست شما را و چه رسید که چون شما را بغزو فرمودند أَتَأَقَلَّتُمْ، ای تشاقلتم و تباطأتم و ملتئم الی الاقامة بالمدينة. این چنان است که کسی گران خیز را گویند زمین وی را بگرفت. و قیل معناه اطمانتم الی الدنیا و رکنتم الی شهواتها. أَرْضِيتُمْ بنعیم الحیاة الدنیا من نعیم الآخرة فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ای ما يتمتع به فی الدنیا قلیل عند ما يتمتع به اولیاء الله عز و جل فی الجنة. آن گه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت. إِلَّا تَنْفِرُوا نَفِيرٌ نامی است سپاه را، میگوید: اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ روم خدای شما را عذاب کند یعنی بامساک المطر و الجدویة و القحط و ظفر الاعداء.

وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ بِنَصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ نَبِيهِ غَيْرِ مِتتَاقِلِينَ عَنِ النَّفِيرِ الی اعدائه مطيعين لله و رسوله قیل هم اهل اليمن و قیل هم: ابناء فارس.

لَا تَضُرُّهُ شَيْئًا. این ها، گفته اند که با خدای شود و گفته اند که با رسول شود.

وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ التَّبْدِيلِ وَ التَّغْيِيرِ قَدِيرٌ. ابن عباس گفت: این آیه منسوخ است بآنچه گفت: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، و جماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست و هر دو بجای خویش محکم اند.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ الْآيَةِ. درین آیت هم تخصیص است و هم تشریف است و هم تهدید و وعید. اول آیت تشریف مؤمنان است. ایشان را بندها کرامت میخواند و به خطاب کریم می نوازد، نواخت خود بر ایشان می نهد عطاء خود بر ایشان می ریزد و بایمان ایشان خود گواهی می دهد. اینست کرامت و نعمت. اینست لطافت و رحمت. کاری در ازل ساخته. بنده را بی بنده عقد دوستی بسته و نداء

کرامت و نعمت بجان وی رسانیده.

پیر طریقت گفت نداء حق بر سه قسم است یکی را به نداء و عید خواند از روی عظمت بخوف افتاد. یکی را بنداء و عد خواند بنعمت رحمت بر جا افتاد. یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بهمرا افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول خوفی که او را از معصیت باز دارد دوم رجایی که او را بر طاعت دارد سوم مهری که او را از او باز رها کند.

تا با تو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی تو شدی ز دیده بیرون نهند

إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ. از روی اشارت میگوید مبادا که عالم در تعلیم علم و پیر در تربیت مرید طمع دارد برفع مردم و نفع دنیا که طمع، آئینه علم تاریک کند و چشمه برکت خشک کند و قیمت مردم ناقص کند و هیبت پیر از دل مرید ببرد و حرمت علم فرو نهاد. مصطفی گفت: بس العبد عبد طمع بقوده و هوی یضله و قال علیه السلام یاتی علی امتی زمان امرأهم یكون علی الجور و علمائهم علی الطمع و عبادهم علی الریاء و تجارهم علی اکل الربوا، و نساؤهم علی زینة الدنيا.

عالم که در تعلیم علم، طمع برفع دنیا ندارد و رفق خلق در آن نجوید و علم خود بطلب جاه و ریاست و جمع دنیا ضایع نکنند، بعلم خود برخوردار شود و برکت علم بوی رسد و ثواب او ثواب پیغامبران بود. مصطفی گفت: من زار عالما فکانما زار نبیا. و در خبر است که هر که عالمی را زیارت کند چنان است که علم را زیارت کرد، و هر که علم را زیارت کرد چنان است که خدای را زیارت کرد و هر که خدای را زیارت کرد جایگاه او بهشت است.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. بخل نه کار دین داران است و نه خلق دوستان. و گفته اند: لیس من اخلاق الانبیاء و الصّٰدِیقِین البخل، لانه روی عن النبی ص انه قال: ما جبل ولی الله الاعلی السخاء.

شبلبی را پرسیدند که زکاة چند باید داد. گفت: بر مذهب فقها، از دویست درم پنج درم، و بر مذهب ما جمله دویست درم دادنی است. گفتند: این را در شرع، اصلی باید گفت: ابو بکر هر چه داشت همه در باخت آن روز که مصطفی از یاران صدقه خواست. عمر نیمه

مال آورد گفت: یا رسول الله تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیالی ولی عند الله اجر. یو بکر هر چه داشت همه آورد، و گفت: یا رسول الله تصدقت بجمیع مالی و لله عندی مزید. عمر گفت: نیمه مال بدادم و مرا بنزدیک خدای مزد است. ابو بکر گفت: همه بدادم و از آن خدای را بر من حق است. مصطفی گفت: بینکما ما بین کلمتیکما.

عمر بر مقام شریعت بود و ثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است. ابو بکر بر مقام حقیقت بود و ثمره اهل حقیقت روح مشاهده است، حساب اهل شریعت بموقف است حساب اهل حقیقت بر بساط انس است، در مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ.

خص المواضع الثلث من البدن و هی الجبهة و الجنب و الظهر بالکی، لان البخیل اذا سألہ السائل زوی جبهته ثم اعرض عنه ثم ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فرا، هم کشد ناچار بر آن داغ نهند. پهلو که از سر کبر بر درویش زند و پشت که بر گرداند، هم چنان، تا دانی که درویش را در آن حضرت جاه و مقدار است. و شرف درویش آنست که چون توانگر را اعتماد بر دنیا بود درویش را اعتماد بر مولا بود، هر گه که توانگری بخدای تقرب کند بوسیلت درویش کند و اگر درویش بتوانگر از بهر دنیا تقرب کند از دین بر آید. مصطفی از اینجا گفت: من تواضع غنیاً لغناه ذهب ثلث دینه.

هر که تواضع کند توانگری را از بهر توانگری وی سبکی از دین وی رفت، و اگر بزبان مدح گوید دو سبک رفت، و اگر بدل او را تعظیم نهد جمله دین وی در سر آن شد. درویش بود که با دین پیش توانگر در شود بی دین بیرون آید و توانگر، با گناه پیش وی شود بی گناه بیرون آید، پس خلق، ایشان را درویش میخوانند و توانگر بحقیقت، خود ایشان اند.

مصطفی گفت: ملوک تحت اطمار.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا... الآية لما علم انهم لا يداومون على ملازمة القرب، افراد بعض الشهور بالتفضيل ليحصولها باستكثار الطاعات و اما الخواص من عباده فجميع الشهور لهم شعبان و رمضان و جميع الايام لهم جمعة و جميع البقاع لهم كالمساجد و في معناه انشد:

ذات البین، یُبْعُونُکُمْ الْفِتْنَةَ شَمَا رَا شُورَ دَر دَل مِی جَسْتَنْدِی، وَ فِیْکُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ دَر مِیَانِ شَمَا جَا سَوَسَانَسْتِ اِیْشَانَ رَا کِه سَخَن مِی نِیُوشَنَد تَا بَا اِیْشَانَ رَسَانَنَد، وَ اَللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ. (۴۷) خدای داناست به ستمکاران بر خویشتن.

لَقَدْ اِتَّبَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ پِیْش اَزِیْن خُود فَتَنَه دِلْهَای مُؤْمِنَانِ جَسْتَنَد وَ شُورَ دَل اِیْشَانَ، وَ قَلَّبُوا لَکَ الْاُمُورَ وَ تَرَا کَا رِهَا رُوی بَر وِی گَرْدَانِیْدَنَد دَر سَکَالِش بَد، حَتّٰی جَاءَ الْحَقُّ تَا نَصْرَتِ خُدَای کِه تَرَا دَاشْت اَمَد، وَ ظَهَرَ اَمْرُ اَللّٰهِ وَ کَا رِ خُدَا وَ دِیْنِ وِی اَشْکَا رَا شَد وَ بَلَنَد، وَ هُمْ کَا رِهُونَ. (۴۸) و ایشان را ناخواها و بریشان دشخوار.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ وَ اَزِ مَنَافِقَانِ کَسِی اَسْت کِه مِی گُویَد، اَنْدُن لِی مَرَا دَسْتُورِی دِه تَا بَنَشِیْنِم، وَ لَا تَفْتِنِیْ وَ دَل وَ چِشْم مَرَا بَزَنَانِ رُومِ فَتَنَه مَکَن، اَلَا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا مِیْدَانِ کِه وِی دَر فَتَنَه اِفْتَا دِه اَسْت اَز اِیْنِ پِیْش، وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکَا فِرِیْنِ. (۴۹) و دوزخ گرد کافران در آمدنی است و ایشان را فرو گرفتنی.

النوبة الثانية

قوله تعالى، اِلَّا تَنْصُرُوهُ. اِیْنِ دَر اَیْتِ پِیْشِ پِیُوسْتِه اَسْت. مِی گُویَد: اِن تَر کُوا نَصْرَه فِلْنِ یَضْرَه ذَلْکَ شِیْئَا کَمَا لَمْ یَضْرُوْه اِذْ کَانَ بِمَکَّةَ لَا نَا صِرَ لَه. اِگَر اِیْشَانَ وِی رَا یَا رِی نَدِهْنَد وَ بَا وِی بَجْهَادِ بَیْرُونِ نَشُونَد اَو رَا هِیْجَ زِیَانِ نَرَسَد وَ بَر وِی هِیْجَ گَزَنَد نِیَا یَد تَا خُدَای وِی رَا یَا رِی دَاد وَ نَصْرَتِ پِیْدَا کَرَد. اِیْنَسْت کِه گُفْت: اِلَّا تَنْصُرُوهُ.

فَقَدْ نَصَرَ اللّٰهُ. اِیْنِ هَا دَر تَنْصُرُوْه وَ دَر نَصْرَه وَ دَر اَخْرَجَه وَ دَر لِصَا حِبِه وَ دَر اَیْدِه هَر پَنَجِ بَا مِصْطَفِی شُود وَ اِیْنِ اَن گَا ه بُوَد کِه کَا فِرَانِ دَر دَارِ النَّدْوَةِ کِیْدِ سَا خْتَنَد وَ هَمِه بَقْصَدِ وِی بَاتِفَاقِ بَر خَا سْتَنَد. رِبِ الْعَالَمِیْنَ جَبْرِیْلَ رَا فَرَسْتَاد وَ رَسُوْلَ خُدَای رَا اَز اَن کِیْدِ وَ قِصْدِ اِیْشَانَ خَبَر کَرَد وَ اَو رَا هَجْرَتِ فَرَمُود. رَسُوْلَ خُدَا بَیْرُونِ اَمَد اَز مَکَه.

وَ گُفْتِه اَنَد کِه تَا بَغَا رِ تَنَها بُوَد. وَ گُفْتِه اَنَد: چُونِ مِصْطَفِی بَیْرُونِ شَد اَز، مَکَه، اَبُو بَکَرِ دَر خَا نِه مِصْطَفِی شَد اَز اَهْلِ وِی خَبَرِ پَرَسِیْد. اَو رَا گُفْتَنَد رَسُوْلَ بَیْرُونِ شَد. اَبُو بَکَرِ بَرِ پِی وِی بَرَفْت. مِصْطَفِی بَا زِ نَگَرَسْتِ شَبِ تَا رِیْکِ بُوَد، اَبُو بَکَرِ رَا نَشَنَا خْتِ پَنَدَا شْت کِه دَشْمَنِ اَسْتِ پَا رِه گَرَم تَر رَفْت: اَبُو بَکَرِ بَا وَا زِ سَخَنِ گُفْت تَا مِصْطَفِی اَو رَا بَشَنَا خْتِ، تَوَقَّفِ کَرَد تَا وِی دَر رَسِیْدِ پَسِ هَر دُو بَیْهَمِ مِی رَفْتَنَد سَاعَتِی اَبُو بَکَرِ دَر پِیْشِ مِی رَفْتِ وَ سَاعَتِی بَا زِ پَسِ اِیْسْتَاد:

فقال ص يا ابا بکر مالک تمشی ساعة بين یدی و ساعة خلفی فقال يا رسول الله اذکر
الطلب فامشی خلفک و اذکر فامشی خلفک و اذکر الرصد فامشی بين یدیک.
فقال يا ابا بکر و اذا کان شیء احببت ان یکون بک دونی. قال: نعم و الذی بعثک بالحق
ما یکون من ملامة الا احببت ان یکون بآل ابی بکر دونک.
چنان بهم میرفتند تا بغار و این غار کوه ثبیر است بر در مکه و میگویند غار ثور است
بزیر مکه بر راه مدینه پس ابو بکر از پیش در غار رفت و در همه غار میگشت و پهلو بر
زمین مینهاد پس باز میگشت و باز بر می خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا ابا بکر
گفت: یا رسول الله غیر انست و غیر ان از حشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود،
خواستم که اگر از این چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم. ابو بکر دست
بهر جایی و بهر گوشه فرا میکرد تا چه بند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ
نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب العالمین عنکبوت را فرستاد تا بر در
غار همان ساعت خانه خویش بساخت و دو مرغ حمامه آمدند و بر در غار نشستند و
همان ساعت خانه بنهادند و گفته اند که بر در غار درختی بر آمد آن ساعت چنان که
ایشان را بپوشید. بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون
نزدیک غار رسیدند ابو بکر گفت یا رسول الله اتینا آنک آمدند دشمن و بما رسیدند
مصطفی گفت: لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا اندوه مدار یا ابا بکر که خدای با ماست پس گفت
اللهم اعم ابصارهم عنا بار خدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش آر تا ما را نبینند.
ایشان بدر غار رسیدند خانه عنکبوت دیدند بر در غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت
بر آمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودى و گفته اند امیه بن خلف بر
در غار بول کرد چنان که رشاش آن به ابی بکر میرسید و ایشان را نمی دید و در خبر
است که ابو بکر گفت یا رسول الله لو نظر احدهم الی قدمه لابصرنا، اگر یک تن از این که
ما میجویند فرا پشت پای خود نگرد ما را به بیند مصطفی جواب داد بو بکر را یا ابا بکر
ما ظنک بائین الله ثالثهما چه ظن بری به دو تن که سه دیگر ایشان خدای است اندوه
مدار که خدای با ما است.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ أَي الْقِي فِي قَلْبِ ابِي بَكْرٍ مَا سَكَنَ بِهِ وَ السَّكِينَةُ مَا يُوجِبُ السَّكُونَ

و الامن عليه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با ابو بکر شود و این درست‌تر است فان النبی لم یخف بل کان ص ساکن القلب رابط الجاش.

وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ. رب العالمین آن شب فریشتگان را فرستاد تا بر در غار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند و قیل ایده بالملائکة یوم بدر و یوم الاحزاب و یوم حنین. مجاهد گفت رسول خدا و بو بکر در آن غار سه روز بودند و بو بکر را مولایی بود شبان نام وی عامر بن فهیر. ابو بکر او را فرمود تا هر شب گله گوسپند بدر غار آرد. او همی آورد و ایشان از آن شیر همی خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و عبد الله بن اریقظ اللیثی دلیل ایشان و به راه مدینه فرو رفتند و کافران نومید و خاسر بازگشتند و گفته‌اند قریش در مکه جمع شدند تا در کار ایشان و در گرفتن ایشان تدبیر سازند ابو جهل گفت: هر که ایشان را باز آورد بقره من او را صد شتر دهم و ده اوقیة زر سراقه بن مالک بن جعشم گوید من بطعم آن ضمان بو جهل برخاستم و ستور را زین بر نهادم و سلاح بر گرفتم. سه بار بر ستور نشستم هر سه بار مرا بیفکند. آخر بر نشستم و رفتم تا بنزدیک ایشان رسیدم ابو بکر باز نگرست سراقه را دید گفت یا رسول الله آنک سراقه مبارز عرب آمد و نزدیک بما رسید و سراقه آن بود که در جنگ هزار سوار با وی پای بنه داشتی بو بکر چون وی را دید بترسید. رسول خدا گفت لا تخف یا با بکر فان الله معنا.

پس رسول گفت: اللهم اکف شر سراقه بما شئت.

در حال سنب ستورش بزمین فرو شد تا بشکم. گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم و نرنجانم و هر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی از تو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای اسب از زمین بر آمد سراقه گفت: یا محمد من دانم که کار تو بالا گیرد و پایگاه تو بلند شود مرا نامه ده تا میان من و تو نشانی باشد. ابو بکر نامه نوشت گویند بر سنگی و گویند بر شانه گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد و یک تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم شتر است و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هر چه خواهید بشما دهند. رسول گفت یا ابا بکر ما را بطعام سراقه حاجت نیست. این هم چنان است که مصطفی در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و

رب العزة او را گفت: لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ وَ لا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ فَلَمْ يَنْهَى اللَّهُ تَعَالَى آيَاهُ عَنِ الْحَزَنِ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ حَزَنَهُ كَانَ مَعْصِيَةً فَكَذَلِكَ حَزَنَ أَبِي بَكْرٍ.

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى يَعْنِي الشَّرْكَ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا يَعْنِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ قِيلَ كَلِمَةَ اللَّهِ قَوْلُهُ: لَأُغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي وَ كَفَنَهُ نَدَى وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى أَيْنَجَا سَخْنٍ تَمَامًا شَدِيدًا يَعْنِي كَيْفَ خَدَايَ سَكَالِشَ بَدَايِشَانٍ وَ هَمَّ سَخْنِي وَ هَمَّ سَازِي وَ مَكْرَ إِيشَانِ زَيْبِرِ كَرْدٍ وَ مَغْلُوبٍ وَ مَقْهُورٍ. بَیْسَ اِبْتِدَاءِ كَرْدٍ وَ كَفْتٍ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا سَخْنِ خَدَايَ وَ تَقْدِيرِ وَ مَكْرٍ اَوْ غَالِبِ اسْتِ وَ قَاهِرِ وَ اِگْرَ خَوَاهِي بَیْوَسْتَهْ خَوَانِ بَرِ قِرَائَتِ يَعْقُوبِ حَضْرَمِيِّ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ بَنَصْبِ تَا، يَعْنِي كَيْفَ: خَدَايَ كَلِمَةَ كَافِرَانِ رَا زَیْبِرِ اَوْرَدَ وَ كَلِمَةَ خَوِیْشِ رَا بَرِ اَوْرَدَ.

وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فِي سُلْطَانِهِ وَ تَدْبِيرِهِ.

أَنْفَرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا مَفْسَرَانِ كَفْتَنَدِ اَوَّلِ آيَةٍ كَيْفَ فَرُودِ اَمَدِ اَزِ سُوْرِهِ بَرَاءَةِ اِبْنِ آيَةٍ بُوْدِ وَ قِيلَ «اَرَادَ اَوَّلِ آيَةِ نَزْلِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، قَوْلُهُ: اَنْفَرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا مَجَاهِدٌ كَفْتٍ چُونِ اِيشَانِ رَا بَغْرُو فَرَمُودَنْدِ كَفْتَنَدِ فِينَا التَّقِيلِ وَ فِينَا ذُو الْحَاجَةِ وَ فِينَا ذُو الشَّغْلِ وَ فِينَا ذُو الضَّيْعَةِ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى اَنْفَرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا مِیْگُویدِ هَمِّهْ بَیْرُونِ شُویدِ بَغْرُو تَبُوكَ بَیْرَانِ وَ جَوَانَانِ وَ عَزْبَانِ وَ مَعِیْلَانِ تَوَانْگَرَانِ وَ دَرُویشَانِ فَاْرَغَانِ وَ مَشْغُولَانِ. دَرِ خَبَرِ اسْتِ كَيْفَ اِبْنِ اَمِ مَكْتُومِ اَمَدٍ وَ كَفْتٍ: يَا رَسُوْلَ اللَّهِ اَعْلَى اَنْ اَنْفَرُ فَقَالَ نَعَمْ

بَیْسَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اِبْنِ آيَةِ مَنْسُوخِ كَرْدِ بَأَنْجَهْ كَفْتٍ لَیْسَ عَلَی الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَی الْمَرَضِیِّ... اَلَا یَهْ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ مِنْ التَّنَاقُلِ اِلَى الْاَرْضِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ مَا لَكُمْ مِنَ النَّوَابِ وَ الْجَزَاءِ. وَ رُوِيَ ثَابِتٌ عَنِ اَنْسِ اَنْ اَبَا طَلْحَةَ قَرَأَ سُوْرَةَ بَرَاءَةِ فَاتَى عَلَی هَذِهِ اَلَا یَهْ اَنْفَرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا فَقَالَ اِیْ بَنِيَّ جَهَّزُوْنِی جَهَّزُوْنِی فَقَالَ بَنُوهُ: یَرْحَمُكَ اللَّهُ قَدْ غَزَوْتُ مَعَ النَّبِیِّ حَتَّى مَاتَ وَ مَعَ اِبْنِ بَكْرٍ وَ عَمْرٍ حَتَّى مَاتَا فَنَحْنُ نَغْزُو عَنْكَ فَقَالَ لَا، جَهَّزُوْنِی. فَغَزَا الْبَحْرَ فَمَاتَ فِی الْبَحْرِ فَلَمْ یَجِدُوْا لَهْ جَزِیْرَةً یُدْفِنُوْنَهْ فِیْهَا اِلَّا بَعْدَ سَبْعَةِ اَیَّامٍ فِدْفَنُوْهُ فِیْهَا وَ لَمْ یَتَغَیَّرْ. وَ قَالَ الزُّهْرِيُّ خَرَجَ سَعِیْدُ بْنُ الْمَسِیْبِ اِلَى الْغَزْوِ وَ قَدْ ذَهَبَتْ اَحَدِیْ عَیْنِیْهِ فَقِیْلَ لَهْ اَنْتَکَ عَلِیْلٌ صَاحِبٌ ضَرٌّ فَقَالَ اسْتَنْفَرَ اللَّهُ الْخَفِیْفَ وَ التَّقِیْلَ اِیْ الصَّحِیْحَ وَ الْمَرِیضَ فَانْ لَمْ یَمَكْنَسِی الْحَرْبَ كَثُرَتْ السَّوَادُ وَ حَفِظَتْ الْمَتَاعَ.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا أَيْنَ آيَتٍ فِي شَأْنِ مَنَافِقَانِ آمَدَ كَمَا تَخَلَّفَ كَرَدَدٌ بِعِذْرِي بَعِزَا نَزَفْتَنَدُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ نِفَاقِ إِيشَانِ أَشْكَارَا كَرَدَ كَفْتِ لَوْ كَانَ الْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْ مَنَافِعِ الدُّنْيَا قَرِيبِ
الْمَتَّوَلِ سَهْلِ الْمَأْخِذِ.

وَسَفَرًا قَاصِدًا قَاصِدًا وَالْقَصْدَ الْمَعْتَدَلِ أَيْ هَنِئِثًا غَيْرِ شَاقٍ.

لَاتَّبِعُوكَ لَوْ أَفْجُوكَ فِي الْخُرُوجِ.

وَلَكِنَّ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ الْمَسَافَةُ الْبَعِيدَةُ. أِنْ كَمَا خَبَرَ دَادَ كَمَا چُونِ بَمَدِينِهِ بَازَ گَرَدَنَدُ،
إِيشَانِ آيَنَدُ وَ سَوَكُنْدُ خُورَدَنَدُ وَ گُويَنَدُ.

لَوْ اسْتَطَعْنَا أَيْ لَوْ سَهْلَ عَلَيْنَا الْخُرُوجَ وَ كَانَ لَنَا سَعَةٌ فِي الْمَالِ لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ
أَنْفُسَهُمْ بِأَيْقَاعِهَا فِي الْعَذَابِ لِأَنَّ مِنْ حَلْفِ بِاللَّهِ كَذَابًا اسْتَحَقَّ الْعَذَابَ وَ قِيلَ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ
بِالْقَعُودِ عَنِ الْجِهَادِ وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ. قَوْمِي كَفْتَنَدُ مِنْ مَصْطَفَى دَسْتُورِي خُوَاسْتَنَدُ بَازَ نَشَسْتَنَ رَا مِنْ عَزْوِ. مَصْطَفَى
إِيشَانِ رَا دَسْتُورِي دَادَ بِيَشَ مِنْ آنَ كَمَا دَرِ آنَ وَحَى آمَدَ مِنْ آسْمَانِ.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وَی رَا عِتَابَ كَرَدَ كَفْتِ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ أَيْنَ چَنَانِ اسْتِ كَمَا گُويَنَدُ
عَفَا اللَّهُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَتِي، وَ پَارِسِي گُويَانِ گُويَنَدُ: عَافَاكَ اللَّهُ أَيْ بَخْتِ نِيكَ،
أَيْنَ چِيَسْتِ كَمَا كَرَدِي، وَ قِيلَ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ مَحَا اللَّهُ ذَنْبَكَ. قَدَّمَ الْعَفْوَ عَلَى الْعِتَابِ كَمَا لَا
يَسْبِقُ إِلَى قَلْبِهِ حَزْنَ لِمَ أَذْنَتْ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ اللَّهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا يَعْنِي كَمَا يَحِبُّ
أَنْ لَا تَأْذَنَ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الصَّادِقُ فِي إِيمَانِهِ مِنَ الْكَاذِبِ وَ الصَّادِقُ فِي عِذْرِهِ مِنَ الْكَاذِبِ
الْمَتَّعَلِّ. وَ رَوَا بِأَنَّ كَمَا لَمْ أَذْنَتْ لَهُمْ أَيْنَچَا سَخَنَ بَرِيدَهُ گَرَدَدَ پَسَ مِنْ آنَ كَفْتِ لَا تَأْذَنَ لَهُمْ
حَتَّى يَتَبَيَّنَ. قَوْمِي كَفْتَنَدُ أَيْنَ آيَتِ مَنَسُوخِ اسْتِ وَ نَاسِخِ آنَسْتِ كَمَا كَفْتِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ
لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ.

قَوْلُهُ لَا يَسْتَأْذِنُكَ أَيْ فِي التَّخَلُّفِ عَنِ الْجِهَادِ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا

يَعْنِي أَنْ لَا يُجَاهِدُوا أَوْ كَرَاهَةً أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ فِي التَّخَلُّفِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ شَكُّوا فِي
دِينِهِمْ وَ اضْطَرَبُوا فِي اعْتِقَادِهِمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ التَّرَدُّدُ التَّصَرُّفُ فِي الذَّهَابِ وَ
الرُّجُوعِ مَرَّاتٍ مُتَقَارِبَةٍ. قَالَ ابْنُ بَحْرٍ: عَوْتَبٌ لِأَنَّهُ إِذْنُ الْقَوْمِ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ

ان يستأذنوا في الخروج و لا في التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا في الخروج على دعاء العامة. قال ثم ذم من استأذن في الخروج و الذي استأذن في التّخلف. و لو أرادوا الخروج اى لو عزموا على الخروج لا عدوا للخروج و الجهاد عدّة اهبه من الزّاد و المركوب لانّهم كانوا مياسير و لكن كره الله انبعائهم الانبعاث، الانطلاق في الحاجة يقول كره الله نهوضهم للخروج فتبّطهم اى حبسهم و خذلهم و كسلهم. و قيل اقعّدوا مع القاعدین این سخن، منافقان با یکدیگر گفتند که: بیرون مشوید و بنشینید با این نشستگان که بعدر نشسته‌اند از زنان و کودکان و ناتوانان. و گفته‌اند که این رسول خدا گفت با ایشان از آنکه با ایشان خشم داشت که از ایشان تخلف می‌شناخت. و گفته‌اند این قیل بمعنی الهام است که رب العزّة اسباب خذلان در دل ایشان افکند و ایشان را بر آن داشت تا بنشستند و استطاعت رفتن نداشتند و بر جمله بدان که استطاعت دو است یکی قبل الفعل و یکی مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عده چون عقل و صحت و وجود مال و شناخت فرمان و تمکّن آن در وقت و مکان و آن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوی قایم است و ثابت و بنده توانا آنست و ذلک فی قوله لو استطعنا لخرَجنا مَعَكُمْ اینست که منافقان گفتند اگر ما را استطاعت بودی با شما بیرون آمدیمی و ربّ العزّة ایشان را دروغ زن کرد و گفت وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لانّهم يستطیعون للخروج. اما آن استطاعت دیگر، قدرت است بر مباشرت فعل و ملک تحصیل. در باطن رود با فعل و بعد الفعل آن را بتوان شناخت و هیچ حجّت بنده بوی ثابت نشود که آن در حقّ وی مفقود است نه موجود و پیش از فعل بنده از آن استطاعت در هیچ چیز نیست چنان که خدای گفت وَ کَانُوا لَا یَسْتَطِیْعُونَ سَمْعًا مَا کَانُوا یَسْتَطِیْعُونَ السَّمْعَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند اما با آن گوش شنوا ایشان را استطاعت سمع نبود و قیل اقعّدوا مع القاعدین هم ازین باب است. رب العزّة ایشان را مخذول کرد و محروم از فرمان برداری تا نتوانستند که فرمان برند و بغزاء تبوک بیرون شوند. و الله علیهم یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.

لو خرَجُوا فِیکُمْ ما زادوکُمْ اِلَّا خَبَالًا چون مصطفی از مدینه بیرون آمد تا به تبوک رود بثنیّة الوداع فرو آمد آنجا لشکرگاه ساخت و عبد الله ابی سلول با منافقان به زی جده

فرو آمد از ثنیة الوداع بزیرتر. پس چون مصطفی و مؤمنان برفتند عبد الله ابی با منافقان و اهل شک تخلف کرد و بازگشت. رب العالمین تسلیت مصطفی این آیت فرستاد لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا اى فسادا فى رآى ضعفة المؤمنین الخبال الفساد فى الامر و الخبل الفساد فى العقل و لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ اىضاع سرعة السیر و المعنى اسرعوا بالنمیمة فى افساد ذات بینکم. و قیل اسرعوا رکاہم بالسیر بینکم یوہمون الہزیمۃ فى القلوب یُغُونُكُمْ الْفِتْنَةَ فتنہ، شور دل است.

میگوید: در میان شما فرقت میافکندندى بد دلی میافزوندید و شور دل می جستنید. وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ اى منافقون یخبرونہم باخبارکم و قیل و فیکم سَمَاعُونَ لهم من یسمع کلامکم و یطیعکم و لو کان هؤلاء المنافقون فى صحبتکم افسدوہم علیکم وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ الْمُنَافِقِينَ. بینہم عبد اللہ بن ابی و عبد اللہ نضل و عبد اللہ بن نبتل و جد بن قیس و رفاعہ بن تابوت و اوس بن قطی.

لَقَدْ اِتَّبَعُوا الْفِتْنَةَ میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلف نمودند ایشان را عادت است و در غزاء احد همچنین بودند کہ عبد اللہ ابی با منافقان روز احد برگشت و گفت لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ و گفته اند من قبل آنست کہ چون آمدن مصطفی به مدینہ نزدیک بود و خبر افتاد عبد اللہ ابی سلول را رئیس منافقان از آن کراہیت و رنج عظیم آمد کہ عرب مدینہ می سگالیدند کہ وی را بر خویشان ملک کنند تا فرقت از میان اوس و خزرج برخیزد. چون رسول خدا بمدینہ آمد آن کار فرو بست و باطل شد عبد اللہ ابی و منافقان بجهودان میگراییدند تا جهودان در نبوت مصطفی طعن میکردند و مردمان درود و شک می افکندند و دلہای ضعیف می شورانیدند فذلک قوله لَقَدْ اِتَّبَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ و قیل معناه ان جماعة منهم أرادوا به القتل فى ليلة العقبة وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ اى: اجتهدوا فى الحيلة علیک و الکید بک و التقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاہره و معناه النفاق فان المنافق ظاہره خلاف باطنه حتى جاء الحق اى غلب الاسلام الشریک و ظهر امر اللہ و علا دین اللہ و هو الاسلام و قیل حتى اخزاهم اللہ باظهار الحق و اعزاز الدین علی کرہ منهم.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اَنْذَنْ لِي اى این آیت در شأن جد بن قیس الخزرجی آمد مردی بود از معروفان منافقان رسول خدا گفت باو هل لك فى جهاد بنى الاصفر تتخذ منها سرارى و

وصفاء قال يا رسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساء و انی اخشى ان رأیت بنات الاصر ان لا اصبر عنهن فلا تفتنی بهذا و ائذن لی فی القعود عنک و اعینک بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام و قال قد اذنت لک فانزل الله هذه الآیة و کان الاصر رجلا من حبشة ملک الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناء فولدت له بنین و بنات اخذن من بیاض الروم و سواد الحبشة فکن لعساء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید و بهانه میگرد که لا تفتنی بنات الاصر مرا به زنان روم و بنات بنی الاصر فتنه مکن یعنی که این بهانه است و نفاق او را برین میدارد ألا فی الفتنۃ سقطوا الا فی الکفر و النفاق سقطوا یعنی ما سقط فیہ من الفتنة بتخلفه عن رسول الله، اکثر. و قيل الا فی الفتنة ای فی النار و العذاب سقطوا و إن جهنم لمحیطة بالكافرين مطبقة بهم جامعة لهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ** سعادت بندگان در عنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبہ الہی دارد مغناطیس عزت و کشش عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. و هر کجا تصدیق بود آنجا دلی بود و آنجا که دل بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنک آن بنده که اهل این قصه بود. آنک ابو بکر بر خوان قصه وی تا عجایب بینی در نگر در بدایت و نهایت کار وی تا عز صحبت بشناسی و حقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند او را که ماه از آسمان جدا شدی و بر بام کعبه سه پاره گشتید یک پاره از آن در کنار ابو بکر افتادی. ابو بکر این خواب نھان ہمیداشت از جهودان مکہ و غیر ایشان تا آن گہ کہ بشام میرفت بتجارت. گفتا بر بحیراء راہب رسیدم و آن خواب او را حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا ابا بکر کہ رسول آخر الزمان را در حیات او وزیر باشی و بعد از وفات وی خلیفه او باشی. ابو بکر چون این سخن بشنید از شادی بگریست از عین رافت و رحمت در دل وی مایده ای نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند مصطفی از ان درد این نشان باز داد کہ ما فضلکم ابو بکر بکثرة صیام و لا صلاة و لکن بشيء و قر فی صدره.

پیر طریقت: گفت که از حال وی نشان داده که گفت کریم این سوز ما امروز درد آمیز است نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیز است نه جای آرام و نه روی پرهیز است. لطیفاً این منزل ما چرا چنین دور است همراهان برگشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سوز است و گر جز منتظر مصیبت زده ایست، نامعذورست بیست سال دیگر ابو بکر این حدیث پنهان میداشت تا از جبار عالم فرمان آمد بجبرئیل امین که یا جبرئیل رو با محمد بگویی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی و با خلق بگویی که لا اله الا الله محمد رسول الله قل هو الله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با جبرئیل با که گویم که همه عالم منکر این حدیث اند گفت یا محمد اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی رسیدندی یا محمد هیچ کس بسعادت دعوت تو نزدیکتر از بو بکر بو قحافه نیست نزدیک وی رو و این حدیث با وی بگو مصطفی قدم از حجره خود بدر نهاد و ابو بکر همان ساعت از خانه خویش بدر آمد. چون دیده صدیق بر جمال سید افتاد مغناطیس نبوت محمدی گوهر صدق ابو بکر را بخود کشید گفت: یا ابا بکر این چندین ضعف و زردی روی تو از بهر چیست گفت یا محمد چندین سال است که آتشی تیز در باطن خود می بینم هر روز که بر آید گرم تر می بینم مرهمی همی جویم که این آتش بوی فرو نشانم.

از عشق تو آتشی بر افروختم
وانگه بخودی خود فرو سوختم
مصطفی دانست که ابو بکر گرفتار درد دین است و تشنه شربت توحید حق است تا از آن شراب که از خم خانه قدم بوی فرستاده اند و در آن قاروره طهارت صافی شده که أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ یک قطره بر جگر سوخته ابو بکر ریزد گفت: یا ابا بکر در نبوت و رسالت ما چه گویی ابو بکر باز نماند و گفت راست است و پاک جاء بالصدق و صدق به گفتا نوشت باد شراب مهر از جام توحید.

ای باز هوا گرفته و باز آمده به دام
دوست
رنج سفر کشیده و باز دیده خود بکام
دوست

و زبان حال ابو بکر میگوید الهی کشیدیم آنچه کشیدیم همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدیم. الهی دانی که هرگز در مهر شکبیا نبودیم و بهر کوی که رسیدیم حلقه در دوستی

گرفتیم و بهر راه که رفتیم بر بوی تو آن راه بریدیم. دل رفت مبارک باد و جان برود
درین راه پسندیدیم.

دل باغ تو شد پاک بیر، زان که درین دل
یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت
جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر
صد جان نکند آنچه کند بوی وصال

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ** اگر بتو رسد نیکویی، **تَسُوهُمْ** ایشان را اندوهگن کند، **وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ** و اگر بتو رسد افتادی یا زبانی یا هزیمتی، **يَقُولُوا** گویند، **قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ** از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین و باز نشستیم، **وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ**. (۵۰) و برگردند شادان و نازان.

قُلْ گوی، **لَنْ يُصِيبَنَا نَرَسِدْ** بما، **إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ** لنا مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی، **هُوَ** مولانا اوست یار ما و خداوند ما، **وَ عَلَى اللَّهِ** فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (۵۱) و ایدون بادا که پستی دادن مؤمنان بخدای بادا.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بنا گوی چشم بر چیزی میدارید که رسد بما، **إِلَّا** إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ جز یکی از دو نیکی، **وَ نَحْنُ** نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما، **أَنْ يُصِيبَكُمْ** اللَّهُ که برساند خدای بشما، **بِعَذَابٍ** مِنْ عِنْدِهِ **أَوْ** بِأُيُدِينَا یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما، **فَتَرَبَّصُوا** پس چشم میدارید، **إِنَّا** مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ. (۵۲) که ما با شما چشم دارندگانیم.

قُلْ أَنْفِقُوا بگوی پیغامبر من نفقه میکنید، **طَوْعاً** أَوْ كَرْهاً خوش منش یا ناکام، **لَنْ** يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ نخواهند پذیرفت از شما، **إِنَّكُمْ** كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ. (۵۳)

که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون.

وَ مَا مَعَهُمْ **أَنْ** تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ باز نداشت کردار ایشان را و نفقات ایشان را از پذیرفتاری، **إِلَّا** أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مگر آنچه ایشان کافر شدند در نهان بخدا و رسول، **وَ لَا** يَأْتُونَ الصَّلَاةَ **إِلَّا** وَهُمْ كُسَالَى و جماعت نیابند مگر بکسلانی، **وَ لَا** يُنْفِقُونَ **إِلَّا** وَهُمْ كَارِهُونَ. (۵۴) و زکاة ندهند مگر بدشواری.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ خَوْشٌ مَبَايَدٌ تَرَا وَنَيْكُو، مَالِهَائِي اَيْشَان، وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَنَه فَرْزَنْدَانِ اَيْشَان، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا مِيخَوَاهِدِ خُدَائِي كِه اَيْشَان رَا بَعْدَابِ مِيدَارِد، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دَرِين جِهَان، وَتَرْهَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ جَان اَيْشَان بَر آيِد، وَ هُمْ كَافِرُونَ. (۵۵) وَ اَيْشَان بَر كَافِرِي.

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سَوَكَنْد مِيخَوْرَنْد بَخْدَائِي، إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ كِه اَيْشَان اَز شَمَانْد وَ اَز اَهْل دِين شَمَانْد، وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ اَيْشَان اَز اَهْل دِين شَمَا نِيْسْتَنْد، وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ. (۵۶) لَكِنْ اَيْشَان قَوْمِي اَنْد كِه اَز دُو سُوِي مِي تَرْسَنْد.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اِگَر اَيْشَان پِنَاه گَاهِي مِي يَابَنْد، أَوْ مَغَارَاتٍ يَا مِتْوَارِي گَاهِي، أَوْ مُدْخَلًا يَا نِهَان جَائِي، لَوْ لَوْأَ إِلَيْهِ رُوِي بَانَ دَادَنْدِيْد، وَ هُمْ يَجْمَعُونَ. (۵۷) وَ اَيْشَان شِتَابَان وَ دَوَان. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ وَ اَز اَيْشَان كَسِ اسْتِ كِه تَرَا بَه بِيْدَادِگَرِي بَاز خَوَانْد، فِي الصَّدَقَاتِ دَر صَدَقَاتِ كِه دِهِي، فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا اِگَر اَيْشَان رَا دَهْنْد اَز آن خَشْنُوْد بَاشَنْد وَ خَرْسَنْد، وَ إِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا وَ اِگَر اَيْشَان رَا نَدَهْنْد اَز آن. إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ. (۵۸) بَخْشَم مِي بَاشَنْد وَ نَاخَرْسَنْد.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا وَ اِگَر اَيْشَان خَشْنُوْد بُوْدَنْدِي وَ خَرْسَنْد، مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ بَآنْجِه خُدَائِي اَيْشَان رَا دَاد وَ رَسُوْلِ او، وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ كَفْتَنْدِي بَسَنْدِه اسْتِ مَا رَا خُدَائِي وَ آنْجِه وِي بَخْشْد وَ گَزِيْنْد وَ سَازْد، سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ خُدَائِي مَا رَا اَز فَضْلِ خُوِيْشِ خُوْد دَهْد، وَ رَسُوْلُهُ وَ رَسُوْلِ وِي رَسَانْد، إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ. (۵۹) مَا بَنِيَاز وَ حَاجْتِ خَوَاسْتِ خُوْد بَا خُدَائِي خُوْد مِي گَرْدِيْم.

التوبة الثانية

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّ تَصِيْبَكَ حَسَنَةً تَسُوْهُمْ اِي اَنْ نَلْتِ نَصْرَةَ فِي غَزَائِكِ هَذِهِ تَحْزَنَهُمْ وَ اِنْ نَالْتِكَ قَادِحَةٌ مِنْ نَقْصَانِ او هَزِيْمَةٌ يَقُوْلُوْا قَدْ اَخَذْنَا بِالْحَزْمِ اِذْ تَخَلَّفْنَا مِيگوِيْد بَايِنِ غَزَاءِ تَبُوْكَ كِه مِيروِيْد اِگَر شَمَا رَا نَصْرَتِ وَ ظَفْرِ بُوْدِ مَنَافِقَانِ اَنْدَهْگَنْ شُوْنْدِ وَ دَلِ تَنْگِ وَ اِگَر هَزِيْمَتِ وَ شَكْسْتِي بُوْدِ اَيْشَانِ گوِيَنْد: نِيْكَ اَمْدِ وَ رَاسْتِ، كِه نَرْفَتِيْم.

حَزْمِ آن بُوْدِ كِه مَا بَرِ دَسْتِ گَرْفَتِيْم، كَلْبِي گَفْت: حَسَنَةُ ظَفْرِ وَ غَنِيْمَتِ رُوْزِ بَدْرِ بُوْدِ، مَسْلَمَانَانِ رَا وَ مَصِيْبَتِ وَ شَكْسْتِي وَ نَكْبَةُ رُوْزِ اَحْدِ. مِيگوِيْد مَنَافِقَانِ رُوْزِ بَدْرِ اَنْدُوْهْگَنْ

بودند که نصرت مسلمانان میدیدند و روز احد شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشان را. رب العالمین گفت و يَتَوَلَّوْا اى عن الايمان.

وَهُمْ فَرِحُونَ لما اصاب رسول الله و اصحابه يوم احد. الاصابة وقوع الشىء فيما قصد به و قيل الاصابة الانحطاط من اعلى الى اسفل مشتق من الصواب.

قُلْ يَا مُحَمَّدَ لِلْمَنَافِقِينَ لَنْ يُصِيبَنَا شِدَّةٌ وَ رِخَاءٌ وَ خَيْرٌ وَ شَرٌّ اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا فِى اللّٰوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ قَضَاهُ وَ قَدَرَهُ عَلَيْنَا فِى سَابِقِ حِكْمِهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى الْاَرْضِ وَ لَا فِى اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُنزِلَهَا.

وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ يعنى و اليه فليفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ اى هل ينتظرون ان ينزل بنا اِلَّا اِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ نصره او شهادة.

وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ احدى السوءين عذاب من عند الله كما اصاب الامم الخالية او بايدينا فنغلبكم بالسيف و نقتلكم فتربصوا مواعيد الشيطان.

اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ مواعيد الله فى اعلاء كلمته و اعزاز دينه. معنى آيت آنست يا محمد ایشان را گوى جز آن نيست که شما انتظار ميکشيد و چشم ميداريد که رسد بما يکى از دو نيکويى: يا يارى از خداى و ظفر بر دشمن. يا شهيد شدن در راه خدا.

و ما چشم ميداريم که خداى رساند بشما از دو بد، يکى: عذابى از نزديک خويشتن يا کشتن بدست ما. اکنون شما چشم ميداريد تا ما با شما چشم ميداريم. آنچه شما چشم بدان ميداريد وعده شيطان است و آنچه ما چشم بدان ميداريم وعده خداى است.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله ص: يضمن الله لمن خرج فى سبيله لا يخرجه الا ايمانا بالله و تصديقا لرسوله، ان يرزقه الشهادة او يرده الى اهله مغفورا نائلا ما نال اجرا و غنيمة.

قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعاً اَوْ كَرْهًا اَيْنَ آيَتِ در شان عبد الله ابى آمد. رئيس منافقان كان عظيم النفقة واسع الوسعة انفقوا امر است بمعنى شرط و مراد باين توبيخ است يقول: ان انفقتم طائعين او كارهين لن يتقبل منكم. نفقة که ميکنيد اگر به طوع کنيد و اگر بکره، از شما پذيرفته نيست که اعتقاد و توحيد با آن نيست. و گفته اند اين جواب جد بن قيس است که گفته بود اذن لى فى القعود و اعينک بمالى. و گفته اند طوع، صدقات است که بر وى لازم

نیست و کره، زکاة است که شرع او را فرموده و الزام کرده. و گفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کند، بر دل ایشان آسان و خوش و کره آنست که از بیم قتل کنند، بر دل ایشان گران و دشوار. میگوید هر چون که هست، از شما که منافقان اید نپذیرند که نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاک پس زکاة و صدقات و نفقات پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت: وَ مَا مَنَعَهُمْ اِیْ مَا اَمْتَنَعْتَ اَعْمَالَهُمْ مِنْ اَنْ تَقْبَلَ، الا کفرهم بالله و رسوله.

عرب گوید ما منعی ان افعَل کذا الا فلان ای: ما امتنعت الا من اجل فلان. قال الله عز و جل: وَ مَا مَنَعَنَا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآیَاتِ اِلَّا اَنْ کَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ ای و ما امتنعتنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها، فان الله عز و جل لا مانع له. باز نمود که آن نفقات ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متناقل‌اند از آن که گوش بثواب آن ندارند و انفاق بر ایشان دشوار است، از آنکه بر خود چون گرامتی و تاوانی میدانند.

روی ابو هریره قال: قال رسول الله ص: «للمنافقين علامات يعرفون بها. تحييتهم لعنة و طعمتهم نهية و غنيمتهم غلول. لا يقربون المساجد الا هجرا و لا يأتون الصلاة الا دبرا مستكبرين لا يألفون و لا يؤلفون خشب بالليل صخب بالنهار».

و فی بعض الاخبار: «جيفة بالليل بطال بالنهار».

و قال ابن عباس فی صفة المنافقين: و هم النائمون عن العتمات الغافلون عن الغدوات التاركون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نساؤهم منافقات.

کرها بضم کاف قرائت حمزة و کسایی است، و در معنی، ضم و فتح یکسان است.

ان یقبل منهم بیا قرائت حمزة و کسایی است و باین قرائت نفقات بمعنی انفاق است.

فَلَا تُعْجِبُكَ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ اِیْنِ خَطَابِ بَا مِصْطَفٰی اِسْتِ وَ مِرَادِ بَا اِیْنِ اِمْتِ اِسْتِ، وَ بِقَوْلِ بَعْضِ مَفْسِرَانِ دَرِ اَیْتِ تَقْدِیْمِ وَ تَاخِیْرِ اِسْتِ، تَقْدِیْرُهُ: فَلَا تُعْجِبُكَ کَثْرَةُ اَمْوَالِهِمْ وَ اَوْلَادِهِمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا، اِنَّمَا یُرِیْدُ اللهُ لِیُعْذِبَهُمْ بِهَا فِی الْاٰخِرَةِ. وَ بَیْشَرِّیْنِ مَفْسِرَانِ بَرِ اَنْتَدِ کِهْ اَیْتِ بَرِ تَرْتِیْبِ خَوِیْشِ اِسْتِ وَ فِی. مُتَّصِلِ بَیْعِذِّبَهُمْ.

یعنی لا تستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الكثيرة و الاولاد.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ أَى بجمعها و حفظها و حبّها و البخل بها و كلّ هذا عذاب. و قيل: يعذبهم بنهب الاموال و سبى الاولاد. ميگويد: عجب مدار و نيکو مشمر آن مالها و فرزندان که داديم ايشان را که خدای ميخواهد که ايشان را بآن مال و فرزند در دنيا بفتنه افکند و ايشان را بعداب دارد و چنان که مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود و آن گه بعاقبت: تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ أَى تخرج ارواحهم و هم على الكفر.

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ أَى يحلفون بالله كاذبا أنّهم مؤمنون.
وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ أَى ليسوا بمؤمنين.

وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ أَى يفرقون الفرقيين، همانست که جايی ديگر گفت: يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ ميگويد منافقان از دو سوى ميترسند هم از قوم خویش هم از شما اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ايشان را بکشند و فرزند ايشان را ببردگی ببرند.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَى ملاذا. أَوْ مَغَارَاتٍ يعنى اسرابا، جمع مغارة.

أَوْ مَدْخَلًا، و بر قرائت يعقوب او مدخلا بفتح ميم و تخفيف يعنى مستترا و مذهبا.
لَوْ لَوْأ إِلَيْهِ اقبلوه نحوه.

وَ هُمْ يَجْمَحُونَ يسرعون. من قولهم. فرس جموح يركب رأسه، و معنى الآية: ان المنافقين لو امكنهم الفرار من بين المسلمين باى وجه كان كفروا و لم يقيموا بينهم.
وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ، و بر قرائت يعقوب يلمزك بضم ميم اى يعيبك، و اللمز العيب، اللمزة العيب، و اللمزة المعيب.

فَى الصَّدَقَاتِ أَى فى تفريق الصدقات بين اهلها. اين آيت در شأن مردى منافق فرو آمد نام وى حرقوس بن زهير، رسول خدا در غزاء حنين قسمت غنائم ميکرد، گفت: يا رسول الله اعدل فانك ما عدلت اليوم. رسول خدا چون اين سخن از وى بشنيد گونه وى سرخ شد، گفت: ان لم اعدل فمن ذا الذى يعدل و جبرئيل عن يمينى و ميكائيل عن يسارى. عمر گفت: يا رسول الله ايدن لى اضرب عنقه. فقال: دعه فائى لا احب ان يقال ان محمدا يقتل اصحابه، و روى: دعه فان له اصحابا يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية.

و در خبر است که ابو بكر از پس وى برفت او را در غار يافت بازگشت، عمر هم چنين

برفت و در نماز یافت و بازگشت، و علی رفت و او را نیافت و نه دید، رسول خدا گفت: یا علی! این مرد بروزگار تو بر تو بیرون آید و تو او را بکشی و نشان بداد. علی در حرب نهروان او را در میان کشتگان یافت.

رب العالمین گفت: فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا ای ان کثرت لهم من ذلك فرحوا و ان اعطيتهم قليلا سخطوا، ای آنما دینهم و سخطهم و رضاهم لدنیاهم.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ، كما قال المسلمون.

جواب لو اینجا محذوف است و تقدیر آیت اینست: لو رضوا بذلك و توكلوا على الله لكان خيرا لهم و عرب فراوان جواب لو فرو گذارند در سخن و درست است خبر از مصطفی ص که گفت: هلاک امتی علی ایدی اغیلمة من بنی عبد مناف قالوا: یا رسول الله فما ذا تأمرنا؟ قال: لو ان الناس اعتزلوهم.

این لو بمعنی لیت است.

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ای خزاتنه، و رسوله من الصدقة و الغنیمه. میگوید: خدای ما را از فضل و نعمت خویش میدهد آنچه دریابد و رسول وی رساند. چنان که در خبر است: لا تکنوا بابی القسم الله يعطی و انا اقسام.

إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ای نسأل الله ان یغنینا من فضله بفضلہ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ. هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بر وی بزرگتر، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت و فضل خدای دیدند بر مصطفی و مؤمنان حسد بردند و صفت حسود اینست که خدای گفت: إِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ، چون نعمت و فضل خدای را بر کسی ببند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست. معاویه گفت: هر دردی را درمان دانم و هر کاری را تدبیری توانم مگر درد حاسد که آن را هیچ درمان ندانم و هیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت از محسود نیست. مصطفی ص گفت: «ثَلَاثٌ هُنَّ أَصْلُ كُلِّ خَطِيئَةٍ فَاتَّقُوهُنَّ وَ احْذَرُوهُنَّ أَيَّاكُم وَ الكبر فان ابليس حمله الكبر أن لا يسجد لادم عليه السلام و ايّاكُم و الحرص فان آدم حمله الحرص على ان اكل من الشجرة و ايّاكُم و الحسد فان بنى آدم انما قتل احدهما

صاحبه حسدا

و در خبر است که موسی علیه السلام مردی را دید نزدیک عرش عظیم درجه بزرگ یافته و بنواخت بی نهایت و لطف بی کران رسیده موسی چون او را بان ترتیب و آن منزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت: بار خدایا آن مرد بان رتبت و منزلت بچه رسید؟ گفت: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، نعمت خدا و فضل نعمت خدا بر بندگان دید و بایشان حسد نبرد. و در خبر است که در آسمان پنجم ربّ العزة فریشته آفریده بر گذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده با آسمان بر آرند و بوی رسد و هم چون آفتاب از روشنایی و نیکویی آن عمل می تابد، بوی گوید: قف فانا ملک الحسد، باش که فریشته حسدم تا در آن نگرم که آمیخته حسد است یا نه اگر نشان حسد ببیند باز گرداند، و گوید: اضربوا وجه صاحبه فانه حاسد.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا. حجتی روشن است بر قدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است و شرّ بکردار ما. و ربّ العزة بر ایشان ردّ میکند و میگوید: یا محمد بگوی لَنْ يُصِيبَنَا هِیچ رسیدنی بما نرسد از خیر و شرّ و نفع و ضرّ و عطا و منع و غنی و فقر و نفاق و وفاق مگر که خدای خواست و تقدیر کرد و بر ما نوشت همه بتقدیر او و همه بحکم او و مشیّت او. در عالم چیست از بودنی مگر بخواست او، موی نجنبید بر تن مگر بارادت او و خطرتی ناید در دل مگر بعلم او، آدمی از خاک آفریده او نه از نخّاس خریده او، هر چه خواهد کند و بر سر بندگان راند که حکم حکم او و همه اسیراند در قبضه او کس را از وی و اخواست نه، و از پیش حکم او برخاست نه، لا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ.

پیر طریقت گفت: الهی ای دهنده عطا و پوشنده جفا نه پیدا که پسند کرا و پسندیده چرا؟ بنده بتاوی بقضا پس گوی که چرا، الهی کار پیش از آدم و حواست و عطا پیش از خوف و رجا است، اما آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصه او آن کس است که از سبب دیدن رها است اگر آسیا احوال گردان است قطب مشیّت بجا است.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا قسمت آنست که در ازل کردند، حکم آنست که در ازل رانند، رقم آنست که در ازل کشیدند، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه، یکی را حکم بشقاوت کرده و از طاعت او را هیچ سود نه.

محمد بن السماک گوید: در بصره شدم خلقی را دیدم روی بصره نهاده و جنازه در میان گرفته و بحکم تقرب دستارها بر آن همی انداختند، جنازه دیگر دیدم که همی بردند و بر آن سنک باران همی کردند پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود در طاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانک نماز کرد دل را در سر زلف خوب رویی گم کرد و آن خوب روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدو شرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زَنار گیر کی در بندد. آن مسکین بدبخت صدره توحید بر کشید و زَنار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گم راهی طریق موصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار ما درین مراد بریده کردند دوش جفت ما را در بهشت بما نمودند و شغل ما بی ما بمراد ما بساختند گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد رسول او، این بگفت و جان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن جنازه که سنگ باران بدان همی کنند جنازه آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرب بر آن می اندازند مهد دولت آن نو مسلمان است.

هزار جان مقدس فدای آن نقطه عنایت باد که روز میناق بر جانهای دوستان تجلی نمود. عنایة الازلیة کفایة الأبدیة، هو مولانا، او است خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر بر ما از ما، خواهنده ما بی ما بکرم خویش نه بسزای ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما. هر چه کردیم تاوان بر ما. هر چه تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آن را که توکل نیست ایمان نیست، توکل بر کسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعضی عزیز گردد. میگوید: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ و نگر تا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد بر پادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، دامن طلب هر کسی از سالکان بچیزی باز بست مگر دامن اعتماد و همت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود باز بندد، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، و از مرغان هوا توکل بیاموز. بامداد هر یکی بینی از اوطان خویش بیرون آمده بیزار از خود و

بیزار از خلق چون شب در آید حوصلهای ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر، تعدو خماسا و تروح بطانا. قُلْ أَنْتُمْ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ تَقَرُّبَ الْعَدُوِّ يَوجِبُ زِيَادَةَ الْمَقْتِ لَهُ وَتَجَنَّبَ الْحَبِيبَ يَقْتَضِي زِيَادَةَ الْعَطْفِ عَلَيْهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَوْلِيكَ يَدُلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى التَّهَوُّنَ بِالْأَمْرِ. قَالَ حَمْدُونُ: الْقَائِمُونَ بِالْأَمْرِ عَلَى ثَلَاثَ مَقَامَاتٍ: وَاحِدٌ يَقُومُ إِلَيْهِ عَلَى الْعَادَةِ وَقِيَامِهِ إِلَيْهِ قِيَامَ كَسَلٍ، وَآخِرٌ يَقُومُ إِلَيْهِ قِيَامَ طَلَبِ ثَوَابٍ وَقِيَامِهِ إِلَيْهِ قِيَامَ طَمَعٍ، وَآخِرٌ يَقُومُ إِلَيْهِ قِيَامَ مَشَاهِدَةٍ فَهُوَ الْقَائِمُ بِاللَّهِ لِأَمْرِهِ لَا قَائِمًا بِالْأَمْرِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ زَكَاتِهَا كَمَا شَرَعَ وَاجِبٌ كَرَدُ دَرَوِيْشَانَرَاَسْتِ كَمَا هِيْجَ چيز ندارند، وَ الْمَسْكِيْنَ وَ ايشان را که کم از کفایت دارند، وَ الْعَامِلِيْنَ عَلَيْهَا وَ ايشان که صدقه می ستانند از متصدقان، وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ ايشان که می تآلف کنند ايشان را بر اسلام تا دل فرا اسلام دهند، وَ فِي الرِّقَابِ وَ دَر بَرْدِگَانِ، وَ الْعَارِمِيْنَ وَ اوام داران، وَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ دَر سَبِيْلِ خَدَا، وَ اِبْنِ السَّبِيْلِ وَ رَاهِ گُذَرِيَانِ كَمَا رُوِيَ بَخَانَهُ دَارِنْدَ، فَرِيْضَةٌ مِّنَ اللّٰهِ اَيْنَ بَاَز بَرِنْدَه اللّٰهُ اسْتِ وَ بَخْشِيْده وَ نَامَزِد كَرْدَه او، وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ. (۶۰)

و خدای دانائست راست دان.

وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ هُمُ اَز ايشان اسْتِ، ايشان که رسول را می رنجانند بسخن، وَ يَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ وَ ميگویند وی همه گوش اسْتِ، قُلْ اُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ گوی اگر گوش اسْتِ شما را به اسْتِ، يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ اَنچه از خدای بوی آید بآن میگرد، وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ مؤمنان را براست میدارد و راست گوی میداند، وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ رحمتی اسْتِ گروندگان شما را، وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ ايشان که رسول خدای را می رنجانند، لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ. (۶۱) ايشان راست عذابی دردناکی.

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ سَوْگُندان میخورند شما را بخدای، لِيُرِضُوْكُمْ تا شما را خشنود کنند بسخن، وَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَحَقُّ اَنْ يُرْضُوْهُ وَ خدای و رسول وی سزاتر اسْتِ که خشنود کنند وی را، اِنْ كَانُوا مُؤْمِنِيْنَ. (۶۲) اگر گرویدگان اند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا نَمِيدَانَد؟!، أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَهَرِ كِهْ غِرَانِي كَرْدَ اَز خَدَا وَ رَسُولِ
وِي، فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ أَوْ رَاسْتَ آتَشِ دُوزَخِ، خَالِدًا فِيهَا جَاوِيدَانِ دَرِ آن، ذَلِكَ الْخِزْيُ
الْعَظِيمُ. (۶۳) آنت رسوایی بزرگ.

يَخْذَرُ الْمُنَافِقُونَ مِي پَرِهِيَزَنْدِ مَنَافِقَانِ، أَن تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ كِهْ فَرُو آيِدِ وَرِ ايشانِ اَز آسْمَانِ
سُورَتِي، تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ كِهْ ايشانِ رَا خَبِرِ كَنْدِ اَز آنچِهْ دَرِ دِلْهَایِ ايشانِ، قُلِ اسْتَهْزِؤْا
گُویِ هَمْ اَيْنِ اَفْسُوسِ مِيدَارِيْدِ، إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَخْذَرُونَ. (۶۴) كِهْ خَدَايِ بِيرونِ خَوَاهِدِ
آوردِ اَز دِلْهَایِ ايشانِ آنچِهْ مِي پَرِهِيَزَنْدِ اَز آن.

وَلِئِن سَأَلْتَهُمْ وَ اگَرِ پَرِسيِ اَز ايشانِ، لِيَقُولُنَّ گُويِنْدِ، إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ مَّا دَرِ سَخْنِي
بُودِيْمِ كِهْ بَزْبَانِ مِيگفتيْمِ وَ بَازِي مِيكردِيْمِ، قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ گُویِ بَخَدَا وَ بَسَخْنَانِ
وَ دِينِ وِي وَ رَسُولِ او، كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ. (۶۵) مِي اَفْسُوسِ دَارِيْدِ؟

لَا تَعْتَذِرُوا خُوِيشتنِ رَا عَذْرَ مِگُويِيْدِ وَ خُوِيشتنِ رَا بَازِ مِيوشِيْدِ، قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كِهْ
پَسِ اِيْمَانِ خُوِيشِ كَافِرِ شَدِيْدِ، إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ اگَرِ فَرَا گِذارِنْدِ لَحْتِي اَز اَيْنانِ كِهْ
دَرِيْنِ سَخْنِ بُوْدِنْدِ، نُعَذِّبُ طَائِفَةً فَرُو نِگِذارِنْدِ وَ عَذَابِ كَنْنِدِ لَحْتِي رَا اَز ايشانِ، بَأَنَّهُمْ كَانُوا
مُجْرِمِينَ. (۶۶) اَز بَهرِ آنكِهْ خَدَاوَنْدَانِ جَرْمِ بُوْدِنْدِ.

الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ مَرْدَانِ وَ زَنانِ مَنَافِقَانِ، بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ هَمْ اَز يَكْدِيگَرِ اَنْدِ، يَأْمُرُونَ
بِالْمُنْكَرِ يَكْدِيگَرِ رَا بِنَا پَسَنْدِيْدِهْ مِيْفَرْمَايِنْدِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَكْدِيگَرِ رَا اَز پَسَنْدِيْدِهْ
بَازِ مِيدَارِنْدِ، وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ وَ دِسْتِهایِ خُودِ اَز نَفَقِهْ فَرُو مِي بِنْدِنْدِ، نَسُوا اللَّهَ طَاعَتِ
خَدَايِ بَگِذاشتنْدِ فَنَسِيَهُمْ تَا خَدَايِ نِواختِ ايشانِ بَگِذاشتِ، إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ.
(۶۷) كِهْ مَنَافِقَانِ اَز اِيْمَانِ رَاسْتَ بِيرونِ اَنْدِ.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَعَدَهْ دَادِ اللَّهُ مَنَافِقَانِ رَا مَرْدَانِ وَ زَنانِ، وَ الْكُفَّارَ وَ كَافِرَانِ
رَا، نَارَ جَهَنَّمَ آتَشِ دُوزَخِ، خَالِدِينَ فِيهَا جَاوِيدَانِ اَنْدَرِ آن، هِيَ حَسْبُهُمْ آن بَسَنْدِهْ اِسْتِ
ايشانِ رَا، وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَعْنَتِ خَدَايِ بَرِ ايشانِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. (۶۸) وَ ايشانِ رَا عَذَابِي
پَايِنْدِهْ.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ سَرانجامِ اَيْنانِ رَاسْتَ چُونِ سَرانجامِ ايشانِ كِهْ پِيشِ اَز شِما بُوْدِنْدِ، كَانُوا
أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً اَز شِما سَخْتِ نِيروْتَرِ بُوْدِنْدِ، وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ بِيشتَرِ بُوْدِنْدِ بَمالِ وَ

فرزندان، فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَافِهِمْ بَكُوشِيدِنْد بَهره خود را از این جهان، فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَافِكُمْ وَ شما میکوشید بهره خود را ازین جهان، كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَافِهِمْ چنان که ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند، وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا در گرفتید همان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و بر آن رفتند، أُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ ایشان آنند که کارهای ایشان تباه گشت، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین جهان و در آن جهان، وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. (۶۹) و ایشان بمانند زیانکاران.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خَبَرِ ایشان که پیش از ایشان بودند، قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ ابراهیم و گروه‌های مدین و اهل شارستانهای لوط، أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ بایشان آمد رسولان خدای به پیغامهای روشن و نشانهای درست، فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ خدای ور ایشان هرگز بیدادگر نبود، وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (۷۰) و لکن ایشان بر خود بیداد کردند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ يَعْنِي مَالَ الزَّكَاةِ وَ الْجَزِيَّةِ وَ سَائِرَ مَا سَبِيلَهُ الی بیت المال. میگوید: مال زکاة و جزیت ذمی و مالی که در شرع، مصرف آن بیت المال است هشت صنف است که رب العزة درین آیت بیان کرد و ملک ایشان کرد تا بر ایشان قسمت کند بسویت بهشت قسمی، هر قسمی ثمنی و هر صنفی باید که کم از سه کس نباشند، آن ثمن بر ایشان قسمت کند که ربّ العزة بلفظ جمع یاد کرده و اقلّ الجمع ثلثه.

روی عن زیاد بن الحارث الصدائي قال: اتيت رسول الله ص فبايعته فاتاه رجل فقال: اعطني من الصدقة، فقال له رسول الله: ان الله لم يرض بحكم نبي و لا غيره في الصدقات حتى حكم فيها هو فجزاها ثمانية أجزاء فان كنت من تلك الاجزاء اعطيتك حَقَّك.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقراند، و بمذهب شافعی فقیر آنست که هیچ چیز ندارد و راه بوجه معاش نبرد، پس اگر هیچ ندارد و کسب داند و قوت کسب دارد در شمار فقرا نبود و او را سهم صدقات ندهند، که مصطفی علیه الصلاة و السلام گفت: لا حظ فيها لغنی و لا قوی یکتسب. و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، ای اصبت فقاره، و هو اصل

الظَّهْرُ كَمَا تَقُولُ: رَأْسُهُ وَرَجْلَتُهُ، أَيْ ضَرَبْتَ رَأْسَهُ وَرَجْلَهُ، فَكَأَنَّهُ كَسَرَ ظَهْرَهُ.

و مساكين آنند که چیزی دارند، اما کم از کفایت دارند و ایشان را دخلی بود، اما دخل ایشان بخرج بهم وفا نکند و مسکن و فرش ضروری و جامعه تجمل که ناچار است و سبب ستر است، اسم مسکنت از ایشان سلب نکند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران و فقها بعکس این گفتند، یعنی: مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت، و قول اول درست تر است و مشهورتر، بدلیل آیت و خبر، *أَمَّا الْإِيَّاهُ فَقَوْلُهُ: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ،* و *أَمَّا الْخَبْرُ: فَكَانَ صَ يَتَعَوَّذُ مِنَ الْفَقْرِ وَ يَسْأَلُ الْمَسْكِنَةَ* *فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْنِنِي مَسْكِينًا وَ امْتَنِي مَسْكِينًا وَ احْشُرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ،* این دلیل است که فقر صعب تر است و سخت تر، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب تر است و حاجت وی بیشتر، و العرب لا يبدأ الا بالاهم فالاهم.

قومی مفسران گفتند: فقیر و مسکین دو نام است یک قوم را، فکل فقیر مسکین و کل مسکین فقیر، و دو نام بر ایشان نام نهاد تا دو سهم صدقات بایشان رسانند، و ذلك نظر من الله لهم و رحمة عليهم. کلبی گفت: در عهد رسول خدا فقرا اهل صفة را میگفتند قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعففان بودند که سؤال نمیکردند، و مساکین طوافان را میگفتند که بدرسایها میگشتند و سؤال میکردند.

و قومی بعکس این گفتند، و استدلوا بما

روی ابو هريرة قال: قال رسول الله ص: ليس المسكين هذا الطواف الذي يطوف على الناس، ترده اللقمة و اللقمتان و التمرة و التمرتان، أما المسكين الذي لا يجد غنى يغنيه و يستحيي ان يسأل الناس، و لا يفتن به، فيتصدق عليه.

و اشتقاق مسکین از سکون است سَمِيَ مَسْكِينًا لِأَنَّ الْفَقْرَ اسْكَنَهُ لَا يَتَحَرَّكَ إِلَى مَا يَتَحَرَّكَ إِلَيْهِ الْغَنَى. و گفته اند معنی مسکنت ذلت است شکستگی و خواری، و این ذلت بر دو وجه است: ذلت فقر و ذلت حال. و ذلت جهودان که رب العزة گفت: *ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ ذَلَّتْ حَالُ اسْتِ،* و كذلك قوله: *لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ،* و كذلك

قول علی ع: مسکین ابن آدم ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم مستور لاجل مكنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقرة و تقتله الشارقة و يميته العرقة.

این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندان که بدو سهم بر آید بایشان دهند که بآن بازرگانی کند و کسب بآن بخرد تا حاجت وی بر آید و فقر وی زائل گردد، و اختلاف العلماء فی حدّ الغنی الذی ینمع اخذ الصدقة، فقال الاکثرون: حدّه ان یملک مائتی درهم و قال قوم: من ملک خمسين درهما لا یحلّ له الصدقة، لقول النبی ص: من سأل الناس و له ما ینغیه جاء یوم القیمة و مسئلته فی وجهه خموش او خدوش قیل و ما ینغیه قال خمسون درهما او قیمتة من الذهب، و هو قول الثوری و ابن المبارک و احمد و اسحاق.

وَ الْعَامِلِينَ عَلَیْهَا وَ هُم السَّعَاءُ الَّذِینَ یَجْمَعُونَ الْمَالَ وَ یَجْبُونَ الْخَرَاجَ الِی بَیْتِ الْمَالِ. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به بیت المال جمع کنند، و قاضی که آن را فرماید ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان و آنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل بر ارباب سهام که باقی اند قسمت کنند و اگر اجرت زیاده از ثمن باید از سهام هفت گانه که باقی اند تمام کنند بیک قول و از سهم مصالح بقولی دیگر و توانگر و درویش در آن یکسان اند.

وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ اِیْنَ مُؤَلَّفَهٗ دَر عَهْدِ رَسُوْلِ خُدا بُوَدُنْد. سادات عرب سروران قبائل از بنی امیه، بو سفیان حرب و از بنی مخزوم، الحارث بن هشام و از بنی جمح صفوان بن امیه و از بنی عامر، سهیل بن عمرو و از بنی اسد، حکیم بن حزام و از بنی نضر، مالک بن عوف و از بنی سلیم، عباس بن مرداس و از بنی ثقیف، العلاء بن حارثه و از بنی سهم، عدی بن قیس. اینان در اسلام آمدند، رسول خدا استمالت دلهای ایشان کرد و سهمی در صدقات از بهر ایشان پیدا کرد تا اسلام بر دل ایشان شیرین گردد و نیت ایشان در اسلام قوی شود و دیگران نیز باسلام رغبت کنند. و در خبر است که روز حنین ایشان را هر یکی صد اشتر بداد. اما این سهم مؤلفه بعد از وفات مصطفی ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام در عزّ و کثرت و در منعه از آن بی نیاز است، و الحمد لله رب العالمین. و عمر خطاب گفت: انا لا نعطي علی الاسلام شیئا فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. و ذهب بعض اهل العلم انّ للامام ان یعطی من یتألفه علی الاسلام و لا یدفع الی الکفار.

وَ فِی الرِّقَابِ وَ هُوَ الْمَكَاتِبُ الَّذِی یَشْتَرِی نَفْسَهُ مِنْ مَوْلَاهُ فِیَعَانُ عَلٰی فِکَاکِ رِقْبَتِهِ.

وَالْغَارِمِينَ و ام‌داران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند: فرقتی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه بر معصیت، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها. این هر دو فرقه غارمان‌اند، سهمی حق ایشان است ایشان را از آن سهم چندان دهند که آن قرض بگزارند اگر چه توانگر باشند تا از عهده آن بیرون آیند.

وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ غَازِيَانِ ايشان که بساز و برگ خویش و نشاط خویش روند و بر دیوان سلطان اقطاعی و مرسومی ندارند، ایشان را چندان دهند که نفقه و برگ راه و آلت جنگ از اسب و سلاح اگر سوار باشند از آن بسازند، و درویش و توانگر در آن یکسان که مصطفی گفت: لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِعَنِيَّ اِلَّا لِعَازِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَوْ لِعَامِلِ عَلَيْهَا اَوْ لِعَارِمٍ، و هم ازین باب است بناء مصانع و عمارت قناطر که در راه غزا بود.

و قال ابن عباس: يجوز ان يصرف سهم سبيل الله الى الحج، و هو قول الحسن و احمد و اسحاق.

وَابْنُ السَّبِيلِ راه‌گذریان‌اند که در سفراند یا بر عزم سفراند در سفر طاعت نه در سفر معصیت و در سفر مباح دو وجهی است چندان بوی دهند که بآن مقصد خویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند: ابن السبیل کسی است که در سفر راه بر وی بزنند و منقطع شود، عاجز و محتاج نفقه. و قیل: هو الضیف ینزل علیک. و نسب الی السبیل لملاسته ایها. فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ نَصَبٌ عَلَى الْحَالِ. و قیل: نَصَبٌ عَلَى الْمَصْدَرِ و معناه قَطِيعَةٌ مِّنَ اللَّهِ، ای هذه السهام قطایع الله علی اربابها.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ يضع الصدقات مواضعها. علماء دین در قسمت این سهام مختلف‌اند، قومی گفتند: از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیابند چندان که بدست آیند اگر همه یک صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگر همه یک تن بدست آید صدقه خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمة الله علیه. اما جماعتی چون عمر عبد العزیز و عکرمة و زهری و شافعی و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلفه که امروز ساقط است باجماع بر هفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویّت و از هر صنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند، و یبداً باهله ثمّ

باهل بلده و یردّ حصّه من لم یوجد علی من وجد منهم. و اختلفوا فی نقل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیہ، فکره اکثر اهل العلم لما روى انّ النبی ص بعث معاذاً الی الیمن فقال: انّک تأتی قوما من اهل الكتاب فادعهم الی شهادة ان لا اله الا الله و انّی رسول الله فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ الله افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرائهم فان هم اطاعوا لذلك فایاک و کرائم اموالهم و اتق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین الله حجاب، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیاء کلّ قوم تردّ علی فقراء ذلك القوم.

وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ اِیْن آیت در شأن نبتل بن الحارث فرو آمد مردی منافق، کریه المنظر، مشوه الخلقه. مصطفی گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل بن الحارث.

بد زبان بود و سخن چین، اسرار مصطفی و مؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی و دیده، باز گفتمی و طعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی و مکن، جواب داد: انما محمد اذن، من حدّته شیئا صدقه نقول ما شئنا ثم نأتیہ فنحلف له فیصدّقنا. محمد همه گوش است هر چه گویند همه شنود و پذیرد. رب العالمین گفت: قُلْ اُذُنٌ خَیْرٌ لَّكُمْ گوی ار همه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شر.

يُؤْمِنُ بِاللّهِ اَنْجَه از خدای بوی آید بآن میگرد و آن می پذیرد.

وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ مؤمنانرا راست گوی میدارد و سخن ایشان میپذیرد.

این لام زیادت است هم چنان که آنجا گفت: مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ يَدَيْهِ و کتوله رَدِفَ لَكُمْ ای ردفکم، و یقول العرب: آمنتہ و آمنت له، ای صدقته. و در شواذ خوانده اند: اذن خیر لکم منون مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش است چنان که میگویند، پس شما را به است که آنچه می گویند می شنود و عذر که می گویند راست و ناراست می پذیرد.

وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ قرائت عامّه رفع است ای هو رحمة فی سهوله خلقه و سلامة معاملته و لین جانبه. حمزه خواند: و رحمة بخفض، معطوف بر اُذُنٌ خَیْرٌ لَّكُمْ یعنی که او رحمتی است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین و یداری المنافقین.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ. لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ جماعتی منافقان بهم بودند، خلاس بن سوید و ایاس بن قیس و عبید بن هلال و دعیة بن ثابت و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن كان ما يقول محمد حقاً فنحن شر من الحمير. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی عامر بن قیس این سخن بشنید خشم گرفت گفت: و الله ان ما يقول محمد لحق و انتم شر من الحمير و بخدای که آنچه محمد میگوید راست است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش مصطفی آمد و قصه باز گفت. ایشان آمدند و سوگند خوردند که عامر دروغ زن است. رسول خدای ایشان را راست گوی داشت، عامر دل تنگ گشت گفت: اللهم صدق الصادق و كذب الكاذب، فانزل الله هذه الآية.

مقاتل و کلبی گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای تبوک تخلف کردند بی عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند و عذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ یعنی للمؤمنين لِيُرْضُوكُمْ بحلفهم.

وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ای ان كانوا علی ما يظهرون فكان ينبغي ان لا يعيبوا النبي ص فيكونوا يتولاهم النبي ص و ترك عيبه، مؤمنین. قال الزجاج: لم يقل يرضوهما لان المعنى يدل عليه فحذف استخفافا، المعنى و الله احق ان يرضوه و رسوله احق ان يرضوه. قال الشاعر:

نحن بما عندنا و انت بما
ألم يعلموا أنه ای ان الامر و الشأن.

مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَي مِنْ يَحَارِبُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.
فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ أَي الْأَمْرَ أَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ.
خَالِدًا فِيهَا فِي النَّارِ.

ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ الْإِهْلَاكُ الدَّائِمُ.

يَخْذَرُ الْمُتَنَافِقُونَ أَيْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُنَافِقٍ اسْتَكْبَرَ عَلَى رِسْوَلِ اللَّهِ مِنْ السَّمَاءِ صَادِقٌ وَ لَكِنَّهُ حَمَلَهُ حَسَدَهُ عَلَى التَّفَاقُقِ فَنَافَقَ بَيْنَ عَمَلِهِ وَ حَسَدِهِ.

کلبی گفت: مردی منافق گفت: و الله لو ددت اني قدمت فجلدت مائة و لا ينزل فينا شيء

يفضحنا، فانزل الله هذه الآية. و روا باشد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اگر چه بلفظ خبر گفت،
بمعنی امر باشد، یعنی ليحذر المنافقون.

أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ اى تَنْزَلَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

سُورَةٌ تَنْبِئُهُمْ تخبرهم بما فِي قُلُوبِهِمْ ابن كيسان گفت: اين دوازده مرد منافق بودند که ليلة
العقبه در آن غزای تبوک قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که در شب تاریک بر
سر عقبه فرا پیش مصطفی روند و زحمت کنند و در میان زحمت او را هلاک کنند،
جبرئیل از آسمان آمد و مصطفی را از آن حال و از آن اندیشه ایشان خبر داد و او را بر
حذر داشت، چون شب در آمد و آن منافقان نزدیک عقبه در آمدند متکرور عمار یاسر
در پیش راحله مصطفی ایستاده و حذیفه از پس ایستاده و مرکب مصطفی می‌راندند،
مصطفی گفت: یا حذیفه اضرب وجوه رواحلهم.

آن قوم که می‌آیند راحله‌های ایشان بر وی باز زن تا باز گردند. حذیفه ایشان را بزد و
ایشان را باز گردانید، پس چون بمنزل فرو آمدند رسول خدا گفت: یا حذیفه من عرفت
من القوم؟ آن قوم را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول الله. رسول خدای گفت: اَنَّهُ فُلَانٌ و
فُلَانٌ و فُلَانٌ تا هر دوازده بر شمرد. حذیفه گفت: أَلَا تَبِعْتَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمْ. فقال: اكره ان
تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل يقتلهم بل يكفيناهم الله بالدبيلة. فقيل: يا رسول الله! و
ما الدبيلة؟ قال: شهاب من جهنم يضعه على نياط فؤاد احدهم حتى تزهق نفسه. و روى ان
النبي ص قال: فى امّتى اثنا عشر منافقا لا يدخلون الجنة و لا يجدون ريحها حتى يلىح
الجمل فى سمّ الخياط، ثمانية منهم يكفيهم الدبيلة سراج من النار تظهر فى اكتافهم حتى
تنجم من صدورهم و كان كذلك.

پس ایشان ترسیدند که اگر آیت از آسمان آید، ایشان را فضحیت رسد تا جبرئیل آمد و
آیت آورد و نفاق و کفر ایشان آشکارا کرد و رسوا گشتند، تا قتاده میگوید: کانت هذه
السورة تسمى: فاضحة المنافقين.

قُلِ اسْتَهْزِؤْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ این از خدای تهدید است و معنی آنست که گوی که
همین افسوس میدارید که خدای بیرون خواهد آورد از دل‌های شما آنچه میترسید که
آشکارا گردد، هم چنان که جایی دیگر گفت: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ

يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنِّي كُنَّا نَمُرُّ بِهَا وَمَا نَجِدُ عَلَيْهَا شَيْئًا وَرَأَيْنَاهَا كَالْعَبْثِ الْوَالِدِ الَّذِي إِذَا نَمَرْتُمُوهُ قَالَ إِنَّمَا أَصْبَحُ بِهَا مَخْفُوفًا. وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُفْرِ الَّتِي نَعْمَدُ بِهَا عَلَى الْقَوْمِ الْأَسْفِرِ. (سوره بقره، آیه ۱۶۵)

رفت، وی گفت: اَیْظَنُّ مُحَمَّدٌ أَنَّ قِتَالَ بَنِي الْأَصْفَرِ كَقِتَالِ مَنْ لَقِيَ مِنْ غَيْرِهِمْ؟ می‌پندارد محمد که قتال رومیان و هم بنو الاصر هم چون قتال دیگران است؟ و می‌طمع دارد که سرباهای روم و قصرهای شام بدست آرد و در آن نشیند، هیئات له من ذلک، این نتواند بود و دیر باین رسد. زید بن اسلم و محمد بن کعب گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای تبوک: ما رأیت مثل قرائنا هؤلاء ارغب بطوننا و لا اکذب لسانا و لا اجبن عند اللقاء. یعنی رسول الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی ازین شکم خوارتر و دروغ زن‌تر و بد دل‌تر ازین قریایان یعنی مصطفی و مؤمنان.

عوف بن مالک این سخن بشنید، گفت: کذبت و لکنک منافق لاخبرن رسول الله (ص) و تو مردی منافقی و من مصطفی را ازین سخن خبر دهم. عوف بیامد تا مصطفی را خبر دهد و جبرئیل پیش از وی آمده بود و آیت آورده: وَ لَیْنِ سَأَلْتَهُمْ اِگر تو پرسسی ایشان را یعنی آن مرد را که آن سخن گفت که چرا گفتی؟

لَيَقُولُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ جِواب دهد و گوید: آن سخنی بود که بزبان میگفتیم و بازی می‌کردیم خوض اسمی است در قرآن رفتن را در سخن نابکار چنان که گفت: ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا هَمَّه از یک باب است.

ضحاک گفت: این در شأن عبد الله ابی و اصحاب وی آمد که در رسول خدا ناپسند و ناسزا گفت: قال ابن عمر: رأيت عبد الله بن ابي يمشي قدام رسول الله و الحصی و الحجارة ينكب رجليه يقول: يا رسول الله اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، و النبی ص يقول: اَبَاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ؟ ما يلتفت اليه و ما يزيده عليه.

ابن عباس گفت: چون مصطفی ص از تبوک باز گشته بود براه در که می‌آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. جبرئیل آمد از آسمان در آن حال و گفت یا رسول الله آن قوم را بینی؟ يستهزون بالله و رسله و کتبه، عمار یاسر را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل ان يحترفوا

رو ایشان را پرس که بچه می‌خندند یا عمار! و ایشان جواب دهند که ما در سخنی بودیم

چنان که کاروانیان گویند و بازی کنند تا راه بر خود پدید کنند. عمار بایشان رسید و از آن ضحک و استهزاء پرسید جواب همان دادند که رسول خدا گفت: عمار گفت صدق الله و بلغ رسوله احترقتم لعنکم الله گفتا و یکی دیگر بصحبت ایشان بود که سخن نمی گفت و نمی خندید و ایشان را از آن نهی نمیکرد پیش مصطفی آمد این یک تن و گفت یا رسول الله و الذي انزل عليك الكتاب ما آليتهم و لا نهيتهم، رب العالمين این آیت فرستاد در کار ایشان.

لا تَعْتَذِرُوا ايشان را گوی که خویشان را عذر مگویید و خویشان باز مپوشید، قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ قد ظهر كفرکم بعد اظهارکم الايمان. پس از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید.

إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ بضم یا و فتح فا، تعذب بضم تا طائفة برفع این قرائت عامه است و عاصم تنها ان نَعَفَ بفتح نون خواند نَعَذَبَ بضم نون و کسر ذال طائفة بنصب و این طائفة یک تن است هم چنان که گفت: وَ لِيُشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و عرب یک تن طائفة خواند و پاره از جامه، طائفة خواند، يقال: ذهب الريح بطائفة من ثوبه. فعفی عن الطائفة الاولى. آن مرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی، رب العالمين از وی فرا گذاشت و عفو کرد و هو مخشى بن حمير لما نزلت هذه الآية برئ من النفاق و سأل الله ان يقتله شهيدا لا يعلم بمكانه فقتل يوم اليمامة فلم يوجد له اثر. و آن دیگران که سخن بانکار گفتند و استهزاء کردند خدای تعالی هلاک کرد ایشان را و عذاب کرد، اینست که گفت: نَعَذَّبُ طَائِفَةً يَعْنِي باقامتهم على النفاق بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ اى نَعَذَّبُ بسبب بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ. ابن عباس گفت: مردان منافق سیصد بودند و زنان منافقات صد و هفتاد، بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اى هم يد واحدة و صنف واحد فى اظهار الايمان و استسرار الكفر. میگوید همه از یک دست بودند چون یک تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفر و نفاق یتشابهون فى هذه الاخلاق المعدودة فى الآية در امر منکر و نهی معروف و قبض دست هم چون هم اند و بهم مانند.

يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ اى بالكفر و العصيان و البخل و التخلف عن الجهاد وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

ای عن الایمان و النفقة علی اصحاب رسول الله چنان که جای دیگر گفت: لا تُنفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ عَنْ اخراج الزکاة و النفقة فی الجهاد، باین معنی قبض ید کنایت است از بخل، و اصله ان المعطى یمد یده و بیسظها بالطء و الممسک یقبض یده و لا یمدّها، و قیل یقبضون ایدیهم عن رفعها فی الدعاء الی الله و فی الحوائج، كما روى عن النبى ص انه رأى فی الموقف و یده علی صدره کاستطعام المسکین، و قیل یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین.

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ اى ترکوا اطاعته فترک تطهیرهم، و قیل نسوا نعم الله عندهم فانساهم الله شکر النعم إنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ الْخَارِجُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ. وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ اى النار حسبهم فیها کفاية لجزاء كفرهم و لعنهم الله ابعدهم عن رحمته و لهم عذابٌ مُّقيماً دائمٌ لا ینقطع کالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مَوْضِعَ كَافٍ رَفَعُ اسْتِ اى انتم کالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ. و قیل محله نصب اى وعد الله المنافقین وعدا كما وعد الذين من قبلکم كانوا أشدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً بطشا و سعة و أَكْثَرَ أَمْوَالًا و أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا فَتَمَتَّعُوا و انتفعوا بِخَلْقِهِمْ بنصیبهم من الدنيا. الخلاق التام الوافر من النصیب مشتق من الخلق و هو التقدير.

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ. قال الحسن: دانوا بما ارادوا من الاديان و لم یدینوا بدين الله، و خُضْتُمْ، فی الباطل اى فی الطعن علی النبى ص کالَّذِي خَاضُوا اى کالَّذِينَ خَاضُوا فحذف النون او اجرى مجرى من.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّهُمْ احْتَرَفُوا عَنْهَا، وَالْآخِرَةُ لَانَّهُمْ يَدْخُلُونَ النَّارَ. و أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ خسروا الدنيا و الآخرة. رب العالمین میگوید فرا منافقان، که شما همان کردید که پیشینیان و گذشتگان کردند، آیات و سخنان ما دروغ شمردند و بر بیغامبران طعن زدند و ایشان را دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و در دنیا بیاطل کوشیدند و بر پی هوا و مراد خود ایستادند و دینداری بدل خواست و هوای خویش کردند نه بفرمان و رضاء حق و دنیا را بعقبی خریدند شما نیز همان کردید، لا جرم سر انجام همان یافئید لعنت خدا و سخط و نعمت وی و دوری از رحمت و آتش دوزخ.

روى ابو هريرة عن النبي ص: لتأخذن كما اخذت الامم من قبلكم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا ببايع حتى لو ان احدا من اولئك دخل حجر الضب لدخلتموه.
قال ابو هريرة: فارقوا ان شئتم كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً... الآية، قالوا: يا رسول الله كما صنعت فارس و الروم و اهل الكتاب؟ قال: فهل الناس الا هم.

و قال ابن مسعود: انتم اشبه امم الانبياء بنى اسرائيل سمتا و هديا تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غير انى لا ادرى ا تعبدون العجل ام لا، ثم ذكر نبأ من قبلهم.
فقال: أَلَمْ يَأْتِهِمُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ، نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمُ نُوحٍ اغْرَقُوا بِالماءِ، وَ عادٍ اهلِكوا بِالرَّيحِ، وَ ثَمُودَ اهلِكوا بِالرَّجْفَةِ، وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ وَ هَلَاكِ نَمْرُودَ بَبِعُوضَةٍ، وَ اصْحَابِ مَدْيَنَ اهلِكوا بِالْحَرِّ وَ النَّارِ يَوْمَ الظُّلَّةِ، وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ قَرِيَّاتِ قَوْمِ لُوطٍ اهلكت فجعل عاليها سافلها و امطروا عليها حجارة من سجيل، و المعنى اتفتكت بهم اى انقلبت. قال مقاتل: المؤتفكات المكذبات.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَذَّبُوهُمُ وَ عَصَوْهُمُ كَمَا فَعَلْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْكُفَّارِ فاحذروا تعجيل النقمة.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ لِيُعَذِّبَهُمْ قَبْلَ مَبْعَثِ الرَّسُولِ ص.
وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بتكذيب الرسل، اعلم الله عز و جل ان تعذيبه اياهم باستحقاقهم و ان ذلك عدل منه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ... الآية. اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده و در همه عمر يك ساعت يعقوب وار در بيت الاحزان فقر نانشسته. اى هرگز روزى صفات خود را بنعت فقر در منجنيق مجاهدت نانهاده و هرگز يك لحظه در غار غربت و حال مسكنت در متابعت حبيب و صديق، جان فدا نكرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراء صحابه و مردان راه فقر منازل عليين برى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست. ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشق تر از آن بودند كه تو بر خواجگى خويش. عبد الرحمن عوف مهترى بود از مهتران صحابه اما جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت مصطفى در آمد و سعد معاذ درویش

صحابه آنجا حاضر بود، از عبد الرحمن سخنی بیامد که آن درویش دلتنگ گشت و رنجور شد. پس از آن عبد الرحمن یک نیمه مال خویش فدای آن رنج دل وی میکرد و وی می‌پذیرفت. رسول خدا گفت: یا سعد چرا نمی‌پذیری؟ گفت: یا رسول الله گوهر فقر عزیزتر از آنست که بکلی دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا عارفی را بحکم عنایت ازلی دیده آن دهند که جمال فقر ببیند و عز فقر بشناسد، دردی باید که آن درد او را با طلب آشنا گرداند و این طلب نه چون طلب دیگر چیزهاست و این درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمه حرام از سر معده پدید آید، درد دین و دیدار این طلب از طبقه جگر آزاد مردان خیزد و عز فقر که در دل‌های طالبان پدید آید بقدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پر دردتر و سوخته‌تر بود عز فقر در آن بیشتر نماید. مصطفی دنیا برو عرضه کردند نه پسندید گفت: ما لی و للدنیا، عقبی برو عرضه کردند درو ننگرید، او را گفتند: ما زاغ البصر و ما طغی، فقرا را پیش دیده و دل وی در آوردند خواست تا از ایشان بر گردد و ننگرد، رب العزة او را و آن نگذاشت و فرمود او را تا نظر بایشان داشت گفت: وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ يَا سَيِّدَ چشَم از ایشان بر مدار و بدوام نظر ایشان را گرامی دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم ننگری بدو که من پیوسته بدو می‌نگرم.

گفته‌اند که فقر بر سه رتبت است: اول حاجت، دوم فقر، سوم مسکنت.

خداوند حاجت سر دنیا فرو آورد تا دنیا سد فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنی ندهد اما بعقبی گراید و با نعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکه راز ولی نعمت. مصطفی ص مسکنت خواست گفت: اللهم احیننی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین

و از فقر استعاذت خواست گفت: اعوذ بک من الفقر یعنی که صاحب فقر هنوز از حظوظ در وی بقیتی مانده فهو ببقیتته عن ربّه محجوب.

پیر طریقت گفت: اینجا سه مقام است: اول برقی تافت از آسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت آمیختی و از باغ

وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت بر گرد بشریت ریختی، بآتش دوستی آب و گل سوختی تا دیده عارف را دیدار خود آموختی. آن گه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد باین السبیل و ابن السبیل بر لسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و در ذلّ غربت و رنج سفر، روز بسر آرد و بر ذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش و پیوند و جمله خلائق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پر درد و جانی پر حسرت غریب وار کنجی گیرد و بر نوای تحسّر و تحیر پیوسته می زند که: الهی! همه بتن غریب اند و من بجان و دل غریم همه در سفر غریب اند و من در حضر غریم، الهی! هر بیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیب هر کسرا از قسمت بهره ای و من بی نصیب ام هر دل شده ای را یاری و غمگساری است و من بی یار و بی قریم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم غنوده هر کسی با یار و من بی یار چون باشم

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ... الآية. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که در شمائل مصطفی عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل و نشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسن خلقه يسمع ما يقال له. مصطفی ص ایشان را بر فور جواب داد گفت: (المؤمن غرّ كريم و الفاجر خبّ لئيم) قال الله تعالى: قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ قِيلٌ: من العاقل قالوا: الفطن المتغافل. قال الشاعر:

و اذ الكـریم اتیتـه بخدیعة فرأیتـه فیما تروم یسارع
فاعلم بانـک لم تخادع جاهلا ان الكـریم بفضله متخادع

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ مَّؤْمِنان مردان و زنان، یاران یکدیگرند، یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ میفرمایند بیسندیده و می باز زنند از ناپسندیده، وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ بِيَاي میدارند، وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ از مال زکاة می دهند، وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ فرمان می برند خدای را و رسول او را، أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ایشان آند که خدای ور ایشان رحمت کند، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۷۱) خدای تواناست و

دانا.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَعَدَهُ خدای گرویدگان را زنان و مردان، جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتهایی که می‌رود زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن، وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً بر آرامگاهها و نشستگاههای خوش، فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای پایندگی، وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خشنودی از خدای که ایشان را پسندید از همه مه، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۷۲) آنست آن پیروزی بزرگوار.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پیغامبر، جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ واکوش واکافران و با منافقان، وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش ورا ایشان، وَمَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ و بازگشتگاه ایشان دوزخ، وَبئسَ الْمَصِيرُ. (۷۳) و بد جایگاه و بد شدن گاه.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ سِوَاكَد میخورند بخدای، مَا قَالُوا كه آن نگفتند، وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ و گفتند کلمه کفر، وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ و کافر شدند پس مسلمانی خویش، وَهَمَّوْا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و نهب بردند و آهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌رسیدند و بدست نیامد، وَمَا تَقَمُّوا و کین باز نخواستند و کین نگرفتند و ناپسندیدند، إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشان را و رسول او از فضل خویش، فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ اگر توبت کنند آن به ایشان راه، وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و پشیمانی، يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَذَابٌ كَدُّوا را خدای عذابی دردناک در دنیا و آخرت، وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وِصِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ. (۷۴) و ایشان را نیست در زمین نه پستی‌وانی و نه یاری.

و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای، لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ و گفت اگر ما را از فضل خویش چیزی دهد، لَنَصَّدَّقَنَّ مَا بِهِمْ حَالِ صَدَقَةٍ دِهِيمٍ، وَلَنُكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. (۷۵) و در آن مال از نیکان باشیم.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ چون بداد خدای ایشان را از فضل خویش بخلوا به بآن فضل او بخیل آمدند، وَتَوَلَّوْا و از آن پیمان و عهد برگشتند، وَهُمْ مُعْرِضُونَ. (۷۶) و از وفا روی گردانیدند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ بر پی آن عهد شکستن ایشان خدای در دل ایشان نفاق افکند،

إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ تَا كَه مِى بُوَد وَّ اَن نَّفَاقِ دَر دَل اِيشَان تَا اَن رُوْز كِه بَا اَن اُو رَا بِيِنْد، بَمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ بِاَنجِه بَا خُدَاى خَلْف اَوْرَدَنْد و بِيْمَان شَكْسْتَنْد دَر اَن عَهْد كِه بَا وِى كَرْدِه بُوَدَنْد، و بَمَا كَاِنَاوْا يَكْذُبُوْنَ. (۷۷) و بَاَن دَرُوْغ كِه مِيْگِفْتَنْد.

اَلَمْ يَعْلمُوْا نَمِيْدَانَنْد، اَنَّ اللّٰهَ يَعْلمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ كِه خُدَاى مِيْدَانَد پُوْشِيْدِه اِيشَان و رَاْز اِيشَان، و اَنَّ اللّٰهَ عَلامُ الْغُيُوْب. (۷۸) و خُدَاى دَاِنَا اسْت بَهْمِه پُوْشِيْدِه هَا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِى التَّعَاوَدِ وَ التَّنَاصُرِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَحَبَةِ. وَ فِى الْخَبْرِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْاِنصَارِ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الطَّلَاقِ مِنْ قَرِيْشٍ وَ الْعَتَقِ مِنْ تَقِيْفِ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ

ميگويد: مؤمنان مردان و زنان همه يار يكدیگرانند. و دوست يكدیگر و کلمه ايشان و اعتقاد ايشان و همت ايشان در کار دين يکي است و درين اخلاق پسندیده و شرائع دين که درين آيت بر شمرد چون امر معروف و نهی منکر و بيای داشت زکاة و نماز و طاعت خدای و رسول همه چون هم اند در ميان ايشان مخالف نه يکي از ايشان جز موافق نه، پيوسته بر يكدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت يکي رنج و راحت همگان است، اينست که مصطفی گفت: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا و المؤمن من اهل الايمان بمنزلة الرأس من الجسد، آن گه گفت: اُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ يَعْنِي اِذَا صَارُوا اِلَيْهِ. فردا که اين مؤمنان بر خدای رسند بر ايشان رحمت کند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً طَاهِرَةً يَطْبِيبُ فِيهَا الْعَيْشِ. حَسَنٌ كَفَتْ اِز اَبُو هَرِيْرَةَ وَ عِمْرَانَ بِنِ حَصِيْبِ بْنِ سَرِيْدِمٍ كِه مَسَاكِنَ طَيِّبَةً دَر بَهْشْت چِيْسْت جَوَاب دَاَدَنْد كِه عَلٰى الْخَبِيْرِ سَقَطَتْ

سَأَلْنَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ص عَنْ ذَلِك فَقَالَ: قَصْرٌ فِى لَوْلُؤَةٍ بِيضَاءٍ فِيْهِ سَبْعُونَ دَارًا مِنْ يَاقُوْتَةٍ حَمْرَاءٍ فِى كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ بَيْتًا مِنْ زَبْرِجْدَةٍ خَضْرَاءٍ فِى كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ سَرِيْرًا عَلٰى كُلِّ سَرِيْرٍ سَبْعُونَ فَرَاشًا مِنْ كُلِّ لَوْنٍ، عَلٰى كُلِّ فَرَاشٍ زَوْجَةٌ مِنْ الْحَوْرِ الْعَيْنِ وَ فِى كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ مَائِدَةً، عَلٰى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنْ طَعَامٍ فِى كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ وَصِيْفَةً وَ يَعْطٰى

المؤمن من القوة في كل غداة ما يأتي على ذلك كله اجمع
في جنات عدن يعني في بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، اين جنات عدن است كه مصطفى ص گفت بخبر درست
جنات عدن دار الله التي لم ترها عين و لم يخطر على قلب بشر لا يسكنها غير ثلاثة.
النبيون و الصديقون و الشهداء، يقول الله سبحانه و تعالى طوبى لمن دخلك.

حسن گفت: جنات عدن و ما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الا صديق او
نبي او شهيد او حكم عدل، رفع الحسن به صوته. مقاتل گفت: هي اعلى درجة في الجنة و
فيها عين التسليم و الجنان حولها محدقة بها و هي مغطاة من يوم خلقها الله عز و جل
حتى ينزلها اهلها: النبيون و الصديقون و الشهداء و الصالحون و من شاء الله، فيها قصور
الدر و اليواقيت و الذهب فتهب ريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كئبان المسك
الابيض و عن مجاهد عن ابن عمر قال خلق الله عز و جل اربعة اشياء بيده آدم ع و
العرش و القلم و جنات عدن ثم قال لسائر الخلق: كن، فكان. و عن انس عن كعب الاحبار
قال ان الله عز و جل لم يمس بيده الا ثلثا خلق آدم بيده و كتب التورية بيده و غرس
الجنة بيده ثم قال لها: تكلمي فقالت: قد افلح المؤمنون و روى و طوبى شجرة في الجنة
غرسها بيده ليس في الجنة غرفة الا فيها منها فن و هي التي قال الله عز و جل: طوبى لهم
و حسن مآب، و عن عطاء الخراساني قال: و مساكن طيبة قصور من الزبرجد و الدر و
الباقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائة عام في جنات عدن و هي قصبه الجنة و سقفها
عرش الرحمن.

و رضوان من الله اكبر من ذلك كله، روى زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد
الخدري قال قال رسول الله ص: ان الله تبارك و تعالى يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة؟
فيقولون لبيك ربنا و سعديك. فيقول هل رضيتم؟ فيقولون و ما لنا لا نرضى و قد اعطينا
ما لم تعط احدا من خلقك، فيقول اني اعطيكم افضل من ذلك، قالوا يا رب و اى شيء
افضل من ذلك؟ قال: احل عليكم رضواني فلا اسخط عليكم بعده ابدا

ذلك اى الرضوان، و قيل جميع ما تقدم هو الفوز العظيم.

يا ايها النبي جاهد الكفار يعني بالسيف، و المنافقين باللسان و الحجة و تغليظ الكلام و

اقامة حدود الله عز و جل عليهم. قال ابن مسعود يجاهدكم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه فان لم يستطع فليكفر في وجهه و اغلظ عليهم.

او را بدرستی فرمود و رایشان و باز خواند از مدهانت از بهر لین و رفق که در خوی وی بود بضد آن که فرا کلیم خود گفت: فُقُولاً لَهُ قَوْلًا لَيْنًا بِنْرَمِي و رفق فرمود و باز خواند از حدّت و غلظت که در وی بود.

وَ مَا وَاهُمْ فِي الْآخِرَةِ جَهَنَّمَ وَ بُسَّ الْمَصِيرُ. عطا گفت: نسخت هذه الآية كل شيء من العفو و الصفح.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا تَقْدِيرِ الْآيَةِ: يحلفون بالله ما قالوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ و لقد قالوا. این کلمه الکفر آن بود که یکی از منافقان که در عقبه بودند و قصد بیوکندن مصطفی کردند، منهم عبد الله ابن ابی و عبد الله بن ابی السرح القرشی و طعمة بن ابیرق و الخلاص بن سوید و مجمع بن جاریة و ابو عامر بن النعمان و ابو خوص و غیرهم، يقال: كانوا خمسة عشر رجلا، و قيل: اثني عشر رجلا، یکی از ایشان گفت: اسهر ليلة تنعم ليال: یک شب بیدار باشید تا شبهای دراز بناز بخشید رسول خدا این سخن را با حذيفة بن اليمان بگشاد از آگاهانیدن خدای جل جلاله وی را. آن منافق بیامد و سوگند خورد که نگفتم. قتاده گفت: کلمه کفر آنست که عبد الله ابی گفت: ما مثلنا و مثل محمد الا كما قال القائل: سَمَنْ كَلَيْكَ باکک.

ثم قال: لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ فسعی بها رجل من المسلمين الى رسول الله فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال، فانزل الله فيه هذه الاية.

کلبی گفت این آیت در شأن خلاص بن سوید فرو آمد که از غزاه تبوک می آمدند. خلاص گفت: و الله لئن كان محمد صادقا بما يقول على اخواننا الذين هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شر من الحمير. عامر بن قيس حاضر بود گفت: اجل و الله ان محمدا صادق مصدق و لانت شر من الحمار. پس چون رسول خدا بمدينه آمد این سخن با وی رسید، خلاص را بخواند و عامر قيس را، خلاص سوگند خورد بنزدیک منبر رسول خدا که این سخن نگفتم، و عامر سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا تا آنجا رسید که فَاِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ خلاص برخاست گفت: اسمع الله يعرض على

التوبة والله لقد قتلته وان عامرا لصادق فتاب فحسنت توبته.

وَهُمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا مِنْ قَبْلِ مُحَمَّدٍ ص وَاللَّهُمَّ دُونَ الْعِزِّ وَالْعِزِّ فَوْقَهُ سَدِّى كَقَت: «هُمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» آنست كه گفتند اذا قدمنا المدينة عقدنا على رأس عبد الله بن ابي تاجا بياهى به فلم يصلوا اليه و ما نَقَمُوا اى ما عابوا محمدا و لم يروا منه ما اورث المعادة إلا أن أغناهم الله و رسوله من فضله، كانوا قبل قدوم النبي (ع) كانوا فى ضنك من العيش لا يركبون و لا يجوزون الغنيمة فلما قدم عليهم رسول الله استغنوا بالغنائم.

و اين آن مثل مشهور است كه گویند: اتق شر من احسنت اليه، و قيل: ان مولى للخلاس قتل، فامر له رسول الله بديته اثني عشر الف درهم فاستغنى بذلك قال بعضهم اشراك الرسول فى الاغناء مع الله و الله هو المغنى وحده، دليل ان نسبة اغناء المخلوق الى المخلوق جاز و لا يكون كذبا بل هى منة من المعطى على المعطى واجب عليه معرفة انعامه و شكره عليه و ان كان اصلها من عند الله. با تعبير و تكفير توبه بر ايشان عرضه كرد گفت: فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ يعنى عن النفاق يَكُ خَيْرًا لَهُمْ.

وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَصِرُوا عَلَى النِّفَاقِ وَ الكفر يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فى الدنيا بالفضيحة و الآخرة بالنار و ما لَهُمْ فى الأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ فينجيهم من الفضيحة و النار. وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ

روى عن ابي امامة الباهلى ان ثعلبة بن خاطب الانصارى اتى رسول الله فقال: يا رسول الله ادع الله ان يرزقنى مالا، فقال رسول الله ويحك يا ثعلبة قليل تؤدى شكره خير من كثير لا تطيقه، ثم قال مرة، فقال: اما ترضى ان تكون مثل نبي الله فو الذى نفسى بيده لو شئت تسيل معى الجبال ذها و فضة لسالت، فقال: و الذى بعثك بالحق لئن دعوت الله ان يرزقنى مالا لاوتين كل ذى حق حقه، فقال رسول الله: اللهم ارزق ثعلبة مالا فاتخذ غنما فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه المدينة فتنحى عنها فنزل واديا من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر و العصر فى جماعة و يترك ما سواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الا الجمعة، فسأل رسول الله فقال: ما فعل ثعلبة؟ فقالوا اتخذ غنما و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره، فقال: ما ويح ثعلبة ثلثنا ثم اتاه المتصدق من عند رسول الله فابى، فقال ما هذه الا جزية ما هذه الا اخت الجزية، فنزل: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ فبلغ ذلك ثعلبة فخرج

حتى اتى النبي فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال ان الله منعى ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التراب على رأسه فقال ص هذا عملك قد امرتك فلم تطعنى فقبض رسول الله و لم يقبل منه شيئا، ثم اتى أبا بكر فلم يقبلها منه صدقته ثم اتى عمر فلم يقبل منه ثم اتى عثمان فلم يقبلها منه و هلك ثعلبة فى خلافة عثمان.

قال الكلبي: كان لثعلبة مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلما قدم عليه بخل به، لقوله عاهد الله اى عاهدوا حلف.

لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ مِنَ الصَّالِحِينَ اى لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن و النفقة فى الخير، فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اى اعطاهم المال و نالوا منهاهم بخلوا به منعوا حق الله و لم يفوا بالعهد، وَ تَوَكَّلُوا عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ مصرون على الاعراض.

فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقا فى قلوبهم، و يجوز ان يكون فاعل اعقب ما سبق من البخل و التولى و الاعراض اى يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ يَلْقَوْنَ اللَّهَ، و قيل يوم الموت و المعنى بخلهم مع التولى و الاعراض اورثهم نفاقا لزمهم الى الممات بما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ الوعد هاهنا هو العهد، وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.

أَلَمْ يَعْلَمُوا يَعْنِ الْمُنَافِقِينَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ مَا اسرروا فى انفسهم، وَ نَجَوَاهُمْ مَا اسرروا به الى الغير، وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فلا يخفى عليه شىء.

روى عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله ص: اربع من كن فيه كان منافقا خالصا و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: اذا حدث كذب و اذا وعد خلف و اذا عاهد غدر و اذا خصم فجر.

و قال ص: خمس لا يكون فى المنافق الفقه فى الدين و الورع فى اللسان و السمى فى الوجه و النور فى القلب و المودة فى المسلمين و الله الموفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَآكُسْتُ وَ بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانيان، دارنده همگان، و نوازنده دوستان، يار درويشان و پناه ضعيفان و يادگار بى دلان، بنگر كه مؤمنان را چون نواخت و ايشان را چه تشریف داد از كرم و

لطف خود چه نمود، ایشان را همه فراهم داشت و دوستان و برادران یکدیگر کرد و آن گه همه را بخود نزدیک کرد از آنکه این دنیا منزلی است از منازل راه بندگان درین منزل مسافران روی نهاده به درگاه او و مقصد ایشان نه، مگر کعبه ذو الجلال. او میان ایشان برادری و دوستی افکند و الفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادر وار باز برند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش سعد معاذ شد گفت: من ترا از بهر خدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از رسول خدا شنیدم که: فردا در قیامت کرسیهای نور بنهند نزدیک عرش عظیم، گروهی را که رویهشان بروشنایی چون ماه دو هفته بود همه خلق در هراس باشند و ایشان ایمن همه در بیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا رسول الله آن قوم که اند؟ گفت: المتحابون فی الله.

ایشان که از بهر خدا در راه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبر است که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پر فزع و جانها پر حسرت و آفتاب بسر ایشان نزدیک رسیده و گرمای عظیم خلق را فرو گرفته، ناگاه ندا آید از بطنان عرش مجید که: این المتحابون فی الله؟ کجای اند کسانی که یکدیگر را دوست بوده اند برای من، تا ایشان را بسایه خویش فرو آرم و در پناه خویش بدارم. و مصطفی گفته: کسانی را که برای حق با یکدیگر دوستی دارند، که در سرای سعادت از بهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ بر سر آن عمود هفتاد هزار کوشک بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگردند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب در دنیا تابد. بهشتیان گویند بیایی تا بنظاره شویم ایشان را ببیند در جامهای سندس سبز و بر پیشانیهایشان نوشته که المتحابون فی الله.

بیر طریقت گفت: الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... الآية آن بهشت که رب العزة وعده داد نه یک بهشت است که بهشتها است، نه یک درجه است که درجه ها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز بر تفاوت اند در ایمان و معرفت،

و شک نیست که مقام معرفت اولیاء برتر است از مقام معرفت عامه، مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاء، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان، و مقام انبیاء برتر از مقام صدیقان، و مقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران، و اولوا العزم برتر از اینان و مصطفی محمد برتر از همگان، پس نهایت درجه عامه مؤمنان، بدایت درجه اولیاست و درجه معرفت مصطفی را نهایت پیدا نیست و جز حق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات مصطفی نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود و اندر روز میتاق همین و فردا در قیامت و در بهشت و درجات و اسرار و صحبت حق جل جلاله همین.

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام؟ گفت: به تنی برهنه.

و شکمی گرسنه و دلی پر درد و جانی پر حسرت. گفتند روا باشد که کسی بی آنکه متابعت سلوک طریقت کند او را این مقام حاصل شود؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازه سفر وی بود و نواله وی بقدر حوصله وی.

واسطی را از درجه ایمان پرسیدند، گفت: مرد را در گبرگی چهل سال بیاید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّ این معنی آنست که چنان که انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست، روندگان راه را چهل سال جان و دل در باید باخت تا بحقیقت ایمان رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشان را امروز آن بهشتی باشد نقد و فردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت عرفان، و فردا بهشت رضوان، وَ رَضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ. تا آخر ورد در قصه منافقان است و کشف فضائح ایشان و سرانجام بد ایشان. و علامت ایشان سه چیز است چنان که مصطفی ص گفت: علامة المنافق ثلاث، اذا قال كذب، و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان.

مقاتل حیان چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الا و يوجد فيه هذه الخصال الثلاث، کم کس باشد که در وی این سه خصلت نبود و قاضی سمرقند بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند و تأویل این خبر بشهر حوشب رسید این حدیث با وی بگفت. شهر حوشب از خود متحیرتر دید و

اندوهگن تر. گفت اگر گشایشی بود از سعید جبیر بود. گفتا رفتیم پیش سعید جبیر. سعید گفت: ما عندی من هذا علم و لکنه ان کان عند احد فعند الحسن البصری. گفتا: بحسن بصری آدمم و قصه با وی بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهرها و سعیدا حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه ان رسول الله ص لَمَا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدا و اخذوا فی البكاء و النحیب، و قالوا: لا یخلو احدنا من الکذب و خلف الوعد و الحيلة فقد ناقفنا جميعا، فلما بلغ رسول الله جزع اصحابه لذلك، امر بلالا فنادی الناس فلما اجتمعوا، سعد المنبر فقال: یا ایها الناس انی رسول الله انی اردت بقولی: اذا قال کذب، جماعة المنافقین و عبد الله بن ابی خصوصاً فانهم قالوا: نحن مؤمنون فکذبوا، قال الله عز و جل: إذا جاءک المُنَافِقُونَ... الآیة، اخبر الله عنهم أنهم قالوا و کذبوا، و انما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة المنافقین و ثعلبة بن ابی حاطب خصوصاً فانه وعدنی و عاهد الله لئن اکثر الله غنمه لیجعلنها فی ابواب البر و وجوه الخیر فلما آتاه الله من فضله بخل بالزکاة المفروضة و نقض العهد و اخلف الوعد قال الله تعالی فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا الآیة. و اردت بقولی: اذا ائتمن خان، المنافقین، خانوا فی الدین الذی هو اعظم الامانات و فی الصلاة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك و حمدوا الله تعالی. فترى عن مقاتل و قال للحسن: فرج الله عنک كما فرجت عنی و جزاک الله عن دینک خیرا

۹ النوبة الاولى

قوله تعالی: الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ ايشان که می طعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان، فِي الصَّدَقَاتِ در زکاتها و صدقتها، وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ اِلَّا جُهْدَهُمْ و ايشان را که نمی یابند و نمیدارند مگر اندک خویش، فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ از ايشان می افسوس دارند، سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزای ايشان داد بآن افسوس که میدارند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ. (۷۹) و ايشانراست عذابی دردناک.

اسْتَغْفِرُ لَهُمْ آمرزش خواه ايشان را، أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ یا مخواه آمرزش ايشان را، إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر آمرزش خواهی ايشان را هفتاد بار، فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نیامرزد خدای ايشان را، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ااین بآنست که ايشان کافر شدند بخدای و رسول او، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. (۸۰) و خدای راه نمای و پیش برنده نیست

قومی را کہ بنزدیک او از فاسقان‌اند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شَادَ گشتند با پس‌کردگان، بِمَقْعَدِهِمْ به نشست خویش، خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول‌خدا، وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ دَشْوَارَ داشتند که باز کوشند بمال خویش و تن خویش، فِی سَبِيلِ اللَّهِ از بهر خدا و در راه خدا، وَ قَالُوا وَ يَكْدِيغَرِ را گفتند، لَا تَنْفَرُوا فِی الْحَرِّ بیرون مشید، بَجَنگِ دَرینِ گَرما، قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ گوی آتش دوزخ، أَشَدُّ حَرًّا تَوْشِ آنِ سَخْتَر است، لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ. (۸۱) اگر ایشان دریا بندید و داندید.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا تا اندکی خندند از شادی خویش، وَ لِيُبْكُوا كَثِيرًا وَ فِرَاوَانَ گزیند، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۸۲) بیاداش آنچه میکردند.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ اگر باز برد ترا خدا، إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ با ایشان که زنده مانده‌اند از ایشان و مصر، فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ وَ از تو دستوری خواهند بیرون آمدن را، فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا گوی با من هرگز میناید، وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا وَ با من هرگز جنگ مکنید با جهودان، إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْفُجُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ شَمَا از خود بیسندیدید باز نشستن از جنگ پیشین، فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ. (۸۳) باز نشینید، با باز نشستگان دیگر.

وَ لَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَمَاز مکن بر هیچکس از ایشان، مَاتَ أَبَدًا که بمیرد، هَرگَز، وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ وَ باز مایست بر گور هیچکس از ایشان، إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ که ایشان کافر شدند بخدا و رسول‌وی، وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ. (۸۴) و بمردند از طاعت بیرون.

وَ لَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ وَ خَوْشِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ مَالِهِمْ وَ فرزندانشان، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِی الدُّنْيَا خدای می‌خواهد که عذاب کند ایشان را بشغل آن درین جهان، وَ تَرْهَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ. (۸۵) و جانهای ایشان بر آید و ایشان کافر.

وَ إِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ وَ چون (ج) فرو فرستاده آید از آسمان سورتی از فرقان، أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ که بگروید بخدا، وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ وَ باز کوشید با رسول او، اسْتَأْذَنَكَ دستوری خواهد از تو باز نشستن را، أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ اهل توان از ایشان، وَ قَالُوا وَ تَرَا گویند، ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ. (۸۶) گذار تا نشینیم با نشستگان.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بِسِنْدٍ دَادُوا بِهَا زَنَانَ فِي خَانِهَا بَنَسِينُوا بِحُورِ زَنَانِ، وَطَبِخَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ مَهْرٍ نَفَاقٍ بِرِ دِلْهَائِهِمْ إِيشَانِ نِهَادِهِ شَدَّ، فَهَمُّ لَا يَفْقَهُونَ. (۸۷) تا ایمان راست در نیابند.

لَكِنَّ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ لَكِن رَسُولٌ وَ گرویدگان که با وی اند.
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَوْ وَ إِيشَانِ بَارِي بَاز كُوشِيدَنْد بِمَالِ خَوِيشِ وَ تَنْ خَوِيشِ بَا
دَشْمَنِ خُدَايِ، وَ أَوْلِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ هَمِّهِ نَبِكِيهَا إِيشَانِ رَاسْتِ، وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۸۸)
وَ إِيشَانِ دِ پيروز آمَدگان جاويد.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ سَاخَنَةً اسْتِ خُدَايِ إِيشَانِ رَا بَهْشْتِهَائِي، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ دَرِ زَيْرِ
آن درختان جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاويدان إِيشَانِ دَرِ آن، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۸۹)
آنست پيروزی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالى: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مَفْسَرِينَ كَفْتَنْد: چون رسول خدا خواست که بغزاء
تبوك بيرون شود ياران را تحريض کرد بر صدقات، تا عَدَّتْ غَزَا وَ لَشْكْرِ اسْلَامِ بَسَازْدِ وَ
ساز راه کند، صحابه رفتند و هر کس بر اندازه طاقت خویش صدقه می آورد. عبد الرحمن
عوف چهار هزار درم آورد گفت: يا رسول الله، هشت هزار درم داشتم، يك نيمه آوردم و
يك نيمه عيال و فرزندان را بگذاشتم. رسول خدا گفت: بَارِكِ اللَّهُ لَكَ فِيمَا انْفَقْتَ وَ فِيمَا
امسكت.

از برکت دعاء رسول خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد، دو زن داشت،
ثمن مال وی که بایشان رسید صد و شصت هزار درم بر آمد. عمر خطاب همی آمد و
چهار هزار درم آورد، رسول خدا گفت: ما ذا ابقیت لاهلک و عیالک؟
عیال خود را چه گذاشتی؟ گفت: الله و رسوله. گفت ان ما بین صدقتیکما کما بین
کلمتیکما.

عثمان عفان آمد و صد سر شتر آورد و صد سر است.

رسول گفت ما ضر ابن عفان بعد الیوم.

عاصم بن عدی العجلانی آمد و صد وسق خرما آورد. بو عقیل انصاری نام وی صحاب

مردی پیر بود و درویش، آمد و یک صاع خرما آورد گفت: یا رسول الله همه شب آب کشیده‌ام کشت زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یک صاع آورده‌ام و یک صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن می‌بخشند از مال فراخ، دانیم که می‌نام جویند این صاع خرما را بو عقیل باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا و رسول میدارد، توانگران را بریاء متهم کردند و بر اندک بو عقیل طنز میکردند تا رب العالمین آیت فرستاد، الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ أَيِ بَعِيُونَ الْمُطَّوِّعِينَ الْمُتَنَفِّلِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فِي الصَّدَقَاتِ التَّطَوُّعِ مِنَ الصَّدَقَةِ مَا لَا يَلْزِمُهُ لُزُومَ الزَّكَاةِ وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ... الآية الجهد بالضم غاية ما يقدر عليه الانسان و بالفتح مصدر جهد في الامر اذا بالغ، و قيل هما لغتان فبالضم لغة اهل الحجاز و بالفتح لغة اهل نجد. جهد هر کس طاعت اوست، نامی است توان اندک مرد را، يقال: فلان جهيد العطاء، زهیده. بو عقیل آن صاع خرما بیاورد. مصطفی فرمود: تا بر سر هم مال صدقات پیاشیدند آن گه لمز منافقان تفسیر کرد، گفت: فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ أَيِ يَسْتَهْزِءُونَ بِهِمْ، سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جازاهم جزاء سخريتهم حيث صاروا الى النار.

و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای مولم. مصطفی را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ. صيغت امر است و معنی معنی شرط، ای ان شئت فاستغفر لهم و ان شئت فلا تستغفر لهم، یعنی استغفارک لهم و ترک الاستغفار سواء إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. میگوید یا محمد اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر خواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشان را نیامرزم. مصطفی گفت: لازیدن علی السهمین لعل الله يغفر لهم.

بر هفتاد بیفزایم مگر که بیمارزد. آیت آمد، که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنان که گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهيتك عنه الف مرة. عرب گویند: سَبَّعَ اللَّهُ لَكَ الاجر، ای اكثر لك، اراد التضعيف و لهذا جاء في الاخبار: فله سبع و له سبعون و له سبع مائة. قال الازهرى: ان السبعين في هذه الآية جمع السبعة التي تستعمل في الكثرة لا السبعة التي فوق الستة، الا ترى انه لو ازداد على السبعين لم يغفر.

و در استغفار رسول از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمى شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از مصطفی در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار مصطفی مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة مصطفی را باز زد و ایشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای و رسول کافر شدند و الکافر لا یغفر له، و اللّهُ لا یهدى القومَ الفاسِقینَ المتمردين فى الکفر.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ الْفَرِحَ بِالذَّنْبِ اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ. شادی بگناه صعب تر است از عین گناه. فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ ای المتروکون تخلفهم عن رسول الله ص. این عبد الله ابی بود با هشتاد مرد منافق که بی عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند: «لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ»، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ. و المعنى: فرحوا بقعودهم فى المدینه و التخلف و ان لم ینلهم حر الصیف خلاف رسول الله فیكون نصبا لانه مفعول له، و قيل على المصدر و هو مصدر خالف ینخالف مخالفة و خلافا، و قيل معناه خلاف رسول الله، ای: بعد خروج، فیکون خلاف بمعنی خلف و نصبه على الظرف.

وَ كَرَهُوا ای لم یریدوا، أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ ای قال بعضهم لبعض، و قيل: قالوا للمؤمنين: لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ. قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا و قد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف. لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ان مصيرهم اليها.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا یعنی فى الدنيا و هى قليلة، و لِيُبْكُوا كَثِيرًا فى الآخرة یعنی فى النار التى لا نهاية لها و التقدير: فليضحكوا قليلا فسيبكون كثيرا جزاء بما كانوا يكسبون جزاء مفعول له. یعنی و لیبکوا لهذا الفعل. قال ابو موسى الاشعري: ان اهل النار لیبکون الدموع فى النار حتى لو اجریت السفن فى دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعد الدموع. قال ابن عباس: ان اهل النفاق لیبکون فى النار عمر الدنيا فلا یرقى لهم دمع و لا یکتحلون بنوم. و عن انس قال: قال رسول الله ص لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبکیتم كثيرا.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ یعنی المتخلفين طائفة منهم. از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه اند که باز نشستند و تخلف

بشوب رسول لله ص، و همت کرد مصطفی ص که بر وی نماز کند که ظاهر وی اسلام بود اگر چه در باطن نفاق داشت. عمر خطاب گفت یا رسول الله بر وی نماز میکنی و قد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا عمر دست از من بدار که اگر دائمی که خدای بر وی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردم، تا در این حدیث بودند، جبرئیل آمد و آیت آورد بر وفق عمر: **وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ** ای من المنافقین، یزید صلاة الجنائز. صلاة درین آیت نماز جنازه است و نماز جنازه فرض کفایت است و آن رانه رکن است: اول نیت است و چهار تکبیر در آن چهار رکن اند اگر بر چهار بیفزایند نماز باطل شود و خواندن فاتحة الكتاب، از پس تکبیر اول، رکن است و هم چنین درود دادن بر رسول خدا از پس تکبیر دوم و دعاء مرده پس تکبیر سوم، و پس از تکبیر چهارم ذکرى مفروض نیست و رکن نهم سلام باز دادن است ان شاء تسلیمه واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: **وَلَا تُقَمُّ عَلَى قَبْرِهِ** ای لا تقف على قبره حتى يفرغ من دفنه و فى الخبر كان رسول الله ص اذا دفن الميت وقف على قبره و دعا له.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ فما صلى رسول الله ص بعدها على احد منهم و لا قام على قبره حتى قبض.

وَلَا تُعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ... الآية سبق تفسیرها و لیست بتکرار لانها فى جماعة و هذه فى الأخرى، قال ابن جریر: اراد اولاد عبد الله و امواله و إذا أنزلت سورة یعنی من القرآن و هذا دلیل على ان السورة كانت مسورة على عهد رسول الله لا كما زعم المبتدعة انها سورت بعد رسول الله و كذلك قوله **بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ** أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ این خطاب با منافقان است، ای آمنوا سرّاً كما آمنتم جهراً.

و روا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای دوموا على الايمان.

وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ فى التأخر أولوا الطول مِنْهُمْ ذو القدرة و السعة فى المال.

وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ یعنی الزمنى.

رِضْوَانًا بَأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ النساء اللاتى تخلفن فى البيت.

وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ استوثق منها فلا يدخلها الايمان. حجة على المعتزلة و القدرية فى اثبات القدر و نفى الاستطاعة و احتياج الخلق الى توفيق به يؤمنون و لو كان

كما ذهبوا اليه لقال تطبعت و لم يقل و طبع على قلوبهم و له في القرآن نظائر كثيرة.
لَكِنَّ الرَّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ اهل اليقين من اصحاب رسول الله ص، جاهدوا بِأَمْوَالِهِمْ
في الانفاق وَ انْفُسِهِمْ في سبيل الله بالقتال.

وَ اُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ جمع خيرة و المراد بهن: الحور، لقوله فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ و يجوز
ان يكون عاما في جميع الملاذ من الاطعمة و الاشربة و المنازل و الجوارى و الغلمان، و
قيل الخيرات: الغنائم.

وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الباقون في النعيم، اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
خالدين فيها ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لفظ اعد دليل على انها مخلوقة معدة. اين آيت گواهي
ميدهد كه اصحاب رسول خدای ص كه اهل يقين و اخلاص بودند و با مصطفى در غزاه
تبوك بودند و رسول خدا از ايشان خشنود بود، ايشان قطعی در بهشت اند بر هر چه بودند
از عمل، هم چنان كه رسول خدا عشرة را گواهي داد كه قطعی در بهشت اند آنان هم چون
اينانند بشهادت آيت از بهر ايشان.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ.. اصحاب شريعت ديگراند
و اصحاب حقيقت ديگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتيان قرب و مشاهدت جدا، اهل
شريعت از هر دويست درم پنج درم بدادند و رضاء حق در آن بجستند تا بناز و نعيم خلد
رسيدند. فرمان برداران اند و حق شرع گزاران اند و پسنديدگان اند لكن نه چون اهل خلوت
و مشاهدت و نه چون خداوندان يافت و صحبت كه خليل وار، دست توكل از آستين رضا
بيرون كردند و بر روى اسباب و علائق باز زدند هر چه داشتند از اين حطام دنيا بذل
كردند و در سبيل خدا جان و دل در معرض بلا و محنت نهادند و در اظهار دين اسلام و
اعلاء كلمه حق با دشمن بكوشيدند و نيز خود را در راه حق مقصر ديدند لا جرم هر
ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهيبت نعت رافت و رحمت ايشان را نو تشريفي
و تخصيصي مي آيد، آن منافقان دون همت مختصر ديده يك صاع خرماي بو عقيل
مختصر داشتند و محقر و بدان طنز كردند چه زيان دارد وى را اين طعن منافقان، و رب
العالمين او را مي نوازد و ميگويد: وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ اِلَّا جُهْدَهُمْ، و مصطفى تسلي دل وى

را آن صدقه از وی پذیرفته و اكرامی کرده و بر سر همه صدقه‌ها ریخته و این خبر بیرون داده که: افضل الصدقة جهد المقل.

آن صدقه‌ها همه نیکو است لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگ‌وارتر که با وی درد عشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست و وزنی که هست آن سوز و آن درد راست نه عین مال و کثرت صدقه را و تا صاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع و وساوس شیطان و ریاء خلق برهنه گشته و صفات حق بیاراسته چنان که در سر وی جز مهر حق نماند و بر زبان وی جز ذکر حق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هر چه خلق را بوی انس بود وی را از آن وحشت آید هر چه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا بر خاطر وی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد و با حق باقی شود، آری صفت خلق مجاز است و مجاز را بر حقیقت راه نیست لکن چون حقیقت بر مجاز مستولی گردد مجاز را جذب کند و صفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون بر نجاست آید و بر وی مستولی گردد حکم نجاست بر ندارد و مردار در نمک زار افتد بگدازد و نمک گردد پاک شود. این حدیث کیمیاست بهر که رسد او را عزیز کند و برنگ خویش گرداند. در عهد موسی کلیم صدیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودند شبی در مناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را از دنیا معلومی نه داده‌ای که آن را در رضای تو فدا کند این تن خوار خود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفایی کنند و بر ما بهتانی نهند تو ایشان را نگیری رحمت خدا و رضوان خدا بر درویشان باد و تا جهان باد از درویشان خالی مباد.

چنین می‌آید که در مسجد شونیزیه، جنید و شبلی و ثوری و رویم و خلدی و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعی خوش ایشان را استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان در آمد و در صف النعال فرو نشست و آن درویش کلاهی پشمینه بر سر نهاده و پلاسی سیاه پوشیده و ایشان اگر چه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود وا پرداختند، شبلی گفت: ایها الفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة؟ این کلاه و پلاس بچند خریدی؟ گفت یا

شبلی بدنیا و هر چه در دنیا است پس گفت یا شبلی بستاخی مکن که خدای را بندگان اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقره سپید شود. شبلی گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت و آن درویش می گفت بحال خود باش که بتو منلی میزنیم.

پیر طریقت گفت: الهی نه دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست و نه از مقصود ذره ای در جان پیداست پس این درد و سوز در جهان چراست؟ پیداست که بلا را در جهان چند جاست این همه سهل است اگر روزی با این خار خرماست.

اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ... الْآیةِ این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرو نهد و امید بمغفرت قوی گرداند هفتاد بار است همان است که مصطفی گفت: «ما اصرر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة»

آن که گفت: ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. میگوید از آن نیامرزم ایشان را که کافران اند، إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، دلیل است که آنجا که شرک نیست بیامرزد اگر چه گناه کار است که خدای تعالی آمرزگار است و بنده مؤمن را فروگذار است و از وی در گذار است. خبر درست است که وی گفت جل جلاله: عبادی انکم الذین تخطئون باللیل والنهار و انا الذی اغفر الذنوب و لا ابالی فاستغفرونی اغفر لکم. بندگان من رهبران من بروز و شب جفا کاری و گنه کاری و سزای من که خداوند آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیامرزم، و از آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ هِیچ جای بگزارف نیامرزد مگر اینجا، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را از عیب پذیرفتن عار نیست و از آمرزیدن باک نیست و زبان حال بنده بنعت و انکسار و ذلت و افتقار میگوید: الهی از کرم تو همین چشم داریم و از لطف تو همین گوش داریم بیامرزم ما را که بس آلوده ایم بکرد خویش، بس درمانده ایم بوقت خویش، بس مغروریم به پندار خویش، بس محبوسیم در سزای خویش، دست گیر ما را بفضل خویش، باز خوان ما را بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ آمَدَنَد قومی عذر سازان از اعراب، لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تَا

ایشان را دستوری دهند نشست را، وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَبَنَسْتُمْ اِيشَانِ كِه بَا
خداى و رسول دروغ گفته بودند كه گرويدگانيم، سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ.
(۹۰) آرى رسد بنا گرويدگان از ايشان عذابى دردناى.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نِيْسَتْ بَرِ نَاتَوَانِ زَنَانِ وَ كُودَكَانِ وَ پيران سست شدگان، وَ لَا عَلَى
الْمَرْضَى وَ نِه بيماران، وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ وَ نِه بَرِ ايشان كه نفقه نمى يابند
كه بغزا آيند، حَرَجٌ تَنَكِّى دَرِ بَا ز نَسْتَن، إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ أَنْ كِه كِه نِيَكِ خِوَاهِ
باشند خداى را و رسول را، مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ نِيْسَتْ بَرِ نِيكو كاران هِيچِ عتابى،
وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۹۱) و خداى آمرزگارى مهربان است.

وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ وَ نِه بَرِ ايشان كه بتو آمدند، لِتَحْمِلَهُمْ تَا ايشان را ستور دهى،
قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ كَفْتَى نِمى يَوْمِ ستورى كه شما را دهم، تَوَلَّوْا بَرِ گشتند وَ
أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ وَ چشماى ايشان آب ميرىخت از اشك، حَزَنًا از آن اندوه كه
ستور نياقتند، أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ. (۹۲)

و از اندوه آن كه نفقه ندارند راه را.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ عَذَابِ وَ خَشْمِ وَ تَاوانِ بَرِ ايشان است كه دستورى
ميخواهند از تو باز نشستن را، وَ هُمْ أَغْيَاءٌ وَ ايشان توانگران اند ستور دارند و زاد، رَضُوا
بَأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بِيْسَنْدِيدِنْدِ خِودِ رَا كِه بَا زَنَانِ بَا ز نَشِينِنْدِ دَرِ خانها، وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۹۳) و خداى مهر نفاق بَرِ دلهاى ايشان نهاد تا روشناىى دانش در
آن نشود.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ عَذْرَاهَا دَهْنِدِ دَرِ شما، إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ چُونِ بَا زِ گَرْدِيدِ كِه بَا ايشان شويد از
تبوك با مدينه، قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا كُوى عَذْر مَدَهِيدِ، لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ شما را استوار نخواهيم
داشت، قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ خداى ما را آگاهى داد از حالهاى شما، وَ سَيَرَى اللَّهُ
عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ بِيْنِدِ خداى و رسول او كه چه كنيد پس آن، ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ
وَ الشَّهَادَةِ أَنْ كِه بَا زِ بَرِنْدِ شما را با دانائى آشكارا و نهان، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۹۴)

تا خبر كند شما را بآنچه ميكرديد.

سَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ آرى سوگند خورند شما را بخداى، إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ أَنْ كِه كِه بَا ايشان

گردید از تبوک، لَتُعْرَضُوا عَنْهُمْ تا روی گردانید از ایشان، فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ فرا گذارید از ایشان، إِنَّهُمْ رَجَسٌ که ایشان کزاند و پلید، وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشتن گاه ایشان دوزخ است، جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۹۵) پاداش آنچه میکردند.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ سوگند میخورند شما را تا از ایشان خشنود شوید، فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ اگر خشنود شوید از ایشان، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ. (۹۶) خدای خشنود نخواهد شد از گروه بیرون شدگان از طاعت و فرمان برداری.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق تر، وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ و سزاتراند که اندازها و حدها، حلال ندانند و فقه دین و معانی آنچه خدای فرو فرستاد بر رسول خویش، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۹۷) و خدای دانایی است راست دان.

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان عرب کس است، مَنْ يَتَّخِذْ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا که آن زکاة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد از بی کامی و دشواری، وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابُّ و از دشواری که حق دادن است بایشان از مال، شما را مرده میخواهند و چشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد، عَلَيْهِم دَائِرَةُ السَّوْءِ آن بد افتاد از گردش جهان که می بیوسند شما را خود و ایشان وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (۹۸) و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان.

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ و از این اعراب حضر کس است، مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ که میگرود بخدای و روز رستاخیز، وَ يَتَّخِذْ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ و آن زکاة که میدهد بآن نزدیکی میجوید بنزدیک خدای، وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ و درود رسول را و دعای نیکوی او، أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ آگاه باشید که آن نزدیکی است ایشان را بنزدیک خدای، سَيَدْخُلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ آری در آرد خدای ایشان را در بخشایش خویش، إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۹۹) که خدای پر بخشایش است و مهربان.

النبوة الثانية

قوله تعالى: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ قرائت عامه معذرون مشدد است و قرائت يعقوب معذرون مخفف. معذران بتشديد عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفيف خداوندان عذراند بر راستی، عذر فلان اذا زور عذرا و اعذر فلان اذا اتى بما يعذر به. يقال اعذر من انذر و

جاءَ الْمُعَذَّرُونَ بِتَشَدِيدٍ. معنی آنست که آمدند قومی عذر سازان از منافقان عرب تا دستوری دهند ایشان را، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذرها داشتند بر است و ایشان قومی بودند از اعراب که مسکن ایشان بیرون از مدینه بود، از تبوک باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تا ایشان را دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معک تعیر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا. و گفته اند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند، نه دستوری تخلف.

و تفسیر بر قرائت یعقوب ظاهرتر است و درخورتر، تا ایشان که صادق العذر بودند در آیت مذکور باشند که مزوران عذر، خود مذکوراند در آنچه گفت: وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ثُمَّ اوعدهم عذابا، سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ثم ذکر اهل العذر، فقال: لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ ضَعِيفَانِ در نفس، پیران اند و ضعیفان در چشم، نابینایان اند و ضعیفان در عقل، دیوانگان اند، میگوید اینان همه اهل عذراند وَ لَا عَلَيَّ الْمُرْضَى بيماران همچنين. وَ لَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ فقرا و مساکین اند بر اینان هیچ حرج نیست و بزه نیست اگر باز نشینند و به تبوک نروند.

إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ هر گه که نصیحت بجای آرند خدای را و رسول را، یعنی که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش و سعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. گویند. این آیت در شأن عبد الله بن زائده فرو آمد، و هو ابن ام مکتوم و کان ضریر البصر فقال: یا نبی الله انی شیخ ضریر البصر خفیف الحال نحیف الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت النبی ص فانزل الله تعالی هذه الاية: ما علی الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ ای ما علی الَّذِينَ اطاعوا الله و رسوله و نصحوا الله و رسوله من سبيل، ای لیس لاحد الی لائمتهم و عتابهم سبیل لانهم محسنون، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ للمسيئ فكيف للمحسنين.

وَ لَا عَلَيَّ الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ نزلت فی البکائین و كانوا سبعة معقل بن یسار و صخر بن خنساء و هو الذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول الله ان یکفرو عبد الله بن کعب الانصاری و سالم بن عمیر و علیة بن زید الانصاری و ثعلبة بن عتمه و عبد الله بن

معقل، اتوا رسول الله ص فقالوا: يا نبي الله ان الله عز وجل قد نددنا للخروج معك فاحملنا على الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لا اجد ما احملكم عليه فتولوا و هم يبكون. مجاهد گفت: در شأن بنی مقرن فرو آمد معقل و سوید و نعمان. حسن گفت: نزلت فی ابی موسی و اصحابه و قیل نزلت فی عرباض بن ساریة.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ عَظِفَ اسْتِ بِرِ ضَعْفًا وَقَوْلِهِ لِيَتَّخِمْهُمْ اَي عَلَى النِّعَالِ

روی ابو هريرة ان رسول الله ص قال: فی غزوة تبوک اکثروا من النعال فان الرجل لا يزال راکبا ما کان متنعلا، و گفته اند مرکوب می خواستند که بر آن نشینند و زاد راه. یقال حملت فلانا اذا اعطيته حمولة قُلْتَ لا اجدُ اى لا املك ما احمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ اى تسيل. مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا اى بسبب ان لا يجدوا ما يُنْفِقُوْنَ فى مغزاهم. این آیت دلیل است که مال و توانگری از حق خواستن و تمنی آن کردن به نیت آن که خیرها کند و در سبیل خدا از بهر نفقه، این تمنی کردن و بر فوات آن غم خوردن و اندوه بردن عین طاعت است و از جمله حسنات، و یدل علیه ما

روی عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله ص: ان الفاقة لاصحابى سعادة و ان الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة، قيل: كيف الفاقة لاصحابك سعادة؟ قال: لانهم يتعاونون على الفقر فلا يرى فاقة. قيل فكيف الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة؟ قال: لانه يصير المال الى بخلاتهم و يسودهم اشرارهم و من سعادة المؤمن ان لا يحتاج فى ذلك الزمان الى البخل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا.

إِنَّمَا السَّبِيلُ اى للائمة و العتاب عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ فى التخلف وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ يقيمون لانفسهم عذرا باطلا إذا رَجَعْتُمْ من هذه السفرة اليهم. قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا بِالْكَاذِبِ و الْأَبْطَالِ لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ لَنْ نَصَدِّقَكُمْ اِنْ لَكُمْ عَذْرَا. این عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعا از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود

لقول النبى ص: من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعنى العشار و من تنصّل اليه فلم يقبل لم يرد على الخواض.

قَدْ بَيَّنَّا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ مَنْ زَائِدَةٌ اسْتَأْتَى قَدْ بَيَّنَّا اللَّهُ أَخْبَارَكُمْ وَاطَّلَعْنَا عَلَى اسْرَارِكُمْ وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً... إِلَى آخِرِ الْآيَاتِينَ.

وَ سَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ بَعْدَ الْيَوْمِ فَيَاكُمْ وَ مَعَاوِدَةَ الْقَبِيحِ وَ مَا يَعْتَذِرُ مِنْهُ، وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَنْ عَمَلْتُمْ خَيْرًا وَ تَبْتَمُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ تَخَلُّفِكُمْ فَسَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولَهُ.

ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ غَيْبٍ فِي قُرْآنِ بَدِ مَعْنَى آيِدٍ. فَالْغَيْبِ: اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: أَطَّلَعَ الْغَيْبَ. وَ الْغَيْبِ: الرِّزْقُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ. وَ الْغَيْبِ: الْوَجْهِ كَقَوْلِهِ: فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَا مَنَ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ. وَ الْغَيْبِ: الْقِيَمَةُ كَقَوْلِهِ: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. وَ الْغَيْبِ: الْكَوَائِنُ كَقَوْلِهِ: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ. وَ الْغَيْبِ.

الْمَوْتِ كَقَوْلِهِ: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ أَى لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ مَتَى امُوتَ. وَ الْغَيْبِ: أَخْبَارِ الْأَنْبِيَاءِ كَقَوْلِهِ: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَى مِنْ أَخْبَارِ الْأَنْبِيَاءِ. وَ الْغَيْبِ: الظَّنُّ كَقَوْلِهِ: يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ أَى بِالظَّنِّ. وَ الْغَيْبِ: مَا غَابَ عَنِ الْأَبْصَارِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ كَقَوْلِهِ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. وَ الْغَيْبِ: الْعَدَمُ كَقَوْلِهِ: عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَى عَالِمِ الْمَعْدُومَاتِ وَ الْمَوْجُودَاتِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَبَيِّنُكُمْ هَرَجًا كَمَا هَسْتُمْ فِي قُرْآنِ فِي مَوْضِعٍ يُجَازِيكُمْ اسْتَأْتَى فِي وَ عِيدٍ كَوَيْدٍ. أَرَى بِخَبْرٍ شَوْيَ، بِخَبْرٍ كُنْتُمْ تَرَاهُ آكَاهُ شَوْيَ، هَمَّةُ الْفَاطِ تَهْدِيدَانِد.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ أَى سَيَكُونُ مِنْكُمْ حَلْفٌ بِالْكَذِبِ وَ الْبَاطِلِ بَعْدَ انْصِرَافِكُمْ إِلَيْهِمْ مِنْ هَذِهِ السَّفَرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ أَنْهُمْ مَا قَدَرُوا عَلَى الْخُرُوجِ.

لِيُتْرَعُوا عَنْهُمْ الْأَعْرَاضُ الصَّفْحَ فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ أَى أَتْرَكُوا كَلَامَهُمْ وَ سَلَامَهُمْ. إِنَّهُمْ رَجَسٌ عَمَلُهُمْ خَبِيثٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ابْنَ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ جَدِّ بْنِ قَيْسٍ وَ مَعْتَبِ بْنِ قَشِيرٍ وَ أَصْحَابِ إِيشَانَ هَشْتَادِ مَرْدِ مَنَافِقٍ، رَسُولِ خَدَا چُونِ بِمَدِينَةِ بَازِ آمَدِ كَقَوْلِهِ: لَا تَجَالِسُوهُمْ وَ لَا تَكَلِّمُوهُمْ أَعْرَاضُ مِنْ نَامِهَائِي عَفْوِ اسْتَأْتَى بِنَزْدِيكَ عَرَبٍ، مَكْرُ خَدَايَ رَا كَهْ أَعْرَاضُ مِنْهُ عَفْوِ اسْتَأْتَى.

وَ الرَّجْسُ اسْمٌ لِكُلِّ مَكْرُوهٍ. أَوْ مَتَقَدَّرَ وَ الرَّجْزُ ابْلَغُ مِنَ الرَّجْسِ وَ انْكَرُ مِنْهُ وَ هُوَ اسْمٌ كَلٌّ مَكْرُوهٍ. فِي الْقُرْآنِ الرَّجْزُ الْعَذَابُ فِي مَوَاضِعٍ وَ الرَّجْسُ اسْمُ الشَّيْطَانِ وَ تَغْلِيظُهُ وَ وَسُوسَتُهُ.

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ اَيْنَ عَبْدِ اللَّهِ اَبِيَّ اسْتِ، حَلْفَ لِلنَّبِيِّ ص بِالذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اِنْ لَا يَتَخَلَفَ عَنْهُ بَعْدَهَا وَ لِيَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ عَدُوًّا وَ طَلَبَ اِلَى النَّبِيِّ ص اِنْ يَرْضَى عَنْهُ مِيْغُوَيْدُ: اَيْنَ مَنَافِقِ عَبْدِ اللَّهِ اَبِيَّ طَلَبَ رِضَا وَ خَشِنُوْدِي تُو مِيْكَند وَ سُوْكَند مِيْخُوْرَد بَدْرُوْغ وَ بَاطِلْ كِه بَعْدَ اَز اَيْنَ تَخَلَفَ نَكَنْد.

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ يَرِيدُ فَلَا تَرْضُوا عَنْهُمْ. فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بَلْ يَسْخَطُ عَلَيْهِمْ شَمَا اَز اَيْشَانِ خَشِنُوْد مَشُوَيْد كِه خُدَايَ اَز اَيْشَانِ خَشِنُوْد نِيْسْت وَ بَا اَيْشَانِ سَاخَطُ اسْت.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا يَعْنِي كِفَارَ الْبُوَادِي مِنْ بَنِي اسَدٍ وَ غُظْفَانَ أَشَدَّ كُفْرًا، وَ مَنَافِقُو الْيَهُودِ أَشَدَّ نِفَاقًا وَ ذَلِكَ اَنْهَمْ لَا يَحْضُرُوْنَ مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ وَ حَضْرَةَ الْخُطْبَاءِ اِلَّا رِيْثَا فِهْمِ اَقْسَى قُلُوْبًا وَ اَعْظَمَ جَهْلًا وَ اَكْثَرَ غَفْلَةً، يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: وَ أَجْدَرُ اَلَّا يَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ اِذْ هُمْ لَا يَحْضُرُوْنَ اَوْقَاتَ التَّبْلِيْغِ وَ الْخُطْبَةِ وَ الدَّعْوَةِ، مِيْغُوَيْدُ اَعْرَابِ بَادِيَه نَشِيْن. كِفَارِ اَيْشَانِ كَافِرْتَرَانْد اَز دِيْگَرِ كَافِرَان. كِه بِحَضْرِكُمْ رَسَنْد وَ عِلْمِ دِيْرَادِيْر شَنْوَنْد وَ قِرَآنِ نَدَانْد، كَافِرَانِ اَيْشَانِ كَافِرْتَرَانْد اَز كِفَارِ حَضْرِ كِه اَز خَبْرِ خَيْرِ حَقِّ اَگَاهِ مِيْ بَاشَنْد وَ مَنَافِقَانِ بُوَادِي مَنَافِقِ تَرَانْد اَز مَنَافِقَانِ حَضْرِ كِه گَاهِ گَاهِ پَنْد مِيْشَنْوَنْد وَ أَجْدَرُ اَلَّا يَعْلَمُوْا اِيْ اَقْرَبِ وَ اَوْلَى بَانَ لَا يَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ مِنْ الْفَرَائِضِ وَ الْعِبَادَاتِ وَ الْوَعْدِ وَ الْوَعِيْدِ. وَ اللَّهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ.

وَ مِنْ اَلْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا اَيْنَ آيْتِ دَرِ شَأْنِ مَنَافِقَانِ عَرَبِ اسْتِ نَفَقَه كِه مِيْكَرْدَنْد وَ زَكَاتَه كِه مِيْدَادَنْد دَرِ دَادَنْ اَنْ اَمِيْدِ ثَوَابِ نَمِيْدَاشْتَنْد وَ دَرِ اَمْسَاكِ اَنْ اَزِ عِقَابِ نَمِيْ تَرْسِيْدَنْد وَ اَنْ اَعْتِقَادِ بَرِ خُوْدِ وَاجِبِ نَمِيْدِيْدَنْد پَسِ اَنْ رَا چُوْنِ غَرْمِيْ وَ تَاوَانِيْ مِيْدَانَسْتَنْد وَ دَادَنْ بَرِ اَيْشَانِ نَاكَامِ بُوْدِ وَ دَشُوَارِ مِيْدَاشْتَنْد.

يَتَرِيصُ بِكُمْ الدَّوَائِرُ يَقَالُ فُلَانٌ يَتَرِيصُ بِى الدَّوَائِرِ، اِيْ يَتَمَنَى مَوْتِيْ، يَقُوْلُ يَنْتَظِرُنْ اِنْ يَنْقَلِبُ اِلَامْرَ عَلَيْكُمْ بِمَوْتِ الرَّسُوْلِ وَ ظُهُورِ الْمُشْرِكِيْنَ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ الدَّوَائِرُ مَا تَدُوْرُ بَهِ الْاَيَّامِ مِنْ الْوَانِهَاتِ اِنْ شَرِّ فِشْرِ وَ اِنْ خَيْرِ فَخَيْرِ فَالْخَيْرِ لِقَوْمِ شَرِّ. مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ.

فَوَائِدُ. فَتَى يَشْتَرِي حَسْنَ الثَّنَاءِ بِمَالِهِ وَ يَعْلَمُ اَنْ الدَّائِرَاتُ تَدُوْرُ.

فَتَى يَشْتَرِي حَسْنَ الثَّنَاءِ بِمَالِهِ وَ يَعْلَمُ اِنْ الدَّائِرَاتُ تَدُوْرُ.

آن گه جواب داد گفت: عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ اى عليهم تدور الحاجة و قيل: هى مصدر كالعاطفة و العافية و العاقبة. و قيل: هى صفة اى خلة تدور و تحيط بالانسان حتى لا يكون له منها محيص. مكى و ابو عمرو دائرة السوء بضم سين خوانند، باقى بفتح سين فبالضم البلاء و المكروه و بالفتح المصدر يقال سَوَّاهُ سَوًّا و مساءة، قومی گفتند از مفسران كه اين آيت: وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا، و آيت پيش: الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا اين هر دو منسوخ اند و ناسخ آيت سوم است: وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ

الْآخِرِ. و قومی گفتند همه محكم اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. البعث و الحساب و الثواب و العقاب.

اين اعراب حضرا ند كه ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء و هم اسلم و غفار و جهينه. وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ اى فى الجهاد مع الرسول (ص) و ما يتصدق به.

قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ اى ليقربه من رحمته و رضوانه. و قيل القرية طلب الثواب و الكرامة. و صلوات الرسول اى دعاء و استغفاره. و صلوات نصب بالعطف على ما يُنْفِقُ اى يتخذ ما ينفق و صلوات الرسول قربة و قيل نصب بالعطف على قُرْبَاتٍ اى يتخذ بذلك قربات الله و صلوات الرسول اى يطلب الغفران من الله و الاستغفار من الرسول اين صلوات آنست كه آنجا گفت: إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ فرموده بودند رسول را كه ايشان را دعا كن چون از ايشان زكاة ستانى. در خبر است كه عبد الله بن ابى او فى الاسلامى و هو من اهل بيعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالكوفة قال: اتيت رسول الله ص بصدقة ابلى فاخذها منى فقال: اللهم صل على آل ابى اوفى و انما دعا لآله لان العرب تقول آل فلان تعدّ فلان فيهم.

و فى الخبر: ان رسول الله ص علم كعب بن عجرة الصلاة على رسول الله فى آخر الصلاة فقال: قل اللهم صلى على محمد كما صليت على آل ابراهيم و انما عنى الصلاة على ابراهيم

و اهل الايمان من ذريته

و قال الله عز و جل: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ فرعون فى الآل و على هذا المعنى، سلام على آل ياسين.

أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ اى فضيلة لهم و نجاة و المعنى هذا تصديق لمخيلتهم.

سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ... الآية دو گروه بغزاء تبوک نرفتند: گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب العالمین گفت: قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ كُوفِي عَذْرَ دَرُوعٍ مَنهيد و بهانه باطل مياريد كه از شما راستي نيايد. آن كس كه در ازل كز آفريند راست كي گويد؟! حبلې گسسته چه بار كشد، چراغي كشته چه روشنايي دهد، صريع القدرة لا ينعشه الجهد و الحيلة. ديگر گروه مؤمنان اند، عنايتيان حضرت و برداشتگان لطف رب العالمين، ايشان را خود با عذر دادن نگذاشت ايشان را نيابت بداشت و عذر بنهاد كه لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ برين ضعيفان پيران فرو ريخته و درويشان شكسته، هيچ حرج نيست و نشستن ايشان بعذر ناتواني، آن را تبعه اي يا تبعتي نيست، اعتقاد ايشان آنست كه اگر قدرت بودي ايشان را و ساز و توان بيرون شدن بصحبت رسول، آن را غنيمت شمردنديد و بذل جان در سبيل خدا بر ايشان آسان بوديد، رب العالمين آن اعتقاد و صفاء دل ايشان پيسنديد و بر ضعف و عجز ايشان رحمت كرد و ايشان را عذر بنهاد اما بشرط آنكه نصيحت و نيك خواهي باز نگيرند خدای را و رسول را. نصيحت مر خدای را آنست كه در وی براستی و پاکی سخن گویی و از هر چه ناسزاست او را مقدس و منزّه دانی. و در راه معاملت باندازه طاقت، از روی تعظیم، او را عبادت کنی و خلق را به دین وی ارشاد کنی و آلاء و نعماء وی بیاد ايشان دهی، چنان كه ميگويد، جل جلاله: وَ ذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ نصيحت رسول خدای ص آنست كه مر او را بدل دوست داری و طاعت وی فرض دانی و بگفتار و كردار و مال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی، مصطفی ص گفت: «من احيا سنتي فقد احبني و من احبني كان معي في الجنة»

قوله: ما عَلَيَّ الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ... بر محسنان از لائمه و عتاب هيچ راهی نماند، كه احسان ايشان، راه هر عتابی بايشان فرو بست، احسان چيست، مصطفی ص گفت: (ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك)

این حدیث اشارتست بملاقات دل با حق و معارضه سرّ با غیب و مشاهده جان در

منزل عیان و حثّ کردن است بر اخلاص عمل و قصر امل و وفا کردن بپذیرفته روز اوّل آن گه که این تقریر میرفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى.

قوله: وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتُمْ لِيُحْمَلَهُمْ نَمِي خَواستند که از صحبت و مشاهده رسول خدا باز مانند و از درویشی و بی کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند و از سر سوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود بر نیامد، وقت را اندوهگن و حزین برگشتند و گریستن در گرفتند، مصطفی ص گفت: «ما من عین الا و هی باکیه یوم القیمه الا اربعة اعین، عین فقئت فی سبیل اللّٰه و عین غضت عن محارم اللّٰه و عین باتت ساهرة ساجدة للّٰه و عین بکت من خشية اللّٰه».

پیر طریقت گفت: آه از روز بتری، فریاد از درد و اماندگی، الهی، چه سوز است این که از بیم فوت تو در جان ما، در عالم کس نیست که ببخشاید بروز زمان ما. الهی! دلی دارم پر درد و جانی پر زحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قد جدّ و دمعی موافق لشهیهقی
ما تری فی الطریق تصنع بعدی قلت ابکی علیک طول الطریق
چندان بزاریدند و اشک از دیده فرو باریدند که آن حزن و آن اندوه بدرگاه نبوت، ایشان را و سبلی گشت، مصطفی ص ایشان را باز دید گفت: «تأهبوا للخروج».

گفتند یا رسول اللّٰه آن چه بود و این چیست گفت: «لست احمکم انا و انما حاملکم اللّٰه»
يقول اللّٰه تعالی: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لَمَّا تَمَحَضت قلوبهم للتعلق باللّٰه و بکت
عیونهم علی ما عجزوا عن اداء حق اللّٰه، تدارک اللّٰه احوالهم فامر رسوله (ص) ان یحملهم،
بذلک جرت سنته سبحانه فقال: وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا قوله: وَ مِنْ
الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ... الاية.

اندیشه ناراست و خبث اعتقاد و همت بدو مکر نهان ایشان بنگر، که چه فرو آورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نعمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت و نعمت دیدند. اینست حکم خداوند جل جلاله: لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. و لقد قيل فی المثل: اذا حفرت لاخیک فوسع فریما یکون ذلک مقیلک و یقال: من نظر الی ورائه توقّف فی کثیر من تدبیره و رایه.

تَطَهَّرُهُمْ تَا پَاك كَنِ ايشان رَا، وَ تَزَكِّيهِمْ بِهَا وَ هنري وَ روز افزوني كني، وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ وَ درود ده ور ايشان، اِنَّ صَلَاتَكَ كِه درود دادن تو ور ايشان، سَكَنَ لَهُمْ ايشان رَا آرامش دل بود، وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (۱۰۳) وَ خدای شنوائست دانا.

أَلَمْ يَعْلَمُوا نَمِيدَانَد، اَنَّ اللّٰهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ كِه خدای اوست كِه بازگشت مي پذيرد از رهيگان خويش، وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ مصدقها مي ستاند از ايشان، وَ اَنَّ اللّٰهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۱۰۴) وَ نَمِيدَانَد كِه خدای توبه ده است توبه پذير مهربان.

وَ قُلْ اَعْمَلُوا كُوِي كِه ميكنيد آنچه ميكنيد، فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ كِه خدای كرد شما مي بيند وَ رسول او، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ مؤمنان، بِيْنَد، وَ سَتُرَدُّونَ وَ باز برند شما رَا آخِر، اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ بَا دانای نھان وَ آشكار، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۱۰۵) وَ شما رَا خبر كند بآنچه ميكرديد.

وَ آخِرُونَ وَ ديگران اند قومي از ايشان، مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللّٰهِ كِه بَا حكم خدا گذاشتني اند، اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ اَمَّا كِه عذاب كند ايشان رَا، وَ اِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ يَا توبه دهد ايشان رَا، وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۱۰۶) وَ خدای دانائست راست دانش راست كار.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا وَ ايشان كِه مسجدی كردند، ضِرَارًا وَ كُفْرًا بَسْتِيْز وَ كفر، وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ جدایی ساختن ميان مؤمنان، وَ اِرْصَادًا وَ چشم داشتن رَا، لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنْ قَبْلُ باز آمدن كسی بآن مسجد كِه بَا خدای وَ رسول بچنگ بود پيش از آن، وَ لِيُخْلِفَنَّ حَقًا كِه سوگند خواهند خورد لا بد، اِنْ اُرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى كِه نخواستيم بكَردن اين مسجد مگر نيكویی وَ نكرديم مگر بر نيت نيكو، وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ وَ خدای مي گواهي دهد، اِنَّهُمْ لَكَافِرُونَ. (۱۰۷) كِه حقا كِه ايشان دروغ زنان اند.

لَا تَقُمْ فِيْهِ اَبَدًا نَكْر كِه در آن مسجد نماز نكني هرگز، لَمَسْجِدٍ اُسِّسَ عَلٰى التَّقْوٰى حَقًا كِه مسجدی كِه آن رَا بنياد نهادند بر اِستى وَ پرهيزگاری، مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستين وَ آن، اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فِيْهِ سَزَاتر است كِه نماز كني در آن، فِيْهِ رِجَالٌ در آن مسجد مرداني اند، يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا دوست ميدارند كِه پاكيگي برزند، وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ. (۱۰۸) وَ خدای دوست دارد پاكيگي بر زندگان رَا.

أَفَمَنْ اُسِّسَ بُنْيَانَهُ اَنْ كَس كِه بنياد نهادند بناء او رَا، عَلٰى تَقْوٰى مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٍ بر تقوى

از خدای و خشنودی و پسند از او عز و جل، خَیْرُ آن به است، اُمّ مَنْ اَسَسَ بُنْيَانَهُ یا آن کس که بنیاد نهادند بناء او را، عَلٰی شَفَا جُرْفٍ بر کناره رودباری زیر تهی، هار ریگ بوم پست روان، فَانْهَارَ بِهِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ روانست آن بنا، در آتش دوزخ، وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ. (۱۰۹) و خدای پیش برنده و راست دارنده کار ظالمان نیست.

لَا یَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا هَمِیْشَهٗ اَنْ بِنَای اِیْشَانِ کِهٖ وِرْدَا شَتْنَد، رِیْبَةً فِی قُلُوْبِهِمْ دِر دِلْهَای اِیْشَانِ نِفَاقِی وِ شَکِی بُوْد، اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوْبُهُمْ مَکْرَ اَنْ کِهٖ دِلْهَای اِیْشَانِ رِیْزَهٗ رِیْزَهٗ کُنْد، وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ. (۱۱۰) و خدای دانایی است راست دانش راست کار، النوبة الثانية قوله تعالى: وَ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِیْنَ هَاجَرُوا وَ فَارَقُوا مَنَازِلَهُمْ وَ اَوْطَانَهُمْ.

وَ الْاَنْصَارِ الَّذِیْنَ نَصَرُوا رَسُوْلَ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِ مِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ وَ اَوْوَا اَصْحَابِهِ خَلَافَسْت میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ ابو موسی و سعید مسیب و قتاده گفتند: هم الذین صلوا القبلتین مع النبی ص ایشان که با رسول خدا در دو قبله نماز کردند در ابتدای اسلام به بیت مقدس و بعد از آن بکعبه عطاء بن ابی رباح گوید: بدریان اند ایشان که با رسول خدا بجنگ بدر حاضر بودند، شعبی گفت: هم الذین شهدوا بیعة الرضوان بالحديبيه و سابقان اسلام نیز علماء مختلفانند. قومی گفتند: اول کسی که مسلمان شد از مردان، ابو بکر بود و از زنان خدیجه. قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد علی بن ابی طالب ع بود. قومی گفتند اول زید بن حارثه بود. اسحاق بن اسماعیل الحنظلی جمع میان همه کرد و گفت اول کسی که مسلمان شد از مردان رسیده، ابو بکر بود و از زنان، خدیجه و از کودکان نارسیده، علی بن ابی طالب (ع) و از بردگان و مولایان زید حارثه. اسماعیل بن ایاز بن عقیف روایت کند از پدر خویش از جد خویش عقیف گفتا مردی بازرگان بودم پروزگار حج بمکه آمدم و بنزدیک عباس بن عبد المطلب فرو آمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هر دو پیام موسی بمنی ایستاده بودیم من و عباس که مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی در آسمان می نگرد آن گه روی بقبله آورد و در نماز ایستاد، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد از پس هر دو بایستاد، آن جوان پشت خم داد و در رکوع شد هر دو در متابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی

در سجود شدند و در قیام هم چنان و در تشهد هم چنان. ابن عقیف روی عباس آورد، گفت: یا عباس امر عظیم! این عظیم کاری است این کار ایشان چه کار است و این چه کسانند اینان، عباس گفت: هذا ابن اخي محمد بن عبد الله بن عبد المطلب يزعم ان الله تعالى بعثه رسولا و ان كنوز كسرى و قيصر ستفتح عليه و هذا الغلام ابن اخي علي بن ابي طالب و هذه المرأة خديجة بنت خويلد زوجة محمد، تابعاه علي دينه و ايسم الله ما علي ظهر الارض كلها احد علي هذا الدين غير هؤلاء. قال عقیف الكندی بعد ما اسلم و رسخ الاسلام في قلبه، يا ليتني كنت رابعا. روزی بو طالب، علی را گفت یا بنی، ما هذا الدين الذي انت عليه؟ این چه دین است که تو داری و آن را پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله و صدقته فيما جاء به و صلّيت معه لله ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و محمد رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهر چه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، بو طالب گفت: ای پسر اما ان محمدا لا يدعو الا الي خير فالزمه، محمد هر که خواند بهر چه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر او را بدست داری و ملازم باشی و ازو بر نگردی.

مجاهد گفت: نعمتی و نواختی بود که خدای تعالی بر علی بن ابی طالب نهاد و خیری که بوی خواست که روز قحط و نیاز بود و قریش بغایت تنگی و سختی رسیده و بو طالب صاحب عیال بود و یساری نه که ایشان را بفراخی نعمت داشتید و در بنی هاشم، عباس توانگر بود و صاحب نعمت، رسول خدا گفت: یا عباس اگر در حق بو طالب تخفیف جویم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشان را در پذیریم مگر صواب باشد و او را خفتی بود، مصطفی و عباس هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با بو طالب بگفتند بو طالب گفت: عقیل را بمن بگذارید و با دیگران شما دانید که چه کنید مصطفی علی را برداشت و در پذیرفت و عباس جعفر را پس علی با مصطفی می بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة علی را باسلام گرامی کرد و جعفر با عباس می بود تا آن گه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. محمد بن اسحاق گفت: چون ابو بکر صدیق مسلمان شد جماعتی از قریش پیوسته با وی می نشستند و مجالست و مصاحبت وی دوست میداشتند از آن که ابو بکر مردی محبوب بود، خوش

خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرا دست آمدی و با هر کس در معاشرت و مصاحبت خوش در آمدی و تدبیر کارها دانستی و مردم شناختی و کارها از پیش بردی به زیرکی و دانایی، پس جماعتی که با وی مجالست کردند و بر وی اعتماد داشتند چون عثمان عفان و الزبیر بن العوام، و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید اللہ، ابو بکر پیوسته حدیث اسلام و ایمان با ایشان همی کرد و ایشان را دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت ابو بکر پیش مصطفی آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب العالمین ایشان را سابقان خواند گفت: السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ رَوَى الزَّبِيرُ بْنُ الْعَوَامِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ انك بَارَكْتَ لَامْتِي فِي صَحَابَتِي فَلَا تَسْلِبْهُمْ الْبِرْكَهَ وَ بَارَكْتَ لِأَصْحَابِي فِي أَبِي بَكْرٍ فَلَا تَسْلِبْهُ الْبِرْكَهَ وَ اجْمَعْهُمْ عَلَيْهِ وَ لَا تَنْتَرْ أَمْرَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ يُوَثِّرُ أَمْرَكَ عَلَيَّ أَمْرَهُ اللَّهُمَّ وَ اعزَّ عمر بن الخطاب و صبر عثمان و وفق عليا و اغفر لطلحة و ثبت الزبير و سلم سعدا و وفق عبد الرحمن و الحق في السابقين الاولين من المهاجرين و الانصار و التابعين لهم باحسان»

اما سابقان و انصار ایشانند که در بیعة عقبه حاضر بودند که بمیزبانی مصطفی آمدند به مکه که وی را به مدینه خواندند و هشتاد و اند کس بودند، خطیب ایشان اسعد بن زرارة دو سال پیش از آن که مصطفی بمدینه هجرت کرد ایشان ایمان آورده بودند که مصطفی ص مصعب عمیر را بایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و کانت الانصار تحبه فاسلم معه سعد بن معاذ و عمر و بن الجموح و بنو عبد الأشهل و خلق من النساء و الصبيان و كان مصعب بن عمير اول من جمع الصلاة بالمدينة و كان صاحب راية النبي يوم احد و يوم بدر و كان وقى رسول الله بنفسه يوم احد حيث انهزم الناس عن رسول الله حتى نفذت المشاقص في جوفه فاستشهد يومئذ

فقال رسول الله ص عند الله احتسبك ما رأيت قط اشرف منه لقد رايتك بمكة

و ان عليه بر دين ما يدري ما قيمتها و ان شراك فعليه من ذهب و ان عن يمينه علامين و عن يساره غلامين بيد كل واحد منهم قعب من حيس، يأكل و يطعم الناس فأثره الله بالشهادة و كان رسول الله اذا اهتديت اليه طرفه حباها لمصعب بن عمير فانزل الله فيه: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ وَ در قراءت يعقوب که خواند و الانصار برقع، معنی آنست که

سبق، فرا مهاجران داد و انصار یاد کرد نیک نام و سابقان ایشان جدا نکرد.
وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ایدر، دو قول گفته‌اند: یکی آنست که و الذين اتبعوهم باحسان،
من المهاجرین و الانصار ایضا فیكون سائر الصحابة. قول دوم آنست که و من اتبعوهم
بالایمان و الطاعة و سلکوا سبیلهم فی الهجرة و النصره الی یوم القيمة.

وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ گفته‌اند که تابعین نام از این آیت گرفته‌اند و تفسیر ابن احسان
اینجا است که گفت: وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ... الآیة آن احسان ترحم است بر سلف و
ایستادن بر ذکر سوابق نیکویی ایشان و زبان و دل فرو گرفتن از اندیشه بد در ایشان،
ایشان را در ثواب فراهم داشت و جمع کرد گفت: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ای قبول الطاعة وَ
رَضُوا عَنْهُ بما نالوا من الثواب فوق ما تمنوا و قیل رضا به ربا فرضی بهم عبادا. وَ أَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ قراء ابن کثیر من تحتها
الانهار و لیس لها فی القرآن نظیر روی عن حمید بن زیاد قال قلت لمحمد بن کعب
القرظی یوما الا تخبرنی عن اصحاب رسول الله ص فیما کان من رأیهم و انما ارید الفتن؟
فقال: ان الله قد غفر لجميع اصحاب النبی ص فی کتابه فقال سبحان الله الا تقرأ قوله؟ وَ
السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الی آخر الایة فواجب الله لجميع اصحاب النبی
ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطا لم یشرطه علیهم قلت و ما اشترط
علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة و لا یقتدون
بهم فی غیر ذلك. قال ابو صخر حمید بن زیاد فوالله لکأنی لم اقرأها قط و ما عرفت
تفسیرها حتی قرأها علی «۱» محمد بن کعب. و عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول
الله ص: لا تسبوا اصحابی فوالله نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهباً ما ادرك
مد احدهم و لا نصفه.

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ درین آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: و ممن حولکم
من الاعراب و من اهل المدینة منافقون این اعراب اعراب بوادی است فزاره و غطفان و
مزینه و جهینه و غفار و مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ یعنی عبد الله بن ابی و جد بن قیس و معتب بن
قشیر و ابو عامر الراهب.

مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ نعت للفريقین، میگوید: منافقان این دو فریق از اعراب و از اهل مدینه،

بر نفاق مصر ایستادند و در ستیز در آن بماندند که هیچ توبه نکردند مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ اى اقاموا عليه و لجوا فيه و عتوا و استمروا على ذلك فلم يتوبوا منه و اصله من الشيطان المراد يقال مرد يمرد مرودا فهو مراد و مرید اذا عتا و طغى.

لَا تَعْلَمُهُمْ اى لا تعرفهم باعیانهم نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ قال قتاده ما بال اقوام يتكلفون علم الناس يقولون فلان فى الجنة و فلان فى النار. قال نبى الله نوح: «وَمَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و قال شعيب: «وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ» و قال نبينا: مَا اَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِيْ وَ لَا بِكُمْ و قال الله له لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ.

سَعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ اين مرتين آنست که در ديگر آيت گفت: يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ دو عذاب است و دو فتنه يکى از آن، بيم است و فضيحت که در آن آيت گفت: يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ و ديگر وعيد است که گفت: اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ. ابن عباس گفت: رسول خدا روز آدينه خطبه کرد، آن گه بایستاد و گفت: اخرج يا فلان فانك منافق اخرج يا فلان فانك منافق جماعتی را چنین بر شمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر است.

قتاده گفت: عذاب اول آنست که رسول خدا، سر آن دوازده مرد که ليله العقبة قصد مصطفى کردند، با حذیفه بگفت که: لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَابِ.

قال: و تقتلهم الذبيلة سراج من نار تاخذ فى كتف احدهم حتى يخرج من صدره. اين عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، حسن گفت: احدى المرتين اخذ الزكاة من اموالهم و حملهم على الجهاد و الأخرى عذاب القبر. و قيل المرة الاولى ضرب الملائكة وجوههم و ادبارهم عند قبض ارواحهم و الأخرى عذاب القبر. ربيع گفت: سه عذاب است ایشان را: يکى قتل و فضيحت و خواری و در اسلام رفتن ایشان بناکامی بی حسبت.

دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت ثُمَّ يُرَدُّونَ اِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ عذاب جاودان در دوزخ. و آخرون اى و من اهل المدينة قوم آخرون سوى المذكورين. اعترفوا بذنوبهم فى النفاق و التأخر عن الجهاد. خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ تَوْبَةً وَ آخَرَ سَيِّئًا النفاق.

و این در شأن بو لبابة بن عبد المنذر آمد و اوس بن ثعلبه و وداعة بن حزام الانصارى که تخلف کرده بودند و بغزاء تبوک نرفته چون آيت وعيد آمد در منافقان و متخلفان، ایشان

پشیمان گشتند و تحسر خوردند گفتند: نكون في الظلال مع النساء و رسول الله و اصحابه في الجهاد و الله ليوبقن انفسنا بالسواری و لا يطلقنا احد حتى يكون الرسول هو الذى يطلقنا و يعذرنا. گفتند رسول خدا و اصحاب وی در سفر و در غزا و مادر خانها با زنان نشستند و سایه کشیده و جای خوش گزیده این نه نیک است و نه پسندیده و الله که ما تنهای خویش درین ستونهای مسجد بندیم و تا رسول خدا از ما خشنود نشود و ما را از آن بند نرھاند خویشتن را از آن بند بیرون نیاریم، رفتند و خویشتن را در آن ستونها بیستند تا رسول خدا از غزاء باز آمد و بر ایشان بر گذشت ایشان را چنان دید گفت اینان که اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزاء، بی عذر باز نشستند اکنون پشیمان شده اند و با خدا عهد کرده که تا رسول خدا از ما راضی نگردد و ما را نگشاید خویشتن را از این بند نگشاییم رسول خدا گفت: و انا اقسم ان لا اطلقهم و لا اعذرهم حتى اوامر باطلاقهم رغبوا عني و تخلفوا عن الغزو مع المسلمين فانزل الله هذه الاية

چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ. رسول دانست که عسی از خدا واجب است و توبه ایشان قبول، برخاست و رفت و ایشان را از آن بند رهایی داد پس ایشان گفتند یا رسول الله هذه اموالنا التي خلفتنا عنك فتصدق بها عنا و طهرنا و استغفر لنا فقال: ما أمرت فيها بأمر فنزل قوله: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قَتَادَةَ كَفَتْ مَتَخْلِفَانِ نَه كَس بَوَدْنَد اَمَّا چَهار كَس اِيشان اَنَد كَه خَطَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَبِيًّا بَو لِبَابَةِ وَ جَد قَيْسِ وَ اوس بن حزام و ثعلبة بن ودیعة. مجاهد گفت: نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال لقریظة ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشار الی حلقه فندم و تاب و اقر بذنبه.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً هِيَ كَفَّارَةٌ لذنوبهم و قيل هي الزكاة المفروضة. تُطَهِّرُهُمُ التَّاءِ خَطَابِ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُ حَالًا وَ قِيلَ التَّاءُ لِلتَّائِبِ فَتَكُونُ صِفَةً لِلصَّدَقَةِ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ، وَ تُرَكِّبُهُمْ بِهَا تَرْكِيبَ يَاقِ كَرْدَنِ بُوَد كَسِي بَهْنَرِ يَاقِي بَسْتُوْدَنِ، اَز عَيْبِ. اصل او از زكاة است و زكاة در عربيت نماء است روز افزونی و به روزی.

وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ اى ادع لهم و استغفر لهم و الصلاة الدعاء فى اللغة يدل عليه قوله (ص): و ان كان صائما فليصل، اى فليدع.

إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ اى طمأنينة لهم بان الله قبل توبتهم.

روی ان عبد الله بن ابی اوفی قال: اتیت رسول الله ص بصدقات قومی، فقلت یا رسول الله صل علی. فقال اللهم صل علی آل ابی اوفی. و یحتمل و صلّ علیهم بعد موتهم خلافا لمن نهی عن الصلاة علیه فی قوله: و لا تُصلّ علی أحدٍ منهم مات أبداً إن صلّاتک سکن لهم یتیقنون بان من صلّیت علیه مغفور. اهل کوفه ان صلواتک خوانند و همچنین در سوره هود ا صلّاتک تأمرک باقی بجمع خوانند ان صلّاتک سکن لهم ای دعواتک مما تسکن نفوسهم الیه.

و الله سمیع لقولهم علیهم بنیاتهم و نداماتهم. فلما نزلت توبة هؤلاء، قال الذین لم یتوبوا من المتخلفین، هؤلاء كانوا بالامس معنا لا یکلّمون و لا یجالسون فما لهم و ذلك ان النبی ص لما رجع الی المدينة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل الله تعالی: أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، و صح فی الخبر عن ابی هریره قال قال: رسول الله ص. ما من احد یتصدّق بصدقة من طیب و لا یقبل الا طیباً الا اخذها الجبار بيمينیه فیربّیها فی کفه كما یربّی احدکم فلوه او فصیله حتی یجعل الله اللقمة او التمرة مثل احد، اقروا ان شئتم: وَ یَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ.

... و أنّ الله هو التّوّاب الرحیم یرجع علی من رجع الیه بالمغفرة و الرحمة. و قل اعملوا خطاب با منافقان است هر چند که حکم معنی این، عام است مؤمن را و منافق را محسن را و مسیء را این منافقان را از بهر آن گفت که ایشان همیشه در پوشیدن سرائر خویش میکوشند یستخفون من الناس

ایشان را است و قل اعملوا از الفاظ تهدید است چنان که جایی دیگر گفت: اعملوا علی مکاتبتکم سخنی است که مصر را گویند بعد از آن که زجر شنید و باز نه ایستاد و این را اخوات است در قرآن چنان که: اعملوا ما شیئتم، و ارتقبوا، فتربصوا، آمنوا به أو لا تؤمنوا، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ما ضاهایا. و قل اعملوا بگو میکنید آنچه میکنید. فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون همانست که جایی دیگر گفت: و لو نشاء لآریناکهم و ذلك ان الله یطلعهم علی ما فی قلوب اخوانهم من الخیر و الشر فیحبون المحسن و یبغضون المسیء بايقاع الله تعالی ذلك فی قلوبهم.

و خبر درست است از مصطفی ص که گفت: «حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم. قالوا یا

رسول الله هذا خيرنا في حياتك فما خيرنا في ممالكك؟ فقال (ص) تعرض على اعمالكم كل عشية اثنتين و خميس فما كان من خير حمدت الله عز و جل و ما كان من شر استغفرت الله لكم.

و در خبر است بروایت ذو النورین از مصطفی که گفت: ما دخل احد بیتا فی بیت، فعمل فيه عملا الا القى الله عز و جل عليه رداء ليعرف به، و قال (ص): لو ان رجلا عبد الله فى صخرة لا باب لها و لا كوة لخرج عمله الى الناس كائنا ما كان.

عن ایاس بن سلمه عن ابیه انه قال: بینما نحن مع رسول الله ص: اذ مر بجنازة فائتى علیها خیر فقال رسول الله و جبت ثم مر بجنازة اخرى فائتى علیها بعض الناس بعض الثناء فقال رسول الله و جبت. فقالوا یا رسول الله مررت بالجنازة الاولى فقلت و جبت ثم مررت بالجنازة الأخرى فقلت و جبت، ما و جبت فقال رسول الله: ان الملائكة شهداء الله فى السماء و انتم شهداء الله فى الارض فما شهدتم علیه من شیء و جبت فذلک قول الله عز و جل: فَسِيرَىٰ اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ.

وَ سَتَرْدُونََ یعنی بالموت، إلى عالم الغیب وَ الشَّهَادَةِ فَيُبْتَلُكُمْ فَيَجَازِيكُمْ، بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرَ اللهِ. این آیت در تقسیم فرق منافقان است و این قوم بتراند از ایشان که گفت: اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ سه کس اند کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه كانوا میاسیر و لم یبالغوا فى التوبة و الاعتذار كما فعل ابو لبابة و اصحابه، ففارقهم رسول الله خمسين ليلة و نهى الناس عن مکالمتهم و مخالطتهم فضاقت علیهم الارض برحبها و كانوا من اهل بدر فصاروا مرجئین لامر الله لا یدرون أ یعدَّبون ام یرحمون حتى تاب الله علیهم بعد خمسين ليلة و نزلت: وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا الْاِیة. مرجون بحذف همزه قرائت مدنی و کوفی است باقی بهمزه خوانند.

مُرْجُونَ ای مؤخرون و الارزاء التأخیر. معنی آنست که ایشان با حکم خدای گذاشتنی اند، نه نومیدی و نه امید تمام. و تفسیر ارزاء، خود در آیت است. إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا یُتُوبُ عَلَيْهِمْ و ایشان که بحذف همزه خوانند آن را دو وجه است: یکی همان که گفتیم بر مذهب ایشان از اهل عربیت که همزه بیوکنند و آن لغت مدینه است و بیشتر اهل حجاز. و دیگر معنی از رجاء است و رجاء امید است، یعنی که ایشان امید دادگان اند، لامر الله ای لحکم

اللَّهِ، خَواست و حَكم خدای را تا خَواست و حَكم خویش در ایشان پیدا کند. إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ
وَ إِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ اَما یخذلهم و اَما یوفقهم، و التَّشکِیکُ فی حَقِّ العِبادِ. وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِمَا
یصیر الیه اَمرهم حَکِیمٌ بِمَا یفعل بِهِم.

قال الزَّجَّاجُ: اَما لِاحد الشَّیْئِینِ وَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَالمٌ بِمَا یصیر الیه اَمرهم الا اَنه خَاطَبُ
العِبادِ بِمَا لا یَعلَمونَ وَ المَعْنی: لِیکن اَمرهم عِندَکُم عَلی الخَوفِ وَ الرِّجاءِ.
وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرارًا. این آیت در شأن قومی منافقان آمد که رسول خدای را
خَواستند که از ثَنیَّةِ بَیوکنند آن وقت که بازگشت از تبوک و هم ودیعة بن ثابت و خَدام بن
خالد و حارثة بن عامر و شبل بن الحارث و یزید بن حارثه و عثمان بن حنیف و حارثة
بن عمرو و مجمع بن حارثة و غیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات مسجد قبا کردند که
بنی عمر بن عوف کرده بودند، قبیلہ اهل تقوی و صدق از بهر خدای را. و مسجد قبلتین
آنست بر قول بعضی از صحابه و تابعین، خدای آن را گفت: اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی و گفت:
اُسِّسَ بُنِیَانُهُ عَلَی تَقْوٰی مِنَ اللّٰهِ و گفت: اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فِیْهِ و درست است که رسول خدا
کان یأتی قبا کل سبت راکبا و ماشیا و آن قوم منافقان آن مسجد بو عامر را میکردند و او
را ابو عامر الراهب میخواندند سالاری بود از آن منافقان، مسلمانان او را بو عامر الفاسق
نام کردند آن روز که مصطفی در مدینه آمد، این بو عامر گفت فرا مصطفی که ما هذا الذی
جئت به، این چه دین است که آوردی؟ مصطفی گفت: جئت بالحَنِیْفِیَّةِ، دین ابراهیم ملت
پاک و دین درست است آوردم آن دین که ابراهیم خلیل در آن بود. بو عامر گفت من هم
بر آن دینم، اَما تو بر آن افزوده‌ای و آنچه از آن نیست در آن آورده‌ای. مصطفی گفت تو
خود بر دین ابراهیم نه‌ای و آنچه من آورده‌ام دین روشن است و ملت پاک و کیش درست
آنست. بو عامر گفت: اَما تَ اللّٰهُ الكاذِبُ مَنَّا طَرِیدًا و حیدًا غریبا. فقال النبی ص آمین. پس
روز حنین این بو عامر با هوازن بود بجنگ رسول خدا، چون دید که هوازن بهزیمت
شدند بگریخت و به روم رفت و بمنافقان پیغام فرستاد که در مدینه مسجدی از بهر من بنا
کنید، تا من از قیصر روم لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و بمدینه آیم و محمد و
اصحاب وی را از مدینه بیرون کنم، منافقان آن مسجد ضرار از بهر وی بنا نهادند و
پرداختند و مقصود ایشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد، خود با خود باشند در رازهای

خویش و مؤمنان اسرار ایشان بدانند.

چون رسول خدا از تبوک باز آمد آن قوم استقبال او کردند و ازو درخواستند که در آن مسجد آید و نماز کند تا آن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، مصطفی اجابت کرد و قصد مسجد کرد جبرئیل آمد، گفت او را: «لَا تُقَمِّ فِيهِ أَبَدًا» پس مصطفی (ص) مالک بن الدخشم را فرمود و معن بن عدی و عامر بن السکن و وحشی قاتل حمزة را گفت: «انطلقوا الى هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه و احرقوه فخرجوا و انطلق مالک فاخذ سعفة من النخل فاشعل فيها نارا ثم دخل المسجد و فيه اهله فحرقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، و أمر النبي (ص) ان يتخذ ذلك كناسة تلقى فيها الجيفة و النتن و القمامة و مات ابو عامر بالشام و حيدا طريدا غريبا و اين ابو عامر پدر حنظلة الکاتب است شهيد يوم احد غسيل الملائكة رضی الله عنه و روى ان بنى عمرو بن عوف الذین بنوا مسجد قبا، سألوا عمر بن الخطاب فى خلافته لياذن لمجمع بن حارثة ليؤمهم فى مسجدهم فقال لا و لا كرامة اليس كان امام مسجد الضرار. فقال له مجمع يا امير المؤمنين و لا تعجل علىّ فو الله لقد صليت فيه و انى لا اعلم ما اضمروا عليه و لو علمت ما صليت معهم فيه، فعذره عمر و صدقه و امره بالصلاة فى مسجد قبا.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا بِحَدْفِ وَاوٍ وَاثِبَاتٍ وَاوٍ خَوَانِدَةً، قَرَأَتْ مَدْنِي و شَامِي بِحَدْفٍ وَاوٍ اسْت. مَسْجِدًا ضَرَارًا اِى لِّلشَّرِّ و الْبَلَاءِ و الْاَضْرَارِ بِالْمُسْلِمِينَ فَيَكُونُ ضَرَارًا مَنْصُوبًا لِانْه مَفْعُولٌ لَه اِى اَتَّخَذُوهُ لِّلضَّرَارِ و الْكُفْرِ و التَّفْرِيقِ و الْاِرْصَادِ. و الضَّرَارُ: مَصْدَرُ ضَرَرٍ ضَرَارًا و هُوَ مَحَاوَلَةُ الضَّرْرِ.

وَ كُفْرًا اَنْ قَصَدَ بَدِ اِيشَانِ رَا مِيْغُوْبِدَ و اَنْ نِيْتِ بَدِ كِهْ دَرِ مَسْجِدِ كَرْدَنِ دَاشْتَنْدِ، و خَدَايَ تَعَالَى اَنْ رَا كُفْرَ شَمْرَدِ كِهْ اَنْ خِلَافِ بَا رَسُوْلِ، دَاشْتَنِ كُفْرِ بُوْدِ اَزِ اِيشَانِ. وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَيْنِ مَوْمِنَانِ اَيْدِرِ اَهْلِ قَبَائِدِ قَبِيْلَهْ عَمْرُو بِنِ عَوْفٍ و قَبِيْلَهْ سَلْمَهْ وَ اِرْصَادًا اِى تَرْقِبًا و اِنْتِظَارًا، اَصْلَهْ مِنْ الرِّصْدِ و هُوَ الطَّرِيْقُ، تَقْوِلُ اِرْصَدَهْ اِذَا وَقَفَ فِى طَرِيْقَهْ يَتَرْقِبُهْ.

لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلُهٗ يَعْنِي اَبَا عَامِرِ الرَّاهِبِ، كَانِ يَوْمِ الْاِحْزَابِ يَجْمَعُ الْجِيُوشَ فَلَمَّا اَنْهَزَمَ الْكُفْرَارُ خَرَجَ اِلَى الشَّامِ لِيَأْتِيَ بِجَنْدٍ يَحَارِبُ بِهِمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ ص مِنْ قَبْلُ، اِى مِنْ قَبْلِ

بناء المسجد الضرار.

وَ لِيَحْلِفَنَّ يَعْنِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ إِنْ أَرَدْنَا بِنَاءَ هَذَا الْمَسْجِدِ، إِلَّا الْحُسْنَى الْإِلَّا الْخَلَّةَ الْحُسْنَى وَ هُوَ الرَّفْقُ بِالْمُسْلِمِينَ وَ التَّوَسُّعَةُ عَلَيْهِمْ.
وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فِي حَلْفِهِمْ.
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا إِنْ قِيَامَ ائِدِرْ نَامِ نَمَازِ اسْتِ چنان که گفت: وَ الَّذِينَ يَبِيَّتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا.

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى، لِكَاذِبُونَ لِيَحْلِفَنَّ ائِن لَامَهَا دَرِيْنَ اَيَاتِ هَمَه اِيْمَانِ اَنْدِ تَقْدِيْرَه: وَ
اللَّهُ لِيَحْلِفَنَّ وَ اللَّهُ لِمَسْجِدِ اَسْسِ عَلٰى التَّقْوٰى، اِى بِنَاءِ الْمُتَّقِيْنَ عَلٰى تَقْوٰى اللّٰهِ وَ طَاعَتِه.
جمهور مفسران بر آنند که این مسجد قبا است و قیل هو مسجد رسول الله ص
روی انّ رجلین تماریا فیہ فقال علیہ السلام: هو مسجدی هذا.

مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ يَعْنِي مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ وَضِعَ اَسَاسَه وَ اَبْتَدٰى بِنَاؤَه.
أَحَقُّ وَ اَوْلٰى اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ مَصْلِيًّا فِيْهِ رِجَالٌ يَعْنِي فِي الْمَسْجِدِ.
رِجَالٌ مِنْ الْاَنْصَارِ. رِجَالٌ نَامِ بَرْدِ وَ نَسَاءِ دَرِ اَنْ دَاخِلِ اَنْدِ هَمِچُوْنِ بَنِيْ اَدَمِ كِه بِنَاتِ دَرِ اَنْ
داخل اند.

يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوْا يَعْنِي بِالْمَاءِ. چُونِ ائِنِ اَيَّتِ فَرُو اَمَدِ رَسُوْلِ خُدَا ائِشَانِ رَا كَفْتِ يَعْنِي
انصار را: مَا هَذَا الطَّهْوَرُ الَّذِيْ اَتْنِيْ اللّٰهُ بِه عَلِيْكُمْ؟ فَقَالُوْا اَنَا نَتَّبِعُ الْاِحْجَارَ بِالْمَاءِ وَ نَغْسِلُ عَنَّا
اِثْرَ الْغَائِطِ وَ الْبَوْلِ. فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ: هُوَ ذَاكَ.

وَ قِيلَ يَطْهَرُونَ اِحْوَالَهُمْ مِنْ الْمَعَاصِيْ بِالطَّاعَةِ وَ قَالَ يَزِيْدُ بِنِ شَجْرَةِ اَتْتِ الْحَمَّى رَسُوْلُ اللّٰهِ
ص فِيْ صُوْرَةِ جَارِيَةِ سُوْدَاءِ فَقَالَ لَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ: مِنْ اَنْتِ؟ قَالَتْ اَنَا اِم مَلْدَمِ اَنْشَفِ الدَّمِ وَ
اَكَلَ اللّٰحْمَ وَ اَصْفَرَ الْوَجْهَ وَ اَرَقَّقَ الْعِظْمَ. فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): اِذْهَبِيْ اِلَى الْاَنْصَارِ فَاِنَّ لَهُمْ عَلَيْنَا
حَقُوْقًا.

فَحَمَّ الْاَنْصَارَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَالَ مَا لِلْاَنْصَارِ؟ قَالُوْا حَمَمُوْا عَن اٰخِرِهِمْ قَالَ: قَوْمُوْا بِنَا
نَعْدَهُمْ فَعَادَهُمْ وَ جَعَلَ يَقُوْلُ: اِبْشَرُوْا فَاتَّهَمُ كَفَّارَةً وَ طَهَّرُوْا فَقَالُوْا يَا رَسُوْلُ اللّٰهِ: فَاَدَعَ اللّٰهُ اَنْ
يَدِيْمَهَا عَلَيْنَا اَيَّامًا حَتّٰى تَكُوْنَ كَفَّارَةً لِّذُنُوْبِنَا فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، يَتَسَنَّى عَلَيْهِمْ: فِيْهِ رِجَالٌ
يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوْا بِالْحَمِيْ مِنَ الذُّنُوْبِ وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِيْنَ.

أَفَمَنْ أُسِّسَ بضم الف در هر دو حرف بُنْيَانُهُ على الرفع قرائت مدنی و شامی است أ فمَنْ این الف و فا استفهام است سخن بآن مفتتح، چنان که پارسی گویان گویند در آغاز سخن: باش که کسی چنین کند، در نگر که کسی چنین کند، بشنو که کسی چنین کند، و عرب استفهام کنند بالف و بالف و فا و بالف و واو، و بغنه صوت بی حرف.

شَفَا جُرْفٍ بسكون راء قرائت شامی است و حمزه و بو بکر، باقی بضم را خوانند و هما لغتان: شفا كل شىء شفیره و اشفی علیه بلغ شفاؤه و شفا مقصور یکتب بالالف و یشی شفوان و الجرف، ما تهدم من جوانب الوادى. قال ابو عبید: الجرف الهوة یعنی كل وهدة عميقة یجرها السیل من الاودية.

هار ای هائر یسقط بعضه على بعض و هو اسم الفاعل من هار یهور، و قيل: هار یهار، و تقول: هار الجرف و انهار و یهور اذا سقط فهو هائر و معنى هار ای هایر و هذا من المقلوب كقولهم لاث الشىء اذا دار به فهو لاث و الاصل لا یث و رجل شاکى السلاح و انما هو الشائك.

فَأَنْهَارٍ بِهٍ فِى نَارٍ جَهَنَّمَ یعنی فانهار الشفا بالبناء و قيل فانهار البناء بالبانى و اهله و هذا مثل یعنی ان بناء هذا المسجد کبنیان على شفا جرف. جهنم یتهور باهله فیها. قال جابر بن عبد الله رأیت الدخان یرخرج من مسجد الضرار حین انهار و هو الیوم مزبلة.

لَا یَزَالُ بُنْيَانُهُمْ... الايه ای لا یزال حبّ ذلك البنیان و التحزن على خرابه شکا و نفاقا فِى قُلُوبِهِمْ یحبون انهم كانوا فى بنائهم محسنین كما حبب العجل الى قوم موسى.

و قيل: لا یزال ما اعتدوه و بنواله مسجد الضرار من الکفر و النفاق لازما لقلوبهم لا یفارقها حتى یموتوا یقال: رابنى من فلان امر رأیت منه ريبا اذا كنت مستیقنا منه بالریبة فاذا اسأت به الظنّ و لم تستیقن بالریب منه قلت: قد ارابنى من فلان امر هو فیه اذا ظننته من غیر أن تستیقنه. الا ان تقطع قرائت یعقوب بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاک و قتاده که گفتند لا یزالون فى همّ الى ای یموتوا فیستیقنوا.

الا ان تقطع بفتح تاء قرائت شامی است و حمزه و حفص و یعقوب و معنى آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقى تقطع بضم تا خوانند و قيل معناه آلا ان یتوبوا توبه تقطع بها قلوبهم ندما و اسفا على تفریطهم فیفارقها الریبة.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِنَبَاتِهِمْ حَكِيمٌ فِيمَا أَمَرَ بِالْهَدْمِ. قِيلَ: وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمْ يَمُوتُونَ عَلَى نِفَاقِهِمْ فَإِذَا مَاتُوا عَرَفُوا بِالْمَوْتِ مَا كَانُوا تَرَكَوهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ اخَذُوا بِهِ مِنَ الْكُفْرِ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ... الآية خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاک دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعمائوه درین آیت امت محمد را بر سه قسم نهاد بر اندازه درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال و تباین در اخلاق ایشان همان تقسیم که جایی دیگر کرد و تفصیل داد: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ آنجا پیوسته گفت و اینجا گسسته: اما تقسیم همانست و تفصیل همان: اول وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، سابقان‌اند. دیگر: وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، مقتصدانند. دیگر: وَ آخَرُونَ مُرْجُونَ ظالمان‌اند، و آن‌گه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست در ازل سبق عنایت و از خدای مر ایشان را فضل و هدایت. صدر اول‌اند و سلف این امت. خیار خلق و مصاییح هدی و اعلام دین، صیافه حق و ارکان اسلام و سادات دنیا و شفعاء آخرت، صفوت بشر و مفاخر ولد آدم، صحابه مصطفی‌اند و گزیده خداند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین و معرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند و حق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران‌اند، خان و مان خود بگذاشته و اسباب و وطن جمله از بهر خدا در باخته، قومی انصارند که مصطفی را بجان و دل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردند و دین اسلام را تن و جان خود سپر کردند، دنیا خوار گرفتند و مهر بر دین نهادند.

قومی تابعان‌اند که از پس در آمدند وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ... از ایشان دین آموختند و اخلاق ایشان گرفتند و سائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ خدای از ایشان خشنود و ایشان را از خویشتن خشنود خواهد کرد. این یک قوم سابقان‌اند. دیگر قسم، مقتصدانند، اقتصاد راه میانه رفتن است نه هنر سابقان و نه افراط ظالمان بل که راه میانه رفتند و طاعت و معصیت بهم آمیختند هم چون اصحاب اعراف که نیکبهای ایشان و بدبهای ایشان برابر آمد از دوزخ دور ماندند و

نیز بهشت نرسیدند. مقتصدان ایشان اند که رب العزة ایشان را میگوید و آخرون اعترفوا بذنوبهم.. ایشان که بگناه خویش مقرر آمدند و به بدخویی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دو است: یکی اعتراف بیگانگان فردا در قیامت که اوائل عذاب بینند و آثار سخط و نعمت حق و سیاست و زفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آن روز اعتراف و چه بکار آید در آن وقت اقرار، يقول الله: فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ، فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ، دیگر اعتراف مؤمنان است در دنیا، بگناه خویش معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی در دل و عذر بر زبان و سوز و حسرت در میان جان، اینست اعتذار بجای خویش و اعتراف بوقت خویش که میگوید جل جلاله: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ آن گه گفت: خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا در آمیختند کردار خویش یکی نیک «۲» یکی بد، لختی پاک لختی پلید، لختی حلال لختی حرام، لختی راستی لختی کزی، لختی عیب لختی هنر، و قیل: هو ان یجمع بین الاستغفار و الذنب گناه میکند و با گناه استغفار میکند و در خبر است ما اصر من استغفر رب العزه میگوید: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آن گه گفت: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ واجب کرد خدای که ایشان را وا پذیرد با همه عیبهها و بر گیرد با همه جرمها إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. عثمان نهی می گفت در قرآن آیتی امیدوارتر از این آیت نیست این امت را و خبر درست است از مصطفی ص بروایة سمرة بن جندب قال قال رسول الله ص «اتاني الليل آتيان ابنتان فانهننا الى مدينة مبنية بلسن ذهب و لبن فضة فثلثانا رجال شطر منهم خلقهم كاحسن ما انت راء و شطر كاقبح ما انت راء قالوا لهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقوا فيه ثم رجعوا الينا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا في احسن صورة قالوا لي، هذه جنة عدن و ها ذاك منزلک و اما القوم الذی كان شطر منهم حسن و شطر منهم قبيح فانهم خلطوا عملا صالحا و آخر سینا تجاوز الله عنهم. سدیگر قسم وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ. میگوید دیگران اند قومی با عیبههای بزرگ و

جرمهای فاحش فعل بد و گفت کز خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری در سستی درویشی در ناسپاسی و توانگری در ناپاکی. در روز دولت ستمکاری و در ایام قوت شوخی مایه نه مگر در دل، آشنایی و اقرار بیگانگی، ایشان را میگوید: مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ ایشان را و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید و ایشان را بنومیدی میفکنید، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یا عذاب کند ایشان را بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند او را رواست و اگر فضل کند از وی سزاست و نه هر چه در عدل رواست از فضل سزا است که هر چه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل بر عدل سالار است و عدل در دست فضل گرفتار است. عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش. نه بینی که عدل نهان است و فضل پیدا تا دشمن مغرور است و دوست شیدا. آن گه گفت: وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدا دانایی است بعلم راست بی غلط حکیم است بی سهو و بی خلل نه در علم وی چیزی فائت نه از قدرت وی چیزی خارج و نه بر حکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل و عدل خویش، بعلم خویش، در خلق خویش تنها بی غیر خویش عالم بعلم ازلی، پیش از همه معلوما ذاتش همیشه پیش از همه مخلوقها، راست علم و پاک دانش، هموار کار و بسزا بخش، قول او راست و علم او پاک، صنع او نغز و فضل تمام و مهر قدیم، جل جلاله و عز کبریاوه و عظم شأنه و جلّت احدیته و تقدست صمدیته.

۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ خَدَايَ بخرید از گرویدگان، أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ تنهای ایشان و مالهای ایشان، بَأَنَّهُمْ الْجَنَّةَ تا بهشت، ایشان را بود، يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا با دشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، فَيَقْتُلُونَ ایشان کشند و يُقْتَلُونَ ایشان را کشند، وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَعَدِيسَتِ بر خدای براستی و درستی، فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ در تورات و انجیل و قرآن باز نموده و گفته، وَمَنْ أَوْفَى بَعْدِهِ مِنَ اللَّهِ و کیست باز آمده تر بییمان خود از خدای، فَاسْتَبْشِرُوا شادبید، بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ خرید و فروخت که کردید وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۱۱۱) آنست آن پیروزی بزرگوار. التَّائِبُونَ با خدای گروندگان اند، الْعَابِدُونَ خدای پرستان اند، الْحَامِدُونَ خدای ستایندگان اند،

السَّائِحُونَ روزه‌داران‌اند، الرَّكَّعُونَ السَّاجِدُونَ نماز گزاران‌اند، الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ نیکوکاری فرمایندگان‌اند، وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند باز زندگان‌اند، وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و اندازه‌های خدای را کوشندگان‌اند، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. (۱۱۲) و شاد کن گرویدگان را.

ما كَانَ لِلنَّبِيِّ رِوَا نَبُودٍ وَ سَزَا نَبُودٍ، پیغامبر را، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اِيشَانِ كِهْ گرویدگان‌اند، اَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ كِهْ آمَرِشْ خَوَاهِنْدِ مَشْرِكَانِ رَا، وَ لَوْ كَانُوا اُولَى قُرْبَى وَ هَرْ چِنْدِ خَوِشَانِ وَ نَزْدِيكَانِ بَاشِنْدِ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ پَسِ اَنَكِهْ پِيدَا گِشْتِ مَوْمَنَانِ رَا، اَنْهُمْ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (۱۱۳) كِهْ اَنْ خَوِشَاوَنْدَانِ دُوزخِيَانِ اِنْدِ.

وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِابِيهِ وَ نَبُودِ اَنْ آمَرِشْ خَوَاسْتِنِ اِبْرَاهِيمِ پَدْرِ خَوِشِ رَا، اِلَّا عَن مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ مَكْرًا ز بَهْرِ وَعَدَايِ كِهْ وى رَا دَاده بُوْدِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چُونِ اِبْرَاهِيمِ رَا پِيدَا شُدِ، اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ كِهْ پَدْرِ او دَشْمَنِ اسْتِ خَدَايِ رَا، تَبَرَّأَ مِنْهُ بِيْزَارِي جِسْتِ اَزُو اِنْ اِبْرَاهِيمَ لِاَوَاهِ حَلِيمٍ. (۱۱۴) كِهْ اِبْرَاهِيمِ اَوَاهِ بُوْدِ، بَا خَدَاوَنْدِ خُودِ، گَرَايِنْدِهْ وَ گَرْدَنْدِهْ وَ بَرْدَبَارِ.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدَاهُمْ وَ نَيْسْتِ خَدَايِ عَزِ وَ جَلِ كِهْ قَوْمِي رَا ضَايِعِ كِنْدِ وَ تَبَاهِ پَسِ اَنَكِهْ اِيشَانِ رَا عَقْلِ دَادِ وَ فِهْمِ، حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ تَا اَنْ گِهْ كِهْ اِيشَانِ رَا پِيدَا كِنْدِ، چُونِ بَايْدِ كُوشِيْدِ تَا رَسِنْدِ، اِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (۱۱۵) كِهْ خَدَايِ بَهْمِهْ چِيْزِ دَانَاَسْتِ.

اِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَدَايِ رَا اسْتِ پَادِشَاهِي هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِيْنِ، يُحْيِي وَ يُمِيْتُ مُرْدِهْ زِنْدِهْ مِيكِنْدِ وَ زِنْدِهْ مِي رَا مِيرَانْدِ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وِلَىٍّ وَ لَا نَصِيرٍ. (۱۱۶) وَ نَيْسْتِ شَمَا رَا جِزِ خَدَايِ كَارِي سَاِزِي وَ نِهْ يَارِي دِهِي.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ تَوْبَهْ پَذِيْرْفِ خَدَايِ وَ بَا خُودِ آوَرْدِ، عَلَيَّ النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْأَنْصَارِ پِيْغَامِبِرِ رَا وَ مَهَاجِرَانِ وَ اَنْصَارِ رَا، الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ اِيشَانِ كِهْ وى رَا پِي بَرْدَنْدِ، فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ دَرِ هَنْگَامِ عَسْرَةِ، مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ پَسِ اَنْ كِهْ نَزْدِيكِ بُوْدِ، يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيْقٍ مِنْهُمْ كِهْ اَزِ جَايِ بَغَشْتِيْدِ دِلِهَايِ گِرُوْهيِ اَزِ مَوْمَنَانِ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پَسِ اَنْ كِهْ تَوْبَهْ دَادِ اِيشَانِ رَا وَ تَوْبَهْ پَذِيْرْفِ اَزِ اِيشَانِ، اِنَّهُمْ رِؤْفٌ رَحِيمٌ. (۱۱۷) او بَرِ اِيشَانِ مَهْرَبَانِي اسْتِ بَخْشَايِنْدِهْ.

وَ عَلَيَّ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا. اَنْ سِهْ تَنِ رَا كِهْ اِيشَانِ رَا بَا پَسِ كَرْدَنْدِ اِيشَانِ، حَتَّى اِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ تَا جِهَانِ بَرِ اِيشَانِ تَنگِ گِشْتِ، بِمَا رَحَبْتُ بِهْ فِرَاخِي كِهْ بُوْدِ، وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

أَنْفُسُهُمْ و دل‌های ایشان تنگ گشت، وَ ظَنُّوا و درست بدانستند و یقین، أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ که باز گشت نیست از خدا، إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم با خدای تَمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، لِيَتُوبُوا تا باز آمدند، إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۱۱۸) که خدای باز آورنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ لَمَّا بَايَعْتَ الْأَنْصَارَ رَسُولَ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الْعُقَبَةِ بِمَكَّةَ وَ هُم سَبْعُونَ نَفْسًا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اشْتَرَطَ لِرَبِّكَ وَ لِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ فَقَالَ اشْتَرَطَ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ اشْتَرَطَ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ. قَالُوا فَاذَا فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا ذَا لَنَا؟ قَالَ الْجَنَّةُ قَالَ رِيحَ الْبَيْعِ لَا نَقِيلُ وَ لَا نَسْتَقِيلُ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ.

اشترى بمعنى قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم و نه پذیرم. أَنْفُسُهُمْ یعنی بان بجاهدوا بها. وَ أَمْوَالَهُمْ بان ينفقوا فى الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید از مؤمنان که بتنه‌های خویش بغزا شوند و با دشمنان دین از بهر خدا کشتن کنند و مالهای خویش در راه غزا و در صدقه‌ها هزینه کنند. آن گه گفت: بَانَ لَهُمْ الْجَنَّةُ بَانَ خَرِيدٍ وَ آن را خرید تا بهشت ایشان را باشد.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ أَى: لَهُمُ الْجَنَّةُ قَاتِلِينَ أَوْ مَقْتُولِينَ إِذَا بَاشَرُوا الْحَرْبَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْتُلُونَ أَعْدَائِي وَ يَقْتُلُونَ فِي طَاعَتِي. قَرَأْتُ حِمْرَةَ وَ كَسَائِي فَيَقْتُلُونَ بضم ياء است و يقتلون بفتح يا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، و معنی آنست: تا ایشان را کشتند و ایشان کشتند وَ عَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا نَصَبَ اسْتِ بِرِ مَصْدَرٍ، أَى وَعَدَ وَعَدَا حَقًّا تَابِتًا لَا خَلْفَ فِيهِ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ أَى مَبَايَعْتَكُمْ هَذِهِ وَ مَجَازَاتِكُمْ بِالْجَنَّةِ مَذْكُورَةَ فِي الْكُتُبِ الثَّلَاثَةِ، وَ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ كُلَّ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْرًا بِالْقِتَالِ وَ وَعَدُوا عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، قَالَ الْحَسَنُ: مَا عَلَى الْأَرْضِ مَوْمِنٌ إِلَّا قَدْ دَخَلَ فِي هَذِهِ الْبَيْعَةِ.

وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ أَى لَا أَحَدٌ أَوْلَى بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ مِنَ اللَّهِ.

فَاسْتَبَشِرُوا این سین زائده است چنان که: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به.

فاستبشروا، أَى: ابشروا و افرحوا غاية الفرح. بَبَيْعِكُمْ أَلَّذَى بَايَعْتُمْ بِهِ الرَّبُّ عِزُّ وَ جَلُّ.

وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ نَهَايَةُ كُلِّ طَالِبٍ وَ مَرْغُوبُ كُلِّ رَاغِبٍ. وَ انْشُدْ بَعْضَهُمْ:

من يشتري قبة في العدن عالية فى ظل طوبى رفيعات مبانيها
دلّالها المصطفى و الله بايعها ممن اراد و جبريل منا ديهها
التائبون اين آيت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا كه گفت: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. مى گويد آن مؤمنان كه دوستان و ياران يكديگراند صفت و سيرت ايشان
اينست كه التائبون اى الراجعون الى الله و الى طاعته.
الْعَابِدُونَ اى الموحدون المطيعون.

الْحَامِدُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ وَ عَلَى مَا نَالَهُمْ مِنَ السَّرَاءِ وَ الضَّرِّاءِ.

السَّائِحُونَ اى الصائمون، لما روى عن النبي ص: أَنَّهُ قَالَ سِيَاحَةَ أُمَّتِي الصُّومِ.

هر جا كه نعمتهای مؤمنان در عدد كرد يا صائم گفت يا سائح، بجايى آوردند كه آن سايح
بدل صائم است و نام سايح بر صائم نهادند و فراوى دادند از بهر آن كه احوال مسافر
سيّاح با احوال صائم متناسب است. و مفسران را خلاف است كه اين روزه داران كه اند،
قومی گفتند: روزه داران ماه رمضان اند، قومی گفتند: روزه داران ايام البيض اند، قومی
گفتند: صائمان دهراند. و قيل السائحون المجاهدون، لما روى ان رجلا استأذن رسول الله
فى السياحة فقال: سِيَاحَةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ. وَ قَالَ عِكْرَمَةَ: هُم طُلَّابُ الْعِلْمِ.

الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ هُم الْمَصْلُونَ الَّذِينَ يَصَلُّونَ لِلَّهِ بِنِيَّةٍ صَادِقَةٍ.

الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ اى بِالْإِيمَانِ وَ الطَّاعَةِ.

وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ عَنِ الشَّرْكِ وَ الْمَعَاصِي. وَ خَيْرٌ دَرَسْتِ اسْتِ مِنْ مِصْطَفَى ص در بيان
امر و نهى بروايت براء بن عازب.

قال امرنا رسول الله ص بسبع و نهانا عن سبع: امرنا بنصر المظلوم و افشاء السلام و ابرار
المقسم و اجابة الداعى و عيادة المريض و اتباع الجنائز و تشميت العاطس و نهانا عن
خواتيم الذهب و آنية الفضة و لبس الحرير و الديباج و الاستبرق و القسّى و مياثر الحمر.

براء عازب گفت: مصطفى ص بهفت چيز ما را فرمود و از هفت چيز ما را وا زد. فرمود ما
را كه ستم رسیده را يارى دهيد و سلام بر مسلمانان فراخ داريد و سوگند خواره را راست
داريد و خواننده را و ميزوانى كننده را اجابت كنيد و بيماران را عبادت كنيد و بجنازهها

روید و عطسه دهنده را یرحمک الله گوئید.

و نهانا عن سبع: نهی کرد ما را از انگشتی زرین در انگشت کردن، و پیرایه سیمین بکار داشتن، و حریر پوشیدن، و دیبا و استبرق و قسی پوشیدن جامه‌هایی از ابریشم آزاد که آن بر مردان حرامند و نهی کرد از میترهای ابریشمین نشستن.

آن گه در آخر آیت گفت: وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ اندازه‌های خدای را کوشندگان اند نه نومیدان، بیوسندگان اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلبران، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمَصْدَقِينَ العالمین بها، در واو وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُتَكْرِرِ دو قول گفته‌اند یکی آنست که التائبون ابتدا است و ما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: الساجدون و خبر ابتداء الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ است و ما بعده عطف علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویند چنان که وَ ثَامِنُهُمْ كُلُّهُمْ جایی دیگر گفت وَ أَبْكَارًا، جایی گفت وَ قُبِحَتْ أَبْوَابُهَا قَالُوا وَ ذَلِكَ ان السبعة عدد مستقل و ما بعده بجری مجری الاستیناف، لَانَّ العدد امّا زوج کالاتین و هو اول الاعداد و اما فرد کالثلاثة و هو اول الافراد و اما زوج زوج کالاربعة و هو اول تضعيف الزوج و اما زوج فرد کالستت و هو اول تضعيف الأزواج، فالستت النهاية و منه نسبة الستين ثم ضمّ اليه واحد و هو مبدأ العدد و منشؤه و ليس بعدد، فتم مبادى الحساب و ما بعده تکرير و تضعيف و الله اعلم.

ما كان لِلنَّبِيِّ سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص در پیش بو طالب شد عمّ وی بوقت وفات وی، و بو جهل و عبد الله بن امیه هر دو نزدیک وی حاضر بودند و مصطفی ص گفت: یا عم قل لا اله الا الله کلمة احاجّ لک بها عند الله

، و بو جهل و ابن ابی مية میگفتند یا ابا طالب اترغب عن ملة عبد المطلب می‌برگردی از کیش عبد المطلب و دین پدران خویش تا آن گه میگفتند که بو طالب گفت آخر سخن که گفت: انا علی ملة عبد المطلب. فقال النبی ص لاستغفرن لک ما لم انه عنه، فنزلت هذه الاية و مات ابو طالب کافرا. و الدلیل علیه ان علیا (ع) قال لما مات ابو طالب اتیت رسول الله فقلت: یا رسول الله ان عمک الضال قد مات، فقال لی اذهب فادفنه و لا تحدثن شیئا حتی تأتینی فانطلقت فواريته ثم رجعت الی النبی و علیّ اثر التراب، فدعا لی بدعوات ما یسرّنی ان لی بها ما علی الارض من شیء.

و قال عبد الله بن مسعود خرج رسول الله ينظر في المقابر و خرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطف القبور حتى انتهى الى قبر منها، فواجه طويلا ثم ارتفع نحيب رسول الله ص باكيها فبكينا لبكاء رسول الله ثم انه اقبل الينا فتلقاها عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله ما الذي ابكاك فقد ابكنا و افزعنا، فجاء فجلس الينا فقال: افزعكم بكايي؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذي رايتموني اناجي فيه قبر آمنه بنت وهب و اني فاستأذنت ربي في زيارتها فاذن لي فيها و استأذنت ربي في الاستغفار لها فلم يأذن لي فيه و نزل عليّ: ما كان للنبي و اللذين آمنوا أن يستغفروا للمُشركين... الاية خبر درست است كه رسول گور مادر خود را زيارت كرد بر سر گور وى بنشست اندیشه مند و برخاست اندوهگن، گونه روى وى بگشته و بسيار گريسته، ياران را گفت اين گور مادر منست دستورى خواستم زيارت را، دستورى دادند و دستورى خواستم آمرزش خواستن را دستورى ندادند، ياران گفتند چون است كه محمد بر خدای عز و جل گرامى تر از ابراهيم است، ابراهيم را روا بود كه پدر خود را آمرزش خواست محمد را روا نبود كه مادر را خواست. اين هر دو آيت جواب آنست.

ما كان للنبي اين نفى است بمعنى نهى هم چنان كه گفت: و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله اما آنجا كه گفت: ما كان لكم أن تبتوا شجرها، و ما كان لنفس أن تموت أن بمعنى نفى است.

و لو كانوا أولى قربي اى و لو كان المستغفر لهم آباؤهم و أبناءهم او اقرباؤهم.

قال ابن عباس كانوا يستغفرون لامواتهم المشركين، فنزلت هذه الاية، فلما نزلت امسكوا عن الاستغفار لامواتهم و لم ينههم عن ان يستغفروا عن الاحياء حتى يموتوا. من بعد ما تبين لهم اين تبين اندر آن است كه بر كفر ميرند هم چنان كه آزر را گفته: فلما تبين له... الاية. چون كافر بر كفر بمرد، مؤمن را پيدا گشت كه او دوزخى است. و گفته اند استغفار درين آيت، نماز جنازه است. قال عطاء بن ابي رباح ما كنت لادع الصلاة على احد من اهل هذه القبلة و لو كانت حبشية حبلى من الزنا لآتى لم اسمع الله حجب الصلاة الا عن المشركين بهذه الاية.

پس عذر خليل گفت ابراهيم در آن استغفار كه پدر را كرد و ما كان استغفار ابراهيم لأبيه

إِلَّا عَنِ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ وَ أَنْ آن بود که وی را گفته بود: لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي، بر امید آنکه خدای وی را ایمان دهد، و گفته اند که آزر، ابراهیم را وعده داده بود که ایمان آرد بدلیل آنکه گفت: وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا يَعْنِي اسْتَمَهَلَهُ لِيَتَدَبَّرَ وَ يَتَفَكَّرَ. ابراهیم تا آزر زنده بود بر امید ایمان وی از بهر وی آموزش خواست.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَي لَابْرَاهِيمَ ان اباه عدوٌّ لله بان مات على كفره. تَبَرَّأَ مِنْهُ وَ قَطَعَ الِاسْتِغْفَارَ. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوْاهُ أَي يَكْثُرُ قَوْلَ آوَه. قال كعب كان ابراهيم اذا سمع ذكر النار قال آوه من النار و العرب يقول آوه بكذا و آوه من كذا. آوه مبنی علی الكسر و يقال آوه بالضم و يقال آیه و العامة يقول آوه بالمد و حكى قطرب الفعل منه (آه يئوه آوها) كقال يقول قولاً و يقال آوه تأويها و تأوه تأوها و معنى آوه: رجّاع تواب.

و روى انّ عمر سأل النبي (ص) عن الآواه فقال رحمك الله ان كنت آواها اي تلاءم للقرآن و قيل الآواه الكثير لذكر الله. و قيل هو الرفيق الرحيم لعباد الله و قيل هو المتأوه شفقاً و فرقا المتضرع يقينا و لزوما للطاعة حليم الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوى القلب الرزين الصبر.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ أَنْ كَانُوا يَتَّقُونَ فَلا يَتَّقُونَ، فعند ذلك يستحقوا الاضلال. اين هم چنان است که در تحویل قبله گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ وَ در تحریم خمر گفت: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا. و قيل معناه: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَ قَوْمًا حَتَّى يَتَّبِعُوا مَا يَتَّقُونَ أَي مَا يَأْتُونَ وَ مَا يَذْرُونَ. و قيل سبب نزولها انّ قوماً من الاعراب اسلموا و عادوا الى بلادهم فعملوا بما شاهدوا رسول الله يفعل من الصلاة الى بيت المقدس و صيام ايام البيض ثم قدموا بعد ذلك على رسول الله فوجدوه يصلي الى الكعبة و يصوم

شهر رمضان فقالوا: يا رسول الله ردنا الله بعدك بالضلال أنك على امر و أنا على غيره، فانزل الله هذه الآية.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَلَكَه قَدْرَتَهُ عَلَى الْإِبْدَاعِ، وَ الْمَعْدُومِ مَقْدُورِهِ وَ مَمْلُوكِهِ فَإِذَا أَوْجَدَهُ فَهُوَ فِي حَالِ حَدُوثِهِ مَقْدُورِهِ وَ مَمْلُوكِهِ فَإِذَا أَعْدَمَهُ خَرَجَ عَنِ الْوُجُودِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنِ كَوْنِهِ مَقْدُورًا. يُحْيِي وَ يُمِيتُ يَحْيِي مَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ بِتَفَضُّلِهِ وَ يَمِيتُ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ بِتَكْبَرِهِ، يَحْيِي مَنْ يَشَاءُ بِعَرَفَانِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ يَمِيتُ مَنْ يَشَاءُ بِكُفْرَانِهِ وَ الْحَادَةِ، يَحْيِي قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِأَنْوَارِ الْمَوَاصِلَةِ وَ يَمِيتُ نَفُوسَ الْعَابِدِينَ بِأَثَارِ الْمَنَازِلَةِ. وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ سَبَقَ تَفْسِيرَهَا.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ آذَنِهِ لِلْمَنَافِقِينَ فِي التَّخَلْفِ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ: لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ، وَ قِيلَ هُوَ مِفْتَاحُ كَلَامٍ لَمَّا كَانَ هُوَ سَبَبُ تَوْبَتِهِمْ ذَكَرَ مَعَهُمْ كَقَوْلِهِ: فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ قَوْلَهُ: وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ يَعْنِي تَابَ عَلَيْهِمْ فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْ شِدَّةِ الْعُسْرَةِ عُسْرَةَ الظُّهْرِ وَ عُسْرَةَ الْمَاءِ وَ عُسْرَةَ الزَّادِ. غَزَاءُ عَسْرَتِ غَزَاءِ تَبُوكِ اسْتِ وَ جَيْشِ الْعُسْرَةِ سِيَاهِ آن وَ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ هُنْكَامِ آن وَ وَقْتُ آن وَ رِسْتَاخِيزِ رَا سَاعَتِ نَامِ كَرْدَنْدِ وَ آن پَنْجَاهِ هَزَارِ سَالِ اسْتِ وَ اَيْنِ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ اِشَارَتِ فَرَا آن وَ وَقْتُ كِهْ جَبْرئِيلُ بِيغَامِ آوَرْدِ كِهْ بَغَزَاءِ تَبُوكِ شِيدِ وَ مَعْنَى عُسْرَةِ دَشْوَارِي وَ تَنْگِي اسْتِ يَعْنِي كِهْ ايشانِ دَرِ آن غَزَاءِ اَزْ زَادِ وَ آبِ وَ مَرْكُوبِ بِهْ تَنْگِي وَ سَخْتِي عَظِيمِ رَسِيدِهِ بُوْدَنْدِ، يَكِ شَتْرِ مِيَانِ جَمَاعَتِي بُوْدِ، بَرِ آن مِي نَشَسْتَنْدِ بَرِ تَعَاقِبِ، وَ تَنْگِي زَادِ چِنَانِ بُوْدِ كِهْ شَتْرِ رَا مِيكشْتَنْدِ وَ آبِ اَمْعَاءِ آن مِي آشَامِيدَنْدِ. مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ حَمَزَه وَ حَفْصُ يَزِيغُ بِيَا خَوَانَنْدِ. قَالِ الْفَرَاءُ الْفَعْلُ الْمَسْتَنْدِ اِلَى الْمَوْئِثِ اِذَا تَقَدَّمَ عَلَيْهِ جَازَ تَذْكَيرُهُ وَ تَأْنِيثُهُ، فَذَكَرَ يَزِيغُ كَمَا ذَكَرَ كَادَ لِتَشَابَهِ الْفَعْلَانِ. اَيْنِ نِهْ زِيغِ اسْتِ اَزِ اِيْمَانِ وَ اِسْلَامِ، كِهْ اَيْنِ كِنَايَتِ اسْتِ اَزِ كِرَاهَتِ قِتَالِ وَ دَشْوَارِ آمَدَنْ آنِ دَرِ وَقْتُ گَرْمَا وَ هَمِ چِنَانِ سَمُومِ، وَ نَايَاْفَتِ سَازِ وَ بَرِگِ. قَوْمِي هَمْتِ كَرْدَنْدِ كِهْ اَزِ آنِ غَزَا بَازِ گَرْدَنْدِ اَزِ دَشْوَارِي، اَيْنِ زِيغِ آنَسْتِ.

قال ابن عباس: قيل لعمر بن الخطاب ما شأن العسرة؟ فقال عمر خرجنا مع رسول الله الى تبوك في قيظ شديد و نزلنا منزلا اصابنا فيه عطش حتى ظننا ان رقابنا ستقطع حتى ان كان الرجل ليذهب يلتمس الماء فلا يرجع حتى يظن ان رقبته ستقطع و حتى ان رجلا

ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشریه. فقال ابو بکر الصدیق یا رسول الله ان الله عز و جل قد عودک فی الدعاء فادع لنا، یعنی استسق لنا ففعل رسول الله فمطروا حتی ملثوا ما معهم. ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ اِیْنَ تَابَ عَلَيْهِمْ هَمَانُ قَوْمَانِدْ كِهْ كَفْتْ: لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَ الْأَنْصَارِ كَرَّرَ ذِكْرَ التَّوْبَةِ لِأَنَّهُ لَیْسَ فِی اِبْتِدَاءِ الْاِسْلَامِ ذِكْرَ ذَنْبِهِمْ فَقَدِمَ اللهُ ذِكْرَ التَّوْبَةِ فَضْلًا مِنْهُ ثُمَّ ذَكَرَ ذَنْبَهُمْ ثُمَّ اَعَادَ ذِكْرَ التَّوْبَةِ. آن مهاجران و انصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بر دل ایشان بر گذشت از کراهیت در بیرون شدن به تبوک خدای ایشان را توبه داد تا با طوع گرائیدند و با طاعت آمدند و باجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا و آخرت.

وَ عَلَی الثَّلَاثَةِ اِیْ وَ تَابَ عَلَی الثَّلَاثَةِ اِیْنَ سَهْ تَنْ: یكی كعب مالک است الشاعر الثعلبی، دیگر هلال بن امیه الواقفی، سوم مرارة بن الربیع و هم المرجون لامر الله. و جمله بدان که: مسلمانان در قصه تبوک شش فرقه‌اند: فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند با ایشان در غزا که راز و سرّ با منافقان داشتند چنان که خدای گفت: وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ نَهْ مَنَافِقٌ صَرِیْحٌ بُوْدُنْد. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند و بغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند و کسری و قعد الذین کذبوا بالله ایشانند.

وَ فرقتی خداوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند: الْمُعْذَرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ ایشانند. و گروهی بودند که منافق نبودند و عذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که وَ عَلَی الثَّلَاثَةِ... ششم فرقت یک تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و باز نشسته بود هم چون این سه تن و آخر بیگاه و دیر پیامد تنها توفیق یافت از پس پیامد و او ابو خیمه الانصاری است پیر بود و مصطفی در صحرای تبوک در لشکرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد از دور، و صورت وی از دوری ناپیدا، مصطفی گفت یکی آمد اللهم اجعله ابا خیمه فاذا هو ابو خیمه.

و گفته‌اند آخرتر غزائی از غزاهای مصطفی غزای تبوک است هیجده شبانروز مصطفی در آن غزای تبوک فرو آمده بود.

گفته‌اند که دو ماه هیچ حرب نرفت اما از هر جانب مردم همی آمدند و جزیت همی پذیرفتند و رسول خدا در آن وقت که بیرون شد محمد بن مسلمه را بر مدینه خلیفه کرد و

علی را بر حجرات خویش. منافقان علی را طعن کردند که رسول از دشمنی دیدار وی او را با خود نبرد. علی از آن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و بر اثر رسول برفت رسول وی را گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت رسول (ص) بگفت: «اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی؟»؟ هذا مثل ضربه ع حین استخلفه حال غیبت کما استخلف موسی اخاه هارون حین خرج الی الطور فکانت تلک الخلافة فی حیاته فی وقت خاص.

وَ عَلَی الثَّلَاثَةِ الَّذِینَ خَلْفُوا اَیْنَ تَخْلِیْفُ دَرِینَ مَوْضِعَ نَهْ بَرِ اَن مَعْنِی تَخْلِیْفُ اَسْتِ کِهْ دَرِ سُوْرَةِ الْفَتْحِ کَفَتْ: سَیَقُوْلُ الْمُخَلْفُوْنَ اَیْنَ تَخْلِیْفُ اَن بُوْدَ کِهْ خُدَای مَنَافِقَانِ رَا اَزْ غَزَاوِ رِضْوَانِ وَ اَزْ بَیْعَةِ رِضْوَانِ بَا پَسْ کَرْدِ بَخْدَلَانِ اَن کِهْ اَن نِیْکُوْبِیْ اَزْ اِیْشَانِ دَرِیْعِ دَاشْتِ، هَمْ چِنَانِ کِهْ جَاِیِیْ دِیْگَرِ کَفَتْ ثَبَطَهُمْ وَ هَمْ چِنَانِ کِهْ رَسُوْلُ خُدَا کَفَتْ: لَا یَزَالُ اقْوَامٌ یَتَأَخَّرُوْنَ عَنِ الْجَمَاعَاتِ حَتّٰی یُوْخَّرَهُمُ اللّٰهُ.

این تخلیف اینجا در این سوره آن بود که رسول خدا ایشان را با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد و آنکه که با مدینه آمد، پیش او آمدند و اقرار دادند و در شأن ایشان این آیت فرو آمد و آخرون مرجون لأمیر الله رسول خدا فرمود که با ایشان بیع و شری کنید و با ایشان سخن مگویید و ایشان را فرمود که گرد زنان خویش مگردید پس زن هلال بن امیه نزدیک رسول خدا آمد گفت: یا رسول الله! هلال مردی پیر است چندان بگریسته که او را بیم هلاک است و اگر او را مراعات نکنم و نان خورش از بهر وی راست نکنم از ضعف و سستی هلاک شود. رسول گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان هیچ سخن نمیگفتند. کعب بن مالک گوید معاذ را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم از من اعراض کرد، گفت خدای داند که من او را و رسول او را دوست میدارم کعب گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیک من آمد و نامه بمن داد از ملک غسان، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده است و ترا مهجور کرده اگر نزدیک من آیی ترا نزدیک من نیکوئیها بود. گفت جهان بر من تاریک شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرک را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره پاره کردم و بینداختم و از قبیله و عشیره و خویش و پیوند خود بریدم بر سر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روز بر آمد پس رسول

خدا در خانه ام سلمه بود و شب دو بهره گذشته که گفت یا ام سلمه خبرداری که خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد و آیت فرستاد: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ تَابَ بِنِيبَةٍ تَابَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. کعب گفت من در نماز بودم که خلق را دیدم روی بمن نهاده همی آواز شنیدم از سر کوه که یا کعب بن مالک خدای تعالی توبه شما قبول کرد. من جامه خویش، مبشر را بخشیدم، جامه دیگر در پوشیدم و آدمم بنزدیک رسول خدا، ابو بکر و عمر و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من همی آمدند و مرا بشارت همی دادند و تهنیت همی کردند، تا آدمم نزدیک رسول خدا او را دیدم چون ماه تابان و خورشید رخشان گفت یا کعب ترا بشارت باد که خدای تعالی توبه شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت بر خواند: وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ أَيْنَ بَا بِمَعْنَىٰ مَعَ وَالرَّحِبِ السَّعَةِ. يقال: فلان رحيب الصدر أي واسع الصدر. و منه قوله مرحباً، و منه سمي عرسة المسجد رحبة. و الرحاب العراض. يقال: رَحِبَ به إذا قال مرحباً. قال المفسرون: ضَيَّقَ الأرض عليهم بَانَ الْمُؤْمِنِينَ منعوا من كلامهم و معاملتهم و ازواجهم باعتبارهم و كان النبي (ص) معرضاً عنهم.

وَ ضَاعَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان ور ایشان تنگ گشت یعنی احوال ایشان. و قيل تبرموا منها بالهم الذي حصل فيها.

وَ ظَنُّوا اِيقِنُوا، در قرآن ظن بمعنی یقین جایها است، أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِنْ لَا مَعْتَصِمَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ. معنی لجأ باز پناهیدن است با یک جا و آن سه رکن است لجأ زبان و لجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است و لجأ دل افتقار است و لجأ جان اضطرار است. وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ میگوید بدانستند و یقین شد ایشان را که باز پناهیدن و باز گشت نیست از خدای مگر هم با خدا. از عذاب وی رستن نیست مگر فضل و رحمت وی.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اعاد التوبة للتوكيد، لَانَّ ذِكْرَ التَّوْبَةِ عَلَى هَوْلَاءِ مَضَىٰ فِي قَوْلِهِ وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ. و در معنی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا لطف بهم فی التوبة و وفقهم لها. قال ابو يزيد غلطت في أربعة اشياء: في الابتداء مع الله ظننت اني احبته فاذا هو يحبني قال الله تعالى: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. و ظننت اني ارضى عنه فاذا هو رضى عنى قال الله تعالى: رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ ظَنَنْتَ اِنِي اذَكَرُهُ فَاذًا هُوَ ذَكَرْنِي قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لَذَكَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ ظَنَنْتَ اَنِّي اتُوبُ فَاذًا هُوَ تَابَ عَلَيَّ: قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ يتوب على عبده بفضله اذا تاب اليه من ذنبه.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ... بر ذوق عارفان و طريق خاصگيان، اين آيت جاي ناز دوستان است و ميدان اسرار صديقان، و تهنيت مؤمنان، تهنيتي زيبا و تشرifi بسزا، تهنيتي كه دل را انس است و جان را پيغام. آرايش مجلس است و سرمايه مفلس. زينت زبانها و زندگي دلها. تهنيتي كريم، از خداوندي كريم، در ذات كريم و در صفات كريم، و در مهر كريم و در نواخت كريم و در بخشش كريم. رهي را بفضل خويش مي بخشد آن گه بخشيده خود ازو باز ميخرد.

خود ميدهد خود معاملت ميکند و در آن معاملت، سود همي رهي را مي بخشد و زبان خود مي پذيرد اينست نيکوکاري و كريمي. اينست مهرباني و لطيفي.

در توريه موسي است كه: الجنة جنتي و المال مالي، فاشترتوا جنتي بمالي فان ربحتم فلکم و ان خسرتم فعلي. يا بني آدم ما خلقتکم لا ربح عليكم انما خلقتکم لتربحوا علي.

رب العالمين در ازل پيش از وجود بنده، بنده را بخريد. خود بايع بود و خود مشتري. خود فروخت و خود خريد، و در شرع مصطفي روا نيست كه در معاملت، بايع و مشتري يكي بود، مگر كه پدر باشد، كه از شرط شفقت و انتفاء تهمت و كمال مهرباني و مهر ابوت، او را رواست، پس چه گويي در خدا كه رافت و رحمت وي در بنده بيش از آنست، و مهرباني وي بي كران است و مهر وي افزون از آن است، چون در حق پدر رواست، در حق خالق مهربان اوليتر و تامتر، و انگه دانست رب العزة كه بنده، بد خوي و بد عهد و بي وفاست و بوقت بلوغ اعتراض كند آن راه اعتراض بوي فرويست كه نفسي پر عيب و پر آفت خريد، بهبشتي پر ناز و پر نعمت. نفسي كه محل شهوات و بليات است، بهبشتي كه قرب حق را مراتب و درجات است، و در معاملات شرعي جايي كه ثمن بر مبيع بيفزايد راه اعتراض در آن بسته شود. و آن گه نفس خريد و قلب نخريد از بهر آن كه قلب دل است و دل بر محبت و مهر حق وقف است و بر وقف، خريد و فروخت روا

نمود.

و نیز شرط مبیعت تسلیم است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، در شرع، بیع و شری در آن روا نیست. مرغ بر هوا و ماهی در دریا نفروشد، که تسلیم آن آسان نیست. حال دل بنده همین است و تسلیم آن ممکن نیست، تا رب العزة میگوید یَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ. قال النصر آبادی: اشتری منك ما هو صفتك و القلب تحت صفته فلم يقع عليه المبيعة. قال النبي (ص): قلب ابن آدم بين اصبعين من اصابع الرحمن.

و گفته اند نفس دربان دل است بجای چاکر ایستاده رعیت وار در خدمت، و دل در محل شهود است، محمول ربوبیت، سلطان وار همی راند ملکت، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگویی دل را با آن همه زلفت و قربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت و دوام مشاهدت و رؤیت.

پیر طریقت گفت جوهری است بر خاک افتاده میان راه، عالم از قیمت آن جوهر ناآگاه، صاحب دولتی بسر آن رسید ناگاه، پادشاهی جاوید یافت بی طبل و کلاه، از قیمت آن جوهر بر راه چیزی نکاست، قیمت آن جوهر هم که دی بود بجاست. نور جوهر کرا تابان است، آن را که عنایت معلوم است. گله برخاست، ابتداء به برّکی کرد، و از آغاز، این کار خواست. درخت مهر که کشت، و سرای دوستی که آراست. پس با چندین لطف، این بد اندیشی چراست. روز خریداری عیب میدید و گفت که رواست.

الهی! این همه شادی از تو بهره ما است چون تو مولی کراست؟ و چون تو دوست کجا است و بآن صفت که تویی از تو خود جز این نرواست، و تا می گویی که این خود نشانست و آئین فرد است، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی و آرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد دائم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد یا رب چه جگرهاست که چون خواهی کرد

فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ... این باز تشریفی دیگر است و تخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهبران من، بنازید در معاملت که کردید با من، رامش کنید بنام من، بیاسائید بنام

و نشان من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب العالمین نگفت بثن من که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که با من کردید و معاملت که با من در گرفتید شادی کنید. چه غم دارد او که وی را دارد، کرا شاید آنکه قرب وی را نشاید؟

در زبور داود است: ای پسر آدم، چرا او غیر من دوستی گیری که سزای دوستی منم، چرا نه با من بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشنده فراخ بخش منم، یا تجار دنیا ریح دنیا یفنی و ریحی بیقی: ما عِنْدَكُمْ يَنْفُدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ، وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمْ بِيَعِي كَمَا فِي آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ. خود کرد و ما نکردیم، بنام ما باز کرد و به ما باز خواند که آن بیع که من کردم شما کردید. هم چنان که مصطفی را گفت: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى اِشَارَتِ اسْتَبْرَأَ مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ لِيَأْخُذَ بِالرَّجُلِ الْوَاقِعِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. بنقطه جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده و رهی را از دست آب و خاک ربوده دوگانگی با عدم و حقیقت صافی شده منی عاریت کشته:

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... صفت مؤمنان است و سیرت آشنایان و آئین دوستان.

پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاء و شفعاء خلق، سادات دنیا و دوست داران دین، و دوست داشتگان حق، طبقات ایشان درین آیت بنظام پسندیده یاد کرد و ایشان را بر آن ستوده و بدان گواهی داده و ابتدا که کرد بدون ترین ایشان کرد. نخست فروتران را یاد کرد: تائبان و از گناه بازگشتگان، تا خجل نمانند دل گیرند و امید تازه دارند. گفت: التَّائِبُونَ، از گناه بازگشتگان اند، عذر دهان و پشیمانان اند.

الْعَابِدُونَ پرستگارانند امر گزارانند خدمت و رزانند.

الْحَامِدُونَ ستاینندگان آزادی کنندگان اند، ثناگویان اند.

السَّائِحُونَ حاجیان اند روزه دارانند علم جویانند.

الرَّاكِعُونَ متواضعانند خدمتکارانند در فرمان برداری به پیری رسیدگانند.

السَّاجِدُونَ نماز کنندگانند. متضرعانند. جلال مرا روی بر خاک نهندگانند.

الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ خلق را بدین فرمایندگانند. مؤذنان و باطاعت خوانندگانند.

متناصحان و یکدیگر را بند دهندگان‌اند.

وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ سُلْطَانَانِ دَادِغْرَانِ اَنْدِ مَذْكَرَانِ وَ خَلْقِ اَزْ شَرِّ فِرْوَدِ اَرَنْدِگَانِ اَنْدِ. وَ بَجَانِ وَ دَلِ اَنْ رَا پَذِیْرَنْدِگَانِ اَنْدِ.

وَ بَشَرِّ الْمُؤْمِنِينَ بَشَارَتِ دِهْ مَوْمَنْاَرَا كِهْ هَرْ چِهْ اَزْ اِیْشَانِ تَقْصِیْرِ اسْتِ بَیْ نِیْازِیْ مَنِ بَرَا بَرِ اَنْسْتِ وَ هَرْ چِهْ اَزْ اِیْشَانِ نَاسِپَنْدِ اسْتِ مَهْرَبَانِیْ مَنِ بَرِ سَرِ اَنْسْتِ وَ هَرْ چِهْ رَهْیِ رَا اَمِیْدِ اسْتِ فَضْلِ مَنِ بَرْتَرِ اَزْ اَنْسْتِ. بَشَارَتِ دِهْ مَوْمَنْاَرَا كِهْ چُونِ اِیْشَانِ رَا مِیْگَزِیْدِمِ عِیْبِ مِیْ دِیْدِمِ، نِپَسَنْدِیْدِمِ تا بَیْشَرِ بَنَهَانِها وَ اَرَسِیْدِمِ، رَهْیِ رَا بَهْ بَیْ نِیْازِیْ خُودِ چَنانِ كِهْ بُوْدِ خَرِیْدِمِ. قَالِ ابْنِ عَطَاءٍ: لَا تَصِحَّ الْعِبَادَةُ اِلَّا بِالتَّوْبَةِ وَ لَا التَّوْبَةُ اِلَّا بِالْحَمْدِ عَلٰی مَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ مَنِ طَرِیْقِ التَّوْبَةِ، وَ لَا یَصِحُّ الْحَمْدُ اِلَّا بِمَدَاوَةِ السَّیَّاحَةِ وَ الرِّیَاضَةِ، وَ لَا هَذِهِ الْمَقَامَاتِ وَ الْمَقْدَمَاتِ اِلَّا بِمَدَاوَةِ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، وَ لَا یَصِحُّ هَذِهِ كَلَّمَهُ اِلَّا بِالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لَا یَصِحُّ شَیْءٌ مِمَّا تَقَدَّمَ اِلَّا بِحِفْظِ الْحُدُودِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا، وَ الْمُؤْمِنُ مَنِ یَكُونُ هَذِهِ صَفْتَهُ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِیْنَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ. دَرِ اَثَارِ بَیْاَرَنْدِ كِهْ فَرْدَا دَرِ رَسْتَاخِیْزِ قَوْمِیْ رَا اَزْ اِیْنِ اُمَّتِ بَتْرَا زُوْگَاهِ اَرَنْدِ وَ فَرِیْشْتِگَانِ كِهْ بَرِ اِیْشَانِ مَوْكَلِ باشَنْدِ بَدِیْهَیْ اِیْشَانِ شَمْرَدَنْ گِیْرَنْدِ، كِهْ بَارِ خُدَا یَا بَدِ عَهْدَانَنْدِ بَیْ وَ فَا یَا نِ اَنْدِ، فَرَا مَوْشِ كَارَانِ اَنْدِ، گَنْهْ كَارَانِ اَنْدِ، دَلِیْرَانِ وَ شُوْخَانِ اَنْدِ. رَبِّ الْعِزَّةِ گو یَدِ جَلِ جَلالَهْ: اَزْ اَنْجَا كِهْ كَرْدَارِ اِیْشَانِ اسْتِ چَنانِ اَنْدِ وَ اَزْ اَنْجَا كِهْ كَرْمِ وَ عَفْوِ مَاسْتِ، تَا ثَبَانِ اَنْدِ، عَابِدَانِ اَنْدِ، حَامِدَانِ اَنْدِ، رُوْزِهْ دَارَانِ اَنْدِ، نَمَازِ گَزَارَانِ اَنْدِ، دُوسْتِیْ مَ بَجَانِ وَ دَلِ خُوا هَا نِ اَنْدِ وَ بَمَهْرِ مَ یَكْتَا گو یَا نِ اَنْدِ، زَبَانِ حَالِ بَیْچَارِگَانِ بِنَعْتِ اَنْكَسَارِ وَ اِفْتِقَارِ مِیْگو یَدِ كِهْ، خُدَا وِنْدَا اِگَرِ فَا سَقِیْمِ وَ اِگَرِ عَابِدِ، چَنانِ كِهْ هَسْتِیْمِ اَنْ تُو اِیْمِ وَ بَدَا شْتِ تُو اِیْمِ، بَرِخُوا سْتِ تُو مَوْقُوفِ وَ بَهْ بَنْدِگِیْ تُو مَعْرُوفِ، اَزْ تُو گَزْرَنْهْ وَ بَیْ تُو بَسْرَنْهْ.

بَنْدِهْ گَرِ خُوبِسْتِ گَرِ زَشْتِ اَنْ تَسْتِ عَاشِقِ اَرِ دَا نَا وَ گَرِ نَا دَا نِ تَرَا سْتِ

۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُوا اللَّهَ بَرِهِيْزِیْدِ اَزْ خَشْمِ خُدَا یِ وَ عَذَابِ خُدَا یِ، وَ كُؤْنُوا مَعَ الصَّادِقِیْنَ. (۱۱۹) وَ بَارِ اسْتِ گو یَا نِ وَ رَا سْتَانِ بَیْدِ. مَ كَانِ لِاَهْلِ الْمَدِیْنَةِ نِیْسْتِ اَهْلِ مَدِیْنِهْ رَا، وَ مَنَ حَوْلَهُمْ مِّنَ الْاَعْْرَابِ وَ اِیْشَانِ كِهْ گَرْدِ بَرِ

گرد ایشان‌اند از عرب بیابان نشین، أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ که باز پس نشینند از رسول خدا، وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ و نه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ این نهی ایشان از تخلف بآن است، لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد بایشان تشنگی، وَلَا نَصَبٌ و نه ماندگی، وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی، فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای، وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا و نه هیچ موقف نه ایستند و نسپرند سپردگاهی، يَغِيظُ الْكُفَّارَ که بدرد خشم و غم آرد کافران را، وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَبَلًا و هیچ گزند نشتابند و نرسانند بدشمن، إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ مگر که ایشان را بهر خردی از آن بزرگی می‌نویسند، إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (۱۲۰) خدای تباه نکند مزد نیکوکاران.

و لَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً و هیچ نفقه نکنند و صدقه‌ای ندهند، صَعِيرَةً و لَا كَبِيرَةً خرد یا بزرگ، و لَا يَقْطَعُونَ وادیا و هیچ وادی نبرند، إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر که آن همه ایشان را می‌نویسند، لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تَا پاداش دهد خدای ایشان را، أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۱۲۱) نیکوتر کاری که هرگز میکردند.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً نه توانند مؤمنان که هاموار همه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند، فَلَوْ لَا نَفَرَ جَرًا بِيْرُونَ نروند، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ از هر جوکی از ایشان، گروهی، لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ تا در دین خویش دانش آموزند، و لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ و قوم خویش را به پند بیم نمایند، إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ أَنْ گه که با ایشان آیند، لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (۱۲۲) تا ایشان از ناپسند پرهیزند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدید، قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ کشتن کنید با آن کافران که از سوی شما، و لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنان اید درستی یابند، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ. (۱۲۳) و بدانید که خدای بیاری و نصرت و معونت و پرهیزگاران است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ و آن گه که سوره‌ای از قرآن فرو فرستاده آید، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هست ازین منافقان که گوید، أَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا کیست از شما که این سوره او را ایمان افزود، فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا أَمَا ایشان که گرویدگان اند، فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا سورت ایشان را ایمان افزود، وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. (۱۲۴) و ایشان بآن شنیده و شادمان‌اند.

بَأْمَالِهِمْ وَانْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

یعنی المهاجرین سعید بن جبیر گفت: کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای کونوا کابی بکر و عمر و اصحابیها. و قیل: نزلت هذه الاية في اهل الكتاب، يقول الله تعالى: اتَّقُوا اللَّهَ بطاعته، و کونوا مع الصادقين محمد و اصحابه. یا مرهم ان یكونوا معهم في الجهاد و الشدة و الرخاء. ابن عباس و ابن مسعود در شواذ خوانده اند: و کونوا من الصادقين و المعنی واحد. روى ابو عبيدة عن عبد الله قال: ان الكذب لا يصلح منه جدًّا و لا هزل و لا أن يعد احدكم صبيبه شيئاً ثم لا ينجز منه، ان شتمت اقراوا: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، هل ترون في الكذب رخصة.

ما كان لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ هذا نفي و المراد به النهي كقوله: ما كان لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ. اهل مدينه اينجا انصاراند: اوس و خزرج.

وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ سَكَانِ الْبَوَادِي مَزِينَةٍ وَ جُهَيْنَةٍ وَ اشجع و اسلم و غفار. عالميان در حکم اين آيت يکسان اند، اما ايشان را بذکر مخصوص کرد که ايشان به مصطفی ص نزديکتر بودند و از شدن مصطفی ص به غزاء آگاهی داشتند که بر ايشان پوشيده نبود. ميگويد: سزا نیست و روا نیست کس را خاصة اهل مدينه و اعراب که با پس نشينند از رسول خدا چون بغزا شود.

وَلَا يَرْغَبُوا أَي و ان لا يَرغَبوا. بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ أَي لا يرضوا لانفسهم بالخفض و الدعة و رسول الله (ص) في الحرِّ و المشقة و ان يصونوا انفسهم بما لم يصن هو منه.

يقال: رغبت بنفسي عن هذا الامر، اي رفعت عنه. ذَلِكَ اَيْنَ ذَلِكَ فصل است اندر ميان دو سخن، چنان که آنجا گفت: ذَلِكَ وَمَنْ عاقِبَ، جایی ديگر گفت: هذا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ، كَذَلِكَ وَ أَوْزَنَاهَا، اين همه فصل اند. و قیل: معناه ذلك النهي عن التخلف. بِأَنَّهُمْ لَا يُصَيِّبُهُمْ ظَمًا عطش. وَ لَا نَصَبٌ تعب يثقل على البدن تحمله.

وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ جوع شديد، من خمص بطنه يخمص اذا دقَّ، يقال: رجل خمصان البطن و خميص، اي ضامرة. وَ لَا يَطْوُونَ مَوْطِئًا لَا يَقِفُونَ موقفا. يَعِظُ الْكُفَّارَ بيغضهم. وَ لَا يَتَأَلَوْنَ مِنْ عَدُوِّئِلَّا قَتَلًا و اسرا و مالا و كسرا غنيمه او هزيمة. اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ. قال ابن عباس: بكل روعة ينالهم في سبيل الله سبعين الف حسنة. إِنَّ اللَّهَ

لَا يُضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَلَا يُنْفِقُونَ فِي الْجِهَادِ.

نَفَقَةٌ صَغِيرَةٌ وَلَا كَبِيرَةٌ يَعْنِي تَمْرَةً فَمَا فَوْقَهَا وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَى الْعَدُوِّ مُقْبِلِينَ أَوْ مُدْبِرِينَ.
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ أَثِيبٌ لَهُمْ.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ، بِذَلِكَ أَجْرًا. قَالَ: فَمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَمْ يَضِعْ قَدَمًا وَلَا يَدًا وَلَا جَنْبًا وَلَا أَنْفًا وَلَا رُكْبَةً سَاجِدًا وَلَا رَاكِعًا وَلَا مَاشِيًا وَلَا نَائِمًا فِي بَقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ اللَّهِ أَلَّا أَدْنَى لَهَا بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَبِالشَّفَاعَةِ، وَ إِنْ أَصَابَهُ نَصَبٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْغَسْلَ مِنْ نَهْرِ الْحَيَوَانَ فَاَنْقَطَعَ مِنْهُ النَّصَبُ. وَ صَح

فِي الْخَبَرِ أَنَّ مَنْ أَرْسَلَ نَفَقَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَقَامَ فِي بَيْتِهِ فَلَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ سَبْعُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ مِنْ غَزَا بِنَفْسِهِ وَ أَقَامَ فِي وَجْهِهِ ذَلِكَ فَلَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ. اِشَارَتِ آيَةُ أَنْتَ كَمَا هِيَ رَوَى بِطَاعَتِي نَهْدَازِ طَاعَاتٍ وَ عِبَادَاتٍ حَقًّا، وَ قَصْدِ وَى دَرِ آنِ دَرَسْتِ بَاشَدِ، خَاسْتِ وَ نَشَسْتِ وَى دَرِ آنِ، رَنَجِ وَ رَاحَتِ وَى دَرِ آنِ، حَرَكَاتِ وَ سَكَنَاتِ وَى، هَمَّ حَسَنَاتِ بُوَدِ وَ وَى رَا بَآنِ دَرَجَاتِ ثَوَابِ بُوَدِ، وَ بَعَكْسِ اَيْنِ، هَرِ كَمَا قَصْدِ مَعْصِيَتِ كَنْدِ. حَرَكَاتِ وَ سَكَنَاتِ وَ قِيَامِ وَ قَعُوْدِ وَى دَرِ آنِ، هَمَّ مَعْصِيَتِ بَاشَدِ وَ وَى رَا دَرِ آنِ بِيَمِ عَقُوْبَتِ بُوَدِ.

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً لَمَّا نَزَلَ عِيُوبَ الْمُنَافِقِينَ لِتَخْلَفَهُمْ عَنِ الْجِهَادِ.

قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: وَ اللَّهُ لَا تَخْلَفُ عَنْ غَزْوَةٍ يَغْزُوهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا سَرِيَّةٍ اِبْدَاءً، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَدِيْنَةَ وَ اَمْرًا بِالسَّرَايَا إِلَى الْعَدُوِّ نَفَرَ الْمُسْلِمُونَ جَمِيْعًا وَ تَرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ وَحَدَّهُ بِالْمَدِيْنَةِ. فَانزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً. غَزَاءٌ بِرِ مَسْلَمَانَانَ فَرَضِ كَافَّةً بُوَدِ تَا آنِ رَا دَرِ اَيْنِ آيَةُ بَا فَرَضِ كَفَايَتِ آوَرْدِ، اَكْتُونِ غَزَاءِ وَ رَحَلْتِ دَرِ طَلَبِ عِلْمِ هَمْچُونِ بَانْگِ نَمَازِ، بِرِ كَفَايَتِ اسْتِ نَهْ بِرِ كَافَّةً.

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ اِى قَبِيْلَةٍ. مِنْهُمْ طَائِفَةٌ اِى جَمَاعَةٍ.

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّيْنِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ. اَيْنِجَا دُو قَوْلِ كَفْتِهْ اَنْدِ مَفْسَّرَانَ: يَكْسِي اَنْسْتِ كَمَا تَفَقَّهُ وَ اَنْذَارِ بَا طَائِفَةٍ نَفِيْرِ شُوْدِ غَازِيَانَ وَ مَسَافِرَانَ كَمَا بِرِ رَسُولِ خَدَا بِهْ غَزَاءِ بُوَدَنْدِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا اِذَا خَرَجُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ كَانُوا فِي صَحْبَتِهِ يَشْهَدُونَ اَفْعَالَهْ اِحْوَالِهْ وَ شَمَائِلِهْ وَ اِخْلَاقِهْ وَ كَانَ ذَلِكَ لَهُمْ تَفَقُّهُ فِي الدِّيْنِ وَ اِذَا رَجَعُوا، اَخْبَرُوا النَّاسَ بِمَا شَاهَدُوْهُ مِنْ

رسول الله في سفره، فيكون ذلك انذارا للناس.

قول دیگر آنست که تفقه و انذار با مقیمان شود، حاضران مدینه. لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ یعنی لیتعلموا القرآن و السنن و الحدود، و لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمُ الْعَابِثِينَ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ و ليعلموهم ما نزل من القرآن بعدهم و يخوفوهم به. لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ما يجب اجتنابه. کلبی گفت: قبيله بنی اسد بن خزيمه همه به مدینه آمدند با عيال و اطفال ايشان فملأوا الطرق بالعدرات و غلت الاسعار، فنزلت هذه الآية.

ای لا ينبغي ان يحضروا باجمعهم، بل يحضر طائفة منهم فيتفقهون و ينذرون قومهم و يعلمونهم اذا رجعوا اليهم.

فصل

بدان که فقه، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم: فرض عین و فرض کفایت، اما فرض عین: علم طهارت و نماز و روزه است که بر هر مکلف واجب است شناختن آن و آموختن آن، ازینجا گفت مصطفی (ص): طلب العلم فريضة على كل مسلم.

و هر عبادت که گزاردن آن بر بنده واجب است هم چنین شناخت علم آن و دانستن حدود و شرایط آن بر وی واجب است، همچون علم زکاة، کسی را که مال دارد و علم حج، کسی که استطاعت دارد، بر وی واجب بود. هذا و امثاله.

اما فرض الكفاية، هو ان يتعلم حتى يبلغ درجة الاجتهاد و رتبة الفتيا فاذا قعد اهل بلد عن تعلمه عصوا جميعا و اذا قام من كل بلد واحد فتعلمه، سقط الفرض عن الآخرين و عليهم تقليده فيما يقع لهم من الحوادث.

روی ابن عباس قال قال: رسول الله (ص): من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين.

و عن ابي هريرة عنه (ص) قال: تجدون الناس معادن فخيراهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا.

عن ابي امامة عنه (ص) قال: فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم.

و قال الشافعي رضى الله عنه: طلب العلم افضل من صلاة النافلة.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ بحکم این آیت، بھر ناحیتی قتال آن کافر از فريضة است که از سوی ايشان بود: بر شام، روم و بر يمن، حبشه و بر ما

وراء النهر، ترك. و كان الحسن اذا سئل عن قتال الترك و الروم و الديلم تلا هذه الآية. ابن عباس گفت: اين خطاب با اهل مدينه است، ايشان را قتال قريظه و نضير و خيبر و فدك فرمودند.

وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً شَدِيدَةً وَ عِنْفًا وَ صَبْرًا عَلٰى جِهَادِهِمْ، وَ الْمَعْنٰى اَشْتَدُّوا عَلَيْهِمْ. وَ اَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بِالْغَلْبَةِ وَ النَّصْرَةِ. وَ دَرَّ قُرْآنَ نَظِيرِ اَيْنِ جَابِيهَا اسْتِ وَ اَعْلَظُ عَلَيْهِمْ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ اَعَزَّةٌ عَلٰى الْكَافِرِينَ وَ لَا تَهِنُوا فَمَا وَهِنُوا...

وَ اِذَا مَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ... الْآيَةُ اَيْنِ آيَتِ دَرِ شَأْنِ مَنَافِقَانِ اَمَدِ كِهْ سُورِهْ قُرْآنِ اَزْ زِبَانِ رَسُوْلِ خِدا اَنِ كِهْ كِهْ فَرُوْ اَمَدِ وَ اَنِ رَا بَرِ خِواندِ، اَنِ مَنَافِقِ بَاسْتِهْزَاءِ كُفْتِ فَرَا يَارانِ خِويشِ اَزْ مَنَافِقانِ: اَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ اِيْمَانًا. وَ كُفْتِهْ اَنِ مَنَافِقانِ بَا ضَعْفِهْ مُؤْمنانِ كُفْتِ اَيْنِ سَخْنِ، بَرِ سَبِيْلِ اسْتِهْزَاءِ، وَ رَبِّ الْعِزَّةِ اوْ رَا جِوابِ دادِ كُفْتِ: فَاَمَّا الَّذِيْنَ اَمَنُوا فَزَادَتْهُمْ اِيْمَانًا بِاللّٰهِ وَ بَصِيْرَةً فِىْ دِيْنِهِمْ، وَ اِضَافِ الْاِيْمَانَ اِلَى السُّورَةِ لِاِنَّهُ يَزِيْدُ بِسَبَبِهَا. وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بِنَزُولِ الْقُرْآنِ وَ الْفَرَايِضِ.

وَ اَمَّا الَّذِيْنَ فِىْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ شَكٌّ وَ نِفَاقٌ وَ بَغْضٌ لِّلْاِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ. فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰى رِجْسِهِمْ اِىْ شَكًّا اِلَى شَكِّهِمْ وَ كَفَرًا اِلَى كُفْرِهِمْ. وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ. قَالَ الزَّجَّاجُ: الْمَرَضُ فِى الْقَلْبِ كُلُّ مَا خَرَجَ بِهِ الْاِنْسَانُ عَنِ الصِّحَّةِ فِى الدِّيْنِ. اَيْنِ آيَتِ دَلِيْلِ اسْتِ كِهْ اِيْمانِ بِنْدِهْ اَفْزايِدِ وَ كَاهِدِ، بَطَاعَتِ اَفْزايِدِ وَ بَعْصِيَّتِ كَاهِدِ، وَ اَزِيْنِجَا بُوْدِ كِهْ عَمْرِ خِطابِ يَارانِ رَسُوْلِ رَا كُفْتِيْدِ: تَعَالَوْا حَتَّىٰ نَزِدَّ اِيْمَانًا. وَ قَالَ: لَوْ وَزَنَ اِيْمَانُ اَبِيْ بَكْرٍ بِاِيْمَانِ اَهْلِ الْاَرْضِ لَرَجَحَهُمْ. وَ قَالَ عَلِيٌّ بِنِ ابِيْ طَالِبٍ (ع): يَبِيْدُ الْاِيْمَانُ لِمَظَّةِ فِى الْقَلْبِ كَلِمًا اَزْدَادِ الْاِيْمَانَ اَزْدَادَتِ الْمَظَّةَ.

وَ كَتَبَ الْحَسَنُ اِلَى عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ: اِنَّ لِّلْاِيْمَانِ سِنًّا وَ شَرَايِعَ وَ حُدُوْدًا وَ فَرَايِضَ مِنْ اسْتِكْمَلِهَا اسْتِكْمَلِ الْاِيْمَانَ وَ مِنْ لَمْ يَسْتِكْمَلِهَا لَمْ يَسْتِكْمَلِ الْاِيْمَانَ. اَوْ لَا يَرَوْنَ اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ يَخْتَبِرُونَ. فِى كُلِّ عَامٍ مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ بِالْقَطْعِ وَ الشَّدَّةِ وَ الْاِمْرَاضِ وَ الْاَوْجَاعِ وَ هِيَ رِوَايَةُ الْمَوْتِ. ثُمَّ لَا يَتَوَبُّونَ مِنَ النِّفَاقِ وَ لَا يَتَعَطَّوْنَ كَمَا يَتَعَطَّ الْمُؤْمِنُ بِالْمَرَضِ. وَ قِيْلَ: يَفْتَنُونَ بِاَنْ يَظْهَرَ اللّٰهُ نِفَاقَهُمْ وَ يَفْضَحَهُمْ فِى كُلِّ مَرَّةٍ اَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتَوَبُّونَ عَنِ نِفَاقِهِمْ وَ لَا يَنْتَهَوْنَ عَلٰى مَا فِىهِ خِلَاصَهُمْ. قَالَ عِكْرَمَةُ: يَنَافِقُونَ ثُمَّ يُوْمِنُونَ ثُمَّ يَنَافِقُونَ. وَ

قیل: ینقضون عهدهم فی السنة مرة او مرتین ثم لا یتوبون من نقضهم. و لا هم یدکرون بما صنع الله بهم اذ کان رسول الله (ص) اذا نقضوا عهدهم بعث الیهم السرايا فیقتلونهم. حمزه و یعقوب ا و لا ترون بناء خوانند، خطاب با مؤمنان بود بر سبیل تعجب، باقی بیا خوانند بر سبیل تفریح و توییح منافقان باعراض از توبه.

وَ اِذَا مَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ اِیْنِ اَنْ بُوِدَ كِه مَنَافِقَانِ مِی اَمَدْنَد بِمَسْجِدِ مِصْطَفٰی ص بِنِیوِشِیْدِن قَرآن و پِرَاكَنْدِه مِی نَشَسْتَنْد سِر فِرَو دَاشْتِه و خَوِیْشْتِن دَر مَجْلِسِ رَسولِ پوِشِیْدِه دَاشْتِه و مِیخوِاسْتَنْد كِه اَز عَزَا، بَازنَشَسْتِن خُود رَا عِذْرٰی پَدِیْد كَنْنَد و خَوِیْشْتِن رَا اَز فِرْمَانِ بَغْزَا نَااْگَا شَمْرَنْد، چُون پوِشِیْدِه مِی نَشَسْتَنْد كِه مَا حَاضِر نَبُوْدِیْم و اَز فِرْمَانِ خَبَر نَدَاشْتِیْم، اَنْ گِه بَا یَكْدِیْگَر بَاشَارَت مِیگفتَنْد: هَلْ یِرَاكُم مِّنْ اَحَدٍ هِیْچ كَسِّ اَز مَؤْمِنَانِ شَمَا رَا دِیْد؟ تَا اَز اَنجَا بَازگَشْتِیْد و اَز طَاعَتِ خُدَایِ بَرگَشْتِیْد. و گَفْتِه اَنْد: چُون سُوْرِه اَز اَسْمَانِ فِرَو اَمَدِی اِیْشَانِ دَر اَنْ طَعْنِ مِیكِرْدَنْد و عِیْبِ اَنْ مِی جَسْتَنْد و بَا یَكْدِیْگَر مِی گَفْتَنْد: اَیْكُمْ زَاذَتْهٗ هَذِهِ اِیْمَانًا، پَس تَرَسِیْدَنْد كِه اِگَر مَؤْمِنَانِ كَسِی اِیْنِ سَخْنِ و طَعْنِ اَز اِیْشَانِ بَشْنُوْد و بَاز رَسَاَنْد، بَا یَكْدِیْگَر گَفْتَنْدِیْد هَلْ یِرَاكُم مِّنْ اَحَدٍ. و بُوْدِی كِه اَز اَسْمَانِ اَیْتِی اَمَدِی كِه ذِكْرِ فَضِیْحَتِ و عِیْبِ اِیْشَانِ دَر اَنْ اَیْتِ بُوْدِی، شَنْیْدِن اَنْ بَرَاِیْشَانِ گِرَانِ اَمَدِی و دَشْوَارِ، خَوِاسْتَنْدِیْد كِه بَر خِیْزَنْد و بَگَرِیْزَنْد تَا اَنْ نَشْنُوْنَد، بَا یَكْدِیْگَر بَاشَارَتِ مِیگفتَنْد كِه بَنَگَرِیْد تَا هِیْچَكَسِّ اَز اِیْشَانِ شَمَا رَا مِی بِیْنَد تَا بَر خِیْزِیْم، اِگَر كَسِی نَدِیْدِیْد، اِیْشَانِ بَر فِتْنَدِیْد، اِیْنَسْتِ كِه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گَفْت: ثُمَّ اَنْصَرَفُوا عَنِ حَضْرَةِ النَّبِیِّ ص مَخَافَةَ الْفَضِیْحَةِ. و قِیْل: اَنْصَرَفُوا عَنِ الْاِیْمَانِ. صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ اَضَلَّهُمْ مَجَازَاةً عَلٰی فَعْلِهِمْ. و قِیْل: صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ دَعَا عَلَیْهِمْ. بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُوْنَ دِیْنَ اللّٰهِ و لَا الْعَمَلِ بِه. قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: لَا تَقُولُوا اِذَا صَلَّیْتُمْ: اَنْصَرَفْنَا، فَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَیَّرَ قَوْمًا فَقَالَ: ثُمَّ اَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ و لَكِنْ قُولُوا: قَضَیْنَا الصَّلَاةَ.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اِیْنِ تَهْنِیْتِ اَسْتِ و الزَّامِ حِجْتِ مِیگوَیْد: اَمَدِ بَشَمَا پِیْغَامِبَرِی مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ بِنِ هَاشِمِ بِنِ عَبْدِ مَنَافِ بِنِ قِصِی بِنِ كِلَابِ بِنِ مَرَّةِ بِنِ كَعْبِ بِنِ لُوی بِنِ غَالِبِ بِنِ فَهْرِ بِنِ مَالِكِ بِنِ النَّضْرِ بِنِ خَزِیْمَةَ بِنِ مَدْرَكَةَ بِنِ مِضْرِ بِنِ نَزَارِ بِنِ مَعْدِ بِنِ عَدْنَانَ، پِیْغَامِبَرِی هَم اَز شَمَا، بَشَرِی چُون شَمَا، اَز نَسَبِ عَرَبِ، كِه سَخْنِ وِی دَانِیْد

و دریا بید و صدق و امانت وی شناسید، یعنی ذلک شرف لکم و منقبة. کلبی گفت: ولده العرب کلّها، لیس فی العرب بطن الا ولده.

و قال النبی (ص): ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیء ما ولدنی الا نکاح کنکاح الاسلام.

گفته اند ربّ العالمین رسول که بخلق فرستاد هم از ایشان فرستاد از بهر آنکه جنس را بر جنس شفقت بیشتر بود. نه بینی که اگر کسی بهیمه‌ای را ببند که همی کشند، از آن اندوهگن نشود، و اگر آدمی‌ای را ببند که همی کشند، از آن غمگین و اندوهگن شود، و نیز هر جنس با جنس خود آرام گیرد و از هر چیز که نه جنس وی بود نفور باشد، اگر رسول فریشته‌ای بودی با آدمی آرام نگرفتی و آدمی از آن نفور بودی، از جنس ما فرستاد تا ما را با وی انس و راحت بود نه وحشت و نفرت. و در شواذّ خوانده‌اند: من انفسکم بفتح فا، ای من اشرفکم و افضلکم. میگوید: پیغامبری از گرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما.

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ اى شديد عليه عنتكم، و العنت الوقوع فى الهلاك و لقاء الشدة و الاشراف عليها. حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ اى على ايمانكم و هداكم و صلاحكم.

بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ رءوف بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، رءوف بمن رآه رحيم بمن لم يره. رأفت مه از رحمت است و رحيم بمعنى بیش از رءوف است، تقدیره: بالمؤمنين رحيم رءوف. میگوید: بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربان. و قال الحسين بن الفضل: لم يجمع الله لاحد من الانبياء بين الاسمين من اسمائه تعالى الا للنبى ص فانه قال: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ و قال تعالى: إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ. و گفته‌اند: نظم آیت چنین است: لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز حريص بالمؤمنين رءوف رحيم. عليه ما عنتم، لا يهمله الا ما شأنكم، ما اقمتم على سنته فانه لا يرضيه عند القيام بالشفاعاة الا دخولكم الجنة كقوله: من ترك ما لا فاورثته و من ترك ذنبا او كلا فالى و على. و گفته‌اند: عمر بن خطاب هيچ آیت در مصحف اثبات نکردی تا نخست دو گواه بر آن گواهی دادندید که این قرآن است. مردی انصاری آمد و این دو آیت آورد عمر گفت: و الله لا استلک علیها بینة كذلك كان رسول الله (ص) فاتبتها. و قال ابى بن كعب: احدث القرآن بالله عهدا، لقد جاءكم رسول

مِنْ أَنْفُسِكُمْ... الى آخر الآيتين و في قول بعضهم هي آية آخر نزلت من السماء.
فَإِنْ تَوَلَّوْا يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ اعرضوا عن الايمان بك و صاروا عليك.
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ أَي الَّذِي يَكْفِينِي كِيدَ مَنْ كَادَنِي اللَّهُ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ فَوَضَّعْتُ
أَمْرِي إِلَيْهِ وَ بِهِ وَتَقْتُ.

وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خَصَّ الْعَرْشَ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ اعْظَمَ خَلْقَ اللَّهِ تَعَالَى فَيَدْخُلُ فِيهِ الْأَصْغَرُ،
وَ الْعَرْشَ عِنْدَ الْعَرَبِ سُرِيرَ الْمَلِكِ. وَ فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ أَنَّ الْجَنَّةَ مِائَةٌ دَرَجَةٌ مَا بَيْنَ دَرَجَتَيْنِ
كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسْأَلُوهُ
الْفَرْدُوسَ فَإِنَّهُ وَسَطُ الْجَنَّةِ وَ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ مِنْهَا تَفْجُرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

وَ رَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ (ع) أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص تَسْأَلُهُ خَادِمًا، فَقَالَ قَوْلِي: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ
السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ مَنْزِلِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ
فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيئَتِهَا أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ
قَبْلَكَ وَ أَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ
فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ.

وَ رَوَى فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي أُرِيدُ الْعَرْشَ فَزِدْنِي قُوَّتِي
حَتَّى أَطِيرَ لَعَلِّي أَدْرِكُ الْعَرْشَ فَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِينَ أَلْفَ جَنَاحٍ وَ طَارَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَقَالَ
اللَّهُ تَعَالَى: هَلْ بَلَغْتَ إِلَيَّ أَعْلَى الْعَرْشِ؟ فَقَالَ: لَمْ تَقْطَعْ بَعْدَ قَائِمَةِ الْعَرْشِ فَاسْتَأْذَنَ أَنْ يَعُودَ
إِلَى مَكَانِهِ فَآذَنَ لَهُ.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، هم فرماست و هم تشریف
و هم تهنیت، فرمان خدا، تشریف بسزا، تهنیت زیبا، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار، تهنیتی
بزرگوار. می فرماید تا بنده را بخود نزدیک کند، تشریف می دهد تا رهی، دل بر مهر وی
نهد، تهنیت می کند تا صحبت وی جوید، کار آن رهی دارد که در دل مهر وی دارد، از حق
برو خورد که دلی زنده دارد، یادگار کسی پذیرد که از حق تشریفی دارد، با جهان و
جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ندای کرامت است و نواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، و در تجلّی وی غمان دو گیتی فراموش است، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بار حکم بر بنده آسان شود، حکم چیست؟ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ بتقوی میفرماید و در تقوی صدق میفرماید، تقوی مایه اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنایی است و صدق نشان دوست داری، تقوی رأس المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان، تقوی ره روان عالم شریعت را است، صدق درد زدگان عالم طریقت راست. کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق او را روی نماید نشاننش آنست که کلبه وجود خود را آتش در زند، کشتی خلقیت بدریای نیستی فرو دهد، فرزندان را یتیم کند، اقرباء و عشیرت را بدرود کند، باطن خود را از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر بر نور شرع آراسته و سرائر از محبت حق ممتلی گشته، دل از محبت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه با عقبی او را آرامی.

از دو گیتی یاد کردن بیگمان آبتنیست گر همی دعوی کنی در مردی، آبتن مباش
نیک بودی، از برای گفت و گویی بد مشو مرد بودی، از برای رنگ و بویی زن مباش

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ... الاية ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احياء سنت مصطفی ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که مصطفی ص گفت: بَلِّغُوا عَنِّي و لو آية، نضر الله عبدا سمع مقالتي فحفظها و عاها و اذها و رب حامل فقه الی من هوا فقه منه، و روی نضر الله امرا سمع منا شيئا فبلغه كما سمعه فربّ مبلغ اوعى له من سامع، و روی نضر الله من سمع قولی ثم لم يزد فيه اين خبرها بمعنى متقارباند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود و رمت آن گوش دارد و الفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنان که در آن نیفزاید و نکاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی و در آن نیفزایی و از آن بنکاهی و از تأویل

و تصرف و تکلف پیرهیزی، تأویل و تصرف در دین، زهر قاتل است، آن دین که بر تأویل و تصرف نهند باطل است، تأویل و تصرف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درک تأویل را ضامن رأی است، درک تسلیم را ضامن خدای است، هر چه از تأویل آید بر ما است هر چه از تسلیم آید بر خداست. سهل بن عبد الله رحمه الله این آیت بر خواند: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، گفت: افضل الرحلة رحلة من الهوى الى العقل و من الجهل الى العلم و من الدنيا الى الآخرة و من النفس الى التقوى و من الخلق الى الله تعالى. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنایی علم ایشان راه یابد و از دوزخ برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خود سفر کنند منازل تقوی باز برند تا بسر کوی محبت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت در حضرت عندیت آرام گیرند هر چه بخاطر ایشان در آید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنان که از آن مهتر دین بو علی سیاه قدس الله روحه آورده اند که جایی میگذشت دیده وی بر جمعی اسیران روم افتاد که محمود ایشان را گرفته بود و در قید قهر کشیده، چون دیده شیخ بدان بی سرمایهگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاه! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید در سینه های ایشان گشادند همه زنار کفر بگشادند و کمر وفای دین در میان جان بستند.

أَ وَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ... الاية چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنه روزگار و فتنه عوام و فتنه نفس کقطع الليل المظلم درهم پیچد جز زینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد وی را مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق با زینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جل جلاله: وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.

قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ... الاية بیاشرکم فی البشریة لکن بیاینکم فی الخصویة. یا محمد! تو همی گوی: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ من بشری ام همچون شما، همی گویم: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ أَن دَرِّبْتِمِي که چون تویی دیگر نبود. بشری را کی

رسد که در صدر قبول حقّ محمل ناز وی همی کشند که لَعْمَرُک! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینه دل وی کند که أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرُک! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی کند که ما آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا! یا محمد! تو دیگری و کار تو دیگر است.

از نطق بهر دهن زبانی دگری وز لطف بهر بدن روانی دگری
در خاطر هر کسی گمانی دگری در تو که رسد تو خود جهانی دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم فراق است و هم وصال، در عهد ازل که قسمت دوستی میکردند ناله درد فراق از خانه بو جهل بر آمد و تَلَأَلُوْ خورشید وصال از حجره محمد عربی بتافت، از آن فراق در دل بیگانگان دوزخی آفریدند، و ازین وصال در سینه دوستان بهستی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال بر آن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست.

موسی کلیم میگوید: بار خدایا مرا از اَمّت وی گردان. عیسی روح الله میگوید: بار خدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، خلیل میگوید: بار خدایا ذکر من بزبان اَمّت وی روان کن، و ازین عجبتر که راه او مهتر در قدم‌گاه او خود متحیر شد، این چنانست که مجنون به لیلی گفت، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد! گفت: یا مجنون دعوی بس بلند نیست که زلف ما خود در سر کار ما گم شد. نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت:

ای هم تو ز تو حیران آخر چه مثالست این ای شمع نکورویان آخر چه وصالست این
ای چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این ای شمع و چراغ ما آخر چه جمالست این

قال ابن عطاء: نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقه لکن مبیّنة لها حقيقة فانها مقدّسة بانوار النبوة مؤیّدة بمشاهدة الحقيقة ثابتة فی المحل الادنی و المقام الاعلی ما زاعَ الْبَصْرُ وَ ما طَغی. نگر تا نگویی که آن نفس پاک وی همچون نفس دیگران بود اگر یک ذره از تابش نفس او بر جان و دل همه صدیقان تافتید در عالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید، با این همه میگفت بدعا: لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین
بار خدایا! این پرده نفس از پیش دل ما بردار و این بار خودی از ما فرو نه که آن

حجاب راه حقیقت ما است، فرمان آمد یا محمد ناخواسته در کنارت نهادیم أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ. یا محمد ما آن بار تو از تو فرو نهادیم، ارادت ما کار تو بساخت، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تو نه برای خود آمدی و نه بخود آمدی، نه بخود آمدی کت آوردم، أُسْرَى بَعْبُدِهِ نَهْ بَرَاى خُود آمدى كِه رَحْمَتِ خَلْقِ رَا آمدى، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ چنان که مرغ، بچه خود را در زیر بال خود گیرد و می پرورد کمال کرم و رأفت و رحمت محمد عربی امت خود را بر آن صفت در کنف خود می پرورد، وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

قال جعفر الصادق ع: علم الله تعالى عجز خلقه عن طاعته، فعرّفهم ذلك كي يعلموا أنّهم لا ينالون الصفو من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقا من جنسهم فى الصورة فقال: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ فالبسه من نعته الرّافة والرّحمة و اخرجہ الى الخلق سفيرا صادقا و جعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته، فقال: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

۱۰ - سورة یونس - مکیه

۱ النوبه الاولی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
الر منم آن خداوند که می بینم جز من دارنده و پروراننده نه، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ اِن آیتها
آن نامه است، الْحَكِيمِ. (۱) آن نامه نیکو حکمت راست حکم.

أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا مَرْدَمَانَ را شگفت آمد و بنزدیک ایشان شگفت بود، أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى
رَجُلٍ مِنْهُمْ كَه پِغَام دادیم بمردی هم از ایشان، أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ كَه مَرْدَمَانَ را بیم نمای و
آگاه کن، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ بَشَارَت ده گرویدگان را، أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٌ كَه ایشان را
است وعده راست و کاری پیش شده، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان، قَالَ الْكٰفِرُونَ
ناگرویدگان گفتند: إِنَّ هَذَا لَسٰحِرٌ مُّبِينٌ. (۲) این جادویی است آشکارا.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ خَدَاوند شما الله است، الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ او که هفت آسمان و
هفت زمین آفرید از آغاز، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ آن گه
مستولی شد بر عرش، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میسازد کار و پیش می برد، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا
مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او، ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ اوست خداوند
شما، فَاعْبُدُوهُ او را پرستید، أ فَلَا تَذَكَّرُونَ؟ (۳) پند نپذیرید و حق درنیابید؟

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا با اوست بازگشت شما همه، وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا هَنَگَام نهادن خدای است
این براستی، إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست که آفریده می آرد از آغاز و فردا آن رازنده
کند باز، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهند ایشان را که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بِالْقِسْطِ و کارهای نیک کردند بسزا، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که کافر شدند و بگرویدند، لَهُمْ
شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ ایشان را شرابی از آب جوشیده، وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک، بِمَا
كَانُوا يَكْفُرُونَ. (۴) بآنچه کافر شدند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً اوست که خورشید را روشن گردانید، وَ الْقَمَرَ نُورًا و ماه را
روشنایی داد، وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ و آن را باز انداخت و چنان ساخت که میرود در منزلها بریدن
فلک را، لِنَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ و رفتن او شمار سال و ماه و روزگار میدانید، مَا

خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نِيفَرِيدِ خَدَايَ آن رَا مَگر بَدَانَش خُوِيَش وَ تَوَان خُوِيَش بِيَكْتَايِي خُوِيَش، يُفْصَلُ الْآيَاتِ نَشَانَهَايِ گِشَادَه رُوَشَن مِي نَمَايِد وَ بِيَغَامَهَايِ رُوَشَن گِشَادَه مِي فَرِسْتَد، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (۵) ايشان را که بدانند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ دَر شَد آمد شَب وَ رُوَز، وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ دَر آنْجِه خَدَايِ آفَرِيِد دَر آسْمَان وَ زَمِيِن اَز آفَرِيِدِه هَايِ خُوِيَش، لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ. (۶) نَشَانَهَايِ رُوَشَن اِسْت بِيَكْتَايِي ايشان را که از خِشَم خَدَايِ وَ اَز جِجُوِد حَقِّ اَوْ مِي پَرهِيْزَنَد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ايشان که دِيْدَار مَا نَمِي بِيُوَسْنَد وَ بَانْگِيْزَانِيْدَن مَا بَنَمِي گِرُوْنَد، وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ بَايِن جِهَان مِي بَسَنْدَنَد.

وَ خِرْسَنْدِي كَنْد وَ اَطْمَأْنُونُوا بِهَا وَ بَانَ آرَام مِي كَنْد، وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. (۷) وَ ايشان که از وَعْد وَ وَعِيْد مَا نَاآگَاه وَ نَاگِرُوِيْدَنَد، اُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۸) ايشان آنَد که جَايْگَاه ايشان آتِش اِسْت بَانْجِه مِي كَرْدَنَد.

النوبة الثانية

این سوره یونس صد و نه آیت و هزار و هشتصد و سی و دو کلمت است و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف همه به مکه فرو آمد مگر یک آیت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ که این یک آیت بمدینه فرو آمد در شأن جهودان و گفته اند سه آیت ازین سوره بمدینه فرو آمد: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ اِلَى آخِرِ الْآيَاتِ الثَّلَاثِ، وَ قَبْلَ كُلِّهَا مَكِّيَّةُ الْآيَاتَيْنِ: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَنِ كَعْبِ الْاِنْصَارِيِّ وَ ذَلِكَ اِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ لَمَّا اَمْرَانِ يَقْرَأُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ. قَالَ اَبِيّ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ قَدْ ذَكَرْتَ هُنَاكَ فَبِكِي بَكَاءٍ شَدِيْدًا، وَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، فَهِيَ فَخْرٌ وَ شَرَفٌ لِاَبِيّ وَ حَكْمَهَا باقٍ فِيْ غَيْرِهِ وَ الْآيَةُ التّي تَلِيْهَا ذَمُّ الْقَوْمِ لِاَنَّهُمْ حَرَمُوا مَا اَحَلَّ اللَّهُ لَهُمْ فَصَارَ حَكْمَهَا فِي كُلِّ مَنْ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. وَ دَرِيْن سُوْرَتِ هِشْت آيْتِ مَنْسُوْخِ اِسْت بَجَايِ خُوِيَش گُوِيْمِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ. وَ دَر فِضِيْلَتِ سُوْرَتِ، اَبِي كَعْبِ رُوَايْتِ كَنْد اَز مُصْطَفِي ص

قال: من قرأ سورة يونس اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بيونس و كذب به و بعدد من غرق مع فرعون.

قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در آیت تسمیت هم کمال عبادت است هم حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت. اما کمال عبادت آنست که مصطفی ص گفت: لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه

این لا بمعنی نفی کمال و فضیلت است چنان که گفت لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد و لا فتی الا علی و قال (ص): اذا توضأ احدکم فذكر اسم الله عليه طهر جميع اعضائه و اذا لم يذكر اسم الله عليه لم يطهر منه الا ما مسه الماء.

اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارک گفت: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هر کاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت و پر خیر بود.

قومی پیش مصطفی آمدند گفتند یا رسول الله طعام که میخوریم ما را کفایت نمی‌باشد و سیری نمیکند. رسول خدا گفت: سَمَوُا الله عز و جل و اجتمعوا عليه یبارک لکم فيه.

و غفران معصیت و برداشت درجت آنست که بو هریره روایت کند از مصطفی ص قال: «من كتب بسم الله الرحمن الرحيم و لم يعور الهاء الذي في الله كتب له الف الف حسنة و محاه الف الف سيئة و رفع له الف درجة و من قال بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له اربعة آلاف حسنة و محاه عنه اربعة الاف سيئة و رفع له اربعة آلاف درجة

و قال تنوق رجل في بسم الله الرحمن الرحيم فغفر له.

قوله: الر قرائت مکی، حفص و يعقوب فتح راست و باقی بکسر خوانند و معنی آنست که. انا الله اری انا الرب لا رب غیری. قتاده گفت نامی است از نامهای قرآن و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یاد میکند. الف الله است، و لا لطیف، و را رحیم. باین نامها سوگند یاد میکند که این حروف آیات کتاب حکیم است و نامه خداوند است جل جلاله و تقدست اسماءه و تفسیر و معانی این حروف در سوره البقرة بشرح رفت. و قيل معناه: هذه الآيات التي انزلتها عليك آیات القرآن الحكيم المحكم المتقن الممنوع من الخلل و الباطل لا لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای هو القرآن الحاکم بین الناس.

چنان که جایی دیگر گفت: وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ، و روا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای حکم فيه بالعدل و الاحسان و حکم فيه بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه و حکم فيه بالحلال و الحرام و الارزاق و الآجال، و حکیم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. و نیز گویند این سخنی حکیم است یعنی از حکمت یا با حکمت. عبد الله بن عباس گفت ان الكلمة الحكيمة لتزيد الشريف شرفا و ترفع المملوك حتى تجلسه مجالس الملوك.

قوله: أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَلْفَ اسْتِفْهَامٍ است بمعنی تویخ و این ناس مشرکان قریش اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفره قریش بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای در همه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم بو طالب، و روا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند: الله اعظم من ان يكون رسوله بشرا مثل محمد، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون محمد بخلق فرستد.

رب العالمين گفت: أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا ای ليس بعجب لانه ارسل الى من قبلهم من هو مثله و التعجب انما يكون مما لا يعهد مثله و لا يعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آن را سببی بود. و تقدیره: ا كان ايحاؤنا الى رجل منهم بان انذر الناس عجباً فيكون ان في الاولى في محل الرفع و في الثانية في محل النصب.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قدم الصدق ما تقدم لهم من الله من المواعيد الصادقة و سبق لهم من حسن العبادۃ و الطاعة، و قيل قدم الصدق شفاعۃ المصطفى و شفاعۃ المؤمنین بعضهم لبعض و قيل اراد به السقط يقوم محبطناً على باب الجنة فيقول لا ادخلها حتى يدخلها والدي.

روی انس بن مالک قال قال رسول الله ص: اذا كان يوم القيمة نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فينادی فیهم الثانية ان امضوا الی الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فيبسم الرب تعالی فی الرابعة فيقول و والداکم معکم فیشب کل طفل الی ابویه فیأخذون بأيديهم

فیدخلونهم الجنة فهم اعرف بأبائهم و امهاتهم يومئذ من اولادكم الذين فى بيوتكم. قوله: قَالَ الْكَافِرُونَ تَقْدِيرُهُ فَلَمَّا أَنْذَرَهُمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ قَرَأْتَ أَهْلَ مَدِينَةٍ اسْتَوَى أَبُو عَمْرٍو، يَعْنِي أَنَّ هَذَا الرَّجُلَ أَيَّ مُحَمَّدًا ص لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ بَاقِي بِي الْفِ خَوَانِدِ أَيَّ أَنَّ هَذَا الْوَحْيَ لَسِحْرٌ مُّبِينٌ.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ أَيَّ فِي مَدَّةٍ مَقْدَارِهَا سِتَّةَ أَيَّامٍ لِأَنَّ الْأَيَّامَ تَكُونُ بَعْدَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، شَرَحَ وَ بَيَّنَّ أَيْنَ هُمُ فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ رَفَعَتْ. وَ يُقَالُ جَمَعَ السَّمَاوَاتِ لِأَنَّهَا أَجْنَاسٌ مُخْتَلِفَةٌ كُلِّ سَمَاءٍ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ الْأُخْرَى وَ وَحَّدَ الْأَرْضَ لِأَنَّهَا كُلُّهَا تَرَابٌ.

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يَقْضِيهِ وَحْدَهُ وَ قِيلَ يَرْتَبُ الْأُمُورَ مَرَاتِبَهَا عَلَى أَحْكَامِ عَوَاقِبِهَا.

وَ قِيلَ يَدَبِّرُ الْأَمْرَ. يَنْزِلُ الْوَحْيُ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ أَيْنَ جَوَابِ إِشْشَانِ اسْتَكَه خَدَى رَا أَنْبَازَانَ مِيكَتَنَدُ وَ إِشْشَانَ رَا مِي پَرَسْتِيدَنْدُ وَ مِي كَفْتَنَدُ: هُوَ لِأَنَّ شَفْعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ. وَ كَفْتَهْأَنْدُ كَهْ أَيْنَ بَاوَلْ آيْتِ تَعْلُقُ دَارْدُ. مِي كَوِيْدُ: خَدَى بِيَا فَرِيْدُ، آسْمَانَهَا وَ زَمِيْنَهَا بِي شَفَاعَتِ شَفِيْعِي وَ بِي تَدْبِيْرِ مَدْبَرِي بَعْلَمُ وَ ارَادَتِ خَوِيْشِ آفَرِيْدُ، بِقَدْرَتِ وَ حَكْمَتِ خَوِيْشِ يَقُوْلُ تَعَالَى: ادْبَرِ عِبَادِي بَعْلَمِي اِنِّي عِبَادِي خَبِيْرٌ بَصِيْرٌ.

أَنَّ كَهْ كَفْتُ: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَدَاوَنْدُ شَمَا وَ دَارَنْدَه وَ پَرُوْرَانْدَه شَمَا اَوْسْتِ كَهْ آسْمَانَ وَ زَمِيْنَ آفَرِيْدُ وَ خُوْدِ مِيْدَانِيْدُ وَ اَقْرَارِ مِيْدَهِيْدُ كَهْ آفَرِيْدْكَارِ خَلْقِ اَوْسْتِ نَهْ بَتَانَ. پَسْ اَوْ رَا پَرَسْتِيْدُ وَ دَرِ خَدَاوَنْدِي وَ خَدَاكَارِي، اَوْ رَا يَكَاْنَه شَنَاسِيْدُ وَ بَا وِي دَرِ پَرَسْتَشِ هِيْجِ أَنْبَازِ مَكْبَرِيْدُ. أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ أَ فَلَا تَتَدَبَّرُونَ اِنَّ لَا يَسْتَحِقُّ غَيْرَهُ الْعِبَادَةَ.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا. يَعْنِي بِالْمَوْتِ وَ الْبَعْثِ وَ النَّشُورِ جَمِيْعًا نَصَبَ عَلَى الْحَالِ وَ وَعْدَ اللَّهِ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ أَيَّ وَعْدَكُمْ اللَّهُ وَعْدًا حَقًّا أَيَّ حَقَّقَهُ حَقًّا. مِي كَوِيْدُ: خَدَى شَمَا رَا وَعْدَه دَادَه وَعْدَه رَاسْتِ دَرَسْتِ كَهْ دَرِ اَنِّ خَلْفِ نَهْ كَهْ بَا زَكَشْتِ شَمَا پَسْ اَزِ مَرْگِ بَا وِي اسْتِ وَ بَعْثِ وَ نَشُورِ وَ حَسَابِ وَ كِتَابِ وَ جَزَايِ اَعْمَالِ دَرِ پِيْشِ. اَنِّ كَهْ كَفْتُ بَرِ اسْتِيْنَاْفِ: اِنَّهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ لَخَلْقِهِ ثُمَّ يَمِيْتُهُ ثُمَّ يَعِيْدُهُ قَرَأْتَ اَبُو جَعْفَرِ اَنَّهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ بِفَتْحِ الْفِ اسْتِ يَعْنِي اِلَيْهِ مَرْجِعَكُمْ جَمِيْعًا لِأَنَّه يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيْدُهُ لِيجْزِي اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَيَّ يَعِيْدُهُ لِيجْزِي اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ اَيَّ بِالْعَدْلِ. عَدْلٌ اَيْنَجَا اِحْسَانَ اسْتِ كَهْ جَايِ دِيْگَرِ مِي كَوِيْدُ: هَلْ

جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانَ أَيْ الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ أَيْ مَاءٌ حَارٌّ قَدْ انْتَهَى حَرَّهُ، حَمِيمٌ فَعِيلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٌ يُقَالُ حَمَّ الْمَاءُ إِذَا اسْخَنَ وَ الْحَمِيمُ الْعَرَقُ مِنْهُ لِسَخْنَتِهِ، وَ الْحَمَامُ لِحَرَارَةِ مَائِهِ أَوْ لِأَنَّهُ يَتَعَرَّقُ فِيهِ.

قَوْلُهُ: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً أَيْ خَلَقَهَا ضِيَاءً فَيَكُونُ مَنْصُوبًا عَلَى الْحَالِ. وَ ضِيَاءٌ مَصْدَرٌ ضَاءً وَ تَقْدِيرُهُ جَعَلَ الشَّمْسُ ذَاتَ ضِيَاءٍ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ضِيَاءً جَمِيعَ ضَوْءِ وَ الْقَمَرَ نُورًا يَسْتَضَاءُ بِهِ فِي اللَّيَالِي. قَالَ: الْكَلْبِيُّ يَضِيءُ وَ جُوهُهُمَا لِأَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ ظُهُورُهُمَا لِأَهْلِ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ.

وَ قَدَرُهُ أَيْنَ هَا بِأَقْمَرٍ شُودُ، أَيْ قَدَرَ الْقَمَرَ يَسِيرُ مَنَازِلَ فَيَكُونُ ظَرْفًا لِلسَّيْرِ وَ قِيلَ قَدَرَ لَهُ مَنَازِلَ. مَيَّكُويدَ تَقْدِيرِ كَرْدٍ وَ بَازِ انْدَاخْتِ سِيرِ قَمَرٍ بِهِ بِيَسْتِ وَ هَشْتِ مَنَزَلِ دَرِ بَرِيدِنِ دَوَاذِدِهِ بَرَجِ دَرِ هَرِ بَرَجِي دُو رُوْزِ وَ سِيكِي تَا هَرِ مَاهِ فَلَكَ بِتَمَامِي بَازِ بَرْدِ، وَظِيْفِهِ اَيْسْتِ آن رَا سَاخْتِهِ وَ انْدَاخْتِهِ. لِتَعَلَّمُوا عَدَدَ السَّنِينَ وَ الْحِسَابَ تَا شَمَارَ مَاهِ وَ سَالِ وَ رُوْزْكَارِ مِيْدَانِيْدِ بَسِيرِ قَمَرِ دَرِيْنِ مَنَازِلِ. مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يَعْنِي لِلْحَقِّ لَمْ يَخْلُقْهُ بِأَطْلَابِ بَلْ أَظْهَارًا لِصَنْعِهِ وَ دَلَالَةٍ عَلَى قَدْرَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ. وَ لِيُتَجَزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ. ابْنُ جَرِيرٍ كَفَتِ: الْحَقُّ هَاهُنَا هُوَ اللَّهُ، أَيْ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِاللَّهِ، أَيْ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ مَعَهُ. يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بِيَاءِ قُرَائْتِ ابْنِ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَفْصُ وَ بَنُوْنَ قُرَائْتِ بَاقِي وَ دَرِ نُونِ مَعْنَى تَعْظِيمِ اسْتِ.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. كَلْبِيُّ كَفَتِ، أَهْلُ مَكَّةَ كَفَتُنْدِ: يَا مُحَمَّدُ اثْنَا بَأَيَّةِ حَتَّى نُوْمِنَ بِكَ وَ نَصَدَّقَكَ فَنَزَلَ: إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مَجِيءِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا خَلْفَ الْآخَرِ وَ اخْتِلَافِ الْوَانِهِمَا. وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ الْخَلَائِقِ وَ الْعَجَائِبِ وَ الدَّلَالَاتِ. لَايَاتِ يُوْجِبُ الْعِلْمَ الْيَقِيْنَ. لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَيْ فِي شَأْنِ مَنكَرَانَ بَعَثَ وَ نَشُورِ آمَدِ. رَجَا اَيْنَجَا بِمَعْنَى تَصَدِيقِ اسْتِ هَمِ چِنَانِ كِهْ دَرِ سُورَةِ الْفَرَقَانِ كَفَتِ. وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ لِقَاءَ بَعَثِ اسْتِ پَسِ مَرْگِ، يَعْنِي أَنْ الَّذِينَ لَا يَصَدِّقُونَ بِالْبَعَثِ بَعْدَ الْمَوْتِ.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ لَا يَخَافُونَ عِقَابَنَا وَ لَا يَرْجُونَ ثَوَابَنَا.

رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنْ اللَّهِ حَظًّا فَاخْتَارُوهَا وَ عَمَلُوا لَهَا وَ اطمأنوا وَ سَكَنُوا إِلَيْهَا بَدَلًا مِنْ

الآخرة. وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا آى عَنِ الْبَعثِ وَ التَّوَابِ وَ الْعِقَابِ. وَ قِيلَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ مُحَمَّدٍ غَافِلُونَ تَارِكُونَ لَهَا مَكْذِبُونَ.

أُولَئِكَ مَا وَاهُمُ النَّارُ آى مُصِيرَهُمْ وَ مَرْجِعَهُمْ. النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ مُنَوِّرُ الْقُلُوبِ، الرحمن كاشف الكروب، الرحيم غافر الذنوب. اللَّهُ است افروزنده دل دوستان. رحمن است باز برنده اندوه بیچارگان.

رحيم است آمرزنده گناه عاصيان. اللَّهُ يعطى الرؤية بغير حجاب، الرحمن يرزق الرزق بغير حساب، الرحيم يغفر الذنوب بغير عتاب، اللَّهُ است که دیدار خود رهى را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینه خود روزى دهد بی حساب. رحيم است که بفضل خود بپامرزد بی عتاب. اللَّهُ لارواح السابقين، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحيم لذنوب الظالمين. خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن است که دلهاى مقتصدان بمهر وی گرايد، رحيم است که گناه ظالمان بعفو خود شويد. من سمع الله اورثه شغبا و من سمع الرحمن اورثه طلبا و من سمع الرحيم اورثه طربا، فالنفس مع الشغب و القلب مع الطرب و الروح مع الطرب. يکى خطاب خدای شنيد در شغب آمد، يکى سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، يکى در استماع نام رحيم بماند در طرب آمد. تن محل امانت است چون خطاب خدای شنيد بی قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دایره طلب و شوق افتاد. جان نقطه گاه عشق است چون بشارت نعت رحيم يافت بر شادروان رجا در طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هر چه منت بود بدل دادند آنچه رؤيت و مشاهدت بود نصيب جان آمد.

بیر طريقت گفت: الهی یاد تو میان دل و زبان است و مهر تو در میان سر و جان، يافت تو زندگانی جان است و رستخیز نهان. ای ناجسته يافته و دريافته نادر يافته. يافت تو روز است که خود برآيد ناگاهان. او که ترا يافت نه بشادى پردازد نه باندهان.

قوله: الر الالف الف الوحديّة، و اللام لطفه باهل المعرفة، و الراء رحمته بكافة البريّة، جلال احديت بنعت عزّت و كمال حکمت سوگند ياد ميكند، ميگويد بوحدانيت و فردانيت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بر بندگان من، که اين کتاب نامه من است و اين

حروف کلام من، از حدود پاک و از نقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاک، کلامی درست، کلامی که صحبت حق را بیعت است و ذخیره آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطعیت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنایی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

أَ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ يَأْتِيَ الْبَنِيَّانَ فَيُخَوِّفَهُمَا أَنْ تَكُونَ لَهُمَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّكَ فَتَكُونَ لِلنَّاسِ مَثَلًا
تعجب همی کردند: یکی انگیزختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس از مرگ.

دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحق. سیوم تخصیص محمد ص به پیغامبری و برگزیدن وی از میان خلق برسولی. اگر آن مدبران از کمال قدرت خدای خبر داشتندید بعث و نشور را منکر نبودندید و اگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید و اگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد و بارادت خود حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم مصطفی روا داشتندید و جحد نکردندید لکن چه سود که دیده حق بین نداشتند تا حق بدیدندید و نه بصیرت دل تا حق دریافتندید، اما حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تا کافر را بی عذر و بی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا أَمَا مَوْمِنٌ أَوْ رِبِّيُّونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّسْتَكْبِرُونَ
بی توبت و بی خدمت زیرا که عذاب کردن بی حجت ظلم است و ربّ العزّة پاکست و منزّه از جور و ظلم. يقول تعالی: وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ وَ آمُرِبِدْنَ مَوْمِنٌ بِي خِدْمَتِ فَضْلِ
است، و ربّ العزّة با فضل عظیم است و کرم بی‌نهایت.

يقول تعالی: وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. و گفته‌اند رسولان را بخلق فرستاد تا مؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافران را بیم نمایند بعذاب الیم. اینست که رب العالمین گفت: أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ وَ بَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ جَائِي دِبْكَرٌ كَقْت: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ ای محمد کافران را بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته و ساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت از بهر ایشان آراسته و پرداخته.

وَ بَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. قال محمد بن علی الترمذی: قدم الصدق هو امام الصالحين و الصديقين و هو الشفيح المطاع و السائل المجاب محمد ص.

و گفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل در میثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس از جام محبت بکأس مودت، شربت مهر داده و ایشان را سرمست و سرگشته آن شربت کرده، و ایشان را وعده داده و وعده ای راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شما را زیادت ازین فضیلت، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ فَذَلِكُ قَوْلُهُ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا رَجُوعَ بَازْگِشْتِ اسْتِ وَ بَازْگِشْتِ رَا هَر آيْنِه بَدَايْتِي بُوَد لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ. جنید گفت: در رموز این آیت که، إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً قَالَ مِنْهُ الْإِبْتِدَاءُ وَ إِلَيْهِ الْإِنْتِهَاءُ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ مَرَاتِعُ فَضْلِهِ وَ تَوَاتُرُ نِعْمَةٍ فَمَنْ سَبِقَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ سَعَادَةٌ أَظْهَرَ عَلَيْهِ فِي مَرَاتِعِهِ وَ تَقَلَّبَهُ فِي نِعْمَةٍ بَازْهَارِ لِسَانِ الشُّكْرِ وَ حَالِ الرِّضَاءِ وَ مَشَاهِدَةِ الْمَنْعَمِ. وَ مَنْ لَمْ يَجْزَلْهُ سَعَادَةُ الْإِبْتِدَاءِ أَبْطَلَ آيَاتِهِ فِي سِيَاسَةِ نَفْسِهِ وَ جَمَعَ الْحَطَامَ الْفَانِيَةَ لِيرِدَّهَ إِلَى مَا سَبِقَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ مِنَ الشَّقَاوَةِ.

گفت: ابتدای کارها از خداست و بازگشت همه بخدا، یعنی درآمد هر چیز از قدرت او و بازگشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او و ابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر و بدل شاکر و بجان صافی و معتقد. و هر که در ابتدا حکم شقاوت رفت بر وی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بد سرانجام آلوده دنیا و گرفته حرام و بسته لعب و لهو. چنین خواست بوی لم یزل تا باز برد او را با حکم ازل و نبشته روز اول اینست که رب العالمین گفت: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ يُقَالُ مَوْعُودُ الْمَطِيعِ الْفَرَادِيسِ الْعَالِيَةِ وَ مَوْعُودُ الْعَاصِيِ الرَّحْمَتَهُ وَ الرِّضَا وَ الْجَنَّةَ لَطْفَ الْحَقِّ وَ الرَّحْمَةَ وَ صَفَ الْحَقِّ فَالْطُّفُ فَعَلَّ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ حَصَلَ وَ الْوَصْفُ نَعْتٌ لَمْ يَزَلْ. بو بکر واسطی گفته: مطیعان حمالان اند و حمالان جز باری ندارند و این درگاه بی نیازان است و عاصیان مفلسان اند جز افلاسی ندارند و این بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را گمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید و طاقت دارید طاعت بیارید، پس از روی نیستی همه بگذارید که مطیع و طاعت دو بود و این بساط یگانگی است و ای خداوندان زلت دل تنگ مدارید که این بار معصیت هم بار اوست چنان که طاعت بار اوست اما طاعت

بگذارند و معصیت بردارند و گذاشتن فعل تو است برداشتن فعل او.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً... الايه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که از برج
عنایت بتابد بر جوارح بنده تا آراسته خدمت و طاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید
است و روشنایی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف.
بیر طریقت گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند در آتش
مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا... الآية. کافران بیدار حق جلّ جلاله امر ندارند که آن را
منکراند لا جرم هرگز بآن نرسند و مؤمنان برویت حق ایمان دارند و امیدوارند که بینند لا
جرم بآن رسند. همانست که مصطفی ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی از حق یعنی در
خبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بیدار خود او را بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این
خبر و برویت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که امید دیدار حق از آن ندارند
که هرگز مشتاق نبوده‌اند و از آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند و از آن دوست نداشته
که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند و از آن طلب نکردند که خدای
ایشان را فرا طلب نگذاشت و راه طلب بایشان فرو بست پس همه از خدا است و بارادت
و مشیّت خدا است.

يقول تعالى: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى لو اراد ان يطلبوه لطلبوا و لو طلبوا لعرفوا و لو عرفوا
لاحبوا و لو احبوا لاشتاقوا و لو اشتاقوا اليه لرجوا لقاءه و لو رجوا لقاءه لرأوه.
قال الله تعالى: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى اِذَا كَانَ الَّذِي لَا يَرْجُو لِقَاءَ مَا وَاه الْعَذَابِ وَ
الفرقة فدلّيل الخطاب: انّ الَّذِي يَرْجُو لِقَاءَهُ فَقَضَاهُ الْوَصْلَةَ وَ الْلِقَاءَ وَ الزَّلْفَةَ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِيشَانِ كِهْ كِرُوِيْدِكَاْنِ اِنْدِ وَ نِيْكُوَكَاْرَانِ، يَهْدِيْهِمْ
رَبُّهُمْ بِاِيْمَانِهِمْ خدای ايشان را راه می‌نماید بايمان آوردن ايشان، تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ
میرود زیر درختان و نشستگاههای ايشان جویهای روان، فِیْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ. (۹) در
بهشتهای با ناز.

دَعَوَاهُمْ فِيْهَا دِرْخَوَاسْتِ وَ بَاَزْخَوَاسْتِ اِيشَانِ، سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ پاکی ترا ای خداوند، وَ

تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ نَوَاحِتُ خَدَايَ اِيْشَانِ رَا وَ نَوَاحِتُ اِيْشَانِ يَكْدِيْگَرِ رَا دَر بَهْسْت اِيْنَسْت
كُه: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، وَ اٰخِرُ دَعْوَاهُمْ وَ اٰخِرُ خَوَانْدَنِ اِيْشَانِ اَنْسْت كُه گويند، اَنْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
اَلْعَالَمِيْنَ. (۱۰) ثنَاء بَسْرَا خَدَايَ رَا خَدَاوَنْد جَهَانِيَان.

وَ لَوْ يَعْجَلُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ وَ اِگَر خَدَايَ وَ اَشْتَابَانِيْدِي مَرْدَمَانَ رَا بَدِي، اَسْتَعْجَالُهُمْ بِالْخَيْرِ
جَايِي كُه اِيْشَانِ مِي شْتَابَنْد بَنِيْكِي، لَقَضِيَ اِلَيْهِمْ اُجْلُهُمْ خَدَايَ بَايْشَانِ گَزَارِيْد اِجْلَاهِي اِيْشَانِ
وَ سِپَرِي كَرِيْد اِيْشَانِ رَا عَمْرَهَاي اِيْشَانِ، فَذَرُّ اَلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا فَرُو گَزَارِيْم
نَاگَرُوِيْدگان رَا بَرَسْتاخِيْز، فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ. (۱۱) تَا دَر گَزَا فِ كَارِي خُوِيْش مَتَحِيْر
مِي باشَنْد.

وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ وَ هَر گَاه كُه بَمَرْدَم رَسْد گَزَنْد دَرْدِي يَا بِيْمَارِي، دَعَاْنَا لِجَنْبِهِ اَوْ
خَوَانْد مَا رَا اِفْتَادَه بَر بِيْلُوِي خُوِيْش، اَوْ قَاعِدًا اَوْ قَائِمًا يَا نَشْسْتَه يَا مَانْدَه بَرِيَاي، فَلَمَّا
كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ چُون بَارِيْم اَزُو اَن گَزَنْد وَ اَن رَنْج كُه دَر اَن اَسْت، مَرُّ رُوْد اَوْ، كَأَنَّ لَمْ
يَدْعُنَا چِنَان كُه اَوْ نَه اَنْسْت كُه مَا رَا مِيخَوَانْد، اِلَى ضُرِّ مَسَّهُ اَن گَزَنْد رَا كُه بَاو رَسِيْدَه بُوْد،
كَذٰلِكَ چِنِيْن اَسْت، زَيْنَ لِلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ. (۱۲) اَرَاَسْتَه اَنْد بَر گَزَا فِ كَارَانَ اَنْچَه
مِيكَنْد.

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُوْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ هَلَاك كَرِيْم وَ تَبَاه كَرِيْم گَرُوْهَانَ پَس يَكْدِيْگَرِ، لَمَّا ظَلَمُوْا
اَن گَه كُه سْتَم كَرَنْد، وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بَايْشَانَ اَمْد فَرَسْتَا دَگَانَ مَا بِيِيْغَامَهَا وَ
نَشَانَهَاي رُوْشَن، وَ مَا كَانُوْا لِيُوْمِنُوْا وَ نَه بَر اَن بُوْدَنْد كُه بَگَرُوْنْد، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِيْنَ. (۱۳) چِنِيْن اَسْت پَا دَاش اَز مَا گَرُوْه بَدِ كَارَانَ رَا.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ پَس شَمَا رَا پَس نَشِيْنَانَ كَرِيْم دَر زَمِيْن، مِنْ بَعْدِهِمْ اَز پَس
اِيْشَانِ، لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ. (۱۴) تَا نَگَرِيْم كُه چُون كِنِيْد.

وَ اِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ اَيَاتُنَا وَ چُون بَر اِيْشَانَ خَوَانْد سَخْنَانَ مَا، بَيِّنَاتٍ رُوْشَن پِيْدَا، قَالِ اَلَّذِيْنَ
لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا نَاگَرُوِيْدگان بَرَسْتاخِيْز گويند، اَنْتَ بَقْرَانَ غَيْرِ هَذَا كُه بَمَا قَرَانِي اَر جَدَا
زِيْن، اَوْ بَدَلُهُ يَا هَم اِيْن بَدَل كَن، قُلْ بَگُوِي، مَا يَكُوْن لِيْ اَنْ اُبْدَلُهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِيْ مَرَا نِيْسْت
وَ نَبُوْد كُه اِيْن رَا بَدَل كَنْم اَز خُوْدِي خُوِيْش، اِنْ اَتَّبَعُ اِلَّا مَا يُوحِي اِلَيّْ مِنْ نَرُوْم مَگَر بَر پِي
اَن كُه بِيِيْغَام اَسْت بَمَنْ، اِنِّيْ اٰخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابِ يَوْمٍ عَظِيْمٍ. (۱۵) مِنْ مِيْتَرَسَم اِگَر

نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ».

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بَغْوِي أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَلَاؤُهُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَرَّكَزٍ بِرِ شَمَا إِبْنِ كِتَابِ
نَخْوَانِدِي، وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ وَ شَمَا رَا آگَاه وَ دَانَا نَكْرَدَمِي اَز آن، فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ
چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری سخن نگفتم، أَ فَلَا تَعْلَمُونَ. (۱۶) در نیابید.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا كَمَا بُوَد سَتَم كَارْتَر اَز آن که آید و بر خدای دروغ
سازد، أَوْ كَذَبَ بآيَاتِهِ يَا آن رَا بَدْرُوغ دَارِد، وَ رَسَانَدَه رَا دْرُوغ زَن شَمَارِد، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْمُجْرِمُونَ. (۱۷) بَدَكَارَان رَا دَر پِيرُوْزِي بَهْرَه نِيَسْت.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِي پَرَسْتَنَد فِرُوْد اَز خدای، مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ أَنچَه نَكْرَايِد
بَكَار نِيَايِد، وَ يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مِيگويند که تَا مَا رَا فِرْدَا بَنْزِيكِ اللَّهِ
شَفِيْعَان بَاشَنَد، قُلْ بَگو: أ تَنْبُؤُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ خدای رَا
اِنباز مِيگويند که او آن اِنباز نَه دَر آسْمَان دَانَد خُوْد وَ نَه دَر زَمِيْن، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا
يُشْرِكُونَ. (۱۸) يَکاي وَ بي عيبي ويراست و برتر است از آنچه اِنباز گيرندگان مِيگويند در
وِي.

وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً بُوَدَنَد مَرْدَمَان مَگَر اَمْتِي رَاسْت بَر دِيْنِي رَاسْت پَک،
فَاخْتَلَفُوا پَس دَر مَخَالَفَتِ افْتَادَنَد وَ دَر دِيْن خُوْد پِيرَاکَنَدَنَد، وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَ
اگر نَه سَخْنِي بُوْدِي که پِيَش شَدَه اَز اللَّهِ، لَقَضَى بَيْنَهُمْ مِيان ايشان کار بَرگَزَارَدَه آمَدِيْد، فِيمَا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. (۱۹) دَر آن اَخْتَلَاْف وَ تَفْرَقَه که ايشان دَر آن بُوَدَنَد.

وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ مِيگويند چَرَا بَرِيْن مَرْد اَز خدَاوَنَد او آيْتِي فِرُو نِيَاْمَد،
فَقُلْ گُوِي، إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ عِلْمِ غَيْبِ خدای تَر اسْت، فَانْتَظِرُوا ايشان رَا گُوِي چَشْم مِيْدَارِيْد
بُوْدِنِي رَا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. (۲۰) که مَن بَا شَمَا اَز چَشْم دَارَنَدگَانَم.

وَ إِذَا أَدَفْنَا النَّاسَ رَحْمَةً وَ مَا چُون مَرْدَمَان اَز خُوِيَشْتَن مَهْرَبَانِي وَ آسَانِي چَشَانِيْم، مِنْ بَعْدِ
ضَرَاءِ مَسْتَهُمْ پَس گَزَنَد که رَسِيْدَه بُوَد بَايشان، إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا چُون دَر نَكْرِي ايشان
رَا مَكْر اسْت دَر آيَاتِ مَا وَ دَر نَعْمَتَهَيِ مَا، قُلْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا بَگوِي اللَّهُ زُوْد تُوَان تَر اسْت
اَز آدَمِي دَر بَد عَهْدِي كَرْدَن، إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ. (۲۱) که رَسُوْلَان مَا مِي نويسَنَد
آنچَه آدَمِيان سَگَالَش وَ كُوَشَش مِيكَنَدَن.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَيْ الطَّاعَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ. يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ بسبب إيمانهم في الدنيا. ميگوید ایشان که ایمان آوردند و در دنیا نیک مردان و نیکوکاران بودند و خدای را و رسول را ص طاعت دار و فرمان بردار بودند و بر شریعت و سنت مصطفی راست رفتند و راست گفتند، يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ رَبَّ الْعِزَّةِ فردا ایشان را پاداش نیکو دهد، راه بهشت بایشان نماید و بهشت رساند و بر کرامت و نعمت خویش خواند. مقاتل گفت: يجعل لهم نورا يمشون به على الصراط الى الجنة. نوری و روشنایی در پیش ایشان نهد تا بآن نور صراط باز گذرانند، و بهشت رسد.

قال النبي ص ان المؤمن اذا خرج من قبره صور له عمله في صورة حسنة و شارة حسنة فيقول له من انت فو الله اني لاراك امرء صدق فيقول له انا عملك فيكون له نورا و قائدا الى الجنة و الكافر اذا خرج من قبره صور له عمله في صورة سيئة و شارة سيئة فيقول من انت فو الله ربي لاراك امرء سوء، فيقول انا عملك، فينطلق به حتى يدخله النار.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ اى من تحت منازلهم و مساكنهم. و گفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود، یعنی تجری بین ایدیه‌م و تحت امرهم و هم بیرونها کقولہ: تَحْتِكَ سَرِيًّا اى بین یدیک و هذه الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اى تحت امری و بین یدی. چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا در خیمه یا هر جای که نشیند از راست و چپ خویش و برابر خویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد و جامه بوی‌تر نشود فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. عن وهب بن منبه عن ابن عباس قال: خلق الله جَنَّاتِ النَّعِيمِ من الزمرد الاخضر كلها ازواجها و خدمها و آنتها و اشربتها و حجالها و قصورها و خيامها و مداینها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان كلها مائة درجة ما بين الدرجتين مصيرة خمس مائة عام حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من فضة و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد. ملاطها المسك و قصورها الياقوت و غرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب و ارضها الفضة و حصابؤها المرجان و ترابها المسك اعد الله لاوليائه يقول الله تعالى ادخلوا الجنة برحمتي فاقتموها باعمالكم فلکم صنعت ثمار الفردوس و

لکم بنیت القصور الّتی اسست بالنعیم و شرفت بالملک الخلود.

قوله: دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ دَعْوَى و دعا هر دو یکسان است و مراد ندا است ای
یدعون الله بقولهم سبحانک اللهم تلذذا بذكره لا عبادة. میگوید در آن بهشت همه خدای
را خوانند و خدای را دانند و بذكر و ثنای وی بیاسایند. تنعم ایشان و لذت و راحت و
آرام ایشان، بتسبیح و شکر و ثنای الله بود. کلبی گفت: دَعَوَاهُمْ فِيهَا ای کلامهم و قولهم
اذا اشتهوا شيئاً من طعام الجنة: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَيُؤْتُونَ بِهِ. این کلمه علمی است و نشانی
میان بهشتیان و میان خازنان و خادمان بهشت هر گاه که آرزویی کنند طعامی یا شرابی
خواهند گویند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه
خواهند حاضر کنند و ایشان را بمراد و مقصود رسانند، وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و نواخت
ایشان یکدیگر را آنست که بر یکدیگر شوند و سلام کنند و همچنین فریشتگان آیند و بر
ایشان سلام کنند و آن گه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد و ایشان را گوید: سلام
علیکم، سخنی خوش با نواخت و نیکویی سخنی بسلامت از آزار، آزاد و پاک، و قیل:
تحیتهم ای ملکهم سلام ای سالم. میگوید ملک ایشان در آن بهشت جاودانی است، از
زوال و فنا رسته و جاوید ایشان را با ناز و نعیم مانده، وَ آخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ معنی آنست که بهشتیان در هر چه خواهند بجای آزادی اند هر چند که خواهند
یاوند و بهر چه بیوسند رسند، بجای شکراند و بجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التسبیح و
آخره التحمید و هم يتكلمون بينهما بما ارادوا ان يتكلموا به. خبر داد رب العزة که بهشتیان
در هر سخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنای
الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند و تسبیح وی و بآخر شکر خدای کنند و ثناء
بروی.

و گفته اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت از بهشتیان که گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهَذَا وَ تَقْدِيرِ آيَةِ اَيْنِسْتِ كِه: وَ آخِرُ دَعْوِيهِمْ اِنْ يَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
وَ لَوْ يُعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ اَيْنِ هَمْ چنان است که جای دیگر گفت عَجَّلْ لَنَا قِطْنًا جَايِ دِيْگَرِ
گفت وَ يَدْعُ الْاِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ ناس اينجا كافراند النضر بن الحرث و اصحابه
که میگفتند: اللَّهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ايشان از

کافری که بودند بر سبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فرو گشائیم ایشان همه هلاک شوند و فانی گردند و دنیا منقطع گردد، لکن نکردیم و ندادیم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد و ایشان را هیچ عذر نماند. و گفته اند حکم این آیت بر عموم است کسی که از سر ضجرت دعاء بد کند بر خویشان یا بر فرزند و خویش و بیوند، گوید اخزاک الله، لعنک الله، اماتک الله، بزبان میگوید و در دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب العالمین گفت: لو استجیب لهم فی الشرّ كما یحبّون ان یتستجاب لهم فی الخیر لهلکوا قال شهر بن حوشب قرأت فی بعض الكتب ان الله عز و جل یقول للملکین الموکّلین: لا تکتبا علی عبدی فی حال ضجرة شیئا. و تقدیر الآیة وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ حَیْنِ اسْتَعْجَلُوهُ اسْتَعْجَالًا کَاسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِيَ إِلَیْهِمْ أَجْلُهُمْ. و عن ابی هریره قال قال رسول الله ص: اللهم انی اتخذ عندک عهدا لن تخلفه انما انا بشر فای المؤمنین آذیته او شتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلاة و زکاة و قرية تقر به بها يوم القيمة.

ابن عامر و یعقوب لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عز و جل وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ.

قوله فَذَرُّوا الَّذِیْنَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا یعنی مشرکی مکه، لا یخافون البعث و الحساب و لا یأملون الثواب فی طغیانهم ای فی شرکهم و ضلالهم یعمّهون یتردّدون و یتمارون. و قیل یلعبون. و گفته اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی خویش می شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ این در شأن هشام بن المغیره المخزومی آمد، اذا ناله مکروه و ضرر دعانا، ای دعا الله لازالت و لم یدع غیره. قوله دَعَانَا لِجَنبِهِ یعنی مضطجعا أو قَاعِدًا أو قَائِمًا یرید فی جمیع الاحوال فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ ازلنا ما به. مَرَّ اى استمرار علی کفره معرضا عن الشکر کَانَ لَمْ یَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ نسیانه ما دعا الله فیهِ و ما صنع الله به، کَذَلِكَ اى کما زین لهذا الکافر الدعاء عند البلاء و الاعراض، زَیْنٌ لِلْمُسْرِفِیْنَ عملهم و الاسراف فی النفس یرید بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة و البحیره و معنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم و اسرفوا فی نفقاتهم.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ لَمَّا ظَلَمُوا كَفَرُوا بِاللَّهِ وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
بِالْمُعْجَزَاتِ وَالْآيَاتِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا لِأَنَّ اللَّهَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ جِزَاءَ لَهُمْ
عَلَى كُفْرِهِمْ كَذَلِكَ نُجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ نَفَعَلْ بِمَنْ كَذَّبَ بِمُحَمَّدٍ كَمَا فَعَلْنَا بِمَنْ قَبْلِهِمْ.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ الْخَلَائِفِ جَمْعُ خَلِيفَةٍ وَاصِلُ الْخَلِيفَةِ خَلِيفٌ بِغَيْرِ هَاءٍ لِأَنَّهُ فَعِيلٌ بِمَعْنَى
فَاعِلٍ كَالسَّمِيعِ وَالْعَلِيمِ فَدَخَلَتْ الْهَاءُ لِلْمُبَالَغَةِ بِهَذَا الْوَصْفِ كَمَا قَالُوا رَاوِيَةٌ وَعَلَامَةٌ أَلَا تَرَى
أَنَّهُمْ جَمَعُوهُ خَلَفَاءُ كَمَا يَجْمَعُ فَعِيلٌ وَمَنْ أَنْتَ لِتَأْنِيثِ الْفَلْظِ قَالَ فِي الْجَمْعِ خَلَائِفٌ وَقَدْ وَرَدَ
التَّنْزِيلُ بِهِمَا، قَالَ تَعَالَى: خَلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَقَالَ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ أَيْ اسْتَخْلَفْنَاكُمْ
بَعْدَ هَلَاكِهِمْ تَخْلَفُونَهُمْ قَرْنَا بَعْدَ قَرْنٍ فِي الْأَرْضِ فِي أَمَاكِنِكُمْ لِتَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ أَيْ لِتَعْمَلُوا
أَعْمَالَكُمْ فَنَرَاهَا مَشَاهِدَةٌ مَوْجُودَةٌ فَارْقَبُوا فِي الطَّاعَةِ وَاحْذَرُوا عَنِ الْمَعْصِيَةِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الدُّنْيَا خُضْرَةٌ حَلُوهُ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلَفُكُمْ فِيهَا فَنَظَرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.
قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) صَدَقَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا جَعَلْنَا خَلَفَاءَ إِلَّا لِنَنْظُرَ إِلَى أَعْمَالِنَا فَارَوْا اللَّهَ
مِنْ أَعْمَالِكُمْ خَيْرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالسَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ.

وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ أَيْ الْقُرْآنَ وَأَضْحَتِ الدَّلَائِلُ وَبَيَّنَّتْ مَنْصُوبٌ عَلَى الْحَالِ
إِنَّ آيَةَ دَرِشَانَ مُشْرِكَانَ مَكَّةَ فَرُوْا أَمَدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمِيَّةِ الْمُخْزُومِيِّ وَالْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ
وَالْعَاصِمِ بْنِ عَامِرٍ وَجَمَاعَتِي كَمَا إِيمَانٌ بِبَعْثِ وَنَشُورِ نَدَاشْتَنْدِ تَارِبِ الْعَالَمِينَ مِيكَوَيْدِ: قَالَ
الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَيْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ. بِأَمْرِ مِصْطَفَى مِي كَفْتَنْدِ أَتَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا مِنْ
اللَّهِ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرُ الْبَعْثِ وَالنَّشُورِ وَلَيْسَ فِيهِ عَيْبٌ آلِهَتِنَا. قَرَأْنِي دِيكَرِ بِيَارِ أَرْزَدِيكَ اللَّهُ
كَهْ دَرِ آنِ ذَكَرْ بَعْثَ وَنَشُورَ نَبَاشْدَ وَتَرَكَ عِبَادَةَ لَاتٍ وَعَزَى وَمَنَاةَ وَهَيْلَ وَعَيْبَ إِيشَانَ
دَرِ آنِ نَبُودِ. أَوْ بَدَلُهُ يَأْ بِسِ هَمِينَ قُرْآنَ كَهْ أَوْرَدَهْ أَيْ بَگَرْدَانِ أَرْزَمْتِ خُوَيْشِ وَتَغْيِيرِ دَرِ آنِ
أَرْ، ذَكَرْ بَعْثَ وَنَشُورَ وَوَعِيدَهَا أَرْزَانَ بِيَرُونَ كَنْ بِجَايِ آيَةِ عَذَابِ آيَةِ رَحْمَتِ اثْبَاتِ كَنْ.
رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ إِيشَانَ رَا جَوَابِ دَهْ يَأْ مُحَمَّدٌ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِيْنِ
قُرْآنَ نَهْ سَخْنِ مِنْ أَسْتِ وَنَهْ سَاخْتَهْ مِنْ، تَا دَرِ آنِ تَغْيِيرِ تَوَانِمِ، وَازْ أَرْزَمْتِ خُوَيْشِ بَگَرْدَانِمِ
تَلْقَاءِ مَصْدَرِ كَالْتَّبِيَانِ يَسْتَعْمَلُ ظَرْفًا بِمَعْنَى الْمَقَابَلَةِ مُسْتَقَمٌ مِنَ التَّلْقَى.

إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ أَيْ لَا أَتَّبِعُ إِلَّا وَحْيَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا نَقْصَانٍ وَلَا تَبْدِيلٍ إِنْ
أَخَافُ إِنَّ عَصَيْتُ رَبِّي أَيْ إِنْ فَعَلْتُ عَصِيَّتُ ثُمَّ لَا أَمِنْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ أَيْ مَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ أَيْ وَلَا أَعْلَمُكُمْ اللَّهُ بِهِ. يقال دریت الشیء علمته و ادریته غیرى. اى اعلمته ایاه. اگر خدای خواستید من این قرآن را هرگز بر شما نخواندمى و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید. قرائت ابن کثیر: و لادریکم بى الف، معنى آنست که: اگر خدا خواستید من هرگز بر شما این کتاب نخواندمى و الله شما را بخودى خود بى من باین دانا کردى چنان که گفت: فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُخْتِمَ عَلَيَّ قَلْبِي. فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ مَكْتًا وَ بَقِيَتْ بَيْنَكُمْ لَا أَتْلُو كِتَابًا وَ لَا أَتَعَلَّمُهُ وَ لَا أَخْطُ بِيَمِينِي، عُمَرَاً اى بعضا من عمرى و هو اربعون سنة، لَأَنَّهُ أَوْحَى إِلَيْهِ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ قَبْلِهِ أَيْ مِنْ قَبْلِ نَزُولِ الْقُرْآنِ وَ مِنْ قَبْلِ هَذَا الْوَقْتِ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَيْ صَادِقٌ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ، امرنى ان اتلوه عليكم. چون میدانید که چهل سال در میان شما بودم که مرا مى شناختید و نیک دانستید که بر هیچ کس هیچ چیز نخوانده ام و نه کتابى نوشته ام و نه بتلقین از کسى گرفته ام و نه هرگز بر کسى دروغى بسته ام، امروز که شما را خبر مى دهم از داستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان و احوال ایشان جز آن نیست که از نزدیک خدا است و از پیغام و وحى پاک او.

در نمى یابید که چنین است و این قرآن که بر شما میخوانم پیغام خدا است و کلام او. و قال ابن عباس نبی رسول الله و هو ابن اربعین سنة و اقام بمکه ثلاث عشرة سنة و بالمدينة توفى و هو ابن ثلاث و ستین سنة. قوله فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَيْ لَا أَحَدَ أَظْلَمَ وَ أَكْفَرَ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ فَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ وَ الْمَكْذِبُ بِآيَاتِ اللَّهِ فِي الْكُفْرِ سِوَاءٍ. معنى آنست که من بر خدای هرگز دروغ ننهادم و نه ساختم و شما کردید که گفتید وی را شریک و انباز است و کیست ستمکارتر و کافرتر از آن که بر خدای دروغ سازد و گوید که وی را شریک و انباز است و قرآن که سخن وی است دروغ شمارد و محمد که پیغام رسان وی است دروغ زن دارد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ لَا يَسْعُدُ مَنْ كَذَّبَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ. وَ يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَعْنِي يَشْرِكُونَ مَعَ اللَّهِ فِي الْعِبَادَةِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ أَنْ لَمْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ أَنْ عَبَدُوهُ. این مشرکان مکه بتان را میپرستند که در ایشان ضرر و نفع نه، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند و اگر پرستند ایشان را بکار نیابند و سود نکنند از بهر آن

که موات اند، نه خیر است در ایشان نه شر، نه نفع نه ضرر، نه کردگاری نه توانایی و دانایی. الله است جلّ جلاله که کردگار است و توانا و دانا، هم ضار و هم نافع همه چیز تواند و با همه تاود و بداشت و توان هر کس رسد و سزای هر کس چنان که باید دهد، لا يحدث شیء فی ملکه الا بایجاده و حکمه و قضائه و ارادته و تکوینه و لا یلحق احدا ضرر و لا نفع و لا خیر و لا شرّ و لا سرور و لا حزن الا من قبله جلّ جلاله فان تک نعمة فهو النافع و الدافع و ان تک محنة فهو الضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحکمه عاش فی راحة و من اعرض عن حکمه وقع فی کلّ آفة.

روی انّ اولّ ما كتب الله فی اللوح المحفوظ انا الله الذی لا اله الا انا من لم یستسلم بقضایی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر نعمایی فلیطلب ربّا سوائی، و روی انّ داوود (ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّ الناس؟ فقال عزّ من قائل من استخارنی فی امر فاذا خرت له اتّهمنی و لم یرض بحکمی.

و یقولون هؤلأ شفعاؤنا عند الله حسن گفت معنی آنست که ایشان شفیعیان مانند بنزدیک خدای در کار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان بیعت و نشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عند الله ان یکن بعث و نشور و قیل فی الکفار من یعتقد البعث، قُلْ اُتُبُّونَ اللّٰهَ بما لا یَعْلَمُ فی السَّمَاوَاتِ وَ لَا فی الْأَرْضِ اِی اُتَخَبِرُونَ اللّٰهَ ان له شریکا فی السماوات و الارض او عنده شفیعاً بغير اذنه و لا یعلم الله لنفسه شریکا فی السماوات و لا فی الارض فنفی العلم لنفی المعلوم، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُونَ نزه نفسه عن ان یكون معه معبود او شریک. قرأ حمزة و الکسائی: عما تشرکون بالتاء هاهنا و فی سورة النحل و الروم.

و ما کان النَّاسُ اِلاَّ اُمَّةً وَّاحِدَةً الاّ ما کان للناس الا ذوی اّمة واحدة ای دین واحد و هو الاسلام و قیل هو الشّرك و قد سبق شرحه فی سورة البقرة فَاخْتَلَفُوا اِی آمن بعض و کفر بعض. و قیل و ما کان للناس الا اّمة واحدة فاختلّفوا ای ولدوا علی الفطرة و اختلفوا بعد الفطرة وَ لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِی لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاء بینهم و هو یوم القيمة یفصل بینهم فی وقت اختلافهم. و قیل وَ لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ بتأخیر عذاب هذه الامة الی یوم القيمة و انه لا یعاجل العصاة بالعقوبة، لَقُضِيَ بَیْنَهُمْ نزول العذاب.

میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله و حکم کرد و آن سخن آنست که با آدم گفت آن گه که او را عطسه آمد: یرحمک ربک فسبقت رحمته غضبه، اگر نه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف و تفرق که ایشان در آن بودند.

روی ابو هریره قال قال رسول الله ص: لما خلق الله تعالى آدم و نفخ فيه الروح، عطس فقال له ربه الحمد لله فقال له ربه عز و جل یرحمک ربک اذهب فسلم علی اولئک النفر و هم نفر من الملائكة جلوس فاسمع ما یجیبونک به فانها تحیتک و تحية ذریتک. قال فذهب فقال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رحمة الله. ثم رجع الی ربه تبارک و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی و کلتا یدیه یمین ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله و اذا آدم (ع) قد کتب له الف سنة.

و ذکر الحدیث فی روایة اخرى عن ابی هریره قال قال رسول الله ص: لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْخَلْقَ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ أَنَّ رَحِمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي.

و لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمُ الْآيَةَ، گفته اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفته خویش واپس نیایم در تقدیر آجال و ارزاق من این ناسزا گویان را و باطل و رزان را یک طرفه العین درنگ نداید تا ایشان را بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

و يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ مِثْلَ الْعَصَا وَالْيَدِ الْبَيْضَاءِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ. و قيل مما افترحوا عليه في قوله و قالوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ الْآيَةَ، مشرکان مکه از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این محمد چنان که موسی عصاء و ید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانهها و معجزتها نمودند که دلائل نبوت و رسالت ایشان بود، آن مدبران هم پیغام بمراد خویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان و هم الله حاضر کردن خواستند که جایی میگوید: أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، جایی دیگر میگوید: او نری رنبا حتی نری الله جهرة رب العالمين گفت بجواب ایشان: فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ أَنْجَهِ شَمَا مِي دَر خَوَاهِيْدِ اَز نَزْوْلِ آيَاتِ اَنْ

همه غیب است و علم غیب بنزدیک خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد فَانْتَظِرُوا وَقَوْعِ الْآيَةِ و انتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ فوَقَعَتْ يَوْمَ بَدْرٍ فَظَهَرَ الْمُحَقُّ عَلَى الْمَبْطَلِ.

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ آيَ كَفَّارٍ مَكَّةَ رَحْمَةً يَعْنِي الْمَطْرَ وَالْخَصْبَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ بَعْدِ الْقَحْطِ وَ الْجُوعِ وَ الْفَقْرِ وَ الْبَلَاءِ وَ الشِّفَاءِ بَعْدَ السَّقَمِ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ أَيْنَ جَوَابِ شَرْطِ اسْتِ كَقَوْلِهِ: إِنَّ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْتَضُونَ الْمَعْنَى وَ انْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ قَنْطُوا فَكَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ مَعْنَاهُ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ مَكْرًا وَ هَذَا الْمَكْرُ هُوَ صَرْفُ الشُّكْرِ إِلَى غَيْرِ الْمَنْعَمِ سَمَاءً مَكْرًا لِأَنَّ الْمَكْرَ جُحُودُ حَقِّ الْمَنْعَمِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ لَوْلَا الدَّوَاءُ وَ الطَّبِيبُ وَ لَوْلَا كَذَا وَ كَذَلِكَ كَانُوا يَقُولُونَ سَقِينَا بِنُوءٍ كَذَا وَ لَا يَقُولُونَ هَذَا رِزْقٍ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ تَتَعَلَّوْنَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكْذِبُونَ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ أَيْنَ إِذَا أَيْنَجَا دَرِ آنَ مَوْضُوعِ اسْتِ كِهَ عَجْمِ كُؤِينَدِ كُؤِنَ دَرِ نَكْرِي كُؤِنَ نَكْرِي وَ آيَاتِ اِيَدِرِ اَعْلَامِ نَعْمَتِهَائِ اللَّهِ اسْتِ وَ اِيَادِي وَي مِيكُؤِيدِ كُؤِنَ اِيَشَانِ رَا بَارَانَ فَرَسْتِيمِ وَ اَزِ بِلَاهَا عَافِيَتِ دِهِيمِ وَ نَعْمَتِ وَ آسَائِشِ بَرَايِشَانِ رُؤَانِ كُؤِرْدَانِيمِ اِيَشَانِ رَا دَرِ آنِ نَعْمَتِ بَطَّرِ كُؤِيدِ تَا حَقَّ رَا مَنكَرِ شُؤِنَدِ وَ آيَاتِ مَا دَرُؤُغِ شَمَرِنَدِ وَ رَسَانَدِهَ رَا اسْتُؤِرِ نَدَارِنَدِ وَ بَرِ نَعْمَتِ، دِيكُؤِرِي رَا شُكْرِ كَنَنَدِ نِهَ خُدَائِ رَا عَزَّ وَ جَلَّ، قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا يَعْنِي اللَّهُ أَقْدَرَ عَلَى تَغْيِيرِ تِلْكَ النَّعْمِ مِنَ الْعَبْدِ عَلَى صَرْفِ الشُّكْرِ إِلَى غَيْرِ الْمَنْعَمِ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنَ الْعِقَابِ اسْرَعُ فِي أَهْلَاكِهِمْ مِمَّا آتَاهُ مِنَ الْمُنْكَرِ وَ اِبْطَالِ آيَاتِ اللَّهِ إِنَّ رُسُلَنَا يَعْنِي الْحَفِظَةَ يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ لِلْمَجَازَاةِ بِهِ فِي الْآخِرَةِ. اِيِنِ بَرِ سَبِيلِ تَهْدِيدِ وَ وَعِيدِ كُؤَفْتِ كِهَ آرِي رُؤُولَانَ مَا وَ دَبِيرَانَ مِي نُؤِيسِنَدِ بَرِ اِيَشَانِ آنُكِهَ مِي سَاؤَزِنَدِ وَ مِي كَنَنَدِ وَ اِيِنِ تَهْدِيدِ اسْتِ بَرِ كُؤِشِهَا وَ دِلِهَائِ ضَعِيفَانَ وَ رَنِهَ خُدَائِ تَعَالَى رَا اِلْتِهَ بَآنِ هِيكُؤِ حَاجَتِ نِيَسْتِ كِهَ اِحَاطَتِ عِلْمِ وَي بِمَعْلُؤِمَاتِ، نِهَ بَدْبِيرِ حَاجَتِ كُؤَآشْتِ وَ نِهَ بِنَسَخْتِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ... الآية. از روی اشارت بر ذوق اهل معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید مؤمنان و نیک مردان بحقیقت ایشان اند که احدیت ایشان را بنعمت کرم در قباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد،

بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیک گرداند، تا او را یگانه شوند و از غیر او بیگانه شوند. پیر طریقت گفت توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی و غیر او بیگانه باشی، بدایت عنایت آنست که ایشان را قصدی دهد غیبی تا ایشان را از جهان باز برد چون فرد شود آن گه وصال فرد را بشاید.

جوینده توهم چو تو فردی باید آزاد زهرر غلّت و دردی بایسد.
آن مرد غواص تا دل از ملک جان بر ندارد روا نبود که دست طلب او به مروارید مراد رسد پس چه گویی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست از مهر جان نشوید، بوصول قرب جانان چون رسد؟ درویشی در مجلس موسی کلیم (ع) نعره بر کشید موسی از سر تندی بانگ بر وی زد، در حال، جبرئیل آمد که یا موسی اللّٰه میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یک مرد بود که از بهر ما بمجلس تو حاضر آمد، تو بانگ بر وی زدی هر چند عزیزی و کلیمی امّا سرّی که ما در زیر گلیم سیاه نهاده ایم تو نبینی، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را در تواجد آرد، تقاضای جمال ما بود که دلهایشان در عالم خوف و رجا و قبض و بسط کشد. وَاللّٰهُ يُقْبِضُ وَ يَبْسُطُ. هر دیده که از دنیا پر شد، صفت عقبی در وی ننگد.

و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، از جلال قرب ما و عزّ وصال ما بیخبر بود، نه دنیا و نه عقبی بلکه وصال مولی. آه کجاست همّتی که از دنیا کجاست مرادی مه از عقبی اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا از جاه بشریت خود برآئیم و دست در فتراک آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن
يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ بَاش تا فردای قیامت که دوستان بنور معرفت بر مرکب طاعت فرا بساط انبساط روند و در مقام شهود بنازند، گروه گروه و جوق جوق، چنان که اللّٰه گفت:
نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْأُو در هر منزل که پیش آید جوقی فریشتگان بحکم فرمان، سلام می آیند و بنواز و نعیم جاودان بشارت می دهند. اینست که گفت: وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و عاصیان امّت احمد در آن صحراء محشر و مقام رستاخیز، بعرض گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت

اللَّهُ ايشان را دست گیرد، و بر تنهایی و درماندگی ايشان ببخشايد، بندای کرامت گوید: عبادی چون این خطاب عزت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ايشان رسد، جان ايشان بیاسايد و روح و ريحان در دل ايشان گشايد، گوید: عبادی، إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكُهُونَ لَا يَتَفَرَّغُونَ إِلَيْكُمْ وَ اصحاب النار من شدة العقاب لا يرقون لكم، معاشر المساكين سلام عليكم كيف انتم ان كان اشكالكم و اصحابكم سبقكم واحد منهم لا يهدبكم فانا اهديكم. ان عاملناكم بما تستوجبون فاين الكرم.

نحن اذا فى الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم كما هجروا چون رأفت و رحمت حق بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ايشان فرو شويد و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ايشان بنعت افتخار در حالت انكسار بر درگاه ذو الجلال خوش بزارند، و از شادی بگريند، تا ربّ العزة آن گريستن و زاريدن از ايشان بپسندد و درد دل ايشان را امرهم نهد و زبان ايشان بنمای خود بگشايد، و بقدر طاقت بندگی خدای را ثنا گویند، و حمد و ستایش کنند، اینست که رب العالمين گفت: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آخر سخن ايشان این بود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که شماتت دشمنان و کافران بما نرسيد، و فضل و رحمت خدای بما در رسيد.

ما را همه مقصود ببخشایش حق بود المنة لله که بمقصود رسيديم و إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا... الآية. دعاء کليد رحمت است و گواه عبوديت و پيوستن را وسيلت. هر کس که در دعاء بر وی گشادند در اجابت هم بر وی گشادند که ميگويد جلّ جلاله: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ دَعَاءَ پيرايه پيوستگانست و مایه دست گرفتگان و حلقه در حق بدست جويندگان، مصطفی ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدين و نور السماوات و الارض.

هر که بکاری درماند يا او را نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمآن الله زد و دست نیاز ببروی زد، يقول الله تعالى: فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسُنَا تَضَرَّعُوا وَ شرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر از حرمت و استکانت پر کند و باجابت، يقين باشد که مصطفی ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من له قلب غافل لاه»

و بدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست و رسیدن را بهشت نیک وسیلت است. اما حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. جنید روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندایی شنید که: تدخل بینی و بینک. یا جنید میان من و تو می‌درایی یعنی که ما خود دانیم سزای هر بنده‌ای، و شناسیم قصد هر جوینده‌ای، جنید گفت: بعد از آن روزگاری تحسّر خوردم و زان گفت، استغفار کردم.

قوله: وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا اِی تَكْبَرُوا وَ تَجَبَرُوا وَ لَمْ یخْضَعُوا بِقَوْلِ الْحَقِّ. ای بسا خواجهگان خویشتن پرستان ازین جهان داران و ستمکاران که با کام و نام بودند با خانهای پر نقش و پرنگار بودند، و بر پشت مرکبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بر دوش گرفته و فرعون‌وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند و از حق سر وازدند و نبوت انبیا و آیات و معجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، و تخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان در نوشتند، نه خود زنده نه نام و نشان ایشان در دیار و اقطار مانده، هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا آری سرانجام ظلم همین است، و خبر مصطفی ص گواه اینست: «لو كان الظلم بيتا فإی الجنة لسلط الله عليه الخراب».

قوله ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ اِن اَعْتَبَرْتُمْ بِهِمْ نَجُوتُمْ وَ اِن لَمْ تَعْتَبِرُوا اِحْلَلْنَا بِكُمْ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا يَعْتَبَرُ بِكُمْ فَان مِنْ لَمْ يَعْتَبِرْ بِمَنْ سَبَقَهُ اَعْتَبِرْ بِهِ مِنْ لِحَقِّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْتَبِرْ بِمَا سَمِعَهُ اَعْتَبِرْ بِهِ مِنْ تَبَعِهِ.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ فِي الْفُلْكِ تا آن گه که شما در کشتی باشید هنگامی، وَ جَرَيْنَ بِهِمْ وَ كَشْتِي مِيرُود وَ اِيشَانِ دَرِ اَن، بَرِيحٌ طَيِّبَةٌ بِيَادِي خُوش، وَ فَرَحُوا بِهَا وَ اِيشَانِ بَانَ بَادِ شَادَانِ، جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ بَانَ كَشْتِي آيِدِ نَاگَاهِ بَادِي كَشْتِي شَكْنِ، وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَوْجِ آيِدِ اِيشَانِ رَا اَزِ هَرِ سَوِي، وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحِيْطَ بِهِمْ وَ چِنَانِ دَانَدَنْدِ كِهِ هَلَاكِ اِيشَانِ بُوْدِ، دَعَوْا اللّٰهَ خُدَايِ رَا خُوانَدِ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ دَعَا وَ عَذْرَ وَ بِيْمَ وَ اَمِيْدِ او رَا خَالِصَ كَرْدِ،

لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ وَ گویند اگر باز رهانی ما را ازین بیم، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (۲۲) حَقًّا
که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ چون باز رهند ایشان را، إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ چون در نگری باز افزونی
جستن و ستمکاری درگیرند در زمین، بغيرِ الْحَقِّ بناسزا و ناحق، يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان،
إِنَّمَا بَعَيْكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ این افزونی جستن شما بر یکدیگر و این ستمکاری بر خویشان،
مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا روزی چند است زندگانی این جهان ناپاینده، ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ آن گه با
ماست بازگشت شما فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۲۳) پس شما را خبر کنیم آنچه میکردید
در زندگانی این جهانی.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی این جهانی كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ راست همچون آبی
است که فرو فرستادیم از آسمان، فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ تا بآن آب رستنیها رست در
زمین آمیغ، مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ از آنچه مردم خورد و چهارپایان، حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ
الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا تا زمین آرایش خویش گرفت، وَ أَزْيَبَتْ وَ آراسته گشت، وَ ظَنَّ أَهْلُهَا وَ
چنان دانند خداوندان آن أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا که و پادشاه گشتند بران، أَتَاهَا أَمْرُنَا بآن رسد
فرمان ما، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا شب یا روز، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا آن را ریزیده و پژمرده چون کاه
دروده کردیم، كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ گویی دی خود هیچ نبود، كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ هم
چنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (۲۴) ایشان را که در آن
بیندیشند.

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ اللَّهُ با سرای سلامت میخواند، وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ راه مینماید
و او را که خواهد، إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (۲۵)
براه پاینده راست.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ایشان را است که نیکویی کردند، الْحُسْنَى نیکوتر از آنچه ایشان کردند، وَ
زیادۀ و نیز افزونی از ناخواسته و نابیوسیده، وَ لَا يَرْهَقُ وَ جُوهَهُمْ و بران رویهای ایشان نه
نشیند، قَتْرًا وَ لَا ذِلَّةً گردی و نه خواری، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۲۶)
ایشانند بهشتیان، جاویدان در آن.

وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و ایشان که بدیها کردند، جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا ایشان را است پاداش

هر بدی هم چنان، وَ تَرَهَقُهُمْ ذَلَّةٌ وَ خَوَارِی فِرَاسِرْهَای ایشان نشیند، مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ایشان را کس نه که ایشان را از خدای ننگه دارد، كَانَمَا أُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ چنان که پنداری که در رویهای ایشان کشیدند، قَطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا پاره‌هایی از شب تاریک، أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۲۷) ایشاند دوزخیان در آتش جاویدان.

النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اى يَحْمَلُكُمْ عَلَى السَّيْرِ وَيَجْعَلُكُمْ قَادِرِينَ عَلَى قَطْعِ الْمَسَافَاتِ فِي الْبَرِّ بِالْأَزْجَلِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْيَحْرَ بِالسَّفَنِ الْجَارِيَةِ فِي الْبِحَارِ. البر: الارض الواسعة. و البحر: مستقر الماء. قرائت عبد الله شامی ينشركم بفتح يا و بنون و شين، من نشر ينشر هم چنان که جایی دیگر گفت وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ بَإِينِ قَرَائِطٍ مَعْنَى آنَسْتِ كِه: شما را می‌پراکند و میخیزاند و میرواند در دشت و در دریا. و فيه حجة على القدرية فى خلق الافعال لان السير فعل متصرف فى الخير و الشر لا محالة و الله يسير كل سائر كما ترى، آن گه شرح فرادریا داد: حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ فَلَکَ هُمْ وَاحِدٌ اسْتِ وَ هُمْ جَمْعٌ بَوَاحِدٍ مَذْکُورٍ اسْتِ چنان که گفت: فِي الْفُلْكِ الْمَسْحُونِ وَ بجمع مؤنث است چنان که گفت: وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ اى جرت السفن بمن ركبها فى البحر. مخاطبه با خبر گشت و عرب چنین کنند، و در قرآن از این باب هست. و قال الشاعر:

اسيئي بنا او احسنى لا ملومة لـدينا ولا مقلية ان تقلت

بَرِيحٌ طَيِّبَةٌ لَيْتَنَ الْهَيُوبَ لَا ضَعِيفَةٌ وَ لَا عَاصِفَةٌ. وَ فَرَحُوا بِهَا اى بَتَلَكِ الرِّيحِ لِلْيَنَاهَا وَ اسْتَقَامَتِهَا. فرح در قرآن بر سه وجه است یکی بمعنی بطر و خیلاء و تکبر چنان که گفت: ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ هَمَانَسْتِ كِه در سوره هود گفت: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ اى بطر مرح. و در سورة القصص (۳۴) گفت: لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ اى البطرين. وجه دوم: فرح است بمعنی رضا. كقوله: وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا اى رضوا بها. و قوله: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ اى راضون وَ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اى رضوا.

وجه سوم: فرح شادی است و خرّمی. كقوله بَرِيحٌ طَيِّبَةٌ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا اى جاءت السفينة و قيل: جاءت الریح الطيبة ریحٌ عاصِفٌ ذات عصف اى شديدة الهبوب يقال: عصفت الریح فهى عاصف و عاصفة و اعصفت فهى معصف و معصفة. و عصفت و اعصفت

بمعنی واحد. وَجَاءَهُمْ اى ركبَان السَّفِينَةِ الْمَوْجُ اى حركه الماء و اختلاطه. و قيل: هو ما علا من الماء مِنْ كُلِّ مَكَانٍ مِنَ الْبَحْرِ. و قيل: من كلِّ جِهَةٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ اهلَكُوا و سَدَّتْ عَلَيْهِمْ مسالك النجاة من جميع الجهات. يقال: لكل من وقع فى بلاء قد احيط بفلان، اى قد احاط به البلاء. و قيل احاطت بهم الملائكة. و مثله: و احيط بثمره الا ان يحاط بكم. دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى اخلصوا له الدِّينَ لم يشركوا به من آلهتهم شيئاً. ميگويد مشركان در آن حال كه بهلاك و غرق نژديك شوند و جز از خدای آسمان از هر كس نوميد شوند و از بتان و غير ايشان فريادرس نينند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بى شرك دعا كنند و بربوبيت وى اقرار دهند. اين هم چنان است كه مصطفى ص حصين خزاعى را پرسيد در حال شرك وى: كم تعبد اليوم لها؟ قال سبعة واحدا فى السماء و ستة فى الارض. قال رسول الله ص: فايهم تعد ليوم رغبتك و رهبتك؟ قال: الذى فى السماء.

بو عبیده گفت دعای ایشان به اخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّا یعنی یا حیّ یا قیوم. قوله: لئن اُنجیتنا اینجا قول مضمّر است. اى قالوا: لئن اُنجیتنا مِنْ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ و من هذه الریح العاصفة و انعمت علينا یا ربنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ لنعمتک مؤمنین بک مستمسکین بطاعتک.

فَلَمَّا اُنْجَاهُمْ اى اجاب الله دعائهم. الله دعای ایشان اجابت کرد و ایشان را از هلاک و غرق رهانید. هذا كقوله: فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ بَلْ اِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ اَيْن آيات دليل اند كه رب العزة دعای كافران و بيگانگان در مرادهاى دنيوى اجابت كند و آنچه گفت: وَ مَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ اِلَّا فِى ضَلالِ اَنْ در كار و مراد آخرت است كه كافران را در نعيم آخرت و ثواب آن جهاني نصيب نيست. و گفته اند. وَ مَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ اِلَّا فِى ضَلالِ اَنْست كه گویند: رَبَّنَا اُخْرِجْنَا نَعْمَلْ صٰلِحًا غَيْرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلْ و ایشان را جواب دهند: اَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ اَمَّا دعای ایشان در كار دنيا و در طلب نعمت دنيا مستجاب بود كه اين نعمت از آشنا و بيگانه دريغ نيست، و برّ و فاجر از آن ميخورد عرض حاضر ياكل منها البرّ و الفاجر. يقول تعالى: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعٰجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيْهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ كُلًّا نُمِدُّ هُوَءًا وَ هُوَءًا

مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ هُمْ اَزِين بَابِ اسْتِ دَعَاءِ اِبْلِيسَ مَهْجُورَ كَهْ كَفْت: اَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ وَ دَلِيلُ بَرِ اَنَكَ رَبُّ الْعِزَّةِ دَعَا كَافِرَانَ اَنْدَرِ كَارِ دُنْيَا اِجَابَتِ كَنْد، اَنْسَتِ كَهْ شِكَايَتِ مِيكَنَدُ اَزِ اَنِ قَوْمِ كَهْ دَرِ حَالِ بِيچَارِگِي وَ وَقْتِ دَرِ مَانَدِگِي اَوْ رَا نَخْوَانَدَنْد، كَفْت: وَ لَقَدْ اَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ (ع) كَفْتِ اِگَرِ اَيْشَانِ تَوَاضَعُ كَرْدَنْدِيدِ وَ اَنْدَرِ دَعَا خُضُوعِ اَوْرَدَنْدِيدِ اَزِ اللّٰهِ اِجَابَتِ يَافْتَنْدِيدِ. فَلَمَّا اَنْجَاهُمْ اِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْاَرْضِ عَادُوا اِلَى الْكُفْرِ وَ الْفَسَادِ بِغَيْرِ الْحَقِّ جَهْلًا وَ بَاطِلًا اَي مَبْطِلِينَ مَعْلَنِينَ الْفَسَادِ وَ الْمَعَاصِي وَ الْجِرَاةَ عَلَيَّ اللّٰهِ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ يَا اَهْلَ مَكَّةَ اِنَّمَا بَغِيكُمُ عَلَيَّ اَنْفُسِكُمْ اَي وَبَالَ بَغِيكُمُ عَلَيكُمْ. اَي عَمَلِكُمْ بِالظُّلْمِ يَرْجِعُ عَلَيكُمْ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ كَفْتَهْ اَنْدِ سَهْ چِيْزِ اَنْسَتِ كَهْ هَرِ كَهْ كَنْدِ اَنِ بُوِي بَازْگَرْدَدِ وَ بَالَ اَنِ بُوِي رَسَدِ: يَكِي مَكْرُ اسْتِ لَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ. دِيْگَرِ نَكْتِ اسْتِ لَقَوْلِهِ تَعَالَى: فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ سَوْمَ بَغِيٍّ اسْتِ لَقَوْلِهِ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا بَغِيكُمُ عَلَيَّ اَنْفُسِكُمْ. اَيْنِجَا سَخْنِ تَمَامِ شُدِ، اَنِ گَهْ اِبْتَدَا كَرْدِ كَفْت: مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اَي ذَلِكُ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تَمَتَّعُونَ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ بَغِيكُمُ مَبْتَدَاءُ وَ عَلَيَّ اَنْفُسِكُمْ خَبْرُهُ وَ مَتَاعُ خَبْرِ مَبْتَدَاءِ مَحْذُوفٍ. وَ رَوَا بَاشَدِ كَهْ سَخْنِ مَتَّصِلِ يَكْدِيْگَرِ بُوَدِ. بَغِيكُمُ اِبْتَدَا بُوَدِ وَ مَتَاعُ خَبْرِ اِبْتَدَاءِ وَ عَلَيَّ اَنْفُسِكُمْ صَلَهِ بَغِيٍّ بَاشَدِ وَ مَعْنَى اَنْسَتِ كَهْ اِبْنِ سَتْمَكَارِي شَمَا بَرِ خُوِيشْتَنِ وَ اَفْزُونِي جِسْتَنِ بَرِ يَكْدِيْگَرِ بَرِ خُوْرْدَارِي اسْتِ دَرِ دُنْيَا رُوْزِي چَنْدِ نَپَايَنْدَه، زَادِ اَنِ جَهَانِي رَا نَشَايَدِ، وَ دَرِ اَنِ جَهَانَ بَكَارِ نِيَايَدِ كَهْ بَايْنِ بَغِيٍّ مَسْتُوجِبِ غُضْبِ خُدَايِ وَ عَقُوْبَتِ وَيِ گَشْتَهْ اَيَدِ.

قِرَاءَتِ حَفْصِ مَتَاعِ بَنْصَبِ اسْتِ يَا بَرِ حَالِ يَا بَرِ مَفْعُولِ. اَي مَتَّعْنَاكُمُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فِي الْقِيَمَةِ فَتَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ نَخْبِرُكُمْ بِهِ وَ نَجَازِيكُمْ عَلَيْهِ. اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اَي صِفَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي فَنَائِهَا وَ زَوَالِهَا كَمَا اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ اَي كَمَطَرِ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جَانِبِ السَّمَاءِ. يَقَالُ: اِنْ السَّحَابُ جَسَمٌ يَخْلُو مِنَ الْمَاءِ فَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ اَنْ يَمْطُرَ قَوْمًا اَمْرَهُ فَاخَذَ الْمَاءَ مِنْ بَحْرِ فِي السَّمَاءِ وَ صَارَ اِلَى الْمَكَانِ الْمَقْصُودِ بِالْمَطَرِ فَاخْتَلَطَ بِهِ اَي بِالْمَاءِ اخْتِلَاطُ جَوَارٍ لَانَ الْاِخْتِلَاطُ تَدَاخُلُ الْاَشْيَاءِ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ. وَ قِيْلَ: فَاخْتَلَطَ بِهِ اَي بِسَبَبِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَطَالَتْ وَ اَمْتَدَتْ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ يَعْنِي الْحَبُوبَ وَ الثَّمَارَ

و البقول و الانعام يعنى الحشيش و المراعى حتّى إذا أخذت الأرض زُخرفها زخارف الارض ما تضحك به من الورد و النور و الشقائق و الخضر و ازْيَنْتَ يعنى تزينت. و در سواذ خوانده اند: وَ اَزْيَنْتَ اى جاءت بالزينة، و زينة الارض ثمر نباتها فى الاشجار وَ ظَنَّ أهلها اى اهل هذه الارض أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا اى على حصاد نباتها و اجتناء ثمارها اذ لا مانع دونها أتاها أمرنا اى قضاؤنا باهلاكها و افنائها لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا اى الارض و الغلّة و الزينة حَصِيدًا محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لا شىء فيها. و قيل: فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا اى مثل الحصيد، كما قال لغلمان الجنة: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ وَ هُمْ لَمْ يُولَدُوا وَ أَنَّمَا شَبِهُهُمْ بالولدان الَّذِينَ لَمْ تَغْيِرْهُمُ الكَهْوَلَةُ لَطَرَاوَتُهُمْ وَ حَسَنَ خَلْقِهِمْ كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ اى كان لم تكن او لم تعمر بالامس بالمغانى، المنازل التى يعمرها الناس بالنزول. يقال غنينا بمكان كذا اذا نزلوا به. كذلك الحياة الدنيا سبب لاجتماع المال و زهرة الدنيا حتّى اذا كثر عند صاحبه وَ ظَنَّ أَنَّهُ مَمْتَعٌ بِهِ سلب ذلك عنه بموته او حادثة تهلكه.

فقدناه لَمَّا تَمَّ و اعتمَّ بالعلى كذاك كسوف البدر عند تمامه

كَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ اى كما بيّننا هذا المثل للحياة الدنيا كذلك نبين آيات القرآن لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فى المعاد. وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ ببعث الرّسل و نصب الأدلّة. و دار السّلام هي الجنة. السلام هو الله و الجنة داره. و هذه الاضافة كبيت الله و ناقة الله. و قيل السلام و السلامة واحد كالرّضاع و الرّضاعة اى دار السلامة من الآفات و الاحزان و التقطيعه. يعنى من دخلها سلم من الآفات، دليله قوله: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ و قيل: دار السلام هو من التّحية التى يحييهم الله و الملائكة، من قوله تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

قال: جابر بن عبد الله خرج علينا رسول الله ص يوما فقال انى رايت فى المنام كان جبرئيل عند رأسى و ميكائيل عند رجلى يقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، أنّما مثلك و مثل امّتك كمثل ملك اتخذ دارا ثم بنى فيها بيتا ثم جعل فيها مادبة ثم بعث رسولا يدعو الى طعامه فمنهم من اجاب الرسول و منهم من تركه فالله الملك و الدار الاسلام و البيت الجنة و من دخل الجنة اكل ما فيها.

و عن ابى الدرداء قال: قال رسول الله ص ما من يوم طلعت شمسه آلا و كلّ بجنبتيها ملكان يناديان نداء يسمعه خلق الله كلهم غير الثقلين، يا ايها الناس هلموا الى ربكم ان ما قل و

کفی خیر ممّا کثر و الهی و لا آبت شمس الا وکلّ بجنبتها ملکاً ینادبان یسمعه خلق اللّٰه کلهم غیر الثقلین، اللّٰهم اعط منفقاً خلفاً و اعط ممسکاً تلتفا فانزل اللّٰه فی ذلک کله قرآناً فی قول الملکین یا ایّها النّاس هلّموا الی ربکم فی سورة یونس و اللّٰهُ یَدْعُوا إلی دارِ السّلام و انزل فی قولهما اللّٰهم اعط منفقاً خلفاً و ممسکاً تلتفا و اللّیلِ إِذَا یَغْشَى الی قوله لِّلْعُسْرِی.

قوله و یهدی مَنْ یشاءُ إلی صراطٍ مُسْتَقِیمٍ عمّ بالدّعوة اظهارة لحجته و خص بالهدایة استغناء عن خلقه. و قیل: الدّعوة الی دار السلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة و هدایة الصراط خاصّة لانها الطریق الی المنعم. و گفته اند دعوت برد و ضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطه رسول میخواند ایشان را از روی تکلیف بر دین اسلام و طاعت داری، و ذلک فی قوله: وَ اِنَّکَ لَتَهْدِیْ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ دیگر دعوت خاصّ است بیواسطه رسول خود میخواند جلّ جلاله ایشان را از روی تشریف بدار السلام تا ایشان را گرمی کند و بنوازد بزیافت بهشت و بقاء و رضاء و سلام، و ذلک قوله: وَ اللّهُ یَدْعُوا اِلی دارِ السّلامِ و یهدِی مَنْ یشاءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ هدایت اینجا بمعنی ارشاد است و صراط مستقیم طریقی بهشت است که آنجا میگوید یهدیهم ربهمّ بإیمانهم تجری من تحتهمّ الّأنهار فی جنّات النّعیّم و گفته اند: استعمال سنن است در اداء فرایض در دنیا و جوار حضرت عزّت در عقبی فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ و گفته اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد و توکل و اخلاص و احسان. مصطفی گفت: «انّ اللّٰه یحب مکارم الاخلاق و یبغض سفاسفها»

رب العزّة این مکارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد و راه آن بوی نماید تا بنده در روش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت و رؤیت.

لِّلَّذِیْنَ اٰحْسَنُوْا اِیْ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اٰحْسَنُوا الْعَمَلُ فِی الدُّنْیَا الْحُسْنٰی الْجَنَّةَ. و الحسنی کالبشری. و قیل: هی تأنیث الاحسن. میگوید ایشان که ایمان آوردند بخدا و رسول و در دنیا کار نیکو کردند، پاداش ایشان بهشت است و اگر حسنی تأنیث احسن گویی معنی آنست که ایشان راست که نیکویی کردند نیکوتر از آنچه ایشان کردند و نیز زیادت، چنان

که جای دیگر گفت و لَدُنَّا مَزِيدٌ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ امیر المؤمنین علی ع گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا احسان اینجا قول لا اله الا الله است، و حسنی بهشت و زیادةٔ غرفه از یاقوت سرخ ساخته که آن را چهار هزار در است.

روی ابو ذر قال قلت: یا رسول الله علمنی عملاً یقربنی من الجنة و یباعدنی من النار. قال: اذا عملت سیئة فاتبعها حسنة. قال قلت من الحسنات لا اله الا الله؟ قال: نعم، من احسن الحسنات.

میگوید: ایشان که لا اله الا الله گفتند پاداش ایشان بهشت است. همانست که مصطفی گفت: «من قال لا اله الا الله دخل الجنة»

و گفته اند: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا این احسان است صحابه رسول را و حسنی شفاعت مصطفی است و زیادةٔ رضای خدا. فان الله عز و جل یقول: وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ابن عباس گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ای جاهدوا فی سبیل الله الحسنى یعنی رزق الجنة لقوله: «یرزقون» و زیادةٔ دوام الحیاة فی قرب المولى لقوله بل أحياء عند ربهم و قيل: الحسنی جزاء حسناتهم و زیادةٔ ان یجازی بالواحد عشر لیکون زیادةٔ من جنس الأول. و قيل: الحسنی عشرة و زیادةٔ تضعیف العشرات. و خبر درست است در صحیح مسلم، حدیث حماد سلمه از عبد الرحمن بن ابی لیلی از صهیب بن سنان الرومی از مصطفی که گفت: الحسنی الجنة و زیادةٔ النظر الی وجه الله عز و جل. و عن ابی بن کعب قال سألت رسول الله ص عن الزیادتين فقال: و ما الزیادتان؟ قلت احديهما قوله و أرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون

فقال عشرون ألفاً. فقلت: قول الله عز و جل لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الحسنى و زیادةٔ قال الحسنی الجنة و زیادةٔ النظر الی وجه الله عز و جل و قال (ص) «اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار: نادى مناد یا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا لم ینجز کموه. قالوا: ما هو؟ الم یثقل موازیننا؟ الم یدخلنا الجنة؟ الم یجرنا من النار؟

قال: فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی الله فیخرون له سجدا. و هی زیادةٔ التی قال الله عز و جل لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الحسنى و زیادةٔ قال. یزید بن هارون فی اثر هذا الحدیث: من کذب بهذا فقد برئ من الله و برء الله منه. و عن ابن عمر قال

قال: رسول الله ص «ان ادنى اهل الجنة منزلة لرجل ينظر في ملكه الفى سنة يرى اقصاه كما يرى ادناه، ينظر فى ازواجه و سرره و خدمه و ان افضلهم منزلة لمن ينظر فى وجه الله عز و جل كل يوم مرتين»

و روى عن انس بن مالك انه قال فى قوله عز و جل و لَدَيْنَا مَزِيدٌ قال يتجلى لهم الرب عز و جل كل جمعة.

ثم قال: و لا يَرَهُقُ وُجُوهُهُمُ اى لا يعلوها و لا يغشاها قتر غبار. و قيل: سواد و كآبة و لا ذلّة اى هو ان كما يصيب اهل جهنم. قال: ابن ابى ليلى هذا بعد نظرهم الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون.

و الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ الكفر و الشرك جزاء سيئة بمثلها يعنى النار. فلا ذنب اعظم من الشرك و لا عذاب اشد من النار. و تقديره: لهم جزاء سيئة مثلها. و الباء زائدة و ترهقهم ذلّة اى يلحقهم ذل و خزي. و هو ان ما لهم من الله اى من عذاب الله من عاصم مانع يمنعهم. و من صلة كأنما اغشيت البست و وجوههم قطعاً من الليل مظلماً اى جعل عليها غطاء من سواد الليل. اى هم سود الوجوه. قرائت مكى و على و يعقوب قطعاً بسكون طاء و هو جزء من الليل بعد طايفة منه و مظلماً نعته و باقى بفتح طاء خوانند و هو جمع قطعة و مظلماً نصب على الحال. اى فى حال ظلمته اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس هو الذى يُسِيرُكُمْ فى البرِّ و البحرِ الآيه. بزبان اهل اشارت سير در برّ راه بردن است در مشارع شرع از روى استدلال بواسطه رسالت، و سير بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بى واسطه در منازل حقيقت بمشاهد قدس کشد، تا چنان که در دريا سير یک ماه بيبک روز کنند، اين جوانمرد درين ميدان بيبک جذبہ الهى مسافت همه عمر باز برد. اينست که گفتند: جذبۀ من الحق توازى عمل الثقلين سير برّ، سير عابدان است و زاهدان در باديه مجاهدت، بر مرکب رياضت بدالات شريعت، مقصد ايشان بهشت رضوان و نعمت جاودان. سير بحر، سير عارفان است و صديقان در کشتى رعايت، ميرواند آن را باد عنايت در بحر مشاهدت، مقصد ايشان کعبه وصلت و راز ولى نعمت. و گفته اند برّ و بحر اشارت اند بقبض و بسط عارفان، گهى در قبض ميان دهشت و

حیرت می‌زارند، گهی در بسط میان شهود و وجود می‌نازند.

باز چون باد شادی از افق تجلی وزد، و ابر لطف باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت بیند و جرین بهم بریح طیبۀ نقد وقت وی شود و فرحوا بها بر بساط شهود در حالت انس فرحی در وی آید، بسطی بیند بنازد از سر آن ناز و دلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم بر دیده مشتری قدم می‌سائیم
راست که این بسط بنهایت رسد، از موارد قدرت وارد هیبت و دهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهده حجت افتد، زبان تضرع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا
اینست که گفت جلّ جلاله: جاءَها ریحٌ عاصِفٌ و جاءَهمُ المَوجُ مِن كُلِّ مَكانٍ آن شوریده روزگار و سرور طریقت شبلی در روش خویش از هر دو جانب خبر داده، و بر هر دو مقام گذشته، در مقام بسط بوقت شادی و ناز همی گفت: این السماوات و الارضون حتی احملاها علی شعرة جفن عینی. و در مقام قبض بوقت زاری و خواری همی گفت: ذلی عطل ذلّ الیهود. و شاهد شرع مقدّس برین قصه آنست که مصطفی ص گهی میگفت: «انا سید ولد آدم و لا فخر» و گهی میگفت «لا تفضّلونی علی یونس بن متی».

إنّما مَثلُ الحِیةِ الذّیّیا کَماءِ أنزلناه مِن السّماءِ تشبیه اموال و حظوظ دنیا بباران از آن روی است، که باران بحیلت و تدبیر آدمی نتوان فرو آوردن و جز بتقدیر الهی و مشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین است بجهد و حیلت و تدبیر و تلبیس بنده هیچ راست نشود، و مجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی و تقدیر الهی، و هر چند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا در شریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، و عطا خواستن از الله بنده را سزااست. و مصطفی ص گفته: اجملوا فی الطلب.

چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آن را مثل بآب زد، آب چون باندازه خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهان را خراب کند. کذلک

المال اذا كان بقدر الكفاية و الكفاف فصاحبه منعم فاذا زاد و جاوز الحد اوجب الكفران و الطغيان. كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ. ان الماء ما دام جاريا كان طيبا فاذا طال مكثه تغير. كذلك المال اذا انفقه صاحبه كان محمودا و اذا امسكه كان معلولا مذموما. و قيل: ان الماء اذا كان طاهرا كان حلالا يصلح للشرب و يصلح للظهور و ان كان نجسا فبالعكس. كذلك المال اذا كان حلالا و بعكسه لو كان حراما.

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ دَعْوَتِ جِهَارًا يَكْبِي دَعْوَتِ تَوْحِيدٍ وَ شَهَادَةٍ. وَ هُوَ قَوْلُهُ: يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ دِيَارًا حَمْدًا وَ اجَابَتِ. وَ هُوَ قَوْلُهُ: يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ. سَه دِيَارًا دَعْوَتِ اتِّبَاعٍ وَ اِمَامَتِ. وَ هُوَ قَوْلُهُ: نَدْعُوا كُلُّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ. چهارم دعوت كرامت و ضيافت. وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ كَسِي كَه دَعْوَتِ كَنَد وَ خَوَاهِد تَا دُوسْتَان وَ عَزِيْزَان رَا بِمَهْمَان بَرْد، شَرَط مَهْمَانِي اَنَسْت كَه اَوَّل كَسِي اَز نَزْدِيْكَان وَ خَاصِّگِيَان خُوِيْش رَا فَرَسْتَد، تَا اِيْشَان رَا خَبَر كَنَد وَ نُوِيْد دَهْد، پَس چُون اَيْنَد بَاَز عَزِيْزَان رَا بَه اِسْتَقْبَال اِيْشَان فَرَسْتَد وَ يَكِي رَا تَنَهَا نَخَوَانَد، كَه دُوسْتَان وَ خُوِيْشَان وِي رَا هَمَه بَر خَوَانَد وَ مَرَكَبَهَا وَ مَشْعَلَهَا بَرَاه اِيْشَان فَرَسْتَد، چُون اَيْنَد جَاي اِيْشَان سَاخْتَه وَ پَر دَاخْتَه دَارَد، چُون بَنِيْشِيْنَد اِيْشَان رَا اَوَّل جَلَاب دَهْنَد پَس مِيُوَه اَرْنَد، پَس طَعْمَاهَاي سَاخْتَه بَنَهْنَد وَ غَلَامَان وَ چَاكَرَان بَر سَر اِيْشَان بَدَارَنْد، چُون اَز اَن فَاَرَع شُوْنَد سَمَاع كَنَنْد، وَ شَرَط اَسْت كَه مِيْزِيَان دِيْدَار خُود اَز مَهْمَان بَاَز نَگِيْرَد، وَ بَعَاقِبْت اِيْشَان رَا بَاكَرَام وَ خَلْعْت بَاَز گَرْدَانَد. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ دَر ضِيَاْفَت فَرْدُوس اِيْن هَمَه سَاخْتَه وَ رَاسْت كَرْدَه وَ قَرآن مَجِيْد اَز اَن خَبَر مِيْدَهْد وَ بِيَان مِيْكَنَد، اَوَّل خَوَانَدَه وَ نُوِيْد دَهْنَدَه اِيْشَان مُصْطَفِي ص اَسْت مِيْگُوِيْد: حَقَّ جَلِّ جَلَالَه وَ دَاعِيَاً اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهٖ پَس فَرِيْشْتَه گَان وَ رِضْوَان بَاَسْتَقْبَال اِيْشَان فَرَسْتَد وَ تَتَلَقَّاهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ مَرَكَبَاهَا شَان فَرَسْتَد نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَ فِدَاً اِي رَكْبَانَا عَلٰى نَجَايِب مِّن نُّوْرِ. مَشْعَلَاهَاي نُوْر بَر رَاه اِيْشَان فَرَسْتَد يَسْعٰى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَ بَاِئْمَانِهِمْ تَنَهَا شَان نَخَوَانَد كَه خُوِيْشَان وَ نَزْدِيْكَان هَمَه رَا خَوَانَد وَ مَن صَلَحَ مِّنْ اَبَائِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ اَن كَه بِهَشْت وَ جَنَّة النِّعَم جَاي اِيْشَان سَاخْتَه جَنَّة عَرْضَهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ جَلَاب اِيْشَان يُسْقَوْنَ مِّنْ رَّحِيْقٍ مَّخْتُوْمٍ خَتَامُهُ مِسْكٌ مِيُوَه اِيْشَان وَ فَاكِهَةٌ كَثِيْرَةٌ لَا مَقْطُوْعَةٌ وَ لَا مَمْنُوْعَةٌ طَعَام اِيْشَان وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُوْنَ چَاكَرَان وَ خَادِمَان بَر سَر اِيْشَان وَ يَطُوْفُ

عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ سَمَاعِ اِيشَانِ فَهَمُّ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَ اَز هَمِه عَزِيْزَتَرِ
 آنست كه ايشان را بديدار خود شاد گرداند، تا وی را جلّ جلاله می‌بینند و مینازند، چنان
 كه گفت: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ رَوِيهَا تَازَانِ وَ نَازَانِ بِجَلَالِ وَ جَمَالِ حَقِّ
 نگران، رويهای روشن تر از آفتاب روز، بتجلی ذو الجلال گشته پیروز.
 پير طريقت گفت ديدار دوست بهره مشتاقانست روشنايي ديده و دولت جان و آئين جهان
 است، راحت جان و عيش جان و درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان.

ای جوان مرد، باش تا شادی بینی، و یک بار با دوست بر بساط وصل ایمن نشینی، و از
 دوست آن بینی که لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر اینست که ربّ
 العالمین گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وَجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ
 أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اصحاب جنه ديگراند و ارباب صحبه ديگر، اصحاب جنه
 را ميگويد: وَ اَللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ ارباب صحبت را ميگويد: وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حسنی و طوبی و زلفی اهل جنت راست، زيادت و قربت و صحبت اهل
 معرفت راست.

أَنِّي لَأَحْسَدُ دَارَكُمْ لَجْوَارِكُمْ طوبی لمن اضحی لدارک جاراً

قال: رسول الله ص ان الله عز وجل اذا اسكن اهل الجنة الجنة و اهل النار النار بعث الى
 اهل الجنة الروح الامين فيقول يا اهل الجنة ان ربكم يقرئكم السلام و يأمرکم ان تزوروه
 الى فناء الجنة و هو ابطح الجنة تربته المسك و حصابؤه الدر و الياقوت و شجره الذهب و
 الرطب و ورقه الزمرد، فيخرج اهل الجنة مستبشرين مسرورين فتمّ مجمعهم و تمّ تحلّ لهم
 كرامة الله عز وجل و النظر الى وجهه و هو موعود الله انجزه لهم قال فيأذن الله لهم في
 السماع و الاكل و الشرب و تكون حلل الكرامة.

ثمّ ينادى مناد يا اولياء الله هل بقي مما وعدكم ربكم شيئا فيقولون لا. قد انجز لنا ما
 وعدنا و ما بقي شيء الا النظر الى وجه ربنا عز وجل قال فيتجلّى لهم الرب عز وجل في
 حجب، فيقول: يا جبرئيل ارفع حجابي لعبادي حتى ينظروا الى وجهي. فيرفع الحجاب
 الأوّل فينظرون الى نور من الرب عز وجل، فيخرون له سجداً. فيناديهم الرب عز وجل يا

عبادی ارفعوا رؤسکم آنها لیست بدار عمل آنها هی دار ثواب. فیرفع الحجاب الثانی فیظرون امرا هو اعظم و اجل، فیخرون لله حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرب عز و جل: ارفعوا رؤسکم آنها لیست بدار عمل آنها هی دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك ینظرون الی وجه رب العالمین تبارک و تقدس فیقولون حین ینظرون الی وجهه سبحانه ما عبدناک حقّ عبادتک. فیقول کرامتی امکنکم من النظر الی وجهی و احلتکم داری فیاذن الله عز و جلّ للجنة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلدنی و طوبی لمن اعددت له. فذلک قوله: عز و جلّ طوبی لهم و حسن مآب.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً آن روز که ایشان را با هم آریم همگان ثمّ نقول للذین اشرکوا آن گه گوئیم ایشان را که خداوند خویش را انباز گفتند مکانکم بر جای باشید انتم و شرکاؤکم هم شما و هم انبازان خویش که مرا می گفتید فزیلنا بینهم میان ایشان جدایی افکنیم و قال شرکاؤهم آن گه آن شرکا گویند ما کنتم ایانا تعبّدون (۲۸) هرگز شما ما را نپرسیدید فکفی بالله شهیداً بیننا و بینکم میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است ان کنا عن عبادتکم لعافیلین (۲۹) که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم. هُنَالِكَ اَنْجَا تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَا اَسْلَفَتْ برگردد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پیش فرا فرستاد و ردّوا الی الله و باز برند ایشان را از تعلل و تعلق با حقیقت حکم الله که در آن کرد.

مَولاهُم الحَقُّ خداوند ایشان مدبّر و متولی کار ایشان خدا است براستی و سزا و ضلّ عنهم ما كانوا یفترون (۳۰) و هر چه جز از او که می پنداشتند و می فرا ساختند و می پرستیدند همه گم گشت.

قُلْ بگو من یرزقکم آن کیست که روزی میدهد شما را من السماء و الارض از آسمان و زمین امن یملک السمع و الأبصار یا آن کیست که شنوایی در گوشها و بینایی در چشمها آفریند و آن تواند و من یرزق الحی من المیت و یرزق المیت من الحی و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده و بیرون می آرد مرده از زنده و من یدبر الأمر و آن کیست که کار میراند و میسازد و میدارد و ساخته می سپارد فسیقولون الله تا گویند ایشان الله است فقلّ

أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) پس ایشان را گوی بنه پرهیزید از خشم و عذاب او.
 فَذَلِكُمُ اللَّهُ أَوْ كَمَا أَن مِيكَند الله است رَبُّكُمْ الْحَقُّ خدواند شما براستی و سزا فَمَا ذَا بَعْدُ
 الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ پس راستی چیست جز از گمراهی؟
 فَأَنِّي تُصْرَفُونَ (۳۲) شما را ازو چون بر می گردانند؟
 كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ أَن آنست كه درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت عَالِي
 الَّذِينَ فَسَقُوا بحكم بر ایشان كه اینجا فاسق اند أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) كه ایشان نتوانند
 گروید.

قُلْ بگویی هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ از این انبازان شما كس هست؟
 مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقُ كه خلق درین جهان آرد و ایشان را جهان سازد؟ ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز جهان
 دیگر برد قُلِ اللهُ هم تو گوی خدایست يَبْدُوا الْخَلْقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ كه امروز این جهانیان را
 جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد فَأَنِّي تُؤْفَكُونَ (۳۴) شما را ازو چون
 می برگردانند؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ بگویی هست از این انبازان شما مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ كسی كه راه
 نماید براستی؟ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ گوی خدای آنست كه راه نماید براستی أَمْ مَنْ يَهْدِي
 إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس آن كس كه راه نماید براستی سزاتر است كه بر طاعت او
 روند؟ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي يَا آن كس كه راه نماید مگر كه او را راه نمایند؟ فَمَا لَكُمْ
 كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) پس چه رسید شما را و چه حكم است كه می كنید.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
 الْحَقِّ شَيْئًا و پنداشت بجای حق هیچ بكار نیاید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶) الله تعالی
 داناست بآنچه ایشان می کنند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ این قرآن نامه ای نهاده از سخن كسی جز از
 خدای نیست و لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ لَكِنْ سَخْنِي است گواه آن كتاب را كه پیش فا
 آمد و تَفْصِيلَ الْكِتَابِ و پیدا كردن و روشن كردن و گشاده نمودن است لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) شك نیست در آن كه از خدواند جهانیان است.

أَمْ يَقُولُونَ افترأه میگوید كه این مرد نهاد آن را از خود؟ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ گوی يك

سورت آرید مانند این و اذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) و انگه اگر راست می گویند و توانید هر کرا خواهید پس آن خدای می خوانید.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بَلَكه دروغ شمردند چیزی را که آن در نیافتند و بعلم خویش بدان نرسیدند و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و بایشان نیامد و در فهم ایشان ننگجید حقیقت آن كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هم چنان که اعدای انبیاء که پیش از قریش بودند دروغ شمردند فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) در نگر که سرانجام ستمکاران چون بود.

و مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است و مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و هست از ایشان کس که باز نگروده است وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰) و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ و اگر ترا دروغ زن خوانند فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ گوی کرد من مرا است و کرد شما شما را اَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما از آنچه من میکنم بیزار و اَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) و من از آنچه شما میکنید بیزار.

النبوة الثانية

قوله تعالى: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً اى الكفار و آلهتهم و جميعاً نصب على الحال.

میگوید: آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم.

حشر در قرآن بر دو معنی است: یکی بمعنی جمع و نظیر آن در سورة الفرقان است وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و در سورة الكهف وَ حَشَرْنَاَهُمْ و در سورة التکویر وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و در سورة النمل حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ و در سورة ص وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً و نظائر این در قرآن فراوان است همه بمعنی جمع.

وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنان که در سورة و الصافات گفت: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَزْوَاجَهُمْ اى سوقوا الذين اشركوا و قرناءهم الشياطين بعد الحساب الى صراط الجحيم. و در بنی اسرائیل گفت: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجُوهِهِمْ يعنى نسوقهم على وجوههم الى النار. و در سورة طه گفت: وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ اى نسوق المجرمين يومئذ بعد الحساب الى جهنم زرقا.

قوله: ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا يعنى عبدة الاوثان مَكَانَكُمْ اى مكانكم در آن موضع است که

کسی سخنی در خواهد گرفت با کسی با کاری و در مفتوح کار و سخن خویش گوید: باش تا گویم. و عرب این بر سبیل وعید و تهدید گوید، چنان که عجم گویند: باش که من با تو کار دارم. و هو منصوب علی الامر المضرم فیه یعنی انتظاراً مکانکم حتی فصل بینکم انتم تأکید له و شُرکَاؤُکُمْ عطف علیه، فَرَلْنَا بَيْنَهُمْ من قولک زلت الشیء عن مکانه از یله اذا نَحِيتَه عن مکانه، و زیلنا للكثرة و المبالغة.

ای فرقنا بین المشرکین و شرکائهم. این آن گه بود که معبودان باطل و عابدان را از هم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند، چنان که آنجا گفت: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْآيَةَ. ایشان را جدا کنند و بر دیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکان را ما کُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ای الله الشاهد علی صدقنا بآنا لم نشعر بعبادتکم و ما کنا عن عبادتکم الّا غافلين لآنا کنا جمادا لا نسمع و لا نبصر و لا نعقل.

هُنَالِكَ ای فی ذلك الوقت تَبَلَّوْا ای تقاسی کل نفس جزاء ما عملت کقولہ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ الْآيَةَ. و بر قراءت حمزه و کسایب تتلوا ای تقرأ کل نفس صحیفتها. از نامه بر خواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار. و قیل: تتلوا ای تتبع کل نفس ما قدمت بر پی آن ایستد هر کس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع بر پی طاعت تا بسرای مطیعان و عاصی بر پی معصیت تا بسرای عاصیان. و فی الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة. و الکافر یمثل له عمله فی اقیح صورة فیتبعه حتی یدخله النار

وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ ای الی حکمه وحده مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ فَالْحَقُّ من صفة الله عز و جل و من قرأ الحقَّ بالرفع، فالمعنی هو مولا هم الحق لا من جعلوا معه من الشركاء.

وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا یفترون ای ما كانوا یقولون علیه و یثقون به و یدخرونه لیوم حاجتهم. «قل یا محمد مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ الْمَطَرِ وَ الْأَرْضِ النَّبَاتِ أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ ای من یقدر علی خلق السمع و الأبصار وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ای من یدبر امر العالمین من البیضة و الانسان من النطفة وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ یدبر امر العالمین من البیضة من الطیر. من یدبر امر المؤمن من الکافر و الکافر من المؤمن و من یدبر امر العالمین

بنظر فيه و ينقض و يبرم فسَيَقُولُونَ اللَّهُ أَي فَيَجِيبُونَكَ عِنْدَ سَأَلِكَ أَنَّ الْقَادِرَ عَلَى هَذِهِ الْأَشْيَاءِ اللَّهُ وَ لَا يَكْذِبُونَ فِيهِ فَقُلْ أَمْ فَلَا تَتَّقُونَ اللَّهَ أَنْ يَعْاقِبَكُمْ عَلَى اتِّخَاذِكُمُ الْأَصْنَامَ. چون ميدانيد و اقرار ميدهيد كه آفريدگار و كردگار همه الله است نترسيد از عقوبت وى كه با اين دانش بتان را مى پرستيد؟

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ أَي الَّذِي هَذَا كُلُّهُ فَعَلَهُ هُوَ الْحَقُّ لَيْسَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلْتُمْ مَعَهُ شُرَكَاءَ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ أَي إِذَا كَانَ الْحَقُّ عِبَادَةَ اللَّهِ فِعْبَادَةَ غَيْرِهِ ضَلَالٌ بَاطِلٌ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ مِنْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ أَنْتُمْ مَقْرُونُونَ بِأَنَّهُ خَالِقُ الْكُلِّ وَ مَدَبِّرُ الْأَمْرِ كَيْفَ تُصْرَفُونَ عَقُولَكُمْ إِلَى عِبَادَةِ مَنْ لَا يَرْزُقُ وَ لَا يَحْيِي؟

و لا يميت آن گه انى تفسير كرد و حقيقت آن پيدا كرد گفتم: كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ وَ بِرِ قِرَاءَتِ مَدَنِي وَ شَامِي كَلِمَاتِ رَبِّكَ. أَي وَجِبَ حُكْمُهُ وَ عِلْمُهُ السَّابِقُ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا كَفَرُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ كَانُوا مَقْرَبِينَ بِأَنَّ اللَّهَ يَبْدُوا الْخَلْقَ وَ أَنْ الْأَصْنَامَ لَا تَخْلُقُ شَيْئًا وَ فِيهِمْ مَنْ يَقْرَبُ بِالْإِعَادَةِ قُلْ أَي فَاِنْ أَجَابُوكَ، وَ أَلَا فَقُلْ أَنْتَ إِذَا لَا جَوَابَ إِلَّا هَذَا اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ كَيْفَ تُصْرَفُونَ عَنْ قِصْدِ السَّبِيلِ.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ يَعْنِي آلِهَتِهِمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِذَا قَالُوا لَا، وَ لَا بَدَلَهُمْ مِنْهُ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بِقَالَ هَدَيْتَ إِلَى الْحَقِّ وَ هَدَيْتَ لِلْحَقِّ بِمَعْنَى وَاحِدٍ. أَمْ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْرُهُ وَ طَاعَتُهُ أَمْ لَا يَهْدِي إِيَّانَ حَرْفِ بَرِّ بِنَجِّ وَجْهِ خَوَانِدَه شَامِي وَ مَكِّي وَ وِرْش لَا يَهْدِي بِفَتْحِ يَاءِ وَ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالِ خَوَانِدَه أَصْلَهُ يَهْتَدِي فَادْعَمَتِ التَّاءُ فِي الدَّالِ لِأَنَّهَا مِنْ مَخْرَجِهَا وَ نَقَلَتْ فَتَحَةَ التَّاءِ الْمَدْغَمَةَ إِلَى الْهَاءِ «أَهْلُ مَدِينَةِ بِي وَرَش، يَهْدِي بِسُكُونِ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالِ خَوَانِدَه تَرَكْتَ الْهَاءَ عَلَى حَالِهَا قَبْلَ الْإِدْغَامِ فَجَمَعُوا بَيْنَ سَاكِنِينَ كَقَوْلِهِ يَخْضَمُونَ حَفْصًا وَ يَعْقُوبُ يَهْدِي بِفَتْحِ يَاءِ وَ كَسْرِ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالِ خَوَانِدَه، فَرَارًا مِنَ التَّقَاءِ السَّاكِنِينَ مَعَ اتِّبَاعِ الْهَاءِ الدَّالِ فِي الْكَسْرِ» عَاصِمٌ وَ رُوَيْسٌ يَهْدِي بِكَسْرِ يَاءِ وَ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالِ خَوَانِدَه، اتِّبَاعًا لِلْكَسْرِ الْكَسْرَةَ أَصْلَ إِيَّانَ هَمَّهُ يَهْتَدِي اسْتِ وَ إِيَّانَ تَشْدِيدِ هَا مِنْ بَهْرِ انْدِرَاجِ تَا اسْتِ دَرِ دَالِ. وَجْهِ بِنَجْمِ قِرَاءَةِ حَمْزَةٍ وَ كَسَائِي اسْتِ، يَهْدِي بِفَتْحِ يَاءِ وَ سُكُونِ هَا وَ تَخْفِيفِ دَالِ، وَ بَيْنَ قِرَاءَتِ هَدَى بِمَعْنَى اِهْتَدَى اسْتِ تَقُولُ الْعَرَبُ

هدیته فهدی.

كقولهم جبرته فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که بر طاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشان را و راست روانند: و الاصنام و ان هدیت لم تهتد لكن لما اتخذوها آلهة عبّر عنها كما يعبر عن يعلم كقوله: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلَكُمْ وَقِيلَ مَعْنَاهُ، آمَنَ لَا يَمْشِي آلا أَن يَحْمَلَ وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ مَكَانِهِ آلا أَن يَنْقَلَ وَ هِيَ الْاِصْنَامُ وَ قِيلَ: اراد به الرؤساء المضلين.

فما لكم اينجا سخن تمام شد. میگوید: ای شیء لكم فی عبادۃ الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتان و چه چیز یافتید از آن؟ آن گه گفت: كَيْفَ تَحْكُمُونَ چه حکم است این که خدای را جلّ جلاله شریک و انباز می گوید و بتان را با وی برابر می نهید؟ وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ أَي كَلَّهْمُ وَ قِيلَ، رُؤْسَاؤُهُمْ لِأَنَّ السَّفَلَةَ يَتَّبِعُونَ قَوْلَهُمْ إِلَّا ظَنًّا يَظُنُّونَ الْبَاطِلَ حَقًّا وَ الْاِصْنَامُ آلِهَةٌ فَيَدِينُونَ بِهِ وَ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ أَنَّهُا تَشْفَعُ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ. وَ اَصْلُ الظَّنِّ وَ قَوْعٌ مَعْنَى فِي النَّفْسِ قَبْلَ تَحْقِيقِهِ اَوْ تَرْيِيفِهِ فَيَسْتَعْمَلُ مَرَّةً لِّلتَّحْقِيقِ فَيَكُونُ الْيَقِينُ كَقَوْلِهِ: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ يَسْتَعْمَلُ مَرَّةً لِّلتَّرْيِيفِ فَيَكُونُ الْكُذْبُ وَ الْبَاطِلُ. كَقَوْلِهِ: إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا أَي اِنَّ الظَّنَّ لَا يَقُومُ مَقَامَ الْعِلْمِ وَ ذَلِكَ فِيمَا تَعَبَّدَ الْاِنْسَانُ بَعَلْمِهِ كَالتَّوْحِيدِ وَ اَصُولِ الدِّينِ. فَمَا الْفُرُوعُ فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّ فِيهَا جَائِزٌ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ مِنْ اِتِّبَاعِ الظَّنِّ وَ اِعْتِقَادِ الْبَاطِلِ.

وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ قَرِيشَ مَيِّگفتند این قرآن محمد از بر خویش نهاده است و وی ساخته. و نیز میگفتند: اِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَلُهُ اِنِ جَوَابِ اَنْتِست. میگوید: این قرآن نهاده و ساخته کسی نیست جز کلام خداوند و نامه و سخن وی نیست. و عرب کان گویند بی خبر، اشارت فرا قدم. معنی اَنْتِست که: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ اَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ. زجاج گفت: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ اِفْتِرَاءً مِنَ الْبَشَرِ. هذا كقولهم ما كان هذا الكلام كذبا و لكن كان تصديق الذي بين يديه اي بين يدي القرآن من البعث والحساب. و القرآن تقدمه، و قيل تصديق الذي بين يديه اي كتب الله المنزلة قبله.

میگوید: این قرآن گواه آن کتابها است که پیش ازین آمد، در آن همانست که در توریة و انجیل. که همه یکدیگر را گواه است و سخنی راست است از یک جا.

وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ يَعْنِي تَفْصِيلَ الْمَكْتُوبِ مِنَ الْوَعْدِ لِمَنْ آمَنَ وَالْوَعِيدِ لِمَنْ عَصَى وَقِيلَ: تَفْصِيلَ الْكِتَابِ يَعْنِي تَبْيِينُ مَا كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَرَضَ لَا رَبِّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَكَّ فِي نَزُولِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَا تَهْمَةٌ أَنَّهُ مِنْ جَلِّ جَلَالِهِ لِأَنَّهُ فِي أَعْلَى طَبَقَاتِ الْبَلَاغَةِ بِحَسَنِ النَّظَامِ وَالْجَزَالَةِ.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بُو عبيده گفت: این ام بمعنی واو است یعنی و بقولون افتراه محمد من قبل نفسه قُلْ يَا مُحَمَّدَ مُحْتَجًّا عَلَيْهِمْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ أَيْ مِثْلَ الْقُرْآنِ فِي النَّظْمِ وَالْبَيَانِ. اَيْنَجَا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ گفتم، جای دیگر بَعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ گفتم، جای دیگر بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ گفتم. اول ده سورت درخواست از ایشان، چون نتوانستند با یک سورت آورد، چون نتوانستند با یک حدیث آورد. آن گه گفت: چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید. وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَيْ مَنْ هُوَ فِي التَّكْذِيبِ مِثْلَكُمْ يَرِيدُ اسْتَعِينُوا بِمَنْ شِئْتُمْ وَ اطعتم سو الله ليعاونوكم عليه إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُهُ مِنْ نَفْسِهِ.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ حَسِينِ فَضْلٍ رَا كَفْتَنْد: هل تجد في القرآن، من جهل شيئاً عاداه؟ قال نعم، في موضعين قوله: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَقَوْلُهُ: وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ هَمَانَسْتِ كَه كَفْتَهْ اَنْد: و الجاهلون لاهل العلم اعداء. الناس ابناء ما يحسنون و اعداء ما يجهلون. و نظيره قوله: أ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ يَعْنِي الْقُرْآنَ وَ لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ لَمْ يَعْرِفُوا حَقِيقَتَهُ وَ مَا فِيهِ مِنَ النُّورِ وَ الْهُدَى وَ الْبَيَانِ. وَقِيلَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بِمَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْبَعْثِ وَ الْقِيَامَةِ وَ لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ أَيْ لَمْ يَأْتِيهِمْ، وَ سَيَأْتِيهِمْ حَقِيقَةُ مَا وَعَدُوا فِي الْكِتَابِ، أَنَّهُ كَائِنٌ مِنَ الْوَعِيدِ وَ نَازِلٌ بِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْنِي كَفَّارِ الْأُمَّمِ الْمَاضِيَةِ بِالْبَعْثِ وَ الْقِيَامَةِ.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ آخر امر المشركين بالهلاك و العذاب. كيف في موضع نصب على خبر كان و لا يجوز ان يعمل فيها انظر لان ما قبل الاستفهام لا يعمل فيه. وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ إِنْ آيَتِ در شأن اهل كتاب فرو آمد. ميگويد: از ایشان كس هست كه گرویده است چون عبد الله سلام و ياران وی. و كس هست كه نگرویده است چون دیگر جهودان. زجاج گفت معنی آنست كه از ایشان كس است كه میداند كه این قرآن و رسول

حق است و بدل راست میدانند و تصدیق میکند اما معاند است و بر طریق معانده اظهار کفر میکند. و از ایشان کس است که خود نمیداند، در شک است و تصدیق نمیکند. و گفته‌اند این آیت در شأن اهل مکه است یعنی و من قومک یا محمد من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده اما خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد وَ رَبِّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ این آیت منسوخ است بآیت قتال، و نظیرش آنست که گفت: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ لَنَا اَعْمَالَنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالِكُمْ. میگوید: لی جزاء عملی و لکم جزاء اعمالکم اَنْتُمْ بَرِيْتُونَ مِمَّا اَعْمَلُ وَ اَنَا بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ لَا تَوَاخِذُونَ بَعْمَلِي وَ لَا اُوخِذُ بَعْمَلِكُمْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً الآية. کردگار قدیم، جبار نام دار عظیم، جلّ جلاله و عظم شأنه خبر میدهد از هیبت و سیاست روز رستاخیز، روز حشر و نشر، روز عرض و شمار، روز محاسبت و مسائلت خلق اولین و آخرین جمع کرده، دیوان مظالم فرو نهاده، ترازوی عدل در آویخته، دوزخ آشفته، برگستوان سیاست بر افکنده، و آن را بعرضات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت از دلها بر افروخته، جانها بلب رسیده، دوست و دشمن آشنا و بیگانه از هم جدا کرده، آن ساعت از جناب جیروت و درگاه عزت بحکم سیاست ندای قهر آید بعباد و معبود باطل مکانکم اَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با تو پردازم. جای دیگر بر عموم گفت: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ التَّقْلَانِ آری با شما پردازیم ای جنّ و انس، آن گه معبودان باطل چون آن هیبت و سیاست بینند از عابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان بر ایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببرند و چنین فرمودند، جواب دهند بتان و طواغیت که فَكْفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میدانند و گواه است که می‌ندانستیم و از عبادت و طاعت شما بی خبر بودیم، جماد بودیم بی حیاة و بی صفات و بی معنی، نه سزای

پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آن گه عاقبت مناظره ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را و هم معبود را، چنان که میگوید جل جلاله إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ تا ترا معلوم گردد که هر طاعت که نه خدایر است امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

قُلْ مَنْ يُرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ خَبْرٌ مِمَّا تَدْرِكُونَ در هفت آسمان و زمین خدایست که آفریدگار است و روزی گمار است، و در آفریدن یکتا و در روزی دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت، روزی میدهد از خزینه فراخ بی مئونت.

خبر درست است از مصطفی ص

يَا اللَّهُ مَا لِي لَا يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ سَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قَدْرَتُ بَرِّكَامٍ، قدرت آفریدگار است که جهان را آفریننده است و آغاز کننده، و آن گه گذشته را باز پس آورنده، و کهنه را نو سازنده، از نیست هست بیرون آرد و آن گه آن هست به نیست آرد، هر چیزی را ضدّ وی تواند و هر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد و قطع و وصل و جبر و کسر همه تواند، و سرّ آن داند، سنّی با قدری مناظره کرد و هر یکی مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌ای از درخت بگرفت گفت: ایس انا فعلت هذا؟

نه کرده من است این فعل، نبینی که من کردم و توان منست؟ سنّی گفت: اگر تو کردی و تو گسستی، چنان که بگسستی ببینند، و بجای خویش باز بر. آن قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال ابن عطاء فی قوله: يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قال: يَبْدُوا باظهار القدره فيوجد المعدوم، ثم يعيده فيبقى بابقائه، فلذلك عظم حال العارف و دليله قوله: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ الْآيَةِ. حق نامی است از نامهای خداوند جل جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است و بخدایی سزااست و بقدر خود بجا است، بوده و هست و بودنی همه رفتنی اند و وی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان عارفان، نه تغیر پذیر نه حال گرد، بسزاوار خدایی را جاودان. و بر لسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود از آنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آن گه از شهود صفات با شهود

ذات افتادند، اول نظاره صنع کردند، پس از صنع در گذشتند، نظاره صفات کردند. باز نظاره صفات بگذاشتند، نظاره ذات کردند.

نظاره صنع را گفت: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نَظَارَةَ صِفَاتٍ رَا كَفْت: وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتَلَوْنَاهُ مِنْ قُرْآنِ الْآيَةِ. نظاره ذات را گفت: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ وَمِصْطَفَى ص» در نظاره فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك.

و در نظاره صفات گفته: اعوذ برضاک من سخطک، و در نظاره ذات گفته: اعوذ بک منک. آن گه از دیدن خود نیز در گذشت، از صفات خود مجرد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: لا احصى ثناء عليك.

باز قدم بر تر نهاد بر مقام بقا از حقیقت افراد نشان داد گفت: انت کما اثبتت علی نفسک اول مقام استدلال است دیگر مقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیاة، پنجم مقام بقا.

بیر طریقت بر موز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاک رسوم عارف بنیستی خود زنده است ای ماجد قیوم همه در آرزوی دیداراند و من در دیدار گم سیل که بدریا رسید از آن سیل چه معلوم، جهان از روز پر است و ناینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و از ایشان کسان اند که می‌نوشند بتو أ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ تَوْ هِيجَ تَوَانِي كَه كِرَان رَا شِنَوَانِي وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) ایشان که کرانند نتوانند که دریابند.

و مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو أ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى تَوْ هِيجَ تَوَانِي كَه نَابِينِيَان رَا رَاه نَمَائِي وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) چون توانی و ایشان نمی‌بینند. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً اللَّهُ بر مردمان ستم نکند هیچ. وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴) لکن مردمان بر خویشتن ستم میکنند.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و آن روز که ایشان را بهم کنیم و جمع آریم كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گویی که ایشان

را درنگ نبود پیش از آن هرگز إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ مگر یک ساعت از روز بَتَعَارُفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی با یکدیگر فرا میدهند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ زيان كار گشتند ایشان كه دروغ شمرند رستاخیز را و شدن بخدای و دیدار او وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵) و ایشان بر راه نبودند.

وَ إِمَّا تُرِيبُنَّكَ وَ اِگر بتو نمائیم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ چیزی از آنچه مشركان قريش را می‌وعده دهیم اَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ يا ترا پیش بمیرانیم فَاِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ باز گشت ایشان آخر با ما است ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلٰی مَا يَفْعَلُونَ (۴۶) و آن گه الله گواست بر آنچه ایشان میکنند.

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولٌ هر امتی را پیغامبری است فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ چون رسول آمد بایشان قَضٰی بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ میان ایشان و میان پیغامبر ایشان كار برگزارند بداد و سزا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷) و بر هیچ کس از ایشان ستم نجویند.

وَ يَقُولُونَ مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ میگویند كه هنگام این خاست از گور کی است؟ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) اگر می‌راست گوئید.

قُلْ بگو لا اَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا من خویشتن را نتوان گزند باز داشتن دارم وَ لَا نَفْعًا وَ نه توان سود یافتن إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ مگر آنچه الله خواهد لِكُلِّ اُمَّةٍ هَلَاكٌ گشتن و مردن هر گروهی را هنگامی است اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ چون هنگام ایشان در رسد فَلَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً از آن هنگام نه یک ساعت با پس نشیند وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) و نه یک ساعت پیش شوند.

قُلْ بگو اُرَأَيْتُمْ اِنْ اٰتَاكُمْ عَذَابُهُ چون ببینید اگر بشما آید عذاب او بِيَاثًا اَوْ نَهَارًا به شبیخون یا بروز ما ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) چه چیز است از آنکه بد کاران و کافران بآن می‌شتابند.

اُتْمَ اِذَا ما وَقَعَ اَمْتُمْ به پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن؟ اَلآنَ كه اکنون است وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) و همه عمر خویش بآن می‌شتابیدید. ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْ گه ستم کاران را گویند ذُقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ چشید عذاب جاویدی هَلْ تَجْرُونَ اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) شما را پاداش دهند مگر آنچه میکردید وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ خبر می‌پرسند از تو اَوْ حَقُّ هُوَ كه خود راست است این خبر رستاخیز قُلْ

إِي وَ رَبِّي بگو آری بخدای من إِنَّهُ لَحَقُّ که این خیر راست است وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳)
 و شما پیش نشوید و او را در خود عاجز نیارید
 وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ وَ اِغْرَهْر كَسِي رَا كِه و بر خود ستم کرد مَا فِي الْأَرْضِ اَو رَا
 ملک بود هر چه در زمین است لَأَفْتَدَتْ بِهِ خويشتن را بآن باز خرید جوید و نیابد وَ
 أَسْرُوا النَّدَامَةَ وَ پشیمانی خویش در دل نهان دارند لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ آن گه که عذاب بینند
 وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و میان ایشان کار برگزارد بسزا و داد وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ (۵۴) و بر
 هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

أَلَا آگاه باشید و بدانید.

إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كِه خدای را است هر چه در آسمان و زمین است أَلَا إِنَّ
 وَ عَدَّ اللَّهُ حَقُّ آگاه باشید که گفت خدا راست است وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) لکن
 بیشتر ایشان نمیدانند.

هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ اوست که مرده زنده میکند و زنده می میراند وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) و شما
 را همه با او خواهند برد.

التوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ اَيْن آیت در شأن مستهزیان آمد که استماع ایشان
 بتعنت و استهزا بود، لا جرم می شنیدند و ایشان را در آن هیچ نفع نبود، و ایشان را بکار
 نیامد، همچون کسی که کر باشد و خود به اصل هیچ نشنود. و گفته اند: سمع در قرآن بر
 دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنان که در سورت هود گفت: مَا كَانُوا
 يَسْتَمِعُونَ السَّمْعَ اِي لم يطبقوا سمع الايمان بالقلب. و در سورة الكهف گفت: وَ كَانُوا لَا
 يَسْتَمِعُونَ سَمْعًا يَعْنِي سمع الايمان بالقلوب.

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ هَم ازين باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنان که در
 سورة هل اتی گفت: فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا اِي سمیع الاذنين. و در آل عمران گفت: اِنَّا
 سَمِعْنَا مُنَادِيًا يَعْنِي محمدا ص ینادی بالايمان. وَ مِنْهُمْ مَنْ يُسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ هَم ازين باب
 است که این استماع بگوش سر است أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ يَا محمد تو چون توانی که کران
 را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشان را دریافت نیست و هدایت نیست که ایشان را راه نمودیم.

در غم همه شادبها فراموش کند.

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ رَوْز رستاخيز رَوْزى دراز است و احوال آن در درازى رَوْز ميگرده از گوناگون هنگامى باشد كه خلق در آن هنگام چنان باشند كه يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اُخِيهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِيهِ وَ لَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا وَ هنگامى باشد كه يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ اى يعرّف بعضهم بعضا معرفتھم فى الدنّيا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاينوا احوال القيامة.

و قيل يتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فى القبور. و قيل يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ تعارف توبيخ لانّ كلّ فريق يقول للآخر انت اضللتنى و ما يشبه هذا.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا اى خسر ثواب الجنّة و حظوظ الخيرات. الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّهِ يعنى بالبعث و النشور وَ ما كانوا مُهْتَدِينَ الى الايمان.

وَ اِمَّا تُرِيبُنَّ اَيْن ماء صلت است و جالب آن نون مشدّد است و صلت سخن اينست و ان نرك اين رويت رويت بصر است يعنى ان نرك بعض الَّذِي نَعِدُهُمْ من العذاب فى حياتك اَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ و لم نرك ذلك فَاِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فى القيامة.

ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلَى ما يَفْعَلُونَ عالم بفعلهم و تكذيبهم فيجازيهم عليه، اين ثم درين موضع كلمتى است از كلمات صلت در آن حكم تعقيب نيست و عرب ثم گویند و بعد گویند بى نيّت تعقيب، چنان كه گفت بَعْدَ ذَلِكَ زَيِّمٌ و معنى آيت آنست كه اگر بتو نمائيم درين جهان در حال زندگى تو عذاب ايشان و انتقام كنيم از ايشان، و اگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب كنيم و جزا دهيم. پس رب العالمين در حياة پيغامبر بعضى عذاب ايشان بوى نمود رَوْز بدر و عذاب آن جهانى ايشان را خود بر جا است و ايشان را ميعاد. و گفته اند اين آيت منسوخ است بايت سيف.

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ مِنَ الامم الماضية رَسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ اى بلغتهم دعوته فلم يؤمنوا فُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اى اهلكوا و نجا المؤمنون و كان ذلك من اللّهِ عدلا.

ميگويد: هر امتى را از امتهاى گذشته پيغام برى بود آن پيغامبر بايشان آمديد و بر دين حق دعوت كرديد، پس اگر ايشان ايمان نياوردندى و رسالت وى نپذيرفتندى و حجّت بر ايشان محكم گشتيد و عذر برنده شديد، رب العالمين عذاب بايشان فرو گشاديد گردن كشان و ناگرويدگان را هلاك كرديد، و مؤمنانرا نجات بوديد، و اين از خداوند جلّ جلاله

عدل است و داد بسزا، همان است که جایی دیگر گفت و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا و قال تعالى: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ مجاهد گفت و مقاتل و کلبی فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید: اَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلِي بَكْتَابِي رَسُوْلَانٍ مِنْ بَشَرٍ اَمْتَدَدْتُ بِبَيِّنَاتٍ مِمَّا بَشَرًا كَرَّرْتُمْ وَ نَمَاهُ مِنْ بَرِّ شَمَاهُ خَوَانَدَنَد. ايشان گویند: ما اتانا لك رسول و لا كتاب، بما هيچ پیغامبر نیامد و نه هیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و بر امت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جایی دیگر گفت: وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا جایی دیگر گفت: وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا وَ قَالَ تَعَالَى: فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ اَلَيْتَ. پس چون ایشان گواهی دادند قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ میان ایشان کار برگزارد و هر کسی را بسزای خود رسانند وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ لَا يَعَذَّبُونَ بغير ذنب و لا يُوَاخِذُونَ بغير حجة و لا ينقصون من حسناتهم و لا يزدون على سيئاتهم. وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ چون این آیت فرود آمد که وَ اِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ كافران گفتند: بر سبیل استهزا این وعده عذاب که میدهی کی خواهد بود اِنْ كُنْتُمْ يَا مُحَمَّدُ اِنْتِ وَ اتِّبَاعُكَ صَادِقِينَ بنزول العذاب.

قل يا محمد مجيبا لهم لا املكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِن املكه فكيف املك انزال العذاب. و گفته اند: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ این وعد بعث است در همه قرآن و معنی آنست که چون ایشان از رستاخیز پرسند یا محمد تو جواب ده که لا املكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا بیان تاویل این آیت آنجاست که گفت: قُلْ لا املكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَ لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ترا می پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند نگاه داشتمی و به هر چه خیر بودی رسیدمی، و چون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِى لَهْلَاكِ كُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ وَ قَت فَنَاءِ اَعْمَارِهِمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ اِى لَا يَتَأَخَّرُونَ وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ. عمر خطاب گفت: اَوَّلُ مَا يَهْلِكُ مِنَ الْاَمَمِ الْجَرَادُ.

قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَتَاكُمْ عَذَابُهُ اِىن عَذَابِ دَرِيْنِ اَيْتِ نَامِ رَسْتَاخِيْزِ اسْتِ وَ دَرِ قُرْآنِ اَنْ رَا نِظَائِرِ

است إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ آن روز را عذاب نام کرد که آن روز عذاب کافران است. و در قرآن عذاب است مراد بآن مرگ، و عذاب است مراد بآن رستاخیز، و عذاب بحقیقت عذاب. بیاتاً ای وقت بیات و هو اللیل أَوْ نَهَاراً چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می پرسیدند، فرمان آمد که یا محمد ایشان را بگوی اَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ چه بینید اگر این عذاب ناگاه بشما آید و رستاخیز ناگاه پبای شود بشب یا بروز، شما بچه چیز می شتاید از آن، چه چیز است از آن عذاب و از آن روز که کافران بآن می شتایند و این استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ما اعظم ما یلتمسون و یستعجلون.

أَمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ این ثم نه حرف عطف است که بمعنی حینئذ است و این استفهام بمعنی انکار است یقول أ حینئذ اذا نزل العذاب صدقتم بالعذاب فی وقت نزوله و آمنتم بالله وقت البأس. این جواب ایشانست که گفتند: چون عذاب معاینه بینیم ایمان آریم، ایشان را گویند در آن حال آلآن وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ تکذیب و استهزاء این هم چنان است که فرا فرعون گفتند آلآن وَ قَدْ عصیتَ قَبْلُ جایی دیگر گفت: یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّكَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا الْآیة.

ثُمَّ قَبْلِ لِلَّذینَ ظَلَمُوا اشركوا ذوقوا عَذَابَ الْخُلْدِ ای علی الدوام هل تُجْزَوْنَ الْیَوْمَ إِلاَّ بما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ فی الدنیا فما جزاء الشَّرکِ اِلاَّ النَّارُ. وَ یَسْتَنْبِئُونَكَ ای یستخبرونک أ حَقٌّ ما اخبرتنا به من العذاب و البعث.

مقاتل گفت: حیی ابن اخطب چون به مکه آمد به مصطفی ص گفت یا محمد احق ما تقول ام باطل ا بالجد منک هذا ام انت هازل؟ این جواب وی است قُلْ یا محمد ای وَ رَبِّی جایی دیگر گفت: قُلْ بلی وَ رَبِّی جایی دیگر گفت: قُلْ نَعَمْ معنی هر سه لفظ آنست که آری حق است و راست إِنَّهُ لَحَقٌّ این ها با عذاب شود و با قرآن و با بعث و حساب، ای ان ذلک لحق کاین لا محالة وَ ما انتم بمُعْجِزینَ ای سابقین فائتین.

وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ای کفرت ما فی الْأَرْضِ لَأَفْتَدَتْ بِهِ ثُمَّ لَمْ یَقْبَلْ مِنْهُ فِدَاهُ، همانست که جایی دیگر گفت: وَ إِنْ تُعَدِّلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا میگوید: اگر هر چه در زمین ملک کافر بود خواهد که خویشتن را بآن باز خرد روز قیامت، و فدای عذاب خویش

کند، لکن ندا از وی نپذیرند و عذاب از وی باز نگیرند.

وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ أَي اظْهَرُوهَا لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ پشیمانی ظاهر کنند آن روز لکن پشیمانی سود ندارد و بکار نیاید. و قیل: أَسْرُوا النَّدَامَةَ أَي كَتَمُوا النَّدَامَةَ یعنی الرَّوْسَاءِ مِنَ السَّفَلَةِ الَّذِينَ اضْلَوْهُمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ ای بین السَّفَلَةِ و بین الرَّوْسَاءِ بِالْقِسْطِ بِالْعَدْلِ فیجازی کلّ علی صنعه. میگوید: مهتران و سروران کفره که سفله خود را بی راه کرده بودند و ایشان را بر کفر داشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت خویش، اما آن پشیمانی از سفله خود پنهان میدارند و ظاهر نکنند تا ربّ العزة میان ایشان حکم کند و کار بر گزارد بعدل و راستی، و هر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ این آیت را حکم تکرار نیست که آنچه اول گفت در شأن قومی است و این در حق قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیان را از بهشتیان جدا کنند، بهشتیان را بهشت فرستند و دوزخیان را بدوزخ، و بر کس از ایشان ستم نکنند.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَلَا مَانِعَ مِنْ عَذَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ فِدَاءَ إِلَّا إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَعْدَهُ وَ وَعِيدَهُ كَاتِنَانِ لَا خَلْفَ فِيهِمَا وَلَكِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْبَعْثُ هُوَ يُحْيِي لِلْبَعْثِ وَ يُمِيتُ فِي الدُّنْيَا وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فِي الْآخِرَةِ

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ مُسْتَمِعَانِ مَخْتَلِفَانِ وَ درجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سر خفته بود سماع او را بیدار کرد تا از غم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را در حرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی رسیده و جان بمهر آسوده و سرّ از محبت ممتلی گشته. بو سهل صلوکی گفت: مستمع در سماع میان استتار و تجلّی است. استتار حق مبتدیان است، و نشان نظر رحمت در کار مردان، که از ضعف و عجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و باین معنی حکایت کنند از منصور مغربی گفت: بحله‌ای از حله‌های عرب فرو آدمم جوانی مرا مهمانی کرد در میانه ناگاه بیفتاد آن جوان و بیهوش گشت، از حال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته و این ساعت آن بنت عمّ در خیمه خویش فرا رفت، غبار دامن وی در حال رفتن این جوان

بدید بیفتاد و بیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماما و قد جئت مستشفعا الیک فی امر هذا الشاب فتعطفی علیه فیما به من هواک.

فقال المرأة انت سلیم القلب انه لا یطیق شهود غبار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش در حق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال و صحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یک تابش برق حقیقت بیش نبیند که او را در حرکت آرد نعره زند، و جامه درد و گریه کند، باز چون بمحل استقامت رسد و در حقیقت افراد متمکن شود نسیم قرب از افق تجلی بر وی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هبیت ادب حضرت بجای آرد. اینست که رب العالمین گفت: فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً نَفِي ظَلَمَ از خویشتن کرد، و تقدیر ظلم در وصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، و ملک ملک او، و حق حق او، ظالم کسی باشد که از حد فرمان در گذرد، و حکمی که او را لازم آید اندازه آن در گذارد. و حق جل جلاله بجلال قدر خویش حاکم است نه محکوم، آمر است نه مأمور، قهار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی وسیلت، او را پیرورد بنعمت بی شفاعت، حکم خود بر وی براند بی مشاورت، اگر بخواند و بنوازد فضل و لطف اوست، و اگر براند و بیندازد قهر و عدل اوست، هر چه کند رواست که خداوند و آفریدگار بحقیقت اوست جل جلاله و تقدست اسمآوه و تعالت صفاته. وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ الْآيَةَ. خبر وی درست، و وعده وی راست و وعید وی حق و حشر و نشر بودن، و نامه کردار خواندنی، و حساب اعمال کردنی، و بثواب و عقاب رسیدنی، و هر چه آید آمده گیر و پرده از روی کار برگرفته گیر. یقول الله عز و جل فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ای مهتر کونین و سید خاقین و رسول ثقلین گوی نفع و ضرر بدست ما نیست، راندن و نواختن کار ما نیست، بند و گشاد دار و گیر بداشت ما نیست که ضار و

نافع جز نام و صفت یک خدای نیست، ضارست خداوند گشاد و بند، و پادشاه بر سود و گزند، و کلید دار جدایی و پیوند، نافع است سود نمای خلقان، و سپردن سودها بر وی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مِنْ خَافِ الْبَيَاتِ لَمْ يَسْتَلْذِ السَّيِّئَاتِ، مَنْ تَوَسَّدَ الْغَفْلَةَ يَقْظُهُ فِجَاءُ الْعُقُوبَةِ، مَنْ عَرَفَ كَمَالَ الْقَدْرَةِ لَمْ يَأْمِنْ فِجَاءَ الْأَخْذِ بِالشَّدَةِ. وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَوْ حَقُّ هُوَ الْآيَةِ. راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یک مرد راه رو نیست، دریغا که بستان نعمت پر ثمار لطایف است و یک خورنده نیست، همه عالم پر صدف دعوی و یک ذره جوهر معنی نیست، در میدان جلال صد هزار سمنند هدایت و یک سوار نیست. بو یزید بسطامی گفته: که راه حق چون آفتاب تابان است، هر که بینایی دارد چون در نگردها با یقین و ایمان است، در هر کلوخی و ذره‌ای از ذرائر موجودات بر یگانگی حق صد هزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صبا است
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْحَادِثَاتِ بَاسِرَهَا لِلَّهِ مَلَكًا وَ بِهِ ظَهْرًا وَ مِنْهُ ابْتِدَاءُ وَ إِلَيْهِ انْتِهَاءُ فَقَوْلُهُ حَقٌّ وَ وَعْدُهُ صِدْقٌ وَ أَمْرُهُ حَتْمٌ وَ قَضَاؤُهُ بَثٌّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ، وَ عَلِيُّ مَا يَشَاءُ قَوِي، يَحْيِي الْقُلُوبَ بِانْوَارِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ يَمِيتُ النُّفُوسَ بِانْوَاعِ الْمَجَاهِدَةِ، يَحْيِي مَنْ يَشَاءُ بِالْإِقْبَالِ عَلَيْهِ وَ يَمِيتُ مَنْ يَشَاءُ بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ يَحْيِي قُلُوبَ قَوْمٍ بِجَمِيلِ الرَّجَاءِ وَ يَمِيتُ قُلُوبَ قَوْمٍ بِوَسْمِ الْقَنُوطِ.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ مَرْدَمَانَ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آمِدْ بِشِمَا پندی از خداوند شما و شفاء لما فی الصدور و شفا و آسانی آن را که در دلها بود و هدی و رحمة للمؤمنین (۵۷) و راه نمونی و مهربانی گرویدگان را.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ گوی بفضل خدای و رحمت او فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا بآن شاد باشید و حرم هو خیر مما یجمعون (۵۸) فضل خدای به است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا.
قُلْ أَرَأَيْتُمْ گوی چه بینید ما أنزل الله لكم من رزق آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی فجعلتم منه حراماً و حلالاً شما فرا ایستادید و از آن بخویشتن حرام ساختید و

حلال ساختید قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ گوی الله شما را دستوری داد اَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) یا بر الله دروغ می سازید.

وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ چه می پندارند ایشان که بر خدای می دروغ سازند یَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ الله با فضل است بر مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰) لکن بیشتر ایشان از الله بازادی نه اند نه با او آشنااند.

وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ در هیچ کار نباشی تو وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ ازین قرآن هیچ چیز نخوانی وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ وَ هیچ کار نکنید إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا مگر ما بر شما گواه باشیم إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ آن گه که می باشید در کار و میروید در آن وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ وَ دور نیست و غائب از خداوند تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هام سنگ یک ذره فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ وَ نه کم از ذره ای و نه مه از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱) مگر که در نوشته ایست پیدای، روشن درست.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ آگاه بید که اولیای خدا آند که باو گروند لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) و ایشان فردا نه بیم است و نه اندوهگن باشند.

الَّذِينَ آمَنُوا ایشان که باو بگرویدند وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ ایشان را بشارت است درین جهان و در آن جهان تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ بدل کردن نیست سخنان خدای را و وعدهای او رَالِكٌ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) آنست پیروزی بزرگوار.

وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ اندوهگن مکناد ترا سخن ایشان إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً خدایى الله راست بهمگی و توانایی در همه کار و توانستن با همه کس هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵) او شنواست دانا.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ آگاه بید که الله راست هر چه در آسمان و زمین چیز و کس است وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بچه چیزی می پی برند ایشان که جز از الله انبازان می خوانند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ بر چه اعتماد میکنند جز از

بندار که پی می‌برند و اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) و جز از دروغ روشن که می‌گویند. هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ اَوْسَةً كَمَا جَعَلَ لَكُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا و روز روشن آفرید تا درو ببینند اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِرِجَالٍ يَدَّبَّرُونَهَا و در آن نشانه‌های روشن است توانایی و دانایی الله را لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷) ایشان را که بشنوند.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا كَفْتَنَدُ: که الله فرزند گرفت سُبْحَانَهُ پاکی و بی‌عیبی و بی‌فرزندی الله راست هُوَ الْغَنِيُّ او بی‌نیاز است و پاک است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مَا فِي الْأَرْضِ او راست هر چه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا نَبِيٌّ نَبِيٌّ مَرْسُومٌ بِرَأْسِهَا قُرْآنٌ مُبِينٌ و شما این سخن را هیچ عذر و هیچ حجت اَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) بر خدای چیزی می‌گویید که آن را ندانید.

قُلْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكُذِبَ بَکُوْی اِیْشَانِ کِه بَر خدای دروغ می‌سازند لَا یُقْلِحُوْنَ (۶۹) نیک نیابند.

مَتَاعٌ فِی الدُّنْيَا یک چند ایشان را درین جهان فرا دارند ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ و آن گه بازگشت ایشان با ما ثُمَّ نُذِیْقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِیْدَ و آن گه بچشانیم ایشان را عذاب سخت بِمَا کَانُوْا یَکْفُرُوْنَ (۷۰) آنچه حق فرا می‌پوشیدند و کافر می‌شدند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ و این ناس مشرکان قریشانند و موعظة و شفاء و هدی و رحمة همه صفات قرآن‌اند موعظة خواند زیرا که در آن هم وعظ است و هم زجر، مطیع بوی پند پذیرد و در طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد و از معصیت باز ایستد، شفا خواند زیرا که درد جهل را دارو است، و بیماری شک را درمان. هُدًی و رَحْمَةً خواند بیگانه را بر راه میخواند و آشنا را بر صواب میراند، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت، رحمت مؤمنان است و تذکره خایفان، و تبصره دوستان و قیل: وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِیْنَ اِی نعمة من الله لاصحاب محمد ص.

قُلْ يَا مُحَمَّدٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِیَفْرَحُوْا میگوید: بفضل خدا و رحمت او شاد باشید این «باء» بفضل الله، خود تمام است بمعنی. و این «باء» بذلک بدل است از آن در آورد که سخن متناول گشت هُوَ خَیْرٌ یعنی فضل الله خیر، فضل و رحمت یاد کرد

و آن گه جواب سخن با فضل برد تنها و این در عربیت مشهور است و در قرآن این را نظائر است فليُفْرَحُوا بِيَاءِ تَجْمَعُونَ بِتَا قِرَائَتِ ابُو جَعْفَرِ اسْتِ وَ شَامِي. وَ الْمَعْنَى فليُفْرَحِ الْمُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ مِمَّا تَجْمَعُونَ أَيُّهَا الْمُخَاطَبُونَ فَلتَفْرَحُوا، وَ تَجْمَعُونَ بِتَاءِ مُخَاطَبَةِ قِرَائَتِ يَعْقُوبِ اسْتِ بِرَوَايَتِ رُوَيْسِ يَعْنِي فَلتَفْرَحُوا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا تَجْمَعُونَ مِنَ الْأَمْوَالِ لِأَنَّ مَنَافِعَ الْقُرْآنِ وَ الْإِيمَانَ تَبْقَى لِصَاحِبِهِ وَ مَنَافِعَ الْأَمْوَالِ تَفْنَى وَ تَوَرَّثَ صَاحِبُهَا النَّدَامَةَ فِي الْعَقَبَى. أَمَّا تَفْسِيرُ فَضْلِ وَ رَحْمَتِ أَنْتَ كَمَا مَصْطَفَى صَ كَفَتْ: قَالَ بِفَضْلِ اللَّهِ يَعْنِي الْقُرْآنَ وَ بِرَحْمَتِهِ أَنْ جَعَلَكُمْ مِنْ أَهْلِهِ.

ابن عباس گفت: فضل الله، الايمان و رحمته القرآن. ابن عمر گفت: فضل الله، الايمان و رحمته تزيينه في القلب، يقول الله تعالى: وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ سَهْلَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ كَفَتْ: فَضْلُ اللَّهِ، الْإِسْلَامَ وَ رَحْمَتَهُ السَّنَةَ. وَ قِيلَ: فَضْلُ اللَّهِ، النِّعَمُ الظَّاهِرَةُ وَ رَحْمَتُهُ النَّعْمُ الْبَاطِنَةُ. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: وَ أَسْعَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ قِيلَ: فَضْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى وَ رَحْمَتُهُ أَوْلَيْكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ وَ قِيلَ: فَضْلُ اللَّهِ الْقُرْآنَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَمَّى الْقُرْآنَ عَظِيمًا وَ سَمَّى فَضْلَهُ عَظِيمًا، فَقَالَ تَعَالَى: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ قَالَ: تَعَالَى وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا فَكَانَهُ قَالَ: وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا أَنْ آتَاكَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، وَ رَحْمَتُهُ مُحَمَّدٌ صَ قَالَ تَعَالَى: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَ: «أَنَا رَحْمَةٌ مَهْدَاةٌ»

و قيل: فضل الله قوله حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ رَحْمَتَهُ كَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ قِيلَ: فَضْلُهُ، أَظْهَرَ الْجَمِيلِ. وَ رَحْمَتُهُ، سَتَرَ الْقَبِيحِ. وَ فِي الدَّعَاءِ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ عَلَى الْقَبِيحِ ذُو النُّونِ: كَفَتْ رَحْمَتِ عَامٍ اسْتِ كَمَا كَفَتْ: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ فَضْلٌ خَاصٌّ اسْتِ كَمَا كَفَتْ: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ رَا فِي آيَاتِ شَرَفِي اسْتِ تَمَامٌ كَمَا إِشَارَتِ رَا فِي مَرْتَبَتِ فَضْلِ بَرَابَرِ بِيغَامِرِ نَهَادِ، فَقَالَ تَعَالَى لِلنَّبِيِّ: وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وَ قَالَ لِأُمَّتِهِ: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا.

قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيْنَ خُطَابِ بَا قَرِيشِ اسْتِ كَمَا إِشَارَتِ فِي شَيْءٍ حَرَامِ كَرَدَنَدِ بِخَوِيشتَنِ چُونِ: بِحِيرِهِ وَ سَائِبِهِ وَ وَصِيلِهِ وَ حَامِي وَ فِي شَيْءٍ حَرَامِ كَرَدَنَدِ بِخَوِيشتَنِ وَ مَاهِيَّيِ حَرَامِ كَرَدَنَدِ بِخَوِيشتَنِ بِنَسَبِيَّهِ وَ هَمِچْنِينَ فِي شَيْءٍ حَرَامِ كَرَدَنَدِ

بخویشتن از حرام چون خون و مردار، و ذلك قوله: وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ وَ حلال گرفتن شعائر و هدی و آنچه در آن آیت است که لَا تُحَلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ و مردان از زنان میراث بردن، و ذلك قوله: لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا إِنْ بَدَأُوا بِالنِّكَاحِ وَ تحريم و تحليل قريش که ربّ العالمين ميگويد: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِعَنِّي مِنَ الْكِتَابِ يُصَلِّونَ بِاللَّهِ عَلَيَّ وَ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ فِي هَذَا التَّحْرِيمِ وَ التَّحْلِيلِ أَمْ عَلَيَّ اللَّهُ يَعْنِي بَلْ عَلَيَّ اللَّهُ تَفْتَرُونَ وَ هُوَ قَوْلُهُمْ: وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا مَعْنَى أَنَسْتَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ شَمَّا رَا دَسْتَوْرِي دَاد دَر تَحْرِيمِ وَ تحليل، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازيد همانست که جایی ديگر گفت: الذِّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْإِنْتَيْنِ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ لِلرِّجَالِ وَ لِلنِّسَاءِ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ فِيهَا حَرَامًا وَ حَلَالًا وَ هَذَا حَرَامٌ لِنْتَفَرُوا عَلَيَّ الْكُذِبِ وَ شرح و جوه اين در سورة المائدة و الانعام مفصل است.

وَ مَا ظَنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَيَّ اللَّهُ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَي مَا ظَنَّهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ بِاللَّهِ وَ قَدْ افْتَرَوْا عَلَيَّ اللَّهُ، يَعْنِي أَيْ يَحْسِبُونَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُوَاطِّئُهُمْ بِهِ وَ لَا يَعَاقِبُهُمْ عَلَيْهِ؟ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَيَّ النَّاسِ يَأْخُذُ بِالْعَذَابِ وَ بِمَا أَنْزَلَ مِنَ الرَّزْقِ وَ وَسَّعَ عَلَيَّ الْعِبَادَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ اللَّهُ عَلَيَّ نِعْمَهُ.

وَ مَا تَكُونُ يَا مُحَمَّدُ فِي شَأْنِ أَي امْرٍ مِنْ أُمُورِكَ، وَ جَمَعَهُ شَيْئُونَ تَقُولُ الْعَرَبُ مَا شَانَتْ شَانَهُ، أَي مَا عَمَلْتَ عَمَلَهُ. وَ شَأْنُ الرَّأْسِ الْخَطُوطُ الَّتِي تَكُونُ فِي الْهَامَةِ.

واحدھا، شان و معناه ای وقت تكون في شأن من عبادة و ما تتلوا منه ای من الله من قرآن انزله عليك و لا تعملون من عمل تلاوت قرآن و عمل بندگان از هم جدا کرد این دلیل است که قرائت قرآن بلفظ خواننده نه مخلوق است و نه در شمار اعمال وی است بخلاف قول لفظیان و جهیمان، احمد حنبل گفت: اللفظية شر من الجهمية لان قولهم كفرهم اغمض. و از احمد حنبل پرسیدند از قومی که گویند الحمد لله چون بقصد قرآن خواندن گویی نه مخلوق است و چون بقصد شکر نعمت گویی مخلوق است. احمد خشم گرفت و دست بر سائل افشاند، گفت: این سخن دروغ است و باطل.

ما كان غير مخلوق فهو على اللسان غير مخلوق و ما كان مخلوقا فهو على اللسان مخلوق.

و قال ابو سعيد يحيى بن منصور من اشار الى لفظ او تحريك لسان او استماع آذان او كتابة او تحريك اصابع او حفظ بالقرآن ان شيئا منها مخلوق فهو كافر. و هذا قول احمد بن حنبل لان ما يحصل ملفوظا بلفظ مخلوق او يحصل مكتوبا بكتابة مخلوقة فانه مخلوق و لا تعملون من عمل الالكنا عليكم شهودا نشاهد ما تعملون.

اذ تفيضون اى تاخذون و تدخلون فى ذلك العمل. اين خطاب با مصطفى است و امت وى، و افاضت هموار رفتن بود در كار. ميگويد: شما هيچ كار نكنيد و در هيچ كار نرويد كه نه ما بشما دانايم و آگاه و مي بينيم شما را در آن كار آن گه كه در آن ميرويد و ميكنيد و ما يعزب عن ربك قرائت كسايى يعزب بكسر زاء است و هماغتان كقوله يعكفون و يعكفون و يعرشون و يعرشون و العزبة و العزوبة بعد الانسان عن التزوج، و العذاب البعيد، يقال رجل عزب و امراة عزبة من مثقال ذرة من صلت است و معناه لا يعزب اى لا يغيب و لا يبعد عن ربك مثقال ذرة اى وزن ذرة و انما قال للوزن مثقالا لان الشىء لا يوزن حتى يكون له ثقل و ذرة النملة الحمراء الصغيرة ضربها الله مثلا بصغر جرمها و خفة وزنها فى الارض و لا فى السماء در قرآن ارض بهفت وجه آيد يكى آنست كه زمين بهشت خواهد و ذلك فى قوله و اورثنا الارض تنبوا من الجنة همانست كه در سورة الانبياء گفت: ان الارض يرثها عبادى الصالحون يعنى ارض الجنة. وجه دوم ارض شام است، زمين مقدسه و هو قوله: يستضعفون مشارق الارض همانست كه جايى ديگر گفت و نجينا و لوطا الى الارض التى باركنا فيها يعنى الارض المقدسة. وجه سيوم ارض مدينه است و ذلك فى العنكبوت يا عبادى الذين آمنوا ان ارضى واسعة يعنى ارض المدينة يأمرهم بالهجرة اليها، همانست كه در سورة النساء گفت: ألم تكن ارض الله واسعة و در بنى اسرائيل گفت: و ان كادوا ليستفزونك من الارض و قال فى النساء يجد فى الارض يعنى ارض المدينة مراغما كثيرا و سعة چهارم زمين مكه است و ذلك فى قوله ا و لم يروا انا ناتي الارض ننقصها من اطرافها و در سورة الانبياء گفت: ننقصها من اطرافها ا فهم الغالبون و در سورة النساء گفت: كنا مستضعفين فى الارض يعنى ارض مكه.

پنجم زمين مصر است چنان كه گفت: اجعلنى على خزائن الارض اى على خراج ارض مصر. و قال مكننا ليوسف فى الارض و قال تعالى: فلن أبرح الارض و قال: ان فرعون عالا

فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ مُرَاد بَيْنَ هَمَّةٍ زَمِينٍ مَصْرٍ اسْت. ششم زمین اسلام است چنان که گفت: أَوْ يُنْفُوا مِنَ الْأَرْضِ يَعْنِي أَرْضَ الْعَرَبِ أَرْضَ الْإِسْلَامِ هَمَانَسْتُ كَمَا كُنتُمْ: إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي أَرْضَ الْعَرَبِ وَ هِيَ أَرْضُ الْإِسْلَامِ: وَجِهَ هَفْتَمِ أَرْضِ الْإِسْلَامِ يَعْنِي جَمِيعَ الْأَرْضِينَ هَمَّةٍ زَمِينِهَا دَر تَحْتِ أَنْ شُودَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا يَعْنِي جَمِيعَ الْأَرْضِينَ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ نَظَائِرُ إِيْنِ فِرَاوَانَ اسْتِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ حَمَزُهُ وَ يَعْقُوبُ أَصْغَرُ وَ أَكْبَرُ هَر دُو رَا بَرَفِعَ خَوَانِدِ بَاقِي بِنَصْبِ خَوَانِدِ، مِنْ رَفَعٍ فَالْمَعْنَى مَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ... وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ وَ مِنْ نَصْبِ فَالْمَعْنَى، مَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ وَ الْمَوْضِعُ مَوْضِعُ خَفْضٍ أَلَا أَنَّهُ فَتَحَ لِأَنَّهُ لَا يَنْصَرَفُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ هُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ جَمْعٍ وَ لِيَ اسْتِ وَ لِيَ بَر وَ زَنْ فِعِيلٍ اسْتِ مَبَالِغَةٌ مِنَ الْفَاعِلِ وَ هُوَ مِنْ تَوَالَتِ طَاعَاتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَخَلَّلَهَا عَصِيَانٍ، وَ رَوَا بَاشَدُ كَمَا فِعِيلٍ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ بُوْدِ هَمِجُونَ جَرِيحٍ وَ قَتِيلٍ، فَيَكُونُ الْوَلِيُّ مِنَ يَتَوَالَى عَلَيْهِ إِحْسَانُ اللَّهِ وَ أَفْضَالُهُ، وَ قَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مَحْفُوظًا فِي عَامَّةِ أَحْوَالِهِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَ كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَالْوَلِيُّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَحْفُوظًا، وَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَعْصُومِ وَ الْمَحْفُوظِ أَنَّ الْمَعْصُومَ لَا يَلْمُ بِذَنْبِ الْبَيْتَةِ وَ الْمَحْفُوظُ قَدْ يَحْصُلُ مِنْهُ هِنَاتٌ وَ قَدْ يَكُونُ لَهُ فِي النَّدْرَةِ زَلَّاتٌ وَ لَكِنْ لَا يَكُونُ لَهُ إِصْرَارٌ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ وَ عَنِ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص: مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ إِذَا رَأَوْا ذَكَرَ اللَّهُ وَ قَالَ النَّبِيُّ ص قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَوْلِيَاءِي الَّذِينَ يَذْكُرُونَ بِذِكْرِي وَ أَذْكَرُ بِذِكْرِهِمْ وَ عَنِ عَمْرِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ: رَسُولَ اللَّهِ ص: «أَنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَأَنْسَا مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءٍ وَ لَا شُهَدَاءٍ يَغِطُّهُمْ الْإِنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ.

فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا أَعْمَالُهُمْ لَعَلَّنَا نَحْبَهُمْ بِذَلِكَ؟ قَالَ: رَجَالٌ يَتَحَابُّونَ بَرُوحَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ أَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ وَ لَا أَمْوَالٍ يَتَعَاطُونَهَا بَيْنَهُمْ فَوَ اللَّهُ أَنْ وَجُوهَهُمْ نُورٌ وَ أَنَّهُمْ لَعَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ وَ لَا يَحْزَنُونَ إِذَا حْزَنُوا.

ثم قرأ ألا إن أولياء الله لا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون و عن ابى ادريس الخولانى عن ابى الدرداء قال سمعت رسول الله ص يقول: قال الله عز وجل حقت محبتى للمتحابين فى، و حقت محبتى للمتزاورين فى، و حقت محبتى للمتجالسين فى، الذين يعمرّون مساجدى بذكرى و يعلمون الناس الخير و يدعونهم الى طاعتى اولئك اوليائى الذين اظلمهم فى ظل عرشى و اسكنهم فى جوارى و او منهم من عذابى و ادخلهم الجنة قبل الناس بخمس مائة عام يتنعمون فيها و هم فيها خالدون. ثم قرأ نبى الله ص «ألا إن أولياء الله لا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون و قال امير المؤمنين ع «اولياء الله قوم صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من العبر، خصم البطون من الخوى، يبس الشفاه من الدوى. قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ خواهى در آيت اول پيوند، و معنى آنست كه اولياء خدا ايشان اند كه ايمان آوردند و پرهيزكارانند و باين معنى يتقون وقف است و سخن تمام شد، و اگر خواهى بر يحزنون سخن بريده كن وانگه الَّذِينَ آمَنُوا ابتدا كن هُمُ الْبَشَرِي خبير ابتدا بود.

لَهُمُ الْبَشَرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ
 ميگويد: مؤمنانرا بشارت است در اين جهان و در آن جهان، درين جهان خواب نيكو است كه خود را بينند يا ايشان را بينند، و در آن جهان بهشت. هكذا
 روى عن النبى ص فيما روى عن ابى الدرداء قال: سألت رسول الله ص عن قول الله تعالى هُمُ الْبَشَرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ
 قال هذه البشرى فى الآخرة قد عرفناها، فما البشرى فى الحياة الدنيا؟ قال: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يراها الرَّجُلُ او ترى له. و فى الآخرة الجنة.
 و فى رواية عبادة قال: سألت عنها رسول الله فقال: هى الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يراها المؤمن لنفسه او ترى له و هو كلام يكلم به ربك عبده فى المنام.
 و عن عائشة ان النبى ص قال: لا يبقى بعدى من النبوة شىء الا المبشرات. قالوا: يا رسول الله و ما المبشرات؟ قال: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يراها الرَّجُلُ او ترى له.
 و عن ابى قتادة الانصارى عن رسول الله قال: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ من الله و الرُّؤْيَا السَّوْءُ من الشَّيْطَانِ، فمن رأى رؤيا يكرها فلينبث عن يساره ثلثا و ليتعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ،

فانها لا تضره و لا يخبرها احدا و ان راى رؤيا حسنة فليستبشر بها و لا يخبرها الا من يحبه»

و قال النبى ص: الرؤيا ثلث الرؤيا الصالحة بشرى من الله و رؤيا اخرى من الشيطان و رؤيا من حديث النفس»

و قال: اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا و رؤيا المؤمن جزء من ستة و اربعين جزء من النبوة»

اين خبر را دو معنى گفته اند يکى آنست که مصطفى را چهل و شش معجزه بود و خواهاى او يکى از آن جمله بود که وى هر چه در خواب ديد در بيدارى ديد و لذلك قال تعالى: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ معنى ديگر گفته اند که مصطفى ص چهل ساله بود که وحى آمد بوى و پيش از آمدن جبرئيل شش ماه در خواب وحى بوى مى آمد و مدت نبوت و وحى بيست و سه سال بود و بيست و سه سال بتفصيل چهل و شش بار شش ماه بود، پس درست شد که اين شش ماه که وحى بوى اندر خواب بود جز وى است از چهل و شش جزو از مدت نبوت و وحى بدو ص. قال: عطاءهمُ البُشرى فى الحِياةِ الدُّنيا

يعنى عند الموت تاتيهم الملائكة بالرحمة و البشارة من الله و تاتى اعداء الله بالغلظة و الفظاظة و فى الآخرة عند خروج نفس المؤمن يعرج بها الى الله كما تنزف العروس يبشر برضوان من الله، قال الله تعالى الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ الآية. قال ابن كيسان هى ما بشرهم الله فى الدنيا بالكتاب و الرسول انهم اولياء الله و يبشرهم فى قبورهم و فى كتبهم التى فيها اعمالهم بالجنة، و يحكى عن ابى بكر محمد بن عبد الله الجوزقى يقول رأيت ابا احمد الحافظ فى المنام راكبا بردونا و عليه طيلسان و عمامة فسلمت عليه فقلت ايها الحاكم نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك فعطف على و قال لى و نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك. قال الله تعالى هُمُ البُشرى فى الحِياةِ الدُّنيا و فى الآخرة

الثناء الحسن الثناء الحسن و اشار بيده. و فى الخبر الصحيح قال: ابو ذر يا رسول الله الرجل يعمل لنفسه و يحبه الناس. قال: تلك عاجل بشرى المؤمن.

تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ اى لا تغيير لقوله و لا خلف لوعده لك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ سَخَنَ اَيْنِجَا تَمَامَ شَدِّ وَ اِخْتِصَارِي اِسْتِ اَيْنِجَا عَظِيمٍ مِيْگُوِيْد: اِنْدُوْهَگَن مِکْنَاد تَرَا سَخَن اِيْشَان کِه اَز دِشْمَنان خِدا سَخَنان زِشْت نَابِکَار مَنکَر فَرَاوان بُوْد اِگَر اِيْشَان تَرَا دَرُوغ زَن دَارَنْد وَ بِيْم دِهَنْد اِنْدُوْهَگَن مِشُو اِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيْعاً اَي اِنَّ الْغَلْبَةَ لِلَّهِ وَ هُو ناصِرک وَ ناصِرک دِيْنِک، عَزَّتْ وَ قُوَّتْ وَ غَلْبَه هَمِه خِداي رَا اِسْت اَن رَا عَزِيْز کِنْد وَ نَصْرَت دِهَد کِه خُوْد خِواهِد، جايِي دِيْگَر کُفْت: مَنْ كَان يُرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعاً هَر کِه عَزَّتْ مِيْجُوِيْد تَا اَز اللّٰه جُوِيْد کِه عَزَّتْ هَمِه او رَا سَت وَ اَنْجَا کِه کُفْت: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَعْني اِن الْعِزَّ الَّذِي لِلرَّسُوْلِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ فَهُو لِلّٰهِ تَعَالٰي مَلِکَا وَ خَلِقا وَ عَزَّة سَبِحانِه لِه وَ صِفا فاذا الْعِزَّةُ کُلَّه لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا مَنافاة بِيْن الْآيَتِيْنَ.

أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَفْعَلُ فِيْهِمْ وَ بِيْهِمْ مَا يَشِاءُ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرُكَاءَ اِيْن مَا اسْتَفْهَام اسْتِ اَز رُوِي تَعَجَب وَ اِنکَار مِيْگُوِيْد: مَا ذَا يَعْمالُ الَّذِينَ يَعْبادُوْنَ غَيْرَ اللّٰهِ چِه مِي بِنْدارَنْد اِيْنان وَ چِه بَدِست دَارَنْد. يَعْني اَنَّهُمْ لِيْسُوا فِي شَيْءٍ وَ لا يَصْنَعُوْنَ شَيْئاً كَقَوْلِهِ تَعَالٰي: اِذْ قَالَ لِأَبِيْهِ وَ قَوْمِهِ مَا ذَا تَعْبُدُوْنَ اَنْ گِه کُفْت: اِنَّ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ اَي مَا يَتَّبِعُونَ اِلَّا ظَنَّهُمْ اَنَّهُا تَشْفَعُ لِهِمْ وَ تَقْرِبُهُمْ اِلَى اللّٰهِ زَلْفِي وَ اِنَّ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ يَقُولُوْنَ مَا لا يَكُوْنُ، التَّخْرُصُ الْاِفْتِرَاءُ وَ الْخِرَاصُ الْمَفْتَرِي، هُو الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا اَي لِتَهْدُوْا وَ تَسْتَرِيحُوا فِيْهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً هَذَا كَقَوْلِهِمْ لَيْلَ فُلانِ نَائِمٍ وَ اللَّيْلَ لا يَنامُ وَ اِنَّمَا يَنامُ فِيْهِ يَعْني اِنَّ النَّهَارَ يَبْصُرُ فِيْهِ وَ الْمَعْنى جَعَلَ النَّهَارَ مُضِيئاً لِتَهْتَدُوا بِهِ فِي حِوائِجِكُمْ وَ تَتَقَلَّبُوا فِيْهِ لِمَعاشِكُمْ، هَمَانَسْت کِه جايِي دِيْگَر کُفْت: وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِراً اَي مَبْصِراً فِيْهِ اِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُوْنَ سَماعِ اِعْتِبارِ وَ موعِظَةٍ.

قَالُوا يَعْني الْمَشْرِكِيْنَ مِنْ اَهْلِ مِکَّةِ اَتَّخَذَ اللّٰهُ وَ لَدَّاهُ هُو قَوْلُهُمُ الْمَلائِكَةُ بَناتُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ تَنْزِيْها لِه عَمَّا قَالُوْهُ هُو الْعَنِيُّ اِن تَكُوْن لِه زَوْجَةٌ او وَلَدٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَلِکَا وَ خَلِقا اِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ بِهَذَا مِنْ صِلَةٍ اسْتِ، اَي مَا عِنْدَكُمْ فِي كِتابِ اللّٰهِ حِجَّةٌ وَ حَقٌّ بِهَذَا اَتَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لا تَعْلَمُوْنَ.

قُلْ اِنَّ الَّذِينَ يَعْني اَهْلَ مِکَّةِ يَفْتَرُوْنَ يَخْتَلِقُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكُذْبَ لا يُفْلِحُوْنَ هَذَا وَقِفِ التَّمَامَ اَي لا يَنْجُوْنَ وَ لا يَفوزُوْنَ وَ لا يَأْمَنُوْنَ مَتاعٌ اَي لِهِمْ مَتاعٌ فِي الدُّنْيا يَتَمَتَّعُوْنَ بِهِ وَ بِلِباغِ يَنْتَفِعُوْنَ بِهِ اِلَى وَقْتِ اِنقِضاءِ اَجالِهِمْ، مَتاعِ دَرِيْنِ آيَةٍ بِمَعْنى بِلِباغِ اسْتِ چِنان کِه دَرِ سُوْرَةِ

الخاصّ خود اوست، و گفته‌اند: درین آیت قرآن را چهار صفت گفت: موعظت و شفاء و هدی و رحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلک. و بدان که شفای هر کس بر اندازه درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ يَا مُحَمَّدُ مُؤْمِنَانَ رَا بَشَارَتِ دِه اِيشَان رَا بگو بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و قرآن و اسلام و محمد شما را گرمی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بر وعد من چشم دارید، بر درگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمر من بنازید، عبدی شاد آنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه شاد است بمن، بنده را دو شادی از من، امروز شاد بمن، و فردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حاضری با روی تو جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

و قيل فضل الله و رحمته الّذی لک منه فی سابق القسمه خیر ممّا تکلفته من صنوف الطّاعة و انواع الخدمه. از روی اشارت میگوید: بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز بر فضل من، و آسایش نه جز با رحمت من، هر کس را مایه‌ای و مایه مؤمنان فضل من، هر کس را خزینه‌ای و خزینه درویشان رحمت من، هر کس را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عارفان سبق من، هر کس را گنجی و گنج متوکلان ضمان من، هر کس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هر کس را امیدی و امید دوستان بیدار من.

در بنی اسرائیل زاهدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدای را عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسر آوردی و عمر گذاشتی در عبادت من، وعده دادم ترا که بفضل و رحمت خویش بیامرم ترا. زاهد گفت: مرا بفضل خویش بهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادید آید، و

از آن چه آید؟ ربّ العزّة همان ساعت بر یک دندان وی دردی عظیم نهاد که از آن بفریاد آمد بر پیغامبر شد و زاری کرد و شفا خواست، وحی آمد به پیغامبر که زاهد را گوی عبادت هفتاد ساله خواهم، تا ترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و تقدی شفا خواهم فردا تو دانی خواه بدوزخ فرست خواه بیهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که آن عبادت تو جمله در مقابل آن یک درد دندان افتاد چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ تَوَمَلُونَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى الْاِفْعَالِ.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اولیای خدا ایشانند که در بحار علوم حقیقت غواصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقر عهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت و صدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب مصطفی در عالم حقایق بایشان زنده، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقر افروخته، آثار نظر این عزیزان بهر خارستان خذلان که رسد عیبر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بزّار داری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنان که از آن عزیز روزگار و سیّد عصر خویش شبلی باز گویند که وقتی بیمار گشت و خلیفه روزگار او را دوست داشتی، بوی رسید که شبلی بیمار است طبیعی ترسا بود سخت حاذق او را شبلی فرستاد تا مداوای کند طیب آمد و شبلی را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم شبلی گفت: داروی من کم از این است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زّنارک و قد عوفیت.

طیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم و بسر نبرم اگر شفای تو در قطع زّنار ما است آسان کاریست. طیب زّنار می‌برید و شبلی از بیماری بر می‌خاست، خبر بخلیفه رسید که حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیعی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طیب می‌فرستم أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سر تا پای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیاریند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بند کنند تا بیهوده نگوید، قدم وی را بند حقیقت بر نهند تا

بهر کوی فرو نشود، خلق وی را بند شریعت بر نهند تا جز حلال بخود راه ندهد، جوارح وی را در بند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حق بر میان نبندد، در دنیا چنین دارند و در عقبی لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در دنیا بخدمت و حرمت آراسته، و در عقبی بنعمت و رؤیت رسیده، در دنیا شناخت و محبت، و در عقبی نواخت و مشاهدت، در دنیا صفا و وفا دیده، و، در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب العالمین گفت هُمْ الْبَشَرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

ایشان را دو بشارت است یکی امروز یکی فردا، امروز وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ فردا يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ اِیْنْتِ نَوَاحِتِ بَیْ-کِرَانِ، و نعیم جاودان، و شاد دوستان، ملک خشنود و بنده نازان، بندگان من هر چه جویند مه از خشنودی من نجوئید، بهره رسید به از فضل من نرسید، هر کرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هر کرا بینید هرگز چون من نبینید، الدار دارکم و انا جارکم.

بزرگوار آن روزگار که سرانجامش اینست، عزیز آن بنده ای که سزاش اینست، نیکو آن تخرمی که برش اینست، مبارک آن شبی که بامدادش اینست، سرای از نور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوا لاحبابنا قرت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدار

۷ النوبة الاولى

قوله تعالی وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ بِرِخْوَانِ بَرَايْشَانِ خَبْرِ نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ كِه قَوْمِ خَوِيْشِ رَا كَقْتِ يَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبْرٌ عَلَيْكُمْ مَقَامِي اِي قَوْمِ اِكْرَ چنان است که بر شما دراز شد و گران این خطیب ایستادن من و داعی در میان شما وَ تَذْکِرِي بَايَاتِ اللّٰهِ وَ پند دادن من شما را به پیغام خدای و فرمان او و سخنان او فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ مِنْ پِشْتِ بَخْدَايِ بَازِ كَرْدَمِ فَاَجْمَعُوا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ كَارِ كَرْدِ كَنِيدِ و انبازان خود را فراهم آرید همه ثَمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً وَ هِيْجِ چيز از کار شما بر شما پوشیده نماناد ثَمَّ اَفْضُوا اِلَيَّ وَ لَا تُنْظَرُونَ (۷۱) و هیج مرا درنک مدهید و زنده مگذارید.

فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ پَسِ اِكْرَ از فرمان پذیرفتن بر گردید و استوار نگیرید فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ اَجْرٍ مِنْ اِزْ شما بر پیغام رسانیدن هیج مزدی نخواستم اِنْ اُجْرِي اِلَّا عَلَيَّ اللّٰهِ نِيسْتِ مَزْدِ مِنْ مَكْرٍ

بر خدای وَاْمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲) و فرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم. فَكَذَّبُوهُ دروغ زن گرفتند او را فَتَجَنَّبْنَاهُ و مَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَکِ رَهَانِیْدِیْمِ او را و آنکه با وی بود در کشتی و جَعَلْنَاھُمْ خَلَائِفَ و ایشان را پس نشینان زمین کردیم و اَغْرَقْنَا الَّذِیْنَ كَذَّبُوا بآیاتنا و بآب بکشتیم ایشان را که بدروغ شمرند پیغامهای ما فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِیْنَ (۷۳) بنگر که سرانجام بیم نمودگان و آگاه کردگان چون بود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ اَنْ گه پس نوح پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ تا بایشان پیغامهای روشن آوردند فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوْا اِیْرَانِ نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید بِمَا كَذَّبُوْا بِهٍ مِنْ قَبْلُ بآنچه بدروغ شمرند پیش از این كَذَلِكَ نَطْبَعُ ھِمَّ چنان مهر می نیمیم عَلٰی قُلُوْبِ الْمُعْتَدِیْنَ (۷۴) بر دلهای اندازه گذاران و شوخان.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰی و هَارُوْنَ پَسِ اِیْشَانِ فرستادیم موسی و هارون اِلٰی فِرْعَوْنَ و مَلَاِئِیْهِ بفرعون و اشراف قوم او بآیاتنا پیغامهای ما و سخنان ما فَاسْتَكْبَرُوْا و كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ (۷۵) گردن کشیدند و قومی بدان بودند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا چُونِ بایشان آمد کار راست درست از نزدیک ما قَالُوْا اِنْ هٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۷۶) گفتند اینت جادویی آشکارا

قَالَ مُوسٰی كَقْتِ: موسی اْتَقُوْلُوْنَ لِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ چِنِیْنَ گویند حق را که بشما آید؟ اَسِحْرٌ هٰذَا اِیْنِ پَرِ دِیُو اسْتِ؟ و لَا یُفْلِحُ السَّاحِرُوْنَ (۷۷) و پر دیو گران را نه پیروزی است و نه بقا.

قَالُوْا اَجِئْتَنَا لِتَلْفِتِنَا كَقْتِنْدِ بِمَا اَمَدٰی تا ما را بر گردانی؟ عَمَّا و جَدْنَا عَلَیْهِ اَبَاءَنَا از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتیم؟ وَ تَكُوْنُ لَكُمْ الْكِبْرِیَاءُ فِی الْاَرْضِ و پادشاهی شما را بود در زمین و مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ (۷۸) و ما شما را استوار گیرندگان نیستیم. وَ قَالَ فِرْعَوْنُ اَتُنُوْنِی فِرْعَوْنُ كَقْتِ بَمَنْ اَرِیْدُ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ (۷۹) هر جا دوی استاد که هست.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ چُونِ جادوان آمدند قَالَ لَهُمْ مُوسٰی كَقْتِ اِیْشَانِ را موسی اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُوْنَ (۸۰) بفکنید آنچه خواهید افکند

فَلَمَّا اَلْقَوْا چُونِ بیفکندند قَالَ مُوسٰی مَا جِئْتُمْ بِهٍ السَّحْرُ مُوسٰی كَقْتِ: آنچه آوردید این

فقال النبي (ص): بس لعمر الله الشيخ المتوسم و الشاب المتلوم فقال ذرني من الاستعذار اني تائب الى الله عز و جل كنت مع نوح في مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكاني، و قال: لا جرم اني على ذلك من النادمين و اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين. قال قلت: يا نوح اني ممن اشرك في دم السعيد الشهيد هابيل بن آدم فهل تجد لي عند ربك من توبة؟ فقال يا هامة هم بالخير و افعله قبل الحسرة و الندامة اني قرأت فيما انزل الله تعالى على انه ليس من عبد تاب الى الله بالغ ذنبه ما بلغ الا تاب الله عليه، فقم و توضأ و اسجد لله قال: ففعلت في ساعة ما امرني به، قال فنودي ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السماء قال فخررت لله ساجدا. و كنت مع هود في مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكاني، و قال: لا جرم اني على ذلك من النادمين و اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين. و كنت مع صالح في مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكاني و كلهم يقول انا على ذلك من النادمين و اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين. و كنت زوارا ليعقوب و كنت من يوسف بالمكان المبين. و كنت لدى الياص في الاودية و انا القاه الان و اني لقيت موسى بن عمران و علمني التورية و قال لي ان لقيت عيسى بن مريم فاقرئه مني بالسلام و ان عيسى قال ان لقيت محمدا فاقرئه مني السلام فارسل رسول الله (ص) عينيه فبكي ثم قال و على عيسى السلام ما دامت الدنيا و عليك السلام يا هامة لادائك الامانة. قال هامة قلت يا رسول الله افعل بي ما فعل موسى علمني التورية قال فعلمه رسول الله الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت و المعوذتين و قل هو الله احد و قال ارفع الينا حاجتك يا هامة و لا تدع زيارتنا. قال عمر بن الخطاب فقبض رسول الله و لم ينعه الينا فلست ادري احي هو ام ميت. و اتل عليهم اي اقرأ يا محمد على اهل مكة خبر نوح إذ قال لقومه و هم ولد قابيل ان كان كبر اي عظم و ثقل عليكم مقامي طول مكثي فيكم و تذكيري و وعظي اياكم بايات الله بحججه و بيناته و تخويفي اياكم عقوبة الله فعزمت على قتلي و طردى فعلى الله توكلت فافعلوا ما شئتم و هو قوله فأجمعوا أمركم اي احكموا امركم و اعزموا عليه و ادعوا شركاءكم آلهتكم فاستعينوا بها لتجمع معكم. اين سخن بر سبيل تهديد گفت ايشان را كه در

دل کنید و آهنگ کنید و کار سازید و انبازان خویش را یار گیرید، رو بس از یعقوب فاجمعوا خواند بوصل، شرکاؤکم برفع ای فاجمعوا امرکم انتم و شرکاؤکم. کار و حیلت خود گرد کنید شما و انبازان شما همه ثمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ای خفياً مبهما من قولهم غمَّ الهلال على الناس، اذا اشكل عليهم یعنی لیکن امرکم غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فيه ما شئتم لا کمن یکتّم امرا و یخفیه فلا یقدر ان یفعل ما یرید ثمَّ اقضوا اِلَیَّ یعنی اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة لفرعون فاقض ما انت قاض ای اعمل ما انت عامل و لا تُنظروُنْ لا تمهلونی و لا تؤخروا امری. این آیت تقویت دل مصطفی است و تسلیت وی بآنچه رنج و اذی که از کافران و مشرکان قریش بوی میرسید، میگوید: یا محمد سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، در نگر به نوح پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت و معونت و تقویت ما که با قوم خویش میگفت: شما هر چه توانید از کید و مکر خویش در قصد قتل من بسازید و آشکارانه پنهان در آن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر بر من دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع و ضرر نیست و جز بارادت و مشیّت اللّٰه هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که در آن خلف نیست.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ ای عرضتم عن قولی و ابیتم ان تقبلوا نصحی فَمَا سَأَلْتَكُمْ عَلَى الدَّعْوَةِ و تبلیغ الرّسالة مِنْ أَجْرٍ جعل و عوض ای فَمَا سَأَلْتَكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَاوْجِب التَّوَلَّیْ اَوْ فَاتَنِ ذَلِكِ الاجر بتولیکم اِنْ اُجْرِيَ ای ما اجری و ثوابی، اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَ اُمْرَتُ اَنْ اُكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ المستمسکین لامر اللّٰه.

فَكَذَّبُوهُ یعنی نوحا فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ ای جعلنا الذين معه في الفلك سكان الارض خلفاء عن الهالكين. وَ اَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَنْذَرْتَهُم الرّسل فلم يؤمنوا منذرين در همه قرآن ایشان اند که آگاه کردند و نپذیرفتند و بترسانیدند و نترسیدند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ ای من بعد نوح رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ یعنی هودا و صالحا و شعيبا فجاؤهُم بِالْبَيِّنَاتِ بِالامر و النهی و الدلالات الواضحات فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ای هؤلاء الآخرون بما كَذَّبُوا بِهِ اُولُوهم مِنْ قَبْلُ و قد علموا ان اللّٰه سبحانه اغرقهم بتكذيبهم. میگوید: کافران

بسیں بر آن نیستند که ایمان آرند و تصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم نوح تکذیب کردند، و میدانند که غرق و هلاک ایشان بکفر و ضلالت بود و تکذیب پیغامبران و آن گه در کفر و تکذیب بر پی ایشان میروند از آن که در علم الله کافرانند و در حکم ازل بیگانگان. و گفته اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند، تکذیب پیغامبران در دل داشتند بعد از آن چون الله پیغامبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در لوح محفوظ هم چنان نداشتند.

كَذَلِكَ اٰی كَمَا طَبَعْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِ الْمُتَعَدِّیْنَ الْمَجَاوِزِیْنَ اَمْرَ اللّٰهِ ثُمَّ نَبَّغْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ اٰی مِنْ بَعْدِ هَلَاكِهِمْ مُوسٰی وَ هَارُوْنَ اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ هُوَ الْوَلِیْدُ بَنُ مِصْعَبٍ وَ مَلَأْنَاهُ اٰی اَشْرَافِ قَوْمِهِ بِاٰیَاتِنَا التَّسْعِ فَاسْتَكْبَرُوْا فَتَعْظَمُوْا اِنْ یَجِیْبُوْهُ اِلٰی الْاِیْمَانِ وَ كَانُوْا قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ مُشْرِكِیْنَ یَقَالُ اَجْرَمُ اٰی اَتٰی بِالْجُرْمِ وَ اِكْتَسَبَ الْجُرْمَ وَ هُوَ الذَّنْبُ الْعَظِیْمُ، الَّذِیْ یَقْطَعُ الْوَصْلَةَ مِنْ جُرْمِهِ اٰی قَطَعَهُ.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ اَتَاهُمْ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا اِنَّ هٰذَا الَّذِیْ اٰتٰنَا بِهِ لَسِحْرٌ مُّبِیْنٌ اٰی بَیْنَ. میگوید: چون موسی پیغام رسانید. و رسالت حق بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پر دیوی پیدا. موسی ایشان را جواب داد اَتَقُوْلُوْنَ لِلْحَقِّ الَّذِیْ اٰتٰكُم مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ سِحْرًا. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، از نزدیک خدا می گویند که سحر است آن گه موسی گفت اَسِحْرٌ هٰذَا وَ لَا یُفْلِحُ السَّاحِرُوْنَ كَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالٰی اَفَسِحْرٌ هٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُوْنَ موسی گفت: کیف يكون هذا سحرا و السّاحر لا یفلیح ای لا یفوز بما یرید و لا یفلیح فی الدّینیا و الآخرة. چون تواند بود که این سحر است و ساحر هرگز برآمد نرسد و در دنیا و آخرت فلاح نیابد و آمن نبود قَالُوْا اُجِئْنَا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِ اَوْ مُوسٰی رَا كَفْتُنْدُ اُ جِئْنَا لِتَلْفِئْنَا لَتَصَدَّنَا عَمَّا كَانُ بَعِیْدَ اَبَاۓنَا وَ كَانَتْ لِفِرْعَوْنَ اَصْنَامٌ صَغَارٌ صَنَعَهَا لَهُمْ وَ اَمْرَهُمْ بِعِبَادَتِهَا وَ تَكُوْنُ لَكُمْ الْكِبْرِیَاۓ اٰی الْمَلِكِ وَ الْعِزِّ وَ السَّلْطٰنِ فِی اَرْضِ مِصْرَ وَ قَرَأَ اِبُو بَكْرٌ یكون، بالیاء وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ.

قَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتُوْنِیْ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلَیْمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسٰی اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُّلقُوْنَ اٰی اِنْ قِصَّةٌ مَبْسُوطَةٌ اَسْرَحُ اَنْ جَابِهَا فِي الْقُرْآنِ. فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسٰی مَا جِئْتُمْ بِهٖ السَّحْرِ.

اصحابه كما يقال قدم الخليفة يراد هو و من معه و يجوز ان يكون اراد ب: فرعون آل فرعون كقوله و سئل القرية و نظائرها.

قوله: و إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ هَذَا كقوله: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ و إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ و لهذا قال تعالى في موضع آخر تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ و لَا فَسَادًا. قَالَ مُوسَى لِمُؤْمِنِي قَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا ثُمَّ دَعَا فِقَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اى لا تطهرهم و لا تسلطهم علينا فيروا انهم خير منا فيزدادوا طغيانا و يقولوا لو كانوا على حق ما سلطنا عليهم فيفتنوا و قال مجاهد لا تعذبنا بعذاب من عندك فيقول قوم فرعون لو كانوا على حق لما عذبوا و يظنوا انهم خير منا فيفتنوا و قيل لا تسلطهم علينا فنرتاب و نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

قال النبي ص: «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُم مِّنْ فِي السَّمَاءِ»

و قال ص: «لما قضى الله الخلق كتب كتابا فهو عنده فوق العرش ان رحمتى غلبت غضبى»

قوله لما قضى الله الخلق اى خلقهم كقوله فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ اى خلقهن و روى ان رسول الله ص كان في بعض الاسفار فمرّ بامرأة تخبز و معها صبي لها فقيل لها ان رسول الله ص يمرّ فجاءت و قالت يا رسول الله بلغنى انك قلت ان الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها فهو كما قيل لى فقال: نعم. فقالت: فان الام لا تلقى ولدها فى هذا التنور فبكى رسول الله ص فقال: ان الله لا يعذب بالنار الا من انف ان يقول لا اله الا الله و فى بعض كتب الله يا بن آدم كما ترحم كذلك ترحم و كيف ترجو ان يرحمك الله و انت لا ترحم الناس.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: و اتلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ الْآيَةِ. مثال ربانى از حضرت سبحانى آست كه بلا از درگاه ما خلعت دوستانست، و جرعه محنت از كاس محبت نوشيدن پيشه مردان است، هر كه نهاد او نشانه تير بلاى ما را نشايد، طلعت او محبت و جمال ما را هم نشايد، عادت

خلق چنان است که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بیسندد شربت محنت با خلعت محبت بر وی فرستد ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل و اذا احب الله عبدا صب عليه البلاء صبا یکی در نگر بحال نوح پیغامبر شیخ المرسلین و امام المتقین که از امت خویش چه رنج و چه محنت دید و در دعوت ایشان بار بلا و عنا چون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هر روز او را چندان بزدندید که بی هوش گشتی و فرزندان خود را بضر و زخم او وصیت کردندید و با این همه محنت و بلیت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشان را این گفت: *فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ* شما هر چه خواهید کنید و هر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود پسندیدم، و با مهر و محبت و ی آرمیدم، پروای دیگران ندارم *فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ* توکل قنطره یقین است، و عماد ایمانست رب العزة میگوید: *وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده است دیگری او را می درناید شب معراج گفت: یا سید ص یا محمد عجب لمن آمن بی کیف یتکل علی غیری، کسی که یاد ما در دل دارد، با یاد دیگران چون پردازد، او که مهر ما بجان دارد، گر چنان در سر آن کند شاید *فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ* توکل برید حضرت رضا است، و نشان صدق وفا است، و حقیقت را صفا است، توکل را بدایتی و نهایتی است در بدایت حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و اخلاص دعوت و در نهایت آزادی و شادی و بی قراری. در بدایت این روی نماید که موسی فرقوم خویش گفت: *فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ* و در نهایت این بیند که حق جل جلاله فرا مصطفی گفت: *وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ* شیخ ابو القاسم نصر آبادی مریدی را پیش شیخ بو علی سیاه فرستاد که باز گوی که در توکل تا کجا رفته شیخ بو علی جواب فرستاد که بو علی مردی بی کار است و توکل شناسد اما درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. انفاق است همه ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام تر ازین سخن نگفته است کمال تحقیق عبودیت در عین تقصیر دیدن نه کار هر بی کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که

بحقّ مسلمان شوی، آن گه عاقبت کار نوح و سرانجام قوم وی هر دو باز گفت: فَكَذَّبُوهُ فَنجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أغرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا نوح در سفینه سلامت در بحر عنایت غرقه مهر و محبت، قوم نوح بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیت غرقه عذاب و عقوبت.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ الْآيَةَ. قصّ علیه ص نبا الاولین و شرح له جمیع احوال الغابین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین فکانوا نجوما و هو البدر، و کانوا انهارا و هو البحر، به انتظّم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم.

یومک وجه الدّهر من اجله جنّ غد و التفّت الامس و قال موسی یا قوم ان کنتم امنتتم بالله فعلیه توکلوا اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، و احوال در اعمال بسته، اقوال صفت زیان است، و اعمال حرکت ارکان است، و احوال عقیده پاک از میان جان است، و توکل عبارت از جمله آنست، موسی قوم خود را گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید و بروی اغیار باز زنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و از حیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست و قسام مهربانست که در وی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که علی الله توکلنا ما دست اعتماد در ضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود پسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم.

روی عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ص: اريت الامم بالموسم فرأيت امتی قد ملئوا السهل و الجبل فاعجبني كثرتهم و هيئتهم فقيل لي أ رضيت قلت نعم قال و مع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتونون و لا يتطیرون و لا یسترقون و علی ربهم يتوکلون. فقام عكاشة بن محصن الاسدی فقال یا رسول الله ادع الله ان يجعلنی منهم. فقال رسول الله ص اللهم اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان يجعلنی منهم. فقال رسول الله ص: سبقک بها عکاشة.

۸ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَخِيهِ بِبِغَامٍ دَادِيمٍ بِمُوسَىٰ وَ بَرَادِرِ أُو، أَنْ تَبْؤَا الْقَوْمَ كَمَا

که جای بسازید قوم خویش را بِمِصْرَ بِيوتاً بشهر مصر خانها و اجعلوا بِيوتكم قِبْلَةً و خانهای خویش نماز جای سازید، و اَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز به پای دارید و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مؤمنانرا بشارت ده.

و قَالَ مُوسَى رَبَّنَا موسى گفت خداوند ما إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ و مَلَأَهُ و دادی فرعون را و کسان او را زینةً و أَمْوَالاً آرایش این جهانی و مالها فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهانی رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ تا بی راه میشوند از راه تو رَبَّنَا خداوند ما اَطْمَسَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ مالهای ایشان بستر مطعمهای ایشان همه سنگین کن. و اَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ و دلهای ایشان سخت کن فَلَا يُؤْمِنُوا تا بنگرند حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸) تا عذاب دردناکی بینند.

و قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا اللَّهُ گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هر دو فَاسْتَقِيمَا بر رسالت و دعوت خویش هم چنان راست میروید و لَا تَتَّبِعَانَّ و نگر که پی نبرید سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹) براه ایشان که نمی دانند.

و جاورنا فرا گذرانیدیم بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ بنی اسرائیل را بدریا فَاتَّبَعَهُمْ بر پی ایشان ایستاد فِرْعَوْنُ و جُنُودُهُ فرعون و سپاه او بَغِيًّا و عَدُوًّا با فزونی جویی و ستم کاری و اندازه در گذاری حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ تا آن گه که آب بدهن وی رسید قَالَ آمَنْتُ گفت بگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ که نیست خدا جز ازو که گرویده اند باو بنو اسرائیل و أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) و من از گردن نهادگانم اللَّهُ را. أَلَّا أَنْتَ أَكُنُونَ است و قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ و پیش از این سر می کشیدی و كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) و از تباه کاران و بدکاران بودی.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِيَدِكَ امروز ترا با سر آب آریم با این زره لِيَتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً تا پسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و فراوانی از مردمان عَنْ آيَاتِنَا لَعَافُلُونَ (۹۲) از نشانههای ما غافل اند تا نشان نمائیم ندانند و که نمائیم نشناسند.

و لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ جَايَ دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون مَبُوءًا صِدْقُ جَايَ بسزای نیکان براستی و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و ایشان را روزی دادیم از روزیهای پاک فَمَا

اِخْتَلَفُوا دُوَّ غُرُوه نَشَدْنَد حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تَا آن گه که بایشان علم رسید از خدای اِن رَبِّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَدَاوند تو داوری بر دمیان ایشان روز رستاخیز فیما کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۹۳) بیاداش دادن هر گروهی را در آن جداجد رفتن که میرفتند.

فَاِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ اِگر چنانست که در گمانی مِمَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ اِیْنِچِه فرو فرستادیم بتو فَسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرُونَ پُرس از ایشان که میخوانند الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ آن نامه که پیش از تو فرو آمد لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه بتو آمد از خدَاوند تو راست آمد و درست آمد فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ (۹۴) هان که از گمان زدگان نباشی.

وَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الَّذِیْنَ كَذَبُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ نگر که از ایشان نباشی که سخنان خدای دروغ می شمارند فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ (۹۵) هان که از زیان کاران نباشی.

اِن الَّذِیْنَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ اِیْشان که برآستی و درستی بر ایشان برفت سخنان خدَاوند تو لَا یُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آیَةٍ به نخواهند گروید و اگر بایشان آید هر معجزتی و نشانی حَتَّى یُرَوْا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ (۹۷) تا آن گه که عذاب دردمای بینند.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: وَ اَوْحِیْنَا اِلَیْ مُوسٰی وَ اَخِیْهِ اَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِکُمْآ یقال بَوَّءٌ وَ تَبَوَّءٌ کلاهما متعدیان مثل قَطَعْتَهُ وَ تَقَطَعْتَهُ وَ خَلَصْتَهُ وَ تَخَلَصْتَهُ وَ یقال بَوَّءٌ لِنَفْسِی مَنْزِلًا وَ لَغَیْرِی مَنْزِلًا ب: مصر لم ینون لانه اسم بلدة بعینها قیل: هو الاسکندریة و قیل: مصر فرعون. بیوتا یسکنون فیها و قیل یصلون فیها. مفسران گفتند عبادت گاه و نماز جای بنی اسرائیل کنیسیها بود و کلیساها و جز در آن کنیسیها و کلیساها نماز نکردندی و ایشان را جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیت امت محمد است که هر جایی و بهر بقعتی نماز توانند کرد و ذلک

قوله (ص): وَ جعلت لی الارض طهورا و مسجدا

پس چون موسی رسالت و پیغام حق آورد فرعون بفرمود تا آن کنیسیها و نمازگاه ایشان همه خراب کردند و ایشان را از عبادت و نماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تا از فرعون ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را

که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم در خانه نماز پیشین بگزارد و وی در آن معذور بود و الیه

اشار النبي (ص) قال: من سمع النداء فلم يجبه فلا صلاة له الا من عذر. قالوا يا رسول الله وما العذر قال خوف او مرض.

قال الحسن و اجعلوا بيوئكم قبلة اي توجهوا الى الكعبة قال و كانت الكعبة قبله موسى و من معه و قال سعيد بن جبیر اجعلوا بيوئكم قبلة اي يقابل بعضها بعضا و اقيموا الصلاة و بشر المؤمنین اين خطاب با موسى است ميگويد: بنی اسرائيل را خبر کن و ايشان را بشارت ده که فرعونيان با ب کشتنی اند و شما بجای ايشان نشستنی ايد. همانست که رب العزة گفت فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيْوُنٍ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ گفته اند خطاب با مصطفى است ميگويد و بشر يا محمد المؤمنین بالنصرة في الدنيا و الجنة في العقبى.

وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً حَلِيًّا مِنَ اللباس و المراكب وَ أموالاً ذهباً وَ فضةً وَ نعماً وَ ضياعاً في الحياة الدنيا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ اَيْنَ لَام لَام عاقبت گویند كقوله لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا اي ليكون عاقبة ذلك الضلال.

معنی آنست که ايشان را مال و نعمت و زينت دنيا دادی تا ايشان را در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند و از ايمان سر و ا زدند، گردن کشيدند، تا عاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ايشان گشت. و گفته اند لام کی است كقوله: لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ يقول آيتهم کی تفتنهم فيضلوا و يضلوا، نعمت دادی ايشان را تا دلهاي ايشان در فتنه افکنی، خود بی راه شوند و ديگران را بی راه کنند يضلوا بضم يا قرائت كوفي است.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ اَمْوَالَهُمْ سه بار خداوند خویش را خواند و گفت: ربنا سنت است که دعا خواهی کرد سه بار الله خوانی گویی: ربنا ربنا ربنا. چنان که موسی خواند و در سديگر بار گفت: اطْمِسْ عَلَيَّ اَمْوَالِهِمُ الطمس المحق و اذهاب الشيء يقول: اذهب اموالهم و غيرها عن هيئتها ميگويد: بار خدايا مال ايشان و خواسته ايشان به نيست آر و از هيئت و آسای خود بگردان رب العالمين اجابت کرد و آن مالها و مطعموهايشان سنگين کرد مقاتل گفت

و مجاهد و قتاده که درم و دینار ایشان هم چنان بر شکل و نقش خود مانده درست و پاره همه بجای خود سنگ شده کشت زار ایشان، میوه بر درختها، طعام در گنجینه‌ها، جواهر در صندوقها، همه سنگ گشته. محمد بن کعب گفت مرد و زن در جامه خواب خفته بودند که فرا سر ایشان شدند هر دو سنگ بودند سدی گفت: مسخ الله اموالهم حجارة و النخيل و الثمار و الدقيق و الاطعمة فكانت احدی الآيات التسع. روى ان عمر بن عبد العزيز دعا بخريطة فيها اشیاء من بقايا آل فرعون فاخرج منها البيضة مشقوقة و الجوزة مشقوقة و انها لحجر.

وَ اَشَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ اى اقسها و اطبع عليها حتى لا تلين و لا تتشرح للايمان فلا يؤمنوا. قيل: هو نصب بجواب الدعاء بالفاء و قيل: هو عطف على قوله ليضلوا اى ليضلوا فلا يؤمنوا. قال الفراء: و هو دعاء و محله جزم كانه قال «اللهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم» و هو الغرق. مى گوید: بار خدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تا بعد از درنداک رسند امروز غرق و فردا حق امروز بکفر مرده، فردا بآتش دوزخ سوخته.

قال قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكَمُوسَى دعا می کرد و هارون آمین میگفت و آمین گفتن هم دعا است ازین جهت دَعْوَتُكُمْ گفت و نیز در اول این آیت گفته که اِلَى مُوسَى و اَخِيهِ و اجابت دعا آن بود که رب العالمین فرعون را و قبطان را بآب غرق کرد و میان دعای موسی و اجابت حق چهل سال بود فَاسْتَقِيمَا على ما انتما عليه من الدعوة و تبليغ الرسالة و لا تتركا دعاء فرعون و موعظته الى ان ياتيهم العذاب و لا تَتَّبِعَانَّ نَهَى بالنون الثقيلة و محله جزم يقال فى الواحد لا تتبعن بفتح النون لالتقاء الساكنين و بكسر النون فى التثنية لهذه العلة. و قرأ ابن عامر بتخفيف النون لان نون التأكيد تخفف و تثقل. و قيل: هو نفى اى انتما لا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ يقول: لا تسلكا طريق الذين يجهلون حقيقة و عدى فتستعجلا قضايى. ایشان را درین آیت نهی کرد از دو چیز از نومیدى از فرج و از استعجال در دعا.

روى انس بن مالك قال قال رسول الله ص لا يزال العبد بخير ما لم يستعجل قيل يا رسول الله و كيف يستعجل قال يقول دعوت و لم يستجب لى.

وَ جَاوَزْنَا بِنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ اى عبرنا بهم و صيرناهم الى الشط الآخر فَاتَّبَعَهُمْ لِحَقِّهِمْ و

ادركهم فرعونُ و جُنُودُهُ يقال اتبعه و تبعه اذا ادركه و لحقه و لحقه و اتبعه بالتشديد اذا سار خلفه و اقتدى به بغيًّا و عَدُوًّا اى باغيا عاديا يعنى مستكبرا ظالما و قيل: بغيًا فى القول، عدوا فى الفعل، و ذلك ان الله امر موسى ان يخرج بنى اسرائيل ليلا و هم ستمائة الف و عشرون الفا لا يعد فيهم ابن ستمين و لا ابن عشرين سنة متوجهين الى البحر و مات ابيكار القبط تلك الليلة و شغلوا عن بنى اسرائيل حتى اصبحوا و هو قوله: فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ بعد ما دفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم ركب فى طلبهم و معه الف الف و ستمائة الف قالوا و فى عسكر فرعون مائة الف حصان ادهم سوى ساير الشيات و فرعون كان فى الادهم و كل رجل منهم على حصان على رأسه بيضة و بيده حربة فلما وصل فرعون بجنوده الى البحر و راوا البحر بتلك الهيئة قال فرعون ها بنى البحر و خافوا دخول البحر و كان فرعون على حصان و لم تكن فى خيل فرعون فرس انثى فجاء جبرئيل على فرس و ديق و خاض البحر و ميكائيل يسوقهم لا يشد رجل منهم فلما شم ادهم فرعون ريح فرس جبرئيل و فرعون و فرعون لا يراه انسل خلف فرس جبرئيل فى الماء و لم يملك فرعون من امره شيئا و اقتحمت الخيول خلفه فى الماء فلما دخل آخرهم البحر و هم اولهم ان يخرج انطبق الماء عليهم فذلك قوله: حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ اى غمره الماء و قرب هلاكه قال آمَنْتُ أَنَّهُ اى بانه لا اِلهَ اِلاَّ الَّذِى آمَنْتُ بِهِ بُنُوا إِسْرَائِيلَ و شرح اين قصه مستوفى در سورة البقرة رفت قرائت حمزه و كساى آمنت انه بكسر الف است باضمار قول اى آمنت و قلت أَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ و روا باشد كه كسر انه بر معنى استيناف بود فيكون قوله آمنت كلاما تاما مكتفيا بنفسه كقوله رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ثم استأنف انه على جهة التوكيد يعنى فقال فرعون أَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ الَّذِى آمَنْتُ بِهِ بُنُوا إِسْرَائِيلَ و أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ المنقادين المطيعين له فدىس جبرئيل عليه السلام فى فيه من حماة البحر و قال: الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ اى الان تَوَمَّنْ و تتوب. و قيل: قال الله الان تَوَمَّنْ وَ قَدْ عَصَيْتَ كَفَرْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ المانعين الناس من الايمان

قال رسول الله (ص): قال لى جبرئيل ما ابغضت احدا من عباد الله ما ابغضت عبدين احدهما من الجن و الآخر من الانس فاما من الجن ف: ابليس حين ابى السجود لادم و اما من الانس ف: فرعون حين قال انا ربكم الاعلى و لو رايتنى و انا ادس الطين فى فمه

مخافة ان تدرکه الرحمة.

و قال ابن عمر قال سمعت رسول الله (ص) يقول قال لی جبرئیل یا محمد ما غضب ربک علی احد غضبه علی فرعون اذ قال ما علمت لکم من اله غیری و اذ حشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی فلما ادرکه الغرق استغاث و اقبلت احشوفاه مخافة ان تدرکه الرحمة.

و فی هذه الایة التحذیر عن تأخیر الایمان الی وقت المعاینة فذاک وقت الایاس و لا ینفع صاحبه لمعاینة ملک الموت کفعل فرعون حین آمن فی ذلک الوقت حتی قیل له آآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا. و قال: وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ الْآيَةَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ قَرَأَ يَعْقُوبَ نُنَجِّيكَ بِالتَّخْفِيفِ بِبَدْنِكَ یعنی بجسدک لا روح فيه و قيل: ببدنی یعنی مع درعک و کان درعا مسمورا مرصعا بالجواهر. يقول نجعلک تعلوا الماء و تطفوا فوقه لانه اول جيفة آدمی طفت فوق الماء. و قيل: ننجیک معناه نلقیک علی نجوة من الارض و هی المكان المرتفع. چون موسی قوم خود را خبر داد از هلاک فرعون و غرق وی قومی از ایشان جحود کردند و انکار نمودند گفتند: ما مات فرعون و انه اعظم شأننا من ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا فرعون را از قعر خویش وا سر آورد و بر سر آب بایستاد و فرعون ازین سرخه بود کوتاه بالا بی ملح همچون گاوی نر، و بر وی سلاح بود و درع بگاه غرق. و ذلک آیه لان الحديد یرسب و لا یطفوا و قيل: ننجیک نترکک حتی تغرق فالنجا، الترق. و قيل: نسوّدک و نجعلک علامة فان النجا قد یكون العلامة و السواد و یحتمل انه من النجا الذى معناه الاسراع ای ننجی أهلاً لک. و قوله: ببدنی تأکیداً كما تقول قال بلسانه و جاء بنفسه. قوم موسی چون فرعون را مرده بر سر آب دیدند و بر وی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفه آدمی تا آن روز بر سر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق موسی و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر فرعون، اینست که رب العالمین گفت: لِنَكُونَنَّ لِمَنْ خُلِفَكَ آيَةً أَى عِبْرَةً وَ نَكَالًا. و قيل: لمن تاخر عن قومک وَ إِن كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا ففى موسی و فرعون و سائر الآيات لِعَافِلُونَ لاهون.

وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ أَن مَتَّبِعُوا بِمِثْلِ مَا فَعَلْنَا لِقَوْمِ الْفِرْعَوْنَ إِذْ جَاءُوا فَسُكَّوْا فَسَبَّوْا فَجَاءَهُمُ الْغَمُّ لَمَّا جَاءَهُمُ الْغَمُّ لَمَّا جَاءَهُمُ الْغَمُّ لَمَّا جَاءَهُمُ الْغَمُّ

المقدس. و قيل: هو الاردن و فلسطين و هى الارض المقدسة التى كتب الله ميراثا لإبراهيم و ذريته اين همان است كه جايى ديگر گفتم و قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ يعنى ارض القدس. ميگويد: جاي داديم بنى اسرائيل را پس غرق فرعون جاي گزيده و پسنديده نيكو براستى متنزل وحى و مسكن انبياء و زمين محشر و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ايشان را روزيهاي پاك حلال داديم يعنى در تيه پيش آنكه بقدس رسيدند و هى المن و السلوى و الماء من الحجر و طيبها منالها من غير مكسبه و لا مسئله.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ يعنى جاء هم القرآن على لسان محمد. و اختلافهم انهم افتروا بعد ما جاءهم فرقتين فرقة اسلموا و فرقة ثبتوا على اليهودية و قيل نزلت هذه الاية فى قريظة و النضير يعنى انزلنا هم منزل صدق يريد من ارض يثرب ما بين المدينة و الشام و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ من النخل و الثمار و وسعنا عليهم الرزق. فما اختلفوا فى تصديق محمد ص انه نبي حتى جاءهم العلم يعنى القرآن و البيان بانه رسول صدق و دينه حق. و قيل: حتى جاءهم معلومهم و هو محمد ص لانهم كانوا يعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنى المعلوم كما يقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق الله و يقال هذا الدرهم ضرب الامير اى مضرابه إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ من الدين.

قوله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

روى ان النبي (ص) لما نزلت هذه الاية قال لا اشك و لا اسأل.

گفته اند اين خطاب بظاهر با مصطفى است اما مراد باين جز اوست كقوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ يَخَاطَبُ النَّبِيَّ وَ هُوَ شَامِلٌ لِلْخَلْقِ كُلِّهِمْ. و گفته اند اين خطاب نه با مصطفى است كه قدر وى بنزديك حق جل جلاله از آن جليل تر و بزرگوارتر است بلكه خطاب وى در آن مضمراست و تقدير آنست كه قل يا محمد للشاك فى نبوتك فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و دليل برين قول آنست كه در آخر سورت گفت قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي و گفته اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف بودند مؤمن مصدق و كافر مكذب و شك فى الامر لا يدري كيف هو يقدم رجلا و يؤخر اخرى. يكى مصطفى را استوار گرفت و رسالت وى بجان و دل پذيرفت مؤمن بود ديگرى او را دروغ زن گرفت و از ايمان اعراض كرد كافر بود، سه ديگر مردى بود گمان زده، ميان كفر و

ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: فَإِنْ كُنْتَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْهُدَىٰ عَلَىٰ لِسَانِ مُحَمَّدٍ (ص) فاسئل الأكابر من علماء اهل الكتاب مثل ابن سلام و سلمان الفارسی و تمیم الداری و اشباههم فسیشهدون علی صدق محمد (ص) و یخبرونک بنبوته. و گفته اند: فَإِنْ كُنْتَ أَنْ بَمَعْنَىٰ جَدِّكَ مَا كُنْتَ، هَمْ چنان که گفت جلّ جلاله وَاِنْ أَدْرَىٰ أَىٰ مَا أَدْرَىٰ وَاِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ أَىٰ مَا كَانَ مَكْرَهُمْ، یرید فما كنت فی شك مما انزلنا لیک فسلوا یا معشر الناس انتم دون النبی (ص). و گفته اند الله دانست که رسول بشک نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشک و لا امتری تا حجت باشد بر اهل شک از قوم وی و تعبیر و تبکیت ایشان هم چنان که فردا با عیسی گوید «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و خود میداند جلّ جلاله که عیسی نگفت لکن تا عیسی گوید. سبحانک ما تكون لی ان اقول ما لیس لی بحق و بر ترسایان حجت باشد و تعبیر و تبکیت ایشان بود. و قال عبد العزيز بن يحيى الشاک فی الشیء یضیق به صدرا، فیقال لضیق الصدر شاک، و المعنی ان ضقت ذرعا بما تعانی من تعنتهم و اذاهم فاصبر و اسئل الذین یقرءون الكتاب من قبلک یخبروک کیف صبر الانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبة امرهم من النصر و التمکین فلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ. و لَا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هَذَا كُلُّهُ خُطَابٌ مَعَ النَّبِيِّ (ص) و المراد به غیره.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ أَى وَجِبَ عَلَيْهِمُ الْوَعِيدُ فِي قَوْلِهِ: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و قيل الكلمة قوله هؤلاء في النار و لا ابالي و قيل: كلمته لعنته في قوله: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و قيل: كلمة ربك اخباره انهم لا يؤمنون. میگوید: براستی و درستی سخن خداوند تو بر مشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند و الله خود ایشان را بدین و هدایت و توحید می نپسندد.

«لَا يُؤْمِنُونَ» و لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَا يَنْفَعُهُمْ حِينَئِذٍ الْإِيمَانُ كَمَا لَا يَنْفَعُ فِرْعَوْنَ إِيمَانُهُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً

از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید: آن را ساخته دارید، عبادت و خدمت ما را، و در آن معتکف نشینید طلب قربت ما را، و سود خود در آن جوئید که آن بازار آخرت است و شما بازرگانان و توحید رأس المال و اصل بضاعت و هر کس را سود بر اندازه بضاعت باشد، چنان که در خبر می آید

«الا ان المساجد اسواق الآخرة و سكانها تجارها و كل تاجر يربح على قدر بضاعته»

شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی و قصد مسجد و محراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشویی چنان که ظاهر را به آب مطلق طهارت دادی آن گه خواجگی و رعنائی و تکبر بر در مسجد از خود فرو نهی، بنده وار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز و نیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده، و زبان تضرع بگشاده، با دلی پر درد و جانی پر حسرت و چشمی پر آب با تشویر و با خجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریا حق بدیده سر بدیده، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده و چون نام و کلام او بر زبان وانی نهاد تو بکلیت باید که عین آگاهی گردد، در رکوع همه عین تواضع شود، در سجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که در جوار قرب اوست، و در عین و نظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: *وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ* چون سلام باز دهد همه بشارت و شادی ببیند، چون توفیق این طاعت یافت و بحکم فرمان این خدمت بسر برد اینست که الله با موسی گفت: *وَ اَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ* ای موسی قوم خود را گوی نماز بیای دارید و شرط بندگی و فرمان برداری در آن بجای آرید چون توفیق یافتید و حق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخر کنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پستی دارید با نام من، تکیه کنید بر ضمان من، چشم دارید بر وعد من. *وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ* ای موسی بشارت ده ایشان را بعز رشاد و راست راهی و نکونامی در دنیا، و نعیم باقی و ملک جاودانی در عقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیر اینست معنی آیت و بر زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت الخدمة نفس عابدان است، بیت الحرمة دل عارفان است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیار را «جنات» و نهر ساخته اند، حرمتیان را *فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ* نهاده اند، صحبتیان را *عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ* یافته اند.

قوله: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمُ الْآيَةَ. موسی کلیم در بدایت کار شبانی بود در کلیمی اللہ تعالیٰ بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بی‌رورد تاج اصطفا بر سرش نهاد هزاران معجزه در ید بیضا و عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهد عدل بود، و روزگار وی روزگار قهر بود، چون دعوت کرد قوم خویش را و از ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و بر ایشان دعای بد کرد که رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمُ الْآيَةَ.

رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر بر ایشان براند بر وفق دعای موسی ایشان را فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینه عذاب، و آن گه ایمان آورد فرعون در آن فورت لکن سود نداشت او را گفتند آآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ بَازَ که نوبت بمصطفی عربی رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار قریش بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در کامش می‌نشانند نجاست بر مهر نبوت می‌انداختند، و سید (ص) دست شفقت و رأفت بر سر ایشان نهاده و دست ترحم و شفاعت بگشاده، که «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون» خداوند راهشان نمای که می‌دانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب العزة خود دانست که دل وی تنگ است، و رنج دل و اندوه وی بغایت رسیده، از درگاه عزت خویش بکمال لطف خویش او را مرهم نهاد و تسلی دل وی را آیت فرستاد فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ بِرِ تَأْوِيلِ إِيَّاهُمْ أَنْ يُخْبِرُواكَ كَيْفَ صَبَرِ الْإِنْبِيَاءِ عَلَيَّ اذِي الْأَعْدَاءِ. نظیره قوله: وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ وَ قَوْلِهِ: قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لِيُخْبِرُنَاكَ الَّذِي يَقُولُونَ الْآيَةَ.

۹ النوبة الاولى

قوله تعالی: فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ چَرا مردان شهری که بخواستندی، گروید آن وقت گرویدندی فَفَعَلَهَا إِيْمَانُهَا که ایشان را گرویدن سود داشتی، إِيْلَا قَوْمٌ يُؤْمِنُ لَمَّا آمَنُوا مگر قوم یونس که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ بَازَ بَرَدِيمِ از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین جهان وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸) و ایشان را بر خوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ وَ أَگر خداوند تو خواستی لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِيْمَانَ آوردی هر که در زمین كُلُّهُمْ جَمِيعاً همگان بهم أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ تو توانی که مردمان را ناکام پیغام شنواری حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) تا گرویدگان باشند.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ نَبُودَ وَ نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ که بگردد بخدای مگر بخواست او وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ وَ کزی بیگانگی می‌افکند وَ مِ الْآيِدِ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰) بر ایشان که حق می در نیابند قُلْ أَنْظِرُوا لِي مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تا آن خود چه چیز است که در آسمان و زمین است وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ وَ چه سود دارد نشانها و پیغامها و آگاه کنندگان و بیم نمایندگان عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) قومی را که ایشان بنمی باید گرویدن.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ عَیْشَ نَمِیدارند إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش ازین قُلْ فَانظُرُوا كَوِي عَیْشَ مِیدارید بمن و بخویشتن إِنْی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱۰۲) که من هم از چشم دارندگانم با شما. ثُمَّ نَجَّی رُسُلَنَا آن گه باز رها نیم فرستادگان خویش وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که گرویدگان اند كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا هم چنان حق است بر ما نَسْجَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) که باز رها نیم و گرویدگان با او.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَوِي ای مردمان إِنْ كُنْتُمْ فِی شَكٍّ مِنْ دِیْنِی اگر شما در گمان‌اید از دین من فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ نپرستم آنچه می‌پرستید شما فرود از خدای وَ لَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَقَّأَكُمْ وَ لکن الله را پرستم آن خدای که شما را میراند وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش.

وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّیْنِ حَنِيفاً وَ آهنگ خویش و روی خویش راست دار دین را مسلمان بر ملت ابراهیم وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) و نگر که از انباز گیرندگان نباشی. وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ فرود از الله مخوان مَا لَا یَنْفَعُكَ وَ لَا یَضُرُّكَ چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید فِإِنْ فَعَلْتَ فِإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) اگر چنین کنی آن گه تو آنی که یکی از ستم کاران باشی.

وَ إِنْ یَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ وَ اگر الله بتو گزند رساند فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ باز برنده‌ای

نیست آن گزند را مگر هم او و إِنْ يُرَدِّكَ بِخَيْرٍ و اگر بتو نیکی خواهد فلا رَادًّا لِفَضْلِهِ باز دارنده‌ای نیست فضل او را يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ میرساند آن را باو که خواهد از بندگان خویش و هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) و اوست عیب پوش آمرزگار مهربان.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ گوی ای مردمان قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌ای راست از خداوند شما فَمَنْ اهْتَدَى فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر که بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد و مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد و مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) و من بر شما کوش دارنده و نگه دارنده‌ام.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ و بر پی می‌باش آن پیغام را که می‌دهند بتو و اصْبِرْ و شکیبا می‌باش حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تَا آن گه که الله برگزارد کار و خواست خود و هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹) و بهتر حاکمان الله است در حکم.

التوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ إِي هَلَّا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ حين يَنْفَعُهَا إِيْمَانُهَا لَا حِينَ لَا يَنْفَعُهَا، این حجت خدا است جل جلاله بر فرعون که ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینه عذاب. يقول الله تعالى: هَلَّا آمَنَ فِرْعَوْنُ قَبْلَ أَنْ يَدْرَكَهُ الْغَرَقُ حِينَ الْمَهْلَةِ، آن گه قوم یونس را مستثنی کرد که توبه ایشان بپذیرفت بوقت معاینه عذاب. و قيل: معناه فما كَانَتْ قَرْيَةً، ای اهل قریه آمنت عند معاینه العذاب فَفَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا فِي حَالَةِ الْبَأْسِ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ فِرْعَوْنَ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ فَإِنَّهُ نَفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا آيَاتِ الْعَذَابِ لَمَّا عَلِمَ اللَّهُ مِنْ صَدَقَتِهِمْ، و هو قوله: كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ الْهَلَاكِ وَ الْهَوَانِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ إِي إِلَىٰ أَحْيَائِهِمْ آجَالَهُمْ. و قيل: كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيَجَازُونَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ. خلافت میان علما که قوم یونس عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیک گشت و بعیان دیدند که میگوید: كَشَفْنَا عَنْهُمْ وَ الْكَشْفُ يَكُونُ بَعْدَ الْوُقُوعِ أَوْ إِذَا قَرَّبَ. و قومی گفتند: امارات و دلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص و صدق و زبان تَضَرَّعَ بگشادند و تَا رَبِّ الْعِزَّةِ آن عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنان که امید بعافیت و صحت میدارد و از مرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی در آن حال درست بود،

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ وَ مَا يَنْبَغِي لِنَفْسٍ، وَ مَا كَانَتْ النَّفْسُ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ إِي بَارَادَتِهِ وَ تَوْفِيقِهِ وَ مَا سَبَقَ لَهَا مِنْ قَضَائِهِ وَ مَشِيئَتِهِ فَلَا تَجْتَهِدُ نَفْسُكَ فِي هَدْيِهَا فَإِنَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ وَ هَذَا الْحَدُّ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اسْتِطَاعَةَ الْعَبْدِ مَعَ فِعْلِهِ لَا قَبْلَ فِعْلِهِ. قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ: لَا يُمْكِنُ حَمْلُ الْإِذْنِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا عَلَى الْمَشِيئَةِ لِأَنَّهُ أَمْرُ الْكَافَةِ بِالْإِيمَانِ وَ الَّذِي هُوَ مَأْمُورٌ بِالشَّيْءِ لَا يُقَالُ أَنَّهُ غَيْرُ مَأْذُونٍ فِيهِ. وَ لَا يَجُوزُ حَمْلُ الْآيَةِ عَلَى أَنَّ مَعْنَاهُ لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ إِلَّا إِذَا أَلْجَأَ الْحَقُّ إِلَى الْإِيمَانِ وَ اضْطَرَّ، لِأَنَّهُ يُوجِبُ إِذَا انْ لَا يَكُونُ أَحَدٌ فِي الْعَالَمِ مُؤْمِنًا بِالْإِخْتِيَارِ وَ ذَلِكَ خَطَأٌ فَدَلَّ عَلَى أَنَّهُ ارَادَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يُؤْمِنَ هُوَ طَوْعًا وَ لَا يَجُوزُ بِمَقْتَضَى هَذَا أَنْ يُرِيدَ مِنْ أَحَدٍ أَنْ يُؤْمِنَ طَوْعًا ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ لِأَنَّهُ تَبْطُلُ فَائِدَةُ الْآيَةِ، فَصَحَّ قَوْلُ أَهْلِ السَّنَةِ أَنَّ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ.

قوله: وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ إِي يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ. وَ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ وَ نَجْعَلُ بِالنُّونِ إِي نَجْعَلُ الْعَذَابَ الْإِلِيمَ. وَ قِيلَ: الشَّيْطَانُ. وَ قِيلَ: الْغَضَبُ وَ السَّخَطُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ دَلَالَتَهُ وَ أَوَامِرَهُ وَ نَوَاهِيَهُ.

قُلْ أَنْظُرُوا إِي قُلِّ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يَسْتَلُونَكِ الْآيَاتِ أَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ الْآيَاتِ وَ الْعِبَرِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى وَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَتَعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ يَقْتَضِي صَانِعًا لَا يَشْبَهُ الْأَشْيَاءَ وَ لَا يَشْبَهُ شَيْءٌ ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّ الْآيَاتِ لَا تَغْنِي عَمَّنْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ، فَقَالَ: وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ دَرِينِ «مَا» مَخِيرِي، خَوَاهِي بَاسْتَفْهَامِ گَوِي، خَوَاهِي بِنَفْيِ، أَگَرِ بَاسْتَفْهَامِ گَوِييِ مَعْنَى آنَسْتِ كِهْ چِهْ سَوْدِ دَارْدِ آيَاتِ وَ مَعْجَزَاتِ. وَ أَگَرِ بِنَفْيِ گَوِييِ مَعْنَى آنَسْتِ كِهْ سَوْدِ نِدَارْدِ آيَاتِ وَ مَعْجَزَاتِ وَ اِنْدَارِ آگَاهِ كِنَسْدِگَانِ وَ بِيْمِ نِمَايِنْدِگَانِ قَوْمِي رَا كِهْ دَرِ عِلْمِ خُدَايِ كَافِرَانْدِ كِهْ هَرگَزِ اِيْمَانِ نِيَارِنْدِ. فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ مُشْرِكَانَ مَكَّةَ رَا مِيگُوِيْدِ: مَا يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَيَّامًا يَقَعُ عَلَيْهِمْ فِيهَا الْعَذَابُ وَ مِثْلُ أَيَّامِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ وَ أَيَّامِ اللَّهِ عِقُوبَاتِهِ وَ أَيَّامِ الْعَرَبِ وَقَائِعِهَا. مِنْهُ قَوْلُهُ: وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ كُلِّ مَا مَضَى عَلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرِّهِمْ أَيَّامًا. مِيگُوِيْدِ: مُشْرِكَانَ قَرِيْشَ بَعْدَ أَنْ كِهْ تَرَا دَرُوعَ زَنِ گَرَفْتِنْدِ چِهْ اِنْتِظَارِ كِنْدِ وَ چِهْ چِشْمِ دَارِنْدِ مِگَرِ مِثْلِ أَنْ عِقُوبَاتِ وَ وَقَائِعِ كِهْ اِيْشَانَ رَا رَسِيْدِ كِهْ گِذْشْتِهْ اِنْدِ اَزِ بِيْشِ اَزِ دَرُوعِ زَنِ گِيْرَانَ بِيْغَامْبِرَانَ چُونِ عَادِ وَ ثَمُودِ وَ اِمْتَالِ أَنْ.

قُلْ يَا مُحَمَّدُ فَانْتَظِرُوا مِثْلَهَا أَنْ لَمْ تَوْمِنُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ لِذَلِكَ. وَ قِيلَ: اِنْتَظِرُوا

هلاکى انى معکم من المنتظرين هلاککم، هذا جواب لهم حين قالوا: نترص بکم الدوائر. ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا قَرَأَ يَعْقُوبَ نَجِيًّا بِالتَّخْفِيفِ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ بِمَعْنَى الْمَاضِي اى کما اهلکنا الذين خلوا ثم نَجِّينَا الرسل و المؤمنین کَذَلِکَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ اى ننجى محمد او من آمن معه. قرأ الکسائى. و حفص و يعقوب نُنجى الْمُؤْمِنِينَ اى ننجى بالتخفيف و الاخسرون بالتشديد و انجى و نجى بمعنى واحد.

حَقًّا عَلَيْنَا يَعْنِي مَنْ فَاِنْ الْاَشْيَاءُ تَجِبُ مِنَ اللّٰهِ اِذَا اَخْبِرَ اَنْهَا تَكُونُ فَيَجِبُ الشَّيْءُ مِنَ اللّٰهِ لَصَدَقَهُ وَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ لَعْرَةً.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي اى خطاب با مشركان قريش است ميگويد: ان كنتم لا تعرفون ما انا عليه فانا ابينه لكم، اگر شما نمى شناسيد و نميدانيد اين دين كه من آورده ام، من شما را روشن كنم و دلايل درستي و راستى آن شما را پيدا كنم، همانست كه گفتم: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ اِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي الَّذِي ادْعُوكُمْ اِلَيْهِ فَاِنَا عَلَيَّ يَقِينٌ، اگر شما در گمان ايد از اين دين كه من آوردم و شما را بدان دعوت كردم، من بارى بر يقين ام بى هيچ گمان درستي و راستى آن ميدانم، و حَقِّي وَ سِزَاوَارِي اَنْ مِي شِنَاسَم. همانست كه گفتم: عَلَيَّ بِصِيْرَةٍ اَنَا وَ مَنْ اَتَّبَعَنِي اَنْ كِه گفتم: فَلَا اَعْبُدُ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ بَاَنَّهُ كِه شما در گمان ايد من نخواهم پرستيدن ايشان را كه مى پرستيد شما فرود از خداى، آن كه ايشان را تهديد كرد بآنچه گفتم: اَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ كه وفات ايشان ميعاد عذاب ايشان است، ميگويد: اَنْ خدَاى را پرستم كه شما را ميراند و شما را عذاب كند كه ديگرى را بباطل مى پرستيد نه او را بحق، و نيز اشارت است كه سزاي خدايى اوست كه قدرت آن دارد كه شما را ميراند و قبض ارواح شما كند نه آن بتان كه ايشان را قدرت نيست و در ايشان هيچ ضرر و نفع نيست وَ اَمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَمَا اَتِي بِهِ الْاَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَبْلِي. فان قيل: كيف قال ان كنتم فى شك، و هم كانوا يعتقدون بطلان ما جاء به، قيل: لانهم لما راوا الآيات و المعجزات اضطربوا و شكوا فى امرهم و امر النبى (ص). و قيل: كان فيهم شاكون فهم المراد بالآية كقوله حكاية عن الكفار وَ اِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ مُرِيبٌ وَ اَنْ اَقِمَّ وَجْهَكَ عَطْفَ عَلَيَّ الْمَعْنَى تَقْدِيرَهُ، و امرت ان اكون من المؤمنين، كن مؤمنا ثم اقم وجهك. و قيل معناه،

و امرت ان اكون من المؤمنين و اوحى الى ان اقم و جهك للدين اى استقبل الكعبة فى الصلاة و توجه نحوها. و قيل استقم مقبلا بوجهك على ما امرك الله حنيفاً على ملة إبراهيم و لا تكونن من المشركين.

و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ان دعوته و لا يضرك ان خذلته، لا ينفعك ان اطعته و لا يضرك ان عصيته. سياق اين سخن تحقير بتان است، و مذلت و خواری ايشان، كه در ايشان هيچ چيز از نفع و ضرر و خير و شر نيست و ضار و نافع بحقيقت جز الله نيست فان فعلت فانك اذا من الظالمين الذين وضعوا الدعا غير موضعه، آن گه تحقيق و تأكيد اين سخن را گفت.

و ان يمسنك الله بضر فلا يصبك بشدة و بلاء مرض او فقر فلا كاشف له اى لا دافع له الا هو «و ان يردك بخير» رضاء و نعمة و سعة فلا راد لفضله اى لا مانع لرزقه لا مانع لما يفضل به عليك من نعمة يصيب به بكل واحد من الضر و الخير من يشاء من عباده و هو الغفور الرحيم فلا تياسوا من غفرانه و رحمته.

قل يا ايها الناس خطاب با قريش است و با مكيان قد جاءكم الحق من ربكم حق اينجا مصطفى است و قرآن فمن اهتدى يعنى آمن ب: محمد و عمل بما فى الكتاب فانما يهتدى لنفسه اى فلنفسه ثواب اهتدى به و من ضل اى كفر بهما فانما يضل عليها اى على نفسه و بال الضلالة و ما انا عليكم بوكيل اى بكفيل احفظ اعمالكم، و قيل: بحفيظ من الهلاك حتى لا تهلكوا. مفسران گفتند: درين سوره هفت آيت منسوخ است بايت قتال، يكي آنكه گفت: قل انما الغيب لله فانظروا ائني معكم من المنتظرين ديگر و ان كذبوك قل لى عملى و لكم عملكم سه ديگر و اما نريتك بعض الذى نعدهم چهارم ا فانك تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين بنجم فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين خلوا من قبلهم ششم و من ضل فانما يضل عليها و ما انا عليكم بوكيل هفتم و اصبر حتى يحكم الله نسخ الصبر منها باية السيف و اتبع ما يوحى اليك من التبليغ و التبشير و الاعداء و الانذار و اصبر على تبليغ الرسالة و تحمل المكاره حتى يحكم الله من نصرک و قهر اعدائك و اظهار دينه ففعل ذلك يوم بدر و هو خير الحاكمين حكم بقتل المشركين و بالجزية على اهل الكتاب يعطونها عن يد و هم صاغرون و قيل: خير الحاكمين لانه المطلع على السرائر فلا يحتاج الى بيته و شهود.

النویة الثالثة

قوله تعالى: فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ بزرگست و بزرگوار خداوند کردگار، نامدار رهی دار، کریم و مهربان، خدای جهان و جهانیان، دارنده ضعیفان، نوازنده لهیفان، نیوشنده آواز سایلان، پذیرنده عذر خواهان، دوستدار نیاز و سوز درویشان و ناله خستگان، دوست دارد بنده‌ای را که درو زارد، و از کرد بد خویش بدو نالد، خود را دست آویزی نداند، دست از همه وسائل و طاعات تهی بیند، اشک از چشم روان، و ذکر بر زبان، و مهر در میان جان، نبینی که با قوم یونس چه کرد؟ آن گه که درماندند و عذاب بایشان نزدیک گشته، و یونس بخشم بیرون شده، و ایشان را وعده عذاب داده، بامداد از خانه بدر آمدند، ابر سیاه دیدند و دود عظیم، آتش از آن پاره پاره می افتاد، بجای آوردند که آن عذاب است که یونس مر ایشان را وعده داد یونس را طلب کردند و نیافتند، جمعی عظیم بصرها بهم آمدند طفلکان را از مادران جدا کردند، کودکان را از پدران باز بریدند، تا آن کودکان و طفلکان بفراق مادر و پدر گریستن و زاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند و محاسن سپید بر دست نهادند همی بیک بار فغان برآوردند، و بزاری و خواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت و جلّت و انت اعظم منها و اجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست و عفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آن گه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران و صفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد بر سر پیران بایستاد. پیران گفتند، بار خدایا تو ما را فرموده‌ای که بندگان را آزاد کنید ما همه بندگانیم، و بر درگاه تو زارندگانیم، چه بود که ما را از عقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب از سر ایشان بگشت بر سر جوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان در گذارید ما همه ستمکارانیم بر خویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب از ایشان در گذشت بر سر کودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که سایلان را رد مکنید و باز مزینید ما همه سایلانیم ما را ردّ مکن و نومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، و چاره بیچارگان، و فراخ بخش مهربان.

آن عذاب از ایشان بگشت و توبه ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: كَسَفْنَا

عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بِى آيِيْنِهِ تَوْفِيْقٍ كَس روى ايمان نبيند، بى عنايت حق كس بشناخت حق نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش كى تواند، تا با دل بنده تعريف نكند، و شواهد صفات و نعوت خود در دل وى مقرر نكند، بنده هرگز بشناخت او راه نبرد. و الله لولا الله ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا، آب و خاك را نبود پس بود را چه رسد كه بدرگاه قدم آشنایی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیت چون كند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست كه گوهری فشاند بى تو یا تن كه بود كه ملك راند بى تو
و الله كه خرد راه نداند بى تو جان زهره ندارد كه بماند بى تو.
قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هَمَّه عالم آیات و رایات قدرت اوست، دلایل و امارات وحدانیت اوست، نگرنده می دربیاید، از همه جانب بساحت او راه است رونده می باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف است، خورنده می باید.

مرد باید كه بوى داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست.
وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآدِلَّةِ وَ ان كانت ظاهرة فما تغنى اذا كانت البصائر مسدودة كما أن الشمس و ان كانت طالعة فما تغنى اذا كانت الأبصار عن الادراك بما عمى مردودة. و ما انتفاع اخى الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ تشریف و نواخت مؤمنان است كه رب العزة به نعت اعزاز و اكرام نجات ایشان بر نجات پیغامبران بست، و در نعت تخصیص و تشریف ایشان را درهم پیوست. گفت حق است از ما، واجب است از كرم و لطف ما، كه مؤمنان را رهانیم، چنان كه پیغامبران را رهانیدیم، تا چنان كه بر هیچ پیغامبر روا نیست كه فردا در آتش شود و عذاب چشد، هیچ مؤمن را روا نیست كه در دوزخ و در عذاب جاوید بماند، فانه جل جلاله اخبر انه ينجى الرسل و المؤمنین جميعا. وَ أَنْ أَقِمُّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ اى اخلص قصدك للدین و جرد قلبك عن اثبات كل ما لحقه قهر التكوين. میگوید: دین خویش از شوب ریا پاک دار، و قصد خویش در جستن کیمیای حقیقت درست كن دل از علائق بریده، و كمربندی بر میان بسته، و حلقه خدمت در گوش وفا

کرده، و خواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، و دل فدای وفا، و چشم فدای بقا.

نفسم همه عمر در وصالت خواهد گوشم
روحم راحت ز اتّصالت خواهد
سمع از بهر مقالّت خواهد چشمم
بصر از شوق جمالت خواهد.

ازینجا نور حقیقت آغاز کند، باز محبّت بر هوای تفرید پرواز کند، جذبه الهی در رسد، رهی را از دست تصرف بستاند، نه غبار زحمت آرزوی بهشت بر وقت وی نشیند، نه بیم دوزخ او را راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید
کز دوزخ و از بهشت یادش ناید
رهی تا اکنون طالب بود. مطلوب گشت،
عاشق بود معشوق شد، مرید بود مراد گشت،
بساط یگانگی دید بشتافت، تا قرب دوست بیافت،
خبر عیان گشت، و مبهم بیان شد،
رهی در خود میرسید که بدوست رسید،
خود را ندید او، که درست دید.

پیر طریقت گفت: الهی تا آموختنی را آموختم،
و آموخته را جمله بسوختم، اندوخته را
برانداختم، و انداخته را بیندوختم،
نیست را بفروختم، تا هست را بیفروختم،
الهی تا یگانگی بشناختم،
در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم
پیمانه بینداختم، و از علائق
و ا پرداختم، و بود خویش جمله درباختم.

کی باشد کین قفس پردازم
در باغ الهی آشیان سازم.

۱۱- سورة هود - مكية

التوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
الر کتاب این حروف نامه ایست اُحکمت آياته درست و راست و بی غلط گفته و فرستاده
سخنهای او و معنیها درو.

ثُمَّ فَصَلْتُ پس آن گه گشاده و روشن و پیدا باز نموده مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ (۱) از نزدیک
دانای راست دان آگاهی نهان دان.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ آن را که نپرستید مگر اللَّه إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) که من
رساننده ام شما را از او آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده و رامش رسانم.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و آن را که آمرزش خواهید از خداوند خویش ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ و باز
گردید باو يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا تا شما را برخورداری دهد بر خورداری نیکو إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ و هر خداوند فضل
را و افزونی را در کردار و خدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باو دهد.

وَأِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردید فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ من می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) از
عذاب بزرگ در روزی بزرگ.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ با خدای است بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) و او بر همه
چیز تواناست.

أَلَا آگاه باشید و إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند نهانی خویش بر نهانهای لَيْسَتْخَفُوا
مِنْهُ تا آن را پنهان دارند از اللَّه أَلَا آگاه باشید حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَاهُمْ آن گه که جامها در
سر میکشند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ و ما يُعْلِنُونَ میدانند اللَّه هر چه نهان میدارند و آشکارا
می نمایند إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) که اللَّه داناست بهره در دلها است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جمنده ای در زمین إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا مگر بر خدا
است روزی آن وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا و میداند جای آرام آن و جای سپنجگانی
آن. كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶) همه در لوح است در نسختی پیدا روشن.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْتَ كَمَا بَيَّافِرِدْ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ فِي شَشِ رُوزِ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ عَرْشِ أَوْ بِرِ آبٍ بُوْدَ لِيَبْلُوكُمْ تَابِيَا زَمَائِدِ شَمًا رَا أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا كَهَ كَيْسَتْ اَزِ شَمَا نِيكُو كَارْتَرِ وَ لَتِنَّ قُلْتِ وَ اِگَرِ گُويِي اِنِّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ كَهَ شَمَا اَنگِيخْتَنِي ايدِ اَزِ خَاكِ اَزِ پَسِ مَرگِ لِيَقُولَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا خَوَاهَنْدِ گَفْتِ كَافِرَانِ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧) كَهَ نِيَسْتِ اَيْنِ سَخْنِ مَگَرِ جَادُويِي اَشْكَارِ وَ لَتِنَّ اٰخِرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابِ وَ اِگَرِ وَايَسِ دَارِيْمِ اَزِ ايشانِ عَذَابِ اِلَى اُمَّةٍ مَعْدُوْدَةٍ تَا هَنْگَامِي شَمْرَدِهَ لِيَقُولَنَّ خَوَاهَنْدِ گَفْتِ مَا يَحْبِسُهُ چِهَ چِيْزِ اَنْ عَذَابِ رَا بَا زِ مِي بُرْدِ اَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ اَگَاهَ بَاشَدِ اَنْ رُوزِ كَهَ بَايشانِ ايدِ لَيْسَ مَضْرُوفًا عَنْهُمْ اَزِ ايشانِ بَا زِ دَاشْتَنِي نِيَسْتِ وَ حَاقَ بِهِمْ وَ فَرَا سَرَايشانِ نَشِيْنِدِ مَا كَانُوا بِهَ يَسْتَهْزِؤْنَ (٨) اَنچِهَ بَرِ اَنْ مِي خَنْدِيْدَنْدِ وَ اَفْسُوسِ مِيكِرْدَنْدِ بَرِ اَنْ.

وَ لَتِنَّ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ اِگَرِ مَرْدَمِ رَا بِچِشَانِيْمِ مِثْنًا رَحْمَةً اَزِ خُودِ مَهْرَبَانِي ثَمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اَنْ گَهَ بَا زِ سْتَانِيْمِ اَزِ وَاِنَّهُ لَيُؤْسُ كُفُورًا (٩) مَرْدَمِ بَرَا سْتِي نُوْمِيْدِ اَسْتِ نَاسِپَاسِ. وَ لَتِنَّ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ وَ اِگَرِ چِشَانِيْمِ اَوْ رَا نِيكِ رُوزِي وَ تَنْ اَسَانِي بَعْدَ ضَرَاءَ مَسْتَهُ پَسِ گَزَنْدِ وَ بَدِ رُوزِ گَارِي كَهَ رَسِيْدِهَ بُوْدِ بَا وَا لِيَقُولَنَّ بَرَا سْتِي كَهَ اَوْ گُويِدِ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي اَنْ بَدِ رُوزِي وَ بَدِ حَالِي وَ اَنْ بِيْمَارِي وَ دَرُويِشِي هَمِهَ رَفْتِ اَزِ مَنْ اِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا (١٠) بَرَا سْتِي كَهَ اَوْ شَادِ اَسْتِ خُوِيَسْتَنْ دُوسْتِ لَافِ زَنْ نَا زَنْدِه.

اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوا مَگَرِ ايشانِ كَهَ شَكِيْبَانِدِ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ دَرِ تَنْگِ رُوزِ نِيكُو كَارِ اُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيْرٌ (١١) ايشانَنْدِ كَهَ ايشانِ رَا اَسْتِ اَمْرُوشِ وَ مَزْدِ بَزْرُگُوارِ.

التوبة الثانية

اَيْنِ سُورِهَ بَعْدَدِ كُوفِيَانِ صَدِ وَ بِيَسْتِ وَ سِهَ اَيْتِ اَسْتِ وَ هَزَارِ وَ هَفْتِصَدِ وَ بِيَسْتِ وَ پَنْجِ كَلْمِهَ وَ هَفْتِ هَزَارِ وَ پَانِصَدِ وَ سِيْزِدِهَ حَرْفِ جَمْلِهَ بِمَكَّةَ فَرُو اَمْدِ اَزِ آسْمَانِ بِقَوْلِ ابْنِ عَبَّاسِ مَگَرِ يَكِ اَيْتِ اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ كَهَ اَيْنِ يَكِ اَيْتِ مَدْنِي اَسْتِ.

وَ دَرِ خَبَرِ اَسْتِ كَهَ بُو بَكْرِ صَدِيْقِ گَفْتِ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ عَجَّلِ الْيَكِ الشَّيْبِ. قَال: شَيْبَتِي هُوْدِ وَ اِخْوَاتِهَا الْحَاقِقِ وَ الْوَاقِعَةِ وَ عَمِ يَتَسَاءَلُوْنَ وَ هَلِ اَتِيكَ حَدِيْثِ الْعَاشِيَةِ: قَالِ يَزِيْدُ بِنِ ابَانَ رَايْتِ النَّبِيَّ (ص) فِي الْمَنَامِ فَقَرَأْتَ عَلَيْهِ سُورَةَ هُوْدِ فَلَمَّا خَتَمْتَهَا قَالِ يَا: يَزِيْدُ قَرَأْتَ فَايْنَ

البكاء. و عن ابى بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة هود اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق ب هود و كذّب به و نوح و شعيب و صالح و ابراهيم (ع) و كان يوم القيامة عند الله تعالى من السعداء.

و درين سوره سه آيت منسوخ است يكي اِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ نسختها آية السيف دوم مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا الْآيَةَ، نسخها قوله تعالى مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ سَوْمَ قَوْلِهِ تَعَالَى: اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ نسختها آية السيف.

قوله: الر روایت کنند از ابن عباس الر و حم و نون الرحمن متفرقة.

قال الضحاك: معناه انا لله ارى. و قال الحسن هو اسم من اسماء الله عز و جل. و گفته اند: الر كتابُ اى هذه الحروف الثمانية و العشرون مجموعة كتاب، ميگويد: اين حروف تهجى كه عدد آن بيست و هشت است كتاب خداوند است، نامه وى، سخن وى، برين معنى الر ابتداست و ما بعد خبر ابتدا، آن گه صفت نامه كرد اُحْكِمَتْ آيَاتُهُ اى احكمها الله عن التناقض و الكذب و الباطل و اتقنها بالنظم العجيب و اللفظ الرصين و المعنى البديع فما يقدر ذو زيع ان يطعن فيها. و قيل: احكمت بالحجج و الدلائل. و قيل: احكم القرآن من ان ينسخ بكتاب سواه كما نسخ ساير الكتب به ثُمَّ فَصَّلَتْ اى فصلها الله يعنى بينها بالاحكام من الامر و النهى و الحلال و الحرام و الوعد و الوعيد و الثواب و العقاب. و قيل: القرآن مفصل يكون كل معنى من معانيه منفصلا عن غيره. و قيل: فَصَّلَتْ اى انزلت فصلا فصلا و نجما نجما فى عشرين سنة كما دعت الحاجة اليه. مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ اى هذا الكتاب من عند الله الحكيم العدل فى قضائه يضع الشىء موضعه خَبِيرٍ باعمال عبادہ يعلم ما كان و ما يكون.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ محل «ان» رفع است بر ضمير محذوف اى فى ذلك الكتاب أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ و روا باشد كه محل ان خفض بود اى فصلت و احكمت آياته بان لا تعبدا الا الله و بان استغفروا ربكم إِنَّبَى لَكُمْ مِنْهُ اى من الله نَذِيرٌ من النار لمن عصاه بِشِيرٍ بِالْجَنَّةِ لمن اطاعه.

وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ كَفَّارَ مَكَّةَ را ميگويد: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ من الشرك ثُمَّ تَوُوبُوا اى ثم

ارجعوا اليه بالطاعة و العبادة اين ثم را درين موضع حکم تعقيب نيست که اين در موضع واو عطف است چنان که تو گویی: فلان حکيم فصيح ثم هو في نصاب مجد و بيت شرف، استغفار فرا پيش داشت که مقصود و مطلوب بنده مغفرت است و توبه وسيلت است و سبب، يعنى سلوا الله المغفرة و توسلوا اليها بالتوبة، فالمغفرة اول فى الطلب و آخر فى السبب. و قيل: استغفروا ربكم لما مضى من الذنوب ثم توبوا اليه لما عسى يقع من الذنوب فى المستأنف استغفروا اين سين طلب است و معنى آنست: اطلبوا الى الله ان يغفر كفرکم و معاصيکم يُمتنعُكم متاعاً حسناً يعمرکم و لا يهلكکم و يحييکم حياة طيبة و اصل الامتناع الاطالة. يقال: امتع الله بكم و متع بكم و قال بعضهم: العيش الحسن الرضا بالميسور و الصبر على المقدور، و فيه دليل على استنزال الرزق و العيش الطيب بالاستغفار و التوبة و مثله اخبارا عن نوح (ع) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ الْآيَةَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى أَي إِلَى حِينِ الْمَوْتِ. و قيل: الى يوم القيامة. و قيل: الى وقت لا يعمله الا الله. وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ أَي و يعط كل ذى عمل صالح فى الدنيا اجره و ثوابه فى الآخرة. قال: ابو العالیه: من كثرت طاعاته فى الدنيا زادت درجاته فى الجنة، لان الدرجات تكون بالاعمال. و قال ابن عباس: من زادت حسناته على سيئاته دخل الجنة و من زادت سيئاته على حسناته دخل النار، و من استوت حسناته و سيئاته كان من اهل الاعراف، ثم يدخلون الجنة بعد. و قيل وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ يعنى من عمل لله و فقه الله فيما يستقبل على طاعته. قال الزجاج: من كان ذا فضل فى دينه فضله الله فى الدنيا بالمنزلة كما فضل اصحاب نبيّه (ص) و فى الآخرة بالثواب الجزيل وَ إِن تَوَلَّوْا اصله تتولوا فحذف احدى التاءين تخفيفاً و الدليل عليه قراءة ابن كثير و ان تولوا بتشديد التاء. و قيل: و إِن تَوَلَّوْا ماض يعنى ان اعرضوا عن الاستغفار، فَإِنِّي أَخَافُ أَي فقل انى اخاف عليكم عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ و هو يوم القيمة إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ أَي مصيركم فى الآخرة، فاحذروا عقابه ان توليتم عما ادعوكم اليه.

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْاِحْيَاءِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعِقَابِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ قَدِيرٌ أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتَوْنَ صُدُورُهُمْ كَلْبِي كُفْتُ: اين آيت در شأن اخنس بن شريق آمد، مردى منافق بود، ازين خوش سخنى، شيرين منظرى، مصطفى (ص) را ديدى بروى وى تازه و خندان، با وى دوست وار سخن گفتى، و بدل او را دشمن داشتى، و كافر وار زندگاني كردى: يَنْتَوْنَ

صُدُورُهُمْ اى يخفون ما فى صدورهم من الشَّحْناء و العداوة و اصله من ثَبَّتِ الثوب و غيره اذا عطفت بعضه على بعض حتى يخفى داخله لَيْسْتَخْفُوا بما اسرّوا منه، اى من النبى (ص) و قيل: من الله ان استطاعوا. عبد الله شداد گفت: مردى منافق برسول خدا برگذشت فتنى صدره و ظهره و طأطأ رأسه و غطى وجهه كى لا يراه النبى (ص) آن منافق پشت برگردانيد، و سر در پيش افكند، و روى خویش بپوشيد، تا رسول خدا او را نبيند اين آيت بشأن وى فرو آمد. و قيل: كان الرجل من الكفار يدخل بيته و يرخى سترة و يحنى ظهره و يتغشى بثوبه و يقول: هل يعلم الله ما فى قلبى. فانزل الله تعالى أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ يُغْطُونَ رُءُوسَهُمْ بِنِيَابِهِمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ فى قلوبهم وَ مَا يُعْلِنُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ. و قيل: ما يُسِرُّونَ يعنى عمل الليل و ما يُعْلِنُونَ عمل النهار. و قيل: يريد الليل و الوقت الذى ياوى الى فراشه فى الظلمة و يتغطى بشيابه و يستخفى بسرّه و ذلك النهاية فى الخفاء و هو لله ظاهر جلى. اعلم الله سبحانه فى الآيه، أَنَّهُمْ حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ فى ظلمة الليل فى اجواف بيوتهم يعلم تلك الساعة ما يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةِ إِيَّاهُ رَابِعُهُمْ إِنَّهُ عَلَيْهِمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ، بما فى النفوس من الخير و الشرّ.

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فى الأَرْضِ يَقَالُ لِكُلِّ مَا دَبَّ مِنَ النَّاسِ وَ غيرهم دابة، و الهاء للمبالغة. يقول: ليس من حيوان دَبَّ على وجه الارض إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا غِذَاؤُهَا وَ قوتها و ما تحتاج اليه و هو المتكفل بذلك فضلا منه و رحمة لا وجوبا.

روى سلام بن شرحبيل قال: سمعت حبة و سوا ابنى خالد يقولان اتينا رسول الله (ص) و هو يعمل عملا بينى بناء فاعناه عليه فلما فرغ دعا لنا و قال لا تأيسا من الرزق ما تهزرت رؤسكما فان الانسان ولدته امّة احمر ليس عليه قشره ثم يعطيه الله و يرزقه. و قيل: «على» بمعنى من. اى من الله رزقها ان شاء و سعه و ان شاء ضيقه ان شاء رزق و ان شاء لم يرزق فذلك الى مشيئته. قال مجاهد: ما جاءها من رزق فمن الله، و ربما لم يرزقها حتى تموت جوعا.

وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا حيث تأوى اليه و تستقرّ فيه ليلا و نهارا وَ مُسْتَوْدَعَهَا الموضع الذى يدفن فيه اذا مات. و قيل: مُسْتَقَرَّهَا فى الآخرة للابد، وَ مُسْتَوْدَعَهَا فى الدنيا.

للاجل. قال مجاهد: مستقرها فى الرحم و مستودعها فى الصلب، لقوله تعالى: وَ نُقِرُّ فى

الأرحام و قوله: جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارِ مَكِينٍ وَ قِيلَ: الْمُسْتَقَرُّ الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ. وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْقَبْرُ، لِقَوْلِهِ فِي صِفَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا وَ فِي صِفَةِ أَهْلِ النَّارِ: سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا. وَ قَرَى وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا فَالْمُسْتَقَرُّ الْجَنِينُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ النُّطْفَةُ كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَيْ كُلِّ مَثْبُتٍ فِي اللُّوْحِ الْمَحْفُوظِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا وَ مَثْبُتٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ قَبْلَ وَقُوعِهَا وَ الْفَائِدَةُ فِي كِتَابَةِ اللُّوْحِ التَّقْرِيرُ فِي الْفَهْمِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ كُلِّهَا وَ نَعَوْتِهَا وَ أَمَّا كُنْهَا وَ أَحَاطَتْهَا عِلْمًا.

قوله: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ يَعْنِي وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ أَيْ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِأَنَّ الْيَوْمَ مِنْ لَدُنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِهَا وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمًا يَوْمًا يَوْمًا وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا سَمَاءٌ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ كُلِّ يَوْمٍ الْفِ سَنَةٌ وَ قَالَ الْحَسَنُ كَأَيَّامِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَبَقَ شَرْحُهُ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ أَيْ فَوْقَ الْمَاءِ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ كَانَ الْمَاءُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ وَ فِي وَقُوفِ الْعَرْشِ عَلَى الْمَاءِ وَ الْمَاءُ عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ اعْظَمَ الْإِعْتِبَارَ لِأَهْلِ الْإِنكَارِ. قَالَ كَعْبٌ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَاقُوتَةَ خَضْرَاءَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهَا بِالْهَيْبَةِ فَصَارَتْ مَا يَرْتَعِدُ ثُمَّ خَلَقَ الرِّيحَ فَجَعَلَ الْمَاءَ. عَلَى مَتْنِهَا ثُمَّ وَضَعَ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ قَالَ ضَمْرَةً: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ خَلَقَ الْقَلَمَ فَكَتَبَ بِهِ مَا هُوَ خَالِقٌ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ أَنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ سَبَّحَ اللَّهُ وَ مَجَّدَهُ الْفِ عَامٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ. وَ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَتَبَ الْكِتَابَ وَ قَضَى الْقَضِيَّةَ وَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ الْعَرْشُ اسْمٌ لِسُرِيرِ الْمَلِكِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): سَعَدَ بَيْنَ مَعَاذِ يَوْمٍ حَكَمَ حُكْمَهُ فِي بَنِي قَرِيظَةَ لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ عَلَى سُرِيرِهِ.

وَ قَالَ أَمِيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ ثُمَّ سَوَّى فَوْقَ السَّمَاءِ سُرِيرًا. لِيَبْلُوكُمْ يَعْنِي وَ خَلَقَكُمْ وَ لِيَبْلُوكُمْ أَيْ لِيَخْتَبِرَكُمْ اخْتِبَارَ الْمَعْلَمِ لِاخْتِبَارِ الْمُسْتَعْلَمِ يَقُولُ: خَلَقَكُمْ لِيَتَعَبَّدَكُمْ فَيُظْهِرُ الْإِحْسَانَ مِنْكُمْ عَمَلًا فَيَجَازِيهِ بِقَدْرِهِ. وَ قِيلَ: أَحْسَنُ عَمَلًا أَيْ أَوْرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ أَسْرَعَ إِلَى طَاعَتِهِ وَ أَزْهَدٌ فِي الدُّنْيَا وَ أَشَدُّ تَمَسُّكًا بِالسَّنَةِ.

وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنْ «أَنْ» رَا دَرِيْنَ مَوْضِعِ هَيْجِ حَكْمِ شَرْطِ نَيْسْتِ وَ بِمَعْنَى كَلَّمَا اسْتِ. مِيْغُوَيْدُ: هِرْ گَاهِ كِهْ گُوِيْ اِيْ مُحَمَّدِ اِهْلِ مَكِّهْ رَا اِنْكُمْ مَبْعُوْتُوْنَ اَحْيَاءَ بَعْدَ الْمَوْتِ شَمَا پَسِ مَرْگِ قِيَامَتِ رَا اَنْگِيخْتَنِ اِيْدِ وَ هِرْ چَنْدِ كِهْ بَرِ اِيْشَانَ خَوَانِيْ بَدْرَسْتِيْ وَ رَاسْتِيْ اِيْنِ وَحِيْ وَ تَنْزِيْلِ

من و سخنان من، ایشان جواب دهند که آنچه محمد میگوید باطل است و دروغ، و محمد خود ساحر است، دروغ را سحر گویند، از بهر آنکه سحر آن باشد که چیزی نمایی که آن نبود قرأ حمزه و الکسائی «ساحر» بالالف و المراد به محمد (ص) و قرأ الباقون سِحْرٌ بغير الف و المراد به القول.

وَلَيْنُ أَخْرَنَّا عَنْهُمْ یعنی عن کفار مکة العذاب إلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ای الى اجل معدود و مدّة معلومه اگر ما عذاب از کافران و مشرکان مکة با پس داریم تا روزگاری شمرده و هنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت بر طریق استهزا و تکذیب ما یَحْبِسُهُ چیست آن که عذاب از ما باز میدارد و باز می برد یعنی که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنان که جایی دیگر گفت: یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ. وَ لَوْ لَا أَجَلَ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ و این تعجیل و استهزاء بآن میکردند که آن را دروغ میشمردند، رب العالمین گفت: «الا یوم یأتیهم العذاب» یعنی ب: بدر لیسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ آگاه باشید و بدانید آن روز که عذاب فروگشائیم بایشان آن عذاب از ایشان باز نگرداند و باز نبرند وَ حَاقَ بِهِمْ أَحَاطَ بِهِمْ و نزل بهم ما کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ جزاء استهزائهم. و گفته اند: إلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ای قلیلة. مدت عذاب دنیا اندک شمرد از بهر آن که مدت دنیا و بقای دنیا باضافت با عقبی اندک است و همچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است، اما لفظ امت در قرآن بر هشت وجه آید: یکی از آن بمعنی عصبه است و جماعت، چنان که در سورة البقرة گفت: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ ای عصبه مسلمة لك، تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ای عصبه. و در آل عمران گفت: أُمَّةٌ قَائِمَةٌ ای عصبه قائمة. و در سورة المائدة گفت: أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ ای عصبه. و در سورة الاعراف گفت: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ ای عصبه. وجه دوم امت است بمعنی ملت، کقوله: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ای علی ملة و إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ای ملتکم ملة الاسلام وحدها، جایی دیگر گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً یعنی ملة الاسلام. وجه سوم امت بمعنی مدت است. کقوله: وَ لَئِنْ أَخْرَنَّا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ ای الى مدة و کقوله: و اذکر بعد امة. ای بعد مدّة. وجه چهارم بمعنی امام است کقوله: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا یعنی کان اماما یقتدی به فی الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته و جهانداران از کافران و غیر ایشان. کقوله: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ

وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی الامم الخالیه. وجه ششم امت محمد اند (ص) مسلمانان بر خصوص. کقولہ: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَقَوْلُهُ: كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا وَجِه هفتم کافران امت محمداند بر خصوص. و ذلك قوله: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ یعنی الکفار خاصه. وجه هشتم امت است بمعنی خلق. کقولہ فی سورة الانعام: وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ یعنی الا خلق مثلکم.

وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً أَنَسَانَ ابْنِجَا وِلِيدِ مَغْبِرَةَ اسْتِ یعنی اعطیناه نعمه و صحه و سعه، و ادقناه حلاوتها و مکنه من التلذذ بها ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُوسُ كَفُورٌ یعنی ثم سلبناه ایها یئس من النعمه و کفرها لانه لا ثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من المال.

وَلَئِنْ أَدْقْنَا نِعْمَاءَ آي وَسَعْنَا عَلَيْهِ الصَّحَّةَ وَ الْمَالِ وَ الْعَافِيَةَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ آي بَعْدَ الْفَقْرِ الَّذِي نَالَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي ظَنَّ أَنَّهُ زَايِلُهُ كُلُّ مَكْرُوهِ فَلَا يَعَاوِدُهُ وَ ظَنَّ أَنَّ الْبَلَاءَ لَسَوْءٍ وَ لَعَلَّهُ خَيْرٌ لِهِنَّ لَفَرِحَ بِزَوَالِ الشَّدَةِ فَخُورٌ بِالنَّعْمَةِ مِنْ غَيْرِ شُكْرِ لَهَا. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا و شدت و بی کامی و درویشی، نعمت و عافیت دهیم و آسانی و راحت چشانیم و او را در آن نعمت بطر بگیرد آن رنج و بی کامی و بی نوایی همه فراموش کند شکر منعم بگزارد و حق نعمت نگزارد و باز بردن بلا و مکروه نه از حق بیند، در آن نعمت می نازد و شادی میکند و میگوید: «ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي» فارقتی الضر و الفقر، از نعمت و غضب حق ایمن نشیند و از مکر وی نترسد فلا یأمن مکر الله إلی القوم الخاسرون رب العالمین گفت: إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح و سرور هر دو در قرآن بیاید. اما فرح بدم آید ناپسندیده و نکوهیده چنان که گفت: لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ وَ سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنان که گفت: وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا وَ الْفُخُورَ الْمَتَكَبِّرَ الْمُتَطَاوِلَ. و قیل: فرح فخور. ای اشر بطر، یفاخر المؤمنین بما وسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

ثُمَّ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا إِنْ اسْتِنَاءَ مَنْقُطِعَ اسْتِ یعنی لکن الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى الشَّدَةِ وَ الْمَكَارِهِ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي السَّرَاءِ وَ الضَّرِّ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لذنوبهم وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ یعنی الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» اخبار عن وجود الحق بنعت القدم
«الرحمن الرحيم» اخبار عن بقاءه بوصف العلا و الكرم كاشف الارواح باسم الله فهمهم، و
كاشف النفوس بالرحمن الرحيم فتيهمهم، فالارواح دهشى فى كشف جلاله، و النفوس
عطشى الى لطف جماله.

يا نزهتى فى حياتى و راحتى بعد مالى بغيرك انس من حيث خوفى و امنى.
دبنى صد سال بر آيد و بريزد دل من هم بوى وصال تو دمد از گل من.

ای خدای کریم مهربان، ای نامدار رهی دار نگهبان، عالم تویی باسرار بندگان، مطلع
خودی بر دلهای دوستان، بار خدای همه بار خدایان، خداوند همه خداوندان، پیش از هر
زمان و پیش از هر نشان، در ملک بی در بایست، ملکی در ذات بی همانست، خداوندی
پاک از دریافت چون، منزّه از گمان و پندار و آیدون، بیننده هر تاریک، داننده هر باریک،
نزدیک تر از هر نزدیک، نزدیک است ببر، تا دوست از شادی شود مست، دور است بقدر
تا دشمن نداند که هست، از دوست بجنایت نبرد که بردبار است و وفادار، از دشمن
بخدمت فرهیب نگیرد که جبار است و کردگار، نه عدل وی را چرا پیدا، نه فضل وی را
منتهی پدید، نه عدل وی را درمان، نه فضل وی را کران، عدل پیش فضل خاموش، و
فضل را حلقه وصال در گوش، نبینی که عدل نهانست و فضل پیدا، تا دشمن مغرور است
و دوست شیدا، خداوندا آرام دل غریبانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین
زبانی، بخود از خود ترجمانی، بحق تو بر تو که ما را بوصال خود رسانی.

الرا الالف يؤلفهم على نعمة و يامرهم بالتوحيد، و السلام يلومهم على تخلفهم و يأمرهم
بالتجريد، و الراء يرفقهم بلطفه و يحملهم على التفريد، الف خلق را با نعمت منعم مألوف
میگرداند، آن گه ایشان را و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولی نعمت خواهید، با
نعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جویید، مهره مهر فانی تا کی زینید، دست در جنگ
وصل لم یزل زینید.

پیر طریقت گفت: الهی! گاه می گویی که فرود آی، و گاه می گویی که گریز، گاه فرمایی که
بیا، و گاه گویی که پرهیز، خدایانشان قربت است این؟ یا محض رستاخیز؟ هرگز بشارت
ندیدم تهدید آمیز، ای مهربان بردبار، ای لطیف و نیک یار، آدمم و درگاه خواهی بناز دار،

و خواهی خوار.

اللّٰهُ يَعْلَمُ اَنْسَى بَكَ وَاَجِدُ مَا اَنْ اَرِيْدَ عَلٰى هَوَاكُ بَدِيْلًا
و اللام يلومهم على تخلفهم و يامرهم بالتجريد لام ايشان را ملامت ميکند که هان تا
بنگارستان و بوستان مشغول نشويد، که آن گه از دوستان واپس مانيد، و به ايشان در
نرسيد. در خبر است که سير و اسبق المفردون. و اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ السَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ «را» اشارت است برهاشدن جوانمردان، از خويشتن بسان
والهان در ميدان هيمنان، تا خود کجا فرا راه آيند، و ازين دريای مغرق کجا واکران افتند، و
شب انتظارشان کی بسر آيد، و صبح دولت از افق سعادت کی پديد آيد.

پير طريقت گفت: حقيقت اين کار همه نياز است، حسرتی بی کران، و دردی مادر زادست،
در آن هم ناز است و هم گداز است، هم رستخيز نهان، و هم زندگانی جاودان است
بی قراری دل واجدان است، بلای جان مقربان است، حيرت علم محققان است، احتراق
عشق عارفان، و هيمنان قصد دوستان و سرگردانی جوانمردان است سرگردانی ايشان درين
راه چنان است، که کسی در چاهی بی قعر افتد، هر چند که در آن چاه ميشود آن چاه بی
قعرتر که هرگز او را پای بر زمين نيابد، همچنين روندگان درين راه هميشه روان اند، افتان
و خيزان، که هرگز ايشان را وقتي نه، و درين اندوه سلوتي نه، و اين دريا را قعری نه، و
اين حديث را غاييتي نه.

درين ره گرم رو می باش تا از روی نگر ننديشيا هرگز که اين ره را کران بيني
ن_____ادانی

وَ اَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اسْتَغْفَرَ توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هر دو
لفظ اشارت است که از گناهان بيرون آيي چنان که مار از پوست، آن گه اعتقاد کن که
نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاک
شوی، پس توبه کن ازین اعتقاد تا درست شوی، اول برخيز بر گزارد طاعت و خدمت
بفرمان شريعت، پس ازین برخاستن خود برخيز باشارت حقيقت. آن، یکی راه عابدان
است و اين یکی طريق عارفان، آن یکی حق خدمت از روی شريعت، اين یکی نشان
صحبت در منهج حقيقت. حاصل خدمت آنست که گفت: يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ثمره صحبت

آنست که گفت: وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ.

قوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا خداست که آفریدگار است، و روزی گمار است، می آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینه فراخ، نه از صنع در قدرت او و هنر آید، نه از بذل در خزینه وی نقص آید. و فی الخبر الصحيح: «يُدا اللَّهُ ملای لا تغيضها نفقة سحاء الليل و النهار»

سزای بنده آنست که چون عزّ و علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، مصطفی (ص) گفت: «اذا احيل احدكم على ملیء فليحتل»

اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیء که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گویی در آفریدگار بندگان و دارنده همگان، که حوالت روزی بندگان بر خود کرد و بفضل خود ایشان را بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. و فی بعض

کتب الله: «عبادی اتمم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم».

و قال النبی (ص) «ان روح القدس نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها، الا فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته.

وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا مستقر العابدین المساجد، و مستقر العارفين المشاهد، و مستقر المحب رأس سکتة محبوبه، لعلّه یشهده عند عبوره. و یقال لكل احد مئوی و مستقر الا الموحد، فانه لا مأوی له و لا منزل. کذا قال عیسی بن مریم (ع): ان لابن آوی مأوی و لیس لابن مریم مأوی، فاجابه الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له. رابعه عدویه را می آید که از قافله منقطع شد در بادیه ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده، سر بر زانوی حسرت نهاده، همی گوید: الهی، غریبم و بیمار و درویش، غمگین و تنها و دل ریش، از غیب آوازی شنید که: تستوحشین و انا معک؟ چه اندوه بری، و چون تنهایی؟ نه من با توام حاضر دل و مونس جان توام؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم

درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد.
گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَالْعَلَّكَ تَارِكٌ مَّوَجِّهٌ لِّمَنْ يَشَاءُ فَرُّوا مِنْهُ لِيَنْصَلَ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ
بتو فرستاده‌اند از پیغام، و ضائق به صدرک و دل تو از آن تنگ می‌خواهد بود، آن یقولوا که میگویند لو لا أنزل علیه کتُر که چرا برو گنجی فرو نفرستادند، او جاء معه ملک یا که چرا با او فریشته‌ای نیامد إنما أنت نذیر نه ای تو مگر آگاه کننده بیم‌نمای، و الله علی کل شیء وکیل (۱۲)

و الله بر همه چیز گواه است و همه چیز را خداوند.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ مِثْلَهُمْ سَاحِتٌ قُلُوبًا فَاتُوا بگو ایشان را که
بیارید بعشر سور مثله ده سورت مانند این.

مفتريات فرا ساخته شما، و ادعوا من استطعتم من دون الله و آن گه اگر توانید که بیارید
هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانید ان کنتم صادقین (۱۳) اگر
راست می‌گویید.

فالم يستجيبوا لكم اگر چنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند
فاعلموا پس بدانید انما انزل بعلم الله که آنچه فرو فرستاده آمد بعلم خدای است بدانش
او و ان لا اله الا هو و بدانید که نیست خدایی جز او فهل انتم مسلمون (۱۴) گردن نهادن
را هستید.

من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها هر که زندگانی این جهان می‌خواهد و آرایش آن نواف
إلهم أعمالهم فيها بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان هم درین جهان و هم فيها لا
يبخسون (۱۵) و مزد کردار ایشان درین جهان چیزی بکاسته نیامد.

أولئك الذين ايشان آند، ليس لهم في الآخرة که نیست ایشان را در آن جهان إلا النار مگر
آتش و حبط ما صنعوا فيها و تباه گشت هر کردار که میکردند در دنیا و باطل ما كانوا
يعملون (۱۶) و نیست گشت هر چه میکردند از کردار.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَسَىٰ كِتَابَ اللَّهِ اسْتِغْوَاهُ وَتَلَاؤُهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَزبان او آن را میخواند آن زبان که گواه الله است و مِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً و پیش از قرآن تورات موسی راهی در پیش رونده و از الله مهربانی اولئکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ اینان گرویده‌اند بآن و مَنْ یُكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ و هر که ب: محمد کافر شود، فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ آتش وعده جای او، فَلَا تَكُ فِی مَرِیَّةٍ مِّنْهُ نَکَرُ که در گمان نیفتی از این قرآن، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ که آن سخن راست و درست است از خداوند تو، وَلَکِن أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ (۱۷) لکن بیشتر مردمان بنه می‌گروند.

وَ مَنْ أَظْلَمُ و کیست افزونی جوی‌تر و ستم کارتر مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَی اللَّهِ کَذِبًا از آن کس که دروغ سازد بر خداوند خویش، اولئکَ یُعْرَضُونَ عَلَی رَبِّهِمْ مَفْتَرِیَانِ ایشان‌اند که فرداشان عرضه میکنند بر خداوند ایشان، وَ یَقُولُ الْأَشْهَادُ وَ گویند گویان الله، هَؤُلَاءِ الَّذِینَ کَذَّبُوا عَلَی رَبِّهِمْ اینان ایشانند که دروغ گفتند بر خداوند خویش، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ (۱۸) آگاه باشید و بدانید که لعنت خدا بر ظالمان است.

الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ایشان که می‌گردانند از راه خدای، وَ یَبْغُونَهَا عِوَجًا و در آن عیب بینند و راستی آن را می‌کزی جویند، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ (۱۹) و ایشان برستاخیز ناگرویده.

اولئکَ لَمْ یَكُونُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ ایشان آن نیستند که از الله بیش شد در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند و مَا کَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیَاءَ و نیست ایشان را فرود از الله یاران یُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ ایشان را بر عذاب دنیا عذاب آخرت افزیند ما کَانُوا یَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ حق شنیدن نمی‌توانستند و مَا کَانُوا یُبْصِرُونَ (۲۰) و حق بنمی‌توانستند دید.

اولئکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ

ایشان آنند که بخویشتن زیان کردند. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ (۲۱)

و گم گشت آنچه بدروغ خدا می‌خواندند

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۲۲) براستی و سزا ایشان در آن جهان زیان کارتر همه زیان کاران‌اند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ سَبَبِ نَزُولِ آيَاتِ أَنْ بُدِيَ لَكَ كَفَّارٌ مَكَّةَ قَالُوا يَا مُحَمَّدُ آيَاتُنَا بَكْتَابٍ لَيْسَ فِيهَا سَبَبٌ لَهَا هُنَا وَ لَا عَلَيْهَا حَتَّى تَتَّبِعَكَ وَ نَجَالِسُكَ مَا رَأَى كِتَابِي أَرَبِيروُنَ اذِينَ قَرَأَنَ كِه دَرِ اَنْ عَيِبَ بَتَانُ وَ خَدَايَانُ مَا نَبَاشَدُ تَا اَنْ كِه مَا بَا تُو نَشِيْنِيْمُ وَ تَرَا پَسَ رُو بَاشِيْمُ. وَ نِيْزَ قَوْمِيْ كَفَتُنَدُ: هَلَّا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مَلِكٌ يَشْهَدُ لَكَ بِالصَّدَقِ اَوْ تَعْطَى كِنَزَا تَسْتَعْنِيْ بِه اَنْتَ وَ اَتْبَاعُكَ، چَرَا فَرِيْشْتَهْ اَيَ اَزِ اَسْمَانُ فَرُو نَبَايْدُ بَتُو اَشْكَارَا تَا بَصَدَقِ تُو گُوَاهِيْ دَهْدُ وَ چَرَا مَالِيْ فَرَاوَانُ بَتُو نَدَهْنَدُ وَ كَنَجِيْ بَرِ تُو نَكْشَايَنْدُ تَا بَرِ خُوِيْشْتَنُ نَفْقَهْ كِنِيْ وَ بَرِيْنُ دَرُوِيْشَانُ پَسَ رُوَانُ تُو؟ وَ اَيْنُ سَخْنُ اِيْشَانُ بَرِ طَعْنُ وَ تَعْنَتُ مِيْ كَفَتُنَدُ وَ اَزِ اِيْشَانُ كِه اَيْنُ سَخْنُ مِيْ كَفَتُنَدُ، يَكِيْ عِبْدُ اللّٰهِ بِنُ اَمِيَّةِ الْمُخْزُومِيْ بُوْدُ وَ رَسُوْلُ خُدَا (ص) اَزِ اَنْكِهْ بَرِ اِيْمَانُ اِيْشَانُ سَخْنُ حَرِيْصُ بُوْدُ وَ خُوَاهَا، هَمْتُ كَرْدُ كِه طَعْنُ بَتَانُ وَ سَبُّ اِيْشَانُ وَقْتِيْ بَكْذَارْدُ وَ اَنْچِهْ اِيْشَانُ شَنْبِيْدَنُ اَنْ كَرَاهِيْتُ مِيْ دَارَنْدُ بَرِ اِيْشَانُ نَخُوَانَدُ تَا اِيْشَانُ بَايْمَانُ دَرَايْنَدُ وَ اَزِ اَنْچِهْ كَفَتُنَدُ: لَوْ لَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلِكٌ دَلِيْمٌ وَ اَنْدُوْهَكُنْ گَشْتُ، تَا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ اَيْتُ فَرَسْتَادُ: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَلْفِظِ خَبْرُ كَفْتُ اَمَا بَمَعْنِيْ نَهِيْ اَسْتُ، اَيَ لَا تُرَكْنُ اِلَى كَلَامِهِمْ وَ لَا يَضِقُ صَدْرُكَ بِاِقْتِرَاحِهِمْ وَ لَا تَهْتَمُ اِنْ لَمْ تَوْتِ مَا سَأَلُوْكَ، وَ الضَّمِيْرُ فِيْ بِهٍ يَرْجِعُ اِلَى التَّكْذِيْبِ، وَ قِيْلُ يَرْجِعُ اِلَى بَعْضِ مَا يُوْحَى اِلَيْكَ اَيَ لَا يَضِيْقُنْ صَدْرُكَ بِبَعْضِ مَا يُوْحَى اِلَيْكَ خَوْفَا مِنْ اَنْ يَكْذُبُوْا بِه. وَ قِيْلُ: مَعْنِيْ قَوْلُه: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوْحَى اِلَيْكَ اَيَ لِعَظْمِ مَا يَرِدُ عَلَيَّ قَلْبِيْكَ مِنْ تَخْلِيْطِهِمْ تَتَّوْهَمُ اِنَّهُمْ يَزِيْلُوْنَكَ عَنِّ بَعْضُ مَا اَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ «وَ ضَائِقٌ بِهٍ صَدْرُكَ» بَانَ يَقُوْلُوْا «لَوْ لَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلِكٌ» نَظِيْرُهْ فِيْ سُوْرَةِ الْفُرْقَانِ: لَوْ لَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلِكٌ فَيَكُوْنُ مَعَهُ نَذِيْرًا اَوْ يُلْقَى اِلَيْهِ كَنْزٌ الْآيَةِ.

اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيْرٌ اَيَ عَلَيْكَ اَنْ تَنْذِرَهُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ اَنْ تَاتِيَهُمْ بِمَا يَقْتَرِحُوْنَ وَ اللّٰهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ كِيْلٌ حَافِظٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ. اَلْوَكِيْلُ الْمَطْلُوْقُ هُوَ الَّذِيْ اَلَامُوْرَ مَوْكُوْلَةً اِلَيْهِ وَ هُوَ مَلِيٌّ بِالْقِيَامِ بِهَا وَ فِيْ بَاتِمَامِهَا وَ ذَلِكُ هُوَ اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُه.

اَمْ يَقُوْلُوْنَ اَفْتَرَاهُ اَيْنَ اَمْ دَرِ مَوْضِعِ وَاوْ عَطْفُ اَسْتُ يَا اَلْفُ اسْتَفْهَامُ يَعْنِيْ وَ يَقُوْلُوْنَ اَخْتَلَقَهْ مُحَمَّدُ. مِيْ گُوِيْنَدُ اَيْنُ كَافِرَانَ كِه مُحَمَّدُ اَيْنُ قَرَانَ اَزِ خُوْدُ سَاخْتُ.

جَايِيْ دِيْگَرُ كَفْتُ: اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكَ اَفْتَرَاهُ وَ اَعَانُهْ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُوْنَ اَيْنُ پِيْغَامُ كِه مِيْ رَسَاْنَدُ

محمد دروغی است که بر الله می‌بندد و سخنی است که خود می‌سازد، و قومی دیگر از جهودان، که وی را در آن یاری می‌دهند. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفَتْ بِجَوَابِ اَيْشَان: قُلْ يَا مُحَمَّد فَاتُّوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلَ الْقُرْآنِ فِي الْبَلَاغَةِ وَالْاِخْبَارِ عَمَّا كَانَ وَ يَكُونُ مُفْتَرِيَاتٍ بِزَعْمِكُمْ، گوی ايشان را اگر آنچه من آوردم مردم ساخت پس شما که مردمان ايد بياريد ده سورت مانند اين فرا ساخته شما. اين جاده سورت گفت و در سورت يونس گفت بِسُورَةٍ مِثْلِهِ اِگر نزول سوره هود پيش از سوره يونس بوده پس در معنی آن اشکال نيست که اول گفت ده سوره بياريد چون عاجز بودند از آن واکم کرد گفت يکی بياريد و اين سخن بنظم خویش راست است و قول مفسران اينست، اما قومی گفتند که: اول سورت يونس فرو آمد پس معنی آنست که: فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ فِي الْخَبَرِ عَنِ الْغَيْبِ وَالْاِحْكَامِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، فلما عجز و قال لهم في سورة هود ان عجزتم عن الايتيان بسورة مثله في الاخبار عن الغيب و الاحكام و الوعد و الوعيد فأتوا بعشر سورٍ مثله من غير خير و لا وعد و لا وعيد و انما هي مجرد البلاغة.

وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِلَى الْمَعَاوَنَةِ عَلَى الْمَعَارِضَةِ. اى ادعوا كل مخلوق يقدر معاونتكم فى هذا. ميگويد: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعريبت او را بيارى گيريد درين معارضه اگر توانيد و راست می‌گويد که لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا پَس كَفَتْ: فَالْمُ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اى فان لم يستجب لكم من تدعونهم الى المعاونة و لم يتهبأ لكم المعارضة فقد قامت عليكم الحجة. فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ اَنْزَلَهُ جِبْرِئِيلُ بِاِذْنِ اللَّهِ وَ بَعَلْمِهِ اى و الله عالم بانزاله و عالم انه من عنده.

و گفته‌اند: اين: باء، اينجا بمعنی من است. اى من علم الله، ميگويد: اکنون که هيچ کس شما را معاونت ندارد و معارضه راست نشد و عجز جمله عرب درين ظاهر گشت پس حجت حق بر شما قائم شد و روشن گشت باری بدانيد که اين قرآن از خداست از نزديک او و از علم او. در قرآن چند جا يگه ميگويد که اين قرآن از علم خدا است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ يَعْنِي الْقُرْآنَ.

ثم قال: وَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ يَعْنِي وَ اعْلَمُوا اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ مَنْزِلَ الْقُرْآنِ عَلَى مُحَمَّدٍ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اسْتَفْهَامَ مَعْنَاهُ الْاَمْرَ كَقَوْلِهِ: فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَ الْمَعْنَى اِذَا رَايْتُمْ الْعَرَبَ قَاطِبَةً

عجزت عن الإتيان بمثل شيء من القرآن فاسلموا. مفسران را دو قول است در این آیت یکی آنست که این خطاب با کافران است چنان که بیان کردیم دیگر قول آنست که خطاب با رسول و با مؤمنان است یعنی فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقُولُوا لَهُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ.

قوله: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنْ كَانَ كَوْنٌ حَالٌ اسْتِ نَه كَوْنٌ قَدَمٌ، وَ آيَةٌ فِي شَأْنِ أَهْلِ رِيَا اسْتِ كِهْ فِي دُنْيَا طَاعَتِ بَرِيَا كُنُنْدِ بَرِ دِيْدَارِ مَرْدَمِ، نَهْ بَرِ إِخْلَاصِ، رَسُوْلُ خُدَا (ص) كُفْتُ: «انْ إِخْوَفْ مَا إِخْوَفَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْاَصْغَرَ» قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ مَا الشَّرْكَ الْاَصْغَرَ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ».

و قال (ص): «اذا جمع الله الناس يوم القيمة ليوم لا ريب فيه، نادى مناد من كان اشرك في عمل لله احدا فليطلب ثوابه من عند غير الله فان الله اغنى الشركاء عن الشرك». ضحاک كُفْتُ: اِيْنِ آيَةِ فِي شَأْنِ كَافِرَانَسْتِ كِهْ فِي دُنْيَا نِيْكِيْهَا كُنُنْدِ، كُورَسَنْكَانَ رَا طَعَامَ دِهْنَدِ، وَ بَرِهَنْكَانَ رَا بِيُوْشَنْدِ، وَ مَظْلُوْمَانَ مُسْلِمَانَانَ رَا نَصْرَتِ كُنُنْدِ، وَ فِي جَمْلَهْ بَايُوَابِ خَيْرِ كُوْشَنْدِ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ هَمْ فِي دُنْيَا جَزَايِ كَرْدَارِ نِيْكُوِيْ اِيْشَانَ بَايِشَانَ فِي رَسَانَدِ، فِي مَالِ وَ نَعْمَتِ وَ رُوْزِيْ اِيْشَانَ بِيْفَزَايِدِ وَ تَنْ دَرَسْتِيْ دِهْدِ تَا بَكَامِ وَ مَرَادِ وَ هُوَايِ خُوْدِ زَنْدَكِيْ كُنُنْدِ تَا مَزْدِ كَرْدَارِ اِيْشَانَ فِي دُنْيَا بِتَمَامِيْ بَايِشَانَ رَسْدِ چِنَانِ كِهْ كُفْتُ: وَ هُمْ فِيْهَا لَا يُبْخَسُوْنَ اِيْ لَا يَنْقُصُوْنَ ثَوَابَهَا بَلْ يُوَفُّوْنَ، اَمَّا اِيْشَانَ رَا اَزْ ثَوَابِ وَ نَعِيْمِ اٰخِرْتِ هِيْجِ نَصِيْبِ نَبَاشْدِ چِنَانِ كِهْ كُفْتُ: اُوْلٰئِكَ الَّذِيْنَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوْا فِيْهَا اِيْ فِي الدُّنْيَا لِاَنْهُمْ لَمْ يَرِيْدُوْا بِهٖ وَجْهَ اللّٰهِ وَ لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ اِيْنِ حَكْمِ كَافِرَانَسْتِ وَ مُنَافِقَانَ، اَمَّا مُؤْمِنٌ كِهْ فِي دُنْيَا عَمَلِ نِيْكُوْ كُنْدِ وَ فِي اَنْ عَمَلِ صَدَقِ وَ اِخْلَاصِ بَجَايِ اَرْدِ اِكْرَ چِهْ رَزْقِ دُنْيَا وَ مَعِيْشَتِ دُنْيَا خُوَاھِدِ اَمَّا اِرَادَتِ اٰخِرْتِ بَرِ دَلِ وِيْ غَالِبِ بُوْدِ.

رب العالمين به نیت نیکویی او را، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعدت ابد و نعیم جاودانه رساند، اینست که مصطفی (ص) كُفْتُ: «ان اللّٰه لا یظلم المؤمن حسنة یناب علیها الرزق فی الدنيا و یجزی بها فی الآخرة و اما الکافر فیطعم بحسناته فی الدنيا حتی اذا افضی الی الآخرة لم تکن له حسنة یعطی بها خیرا اَفَمَنْ كَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ اِيْنِ كَانَ هَمْ چِنَانِ كِهْ «كَانَ» بِيْشِيْنَ اسْتِ یَعْنٰی اَفَمَنْ هُوَ عَلٰی بَیِّنَةٍ وَ

هو الرسول (ص) «علی بینة» ای بیان و حجة، و هو القرآن من ربه و يتلوه ای بقره شاهد منه یعنی لسان محمد (ص) قال محمد بن الحنفية: قلت لابی انت التالي، قال: و ما تعنى بالتالى. قلت: قوله سبحانه: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ قَالَ و ددت انی هو و لكنه لسان النبى (ص): «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» سخن اینجا تمام شد و جواب محذوف است. میگوید: که کسی بر چیزی روشن و بر پیغامی راست درست است از خداوند خویش و زبان او آن را میخواند آن زبان که گواه خدا است بر خلق این کس چنان کسی است که او را از این هیچ چیز نیست؟ و گفته اند: جواب محذوف آنست که أ فمن هو علی بینة من ربه کمن یرید الحیاة الدنیا و زینتها و گفته اند: شاهد اینجا جبرئیل است و معنی يَتْلُوهُ يتبعه، می گوید: کسی که او بر درستی و راستی و پیدایی بود از خداوند خویش و گواهی از الله ایستاده بر پی آن کس و آن جبرئیل است که در پی محمد نشسته بیغام افزایی و سخن رسانی و دنی آرایسی این کس چنان دیگر است که او را از این هیچ چیز نیست؟ و عن الحسين بن علی (ع) شاهدٌ مِنْهُ مُحَمَّدٌ (ص) فیکون أ فمن کان هو المؤمن علی بینة ای بیان و بصیرة من ربه و يتلوه شاهد منه یعنی و یشهد له محمد (ص) يوم القيامة لقوله: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. و قيل: يتلوه ای بتبع محمدا (ص) شاهد منه و هو علی بن ابی طالب (ع) و قيل: هو ابو بكر. قال النحاس: الهاء فی ربه للنبي (ص) و فی يتلوه تعود علی البينة لان البينة و البيان واحد و فی «منه» تعود علی اسم الله عز و جل و مِنْ قَبْلِهِ ای من قبل نزول القرآن و مجيء محمد (ص) كان كتاب موسى إماماً وَ رَحْمَةً لِمَنِ اتَّبَعَهَا یعنی التورية و هی مصدقة للقرآن شاهدة للنبي (ص) اماما نصب علی الحال. و عرب راه را امام خوانند از بهر آنکه در پیش رونده است و حاجت را امام خوانند از بهر آنکه در پیش جوینده است، و منه قول بعضهم:

جئتک مسترفدا بلا سبب اليک ألبا بجرمة الادب
 فاقض امامی فاننی رجل غير ملحّ عليك في الطلب
 أولئك یعنی اصحاب محمد (ص) و قيل: اراد به مسلمة اهل الكتاب عبد الله بن سلام و اصحابه يُؤْمِنُونَ بِهِ یعنی بالقرآن و قيل: بالتورية. میگوید: مسلمانان اهل کتاب گرویده اند به تورات و گرویدگان ایشان به تورات از بهر آن گفت که ایشان در تورات نبوت محمد

(ص) مثبت یافتند و بپذیرفتند وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ اِى ب: محمد (ص) و القرآن مِنَ الْأَحْزَابِ مِنَ الْكُفَّارِ الَّذِينَ تَحَزَّبُوا وَ اجْتَمَعُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَدَوَانَهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ سَائِرِ الْمَلَلِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ مِیگوید: هر که به محمد کافر شود و به قرآن، از هر جوکی از جوکهای جهود و ترسا و گبر و مشرک و دهری و منافق آتش دوزخ وعده جای اوست. این آیت دلیل است بر بطلان مذهب جماعتی متکلمان که گفتند کافران بحقیقت دهریان اند و زنداقه اما جهود و ترسا و گبر و جمله اصناف کفره بیرون از دهری ایشان را کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت مبتدعان است جاوید در آتش نمانند و این مذهب باطل است و این سخن کفر و گوینده آن کافر و اول من قاتله و اعتقده احمد بن حمدان الهروی و قال: سعید بن جبیر: كنت اذا وجدت الحديث عن النبي (ص) صحيحا اصبت مصداقه في كتاب الله فافكرت في قول النبي (ص) ليس يسمع بي احد فلا يؤمن بي ولا يهودي ولا نصراني الا دخل النار فطلبت مصداقه في كتاب الله فاذا هو وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ.

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ اِى من ان موعده النار. و قيل: من القرآن فيكون الخطاب للنبي (ص) و المراد غيره، يحتمل ان التقدير، قل للشاك في ذلك: فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ اِنَّهُ الْحَقُّ مَنْزِلٌ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ لَا يَصَدِّقُونَ بَأَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ. وَ مَنْ أَظْلَمُ اِى من اعنى و اشد كفرا مِمَّنْ افترى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اَنْ لَهُ وَلَدًا وَ شَرِيكًا وَ وَصْفَهُ بغير صفته و افترى عليه ما لم ينزله، اُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ اِى همچنانست که جایی دیگر گفت فَاِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ مِیگوید: هیچ کس عاصی تر و کافرتر و شوخ تر از آن کس نیست که خدای را ناسزا گوید و برو دروغ بندد و آنچه از بر خویش نهد و خود گوید کلام حق شمرد. این جواب ایشان است که میگفتند: افترى محمد القرآن من تلقاء نفسه، آن گه گفت: اُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ ناچار مرجع ایشان با حق است و انتقام را برو عرض دهند تا ایشان را بآن دروغ که گفتند جزا دهد، وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ وَ فَرِيشْتِغَانُ وَ پيغامبران و جمله مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم و موقف حساب گویند آن گه که ایشان را فرا دیدار الله برند تا از ایشان سؤال کنند هَوْلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ اِنیان اند که بر خداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، الْأَشْهَادُ

جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب و اصحاب، و روا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنان که گفت: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ الْآيَةَ.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ خَوَاهِيِ اِیْن سَخْنِ مَسْتَأْنَفٍ گِیْر خَوَاهِیِ مَعْطُوفٍ بَرِ قَوْلِ اِشْهَادِ.

آورده اند که مظلومی مستغیث پیش عبد الملک مروان بیای ایستاد و عبد الملک بر منبر بود وی را گفت: یا امیر المؤمنین اتق یوم الندوة، وی گفت: و ما یوم الندوة؟

مستغیث گفت: یوم یَقُولُ الْأَشْهَادُ... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِیْنَ. فارتعد عبد الملک و امر برد مظلمته و توفیر حقه علیه. و روی عبد الله بن عمر عن رسول الله (ص) ان الله یدنی

المؤمن یوم القيمة یستره من النار فیقول: ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول: نعم. حتی اذا قرره بذنوبه قال فانی سترتها علیک فی الدنیا و قد غفرتها لک الیوم

ثم یعطی کتاب حسناته.

و اما الکافرون و المنافقون فیقول الأشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم ألا لعنة الله علی الظالمین.

الذین یصدون عن سبیل الله یمنعون عن دین الله، و یبغونها ای یبغون لها عوجاً ای یطلبون للاسلام میلا عن الحق و عن الاستقامة. و قیل: یبغونها عوجاً ای یتاولون القرآن تأویلاً باطلا. العوج فیما لا یری بالعیون من العیدان و الحیطان و ما اشبهها، قال الله تعالی قرأنا عربیاً غیر ذی عوج و هم بالآخرة ای بالبعث بعد الموت هم کافرون.

أولئک لم یکنوا معجزین این هم کون حال است یعنی أولئک لیسوا بمعجزین فی الارض، ای لم یعجزونا ان نعذبهم فی الدنیا و لكن اخرنا عقوبتهم و قیل: معجزین ای سابقین فایتین

هربا و ما کان لهم من دون الله من أولیاء یمنعونهم من عذابه، یضاعف لهم العذاب قرأ مکی و شامی و یعقوب «یضعف» مشددة العین بغير الف و قرأ الباقون «یضاعف» بالالف مخففة

العین، و قد مضى الکلام فی هذه اللفظة فیما سبق. و تضعیف العذاب لهم لاضلالهم الغیر و اقتداء الاتباع بهم ما كانوا یستطیعون السمع این دلیل است که بنده را پیش از فعل

استطاعت نیست، جای دیگر گفت و كانوا لا یستطیعون سماعاً. قال قتادة: ما كانوا یستطیعون السمع صم عن سماع الحق فلا یسمعونه و ما كانوا یبصرون الهدی قال الله

تعالی: اِنَهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُولُونَ و قال صم بکم عنی فهم لا یعقلون قال ابن عباس: اخبر

اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ حَالٌ بَيْنَ أَهْلِ الشَّرْكِ وَبَيْنَ طَاعَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ وَرَوَا بِأَنَّ كَيْفَ نَفْسٍ اسْتَطَاعَتْ أَنْ تَبْتَازَ بِتَانِ نَشْنُونِدٍ وَنَبِينِدٍ وَتَوَاتَرَتْ كَيْفَ شَنُونِدٍ يَابِينِدٍ، هَمَانَسَتْ كَيْفَ جَابِي دِيكَرْ كَفْتِ أَمْ لَهْمُ أَعَيْنُ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهْمُ آذَانُ يَسْمَعُونَ بِهَا. أَوْلَيْكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ أَيْ خَسِرُوا رَاحَةَ أَنْفُسِهِمْ وَسَعَادَتَهَا وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَقْتَرُونَ

ای ما كانوا یزعمون من شفاعة الملائكة و الاصنام. و قيل: بطل سعيهم و خاب رجاءهم و لم ينتفعوا بكدبهم.

لا جرمَ معناه حقاً. و قيل معناه: حق له. و قيل: لا بد و لا محالة، و ذهب بعض النحويين الى ان «لا» نفى لما ظنوا انه ينفعهم يعنى لا ينفعهم ذلك، و معنى «جرم» كسب، و فاعله مضمَر تقديره: كسب فعلهم انهم في الآخرة هم الأَخْسَرُونَ يعنى من غيرهم و ان كان الكل في الخسار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ... الآية. فرمان آمد از درگاه.

احدیّت و جناب صمديّت بمهتر کائنات، و سيّد سادات، شمس هدايت، و کيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحر طهارت، که ما ترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهای اندوهگنان باشی، مرهم درد سوختگان، و آسایش جان مؤمنان باشی، این نامه ما بر ایشان خوانی، و آن لهيب آتش عشق ایشان و سوز دل ایشان در آرزوی دیدار ما امروز بر نشانی، و فردا را وعده وصال و دیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، و رنجوران داغ قطیعت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، و حوصله آن ندارند، و آن گه از تو ترک آن می درخواهند آن را می بگذاری، و بر امید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می جویی، مکن ای محمد، مراد ایشان مجوی، و دل در ایشان میند، که ما ایشان را در ازل برانديم، و داغ حرمان و خذلان بر ایشان نهاديم.

ای سید ایشان ترا دشمنان و بد خواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعتبی جویند دل خویش بتنگ میار، و اگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیثاند و حضرت عزت ما پاک است جز پاکان را بخود راه ندهد «ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب» هر که نه آن ما

است اگر چه عین طهارت است او را پلید دان چه آدمی و چه سگ. يقول الله عز و جل: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** و هر که آن ما است اگر چه عین نجاست است او را پاک شمر چه آدمی و چه سگ. يقول الله تعالی: **وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ** سگی بر وفای دین قدمی برداشت ما جبرئیل را بخدمت او فرستادیم، و در دنیا با آن جوانمردان بداشتیم، و از آفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، در دنیا با ایشان، و در غار با ایشان، و در قیامت با ایشان، و در بهشت با ایشان. پس بنده مومن که هفتاد سال بر بساط اسلام بوده و ذوق ایمان چشیده و قدم بر قدم رسول نهاده و خداوند عالم او را پاک خوانده، و مهر خود در دل وی نهاده، کجا روا دارد که در قیامت او را نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا... الْآيَةَ مِنْ قَنَعٍ مَنَّا بِالذُّنْيَا** مع دناءة صفتها ما ضننا عليه بامتاع ایام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها و یتلوا طعم عسلها سم حظلها. هر که از ما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن از آخرت درماند و آن دنیا با وی هم بنماند.

در آثار بیارند که هر که روی در دنیا دارد پشت بر خدای دارد و پشت بر خدای داشتن آنست که پیوسته باندیشه دنیا خسبد، و بر اندیشه دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب و لهو جای بازیچه نادانان، و سبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته و دنیا زاد وی، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که باید کشتی غرق شود و سبب هلاک وی گردد.

آورده اند که ذو القرنین در بلاد مغرب رفت ملک آن دیار زنی داشت، ذو القرنین گفت: این ملک بمن تسلیم کن. گفت: لا و لا کرامة، خواست که بقهر ملک بستاند عارش آمد که با زنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون از دعوت فارغ شوی ملک بتو تسلیم کنم چون بخوانی آمد خوانی دید زرین نهاده، همه کاسه های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر در آن کرده. ذو القرنین گفت: چه خورم طعام باید، که این هیچ خوردن را نشاید، آن زن گفت: چون نصیب تو از دنیا نان بیش نبود ملک زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دو تانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال، ابو بکر وراق گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا آنست که در آن آیت

گفت: زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ إِلَى آخِرِهَا. و حیات دنیا کراهیت مرگ است. هر که دنیا دوست دارد، از خدا خبر ندارد، و هر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت، و از آن حَيَاةً طَيِّبَةً که دوستان در آن اند بی‌خبر، اشارت قرآن مجید و عزت کلام بار خدا اینست که أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ هَرَكَزٍ بَرَابِرٍ كِي بُوَد حَيَاتٍ غَافِلَانَ وَ حَيَاتٍ عَارِفَانَ. حیات غافلان آنست که گفت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا وَ حَيَاتٍ عَارِفَانَ أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ مِيْگُوِيْد: عارفان در روشنایی آشنایی اند بر نور دین، و روح یقین، براه توفیق رفته، و بمقصد تحقیق رسیده، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته، این بیئت بر لسان اهل اشارت آن تخم درد عشق است که روز اول در عهد ازل در دلهای دوستان خود ریخت چنان که در خبر است: «ثم رش عليهم نورا من نوره»

نهاد ایشان خاکی خوش بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب برآمده بود، قابل تخم درد عشق آمده پس آفتاب وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا بر آن تافت، پرورشی تمام بیافت، تا عبهر عهد برآمد گل انس بشکفت، مهب ریح سعادت گشت، و محل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بدل وی روان، او خفته و نظر الله وی را کوشوان، و اگر از جاده حقیقت یک بار میلی کند یا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ. ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت من است.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِبْشَانِ كِه بگرویدند و کردارهای نیک کردند، وَ أَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ وَ بَا خداند خویش آرمیدند و خویشان را بفروتنی فراوی دادند، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) ایشان آن بهشتیان اند که جاویدی جاویدان در آن اند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ مَثَلٌ وَ سَانِ اِيْنِ دُو گروهِ، كَالْأَعْمَى وَ الْأَصْمِ رَاسْتِ چُون نَابِيْنَا اسْتِ وَ كَرِ، وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ وَ بِيْنَا وَ شَنُوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا دَر صَفْتِ هَرَكَزِ يَكْسَانِ بَاشَنْد؟ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) دَر نَمِي بَآبِيْد

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فرستادیم نوح را بقوم خویش، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) که من شما را آگاه کننده‌ایم ام بپیم نمای آشکارا.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ که مپرستید مگر الله را، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) که من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی که عذاب آن دردناک است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سران و سرافرازان گفتند آن کافران قوم او، مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا نمی‌بینیم ترا مگر مردمی، وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ وَنَمِي بَيْنِي تَرَا كَه بَتُو پِی بَرْدِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا مِگر ایشان که رذاله مانند، بَادِي الرَّأْيِ بیشین دیدار، وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ وَنَمِي بَيْنِي شَمَا رَا بَر مَا افزونی از مهتری، بَلْ نَطْنُكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) نه جز از آن که شما را دروغ زنان می‌پنداریم.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتِ اِي قَوْم، أَرَأَيْتُمْ چه بینید اِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي اگر من بر بیداری و راستی و درستی ام از خداوند خویش، وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ داد مرا بخشایشی از نزدیک خویش، فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ آن بر شما پوشیده ماند، أَنُلْزِمُكُمْوهَا در شما بندیدم آن بیئت را، وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) و شما آن را ناخواهان و دشوار دار.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا وَاي قَوْم از شما مالی نمی‌خواهم بر تبلیغ رسالت، اِنْ أُجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ نیست مزد من مگر بر الله، وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا وَاي نه راننده ایشانم که گرویده‌اند بالله، إِنَّهُمْ مَلَأُوا رِبَّهُمْ که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) لکن من شما را قومی می‌بینم که ندانید.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ وَاي قَوْم که یاری دهد از الله اِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر من گرویدگان را رانم، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) در نمی‌یابید.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَنَمِي گویم شما را که نزدیک من خزائن الله است، وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَنَمِي گویم که من نیامده و پوشیده دانم، وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ وَنَمِي گویم که من فرشته‌ام، وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ وَنَمِي گویم ایشان را که بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا که الله ایشان را نیکی نداد، اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ الله داناتر است که در نفسهای ایشان چیست، إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱) آن گه من از ستمکاران باشم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا كَفْتًا: ای نوح با ما باز پیچیدی، فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا و این پیچیدن با ما فراوان و دراز کردی، فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا بِيَارٍ يَكُ رَاحَةً
 آنچه می‌وعده دهی ما را، إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) اگر می‌راست گویی.
 قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ نُوْحٌ كَفْتًا: آنکه می‌خواهید آنست که الله آن را بشما آرد
 اگر خواهد، وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) و شما را و پیش نشوید و او را در خود عاجز
 نیارید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي و سود ندارد نیک خواهی من و پند دادن من، إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ
 اگر من خواهم که شما را نیک خواهم و پند دهم، إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ أَفَرَأَى
 خواهد که شما را تباه و بی‌راه کند، هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) اوست خداوند شما و با
 حکم وی می‌گردید و با مشیت وی
 أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ مَبْغُوثًا: این مرد قصه نهاد از خویشتن، قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ بَغْوِي
 نهادم این را، فَعَلَىٰ إِجْرَامِي بَدَّكَ مِنْ بَرٍّ مِنْ، وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَجْرِمُونَ (۳۵) و من هم
 بیزارم از بد که شما کنید.

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ و پیغام دادند ب: نوح أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ که نخواهد گروید از قوم
 تو، إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مَكْرًا آنکه بگروید تا اکنون، فَلَا تَتَّبِعُوا مِمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) رنجه
 مباحش و تیمار مدار بآنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَىٰ تَوَاضَعُوا لِرَبِّهِمْ و
 خشعوا. و قيل: انابوا و اطمانوا و سكنت جوارحهم، و اشتقاقه من الخبت و هى الارض
 المستوية كما تقول: انجد و اتهم، اين إلى بموضع لام افتاده است که در معنى هر دو
 متقارب‌اند، و روا باشد که إلى بمعنى «من» باشد، اى اخبتوا من خوف ربهم. و قيل:
 قصدوا باخباتهم الى ربهم، حقيقت اخبات آرام دل است و سلوت جان و سکون جوارح
 در طاعت، رسته از تراجع و دور از تردد و نزديک بحق، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ الْوَسْطَىٰ
 الى الرضوان الاكبر، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

آن گه مثل زد مؤمنان و کافران را: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ فَرِيقٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ و فریق الکافرين،

همانست که جایی دیگر گفت: فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ میگوید: سان و صفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یک فریق نابینا و کر، و دیگر فریق بینا و شنوا، کافر در نابینایی و کریّ دل، راست چون کسی است بچشم نابینا و بگوش کر، و مسلمان در بینایی و شنوایی دل، راست چون کسی است بچشم سر بینا و گوش سر شنوا، آن گه گفت: هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اِى هَلْ يَتَشَابِهَانِ فِى الْمَثَلِ؟ و هو نصب على التّمييز، در صفت هرگز کی یکسان باشند و چون هم؟ ثمّ قال: أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ أَمْ فَلَا تَتَعَطَّوْنَ؟ یا اهل مکه فتنفتعوا بضرب المثل.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِبْنِ وَاو عطف است و لام تأکید قسم، تقدیره: «وَاللّٰهُ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» کان اسمہ ساکتا فسمی نوحا لانه کان ینوح علی نفسه. و الجمهور علی انه اسم أعجمی الی قومہ المبعوث الیہم، اِنِّی لَکُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ بفتح الف قرائت مکی و بصری و کسایی است یعنی بآئی لکم، ای ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند بر اضمار قول، یعنی فاتاهم فقال اِنِّی لَکُمْ نَذِیْرٌ أَنْذَرکُمْ عَذَابَ اللّٰهِ، «مبین» ابین لکم مصالحکم.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللّٰهَ یجوز ان ینصبا علی تقدیر ارسلناه ب: أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللّٰهَ. و قیل: ابین لکم أَنْ لَا تَعْبُدُوا و یجوز ان ینصبا علی النهی و «ان» هی المفسّرة اِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ یرید الغرق و «یوم الیم» کقول القاتل: نهاره صائم، لان الالم و الایلام یقعان فیہ. و قال مقاتل: بعث نوح (ع) بعد مائة سنة و لبت یدعو قومہ تسع مائة و خمسين سنة و کان عمره الف و خمسين سنة. و عن وهب قال: اوحى الیه و هو ابن خمسين سنة و لبت فی قومہ تسع مائة و خمسين سنة و عاش بعد هلاک القوم خمسين سنة و کان عمره الف و خمسين سنة. و عن ابن عباس قال: اوحى الیه و هو ابن اربع مائة و ثمانين سنة و دعا قومہ مائة و عشرين سنة و ركب السفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقى بعد هلاک قومہ ثلاثمائة و خمسين سنة، فذلک الف سنة الّا خمسين عاما.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اِی الْاشراف من قومہ «ما نریک» یا نوح اِلَّا بَشَرًا مِّثْلُنَا سمی الانسان بشرا لظهور بشرته خلافا للبهائم و الطيور و الصدف. چون نوح ایشان را دعوت کرد بر عبادت اللّٰه و ایشان را از عذاب بیم داد، مهتران و سروران ایشان جواب دادند که: ای نوح ما ترا آدمی همچون خود دانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست

ترا بر ما، و این سخن بر انکار صحت نبوت وی گفتند و ما نَرَاكَ أَتَبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنَّمَا هُمَانَسْتِ كَيْ جَاي دِيگَر گفَت: «أَنْ نُؤْمِنُ لَكَ وَ أَتَبَعَكَ الْأَرَادُونَ» ارادَل جمع جمع است رذل و ارذل و ارادل مثل كلب و اكلب و اكلب. و گفته‌اند: جمع ارذل است و هو الناقص القدر، یعنی، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس «بادی الرأى» قرأ ابو عمرو بادئ بالهمز بعد الدال «الرأى» بغير همز، و المعنى «ارادلنا» فى مبتدأ الرأى أتبعوك و لم يفكروا و لم ينظروا و لو فكروا ما اتبعوك. و قرأ الباقون بادی بالياء غير مهموزة. فمن قرأ بادی الرأى بالهمز، فمعناه اول الرأى من بدأت الشىء و ابتدأت، و من قرأ بادی الرأى بغير الهمز فمعناه: ظاهر الرأى من بدا الشىء يبدو اذا اظهر، چون بهمز خوانى معنى آنست كه ترا پس روى نكرد و نپذيرفت مگر اين ارادل كه نفايه مانند كه پيشين ديدار كه ترا ديدند بپذيرفتند و بتو پي بردند، و اگر در كار تو انديشه كرد نديد تا ترا بشناختند، هرگز ترا نپذيرفتند، و پس روى نكردند، و اگر به «يا» خوانى بى همز، معنى آنست كه پي نبرد بتو مگر ايشان كه نفايه مانند چنان كه پيدااست و چنان كه فرا مى نگریم، يعنى ظاهر رأى و اول راي نمايد و معلوم شود كه ايشان ارادل و سفله‌اند و در كار ايشان حاجت بتأمل نيست. و قيل: معناه: أتبعوك فى ظاهر الرأى و باطنهم على خلاف ذلك. و فى الرأى قولان: احدهما من الرؤية كقوله: رأى العين. و الثانى من التفكير، و هذا اظهر. و انتصاب بادی على المصدر كما تقول ضربته اول الضرب. و قيل: على الظرف و انما حمل على الظرف و ليس بزمان و لا مكان لان «فى» مقدر معه اى فى ظاهر الامر و فى اول الرأى. و ما ترى لكم علينا من فضل نوح را ميگفتند و اتباع وى را كه شما را بر ما فضلى نيست و افزونى، نه در مال و نه در نسب و نه در دين، كه در آنچه مى گوئيد دروغ زنان ايد، نوح در دعوى كه ميكند، و اتباع وى در تصديق.

قال يا قوم أ رأيتُم إِنْ كُنْتُ اَيْنَ كُونِ اِحْالِ اسْتِ عَلَيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي اِي عَلَيَّ بَيَانٍ وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَ مَعْرِفَةٌ مَا يَجِبُ لَهْ عَلَيَّ وَ آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ رَحْمِي بِهَا فَجَعَلَنِي نَبِيًّا. «فَعُمِّيَتْ عَلَيَّكُمْ» تَلِكِ الْبَيِّنَةُ، اِي خَفِيَتْ عَلَيَّكُمْ فَعَمِيْتُمْ عَنْهَا، لِانَّ اللّٰهَ سَلِبَكُمْ عِلْمَهَا وَ مَنَعَكُمْ مَعْرِفَتَهَا لِعِنَادِكُمُ الْحَقِّ. بَيِّنَةٌ اَيْنِجَا دَلَالِيْلُ نُبُوْتِ اسْتِ اَزْ مَعْجَزَاتِ وَ آيَاتِ، وَ رَحْمَتِ نُبُوْتِ اسْتِ كِهْ سَبَبِ نِجَاتِ خَلْقِ اسْتِ وَ سَعَادَتِ ايشان در دو جهان، ازين جهت آن را رحمت نام كرد،

قرأ حمزة و الكسايى و حفص «فعميت عليكم» مضمومة العين مشددة الميم من عمى
 يعمى تعمية، اى عماها الله عليكم لاعراضكم عنها، كما قال الله تعالى: **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ
 اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ** و قيل: عماها الشيطان بوسوسته لكم و تزيينه، كقوله: **وَزَيَّنَ
 لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** و الفعل فى هذه القراءة مبنى لما لم يسم فاعله، و عميت، اى
 اخفيت و التاء ضمير الرحمة من قوله: **وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي** و قرأ الباقر فعميت بفتح
 العين و تخفيف الميم، و الوجه ان الفعل مبنى للفاعل و هو ضمير الرحمة، و عميت، بمعنى
 خفيت و يجوز ان يكون على القلب، و المعنى: عميتم عنها كما تقول، ادخلت الخاتم فى
 اصبعى و كقوله: **فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ** و يقال: عمى على هذا الامر و عميت
 عنه اذا لم افهمه **أَنْلَزِمُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ** يعنى أنلزمكم قبولها و نضطرركم الى
 معرفتها اذ كرهتم، قال ابن جرير: اى لا نجبركم على الايمان بالله و انتم كارهون لذلك و
 لكن نكل امركم الى الله حتى يقضى فى امركم ما يشاء. قال مقاتل: لو استطاع نبى الله
 لازلما قومها، و لكن لم يملك ذلك.

وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اى على تبليغ الرسالة كناية عن غير مذكور، «مالا» اى جعلاً إن
أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ اى ما ثوابى الا على الله و ما أنا بطارد الذين آمنوا اين جواب آنتست
 كه گفتند: «هم أراد لنا» اينان كه بتو پى برده اند نزد يك ما سفله و رذال اند نه اشراف و
 رؤسا، و ما ننگ داريم كه با ايشان باشيم، ايشان را از بر خویش بران تا بتو ايمان آريم.
 نوح بجواب ايشان گفت: **ما أنا بطارد الذين آمنوا** من ايشان را نرانم كه ايشان
 گرويدگان اند «**إِنَّهُمْ مَلَأُوا رِيبَهُمْ**» ايشان بيعث و نشور ايمان دارند، و ايشان خداوند
 خویش را خواهند دید، و جزای ايمان و كردار خویش ببينند، و هر كه ايشان را راند و
 برايشان ظلم كند بجزای خویش رسد و لكنى أراكم قوماً تجهلون لكن شما قومی
 نادانان ايد نميدانيد كه اينان به از شما اند كه اينان مؤمنان اند و شما كافران.

وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ اى من ينجينى من عذاب الله إن طردتهم أ فلا تذكرون أ فلا
 تتعظون و تتفكرون ان طرد من قربه الله يوجب سخط الله.

وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ اى خزائن امواله فاعطيكم على الايمان.
 و قيل: خزائن المطر فاسوقها اليكم. و قيل: مفاتيح الغيب، و هو جواب لقولهم اتبعوك فى

ظاهر ما تری منهم و هم فی الباطن علی خلافک، فقال مجیباً لهم: لا أقول لکم عندی خزائنُ غیوبِ الله و لا أعلمُ ما یغیب عنی مما یستسرونه فی نفوسهم فسیبلی قبول ما ظهر منهم.

و لا أقولُ إني ملکُ این جواب ایشان است که گفتند: ما نراکَ إِلَّا بشرًا مثلنا ما ترا بشری، آدمیی هم چون خود می بینیم نوح گفت: من خود نمی گویم که من ملکی ام که من همان آدمی و بشرام که شما می گوید و لا أقولُ لِلَّذینَ تَزُدُّرِی اِی تستصغر و تستخسّ اعینکم یعنی المؤمنین «تزدری» تفتعل، من قولهم زريت علی الشیء اذا عبته و خسست فعله و ازريت به اذا قصرت به لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللهُ خَيْرًا توفيقاً و ايماناً اللهُ اَعْلَمُ بما فی اَنْفُسِهِمْ مِنَ الخیر و الشر و ليس لی ان اطلع علی ما فی نفوسهم و ضمائرهم اِنِّي اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ان طردتهم تکذیبا لهم بعد ما ظهر لی منهم الايمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اَتَبْعُوكَ فی ظاهر الرأى و باطنهم علی خلاف ذلك، نوح گفت: بر من آنست که دعوت کنم بر توحید و ایمان هر که اتباع من کند بظاهر او را قبول کنم و بر دلهای ایشان مطلع نهام الله داند که در دلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که در ایشان چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشان را برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آن که من از ستمکاران باشم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا اِی بالغت فی خصومتنا، و معنى الجدال قتل الخصم عن رأيه بالحجاج، جدل در لغت عرب بر پیچیدن است، جدیل مهار پیچیده است، و در شواذ خوانده اند: يا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی قد اکثرت جدلنا فجدلتنا. ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال بردی و به پیکار بشکستی، يقال: جادلنی فجدلنی و خاصمنی فخصمنی و غالبنی فغلبنی. فَأَتَيْنَا بِمَا تَعَدُّنَا مِنَ الْعَذَابِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فی وعیدک.

قالَ اِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ اِی ليس الذى تستعجلون به من العذاب الی انما ذلك الى الله و هو الذى ياتيكم به اِنْ شاءَ و ما اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ اِی لستم بمعجزيه و لا فائتيه اذا اراد تعذيبكم. و لا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي اِی دعائى الى التوحيد اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ اِنْ كَانَ اللهُ يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ اينجا سخن تمام شد و در آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: ان كان الله يريد ان

بگوید که لا ینفعکم نصحیٰ اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَکُمْ میگوید: اگر الله خواسته است که شما را بی راه کند و حکم شقاوت که در ازل کرده بر سر شما براند نصیحت من امروز شما را چه سود دارد و نیک خواست من چه بکار آید. من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة، من لم یؤهله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجّتی محکم است این آیت بر معتزله و قدریه، که اضافت ضلالت و غوایت با خود میکنند، و ارادت خود فرا پیش ارادت حق میدارند، و این مایه ندانند که هادی و مضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت و ضلالت بحکم اوست، و بارادت و مشیّت اوست، لا تجری فی الملک و الملکوت طرفه عین و لا فلتة خاطر و لا فلتة ناظر الا بقضاء الله و قدره و بارادته و مشیّته فمنه الخیر و الشرّ و النفع و الضرّ و الاسلام و الکفر و الرشد و الغوایة، لا رادّ لقضائه و لا معقبّ لحکمہ یضلّ من یشاء و ینهدی من یشاء لا یُسئل عمّا یفعل و هم یُسئلون هُو رَبُّکُمْ ای خالقکم و مالککم و سیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته و اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ای الی حکمه ترجعون و الی مشیّته تمضون، و قیل: اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ بالموت و البعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغی» فوق الضلال، و الغی لا یقال، اَلا للانسان فَانه یقال ضلّ اللبن فی الماء و ضلّ التبّین فی الطّین و لا یقال غوی اَلا للناکب عن الصواب.

أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ این آیت عارض است در میان قصّه نوح و مخاطب باین مصطفی است (ص) و معنی آنست که ایشان میگویند یعنی کافران قریش که این محمد قصّه نوح از بر خویش نهاد و خود ساخت قُلْ اِنْ افْتَرِیْتُهُ ای محمد گوی اگر من نهادم فَعَلِیَّ اِجْرَامِی و بال جرم من و جزای بد کرد من بر من نه بر شما.

یقال: اجرم الرجل اذا اذنب، و الاسم الجرم. ابو عمرو خواند بروایت عبد الوارث «فعلی اجرامی» بفتح الف، میگوید: بد کردهای من بر من. آن گه گفت: و اَنَا بَرِیٌّ مِمَّا تُجْرِمُونَ این از بهر آن گفت که در فَعَلِیَّ اِجْرَامِی تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت: و اَنَا بَرِیٌّ مِمَّا تُجْرِمُونَ و من هم بیزارم از آن بد که شما کنید. و قیل: اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ یعنی به نوحا عن فیحتاج الی اضمار یعنی فقلنا ل: نوح قُلْ اِنْ افْتَرِیْتُهُ و الاول اظهر. قوله: و اَوْحِیَ اِلَی نُوْحٍ اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ حَقَّ عَزِّ و جَلِّ»

درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و نوح را از ایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان او را محقق شد، از اینجا روا داشت که بریشان دعای بد کرد گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا. قال: اهل التفسير كان نوح (ع) يضرب ثم يلف في لبد فيلقى في بيته يرون انه قد مات فيخرج فيدعوهم حتى اذا ايس من ايمان قومه دعا عليهم. و قيل: جاءه رجل معه ابنة و هو يتوكأ على عصاه فقال: يا بني انظر هذا الشيخ لا يغرنك. قال: يا ابت مكنتي من العصا فناوله اياها فشجه شجة في رأسه فلا تبتئس بما كانوا يفعلون اى لا تعتم و لا تحزن. و الابتياس افتعال من البؤس و البؤس الحزن، و قيل: الابتياس حزن معه استكانة. قيل: هذا خطاب له بعد الدعاء لانه لما دعا عليهم حزن و اغتم. و قيل: هو متصل بالاول، اى لا تحزن و لا تستكن بما كانوا يفعلون فانى مهلكهم و منقذك منهم فحينئذ دعا عليهم فقال: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا يَٰ

از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت میگوید: فردا ساکنان حظیره قدس و ملوک مقعد صدق و اشراف درجات علیین ایشان خواهند بود که امروز حلقه فرمان ما در گوش بندگی دارند، در سرای اخبات آرام گرفته، در شاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته، و از راه معارضه برخاسته. گفته‌اند: حقیقت بندگی دو خصلت است: آن کنی که او پسندد، و آن پسندی که او کند، اى مسکین، نمرود طاغی در کافری یک بار تیر انکار در روی ایمان زد، تو در مسلمانی بروزی چندین بار تیر انکار و اعتراض بر روی احکام تقدیر زنی، صفت بندگیت کجا درست آید، رضا و تسلیم چون بود؟

بندگی آنست که در کوی حقیقت کمر وفا بر میان بندی، و دست در بند شریعت دهی، که تا دست در بند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد تو بنده‌ای و راه آزادان میروی، تو بنده‌ای و مراد خداوندان میجویی، بنده هرگز چون خداوند نبود، آزادی و بندگی هر دو بهم نیایند.

راحت مشرقه و رحمت مغربا و متی التقاء مشرق و مغرب

اینست که ربّ العالمین میگوید: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا نَبِيْنَايِ بِحَقِيْقَتِ اَوْسْتِ كِه نِه دِيْدِه عِبْرَتِ دَارْدِ، تَا اَز رُوِي اسْتِدْلَالِ بآيَاتِ آفَاقِ نَظَرِ كَنْدِ، نِه دَلِ فِكْرَتِ دَارْدِ تَا دَرِ آيَاتِ اَنْفَسِ تَأْمَلِ كَنْدِ، نِه بَصِيْرَتِ حَقِيْقَتِ دَارْدِ تَا نُوْرِ فِرَاسْتِ مَكاشِفَاتِ اسْرارِ غِيْبِيِ بِيْنْدِ، وَ بِيْنايِ بِحَقِيْقَتِ اَوْسْتِ كِه بَعْلَمِ اليَقِيْنِ شِواهِدِ اَفْعالِ نَگَرْدِ. كِه اَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ باز بَعِيْنِ اليَقِيْنِ حَقائِقِ صِفَاتِ بِيْنْدِ كِه أَفْلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ باز بِحَقِ اليَقِيْنِ جَلالِ ذاتِ بِيْنْدِ. كِه اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ عِلْمِ اليَقِيْنِ بِشَرَطِ بَرهانَسْتِ، عِيْنِ اليَقِيْنِ بِحَكْمِ بِيْانَسْتِ، حَقِ اليَقِيْنِ بِنَعْتِ عِيْانَسْتِ، عِلْمِ اليَقِيْنِ مُؤمِنانِ راسْتِ، عِيْنِ اليَقِيْنِ بِيْغامِبِرانِ راسْتِ، حَقِ اليَقِيْنِ مِصْطَفىِ راسْتِ (ص)، اَز اَنْ اسْتِ كِه عالِمِيانِ با خَبِرانْدِ وَ اَوِ باعِيانِ. هِمِه عالِمِ صَدفانْدِ وَ اَوِ جِوهرِ، هِمِه عالِمِ طَفِيْلانْدِ وَ اَوِ مَقْصودِ.

گر نه سبب تو بودی ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب
 وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ الْآيَةَ. آورده اند که نوح (ع) روزی بسگی برگذشت بر زبان
 وی برفت که: ما اقبچه، چه زشت است این سگ و چه ناخوش این صورت سگ. ربّ
 العزّة آن از وی در نگذاشت، تازیانه عتاب آمد، که ای نوح می عیب کنی بر آفریده ما؟
 اخلق انت احسن من هذا؟ نوح از سیاست این عتاب بگریست، روزگار دراز بر خود
 نوحه کرد، تا نام وی نوح نهادند، وحی آمد که: یا نوح کم تنوح؟ ای مسکین! نوح با
 درازی عمر یک بار کلمه ای گفت نه پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست؟
 پس ترا با این زلّات نهمار، و معصیت بی شمار، خود چه باید کرد، و حالت گویی چون
 بود و سرانجام بچه رسد. نوح پدر عالمیان بود، و مایه جهانیان بود، و پیر پیغامبران بود، و
 نواخته خدای جهان بود، با این همه کان حسرت و مایه درد و معدن اندهان بود.

بیر طریقت گفت: الهی! کان حسرت است این دل من، مایه درد و غم است این تن من،
 الهی! نیارم گفت که این همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا بمعدن چاره من، نهصد و
 پنجاه سال بر زخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی کرد و خدای را شکر
 همیگفت، نه آن بلا و رنج ازو بکاست، نه وی از سر آن صبر و شکر برخاست، دانست که
 بلا بستر انبیاست، و قرین اولیاست، و هر که درو صبر کند، دوستی را سزاست: مصطفی

(ص) گفت: «انَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا ابْتَلَاهُ، فَإِنْ صَبَرَ اقْتَنَاهُ»

چون الله تعالى بنده‌ای را دوست دارد، بلاها بدو فرستد، تا پروای دیگرانش نبود، اگر صبر کند بر بلا، از خاصگیان حضرتش کند. نوح آن همه بار بلای قوم خویش همی کشید که او را گفته بودند هر که لباس جوانمردی پوشد، ناچار تیر جفای ناجوانمردان خورد، و در راه ریاضت زخمهای زهر آلود چشد و نالد.

در عشق تو از ملامت بی‌خبران در جان و جگر خدنگها دارم من
پیر طریقت گفت: چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایسته حضرت عنایت گرداند، نخست بار بلا بر وی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا، پس آن گه قوت خورد از حقیقت رضا، پس چنان گردد که خود شود عاشق بلا. چنان که بو یزید بسطامی روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بار خدایا طعام بی‌ادام چون خوردند؟ خلق می‌پنداشتند که او طعام و ابلا میخورد، خود ندانستند که و ارضا میخورد، و خود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر از منزلت رضا نیست، و ثمره‌ای بزرگوارتر از ثمره رضا نیست. و ذلک قوله: وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ كَشْتِي كُنْ بِرِ دِيدَارِ دُو عَيْنِ مَا وَ بِهْ پِیْغَامِ مَا، وَ لَا تُخَاطِبْنِي وَ بِمَا مَخْنِ مِگُوی، فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوا در کار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن، إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (۳۷) که ایشان بآب کشتنی‌اند.

وَ یَصْنَعِ الْفُلْكَ وَ كَشْتِي میگردید، وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ وَ هَرِ گاه که بر گذشتید برو، مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ گروهی از قوم او، سَخِرُوا مِنْهُ افسوس میکردند برو قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا گفتم: اگر می افسوس دارید از ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ کَمَا تَسْخَرُونَ ما هم افسوس داریم هنگامی از شما چنان که شما افسوس میدارید از ما

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی که رسوا کند او را وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۹) و که آن کیست که فرو آید از خداوند برو عذابی پاینده جاودانه

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا تَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۹) وَ فَارَ التَّنُورُ وَ از تنور تافته آب بر جوشید،

قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا را گفتیم بر گیر در کشتی، مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ از هر چیز که وی را جفت بود زبینه‌ای و مادینه‌ای و اَهْلَكَ و کسان خویش، اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مگر او که سخن حق بکفر وی در ازل برفت، وَمَنْ آمَنَ و هر که گرویده است و مَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) و بنگر وید با او مگر اندکی.

وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا گفت: در نشینید در کشتی بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا و مُرْسَاهَا بنام خدا راندن آن و بازداشتن آن، اِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۰) خدای من بر راستی که گناه آمرز است مهربان. وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ و می‌بردی کشتی روان ایشان را فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ در موج موج چون کوه کوه، وَ نَادَى نُوحٌ اِبْنَهُ و خواند با‌آواز نوح پسر خویش را، وَ كَانَ فِي مَعْزَلٍ و با یک سو شده بود کران گرفته یا بُنَى ارْكَبْ مَعَنَا ای پسر بیا و در نشین با ما وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۱) و با کافران مباش.

قَالَ سَاوِي اِلَى جَبَلٍ پسر گفت: من با کوهی شوم، يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ که مرا نگاه دارد از آب، قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ گفت هیچ نگاه دارنده نیست امروز از فرمان خدای، اِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر الله که هم او بخشاید، وَ حَالِ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ موج میان ایشان در آمد، فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِفِينَ (۴۲) و از غرق کردگان گشت.

وَ قِيلَ و گفتند: یا اَرْضُ اَبْلَعِي ماءِ كِ اى زمین فرو بر تو آن آب خویش که بر انداخته‌ای و یا سَمَاءُ اَقْبَلِي و ای آسمان تو بازگیر آن آب که فرو گذاشته‌ای، وَ غَبِضَ الْمَاءُ و آب زمین در زمین فرو بردند، وَ قَضَى الْأَمْرُ و کار بر گزارند، وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى و کشتی آرام گرفت بر سر کوه جودی، وَ قِيلَ بَعْدَ لِقَاؤِ الظَّالِمِينَ (۴۳) و الله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را بر خویشتن.

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ نوح خداوند خویش را خواند با‌آواز، فَقَالَ رَبِّ اِنَّ اِبْنِي مِنْ اَهْلِي گفت خداوند من پسر من از کسان من بود، وَ اِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و وعده تو راست است، وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۳) و تو راست حکم‌تر حاکمانی و با دادتر داوران.

قَالَ يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ گفت: ای نوح آن پسر از کسان تو نبود، اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ که او کسی بود که کار نه نیک میکرد، فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست، اِنِّي اَعْطُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۵) من

ترا بند می‌دهم تا از نادانان نباشی.

قال رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ نوح گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه می‌خواهم، وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي و اگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی بر من، أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) از زیان کاران یکی باشم.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ اللَّهُ گفت ای نوح فرود آی بِسَلَامٍ مِنَّا بِسَلَامَتِي و تَحِيَّتِي از ما وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکات از ما بر تو، وَ عَلَيَّ أُمَّمٌ مِمَّنْ مَعَكَ و بر گروهانی که از پشت این پسران بود نی‌اند که با تواند، وَ أُمَّمٌ سَمَّعْتَهُمْ و گروهانی خواهند بود که ایشان را برخوردارای این جهان دهیم ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸) و آن‌گه بایشان رسد از ما عذابی دردناکی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا ای اعمل السفينة بِأَعْيُنِنَا ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقولہ: وَ لِصُنْعِ عَلِيٍّ عَيْنِي یقال: ما زال فلان بعینی حتی و اراه عینی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در قرآن بِأَعْيُنِنَا و آن بمعنی عینین است، بو موسی اشعری گوید: که مصطفی (ص) گفت: «الائتان فما فوقهما جماعة

و این در عربیت سائر است و سائغ و وَحِينَا یعنی علی ما اوحینا الیک من صفتها و ذلک أنه لم یدر کیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء الطائر لیشق الماء. و قیل: بوحینا الیک ان اصنعها وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ای لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ بالطوفان، و قیل: المراد بقوله: فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا زوجته واغلة و ابنه کنعان. ابن عباس گفت: جبرئیل آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی ساز پس چون آن درخت برآمد و ببالید و ببرید و خشک گشت مزدوران را بدست یاری گرفت تا آن کشتی بساختند هزار و دوست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن. و قیل: کان طولها ثلاثمائة ذراع و عرضها خمسين ذراعا و بابها فی عرضها. بدانکه سه طبقه ساخت: طبقه علیا مردمان را و طبقه وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقه سفلی وحوش و سباع و هوام را. و از ابتدای درخت کشتن تا برداختن کشتی صد سال در آن شد، اما کشتی بدو سال برداخت.

وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ رَبُّ الْعِزَّةِ مِیْگَویَد جَلَّ جَلالُه: هر گاه که بر گذشتید بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس می کردند و می گفتند: یا نوح صرت نجارا بعد النبوة، پس از آنکه پیغامبر بودی درودگر گشتی؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی نوح دیگر زکریا و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای نوح چیست این که می کنی؟ گفت: کشتی که بر سر آب رود، گفتند: کیف تجری السفینة فی البرِّ؟ اینجا خشک زمین است بر خشک زمین کشتی چون رود؟ هم چنان افسوس میداشتند و با یکدیگر می خندیدند، نوح گفت: إِنَّ تَسَخَّرُوا مِنَّا الْیَوْمَ فَإِنَّا نَسَخَّرُ مِنْكُمْ عِنْدَ نَزُولِ الْعَذَابِ كَمَا تَسَخَّرُونَ الْآنَ، قیل: معناه نجاز یکم علی سخریتکم، و قیل: نستجھلکم کما تستجھلون. آن گه ایشان را خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود، گفت: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ مِنْ، استفهام است بمعنی: ای، و موضع آن رفع، و التقدير فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ فیما بعد اِینا اولی بالاستهزاء و اِینا احمد عاقبة و اِینا یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ یهلکه و یفضحه و یَحِلُّ یَنْزِلُ عَلَیْهِ عَذَابٌ مُقِیْمٌ دایم علیه.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِعَذَابِهِمْ وَ بَهْلَاکِم وَ فَاَرَ التَّنُّورُ یَعْنِی جَعَلَ عَلَامَةً ل: نوح مبتدأ الغرق فوران تنور ملای نار. حسن گفت: تنوری بود از سنگ ساخته در خانه نوح که اهل وی در آن نان می پخت. رَبُّ الْعِزَّةِ بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت نزول عذاب را، میگویند: روز شنبه بود که زن نوح رحما نام وی، آن تنور تافته بود تا نان یزد ناگاه آب بر آمد و نوح را خبر کرد، نوح در کشتی نشست با اصحاب وی. شعبی گفت: اتَّخَذَ نُوْحُ السَّفِیْنَةَ فِی جَوْفِ مَسْجِدِ الْکَوْفَةِ وَ کَانَ التَّنُّورُ عَلَی یمین الداخل مِمَّا یَلِی بَابِ کِنْدَةَ، و قیل: کَانَ فِی اَرْضِ الْهِنْدِ، و قیل: کَانَ ب: الشَّامِ فِی مَوْضِعٍ یَدْعَى عَیْنِ وَرْدَةَ. و قیل: فَاَرَ التَّنُّورُ کِنَایَةٌ عَنِ اِشْتِدَادِ الْاَمْرِ وَ صَعُوْبَتِهِ کَمَا یَقَالُ: حَمِی الْوَطِیْسِ اِذَا اِشْتَدَّ الْحَرْبِ، و قیل: التَّنُّورُ وَجْهُ الْاَرْضِ. یعنی اِذَا رَأَیْتَ الْمَاءَ قَدْ فَاَرَ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ فَارْکَبْ اَنْتَ وَ اَصْحَابُکَ السَّفِیْنَةَ، و قیل: فَاَرَ التَّنُّورُ اِی طَلَعَ الْفَجْرُ. و الْاِکْثَرُونَ عَلَی اَنْهَ تَنْوَرُ الْخَازِرَةِ کَمَا ذَکَرْنَا.

قُلْنَا اِحْمِلْ فِیْهَا اِی فِی السَّفِیْنَةِ مِنْ كُلِّ زَوْجَیْنِ. قَرَأْ حَفْصٌ: مِنْ كُلِّ زَوْجَیْنِ بَتْنَوِیْنِ لَامِ کَلِّ، وَ کَذَلِکَ فِی الْمُؤْمِنِیْنَ، وَ الْمَعْنَى: مِنْ کُلِّ شَیْءٍ فَحَذَفَ الْمُضَافَ اِلَیْهِ وَ نَوْنٌ کَلَّا بَعْدَ حَذْفِ

المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول احمِلُ و المراد احمِلُ في السفينة من كل شيء او من كل صنف من الحيوان زَوْجَيْنِ ذَكَرًا و انثى، ثم قال: اثنَيْنِ على سبيل التأكيد و التحقيق. و قرأ الباقر: مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ مضافا غير منون في السورتين. و الوجه ان كلا اضيف الى الزوجين و جعل قوله: اثنَيْنِ مفعول احمِلُ و المعنى: احمِل اثنين من كل زوجين، اى احمِل من كل شيء له زوج اثنين ذَكَرًا و انثى، و الزوج في كلام العرب كل واحد معه قرين، و الاثنان زوجان، يقال: يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام.

قال الله تعالى: وَ اَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْاُنثَى فَالذَّكَرُ زَوْجٌ لِّلْاُنثَى وَ الْاُنثَى زَوْجٌ لِّلذَّكَرِ وَ اَهْلَكَ يَعْنِي وَلَدَكَ وَ عِيَالِكَ اِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ يَعْنِي تَقَدَّمَ قَوْلِي لَكَ «لا تخاطبني فيه» و هو ابنه كنعان و امرأته و اغلته. و قيل: اِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ يَعْنِي مَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ اَنَّهُ يَغْرُقُ بِكُفْرِهِ. وَ مَنْ آمَنَ اى و احمِل من صدقك من المؤمنين.

و ما آمَنَ مَعَهُ اِلاَّ قَلِيلٌ مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد و چهل زن، و هشتاد در كثرت امت نوح اندك باشد و درست تر آنست كه در كشتى كم از ده تن بودند، نوح بود و زن وى و سه پسر: سام و حام و يافت و زنان ايشان. و اصاب حام امرأته فى السَّيِّئَةِ فدعا نوح ان تَغَيَّرَ نَطْفَتُهُ فجاء بالسَّودَانِ. هر چه در كشتى بودند از آدمى همه عقيم گشتند بى فرزند مگر اين سه پسر نوح كه عالميان امروز همه از فرزندان ايشان اند يافت پدر ترك است و خزر و صقلاب و تاريس و منسك و كمارى و صين، ساكنان حدود مشرق تا بمهبَّ شمال ايشان اند. و حام پدر سياهان است. سند و هند و زنج و قبط و حبش و نوبه و كنعان. و مسكن ايشان ميان جنوب و دبور و صباست باقى همه فرزندان سام اند و سام را پنج پسر بود: ارم مهيته ايشان پدر عاد و ثمود و عالم پدر خراسان و يفر پدر روم و اسود پدر فارس و نزل كل رجل منهم مع ولده فى الارض الَّتِى سَمَّيْتُ وَ نَسَبْتُ اليه، و گفته اند: ششم پسر وى ارفخشند و هو الَّذِى يَنْتَهَى اليه نسب الرسول (ص) و بعد از نوح خليفه وى ير فرزندان نوح، سام بود و بعد از سام، ارفخشند و الَّذِى تَسَمَّيْتُ الْعَجَمَ، ايران. و هو الَّذِى بنى ارض العراق فاخصها لنفسه فسَمَّيْتُ ايران شهر و بعد از ارفخشند، شالخ بود پسر وى و بعد از و برادرزاده وى جم بن و يونجهان بن ارفخشند و هو الَّذِى ثبت اركان الملك و بنى معالمه و اتخذ يوم النوروز عيدا و فى زمان جم تلبلت الالسن ب:

بابل و ذلك انَّ ولد نوح كثروا بها فشحنتم بهم و كان كلام الجميع السريانية و هى لغة نوح فاصبحوا ذات يوم و قد تبلبلت السننهم و تغيّرت الفاظهم و ماج بعضهم فى بعض فتفرقت كل فرقة جهة من جهات العالم باللّسان الّذى عليه اعقابهم الى اليوم. و عن ابن عباس قال: قال الحواريون، ل: عيسى (ع) لو بعثت من شهد السّفينة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّى انتهى الى كتيب من تراب فاخذ كفاً من ذلك التّراب بكفّه قال: أ تدرّون ما هذا؟ قالوا اللّهُ و رسوله اعلم، قال: هذا قبر سام بن نوح فضرب الكتيب بعصاه فقال قم باذن اللّهُ فاذا هو قائم ينفض التّراب عن راسه قد شاب. قال له عيسى (ع): هكذا اهلكت؟ قال: لا، متّ و انا شاب و لكّنى ظننت أنّها السّاعة فمن ثمّ شبت.

قال: حدّثنا عن سفينة نوح. قال: كان طولها الف ذراع و مائتى ذراع و عرضها ستمائة ذراع و كانت ثلاث طبقات فطبقة فيها الدّوابّ و الوحش و طبقة فيها الانس و طبقة فيها الطّيير، فلمّا كثرت فيها ارواث الدّوابّ اوحى اللّهُ الى نوح ان اغمز ذنب الفيل فغمزه فوقع منه خنزير و خنزيرة فاقبلا على الرّوث. فلمّا وقع الفار فى السّفينة جعل يقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالت فى السّفينة فاوحى اللّهُ الى نوح ان اضرب بين عينى الاسد فضرب فخرج من منخره سنور و سنورة فاقبلا على الفارة، فقال له: يا عيسى (ع) كيف علم نوح ان البلاد قد غرقت؟ قال: بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوق وقع عليها فدعا عليه بالخوف، فلذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها و طين برجليها فعلم انّ البلاد قد غرقت قال فطوّقها الحمرة الّتى فى عنقها و دعا لها ان تكون فى انس و امان فمن ثمّ تالف البيوت. قال: فقالوا يا رسول اللّهُ: الان نطلق به الى اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا، قال: كيف يتبعكم من لا رزق له. قال فقال له: عد باذن اللّهُ فعاد ترابا.

وَ قَالَ اركبوا فيها اى قال اللّهُ اركبوا فيها. و قيل: قال لهم نوح اركبوا فى السّفينة. يقال: ركب الدّابة و ركب فى الفلك. قال ابن عباس: اوّل ما حمل نوح فى الفلك من الدّوابّ الذّرة، و آخر ما حمل الحمار، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل نوح يقول: ويحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّى قال نوح: ويحك ادخل و ان كان الشيطان معك. كلمة سبقت على لسانه.

فلمّا قالها نوح، خلى الشيطان سبيله فدخل و دخل الشيطان معه فقال له نوح: ما ادخلك

علیّ یا عدوّ اللّٰه؟ فقال: الم تقل ادخل و ان كان الشیطان معک؟ قال: اخرج عنی یا عدوّ اللّٰه قال: لا بد من ان تحملنی معک. فكان فیما یزعمون فی ظهر الفلک. و قیل: ان ابلیس و اولاده صاروا ریاحاً فطاروا فی الهواء الی ان نضب الماء عن وجه الارض.

و گفته‌اند که مار و کژدم آمدند، گفتند: یا نوح ما را در نشان در کشتی نوح گفت: نشانم که سبب مضرّت و بلیّت‌اید، ایشان گفتند: ما را در نشان که با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد، او را نکزیم و نرنجانیم اکنون هر که از مضرّات ایشان ترسد تا این آیت بر خواند: *سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ اِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ*، فَانْهَمَا لَا تَضُرَّاهُ. وَ قَالَ ارْکَبُوا فِیْهَا نُوحٌ گفتم: در نشینید در کشتی بنام خدای گوئید: بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا قِرَاءتِ حَمْزِه وَ کَسَائِی و حفص مَجْرَاهَا بفتح میم است، ای جریها بنام خدا است رفتن آن. باقی «مجرها» خوانند، ای اجراوها و ارساوها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن و بر ضمّ میم، «مرسیها» همه متفق‌اند و در شواذ خوانده‌اند مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا بنام خدای که روانده آنست و بدارنده آن زجاج گفت: باللّٰه تجری و به تستقرّ، بنام اللّٰه کشتی می‌رفت و بنام وی قرار می‌گرفت و هر گه که نوح خواستی تا کشتی روان شود گفتی: بِسْمِ اللّٰهِ روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی بِسْمِ اللّٰهِ بایستادید.

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ لَمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ رَحِيمٌ حِينَ خَلَصَهُمْ. و عن ابن عباس قال: قال رسول اللّٰه (ص) «امان لامتی من الغرق اذا رکبوا السفن فی البحران یقولوا بسم اللّٰه الملک و ما قدروا اللّٰه حق قدره»، بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ چون نوح در کشتی نشست و اصحاب وی، فرمان دادند تا آسمان آب فرو گذاشت چنان که اللّٰه گفت: فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ وَ زَمِیْنِ آبٍ خَوِیْشٍ بِرِئَاذِخٍ از هفتم طبقه زمین و چشمه‌ها روان گشت چنان که گفت: وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُیُونًا چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا در میان آب افتاد و آن را موجها کرد همچون کوه‌های عظیم، اینست که ربّ العزّة گفت: وَ هِیَ تَجْرِی بِهَمَّ فِی مَوْجٍ کَالْجِبَالِ الْمَوْجِ جَمْعُ مَوْجَةٍ کتمر و تمره، و الموج حركة الماء الكثير بدخول الریاح الشدیدة فی خلاله.

وَ نَادَى نُوحٌ اِبْنَهُ وَ اسْمُه کنعان و قیل یام، و قیل عرویا، وَ کَانَ فِی مَعْرَلٍ مِنَ السَّفِیْنَةِ، وَ

قیل: بمعزل عن دین الله، و العزلة البعد. یا بُنِیَّ قرائت عامّه قراء کسر، «یا» است مگر عاصم که بفتح یا خواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، كما تقول: یا غلام، و من فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاء لخفة الفتحة ثم حذف الالف كما تحذف الیاء من یاء غلام.

ارکبُ مَعْنَا باظهار، قرائت نافع است و ابن عامر و حمزه و یعقوب و بزى از ابن کثیر، و ترک الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین و هما متقاریبان لا مثلاًن. باقی بادغام خوانند لأنّهما حرفان متقاریبان من مخرج واحد فلما کانا من مخرج واحد اشبهما المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. نوح گفت مر پسر خویش را: ارکبُ مَعْنَا یعنی اسلم و ارکب، او را بر کشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسر منافق بود اظهار ایمان می کرد ازین جهت نوح او را میخواند، و اگر نوح آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

قال: سَأَوِیَ اِلِیَّ جَبَلٍ گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، و او می ترسید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آن گه گفت: سَأَوِیَ اِلِیَّ جَبَلٍ یَعْصِمُنِیَ مِنَ الْمَاءِ اى من الغرق قال لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّهِ گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کما دافق و عیشة راضیه، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او اِلَّا مِنْ رَحِمِ استثنا منقطع است یعنی لکن من رحمه الله معصوم، موضع مِنْ نصب است برین قول. و اگر گوئیم استثنا صحیح است موضع مِنْ رفع باشد، یعنی من رحم هو الله عزّ و جلّ، اى لا عاصم الا الله و حال بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ اى بین نوح و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِیْنَ اى صار من المهلكین بالماء. روی ان ابن نوح بنی من الزّجاج بیتا وقت اتّخاذ ابيه السّفینة فلما ركب نوح السّفینة دخل ابنه فی البيت الذی اتّخذہ من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلطّ علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلک البيت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق ابن نوح فی بوله لیعلم أنّه لا مفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه نوح و اصحاب وی در کشتی بودند دهم رجب در کشتی بودند، و روز عاشورا از کشتی فرو آمدند، و درست تر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمه کوه‌های عالم سی گز آب بر گذشته بود و

بروایتی پانزده گز، و روی آنکه کان لامرأة صبیّ صغير و كانت تحبّه حملته الى الجبل وقت الغرق فلما غشيها الماء، رفعته فوق صدرها ثم فوق منكبها ثم شالت به نحو السماء بيديها فلما أجمها الماء طرحته فقال الله ل: نوح: لو رحمت احدا لرحمت المرأة و ابنها. و قيل: ركب نوح السفينة في اول يوم من رجب فمرت بالبيت و طاف به سبعا و قد رفعه الله من الغرق و جرت السفينة بهم الى يوم النحر و استوت على الجودي يوم النحر فمكثت عليه شهرا حتى جفت الارض و خرجوا منها يوم عاشوراء فصام نوح و من معه شكرا لله عزّ و جل.

وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي عني قال الله للارض بعد تناهى الامر في هلاك قوم نوح يا أرضُ ابْلَعِي ماءكِ اى تشريبه و تنشفيه، الله تعالى فرمان داد بزمين كه آب خویش در اجزای خویش فرو بر، ميگويند: لختي از آن بقاع زمين استعصا نمود و سر وازد ازبن فرمان، تا ربّ العالمين آب وى تلخ و شور گردانيد و آن زمين شورستان كرد. و يا سماء اقلعي اى يا سحاب امسكى عن انزال المياه. و غيضا الماء اى و نقص الماء فذهب و نضب و مصدره الغيضا و الغيوض، يقال: غاض الماء يغيض، اذا غار في الارض، و غاضه الله اى نقصه، لازم و متعدّ كما يقال: زاد الشيء و زدته. وَ قُضِيَ الْأَمْرُ اى فرغ من محازاة الاعداء، كقوله: وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ عني فرغ من محاسبة الاعداء و مجازاتهم وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى عني استقرت السفينة على جبل الجودي و هو جبل معروف بناحية الموصل و قيل: في جزيرة الشام من وراء آمد. وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بعدا مصدر موضع موضع الامر ميگويد: دورى بادا و لعنت اين گروه ظالمان را، اين از كلمتهاى نفى ندامت است كه الله بان خويستن را از پشيمانى تنزيه كرد چنان كه جايى ديگر گفت: «أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ» «أَلَا بُعْدًا لِمُودٍ» «أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ» «وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» هم از اين باب است. آنچه موسى را گفت: فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و از شعيب باز گفت: فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ و ليس ربنا بجبار يبدو له ندامة او يخاف عاقبة، اجمع المعاندون على ان طوق البشر قاصر عن الإتيان بمثل هذه الآلية، بعد ان فتشوا جميع كلام العرب و العجم فلم يجدوا مثلها فى فخامة الفاظها و حسن نظمها و جودة معانيها فى تصوير الحال مع ايجاز من غير اخلال. وَ نادى نُوحُ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي و قد وعدتني ان تنجينى و اهلى، و ذلك فى

قوله تعالى: وَ أَهْلَكَ بَارِ خَدَايَا تُو مَرَا كُفْتَه اِي كِه تَرَا و كَسَان تَرَا اَز غَرَق بَرَهَانِم و اِيْن پَسَر اَز كَسَان مَن بُوْد، وَ اِيْنَّ وَ عَدَكَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اُو رَا جَوَاب دَاد كِه: اِنَّهُ لَيْسَ مِّنْ اَهْلِكَ اِي مَن اَهْل دِيْنِك. و قِيْل: لَيْسَ مَن اَهْلِك الَّذِيْنَ وَعَدْتِك اِنْجَاء هَم. رَوَايَت كِنْنَد اَز عَلِي (ع) كِه كُفْت لَم يَكُن اِبْنَه و اَمَّا كَان اِبْنِ اَمْرَا تَه مَن زَوْج آخِر، و لَهَذَا قَال: مَن اَهْلِي و لَم يَقُل: مَنِّي.

و قِيْل: كَان لَغِيْر رَشْدَه و هَذَا غِيْر صَحِيْح لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى عَصَمَ اَنْبِيَاءَه مَن مِثْلَه، و حَمَلِ الْمَفْسُورِن. قَوْلَه فَخَانَتَاهُمَا عَلٰى الدِّيْنِ لَا عَلٰى الْفِرَاشِ يَعْنِيْ اِحْدِيْهُمَا كَانَتِ تَخْبِرُ النَّاسَ اَنَّهُ مَجْنُونٌ و الْاُخْرٰى كَانَتِ تَدَلُّ عَلٰى الْاِضْيَافِ. و قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ: مَا بَغْتِ امْرَاةَ نَبِيٍّ قَطُّ. يَكِيْ اَز سَعِيْدِ جَبِيْرٍ پَرَسِيْد كِه اِنْ اَبْنِيْ مِّنْ اَهْلِيْ اِيْنِ پَسَرِ نُوْحٍ بُوْد يَا نَبُوْد. سَعِيْدِ خَشْمِ كُفْت، كُفْت: سَبِحَانَ اللّٰهَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ» خَدَايَ مِيْكَوِيْد جَلَّ جَلَالَه بَا رَسُوْلِ خُوِيْش كِه پَسَرِ وِي بُوْد و تُو مِيْ كُوِيْبِي كِه نَبُوْد، اَنْ كِه كُفْت: كَان اِبْنَه و لَكِنِّه كَان مَخَالِفًا فِى النَّبِيَّةِ و الْعَمَلِ و الدِّيْنِ فَمَنْ ثَمَّ قَالَ: اِنَّهُ لَيْسَ مِّنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ بِكَسْرِ الْمِيْمِ و فَتْحِ اللَّامِ و نَسْبِ غَيْرُ قَرَاةَا الْكَسَايِيْ وَ يَعْقُوْبِ، و الْوَجْهَ اَنَّ الضَّمِيْرَ فِى اِنَّهُ لِاِبْنِ نُوْحٍ و الْمَعْنٰى: اَنَّ اِبْنَكَ عَمَلٌ غَيْرِ صَالِحٍ، و التَّقْدِيْر: عَمَلٌ عَمَلًا غَيْرِ صَالِحٍ فَحَذْفُ الْمَوْصُوْفِ و اَقِيْمِ الصَّفَّةَ مَقَامَه. مِيْكَوِيْد: اِي نُوْحٍ اُو اَز كَسَانِ تُو نَبُوْد كِه كَارِ نِيْكَ نَمِيْكَرْد يَعْنِيْ كِه دَر دِيْنِ وَ نَبِيَّتِ و عَمَلِ مَخَالِفِ تُو بُوْد. و قَرَأَ الْبَاقُوْنَ عَمَلٌ بِفَتْحِ الْمِيْمِ و رَفْعِ اللَّامِ مَنْوُوْتَه و رَفْعِ غَيْرُ و الْوَجْهَ اَنَّهُ يَجُوزُ اَنْ يَكُوْنَ الضَّمِيْرُ فِى اِنَّهُ لِاِبْنِ نُوْحٍ اَيْضًا فَيَكُوْنَ عَلٰى حَذْفِ الْمِضَافِ، و التَّقْدِيْرُ اَنَّ اِبْنَكَ ذُوْ عَمَلٍ غَيْرِ صَالِحٍ فَحَذْفُ الْمِضَافِ و اَقِيْمِ الْمِضَافَ اِلَيْه مَقَامَه، و يَجُوزُ اَنْ يَكُوْنَ الضَّمِيْرُ فِى اِنَّهُ لِّلسَّوْءِ، و التَّقْدِيْرُ اَنَّ سَوْءَالِكِ، مَا لَيْسَ لَكَ بِهْ عِلْمٌ عَمَلٌ غَيْرِ صَالِحٍ.

يَعْنِيْ اِيْنِ كُفْتِ كِه تُو مَرَا كُفْتِيْ اِي نُوْحِ كَارِيْ نِه نِيْكَ اِسْتِ و اَنْ كُفْتِ وِي خِلَاصِ خَوَاسْتِنِ پَسَرِ بُوْد پَسِ اَز اَنَكِه كُفْرِ وِي شَنَاخْتَه بُوْد و دَانَسْتَه. و كُفْتَه اَنْدِ خِلَاصِ وِي خَوَاسْتِنِ بُوْد پَسِ اَز اَنَكِه كُفْت: لَا تَذَرُ عَلٰى الْاَرْضِ مِّنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا فَلَا تَسْتَلْنِ دَرِيْنَ كَلِمَتِ سَه قَرَاةَتِ اِسْتِ تَسْتَلْنِ بِفَتْحِ لَامِ و نُونِ و نُونِ مَشْدَدِ قَرَاةَتِ اِبْنِ كَثِيْرٍ اِسْتِ و بِفَتْحِ لَامِ و كَسْرِ نُونِ و نُونِ مَشْدَدِ قَرَاةَتِ نَافِعِ و اِبْنِ عَامِرِ اِسْتِ و لَكِنِ و رَشِ و اِسْمَاعِيْلِ اَز نَافِعِ اَثْبَاتِ يَاءِ رَوَايَتِ كُرْدَه اَنْدِ دَر حَالِ وَصَلِ نِه دَر حَالِ وَقْفِ، و قَالُوْنَ حَذْفِ يَاءِ رَوَايَتِ كُرْدَه

در هر دو حال، و بصریان و کوفیان تَسْتَلْنِ خوانند بسکون لام و کسر نون مخفف، و از بصریان ابو عمرو یاء اثبات کند در حال وصل دون الوقف، و یعقوب در هر دو حال اثبات کند و کوفیان در هر دو حال حذف کنند و اصل کلمه فَلَا تَسْتَلْنِ بجزم لام است بر معنی نهی و دخلته النون الثقيلة للتوكید، معنی آنست که مپرس آنچه علم آن بر تو پوشیده کرده‌ام و ندانی که در حکم من جائز است إِنْني أعطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ اینجا، لا، مضمَر است یعنی ان لا تكون من الجاهلین. و قیل: معناه: ان تكون من الجاهلین فتنظُرْ انی لافى بوعد وعدته.

پس نوح بزلت خویش معترف شد، گفت: رَبِّ إِنْني أَعُوذُ بِكَ اى استجیر بک اَنْ أَسْئَلَكَ ما لَيْسَ لى بِهِ عِلْمٌ اى ان اتکلف مستلتک ما لا اعلم مما استاترت بعلمه و اَلَا تَغْفِرْ لى ذنبى بسؤالى وَ تَرْحَمْنى بفضلک و تنقذنى من غضبك اَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ الهالکین.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ اَنْزَلَ مِنَ السَّفِينَةِ اِلَى الْاَرْضِ بِسَلَامٍ مِّنْ اى بِسَلَامَةٍ وَ خِلاصٍ مِنَ الْمَكَارِهِ وَ الْهَلَاكِ. قال: عمر بن الخطاب لَمَّا اسْتَقَرَّتْ السَّفِينَةُ عَلَى الْجُودَى لَبِثَ مَا شَاءَ اللّٰهُ اَنْ يَلْبِثَ ثُمَّ اَنْه اذْن له فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال ائتنى بخبر الارض فانحدر الغراب على الارض و فيها الغرقى من قوم نوح فوقع على جيفة من قوم نوح فابطاء عليه فلعنه، و دعا الحمامة فوقعت على كف نوح فقال: اهبطى فأتينى بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الا قليلا حتى جاءت. تنفض ريشة فى مناقرها.

و روى انها ائته بورق الزيتون فى مناقرها و الطين فى رجليها، فقالت: اهبط فقد انبتت الارض. قال نوح: بارك الله فيك و فى بيت يؤوليك و حبيب الى الناس لولا ان يغلبك الناس على نفسك لدعوت الله ان يجعل رأسك من ذهب. و قیل: بِسَلَامٍ اى بِتَحِيَّةٍ وَ بِتَسْلِيمٍ مِّنْنا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ اى زِيَادَاتٍ فى نَسْلِكَ حَتَّى صار ابا البشر بعد آدم و ان بنى آدم كلهم من ذلك اليوم من بنيه الثلاثة، البيض من سام، و الحمر من يافث، و السّود من حام. اينست كه رب العالمين گفت: وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ادرکت البركة كلهم فتننا سلوا و ادرك السلام بعضهم فاسلموا. ذلك قوله: وَ عَلَى اُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ اى و على قرون من ذرية من معك من ولدك و هم المؤمنون منهم، ثم استأنف الكلام فقال: وَ اُمَمٌ سُمَّتْهُمْ فى دنياهم، اى الامم الكافرة من ذريته ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِّنْنا عَذَابٌ اَلِيمٌ اَمَّا عَاجِلًا وَ اَمَّا آجِلًا، قال:

محمد بن کعب القرظی: دخل فی ذلك السلام کل مؤمن و مؤمنة الی یوم القیمة و كذلك فی ذلك العذاب و الامتاع کل کافر و کافرة الی یوم القیامة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا نوح را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس در پیش داری دریای مغرق مهلک در آن گردابها است پر خطر. و نهنگان جان ریای بر رصد، و ناچار بر آن عبره می باید کرد تا بساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی خوف و دیگر رجا و سوم رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند و بر مهب صباى اطلاع ما بدار. اینست که گفت: بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا که ما خود چنان که باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ از روی اشارت میگوید بنده من تدبیر کار خود و امن گذار و خویشتن را یکسر بمن سپار و تصرف خود دور دار تو محمول لطف مایی و محمول الکرام لا یقع فان وقع وجد من یأخذ بیده. این همانست که مصطفی (ص) گفت: «الا فتسلکون جسرا من النار یطأ احدکم الجمرة فیقول الجسر، یقول ربک عز و جل او انه

کرامتی

بزرگوار است و لطفی بی نهایت که فردا رب العزة بر گذرگاه صراط با بنده عاصی کند، فمرة یقف و مرة یعثر. می افتد و می خیزد و رب العزة داند که بنده را جز وی فریادرس و دستگیر نیست. بجلال تعزز خود و بنعت رحمت او را فریاد رسد و دستگیری کند. در خبر می آید که رحمت الله بر بنده بیش از رحمت مادر است بر فرزند، و اگر تقدیرا فرزندی هزار بار پایش بگل فرو رود، هر بار مادر گوید برخیز جان مادر و هر بار مادر برو مشفق تر و مهربان تر بود.

بیر طریقت گفت: الهی! تا مهر تو پیدا گشت همه مهرها جفا گشت، و تا بر تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت، الهی! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی، و نه نارزانی بودیم که بغلط گزیدی، بلکه بخود ارزانی کردی تا برگزیدی و ببوشیدی عیب، که می دیدی.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنْوُرُ چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری

بنعت سیاست کمین‌گاه مکر بر آن بی‌حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان عقوبت و عذاب فرا سر ایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به نوح پیغامبر که: «أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» هر که ما در ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم، امروز تو او را واپناه خودگیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست و فردا از نواختگان، و در ازل از خواندگان. ابلیس آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند نوح سر وازد که این جای خواندگان است، نه جای رانندگان. ابلیس گفت: اما علمت انی مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و لا مکان الیوم الا فی سفینتک. ندا آمد که ای نوح، ابلیس را در نشان که او شبه سیاه است در عقد مروارید: در رشته کشند با جواهر شبهی.

عجب آنست که نوح پسر خود را میخواند که از کَبِّ مَعَنَا و ابلیس دشمن را میراند، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خود را بگذار، تا بدانی که اسرار تقدیر بر قیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست لا یُسْتَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْتَلُونَ.

وَ قَالَ ارْکَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا بِسْمِ اللّٰهِ سَلَامَةَ الْخَلْقِ، و بالله نجات الخلق، بسم الله شفاء عند كل بلیة، و سلوة عند كل حسرة، و حبرة عند كل ترحة، بنام خداست آرام دل مؤمنان، بنام خداست شفاء درد بیمار دلان، بنام خداست آسایش انده‌نگان، خداوندا نامت نور دیده‌آشنایان، یادت آیین منزل مشتاقان، یافتت فراغ دل‌میردان، مه‌رت انس جان‌دوستان.

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي يَبْر طریقت گفته که درگاه حق عزیز است، و فنای قدس او عظیم، سراپرده قهر زده، و ایوان کبریا بر کشیده، و بساط عظمت گسترانیده، کس را نیست و نرسد که بستاخی کند بر آن بساط عظمت جز بفرمان. نبینی نوح را که بستاخی کرد، گفت: إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي تا او را جواب دادند که إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ موسی (ع) همچنین بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود بی‌دستوری دیدار خواست، گفت: «ارنی» جواب آمد که: لَنْ تَرَانِي، باز مصطفی (ص) شب‌لفت و زلفت، شب‌قرب و کرامت که بحضرت‌اعلی رسید، و بساط جلال و عظمت دید، سر در پیش افکند و هیچ

نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید، و دستوری چه دهد، ندا آمد که یا محمد سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى دستوری دادیم ترا زیان دعا و ثنا بگشای، و ما را بپاکی بستای، مصطفی (ص) در نگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیت بی نهایت دید، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یزل نرسد، ثنای خود همچون چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا، چراغ در آفتاب چه روشنایی دهد، و قطره در دریاچه افزاید، همین کلمت گفت: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک»

فرمان آمد که ای محمد بستاخی کن بخواه تا بخشم، بگوی تا نیوشم، سل تعطه اشفع تشفع.

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ النوبة الاولى

قوله تعالی تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ این قصه از خبرهای پوشیده است نُوحِيهَا إِلَيْكَ که پیغام دهیم آن را بتو، مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ هرگز ندانستی تو آن را، وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا وَ نَه قوم تو دانستند پیش ازین وقت، فَاصْبِرْ شَكِيْبِي كُنْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹) که سر انجام خداوندان راستی راست.

وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا وَ فَرَسْتَدِيمَ به عاد کس ایشان هود، قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتُ كَهَ إِی قَوْمِ اَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ خدای پرستید نیست شما را خدایی جز از وی اِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) نیستید مگر دروغ سازان و دروغ گویان.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا أَي گروه نمی خواهم از شما بر پیغام رسانیدن مزدی اِنْ أُجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي نیست مزد من مگر برو که بیافرید مرا، أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) در نمی یابید

وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ أَي قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش، ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ وَ بَوَى بازگردید، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا تا فرو گشاید بر شما از آسمان بارانی پیوسته تیزبار، وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ شما را نیرویی افزاید با نیروی شما، وَ لَا تَتَوَكَّلُوا مُجْرِمِينَ (۵۲) و بر مگردید با این جریمهای خویش.

قَالُوا يَا هُوْدُ كَفْتُنْد: اى هود ما جئنا بيِّنَة نياوردى بما پس كارى روشن و پس پيغامى درست، و ما نحنُ بتاركي آلِهتنا عن قولك و ما دست بدارنده خدايان خویش نيستيم از بهر گفت تو، و ما نحنُ لك بمؤمنين (۵۳) و ما ترا استوار گيرندگان نه ايم.

إِنْ نَقُولُ نَمِيكُوْنِم ما بتو اِلا اَعْتراك بَعْضُ آلِهتنا بسوءٍ مگر اين كه بتو رسانيد يكي از خدايان ما كزندی قال إني أشهدُ اللهَ و أشهدُوا كُفْت: من الله گواه خواهم و شما گواه باشيد انى برىء مما تُشركون (۵۴) من دونه كه من بيزارم از آنچه شما انباز مى خوانيد با الله

فَكِيدُونِي جَمِيْعاً با من كاريد و بكوشيد همه بهم يار و همدست، ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ (۵۵) آن گه مرا هيچ درنگ مدهيد.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مِنْ پشت با الله باز كردم رَبِّي وَ رَبِّكُمْ خداوند من و خداوند شما ما مِنْ دَابَّةٍ اِلا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا نيست هيچ جنبده اى مگر او ناصيت آن گرفته دارد، إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) خداوند من است بر راهى راست.

فَإِنْ تَوَلَّوْا اِگر برگريد، فَقَدْ اُبْلَغْتُكُمْ مِنْ بشما رسانيدم، ما اُرْسَلْتُ بِهِ اِلَيْكُمْ آنچه مرا بآن فرستاده اند بشما، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ و خداوند من از پس شما گروهى جز از شما خليفت نشاند، وَ لَا تَضُرُّوْهُ شَيْئًا و شما بسر كشيدن از طاعت وى را نگرانيد، إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷) خداوند من بر همه چيز نگهبان است.

وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا و آن گه كه فرمان ما آمد، نَجَّيْنَا هُوْدًا بِرَهِانِيْدِم هود را، وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ و ايشان كه گرويده بودند با او، بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بِمَهْرَبَانِيْ از ما، وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ (۵۸) و برهانيديم ايشان را از عذابى بزرگ.

وَ تِلْكَ اَعَادٌ و اين عاد آنست، جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ كه شنيدند و نيوشيدند، ديدند و ننگريستند، يافتند و نيزد رفتند، آگاه شدند و با راه نيامدند.

وَ اَعَصَوْا رُسُلَهُ و سر كشيدند در رسولان او، وَ اتَّبَعُوا اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) و پى بردند فرمان هر گردن كشى ناپاك ستيز كش را.

وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و بر پى بادا درين جهان لعنت و رانندن الله و روز رستاخيز هم چنان، اِلا اِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ آگاه باشيد كه عاد كافر شدند بخداوند خویش،

أَلَا بُعْدًا لِإِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (٦٠) آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا عاد را قوم هود.

النوبة الثانية

قوله تعالى: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ إِي تِلْكَ الْآقَاصِيصُ فِي خَبَرِ نُوحٍ (ع).

من اخبار الغيب عنك ينزل بها جبرئيل عليك معجزة و صحة لنبوتك يا محمد، ما كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ الْعَرَبُ مِنْ قَبْلِ هَذَا الْوَقْتِ. و قيل: من قبل القرآن ای لولا انا او حينما اليك ما كنت تعرفها فَاصْبِرْ إِي عَلَى تَكْذِيبِهِمْ لَكَ كَمَا صَبَرَ نُوحٌ. إِنَّ الْعَاقِبَةَ، إِي حَسَنَ الْعَاقِبَةِ مِنَ الظَّفَرِ وَ النَّصْرِ لِلْمُتَّقِينَ كَمَا كَانَ لِمُؤْمِنِي قَوْمِ نُوحٍ وَ سَائِرِ مَنْ آمَنَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الرسل.

وَ إِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا أَرْسَلَ فِي آَنٍ مَضْمُرًا اسْتِ، يَعْنِي أَرْسَلْنَا إِلَى عَادِ إِخْوَانِهِمْ هُودًا وَ إِيْنِ عَادِ أَوَّلِ اسْتِ، وَ هُوَ عَادِ بْنِ أَرْمِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ. نَزَادَ إِيْنِ عَادِ هَمَّةٌ جَبَّارَانِ بُوْدُنْدِ وَ طَاغِيَانِ، وَ فِي عَصْرِ خُوَيْشِ جِهَانْدَارَانِ، وَ فِي زَمِيْنِ يَمِيْنِ مَسْكِنِ دَاسْتَنْدِ وَ اَوْلَادِ سَامِ وَ حَامِ وَ يَافْتِ فِي آَنِ عَصْرِ هَمَّةِ مَغْلُوْبِ وَ مَقْهُوْرِ اِيْشَانِ گِشْتَنْدِ، وَ مَهِيْنَةُ اِيْشَانِ وَ مَلِكِ اِيْشَانِ شَدِيْدِ بْنِ عَمَلِيْقِ بْنِ عَادِ بْنِ أَرْمِ بُوْدِ، اِيْنِ مَلِكِ بَرَادِرِ زَادَةُ خُوْدِ رَا ضَحَاكُ بْنُ عَلُوَانِ بْنِ عَمَلِيْقِ بْنِ عَادِ كِهْ عَجْمِ اَوْ رَا بِيُوْرَاسْفِ گُوِيْنْدِ بَزَمِيْنِ بَابِلِ فَرَسْتَادِ تَا اَوْلَادِ سَامِ رَا مَقْهُوْرِ كَرْدِ وَ جَمِ بْنِ وَيُوْنَجْهَانَ بْنِ اَرَفْخَشْدِ بْنِ سَامِ كِهْ پَادِشَاهِ اِيْشَانِ بُوْدِ بَدَسْتِ وَيِ كِشْتِهْ شَدْ وَ اِبْنِ عَمِ خُوَيْشِ رَا الْوَلِيْدِ بْنِ الرِّيَانِ بْنِ عَادِ بْنِ اَرْمِ بَزَمِيْنِ مِصْرِ، فَرَسْتَادِ وَ اَوْلَادِ حَامِ رَا مَقْهُوْرِ كَرْدِ، مِصْرِ بْنِ الْقَبِيْطِ بْنِ حَامِ كِهْ پَادِشَاهِ اِيْشَانِ بُوْدِ بَدَسْتِ وَيِ كِشْتِهْ شَدْ وَ مِي گُوِيْنْدِ كِهْ الرِّيَانِ بْنِ الْوَلِيْدِ مَلِكِ مِصْرِ كِهْ صَاحِبِ يُوْسُفِ بُوْدِ وَ الْوَلِيْدِ بْنِ مِصْعَبِ، فَرَعُوْنِ مُوسَى وَ جَالُوْتِ الْجَبَّارِ كِهْ دَاوُدِ اَوْ رَا كِشْتِ، اِيْنِ هَرِ سَهْ اَزِ فَرَزَنْدَانِ وَ لِيْدِ بْنِ الرِّيَانِ بْنِ عَادَانْدِ وَ شَدِيْدِ بْنِ عَمَلِيْقِ بَرَادِرِ زَادَةُ اِيْ دِيْگَرِ دَاسْتِ، غَانِمِ بْنِ عَلُوَانِ بْنِ عَمَلِيْقِ، بَرَادِرِ ضَحَاكِ اَوْ رَا بَزَمِيْنِ تَرَكِ فَرَسْتَادِ وَ اَوْلَادِ يَافْتِ رَا مَقْهُوْرِ كَرْدِ وَ اَفْرَاسِيَابِ كِهْ مَلِكِ اِيْشَانِ بُوْدِ بَدَسْتِ وَيِ كِشْتِهْ شَدْ، وَ يُقَالُ: اِنْ رَسْتَمِ الشَّدِيْدِ مِنْ وَ لِدِ غَانِمِ. پَسِ شَدِيْدِ بْنِ عَمَلِيْقِ هَلَاكُ گِشْتِ وَ بَرَادِرِ وَيِ شَدَادِ بْنِ عَمَلِيْقِ بْنِ عَادِ بْنِ اَرْمِ بَجَايِ وَيِ نَشَسْتِ هَمِ چِنَانِ كَافِرِ وَ طَاغِيِ وَ مَتَمَرَّدِ بَا قَوْمِ خُوَيْشِ، تَا رَبِّ الْعَالَمِيْنِ فِي آَنِ عَصْرِ هُوْدِ پِيْغَامْبَرِ بَا اِيْشَانِ فَرَسْتَادِ وَ اِيْشَانِ رَا بَرِ دِيْنِ حَقِّ دَعُوْتِ كَرْدِ، فَذَلِكِ قَوْلُهُ: وَ إِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا وَ هُوَ هُوْدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْخَلُوْدِ

بن عیص بن عملیق بن عاد. و قیل: هود بن عبد الله بن عوص بن ارم، و هو الاصح. و سمّاه اخاهم لانه كان من نسيهم. قال الزجاج: هو اخوهم من حيث انه من ولد آدم و هم اولاده.

قال يا قوم اعبُدوا الله اى وحدوه ما لكم من معبود غيرُه الله ان انتم اِلا مُفْتَرُونَ كاذبون فى اشراككم مع الله الاوثان.

يا قوم لا اسئلكم على ما ادعوكم اليه من اخلاص العبادة اجراً اى ثواباً و رزقاً ان اجرى اى ما جزائى و ثوابى اِلا على الَّذى فَطَرَنى اى ابتداء خلقى و لم اك شيئاً ا فلا تَعْقِلُونَ انى لا اطلب منكم على ذلك عرض الدنيا و انا قال هذا لان الامم قالت للرسل ما تريدون انا ان تتملکوا اموالنا.

و يا قوم اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اين استغفار در قرآن كفّار را جايها است لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ الله ان قوم صالح ازین جنس است، و ما كان الله مُعَذِّبُهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ همه ازین جنس است و قول مصطفى (ص) كه عدى حاتم او را گفت: ان ابى كان يقرى الضيف و يفعل و يفعل فهل نفعه ذلك و قالت له عائشة ل: عبد الله بن جدعان التيمى كذلك فقال (ص) لهما و ما يعنى ذلك عنهما و لم يستغفر الله قط، فاستغفار الكافر رجوعه الى الاسلام بالتوحيد لانه اذا شهد بالتوحيد استحق المغفرة فتوحيدة استغفار.

ثم توبوا اليه ثم در جاي عطف است نه در جاي تعقيب. يرسل السماء عليكم مدراراً، هود اين سخن از بهر آن ميگفت كه ايشان اصحاب زروع و ارباب عمارت بودند و خشك سال ايشان را پيش آمد، هفت سال پيوسته قحط بود و باران نمى آمد هود ايشان را گفت: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ من كفرکم بان تؤمنوا ثم توبوا اليه من ذنوبكم يرسل السماء سماء اينجا مطر است. «زيد بن خالد الجهني گفت در صحاح

خطب رسول الله (ص): فى اثر سماء كانت من الليل يعنى فى اثر مطر.

مدراراً يعنى دائماً ساكنا و ذلك انفع ما يكون، و اصله من در اللين اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناء المبالغة يستوى فيه المذكر و المؤنث.

و يزدكم قوةً الى قوتكم اين از بهر آن گفت كه ايشان در روزگار قحط و شدت ضعيف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فى الجذب. و قیل: معناه و يزدكم عزّاً الى عزكم بكثره عددكم

و اموالکم و اولادکم و ذلک انّ اللّٰه حبس عنهم القطر و اعقم ارحام نساہم فوعدهم ہود (ع) المطر و الاولاد علی الایمان و الاستغفار و التوبہ، و لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِیْنَ اِیْ لَا تَعْرَضُوا عَمَّا اَدْعُوْکُمْ اِلَیْهِ مِنَ التَّوْحِیْدِ مُقِیْمِیْنَ عَلٰی الْکُفْرِ قَالُوْا یَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ اِیْ بَرٰہَانٍ وَ حِجَّةٍ، وَ مَا نَحْنُ بِتَارِکِیْ آلِهَتِنَا اِیْ لَا نَتْرُکُ عِبَادَةَ آلِهَتِنَا عَنْ جِهَةِ قَوْلِکَ، وَ مَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِیْنَ مُصَدِّقِیْنَ اِنْ نَقُوْلُ اِیْ مَا نَقُوْلُ فِیْکَ «اَلَّا» قَوْلِنَا «اعتراک» اصابک بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوْءٍ یَعْنٰی بَجْنُوْنٍ وَ خَبَلٍ بِسَبَبِ سَبْکِ اِیَّہَا فَصُرْتُ تَتَّکَلَّمُ بِمَا نَسْمَعُ، یَقَالُ عَرَاهُ وَ اعْتَرَاهُ اِذَا الْم بِهِ.

قال لهم هود: اِنِّي اُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰی نَفْسِیْ وَ اَشْهَدُوْا یَا قَوْمِ اَنِّیْ بَرِیْءٌ مِّنْ آلِهَتِکُمْ الَّتِیْ یَخَوْفُوْنِیْ بِہَا فَسَمَوْنٰی مَا شِئْتُمْ، فَکَیْدُوْنِیْ جَمِیْعًا هود گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم و شما نیز گواه باشید که از بتان شما بیزارم و ایشان را عیب جویم سخن من اینست، شما هر چه خواهید کنید، و هر کید که توانید سازید، و بھر نام که خواهید مرا نام نھید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشان را در کید و حیلت بیاری گیرید، و لا تُتْظَرُونَ و مرا زمان مدهید اگر توانید، همانست که از نوح پیغامبر حکایت کرد.

فَأَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ شُرَكَاءَهُمْ الْآیة. و این معنی در قرآن از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، و این عظیم تر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوت که ایشان اندک بودند یا یگانه، و دشمنان انبوه بودند یا بی عدد، خاصه نوح و هود.

اِنِّیْ تَوَكَّلْتُ عَلٰی اللّٰهِ اِنّ آیت حرزی عظیم است مستعیدان را از جبارہ. ما مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذُ بِنَاصِيَتِہَا یعنی نواصی الجبارة بیدہ و الاخذ بالناصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعاء فی الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدک ناصیتی بیدک و منه قوله: لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ کُلِّ ذَلِكِ مَا خُوذُ مِنْ فَعَلِ الْعَرَبِ اَنَّهُمْ اِذَا ظَفَرَ اَحَدُهُمْ بِمَنْ یَبَارِزُهُ وَ اسْتَوَلٰی عَلَیْہِ اَخَذُ بِنَاصِیْتِہِ عِنْفًا وَ اِذَا ارَادَ تَنْکِیْلَہُ جَزَّ نَاصِیْتِہِ. و منه قوله: فِیَوْخَذُ بِالنَّوَاصِیِ وَ الْاَقْدَامِ یعنی تاخذ الربانیة بنواصی الکفار: یقال: اخذت بناصیته، و بناصاته و انشدوا:

فَمَا الدُّنْیَا بِبِاقِیَّةٍ لِّحَیِّ وَ مَا حِیٌّ عَلٰی الدُّنْیَا بِبِاقٍ. اِنِّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ هَذَا کَقَوْلِہُ: اِنِّ رَبِّکَ لَبِالْمُرْصَادِ وَ قِیْلَ مَعْنَاهُ: اِنِّ رَبِّیْ عَلٰی طَرِیْقِ الْحَقِّ یَجَازِی الْمَحْسَنَ بِاِحْسَانِہِ وَ الْمَسِیءَ بِاَسَاآئِہِ لَا یَظْلَمُ اَحَدًا.

و قيل: يحملنكم على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ و هو الاسلام، و قال: ابن عباس يريد ان الذى بعثنى الله به دين مستقيم، و المعنى على هذا: ان دين ربى على صراط مستقيم فإِنْ تَوَلَّوْا يَعْنَى ان تتولوا، اى تعرضوا و لم تؤمنوا فَقَدْ أَبْلَغْتُمْ الحجة بتبليغ الرسالة وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّى قَوْماً غَيْرَكُمْ هذا تهديد خفى لَانَّ الله لا يستخلف قوماً الا بعد اهلاك الذين قبلهم، يعنى ان لم تؤمنوا اقام خلفاء يكونون سكاّن الارض بعدكم يعبدونه، و لا تَضْرُونَهُ شَيْئاً بتوليكم و اعراضكم اِنَّمَا تَضْرُونَ انفسكم اِنَّ رَبِّى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ يحفظنى من ان تنالونى بسوء، و قيل: حفيظ على اعمال العباد فيجازيهم عليها.

وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا اى عذابنا. و قيل: امرنا بهلاك عاد نجينا هوداً و الذين آمنوا معه و هم اربعة آلاف برحمة منا بما اريناهم من البيان، و هديناهم للايمان، و عصمناهم من الكفر. و قيل: «برحمة منا» انه لا ينجو احد و ان اجتهد الا برحمة الله، و نجيناهم من عذاب غليظ و هو الريح التى اهلكت عاد بها، و قيل: عذاب يوم القيمة، يعنى كما نجيناهم فى الدنيا من العذاب، كذلك نجيناهم فى الآخرة من العذاب.

وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا جحدوا جحد مه از انكار است، جحد آنست كه چيزى بدانى و نپذيرى، ميگويد: قبيله عاد و وفد عاد حق نپذيرفتند و سر كشيده و ترمذ نمودند و عصوا رُسُلَهُ مراد باين رسل هود است يگانه، چنان كه جايى ديگر گفت: كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ باين مرسلين مراد هود است و هر پيغامبرى را كه اين لفظ در قرآن بيايد معنى هم اينست، و گفته اند: هر پيغامبرى كه بقوم خويش آمد ايشان را گفت گواهي دهيد كه الله يكى و من و محمد رسولان او، از بهر آنكه همه پيغامبران را گفته بودند كه لَتَضُرُّهُ آن مرسلون و اين رسل هود است و محمد، و آنجا كه گفت: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ نوح است و محمد و آنجا كه گفت: كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ صالح است و محمد. و گفته اند: انما جمع لان من كَذَّبَ رسولاً واحداً فقد كفر بجميع الرسل وَ اتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ متكبر كافر قهار يجبر غيره على ما يريد و باب فعّال فعل و قد جاء من افعل اجبر، فهو جبار و ادرك فهو دراك، و الجبّار فى حق الله من الجبر و هو الاصلاح، و يجوز ان يكون من اجبر ايضا عَيِيدِ اى طاع باغ، تقول، عند عنودا و عندا، اذا تجبر و طغا، و عند عن الحق. مال، و قيل: هو فعيل من لفظ عندى كان فيه معنى الاعجاب و حسن الظنّ بنفسه و ما عنده، و المعنى: عصوا من

فی طاعته سعادتهم و اطاعوا من فی طاعته شقاوتهم.

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً اى بعد هلاکهم یلعنهم الملائكة و المؤمنون.

وَ یَوْمَ الْقِيَامَةِ، یعنی و فی یوم القیمة یلعنون ایضا کما قال: لعنوا فی الدنیا و الآخرة، تمّ الکلام هاهنا ثم استأنف فقال: أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ نَزَّهَ نَفْسَهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ عَنِ النَّدَمِ وَ الظُّلْمِ كَفَرُوا رَبَّهُمْ اى نعمة ربهم، و قيل: ربهم كفروا، اى بربهم، کما تقول: نصحتہ و نصحت له و شکرته و شکرته له.

أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمٍ هُوِدٍ انْتَصَابٌ بُعْدًا عَلَى أَنَّهُ مَصْدَرٌ أَقِيمٌ مَقَامَ فِعْلِ الدَّعَاءِ كَمَا يُقَالُ: سَقَاهُ اللَّهُ وَ یُوضَعُ مَكَانَهُ سَقِيًّا لَهُ، اى ابعدهم الله من خیره فبعدوا بعدا.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ أَشَارَتْ اسْتِ بِجَلالِ قَدْرِ مِصْطَفَى (ص)، و کمالِ عِزِّ وَ لُطْفِ ایزدی است که گوهر فطرت محمد مرسل را جلوه میکند، میگوید: ما قصه پیشینان، و آیین رفتگان، و سرگذشت جهانیان از قوم نوح و عاد و ثمود و امثال ایشان همه بر تو کشف کردیم، و مشکلهای غیبی و نکتههای علمی خلق را بر زبان تو بیان کردیم دو معنی را، یکی اجلال قدر تو خواستیم، و کمال امانت و دیانت تو و خلق نمودیم، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطه ملکوت تویی، محل کشف اسرار ازل و ابد تویی، آن اسرار که با تو بگفتیم با کس نگفتیم، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم، اى محمد ما جان تو از خزینه قدس بیرون آوردیم و در صورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را و ایندگان ما شرح دهی، و قصه عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدأ کاینات تا مقطع دایره حادثات بر ایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوه بیگانگی بنور آشنایی رسانیم که ما در عزیز کلام خویش گفته ایم وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. دیگر معنی آنست که ما خواستیم تا بیان این قصه ها و سرگذشتها آرامی در دل تو آریم، و در آن سکون افزائیم، و تا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما با تو همانست فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خار در دست تو

بیش نشانند، در قیامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رساند.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون با تو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنان که دود خوف بر ظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنان که از شادی رجاء هر دو خدّ تو مورد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، و بتن در آی، و بزبان بگویی، و آنچه گویی از مایه علم و سرمایه خرد گوی، که هر چه نه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگذرد و یک سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، بو هریره گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. بو هریره برخاست، بدر شد و باز آمد سید گفت: یا با هریره زحمت مکن آن نه تویی، تو خود می آیی و او را می آرند، تو خود میخواهی و او را میخواهند، خواهند هرگز چون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربنده نبود، رونده مزدور است و ربنده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهکی از در در آمد جامه کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت که کرده پوست روی او بر روی او خشک گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار و ضعیف و چون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چو من بباد بر خواهی داد. بو هریره گفت: یا رسول الله آن جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام مغیره بود نام وی هلال در مسجد آمد و در نماز ایستاد سید گفت: ان الملائكة لتأتّم به، فریشتگان آسمان بر موافقت و متابعت وی در خدمت نماز ایستاده اند، چون سلام باز داد رسول خدای اشارت کرد، او را نزدیک خود خواند دست در دست رسول (ص) نهاد رسول گفت: مرا دعائی گوی هلال بحکم فرمان گفت: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد، رسول گفت: آمین، پس برخاست و رفت و رسول خدا دو دیده مبارک خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز در وی می نگرد و میگوید: ما اکرمک علی الله، ما احبک الی الله، چه گرامی بنده ای بر خدا که تویی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ تو داری، دل در نظر حق شادان، و جان بمهر ازل نازان.

بیر طریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو ما را خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که در فضای طلب تو پروازی کند، دل خود نثار کنیم محبّی را، که بر سر کوی تو آوازی دهد.

چون هلال از مسجد بدر شد رسول خدا (ص) گفت: لم یبق من عمره الا ثلاثة ایام، بو هریره گفت: چرا خبرش نکنی گفت: بر اندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هر چند که وی مرگ بانده ندارد، روز سیوم رسول برخاست با یاران و بسرای آل مغیره رفت گفت: یا آل المغیره هل مات فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، و الله اتاکم طارق فاخذ خیر اهلکم. فقال المغیره: یا رسول الله هو اقل ذکرًا و احمل قدرًا من ان یذکره مثلک.

فقال رسول الله (ص) کان معروفًا فی السماء، مجهولًا فی الارض، دوستان خدا در زمین مجهول باشند و در آسمان معروف، غیرت حق نگذارد ایشان را که از پرده عزت بیرون آیند، «اولیائی فی قبایلی لا یرفهم غیری» رسول خدا در چهره آن دوست خدا نگرست، قفس خالی دید و مرغ امانت با آشیان ازل باز رفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل تو گرداندم ز حال بحال. رسول خدا (ص) چون در وی نگرست دو چشم نرگسین خود پر آب کرد، آن گه گفت: یا مغیره ان لله تعالی سبعة نفر فی ارضه بهم یمطر، و بهم یحیی، و بهم یمیت، و هذا کان خیارهم، ثم قال: یا معشر الموالی خذوا فی غسل اخیکم. عمر خواست تا فرا پیش شود و او را غسل دهد، سید گفت: یا عمر امروز روز غلامان است و کار کار مولایان، سلمان و بلال در پیش رفتند تا او را بشویند عمر دلتنگ شد، رسول گفت: دل خوشی عمر را: خذوه عونًا لکم، عمر را نیز بیاری گیرید. آری خوش بود داستان دوستان گفتن، و دل افروزد قصه جانان خواندن.

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصه عشق تو سراید صنما

٦ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ اِلَىٰ تَمُودَ اَٰخَاهُمْ صَالِحًا فرستادیم ب: ثمود کس ایشان صالح، قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم خدای را پرستید، ما لکم من اِلهٍ غَیْرُهُ نیست شما را خدایی جز

او، هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ او آفرید و کرد شما را از خاک زمین، وَ اسْتَغْمَرَكُمْ فِيهَا و شما را در زمین نشاند، فَاسْتَغْفَرُوا آمْرَازِشِ خَوَاهِدِ اَزُو، ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ و با او گردید، إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ (۶۱) که خداوند من نزدیک است پاسخ کننده.

قَالُوا يَا صَالِحُ كَفْتَنْد: اِي صَالِحٍ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا مَا از تو جز ازین می بیوسیدیم پیش ازین، أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا بَازِ مِي زَنِي مَا رَا كِه پَرَسْتِيم أَنچِه پَرَسْتِيدَنْد پَدْرَانِ مَا، وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ و ما در گمانیم از آنچه ما را با آن میخوانی، مُرِيبٌ (۶۲) دل را و خرد را شورنده

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ كَفْت: اِي قَوْمٍ چِه بِيْنِيد، إِنَّ كُنْتَ عَلِيَّ بَيِّنَةً مِنْ رَبِّي اِگَر مَن بَر كَارِي رُوْشَن و رَاهِي رَاسْت و پِيغَامِي دَرَسْتَام از خدَاوَنْد خُوِيْشِ وَ أَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً و او مَرَا بِيغَام دَاد بَمَهْرَبَانِي، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ اِنْ عَصَيْتُهُ كِه رِهَانْد مَرَا اَزُو اِگَر مَن دَرُو عَاصِي شُوْم و كِي يَارِي دِهْد؟ فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) نَمِي فَزَائِيدِ مَرَا دَر پَاسَخِ مَگَر زِيَان كَارِي.

وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ و اِي قَوْمِ اَيْنِ نَاقَه خدَا شَمَا رَا نَشَانِي اَسْت، فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ بَازِ شُوِيْد از آن و گِذَارِيدِ آن رَا تَا رُوْزِي مِي خُوْرْدِ دَر زَمِيْنِ خدَايِ، وَ لَا تَمْسُوْهَا بَسُوْءٍ و بَآنِ هِيچِ بَدِي مَرَسَانِيدِ فَيَا خُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) كِه شَمَا فَرَا كِيْرْدِ عَذَابِي نَزْدِيكِ.

فَعَقَرُوهَا پِي كَرْدَنْدِ آن نَاقَه رَا و بَكَشْتَنْد، فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ صَالِحٍ كَفْت: بَر خُوْرِيدِ و فَرَا گِذَارِيدِ سَه رُوْزِ از جِهَان، ذَلِكَ وَ عَدُوْ غَيْرُ مَكْدُوْبٍ (۶۵) آن وَعْدَه اِيَسْتِ كِه دَر آن دَرُوغِ نِيَسْتِ.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا چُونِ فَرْمَانِ مَا آمَدَ نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ رِهَانِيدِيمِ صَالِحِ رَا و اِيْشَانِ كِه گَرُوِيْدِگَانِ بُوْدَنْدِ بَا او، بَر رَحْمَةً مِّنَّا بِيخْشَايِشِي از ما، وَ مِنْ خَزْيٍ يَوْمَئِذٍ از رَسُوَابِي آن رُوْزِ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيْزُ (۶۶) خدَاوَنْدِ تُو اُوَسْتِ آن تَاوَنْدِه بَا نِيروِي و كَمِ آوَرَنْدِه سَخْتِ كِيْر.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ و فَرَا گَرَفْتِ آن سْتَمَكَارَانِ رَا بَانِگِ فَرِيْشْتَه كِه بَر اِيْشَانِ زِد، فَاصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ (۶۷) تَا دَر سَرَايِهَايِ خُوِيْشِ اِفْتَادَه مَرْدَه گَشْتَنْدِ.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا چنان که گویی هرگز در آن نبودند، أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ آگاه باشید که ثمود کافر شدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو، أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ (۶۸) آگاه باشید که دوری بادا ثمود را.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ و آمد فرستادگان ما به ابراهیم، بِالْبَشْرِی بيشارت دادن، قَالُوا سَلَامًا گفتند: درود بر تو قَالَ سَلَامٌ ابراهیم گفت: درود بر شما فَمَا لَبِثَ هَيْجَ درنگ نکرد، أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ (۶۹) که گوساله آورد بریان کرده در سنگ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ چون ابراهیم دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی شود، نَكَرَهُمْ ایشان را بانکار فراز آمد، وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً و از ایشان می ترسید و ترس در دل می پوشید، قَالُوا لَا تَخَفْ ایشان گفتند: که مترس، إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ (۷۰) ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم لوط.

وَأَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ و زن ابراهیم بر پای بود، فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ آن زن چون بر زبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید از شگفتی، وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ، يَعْقُوبَ (۷۱) و از پس اسحاق، یعقوب.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى گفت آن زن ای ویل بمن، أَلَا أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ من فرزند زایم و من پیر زن. و هَذَا بَعْلِي شَيْخًا و این که شوی منست پیر است، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) اینت چیزی شگفت.

قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ گفتند: شگفت میداری از کار خدای، رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بخشایش خدا و برکات او بر شما ای خاندان، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳) او خداوندی است ستوده بزرگوار.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ چون بیم از ابراهیم برفت، وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَى و آمد بوی بشارت به فرزند، يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) با ما باز بیچیدن در گرفت در حق قوم لوط. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ ابراهیم زیرک است بردبار، أَوَاهُ آوَه كُنْدَه از بیم خدای، مُنِيبٌ (۷۵) باز گراینده و دل با خدا آورنده.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ابراهیم را گفتیم روی گردان ازین سخن، إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ که فرمان خداوند تو آمد، وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بایشان آمدنی است عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶)

عذابی نه باز بردنی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَإِلَى ثَمُودَ يَعْنِي و ارسلا الى ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا ثمود و عاد نام جدّ ایشان است همچون قریش و ربیعه و مضر نامهای اجداد عرب، و ثمود عاد آخر است برادرزاده عاد اول، و هو ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح دو برادر دیگر داشت یکی فالغ بن عابر و هو جدّ ابراهیم (ع) دیگر قحطان بن عابر و هو ابو الیمن و میان مهلك عاد و مهلك ثمود پانصد سال بود و كان ذلك في آخر ملك نمرود بن كنعان بن جم الملك الذي تسميه العجم افریدون و نژاد این ثمود که در آن عصر بودند همچون عاد اول متمرّد و طاغی و کافر بودند و مسکن به وادی القری داشتند زمینی است میان مدینه و شام و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تا از ربّ العزّة از نسب ایشان و قبيله ایشان صالح فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا صالح و هود را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان از فرزندان ارم بودند و عاد و ثمود هم چنان، و ذکر آن ولد آدم خص باللسان العربی عند تبلیل الالسن و هم العرب الاولی الذین انقضوا عن آخرهم.

قالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اخلصوا العبادة لله دون ما سواه ما لكم من إله يستوجب عليكم العبادة غيره هو أنشأكم من الأرض أي خلقكم من آدم و آدم خلق من تراب الأرض. و قيل: أنشأكم في الأرض. و قيل: أنشأكم نبات الأرض. و استعمركم فيها یعنی و استسکنکم فیها، و عمّار الدار سكانها. و قيل: اقدرکم علی العمارة و جعلکم عمّارها، باین قول استعمرکم مشتق از عمارت است و روا باشد که مشتق از امر بود فیکون استعمر و امر بمعنی واحد، نحو: استحياه و احياه اذا تركه حیًا، و مثل ذلك استهلكه و اهلكه و استغواه و اغواه.

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ معنى این استغفار از پیش رفتن رَّبِّي قَرِيبٌ لِرَاجِيهِ مُجِيبٌ لداعیه، القریب و البارّ العطف.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا مرجو کسی بود که او کاری بزرگ را شاید و ازو نیکی بیوسند و مرجّا از بهر آن نام کنند، گفتند: ای صالح پیش ازین روز و این گفت

که می‌کنی ما بتو امید داشتیم که ما را پیشرو و کارگزار و سید باشی که ترا بجوانی با عقل و زیرک و دانایی و رأی متین دیدیم و نیز ظن می‌بردیم که بدین ما باز گردی، و این از آن گفتند که ایشان را تا آن روز مخالفت میکرد در عبادت بتان، اما ایشان را از آن نهی نمی‌کرد، پس چون ایشان را نهی کرد این سخن بگفتند: أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا يَرِيدُ الْأَصْنَامَ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ أَيْ تَهْمَةٌ وَ حَيْرَةٌ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ حُدَّةٍ مُرِيبَةٍ أَيْ مُوجِبَةٍ لِلتَّهْمَةِ، يقال: ارباب فلان، اذا فعل فعلا يوجب الريبة.

قال يا قوم أرايتم إن كنتم على بينة من ربّي اين جواب ایشان است که گفتند: قَدْ كُنْتُمْ فِينَا مَرْجُوعًا قَبْلَ هَذَا. قوله: على بينة من ربّي، اى على يقين و بصيرة من ربّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً اى نبوة فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ مِنْ يَمْنَعُنِي مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ وَ مَنَعَكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ فَمَا تَزِيدُونَنِي بِاحْتِجَاجِكُمْ بِقَوْلِكُمْ: أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا غَيْرَ تَخْسِيرٍ اى غير تخسیر لكم حظوظكم من رحمة الله، فالتخسیر لهم، لا له، (ع) هذا كما تقول لمن تدعوه الى رشد فيأبى ما تريدنى الا مضرة يعنى لنفسك. و قيل: خسره، اى نسبه الى الخسران، اى فيما تزيدوننى غير نسبتى اياكم الى الخسران. و قال ابن عباس: غَيْرَ تَخْسِيرٍ اى غير بصارتكم فى خسارتكم.

وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ نَاقَةٌ اللَّهُ خَوَّانِدٌ تَعْظِيمٌ رَا كَالْكَعْبَةِ الَّتِي أَضَافَهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا، فقال: طَهَّرُ بَيْتِي وَ آيَةٌ نَصَبٌ اسْتَبْرَحًا، وَ الْعَامِلُ فِيهَا مَعْنَى الْإِشَارَةِ فِي هَذِهِ، مِى كَوَيْدٍ: اَيْنَسَتْ نَاقَهُ خُدا كَهَ اللَّهُ شَمَا رَا نَمُودَ نَشَانِي رُوشَن، وَ مَعْجَزَتِي ظَاهِر، وَ دَلِيلِي قَاطِعٌ بَر صَحْتِ نَبَوْتٍ مِنْ. وَ قِيلَ: لَكُمْ آيَةٌ اى عِبْرَةٌ لِأَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْ صَخْرَةٍ صَمَاءً، وَ سَبَقَ شَرْحُهُ فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ، فَذَرَوْهَا تَأْكُلُ مِنَ الْعُشْبِ فِي أَرْضِ اللَّهِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ مِثْوَنُهَا وَ لَا عِلْفُهَا، وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ وَ لَا تَصِيبُوهَا بِعَقْرِ أَوْ نَحْرٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فِي الدُّنْيَا اى لَا تَمْهَلُونَ، يُقَالُ: عَقَرَ النَّاقَةَ وَ عَرَقَهَا إِذَا نَحَرَهَا، لِأَنَّ النَّاحِرَ يَعْقُرُهَا أَوْ لَا ثُمَّ يَنْحَرُهَا إِذَا وَجِبَتْ.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ: صَالِحٌ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ اى عِشُوا فِي مَنَازِلِكُمْ. وَ قِيلَ: الْمَرَادُ بِدَارِكُمْ دَارِ الدُّنْيَا. وَ قِيلَ: أَمَّا وَحْدًا لِأَنَّ الْمَرَادَ بِهَا الْبَلَدَ، ذَلِكَ اى ذَلِكَ الْأَجَلَ الَّذِي أَجَلْتُمْ وَ عَدُّ مِنَ اللَّهِ غَيْرُ مَكْدُوبٍ لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ، اى أَنَّ الْعَذَابَ نَازَلَ بِكُمْ بَعْدَ ثَلَاثَةِ

ایام حقیقه، و قیل: مکذوب مصدر کالمعقول و المحصول، یقال ما له معقول، ای عقل. فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا إِي الْعَذَابِ. و قیل: امرنا بالعذاب، نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِي «واو» زائد است در این موضع تدخلها العرب مرة و تحذفها اخرى، كقوله: وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ فَتَحَ وَ كَسَرَ در ميم يَوْمِئِذٍ اينجا هر دو رواست، فتح قرائت كسايی است و ورش و قالون، و كسر قرائت باقی و مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ يعنى نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بنعمة عليهم مَّا مِنْ خِزْيِ الْيَوْمِ الَّذِي آتَاهُمْ فِي الْعَذَابِ. و الخزي، العيب الذي تظهر فضيحته و يستحيى من مثله إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ فِي بَطْشِهِ الْعَزِيزُ فِي سُلْطَانِهِ لَا يَغْلِبُهُ غَالِبٌ.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ صَاحَ بِهِمْ جَبْرَائِيلُ، و قیل: الصَّيْحَةُ، العذاب، كما تقول: صَاحَ فُلَانٌ بِفُلَانٍ، إِذَا زَجَرَهُ وَ رَدَعَهُ. و قیل: لَمَّا إِيقَنُوا بِالْعَذَابِ تَحَنَّنُوا وَ تَكَفَّنُوا وَ التَّفَّوُّا فِي الْإِنْقِطَاعِ وَ الْقَوَا نَفُوسَهُمْ بِالْأَرْضِ يَقْلِبُونَ أَبْصَارَهُمْ نَحْوَ السَّمَاءِ لَا يَدْرُونَ مِنْ إِيْنِ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ اتَّهَمَ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِيهَا صَوْتٌ كُلِّ سَاعِقَةٍ وَ صَوْتٌ كُلِّ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ تَقَطَّعَتْ مِنْهَا قُلُوبُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ فَأَصْبَحُوا فِي مَسَاكِنِهِمْ بِأَدْهَمٍ جَائِمِينَ مَيِّتِينَ صَرَعِي، وَ الْجَثُومِ، السَّقُوطِ عَلَى الْوَجْهِ فَمَاتَهُمُ اللَّهُ الْإِرْجَالُ كَانُوا فِي حَرَمِ اللَّهِ فَمَنْعَهُ حَرَمُ اللَّهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ أَبُو ثَقِيفٍ.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا كَانُوا لَمْ يَقِيمُوا فِيهَا لَانْقِطَاعِ آثَارِهِمْ بِهَلَاكِهِمْ بِاجْمَعِهِمْ أَلَا مَا بَقِيَ مِنْ أَجْسَادِهِمُ الدَّالَّةُ عَلَى الْخِزْيِ النَّازِلِ بِهِمْ أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ قَرَأَتْ حَمْزَةً وَ يَعْقُوبُ وَ حَفْصُ «ثَمُودٌ» بغير تنوين، و الباقون ثمودا منوتًا. قال سيويوه: ان ثمود قد يصرف فيجعل اسما للحى و لا يصرف فيجعل اسما للقبيلة أَلَا بُعْدًا لِثَمُودِ إِي بَعْدًا مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ ل: ثَمُود.

وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى كَفْتَهُنْد: كه اين فریشتگان سه كس بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل. سدی گفت: یازده بودند بر صورتهای جوانان و نیکو رویان. و قیل: على صورة الاضياف. ابن عباس گفت: جبرئیل بود و با وی دوازده فریشته دیگر آمدند و ابراهیم را بفرزند اسحاق بشارت دادند. و قیل: بشروه بهلاك قوم لوط، و القرى المؤتفكات لخالص ابن عمه لوط منهم قالوا سلاماً سلاماً گفتند یعنی كه: بر ابراهیم رسیدند و سلام

کردند «سلام» نصب علی المصدر ای سلّموا سلاما، كما يقال: کَلّموا کلاما، و اعطوا عطاء و انبت نباتا، و قيل: نصب لانه مفعول القول قال: «سلام» ای و علیکم سلام. فریشتگان سلام کردند و ابراهیم جواب داد. حمزه و کسای «سلم» خوانند بکسر سین بی الف، و السلم هو الصلح، و المعنی نحن سلم لکم و لسنا بحرب فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداء محذوف چون فریشتگان وی را دیدند که بترسید، گفتند: آشتی و صلح، ابراهیم جواب داد که: آشتی و صلح یعنی که از یک دیگر ایمن ایم.

و نیز گفته اند که: سلم از بهر آنست که زبان ابراهیم عبری بود و در زبان عبری سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان السلم و السلام واحد، كما يقال: حرم و حرام و حلّ و حلال، و التقدير، امرنا سلام، او علیکم سلام، و قرء الباقون سلام، بالالف و فتح السین، و الوجه انه جواب تسلیمهم، فقولہ: سَلَامٌ ای علیکم سلام فحذف الخبر، او امرنا سَلَامٌ فحذف المبتدا. در خبر است که خصصنا ایتها الامة بثلاث: بالسلام و التأمین و الصّف فی الصلاة.

این خبر دلیل است که در زبان عبری سلام نیست فَمَا لَبِثَ ای ما مکث ابراهیم اَنْ جَاءَ ای عن اَنْ جَاءَ فیکون محلّه نصباً علی نزع الخافض بِعَجَلٍ حَيِّدٍ محنوذ و هو المشوئّ بالحجارة المحمّاة.

و قيل: حَيِّدٌ ای مشوی یقطر و دکه، من قولهم: حذت الفرس ای جعلت علیه الجللّ حتی یقطر عرقا. و يقال: الحنید السمیط. و قيل: السمین، درین آیت حث است بر تعجیل مهمان داری که رب العزة ابراهیم را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش مهمان آورد و تعلیم است امّت احمد را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان و انشد بعضهم:

رسم جرى فی الناس لیس بقاصد حبس الجماعة لاتنظار الواحد
حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در ابراهیم شدند که دانستند که ابراهیم مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان الملائكة لا یأکلون و لا یشربون. ابراهیم چون ایشان را دید که دست بطعام وی نمی بردند، بانکار فرا پیش ایشان آمد و بخود در بترسید که نباید که ایشان دشمنان اند یا دزدان اند که ببدی و بیلایی آمده اند، و طعام از آن نمی خورند تا حرمت داشت بر ایشان بطعام واجب نگرده، و آن

ترس در دل میداشت پنهان، اینست که الله گفت: نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً يُقَالُ: نَكَرَ وَ انكَرَ وَ اسْتَنَكَرَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً يَعْنِي خَافَ مِنْهُمْ خِيفَةً فَأَوْجَسَهَا فِي نَفْسِهِ يَعْنِي اخْفَاها كَقَوْلِهِ: فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى وَ قِيلَ: الْإِيْجَاسُ الْإِدْرَاكُ: أَيِ ادْرَكَ وَ اجس بخوف حدث في نفسه، چون فریشتگان ابراهیم را دیدند که بترسید گفتند: لَا تَخَفْ مترس که ما فریشتگانیم. ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان اند نباید که عذاب را آمده اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آن گه چون بزمین آمدند عذاب را آمدند چنان که الله گفت: مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ أَيِ بِالْعَذَابِ فریشتگان گفتند: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُّوطٍ مترس که ما را با هلاک قوم لوط فرستاده اند، همانست که جایی دیگر گفت: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ. وَ جَاءَ فِي الْخَبْرِ أَنَّ اِبْرَاهِيمَ (ع) قَالَ لَهُمْ: أَلَا تَأْكُلُونَ؟ قَالُوا: يَا اِبْرَاهِيمَ لَا نَطْعَمُهُ إِلَّا بَنَمْنٍ، قَالَ اِبْرَاهِيمَ: فَإِنَّ ثَمَنَهُ أَنْ تَسْمُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فِي أَوْلَاهُ وَ تَحْمَدُوا اللَّهَ فِي آخِرِهِ، فَنَظَرَ جِبْرَائِيلُ إِلَى مِيكَائِيلَ فَقَالَ: حَقٌّ لِهَذَا أَنْ يَتَّخِذَهُ رَبَّهُ خَلِيلًا.

وَ امْرَأَتُهُ وَ هِيَ سَارَةُ بِنْتُ هَارَانَ بْنِ نَاحُورَ بْنِ شَارُوعَ بْنِ ارْغَوَاءَ بْنِ فَالِغٍ وَ هِيَ ابْنَةُ عَمِّ اِبْرَاهِيمَ قَائِمَةٌ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ تَسْمَعُ كَلَامَ الرَّسْلِ وَ كَلَامَ اِبْرَاهِيمَ فَضَحَّكَتْ لِأَنَّهَا كَانَتْ قَالَتْ لِاِبْرَاهِيمَ اِضْمَمِ لَوْطًا ابْنَ أَخِيكَ إِلَيْكَ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَنْزِلُ بِهَوْلَاءِ الْقَوْمِ الْعَذَابِ فَضَحَّكَتْ سُرُورًا لِمَا أَتَى الْأَمْرَ عَلَى مَا تَوَهَّمْتَهُ.

ساره با ابراهیم گفته بود که برادر زاده خود را لوط واپناه خود گیر و از میان آن قوم بیرون آر که من می پندارم که ایشان را عذاب رسد، پس چون آن فریشتگان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون آن سخن بشنید بخندید بشادی، آن گه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست. و گفته اند: قَائِمَةٌ آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم با ایشان نشست و در آن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی و الصحراء. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام

نخوردند، و گفته‌اند: آن ساعت که گوساله بریان کرده در پیش نهادند جبرئیل پر خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آن را زنده کرد و برخاست و در رفتن ایستاد ساره آن کار شگفت داشت بخندید. و اصح الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی بشارت فرزند بود به پیرانه سر، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی فبشرناها باسحق، فضحکت تعجبا من ان يكون من شيخين كبيرين ولد. و يقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأى العجيب البديع حصل من مادة البدن هيئة الضحك و گفته‌اند: فَضَحِكْتُ اى حاضت يعنى رأت امارة ذلك بعد البشارة او قبلها، و هذا قول مجاهد و عكرمة تقول العرب: ضحكت الارنب اى حاضت.

فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ انما خصت بالبشارة جزاء على خدمتها للضيف. و قيل: لان النساء اعظم سرورا بالولد من الرجال، و قيل: لان ساره لم يكن لها ولد و كان ل: ابراهيم ولد و هو اسماعيل (ع). و گفته‌اند: بشارت دادن فریشتگان ساره را آن بود که گفتند: اَيَّتْهَا الضاحكة ستلدين غلاما، و مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ اى و بعد بشارت اسحاق ب: يعقوب. شامى و حمزه و حفص «يعقوب» بنصب خوانند بر تقدير فبشرناها ب: اسحاق و يعقوب من وراء اسحاق اى من بعد اسحاق و موضعه الجر الا انه لا ينصرف فيكون فى حال الجر مفتوحا و قيل: انتصابه بفعل مضمر و التقدير فبشرناها ب: اسحاق و وهبنا لها يعقوب، باقى يعقوب برفع خوانند و هو مرفوع بالابتداء و خبره من وراء اسحاق مقدم عليه فيكون المعنى: فبشرناها ب: اسحاق و يعقوب يحدث لها من وراء اسحاق، قال: ابن عباس و الشعبي و جماعة من المفسرين و اهل اللغة: الوراء ولد الولد تقول العرب: هذا ابني من الوراء: اى ابن ابني. يقول بشرناها بانها تعيش الى ان ترى ولد ولدها فكانت سن ابراهيم يومئذ مائة سنة و ساره اصغر منه بسنة.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى نداء ندبة و هو ايدان بورود الامر الفظيح أ أَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ همانست که جایی دیگر گفت: فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ دست بر وی همیزد چنان که عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت بینند یا شنوند، میگفت: من فرزند چون زایم و من پیر زن، سال من به نود و نه رسیده و این که شوی منست سالتش بصد رسیده. و قيل: اَنَّهُا ابنة تسعين سنة و هو ابن مائة و عشرين سنة، وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا نَصَبَ عَلَى الْحَالِ اى ما

تذکرون من ولادتی علی کبر سن ابرهیم و ترکه غشیان النساء لشیء عجیب، استبعاد و استنکار وی از جهت عرف و عادت بود نه از جهت انکار قدرت حق جلّ جلاله. آن گه فریشتگان گفتند: اُنْعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؟ استفهام است بمعنی تنبیه، و امر الله حکمه و قضاؤه رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابرهیم را، و این دعا در شریعت مصطفی (ص) بماند تا آخر الابد تا در تشهد نماز میگویند «کما صلیت و بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم» و آن برکات نبوت است در خاندان ابرهیم که هر چه پیغامبران بودند بعد از ابرهیم از نسل اسحاق و اسماعیل بودند. قیل: اِنَّمَا وَحَدَّ الرَّحْمَةُ لَانَ الرَّحْمَةِ مَصْدَرٌ فَصَلَحَتْ لِلتَّجْمَعِ الْبِرَكَةُ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِهِ بَقَاءُ كُلِّ خَيْرٍ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اِی محمود علی کل نعمه، مجید ذو مجد و ثناء. و قیل: مَجِيدٌ اِی کریم جواد یكثر الخیر من قبله و المجد نیل الشرف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ اِی الفزع وَ جَاءَتْهُ الْبَشْرَى بِالْوَلَدِ، البشری البشارة مصدر كَالرَّجْعِ يُجَادِلُنَا اِی اخذ یجادلنا فحذف للدلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: اِنَّا مُهْلِكُوْا اَهْلَ هَذِهِ الْقَرْیَةِ اِبْرَاهِیْمَ كَفَتْ بِاِ فَرِیْشْتِغَانِ: اَ رَأَیْتُمْ اِنْ كَانَ فِیْهَا خَمْسُونَ مِنَ الْمَسْلُمِیْنَ اُ تَهْلِكُوْنَہُمْ؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدِ قالوا: لا، قال: اِنْ فِیْهَا لَوْطًا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، قالوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِیْهَا الْاِیة. اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ لَحَلِیْمٌ اِی رزین عاقل و قور اَوَّاهٌ یعنی رحیم مُنِیبٌ اِی راجع الی الطَّاعَةِ «حَلِیْمٌ» در قرآن، ابرهیم راست و پسر او را و یحیی را آنجا که گفت: وَ سَیِّدًا یعنی حلیمًا و مصطفی (ص) یوسف را گفت: اِنْ كَانَ لِحَلِیْمًا ذَا اِنَاة.

پس فریشتگان گفتند: یا اِبْرَاهِیْمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا الْجِدَالِ وَ دَعِ الْخُصُومَةَ فِی اَمْرِهِمْ اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ بِاَهْلَاکِهِمْ وَ اِنَّهُمْ اَتَتْہُمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ غَیْرُ مَصْرُوفٍ عَنْہُمْ بِشَفَاعَةِ وَ لَا غَیْرَہَا، یروی ان ابرهیم لما جاءته الملائكة كان یعمل فی ارض له فكلما عمل ديرة من الدیار غرز بالة و صلی. فقالت الملائكة: حقیق علی الله ان یتخذ الله ابرهیم خلیلا.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اِلَىٰ تَمُودَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا كَرَدْگَارٌ قَدِیْمٌ جَبَّارٌ نَامُ دَارِ عَظِیْمٍ خَدَاوَنْدٌ حَكِیْمٌ، جَلَّ

جلاله و عز کبریاؤه و عظم شأنه در بیان قصه عاد و ثمود اظهار جلال و تعزز و استغنائی ازلی میکند، سیاست جباری و عظمت قهاری خود بخلق مینماید، تا بدانند که او بی‌نیاز است از جهان و جهانیان، نه ملک وی بطاعت مطیعان، نه عزت وی بتوحید موحدان، نه در جلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزت را چه زیان، اگر همه عالم زَنار بر بندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد که ای هود تو عاد را بخوان، ای صالح تو ثمود را بخوان، ای ابراهیم تو نمرود را بخوان، شما میخوانید و من آن کس را بار دهم که خود خواهم کارها بارادت و مشیت ما است ازل و ابد مرکب قضا و قدر ما است.

پیر طریقت گفت: آدمی هر چند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی با ردّ ازلی برنامد، عبادت با داغ خدای برنامد، و ایست ما بانوایست حق برنامد، جهد ما با مکر نهانی برنامد، مفلس گشتیم کس را ور ما رحمت نامد، دنیا بسر آمد و اندوه بسر نامد.

هُوَ أَنشَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ أَي قوم! اللّٰه شما را بیافرید و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت در آن نگرید، و کردگار و آفریدگار آن بشناسید، و درین دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تا یکبارگی روی بدنیا آرید، و طاعی و یاغی شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست از دنیا نداشته بود یاران وی او را گفتند: چرا از دنیا نصیبی بر نداری؟ گفت: اگر از شما کسی شنود که ما با عجزوی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی که سر بچنین عجزوی فرتوت فرو آورد و جوانی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجز گنده پیر است و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدت یکی تمام بسر نبرده، که با دیگری در پیوسته، و در حجله جلوه وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، و دل در روی بندد؟ آن بیچاره بدبخت که با وی آرام دارد، و او را به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرو را جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارستی ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی؟
و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَىٰ إِبْرَاهِيمَ يَبِغَامِرَىٰ بزرگوار بود شایسته کرامت نبوت و رسالت بود، سزای خلّت و محبت بود، بتخصیص قربت و تضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این همه چون فریشتگان آمدند ایشان را نشناخت، و در فراست برو بسته شد دو معنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیات بحقیقت خدا است، در هفت آسمان و هفت زمین نهان دان دوربین خود آن یگانه یکتاست لا یعزب عنه مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ دیگر معنی آنست که وی جلّ جلاله چون حکمی کند، قضایی راند بران کس که خواهد، مسالک فراست بریندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، و خدایی خود آشکارا کند، و او را رسد هر چه کند، و سزد هر چه خواهد، بحجّت خداوندی و کردگاری و آفریدگاری، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و گفته‌اند: ربّ العزّة فریشتگان را فرستاد کرامت خلیل را تا او را بشارت دهند بدوام خلّت و کمال و صلت از اول او را بناوخت و خلیل خود خواند، گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا آن‌گه او را بدوام خلّت بشارت داد، و از قطیعت ایمن کرد، گفت: قَالُوا سَلَامًا و ایّ بشاره اتمّ من سلام الخلیل علی الخلیل.

و ان صباحا یكون مفتتحا بسلام الحبيب لصباح مبارك فما لبث ان جاء بعجل حنيند ابراهيم اول پنداشت که مهمانان اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست و ما حضر پیش نهاد، ربّ العزّة آن تعجل از وی بیسندید و از وی آزادی کرد، گفت: فما لبث ان جاء بعجل حنيند جایی دیگر گفت فجاء بعجل سمین و المحبّة توجب استکثار القليل من الحبيب و استقلال ما منك للحبيب. مصطفی (ص) گفت: «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل»

پیر طریقت جنید گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اول سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسخاء ل: ابراهيم و الرضال: اسماعیل و الصبر ل: ایوب و لبس الصوف ل: موسی و السياحة ل: عیسی و الفقر ل: محمد (ص) مردی بود او را نوح عیار میگفتند پیر خراسان بود در عصر خویش بجوانمردی و مهمان داری معروف نفری از مسافران عراق بوی فرو آمدند اشارت به خادم کرد که قدم السّفرة، خادم رفت و دیر باز آمد و مسافران در انتظار مانده و در بعضی از ایشان انکاری

دید آمد که این نه نشان فتوت است و نه عادت جوانمردان، پس از آن که انتظار دراز گشته بود سفره آورد نوح گفت: لم تاتیت فی تقدیم السفرة؟ فقال: یا سیدی کانت علیها نملة فلم ار فی الفتوة ان اوزیها او ذیها و لا فی الادب ان اقدمها مع النملة الی الاضیاف فلما صعدت النملة منها الی الجدار، قدمتها.

فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا و قبلوا رأس نوح.

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ تَمَامَ احْسَانِ الضَّيْفِ تَنَاوَلَ الْبَيْدَ الِی مَا یَقْدَمُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ وَ الْاِمْتِنَاعِ مِنْ اَكْلِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ مَعْدُودَ فِی جَمَلَةِ الْجَفَاءِ وَ الْاَكْلِ فِی الدَّعْوَةِ وَاجِبِ عَلٰی اَحَدِ الْوَجْهِينَ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرَاهِيْمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرٰی يُجَادِلُنَا فِی قَوْمٍ لُّوطٍ مَرَّجَعْتِیْ كِهْ اِبْرَاهِيْمَ مِیكْرَدِ دَرِ كَارِ لُّوطٍ وَ بَازِ بَیچِيدِنِ كِهْ مِیْرَفَتِ لِّلّٰهِ وَ فِی اللّٰهِ مِیْرَفَتِ اَزِ شُوبِ رِبَا پَاكِ، وَ اَزِ حَظِّ نَفْسِ دُورِ، لَا جَرَمِ اَنْ جَدَالِ اَوْ رَا مَسْلَمَ دَاشْتَنْدِ، وَ اَزِو دَرِ كِذَاشْتَنْدِ، وَ دَرِ نِوَاخْتِ وَ كِرَامَتِ بَیْفِرُودِنْدِ، كِهْ بَرِ وِی اِیْنِ ثَنَا كِغْتَنْدِ: اِنْ اِبْرَاهِيْمَ لَحْلِيْمٌ اَوْاهُ مُنِیْبٌ بَرِ خِدَايِ هِیچِ كَسِ زِبَانِ نَكُنْدِ، وَ هَرِ چِهْ بَرَايِ خِدَا بُوْدِ جِزِ دَرِ شَرَفِ وَ كِرَامَتِ نِیْفَزَايِدِ، جِوَانْمَرْدِیِ مِهْمَانِ دَارِیِ كَرْدِ جَمْعِیِ رَا كِهْ رَسِيْدِهْ بُوْدِنْدِ، وَ دَرِ اَنْ ضِيَاْفَتِ فِرْمُودِ تَا هِزَارِ چِرَاغِ بَیْفِرُوخْتَنْدِ، يَكِیِ مَرُورَا كِغْت: كِهْ اَسْرَافِ كَرْدِیِ كِهْ اِیْنِ هَمِهْ چِرَاغِ بَیْفِرُوخْتِیِ، كِغْت: دَرِ خَانِهْ رُورِ وَ هَرِ اَنْچِهْ نِهْ اَزِ بَهْرِ حَقِّ وَ نِهْ دَرِ طَلْبِ رِضَا بَرَا فِرُوخْتِهَامِ اَنْ رَا بَكِشِ كِهْ رِوَاسْتِ، مَرْدِ دَرِ خَانِهْ كَرْدِ اَنْ چِرَاغِهَا بَرَا مَدِ تَا يَكِیِ فِرُورِ كِشْدِ نَتِوَاسْتِ وَ نِهْ دَسْتِشِ بَا اَنْ رَسِيْدِ.

هر آن شمعى که ایزد بر فرزند گران را پف کنی سببت بسوزد

۷ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا وَ چِونِ فِرْسْتَا دَاگانِ مَا بَلُوطِ اَمْدَنْدِ سِیءَ بَیْهِمْ اَنْدِوَهْگِنِ شَدِ بَايْشَانِ وَ ضَاقَ بَیْهِمْ ذَرْعًا وَ تَنگِ دَلِ شَدِ بَايْشَانِ وَ قَالَ وَ كِغْت: هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) اِیْنِ رُوزِیِ اسْتِ سَخْتِ بَرِ مِنْ كِرَانِ وَ صَعْبِ.

وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ وَ قَوْمِ اَوْ بَاوِ اَمْدَنْدِ يَهْرَعُونَ اِلَيْهِ مِی شَتَا فْتَنْدِ بَاوِ وَ مِنْ قَبْلِ كَانُوا يَعْملُونَ السَّيِّئَاتِ وَ بَیْشِ اَزِ اَنْ قَوْمِ بَدِيْهَا مِیكْرَدِنْدِ قَالَ يَا قَوْمِ كِغْت: اِی قَوْمِ، هُوْلَآءِ بَنَاتِیْ اَنْكِهْ اِیْنَانِ دَخْتِرَانِ مِنْ اَنْدِ، هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ اِیْشَانِ شَمَا رَا حَلَالِ تَرِ بَاشِنْدِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ بَتَرَسِيْدِ اَزِ

خدای و لَا تُخْرُونَ فِي ضَيْفِي و مرا خجل مکنید در مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) در میان شما مردی نیست بر راه راست.

قالوا گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ تو دانسته‌ای ما لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقِّ که ما را فرا دختران تو راه نیست و در ایشان دست نیست وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹) و تو دانی که آن چیست که ما میخواهیم.

قال لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً گفتم: کاشک ما را بشما قوتی بودی أَوْ آوَى إِلَي رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) یا کاشک من رکنی محکم و خاندانی روشناس داشتید که با آن گرانیدید.

قالوا یا لَوْ طُغْتُمْ گفتند: ای لوط، إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان خداوند توایم لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بهیچ بد بتو نرسند آن قوم فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ کسان خویش را بر بَقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پس پاسی از شب و لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ و مباد که یکی از شما با پس نگرد إِلَّا أَمْرًا تَكْ مگر زن تو که باز خواهد نگرست إِنَّهُ مُصِيبُهَا ما أَصَابُهُمْ که باو رسیدنی است آنچه بایشان خواهد رسید إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) هنگام بام نزدیک است؟

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا چون فرمان ما آمد جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا زبر آن شارستانها زیر آن کردیم و أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ و فرو بارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و در تاشش سنگ و اندرون آتش آکنده مَنضُودٍ (۸۲) بر هم نشانده و بر هم داشته پیایی. مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ نشان بر کرده نزدیک خداوند تو و ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ (۸۳) آن و مانده آن ازین ستمکاران دور نیست.

و إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم ب: مدین کس ایشان شعيب، قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفتم: ای قوم خدای را پرستید، مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ که نیست شما را خدایی جز او و لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ و مکاهد پیمانه و ترازو، إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ من بشما نیکو رایم بنیکویی فرا شما می‌نگرم، وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) و من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما در آید.

و يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ای قوم تمام بر پیمایید و بر سنجید بر راستی و داد و لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و بهیچ چیز از چیزهای مردمان بمکاهد، و لَا تَعْتُوا فِي

الْأَرْضُ مُفْسِدِينَ (۸۵) و بتباهی در زمین تباه کار مباحثید
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ أَنِجْه مَانْدَ أَنْ بَه اسْت شَمَا رَا و بَا بَابِرْكَتْ تَر، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اَگَر
گرویدگانید و مَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ (۸۶) و من بر شما کوشوان نیستم که من پیغام رسانم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا چُون از نزدیک ابراهیم بیامدند روی نهادند بشارستان
قوم لوط و از آنجا که ابراهیم بود تا بشارستان لوط چهار فرسنگ بود، چُون آنجا رسیدند
در نیمه روز لوط را دیدند در صحرا کشاورزی میکرد، لوط در ایشان نگرست قومی را
دید بصورت جوانان نیکو رویان سیاه چشمان خوش بویان جامهای نیکو بر تن ایشان و
فراز آمده بصورت مهمانان، لوط چُون ایشان را بر آن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب
ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنند و او را دفع باید
کرد و رنج باید کشید اینست که رَبِّ الْعِزَّةِ گفْت سِیءَ بِهِمْ اِی سَاءَ مَجِیْئُهُمْ و احزن بسببهم،
یقال: سَوَّاهُ فِئْسَى، نظیره: سررته فسر. مدنی و شامی و کسایبی و رویس «سِیء» باشمام
ضم خوانند اشارة الى الاصل فان اصله سوی بهم من السوء، غیر ان الواو اسكنت و نقلت
کسرتها الى السین تخفیفاً، وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا اِی ضَاقَ بِمَكَانِهِمْ صَدْرُهُ لَمَّا یَعْرِفُ مِنْ قَوْمِهِ،
یقال: ضَاقَ بِاَمْرِهِ ذَرْعًا، اِذَا لَمْ یَجِدْ مِنَ الْمَكْرُوهِ سَبِيلًا. و نسب الى الذرع على عادة العرب
فی وصف القادر على الشیء المنبسط فیهِ بالذرع و التبوع و طول الید و الباع و الذراع ثم
یوضع ضیق الذرع مکان ضیق الصدر و هو نصب على التمییز وَ قَالَ هَذَا یَوْمَ عَصِیْبُ اِی
ثقیل و شدید فی الشر و كذلك العصب و اصله من العصب و هو الشد.

گفته اند لوط چُون فریشتگان دید بترسید، هم چنان که ابراهیم بترسید پس گفت: شما که
باشید، ایشان گفتند ما مهمانان ایم، لوط با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشان را
مهمانی کند، و رب العزّة با فریشتگان گفته که: لا تهلكوهم حتی یشهد علیهم لوط اربع
شهادات، براه در چُون می آمدند لوط ایشان را گفت ما بلغکم امر هذه القرية، بشما چه
رسید کار و خبر این شارستانها؟ گفتند: و ما امرهم؟

و کار و خبر ایشان چیست و در چه اند ایشان؟ لوط گفت: اشهد بالله انها لشر قرية فی
الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار بر ایشان گواهی بداد بیدی و

پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا در خانه شدند و کس خبر نداشت از حال ایشان مگر زن لوط آن عجز بد که از خانه بدر شد و قوم لوط را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان و هرگز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب العزة گفت فَخَانَتْهُمَا خِيَانَتِ وى این بود که مهمانان را بقوم می‌سپرد نه آنکه از وی فجور می‌آمد که در خبر است که: ما فجرت امرأة نبی قط.

قوم لوط چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدند، فذلک قوله تعالى: وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ اى لطلب الفاحشة منهم. و الاهراع، الاسراع مع رعدة. و قيل: هو السوق العنيف و جاء على لفظ المجهول، كقولهم: عنيت بكذا.

و قيل: كان يسوق بعضهم بعضا و يحث بعضهم بعضا. و مِنْ قَبْلُ يعنى من قبل مجيء الملائكة كانوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ، كناية عن اتيان الذکران. و قيل: كانوا تَأْتُونَ النساء فى ادبارهنَّ، و المعنى الفوا الفاحشة فجهروا بها و لم يستحيوا منها. و قيل: كانوا يتضارطون فى المجالس و يتنازرون بالالقباب و يتصافعون.

قال يا قومِ هؤُلاءِ بناتى يعنى بنات صلبه و هما اثنتان زعورا و ريسا، تزويج دختران خود بر ایشان عرضه کرد، يعنى ان اسلمتم زواجتكم هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ اى هن احل لكم، ميگويد: اگر مسلمان شويد ایشان را بزنى بشما دهم که شما را ایشان حلال‌تر باشند و تزويج ایشان پاک‌تر و بپرهيزگارى نزديک‌تر، و دليل برين قول آنست که بر عقب گفت: فَاتَّقُوا اللَّهَ و گفته‌اند: روا باشد، که در آن عصر نکاح میان کافر و مسلمان روا بود چنان که در عصر رسول خدا پيش از وحى، که از دختران خویش يکى بزنى به عتبه بن ابى لهب داد و يکى به ابو العاص بن الربيع و ایشان هر دو کافر بودند همچنين رؤسای قوم لوط دختران وی را پيش از آن حال به زنى ميخواستند و لوط اجابت نمی‌کرد تا آن ساعت که کار بر وی تنگ شد گفت: اسعفکم بما کنتم تطلبون. يعنى آنچه تا اکنون نمی‌کردم اکنون می‌کنم و دختران را بزنى بشما می‌دهم. مجاهد گفت: بنات امّة ميخواهد نه بنات صلب، و کل نبی ابو امّته، و منه قراءة من قرأ: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ هو ابوهوم و ازواجه امهاتهم، فان قيل: فای طهارة فى نکاح الرجال حتى قال لبناته هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ، قيل: هذا ليس بالف زيادة الفعل كقولهم: فلان غنى و فلان اغنى منه و انما هو الف التفضيل و هو

سائغ فی کلام العرب، کقولنا: و الله اکبر، و ما کابر الله احد حتی یكون هو اکبر منه، و قد یقول الرجل لولده، الاعز و لیس له ولد غیره. و منه قول النبی (ص) فی جواب ابی سفیان، قل یا عمر الله اعلی و اجل، لما قال: اعل هبل. و لم یکن هبل قطّ علیا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُوا فِی ضِیْفِی اِی لَا تَذَلُّوْنِی وَ لَا تَشْوَرُوْنِی فِیهِمْ، مِنْ الْخِزَايَةِ وَ هُوَ الْاِسْتِحْيَاءُ. وَ قِیل: لَا تَفْضَحُوْنِی فِیهِمْ لِأَنَّهُمْ اِذَا هَجَمُوا عَلَی اِضِیَافِهِ بِالْمَكْرُوهِ لِحَقَّتْهُ الْفَضِیْحَةُ. وَ قَوْلُهُ: فِی ضِیْفِی یَعْنِی فِی اِضِیَافِی، یَقَال: هَذَا ضِیْفِی وَ هُوَ لِأَنَّ ضِیْفِی، أَلِیْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ اِی صَالِحٌ سَدِیدٌ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، اسْتِفْهَامٌ بِمَعْنَى الْاِنْكَارِ.

«قالوا لقد علمت یا لوط ما لنا فی بناتک من حق» حق اینجا بمعنی حاجت است اى لا حاجة لنا فی بناتک. و قيل: معناه بناتک لن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حق، وَ اِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ یَعْنِی اِتِّیَانُ الذَّکُورِ.

قال لَوْ اَنْ لِّی بِكُمْ قُوَّةً اَیْن لَوْ بِمَعْنَى لَیْتَ اِست، اى لیتنی کان لی فیکم عشیره تحمینی و تنصرنی. و قيل: معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی و قوَّتِی او انضمّ و ارجع الی عشیره منیعة یتصروننی لدفعتکم، فحذف الجواب لدلالة الکلام علیه، قال زید بن ثابت: لو کان ل: لوط مثل رهط شعیب لجاهد بهم، و عن ابن عباس قال: ما بعث الله بعد هذه الکلمة من لوط، نبیا الا فی عزّ و ثروة و عشیره و منعة من قومه.

أَوْ اَوْیَ اِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ

قال النبی (ص) عند قراءة هذه الاية: رحم الله اخی لوطا لقد کان یاوی الی رکن شدید، یعنی الی الله عز و جل، و نصره.

و گفته اند که: لوط این سخن با قوم خویش از پس دیوار و در میگفت که در سرای بایشان در بسته بود، و ایشان آهنگ آن کردند که بدیوار بر آیند فریشتگان چون دیدند، که لوط اندوهگن است بسبب ایشان، و در رنج و مشقت، گفتند: یا لوط اِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصْلُوا اِلَیْکَ بِمَكْرُوهِ لَانَّا نَحُولُ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ذَلِکَ فَهَوِّنْ عَلَیْکَ، یا لوط کار آسانتر از آن است که تو می پنداری، ما رسولان خداوند توایم، آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم، در سرای باز نه تا در آیند، و آن گه عجایب قهر و بطش حق بین بایشان، لوط چون سخن ایشان بشنید در سرای باز نهاد و ایشان در آمدند، جبرئیل پر خویش بر روی ایشان زد

همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی دیدند و راه فرا در نمی بردند، همی گفتند: «النجا النجا» فان فی بیت لوط سحرة سحرنا. آن گه لوط را تهدید دادند که تو جادوان را بخانه آورده ای چون خویشان، و آن گه می گویی که مهمان اند، کما انت یا لوط حتی یصبح، تا بامداد که بر ما روشن شود بینی که با تو چه کنیم، ازینجا گفت لوط: متى موعدهم هلاکم؟ قالوا: الصبح، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلکتهم الآن. فقالوا: أليس الصبحُ بقریب؟

آن گه جبرئیل گفت: فَأَسْرٍ بِأَهْلِكَ قَرَأَ مَكِّي وَ مَدْنِي فَأَسْرٍ مَوْصُولَةٌ الْاَلْفِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ فَأَسْرٍ مَقْطُوعَةُ الْاَلْفِ، وَ الْوَصْلُ وَ الْقَطْعُ لَغْتَانِ، یَقَالُ: سَرِيتَ وَ اسْرِيتَ اِذَا سَرْتِ لَيْلًا، وَ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِهِمَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أُسْرِيَ بَعْدَهُ لَيْلًا، وَ قَالَ: وَ اللَّيْلُ إِذَا یَسَّرَ قَوْلُهُ: بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ الْقَطْعُ وَ الْقَطِيعُ هَوَى مِنَ اللَّيْلِ، فَرِيشَتِ الْاَهْلِ وَ مَالِ وَ مَوَاشِي خَوْشِ بَشْبِ بِيْرُونَ بَرٍ، يَكُ نِيْمَةٌ شَبَّ غَدَشْتَهُ، شَوْبٌ: صَارَعُوا، دَهِيٌّ بُوْدَ بِيْجَهَارِ فَرَسَنْگِي سَدُومِ وَ لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ اِی لَا یَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ، وَ قِيلَ: لَا یَنْظُرُ اِلَى مَا وَرَاءَهُ. وَ قِيلَ: لَا یَلْتَفِتُ اِلَى مَا لَهْ هُنَاكَ، اِی لَا یِبَالُ بِهِ اِلَّا امْرَأَتَكَ قَرَأَ مَكِّي وَ ابُو عَمْرُو بِالرَّفْعِ، وَ الْبَاقُونَ بِالنَّصْبِ، فَمَنْ رَفَعَ فَعَلَى الْبَدْلِ مِنْ أَحَدٍ عَلَى اَنْ یَكُونَ الْاِسْتِنَاءُ مِنَ الْاَلْتِفَاتِ لَا مِنَ الْاِسْرَاءِ وَ تَكُونُ الْمَرْأَةُ مَخْرُجَةٌ مَلْتَفِتَةٌ اِی نَاطِرَةٌ اِلَى وَرَائِهَا، فَالْاِسْتِنَاءُ عَلَى هَذَا لَیْسَ مِنَ الْمَوْجِبِ فَلِذَلِكَ رَفَعْتَ امْرَأَتَكَ، كَمَا تَقُولُ: مَا جَاءَنِي أَحَدٌ اِلَّا زَيْدٌ. وَ مِنْ نَصْبٍ فَعَلَى اَنْهُ مَسْتَتْنِي مِنْ قَوْلِهِ: فَأَسْرٍ بِأَهْلِكَ فَالْاِسْتِنَاءُ عَلَى هَذَا مِنَ الْمَوْجِبِ فَلِذَلِكَ صَارَ نَصْبًا، كَمَا تَقُولُ: قَامَ الْقَوْمُ اِلَّا زَيْدًا، وَ الْمَعْنَى «فَاسْرِ بِأَهْلِكَ اِلَّا امْرَأَتَكَ» فَيَكُونُ لُوطٌ مَامُورًا بَانَ لَا یَخْرُجُ امْرَأَتَهُ لِأَنَّهَا كَافِرَةٌ، قِيلَ: نَهَوَا عَنِ الْاَلْتِفَاتِ فَخَالَفَتْ الْمَرْأَةُ فَالْتَفَتَتْ فَجَاءَ حَجْرٌ مِنَ السَّمَاءِ فَقَتَلَهَا.

إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ يَعْنِي اَنْ الْمَرْأَةَ تَهْلِكُ كَمَا يَهْلِكُ الْقَوْمُ «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ» اِی مَوْعِدُ هَلَاكِهِمْ وَ قَدْ صَبَّحَ، فَقَالَ لُوطٌ: ارِيدُ اعْجَلْ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ اِی الْوَقْتُ الَّذِي أَمْرُنَا فِيهِ بِأَهْلَاكِهِمْ قَرِيبٌ وَ هُوَ اَوَّلُ الْفَجْرِ.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا اِی قَضَاؤُنَا فِيهِمْ بِالْهَلَاكِ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ اَجْلَهُ جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا مِيْگُوِيْدُ: چُونِ حَكْمِ وَ قَضَايِ مَا كِهْ دَرِ اَزَلِ كَرْدِيْمِ بَايْشَانِ رَسِيْدِ، وَ هَنْگَامِ هَلَاكِ اِيْشَانِ اَمْدِ، جَبْرئِيْلُ رَا فَرْمُوْدِيْمِ تَا پَرِ خُوِيْشِ زِيْرِ چِهَارِ شَارِسْتَانِ اِيْشَانِ فَرُو كَرْدُ: سَدُومِ وَ عَامُورَا وَ دَاذُومَا وَ صَبُوَاتِيْمِ وَ هِي الْمَوْتَفَكَاتِ، وَ اَنْ رَا اَزِ قَعْرِ زَمِيْنِ بَرْاُوْرْدِ وَ بَعْنَانِ اَسْمَانِ بَرْدِ چَنْاَنْ كِهْ اَهْلِ

آسمان بانگ سگ و خروهِ می شنیدند، در گردانید و زیر آن زیر کرد.
 روى انّ النبى (ص) قال ل: جبرئيل انّ الله تعالى سمّاك باسماء ففسرها لى، قال الله تعالى
 فى وصفك: ذى قُوّةٍ عِنْدَ ذى العَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ اَمِينٍ فَاخْبِرْنِي عَنْ قُوَّتِكَ. فقال: يا
 محمد رفعت قرى قوم لوط من تخوم الارض على جناحى فى الهواء حتى سمعت ملائكة
 السماء اصواتهم و اصوات الديكة ثم قلبتها ظهرا لبطن. قال: فَاخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ: مُطَاعٍ قَالَ
 ان رضوان خازن الجنان و مالكا خازن النيران متى كلفتهما فتح ابواب الجنة و النار
 فتحاهما لى. قال: فَاخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ: «امين» قال: انّ الله عز و جلّ انزل من السماء مائة و
 اربعة كتب على انبيائه لم ياتمن عليها غيرى.

قوله: وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهَا يعنى على المدن. و قيل: على شذاذها و مسافريها، ميگويد: سنگ
 باران كرديم بر مسافران قوم لوط ايشان كه در وقت عذاب بغربت بودند آنجا كه بودند
 سنگ باريد بر سر ايشان تا هلاك شدند. مجاهد گفت: مردى از ايشان در حرم مكه بود
 ببازرگاني، قال: فجاء حجر ليصيبه فى الحرم، فقامت اليه ملائكة الحرم، فقالوا: للحجر
 ارجع من حيث جئت فانّ الرجل فى حرم الله فخرج الحجر فوقف خارجا من الحرم
 اربعين يوما بين السماء و الارض حتى قضى الرجل تجارته، فلما خرج اصابه الحجر
 خارجا من الحرم. و عن مقاتل عن ابى نضرة عن ابى سعيد قال: من عمل ذلك من قوم
 لوط انما كانوا ثلاثين رجلا و نيفا لا يبلغون الاربعين فاهلكهم الله عز و جلّ جميعا، يؤيد
 ذلك

قول النبى (ص): لتأمرن و لتنهون عن المنكر او ليعمنكم العقوبة.
 و عن ابى بكر بن عياش قال: سألت ابا جعفر اعذبّ الله نساء قوم لوط بعمل رجالهم؟
 فقال: الله تعالى اعدل من ذلك استغنى الرجال بالرجال و النساء بالنساء.
 قوله: وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً اى جعلنا الحجارة بدل المطر حتى اهلكهم من آخرهم من
 سجّيل ابن عباس گفت: سجّيل يارسى معرب است يعنى سنگ و گل، بدليل قوله: لِنُرْسِلَ
 عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگها بود در ديدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته اند:
 سجّيل سجين است فابدلت نونه لاما و سجين جهنم است يعنى امطرنها عليها حجارة من
 جهنم. ابن زيد گفت: السّجيل اسم للسماء الدنيا، عكرمه گفت: بحر معلّق بين الارض و

السماء منه انزلت الحجارة، وقيل: سجّيل فعيل من اسجلته، اذا ارسلته فكانها مرسله عليهم. وقيل: حجارة من مثل السّجل فى الارسال، و السجل الدلو. وقيل: من سجّيل كقولك: من سجل اى مما كتب لهم، والمعنى انها حجارة ممّا كتب الله ان يعذبهم بها مَنضُودٍ نضد بعضه على بعض حتى صار حجرا، يقال: نضدت اللبن اذا جعلت بعضه على بعض. وقيل: مَنضُودٍ اى مصفوف فى تتابع يتلوا بعضه بعضا كالمطر قطرة بعد قطرة مُسُومَةٌ اى معلمة ببياض و حمزة. يقال: سوّمت الشىء اذا اعلمته. وقيل: مُسُومَةٌ بعلامته يعلم بها أنّها ليست من حجارة اهل الدنيا و يعلم بسيماها انها مما عذب الله عز و جل به. وقيل: مكتوب عليها اسم من اهلك بها عند ربك فى خزائنه و فى علمه. وهب منبه گفت: آتش و كبريت بود كه بر ايشان بارانيدند. آن گه ربّ العزة كفار مكه را باين عذاب و اين عقوبت بيم داد گفت: و ما هى من الظّالمين ببعيد اى ليست هذه الحجارة و العذاب عن مكديك بعيد، ان اصرّوا على ذلك. وقيل: ما هى ممن عمل، عمل قوم لوط بعيد. قال انس بن مالك: سأل رسول الله (ص) جبرئيل عن قوله: و ما هى من الظّالمين ببعيد فقال يعنى عن ظالمى امتك ما من ظالم منهم الا و هو بعرض حجر يسقط من ساعة الى ساعة.

وَإِلَى مَدْيَنَ يعنى و ارسلنا الى اهل مدين فحذف اهل و اقيم مدين مقامه. مدين نام آن زمين است كه شعيب آنجا مسكن داشت نزديك طور است: وقيل: هى اسم للقبيلة. وقيل: اسم لقرية بناها ابن ل: ابراهيم (ع)، اسمه مدين فسمّيت به و شعيب صهر موسى است، شعيب بن يثرون بن يويب بن مدين بن ابراهيم. قال يا قوم اغبّدوا الله ما لكم من إله غيرهُ و لا تنقضوا المكيال اى المكيل بالمكيال و الموزون بالميزان، إني أراكم بخير اى فى نعمة و خصب و سعة يعنى فإى حاجة بكم الى التّطفيف مع ما انعم الله سبحانه عليكم من المال و رخص السّعر، و إني أخافُ عَلَيْكُمْ عذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ يعنى يوم يحيط عذابه بكم. قيل: هو غلاء السّعر. وقيل: اراد به القيامة.

روى عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «يا معشر التّجار أنكم قد وليتم امرا اهلكت فيه الامم السّالفة المكيال و الميزان».

و روى طاوس عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): ما نقض قوم العهد الا سلّط عليهم

عدوهم و لا طففوا الكيل آلا منعوا النبات و اخذوا بالسّنين.

و قال (ص): «ما نقص قوم المكيال و الميزان آلا سلط الله عليهم الجوع.

و يا قوم أوّفوا المكيالَ و الميزانَ انّ الوفاء تمام الحقّ و الايفاء اتمامه. يقول: اجعلوها

واقية. بالقيسطِ اى بالعدل مصدر اميت فعله و الفعل منه بالزيادة.

و لا تَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ اى حقوقهم ذكر باعمّ الالفاظ يخاطب به القائف و النّخاس و

الخرّاص و صاحب القبان و المسّاح و الذراعّ و المحصى. ميگويد: هيچ چيز از حقوق

مردمان مكاھيد و لا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ العثى و العيث اشدّ الفساد، يقال: عاث يعيث

و عثى يعثى واحد.

بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اى ما بقى الله لكم بعد ايفاء الكيل و الوزن خير لكم من التّطيف لانّ

الله تعالى يجعل فيه البركة. و قيل: طاعة الله خير لكم لانّ ثوابها يبقى ابدًا. و قيل: رزق

الله و رحمة الله، من قوله و ما عند الله خيرٌ و ابقى. قال ابن زبّد: الهلاك فى العذاب، و

البقيّة فى الرّحمة، يعنى اذا اطعمت ببقيتهم خير من ان عصيتم فهلكتهم ان كنتم مؤمنين شرط

الايمان لانهم انما يعرفون صحة ما يقول اذا كانوا مؤمنين. و ما انا عليكم بحفيظ اى لم

اومر بقتلكم و اكرهكم على الايمان ما علىّ آلا البلاغ و قد بلغت، و قيل: و ما انا عليكم

بحفيظ يحفظ عليكم نعمكم فاحفظوها بترك المعصية.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: و لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا الْآيَةَ.

اشارت است بكمال حزن لوط و غايت درد و اندوه وى در راه دين، هم تشريف است او

را هم بشارت، تشريف است از آن روى كه عزّت قرآن او را جلوه ميكنند، و از اندوه وى

عالميان را بر آتش اندوه مى نشانند، و خلعت مثنوبت روز دولت ايشان را ميدوزد، و

بشارت از آن است كه هر كرا بر آمدن مراد در طالع وى بود، نخست تير بى مرادى در كام

وى نشانند، و بر درد و اندوهش اندوه فزايند، آن گه چون يكبارگى دل خويش بانده

سپرد، و از راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ او را در پرده عصمت خويش گيرد كه:

«ان الله يحب كل قلب حزين» دوست دارد الله دلى كه همه غم ناديدن وى خورد، همه

بار درد نايافت وى كشد، اندوهش بدان دهد تا روزى گويد، كه: لا تَحْزَنُ ترس و بيم در

دلش افکند، تا در وقت نزع او را گوید که: لَا تَخَفْ أَنْ سَاعَتِ كِه بِنْدِه مَوْمَن رَا دَر خَاك نِهِنْد، و آن خر پشته گور بر سینه عزیز او نصب کنند، دوستان متفکر حال او، خویشان متحیر انتقال او، دل وی پر از اندوه و بیم گشته، میان نواخت و سیاست درمانده، گوش بر غیب نهاده، تا خود چه خطاب آید و با وی چه کنند، بنده درین سوز و حسرت بود، که فضل الهی در رسد، لطف ایزدی در پیوندد، خطاب آید، بنعمت اکرام و افضال، عبدی ترکوک و عزتی و جلالی لائشرن علیک رحمتی، بنده من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور و اندوه مدار که ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم، و در روضه رضوان جای تو ساختیم، همانست که ربّ العزّة گفت: أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ اِیْنَسْت بَار دَرخْت اندهان، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه پیر طریقت گفت: الهی! نصیب این بیچاره ازین کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس که ازین درد فرد است، حقاً که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد زان با دردی دگرش بجای در برگیرد.
هر درد صحبت از سر گیرد کاتش چو رسد بسوخته اندر گیرد.
قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ قَالَ ابْنِ عَطَاءٍ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ مِنْ نَفْسِي لَمَنْعْتَكُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّي وَ لَوْ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِيَدِي لَا وَصَلْتَهَا إِلَيْكُمْ، آن مهجوران درگاه عزت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای لوط برآمدند بقصد آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر لوط دشوار شد و رنج دل وی در حق آن مهمانان بغایت رسید، و بی آرام گشت از سر تحیر گفت: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً بَا آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق و هدایت ایشان در دل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت و هدایت بدست من بودی، بر دلهای ما در معرفت گشادمی، و شما را باین عصیان و خذلان فرو نگذاشتی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، و هدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یا محمد هدایت و غوایت خلق حقایق تعزز ماست، و خصایص تفرّد ما، بر تو جز از دعوت نیست، و راه نمودن جز کار الهیت ما نیست.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا سَنَّةَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ قَلْبَ الْأَحْوَالِ عَلَيْهِمْ، وَ الْإِنْقِلَابِ مِنْ سَمَاتِ الْحُدُوثِ، وَ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ لَا يَحُولُ فَهُوَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِنِعْمَتِ الصَّمَدِيَّةِ، غَرْدِشِ أَحْوَالِ وَ تِيرِغِي رُوزْگَارِ نَعْتِ حُدُثَانِ اسْتِ، وَ سِرَانْجَامِ بَنْدْگَانِ اسْتِ، رُوزِي ایشَانِ رَا نَعْمَتِ، وَ رُوزِي غَمَانَسْتِ، يَكِي بِي كَامِ وَ بِي نَوَا يَكِي شَادَانِ وَ نَازَانِ اسْتِ، اَزِ آنْ گِهْ چَنِينِ وَ گِهْ چَنَانِ اسْتِ، كِهْ اَزِ خَاكِ مَخْتَلَطِ آفَرِيدهِ، وَ بَابِ تَغْيِيرِ سِرْشْتِهِ، وَ تَا بَدَانِي كِهْ يَكْتَا وَ يِگَانِهْ خُدَاسْتِ كِهْ دَرِ صِفْتِ او تَغْيِيرِ نِهْ، وَ دَرِ نَعْتِ او تَبَدُّلِ نِهْ، وَ بَا او هِيچِ مَنَازِعِ وَ مَشَارَكِ نِهْ، آنْ رَا كِهْ خَوَاهِدِ بَفَضْلِ خُودِ نَوَازِدِ، وَ او رَا بِهْ وِي حَاجَتِ نِهْ، وَ آنْ رَا كِهْ خَوَاهِدِ بَعْدَلِ خُودِ رَا نَدِ، وَ اَزِ كَسِ بِيَمِ نِهْ، آنْ گِهْ دَرِ آخِرِ آيْتِ كَفْتِ: وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدِ اَيْنِ چَنَانِ اسْتِ كِهْ كَفْتَنْدِ:

وَ مِنْ يَرْنِي فَلَا يَغْتَرُّ بَعْدِي فَاِنَّ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ عِقَابًا
 ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَالُوا يَا شُعَيْبُ كَفْتَنْدِ: اِي شَعِيْبُ اُ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ اَيْنِ نَمَازْهَایِ فِرَاوَانِ تُو مِيْفِرْمَايِدِ تَرَا، اَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ اَبَاؤُنَا كِهْ مَا رَا فِرْمَايِي تَا دَسْتِ بَدَارِيْمِ پَرَسْتِشِ اَنْچِهْ پَدْرَانِ مَا مِي پَرَسْتِيْدَنْدِ، اَوْ اَنْ نَفْعَلُ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشُوْا يَا دَرِ مَالْهَایِ خُوِيْشِ اَنْ كَنِيْمِ كِهْ مَا خَوَاهِيْمِ، اِنَّكَ لَانَتَ الْحَلِيْمُ الرَّشِيْدُ (۸۷) تُوِي تُو اَنْ زِيْرَكِ رَاسْتِ اَهَنْگِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتِ: اِي قَوْمِ: اُ رَأَيْتُمْ چِهْ بِيْنِيْدِ وَ چِهْ كُوِيْدِ اِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ بَيِّنَةً مِنْ رَبِّيْ اِگَرِ مِنْ بَرِ چِيْزِي رَاسْتِ وَ كَارِي دَرَسْتِ رُوْشْنِ اِمِ اَزِ خُدَاوَنْدِ مِنْ وَ رَزَقْنِيْ مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ خُدَاوَنْدِ مِنْ مَرَا اَزِ خُودِ رُوزِي دَادِ نِيكُوْ وَ مَا اُرِيْدُ اَنْ اُخَالِفُكُمْ وَ نَمِي خَوَاهِمِ كِهْ شُومِ مَخَالَفْتِ كَنِمِ اَزِ شَمَا، اِلَيَّ مَا اَنْهَاكُمْ عَنْهُ كِهْ شَمَا رَا مِي بَازِ زَنِمِ اَزِ اَنْ اُرِيْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ نَمِي خَوَاهِمِ مِگَرِ بَا صِلَاحِ اُورْدَنْ وَ نِيكِ كَرْدَنْ كَارِ شَمَا وَ كَارِ خُوِيْشِ مَا اسْتَطَعْتُ تَا تُوَانِمِ، وَ مَا تُوْفِيْقِيْ اِلَّا بِاللَّهِ وَ مَرَا تُوَانِ رَاسْتِ دَاسْتَنْ وَ مَوَافِقِ كَرْدَنْ كَفْتِ وَ كَرْدِ وَ اَهَنْگِ نِيْسْتِ مِگَرِ بَخْدَایِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ پِشْتِ بَاوِ بَازِ كَرْدِمِ وَ كَارِ بَاوِ سِپَرْدِمِ، وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ (۸۸) وَ بَا او گِشْتِمِ وَ بَا او گَرَايِيْدِمِ.

وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيْ اِي قَوْمِ شَمَا رَا بَرِ اَنْ مَدَارْدِ خِلَافِ كَرْدَنْ بَا مِنْ وَ سَتِيْزِ جِسْتَنْ بَا مِنْ اَنْ يُصِيْبِكُمْ كِهْ بَشَمَا رَسْدِ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ هَمِ چَنَانِ عَذَابِ كِهْ بَقُومِ نُوحِ

رسید، اَوْ قَوْمٌ هُودٍ یا بقوم هود رسید اَوْ قَوْمٌ صَالِحٍ یا بقوم صالح رسید و مَا قَوْمٌ لُوطٍ مِنْكُمْ بَيَعِدُ (۸۹) و قوم لوط از شما نه دور است.

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ آمرزش خواهید از خداوند خویش، ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ وَ با او گردید، إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) خداوند من بخشاینده است دوست دار.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ كَفْتَنَدُ: ای شعیب ما نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ در نمی یابیم ما فراوان ازین که تو میگوئی وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ ترا در میان خویش بیچاره می بینیم وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ گرنه خاندان تو بودی ما ترا بیرون کردیمی و براندیمی، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) و تو بر ما گرامی نه ای و نه دریغ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتَنَدُ: ای قوم اَرْهَطِي اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ خاندان من بر شما گرامی تراند و بنزدیک شما دریغ تر از الله وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا وَ شما الله را پس پشت گرفته اید، إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) خداوند من بکرد شما دانا است.

وَ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ اِنِّي اَعْمَلُ اَي قوم هم چنان می باشید و هم چنان می زئید و همه کار می کنید و من هم چنان می باشم و هم چنان می زیم و همه کار می کنم سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ اَرَى بَدَانِيهِ وَ آگاه شوید که آن کیست که باو آید عذابی که او را رسوا کند وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ بدانید که دروغ زن کیست وَ ارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) چشم میدارید تا من با شما میدارم.

وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا چون عذاب ما آمد بفرمان ما، نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَهُ رَهَانِيْدِيْمِ شُعَيْبِ رَا و ايشان را که گرویده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشایشی از ما وَ اَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ وَ فرا گرفت آن ستمکاران را بانگ که فریشته زد بر ايشان فَاصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِيْنَ (۹۴) تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

كَانَ لَمْ يَخْنُوقِ فِيهَا چنان که گویی هرگز نبودند، اَلَا بُعْدًا لِمَدِيْنَةٍ دُورِي بَادَا و لعنت افزایا مدین را، كَمَا بَعْدَتْ تَمُوْدُ (۹۵) چنان که دوری دید و لعنت شنید نمود.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ فرستادیم موسی را بسخنان و نشانهای خویش وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ (۹۶) و حجت آشکارا.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِفِرْعَوْنَ وَ كسان وی فَاتَّبَعُوا اَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را پی بردند وَ مَا

أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) و فرمان فرعون بر راه راست نبود.
يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در پیش قوم خویش می آید روز رستاخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ تا ایشان را
بآتش رساند وَ بَسَّ الْأَوْرُدُ الْمُورُودُ (۹۸) و بد رسیدن جای که بآن رسند.
وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بر پی ایشان کردند لعنت درین جهان و روز رستاخیز،
بَسَّ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) بد چیز دادند آن کس را که لعنت دادند
ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى آن از خبرهای شهرها است نَقُصُّهُ عَلَيْكَ می گوییم و میخوانیم آن را
بر تو مِنْهَا قَائِمٌ هست از آن شهرها که بر پای هست اینز و حَصِيدٌ (۱۰۰) و لختی از آن
دروده و کنده و نیست کرده.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ سَتَمْ نَكْرَدِيمْ ما ور ایشان و لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ لکن ایشان ستم کردند بر
خویشان فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ پَس بکار نیامد و سود نداشت ایشان را آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ آن خدایان ایشان که میخواندند فرود از الله بهیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ
رَبِّكَ آن گه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو وَ مَا زَادُوهُمْ وَ نَفَزُوا آن خدایان ایشان
ایشان را غَيْرَ تَنْبِيءٍ (۱۰۱) مگر زبان کاری نمودن.

وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ وَ چنان است گرفتن خداوند تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى که شهرهای دشمنان
بعذاب فرا گرفت وَ هِيَ ظَالِمَةٌ و ایشان بر خود ستمکار و الله نه بیدادگر، إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ
شدید (۱۰۲) گرفتن خداوند تو درد نمای است سخت

النوبة الثانية

قوله تعالى: قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ ابْنِ عَبَّاسٍ گفت: شعيب نماز بسیار کردید از
آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که ما را از پرستش
بتان بازداري. حمزه و كسايي و حفص «أصلاتك» خوانند بر لفظ واحد، یعنی أقرأتک
التي تقرأها في صلوتك تامرک، و قيل دينك يامرک ان تترك ما يعبد آباؤنا من الاصنام،
أَوْ أَنْ نَفْعَلَ ابْنِ «او» بمعنی او است، هم چنان که فلان گویند يركب البغل او الفرس یعنی
مره هذا و مره ذاك أَنْ نَفْعَلَ عطف است بر ما يَعْبُدُ نه عطف است بر أَنْ تَتْرَكَ یعنی أ
صلاتك تامرک ان تترك ما يعبد آباؤنا و فعلنا في اموالنا ما نشاء. و آنچه ایشان در مال
خویش میکردند بخش بود در کیل و وزن و تکسیر الدرّاهم و الدنانير، یعنی اذا تراضينا

فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه، میگوید: ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخش و تکسیر، تو چرا ما را باز میداری. و در شواذ خوانده‌اند «ما تشاء» به تاء، و برین قرائت أَنْ نَفْعَلَ عَطْفَ بِرِ أَنْ تَتْرَكَ باشد و معنی آنست که سفیان ثوری گفت: کان یا مرهم بالزكاة فاجابوه بذلک. إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ این سخن بر وجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی انک لانت السّفیه الغاوی. این هم چنان است که خزنه آتش بو جهل را گویند: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ و روا باشد که این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی انک فینا حلیم رشید فلیس یحمل بک شقّ عصا قومک و لا مخالفة دینهم. هم چنان که قوم صالح گفتند: یا صالحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا و الرَّشِيدُ یصلح للفاعل و المفعول، تقول: رشد رشدًا و رشد فهو رشید و ارشده الله فهو رشید مرشد و مرشد فیهما جمعا.

قال: یا قومُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَیْنَةٍ مِنْ رَبِّي ای اخبرونی عما ترون فیما اقول ان كنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعوکم الیه. وَ رَزَقَنِي مِنْهُ ای من الله، و قیل: من البیان. رِزْقًا حَسَنًا حلالًا طیبًا من غیر بخش و تطفیف و ذلك انه كان كثير المال. و قیل: رزقا حسنا، علما و معرفة و نبوة. جواب شرط محذوف است و إِنْ كُنْتُ این کون حال است میگوید: من که بر بیان و بصیرت تمام و بر حجّتی روشن و روزی فراخ فراوان از مال و نعمت حلال و از علم و معرفت و نبوت و رسالت و توفیق طاعت، أ فأعدل عنها و أتبع الضلال؟ چه بینید شما و چه گوئید ازین بر گردم و بر پی ضلالت روم؟

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ یعنی لا انهاکم عن شیء ثم آتیه.

میگوید: من شما را از چیزی نهی نکنم که پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم و این از نکوترین خطابهاست در قرآن و پندها که علما را داده‌اند و آن سه آیت‌اند در قرآن یکی اینست، دیگر أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ سه دیگر لَهُمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ بر علما واجب است نظر درین آیات کردن و حقّ آن بجای آوردن و کار بند آن بودن، خود در آن پند پذیرفتن، و آن گه دیگران را در آن پند دادن، و باین معنی گفته‌اند:

لا تته عن خلق و تاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم و قال آخر:

و غیر تقی یا امر الناس بالتقی طیبیب یداوای و الطیبیب مریض.

و گفته‌اند: یحیی معاذ هر گه که بر سریر نشستی تا خلق را پند دهد، نخست این بیت گفتید:

مِوَاعِظُ الْمِوَاعِظِ لَنْ تَقْبَلَا حَتَّى يَعْهَدَ قَلْبُهُ أَوْلَا
يَا قَوْمَ مَا اقْبِحَ مِنْ وَاَعِظْ خَالَفَ مَا قَدْ قَالَه فِي الْمَلَا
أَظْهَرَ لِلنَّاسِ مِنْ أَحْسَانِهِ وَ بَارِزَ الرَّحْمَنِ لِمَا خَلَا.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ اِی مَا ارید فیما آمرکم به و انهاکم عنه اِلَّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا الله وحده و تفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید: من آنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی‌خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدای را پرستید، و او را طاعت دار باشید، و کار نیکان و پرهیزگاران کنید، آن گه گفت. مَا اسْتَطَعْتُ یعنی این پند که دادم، و صلاح شما که خواستم، بقدر طاعت خویش کردم، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست. اَمَّا شِمَا رَا بِرِطَاقَتِ دَاسْتِنِ دَرِ قَدْرَتِ مَن نِیْسْتِ، که آن جز بتوفیق الله نیست و مَا تَوْفِیْقِی اِلَّا بِاللّٰهِ یعنی و ما توفیقی لدعائکم الی الاسلام و ترک التطفیف اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ اِی فَوَضْتُ اَمْرِی اِلَیْهِ و اسْتَعْنَتُ بِهِ و وَثَقْتُ بِهِ و اِلَیْهِ اُنِیْبُ اَرْجِعُ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ و اِلَیْهِ اَرْجِعُ فِی الْمَعَادِ.

و يَا قَوْمَ لَا یَجْرِمَنَّكُمْ اِی لَا یَكْسِبَنَّكُمْ و لَا یَحْمِلَنَّكُمْ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

و لَقَدْ طَعَنْتُ اِبَا عَیْنَةَ طَعْنَةً جَرَمْتَ فِزَارَةَ بَعْدَهَا اِنْ تَغَضَّبَا.

و هو متعدّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانی اَنْ یُصِیْبَکُمْ و الشَّقَاقُ الْمَخَالَفَةُ و المعاداة و ان یکون فی شقّ غیر شقّه. و معنی الآیة: لَا یَحْمِلَنَّکُمْ مَعَادَاتِکُمْ اِی اَنْ یُصِیْبَکُمْ عَذَابُ الْعَاجِلَةِ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ مِنَ الْعَرَقِ اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ مِنَ الرِّیْحِ الْعَقِیْمِ، اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ مِنَ الرَّجْفَةِ وَ الصَّیْحَةِ، و مَا قَوْمٌ لَوْ طُؤُ مِنْکُمْ بِبَعِیْدٍ اِی اِنْ بَهِرَ اَنْ کُفْتُ که ایشان قریب العهد بودند با هلاک قوم لوط که شعیب را بر اثر لوط فرستادند. میگوید: نه دیر است تا ایشان را هلاک کردند، چرا بهلاک ایشان پند نپذیرید، و عبرت نگیرید، و گفته‌اند: دیار و وطن قوم لوط نزدیک بود بایشان میگوید: چرا در آن دیار و وطن ننگرید، و عبرت نگیرید، که رب العزة آن را چنان زیر و زبر کرده، و دمار برآورده؟

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تَوَبُوا اِلَیْهِ مَعْنَى اسْتَغْفَارٍ وَ مَوْضِعِ اِیْنِ ثُمَّ اِزْ بَیْشِ رَفْتِ، اِنْ رَبِّی رَحِیْمٌ

وَدُودٌ رَحِيمٌ بِالْمُؤْمِنِينَ وَدُودٌ مَتَّحِبٌ إِلَىٰ عِبَادِهِ وَبِالْحَسَنِ عَلَيْهِمُ. میگوید: خداوند من مهربانست. و بخشاینده بر مؤمنان، سخت دوست دار ایشان. و مهر او کننده میان خود و بندگان، بنیکو کاری کردن با ایشان و دُودُ بناءِ مبالغة است فعول بمعنی فاعل، و روا باشد که فعول بمعنی مفعول بود، و بهر دو معنی صفت خداست، و او را سزاست، فانه تعالی یودّ المؤمنین و یودّونه، کما قال جلّ و عزّ: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ قَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. وَ قَالَ: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ أَي مَا نَفَهَمُ إِلَّا الْيَسِيرَ مِمَّا تَقُولُ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ الْبَعثِ وَ النُّشُورِ وَ وِفَاءِ الْكَيْلِ وَ الْمِيزَانِ. وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا أَي ضَعِيفَ الْبَدَنِ. وَ قِيلَ: قَلِيلُ الْبَصْرِ بِمِصَالِحِ الدُّنْيَا وَ عِمَارَتِهَا وَ الْإِنْتِفَاعِ بِهَا. وَ قِيلَ: ضَعِيفًا، أَي ضَرِيرًا، يَعْنِي ضَعِيفَ الْبَصْرِ. وَ فِي لُغَةِ حَمِيرٍ: يَسْمَى الضَّرِيرَ ضَعِيفًا، وَ كَانَ شُعَيْبُ (ع) ضَرِيرًا وَ يَسْمَى الْإِعْمَى ضَرِيرًا لِأَنَّهُ ضَرَّ بِذَهَابِ بَصَرِهِ، وَ يَسْمَى إِيضًا مَكْفُوفًا لِأَنَّهُ كَفَّ عَنِ التَّصَرُّفِ بِذَهَابِ بَصَرِهِ. گفته‌اند: شعيب (ع) ضریر بود، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت، و او را خطیب بیغامبران می‌گفتند، شیرین سخن بود و خوش نطق و پاک عبارت، و عشیره و قبیله وی فراوان بودند ازینجا بود که قوم وی گفتند: لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ می‌گویند، رهط وی چهار هزار بار هزار بودند همه بر ملت ایشان نه بر ملت شعیب، ازین جهت بایشان میل داشتند و اکرام ایشان را می‌گفتند لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ای لولا عشیرتک و اقرباؤک لقتلناک بالرجم و هو من شر القتلات. و قیل: رجمناک سببناک و شتمناک، و ما أنتَ عَلَيْنَا بَعَزِيزٍ لست عندنا من اهل الكرامة و التوقیر. و قیل: و ما انت علينا بذی غلبه و ملک، و كانوا یسمون الملك عزیز.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الرَّهْطِ وَ الْعَصْبَةِ وَ النَّفَرِ لَا يَقَعُ إِلَّا عَلَى الرَّجَالِ، چون ایشان گفتند: لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ شعيب بر ایشان انکار نمود گفت: تتركون قتلی لرهطی و الله عزّ و جلّ اولی بان تتبع امره أ عشیرتی اعظم فی قلوبکم من الله و الله خالقکم و رازقکم؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید، و ایشان را در دل خویش بزرگ میدانید، و در خداوند بزرگوار، و کردگار ذو الجلال که آفریدگار، و روزی گمار، شماسست می‌آزرم نمی‌دارید؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید و از بهر وی آزرم

دارید نه از بهر عشیرت.

وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا اِیْنَ دَر نَسَقِ اسْتَفْهَامِ اسْت، یعنی که شما اللّٰه را پس پشت گرفته‌اید، و فرمان وی بگذاشته‌اید. الظهري، من و لیت علیک ظهرک، یقال: فلان جعل فلانا ظهريًّا و القى حاجته و راء ظهره و جعل حاجته منه بظهر، قال اللّٰه عزّ و جلّ فَبَدَّوْهُ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ و اَمَّا قَوْلُهُ: وَ كَانَ الْكٰفِرُ عَلٰی رَبِّهِ ظَهْرًا یعنی عونا لاعدائه عليه، و یقال: مولیا علیه ظهره اِنَّ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِيطٌ عَالَمٌ بِهٖ مَجَازٌ عَلَيْهِ.

وَ يٰ قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ قَرَأَ اَبُو بَكْرٍ مَكَانَاتِكُمْ بِالْجَمْعِ، و المکانة المنزلة.

و قیل: مصدر، مکن مکانة اذا تمکن من الشیء و یَا قَوْمِ اَعْمَلُوا اِیْنَ آیْتِ و نظایر اِیْنَ دَر قرآن تهدیداند و اظهار غنا از خلق. و المعنی: اعملوا علی ما انتم علیه اِنِّیْ عَامِلٌ عَلٰی مَا اَنَا عَلَیْهِ مِنْ طَاعَةِ اللّٰهِ و سترون منزلتکم بمنزلتی سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ اِنِّیْنَا الْجَانِیْ عَلٰی نَفْسِهِ و المخطی فی فعله مَنْ یَأْتِیْهِ عَذَابٌ یُخْزِیْهِ یَذَلُّهُ و یفضحه و مَنْ هُوَ کَاذِبٌ قیل: مَنْ فِیْ مَحَلِّ النَّصَبِ. اِیْ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ هُوَ کَاذِبٌ. و قیل: و یخزی من هو کاذب.

و قیل: محلّه رفع تقدیره، و من هو کاذب فیعلم کذبه و یدوق و بال امره و اَرْتَقِبُوا اِیْ اِنْتَظَرُوا مَا وَعَدْتُمْ مِّنَ الْعَذَابِ اِنِّیْ مَعَكُمْ رَقِیْبٌ اِیْ مَنْتَظَرُ لَكُمْ الْعَذَابَ فِی الدُّنْیَا و قیل: اِنِّیْ مَرْتَقِبُ الرَّحْمَةِ مِنَ اللّٰهِ.

وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا اِیْ قَضَاؤُنَا فِی قَوْمِ شَعِیْبٍ بِالْعَذَابِ نَجَّیْنَا شُعَیْبًا وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا الصِّیْحَةَ قیل: الصِّیْحَةُ الصِّیَاحُ، صَاحَ بِهِمْ جَبْرِئِیْلٌ فَمَاتُوا. و قیل: الصِّیْحَةُ هَاهُنَا الْعَذَابُ وَ اِنَّمَا اَهْلَكُوا بِالْحَرِّ وَ هُمُ اَهْلُ یَوْمِ الطُّلَّةِ و قیل: بَعَثَ اللّٰهُ شَعِیْبًا اِلٰی مَدِیْنٍ وَ اِلٰی اَصْحَابِ الْاَیْکَةِ فَاهْلَکَ اَصْحَابَ مَدِیْنٍ بِالصِّیْحَةِ کَمَا فِی الْاَیَّةِ، وَ اَصْحَابُ الْاَیْکَةِ بِالْحَرِّ وَ یَقْوِیْهِ مَا بَعْدَهُ اَلَا بُعْدًا لِمَدِیْنٍ کَمَا بَعْدَتْ ثَمُوْدُ وَ ثَمُوْدٌ اَهْلَكُوا بِالصِّیْحَةِ فَاصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ جَائِعِیْنَ مَتِیْنِیْنَ صَرَعیْ هَلْکِی، کَانَ لَمْ یَعْنَوْا فِیْهَا اِیْ کَانَ لَمْ یُکُونُوا فِیْهَا، اِیْ فِی دِیَارِهِمْ. و قیل: فِی الدُّنْیَا، اِیْ کَانَ لَمْ یَعِیْشُوا فِی الدُّنْیَا وَ لَمْ یُکُونُوا مِنْ عَمَارِهَا. و قیل: کَانَ لَمْ یَنْزِلُوْهَا، یَقَالُ: غَنِیْنَا بِالْمَكَانِ، اِذَا نَزَلْنَا بِهٖ اَلَا بُعْدًا لِمَدِیْنٍ اِیْ اَنْهَمُ قَدْ بَعَدُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ هُوَ مَنْصُوبٌ عَلٰی الْمَصْدَرِ، اِیْ اِبْعَدَهُمُ اللّٰهُ فَبَعَدُوا بَعْدًا. بَعْدَ بِالضَّمِّ ضِدَّ قَرَبٍ، وَ بَعْدَ بِالْکَسْرِ هَلْکِ.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ هِيَ التَّوْرِيَّةُ وَ مَا أَنْزَلْنَا فِيهَا مِنَ الْأَحْكَامِ وَ سُلْطَانَ مُبِينٍ حِجَّةً وَاضِحَةً نَبِيَّةً وَ هِيَ الْعَصَا وَ الْجِرَادُ وَ الْقَمَلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ غَيْرَهَا. وَ السُّلْطَانُ مِنَ السَّلِيْطِ. وَ السَّلِيْطُ: مَا يَسْتَضَاءُ بِهِ، وَ مِنْ هَذَا قِيلَ لِلزَّيْتِ سَلِيْطٌ. وَ الْمُبِينُ الْوَاضِحُ وَ الْمَوْضِحُ أَيْضًا لِأَنَّ ابْنَ أَبِي حَالٍ لَمْ يَجِءْ لَزْمًا وَ مُتَعَدِّيًا. وَ قِيلَ: السُّلْطَانُ، الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ اسْتِيْلَاؤُهُ عَلَى قَلْبِ مَنْ رَأَاهُ، كَمَا قَالَ: وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ ثُمَّ لَمْ يَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ ضَعْفٌ وَ لَا فَسْلٌ، لَطَمَ وَجْهَ فِرْعَوْنَ وَ هُوَ رَضِيْعٌ كَمَا فِي الْقِصَّةِ وَ لَطَمَ وَجْهَ مَلِكِ الْمَوْتِ كَمَا فِي الْخَيْرِ «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرُهُ إِلَيْهِ»

وَ قَتَلَ الْقَبْطِيَّ وَ أَقْدَمَ بِالْجَسَارَةِ عَلَى سُؤْلِ الرَّؤْيَةِ فِيهِ جَمِيْعٌ هَذَا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا أَعْطَاهُ مِنَ السُّلْطَانِ وَ الْقُوَّةِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَيَّ الْمَلَأِ اتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيْدٍ هَذَا جَوَابُ ل: فِرْعَوْنَ فِي قَوْلِهِ: وَ مَا أَهْدِيْكُمْ إِلَّا سَبِيْلَ الرَّشَادِ وَ قِيلَ: مَا أَمْرُهُ ذَا صِلَاحٍ وَ قِيلَ الرَّشِيْدُ هَاهُنَا بِمَعْنَى الْمُرْشِدِ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِي يَتَقَدَّمُهُمْ فِيْقُوْدُهُمْ إِلَى النَّارِ، يُقَالُ: قَدِمَهُ يَقْدِمُهُ قَدَمًا إِذَا تَقَدَّمَ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ ذَكَرَهُ بِلَفْظِ الْمَاضِي يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: فَأَوْرَدَهُمْ فِي الدُّنْيَا النَّارَ، أَي مَوْجِبَهَا وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ الثَّانِي: أَنَّ الْفِطْرَةَ الْقِيَمَةَ أَكْثَرَهَا جَاءَ بِلَفْظِ الْمَاضِي تَحْقِيْقًا فَيَكُونُ الْمَعْنَى يَقُوْدُهُمْ إِلَى أَنْ يُوْرَدَهُمْ فَيَدْخُلُ قَبْلَهُمْ وَ هُمْ خَلْفُهُ وَ بَسُّ الْوَرْدِ الْمَوْرُوْدُ أَي بَسُّ الْمَدْخُلِ الْمَدْخُولِ فِيهِ النَّارُ وَ هُوَ ذَمٌّ لِلنَّارِ. وَ قِيلَ: لِلْوَارِدِيْنَ وَ أَصْلُهُ مِنَ الْوَرْدِ وَ هُوَ اتِّبَانُ الْمَاءِ.

وَ قِيلَ: الْوَرْدُ، الدَّخُولُ.

وَ أُتْبِعُوا فِي هَذِهِ أَي فِي هَذِهِ الدُّنْيَا «لَعْنَةُ» نَزَّ الْجَبَّارُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ عَنِ النَّدَمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ. دَرِيْنُ آيَتِ أَظْهَرَ جَلَالَ وَ عَزَّتْ خُودَ مِيْكَندُ وَ يَآكِي وَ تَقَدَّسَ خُودَ مِنْ نَدَمٍ وَ يَسِّ أُوْرَدَ بِخَلْقِ مِيْ نَمَائِدِ يَعْنِي پَاكِسْتِ وَ مَنْزَهُ خُدَاوَنْدُ ذُو الْجَلَالِ، وَ وَ كَرْدْگَارُ بَرِ كَمَالِ، أَزْ أَنْجَهَ بَرِ كَرْدِ وَ يِ پِشِمَانِي رُوْدِ، بِأَفْعَلِ وَ يِ بَرِ وَ يِ تَاوَانِ آيِدِ، يَأْ مِنْ يَسِّ أُوْرَدِ أَوْ رَا بِيْمِ بُوْدِ. وَ أُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً مِيْگُوِيْدُ: دَرِيْنُ جَهَانَ لَعْنَتُ بَرِ يِ اِيْشَانَ دَاشْتَنْدِ، كَسِّ رَا نَبِيْنِي كِه اِيْشَانَ رَا يَادِ كَنْدِ، كِه نِه لَعْنَتُ بَرِ اِيْشَانَ كَنْدِ، هَمْ مُؤْمِنَانَ بَرِ اِيْشَانَ لَعْنَتُ مِيْكَنَنْدُ دَرِ زَمِيْنِ، وَ هَمْ فَرِيْشْتَنْگَانَ دَرِ آسْمَانَ، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَمْچِيْنِ فَرْدَا دَرِ قِيَامَتِ فَرِيْشْتَنْگَانَ بَرِ اِيْشَانَ لَعْنَتُ كَنْدِ بَسُّ الرِّفْدِ الْمَرْفُوْدُ أَي بَسُّ الْعَطَاءِ الْمَعْطَى اللَّعْنَةُ بَعْدَ اللَّعْنَةِ. وَ كَلَّ شَيْءٌ جَعَلْتَهُ عَوْنًا

لشیء و اسندت به شیئا فقد رفته به، يقال: عمدت الحائط و اسندته و رفته بمعنی واحد. معنی آنست که: فردا در قیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشان را لعنت ذلک من انباء القری این هم چنان است که در عقب خبر نوح گفت: تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ، ذَلِكْ اِیْ هَذَا الَّذِیْ اَخْبَرْتَ مِنْ اَخْبَارِ الْقُرَى وَ الْاِمَمِ نَقَضُهُ عَلَیْكَ نَبِیْنَه لَکْ وَ تَتْلُوهُ عَلَیْکَ، فَحَذَّرْ قَوْمَکَ مِنْ مِثْلِ عَذَابِ الْاِمَمِ الْخَالِیْه. میگوید: اینست خبر شهرها و امتهای و سرگذشت ایشان، و عذاب و هلاک که فرو گشادند بر ایشان، یعنی که قوم خود را و عرب را بترسان، و بیم نمای ایشان را از مثل آن عذاب، آن گه گفت: مِنْهَا قَائِمٌ اِزْ اَنْ شَهْرَهَا هِیْ هِیْ اِیْزْ بَرِیْ اِیْ اِسْتِ وَ خَرَابِ نَگِشْتَه چُونِ قَسَطُنِیْه وَ هَرْمِیْنِ مِصْرَ وَ کِنِیْسَه رَهَا وَ حَصِیْدٌ وَ هِیْ اِزْ اَنْ کِهْ خَرَابِ شَدَه وَ نِیْسْتِ گِشْتَه چُونِ خُورُنُقِ وَ سَدِیْرِ وَ غَمْدَانِ وَ سِیْلَجِیْنِ وَ بَارِقِ وَ مَارَبِ وَ عِمَادِ عَادِ وَ اِمْشَالِ اَنْ. و گفته اند: «قائم» دیار قوم هود است و قوم صالح که آثار و اطلال آن پیدا است و حَصِیْدٌ دیار قوم نوح و قوم لوط که آن را هیچ اثر و طلل نیست.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ وَ لَکِنْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ بِالْکُفْرِ وَ الْمَعْصِیَةِ. اِنِّیْ یَجُوزُ الظُّلْمَ فِیْ وَصْفِهِ وَ تَصَرُّفِهِ فِیْ مَلْکَه بِحَقِّ الْهَیْئَه وَ الْمَتَصَرِّفِ فِیْ مَطْلُقِ مَلْکَه مَتَحَكِّمٌ بِحَسَبِ ارَادَتِه وَ مَشِیَّتِه وَ اِذَا لَمْ یَتَوَجَّهْ لِخَلْقِ عَلَیْهِ حَقِّ فِکْرِیْفِ یَجُوزُ الظُّلْمَ فِیْ صِفْتِه، فَمَا اَعْنَتُ عَنْهُمْ اِیْ مَا نَفَعْتَهُمْ وَ لَا دَفَعْتُ عَنْهُمْ اَلْهَتُّهُمْ اَلَّتِیْ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ اِیْ شِیْئًا مِنْ الْعَذَابِ لَمَّا جَاءَ اَمْرُ رَبِّکَ اِیْ قِضَاؤُه بَعْدَ اِبْتِهَامِ فَنَزَلَ بِهِمْ عِقَابُه وَ مَا زَادُوْهُمْ اِیْ مَا زَادْتَهُمْ عِبَادَتَهَا غَیْرَ تَتَبِیْبِ اِیْ غَیْرَ تَخْسِیْرِ وَ هَلَاکِ، التَّبَابِ الْخَسَارِ، یَقُوْلُ تَعَالٰی: وَ مَا کَیْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فِیْ تَبَابٍ وَ مِنْهُ قَوْلُه: تَبَّتْ یَدَا اَبِیْ لَهَبٍ اِیْ خَسِرْتَ.

وَ کَذَلِکَ اَخَذُ رَبِّکَ اِیْ هَکَذَا یَعَذِّبُ کَفَّارَ مَکَه کَمَا عَذَبَ الْاِمَمَ الْخَالِیْه، اِیْ مِثْلَ هَذَا الْاِخْذِ الَّذِیْ اَخَذَ اَوْلَیْکَ یَاخُذُ الْقُرَى یعنی اهل القری اذا کفروا، و المراد بالاخت العقوبه: اِنَّ اَخْذَه اَلِیْمٌ اِیْ مَوْلَمٌ شَدِیْدٌ یَعْسُرُ زِوَالَه، کَقَوْلِه: اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ اَلْشَدِیْدُ، رَوٰی اَبُو مُوسٰی قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): اِنْ اللّٰهُ یَمْهَلُ الظّٰلِمَ وَ رَوٰی یَمْلِیْ الظّٰلِمَ، فَاِذَا اَخَذَه لَمْ یَفْتَسِه. ثُمَّ قَرَأَ وَ کَذَلِکَ اَخَذُ رَبِّکَ اِذَا اَخَذَ الْقُرَى وَ هِیْ ظَالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَه اَلِیْمٌ شَدِیْدٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ الْآيَةَ. شعيب (ص) متعبد بود، بر اداء طاعات و تحصیل عبادات پیوسته حریص و بر آن مواظب بود، ساعت شب بنماز مستغرق داشتید و هنگام روز بلفظ شیرین و بیان پر آفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید و ازین سخنان که ربّ العزّة از وی حکایت میکند کمال کفایت و وفور عقل و نور بصیرت و حصول سکینه در دل وی پیداست، و ذلك قوله: إِنَّ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي أَيْنَ بَيِّنَتُكَ نَوْرِيست که در دل تابد، تا خاطر از حرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند نه پیش امید دیوار، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان، و یقین عارفان، و ناز دوستان.

وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا باز نمود و بیان کرد که آنچه یافتم و دیدم، نه از خود یافتم، و نه بمردی و قوّت خود بآن رسیدم، بلکه آن رزق الهی است، موهبت ربّانی و لطف ایزدی، همانست که مصطفی (ص) گفت: «انا سیّد ولد آدم و لا فخر»

کرامتی عظیم، و نواختی کریم، از خدای کریم، و بدان فخر می نیارم، که نه مکتسب منست، و نه بجلادت و قوّت من، تا بآن فخر توانم کرد، موهبت الهی است، و عطاء ربّانی بفضل خود کاری ساخته و پرداخته، و بی ما راست کرده. و گفته اند: رزق حسن، دوام نعمت است بی ثنوت، و کمال صفات بی وسیلت، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت راه، و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت راه، و از رزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنان که شعیب گفت: وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ.

بو عثمان گفت: واعظ نیست او که بزبان خلق را پند دهد، و آنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که بر زبان حکمت راند، و اعمال و سیرت وی بر وفق حکمت نبود، و در اخبار بیارند که الله تعالی به عیسی وحی فرستاد که: یا عیسی عظم نفسک فان اتعظت فعظ الناس، و الا فاستحی منی. و یقال: من لم یکن له حکم علی نفسه فی المنع عن الهوی، لم یبض له حکم علی غیره فیما یرشده الیه من الهدی. و فی الخبر: «من ازداد علما و لا یزدد هدی، لم یزدد من الله الا بعدا هر که وی را علم افزایشد، و آن گاه راه هدی برو نگشاید. از حق او را جذر دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که کلید گنج هدی توفیق است، کوشش بطاعات، و یافت درجات بتوفیق است، طوبی آن کس که توفیق او را رفیق است،

بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود، نجات خود کی تواند، بی مرکب توفیق راه بحق چون برد. ربّ العزّة حکایت میکند از قول شعیب که گفت: وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ توفیق چو گانست، و بنده گوی و انابت میدان، ذکر بر زبان، و آوای بر در گوش و ثمره و عد در دل و تازگی منت در جان.

بیر طریقت گفت: تا جان در تن است، و نفس را بر لب گذر است، و هشیاری حاصل است، از عبودیت چاره نیست. راست است که طاعت بتوفیق است، اما جهد بگذاشتن روی نیست، راست است که معصیت بخذلان است، اما جذر فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید، سر همه گناه است، و این سخن گناه کار را عذر پنداشتن هم از گناه است، الهی! عزّت ترا گردن نهادیم، و حکم ترا جان فدا کردیم، ما را می گویی که مکن و در می افکنی، و می گویی که کن و فانمیگذاری، ما را جای خصومت و ترا جای عزّت، پس ما را چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت.

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است، و رهی نو از نه بسزای رهی بل بسزای خویش هر چند که رهی را جرم بسیار است، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیت است، که کرم خود بر صفت عبودیت عرضه میکند، که هر چه از رهی تقصیر است، بی نیازی من برابر آنست، و هر چه ازو ناپسندیده است، مهربانی من بر سر آنست، و هر چه رهی را امید است، فضل من برتر از آنست. إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ الودود الذی یتحبّ الی عباده بالاحسان الیهم. و دود اوست که بمهربانی نواخت خود بر بنده نهد، و نعمت بر وی پیایی ریزد، تا بنده او را دوست شود. ازینجا بود که با داود (ع) گفت که: «یا داود حبیب الی عبادی» راه ما بر بندگان ما روشن دار، و دوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما با یاد ایشان ده، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن، و بگوی من آن خداوندم که با جودم بخل نه، و با علمم جهل نه، و با صبرم عجز نه، و با غضبم ضجر نه، در صفتم تغیر نه، و در گفتم تبدل نه، ما یبدلُ القولُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ پس اگر بنده تقصیر کند، و حق این کرامت بنشناسد، و شکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند و گوید: یا بن آدم ما انصفتنی أتحبب الیک بالنعم، و تتمقت الیّ بالمعاصی، خیری علیک نازل و شرک الیّ صاعد، رواه علی بن ابی طالب (ع) عن

النبي (ص) عن الله عزَّ وجلَّ: يا بن آدم... و ذكر الحديث.

٩ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ إِنَّكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ كُنْتَ تَكْفُرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ إِنَّكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ كُنْتَ تَكْفُرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ إِنَّكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ كُنْتَ تَكْفُرًا...
آن جهانی ترسان است، ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ آن روز روزی است که آن را مردمان فراهم خواهند آورد، وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (١٠٣) و آن روز روزی است که داور و داده و دادخواه حاضر.

وَمَا نُؤَخِّرُهُ بَأْسٍ نَمِيدَارِيمُ آن روز را، إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (١٠٤) مگر هنگامی شمرده را. يَوْمَ يَأْتِ آن روز آید، لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنْبِهَا سَخَنٌ نَكْوِيدُ هَيْجِ كَسٍ مَكْرٌ بَدَسْتُورِي اللَّهُ، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (١٠٥) از ایشان بود بد بخت و از ایشان بود نیکبخت فَمَا الَّذِينَ شَقُوا أَمَّا إِيَّانَ كِهْ بَد بَخْتِ آيِنْدُ، فَفِي النَّارِ إِيَّانَ كِهْ آتَشِ اِنْدُ. لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ (١٠٦) ایشان را در آن ناله‌ای زار و خروشی سخت

خَالِدِينَ فِيهَا إِيَّانَ كِهْ جَاوِيْدَانِ دَرِ اَن، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ هَمِيْشِهْ تَا آسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِهَا بَرِيْاسْتِ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مَكْرٌ اَنْجِهْ خَدَاوِنْدُ تُو خَوَاسْتِ اِنَّ رَبُّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ (١٠٧) خداوند تو همه آن کند که خود خواهد.

وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا وَ أَمَّا إِيَّانَ كِهْ نِيْكَبَخْتِ آيِنْدُ، فَفِي الْجَنَّةِ دَرِ بَهْشْتِ اِنْدُ اِيَّانَ خَالِدِينَ فِيهَا جَاوِيْدَانِ دَرِ اَن، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ هَمِيْشِهْ تَا آسْمَانِ بُوْدُ وَ زَمِيْنِ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مَكْرٌ اَنْجِهْ خَدَاوِنْدُ تُو خَوَاسْتِ، عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوْدٍ (١٠٨) عطای اوست و بخشیدنی هرگز نه بریدنی.

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ نَكْرٌ كِهْ دَرِ گَمَانِ نَبَاشِي، مِمَّا يَعْْبُدُ هُوَ لَاءِ اَزِ اِيْنْجِهْ اِيَّانَ مِيْ پَرَسْتِنْدُ، مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ نَمِيْ پَرَسْتِنْدُ مَكْرٌ هَمِ چِنَانِ كِهْ پَدْرَانِ اِيَّانَ مِيْ پَرَسْتِنْدِنْدُ بِيْشِ فَا وَ اِنَّا لَمُؤَفِّوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ وَ مَا بَايْشَانِ خَوَاهِيْمُ سَپَرْدِ بَهْرِهْ اِيَّانَ، غَيْرَ مَنَّقُوصٍ (١٠٩) بهره‌ای ناکاسته.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مَوْسَى رَا دِيْنِ دَا دِيْمِ وَ نَامِهْ تُوْرَاتِ، فَاخْتَلَفَ فِيْهِ دَرِ اَنِ دُوْ گِرُوْهْ گَشْتِنْدُ، وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَ اَكْرَهْ سَخْنِيْ بِيْشِ شَدِهْ بُوْدِيْدِ اَزِ خَدَاوِنْدِ تُو لَقَضَى بَيْنَهُمْ مِيَّانِ اِيَّانَ كَارِ بَرِگَزَارْدِ اَمْدِيْدِ وَ اِيْنَّهُمْ لَفِيْ شَكٍّ مِنْهُ مُرِيْبٍ (١١٠) و مشرکان در

گمان می‌باشند از کار گمانی دل شورنده.

وَإِنَّ كُلًّا وَنِيسْت هِيچ كس از همه لَمَّا لِيُوقِيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ مگر بایشان خواهد سپرد
كردارهای ایشان خداوند تو إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) كه او بآنچه ایشان میکنند دانا
است و از آن آگاه.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ مِي پای و يكسان مِي باش بر راستی و درستی چنان كه فرمودند ترا، وَ
مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ هر كس را كه با مسلمانى آمد با تو، وَ لَا تَطْغَوْا وَ نافرمان و اندازه در
گذراننده ميبید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۱) كه او بآنچه شما ميكنيد بينا و داناست.
وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ با ستم كاران مچسبید»

وَ مگر آيد فَمَسَّكُمُ النَّارُ كه آتش بشما رسد با ایشان وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ
نه شما را يار بود فرود از الله، ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۱۱۳) و نه آنكه شما را يارى دهند.
وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ بِيَاى دار نماز برد و گوشه روز، وَ زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ وَ دو نماز شب
فراهم نزديك شام و خفتن، إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ كه كارهای نيكو ناپيدا كند و
ببرد كارهای زشت، ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴) اين فرمان و اين وعد يادگارى است ياد
دار آن را.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) و شكيبايى كن كه الله ضايع نكند مزد
نيكوكاران.

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ چرا نبود از گروهان كه پيش از شما بودند، أُولُوا بَقِيَّةٍ
هشياران و زيركان و دانايان، يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ كه باز زدند از تباهى كردن در
زمين، إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ مگر اندكى كه بودند از آنكه ما رهانيديم وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ
ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ بيدادگران را بر پي فراخ جهانى و فراخ توانى و توانگرى كردند تا
بر پي آن ايستادند، وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) بدان بودند و در عذاب جرم ایشان را بود.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ خداوند تو هرگز آن را نبود و نخواست شهرهاى را
كه هلاك كرد كه آن را بيداد هلاك كند، وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷) و اهل آن شهرها نيك
فعل و نيكوكار و بصلاح.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ وَ اگر خداوند تو خواستيد لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً مردمان را همه يك دين

و یک دل و یک راه کریدد و لا یزالون مُخْتَلِفِینَ (۱۱۸) و همیشه جدا جدا خواهند بود.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر ایشان که الله ایشان را بر راه راست بداشت بیخشایش خویش، و لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ و ایشان آن را آفرید، وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ و سپری گشته برفت سخن خداوند تو، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ که حقا که پر کنم ناچاره دوزخ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ (۱۱۹) از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان.

وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ و همه که بر تو میخوانیم از خبرهای پیغامبران، مَا تُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ آنست که دل ترا بآن با جای می آریم و بر جای بمیداریم، وَ جَاءَكَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ و درین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی، وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْرٌ لِلْمُؤْمِنِینَ (۱۲۰) و پندی و یادگاری گرویدگان را.

وَ قُلْ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ و گوی ایشان را که به نمی گروند، اعْمَلُوا عَلَی مَکَانَتِکُمْ که بر همان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و بر همان خوی خویش می زئید و می باشید إِنْآ عَامِلُونَ (۱۲۱) تا ما در آن خویش می باشیم و می کنیم.

أَنْتَظِرُوا إِنْآ مُتَّظِرُونَ (۱۲۲) و بودنی را بشما و بما چشم میدارید تا ما میداریم.

وَ لِلَّهِ غِیْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و خدایراست علم همه گذشتهها و بودنیها و نهانیها در آسمان و زمین، وَ إِلَیْهِ یَرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ و با او خواهند گردانید همه کار تا با او گردد، فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَیْهِ او را پرست و کار با او سپار و پشت با او باز کن، وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۳۲) و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه میکنند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ فِی ذَلِكْ لَأَیَّةٌ اِیْ اَنْ فِی ذَلِكِ الَّذِی نَزَلَ بِالْاَمَمِ الْمَهْلِكَةِ مِنْ اَنْوَاعِ الْعَذَابِ، لَعِبْرَةٌ لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ اعْتَقَدَ صِحْتَهُ وَ وَجُودَهُ. و قیل: «لَأَیَّةٌ» اِیْ عَلَامَةٌ اَنْ اللّٰهُ یَنْجِزُ وَعْدَهُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لِلْاَنْبِیَاءِ اَنْ یَنْصِرَهُمْ ذَلِکَ یَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ یَحْشُرُ الْخَلَائِقَ کُلَّهُمْ فِیْهِ وَ لَیْسَ یَوْمٌ بِهَذِهِ الصِّفَةِ اِلا یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ ذَلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ یَشْهَدُهُ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِیْنَ. و فی تفسیر شاهد و مشهود ان الشاهد محمد (ص) و المشهود یوم القیامة قال مقاتل: یشهده الرب عز و جل فی ملائکته لعرض الخلائق و حسابهم. و فی الخبر الصحیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله (ص): «یجمع الله الخلق یوم القیمة فی صعيد واحد ثم

يطلع عليهم رب العالمين فيقول يتبع كل انسان ما كان يعبد و يبقى المسلمون فيطلع عليهم و يعرفهم نفسه، ثم يقول انا ربكم فاتبعوني.
وَ مَا تُؤَخِّرُهُ اِلَى الْيَوْمِ الْمَذْكُورِ اِلَّا لِجَلِّ مَعْدُودِ سَنُوهِ وَ شَهْرِهِ وَ اِيَامِهِ وَ سَاعَاتِهِ مِیْگُوید: ما روز قیامت با پس نمی داریم مگر هنگامی شمرده را یعنی که: سالها و ماهها و روزها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده ایم و دانسته، و در علم قدیم خود مقرر کرده، و نام زده شده، و از خلق پوشیده داشته، که چند سال و چند ماه و چند روز و چند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روزگار بسر آید قیامت بود که یک ساعت در پیش نیفتند و با پس نبود. و قیل: ان ذلك الوقت سبعة آلاف سنة منذ خلق الله الدنيا الى ان تنقضى.

«يَوْمَ يَأْتِي» اثبت الياء مكى و يعقوب وصلا و وقفا، مدنى و ابو عمرو و الكسائى، وصلا و حذفها الباقون فى الحالين، و اثباتها و حذفها لغتان، تقول العرب: لا ادر، فتحذف الياء و تجتزى بالكسرة و ذلك لكثرة الاستعمال، و الاجود فى النحو اثبات الياء. گفته اند يَوْمَ يَأْتِي اين يَوْمَ بمعنى حين است، اى حين ياتى ذلك اليوم الذى يجمع فيه الخلائق لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اى لا تتكلم نفس فيه و لا تنفع من شفاعته او وسيلةً اِلَّا بِاِذْنِهِ تبارك و تعالى. میگوید: روز رستاخیز روزی صعب است، و هول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید در آن روز، و نه هیچ کس شفاعت کند، یا و سیلتی بر سازد مگر بدستوری اللّٰه. همانست که جایی دیگر گفت: لا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَوَا باشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنان که گفت: وَ اَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ وَ در بعضی نگویند چنان که گفت لا يُنطِقُونَ وَ لَا يُؤدُنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ.

لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلَّا بِاِذْنِهِ وَ آن گه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که در ازل سعید آمدند فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ كَتَبَتْ عَلَيْهِ الشقاوة و منهم سعید كتبت عليه السعادة.

روى عن عمر قال: لَمَا نَزَلَتْ: فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ، قلت: يا رسول الله فعلام نعمل اذا على شيء قد فرغ منه ام على على شيء لم يفرغ منه؟ قال: بل على شيء قد فرغ منه يا عمر و

جرت به الاقلام و لكن كل ميسر لما خلق له. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ الزفير اول نهيق الحمار و الشهيق آخره، شبه اصواتهم فيها بانكر الاصوات قال ابو العالیه الزفير فى الحلق و الشهيق فى الصدر و الزفير اصله من المزفور و هو الشديد الخلق، و الشهيق اصله الطول من الجبل الشاهق. خالدين فيها ما دامت السموات و الارض و گفته اند سماوات اينجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن. و در ديگر آيت سماوات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقيم تر وجه آنست در هر دو كه آن كنايت است از تايبد بر مذهب عرب كه گویند: لا اكلمك و لا افعل ذلك ما ذر شارق، و طلع كوكب، و هبت ریح، و حتى يعود اللبن فى الضرع، و حتى يعود امس، و يبيض الغراب، و حتى يرجع السهم على فوقه. و منه قول الشاعر:

ترجى الخير و انتظرى ايايى اذا ما القارظ العنزى آبا
 و قال امرؤ القيس: و انى مقيم ما اقام عسيب باين همه درازى روزگار خواهند و معنى ابد. آن گه گفت: اِلا ما شاء رَبُّكَ اَيْن «ما» بمعنى من است يعنى اِلا من شاء ربك، و هم قوم موحدون يخرجون من النار و يدخلون الجنة. ميگويد: جاويد در دوزخ باشند همیشه مگر قومی موحدان گنه كاران كه پس از آن كه عذاب چشيدند الله خواست كه ايشان را از دوزخ بيرون آرد و ببهشت فرستد كه شقاوت ايشان بحكم ازل ابدى نبود و بر وفق اين خبر مصطفی است (ص).

روى جابر بن عبد الله قال قرأ رسول الله (ص): فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا الى قوله: اِلا ما شاء رَبُّكَ فقال (ص): «ان شاء الله ان يخرج اناسا من الذين شقوا من النار فيدخلهم الجنة فعل»

و قال (ص): «يخرج قوم من النار بعد ما يصيبهم منها سفح فيدخلون الجنة فيسميهم اهل الجنة الجهنميين»

و در ديگر آيت باين قول معنى آنست كه: نيكبختان جاويد در بهشت باشند اِلا ما شاء رَبُّكَ من قدر مكث المعذبين فى النار من الموحدين من لدن دخولها الى ان دخلوا الجنة، مگر قومی از موحدان كه مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست كه ايشان را بيرون

آرد و ببهشت فرستد فهؤلاء لم يشقوا شقاء من يدخل النار على التأييد و لا سعدوا سعادة من لا تمسه النار. و فى ذلك ما روى عن ابن عباس قال: قوم من اهل الكبائر من اهل هذه القبلة يعذبهم الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم يأذن لهم فى الشفاعة فيشفع لهم المؤمنون فيخرجهم من النار فيدخلهم الجنة فسامهم اشقياء حين عذبهم فى النار. فقال: فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ حِينَ اذن لهم فى الشفاعة اخرجهم من النار و ادخلهم الجنة و هم، هم قال: وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا يعنى بعد الشقاء الذى كانوا فيه ففى الجنة خالدين فيها (ما دامت السماوات و الأرض) إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ يعنى الذين كانوا فى النار. قولى ديگر گفته اند كه آسمانها و زمين آسمان دنيا و زمين دنيا است و «الا» بمعنى سوى است چنان كه كسى گويد لو كان معنا رجل الا زيد يعنى سوى زيد لقاتلنا، اگر با ما مردى بودى بيرون ازين زيد ما قتال كردىمى همچنين معنى آيت آنست كه ايشان جاويد در آن باشند ما دام كه اين آسمانها و زمين بر پاى است كه نهايت ديدار شما است كه از ابد خود همين ديديد بيرون از آن ابد جاودانه كه در علم ما است و بخواست ما است كه علم مخلوق بدان نرسد و هرگز منقطع نشود. و قال قتادة: تبدل هذه السماء و هذه الارض فالمعنى: خالدين فيها ما دامت السماوات تلك السماء و تلك الارض المبدلتان من هاتين.

و قيل: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ من زيادة اهل النار فى العذاب و اهل الجنة فى النعيم. و قيل: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ من كونهم فى مهلة الدنيا و فى التراب على طول البلى و فى الموقف حتى تظهر النار. و قيل: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ و هو لا يشاء ان يخرجهم، يعنى لو شاء ان يرحمهم لقدر و لكنّه، لكنّه اعلمنا انهم خالدون ابدًا.

روى ابو هريرة قال، قال رسول الله (ص): «يؤتى بالموت يوم القيمة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلعون خائفين وجليين بان يخرجوا من مكانهم الذى هم به، ثم يقال: يا اهل النار فيطلعون فرحين مستبشرين ان يخرجوا من مكانهم الذى هم به، فيقال لهم: هل تعرفون هذا؟ فيقولون: نعم، ربنا هذا الموت فيامر به فيذبح على الصراط، ثم يقال للفريقين خلود لا تجدون فيها موتا ابدًا.

وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا قرأ حمزة و الكسائى و حفص عن عاصم: سَعِدُوا بضم السين، و الوجه

انه مبنى للمفعول به من قولهم: سعدت الرجل اسعده سعدا فهو مسعود، و يكون متعدبا لسعد كما يقال: خزنته فخرن هو، و قرأ الباقرن سَعِدُوا بفتح السين، و الوجه انه فعل لازم مبنى للفاعل على وزن فعل يقال سعد فلان يسعد سعادة فهو سعيد، كما يقال شقى يشقى فهو شقى و السعد سبب الخبر كما ان ضده من النحس سبب الشر خالدینَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ اى غير مقطوع عنهم. عطاء نصب على المصدر، اى اطلعوا عطاء، قال وكيع كفرت الجهمية باربع آيات من كتاب الله عز و جل فى وصف نعيم الجنة قوله: لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ قَالُوا تَقْطَعُ وَ تَمْنَعُ. و قوله: أَكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا قَالُوا: لَا يَدُومُ. و قوله: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ قَالُوا: لَا يَبْقَى. و قوله: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ قَالُوا: يَجْذُ وَ يَقْطَعُ.

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةِ الْمَرِيَّةِ، الشك، و الفعل منه: امترى و تمارى و مارى غيره ممارسة و مرآء، در معنى اين آيت سه قول گفته اند: يكى آنست كه لا تشك ان عبادت ما يعبدونه ضلال، اى محمد نگر بگمان نباشى كه پرستش اين بتان كه قريش آن را مى پرستند ضلال است و گم راهى. ديگر معنى لا تشكّ انها تقليد لا بائهم و اقتداء منهم بهم، بگمان مباش كه ايشان باين عبادت بتان تقليد پدران خویش ميکنند و بر پي اسلاف خویش مى روند. قول سوم آنست كه كفار دو فرقت اند، فرقتى نفى صانع ميکنند، و بوجود صانع بهيچ حال اقرار نمى دهند، و فرقتى بوجود صانع اقرار ميدهند اما با وى انباز مى گيرند و بتان و طواغيت را مى پرستند، ميگويد: لا تشك فى ان هؤلاء فى الكفر كهؤلاء نگر بگمان نباشى كه اينان همه در كفر يکسان اند و هر دو فرقت گمراهند ما يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ اى هم كآبائهم فى الكفر و التقليد. و قوله: كَمَا يَعْبُدُ يَعْنِي كَمَا كَانَ يَعْبُدُ فَحذف لان قَبْلُ يدل عليه وَ اِنَّا لَمَوْفُوهُمْ نَصَبِيَهُمْ حَظَّهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ يَعْنِي حَظَّهُمْ مِنَ الرِّزْقِ. و قيل: مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ. و قيل: مِنَ الْعَذَابِ.

روى اوسط بن عمرو البجلي قال: قدمنا المدينة فالفيت ابا بكر على المنبر يخطب الناس فسمعته يقول قام فينا رسول الله (ص) قال سألوا الله العافية فانه لم يعط احد افضل من معافاة بعد يقين و اياكم و الريبة فانه لم يؤت احد اشد من ريبة بعد كفر.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ هَذَا تَسْلِيَةً لِلنَّبِيِّ (ص) ب: موسى و ما كان يلقاه من

قومه من تکذیبهم آیاه و اختلافهم فی التوریه میگوید: موسی را تورات دادیم و اهل تورات در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند و استوار گرفتند و قومی کافر شدند و دروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با قرآن. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد از بعثت مصطفی است یعنی اختلاف من بعد ما اتاهم محمد، فی تصدیق ما نزلَ فیها من خبر نبوة محمد و لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ یعنی لاهلکوا فی الدنیا و فرغ من عذابهم. و قیل: و لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَاهْلَكُوا حِينَ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْرَةِ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ أَي مِنَ التَّوْرَةِ. و قیل: من القرآن مُرِيبٌ ذِي رَيْبٍ مَوْجِعٌ فِي الرِّيبِ وَ التَّهْمَةِ وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا بَتَشْدِيدٍ إِنَّ وَ تَخْفِيفٍ «لما» قرائت بو عمر و کسای و یعقوب است و باین قرائت «ما» بمعنی من است چنان که اهل حجاز گویند: سبحان ما سبَّح له الرَّعد، ای من سبَّح الرَّعد و لام در «لما» لام تأکید است که در خبر «ان» شود و لام لِيُؤْفِقِيَهُمْ لام قسم محذوف مضمَر است، و التقدير: و اللّٰه لِيُؤْفِقِيَهُمْ. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی و مشرک همه آنست که حقاً که بایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. و روا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللّٰمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. ابن کثیر و نافع إِنَّ كُلًّا لَمَّا هِرْ دُو بَتَخْفِيفِ خَوَانِدِ و این هم بر معنی قرائت اول است و اصل ان «ان» بوده خففت و بقی عملها. شامی و حمزه و حفص إِنَّ كُلًّا لَمَّا نُونِ و مِيمِ هِرْ دُو بَتَشْدِيدِ خَوَانِدِ، و الوجه انّ الاصل فيه: و انّ كُلًّا لَمَنْ مَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النون میما للادغام فاجتمعت ثلاث میمات فحذفت احدیهنّ فبقي لَمَّا بالتشديد و «ما» بمعنی من کما ذکرنا و اسم لجماعة الناس کما قال تعالی: فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ ای من طاب. و المعنی: و انّ كُلًّا لَمَنْ الَّذِي لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ اَعْمَالُهُمْ و قرائت ابو بکر از عاصم إِنَّ كُلًّا بِتَخْفِيفِ نُونِ است و «لما» بتشديد ميم، و الوجه انّ «ان» علی ما سبق من انها مخففة من الشديدة و لما علی ما ذکرنا من انّ اصله من ما و اللّٰم هي الّتي تدخل علی خبر «ان» و اللّٰم فِي لِيُؤْفِقِيَهُمْ هي اللّام القسم علی ما سبق فِي الْجَمِيعِ، و التقدير: و انّ كُلًّا لَمَنْ مَّا و اللّٰه لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ اَعْمَالُهُمْ و «ما» بمعنی «من» کما ذکرنا. و يجوز ان يكون «ان» للجحْد، بمعنی: «ما» و انتصاب كُلًّا بنزع الخافض، و التقدير: و ان من كل، و «لما»

بمعنى: آلا، و المعنى: ما كل من المؤمن و الكافر و البرّ و الفاجر آلا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ كقوله: إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ أَيْ مَا كُلُّ نَفْسٍ آلا عَلَيْهَا حَافِظٌ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَعْلَمُ الصَّالِحَ مِنْهُمْ وَ غَيْرَ الصَّالِحِ.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ هَذَا الْكَلَامُ هَاهُنَا وَ فِي سُورَةِ حَمِّ شَامِلٌ كُلُّ أَمْرٍ خُوِطِبَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْقُرْآنِ وَ خَارِجُهُ، يَقُولُ: اسْتَقِمْ يَا مُحَمَّدُ كَمَا أَمَرَكَ رَبُّكَ وَ بَلِّغِ الرِّسَالَةَ وَ ادْعِ النَّاسَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، مِثْكَوَيْدٍ: رَاسِتَ بَاشِ وَ رَاسِتَ زِي بَرِ بَرْدِبَارِي وَ هَشِيَارِي وَ مَرْدِي وَ مَرْدَمِي وَ جَوَانْمَرْدِي وَ خَدَا تَرَسِي وَ خَدَا پَرَسْتِي پِيغَامِ بَرَسَانِ وَ خَلْقِ بَرِ دِينَ حَقِّ خَوَانِ. وَ قِيلَ: اسْتَقِمْ عَلَى الْقُرْآنِ وَ لَا تَشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ تَوَكَّلْ عَلَىِّ فِيمَا يَنْبَغِي.

قال: السدى الخطاب للنبي و المراد به امته و قال ابن عباس: ما نزلت على رسول الله (ص) في جميع القرآن آية كانت اشد و لا اشق عليه من هذه الآية، و لذلك قال لاصحابه، حين قالوا لقد اسرع اليك الشيب، فقال: شيبتني سورة هود و من تاب معك يعنى من اسلم و آمن بك فليستقيموا و لا تطغوا اى لا تجاوزوا امر الله إنه بما تعملون بصير يعلم اعمالكم فيجازيكم عليه.

وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ لَا تَمِيلُوا إِلَيْهِمْ وَ لَا تَطْمَنُّوا إِلَى قَوْلِهِمْ وَ لَا تَدَاهِنُوهُمْ مِنْ قَوْلِهِ: وَ دُوًّا لَوْ تَذْهَبُ فَيَذْهَبُونَ وَ قِيلَ: الرُّكُونُ إِلَى الظَّالِمَةِ الرِّضَا بِعَمَلِ الظَّالِمَةِ، أَيْ لَا تَرْضُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ يُقَالُ: لَا تَصَاحِبِ الْإِشْرَارَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْرِمُكَ صَحْبَةِ الْإِخْيَارِ. تَقُولُ: رُكْنَ إِلَيْهِ يَرْكُنُ رُكْنَا وَ رُكْنَ يَرْكُنُ رُكُونًا.

و قال قوم: ركن يركن، و هى شاذة نادرة و افصح اللغات: ركن يركن، و الركن ناحية من الجبل او الحائط قوية. و بدانکه مس در قرآن بر سه وجه است: یکی بمعنی اصابت چنان که درین آیت گفت: فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ أَيْ يَصِيبُكُمْ لَفَحْهَا. وَ در سورة الاعراف گفت: مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءَ وَ السَّرَّاءَ أَيْ اَصَابَ آبَاءَنَا الشَّدَّةَ وَ الرَّخَاءَ.

و در سورة ص گفت: مَسَّيَ الشَّيْطَانُ أَيْ اَصَابَنِي وَ در سورة الحجر گفت: لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ أَيْ لَا يَصِيبُهُمْ. وَ در آل عمران گفت: إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ أَيْ اِنْ تَصِبْكُمْ وَ جِهَ دَوْمِ مَسِّ بِمَعْنَى جَمَاعٍ، كَقَوْلِهِ: فِي الْبَقْرَةِ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ يَعْنِي مَا لَمْ تَجَامِعُوهُنَّ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ. وَ فِي الْأَحْزَابِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ يَعْنِي

من قبل ان تجامعوهنّ. وجه سوم مسّ است بمعنی خبل، و ذلك فى قوله تعالى: الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، قوله: وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ اعوان يمنعونكم من عذاب الله ثمّ لا تُنصرون حال و ليس بعطف اى حالكم حينئذ هذا.

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ ميگوید: بپای دار نماز بر دو گوشه روز یک طرف نماز بامداد و یک طرف نماز دیگر وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ یعنی نماز شام و خفتن. این قول حسن است، مجاهد گفت: طَرَفِي النَّهَارِ نماز بامداد است و پیشین و دیگر وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ شام و خفتن تا هر پنج نماز جمع کند، مقاتل گفت: صلاة الفجر و الظهر طرف و صلاة العصر و المغرب طرف وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ العشاء الآخرة.

ازهری گفت: طَرَفِي النَّهَارِ، غدوه و عشيّه فصلاة الفجر فى احد الطّرفين و صلاة الظهر و العصر فى الطّرف الآخر و تسميان صلوتى العشى وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ، اى ساعات اللیل من اوله و فيها المغرب و العشاء الآخرة، و انما سمّيت الساعات التى فى اول اللیل زلفا، لقربها من النهار واحدها زلفه مثل غرفة و غرف و ركية و ركب. و نصب طرفى و زلفا على الطّرف كما تقول: جنّت طرفى النهار و اول اللیل. و قيل: یعنی صلوتى العشاء لزلفه احديهما من الأخرى و قربها منها.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ یعنی ان الصلوات الخمس. يكفّرن ما بينهنّ من الخطايا الصغائر. و عن ابى عثمان قال: كنت مع سلمان تحت شجرة فاخذ غصنا منها يابساً فهزّه حتّى تحاتّ ورقه. ثم قال لى سلمان: الا تستلنى لم افعل هذا؟ فقلت: و لم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضأ ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلى الصلوات الخمس تحاتّ خطاياهم كما تحاتّ هذا الورق. ثمّ تلا هذه الآية: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ الآيه.

و روى انّ ابا اليسر عمرو بن غزیه الانصارى كان يبيع التمر، فاتته امرأة تبتاع تمرا، فقال: انّ فى البيت تمرا اجود منه فهل لك فيه؟ قالت: نعم. فذهب بها الى بيته، فضعها الى نفسه و قبّلها. فقالت: اتق الله. فتركها و ندم على هذا فاتى النبى (ص) و قال: يا رسول الله ما تقول فى رجل راود امرأة عن نفسها. و لم يبق شيئا مما يفعل الرجال بالنساء الا ركبه غير انه لم يجامعها. فقال: عمر لقد سترك الله لو سترت على نفسك، و لم يرد عليه رسول الله (ص) و قال: انتظر فيه امر ربى، و حضرت صلاة العصر فصلى النبى ص العصر فلمّا فرغ اتاه

جبرئیل ع بهذه الآیة فقال النبى (ص) این ابو البسر؟ فقال: ها انا ذا یا رسول الله، قال: أ شهدت معنا هذه الصلاة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانها كفارة لما عملت. فقال عمر: یا رسول الله أ هذا له خاصة ام لنا عامة؟ فقال: بل للناس عامة.

و روى ان رسول الله (ص) رأى رجلا يقول: اللهم اغفر لى و ما اراك تغفر، فقال النبى (ص): ما اسوء ظنك بربك. فقال: یا رسول الله اتى اذنبت فى الجاهلية و الاسلام فقال: (ص) ما فى الجاهلية فقد محاه الاسلام و ما فى الاسلام تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالى و اقم الصلاة طرفي النهار و زلفا من الليل إن الحسنات يذهبن السيئات و روى عن النبى (ص) قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر على باب احدكم يغتمس فيه كل يوم خمس مرات فما ذا يبقين من درنه.

و قيل: الحسنات فى هذه الاية قول العبد «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» ذلك اى هذا الذى ذكرنا.

و قيل: القرآن ذكرى للذاكرين و عظم للمتغطين.

و اصبر يا محمد على ما يصيبك من اذى قومك و استعن على ما امرت به بالصبر فان بالصبر تنال درجة المحسنين. و قيل و اصبر على الصلاة فإن الله لا يضيع أجر المحسنين اى المصلين. هو كقوله: و أمر أهلك بالصلاة و اصطبر عليها.

فلو لا كان من القرون من قبلكم اى هلا كان، و هو موضوع للتخصيص و يختص بالفعل أولوا بقیة البقیة الباقي من الشىء اى من بقیة له بقیة من الرأى و العقل و التمييز و البصيرة فيعرف الحق من الباطل و الصواب من الخطأ. و قيل: أولوا بقیة اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، و المعنى: لو كان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب إلا قليلا ممن أنجينا منهم این استثناء منقطع است اى لكن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة. ميگويد: هر قرنى از پیشینان و هر قومى که در میان ایشان زیرکان بودند که می باز زدند از فساد آن قوم را عذاب نکردیم و آن اندک قوم بودند چرا آن دیگران قوما که عذاب کردیم در میان ایشان هم زیرکان نبودند که ایشان را باز زدندى از فساد تا ما ایشان را عذاب نکردیمى و اتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه اى اتبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه و نسوا الآخرة.

و معنى اترفوا مكّنوا من الترفّة و هى التنعّم، اى آثروا ذلك على طاعة الله فهلکوا و كانوا مُجْرَمِينَ كَافِرِينَ.

و ما كان رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ اى بظلم من الله و أهلها مُصْلِحُونَ مؤمنون محسنون، اين يك قول آنست كه در نوبت اول رفت. معنى ديگر: و ما كان رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ منهم، اى بعضهم و الاكثر على الصلاح، خداوند تو بر آن نيست كه اهل شهرى هلاك كند بآنكه قومى از ايشان ظلم كنند چون بيشتريين ايشان بر صلاح باشند. سه ديگر قول آنست كه ما كان رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ بِشْرِكٍ منهم و أهلها مُصْلِحُونَ فى المعاملات فيما بينهم يأمران بالمعروف و ينهون عن المنكر و لا يظلم بعضهم بعضا، ميگويد: خداوند تو آن را نيست و نخواهد كه اهل شهرى را هلاك كند بشرك و كفر ايشان چون در معاملات با يكدیگر انصاف و عدل نگه دارند و بر يكدیگر ظلم نکنند و امر معروف و نهی منکر بيای دارند از بهر آنكه مكافات كفر و شرك آتش دوزخ است و مكافات ظلم و تعدى در شرك اهلاك و عذاب دنيا. و لهذا قال ابن عباس: لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انصاف اليه ظلم بعضهم بعضا.

و قال بعضهم: الصلاح فى ثلاثة اشياء فى اكل الحلال و اتباع السنن و مخالفة الهوى. وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً مُسْلِمِينَ كُلَّهُم و لكن لم يشاء كذلك، اگر الله خواستى خلق همه مسلمانان بودندى بر دين راست و ملت درست. همانست كه جاى ديگر گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى اگر الله خواستيد همه را راه نموديد و هدايت داديد لكن نخواست و اين حكم در ازل نكرد كه ايشان را مختلف آفريد بر ملتها و دينهاى پراكنده جدا جدا خواهند بود از جهودى و ترساى و گبركى.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ اى من عصم ربك برحمته فهداه الى الايمان فانه ناج من الاختلاف بالباطل، مگر كسى كه الله برحمت خویش او را ازین اختلاف باطل معصوم دارد، و او را براه حق و دين اسلام راه نمايد، آن گه گفت: وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ يَعْنَى اهل الاختلاف للاختلاف و اهل الرحمة للرحمة، خلق كه آفريد اختلاف را و رحمت را آفريد، قومى رحمت را آفريد، نيكيبختان اند سزای بهشت، قومى اختلاف باطل را آفريد، بدبختان اند سزای دوزخ، ايشان را چنين آفريد تا درست شود آنچه گفت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي

السَّعِيرِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ اى حکمه السابق فى اهل النار انه يملأ جهنم من الجنة و الناس اجمعين اى منهما لا من احدهما و ليس ذلك للاحاطة، و قيل: من عصاة الجنة و الناس اجمعين فيكون للاحاطة.

وَ كَلَّمَا نَقِصُ عَلَيكَ كَلَا مَنْصُوبٌ بِنَقِصٍ مَا نُثَبِتُ مَوْضِعُهُ نَصَبٌ لِانْه بَدَلٌ عَنِ كَلِّ، يَعْنَى نَقِصٌ عَلَيكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرَّسُلِ مَا نُثَبِتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ نَقْوَى بِه قَلْبِكَ فَتَطِيبُ بِه وَ تَصْبِرُ صَبْرَهُمْ، اى فَلَا تَجْزَعُ مِنْ تَكْذِيبِ قَوْمِكَ وَ اسْلُكْ سَبِيلَ الرَّسُلِ قَبْلَكَ فِى الصَّبْرِ عَلَى امْرِ رَبِّكَ. ميگويد: اى محمد قصه‌هاى پيشينيان، و آئين رفتگان و اخبار پيغامبران، بر تو خوانديم تا بدانى كه آن پيغامبران همه بر بلا و اذاي قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوت ما چه دیدند آن را کردیم و بر تو قصه‌ها خوانديم تا دل قوی داری و از اذای دشمنان و طعن بيگانگان بس ننالی و بر تکذيب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری كه ما در ازل حکم کرده‌ايم كه پيغامبران خود را نصرت دهيم اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ و در بيان اين قصه‌ها حجت روشن است، و دلالت تمام بر صحت نبوت و صدق رسالت مصطفی (ص) كه وی پيغامبر امی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدبی ندیده، و هيچ كتاب ناخوانده و نه هيچ چيز نوشته، و آن گه اخبار پيشينيان و سير ملوك و اقايصص امم چنان بيان ميكرد و از همه خبر ميداد و آنچه در طوق بشر نباشد كه از ذات خود بر سازد اظهار ميكرد و بر زبان می‌راند و فصحاى عرب و زيركان عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون در نگرد داند كه اين صنعت بشر نيست، جز وحی پاك نيست، و جز رسالت خداوند و نامه وی بر زبان جبرئيل نيست، و رسالت و نبوت وی جز صدق و راستی نيست، صفت امی در حق عالميان نقص بود در حق وی هنر آمد تا لا جرم او را باين صفت جلوه کردند كه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ، قوله: مَا نُثَبِتُ بِهِ فُؤَادَكَ اَيْن تَثْبِيتٌ وَ تَسْكِينٌ دَلِ الْمَصْطَفَى (ص) نه از آن است كه در وی شكی بود لکن هر جای كه دلالت قوی‌تر و برهان بيشتتر آن كار و آن حكم در دل ثابت‌تر، و دل بوی آرمیده‌تر، هم چنان كه ابراهيم گفت (ص): وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ اى ما جاءك فى هذه السورة الحق مع ما جاءك من الحق فى سائر القرآن هر چه بمصطفی فرو آمد. از قرآن و پيغام همه حق است و راست و پاك و نيكو،

اما این سورت بذکر مخصوص کرد که درین سورت اقا صیص انبیا است و مواعظ فراوان و ذکر بهشت و دوزخ و تحقیق تأکید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتو و درستی و این دلیل نیست که بیرون ازین حق نیست هم چنان که کسی سخن شنود از کسی گوید: هذا حق، فلیس یجب من هذا ان یکون ما سواه باطلا. فکذلک فی قوله: وَ جَاءَکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ. و قیل: جاءک فی هذه الدنیا، ای النبوة. وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْرٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ عِبْرَةٌ لِمَن اَعْتَبَرَ تَذَکَّرَ لِمَن تَذَکَّرَ.

وَ قُلْ لِّلَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَکَانَتِکُمْ قَرَأَ اَبُو بَکْرٍ «مَکَانَاتِکُمْ» بِالْجَمْعِ اِنَّا عَامِلُونَ. وَ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ هذا امر تهدید و وعید، ای اعملوا ما انتم عاملون علی غیر ما انتم علیه و انتظروا ما یعدناکم الشیطان انا منتظرون ما یعد ربنا من النصر.

قیل: هو منسوخ بآیه السیف.

وَ لِلّٰهِ غِیْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَزَائِنَهُمَا، و قیل: جمیع ما غاب عن العباد، و قیل: غیب نزول العذاب من السماء، و قیل: ما اشتملت علیه السماوات و الارض وَ اِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فِی الْمَعَادِ فَلَا یَبْقٰی لِأَحَدٍ فِیْهِ مَلْکٌ وَ لَا أَمْرٌ. قَرَأَ نَافِعٌ وَ حَفْصٌ یُرْجَعُ الْأَمْرُ بِضَمِّ الْیَاءِ وَ فَتَحِ الْجِیمِ اِی یُرَدُّ، فَاعْبُدْهُ وَحْدَهُ وَ اطْعَمْهُ لِأَنَّهُ مُسْتَحَقُّ الْعِبَادَةِ وَ الطَّاعَةِ، وَ تَوَكَّلْ عَلَیْهِ، ثِقْ بِهِ، وَ فَوِّضْ أَمْرَکَ اِلَیْهِ وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ یَقُولُ: هُوَ عَالِمٌ بِمَا یَعْمَلُ الْخَلْقُ اَجْمَعُونَ یَجْزِی الْمَحْسَنَ بِاحْسَانِهِ وَ الْمَسِیءَ بِاسْءَاتِهِ. قَرَأَتْ مَدْنٰی وَ شَامِی وَ حَفْصٌ وَ یَعْقُوبُ تَعْمَلُونَ بِهِ تَاءٌ اسْتِ مِیْکَیْدٌ: اللّٰهُ نَاآگَآهَ نِیْسْتِ اَزْ اَنچِه شَمَا مِی کَنِیْدِ نِیْکِی اَز نِیْکَانِ شَمَا مِی دَانْدِ، وَ اَن رَا پَادَاشِ دَهْدِ، وَ بَدِی اَز بَدَانِ شَمَا مِی دَانْدِ، وَ مِی بِنِیْدِ وَ اَن رَا جِزَا دَهْدِ. باقی به یاء خوانند معنی آنست که: اللّٰهُ غافل نیست از آنچه دشمنان می کنند، این آیت از جوامع الکلم است، در آن ایجاز لفظ است، و حسن نظم، و کثرت معانی، و اشارت ببدایت و نهایت. میگوید: علم آسمان و زمین و هر چه در آن، و علم همه گذشتها و بودنیها خدایراست در بدایت و نهایت، ملک و ملک همه ویراست قدرت وی همه را شامل و حکم وی بر همه نافذ، آفریدگان همه رهی و بنده او، بر همه واجب است و لازم عبادت و طاعت که مالک همه بحقیقت او، بازگشت همه کار و همگان بدو، کردار بندگان نیک و بد امروز بمشییت و خواست او، فردا هر کسی را جزای کردار از ثواب و عقاب او، روی

عن كعب الاحبار أنه قال: خاتمة التوریه هذه الآیه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ يحيى معاذ گفت: روزها پنج است، یکی روز مفقود دیگر روز مشهود سیوم روز مورود چهارم روز موعود پنجم روز ممدود، اما روز مفقود روز دینیه است که بر تو گذشت وفایت شد و با تو جذر حسرت و تلهّف در فوات آن نماند، دریافت آن را درمان نه، و با پس آوردن آن ممکن نه، و اگر گویی امروز تدارک کنم امروز را خود حقّی است که جز حقّ خویش را در آن جایگیر نه، با تو جز ازین نماند که گویی «یا حَسْرَتِي عَلَي مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامزد فضل آن دارد، و فضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. اما روز مشهود این روز است که تو در آنی، اگر خود را دریایی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی برگیری، و مقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافته‌ای بغنیمت دار، و بیداری و هشیاری کار خود بساز پیش از آنکه روز بسر آید، و وقت در گذرد و کوش تا امروز از دی ترا به بود که مصطفی (ص): گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون».

و روز مورود روز فرداست، نگر تا اندیشه آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامید فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا آن کو که ترا ضمان کند تا فردا مصطفی (ص) فرا عبد الله عمر گفت «کن فی الدنيا کأنک غریب او عابر سبیل وعد نفسک فی الموتی و اذا اصبحت نفسک فلا تحدّثها بالمساء و اذا امسیت فلا تحدّثها بالصباح و خذ من صحتک لسقمک و من شبابک لهرمک و من فراغک لشغلك و من حیاتک لوفاتک فانک لا تدری ما اسمک غدا».

و روز موعود روز مرگ است آخر روزگار و هنگام بار، عمر باخر رسیده، و جان بچنبر گردن مانده، و در غرقاب حیرت افتاده، و آب حسرت گرد دیده در آمده، و آن روی

ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی رخ گلرنگ شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد و یک ساعت از یاد کردن آن نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «ان اکیسکم اکثرکم للموت ذکرا و احزمکم احسنکم له استعدادا، الا و ان من علامات العقل التجافی عن دار الغرور، و الانابة الی دار الخلود، و التزوّد لسکنی القبور، و التّاهّب لیوم النشور».

و روز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین حشر کنند، و ایشان را دو گروه گردانند، گروهی نیکبختان، و گروهی بدبختان، چنان که رب العزّة گفت: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» ابو سعید خراز را گفتند چه معنی دارد آنچه مصطفی (ص) گفت: شیببتنی سوره هود؟

قال معنا: شیببتنی ذکر اخبار الله تعالی عن اهلک الامم السالفة، فورد علیه من ذلك هیبة السطوة و فيه الاخبار عما حکم علی عباده فی الاول بقوله: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» گفت: درین سورت دو کار عظیم بیان کرده، و سطوت عزت الهیّت بخلق نموده، یکی بطش قهاری و سیاست جبروت عزت، که بر قومی رانده، و از خانهاشان بر انداخته و دمار از همه بر آورده، هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً دیگر بیان حکم ازل که در سعادت و شقاوت خلق رفته، گروهی را بداغ خود گرفته، و با عیب شان خریده، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریده سعاد کرده، و گروهی را بی جرم از درگاه خود برانده، و مهر شقاوت بر دلهاشان نهاده، و در وهده نبایست افکنده، آن سعید پیش از عمل رسته، و کارش بر آمده، و این شقی بتیر قطعیت خسته، و بمیخ ردّ وابسته، چه توان کرد الله چنین خواسته، و حکم عدل حکم این رانده، نه مشک خود بوی خریده، نه عسل بخود شیرینی یافته، کاریست در ازل بوده و رفته، نه فزوده و نه کاسته، اینست که الله گفت جل جلاله: فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ خراز گفت رسول خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این حکم گفت: «شیببتنی هود».

بیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان و بدبختان، و فرق میان ایشان، گفت: نفس

بدبخت دود چراغیست کشته، در خانه‌ای تنگ بی‌در، و نفس نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر.

شقیق بلخی گفت: علامت سعادت پنج چیز است: لین القلب، و کثرة البكاء و الزهد فی الدنيا، و قصر الامل، و کثرة الحياء، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن، و از بیم عقوبت بسیار گریستن، و در دنیا زاهد بودن، و امل کوتاه کردن، و بر حیا و شرم زیستن. گفتا: و نشان شقاوت بر عکس این پنج چیز است: قساوة القلب، و جمود العین، و الرغبة فی الدنیا، و طول الامل، و قلّة الحياء.

فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ در کلّ عالم و در فرزند آدم کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: فَأَسْتَقِيمُ؟ و خود در کدام حوصله گنجد مگر حوصله محمد عربی که بالطف کرم آراسته، و بانوار شهود افروخته، و بتأیید رسالت مؤید گردانیده، و آن گه رطبه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که لُنُثِيتَ بِهِ فُؤَادَكَ و آن گه بر بساط انبساط نشست، و در خلوت أو أذنی از حق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگر نه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ نداشتی، نبینی که چون این خطاب از درگاه نبوت بامت پیوست و دانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از تناوست ایشان با آن خبر داد و عذر ایشان بنهاد، گفت: استقیموا و لن تحصوا، ای لن تطبقوا الاستقامة التي امرت بها. و قال ابو علی الجوزجانی: کن طالب الاستقامة، لا طالب الكرامة، فان نفسک متحرکة فی طلب الكرامة، و ربک تعالی یطلب منک الاستقامة.

و معنی استقامت هموار بودن است بی‌تلون، هر که از مقام تلوین بهیئت تمکین رسد مقام استقامت او را درست گردد، و این استقامت هم در فعل باید هم در خلق. در فعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالفت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامة النفوس فی نفی الزلّة، و استقامة القلوب بنفی الغفلة، و استقامة الارواح بنفی الملاحظة، و اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ اوقات و ساعات شبانروز که نام زد کرده‌اند از بهر اوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده‌اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لا بل ساعات و انفسا خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هر که را

ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی‌تر و تامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بر دو قسم، قسمی تذکر زبان و عبادت ارکان، و قسمی تفکر دل و مراقبت جان، تا این کرامت ثناء حق بوی رسد که میگوید عز جلاله: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ مَا يَجُودُ بِهِ الْحَقُّ، وَ السَّيِّئَاتِ مَا يَذْنِبُ بِهِ الْعَبْدُ، فَاذَا ادْخَلَ حَسَنَاتٍ عَفُوهُ عَلَىٰ قَبَائِحِ الْعَبْدِ وَ جَرَمِهِ، مَحَاهَا وَ اِبْلَاهَا. وَ يُقَالُ: حَسَنَاتِ التَّوْبَةِ تَذْهَبُ سَيِّئَاتِ الزَّلَّةِ، وَ حَسَنَاتِ الْعِنَايَةِ تَذْهَبُ سَيِّئَاتِ الْجَنَايَةِ. قَالَ يَحْيَىٰ بْنِ مَعَاذٍ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَرْضَ لِلْمُؤْمِنِ بِالذَّنْبِ حَتَّىٰ سَتَرَ، وَ لَمْ يَرْضَ بِالسَّتْرِ حَتَّىٰ غَفَرَ، وَ لَمْ يَرْضَ بِالغَفْرِ حَتَّىٰ بَدَّلَ، وَ لَمْ يَرْضَ بِالتَّبْدِيلِ حَتَّىٰ اجْرَهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ.

وَ كَلَّمَ نَقْضُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ خِدَاوَنَدَانِ مَعَانِي وَ اِرْبَابِ مَعَارِفِ بِمَنْقَاشِ خَوَاطِرِ اَزِينِ آيَتِ حَكَمَتِهَا اسْتِخْرَاجِ كَرْدِه‌اَنْدِ تَا مَقْصُودِ اَز اَن كِه قِصِه‌هَای اَنْبِیَا وَ اِمَمِّ بَا مِصْطَفَى عَرَبِیْ كُفْتَنْدِ چِه بُوْد قَوْمِی كُفْتَنْدِ مَقْصُودِ اَن بُوْد تَا شَرَفِ اَمَّتِ وَی وَ فَضْلِ اِیْشَانِ بَرِ اِمَمِّ سَالِفِه‌ پِیْدَا شُوْد كِه عَزَّتِ قَرآنِ خَبَرِ چِنین دَاده كِه كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ مِنْ اَدْبَارِ دِیْگَرَانِ، وَ اَیْنِ رُوزگَارِ اِیْشَانِ، وَ وَصْفِ شَرایِعِ اِیْشَانِ، بَا اِیْنِ اَمَّتِ كُفْتَنْدِ، تَا اِیْنِ اَمَّتِ شَرَفِ وَ فَضْلِ خُودِ بَرِ اِیْشَانِ بَدِیدَنْدِ، وَ اَن گَرانِ باری اِیْشَانِ دَرِ اِحْكَامِ تَكْلِيفِ بَدَانِسْتَنْدِ، وَ تَخْفِيفِ خُودِ اَنْدَرِیْنِ مَعْنِی بَشِنَاخْتَنْدِ، وَ بَرِ وَقْفِ اِیْنِ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلالُه كُفْتَه: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً. قَالَ بَعْضُ الْمَفْسِرِينَ: النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ تَخْفِيفُ الشَّرَائِعِ وَ النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ تَضْعِيفُ الصَّنَائِعِ. پَسِ مِصْطَفَى (ص) چُونِ اِیْنِ نِوَاخْتِ وَ اِیْنِ كَرَامَتِ وَ نِعْمَتِ اَزِ حَقِّ بُوِی پِیُوسْتِ، وَ بَا مَّتِ وَی خِوَاسْتِ تَا بَشْكَرِ اَن قِیَامِ كَنْدِ، اَزِ قِیَامِ شَبِّ وَ صِیَامِ رُوزِ، كَارِی وَ مِجَاهِدِه‌ای عَظِیْمِ بَرِ خُودِ نِهادِ، كَانِ یَصَلِّی بِاللَّیْلِ حَتَّىٰ تُورِّمَتْ قَدَمَاهُ، فَقِیْلُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ اَلِیْسَ «قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: اَفْلا اَكُونُ عِبْدًا شَكُورًا؟

ثم افتخر فقال: بعثت بالحنيفية السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه راهی بیاراستند، و صد و بیست و اند هزار پیغامبر را سر برین ره دادند، هر یکی را بکسوتی دیگر پوشیدند، و هر

یکی را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که بودند مقدمه لشکر سید اولین و آخرین مصطفی عربی (ص) بودند با همه حدیث وی کردند، و سیرت و سنت وی گفتند و نام وی بردند، چون سید ص قدم در دایره وجود نهاد، کارها همه ختم کردند، در تعبیه انبیا در بستند، قصه آن عزیزان همه با وی گفتند، و او را خبر دادند، که: «كُلُّا نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبَّتُ بِهِ فُؤَادَكَ أَيْ مَهْتَرِ سَاكِنِ بَاشِ، و دل بر جای دار، که ما با پیغامبران حدیث تو کردیم، و قصه تو گفتیم، و در نواخت و اکرام تو افزودیم، تا ایشان بدانند که چون تو نه‌اند، و تو بدانی که ایشان بمنزلت تو نرسیدند.

از اینجا گفت سید ولد آدم و مهتر عالم (ص): «انا سید ولد آدم و لا فخر، کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد، آدم و من دونه تحت لوائی، يوم القيمة. نحن الآخرون السابقون». و روی عن ابی بکر الکتانی قال: سالت الجنید عن مجازاة الحکایة فقال: هی جند من جنود الله فی ارضه یقوی به احوال المریدین. فقلت: اله اصل فی الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «كُلُّا نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبَّتُ بِهِ فُؤَادَكَ».

۱۲ - سورة يوسف - مكية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ» بنام خداوند، «الرَّحْمَنِ» فراخ بخشایش «الرَّحِيمِ» مهربان.
«الرَّتْلِكُ آيَاتُ الْكِتَابِ» این آیتها نامه ایست، «الْمُبِينِ» (۱) پیدا کننده حق و باطل.
«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ما فرو فرستادیم آن را، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» قرآنی تازی، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۲) تا
مگر شما دریابید.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ما بر تو میخوانیم، «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نیکوتر همه قصه‌ها، «بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ» باین پیغام که دادیم بتو، «هَذَا الْقُرْآنَ» این قرآن، «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ» و نبودی
پیش از فرو آمدن این نامه، «لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (۳) مگر از ناآگاهان.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ» آن گه که یوسف گفت پدر خویش را، «بِأَبْتِ» ای پدر ای «إِنِّي
رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» من دیدم در خواب یازده ستاره، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خورشید
و ماه، «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۴) ایشان خود را دیدم که سجده کردند.

«قَالَ يَا بُنَيَّ» یعقوب گفت ای پسر، «لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ» بملگوبی خواب
خویش و پیدا مکن آن را بر برادران خویش، «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» که ترا ساز بد سازند،
«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۵) که دیو مردم را دشمنی است آشکارا.

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و هم چنان که بتو نمود خداوند تو بگزیند ترا، «وَيُعَلِّمُكَ مِنْ
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و در تو آموزد تعبیر خوابها، «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تمام کند نعمت
خویش بر تو «وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ» و بر کسان یعقوب، «كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ» چنانک تمام کرد آن را بر پدران تو از پیش هر دو ابراهیم و اسحاق،
«إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۶) خداوند تو دانایی است راست دان، تمام دان، نیکو دان، همه
دان.

«لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ» در یوسف و برادران او و در قصص ایشان، «آيَاتٌ
لِّلرَّاسِخِينَ» (۷) شگفتها است پرسندگان را.

النوبة الثانية

بدان که این سوره یوسف بقول بیشترین علما جمله بمکه فرو آمده، عکرمه و حسن گفتند این در مدنیات شمرند که جمله بمدینه فرو آمده. ابن عباس گفت چهار آیت از ابتداء سوره بمدینه فرو آمد باقی همه بمکه فرو آمده و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست و بقول کوفیان صد و یازده آیت است و هزار و هفتصد و شصت و شش کلمه و هفت هزار و صد و شصت و شش حرفست. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی صلی الله علیه و سلم، قال «عَلِّمُوا أَرْقَاكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ فَإِنَّهُ إِيْمَا مُسْلِمٍ تَلَاهَا وَ عَلَّمَهَا أَهْلَهُ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ هُوَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ وَ اعْطَاءُ الْقُوَّةِ إِنْ لَا يَحْسُدُ مُسْلِمًا»

گفت بندگان و بردگان خود را سوره یوسف در آموزید، هر مسلمانی که این سوره برخواند و کسان و زیر دستان خود را در آموزد الله تعالی سكرات مرگ بر وی آسان کند و وی را قوت دهد در دین تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد. و در خیر است که صحابه رسول گفتند یا رسول الله ما را آرزوی آن می بود که الله تعالی بما سورتی فرستادی که در آن امر و نهی نبودی و نه وعد و وعید تا ما را بخواندن آن تنزه بودی و دلهای ما در آن نشاط و گشایش افزودی، رب العالمین بر وفق آرزوی ایشان این سوره یوسف فرو فرستاد، و نیز جهودان فخر میکردند که در کتاب ما قصه یوسف است و شما را نیست تا رب العزه بجواب ایشان و تشریف و تکریم مؤمنان این سوره و این قصه علی احسن الترتیب و اعجب نظام فرو فرستاد.

و روی ایضا: ان علماء اليهود قالوا لاصحاب النبی (ص): سلوا صاحبکم محمدا لماذا انتقل یعقوب من ارض کنعان الی مصر فانزل الله عزّ و جلّ هذه السورة. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» ای هذه السورة التي اسمها الر تلك آيات الكتاب المبين، باین قول الر نام سوره است، میگوید این سوره آيات قرآن است، نامه ای روشن پیدا که حق و باطل از هم جدا کند و هر چه شما را بدان حاجت است از کار دین بیان کند. و قیل معنی المبين انه ظاهرا فی نفسه انه كلام الله، نامه ای که در نفس خود روشن است و پیدا که کلام خدا است و ابان لازم و متعد و قال معاذ بن جبل: المبين للحروف التي سقطت من السن الاعاجم و هي ستة الصاد و الضاد و الطاء و

الظاء و العين و الحاء و كذلك الثاء و القاف، معنی آنست که باین حروف بیان کردیم و روشن باز نمودیم که این قرآن عربی است و بزبان عرب است، مصطفی (ص) گفت «أحبوا العرب لثلاث لآتى عربى و القرآن عربى و كلام اهل الجنة عربى».

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» این ها کنایت است از کتاب و روا باشد که کنایت از قصه یوسف بود و خبر وی، میگوید ما این نامه که فرستادیم و این قصه یوسف که بر شما خواندیم بزبان عربی فرستادیم و بلغت عرب تا شما که عرب اید معانی آن و امر و نهی آن دریابید و بدانید، و العربی منسوب الی العرب و العرب جمع عربی کرومی و روم و هو منسوب الی ارض یسکنونها و هی عربة باحة دار اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام. قال الشاعر:

و عربة ارض ما یحلّ حرامها من الناس الا اللوذعی الحلال

یعنی النبی صلی الله علیه و سلم احلّت له مکه و سکّنها الشاعر ضرورة.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» الآیة... نتلوا علیک و نتبع بعض الحدیث بعضا. «أَحْسَنَ الْقِصَصِ» ای احسن البیان فهو المصدر، و قیل القصص المفعول کالسلب و الطّلب للمصدر و المفعول. روا باشد که احسن القصص همه قرآن بود یعنی که ما بر تو می خوانیم این قرآن که نیکوترین همه قصه ها است و همه سخنها همانست که جایی دیگر گفت «اللّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» سعد بن ابی وقاص گفت: انزل القرآن علی رسول الله فتلاه علیهم زمانا قالوا یا رسول الله لو قصصتنا فانزل الله نحن نقصُّ علیک أحسن القصص فتلاه زمانا قالوا یا رسول الله لو حدّثتنا فانزل الله تعالی، اللّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ فقالوا یا رسول الله لو ذکرنا و عظمتنا فانزل الله «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ قَالَ كُلٌّ ذَلِكَ يَوْمَرُونَ بِالْقُرْآنِ».

و گفته اند احسن القصص درین آیه قصه یوسف است و آن را احسن القصص گفت از بهر آن که مشتمل است این قصه بر ذکر مالک و مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و محسود و شاهد و مشهود و ذکر حبس و اطلاق و سجن و خلاص و خصب و جذب و نیز در آن ذکر انبیاء است و صالحان و ملائکه و شیاطین و سیر ملوک و ممالیک و تجار و علما و جهال و صفت مردان و زنان و مکر و حیل ایشان، و نیز در آن ذکر توحید است و عفت و ستر و تعبیر خواب و سیاست و معاشرت و تدبیر معاش، و نیز قصه ای که از

بدایت آن تا بنهایت روزگار دراز برآمد و مدت آن برکشید، از عهد رؤیای یوسف تا رسیدن پدر و برادران بوی هشتاد سال بقول حسن و چهل سال بقول ابن عباس. و قیل احسن القصص لخلوه عن الامر و النهی الذی سماعه یوجب اشتغال القلب «بما أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» این «ما» را ماء مصدر گویند، ای بایحائنا الیک هذا القرآن، یعنی ترا از قصه یوسف خبر دادیم باین قرآن که بتو فرو فرستادیم. «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» عن قصه یوسف و اخوته لانه محمد (ص) انما علم ذلك بالوحی.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ» موضع اذ نصب است و المعنی نقص علیک اذ قال یوسف. و قیل معناه اذکر اذ قال یوسف لایبیه، یوسف نامی است عجمی یعنی افزون فیروز، و قیل هو اسم عربی من الاسف و الاسیف فالاسف الحزن و الاسیف العبد و اجتماعا فی یوسف فلذلك سمی یوسف. و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، «یا اَبْتِ» بفتح تا قراءت ابن عامر است و ابو جعفر علی تقدیر یا ابتاه فرخم، باقی بکسر تا خوانند علی تقدیر یا ابتی بیاء الاضافة الی المتکلم، فحذفت الیاء لان یاء الاضافة تحذف فی النداء کقولهم یا قوم یا عباد، و هذه التاء عند التحویین بدل من یاء الاضافة و تخصّ بالنداء و یحتمل ان یکون بدلا من الواو التی هی لام الفعل فی ایوان و ابوین، «أُنِّی رَأَيْتُ» یعنی فی المنام «أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» نصب علی التمییز، «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» لما تطاول الکلام کَرَّرَ الرَّوْیَةَ و لما فعلت الکواکب فعل العقلاء و هو السجود جمعهم جمع العقلاء بالیاء و النون.

و ابتداء این قصه آنست که یعقوب را دوازده پسر بود از دو حره و دو سریت، حره یکی لیّا بود بنت لایان بن لوط و دیگر خواهرش راحیل بنت لایان بن لوط، و یعقوب ایشان را هر دو بهم داشت و در شرع ایشان جمع میان دو خواهر روا بود تا بروزگار بعثت موسی و نزول تورات که آن گه حرام شد، قومی گفتند جمع نکرد میان خواهران که از اول لیّا بخواست دختر مهین و از وی چهار فرزند آمد: یهودا و شمعون و لاوی و روبیل، و قیل روبین بالنون. پس لیّا فرمان یافت و راحیل را دختر کهین بخواست، و کانت اجمل نساء اهل عصرها و از وی دو پسر آمد یوسف و بن یامین، و قیل بنیامین و لایان، در جهاز این دختران دو کنیزک بایشان داده بود نام یکی زلفه و دیگر بلهه ایشان هر دو کنیزک را

بیعقوب دادند و یعقوب را از ایشان شش پسر آمد: دان و نفتولی و قیل و تفتالی و زبولون از زلفه، و کوذ و اوشیر و بشسوخور از بلهه، این دوازده پسر اسباطاند که ربّ العالمین در قرآن ایشان را نام برده، و السَّبَطُ فی کلام العرب: الشجرة الملتفة الكثيرة الاغصان.

و گفته اند که در میان سرای یعقوب درختی برآمده بود که هر گه که وی را پسری زادی شاخی تازه از آن درخت برآمدی و چنان که کودک می‌بالیدی و بزرگ می‌شدی آن شاخ بزرگ می‌شدی، پس چون کودک بحد مردی رسیدی آن شاخ ببریدی و از وی عصای ساختی و بآن فرزند دادی که رسم انبیا چنین بودی که هیچ پیغامبر و پیغامبر زاده بی عصا نبود.

مصطفی (ص) گفت: «ا یعجز احدکم ان تکون فی یدہ عصا فی اسفله عکازة یتکی علیها اذا اعیی و یمیط بها الاذی عن الطریق و یقتل بها الهوام و یقاتل بها السباع و یتخذها قبله بارض فلاة».

چون یعقوب را ده پسر زادند و با ایشان ده عصا چنان که گفتیم، یازدهمین پسر یوسف بود و از آن درخت هیچ شاخ از بهر عصاء یوسف بر نیامد تا یوسف بزرگ شد و فرادانش خویش آمد، برادران را دید هر یکی عصائی داشتندی، پدر خویش را گفت: «یا نبیّ اللّٰه لیس من اخوتی الا و له قضیب غیری فادع اللّٰه ان یخصّنی بعصا من الجنّة» پدر دعا کرد جبرئیل آمد و قضیبی آورد از بهشت از زبرجد سبز و بیوسف داد. پس یوسف روزی در میان برادران نشسته بود خواب بروی افتاد ساعتی بخت، آن گاه از خواب درآمد ترسان و لرزان، برادران گفتند ترا چه افتاد؟

گفت در خواب نمودند مرا که از آسمان شخصی فرو آمدی تازه روی خوش بوی با جمال و با بهاء و این عصا از من بستدی و هم چنین عصاهای شما که برادران اید و همه بزمین فرو زدی آن عصا من درختی کشتی سبز برگها برآورده و شکوفه در آن پدید آمده و میوه‌های لونالون از آن درآویخته و مرغان خوش آواز بالحن رنگارنگ بر شاخهای آن نشسته و آن عصاهای شما هم چنان بحال خود بر جای خود خشک مانده تا بادی بر آمد و آن عصا های شما همه از زمین برکنند و بدریا افکنند، برادران چون این بشنیدند غمگین گشتند و بر وی حسد بردند گفتند این پسر راحیل میخواهد که بر ما خداوند باشد و ما او

را بندگان باشیم. وهب

منبه گفت یوسف هفت ساله بود که این خواب دید و آن گه بعد از پنج سال دیگر چون دوازده ساله گشت آن خواب دید که رب العزّه از وی حکایت میکند.

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» پس یوسف بر کنار پدر همی بود و یعقوب او را هیچ از بر خویش جدا نکردی و بنزدیک وی خفتی پس شبی از شبها خفته بود گویند که شب قدر بود و شب آدینه که یوسف از خواب درآمد، گونه روی سرخ کرده و ارتعاد بر اعضاء وی افتاده، یعقوب او را در برگرفت گفت جان پدر ترا چه رسید؟ گفت ای پدر بخواب دیدم درهای آسمان گشاده و فروزندگان آسمان همه چون مشعلهای افروخته و از نور و ضیاء آن همه کوه‌های عالم و بقاع زمین روشن گشته و دریاها بموج آمده و ماهیان دریا بانواع لغات تسبیحها در گرفته، یا پدر، مرا لباسی پوشانیدند از نور و کلیدهای خزائن زمین بنزدیک من آوردند، آن گه یازده ستاره را دیدم که از آسمان بزیر آمدند و آفتاب و ماه با آن ستارگان مرا سجود کردند، اینست که رب العالمین گفت «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ».

روی جابر بن عبد الله قال: اتى النبى صلى الله عليه وسلم رجل من اليهود فقال يا محمد اخبرني عن الكواكب التي رآها يوسف ساجدة له ما اسماءها؟ فسكت رسول الله (ص) و لم يجبه بشيء فنزل عليه جبرئيل فاخبره باسمائها. فقال رسول الله (ص) هل انت مؤمن ان اخبرتك باسمائها قال نعم.

قال جربان و الطارق و الذبيك و ذو الكتاف و قابس و وثاب و عمودان و المصبح و الفيلق و الضروح و الفرغ و الضياء و النور، نزلن من السماء فسجدن له فقال اليهودى اى و الله أنّها لاسماؤها. قال بعض العلماء الضياء هو الشمس و هو ابوه و النور هو القمر و هى امه و كان لامه ثلث الحسن. و قال السدى الكواكب اخوته و الشمس ابوه و القمر خالته لان امه راحيل كانت قد ماتت، «ساجدين» قيل هى سجدة تحية.

«قال يا بنى» تصغير ابن، صغره لصغر سنه و هو ابن اثنتى عشرة سنة. «لا تقصص رؤياك على اخوتك» قال ابن عيسى: الرؤيا تصور المعنى فى المنام على توهم الأبصار، قال و ذلك ان العقل مغمور فى النوم فاذا تصور الانسان المعنى توهم انه يراه، «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

تقول کاده و کاد له مثل نصحته و نصحت له، «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ظاهر العداوة. يعقوب چون این خواب از یوسف بشنید گفت ای پسر، نگر که این خواب با برادران نگوئی که ایشان تعبیر آن دانند و فضل بر خود ببینند وانگه بر تو حسد برند و کید سازند تا ترا هلاک کنند، از این جا گفته‌اند حکماء که الاقارب عقارب.

یکی معاویه را گفت: اَنِّي احبُّكَ حَبًّا لَا يَمَازِجُهُ عَدَاوَةٌ وَلَا يَخَالِطُهُ حَسَدٌ، فقال: صدقت قال: بم عرفت اَنِّي صادق، قال: لَأَنكَ لست لي باخي نسب و لا بجار قريب و لا بمشاكل في حرفة و الحسد ينبعث من هذه الثلاثة.

یوسف چون این سخن از پدر شنید گونه وی زرد شد و غمگین گشت و از برادران در هراس شد که ایشان مردانی درشت طبع بودند، مبارزان خصم شکن، مرد افکن، یعقوب چون اثر ترس در وی بدید او را در بر گرفت و وی را دل داد و تعبیر آن خواب با وی بگفت.

فذلک قوله: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ» ای کما اریک ربُّک هذه الرؤیا کذلک یخصک و یصطفیک بالنبوة، «وَوُيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» یعنی تعبیر الرؤیا ای ما یؤل الیه امرها و کان یوسف اعبر الناس للرؤیا، و قیل و یعلمک من تأویل الاحادیث، یعنی معانی الکلام فی آیات اللّٰه و کتبه، تعبیر و تاویل یکی است، مال مرجع و غایت کار است و عبر کرانه جوی و وادی تعبیر و تاویل آنست که سخن گوئی تا اشارت کنی فرا سرانجام چیز و عاقبت کار، «وَوُيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» این نعمت رسالت است چنان که آنجا گفت «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی الانبیاء. جایی دیگر گفت «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ»، میگوید: باین خواب که دیدی اللّٰه بر تو نعمت رسالت تمام کند که ترا پیغامبر کند و هم چنین بر آل یعقوب تمام کند یعنی برادران تو که ایشان را نیز انبیاء کند، و این از بهر آن گفت که ربّ العزه او را خبر داده بود بوحی که نعمت خود بر وی تمام کند و بر برادران وی، هم چنان که بر ابراهیم و اسحاق تمام کرد، و اتمام نعمت بر ابراهیم و اسحاق آن بود که ایشان را پیغامبران کرد. و قیل «يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» ای: یتبیتک علی الاسلام حتی تموت علیه، کَمَا أَنْعَمَتْ عَلَيَّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ» بان نجاه من نار نمود بان فداه بذبح عظیم و ثبتهما علی الاسلام حتی ماتا علیه، و ابویک تشبیه اب، و المراد جدک و جد

ایبک، ابراهیم و اسحاق اسمان اعجمیان، و ابراهیم معناه اب رحیم، و قیل من البرهمة و هی شدة النظر، و اسحاق قیل معناه: الضاحک، «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ» لمن يستحق الاجتباء، «حَكِيمٌ» یضع الاشیاء مواضعها، و قیل علیم بما صنع به اخوته، حکیم بما قضی. قال المفسرون: هذه الآية دالة على نبوة يوسف و نبوة اخوته.

«لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ» یعنی فی خبر یوسف و خبر اخوته «آیاتٌ» ای علامات و دلالات تدلّ علی صنع الله و لطائف افعاله و عجائب حکمته، «لِلسَّائِلِينَ» ای لمن سأل عن امرهم و اراد ان یعلم علمهم. و قرأ اهل مکة آية ای عیرة و عظة و عجب، و ذلك ان اليهود سألت رسول الله (ص) عن قصة یوسف فاخبرهم بها كما فی التوریه فعجبوا منه، و قالوا من این لك هذا یا محمد؟ فقال علمنیه ربی للسائلین و لغيرهم.

النویة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم. اسم جلیل شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله دلّ علی اثباته آیاته، اخبر عن صفاته مفعولاته، فهو الملك العظيم العزيز الكريم لا قسیم فی ذاته، و لا شریک فی مخلوقاتہ، و لا نظیر فی حقه و لا فی صفاته.

ملیک قادر مولی الموالی	عظیم ماجد فرد التّعالی
قریب من جنان العبد دان	بعید عن مطار الوهم عال
جلیل جلّ عن مثل و شبه	عزیز عزّ عن عمّ و خال

نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و ندید، و همها فرا حجاب عزّت رسید و ببرید، گوشها فرا حقّ وی رسید و برسید، صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد، و هیچ فهم حد او درنیابد و هیچ دانا قدر او بنداند، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد، لم یکن ثمّ کان را با لم یزل و لا یزال چه آشنایی! قدم را با حدوث چه مناسبت! حقّ باقی در رسم فانی چه پیوندند؟ ماسور تکوین بهیئة تمکین چون رسد؟

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی	عشاق جمالش را امید وصالستی
ممکن شوی جستن گر روی طلب بودی	معلوم شوی آخر گر روی سؤالستی

بیر طریقت گفت: الهی، نور دیده آشنایانی، روز دولت عارفانی، لطیفا، چراغ دل مریدانی و انس جان غربیانی، کریم، آسایش سینه محبّانی و نهایت همّت قاصدانی، مهربانا، حاضر نفس واجدانی و سبب دهشت و الهانی، نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی آنی که خود گفتی و چنان که گفتی آنی، جانهای جوانمردان را عیانی و از دیدها امروز نهانی.

اندر دل من بدین عیانی که تویی و از دیده من بدین نهانی که تویی
وصّاف ترا وصف نداند کردن تو خود بصفات خود چنانی که تویی

«الر» الالف تشبیر الی اسمه اللّٰه، و اللّٰم تشبیر الی اسمه لطیف، و الرّاء تشبیر الی اسمه رحیم. یقول اللّٰه تعالی: باسم اللّٰه اللطیف الرحیم، «ان هذه السورة آیات الكتاب الذی اخبرت فی التوریه» انّی انزله علی محمّد (ص): بنام من که خداوندم، لطیف و رحیم ام، که این سوره، آیات آن کتاب است که در تورات وعده داده ام که فرو فرستم بمحمّد (ص)، کتابی که یادگار مؤمنان است و هم راه طالبان، عدّت عابدان و زاد زاهدان، موعظت خائفان و رحمت مؤمنان.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» جایی دیگر گفت: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ. وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» این قرآن راه جویان را راهست، و بار خواهان را بار است، و مؤمنانرا شفیع و گواهست، امروز بشارت است و رحمت و فردا عزّ و ناز و کرامت، امروز رشاد و راست راهی و فردا از عقوبت آزادی، مؤمنانرا میراند بزمام حقّ در راه صدق، بر سنن صواب، بر چراغ هدی و بدرقه مصطفی (ص)، روی بنجات وادی بوادی میراند، منزل بمنزل. اوّل منزل علم، پس منزل عمل، پس منزل صدق و اخلاص، پس منزل مهر و محبّت تا فرو آرد در مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ چه نیکو قصّه‌ای که قصّه یوسف است، قصّه عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصالست، درد زده‌ای باید که قصّه دردمندان خواند، عاشقی باید که از درد عشق و سوز عاشقان خبر دارد، سوخته‌ای باید که سوز حسرتیان در وی اثر کند، غلام آن مشتاقم که بر سر کوی دوست آتش حسرت افروزد، رشک برم بر چشمی

که در فراق عشق جانان اشکی فرو بارد، جان و دل نثار کنم دل شده‌ای را که داستان دل شدگان گوید.

در شهر، دلم بدان گراید صنما کو، قصه عشق تو سراید صنما
آن روز که تخم درد عشق در دل‌های آشنایان پاشیدند، دل یعقوب پیغامبر بر شاه راه این حدیث بود، از تجرید و تفرید عمارت یافته در بوته ریاضت باخلاص برده، قابل تخم درد عشق گشته. چون آن تخم بزمین دل وی رسید، آب رشّ علیهم من نوره آن را پرورش داد تا عبهر عهد برآمد، آن گه جمال یوسفی از روی بهانه قبله وی ساختند و بشریت را بجنس خود راه نمودند و این آواز برآوردند که حلق یعقوب در حلقه دام ارادت یوسف آویختند و نقطه حقیقت در پرده غیرت، میگوید: ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیم.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» ابن عباس گفت این یازده کوكب یازده برادر می‌خواهد از روی اشارت، میگوید چنان که ستارگان بنفس خود روشن‌اند و خلق بآن راه بر، و ذلک فی قوله تعالی: «وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» هم چنان برادران یوسف را روشنایی نبوت بود و بایشان اهتداء خلق، اما غدری که با برادر کردند و حسد که بر وی بردند، آن نوعی است از صغائر.

و این چنین صغائر بر انبیاء علیهم السلام رود و حکمت در آن آنست که تا عالمیان بدانند که بی عیب خدا است که یگانه و یکتا است دیگر همه با عیب‌اند. و فی معناه انشد:
انا معیوب و ربّی طاهر و علی الطاهر من عیبی دلیل

قیل للحسن: أیحسد المؤمن؟ قال ما انساك بنی یعقوب، اگر کسی گوید یوسف کودک بود نارسیده که این خواب دید و معلومست که در شرع فعل کودک را حکمی نبود، چون فعل وی را حکم نبود، خواب وی را حکم چون بود؟ جواب آنست که حصول فعل کودک بقصد و آهنگ وی بود، روا باشد که در معرض تقصیر و نقصان با وی نسبت کنند، بل که خواب نموده الهی است، کودک و بالغ در آن یکسان.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ مِنْ سَبَقْتِ لَهُ الْعِنَايَةَ فِي الْبَدَايَةِ تَمَّتْ لَهُ الْهُدَايَةُ فِي النَّهَايَةِ. هر کرا رقم سعادت ازلی و طراز دولت لم یزلی در بدایت کار بر

حواشی روزگار او کشیدند، در نهایت نور هدایت تحفه وی گردانیدند. و ینابیع علم و حکمت در ضمن سینه وی گشادند، و نعمت دین و دنیا بر وی تمام کردند. اینست حال یوسف صدیق که ربّ العزّه او را علم و حکمت و ملک و نبوّت داد و نعمت خود بر وی تمام کرد، او را حسن و ضیاء و جمال بر کمال داد. مصطفی (ص) گفت: اعطی یوسف شطر الحسن، چندانک عالمیان را و فرزندان آدم را جمال است یک نیمه آن تنها بیوسف دادند، گفتا و او را شب معراج دیدم در آسمان هم چون ماه دو هفته. اسحاق بن عبد الله بن ابی فروه میگوید: بما رسید که یوسف (ع) در کویهای مصر بر گذشتی، تلالئی نور روی او بر دیوارها چنان تافتی که شعاع خورشید از آسمان بر زمین تابد. کعب احبار گفت: ربّ العزّه طبقات فرزند آدم چنان که خواهند بود تا بقیامت بر آدم عرضه کرد، صورت همه بدید و نام همه و عمر همه با وی بگفتند، یوسف را دید در طبقه ششم تاج و قار بر سر، حلّه شرف در بر، رداء کرامت بر دوش، قضیب ملک در دست، از راست و از چپ وی فریشتگان بی عدد ایستاده و در پیش وی زمره انبیاء علیهم السّلام صف کشیده، آدم را دیدار وی خوش آمد گفت: «الهی من هذا الکریم الذی ابحت له بحبوحه الکرامة و رفعت له الدرّجة العالیة؟» بار خدایا پایگاه دولت این بنده بس بلند است، پر آفرین و خوب روی و خوش دیدار است، این کیست؟

فرمان آمد از جبار کائنات «هذا ابنک المحمود علی ما آتیته»، این فرزند تو است که بر وی نعمت خود تمام کردم و نواخت خود بر وی نهادم و بر وی حسد بردند، یا آدم او را عطائی ده و با وی کرامتی کن که پدر با فرزندان کند، آدم گفت «قد نحلته ثلثی حسن ذرّیتی» او را دادم دو سیک حسن و جمال همه فرزندان خویش، پس آدم او را در بر گرفت و میان دو چشم وی ببوسید و گفت: لا تأسف فانت یوسف فاوّل من سمّاه یوسف آدم علیهما السّلام.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ برادران یوسف گفتند براستی که یوسف و هم مادر او، أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا دوست تر است پدر ما از ما، وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ ما ایم گروهی ده تن، إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) پدر ما در مهر این دو برادر در ضلالی است آشکارا.

اَقْتُلُوا يُوسُفَ بَكَشِيدِ يَوْسُفَ رَا، أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَأُورِثُهَا لِقَوْمٍ مُّذْمُومِينَ «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ» تَا پَرْدَاخْتِهْ گَرْدَدِ شَمَا رَا وَ خَالِي رُويِ پَدَرِ شَمَا وَ مَهْرِ دَلِ اَوْ، «وَأَتَّكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (٩)» وَ پَسِ آنِ گِرُوهِ بِاشِيدِ اَزِ نِيكَانِ وَ تَائِبَانِ.

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» اَزِ مِيانِ آنِ بَرادَرانِ گُويندِه‌ايِ گُفْتِ، «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» مَكشِيدِ يَوْسُفِ رَا، «وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» وَ بِيْفَكْنِيدِ اَوْ رَا دَرِ كَنجِ قَعْرِ چَاهِ، «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» تَا بَرِ گِيرِدِ اَوْ رَا كَسِيِ اَزِ كَارِوانِيانِ، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (١٠) اِگَرِ خِواهِيدِ كَرْدِ.

«قَالُوا يَا أَبَانَا» گُفْتَنْدِ اِيِ پَدَرِ ما، «مَا لَكَ لَا تَأْتِنَّا عَلَيَّ يُوسُفَ» چِيستِ تَرَا كِهْ ما رَا اسْتِوارِ نِمِيداريِ بَرِ يَوْسُفِ «وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» (١١) وَ ما اَوْ رَا نِيكِ خِواهانِيمِ.

«أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا» بَفَرَسْتِ اَوْ رَا بَا ما فَرْدَا، «يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» تَا ما گَلِهْ چَرانِيمِ وَ اَوْ بازيِ كِنْدِ، «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (١٢) وَ ما اَوْ رَا نِگِهْ بانِ باشِيمِ.

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي» يَعْقُوبُ گُفْتِ مَرَا اِنْدِوَهْگَنِ مِيداردِ، «أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» كِهْ شَمَا اَوْ رَا بَبَرِيدِ، «وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ» وَ مِيِ تَرَسَمِ كِهْ گَرِگِ اَوْ رَا بَخُورِدِ، «وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (١٣) وَ شَمَا اَزِوِ نَاآگَهْ.

«قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» گُفْتَنْدِ اِگَرِ گَرِگِ اَوْ رَا بَخُورِدِ وَ ما دِهْ تَنِ، «إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ» (١٤) ما آنِ گِهْ ضايِعِ گِذارِنْدِگَانِيمِ.

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ» چِونِ بَبَرَدِنْدِ اَوْ رَا، «وَاجْمَعُوا» وَ دَرِ دَلِ كَرَدِنْدِ، «أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» كِهْ اَوْ رَا دَرِ كَنجِ چَاهِ كِنْدِ، «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» وَ بِيغامِ دادِيمِ ما باوِ، «لِنُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا» نَاجارِ ايشانِ رَا خَبَرِ كِنِيِ بَآنِچِهْ مِيكِنْدِ اَمروزِ، «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (١٥) وَ ايشانِ نَمِيِ دانَنْدِ.

«وَ جَاؤُا بِأَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (١٦) آمَدِنْدِ باِ پَدَرِ خِويشِ شَبانِگَهْ وَ مِيِ گَرِيسْتَنْدِ.
«قَالُوا يَا أَبَانَا» گُفْتَنْدِ اِيِ پَدَرِ ما، «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» ما رَفْتِيمِ كِهْ تَبيرِ اِنْدازِيمِ، «وَ تَرَكَنا يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا» وَ يَوْسُفِ رَا گِذاشْتِيمِ بِنزَدِيكِ رِختِ وَ كَالايِ خِويشِ، «فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» گَرِگِ اَوْ رَا بَخُورِدِ، «وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا» وَ تُوِ ما رَا باسْتِوارِ نِخواهِیِ دَاشتِ، «وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (١٧) وَ هَرِ چِنْدِ كِهْ ما رَاسْتِ گُوئِيمِ.

«وَ جَاؤُا عَلَيَّ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» وَ آمَدِنْدِ خِونِ بَدروغِ آوَرَدِنْدِ بَرِ بِيِراهِنِ اَوْ، «قَالَ بَلْ

سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أُمَّرَأً» یعقوب گفت نه چنان که تنهای شما را کاری بر آراست، «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» اکنون کار من شکیبایی است نیکو، «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (۱۸) و یاری خواست من به خدای است بر آنچه شما می‌گویید و صفت میکنید.

الثوبة الثانية

قوله تعالى و تقدّس: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ» این لام، لام قسم است، تقدیره و الله ليوסף و اخوه، «أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبِنَا مِنَّا» و روا باشد که گویند لام تأکید است که در اوصاف شود نه در اسماء چنانک گویند «اذ قالوا يوسف و اخوه لاحب الی ایبنا»، لکن پیوستن آن باسم یوسف نظم سخن را نیکوتر و لایق تر بود از پیوستن آن بوصف، این معنی را در اسم پیوستند نه در وصف، «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» عصبه گروهی باشد از سه تا ده بدلیل این آیت که ایشان ده بودند، و گفته‌اند از ده تا بچهل چنان که در آن آیت گفت: «لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ» و عصبه را از لفظ خود واحد بگویند، هم چون نفر و رهط، و اشتقاق آن از عصب است و تعصّب، و اقویا را گویند نه ضعاف را، «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» ضلال درین موضع و دو جای دیگر هم درین سوره نام محبّت مفرط است، آن محبّت که مرد در آن با خود بر نیاید و برشد خود راه نبرد و نصیحت نشنود، معنی آیت آنست که پدر ما یوسف را و بنیامین را بدرستی و تحقیق بر ما برگزیده و مهر دل بافراط بر ایشان نهاده، دو کودک خرد فرا پیش ما داشته، و ما ده مردیم نفع ما بیشتر، و او را بکار آمده تر. «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» قیل فی خطاء من رایبه و جور من فعله، پدر ما رای خطا زد و در فعل جور کرد که در محبّت فرزندان راه عدل بگذاشت. و قیل: فی ضلال مبین ای فی غلظ من امر دنیا، فأنّا نقوم بامواله و مواشیه. برادران این سخن آن گه گفتند که خبر خواب یوسف بایشان رسید، و میل یعقوب بوی هر روز زیاده‌تر میدیدند، و یعقوب را خواهی بود که پیراهن ابراهیم داشت و کمر اسحاق، چون یعقوب خواب یوسف با وی بگفت وی بیامد و چشم یوسف ببوسید و پیراهن و کمر بوی داد، پسران یعقوب چون این بشنیدند دل تنگ شدند، بر عمّه خویش آمدند، و شکایت کردند که یوسف را بدین هدیه مخصوص کردن و حقّ ما بگذاشتن چه معنی دارد؟ عمّه از شرم گفت: من بیعقوب دادم و یعقوب او را داده، برادران از آنجا خشمگین و کینه ور برخاستند و کمر عداوت بر بستند، با یکدیگر گفتند:

«اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ» این گوینده شمعون بود بقول بعضی مفسران و بیک قول دان، و بیک قول روبیل، «أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا» یعنی: ابعده عن ارض ابيه الى ارض بعيدة عنه، و تقدیره فی ارض، بحذف الجار و تعدی الفعل الیه، «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ» ای یصف مودته لکم و یقبل بکلیته علیکم. این هم آن وجه است که جایها در قرآن یاد کرده: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ، وَجْهَتْ وَجْهِي فَأَقِمِ وَجْهَكَ، أَقِمِ وَجْهَكَ» این وجه دل است و نیت و قصد درین موضعها «وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد قتله او طرحه، «قَوْمًا صَالِحِينَ» تقدیره، ثم توبوا لتكونوا قوما صالحين، هيئوا التوبة قبل المعصية. و قيل صالحين تائبين، مثل قوله: «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا» صالح درین آیت هم آن مصلح است که جایهای دیگر گفت: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا».

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» چون ایشان همت قتل یوسف کردند گوینده‌ای از میان ایشان گفت: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» میگویند روبیل بود برادر مہین بسن و از همه قوی‌تر برای، و گفته‌اند یهودا بود که از همه عاقل‌تر بود. مجاهد گفت شمعون بود، «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» فان القتل عظیم، یوسف را مکشید که قتل کاری عظیم است و عاقبت آن وخیم، «وَ الْقُوَّةُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ» و بر قراءت مدنی «فی غیابات الجب» غیابات جمع غیابة است، و غیابة کران قعر چاه بود یا کنجی یا چون طاقی که نگرنده از سر چاه آن را نبیند، و در شواذ خوانده‌اند: «غیبة الجب» زیر چاه است از سر تا زیر که از روندگان در هامون پنهان بود. قتاده گفت: چاهی است معروف به بیت المقدس. کعب گفت میان مدین و مصر است به اردن مقاتل گفت چاهی است بر سه فرسنگی منزل یعقوب چاهی تاریک وحش، قعر آن دور، زیر آن فراخ، بلاء آن تنگ، آب آن شور، و میگویند سام بن نوح آن را کنده، «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» ای يأخذه بعض المجتازين الالتقاط تناول الشيء من الطريق، و منه اللقطة و اللقيط، و السَّيَّارَةُ رَفَقَةٌ مسافرين یسیرون فی الارض، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» ما قصدتم من التفریق بینه و بین ابيه، و قيل ان كنتم فاعلين بمشورتی.

قومی گفتند از علماء تفسیر که برادران یوسف آن گه که این سخن گفتند و این فعل با یوسف کردند بالغ نبودند، مراهقان بودند به بلوغ نزدیک، قومی گفتند بالغان بودند و اقویا

اما هنوز پیغامبر نبودند که بعد از آن ایشان را نبوت دادند، پس چون عزم درست کردند که او را در چاه افکنند آمدند و پدر را گفتند: «یا ابانا ما لک لا تأمناً علی یوسف» مقاتل گفت: درین آیت تقدیم و تأخیر است، و تقدیره اَنَّهُم قالوا ارسله معنا غدا نرتع و نلعب. فقال ابوهم: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» الآية... «فقالوا یا ابانا ما لک لا تأمناً علی یوسف ان ترسله معنا» ای لم تخافنا علیه فلا تخرجه معنا الی الصّحراء. قرأ عامتهم لا تأمناً باشمام نون المدغمة، الضمّ للاشعار بالاصل، لأنّ الاصل لا تامننا بنونین الاولی مرفوعة فادغمت فی التانیة لتماثلهما طلبا للخفة و اشمّت الضمّ ليعلم انّ محلّ الکلمة رفع علی الخبر و لیس بجزم علی التهی.

و قرأ ابو جعفر بالادغام من غیر اشمام لخفته فی اللفظ و موافقته لخطّ المصحف، «وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» فی الرّحمة و البرّ و الشّفقة، النصیح: طلب الصّلاح و اصلاح العمل و النصیح: الخیاط. پسران یعقوب پیش پدر آمدند و دست وی را بوسه دادند و تواضع کردند، گفتند ای پدر چرا در کار یوسف بر ما ایمن نه ای؟! و چرا ترسی و او را با ما بصحرا نفرستی؟ چنین برادری خوب روی بود ما را دوازده ساله شده و هرگز از پیش پدر بیرون نیامده، و با مردم نه نشستنه، فردا چون بزرگ شود، در میان مردم مستوحش بود و بد دل، او را با ما بصحرا فرست تا بچراگاه آید و بازی کند و به تنزه و تفریح نشاط گیرد و با مردم بستاخ شود و ما او را نگه بان و دوست دار و بر وی مشفق و مهربان باشیم.

اینست که ربّ العزه گفت: «أرسله معنا غدا یرتّع و یلعب». مکی و شامی و ابو عمرو، نرتع و نلعب بنون خوانند، یعنی نرتع مواشینا و نلهو و ننشط. یقال: رتّع فلان فی ماله اذا انعم فیهِ و انفقهُ فی نشاطه، و قیل: نلعب بالرّمی قیل لابی عمرو کیف تقرأ نلعب بالنون و هم انبیاء؟ قال: لم یكونوا یومئذ انبیاء. اهل کوفه یرتّع و یلعب هر دو بیا خوانند یعنی یرتّع یوسف ساعة و یلعب ساعة. یعقوب نرتع بنون خواند و یلعب بیا یعنی نرتع مواشینا و یلعب یوسف. اهل حجاز نرتع بکسر عین خوانند من الارتعاء ای تتحارس و یحفظ بعضا. چون برادران این سخن گفتند، یعقوب گفت: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ» این چراگاه شما معدن گرگ است و من ترسم که شما غافل باشید و گرگ او را بخورد. این چنان است که در مثال گویند: ذکرتنی الطّعن و کنت ناسیا، برادران خود

ندانسته بودند که گرگ مردم خورد! و راه بدین حيله نبردند تا از پدر بنشنيدند. و در خبر است از مصطفى (ص): «لا تلقنوا الناس الكذب فيكذبوا» فان بنی يعقوب لم يعلموا ان الذئب يأكل الانسان فلما لقتهم ائى اخاف ان يأكله الذئب قالوا اكله الذئب. و يعقوب از بهر آن می گفت که او را در خواب نموده بودند که يعقوب بر سر کوه ايستاده بود و يوسف در میان وادی و ده گرگ بقصد وی گرد وی در آمده، يعقوب خواست تا فرو آید و او را از ایشان برهاند، راه فرو آمدن نبود و دستش بدان نرسيد، گفتا چون نوميده گشتم گرگ مهين را ديدم که يوسف را در حمايت خویش گرفت از ديگران، آن گه زمين را ديدم که از هم باز شد و يوسف بآن شکاف در شد و بعد از سه روز از آنجا بيرون آمد.

ابن عباس گفت به تعبير اين خواب: آن ده گرگ برادران وی بودند آن روز که قصد قتل وی کردند، و آن گرگ مهين يهودا است که او را از دست ایشان بستد و از قتل برهانيد، و آن زمين که شکافته شد چاه است که يوسف را در آن افکندند. چون يعقوب گفت «أخاف أن يأكله الذئب» ایشان گفتند: «لئن أكله الذئب و نحن عصبه» عشرة رجال «إننا إذا لخاسرون» عجزه مغبونون.

ثم قالوا يا نبى الله كيف يأكله الذئب و فينا شمعون اذا غضب لا يسكن غضبه حتى يصيح، فاذا صاح لا تسمعه حامل الآ وضعت ما فى بطنها. و فينا يهودا اذا غضب شق السبع بنصفين. يوسف چون اين سخن از ایشان بنشيد فرا پيش پدر رفت گفت يا ابة ارسلى معهم قال أ تحب ذلك يا بنى؟ قال نعم، قال فاذا كان غدا اذنت لك فى ذلك.

يعقوب او را وعده داد که فردا ترا با ایشان بفرستم، يوسف همه شب خرم بود و شادی ميکرد که فردا با برادران بچراگاه و تماشا روم، يعقوب بامداد موى وی بشانه زد و پيراهن ابراهيم در وی پوشانيد و کمر اسحاق بر میان وی بست و عصا بدست وی داد و پسران را وصيت کرد گفت: اوصيكم بتقوى الله و بحبيبي يوسف، استلکم بالله ان جاع يوسف فاطعموه و ان عطش فاسقوه و قوموا عليه و لا تخذلوه و كونوا متواصلين متراحمين، آن گه يوسف را در بر گرفت و میان دو چشمش بوسيد و گفت: استودعك رب العالمين. و يعقوب را سلّه ای بود که ابراهيم زاد اسحاق در آن نهادی بوقت سفر کردن، يعقوب هم

چنان طعام در آن نهاد از بهر زاد یوسف و بدست لاوی داد و کوزه آب بدست شمعون، و روبیل یوسف را بر دوش گرفت و برقتند، یعقوب در ایشان مینگریست و میگریست تا از دیدار چشم وی غایب شدند، یعقوب بخانه باز گشت غمگین و گریان بخت، در خواب دید که کسی گفتی هفتاد، هفتاد، هفتاد. یعقوب از خواب در آمد، و تعبیر خواب نیک دانست گفت آه یوسف از بر من رفت هفتاد ساعت و هفتاد روز و هفتاد ماه و هفتاد سال. و پسران یعقوب چون از دیدار پدر غائب گشتند: روبیل، یوسف را از دوش فرو هشت و همه از پیش برفتند و در تدبیر کار وی شدند، یوسف پاره‌ای برفت، رنجور گشت گفت ای برادران تشنه‌ام مرا آب دهید و شمعون کوزه آب بر زمین زده و شکسته، یوسف بدانست که بلا آغاز کرد و او را محنت پیش آمد، بگریست و زاری کرد و از پس ایشان همی دوید، عرق از پیشانی گشاده و اشک از دیده روان و پای آبله کرده همی گوید ای برادران ای آل ابراهیم نه این بود عهد پدر با شما از بهر من!! نه این بود بشما امید پدر من، چرا رحمت نکنید و بوفاء عهد باز نیائید؟ ایشان آن همی شنیدند و او را هم چنان بتشنگی و گرسنگی و رنج همی داشتند تا آن گه که از ایشان نومید گشت و از بیم قتل بیفتاد و بیهوش شد، یهودا بر وی مشفق گشت، سر وی در کنار گرفت، یوسف بهش باز آمد گفت ای برادر زینهار، یهودا او را تسکین دل داد گفت مترس که از قتل بزینهار منی، یوسف گفت من خود دانسته بودم که من اهل غم گینان‌ام و از خاندان محنت زدگان، لکن گفتم مگر محنت من از بیگانگان بود، کی دانستم و کجا گمان بردم که محنت از برادران بینم و داغ بر دل من بدست ایشان نهند؟ آن گاه بنالید و بزارید و گفت ای پدر از حال من خبر نداری و ندانی که بر من چه می‌رود! برادران گفتند مر یهودا را که تو ما را از کشتن منع میکنی و کار وی بجایی رسانیدیم که او را واپیش پدر بردن هیچ روی نیست، اکنون تدبیر چیست؟ یهودا گفت من چاهی دیده‌ام درین وادی او را در آن چاه افکنیم، تا راه گذری فرا رسد و او را ببرد و مقصود شما گم بودن وی است تا پدر او را نه بیند و دل بشما دهد. ایشان بحکم وی رضا دادند و رای وی موافق داشتند، او را بر گرفتند و بسر چاه بردند، و پیراهن از وی برکشیدند، بعلت آنکه تا پیراهن بخون آلوده پیش پدر برند و آن وی را نشانی بود که گرگ یوسف را بخورد، یوسف گفت: یا اخوتاه ردّوا علیّ قمیصی

اتوار به فی الجبّ، فقالوا ادع الاحد عشر کوکبا و الشمس و القمر یکسوک و یونسوک. پس او را بچاه فرو گذاشتند، چون بنیمه چاه رسید رسن از دست رها کردند، ربّ العزّه او را بقعر آن چاه رسانید، چنان که هیچ رنج بوی نرسید، و در میان آب سنگی بود، یوسف بر آن سنگ نشست و برادران از سر چاه برفتند، یهودا باز آمد که بر وی از همه مشفق تر بود و دلش نمیداد که او را فرو گذارد، فرا سر چاه آمد گریان و نالان و رنجور دل، گفت یا یوسف صعب است این کار که ترا پیش آمد و من عظیم رنجورم باین که برادران با تو کردند، یوسف گفت: یا اخی این حکم خداست و بر حکم خدا اعتراض نیست، لکن ترا وصیت میکنم اگر روزی غریبی را بینی تشنه و گرسنه و ستم رسیده، با وی مساعدت کن و لطف و مهربانی نمای، ای یهودا و چون بخانه باز روی برادرم بنیامین و خواهرم دینه از من سلام برسان و ایشان را بنواز، و ازین معاملت که برادران با من کردند پدر را هیچ آگاه مکن که مرا امید است که ازینجا خلاص یابم، تا من ایشان را عفو کنم، و پدر این خبر نشنیده باشد. و گفته اند که از سر چاه تا بقعر صد و شصت گز بود و از کرامت یوسف آواز یکدیگر آسان می شنیدند، یهودا گفت چرا باید که پدر این خبر نشنود؟ گفت نباید که از سر ضجر بر ایشان دعا کند و ایشان را گزندی رسد که اندوه آن بعضی بمن رسد. اینست کمال شفقت و غایت کرم و مهربانی بی نهایت، طبع کریم پیوسته احسان را متقاضی بود، اصل شریف همواره با کرم و لطف گراید.

و گفته اند که آب آن چاه تلخ بود، چون یوسف در چاه آرام گرفت آب آن خوش گشت و چاه تاریک روشن شد، و یوسف برهنه بود، اما بر بازوی وی تعویذی بسته که یعقوب آن را از بیم چشم زخم بر وی بسته بود، و در آن تعویذ پیراهن ابراهیم خلیل بود، پیراهن از حریر بهشت که جبرئیل آورده بود از بهشت، آن روز که ابراهیم را برهنه در آتش نمرود می افکندند، و بعد از ابراهیم، اسحاق بمیراث برد از وی و بعد از اسحاق، یعقوب. آن ساعت که یوسف برهنه در چاه آمد، جبرئیل آن تعویذ بگشاد و پیراهن بیرون آورد و در یوسف پوشانید. و گفته اند بهی از بهشت بیاورد و بوی داد تا بخورد. و گفته اند که ربّ العزّه بوی فریشته ای فرستاد که او را ملک النور گویند، که آن فریشته مونس ابراهیم بود در آتش نمرود، و مونس اسماعیل بود آن گه که هاجر بطلب آب رفت و او را تنها

بگذاشت، و مونس یونس بود آن گه که از شکم ماهی بیرون آمد در عراء، این ملک النور در چاه مونس یوسف بود. و گفته‌اند یوسف در چاه دعا کرد گفت: یا صریخ المستصرخین، یا غوث المستغیثین، یا مفرج کرب المکروبین، قد تری مکانی، و تعرف حالی، و لا یخفی علیک شیء من امری فریشتگان آسمان آواز وی بشنیدند همه بغلغل افتادند گفتند: الهنا و سیدنا انا لنسمع بکاء و دعاء اما البکاء فبکاء صبی، و اما الدعاء فدعاء نبی، فاوحی الله الیهم: ملائکتی هذا یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن خلیل ابراهیم. فاتسع الجب له مد بصره و وکل الله به سبعین الف ملک یونسونه و کان جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فجعل الله له الجب روضة خضراء و کانت تؤنسه و کان الله من وراء ذلك مطلع علیه.

یوسف سه روز در آن چاه بماند و یهودا پنهان از برادران همی آمد و او را طعام همی داد، روز چهارم جبرئیل گفت: یا غلام، من طرحک فی هذا الجب؟

قال اخوتی لابی، قال و لم؟ قال حسدونی بمنزلتی من ابی، فقال أ تحب ان تخرج من هذا الجب؟ قال نعم، فقال له قل: یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا شاهد کل نجوی یا قریبا غیر بعید یا مونس کل وحید یا غالبا غیر مغلوب یا حی لا اله الا انت یا بدیع السماوات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام، اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، یوسف این دعا بگفت در حال فریشته‌ای آمد بشارت و راحت و پیغام ملک. فذلک قوله عز و جل: وَ أَوْحِیْنَا إِلَیْهِ این واو زیادت است، تقدیره: فلما ذهبوا به و اجمعوا، ای عزموا علی ان یجعلوه فی غیابت الجب اوحینا الیه. و روا باشد که این واو ثابته باشد و واو در اجمعوا زیادت بود یعنی فلما ذهبوا به اجمعوا.

آن گه ابتدا کرد، گفت: و اوحینا الیه. و مثله قوله فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه، ای نادیناه، و الواو زائدة. و قیل الوحی ها هنا وحی الهام.

معنی آیت آنست که چون یوسف را ببرند و در چاه کردند ما پیغام دادیم باو که ناچار تو ایشان را خبر کنی در مصر از آنچه امروز می‌رود و آنچه با تو میکنند، و ذلک فی قوله: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، آنک یوسف، ای لا یعرفونک، یعنی که تو ایشان را می‌گویی: هل علمتم ما فعلتم بیوسف، و ایشان ترا نشناسند و روا باشد که با

وحی شود، ای اوحینا و هم لا یشعرون بذلک الوحی.

روی عن الحسن قال: القی یوسف فی الجبّ، و هو ابن سبع عشرة سنة، و كان فی العبودیة و السّجن و الملك ثمانین سنة، و عاش بعد ذلك ثلثا و عشرين سنة، و مات و هو ابن مائة و عشرين سنة، و قیل حین القی فی الجبّ كان ابن اثنتی عشرة سنة.

«وَ جَاؤُاْ بِاَبَاهُمْ عِشَاءً» برادران چون از سر چاه باز گشتند گفتند اکنون پیش پدر رویم چه حجت آریم و چه گوئیم؟ اتفاق کردند که بزغاله‌ای بکشند و پیراهن یوسف بخون وی آلوده کنند و پیش پدر دربرند، گویند یوسف گرگ بخورد و این پیراهن آلوده بخون نشان است، و یعقوب بانتظار ایشان از خانه یک میل بیامده و بر سر راه نشسته، ایشان بوقت شبان گاه پیش پدر رسیدند، گریان و زاری کنان. «عشاء» آخر روزست و ابتداء شب و از بهر آن شبش آمدند تا بر اعتذار دلیرتر باشند که در آن روز حیا ایشان را مانع بود از عذر دروغ آوردن، و از اینجا گفته‌اند: لا تطلب الحاجة باللیل فانّ الحياء فی العین و لا تعتذر بالّهار فتلجیح فی الاعتذار فلا تقدر علی اتمامه و در شواذ خوانده‌اند «عشاء» بضم عین، معنی آنست که از اشک فرا نمی‌دیدند که می‌گریستند. و گفته‌اند که گریستن ایشان بحقیقت بود نه بمجاز، سه معنی را: یکی آن که شبیت یعقوب دیدند و دانستند که او را در بلاء و غم صعب افکندند. دوّم کودکی و بی گناهی یوسف یاد آوردند. سیوم بر کرده خویش پشیمان شدند و روی اصلاح کار نمی‌دیدند. یعقوب چون زاری و فزع ایشان شنید از جای برجست و بر خود بلرزید، گفت: ما لکم یا بنی و این یوسف؟ چه رسید شما را ای پسران و یوسف کجا است؟

ایشان گفتند: «یا ابانا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» ای نتسابق، یعنی یرید کلّ واحد منّا ان یسبق الآخر و ذلک من ریاضة الأبدان. این آیت دلیل است که مسابقت بر اقدام رواست و یدلّ علیه

خبر عائشة: قالت سابق رسول الله (ص) فسبقته فلما حملت من اللّحم سابقنی فسبقنی، فقال یا عائشة هذه بتلک.

و عن الزهري قال: كانوا یستبقون علی عهد رسول الله (ص) علی الخیل و الإبل و الرجال علی اقدامهم و كانوا یستبقون لیشدّوا بذلک انفسهم. و گفته‌اند: اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ، این سباق

رمى است و مصطفى (ص) گفته: الرّمی سهم من سهام الاسلام من تعلّم الرّمی ثمّ تركه
فنعمة تركها.

و قال صلى الله عليه و سلم: من حقّ الولد على الوالد ان يعلمه كتاب الله و السّباحة و
الرّمی.

قال و ليس من اللهو الا ثلاثة: ملاعبة الرّجل اهله، و تأديبه فرسه، و رميه بقوسه، و من
علمه الله الرّمی و تركه رغبة عنه فنعمة كفرها. و فى رواية: قال كلّ شيء من لهو الدّنيا
باطل الا ثلثا: انضالك بقوسك، و تأديبك فرسك، و ملاعبتك اهلك، فانّهنّ من الحقّ.

و روى انّ النّبی (ص) مرّ بنفر يتنازلون، فقال: ارموا بنى اسماعيل فانّ اباكم كان راميا و انا
مع ابن الادرع فطر حوا نبالهم، و قالوا من كنت معه يا رسول الله غلب؟ قال ارموا و انا
معكم كلّكم ارموا و اركبوا و ان ترموا احبّ الىّ من ان تركبوا.

«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» گفتند ای پدر ما، ما ریاضت تن را و آزمون قوّت را با
یکدیگر سباق می بردیم و تیر می انداختیم و یوسف از آن که کودک بود او را نزدیک
رخت خویش بگذاشتیم، گرگ آمد و او را بخورد، «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا» معنی مؤمن
درین موضع مصدّق است هم چنان که آنجا گفت «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» ای یصدق المؤمنین،
جایی دیگر گفت «لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ» ای لن نصدّقکم، «وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» لیس یریدون انّ
یعقوب لا یصدّق من یعلم انه صادق هذا محال، لا یوصف الانبیاء بذلك و لكنّ المعنى لو
کنّا عندک من اهل الثقة و الصدق لا تهمتنا فی یوسف لمحبتک ایّاه و ظننت انا قد کذبناک.

«وَجَاءُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» ای ذی کذب یرید مکذوبا فيه، لانه لم یکن دم یوسف بل
دم سخلة. یعقوب چون پیراهن دید، هیچ ندیده و پاره نگشته وانگه بخون آغشته، گفت
شما دروغ می گوئید که اگر گرگ خورد پیراهن وی پاره کردی، آن گه گفت: تالله ما
رایت کالیوم ذنبا حلیمّا اکل ابنی و لم یخرق علیه قمیصه. یعقوب چون پیراهن دید آرام
در دل وی آمد، دانست که یوسف زنده است گرگ او را نخورده، و ایشان دروغ
می گویند، و آن پیراهن بر وی خود می نهاد و می بوئید و می گفت: ما هذا بریح دم ابنی
فانظروا ما صنعتم، آن گه گفت «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» ای زینت لکم انفسکم امرا
فصنعتموه «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» یعنی فصبری صبر جمیل لا شکوی فيه و لا جزع، «وَاللَّهُ

المُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» کلمه یسکن الیها الملهوف ای استعین بالله علی احتمال ما تصفون.

قال الشعبي لقميص يوسف ثلث آيات: احديها حين جاءوا عليه بدم كذب، و الثانية حين قدّ، و الثالثة حين القي على وجه يعقوب فارتدّ بصيرا. و روى أنّهم انطلقوا فصبوا شبكة و اصطادوا ذئبا و اتوا به يعقوب، فقالوا يا ابانا هذا الذئب الذي افترسه و قد اتيناك به فرفع يده الى السماء، و قال يا ربّ ان كنت استجبت لى دعوة او رحمت لى عبرة فانطلق لى هذا الذئب حتى يكلمنى فانطقه الله عزّ و جلّ فابتداه بالسّلام، و قال: السّلام عليك يا نبى الله، فقال يعقوب و عليك السّلام ايّها الذئب، لقد فجعتنى بحبيبي و قرّة عيني و اورثتنى حزنا طويلا، قال: لا و حقّك يا نبى الله، ما اكلت له لحما و لا شربت له دما و انّ لحومكم و دماؤكم محرمة علينا معاشر الانبياء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ» الآية... برادران يوسف خواستند که قاعده دولت يوسفی را منهدم کنند، و سپاه عصمت را در حقّ وی منهدم گردانند، و بر کشیده عنایت را بدست مکر خود بر خاک مذلت افکنند، نتوانستند! و با قضاء رانده و حکم رفته برنیامدند! و قد قيل: اطول الناس حزنا و کترهم غیظا من اراد تأخیر من قدّمه الله او تقدیم من اخره الله. حلق یعقوب را در حلقه دام محبّت يوسف آویخته دیدند، هر گاه که نزدیک پدر در آمدند او را دیدند نشسته و آن بهار شکفته و ماه دو هفته را پیش خود نشانده و نطع وصال در خیمه جمال وی گسترده، ایشان چنان همی دیدند و از کینه و عداوت بر خود همی بیچیدند، با یکدیگر گفتند: «لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پدر ما باین اختیار که کرده که یکی را بده برگزیده از راه صواب دور است، اکنون تدبیر آنست که او را از چشم پدر غائب گردانیم، که هر چه چشم نه بیند دل نخواهد، تا یکبارگی دل بر ما نهد و با ما پردازد، و این مایه ندانستند که هر که همه جوید از همه درماند: من طلب الكلّ فانه الكلّ، اقبال یعقوب بخود بکلیت می خواستند بآن نرسیدند و بجای اقبال اعراض دیدند چنان که ربّ العزّه گفت: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ»، آن گه از سر آن کینه و عداوت از روی تلبیس بر پدر باز شدند و از مکر این آواز

دادند که «أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ». هیچ دستوری هست ای پدر که این روشنایی چشم یعقوبی را و واسطه عقد خوبی را فردا با ما بصحرا فرستی تا یک ساعت تماشا کنیم؟ از حضرت پدر اجازت یافتند نه بمراد خویش بل بمراد یوسف، که یوسف کودک بود و حدیث نزهت و تماشا بگوش وی رسیده، از پدر درخواست تا او را با ایشان بفرستد. پدر از بهر دل وی دستوری داد، که محبّ همه مراد محبوب جوید و رنج خود بر حظّ وی بگزیند، چون پدر دستوری داد آن عزیز مکرم را و آن غزال مدلل از کنار پدر بنام بیرون بردند، چون بصحرا رسیدند دهره زهر از نیام دهر بر کشیدند و آن چهره چون خورشید و ماه را در چاه انداختند و جگر یعقوب را بر فراق آن بدر منیر بسوختند، مرغان عالم بخفتندی و ماهیان دریا بغنودندی و ددان بیابان بشب آرام گرفتندی و آن پیر پیغامبر پس از آن آرام نگرفتی و براحت نغنودی.

همه شب مردمان در خواب، من بیدار چون باشم غنوده هر کسی با یار، من بی یار چون باشم

صومعه‌ای ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد، چون خواست که در آن صومعه شود بزاری بگریست چنانک کنعانیان جمله مردان و زنان بر اندوه وی بگریستند، آن گه بزبان حسرت گفت: ای یوسف، در بیت الاحزان بانده فراق تو میروم تا ترا نه بینم نخندم و شادی نکنم و چشم از گریستن باز ندارم.

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی

و این حال از یعقوب عجب نیست که برنا دیدن فرزندان صبوری ممکن نیست. فرزندان بر فراق پدر و مادر صبر نتوانند، اما پدر و مادر بر فراق فرزندان صبر نتوانند، و آن اندوه فرزندان کشیدن و غم ایشان خوردن از آدم علیه السلام میراث است بفرزندان، که آدم همه پدری کرد هرگز پسری نکرده بود، پس پدری کردن گذاشت به میراث نه پسری کردن، لا جرم فرزند آدم پدری کردن دانند، پسری کردن ندانند و ناچار پسر پدر را دوست دارد هم چنان پدر پسر را، لکن دوستی پدر از روی شفقت است و دوستی پسر از روی حشمت، و مردم بوقت ضجر حشمت بگذارند اما شفقت بنگذارند، اگر پدر از پسر هزار جفا بیند هرگز مر او را دشمن نگیرد و پسر باشد که از پدر جفا بیند مر او را دشمن شود، زیرا که اینجا دوستی از حشمت است و حشمت با ضجر نماند و آنجا دوستی از

شفقت است و شفقت بضر برنخیزد. ابن عطا گفت: یعقوب اعتماد بر کثرت ایشان کرد و قوت و حفظ ایشان تکیه گاه خویش ساخت که گفته بودند «وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» لا جرم آن تکیه گاه، کمین محنت وی کردند و از آنجا که امانت گوش داشت، خیانت دید. و آن روز که بنیامین را از بر خویش بفرستاد به اعتماد بر حفظ و رعایت الله جل جلاله کرد، گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» لا جرم بزودی بوی باز رسید و یوسف نیز با وی، تا بدانی که اعتماد همه بر حفظ الله است که عالمیان را پناه است و بخود پادشاه است جل جلاله و عظم شأنه.

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» الآية... ان انقطع عن يوسف مناجاة ابيه آياه حصل له الوحي من قبل مولاه كذا سنة الله تعالى، انه لا يفتح على نفوس اوليائه بابا من البلاء الا فتح على قلوبهم ابواب الصفاء و فنون الولاء. اگر یک راه بریند آمد بحکم بلا، چه بود؟ صد راه صفا برگشاد بنعت و لا، اگر یک لقمه باز گرفت، چه زبان؟! که صد نواله در پیچید، این چنان است که گویند:

گر در مستی حمالت بگسستم صد گوی زرین بدل خرم بفرستم

یوسف اگر به فراق پدر غمگین گشت چرا نالد؟! چون بوصال وحی حق رنگین گشت، وحی حق او را در آن چاه بی سامان خوشتر از وصال یعقوب در کنعان، آری نواختها همه در میان رنج است و زیر یک ناکامی هزار گنج است.

بیر طریقت گفت: ار نشان آشنایی راست است، هر چه از دوست رسد احسان است. و بر دوست در قسمت تهمت نیست گله تاوان است. و در این دعوی را معنی است، شادی و غم در آن یکسان است.

جانی دارم به عشق تو کرده رقم خواهیش به شادی کش خواهیش بغم

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ» آمد کاروانی، «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» و فرستادند آب جوی و آب ساز خویش، «فَأَدْلَى دَلْوَهُ» و دلو در چاه گذاشت، «قَالَ يَا بُشْرَى» گفت ای شادیا مرا، «هَذَا غُلَامٌ» آنک غلامی، «وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً» و او را پنهان کردند و بضاعتی ساختند،

«وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹)» و الله دانا بود بهر چه میکردند.

«وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» بفروختند او را بیهایی کاسته خست، «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً» در می چند بر شمرده، «وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (۲۰) وی را از ارزان فروختن دریغ نداشتند.

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ» او که بخريد وی را در مصر اهل خویش را گفت، «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» گرامی دار جای این غلام، «عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا» مگر که روزی بکار آید ما را، «أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» و بفرزندی گیریم او را، «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» و هم چنان جای دادیم یوسف را در زمین، «وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و تا او را تعبیر خواب و دانش سرانجام آن آموزیم، «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» و الله غلبه کرد و خواست او در کار یوسف، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۲۱) لکن بیشتر مردمان ندانند.

«وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» چون بزورمند جوانی رسید، «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» او را حکمت دادیم و علم، «وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۲۲) و چنان کنیم با نیکوکاران.

«وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْنِهَا عَنْ نَفْسِهِ» آن زن در جست و جوی تن یوسف نشست و گشتن گرد او و خواستن او خود را، «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» و درها در بست، «وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» و گفت ساختم ترا، «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» یوسف گفت باز داشت خواست و زینهار خواست من بخدای است، «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» سید من مرا نیکو جای داد و گرامی جای ساخت، «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۲۳) بدرستی که ستمکاران پیروز نیابند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ» هم المسافرون یسیرون من ارض الى ارض اصل این کلمه سائره است. اما چون فعل بسیار شود فاعل را فَعَالٍ گویند بر طریق مبالغه، «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» من یرد الماء لیستقی منه و الوارد الذی یتقدّم الرفقة الى الماء فیهیئ لهم الارشیة و الدلاء، «فَادَلُّی دَلْوَهُ» یقال ادلیت الدلو اذا ارسلتها لتملأها و دلوتها اذا اخرجتها، و المعنی ادلی دلوه فی البئر ثم دلاها فتشبت بها یوسف، فلما رآه «قال یا بشرای» قرأ اهل الكوفة: یا بشری من غیر اضافة و هو فی محل الرفع بالنداء المفرد و هو اسم صاحب له ناداه یخبره خبر الغلام، و قرأ الباقون: یا بشرای بالف ساكنة بعدها یاء مفتوحة فی معنی النداء المضاف فكان المدلی بشر نفسه و قال یا بشراتی تعالی فهذا اوانک و قبیل بشر اصحابه بانه

وجد غلاما مفسران گفتند این سیّاره کاروانی بود که از مدین می آمد بسوی مصر می شد و سالاران کاروان مردی بود مسلمان از فرزندان ابراهیم، نام وی مالک بن ذعر بن مدیان بن ابراهیم الخلیل، کاروان راه گم کردند، همی رفتند در آن صحرا و زمین شکسته تا بسر آن چاه رسیدند و چهارپایان همه زانو زدند و هر چند نه جای فرو آمدن کاروان بود که آب آن چاه به تلخی معروف و مشهور بود. اما بعد از آن که یوسف بوی رسید آب آن خوش گشت، چون چهارپایان آنجا زانو بزمین زدند مالک ذعر مردی زیرک بود، عاقل، مسلمان، بدانست که آنجا سرّی تعبیه است، بفرمود تا کاروانیان بار فرو گذاشتند و آرام گرفتند و در کار آب فرو ماندند.

مالک ذعر گفت من درین جایگه چاهی دیده ام هر چند که آب آن تلخ است اما یک امشب بدان قناعت کنیم، مرد خویش را فرستاد بطلب آب، پیش از کاروانیان رفت و دلو فروهشت چنانک ربّ العزّه گفت: «فَأَذْلَى ذُلُوهُ»، جبرئیل آمد و یوسف را در دلو نشان داد او را برمی کشید، عظیم گران بود، طاقت بر کشیدن می نداشت تا دیگری را به یاری خواند، چون یوسف بنزدیکی سر چاه رسید، وارد در نگرست شخصی را دید زیبا چون صد هزار نگار جمالی بر کمال، رویی چون ماه تابان و چون خورشید روان، شعاع نور روی وی با دیوار چاه افتاده و آن چاه روشن چون گلشن گشته، مصطفی (ص) گفت: «اعطی یوسف شطر الحسن و النصف الآخر لسائر الناس».

و قال كعب الاحبار: كان يوسف حسن الوجه، جعد الشعر، ضخم العين، مستوی الخلق ابيض اللون غليظ الساقين و الساعدين و العضدين خميص البطن صغير السرّة و كان اذا تبسّم رأيت النور في ضواحه، فاذا تكلم رأيت في كلامه شعاع النور يبتهر عن ثنياه و لا يستطيع احد وصفه و كان حسنه كضوء النّار عند اللّيل و كان يشبه آدم يوم خلقه الله عزّ و جلّ و صورّه و نفخ فيه من روحه ان يصيب المعصية. و يقال انه ورث ذلك الجمال من جدّته سارة و كانت اعطيت سدس الحسن.

وارد چون او را بدید بانگ از وی برآمد که: «یا بُشْرَى هذا غُلامٌ» ای شادیا مرا آنک غلامی! مالک ذعر گفت خاموش باشید و او را پنهان دارید که این چهارپایان ما از بهر آن ایستادند تا ما درست کنیم که وی کیست و سبب بودن وی اینجا چیست! اینست که ربّ

العالمین گفت: «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً» منصوب علی الحال یعنی اسرّه مالک بن ذعر و اصحابه، فقالوا للسيارة هو بضاعة ابضعناها اهل الماء لنبيعه بمصر لئلا يستشركهم فيه الناس. مالک ذعر و اصحاب وی یوسف را از اهل قافله پنهان کردند که ایشان را عادت بودی که هر سود و زیان که ایشان را بودی در سفر در آن مشترک بودندی، خواستند که تنها این غلام ایشان را باشد.

قال الزجاج: كأنه قال و اسرّوه جاعليه بضاعة.

ابن عباس گفت: اسرّ اخوة یوسف انه اخوهم و جعلوه بضاعة و باعوه.

برادران یوسف از سیاره پنهان کردند که وی برادر ایشان است بلکه او را بضاعتی ساختند و بفروختند، و این چنان بود که یهودا طعام آورد از بهر وی بر عادت خویش و او را در چاه نیافت! برادران خیر کرد از آن حال، همه بیامدند و یوسف را با ایشان دیدند، حریت وی پنهان کردند و به عبرانی با یوسف گفتند که اگر تو به عبودیت خویش اقرار ندهی ما ترا هلاک کنیم، یوسف گفت انا عبد و اراد انه عبد الله. پس او را بضاعتی ساختند و فروختند. و روا باشد که اسرار بمعنی اظهار بود، ای اظهاروه بضاعة، یعنی اظهاروا حال یوسف علی هذا الوجه، وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ بیوسف.

وَأَسْرُوهُ شاید که فعل سیاره بود بمعنی خریدن، و شاید که فعل برادران بود بمعنی فروختن، و بخش ناقص بود ناچیز و خسیس، یعنی که او را بفروختند بچیزی اندک خسیس، یعنی که بوی ضنّت نمودند و گرامی نداشتند تا از ارزان فروختن دریغ داشتندید. و گفته‌اند معنی بخش حرام است یعنی که بفروختند او را به بهایی حرام از بهر آن که وی آزاد بود و بهای آزاد حرام باشد. و روا باشد که معنی بخش ظلم بود، یعنی که بر وی ظلم کردند که او را بفروختند، «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً» بدرمی چند شمرده: گفتند بیست درم بود هر یکی را دو درم، و یهودا نصیب خود نگرفت بایشان داد، و گفته‌اند بیست و دو درم بود. معدود نامی است چیزی اندک را، هم چون ایام معدوده، و انما قال معدودة ليعلم انها كانت اقل من اربعين درهما لانهم كانوا في ذلك الزمان لا يزنون ما كان اقل من اربعين درهما لان اصغر اوزانهم كان الاوقية و الاوقية اربعون درهما.

«وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» ای ما كانوا ضائنين به اذ لم يعلموا كرامته و منزلته عند الله عزّ

و جلّ برادران چون او را بفروختند و به مالک ذعر تسلیم کردند گفتند: استوثقوا منه لا یأقیق او را بند بر نهید و گوش دارید که وی گریزنده است نباید که بگریزد و نیز دعوی حریت کند از او مشنویید و ما از عهده همه بیرون آئیم. و گفته اند که روییل وثیقه نامه ای نوشت بخطّ خویش باین مباحث و این شرط که میان ایشان رفت و بمالک ذعر داد تا حجّت خویش ساخت.

پس مالک او را دست و پای بسته بر شتر نشاند و سوی مصر رفتند، به گورستانی بر گذشتند براه در و یوسف قبر مادر خویش دید راحیل، خود را از سر اشتر بیفکند و گریستن و زاری در گرفت و گفت یا امّی یا راحیل ارفعی رأسک من الثری و انظری الی ولدک یوسف و ما لقی بعدک من البلیا یا امّاه لو رأیتنی و قد نزّعا قمیصی و فی الجب القونی و علی حرّ وجهی لطمونی و لم یرحمونی و کما بیاع العبد باعونی و کما یحمل الاسیر حملونی. کعب احبار گفت آن ساعت که بر سر تربت مادر می زارید از هوا ندایی شنید که: «اصبر و ما صبرک الاّ باللّه». غلام مالک ذعر چون وی را چنان دید بر وی جفا کرد و گفت: آمد آنچه مولایان تو گفتند! و لطمه ای بر روی وی زد، هم در حال دست وی خشک شد، و ربّ العزّه جبرئیل را فرستاد تا در پیش قافله پری بر زمین زد، بادی عظیم سرخ برخاست و غبار بر انگیخت، چندانک اهل قافله همه متحیر شدند و یکدیگر را نمی دیدند و خروشی و زلزله ای در قافله افتاد، مالک ذعر گفت گناهی عظیم است که ما را چنین گرفتار کرد و بر جای بداشت! غلام گفت یا مولای گناه من کردم که غلام عبرانی را بزدم و اینک دست من خشک گشته، مالک و اهل کاروان بنزدیک یوسف شدند و عذر خواستند و گفتند اگر خواهی ترا قصاص است و اگر نه عفو کن تا ربّ العزّه این صاعقه از ما بگرداند، یوسف عفو کرد و از بهر آن غلام دعا کرد و او را شفا آمد و دست وی نیک شد، مالک پس از آن یوسف را گرامی داشت و جامه نیکو در وی پوشانید و مرکوبی را از بهر وی زین کرد و بر وی نشاند. مالک ذعر گفت: ما نزلت منزلا و لا ارتحلت الاّ استبان لی برکة یوسف و کنت اسمع تسلیم الملائکة علیه صباحا و مساء و کنت انظر الی غمامة بیضاء تطلّه. رفتند تا بیک منزلی مصر، مالک ذعر یوسف را غسل فرمود و موی سر وی شانه زد و بر اسپیشی نشاند و عمامه خزّ بنفش بر سر وی نهاد، و

مردم مصر را عادت بود که هر گه که قافله‌ای آمدی مرد و زن جمله باستقبال شدند، و آن سال خود رود نیل وفا نکرده بود، خشک سال پیش آمد و مردم را بطعام حاجت بود، بامداد خبر در افتاد که قافله در مصر می‌آید و طعام با ایشان، خلق مصر بیرون آمدند، یوسف را دیدند در میان قافله هم چون گل شکفته در بوستان و ماه درخشنده بر آسمان. و یوسف آن وقت سیزده ساله بود، چشم خلق بر وی افتاد فتنه اندر دلها پدید آمد و از وی هیبت بر مردم افتاد، چنان که در دل بر وی فتنه شدند و از هیبت وی درو نگرستن نتوانستند، یوسف بدان زیبایی و بدان صفت بشهر اندر آمد تا بقصر مالک ذعر، مالک بفرمود تا از بهر وی خانه‌ای مفرد کردند و فرش افکندند و اهل خویش را گفت: کنیزکی نامزد کن تا خدمت وی کند، اهل وی گفت: این در مروّت نیست که کنیزکی با جوانی در یک خانه بود! مالک گفت تو اندیشه بد مکن که من از وی آن دانم از امانت و ترک خیانت و استعمال صیانت که اگر تو خدمت وی کنی من روا دارم. و گفته‌اند آن شب که یوسف در مصر آرام گرفت، رود نیل عظیم گشت و فراخی طعام پدید آمد و نرخ وی بشکست و در شهر سخن پراکنده شد که مالک ذعر غلامی آورده که گویی از فرزندان ملوک است و از نسل انبیاء و این وفاء نیل و رخص طعام از یمن قدوم و برکت قدم اوست. بامداد همه قصد وی کردند و بدر سرای وی رفتند، مالک گفت شما را حاجت چیست؟ گفتند خواهیم که این غلام را ببینیم و دیدها بدیدن وی روشن کنیم، مالک گفت یک هفته صبر کنید تا رنج راه از وی زائل گردد و رنگ روی وی بجای خود باز آید، آن گه من او را بر شما عرض کنم که من نیت فروختن وی دارم، این خبر به زلیخا رسید زن ظفیر، عزیز مصر، زلیخا را آرزوی دیدار وی خاست، چون شش روز گذشته بود از آن وعده کس فرستاد به مالک ذعر که فردا چون این غلام را بر مردم عرض کنی، بر در سرای من عرض کن، مالک جواب داد که من فردا این غلام را پیش تو فرستم که فرمان ترا ممتثل ام و امر ترا منقاد. زلیخا بفرمود تا میدان در سرای وی بیاراستند و کرسی از صندل سپید بنهادند و پرده‌ای از دیباء رومی بیستند و بر طرف بام جماعتی کنیزکان بداشت با طاسهای گلاب و مشک سوده، و مالک ذعر در شهر ندا کرد که هر که خواهد تا غلام عبرانی را ببیند بدر سرای عزیز مصر آید. و یوسف را بیاراست، پیراهنی سبز در وی

پوشید و قبایی سرخ در بست و عمامه سیاه بر سر وی نهاد و او را بر آن کرسی صندل نشاند. و زلیخا بر آن گوشه قصر بر تختی زرین نشست و کنیزکان بر سر وی ایستاده، و در مصر زنی دیگر بود نام وی فارعه بیامد با هزار دانه مروارید، هر دانه‌ای دو مثقال و هزار پاره یاقوت هر پاره‌ای پنج مثقال و طبقی پیروزه و نمک دانی بدخش، آمد تا یوسف را خرد. و بازرگانان و توانگران شهر سواران و پیادگان همه جمع آمده و قومی دیگر که طمع خریدن نداشتند بنظاره آمدند. مالک ذعر آن ساعت گوشه پرده برداشت و جمال یوسف به ایشان نمود، چندین دختر ناهده حائض گشتند و خلقی بی عدد در فتنه افتادند و ملک ایشان الریان بن الولید بن ثروان حاضر بود گفت: خرد واجب نکند که این بنده کسی باشد و من از خریدن وی عاجزم نه از آنک مال ندارم لکن محال بود که آدمی‌ای این را خداوند بود، این سخن بگفت و عنان برگردانید و برفت.

اول بازرگانی گفت من ده هزار دینار بدهم، دیگری گفت من بیست هزار بدهم، هم چنین مضاعف همی کردند و زلیخا بحکم ادب هیچیز نمی‌گفت که شوهرش اظفیر حاضر بود می‌خواست که شوی وی مبدء کند، اظفیر گفت: ای زلیخا من این غلام را بخرم تا ما را فرزند بود که ما را فرزند نیست، زلیخا گفت صواب است خریدن و از خزینه من بهاء وی بدادن، ایشان درین مشاورت بودند که آن زن که نامش فارعه بود دختر طالون آن مال آورد و عرض کرد، مالک خواست که بوی فروشد، زلیخا دلالت را بخواند و گفت: جوهر که وی میدهد من بدهم و عقدی زیادتی عدد آن سی دانه هر دانه‌ای شش مثقال و هم سنگ یوسف مشک و هم سنگ وی عنبر و کافور و صد تا جامه ملکی و دوپست تا قصب و هزار تا دبیقی، مالک ذعر گفت دادم. آن زن بانگ کرد گفت ای مالک اجابت مکن تا آنچه وی می‌دهد من بدهم و صد رطل زر بر سر نهم. غلامان زلیخا غلبه کردند و یوسف را در سرای زلیخا بردند و آن کنیزکان که طاسهای گلاب و مشک سوده داشتند بر سر مردمان می‌فشاندند، و مالک ذعر را در سرای بردند و آنچه گفتند جمله وفا کردند. و آن زن که نام وی فارعه بود سودایی گشت و جان در سر آن حسرت کرد.

اینست که رب العالمین میگوید: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ» این مشتری شوی زلیخا است نام وی اظفیر و قیل قطفیر، مردی بود از قبطیان حاجب و خازن ملک مصر. و در

آن زمان بمصر رسم بودی که هر که خزانه ملک داشتی و تصرف مملکت همه ولایت در دست وی بودی، او را عزیز گفتندی. و این ملک مصر به قول بعضی علما فرعون موسی بود: ولید بن مصعب بن الریان المغرق، قومی گفتند: فرعون موسی دیگر بود و این ملک دیگر. و هو الریان بن الولید بن ثروان بن ارشده بن فاران بن عملیق، و قیل ان هذا الملك لم یمت حتی آمن و اتبع یوسف علی دینه ثم مات و یوسف بعده حی، فملك بعده قابوس بن مصعب بن معویة بن نمیر بن البیلواس بن فاران بن عملیق و كان كافرا، فدعاه یوسف الی الاسلام فابی ان یقبل «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ» یعنی زلیخا و قیل اسمها راعیل.

«أَكْرَمِي مَوَاهُ» ای احسنی الیه فی طول مقامه عندنا، و قیل احسنی الیه فی جمیع حالاته من مأكول و مشروب و ملبوس. قال ابن عیسی: الاکرام اعطاء المراد علی وجه الاعظام، «عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا» فی ضیاعنا و اموالنا. «أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلْدًا» نتبناه و لم یکن له ولد لانه کان عینا.

قال ابن مسعود: احسن الناس فراسة ثلاثة: العزیز حین قال فی یوسف «عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلْدًا» و ابنة شعیب حین قالت لابیہ «اسْتَأْجِرْهُ إِنْ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِي الْأَمِينُ» و ابو بکر الصدیق حین استخلف عمر الفاروق. فان قیل کیف اثبت الله الشری فی یوسف و معلوم انه حر لم یعتقد علیه بیع؟

فالجواب ان الشری هو المماثلة فلما ماثله بمال من عنده یجوز ان یقال اشتراه علی التوسع کقوله «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» قوله: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ» ای كما انقذناه من الجب كذلك مهذنا له فی ارض مصر فجعلناه علی خزائنها و لتعلمه عطف علی مضمحل یعنی لنوحی الیه، «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» ای تعبیر الرؤیا و معانی کتب الله، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ» ای علی امر یوسف یدبره و یسوسه و یحفظه و لا یکله الی غیره، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» ما الله بیوسف صانع و ما الیه من امره صائر حین زهدوا فی یوسف و باعوه بثمان بخرس و فعلوا به ما فعلوا. و قیل «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ» ای علی ما اراد من قضائه لا یغلبه علی امره غالب و لا یبطل ارادته منازع، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ان العاقبة تكون للمتقين.

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» الاشدّ جمع شدّه مثل نعمه و انعم و الشدّة قوّة العقل و البدن، ای و لَمَّا بلغ منتهی اشتداد جسمه و قوّة عقله میگوید آن گه که برسید بزور جوانی و قوّت خرد و آن بیست سال است بقول ضحاک و سی و سه سال بقول مجاهد و گفته اند اشدّ را بدایتی است و نهایتی: بدایت حدّ بلوغ است بقولی، و هزده سال بقولی، و بیست و یک سال بقولی، و نهایت آن چهل سال است به قولی، و شصت سال به قولی. «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» حکم اینجا نبوّت است و علم فقه دین است و حکم مه است از علم، و گفته اند یوسف را در چاه نبوّت دادند اما پس از آن که باشد رسید او را اظهار دعوت فرمودند. و قیل آتیناه حکما علی الناس و علما بتأویل الاحادیث، «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» یعنی فعلنا به لانه كان محسنا لا انه يفعل ذلك بكل محسن، كما قال عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» و ختم الآیة، فقال كذلك نجزی المحسنین و لم یؤت کلّ محسن کتابا مستتبینا یعنی انه فعل ذلك بموسى و هارون لانهما كانا عبدین محسنین.

و قیل «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» المراد به محمد (ص)، یقول كما فعلت هذا بیوسف بعد ان لقی ما لقی و قاسی من البلاء ما قاسی فمكنت له فی الارض و آتیته الحکم و العلم كذلك افعل بک انجیک من مشرکی قومک و امکن لک فی الارض و از یدک الحکم و العلم لانّ ذلك جزای اهل الاحسان فی امری و نهی.

«وَ رَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا» المرادة المفاعلة، راد یروود اذا جاء و ذهب و معناه طلب احدهما فعلا و ترکه الآخر ای امتنع الآخر من ذلك الفعل و قیل الرود مشی المتطلب او المترقب او المتصدّد مشی قلیل ساکن. و ابتداء این مرادوت آن بود که یوسف در خانه زلیخا پیوسته بعبادت و تنسک مشغول بودی و صحف ابراهیم خواندی به آوازی خوش و هیچ کس نشنیدی که نه در فتنه افتادی! زلیخا کرسی پیش خود بنهاد و یوسف را بخواند و بر آن کرسی نشاند، یوسف صحف میخواند و زلیخا در جمال وی نظاره میکرد و گفت یا یوسف خوش میخوانی لکن چه سود که نمی دانم که چه می خوانی! یوسف گفت من خریده توأم و غلام توأم و تو مرا سیّدی و بهیایی گران مرا خریده ای لا بدّ است که آواز من ترا خوش آید و این اوّل سخن بود که میان ایشان رفت، زلیخا گفت اکنون هر روز باید که بیایی و پیش من این صحف خوانی، یوسف گفت فرمان بردار و طاعت دارم. هر

روز بیامدی و پیش وی بنشستی و با وی سخن گفتی و زلیخا را در دل عشق یوسف بر کمال بود، اما تجلد همی نمود و صبر همی کرد و تسلی وی در آن بود که ساعتی با وی بنشستی و سخن گفتی و زلیخا که گهی در میان سخن برخاستی بیهانه‌ای و گامی چند برداشتی، تا مگر یوسف در رفتار و قد و بالای وی تأمل کند که نیکو قد بود و نیکو رفتار و خوش گفتار، و گیسوان داشت چنانک بر پای خاستی با گوشه مقنعه بر زمین همی کشیدی و حسن و جمال وی چنان بود که نقاشان چین از جمال وی نسخت کردند و یوسف هر بار که وی برخاستی ادب نفس خود را و حرمت عزیز را سر در پیش افکندی، پس زلیخا در تدبیر آن شد که خلوت خانه‌ای سازد، شوهر خویش را گفت: مرا دستوری ده تا از بهر بت قصری عظیم سازم، نام برده و گران مایه، چنانک درین دیار مثل آن نبود. شوهر او را دستوری داد. و زلیخا را مادری بود نام وی غطریفه و در زمین یمن ملکه بود و پدر زلیخا ملک ثمود بود: جندع بن عمرو و پسران داشت در یمن همه شاهان و شاه زادگان. زلیخا کس فرستاد بمادر و به آن برادران که بت خانه‌ای خواهم کرد مرا به مال مدد دهید، مادر وی صد خروار زر فرستاد و جواهر بسیار و استادان معروف. زلیخا سه قبه بفرمود به دوازده رکن در هم پیوسته و در هاشان در یکدیگر گشاده، هر یکی بیست گز در بیست گز و چهل گز بالای آن، از رخام بنا نهاده و روی آن بجواهر مرصع کرده و بر سر هر قبه‌ای گاوی زرین نهاده، سروهاش از بیجاده، چشمها از یاقوت سرخ، و زیر قبه‌ها اندر آب روان و در هر قبه‌ای تختی نهاده مکدل به مروارید و یاقوت و پیروزه و مجمرهای زرین نهاده مشک سوختن را و در هر قبه‌ای دری آویخته لایق آن قبه و زلیخا خویشتن را بیاراست و تاج بر سر نهاد و در آن قبه بر تخت نشست و کس به طلب یوسف فرستاد، یوسف بیامد و پای در قبه نخستین نهاد هم چنان بر در بایستاد تا زلیخا گفت: ایدر بیا، نزدیک در آی، یوسف فراتر شد، پیش تخت وی بزانو در آمد، کنیزکان درها بیستند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ» ای هلمّ و اقبل فانا لك و هی اسم للفعل و هی مبنیة كما یبینی الاصوات لانه لیس منها فعل متصرف فمن فتح التاء فلا لتقاء الساکنین كما فتح این و کیف و من ضمّ جعلها غایة بمنزلة قبل و حیث و قرئ هیئت بكسر الهاء و ضمّ التاء بغير همز و بهمز و هی من قولك هئت

اهیء هیئۃ کجئت اجیء جیئۃ و معناه تہیّات لک و تزئینت معنی آنست کہ زلیخا گفت یوسف را کہ من ترا ساختم ام و آراسته. و قیل معناه تقدّم لنفسک ای لک فی التقدّم حظّ. یوسف چون دید کہ در بیستند گفت آہ کہ فتنہ آمد! زلیخا از تخت فرو آمد و دست یوسف گرفت گفت یا یوسف ترا سخت دوست دارم و در دوستی تو بیقرارم:

یعلم اللّٰہ گر همی دانم نگارا شب ز روز زانکہ ہستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق

یوسف بگریست، گفت: پدر من مرا دوست داشت، دوستی وی مرا بہ چاہ و قید و بندگی و غربت افکند، از دوستی پدر این دیدم از دوستی تو ندانم چہ خواہم دید؟ لکن ای زلیخا درین باب بر من رنج میر و اندوہ خود میفرای کہ من خدای را جلّ جلالہ نیازارم و جز رضاء خدا نجویم و حرمت عزیز ہرگز برنذارم و حقّ وی فرو نگذارم کہ وی با من نیکویی کرد و مرا گرامی داشت. این است کہ اللّٰہ گفت: «قالَ مَعَاذَ اللّٰهِ» ای اعتصم باللّٰہ و احترز بہ ان افعّل هذا، و هو نصب علی المصدر ای اعوذ باللّٰہ معاذًا، یقال عذت عیادًا و معاذًا و معاذۃ پاری کلمہ این است کہ باز داشت خواہم بخدای. «إِنَّهُ رَبِّي» یعنی انّ العزیز سیدی اشترانی و «أَحْسَنَ مَثْوَى» حیث قال اکرمی مٹواہ فلا اخونہ فی اہلہ. و قیل معناه اَنَّهُ رَبِّي ای انّ اللّٰہ خالقی و لا اعصیہ اَنَّهُ آوانی و من بلاء الجبّ عافانی.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ یعنی ان فعلتہ هذا و خنتہ بعد ما اکرمنی و احسن مٹوای فانا ظالم و لا یفلح الظّالمون، یوسف این سخن میگفت و همی گریست آن گہ روی سوی آسمان کرد، گفت: خداوندا چہ گناہ کردم کہ بر من خشم گرفتی و مرا درین بلا افکندی؟ و اگر من گنہ کارم سزد کہ حرمت آبا و اجداد من بر نداری و ایشان را بعار و عیب من شرمسار نکنی. و زلیخا بہ آستین خویش اشک وی می سترد و میگفت: ای یوسف تو از خدای خود مترس کہ من ده ہزار گوسفند بدہم تا تو از بہر وی قربان کنی و ده ہزار دینار و صد ہزار درہم بدہم تا بہ یتیمان و بیوہ زنان دہی، یوسف گفت: اگر ہر چہ داری بمن دہی و از بہر من خرج کنی من معصیت نکنم. ہر چند یوسف سخن میگفت زلیخا بر وی فتنہ تر می شد، ہمی در جست و بازوی وی بگرفت و او را در قبّہ درونی برد و درہا بیست، گفت: ای یوسف ترا چہ دریغ آید کہ با من بخندی و حدیثی خوش کنی؟ کہ من شیفتہ جست و جوی توام و آشفته در کار توام، یوسف سر در پیش افکند، ساعتی

خاموش نشست، زلیخا دست بزد و مقنعه از سر فرو افکند و سر و گردن برهنه کرد و در یوسف زارید که ای سنگین دل چرا بر من نبخشایی و با من یاقوت لبِت بسخن نگشایی؟ یک بار با وی بزاری و خواهش سخن گفتم تا مگر بر وی ببخشاید، یک بار سطوت و صولت نمود تا مگر منقاد شود، یک بار جمال بر وی عرضه کرد و داعیه لذت و شهوت نفسی پدید کرد تا مگر فریفته شود. و فی ذلک ما روی عن السدی و محمد بن اسحاق و جماعة قالوا لما ارادت امرأة العزيز مراودة يوسف عن نفسه جعلت تذکر له محاسن نفسه و تشوّقه الی نفسها، فقالت له یا یوسف ما احسن شعرک! قال هو اوّل ما ينثر من نفسی. قالت یا یوسف ما احسن عینک! قال هی اوّل ما یسیر الی الارض من جسدی. قالت ما احسن وجهک! قال هو للتراب یاأکله فلم تزل تطعمه مرّة و تخیفه اخرى. و تدعوه الی اللذّة و هو شاب مستقبل یجد من شبق الشباب ما یجد الرّجل و هی حسناء جمیلة حتّی لان لها ممّا یری من کلفها به و لما یتخوّف منها حتّی خلوا فی بعض البیوت و همّ بها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ» تعبیه لطف الهی است در حقّ یوسف چاهی که اندر قعر آن چاه با جگری سوخته و دلی پر درد و جانی پر حسرت از سربیی نوایی و وحشت تنهایی بنالید و در حق زارید، گفت: خدایا دل گشایی، ره نمایی، مهر افزایی، کریم و لطیف و مهربان و نیک خدایی، چه بود که برین خسته دلم ببخشایی و از رحمت خود دری بر من گشایی؟ برین صفت همی زارید و سوز و نیاز خود بر درگاه بی نیازی عرضه می کرد تا آخر شب شدت و وحشت به پایان رسید و صبح وصال از مطلع شادی بدمید و کاروان در رسید.

عسی الکرّب الّذی امسیت فیه یكون ورائه فرج قریب
 با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار
 کاروان بشاه راه آهسته و نرم همی آمد که ناگاه راه بایشان ناپدید گشت و شاه راه گم کردند، همی رفتند تا بسر چاه، آن بی راه با صد هزار راه برابر آمد، دردی بود که بر صد هزار درمان افزون آمد.

جعلت طریقى على بابکم و ما کان بابکم لى طريقا

این چنان است که عیسی (ع) را دیدند که از خانه فاجره‌ای بدر می‌آمد! گفتند: یا روح الله این نه جای تو است کجا افتادی تو بدین خانه؟! گفت ما شب گیری بدر آمدیم تا بصره رویم و با خدا مناجات کنیم راه شاه راه بر ما پیوشیدند! افتادیم به خانه این زن! و آن زنی بود در بنی اسرائیل به ناپارسایی معروف، آن زن چون روی عیسی دید دانست که آنجا تعبیه ایست برخاست و در خاک افتاد، بسی تضرع و زاری کرد و از آن راه بی وفایی برخاست و در کوی صلاح آمد، با عیسی گفتند ما میخواستیم که تو این زن را در رشته دوستان ما کنی ازین جهت آن راه بر تو بگردانیدیم.

قوله تعالی: «وَأَسْرَوْهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ» عجب نه آنست که برادران، یوسف را به بهایی اندک بفروختند! عجب کار سیّاره است که چون یوسفی را به بیست درم بچنگ آوردند! عجب نه آنست که قومی بهشت باقی بدنای اندک بفروختند! عجب کار ایشان است که بهشتی بدان بزرگواری و ملکی بدان عظیمی به قرصی که بر دست درویشی نهادند بدست آوردند! آری دولت بهایی نیست و کرامت حق جز عطائی نیست، اگر آنچه در یوسف تعبیه بود از خصائص عصمت و حقایق قربت و لطایف علوم و حکمت بر برادران کشف شدی نه او را بآن بهای بخش فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی، یک ذره از آن خصائص و لطائف بر عزیز مصر و بر زلیخا کشف کردند، بنگر که ملک خود در کار وی چون در باختند! و قیمت وی چون نهادند! و زنان مصر که جمال وی دیدند گفتند: «ما هذا بَشْرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» آری کار نمودن دارد نه دیدن. مصطفی (ص) گفت: «اللّٰهُم ارنا الاشياء كما هي».

ابن عطا گفت: جمال دو ضرب است جمال ظاهر و جمال باطن، جمال ظاهر آرایش خلق است و صورت زیبا، جمال باطن کمال خلق است و سیرت نیکو، ربّ العالمین از یوسف به برادران جمال ظاهر نمود، بیش از آن ندیدند، و این ظاهر را بنزدیک الله خطری نیست لا جرم بیهای اندک بفروختند، و شمه‌ای از جمال باطن به عزیز مصر نمودند تا با اهل خویش میگفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» و تا عالمیان بدانند که خطری و قدری که هست به نزدیک الله جمال باطن را است نه ظاهر را، از اینجا است که مصطفی (ص) گفت: «ان الله لا ينظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ينظر الی قلوبکم و اعمالکم».

و گفته اند یوسف روزی در آئینه نگرست، نظری بخود کرد، جمالی بر کمال دید، گفت اگر من غلامی بودمی بهای من خود چند بودی و که طاقت آن داشتی؟ ربّ العالمین آن از وی در نگذاشت تا عقوبت آن نظر که واخود کرد بچشید، او را غلامی ساختند و بیست درم بهای وی دادند.

پیر طریقت گفت: خود را مبینید که خود بینی را روی نیست، خود را منگارید که خود نگاری را رای نیست، خود را میسندید که خود پسندی را شرط نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

خود را منگار که حق ترا می نگارد، «وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» خود را میسند که حق ترا می پسندد، «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» خود را مباش تا حق ترا بود «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» شب معراج با مصطفی (ص) این گفت: کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل. و يقال اوقعوا البیع علی نفس لا یجوز بیعها فکان ثمنه و ان جلّ بخس و ما هو با عجب ممّا تفعله تبع نفسک بادنی شهوة بعد ان بعثها من ربّک باوفر الثمن و ذلك قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» الآیة...

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ» عزیز چون یوسف را بخیرید زلیخا را گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكِدًا»، این غلام را بزرگ دار، و او را گرامی شناس که ما را بکار آید و فرزندی را بشاید، زلیخا شوهر خویش را گفت واجب کند که ما امروز اهل شهر را دعوتی سازیم و درویشان و یتیمان و بیوه زنان را بنوازیم و خاصگیان را خلعتها دهیم بشکر آنک چنین فرزند یافتیم، پس اینهمه که پذیرفتند بجای آوردند و یوسف را خانه مفرد بیاراستند و فرشهای گران مایه افکندند، یوسف در آن خانه بسان زاهدان و متعبدان بروزه و نماز مشغول شد و گریستن پیشه کرد و غم خوردن عادت گرفت و خویشان را با آن تشریف و تبجیل نداد و فریفته نگشت و در حرقت فرقت یعقوب غریب وار و سوگوار روز بسر می آورد، تا روزی که بر در سرای نشست بود اندوهگین و غمگین، مردی را دید بر شتری نشسته و صحف ابراهیم همی خواند، یوسف چون آواز عبرانی شنید از جای بر جست و آن مرد را به خود خواند و از وی پرسید که از کجایی و

کجا می‌روی؟ مرد گفت من از کنعانم و اینجا به بازرگانی آمده‌ام، چون یوسف مرد کنعانی دید و آواز عبرانی شنید بسیار بگریست و اندوه فراق پدر بر وی تازه گشت.

بادی که ز کوی عشق تو بر خیزد از خاک جفا صورت مهر انگیزد
آبی که ز چشم من فراق ریزد هر ساعت آتشی بسر بر ریزد
گفت یا کنعانی از کنعان کی رفته‌ای و از آن پیغامبر شما چه خبر داری؟
من منع بالنظر تسلّی بالخبر، خوش باشد داستان دوستان شنیدن، مهر افزاید از احوال
دوستان پرسیدن.

در شهر، دلم بدان گراید صنما کو، قصّه عشق تو سراید صنما
کنعانی گفت من تا از کنعان بیامده‌ام یک ماه گذشت و حدیث پیغامبر می‌رس که هر که
خبر وی پرسید و احوال وی شنود غمگین شود! او را پسری بود که وی را دوست داشتی
و می‌گویند گرگ بخورد و اکنون نه آن بر خود نهاده است از سوگواری و غم خواری که
جبال راسیات طاقت کشش آن دارد تا به آدمی خود چه رسد!
تنها خورد این دل غم و تنها کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

یوسف گفت از بهر خدا بگوی که چه میکند آن پیر، حالش چون است و کجا نشیند؟
گفت از خلق نفرت گرفته و از خویش و پیوند باز بریده و صومعه‌ای ساخته و آن را بیت
الاحزان نام کرده، پیوسته آنجا نماز کند و جز گریستن و زاریدن کاری ندارد، وانگه
چندان بگریسته که همه مژگان وی ریخته و اشفار چشم همه ریش کرده و بگاه سحر از
صومعه بیرون آید و زار بنالد چنانک اهل کنعان همه گریان شوند، گوید آه کجا است آن
جوهر صدف دریایی؟ کجا است آن نگین حلقه زیبایی؟

ماها، بکدام آسمانت جویم سروا، بکدام بوستانت جویم
یوسف چون این سخن بشنید چندان بگریست که بی طاقت شد، بیفتاد و بی هوش شد،
مرد کنعانی از آن حال بترسید بر شتر نشست و راه خود پیش گرفت، یوسف به هوش باز
آمد، مرد رفته بود، دردش بر درد زیادت شد و اندوه فزود، گفت باری من پیغامی دادمی
بوی تا آن پیر بر درد را سلوتی بودی، سبحان الله این درد بر درد چرا و حسرت بر

حسرت از کجا و مست را دست زدن کی روا؟! آری تا عاشق دل خسته بداند که آن بلا
قضا است، هر چند نه بر وفق اختیار و رضا است، سوخته را باز سوختن کی روا است؟
آری هم چنان که آتش خرقة سوخته خواهد تا بیفزود، درد فراق دل سوخته خواهد تا
با وی در سازد.

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد دردی دگرش بجای در بر گیرد
زان با هر درد صحبت از سر گیرد کاتش چو رسد بسوخته در گیرد

آن مرد بر آن شتر نشسته رفت تا به کنعان آمد، نیم شب بدر صومعه یعقوب رسیده بود
گفت: السّلام علیک یا نبی اللّٰه، خبری دارم خواهم که بگویم، از درون صومعه آواز آمد
که تا وقت سحرگه من بیرون آیم که اکنون در خدمت و طاعت اللّٰه ام از سر آن نیارم بر
خاستن و به غیری مشغول بودن، مرد آنجا همی بود تا وقت سحر که یعقوب بیرون آمد،
آن مرد قصّه آغاز کرد و هر چه در کار یوسف دیده بود باز گفت، از فروختن وی بر من
بیزید و خریدن به بهای گران و تبجیل و تشریف که از عزیز مصر و زلیخا یافت و خبر
یعقوب پرسیدن و گریستن و زاری وی بر در آن سرای و بعاقبت از هوش برفتن و
می گفت یا نبی اللّٰه و آن غلام برقع داشت و نمی شناختم او را چون او را دیدم که بیفتاد و
بی هوش شد من از بیم آن که از سرای زلیخا مرا ملامت آید بگریختم و بیامدم، یعقوب را
آن ساعت غم و اندوه بیفزود و بگریست، گفت: گویی آن جوان که بود؟

فرزند من بود که او را به بندگی بفروختند؟ یا کسی دیگر بود که بر ما شفقت برد و خبر
ما پرسید؟ آن گه در صومعه رفت و بسر ورد خویش باز شد. و پس از آن خبر یوسف از
کس نشنید و ربّ العزّه خبر یوسف بگوش وی نرسانید تا آن گه که برادران به مصر رفتند
و خبر وی آوردند. گفته اند این عقوبت آن بود که یعقوب را کنیزکی بود و آن کنیزک
پسری داشت، یعقوب آن پسر را بفروخت و مادر را باز گرفت، ربّ العزّه فراق یوسف
پیش آورد تا پسر کنیزک آنجا که بود آزادی نیافت و بر مادر نیامد، یوسف به یعقوب
نرسید! بزرگان دین گفته اند معصیتها همه بگذارید و خرد آن بزرگ شمیرید، نه پیدا که
غضب حق در کدام معصیت پنهان است، و به

قال النبی (ص) انّ اللّٰه تعالی و تقدس اخفی رحمته فی الطّاعات و غضبه فی المعاصی،

فأتوا بكل طاعة تنالوا رحمته و اجتنبوا كل معصية تنجوا من غضبه.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» برادران را در کار یوسف ارادتی بود و حضرت عزت را جل جلاله در کار وی ارادتی، ارادت ایشان آن بود که او را در خانه پدر تمکین نبود و ارادت حق جل جلاله آن بود که او را در زمین مصر تمکین بود و او را ملک مصر بود، ارادت حق بر ارادت ایشان غالب آمد، میگوید جل جلاله: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» برادران او را در چاه افکندند تا نام و نشانش نماند. رب العالمین او را بجاه و مملکت مصر افکند تا در آفاق معروف و مشهور گردد، برادران او را به بندگی بفروختند تا غلام کاروانیان بود، رب العالمین مصریان را بنده و رهی وی کرد تا بر ایشان پادشاه و ملک ران بود، ایشان در کار یوسف تدبیری کردند و رب العزه تقدیری کرد و تقدیر الله بر تدبیر ایشان غالب آمد که: و الله غالب علی امره، هم چنین زلیخا در تدبیر کار وی شد، در راه جست و جوی وی نشست چنان که الله گفت: «وَوَدَّعَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ»

به تدبیر بشری درهای خلوت خانه بوی فرو بست، رب العزه بتقدیر ازلی در عصمت بر وی گشاد تا زلیخا همی گفت «هَيْبَتَ لَكَ» ای هلم فانا لک و انت لی و یوسف همی گفت فانت لزوجک و انا لرَبِّي.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ» و آن زن آهنگ او کرد، «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» و یوسف آهنگ آن زن داشت، اگر نه آن بودی که برهان او دیدی و حجت خداوند خویش بر خویشتن بدیدی، «كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» چنان بگردانیم ازو بد نامی و زشت کاری، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۲۴) که او از رهیگان گزیدگان ما بود. «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ» و آن زن آهنگ در کرد، «وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ» و فرو شکافت پیراهن یوسف را از پس، «وَالْفَتَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» شوی زن را یافتند بر درگه که فرا رسید، «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» شوی خود را گفت پاداش آن کس و عقوبت وی چیست که با اهل تو بد سگالد؟ «إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲۵) مگر آن که وی را در زندان کنند یا عذابی درد نمای.

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» يوسف گفت او تن من خواست و مرا با خود خواند، «و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» و گواهی داد گواهی از کسان آن زن، «إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ قَبْلِ» اگر چنان است که پیراهن یوسف از پیش دریده است، «فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۲۶) آن زن راست گفت و یوسف از دروغ زنان است.

«وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ» و اگر چنان است که پیراهن یوسف از پس دریده است، «فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (۲۷) او دروغ گفت و یوسف از راست گویان است. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ» چون شوی پیراهن یوسف شکافته دید از پس، «قَالَ إِنَّهُ مِّنْ كَيْدِكُنَّ» گفت که این از ساز بد شما است، «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» (۲۸) به درستی که کید شما بزرگ است.

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» ای یوسف از باز گفت این کار روی گردان، «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ» و ای زن گناه خویش را آمرزش خواه، «إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (۲۹) که گناه از تو بوده است و از بد کارانی

«وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» زنان گفتند در شارسران مصر، «أَمْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» زن عزیز تن غلام خود می جوید خود را، «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» مهر غلام در دل آن زن پر شد و تا پوست دل رسید، «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۳۰) ما آن زن را در گم راهی آشکارا می بینیم.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ» آن گه که زن عزیز مکر ایشان بشنید، «أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ» به ایشان فرستاد، «وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا» و ایشان را جای به ناز نشستن ساخت، «وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا» و هر یکی را کاردی داد در دست، «وَ قَالَتْ أَخْرِجِي عَلَيْنَهُ» و یوسف را گفت به نمودن بیرون آی بر ایشان، «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ» چون بدیدند او را، «أُكْبِرْتَهُ» بزرگ آمد ایشان را جمال او، «وَ فَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» و دستها بیچیدند، «وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ» و گفتند پرغست بادا و معاذ الله، «ما هذا بَشَرًا» این نه مردمی است، «إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (۳۱) نیست این مگر فریشته ای نیکو آزاده.

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ» زن عزیز گفت پس این غلام است که مرا ملامت کردید در کار او، «وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» و راست که شما گفتید من نفس او خود را باز

خواستم، «فَاسْتَعْصَمَ» و خود را از من نگاه داشت، «وَلَّيْنِ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمُرُهُ» و اگر آن نکند که او را فرمایم، «لَيْسُ جَنًّا» ناچاره در زندان کنند او را، «وَلْيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ» (۳۲) و انگه بود از خوارشدگان و بی آبان.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» بدان که اقوال علما درین آیت مختلف است، قومی گفتند یوسف (ع) بآن زن همت کرد چنان که آن زن بوی همت کرد حتی حلّ الهمیان و جلس منها مجلس الرجل من المرأة، قومی گفتند همت آن زن دیگر بود و همت یوسف دیگر، زن همت فاحشه داشت و در دل کرد که کام خود از وی بر دارد و یوسف همت فرار داشت با مخاصمه، یعنی در دل کرد که از وی بگریزد یا با وی بر آویزد و فرمان وی نبرد. قومی گفتند معنی همت آرزوی بود که در دل آید بطبع بشری بی اختیار و بی کسب بنده و بنده باین مأخوذ نباشد که این در تحت تکلیف نباید، پس این همت نه از یوسف زلت بود نه از آن زن، بلی زلت زن بدان بود که عقد و نیت بدان پیوست و عزم کرد بر تحقیق آن همت و خطرت و این عزم کسب بود لا جرم بدان مأخوذ بود. قال ابن المبارک قلت لسفيان: ا يؤخذ العبد بالهمة؟ قال اذا كان عزما أخذ بها. و في الخبر: من هم بسبيته و لم يعملها لم تكتب عليه.

این از آن خطرتهاست که بی کسب و بی اختیار در دل آدمی آید و وی را در آن ملامت نیاید، همچون گرسنه ای که طعام ببیند در طبعوی تحرّکی و آرزویی پدید آید فرا آن طعام و اگر چه از آن ممتنع باشد که طبع بشری و جبلت اصلی بر آن آفریده اند. حسن بصری رحمة الله عليه از اینجا گفت: اما هم یوسف فما طبع عليه الرجال من شهوة النساء من غير عزم على الفاحشة.

و قال الجنيد: تحرّك طبع البشريّة من يوسف و لم يعاونه طبع العادة و العبد في تحريك الخلقه فيه غير مذموم و في مقاربة المعصية مذموم و ذكر الله سبحانه عن يوسف همة على طريق المحمّدة لا على طريق المذمّة. جنید گفت: ذکر همت یوسف در این آیت بر طریق محمّدت است نه بر طریق مذمّت، یعنی که پسندیده و نیکو بنده ای باشد که طبع بشری بی کسب وی فرا حرکت و خطرت آرند وانگه قصد و عزم که کسب و اختیار وی است فرا

آن نه پیوند و آن را مدد ندهد، آن گه گفت: «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» اگر نه برهان و حجت الله تعالی بودی از یوسف قصد و عزم بودی، چنانک از زلیخا. قومی گفته‌اند و لقد همّت به اینجا سخن تمام شد. بر سبیل ابتدا: گویی «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». و در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره لولا آن رای برهان ربّه لهم بها و لکنه رای البرهان فلم بهم، و این قول اگر چه در اعراب ضعیف است از روی معنی نیکوست و پسندیده، از بهر آنک بتعظیم انبیا نزدیک تر است و بحال ایشان سزاتر و بر خلق خدا فرض است بایشان ظنّ نیکو بردن و محاسن ایشان باز گفتن و زلات صغایر اگر چه بحکم بشریّت بر ایشان رواست بر وجه نیکوترین تأویل آن پدید کردن و عبارتی که بحرمت عصمت نزدیک تر باشد ادا کردن.

و در خبرست که مردی گفت: یا رسول الله انّ امرأتی لا تدع عنها ید لامس احتمال کند که لمس اینجا کنایتست از جماع چنانک در آن آیت گفت «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» بقول بعضی فقهاء، و محتمل بود که لمس بمعنی طلب است چنانک در این آیت گفت: «وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ» ای طلبنا السماء. و معنی الحدیث انّ امرأتی لا تردّ ید طالب حاجة صفا یشکو تضييع ماله، بیشترین علماء بر آنند که این تأویل درست تر است و نیکوتر و پسندیده، از بهر آنک در حق صحابه رسول ظنّ نیکو بردن و نفی عار و تهمت از ایشان کردن فریضه است، چون در حق صحابه چنین است در حق انبیاء اولی تر و سزاتر که ظنّ نیکو برند و بعصمت و پاکی ایشان گواهی دهند بعد ما که ربّ العزه جلّ جلاله ایشان را از میان خلق برگزیده و صفوت خود گردانیده و رقم اصطفاّئیت بر ایشان کشیده که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

قوله «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» ابن عباس گفت: برهان حق آن بود که برنگرست ملکی بر صورت یعقوب دید که انگشت بر وی می‌گزید و میگفت: یا یوسف یا یوسف! و گفته‌اند جبرئیل را دید که می‌گفت: انت مکتوب فی الانبیاء و تعمل عمل السّفهاء و یوسف جبرئیل را بشناخت از آنک وی را در چاه دیده بود، و گویند جبرئیل پر خویش بر پشت یوسف زد تا همه شهوت از وی برفت، و گفته‌اند بر دیوار خانه نبشته دید که: «لَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا».

سدی گفت: از هوا ندا شنید که یا یوسف تو اقعا فتکون مثل الطیر وقع ریشه فذهب بطیر و لا ریش له ای یوسف فعل سفها می کنی! تا چون مرغی شوی بال کنده که هرگز پرواز نتواند کرد، بمجرد این ندا از مقام برنخاست تا برهان حق بدید، آن گه برخاست و آهنگ بیرون کرد. اینست که ربّ العالمین گفت: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ» ای کذلک اریناه البرهان «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» فالسوء خیانتة صاحبه و الفحشاء ركوب الفاحشة، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» قراءت مدنی و کوفی بفتح لام است، یعنی المصطفین المختارین الذین اصطفاهم الله لدینہ و اخلصهم لعبادته، من قوله «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ». باقی بکسر لام خوانند یعنی الذین اخلصوا التوحید و العبادة لله، من قوله «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» یوسف چون برهان حق بدید برخاست و آهنگ در کرد تا بگریزد، زلیخا از پی او برفت تا بوی در آویزد، اینست که الله تعالی گفت: «وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ» ای تسابقا الی باب البیت، فحذف الی چون بدر خانه رسید تا بیرون شود زلیخا بوی در رسیده بود دستش بدامن قفا رسید بگرفت و فرو درید، «وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ» القد القطع طولاً و القدد القطع و منه سَمِي القدید، «وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» ای وجداً زوجها واقفا عند الباب و كان معه ابن عمّها فحضرها فی ذلك الوقت کید لَمَّا فاجات سَيِّدَهَا، «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» چون بر در رسیدند: یوسف گریزان و زلیخا از پس وی دوان، آن یکی برهان حق دیده و از بیم خدای تعالی مغلوب گشته! و این یکی را غلبات عشق بسودا آورده! زلیخا چون شوی خود را دید بشورید خواست تا تهمت خود بر یوسف افکند، کید ساخت آن ساعت و گفت: «ما جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» گناه خود بر یوسف افکند تا خود را متبراً گرداند، گفت: من در خانه خفته بودم که این غلام بسر من آمد تا دست بی ادبی بر من دراز کند و حرمت تو بخیانت تباه گرداند! من بیدار شدم، وی از من بگریخت، من خواستم که او را بگیرم تا ادب کنم، این آواز و شغب و دویدن من بر پی وی از آن بود. گفته اند که اگر دوستی وی حقیقت بودی و عشق وی درست، چنین نکردی و خود را بیوسف برنگزیدی، لکن شهوتی بود غالب و اندیشه ای فاسد، زلیخا چون بر یوسف غمز کرد و گناه سوی وی نهاد بترسید از آنک یوسف را زیانی رسد، همی شوی خود را تلقین عقوبت کرد، گفت: جزای وی آنست که او را بزندان کنند و بزنند.

قال «هی رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» ای طالبنتی بالمواقعة، چون زلیخا آن سخن بگفت یوسف گفت بر من دروغ می‌گوید که این فعل کرده اوست و شرمساری من و دلتنگی تو ازوست. و یوسف بر آن نبود که کشف آن حال کند و فضحیت وی خواهد اگر نه بر وی دروغ نهادی و گناه بر وی بستی، عزیز چون ایشان را چنان دید بشک افتاد که از ایشان گناه کار کدامست، ابن عم زلیخا که با عزیز آن ساعت نشسته بود مردی حکیم بود گفت: «إِنَّ كَانِ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ»، و گفته‌اند نه که شاهد طفلی بود هفت روزه در گهواره، خواهر زاده زلیخا، نام آن طفل: یملیخا، زبان بگشاد و گفت: یا عزیز راه دانستن این کار و بر رسیدن از سر این حال آنست که پیراهن یوسف را بنگرید تا کجا دریده است، اگر سوی پیش دریده است صدق قول زلیخاست و دروغ قول یوسف، زیرا که یوسف قصد کرده باشد و وی بامتناع دست در یوسف زده و اگر پیراهن یوسف از پس دریده است حجت یوسف راجح است و روی وی روشن و گفت وی راست.

روی عن النبی (ص) قال تکلم اربعة فی المهد: ابن ماشطة بنت فرعون و شاهد یوسف و صاحب جریح و عیسی بن مریم.

و گفته‌اند شاهد قطعی دانست که زلیخا را گناه است نه یوسف را اما نمی‌خواست صریح بگوید و بتعریض بگفت.

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ» ای رای الشاهد قمیصه، و قیل رای الزوج. چون شوی زلیخا پیراهن یوسف دید از پس دریده و خیانت زن خویش بدانست و برائت یوسف، روی بزن خویش نهاد گفت: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» آن سخن که با من گفتمی: «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» از کید شما است که زنان اید، «إِنَّ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ» ساز بد شما و حیلت شما عظیم است، هم بصالح می‌رسد هم بطالح، هم به بیگناه هم بگناه کار و کید شیطان ضعیف است لانه وسوسه و غیب و کید هن مواجهه و عین. یکی از بزرگان دین گفته: انا اخاف من النساء اکثر مما اخاف من الشيطان لان الله يقول «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» و قال فی النساء ان کید کن عظیم. و قال النبی (ص): «ما ترک بعدی فتنه اضر علی الرجال من النساء».

آن گه روی با یوسف کرد گفت: «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» این اعراض اسکات است چنانک آنجا گفت: «وَأَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ» یعنی لا تشافههم و لا تجهم، ای یوسف

بگذار سخن گفتن درین باب و پنهان دار و با کس مگوی.

حسن بصری رحمة الله علیه هر گه که این آیت خواندی گفتی: هكذا غیرة من لا ایمان له. قیل کان عینا و کان قلیل الغیرة و الحمیة. عبد الله عباس گفت: آسان فرا گرفتن عزیز این کار را نه از بی غیرتی بود بلکه امانت یوسف را معتقد بود و بر دیانت وی اعتماد داشت، دانست که هیچ سبب که موجب عار باشد از جهت یوسف حادث گشته نیست، آن گه زن خویش را گفت: «اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ» ای تویی الی الله وسیله ان یغفر لک، «إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» المذنبین. و قیل هو من قول الشاهد لیوسف و لراعیل و عنی بقوله وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ یعنی سلی زوجک ان لا یعاقبک علی ذنبک هذا. و در شواذ خوانده اند «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» بر فعل ماضی زن را می گوید یوسف ازین کار روی گردانید و آزاد و بی گناه گشت، تو گناه خویش را آمرزش خواه که گناه از تو بود «إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ». این همچنانست که مریم را گفت: «وَكَاثِبٌ مِنَ الْقَانِئِينَ» لَانْهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَانْ فِيْهَمْ قَاتِنُونَ فِيْهَمْ رِجَالٌ وَ نِسَاءٌ وَ كَانَتْ رَاعِيْلٌ مِنْ قَوْمِ خَاطِئِيْنَ فِيْهَمْ رِجَالٌ وَ نِسَاءٌ. كما قال لامرأة لوط «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی من قوم فیهم رجال و النساء و النساء اذا اجتمعوا ذكروا. و فی الایة دلیل علی آنه لم یکن فی شرعهم علی الزنا حد و ان کان محرماً حیث عدّه ذنباً.

«وَ قَالَ نِسْوَةٌ» یقال نساء و نسوة و نسوان لا واحد لها من لفظها و المدينة ها هنا مدینة مصر، چون حدیث زلیخا در شهر مصر پراکنده شد، جماعتی زنان مصر زلیخا را ملامت کردند گفته اند دوازده زن بودند از اکابر مملکت و گفته اند پنج بودند: امرأة السّاقی و امرأة الخبّاز و امرأة صاحب الدّواب و امرأة صاحب السّجن و امرأة الحاجب. این زنان گفتند: «امراتُ العزیز تراودُ فتأها» ای عبدها الکنعانی، «عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» ای احبها حتی دخل حبّه شغاف قلبها و هو حجابها و غلافه. زن عزیز فتنه غلام عبرانی گشته و دوستی و مهر غلام بشغاف وی رسیده! گفته اند که شغاف پوست دلست و گفته اند که خون بسته است در میان دل و گفته اند دردی که در استخوان سینه پدید آید آن را شغاف خوانند، و حبّاً نصب علی التمییز، «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» من وقع فی امر اعیاه المخرج منه فهو ضال فیه. و در شواذ خوانده اند قد شعفها بالعیین غیر المنقوطة، مشتق من شعاف الجبال ای

رؤس الجبال معنی آنست که عشق در تن وی بهر راهی فرو رفت و ولایت تن همه فرو گرفت و کسی که بر چیزی عاشق بود گویند مشعوف است بر وی.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ» یعنی بسوء مقالهن، آن گه که زن عزیز مکر ایشان بشنید و بد گفت ایشان، سَمِیَ مقالهن مکرًا لانه کان علیها و شیئا و تشنیعا و گفته اند که سخن ایشان مکر خواند از بهر آنک ایشان صفت جمال و حسن یوسف شنیده بودند این ملامت در گرفتند تا مگر زلیخا، یوسف را بایشان نماید و این مانده مگری بود که بر ساخته بودند.

و گفته اند زلیخا سرّ خود با جماعتی زنان گفته بود و از ایشان در خواسته که پنهان دارند، ایشان آشکارا کردند، مکر ایشان این بود، «أُرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ» تدعوهنّ الی مادبة اتّخذتھا، «وَأَعْتَدْتُ» افعلت من العتاد و کل ما اتّخذته عدة لشيء فهو عتاد و المعنی هیأت لهنّ مجلسا فيه ما یتکین علیه من الوساید و النّمارق و فيه الطّعام و الشراب، و یقال لجلسة النّاعم اتّکاء لانّ الاتّکاء جلسة المطمئن و من هذا الباب کلّ ما جاء فی القرآن من کلمة متکئین. و روی عن النبی (ص) انه قال نهیت ان آکل متکئا، لما اختار الله له من التواضع.

قوله «وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا» قال المبرد كانوا لا يأكلون فی ذلك الزمان الا بالسکاکین و الملاعق کفعل الاعاجم، قال و العرب تنهس نهسا لا تبتغی سکینا.

چون ملامت زنان مصر بزلیخا رسید، زلیخا گفت من ایشان را حاضر کنم و این دوست خود را بر ایشان جلوه کنم تا بدانند که ما در عشق معذوریم و باین دل دادن از طریق عیب و ملامت دوریم! دعوتی ساخت و چهل زن را اختیار کرد از زنان مصر و ایشان را بر خواند و بمهمان خانه فرو آورد و یوسف را پیش خود خواند و گفت: فرمان من بر و حاجت من روا کن. گفت هر چه نه معصیت فرمایی فرمان بردارم و امر ترا منقادم، یوسف را پیش خود بنشانند و گیسوی وی بتافت بمروارید و قبای سبز پوشانید و خزی سیاه بر سرش نهاد و پیراهن رویش از غالیه خطی کشید و طشت و ابریق بدست وی داد و مندیل شراب و او را گفت چون من اشارت کنم از پس پرده بیرون آی، آن گه زنان بنشستند و پیش هر یکی طبقی ترنج و کاردی بر آن نهاده، زمانی بر آمد و حدیث می کردند و آن گه دست بکارد و ترنج بردند و زلیخا بر تخت نشسته و کنیزکان بر پای ایستاده، روی بزنان کرد و گفت شما مرا عیب کردید و مستوجب ملامت و طعن دیدید در کار یوسف؟! ایشان

گفتند بلی چنین است، زلیخا گفت: یا یوسف بدر آی، یوسف پرده بر گرفت و بیرون آمد، چون نظر زنان بر یوسف افتاد دهشت بر ایشان پیدا شد، از خود غافل شدند کارد بر دست نهادند و دستها را بجای ترنج بریدند، اینست که ربّ العالمین گفت: «فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» و در شواذ خوانده‌اند متکا باسکان تا. و هو الرقاق الملفوف باللحم و بالسكّين مثل الأترج و البطيخ و الموز. و قيل الزمّورد و هو الرقاق الملفوف باللحم و غيره، يقال بتكت الشيء و متكته اذا قطعته «وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا» قال ابن زيد فكنّ يقطعن الأترج و يأكله بالعسل، «وَ قَالَتْ اِخْرُجْ عَلَيْنَّ» گفته‌اند آن بلاء دست بریدن از آن پدید آمد که علیهنّ گفت، اگر بجای علیهنّ لهنّ گفتمی آن بلا پدید نیامدی و هیچ فتنه نبودى. و قال ابن عباس: «فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ» ای حزن. و منه قول الشاعر:

تأتى النساء على اطهارهنّ و لا تأتى النساء اذا اكبرن اكبارا

و الهاء فى قوله اكبرنه على هذا القول تعود الى المصدر، ای اكبرن اكبارا. و قيل اكبرن له فحذف اللام. و قيل ان المرأة اذا اشتدّت غلمتها حاضت، و منه قول الشاعر:

خف الله و استر ذا الجمال ببرقع فان لحت حاضت فى الخدور العواتق

و قال مجاهد اكبرنه ای اعظمه و اجللنه. و قيل الاكبار: التعجب، «وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» خدشنها بالسكّاكين حتى سالت دماؤهنّ. قال وهب: بلغنى ان سبعا من الاربعين متن فى ذلك المجلس و جدا بيوسف، «و قلن حاشا لله» قرائت ابو عمرو بالف است و باقى بى الف خوانند و «حاش لله» يعنى معاذ الله ما هذا بشرا. و قيل حاش لله ای تنزهها لله عن ان يجعل مثل هذا آدميا.

قال الزجاج: حاشا مشتق من قولك انا فى حاشا فلان ای فى ناحيته، فاذا قلت حاشا لزيد فمعناه قد تنحّى زيد من هذا و تباعد منه و هذه لفظة تستعمل فى التباعد و النفى، و التّحاشى هو التّجنب و التّوقى و يسمى فيه الله كما يسمّى فى قولهم لله دره، لله انت، فيدخل فيه اسم الله عزّ و جلّ للتّعظيم و تحقيق التباعد كما ادخلوا فى خلال التعجب و التباعد و التعظيم كلمة التّسبيح و التّهليل، فقالوا سبحان الله ما احسن هذا، لا اله الا الله ما

اعظم هذا. و يقال حاش الله و حاش الله بحذف اللام و اثباته، «ما هذا بشراً» ای مثل هذا الجمال ليس بمعهود في البشر، أما هو ملك نزل من السماء كريم على ربه. «قالت فذلكن الذي لمتنني فيه» این ملامت همان مکرست که در اول آیت گفت، چون زنان را بدیدار یوسف دهشت افتاد، زلیخا گفت این آن غلام است که شما مرا بعشق وی ملامت کردید! ایشان همه بیکبار گفتند: لا لوم عليك، ترا بر عشق وی ملامت نیست و ملامت تو کردن جز ظلم نیست، آن گه زلیخا اعتراف آورد بفعل خود و آشکار کرد بر ایشان عشق خود، دانست که ایشان او را معذور دارند، گفت من تن او خود را خواستم، «فاستعصم» وی از خدای نگه داشت خواست از من، و قیل معناه فامتنع و استعصى. پس زنان همه روی بوی نهادند گفتند: اطع مولاتک. و زلیخا او را بحبس تهدید کرد گفت: «لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن» ای لیسجنن و هو جواب القسم، تقدیره و الله لیسجنن «و لیكونا من الصاغرين» الأذلاء و الصاغر في اللغة الذلیل و الفعل منه صغر بالكسر یصغر صغرا و صغارا فهو صاغر و فی الدقة و السن صغر صغرا فهو صغیر.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چون الله را با بنده عنایت بود، پیروزی بنده را چه نهایت بود، چون الله رهی را در حفظ و حمایت خود دارد، دشمن برو کی ظفر یابد، پیروز بنده ای که الله تعالی نظر بدل وی پیوسته دارد که او را بهیچ وقت فرا مخالفت نگذارد.

قال النبی (ص) فیما یرویه عن ربّه عزّ و جلّ: «اذا علمت ان الغالب علی قلب عبدی الاشتغال بی جعلت شهوته فی مسئلتی و مناجاتی فاذا اراد ان یسهو عنی حلت بینہ و بین السهو عنی».

بنگر بحال یوسف صدیق که شیطان دام خود چون نهاد فرا راه وی که: النساء حبات الشیطان. و ربّ العالمین برهان خود چون نمود فرا وی.

جعفر صادق (ع) گفت: برهان حق جمال نبوت بود و نور علم و حکمت که در دل وی نهاد، چنانک گفت: «آتیناه حکماً و علماً» تا بنور و ضیاء آن راه صواب بدید، از ناپسند برگشت و بیسند حق رسید، نه خود رسید که رسانیدند! نه خود دید که نمودند! یقول الله

تعالی: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». و روایت کرده‌اند از علی بن حسین بن علی صلاة الله عليهم که در آن خلوت خانه بتی نهاده بود، آن ساعت زلیخا برخاست و چادری بسر آن بت در کشید تا بپوشید، یوسف گفت چیست این که تو کردی؟ گفت از آن بت شرم میدارم که بما می‌نگرد، گفت یوسف: ا تستحین ممن لا یسمع و لا یبصر و لا استحیی ممن خلق الاشیاء و علمها یسمع و یبصر و ینفع و یضر؟ از بتی که نشنود و نبیند و نه در ضرر و نفع بکار آید تو شرم میداری، من چرا شرم ندارم از آفریدگار جهان و جهانیان و دانا باحوال همگان چه آشکارا و چه نهان، شنونده آوازه‌ها، نیوشنده رازها، بیننده دورها اَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَرِی؟ یوسف این بگفت آن گه برخاست و آهنگ در کرد. و روایت کرده‌اند از ابن عباس و جماعتی مفسران که از آن مناظرات و محاورات که آن ساعت میان ایشان رفت آن بود که زلیخا گفت: یا یوسف ما احسن شعرک ای یوسف نیکو مویی داری، گفت اول چیزی که در خاک بریزد این موی باشد. گفت: ای یوسف نیکو رویی داری، گفت نگاریده حق است در رحم مادر. گفت: ای یوسف صورت زیبای تو تنم را بگداخت، گفت شیطان مدد میدهد و می‌فریبد. گفت: ای یوسف آتشی بجانم برافروختی شرر آن بنشان، گفت اگر بنشانم خود در آن سوخته گردم. گفت: ای یوسف کشته را آب ده که از تشنگی خشک گشته، گفت کلید بدست باغبان و باغبان سزاوار تر بدان. گفت: ای یوسف خانه آراسته‌ام و خلوت ساخته‌ام خیز تماشایی کن، گفت پس، از تماشای جاودانی و سرای پیروزی باز مانم. گفت: ای یوسف دستی برین دل غمناک نه و این خسته عشق را مرهمی بر نه، گفت با سیّد خود خیانت نکنم و حرمت بر ندارم.

ابن عباس گفت میان ایشان سخن دراز شد و شیطان سوم ایشان در کار ایستاده، دستی بیوسف برد و دیگر دست بزلیخا، هر دو را فراهم کشید، پنداشت که ایشان را بهم جمع کرد و بمقصود رسید! برهان حق پدید آمد ناگاه و تلبیس ابلیس همه نیست گشت و تباه: ابلیس گشاده بود در وسوسه دست فضل ازلی در آمد ابلیس بجست

چون یوسف آهنگ در کرد گریزان و زلیخا از پس وی دوان، شوی زن را دیدند بر

گذرگاه ایشان ایستاده! زلیخا چون او را دید آتش خجلت و تشویر در جان وی افتاد. تنبیهی است این کلمه عاصیان امت را فردا که بر گذرگاه قیامت حق را ببینند جل جلاله و ذلک فی قوله عز و جل: «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ». زلیخا چون وی را دید گفت: «ما جزاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» گناه سوی یوسف نهاد از آنک در عشق وی صدق نبود، لا جرم بر زبان وی نیز صدق نرفت و یوسف را بخود برنگزید و حظ نفس خود فرو نگذاشت، باز چون عشق یوسفی ولایت سینه وی بتمامی فرو گرفت و بشغاف دل وی رسید حظ خود بگذاشت و زبان صدق بگشاد گفت: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ».

قوله: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» شغاف پرده درونی است از پرده‌های دل و دل را پنج پرده است: اول صدر است مستقر عهد اسلام. دوم قلب است محل نور ایمان. سوم فؤاد است موضع نظر حق. چهارم سر است مستودع گنج اخلاص. پنجم شغاف است محط رحل عشق.

زلیخا را عشق یوسف بشغاف رسیده بود، سمنون محب گفت: شغاف آن گه گویند که پرده‌های دل از عشق پر شود و نیز چیزی را در آن جای نماند تا هر چه گوید از عشق گوید و آنچه شنود در عشق شنود، چنانک مجنون را پرسیدند که ابو بکر فاضلتر یا عمر؟ گفت: لیلی نیکوتر! و منه قول جعفر: الشغاف مثل العين اظلم قلبه عن التفکر فی غیره و الاشتغال بسواه.

چون آن بیچاره در کار یوسف برفت و عشق ولایت خویش بتمامی فرو گرفت، زبان طاعنان بر وی دراز شد و زنان مصر تیرهای ملامت در وی می‌انداختند که: تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ، و او خود را تسلّی میداد باین که معشوق خوب روی ملامت ارزد:

پیوند کنی با صنمی مشکین خال آن گه جویی تو عافیت اینت محال
اجد الملامة فی هواک لذیذة حبًا لذکرک فلیلمنی اللوم

سرمایه عاشقان خود ملامت است، عاشق کی بود او که بار ملامت نکشد! گفت آری من دوست خود را بایشان نمایم تا بدانند که:

عشق چنان روی، تاج باشد بر سر ور چه ازو صد هزار درد سر آید

پس چون جمال یوسف بدیدند و شعاع آن جمال بر هیكلهای ایشان اشراق زد، همه در وهده دهشت افتادند و دستها بجای ترنج بریدند، از خود بی خیر گشته، لختی بی هوش افتاده، لختی جان داده، لختی سراسیمه و متحیر مانده و همی گویند: ما هذا بَشْرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ این نه آدمی است که این فریشته روحانی است!

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» این نه دفع ملامت است و نه کشف مضرت که این تفاخر است و نازیدن بمعشوق خویش. می گوید این آنست که شما مرا ملامت کردید در عشق او، «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» و راستست آن سخن که شما گفتید که منم عاشق و دل داده بدو.

من دل بکسی دهم که او جان ارزد ور جان ببرد هزار چندان ارزد

چون یوسف جمال خود بنمود همه زنان دست بریدند و زلیخا نبرید، همه متحیر و متعیر گشتند و زلیخا متعیر نگشت، و ذلک لَانَّهَا قَوِي حَالَهَا بطول اللقاء فصارت رؤیة یوسف لها غداء و عادة فلم یؤثر فیها و التَغییر صفة اهل الابتداء فی الامر فاذا دام المعنی زال التَغییر.

قال ابو بکر الصدیق رضی اللہ عنه لمن رآه بیکی و هو قریب العهد بالا سلام: هكذا کُنَّا حَتَّى قَسَتِ الْقُلُوبُ اِی قَوِیْتِ و صَلَبَتْ، و کَذَا الْخَزْفِ اَوَّلُ مَا یَطْرَحُ فِیهِ الْمَاءُ یَسْمَعُ لَهُ نَشِیْشٌ فاذا تَعَوَّدَ تَشَرَّبَ الْمَاءُ سَکَنَ فَلَا یَسْمَعُ لَهُ صَوْتٌ.

و گفته اند که در میان زنان مصر دختری ناهده بود بر ملت کفر و آن ساعت که جمال یوسف دید حیض وی بگشاد و آن جامه تجمل که داشت آلوده گشت و از خجلی و شرمساری اندر سر خویش ایمان آورد، گفت: ای خدای یوسف مرا دریاب و شرمسار مکن، ایمان آوردم بیکتایی و بیهمتایی تو، ربّ العزّه همان ساعت دهشت و حیرت بر همه زنان افکند تا دستها بریدند و جامها بخون بیالودند تا در میانه آن دختر خجل نشود.

و مثله ما حکى عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه انه کان جالسا فی بعض اصحابه فسمع صوتا، فقال الا من احدث فلیعد الوضوء، فلم یقم احد، فعلم عمر انه لا یقوم حیاء و خجلا، فقام بنفسه و قال قوموا لتتوضّأ حتى صار المحدث مستورا فیهم، کذلک فی القيامة یدعی کلّ واحد باسم والدته سترا لاولاد الزنا و شرفا لعیسی علیه السلام.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قَالَ رَبِّ» گفت خداوند من، «السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ» زندان دوسترست بمن، «مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» از آنچه ایشان می خوانند مرا با آن، «وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» و اگر بنگر دانی از من این کوشیدن ایشان ببدی. «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» بایشان گرایم، «وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۳۳) و آن گه کار نادانان را کننده باشم.

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» پاسخ کرد او را خداوند او، «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» بگردانید از او آن کوشش بد ایشان، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳۴) که اوست آن شنوای دانا.

«ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ» پس آن گه ایشان را در دل افتاد، «مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتٍ» پس آن نشانها که دیده بودند، «لَيَسْجُنَنَّهُ» که او را در زندان کنند ناچاره، «حَتَّى حِينٍ» (۳۵) تا یک چندی.

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ» و با یوسف در زندان شد، «فَتَيَانَ» دو غلام، «قَالَ أَحَدُهُمَا» یکی گفت از ایشان یوسف را، «إِنِّي أَرَانِي» من خویشتن را در خواب دیدم «أَعْصِرُ خَمْرًا» که شیره انگور می گرفتیم، «وَ قَالَ الْآخَرُ» و غلام دیگر گفت، «إِنِّي أَرَانِي» من بخواب دیدم خویشتن را، «أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا» که برداشته بودمی زیر سر خویش نان، «تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» میخورد مرغ از آن، «نَبْتْنَا بَتَأْوِيلِهِ» ما را خبر کن بسر انجام آن و تعبیر کن خواب ما را، «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۳۶) که ما ترا از دانایان می بینیم.

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ» یوسف گفت ناید بشما هیچ خوردنی، «تُرْزَقَانِهِ» که شما را روزی دهند آن را «إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بَتَأْوِيلِهِ» مگر که من خبر کنم شما را که سرانجام آن در تعبیر چیست، «قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» پیش از آنک سرانجام شما را آشکار شود و بشما آید، «ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» این که شما را می گویم از آنست که به من آموخت خداوند من، «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ» من دست برداشته ام کیش گروهی، «لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» که بنه می گروند بخدای، «وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (۳۷) و بروز بسین کافرند.

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» و پی برنده ام بکیش پدران خویش، «إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» ما کَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» هرگز نبود ما را که انباز گیریم با خدای تعالی هیچیز، «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ» آن از فضل و نیکو کاری خدای تعالی است بر ما و بر مردمان، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (۳۸) لکن بیشتر مردم آنند که سپاس

دار نه‌اند.

«یا صاحبِ السِّجْنِ» ای دو غلام زندانی، «أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ» چه گوئید خداوندان پراکنده پراکنده رای مختلف فرمان به، «أُمُّ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۳۹) یا الله آن خدای یگانه و همه را فرو شکننده و کم آورده.

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ» نمی پرستید شما فرود از الله، «إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» مگر نامهایی که شما کردید و پدران شما، «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» فرو نفرستاد الله تعالی آن پرستیدگان را هیچ حق، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» نیست کار راندن و فرمان گزاردن مگر الله را، «أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» فرمود که مپرستید مگر او را، «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» آنست دین راست و بر جای، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۴۰) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

«یا صاحبِ السِّجْنِ» ای دو غلام زندانی، «أَمَّا أَحَدُكُمَا» اما یکی از شما دو، «فَبَسَقَى رَبَّهُ خَمْرًا» تا خواجه خویش را ساقی بود، «وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ» و اما آن دیگر را بردار کنند، «فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ» تا مرغ از سر او بخورد، «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» (۴۱) حکم راندند کار آن خواب که در آن از من تأویل خواستید

«وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا» یوسف گفت آن غلام را که چنان دانست که او رستنی است از ایشان دو، «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» چون نواخت یابی از خداوند خویش یاد کن مرا بنزدیک او، «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ» فراموش کردیر آن غلام دیو، «ذَكَرَ رَبَّهُ» یاد کردن بنزدیک خداوند خویش، «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ» پس بماند یوسف در زندان، «بِضْعِ سِنِينَ» (۴۲) چند سالی.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «قَالَ رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» قراءت یعقوب بفتح سین است بر معنی مصدر، ای الحبس احبّ الیّ، باقی بکسر سین خوانند و هو اسم المكان، یعنی نزول السِّجْن احبّ الیّ. و این آن گه گفت که آن زنان مصر که در دعوت زلیخا بودند روی به یوسف نهادند که چرا سیّده خویش را و خداوند خویش را فرمان نبری و بصحبت وی تجرّح نمایی و شادی نیفزایی؟ گهی بلطف می گفتند، گهی بعنف، او را بحبس و زندان تهدید می کردند تا

یوسف از آن ضجر گشت و دل‌تنگ شد و در دفع کید ایشان استعانت بالله کرد گفت: ربّ ای یا ربّ لان احبس احبّ الیّ من ان اکون مطلقا اسمعهنّ یدعوننی الی معصیتک «وَأَلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» ای کید امرأة العزیز و کید النساء اللاتی رأین یوسف، «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» ای أَلَّا تعصمنی اصب الیهنّ، امل بطبعی الی اجابتهنّ فی المساعدة علی امرها و قیل کلّ واحدة منهنّ دعته الی نفسها فلذلک قال اصب الیهنّ. یقال صبا الرجل الی المرأة مال الیها یصبو صبوا و صبوی و صباء اذا کسرت قصرت و اذا فتحت مددت و الصبی رقة الهوی، «وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ای ممّن جهل حقّک و خالف امرک «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» ای اجاب الله له می گوید الله تعالی دعاء یوسف اجابت کرد و معنی دعا در ضمن این کلمه است که: و أَلَّا تصرف عنی کیدهنّ، یعنی استجاب له، «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» و کفّ عنه احتیالهنّ، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» بحاله و حالهنّ. و قیل السّمیع لدعاء الدّاعی، العلیم باخلاصه. یقال هذه الآیة ردّ علی المعتزلة الجهمیّة فیما یزعمون أنّ الانسان مالک نفسه لا یتحتاج الی عصمة ربّه علی المعاصی و هذا نبی الله یوسف یدعو بصرف کیدهنّ عنه علما منه بانّ العصمة هی التّی تنجیه و تحوّل بینه و بین المعصیة فاخبر الله عن اجابة دعوته و صرف عنه کیدهنّ كما ترى.

قوله: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ» کنایتست از آن زن و شوی وی و کسان ایشان و اهل مشورت ایشان، «مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ» این آیات علامت برائت یوسف است از آنچه زلیخا بر وی دعوی کرد، و هی قدّ القمیص من دبر و شهادة الطّفل و قطع الایدی. «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ» ای وقع فی عزمهم و نجم فی رأیهم و بدر لهم، یقال فلان ذو بدوات اذا کان متفّن الآراء و اکثر ما یقال ذلک فی الشر. آن زن چون از یوسف نومید شد، کس فرستاد بشوی خویش که گفت و گوی ما و قصّه ما با این غلام عبرانی در شهر پراکنده شده و ترسم که اگر چنان فرو گذارم زیادت شود این شنعت و این فضیحت، رای آنست که روزگاری او را بزندان برند تا این لائمه منقطع شود و گفت و گوی بیفتد، و مقصود وی آن بود که فرا مردم نماید که گناه از سوی یوسف بود که او را بزندان بردند بعقوبت خیانت خویش، و نیز رنج یوسف میخواست بسبب امتناع که نمود در کار وی. عزیز او را جواب داد که رای آنست که تو بینی و صواب آنست که تو کنی، زلیخا نماز شام زندانبان را بخواند و یوسف را بوی سپرد

تا بزندان برد. زندان‌بان گفت یا ملکه زندان دو است: یکی زندان قتل و دیگر زندان عقوبت، بکدام یکی می‌فرمایی که برم؟ گفت بزندان عقوبت. و آن زندان عقوبت بجنب سرای زلیخا بود، زندان‌بان دست وی گرفت و بزندان برد، اینست که ربّ العالمین گفت «لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حَبِيبٍ» قیل سبع سنین و قیل خمس سنین.

یوسف قدم در زندان نهاد گفت: بسم الله و الحمد لله علی کلّ حال و اندر صحن زندان درختی خشک بود یوسف گفت مرا دستوری ده تا زیر آن درخت نشینم و آن جا وطن گیرم، زندان‌بان او را بزیر آن درخت خشک فرو آورد، یک شب آنجا عبادت کرد، بامداد آن درخت خشک سبز گشته بود و زیر وی چشمه آب پدید آمده و در آن زندان قومی محبوس بودند چون آن حال دیدند همه پیش وی بتواضع در آمدند و تبرک را دست بوی فرو آوردند و دیدار وی مبارک داشتند. و یوسف هر روز بامداد برخاستی و بهمه بیغوله‌های زندان بگشتی و همه را بدیدی، بیماران را بیرسیدی و دیگران را امیدوار کردی و بصبر فرمودی و وعده ثواب دادی، زندانیان گفتند: یا فتی بارک الله فیک ما احسن وجهک و احسن خلقک و احسن حدیثک. ما در چنین جایگه هرگز چنین سخن نشنیده‌ایم، تو که باشی؟ گفت: انا یوسف بن صفی الله یعقوب بن ذبیح الله اسحاق بن خلیل الله ابراهیم. زندان‌بان گفت و الله لو استطعت لخلیت سبیلک و لکن ساحسن جوارک فکن کما شئت فی السّجن.

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانَ» فی الکلام حذف، تقدیره ادخل یوسف السّجن فدخل و دخل معه فتیان، جائز أن یکونا حدیثین او شیخین لأنهم سمّون المملوک فتی.

می‌گویند دو بنده از آن ملک مصر (الولید بن الریان) با وی در زندان شدند، و گفته‌اند دو غلام بودند از آن عزیز شوی زلیخا: یکی شراب دار وی نام او نبو، دیگر طبّاخ وی نام او مجلث و گناه ایشان آن بود که بر ساخته بودند تا ملک را زهر دهند اندر طعامی که پیش وی نهند، و جماعتی مصریان ایشان را بر آن داشته بودند و رشوت از ایشان پذیرفته. پس شراب دار پشیمان شد و زهر در شراب نکرد، اما طبّاخ زهر در طعام کرد و پیش ملک نهاد، شراب دار گفت ایها الملک لا تأکلہ فأنه مسموم، طبّاخ گفت: و لا تشرب ایها الملک فانّ الشراب مسموم، پس ملک گفت بساقی که شراب خود بیاشام، بیاشامید و گزندی

نکرد که در آن زهر نبود. و طبّاخ را گفت تو طعام که خود آورده‌ای بخور، نه خورد که در آن زهر بود، دانست که هلاک وی در آنست اگر بخورد. پس ملک خشم گرفت و هر دو بزدان فرستاد، پس ایشان یوسف را دیدند که تعبیر خواب می‌کرد، گفتند تا بیازمائیم این غلام عبرانی را باین دعوی که می‌کند! هر یکی خوابی که ندیده بودند بر ساختند. قومی گفتند آن خواب بحقیقت دیده بودند.

و قد روی عن النبی صلی اللہ علیہ و سلّم أنّه قال: من اری عینیہ فی المنام ما لم تر یا کلف ان یعقد بین شعیرتین یوم القیامة و من استمع لحديث قوم و هم له کارهون صبّ فی اذنه الآنک و خواب که بر ساخته بودند آن بود که شراب دار گفت: اِنِّی اَرَانِی اَعْصِرُ خَمْرًا لَمْ یَقُلْ اَنِّی اَرِی فِی النَّوْمِ اَعْصِرُ خَمْرًا لِانَّ الْحَالَ تَدُلُّ عَلٰی اَنَّهُ لَیْسَ یَرِی نَفْسَهُ فِی الْیَقِظَةِ، یعصر خمرًا و العصر استخراج المایع، اعصر خمرًا ای استخراج العصیر من العنب و سمّی العصیر خمرًا بما یؤلّ الیه، كما تقول انسج لی هذا الثوب و اِنّما هو غزل، و اصنع لی هی هذا الخاتم و هو فضّة. و قیل الخمر: العنب، بلغة عمّان ساقی گفت من بخواب دیدم که در بستانی بودم و از درخت انگور سه خوشه گرفتم و شیره از آن بیرون کردم و در دست من جام شراب بود، در آن جام می‌کردم و بملک میدادم تا می‌خورد. و طبّاخ گفت من چنان دیدم که سه سله بر سر داشتم و در آن خوردنی‌های رنگارنگ بود و سباع مرغان می‌آمدند و از آن می‌خوردند، اکنون ما را تعبیر این خواب بگوی.

«إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» کان احسان یوسف ان یعبین المظلوم و ینصر الضعیف و یعود العلیل فی السّجن و یقوم علیہ فان ضاق وسع له و ان احتاج جمع له و سأل له. و قیل من المحسنین أنّه ممّن یحسن التّأویل ای یعلمه. کقولهم قیمة کلّ امرئ ما یحسنه ای یعلمه هر کس چندان ارزد که داند و هذا دلیل علی انّ امر الرّویا صحیح و أنّها لم تزل فی الامم الخالیة و من دفع امر الرّویا و أنّها لا تصحّ فلیس بمسلم لآنه یدفع القرآن و الاثر.

روی عن رسول اللّٰه (ص) أنّه قال: الرّویا جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة و لا تقصّها الا علی ذی رأی، و تأویلہ انّ الانبیاء یخبرون بما سیکون و الرّویا تدلّ علی ما سیکون. و قال النّبی (ص): الرّویا لاوّل عابر. و روی أنّه قال: الرّویا علی رجل طائر ما لم تعبیر فاذا

عبرت وقعت.

و قوله: «قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا» این نه جواب سؤال ایشان است که ایشان تعبیر خواب از وی طلب کردند، وی عدول کرد از آن، که در تعبیر یکی از آن مکروه می‌دید، آن سخن بگذاشت و ایشان را به اسلام و ایمان دعوت کرد و ایشان را خبر کرد که من پیغامبرم و تعبیر خواب دادم، اگر یکی از شما در خواب طعامی ببند که می‌خورد من از عاقبت آن خبر دهم و بیان کنم که سرانجام آن بچه باز آید.

و گفته‌اند معنی آنست که: لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ فِي الْيَقِظَةِ فَيَكُونُ الْمَعْنَى كَلَامَ عَيْسَى (ع) فِي قَوْلِهِ: «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» چون ایشان را به ایمان دعوت کرد معجزتی بر نبوت خویش فرا ایشان نمود که من شما را خبر دهم از آنچه در خانه خود می‌خورید و می‌نهدید همچنانک عیسی (ع) گفت قوم خویش را.

چون یوسف چنین گفت ایشان گفتند این فعل کاهنان است و عرفان، یوسف گفت: ما انا بکاهن و انما ذلکما ممّا علّمني ربّي اخبرکم عن علم و وحی لا علی طریق الکهانة و العرافة و التنجيم، «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ» ای انما اعطانی اللّٰه ذلک لترکی ملّة الکفار و اتّباعی دین الآباء و هم بالآخرة هم کافرون، ای هم مع کفرهم باللّٰه منکرون للبعث. و گفته‌اند که این خطبه ایست که در پیش تعبیر نهاد.

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» ذلک ای التوحید و العلم و الاتّباع من فضل اللّٰه علینا بالاسلام و النّبوة و علی الناس الذّین عصمهم اللّٰه من الکفر و وقّهم للاسلام و اتّباع الانبياء و لكن اکثر الناس لا یشکرون نعمة اللّٰه فیشکرون به پس روی روا اهل زندان کرد و با آن دو مرد که خواب گفته بودند و ایشان را با سلام دعوت کرد، بعد از آن که بتان را دید در پیش ایشان نهاده و آن را می‌پرستیدند.

گفت یا صاحبی السّجن ای یا ساکنیه، «أَأَرْيَا مُتَفَرِّقُونَ» ای اصنام: شیء مختلفه الذوات و الحقایق و الافعال. و قیل متفرّقون ای اصنام و اوثان و جنّ و ملائکة خیر ای اعظم فی صفة المدح و اولی بالاتباع، «أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» المتفرّد بالالهیة، القهّار الذی یغلب و لا یغلب. این همچنانست که جایی دیگر گفت: «اللّٰهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ». پس عجز بتان را

بیان کرد.

گفت: «ما تَعْبُدُونَ» انتم و من علی دینکما من دون اللّٰه، «إِلَّا أَسْمَاءً» لا طائل تحتها و لا معانی فیها، «سَمَّيْتُمُوهَا» آلهة، «أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» ما أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا» ای عبادتها، «مِنْ سُلْطَانٍ» من حجة و برهان لا فی کتاب و لا علی لسان رسول. و قیل ما انزل لمعبود غیره حقاً و لا جعل لعابد غیره عذرا. این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است، نام و نامور. فانهم كانوا یعبدون الشّخص المسماة و قال فی موضع آخر «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُتُونَ» آن گه گفت: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ» ای ما القضاء و القدر و الامر و النهی فی الخلق الاّ للّٰه و قد امر خلقه ان یعبدوه وحده و لا یعبدوا معه غیره، «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» ای المستقیم القیم فعیل من قام الشیء اذا استقام، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» ما للمطیعین من الثواب و العاصین من العقاب. و فی الحدیث ان رسول اللّٰه (ص) قال: لا یزال الدین واصبا ما بقی من الناس اثنان.

و فی حدیث آخر لا تقوم الساعة و فی الارض احد یقول اللّٰه.

آن گه با تعبیر خواب آمد گفت: «یا صاحِبِی السَّجْنِ» فی رؤیا هما ثلاثة اقوال: احدها أنّهما تحالما و ارادا تجربة علمه. و قیل بل كانت رؤیا حقيقة. و قیل رؤیا الساقی حقیقه و رؤیا صاحب الطعام تحالم، «أَمَّا أَحَدُكُمَا» ای الساقی، «فَیَسْتَقِی رَبَّهُ حَمْرًا» ای یصیر صاحب شراب مولاه فیعود الی منزلته کما کان، «وَ أَمَّا الْآخَرُ» ای الطباخ، «فَیُضَلِّبُ فِتَاكُلُ الطَّیْرِ مِنْ رَأْسِهِ» اذا مات مصلوبا. ایشان چون تعبیر خواب شنیدند از گفتن آن خواب پشیمان شدند، یوسف (ع) جواب داد که: «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ» ای قضی اللّٰه لكل واحد منکما ما عبّرت رؤیاه صدق فیها ام کذب لانّ هذا من اللّٰه لا من تلقاء نفسی «وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ» تأویل الرؤیا یشوبه الظنون و یتعاوره الحلل و لذلك خاف یعقوب علی یوسف و علی دینه زمان ففده بعد ما کان قال له فی تأویل رؤیاه: یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ.

و رأی رسول اللّٰه (ص) فی منامه انّ ابا جهل اسلم فجاء ابنه عکرمة فاسلم، فقال رسول اللّٰه: وقعت.

یوسف آن غلام ساقی را گفت که چنان دانست که او رستنی است، «اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ»

ای اخیر سیدک یعنی الملک بحالی و قل له ان فی السجن غلاما حیس ظلما، «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» این هر دو ضمیر بیک قول با غلام شود یعنی شیطان از یاد آن غلام برد و فراموش کرد یاد کردن یوسف بنزدیک سید خویش. و بقول دیگر هر دو ضمیر با یوسف شود: ای انسی الشیطان یوسف ذکر الله حتی استعان بغير الله.

و روى عن النبى (ص) انه قال رحم الله اخى يوسف لو لم يقل اذكرنى عند ربك لما لبث فى السجن سبعا بعد الخمس، این خبر حسن روایت کرد، آن گه بگریست گفت: نحن ينزل بنا الامر فنشكو الى الناس: «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» ای سبع سنين.

و قيل سبع سنين بعد الرؤيا و كان فيه خمس سنين قبل ذلك و هو ما جاء فى الخبر. و قيل البضع ما بين الثلث الى التسع و اشتقاقه من بضع الشىء و معناه القطعة من العدد فجعل لما دون العشرة من الثلاث الى التسع.

قال ابن عباس عثر يوسف ثلث عشرات حين هم بها فسجن و حين قال اذكرنى عند ربك فلبث فى السجن بضع سنين و انساه الشيطان ذكر ربه و حين قال لهم انكم لسارقون فقالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قال رب السجن أحبُّ إليَّ» الآية... الاختيار مقرون بالاختبار، يوسف خود را اختيار کرد لا جرم در ورطه امتحان و اختبار افتاد و اگر طلب عافيت کردى يا بى اختيار طريق اضطرار سپردى، بودى که بى بلا و بى وحشت زندان از آنج می ترسید آمن گشتى و از آنج آن را با آن میخواندند با عافيت عصمت یافتى که در خبر است: لو سأل العافية و لم يسأل السجن لاعطى.

لكن اختيار بلا کرد تا در آن بلا صدق از وی درخواستند و در محنت وی بیفزودند. در تورات موسى است که یا موسى خواهی که در جنات ماوی درجات على بينی و بمقام مقربان فرود آبی از خود باز رسته و بدوست لم یزل پیوسته مراد خود فداء مراد ازلی ما کن، اختيار خود در باقى کن، بنده را با اختيار چه کار! اختيار اختيار ما است و ارادت ازلی ما است: و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة.

یوسف اختيار زندان کرد، لا جرم او را با اختيار خود فرو گذاشتند تا روزگار دراز در

زندان بماند و نتیجه آن زندان که خود خواست این بود که گفت: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، تا ربّ العالمین او را عتاب کرد گفت: انت الَّذی طلبت منّا السّجن ثمّ تستشفع بغیری بالخلاص منه، فقلت اذکرنی عند ربّک فو عزّتی لاطیلنّ حبسک یا یوسف تو از ما زندان خود خواهی آن گه خلاص از دیگری جویی و جز از من و کیلی دیگر خواهی؟ بعزت من که خداوندم که ترا درین زندان روزگار دراز بدارم. آن گه زمین شکافته شد تا به هفتم زمین و ربّ العزّه او را قوّت بینایی داد گفت: فرو نگر ای یوسف در زیر این زمینها تا چه بینی، یوسف مورچه‌ای را دید که چیزی در دهن داشت و می خورد، گفت: یا یوسف انا لا اغفل عن رزق هذه الدّرة خشیت ان اغفل عنک، یا یوسف الست الَّذی حببتک الی ابیک و قیضت لک السیارة فاخرجوک من الحبّ؟ قال بلی، قال فکیف نسیتنی و استعنت بغیری؟

ای یوسف نه من آنم که با تو کرامتها کردم؟ در دل پدر مهر تو افکندم و بر او شیرین کردم و در چاه عربان بودی ترا بیوشیدم و کاروان را بر انگیختم تا ترا بیرون آوردند و آن کس که ترا خرید در دل وی دوستی تو افکندم تا می گفت: «أکرمی منّواهُ» ای یوسف کرامت همه از من بود چرا دست بدیگری زدی و استعانت بغیر من کردی؟ یوسف گفت: الهی اخلق وجهی عندک الَّذی جری علیّ فبفضلک الّا عفوت عنی هذه العثرة.

و روی انّ جبریل (ع) دخل علی یوسف فی السّجن فلما راه یوسف عرفه فقال یا اخی المنذرين مالی اراک بین الخاطئين، فقال له جبریل یا طاهر الطّاهرين یقرأ علیک السّلام ربّ العالمین و هو یقول لک اما استحييت منی اذا استشفعت بالآدميين فو عزّتی لالبتنک فی السّجن بضع سنین، قال یوسف و هو فی ذلک عنی راض؟ قال نعم، قال اذا لا ابالی.

و گفته اند که زلیخا چون او را بزندان فرستاد بر کرده خود پشیمان شد، خسته دل و بیمار تن گشت، ساعه فساعه نفس سرد می زد و اشک گرم می بارید، با دلی پر درد و جانی پر حسرت پیوسته بر فراق آن بهار شکفته و ماه دو هفته همی زارید و نوحه همی کرد:

گفتا که مرو بغربت و می بارید از نرگس تر بلاله بر مروارید

طاقتش برسید و صبرش برمید، زندان بجنب سرای وی بود، برخاست بیام زندان بر آمد با دلی آشفته و جگری سوخته، زندان بان را گفت: سوزم بغایت رسید، چکنم؟ خواهم که آواز یوسف بشنوم و این دل خسته را مرهمی برنهم، آری شغل دوستی شغلی صعب است

و زخمی بی محابا، آتشی بی دود و زبانی بی سود! مستوران را مشهور کند! مقبولان را مهجور کند! عزیزان را خوار کند! پادشاهان را اسیر کند! سلامتیان را ملامتی کند!

از هجر تو چیست جز ملامت ما را کردست درین شهر علامت ما را

با هجر تو کی بود سلامت ما را بنمود فراق تو قیامت ما را

ای زندان بان تدبیر چیست که آواز یوسف بشنوم؟ زندان بان گفت: آسانست ای ملکه، تو بفرمای که من او را زخم کنم و من این کار بسازم چنانک رنجی بدو نرسد و تو آواز و ناله وی بشنوی، زندان بان رفت و یوسف را گفت: مرا فرموده‌اند که ترا زخم کنم و مرا دل ندهد که ترا زخم کنم من تازیانه بر زمین می‌زنم تو ناله می‌کن، زندان بان چنان کرد و یوسف ناله همی کرد، زلیخا با دو چشم گریان و دل بریان بر بام زندان آه همی کرد:

آن شب که من از فراق تو خون گریم باری بنظاره آی تا چون گریم

هر لحظه هزار قطره افزون گریم هر قطره بنوحه‌ای دگرگون گریم

۶ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَقَالَ الْمَلِكُ» گفت ملک، «إِنِّي أَرَى سَنَعِ بَقَرَاتِ سِمَانٍ» من بخواب دیدم هفت گاو فربه، «يَأْكُلُهُنَّ سَعْعٌ عِجَافٌ» و هفت گاو لاغر ایشان را بخورد، «وَسَعْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ» و هفت خوشه سبز، «وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ» و هفت خوشه خشک، «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ» ای گروه خاصه من «أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ» فتوی کنید و پاسخ مرا در خواب من، «إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳)» اگر چنانست که خواب را سرانجام شناسان‌اید و تعبیر کنندگان.

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» گفتند این خواب نادرست است، «وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴)» و ما بتفسیر چنین خوابها دانا نیستیم.

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا» و آن غلام گفت که از آن دو غلام زندانی وی برست، «وَوَدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» و یاد آمد پس فراموشی روزگاری، «أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ» من خبر آرم شما را بتعبیر این کار «فَأَرْسَلُون (۴۵)» مرا فرستید.

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» یوسف ای راست گوی راست آهنگ، «أَفْتِنَا فِي سَنَعِ بَقَرَاتِ سِمَانٍ» فتوی کن ما را در هفت گاو فربه، «بِأَكْلُهُنَّ سَعْعٌ عِجَافٌ» که هفت گاو لاغر آن را

می‌خورند، «وَسَبَّحَ سُبُّلَاتِ خُضْرٍ» و هفت خوشه سبز، «وَأَخْرَجَ يَابِسَاتٍ» و هفت خوشه دیگر خشک، «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» تا مگر من با آن مردمان گردم، «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» (۴۶) تا مگر بدانند.

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبَّحَ سَبِّينَ ذَابًا» گفت بکارید هفت سال بیابایی، «فَمَا حَصَدْتُمْ» هر چه از آن بدروید، «فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ» دانه او را در خوشه او بگذارید، «إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ» (۴۷) مگر آن اندکی که می‌خورید.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبَّحٌ شِدَادٌ» پس آن هفت سال برومند هفت سال خشک سخت آید، «يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» آنچه نهاده باشید بیش نفقات را در آن خورده آید، «إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ» (۴۸) مگر چیزی که باز گذارید و بسر آرید تخم را و کشت را. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ» پس از آن سالی آید، «فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ» که در آن مردمان را باران دهند، «وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» (۴۹) و در آن از تنگی برهند.

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ» ملک گفت بمن آرید یوسف را «فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ» چون غلام برسولی آمد باو، «قَالَ أَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» گفت باز گرد با خداوند خویش شو، «فَسْتَلَّهُ» پرس ازو که، «مَا بِالْأُنثَىٰ الَّتِي قَطَعْنَا أَيْدِيَهُنَّ» تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست، «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (۵۰) که خداوند من الله تعالی بآن سازها که ایشان ساختند داناست.

«قَالَ مَا خَطْبُكَ» گفت کار و بار شما و قصه شما چه بود، «إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ» آن گه که یوسف را از خود با خویشستن خواندید و جستید، «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ» گفتند پرغست باد خدای را عز و جل، «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» ما بر یوسف هیچ بدی ندانیم، «قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ» زن عزیز گفت، «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» اکنون پیدا شد راستی، «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» من او را با خویشستن خواستم، «وَأِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (۵۱) و یوسف از راست گویانست.

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ» این آن راست تا عزیز بداند، «أَتَى لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» که من باز پس او با او کزی نکردم، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (۵۲) و الله تعالی نبرد ساز کزان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقَالَ الْمَلِكُ» قيل لما انقضت مدّة يوسف التي وقتها الله لحبسها اتاه جبرئيل عليه السلام فبشره بملك مصر و الجمع بينه و بين ابويه و ان تكون سبب خروجه رؤيا الملك پس از آنک روزگار دراز يوسف در زندان بماند، سبب خلاص وی آن بود که ملک مصر خوابی دید، گفته‌اند که این ملک ايدر اظفیر است عزیز مصر. و قومی گفتند که ملک مصر است الربان بن الوليد که عزیز گماشته و کارگزار و خازن وی بود، «إِنِّي أَرَى» ای رأيت في المنام کأني اری، «سَبْعَ بَقَرَاتٍ» البقرة مؤنثة و قيل بل البقرة كالحمامة تقع على المذکر و المؤنث، «سِمَانٍ» جمع سمينة كصبيحة و صباح و ظريفة و ظراف، «يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ» عجاف مهزليل و العجف اشدّ الهزال و الفاعل اعجف و عجفاء و الجمع عجاف شد عن الأقيسة. ملک گفت بخواب دیدم که از جوی خشک تهی بی آب بیرون آمدی هفت گاو سیاه فربه نیکو چنانک گویی بروغن چرب کرده بودند و بوی مشک از ایشان می‌دمید پیش تخت من آمدند و بایستادند و من در ایشان متعجب بماندم و در آن می‌نگرم که هفت گاو دیگر سرخ رنگ لاغر ضعیف هم از آن جوی تهی بر آمدندی و این هفت گاو فربه را فرو بردندی و در ایشان از خوردن و فرو بردن آن هیچ زیادتى و افزونی پدید نیامدی و من در دیدن آن خیره فرو مانده، که ناگاه از گوشه تخت من هفت قضیب سبز بر آمدی و بر سر هر یکی خوشه‌ای سبز دانه آن رسیده و از جانب دیگر هفت قضیب زرد بر آمدی بر سر هر یکی خوشه‌ای زرد خشک دانه‌های آن نا، این خوشه‌های زرد خشک ملتوی شدی بر آن خوشه‌های سبز تا آن خوشه‌های سبز همه زرد گشتی و خشک گشتی، اینست که رب العالمین گفت: «وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابَسَاتٍ» ای و سبع سنبلات اخر يابسات. اخر جمع اخری و اخری تأنيث آخر.

ملک از این خواب بترسید، متفکر و غمگین گشت، اشراف قوم خود را گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَقْتُونِي فِي رَأْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» ای ان كان لكم بها علم فسروها، عبر الطریق قطعه و عبر الرؤيا قطع الحكم بها و بتأويلها اخذ ذلك من عبر النهر و هو مقطعه و شطّه.

«قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٌ» ای تخاليط احلام كاذبة لا حقيقة لها. يقال لكل مختلط من بقل او حشيش او غيرهما ضغث، «وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» ای ليس تعبیر الرؤيا من

شأننا و علمنا. الاحلام جمع حلم و هو ما يرى في النوم و الفعل منه حلمت احلم بفتح اللام في الماضي و ضمها في الغابر حلما و حلما فانا حالم.

«وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا» و هو الساقی، «وَ ادَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ» ای تذکر بعد زمان، یقال ادکر و از دجر و ازدان هی دالات الامعان و المبالغة. چون ملک آن خواب بگفت و اشراف قوم وی از تعبیر آن عاجز آمدند، آن غلام ساقی را حدیث یوسف یاد آمد، بر پای خاست و آن ملک را آفرین کرد آن گه گفت غلامی کنعانی از آن زلیخا زن عزیز بزندان دیر سالست تا محبوس است و تعبیر خواب نیک داند و در ابتدا که من با وی بزندان بودم خوابی دیدم پیش وی شدم و با او گفتم و او تعبیر کرد چنانک بود و غلامی زیبا و دانا و خردمند است و بر ملت ابراهیم است و چون من او را دیدم پیوسته بشب نماز کردی و بروز روزه داشتی و بیماران را عیادت کردی و از بهر ایشان دارو خریدی و غمگینان را دلخوشی و مظلومان را تسلی دادی و نومیدان را بفرج اومیدوار کردی و طعمای که داشتی در زندان بحاجتمندان دادی و با این همه هنر جوانی است بلند بالا، سیاه چشم، پیوسته ابرو، نیکو اندام، تنگ دهان، روشن دیدار، در خاموشی با مهابت، در گفتار با ملاحظت، از دور با صولت، از نزدیک با حلاوت، بردبار، نیکوکار، شیرین دیدار، با این همه می گوید که از فرزندان ابراهیم خلیل ام، پسر آن پیغامبر که بوادی کنعان است: یعقوب بن اسحاق.

ملک گفت به آن غلام ساقی که رو این خواب از وی پیرس تا تعبیر کند، ساقی رفت و در زندان شد گفت: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَى يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» ای الی الملک، فان الملک رآها فی منامه. و قيل الی الناس جميعا، «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» تأویل رؤیا الملک، و قيل لعلهم يعلمون حالک و منزلتک و مقالک فیکون ذلک سبب خروجک من الحبس.

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَابًا» و قرأ حفص دابا بفتح الهمزة و هما لغتان كشعر و شعر و نهر و نهر، دابا ای متتابعة. و قيل دابا یعنی علی عادتکم المستمرة الدائبة و الدأب العادة و الدوب المبالغة فی السیر. و الزرع من الخلق حرث و من الله انبات. معبران گفتند گاو فربه دلیل کند بر سال فراخ و نعمت فراوان و گاو نزار ضعیف دلیل کند بر خشک سال و قحط و نیاز. و همچنین خوشهای سبز دلیل کند بر زرع نیکو رسیده تمام ریع در سال فراخی و

خوشهای خشک دلیل کند بر فساد کشت زار و نابودن قوت و تنگی معیشت. یوسف صدیق تعبیر آن خواب ملک همین کرد و ایشان را فرمود تا در سالهای فراخی ذخیره نهند خشک سال را که در پیش بود و در آن ذخیره نهادن راه صواب بایشان نمود از روی نصیحت و شفقت. و ذلک لکونه نبیّا، اینست که رب العزه گفت: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا» اگر چه بلفظ خبر گفت، بمعنی امر است ای ازرعوا، گفت بکارید هفت سال بکوشش و جهد تمام، «فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ» هر چه از آن بدروید هم چنان در خوشه بگذارید، فانه ابقی له که دانه در خوشه به بماند «إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ» مگر آن اندک که میخورید، یعنی کم خورید.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ» ای مجدبات صعب، و هذا تأویل البقرات العجاف و السنابل اليابسات، «يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» یرید تأکلون فیها، فاسند الفعل الی الظرف کقولهم ليله قائم و نهاره صائم. و منه قول الشاعر:

نهارک یا مغرور سهو و غفلة و لیک نوم و الردی لک لازم

فالنهار لا یسهو و اللیل لا ینام و انما یسهی فی النهار و ینام فی اللیل. ما قدّمتم لهنّ ای ادخرتم لهنّ من الحبّ فی السنین المخصبة، «إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ» تذخرون استظهارا و عده لبدور الزراعة.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ» هذا من خبر یوسف (ع) عمّا لم یکن فی رؤیا الملک و لکنه من الغیب الذی اتاه الله عزّ و جلّ، كما قال قتادة زاده الله علم سنة لم یسئلوه عنها. فقال ثمّ یأتی من بعد ذلك عام ای السنّة الثامنة، «فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ» یغاث از غیث گرفته اید یعنی که مردمان را باران دهند و نبات و نعمت فراوان بود و روا باشد که از غوث بود، یقال استغاث فاغاثه ای یغیثهم الله من القحط و الجوع، «وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» ای یکثر الثمار و الاعناب و السمسم و الزيتون فیعصرونها و یتخذون الادهان و الاشربة. قال ابن عباس یعصرون ای یحلبون المواشی من کثرة المراعی. ابو عبیده گفت: یعصرون از عصرة گرفته اند و عصرة نجاتست یعنی که در آن سال از تنگی و قحط و نیاز برهند. حمزه و کسای تعصرون بتا مخاطبه خوانند اسنادا للفعل الی المستفتین الذین: «قالوا افتنا» ساقی چون تعبیر خواب از یوسف بشنید باز گشت و ملک را خبر کرد از تعبیر وی و نصیحت

که کرد، ملک گفت «ائتونی به» ای بالذی عبّر رؤیای آن کس که این خواب را تعبیر کرد بنزد من آرید، همین ساقی باز گشت برسولی و گفت اجب الملک، ای یوسف ترا بشارت باد که خلاصی آید، ملک ترا میخواند اجابت کن، یوسف باین بشارت که بوی رسید شادی نمود و از حلیمی که بود اهتزازی و حرکتی چنان که از زندانیان پدید آمد بوقت خلاص از وی پدید نیامد و آن رسول را گفت: «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» باز گرد و با خداوند خویش شو و از وی بپرس که پیش از آنک من بیرون آمی، بپرس تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست؟ تا بداند که ایشان را چه افتاد و از کجا افتاد و آن کید ایشان را که ساخت و بان چه خواست! و مراد یوسف آن بود تا کید زلیخا و برائت یوسف بر ملک ظاهر شود و او را هیچ تهمت نماند. قال ابن عباس لو خرج يوسف يومئذ قبل ان يعلم الملك بشأنه ما زالت في نفس العزيز منه حاجة يقول هذا الذي راود امرأتی. و قوله: «فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ» ای فاسئله ان يسئل النِّسْوَةَ ما بالهنَّ و شأنهنَّ و عمهنَّ بالذکر دون امرأة العزيز صيانة لها و أنّها معهنَّ تعريضا لا تصریحا، و یحتمل انّ المعنی ما بالهنَّ لم یشهدن ببراءتی و قد عرفن ذلك باقرار امرأة العزيز عندهنَّ و هو قولها «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»، «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» حين قلن لی اطع مولاتک. و قيل اراد بقوله انّ ربّي العزيز ای انّ سیدی اظفیر العزيز عالم ببراءتی ممّا قرّفتنی به المرأة. دو حدیث درین قصّه درستست از رسول خدای (ص) احدهما دعاه حين قنت علی قریش فقال فی قنوته

«اللهم اشدد وطأتک علی مضر و اجعلها علیهم سبعا کسبع یوسف قحطتهم سبع حتی اکلوا القد و العظام فلما استکانوا».

قال (ص) «اللهم اذقت اول قریش نکالا فاذاق آخرهم نوالا فرفه عنهم».

و قال (ص): «رحم الله اخی یوسف ان کان لعلیما ذا اناة لما اتاه الرسول».

قال «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» الآیة... و لو کنت انا لا سرعت الاجابة. و فی بعض الروایات عنه (ص): «لو کنت مکانه ما اخبرتهم حتی اشترط ان یخرجونی»، کأنه (ص) استحسن حزم یوسف علیه السلام و صبره حين دعاه الملک فلم یبادر حتی یعلم انه قد استقرّ عند الملک صحّة برائته.

قوله: «قال ما خطبكن» چون آن رسول از نزدیک یوسف بازگشت و پیغام یوسف به ملک گزارد، ملک کس فرستاد و زلیخا را و آن زنان را جمله حاضر کرد و با ایشان گفت: «ما خطبكن» ای ما شأنكن، کار شما و قصه شما چه بود آن روز که بدعوت زلیخا بودید، میان زلیخا و یوسف چه مخاطبه رفت و سخن زلیخا اشارت بچه داشت و یوسف جواب چگونه داد و با زنان بگفت آنچه یوسف گفته بود، یعنی که میخواهم تا بدانم که یوسف در آن حال متهم بود یا نه؟ ایشان گفتند «حاش لله»، بعد یوسف عما يتهم به، «ما علمنا عليه من سوء» ای لا نعلم انه اتى مكروها معاذ الله که ما از یوسف بدی دیدیم یا بر وی تهمتی بردیم، دورست یوسف از آنچه بر وی تهمت می‌برند، ندانیم ما بر وی هیچ بدیی و مکروهی. و قيل معنا ما دعونا الى انفسنا و انما دعونا الى امرأة العزيز و ما علمنا سوء ان ندعو الملوک الى طاعة صاحبتہ. چون آن زنان یوسف را مبراً کردند، زن عزیز گفت: «الآن حصص الحق»، الحصصه و الحصص و التحصص و التحصص حركة الشیء للظهور و اخذه فيه. زلیخا گفت اکنون راستی پیدا شد و حق از باطل جدا شد، یا ملک دل من اگر سنگ بودی آب گشته بودی و اگر آهن بودی نرم شده بودی تا کی ازین صبری و تا کی ازین درد نهانی، «انا راودته عن نفسه» من او را خواستم، من او را جستم و یوسف در آنچه گفت: «هی راودتني عن نفسي» راست گوی است: «انه لمن الصادقين». آن رسول بازگشت و یوسف را خبر کرد از آنچه زنان گفتند و از آنچه زلیخا گفت، یوسف چون آن سخن بشنید گفت: «ذلك لیعلم انی لم اخنه بالغیب» این ستهیدن من در زندان و بیرون نیامدن، از آنست تا ملک بداند که من در خانه عزیز خیانت نکردم و حرمت وی در غیبت وی نگه داشتیم، «و ان الله لا یهدی کید الخائنین» ای لا یهدی الخائنین بکیدهم، خیانت اینجا زنا است یعنی لا یصلح عمل الزناة و احوالهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «و قال الملک انی اری سبع بقرات سمان» الآیة... ابتداء بلاء یوسف خوابی بود که از خود حکایت کرد: «انی رأیت احد عشر کوباً» و سبب نجات وی هم خوابی بود که ملک مصر دید گفت: «انی اری سبع بقرات سمان» تا بدانی که کارها بتقدیر و تدبیر خداست و در کار رانی و کار سازی یکتاست، هر چند سببها پیداست، اما با سبب

بماندن خطاست.

بیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرک است، از سبب بر گذر تا بمسبب رسی، در سبب میند تا در خود برسی، عارف را چشم نه بر لوح است نه بر قلم، نه بسته حواست نه اسیر آدم، عطشی دارد دایم هر چند قدحها دارد دمام، ای مهیمین اکرم، ای مفضل ارحم، یک بار قدح بازگیر تا این بیچاره برزند دم. و گفته‌اند که یوسف را دو چیز بود بر کمال: یکی حسن خلقت، دیگر علم و فطنت حسن خلقت جمال صورت است و علم و فطنت کمال معنی، پس ربّ العزّه تقدیر چنان کرد که جمال وی سبب بلا گشت و علم وی سبب نجات تا عالمیان بدانند که علم نیکو به از صورت نیکو. و قد قیل فی المثل السائر: العلم یعطی و ان یبطی، چون علم رؤیا یوسف را سبب ملک دنیا گشت، چه عجب گر علم صفات مولی عارف را سبب ملک عقبی گردد؟! یقول الله عزّ و جلّ «وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا».

«وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ» الآیة... توقف یوسف در زندان بعد از آنک خلاصی دیده و دستوری یافته و آن تردید که همی کرد از آن بود که تا ملک مصر بچشم خیانت بدو ننگرد که آن گه هیبت یوسف در دل وی نماند و سخن یوسف در دعوت بوی اثر نکند، لا جرم چون کشف آن حال کردند و براثت یوسف ظاهر گشت سخن وی در او اثر کرد و پند وی او را سود داشت تا آن ملک در دین اسلام آمد و ملت کفر بگذاشت. قومی گفتند این ملک فرعون موسی بود و بعد از یوسف زنادقه او را از راه ببردند تا مرتد گشت و بروزگار موسی غرق شد، و قول درست آنست که نه فرعون موسی بود و در اوّل سوره بیان کردیم. و گفته‌اند تردید یوسف از آن بود که تا این حال مکشوف گردد و کس بسبب وی به تهمتی که بوی برد گنه کار نشود و در هیچ دل هیچ تهمت بنماند و عصمت نبوت پیدا گردد تا مردم در وی سخن نیکو گویند و بآن مثبت یابند همچنانک خلیل (ع) گفت: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ بار خدایا مرا چنان کن که بآخر روزگار مرا ثنا گویند. و مصطفی (ص) گفت: «اللّٰهُمَّ وَفَّقْنِي لِمَا يَرْضِيكَ عَنِّي وَ يَحْسِنُ فِي النَّاسِ ذِكْرِي» بار خدایا مرا توفیق ده تا آن کار کنم که تو از من خشنود شوی و نام من در خلق نیکو کند.

و گفته‌اند مردی دعوی دوستی یوسف کرد آن گه که در زندان بود، یوسف گفت ای جوانمرد دوستی من ترا چه بکارست؟ ازین دوستی مرا ببلا افکنی و خود بلا بینی! پدر من یعقوب مرا دوست داشت بینایی وی در سر آن شد و مرا در چاه افکند، زلیخا دعوی دوستی من کرد بملامت مصریان مبتلا گشت و من در زندان دیر سال بماندم.

كذلك المصطفى صلى الله عليه وسلم سكن الى جبرئيل فهجره اربعين يوما و احب الكعبة فاخرجه منها كفار قريش و احب عائشة فابتليت بقصة الافك و مقالة المنافقين.

٧ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ» من خویشان را بی گناه ندارم و ندانم، «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» که تن آدمی نهمار بدفرمایست و بدآموز، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ» مگر آنچه خداوند من ببخشد و نگاه دارد، «إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۵۳) خداوند من عیب پوشست و آمرزگار، بخشاینده و مهربان.

«وَقَالَ الْمَلِكُ» ملک گفت: «أَتُتُونِي بِهِ» بمن آرید او را، «أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِيْ» تا او را خاصه نفس خویش گیرم، «فَلَمَّا كَلَّمَهُ» چون سخن گفت او با وی، «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا» گفت تو امروز نزدیک ما، «مَكِينٌ أَمِينٌ» (۵۴) پایگاه داری استواری و پسندیده «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» یوسف گفت مرا بر خزانهای این زمین گمار، «إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (۵۵) که من آن را نگاه دارنده‌ای دانام.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» و هم چنان جای ساختیم و پایگاه دادیم یوسف را و توان در آن زمین، «يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» تا جای می‌گیرد هر جای که خواهد، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» رسانیم بخشایش خویش باو که خواهیم، «وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۵۶) و ما ضایع نکنیم مزد نیکوکاران

«وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و براستی که مزد آن جهان به است، «لِلَّذِينَ آمَنُوا» ایشان را که بگرویدند، «وَكَاُنَّا يَتَّقُونَ» (۵۷) و از بد بیرهیزیدند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ» لَمَّا قَالَ يُوْسُفَ (ع) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنَه بِالْغَيْبِ. قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ وَ لَا حِينَ هَمَمْتَ بِهَا يَا يُوْسُفَ: وَ مَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ أَي مَا أَزْكِي نَفْسِيْ عَنِ الْهَمِّ، «إِنَّ

النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ» ای آن نفوس بنی آدم تأمرهم بما تهوی و ان لم یکن فیہ رضی اللہ. فانی لا ابرئ نفسی من ذلك و ان كنت لا اطوعها، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» ای اَلَّا رَحْمَةَ رَبِّي: یعنی کُلِّ نَفْسٍ تَأْمُرُ صَاحِبَهَا هَوَاهَا أَلَّا مَا اِدْرَكَتْهُ رَحْمَةُ اللَّهِ فِدْفَعْتَهُ. و قیل المعنی لکن من رَحْمَةِ اللَّهِ عَصَمَهُ مِمَّا تَأْمُرُهُ بِهِ نَفْسُهُ.

معنی این کلمات آنست که نفس آدمی ببدی فرماید و آنچه در آن رضاء اللہ نبود خواهد و من نفس خود را از آن منزّه نمی دارم که آن در طبع بشری سرشته اگر چه من آن را مطواع نبودم و بر تحقیق آن همت و حرکت طبعی عزم نکردم.

آن گه گفت: «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» اشارتست که این برحمت خداوند منست که هر که اللہ تعالی بر وی رحمت کند او را از آن معصوم دارد. جماعتی مفسران گفتند که این همه سخن زلیخاست متصل بآنچه گفت: «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» آن گه گفت ذلك ای الاقرار علی نفسی لیعلم یوسف انی لم اخنه بظهر الغیب و ان اللہ لا یهدی کید الخائنین. این اقرار که دادم بر خویشتن بآن دادم که تا یوسف بداند که من بظهر الغیب با وی خیانت نکردم و اقرار باز نگرفتم. «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي» عن ذنب هممت به، «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» اذا غلبت الشهوة، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» بنزع الشهوة عن یوسف و هذا قول لطیف و هو الاظهر و لا یبعد من قولها: «إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» مع کفرها فان الکفار مقرّون باللّه عزّ و جلّ، یقول اللّه تعالی: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».

«وَقَالَ الْمَلِكُ» لَمَّا تَبَيَّنَ لِلْمَلِكِ عَذْرَ يَوْسُفَ وَ عَرَفَ أَمَانَتَهُ وَ عِلْمَهُ قَالَ: «أَتُؤْتُونِي بِهِ» چون عقل و علم یوسف بدانست و امانت و کفایت وی او را معلوم شد و عذر وی ظاهر گشت گفت: «أَتُؤْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي» اجعله خالصا لِنَفْسِي من غير شركة. پس خاصگیان خود فرستاد بزندان تا یوسف بیرون آید، یوسف چون خواست که بیرون آید زندانیان را دل خوشی داد و بفرج او میدوار کرد و از بهر ایشان این دعا کرد: «اللهم اعطف عليهم بقلوب الاخيار و لا تغم عليهم الاخبار» بار خدایا دلهای نیکان و نیک مردان بر ایشان مشفق گردان و خبرها بر ایشان میوشان، از اینست که در هر شهری زندانیان خبرهای اطراف بیشتر داند و در میان ایشان اراجیف بسیار رود. چون از زندان بدر آمد بر در زندان بنشست و گفت هذا قبور الاحياء و بيت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة

الاعداء، پس غسل کرد و اسباب نظافت بکار داشت و جامه نیکو در پوشید و قصد سرای ملک کرد، چون بدر سرای ملک رسید بایستاد و گفت: حسبی ربی من دنیای، حسبی ربی من خلقه عزّ جاره و جلّ ثناءه و لا اله غیره، پس در سرای ملک شد گفت: اللّٰهُمَّ اِنِّی اسئلك بخیرک من خیره و اعوذ بک من شرّه و شرّ غیره. چون بر ملک رسید بر ملک سلام کرد بزبان عربی، ملک گفت ما هذا اللسان؟ قال لسان عمی اسماعیل، آن گه او را بعیرانی دعا گفت، ملک گفت این چه زبانست؟ گفت زبان پدران من یعقوب و اسحاق و ابراهیم.

و گفته‌اند که ملک زبانها و لغتهای بسیار دانست، به هفتاد زبان با یوسف سخن گفت و یوسف بهر زبان که ملک با وی سخن گفت هم بآن زبان جواب وی میداد، ملک را آن خوش آمد و از وی بیسندید و یوسف را آن وقت سی سال از عمر گذشته بود، ملک با ندیمان و نزدیکان خود می‌نگرد و می‌گوید: جوانی بدین سن که اوست با این علم و عقل و زیرکی و دانایی عجیبست و طرفه‌تر آنست که ساحران و کاهنان روزگار از تعبیر آن خواب که من دیدم درماندند و او بیان کرد و از عاقبت آن ما را خبر کرد! آن گه ملک گفت خواهم که آن خواب و تعبیر آن بمشافهت از تو بشنوم، یوسف آن چنان که ملک دیده بود بخواب از اوّل تا آخر بگفت و تعبیر آن بر وی روشن کرد، ملک گفت اکنون رأی تو ای صدیق درین کار چیست و رشد ما و صلاح ما در چیست؟ یوسف گفت باین هفت سال که در پیش است بفرمای تا نهمار زرع کنند و چندانک توانند جمع کنند در انبارها و دانه‌های قوت همه در خوشه‌ها بگذارند تا هم مردمان را قوت بود و هم چهار پایان را علف. و نیز چون جمع طعام کرده باشند بروزگار قحط که از اطراف خلق روی بتو نهند، چنانک خود خواهی توانی فروختن و از آن گنجهای عظیم توان نهادن، ملک گفت: و من لی بهذا و من بجمعه؟

فقال یوسف: «اجعلنی علی خزائن الأرض» ای و لئی امر خزائن مصر یعنی خزائن الطّعام المدخّرة للقحط، «إِنِّی حَفِیظٌ» احفظ ما یجب حفظه، «عَلِیْمٌ» اعلم المواضع الّتی یجب ان توضع الاموال فیها. قال الزجاج انّما سأل ذلك لانّ الانبیاء علیهم السلام بعثوا لاقامة الحق و وضع الاشیاء مواضعها فعلم أنّه لا یقوم احد بذلك مثله و لا احد اقوم منه بمصلحة

النَّاسِ فَرَادِ الصَّلَاحِ وَ التَّوَابِ. یوسف دانست که در روزگار قحط مصالح مردمان چنانکه وی نگه دارد هیچ کس نگه ندارد، از بهر آن گفت: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ». و قیل هذه الآية حجة في نظرية النفس بالحق عند الحاجة اليها و لا يكون من التزكية المنهي عنها، بقوله «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ». درین آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم، فقال الملك «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» ای اجابه الی ملتسمه، مکین ای ذو مکانة و منزلة، امین مأمون قد عرفنا امانتک و براءتک، و قیل امین آمن لا تخاف العواقب فمر لی بما هدیت الیه و اشرت به.

عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «رحم الله اخي يوسف لو لم يقل اجعلني على خزائن الارض لاستعمله من ساعته و لكنه اخر ذلك سنة فاقام في بيته عنده سنة مع الملك».

پس از آنک این سخن میان ایشان برفت یوسف یک سال در خانه ملک می بود، عزیز و مکرم و محترم و ملک می گفت تو از خاصگیان و مقربان منی، در مملکت من هیچیز از تو دریغ نیست و هر چه انواع اکرام و احسانست ترا مبذولست مگر آنک با تو طعام نخورم. یوسف گفت چرا نخوری با من طعام؟ گفت از بهر آنک بنده بوده ای، یوسف گفت من سزاوارترم که از تو ننگ دارم که من پسر یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ام، و مقصود ملک آن بود تا بحقیقت بداند که وی کیست. چون بدانست با وی طعام خورد و اکرامهای عظیم کرد.

ابن عباس گفت چون آن یک سال بسر آمد ملک بفرمود تا شهر را آیین بستند و سرای ملک بیاراستند و تخت زرین بجواهر مرصع کرده بنهادند و یوسف را بر تخت نشاند بعد از آنک وی را خلعت گرانمایه پوشانید و تاج بر سر نهاد و مملکت مصر بوی تسلیم کرد و امیران و سرهنگان و سروران لشکر همه را بخدمت وی بداشت و اظفیر را معزول کرد و یوسف را بجای وی بنشانند و بر آنچه او داشت بسیار بیفزود. چون روزی چند برآمد اظفیر بمرد و ملک زلیخا را بزنی بیوسف داد، آن گه ملک مصر بوی راست شد، اینست که رب العالمین گفت: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ».

بروایتی دیگر گفته اند که پس از مرگ اظفیر، زلیخا عاجز گشت و مالی که داشت از دست

وی بشد و در یمن برادران داشت که ملوک یمن ایشان بودند، دشمن بر ایشان دست یافت و همه را بکشتند و مملکت بدست فرو گرفتند، زلیخا تنها و بیچاره بماند مال از دست شده و مرگ گرامیان دیده و روزگار دراز اندوه عشق «۳» یوسف کشیده پیر و نابینا و عاجز گشته و ذل و انکسار درویشی بر وی پیدا شده و با این همه هنوز بت می‌پرستید، آخر روزی در کار خویش و بت پرستیدن خویش اندیشه کرد، از کمین گاه غیب کمند توفیق درو انداختند، روی با آن بت خویش کرد گفت ای بتی که نه سود کنی نه زیان و عابد تو هر روز که برآید نگو سارتر و زیانکارتر! از تو بیزار گشتم و از عبادت تو پشیمان شدم و بخدای یوسف ایمان آوردم.

آن گه بت را بر زمین زد و روی با آسمان کرد، گفت: ای خدای یوسف اگر عاصی می‌پذیری اینک آدمم بپذیر، و اگر معیوبان را مینوازی منم معیوب بنواز، و بیچارگان را چاره می‌کنی منم درمانده و بیچاره چاره من بساز، ای خدای یوسف دانی که بجمال بسی کوشیدم و بمال جهد کردم و در چاره و حیلت بسی آویختم و سیاست و صولت نمودم و بمقصود نرسیدم وز آن پس مرگ گرامیان دیدم و فراق خویشان چشیدم و رنج درویشی و عشق یوسف بر دلم هر روز تازه تر و جوان تر، بار خدایا بر من ببخشای و یوسف را بمن نمای که از همه حیلتها و چارها عاجز گشتم و خیره فرو ماندم. زلیخا این تضرع و زاری بر درگاه عزت همی کرد و یوسف آنجا که بود تقاضای دیدار زلیخا از دلش سر برمی‌زد. اندیشه و تفکر زلیخا بر دل یوسف غالب گشت، با خود همی گفت کاشکی بدانستمی که زلیخا را حال بچه رسید و کجا افتاد تا اگر در حال وی خللی است من با وی احسان کردمی و فساد معیشت وی بصلاح باز آوردمی که او را بر من حقهاست. و آن روز که یوسف این سخن گفت و زلیخا آن دعا کرد پانزده سال گذشته بود که یوسف زلیخا را ندیده بود. یوسف آن روز از سر آن اندیشه برخاست با خیل و حشم که من امروز سر آن دارم که تماشا را گرد مصر برآیم و تنزه کنم، بظاهر تنزه مینمود و بیاطن احوال زلیخا را تعرف همیکرد، بهر کویی که همی رسید از احوال درویشان همی پرسید تا مگر زلیخا بمیان برآید، آخر بسر کوی زلیخا رسید و زلیخا شنیده بود که یوسف همی گذرد بسر کوی آمده و انتظار رسیدن وی می‌کرد، چون در رسید او را گفتند اینک

زلیخا درویش و نابینا و عاجز گشته، یوسف آنجا توقف کرد، زلیخا را دست گرفتند و فرا پیش وی بردند، حوادث روزگار در وی اثر کرده از اشک دیده مزگانش همه بریخته و نابینا گشته، شماتت اعداش گداخته و فراق گرامیانش مالیده. یوسف که وی را دید آب در چشم آورد و اندوهگن گشت و با وی ساعتی بایستاد و زلیخا آواز رکاب داران و صهیل اسبان و بردارد چاووشان همی شنید و میگریست و دست بر اسب یوسف همی مالید و می گفت سبحان الّذی اعزّ العبيد بعزّ الطّاعة و اذلّ الملوك بذلّ المعصية.

آن گه گفت ای یوسف مرا بسرای خود خوان که با تو حدیثی دارم، یوسف فرمود تا او را بسرای بردند و خود برآمد و بسرای آمد، زلیخا بیامد و پیش یوسف بنشست گفت ای یوسف از خاندان نبوت حرمت داشتن و حق شناختن بدیع نبود و ممتحن را نواختن عجب نبود، ای یوسف اوّل بدانک من ایمان آورده‌ام بیگانگی خدای آسمان و کردگار جهانیان، او را یکتا و یگانه دانم بی شریک و بی انباز و بی نظیر و بی نیاز، از آن دین که داشتم برگشتم و دین حق پذیرفتم و ملت اسلام گزیدم و پسندیدم، اکنون بتو سه حاجت دارم: یکی آنست که من دانم تو بر خداوند خود کریمی و بنزدیک وی پایگاه بلند داری از من بوی شفیع باشد تا چشم روشن بمن باز دهد، یوسف زبان تضرّع بگشاد و دعا کرد گفت: *الهی بحقّ محمّد و آله ان تردّ علی هذه الضّعيفة بصرها و لا تخجلنی عندها و عند الناس*. زلیخا گفت یا یوسف الحمد لله که حاجت روا شد و چشم من بدیدار تو روشن کرد و دل من به معرفت ایمان نورانی کرد. یوسف گفت دیگر حاجت چیست؟ زلیخا گفت دعا کن تا جمال بمن باز دهد، یوسف رداء خود بر وی افکند و دعا کرد، زلیخا چنان شد که از نخست روز که یوسف را دید. حاجت سوم آن بود که گفت مرا بزنی بخواه، سر در پیش افکند باین اندیشه تا جبرئیل آمد و گفت ملک جلّ جلاله می گوید: زلیخا تا اکنون بحیلت و چاره خود ترا میطلبید لا جرم بتو نمی‌رسید، اکنون ترا از ما طلب کرد و بسبب تو با ما صلح کرد، حاجت وی روا کن، یوسف بفرمان الله تعالی او را بزنی بخواست، چون بهم رسیدند یوسف گفت: *ألیس هذا خیرا ممّا کنت تریدین؟ فقالت ایها الصّدیق لا تلمنی فانی کنت امرأة حسناء ناعمة کما تری فی ملک و دنیا و کان صاحبی لا یأتی النساء و کنت کما جعلک الله فی حسنک و هیئتک فغلبتنی نفسی فوجدتها یوسف عذراء*

فاصابتها و ولد له منها ابنان: افرائیم و میشا.

پس زلیخا بر عبادت الله تعالی چنان حریص شد که یک ساعت فارغ نبودی و یوسف بخلوت وی رغبت همی کرد و زلیخا احتراز همی کرد! یوسف گفت ای زلیخا باین مدت کوتاه چنین از من ملول گشتی که در صحبت من رغبت همی نکنی! زلیخا دست وی ببوسید و گفت حاشا که من از تو ملول شوم یا سر در چنبر تو نیارم که ترا بسه سبب دوست دارم: یکی آنک معشوق دیرینه منی، دیگر شوی محتشم منی، سوم پیغامبر خدای منی جلّ جلاله، لکن آن گه که در طلب تو بودم از خدمت حق غافل بودم، اکنون که او را بشناختم تا از عبادت وی فارغ نباشم با خدمت تو نپردازم.

«وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا» ای كذلك التمكنين الاول بالانعام عليه بالخلاص من السجن، «مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» جعلناه ممكنًا في تدبير ارض مصر، «يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» ای یختار اطيها و ينزل منها حيث اراد. البواء المنزل يقال بوائه فتبوء. و قرأ ابن كثير حيث نشاء بالنون على معنى حيث يشاء الله و يرضاه ثناء على يوسف و من قرأ بالياء فإنه اسند الفعل الى يوسف تفضيلا له على غيره بذلك و دلالة على تمكينه له ما لم يكن لغيره. قوله «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» اخبار من الله أنه ينعم على من يشاء من عباده كما انعم على يوسف، «وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ثواب الموحدين.

قال ابن عباس: اجر المحسنين ای الصّابرين بصبره فی البئر و صبره فی السجن و صبره فی الرّق و صبره عمّا دعته اليه المرأة. قال مجاهد: فلم يزل يدعو الملك الى الاسلام و يتلطف له حتى اسلم الملك و كثير من الناس فهذا في الدنيا، «وَ لَا جُرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» ای ما يعطى الله من ثواب الآخرة خير للمؤمنين، یعنی انّ ما يعطى الله يوسف في الآخرة خير ممّا اعطاه في الدنيا.

و لقد انشد البحتری:

لمثلک محبوسا على الظلم و الافک
فأل به الصبر الجمیل الى الملك

اما فی رسول الله يوسف اسوة
اقام جمیل الصبر فی الحبس برهه

کتب بعضهم الى صديق له:

و اول مفروج به آخر الحزن

وراء مضيق الخوف متسع الامن

فلا تأيسن فالله ملك يوسف خزانته بعد الخلاص من السجن

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي» الآية... يوسف (ع) آن گه که گفت ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب، توفيق و عصمت حق دید، باز چون گفت و ما ابرئ نفسي، تقصیر در خدمت خود دید، آن یکی بیان شکر توفیق است و این یکی بیان عذر تقصیر است و بنده باید که پیوسته میان شکر و عذر گردان بود، هر گه که با حق نگرد نعمت بیند بنازد و در شکر بیفزاید، چون با خود نگرد گناه بیند بسوزد و بعذر پیش آید، بآن شکر مستحق زیادت گردد، باین عذر مستوجب مغفرت شود.

بیر طریقت ازینجا گفت: الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟

گاهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه بعالم بترم

چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگرم

فضیل عیاض را دیدند از خلق عزلت گرفته و در آن زاویه‌ای از زوایای مسجد تنها نشسته و ذکر حق را مونس خود کرده، خلوتی که جوانمردان را بر بساط انبساط در خیمه «وَهُوَ مَعَكُمْ» با حق بود با دست آورده، دوستی فرا رسید او را تنها دید، بدیدار وی تبرک گرفت، پیش وی بنشست، فضیل گفت: یا اخی ما اجلسک الیّ، چه ترا بر آن داشت که درین خلوت ما زحمت آوردی، نهمار فارغی که بما میبردازی، درویش گفت معذورم دار که من ندانستم و از وقت و وجد تو بی خبر بودم، اکنون از وقت خویش ما را خبری باز ده و از روش خویش نکته‌ای بگوی تا از صحبت تو بی‌نصیب نباشیم. فضیل گفت آنچه ترا سزااست بگویم: بدانک فضیل را از گزارد شکر نعمت منعم و از عذر خواست زلت خویش یا دیگری پرداخت نیست و در دل وی نیز چیزی را جای نیست، گاهی بخود نگریم عذر زلت خواهیم، گاهی بدو نگریم شکر نعمت گزارم، فضیل آن گه روی سوی آسمان کرد گفت: الهی آن طاقت که دارد که بخود شکر نعمت تو کند؟ آن کیست که بسزای تو ترا خدمت کند؟

البه مغبون کسی که نصیب او از دوستی تو گفتارست، او را که درین راه جان و دل

بکارست، او را با وصل تو چه کارست؟ الهی ما را از نعمت تو این بس که هرگز در مهر تو شکیبیا نبودیم و بجان و دل خاک سر کوی تو می‌بوئیم. و بدست امید حلقه در دوستی می‌گوییم و هر جای که در جهان گم شده‌ایست قصه خود با او می‌گوییم، آن گه روی با درویش کرد گفت: اخف مکانک و احفظ لسانک و استغفر الله لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات.

قوله «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» بدانک نفس را چهار رتبت است: اول نفس اماره، پس نفس مکاره، سیم سخاره، چهارم مطمئنه. نفس اماره آنست که در بوته ریاضت نگذشته پوست هستی از وی بد باغت باز نیفتاده و با خلق خدا بخصومت برخاسته و هنوز بر صفت سبعیت بمانده، پیوسته در پوستین خلق افتاده، همه خطبه بر خود کند، همیشه قدم بر مراد خود نهد، در عالم انسانیت می‌چرد و از چشمه هوا آب می‌خورد، جز خوردن و خفتن و کام راندن چیزی دیگر نداند، رَبِّ الْعَزَّةِ خدایانان این نفس را میگوید «ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» آدمی رنگست بصورت، اما شیطان بود بصف، اینست که گفت شیاطین الانس و الجن، حجاب عظیم است و قاطع دین است، معدن فسقها و مرکز شرها، اگر کسی از وی بتواند رست بمخالفت وی تو اندرست، که قرآن مجید خبر چنین میدهد: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» و جمله انبیاء و رسل که آمدند ایشان را بقهر و جهاد این نفس فرمودند. مصطفی (ص) گفت: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ، اصْعَبُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ، جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، حق مجاهدت آنست که صفات نفس اماره چون حرص و شهوت و شره و حقد و کبر و عداوت و بغض آن را پرورش ندهی و زیر دست خود داری، هر گه که سر برزند آن را بسنگ جهاد از خود باز میداری چنانک آن جوان مرد گفته:

مار نفست بر سر گنج دلت ساکن شدست سنگ جهاد از عهد دل بر تارک آن مار زن
ور کسی بیمار جانست از نهیب هزل چرخ شربتی از جام جدّ بر جان آن بیمار زن

اما نفس مکاره فروترست از نفس اماره، قوت آن ندارد که مقاومت مرد کند، اما پیوسته در کمین بود تا کی دست یابد، و مثلش آنست که چون مرید را در راه مجاهدت و

ریاضت در مقام جمعیت بیند، سفری از سفرهای طاعت چون حجّ و غزا و زیارت در پیش وی نهد، گوید این بهتر و در منازل طاعات این قدم عالیت، و وی در آنج گفت راستگوی است، اما مکرست که میکند و تلبیس که میخواهد تا مرید را از مقام جمعیت بیفکند و او را در این سفر پراکنده خاطر و سرگردان کند و باشد که بمقصود رسد و باشد که نرسد، و اگر رسد باشد که این جمعیت هر گز باز نبیند، جنید از اینجا گفت: هزار مرید با ما قدم درین راه نهادند همه فرو شدند و من بر سر آمدم، و مریدان را در راه ارادت، پیر از بهر این میباید که پیران منازل این راه شناخته باشند و کمین گاه نفس مکاره بر ایشان پوشیده نماند تا احوال مریدان را تتبع میکنند و آنچه سازگار قدم ایشان بود بر آن دلالت می‌کنند. بزرگان دین گفتند مرد تا صاحب تمکین نشود از نفس مکاره ایمن نگردد، و آب اندک بقدری نجاست پلید گردد اما بحر هرگز پلید نگردد، حال اهل بدایت باریک بود، خاطر ذمیمه از نفس مکاره خیزد، او را بجنباند، اما حال اهل تمکین و ارباب نهایت کوه باشد و باد کوه را نتواند جنبانید، و بعد از نفس مکاره نفس سخّاره است، گرد اهل حقیقت گردد چون او را بر طاعات و انواع ریاضات محکم بیند، گوید بر نفس خود رحمت کن آن لئفسک علیک حقّا، چون مرد نه محقق باشد او را از مقام حقیقت با مقام شریعت آرد، رخصت پیش وی نهد و هر جا که رخصت آمد آرام نفس پدید آمد از آنجا نفس قوّت گیرد و او را بقدم اوّل باز برد، نفس امّاره باز دید آید.

ابراهیم خواص گفت: چهل سال با نفس در منازعت بودم که از من نان و ماست میخواست، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی سیم حلال بچنگ آوردم، در بغداد می‌رفتم تا نان و ماست خرم، در خرابه‌ای شدم پیری را دیدم در آن گرما گرم افتاده و زنبوران از هوا در می‌پریدند و از وی گوشت بر می‌گرفتند، ابراهیم گفت مرا بر وی رحمت آمد، گفتم مسکین این مرد، سر برداشت و گفت ای خواص در من چه مسکینی می‌بینی، نه تاج اسلام بر سر منست و گوهر معرفت در دل من، مسکین تویی که به چهل سال شهوت نان و ماست از نفس خود منع نمی‌توانی کرد.

در جمله بدانک نفس سخّاره مرد را به معصیت نفرماید، بطاعت فرماید، چون مرد قدم در کوی طاعت نهد از عین طاعت وی رنگی برآرد، گوید آخر تو بهتری از آن مرد شراب

خوار فاسق، مرد در خود این اعتقاد کند، خود را بچشم پسند نگرَد و دیگران را بچشم حقارت تا هلاک از وی برآید.

صدیق اکبر رضی الله عنه بدیده حقیقت نظر در خود کرد، حقیقت خود بدید گفت: اقیلونی فلسط بخیرکم، ای صدیق تو خود را این همی گویی و دین اسلام و شرع مقدس بر تو این خطبه میکند که: خیر الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق، از آنجا نفس مطمئنَه آغاز کند و این نفس انبیاء و اولیاست، در پرده رعایت بند عصمت دارد، آنها که انبیاءند در سر پرده عصمت اند و آنها که اولیاءند در پرده حفظ و رعایت اند، اگر یک لحظه بند عصمت از ایشان برداشتندی، از ایشان همان آمدی که از فرعون و هامان، و اگر یک نفس حفظ و حیاطت و رعایت از اولیا منقطع گشتی همه اولیا زَنار در بستندی! اگر هزار سال احمد عربی میرفتی اگر «دَنَا فَتَدَلَّى» نبودی کجا رسیدی؟

پیر طریقت گفت: الهی شاد بدانم که اوّل من نبودم تو بودی، آتش یافت با نور شناخت تو آمیختی، از باغ وصال نسیم قرب تو انگیختی، باران فردا نیّت برگرد بشریّت ریختی، بآتش دوستی آب و گل بسوختی تا دیده عارف بدیدار خود آموختی.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ» آمدند برادران یوسف، «فَدَخَلُوا عَلَيْهِ» بر او در شدند، «فَعَرَفَهُمْ» یوسف ایشان را بشناخت، «وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸)» و ایشان او را نشناختند. «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» چون ایشان را بساخت گسیل کردن را، «قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ» گفت آن برادر هم پدر خویش بر من آرید، «أَلَا تَرَوْنَ» نمی بینید، «أَتَى أَوْفَى الْكَيْلِ» که من بهره حاضر کیل او تمام می سپارم، «وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹)» و نیک میزبانی من نمی بینید.

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ» اگر آن برادر را با خود نیارید به من، «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي» شما را بنزدیک من بردن را بار نیست، «وَلَا تَقْرَبُونَ (۶۰)» و نزدیک من می آئید. «قَالُوا سَنَرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ» گفتند آری بکوشیم با پدر و بخواهیم از او، «وَأِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱)» و چنین کنیم.

«وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ» یوسف گفت غلامان خویش را، «اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ» آن چیز که

ایشان آورده‌اند بیهای گندم، آن در میان گندم پنهان کنید، «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا» تا مگر آن را بشناسند، «إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ» چون با خانه و کسان خود شوند، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)» مگر باز آیند.

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ» چون با پدر شدند، «قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «مُنْعٍ مِّنَّا الْكَيْلُ» بار از ما باز گرفتند، «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا» بفرست با ما برادر ما، «نَكْتُلُ» تا بار او بستانیم، «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳)» و ما او را نگه بانانیم.

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ» یعقوب گفت استوار دارم شما را برو، «إِلَّا كَمَا أَمْتَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ» مگر هم چنان که شما را استوار داشتیم بر برادر او پیش ازین، «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» الله خود به است بنگهبانی، «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴)» و او مهربان‌تر مهربانانست.

«وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» چون بار خویشان بگشادند، «وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ» آنچه برده بودند یافتند، «رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» که با ایشان داده بودند، «قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «مَا نَبِغِي» ما دروغ نمی‌گوئیم، «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا» اینک بضاعت ما، «رُدَّتْ إِلَيْنَا» بما باز دادند، «وَ نَعِيرُ أَهْلَانَا» و کسان خویش را طعام آریم، «وَ نَحْفَظُ أَخَانَا» و برادر خویش را نگه داریم، «وَ نَزِدَا ذِكَايَلًا بَعِيرٍ» و شتر وار او بیفزائیم، «ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵)» آن شتر وار فرودن ما را آسان، «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ» گفت بفرستم با شما، «حَتَّىٰ تَوْتُونَ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» تا مرا پیمان دهید از زبان خویش از الله تعالی، «لَتَأْتِنَنِي بِهِ» که او را با من آرید، «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» مگر که همه هلاک شوید و ناتوان مانید، «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ» چون او را از خویشان پیمان دادند و بیستند، «قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ (۶۶)» گفت الله تعالی بر اینچ گفتیم یار است و گواه.

«وَ قَالَ يَا بَنِيَّ» یعقوب گفت ای پسران من، «لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ» چون آنجا شوید از یک در در مروید، «وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ» از درهای پراکنده در شوید، «وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و من شما را در آن بکار نیایم و با خواست او چیز نتوانم، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» هیچ نیست خواست و کار مگر خدای را، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)» و کار سپاران کار باو

سیارند.

«وَلَمَّا دَخَلُوا» و آن گه که در شدند، «مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ» از آن درهای پراکنده که پدر فرموده بود ایشان را، «مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» سود نداشت آن حذر ایشان را هیچیز از خواست خدا و بکار نیامد، «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» مگر آنک چیزی در دل یعقوب افتاد خواست تا از دل وی بیرون شود، «وَوَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ» و یعقوب با دانش بود، «لِمَا عَلَّمْنَاهُ» که ما آموخته بودیم او را «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۶۸) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ» مفسران و اصحاب اخبار پیشین گفتند که چون ملک مصر بر یوسف راست شد و مملکت را ترتیب داد همان سال آثار برکت وی پیدا گشت، رود نیل وفا کرد و نعمت فراخ گشت، جبرئیل آمد و گفت امسال اول آن سال هفت گانه است که خصب و فراخی نعمت بود، یوسف بفرمود تا همه صحرا و بوادی تخم ریختند، آنجا که چشمه آب و رود بود بآب آن را پیورردند و آنجا که آب نبود یوسف دعا کرد تا ربّ العزّه باران فرستاد و آن را باران پیورردند، آن گه کندوها و انبارها از آن خوشهای غله پر کردند و همچنین هفت سال پیایی جمع همی کردند. پس ابتداء سال قحط آن بود که ملک ریّان در خانه خفته بود در میانه شب آواز داد که یا یوسف الجوع الجوع. فقال یوسف هذا اوان القحط پس هفت سال برآمد که درخت برنیارود و کشته خوشه نیورود، اهل مصر سال اول طعام از یوسف خریدند بنقد تا در مصر یک درم و یک دینار بدست هیچ کس نماند مگر که همه با خزینه ملک شد. دوم سال هر چه چهارپایان و بار گیران بودند همه دربهای طعام شد. سوم سال هر چه پیرایه و جواهر بود، چهارم سال هر چه بردگان بودند از غلامان و کنیزکان، پنجم سال هر چه ضیاع و عقار و مسکن بود، ششم سال فرزندان خود را ببندگی بفروختند. هفتم سال مردان و زنان همه تنهای خویش ببندگی به یوسف فروختند تا در مصر یک مرد و یک زن آزاد نماند، پس ملک با یوسف مشورت کرد در کار مصریان و یوسف را وکیل خود کرد بهر چه صواب بیند در حق ایشان، گفت ای یوسف رای آنست که تو گویی و صواب آنست که تو بینی و هر چه تو

کنی در حق ایشان پسندیده منست.

یوسف گفت: «انی اشهد الله و اشهدک انی اعتقت اهل مصر عن آخرهم و رددت علیهم املاکهم». و روی ان یوسف کان لا یشبع من الطّعام فی تلك الايام، فقيل له تجوع و بیدک خزائن الارض، فقال اخاف ان شبعت ان انسی الجائع و امر طبّاح الملك ان يجعل غداه نصف النّهار و اراد بذلك ان یذوق الملك طعم الجوع فلا ینسی الجائعین و یحسن الی المحتاجین فمن ثمّ جعل الملوک غذا هم نصف النّهار.

پس غربا و قحط رسیدگان از هر جانب قصد مصر کردند و هر که رسیدی یوسف شترواری بار بوی دادی، این خبر بکنعان رسید و اهل کنعان از نیافت طعام و گرسنگی بغایت شدت رسیده بودند و بی طاقت گشته. فقال یعقوب لبنيه یا بنیّ ان بمصر رجلا صالحا فیما زعموا یمیر النّاس، قالوا و من این یکون بمصر رجل صالح و هم یعبدون الاوثان، قال تذهبون فتعطون دراهمکم و تأخذون طعامکم فخرجوا و هم عشرة حتّی اتوه: فذلک قوله «وَ جَاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ» یعنی من ارض ابیهم و هی الحسمی و القریّات من ناحیه کنعان و هی بدو و ارض ماشیه می گوید آمدند برادران یوسف بمصر تا طعام برند مردمان خویش را، «فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ» یوسف، «وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» نکر و انکر لغتان بمعنی واحد. یوسف ایشان را بشناخت و ایشان یوسف را نشناختند، ابن عباس گفت از آن نشناختند که از آن روز باز که او را در چاه افکندند تا این روز که او را دیدند چهل سال گذشته بود و در دل ایشان هلاک وی مقرر بود. و گفته اند که یوسف خود را بزوی ملوک بایشان نمود، تاج بر سر و طوق زر در گردن و جامه حریر بر تن بر تخت ملک نشست، از آن جهت او را نشناختند.

و قیل کان بینه و بینهم حجاب، چون برادران در پیش وی شدند بعبرانی سخن گفتند، یوسف چنان فرا نمود که سخن ایشان نمی داند، ترجمان در میان کرد تا کار بر ایشان مشتبه شود، آن گه گفت: من انتم و ما امرکم و لعلکم عیون جنّم تنظرون عورة بلادنا شما که باشید و بچه کار آمدید؟ چنان دادم که جاسوسانید تا احوال بلاد ما تعرّف کنید و پوشیده های ما را بغور برسید و انگه لشکر آرید، ایشان گفتند: و الله ما نحن بجواسیس و انما نحن اخوة بنواب واحد و هو شیخ کبیر یقال له یعقوب نبی من الانبیاء. قال فکم انتم؟

قالوا كُنَّا اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا فذَهَبَ إِخْوَانُنَا إِلَى الْبَرِيَّةِ فَهَلَكَ فِيهَا وَكَانَ أَحِبَّنَا إِلَىٰ آبِنَا. قَالَ أَنْتُمْ هَا هُنَا؟ قَالُوا عَشْرَةٌ. قَالَ فَايْنَ الْآخَرُ؟ قَالُوا عِنْدَ آبِنَا وَهُوَ إِخْوَانُ الَّذِي هَلَكَ مِنْ أُمَّةٍ وَابْنَا يَتَسَلَّىٰ بِهِ. قَالَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي تَقُولُونَ حَقٌّ؟

قالوا يا ايها الملك انا ببلاد لا يعرفنا احد، فقال يوسف فائتوني باخيكم الذي من ابيكم ان كنتم صادقين، فانا ارضى بذلك.

يوسف بتدريج سخن با ايشان بانجا رسانيد كه گفت اگر آنچه مي گوئيد كه ما نه جاسوسانيم كه پسران پيغامبريم آن برادر هم پدر بياريد تا صدق گفت شما پديد آيد. و گفته اند يوسف ايشان را هر يكي شترواري بار بفرمود، ايشان گفتند آن برادر هم پدر ما را نيز شترواري بفرماي، يوسف بفرمود، آن كه گفت آن برادر را با خود بياريد تا دانم كه راست مي گوئيد، پس اگر نياريد دروغ شما مرا معلوم گردد و شما را هيچ بار پس از آن ندهم.

اينست كه رب العالمين گفت: «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» الباء زائده اي جهّهم جهازهم يعنى كال لهم طعامهم و اوقر جمالهم و اّما سمى جهاز المرأة لانه عتاد تزفّ العروس فيه. يقال تجهز فلان اذا استعد للذهاب و الاجهاز قتل الجريح، «قَالَ اثْنُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ آبِيكُمْ» نكرّ قوله باخ لكم و حقه التعريف، لانّ التقدير باخ لكم قد سمعت به و الوصف ينوب عن التعريف، «أَ لَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ» اي اتمّه و الكيل ها هنا اسم لنصيب الرجل من الطعام، «وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» اي المضيفين، و ذلك انه احسن ضيافتهم. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي» اي لا تباع الميرة منكم فتكال لكم، «وَلَا تَقْرَبُونَ» جزم لانّ معناه النهى اي لا تقربوا داري و لا بلادى.

قال الزجاج: القراءة بالكسر و هو الوجه و يجوز و لا تقربون بفتح النون لانّها نون جماعة كما قال فيم تبشرون بفتح النون و يكون و لا تقربون لفظه لفظ الخبر و معناه معنى الامر.

«قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ» اي نجتهد في طلبه من ابيه، اصله من راد يرود اذا جاء و ذهب، «وَأَنَا لَفَاعِلُونَ» ما امرتنا به، اين لفاعلون آنست كه عرب گویند نزلت بفلان فاحسن قرءانا و فعل و فعل يكون بهذه اللفظة عن افاعيل الكرم، و يقولون غضب فلان فضرب و شتم و فعل و فعل يكون عن افاعيل الاذی. قيل اراد يوسف بذلك تنبيه يعقوب على حال

یوسف. و قیل امره اللّٰه بذلک.

و گفته‌اند که یوسف چون برادران را دید و احوال یعقوب شنید گریستن بر وی افتاد برخاست و در سرای زلیخا شد، گفت برادران من آمده‌اند و مرا نمی‌شناسند و من ایشان را می‌شناسم، زلیخا گفت مرا دستوری ده تا برای ایشان دعوتی سازم و از پس پرده ایشان را ببینم، یوسف او را دستوری داد و زلیخا ایشان را از پس پرده می‌دید و یوسف خبر پدر از ایشان همی پرسید تا روییل بخندید و گفت سبحان اللّٰه پندارم این عزیز یکی است از ما که از دیرگاه باز غایب بوده اکنون خبر خانه خود همی پرسید، یوسف گفت مرا این عادتست که دوست دارم با غربا حدیث کردن و استعلام اخبار از ایشان کردن. پس آن شب ایشان را بهممانی باز گرفت، بامداد بار ایشان بفرمود و غلامان خود را گفت، آن بضاعت که ایشان آورده‌اند ببهای گندم در میان گندم نهید پنهان ایشان.

اینست که ربّ العالمین گفت: «وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ» قرأ حمزه و الكسائی و حفص: «لِفَتْيَانِهِ» بالالف، الفتية و الفتیان جمع فتی و اراد بالفتية ها هنا العبيد و الممالیک. بضاعت ایشان بود که ببهای گندم داده بودند، قتاده گفت لختی درم بود، و قیل کانت نعلا و ادما، و این از بهر آن بایشان داد که ایشان را دیگر درم نبود که بگندم خریدن آیند. و گفته‌اند از بهر آن کرد که از دیانت و امانت ایشان شناخت که ایشان بی بها طعام نخورند، چون آن بضاعت بیند باز گردند و باز آرند و نیز عار آمد او را بهای طعام از پدر و برادران گرفتن.

الرّحال جمع رحل و الرّحل هاهنا المتاع و لذلك سمّی الرّحل الذی یاوی الیه الانسان رحلا لانه موضع متاعه. چون خواست که ایشان را باز گرداند، یوسف گفت: دعوا بعضکم عندی رهینه حتی تأتونی باخیکم الذی من ابیکم، فاقترعوا بینهم فاصابت القرعة شمعون و کان احسنهم رأیا فی یوسف و ابرهم به فجعلوه عنده.

پس ایشان باز گشتند بکنعان، دل شاد پیش یعقوب در آمدند و باز گفتند آن اکرام و احسان که عزیز با ایشان کرد، گفتند ای پدر مردی دیدیم بصورت پادشاهان، بخلق پیغامبران، مهمان داری غریب نواز، خوش سخن، متواضع، مهربان، یتیم پرور، مهر افزای، لطف نمای، خوب دیدار، همایون طلعت، سعد اختر، مبارک سیما، با سیاست پادشاهان، با

تواضع درویشان، با خلق پیغامبران، با لطافت فریشتگان.

ای پدر و ازین عجب تر که ما را دید گویی غریبی بود گرامیان خود را باز دیده، از بس که شفقت همی نمود و پرسش همی کرد. یعقوب گفت دیگر باره که آنجا روید، سلام و شکر من بعزیز رسانید و گوئید: ان ابانا یصلی علیک و یدعو لک بما اولیتنا. پس گفت شمعون چرا با شما نیست گفتند عزیز او را باز گرفت از بهر آنک ما را گفتند شما جاسوسانید و ما احوال و قصه خود بگفتیم، آن گه از ما بنیامین را طلب کردند و شمعون را بنشانند تا ما بنیامین را ببریم.

فذلک قوله: «یا ابانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ» ای حکم بمنعه بعد هذا ان لم نذهب باخینا بنیامین. و قیل منع منّا اتمام الکیل الذی اردنا، «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ» بیا قراءت حمزه و کسائی است یعنی که بفروست با ما برادر ما تا او بار خویش بستاند، باقی بنون خوانند یعنی نکتال لنا و له و الاکتیال الکیل للنفس، «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» عن ان یناله مکروه.

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ» علی بنیامین، «إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ» یوسف، «مِنْ قَبْلُ» و قد قلتهم أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. ثم لم تفوا به ثم قال «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» جوابا لقولهم «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ای الحافظ الله و هو خیر الحافظین فانی استحفظه الله لا ایتاکم. و قرأ حمزة و الکسائی و حفص: خیر حفظا منصوب علی التمییز، و من قرأ حافظا فمنصوب علی الحال ای حفظ الله خیر من حفظکم. قال کعب لما قال فالله خیر حافظاً قال الله و عزتی و جلالی لاردن علیک کلیمها بعد ما فوضت الیّ.

قوله: «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» الذی حملوه من مصر، «وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ» ثمن الطعام، «رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» ای وجدوها فی خلال متاعهم، «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي» این ما درین موضع دو معنی دارد: یکی معنی استفهام ای ما ذا نطلب و ما نرید و هل فوق هذا من مزید، چون بضاعت خویش دیدند در میان متاع گفتند ای پدر ما چه خواهیم و بر این احسان و اکرام که با ما کرد چه مزید جوییم، ما را گرامی کرد و طعام بما فروخت و آن گه بهای طعام بما باز داد، معنی دیگر ما نفی است: ای لا نطلب منك شیئا لثمن العلة بل نشتری بما ردّ علينا. و قیل ما نبغی ای ما نکذب فیما نخبرک به عن صاحب مصر، «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا» نجلب لهم الميرة و الميرة الطعام یحمل من بلد الی بلد، یقال مار اهله یمیرهم اذا

جاء باقواتهم من بلد الی بلد، «وَنَحْفُظُ أَخَانَا» فی ذهابنا و مجیئنا، «وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ» ای حمل جمل بسبب اخینا فانه يعطی کلّ رجل کیل بعیر «ذَلِكِ كَيْلٌ یَسِیرٌ» ای ذلک رخیص عدهم علی غلانه عندنا «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْتِقًا مِّنَ اللَّهِ» ای عقدا مؤکدا بذکر الله.

يعقوب گفت نفرستم بنیامین را با شما تا آن گه که پیمان دهید و عقدی استوار بندید، خدای را بر خویشتن گواه گیرید و بحق محمد خاتم پیغامبران و سید مرسلان سوگند یاد کنید که با این برادر غدر نکنید و او را با من آرید، «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» ای الا ان تهلکوا جمیعا، یقال احیط بفلان اذا هلک من ذلک، قوله وَ أَحِیْطَ بِشَمْرِهِ ای اهلک و افسد، «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتِقَهُمْ» اعطوه عهدهم و حلفوا له بمنزلة محمد، «قَالَ» یعقوب، «اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ» شاهد کفیل حفیظ.

چون این عهد و پیمان برفت یعقوب، بنیامین را حاضر کرد، پیراهنی پشمین از آن خود بوی داد، عمامه ای کتان از آن اسماعیل و میزری از آن ابراهیم علیهم السلام، گفت آن روز که پیش عزیز شوی این پیراهن پیوش و عمامه بر سر نه و میزر بر دوش افکن و من این از بهر کفن نهاده بودم که یادگار گرامیان است مرا، بنیامین عصائی بدست گرفت و با برادران روی سوی مصر نهاد، پدر بتشییع ایشان بیرون شد تا بزیر آن درخت که با یوسف تا آنجا رفته بود، یعقوب چون بدان جای رسید دست بگردن بنیامین در آورد و زار بگریست، گفت ای پسر با یوسف تا اینجا بیامدم وز آن پس او را باز ندیدم. آن گه پسران را وداع کرد و ایشان را این وصیت کرد که ربّ العزّه گفت: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ» ای پسران همه بهم از یک دروازه در مروید بلکه هر دو تن از یک در در شوید تا از چشم بد شما را گزندی نرسد. و کاتوا اصحاب جمال و هیئته و صور حسان و قامات ممتده.

قال النبی (ص) العین حقّ ای کائن موجود.

و قال (ص): العین تدخل الرجل القبر و الجمل القدر، و کان النبی (ص) يعوذ الحسن و الحسين فيقول اعيدكما بكلمات الله التامة من كلّ عين لامة و نزل فی العین: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا» الآیة...

و قيل خاف عليهم حسد الناس و ان يبلغ الملك قوتهم و شدّة بطشهم فيهلكهم خوفا على مملكته. قال ابراهيم النخعي أنّما قال ذلك رجاء ان يلقوا يوسف و قيل خاف عليهم العين ثمّ رجع الى علم الله، فقال: «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» احذره عليكم يريد ان المقدور كائن و انّ الحذر لا ينفع من القدر، «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ».

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ» كانت لمصر اربعة ابواب فدخلوها متفرقين، «ما كان يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» ربّ العالمين يعقوب را تصديق کرد بآنچه گفت و ما اغني عنكم من الله من شيء لانه قد لحقه ما حذروه لانهم خرجوا من عنده احد عشر و عادوا تسعة. می گوید تفرق ایشان بر آن دروازه های مصر سود نداشت و بکار نیامد قضایی را که الله تعالی بر سر ایشان رانده بود و حکم کرده که یعقوب آنچه از آن می ترسید بدید، «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» یعنی الاخالجه في قلب يعقوب القاها على لسانه فادبها، «وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ» فی قوله «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» معنی آنست که یعقوب آنچه گفت نه از گزاف میگفت که آن از یقین و معرفت می گفت که ما او را آموخته بودیم، دانست که حذر از قدر نرهند، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ان یعقوب بهذه الصفة و لا يعلمون ما يعلم یعقوب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ» برادران يوسف بسبب نیاز و درویشی بمصر آمدند، يوسف بایشان نگاه کرد از راه فراست بدانست که برادران وی اند بسته بند آز، خسته تیغ نیاز، بر سبیل امتحان عقیق شکر بیز را بگشاد، گفت: جوانان از کدام جانب می آیند؟ هر چند که يوسف می دانست که ایشان که اندو از کجا می آیند، لکن همی خواست که ذکر کنعان و وصف الحال یعقوب از ایشان بشنود، و آن عهد بر وی تازه شود که حدیث دوست شنیدن و دیار و وطن دوست یاد کردن غذاء جان عاشق بود و خستگی وی را مرهم.

و سنا برق نفی عنی الکرى
لم یزل یلمع لی من ذی طوی
منزل سلمی به نازلة
طیب السّاحة معمور الفنا

برادران گفتند ای آفتاب خوبان ما از حدود کنعان می‌آئیم، گفت: بچه کار آمده‌اید؟ گفتند بتظلم ازین گردش زمانه تلخ بی وفا، همانست که گفت: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلُنَا الضَّرُّ» ای عزیز ما مردمانی باشیم بذل غربت خونا کرده، باضطرار بولایت تو آمده‌ایم و روزگار نامساعد پرده تجمل از روی ما فرو کشیده و باری که آورده‌ایم نه سزای حضرت تو است، بکرم خود ما را بنواز و ببضاعت ما منگر، ما را خشنود باز گردان که پدری پیر داریم، تا بنزدیک وی باز شویم. یوسف چون نام پدر شنید بسیار بگریست اما نقاب بر بسته بود و ایشان ندانستند که وی می‌گرید. آن گه غلامان خویش را بفرمود که بارهای ایشان جز بحضرت ما مگشائید و پیش از آنک ما در آن نگریم در آن منگرید، ایشان همه تعجب کردند که این چه حالست و چه شاید بودن، چندان بارهای قیمتی از اطراف عالم بیارند، جواهر پر قیمت و زر و سیم نهمار و جامهای الوان هرگز نگوید که پیش من گشائید و این بار محقر، بضاعتی مزجاة، خروارکی چند ازین پشم میش و موی گوسفند و کفشهای کهنه می‌گوید پیش تخت ما گشائید لا بد اینجا سری است. سرش آن بود که هر تایی موی حمال عشقی بود، حامل دردی از دردهای یعقوبی، اگر نه درد و عشق یعقوبی بودی یوسف را با آن موی گوسفند چه کار بودی و چرا دلالی آن خود کردی؟!

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی

ای جوانمرد ربّ العزه هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحراء لا ابالی بیاد برداد تا آن یک نفس دردناک درویش بحضرت عزّت خود برد که: انین المذنبین احبّ الی من زجل المسبّحین، پس بفرمود یوسف که ایشان را هر یکی شترواری بار بدهید و بضاعتی که دارند هیچ از ایشان مستانید و ایشان را گفت: «أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ» شما را باز باید گشت و بنیامین را بیاوردن. و یعقوب، بنیامین را بموی یوسف می‌داشت، یوسف او را بخواند تا غمگساری باشد او را و هوای یعقوب می‌دارد.

تسلّی باخری غیرها فاذا التی تسلّی بها تغری بلیلی و لا تسلی

و گفته‌اند بنیامین را بدان خواند که بگوش وی رسید که همه انس دل یعقوب بمشاهده بنیامین است، او را دوست می‌دارد و بجای یوسف می‌دارد، یوسف را رگ غیرت برخواست گفت دعوی دوستی ما کند و آن گه دیگری را بجای ما دارد و با وی آرام گیرد!

او را از پیش وی بریائید و نزدیک من آرید تا غبار اغیار بر صفحه دوستی ننشیند که در دوستی شرکت نیست و در دلی جای دو دوست نیست، ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.

آمد بر من کارد کشیده بر من
گفتا که درین شهر تو باشی یا
من؟

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» چون سر بار باز کردند و بضاعت خویش در میان بار دیدند، یعقوب گفت من در آن عزیز مصر جوانمردی تمام و کرمی عظیم می بینم، بضاعتی از شما بستند شفقت راه، باز پنهان رد کرد نفی مذلت را که اگر در ظاهر رد کردی، طعام که دادی بر سیبل صدقه بودی و صغار صدقه ستدن شما را نه پسندید. اینت کرم لایح و فضل لامح، نفی مذلت از بخشنده و رفع خجالت از پذیرنده و باین معنی حکایت بسیار است: مورق عجلی بخانه درویشان شدی و ایشان را زر و درم بردی، گفنتی این نزدیک شما ودیعت می نهم تا آن گه که من طلبم، بعد از سه روز کس فرستادی بر ایشان و خواهش نمودی که از من سوگندی بیامده که آن ودیعت باز نخواهم و بکار من نیاید، اکنون شما اندر خلل معیشت خویش بکار برید تا سوگند من راست شود و من سپاس دارم و منت پذیرم و صدقه ها بدرویشان ازین وجه دادی. و گفته اند حسین بن علی (ع) چون درویشی را دبدی گفنتی ترا که خوانند و پسر که ای؟ درویش گفنتی من فلانم پسر فلان، حسین گفنتی نیک آمدی که از دیر باز من در طلب توام که در دفتر پدر خویش دیده ام که پدر ترا چندین درم بر وی است، اکنون می خواهم تا ذمت پدر خود از حق تو فارغ گردانم و بدین بهانه عطا بدرویش دادی و منت بر خود نهادی.

۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» چون پیش یوسف در شدند، «آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» برادر خویش را بنیامین با خود آورد و خود او را خالی کرد، «قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ» گفت من یوسفم هم مادر تو، «فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كُنَّا نَعْمَلُونَ (۶۹)» نگر تیمار نداری و باک از آنچه ایشان کردند با من و از آنچه کنند پس ازین.

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» چون ایشان را گسیل کرد ساخته، «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ»

یوسف فرمود تا آن صواع در جوال بنیامین پنهان کردند، «ثُمَّ أَدْنَىٰ مُؤَدِّنَ» آن گه آواز دهنده‌ای بر در شهر آواز داد، «أَيُّهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰)» ای کاروانیان بدارید که در میان شما دزدست.

«قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ» کاروانیان جواب دادند و روی فرا منادی کردند، «ما ذا تَفْقِدُونَ (۷۱)» گفتند آن چیست که باز نمی‌باید؟

«قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ» گفتند که صواع ملک باز نمی‌یابیم، «وَ لَمَنْ جَاءَ بِهِ» و هر کس را که آن صواع باز آرد، «حَمْلٌ بَعِيرٍ» او راست شترواری گندم، «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)» و من او را میانجی‌ام.

«قَالُوا تَاللَّهِ» گفتند بخدای، «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ» که شما دانسته‌اید که ما نیامدیم که راه مصر نایمن کنیم، «وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)» و ما دزدان نه‌ایم.
«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ» گفتند پاداش این دزد اکنون چیست؟
«إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴)» اگر شما دروغ می‌گویید.

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ» گفتند پاداش این دزد آنست که صواع در جوال او باز یابند «فَهُوَ جَزَاؤُهُ» که این دزد بعقوبت دزدی بنده ملک است پس ازین، «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵)» چنین پاداش کنیم ما دزدان را.

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ» پیشی کرد بجوالهای دیگر برادران جستن، «قَبْلَ وَعَاءِ أُخِيهِ» پیش از جوال بنیامین، «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أُخِيهِ» آن گه از جوال بنیامین بیرون آوردند، «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» آن چنان کید ما ساختیم یوسف را، «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ» یوسف را برده گرفتن دزد حکم دین وی نبود، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» مگر آنچ خواهد میکند الله، «رَفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءٍ» بر میداریم درجهای هر کس که خواهیم، «وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)» و زیر هر خداوند دانشی دانایی است.

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقُ» گفتند اگر دزدی کرد او، «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» برادری بود او را ازین پیش او هم دزدی کرده بود، «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» یوسف خشم خویش و جواب آن سخن ایشان در دل خویش پنهان داشت، «وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» و پیدا نکرد ایشان را، «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» یوسف در خویشتن گفت شما بتر از دزداید، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا

تَصِفُونَ (۷۷)» و خدای تعالی به داند که آن چیست که شما می گوئید.

«قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» گفتند ای عزیز «إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» این برادر را پدری است پیری سخت بزرگ، «فَخَذُوا أَحَدَنَا مَكَانَهُ» یکی را از ما برده گیر بجایگاه او، «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸)» ما ترا از نیکوکاران می بینیم.

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ» گفت معاذ الله که ما برده گیریم، «إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» مگر آن کس را که کالای خویش بنزدیک او یافتیم، «إِنَّا إِذَا ظَلَمْنَا لَنَا» ما پس آن گه ستمکارانیم.

«فَلَمَّا اسْتِئْذَنُوا مِنْهُ» چون نومید شدند از او، «خَلَصُوا نَجِيًّا» با یک سو شدند خود بخود بی بیگانه راز در گرفتند، «قَالَ كَبِيرُهُمْ» برادر ایشان شمعون فرایشان گفت، «أَلَمْ نَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ» دانسته نه اید که پدر شما، «قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ» بر شما پیمانی گرفت از خدای تعالی، «وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» و پیش ازین خود هیچیز فرو نگذاشتید در کار یوسف، «فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ» من باری از زمین مصر بنجیم، «حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي» تا آن گه که پدر دستوری دهد مرا، «أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي» یا خدای مرا حکم نماید، «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰)» و او خدای بهتر کار گزاری و بهتر کاررانی است.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» ای ضمّ الیه اخاه، یقال آویت فلانا بالمدّ اذا ضمته الیه، و آویت الیه بقصر الالف لجأت الیه. و چون برادران یوسف از کنعان بیرون آمدند و بنیامین با ایشان همراه او را گرمی داشتند و خدمت وی کردند و بهر منزل که رسیدند جای وی میساختند و طعام و شراب بر وی عرضه میکردند تا رسیدند بیک فرسنگی مصر و یوسف آنجا مرد نشانده بود تا از آمدن ایشان او را خبر کند، کس فرستاد و یوسف را خبر کرد که آن ده مرد کنعانی باز آمده اند و جوانی دیگر با ایشانست که او را مکرم و محترم می دارند، یوسف بدانست که بنیامین با ایشانست، بفرمود تا سرای وی بیاراستند و آئین بستند و تخت بنهادند و امرا و وزرا و حجاب و سروران و سرهنگان هر کسی را بجای خویش بخدمت گذاشتند و یوسف خود را بیاراست، تاج بر سر نهاد و بر تخت ملک بنشست، چون برادران در آمدند بر پای خاست و همه را ببر اندر گرفت و

پرسش کرد و پیش خود بنشانند، روی با بنیامین کرد و گفت ای جوان تو چه نامی؟ گفت بنیامین و بر پای خاست و بر یوسف ثنا گفت و آفرین کرد هم بزبان عبری و هم بتازی، آن گه گفت پدرم این نام نهاد که گفتم، اما چون عزیز را دیدم نام من آن بود که وی فرماید، یوسف گفت فرزند داری؟ گفت دارم. گفت چه نام نهادی فرزند را؟ گفت یوسف. گفت چرا نام وی یوسف کردی؟ گفت از بهر آنک مرا برادری بود نام وی یوسف و غایب گشت اکنون این پسر را یوسف خواندم تا یادگار او باشد. یوسف زیر برقع اندر بگریست و زمانی خاموش گشت. آن گه گفت طعام بیارید ایشان را، شش خوان بیاورند آراسته و ساخته با طعامهای الوان، یوسف گفت هر دو برادر که از یک مادرید بر یک خوان نشینید، دو دو همی نشستند و بنیامین تنها بماند. یوسف گفت تو چرا نمی‌نشینی، بنیامین بگریست گفت شرط هم خوانی هم مادری کردی و مرا برادر هم مادر نیست و آن کس که هم مادر من بوده حاضر نیست، نه زندگی وی مرا معلوم تا بجویمش، نه از مردگی وی مرا خبر تا بمویمش، نه طاقت دل بر فراق نهادن، نه امید وصال داشتن و نه آن پدر پیر را در محنت و سوگواری دیدن و نه بچاره وی رسیدن. یوسف روی سوی برادران کرد، گفت چون تنهاست او را فرمان دهید تا با من بر خوان نشیند، برادران همه بر پای خاستند و عزیز را آفرین کردند و گفتند اگر تو او را با خود بر خوان نشانی ذخیره‌ای عظیم باشد او را و شرفی بزرگ موجب افتخار و سبب استبشار و نیز شادی باشد که بدل آن پیر محنت زده اندوه مالیده رسانی، پس یوسف او را با خود بر خوان نشانند. یوسف دست از آستین بیرون کرد تا طعام بخورد، بنیامین دست یوسف بدید دمی سرد برآورد و آب از چشم فرو ریخت و طعام نمی‌خورد، یوسف گفت چرا طعام نمی‌خوری؟ گفت مرا طبع شهوت طعام خوردن نماند، بعد از آنک دست و انگشتان تو دیدم که سخت مانده است بدست و انگشتان برادرم، یوسف کانه و العزیز تَفَاحَة شَقَّتْ بِنَصْفِیْنِ.

یوسف چون آن سخن از وی بشنید گریستن بوی در افتاد و بر خود بیچید، اما صبر کرد و خویشتن را ننمود تا از طعام فارغ شدند و بدست هر یکی خلالی سیمین دادند و بدست بنیامین خلالی زرین دادند بر سر وی مرغی مجوف بمشک سوده آکنده، بنیامین خلال همی کرد و مشک بر وی همی ریخت، برادران را عجب آمد آن اعزاز و اکرام، تا روبیل

گفت: ما رأینا مثل هذا، پس ایشان را بمهمان خانه فرو آوردند و یوسف بخلوت خانه خود باز رفت و کس فرستاد و بنیامین را بخواند و با وی گفت در آن خلوت خانه که: اُ تحبّ ان اکون اخاک بدل اخیک الهالک؟ فقال بنیامین ایها الملک و من یجد اخا مثلک لکنّ لم یلدک یعقوب و لا راحیل یوسف گفت خواهی که من ترا برادر باشم بجای آن برادر گم شده؟

بنیامین گفت ای ملک چون تو برادر کرا بود و کرا سزد و کجا بخاطر در توان آورد لکن نه چون یوسف که یعقوب و راحیل او را زادند. یوسف چون این سخن شنید بگریست، برخاست و او را در بر گرفت و گفت: «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ»، اندوه مدار و غم مخور که من برادر توام یوسف، «فَلَا تَبْتَسُ» ای لا تحزن، و الابتسّاس افتعال من البؤس و هو سوء العیش، «بما کُنُوا یَعْمَلُونَ» فی حَقَّنَا.

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» ای هیأ اسبابهم و او فی الکیل لهم و حمل لهم بعیرا و حمل باسم بنیامین بعیرا ثم امر بسقایة الملک فجعلت «فِي رَحْلِ أَخِيهِ» بنیامین بغیر علمه. و قیل کان ذلک بتقریر منه و توطين نفس علی ما نسب الیه من السرقة، و السقاية و الصّواع فی السّورة واحد و هو الملوک الفارسی و کانت من فضة منقوشة بالذهب اعلاه اضيق من اسفله کانت العجم تشرب به. و قیل کان کأسا من ذهب مرصع بالجواهر کان یوسف یشرب منه فجعله مکیالا لعزة الطعام حتّی لا یقال بغیره. قال النقاش: السقاية و الصّواع شیء واحد اناء له رأسان فی وسطه مقبض کان الملک یشرب من رأس فیسمى سقایة و یقال الطعام بالرأس الآخر فیسمى صواعا. قال و کان الصّواع ینطق بمقدار ما کیل به باحسن صوت یسمع الناس به، ثم ارتحلوا و امهلهم یوسف حتّی انطلقوا.

چون فرا راه بودند بدر شهر رسیده و بنیامین با ایشان، مرد یوسف از پی در رسید و ایشان را بداشت و منادی ندا کرد، فذلک قوله: «ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنٌ» ای اعلم معلم و نادى مناد، «أَيُّهَا الْعَبْرُ» یعنی یا اصحاب العبر و العبر الإیل التّی تحمّل الميرة، منادی آواز داد که «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در تأویل این کلمه اقوال مفسّران مختلف است: قال بعضهم انّ المنادی ناداهم من غیر اذن یوسف، و قیل معناه انکم لیسارقون لیوسف من ابیه حین اخذوه و باعوه، و قیل فیہ استفهام ای انّکم لیسارقون، و قیل اراد ان ظهر منکم السرقة فانکم

سارقون، و قبیل آنکم فی قوم من یسرق کما یقال قتل بنو فلان و القاتل واحد او اثنان.

«قَالُوا» ای قال اخوة یوسف، «وَ أَقْبَلُوا» علی المنادی و من معه، «ما ذا تَفْقِدُونَ» ما الَّذی ضلّ منکم.

«قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ» من الطّعام، «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ» کقبیل ضمین، یقوله المنادی و حدّ المؤذن ثمّ جمع الضّمیر العائد ثمّ و حدّ الزّعیم لانّ المؤذن او النّاشد لا یكون الاّ واحدا و الزّعیم هو المؤذن و لسان القوم.

برادران چون حدیث دزدی شنیدند گفتند: «تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنَا لِنُفْسِدَ فی الْأَرْضِ» تالّله، این تا بدل واو است در قسم و واو بدل با است و درین سخن معنی تعجبست چنانک پارسیان گویند چیزی را که عجب دارند بخدا که این بس طرفه است، ایشان همین گفتند: بخدا که این بس عجبست که شما همی دانید که ما در زمین مصر نه بدان آمدمیم تا تباهکاری کنیم، و این از بهر آن گفتند که ایشان هر گاه که بمصر آمدندی دهنهای چهار پایان بر بستندی تا از کشت زار مردم هیچیز نخوردندی و مردم از ایشان این دیده بودند. و قبیل لآتهم ردّوا ما وجدوا فی رحالهم و هذا لا یلیق بالسّارق.

«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ» ای ما عقوبة السّارق و ما جزاء السرق، «إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ» فی قولکم و ما کنا سارقین.

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فی رَحْلِهِ» ای اخذ من وجد فی رحله رقا، «فَهُوَ جَزَاؤُهُ» عندنا و کان عند آل یعقوب من یسرق یسترق و عند اهل مصر ان یضرب و یغرّم ضعفی ما سرق. منادیان گفتند جزاء دزدی چیست اگر شما دروغ گوئید؟ جواب دادند که جزاء دزدی آنست که آن دزد را برده گیرند بعقوبت آن دزدی، اینست جزاء دزدی بنزدیک ما که آل یعقوبیم «كَذَلِكَ نَجْزِي الظّالِمِينَ» این ظلم اینجا بمعنی دزدی است، ای کذلک نجزی السّارقین عندنا فی ارضنا، و یوسف این تقریر بآن می کرد تا بنیامین را بحکم ایشان باز گیرد.

«فَبَدَأَ» یعنی بدأ المؤذن الزّعیم. و قبیل ردّوهم الی مصر. فبدأ واحدا بعد واحد، «قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ» لتزول الرّیبة و لو بدأ بوعاء اخیه لعلموا أنّهم جعلوا فیهِ ثمّ استخرجها یعنی السّقایة

من وعاء اخیه، «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» الكیدها هنا ردّ الحکم الی بنی یعقوب می گوید این تدبیر ما بدست یوسف دادیم و این کید ما ساختیم که او را الهام دادیم تا حکم با برادران افکند، این بآن کردیم تا برادر با وی بداشتیم، «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ» و يستوجب ضمّه الیه، «فِي دِينِ الْمَلِكِ» ای فی حکم الملک و سیرته و عادته لانّ دینه فی السرقة الضرب و التّغريم می گوید یوسف را برده گرفتن دزد حکم دین وی نبود و موافقت نبود او را در دیانت بدین ملک، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» ای الا بمشيئة الله، یرید آنه لم يتمکن یوسف من حبس اخیه فی حکم الملک لو لا ما كان الله له تلطفا حتى وجد السبيل الی ذلك و هو ما جرى علی السنة اخوته انّ جزاء السارق الاسترقاق، «رَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» بضروب الکرامات و ابواب العلم کما رفعا درجه یوسف علی اخوته فی کلّ شیء و قيل معنا نبیح لمن نشاء ما نشاء و نخصّه بالتّوسعة، «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» یکون هذا اعلم من هذا و هذا من هذا حتی ینتهی العلم الی الله عزّ و جلّ.

قال الحسن: و الله ما امسى علی ظهر الارض من عالم الا و فوّه من هو اعلم منه حتی ینتهی العلم الی الله عزّ و جلّ الّذی علّمه منه بدأ و الیه یعود. و عن محمد بن کعب القرظی: انّ علیّ بن ابی طالب (ع) قضی بقضیة، فقال رجل من ناحیة المسجد یا امیر المؤمنین لیس القضاء کما قضیت، قال فکیف هو؟ قال هو کذا و کذا، قال صدقت و اخطأت.

«وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» معنی آیت آنست که برداریم درجات آن کس که خواهیم بعلم زبر هر عالمی تا آن گاه که نهایت علم با خدای تعالی ماند عزّ ذکره که علم همه خلق آسمان و زمین در علم وی کم از قطره ایست در دریا.

«قَالُوا إِن يُسْرِقَ» بنیامین، «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» یعنی یوسف، ای له عرق فی السرقة من اخیه نزع فی الشبه الیه. عکرمه گفت، ربّ العزه یوسف را عقوبت کرد باین کلمات که بر زبان برادران وی براند در مقابله آنچ یوسف گفت بایشان که: انکم لسارقون.

يقول الله تعالى: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» و مفسران را اختلاف اقوال است در سرقت یوسف که چه بود: قومی گفتند طعام از مائده یعقوب پنهان بر می گرفت و بدریشان می داد. و گفته اند که روزی درویشی از وی مرغی آرزو کرد، یوسف بخانه شد و مادرش

زنده بود از وی مرغ طلب کرد، نداد و یوسف را دل بآرزوی درویش متعلق بود، مرغ بدزدید و بدرویش برد، برادران آن حال دانسته بودند پس از چندین سال بعیب باز گفتند. سعید بن جبیر گفت: بتی از پدر مادر بدزدید و بشکست و بر راه بیفکند. مجاهد گفت: ان عمته بنت اسحاق ورثت من ابیها منطقه له و کانت هی تکفل یوسف و تحبه و لا تصبر عنه، فاراد یعقوب اخذ یوسف منها فسائها ذلک فشدت المنطقة علی وسطه ثم اظهرت ضیاع المنطقة فوجدت عند یوسف فصارت فی حکمهم احق به، «فأسرها یوسف فی نفسه» هذا اضمار قبل الذکر علی شریطة التفسیر لانّ قوله: «انتم شر مکاناً» بدل من الهاء فی قوله فأسرها و المعنی اسر یوسف هذه الکلمة فی نفسه و هی قوله «انتم شر مکاناً» ای انتم شر صنیعا منه و منی لما اقدمتم علیه من ظلم اخیکم و عقوق ابیکم، و قیل اسر الغضبة و رجعة کلمتهم فی قلبه. می گوید یوسف از آن سخن ایشان خشم گرفت و جواب آن سخن داشت در دل اما بر ایشان پیدا نکرد نه آن خشم و نه آن جواب که داشت، و جواب آن بود که در دل خود با خویشان گفت انتم شر مکانا فی السرّ لانکم سرقتم اخاکم یوسف من ابیه علی الحقیقة، «و الله أعلم بما تصفون» ای قد علم انّ الذی تذکرونه کذب. «فألوا یا ایها العزیز انّ له ابا شیخاً کبیراً» کلفا بحبه کبیرا فی السن کبیرا فی القدر و المنزلة. گفتند ای عزیز او را پدری است پیر بزرگ قدر، محنت روزگار در وی اثر کرده و سوگوار در بیت الاحزان نشسته، بر فراق پسری که از وی غائب گشته و بنیامین را دوست دارد و غمگسار وی باشد که هم مادر آن پسر غائب است، بر عجز و پیری وی بیخسای و دردش بر درد میفزای، «فخذ احدنا مکانه» یکی را از ما برادران بجای وی برده گیر، «إنا نراک من المؤمنین» الینا بردّ بضاعتنا و ایفاء الکیل لنا و اذا فعلت ذلک فقد زدت فی احساننا.

«قال معاذ الله» ای اعوذ بالله و اعتصم به و هو نصب علی المصدر، ای اعوذ بالله معاذاً و کذلک یقال اعوذ بالله و العیاذ بالله ای اعوذ بالله، معنی آنست که باز داشت خواهیم بخدای، «انّ تأخذ ائلاً من وجدنا متاعنا عنده» و لم یقل من سرق تحرزاً من الکذب، «إنا إذا ظالمون» جائرون ان اخذنا برینا بسقیم.

آورده اند که پسران یعقوب را قوت بآن حد بود که اگر یکی از ایشان بانگ زدی چهار

فرسنگ بانگ وی بشنیدندی و هر که شنیدی اندر دل وی خلل پدید آمدی و اعضاهايش سست گشتی و هر زن بارور که شنیدی بار بنهادی و چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نیاوردی مگر که بوقت خشم هم از نژاد ایشان کسی دست بوی فرو آوردی که آن گه آن خشم از وی باز شدی، روبیل برادر مهین در آن حال که این مناظره می رفت در باز گرفت، بنیامین خشم گرفت چنانک مویهای اندام وی از جای برخاست و سر از جامه بیرون کرد و گفت ایها الملک و الله لتترکنا او لاصیحن صیحة لا تبقي بمصر امرأة حامل الا القت ما فی بطنها، یوسف چون او را دید که در خشم شد پسر خود را گفت: افرائیم خیز و دست بوی فرود آر تا خشم وی باز نشیند و ساکن گردد، افرائیم دست بوی فرو آورد و آن غضب وی ساکن گشت، روبیل گفت: من هذا ان فی هذا البلد لینذرا من بذر یعقوب، درین شهر که باشد که نهاد وی از تخم یعقوب است، یوسف گفت یعقوب کیست؟ روبیل دیگر باره خشم گرفت، گفت: اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله، یوسف گفت راست می گویی.

«فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ» یَسُوا من اجابة یوسف الی ما سألوه، یَس و استیأس بمعنی واحد مثل سخر و استسخر و عجب و استعجب و ایس مقلوب یَس و بمعناه.

و منه قراءة ابن كثير: «فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» ای ان فردوا لیس معهم غیرهم يتناجون بينهم و النجی اسم للواحد و الجمع، قال الله تعالی لموسی «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» جمعه انجیاء و انجیة و هو مصدر فی موضع الحال ها هنا و مثله النجوى یكون اسما و مصدرا. قال الله تعالی «وَإِذْ هُمْ نَجْوَى»، ای متناجون و قال فی المصدر انما النجوى من الشیطان، «قالَ کَبِيرُهُمْ» ای اکبرهم فی السن و هو روبیل و قیل یهودا و قیل کبیرهم فی العقل و العلم لا فی السن و هو شمعون و کان رئیسهم، «أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوثِقًا مِنَ اللَّهِ» ای عهدا وثیقا و هو قوله: فلما آتوه موثقهم، «وَمِنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِی یُوسُفَ» این ماء صلت است، تقدیره و من قبل فرطتم فی یوسف، و روا باشد که ما فرطتم ابتدا نهند و من قبل خبر یعنی و تفریطکم فی یوسف ثابت من قبل، و روا باشد که موضع آن نصب بود ای و تعلمون تفریطکم ای تقصیر کم، «فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ» لا افارق ارض مصر و الارض منصوبة بواسطة الجار ای عن الارض و لیست ظرفا و لا مفعولا به، «حَتَّى يَأْذَنَ

لی اَبی» یبعث الی ان آتاه، «أَوْ یَحْكُمَ اللَّهُ لِي» گفته‌اند این مرگ است که خواست در تنگی دل هم چنان که در کلمه ابراهیم گفتند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا». و قیل معناه او یحکم الله لی بالسَّیْفِ فاحارب من حبس اخی بنیامین، «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» اعدلهم لعباده.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» زیر تقدیر الیه تعبیه‌هاست و در قصه دوستی در باب دوستان قضیه‌هاست، یعقوب و بنیامین هر دو مشتاق دیدار یوسف بودند و خسته تیر فراق او، آن گه یعقوب در بیت الاحزان با درد فراق سالها بمانده و بنیامین بمشاهده یوسف رسیده و شادی بشارت اُنی انا اخوک یافته، فمنهم مرفوق به و منهم صاحب بلاء، نه از آن که بنیامین را بر یعقوب شرف است لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند که حوصله ایشان بار بلا کم بر تابد و بلا که روی نماید بقدر ایمان روی نماید، هر کرا ایمان قوی‌تر، بلاء وی بیشتر موسی کلیم را گفت: «وَقَتْنَاكَ فُتُونًا» ای طبخناک بالبلاء طبخنا حتی صرت صافیا نقیّا و قال النبی (ص): «ان الله عز و جل ادخر البلاء لاولیائه كما ادخر الشهادة لاحبائه».

بنیامین از پیش پدر بیامد پدر را درد بر درد بیفزود اما یوسف بیدار وی بیاسود، آری چنین است تقدیر الهی و حکم ربّانی، آفتاب رخشان هر چند فرو می شود از قومی تا بر ایشان ظلمت آرد، بقومی باز برآید و نور بارد: مصائب قوم عند قوم فوائد. بنیامین را اگر شب فراق پدر پیش آمد آخر صبح وصال یوسفش بر آمد و ماه روی دولت ناگاه از در آمد. یکی را پرسیدند که در جهان چه خوشتر؟

گفت: ایاب من غیر اریباب و قفلة علی غفلة و وصول من غیر رسول، دوستی که ناگاه از در آید و غایب شده‌ای که باز آید.

بنیامین را بار نسبت دزدی بر نهادند! گفت باکی نیست هزار چندان بردارم، در مشاهده جمال یوسف اکنون که بقرب یوسف روح خود یافتم آن شربت زهر آلوده نوشاگین انگاشتم و اگر روزی بحسرت اشک باریدم امروز آن حسرت همه دولت انگاریدم:

گر روز وصال باز بینم روزی با او گله‌های روز هجران نکنم
«كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» قال ابن عطاء: ابلیناه بانواع البلاء حتی اوصلناه الی محلّ العزّ و

الشرف، از روی اشارت میگوید: یوسف را بانواع بلا بگردانیدیم و بر مقام حیرت بر بساط حسرت بسی بداشتیم تا او را بمحل کرامت و رفعت رسانیدیم و شراب زلفت و الفت چشانیدیدیم، آن محنت در مقابل این نعمت نه گرانست، و آن حسرت بجنب این زلفت نه توانست، سنت خداوند جهان اینست که مایه شادی همه رنج است و زیر یک ناکامی هزار گنج است، و اگر حکمت ازین روشن تر خواهی و بیان ازین شافی تر، ما در ازل حکم کرده ایم و قضا رانده که یوسف پادشاه مصر خواهد بود، نخست او را ذلّ بندگی نمودیم تا از حسرت دل اسیران و بردگان خبر دارد، پس او را بیلاء زندان مبتلا کردیم تا از سوز و اندوه زندانیان آگاه بود، بوحشت غربت افکندیم تا از درماندگی غریبان غافل نبود:

مادری کن مر یتیمان را پیروشان بلطف خواجهگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا
با تو در فقر و غریبی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما

«رَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» بالاستقامه، ثمّ بالمکاشفة، ثمّ بالمشاهدة، ما آن را که خواهیم پایگاه بلند دهیم و درجات وی برداریم، اول توفیق طاعت پس تحقیق ثبوت، اول اخلاص اعمال پس تصفیه احوال، اول دوام خدمت بر مقام شریعت پس یافت مشاهدت در عین حقیقت، آن استقامت اشارت بشریعت است و آن مکاشفت نشان طریقت است و آن مشاهده عین حقیقتست، شریعت بندگی است، طریقت بی خودی است، حقیقت از میان هر دو آزادست:

آزاد شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر
قوله «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» الآية... چون یوسف، بنیامین را بعلمت دزدی باز گرفت هر چند برادران کوشیدند و وسائل برانگیختند و حرمت پیری پدر شفیع آوردند تا یکی را از ایشان بجای وی بدارد و بدل پذیرد، نپذیرفت و سود نداشت، اشارت است که فردای قیامت هر کس بفعل خود مطالب است و بگناه خود معاقب: «لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنُ وَاكِدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنُ وَالِدِهِ شَيْئًا وَلَا تَزْرُ وَاوَزَرَةٌ وَاوَزَرُ الْآخِرَى» کذلک قال یوسف: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنُ وَاوَزَرَةٌ مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ».

۱۰ التوبة الاولى

قوله تعالى: «ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ» باز گردید با پدر خویش، «فَقُولُوا يَا أَبَانَا» بگوئید ای پدر ما، «إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ» پسر تو دزدی کرد، «وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا» و ما گواهی نمیدهیم مگر با آنچه میدانیم، «وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)» و ما غیب را نگهبان نبودیم. «وَسُئِلَ الْقُرَيْبَةُ أَلْتِي كُنَّا فِيهَا» و از آن شهر پرس که ما در آن بودیم، «وَالْغَيْرُ أَلْتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» و ازین کاروان پرس که ما در آن آمدیم، «وَأَنَا لَصَادِقُونَ (۸۲)» و ما راست می‌گوییم.

«قَالَ» گفت یعقوب، «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» بلکه تنهای شما شما را کاری بر آراست و بگردید، «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» اکنون کار من شکیبایی است نیکو، «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً» مگر که الله تعالی با من آرد ایشان را هر سه، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳)» که الله تعالی دانایی است راست دان، راست کار.

«وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ» و برگشت یعقوب از فرزندان خویش، «وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ» گفت ای دردا و اندوها بر یوسف، «وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» و چشمهای وی سپید گشت از گریستن باندوه، «فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴)» و او در آن اندوه خوار و بی طاقت. «قَالُوا تَاللَّهِ» فرزندان گفتند بخدای، «تَفَتَوْنَا تَذَكُّرًا لِّيُونُسَ» که هیچ بنخواهی آسود از یاد کرد یوسف، «حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً» تا نیست شوی در غم وی بگداخته، «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)» یا تباه شوی از تباه شدگان.

«لَ» گفت یعقوب، «مَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ» من گله با او میگویم و اندوه خود با او بر می‌دارم، «أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)» و از خدا آن دانم که شما ندانید.

«يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا» ای پسران من روید، «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَ أَخِيهِ» و جست و جوی کنید از یوسف و برادر او، «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» و از فرج الله تعالی و کار گشادن و آسایش رسانیدن او نومید مباشید، «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» که نومید نبود از راحت فرستادن الله تعالی، «إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷)» مگر گروه کافران.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ» چون بر یوسف در شدند، «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» گفتند ای عزیز، «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» رسید بما و کسان ما بیچارگی و تنگ دستی «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» و بضاعتی آوردیم سخت اندک، «فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ» فرمای تا پیمان تمام کیل طعام بما

گزارند، «وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا» و بر ما صدقه کن، «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸)» که الله تعالی صدقه دهان را پاداش دهد.

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ» يوسف گفت می دانید که چه کرده اید با یوسف و برادر او، «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹)» آن گه که جوانان بودید و ندانستید.

«قَالُوا أَلَيْسَ لَكَ لِأَنْتَ يُوسُفُ» ایشان گفتند تو یوسفی، «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» گفت من یوسفم و بنیامین برادر من، «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» الله تعالی بر ما منت نهاد و سپاس، «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ» هر که بپرهیزد و بشکیبد، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰)» الله تعالی تباه نکند مزد نیکوکاران.

«قَالُوا تَاللَّهِ» برادران گفتند بخدای، «لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» که خدای ترا بر ما بگزید، «وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱)» و نیستیم ما مگر گناه کاران.

«قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيَّكَ الْيَوْمَ» یوسف گفت بر شما سرزنش نیست امروز، «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» پیامرزا خدای شما را، «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)» او مهربان تر مهربانان است.

النبوة الثانية

قوله تعالی: «ارْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ» این سخن برادر مهین می گوید آن گه که نومید شده بودند و با یکدیگر می گفتند که تا پیش پدر رویم و قصه چنانک رفت بگوئیم، وی گفت من باری نمی آیم که مرا روی آن نیست که دیگر باره داغی بر دل پدر نهم و این خبر تلخ پیش وی برم، شما باز گردید و بگوئید، «يا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ». و در شواذ خوانده اند «ان ابنک سُرِقَ» و این را دو وجه است: یکی آنک پسر ترا دزد خواندند و دیگر پسر ترا بدزدی بگرفتند، «وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا» ای و هذا القول منا شهادة بما رأينا و ظهر و الغیب عند الله، و ما این که می گوئیم و گواهی می دهیم از آن می گوئیم که بظاهر دیدیم که آن صواع از رحل بنیامین بیرون آوردند و حقیقت آن و کیفیت آن نزدیک خدای تعالی است، ما ندانیم که چون بوده است. قال بعضهم هذه وثيقة من الله عزّ و جلّ عند شهود المسلمين و شريطه عليهم ان لا يشهدوا الا بما علموا.

ابن زید گفت یعقوب ایشان را گفت: من این علم الملك ان السارق يسترق لو لا انکم اخبرتموه، ملک مصر چه دانست که دزد را برده گرفتن عقوبتست اگر نه شما گفته اید؟

ایشان گفتند ما شهدنا ان السارق يسترق، اَلَّا بما علمنا من كتبنا، «وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» ما كُنَّا نشعر ان اَبْنَك سيسرق. قال ابن عباس: الغيب ليلة بلغة حمير، اى ما كُنَّا للغيب حافظين فلعلها دست فى رحله بالليل. و قيل و ما كُنَّا للغيب من امره حافظين اَنَّمَا عَلَيْنَا ان نحفظه مِمَّا نَجِدُ الى حفظه منه سبيلا فَاَمَّا منعه من مغيب عَنَّا فلا سبيل لنا الى حفظه منه. «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ» اين قريه مصر است و كلِّ ما جاء فى القرآن من ذكر الدَّارِ و القرى فَاِنَّه تعنى بها الامصار و ما يأتى فى القرآن من ذكر الدِّيَارِ تعنى بها المساكن.

و اسئل القرية يعنى اهل القرية فحذف المضاف و قيل ليس فى هذا حذف يعنى سل القرية فليس بمستنكر ان يكلّمك جدران القرية فَاِنَّكَ نَبِيٌّ، «وَالْعَيْرُ» اى اهل العير، «الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» اين كاروان جماعتى بودند از كنعان از همسايگان يعقوب كه با ايشان هم راه بودند و آن حال ديده بودند، مى گويد از ايشان پرس كه ايشان بصدق ما گواهي دهند بآنچه گفتيم كه: «إِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ» شمعون فرمود ايشان را كه اين سخن با پدر بگوئيد، از آنك دانست كه پدر ايشان را متهّم دارد بهر چه گويند بسبب آن حال كه بر يوسف رفته بود از جهت ايشان.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ» فيه اختصار يعنى فرجعوا الى ابهيم و قالوا له ذلك. فقال يعقوب ليس الامر كما تقولون لكن سَوَّلَتْ، «لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» التَّسْوِيلُ حديث النفس بما يطمع فيه و منه السَّوْلُ غير مهموز و هو المنى و المعنى زَيْنَتْ و حَسَّنَتْ لكم انفسكم، «أَمْرًا» اردتموه، «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» اى فامرى صبر جميل لا جزع فيه و لا شكوى. و قيل «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» اولى و امثل بى، «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا» و هم يوسف و بنيامين و اخوهما الذى بمصر فهم ثلثه، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ» بحالى، «الْحَكِيمُ» بتدبيره.

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ» يعقوب چون خبر بنيامين بوى رسيد صبرش برسيد و طاقت برמיד و اندوه يوسف بر وى تازه گشت، با دلى پر درد و جاني پر حسرت و چشم گريان از ايشان برگشت و در بيت الاحزان شد و گفت: «يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ» و الآن بارض يعقوب بيت يزار يقال له بيت الاحزان.

روى سعيد بن جبير عن ابن عباس: قال قال رسول الله (ص) «لم يعط احد من الامم اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» عند المصيبة اَلَّا اُمَّة محمد، الا ترى ان يعقوب حين اصابه ما اصابه

لم يسترجع، أما قال يا اسفى على يوسف هذا الالف بدل من ياء الاضافة و المعنى: يا اسفى تعال فهذا اوانك، «وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ» انقلبت الى حال البياض اى عميتا فغطى البياض سواد الحدقة، «مِنَ الْحُزْنِ» اى لكثرة بكائه من الحزن. قال مقاتل لم يبصر بهما ست سنين، «فَهُوَ كَظِيمٌ» فعيل بمعنى مفعول، كقوله «إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ» اى مملو حزنا، و قيل فعيل بمعنى فاعل كقوله «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» اى ممسك للحزن فى قلبه فيتردد فى جوفه فلم يقل الا خيرا. و قيل الكظيم الذى يستر الغيظ و الحزن و يغالبه. قال الحسن كان بين خروج يوسف من حجر ابيه الى يوم التقى معه ثمانون سنة لم تجف عينا يعقوب، و ما على وجه الارض اكرم على الله من يعقوب. و روى ان يوسف رأى جبرئيل و هو فى السجن، فقال يا جبرئيل ما فعل يعقوب؟ قال حى، قال فكيف حاله؟ قال قد ابيضت عيناه من الحزن عليك، قال فلما بلغ من حزنه؟

قال حزن سبعين مثكل، قال فما له من الاجر؟ قال اجر مائة شهيد. فلما خرج من السجن و ملك الامر لم يحب ان يعلمه مكانه ليتوفر اجره و يبلغ الكتاب اجله.

«قَالُوا» يعنى ولد يعقوب لما تذكر يوسف و تأسف عليه، «تَاللَّهِ تَفَنُّوا تَذَكُرُ يُوسُفَ» اى لا تزال تذكر يوسف و تتوجع و تبكى عليه و لا تفتقر من حبه، و التقدير تالله لا تفتوء تذكر يوسف، فحذف لا كقول امرئ القيس: فقلت يمين الله ابرح قاعدا اى لا ابرح، «حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» اى دنفا مريضا قريبا من الموت. قال ابو عبيده: الحرض الذى اذا به الهم. قال ابن عيسى: الحرض فساد الجسم و العقل للحزن و الحب، يقال هو حرض اى ذو حرض مصدر وضع بموضع الاسم كالبعث و الصوم، «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» اى الميتين. قال ابن بحر: حتى تكون حرضا او تكون من الهالكين، اى حتى تمرض او تموت، قالوا ذلك لابيهم شفقا عليه.

«لَ اِنَّمَا اَشْكُوَا بَنِي وَ حُزْنِي اِلَى اللّهِ»

البث اشد الحزن، سمى بذلك لان صاحبه لا يبصر على كتمانته حتى يبته اى يظهره، و البث و الابنات واحد و هو الاظهار و قيل بنى اى همى و حاجتى، يقول أشكو إلى من يملك الفرج من البلوى لا اليكم.

مفسران گویند همسایه ای پیش یعقوب شد، گفت ای یعقوب ترا بس شکسته و کوفته و

ضعیف همی بینم و سن تو هنوز بدان نرسید که چنین ضعیف باشی، گفت: افنانی و هشمنی ما ابتلانی الله به من هم یوسف، اندوه یوسف و غم فراق وی مرا پیر کرد و شکسته، فاوحی الله الیه: یا یعقوب أ تشکو الی خلقی؟ فقال یا ربّ خَطِیئَةُ اِخْطَاةِهَا فَاغْفِرْهَا لِي، فقال فانی قد غفرتها لک فکان بعد ذلك اذا سئل قال: «مَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ» و روى أنه قال عزّ و جلّ و عزّتی لا اکشف ما بک حتّی تدعونی فقال عند ذلك أنما اشکوا بنیّ و حزنی الی الله، فاوحی الله الیه و عزّتی لو کانا میّتین لأخرجتهما لک حتّی تنظر الیهما و انما وجدت علیکم انکم ذبحتم شاة فقام بیابکم مسکین فلم تطعموه منها شیئا و ان احبّ عبادی الی الانبیاء، ثمّ المساکین، فاصنع طعاما و ادع علیه المساکین، فصنع طعاما. ثمّ قال من کان صائما فلیفطر اللیلة عند آل یعقوب.

«أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اعلم ان رؤیا یوسف صادقة و انّی ساجد له و روى أنه رای ملک الموت فی منامه، فسأله هل قبضت روح یوسف قال لا و الله و هو حی و قیل معناه و اعلم من رحمة الله لى و لطفه بى ما لا تعلمون.

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا» مفسران گفتند پسران یعقوب احوال ملک با بنیامین با پدر بگفتند که او را اولّ چون طلب کرد، و پس بخلوت با وی چون نشست، و با وی طعام چون خورد، و چه گفت، و انگه قصّه دزدیدن صواع و آن ماجرا همه با یعقوب بگفتند، یعقوب آن گه گفت: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ» فانی ارجو و اظنّ أنه یوسف. قال ابن عباس: التجسس فى الخير و التجسس فى الشرّ و هو طلب الاحساس مرّة بعد اخرى، و الاحساس الادراک و الحسنّ الاسم كالطاعة من اطاع، «وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ» ای لا تقنطوا من رحمة الله و فرجه، و الروح الاستراحة، «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ» ای ان الامر و الشأن لا ییأس، «مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» ای الایمان بالله و بصفاته و یوجب للمؤمن رجاء ثوابه من غیر قنوط من رحمته. قال عبد الله بن مسعود: أكبر الكبائر ثلاثة: الایاس من روح الله و قرأ «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» و القنوط من رحمة الله و قرأ «وَ مَنْ يَفْطِنُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» و الامن من مکر الله و قرأ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ». و قال الجنید: تحقّق رجاء الرّاجین عند تواتر المحن.

پسران بفرمان پدر عزم راه کردند و ساز سفر بساختند، خرواری چند بار ازین متاع

اعراب فراهم کردند ازین کسودان و حبّ الصنوبر و مقل و صوف و موی گوسفند و روغن گاو و کشک و امثال این و نیز گفته‌اند که در آن کفشهای کهنه بود و غرارها و رسنها و جوالها داشته. و قال ابن عباس: کانت دراهم ردیة زیوفا لا تجوز الا بوضیعة این بارها برداشتند و روی به مصر نهادند، و این سوم بارست که برادران یوسف به مصر شدند. و ذلک قوله عزّ و جلّ: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ» ای علی یوسف، «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» و کانت ولاة مصر یسمون بهذا الاسم علی اية ملّة كانوا، و قیل العزیز هو الملك بلغة حمیر، «مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ» ای الجذب و انقطاع الامطار، «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» اصل هذه الكلمة من التزجية و هی الدّفْع و السّوق، تقول زجيت العیش اذا سقته علی اقتار، یعنی أنّها بضاعة تدفع و لا یقبلها کلّ احد. و گفته‌اند آن بارها بمصر فروختند بدرمی چند ردی نهره و گندم بآن نقد نمی فروختند، پس ایشان گفتند این بضاعت ما نارواست و ناچیز و بهای طعام را ناشایسته، «فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ» ای ساهلنا فی النّقد و اعطنا بالدّراهم الرّدیة مثل ما تعطی بغيرها من الجیاد، گفتند با ما باین نقد مساهلت کن و گر چه نارواست و نه نقد طعام است، تو با ما در آن مسامحت کن و بفرمای تا همان بتمامی بما دهند، «وَوَصَّدَقْ عَلَيْنَا» مفسران را درین دو قول است: یکی آنست که این صدقه زکاة اموالست که هیچ بیغامبر را بهیچ وقت حلال نبوده، باین قول معنی «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» آنست که تصدّق علینا بما بین السّعربین و الثّمینین فاعطنا بالرّدی ما تعطی بالجید. و قیل تصدّق علینا باخذ متاعنا و ان لم یکن من حاجتک. و قیل تصدّق علینا باخینا. و قیل تفضل علینا و تجاوز عنا. قول دوم آنست که این صدقات و زکوات بر بیغامبران پیش از مصطفی (ص) حلال بوده و أنّما حرّمت علی نبینا محمد (ص)، «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» یکافیهم، و الصّدقة العطيّة للفقراء ابتغاء الاجر، و سمع الحسن رجلا یقول اللهم تصدّق علیّ، فقال یا هذا؟ انّ الله لا یتصدّق و أنّما یتصدّق من یبغی الثّواب، قل اللهم اعطنی و تفضل علیّ. قال الضحاک: لم یقولوا انّ الله یجزیک ان تصدّقت علینا لانّهم ما كانوا یعرفون العزیز من هو و علی ایّ دین هو.

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ». ابن اسحاق گفت: موجب این سخن آن بود که برادران عجز و بیچارگی نمودند، گفتند: «مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ» و درویشی خود اظهار کردند و

صدقه خواستند، یوسف بگریست و رقتی عظیم در دل وی آمد بر عجز و ذل ایشان و بر بی‌کامی و بی‌نوایی ایشان صبر کردن بیش از آن طاقت نداشت، برخاست و در خانه شد و بسیار بگریست و زاری کرد، آن‌گه بیرون آمد گفت آن صواع که بنیامین دزدیده بود بیارید، بیاوردند و قضیب بر آن زد طینی از آن بیامد، گفت دانید که این صواع چه خبر می‌دهد؟ می‌گوید شما این غلام یعنی بنیامین که از پیش پدر بیاوردید پدر را فراق وی سخت بود و شما را وصیت کرد که او را گوش دارید و ضایع مکنید، چنانک آن برادر هم مادر وی را ضایع کردید ازین پیش. بنیامین گفت صدق و الله صاعک، آن‌گه روی با برادران کرد گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ؟». و انما قال و اخيه لانهم خلوا اياه في يديه و رجعوا الى ارضهم گفت میدانید که با یوسف چه کردید؟ نخست قصد قتل وی کردید، پس او را بخواری در چاه افکندید، پس او را به بندگی بمالک ذعر فروختید، و گفته‌اند مالک ذعر آن وقت از ایشان خطی سنده بود بحجت تا بیع با قالت و استقلت تبه نکنند و آن خط بدست یوسف بود، آن ساعت بیرون آورد و بایشان نمود، یوسف از یک روی ایشان را تعبیر می‌کرد و از یک روی عذر می‌ساخت که: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» آن‌گه نادانان بودید آن کردید، یعنی جوانان بودید و ندانستید، و قيل جاهلون بالوحي قبل النبوة.

ایشان در آن خجالت و تشویر گفتند: «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ». قراءت عامه بر لفظ استفهام است مگر این کثیر که بر لفظ خبر خواند: «انک لانت یوسف» و معنی آنست که یوسف چون ایشان را تویخ کرده بود و ایشان را عذر ساخته برقع فرو گشاد و تاج از سر فرو نهاد و بر گوشه سر وی خالی بود که یعقوب را همان خال بود و اسحاق را و ساره را همان بود، ایشان آن خال وی بدیدند و نیز یوسف تبسم کرد و از آن تبسم ثنایای وی همچون در منظوم پیدا شد، برادران را یقین شد که یوسف است گفتند «إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» تویی بحقیقت یوسف، یوسف گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» الذی فرقتم بینی و بینه، «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» بالجمع بیننا، «إِنَّهُ» ای ان الامر، «مَنْ يَتَّقِ» الفاحشة، «وَ يَصْبِرْ» علی بلواه. و قيل يتق الزنا و يصبر علی العزوبة. «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» لا يبطل اجر من كان هذا حاله في الدنيا و الآخرة.

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» اختاركَ و فضلِكَ علينا بالعقل و الحلم و الحسن، «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» مذنبین، يقال خطأ خطأ و خطأ و خطأ یخطئ اخطاء. قيل لابن عباس كيف قالوا ان كُنَّا لَخَاطِئِينَ و قد تعمّدوا لذلك فقال اخطأوا الحقّ و ان تعمّدوا فمن ذهب الى أنّهم كانوا بالغين احتجّ بهذا و من ذهب الى أنّهم لم يكونوا بالغين و ان ذلك كان منهم لصلابهم، قال اقامتهم على كتمان الامر عن ابيهم موهمين له انّ الامر على ما اخبروه اوّلاً خطأ و معصية.

«قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ» ای لا تعبیر علیکم بعد هذا اليوم و لا مجازاة لكم عندی علی ما فعلتم و لكم عندی الصفح و الحرمة و حقّ الاخوة. يوسف ایشان را بر مقام خجل و تشویر دید دانست که ایشان را آن خجل در آن مقام عقوبتی صعب است، و قد قيل فی المثل: كفى للمقصر حياء يوم اللقاء، نخواست که ایشان را عقوبت بیفزاید، بلکه ایشان را دعا گفت و مغفرت خواست، گفت «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» هذا بمعنى الدّعاء كقول العرب: يفعل الله بفلان يريدون به الدّعاء، و فی الخبر یرحمك الله و یهدیکم و یصلح بالکم، «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

روی ابن عباس: قال اخذ النبیّ (ص) بعضادتی الباب يوم فتح مکة و قد لاذ الناس بالبيت، فقال الحمد لله الذي صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده، ثمّ قال ما تظنون؟ قالوا نظنّ خيرا اخ كريم و ابن اخ كريم و قد قدرت قال و انا اقول كما قال اخي يوسف «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

التوبة الثالثة

قوله تعالى: «ارْجِعُوا إِلَىٰ أٰبِيكُمْ» الآية... چون یعقوب در فراقج يوسف بی سر و سامان شد و درمانده درد بی درمان شد، خواست که از یاد آن عزیز جرح خویش را مرهم سازد و با پیوندی از آن یوسف عاشقی بازد، بنیامین را که با او از یک مشرب آب خورده بود و در یک کنار پرورده یادگار یوسف ساخت و غمگسار خویش کرد، و عاشق را پیوسته دل به کسی گراید که او را با معشوق پیوندی بود یا بوجهی مشکلتی دارد، نبینی مجنون بنی عامر که بصحرا بیرون شد و آهوپی را صید کرد و چشم و گردن وی بلیلی مانده کرد، دست بگردن وی فرو می آورد و چشم وی می بوسید و می گفت: فعیناک عیناها و جیدک

جیدها.

چون یعقوب دل در بنیامین بست و پاره‌ای در وی آرام آمد، دیگر باره در حقّ وی دهره زهر از نیام دهر بر کشیدند، از پدر جدا کردند، تا نام دزدی بر وی افکندند، بر بلاء وی بلا افزودند و بر جراحت نمک ریختند و سوخته را باز بسوختند، چنانک آتش خرّقه سوخته خواهد تا بیفزود، درد فراق دلسوخته‌ای خواهد تا با وی در سازد:

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد دردی دیگر بجاش در بر گیرد

زان با هر درد صحبت از سر گیرد کآتش چون رسد بسوخته در گیرد

یعقوب تا بنیامین را می‌دید او را تسلّی حاصل می‌شد که: من منع من النظر تسلّی بالاتر، پس چون از بنیامین درماند، سوزش بغایت رسید، و از درد دل بنالید، بزبان حسرت گفت: یا اسفی علی یوسف، وحی آمد از جبار کائنات که: یا یعقوب تتأسّف علیه کلّ التأسّف و لا تتأسّف علی ما یفوتک منّا باشتغالک بتأسّفک علیه» ای یعقوب تا کی ازین تأسّف و تحسر بر فراق یوسف و تا کی بود این غم خوردن و نفس سرد کشیدن، خود هیچ غم نخوری، بدان که از ما باز مانده‌ای تا بوی مشغولی:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

ای یعقوب نگر تا پس ازین نام یوسف بر زبان نرانی و گرنه نامت از جریده انبیاء بیرون کنم. پیر طریقت گفت: یاد یعقوب، یوسف را تخم غمانست، یاد یوسف، یعقوب را تخم ریحانست، چون یعقوب را بیاد یوسف چندان عتابست! پس هر چه جز یاد الله همه تاوانست، می‌گویند یاد دوست چون جانست، بهتر بنگر که یاد دوست خود جانست. یعقوب چون سیاست عتاب حق دید پس از آن نام یوسف نبرد تا هم از درگاه عزّت از روی ترحمّ و تلافیف جبرئیل فرمان آمد که ای جبرئیل در پیش یعقوب شو و یوسف را با یاد او ده، جبرئیل آمد و نام یوسف برد یعقوب آهی کرد، وحی آمد از حقّ جلّ جلاله که: یا یعقوب قد علمت ما تحت اینک فو عزّتی لو کان میّتا لنشترته لک لحسن وفائک.

قوله «وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» قال الاستاد ابو علی الدّقاق: انّ یعقوب بکی لاجل مخلوق فذهب بصره و داود کان اکثر بکاء من یعقوب فلم یذهب بصره از کان بکاؤه

لاجل ربّه عزّ و جلّ، گریستن که از بهر حق باشد جلّ جلاله دو قسم است: گریستن بچشم، و گریستن بدل گریستن بچشم گریستن تائبانست که از بیم الله بر دیدار معصیت خویش گریند، و گریستن بدل گریستن عارفانست که از اجلال حق بر دیدار عظمت گریند، گریستن تائبان از حسرت و نیازست، گریستن عارفان از راز و نازست.

پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستن دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن از حسرت نصیب یتیم است، و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود؟ این قصّه ایست دراز. مصطفی (ص) گفت: فردا در قیامت چشمها همه گریان بود از هول رستاخیز و فرج اکبر، مگر چهار چشم: یکی چشم غازی ای که در راه خدای زخمی بر وی آید و تباہ شود، دیگر چشمی که از محارم فرو گیرند تا بناشایست ننگرد، سوم چشمی که از قیام شب پیوسته بی خواب بود، چهارم چشمی که از بیم خدای بگرید، روی آن داود علیه السلام قال: الهی ما جزاء من بکی من خشیتک حتی تسبیل دموعه علی وجهه؟ قال جزاؤه ان اومنه من الفزع الاکبر و ان احرم وجهه علی لفح النار.

و روی آن الله عزّ و جلّ قال: و عزّتی و جلالی لا یبکی عبد من خشیتی الا سقیته من رحیق رحمتی، و عزّتی و جلالی لا یبکی عبد من خشیتی الا ابدلته ضحکا فی نور قدسی. «و ابیضت عیناه من الحزن» نگفت عمی یعقوب تا جفایی نبود، که عمی بحقیقت نابینایی دلست، چنانک گفت: «فانها لا تعمی الأبصار و لکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور»، و یعقوب را بینایی و روشنایی دل بر کمال بود، اما چشمش از مشاهده غیر یوسف در حجاب بود که در حکم عشق چشم عاشق در غیبت معشوق در حجاب باید از غیر او که دیگری را دیدن بجای دوست در مذهب دوستی عین شرک است، و فی معناه انشدوا:

لما تیقنت انی لست ابصرکم غمضت عینی فلم انظر الی احد
ما را ز برای یار بد دیده بکار اکنون چکنم بدیده بی دیدن یار

«ل انما اشکوا بنی و حزنی الی الله»

شکا الی الله و لم یشک من الله، فمن شکا الی الله وصل من شکا من الله انفصل. یعقوب گفت درد خود هم بدو بردارم، و از و بکس ننالم، که من می دانم که وی جلّ جلاله دردها را شافی است و مهمّها را کافی، و وعدهها را وافی، آن گه زبان تضرّع بگشاد گفت: الهی

بهر صفت که هستیم بر خواست تو موقوفم، بهر نام که خوانند مرا ببندگی تو معروفم:

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم

«یا بَنِيَّ اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا» ای اطلبوا یوسف بجمیع حواسکم بالبصر لعلمکم تبصرونه، و بالاذن لعلمکم تسمعون ذکره، و بالشَّم لعلمکم تجدون ریحہ، روید ای پسران من یوسف را بجوئید، و خبر و نشان وی پیرسید، و از روح خدا نومید مباشید، محنت بغایت رسید، بوی فرج می آید، کارد باستخوان رسید، وقتست اگر می بخشاید.

ای قافله چون روی بسوی سفر آرید ما را بشما آرزویی هست برآرید
زان یوسف کنعانی در مصر نشسته یک بار بیعقوب غریوان خبر آرید

یعقوب آن سخن ایشان را از بهر آن گفت، که از مهر دل خود نظاره مهر دل ایشان کرد، ندانست که مهر یوسفی را سینه یعقوبی باید، از بهر آنک جمال یوسفی را هم دیده یعقوبی شاید.

مرد بی حاصل نیابد یار با تحصیل سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را

ثم احوالهم علی فضل الله فقال: «لا تَبْتَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ». قال الجنید: تحقّق رجاء الراجین عند تواتر المحن و ترادف المصائب لانّ الله تعالی، يقول: لا تَبْتَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ، و النبی (ص) يقول: «افضل العبادۃ انتظار الفرج».

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» الآيات... برادران یوسف که به کنعان باز گشتند بنوبت دوم و بنیامین را به مصر بگذاشته بعلت دزدی، آن قصّه با یعقوب بگفتند، یعقوب گفت: این چه داغ است که دیگر باره بر جگر این پیر سوخته غمگین نهادید، گاه عذر گرگ آرید، و گاه عذر دزدی! از خاندان نبوت دزدی نباید که نقطه نبوت جز در محل عصمت نیوفتد، شما را باز باید رفت که ازین حدیث بویی همی آید، ایشان گفتند ای پدر ما را بر آن درگاه آب روی نیست، مگر تو نامه ای نویسی که نامه ترا ناچار حرمت دارند، پدر قلم برداشت و کاغذ و این نامه نبشت: «بسم الله الرحمن الرحيم من يعقوب اسرائيل، الله بن اسحاق ذبيح الله بن ابراهيم خليل الله الی عزيز مصر، المظهر للعدل، الموفی للکيل،

اما بعد: فانا اهل بيت موكل بنا البلاء فاما جدی فشدت یداه و رجلاه و وضع فی المنجنيق فرمی به الى النار فجعلها الله تعالى عليه بردا و سلاما، و اما ابی فشدت یداه و رجلاه و وضع السکین علی قفاه لیقتل ففداه الله، و اما انا فکان لی ابن و کان احب اولادی الى فذهب به اخوته الى البریة، ثم اتونی بمیصه ملطخا بالدم و قالوا قد اكله الذئب فذهبت عینای ثم کان لی ابن و کان اخاه من امه و كنت اتسلی به فذهبوا به، ثم رجعوا و قالوا انه سرق و انک حبسته لذلك و انا اهل بیت لا نسرق و لا نلد سارقا، فان رددته الى و الا دعوت علیک دعوة تدرک السابغ من ولدک» حاصل نامه آنست که ما خاندانی ایم که دل و جان ما بر اندوه وقف کرده اند، و می شنویم که تو جوانی زیبایی، از بهر خدا آن قره العین ما بما باز فرست، و بر عجز و پیری من رحمت کن، که من بی یوسف روزگار با بنیامین میگذاشتم، و گر نفرستی تیری دردناک ازین جگر سوخته رها کنم که الم آن به هفتمین فرزند تو برسد. یوسف چون این نامه بخواند، برقع فرو گشاد و تاج از سر فرو نهاد، گفت این عتاب ما تا آن گه بود که شفاعت آن پیر پیغامبر در میان نیامده بود، اکنون

که شفاعت وی آمد من یوسفم و شما برادران منید.

«لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» گفته اند مثل محاسبت الله با مؤمنان روز قیامت مثل معامله یوسف است با برادران، یوسف گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ» همچنین ربّ العزّه گوید «هل علمتم ما فعلتم عبادی»، یوسف چون ایشان معترف شدند بگناه خویش از کرم خود روا نداشت جز آن که گفت: «لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» اگر یوسف را این کرم می رسد، پس اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سزاوارتر که در مقام خجل، بندگان را گوید: «لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَ لَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ». قال الاستاد ابو علی الدقاق: لما قال یوسف: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» احوال فی استحقاق الاجر علی ما عمل من الصبر انظّمهم الله حتی اجابوه بلسان التوحید، فقالوا «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» یعنی ان هذا لبس بصبرک و تقواک، انما هذا بايثار الله اياک علینا فيه تقدّمت علینا لا بجهدک و تقویک. فقال یوسف علی جهة الانقیاد للحقّ «لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» اسقط عنهم اللوم، لانه کما لم تقویه من نفسه حیث تبّهوه علیه لم یر جفاهم منهم فنطق عن عین التوحید و اخبر عن شهود التقدير.

۱۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» بريد اين پيراهن من، «فَالْقَوُّهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي» آن را بر روی پدر من افکنید، «يَأْتِ بِصِيرًا» تا با بينايی آید، «وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)» و کسان خویش همه بمن آرید. «وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» چون کاروان گسسته گشت از مصر، «قَالَ أَبُوهُمُ» پدر ایشان یعقوب گفت، «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» من بوی یوسف می‌یابم، «لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ (۹۴)» اگر شما مرا نادان و نابکار گوی نخوانید. «قَالُوا تَاللَّهِ» گفتند بخدای، «إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵)» که توهم بر آن محنت دیرینه‌ای.

«فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ» چون بشارت دهنده آمد، «الْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ» پیراهن را بر روی پدر افکند، «فَارْتَدَّ بِصِيرًا» و پدر به بوی پیراهن بینا گشت، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ» گفت نه من شما را می‌گفتم، «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)» که من از خدای آن دانم که شما ندانید.

«قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» آمرزش خواه گناهان ما را، «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷)» که ما بد کردیم.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» گفت آری آمرزش خواهم شما را از خداوند خویش، «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)» که الله تعالی عیب پوش است مهربان. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ» چون بر یوسف در شدند، «آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوئِهِ» پدر را و خاله را با خود آورد، «وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹)» و گفت در آئید در مصر ایمن ان شاء الله.

«وَ رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ» و پدر را و خاله را بر تخت ملک خود برد، «وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا» و همگان وی را بسجود افتادند، «وَ قَالَ يَا أَبَتِ» و گفت ای پدر، «هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ» این سرانجام آن خواب منست که دیده بودم ازین پیش، «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» خداوند من آن را راست کرد، «وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي» و نیکویی کرد با من، «إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» که مرا از زندان بیرون آورد، «وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» و شما را از بادیه بمن آورد، «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ» پس آن تباهی و آغالش که دیو افکند، «بَيْنِي وَ بَيْنَ

إِخْوَتِي» میان من و میان برادران من، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ» خداوند من باریک دانست و دوربین کاری را که خواهد، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰)» و دانای است راست دان راست کار.

النبوة الثانية

قوله تعالى: «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» چون برادران، یوسف را بشناختند و بهم بنشستند، یوسف گفت: ما حال ابی بعدی حال پدرم چیست؟ پس از فرقت من کارش بچه رسید؟ گفتند غمگین است و رنجور، در بیت الاحزان نشسته و از بس که بگریسته بینایی وی برفته، یوسف زاری کرد و جزع نمود، وحی آمد از حق جلّ جلاله: «لا تجزع و انفذ اليه القميص فانه اذا شمه عاد بصيرا»، ای یوسف زاری مکن پیراهن بوی فرست که چون بوی پیراهن بمشام وی رسد بینایی باز آید. قال الحسن: لو لا ان الله اعلم يوسف ذلك لم يعلم انه يرجع بصره اليه.

یوسف بفرمان حق پیراهن از سر بر کشید و بایشان داد، گفت: «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا».

ضحاک و سدّی و مجاهد و جماعتی مفسران گفتند آن پیراهن از حریر بهشت بود و هو الذی البس الله ابراهيم يوم طرح في النار فكساه اسحاق ثم كساه يعقوب ثم جعله يعقوب في تعويد و علّقه من جيد يوسف و لم يعلم اخوته بذلك و كان قميصا لا يمسه ذو عاهة الا صح، يهودا گفت پیراهن بمن دهدید تا من برم که آن پیراهن بخون آلوده ازین پیش من بردم و اندوه بر دل وی من نهادم، تا امروز ببشارت من روم و سبب شادی من باشم، «فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي» ای علی عین ابی، «يَأْتِ بِصِيرًا» يرجع الى حال الصّحة والبصر. و قيل معناه يأتني بصيرا لأنه كان دعاه، «وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» نسائکم و اولادکم عبيدکم و امائکم.

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» ای خرجت الرفقة من مصر نحو كنعان، «قَالَ أَبُوهُمْ» لمن حضر من اسباطه فان اولاده بعد في الطريق، «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» ادركه شمًا، هنوز کاروان بر در مصر بود که یعقوب با بنزادگان خویش می گوید که من بوی یوسف می یابم، از آنجا که کاروان بود تا به کنعان هشتاد فرسنگ بود، ابن عباس گفت هشت روزه راه بود و باد بوی پیراهن بمشام یعقوب رسانید بفرمان الله، و یعقوب این از آن گفت که بوی بهشت بوی

رسید و دانست که در دنیا بوی بهشت جز از آن ندمد. و من ذهب الی أنه قمیصه الّذی کان یلبسه، قال بلغت ریح یوسف، یعقوب علی بعد المسافة معجزة حیث کانوا انبیاء، «لَوْ لَا أَنْ تُفْنَدُونَ» ای تکذّبونی و تنسبونی الی الخرف و فساد العقل. و التّفنید فی اللغة تضعیف الرّأی، و الفند ضعف الرّأی، و جواب لو لا محذوف، تقدیره لو لا ان تنسبونی الی ضعف الرّأی لقلت أنه قریب.

«قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» قال ابن عباس فی خطاک القديم من حبّ یوسف لا تنسأه غلظوا له القول بهذه الكلمة اشفاقا علیه و کان عندهم أنه مات، و قیل فی محبتک القديمة ما تنسأها. و قال صاحب کتاب المجلد الضلال ها هنا الغفلة، کقوله: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» ای غافلا عمّا یراد بک من امر النبوة، و القديم هو الموجود الّذی لم یزل ثمّ يستعمل للعتیق مبالغة، کقوله: «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ».

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ» ای المبشّر و هو یهودا و هو سبط الملك من بنی اسرائیل جاء مع یرید لیوسف الی یعقوب، و قیل انّ البشیر مالک بن ذعر و الاوّل اصحّ.

روی انّ یهودا خرج حاسرا حافیا و جعل یعدو حتّی اتاه و کان معه سبعة ارغفة لم یستوف اکلها و کانت المسافة ثمانین فرسخا، «اللقاء» ای القی البشیر القمیص، «علی وجه» یعقوب، «فَارْتَدَّ بَصِيرًا» بعد ما کان ضریرا.

یهودا به کنعان رسید و پیراهن بر پدر افکند و گفت: البشارة انّ الملك العزیز هو ابنک یوسف ای پدر ترا بشارت باد که یوسف به مصر ملک است و عزیز و این پیراهن وی است، یعقوب پیراهن وی ببوسید و بر چشم نهاد، چشمش روشن گشت، و گفت ای پسر یوسف را بر چه دین یافتی، گفت بر دین اسلام، یعقوب گفت: الحمد لله الآن تمّت النعمة. می گویند آن پیراهن بعد از یوسف نزد افرائیم بن یوسف بود و تا بروزگار هارون مانده بود و بعد از آن کس نداند که کجا شد.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنْ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من حیاة یوسف لاختبار ملک الموت ایای و انّ الله یجمع بیننا و قیل ائی اعلم من صحة رؤیا یوسف. و قیل اعلم من بلوی الانبیاء و نزول الفرج ما لا تعلمون، پس برادران یوسف از پدر عذر خواستند و بگناه خویش معترف شدند گفتند: «یا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» سل الله لنا مغفرة ما ارتکبنا فی

حَقِّكَ وَ حَقَّ ابْنِكَ أَنَا تَبْنَا وَ اعْتَرَفْنَا بِخَطَايَانَا.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» أَخْرَه إِلَى سَحْرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ لِأَنَّهُ أَفْضَلُ أَوْقَاتِ الدَّعَاءِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ حَتَّى اسْتَأْذَنَ رَبِّي فِي الِاسْتِغْفَارِ لَكُمْ خَشْيَ أَنْ يُقَالَ لَهُ مَا قَالَ لِنُوحٍ حِينَ دَعَا لِابْنِهِ الْغَرِيقِ، وَ قِيلَ قَالَ لَهُمْ تَحَلَّلُوا أَوَّلَ الْأَمْرِ مِنْ يَوْسُفَ ثُمَّ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي، «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». چُون یَهُودَا بَه کِنَعَانِ آمَد وَ پِیرَاهَنِ آوَرْد بَعْدَ از آن بَسَه رُوزِ بَرَادَرَانِ دِیْگَر رَسِیدَنْد وَ جِهَازِ آوَرْدَنْد، سَازِ سَفَرِ وَ بَرِگِ رَاهِ کِه یَوْسُفَ فَرَسْتَادَه بُوَد بَا دَوِیَسْتِ رَاحَلَه، وَ دَر خَوَاسْتَه کِه کَسَانِ شَمَا، خَرْد وَ بَزَرْگِ شَمَا، هَمَه بَا یَدِ کِه بِیَأِیْدِ. اِیْشَانِ هَمَه کَارَسَازِیِ رَاهِ کَرْدَنْد وَ هَر چِه دَر خَانَادَانِ یَعْقُوبِ مَرْدِ وَ زَن، خَرْد وَ بَزَرْگِ بِیْرُونِ شَدَنْد، هَفْتَادِ وَ دُو کَسِ بُوَدَنْد.

وَ آن رُوزِ کِه اسْرَائِیْلِیَانِ وَ نَزَادِ اِیْشَانِ بَا مُوسَى از مِصرِ بِیْرُونِ آمَدَنْد هَزَارِ هَزَارِ وَ شَشْصَدِ هَزَارِ بُوَدَنْد «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوهُ» فِي الْآيَةِ تَقْدِيمِ وَ تَأْخِيرِ، التَّأْوِيلُ: فَلَمَّا دَخَلُوا قَالَ ادْخُلُوا مِصرَ وَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوهُ وَ رَفَعَهُمَا عَلَى الْعَرْشِ، چُونِ یَعْقُوبِ وَ کَسَانِ وَیِ نَزْدِیْکِ مِصرِ رَسِیدَنْد یَوْسُفَ بَا مَلِکِ مِصرِ مَشُورَتِ کَرْدِ کِه یَعْقُوبِ وَ قَوْمِ نَزْدِیْکِ رَسِیدَنْد وَ اسْتِقْبَالَ اِیْشَانِ لَا بَدَّ اسْتِ، یَوْسُفَ بِیْرُونِ آمَدِ وَ مَلِکِ مَوْافَقَتِ کَرْدِ بَا جَمَلَه خِیْلِ وَ حِشْمِ خَوِیْشِ، وَ هَمِ اَرْبَعَةَ آلَافِ، وَ از مِصرِ بَانِ نَفْرِیِ بَسِیَارِ بِیْرُونِ آمَدَنْد، یَعْقُوبِ چُونِ آنِ خِیْلِ وَ حِشْمِ فَرَاوَانِ دِیدِ، آوَازِ اسْبَابِ وَ اَزْدِحَامِ پِیَادِگَانِ وَ رَامِشِ مِصرِیَانِ وَ خَرُوشِ لَشْکَرِ هَمَه دَر هَمِ پِیُوسْتَه، بَا یَسْتَادِ تَکِیَه بَرِ یَهُودَا کَرْدَه، آنِ گِه گَفْتِ بِیَهُودَا مَگَرِ مَلِکِ مِصرِ اسْتِ اِیْنِ کِه مِیِ آیدِ؟! یَهُودَا گَفْتِ لَا، بَلِ اِیْنِکِ یَوْسُفَ پِسرِ تُو اسْتِ کِه مِیِ آیدِ، چُونِ نَزْدِیْکِ رَسِیدِ یَوْسُفَ از اسْبِ فَرُودِ آمَدِ، پِیَادَه فَرَا پِیْشِ پِدرِ رَفْتِ، پِدرِ اَبْتَدَا کَرْدِ بَسْلَامِ، گَفْتِ: السَّلَامُ عَلَیْکِ یَا مَذْهَبِ الْاِحْزَانِ عَنِّي، یَوْسُفَ جَوَابِ دَادِ وَ پِیْشَانِیِ پِدرِ بَبُوسِیدِ وَ دَسْتِ بَگَرْدَنِ وَیِ دَرِ آوَرْدِ، یَعْقُوبِ بَگَرِیْسْتِ وَ یَوْسُفَ هَمِ چِنَانِ بَگَرِیْسْتِ، غَرِیْبِیِ وَ سُوْزِیِ دَرِ لَشْکَرِ اَفْتَادِ از گَرِیْسْتِنِ اِیْشَانِ، پِسِ یَعْقُوبِ گَفْتِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَقْرَبَّ عَيْنِي بَعْدَ طَوْلِ الْاِحْزَانِ، آنِ گِه یَوْسُفَ گَفْتِ: «ادْخُلُوا مِصرَ اِنْ شَاءَ اللَّهُ اٰمِنِينَ» مِنْ كُلِّ سُوْءٍ. دَرِ آئِیدِ اِیْمَنِ دَرِ مِصرِ، وَ اِیْنِ از بَهرِ آنِ گَفْتِ کِه مَرْدَمَانِ دَرِ مِصرِ بَجَوازِ مِیِ تُوَانَسْتَنْدِ رَفْتَنِ وَ اِیْشَانِ بِیِ جَوازِ دَرِ رَفْتَنْدِ اِیْمَنِ، آنِ گِه سَخْنِ بَاسْتَنْنَا پِیُوسْتِ از هَمَّهَا وَ بَلَاهَا کِه دِیدَه بُوَد، یَعْنِیِ

که پس ازین همها و بلاها نبود ان شاء الله.

«وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» این تفسیر ایواء است، ای ضمهما الیه و رفعهما علی العرش یعنی علی السریر الّذی کان یقعده علیه کعادة الملوک و ابواه والده و خالته لیّا و کانت امه راحیل قد ماتت فی نفاسها باین یامین فتزوج یعقوب بعدها لیّا و سمی الخالة اما کما سمی العم ابا فی قوله «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ». و روى عن الحسن أنه قال انشر الله راحيل أم يوسف من قبرها حتى سجدت له تحقيقا للرؤيا، «وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا» این واو اقتضاء ترتیب نکند، و درین تقدیم و تأخیر است، و معنی آنست که خروا له سجدا و رفع ابویه علی العرش همه او را بسجود افتادند آن گه پدر را و خاله را بر تخت ملک خود برد. مفسران گفتند به این سجود نه آن خواهد که پیشانی بر زمین نهادند بر طریق عبادت که آن جز خدای را جلّ جلاله روا نیست، بلکه آن پشت خم دادن بود و تواضع کردن بر طریق تحیت و تعظیم و تکریم. حسن گفت سجود بود سر بر زمین نهادن از روی تعظیم نه از روی عبادت و الله تعالی فرمود ایشان را تحقیق و تصدیق خواب یوسف را. قال ابن عباس وقعوا ساجدين لله نحوه. فقال يوسف عند ذلك و اقشعرت جلده، «يا اَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» ای هذا الذی فعلتم بی من التّعظیم هو ما اقتضته رؤیای و انا طفل، «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» ای جعل الله رؤیای صادقة، و کان بین الرؤیا و بین التأویل اربعون سنة. و قيل ثمانون سنة، و قيل ستّ و ثلاثون سنة، و قيل اثنتان و عشرون سنة، و قيل ثمانی عشرة سنة.

حسن گفت: یوسف هفده ساله بود که او را در چاه افکندند و هشتاد سال از پدر غایب بود و بعد از آنک با پدر رسید بیست و سه سال بزیست و صد و بیست سال از عمر وی گذشته از دنیا بیرون شد، و یعقوب پس از آنک یوسف را باز دید هفده سال بزیست و بیک قول بیست و چهار سال. و یوسف را سه فرزند آمد از زلیخا دو پسر بودند افرائیم و میشا و یک دختر بود رحمة و هی امرأة ایوب (ع) و میان یوسف و میان موسی کلیم چهار صد سال بود. قال الثوری: لما التقى یعقوب و یوسف، قال یوسف یا ابت بکیت علیّ حتی ذهب بصرک، الم تعلم انّ القيامة تجمعنا، قال بلی یا بنی و لکن خشیت ان یسلب دینک فیحال بینی و بینک، «وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي» یقال احسن فلان بی و احسن الیّ، «إِذْ

أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» و لم يقل اخرجنى من الجب لانه قال: «لا تَشْرِبْ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ» و المعنى احسن الله الىّ فى اخراجى من السجن بعد ما استعنت فيه عليه و قلت للغلام اذكرنى عند ربك، «وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» لانهم كانوا اهل بادية و اصحاب مواش، «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ» استخف بنا و افسد ما بيننا و اغرى بعضنا ببعض، النزاع ادنى ما يقع من الفساد بين الناس، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ» عالم بدقائق الامور و حقايقها، «أِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ» بخلقه، «الْحَكِيمُ» فى جميع افعاله. قيل لما التقى يعقوب و يوسف، قال يعقوب ليوست قل لى ما فعل اخوتك بك، فقال لا تسألنى يا ابى عما فعل بى اخوتى و سلتنى عما فعل بى ربى.

قال اهل التاريخ اقام يعقوب بمصر بعد موافاته باهله و ولده اربعا و عشرين سنة فى اغبط حال و اهناء عيش ثم مات بمصر، فلما حضرته الوفاة جمع بنيه، فقال لهم ما تعبدون من بعدى؟ «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ» الآية... ثم قال لهم يا بنى ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتنّ الا و انتم مسلمون، و اوصى الى يوسف ان يحمل جسده الى الارض المقدسة حتى يدفنه عند قبر ابيه اسحاق، ففعل يوسف ذلك و نقله فى تابوت من ساج الى بيت المقدس، و خرج معه يوسف فى عسكره و اخوته و عظماء اهل مصر، و وافق ذلك اليوم، اليوم الذى مات عيص، فدفنا فى يوم واحد فى قبر واحد لانهما ولدا فى بطن واحد فدفنا فى قبر واحد و كان عمرهما جميعا مائة و سبعا و اربعين سنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» الآية... يوسف گفت بريد پيراهن من بر يعقوب كه درد يعقوب از ديدن پيرهن خون آلوده گرگ ندريده بود، تا مرهم هم از پيرهن من بود، چون آن پيراهن از مصر بيرون آوردند باد صبا را فرمان دادند كه بوى پيرهن بمشام يعقوب رسان تا پيش از آنك پيك يوسف بشارت برد از بيك حق تعالى بشارت پذيرد و كمال لطف و منت حق بر خود بشناسد، اين بر ذوق عارفان همان نفعه الهى است كه متوارى وار گرد عالم مى گردد بدر سينه هاى مؤمنان و موحدان تا كجا سينه اى صافى بيند و سرى خالى و آنجا منزل كند.

اتانى هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلبا فارغا فتمكنا

و اليه اشار النبي صلى الله عليه و سلم: «ان لربكم فى ايام دهرکم نفعات»
 الخبر... اما يعقوب را این کرامت بواسطه عشق يوسف نمودند و در تحت این سرّی عظیم
 است و بیان وی آنست که مشاهده يوسف، يعقوب را بواسطه مشاهده حق بود جلّ جلاله،
 هر گه که يعقوب، يوسف را بچشم سر بدیدی بچشم سرّ در مشاهده حق نگرستی، پس
 چون مشاهده يوسف از وی در حجاب شد، مشاهده حق نیز از دل وی در حجاب شد،
 آن همه جزع نمودن يعقوب و اندوه کشیدن وی بر فوت مشاهده حق بودند بر فوت
 مصاحبت يوسف، و آن تحسر و تلهّف وی بر فراق يوسف از آن بود که آئینه خود گم
 کرده بود نه ذات آئینه را می‌گریست، لکن مونس دل خویش را که پس از آن نمی‌دید و
 بر فوت آن می‌سوخت، لا جرم آن روز که وی را باز دید بسجود در افتاد که دلش
 مشاهده حق دید، آن سجود فرا مشاهده حق می‌برد که سزای سجود جز الله تعالى نیست.
 قوله تعالى: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» عجب آنست که دارنده آن پیراهن از آن هیچ بویی
 نیافت و يعقوب از مسافت هشتاد فرسنگ بیافت، زیرا که بوی عشق بود و بوی عشق جز
 بر عاشق ندمد و نیز نه هر وقتی دمد که تا مرد پخته عشق نگردد و زیر بلای عشق کوفته
 نشود این بودی مرو را ندمد، نبینی که يعقوب در بدایت کار و در آغاز قصّه که يوسف را
 از بر وی ببرند هنوز یک مرحله نارسیده که او را در چاه افکندند، نه از وی خبر داشت
 نه هیچ بوی برد و بعاقبت در کنعان از بوی يوسف خبر می‌داد که «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ»
 و گفته‌اند يعقوب در بیت الاحزان هر وقت سحر بسیار بگریستی، گهی بزاری نوحه
 کردی، گهی از خواری بنالیدی، گهی روزنامه عشق باز کردی و سوره عشق آغاز کردی،
 گهی سر بر زانو نهادی، گهی روی بر خاک نهادی دو دست بدعا برداشتی، گهی بوی
 يوسف از باد سحر تعرّف کردی و بزبان حال گفتی:

بوی تو باد سحر گه بمن آرد صنما بنده باد سحر گه ز بی بوی توام

از اینجا بود که باد صبا روز فرج بوی يوسف بمشام وی رسانید و يعقوب تقرّب کرد و
 هذا سنّة الاحباب مسأله الدّيار و مجاوبه الاطلاع و تنسم الاخبار من الرّياح، و فى معناه
 انشدوا:

و انى لاستهدى الرياح نسيمكم
 و اسألها حمل السلام اليكم
 اذا اقبلت من نحو كم بهبوب
 فان هى يوما بلغت فاجيبى

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ» الآية... لو القى قميص يوسف على وجه من فى الارض من العميان لم يرتد بصرهم و انما رجع بصر يعقوب بقميص يوسف على الخصوص لان بصر يعقوب ذهب بفراق يوسف و انما يرجع بقميص يوسف بصر من ذهب بصره بفراق يوسف، يعقوب را مهر يوسف با روح آميخته بود و دار الملك روح دماغست و قوت وى در چشم و صفاء ناظر ازو، و چون يوسف برفت با وى جمال نظر و صفاء بصر برفت، كه آن قوت و آن صفا ذات يوسف و بوى يوسف مى داشت، چون برفت با خود ببرد، لا جرم چون پيراهن به يعقوب رسيد بوى يوسف باز آمد، آن صفاء بصر باز آمد، تا بدانى از روى حقيقت كه محبوب بجای چشم و روح است، فراق وى نقصان چشم و روح است و وصال وى مدد چشم و روح است.

گفتم صنما مگر كه جانان منى
 ارتد گردم گر تو زمن برگردى
 اکنون كه همى نگه كنم جان منى
 اى جان جهان تو كفر و ايمان منى

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ» در رفتن به مصر همه يكسان بودند اما بوقت تقرب و نواخت مختلف بودند كه پدر را و خاله را بر عرش كرامت نشاند و بصحبت و قربت و ايواء ایشان را مخصوص كرد، چنانك رب العزه گفت: «وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» و برادران در محل خدمت فرو آورد، «وَوَخَّرُوا لَهُ سُجْدًا» اشارت است كه فرداى قيامت مؤمنانرا بر عموم ببهشت اندر آرند، عاصى آمرزيده و مطيع پسنديده، پس ایشان كه اهل معصيت بوده و مغفرت حق ایشان را دريافته با بهشت گذراند و اهل معرفت را بتخصيص قربت و زلفت مخصوص گردانند و بحضرت عنديت فرود آرند «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

پير طريقت ازينجا گفت: اهل خدمت ديگرند و اهل صحبت ديگر، اهل خدمت اسيران بهشت اند و اهل صحبت اميران بهشت، اسيران در ناز و نعيم اند و اميران بار از ولى نعمت مقيم اند. «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» محسن نه اوست كه بابتدا احسان كند، محسن اوست كه پس از جفا احسان كند، يوسف اول جفاء نفس خود ديد كه در زندان التجا بساقى كرده بود و گفته كه «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» پس خلاص خود از زندان بفضل و

کرم حق دید و آن را احسان شمرد گفت: «أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» و هر چند که بلاء چاه دیده بود آن را باز نگفت که آن بلا در حق خود نعمت می دید که در چاه وحی حق یافت و پیغام ملک شنید و جبرئیل پیک حضرت دید. يقول الله تعالى «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ» پس آن محنت نعمت شمرد و آن بلا عین عطا دید ازین جهت بلاء چاه یاد نکرد و حدیث زندان کرد گفت: الله تعالى با من نیکویی کرد که سزای ملامت بودم و با من کرامت کرد، بدی دید از من و بفضل خود رحمت کرد از زندان خلاص داد، و پس از فرقت در از میان گرامیان جمع کرد، آن همه از لطیفی و بنده نوازی و مهربانی خویش کرد، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ» خداوندی است بلطف خود باز آمده بوفاء امید داران، بکرم خود در گذارنده نهانیهای بندگان و راست دارنده کار ایشان در دو جهان.

۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» خداوند من مرا از ملک این جهانی بهره دادی، «وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و در من آموختی دانستن سرانجام خواها که ببیند، «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای کردگار آسمان و زمین بنوی، «أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» تویی یار من درین جهان و در آن جهان «تَوَفَّقَنِي مُسْلِمًا» بمیران مرا بر مسلمانی، «وَ الْحَقِّقَنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)» و مرا بنیکان رسان.

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» این حدیث از خبرهای نادیده و نادانسته تو است، «نُوحِيهِ إِلَيْكَ» که پیغام می دهیم آن را بتو، «وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» و تو نبودی بنزدیک ایشان و با ایشان، «إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ» آن گه که آن کار بهم پستی بر ساختند، «وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)» و آن ساز بد خویش می ساختند.

«وَ مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)» و بیشتر مردمان هر چند که حریص باشی بر ایمان ایشان.

«وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و ازیشان مزد نمی خواهی، «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴)» نیست این پیغام مگر یادی از الله جهانیان را.

«وَ كَأَيُّنَ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و چند نشان در آسمان و زمین، «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا» که می گذرند بر آن «وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵)» و ایشان از آن رویهای گردانیده و

غافل.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ» و بنگروند بیشتر ایشان بخدای، «إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)» مگر در آن گرویدن با خدای انباز گیرند.

«فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ» ایمن شوند که بایشان آید، «غَاشِيَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» عقوبتی که بیچد از عذاب خدای، «أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» یا بایشان رستاخیز آید ناگه، «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)» و ایشان نمی دانند.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» بگو راه من اینست، «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» میخوانم با خدای، «عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» بر دیده وری و درستی و پیدایی، هم من و هم آنک بر پی من بیاید، «وَسُبْحَانَ اللَّهِ» و سزاواری خدای راست، «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸)» و من نه از انباز گیران و همتا گویانم.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و نفرستادیم پیش از تو بیغام، «إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» مگر مردانی از شهرهای پراکنده، بیغام رسانیده می آمد بایشان، «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» بنروند در زمین، «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و براستی که سرای آن جهانی به، «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» ایشان را که پرهیزیدند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)» در نمی یابند که چنین است.

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ» تا آن گه که نومید شدند بیغامبران، «وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا» و چنان دانستند که ایشان را دروغ زن گرفتند، «جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» آن گه که بایشان آمد یاری دادن ما، «فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ» تا برهائیم او را که خواهیم، «وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا» و باز داشته نیاید زود گرفتن ما، «عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)» از گروه بدکاران.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ» در قصه های ایشان عبرت نیست و پند دادنی، «لِأُولِي الْأَلْبَابِ» خردمندان و خداوندان مغز را، «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» این حدیث نه فرا ساخته و نهاده است، «وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» لکن استوار داشتن و راست گوی گرفتن تورات و انجیل است ازین پیش، «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» و پیدا کردن هر چیز که در تصدیق مصدق را در می باید، «وَوَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)» و راه نمونی و بخشایشی ایشان را

که می‌گویدند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» يعنى ملك مصر، و دخل من للتبعيض لأنه لم يؤت الملك كله، و قيل من للبيان، «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» يعنى تفسير كتبك التي انزلتها على انبيائك، و قيل تعبير الرويا و لم يقل هذا على أنه اعظم نعمة الله عليه لكن قالها لأنها من خصائص الله عزّ و جلّ عنده كما شكر سليمان، فقال علمنا منطوق الطير، و لم يكن منطوق الطير اعظم نعمة الله عليه، انما شكره على أنه خصّه بذلك و للانبياء خصائص نعم خصّوا بها فى الدنيا من غيرهم بعد ما اكرموا به من نفائس النعم. مثل قوله: «وَالنَّارُ لَهُ الْحَدِيدُ وَاسْلُنَا لَهُ عَيْنَ الْفَطْرِ» و احياء عيسى بن مريم الموتى و ابرائه الاكمه و الأبرص و تفجير موسى الماء بالعصا من الحجر، «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» يعنى يا فاطر السماوات و الارض، «أَنْتَ وَلِيِّى» ناصرى و معينى و متولّى تدبيرى، «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا». قال ابن جرير: سأل الموت و لا سأله غيره. و قيل ليس هذا سؤالاً و انما المعنى توفنى يوم تتوفانى مسلماً مخلصاً فى الطاعة، «وَ أَحَقَّنِي بِالصَّالِحِينَ» الانبياء. و قيل بأبائى ابراهيم و اسحاق و يعقوب، اى ارفعنى الى درجاتهم.

مفسران گفتند: يوسف آرزوى مرگ آن گه كرد كه ملك مصر بر وى راست شد و خويش و بيوند او همه با وى رسيدند و تعبير خواب كه ديده بود بر وى تمام گشت، بعد از اين همه مرگ خواست بر اسلام و سنت تا نعمت بر وى تمام گردد، و پيش از وى هيچ پيغامبر آرزوى مرگ نكرده بود، ربّ العالمين دعاء وى اجابت كرد، فتوفاه الله طيباً طاهراً بمصر بعد ان اوصى الى اخيه يهودا و استخلفه على بنى اسرائيل و دفن يوسف فى النيل فى صندوق من رخام و ذلك انه لما مات تشاح الناس عليه كلّ يحب ان يدفن فى محلّتهم لما يرجون من بركته حتى حمو بالقتال، فأروا ان يدفونه فى النيل حتى يمرّ الماء عليه فيصل الى جميع مصر فيكون كلّهم فيه شرعا واحدا ففعلوا. و كان قبره فى النيل الى ان حمله موسى (ع) معه حين خرج من مصر بينى اسرائيل فنقله الى الشّام و دفنه بارض كنعان خارج الحصن اليوم، فلذلك تنقل اليهود موتاهم الى الشّام من فعل ذلك منهم.

روى ابو بردة عن ابى موسى قال: نزل النبى (ص) باعرابى فاكرمه، فقال له النبى (ص)

تعاهدنا فاتاه، فقال سل حاجتك، فقال ناقة يرحلها و اعنز يحلبها اهلى فقال (ص) اعجز هذا ان يكون مثل عجوز بنى اسرائيل؟ قالوا يا رسول الله و ما عجوز بنى اسرائيل؟ فقال ان موسى لما سار ببني اسرائيل من مصر ضلوا الطريق و اظلم عليهم فقالوا ما هذا فقال علمائهم. ان يوسف (ع) لما حضره الموت اخذ علينا موتفا من الله ان لا نخرج من مصر حتى ننقل عظامه معنا. قال فمن يعلم موضع قبره؟ قالوا عجوز لبني اسرائيل فبعث اليها فاتته، فقال موسى (ع) دليني على قبر يوسف، قالت تعطيني حكمتي، قال و ما حكمتك، قالت اكون معك فى الجنة، و روى ان هذه العجوز كانت مقعدة عمياء فقالت لموسى لا اخبرك بموضع قبر يوسف حتى تعطيني اربع خصال: تطلق لى رجلى و تعيد الى بصرى و تعيد الى شبابى و تجعلنى معك فى الجنة، قال فكبر ذلك على موسى فاوحى الله عز و جل اليه يا موسى اعطها ما سألت فانك انما تعطى على ففعل فانطلقت بهم الى مستنقع ماء فاستخرجوه من شاطى النيل فى صندوق من مرمر فلما اقلوه تابوته طلع القمر و اضاء الطريق مثل النهار و اهدوا.

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» اى هذا الذى قصناه عليك من امر يوسف و اخوته من الاخبار التى كانت غائبة عنك فانزلت عليك دلالة على اثبات نبوتك و انذارا و تبشيرا، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» لدى بنى يعقوب، «إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ» عزموا على ما هموا به من القاء يوسف فى الجب، «وَهُمْ يَمْكُرُونَ» بيوسف و بابيه اذ جاءوه بدم كذب «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» كان رسول الله (ص) يرجو ايمان قريش و اليهود لما سألوا عن قصة يوسف، فقص الله عليهم احسن قصص و بينها احسن بيان فلم يكونوا عند ظنه فنزلت هذه الآية، و تقديرها و ما اكثر الناس بمؤمنين و لو حرصت اى اجتهدت كل الاجتهاد فان ذلك الى الله فحسب.

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ» اى على القرآن و التبليغ و هدايتك اياهم، «مِنْ أَجْرٍ» اى من جعل و مال فينقلهم ذلك، «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» اى ما القرآن الا تذكرة لهم بما هو صلاحهم و نجاتهم من النار و دخلوهم الجنة يريد انا ازحنا العلة فى التكذيب حيث بعثناك مبلى بلا اجر غير انه لا يؤمن الا من شاء الله و ان حرص النبى على ذلك.

«وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ» اى و كم من علامه و دلالة تدلهم على توحيد الله عز و جل من امر

السَّمَاءِ وَ أَتَّهَا بَغِيرِ عَمَدٍ مَا تَقَعُ عَلَى الْأَرْضِ وَ فِيهَا مِنْ مَجْرَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ لَهَا خَالِقًا فَإِنَّ الَّذِي خَلَقَهَا وَاحِدٌ وَ كَذَلِكَ فِيمَا يَشَاهِدُ فِي الْأَرْضِ مِنْ نَبَاتِهَا وَ جِبَالِهَا وَ بِحَارِهَا مَا يُوْجِبُ الْعِلْمَ الْيَقِيْنَ عِنْدَ التَّأَمُّلِ، «يُمِرُّونَ عَلَيْهَا» يَعْنِي بِذَلِكَ مُشْرِكِي قَرِيْشٍ وَ كَفَّارِ مَكَّةَ، «وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» لَا يَتَفَكَّرُونَ فِيهَا وَ لَا يَعْتَبِرُونَ بِهَا.

«وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» ظَاهِرُ آيَةِ مُشْكَلٍ مِي نَمَائِدِ اَزْ بَهِرِ أَنْكَ اِيْمَانِ وَ شَرِكٍ ضِدِّ يَكْدِيْگَرَنْدِ وَ هَرِ دُو اِيْشَانِ رَا اَثْبَاتِ كَرْدِه دَرِيْنِ آيَةِ، اُو كِه مَوْمِنِ بُوْدِ اُو رَا مُشْرِكِ نَگُوِيْنْدِ، وَ اُو كِه مُشْرِكِ اسْتِ مَوْمِنِ نَبُوْدِ، پَسِ لَا بَدَّ اسْتِ بِيَانِ اَنْ كَرْدِنِ: قَوْمِيْ گَفْتَنْدِ مَرَادِ بَايْنِ گِرُوْهي اسْتِ كِه بِهِ اللّٰهِ تَعَالٰي گِرُوِيْدِه اَنْدِ كِه ضَارٌّ وَ نَافِعٌ وَ مَدْبَرٌ وَ مَسَبَّبٌ اَوْسْتِ وَ اَنْ گِه دَرِ اسْبَابِ مِي اُوِيْزَنْدِ وَ بَا اَنْ مِي اَرَامَنْدِ اَنْ رَا شَرِكِ كِهِيْنِ گُوِيْنْدِ چِنَانَكِ گُوِيِي: لَوْ لَا الْكَلْبُ لَدْخَلَ الدَّلْحُصَّ دَارِكُ وَ لَوْلَا فُلَانٌ لَكَانَ كَذَا، وَ فِي الْخَبْرِ: مِنْ حَلْفِ بَغِيرِ اللّٰهِ فَقَدْ اَشْرَكَ.

اما قول بيشترين اهل تفسير آنست كه مراد باين شرک مهين است، يعنى آن مشركان كه بهستی و آفریدگاری و کردگاری اللّٰه می گروند چنانك گفت جلّ جلاله «وَلِّئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ، وَ لِّئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ» اَنْ گِه بَا اِيْن اَقْرَارِ اَنْبَازِ مِي گِيْرِنْدِ بَا اُو بْتَانِ رَا كِه نِه كَرْدِگَارَنْدِ وَ نِه اَفْرِيْدِگَارِ، وَ يَقُولُوْنَ هُوَ اِلٰهٌ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ اِبْنِ عَبَّاسٍ گَفْتِ مُشْرِكَانِ عَرَبِ كِه دَرِ تَلْبِيْهِ مِي گَفْتَنْدِ: لَيْبِيكَ اللّٰهُمَّ لَيْبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ اِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكُ، وَ گَفْتِه اَنْدِ كِه ثَنُوِيَانِ اَنْدِ اِيْشَانِ كِه بَنُوْرِ وَ ظَلَمْتِ گُوِيْنْدِ وَ گُوْرَانِ كِه گُوِيْنْدِ: الْخَيْرُ مِنَ اللّٰهِ وَ الشَّرُّ مِنْ اِبْلِيسَ. وَ قِيْلَ نَزَلَتْ فِي النَّصَارَى لِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ اَشْرَكُوا بِالتَّثْلِيثِ، وَ قِيْلَ نَزَلَتْ فِي الْمُنَافِقِيْنَ اَظْهَرُوا الْاِيْمَانَ وَ اَسْرَوُ الْكُفْرَ وَ الشَّرْكَ، وَ قِيْلَ نَزَلَتْ فِي اَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِبَعْضِ الْاَنْبِيَاءِ وَ كَفَرُوا بِبَعْضِ فَجَمَعُوا بَيْنَ الْاِيْمَانِ وَ الشَّرْكَ.

قوله «أَفَأَمِنُوا» يعنى المشركين، «أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ» اِيْ عَقُوْبَةُ تَغْشَاهُمْ وَ تَشْمَلُهُمْ كَقَوْلِهِ: «يَوْمَ يَعْسَاهُمْ الْعَذَابُ»، «أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ» اِيْ الْقِيَامَةُ، «بَغْتَةً» فَجَاةٌ مِنْ غَيْرِ سَابِقَةٍ عِلَامَةٍ، «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بَاتِيَانِهَا غَيْرِ مُسْتَعْدِدِيْنَ لَهَا.

«قُلْ» يَا مُحَمَّدُ، «هَذِهِ» الطَّرِيْقَةُ وَ هَذِهِ الدَّعْوَى، «سَبِيْلِي» وَ مِنْهَا جِي، «أَدْعُوا» النَّاسَ، «إِلَى

اللَّهُ عَلَى بَصِيرَةٍ» ای هدی و بیان و حجّة و یقین، و قیل البصيرة المعرفة التي يميّز بها الحقّ من الباطل و هي مصدر بصر. می گوید ای محمد (ص) بگویی کار من و رسم من و پیشه من اینست که میخوانم خلق را با خدای تعالی بر حجت روشن و یقین بی گمان و دین راست و شناخت درست. آن گه گفت: «أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعَنِي» فهو ايضا يدعو الى الله. قال ابن زيد و الكلبي: حقّ و الله على من اتّبعه ان يدعو الى ما دعا اليه و يذكر بالقرآن و الموعظة و ينهى عن معاصي الله، باين قول على بصيرة در موضع حال است و اگر بر ادعوا إلى الله سخن بریده کنی آن گه گویی بر استيناف على بصيرة أنا و من اتّبعني روا باشد و معنى آنست که بر بصيرت و يقين ام هم من و هم آن کس که بر پی من راست رود. ابن عباس گفت يعنى صحابه رسول که آراسته دين و طريقت بودند و معدن علوم شريعت، ستارگان ملّت و سايقان امت، مايه تقوى و گنج هدى و حزب مولى، «وَسُبْحَانَ اللَّهِ» ای و قل سبحان الله تنزيها لله عما اشركوا، «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» مع الله غير الله.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» يا محمد، «إِلَّا رِجَالًا» لا ملائكة، «يُوحَى إِلَيْهِمْ».

و قرأ حفص «يُوحَى إِلَيْهِمْ» بالتون فى جميع القرآن، «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» ای الامصار دون البوادی لان اهل الامصار اعقل و اعلم و احلم. قال الحسن لم يبعث الله نبيا من البادية و لا من النساء و لا من الجن. مشركان قريش گفتند چرا بما فريسته نيامد ببيغام که مردم آمد، اين آيت جواب ايشانست: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا» الى مصارع الامم المكذبة فيعتبروا بهم.

باتوا على قتل الجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تمنعهم القتل
و استنزلوا بعد عزّ من معاقلمهم	و اسكنوا حفرا يا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا	اين الاسرة و التيجان و الحلل
اين الوجوه التي كانت محجبة	من دونها تضرب الاستار و الكلل
فافصح القبر عنهم حين تسألهم	تلك الوجوه عليها الدود تقتتل
قد طال ما اكلوا دهرا و ما نعموا	فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

«وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» يقول الله تعالى هذا فعلنا فى الدنيا باهل ولايتنا و طاعتنا ان ننجيهم عند نزول العذاب و ما فى الدار الآخرة خير لهم، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» فتعرفوا أنّها

خیر و تتوسلوا بالایمان البها. قرأ مدنی و شامی و عاصم و یعقوب «۱»: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»
بناء المخاطبة و الباقون بالياء و اضاف الدار ها هنا الى الآخرة على تقدير حذف
الموصوف كأنه قال و لدار النشأة الآخرة.

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ» این موصولست بآیت پیش می‌گوید: پیغام می‌آمد به پیغامبران
و ایشان رد عذاب می‌دیدند از دشمنان، تا آن گه که: استیأس الرسل من اسلام قومهم و
ظن الرسل أنهم لا يصدقون البتة و ان قومهم قد اصرروا على تكذيبهم، «جاءهم نصرنا» تا
چون پیغامبران نومید شدند از اسلام قوم خویش و یقین دانستند که ایشان بر تکذیب مصر
بایستادند و تصدیق پیغامبران نخواهند کرد، آن گه نصرت ما آمد بایشان و عذاب فرو
گشادیم بر دشمنان. قراءت کوفی «قَدْ كَذَّبُوا» بتخفیف است یعنی و ظن المشركون و اعداء
الرسل ان الرسل قد كذبوا، باین قراءت ظن بمعنی شك است و بقراءت اول بمعنی یقین
می‌گوید چنان پنداشتند دشمنان پیغامبران که پیغامبران دروغ شنیده‌اند و با ایشان دروغ
گفته‌اند که بایشان عذاب خواهد آمد، «جاءهم نصرنا فنجى من نساء» عند نزول العذاب و
هم المؤمنون. قرأ شامی و عاصم و یعقوب فنجى مشددة الجیم مفتوحة الياء على ما لم
يسم فاعله و قراءت العامة فننجى بنونین، و ادغم الكسائى احدى التونين فى الأخرى
فنجى، «وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» ای لا يدفع عذابنا عن الكفار یعنی و اهلکنا
الکاذبین حيث لا راد لعذابنا عنهم اذا نزل بهم.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ» ای فى قصص الانبياء و امهم، و قيل فى قصة يوسف و اخوته و
ایه، «عبرة» ما يعبر به من الجهل الى العلم، «لِأُولَى الْأَلْبَابِ» ذوى العقول، و لب كل شيء
خلاصته و خياره. گفته‌اند معنى عبرة و اعتبار آنست که نادانسته و نابوده در دانسته و بوده
بشناسی، یعنی من نقل يوسف من الجب و السجن الى الملك فهو على نصر محمد (ص)
قادر می‌گوید آن خداوند که قدرت خود نمود با عزاز و اکرام يوسف تا پس از چاه و
زندان و ذل بندگی بجز ملکی رسید، و پس از فرقت خویشان و گرامیان قربت و وصلت
ایشان بمراد بدید، قادر است که محمد مصطفی (ص) را بر دشمنان نصرت دهد و اعزاز و
اکرام وی را کفره قریش مقهور و مخذول گرداند، «ما كان حديثاً يفترى» ای ما كان القرآن
حديثاً يخلق كما زعم الكفار، ان هذا الا اختلاق بل هو كلام الله و علمه و صفته، «وَلَكِنْ

تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» ای و لکن کان تصدیق الکتب الی تقدّمته، یعنی یصدّق ما قبله من التوریه و الانجیل و الکتب، وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» یحتاج العباد الیه من امور الدّین و شرایعه، «وَهُدًى» من الضلال، «وَرَحْمَةً» من العذاب، «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» یصدّقون بتوحید الله عزّ و جلّ و یقروّن بنبوّه محمد (ص).

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» من حرف تبعیض است، از آن در سخن آورد تا بدانی که الله تعالی است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است، قیومی بی گشتن حال است، در ذات و صفات متعال است، ملک الملوک، خداوند همه خداوندان، پادشاه بر همه پادشاهان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان، عظیم المنّ و قدیم الاحسان، دارنده جهان و نوبت ساز جهانیان، هر کس را آن دهد که او را سزد و بر هر کس آن نهد که برتابد، از معدن محنت نقد نعمت پدید آرد و از شب اندوه صبح شادی بر آرد، یکی اندیشه کن درین قصّه یوسف و محنت وی، حزن یعقوب و حرقت وی، حسد برادران و قصد ایشان، حزنی بدان عظیمی، محنتی بدان درازی، حسدی بدان تمامی، بنگر که الله چه نمود از لطف خود بایشان و چه ریخت از نثار رحمت بر سر ایشان، چنانک در شاخ حنظل شفاء درد نهاد و از مغز افعی تریاق زهر ساخت، از چشمه اندوه یعقوب آب شادی روان کرد و از ظلمت حسد برادران نور شفقت پدید آورد، بطبع از یکدیگر نفور گشته بودند که لطفی از حضرت خود در میان ایشان افکند تا دامن الفت ایشان و اهم دوخت و ایشان را از پراکندگی و دشمنی در مجمع دوستی و برادری جمع کرد تا هم یوسف (ع) ایشان را عذر ساخت، گهی با پدر گفت: نزع الشیطان بینی و بین اخوتی، گهی با برادران گفت: لا تَتْرِبْ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ، گهی نعمت منعم را شکر گزارد و گفت: و قد احسن بی، چون این همه الطاف کرم دید و نواخت بی نهایت از درگاه احدیت زبان ثنا و دعا بگشاد گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ گفته اند که ربّ العالمین جلّ جلاله ملک مصر بدو کس داد: به یوسف پیغامبر و فرعون دشمن، فرعون را از روی مذلت و اهانت داد و یوسف را از روی اعزاز و کرامت، فرعون چون ملک مصر بر وی راست شد از قوّت خود دید، اضافت با خود کرد گفت: ایس لی ملک مصر ما علمت لکم من اله غیری، لا جرم

ذلیل و خوار گشت و یوسف ملک از حق دید، حول و قوّة خود در میان ندید، گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» لا جرم بعزّتی نهایت و کرامت نبوّت رسید، فرعون که اضافت ملک و نعمت با خود کرد امام اهل قدرت و اعتزال گشت که گفتند: الطّاعة منا لا من توفیق الله. و یوسف که اضافت با حق کرد امام اهل سنت و جماعت گشت که گفتند: کلّ من عند الله و گفته اند آن ملک که یوسف اشارت بدان کرد ملک رضا و وفا است که بهر چه پیش آمد رضا داد و بهر چه روز بلی پذیرفت وفا نمود، کار انبیاء چون کار دیگران نباشد، ملک ایشان نه چون ملک جهانیان بود، ایشان همه جواهر عصمت بودند، پرورده قوت الطاف ربوبیت بودند، از مشارق دولت نبوت طلوعی کردند، بر سپهر عزّت رسالت تجلّی کردند، بافقی درد محبت فرو شدند. و نشان کمال رضا و وفاء یوسف آنست که سرّ خود از اغیار بتمامی بپرداخت و از یاد خود یکبارگی با یاد حق پرداخت، بزبان تفرید گفت: أَنْتَ وَرَبِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، در دنیا مرا عرفان تو بس و در عقبی رضوان تو بس، آن گه تحقیق این دعوی را آرزوی مرگ کرد گفت: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» مرگ نفس بآرزو خواست دانست که در مرگ حیاة اهل داد و دین است و از مرگ روان پاک را تمکین است. القی یوسف فی الجبّ و حبس فی السّجن فلم یقل توفنی مسلماً فلما تمّ له الملك و استقام له الامر و لقی الاخوة سجّدا له و لقی ابویه معه علی العرش، قال توفنی مسلماً، فعلم انه المشتاق کلّ الاشتیاق.

این است خاتمه قصه یوسف (ع) و بزرگوارتر از این قصه ای نیست که ربّ العزّه در ابتداء سوره گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» و در آخر سوره گفت: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» در اوّل گفت نیکوترین قصّه ها است و در آخر گفت در این قصّه عبرتها و پندها است، همه قصّه های پیغامبران که بیان کرد واسطه در میان آورد چنانک در قصّه نوح (ع): «وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» و در قصّه ابراهیم (ع) «وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ» و در قصه پسران آدم (ع) «وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ»، چون بقصه یوسف (ع) رسید واسطه از میان برداشت اضافت با خود کرد، بیان آن و ذکر آن گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» و در آخر گفت «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی فیها عبرة و عظة للملوك فی بسط العدل كما بسط یوسف و فی المن علی الرعیة و

الاحسان اليهم كما فعل يوسف أنه لما ملكهم اعتقهم كلهم، و من العبرة في قصصهم لارباب
التقوى فان يوسف لما ترك هواه رجاه الى الله ما رجاه، و من ذلك العبرة لاهل الهوى في
اتباع الهوى من شدة البلاء كامرأة العزيز لما تبعت هواها لقيت ما لقيت من الضر و الفقر، و
من ذلك العبرة للمماليك في حفظ حرمة السادة كيوسف لما حفظ حرمة في زليخا ملك
ملك العزيز و صارت زليخا امرأته حالالا و من ذلك العفو عند القدرة كيوسف حيث تجاوز
عن اخوته و منها ثمرة الصبر كييعقوب لما صبر على مقاساة حزنه ظفر يوما بلقاء يوسف
الى غير ذلك من الاشارات في قصة يوسف عليه السلام.

۱۳ - سورة الرعد - مکیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
«المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» این حروف قرآن آیات و سخنان آن نامه است که خدای تعالی
فرستاد، «وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» و آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو،
«الْحَقُّ» راستست و درست، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)» لکن بیشتر مردمان
بنمی‌گروند.

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ» الله تعالی اوست که برداشت هفت آسمان، «بِعَبْرِ عَمَدٍ» بی
ستون، «تَرَوْنَهَا» می بینید، «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» آن گه پس مستوی شد بر عرش، «وَ
سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و نرم کرد و روان و فرمان بردار آفتاب و ماه را، «كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ
مُسَمًّى» تا هر دو می‌روند هنگامی نام زد کرده را، «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کار می‌گرداند و می‌راند و
پیش می‌برد، «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ» نشانه‌ها پیدا می‌کند «لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲)» تا مگر
شما برستاخیز و دیدار خداوند خویش گرویدنی راست بگروید.

«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» او آنست که زمین را پهن باز کشید، «وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» و
کوه‌های بلند در آن لنگر کرد، «وَ أَنْهَاراً» و جویها ساخت روان، «وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ
فِيهَا» و از هر میوه‌ای کرد در آن، «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» جفت جفت، «يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ» شب
تاریک در سر روز روشن می‌کشد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانه‌های پیداست، «لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ (۳)» گروهی را که اندیشه کنند.

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ» و در زمین پاره‌هایی است از یکدیگر نزدیک، «وَ جَنَّاتٌ
مِنْ أَعْنَابٍ» و رزانی از انگورها، «وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ» و کشت زار و خرما بنان، «صِنَوَانٌ»
درختان دو ساق و سه ساق و چهار ساق، «وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ» و یک ساق، «يُسْقَى بِمَاءٍ
وَاحِدٍ» از یک آب همه را آب میدهند، «وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» و ما لختی
را از آن بر دیگر فضل می‌دهیم در شیرینی و نیکویی و بزرگی و همواری و در رنگ و
بوی و طعم و جنس، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانه‌هایی روشن است، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

(۴) «ایشان را که دریابند.

«وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» و اگر شگفت داری شگفتست سخن ایشان، «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» باش ما آن گه که خاک گردیم، «أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» باش ما در آفرینش نو خواهیم بود، «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ایشان آنند که خداوند خویش را کافر شدند، «وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» و ایشان آنند که فلهاست در گردنهای ایشان، «وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» و ایشانند که آتشیانند، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۵) ایشان در آن جاودان.

«وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» برستاخیز می شتابند ناگرویده و ایمان نیاورده، «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ» و گذشت پیش از ایشان، «الْمَثَلَاتُ» عقوبت های گوناگون «وَ إِنْ رَبِّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ» و خداوند تو با آمرزگاری خداوندیست مردمان را، «عَلَى ظُلْمِهِمْ» با آن ستم که ایشان بر خود می کنند، «وَ إِنْ رَبِّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ» (۶) و خداوند تو سخت عقوبتست. «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و می گویند ایشان که کافر شدند، «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ» که چرا فرو فرستاده نمی آید بر محمد (ص) آیتی از خداوند او، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» تو بیم نمای آگاه کننده ای، «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۷) و هر قومی را داعی ایست باز خواننده ای.

النوبة الثانية

بدانک این سوره چهل و سه آیت است و هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرفست، جمله بمرکه فرو آمد بقول جماعتی مفسران و بقول ابن عباس و مجاهد جمله بمدینه فرو آمد و قول درست آنست که بمرکه فرو آمد مگر دو آیت: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا» و این را قصه ایست که بآن رسیم شرح دهیم، دیگر آیت «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا» و در این سوره دو آیت منسوخ است: یکی مجمع علی نسخها و دیگر مختلف فی نسخها. اما آنک باجماع منسوخ است: «وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» بآیت سیف منسوخ است، آیت دیگر: «وَ إِنْ رَبِّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» بقول بعضی محکم است و بقول بعضی منسوخ و ناسخها قوله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الرعد أعطى من الاجر عشر حسنات بوزن كل سحاب

مضى و كلّ سحاب يكون الى يوم القيامة و كان يوم القيامة من الموفين بعهد الله.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر» قال ابن عباس معناه انا الله اعلم و ارى، و الكلام فى تأويل الحروف قد سبق، «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» اينجا سخن تمام شد و معناه تلك الاخبار التى قصصتها عليك من خبر يوسف و غيره هى آيات الكتاب الذى انزلته على الانبياء قبلك مى گوید اى محمد آن قصه هاى پيغامبران كه بر تو خوانديم و آئين رفتگان و سرگذشت ايشان كه ترا در قرآن بيان كرديم هم چنان در تورات موسى و انجيل عيسى و زيور داود بيان كرديم و با ايشان بگفتيم يعنى كه اين كتابهاى خداوند، آيات و سخنان وى همه موافق يكديگراند و مصدق يكديگر، و گفته اند كه كتاب اينجا لوح محفوظ است يعنى كه آن همه آيات و سخنان ما است در لوح محفوظ نبشته و مثبت كرده، آن گه گفت: «وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» يعنى و القرآن الذى انزل اليك، «مَنْ رَبُّكَ الْحَقُّ» فاعتصم به و اعمل بما فيه.

ابن عباس گفت: آيات الكتاب قرآنست، هر چه پيش ازين سوره فرو آمد از احكام و اخبار و قصص، «وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» يعنى هذه السورة مى گوید آنچه پيش ازين سوره فرو آمد از قرآن و اين سوره همه حق است و راست، كلام خداوند و صفت وى نه چنانك كفار مكه مى گویند: ان محمدا تقوله من تلقاء نفسه، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ» من مشركى مكه، «لَا يُؤْمِنُونَ» لا يصدقون بالقرآن انه من عند الله، قال الزجاج: لَمَا ذَكَرْنَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ عَرَّفَ الَّذِي يُوجِبُ التَّصَدِيقَ مِنْ دَلَائِلِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ شَوَاهِدِ الْقُدْرَةِ.

فقال عز من قائل: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ» اى من وضعها من جانب العلو، «بِغَيْرِ عَمَدٍ» جمع عماد و قيل جمع عمود، تقول العرب عمود البيت و عماد البيت و جمعها عمد بفتحيتين كادم و اهب و يجمع العمود على عمد ايضا كرسول و رسل، «تَرَوْنَهَا» الضمير يعود الى السماوات اى ترونها كذلك فلا حاجة الى بيان، و قيل يعود الى العمد و فيه قولان احدهما لها عمد غير مرئية و هى قدرة الله سبحانه، و قيل هى جبل قاف و السماء مثل القبة اطرافها على ذلك الجبل و ذلك الجبل محيط بالذئب، مخلوق من زبر جده خضراء و ان خضرة السماء من جبل قاف. اين آيت جواب سؤال مشركانست كه از رسول خدا (ص) پرسيدند كه آن خداوند كه معبود تو است فعل و صنع وى چيست؟ و در قرآن مثل اين

آیت بجواب ایشان صد و هشتاد آیت است، و المعنى خلق الله السماوات فى الهواء من غير اساس و غير اعمدة و بناء الخلق لا يثبت الا باساس و اعمدة ليعتبروا و يعرفوا قدرة الله تعالى، «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» الاستواء فى العربية ضدّ الاعوجاج و الاستيفاز و قد سبق بيانه، «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» معنى السخرة ان يكون مقهورا مدبرا لا يملك لنفسه ما يخلصه من القهر مى گوید آفتاب و ماه را روان و فرمانبردار كرديم تا همى روند در مجارى خویش و همى برند درجات و منازل نام زد کرده خویش که بآن در نگذردند تا شما بر رفت ایشان سال و ماه و روزگار همى دانيد و حساب معاملات همى كنيد، اينست معنى «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» بيك قول، و بقول ديگر كلّ يجرى لاجل مسمى، اى كلّ واحد منهما يجرى الى وقت معلوم و هو فناء الدنيا و قيام الساعة التى عندها تكوّر الشمس و يخسف القمر و تنكدر النجوم، «يُدبِّرُ الْأَمْرَ» يقضيه وحده، و قيل يبعث الملائكة بالوحى و الرزق، «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ» يبين الآيات الدالة على وحدانيته، و قيل يبين آيات القرآن، «لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» كى تتفكروا يا اهل مكة فتعرفوا قدرته على البعث و الاعداء.

«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» اى بسطها من تحت الكعبة ليثبت عليها اقدام الخلق، اين آيت دليلست که شکل زمين بسيط است نه بر مثال کره، ربّ العزه از زير كعبه پهن باز كشيده بر يك طبقه، آن گه شكافته كرد آن را و هفت طبقه ساخت فذلك قوله: «كأنتا رتقا ففتقناهما» پس ربّ العالمين فريسته اى فرستاد از زير عرش تا بزير اين طبقه هاى زمين در شد و آن را بر دوش خود گرفت، يك دست آن فريسته سوي مشرق ديگر دست سوي مغرب و هر دو طرف زمين بدو دست خود استوار بگرفته، فريسته در نگرست قدم خود ديد بر هوا معلق ايستاده و بهيچ قرارگاه نرسيده تا ربّ العزه از فردوس گاوى فرستاد که وي را چهل هزار سير و است و چهل هزار قائمه و برزه آن گاو قرارگاه قدم فريسته ساخت، و مى گويند سروهاى گاو از اقطار زمين در گذشته است و هر دو بينى گاو روى ببحر دارد، و هو يتنفس كلّ يوم نفسا فاذا تنفس مدّ البحر و اذا مدّ نفسه جزر، و آن گاو قدم بر هيچ قرارگاه نداشت چنانك فريسته نداشت تا ربّ العزه زير وي صخره اى آفريد سبز برنگ ياقوت چندانك هفت آسمان و هفت زمين تا قدم گاو بر آن صخره قرار

گرفت، و هی الصخرة التي قال لقمان لابنه «يا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ»، و آن گه صخره بر هوا بود آن را مستقری نه تا ربّ العزّه ماهی بیافرید از آن صخره بزرگتر و عظیم تر فوضع الصخرة على ظهره و سائر جسده خال، و گفته‌اند که ماهی بر دریاست و دریا بر باد و باد بر قدرت حق.

و هب منبه گفت: ربّ العالمین باد را بیافرید و آن را در زمین دوّم محبوس کرد اکنون بادهای مختلف از آنجا بیرون می‌آید و چنانکه الله خواهد در عالم می‌گرداند کما قال عزّ و جل: «وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ»، و در زمین سوم خلقی آفریده که رویهای ایشان چون روی آدمیانست اما دهنه‌هایشان چون دهنه‌های سگان، دستهایشان چون دست آدمی و پایهایشان چون پای گاو و گوش چون گوش گاو و موی چون پشم میش، بر تن ایشان هیچ جامه نه و کار ایشان جز عبادت الله تعالی نه: لا يعصون الله طرفة عين لیلنا نهارهم و نهارنا لیلهم، و زمین چهارم معدن سنگ کبریت است اعدّها الله تعالی لاهل النار تسخن بها جهنم، قال النبی (ص): «و الذی نفسی بیده ان فیها لاودیة من کبریت لو ارسل فیها الجبال الرواسی لماعت».

و در زمین پنجم کژدمان و ماران عظیم آفریده چنانکه کوه هر یکی را هژده هزار نیش است بر مثال خرما بنان زیر هر نیش هژده هزار قله زهر ناب که اگر یک نیش از آن بر کوه‌های زمین زند آن را پست گرداند، ربّ العزّه آن را آفریده تا فردا بر ستاخیز کافران را بدان عذاب کند. و زمین ششم سجّین است جای ارواح کافران و دواوین اعمال ایشان چنانکه ربّ العزّه گفت: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ». و زمین هفتم مسکن ابلیس است و جای لشکر وی، فی احد جانبیه سموم و فی الآخر زمهریر و احتوشته جنوده من المردة و عتاة الجنّ و منها بیتّ سراپاه و جنوده فاعظّمهم عنده منزلة اعظّمهم فتنه.

روی سلمة بن کهیل عن ابی الزعراء عن عبد الله قال: الجنة اليوم فی السماء السابعة فاذا كان غدا جعلها الله حیث یشاء، و ان النار اليوم فی الارض السفلی فاذا كان غدا جعلها الله حیث شاء. «وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» جبالا ثوابت من رسا الشیء اذا ثبت و كانت الارض تضطرب فخلق الله الجبال اوتادا فاستقرت. قال ابن عباس: كان ابو قبیس اول جبل وضع على الارض.

روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ جَعَلَتْ تَمِيدَ فَخَلَقَ الْجِبَالَ فَالْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَامَتْ فَتَعَجَّبَتْ الْمَلَائِكَةُ مِنْ شِدَّةِ الْجِبَالِ فَقَالَتْ يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ نَعَمْ، الْحَدِيدُ. فَقَالَ يَا رَبِّ هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ؟ قَالَ نَعَمْ، النَّارُ. قَالَتْ يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ نَعَمْ، الْمَاءُ، قَالَتْ يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ نَعَمْ، الرِّيحُ. قَالَتْ يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ نَعَمْ، الْإِنْسَانُ يَتَصَدَّقُ بِيَمِينِهِ فِيخَفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ.

قوله: «وَأَنْهَاراً» اى وجعل فيها انهارا لمنافع الخلق، جمع نهر و هو سبيل الماء من نهرت الشىء اى وسعته «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» اى و من اجناس الثمرات، «جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» اى لونين و ضربين حلوا و حامضا و مرّاً و عذبا و حارّاً و باردا يريد اختلاف كل جنس من الثمر و الزوج واحد و الزوج اثنان و لهذا قيّد ليعلم ان المراد بالزوج ها هنا الفرد لا التثنية و خصّ اثنين بالذكر و ان كان من اجناس الثمار ما يزيد على ذلك لانه الاقل اذ لا نوع ينقص اصنافه عن اثنين. و قيل «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» الشمس و القمر، و قيل الليل و النهار على ان الكلام تمّ على قوله: «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، «يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ» اى يغشى ظلمة الليل ضوء النهار و ضوء النهار ظلمة الليل، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» فيها. «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ» اى متقاربات متداليات يقرب بعضها من بعض بالجوار و يختلف بالتفاضل فمنها عذبة و منها مالحة و منها طيبة تنبت و منها سبخة لا تنبت و بعضها ينبت شجرا لا ينتبه بعضها مى گوید در زمين بقعتهاست متصل يكديگر، يكى خوش كه نبات مى دهد و درخت مى رويند، يكى شورستان كه نبات نهد و درخت نرويند و انگه آن زمين كه رويند در يكى انگور و در ديگر نه، در يكى نخل در ديگر نه، در يكى زيتون در ديگر نه، در يكى ترنج و نارنج در ديگر نه، در يكى نارجيل در ديگر نه، در يكى نيل در ديگر نه، در يكى كتان در ديگر نه، «وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ» اى و بساتين من ثمر الكرم، و در زمين بستان هاست از ميوه انگور رنگارنگ لونالون، قريب دويست گونه انگور عدد کرده اند، «وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ» اين همه رفع اند بر قراءت ابن كثير و ابو عمرو، عطف بر جنّات، و بر قراءت باقى همه جرّاند، عطف بر اعناب. و الزرع القاء الحبّ للنبات فى الارض، و النخيل جمع نخلة، و الصنوان ان يكون الاصل واحدا ثمّ

یتفرّع فیصیر نخیلا یحملن و اصلهنّ واحد. و غیر صنوان هی المتفرّقة واحدة واحدة. و الصنوان جمع صنو مثل قنوان جمع قنو و الصنو المثل، و تقول العرب هو صنوه ای اخوه لاییه و امّه. و فی الخبر: عمّ الرجل صنو ایه، «یُسقی» بالیاء قراءة شامی و عاصم و یعقوب، ای ذلك كله یسقی و قرأ الباقون بتاء التّأنیث ای هذه الاشیاء تسقی، «بمَاءٍ واحدٍ» فالماء فی اصله متّحد الوصف و اختلاف الوان الماء و طعمومه بالمجاورة، «و یفضل» بالیاء قراءة حمزة و الكسائی ردّا علی قوله یدبّر و یغشی، و قرأ الباقون: «نُفَضِّلُ» بالنون اخبارا عن الله بلفظ الجمع كقوله: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ». «بَعْضُهَا عَلَي بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» ای فی التمر و هو خلاصة الشجر تأتي مختلفة و ان كان الهواء واحدا فقد علم ان ذلك ليس من اجل الهواء و لا الطّبع و ان لها مدبّرا.

قال ابن عباس: «و نُفَضِّلُ بَعْضُهَا عَلَي بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» قال الحلو و الحامض و الفارسی و الدقل. قال مجاهد هذا مثل لبنی آدم صالحهم و طالحهم و ابوهم واحد. و عن جابر قال سمعت النبی (ص) یقول لعلی (ع): الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی (ص) و فی الارض قطع متجاورات حتّی بلغ یسقی بماء واحد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای فی الذی مضی ذكره لدلالات «لِقَوْمٍ» ذوی عقول، قال النبی (ص): «العاقل من عقل عن الله امره».

و قال الواسطی العاقل ما عقلک عن المجازی «وَ إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» تقدیر الآیة و ان تعجب فقولهم: «أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» عجب، معنی آنست که ای محمد اگر شگفت خواهی که بینی و شنوی آنک شگفت سخن ایشانست پس آنک می بیند که من درخت تهی گشته و خشک شده هر سال سبز میکنم و پر بار، و زمین تهی گشته خشک سبز میکنم و پر بر، میگویند ما را در آفرینش نو خواهند گرفت، و قیل و ان تعجب یا محمد من عبادتهم ما لا ینفع و لا یضرّ و تکذیبک بعد البیان فاعجب منهم تکذیبهم بالبعث و قولهم، «أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» بعد الموت، «أ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» نعاد خلقا جدیدا کما کُنَّا قبل الموت. مکی و ابو عمرو و عاصم و حمزه «ا نذا کنا ترابا، ا انا» هر دو کلمت باستفهام خوانند، نافع و کسایبی و یعقوب «أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» باستفهام خوانند، «انا لفی خلق جدید»، ابن عامر بضدّ ایشان خوانند: «اذا کنا ترابا ا انا» و حاصل معنی آنست که اذا

کنا ترابا نبعث و نحیی، و این سخن بر سبیل انکار گفتند، پس ربّ العالمین خبر داد که بعد از این بیان که کردیم و برهان که نمودیم آن کس که بعث و نشور را انکار کند کافرست. فقال عزّ من قائل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» لآئِهِمْ انكروا البعث، «وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» يوم القيامة و في النار الاغلال جمع الغلّ و هو طوق يقيد به اليد الى العنق و قيل الاغلال الاعمال اللازمة لهم المؤدية الى العذاب، «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» اى سگان النار، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ماكنون ابدًا لا يموتون فيها و لا يخرجون منها.

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ» الاستعجال طلب التعجيل و التّعجيل تقديم الشيء قبل وقته، «بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى بالعقوبة قبل التصديق و التوبة، این در شأن مشرکان مکّه است که از رسول خدا عذاب خواستند، بر سبیل استهزاء گفتند: «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ»، جای دیگر گفت: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»، «قَبْلَ الْحَسَنَةِ» گفته اند این قبل بمعنی وقت است یعنی يستعجلونک بالعذاب وقت احسان الله اليهم بتأخيره عنهم الى يوم القيامة میگوید عذابی که بعاجل ایشان را نفرستادم و تا روز قیامت در تأخیر نهادم، ایشان بتعجيل میخواستند.

و یحتمل «قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى دون الحسنه كما يستعمل دون بمعنی قبل و ذلك فى قوله (ص): «من قتل دون ماله فهو شهيد»

و يقال اختر الجود قبل البخل اى دونه، «وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ» یعنی مضت من قبلهم العقوبات فى الامم المكذبة فلم يعتبروا بها، المثلة العقوبة الشديدة التى يضرب بها المثل لعظمتها و الجمع المثلات، مثل صدقة المرأة و صدقات، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» يريد تأخير العذاب الى يوم الدين لا غفران الذنوب. و قيل هو كقوله «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و قوله «عَلَى ظُلْمِهِمْ» حال للناس ما لم يكن شركاء. و قيل على ظلمهم بالتوبة منه. و قيل على ظلمهم يعنى على الصغائر، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ» يعنى على المشركين.

روى سعيد بن المسيّب قال لما نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص): «لو لا عفو الله و رحمته و تجاوزه لما هنا احدًا عيش و لو لا عقابه و وعيده و عذابه لا تكلم كل احد».

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ» ای هلا انزل عليه ای علی محمد، «آيَةً مِنْ رَبِّهِ» ای علامه و حجة نبوته لم يقنعوا بما انزل عليه من الآيات الواضحة من انشقاق القمر و القرآن الذى دعوا الى ان يأتوا بسورة مثله و التمسوا آية كآية موسى و عيسى و صالح فقال مجيبا لهم، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» ای ليس عليك الا ابلاغ الرسالة و انذار الكفار و تبشير المؤمنين، «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» يهدى الى الطاعة، فيه اربعة اقوال: احدها ان الهادى هو المنذر و هو النبى (ص) ای انت منذر و هاد لكل قوم، و الثانى ان الهادى هو الله ای انت منذر و الله هاد لكل قوم، و الثالث انه عام يعنى و لكل امة نبى بعث اليهم يهديهم بما يعطيه الله من الآيات لا بما يتحاكمون فيه و يقترحون عليه و هو الذى اشار اليه ابن عباس «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ای داع الى الحق، و القول الرابع انه على (ع). قال ابن عباس لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله (ص) يده على صدره فقال انا المنذر و اوما بيده الى منكب على فقال انت الهادى يا على بك يهتدى المهتدون من بعدى، و دليل هذا التأويل ما روى حذيفة ان النبى (ص) قال: ان وليتموها ابا بكر فزاهد فى الدنيا راغب فى الآخرة و ان وليتم عمر فقوى امين لا تأخذه فى الله لومة لائم و ان وليتم عليا فهاد مهديّ.

الثوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم ما استقلت القلوب الا بسماع بسم الله، ما استنارت الارواح الا بوجود جمال الله، ما طربت الاشباح الا بشهود جلال الله.

يا موضع الباطن من ناظرى و يا مكان السر من خاطرى
يا جملة الكل التى كلها كلّى من بعضى و من سائرى

ای نامداری که نامت یادگار جانست و دل را شادی جاودانست، روح روح دوستانست و آسایش غمگنانست، عنوان نامه ای که از دوست نشانست و مهر قدیم بر وی عنوانست، نامه ای که از قطعیت امانست و بی قرار را درمانست، تاج دولت ازلست و شادروان سعادت ابد، در هفت آسمان و هفت زمین هر که او نامی یافت ازین نام یافت، دولتی آن کس شد که آفتاب انوار این نام برو تافت.

هر که نام کسی یافت ازین درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس

هر که مقبول حضرت الهیت آمد به اقرار این نام آمد، هر که مهجور و مطرود سطوت عزت آمد بانکار وی آمد، یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا.

پیری مرید را وصیت میکرد که اگر همه ملک موجودات بنام تو باز کنند، نگر تا بی توقع بسم الله بدان ننگری که آن را وزنی نیست، و اگر جبرئیل و حمله عرش بچاکری تو کمر بندند تا سلطان این نام داغی از خود بر جانت نهد بدان که آن را محلی نیست، هر جانی که عاشق تر بود او را اسیرتر گیرد، هر دل که سوخته تر بود رختش زودتر بغارت برد.

گفتم که چو زیرم و بدست تو اسیر بنواز مرا مزین تو ای بدر منیر
گفتا که ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زبر

قوله تعالی: «المر» سرّی است از اسرار محبت، گنجی از گنجهای معرفت، در میان جان دوستان ودیعت دارند و ندانند که چه دارند و عجب آنست که دریایی همی بینند و در آرزوی قطره‌ای می‌زارند، این چنانست که پیر طریقت گفت: الهی جوی تو روان و مرا تشنگی تا کی؟ این چه تشنگی است و قدحها می‌بینم پیایی!

زین نادره تر کرا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی، چند نهران شوی و چند پیدا، دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی این استتار و تجلی، آخر کی بود آن تجلی جاودانی، اشارتست این که دوستان را از انوار آن اسرار و روایح آن آثار امروز جز بویی نیست و جز حوصله محمد عربی (ص) سزای آن عیان نیست، اول اشارت فرا راه معرفت اهل خصوص کرد که نظر ایشان بذات و صفات است و آن را عالم امر گویند، آنکه راه معرفت عامه خلق بخود پیدا کرد دانست که نظر ایشان از محدثات و مکوثات و عالم خلق در نگذرد، گفت: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» آسمان و زمین و بر و بحر و هوا و فضا عالم خلق است، میدان نظر خلاق و آن را نهایت پدید و جایز الزوال است. اما عالم امر روا نبود که آن را نهایتی بود، که آن واجب الدوام آمد و مرد تا از عالم خلق در نگذرد، بعالم امر راه نیابد. جوانمردانی که نظر ایشان در عالم امر سفر کند، ایشان اوتاد زمین‌اند، چنانک این کوه‌های عالم از روی صورت زمین را بر جای دارد، ایشان از روی معنی عالم را بیای دارند، فبهم یمطرون و

بهم یرزقون، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» از روی اشارت بر رمز اهل حقیقت می‌گوید: هو الذی بسط الارض و جعل فیها اوتادا من اولیائہ و سادۃ من عبادہ الیہم الملجأ و بہم الغیاث.

صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا یکی را کحل حقیقت بمیل عنایت در دیده کشند، بو که آن جوانمردان را بتواند دید تا بیک دیدار ایشان سعید ابد گردد، و آن ماه رویان فردوس و حور بهشت که از هزاران سال باز بر آن بازار کرم منتظر ایستاده‌اند تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که «عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ».

آن روز که جنازه جنید برداشتند مرغی بیامد بر آن گوشه نعش وی نشست، مردمان دست بر وی می‌فشاندند بر نمی‌خاست، رویم گفت: آن مرغ از روی کرامت بزبان حال گفت دست از ما بدارید که این چنگ ما بمسمار عشق در گوشه نعش او دوخته‌اند، این کالبد جنید امروز نصیب کروبیانست، اگر نه زحمت غوغای شما بودی، با ما باز وار درین هوا پرواز کردی چون او را دفن کردند درویشی بر آن بالا شد و این بیت بر گفت:

وا اسفی من فراق قوم	هم المصاییح و الحصون
و المزن و المدن و الرواسی	و الخیر و الامن و السکون
لم یتغیر لنا اللیالی	حتی توفتهم المنون
فکلّ نار لنا قلوب	و کلّ ماء لنا عیون

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ» از آنجا که رموز عارفانست و فهم صادقان بزبان اشارت می‌گوید، چنانک ربّ العزّه در زمین تفاوت نهاد و بقاع آن مختلف آفرید و بعضی را بر بعضی افزونی داد همچنین در طینت سالکان تفاوت نهاد و قومی را بر قومی افزونی داد، آنست که ربّ العزّه گفت: «أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» جای دیگر گفت: «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» و مصطفی (ص) گفت: «الناس معادن» مردم همچون کانه‌ها است مختلف و متفاوت، یکی زر و یکی سیم، یکی نبط و یکی قیر، همچنین یکی را اعلی علیین قدمگاه اقبال او، یکی را اسفل السّافلین محلّ ادبار او، یکی رضوان در آرزوی صحبت او، یکی را شیطان ننگ از فعل او، یکی جلال عزّت احدیّت او را بدست عدل داد که: «نَسُوا

اللَّهُ فَنَسِيَهُمْ» یکی الطاف کرم او را در پرده عصمت گرفت که: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» چون ازین مقام برتر آیی، یکی اسیر بهشت، یکی امیر بهشت، یکی بر مائده خلد با مرغ بریان و حور و ولدان، یکی در حضرت عنایت آسوده بجوار رحمن، چنانک درختها بهم نماند میوه و بار آن نیز بهم بنماند، هر درختی را باری و هر نباتی را بری، اینست که گفت: «وَنُفِّضُ لُبَّعُضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ» اشارتست که هر طاعتی را فردا ثوابیست و هر کس را مقامی و جای هر کس بقدر روش خویش و هر فرعی سزای اصل خویش. یحیی معاذ رازی گفت: این دنیا بر مثال عروسی است و عالمیان در حق وی سه گروهند، یکی دنیادار است که این عروس را مشاطه گری می‌کند، او را می‌آراید و جلوه می‌کند. دیگر زاهد است که آن عروس آراسته را تباه می‌کند، مویش می‌کند و جامه بر تن وی می‌درد. سوم عارف است که او را از مهر و محبت حق چندان شغل افتاده که او را پروای دوستی و دشمنی آن عروس نیست. فردا آن دنیادار را در مقام حساب کشند، اگر الله تعالی با وی مسامحت کند فضل آن دارد و اگر مناقشت کند بنده سزای آن هست: و من نوقش فی الحساب عذب، و آن زاهد را ببهشت فرو آرند و پاداش کردار وی از آن ناز و نعیم بر وی عرضه کنند گویند: ان لك انا تجوع فيها و لا تعری و انك لا تظمأ فيها و لا تضحي، و آن عارف را از آن منازل و درجات بهشتیان بر گذرانند و بعلیین رسانند، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

٢ النوبة الاولى

قوله تعالی: «اللَّهُ يَعْلَمُ» خدای می‌داند، «مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْتَى» آنچه در شکم هر ماده‌ای، «وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ» و هر چه رحم‌ها کاهد، «وَمَا تَزَادُ» و آنچه رحمها افزایش، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (٨)» و آن همه هر یک بنزدیک او باندازه‌ای. «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» دانای نهان و آشکارا، «الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (٩)» آن بزرگ پاک بی عیب برتر.

«سَوَاءٌ مِنْكُمْ» یکسانست از شما، «مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ» آن کس که نهان دارد سخن خویش، «وَمَنْ جَهَرَ بِهِ» یا آشکارا و بیانگ، «وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» و یکسانست از شما آن کس که پوشیده است در زیر جامه شب و نهان گشته در شب تاریک، «وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ»

(۱۰) و آن کس که آشکارا رواست بروز.

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» خدای را فریشتگانی اند، «مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» پیش بنده و پس او، «يَحْفَظُونَهُ» میکوشند بنده را «مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» بفرمان الله، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ» تغییر نکند و بنگرداند آنچه قومی دارند و در آن باشند از نیکویی حال، «حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» تا ایشان تغییر کنند و بگرداند آنچه بر دست دارند از نیکویی افعال، «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا» و چون خدا بقومی بدی خواهد، «فَلَا مَرَدَّ لَهُ» بازداشت و باز پس برد نیست آن را، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)» و ایشان را جز از خداوندگاری و کارسازی نیست.

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ» الله اوست که مینماید شما را درخش «خَوْفًا وَ طَمَعًا» بیم و امید را، «وَ يَنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲)» و می سازد میغهای گرانبار پر آب.

«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» و تسبیح میکند و خدای را می ستاید رعد بحمد او، «وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» و فریشتگان هم می ستایند او را از بیم او، «وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ» و می گشاید در هوا گاه گاه درخش با آواز و آتش سوزان، «فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» میرساند چیزی از آن بآنکس که خواهد، «وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ» و ایشان که پیکار می کنند با خدای تعالی، «وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)» و الله تعالی سخت مکر است و زود کار.

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اوست که او را خدای خوانند و سزد، «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و ایشان که خدای میخوانند ایشان را فرود از الله، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» ایشان را بکار نیابند و پاسخ نکنند هیچیز، «إِلَّا كِبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ» مگر چون کسی که دست زند بآب «لِيَبْلُغَ فَاهُ» تا بدهن او رسد، «وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ» و آب بدست نمودن یا بقبضه گرفتن بدهن نرسد، «وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ» و نیست این باز خواند کافران، «إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)» مگر در ضایعی و بیهودگی و گمراهی.

«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ» و خدای را سجود میکند، «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» هر که در آسمان و زمین است، «طَوْعًا وَ كَرْهًا» بخوش کامگی و فرمانبرداری و بناکامی، «وَ ظِلَالُهُمْ» و سایه های ایشان، «بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۱۵)» بامداد سوی غرب و شبانگاه سوی شرق.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» گوی کیست خداوند هفت آسمان و هفت زمین، «قُلْ

اللَّهُ» هم تو گوی الله تعالی است، «قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» بگو شما پس فرود ازو خدایان گرفتید، «لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ» که نتوانند و ندارند تهیای خویش را، «فَعَا وَ لَا ضَرًّا» نه سودی و نه گزندى، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ» بگو یکسان بود نابینا و بینا، «أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» یا هرگز یکسان بود تاریکی و روشنایی، «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» یا خدای را انباز خواندند و نهادند، «خَلَقُوا كَخَلْقِهِ» که چنانک الله تعالی آفرید ایشان آفریدند، «فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» تا آفرینش الله و آفرینش انبازان وی بهم مانست، «قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی الله تعالی است آفریدگار هر چیزی از آفریده، «وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)» و اوست آن یکتای باز شکستنده هر کام.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: «اللَّهُ يُعَلِّمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» پس از آنک منکران بعث گفتند: «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» خبر داد جل جلاله از کمال قدرت و شواهد فطرت خویش در آفرینش اول در رحم مادر و اظهار صنع خود در تقلب احوال بنده تا بر ایشان حجت باشد که آن خداوند که قادر است بر آفریدن بنده در رحم مادر بر آن صفت قادر است که او را پس از فنا باز آفریند و بر وی دشوار ناید. «اللَّهُ يُعَلِّمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» من العدد و الذكر و الانثى و الصورة و الشکل و السعادة و الشقاوة. «وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ» غاض هم لازم است و هم متعدی، اگر لازم نهی این ماء مصدر است یعنی و غيض الارحام و ازدیادها، و اگر متعدی بود تقدیر آنست که: و ما تغيضه الارحام ای تنقصه من الجنین و هو غیر المخلوق فتلده سقطا و ما تزداد علی الغیض فتلده تاما، و گفته اند که این نقصان مدت حمل است که فرزند بشش ماه آید، «وَ مَا تَزْدَادُ» آنست که بنه ماه بر گذرد و بیفزاید تا بدو سال بمذهب بو حنیفه و تا بچهار سال بمذهب شافعی. قال حماد بن سلمه: انما سمی هرم بن حیّان هرما لانه بقى فى بطن امه اربع سنين. و قيل ان الضحاک بقى فى بطن امه سنتين. و ان محمد بن عجلان بقى فى بطن امه ثلث سنين فشق عنه بطن امه و اخرج و قد نبئت اسنانه، و گفته اند «ما تغيض الارحام» حیض است بوقت حمل که زن حامل چون حیض ببند نقصان در غذاء فرزند آید و در مدت حمل بیفزاید که هر روزی را که حیض ببند روزی در طهر بیفزاید تا نه ماه طهر ببند بتمامی، اگر در مدت حمل پنج

روز مثلاً حیض بیند فرزند بنه ماه و پنج روز آید. قال مجاهد: اذا هراقت المرأة الدّم و هی حامل انتقص الولد و اذا لم تهرق الدّم عظم الولد و تمّ. و فی هذه الآیة دلیل علی انّ الحامل تحيض و الیه ذهب الشافعی، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» ای تقدیر من غیض الارحام و ازدیادها و طول الجنین و عرضه و حیاته و موته و رزقه و اجله. و قیل علم کلّ شیء فقدّره تقدیراً.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» ای یعلم ما غاب عن خلقه و ما لم یغب و یعلم الموجود و المعدوم، «الْكَبِيرُ» ای عظیم الشان، «الْمُتَعَالِ» ای العالی علی کلّ شیء. «سَوَاءٌ مِنْكُمْ» ای ذو سواء فی علم الله سبحانه، «مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ» ای المسر منكم و الجاهر، ای هذا و ذاك سواء و اسرار القول اخفاؤه فی النفس و الجهر به اظهاره، «وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» قال مجاهد: ای مستتر بالمعاصی. و قال اهل اللغة الاستخفاء طلب الخفاء و هو ان یصیر بحيث لا یرى «۱»، «وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ» ای ظاهر بارز یعنی هو العالم بالظاهر فی الطرقات و المستخفی فی الظلمات. و المعنی سواء منكم من اسرّ منطقه او اعلنه و استتر باللیل او ظهر بالنهار فكلّ ذلك فی علم الله عزّ و جلّ سواء یقال سرب یسرب سرّوباً اذا خرج. و قیل السّارب الدّاخل فی السّرب.

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» الهاء یعود الی من، و قیل الی الله معقبات یعنی معاقبات عقّب و عاقب اذا تبع عقب من یقدمه و المعقّب و المعاقب مثل قوله معجزین و معجزین یقال معقّب و الجمع معقبة و المعقبات جمع الجمع و هم الحفظة الكرام البررة علی كلّ انسان ملكان باللیل و ملكان بالنهار. و قیل عشرة باللیل و عشرة بالنهار تتعاقب فی النزول الی الارض بعضهم باللیل و بعضهم بالنهار، «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» الانسان، «وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» ای بامرہ سبحانه ممّا لم یقدّر فاذا جاء القدر خلّوا بینه و بینه. جاء رجل من مراد الی علیّ (ع) و هو یصلی فقال احترس فانّ ناساً من مراد یریدون قتلك، فقال انّ مع كلّ رجل ملكین یحفظانه ممّا لم یقدر فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه. و قال كعب: لو لا انّ الله عزّ و جلّ و كلّ بكم ملائكة یدبّون عنكم فی مطعمکم و مشربکم و عوراتکم اذن یتخطّفکم الجنّ. و قال الحسن: یحفظونه من امر الله ای عن امر الله، یعنی حفظهم آیاه عن امر الله لا من عند انفسهم ای ذلك ممّا امرهم الله به لا أنّهم یقدرون ان یدفعوا امر الله. و قال ابن جریج هو

مثل قوله عزّ و جلّ عن اليمين و عن الشّمال قعيد، فالَّذى عن اليمين يكتب الحسنات و الذى عن الشّمال يكتب السيئات، «يَحْفَظُونَهُ» اى يحفظون عليه كلامه و فعله بامر الله، و روى عن الضحّاك عن ابن عباس قال: هم الحرس و الرّجال يتعقبون على الامراء و السّلاطين يحفظونهم من امر الله على زعمهم فاذا جاء امر الله لم ينفعوا شيئاً. و قيل يحفظونه من المخلوقات كالعقارب و الحيات و كلّها من امر الله. و قيل الهاء فى له يعود الى النّبى (ص) اى لمحمد معقبات من الله تعالى يحفظونه عن الاعداء و ذلك حين همّ به اريد و عامر فكفا هما الله و يأتى ذكرهما، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» اى لا يسلب قوما نعمة حتّى يعملوا بمعاصيه و مثله قوله ذلك: «بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ» الآية...

روى عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال: انّ لله عزّ و جلّ عبادا انعم عليهم نعماً يقربها فيهم ما بذلوا فاذا بخلوا بها نزعها منهم و حولها الى قوم يبذلونها، و فى معناه اشدوا:

جيراننا جار الزمان عليهم
لما اسأوا رعية الجيران
«وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» اى اذا اراد الله بقوم صرف نعمة عنهم حملهم فيها على البطر و البخل، و اذا اراد بهم عذابا فلا مردّ لعذابه، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ» اى من دون الله، «مِنْ وَالٍ» يلى امره فينصره، و هو اسم الفاعل من ولى يلى، اذا تولّى تدبير شىء و الولى بمعناه.
«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ»

يروى عن على بن ابي طالب (ع) و غيره: انّ البرق مخاريق من النّار فى ايدى الملائكة تزجر بها السّحاب، «خَوْفًا وَ طَمَعًا» خوفا للمسافر و طمعا للحاضر لانّ المسافر يخاف من المطر و يتأذى به. قال الله عزّ و جلّ: «أَذَى مِنْ مَطَرٍ» و الحاضر يطمع فى المطر اذا رأى البرق لانه ينتفع به.

و قيل خوفا من الصواعق التى تكون مع البرق و طمعا فى الغيث، و نصبهما على الحال اى خائفين طامعين، كقوله، «يَأْتِينِكَ سَعْيًا». و قيل نصب على المفعول له اى للخوف و الطمع، «وَ يُنْشِئُ السّحَابَ» اى و يخلق السّحاب المنسحب فى الهواء، «الثّقَالُ» بالماء. قيل هو

بخار یرتفع من البحار و الارض فیصیب الجبال فیستمسک و یناله البرد فیصیر ماء و ینزل. «وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» الرَّعْدُ ملک یسبِّح. و قیل ملک یصوّت بالسحاب کالحادی بالابل، «وَالْمَلَائِكَةُ» و هم اعوان الرعد، «مِنْ خِيفَتِهِ» ای یسبح الملائكة من خشية الله، و قیل من خيفة الرعد. و عن ابن عباس انه قال من سمع صوت الرعد فقال سبحان الذي یسبِّح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو علی کل شیء قدير، فان اصابته صاعقة فعلى دیته. و یروی عنه ایضا ان الرعد ملک یسوق السحاب و ان بحور الماء لفی نقرة ابهامه و انه موکل بالسحاب یرفہ الی حیث یؤمر و انه یسبِّح الله فاذا سبَّح الرعد لا یرقی ملک فی السماء الا رفع صوته بالتسبیح فعندها ینزل القطر. و کان رسول الله (ص) اذا سمع الرعد و الصواعق قال: اللهم لا تقتلنا بغضبك و لا تهلكنا بعذابک و عافنا قبل ذلك، «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ» مردی بود از فراعنه عرب ازین کافر دلی ناپاک متمرّد، رسول خدا (ص) مردی را فرستاد تا وی را بخواند، آن مرد گفت یا رسول الله انه اعنی من ذلك، آن دشمن خدا و رسول از آن شوختر است که فرمان برد، رسول (ص) باز گفت اذهب فادعه لی، رو او را بر من خوان، مرد برفت و او را گفت یدعوک رسول الله رسول خدا ترا میخواند، آن کافر گفت و ما الله امن ذهب هو او من فضة او من نحاس، مرد باز آمد گفت یا رسول الله من می گفتم که آن کافر ناپاک فرمان نبرد او بمن چنین و چنین گفت، رسول خدا گفت ارجع الیه فادعه، یک بار دیگر باز شو و او را بر خوان، مرد باز گشت و او را خواند و جواب همان شنید، مرد باز گشت، رسول خدا سوم بار فرستاد، بار سوم چون آن کافر سخن بیهوده در گرفت ربّ العزّه صاعقه‌ای فرو گشاد از آسمان آتش در وی افتاد و سوخته گشت، در آن حال جبرئیل آمد و این آیت آورد: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ».

ابن عباس گفت این آیت و آیت پیش: «لَهُ مُعَقِّبَاتُ» هر دو در شأن دو مرد فرو آمد یکی عامر بن الطفیل دیگر ارید بن ربیعہ هر دو در حق رسول خدای (ص) مکر ساختند و ربّ العزّه آن مکر و ساز بد ایشان فرا سر ایشان نشاند، این عامر پیش رسول خدا آمد گفت یا محمد مالی ان اسلمت؟ اگر مسلمان شوم مرا چه بود و در کار من چه حکم کنی رسول (ص) گفت: لک ما للمسلمین و علیک ما علیهم هر چه مسلمانان را بود ترا همان بود و

هر حکم که بر ایشان رانند بر تو همان رانند، عامر گفت: تجعل لی الامر بعدک آن خواهم که کار خلق و ولایت پس از تو بمن سپارند تا خلیفه تو باشم و بجای تو نشینم، رسول خدا (ص) گفت که این نه کاریست که در دست من بود که این بفرمان و حکم الله تعالی بود آن را که خواهد دهد، گفت یا محمد تجعلنی علی الوبر و انت علی المدر آن خواهم که تو بر اهل مدر کار رانی و پیش رو باشی و من بر اهل وبر، رسول (ص) گفت این چنین راست نیاید و سخن کوتاه کن، گفت ای محمد پس مرا چه خواهی داد؟ گفت: اجعل لک اعدّة الخیل تغزو علیها، ترا لشکری دهم تا سر خیل ایشان باشی و غزا کنی، گفت آن خود مرا راستست، امروز اسلام را چه کنم و از بهر تو چرا گردن نهم؟ و پیش از آن با اربد راست کرده بود که چون من با محمد بسخن در آیم تو از پس وی در آی و او را زخم کن، آن ساعت بچشم اشارت کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام بر کشد چهار انگشت بر آمد و بر جای بماند هر چند جهد کرد تا بر کشد نتوانست تا رسول (ص) باز نگرست بجای آورد که ایشان ساز بد ساخته‌اند و مکر کرده‌اند گفت: «اللهم اکفنیهما بما شئت» فارسل الله علی اربد صاعقة فی یوم صائف صاح فاحرقته و ولیّ عامر هاربا و قال یا محمد دعوت ربک فقتل اربد و الله لاملأها علیک خیلا جردا و فتیانا مردا، فقال رسول الله (ص) یمنعک الله من ذلک و ابنا قیلة، یرید الاوس و الخزرج فنزل عامر بیت امرأة سلویة فلما اصبح ضمّ علیه سلاحه و خرج و هو یقول و اللات لئن اصحر محمد الیّ و صاحبه یعنی ملک الموت لأنفذتهما بر محی فلما رأى الله ذلک منه ارسل ملکا فلطمه بجناحه فاذا راه فی التراب و خرجت علی رأسه غدة فی الوقت عظیمة فعاد الی بیت السلویة و هو یقول غدة کغدة البعیر و موت فی بیت السلویة ثمّ دعا بفرسه فركبه ثمّ اجراه حتّی مات علی ظهره فاجاب الله دعاء رسوله (ص) و قتل عامرا بالطّاعون و اربد بالصّاعقة.

فذلک قوله عزّ و جلّ: «وُیُرْسِلُ الصّواعقَ» جمع صاعقه و هی نار تسقط من شدّة البرق تحرق ما اصابتة. و تستعمل ایضا فی الامر الشّدید المهلک، «فَیُصِيبُ بِهَا مَنْ یُشَاءُ» قال ابو جعفر الباقر (ع) یصیب المسلم و غیر المسلم و لا یصیب ذاکرا، «وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّهِ» جدالهم فی الله مجادلتهم لرسوله فی عبادتهم الاوثان و الواو یصلح للحال و یصلح

لعطف الجملة على الجملة، «وَهُوَ شَدِيدُ الْمَحَالِ» ای و الله شديد القوة و الغضب. و قيل شديد الاخذ و الانتقام. و قيل شديد الاهلاك بالمحل و هو القحط. و قيل شديد المحال يوصل المكروه الى من يستحقه من حيث لا يشعر و فى الميم قولان: احدهما ان الميم اصلى يقال محل به اذا عرض له الهلاك و كذلك ما حلته محالا اذا قاومته حتى يتبين ايكما اشد، و القول الثانى ان الميم زيادة و الكلمة من الحول و الحيلة. فقال ابن عباس شديد الحول و قال قتادة شديد الحيلة.

قوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» ای كلمة التوحيد لا اله الا الله، ای لا يحق احد ان يدعى الها الا هو اوست که سزد که او را خدای خوانند و دیگری را نسزد و معنى دیگر له دعوة الحق: اوست سزای آن که خلق را با پرستش او خوانند، معنى دیگر: اوست که خلق را فردا از خاک باز خواند تا بیرون آیند و تواند. و قيل له دعوة الطلب الحق ای مرجو الاجابة و دعاء غیر الله لا يجاب. و هو قوله: «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» يعنى الاصنام، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» ای داعى الاصنام كالعطشان يمدّ يده الى البئر، «لِيَبْلُغَ» الماء، «فَاهُ» من غير حبل و لا دلو، «وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» ای ان الاصنام لا تنفعه و لا تستجيبه كمن يبسط كفيه الى الماء يشير اليه بيده و يدعو بلسانه فالماء لا يستجيب له و الاستثناء من الاستجابة ای لا يستجيب الصنم الا كاستجابة الماء داعيه. قال الضحاک كما ان العطشان اذا بسط كفيه الى الماء لا ينفعه ما لم يقبضهما و يجمع الاتامل و لا يبلغ الماء فاه ما دام باسطا كفيه كذلك الاصنام لا تملك لهم ضراً و لا نفعاً و لا موتاً و لا حياة و لا نشوراً، «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ» الله، «إِلَّا فِي ضَلَالٍ» فان اصواتهم محجوبة عن الله عزّ و جلّ. و قيل و ما دعاء الكافرين الاصنام الا فى ضلال لا يجدى شيئاً.

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» سجود تعبد و انقياد، «طَوْعاً» يعنى سجود الملائكة و المؤمنين، «وَكَرْهاً» من اكره على الايمان يعنى خوف بالسيف فكان اول دخوله كرها، اين طواعيت و كراهيت در سجود اهل زمين است که آسمانيان بطوع و طبع سجود می کنند و در ايشان هيچ كراهيت نيست. اما زمينيان قومی بطوع سجود کنند که مسلمان زانند يا بطوع مسلمان شدند و قومی را باكراه و شمشير مسلمان کردند، بدايت كار ايشان كره بود پس طوع شد. و قومی منافقان اند که بظاهر اسلام دارند و بكره سجود می کنند. و

روا باشد که سجود بمعنی خضوع و انقیاد بود، و لیس شیء آلا و هو یخضع لله عز و جل و ینقاد له. و گفته اند سجود بکره اینست که تفسیر کرد گفت: «وَ ظَلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْآصَالِ» چنانکه جای دیگر گفت: «يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ سُجْدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ» ای صاغرون کارهون.

قال مجاهد: ظلّ المؤمن يسجد طوعا و هو طايح و ظلّ الكافر يسجد طوعا و هو كاره، العدو جمع غداة كفتى جمع قناة و الآصال جمع اصيل. و قيل جمع اصل و اصل جمع اصل و هو ما بين العصر الى المغرب.

«قُلْ» یا محمد للكفار، «مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» استفهام تقریر و استنطاق فانهم يقولون الله فاذا قالوها «قُلِ اللَّهُ» ای هو الله كما قلتم می گوید ای محمد از ایشان پرس که آفریدگار آسمانها و زمین کیست ایشان جواب دهند و گویند الله که جز ازین جواب نیست، چون ایشان اقرار دادند، تو گوی چنین است که شما می گوئید که آفریدگار الله تعالی است و آن گه این اقرار بر ایشان حجّت کن و گوی: «أ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» استفهام انکار علی شرکهم بعد اقرارهم، ایشان را بگویی چون اقرار می دهید که آفریدگار اوست، فلم اتخذتم من دونه اولياء چرا جز از الله تعالی بتان را بخدایی گرفتید و روز حاجت را و دفع مضار خود را ساخته اید، و ایشان آنند که خود را بکار نیابند، نه آورد سودی توانند نه باز برد گزندی، چون از خود عاجزاند از کار دیگران عاجزتر باشند. ثم ضرب مثلا للذی یعبد الاصنام و الذی یعبد الله فقال: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ» یعنی المشرك و المؤمن، «أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» یعنی الشُّرک و الايمان ای لیسا بسوا. قرأ عاصم و حمزة و الکسانی «یستوی الظلمات و النور» بالياء و قرأ الباقون بالتاء، اینجا سخن منقطع گشت، پس گفت: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ» بل اجعلوا لله شرکاء، «خَلَقُوا» مثل ما خلق الله تعالی، «فَشَبَّاهُ الْخُلُقِ عَلَيْهِمْ» ای اشتبه مخلوق الله بمخلوق الشرکاء عندهم فمن اجل ذلك جعلوهم شرکاء، و هذا استفهام انکار ای لیس الامر هكذا حتی یشبه الامر و يجعلوهم شرکاء بل الله سبحانه هو المتفرد بالخلق، و هو قوله: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» دخل فيه المخلوقون بصفاتهم و افعالهم و المخلوقات بصفاتھا و افعالھا و المخاطب لا یدخل فی الخطاب، «وَ هُوَ الْوَاحِدُ» المتفرد بالخلق و الاحداث، «الْقَهَّارُ» یقهر کل شیء

بقدرته.

قال الازهرى الواحد فى صفة الله عزّ و جلّ له معنيان: احدهما أنّه واحد لا نظير له و ليس كمنثله شىء، تقول العرب فلان واحد قومه و واحد الناس اذا لم يكن له نظير، و المعنى الثّانى أنّه اله واحد و ربّ واحد ليس له فى الهيّته و ربوبيّته شريك لانّ المشركين اشركوا معه آلهة و كذبهم الله تعالى فقال: الهكم اله واحد و هو الواحد القهار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» احاط الحقّ سبحانه بالمعلومات علما و امضى بالكائنات حكما فلا معلوم يعزب عن علمه و لا مخلوق يخرج عن حكمه تعالى قدره عن سمات النقص و تقدّس و صفه عن صفات العيب ثنائى است كه الله تعالى بر خود مى كند، جلّ ثناؤه و عزّ كبرياؤه، خود را خود مى ستايد كه وى تواند كه خود را ستايد و ثناء وى است كه وى را شايد، از آب و خاك چه آيد و ثناء آب و خاك تا كجا رسد و اگر چند بكوشد بسزا و قدر الله تعالى كى رسد، عقل بفرسايد و هم بگدازد و بمبادهى اشراق جلال وى نرسد، او كه وى را ستايد دريا مى پالايد و چراغست كه در روز مى افروزد، پيداست كه چراغ در نور روز چه افزايد.

وصف تو چه جای حکمت اندیشانست خاک کف تو سرمه دل ریشانست
شاهان جهان پای ترا بوسه دهند عشق تو چه کار و بار درویشانست

«اللَّهُ يَعْلَمُ» خداست كه داناست و در دانايى يكتاست و نهانش چون آشكار است، باريك بين و نهان دان و شيرين صنع و نيك خداست، هر ذره‌اى از ذرائر موجودات، در زمين و در سماوات، چه آشكارا و چه نهان، چه در روز روشن، چه در شب تاريك، جنبش همه مى بيند، آواز همه مى شنود، اندیشه همه مى داند.

آن کودک كه اندر شكم مادر بيمار و در آن ظلمت رحم بنالد، آن ناله وى مى شنود و درد وى را درمان مى سازد.

گفته اند كه چون آن کودک از درد بنالد، دارويى يا طعامى كه شفاء وى در آن بود مادر را در دل افتد و آرزوى آن طعامش پديد آيد بخورد و شفاء آن کودک در آن بود، تا در رحم مادر بود او را در حمايت و رعايت خود مى دارد، بعد از آن كه صد هزاران عجايب

حکمت و بدایع فطرت بحکم عنایت از روی لطافت در نهاد و هیكل وی پدید کرده، از بینایی و شنوایی و دانایی و گیرایی و روایی، قدی خیزرانی، رویی ارغوانی، صورت آشکار او سرش نهانی و ربّ العزّه بر بنده این منت می‌نهد و شکر آن در می‌خواهند.

در تورات موسی است: (من انصف منی لخلقى صوّرت و خلقت و رزقت ثمّ قلت لهم تصدّقوا ممّا رزقکم علی المسکین بدرهم، اجعله لکم عشرا و ان اعطیتموه عشرا اجعلها مائة و ان اعطیتموه مائة جعلتها لکم الفا و لا ینفد خزائنی و لا اضیع اجر المحسنین).

چون از رحم مادر بیرون آید و قدم درین سرای بلیّات و نکبات نهد، گوشوانان و نگهبانان بر وی گمارد.

چنانک گفت جلّ جلاله: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»، در خبرست که ده فریشته بر وی گمارد: یکی بر راست، یکی بر چپ، یکی در پیش، یکی در قفا، دو بالای سر، دو بر چشم، دو بر دهن، این ده فریشته گماشتگان حق‌اند نگهبانان بنده از بدها و آفتها، این فریشتگان روزند چون شب در آید باآسمان باز شوند و ده دیگر بجای ایشان باز آیند. و فی ذلک ما

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل و ملائكة بالنهار و يجتمعون في صلاة الفجر و صلاة العصر، ثمّ يعرج الذين يأتوا فيكم، فيسألهم ربهم كيف تركتم عبادي؟ فيقولون تركناهم و هم يصلون.

اگر کسی گوید معلوم است که فریشتگان قضاء الله را رد نتوانند، پس بودن فریشتگان و بنده چه فایده کند؟ جواب آنست که قضاء الله بر دو قسم است: قضاء لازم و قضاء جایز.

قضاء لازم آنست که ربّ العزّه تقدیر کرد و حکم راند که از آسمان فرو آید و ناچار ببنده رسد، فریشتگان این حکم را دفع نتوانند کرد و نه بهیچ فعل از افعال بنده از خیرات و صدقات این قضا بگردد و فریشتگان بنده را باین قضا باز گذارند، چنانک در خبر است: «فاذا جاء القدر خلوا بینه و بینه»، اما قضاء جایز آنست که: قضی مجیئه و لم یقض حلو له وقوعه بل قضی صرفه بالتّوبه و الدّعاء و الصّدقة و الحفظة، و از اینجا گفته‌اند: «الصدقة ترد البلاء».

و در روزگار عیسی (ع) مردی گازر جایی بگذشت، عیسی درو نگرست، بدیده معجزت آن قضاء جایز بدید که روی بوی نهاده، عیسی گفت این مرد همین ساعت از دنیا برود، ساخته باشید تا بر وی نماز کنیم، آن گازر رفت بشغل خویش و آن ساعت در گذشت و گازر باز آمد، حواریان گفتند یا نبی الله آن ساعت گذشت و مرد زنده است حکم تو از کجا بود، عیسی (ع) آن مرد را پرسید که این ساعت چه خیر کردی؟ گفت دو درویش را دیدم گرسنه و دو قرص داشتم بایشان دادم، گفت از آن پس چه دیدی؟ گفت پشتی ای که داشتم در میان آن ماری سیاه بود از آنجا بیرون آمد بندی محکم بر دهن وی نهاده، عیسی گفت آن قضاء جایز بود صدقه آن را بگردانید. و ربّ العزّه در ازل همین حکم کرده که چون بنده صدقه دهد بلا از وی بگرداند، و یشهد کذلک قصّه یونس (ع).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» عَيَّرُوا السَّنْتَهُمَ عَنْ حَقَائِقِ ذِكْرِهِ، فَغَيَّرَ قُلُوبَهُمْ عَنْ لَطَائِفِ بَرِّهِ، وَرَدَّ زَبَانَ وَوَارَدَ دَلَّ فِيهِمْ بَسْتَهُ وَبِهِمْ بِيُوسْتَهُ، تَا أَوْرَادِ اذْكَارِ بَرِّ زَبَانَ بِنْدِهِ رَوَانَسْتِ، وَارْدَاتِ اَنْوَارِ دَرِ دَلِّ وَی تَابَانَسْتِ، وَ تَا جَوَارِحِ وَ اَرْكَانِ بِنْدِهِ نَعْتِ اَدَبِ دَرِ نَمَازِ اسْتِ جَانِ وَ رَوَانِ وَی دَرِ حَضْرَتِ رَازِ وَ نَازَسْتِ. وَ بَرِ عَكْسِ اَيْنِ تَا بَرِ زَبَانَ بِنْدِهِ بِيَهْدِهِ مِيْرُودِ، دَلِّ وَی دَرِ غَفْلَتِ مِيْ بُوْدِ وَ تَا قَدَمِ اَزِ دَايِرِهِ فَرْمَانِ بَدْرِ مِيْ نَهْدِ، حِلَاوَتِ اِيْمَانِ بَدَلِ وَی رَاهِ نِيَابِدِ، «وَ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَ لَهٗ» لَكِنْ چُونِ اللّٰهُ تَعَالٰی خَوَاهِدِ كِهْ دَلِّ وَی نَهْبِهِ شَيْطَانِ شُوْدِ وَ بَدَامِ اِبْلِيسِ اَوْبِيخْتِهْ گَرْدَدِ، چِهْدِ وَی چِهْ سُوْدِ دَارْدِ وَ حَكْمِ اَزَلِ رَا رَدِ كِيْ تَوَاَنْدِ. بِلْعَامِ بَاعُورَا چِهَارِ صَدِ سَالِ دَرِ تَسْبِيْحِ وَ تَقْدِيْسِ عَمْرِ بَسْرِ اَوْرَدِهْ بُوْدِ وَ چِهَارِ صَدِ مَسْجِدِ وَ رِيَابِطِ بِنَا كَرْدِهْ بُوْدِ وَ دَرِ پِنَاهِ اسْمِ اعْظَمِ رَاهِ اَخْلَاصِ رَفْتِهْ بُوْدِ، هَوَاءِ نَفْسِ اَو بَرُو مَسْتُوْلِيْ گَشْتِ تَا دَعَائِيْ كَرْدِ بَرِ مَوْسِيْ، اَو رَا گَفْتَنْدِ اِيْ بِلْعَامِ اِگَرِ تُو تِيْرِيْ دَرِ مَوْسِيْ اَنْدَازِيْ اَو پَوْشِيْدِهْ اَصْطِنَاعِ اسْتِ، جَوْشِنِ «وَ اَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِيْ» گَرْدِ وَی دَرِ اَمْدِهْ وَ قَضَا وَ قَدْرِ هَرِ دُو دَسْتِ دَرِ هِمِ دَاْدِهْ وَ اَو رَا بَرِ اَنْ دَاشْتِهْ كِهْ اَنْ تِيْرِيْ كِهْ پَرُورْدِهْ چِهَارِ صَدِ سَالِ عِبَادَتِ بُوْدِ اَزِ كِنَانِهْ اَخْلَاصِ بَدَسْتِ دَعُوْتِ بَرِ اَوْرَدِ وَ دَرِ كِمَانِ اِجَابَتِ نِهَادِ، بِيَازُوْبِيْ كِهْ پَرُورْدِهْ اسْمِ اعْظَمِ بُوْدِ دَرِ كَشِيْدِ وَ بِيْ مَحَابِبَا بَرِ قَدَمِ مَوْسِيْ زَدِ تَا مَوْسِيْ چِهْلِ سَالِ دَرِ تِيَهْ بِمَاَنْدِ، اَزِ اَنْجَا كِهْ رَخْتِ بَرِ گَرَفْتِيْ هِمَاَنْجَا رَخْتِ بِنِهَادِيْ، مَوْسِيْ دَلِ تَنْگِ گَشْتِ گَفْتِ مَرَا چِهْ بُوْدِ كِهْ دَرِ تِيَهْ بِمَاَنْدِهْ اَمِ، گَفْتَنْدِ تِيْرِ بِلْعَامِ بَرِ قَدَمِ تُو اَمْدِهْ اسْتِ، مَوْسِيْ گَفْتِ وَ مَرَا رَا خُوْدِ

دعائی مستجاب نیست؟ گفتند هست، هر آنچه باید بخواه. گفت ای بلعام بد مرد ما را نیز در کنانه کلیمی تیر دعوتی است که در هر که اندازیم دمار وی برآریم، آن گه ید بیضا در کنانه کلیمی کرد، تیر استقامت بر کشید، در کمان: «اَشْرَحْ لِي صَدْرِي» نهاد، بازوی: «سَنَسُدُّ عَضُدَكَ» در کشید، بر سینه بلعام زد، گفت الهی در بهینه وقت، بهینه چیز ازو و استان، گفت بهینه وقت اینست و بهینه چیز ایمانست، «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» ایمان، مرغ وار از آن بیچاره بر پرید و اسم اعظم از وی روی بیوشید.

اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَاَلِ» ای اذا اراد الله بقوم سوء وفر دواعیهم حتی یعلموا و یختاروا ما فیه بلاؤهم فیمشوا الی هلاکهم بقدمهم. کما قال قائلهم:

الی حتفی مشی قدمی اری قدمی اراق دمی

«وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا» بر زبان تفسیر، سجود کافر سجود کره است از آنک بوقت محنت در حال شدت دفع گزند خویش را سجود کند و تواضع نماید، چنانک مصطفی (ص) حصین خزاعی را گفت: کم تعبد الیوم لها: فقال سبعة، واحدا فی السماء و ستة فی الارض، فقال اَیْهُمْ تعدّه لرغبتک و رهبتک؟ قال الذی فی السماء.

بر مقتضی این قول، هر که خدای را سجود کند طمعی را، جلب نفعی یا دفع ضرّی را، آن سجود کراهیت است نه سجود طواعیت، سجود طوعی آنست که محض فرمانرا و اجلال عزّت حق را کند، نه در آن شوب طمع بود نه امید عوض، نه بیم از محنت، شخص در سجود و دل در وجود و جان در شهود، شخص با وفا و دل با جفا و جان با صفا.

آن صدر طریقت بو یزید بسطامی را بخواب نمودند که یا بایزید: خزائننا مملوءة من العبادة، تقرب الینا بالانکسار و الذلّة در گاه ما را رکوع و سجود بی انکسار دل و صفاء جان بکار نیاید که خزائن عزّت ما خود پر از رکوع و سجود خداوندان دلست، چون بدرگاه ما آیی درد دل بر جام جان نه و بحضرت جانان فرست که درد دل را بنزدیک ما قدریست.

پیر طریقت گفت: توحید در دلهای مؤمنان بر قدر درد دلها بود، هر آن دلی که سوخته تر و درد وی تمامتر با توحید آشناتر و بحق نزدیکتر:

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ» برفت رودهای آب، «بِقَدَرِهَا» باندازه آن، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» بر سر گرفت سیل کفی ایستاده بر سر آب، «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» و از آن چیزها که آتش می‌فروزند بر آن، «ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ» بطلب و جستن زیوری یا پیرایه‌ای، «زَبَدٌ مِثْلُهُ» هم کفی است راسب در زیر آن چنانک آن کف است رابی بر سر آب، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» چنان می‌زند الله تعالی حق و باطل را مثل، «فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» اما کف بکران رود، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» و اما آنچه مردم را بکار آید و سودمند است در زمین بماند بدرنگ، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷)» چنین زند الله مثلها.

«لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى» آنان که خداوند خویش را پاسخ نیکو کردند، «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» و ایشان که پاسخ نیکو نکردند او را، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر ایشان را فردا هر چه درین جهان چیزست و بود و خواهد بود، «وَمِثْلَهُ مَعَهُ» و هم چندان با آن، «لَافْتَدَوْا بِهِ» ایشان بآن خویشتن باز خریدند «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» ایشانند که ایشانراست شمار بد، «وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)» و جایگاه ایشان دوزخ و بد جایگاه که آنست.

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ» کسی که می‌داند، «أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ» که آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو راستست و درست، «كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» او چنان نابینا دل است، «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹)» راستی او دریابند و پند ایشان پذیرند که خداوندان مغزاند «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که راست بنمایند و راست می‌دارند پیمان خدای، «وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰)» و بنه شکنند پیمان محکم بسته او.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ» و ایشان که می‌پیوندند، «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» آن چیز را که الله تعالی فرمود که بپیوندند، «وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» و از خداوند خویش می‌ترسند، «وَيَخَافُونَ

سوءَ الْحِسَابِ (۲۱)» و می‌ترسند از شمار بد فردا.

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا» و ایشان که شکیبایی کردند، «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» طلب دیدار خداوند خویش را، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» و نماز بهنگام بیای داشتند، «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» و از آنچه داشتند چیزی بدادند نهان و آشکارا، «وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و باز زند نبیکی بدی را، «أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)» ایشانراست سرانجام نیکو.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ» بهشتهای همیشه‌ای، «يَدْخُلُونَهَا» در روند در آن، «وَمَنْ صَلَحَ» و هر که نیکو بود، «مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ» از پدران ایشان و از جفتان ایشان و فرزندان ایشان، «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳)» و فریشتگان بر ایشان در آیند از هر دری.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» و می‌گویند درود بر شما بآن شکیبایی که کردید، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)» ای نیکا سرانجام سرای.

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» و ایشان که می‌شکنند پیمان خدای، «مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» از پس محکم بستن پیمان او، «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» و می‌گسلند آنچه الله تعالی فرموده است به پیوند آن، «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» و بدکاری و تبه کاری می‌کنند در زمین، «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» ایشانند که ایشانراست دوری و نفرین، «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)» و ایشانراست سرای بد «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ» الله تعالی می‌گستراند و می‌گشاید روزی او را که خواهد، «وَيَقْدِرُ» و تنگ تر می‌راند و تنگ می‌دارد برو که خواهد، «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و شادند بزندگانی این جهانی، «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» و نیست زندگانی این جهان، «فِي الْآخِرَةِ» در برابر آن جهان، «إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)» مگر اندکی ناپاینده بر هیچ بنده.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و می‌گویند کافران، «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ» چرا برو از آسمان فرو فرستاده نمی‌آید آیتی از خداوند او، «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» گوی که الله تعالی گم کند از راه خویش او را که خواهد، «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ (۲۷)» و راه می‌نماید و می‌گشاید بخود او را که باز گردد براستی با او.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» این باز مثلی دیگرست که الله تعالی زد حق و باطل را
 و ایمان و کفر را، می گوید: مثل الحق فی ثباته و انتفاع صاحبه به و الباطل فی ذهابه و
 قلة انتفاع صاحبه به کمثل ماء مطر انزله الله من السحاب من جانب السماء، «فَسَأَلْتُ
 أُودِيَةَ» الاودية جمع واد و هو الموضع الذي يسيل فيه الماء بكثرة، «بِقَدْرِهَا» یعنی الكبير
 بقدر كبراته و الصَّغِيرُ بقدر صغره. و قيل بقدرها ما قدرها ما قدرها من ملئها، «فَاحْتَمَلَ
 السَّيْلُ» الذي حدث من ذلك الماء، «زَيْدًا رَابِيًا» ای عاليا و الزيد و ضر الغليان و خبثه،
 آب صافی که مردم را در آن نفع بود مثل حق است و زيد مثل باطلست که نماید و نیاید،
 معنی آنست که باطل اگر چه بر زهر حق شود در بعضی احوال باک نیست که آن بنماند و
 نه باید و عاقبت سرانجام جز حق را و اهل آن را نبود. آن گه مثلی دیگر زد پیش از
 آنک این یکی تمام شد گفت: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» قرأ حمزة و الكسائي
 يوقدون بالياء اذا لا مخاطبة ها هنا، ای يلقون الحطب في النار تحته و يسبكونه من الفلزات
 كالذهب و الفضة و الرصاص و الصفر و النحاس، «ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ» ای لابتغاء حلية هو الذهب
 و الفضة يتخذ منهما حلية السيف و المركب و الدواة و حلية النساء، «أَوْ مَتَاعٍ» كالرصاص
 و النحاس و الصفر منها يتخذ الاواني و ما يتمتع به فی الحضرة و السفر، «زَيْدٌ مِثْلُهُ» ای
 لهذه الفلزات اذا اغليت زيد و خبت مثل زيد الماء. قوله «زَيْدٌ مِثْلُهُ» مبتداء و مما توقدون
 عليه خبره، ای و مثل زيد الماء زيد ما يوقد عليه، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ» ای
 مثل الحق و الباطل، «فَأَمَّا الزَّبَدُ» یعنی زيد الماء و خبت الحديد و الصفر و النحاس،
 «فَيَذْهَبُ جُفَاءً» ای باطلا من جفأت القدر و اجفأت اذا غلت و علا زبدها فاذا سكنت لم
 يبق منه شيء و بناء فعال مما يرمى و يطرح. و قيل جفا الوادي و اجفا اذا نشف، «وَأَمَّا مَا
 يَنْفَعُ النَّاسَ» الماء و الحلوى و الاواني، «فَيَمَكُثُ فِي الْأَرْضِ» يشرب منه الحيوان و يزرع به
 فيكون منه معاش الخلق و انتفاع الناس بالحلوى و الامتعة ظاهر، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
 الْأَمْثَالَ» فمثل المؤمن و اعتقاده و نفع الايمان كمثل هذا الماء المنتفع به فی نبات و حياة
 كل شيء و كمثل نفع الذهب و الفضة و سائر الآلات التي ذكرناها لانها كلها تبقى منتفعا بها
 و مثل الكافر و كفره كمثل هذا الزبد الذي يذهب و كمثل خبت الحديد و ما تخرجه النار
 من وسخ الفضة و الذهب الذي لا ينتفع به. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» ای كما بين هذا

بضرب المثل كذلك يبين الله سائر المشكلات، اینجا سخن تمام شد و منقطع گشت: پس گفت: «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ» یعنی وحدوه و صدقوا رسله، همانست که گفت: «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ» جای دیگر گفت: «مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ أُجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ». «الْحُسْنَى» یعنی لهم الحیاة و الرزق و تضاعف الحسنات فی الدنیا و الجنّة و الرؤیة فی العقبی، «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» یعنی المشركین، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ» ای ملكوا اموال الدنيا و ملكوا معها مثلها، «لَافْتَدَوْا بِهِ» لبدلوه لیدفعوا عن انفسهم عذاب الله و تقدیره لو ان لهم ما فی الارض جميعا و مثله معه. و قيل الفداء لافتدوا به، جای دیگر ازین گشاده تر گفت: «لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الْقِیَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ»، «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» یعنی المناقشة و من نوقش الحساب هلك. و قيل سوء الحساب الذی معه التوییح و التقریح. قال فرقد: قال لی ابراهیم یا فرقد ا تدری ما سوء الحساب؟ قلت لا، قال ان یحاسب العبد بذنبه کلّه لا یغفر له منه شیء، «وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ» ای مرجعهم الی النار، «وَبَسَّ الْمَهَادُ» المستقرّ جهنّم.

قوله: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» این آیت در شأن حمزه فرو آمد و بو جهل، و حمزه مردی بود مهیب با حشمت و با قوّت و قریش او را عظیم حرمت داشتندی و از بطش و بأس وی هراسیدندی و تا در جاهلیت بودی پیوسته حمایت و رعایت رسول خدا (ص) کردی و او را دوست داشتی و از بیم وی کس را زهره نبودی که رسول را رنجانیدی، وقتی بصید رفته بود، بو جهل فرصت یافت با جمعی کفار مکه قصد رسول خدای کردند و او را برنجانیدند، حمزه آن ساعت در آن صحرا از پی آهو بی همی راند، آهو روی با وی کرد بزبانی فصیح گفت ای حمزه ترا شغلی هست از صید من مهم تر و اولی تر حمزه چون آن سخن بشنید او را عجب آمد عنان باز گرفت روی بمکه نهاد، هنوز در مکه نرفته بود که تقاضای دیدار جمال محمد عربی ناگاه از درون دل وی سر برزد، آتش مهر وی زبانه زد، با خود همی گفت کاشک محمد (ص) را بدیدمی، نباید که دشمنی بر وی ظفر یافته باشد؟

درین اندیشه بود که کنیزک وی پیش آمد گفت یا سیدی خبر نداری که بو جهل لعین با محمد (ص) چه کرد؟! چون دانست که تو بصید بیرون رفته ای از بطش و قهر تو ایمن

گشته رفت و محمد را برنجانید و زخم کرد و ناسزا گفت، حمزه گفت و مرا نیز کاری عجیب پیش آمد آهوپی با من سخن چنین گفت و مرا در کار محمد (ص) بصیرتی تمام حاصل گشت!! هم چنان خشم آلود برگشت و بو جهل را طلب کرد، او را دید با جماعتی قریش گرد آمده، چون حمزه را از دور بدیدند آن جمع از بیم وی متفرق شدند و هر یکی گریختن را گوشه‌ای گرفت، بو جهل تنها بماند، حمزه گفت ای نامرد هیچ کس، ترا با محمد (ص) چه کارست و با وی چه حساب داری که او را رنجانی و ترا خود چه زهره آن بود که بگوشه چشم بدو بازنگری، این همی گوید و کمان بر سر وی همی زند تا جراحتهای در وی پدید کرد، پس حمزه از وی باز گشت و بخانه خدیجه آمد.

رسول خدای (ص) چون وی را بدان صفت دید دانست که حمزه نه خود آمد که او را آورده‌اند و از جام هدایت او را شربتی داده‌اند، گفت یا عم چه غم خوری از آنک بو جهل مرا بزد، من از آن اندوهگین نه‌ام و بآنک بو جهل مرا مکافات کردی شاد نه‌ام شادی من بچیزی دیگر بود، حمزه گفت یا محمد شادی تو در چه باشد تا من همان کنم، رسول خدا (ص) گفت شادی من در آن بود که تو گویی: «لا اله الا الله محمد رسول الله» حمزه در ساعت کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد، دل‌های مسلمانان باسلام حمزه قوی گشت.

رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد که «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» این حمزه است، «كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» این بو جهل است، می‌گوید کسی که داند که آنچه بتو دادند از نامه و پیغام راست است و درست، چون برابر بود با کسی که نابینا دل بود هیچ فرا حق نبیند و درنیابد، آن گه گفت: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» پند کسی پذیرد که خرد دارد، حق کسی بیند که بصیرت دارد.

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْأَمِيثَاتِ» این تفسیر «اولوا الالباب» است، می‌گوید عهدی که کردند و پیمانی که بستند، روز میثاق بوفاء آن عهد باز آمدند و هیچ نقض نکردند. و گفته‌اند وفاء عهد آنست که امر و نهی که ایشان را الزام کردند در کتاب خدا و سنت مصطفی بجای آوردند و هیچ خلاف نکردند.

و قیل عهده ان يطاع فلا يعصى و ان يذكر فلا ينسى و ان يشكر فلا يكفر و يراجع بالتوبة و المعذرة عند المعصية. قتاده گفت رب العزه در هیچ گناه آن مبالغت ننموده که در نقض

عهد نموده که در قرآن بیست و اند جایگه آنست که بوفاء عهد می فرماید و از نقض آن بیم می دهد.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قيل هو نصره المؤمنین. و قيل صلة محمد (ص) و قيل الايمان بجميع الانبياء من غير تفريق بينهم فى النبوة. و قيل ان يوصل الزكاة بالصلاة و الصلاة بالصيام و الصيام بالحجّ و العمل بالقول، و اكثر المفسرين على انه الرحم امر الله بصلتها و نهى عن قطعها

قال النبى (ص): «اعجل الخير ثوبا صلة الرحم و اسرع الشرّ عقابا البغى و يمين الصبر تدع الديار بلاقع».

و عن عبد الله بن عمرو قال: من اتقى ربه و وصل رحمه نسيء له فى عمره و اثرى ماله و احبه اهله. و فى التوربة يا بن آدم اتق ربك و برّ والديك و صل رحمك امدك فى عمرك و ايسر لك يسرك و اصرف عنك عسرك، «وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» يعظّمونه و يخافون عذابه، «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» اى يخافون ان لا تغفر سيئاتهم و لا تقبل حسناتهم. و قيل «سُوءُ الْحِسَابِ» شدة العذاب و الحساب الجزاء و اعطاء الاستحقاق.

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا» يعنى على طاعة الله. و قيل على المرآزى و المصائب و الحوادث، «إِتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» اى طلب رضاء الله و تعظيمه، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» المفروضة، «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» يعنى الزكاة، «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» اى يدفعون بالتوبة المعصية و بالصلة الجفوة و بالصفح السّفه و بالصدقة العذاب، و فى الخبر: اتبع السيئة الحسنة تمحها.

و قال معاذ بن جبل يا رسول الله اوصنى، قال: «اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة تمحها السر بالسر و العلانية بالعلانية».

قال عبد الله بن المبارك هذه ثمانى خلال مسيرة الى ثمانية ابواب الجنة. و قال ابو بكر الوراق هذه ثمانية جسور فمن اراد القرية من الله و الاتصال به عبرها، «أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» يعنى العاقبة الحسنة، اى اعقبهم الله الجنة من اعمالهم الصالحة فى الدنيا، اى عاقبة دنيا هم لهم لا عليهم و عقبى الشىء منتهاه. و قيل كانت لهم بعد دار الدنيا.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ» فهى بدل من عقبى الدار، «جَنَاتِ عَدْنٍ» اى دار اقامة، «يَدْخُلُونَهَا» قرأ ابن

کثیر و ابو عمرو بدخلونها بضمّ الباء و فتح الخاء می گوید در آرندهایشان را در آن بهشتها همیشه، «وَمَنْ صَلَحَ» ای هم و من صلح، «مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ» جمع زوج و المراد به الزوجة، «وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ» اولادهم و اولاد اولادهم من كان صالحا منهم وصفهم بالصلاح ليعلم ان مجرد السبب لا يغنى.

و قيل الصّلاح ها هنا الايمان، «وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» بالتَّحِيَّةِ و السَّلَامِ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» ای يقولون سلام عليكم «بِمَا صَبَرْتُمْ» یعنی بدل صبركم في الدنيا و مقاساة البلاء فالدنيا بلاء كلها، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» این عقبی همانست که آنجا گفت: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ای نعم عاقبة العمل في دار الدنيا الجنة قال مقاتل يدخلون عليهم في مقدار يوم و ليلة من ايام الدنيا ثلاث كرات معهم الهدايا و التحف يقولون سلام عليكم بما صبرتم. روى عن انس بن مالك انه تلا هذه الآية: جنات عدن الى قوله فنعمة عقبى الدار، ثم قال انه خيمة من درّ مجوّف طولها في الهواء ستون ميلا، ليس فيها صدع و وصل في كل زاوية منها اهل و لها اربعة آلاف مصراع من ذهب، يقوم على كل باب سبعون الفا من الملائكة من كل ملك منهم هدية من الرحمن ليس مع صاحبه مثلها، لا يدخلون الا باذنه بينهم و بينه حجاب و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص): هل تدرّون اول من يدخل الجنة من خلق الله؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال المهاجرون الذين يسدّ بهم الشغور و يتقى بهم المكاره يموت احدهم و حاجته في نفسه لا يستطيع لها قضاء فيقول الله لمن يشاء من ملائكته اتوهم فحيّوهم فتأتيهم الملائكة فيدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعمة عقبى الدار.

و كان النبي (ص) يأتي قبور الشهداء على رأس كلّ حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعمة عقبى الدار، و ابو بكر و عمرو و عثمان رضی الله عنهم «وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» ای يخالفون امر الله، «مَنْ بَعْدَ مِيثَاقِهِ» ای من بعد ما وثقوا على انفسهم لله ان يعملوا بما عهد اليهم و الميثاق مفعال من الوثاق و هو كلّ عقد أكد بيمين، «وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» مراد باين صلت رحم است که بنی اسرائيل بنی اعمام مصطفی بودند که ایشان ولد اسحاق بودند و مصطفی (ص) از اولاد اسماعيل بود و بوى ايمان نياوردند و رحم بریدند.

قال النبي (ص): «إذا لم تمش الى ذى رحمك برجلك و لم تعطه من مالک فقد قطعتة»،
 «وَيُؤْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بِالْكَفْرِ وَالظُّلْمِ، «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» اى البعد من الرحمة، «وَلَهُمْ
 سُوءُ الدَّارِ» عذاب الآخرة.

«اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ» اى يوسع، «لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» اى و يضيّق على من يشاء هو العالم
 بالاصح لخلقه.

لابن لنكك:

يا فلکا دار بالنذال و بالجہ ل الى کم تدور يا خرف
 فعائل ما بيل انملة و جاهل باليدين يغترف
 قد وقف العقل في حقيقة ذا فما على ضمن امره نقف

«وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» رضوا بها و زهدوا فى الآخرة، «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
 مَتَاعٌ» متعة و بلغة لا تدوم.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» هذه الآية تكون و حيا كما سأله اهل
 الكتاب ان ينزل عليهم كتابا من السماء و تكون معجزة كما سألته قريش ان يأتى بالملائكة
 قبيلًا او يكون لك بيت من زخرف او حنة او كنز او يأتهم بالموتى احياء، «قُلْ إِنْ أَلَّهَ
 يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» باقتراح الآيات بعد ظهور المعجزات، «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ» اى من آمن
 و تاب و رجع اليه بقلبه، و المعنى قل يا محمد للذين طلبوا الآية ليؤمنوا ليس هداية من
 اهتدى بنزول الآية و لاضلال من ضل يترك انزالها لكن ذلك الى مشيئة الله فمن شاء اضله
 فلا ينفعه الآيات و من شاء وفقه للايمان فاهتدى و هذه الآية حجة على المعتزلة و القدرية
 واضحة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» الآية... ابو بكر واسطى گفت: اين آيت مدار علم
 حقيقت و معرفتست، و المعنى اوحى من العلى الى قلوب الانبياء و اسماعهم و الهم
 الحكماء فى عقولهم و بصائرهم، جلال احديت بنعمت رحمت و رأفت فرو فرستاد از
 آسمان بر پيغامبران پيغام راست و وحى پاك، هم بسمع شنيدند و هم بدل دريافتند و
 همچنين اوليا را الهام داد و نور حكمت در دل ايشان افكند، «فَسَأَلَتْ أُودِيَةَ بِقَدَرِهَا» اى

بصرت قلوب بقدر سعته و حیاتها و استنارتها، دل‌های انبیاء روشن گشت و بیفروخت بنور وحی و رسالت و دل‌های اولیاء بچراغ حکمت و معرفت، «بِقَدْرِهَا» یعنی هر کس بقدر خویش بر درجات و طبقات، یکی برتر، یکی میانه، یکی فروتر، تفاضل و تفاوت بر همه پیدا. پیغامبران را می‌گوید: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» اولیا را می‌گوید: «هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» یکی را بر نبوت، رسالت افزونی، یکی را بر حکمت، نبوت افزونی، یکی را بر علم، معرفت افزونی، یکی را بر ایمان و شهادت، ذوق حقیقت افزونی، یکی را علم الیقین با بیان، یکی را حق الیقین باعیان، هر کسی را آن داد که سزا بود و در هر دلی آن نهاد که جا بود، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» یعنی فاصاب تلك القلوب من خطأ الآراء و دون الهفوات و ما یلقى الشیطان فی الامنیة و یختلسه من الحفظ و یلقیه من الزلزل، آن دلها اگر چه روشنست و افروخته، خالی نباشد از وساوس و هواجس و هفوات صغائر که شیطان پیوسته مترصد نشسته تا کجا در دل ایشان راهی یابد، تا شکی و سهوی افکند، دروغی برسازد، حفظی بر باید. او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم بود و در صدف شرف بود با کمال نبوت و بسالت رسالت وی شیطان هم از وی اختلاسی کرد، چنانک گفت: «الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» تا از همزات وی بحق استعاذت کرد گفت: رَبِّ اعُوذْ بَكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» ای و مِمَّا يَتَفَكَّرُونَ فِيهِ و يتدبرونه و يستنبطون منه، «اِبْتِغَاءً» استدلال او ابتغاء كشف، «زَبَدًا» ای زیادة من الهام الحق و المام الملك، «مِثْلُهُ» ای مثل الخطاء الذي یلقیه الشیطان.

می‌گوید آن صاحب الهام و صاحب معرفت یکی در بحر تفکر بدست استنباط جواهر معانی از آیات و اخبار بیرون می‌آرد، یکی از روی تدبیر نبعث الهام حقایق کشف می‌جوید، همی در آن تفکر و تدبیر و استنباط چندان کوشش نمایند و روش کنند که اندازه در گذارند تا بر الهام حق و المام ملک افزونی جویند، این افزونی همچون آن بر آراسته شیطانست از هر دو حذر کردنی است، «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» یعنی فَاَمَّا الْخَطَاءُ وَ الْهَفْوَةُ وَ الطَّغْيَانُ تَذْهَبُ تَذْكَرًا، لقوله عزَّ و جلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ» من استدلال للفتوى او توقف على معنى، «فَيَمُكُّتُ فِي الْأَرْضِ» يرسخ في القلب می‌گوید آن خطاء رأی و هفوة لسان و

طغیان از جهت شیطان پای دار نبود، در دل مؤمن قرار نگیرد، که مؤمن یاد کرد و یاد داشت حق بر دل و زبان دارد و غوغاء شیطان با سلطان ذکر حق پای ندارد، اینست که ربّ العالمین گفت: «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». و آنچه مردم را بکار آید که صلاح دل و دین در آن بود و باندازه شریعت و حقیقت بود، آن در دل راسخ گردد. درختی بود بیخ آن راسخ، شاخ آن ناضر، عود آن مثمر، بیخ آن در زمین وفا شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن رؤیت و لقا و بر جمله اشارت آیت آنست که نور معرفت چون در دل تابد آثار ظلمت معصیت پاک ببرد و آن نورها مختلفست و آن معاصی متفاوت، نور یقین تاریکی شک ببرد، نور علم تهمت جهل ببرد، نور معرفت آثار نکرت محو کند، نور مشاهدت آثار ظلمت بشریت ببرد، نور جمع آثار تفرقت بردارد، باز بر سر همه نور توحید است، چون خورشید یگانگی از افق غیب سر بر زند با شب دوگانگی گوید:

شب رفت تو ای صبح بیکبار بدم تا کی ز صفات آدمی و آدم

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ» الآية... این استفهام بمعنی نفی است، ای لا یستوی البصیر و الضریر و المقبول بالوصله و المردود بالحجبة، هرگز یکسان نباشد دانا و نادان، روشن دل و تاریک دل، آن یکی آراسته توحید و نواخته تقریب و این یکی بیگانه از توحید و سزای تعذیب، آن یکی بنور معرفت افروخته و این یکی بآتش قطعیت سوخته، «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» کسی داند که چنین است که دل وی پر از نور یقین است و با عقل مطبوعی او را عقل مسموعی است، آن گه صفت ایشان کرد: «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که جز وفاء عهد الله ایشان را نگیرد، عهدی که کرده اند بر سر آن عهداند، نه صید این عالم شوند، نه قید آن عالم، اگر از عرش تا ثری آب سیاه بگیرد، لباس وفاء ایشان نم نگیرد، ای جوانمرد وفا و حسن العهد از آن مرغک بیاموز که جان خویش در سر وفاء عهد سفیان ثوری کرد: در آن عهد که سفیان ثوری را بتهمتی در حبس باز داشتند بلبلی در قفسی بود، چون سفیان را بدید زار زار سرائیدن گرفت روزی سفیان آن بلبل را بخرد و بها بداد و دست بداشت تا هوا گرفت، پس از آن در مدت زندگانی سفیان هر روز بیامدی و ناله ای چند بکردی آن گه راه هوا گرفتی، چون سفیان از دنیا برفت و او را دفن کردند آن بلبل را دیدند که بر سر تربت سفیان فرو آمد و باری

چند بدرد دل و سوز جگر بسرائید و در خاک بغلتید تا قطره‌های خون از منقار وی روان شد و جان بداد.

ای مسکین تو پنداری که شربت عشق ازل خود تو نوشیده‌ای یا عاشق گرم رو درین راه خود تو خاسته‌ای، اگر تو پنداری که خدای را جلّ جلاله درین میدان قدرت چون تو بنده‌ای نیست که وی را بی‌باکی بستاید، گمانت غلط است و اندیشه خطا، که اگر پرده قهر از باطن اصنام بی جان بردارند و لگام گنگی از سر این در و دیوار و درختان فرو کنند، چندان عجایب تسبیح و آواز تهلیل شنوی که از غیرت سر در نقاب خجالت خویش کشی و بزبان عجز گویی:

پنداشتمت که تو مرا یک تنه‌ای کی دانستم که آشنای همه‌ای

۴ النوبة الاولى

قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَوَ تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» و می‌آرامد دل‌های ایشان بیاد خدا، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲۸) بدانید که یاد کرد خدای آنست که بآن دلها آرامد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «طُوبَى لَهُمْ» ایشانراست زندگانی خوش، «وَوَ حُسْنُ مآبٍ» (۲۹) و باز گشتن گاه نیکو.

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ» چنانک ترا فرستادیم، «فِي أُمَّةٍ» در امتی، «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ» که گذشت پیش ایشان، «لِتَسْتَلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» تا بر ایشان خوانی آنچه پیغام دادیم بتو، «وَوَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» و ایشان بنام برد رحمن و یاد کرد او کافر میشوند، «قُلْ هُوَ رَبِّي» بگو رحمن خداوند منست، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نیست خدایی جز او، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» پشت باو باز کردم، «وَوَ إِلَيْهِ مَتَابٌ» (۳۰) و بازگشت من باوست.

«وَوَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا» اگر هرگز قرآنی بودی، «سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ» که بان کوه روان کردند، «أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» یا بان زمین بریدندی، «أَوْ كُفِّمَتْ بِهِ الْمَوْتَى» یا بان مرده را سخن شنوایندی، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» بلکه خدایراست فرمان و کار همه، «أَفَلَمْ يَبْسُ الْاَّذِينَ آمَنُوا» بجای نیازند یک بار گرویدگان، «أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا» که اگر الله تعالی خواستی همه ناگرویدگان را راه نمودی بیکبار، «وَوَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و همیشه

کافران و ناگرویدگان، «تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا» می رسد بایشان بفعل بد که کردند، «قَارِعَةً» مصیبتی سخت و داهیه‌ای صعب، «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» یا تو فرود آیی ناگاه بر در سرای ایشان، «حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ» صبر کن تا وعده‌ای که الله تعالی داد بیاید، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱)» الله تعالی کز نکند وعده خویش.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ» و افسوس کردند بر فرستادگان پیش از تو، «فَأْمَلَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» درنگ دادم کافران را، «ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ» آن گه فرا گرفتم ایشان را، «فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲)» چون بود سرانجام نمودن دشمنان را.

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» آن کس که بر ایستاد دارد بنگاه بانی، وی کردار خلق شمارد و اسرار و انفاس ایشان سنجد و الحاظ و الفاظ ایشان شمرد، همچون کسی است که این هیچ نتواند و ندارد، «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» و الله را انبازان گفتند، «قُلْ سَمُوهُمْ» بگوی ایشان را صفت کنید، «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ» یا الله تعالی را خبری می‌کنید که او نداند آن را در زمین، «أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یا هر چه فراز آید همی‌گویید، «بَلْ زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ» بلکه بر آراستند کافران را مکر ایشان، «وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» و برگشتند از راه حق و برگردانیدند، «وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)» و هر که را الله تعالی گمراه کرد او را نیست راهنمایی.

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ایشان را عذابی است درین جهان، «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» و برآستی که عذاب آن جهان سختتر، «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴)» و نیست ایشان را از الله تعالی کوشنده‌ای یا باز پوشنده‌ای.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» بیان و صفت آن بهشت که متقیان را بآن وعده دادند، «نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» آنست که میرود زیر درختان آن جویها «كُلُّهَا دَائِمٌ» خوردنی آن و میوه‌های آن پیوسته است بر درختان، «وَوَظِلُّهَا» و سایه آن پابنده، «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» سرانجام پرهیزکاران آنست، «وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)» و سرانجام کافران آتش.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و ایشان که ایشان را تورات و انجیل دادیم، «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» شادند ایشان بآنچه بتو فرستاده آمد، «وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» و از سپاهها

کسانی اند که بلختی از آن کافرانند، «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ» گوی مرا فرمودند تا الله را پرستم و با وی انباز نگیرم، «إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْبِ (۳۶)» با او می خوانم و خود با او می گردم. «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» و هم چنان فرستادیم این نامه را نامه عربی و این دین را دین عربی، «وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» و اگر پی بری بخوش آمدهای ایشان، «بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» پس آن که بتو آمد از علم «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وِلْيٍ وَلَا وَاقٍ (۳۷)» ترا از خدای تعالی نه باز دارنده ایست و نه یاری.

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم فرستادگان پیش از تو، «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» و ایشان را با زنان و فرزندان کردیم، «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» و نبود هیچ بیغامبری را که آید و آیتی آرد، «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر بدستوری الله تعالی، «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸)» هر هنگامی را نوشته ایست.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» خواهی این آیت تفسیر آیت پیشین نه و آیت دوم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» سخن مستأنف بود، و اگر خواهی سخن بر «اناب» منقطع کن، آن گه از «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ» سخن پیوسته گیر تا به «حُسْنُ مَأْبِ». «تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» اینجا دو قول گفته اند: یکی آنست که ذکر بمعنی وعد است، مصدر اضافت بفاعل کرده یعنی تصدق قلوبهم مواعید الله عز و جل و تسکن الیها و تانس بها میگوید وعده هایی که الله تعالی داد مؤمنانرا در غیب از نعیم بهشت و دیدار و رضاء باقی، دلهای ایشان بی گمان می پذیرد و استوار می دارد و می آرمند و بآن شاد می شود.

قول دیگر آنست که باین ذکر زبان خواهد، مصدر اضافت بمفعول کرده یعنی تطمئن قلوبهم بذکرهم الله بالسنتهم او بالسنة غیرهم دلهای ایشان آرام گیرد و بنازد چون ذکر و ثناء خدای تعالی بر زبان رانند یا از دیگری شنوند. قال الزجاج: اذا ذکر الله بوحدانیتیه آمنوا غیر شاکین. روی عن ابن عباس قال: هذا فی الحلف اذا حلف الرجل المسلم بالله علی شیء سکن قلوب المؤمنین الیه. و قال مقاتل: تستانس قلوبهم بالقرآن الا بذکر الله ای بسبب ذکره تطمئن قلوب المؤمنین.

قال مجاهد هم اصحاب رسول الله (ص).

روى موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام عن آبائه عن نعمة ان رسول الله (ص) لما نزلت هذه الآية: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» قال: «ذاك من احب الله ورسوله و احب اهل بيتي صادقا غير كاذب و احب المؤمنين شاهدا و غايبا الا بذكر الله تحابوا».

... «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ» اي فرج لهم و غبطة و قرّة عين و هو فعلى من طيب العيش، اي العيش الطيب لهم الجامع للنعيم، گفته اند كه طوبى نام بهشتست بلغت حبشه. ابن عباس گفت طوبى درختى است در بهشت اصل آن در سراى على بن ابي طالب (ع) و در هر خانه اى و غرفه اى از غرفه اى مؤمنان از آن شاخى.

و در خبرست از مصطفى (ص) پرسيدند كه يا رسول الله ما طوبى؟ طوبى چيست؟ گفت: «شجرة اصلها فى دارى و فرعها على اهل الجنة»

درختى كه اصل آن در سراى من و شاخه هاى آن در سراى مؤمنان، وقتى ديگر از وى پرسيدند جواب داد: «شجرة اصلها فى دار على و فرعها على اهل الجنة» ، گفتند يا رسول الله يك بار چنان جواب دادى و يك بار چنين، گفت: «دارى و دار على غدا واحدة فى مكان واحد».

و عن ابن عمر قال ذكر عند النبي (ص) طوبى، فقال النبي يا با بكر هل بلغك ما طوبى؟ قال: الله و رسوله اعلم، قال «طوبى شجرة فى الجنة لا يعلم طولها الا الله فيسير الراكب تحت غصن من اغصانها سبعين خريفا ورقها الحلل يقع عليها الطير كامنال البخت».

قال ابو بكر ان هنالك لطيرا ناعما، فقال انعم منه من يأكله و انت منهم يا با بكر. و عن ابي سعيد الخدرى ان رجلا قال يا رسول الله ما طوبى؟ قال شجرة فى الجنة مسيرة مائة سنة ثياب اهل الجنة تخرج من اكامها.

و عن معوية بن قرّة عن ابيه قال قال رسول الله (ص): طوبى شجرة غرسها الله بيده تنبت الحللى و الحلل و ان اغصانها ترى من وراء سور الجنة.

و قال ابو هريره: طوبى شجرة فى الجنة يقول الله لها فتفتقى لعبدى عما شاء فتفتق له عن الخيل بسروجها و لجمها و عن الإبل بازمتها و عما شاء من الكسوة، قال و ما فى الجنة

اهل منزل آلا و غصن من اغصان تلك الشجرة متدلّ عليهم فاذا ارادوا ان يأكلوا من الثمرة تدلّی فأكلوا منها ما شاءوا عليها طيرا مثال البخت فتجىء الطير فيأكلون منها قديرا و شواء ثمّ تطير. و عن عبید بن عمیر قال هی شجرة فی جنة عدن اصلها فی دار النبی (ص) و فی كل دار و غرفة منها غصن لم یخلق الله لونا و لا زهرة آلا و فیها منها، تتبع من اصلها عینان الكافور و السلسبیل.

قال وهب بن منبه و تخرج من اصلها انهار الخمر و اللبن و العسل و هی مجلس لاهل الجنة، فذلك قوله: «طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنُ مَا بَ».

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ» ای كما ارسلنا قبلك رسلا ارسلناك الى امتك، «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ» ای لست بدعا من الرسل و لیست امتك اول امة ارسل اليها رسول امت در این آیت امت دعوت اند، جهانداران که در جهانند مؤمن و کافر، مخلص و منافق، صدیق و زندق همه در تحت آن شود، همانست که مصطفی (ص) گفت: «انا حظکم من الانبیاء و انتم حظی من الامم»، «لِتَتْلُوا عَلَیْهِمُ الَّذِی اَوْحِیْنَا لِیْکَ» یعنی القرآن، «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» این آیت روز حدیبیه فرو آمد که کافران از رسول (ص) صلح نامه خواستند، رسول خدا (ص) علی (ع) را گفت: اکتب بسم الله الرحمن الرحیم.

سهیل بن عمرو گفت و مشرکان: ما نعرف الرحمن آلا صاحب الیمامة رحمن چه باشد؟ ما رحمن ندانیم مگر صاحب یمامه را یعنی مسیلمه کذاب، آن گه سهیل گفت باسمک اللهم نویس چنانک عادت ماست و در جاهلیت چنین می نوشتند، رب العالمین آیت فرستاد که: «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» بنام رحمن و یاد کرد او کافر میشوند.

روی جویری عن الضحاک عن ابن عباس قال: نزلت فی کفار قریش حین قال لهم النبی (ص): «اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ» کافران گفتند رحمن چیست و کیست؟

رب العالمین بجواب ایشان گفت: «قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» جای دیگر گفت: «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا». «قُلْ هُوَ رَبِّي» ای الرحمن ربی و خالقی و رازقی و مدبری، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» وثقت به و فوضت امری الیه و استعنت به فی توفیقی لمصلحة دنیای و آخرتی، «وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ» ای و الیه اتوب من خطایای، و الاصل متابی فحذفت الباء لان الكسرة تدل علیها.

«وَلَوْ أَنْ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ» سبب نزول این آیت آن بود که قریش بهم آمدند، گفتند یا محمد: ان سرک ان تتبعک فسیر لنا جبال مکة بالقرآن، اگر میخواهی که ترا پس رو باشیم و بتو ایمان آریم این کوه‌های مکة باین قرآن روان گردان، از جای خویش ببر تا زمین مکة بر ما فراخ شود و چشمه‌های آب روان پدید آر تا کشت زار کنیم و درخت نشانیم که تو بر خدای خویش نه کم از داود پیغامبری که الله تعالی کوه‌ها مسخر او کرد تا با وی تسبیح می‌کرد، و همچنین باد ما را مسخر کن تا مرکب ما شود ازینجا تا بشام از بهر تجارت و قضاء حاجت که نه تو بر خداوند خویش کم از سلیمان پیغامبری که باد وی را مسخر بود، و نیز جدّ خویش را قصی از بهر ما زنده گردان یا آن کس که میخواهیم ازین مردگان تا از وی پرسیم که آنچه تو آوردی حق است یا باطل چون ایشان بر مصطفی (ص) اقتراح این آیات کردند، رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «وَلَوْ أَنْ قُرْآنًا» ای و لو ان کتابا، «سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى» جواب لو محذوف است یعنی لکان هذا القرآن، ای لو سیرت جبال لقراءة کتاب لکان هذا القرآن اذ لیس فی کتب الله ما یجمع من الحکم و الدلائل و الشواهد و البیّنات ما یجمعه القرآن معنی آنست که اگر هرگز کوهی روان کردند بقراءت کتابی یا بوی مرده زنده گردانیدندی این قرآن بودی، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» ای هذا و امثاله یفعله الله القادر الذی له کل الامر و لیس لاحد ان یقترح علیه آیه. و قیل تقدیر الآیه «وَلَوْ أَنْ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى» لما آمنوا هذا کفوله «وَلَوْ أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» الآیه... ثم قال: «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» ای هو المالك لجميع الامور یفعل ما یشاء، «أَفَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» قال ابن عباس أ فلم یعلم اللّٰذین آمنوا، و الیأس بمعنی العلم لغة نخع و قیل لغة هوازن، و انشد:

الم یبأس الاقوام انی انا ابنه و ان کنت عن ارض العشيرة نائبا

یرید الم یعلم، و قال الکسائی هو من الیأس الذی هو ضدّ الطمع و المعنی ان الکفار لمّا سألوا تسییر الجبال بالقرآن و تقطیع الارض و تکلیم الموتی اشراب لذلک المؤمنون و طمعوا فی ان یعطى الکفار ذلک فیؤمنوا: فقال الله عزّ و جلّ: «أَفَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» من ایمان هؤلاء لعلمهم انّ الله عزّ و جلّ لو اراد ان یهدیهم لهدیهم، كما تقول: قد یست

من فلان ان یفلح می گوید نومید نشوند گرویدگان یکبارگی که کافران بی خواست الله تعالی بنخواهند گروید. قرأ البزری عن ابن کثیر: «ا فلم یایس» و هما لغتان ییس بیأس و ایس یایس، و قوله «یشاء الله» على لفظ المستقبل، «لهدی» على لفظ الماضی لان ما یشاء الآن فهو الذى شاء قبل و لفظ الماضی و المستقبل سواء، «و لا یزال الذین کفروا» عام. و قیل طایفة منهم، «تصیبهم بما صنعوا» من کفرهم و اعمالهم الخبیثة، «قارعة» داهیة تقلقهم و نازلة تهلکهم من القرع و هو الضرب بالمقرعة ای لا یأمنون المسلمین بعد الیوم، «أو تحل» القارعة، «قرباً من دارهم» هی سرايا المسلمین. و قیل هی انواع البلاء من القحط و الجلاء و الاسر و الجزية و غيرها.

قال ابن عباس او تحل انت یا محمد قریبا من دارهم و هذا وعد بفتح مكة، «حتی یأتی و عد الله» الصبرها هنا مضمر، یعنی فاصبر حتی یأتی وعد الله یعنی یأتی وقت فتح مكة الذى وعد الله، «ان الله لا یخلف المیعاد» فی قوله «لرادک إلى معاد». و قیل وعد الله یوم القيامة، «ان الله لا یخلف المیعاد» لا خلف فی موعوده، «و لقد استهزی برسل من قبلك» یعزى نبیه (ص) على ما ناله من استهزاء قومه یقول: و لقد استهزی المشرکون قبل کفار مكة بانبیائهم قبلك. یا محمد، «فاملت للذین کفروا» ای اطلت لهم المدة بتأخیر العقوبة لیتمادوا فی المعصية، «ثم أخذتهم» عاقبتهم باشد العقاب، «فکیف کان عقاب» ای عقابی ایاهم، ای فکذلک اصنع بمن استهزاء بک کالولید بن المغیره و العاص بن وائل و غیرهم.

«أ فمن هو قائم» هذا من محذوف الجواب ایضا و المعنى أ فمن هو قائم بحفظ ارزاق خلقه، عالم بما یکسبونه من الاعمال و یجازى علیها کمن لا یقدر على شیء من ذلك من الاصنام التى لا تضر و لا تنفع و حذف ذلك لدلالة قوله: «و جعلوا لله شرکاء» علیه، «قل» یا محمد للمشرکین، «سموهم» باضافة افعالهم الیهم ان كانوا شرکاء لله كما یضاف الى الله افعاله باسمائه الحسنی نحو الخالق و الرزاق می گوید یا محمد مشرکان را بگوی اگر این اصنام خدای را انبازان اند ایشان را آن نام بر نهید و آن نام خوانید که دلالت کند بر استحقاق الهیّت و صحت شرکت، چون نام خالق اگر می آفرینند و رازق اگر روزی می دهند و محیی و ممیت اگر احیاء و اماتت می کنند و گر نه بمجرد آنک ایشان را خدایان خوانید حجت درست نیاید و بر استحقاق الهیبت دلالت نکند، پس گفت: «أم

تَنْبُؤُهُ» يعنى فان سموهم قل أ تَنْبُؤُهُ، «بِما لا يَعْلَمُ فى الأَرْضِ» اى أ تخبرون الله بشريك له فى الارض و هو لا يعلمه، نفى العلم لانتفاء المعلوم اى لا شريك له فى السماوات و الارض فلا يعلمه.

و قال الحسن معناه اذا ادعيتم فعل الاصنام فقد اخبرتم الله بما لا يعلم يعنى بما ليس فى الارض لان لا بمعنى ليس و العلم زيادة، «أَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ» يعنى ام تقولون مجازا من القول و باطلا لا حقيقة له. و قيل «سَمُّهُمْ» اى وصفوهم انه لا يجوز ان تكون آلهة. و قيل هذا تهديد كما تقول لمن تهده على شرب الخمر: سمّ الخمر بعد هذا. و قيل معنى الآية قل لهم أ تَنْبُؤُونَ الله بباطن لا يعلمه ام بظاهر يعلمه فان قالوا بباطن لا يعلمه احوالوا و ان قالوا بظاهر يعلمه قل لهم سَمُّهُمْ و بينوا امرهم فان الله لا يعلم لنفسه شريكا، «بَلْ زَيْنَ» اى دع ذكر ما كنا فيه، «زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ» اى زين الشيطان لهم كفرهم و تمويههم و قولهم ان الاصنام شركاء لله، «وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» اى صدوا الناس عن رسول الله و صدوا المسلمين عن سبيل الله.

قرأ الكوفى و يعقوب «و صدوا» بضم الصاد يعنى صدّهم الله سبحانه عن سبيل الهدى. و قيل منعهم عن طريق الحق غواتهم و مردتهم بالاغواء و الشياطين بتزيين الباطل لهم، «وَ مَنْ يُضِلِّ اللهُ» بخذلانه اياه، «فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» موفق.

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بالقتل و الاسر و الجلاء، «وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» لدوامه و استمراره، الشقّ و المشقة: الشدة، «وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ وَاقٍ» دافع يدفع عنهم عذاب الله.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ» اى صفة الجنة، كقوله: «وَ لَلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» اى الصفة العليا، يقول صفة الجنة «الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» ان الانهار تجرى من تحتها كذا و كذا. و قال الزجاج: ان الله عزّ و جلّ عرفنا امور الجنة التى لم نرها و لم نشاهد ها بما شاهدناه من امور الدنيا و عايناه، فالمعنى «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» جنة «تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ» لا ينقطع و لا يفنى، كقوله: «لَا مَقْطُوعَةَ وَ لَا مَمْنُوعَةَ»، «وَ ظِلُّهَا» ظليل. كقوله: «وَ لَا تَضْحَى لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا» قال مالك بن انس ليس فى الدنيا شىء يشبه ثمر الجنة الا الموز فانه يوجد صيفا و شتاء. و قيل اكلها دائم لا ينقطع بالموت و البلى و ظلها دائم لا تنسخه الشمس و انما يستضىء اهل الجنة بنور لا حرّ معه و لا برد و هذه الآية ردّ على الجهميّة

حيث قالوا ان نعيم الجنة يفنى، «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ أَتَقَوْا» اي الجنة الموصوفة عقبى تقواهم، اي منتهى امرهم و مآله، «وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» اي منتهى دارهم و اعمالهم.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ» مؤمنان اهل كتاب اند، عبد الله سلام و اصحاب وى و نجاشى و اصحاب وى كه در تورات و انجيل نام رحمن بسيار ديده بودند و خوانده و در قرآن بابتداء اسلام كم مىديدند و از آن اندوهگن مىبودند، تا اين آيت آمد: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» ايشان شاد شدند و فرح نمودند چون نام رحمن شنيدند و مشركان كافر گشتند و در كفر بيفزودند، ربّ العزه مشركان را گفت: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» و مؤمنان اهل كتاب را گفت: «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»

و همان مشركان را گفت: «وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» يعنى ينكر ذكر الرحمن. و قيل من الاحزاب هم الذين تحزبوا على رسول الله اي اجتمعوا على عداوته و هم المشركون من ينكر بعضه يعنى يقرّون بالله و ينكرون نبوة محمد (ص). گفته اند اين بعض از آن بعضها است كه بمعنى كلّ است در قرآن، لان كلّ من كفر ببعض الكتاب فقد كفر بكّله، «قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أُعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ» آمنتّم او كفرتم، «إِلَيْهِ ادْعُوا» اي الى الله ادعوكم، «وَ إِلَيْهِ مَابٌ» و اليه مرجعى و مرجعكم.

«وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» اي كما انزلنا الكتاب على الانبياء بلسانهم، انزلنا القرآن عليك، «حُكْمًا عَرَبِيًّا» حكم اينجا كتاب است و دين مىگويد ترا كتاب عربى دادم دين عربى و حكم عربى. و الحكم العربى هو القرآن و القبلة و العيد و الميقات و المشاعر و الخطب و الاذان و القيامة و تلحق بها الشهادة و لفظة عقد النكاح «وَلِئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» علم درين آيت و در نظاير اين قرآنست، و المعنى و لئن اتبعت أهواءهم فى دعائهم ايتاك الى ملّة آبائهم بعد ما جاءك من القرآن، «ما لك من الله من ولى» ينصرک، «وَ لَا وَاق» يقينك و هذا و عيد حسم به طمعهم. و قيل المراد بهذا الخطاب اصحاب محمد (ص).

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» هذا جواب قريش حين عابوا رسوله بانّ له ازواج و ذرية يعيونه بانّه بشر و ليس بملك و قال الكلبي عبرت اليهود رسول الله (ص) و قالت ما نرى لهذا الرجل همّة الا النساء و النكاح و لو كان نبيا كما زعم لشغله امر النبوة عن النساء فانزل الله هذه الآيّة، و المعنى كانوا بشرا يأكلون و يباشرون

النساء و یلدون الاولاد، «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بعلمه و امره، این جواب بو جهل است و عبد الله بن ابی امیه و مشرکان قریش که بر رسول خدای اقتراح آیات می کردند من تسییر الجبال و غیره می گویند هرگز هیچ پیغامبر نیامد تا نفرستادند و هیچ پیغامبر خود نبود و نتواند که آید مگر بدستوری الله تعالی و بعلم او و فرمان او و هیچ پیغامبر را قدرت آن ندادند که از بر خویش و از نزدیک خویش آیتی آرد بقوم خویش چنانکه ایشان خواهند مگر که الله تعالی فرستد که قادر بر انزال آیات جز الله تعالی نیست و الله تعالی آن گه فرستد که خود خواهد و خود داند که هر وقتی را حکمی بود، «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» ای لکل ما اقترحوا اجل يقع فيه می گوید هر هنگامی را که الله تعالی تقدیر کرده و هر کاری را که رانده کتابی است که در آن اثبات کرده و نوشته، پس هیچ آیت نیاید مگر بآن هنگام که حکم کرده در آن کتاب و روا باشد که «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اینجا سخن قطع کنی، آن گه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» جواب مؤمنانست و رسول خدا که بتعجیل نصرت میخواستند و استفتاح دشمن، رب العزه گفت هر هنگامی را نوشته ایست و هر کاری را حکمی که آن کی خواهد بود، ای لکل امر قضاء الله کتاب کتبه فهو عنده. و قيل هذا من المقلوب ای لکل کتاب ينزل من السماء اجل و وقت معلوم ينزل فيه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» قوم اطمانت قلوبهم بذكرهم لله و قوم اطمانت قلوبهم بذكر الله لهم و لذكر الله أكبر، بر لسان اهل اشارت این آیت از دو کس خبر می دهد: یکی مرید و دیگر مراد. یکی اوقات خویش مستغرق دارد بذكر زبان، گهی نماز و گه تسییح و گه خواندن قرآن.

یکی می نازد بذكر حق در میان جان، از غرقی که هست در بحر عیان، او را پرداخت نیست با ذکر زبان، همی گوید الهی تا یاد تو رهی را یادست، جان وی از همه یادها بفریادست، و تا دل رهی ببیدایی تو شادست، شادی دو جهان نزدیک وی باد است، آن یکی در راه دین رونده، در بند ذکر خویش بمانده، با وی همی گویند ذکر نگه دار و امر و نهی گوش دار. و این یکی بر بساط قربت از اسباب و خلق ربوده و بجذبه الهی مخصوص گشته، ذکر را می گویند که او را گوش دار. این هم چنان است که گروهی در آرزوی

بهشت‌اند و بهشت خود در آرزوی گروهی است، و ذلک فی قول النبی (ص): انّ الجنّة تشتاَق الی اربعة نفر: صائم رمضان و تالی القرآن و حافظ اللسان و مطعم السّغبان.

و روى ان الجنّة لتشتاق الی سلمان.

آن مرید را دیده برین آمد که: «فَاذْكُرُونِي» و مراد را این نمودند که «أَذْكُرْكُمْ» مرید طالب ذکر است و ذکر طالب مراد، مرید طالب وقتست و وقت طالب مراد، مرید در طلب دلست و دل در طلب مراد، میدان نظر مرید عالم جعلیّت است در غشاوت خلقیت، میدان نظر مراد هوای وحدانیّت است و فضاء فردانیّت.

لقمان سرخسی و بو الفضل سرخسی دو پیر بودند در عصر خویش فرید روزگار و یگانه وقت، هر دو در سماع بودند، بو الفضل از دست خود رها شد، باری چند بگردید همچون چرخ گردان، آن گه بروی دیوار بر شد، روی با لقمان کرد که نیایی تا درین هواء جعلیّت پروازی کنیم؟ لقمان بانگ بر وی زد گفت نامردی مکن، آفرینش میدانی تنگ است، پرواز ما را نشاید. اشارتی عظیم است بنقطه جمع، کسی را که در دل آشنایی است و در جان روشنایی.

و در خبر می‌آید که ایمان هفتاد و اند بابست، کمتر بابی آنست که از نهاد تو همتی سر بر زند که دنیا و عقبی را بیشت پای از یک سو اندازی، چون این خاشاک از پیش قدم تو بر داشتند جمال ایمان آن گه بر دل تو تجلی کند که: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا» همانست که آن جوانمرد گفته:

جمال حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» می‌گوید آن مؤمنان و جوانمردان که صفت ایشان اینست خوشا عیशा که عیش ایشانست، امروز طوبی و زلفی در دل ایشان است و فردا طوبی و حسنی نزل ایشانست، امروز ذوق معرفت و انس محبّت بهره ایشانست و فردا سماع و شراب و دیدار حاصل ایشانست، طوبی ایشان وقتست و بهشت ایشان نقد است و راحت ایشان در درد است. ای جوانمرد هفت کشور

آراسته بطلعت خداوندان درد است، ملک هشت بهشت یک شاخ از درخت در دست، اگر یک ذره از آن درد و اندوه که در دل‌های صدیقان و عارفانست، بر کل کائنات آشکارا گردد، اهل آفرینش از نشاط آن ذره عین طرب شوند، خارستان همه بوستان گردد، زَنارها کمر عشق دین شود، اگر هرگز طلعت خویش نماید، آن ساعت نماید که واجدان در وجد باشند.

جعفر خلدی گوید که شاه طریقت جنید بغدادی با جماعتی مشایخ قصد زیارت طور کردند، چون بمناجات گاه موسی رسیدند، جنید را وقت خوش گشت و در وجد آمد، درویشی دست بهم وازد، این بیت بر گفت:

ان آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

جماعت از روی موافقت بتواجد در آمدند، هر کسی در شوری افتاده، و از هر گوشه‌ای نعره‌ای همی آمد، راهبی آنجا در غاری نشسته، چون ایشان را بر آن صفت دید، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید، آواز بر آورد که یا امّة محمد اجیبونی، جنید پیش آن راهب رفت، راهب گفت ای شیخ این تواجد شما بر عموم باشد یا بر خصوص؟ گفت بر خصوص، گفت چون مرد مقهور گشت بچه نیّت بر پای خیزد، گفت نشانی از حق بدلهای ایشان رسد بر پای خیزند، نبینی که جمعی نشسته باشند مهتری در آید همه بر پای خیزند و بتواضع درآیند، ما را از حق نشانی آید و در آن نشان پیمانی بود، وجد ما از آنست، گفتا چه باشد که ایشان را از آن وا ستاند، گفتا خوف خطر و بیم فراق، راهب گفت صدقت یا جنید، در انجیل صورت این سعادت دیده‌ایم و خوانده‌ایم، راستست و درست، راهب آن ساعت زَنار بگشاد و ایمان قبول کرد، پس درخواست تا همان بیت باز گفتند، بر پای خاست و همچون چرخ همی گشت، آخر بانگی بکرد و جان بحضرت فرستاد.

«وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای محمد این کافران قدر نام ما نمی‌دانند، این بی حرمتان بنام ما کافر می‌شوند، ای محمد تو بگوی: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ما را بی‌پایکی بستای و به یگانگی یاد کن ما ذکر تو و ثناء تو بعالمی برگزینیم و ترا بجای جهانیان پسندیدیم، ای محمد مقصود کائنات و نقطه دایره حادثات خود تویی، لولاک ما

خلقت الكون، اگر نه جاه و جلال تو بودی، ما این عالم را خود نیافریدیمی، و لقد انشد مخلوق فی مخلوق:

و كنت ذخرت افكارى لوقت فكان الوقت وقتك و السلام
و كنت اطالب الدنيا بحر فانت الحرّ و انقطع الكلام
«وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» ای محمد اگر عتبه و شبیه و ولید مغیره و بو جهل و بو لهب حرمت نام ما نمی دارند و تعظیم آن در دل خود راه نمی دهند، تو دل تنگ مکن و باین معنی غم مخور که مادر خزائن غیب خویش جوانمردانی داریم از امت تو که پس از این روزگار ایشان را سر بدین عالم در دهیم و از خزائن غیب ایشان را بیرون آریم، مونس دل ایشان نام ما بود، غذای جان ایشان مهر ما بود.

شبلی وقتی هفت روز در وجد خویش رفته بود که هیچ طعامی و شرابی نخورد، غریق دریای محبت گشته و سر در سرّ خود گم کرده، این کلمات پیوسته بزبان می گفت: ذکر ربّی طعام نفسی و ثناء ربّی لباس نفسی و الحیاء من ربّی شراب نفسی، نفسی فداء قلبی قلبی فداء روحی، روحی فداء ربّی، آخر چون آتش وجد وی ساکن گشت، او را پرسیدند که هفت روز بی طعام و شراب بسر آوردی این چه حالست، گفت ای مسکین، کسی که او را با نام و ذکر دوست خوش بود، طعام و شرابش کجا یاد آید، آن گه گفت:

جئتمانی لتعلما سرّ سعدی تجدانی بسرّ سعدی شحیحا

آورده اند که عیسی بن مریم (ع) شصت روز در مناجات حق بود که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت، بعد از شصت روز در دلش آمد که اگر رغیفی بودی ما بکار بردیمی، آن ساعت مناجات منقطع گشت و آن رغیف دید پیش وی نهاده، عیسی بآنک از مناجات باز ماند همی گریست، پیری بر وی بگذشت که بر وی سیمای نیکان بود، گفت ای شیخ مرا چنین حالی افتاد: در مناجات حق بودم بخاطر من طعام بگذشت آرزوی رغیفی در سینه من حرکت کرد آن مناجات منقطع گشت دعائی کن در کار من، آن پیر گفت: الهی ان کان الخبز خطر ببالی فی وقت من الاوقات فلا تغفر لی، باین حکایت نگر، اعتقاد نکنی که آن ولی را بر عیسی فضل بود که عیسی نبی بود و هیچ رتبت بالای نبوت نیست، نهایت کار اولیاء بدایت کار انبیاء است و در تحت این سرّی است که بیان آن ناچارست و دانستن آن

مهم: بدانک پیغامبران را قوتی باشد از تأیید الهیت و تأثیر نبوت که اولیا را آن قوت نبود و بآن قوت حفظ نفس ایشان را از تعظیم در گاه الهیت و پرورش دین و دیانت و موجبات نبوت باز ندارد، ازین جهت طلب حفظ نفس کنند و ایشان را هیچ زیان ندارد، بآن قوت و تأیید الهیت که یافته‌اند، و اولیا را آن قوت نیست، اگر در حفظ نفس شوند، در تراجع افتند، ازینجا بود که موسی (ع) با آن همه کرامات و آیات که از حق تعالی دیده بود و یافته از وی طعام خواست گفت: ربّ انّی لما انزلت الیه من خیر فقیر، و همچنین پیغامبران حفظ نفس طلب کرده‌اند از طعام و شراب و نکاح زنان و مخالطت ایشان، فهذا نبینا (ص) ربّما یکون مع عائشة فی الفراش و الوحی ینزل علیہ و ما کان یشغله هیبة الوحی عن حظوظ نفسه. و هم ازین باب است آنچه ربّ العزّه گفت: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» کافران بعیب باز گفتند که اگر محمد پیغامبر بودی از شغل نبوت با شغل زن و فرزند نپرداختی، ربّ العزّه ایشان را جواب داد که همه پیغامبران چنین بوده‌اند، زن و فرزند داشته‌اند، و ایشان را زن و فرزند از شغل نبوت و اداء رسالت باز نداشت و امیر المؤمنین علی (ع) ازینجا گفت: خیار هذه الامّة الذین لا یشغلهم دنیاهم عن آخرتهم و لا آخرتهم عن دنیاهم.

و قال النبی علیه افضل الصلوات لو تعلمون ما اعلم لضحکتکم قليلا و لبکیتکم کثیرا و لما تلذذتم بالنساء علی الفراش و لخرجتم الی الصّعدات تجارون الی اللّٰه. فکان هو (ص) علم هذه الاشیاء و لکن من قوّته و امکانه و انبساطه مع اللّٰه عزّ و جل لم یشغله حظّ نفسه عن حظّ ربّه و لا حظّ ربّه عن حظّ نفسه.

قوله: «لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَابٌ» قال جعفر الصادق (ع) لکلّ رؤیة وقت و قال ابن عطاء لکلّ علم بیان و لکلّ بیان لسان و لکلّ لسان عبارة و لکلّ عبارة طريقة و لکلّ طريقة اجل فمن لم یبیز بین هذه الاحوال فلیس له ان یتکلم.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالی: «يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ» می سترد اللّٰه تعالی آنچه خواهد، «وَ يُنْبِتُ» و بر جای می دارد و می نهد، «وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ (۳۹)» و مهر همه نسخهها آنست که بنزدیک اوست. «وَ اِنْ مَا نُرِیْنٰکَ» و اگر باز نمائیم بتو، «بَعْضَ الَّذِی نَعِدُکُمْ» آنچه دشمنان را وعده میدهیم،

«أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ» یا بیشتر ترا بمیرانیم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» بر تو پیغام رسانیدنست، «وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰)» و شمار خلق و پاداش ایشان بر ماست.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» نمی بینند، «أَنَا نَاتِي الْأَرْضِ» که فرمان ما می آید بزمین، «تَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» شهر شهر، پاره پاره، از سوی سوی، از کفر می کاهیم و در اسلام می فزائیم، «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» و الله تعالی کار می راند و مراد بر می آرد که باز شکننده ای نیست و پس آورد ساز حکم او را، «وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱)» و اوست آن آسان توان روان فرمان «وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و کوشیدند و ساز ساختند ایشان که پیش از دشمنان تو بودند، «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» و همه ساز و توان الله راست، «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» می داند الله تعالی هر چه هر تنی می کند و هر کس می سازد، «وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲)» و آری بدانند کافران که سرانجام سرای کراست.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا» و کافران می گویند که تو نه فرستاده الله ای، «قُلْ» بگو، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» بسنده است الله تعالی داور و گواه میان من و میان شما، «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)» و آن کس که بنزدیک اوست علم تورات.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» مخفف قرائت ابن کثیر است و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و مشدد قراءت باقی، «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی اللوح المحفوظ یمحو منه ما یشاء و یثبت منه ما یشاء می گوید لوح محفوظ که اصل کتابها است و مایه نسختها بنزدیک اوست، محو و اثبات می کند چنانک خود خواهد. قومی گفتند آیت بر عموم است و تخصیص در آن نیست، سعادت و شقاوت و اجل و رزق و حیاة و موت و غیر آن محو و اثبات بر همه می رود، و دلیل برین قول عمر خطاب است رضی الله عنه که گفت: الهی ان کنت کتبتنی شقیًّا فامحنی و اکتبنی سعیداً فانک قلت یمحو الله ما یشاء و یثبت. و همچنین روایت کنند از عبد الله مسعود که گفت: اللهم ان کنت کتبتنی فی السَّعْداء فاثبتنی فیهم و ان کنت کتبتنی فی الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اثبتنی فی السَّعْداء فانک تمحو ما یشاء و تثبت و عندک امّ الکتاب.

و روی عن النبی (ص) انه قال: الصدقة علی وجهها ای برید بها ما عند الله و برّ الوالدین و

اصطناع المعروف و صلة الرَّحْمِ تحوّل الشقا السعادة و تزيد فى العمر و تقى مصارع السوء. بعضی علماء دین تخصص درین عموم آوردند و گفتند یمحو الله ما یشاء و یتبث الّا سناً: الخلق و الخلق و الرزق و الاجل و السعادة و الشقاوة و هو قول ابن عباس. و روى نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): یمحو الله ما یشاء و یتبث الّا الشقاء و السعادة و الحیاة و الموت.

عکرمه روایت کند از ابن عباس که گفت هما کتابان: کتاب سوى امّ الكتاب یمحو الله منه ما یشاء و یتبث، و عنده امّ الكتاب الذى لا یغیر منه شیء و لا یدلّ. و عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس قال المراد به المنسوخ و الناسخ، «یَمْحُوا اللهُ» یعنی یدل الله من القرآن، «ما یشاء» فینسخه و یتبث ما یشاء فلا یدلّه، «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» ای جمله ذلك و عنده فى امّ الكتاب الناسخ و المنسوخ.

کلبی گفت: محو آنست که فریشتگان حفظه هر روز پنج شنبه جریده اعمال و اقوال بندگان بر الله تعالی عرضه کنند، و کردار و گفتار ایشان، رمزات و لحظات ایشان، همه نبشته هر چه در آن ثواب و عقاب نبود چنانکه: بنده بسر زبان فرا گوید که اکلت و شربت، دخلت و خرجت، وی در آن راست گوی بود و در آن هیچ ثواب و عقاب نبود، آن همه محو کنند از دیوان وی و آنچه در آن ثواب و عقاب بود اثبات کنند.

عکرمه گفت: محو آنست که چون بنده عاصی توبه کند ربّ العزه آن معاصی از دیوان وی بر گیرد و اثبات آنست که بجای آن معاصی حسنات نهد چنانکه گفت: «فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» و گفته اند یمحو الله ما یشاء من الباطل و یتبث ما یشاء من الحق همانست که جای دیگر گفت: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ».

امیر المؤمنین علی (ع) گفت یمحو الله ما یشاء من القرون کقوله: «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و یتبث ما یشاء من القرون کقوله: «تُمْ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ».

قومی جهانداران ازین جهان می برد آن محو است، دیگران بجای ایشان می نشاند آن اثبات است، همانست که پدران می روند و پسران بجای ایشان می نشینند.

محمد بن کعب القرظی همین گفت: اذا ولد الانسان اثبت اجله و رزقه و اذا مات محی

اجله و رزقه.

سَدَى كُفْتُ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ يَعْنِي الْقَمَرَ وَ يَثْبِتُ يَعْنِي الشَّمْسَ بَيَانَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً». وَ كُفْتُهُ نَادٍ مَحْوٍ وَ اثْبَاتٌ فَنَاءٌ دَنِيَا سَتْ وَ بَقَاءٌ عَقِبِي كَقَوْلِهِ: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ».

وَ قِيلَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ مِنْ أَعْضَاءِ الْأَمْوَاتِ فِي قُبُورِهِمْ وَ ابْشَارِهِمْ وَ شُعُورِهِمْ وَ يَثْبِتُ الْأَرْوَاحَ فَلَا تَغْيِرُهَا عَنْ حَالِهَا حَتَّى يَرُدَّهَا إِلَى النَّفُوسِ. وَ قِيلَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ يَعْنِي: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ» وَ كُفْتُهُ نَادٍ مَحْوٍ وَ اثْبَاتٌ رَا رُوزِي وَ وَقْتِي مَعِينٌ نَامٌ زَدٌ نَيْسَتْ كَه رَّبِّ الْعَزَّةِ مِي كُوَيْدٌ: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» يَعْنِي مَحْوًا وَ اثْبَاتًا. قَوْمِي كُفْتُنْدُ رُوزِ بِنَجٍ شَنْبِهٍ اسْتِ چَنَانِكِ بَيَانِ كَرْدِيمِ دَرِ أَقْوَالِ، قَوْمِي كُفْتُنْدُ دَهْمِ مَاهِ رَجَبِ اسْتِ، قَوْمِي كُفْتُنْدُ شَبِّ قَدَرِ اسْتِ يَعْنِي لَيْلَةَ التَّقْدِيرِ وَ دَرَسْتُ أَنْسَتْ كَه مِصْطَفِي (ص) كُفْتُ بِرَوَايَةِ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ جَمَاعَتِي صَحَابِهِ وَ خَبِرَ دَرِ صَحِيحِ اسْتِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَنْزِلُ اللَّهُ تَعَالَى فِي آخِرِ ثَلَاثِ سَاعَاتٍ يَبْقِيَانِ مِنَ اللَّيْلِ فَيَفْتَحُ الذِّكْرَ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى الَّذِي لَا يَرَاهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ فَيَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ، ثُمَّ يَنْزِلُ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ إِلَى جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ دَارُهُ الَّتِي لَمْ تَرَهَا غَيْرُهُ وَ لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَ هِيَ مَسْكَنُهُ لَا يَسْكُنُهَا مِنْ بَنِي آدَمَ غَيْرَ ثَلَاثَةِ: النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ، ثُمَّ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ دَخَلَكَ ثُمَّ يَنْزِلُ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرُوحِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فَتَنْتَفِضُ فَيَقُولُ قَوْمِي بَعْزَتِي فَيَطَّلِعُ إِلَى عِبَادِهِ يَقُولُ الْإِهْلُ مِنْ مَسْتَغْفِرٍ يَسْتَغْفِرُنِي فَاعْفِرْ لَهُ، الْإِهْلُ مِنْ سَائِلٍ يَسْأَلُنِي فَاعْطِيهِ، الْإِهْلُ مِنْ دَاعٍ يَدْعُونِي فَاجِيبِهِ حَتَّى يَكُونَ صَلَاةُ الْفَجْرِ

وَ لِذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» يَشْهَدُهُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ، «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» يَعْنِي اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ وَ هُوَ أَصْلُ كُلِّ كِتَابٍ فِيهِ مَا خَلَقَ وَ مَا لَمْ يَخْلُقْ. وَ عَنِ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَوْحًا مَحْفُوظًا مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ مِنْ دَرَّةٍ بَيْضَاءَ لَهَا دَفْتَانٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ لِلَّهِ فِيهِ كُلُّ يَوْمٍ ثَلَاثُمِائَةِ وَ سِتُّونَ لِحْظَةً يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

«وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ» يَعْنِي إِنْ أَرَيْنَاكَ، «بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» مِنَ الْعَذَابِ. وَ قِيلَ مِنْ أَظْهَارِ دِينِ الْإِسْلَامِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، «أَوْ تَنَوَّقَيْنَاكَ» قَبْلَ إِنْ نَرِيَنَّكَ ذَلِكَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ أَلَّا الْبَلَاغُ كَفَرُوا

هم به او آمنوا ای ليس عليك الا البلاغ كيف ما صارت حالهم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» يريد تبليغ الرسالة «وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ» المجازاة.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» این آیت بیان تحقیق آن وعده است که ایشان را داد از عذاب دشمن و نصرت رسول و مؤمنان و اظهار دین اسلام بر دینها. «أَوْ لَمْ يَرَوْا» یعنی اهل مکه، «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ» ای نفتح کلّ یوم للمسلمین شیئا فشیئا فننقص من بلاد الکفر و نزید فی بلاد الاسلام فینقص الکفار و یزید المسلمون فکیف لا یعتبرن، نظیره قوله: «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَمْ فَهْمُ الْغَالِبُونَ». عکرمه و مجاهد و ابن عباس گفتند: «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» آنست که هر چه در دنیا آباد است از آن شهر شهر و جای جای بروزگار خراب می شود و خلق می کاهد و از ثمار و نبات برکت می رود تا آن گه که در عالم خود یک گوشه آبادان نماند. و در بعضی اخبار آورده اند که رسول خدا (ص) جبرئیل را گفت بعد از من هیچ دانسته ای که ترا بزمین فرستند یا نه؟ گفت یا رسول الله سه بار فرو آیم: یک بار فرود آیم و شفقت و مهربانی از دلها بر گیرم، دیگر بار فرو آیم و امانت و برکت از میان خلق بردارم، سوم بار فرو آیم و قرآن از میان خلق بآسمان باز برم.

و قیل هذه الآیة و عد من الله عزّ و جلّ بخراب الدّینیا و فناء اهلهما، کقوله تعالی: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» و قال تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». و قیل: «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» بموت العلماء و الفقهاء و فی ذلك ما

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص) فی قوله «نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» قال ذهاب العلماء

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): خذوا العلم قبل ان یذهب، قلنا فکیف یذهب العلم و القرآن بین اظهرنا قد اثبتته الله فی قلوبنا و اثبتناه فی مصاحفنا نقرأه و نقرئه ابنائنا فغضب. ثم قال و هل ضلّت اليهود و النصارى الا و التوراة بین اظهرهم ذهاب العلم ذهاب العلماء.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله (ص) یقول انّ الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لكن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالم اتخذوا الناس رؤسا جهّلا فاستلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلّوا.

و عن ابی الدرداء أنه قال یا اهل حمص ما لی اری علماء کم یدهبون و جهالکم لا یتعلمون و اراکم قد اقبلتم علی ما تکفل لکم و ضیعتم ما وکلتم به اعملوا قبل ان یرفع العلم فان رفع العلم بذهاب العلماء.

و قال علی (ع): انما مثل العلماء کمثل الاکف اذا قطعت کف لم تعد.

و قال ابن مسعود: موت العالم ثلثة فی الاسلام لا یسدها شیء ما اختلف اللیل و النهار. و سئل سعید بن جبیر ما علامة هلاک الناس؟ قال: هلاک علمائهم. «وَاللّٰهُ یَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» التّعقیب ردّ الحکم بعد فصله اى لا احد یتبع ما حکم فیغیره، و المعنی لا ناقض لحکمه و لا رادّ لقضائه و امره و لا معیّر لارادته، «وَهُوَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ» حسابه لاعمالهم اسرع من لمح البصر لا یشغله محاسبة احدهم عن محاسبة الآخرین لا یحتاج الی تأمل و تفکر و عقد بالید. و قیل: «سَرِیْعُ الْحِسَابِ» سریع الجزاء.

«وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی کفار الامم الحالیة کفروا و مکروا بانبیائهم و احتالوا فی ابطال دین الله، و المکر ارادة المکرهه فی خفیه میگوید پیش از مشرکان مکّه کافران بودند که با پیغامبران خویش مکر ساختند و در ابطال دین حق ساز بد نهانی بر دست گرفتند، چنانک این مشرکان با تو ساز بد می سازند، آن گه گفت: «فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِیْعًا» اى المکر المؤثر مکره، اى محمد مکر که تأثیر کند مکر خدای است که اسباب مکر همه بید خدای تعالی است، فبیده الخیر و الشر و النفع و الضرّ فلا یضّرّ مکر احد احد الا من اراد الله ضرّه. و فی الخبر عن ابن عباس قال کان النبی (ص) یدعو بهذا الدّعاء: «رب اعنی و لا تعن علی و انصرنی و لا تنصر علی و امکر لی و لا تمکر علی».

و قیل المکر من الله سبحانه التّدبیر بالحق، مکر چون اضافت با حق جلّ جلاله کنند از تراجع پاک بود و مکر مخلوق نه، همچنین تعجب اضافت با حق کنند و از استنکار پاک بود و تعجب مخلوق نه، و صبر حق از عجز پاک بود و صبر مخلوق نه، و غضب حق از ضجر پاک بود و غضب مخلوق نه، هم نامی هست اما هم صفتی نیست، که چون وی جلّ جلاله هیچ کس و هیچیز نیست «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»، «یَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» لا یخفی علیه مکرهم فیجازیهم علیه، «و سیعلم الکافر» بلفظ الواحد قرأه ابن کثیر و ابو عمرو و هو ابلیس یعلم جواب قوله: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ» و قرأ الباقون بلفظ الجمع «سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ» و هم

قربش حين قالت «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً»، «لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ» هذه اللام تدلّ على العاقبة المحمودة كما أنّ على تدلّ على المذمومة و هذا وعيد الكفّار اى سيعلمون اذا قدموا على ربّهم لمن العاقبة المحمودة لهم ام للمسلمين.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»، اين كعب اشرف است و اصحاب وى ازين سران جهودان كه نبوت مصطفی را منكر بودند و مى گفتند: «لَسْتَ مُرْسَلًا» و عن ابن عباس قال قدم على رسول الله (ص) اسقف من اليمن فقال له رسول الله (ص) هل تجدنى فى الانجيل رسولا؟ قال لا، فانزل الله تعالى: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» انى رسوله اليكم، و شهيدا منصوب على التمييز، و قيل على الحال، و قيل الشهيد فى هذا الموضع بمعنى الحكم سوغ ذلك و اجازته: انّ الحكومات لا تقوم الا بالشهادات، «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» هو عبد الله بن سلام و سلمان و تميم الدارى و من آمن من اهل الكتبايين التّوراة و الانجيل.

گفته اند كه الله تعالى در قرآن چهار جاى عبد الله سلام را ستوده و كرامت و نواخت بر وى نهاده، امام اهل تورات بود در شام چون خبر بعثت مصطفی (ص) شنيد برخاست و قصد مدينه كرد، و در تورات نعت و صفت مصطفی (ص) نيك شناخته بود و دانسته، بيامد تا از وى مسائل پرسد و خبر عيان گردد و علم اليقين نبوت و رسالت وى حاصل شود، و در راه كه مى آمد كاروانى ديد از مسلمانان كه سوى شام مى شدند، يكي از ياران رسول اين آيت مى خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا» آن خواندن در وى اثر كرد و او را در صحت نبوت مصطفی (ص) يقين افزود و دست بروى خود مى برد كه مبادا كه روى من مسخ كنند ايمان بوى نياورده، چون بمدينه آمد نزديك رسول خدا، از وى مسئله ها پرسيد، چنانك در اخبار بيانند گويند چهل مسئله پرسيد و گويند كه هزار مسئله پرسيد و رسول خدا (ص) همه از وحى جواب ميداد. آن گه مسلمان شد و گفت يا رسول الله قومی از پي من مى آيند چون در رسند ايشان را باسلام دعوت كن تا مگر ايشان نيز مسلمان شوند، چون آن قوم بيامدند رسول خدا عبد الله سلام را در خانه اى بنشانند و ايشان را پرسيد كه در عبد الله چه گوئيد؟ ايشان بر وى ثناها كردند و نيكوئيها گفتند كه: امامنا و سيدنا و اعلم من بقى على وجه

الارض بالتّوريّة، عبد الله از خانه بيرون آمد و گفت ای قوم بدانيد که آنچه در تورات خوانده ايم و دانسته از نعت و صفت پيغامبر آخر الزّمان، همه صفت و نعت محمّدست و بدرستی و راستی که پيغامبر است و من که عبد الله ام بنوّت و رسالت وی گواهی ميدهم: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، ايشان همه برميدند و سخن در حق وی باز گردانيدند و ناسزا گفتند که: هو سفهنا و شرنا، پس ربّ العالمين در مقابل آن جفاهای ايشان بر وی ثنا گفت و او را بستود و آيتها در قرآن بشأن وی فرو فرستاد يکی اينست که: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» يعنی عبد الله بن سلام. و قيل هو علي بن ابي طالب (ع). و قيل هو الله عزّ و جلّ و تقديره كفى بالله الذی عنده علم الكتاب، شهيدا بينی و بينکم، و دليله قراءه من قرأ «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» و باين قراءت معنی آنست که میان من و شما داور و گواه الله تعالی است، خداوندی که از نزدیک اوست علم دين و قرآن.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» بدانک شاه راه دين حق سه چیزست: اسلام و سنت و اخلاص. در اسلام خائف باش و در سنت راجی و در اخلاص محبّ، اسلام از خوف چاره نيست و سنت بی رجا نيست و اخلاص جز مایه محبّ نيست، خائف را گویند می ترس، راجی را گویند همی جوی، محبّ را گویند همی سوز، تا هنگامی آید که خائف را خطاب این بود که لا تخف مترس که روز ترس بسر آمد، و راجی را گویند لا تحزن اندوه مدار که امیدت بر آمد و درخت شادی ببر آمد، و محبّ را گویند ابشر شاد باش که شب هجر پايان رسيد و صبح وصل بر آمد، این هر یکی را در عالم روش خویش محو و اثباتست، از دل خائف ریا می سترد و يقين می نهد، بخل می سترد جود می نهد، شره می سترد قناعت می نهد، حسد می سترد شفقت می نهد، بدعت می سترد سنت می نهد، بيم می سترد امن می نهد. از دل راجی اختيار می سترد تسليم می نهد، تفرقت می سترد جمع می نهد، سرگردانی بنده می سترد نور سبق می نهد. از دل محبّ رسوم انسانیّت می سترد شواهد حقیقت می نهد، يمحو النّوع الانسانیة و يثبت النّوع الرّبّانیة، يمحو شواهد کم و يثبت شاهده، از شاهد بنده می کاهد و از شاهد خود می فزاید تا چنانک باوّل خود بود بآخر هم خود باشد.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی جلال عزّت تو جای اشارت نگذاشت، محو و اثبات تو راه اضافت برداشت، تا گم گشت، هر چه رهی در دست داشت، الهی زان تو می‌فزود و زان رهی می‌کاست تا آخر همان ماند که اوّل بود راست.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست

و يقال يمحو العارفين بكشف جلاله و يثبتهم بلطف جماله فبكشف الجلال انخنست العقول فطاحت و بلطف الجمال طربت الارواح فارتاحت. اوّل بنده را در بحر کشف جلال بموج دهشت غرق کند تا در غلبه انس از خود رها شود بحالی که تن صبر بر نتابد و دل با عقل نپردازد و نظر تمییز را نیابد، بسان مستان بوادی دهشت سر در نهد عطشان و حیران گهی گریان و گه خندان، نه فراغتی که دل رمیده باز جوید، نه مساعدی که بخت خویش با وی باز گوید:

فرید عن الخلّان فی کل بلدة اذا عظم المطلوب قل المساعد

همی گوید بزبان انکسار بنعت افتقار: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریزست، الهی این چه تیغ است که چنین تیز است، نه جای آرام و نه روی پرهیزست، کریم منزل ما چنین دورست همراهان برگشتند که این کار غرورست، گر منزل ما سرورست این انتظار سورست و این محنت بر محنت نور علی نورست، باز بنظر لطف در میان جان بنده نگرد از آن سکر با صحو آید، آرمیده الطاف عنایت، افروخته نور مشاهدت، از خود باز رسته و دنیا و آخرت از پیش وی برخاسته، بنسیم انس زنده و یادگار ازلی دیده و شادی جاودان یافته، میگوید الهی گاه از تو می‌گفتم و گاه می‌نیویدم، میان جرم خود و لطف تو می‌اندیشیدم، کشیدم آنچ کشیدم، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» بزبان اهل اشارت و بر ذوق ارباب معرفت تفسیر این آیت در آن خبرست که مصطفی (ص) گفت: «بدلاء امتی اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانية عشر بالعراق كلما مات منهم واحد ابدل مكانه آخر فاذا جاء الامر قبضوا».

اصلی عظیم است این خبر در علوم حقایق و تمکین ارباب معارف و ما شرح آن در کتاب اربعین مستوفی گفته‌ایم، کسی که این بیان خواهد از آنجا طلب کند، «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» لا رادّ لقضائه و لا ناقض لامره، خداوندیست کارگزار، راست کار، پاک داد، نیکو نهاد، کارها پرداخته بحکمت خود، بنیادها ساخته بعلم خود، حکمها رانده بخواست خود، هر کسی را قسمتی رفته و هر یکی را بر کاری داشته، چون می‌دانی که بر وی اعتراض نیست و از حکم وی اعتراض نیست بهر چه پیش آید رضا ده که جز ازین روی نیست، در راه دین منزلی بزرگوار تر از رضا دادن بحکم وی نیست و یافت کرامت قربت را و سیلنتی تمامتر از رضا نیست.

حسن بصری روزی بر رابعه عدویه در آمد و آن سیّده عصر خویش عقد نماز بسته بود، گفت ساعتی بنشستم بر سجاده نماز وی، نگه کردم در دیده راست وی خاری شکسته دیدم و قطره‌های خون بر رخان وی روان گشته و بسجده گاه وی رسیده، چون از عقد نماز فارغ گشت گفتم این چه حالست؟ خار در دیده شکسته و جای نماز بخون چشم رنگین گشته، گفت ای حسن بعزّت آن خدای که این بیچاره را بعزّ اسلام عزیز کرد که مرا ازین حال خبر نیست، ای حسن دلم این ساعت بر صفتی بود که اگر ممکن شود که هر محنتی و عقوبتی که در هفت طبقه دوزخ است میلی سازند و در دیده راستم کشند اگر دیده چپم خبر یابد دست فرو کنم و دیده از بن بر کنم.

بحقّ تو، بحق مهر تو، بصحبت تو
که دیده بر کنم ار دیده در رضای تو نیست
ترا خوش است که هر کس ترا بجای منست
مرا بتر که مرا هیچ کس بجای تو نیست

و الحمد لله ربّ العالمین و العاقبة للمتّقین.

۱۴ - سورة ابراهيم - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الر» منم خدای دانا، می دانم و می بینم، «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» این نامه ای است که فرو فرستادیم بتو، «لِتُخْرِجَ النَّاسَ» تا بیرون آوری مردمان را، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» بفرمان خداوند ایشان، «إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)» با راه خداوند توانا، بی همتا، نیکو سزا.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها، «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲)» ویل ناگرویدگان را از عذابی سخت. «الَّذِينَ يَسْتَحْيُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ایشان که می برگزینند بدوستی زندگانی این جهان بر آن جهان، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر می گردانند از راه خدای، «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» و آن را عیب و کژی می جویند «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)» ایشانند که در گمراهی دورند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ» و نفرستادیم هیچ فرستاده‌ای، «إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» مگر بزبان قوم او، «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» تا پیدا کند ایشان را، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» تا گمراه کند الله او را که خواهد، «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و با راه آرد او را که خواهد، «وَهُوَ الْعَزِيزُ» و اوست تاونده با هر کاونده و بهیچ هست نماننده، «الْحَكِيمُ (۴)» دانا، راست دانش، راست کار.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» و فرستادیم موسی را بسخنان خویش، «أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ» که بیرون آر قوم خویش را، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی، «وَوَدَّعَاهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و یاد کن بر ایشان گذشتههای روزگار خدا، «إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ» درین پیغام و در یاد کرد گذشتههای روزگار پندهاست و نشانهها، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)» هر شکیبایی را سپاس دار.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» موسی گفت قوم خویش را، «ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» یاد کنید نیکی الله بر خویشستن، «إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» که باز رهاند شما را از کسان فرعون،

«يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» می‌چشاییدند و می‌رسانیدند بشما بد عذاب، «وَأُذِيحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» و گلو می‌بریدند پسران شما را، «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» و زنده می‌گذاشتند دختران شما را، «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ» و در آن شما را آزمایشی بود از خداوند شما، «عَظِيمٌ» (۶) بزرگ.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» آگاهی داد خداوند شما و آگاه کرد، «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» که اگر شاکر باشید ناچار شما را بیفزایم، «وَلَئِن كَفَرْتُمْ» و اگر ناسپاس بید، «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۷) عذاب من سخت است.

«وَقَالَ مُوسَى» و گفت موسی، «إِن تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر کافر شوید شما و هر که در زمین‌اند همه، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۸) «اللَّهُ بی نیاز است، سزای ستایش.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» نیامد بشما، «نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» خبر ایشان که پیش از شما بودند «قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و ایشان که پس قوم نوح و عاد و ثمود بودند، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» نداند ایشان را مگر خدای، «جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» بایشان آمد فرستادگان بایشان، پیغامها درست روشن و معجزها نیکو آشکارا، «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» دستهای خود بدهنهای خود باز نهادند، «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» و گفتند ما کافرانییم بآنچه شما را بآن فرستادند، «وَأِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ» و ما در گمانیم از آنچه ما را می‌خوانید با آن، «مُرِيبٍ» گمانی که دل را می‌شوراند.

التوبة الثانية

این سوره ابراهیم مکی است مگر دو آیت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا...» تا آخر دو آیت بمدینه فرو آمد در شأن کشتگان بدر، باقی همه بمکه فرو آمد باتفاق مفسران، و جمله سوره پنجاه و دو آیتست و هشتصد و سی و یک کلمه و سه هزار و چهار صد و سی و چهار حرف و باجماع اهل تفسیر درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر قول عبد الرحمن بن زید بن اسلم که وی گفت: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطُلُومٌ كَفَّارٌ» این سه کلمه منسوخست بآن آیت که در سوره النحل است: «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ». و روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة ابراهیم

علیه السّلام اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم یعبدها.

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ» انا لله اعلم و اری، و قد سبق الکلام فیہ، «الر، کِتَابٌ» مبتدا و خبر، و قیل کتاب خبر ابتداء محذوف، ای هذا «کِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ» یا محمد یعنی القرآن، «لِتُخْرِجَ النَّاسَ» ای انزلناه لتخرج الناس بدعائک اياهم من ظلمات الکفر و الجهالة الى نور الايمان و العلم و من الشکّ الى اليقين و من البدعة الى السنة. الظلمات و النور چون درهم پیوسته باشد در قرآن بر دو وجه آید: یکی شب و روز ست چنانک الله گفت در سورة الانعام: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ» یعنی اللیل و النهار، دیگر هر چه از آن آید در قرآن بدان کفر و ایمان خواهد، ظلمات شرک است و کفر، لانّ الکفر غیر بین فمثل بالظلمات و الايمان بین فمثل بالنور. و هر چه در قرآن آید ظلمات تنها که در نور پیوسته نبود هم بر دو وجه بود: یکی بمعنی احوال چنانک در سورة الانعام گفت: «قُلْ مَنْ يُنجِیْکُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» یعنی من احوال البرّ و البحر، و در سورة النمل گفت: «اَمَّنْ یَهْدِیْکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» ای احوال البرّ و البحر، دیگر وجه آنست که سه خصلت بهم یعنی سه تاریکی بهم آید چنانک در سورة الزمر گفت: «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» یعنی البطن و الرحم و المشیمة، و در سورة الانبیاء گفت یونس را: «فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ» یعنی ظلمة اللیل و ظلمة البحر و ظلمة بطن الحوت، و در سورة النور گفت: «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» یعنی کافر قلبه مظلم فی صدر مظلم فی جسد مظلم.

... «بِاِذْنِ رَبِّهِمْ» این اذن بمعنی امر است و درین سورة سه جای دیگر است همه بمعنی امر: «مَا كَانَ لَنَا اَنْ نَّاتِیَکُمْ بِسُلْطٰنٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ» ای بامر الله، «خَالِدِیْنَ فِیْهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ تُؤْتِیْ اُکْلُهَا کُلَّ حَیْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا» ای بامر ربّها، و در سورة النساء گفت: «وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا لَیُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ» یعنی بامر الله.

اما آنچه در سورة یونس گفت: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ» آن بمعنی دستوری و خواستست یعنی: اَلَا اِنْ یَاذَنَ اللّٰهُ فِی اِیْمَانِهَا، و در سورة البقرة گفت: «وَ مَا هُمْ بِضَارِیْنَ بِهٖ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ» ای اَلَا اِنْ یَاذَنَ اللّٰهُ فِی ضَرِّهٖ، «وَ مَا اَصَابْکُمْ یَوْمَ التَّقِی الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ» ای الله اذن فی ذلك، و روا باشد که: «بِاِذْنِ رَبِّهِمْ» باین معنی بود: ای لا یهتدی مهتد اَلَا بِاِذْنِ اللّٰهِ و مشیته و توفیقه، پس تفسیر نور کرد: «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِیْزِ

الْحَمِيدِ» ای الی دین الاسلام دین الله، «الْعَزِيزِ» المنیع بالنقمة لمن لم یتبع الرسول، «الْحَمِيدِ» ای الشکور للمحسن القلیل من عمله.

«اللَّهُ الَّذِي» برفع خواند مدنی و شامی هم بوصل و هم بوقف بر استیناف و باقی بخفض خوانند علی أنه بدل من الحمید، ای الحمید «اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

ملکا و خلقا و امرا، «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» ویل، واد فی جهنم بسیل من قیح و صدید.

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ای یختارون و یؤثرون الدنیا علی العقبی و یتروكون العمل لها. و قیل الاستحباب طلب المحبة بالتعريض لها، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» هم لازمست و هم متعدی، بر می گردید از راه خدای و دیگران را بر می گردانید، اگر لازمست چنانست که: «رَأَيْتَ الْمُتَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» ای یعرضون عنک اعراضا الی غیرک و رأیتهم یصدون ای یعرضون و هم مستکبرون، و اگر متعدیست چنانست که: «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» ای منعوکم عن دخوله: «وَوَيْبُهَا عَوْجًا» ای یلتمسون لها زیغا و عیبا. و قیل یطلبون غیر سبیل القصد و صراط الله هو طریق القصد. و قیل ینتظرون لمحمد (ص) هلاکا و عوجا، منصوب علی الحال مصدر موضوع فی موضع الحال، تقول بغیت الشیء طلبته و ابغیته ای اعنته. «أُولَئِكَ» ای الموصوفون، «فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» فی خطاء و طریق جائر عن الصواب.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» ای بلغة قومه، و اللسان عند العرب هو الکلام. می گوید هر پیغامبری که بقومی فرستادیم بزبان ایشان و لغت ایشان فرستادیم تا پیغام ما با ایشان بآن زبان که دریابند و فهم کنند برسانند و اگر نه بزبان ایشان گویند دریابند و حجت بر ایشان درست نیاید، اینست که ربّ العزه گفت: «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» ای لیفهمهم لتقوم علیهم الحجّة.

و عن ابی صالح عن ابن عباس قال کان جبرئیل یوحی الیه بالعربیّة و ینزل هو الی کلّ نبی بلسان قومه.

و عن عکرمة عن ابن عباس قال انّ الله فضل محمدا علی اهل السماء و علی الانبیاء، قالوا

يا بن عباس فكيف فضله على الانبياء؟ فقال ان الله عزّ وجلّ قال: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» يعنى بلسان قومه و اليهم فحسب، و قال لمحمد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» فارسله الى الجنّ و الانس فقال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» بالخذلان عن الايمان، «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» بالتوفيق، اى انما وقع الارسال للبيان لا للاضلال و الهداية فان ذلك الى الله عزّ وجلّ، «وَهُوَ الْعَزِيزُ» الذى لا يمنع ممّا اراد، «الْحَكِيمُ» فى توفيقه من وفاق و خذلانه من خذل.

قال الامام شيخ الاسلام عبد الله الانصارى: فى الآية دليل على ان القرآن نزل بلغة العرب، لان الرسول كان عربيا، و كان اهل الخطاب يومئذ عربا لم يبلغ الخطاب العجم بعد فوجب اذ بلغهم ان يبيّن لهم بلسانهم المعنى الذى نزل الخطاب عربيا بعينه لبيّن للعجم كما بيّن للعرب، و الدليل على جواز بيان الخطاب بالالسنة كلّها لزوم القسم و الذمة به لو حلّف القاضى خصما، فقال له قل: بخداى آسمان و زمين، فحلف به لزمته البيمين كما لو حلف، فقال ربّ السّماء و الارض، و لو قال الكافر: خداى نيست مگر خداى آسمان و زمين، منعتة كما تمنعه الشهادة العربيّة و لو سأل الحزبى الذمّة، فقال: زينهار بخداى، استأمن به كما استأمن بالامان العربى لفظا «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا» اى بالبرهان الذى دلّ على صحّة نبوته نحو إخراج يده بيضاء و كون العصا حية الى سائر آياته التسع، «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ» اى ارسلناه بان يخرج قومه و هم القبط، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» اى بدعائك الى الايمان و نهيك عن الشرك. و قيل القوم بنو اسرائيل، فيكون المعنى: اخرج قومك من ذلك الاستبعاد الى عزّ الملكة لانّ بنى اسرائيل كانوا مؤمنين، «وَذَكَرَهُمْ» اى جدد لهم الذّكر و الذّكر حصول المعنى للنفس و قد يغيب عنها بالنسيان فيعاد اليها بالتذكير، «بِأَيَّامِ اللَّهِ» هذا وعيد و ايام الله عقوباته و مثلاته فى الاولين، كقوله: «فَدَخَلْتُ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنًا» هى ايضا وعيد و سننه عقوباته و مثلاته فى الاولين.

و قيل «بِأَيَّامِ اللَّهِ» اى بما كان فى ايام الله من النعمة و المحنة فاجتزاء بذكر الايام عنه لانّها كانت معلومة عندهم و المعنى عظمهم بنعمه و تقمه اى بالترغيب و الترهيب و الوعد و الوعيد.

و عن على (ع) قال: كان رسول الله (ص) يخطبنا فيذكرنا بايام الله حتى يعرف ذلك فى

وجهه كأنما يذكر قوما يصبّحهم الامر غدوة و عشية و كان اذا كان حديث عهد بجبرئيل لم يتبسم ضاحكا حتى يرتفع عنه.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» اى فى اهلاک الله الامم الکافرة لعلامات ببطلان ما كانوا عليه، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» اى هى دلالات لمن صبر على الشدة و شكر على النعمة. و قيل دلالات لكل مؤمن لأن الصبر و الشکر کفلا الايمان بحکم الخیر: قال النبى (ص): «الايمان نصفان نصف صبر و نصف شکر» خلافت میان علما که صبر به یا شکر و درویش صابر به یا توانگر شاکر، و مذهب بیشترین علماء شریعت و طریقت آنست که درویش صابر فاضلتر و در مقامات سالکان صبر از شکر برتر که صبر حال درویشانست و شکر حال توانگران و اخبار و آثار فراوان دلالت می کند بر شرف درویشان و فضل ایشان بر توانگران، من ذلك قول النبى (ص).

یوتی باشکر اهل الارض فیجزیه الله تعالی جزاء الشاکرین و یوتی باصبر اهل الارض فیقال له أترضی ان یجزیک كما جزینا هذا الشاکر؟ فیقول نعم یا رب، فیقول الله تعالی: کلاً انعمت علیه فشکر و ابتلیتک فصبرت لضعف لک الاجر فیعمی اضعاف جزاء الشاکرین، و قد قال تعالی: «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

و عن انس بن مالک قال بعث الفقراء رسولا الی رسول الله (ص) فقال انی رسول الفقراء الیک. فقال مرحبا بک و بمن جئت من عندهم؟ جئت من عند قوم احبهم، قال: قالوا یا رسول الله ان الاغنیاء ذهبوا بالجنة، یحجون و لا نقدر علیه و یعتمرون و لا نقدر علیه و اذا مرضوا بعثوا بفضل اموالهم ذخیره لهم. فقال النبى (ص) بلغ عنی الفقراء ان لمن صبر و احتسب منکم فله ثلث خصال لیست للاغنیاء: الاولى ان فی الجنة غرفا ینظر الیها اهل الجنة كما ینظر اهل الارض الی نجوم السماء لا یدخلها الا نبی فقیر او شهید فقیر او مؤمن فقیر، و الثانية یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم و هو خمس مائة عام، و الثالثة اذا قال الغنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قال الفقیر مثل ذلك لم یلحق الغنی الفقیر و ان انفق فیها عشرة آلاف درهم و كذلك اعمال البر کلها فرجع الیهم، فقالوا رضینا رضینا.

و روى ان النبى (ص) قال یوتی بالرجل یوم القيامة فیقول الله: عبدی لم ازو عنک الدنیا

لهوانک، زویت عنک لصلاحک و صالح دینک.

قوله: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» ای اعلم قومک یا محمد ما کان من موسی علیه السلام حین قال لبنی اسرائیل «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» فرعون داخل فی آله ها هنا کما ان ابراهیم (ع) داخل فی آله فی خبر التشهد و الیاس داخل فی آله فی قوله: «سَلَامٌ عَلٰی اِلْیَاسِینَ» و مثله قوله: «ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ»، «وَ يُدَبِّحُونَ اَبْنَاءَکُمْ» اثبت الواو ها هنا عطفاً علی «یَسُومُونُکُمْ» و حیث لا واو فانه بدل عن الاول. قال الفراء العلة الجالبة لهذه الواو ان الله سبحانه اخبرهم انهم يعذبون بانواع العذاب بالتذبيح و غیر التذبيح و حیث طرح الواو اراد تفسیر صفات الذین کانوا یسومونهم، «وَ یَسْتَحْيُونَ نِسَاءَکُمْ» ای یدعونهن احیاء لا یقتلونهن. و فی الخبر: اقتلوا شیوخ المشرکین و استحيوا شرخهم، «وَ فِی ذَلِکُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیْمٌ».

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ» یعنی آذن ای اعلم کما یقال توعّد و اوعّد، «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ» می گوید آگاهی داد خداوند شما، و آگاه کرد «شکرتم» راست و آگاهی «کفرتم» را، و شکر درین موضع توحیدست و ناسپاسی کفر است و تفسیر خود در عقب است.

«وَ قَالَ مُوسَى اِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ» عن عبادتکم، «حَمِيدٌ» یحمده اهل السماوات و الارض حمید باحسانه لمن عبده. و قيل حمید حمد نفسه قبل ان یحمده خلقه.

قال النبی (ص): من اعطى الشکر لم یحرم الزیادة لانّ الله تعالى یقول: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّکُمْ».

و بعث رسول الله (ص) سریة فقال لئن سلمتم لا شکرته فغنموا و سلموا، فقال اللهم لك الحمد شکرا و لك المنّ فضلا

«فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» تا اینجا سخن موسی است با قوم خویش.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ» مفسران را درین آیت دو قول است: یک قول آنست که این هم از کلام موسی (ع) است با قوم خود، و قول دیگر آنست که این خطاب با محمد است (ص) و با امت وی یقول الم تسمعوا خبر الذین من قبلکم

قوم نوح و عاد و ثمود، «وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» من الامم السالفه، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» ای لا يحصى كثرتهم الا الله. هذا دليل على اشتباه الانساب على النسب و لهذا روى عن عبد الله انه قرأ هذه الآية ثم قال كذب النسابون. و عن ابن عباس قال: بين عدنان و اسماعيل ثلاثون ابا لا يعرفون، «جاءتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» بالمعجزات التي ثبتت بها نبوتهم و وجبت اجابتهم ثم لم يؤمنوا و هو قوله «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» و فيه قولان: احدهما ان الضميرين يعودان الى الكفرة، ای ردّ القوم ايديهم في افواههم، ای على افواههم غيظا عليهم كقوله: «عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ» و هو قول ابن مسعود. قال ابن عباس عجبوا من كلام الله فوضعوا ايديهم على افواههم متفكرين فيه، و قال بعضهم اشاروا اليه بالسكوت و وضعوا اناملهم على شفاههم و قد طبّقوها. و القول الآخر ان الضمير الثاني يعود الى الانبياء ای ردّ القوم ايديهم في افواه الرسل كي لا يتكلموا بما ارسلوا به و هو قول الحسن و الفراء و اشار الفراء بظهر كفه الى من يخاطبه مي گوید دستهای خود بدهنهای بیغامیران باز نهادند گفتند مگوئید یعنی که نپذیرفتند بیغام و ایشان را دروغ زن گرفتند همچون کسی که دست بدهن کسی باز نهد و گوید خاموش، «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» فی هذا الكلام ایجاز فان القوم لم يكونوا معترفين برسالة ربهم و المعنى انا كفرنا بما تدعون انكم ارسلتم به، و له فی القرآن نظائر و من ايینها قول قوم صالح فی سورة الاعراف، «وَأِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا» انتم، «إِلَيْهِ مُرِيبٌ» موقع فی الریبة، ارب اتی بالرّیبة، اتی بالتهمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سماع بسم الله يوجب الهيبة و الهيبة تتضمن الفناء و الغيبة، سماع الرحمن الرحيم يوجب الحضور و الاوبة و الحضور يتضمن البقاء و القرية، من اسمعه بسم الله ادهشه في كشف جلاله و من اسمعه الرحمن الرحيم عيشه بلطف جماله و كرم افضاله، الله است قادر و قديم مستوجب قدم، رحمن است قاهر و عظيم مستحق عظم، رحيم است غافر و حلیم سزاء فضل و كرم، ای مهيمن اكرم و ای مفضل ارحم، ای محتجب بجلال متجلى بكرم، به باقرب تو اندوه است نه با ياد تو غم.

چشمی که ترا دید شد از درد معافا جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

کار آنست که تو در گرفتی، راه آنست که تو نمودی، قسمت آنست که تو کردی پیش از لوح و پیش از قلم، قضا قضاء تو و خواست خواست تو و حکم حکم تو، حکم دیگران همه میل است و ستم:

قضى الله امرا و جف القلم و فيما قضى ربنا ما ظلم

الله است آفریدگار جهانیان، رحمن است روزی گمار همگان، رحیم است آمرزگار مؤمنان، الله است آفریننده بی نظیر، رحمن است پروراننده و دست گیر، رحیم است آمرزنده و عذر پذیر، هر چند که خردبین است عظیم و بزرگوار است، هر چند که سخت گیر است فرا گذار و آسان گذارست، در صفت عزت وی هم نور و هم نار است، بنار عزت قومی را می‌گذارد، بنور عزت قومی را می‌نوزاد، آن سوخته را بعدل خود در ظلمات کفر می‌دارد، و آن نواخته را بفضل خود بدعوت مصطفی (ص) و بنور قرآن راه می‌نماید و از تاریکی بیگانگی به روشنایی آشنایی می‌آرد، اینست که رب العالمین گفت: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» ای محمد این چراغ قرآن که در دست تو است افروزنده آن مائیم، راهبر بوی آن کس بود که ما خواهیم.

بزرگان دین گفتند نشان راه بردن بوی پنج چیز است: اول آنک حق او را قبول کند چنانک گفت عز جلاله: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ». دیگر آنک او را دست گیرد: «لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ» سوم دل وی در خود بندد: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»، چهارم برق دوستی در دل وی تابد: «رَأَى كَوْكَبًا» پنجم جان وی را بوی وصال دماند: «وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»، و اصل این همه عنایت از لیست، چون عنایت بود طاعت سبب مثبت بود و معصیت سبب مغفرت، و اگر عنایت نبود طاعت سبب ندامت بود و معصیت سبب شقاوت.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» قال الواسطي: الكون كله له فمن طلب الكون فإنه المكون و من طلب الحق فوجده سخر له الكون بما فيه.

هر که خویشتن را فامکون داد و دل خود فاصحبت وی پرداخت، کاینات و حادثات یکسر فاختدمت وی پرداخت، می‌گوید عبدی هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است ملک و ملک ماست، همه بنده و رهی ماست، اگر وفای عهد ما را میان بندی و چاکر وار سر در ربنه طاعت آری همه را حلقه چاکری تو در گوش کنیم و مسخر تو

گردانیم، و اگر سر از چنبر فرمان بگردانی یا دل خود فاصحتت گیری پردازی همه را بخصمی تو بر پای کنیم و قدمگاه تو بر تو زندان کنیم.

سلیمان پیغامبر با چندان مرتبت و منزلت روزی بر تخت مملکت نشسته بود شاد روان دولت گسترانیده، جن و انس و طیور صفها کشیده، تاج رسالت بر فرق نبوت نهاده، بخاطرش بگذشت که امروز هیچ کس را گذشت از پسر داود روا بود که این منزلت و رفعت او را عطا دهند؟ در حال باد را فرمودند تا آن رداء وی از فرق سر او در کشید و بر خاک انداخت، سلیمان روی در هم کشید از سر سطوت خویش باد را گفت: ردّی علی ردائی، باد جواب داد که ردّ علیک قلبک ای سلیمان تو دل خود بخود باز آر تا ما رداء تو بتو باز آریم.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، یا محمد ما موسی کلیم را همان فرمودیم که ترا می فرمائیم، همه را گفتیم چراغ دعوت بیفروزید و خلق را از ظلمات شک با نور یقین خوانید و از تاریکی جهل بروشنایی علم آرید، تدبیر خود بگذارید، تقدیر حق ببینید، بدعت منهد و میسندید طریقت سنت و جماعت سپرید، «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» هی الایام التي كان العبد فيها فی کتم العدم و الحق يقول بقوله الازلی عبادی، ای محمد با یادشان ده آن روزگار که شما نبودید و من شما را بودم، بی شما من کار شما بساختم و عقد دوستی بیستم و رحمت از بهر شما بر خود نیشتم: «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» این آن رمزست که پیر طریقت در مناجات گفت: الهی آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم تا با آن روز نرسم میان آتش و دودم، و اگر بدو گیتی آن روز را باز یابم بر سودم، و بود تو خود را دریابم به نبود خود خشنودم، الهی من کجا بودم که تو مرا خواندی، من نه منم که تو مرا ماندی، الهی مران کسی را که خود خواندی، ظاهر مکن جرمی که خود پوشیدی، الهی خود بر گرفتی و کسی نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار و در سایه لطف خود میدار و جز بفضل و رحمت خود مسپار.

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» ای لئن شکرتم الاسلام لازیدنکم الایمان، و لئن شکرتم الایمان لازیدنکم الاحسان، و لئن شکرتم الاحسان لازیدنکم المعرفة، و لئن شکرتم المعرفة لازیدنکم الوصلة، و لئن شکرتم الوصلة لازیدنکم المشاهدة، و لئن شکرتم

ما خوئناکم من عطائی لازیدنکم ما وعدناکم من لقایى .
و روی ان داود (ع) قال: یا ربّ کیف اشکرک و شکرى لک تجدید منّ منک علیّ، فقال
یا داود الآن شکرتنی

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ» رسولان ایشان گفتند، «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» در الله نیز گمانی
است؟، «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کردگار و آفریدگار آسمان و زمین، «يَدْعُوَكُمْ»
می خواند شما را، «لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» تا بیامرزد شما را گناهان شما، «وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى
أَجَلٍ مُّسَمًّى» و با پس دارد شما را تا هنگامی نام زد کرده، «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا»
گفتند که نیستید شما مگر مردمانی همچون ما، «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا» می خواهید که
برگردانید ما را، «عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» از پرستش آنج پدران ما پرستیدند، «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ
مُبِينٍ (۱۰)» بیارید بما حجتی روشن.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» فرا ایشان گفت رسولان ایشان، «إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نیستیم ما
مگر مردمانی همچون شما، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» لکن سپاس نهد
الله بر هر که خواهد از بندگان خویش، «وَمَا كَانُوا لَنَا» و نیست ما را، «أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» که بشما حجتی آریم مگر بفرمان الله «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)»
و ایدون بادا که گرویدگان توکل و پستی داری بر خدای دارند.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» و چرا که ما پستی نداریم و توکل نکنیم بر الله، «وَقَدْ هَدَانَا
سُبُلَنَا» و اوست که راه نمود ما را براههای راست ما، «وَلَنَصْبِرَنَّ» و بر آنیم که شکیبایی
کنیم، «عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا» بر آن رنجها که شما می نماید ما را، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)» و ایدون بادا که بر خدای تعالی توکل دارند متوکلان.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» کافران گفتند رسولان خویش را، «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» که
بیرون کنیم شما را از زمین خویش، «أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا» یا باز گردید و در کیش ما
آئید، «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» پیغام داد خداوند ایشان بایشان «لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳)» که ما
خود آن ستمکاران را هلاک کنیم.

«وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و شما را در زمین نشانیم پس ایشان «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ

مقامی» این پاداش آن کس راست که گرویده است برستاخیز و ایستادن شمار را، «و خَافَ وَعَبِدَ (۱۴)» و ببیم است از وعید من.

«وَأَسْتَفْتَحُوا» و عذاب خواستند گفتند که میان ما و میان رسولان کار برگزار و برگشای، «وَأَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)» و نومید ماند هر گردن کشی شوخ.
«مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» دوزخ پیش او فا، «وَأُيَسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶)» و می آشامانند او را از آبی زردابه و قبیح «يَتَجَرَّعُهُ» در دهن می کشد آن را، «وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» و نمی تواند که روان فرو برد آن را، «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» و می رسد باو درد مرگ از هر جای، «وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» و آنکه مردنی نه، «وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)» و پیش او فا باز عذابی سخت تر از آن و ستبرتر از آن.

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ» مثل کردار ایشان که بخداوند خویش کافر شدند، «كِرَامًا» اشتدّت به الریح» چون خاکستری خشک که باد در آن زور گرفت، «فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» در روزی سخت باد، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» باد شاه نشوند و درنیابند از آن کردگار که کردند بر هیچیز، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبُعِيدُ (۱۸)» آنست آن گمراهی و تباهی دور.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» نمی بینی که الله بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بیکتایی و توانایی، «إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ» اگر خواهد ببرد شما را، «وَأَيَّتِ بَخْلِقِ جَدِيدٍ (۱۹)» و آفریده ای آرد نو.

«وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)» و آن بر الله نه سخت است نه دشوار.
«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا» و بیرون آیند خوانندگان الله همه بیکبار، «فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» پس روان گویند گردن گردن کشان را، «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» که ما شما را پس روان بودیم «فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» امروز ما را بکار آید و از عذاب ما چیزی بردارید، «قَالُوا» گویند، «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ» اگر الله ما را راه نمودی ما هم شما را راه نمودیمی «سَوَاءٌ عَلَيْنَا» یکسانست بر ما، «أَجَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا» خروش کنیم یا شکیبایی کنیم، «مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ (۲۱)» ما را دوری یافت نیست از عذاب و نه رستن.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ» و دیو گوید، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» آن گه که کار شمار برگزارد آید، «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» خدای شما را وعده داد وعده‌ای درست راست، «وَوَعَدْتُكُمْ» و من شما را وعده دادم «فَأَخَلَفْتُكُمْ» و آنچه گفتم نکردم، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» و مرا بر شما دست رسی نبود و توانی، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» مگر آنک خواندم شما را، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» و پاسخ کردید مرا، «فَلَا تَلُومُونِي» مرا مه نکوهید، «وَلَوْ مَوَّأْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» خویشتن را نکوهید، «مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ» نه من فریاد رس شما، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي» و نه شما فریاد رس من، «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ» که من کافر بودم بآنچه شما انباز گرفتید مرا در آن پیش، «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)» کافران را فردا عذابی درد نمای است.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ» یعنی أ في توحيد الله شك، این آیت جواب کفرانست که می‌گفتند: «إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ» و استفهام بمعنی انکارست ای لا تشکوکوا فی وجود الله و وحدانیته سبحانه فقد دل علی توحیده و وجوده و قدرته خلق السماوات و الارض.

ابتدا می‌گوید در هستی و یکتایی و بی‌همتایی الله در گمان مباحثید و یقین دانید که اوست یگانه خداوند بی نظیر و بی‌مانند، آفریدگار آسمان و زمین، چون می‌دانید بی‌گمان که آفریدگار کائنات اوست، پس بی‌گمان بدانید که معبود و خداوند اوست، «يَدْعُوكُمْ» الی الایمان و طاعة الرسل یبعثه ایانا الیکم «لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» اذا امنتُم به، من زیادتست یعنی لیغفر لکم ذنوبکم، و روا باشد که من تبعیض باشد یعنی ما سلف من ذنوبکم، «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» ای الی منتهی آجالکم الذی سمی لکم فلا یأخذکم بالعذاب و الهلاک كما اخذ به من کفر قبلکم، «قَالُوا» ای القوم، «إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» فی الصورة و الهيئة و لستم بملائكة تحييون صدنا عن عبادة الاصنام التي كان يعيدها أبائنا «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» حجة واضحة یتیقن بها انکم محقون فی دعواکم.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» صدقتم فی قولکم انا بشر مثلکم و لکن من الله علينا بالنبوة و الرسالة و كما من علينا: «يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» این

جواب ایشانست که گفتند: «فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ».

اقتراح آیات کردند بیرون از آن معجزها که با ایشان بود و نمودند، «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» ای لا یتاتی لنا ان نأتیکم بالحجة التي طلبتموها، «إِنَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بامر الله لنا بذلك، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» من کان یرید اتباع الحق اذا قام الدلیل فانه یتوکل علی الله و یرضی بما یرضیه و لا یعانده باقتراح الآیات.

«وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» ای لا عذر لنا ان ترکنا التوکل علیه، «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ارشدنا للایمان و رزقنا النبوة، «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا» جواب قسم مضر حلفوا علی الصبر علی اذاهم و ان لا یمسکوا عن دعائهم، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» یرید فی صبرنا علی اذاکم، و التوکل علی الله تفویض الامر الیه و التسلیم له.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» ای حلف الکافرون.

و قالوا لنخرجنکم و من آمن معکم من بین اظهرنا و من بلادنا، «أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا» ای آلا ان ترجعوا عن دعوتکم هذه و تعودوا الی عبادة الاصنام و لم تكن الرسل علی ملتهم قطّ حتّی یعودوا فیها و قد مضی هذا فی الاعراف، «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» ای کما حلف الکفار علی اخراج الرسل و المؤمنین من بلادهم آلا ان یعودوا الی دینهم کذلک اقسام الله عزّ و جلّ و اوحی به الی الرسل انه یهلك الکافرين و یورثهم دیارهم و اموالهم فانجز وعده فذلک قوله: «وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ» ای ذلک الایهاک و الاسکان، «لَمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای مقامه بین یدی للحساب فاضاف مقام العبد الی نفسه لانه یقیمه فیہ کما تقول ندمت علی ضربک ای ضربی ایاک و سررت برؤیتک ای برؤیتی ایاک، و قد قال الله سبحانه: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ» ای رزقی ایاکم. و گفته اند این خوف بمعنی علم است کقوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يَاقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» ای علمتم. جای دیگر گفت: «فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِمَهُمَا» ای علمنا، فعلى هذا المعنى: «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای ذلک لمن علم و صدق بالمقام بین یدی و صدق و عیدی. و قیل معناه ذلک لمن علم قیامی علیه و حفظی اسبابه، من قوله: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» «وَوَخَّافٌ وَعَِيدٌ» ای ما اوعدت من العذاب.

«وَأَسْتَفْتَحُوا» قومی گفتند این ضمیر کافران است و استفتاح ایشان عذاب خواستن است

که می گفتند: «فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ عَجَلٌ لَنَا قَطِنًا اثْنًا بِمَا تَعَدُّنَا اثْنًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ». قومی گفتند ضمیر بیغامبران است و استفتاح ایشان فتح خواستن است و نصرت بر کافران، و ربّ العزّه اجابت کرد و بیغامبران را و مسلمانان را بر کافران نصرت داد چنانکه گفت: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا كَانَتْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». «وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» ای خاب ما اراد و لم يدرك ما تمنى، و الجبّار العالی المتکبر علی الله و هو صفة ذمّ فی المخلوقین و هو الذی لا یری لاحد علیه حقًا، تقول اجبر فهو جبّار و مثله ادرك فهو درّاک و هو قلیل، و الله عزّ و جلّ جبار جبر العباد علی ما ارى و قد سبق شرحه، و العنید المعاند المجانب للحقّ الذی یأبى ان یقول لا اله الاّ الله. یقال عند عنادا ای عدل عن القصد و عرق عاند لا یرقى دمه کأنه خرج عن المعتاد.

قال ابن عباس كانت الرّسل و المؤمنون يستضعفهم قومهم و یقهرونهم و یکذبونهم و یدعونهم الی ان یرعدوا فی ملتهم فابی الله لرسله و المؤمنین ان یرعدوا فی ملّة الکفر فامرهم ان یتوکّلوا علی الله و امرهم ان یستفتحوا علی الجبّارة و وعدهم ان یسکنهم الارض من بعدهم فانجز الله لهم ما وعدهم، و استفتحوا کما امرهم الله ان یستفتحوا، «وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» روى ابو سعید الخدری قال قال رسول الله (ص): یسیر عنق من جهنّم یوم القيامة فیقول انی امرت بثلث. بکلّ جبّار عنید، و من جعل مع الله الها آخر و من قتل نفسا بغير نفس. و فی روایة اخرى وکلّت بثلث: بکلّ جبار عنید، و بکلّ من دعا مع الله الها آخر. و بالمصورین.

قوله: «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» ای امامه و قدامه جهنّم فهو یردّها کما یقال: الموت من ورائک. و قیل من ورائه ای من وراء حیاته یعنی بعد موته جهنّم و الاصل فیہ ان کلّ من واری عنک شیئا من خلف او قدّام فهو وراک و قیل من وراء ما هو فیہ جهنّم ای تتلوه کما تقول للرجل من وراء ما تحبّ ای یتلوه، «وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ» فالصدید بدل من الماء و لیس صفة له، ای یسقى الصّدید مکان الماء کأنه قال: «جعل ماءؤه صديدا» و سمی ماء لمیعه، کما قیل للمنی ماء و للدّمع ماء و لیسا بالماء و یجوز ان یكون علی التّشبیہ ای یسقى ماء کأنه صدید، و هو ما یسیل من الجرح مختلطا بالدّمّ و القیح. قال قتادة هو ما یخرج من جلد الکافر و لحمه. و قال الربیع بن انس هو غسالة اهل النار و ذلك من فروج

الزناة و جاز ان يكون الصديد وصفا للماء فيكون المعنى من ماء صديد، يصدّ عن شربه لكرهه مذاقه.

«يَتَجَرَّعُهُ» يتحسّاه و يشربه جرعة لمرارته و حرارته، «وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» اى يسيغه بعد ابطاء، تقول ساغ الشراب يسوغ سوغا اذا جاز الحلق و وصل الى الجوف، و قيل لا يسوغ فى حلقه بل يغصّ به فيطول به عذابه.

روى ابو امامة قال النبى (ص) يقربّ اليه فيتكرهه فاذا ادنى منه شوى وجهه و وقعت فروة رأسه فاذا شربه قطع امعائه حتى يخرج من دبره. يقول الله عزّ و جل: «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» و قال: «يَشْوَى الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ».

و قال ابن عباس فى جهنّم اودية تجرى فى تلك الاودية صديد اهل النار قيحهم و دماؤهم فيسقون من ذلك الصديد. ريحه اتنن من كلّ قدرة، «وَأَيُّهَا الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» من بدنه حتى من اطراف شعره مى گوید از هر مقدار رستنگاه موى دردى مى بيند كه از چنان درد زنده ميرد و او از آن نميرد. قال ابن جريح يعلق نفسه عند حنجرتة فلا تخرج من فيه فيموت و لا ترجع الى مكانها من جوفه فتنتفعه الحياة، نظيره قوله: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»، «وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» اى و من بعد ذلك حبس الانفاس و دوام العذاب و الخلود فى النار، نظيره قوله: «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ».

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا» فيه تقديم و تأخير، تقديره مثل اعمال الذين كفروا، كقوله: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» اى احسن خلق كلّ شىء، «وَأَيُّهَا الْقِيَامَةُ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» يعنى ترى وجوه الذين كذبوا على الله مسودة، و قيل فيه اضرار اى فيما انزل الله «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ثمّ ابتدا فقال: «أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ» و قيل المثل زيادة و تقديره: الذين كفروا برّبهم اعمالهم كرماد اشتدّت به الرّيح. و فى قراءة نافع: اشتدّت به الرّيح، «فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» وصف اليوم بالمعصوف و هو من صفة الرّيح لانّ الرّيح تكون فيه كما يقال يوم بارد و حارّ لانّ البرد و الحرّ يكونان فيه و كذلك يقال نهاره صائم و ليلة قائم اى هو صائم و قائم فيه، فكذلك يوم عاصف اى ريحه عاصفة، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» فيه قولان: احدهما هى اعمالهم التى كسبوها من الخيرات كالصدقات و صلة

الرَّحْمِ و بناء القناطر و ساير ابواب البرِّ لانَّ الكفر محبط، و الثَّانى هى اعمالهم الَّتى عملوها للاصنام، و معنى الآيَة انَّ اعمال الكفَّار تصير هباء منثورا فتبطل بطلان رماد حصل فى عراء هبَّت به الرِّياح فبدَّدته و مزَّقته فصيرته بحيث لا يرى و لا ينتفع به، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبُعِيدُ» اى ما وصفنا هو الضَّلَال عن القصد البعيد عن الرِّشاد. و قيل ذلك هو الخسران الكبير ضلال اعمالهم و ذهابها.

«أَلَمْ تَرَ» اى الم تعلم، «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» اى قل لكل واحد منهم، و قيل الخطاب للنبي و المراد به غيره. قرأ حمزة و على: «خالق السماوات و الارض» بالاضافة و المعنى فيهما سواء، «بِالْحَقِّ» اى بقوله الحق: كن كما قال، «وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ». و قيل بالحق اى لم يخلقهما باطلا و انما خلقهما لامر عظيم، «إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ» عن الارض، «وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» سواكم، و قيل هو خطاب لاهل مكَّة اى ان يشأ يمتكم و يخلق غيركم من هو امثل و اطوع له منكم.

«وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ممتنع بل سهل عليه يسير و معنى الآيَة انَّ من قدر على خلق السَّمَاوَاتِ و الارض لا يصعب عليه اعادة من كان حيًّا ففتى.

«وَ بَرَزُوا» اى ظهوروا من قبورهم فصاروا الى البراز من الارض و البراز الصحراء لظهورها هذا كقوله عزَّ و جل: «يومهم بارزون»، «لِلَّهِ» يعنى لدعوة الله اياهم من قبورهم، كقوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ». برزوا بلفظ ماضى گفت و معنى مستقبل است كه اين بروز بعد از فناء دنيا خواهد بود بقيامت مى گويد خلق بزمين محشر بهم آيند و تابع و متبوع بر هم رسند، «فَقَالَ الضُّعْفَاءُ» جمع ضعيف اى ضعيف الرأى و التدبير و هم السَّفَلَة و التَّابِعُونَ، «لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» يعنى الَّذِينَ طلبوا الكبر و الكبر رفع النَّفس فوق القدر و هم الرُّؤَسَاءِ و السَّادَة المتبوعون، پس از آنك تابع و متبوع اهل ضلالت بعداب رسيدند، پس روان و كمينان با مهتران و پيش روان خود گويند: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» جمع تابع مثل حارس و حرس و راصد و رصد و نافر و نفر، «فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا» اى هل تقدرون ان تدفعوا عَنَّا شيئا مما نحن فيه بصرفه عَنَّا او بحمله و ان قلَّ گويند ما پس روى شما كرديم و فرمان شما برديم هيچ توانيد كه امروز ازين عذاب كه بر ماست چيزى بگردانيد و بكاھيد از ما يا خود برداريد؟! آن مستكبران و پيش روان جواب دهند: «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ

لَهْدَيْنَاكُمْ» ای اخترنا لکم ما اخترناه لانفسنا و کُنَّا حَسْبَنَا اَنَا راشدون مرشدون و لکن ضللتنا فاضللتناکم گویند ما شما را آن نمودیم که خود داشتیم و آن فرمودیم که خود کردیم، پنداشتیم که خود راه بریم و شما را راه نمائیم، ندانستیم که خود بی راه بودیم و شما را بی راه کردیم، اگر الله ما را راه صواب نمودی ما نیز راه صواب بشما نمودیمی تا هم ما را از عذاب نجات بودی و هم شما را، آن گه در میان آتش و عذاب با یکدیگر گویند راه ما آنست که صبر کنیم مگر فرج آید که در دنیا هر که صبر کرد فرج دید، پانصد سال در آن عذاب صبر کنند و ایشان را صبر بکار نیاید و سود ندارد، آن گه جزع در گیرند و گویند جزع کنیم مگر بر ما رحمت کنند، پانصد سال جزع همی کنند و کس را بر ایشان رحمت نیاید، آن گه نومید شوند و گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ» مهرب و معدل عن العذاب و الحیص العدول علی جهة الفرار، یقال وقع فلان فی حیص بیص اذا وقع فیما لا یقدر ان یتخلص منه.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ» یعنی ابلیس، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» فرغ من الامر ای من الحساب و دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار، چون کار خلق در قیامت بر گزارده آید و فصل و قضا تمام شود، بهشتیان بهشت فرو آمده و دوزخیان با آتش رسیده، کافران روی بابلیس نهند و او را سرزنش کنند که تو ما را باین روز بد افکندی که در دنیا ما را راه کز نمودی، آن گه ابلیس را در میان آتش منبری نهند بآن منبر بر شود و ایشان را جواب دهد، گوید یا اهل النار: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» ای دوزخیان بدانید که الله شما را در دنیا وعده ای داد که این روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب بودنی است، آن وعده ای بود راست و درست الله وعده خود راست کرد و سزای هر کس داد، «وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» و من شما را وعده ای دروغ دادم که رستاخیز و بهشت و دوزخ نخواهد بود و شما را گفتم که در کفر و معصیت نجاتست، آنچه گفتم باطل بود و آنچه وعده دادم خلاف آن بود، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» این سلطان بمعنی ملک است و قهر یعنی ما کان لی علیکم من ملک فاقهر کم علی الشِّرْک، هم چنان که در سوره الصافات گفت: «وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» ای من ملک ففقه کم علی الشِّرْک، بیرون ازین در همه قرآن سلطان بمعنی حجّتست و برهان.

ابلیس گوید مرا بر شما دست رسی و توانی نبود بآنچ شما را فرمودم و بر آن خواندم و نه شما را بقره و غلبه بر آن داشتیم که مرا خود آن قهر و غلبه و امکان نبود، بیش از آن نیست که شما را دعوتی کردم و وسوسه‌ای انگیختم و شما دعوت من پاسخ کردید و باجابت مسارعت نمودید، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» استثناء منقطع ای لکن دعوتکم بالوسوس، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» اسرعتم اجابتی، «فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ» اذ تبعتمونی لا بحجة و برهان و لا تسلط و غلبه مرا ملامت مکنید ملامت خود کنید و گناه سوی خود نهید که دعوت من بی حجتی و برهانی اجابت کردید بعد از آن که عداوت من با خود شناخته بودید، و ربّ العزّه با شما گفته: «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» «ما أنا بِمُضْرِحِكُمْ» فاخر جکم من النار، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي» فتخر جونی منها، امروز نه من شما را بکار آیم نه شما مرا بکار آید، نه من شما را فریاد رس و نه شما مرا فریاد رس. جای دیگر گفت: «فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ» ای لا مغیث لهم و لا غیاث، ایشان را خود فریاد رس نیست در آتش و رستگاری نیست از آتش. جای دیگر گفت: «وَ هُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا»، فریاد همی خوانند و کس ایشان را فریاد نرسد.

... «وَمَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي» بکسر الیاء قرأه حمزة، و قرأ الباقون بفتح الیاء، و وجه الکسر انّ الاصل مصرخینی فذهبت النون لاجل الاضافة و ادغمت یاء الجماعة فی یاء الاضافة و حرکت بالكسر لالتقاء الساکنین و من فتحها ردّ الی حرکتها التی کانت له و هی اخفّ الحركات، قوله: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ» ای باشراکم ایای مع الله سبحانه فی الطاعة، ای جحدت ان اکون شریکا لله فیما اشركتمونی فیہ من طاعتکم ایای فی الدنیا و تبرات من ذلك هذا كقوله: «وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ». و قيل معناه انی کفرت قبلکم بما اشركتمونی من بعد، فان کفر ابلیس قبل کفرهم، «إِنَّ الظَّالِمِينَ» ای الکافرین، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یحتمل أنه من تمام کلام ابلیس و یحتمل الاستیناف.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أ فِي اللَّهِ شَكٌّ» كيف يشكّ في توحیده من لا يتصرفّ الّا بتصرفه و تدبيره، بل كيف يبسر جلال قدره الّا من كحله بنور برّه و لطفه. تا سرمه عنایت بمیل هدایت در دیده تو نکشد، آیات و روایات قدرت او نبینی و عجایب و بدایع فطرت

او شناسی، تعجب همی کردند رسولان که خود در آفرینش کسی باشد که در وحدانیت و فردانیت خداوند ذو الجلال بگمان بود، پس از آن آنک کلیات و جزئیات در کون و کائنات همه دلیست و گواه بر یکتایی و بی همتایی او:

مرد باید که بوی تاند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست

لکن زهر افعی چون مستولی گردد بر جان بیچاره‌ای هزار خروار تریاق سود نکند، من اسقطه السّوايق لم تنعشه اللّواحق، اوّل نمودن است پس دیدن، اوّل نمایش است پس روش، تا ننماید نه بینی، تا نخواند نروی، خواندنش اینست که: «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» آفریدگار زمین و آسمان، کردگار جهان و جهانیان، بی نیاز از طاعت و اعمال بندگان بانعام و افضال خود، نه بسزاء شما، بل بسزاء خود می خواند شما را که باز آید، درگاه ما را لزوم گیرید، چون می دانید که جز من خداوند نیست، از من آمرزش خواهید که ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، عیب خود عرضه کنید که ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، بجرم رهی را گرفتن انتقام است و ما را با رهی انتقام نیست، باول بر گرفتن و باخر بیفکندن در علم نقصانست و در علم ما نقصان نیست، کرامت ازین بزرگوارتر نباید، لطف ازین تمامتر نبود، کید دشمن بتو نماید و از وی حذر فرماید گوید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» شیطان دشمن شما است او را دشمن دارید، فرمان وی مبرید، دعوت وی را اجابت مکنید: «إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» او خود خرمن سوخته است ترا سوخته خرمن خواهد تا ترا با خود بدوزخ برد، فرمان وی مبر، فرمان خداوند خود بر، دعوت الله را پاسخ کن، «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» که بآن میخواند تا ترا بیامرزد و بنوازد.

جای دیگر گفت: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» همه را می خواند لکن تا خود کرا بار دهد و مقبول حضرت بی نیازی که بود، آنها که مقبول حضرت بی نیازی آمدند، علم سعادت و روایت اقبال نخست بر درگاه سینه‌های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و دیواری از عصمت بگرد روزگار ایشان درکشیدند تا صولت دعوت شیطانی راه بساحات دل ایشان نیافت، آن گه جمال بی نهایت: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» بر

دل ایشان تجلّی کرد و از یک جانب عنایت شریعت او را مدد داد که: «أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ» و از دیگر جانب جلال حقیقت او را نواخت که: «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» پس چه عجب باشد اگر رهی با این عنایت و رعایت مقبول حضرت الهیّت شود.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ای و قد رَقَانَا مِنْ حَدِّ تَكْلِفِ الْبِرْهَانِ الِی وجود روح البیان بکثرة ما افاض علينا من جمیل الاحسان و کفانا من مهمّات الشّان. توکل نشان یقینست و مایه ایمان و ثمره توحید و آن را دو درجه است: یکی توکل عام مکتسبان اّمّت را، دیگر توکل خاص راضیان حضرت را، توکل عام آنست که از راه اسباب برنخیزی، کسب و تجارت و حرائت که سنّت شریعتست دست بنداری و آنکه اعتماد بر آن کسب نکنی و روزی از اسباب نبینی، بلکه از مسبّب الاسباب بینی و اعتماد جز بر فضل الله نکنی و حرکات اسباب و حول و قوّت خود بداشت وی بینی، درین توکل اسباب در میان دیدن رواست اما با اسباب بماندن خطاست.

پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست، بهشت در میان ندیدن بی شرعی است اما با بهشت بماندن دون همّتی است، از روی شریعت اگر کسی در غاری نشیند که راه گذر خلق بر وی نبود و آنجا گیاه نبود گوید توکل می‌کنم این حرامست که وی در هلاک خویش شده و سنّت حق سبحانه و تعالی در کار اقسام و ارزاق خلق بندانسته.

آورده‌اند که در بنی اسرائیل زاهدی از شهر بیرون شد، در غاری نشست که توکل می‌کنم تا روزی من بمن رسد، یک هفته بر آمد و هیچ رفقی پدید نیامد و بهلاک نزدیک گشت، وحی آمد به پیغامبر روزگار که آن زاهد را گوی: بعزّت من که تا با شهر نشوی در میان مردم من ترا روزی ندهم، پس بفرمان حق بشهر باز آمد و رفقا آغاز کرد، از هر جانبی هر کسی تقرّبی میکرد و چیزی می آورد، در دل وی افتاد که این چه حالست؟ وحی آمد به پیغامبر که در آن روزگار بود، که او را بگویی: تو خواستی که بزهد خویش حکمت ما باطل کنی، ندانستی که من روزی بنده خویش که از دست دیگران دهم دوستر از آن دارم که از قدرت خویش، تو بندگی کن، کار خدایی و روزی گماری بما باز گذار.

و در اخبار موسی کلیم است علیه السلام که او را علّتی پدید آمد، طبیبان گفتند داروی

این علت فلان چیزست، موسی گفت دارو نکنم تا الله خود عافیت فرستد و شفا دهد، آن علت بر وی دراز گشت، گفتند ای موسی این دارو مجربست اگر بکار داری در آن شفا بود، موسی (ع) نشنید و دارو نکرد تا از حق جل جلاله وحی آمد که بعزت من که تا تو دارو نخوری من شفا ندهم، موسی دارو بخورد در حال شفا آمد، موسی را چیزی در دل آمد که بار خدایا این چونست؟! وحی آمد که یا موسی تو چونی مپرس و سنتی که ما نهاده ایم اسرار آن مجوی که کس را باسرار الهیت ما راه نیست و گفتن چون و چرا روا نیست، اینست بیان درجه اول در توکل که هم اسباب بیند هم مسبب اما داند که اسباب از مسبب است و خلق از خالق، همه از یک اصل می‌رود و فاعل یکی بیش نیست و بر دیگری حواله نیست و بنده تا درین مقامست در تفرقه است که در دایره جمع نیست، چون ازین درجه برگذشت توکل راضیانست و آن حال صدیقانست که از مسبب و اسباب نپردازند همه یکی را بینند و یکی را شناسند، دیگران کار باو سپارند و ایشان خود را باو سپارند، دیگران ازو خواهند و ایشان خود او را خواهند، دیگران بعبط آرام گیرند و ایشان بمعطی آرام گیرند، این توکل چراغی است در دل که اینک منم، ندائیت در گوش که ایدرم نشانیت روشن که با توام.

حسین منصور حلاج، خواص را دید که در بیابان می‌گشت گفت چه میکنی؟ گفت قدم خویش در توکل درست می‌کنم، گفت: افنیت عمرک فی عمران باطنک فاین الفناء فی التوحید. و ابو بکر صدیق بیمار بود، او را گفتند طبیب را بیاریم تا ترا علاج کند، گفت طبیب مرا دید و گفت: انی افعل ما ارید، «وَلَنْصَبِرَنَّ عَلٰی مَا اَدْبَتُمُنَا» این دلیلست که صبر کردن بر رنج و احتمال کردن و بدفع آن مشغول نابودن از توکلست، همانست که جای دیگر گفت: «وَدَعَّ اَذَاهُمْ وَتَوَكَّلَ عَلٰی اللّٰهِ» هر که بر رنجه صبر کند و نالد او را هم مقام متوکلانست هم مقام صابران و در روش دین داران دو مقام ازین عزیزتر نه‌اند.

رب العالمین متوکلانرا می‌گوید: «إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» و صابران را می‌گوید: «إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِينَ» و کمال شرف و فضیلت صبر را ربّ العزه در قرآن زیادت از هفتاد جای صبر یاد کرده و هر درجه‌ای که آن نیکوتر و بزرگوarter با صبر حواله کرده، درجه‌ای بزرگوarter از امامت در راه دین نیست و با صبر حواله کرده که: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰئِمَّةً

يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» مزد بی نهایت و ثواب بی شمار با صبر حوالت کرده که: «إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» صلوات و رحمت و هدایت کس را بهم جمع نکرد مگر صابران را، گفت: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». و در خبرست که صبر گنجیست از گنجهای بهشت و اگر صبر مردی بودی، مردی کریم بودی، و عیسی (ع) را وحی آمد که ای عیسی نیابی آنچه خواهی تا صبر کنی بر آنچه نخواهی. و رسول (ص) قومی را دید از انصار، گفت مؤمنانید؟

گفتند آری، گفت نشان ایمان چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر و بقضاء الله راضی، مصطفی (ص) گفت: مؤمنون و ربّ الکعبه.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا» و در آند ایشان را که بگرویدند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیکبها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که زیر درختان آن جویها روان باشد، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» و بخواست او، «تَحْتِهُنَّ فِيهَا سَلَامٌ» (۲۳) نواخت ایشان در آن بهشت سلام است.

«أَلَمْ تَرَ» نبینی، «كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» که الله مثل که زد، چون زد، «كَلِمَةً طَيِّبَةً» سخنی خوش پاک، «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» چون درختی خوش پاک، «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» بیخ آن استوار و محکم، «وَوَفَّرُهَا فِي السَّمَاءِ» (۲۴) و شاخ آن در بالا.

«تُؤْتِي أَكْلَهَا» می دهد بر خویش، «كُلَّ حِينٍ» هر هنگامی، «بِإِذْنِ رَبِّهَا» بخواست خداوند خویش، «وَوَيْضُرُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و مثلها می زند الله مردمان را، «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۲۵) تا مگر به دریابند.

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» و مثل سخنی ناراست ناپاک، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» چون درختیست ناخوش ناشیرین، «أَجُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» فرا جنبانیدند و درودند از سرزمین، «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (۲۶) آن را در زمین بیخ و آرام نه «يُثَبَّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» استوار می دارد و محکم، الله گرویدگان را، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» بآن سخن راست درست محکم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هم درین جهان، «وَفِي الْآخِرَةِ» و هم در آن جهان، «وَوَيْضُلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» و در گمراهی می دارد الله ناگرویدگان را، «وَوَيْفَعُلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (۲۷) و آن کند الله که خود

خواهد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا» نبینی ایشان را که بدل کردند، «نِعْمَتَ اللَّهِ كُفَرًا» شکر نعمت الله را بناسپاسی، «وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ» و فرود آوردند قوم خویش را، «دَارَ الْبَوَارِ (۲۸)» در سرای تباهی و زیان و نومیدی.

«جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا» دوزخ رسند بآن، «وَ بَسَّسَ الْقَرَارُ (۲۹)» و بد آرامگاه که آنست. «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» و خدای را همتایان گفتند، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» تا گم شوند از راه او، «قُلْ تَمَتَّعُوا» گوی هم برین روزگار گذاشت می بینید، «فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)» که بازگشت شما بآتش است.

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» گوی بندگان گرویده مرا، «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» تا نماز بهنگام بپای دارند، «وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» و نفقه کنند از آنچه ایشان را روزی دادیم نهان و آشکارا، «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ» پیش از آنک روزی آید، «لَا يُبْعُ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ (۲۱)» که در آن روز نه باز فروختن بود و نه میان ایشان دوستی.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله آن کس است که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین، «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» تا بیرون آورد بآن آب همه میوه‌ها، «رِزْقًا لَكُمْ» روزی شما را، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكُ» و روان کرد شما را کشتیها، «لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» تا می‌رود در دریا بفرمان او، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲)» و جویهای آب روان کرد شما را.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ» و روان کرد و تابان شما را آفتاب و ماه رنجور پیوسته رو، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ (۳۳)» و روان کرد شما را شبانروز.

«وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» و داد شما را از هر چه خواستید از او، «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» و اگر در ایستید که نعمتهای الله شمارید نتوانید و در نیابید، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)» این آدمی ستمکاریست نهمار ناسپاس.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ ادْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» هذه حكاية حال المؤمنين بعد قضاء الامر، آیت پیش وصف الحال کافران و بیگانگانست و مآل و مستقر ایشان و این آیت

حکایت حال مؤمنانست و سرانجام کار ایشان می گوید پس از آنک کار شمار برگزارند و مرگ را گشتند هر کس را سزای خویش دهند و بمستقر خود فرود آرند، دشمنان را بدوزخ و دوستان را بهشت، آن گه بهشت را صفت کرد گفت: «تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): انهار الجنة تخرج من تحت تلال او من تحت جبال المسك و لو قيل لاهل الجنة انكم ماكنون في الجنة عدد كل حصاة في الدنيا سنة لحزنوا و قالوا انا لا بدّ خارجون و لكن جعلهم الله للابد و لم يجعل لهم امدا.

و عن ابى هريرة قال قال النبي (ص): يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلعون خائفين و جليين ان يخرجوا من مكانهم الذي هم فيه فيقال: يا اهل الجنة هل تعرفون هذا؟ فيقولون: نعم ربنا هذا الموت، ثم يقال يا اهل النار فيطلعون فرحين مستبشرين بان يخرجوا من مكانهم الذي هم فيه، فيقال لهم هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم ربنا هذا الموت فيأمر به فيذبح على الصراط و يقال للفريقين جميعا خلود فيما تجدون لا موت فيه ابداء، فذلك قوله عزّ و جل: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» ای بامر ربهم و بفضل ربهم. اذن اينجا امرست و اطلاق و اين رده معتزليان و قدریان است که ایشان معنی اذن علم می گویند از بیم آن که در آن آیت که: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» خلاف معتقد ایشان بر ایشان لازم آید اگر بر اطلاق حمل کنند، و اگر چنانست که ایشان می گویند که اذن بمعنی علم است درین آیت که: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» پس کسی دیگر ایشان را در بهشت می آرد نه الله و نه بفرمان الله و این کفر صریحست «تَحْيِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» يسلم بعضهم على بعض و يسلم عليهم الملائكة و يسلم عليهم الجبار جلّ جلاله، قال الله تعالى: «تَحْيِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ».

«أَلَمْ تَرَ» ای الم تعلم و العلم معلق بمكان الاستفهام یعنی تنبه لهذا المثل و الكلمة الطيبة هي لا اله الا الله محمد رسول الله، و قيل هي القرآن و قيل جميع افعال المؤمن و طاعاته، و المراد بالطيب ان يكون من الاخلاص. قال ابن عباس: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» هي شجرة في الجنة و الجمهور على انها النخلة.

روی عن ابن عمر: ان النبي (ص) ذات يوم قال لاصحابه انبئوني بشجرة تشبه المسلم لا يتحات ورقها توّتي اكلها كل حين باذن ربها، فوقع في قلبي انها النخلة، فقال النبي (ص)

هی النَّخْلَة، فقلت لابی لقد كان وقع فی قلبی أنها النخلة، قال فما منعک ان تكون قلته لان تكن قلته احبّ الیّ من کذا و کذا فقلت: كنت فی القوم و ابو بکر فلم تقولا شیئا فکهرت ان اقول.

و قال ابو العالیة: اتی انس بن مالک بطبق من رطب فقال لی کل فانّ هذه الشجرة الّتی قال الله سبحانه فی کتابه: «أَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةً طَیِّبَةً» ثمّ قال انس اتی رسول الله (ص) بقناع علیه بسر فقرأ هذه الآیة و قوله: «کَشَجَرَةً طَیِّبَةً» ای طیبة الثمرة فترک ذکر الثمرة لدلالة الکلام علیها، «أصلها» ای اصل هذه الشجرة، «ثابت» فی الارض «و فرعها» اعلاها و افنانها، «فی السماء» ای عال نحو السماء، كذلك الایمان و القرآن ثابت راسخ فی قلب المؤمن بالمعرفة و التصدیق و الاخلاص و قراءته و تسبیحه و طاعته عالیة مرتفعة الی السماء لیس لها حجاب حتّی تنتهی الی الله عزّ و جلّ لقوله تعالی: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» الآیة..

و عن انس قال قال رسول الله (ص): انّ مثل هذا الدّین کمثل شجرة نابثة الایمان اصلها و الزکاة فرعها و الصّیام عروقها و التّأخّی فی الله نباتها و حسن الخلق ورقها و الکفّ عن محارم الله ثمرتها فکما لا تکمل هذه الشجرة الّا بثمره طیّبه لا یکمل الایمان الّا بالکفّ عن محارم الله.

و عن مقاتل بن حیّان عن الضحاک عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): انّ لله عزّ و جلّ عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و رأسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّدا عبده و رسوله، اهتزّ ذلك العمود، فیقول الله عزّ و جلّ اسکن فیقول کیف اسکن و لم تغفر لقائلها، فقال النّبی (ص) اکثروا من هزوز العمود.

ربّ العالمین در این آیت مثل زد کلمه شهادت را و ایمان و طاعات بنده را. گفت مثل مؤمن در کلمه شهادت که بر زبان دارد و ایمان و تصدیق که در میان جان دارد و پذیرفتن احکام شریعت و اتّباع سنّت که بدست دارد، راست مثل درخت خرماس که بیخ بر جای دارد استوار و شاخ بر هوا دارد باز، همچنین بنده مؤمن ایمان و معرفت در دل وی ثابت گشته و راسخ شده بتصدیق و اخلاص و شهادت زبان و خواندن قرآن و اعمال ارکان از وی می شود بی حجاب بر آسمان.

آن گه گفت: «تَوْتِي أَكَلَهَا» ای تخرج ثمرها، «كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» ای كلّ سنة لانّ التمر يكون في السنة مرة. و قيل ستة اشهر لانّ التمر يبقى عليها ستة اشهر. و قيل شهرين و هما مدة الصرام الى وقت ظهور الطلع. و قيل كلّ ساعة ليلا و نهارا شتاء و صيفا تؤكل في جميع الاوقات كذلك المؤمن لا يخلو من الخير في الاوقات كلّها و يرتفع في كلّ يوم و ليلة الى الله عمل صالح. گفته اند كه تشبيه مؤمن بدرخت خرما از آن كرد كه هيچ درخت از روى معنى شبه آدمى ندارد مگر درخت خرما، نيينى هر درختى كه سر آن بر گيرند ديگر بار از اصل خود شاخ زند مگر درخت خرما كه چون وى بر گيرند خشك شود، صفت آدمى همين است تا سر بر جاست همه تن برجاست چون سر نماند تن نيز نماند. ديگر وجه آنست كه هر درختى بى لقاح بار دهد و درخت خرما بى لقاح بار ندهد.

مصطفى (ص) گفت: «خير المال سكة مأبورة او مهرة مأمورة»، حال آدمى همينست. سديگر وجه آنست كه درخت خرما از فضله تربت آدم (ع) آفريده اند. مصطفى (ص) گفت: اكرموا عمّتكم، فقيل يا رسول الله و من عمّتنا قال النخلة و ذلك انّ الله تعالى لمّا خلق آدم فضلت من طينه فضلة فخلق منها النخلة، «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» فانّها اتمّ للبيان و اوضح للبرهان.

«وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» يعنى الكفر، و قيل كلمة الشرك لقوله: «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ». و قيل كلّ كلمة نهى الله عنها فهى خبيثة، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ». روى عن النبى (ص) انه قال أنّها الحنظل.

قال ابن عباس هذه شجرة لم يخلقها الله و هو مثل و معنى خبيثة كربيهة المطعم مرة المذاق ينفّر عنها الطباع، «اجْتُنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» ای استوصلت جثته و قلعته بتمامها لانّ عروقها قريبة من الظاهر لا تثبت زمانا بخلاف النخلة و كثير من ساير الاشجار كذلك الكافر ليس لقوله و لا لعمله اصل يستقر على الارض و لا فرع يصعد الى السماء.

روى عن ابى هريرة أنّه قال: ذكرت الكمأة عند رسول الله (ص) فقال رجل اتى لا رآها الشجرة، «اجْتُنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» و الله مالها من فرع و لا اصل، فقال (ص): لا تقل ذلك أنّها من المنّ و ماءها شفاء العين و العجوة من الجنة و هى شفاء من السم.

و روى ابو موسى الاشعري عن النبى (ص) أنّه قال مثل المؤمن الذى يقرأ القرآن مثل الا

ترجّة ریحها طیب و طعمها طیب و مثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة طعمها طیب و لا ریح لها، و مثل الفاجر الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة طعمها مرّ و ریحها طیب و مثل الفاجر الذی لا یقرأ القرآن مثل الحنظلة طعمها مرّ و لا ریح لها.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» ثَبَّتَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِشَهَادَةِ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ الْحَقِّ فَلَمْ يَبْطُلْ إِيْمَانُهُ ذَنْبَ مَا لَمْ يَفْسُدْ ثَبَاتُهُ عَلَيْهِ، جَحَدَ أَوْ شَكَّ تَثْبِيتَ أَنْتَ كَمَا مُؤْمِنٌ رَأَى بِرَ كَلِمَةِ شَهَادَاتِ بَرِّ زَبَانَ وَ إِيْمَانَ وَ تَصْدِيقِ دَلِّ مِی دَارِدًا تَأْ أِگْرَ أَوْ وَی گَنَاهِی رُودَ أَنْ گَنَاهُ إِيْمَانَ وَی بَاطِلَ نَگَرْدَانِدَ مَگَرَّ كَمَا مِنْ وَی جُحُودِ آيِدِ دَرِ تَوْحِيدِ يَإِ شَكِّ آرَدِ دَرِ إِيْمَانَ وَ تَصْدِيقِ وَ نَفْعِ أَنْ دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ بُوِي مِی رَسَدِ، دَرِ دُنْيَا خُونِ وَ مَالِ وَی مَعْصُومِ وَ دَرِ آخِرَتِ بَهْشْتِ بَاقِي وَ سَعَادَتِ جَاوِيدِي، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» إِيْنِ بَا بَايْمَانَ مَتَّصِلَسْتِ، إِي آمَنُوا بِهَذَا الْقَوْلِ الثَّابِتِ الدَّائِمِ النَّفْعِ فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ قَوْلٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. جُمْهُورُ مَفْسِرَانِ بَرِ أَنْدَكَمَا إِيْنِ آيَتِ دَرِ سَوَالِ قَبْرِ فَرُودِ آمَدِ، أَنْ سَاعَتِ كَمَا بَنْدَه رَا دَرِ خَاكِ نَهْنَدِ وَ فَرِيشْتِگَانِ از وَی سَوَالِ كَنْنَدِ كَمَا: مِنْ رَبِّكَ وَ مَا دِينِكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ؟ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ الْإِسْلَامُ دِينِي فَقَدْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْآخِرَةِ، لِأَنَّ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ يَثْبِتُ بِهِ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّهُ لَا يَلْقَاهُ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَقْدَهُ فِي الدُّنْيَا. وَ قَالَ مُقَاتِلٌ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا مَاتَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَقَالُ لَهُ دَوْمَانُ فَيَدْخُلُ قَبْرَهُ فَيَقُولُ لَهُ: يَا تَيْيَكُ الْإِنِّ مَلِكَانَ اسْوَدَانَ فَيَسْأَلَانِكَ مِنْ رَبِّكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ وَ مَا دِينِكَ فَاجِبُهُمَا بِمَا كُنْتَ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ، فَيَدْخُلُ الْمَلِكَانَ وَ هُمَا مِنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ اسْوَدَانُ از رِقَانَ فِظَانَ غَلِيظَانَ اِعْيِنُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَ اصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ، مَعَهُمَا مَرْزَبَةٌ فَيَقْعَدَانِهِ وَ يَسْأَلَانِهِ وَ لَا يَشْعُرَانِ بِدُخُولِ دَوْمَانَ فَيَقُولُ رَبِّي اللَّهُ وَ نَبِيِّي مُحَمَّدٌ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ، فَيَقُولَانِ لَهُ عَشْتُ سَعِيدًا وَ مَتَّ شَهِيدًا، ثُمَّ يَقُولَانِ: اللَّهُمَّ ارْضُهُ كَمَا ارْضَاكَ وَ يَفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَ مِنَ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِ مِنْهَا التَّحْفُ، فَإِذَا انْصَرَفَا عَنْهُ قَالَا لَهُ: نَمِ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ، فَهَذَا هُوَ التَّثْبِيتُ، «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» يَعْنِي لَا يَلْقَهُنَّ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكَافِرَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلِكَانِ، قَالَا لَهُ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا دِينِكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ؟ قَالَ لَا أَدْرِي، قَالَا لَهُ لَا دَرِيْتِ وَ لَا كُنْتَ عَشْتُ عَصِيًّا وَ مَتَّ شَقِيًّا، ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمِ نَوْمَةَ الْمَنْهُوسِ وَ يَفْتَحُ فِي قَبْرِهِ بَابَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ يَضْرِبَانَهُ ضَرْبَةً بِتِلْكَ الْمَرْزَبَةِ فَيَشْهَقُ شَهْقَةً يَسْمَعُهَا كُلُّ حَيْوَانَ الْإِنْتَقِلِينَ وَ يَلْعَنُهُ كُلُّ مَنْ يَسْمَعُ صَوْتَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ

يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

و عن البراء بن عازب ان رسول الله (ص) ذكر قصة روح المؤمن قال: فيعاد روحه في جسده و يأتيه ملكان فيجلسانه في قبره فيقولان: من ربك و ما دينك و من نبيك و هي آخر فتنة تعرض على المؤمن فيثبته الله تعالى فيقول: ربى الله و دينى الاسلام و نبىي محمد، فينادى مناد من السماء ان صدق عبدى.

فذلك قوله: «يُنَبِّتُ اللَّهُ... الآية» و عن ابى سعيد الخدرى قال: كنا مع رسول الله (ص) فى جنازة فقال: يا ايها الناس ان هذه الامّة تبلى فى قبورها فاذا الانسان دفن و تفرّق عنه اصحابه جاءه ملك بيده مطراق فاقعده، فقال ما تقول فى هذا الرجل فان كان مؤمنا، قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، فيقول له صدقت فيفتح له باب الى النار فيقال له هذا منزلك كان لو كفرت برّبك، فاما اذ آمنت به فان الله ابدلك به هذا: ثم يفتح له باب الى الجنة، فيريد ان ينهض له، فيقال له اسكن، ثم يفسح له فى قبره. و اما الكافر او المنافق فيقال له ما تقول فى هذا الرجل فيقول لا ادرى، فيقال له لا دريت و لا اهتديت، ثم يفتح له باب الى الجنة فيقال له هذا منزلك لو آمنت برّبك، فاما اذا كفرت فان الله ابدلك به هذا: ثم يفتح له باب الى النار، ثم يقمعه الملك بالمطراق قمعة يسمعه خلق الله كلهم الا الثقلين.

قال بعض اصحابه يا رسول الله ما من احد يقوم على رأسه ملك بيده مطراق الا هيل عند ذلك؟ فقال رسول الله (ص): «يُنَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الآخِرَةِ».

و فى رواية اخرى عن جابر قال قال رسول الله (ص): اذا وضع المؤمن فى قبره اتاه ملكان فانتهزا. فقال يهبّ كما يهبّ النائم، قال فيقال له: من ربك؟ فيقول: الله ربى و الاسلام دينى و محمد نبىي، قال فينادى مناد ان صدقت فافرشوه من الجنة و البسوه من الجنة فيقول: دعونى اخبر اهلى فيقال له اسكن.

و عن سعيد بن المسيب عن عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها انها قالت يا رسول الله اتى منذ حدثتني بصوت منكر و نكير و ضغطة القبر ليس ينفعنى شىء، قال يا عائشة ان صوت منكر و نكير فى سماع المؤمن كالاتمد فى العين و ان ضغطة القبر على المؤمن كالام

الشَّفِيقَةَ يشكو إليها ابنها الصَّدَاع فيقوم إليه فتغمز رأسه غمزا رقيقا و لكن يا عائشة ويل
للشَّاكِين في الله كيف يضغطون في قبورهم كضغطة البيضة على الصَّخْرَةَ.

و عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من الانصار
فانتهينا الى القبر و لما يلحد. فجلس و جلسنا حوله كان على اكتافنا فلق الصَّخْر و على
رؤسنا الطير فارم قليلا و الارمام السَّكُوت فلما رفع رأسه قال: انَّ المؤمن اذا كان في قبل
من الآخرة و دبر من الدُّنْيَا و حضره الموت نزلت عليه ملائكة من السَّمَاء معهم كفن من
الجَنَّة و حنوط من الجَنَّة فيجلسون منه مدَّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه
فقال: اخرجني ايتها النَّفْس المطمئنة اخرجي الى رحمة الله و رضوانه فيسئل نفسه كما تنزل
القطرة من السَّمَاء فاذا خرجت نفسه صلى عليه كلَّ شئ بين السماء و الارض الَّا التَّقْلِين،
ثمَّ يصعد به الى السَّمَاء فيفتح له السَّمَاء الدنيا و يشيِّعه مقربوها الى السَّمَاء الثانية و الثالثة و
الرَّابِعة و الخامسة و السَّادسة و السابعة الى العرش مقربوا كل سماء فاذا انتهى الى العرش
كتب كتابه في عليين، فيقول الله عزَّ و جل ردِّوا عبدى الى مضجعه فأنى وعدتهم انى منها
خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيرد الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير
يثير ان الارض بانياهما و يلحفان الارض باشفارهما فيجلسانه، ثمَّ يقولان له: يا هذا من
ربِّك؟ فيقول: ربِّي الله، فيقولان: صدقت، ثمَّ يقولان له: ما دينك؟ فيقول الاسلام، فيقولان:
صدقت، ثمَّ يقولان. من نبيِّك؟

فيقول: محمَّد قال يقولان: صدقت، ثمَّ يفسح له فى قبره مدَّ بصره و يأتيه حسن الوجه
طيب الرِّيح حسن الثَّياب، فيقول جزاك الله خيرا ان كنت سريعا فى طاعة الله بطيئا عن
معصية الله فيقول و انت فجزاك الله خيرا، و من انت قال انا عملى الصَّالِح، ثمَّ يفتح له
باب الى الجَنَّة فينظر الى مقعده و منزلته فيها حتَّى تقوم السَّاعَة. و انَّ الكافر اذا كان فى قبل
من الآخرة و دبر من الدُّنْيَا و حضره الموت نزلت ملائكة من السَّمَاء معهم كفن من نار و
حنوط من نار فيجلسون منه مدَّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه، ثمَّ قال
اخرجي ايتها النَّفْس الخبيثة اخرجي الى غضب الله و سخطه فيتفرَّق روحه فى جسده
كراهية ان تخرج لما ترى و تعانين فيستخرجها كما يستخرج السَّقُود من الصَّوْف المبلول
فاذا خرجت نفسه لعنه كلَّ شئ بين السماء و الارض الَّا التَّقْلِين، ثمَّ يصعد به الى السَّمَاء

الدنيا فتعلق دونه فيقول الرب عزّ و جلّ ردّوا عبدى الى مضجعه فأنى وعدتهم انى منها خلفتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيردّ الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير يثيران الارض بانبايها و يلحفان الارض باشفارهما اصواتهما كالرعد القاصف و ابصارهما كالبرق الخاطف فيجلسانه، ثمّ يقولان يا هذا من ربك؟ فيقول: لا ادري، فينادى من جانب القبران لا دريت فيضربانه بمرزبة من حديد لو اجتمع عليها ما بين الخافقين لم يقلوها فيشعل فيه قبره ناراً و يضيق عليه قبره حتى تختلف اضلاعه و يأتيه قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول جزاك الله شراً فو الله ان كنت لبطيئاً عن طاعة الله سريعاً الى معصية الله، فيقول: و انت فجزاك الله شراً، من انت؟ فيقول: انا عمك الخبيث، ثمّ يفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده فيها حتى تقوم الساعة.

قال الله تعالى: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بلا اله الا الله «وَفِي الْآخِرَةِ» يعنى القبر بلا اله الا الله اذا سئل عنها، «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» عنها فلا يقولونها اذا سئلوا عنها، «وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و قيل يفعل الله ما يشاء لا اعتراض عليه فى تثبيت المؤمنين و اضلال الظالمين.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» هم صناديد قريش و ظلمتهم قطع الله دابرهم يوم بدر. و قيل هو عام فى جميع المشركين و نعمة الله محمّد (ص) بعنة الله نعمة عليهم فكفروا و غيروا. قال الزجاج هم اهل مكة اسكنهم الله حرمه و آتاهم نعمه و آمنهم من الخوف و جعلهم قوام بيته فبدلوا ذلك كفراً، «بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» اى بدلوا شكر نعمة الله كفراً كقوله: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ» يعنى شكر رزقكم. قال ابن عباس هم متنصرة العرب جبلة بن ايهم و اصحابه، «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ» الذين اتبعوهم، «دَارَ الْبُورِ» هى جهنم و البوار الهلاك و الاستيصال و البور الهلكى: رجل بور و رجال بور و امرأة بور و نساء بور. و عن على (ع) دار البوار بدر.

«جَهَنَّمَ» بدل من دار البوار و جهنم لا يتصرف لانها مؤنثة و هى معرفة، «يَصَلُّونَهَا» اى يدخلونها و يقاسون حرّها، «وَيُبْسَ الْقَرَارُ» اى و بس المستقرّ جهنم.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا» اى سموّ اصنامهم امثالا و نظراء لله، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» بضم ياء، قراءت كوفيانست و باين قراءت لام لام كى است يعنى كى يضلّوا الناس عن سبيل الله، و

بفتح يا، قراءت باقى است و باين قراءت لام لام عاقبتست اى كانت عاقبة اتّخاذهم، الانداد: الضلال عن الصّواب، «قُلْ تَمَتَّعُوا» اين امر تهديد و وعيد است اى استمتعوا من الحياة الدّنيا بشهواتكم و عبادة الاوثان فانّها سريعة الزّوال عنكم و «مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ». «قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» خصهم الله بالاضافة اليه تشريفا لهم، «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» المفروضة و اقامتها ادامتها بشروطها، «وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» الزّكاة الواجبة و سائر ابواب البرّ و جزم يقيموا و ينفقوا على جواب الامر و المعنى مرهم بالصّلوة يقيموها و بالزّكاة ينفقوها، «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» مصدران وقعا موقع الحال اى مسرّين و معلنين. و قيل سرّا ما يتطوّع به مخافة الرّياء و علانية اى ما يجب عليه لئلا يتهم و ليقتدى به غيره. و قيل السر، الصدقات و العلانية النفقات، «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ» اى لا فدية للكفار، «وَ لَا خِلَالٌ» اى لا مخالّة، يقال خاللت فلانا خالالا و مخالّة، و الاسم الخلّة و هى الصّداقة. و قيل الخلال جمع خلّة كقلة و قلال اى لا شفاعة للكفار لانّ الخليل يشفع للخليل. قراءه مكى و بصرى لا يبيع فيه و لا خلال بالنّصب على النّفى بلا، ثمّ وحد نفسه و عدّ نعمه على خلقه.

فقال عزّ من قائل: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» اى من السّحاب، و قيل من جانب السّماء، و قيل من السّماء التى فيها الملائكة ينزل الى السّحاب، ثمّ ينزل من السّحاب الى الارض، «السَّمَاءِ» اى مطرا، «فَأَخْرَجَ بِهِ» اى بالمطر، «مِنَ الثَّمَرَاتِ» حمل الاشجار و غيره، «رِزْقًا لَكُمْ» معاشا و غذاء، و انتصاب رزقا على المصدر الذى هو فى المعنى مفعول له، «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ» اى ذلّل لكم ركوب السّفن، «لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ» تجرى فيها المياه. و قيل تسخير هذه الاشياء تعليمه كيفية اتّخاذها.

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ» قال ابن عباس دوّبهما فى طاعة الله اى مقيمين على طاعة الله سبحانه فى الجرى لا يفتران: سئل عبد الله بن انس بن مالك عن الشّمس و القمر و النجوم من اى شىء خلقوا، قال حدّثنى ابنى عن رسول الله (ص): انّهم خلقوا من نور العرش.

و عن ابنى امامة قال قال رسول الله (ص): و كلّ بالشّمس سبعة املاك يرمونها بالتلج و لو لا ذلك ما اصابت شيئا الا احرقته.

و عن جابر قال قال رسول الله (ص): لا تسبوا الليل والنهار و لا الشمس و القمر و لا الرياح فانها رحمة لقوم و عذاب الآخريين، «و سَخَرَ لَكُمْ اللَّيْلَ» لتسكنوا فيه، «و النَّهَارَ» يعنى لتبتغوا من فضله. و قيل هيّاهما لمعاشكم و يختلفان عليكم لمنافعكم فلو كان الوقت كله ليلا او كله نهارا ما كان على الارض نبات و لا حيوان كما هو كذلك حيث لا تفارقه الشمس و حيث لا تطلع عليه الشمس و معنى لكم فى هذه الآية لاجلكم ليس انها مسخرة لنا هي مسخرة لله سبحانه لاجلنا.

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» قراءت عامه كل ما سألتموه باضافتست مگر يعقوب كه وى كل بتنوين خواند و باين قراءت ما نفى است و معنى آنست كه داد شما را همه چيز كه آفريد، آن گه گفت: «ما سَأَلْتُمُوهُ» آن داد شما را كه هرگز نخواستيد ازو كه آن آفريين ما را، و بر قراءت عامه معنى آنست كه و آتاكم من كل الذى سألتموه شيئا فحذف المفعول الثانى اكتفاء بدالات الكلام على التبعض كقوله: «وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» يعنى اوتيت من كل شىء فى زمانها شيئا و قيل هو على التكتثير نحو قولك فلان يعلم كل شىء و انت تعنى بعضه و نظيره فتحنا عليهم ابواب كل شىء، «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» اى ان تريدوا عدّها لا تطيقوا عدّها لكثرتها، و قيل لا تحصوها اى لا تطيقوا ذكرها و القيام بشكرها لا بالجنان و لا بالبنان و لا باللسان، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» اى كثير الظلم و الكفر، و لفظ الانسان جنس قصد به الكافر ها هنا خاصة كما قال عزّ و جل: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» فالانسان غير المؤمن ظلوم كفار.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: «وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا» معنى آنست كه مؤمنان و دوستان را فردا به بهشت فرود آرند در آن سراى پيروزى و نعيم باقى و ملك جاودانى، اما ظاهر لفظ ادخل آنست كه اين حكم رانندند روز اول در عهد ازل و مؤمنان را آن روز ببهشت فرو آوردند كه اين حكم رانندند، نه خواستى تو است كه مى دروا كند، كرده ازليست كه مى آشكار كند، نه امروزشان مى نوازد كه در ازلشان نواخته است و اين كار پرداخته، عابد همه نظاره ابد كند، بيم وى از آن بود كه تا فردا با من چه كنند، عارف همه نظاره ازل كند، سوزش همه آن

بود که در ازل با من چه کرده‌اند، او که در ابد نگرد همه رکوع و سجود ببیند، او که در ازل نگرد همه وجد و وجود ببیند، از دیدار خود غایب بود، نه خود را ببیند نه از خود، بلکه همه حق را ببیند و حق را داند، او که به ابد نگرد هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود، و او که بازل نگرد نه هیچیز قبول کند نه بهیچ خلعت قانع شود، اگر هر چه در کونین خلعتست او را بآن بیاریند هر لحظتی که بر آید برهنه‌تر بود، و اگر کلّ کون مائده‌ای سازند و پیش دل وی نهند وی را از آن نزل چاشنی نیاید. هر دو کون لقمه‌ای ساختند و در حوصله پر درد بو یزید نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید، فریاد همی‌داشت که من گرفتار عیانم بخبر قناعت چون کنم من که نقد را جویانم بامید کفایت چون کنم!!
 بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

«وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ» ایشان را فرو آرند فردا در آن بهشتها، نه یک بهشت است که هشت بهشتست، نه هشت درجه است که صد درجه است. مصطفی (ص) گفت: «انّ فی الجنّة مائة درجة اعدّها الله للمجاهدين فی سبيله».

مردمی باید که در راه خدای جهاد کند، هم با نفس خویش بقهر، هم با دیو بصر، هم با دشمن بتیغ، تا این درجه‌ها را گذاره کند و بفردوس رسد: فانّه وسط الجنّة و اعلا الجنّة و فوّه عرش الرّحمن، و آن گه بدان خرسند نشود تا در کرامت تحیت بیفزایند که: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» فقوم يحييهم الملك و قوم يحييهم الملك قومی را تحیت و سلام ملک، قومی را تحیت و سلام ملک، سلام ملک اهل طاعت و خدمت را، می‌گوید جلّ جلاله: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» سلام ملک اصل صفوت و قربت را، بقول تعالی: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» معنی سلام آزادیست و رستگاری، می‌گوید آزاد گشتید از احتراق، رستید از فراق، اینجا نه عتابست نه حجاب، هان که وقت سماعست و دیدار و شراب.

پیر طریقت گفت: ای جوانمرد، بس منال که بس نماند تا آنچ خیرست عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بی‌کران شود، قصه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل و جان هر سه باو نگران

شود:

چه باشد گر خوری یک سال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» سخن پاک و گفت راست که از دهن مؤمن بیرون آید همچون آن درخت پاکست که میوه پاک بیرون دهد، درخت پاک بر تربت نیکو بر آب خوش جز میوه شیرین بیرون ندهد، آنست که گفت: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» تربت پاک نفس بنده مؤمنست، درخت پاک درخت معرفتست، آب خوش آب ندامتست، میوه شیرین کلمه توحید است، چنانک درخت بیخ بزمین فرو برد هم چنان معرفت و ایمان در دل مؤمن بیخ فرو برد، چنانک شاخ بر هوا میوه آرد این درخت معرفت توحید بر زبان و عمل در ارکان آرد، هر دو بالا گیرد، اینست که ربّ العزّه گفت: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، قوام درخت بسه چیز است: بیخی بر زمین فرو برده، اصلی بر جای ایستاده، شاخی بهوا بر شده. و درخت معرفت را این سه چیز بر کمالست: تصدیق بالجنان و عمل بالارکان و قول باللّسان.

قال النبی (ص): «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالابدان».

پیر طریقت گفت: الهی آب عنایت تو بسنگ رسید، سنگ بار گرفت، سنگ درخت رویانید، درخت میوه و بار گرفت، درختی که بارش همه شادی طعمش همه انس، بویش همه آزادی، درختی که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هواء رضا، میوه آن معرفت و صفا، حاصل آن دیدار و لقا «تَوْتِي أَكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بقول ابن عباس آن درخت که ربّ العزّه ایمان مؤمنان مثل بدان زد، درختیست در بهشت که میوه آن هرگز بریده نگردد و بسر نیاید: «لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ»، کذلک لطائف قلوب العارفين من ثمرات شجرة الايمان لا مقطوعة و لا ممنوعة، و قلوب اهل الحقائق عنها لا مصروفة و لا محجوبة و هی لها فی کل وقت و نفس مبدولة غیر محجوبة.

آن گه کفر کافر را نیز مثل زد گفت: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ».

کلمه خبیثه همچون شجره خبیثه است، این شجره خبیثه میگویند شجره شهواتست، زمین آن نفس اماره، آب آن امل، اوراق آن کسل، میوه آن معصیت، غایت آن دوزخ. نهاد کافر

شوره زمینست، از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید اگر چه باران خوش بر آن بارَد، باران هر چند پاکست و خوش اما تا بر کدام موضع آید، چون بر صدف آید جوهر روید، چون بر مزبله آید کرم روید، پس کار زمین دارد و تخم، نه آب و باران، همانست که آنجا گفت: «صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلٰى بَعْضٍ فِى الْاَكْلِ».

دو بنده را مثل زد: یکی آشنا، یکی بیگانه. گفتا مثل ایشان چون دو درختست: یکی شیرین، یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، تلخ را جرمی نبود که تلخ آمد، شیرین را هنری نبود که شیرین آمد. لکن این تخم بر سبیل شایستگی افکندند و آن تخم بر سبیل ناشایستگی، پس کار نه بآنست که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که تا شایسته که آمد در ازل، تلخ را چه سود کش آب خوش در جوارست و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنارست.

«يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَ فِى الْاٰخِرَةِ» تثبیت عارف آنست که وی را در دنیا زندگانی باستقامت دهد، زندگانی که دامن وی پاک دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست و مرکب وی نیز تا بدر مرگ، آن گه زندگانی حقیقت آغاز کند، بحیایه طیبه رسد، از سایه انسانیت و صفت کنودی خلاص یافته و بمقرّ عزّ و قرارگاه خود رسیده و شرف و صولت خود بر فریشتگان بدیده، ازینجا بود که رسول خدای (ص) عمر خطاب را گفت: کیف بک یا عمر اذا رأیت ملکین فظین غلیظین یدخلان علیک القبر فیقولان من ربک و ما دینک و من نبیک؟ فقال یا رسول اللّٰه ایکون عقلی معی؟ قال نعم، قال اذا لا ابالی.

و رأى یزید بن هارون بعد موته فى المنام، فقيل له ما صنع اللّٰه بک؟ قال دخل علیّ منکر و نکیر قبری، فقالا من ربک فاخذت بلحیتی، و قلت أ مثلی یسأل من ربک و قد دعوت الخلق الى اللّٰه سبعین سنة، فقال احدهما للآخر ارفق به فقد صدق.

و حکى عن ابى یزید البسطامی أنّه قال: لو قال لی منکر و نکیر فى القبر من ربک؟ قلت لهما لا تسألانى من ربک و لکن سلا ربی من عبدک؟

و سئل جعفر الصادق (ع) ما تقول فى منکر و نکیر؟ قال انما یدخل منکر و نکیر قبر الکافر، فاما قبر المؤمن فانما یدخله مبشر و بشیر.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَبْرَاهِيمُ كُفْتُ خَدَاوَنَد مِّنْ «اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اَمِيْنًا» اِيْن شَهْر شَهْرِيْ بِيْ بِيْم كُنْ، «وَ اجْنُبْنِيْ وَ بَيْتِيْ» وَ دُوْر دَار مِرَا وَ پِسْرَان مِرَا، «اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ (۳۵)» كِه بَتَان رَا پِرِسْتِيْم.

«رَبِّ» خَدَاوَنَد مَن، «اِنَّهِنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ» اِيْن بَتَان فِرَاوَان اَز مِرْدَمَان بِي رَاه كِرْدَنَد، «فَمَنْ تَبِعَنِيْ» هِر كِه بَر پِي مَن بِيَايِد، «فَاِنَّهٗ مِنِّيْ» او اَز مَنَسْت، «وَ مَنْ عَصَانِيْ» وَ هِر كِه دَر مَن عَاَصِيْ شُوْد، «فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۳۶)» تُو خَدَاوَنَدِيْ عِيْب پُوْشِيْ اَمْرَزْكَار، بَخْشَايِنْدِهْ اِيْ مِهْرَبَان وَ قَادِرِيْ كِه رَاه نَمَايِيْ تَا اَمْرَزِيْ وَ بَخْشَايِيْ.

«رَبَّنَا» خَدَاوَنَد مَا، «اِنِّيْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ» مَن بَنَشَانَدَم فِرْزَنَد خُوِيْش رَا، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» بِهَامُوْنِيْ بِي بَر، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» بَنَزْدِيْكَ خَانِهْ تُو، خَانِهْ اِيْ بَا اَزْرَم كِرْدِهْ بَزْرَگ دَاشْتِهْ، «رَبَّنَا» خَدَاوَنَد مَا، «لِيُقِيْمُوا الصَّلَاةَ» تَا نَمَاز بِيَايِ دَارَنَد، «فَاَجْعَلْ اَقِيْدَةً مِّنَ النَّاسِ» دَل قُوْمِيْ اَز مِرْدَمَان چِنَان كُنْ، «تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ» كِه مِيْ شَتَابِد بَايِن خَانِهْ وَ بَايْشَان، «وَ ارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ» وَ رُوْزِيْ كُنْ اِيْشَان رَا اَز مِيُوْهْهَا، «لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ (۲۷)» مَگَر سِپَاس دَار بَاشَنَد تَرَا.

«رَبَّنَا» خَدَاوَنَد مَا، «اِنَّكَ تَعْلَمُ» مِيْ دَانِيْ تُو، «مَا نُخْفِيْ» اَنچ دَر دَل مِيْ دَارِيْم، «وَ مَا نُغْنِيْ» وَ اَنچ مِيْ نَمَائِيْم، «وَ مَا يَخْفَى عَلَيَّ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ» وَ پُوْشِيْدِهْ نَبَايِد بَر خَدَايِ هِيْچِيْز، «فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (۳۸)» نِه دَر زَمِيْن وَ نِه دَر اَسْمَان.

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ» سَتَايْش اَن خَدَايِ رَا، «الَّذِيْ وَهَبَ لِيْ عَلَيَّ الْكَبِيْرَ» كِه مِرَا دَاد بَر سِر پِيْرِيْ، «اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ» اِسْمَاعِيْلِ وَ اِسْحٰقِ، «اِنَّ رَبِّيْ لَسَمِيْعُ الدُّعَاِ (۳۹)» خَدَاوَنَد مَن شُوْنَدِهْ دِعَاَسْت بَرَاَسْتِيْ.

«رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلَاةِ» خَدَاوَنَد مَن مِرَا نَمَاز گِرِيْ هَنْكَام كُوْشِيْدِهْ كُنْ، «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ» وَ فِرْزَنَدَان مَن، «رَبَّنَا» خَدَاوَنَد مَا، «وَ تَقَبَّلْ دُعَاِ (۴۰)» وَ بِيْذِيْر دِعَايِ مَن.

«رَبَّنَا» خَدَاوَنَد مَا، «اغْفِرْ لِيْ وَ لِوَالِدَيَّ» بِيَاْمِرْز مِرَا وَ پِدَر وَ مَادَر مِرَا، «وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ» وَ گِرُوِيْدْكَان رَا هَمِهْ، «يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ (۴۱)» اَن رُوْز كِه شَمَار بَر سِر خَلْقِ بِيَايِ شُوْد.

«وَ لَا تَحْسِبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا» وَ مِپِنْدَار رَسُوْلِ مَن كِه اللّٰهُ نَااْكَاهَسْت، «عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُوْنَ» اَز

آنچ ستمکاران می‌کنند، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» که او ایشان را می‌باز دارد، «لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲)» روزی که چشمها در آن روز بر هوا داشته «مُهْطِعِينَ» شتابندگان، «مُتَمَعِّبِينَ رُؤُسِهِمْ» سرهاشان بر بالا داشته، «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» نگریستن ایشان از آن جای که می‌نگرند با ایشان نیابد، «وَأَقْنَدْتُهُمْ هَوَاءَ (۴۳)» و دلهای ایشان نهی.

«وَ أَنْذِرِ النَّاسَ» و بترسان مردمان را، «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» از روزی که مرگ با ایشان رسد، «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ناگرویدگان گویند، «رَبَّنَا» خداوند ما، «أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» با پس مدار ما را تا درنگی و هنگامی نزدیک، «نُجِبُ دَعْوَتَكَ» تا پاسخ کنیم با توحید خواندن ترا، «وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ» و پی بریم رسولان ترا، «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ» ایشان را گویند نه سوگندان می‌خوردید از پیش، «مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴)» که شما را از مرگی بزندگانی گشتن نیست.

«وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و در نشستگاههای ستمکاران و بدان نشستید، «وَوَبَّيْنَكُمْ» و پیدا شده شما را، «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» که با ایشان چه کردیم، «وَوَضَعْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵)» و شما را بایشان مثلها زدیم.

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ» و همه کوششها بکوشیدند، «وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ» و جزاء مکر ایشان نزدیک خداست، «وَإِنْ كَانِ مَكْرُهُمْ» و نبود کوشش ایشان، «لِنُزُولِ مِنْهُ الْجِبَالِ (۴۶)» مگر آن را تا کوه جنبد آن را از جای.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ» پس مپندار که الله، «مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلَهُ» کز کننده وعده رسولان خویش است، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» الله تاونده است با هر کاونده، «ذُو انتِقَامٍ (۴۷)» از دشمنان کین ستاننده.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» آن روز که بدل کنند زمین را بزمین دیگر، «وَوَالسَّمَاوَاتُ» و آسمانها را بآسمانهای دیگر، «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸)» و بیرون آیند فرمان خدای را که یکتاست، همه را فرو شکننده و کم آورنده. «وَوَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و کافران را بینی آن روز، «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹)» با هم بسته در بندها. «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ» پوششها و پیراهنهای ایشان از قطران سیاه گندا «وَوَجُوهُهُمُ النَّارُ (۵۰)» و

آتش در رویهای ایشان می پیچیده. «لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» آن را تا پاداش دهد
 اللَّهُ هر تنی را از ایشان بآنچ می کرد، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)» اللَّهُ زود توانست و
 زود شمار.

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» این باز نمودنی است و پند دادنی مردمان را، «وَلِيُنذِرُوا بِهِ» تا بیم
 نمایند و آگاه کنند ایشان را بآن، «وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ» و تا بدانند که او خدایی
 است یکتا، «وَلِيَذَّكَّرُوا أُولَ الْأَلْبَابِ (۵۲)» و تا در یاد دارد و پند گیرد زیرکان و خداوندان
 خرد.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» ای و اذکر اذ قال ابراهيم، «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ صَيْرَ
 مَكَّةَ، «آمِنًا» ذات امن لمن سكنها. و قيل آمنا لا يصاد طيره و لا يقطع شجره، «وَاجْنُبْنِي
 وَبَنِيَّ» ای جنبنی و ولدی عبادة الاصنام، يقال جنبه الله السوء، و اجنبه و جنبه بمعنى
 واحد و اجنبی ای ثبتنی علی اجتناب عبادتها كما قال: «وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» ای ثبتنا
 علی الاسلام.

«رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا» ای ضلّ بسبب الاصنام كثير من الناس. قيل هو ما يسمع من
 الصوت تخرج من افواهها بدخول الشيطان فيها گفته اند که اضلال اصنام آنست که شیطان
 در دهنهای ایشان شود و آواز دهد و کافران بآن گمراه شوند، چنانکه روایت کنند از حجر
 بن ابی حجر التمیمی گفتا: بو جهل نشسته بود در انجمن قریش و بت خویش پیش نهاده،
 رسول خدای (ص) بر گذشت، بو جهل روی قرابت کرد گفت یا سیّدی اهج محمدًا محمد
 را (ص) هجو کن، یعنی که او را بشعر ناسزا گوی، بت او را هجو کرد و ناسزا گفت
 چنانکه از دهن وی آواز می آمد و می شنیدند، پس رسول خدای (ص) در مسجد نشسته
 بود که هاتفی آواز داد که السلام علیک یا رسول الله، رسول خدای (ص) جواب داد و
 گفت من انت یرحمک الله؟

آن هاتف سخن در گرفت و گفت:

انا قتلت ذا الفجور مسعرا	آنی عبد الله و ابن الهيعرا
و عاند الحق و قال منكرا	قتلته لما طغى و استكبرا

بِسْمِهِ نَبِيْنَا الْمُطَهَّرَا وَ اللّٰهُ لَا اِبْرَحَ حَتّٰى يَظْهَرَا
وَ يَعلُوا الْاِسْلَامَ ثُمَّ يَقْهَرَا

این مسعر شیطانی بود که بر دهنهای بتان سخن گفتی و عبد الله بن الهیعرا یکی بود از مؤمنان جنّ که بر رسول (ص) ایمان آورده بود، رسول خدای را خبر داد باین شعر که من آن مسعر را کشتم، آن گه گفت یا رسول الله فردا به بو جهل و آن بت بر گذر تا آن شنوی که چشمت روشن باشد، رسول خدا (ص) دیگر روز به بو جهل برگذشت و بو جهل هم چنان بت پیش نهاده و او را سجود می‌کند و می‌گوید یا سیدی اهج محمد، از دهن بت این شعر شنیدند: انّی عبد الله و ابن الهیعرا... تا آخر که مدح رسول تمام شد، بو جهل آن بت را بر زمین زد و بشکست و گفت تبّا لک من اله بالامس تهجوه و الیوم تمدحه.

... «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» ای من اطاعنی فی دینی فانّه ولیّی و نصیری، «وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ عَفُورٌ» له، «رَحِيمٌ» به ان تاب و آمن.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي» تاریخیان گفتند: میان طوفان نوح و مولد ابراهیم (ع) هزار و دویست و شصت و سه سال بود و ابراهیم را در عهد نمرود بن کنعان زادند و پس از آنک ربّ العزّه او را از آتش نمرود خلاص داد از ناگرویدگان و دشمنان دین اعراض کرد و لوط با وی بود و ساره زن وی و جمعی مؤمنان باعلاء کلمه حق کوشیدند و از کفر و کافران بیزاری گرفتند، چنانک ربّ العزّه از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند: «إِنَّا بُرَأُوا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» رفتند تا به حرّان روزی چند آنجا مقام کردند، آن گه بمصر شدند و در مصر جبّاری بود از جبابره روزگار ازین کافر دلی کافر کیش گردنکش، با وی گفتند مردی رسیده و با وی زنی است سخت با جمال بغایت خوبی و نیکویی، آن جبّار طمع کرد در وی، کس فرستاد و ابراهیم را بخواند و گفت این زن از تو که باشد؟ ابراهیم گفت: هی اختی او خواهر منست، از بیم آنک اگر گوید زن منست او را هلاک کند و از وی بستاند، گفت اگر خواهرست او را آراسته بر من فرست تا در وی نگرم، ابراهیم باز آمد و ساره را خبر داد که این جبّار ترا از من بخواست و من گفته‌ام که تو خواهر منی و راست گفته‌ام که در دین و اسلام و کتاب تو خواهر منی نگر

تا مرا دروغ زن نکنی و اگر او پرسد همین جواب دهی، ساره بیامد، چون بر آن جبار در شد و او را بدید، خواست که دست بوی کشد، دستش خشک گشت، بدانست که کار وی عظیم تر از آنست که وی اندیشه کرده پشیمان گشت گفت: سلی إلهک ان یطلق عنی فو الله لا آذیتک، فقالت سارة اللهم ان کان صادقا فاطلق له یده، فاطلق الله تعالی له یده. و در خبرست که ربّ العزّه حجاب برداشت میان ابراهیم و ساره، چون از نزدیک وی برفت کرامت ابراهیم را و سکون دل وی را تا ابراهیم هم چنان بوی می نگرست تا باز گشت، چون ساره بازگشت ابراهیم را گفت: کفی الله کید الفاجر و اخدمنی هاجر، آن جبار چون ساره را باز گردانید کنیزکی نیکو روی بوی داد نام او هاجر، ساره آن کنیزک را بابراهیم داد گفت مرا از تو فرزند نمی آید این کنیزک را بتو دادم مگر ترا از وی فرزند آید و ما را قرّة العین بود، پس باین همت نیکوی وی ربّ العزّه ساره را نیز از ابراهیم فرزند داد بعد از آنک نود سال از عمر وی گذشته بود و ابراهیم را صد و بیست سال گذشته.

سدی گفت و محمد بن یسار که هاجر به اسماعیل بار گرفت و ساره به اسحاق و هر دو بیک وقت بار فرو نهادند و هر دو فرزند بهم بزرگ شدند.

روزی ابراهیم، اسماعیل را بر دامن نشاند و او را نواختی کرد زیادت از نواخت اسحاق، ساره آن بدید و خشم گرفت، گفت: فرزندی که از کنیزک آمد او را به می نوازی از فرزند من: فو الله لا قطن بضعة منها و لا غیرن خلقها، آن غیرت که در زنان گیرد درو گرفت و از سر آن غیرت و خشم سوگند یاد کرد که از اندام هاجر پاره ای ببرم و خلق وی بگردانم، پس از آن گفت خویش پشیمان گشت و عذر خواست، ابراهیم تحقیق گفتار و تصدیق سوگند وی را گفت: ائقبی اذنیها هر دو گوش وی سوراخ کن، آن خود سنتی گشت نیکو پسندیده در زنان.

پس چون اسماعیل و اسحاق هر دو فرار رفتن آمدند روزی چنانک کودکان بهم بر آویزند ایشان بهم بر آویختند، ساره دیگر باره خشم گرفت بر هاجر و از غیرت گفت: لا تساکینی فی بلد در یک شهر بهم نه نشینیم، و ابراهیم را گفت: هاجر را و اسماعیل را بشهری دیگر بر که من با ایشان نشینم. ابراهیم درین اندیشه بود که ایشان را کجا برد،

ربّ العزّه وحی فرستاد بوی که ایشان را بزمین مکه بر، ابراهیم ایشان را بر گرفت و بمکه آورد و آنجا که چاه زمزم است ایشان را بنشانند، چون از ایشان بازگشت، آنجا که ایشان از چشم وی غایب شدند گفت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي» ای اسکنت بعض ذریتی و من نابت مناب البعض، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» ای وادی مکه یعنی الأبطح و هو حجر و جبل لا ینبت زرعاً، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» و هو بیت الله لم یملکه احد سوى الله و معنی المحرم ای حرمّ فیہ ما احل فی غیره. و قیل حرمّ استحلال حرّات الله فیہ و الاستخفاف بحقه. و قیل المحرمّ ای العظیم الحرمة و اشار بقوله: «بَيْتِكَ» الی ما بناه آدم علیه السلام فرجع زمن الطوفان. و قیل بیتک الذی قضیت فی سابق علمک ان ینی.

قومی گفتند: اسماعیل بالغ بود آن گه که ابراهیم او را در وادی بنشانند و دلیل برین قول آنست که پدر را یاری می داد در بناء خانه. قومی گفتند از طفلی بر گذشته بود و بحدّ بلوغ نارسیده. و قول درست آنست که طفل بود و بیشترین مفسران برین قول اند. و گفته اند که چون ابراهیم از ایشان بازگشت هاجر از بی وی فرا رفت گفت: الی من تکلنا؟ ما را بکه باز می گذاری؟ ابراهیم جواب نمی داد تا هم آن زن گفت: الله امرک بهذا؟ الله ترا بدین فرمود که کردی؟ ابراهیم گفت آری مرا الله چنین فرمود، هاجر گفت: اذا لا یضیعنا پس او ما را ضایع نگذارد.

و گفته اند که پس از آن که ابراهیم برفت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من سربیه ابراهیم، مرا و بسرم را رها کرد و خود برفت، جبرئیل گفت: الی من و کلکما؟ قالت وکلنا الی الله تعالی، قال لقد وکلکما الی کاف. پس ربّ العزّه کرامت ایشان را چشمه زمزم پدید کرد، قبیله ای از قبائل عرب که ایشان را جرهم گویند می گذشتند بقصد شام مرغان را دیدند بر آن کوه نشستند، بجای آوردند که آنجا چشمه آبست بر آن دلیل بیامدند، هاجر را و اسماعیل را دیدند نزدیک آن چشمه، گفتند اگر خواهید و پسندید ما اینجا منزل سازیم و شما را مونس باشیم، ما از چشمه شما آب خوریم و شما از گوسفندان ما منفعت گیرید، بدین رضا دادند و جرهم آنجا نزول کردند و ساکنان زمین مکه اول ایشان بودند، و اسماعیل از ایشان زن خواست و زبان ایشان گرفت. «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» هذه لام کی و هی متّصلة بقوله اسکنت. و قیل متّصلة بقوله: «وَ

ارزُفُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» ليقیموا الصَّلَاةَ و قیل هی لام الامر کانه دعا لهم باقامة الصَّلَاةَ، «فَأَجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ» تسرع اليهم بالمودة و المحبة فينزلون بها و يحجون اليها عاما فعاما فما مسلم آلا و يحبّ الحجّ و لو قال افئدة الناس تهوى اليهم لحجّت اليهود و النصارى و المجوس و لكنه قال من الناس فهم المسلمون.

قال ابن عباس لو لم يقل من الناس لزامتكم فارس و الروم و فارس يومئذ ارض المجوس و ملوكهم. و قيل معناه افرض حج البيت على الناس و حبب اليهم ذلك ليسرعوا اليه، «وَ ارزُفُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» لذلك يجبى اليه ثمرات كل شىء من مشارقها و مغاربها فلا ترى خيار الثمرات شريقها و غريبها، رطبها و يابسها بارض غير مكة لدعوة ابراهيم عليه السلام، «لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» كى يوحدوك و يعظموك.

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا نُخْفِي» من الاخلاص، «وَ مَا نُغْلِنُ» من الطاعة، ما نخفى من الترحم على الولد، و ما نعلن من اسكانه بواد غير ذى زرع، «وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» خواهى اين از سخن ابراهيم گير و خواهى مستأنف.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» قال ابن عباس ولد اسماعيل لإبراهيم و هو ابن تسع و تسعين سنة و ولد له اسحاق و هو ابن مائة و اثنى عشرة سنة. و قيل ابن مائة و عشرين سنة. و قيل ولدا معا، «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» قيل فى اسماعيل لانه كان مسئولا و اسحاق كان نافلة.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» مؤديا فرض الصَّلَاةِ «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» اى و اجعل ذرئتي ايضا من يقيمها، قيل هو محمد (ص) و قال ابن عباس لا يزال من ولد ابراهيم ناس على الفطرة الى ان تقوم الساعة، «رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» اى ايمانى و عملى و عبادتى.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِرِوَالِدِي» انما دعا بهذا اولا فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه. و قيل يعنى بوالديه آدم و حواء «وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» كلهم. و قيل من امة محمد (ص)، «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» اى يوم القيامة و هو يوم الثواب و العقاب.

قوله: «وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» درين آيت سخن بر دو ضربست: يکى بيان و عيد ظالم، ديگر بيان ثواب مظلوم. و ما درين نوبت و عيد ظالم بيان کنيم و در نوبت آخر ثواب مظلوم گوئيم و سخن درين باب دو طرف دارد: يکى در نفس ظالمان

سخن گفتن، و دیگر ایشان را که بر ظلم یاری دهند و ظلم پسندند. و در جمله بدانک ظلم درختیست که ظلمت بر دهد هم در دل هم در گور هم در قیامت، مصطفی (ص) گفت: «إِيَّاكُمْ وَالظَّالِمَ فَإِنَّ الظَّالِمَ ظَلَمَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفَحِشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَحِشَ وَالتَّفَحُّشَ وَإِيَّاكُمْ وَالشَّحَّ فَإِنَّ الشَّحَّ أَهْلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا وَ أَمْرَهُمْ بِالْفَجْرِ فَفَجَرُوا وَ أَمْرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا».

قال فقام رجل فقال يا رسول الله اي المؤمنين افضل؟ قال من سلم المسلمون من يده و لسانه.

ظلم دین مرد تباه کند و دل وی تاریک گرداند و خانه خراب کند، نه در دنیا او را بر خورداری نعمت بود، نه در گور روشنایی و راحت، نه در قیامت رستگاری از آتش. مصطفی (ص) گفت: «تزفر جهنم يوم القيامة زفرة فتنشق منها قلوب الظالمين ثم تزفر زفرة فيككبون على رؤسهم في النار».

و عن كعب قال: وجدت في التوراة الا ان الظالم ملعون، الا ان الظالم يخرب بيته. گفتا در تورات خوانده‌ام که ظالم ملعونست، از رحمت خدا دور و بسخط الله نزدیک، ظالم خانه خویش خراب می‌کند و دین خویش تباه می‌کند و نظیر این در قرآنست: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فِتْلِكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا».

و داود (ع) از دست فاسقان و رنج ظالمان بنالید و وحی آمد که: یا داود بی فافرح و بذکری فتتعم فعما قليل افرغ الدار من الفاسقين، و انزل لعنتی علی الظالمین ای داود بنام من شاد باش، بذکر من خوش باش و فرج گوش دار که نه بس روزگاری این سرای از فاسقان و پردازم، ایشان را بردارم و لعنت خود بر ظالمان فرو بارم، یا داود انه الظالمین عن ذکری و عن القعود فی مساجدی فانی آیت علی نفسی ان من ذکرنی ذکرته و ان الظالم اذا ذکرنی لعنته ای داود ظالمان را گوی تا نام ما نبرند و ما را نخوانند و در مسجدهای ما ننشینند و آشنایی با ما نجویند که ما بجلال عزت خود با خود سوگند یاد کرده‌ایم که هر که ما را یاد کند ما او را یاد کنیم و ظالمان را بلعنت یاد کنیم. اینست عقوبت ظالمان و ستمکاران و هر کس که بایشان پشت باز نهد و ایشان را بر ظلم یاری دهد فردا در آتش عقوبت با ایشانست که رب العالمین گفت: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ».

و قال تعالى: «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» ای اتباعهم الذین کانوا یعاونوهم علی الشرّ فی دار الدنیا فلا یبقی احد ممّن کان شایعه الا قام معه حتی من کان صبّ فی دواتهم او قرأ لهم کتابا او اخذ لهم رکابا او سلم علیهم او هوی هوا هم فیحشرون جمیعا الی النار، عبد الله بن کيسان در تفسیر این آیت گفت که فردا در عرصات قیامت منادی ندا کند: کجاند ظالمان و ستمکاران که در دنیا بر خلق ظلم کردند، حق از مستحق باز گرفتند و افزونی جستند و ناگرفتنی گرفتند، ظالمان همه برخیزند، آن گه منادی ندا کند: این ازواجهم؟ کجاند آنان که ایشان را پس روی کردند و بر ظلم یاری دادند، پس با ایشان بر خیزد هر کس که روزی آب در دوات ایشان کرد یا از بهر ایشان نامه خواند یا رکاب ایشان گرفت یا بر ایشان سلام کرد یا بر هوا و خواست ایشان برفت، آن گه بفرمان الله همه را بدوزخ راندند. و بر وفق این مصطفی (ص) گفت: «من اعان ظلما فقد ولی الاسلام وراء ظهره، من اعان ظلما سلطه الله علیه، من مشی مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام».

و قال الحسن: من اعان ظلما او اماما جائرا لم یستقرّ قدماه بین یدی الرحمن حتی یؤمر به الی النار و من جبی له درهما حبس فی ضحضاح من نار. و عن معاذ بن جبل قال: ینادی مناد یوم القيامة فیقول این الظلمة و اعوان الظلمة فیقومون مسوّدة وجوههم مزرقة اعینهم حتی من لاق لهم دواة او بری لهم قلما. و در خبر می آید از رسول خدا (ص) که گفت: در بنی اسرائیل مردی بود عابد، هرگز معصیت نکرده بود و در روزگار وی پادشاهی ظالم بود، این عابد برخاست با اصحاب خویش و در پیش آن ظالم شدند تا در وی تقرّب کنند، این عابد دست آن ظالم گرفت و در روی وی خندید، دست از وی باز نگرفته بود هنوز که ربّ العزّه صورت وی بگردانید و او را مسوخ کرد.

و عن جابر بن عبد الله: قال قال رسول الله (ص) لکعب بن عجرة یا کعب تعوذ باللّٰه من امارة السفهاء انه سیکون أمراء من دخل علیهم فصدّقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منّی و لست منه و من لم یدخل علیهم و لم یصدّقهم بکذبهم و لم یعنهم علی ظلمهم فهو منّی و انا منه و سیلقانی فی الدرّجات العلی.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» خطاب با مصطفی است (ص) و مراد وعید ظالمانست، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» عامّة قرآء بیا خوانند مگر عباس از ابو عمرو که وی «تؤخرهم» بنون خواند و در هر دو قراءت فاعل تأخیر الله است جلّ و علا و تفخیم در نون بیشتر بود الا آنک «یؤخرهم» بیا که قراءت عامّه است فعل در آن مسند است با ضمیر اسم الله که از پیش گفت: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا» و تقدیر چنان بود که «انما يؤخرهم الله» و هذا اولی لموافقة ما قبله، و قوله: «یؤخرهم» ای يؤخر عذابهم و يمهلهم، «لیوم» ای لمجىء یوم، «تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ» ای تذهب فيه ابصار الخلائق الى الهواء حيرة و دهشة. و قيل شخوصها ان تتحير فلا تتغمض من هول ما ترى فى ذلك اليوم. می گوید از حیرت و دهشت و هول قیامت چشمهانشان در هوا نگران، متحیر بمانده که از هول و بیم می‌وا ننگرند، همانست که جای دیگر گفت: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا».

«مُهْطِعِينَ» ای مسرعین الى الدّاعی و الاهطاع الاسراع مع ادامه النظر، و قيل المهطع الفاتح عینه لا تطرف، «مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» مفسر بوجهین، احدهما: رافعی رؤسهم و هو قول ابن عباس. و الثانی: ناکسی رؤسهم بلغة قریش. و الاول اکثر یروی أنّهم لا یزالون یرفعون رؤسهم ینظرون الى ما یأتی من عند الله عزّ و جلّ، «لَا یَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» ای بقیة عبونهم شاخصة من الخوف فلا تطرف. قال الحسن: وجوه الناس يوم القيامة الى السماء لا ينظر احد الى احد، «وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً» ای خالية من كلّ شیء لا تعقل شيئا من شدة الخوف. و قيل قلوبهم خالية عن العقول ممّا ذهلوا من الفزع «وَأَنْذَرِ النَّاسَ» ای انذر یا محمد کفّار مکة و غیرهم، «یَوْمَ یَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» یعنی يوم القيامة. و قيل يوم الموت و هو مفعول به، ای خوفهم بالیوم الذى یأتیهم فيه العذاب، «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ای اصرّوا على الکفر، «رَبَّنَا أَخْرِنَا» ای اخر العذاب عنّا و ردنا الى الدنیا و من حمل الیوم على يوم الموت قال یسئلون ان يؤخرهم فلا یمیتهم فى الوقت و یبقیهم، «إلى أجل» یؤمنون فيه و معنى «قَرِيبٍ» مقدار ما نجیب دعوتک و هو الاسلام، «وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ» على دینهم فذلک زمان للیل می گوید کافران روز مرگ زمان خواهند، گویند بار خدایا ما را زمان ده و مرگ ما با پس دار چندانک دعوت پیغامبران را اجابت کنیم و مسلمان شویم باین زمان اندک و

هنگام قریب، یعنی آنچه ما میخواهیم از عمر اندکی است. و اگر گوئیم «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» روز قیامتست معنی آنست که کافران روز قیامت چون عذاب بینند گویند بار خدایا ما را با دنیا فرست هنگامی نزدیک یعنی که عمر دنیا اندکست و از دنیا بیرون آمدن نزدیک، تا اجابت دعوت کنیم و بر پی رسولان رویم، ایشان را جواب دهند و گویند: «أَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» نه شما در دنیا سوگندان خوردید که شما را از مرگی بزدگانی گشتن نیست؟ و این آنست که الله گفت: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ».

قال المبرّد تمّ الكلام عند قوله: «أَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» ای لا بالله جهداً أيمانهم لا يبعث الله من يموت» ثم استأنف فقال: «ما لكم من زوالٍ» ای لا تزولون عما انتم عليه و لا تجابون الی ما تريدون.

«وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بالكفر والمعاصی، ای نزلتم فی الدنیا منازل الكفّار قوم نوح و عاد و ثمود و غیرهم، «وَوَبَّيْنَكُمْ» ای ظهر لكم، «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» فلم تنزجروا، «وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» فی القرآن فلم تعتبروا. و قيل شاهدتم فی منازلهم آثار ما نزل بهم فانها باقیة، «وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» ان من فعل فعلهم فحکمه فی حلول العذاب حکمهم.

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ» ای دبر الامم الخالیة تدبیرهم كما دبر قومك و كفروا برسلمهم كما كفروا بك و جهدوا للخلود جهدهم میگوید: امتهای پیشین که گذشتند و جهان داران که بودند به پیغامبران و رسولان خویش کافر شدند و سازهای بد ساختند در کار پیغامبران و ایذاء ایشان هم چنان که مشرکان مکه بتو کافر می شوند و در قتل و نفی تو سازهای بد می سازند، «وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ» ای هو ثابت عنده لیوم الجزاء غیر خاف علیه، و آن ساز و مکر و کفر ایشان بنزدیک خدای تعالی ثابتست بر وی پوشیده نه می داند و می بیند تا روز جزا که ایشان را جزاء آن دهد، «وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» ای و ما كان مكرهم ليزول به امر النبي (ص) و امر دين الاسلام و ثبوته كنبوت الجبال الراسية لان الله عز و جل وعد نبيه عليه الصلاة والسلام اظهار دينه على كل الاديان فقال جل ذكره: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» معنی آنست که مکر ایشان اگر چند کوشند و سازند کوه را از جای نبرد

و نه جنباند، یعنی کار دین اسلام و نبوت مصطفی همچون کوهست راسخ و ثابت، مکر ایشان و ساز و تدبیر و حیل ایشان در آن اثر نکند که ربّ العزّه وعده داد که این دین اسلام بر همه دینها غالب بود و مصطفی را و مؤمنانرا بر دشمن ظفر و نصرت بود و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدَهُ رُسُلُهُ».

قرأ الكسائي لتزول بفتح اللام الاولى و ضمّ الثانية و المعنى: و ان كان مكرهم يبلغ في الكيد الى ازالة الجبال فانّ الله عزّ و جلّ ينصر دينه و مكرهم عنده لا يخفى عليه مى گوید اگر كيد و مكر ایشان از عظيمى كه بود بجايى رسد كه كوه از جاي ببرد ایشان در آن سود نكنند و بكار نيابيد ایشان را، قومى گفتند: اين مكر نمرود است كه كوه از آن مكر وى بجنبيد.

و بيان اين قصّه آنست كه على بن ابى طالب (ع) و جماعتى گفتند كه نمرود جبّار گفت اگر آنچه ابراهيم مى گوید حقيقت و راست پس من نشينم تا آن گه كه بدانم كه در آسمان كيست و چيست؟! بفرمود تا چهار بچه كركس را بگوشت بيورردند تا بزرگ شدند، آن گه تابوتى ساخت و خود با ديگرى در آن نشست و تابوت در پايهاى نسور بست و بالای تابوت عصائی فرو زد بر سر آن پاره‌ای گوشت آویخته آن گه ایشان را فرا گذاشت تا بر پریدند بطمع آن گوشت، و آن تابوت را دو در ساخته بود یکی سوی بالا و یکی سوی زیر، چون نیک بر هوا پرواز کرده بودند نمرود صاحب خویش را گفت: افتح الباب الاعلى و انظر الى السماء هل قربنا منها اين در كه سوى بالاست بگشای تا خود كجا رسيديم؟ در بگشاد آسمان را بهيئة خود ديد چنانك بود، آن گه گفت: افتح الباب الاسفل فانظر الى الارض كيف تراها آن در كه سوى زمين است بگشای تا خود چونست؟ بگشاد و گفت زمين را همچون ميان دريا مى بينم و كوهها چون دخان، درها فرو افكندند تا از آن برتر پریدند، باز ديگر باره بفرمود تا در بگشاد بنگرست، آسمان هم چنان بهيئة خود ديد و در زير نگرست گفت از زمين سياهى مى بينم هيچ آثار و اطلال پيدانه، و آن گه از بالا ندا آمد: ايّها الطاغية ائى تريد اى گمراه بى حاصل چه ميخواهى و كجا مى روى؟ عكرمه گوید آن غلام كه با وى بود تير و كمان داشت يك تير سوى هوا انداخت ماهيى از آن دريا كه بر هواست تن خویش فدا كرد، درخواست تا آن تير بخون وى آلوده كنند، آن تير

آلوده بخون آن ماهی بتابوت باز آمد، نمرود گفت: کفیت شغل اله السماء، پس فرمود آن غلام خویش را تا آن عصا از سوی هوا با سوی زیرین گردانید تا آن مرغان بطمع گوشت قصد زیر کردند و تابوت بزمین باز آوردند، این بود تدبیر و مکر نمرود و کوه‌های زمین از پریدن آن مرغان و بردن و آوردن آن تابوت پنداشتند که فرع قیامت و رستاخیزست از جای خود بجنبیدند، اینست که رب العالمین گفت: «وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِنَزُولِ مِنْهُ الْجِبَالُ». آن مکر و کید و تدبیر مشرکان اگر چند بتدبیر و مکر نمرود رسد که از آن کوه‌ها بجنبند، ایشان را سود ندارد و بکار نیاید.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ» یا محمد، «مُخْلِفًا وَعَدِهِ رُسُلَهُ» ما وعدهم من النصر و الفتح لاوليائه و الهلاك لاعدائه، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» منيع، «ذُو انتِقَامٍ» من الكفار يجازيهم بما كان سيّآتهم. «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ» العامل في يوم، قوله: «ذُو انتِقَامٍ» ای هو ذو انتقام في ذلك اليوم، «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» مفسران اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که این تبدیل تغییر صورتست نه تبدیل عین جوهر، زمین و داب زمین همان است، اما صورت و صفت وی بگردد که این نشیب و فراز و کوه و دریا و انهار و اشجار همه بردارند تا زمینی شود ملساء، هامونی یک رنگ: «قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» و همچنین جوهر آسمان بر جای بود اما صفت وی بگردد که ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه را روشنایی ببرند، گهی چون دردی زیت بود چنانک گفت: «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ». گهی گلگون و سرخ رنگ شکافته چنانک گفت: «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ». قول دیگر آنست که این تبدیل عین است نه تبدیل صورت، این زمین و آسمان که هست عین آن بردارند و زمینی و آسمانی دیگر بجای آن نهند.

ابن مسعود گفت و جماعتی مفسران: تبدل ارضا بیضاء کأنها فضة لم یسفک فیها دم و لم تعمل علیها خطیئة. سعید جبیر گفت و محمد بن کعب: هی ارض من خبز یعنی تبدل خبزة بیضاء یأکل منها المؤمنون من تحت اقدامهم، و فی ذلك ما روی ابو سعید الخدری عن النبی (ص) قال: تكون الارض یوم القيامة خبزة واحدة یکفاهها الجبار بیده کما یکفاه احدکم خبزته فی السفرة نزالا لاهل الجنة.

و قبیل تبدل الارض نارا فتصیر الارض کلها نارا و الجنة من وراها یری کواعبها و اکوابها،

و قال كعب تصير السماوات جنانا و يصير مكان البحر النار. و قيل تبديل السماوات طيها من قوله: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» و قيل تبدل الارض جهنم و السماوات جنانا. و عن عائشة قالت سألت رسول الله (ص) اين يكون الناس حين تبدل الارض؟ فقال على الصراط، و يروى على جسر جهنم، و يروى اضياف الله، «وَبَرَزُوا» اى خرجوا من قبورهم، «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» لمحاسبته اياهم و مجازاته على اعمالهم.

روى انس بن مالك: قال نزل جبرئيل على محمد (ص) و هو يتلوا هذه الآية: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»، فقال محمد (ص) يا جبرئيل و اين يكون الناس يوم القيامة، قال يا محمد على ارض بيضاء لم يعمل عليها ذنب قط، فاذا زفرت جهنم تتعلق الملائكة بالعرش كل ينادى لا اسألك الا نفسى، «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ». تدوب من مخافة جهنم يا محمد و يجاء بجهنم يوم القيامة تزف زفا عليها سبعون الف زمام على كل زمام سبعون الف ملك حتى توقف بين يدى الله عز و جل، فيقال لها يا جهنم تكلمي، قال تقول جهنم لا اله الا انت و عزتك و عظمتك لانتمن اليوم ممن اكل رزقك و عبد غيرك لا يجاوزنى الا من عنده جوازه، قال محمد (ص) يا جبرئيل و ما الجواز يوم القيامة؟ قال ابشر ابشر يا محمد فان امتك على الجواز، الا من شهد ان لا اله الا الله تابتا جاز من جسر جهنم، قال فقال محمد (ص): الحمد لله الذى الهم امتى شهادة ان لا اله الا الله.

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و ترى يا محمد الكفار يوم القيامة، «مُقَرَّنِينَ» مشدودين فى القرن و هو الحبل. و قيل قرنوا فى القيود و الاغلال، من قرنت الشىء بالشىء اى ضمته فيقرن الكافر مع الكافر. و قيل يقرن الكافر مع شيطانه. و قيل يجعل كل واحد مع قرينه، «فِي الْأَصْفَادِ» جمع صدف و هو الغل. و قيل القيد و كل ما صدف به الانسان اى شد.

«سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ» اى لباسهم من القطران الذى يطلى به الإبل و هو منتن الريح تسرع اليه النار. و قيل القطران ما يتحلب من شجر الأبهل و هو اقبل الاشياء اشتعالا و لو اراد الله جلّ و عزّ المبالغة فى احراقهم بغير نار و بغير قطران لقدر على ذلك و لكنّه عذب بما يعقل العباد العذاب من جهته و حذرهم ما يعرفون حقيقته، و قرئ من قطر آن و القطر النحاس المذاب و الآنى الذى بلغ الغاية فى الحرارة، «وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ» تلوها فتلحفها فلا يطيقون ردّها.

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» بجزی وفق اعمالهم، ان خیرا فخیرا و ان شراً فشرراً، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» بحاسب جمیع العباد فی اسرع من لمح البصر.

«هذا» ای هذا القرآن، «بِالْبَلَاغِ لِلنَّاسِ» ابلاغ الله به الیهم فی الحجّة علیهم. و قیل البلاغ الكفاية، من قوله: «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا» ای هو كاف فی انذار الناس، «وَلِيُنذِرُوا بِهِ» قیل الواو زائدة و التقدير لينذروا به. و قیل هو محمول علی المعنى ای هذا القرآن بلاغ فيه كفاية للناس ليتعظوا به و لينذروا به. و قیل هو عطف علی اول السورة ای انزلنا الكتاب لتخرج الناس و لتنذرهم انت يا محمد، «وَلِيَعْلَمُوا» بما ذكر فيه من الحجج، «أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» لا شريك معه و لا معين، «وَلِيَذَكَّرَ» ای و ليتعظ، «أُولُوا الْأَلْبَابِ» اهل اللب و العقل و البصائر.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» ابراهيم (ع) درين آيت از حق دو چيز خواست: يکي امن مکه از استيلاء دشمن، ديگر امن دل از غلبه سلطان هوا، گفت بار خدايا اين شهر مکه را حرمی گردان ايمن که هيچ جباری را بر آن دست نبود و هيچ کس را درو ترس نبود، رب العالمين دعاء وی اجابت کرد و آن را حرمی ساخت مبارك و جای امن، چنانک گفت: «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ آمِنًا» هرگز هيچ جباری را در آن دست نه و هر کس که شود در آن حرم از آدمی و غير آدمی، از صيد وحشی و مرغ هوايي او را بييم نه. و امن دل که خواست از روی اشارت آنست که گفت: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، هر چه ترا از حق باز دارد آن صنم تو است و هر چه دلت بدان گرايد و نگرد جز از حق آن هواء تو است، و ربّ العزّه ميگويد: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ».

يکي را مالی و تجارتي در پيش، يکي را زن و فرزند در پيش، يکي را جاه و حشمت در پيش، يکي در بند حرمت پارسايی و خويشتن داری بمانده و از آنجا قدم بر نگرفته، يکي طاعت و عبادت قبله خود ساخته و نگرستن بدان و تکیه بر آن حجاب راه وی گشته، و ربّ العالمين می گويد: «وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای شما که مؤمنانيد، اگر می خواهيد که دلهاتان حرم نظر خود گردانم و از حجاب قطعيت ايمن دارم، يکبارگی روی بما نهيد و از همه بر گرديد، يک بار با راه خود می خواند بزبان صنايع

تحقیق آشنایی را، یک بار با خود می‌خواند بزبان کشف تأکید دوستی را، می‌گوید: یکبارگی با وی پردازید از خود شناخت حقّ وی را، چشم فرا کنید از طاعت خود دیدار منتّ وی را، باز رهید از هستی خود چشیدن دوستی وی را، این بود که ابراهیم می‌خواست بآنچ گفت: «اجُنُبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ».

جعفر صادق (ع) در تفسیر این آیت گفت: لا تردنی الی مشاهدة الخلّة و لا ترد اولادی الی مشاهدة النبوة

بار خدایا مرا خلّت دادی، دیده من از دیدن آن بگردان تانه از خود بینم. و فرزندان مرا نبوت دادی، ایشان را بسته فعل خود و دیدن خود مگردان. این عطاء گفت ابراهیم را فرمود که خانه کعبه را بنا ساز، ابراهیم آن بنا را چنانک فرمود ساخت و تمام کرد، آن گه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» بار خدایا بپذیر از ما آنچ کردیم، عتاب آمد از حق که: امرتک ببناء البيت و منتت علیک به و وفقتک له الا تستحبی ان تمنّ و تقول تقبل منّا فنسبت منّتی علیک و ذکرت فعلک و منتتک، از ابراهیم ملاحظه‌ای رفت بآن کرده خویش تا می‌گفت: «تَقَبَّلْ مِنَّا» فرمان آمد که ای ابراهیم فعل خود و منتّ خود می‌بینی در آنچ کردی و نمی‌دانی که آن توفیق ما بود و منتّ ما بود و تخصیص ما بود، ابراهیم (ع) از سیاست این عتاب دعا کرد، گفت: «اجُنُبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ» بار خدایا دیدن فعل خود و نسبت با خود در راه خلّت ما و نبوت فرزندان صنم است که راه بر ما می‌زند، بلطف خود این صنم از راه ما بردار و هستی ما از پیش بردار و هم چنان منتّ خود بر ما می‌دار. و گفته‌اند ابراهیم رونده‌ای بکمال بود، اما از حدّ تلوین بهیئة تمکین هنوز نرسیده بود، میان لطف حقّ و فقر نفس خود مانده بود، چون با لطف حقّ نگرستی میدان فضل فراخ دیدی، بزبان بسط در حالت انس گفتی: «وَ اغْفِرْ لِابِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ»، باز بفقر نفس خود نگرستی عرصه‌ای تنگ دیدی و عقبه‌ای خطرناک، بزبان قبض در حالت خوف گفتی: «وَ اجُنُبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ»، اینست قاعده خوف و رجا اهل شریعت را و قبض و بسط اهل حقیقت را.

«رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بَوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» عالمیان را باین آیت طریق توکل و ترک اعتماد بر اسباب در آموخت و باز نمود که خود را در ظلّ عنایت حق داشتن اولیتر از

ظل نعمت وی بر خود خواستن که در همه حال نعمت تبع عنایتست.

حکایت کنند از سلطان محمود که وقتی لشگریان خود را می‌نواخت و هر کسی را خلعتی همی داد و مقصود وی همه آن بود که تا ایاز خاص آرزویی کند و خلعتی خواهد، ایاز هم چنان کمر بسته و بخدمت بحرمت ایستاده و زبان معارضه بریده و همّت از آن اجناس اموال پرداخته «۱»، محمود گفت: ای غلام ازین مال و نعمت ترا خود آرزویی نبود؟ ایاز خدمت کرد و تواضع نمود گفت: چون تو هستی همه جهان آن منست. شب معراج هر چه خزاین نعمت بود فرا پیش مصطفی (ص) نهادند و فرادیس اعلی و جنّات مأوی را درها باز نهادند که تا سید از آن چیزی خواهد و آرزویی کند، سید (ص) بگوشه چشم بهیچ باز ننگرست، از جناب کرم ندا آمد که: «ما زاعَ الْبَصْرُ وَ ما طَغَى».

تا دل ز علایقت یگانه نشود یک تیر ترا سوی نشانه نشود

تا هر دو جهانت از میانه نشود کشتی سلامت بکرانه نشود

... «فَجَعَلَ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ» قال ابن عطاء: من انقطع عن الخلق بالكلية صرف الله اليه وجوه الخلق و جعل مودّته في صدورهم و محبّته في قلوبهم.

و ذلك من دعاء الخليل عليه السلام لما انقطع باهله عن الخلق و الارقاق و الاسباب دعا لهم فقال: «فَجَعَلَ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ». هر که یکبارگی با خدمت حق پردازد، عالمیان دل با محبّت وی پردازند از برکت دعاء خلیل و بیان اجابت این دعا آنست که الله گفت جلّ جلاله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» این دوستی اوّل از حق در پیوندد آن گه بخلق سرایت کند، یک ذره جمال محبّت ازلی در دیده موسی کلیم (ع) نهادند که: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» تا فرعون جان و دل و دیده خود بر شاهد آن ذره همی فشانند، شب تا روز جز این کار نداشتی که بدست خویش گهواره موسی می‌جنبانیدی.

و در خبر می‌آید که هر آن بنده‌ای که سحرگاه بر خیزد و طهارتی بیارد و دو رکعت نماز کند، جبّار عالم محبّت وی بآب افکند و با چشمه‌های دنیا بیامیزد تا هر که از آن آب بمقدار یک قطره می‌خورد، دوستی آن بنده بحکم عنایت و محبّت ازلی در دل وی پیدا می‌شود.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» قال احمد بن خضروه: لو اذن لی فی الشَّفَاعَة ما بدأتُ الا بظالمی، و لا اغتنم سفرا الا يكون فيه معی من یوذینی و یظلمنی شوقا منی لتعرفه الله للمظلومین. یقول تعالی: «لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» آن ساعت که مظلوم از دست ظالم برنج آید و از درد دل و سوز جگر بحق نالد، از آن ناله و سوز وی زلزله در طبقات آسمان افتد و مقربان در غلغل آیند، و آن دعاء مظلوم بر مثال شرارات آتش سوی هوا بر شود و تا بحضرت عزت ذو الجلال هیچیز آن را حجاب نکند و رب العالمین گوید: و عزتی لانصرنک و لو بعد حین.

مصطفی (ص) گفت: «ایاک و دعوة المظلوم و لو کان کافرا فانه لیس لها دون الله حجاب» دعاء مظلوم کافر را چنین می گوید، دعاء مظلوم مسلمان متعبد خود چون بود!.

یکی از بزرگان دین حکایت کند که مردی را دیدم در طواف می گفت: من رآنی فلا یظلم احدا، هر که مرا ببیند و حال من باز داند تا بر کس ظلم نکند و ستمکار نبود، گفتم ای جوانمرد در چنین جایگه مثل این سخن نگویند که ذکر و ثنا و دعا گویند، گفت اگر قصه و سر گذشت خود با تو بگویم مرا معذور داری: مردی بودم از منتعمان بصره، روزگار بغفلت و بیهوده بسر آورده و نفس خود بر پی هوا و شهوت داشته، ناکردنی در شرع می کردم و کردنی فرو می گذاشتم، بجهل و ظلم سر در نهاده و از بطش و قهر حق ناآگاه بوده، تا روزی بر کنار شط بر صیادی رسیدم که ماهی بزرگ صید کرده بود، آن ماهی بقهر و ظلم از وی بستدم و از سوز دل و دعای وی نیندیشیدم، چون بخانه باز آمدم آن ماهی بریان کردم و خوردم، ناگاه کف دست من سیاه شد، طبیب را خواندم تا معالجت کند، طبیب گفت اگر این کف دست از خود جدا نکنی سرایت کند و هلاک تن تو در آن بود، کف از خود جدا کردم بالای کف تا بباز و سیاه شد، آن نیز از خود جدا کردم هنوز می افزود، آخر از سر آن درد و رنج در خواب شدم، گوینده ای بانگ بر من زد که: الحق الصیاد و الا هلك بدنك كله، گفت از خواب در آمدم، مرا در محفّای نشانند و بکنار شط بردند همانجای که صیاد را دیده بودم، بیای وی در افتادم و عذر همی خواستم، صیاد چون مرا چنان دید گفت: بردارید او را که این نه کرده منست و نه گشایش این بند بدست منست، مرا برداشتند و بمحلتی دیگر بردند، عریشی را دیدم از چوب و برگ خرما فراهم

نهاده و در درون آن دخترکی بود بحدّ پانزده ساله در نماز ایستاده، چون مرا بدید نماز خود کوتاه کرد تا سلام باز داد، آن گه گفت: یا ایه مالک، أ لک حاجة؟ ای پدر ترا چه بوده و چه رسید؟ پدر قصّه من با وی بگفت که این آن مرد است که دی بر ما ستم کرد و اکنون می بینی حال وی و رنج تن وی، آن دخترک روی سوی آسمان کرد و گفت: یا مولای ما عرفتک عجولا فکیف عجلت علیه بجاهی علیک الّا رددت علیه ذراعه، فما استتمت کلامها حتی ردّ الله جلّ جلاله علیّ ذراعی.

«هذا بلاغٌ للنّاس» این آیت از جوامع قرآنست که مصطفی (ص) گفته: «اوتیت جوامع الکلم» و در قرآن ازین نمط بسیارست، هر آیتی از آن بجای کنایی است که اگر از آسمان بر این امت جز از آن نیامدی ایشان را در آن غناء وافی بودی و در دین ایشان را تمام بودی، نبینی درین یک آیت که چون جمع کرد در آن همه انواع علوم و ارکان دین و وجوه شریعت و انواع حکمت و ابواب حقیقت، هم قرآن را مدحست و هم شریعت را، هم وعظ را پیغامست و هم تهنیت را، هم رحمت را بسط است و هم حجّت را، اوّل چه گفت: «هذا بلاغٌ للنّاس»، این ستایش قرآنست و تصدیق قصّه آن و برداشت قدر آن و تعظیم منتّ بدان و جهانیان را تهنیت بدان و باز نمودنست که از مردم در آن چیز نیست، آفریده و کرده نیست، بلکه بلاغست رسیده بمردمان، کلامی پاک و پیغامی درست از خدای جهان، «وَلْيُنذِرُوا بِهِ» درین کلمت باز الزام حجّتست بر دشمنان و بناء همه تهدید هاست که در قرآن و همه حدّها که در گردن سلطان و همه نهی منکرها که واجبست بر مؤمنان، «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» این باز دلیلست که ایمان سمعی است که توحید در بلاغ بست سمعی است، پیغام شنیدنی است. اهل سنت ازینجا گفتند دین ما مسموع است نه معقول، که ایمان را مسموع مایه است و عقل آن را پیرایه است. دیگر هر آیت که در قرآنست که در آن ذکر نامی است از نامهای الله یا صفتی از صفتهای وی یا اشارتی فرا ذات وی یا کلمه‌ای از مدح وی و هر چه در عالم پیداست از آیات و رایات قدرت وی، صنایع و عجایب فطرت وی آن همه در تحت این شود که: «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» پس این کلمه خزینه ایست علم توحید را و قاعده ایست اصول دین را، آن گه گفت: «وَلْيَذَّكَّرْ أُولُو الْأَلْبَابِ» تا پند گیرند عاقلان و یادگار ستانند زیرک دلان که زیرکان و

هشیاران را بنزدیک الله مقدارست و نازیرک بر آفریدگار خوارست، همانست که جای دیگر گفت: «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ». از الله او پند پذیرد که دل با وی دارد، از الله او شرم دارد که از نظر وی خبر دارد، با الله او گراید که حاجت خود بوی داند، بر الله مهر او نهد که وی را شناسد و نظر وی پیش چشم خویش دارد.

۱۵ - سورة الحجر - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» این حرفها آیتها نامه است، «وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)» و قرآنی پیدا کننده، باز نماینده.

«رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ای بسا هنگامی که دوست بود و آرزو بود ناگرویدگان را، «لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲)» اگر مسلمان بودندی. «ذَرَهُمْ» گذار ایشان را، «يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا» تا می‌خورند و کام می‌رانند، «وَيُلَهِّهِمُ الْأَمَلُ» و دراز دیدن عمر ایشان را مشغول میدارد، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)» تا آن‌گاه که آگاه شوند.

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» هرگز هلاک نکردیم شهری را، «إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (۴)» مگر آن را تقدیری بود و حکمی از ما و نبسته‌ای ما را معلوم و هنگام آن دانسته.

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ» پیشی نکند هیچ گروهی، «أَجَلَهَا» بر هنگام مرگ خویش، «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و نه با پس ماند از آن هنگام.

«وَقَالُوا» کافران گفتند، «يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» ای آن‌کس که پیغام و یاد بر وی فرو فرستادند، «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)» تو دیوانه‌ای.

«لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَايِكَةِ» چرا فریشتگان نیاوردی بما با خود، «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷)» اگر از راست گویانی.

«مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ» فرو نفرستیم بر ایشان فریشتگان، «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بمرگ ایشان، «وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)» و آن‌گاه که فریشته آید ایشان را درنگ ندهد.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» ما فرو فرستادیم این یاد و پیغام، «وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ (۹)» و ما خود نگه دارانیم.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم پیش از تو رسالتها، «فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (۱۰)» در گروهان پیشینیان.

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» و نیامد بایشان هیچ پیغامبر، «إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱)» مگر

افسوس می‌کردند برو.

«كَذَلِكَ نَسَلُكَهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲). لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ» چنان نهادیم و نمودیم در دل‌های
بدان

که تا بنگرند بخدا و رسول و قرآن، «وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)» و گذشت درین
جهان سنت پیشینیان.

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِنَ السَّمَاءِ» و اگر باز گشائیم بر ایشان دری از آسمان، «فَطَلَّوْا فِيهِ
يَعْرُجُونَ (۱۴)» و ایشان در ایستند در آن در و می‌برشوند.

«لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» گویند چشمهای ما پوشیده‌اند و بر بسته‌اند و کز نموده‌اند،
«بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)» بلکه ما گروهی ایم چشم به جادویی بر بسته.

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً» و آفریدیم و کردیم در آسمان برجها، «وَ زَيْنَاهَا لِلنَّاظِرِينَ
(۱۶)» و بر آراستیم آن را نگرندگان شب را.

«وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷)» و نگه داشتیم آن را از هر دیوی نفریده‌ای.
«إِنَّمَا مِنْ أَسْتَرَقَ السَّمْعِ» مگر کسی از ایشان که سخن دزدیده نباشد، «فَأَتْبَعَهُ» در پی او

نشیند، «شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)» شاخی آتش آشکارا.

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» و زمین را بهن باز کردیم، «وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» و در آن کوه‌ها در
افکندیم، «وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا» و برویانیدیم در آن، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)» از هر چیزی
سختنی.

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» و شما را در آن زیستن را جای ساختیم و چیز، «وَ مَنْ لَسْتُمْ
لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)» که شما ایشان را روزی دهان نیستید.

النبوة الثانية

سورة الحجر مکی است، نود و نه آیتست و ششصد و پنجاه و چهار کلمت و دو هزار و
هفتصد و شصت حرف و در این سوره نه ناسخ است نه منسوخ مگر دو نیمه آیت:
«فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»، و دیگر «وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ». این هر دو بآیه قتال
منسوخست. و عن ابی بن کعب: قال قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الحجر كان له من
الاجر عشر حسنات بعدد المهاجرين و الانصار و المستهزئين بمحمد (ص).

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الر ت ل ك آیاتُ الْكِتَابِ» ای هذه الحروف آیات الكتاب الذى هو قرآن مبین للاحكام. می گوید این حروف آیات کتاب خداوند تبارک و تعالی است، کتاب قرآن که پیدا کننده احکامست: «ببین الرشد من الغی و الهدی من الضلال» باین قول کتاب قرآنست و قرآن کتاب و عطفه علیه و هو لتضمّن القرآن معنى الجمع. و قیل الكتاب للجنس و المراد به ما تقدّم القرآن من الکتب ای هذه الآيات آیات الکتب التي تقدمت القرآن یرید معنى هذه معناها، باین قول معنى آنست که این آیات آیات کتاب خداوند تعالی است، آن کتابها که پیش از قرآن فرو آمده بیغمبران، آن گه گفت: «و قرآن مبین» ای و آیات قرآن مبین. می گوید آیات کتب پیشینه است و آیات قرآن مبین در معنى همه یکسان و همه کلام خداوند جهان.

«رُبَمَا يَوَدُّ» قرأ نافع و عاصم بتخفيف الباء و الباقون بتشديدها و هما لغتان فالتخفيف لاهل الحجاز و التشديد لقيس و تميم و بكر، «رب» حرف جرّ است هم مشدّد و هم مخفف و باسم نكرة مخصوصست، تقول: ربّ رجل جاءنى، و ربّ رجل جاءنى، چون ما كافه در آن شود آن گه بفعل ماضى مخصوص بود، تقول: ربّما جاءنى زيد، و اگر مستقبل آيد از پس آن لا بد كان در آن مضمّر بود چنانك درين آيتست: «رُبَمَا يَوَدُّ» يعنى ربّما كان يودّ الذين كفروا، و اگر کسی گوید این اضمار چگونه است درست بود و كان چیزی را گویند که گذشته و رفته بود و معلومست که این آرزوی کافران در مستقبل است نه در ماضی، جواب آنست که هر چه ربّ العزّه جلّ جلاله وعده داد که خواهد بود ماضی و مستقبل در آن یکسانست، نابوده هنوز چون بوده است و ناآمده چون آمده، که وعده وی راستست و درست، بودنى و آمدنى، اگر کسی گوید ربّ و ربّما در وضع لغت قلت را گویند و کافران این آرزو بسیار خواهند کرد بر دوام، پس استعمال ربّما درین موضع چه معنى دارد؟

جواب آنست که سياق این سخن بر سبیل تهدیدست نه بر سبیل تقلیل، چنانک کسی فعلی بد کند تو او را گویی: ربّما ندمت على ما تفعله ای لعلک ستندم على ما تفعل و انت لا تشك انه یندم فخرج هذا مخرج التهديد و الوعيد.

اما در بیان وقت آن که کافران این آرزو کنند، مفسران سه قول گفته اند: یکی آنست که این بوقت نزع گویند در حال معاينت که فریشتگان عذاب را بینند چنانک ربّ العزّه گفت: «و

لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ «الآية... قول دوم آنست که در قیامت گویند چون احوال و احوال رستاخیز بینند و مسلمانان را بینند که می‌نوازند و بهشت می‌فرستند. قول سیم آنست که این در دوزخ گویند آن گه که گناه کاران مسلمانان را و اصحاب کبائر را از اهل قبله بشفاعت پیغامبران و صالحان از دوزخ بیرون آرند و بهشت فرستند، و فی ذلک ما روی ابو موسی عن النبی (ص) قال: «اذا کان یوم القیامة و اجتمع اهل النار فی النار و معهم من شاء الله من اهل القبلة قال الکفار لمن فی النار من اهل القبلة، الستم مسلمین؟

قالوا بلی، قالوا فما اغنی عنکم اسلامکم و قد صرتم معنا فی النار، قالوا کانت لنا ذنوب فاخذنا بها فیغضب الله لهم بفضل رحمته فیأمر بكل من کان من اهل القبلة فیخرجون منها فحینئذ. «يُودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ»، و قرأ رسول الله (ص) هذه الآية...

و عن ابن عباس قال: ما يزال الله يدخل الجنة و یرحم و یشفع حتی یقول من کان من المسلمین فلیدخل الجنة فحینئذ: «يُودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» این آیت حجّتست بر معتزله در باب وعید، گوئیم اگر مسلمان گناه کار بگناه خویش جاوید در دوزخ بود با کافران چنانک اعتقاد خبیث ایشانست بایستی که کافران تمنی اسلام مسلمانان نکردندی و بر فوات آن تحسر نخوردندی، بلکه بر فوت صلاح و پاکی از گناه تحسر خوردندی که بر اعتقاد ایشان صلاح و پاکی از گناهست که مرد را در بهشت آرد نه مجرد اسلام و گر چنان بودی که می‌گویند ربّ العزه گفتنی: ربما یودّ الذین کفروا لو کانوا صالحین، چون ربّ العزه تمنی ایشان در اسلام بست معلوم شد که اسلام است که مرد را در بهشت آرد و گر چه با آن گناه بود آن گناه او را از بهشت محروم نگرداند و جاوید او را در آتش بنگذارد.

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا» صیغت صیغت امرست و بمعنی وعید است، یقال ذر فلانا و ذرنی و فلانا، هر دو کلمه وعید است و قرآن بهر دو ناطق، پاری گویان بتهدید گویند فلان را بمن بگذار. یقول تعالی: ذر یا محمد هؤلاء الکفار یاخذوا حظوظهم من دنیاهم، «وَيَتَمَتَّعُوا» بلذاتها، «وَيُلْهَمُ الْأَمَلُ» یعنی و یشغلهم الامانی عن الایمان و التکثیر من الطاعات و التزوّد للمعاد، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» ما یصیرون الیه من عذاب الله. هذا کفوله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا

بَتَمَتُّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ».

«وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» ای من اهل قریه، و القرى فى القرآن الامصار، سمیت قریه لانها تقرى اهلها ای تجمعهم كما سمي الحى لانه يحوى القبيلة. این آیت جواب قریش است که می گفتند: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ عَجَلًا لَنَا قِطْنَا» عذاب و هلاک بتعجیل می خواستند، ربّ العزه گفت: «ما أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ» ای اجل مقدور و وقت محدود لا نعدبهم و لا نهلكهم حتى يبلغوه ما هرگز اهل شهری را هلاک نکردیم مگر که هلاک ایشان را وقتی معین بود تا بآن وقت معین نرسند ایشان را هلاک نکنیم، چون آن وقت معین موقت در رسد در آن تقدیم و تأخیر نرود.

اینست که گفت جلّ جلاله: «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا» التّأْنِثُ فى تسبق محمول على لفظ الامّة و الجمع فى «يَسْتَأْخِرُونَ» على معنى الامّة ای ما تتقدّم الوقت الذى وقت لها و لا يتأخرون عنه، هذا كقوله: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ». و قيل: «إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ» هو كتاب فيه اعمالهم و اعمارهم و آجالهم و هلاكهم، و معنى معلوم ای تعلم الملائكة ذلك الوقت. و قال الحسن: ما تسبق من امّة اجلها رسولها و كتابها فتعذب قبله، و لا يستأخرون ای لا يستأخر القوم اذا كذبوا الرّسل.

«وَ قَالُوا» يعنى قال مشركو مكّة لمحمّد (ص)، «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» ای القرآن بزعمك و دعواك، «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» مصاب فى عقلك و رأيك مستور عليك وجه الصواب. كافران این سخن بر سبیل استهزاء می گفتند که ایشان را اعتقاد نبود که کتاب آسمان بوى می آید و برسالت وی ایمان نداشتند گفتند یا محمد تو دیوانه ای که ما را از دین پدران بر می گردانی و میخواهی که پس رو تو باشیم بی حجتی و برهانی، آن گه حجت و برهان خواستند.

«لَوْ مَا تَأْتِينَا» لو ما حثّ و تحضيض بمعنى هلا ای هلا اتیننا، «بِالْمَلَأِكَةِ» نراهم شاهدین لك على صدق ما نقول، «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» و گفته اند لو ما و لو لا یکسانست، اما لولا بیش است در قرآن که عرب آن را بیش گویند معنى آنست که ای محمد اگر راست می گویی که من پیغامبرم چرا با خود فریشتگان نیاوردی تا بصدق تو ایشان گواهی دادندی و ما ترا پس روی کردیمی؟

ربّ العزّه بجواب ایشان گفت: «ما نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ» بسه قراءت خوانده‌اند: «ما نُنزِلُ» بضمّ نون و کسر زا و تشدید، «الملائکه» ب نصب قراءت حمزه و کسایى و حفص است، من قوله: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ». «ما نُنزِلُ» بضمّ تا و فتح زا و تشدید، «الملائکه» برفع ابو بکر خواند تنها، من قوله: «وَوُنزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا»، باقى «ما نُنزِلُ» بفتح تا و زا و تشدید خوانند، «الملائکه» برفع، من قوله: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» ای تنزل معنی آنست که فریشتگان آسمان فرو نیابند مگر بمرگ ایشان، «إِلَّا بِالْحَقِّ» حق اینجا مرگست از بهر آنک آن دادست از حق جلّ جلاله، جای دیگر گفت: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ». و قیل «ما تنزل الملائکه الا بالحق» ای بالرسالة او بالعذاب ای لو شاهد و هم ثم کفروا، «وَمَا كُنُوا إِذَا مُنْظَرِينَ» بالعذاب.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» ذکر اینجا قرآنست، میگوید قرآن فرو فرستادیم، «وَأِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و ما آن را گوشدار و نگه داریم، کس را نیست و نتواند نه ابلیس و شیاطین و نه آدمیان که در آن زیادت و نقصان آرند، همانست که جای دیگر گفت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ». معنی دیگر «وَأِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» فى قلب من اردنا به الخير، کسی که بوی خیر خواسته‌ایم و راه صلاح و سداد نموده‌ایم این قرآن در دل وی نگه می‌داریم: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، و گفته‌اند «وَأِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» اینها کنایه از رسول خداست یعنی و انا لمحمد (ص) حافظون ممن اراد به سوء، يقول الله تعالى: «وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ».

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ» جمع شیعه و هی الامم و الفرق و الطوائف و التوابع و الانصار، مشتقه من شاعه ای تبعه و اصله من الشیاع و هو الحطب الصغار یوقد بها الکبار و الاولین من اضافة الشیء الی صفته. و قیل الاولین هم الاقدمون الذین سنوا الضلالة لمن بعدهم و من تبعهم شیعهم لاقتدائهم بهم.

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» این آیت تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است میگویند پیش از تو رسولان فرستادیم بامتهای گذشته و فریشتگان را نفرستادیم برین وجه که قوم تو اقتراح می‌کنند، و سفهاء هر امت استهزاء کردند برسولان خویش چنانک قوم تو استهزاء می‌کنند و نظیر این آیت در قرآن فراوانست.

«كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ» السَّالِكِ ادْخَالَ الشَّيْءِ فِي شَيْءٍ فَمَعْنَى نَسْلُكِهِ نَدْخَلَهُ وَنَجْعَلُهُ أَيْ كَمَا سَلَكْنَا فِي قُلُوبِ شَيْعِ الْأَوَّلِينَ التَّكْذِيبَ وَالِاسْتِهْزَاءَ، وَكَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ مُشْرِكِي قَوْمِكَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ أَيْ بِاللَّهِ. وَقِيلَ بِالذِّكْرِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ مِثْلَ مِثْلِكَ دَلَاهِي غُرُوهَانَ بِمِثْلِيَّيْنِ مِنْ أَيْمَانٍ وَتَصْدِيقٍ بَازِ دَاسْتِيمٍ وَچنان نهادیم و نمودیم ایشان را که تا تکذیب و استهزاء کنند بر پیغامبران هم چنان کردیم و نهادیم در دلهای مشرکان مکه که تا ایمان نیارند و استهزاء و تکذیب کنند.

و قِيلَ نَسْلُكِ الذِّكْرِ، «فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» بِاسْمَاعِ النَّبِيِّ أَيَاهُمْ ذَلِكُ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكِ «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ» هَمَّجِنِينَ مِ سَازِيمٍ وَ مِ نَمَائِيمٍ وَ مِ كَنِيمٍ أَيْنِ بِيغَامٍ رَا دَر دَلَاهِي ايشان که در علم من ناگرویدگانند تا بنگروند بآن، همانست که در جای دیگر گفت: «كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» جَايِ دِيگَرِ گُفْت: «وَ مَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». فِي هَذِهِ الْآيَاتِ وَ نِظَائِرِهَا رَدٌّ عَلَى الْمَعْتَزِلَةِ وَ الْقَدْرِيَّةِ وَ قَدْ شَرَحْنَاهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، «وَ قَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» أَيْ تَقَدَّمَتْ عَادَتُهُمْ فِي التَّكْذِيبِ بِالْآيَاتِ فَهَوْلَاءُ يَقْتَفُونَ آثَارَهُمْ فِي الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ. وَقِيلَ «خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» فِي أَهْلَاكِي أَيَاهُمْ وَ مَا حَلَقَ بِهِمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بَعْدَ التَّكْذِيبِ.

«وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ» أَيْنِ جَوَابِ ايشانست که اقتراح آیات می کردند و می گفتند: ائنا بآية، «وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ» أَيْ لَوْ أَظْهَرْنَا لَهُمْ أَوْضَحَ آيَةٍ وَ هُوَ فَتْحُ بَابِ «مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا» الْمُشْرِكِينَ، «فِيهِ يَعْرُجُونَ». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَظَلَّ الْمَلَائِكَةُ فِيهِ يَعْرُجُونَ أَيْ يَذْهَبُونَ وَ يَجِيئُونَ.

«قَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا» أَيْ غَطِيَتْ يَعْنِي مَا هَذَا بِحَقِّ أَيْ غَشِيَتْ أَبْصَارُنَا كَمَا يَغْشَى السُّكْرَ عَيْنَ السُّكْرَانِ فَلَا يَرَى الشَّيْءَ عَلَى حَقِيقَتِهِ ثُمَّ شَكَّوْا فِي هَذَا أَيْضًا فَقَالُوا: «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» سَحَرْنَا مُحَمَّدٌ فَلَا بِنَصْرِ، قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ سُكْرَتٌ بِالتَّخْفِيفِ أَيْ حَبَسَتْ عَنِ النَّظْرِ كَمَا يَحْبَسُ الْمَاءُ بِالسُّكْرِ. وَقِيلَ مَعْنَى التَّشْدِيدِ وَ التَّخْفِيفِ وَاحِدٌ أَلَّا انْ تَشْدِيدِ لِلْمَبَالِغَةِ.

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» أَيْ خَلَقْنَا فِيهَا بُرُوجًا وَ هِيَ اثْنَتَا عَشَرَ بُرْجًا: الْحَمَلُ وَ

الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت، فهذه البروج كواكب شددت بفلك السماء يدور بها دوران الرّحى و تنزلها الشمس و القمر و الكواكب السيارة، و قيل انّ الفلك قسم اثني عشر قسما كلّ قسم منها سمى برجاً و لقب كلّ برج ببعض الكواكب التي في ذلك القسم كالحمل و الثور الى التمام و اشتقاقه من البروج و هو الظهور. و قيل البروج قصور في السماء، و قيل نجوم السماء ثلاثة اقسام: قسم منها سيّارة و قسم منها رجوم لدحور الشياطين، و قسم منها هو القطب الذي يدور عليه الفلك ثابت، «وَزَيَّتَاهَا» يعنى السماء، و قيل البروج، «لِلنَّاطِرِينَ» اليها و المعترين بها و المستدلين على توحيد صانعها.

«وَحَفِظْنَاهَا» يعنى السماء، «مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ». قال ابن جريح: الرّجيم الملعون، و قيل الرّجيم الذي يرجم بالكواكب.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» اى لكن من استرق السمع اى المسموع، «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» نار يظهر لكلّ ذى عينين. قال ابن عيسى: الشّهاب عمود من نار تمتدّ بشدة ضيائه كالنار. و قال ابن عباس كانت الشياطين لا يحجبون عن السماوات فكانوا يدخلونها و يأتون باخبارها لانّ الملائكة يتدارسون ممّا انتسخوه من اللوح المحفوظ ثمّ يأتون الكهنة فيخبرونهم بذلك فيخلطون به كذبهم فلما ولد عيسى (ع) منعوا من ثلث سماوات و لم يمنعوا من اربع فلما ولد محمّد (ص) منعوا من السماوات كلّها فما منهم من يريد استراق السمع الا رمى بشهاب فيخرجه او يخبله او يحرق جزءاً منه و لا يقتله. قال الحسن: يقتله و لا يعود الشّهاب، و قيل يرجمون بها و تعود الشّهب الى اماكنها.

روى عن ابي لهب بن مالك: قال حضرت رسول الله (ص) و قد ذكرت عنده الكهانة فقلت بابى و امّى نحن اوّل من فزع لحراسة السماء و رجم الشياطين و منع الجنّ من استراق السمع عند قذفها بالنجوم و انا لّمّا رأينا ذلك اجتمعنا الى كاهن لنا يقال له خطر بن مالك و كان شيخاً كبيراً و قد انت عليه ثلاثمائة و ستون سنة فقلنا له يا خطر هل عندكم علم من هذه النجوم التي يرمى بها؟ فانا قد فرعنا و خفنا سوء عاقبتها، فقال لنا: الرّجز:

اغدوا على فى السّحر و اتوا جميعاً بسفر
اخبركم بذا الخبر امّا بخير او ضرر

قال فانصرفنا عنه يومنا فلمّا كان فى وقت السّحر اتيناها فاذا نحن به قائم على قدميه شاخص الى السّماء بعينه فناديناه يا خطر فأوماً اليها ان امسكوا فامسكنا و انقضّ من السّماء نجم عظيم و صرخ با على صوته: اصابه اصابه خامر عاقبه عاجله عذابه احرقه شهابه زايله جوابه يا ويله ما حاله تغيرت احواله.
ثمّ امسك طويلا و طفق يقول:

يا لهب يا لهب بنى قحطان اخبركم بالحقّ و البيان
اقسمت بالكعبة و الاركان و البلد المؤمن ذى السكّان
و المنع للسمع عتاة الجان بتاقب فى كفه سلطان
من اجل مبعوث عظيم الشّان يبعث بالتنزيل و الفرقان

تمحى به عبادة الاوثان قال فقلنا يا خطر أنّك لتذكر امرا عظيما فما ذا تقول و ترى لقومك ان يفعلوا، قال:

ارى لهم ما قد ارى لنفسي ان يتبعوا خير قبيل الانس
برهانه مثل شعاع الشّمس يبعث من مكّة دار الحمس

بمحكم التنزيل غير لبس قال فقلنا له من هو و ما اسمه و ما مدّته؟ قال:

بالموت اقسمت لكم و العيش انّ النّبىّ ذا لمن قريش
ليس يرى فى حكمه من طيش نعم و لا فى خلقه من هيش
يكون فى جيش و اىّ جيش من آل قحطان و آل البيش

و البيش الاخلاط من كلّ قوم. فقلنا له من اىّ البطون هو؟ فقال بطن من ولد ابراهيم (ع) يقال له قريش، قلنا له بين لنا من اىّ قريش هو؟ قال: و البيت و الدّعائم و الدّار و الحمائم انّ الذى ملازمى ثناؤه و عاصمى لمن لباب هاشم من معشر اكارم قد يكتنى بالقاسم يبعث بالملاحم و قتل كلّ ظالم. ثمّ قال: الله اكبر، الله اكبر جاء الحقّ و ظهر و انقطع عن الانس الخبير هذا هو البيان، اخبرنى به رأس الجان. ثمّ قال هذا بناى و سكت و اغمى عليه فما افاق الا بعد ثلاثة ايام، فلمّا افاق قال: لا اله الا الله محمّد رسول الله، ثمّ مات. فقال رسول الله (ص): سبحان الله، سبحان الله لقد نطق بمثل نبوة و أنّه ليحشر يوم القيامة امة واحدة. قوله: «وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» أنّما مدّت لانّها لم تخلق ممدودة فمدّت بعد الخلقة من تحت

الکعبه و لهذا قال تعالى: «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا». قال الحسن: كانت طينة فقال الله لها انبسطى فانبسطت على وجه الماء، «وَ اللَّيْنَةَ فِيهَا رَوَّاسِي» ای جبالا ثوابت كانت الارض تترجرج فجعل الله الجبال اوتادا لها فثبتت بها، «وَ اثْبَتْنَا فِيهَا» ای فی الارض، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» ای من كل شيء مقدور جرى على وزن من قدر الله عز و جل لا يجاوز ما قدره الله عليه، لا يستطيع خلق زيادة فيه و لا نقصانا. می گوید برویانیدیم درین زمین از هر چیزی چنانک الله خواست و تقدیر کرد و ساخت بر وزنی و معیاری که هیچ کس تغییر آن نتواند و زیادت و نقصان در آن نیارد، و روا باشد که معنی وزن اندر قدر و منزلت بود چنانک مردم بعرف و عادت گویند فلان را بنزدیک خلق وزنی نیست، یعنی که او را قدر و منزلت نیست. و گفته اند: «وَ اثْبَتْنَا فِيهَا» یعنی فی الجبال، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» یوزن نحو الحديد و الرصاص و النحاس و الذهب و الفضة و الزرنيخ و الكحل و غیر ذلك مما یوزن وزنا و یحتمل ان المراد به المكيل و الموزون و المعدود لان مال الكل الى الوزن كالحنطة و الشعير یولان الى الخبز الذي یوزن و اشباه ذلك.

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» جمع معیشة و هی مصدر عاش فجعل اسما لما یعاش به، و وزن معایش مفاعل، و لا یهمز یأوه لانیها اصلية و انما تهمز الزائدة المنقلبة نحو صحائف و رسائل و عجائر، «وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» ای و سخرنا لكم من یخدمکم و الله یرزقکم، ای جعلنا لكم فی الارض معایش تعیشون بها و ممالیک و دواب تنتفعون بها لكم نفعهم و على الله رزقهم. و قيل و جعلنا لكم و لمن لستم له برازقین، «فِيهَا مَعَايِشَ» و هی الدواب و الانعام و الوحش و السباع و الطیر و العبيد و الاماء و جاز وقوع من على ما لا یعقل لا اختلاطه بمن یعقل. و قيل من ها هنا بمعنی ما كقوله: «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ».

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: بنام او که زبانها گویا شده بنام او، جانها شیدا شده بنام او، بیگانه آشنا شده بنام او، زشتیها زیبا شده بنام او، کارها هویدا شده بنام او، راهها پیدا شده بنام او. بنام او که چشمهای مشتاقان گریان بنام او، دلهای عارفان سوزان بنام او، سرهای والهان خروشان بنام او، تنهای عاشقان پیچان بنام او. بنام او که جانها اسیر پیغام او،

عارف افتاده بدام او، مشتاق مست مهر از جام او، طوبی کسی را که ازین جام شربتی کشید، یا درین راه منزلی برید، دل وی بنور اعظم افروخته و بروح انس زنده و بعز وصال فرخنده، گهی در حیرت شهود مکاشف جلال، گهی در بحر وجود غرقه لطف و جمال، بزبان ناز و دلالت همی گوید:

در عشق تو من کیم که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من
این بس نبود ز عشق تو حاصل من کاراسته وصل تو باشد دل من

«الر» الف: آلاء اوست، لام: لطف او، را: رحمت او. از روی اشارت میگوید: بنده من نعمت از مادران و لطف از ما بین و رحمت از ما خواه، من آن خداوندم که با جودم بخل نه و با لطف من عجز نه و در رحمت من نقصان نه، بنده من هر چه جویی به از نعمت من نجویی، شاکر باش تا بیفزایم. هر چه داری به از لطف من نداری، ذاکر باش تا پرده لطف بر تو نگه دارم. هر چه گزینی هرگز چون رحمت من نگزینی، بر در من باش تا رحمت باز نگیرم. بنده من هر کس را گنجی است و گنج مؤمنان خزینه نعمت من، هر کس را نازی است و ناز دوستان بلطف من، هر کس را امیدی است و امید عاصیان برحمت من.

«رَبِّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» باش تا این مملکت دنیا بر دارند و این بساط لعب و لهو در نوردند و در میدان عقبی و عرصه عظمی ایوان کبریا برکشند، پرده از روی کارها بر گرفته و خبرها عیان گشته، بیچاره بیگانگان آن روز بدانند که از چه باز مانده‌اند و چه شراب خورده‌اند، آرزوی اسلام کنند و چه سود دارد؟! تخرمی که نکشند چه دروند؟ درختی که نشانند به بر آن چه امید دارند؟ و تا نجویی که این حسرت و غبن خود کافران را خواهد بود که از اسلام باز ماندند، فاسقان را همین حسرت خواهد بود که از طاعت باز ماندند و غافلان که از ذکر باز ماندند. یکی از بزرگان دین و ائمه سلف گفته درین آیت: رَبِّمَا يَوْمَ الَّذِينَ فَسَقُوا لَوْ كَانُوا مَطِيعِينَ، رَبِّمَا يَوْمَ الَّذِينَ غَفَلُوا لَوْ كَانُوا ذَاكِرِينَ. ما خرج احد من الدنيا من مؤمن و لا كافر الا على ندامة و حسرة فالكافر لما يرى من سوء ما يجازى به و المؤمن لرؤية تقصيره فى القيام بمواجب الحرمة و ترك الخدمة و شكر النعمة.

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا» الآية... التَّزِينُ بِالدُّنْيَا مِنْ اخْتِلاَقِ الْمُنَافِقِينَ وَ التَّمَتُّعُ بِهَا مِنْ اخْتِلاَقِ الْكَافِرِينَ وَ التَّمَرُّغُ فِيهَا مِنْ اخْتِلاَقِ الْهَالِكِينَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»

روى ان النبي (ص) غرز عودا بين يديه و آخر الى جنبه و آخر بعده، قال تدرون ما هذا؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال فان هذا الانسان و هذا الاجل فيتعاطى الامل فيختلجه الاجل دون ذلك.

و روى انه قال (ص) صلاح اول هذه الامّة بالزهد و اليقين و يهلك آخرها بالبخل و الامل. «إِنَّا نَحْنُ نُزَلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» نشر بساط توقير قرآنست و اظهار شرف و عزّت آن بنزدیک خدای جهان، قرآنی که یادگار دل مؤمنانست و مونس جان عارفان و سلوت دوستان و آسایش مشتاقان، دلهای مؤمنان بدان آراسته، عیب ایشان بدان پوشیده، دین ایشان به آن کوشیده، سعادت و پیروزی فردای ایشان در آن پیدا کرده، «وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» یک قول آنست که: نحفظه بقراءه فقلوب القراء خزائن كتابه و هو لا يضيع حفظة كتابه فان في تضييعهم تضييع كتابه، بشارتی عظیمست دانایان قرآن را و خوانندگان آن را از بهر آنک اطوار طینت ایشان خزینه آیات قرآنست و سویداء دل ایشان مستودع اسرار عزّت قرآنست و معلومست که جوهر تا در صدف بود صدف بعزّ جوهر عزیز بود، از خطر ایمن و از آفت ضیاع محفوظ. و یقال: انزل التّوراة و وکلّ حفظها الی بنی اسرائیل، فقال بما استحفظوا من کتاب اللّٰه فحرفوا و بدلوا و انزل القرآن و اخبر انه حافظه بقوله: «وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» فلما تولی حفظه لا جرم «إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ».

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» بروج آسمان کواکباند، ربّ العزّه آن را بقدرت «۱» خویش آفریده و آسمان را بدان نگاشته و نظاره‌گاه آدمیان کرده، یقول اللّٰه تعالی: «وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ» همچنین دلهای عارفان بلطف خویش بکواکب معرفت و قمر علم و آفتاب توحید آراسته و نظرگاه خود ساخته. مصطفی (ص) گفت: و لکن ینظر الی قلوبکم، شیطان چون قصد آسمان کند استراق سمع را باتش عقوبت می‌بسوزد، چون قصد دل بنده مؤمن کند و سوسه را چه عجب اگر باتش معرفت بسوزد.

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» سبب عیش کلِّ احد مختلف، فعیش المریدین بيمين اقباله و عیش العارفين بلطف جماله و عیش الموحدين بكشف جلاله كل مربوط بحاله و لكل نصيب من افضاله و الحق منزّه عن التجمل بافعاله.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» نیست هیچیز مگر بنزدیک ماست نهفت جای آن و نهاد جای آن، «وَمَا نُنزِّلُهُ» و فرو نفرستیم آن را، «إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)» مگر باندازه‌ای دانسته.

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» و فرو می‌گشائیم بادهای آستن، «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» تا فرو فرستیم از زیر آبی، «فَأَسْقِينَاكُمُوهُ» تا شما را آب دهیم، «وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)» و شما باز برندگان آب نه‌اید.

«وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» و ما که ما ایم زنده می‌کنیم و می‌میرانیم.

«وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)» و میراث بریم.

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» و دانسته‌ایم گذشتگان پیشینیان از شما، «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)» و پسینیان شما دانسته‌ایم.

«وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ» و خداوند تو آخر با هم آرد، «إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)» که راست کارست، راست دانش، بهمه چیز دانا.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» بیافریدیم مردم را، «مِنْ صَلْصَالٍ» از سفال خام، «مِنْ حَمِئٍ مَسْنُونٍ (۲۶)» از تلخب فرو ریخته بر روی زمین.

«وَالْجَانَّ خَلْقْنَاهُ» و پری را آفریدیم، «مِنْ قَبْلُ» پیش از آدم، «مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷)» از آتش گرم بی دود.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» و گفت خداوند تو فریشتگان را، «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» من خواهم آفرید مردمی، «مِنْ صَلْصَالٍ» از گلی خشک، «مِنْ حَمِئٍ مَسْنُونٍ (۲۸)» از گلی سیاه، بوی بگردیده.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» که من بالا و نگاشت وی راست کنم، «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و درو آرم از روح خویش، «فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)» همه او را بسجود افتید.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)» سجود کردند فریشتگان همه بیکبار بهم.
«إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)» مگر ابلیس سر باز زد که با ساجدان سجود کند.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ» گفت ای ابلیس، «مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)» چپود ترا که با ساجدان نبودی.

«قَالَ» گفت، «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ» نیستم آن را که سجود کنم مردمی را، «خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳)» که بیافریدی او را از طلخَب خام از گلی بگردیده سیاه.
«قَالَ» گفت، «فَأَخْرَجُ مِنْهَا» پس بیرون شو از آسمان، «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴)» که تو انداخته و رانده و بیرون کرده منی.

«وَإِنَّ عَنَّا لَللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)» و نفرین بر تو تا روز رستاخیز.
«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶)» گفت خداوند من مرا درنگ ده تا روزی که ایشان را برانگیزانند.

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷)» گفت پس تو از درنگ دادگانی.
«إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)» تا آن روز که هنگام آن در رسد و آن هنگام دانسته منست.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» گفت خداوندا بآن که مرا گمراه کردی، «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» زشتیهای ایشان را بر آریم در زمین، «وَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)» و ایشان را از راه گم کنم همگان.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۴۰)» مگر آن بندگان تو از ایشان که ترا یکتا خوانانند و ترا گزیدگان.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱)» الله گفت این راهی است بر من راهی راست.
«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» بندگان من گزیدگان ترا بر ایشان دسترسی نیست و توانی، «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲)» مگر کسی که از پی تو بیاید از گمراهان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عَلَيْنَا حَزَائِنُهُ» مفسران گفتند مراد باین شیء بارانست، فانه

اصل جمیع الاشیاء و به نبات کلّ شیء فالمعنی: و ان من شیء من ارزاق الخلق الا عندنا خزائنه، جعل خزائن الماء خزائن الثمار و الاشجار و الحبوب لما كانت منه. می گوید خزینهای آب و باران که اصل همه چیزها است و مایه همه نبات و اثمار بنزدیک ماست یعنی در حکم و فرمان ماست و مقدور ماست و روزی خلق همه در ید ماست و کار همه بتدبیر و تقدیر ماست، متوالی و حافظ ایشان مائیم. و گفته اند لفظ خزائن مستعار است و معنی آنست که: الخیر کلّه بید الله، آن گه گفت: «وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» ای معلوم عند الله حدّه و مبلغه، گفته اند که این آب آسمانست که از آسمان بفرمان حق در میغ آید، آن گه از میغ بزمین آید، قطرات آن بر شمرده و هنگام آن دانسته، و چند که عدد فرزند آدم و عدد فرزند ابلیس، با باران از آسمان بزیر آیند دانند که هر قطره ای کجا بزمین آید و از آن چه روید، و قیل «مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» لا ینقصه و لا یزیده غیر انه یصرفه الی من شاء حیث شاء کما شاء. می گوید باران را در همه سال حدّی و مبلغی معلوم است، اندازه آن دانسته و مقدار آن نام زد کرده که در آن نیفزایند و از آن نگاهند.

ابن مسعود ازینجا گفت: لیس ارض بامطر من ارض و لا عام بامطر من عام و لكن الله یقسمه و یقدّره فی الارض کیف شاء عاماً ها هنا و عاماً ها هنا ثمّ قرأ هذه الآیة. و عن الحکم بن عیینه فی هذه الآیة قال: ما من عام باکثر مطراً من عام و لا اقل و لکنه یمطر قوم و یحرم آخرون و ربّما کان فی البحر. قال وهب: ثلاثة ما اظنّ یعلمها الا الله: الرّعد و البرق و الغیث، ما ادری من این هی و ما هی، فقیل له «أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» قال و لا ادری امطر من السّماء علی السّحاب ام خلق فی السّحاب. و عن جعفر بن محمد (ع) عن ابیه عن جدّه انه قال فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله فی البرّ و البحر و هو تأویل قوله: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» قرأ حمزة: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ» علی انه للجنس کالانسان و واحدة اللّواقح لاقحة ای حامله، یقال لفتحت النّاقه فهی لاقح و لاقحة اذا حملت و انما صفت الرّیح بذلك لانّها تحمل السّحاب و الماء و لانّ الخیر فیها فکانها حامله له، ای و ارسلا الرّیح حوامل للماء و الخیر. و قیل لواقح فی معنی ملاقح جمع ملقحة و هی الّتی تلقح الشجر و السّحاب کما یلقح الفحل النّاقه.

قال ابو بكر بن عيَّاش: لا تقطر قطرة من السحاب الا بعد ان تعمل الرياح الاربع فيه: فالصبا تهيجه، و الدبور تلقحه، و الجنوب تدره، و الشمال تقذفه. و عن عبيد بن عمير قال: يبعث الله المبرشة فتقم الارض قما ثم يبعث الله المثيرة فتثير السحاب ثم يبعث الله المؤلفة فتؤلف السحاب ثم يبعث الله اللواقح فتلقح الشجر ثم تلا: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ». و عن ابي هريرة قال الريح الجنوب من الجنة و هي الرياح اللواقح التي ذكرها الله في كتابه و فيها منافع للناس. و قال ابن مسعود: تحمل الرياح الماء فتلقح السحاب و تمر به فتدره كما تدر الملقحة ثم تمطر. و قال ابن عباس تلقح الرياح الشجر و السحاب.

«فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» اى من السحاب، «مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» اى جعلناه لكم سقيا و فيه حياتكم. قيل ما تناله الايدي و الدلاء فهو السقى و ما لا تناله الايدي و الدلاء فهو الاسقاء «وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» اى بمانعين ممن اسقيه لان ذلك بيدي اسقيه من اشاء و امنعه من اشاء. و قيل و ما انتم له بخازنين حافظين في الارض لولا حفظ الله اياه لكم. و قيل ليست خزائنه بايديكم. و قيل هذا دليل على ان الماء لا يملك الا محذورا.

«وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» نحى بالايجاد و نميت بالافناء، «وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ» اذا مات الخلائق كلها و لا يبقى حى سوانا فنرت الارض و من عليها.

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» الى اين صاروا و ما ذا لقوا، «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ» كم يعيشون و متى يموتون و كيف يبلون و كيف يحشرون. ميگويد ما دانسته ايم گذشتگان پيشينيان از جهانيان و جهانداران كه كار و حال ايشان بچه رسيد و سرانجام شان چه بود و چه ديدند و بچه رسيدند، و دانسته ايم پسينيان شما يعنى ايشان كه زادند و ايشان كه خواهند زاد تا بقيامت كه هنوز در پشت پدران اند دانسته ايم كه چند زيند و كى ميرند و در گور چند باشند و در قيامت چه بينند و بچه رسند. معنى ديگر «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» فى الطاعات و الخيرات «الْمُسْتَأْخِرِينَ» عنها. مى گويد ايشان كه بطاعات و خيرات مى شناهند و بنيك مردى و نيك عهدى در پيش افتاده اند و ايشان كه از طاعات و نيكي واپس مانده اند همه مى دانيم و هر كس را بسزاي خود جزا دهيم. ابن عباس گفت اين آيت در صفوف نماز گران آمده است، قومی نيك مردان صحابه بصف اول مى شتافتند دو معنى را: يكي آنك رسول خدا (ص) بر آن تحريض مى كرد و وعده ثواب نيكو مى داد. و

دیگر آنک در آخر صفوف بودندی که زنان ایستاده بودندی و نمی‌خواستند که زنان را ببینند، مستقدمان ایشانند، و مستأخران قومی بودند که هم در صف آخر ایستادندی و آن‌گاه نظاره آن زنان می‌کردند بوقت رکوع یا بعد از سلام. و فی الخبر ان بعض المنافقین کان یصلی فی آخر صفوف الرجال فاذا رکع و سجد رمق النساء خلفه بلحظه فنزلت هذه الآیة...

معنی آنست که ما مستقدمان در صف اوّل می‌دانیم نیت ایشان و همّت ایشان و فردا ایشان را بآن ثواب دهیم و مستأخران در صف آخر می‌دانیم آن ریبّه که در دل ایشان است یعنی منافقان و فردا ایشان را جزای کردار خود دهیم و لهذا المعنی قال النبی (ص): «خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و شر صفوف النساء اولها و خیرها آخرها».

«وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ» ای یجمع الاول و الآخر یوم القيامة فیربهم اعمالهم و یجزیهم بها، «إِنَّهُ حَكِيمٌ» فی تدبیر خلقه فی احوالهم و اماتتهم، «عَلِيمٌ» بهم و باعمالهم. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» یعنی آدم، «مِنْ صَلْصَالٍ» قال ابن عباس: هو الطّین الیابس. و قال قتاده: یبیس فیصیر له صلصلة و الصلصلة الصّوت. قال ابو عبیده: یقال للطّین الیابس صلصال ما لم تأخذه النار فاذا اخذته النار فهو فخار، «مِنْ حَمَأٍ» جمع حمأة و هی الطّین بطول جریان الماء علیه فینتن و یسود، «مَسْنُونٌ» ای مصبوب لیبیس و السنّ الصبّ. و قیل مسنون ای متغیّر من حال الحمأة الی حال الصلصلة. و قیل متغیّر الرائحة منتن. و قیل المسنون المصوّر اخذ من سنة الوجه و هی صورته و معنی الآیة: خلقنا آدم من طین یابس ذلك الطّین من حماء مصبوب فصار صلصالا.

«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ» قال الحسن و قتاده و مقاتل: هو ابلیس. و قال ابن عباس: آدم ابو البشر و الجان ابو الجنّ و ابلیس ابو الشیاطین و هم لا یموتون الا مع ابيهم و الجنّ یموتون و منهم کافر و منهم مؤمن، «مِنْ قَبْلُ» ای من قبل آدم، «مِنْ نَارِ السَّمُومِ» السّموم الحارّة المحرقة و سمّیت الریح الحارّة سموما لدخولها فی المسام. و قال الکلبی: هی نار لا دخان لها و الصّواعق تكون فیها و هی بین السّماء و بین الحجاب فاذا احدث الله امرًا خرقت الحجاب فهدّت الی ما امرت فالهدّة الّتی تسمعون خرق ذلك الحجاب. و عن ابن عباس

قال: كان ابليس من حيٍّ من احياء الملائكة يقال لهم الجنّ خلقوا من نار السموم من بين الملائكة و خلقت الجنّ الذين ذكروا في القرآن: «مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ». و قال ابن مسعود: هذه السموم جزء من سبعين جزءا من السموم التي خلق منها الجنان و تلا: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ».

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ» اي ساخلق، «بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» عدلت صورته و اتممت خلقه، «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» فصار بشراً حياً، «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ». بدانک نفخ بر خدای عزّ و جلّ رواست، فعليست از افعال او جلّ جلاله، او را هم فعلست و هم قول، در فعل یکناست و در قول بی همتا، اگر کند یا گوید بر صفت کمال است و از وی سزا، و اگر نکند یا نگوید برفعت کمالست و از عیب جدا، نفخ اضافت با خود کرد و آدم را بآن مشرف کرد، حیاة آدم بآن حاصل آمد و از ذات باری جلّ جلاله در ذات آدم جزئی نه همچنانک نفخ عیسی (ع) در مرغ روان گشت و از ذات عیسی در مرغ جزئی نه، اهل تأویل گفتند «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» اجریت فیہ من روحی المخلوقة.

و این نه در اخبار صحاح است و نه در آثار صحابه و سلف و نه گفت مفسران تفقات، تأویل بگذار که تأویل راه بی راهانست و مایه طغیانست، اقرار و تسلیم گوش دار و ظاهر دست بمدار که راه مؤمنانست و اعتقاد سنیان است و نجات در آنست، يقول الله عزّ و جلّ: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، و قال الشافعي (رض): الظاهر املك، قوله: «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی سجود تحية و تکرمة، لا سجود صلاة و عادة.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» الاستثناء صحيح و هو من قوم من الملائكة يقال لهم الجن كما ذكرنا. و قال الحسن الاستثناء منقطع و لم يكن هو من الملائكة و لا طرفه عين. و عن ابن عباس قال: لما خلق الله عزّ و جلّ الملائكة قال: أتى خالق بشرا من طين، فاذا انا خلقتة فاسجدوا له، قالوا لا نفعل فارسل عليهم نارا فاحرقتهم، ثم خلق ملائكة فقال: أتى خالق بشرا من طين، فاذا انا خلقتة فاسجدوا له، قالوا سمعنا و اطعنا انا ابليس كان من الكافرين الاولين، «أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» امتنع من ان يكون معهم.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» موضع آن نصب باسقاط فی، و المعنی مالک فی ان لا تكون مع الساجدين، ثم أظهر العداوة التي كان يكتمها فقال: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ».

«قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا» من السماء وقيل من الجنة، وقيل من صورة الملائكة، «فَأَنَّكَ رَجِيمٌ» ملعون مطرود. وقيل معنى رجم اي ان حاولت الرجوع الى السماء رجمت بالشهاب كما يرمي الشياطين.

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ» اي لعنة الله و غضبه، «إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» اي الى يوم مجازاة العباد. «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي» اي رب فاذا اخرجتني من السماوات، فاخرنى الى يوم تبعث خلقك من قبورهم، يريد ان ينجو من الموت.

«قَالَ فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» اي ممن اخر هلاكه.

«إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» و هو النفخة الاولى حين يموت الخلق كلهم.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» اي بسبب اغوائك اياي، «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ» لاولاد آدم، الباطل حتى يقعوا فيه، اي ادعوهم بالوسوسة الى المعاصي، «وَأَلْغُوِيَهُمْ» و لا ضللتهم و احملهم على عصيانك.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» قرأ اهل المدينة و الكوفة و الشام: بفتح اللام، يعنى آلا من اخلاصه لطاعتك و طهرته من الشوائب بتوفيقك فانه لا سلطان لى عليه. و قرأ الباقون: المخلصين بكسر اللام، يعنى آلا من اخلص لك التوحيد و الطاعة، و اكثر هذه الآيات سبق تفسيرها و ما يتعلق بها.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ» هذا اشارتست باخلاص بنده و طاعتدارى وى ميگويد: اخلاص بنده و طريق عبوديت صراط مستقيم است، «عَلَى» ان بينه و اظهره، پیدا کردن و روشن داشتن آن و راه نمودن بآن بر من يعنى كه هيچ كس راه راست نيافت مگر بتوفيق و ارشاد من و هيچ كس بطريق عبوديت و اخلاص نرفت مگر بهدايت و ارادت من. و قيل: معناه الحق طريقه على و مرجعه الى.

و روا باشد كه اين سخن بر سبيل تهديد رانى چنانك كسى را بيم دهى، گويى: على طريقت آرى! راه گذر تو بر منست، تو هر چه خواهى ميكن.

ربّ العزّه ابلیس را گفت: طریقهم علیّ و مرجعهم الیّ فاجازی کلا باعمالهم بازگشت همگان با من و راه گذر همگان بر من، هر کس را بکردار خود جزا دهم چنانک سزای اوست، و گفته‌اند این تهدید علی‌الخصوص ابلیس راست، یقول تعالی: «افعل ما شئت فطریقک علی».

و قرأ یعقوب: «صراطُ عَلِيٍّ» بکسر اللام و رفع الباء، ای صراط عال.

باین قراءت معنی آنست که این راهیست بلند، بزرگوار، هموار.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ای لیس لک قوّه علی قلوب المخلصین من عبادی، ترا بر دلهای مخلصان بندگان من توانی و دست رسی نیست. و روا باشد که باوّل آیت تعلق دارد، معنی آنست که عهدیست و پیمانی محکم ایشان را بر من که ترا بر ایشان قوتی و دست رسی نیست. «إِلَّا مَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» ای لیس لک سلطان علی قلوب المؤمنین ان سلطانک علی قلوب الغاوین الضالّین الکافرین.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» الآیة...، خزائن اللّٰه فی الارض قلوب العارفين، خدای را جلّ جلاله در زمین خزینها است و آن خزینها دلهای عارفانست و سرّهای مریدان، و آنکه در آن خزینها درهاست شب افروز و ودیعتهای گران مایه و بدان آراسته و نگاشته، بعضی بلطایف علم آراسته: دلهای عالمانست، بعضی بحقایق عقل نگاشته: دلهای عابدانست، بعضی ببدایع سرّ پرداخته: دلهای عارفانست. آن گه مهر ربوبیت بر آن نهاده و در صدف قدم بسته که: قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن.

اگر کسی گوید: این را چه نشانست؟ گوئیم نشان آنست که تلالؤ شعاع آن جوهر بر جوارح بنده تابد تا همگی وی با خدمت اللّٰه پردازد، بشب قیام کند، بروز روزه دارد، پیوسته دلش با طاعت می‌گراید و بخیر می‌شتابد و برخصت فرو بیاید. از شهت پاک بود و از حرام دور، در حلال زاهد و از گذشته بدرد و در وقت با اندیشه و در باقی عمر لرزان و از دوزخ گریزان، بلقمه‌ای و خرقه‌ای راضی، جهان بجهانیان فرو گذاشته و با خدمت اللّٰه پرداخته، تن در اشتیاق سوزان و دل بدوست یازان و جان در دوست خندان. پیر طریقت گفت: الهی از جود تو هر مفلسی را نصیبی است، از کرم تو هر دردمندی را

طبیعی است، از سعت رحمت تو هر کسی را بهره ایست، از بسیاری صوب بر تو هر نیازمندی را قطره ایست، بر سر هر مؤمن از تو تاجیست، در دل هر محب از تو سراجیست، هر شیفته ای را با تو سر و کاریست، هر منتظری را آخر روزی شرابی و دیداریست.

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» بوقت ربیع که نظر حق دنیا رسد و عالم بنزد باد لواقح فرو گشایند، بندهای بسته بر گشایند، عروق اشجار را دهن باز کنند تا شاخه های آن از راه عروق آب کشد و میوه لطیف آرد. همچنین ربّ العزّه بنظر مهر و محبت بدل بنده مؤمن نگرد، باد عنایت فرو گشاید، راه سمع و طاعت بوی بر گشاید، تا شایسته قبول موعظت گردد، بتوبه و انابت بحق باز گردد، راغب در خدمت، مشغول بعبادت، مداوم بر ذکر حق، مواظب بر قهر نفس، در گوش نداء بر پیوسته، شکوفه امید رسته، میوه طمع بر شاخ فضل بسته، اینت آثار باد عنایت، اینت روایح نسیم کرامت. یقول الله تعالی: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» اذا هبّت ریح الکرّم علی اسرار العارفين اعتقهم من هواجس انفسهم و رعونات طبایعهم و فساد اهوائهم و مراداتهم و یظهر فی القلوب نتائج الکرّم و هو الاعتصام باللّه و الاعتماد علیه و الانقطاع عما سواه. نشان سعادت بنده آنست که از مهبّ توفیق ناگاه باد عنایت در آید، ابر معاملت فراهم آرد، پس آن ابر بدریای عین یقین فرو شود، آب ندامت بر گیرد، برق ذکر بدرخشد، رعد ارادت بنالد، باران فکرت بیارد، صحراء دل از آن باران زنده گردد، فذلک قوله: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» بنده بهمگی بحق باز گردد با نفسی مرده در خود، دلی زنده بحق، زبانی گشاده بذکر، جانی زنده بهمهر:

لیس فی القلب و الفؤاد جمیعا موضع فارغ لغیر الحبیب
 انت حبیبی و منیتی و مرادی و به ما حییت عیشی یطیب
 و اذا ما السّقام حل بقلبی لم یکن غیره لسقمی طیب

«وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» نحیی قلوب العارفين بالمشاهدة و نمیت نفوسهم بالمجاهدة. دلهای عارفان بمشاهدت زنده گردانیم و تنهانشان بمجاهدت مرده، نفس حجاب دلست، تا این حجاب در پیش دلست، دل از مشاهدات محروم است، باز که نفس از روی مجاهدت بر وفق شریعت کشته گردد، زندگی دل آغاز کند، هدایت در رسد، مشاهدت در پیوندد،

«وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» و يقال نحیی المریدین بذکرنا و ن میت العارفین بهجرنا.

«وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» الآیة...، المستقدمون: المسارعون فی الخیرات، و المستأخرون: المتکاسلون عن الخیرات. و يقال معناه: عرفنا الرّاعیین فینا و المعرضین عنّا. «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ» الآیة...، روى ان ابن عمر كان يتخذ المجالس، فقال كعب لرجل من جلسائه سل ابن عمر من ما ذا خلق الله آدم؟ فقال ابن عمر: خلق الله آدم من خمسة اشياء: من الطين و الماء و النار و النور و الريح، فلما اجاب ابن عمر قال كعب جالسوه: فانه رجل عالم. مفهوم خبر آنست كه ربّ العالمین آدم را كه بیافرید از پنج چیز آفرید: از گل و آب و آتش و نور و باد. حکمت در این آنست كه ربّ العزّه هر چه آفرید از خلق خویش از یک جنس آفرید، فریشتگان را از نور آفرید و جان را از نار آفرید، و هما نور العزّه و نار العزّه و من ها هنا اقسام ابلیس بالعزّه لانه خلق من نار العزّه و الملائكة من نور العزّه، و مرغان را از باد آفرید و دواب و حشرات زمین را از خاک آفرید و خلق دریا را از آب آفرید، هر یکی را از جنسی مفرد آفرید و آدم را از جمله این اجناس آفرید تکریم و تشریف وی را تا بر همه خلق عالم فضل دارد، همه او را مسخراند و او بر همه مسلط، اینست كه ربّ العالمین گفت: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... الى قوله: وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِنَّا جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳)» و دوزخ و عده گاه ایشانست همگان. «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» آن را هفت در است، «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (۴۴)» هر دری را از ایشان باز بخشیده.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۴۵)» پرهیزکاران در بهشتهایند و چشمهها.

«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ» در روید در آن بسلامت، «آمِنِينَ (۴۶)» ایمن.

«وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ» و بیرون ستانیم ما از دلهای ایشان، «مِنْ غِلٍّ» از کزی و نبایستی و ناساختن با هم، «إِخْوَانًا» برادران، «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷)» بر تختها رویها فراروی.

«لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» نرسد بایشان در آن ماندگی، «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸)» و نه هرگز ایشان را از آنجا بیرون کنند.

«نَبِيُّ عِبَادِي» آگاه کن بندگان مرا، «أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹)» که من که منم آمرزگار و مهربانم.

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)» و که عذاب من عذابی دردناکست.

«وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱)» و خبر کن ایشان را از مهمانان ابراهیم.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ» آن گه که برو در شدند، «فَقَالُوا سَلَامًا» او را سخنی گفتند نیکو «قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ (۵۲)» گفت ما از شما می‌ترسیم.

«قَالُوا لَا تَوْجَلْ» گفتند مترس، «إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳)» ما بشارت دهیم ترا به پسری دانا.

«قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي» گفت مرا بشارت می‌دهید؟، «عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ» بر سر آنچه بمن رسید از پیری، «فَمِمَّ تَبَشِّرُونَ (۵۴)» بچه چیز مرا بشارت می‌دهید.

«قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ» گفتند ترا بشارت می‌دهیم بر راستی، «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ (۵۵)» نگر که از نومیدان نباشی.

«قَالَ» گفت، «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ» و آن کیست که نومید بود از بخشایش خداوند خویش، «إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶)» مگر گمراهان.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷)» گفت کار شما چیست ای فرستادگان؟

«قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۵۸)» گفتند ما را فرستادند بآن گروه بدان.

«إِلَّا آلَ لُوطٍ» مگر لوط و هم دینان او، «إِنَّا لَمُنَجُّهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹)» که ما برهانندگان ایشانیم همه.

«إِلَّا امْرَأَتَهُ» مگر زن او، «قَدَرْنَا» تقدیر کردیم، «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰)» که زن از ایشان بود که باز ماندگانند.

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱)» چون بلوط و هم دینان او آمدند فرستادگان.

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ (۶۲)» گفت ایشان را شما را نمی‌شناسم.

«قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳)» گفتند بلکه بتو بآن آمده‌ایم تا آنک ایشان

در آن بشک‌اند.

«وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» و بتو راستی آوردیم.

«وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴)» و ما راست گوئیم.

«فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ» کسان خویش را بشب بیرون بر، «بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» که پاسی از شب بگذرد، «وَآتَبِعْ أَذْيَارَهُمْ» و بر پی کسان خویش می‌رو، «وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچکس از شما باز پس منگردد، «وَامضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)» و برگزید آنجا که می‌فرمایند شما را.

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ» و باو پیغام گزاردیم، «ذَلِكَ الْأَمْرَ» آن کار، «أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ» که بیخ و دنبال این قوم برید نیست، «مُصْبِحِينَ (۶۶)» آن گه که می در بامداد شوند.

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ» و آمدند اهل شارستان، «يَسْتَنْبِشِرُونَ (۶۷)» شادی می‌بردند.

«قَالَ إِنَّ هَوْلَاءِ ضَيْفِي» گفت که این مهمانان منند، «فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸)» مرا رسوا مکنید.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ (۶۹)» و از خدای بترسید و مرا خجل مکنید.

«قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰)» گفتند نه ترا باز کرده‌ایم از جهانیان.

«قَالَ هَوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱)» گفت این دختران من اند اگر مسلمان شوید بشما دهم.

«لَعَمْرُكَ» بزندگانی تو، «إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)» که ایشان در مستی خویش سر در نهاده‌اند.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳)» عذاب ایشان را فرا گرفت بوقت بر تابیدن روز.

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» کردیم زیر آن زیر آن، «وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴)» و بر ایشان بارانیدیم سنگها از گل و سنگ.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانه‌ها آشکار است، «لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵)» ایشان را که نیک بزیرکی درنگردند در کار ایشان.

«وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ (۷۶)» و آنک بر راه قافله و کاروانست.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)» در آن نشانی آشکار است گرویدگان را.

«وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸)» مردمان ایکه سخت ستمکاران بودند.

«فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» تا کین ستدیم از ایشان، «وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (۷۹)» و آن هر دو بر راه گذر خلقند پیدا و روشن.

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)» دروغ زن گرفتند مردمان حجر پیغامبران را. «وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا» و ایشان را نشانه‌های خود دادیم «فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱)» از آن روی گردانیده بودند.

«وَكَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» و از سنگهای کوه‌ها خانه‌ها می‌پریدند و می‌تراشیدند، «آمِنِينَ (۸۲)» تا جاوید مانند بی بیم.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ» فرا گرفت ایشان را بانگ، «مُضْحِكِينَ (۸۳)» که می‌در بامداد شدند. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)» نه آن خانه‌های سنگین بکار آمد ایشان را نه آنچه ساخته بودند و کرده. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا» نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آنست، «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بفرمان روان بی انباز، «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» و رستاخیز آمدنیست، «فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵)» فرا گذار فرا گذاشتن نیکو.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ (۸۶)» که خداوند تو آن آفریدگار است بهمه چیز دانا.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» ای موعد الجنّ و الانس جميعا.

و قيل يريد ابليس و من تبعه من الغاوين الذين وعدوا النار.

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» ای لجهنم سبعة طباق طبق فوق طبق لكل باب يدخل المعذبون فيها، فذلك قوله: «لكل باب منهم» ان من اتباع ابليس، «جزء مقسوم» ای نصيب مفرز معلوم على قدر منزلته في الذنب: قرأ ابو بكر: جزء متقلا مهموزا.

دوزخ هفت درک است زبر یکدیگر، هر درکی را دری است که اهل آن درک بآن در درشوند: درک اول جهنم است سمیت جهنم لانها تتجهم فی وجوه الخلق، این جهنم جای عاصیان امت احمد (ص) است، ایشان که اهل توحیدند اما گنه کاراند بقدر گناه ایشان را درین جهنم عذاب کنند و بعاقبت بیرون آیند و بهشت شوند و عذاب ایشان از تبش آتش بود نه از عین آتش که درین درک عین آتش نباشد، فاذا خرج منها اهل التوحید جعلت طبقا على سائر الدرکات.

درک دوم لظی است و هی التی تنلظی ای تلهب. و قیل تنلظی ای تنغیظ علی اهلها، این درک دوّم جای جهودان است، یقول الله تعالی: «كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى».

درک سیم حطمه است و هی التی تحطم ما فیها ای تکسر. ترسیان درین درک باشند، قال الله تعالی: «لَیُبَدَنَّ فِی الْحُطْمَةِ».

درک چهارم سعیر است و السّعیر هی المسعورة ای الموقدة غایة الایقاد، و السّعیر النار بعینها، صابیان درین درک باشند، قال الله تعالی: «فَسُحُفًا لِأَصْحَابِ السَّعِیرِ».

درک پنجم سقر است و هی التی تسقر ای تذیب ما التی فیها و سقرات الشمس حرّها، این سقر جای مجوس است، قال الله تعالی: «مَا سَلَکُمْ فِی سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّینَ»

درک ششم جحیم است و الجحیم ما عظم من النار، و جاحم النار هو الموضع الشدید الحر، مشرکان عرب درین درک باشند، قال الله تعالی: «وَإِنَّ الْفَجَارَ لَفِی جَحِیمٍ».

درک هفتم هاویه است و هی التی تهوی باهلها ای تهلکهم. و قیل من الهوة و هی الوهدة العظیمة، این درک هفتم درک اسفل است جای منافقان کفار، چنانک رب العزه گفت: «إِنَّ

الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» و از عظیمی و صعبی که این هاویه هست ربّ العالمین در وصف آن مبالغت کرد گفت: «فَأُمُّهُ هَاوِیَةٌ وَ مَا أُذْرَکَ مَا هِیَ نَارٌ حَامِیَةٌ»

گفته اند که این هفت درک دوزخ زیر همه مخلوقاتست و اضیق المواضع آنست، یقول الله تعالی: «وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَکَانًا ضَبِقًا». و گفته اند که هیأت و شکل عالم بر مثل صنوبر

است، هر چه بالاتر، آن فراختر و هر چه زیرتر، آن تنگ تر. عرش عظیم بالای مخلوقاتست، لا جرم فراخ تر همه مخلوقاتست و دوزخ زیر مخلوقات، لا جرم تنگ

ترین همه جایهاست. و یروی فی بعض الاخبار ان الارض علی قرنی الثور و قوائم الثور علی ظهر الحوت و الحوت علی الثری و الثری علی الصخرة و الصخرة علی النار مطبقة و

هذه الصخرة اسمها سجین و عندها تكون کبت اهل النار و ارواح اهل الشقاوة.

و عن ابی هریره قال: بینما نحن عند رسول الله (ص) اذ سمعنا وجبة ففرعنا منها فقال: هل تدرون ما هذه؟ قلنا لا، قال: هذا حجر کان فی اعلی جهنّم فلم یزل یرزق یهوی حتّی وقع فی

اسفلها منذ سبعین عاما.

در خبر است که رسول خدای (ص) در مسجد مدینه نماز می کرد، زنی اعرابیّه بگذشت،

رسول (ص) را دید که در نماز بود تنها، در دل آن زن افتاد که بر متابعت رسول خدا دو رکعت نماز کند تا سعید ابد گردد، هم چنان کرد و رسول خدا (ص) از وی خبر نداشت و در نماز این آیت همی خواند: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» آن اعرابیه که این از رسول خدای شنید بیفتاد و بیهوش شد، رسول خدا چون آن حسّ و حرکت بگوش وی رسید و جوش دل وی بشنید از نماز فارغ شد، بلال را گفت: علیّ بماء، آب خواست و بر روی وی می ریخت تا بیهوش باز آمد، آن گه رسول گفت: یا هذّه ما حالک؟

ای زن ترا چه بود و چه رسید؟ گفت یا رسول الله ترا دیدم که نماز می کردی تنها، مرا آرزو خاست که دو رکعت نماز بر متابعت بتو بگزارم، یا رسول الله آنچ میخواندی از کتاب خدایست یا خود تو می گویی؟ گفت یا اعرابیه: بل هو فی کتاب الله المنزل، در کتاب خداست و گفته خداست. گفت یا رسول الله: هر عضوی از اعضای من آن را عذاب کنند بهر دری از درهای دوزخ؟ گفت یا اعرابیه: لکلّ باب منهم جزء مقسوم یعذب علی کل باب علی قدر اعمالهم، فقالت و الله انی امرأة مسکینه ما لی مال و ما لی الا سبعة اعبد اشهدک یا رسول الله ان کلّ عبد منهم علی کلّ باب من ابواب جهنم حرّ لوجه الله تعالی. فاتاه جبرئیل، فقال یا رسول الله: بشر الاعرابیه ان الله قد حرّم علیک ابواب جهنم کلّها و فتح لک ابواب الجنّة کلّها.

قوله: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، اذْخُلُوهَا» ای یقال لهم: «اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ» ای بسلامه من النار و من الآفات. و قیل بِسَلَامٍ بِتَحِيَّةٍ مِّنَّا تَصْحِبْكُمْ، «آمِنِينَ» من المرض و الموت فیها و الخروج منها.

روی اسامة بن زید قال سمعت رسول الله (ص) و ذکر الجنّة یوما فقال: «الا مشمر لها هی و رب الکعبة ریحانة تهتز و نور یتلألأ و نهر مطرد و زوجة لا تموت فی حبور و نعیم فی مقام ابداء».

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» می گوید هر چه کزی و ناراستی بود از دلهای ایشان برون ستدیم و پاک کردیم و روا باشد که این در دنیا بود، و مراد باین صحابه رسول است که ربّ الغزّه دلهای ایشان از کینه و عداوت پاک کرد و میان ایشان دوستی افکند چنانک

گفت: «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» و روا باشد که این در بهشت باشد، ربّ العزه دلهاى بهشتیان پاک گرداند از آن غدر و خیانت و حسد و بخل که در دنیا با ایشان بود.

روى فى بعض الاخبار أنه يخلص المؤمنون من النار فيحسبون على قنطرة بين الجنة و النار و يقتصّ لبعضهم من بعض مظالم كانت بينهم فى الدنيا، ثم يؤمر بهم الى الجنة و قد نقوا و هذبوا و خلصت نياتهم من الاحقاد.

«إخواناً» نصب على الحال، «على سرُّرٍ» جمع سرير «مُتَقَابِلِينَ» بالوجه يرى بعضهم بعضا و لا يرى بعضهم قفا بعض. و قيل متقابلين بالمودة و المحبة.

«لَا يَمْسُهُمْ فِيهَا» فى الجنة، «نَصَبٌ» تعب، «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» فانّ تمام النعمة بالخلود.

روى عن على بن الحسين بن على (ع) انّ هذه الآية نزلت فى ابو بكر و عمر و على قال: و الله أنّها لفهم نزلت و فيمن نزلت الاّ فيهم، فقيل و اىّ غل هو؟ فقال: غلّ الجاهليّة انّ بنى تميم و عدى و بنى هاشم كان بينهم فى الجاهليّة ما كان فلما اسلم هؤلاء القوم تحابوا فاخذت ابا بكر الخاصة فجعل علىّ (ع) يسخّن يده و يكمد بها خاصرة ابى بكر فنزلت الآية.

و روى عن على (ع) أنّه كان يقول فينا اهل بدر نزلت هذه الآية و قال له رجل الله اعدل من ان يجمع بينك و بين طلحة و الزبير فى الجنة و قد سلا عليك السيف، فقال مه بفيك التراب ان لم تكن اصحاب هذه الآية فمن هم.

«نَبِيٌّ عِبَادِي» اى اخبر يا محمّد عبادى، «أَنْتَى أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» استر على ذنوبهم اذا تابوا منها فلا اعدّبهم بها.

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» لمن اصرّ على ذنوبه و لم يتب منها. و قيل أنّى انا الغفور الرحيم لمن استغفر و انّ عذابى هو العذاب الاليم لمن استكبر.

رسول خدای (ص) روزی بیاران برگذشت و ایشان می خندیدند و با یکدیگر مطایبت می کردند، رسول خدا گفت: «أ تضحكون و بین ایديکم الجنة و النار، لا اریکم تضحکون» ایشان را بیم داد گفت چه جای آنست که شما خندید و طیبت کنید، چون میدانید که بهشت و دوزخ شما را در پیش است، مبادا که ازین پس شما را بینم خندان. یاران همه

در خود افتادند رنجور و دل تنگ، رسول خدای (ص) چون پاره‌ای رفته بود باز آمد، گفت: انى لَمَا خَرَجْتَ جَاءَ جَبْرَائِيلُ (ع) فقال يا مُحَمَّدُ يقولُ اللهُ عَزَّ و جَلَّ لَمْ تَقْنَطْ عِبَادِي «نَبِيُّ عِبَادِي اَنْى اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» و انگه باین فرو بگذاشت تا بنده یکبارگی ایمن نشینند گفت: «وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ».

و عن قتادة قال بلغنا ان نبيَّ الله (ص) قال: «لو يعلم العبد قدر عفو الله لما تورع عن حرام و لو يعلم قدر عذابه لبيع نفسه بالعبادة».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع فى جنة ابدأ و لو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من رحمته ابدأ».

«وَنَبَّيْهُمْ» ای اخبر امتک، «عَنْ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ» یعنی اضیافه کقولہ: «وَهَلْ اُتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ» یعنی الخصوم لانه مصدر يصلح للواحد و الجمع و المذکر و المؤنث و هم الملائكة الذين اتوه للبشرى بالولد و لا هلاك قوم لوط.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا» تقدیره سلمت سلاما بمعنی الدعاء له.

و قيل سلموا سلاما، «قال» ابراهيم، «إِنَّا مِنْكُمْ» ای انا و اصحابی منکم، «وَجِلُونَ» خائفون اذ لم تتالوا من طعامنا.

«قَالُوا لَا تَوَجَّلْ» لا تخف، «إِنَّا نُبَشِّرُكَ» قرأ حمزة: «نبشرك» بفتح النون و ضمّ الشين مخففة و قرأ الباقون: «نبشرك» بضمّ النون و كسر الشين مشددة، و هما لغتان و المعنى واحد، يقال بشرت فلانا و بشرته، «بِعِلْمِ» یعنی اسحاق (ع)، «عَلِيمٌ» ای اذا بلغ كان عليما نبيا یعنی يعيش حتى يعلم لانّ الطّفل ليس من اهل العلم فكانت بشارتهم بالولد و ببقاء الولد.

«قالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكَبِيرُ» ای على ما مسّنى من الكبير و العرب تضع على موضع بعد یعنی ابشرتمونى بعد ما مسّنى من الكبير، «فَبِمَ تُبَشِّرُونَ» ای فبایّ شيء تبشرونى أ على حالى هذه من الكبير أم يعاد الى شبابى. نافع و ابن كثير: «تبشرون» بكسر نون خوانند، اما نافع نون بتخفيف گوید و ابن كثير بتشدید، على معنى تبشروننى فادعم ابن كثير النون الاولى و هى نون الجمع فى النون الثانية فبقى تبشروننى و حذف نافع الثانية من النونين تخفيفا فبقى تبشروننى و انما حذف الثانية لانّ الاولى علامة الرفع و لانّ الثانية

زائدة قد تحذف كثيرا لان حرف الضمير هو الياء دون النون ثم ان التكرار بالثانية وقع، قال الشاعر:

ا بالموت الذى لا بدّ اتى ملاق لا ابا لك تخوفينى

و ابن كثير و نافع هر دو موافق اند در حذف ياء ضمير از تبشرون، حذفها و اكتفيا بالكسرة، باقى قرأء «تبشرون» خوانند بفتح نون بى تشديد و وجهش آنست كه بر يك نون اقتصار کرده اند و آن نون علامت رفع است در فعل جماعت و آن مفتوح باشد لا محاله، و ضمير مفعول درين قراءت محذوفست، و حذف ضمير المفعول به كثير فى الكلام و در تشديد شين درين كلمه خلاف نيست.

«قَالُوا بَشْرُنَاكَ بِالْحَقِّ» اى بالصدق. و قيل بامر الله. «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ» اى الاثمين من الولد.

«قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ» بكسر نون قراءت بصرى و كسايى است، باقى بفتح نون خوانند، دو لغتند بمعنى يكسان، يقال: قنط يقنط و قنط يقنط اذا يئس يقول: و من ييأس، «مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» الذين يجهلون قدرة الله و لا يعرفون سعة رحمة الله.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ» اى فما شأنكم، «أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ» علم ان الله عزّ و جلّ لم يرسل اتنى عشر ملكا للبشارة بالغلام فحسب بل أنهم امروا بامر غير البشرى.

«قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ» اى مشركين.

«إِلَّا آلَ لُوطٍ» يعنى اهله المؤمنين و هم ابنتان و امرأة سوى الغابرة، «إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ» ممّا يعذب به القوم. قرأ حمزة و الكسائى و يعقوب: «لَمُنَجُّوهُمْ» باسكان النون و تخفيف الجيم و هو من: انجى ينجى نقل بالالف من: نجا ينجو، فمُنَجُّوهم مفعلوهم من النجاة قال الله تعالى: «وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا» و قال: «فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ» و قرأ الباقون: «لَمُنَجُّوهُمْ» بفتح النون و تشديد الجيم، و الوجه أنه من: نجى ينجى تنجية و هو ممّا عدى بالتضعيف من نجا قال الله تعالى: «وَأَنْجَيْنَاهُ وَ لُوطًا».

«إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا» بتخفيف الدال قرأها ابو بكر عن عاصم وحده ها هنا و فى التمل و قرأ الباقون: «قَدَرْنَا» بتشديد الدال، و الوجه ان قدرت بالتخفيف و قدرّت بالتشديد بمعنى واحد الا ان قدرت بالتشديد هو الاشهر فى هذا المعنى و الاكثر فى الاستعمال، قال الله تعالى: «وَ

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» و قال: «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا». «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا» ای قضینا، «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ» ای الباقین فی العذاب.

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ» آنما قال آل لوط و هم اتوا لوطا لانهم كانوا فی بلدة واحدة. و قيل آل لوط یرید شخصه كما فی الخبر: «و بارک علی آل ابرهیم» و عنی به ابرهیم. «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» ای لا اعرفکم. و قيل معناه انکرت مجيئکم و کرهته و آنما قال ذلك لخوفه عليهم من قومه، چون لوط از آمدن ایشان انکار نمود، ایشان جواب دادند گفتند: «بَلْ جِنَّاکَ» این بل ردّ انکار ایشانست، ای لسانا بمنکرین بل نحن ملائكة قد جئناک، «بَمَا کَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ» ای جئناک لتراک فیهم ما كانوا یشکون من العذاب انه نازل بهم.

«وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» این هم جواب سخن لوط است که ایشان را گفت: بهم اتیتومنی و من این تقولون لی ما تقولون؟ بچه آمید و از کجا می گوئید آنچه می گوئید؟ ایشان گفتند: راستی آمیدیم و راستی بتو آوردیم و بفرمان الله تعالی آمیدیم و عذاب آوردیم، تو هیچ اندوه مدار و مترس که ما راست گویانیم.

«فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» الاسراء لا یكون الا باللیل الا انّ قوله «بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» يدلّ علی ذهاب کثیر من اللیل. قرأ ابن کثیر و نافع: فاسر موصولة الالف، و قرأ الباقون: فاسر بقطع الالف و هما لغتان فی سیر اللیل سری و اسری بمعنی واحد و کلاهما لازم و یعدیان بالباء كما عدیاها هنا بالباء فی قوله: «بِأَهْلِكَ» و المعنی: قالت الملائكة للوط اخرج اهلك من هذا البلد فی جوف اللیل، «وَ اتَّبِعْ أَذْبارَهُمْ» ای امش وراهم، «وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» لیظر ما وراه، یعنی لثلا یری عظیم ما ینزل بقومه من العذاب فیرحمهم. و قيل لثلا یقع الشغل به عن المضي. و قيل لثلا یصیبهم ممّا اصابهم، «وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» ای حيث یقول لکم جبرئیل یعنی الشام، و قيل مصر.

«وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» ای اعلمناه و اوحینا الیه و اخبرناه ذلك الامر الذي اخبرته الملائكة ابرهیم من عذاب قومه و هو: «أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ» ای اصلهم و آخرهم، «مَقْطُوعٌ» مستأصل، «مُصْبِحِينَ» وقت دخولهم فی الصبح. و قيل معنی: و قضینا الیه فرغنا الی لوط من ذلك الامر و اخبرناه انّ دابر هؤلاء مقطوع مصبحین.

«وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ» يعنى سدوم، «يَسْتَبْشِرُونَ» باضياف لوط طمعا منهم فى ركوب الفاحشة. قال عطاء بن ابي رباح: ظهرت امرأة لوط على سطح فلوحت الى القوم يعلمهم بالاضياف. و قيل بعثت اليهم و كانت العلامة بينها و بينهم اطعمونا ملحاً فيعرفون ما تريد.

«قال» لوط، «إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي» و حقّ على الرجل اكرام ضيفه، «فَلَا تَفْضَحُونِ» بالتعرض لهم بمكروه.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» ان يحلّ بكم عقابه، «وَ لَا تُخْزُونِ» اى لا تهينونى و لا تخجلونى و ذلك قبل ان اخبروه بأنهم ملائكة فلما رأت الملائكة دهش لوط اشفاقاً على ضيفه، قالوا يا لوط انّا رسل ربك لن يصلوا اليك، فلما قال لوط هؤلاء ضيفى.

«قالوا أ و لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ» اى عن ضيافة الغرباء فانّا نغلبك عليهم و نريد منهم الفاحشة و كانوا يقصدون بفعلهم الغرباء.

«قال هؤلاء بناتى» ازوجهن اياكم ان اسلمتم فأتوا النساء الحلال و دعوا ما حرّم الله عليكم من اتيان الرجال، «إِنَّ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» ما آمركم به. قال الحسن: ان كنتم فاعلين، كناية عن الجماع يعنى ان كنتم فاعلين هذا الشأن فأتوا النساء الحلال، و قيل اراد بيناته نساء امته لان نساء امّة كلّ نبى بمنزلة بناته و ازواجه بمنزلة امهاتهم و لهذا قيل كلّ نبى كالولد لامته.

«لَعَمْرُكَ» اى لحيوتك يا محمّد، مفسران گفتند ربّ العزه هرگز بحياة هيچكس از آدميان سوگند ياد نكرد مگر بحياة محمد (ص)، تشریف و تفضيل وى را بر همه خلق. و بهذا قال ابو الجوزاء: ما سمعت الله عزّ و جل حلف بحياة احد غيره (ص). و قيل: «لَعَمْرُكَ» رفع بالابتداء و خبره محذوف، تقديره لعمرك قسمى. و قيل معناه و حقك كما تقول لعمر الله اى حقّه، و العمر و العمر بقاء الحىّ و لا يستعمل فى القسم الا مفتوحاً، و قول العرب: عمرك الله، اى اسأل الله ان يعمرک.

قال بعض شعراء العرب حين انكحت الثريا بنت سعيد بن زيد و كان يشبب بها من سهيل بن عبد الرحمن بن عوف:

ايتها المنكح الثريا سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان
هي شاميّة اذا ما استقلّت و سهيل اذا استقل يمان

سهيل نجم كبير يطلع تحت مرزم الجوزاء، يظهر على وجه بحر اليمن اذا ارتفع المرزم، يقال انه مسخ ملك كان باليمن كان صاحب مكس يقال انه اول من وضع العشور فمسخ عقوبة و صعد به عبرة كما قيل فى الزهرة.

«إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ» اين ها و ميم روا باشد كه ضمير قريش نهند و روا باشد كه ضمير قوم لوط بود و معنى سكرت جهلست و ضلالت و غفلت و «يَعْمَهُونَ» آنست كه سر در نهند بگزار كارى و تباه كارى و بى راهى همى روند.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ» اى العذاب. و قيل صاح بهم جبرئيل صيحة اهلكتهم، «مُشْرِقِينَ» داخلين فى وقت شروق الشمس و ذلك ان تمام الهلاك كان مع اشراق الشمس، يقال: شرقت الشمس اذا طلعت و اشرفت اذا اضاءت. و قيل اشرق الرجل صادف شروق الشمس.

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» اى صيرنا اعلا المدينة اسفلها و ذلك ان جبرئيل (ع) رفعها بجناحه الى السماء ثم قلبها، «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً» فيه قولان: احدهما رفعه جبرئيل الى السماء و امطروا حجارة ثم قلبها و الثانى على الغائبين من البلد، «مِنْ سِجِّيلٍ» من السماء الدنيا، و قد سبق بيان هذه الآيات فى سورة هود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، اى للناظرين المتأملين المعتبرين. قال اهل اللغة توسمت الشيء نظرت اليه حتى تبينت حقيقة سمته و اسمه و هو العلامة.

قال النبى (ص): «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» ثم قرأ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، و قال (ص): «ان لله عبادا يعرفون الناس بالتوسم».

«وَإِنَّهَا» يعنى مدينة قوم لوط، «لَبَسِيْبِلٍ مُّقِيمٍ» على طريق قومك الى الشام و هو طريق لا يندرس و لا يخفى. و قيل مقيم معلوم معبد دائم السلوك.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» اى عبرة للمصدقين، يعنى ان المؤمنين اعتبروا بها. «وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ» اى كافرين و الايكة الشجرة المتكاثفة، اى الملتفة و جمعها ايك . و قيل الايكة اسم الناحية و ليكة اسم المدينة كمكة و بكة. و قيل كانوا اصحاب غياض و رياض و اشجار و انهار يأكلون فى الصيف الفاكهة الرطبة و فى الشتاء اليابسة.

«فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» ای کذبوا شعيبا، فانتقمنا منهم ای اهلکناهم و عذبناهم و ذلك ان الله عز و جل سلط عليهم الحرّ سبعة ايام لا يمنهم منه شيء ثم بعث عليهم ظلة كسحابة فالتجأوا الى ظلها يلتمسون الروح فبعث الله عليهم منها نارا فاحرقتهم، «وَ اِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» جمهور المفسرين على ان الكناية تعود الى قريتي قوم لوط و شعيب. ای اِنَّهُمَا على ممرّ السّابّلة و الامام الطريق يأمه كلّ احد. و قيل الكناية ترجع الى لوط و شعيب، ای «اِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» طريق من الجنّة واضح. و قيل الخبر بهلاك قوم لوط و اصحاب الايكة لمكتوب في امام مبين، و هو اللوح المحفوظ.

بدانك لفظ امام در قرآن بر پنج وجه آيد: يکی امامست مقتداى خير که مردم بوى اقتدا کنند چنانک ربّ العزه گفت ابراهيم را: «اِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» يعنى قائدا فى الخير يقتدى بسنتک و هديک، همانست که در سورة الفرقان گفت: «وَ اجْعَلْنَا لِمُقْتَدِيْنَ اِمَامًا» يعنى قادة فى الخير يقتدى بنا. وجه دوم امامست بمعنى نامه کردار بندگان، کقوله: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» ای بکتابهم الذى عملوا فى الدنيا. وجه سوم لوح محفوظ است، کقوله: «وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِى اِمَامٍ مُّبِينٍ» يعنى اللوح المحفوظ. وجه چهارم تورات است، کقوله فى سورة هود: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا» يعنى التوریه اماما يقتدى به و رحمة لمن آمن به، همانست که در سورة الاحقاف گفت: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا» يعنى التوراة. پنجم امام بمعنى طريقست، کقوله فى هذه السّورة: «وَ اِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» ای لطريق واضح.

«وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» الحجر ديار ثمود و هو واد بين المدينة و الشام، کذبوا رسلهم يعنى صالحا و ائما قال کذبوا المرسلين و رسولهم صالح وحده لان من کذب رسولا فقد کذب جميع الرسل.

«وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا» يعنى النّاقة كما قال: «هَذِهِ نَاقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةٌ» فخرجها على لفظ الجمع، قيل يريد بها النّاقة و ولدها و البئر التى كانت تشرب منها. و قيل انزلت اليهم آيات من كتاب الله. و قيل يريد بها نصب الادلّة، «فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» ای عرضوا عنها فلم ينظروا فيها و لم يستدلّوا بها على صدق صالح.

«وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ» ينقبون الجبال و يتخذون فيها مساكن، و قيل يبنون من

الحجارة، «بُيُوتاً آمِنِينَ» يعنى من الخراب و وقوع الجبل عليهم، و قيل من العذاب، و قيل من الموت.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ» اى العذاب، «مُصْبِحِينَ» فى اليوم الرابع وقت الصبح.
«فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» اى ما دفع عنهم عذاب الله اموالهم و مساكنهم و قوتهم،
و قيل ما كانوا يكسبون من الشرك و الاعمال الخبيثة.

روى عبد الله بن عمرو جابر بن عبد الله قالا مررنا مع النبى (ص) على الحجر فقال لنا رسول الله (ص): «لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باكين حذرا ان يصيبكم مثل ما اصابهم» ثم قال: «هؤلاء قوم صالح اهلكهم الله عز و جل الا رجلا فى حرم الله منعه حرم الله من عذاب الله»، قيل من هو يا رسول الله؟ قال: ابو رغال و اليه ينسب ثقيف، ثم اسرع رسول الله (ص) حتى خلفها.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» اى ما خلقنا الخلائق الا بالعدل و الانصاف و لم نهلك من تقدم ذكرهم الا بعد اقامة الحجّة عليهم. مى گوید ما خلائق كه آفریدیم بخداوندی و پادشاهی خویش آفریدیم، بعزت و قدرت خویش، بعدل و انصاف خویش، بفرمان روان و دانش تمام، بى شريك و انباز، بى نظير و بى نیاز، آنچه آفریدیم بحکمت، آفریدیم بارادت نه بحاجت، و آنچه هلاک کردیم بعدل، هلاک کردیم بعد از اقامت حجّت، ما آن خداوندیم كه ظلم نپسندیم و بى حجّت عذاب نفرستیم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»، «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» اى الجزاء قريب، «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» فلا تعجل عليهم، نسختها آية القتال، و الصّفْح الجميل الاعراض كقوله: «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا». و قيل هو كقوله تعالى: «فَاعْرُضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ» و قيل اصفح حيث الصّفْح ادعى الى الايمان، و اخشن حيث الخشونة اولى.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ» لجميع الموجودات، «الْعَلِيمُ» باحوالهم و بما يصلحهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» روى انس بن مالك قال: لما نزل قوله تعالى: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» بكى رسول الله (ص) بكاء شديدا و بكى اصحابه ببكائه و لا يدرون ما نزل عليه و لم يستطع احد ان يكلمه من اصحابه و كان رسول الله (ص) اذا

رای فاطمة فرح بها فانطلق عبد الرحمن بن عوف الی باب فاطمة، فقال السلام عليك يا بنت رسول الله، قالت و عليك السلام من انت؟ قال انا عبد الرحمن بن عوف، قالت و ما جاء بك؟ قال تركت رسول الله (ص) باکيا حزينا و لا ندرى ما نزل به جبرئيل (ع) فلبست فاطمة مشتملة من صوف خلقا فانطلقت الی رسول الله (ص)، فلما دخلت علی النبی (ص) نظر اليها عمر فوضع يده علی رأسه و قال واحرباه، ان قيصر و كسرى يلبسون السندس و الحرير و ابنة رسول الله (ص) فی مشملة من صوف! فسمعت فاطمة قول عمر فذكرتها للنبي (ص)، فقالت الا ترى ان عمر يعجب من لباسى هذا فوالذى بعثك بالكرامة ما لى و لعلی فراش منذ ايام الا مسك كبش نعلف عليه بالتهار ناضحنا فاذا كان اللیل افترشناه و ان و سادتنا لمن ادم حشوها من سعف النخل، ثم قالت فدتك نفسى يا ابه ما الذى ابكاك، قال و كيف لا ابكى يا فاطمة و قد نزل علی جبرئيل بهذه الآية: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اُجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» و ذکر الحديث بطوله.

انس بن مالک گفت: آن روز که جبرئیل امین این آیت آورد: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اُجْمَعِينَ» در بای حیرت و حرقت مصطفی (ص) بموج آمد و آن گوهر درد و سوز خویش برانداخت، گریستنی عظیم در گرفت، چندان بگریست که جانهای صدیقان صحابه از آن گریه در سوزش افتاد و دلها در گدازش آمد، بحدی رسید که «بَلَّغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»، و هیچکس از آن صدیقان صحابه زهره نداشت که از اسرار درگاه نبوت بر رسد یا بپرسد که آن چه حالست و چه بوده که سید کونین و مهتر خاقین چنان غمگین و حزین نشسته غریوان و حیران، آخر عبد الرحمن عوف بر فاطمه زهرا شد، دانست که رسول خدای را بیدار فاطمه آسایش و انس بود و اگر چه غمگین بود چون وی را بیند غم از وی بکاهد، گفت یا فاطمه رسول خدا را دیدیم بس حیران و گریان با دردی عظیم و سوزی تمام، ندانیم چه آیت بوی فرود آمده و چه چیز وی را بر آن داشته؟

و هیچکس از ما زهره ندارد و نتواند که از آن حال باز بر رسد یا بپرسد مگر تو بآن اسرار رسی و آن حال باز دانی، شمله‌ای کهنه نهاده بود، فاطمه (ع) آن شمله در پوشید و قصد حضرت مصطفی (ص) کرد، عمر خطاب او را در آن شمله کهنه بدید، دلش بر جوشید، این نفس دردناک از سر سوز و حسرت بر آورد که وا اندوها، کسری و قیصر با

تمرد و تحیر خویش در نعمت و راحت میان سندس و حریر کام خویش می‌رانند و دختر رسول ثقلین بیک شمله کهنه روز بسر می‌آرد.

فاطمه (ع) آن سخن از عمر بشنید، چون بر رسول خدا رسید باز گفت و لختی از بی کامی خویش معلوم رسول (ص) کرد، آن گه گفت یا رسول الله جان و تن من فدای تو باد، چرا می‌گریی و چه چیز ترا چنین اندوهگن کرده؟ که دل‌های یاران ازین اندوه تو در غرقابست، هر یکی کان حسرت شده و بی خورد و بیخواب گشته، رسول خدا گفت: چون نگریم؟! ای جان پدر و چرا اندوه نخورم؟! از بهر ضعفا و گنه کاران امت خویش و آنک جبرئیل آمده و آیتی بدین صعبی آورده که: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ».

فاطمه گفت یا رسول الله اخبرنی عن باب من ابواب جهنم

مرا خبر کن از دری از آن درهای دوزخ که چونست و عذاب آن چه مایه است؟ گفت ای فاطمه چه بررسی آنج طاقت شنیدن آن نداری! و وهم و فهم هیچکس بدان نرسد، اما آنج آسانترست و حوصله تو بر تابد بدانک: در هر دری از آن درهای دوزخ یعنی در هر درکی از آن درکات دوزخ هفتاد هزار وادیست، در هر وادی هفتاد هزار شارسنستان، در هر شارسنستانی هفتاد هزار سرای، در هر سرایی هفتاد هزار خانه، در هر خانه‌ای هفتاد هزار صندوق، در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب. فاطمه چون این بشنید بیفتاد و بی هوش شد، چون بهوش باز آمد همی‌گفت: الویل، الویل لمن دخل النار.

فاطمه (ع) این سخن که از رسول (ص) شنید به ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت، ابو بکر با آن همه مرتبت خویش چون صفت دوزخ شنید بر سوخت و همچون مار بر خود بیچید، گفت: یا لیتنی کنت طائرا فی القفار، آکل من الثمار و اشرب من الانهار و آوی الی الاغصان و لیس علی حساب و لا عذاب.

ای کاشک بو بکر در عالم آزادگی همچون آن مرغک بودی که بر درخت مباح نشیند و از میوه‌ای که ثمره اوست می‌خورد و باختیار خویش از آن شاخ بآن شاخ می‌گردد، ای کاشک بو بکر را چنین حال بودی و فردا برو نه حساب بودی و نه عذاب.

عمر خطاب رضی الله عنه گفت: یا لیت ام عمر کانت عاقرا و لم تحمل بعمر و لم یسمع

بذکر النَّار. ای کاشک عمر خطاب را هرگز درین دنیا نام و نشان نبودى و مادر بوى نژادى تا ذکر دوزخ بگوش وى نرسیدی.

و على بن ابى طالب (ع) گفت: یا لیت امی لم تلدنی و یا لیت السَّبَّاع مَزَّتْ جلدی و لم اسمع بذکر جهنم.

و سمع سلمان قول النبی (ص) لفاطمة فخرج نحو بقیع الغرقد واضعا یده علی رأسه و هو ینادی با علی صوته و بعد سفراه، و اقلّة زاداه، الویل لی ان کان مصیری الی النار.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» این باز مرهمی دیگر است و لطفی دیگر، آیت رحمت پس از آیت تهدید، ربّ العالمین فرا بندگان نموده که در صفات ما هم جلال عزّت و سیاستست، هم کمال لطف و رحمت. و در بارگاه ملک ما هم زندان نعمتست، هم بستان زهت، تا بنده میان خوف و رجا زندگی کند، بآیت تهدید و ذکر دوزخ از عزّت قهر الله بترسد، بآیت رحمت و صفت بهشت دل در کرم و لطف وى بندد، خوف او را از معصیت باز دارد، رجا او را بر طاعت دارد.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» پرهیزکاران فردا در بهشتهانند، هر دو بلفظ جمع گفت از آنک پرهیزکاران بر تفاوتند و جنّات بر درجات اند، بعضی برتر و بعضی فروتر. هر که امروز در تقوی بیشتر، فردا درجه وى در بهشت برتر، و بر جمله نشان تقوی آنست که بنده دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کند، نه دنیا و اهل دنیا را با او پیوندی، نه با عقبی او را آرامی، سرگشته روزگار خود شده در میدان کم و کاستی قدم نهاده، جدل و خصومت با خلق خدا از پیش برداشته، کمر صلح و وفا بر میان جان بسته، کلبه وجود خود را آتش در زده، کشتی خلقیّت بگرداب نیستی فرو داده، ظاهر بزبور شریعت آراسته، باطن بنور حقیقت افروخته، و انگه بدین قناعت نکند که پیوسته در قعر بحر سرّ خویش غواصی می کند، بحکم اشارت عزّت قرآن که میگوید: «سُرُّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» مگر روزی این در معرفت بچنگ آید که: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» خانه کعبه را بنا کردن و از خبائث مشرکان آن را طهارت دادن به خلیل (ع) باز گذاشت، گفت: «وَوَطَّهَرُ بَيْتِي»، دل مصطفی (ص) را شستن در حال طفولیت و از ما دون حق آن را طهارت دادن به جبرئیل باز گذاشت و بفرشتگان،

چنانکه در خبرست، باز که نوبت بدلهای عاصیان امت احمد (ص) رسید تویی آن خود کرد جلّ جلاله و طهارت آن خود داد، گفت: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» نه تقدیم و تفضیل ایشان را بر پیغامبران، لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند کریمان، نه خواست جلّ جلاله که عیب و عوار ایشان با فریشتگان نماید، خود کرد تا عیب ایشان هم خود داند، سبحانه ما ارافه بخلقه.

و یقال: قال الله عزّ و جلّ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» و لم یقل: ما فی قلوبهم، لانّ القلب فی قبضة الحقّ بین اصبعین من اصابع الرحمن، كما

فی الخبر: فیکون ابدًا فی محلّ الشهود و دوام انس القرب فلیس هناك غل فینترع منه. «نَبِيُّ عِبَادِي اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» لَمَّا ذَكَرَ حَدِيثَ الْمُتَّقِينَ و ما لهم من علوّ المنزلة انكسر قلوب العاصین فتدارك الله قلوبهم، و قال لنبیّه اخبر عبادي العاصین: «اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» ان كنت الشکور الکریم بالمطیعین فانی انا الغفور الرحیم بالعاصین. ای محمد (ص) بندگان مرا خبر ده که من آمرزگارم، کارساز و بنده نوازم، نه فضل ما را پایان، نه محابا را کران، آنچه ابتدا بود امروز همان، ابری است از بر باران، مؤمنان را جاودان. ای محمد بر مؤمنان لطیفام و مهربان، اما بیگانگان را جبارم دادستان.

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» ما را هم نور عزتست هم نار عزت، بنور عزت دوستان خود را نواختم، بنار عزت دشمنان را سوختم، بنور عزت لختی را آب عنایت روانیدم، بنار عزت قومی را گرد هجران انگیختم، این نور عزت بنور فراست توان دید، و نور فراست آنست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» یعنی للمتفرّسين.

فراست بر سه وجه است: یکی فراست تجربتی و این همه ممیزان را بود. دیگر فراست استدلالی و این همه عاقلان را بود. سوم فراستت بنظر دل بآن نور که مؤمن در دل دارد، چنان که مصطفی (ص) گفت: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله». فراست تجربتی بر دیده است یا از شنیده یا بخرد دریافته. و فراست استدلالی قیاس شریعت در دین و قیاس عقلی در غیر دین. و فراست نظری برقی است که در دل تابد و حجابها بسوزد تا لختی از آنچه غیبست برو کشف شود و این خاصیت انبیاست و صدیقان و اولیاء.

ابراهیم خواص در جامع بغداد با جماعتی مریدان گرد آمده، جوانی از در مسجد در آمد سخت زیبا و ظریف و نیکو روی، ایشان او را بخود راه دادند، با ایشان بنشست و سخنهای نیکو گفت و خدمتهای نیکو کرد چنانک بعضی دل‌های ایشان صید کرد، ابراهیم با یکی از آن مریدان گفت: یقع لی آنه یهودی مرا چنان می‌افتد که این جوان جهودست، این سخن بگفت و از میان جمع برخاست و بیرون شد! جوان او را گفت: ایش قال الشیخ فی؟ شیخ در حق من چه گفت؟ مرید با وی بگفت آنچه شیخ گفته بود، جوان برخاست و بیای شیخ در افتاد و مسلمان گشت، آن گه گفت: ما در کتب خویش خوانده بودیم که: الصّدیق لا یخطئ فراسته، آدمم و امتحان کردم، گفتم اگر در هیچ طایفه صدیق صاحب فراست بود، درین طایفه بود. پس آن جوان از جمله بزرگان و معروفان طریقت گشت.

و هم از ابراهیم خواص حکایت کنند که گفت: بتجربید در بادیه‌ای رفتم و رنجه‌ها کشیدم، چون به مکه رسیدم عجبی در نفس من فرا دید آمد، پیر زنی مرا دید گفت: یا ابراهیم کنت معک فی البادية فلم اکلمک لانی لم أرد ان اشغل سرک اخرج عنک هذا الوسواس. و حکایة عن ابی العباس بن مسروق قال: دخلت علی شیخ من اصحابنا اعوده فوجدته علی حال رتة فقلت فی نفسی من این یرتفق هذا الشیخ؟ فقال یا ابا العباس دع عنک هذه الخواطر الدنیة فان الله الطافا خفیة.

و کان شاه الکرمانی حادّ الفراسة لا یخطئ و یقول من غضّ بصره عن المحارم و امسک نفسه عن الشهوات و عمر باطنه بدوام المراقبة و ظاهره باتّباع السنّة و تعود اکل الحلال لم تخطئ فراسته.

و سئل ابو الحسین النوری من این تولدت فراسة المتفرسين؟ فقال من قوله تعالی: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» فمن كان حظّه من ذلك النور اتم كان مشاهدته احکم و حکمه بالفراسة اصدق الا ترى كيف اوجب نفخ الروح فيه السجود له بقوله: «فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

۴ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» ترا دادیم سبع مثنای، «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷)» و قرآن بزرگوار.

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» نگرد و چشم خویش در آن نبندی و ننگری، «إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ» بآنک ایشان را بر خوردار کردیم بآن، «أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» قومی را از مردان و زنان، «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان اندوه نخوری، «وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸)» و فروتن باش گرویدگان را.

«وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)» و گوی که من بیم نمایم آشکارا.
«كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰)» همچنانک فرو فرستادیم برین مقتسمان.
«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱)» ایشان که قرآن بچادویی فرا داشتند و آن را پاره پاره باز دادند.

«فَوَرَبِّكَ» بخداوند تو، «لَنَسْتَلَنَّاهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲)» که ناچاره پرسیم ایشان را همگان.
«عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳)» از آنچه در دنیا می‌کردند.
«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» سخن شکاف و باز نه با دشمنان من، «وَأَعْرِضْ» و روی گردان،
«عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴)» از مشرکان.

«إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵)» ترا کفایت کردیم کار این افسوس گران.
«الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان که با الله تعالی خدایی دیگر می‌گویند، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶)» آری آگاه شوند.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷)» و نیک می‌دانیم که دل تو تنگ می‌شود از آنچه می‌گویند مرا و ترا.
«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» خداوند خویش را بپاکی می‌ستای، «وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)» و از پرستکاران می‌باش.

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ» و خداوند خویش را پرست، «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)» تا آن گه که بتو آید آن روز که همه خلق بی‌گمانند در آن روز.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» در سبع مثنایی پنج قول گفته‌اند و مشهورتر و معروفتر آنست که سوره فاتحة الكتاب است و علماء تفسیر و ائمة سلف بیشتر برین‌اند و دلیل برین خبر مصطفی است (ص)، قال رسول الله (ص): «الحمد لله سبع آيات

احديهن»: بسم الله الرحمن الرحيم و هي السبع المثاني، و هي فاتحة الكتاب، و هي امّ القرآن.

و فى رواية ابى بن كعب قال قال النبى (ص): «الحمد لله رب العالمين» هى السبع المثاني و القرآن العظيم الذى اوتيت.

و روى ابو هريرة قال: قرأ ابى بن كعب على النبى (ص) امّ القرآن، فقال: و الذى نفسى بيده ما انزل فى التوراة و لا فى الانجيل و لا فى الزبور و لا فى القرآن مثلها انها السبع المثاني و القرآن العظيم الذى اعطيت.

اين سورة فاتحه را سبع مثانى بدان خواندند كه در هر نمازى و هر ركعتى بخواندن وى باز گردند، فكأنه قال سبع آيات هى الآيات التى يثنى بها فى كل ركعة و كل صلاة و من ها هنا للتبيين. و قيل سميت مثانى لأنها نزلت مرتين: مرة بمكة من اوائل ما نزل القرآن، و مرة بالمدينة، و السبب فيه ان سبع قوافل واقت من بصرى ليهود بنى قريظة و النصير فى يوم واحد و فيها انواع من البزّ و الجواهر و امتعة البحر، فقال المسلمون لو كانت هذه الاموال لنا لتقويتنا بها و لا نفقناها فى سبيل الله، فانزل الله عزّ و جل هذه السورة و قال لقد اعطيتكم سبع آيات هى خير لكم من هذه السبع القوافل.

و يجوز ان يكون من المثاني، اى مما اثنى به على الله عزّ و جل لأنها فيها حمد الله و توحيد و ذكر ملكته يوم الدين، و المعنى: آتيانك سبع آيات من جملة الآيات التى يثنى بها على الله عزّ و جل، فيكون من للتبعيض من القرآن ذكره الزجاج.

آن گه گفت: «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» مى گوید ترا سوره فاتحه و قرآن عظيم داديم، چندانك بر وى منت نهاد بهمه قرآن كه بوى داد، همچندان بر وى منت نهاد بسوره فاتحه الكتاب، تنها تعظيم آن را و تفضيل آن بر همه قرآن، ازينجا گفت مصطفى (ص): «فاتحة الكتاب عوض من كل القرآن و القرآن كله ليس منه عوض.

قول دوم آنست كه سبع مثانى، سبع طول است، الطول جمع الطولى كالكبرى و الكبر و هى: البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الانعام و الاعراف و اختلفوا فى السابعة، فقال بعضهم: الانفال و براءة، و قال بعضهم: يونس. و أما سميت مثانى لان أكثر القصص فيها مثنى، و الحكمة فى تكرارها الافهام و تأكيد الحجّة و اتمام النصيحة و اظهار عجز الكفرة

حتیٰ لم یقدروا علی ان یأتوا بمثله فاتی اللّٰه سبحانه بمثله فی القرآن.

قول سوم آنست که سبع مثنائی همه قرآن است، چنانک جای دیگر گفت: «کتاباً مُتَشَابِهاً مثنائی» و المراد بالسبع، سبعة اسباع القرآن، و تقدیره: و هو القرآن العظیم. می گوید ترا هفت سبع مثنائی دادیم و آنست قرآن عظیم و همه قرآن، مثنائی گفت از بهر آنک دو بار آن را نسخت کردند: یک بار در لوح محفوظ و یک بار در مصحف، و بیانہ فی قوله عزّ و جلّ: «وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ» ای من بعد اللّٰوح المحفوظ. و قیل انما سماه مثنائی لان اکثره یتنوّع نوعین: امر و نهی، وعد و وعید، محکم و متشابه، مجمل و مفسر، ناسخ و منسوخ، تنزیل و تأویل، عامّ و خاصّ، و قیل یشنی صاحبه عن ارتکاب المحارم بما فیہ من انواع الوعید.

قول چهارم آنست که سبع مثنائی معانی قرآن است بر هفت قسم: امر و نهی و تبشیر و انذار و ضرب امثال و تعدید نعم و انباء قرون.

قول پنجم بنویت سوم گوئیم.

«وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ» سَمِی الْقُرْآنَ عَظِیْمًا لِثَلَاثَةِ مَعَانٍ: اَحَدُهَا اَنَّهُ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ رَبِّ عَظِیْمٍ. وَ الثَّانِی اَنَّهُ عَظِیْمٌ فِی الْمَعْنِی. وَ الثَّلَاثُ اَنَّهُ عَظِیْمٌ فِی الْفَضْلِ وَ الثَّوَابِ. می گوید قرآن عظیمست، در معنی عظیم و در فضل و ثواب عظیم، فرو آمده از نزدیک خدای عظیم. و در خبر است که: من حفظ القرآن فرأی ان احدا اعطی افضل ممّا اعطی فقد صغر عظیمًا و عظم صغیرًا

هر که قرآن داند و آن را حفظ دارد، و آن گه دنیا دار را بر خود فضل داند یا اعتقاد کند که کسی را چیزی دادند به از آنک او را دادند، خوار داشت آنچه عظیمست و عظیم داشت آنچه حقیر و قلیلست، یعنی که دنیا خوار است و قلیل، قال اللّٰه تعالی: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ». قرآنست که بزرگوارست و عظیم که ربّ العزّه آن را عظیم گفت.

و فی الخبر عن جابر قال: اتی النبی (ص) رجل فقال یا رسول اللّٰه: ما اجر من علّم ولده کتاب اللّٰه تعالی؟ فقال رسول اللّٰه (ص): «القرآن کلام اللّٰه لا غایة له»، قال فجاء جبرئیل (ع)، فقال رسول اللّٰه (ص) یا جبرئیل: ما اجر من علّم ولده کتاب اللّٰه؟ قال یا محمّد: القرآن کلام اللّٰه لا غایة له، ثمّ صعد جبرئیل الی السّماء فسأل اسرافیل: ما اجر من علّم

ولده كتاب الله؟ فقال اسرافيل يا جبرئيل: القرآن كلام الله لا غاية له، ثم ان الله تعالى انزل جبرئيل على رسوله الله فقال: ان ربك يقرئك السلام و يقول من علم ولده القرآن فكأنه حج البيت عشرة آلاف حجة و كأنما اعتمر عشرة آلاف عمرة و كأنما اعتق عشرة آلاف رقبة من ولد اسماعيل و كأنما غزا عشرة آلاف غزوة و كأنما اطعم عشرة آلاف مسلما جائعا و كأنما كسا عشرة آلاف مسلما عاريا و يكتب له بكل حرف من القرآن عشر حسنات و يمحي عنه عشر سيئات، يا محمد انى لا اقول الم عشر و لكن الف عشر و لام عشر و ميم عشر و يكون معه فى قبره حتى يبعث و ينقله فى الميزان و جاز على الصراط كالبرق الخاطف و لم يفارقه القرآن حتى ينزل به هذه الكرامة و افضل ما يتمنى.

و عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة وضعت منابر من نور مطوقة بنور، عند كل منبر ناقة من نوق الجنة ينادى مناد اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم و لا حزن حتى يفرغ الله منا بينه و بين العباد فاذا فرغ الله عز و جل من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة.

«لا تمدن عينيكَ» اى لا تتمنين يا محمد ما جعلناه متاعا للاغنياء فقد آتيناك خيرا من ذلك و هو سبع من المثاني و القرآن العظيم. حرام كرد بر مصطفى (ص) اندرين آيت كه رغبت نمايد بدنيا، يا بچشم پسند در آن نگرد و آرزوى كند مى گويد اى محمد مخواه دنيا و منكر بانج قومى را داديم ازين دنيا داران و توانگران، كه آن بر خوردارى اندكست، سريع الزوال، قليل اللبث، و ترا داديم به از آن كه ايشان را داديم: سبع مثانى و قرآن عظيم.

انس مالك گفت: بايام ربيع شتران اعراب برسول خدا برگذشتند، و قد عبست عليها ابعارها و ابوالها فغطى رسول الله (ص) عينيه بمكة فقال بهذا امرنى ربى ثم تلا هذه الآية: «لا تمدن عينيكَ الى ما متعنا به ازواجاً منهم» يقال مد عينيه الى مال فلان اذا تمناه.

«أزواجاً منهم» يعنى الرجال معهم نساؤهم، و قيل ازواجاً: اغنياء، و قيل اصنافاً يعنى اليهود و النصارى و المشركين، «و لا تحزن عليهم» ان لم يؤمنوا. و قيل و لا تحزن عليهم لما يصيرون اليه بكفرهم. و قيل و لا تحزن لما انعمت عليهم دونكم، «و اخفض جناحك للمؤمنين» جناح الرجل: جانباه، اى تواضع لهم و ارفق بهم ليحبوك و يجالسوك و لا

ينفضوا من حولك.

«وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، كَمَا أَنْزَلْنَا» گفته‌اند این آیت متصلست بآیتی که از پیش گذشت، یعنی: «آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» می‌گوید اصحاب حجر را پیغام و نشان دادیم همچنانک فرو فرستادیم نامه و پیغام برین مقتسمان، و گفته‌اند این کاف کما مفعول نذیر است، اُنذِرکم عذابا ینزل علیکم مثل ما انزلنا علی المقتسمین.

قومی گفتند مقتسمین از قسمت است و قومی گفتند از قسم است یعنی: تحالفوا و تقاسموا علی معاداة النبی (ص)، و جمهور مفسران بر آنند که از قسمتست و خلافتست که ایشان که‌اند. مقاتل گفت مشرکان قریش‌اند، و ذلك انهم اقتسموا شعاب مكة علی الرصد یصدقون القاصدين عن رسول الله (ص).

گفته‌اند شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایشان را بر شعاب مکه قسمت کرده بود و بر طرق حاج بادشته تا هر که قصد دیدن رسول خدا داشت او را منع می‌کردند و می‌گفتند چه روید بر او که او دیوانه است! دیگری می‌گفت او کاهنست! یکی می‌گفت شاعر است! یکی می‌گفت عرفاست! و ولید مغیره بر در مسجد نشسته چون حاکم و از وی می‌پرسیدند آنچه مقتسمان گفته بودند در حق رسول و او همی‌گفت: صدق، یعنی المقتسمین، هر یکی از ایشان راست گفت آنچه گفت در حق وی.

مقاتل حیآن گفت: هم الذین اقساموا القرآن فقال بعضهم سحر و قال بعضهم کذب و قال بعضهم شعر و کهانة و قال بعضهم اساطیر الاولین فقساموه هذه الاقسام و عضوه اعضاء.

ابن عباس گفت: هم اليهود و النصارى آمنوا ببعض القرآن و هو ما وافق کتابهم و کفروا ببعض و هو ما خالف کتابهم، و قيل آمنوا ببعض کتابهم و کفروا ببعض.

«الذین جعلوا القرآن عِضِينَ» قال بعضهم: عِضِينَ مأخوذ من الأعضاء یعنی عضوه و جزوه بفنون التکذیب و الرد، يقال عِضیت الشیء تعضية اذا فرقته، و قيل هو مأخوذ من العضة و هو السحر و جمع العضة، عِضِينَ، کما قيل فی عزة عزین، و يقال اصله عضة فحذف هاؤها کالشفة اصلها. شفهة و لهذا یصغر بشفیهة، و يقال عضوه ای عابوه و منه الحدیث: لا یعضه بعضکم بعضا، و قيل عضته ای سحرته و منه الحدیث: لعن الله العاضه و العاضهة.

«فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» اقسام الله سبحانه بذاته و ربوبیته لیسألنَّ یوم القیامة واحدا واحدا من هؤلاء المقتسمین عما قالوه فی رسول الله و فی القرآن، و قیل هو عامّ فی جمیع الکفار و لا یندرج تحته المؤمنون فانّ كثيرا من المؤمنین یدخلون الجنة بغير حساب و لا سؤال. اگر کسی گوید وجه جمع چیست میان این آیت و میان آن آیت که گفت: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» جواب آنست که سؤال بر دو ضربست: سؤال استعمال و استخبار و سؤال تقریر و توییح، «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» یعنی استخبارا و استعلاما لانه كان عالما بهم قبل ان خلقهم، و قوله: «لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» یعنی تقریرعا و توییخا لتراهم العذر فی تعذیبنا آیاهم.

ابن عباس از اینجا گفت بجواب سائل که از وی این مسئله پرسید: قال لا يسألهم هل عملتم کذا و کذا لانه اعلم بذلک منهم لکن يقول لهم لم عملتم کذا و کذا. و قال عکرمة سألت مولای عبد الله بن عباس عن الآيتين فقال: انَّ یوم القیامة یوم طویل و فیه مواقف یسئلون فی بعض المواقف و لا یسئلون فی بعضها نظیره، قوله: «هذا یومٌ لا یَنطِقُونَ» و فی آیه اخرى قال تعالی: «ثُمَّ إِنَّكُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». و قیل لا یسأل اذا كان المذنب مکرها مضطراً و لیسألنهم اذا كانوا مختارین. و قیل لا یسأل اذا كان الذنب فی حال الصبی و الجنون و النوم، لقوله (ص): «رفع القلم عن ثلاثة» الحدیث... و لیسألنهم اذا كان عملهم خارجا عن هذه الاحوال.

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» اول آیتی است که بر رسول خدا (ص) فرو آمد تا آشکارا خلق را دعوت کند، اصدع یعنی اظهر و اعلن و افصح من الصّدیع و هو الصّبح لکشفه عن الارض، «بِمَا تُؤْمَرُ» فیه قولان: احدهما تؤمر به فحذف الجارّ ثمّ حذف الضمیر، و الثانی ان ما للمصدر ای اصدع بالامر، یقال صدع بالحقّ اذا ابانه و اظهره. و قیل اصدع بما تؤمر ای اجهر بالقرآن فی الصلاة لیکون اظهر للذین، «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» این منسوخ است بآیت سیف و نظیر این در قرآن فراوانست، و گفته اند اعراض درین آیت ضدّ اعراضهای دیگرست در قرآن، اینجا معنی آنست که: لا تبال بالمشرکین پاک مدار از مشرکان و روی بگردان از ایشان، و جایهای دیگر چنانست که: لا ینهم و اعف عنهم و تغافل.

«إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» این آیت در شأن نفری آمد از شیاطین قریش، پنج مرد بودند که

پیوسته رسول خدای را (ص) می‌رنجانیدند و استهزاء میکردند: یکی الولید بن المغیره، دیگر العاص بن وائل، سدیگر عدی بن قیس و قیل الحارث بن قیس، چهارم الاسود بن المطلب، پنجم الاسود بن عبد یغوث، رسول خدا ایستاده بود و جبرئیل با وی که این مستهزیان یک یک بایشان بر گذشتند. اما ولید مغیره چون بر گذشت جبرئیل گفت: یا محمد کیف تجد هذا؟ چون می‌بینی این را. یعنی چه مردیست؟ رسول خدا (ص) گفت: بد مردی و خبیث کسی، جبرئیل گفت: کار او ترا کفایت کردند، آن گه جبرئیل بساق وی اشارت کرد، کار بدان رسید که این ولید جایی می‌گذشت و خاری در دامن وی افتاد و از کبر دست فرو نکرد تا آن خار از دامن خود جدا کند، همی رفت تا آن خار ساق وی را مجروح کرد، بعرق النساء رسید و او را هلاک کرد و همی گفت: قتلنی ربّ محمد.

و همچنین العاص بن وائل برگذشت، جبرئیل اشارت بزیر پای او کرد پس روزی بر سبیل تنزه از مکه بیرون شد بر شتر نشسته و در آن شعاب مکه طواف می‌کرد، بشعبی از آن شعاب فرو آمد تا بیاساید، راست که فرود آمد پای بر مار نهاد و مار زیر پای وی بگزید تا پای وی چنان شد که گردن شتر و همان ساعت هلاک شد و می‌گفت: قتلنی رب محمد.

و حارث بن قیس بر گذشت، جبرئیل بشکم وی اشاره کرد پس روزی ماهی شور خورده بود و تشنگی بر وی افتاده، آب همی خورد و تشنگی کم نمی شد تا چندان آب خورد که شکم وی شکافته گشت و هلاک شد، در آن حال می‌گفت: قتلنی ربّ محمد.

و اسود بن المطلب بگذشت، جبرئیل بسر وی اشارت کرد پس خبر رسید که پسر او زعمه از شام می‌آید باستقبال پسر بیرون شد، زیر درختی فرود آمد تا بیاساید، جبرئیل بیامد و آن سر وی بر درخت می‌زد و او غلام را می‌گوید: ادرکنی یا غلام دریا ب مرا ای غلام و این را از من باز دار، غلام می‌گوید ای خواجه تو خود سر بر درخت می‌زنی و من کسی را نمی‌بینم تا او را از تو باز دارم! هم چنان سر بر درخت همی زد تا هلاک شد و می‌گفت: قتلنی رب محمد.

و اسود بن عبد یغوث بگذشت، جبرئیل بروی وی اشارت کرد پس اتفاق چنان افتاد که

بقبيله بنی کنانه رفته بود بمعاداة رسول خدای تا در دل ایشان نفرت افکند از رسول، چون باز گشت سموم زد او را و رویش سیاه گشت همچون زنگی، چون بخانه باز آمد اهل وی او را باز نشناختند از خانه بدر کردند، چند روز در آن صحراء مکّه میگشت، از حیف و غبن هلاک گشت و می گفت: قتلنی ربّ محمّد.

اینست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» ای کفیناک امر المستهزئين الذين يشركون بالله.

... «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» غذا ما یلقونه من عذاب الله.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» ای یقولون علی الله من الشركاء و الصحابة و الولد و یقولون فیک من النسبة الی السحر و الشعر و غیر ذلك.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» فالجأ الی التسبیح و التنزیه و قل سبحان الله و بحمده.

قیل الباء فی قوله: «بِحَمْدِ رَبِّكَ» بآء الحال، ای سبحه حامدا لتكون جامعا بین التسبیح و الحمد. و قیل معناه فصل ینفک الله ما اهمک، و فی الخبر انّ.

النبي (ص) کان اذا حزبه امر فزع الی الصلاة، «وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» ای من المصلین، و قیل من المتواضعين.

«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» ای حَتَّى يَأْتِيَكَ الموت، كما قال عيسى (ع). «وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» و سَمَى الموت يقينا لأنه متيقن به متفق علی لحاقه كلّ حیّ مخلوق. و قیل معناه: اعبد ربك دائما ابدًا لأنه لو قیل اعبد ربك بغير توقیت لجاز اذا عبد الانسان مدة ان يكون مطيعا. فاذا قال: «حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» فقد امر بالاقامة علی العبادة ما دام حيا. و قیل اليقين ها هنا هو النصر علی الكافرين.

و فی الخبر يوشك ان يأتي علی الناس زمان يكون الرجل في شعب جبل في غنيمة يقيم الصلاة و يؤتي الزكاة و يعبد الله لا شريك له حتى يأتيه اليقين.

و عن ابی مسلم الخولاني

عن رسول الله (ص) قال: ما اوحى الی ان اجمع المال و اكون من التاجرين و لكن اوحى الی ان: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» الآية... ای سبعا من الكرامات التي يثني بها عليك يا محمد، الله تعالى منّت نهاد بر مصطفی (ص) بهفت کرامت که با وی کرد، از آن کرامتها که او را بآن بستایند و بر وی ثنا گویند: اول هدایتست و نصرت: «وَأُرْسَلْنَاكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا، وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا». دیگر نبوتست و رسالت: «وَأُرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا». سوم رأفتست ارحمت: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ». چهارم بصیرت: «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي». پنجم سکینه: «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ». ششم محبت: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ». هفتم قربت: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ».

و گفته‌اند سبع مثنای آنست که از بهر شرف مصطفی (ص) هفت عقوبت از امت وی برداشت در دنیا و هفت در عقبی: فاما التي في الدنيا فالخسف، و المسخ، و الطمس، و القذف، و الطاعون، و الغرق، و الموت الذريع، و اما التي في الآخرة فسواد الوجه، و زرقة العيون، و الاغلال، و السلاسل، و الانكال، و طعام الزقوم، و شراب الحميم.

«وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» عظیم است قدر قرآن که ربّ العزه ده نام از نامهای خویش بر آن نهاد: یکی عزیز: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» دیگر حکیم: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ». سوم مهیمن: «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ». چهارم حق: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ». پنجم نور: «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ». ششم مجید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ». هفتم مبین: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ». هشتم کریم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» نهم عظیم: «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». دهم آنست که خود را جلّ جلاله احسن الخالقین گفت و قرآن را احسن الحدیث: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ». آن گه خود را گفت: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و قرآن را گفت: «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ».

حکمی عن بعضهم أنه قال: كنت في البحر اذهان الموج و اشتغل كل انسان بنفسه فاخذ اعرابي مصحفا بيده و رفعه الى السماء و قال الهی و سیّدی أ تفرقنا و کلامک معنا فسکن البحر من ساعته.

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الآية... یا محمد این زینت دنیا که از کافران دریغ نداشته‌ایم تو نیک در آن منگر و بوی استیناس مگیر، چشم تو از آن عزیزتر است که آن نگرَد که ما بآن ننگریسته‌ایم یا آن پسندد که ما نه پسندیده‌ایم، مصطفی (ص) باین خطاب چنان ادب

گرفت که شب معراج نعیم بهشت نیز برو عرضه کردند در آن هم ننگرست و بهر چه رسید و هر چه می‌دید همی‌گفت: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، تا حق جلّ جلاله آن ادب از وی بیسندید و بر وی ثنا کرد که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى»، آنجا که دوستی بر کمال بود ناچار در آن غیرت بود، موسی (ع) دیدار خواست! جواب آمد که: «لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظِرْ إِلَيَّ الْجَبَلَ» ای موسی تو اکنون ما را نبینی بکوه همی‌نگر، با مصطفی (ص) گفت: ای محمد هان دیده‌ای که بدان بما نگری، نگر نظر آن بعاریت بکس ندهی، مستلذات دنیا و عقبی را چه محلّ آن بود که رخت خویش در دیده تو نهد و زبان حال سیّد (ص) بنعت تواضع همی‌گوید:

بر بندم هر دو چشم و نگشایم نیز تا روز زیارت تو ای یار عزیز
 «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» خفض الجناح کنایه عن حسن الخلق، اشارتست بکمال خلق و غایت شفقت وی بر خلق خدا، نه بینی که بر بساط بلیت احد هزاران شربت قهر نوش کرده و از زخم بیگانگان بوی رسیده آنچه رسیده، آن گه دامن رحمت خود را بسط کرده و زبان شفقت بگشاده که: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون».

«وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ» ائی انا کلمتیسست که جز ارباب صفوت را از اهل تمکین مسلم نیست، ایشان که در عالم تفرید از عین جمع نفس زنند، علائق و خلائق منقطع دانند، اسباب مضمحل و حدود متلاشی و اشارت و عبارت متناهی، یکبارگی دل با سوی حق پرداخته و غیر او بگذاشته، و الیه الاشارة بقوله تعالی: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ».

در خبر است که جابر بن عبد الله بر در سرای رسول خدای (ص) در می‌زد، رسول (ص) گفت: من فی الباب؟ جابر گفت انا، رسول (ص) از آن گفت وی کراهیت نمود باز پس میگفت که انا، انا، ائی لا اقول انا ای جابر تو گفتی که انا! من باری نگویم که انا، فرمان آمد از جبار کائنات جلّ جلاله: «وَ قُلْ إِنِّي أَنَا» ای محمد تو دیگری، کار تو دیگرست، ترا مسلم داشتیم که گویی: ائی انا، لانتک کنت بنا و لنا.

و در اخبار معراج است که در خلوت او ادنی بر بساط انبساط این راز برفت که: یا محمد کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل، همانست که گفت: «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» ای کن لنا و قل بنا و اذا کنت بنا و لنا فلا تحتفل بغيرنا و صرح بما

خصّصناک به و اعلن محبتنا لک:

فبح باسم من تهوی و دعنی من الکنی فلا خیر فی اللذات من بعد ما ستر

«وَلَقَدْ نَعَلْنَا لَكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» تعزیت دل مصطفی است (ص) و تسلیت وی بآن رنجها که از کافران بوی می‌رسید. می‌گوید ای محمد، از رنج دل تو خبر داریم و از آنچه بر تو می‌رود آگاهیم، تو دل خویش در میدان مواصلت ما روان دار و بحضرت نماز در آی که نماز مظنه مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسانست: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» یکی از پیران طریقت گفت: در بازار بغداد یکی را دیدم که اعوان دیوان خلافت در وی آویخته بودند و بی محابا او را زخم می‌کردند، بآخر او را بخوابانیدند و هزار تازیانه بر وی زدند، آهی نکرد! بعد از آن فرا پیش وی رفتم، گفتم ای جوانمرد آن همه زخمها بر تو کردند چرا آهی نکردی و جزعی ننمودی؟ تا بر تو رحمت کردند، گفت ای شیخ محذورم دار که معشوقم برابر بود و از بهر وی مرا می‌زدند، از نظاره وی الم زخم بر من آسان شد:

چون شفای دلربای از خستگی و درد تست	خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن
لم اسلم النفس للاسقام تتلفها	الّا لعلمی بانّ الوصل یحییها
نفس المحبّ علی الاسقام صابرة	لعلّ مسقمها یوما یداوئها

معنی دیگر گفته‌اند ارباب طریقت از روی حقیقت، می‌گوید: ای محمد ما میدانیم که دل تو بتنگ می‌آید بآن ناسزا که بیگانگان در صفات ما می‌گویند از زن و فرزند و شریک و انباز، تو دل بتنگ میار و خوش همی‌باشد که جلال عزّت ما را از گفت ناسزای سزای ایشان هیچ زبان نیست، وحدانیّت و فردانیّت ما را از آن نقصان نیست، ما همان قدوس و منزّه‌ایم از گمان و نقصان و پنداره و ایدون، یکتا و یگانه که در ازل بودیم در ابد همان یکتا و یگانه‌ایم از قیاس و هم‌ها بیرون:

تقدّس ان یکون له نظیر تعالی ان یظنّ و ان یقالا

۱۶ - سورة النحل - مکیه

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند بخشنده مهربان.

«أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» آمد کار خدای، «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» مشتابانید آن را، «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۱) پاکى او را و چون برتر است در قدر خویش از انبازى آنچ با او انباز میخوانند.

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ» فرو می فرستد فریشتگان را، «بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» بیغام از فرمان خویش، «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر او که خواهد از بندگان خویش، «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» آگاه کنید که نیست خدای جز از من، «فَاتَّقُونَ» (۲) بپرهیزید از نافرمانی در من.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بفرمان روان بی یار، «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳) چون برتر است از انباز که با و می خوانند.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ» بیافرید مردم را از آب پشت، «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (۴) آن گه این مردم بازنشسته جنگینی آشکارا.

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا» و چهار پایان بیافرید، «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» شما را در آن خویشتن فرا پوشیدنست از سرما، «وَمَنْفَعٌ» و شما را در آن منفعتها و سود است، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۵) و از آن میخورید.

«وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» و شما را در آن آرایشی است، «حِينَ تَرِيحُونَ» آن گه که آن را شبانگاه از چراگاه با آرام گاه آرید، «وَحِينَ تَسْرَحُونَ» (۶) و آن گه که آن را بامداد بگیا می برید.

«وَتَحْمِلُ أَوْعَالَكُمْ» و می بردارد بارهای گران شما، «إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالغِيهِ» بهر شهری که شما نتوانستید رسیدن بان، «إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» مگر برنج تن، «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» (۷) خداوند شما بخشنده ایست مهربان.

«وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ» و اسبان و استران و خران بیافرید، «لِتَرْكُبُوهَا» تا بر نشینید بر آن، «وَ زِينَةً» و آرایشی را، «وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸)» و می آفرینند آنچه شما ندانید. «وَ عَلَى اللَّهِ قِصْدُ السَّبِيلِ» بر خدایست راستی راه، «وَ مِنْهَا جَائِرٌ» و هست از راه که خلق در آن اند که کز است، «وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)» و اگر خواستی راه نمودی شما را همگان.

النوبة الثانية

این سوره النحل قومی گفتند نزول آن همه به مکه بوده و قومی گفتند به مدینه بوده و از ابن عباس روایت کرده اند: که اول سوره بمکه فرو آمده تا: «وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» و باقی سوره بمدینه فرو آمده و قول درست آنست که جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت در آخر سوره: «وَ إِنِ عَاقِبَتُنْمُ فَعَاقِبُوا» الی آخر السورة. و بعدد کوفیان صد و بیست و هشت آیتست و دو هزار و هشتصد و چهل کلمه و هفت هزار و هفتصد و هفت حرف، و در این سوره چهار آیت منسوخست چنانک رسیم بآن شرح دهیم.

روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة النحل لم يحاسبه الله بالنعيم الذي انعم عليه في دار الدنيا، و اعطى من الاجر كالذي مات و احسن الوصية. قوله: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» ابن عباس گفت: در سبب نزول این آیت که اول این آیت فرو آمد که: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ أَنْشَقَّ الْقَمَرُ» کافران گفتند محمد می گوید که قیامت نزدیکست دست از کارها بدارید تا ببینیم که حاصل این گفت وی چه خواهد بود، روزی چند بر آمد گفتند: یا محمد ما نری شیئا! ما از آنچه گفتی که قیامت نزدیکست هیچیز نمی بینیم و اثر آن پیدا نیست، در آن حال آیت آمد که: «أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» ایشان ترسیدند و هم چنان در انتظار نشستند تا این قیامت کی خواهد بود، چون روزگار بر آمد گفتند: یا محمد ما نری شیئا مَّا تَخَوْفُنَا بِهِ اى محمد از آنچه ما را بآن می ترسانی هیچ نشان پیدا نیست! جبرئیل آمد و آیت آورد: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» رسول خدا (ص) و یاران ازین سخن فراهم آمدند، براست و چپ می نگرستند، چنان پنداشتند که قیامت آغاز کرد، جبرئیل آمد و گفت: «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» شتاب مکنید و ساکن باشید، ایشان همه ساکن شدند، پس مصطفی (ص) گفت: بعثت انا و الساعة کهاتین و اشار باصبعیه ان کادت لتسبقنی، و باین معنی امر

اینجا قیامتست. ابن عباس گفت: کان بعث النبی (ص) من اشراط السّاعة و انّ جبرئیل لَمّا مرّ باهل السّماوات مبعوثا الی محمد قالوا اللّٰه اکبر قد قامت السّاعة، و اتی بمعنی یأتی است چنانک آنجا گفت: «و نادى أصحابُ الأعرافِ» و انما استعمل لفظ الماضی للمستقبل تحقیقا و لانّ ما هو آت قطعاً فهو کما اتی. و قیل معناه: «أتی أمرُ اللّٰه» و عدا، «فلا تَسْتَعْجِلُوهُ» و وقوعاً، و گفته اند امر مصدر امر است و مراد باین فرائض دین است و احکام شرع، ای جاء القرآن بالفرائض و الاحکام و الحدود. و گفته اند این جواب نضر بن الحرث است که استعجال عذاب می کرد و می گفت: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» الآیة... ربّ العالمین گفت: «أتی أمرُ اللّٰه» ای جاء العذاب فلا تستعجلوه اینک عذاب آمد استعجال مکن، فقتل یوم بدر صبراً. و گفته اند امر در قرآن بر سیزده وجه است: یکی بمعنی دین چنانک در سوره التّوبه گفت: «حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّٰهِ» یعنی دین اللّٰه الاسلام، همانست که در سوره الانبیاء گفت: «وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ»

یعنی فرّقوا دینهم الاسلام الذی امروا به فدخلوا فی غیره. و قال فی المؤمنین «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ».

وجه دوم امر است بمعنی قول چنانک در سوره الکهف گفت: «إِذْ يَنْتَازِعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ» یعنی قولهم، و در سوره طه گفت: «فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» ای قولهم، و در سوره هود گفت: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» ای قولنا «وَ فَاَرَ التَّنُورُ»، و کذلک قوله: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا». وجه سوم امر است بمعنی عذاب کقوله: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» ای لَمَّا وَجِب العذاب باهل النَّار و در سوره مریم گفت: «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» ای وَجِب العذاب، همانست که در هود گفت: «وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ».

وجه چهارم امر عیسی است (ع) کقوله فی سوره مریم: «سُبْحَانَهُ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» یعنی عیسی کان فی علمه ان ینکون فیکون من غیر اب «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، و نظیره فی البقرة: «وَ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و وجه پنجم امر است بمعنی قتل، یعنی قتل کفار مکّه بیدر، چنانک در حم المؤمن گفت: «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ» یعنی القتل بیدر قضی بالحقّ.

وجه ششم امر فتح مکه است، کفوله: «فَتَرَبُّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» یعنی فتح مکه. وجه هفتم امر قتل بنی قریظه است و جلاء اهل نضیر فذلک قوله فی البقرة: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» یعنی عن اليهود «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» یعنی قتل بنی قریظه و جلاء اهل النضیر. وجه هشتم امر است بمعنی قیامت، کفوله: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» یعنی القیامة، و فی سورة الحديد: «وَعَرَّتْكُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» یعنی القیامة.

وجه نهم امر است بمعنی قضاء کفوله فی الرعد: «بُدْبِرُ الْأَمْرِ» یعنی یقضى القضاء وحده، و فی الاعراف: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی الاله الخلق و القضاء فی الخلق ما یشاء. وجه دهم امر است بمعنی وحی، کفوله فی سورة المضاجع: «يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی ینزل الوحی من السماء الی الارض، و فی الطلاق: «يُنَزِّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ» ای الوحی.

وجه یازدهم عین امر است یعنی کار خلاق، کفوله: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» یعنی امور الخلاق.

وجه دوازدهم امر است بمعنی نصرت، کفوله فی آل عمران: «هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» یعنی النصر.

وجه سیزدهم امر است بمعنی ذنب، کفوله فی الطلاق، «فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» یعنی جزاء ذنبها، و فی الحشر: «ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» و فی المائدة: «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» یعنی جزاء ذنبه. «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» تنزیها له و تعالیا، «عَمَّا يُشْرِكُونَ» قرأ حمزة و الکسائی «تشرکون» بالتاء علی الخطاب و الباقون بالياء علی الغیبة. و قيل سبحانه عن استعجال عبیده، و فی الخبر: لا یزال العبد بخیر ما لم یستعجل، قيل یا رسول الله و کیف یستعجل؟ قال: یقول دعوت و لم یستجب لی.

«تنزل» بفتح التاء و النون و الزای مشددة «الملائكة» بالرفع قرأها روح عن یعقوب، و قرأ ابن کثیر و ابو عمرو و رویس عن یعقوب: «يُنَزَّلُ» بالياء مضمومة و اسکان النون و کسر الزای و تخفیفها و نصب «الملائكة» و قرأ الباقون: «ینزل» بضم الیاء و فتح النون و کسر الزای و تشدیدها. و روی الکسائی عن ابی بکر «تنزل» بالتاء مضمومة و فتح النون و الزای مشددة «الملائكة» رفع، «بالروح من أمره» ای بالوحی الذی یحیی به الحق و یحیی

به القلب، و قیل الروح النبوة ها هنا. و قوله: «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» ای علی من یخصه بالنبوة، و قیل الروح هم حفظة علی الملائكة لا تراهم كما ان الملائكة حفظة علينا لا تراهم، قال ابو عبیده: بالروح ای مع الروح و هو جبرئیل، «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» تقدیره اندزوا اهل الكفر و المعاصی بانه لا اله الا انا، ای مروا اهل الكفر بتوحیدی و ان لا یشرکوا بی شیئا معنی آیت آنست که ربّ العزّه فریشتگان آسمان فرو می فرستد برسولان خویش تا نامه و پیغام آرند بایشان که کافران را از عذاب من بترسانید و ایشان را بتوحید فرمائید و آگاه کنید که من خداوند یگانه‌ام، جز من خداوند نیست، از من بترسید و از نافرمانی من پرهیزید، آن گه دلائل توحید را بیان کرد از آفرینش آسمان و زمین گفت: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» ای بقوله الحق کن، و قیل خلقهما حجة علی الخلق لیعتبروا بهما لم یخلقهما عبثا. و قیل بالحق ای لیعبدون، «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ای ارتفع عن الذین اشركوهم به لانهم لا یخلقون شیئا و هم یخلقون.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» روا باشد که سیاق این آیت بر سبیل مدح بود: یعنی که آدمی از نطفه آفریدیم قطره‌ای آب مهین، فاذا هو قوی علی منازعة الخصوم بیّن الحق عن الباطل از نطفه ضعیف آفریده وانگه از قوت بآن جای رسیده که با خصمان در منازعت برآید و حق از باطل جدا کند، و روا باشد که بر صفت ذم نهند: ای یجادل اولیاء الله و ینکر الحق آدمی از قطره‌ای نطفه آفریده و انگه خصمی آشکارا برخاسته با اولیاء خدا باطل خصومت می گیرد و حق را منکر می شود.

کلبی گفت: این آیت در شأن ابی بن خلف الجمحی فرود آمد که استخوان ریزیده بر داشته بود و بر مصطفی (ص) آورده و میگفت: من یحیی العظام و هی رمیم؟ ربّ العالمین گفت: «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» جدل بالباطل، مبین بیّن ما فی ضمیره من الکفر بباطل خصومت می گیرد با مصطفی (ص) در انکار بعث و کفر باطن خویش اظهار می کند.

«وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا» نصب الانعام علی فعل مضر یعنی خلق الانعام و هی الإبل و البقر و الغنم، «لَكُمْ» یجوز ان یتعلّق بخلقها و یجوز ان یتعلّق بما بعده، ای «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» و هذا اظهر لقوله: «وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» و الدّفء اسم لما یدفئ من البرد یعنی ما یستدفئون به من الاکسیة و الأبنیة من اشعارها و اصوافها و اوبارها فیمنع البرد و الحرّ جمیعا لکن اقتصر

على ذكر احد الضدین كقوله: «وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابًا تَقِيكُمْ الْحَرَّ»، و قوله: «مَنَافِعُ» يعنى من النّسل و الدرّ و الرّكوب و الحمل و غيرها، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» من اللّحم و اللّبن.
 «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» زينة و حسن منظر لانّ الانسان يعجب به. و قيل عزّ و ابهة عند نظرائكم، «حِينَ تَرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» اى حين تردونها من مراعيها الى مراعيها بالعشىّ و حين تخرجونها بالغداة الى مسارحها خص وقتى الاراحة و السّراح لانهما وقتان تجتمع فيهما الانعام ثمّ تتفرّق فى المرعى و قال قتادة: اعجب ما تكون الانعام اذا راحت عظاما ضروعها طويلا اسمنتها، يقال: سرحت الإبل اسرحها سرحا اذا غدوت بها الى المرعى فخلّيتها ترعى و سرحت هى سرحا لازم و متعد. هذه الآية و التى بعده دليل على انّ طلب الجمال و الزينة اذا عرى صاحبها من الفخر و الخيلاء و اراد بها اظهار نعمة الله عليه ليس بمؤثر فى نسيك النّاسك و ليس من الدّنيا المذمومة لانه جلّ جلاله جعل ذلك فى عداد النّعمة على خلقه.

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ» امتعة السّفرة، و قيل احمالكم، و قيل ابدانكم و منه التّقلان للجن و الانس و منه قوله: «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» يعنى ابدان بنى آدم، «إِلَى بَلَدٍ» هى المدينة، و قيل مكّة، و قيل مصر، و قيل هو على العموم، «لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» الشّق: المشقة، و قيل الشّق احد نصفى الشّى يعنى لم تكونوا بالغية الا بنصف النفس لذهاب نصفها بالتعب اى ينصف قوى انفسكم و معنى: «لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ» لا تسبّرون اليه الا بمشقة شديدة فكيف كنتم تقدرّون على ثقل امتعتكم. و قيل معناه «إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» لولاها، فحذف لولاها لانّ الحال تدلّ عليه، «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» حين منّ عليكم بهذه المنافع.

«وَالْخَيْلَ» اى و خلق الخيل، «وَالْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً» اى و جعلها زينة لكم مع المنافع التى فيها. ابو حنيفة و مالك و جماعتى علماء ازين آيت دليل گرفتند كه گوشت اسب حرامست كه ربّ العزه در شتر و گاو و گوسفند گفت: «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» و در اسب گفت: «لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً» و تعرّض اكل نكرد.

ابن عباس را پرسیدند از گوشت اسب و این آیت بر خواند و گفت: هذا للرّكوب، و آیت پیش بر خواند: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ» گفت: و هذه للاكل.

و مذهب شافعی مطلبی و اصحاب حدیث آنست که گوشت اسب حلالست و این آیت دلیل تحریم نیست که سیاق آیت بر وجه اظهار حجّت و حدائیت است و تنبیه خلق بر اداء شکر انواع نعمت که درین آیات بر شمرده، نه بر وجه بیان تحریم و تحلیل گوشت و دلیل شافعی اندرین باب خبر مصطفی است (ص): روی جابر بن عبد الله ان رسول الله (ص) نهی یوم خیبر عن لحوم الحمر الاھلیّة و اذن فی لحوم الخیل، و روی عن جابر قال: اطمعنا رسول الله (ص) یوم خیبر لحوم الخیل و نهانا عن لحوم الحمر.

و عن اسماء بنت ابی بکر قالت: اكلنا لحم فرس على عهد رسول الله (ص)، «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بعد هذه الاشياء فانّ خلق الله في البرّ و البحر و الهواء اكثر من ان يعدّ و يحصى، و يروى عن النبي (ص) انه قال: «ان الله تعالى خلق ارضا بيضاء مثل الدنيا ثلثين مرة محشوة خلقا من خلق الله لا يعلمون ان الله يعصى طرفة عين واحدة»، قالوا يا رسول الله: امن ولد ولد آدم؟ قال: ما يعلمون ان الله خلق آدم، قالوا: فاين ابليس منهم؟ قال ما يعلمون ان الله خلق ابليس، ثم قرأ رسول الله (ص): «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

و عن ابن عباس قال: انّ عن يمين العرش نهرا من نور مثل السماوات السبع و الارضين السبع و البحار السبع يدخله جبرئيل (ع) كلّ سحر فيغتسل فيه فيزداد نورا الى نوره و جمالا الى جماله و عظما الى عظمه ثمّ ينتفض فيخرج الله من كلّ قطرة تقع من ريشه كذا كذا الف ملك يدخل منهم كلّ يوم سبعون الف ملك البيت المعمور و سبعون الفا الكعبة لا يعودون اليها الى ان تقوم الساعة. قال السدي: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» السوس في الثياب، و قيل ما اعدّ في الجنة لاهلها و في النار لاهلها ممّا لم تره عين و لا خطر على قلب بشر.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» یعنی سواءها و استقامتها می گوید بر خداست راستی راه یعنی آن راه راستست که در آن روی فرا خداست و گذر بر وی و آن راه سنت و جماعتست، «وَمِنْهَا جَائِرٌ» یعنی الاهواء و البدع، بیانه قوله: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» و قيل: «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» ای علیه تبیین طرق الحقّ بالحجّة و البرهان، من اهتدی فلنفسه و من ضلّ فعليها، «وَمِنْهَا جَائِرٌ» ای و من السبیل طرق غیر قاصده می گوید بر خداست جلّ جلاله که دین حنیفی و ملت اسلام بحجّت و برهان روشن دارد و شرایع و فرائض آن بیان کند، پس هر که بآن راه برد و آن راه رود خود را سود کند و هر که از آن

بر گردد بر خود زیان کند، آن گه گفت: «وَمِنْهَا جَائِرٌ» و از راهها هست که کز است، ناراست و ناصواب چون راه ترسایی و جهودی و گبری و اگر الله خواستی همه را بدین راه نمودی و بر جاده ایمان بداشتی تا اختلاف در دین نبودی و لکنه عزّ و جلّ بهدی من یشاء و یضلّ من یشاء و یدعو الی صراط مستقیم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: باسم الله ولهت القلوب فتحیرت، و بعزته انخنست العقول فطاحت، و بکشف جلاله دهشت الارواح فتلاشت، و لیس للخلق انا الفناء و العدم، و بقی للحق الازل و القدم.

تمنی رجال نیلها و هی شامس و این من النجم الاکف اللوامس

از باغ جمال تو دری بگشادند تا خلق ز تو در طمعی افتادند

بس جان عزیزان که بغارت دادند و اندر سر کوی تو قدم نهادند

بو بکر شبلی روزی در مکاشفه جلال حق مستهلک شده بود و از خود بی خود گشته، حریق آتش معرفت، غریق دریای محبت، همی گفت: الهی، اگر ت بخوانم برانی، ور بروم بخوانی، پس چکنم من بدین حیرانی! هم تو مگر سامان کنی، راهم بخود آسان کنی، المستغاث منک الیک، لا معک قرار و لا منک فرار، نه با تو مرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن، فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران بتو.

بیر طریقت جنید سی سال زیر آن نردبان پایه پاس دل می داشت، گفت: چون پنداشتم که بجایی رسیدم بسرّ ندا آمد که: اذا ظننت أنّک وجدتنی فقد فقدتنی، و اذا ظننت أنّک فقدتنی فقد وجدتنی، فرا خلق می نماید که این کار نه بحدّ فهم و وهم آدمیانست نه در گاه تأویل عالمان است، نه میدان عبادت عابدانست، و نه تیه تحیر عارفانست، زهری با شهدی آمیخته، نعمتی در بلائی آویخته، هم درد است و هم دارو، هم شادی و هم زاری، بنده میان این دو حال گردان هم گریان و هم خندان، همی گوید باآواز لهفان: الهی دلم از بیم درد نبایست کبابست، و روزگار نشان این که خذلان ملازم و توفیق در حجابست، این بیچاره نمی داند که در سخن عذابست، یا از مولی عتابست، دردیست مرا که بهی مباد که مرا این درد صوابست، یا دردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست، سخنی در

آمیختم چون سنگ که در آن هم آتش و هم آبست، ملکا قصه اینست که برداشتم این بیچاره را چه جوابست! قوله: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» فرمان خدا رنگارنگست و طاعت داشت وی لوناون، ظاهر بنده را دیگر فرمودند و باطن وی را دیگر، ظاهر را فرمودند که بر درگاه عبادت در منزل خدمت کمر بسته همی باش، باطن را فرمودند که بر بساط معرفت بنعت حرمت آهسته همی باش، دل را دوام مراقبت فرمودند، سر را در مقام معرفت طلب صفاوت فرمودند، روح را در عین مشاهدت لزوم حضرت فرمودند، «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» دریافت مراد تعجیل مکنید و از اندازه فرمان در مگذرید که برسد هر که صادقست روزی بآنچ مراد است، و فرمان بردار حق از دیدار بر میعادست.

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» حقیقت روح آنست که حیاة دل و حیاة دین در آنست و آن جمال عزت قرآنست که از حضرت الهیت بنعت رسالت سفارت جبرئیل به مصطفی (ص) می رسد که. «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» بندگانم را خبر ده که منم خداوند یکتا، در صفات بی همتا و از هم ماندی جدا، و در ضمانها با وفا، هر که این کلمه شهادت بگفت و مهر توحید بر دل نهاد در سرا پرده عزت اسلام آمد، اما همی دان که این سرا پرده اسلام را جز در صحرای تقوی نزنند که می گوید جل جلاله: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» و حقیقت تقوی پاکی دلست از هر چه دون حق، و چنانک بر خلق عالم اسلام فریضه است تقوی فریضه است و دین را که بنا نهادند بر تقوی نهادند و هر که صاحب ولایت شد بتقوی شد: «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»، و فردا ولایت آخرت نامزد کسانی است که ایشان را متقیان خوانند: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» و شرط اول در تقوی آنست که پاسبان دل خود باشی و سه چیز بجای آری: خویشتن را با دست امانی ندهی، و از هر چه ناپسند پرهیزی، و یک طرفه العین از حق غافل نباشی.

آن روز که صدیق اکبر رضی الله عنه بلال حبشی را بها می داد، بلال گفت: ای صدر صدیقان، اگر بلال را از بهر شغل دنیا می خری مخر که ترا از ما خدمتی نیاید که آن بیسند تو باشد که بلال خود را بر شغل آخرت وقف کرده، رحمت خدای تعالی بر آن جوانمردان باد که از خدمت حق با شغل خلق نپرداختند، هر جزوی از اجزاء ایشان بنوعی از انواع خدمت مشغول، و همه اوقات ایشان اندر مراعات حقوق حق مستغرق، نه از ایشان

جزوی فارغ شغل خلق را، نه از اوقات ایشان وقتی ضایع خصومت خلق را. بزرگی را پرسیدند که خدای را دوست داری؟ گفت دارم. گفتند دشمن وی را ابلیس دشمن داری؟ گفت ما را از محبت حق چندان شغل افتادست که با عداوت دیگری پرداخت نیست.

«وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» قومی را جمال در اموال بست قومی را در احوال، فالاغنیاء یتجملون حین یریحون و حین یسرحون، و الفقراء یشتغلون بمولاهم حین یصبحون و یروحون، توانگران کمال جمال خود در مال دانند، و مال از دو بیرون نیست: یا حلالست یا حرام اگر حلالست محنت است و اگر حرامست لعنت، و درویشان جاه و جمال خود در وصال مولی دانند و کمال انس خود در صحبت مولی بینند. رابعه عدویه را می آید که از قافله منقطع شد در آن بادیه حیرت سرگردان، زیر مغیلانی فرو آمده و سر بر زانوی حسرت نهاده، از هوای عزت ندایی شنید که: تستوحشین و انا معک. شب معراج هر چه در ثقلین جمال و مال بود فداء یک قدم سید ولد آدم گردانیدند بآن هیچ ننگرست، افتخارش باین بود که: اشبع یوما فاحمدک، و اجوع یوما فاشکرک.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» الآیة... راه راست و طریق پسندیده آنست که سوی حق می شود و گذر بر حق دارد و آن راه بسه چیز توان برید: اول «علم» و میانه «حال» و آخر «عین». علم بی استاد درست نیاید، حال بی موافقت راست نیاید، عین تنهایی است با علاقت بنسازد، در علم خوف باید، در حال رجا باید، در عین استقامت بود. پیر طریقت گفت: هیچکس از دوستان او این راه نبرید تا سه چیز بهم ندید: از سلطان نفس رسته، و دل با مولی پیوسته، و سر باطلاع حق آراسته.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» اوست که فرو فرستاد از آسمان آبی، «لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» شما از آن می آشامید، «وَمِنْهُ شَجَرٌ» و بآن نبات و درخت می پرورید، «فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰)» و در آن چهار پایان می چرانید.

«يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ» می رویانیم شما را با آن آب کشت زار، «وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ» و زیتون و خرما و انگور، «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» و از هر میوه ای، «إِنَّ فِي ذَلِكََ

لَايَةٌ» در آن نشانیست یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱)» قومی را که در اندیشند.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» و شما را روان کرد آمد شد آن شب و روز، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و آفتاب و ماه، «وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» و ستارگان روان کرد فرمان او، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانهایی است آشکارا یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲)» قومی را که دریابند.

«وَمَا ذَرَأَّا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و هر چیز که بیافرید شما را در زمین، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ» جدا جدا رنگهای آن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً» در آن نشانی است یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَذَكِّرُونَ (۱۳)» قومی را که دریابند و پند پذیرند.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ» و او آنست که دریا را نرم کرد، «لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» تا از آن می خورید گوشتی تازه، «وَلِتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً» و بیرون آرید از آن مروارید، «تَلْبَسُونَهَا» تا می پوشید آن را، «وَلِتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ» و کشتیها می بینید در آن روان و آب بران، «وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» و تا از اقلیم باقلیم از فضل می جوئید، «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)» تا مگر سپاس دارید و آزادی کنید.

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ» و در افکند در زمین کوههای بلند، «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» تا بنگرداند شما را و بنجنبد زمین و شما بر آن، «وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا» و جویها روان کرد و راهها ساخت شما را، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)» تا شما راه می برید.

«وَعَلَامَاتٍ» و شما را نشانهها ساخت، «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶)» می درنیابید.

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» آن کس که آفریند چنو بود که نه آفریند؟

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷)» م درنیابید.

«وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ» و اگر در شمار گیرید نیکو داشتهای خدای تعالی، «لَا تُحْصُوهَا» نتوانید که شمارید آن را، «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸)» خدای آمرزگار مهربانست براستی. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ» و الله میدانند، «مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۱۹)» آنچه نهان می دارید و آنچه آشکارا می کنید.

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و ایشان که مشرکان ایشان را خدای میخوانند فرود از الله

«لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا» هیچیز نیافرینند، «وَهُمْ يُخْلُقُونَ (۲۰)» و ایشان خود آفریده‌اند.
 «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» و ایشان خود مردگانند نه زندگان، «وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱)»
 و ندانند که ایشان را کی برانگیزانند و کی بر خیزانند.

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خدای شما خدای یکتاست، «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ایشان که بنه
 می‌گروند بروز رستاخیز، «قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ» دل‌های ایشان راستی را ناپذیرنده است با آن
 بیگانه، «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲)» و ایشان از آن گردنکش.

«لَا جْرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» بر راستی که الله می‌داند، «مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» آنچه نهان می‌دارند
 و آنچه آشکارا می‌کنند «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)» که الله گردنکشان را دوست
 ندارد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» و چون ایشان را گویند چه چیزست که فرو فرستاد
 خداوند شما، «قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)» گویند افسانه پیشینیان.

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تا بر دارند بارهای گران خویش همه روز رستاخیز،
 «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و بارهای ایشان که گمراه کردند ایشان را بنادانی،
 «أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۲۵)» بد باری که می‌کشند ایشان که بار کفر می‌کشند.

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ساز ساختند و کوشیدند ایشان که از پیش بودند، «فَاتَى اللَّهُ
 بُنْيَانَهُمْ» فرمان خدای تعالی آمد بآن بنا که افراشته بودند، «مِنَ الْقَوَاعِدِ» از زیر بر کند آن
 را، «فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ» تا کار از زیر بر ایشان افتاد، «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
 لَا يَشْعُرُونَ (۲۶)» و با ایشان آمد عذاب از آنجا که ندانستند.

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ» پس آن گه روز رستاخیز ایشان را رسوا کند، «وَيَقُولُ» و ایشان
 را گوید، «أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ» کجااند آن انباز خواندگان من که از بهر
 ایشان و با ایشان خلاف و ستیز می‌کردید.

«قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ» خدا شناسان گویند، «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ» که رسوایی امروز، «وَأَلَسْنَا
 عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷)» و بد عذاب امروز بر کافرانست.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ایشان که فریشتگان می‌میراند ایشان را، «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» و
 ایشان ستمکاران بر تن خویش، «فَالْقَوَا السَّلَامَ» خویشان دهند در دست فریشتگان و

خویشتن بیفکنند ایشان را، «ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» و گویند ما هرگز هیچ بد نکردیم، «بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)» جواب دهند ایشان را که بلی کردید، الله داناست بآنچ می کردید.

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» در روید از درهای دوزخ، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)» و بد جایگاهست گردنکشان را.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» ای من السحاب. و قيل من سماء الملائكة الى السحاب ثم الى الارض، «ماء» ای مطرا، «لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» ای ماء مشروب، «وَمِنْهُ شَجَرٌ» ای و منه شرب اشجارکم و حياة غراسکم و نباتکم، «فيه» ای فى الشجر و کل ما ينبت على الارض فهو شجر، «تُسَمُّونَ» ای ترعون مواشیکم، يقال اسمت الإبل اذا رعيته و قد سامت تسوم فهى سائمة اذا رعت.

«نبت لكم» بالنون قراءة ابو بكر عن عاصم و قرأ الباقون: «نُبِنْتُ» بالياء ای ينبت الله، «لکم» بهذا الماء، «الزَّرْعُ» ای الحبوب، «و الزیتون» واحدها زيتونة، «و النَّخِيلُ» جمع نخل کعبد و عبید، «و الْأَعْنَابُ» جمع عنب، «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» الفواکه و حمل کل شجر ثمرتها، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» ای ينظرون فى حقایق الاشياء.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ» ای ذلك لكم الليل لتسكنوا فيه، «و النهار» لتصرفوا فيه، «و الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» لمعرفة السنين و الشهور، «و النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ» ای تجرى فى فلکها بامر الله، و انما اعاد ذکر المسخرات لان المعنى مسخرة لله سخرها لكم. «و الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ» رفع کلهن شامی، و رفع حفص «و النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ» فقط على الابتداء و الخبر و نصب الباقون کلهن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» لان بالعقل يهتدى الى دلائلها.

«وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ» الذرء اظهار الشىء بايجاده تقول ذراه يذراه ذرء و ملح ذراً ای ظاهر البياض شديده المعنى و سخر، «وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ» ای ما خلق لاجلكم، «فِي الْأَرْضِ» من الدواب و الاشجار و التمار و غيرها، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ» اصنافه، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای ان فى خلق الله ذلك، «لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» يتعظون و يعتبرون.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» يريد انواع صيد السمك، «وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا» هي اللثالي تنظم فتصير ملبوسا. و قيل اللؤلؤ و المرجان، «وَتَرَى الْفُلْكَ» اى السفن، «مَوَاحِرَ فِيهِ» اى جوارى تجىء و تذهب بالريح. و قيل مواخر تشق الماء شقًا بجوؤها و المخر شق الماء من يمين و شمال و هي ماخرة و الجمع مواخر. و قيل المخر استدبار الرّيح و منه قوله (ص): «استمخروا الرّيح و اعدوا النّيل»

يعنى عند البول. و روى: اذا اراد احدكم البول فليتمخّر الرّيح اى لينظر اين مجراها و هبوبها فيستدبرها، «وَلْتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» يعنى من سعة رزقه بالتجارة و التقصد الى البلاد الشاسعة، «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اى تشكرون الله على ما انعم به عليكم.

«وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيٌّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» الرواسى التوابت و الميد الميل، و المعنى خلق الله فى الارض جبالا كراهة ان تميد بكم و تضطرب بكم، و عند الكوفيين معناه لان لا تميد بكم. قال وهب: لما خلق الله الارض جعلت تمور، فقالت الملائكة ان هذه فى غير مقرة احدا على ظهرها فاصبحت و قد ارسيت بالجبال لم تدر الملائكة ممّ خلقت الجبال، «و انهارا» اى و جعل فيها انهارا كالنيل و الفرات و دجلة، «وَسُبُلًا» اى طرقا مختلفة الى كل بلدة، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» بمقاصدكم. و قيل لتهتدوا الى توحيد ربكم.

«وَعَلَامَاتٍ» العلامة صورة يعلم بها المعنى من خطّ او لفظ او اشارة او هيئة و المراد بها هنا هنا معالم الطّرق و هي الجبال، و تقدير الكلام: القى فى الارض رواسى لئلا تميد و لتكون علامات لطرقتكم بالنهار و ادلته، ثم ذكر ادلة الليل فقال: «وَبِالنَّجْمِ» يعنى بجميع النجوم، «هُمْ يَهْتَدُونَ» بالليل الى الطّرق و القبلة فى البرّ و البحر. قال اهل اللغة: النّجم و النجوم فى معنى واحد كما تقول كثر الدرهم فى ايدى الناس و كثرت الدرّاهم. و قيل المراد بالنّجم ها هنا القطب و هو النّجم الصّغير الذى تدور عليه رحى بنات النّعش الصّغرى فى جوف مجرى بنات النّعش الكبرى امام مهبّ الشّمال. و قيل هو الجدى و هو السّابع من بنات النّعش الصّغرى و الفرقدان الاولان منها و ليس بالجدى الذى هو المنزل و بعضهم يصغّر هذا فيقول جدى.

قال ابن عباس سألت رسول الله (ص) عن قوله: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قال هو الجدى يا بن عباس عليه قبلتكم و به تهتدون فى برّكم و بحرکم.

قال السدّي: «وَ بِالنَّجْمِ» یعنی بالثَّریبَا و بنات النَّعش و الجدی و الفرقدین، «هم تهتدون» الی الطرق و القبلة. و قال قتاده: اَمَّا خَلَقَ اللهُ النَّجْمَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: زینةَ للسماء، و معالم للطَّرق، و رجوماً للشیاطین فمن قال غیر هذا فقد قال رأیه ای اخطأ رأیه و تکلف ما لا علم له به.

قوله: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» جای دیگر گفت: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ هَذَا خَلَقُ اللَّهُ فَأُرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» می گوید آن کس که آفریدگارست و این همه که درین سوره رفت آفریده و صنع او، کی برابر بود با وی بت جماد که نه آفریند و نه داند؟ و عبّر عن الصنم بمن ازدواجاً للكلام و بناء على زعم الكفار. و قيل معناه انّ الحیّ الممیزّ لیس بخالق کالذی هو خالق فکیف الجماد، «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» فتعرفوا فساد ما انتم علیه.

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» ای لا یمكنکم عدّها لكثرتها و لا تطیقوا اداء شکرها، «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ» لمن قصر فی شکره، «رحیم» بکم لا یقطع نعمه علیکم بتقصیرکم.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ و ما یعلنون» بالیای قرأهما حفص عن عاصم و قرأ الباقون: «تُسْرُونَ تَعْلُنُونَ» بالتاء علی الخطاب و المعنی لا یخفی علیه شکر الشاکرین و کفر الکافر و سواء عنده ما اعلن من ذلك و ما اخفی.

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قرأ عاصم و یعقوب: یدعون بالیاء علی الغیبة و قرأ الباقون: تدعون بالتاء علی الخطاب، «لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً» لَانَّهَا مَوَاتٌ عَجْزَةٌ، «وَهُمْ يُخْلُقُونَ» لَانَّهَا مِنْ جِنْسِ الْأَرْضِ.

«أَمْوَاتٌ» ای هی اموات لیس فیها ارواح بتان را می گوید مردگان اند در ایشان روح حیاة نه، آن گه تأکید را گفت: «غَیْرُ أَحْیَاءٍ» نه زندگان اند، و این از بهر آن گفت که زنده را گاه گاه بر سبیل مجاز مرده خوانند چنانک: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَبْتُوتُونَ» یعنی که این نه آنست بلکه موات اند بحقیقت مرده نه زنده، «وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» اینجا دو قول گفته اند: یکی آنست که کافران که بت می پرستند ندانند که ایشان را کی برانگیزانند، قول دیگر آنست که بتان ندانند که قیامت کی خواهد بود و ایشان را کی برانگیزانند، و این آنست که در قیامت ربّ العزّه بتان را زنده گرداند تا در عرصات از عابدان خویش تبراّ جویند و

بیزاری گیرند، اما امروز در دنیا جمادند هیچ ندانند که آن حال کی خواهد بود. «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خطاب عام است همه بندگان را، می‌گوید: که معبود شما یکیست، خدایی که مستحق عبادت اوست، موصوف بوصف جلال و نعت عزت، اوست یکتایی که او را شریک و انباز نیست، جبّاری که او را حاجت و نیاز نیست، «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» کافران را می‌گوید که ایمان برستاخیز ندارند، دلهاشان با توحید بیگانه است، حق نمی‌شناسند و راستی نمی‌پذیرند و از ایمان و تصدیق سر باز زدند و گردن کشیدند.

«لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» ای حقا ان الله يعلم، «ما يُسِرُّونَ» من معاداة النبی (ص)، «وَمَا يُعْلِنُونَ» منها، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» عن الایمان می‌گوید بر راستی و درستی که الله نهان و آشکارای ایشان می‌داند، آنچه در دل دارند از عداوت مصطفی (ص) و مؤمنان می‌داند و آنچه آشکارا میکنند از فعل بد و اذی که می‌نمایند می‌بیند و فردا همه را پاداش دهد و هیچ نستاید ایشان را و نوازده که ایشان را دوست ندارد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» گویند که حسین بن علی (ع) با درویشان بنشستی آن‌گه گفتی: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» و قیل فی قوله: «لَا جَرَمَ» لا ردّ لقولهم و فعلهم و جرم یعنی حق و وجب، و التقدير: وجب ان الله يعلم اسرارهم و اعلانهم، انه لا يحب المستكبرين.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» این در شأن مقتسمان آمد که در ایام موسم بر راه حاج نشسته بودند چون از ایشان می‌پرسیدند که: «ماذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» ای ما الذی انزل الله علی محمد (ص) چیست آنک الله فرو فرستاد بر محمد (ص)؟ ایشان جواب می‌دادند که: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» ای ما دوتنه الاوائل فی کتبهم، ای الذی تذکرون انتم انه منزل اساطیر الاولین، اکاذیب الاولین آنچه شما می‌گوئید که از آسمان منزلت آن افسانه‌های پیشینیانست و دروغها که پیشینیان برساختند و نهادند، همانست که جای دیگر گفت: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَکْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا».

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این لام لام عاقبة گویند، ای مآل فعلهم هذا العذاب معنی آنست که اساطیر الاولین بآن گفتند تا بعاقبت و سرانجام بار گران خود همی بردارند تمامی که از آن هیچ بتوبه و حسنات نکاهد، «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّونَهُمْ» و بار ایشان نیز بردارند که پس رو بوده اند و ایشان را گمراه کردند بی آنک پس روان را از گناه

چیزی وا کم کنند، آن گه گفت: «بِعَبْرِ عِلْمٍ» ای بتقلید من غیر استدلال، که سخن ایشان بنادانی پذیرفتند و بی حجت طاعت ایشان داشتند و باطل اتباع ایشان کردند، و روا باشد که: «بِعَبْرِ عِلْمٍ» با مضلّان شود، ای یضَلُونَهُمْ جهلا منهم بما كانوا یکسبون من الاثم. قال رسول الله (ص): اَیْمَا دَاعٍ دَعَا الِی ضَلَالَةٍ فَاتَّبِعْ فَانَّ عَلَیْهِ مِثْلَ اَوْزَارِ مَنْ اَتَّبَعَهُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَیْءٌ وَاَیْمَا دَاعٍ دَعَا الِی هُدًی فَاتَّبِعْ فَلَهُ مِثْلَ اَجْرِهِمْ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اَجْرِهِمْ شَیْءٌ، «أَلَا سَاءَ مَا یَزِرُونَ» ای بئس الاثم الذی یأثمون و الثقل الذی یحملون ساء یجری مجری بئس ما یزرون، محلّه رفع لانه فاعل ساء.

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ای من قبل قریش میگوید، اگر این قریش ساز بد می سازند و باطل دین حق می کوشند پیش از ایشان هم ساختند این ساز بد و باطل دین حق کوشیدند و کاری از پیش نبردند و آن نمرود بن کنعان بود که سوگند یاد کرد که قصد بالا کند بساز و مکر خویش تا خدای ابراهیم علیه السلام را دریابد: فصعد فی التّابوت علی النّسور نحو السّماء ثم عاد خائباً ثمّ بنی بنیانا عظیما طوله خمسة آلاف ذراع حتی اذا بلغ اعلی ما یقدر علیه ارتقی فوقه یروم بجهله اله ابرهیم فاحدث من الفزع و ارسل الله تعالی ریحاً فالقت رأس البنیان فی البحر و خرّ علیهم الباقی و ائتکتف بیوتهم فتبلیت السنّ النّاس یومئذ من الفزع فتکلّموا بثلثه و سبعین لسانا و لذک سمّیت بابل و انما کان لسان النّاس قبل ذلک بالسرّیاتیّه معنی آنست که ای محمّد آن کافران و گردنکشان پیشینیان چندانک توانستند مکر ساختند و تدبیرها کردند تا دین حق باطل کنند و بعاقبت ربّ العزّه تدبیر ایشان باطل کرد و ایشان را هلاک کرد، اینست که گفت: «فَاتَى اللّهُ بُنِیَانَهُمْ» ای اتی امر اللّهِ و هو الرّیح الّتی خرّبتّها، «فَخَرَّ» ای سقط، «عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ» و هم تحته، «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا یَشْعُرُونَ» ای دخل بعوضه قد جفّ منها شقّها فی خیاشیمه فقتلته.

«ثُمَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ یُخْزِبُهُمْ» معنی آنست که هر چند ایشان را در دنیا عذاب کردند و خزی و نکال و وبال کردار خود دیدند بر آن اقتصار نکنند که خزی عظیم و عذاب صعب ایشان را در قیامت خواهد بود، و ربّ العزّه ایشان را گوید: «أَیْنِ شُرْکَائِی» ای الذّین فی دعوام انّهم شرکائی این هم لیدفعوا العذاب عنکم کجاندا آنانک شما دعوی کردید که ما را

انبازان اند تا امروز عذاب از شما دفع کنند، «الَّذِينَ كُنتُمْ تَشَاقُونَ» ای تخالفون و تحاربون النبی و المؤمنین، «فیهم» و الاصل کنتم فی شق غیر شق المؤمنین لاجلهم کجاندا ایشان که از بهر ایشان با رسول من و با مؤمنان جنگ کردید و مخالفت و معادات نمودید، و قرأ نافع: تشاقون بکسر النون مخففة و الاصل فيه تشاقوننی فحذف النون الثانية تخفيفا و انما حذف الثانية لان الاولى علامة الرفع ثم حذف ياء الضمير و اكتفى بالكسرة و المعنى: الذين كنتم تخالفوننی فیهم و لاجلهم، «قال الذين اوتوا العلم» یعنی العلم بالله و هم الملائكة، و قيل هم المؤمنون.

مؤمنان چون عذاب خزی کفار بینند در قیامت گویند: «إِنَّ الْخِزْيَ» ای الذلّة، «الْيَوْمَ وَ السُّوءَ» ای العذاب، «عَلَى الْكَافِرِينَ» لا علينا.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» قرأ حمزة يتوفيههم بالياء فى الحرفين، ذكر الفعل لتقدمه و لكون تأنيث فاعله غير حقيقى لأنه تأنيث جمع و للفصل، و قرأ الباقون: تتوفاهم بالتاء فيهما انثوا الفعل و ان تقدم لأنه مسند الى جماعة فهى مؤنثة كما قال تعالى: «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ» «تَتَوَفَّاهُمْ» ای تقتبض ارواحهم بامر الله. و قال الحسن: تتوفاهم الى النار الى تحشرهم اليها و المتوفى هو الله سبحانه، لقوله: «اللَّهُ يَتَوَفَّى النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا» و ليس بينهما تناف لان الملائكة يتولون ذلك بامر الله، فجاز اسناده الى الله لأنه بامر و قدرته و جاز اضافته الى الملائكة لكونهم مباشرين لذلك. و قيل اسباب التوفى بالملائكة و اتمام التوفى بالله.

عكرمه گفت: اين آيه در شأن قومى آمد كه در مكّه بزبان كلمه شهادت بگفتند و اقرار دادند كه ما مسلمانيم، اما هجرت نكردند به مدينه و روز بدر قريش ايشان را باكره با خود به بدر بردند و فرا جنگ داشتند تا همه كشته شدند. ربّ العالمين از بهر ايشان گفت: «ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ» بر خود ستم كردند كه در مكّه مقام داشتند و به مدينه هجرت نكردند يعنى آن اسلام سود نداشت كه با وى هجرت نبود، «فَالْقَوْمَ السَّلَامَ» قال اهل اللغة السلم الاستسلام و الانقياد، يعنى لما عاينوا الموت و زال شكهم اظهروا الايمان و الاسلام و الخروج من العداوة. و قالوا للملائكة، «ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» ای كفر و معصية.

بوقت معاینه كه فریشتگان مرگ را دیدند خویشان را بیفکندند و از خود اسلام نمودند و گفتند ما کافر نبوده ایم و شرک نیاورده ایم، فریشتگان جواب دهند: «بلی» شما کافران

بودید و شرک آوردید، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» من الشرك و التّكذيب. «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» ای درکاتها. و قيل المراد به عذاب القبر، فقد جاء فى الخير: القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار. و قيل يخاطبون به عند البعث، «خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبَسَ ثَمَوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» المتعظّمين من اتباع محمّد (ص) جهنّم و ابوابها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» هو اشارتست فرا ذات الّذى كنايةست از صفات، انزل اخبارست از افعال، تا بدانى كه خدای را جلّ جلاله هم ذات است و هم صفات و هم افعال. در ذات قدیم، در صفات کریم، در افعال حکیم. در ذات بی شرکت، در صفات بی شبهت، در افعال بی علت. بنده نظاره صنع وی کند، پس از صنع بگریزد نظاره صفات کند، پس از صفات بگریزد نظاره ذات کند. اینست مقامات روش سالکان و درجات معرفت عارفان. در نظاره صنع تفکر باید و در نظاره صفات علم و در نظاره ذات تذکر.

اینست كه ربّ العالمین گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» ثمّ قال بعده: «لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، ثمّ قال بعده: «لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» ای على هذا الترتيب تحصل المعرفة فاو لا التفكر ثمّ العلم ثمّ حينئذ يتذكر باستدامة العلم، يفكر او لا فيضع النظر موضعه فاذا لم يقع فى نظره خلل وجب له العلم لا محالة و لا فرق بين العقل و العلم فى الحقيقة، ثمّ بعده يستديم النظر و استدامة النظر هو التذكر الّذى قاله و يقال انما قال: «لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» على الجمع لانه يحصل له كثير من العلوم حتى يصير عارفا و كلّ جزء من العلم يحصل باية و دليل آخر و للعالم حتى يكون عارفا برّبّه آيات و دلائل لان دليل هذه المسئلة خلاف دليل تلك المسئلة فبدليل واحد يعلم وجوب النظر عليه و بادلّة كثيرة يصير عارفا برّبّه و بدليل واحد يعلم انه يجب عليه تذكّر علومه.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» الآية... از روی ظاهر دریاها زمین خلق را مسخر کرد کشتی بر آن روان و منافع در آن پیدا و از روی باطن در نفس آدمی دریاهاى آفریده كه آدمی در آن غرق گشته: يكی دریای شغل، دیگر دریای غم، سوم دریای حرص، چهارم دریای غفلت، پنجم دریای تفرقت. و این دریاها را کشتیها است،

هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد، هر که در کشتی رضا نشیند از دریای غم بساحل امن رسد، هر که در کشتی قناعت نشیند از دریای حرص بساحل زهد رسد، هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل یقظت رسد، هر که در کشتی توحید نشیند از دریای تفرقت بساحل جمع رسد.

و لقد انشد بعضهم:

النَّاسُ بَحْرٌ عَمِيقٌ وَ الْبَعْدُ مِنْهُمْ سَفِينَةٌ وَ قَدْ نَصَحْتُكَ فَانظُرْ لِنَفْسِكَ الْمَسْكِينَةَ

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» آفریده هرگز چون آفریدگار کی بود؟! کرده هرگز بگردگار کی ماند؟! در هفت آسمان و هفت زمین خداست که یگانه و یکتاست، در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی همتاست، خالق را بمخلوق شبیه پنداشتن خطاست و راه تشبیه راه جفاست، اما اثبات صفات تشبیه نیست و تقدیس در نفی صفات جز مذهب ابلیس نیست، از هست گفتن تشبیه ناید بلکه از مانند گفتن تشبیه آید، هر که تشبیه کرد کافرست همچنانک چون نیست گفت کافر است، هر که الله را مانند خویش گفت او الله را هزار شریک بیش گفت و هر که صفات الله را تعطیل کرد او خود را در دو گیتی ذلیل کرد.

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ» فیه تخویف ارباب الزلات و تشریف اصحاب الطاعات، این آیت هم ارباب زلات را تهدید است هم اصحاب طاعات را تشریف، می گوید: بر ما هیچ پوشیده نیست نه زلت عاصیان نه طاعت مطیعان، فردا هر کسی را جزاء خود دهیم و بسزای خود رسانیم.

«وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ» دلیلیست که هر که آفریده است، از وی آفرینش درست نیاید پس آدمی اگر چه او را حیاة و تمیز است آفریدن نتواند و این دلیلیست که اعمال وی خلق حق است بخلاف قول معتزله و قدریه، چون آدمی با حیاة و تمیز آفریدن نمی تواند، بتان که بی حیاة اند و بی تمیز اولیتر که نتوانند، و ربّ العزه ایشان را می گوید «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» بل که آفریدگار الله است که یگانه و یکتاست، و خداوندی را سزاست، و در ذات و صفات بی همتاست.

يقول الله عز و جل: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» احد في ملكوته، صمد في جبروته: کبریاؤه رداؤه و علاؤه سناؤه و مجده عزه و کونه ذاته، ازله ابده و قدمه سرمده و ثبوته عينه و دوامه بقاؤه و قدره قضاؤه و جلاله جماله، سبحانه ما اعظم شأنه و اعلى سلطانه.

۳ التوبة الاولى

«وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» گفتند متقيان را که از شرک بپرهيزبندند، «ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» چه چيزست که فرو فرستاد خداوند شما، «قَالُوا خَيْرًا» همه نيك گفتند، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» ايشانراست که نيكويي کردند در اين جهان نيكوي، «وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و سراي آن جهان باز به، «وَ لِعِمَّ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَاتُ عَدْنٍ» و نيك سرايست پرهيزکاران را

بهشتهای هميشه‌ای، «يَدْخُلُونَهَا» می‌روند در آن، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زير درختان آن جويها روان، «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ايشانراست در آن هر چه ايشان خواهند، «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱)» چنان پاداش دهد الله پرهيزکاران را.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ايشان که می‌ميراند ايشان را فریشتگان، «طَيِّبِينَ» و ايشان از کفر پاک، «يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» می‌گویند ايشان را سلام بر شما، «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)» در بهشت روید بآن کردار نیکو که می‌کردید.

«يَنْظُرُونَ» چشم می‌دارند، «أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» مگر آنچه بایشان آید فریشتگان می‌راندند «يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ» یا آید کار خداوند تو ناگاه، «لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» هم چنان چشم می‌داشتند ايشان که پیش از ايشان بودند، «ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» و الله بر ايشان ستم نکرد، «لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳)» لکن ايشان بر خويشتن ستم کردند.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا عَمِلُوا» بایشان رسید بدهای کردار ايشان که کردند، «وَ حَاقَ بِهِمْ» و فرا سر ايشان نشست، «ما كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴)» آنچه بر آن می‌خندیدند و افسوس می‌کردند.

«وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» مشرکان گفتند، «لَوْ شَاءَ اللَّهُ» اگر خدا خواستی، «ما عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» ما نپرستیدیمی جز از او هيچيز، «نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا» نه ما و نه پدران ما، «وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» و نه ما هيچيز حرام کردیم و جز از آن، «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلَهُمْ» پیشینیان همین کردند، «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)» هست بر پیغامبران مگر پیغام رسانیدن آشکارا.

«وَلَقَدْ بَعْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» و انگیزانیدیم در هر امتی و اهل روزگاری فرستاده‌ای، «أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ» که خدای را پرستند، «وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و از ناسزاها و از کژها بپرهیزند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» بود از ایشان کسی که الله وی را راه نمود، «وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و بود از ایشان کسی که بر وی گمراهی از حکم خدای بیش شده بود، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» بروید در زمین، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (۳۶)» بنگرید که چون بود سرانجام استوار نگیرندگان پیغامبران.

«إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ» اگر چه حریص باشی و سخت واینده بر راه یافتن مشرکان، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» راه ننماید الله کسی که خود وی را بی راه کرد، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)» و ایشان را نه یاری ده بود و نه کارساز.

«وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ» و سوگندان خوردند، «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» چندانک دانستند و توانستند، «لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» که الله هرگز مرده نینگیزاند «بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» بلی انگیزاند و این ازو وعده ایست راست کردن آن بروی حق، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸)» لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

«لِيَبَيِّنَ لَهُمْ» تا ایشان را باز نماید، «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» آن روز و آن کار که در آن مختلف بودند، «وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا» و تا بدانند آن روز کافران، «أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹)» که ایشان دروغ می گفتند.

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ» گفتار ما چیزی را که خواهیم که بود، «أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)» آنست که آن را گوئیم که باش تا بود.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» این در برابر آنست که: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» و این آن بود که احیاء عرب با پیام موسم کس فرستادند به مکه تا از احوال رسول خدای (ص) بپرسند و قصه وی بدانند و نشان وی بپرسد، چون بدر مکه رسید مقتسمان که بر راه بودند یکی می گفت محمد ساحرست، یکی می گفت شاعرست، یکی

می گفت کذابست، یکی می گفت مجنونست، و می گفتند: لو لم تلقه خیر لک اگر او را نبینی ترا به بود، آن سائل گفت: انا شرّ وافد ان رجعت الی قومی دون ان ادخل مکة و استطاع امر محمد او القاه پس من بد پیکمی باشم و بد رسولی از قوم خویش اگر هم باین سخن باز گردم و در مکه نروم و محمد را نبینم و حال وی باز ندانم، چون در مکه شد اصحاب رسول و مؤمنان را دید گفت: «ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اینست که ربّ العالمین گفت: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» ما و ذا کالشیء الواحد و المعنی: ای شیء انزل ربکم چه چیز است که خدای فرو فرستاد بر محمد؟ «قَالُوا خَيْرًا» اینجا دو قول گفته اند: یکی انزل خیرا و هو القرآن الجامع لجميع الخیرات، ایشان جواب دادند که خیر فرو فرستاد یعنی قرآن فرو فرستاد که جامع خیراتست و منبع حسنات و بیان ثواب مؤمنان.

قول دیگر قالوا خیرا ای قالوا قولاً خیرا یعنی التصدیق و السمع و الطاعة، یعنی که ایشان در جواب همه نیکی گفتند و تصدیق کردند که وی پیغامبرست راست گوی و راست کار، فرستاده بحق و آورنده دین حق، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا» روا باشد که این تفسیر «خیر» بود و روا باشد که سخنی مستأنف بود، ای للمحسنین فی هذه الدنیا حسنة، ای لمن قال لا اله الا الله «ثواب مضاعف امن و غنیمة و اهل و مال هر که در دنیا گوید باخلاص «لا اله الا الله» و کار نیکو کند او را ثواب مضاعف بود هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا امن و غنیمت و اهل و مال و در عقبی جنات عدن، آن گه گفت: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و سرای آخرت و حیات آن جهانی به از سرای دنیا و حیات این جهانی، «وَلَنِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» احتمال کند که دار المتقین دنیاست یعنی یترودون منها للأخری، باین قول «جَنّاتُ عَدْنٍ» ابتداست و «يَدْخُلُونَهَا» خبر ابتدا. معنی دیگر: «وَلَنِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنّاتُ عَدْنٍ» نیک سرائیست متقیان را.

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای منابعها من تحت اشجارها، «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» بشتهون، «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» ای مثل هذا الجزاء الَّذی هو الجنة یجزی من اتقاه.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» ای طیب الله انفسهم بنظافة الايمان و طهارة الاسلام می گوید فریشتگان قبض ارواح ایشان می کنند و ایشان بنظافت ايمان و طهارة اسلام پا

کند، کردار ایشان پاک و اعتقاد ایشان پاک. و قیل «طَّيِّبِينَ» ای فرحین بپشماره الملائکة ایاهم بالجنة و الامن مما يخافون، «يَقُولُونَ» ای تقول الملائكة لكل احد منهم عند الموت: السلام عليك يا ولي الله، الله يقرأ عليك السلام، «ادخلوا الجنة» ای ابرشوا بالجنة. و قیل یقال لهم فی الآخرة: «ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون» فی الدنيا ایام حیاتکم «يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» قرأ حمزه و الكسائي: «يأتیهم» بالياء و قرأ الباقون: «تأتیهم» بالتاء، و الوجه فیهما ما ذكرنا فی يتوفیهم و تتوفانی بالياء و التاء، ای ما ينتظرون الا مجيء الملائكة لقبض ارواحهم، «يَأْتِيْ اَمْرٌ رَبِّكَ» یعنی يوم القيامة. و قیل او یأتی امر ربك ای عذابه الذي وعدهم و تأخر عنهم. و قیل او یأتی امر ربك بالقتل، و المعنی هل يكون مدة اقامتهم على الكفر الا مقدار حیاتهم الى ان يموتوا او يقتلوا، «لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» استبطأوا العذاب كاستبطاء هؤلاء و انتظروا انتظار هؤلاء و كفروا كفر هؤلاء، «ما ظلمهم الله» بتعذیبه ایاهم، «لكن كانوا انفسهم يظلمون» بكفرهم و بمعصیتهم. «فأصابهم سيئات ما عملوا» ای جزاء اعمالهم السيئة، «و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون» احاط بهم جزاء استهزائهم، و الحيق الاحاطة بالشئ و لا يستعمل الا في الشر و فی الآية تقديم و تأخیر، و التقدير كذلك فعل الذين من قبلهم فاصابهم سيئات ما عملوا و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون.

«و قال الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء» یعنی لو لم يرص لحال بیننا و بین ذلك او منعنا بارسال الملائكة بالنهاي الينا، مشركان گفتند ما عبادت این بتان که می کنیم بآن می کنیم که الله تعالی از ما می پسندد و بآن راضیست که اگر راضی نبودی ما فرا آن نگذاشتی و نه پدران ما را و از آن بگردانیدی و بآنچ پسندیده اوست هدایت دادی، چون نکرد از آنست که از ما این خواست و باین رضا داد و همچنین بحیره و سائبه و وصیله و حامی که محرم کردیم از آن کردیم که از ما تحریم خواست و بمشیت اوست و بآن راضی. و قیل انما قالوا ذلك استهزاء و تکذیبا کما قالوا: «أ نطعم من لو يشاء الله أطعمه» و لا خلاف ان الله لو شاء لاطعمهم، كذلك لو شاء الله ما اشركوا و ما عبدوا من دونه شيئا.

«لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

من الامم المشركة، ای قالوا مثل قولهم فی تکذیب رسل الله، «فَهَلْ عَلَيَّ الرُّسُلُ» ای ما علیهم، «إِلَّا الْبِلَاحُ الْمُبِينُ» و قد بلَّغوا اَمَّا الهدایة فهی الی الله سبحانه و تعالی و اذا بلغت الرُّسُل فالایمان به واجب. و قیل الایمان یجب بالسمع و یلزم بالبلاغ، و البلاغ بمعنی الإبلاغ کالطاقة و الجابة و الطاعة.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» کما بعثناک فی هؤلاء، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» یعنی بان اعبدوا الله، «وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و هو الشیطان و کلّ من یدعو الی الضلالة. ربّ العالمین اندرین آیت خبر داد که رسولان را بخلق فرستاد تا ایشان را بعبادت حق فرمایند و بر دین حق خوانند، اَمَّا اضلال و هدایت در ایشان نیست که هادی و مضلّ خدای تعالی است آن را که خواهد راه نماید و آن را که خواهد بی راه کند، اینست که گفت: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» ارشده، وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ وَجِبَتْ، «عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و الکفر بالقضاء السَّابِقِ حَتَّى مات علی کفره، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» خطاب لامّة محمد (ص)، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» قوم نوح و عاد و ثمود و غیرهم، ای انظروا الی اثار سخط الله بهم کیف اعقبهم تکذیبهم رسل الله ما اعقبهم ثمّ اکد انّ من حَقَّتْ علیه الضلالة لا یهتدی.

فقال تعالی: «إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ» ای ان تطلب هداهم اشدّ الطلب، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» یهدی بفتح یا و کسر دال قراءت اهل کوفه است، یعنی که الله تعالی راه نماید کسی را که خود بی راه کرد، آن کس که در سابقه حکم خذلان الله تعالی بوی رسید نیز او را توفیق هدایت ندهد، و احتمال کند که هدی بمعنی اهتدی باشد ای لا یهتدی من اضله الله، و قراءت باقی لا یهدی بضمّ یا است و فتح دال می گوید بی راه کرده خدای را راه ننمایند، همچنانست که گفت: «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» و بر یضلّ بضمّ یا و کسر ضاد همه متفق اند، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» من ینصرهم من عذاب الله و یمنعهم عنه.

«وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» ای حلفوا باغلظ ایمانهم تکذیباً منهم بقدره الله علی البعث، و قوله «جَهْدَ» منصوب علی أنه مصدر فی موضع الحال، مفسران گفتند مردی مسلمان دینی داشت بر مردی مشرک، تقاضای وی کرد و در اثناء سخن وی برفت: و الّذی ارجوه بعد الموت انه لکذا بآن خدای که بعد از مرگ بوی امید دارم که چنین و چنین بود، آن مرد مشرک گفت: تو می گویی که بعد از مرگ بعث خواهد بود و ترا زنده برانگیزانند؟ آن

گه سوگند یاد کرد آن مشرک بایمان مغلظه كه: «لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» ربّ العالمين بجواب وى اين آيت فرستاد: «بَلَىٰ وَعَدَّٰ عَلَيْهِ حَقًّا» بلى ايجاب من الله ما نفوه من البعث اى بلى لتبعثن، الله گفت: بلى شما را برانگيزانند، اينجا سخن تمام شد. آن گه گفت: «وَعَدَّٰ عَلَيْهِ حَقًّا» اى وعدكم الله البعث و الجزاء وعدا حقا لاخلف فيه و قوله «عَلَيْهِ» اى عليه انجازه و الوعد الحق ما قرن بالانجاز، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» انه وعد لا يأتى عليه خلف. قال قتادة: ذكر لنا ان رجلا قال لابن عباس ان ناسا بالعراق يزعمون ان عليا مبعوث قبل يوم القيامة و يتاولون هذه الآية، فقال ابن عباس كذب بنوا الاماء انما هذه الآية عامة للناس، لو كان على مبعوثا قبل يوم القيامة ما انكحنا نساءه و لاقسمننا ميراثه، و صح

فى الخبر ان الله عزّ و جلّ يقول كذّبنى ابن آدم و لم يكن له ذلك و شتمنى و لم يكن له ذلك، اما تكذيبه اياى فبقوله لن يعيدنى كما بدانى، و فى رواية اخرى فحلفه بى ان لا ابعث الخلق، و اما شتمه اياى فبقوله: «اتَّخَذَ اللَّهُ وَكْدًا» و انا الواحد الصمد الذى لم الد و لم اولد و لم يكن لى كفوا احد.

قوله: «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» گفته‌اند اين لام تعلق ببعث دارد و معنى آنست كه: بلى بيعتكم لبيّن لمنكرى البعث و المقسمين صحّة ما اختلفوا فيه و ليعلموا كونهم كاذبين، قومی گفتند اين لام متصل است بايت پيش: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» لبيّن لهم اختلافهم انهم كانوا من قبله على ضلالة، و گفته‌اند «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» اين اختلاف همانست كه آنجا گفت: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» جاى ديگر گفت: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» اين هر سه آيت در كار رستاخيز است قومی منكر بودند و مى‌گفتند: «لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ»، قومی بشك بودند همى گفتند: «إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِينَ» ثم ذكر سهولة البعث عليه فقال: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ» اى اذا اردنا «ان» نبعث من يموت فلا مشقة علينا فى احيائه لانّا اذا اردنا خلق شىء فانما «نَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». قرأ ابن عامر و الكسائى: فيكون بالنصب عطفًا على نقول الذى انتصب بان و التقدير ان نقول فيكون فينتصب لانه معطوف على منصوب، و قرأ الباقر فيكون بالرفع و الوجه انه فعل مستأنف مقطوع مما قبله و التقدير فهو يكون. و قيل معنى الآية: انا اذا اردنا الشىء نقول من اجله

کن ائِها المراد فيكون على قدر ارادة الله عز و جل، و قد سبق بيانه في سورة البقرة. و في هذه الآية دليل على ان القرآن غير مخلوق و ذلك ان الله عز و جل اخبر انه اذا اراد شيئا قال له كن فيكون، فلو كان قوله كن مخلوقا لاحتاج الى قول ثان و احتاج ذلك القول الى قول ثالث الى ما لا نهاية له فثبت ان الله تعالى خلق المخلوق بكلام غير مخلوق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» الآية... هم مدحست و هم تهنيت و هم بشارت، مدح نيكو و تهنيت بسزا و بشارت تمام، مدح آنست که ایشان را بصفه تقوى بستود گفت: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا». تهنيت آنست که ایشان را در دنيا حسنه مهنا داد گفت: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً». بشارت آنست که ایشان را سراى پيروزى و ملك جاودانى وعده داد که: «وَ لَنُعَمَّ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ» گفت نيك سراى است و خوش جاى جنات عدن متقيان را، همانست که آنجا گفت: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» آن بهشت بدان نيکویی و سراى بدان پيروزى و نعيم بدان فراخى و آسانى كسى را ساخته ايم که در كوى تقوى منزل دارد و ايمان خویش بلباس تقوى آراسته دارد. مصطفی (ص) گفت: «الايمان عريان و لباسه التقوى»

هر مسافرى را زادى بايد در آن سفر که پيش دارد و مسافر راه حقيقت را زاد تقوى است: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى». اگر كسى را از تقوى نشان توان داد آن درويشان صحابه اند، بزرگان دين و پيشوايان شريعت و حقيقت که در طلب جمال دين از اوطان خویش هجرت کردند، غريب وار جان و دل خویش از اندوه دين و درد اسلام بگداخته و نهاد ایشان از تيمار مسلمانى بيمار و نحيف گشته و بر دوستى خدا و رسول (ص) تن سبيل و جان فدا کرده، نيكو گفت آن جوانمرد که گفت:

ازين مشتى رياست جوى رعنا هيچ نگشايد مسلمانى ز سلمان جوى و درد دين ز بو دردا

لا جرم ایشان را بود در دنيا نعمت حلاوت طاعت و صفاء وقت و حصول استقامت و زيادت توفيق در اعمال و تحقيق در احوال اينست که الله تعالى گفت: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً». و قيل تلك الحسنه ان يبلغهم منازل الاكابر و السادة، قال الله تعالى:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» در طاعت راغب بودند و بر خدمت مواظب تا بدرجه امامت رسیدند و منزلت سادات و اکابر یافتند و از برکات ارشاد ایشان در راه دین مریدان خاستند و بجراغ علم ایشان براه شریعت و حقیقت رفتند فتحقق فیهم قول النبی (ص): «لأن يهتدى بهداك رجل خير لك من حمر النعم»، ثم قال: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»

لأن ما فيها يبقى و ليس فيها خطر الزوال و لأن في الدنيا مشاهدة و في الآخرة معاينة، فرق میان مشاهده و معاينه است که مشاهده بر خاستن عوائق است میان بنده و میان حق و معاينه هم دیداری است عارفان راه امروز مشاهده دلست و فردا هم مشاهده دل بود، هم معاينه چشم، و معاينه سه چیز است: بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن و بچشم انفراد فرا فرد نگرستن و بچشم حضور فرا حاضر نگرستن.

بیر طریقت گفت: ای جوانمرد بدوری از خود نزدیکی وی را نزدیک باش و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر باش، وی جلّ جلاله نه از قاصدان دور است، نه از طالبان پنهان، نه از مریدان غائب.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» چه بزرگوار جایی و چه نیکو سرایی که ربّ العزّه بخودی خود میگوید: «وَلَنُعَمِّدَنَّ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ»، خوش جایی است که در آن همه زندگی است، مرگی نیست. همه جوانی است، پیری نیست. همه تن درستی است، بیماری نیست. بنده در آن جاودانی است، بیرون آمدنی نیست. در هوای بهشت سرما و گرما نیست، آفتاب و ظلمت نیست، سموم و زهریر نیست، راست چون روز نوبهارست، همه بنفشه زار و گلزارست، نسیم خوش و مرد جوان و تن درست و دل شاد و جان خرم. و در جمله بهشتیان بر دو گروه‌اند: از یک گروه سخن توان گفت و از دیگر گروه نه، و آن یک گروه که از ایشان سخن توان گفت کمینان‌اند فهمها و وهمها بقدر نعمت ایشان نرسد و زبانها شرح آن بر نتابد. و خبر درست است از مصطفی (ص) که قصّه آن مرد گفت که هزار سال در آتش خواهد بود و نگاه برهد. گفت که او را از بهشت چندان که همه دنیا بدهند و ده بار دیگر چندان که این جهانست از اوّل گیتی تا آخر بدهند. و اگر اهل بهشت بمهمان او آیند همه را فراخ طعام و شراب دهد و همه را لباس و مرکب دهد و از آنج او را دادند پر

پشه‌ای نقصان درنیابد، و کمال نعمت آنست که هرگز بریدنی نیست چنانک گفت: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ».

از روی اشارت میگوید: بجفاء رهی عطاء خود دریغ نداشتیم دیدیم آنچه دیدیم و مهر خود ازو بر نداشتیم.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» طاهرة انفسهم من التّدنس برهج المخالفات و طاهرة قلوبهم عن العلاقات و اسرارهم عن الالتفات الى شىء من المخلوقين و المخلوقات، «يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» منهم من يخاطبه بذلك الملك و منهم من يكاشفه بذلك الملك.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» ایشان که از خان و مان ببریدند از بهر خدای، «مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» پس آنک بر ایشان بیدادها کردند، «لِنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» ایشان را جای سازیم درین جهان جای سخت نیکو، «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» و مزد آخرت و پاداش آن جهان مه، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱)» اگر دانندی.

«الَّذِينَ صَبَرُوا» ایشان که شکیبایی کردند، «وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲)» و توکل بر الله دارند و کار باو سپارند.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم پیش از تو، «إِلَّا رِجَالًا» مگر مردانی، «نُوحِي إِلَيْهِمْ» بایشان بیغام می‌آمد، «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ» اهل تورات و انجیل را بیرسید، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳)» اگر نمیدانید.

«بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ» بیبغامهای روشن و نامه‌ها، «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» و فرو فرستادیم بتو ذکر، «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» تا باز نمایی مردمان را و بیان کنی، «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» معانی آنچه فرو فرستاده آمد بایشان، «وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)» و تا در اندیشند.

«أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ» ایمن می‌باشند ایشان که بدیها می‌ورزند، «أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ» که الله فرو برد ایشان را در زمین، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)» یا بایشان آید عذاب از جایی که نمی‌دانند.

«أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ» یا ایشان را فرا گیرد در آمد شدن ایشان، «فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»

(۴۶) که نتوانند که ازو بیش شوند.

«أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» یا فرا گیرد ایشان را بر روز بتری، «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» (۴۷) پس خداوند شما خداوندی بخشاینده است سخت مهربان.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» نمی‌نگرند، «إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» بهر چیز که خدای آفرید که آن را شخص است، «يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ» که چون می‌گردد سایه های آن، «عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ» از راست و از چپ، «سُجَّدًا لِلَّهِ» سجود کننده الله را «وَهُمْ دَاخِرُونَ» (۴۸) و آن وی را گردن نهاده و خویشتن افکنده خوار.

«وَاللَّهُ يَسْجُدُ» و خدای را سجود می‌کنند، «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» هر چه در آسمانها چیز است و در زمینها، «مِنْ دَابَّةٍ» از هر چمنده‌ای و رونده‌ای، «وَالْمَلَائِكَةُ» و فریشتگان همه، «وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۴۹) و ایشان از پرستش او سر نمی‌کشند. «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» می‌ترسند از خداوند خویش که زیر ایشانست، «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵۰) و می‌کنند آنچه ایشان را فرمایند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» ای فارقوا و طانهم فی ذات الله و ابتغاء دینه. و قيل فی الله ای فی رضاء الله، «مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» ای ظلمهم قريش و عذبتهم ليرتدوا عن الايمان. این ظلم همان فتنه است که آنجا گفت: «مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» جای دیگر گفت: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» و این فتنه آنست که کافران قريش مؤمنان را معذب همی داشتند و رنج می نمودند تا مگر از دین برگردند و آن صهيب است و بلال و خباب و عمار ياسر و مادر او و اصحاب ایشان: اول شهيد فی هذه الامة سمیة امّ عمار بن ياسر و جاءها ابو جهل بحربة فی فرجها وقف عليها رسول الله (ص) فقال يا آل ياسر وعدكم الجنة.

و روی ان صهيبا قال لاهل مكة انی رجل كبير ان كنت معكم لم انفعكم و ان كنت عليكم لم اضرکم فخذوا مالي و دعوني فاعطاهم ماله و هاجر الى رسول الله (ص) فقال له ابو بكر ربح البيع يا صهيب و قال عمر نعم الرجل صهيب لو لم يخف الله لم يعصه، تأويله انه لو امن عذاب الله و عقابه لما ترك الطاعة و لا جنح الى المعصية لامنه العذاب.

قتادة گفت: این در ابتداء اسلام بود که مسلمانان انبوه نبودند و کافران را شوکت بود و

صحابه رسول را پیوسته اذی و رنج می نمودند تا قومی از ایشان به حبشه هجرت کردند و بعاقبت جمله صحابه را از خان و مان و وطن خود بیرون کردند و ربّ العالمین ایشان را دار الهجرة مدینه ساخت، فذلک قوله: «لُنَبِّؤَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» ای دارا و بلدة حسنة و هی المدینة دار العلم و منتزل الملائكة و مبدء الحلال و الحرام انقذ الله بها رسوله من دار الشرك و احکم بها احکام دینه بالناسخ و عقد له به الاجتماع و ختم بها القرآن. قال النبی (ص): «ان الاسلام لیأرز الی المدینة کما تارز الحیة الی حجرها».

و قال: «صلاة فی مسجدي هذا تعدل الف صلاة فی غیره من المساجد».

قال الزجاج: «لُنَبِّؤَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» اَتهَم صاروا مع النبی (ص) الی الاسلام و الی ان سمعوا ثناء الله عزّ و جلّ علیهم. و قال الضحاک: اسکنهم المدینة و رزقهم الغنیمة و نصرهم علی العدو. و روى ان عمر رضی الله عنه كان اذا اعطى الرجل من المهاجرین عطاء قال له خذ بارك الله لك فيه هذا ما وعدك الله فی الدنيا و ما ذکر لك فی الآخرة افضل ثم تلا هذه الآیة، «وَأَجْرُ الْآخِرَةِ» یعنی الجنة.

«أَكْبَرُ» ای افضل، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» ذلك.

«الَّذِينَ صَبَرُوا» علی اذی الكفار، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» فوَضُوا الامر الی ربِّهم و رضوا بما ینالهم فی دین الله.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» یا محمد الی الامم المتقدمین، «إِلَّا رِجَالًا» من البشر اوحینا الیهم فارسلنا هم الی قومهم فکذلک ارسلناک الی العرب و انزلنا علیک کتابا بلسانهم، «نوحی» بالنون و کسر الحاء رواها حفص عن عاصم و الوجه ان المراد نوحی نحن «إِلَيْهِمْ» و الموحی هو الله تعالی، و قرأ الباقون «یوحی» بالياء و فتح الحاء و کذلک ابو بکر عن عاصم علی ما لم یسمّ فاعله و هذا کما قال تعالی: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ نُوحٌ» و قال فی موضع آخر: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ» و امال حمزه و الکسائی «یوحی» لان الالف منقلبة عن الیاء فحسنت الامالة فیها. «فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» این در شأن مشرکان قریش فرو آمد که نبوت رسول را منکر بودند و می گفتند: «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» الله از آن عظیم تر است که رسول وی بشر باشد، فهلا بعث الینا ملکا؟

چرا نه فریشته ای فرستاد بما تا ما بگرویم، ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد

گفت: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» ای اهل العلم بالتوریه و الانجیل و الکتب المتقدّمة می گوید پرسید از اصحاب تورات و انجیل و زبور و ایشان که کتب پیشین خوانده اند و دانسته، اگر موافق این مِلّت اند یا مخالف تا دانید که نه از بهر این مِلّت گواهی میدهند تا شما را گویند که پیغامبران با آدمیان همیشه بشر بوده اند. و قیل «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» من آمن من اهل الكتاب.

و قیل «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» اهل القرآن، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَانَّهُمْ يَعْلَمُونَكُمْ إِنْ اللَّهُ لَمْ يَبْعَثْ إِلَى أُمَّةٍ إِلَّا آدَمِيًّا رَجُلًا.

قال رسول الله (ص): «لا يحل للعالم الا ان يبذل علمه و لا يحل للجاهل الا ان يتعلم» ثم تلا: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و قوله: «بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ» رواست که مردود بود بر وحی یعنی: یوحی الیهم بالبینات و الزبر بایشان پیغامها آمد پیغامهای روشن و نامه ها، و روا باشد که مردود بود بر ذکر یعنی: فسئلوا اهل الذکر بالبینات و الزبر پرسید ایشان را که یاد دارند بینات و زبر، و رواست که مردود بود بر علم یعنی: ان کنتم لا تعلمون بالبینات و بالزبر، و باین قول با زائده است ای لا تعلمون البینات، و این در لغت رواست: تقول علمته و علمت به.

زبر درین موضع قصه گذشتگانست و حدیث ایشان در کتب پیشین و در قرآن زبر است بمعنی کتب چنان که گفت: «وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» یعنی نعت محمد و امته لفی کتب الاولین، و زبر است بمعنی لوح محفوظ چنانک گفت: «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» یعنی فی اللوح المحفوظ، «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» کان جبرئیل علیه السلام ینزل علی رسول الله (ص) بالقرآن و السنّة و هذا الذکر هو ما نزل علی الرسول من السنّة، نظیر هذه الآية قوله: «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلْنَا» و قوله: «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» ای من قبل ان یبین لک بیاننا بالسنّة. و قیل: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ای القرآن، «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» ای لتوضح لهم معانی القرآن، «وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» بتدبرونه فیعلمون انه كلام الله.

«أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ» لفظه استفهام و معناه توییخ و انکار و معنی «مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ» عملوا بالفساد یعنی کفار مکّه ظلموا اصحاب رسول الله (ص) و راموا صدهم

عن دينهم و احتالوا لهلاك النبي يقول: اهم آمنون: «أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ» كما فعل بقوم لوط و كما خسف بقارون. و قيل كما فعل بنمرود، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» بغتة من غير سابقة. و قيل يأتِيهم العذاب من حيث يأمنون، فكان كذلك لأنهم اهلكوا ببدر و ما كانوا يقدرون ذلك.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ» اي مجيئهم و ذهابهم فى ديارهم و اسفارهم، «فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ» اي بممتنعين على الله. و قيل ما هم بمعجزين جنود الله، تقول اعجزه و جدّه عاجزا و اعجزه جعله عاجزا.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» اي على تنقّص من اموالهم و ثمارهم حتّى يهلككم على ذلك، يقال تخوّفت السنون حرث فلان و نخله اي اجتاحتها و نقصتها. قال سعيد بن المسيب بينا عمر بن الخطاب على المنبر فقال: يا ايها الناس ما تقولون فى قول الله: «أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» فسكت الناس، فقام شيخ، فقال يا امير المؤمنين هذه لغتنا بنى هذيل، التخوّف: التنقّص، قال عمر فهل تعرف العرب ذلك فى اشعارها؟ قال نعم، قال شاعرنا ابو كبير الهذلي:

تخوّف السير منها تامكا قردا كما تخوّف عود النبعة السفن
يصف ناقة و ان السير تنقّص سنامها بعد تمكّنه و اكتنازه. و قيل على تخوّف ضدّ البغته اي على حدوث حالات يخاف منها كالرياح و الزلازل و الصواعق و لهذا ختم بقوله: «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» لانّ فى ذلك مهلة و امتداد وقت فيمكن فيها التلافي.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» بالتاء قرأها حمزة و الكسائى اي قد رأيتم فما بالكم لا تتفكرون فتعلموا انّ عبادة خالقها واجبة عليكم، و قرأ الباقر «يروا» بالياء خيرا عن الذين مكروا السيئات. «إلى ما خلق الله من شىء» من جبل و شجر و غير ذلك من كلّ جسم قائم له ظلّ، و من للتبيين، «تتفيؤا» قراءة اهل البصرة بالتاء و الباقرن بالياء، فتأنيث الفعل لاجل انّ فاعله جماعة و الجماعة مؤنّثة و تذكيره من اجل انه متقدّم و فاعله غير حقيقى التأنيث لكونه جمعا و تأنيث الجمع غير حقيقى، «يتفيؤا» يتميّل و يرجع من جانب الى جانب فهى اولّ النهار على حاله، ثمّ تنقّص ثمّ تعود الى حالة اخرى فى آخر النهار فميلانها و دورانها من موضع الى موضع سجودها فذلك قوله: «عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ» اي فى اولّ النهار عن

اليمين و في آخره عن الشمال اذا كنت متوجّها الى القبلة، و هذا كقولهم: «وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ» الظلّ ما نسخته الشمس و النوى ما جاوزته ظلّ ميان صبح و بر آمدن آفتابست و باقى روز همه فى است، جمعه افياء، تقول فاء الظلّ و تفيأ بمعنى واحد، «سُجِّدًا لِلَّهِ» منصوب على الحال و المعنى ان كلّ ما خلق الله من جسم و عظم و لحم و نجم و شجر خاضع ساجد لله جلّ و عزّ فالكافر ان كفر بقلبه و لسانه و قصده فنفس جسمه و عظمه و لحمه و جميع الشجر و الحيوانات خاضعة لله ساجدة و الدليل عليه قوله: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» الآية...

و روى عن ابن عباس أنّه قال: الكافر يسجد لغير الله و ظلّه يسجد لله. و قال قتادة ظلّ كلّ شيء سجوده و سجود الظلال ميلانها و دورانها، و قيل تأويل الظلّ تأويل الجسم الذى عنه الظلّ. قال مجاهد اذا زالت الشمس سجد كلّ شيء لله سبحانه، و فى الخبر ليس من شيء الا و هو يسبح لله تعالى تلك الساعة، قوله. «وَهُمْ دَاخِرُونَ» اى صاغرون كارهون يريد سجود اضطرار لا اختيار و فى توحيد اليمين و جميع الشمال اقوال: احدها ان الابتداء عن اليمين ثم تنقص حالا بعد حال عن الشمال فلهذا جمعت. و الثانى أنّها بمعنى الايمان و جمع الشمال يدل عليها.

و الثالث لما كان لفظ ما موحدًا و معناه جمعا حمل اليمين على اللفظ و جمع الشمال على المعنى و لهذا ايضا جمع الظلال و وحد الضمير.

«وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ» بعضها بالاختيار و بعضها بالاضطرار كقوله: «طَوْعًا أَوْ كَرْهًا». و قيل معناه: و لله يسجد ما فى السماوات من الملائكة و ما فى الارض من دابة، «وَالْمَلَائِكَةُ» اى ملائكة الارض ايضا و الدليل على ان الملائكة فى الارض ايضا قوله: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ. وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». و قيل انما خصّ الملائكة بالذكر مع كونهم من جملة ما فى السماوات و الارض تفضيلا لهم و رفعا لشأنهم. و قيل لخروجهم من جملة الموصوفين بالذبيب اذ جعل الله لهم اجنحة و كان الطيران عليهم غلب من الذبيب، «وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» عن عبادة الله يعنى الملائكة.

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» اى يخافونه عاليا عليهم وصف الملائكة بالخوف لانهم قادرون

على العصيان و ان كانوا «لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» من الطاعة و غيرها.

خوف در قرآن بچهار معنى است: يکى بمعنى قتل و هزيمت چنانک در سوره النساء گفّت: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ» يعنى القتل و الهزيمة.

وجه دوم خوفست بمعنى قتال چنانک در سوره الاحزاب گفّت: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ» يعنى القتال رأيتهم ينظرون اليك و كقوله: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ» بمعنى اذا ذهب القتال.

وجه سوم خوفست بمعنى علم چنانک در سوره البقرة گفّت: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ» يعنى فمن علم، جاي ديگر گفّت: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بُعْلِهَا. وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا. وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ» اين همه بمعنى علم است.

وجه چهارم حقيقت ترس است از عذاب خداى تعالى يا از چيزى چنانک در قرآن جايبها گفّت: «لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. أَلَّا تَخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا.

يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ. وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» الآية... من هجر اوطان الغفلة مكنه الله تعالى من مشاهد الوصلة هر که از اوطان غفلت هجرت کند جلال احديت او را بمشاهد وصلت رساند، هر که از صحبت مخلوق هجرت کند الطاف کرم او را بصحبت خود راه دهد، هر که از خود هجرت کند و مساکنت با خود نپسندد دل وى محطّ رحل عشق حقيقت گردد، امروز در خلوت سلوت: انا جليس من ذکرى بنازد و فردا بر بساط انبساط: فالفقراء الصبر هم جلساء الله عزّ و جل يوم القيامة آرام گيرد، و اين هجرت را بدائيتى و نهايتى است: بدائيت آنست که نهاد وى همه عين فرمان بردارى گردد نه بر عادت و نه بر طمع مثبت بلکه مستغرق در عين مشاهدت.

چنانک حکايت کنند از سلطان عارف محمود که در مجلس انس جز با اياز ننشستى، ندما و خواص دردندنه آمدند، سلطان از آن غيرت با خبر بود فرمود تا همه نديمان و خواص را در يک مجلس حاضر کردند، پس قدحى از ياقوت سرخ که قيمت آن خراج يک ولايت محمود بود با سندانى از آهن پيش محمود آوردند، وزير را بفرمود که اين

قدح یاقوت برین سندان زن تا پاره گردد، وزیر گفت زینهار ای سلطان هر چند که فرمان سلطان بالاتر بود اما زهره ندارم این دلیری کردن، همچنین ندیمان و خاصان را فرمود همه کلاه از سر فرو نهادند و لرزه بر نهاد ایشان پدید آمد و زهره نداشتند که آن را بشکنند، پس به ایاز اشارت کرد گفت ای غلام ای قدح برین سندان زن تا پاره گردد، ایاز قدح بر سندان زد تا ریزه گشت، پس محمود گفت از متابعت فرمان سلطان تا خلوت چهار هزار منزلت کسی که هنوز از فرمان محمود چنین پرهیز کند او را چه زهره آن باشد که حدیث خلوت کند و صحبت جوید.

اما نهایت هجرت سه چیزست: حرمت در خلوت، و خجل بودن از خدمت، و خود را در عین تقصیر دیدن با کثرت طاعت، قوله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اشارتست که علم شریعت آموختنی است بی واسطه و استاد درست نیست هر که پندارد که در علم شریعت واسطه بکار نیست او را در دین بهره‌ای نیست و بر جمله بدانک علم سه قسم است: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت.

شریعت آموختنی است، طریقت معاملتی است، حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» علم طریقت را گفت: «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» علم حقیقت را گفت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». حوالت شریعت باستاد کرد، حوالت پیر طریقت با پیر کرد، حوالت حقیقت با خود کرد. چون این سه علم حاصل شد نوری تا بد در دل که بآن نور ذات نبوت بشناسد، چون این شناخت بدادند او را از درگاه نبوت این تشریف و تخصیص یابد که: العلماء ورثة الانبياء، «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» درین یک آیت هم کتابست و هم سنت، کتاب خدای تعالی و سنت مصطفی (ص) دو چیزست که دین را عمادست و اصل اعتقاد است، فرّاهل سنت هر روز دانی چرا بیش است؟ که چراغ کتاب و سنت ایشان را در پیش است، آن کار که الله بدان راضی و بنده بدان پیروز، اتباع کتاب و سنت است. آن دین که جبرئیل بآن آمد و رسول (ص) بآن خواند و بهشت بآن یافتند و ناجیان بآن رستند کتاب و سنت است، اگر از کتاب و سنت بی نیاز بودی الله باعمال جاهلیت راضی بودی و اگر بی کتاب و سنت فرا راه دیدار بودی، پیش از کتاب و سنت کفار ابرار بودندی.

علیک بمنہاج اهل الحدیث و ناهیک بالمصطفی من امام

دع الخبط فالذین دین العجوز علیک بذاک و دین الغلام

رب العالمین اهل سنت را بکتاب منزل و سنت مسند از اقتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل جهمیان آزاد کرد و روی دل ایشان بعنایت و معاونت خویش با منہاج صواب کرد و جاده سنت ایشان را در پیش نهاد و بچراغ معرفت راه حقیقت بر ایشان پیدا کرد و انگه از برکات کتاب و سنت ایشان را بجمع همت و حسن سیرت برخوردار کرد تا قدم ایشان در صراط مستقیم روان گشت.

پیر طریقت گفت: کار نه کرد بنده دارد، کار خواست الله دارد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» اللَّهُ گفت دو چیز به خدایی مگیرید، «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که او که خدایست یکتاست، «فَأَيَّاءَ فَارَهُبُونَ (۵۱)» از من بترسید.

«وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمانها و زمینها، «وَلَهُ الدِّينُ وَأَصْبَابٌ» و طاعت داشت وی همیشه واجب و خلق را بهمه حال لازم، «أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲)» جز از خدا از کسی می ترسید؟

«وَمَا بَكُم مِّنْ نِّعْمَةٍ» و هر چه بشما آید و شما را نیک بود از نیک جهانی، «فَمِنَ اللَّهِ» آن از خداست، «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ» پس آن گه که بشما رسد گزند، «فَأَلِيهِ تَجْتَرُونَ (۵۳)» درو می زارید و می نالید.

«ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ» پس آن گه که باز برد آن گزند از شما، «إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴)» گروهی از شما با خدای تعالی انباز می گیرند و سبب در میان می آرند.

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ» تا بآنچ ما ایشان را دادیم کافر می شوند، «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)» گوی ایشان را که روزگار بسر می آید و کام خود می رانید تا آگاه شوید.

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا» و بنادانی خدای تعالی را بهره ای می نهند، «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» از آنچه روزی دادیم ایشان را، «تَاللَّهِ لَئِن لَّمْ يَکْفُرُوا لَآتَيْنَاهُمْ لَآيَاتٍ مُّجْتَمِعَةً» بخدای که ناچاره پرسند شما را، «عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتُرُونَ (۵۶)» از آن دروغ که می سازید و می گوئید.

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتَ» و خدای تعالی را دختران می‌گویند، «سُبْحَانَهُ» پاک‌ی و بی‌عیبی او را، «وَأَلَّهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷)» و ایشان را آنچه ایشان آرزوی کنند.

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ» و چون یکی را از ایشان خبر شنوانند بدختر، «ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا» روی او را بینی سیاه گشته، «وَ هُوَ كَظِيمٌ» (۵۸) «و او اندوه می‌خورد در خویشتن. «بِتَوَارِي مِنَ الْقَوْمِ» از دیدار مردمان می‌باز شود، «مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» از رنج و خجل آن خبر که وی را دادند، «أُ يُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ» که بخواری بی‌رورد این دختر را، «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ» یا در زیر خاک کند او را، «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹)» چون بد است این حکم که می‌کنند و کز این سخن که می‌گویند.

«لَلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ایشانراست که ناگرویدگانند برستاخیز، «مَثَلُ السَّوْءِ» صفت بد، «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» و خدایراست صفت برتری، یگانگی و بی‌همتایی، «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)» و اوست آن توانای دانا.

«وَ لَوْ يُوَازِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» و اگر می‌بگیرد خدای مردمان را بستم کاری ایشان، «مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» تا اکنون بر زمین هیچ جنبنده نگذاشتی، «وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» لکن ایشان را با پس میدارد تا بهنگامی نام زد، «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ» و آن گه که هنگام ایشان آید، «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱)» نه یک ساعت باپستر ایستند و نه فرا پیشتر.

«وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» و خدای را چیزی همی‌گویند که خویشتن را نپسندند، «وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ» و زبانهای ایشان دروغ سازد و گوید، «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ» که ایشانراست نیکویی و صفت بهتری، «لَا» نه چنانست، «جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارَ» واجب آمد ایشان را آتش، «وَ أَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲)» و ایشان در آتش فروگذاشتگانند و پیش فرستادگان.

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ» بخدای که فرستادیم بگروهان پیش از تو، «فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» بر آراست ایشان را دیو کردارهای بد ایشان، «فَهُوَ وَبِهِمُ الْيَوْمَ» امروز آن دیو یار ایشانست، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)» و ایشانراست عذابی دردناکی.

«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» و فرو نفرستادیم بر تو این نامه، «إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ» مگر تا پیدا

کنی ایشان را، «الَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ» آن چیز که مختلفند در آن، «وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)» و راه نمونی و مهربانی گرویدگان را.

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و الله فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگ آن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)» در آن نشانیست آشکارا ایشان را که بشنوند.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» و شما را در چهار پایان عبرت‌تست آشکارا، «نَسْفِكُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» می‌آشامانیم شما را از آنچه در شکمهای ایشانست، «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ» از میان سرگین و خون، «لَبَنًا خَالِصًا» شیری رسته پاک، «سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶)» گوارنده آشامندگان را.

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ» و از میوه‌های خرماستان و از انگورها، «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» از آن می‌میکنید، «وَ رِزْقًا حَسَنًا» و روزی نیکو می‌سازید، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷)» در آن نشانی آشکار است ایشان را که دریابند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» ای لا تعتقدوا المعبود اثنين الله گفت جل جلاله بندگان خویش را که اعتقاد مکنید که معبود دواند که معبود خود یکیست، یکتای بی همتا، موجود بذات، موصوف بصفات، فلا تتخذوا له شريكا فتكونوا قد جعلتم الهين اثنين و الاله الحق واحد با وی انباز مگویید که با پس او با شریک دو باشند و خدا خود یکیست، یکتایی و یگانگی صفت او، «فَأَيُّ آيَ فَارَهُبُونَ» یعنی فانا ذلك الاله الواحد فخافوني، چون بدانستید که معبود بسزا یکیست، یگانه، آن یکی و یگانه منم از من ترسید، آن گه سخن با «هو» برد گفت: «وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای له جميع ما في السماوات و الارض من الاشياء لا شريك له في شيء من ذلك هو خالقهم و رازقهم و هو محييهم و مميتهم، هر چه در هفت آسمان و هفت زمین خلقتست و چیز همه ملک و ملک اوست، همه رهی و چاکر اوست، همه آفریده و صنع اوست، با وی در آن هیچ انباز نه، آفریننده و روزی دهنده همه اوست، زنده کننده و میراننده اوست، «وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا» ای و له الطاعة دائما یعنی طاعته واجبة ابدًا، ای ليس احد يطاع له الا انقطع ذلك عنه بزوال او

هلاک غیر الله فانّ الطاعة تدوم له، و نصب واصبا على القطع. و قيل واصبا ای شاقا یعنی طاعته واجبه على كل الاحوال و ان كان فيها الوصب ای التعب و له الطاعة رضى العبد بما يؤمر به ا و لم یرض و سهل عليه ا و لم یسهل، ثم قال: «أَفَعِیرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ» ای ا فعیر الله الذى خلق كل شیء و أمر أن لا یتخذ اله معه تتقون.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ» ای ما حلّ بكم من نعمته یعنی ما اعطاكم الله جلّ و عزّ من صحّة فى جسم أو سعة فى رزق او متاع بمال فكل ذلك من الله جلّ و عزّ، «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ» ای المرض و الفقر و الجذب، «فَالِیْهِ تَجْتَرُونَ» ترفعون اصواتکم بالدعاء، و اصله من جوار البقر و هو صوته اذا رفعه لا لم یلحقه و الاصوات مبنیة على فعال و فعیل فاما فعال فنحو الصراخ و الجوار و البكاء و اما فعیل فنحو العویل و الزئیر و النهیق و الشهیق معنى آیت آنست که هر چه بشما رسد از نعمت عافیت و صحت و فراخی و راحت همه از خدای تعالی است و چون شما را بیماری و قحط و فقر برسد دست درو زنید و در وی زارید، چون میدانید که نعمت ازوست و باز برد محنت و اندوه ازوست چونست که این بتان را با وی انباز می گیرید و آن را می پرستید؟! «ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ» ای دفع المرض و الشدّة و البلاء و وهب لكم العافیة و السّلامة، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» یجعلون له شریکا فى عبادتهم الاوثان و یذبحون لها الذبائح تشکرا لغير من انعم علیهم بالفرج می گوید چون شما را بلائی و محنتی رسد در الله تعالی زارید، چون آن بلا و محنت از شما باز دارد و بجای شدت عافیت دهد، شما آن عافیت از بتان بینید و شکر از ایشان کنید و از بهر ایشان قربان کنید؟ چونست که در وقت بلا دعا باخلاص کنید و بوقت عافیت شکر می آرید؟

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ» این لام لام عافیت گویند: ای جعلوا عاقبة النعم الكفر بدل الشکر عاقبت آن نعمت که بایشان دادیم آن بود که بجای شکر کفر آرند و نعمت ما را منکر شوند، چنانک جای دیگر گفت: «أَفِينِعْمَةَ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ» و گفته اند معنى آنست که ایشان را نعمت دادیم تا آن را راه کفر خود سازند و در ضلالت بیفزایند، چنانک جای دیگر گفت: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ» پس ایشان را بیم داد و بتهدید گفت: «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» چنانک جای

دیگر گفت: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» این نه امر تعبید است که امر تهدید است و قول اینجا مضمَر است: ای قل لهم تمتعوا فی الدنیا فسوف تعلمون فی الآخرة و بال ذلك.

«وَيَجْعَلُونَ» ای معتقدون و يحكمون، «لِما لا يَعْلَمُونَ» فيه اضرار و فی الاضرار و جهان: احدهما يجعلون لله لجهلهم به نصيبا مما رزقناهم من الحرث و الانعام، و الوجه الثاني و يجعلون لله الذي لا يعلمونه، فيكون ما بمعنى الله كقوله: «وَالسَّمَاءِ وَ ما بَنَاهَا وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها» و شرح این آیت در سوره الانعام است آنجا که گفت: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا» الآية... و قيل معنى الآية: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لا يَعْلَمُونَ» ای للاوتان التی لا علم لها، «نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» ثم رجع من الخبر الى الخطاب فقال: «تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ» سؤال توبيخ، و «عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتُرُونَ» على الله من أنه امرکم بذلك.

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» این بنو خزاعه اند و بنو کنانه که ایشان گفتند: ستر الملائكة لآنها بناته، و بیرون از ایشان هیچ کس نگفته است از امم! و رب العالمین خود را از آن منزّه کرد، گفت: «سُبْحانَهُ» پاکست جلّ جلاله و عظم کبریاءه از آنچه ایشان می گویند، «وَاللَّهُمَّ ما يَشْتَهُونَ» ای لهم الشیء الذی یشتَهُون یعنی البنین كما قال تعالى: «أُمُّ لَهُ الْبَنَاتِ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ».

«وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ» ای و اذا اخبر احدهم بولادة بنت، «ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا» تغییر لونه من الغم، هذا السواد كدرة الحزن التی تعلوا الكئيب.

قال الشاعر یقال هو عبد الله بن الزبير:

رمى الحدثان نسوة آل حرب بمقدار سمدن له سمودا

فرد شعور هنّ السّود بیضا و ردّ وجوهنّ البیض سودا

یعنی سواد الحزن و معنی قوله سمدن یعنی لظمن الوجوه و صحن و زفنّ حین نحن، «وَ هُوَ كَظِيمٌ» الكظیم الذی امتلاً حزنا و سكت عليه.

«يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ» یبعد عنهم و یخفى، «مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ» من الحزن و العار و الحياء. ثمّ یبتكر و یقول فی نفسه، «أُيْمَسِكُهُ» یعنی أ یتركها و ذكر الكناية لانها تعود الى لفظ ما، «على هون» ای على هوان و مشقة، «أُمُّ يَدُسُّهُ» یخفيه، «فی التراب» فیئیده، عادت اهل جاهلیت چنان بود که هر زن وی بارور بودی بوقت زادن از مردم پنهان شدی و انتظار

کردی تا خبر چه آید، پسری بود یا دختری، اگر پسر آمدی خرم گشتی و بشادی فرا دیدار مردم آمدی و اگر دختر بودی غمگین و دل تنگ نشست، آن گه در کار آن دختر با خود اندیشه کردی که او را بخواری و مشقت پیروم یا زنده در خاک کنم؟ پس از ایشان کس بود که بخواری و مشقت و بی مرادی بداشتی و پیرودی و کس بود که زنده در خاک کردی، و ایشان که دختر را زنده در خاک می نهادند از بیم فقر می کردند و از بیم عار که اگر ناکفوی در وی طمع کند و این آن واد است که قرآن بدان ناطق است: «وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سَأِلَتْ» و گفته اند صعصعه جدّ فرزدق صد و بیست موءوده از پدران بسته هر یکی بدو ناچه و ایشان را زنده بگذاشته، و فیه يقول الفرزدق:

و جدی الذی منع اللواتدات و احيى الوئيد فلم تؤد

... «ألا ساء ما يحكمون» بس ما يقضون فيجعلون الله البنات و لانفسهم البنين، هذا كقوله: «تلك إذا قسمة ضيزى».

«لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ای لهؤلاء الكفار الذين يجعلون لله البنات صفات الذم و الامثال السيئة، «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» الصّفات الحسنی و الامثال العلی میگوید کافران را مثل بد است و صفت عیب که ایشان را حاجت بفرزند است و آنکه از بیم فقر ایشان را می کشند و بر خود اقرار ببخل می دهند. و فی الخبر: اکبر الكبائر ان تجعل لله ندا و هو خلقك ثم تقتل ولدك خشية ان يأكل معك. و خدای تعالی را صفت بزرگوار است و مثل نیکو، بی فرزند و بی نیاز از فرزند و پاک از مانند و سزای آنک او را یگانه دانند و باخلاص توحید پرستند. قال ابن عباس: «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ» ای العذاب و النار، «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» التوحید و الاخلاص و هو شهادة ان لا اله الا الله.

قوله: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» ای لو كان من سنة الله تعجيل هلاك الكافرين و معاقبتهم بکفرهم و افتراءهم على الله تعالی، «ما ترك علیها» یعنی على الارض، «مِنْ دَابَّةٍ» کنایه عن غیر مذکور و هو جائز لان الدواب لا تكون الا في الارض، و فی الدابة قولان: احدهما انها عامّة فی بنی آدم و غیرهم ممّا یدبّ، و الثانی ان المراد بها ها هنا البهيمة. و فی معنی الآیة ثلاثة اقوال: احدها لو عجل عقوبة کفار بنی آدم ما ترک علی الارض ما یدب علیها، و الثانی من دابة یعنی من ظالم کافر، و الثالث لو اهلك الآباء

بكفرهم لم يكن الأبناء. و قيل لو اهلك كل عاص ساعة عصيانه لانقطع النسل، «و لكن يُؤخّرهم إلى أجل مُسمّى» قيل هو وقت العذاب، و قيل الى حين الموت، و قيل الى يوم القيامة، «فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعةً ولا يستقدمون» اى فاذا اتى احد هذه الاوقات لهلكوا البتة من غير تقديم و لا تأخير.

«و يجعلون لله ما يكرهون» اى يجعلون لله البنات اللاتى يكرهونهن، «و تصفُ ألسنتهم الكذب» اى و تقول السننهم الكذب، «أن لهم الحسنى» اى البنين. و قيل الحسنى الجنة، و محل ان نصب بدل من الكذب، اى يقولون ان لنا الجنة ان كان البعث حقاً. زجاجُ گفت: معنى آيت أنست كه ايشان با فعل قبيح و گفتار بيهوده كه گفتند: لنا البنون و لله البنات، همى طمع بهشت دارند و مى گویند: ان لنا عند الله الجزاء الاحسن يعنى الجنة، رب العالمين گفت: «لا» اى ليس الامر كما وصفوا، «جرم أن لهم النار» اى حق لهم النار و وجبت. و قيل كسبت قولهم، «أن لهم النار و أنهم مُفرطون» اى متروكون فى النار منسيون. و قيل كسب عملهم السيئ ان لهم النار و أنهم فى الآخرة مقدّمون الى النار، يقول افرطت الرجل اى قدمته الى الماء، و منه

قول النبى (ص): «انا فرطكم على الحوض» اى متقدمكم.

قال الحسن: «مُفْرَطُونَ» اى معجلون الى النار، قرأ نافع:

«مُفْرَطُونَ» بكسر الرّاء و التخفيف اى افرطوا فى اعمالهم يعنى اسرفوا بالآثام على انفسهم. و قرأ ابو جعفر: «مُفْرَطُونَ» بكسر الرّاء و التشديد اى مضيعون امر الله.

«تالله لقد أرسلنا» يعنى رسلا الى اممها، «من قبلك» كما ارسلناك الى امتك بالدعاء الى توحيد الله، «فزين لهم الشيطان أعمالهم» الخبيثة و ما كانوا عليه من الكفر بالله حتى كذبوا رسلهم، «فهو وليهم اليوم» اى قرينهم يتولى اغوائهم و يتبرأ منهم فى القيامة، «و لهم عذاب أليم» عذاب النار فى الآخرة. و قيل «فهو وليهم اليوم» يعنى يوم القيامة و اطلق اسم اليوم لشهرته.

«و ما أنزلنا عليك» يا محمد، «الكتاب» يعنى القرآن، «إلا لتبين لهم» للناس، «الذى اختلفوا فيه» اى لتبين لهم الحق من الباطل. و قيل لتبين للمشركين ما ذهبوا فيه الى خلاف ما يذهب المسلمون فيقوم الحجّة عليهم ببيانك، «و هدى و رحمة» نصب معطوف على

موضع اللّام لآنه المفعول له، اى ما انزلناه عليك الا للهداية و الرحمة.
«وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» يعنى المطر، «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اى انبت فيها من
كلّ انواع النّبات بعد يبسها و جدوبتها، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» سمع القلوب لا
سمع الآذان.

«وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» اى دلالة و علامة على قدرة الله و وحدانيّته يعبر بها من
الجهل الى العلم. و قيل العبرة ادراك الغائب فى الشّاهد، «نُسْقِيكُمْ» قرأ نافع و ابن عامر و
ابو بكر و يعقوب بفتح النّون و الباقون بضمّ النون و هما بمعنى واحد، يقال سقيته و اسقيته
بمعنى. قال الخليل: سقيته اذا ناولته فشرّب و اسقيته جعلت له سقيا، و الانعام لفظه لفظ
جمع و هو اسم للجنس بمعنى النّعم فيذكر و يؤنّث، يقال هو الانعام و هى الانعام، فقال
تعالى: «مِمَّا فِي بُطُونِهِ» و فى موضع آخر: «مِمَّا فِي بُطُونِهَا»، «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا» اى
الانعام تعتلف الحشيش و الخضر فجعل الله بعضه دما و بعضه فرثا و يحيل بعض الدّم
الاحمر لبنا ابيض، «خَالِصًا» صافيا من نتنه و لونه حلوا دسما. و قيل اذا استقر العلف فى
بطنها طبخته فاستحال اعلاه دما و اوسطه لبنا و اسفله فرثا فيجرى الكبد الدّم الى العرق و
اللبن الى الضرع و يبقى الفرث ثمّ ينحدر و فى ذلك عبرة لمن اعتبر، «سَائِعًا لِلسَّارِبِينَ»
يسوغ فى حلق من تناوله. قال ابن جرير: لم يغصّ احد باللبن قطّ، و قيل سائعا حلالا، و
قيل لا تعافه النّفس و ان خرج من بين الدّم و الفرث.

«وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ» اى و ان لكم ممّا يخرجّه الله لكم من ثمرات النّخيل و
الاعناب عبرا و آيات لانكم، «تَتَّخِذُونَ» من ذلك، «سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا» و التقدير و من
ثمرات النّخيل و الاعناب شىء تتخذون منه سكرًا، فالهاء فى قوله «مِنْهُ» تعود الى الشّىء و
هو محذوف و السّكر الخمر. و قيل نزلت قبل تحريم الخمر، و الرّزق الحسن التّمر و الزّبيب
و الدّبس و الخل، و قيل السّكر الطّعم. قال الرّاجز: جعلت اغراض كرام سكرًا، اى طعما،
فيكون المعنى تصنعون منه طعما يعنى الخلّ و رزقا حسنا يعنى الحلاوة. قال ابو عبيد:
السّكر الخلّ و الرزق الحسن ما هو خير من الخل، و قيل السّكر ما يسدّ الجوع مشتقّ من
قولهم سكرت النّهر اى سدّدته. قال ابن بحر: السّكر المسكر، قال و اضاف الى نفسه سقى
اللبن و اضاف الى العباد اتّخاذا السّكر و هو ادّخارهم لذلك حتّى يصير سكرًا، قال و هذا

انکار من الله عليهم و تقدیره أ تتخذون منه سکرا و یرزقکم الله رزقا حسنا، «إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» هذا تحریض من الله للعاقل ليتأمل فی الآيات.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الآية... اثبات توحيد است و توحيد مایه دین است و اسلام را رکن مهینست، بی توحيد طاعت مقبول نیست و با شرک عبادت بکار نیست، و بدانک حقیقت توحيد دو بابست: یکتا گفتن و یکتا دانستن. اما یکتا گفتن سر همه علومست و مایه همه معارف و بناء دین و حاجز میان دشمن و دوست و آن را سه و صفست: اول گواهی دادن الله را بیکتایی در ذات و پاکی از جفت و فرزند و انباز سبحانه و تعالی، دیگر گواهی دادن الله تعالی را بیکتایی در صفات که در آن بی شبهه است و بی مثل، آن وی را صفت اند نامعقول و کیف آن نامفهوم، نامحاط و نامحدود، از اوهام بیرون و کس نداند که چون، سدیگر گواهی دادن الله تعالی را بیکتایی در نامها، حقیقی ازلی که آن نامها وی را حقایق اند و دیگران را عاریتی و آفریده، آنچه نام ویست آن نام وی را حقیقت است قدیم و ازلی بسزای وی، و آنچه نام خلقتست آفریده است محدث بسزای ایشان، و الله و رحمن نامهای وی اند که بآن نامها جز وی کسی را نخوانند: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» سبحانه و تعالی. اما یکتا دانستن در خدمتست و در معاملت و در همت، در خدمت ترک ریا است و رعایت اخلاص و در معاملت تصفیت سر است و تحقیق ذکر و در همت گم کردن هر چه جز از وی و باز رستن بآزادی دل از هر چه جز از وی.

آزاد شود از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر
بیر طریقت گفت: همه چیزها را عبارت آسانست و یافت دشوار و در توحيد یافت
آسانست و عبارت دشوار، عبارت توحيد از عقل بیرونست، عین توحيد از توهم
مصونست، حادث در ازلی کوم است، توحيد آنست که جز از یکی نبود، معروف بود
عارف نبود، مقصود بود قاصد نبود، موحد آنست که او را جز ازو نبود تا آن گاه که این
خود نبود همه خود او بود، توحيد اقرار دیگرست و توحيد معاملت دیگر، و توحيد ذکر و
رویّت دیگر، توحيد اقرار را گفت: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ»، توحيد معاملت

را گفت: «بِيدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»، توحید ذکر و رؤیت را گفت: «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»
 بو حفص حداد گفت: توحید بتمییز از غیر الله تعالی بیزار شدنست، توحید خاص در یکی
 رسیدنست، توحید خاص الخاص در یکی برسیدن است.

يا واحدا لم يقم توحيد احد انت الوحيد و انت الواحد الاحد
 انّ الذي بهم توحيد قصدوا من حيث ما قصدوا توحيد جحدوا
 توحيد من صحح التوحيد عن صدد دون الطريق الي توحيد صدد

قوله: «وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» جایهاست در قرآن که الله ممت نهاد بر بندگان که
 رساننده نعمت منم و رهاننده از بلا و شدت منم، پس ای بنده بد عهد نواخت ما بین و
 نعمت از ما دان و شکر از ما کن، نعمت که دادیم بدیگری حوالت مکن و عاجز بر ما بدل
 میار و غیری را بر ما مگزین. فردا بقیامت کافر را گوید کرا خواندی و کرا پرستیدی؟
 همی پرسد و خود جلّ جلاله بوی داناتر! کافر گوید ترا پرستیدم لکن بت را انباز تو
 گفتم، باز مؤمن را گوید تو کرا خواندی و کرا پرستیدی؟ گوید خداوندا تو خود دانی که
 ترا پرستیدم و بیکتایی و یگانگی تو گواهی دادم، ربّ العزّه گوید من با هر کس معاملت
 بحکم اعتقاد وی کنم، کافر مرا شریک و انباز گفت، مؤمن مرا یکتا و یگانه گفت، ما در
 شریعت حکم چنان کرده‌ایم مر بنده‌ای را که میان دو شریک بود، که نفقه و کسوه وی بر
 هر دو شریک بود بقدر شرکت ایشان، ای کافر تو در دنیا بخداوندی ما اقرار دادی لکن با
 ما انبازی دیگر گفتمی، من خداوندی خود را وفا کردم که در دنیا ترا آفریدم و روزی دادم
 و از بلاها نگه داشتم اکنون بت را گوی تا از عذاب آتش ترا نگاه دارد، من کار دنیا
 راست کردم، کار عقبی راست کردن از بت طلب کن: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 حَصَبُ جَهَنَّمَ»، باز بنده مؤمن در دنیا مرا یکتا گفت و یکتا دانست و در شریعت بنده‌ای
 که یک مالک دارد معاش و مصالح وی همه بر مالک بود لا جرم کار دنیاش کفایت کردم،
 نعمت دادم، هدایت دادم، و کار عقبی بر من که آن را کفایت کنم، از آتش برهانم، بهشت
 رسانم، حله پوشانم، بر تخت نشانم، بدیدار و رضاء خود رسانم، زیرا که جز از من کسی
 دیگر ندارد، کار وی جز از من کسی نسازد.

«وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ» فایده آیت آنست که تا

بنده بداند بحقیقت که نعمت و شدت همه از اوست، بلا و راحت همه بارادت اوست و تقدیر او، دل در کسی دیگر نبندد، شفاء درد از غیر نجوید، داند که ضارّ و نافع یکیست، یگانه ضارّست، خداوند گشاد و بند و پادشاه بر سود و گزند و کلید دار جدایی و پیوند، نافع است سود نمای سود رسان و سپردن سودها بر وی آسان و سودها همه بدست او نه بدست کسان.

«وَجَعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» عبد الله منازل یگانه عصر خویش بود شیخ اهل ملامت، توانگری را دید که با درویشی مواسات همی کرد بمحقری ناچیز این آیت بر خواند آن گه فراوی گفت: کیف یكون يوم القيامة اذا قال الله هاتوا ما دفع الى السلاطين و المعنيين فيوتى بالدواب و الاموال و الثياب الفاخرة. و يقول جل جلاله هاتوا ما دفع الى فيأتون بالكسر و الخرق و ما لا يؤبه له الا تستحيى من ذلك الموقف.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» الآية... دو نجاست فراهم آمد: یکی فرث و دیگر دم، از میان هر دو بقدرت الله تعالی شیر صافی پدید آمد گفت: «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا» همچنین دو نطفه مهین در رحم فراهم آمد، آن گه از میان هر دو صورتی بدین زیبایی بتقدیر و تصویر الله تعالی پدید آمد گفت: «وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» دو کار صعب بر بنده جمع کند یکی بار معصیت، دیگر تقصیر در طاعت، آن گه از میان هر دو بفضل الله رحمت و مغفرت پدید آمد گفت: «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» هر کرا در سبق سبق و بدو بدو قلم در لوح برفت که شمع شرع دین و چراغ ایمان و یقین در سینه او بر خواهند افروخت اگر هیچ در خواب شود چون از خواب در آید شمع بیند افروخته بر سر بالین نهاده.

بیر طریقت گفت: الهی دانی بچه شادم؟ به آنک نه بخویشتن بتو افتادم، الهی تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم، از روی اشارت می گوید شیری که غذای تو است و حظّ تو، بر فرث و دم بگذرانیدم و از هر دو نگاه داشتم، پس توحید که حقّ ما است اولی تر که نگاه داریم تا بر دنیا و عقبی بگذرد و از هیچ دو اثر نگیرد، اگر اثر دنیا یا عقبی بر توحید نشیند آن گه ما را نشاید، توحید از دنیا عقبی پاکست، نور توحید هلاک آب و خاکست، فرا کردن دیده دل از خود یافت توحید را

ادراکست.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» خداوند تو آگاهی افکند زنبور عسل را، «أَنْ تَتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» که خانه گیرید در کوه‌ها، «وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸)» و در درخت و در بنائی که سازند.

«ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ» پس می‌خورید از گل هر میوه‌ای، «فَاسْأَلْكِ سُبُلَ رَبِّكِ» در شوید در این راهها که الله تعالی شما را ساخت، «ذَلَّلًا» فرمانروا خویشتن بیفکنده و مسخر شده، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا» می بیرون آید از شکمهای ایشان، «شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» شرابی رنگارنگ، «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» در آن شرابست شفای مردمان، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)» در آن نشانست ایشان را که در اندیشند.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ» و الله تعالی بیافرید شما را، «ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ» پس هم او میراند شما را، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ» و از شما کس است که او را به پس باز برند، «إِلَىٰ أَرْضِ الْعُمُرِ» با بترینه عمر و بترینه زندگانی، «لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» تا بنداند و یاد ندارد هیچیز پس آنک یاد داشت و دانست، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰)» که الله تعالی داناست و توانا.

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» و خدای فضل داد و افزونی لختی را از شما بر لختی در روزی، «فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ» هر خداونده‌ای چیزی از آنچه داده با پس نمی‌باید داد، «عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» با برده خویش، «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» تا برده و خداوند در آن یکدیگر را انباز باشند هم سان، «أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۱)» بکتاب من که الله تعالی ام می‌منکر شوند و جحد می‌آرند.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» و الله تعالی آفرید شما را و کرد شما را هم از شما جفتانی، «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» و شما را آفرید و داد از جفتان شما، «بَيْنَ وَحَفْدَةٍ» پسران و فرزندزادگان، «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و شما را روزی داد از پاکها و خوشها، «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ» پس به بیهوده و ناچیز می‌گروند، «وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲)» و بخدایی الله تعالی کافر می‌شوند.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و می‌پرستند جز از الله تعالی، «مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنْ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً» چیزی را که ندارد ایشان را روزی از آسمان و زمین هیچ، «و لَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳)» و نه از آسمان آب توانند آورد و نه از زمین نبات.

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» خدای تعالی را انباز مگویید و او را همتا مسازید، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)» خدای تعالی داند و شما ندانید.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» مثل زد الله تعالی خویشتن را، «عَبْدًا مَّمْلُوكًا» بنده‌ای بود درم خریده، «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بر هیچیز از داشت و بند و گشاده پادشاه، «وَ مِنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا» و دیگری که آزاد بود مرو را روزی دادیم، «رِزْقًا حَسَنًا» حالی فراخ و توانی فراخ و جهانی فراخ، «فَهُوَ يُفِيقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا» و او می‌بخشد از آن نهان و آشکارا، «هَلْ يَسْتَوُونَ» ایشان هر دو یکسان باشند، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستایش نیکو الله تعالی را، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)» که بیشتر ایشان نادانانند.

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» و الله تعالی مثلی زد، «رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ» دو مرد یکی از ایشان گنگ، «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بر هیچیز نه پادشاه و توانا، «وَ هُوَ كُلُّ عَلَى مَوْلَاهُ» و بر خداوند خویش باری گران، «أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ» هر جا که روی کند، «لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» وی را هیچ نیکی نیارد، «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ» یکسان بود او، «وَ مِنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و آن سخن گوی بداد فرمان نیکو گوی، «وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶)» و او بر راه راست.

«وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و خدای تعالی راست دانش پوشیده‌های آسمان و زمین، «وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ» و نیست کار خاستن رستاخیز که هنگام آید، «إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» مگر چون تاوش چشم و از آن نزدیکتر، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)» الله تعالی بر همه چیز تواناست و پادشاه.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» وحی اینجا بمعنی الهام است چنانک آنجا گفت: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ» و معنی الهام آنست که ربّ العزه در دل جانور افکند تا در طلب منافع خویش برود و آنچه مضرت وی در آنست بپرهیزد و گفته‌اند که در آفرینش وی خود بر آن حالست و بر آن طبع چنانک زنبور عسل که در طباع وی نهاده خانه ساختن و از گل هر میوه‌ای خوردن. و النحل اسم جنس یذکر و یؤنث و واحد النحل نحلة

مثل نخل و نخله، «أَنْ أَتَّخِذِي» ای بان اتّخذی، «مِنَ الْجِبَالِ» ای فی الجبال من اینجا بمعنی فی است کقولہ: «فَاتَّوَهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» ای فی حیث امرکم اللّٰه، و کقولہ: «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» ای فی الارض، و احتمال کند کہ «مِنَ الْجِبَالِ» من تبعیض بود، لانّ ذلك يوجد فی بعض الجبال، «بُيُوتًا» زبور خانه را بیوت خواند از بهر آنک بخانه‌ها کہ ساخته آدمیان بود نیک ماند از حسن صنعت کہ در آنست و صحّت قسمت بر شکل مسدّس ساخته بالهام ربّانی، «وَمِنَ الشَّجَرِ» یعنی فی الغیاض و الجبال و الصحاری، «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» یرید منازل النّاس ای ما بینون من السّقف فیرفعونه و المعنی الهمها اللّٰه ان تجعل بیوتها امّا فی جبل او شجر او فی منازل النّاس و ما بینونه.

و گفته‌اند زنا بیر عسل کار ایشان از دو حال بیرون نیست یا فرا گذاشته در کوه و صحرا کہ ایشان را خداوند و مالک نبود، خانه‌ای کہ سازند در کوه سازند و در درخت، در بیسه‌ها و صحرا چنانک گفت: «مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ» و اگر ایشان را خداوند و مالکی بود خانه‌ای کہ سازند در سقف و ابنیه خداوندان خود سازند، چنانک گفت: «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ». قرأ شامی و ابو بکر: «يعرشون» بضمّ الرّاء و قرأ الباقون: «يعرشون» بکسر الرّاء و هما لغتان.

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» یعنی من نور الثمرات کلّها و النّحل لا تأکل من الثمرات الا وردھا و هو السّبب فی العسل للشّفاء، «فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكِ» ای طرق ربّک تطلبین فیها الرّعی، «ذُلُلًا» جمع ذلول ای منقادة مسخّرة مطیعة لله عزّ و جلّ، باین قول ذللا حال نحل است و صفت وی و روا باشد کہ ذللا نعمت سبیل باشد، ای هی مذللّة للنّحل سهلة السّلوک. قال مجاهد لا يتوعّر علیها مکان سلکنه، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ» هو العسل تلقیه من افواها لکنه قال من بطونها لان استحالة الاطعمة لا تكون الا فی البطن، فالنّحل یرج العسل من بطونها الی افواها. قول درست آنست کہ عسل از راه دهن بیرون آید بر مثال لعاب کہ از دهن آدمی روان شود، از اینجا گفت حسن بصری رحمة اللّٰه علیه: لعاب البرّ بلعاب النّحل بخالص السّمّن ما عابه مسلم فجعله لعابا یرج من الفم، «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» ایض و اصفر و احمر. و قيل ان الأبیض من العسل یلقیه الشّباب من النّحل، و الاصفر یلقیه الکھول منها، و الاحمر یلقیه الشّیب منها، «فیه شِفَاءٌ لِلنّاسِ» جمهور مفسران بر آنند

که فيه کنایت از عسلست یعنی که در غسل شفا است، و شفاء بنکرة گفت یعنی که بعضی دردها را شفا است نه همه: روی ابو سعید الخدری ان رجلا اتى النبی (ص) فقال: ان اخى يشتكى بطنه، فقال اسقه عسلا، فذهب، ثم رجع فقال قد سقيته فلم يزل ما به، فقال (ص) اذهب و اسقه عسلا فقد صدق الله و كذب بطن اخيك فسقاه ثانيا فبرأ كأنما انشط من عقال.

و قال (ص): لو كان شىء ينجى من الموت لكان السنّا و السنّوت و السنّوت العسل. و گفته اند «فیه شفاء» این ضمیر با قرآن شود، ای فی القرآن شفاء للنّاس من شبه القلوب، و روا باشد که ضمیر با هر دو برند که مصطفی (ص) گفته: «علیکم بالشفائین العسل و القرآن»

و عن عبد الله قال العسل شفاء من كلّ دواء و القرآن شفاء لما فى الصّدر. و قيل الضمير يعود الى ما بين الله من الدلائل و الاعتبار فى البخل فيكون الشفاء لداء الجهل يقوّ به، قوله تعالى: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

فصل

اعلم انّ النحل خلق يسوقه الله حيث يشاء فاذا اتّخذت بيتا فى ملك بشر كان ما يخرج من بطونها رزقا له لحدوثه فى ملكه، فاذا تحوّلت الى ملك غيره لم يكن له المطالبة بها و كان ما تحدثه فى ملك من تحوّلت اليه من العسل له كما كان ما احدثته فى ملك الاوّل له، ثمّ كذلك كلما انتقلت فان اتّخذت فى ارض موات لا مالک لها كان عسلها لمن بادر الى اخذه و تحصيله بالحيازة و النقل، و نفس النحل لا يصلح فيها البيع و الشرى و لا يقع عليها ملك لعدم الوصول الى احرازها بوجه من الوجوه، و ليست كالصيد من الطير و الدوابّ الذى اذا صيد احرز و حبس حيث شاء صاحبه بقصّ اجنحة الطائر و منع الصيد من الخروج باغلاق باب او حافظ او تشكيل و النحل لا يمكن فيها هذا و الله اعلم.

«وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ» ای اوجدکم و لم تكونوا شيئا معنى آنتست که شما هيچيز نبودید که الله تعالى شما را بيافريد و از عدم در وجود آورد، «ثُمَّ يَتَوَقَّأَكُمُ» پس بميراند شما را چون روزگار عمر شما برسد و اجل در رسد، کس باشد که مرگ وی در حال طفوليت بود و کس باشد که در جوانی و کس باشد که در ابتدای پیری، «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلٍ

الْعُمْرُ» و کس باشد از شما که او را با ارذل العمر برند، و ارذل العمر آرداه یعنی الی الخرف الَّذی ینقص عقله. و کان من دعاء النبی (ص): «و اعوذ بک ان اُرد الی ارذل العمر» قتادة گفت: ارذل العمر آنست که عمر وی بنود سال رسد و گفته‌اند که هشتاد سال و گفته‌اند هر چه بالای هفتاد و پنج بود ارذل العمر است و العمر و العمر و العمر واحد. روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): المولود حتی يبلغ الحنث ما عمل من حسنة اثبت لوالده اولو الديه فان عمل سيئة لم تكتب عليه و لا على والديه، فاذا بلغ الحنث و جرى عليه القلم امر الملكان اللذان معه ان يحفظاه و يسدّاه، فاذا بلغ اربعين سنة في الاسلام آمنه الله من البلايا الثلث: من الجنون و الجذام و البرص، فاذا بلغ الخمسين ضاعف الله حسناته، فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة اليه فيما يحبّ، فاذا بلغ سبعين سنة اجابه اهل السماء، فاذا بلغ ثمانين سنة كتب الله حسناته و تجاوز عن سيئاته، فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر و شفعه في اهل بيته و كان اسمه عند الله اسير الله في ارضه، فاذا بلغ ارذل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا كتب الله له مثل ما كان يعمل في صحته من الخير و ان عمل سيئة لم تكتب عليه.

«لَكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» ای حتی يعود بعد العلم جاهلا و يصير كالصبي الَّذی لا عقل له گفته‌اند این در شأن کسیست که مؤمن نبود اما مؤمن اگر چه پیر شود علمی که او را داده‌اند و نستانند. و قيل معناه لئلا يعمل بعد عمله شيئا ای يفتقر عن العمل بالعلم لان تأثير الكبير في العمل اكثر منه في العلم. و گفته‌اند گردش احوال بنده آن راست که تا خلق بنظر عبرت نگرند و بدانند که آن خداوند که قادرست که بنده را از حال علم با حال جهل برد، قادر است که او را بمیراند و باز او را زنده گرداند، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» که وی جلّ جلاله داناست و تواناست بهر چه خواهد.

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» این آیت ردی بلیغ است بر مشرکان که خدای را جلّ جلاله انباز گفتند، می گوید الله تعالی افزونی داد لختی را از شما بر لختی یعنی مالک را بر مملوک، مالک آنچه خورد از مال خود خورد که ملک دارد و دست رس دارد و مملوک آنچه خورد از غیر وی خورد که نه ملک دارد و نه دست رس، «فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا» و هم المالکون، «بِرَادَى رِزْقِهِمْ» بجا علی رزقهم لعبيدهم حتی یکون عبيدهم معهم

فیه سواء معنی آنست که مالک را آن افزونی رزق و مال که او راست چیزی با بنده درم خریده خویش نمی‌باید داد تا پس بنده وی با وی در آن یکسان باشد و این مثلی است که ربّ العالمین زد مشرکان را که آفریده وی را انباز وی می‌گویند، یعنی که شما نمی‌پسندید و نه سزا می‌بینید که بردگان شما با شما در ملک یکسان باشند چونست که بندگان مرا با من در ملک یکسان می‌کنید؟! «أَفَنِعْمَ اللَّهُ يَجْحَدُونَ» استفهام بمعنی الانکار، اَفَبَانَ انعم الله عليهم جحدوا نعمه و جعلوا ما رزقهم لغيره ای اتوصلوا بنعمته الی الکفر به. قرأ عاصم: «تجددون» بالتاء علی الخطاب، لقوله: «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ» و الباقون بالياء علی الغيبة، لقوله: «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ». ابن عباس گفت: این آیت در شأن ترسایان نجران آمد که در کار عیسی و مادر غلو کردند و گفتند آنچه گفتند.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» یعنی النساء می‌گوید الله تعالی بیافرید از تنهای شما زنان. قتاده گفت یعنی حوا که او را از نفس آدم بیافرید از استخوان پهلوی وی. و قیل معناه جعل ازواجکم بشرا من جنسکم لتأنسوا بها انس الشیبه بالشیبه الموافق، شما را جفتانی آفرید از جنس شما، بشری همچون شما تا با وی انس گیرید که جنس بجنس گراید و شکل با شکل بیارآمد.

و در قرآن ازواج بسه معنی آید: یکی زنانه چنانکه اینجا گفت و در سوره البقرة و آل عمران و النساء: «أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» یعنی الحلائل، همانست که در سوره الزخرف گفت: «أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُخْبِرُونَ» و كذلك قوله: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ» یعنی امرأة الرجل. وجه دوم ازواجست بمعنی اصناف چنانکه در سوره الشعراء گفت: «كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» یعنی من کل صنف حسن، و دریس گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» ای الاصناف کلها، و فی الانعام: «نَمَائِيَّةَ أَزْوَاجٍ» ای اصناف، و فی هود: «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ» ای من کل صنفین، و فی الرعد: «جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» ای صنفین اثنین.

وجه سوم ازواجست بمعنی قرناء چنانکه در سوره الصافات گفت: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» یعنی قرناء هم من الشیاطین، و قال تعالی: «وَإِذَا التُّفُوسُ زُوِّجَتْ» ای قرنت نفوس الکفار بالشیاطین.

... «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً» علماء تفسیر مختلف‌اند در معنی حفدة ابن

عباس گفت و ضحاک و حسن و جماعتی مفسران که حفدة چاکراند و خدمتکاران، حفد
یحفد حفدا و حفدانا اذا اسرع فى الخدمة و الحافد الخادم و الحفدة جمع كالسفرة. و منه
قول الشاعر:

حفد الولائد بينهنّ و اسلمت باكفهنّ ازمة الاجمال

و منه ما جاء فى دعاء الوتر: و اليك نسعى و نحفد، اى نسرع الى العمل بطاعتك.
مقاتل گفت: بنين پسران خردند که پدر را با ايشان انس بود و حفدة پسران بزرگ اند که
پدر را خدمت کنند، و گفته اند حفدة دخترانند لانهنّ یخدمن فى البيوت اتمّ خدمة. و قيل
هم اولاد الاولاد، و قيل هم ازواج البنات و هم الاختان، و قيل هم اولاد المرأة من زوج
قبله، «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» اى من الحلال. و قيل من اللذیذ كاللبن و العسل و الثمار. و
قيل هو ما يأتیک عفوا صفوا من غير مسئلة و فى ذلك ما

روى عبد الله بن السعدى و كان من بنى مالك بن حسل أنه كان يحدث قال: قدمت على
عمر بن الخطاب فارسل الىّ بالف دينار فرددتها فقال لم رددتها فقلت انا عنها غنى و
ستجد من هو احوج منى فقال لى خذها فان رسول الله (ص) اعطانى عطاء فقلت يا رسول
الله انا عنه غنى و ستجد من هو احوج اليه منى، فقال لى خذ هذا رزق الله اذا ساق اليك
رزقا لم تسئله و لم تشره اليه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذ.

... «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ» و هو الاصنام، «وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ» حيث اضافوا النعم الى
الاصنام و لم يضيفوها الى المنعم بها عليهم. قال ابن حرير: يصدّقون اولياء الشيطان بما
يحرّمونه من البحيرة و اخواتها، «وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ» اى بما احلّ الله لهم من ذلك، «هُمْ
يَكْفُرُونَ» اى ينكرون تحليله.

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» اى و يعبد هؤلاء الكفار من دون الله اصناما، «لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا
مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» يعنى من جهة السماوات و الارض لانها لا تقدر على انزال قطر
من السماء و لا تقدر على اخراج شىء من نبات الارض، «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» اى ليس لها
الآن ملكة و لا فى استطاعتهم ان يملكوا ابدًا و انتصاب «شَيْئًا» على أنه بدل من قوله رزقا
او على أنه مفعول لقوله رزقا.

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» اى لا تجعلوا له مثلا و لا تصفوا فيه شيئا فانه واحد لا مثل له و

لا شبه خدای تعالی را انباز مگوئید و او را همتا مسازید که او را مثل و مانند نیست، شریک و انباز نیست، آن گه گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خدای تعالی داند و شما ندانید یعنی جز از آنک الله تعالی خویشتن را گفت صفت مکنید که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما وی را نشناسید.

و قیل «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تشبوهه بخلقه و لا تقیسوه علی شیء من خلقه و ذلك ان ضرب المثل انما هو لتشبيه ذات بذات او وصف بوصف و تعالی الله عن ذلك، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» ما یكون قبل ان یكون، «وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قدر عظمته حیث اشرکتتم به. قال الضحاک: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تعبدوا من دونه مالا ینفعکم و لا یضرکم و لا یرزقکم، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» خطاء ما تضربون من الامثال و صوابه، «وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خطاء ذلك من صوابه. و قیل ان الله یعلم ان ما عبد من دونه باطل و انتم جهلة لا تعلمون. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» ضرب اینجا بمعنی وصف است، ای وصف الله شایها فیہ بیان للمقصود، همانست که گفت: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً» و كذلك قوله: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تصفوا فیہ الاشباه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» ای نصفها فنبینها، «وَكُلَّمَا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ يَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبًا مِثْلُ إِنْ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» این همه بمعنی متقاربنند. و در قرآن ضرب است بمعنی سیر کفوله: «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی یسیرون. و در قرآن ضربست بمعنی زخم زدن کفوله: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» یعنی الضرب بالیدین بالسلاح، و کفوله: «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» یعنی الضرب بالسلاح بالیدین، و در حق زنان گفت: «وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» یعنی بالیدین ضربا غیر مبرح.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا» مفسران را درین آیت دو قول است: یکی آنست که ربّ العزه خود را مثل زد با معبود باطل که کافران وی را انباز گفتند، می گوید بنده ای عاجز مملوک که بر هیچیز پادشاه نه و او را توان انفاق نه با آن خواجه که ملک دارد و او را توان انفاق بود تا چنانک خواهد فراخ می زید و فراخ نفقه می کند، ایشان هر دو برابر و یکسان نه اند، اگر چه خلق ایشان یکسانست بمعنی یکسان نه اند که یکی عاجز است و دیگری قادر، پس چون برابر و یکسان دارند در عبادت خدای تعالی که قادرست و توانا

و دانا بهمه چیز، خلق را دارنده و ایشان را روزی دهنده با بتی مرده از سنگ تراشیده، نه او را حرکت و قوت، نه ازو نفع و ضرر، آن گه گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ای لیس الامر کما يفعلون و لا القول کما يقولون، ما للاوثان عندهم من ید و لا معروف فتحمد علیه انما الحمد الكامل لله خالصا لانه هو المنعم و الرزاق، و لكن «أَكْثَرُهُمْ» یعنی جمیع الکفرة «لا يَعْلَمُونَ»، ان الحمد لی لان جمیع النعم منی. و قوله: «هَلْ يَسْتَوُونَ» ذکره بلفظ الجمع و هما اثنان لان ما عدا الواحد جمع. قول دیگر آنست که ربّ العزه درین آیت مثل زد کافر را و مؤمن را: «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» مثل کافر است ربّ العزه او را روزی داد و مال جمع کرد و وی را از آن مال هیچ خیر و نفع نه.

... «وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا» این مثل مؤمنست که ربّ العزه او را مال و نعمت داد و در طاعت و رضاء حق تعالی آن مال نفقه کرد نهان و آشکارا تا سعادت آخرت و نعیم باقی خود را حاصل کرد، «هَلْ يَسْتَوُونَ» ای هل یستویان هذا الفقیر البخیل و الغنیّ السخیّ فلذلک لا یستوی الکافر العاصی المخالف لامر الله و المؤمن المطیع له. عطاء گفت «عَبْدًا مَمْلُوكًا»: بوجهل هشام است، و «مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا»: ابو بکر صدیق.

پس در بیان بیفزود و دیگر مثل زد: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» من الکلام لانه ولد اخرس اصمّ لا یسمع و لا یبصر و لا یعقل، «وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» ای ثقل و وبال علی ولیّه و سیده، «أَیْنَمَا یُوجَّه» یرسله، «لَا یَأْتِ بِخَیْرٍ» لانه عاجز لا یفهم ما یقال له و لا یفهم عنه، این مثل بت است که نشنود و نگوید و نداند و نکند وانگه باری گران است بر عابد خویش برداشتن را و فرو نهادن را و خدمت کردن وی را، «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» یعنی الله قادر متکلم یأمر بالتوحید سمیع یسمع دعاءنا بصیر یری احوالنا، «وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ای یدلکم علی صراط مستقیم می گوید آن بت بر آن صفت کی برابر و یکسان بود با خداوند قادر متکلم گویا و دانا و شنوا و بینا، کردگار روزی گمار بنده نواز ره نمای. و بقول بعضی مفسران این مثل کافر و مؤمنست، یعنی کافر که خیر نگوید و نکند و نفرماید و مؤمن که بتوحید فرماید و بر دین حق خواند و بر منهاج شریعت و حقیقت راست رود هرگز کی برابر باشد و یکسان؟! عطاء گفت «ابکم» ابی بن خلف است و کان کلا علی قومه لانه کان یؤذیهم، «وَ

مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ: حمزة بن عبد المطلب است. و گفته اند ابکم: اسید بن ابی العاص است و من یأمر بالعدل: عثمان بن عفان. و قیل ضرب الله هذه الامثال لیعلم انه اله واحد و انا لا ینبغی ان یشبه به غیره.

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و المعنی و لله ایها الناس ملک ما غاب عن ابصارکم فی السَّمَاوَاتِ و الارض دون آهتکم الّتی تدعونها من دونه و دون کلّ ما سواه. و قیل تقدیره و لله علم غیب السَّمَاوَاتِ و الارض. و الغیب ها هنا ما لا یدرک بالحسّ و لا یفهم بالعقل. و قیل هو ما فی قوله: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» الآیة...

«وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ» این جواب کفار قریشت که درخواست رستاخیز استعجال می نمودند، بر طریق استهزاء می گفتند: «متی هذا الوعدُ إن کنتم صادّقینَ آیانَ یومُ الدّینِ آیانَ مُرساها» ربّ العالمین گفت: «ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ» لیس یرید انّ السَّاعَةَ تأتي فی اقرب من لمح البصر و لکنه یصف سرعة القدرة و الإتیان بها می گوید در قدرت ما آوردن آن و نمودن آن آسانست و سهل و نزدیک، آن گه هنگام آن آید چون لمح البصر بود: تاوش چشم، که الله تعالی گوید کن: باش تا می بود، و السَّاعَةَ اسم لوقت النشور سمی ساعة لانه جزء یوم من یوم القيامة و اجزاء الزمان سمیت ساعات. و یقال لمح فلان ببصره اذا طرف طرفا و حیا، «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» کلمة او وردت فی القرآن فی مواضع مضافة الى الله عزّ و جلّ ما هی منه فی شیء من الشکّ و أنّما هی لتوهم علی الخلق فیها فكان قیام السَّاعَةِ فی و حائها کلمح البصر لقوم من الناظرین و هو اقرب منه لقوم آخرین، و هكذا فی قوله: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»، هم مائة الف عند قوم من العادّین و یظنّهم آخرون یریدون، و قوله: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» فی القسیّ تفاوت و فی قیاس القامة اختلاف و قول من قال انّ او بمعنی بل فی هذه المواضع قول مرغوب عنه، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» قال ابو بكر الورّاق: النحلة لما اتّبع الامر و سلکت سبلها حتّی ما امرت جعل لعابها شفاء للناس، كذلك المؤمن اذا اتّبع الامر و حفظ السرّ و اقبل علی ربّه جعل رؤيته و كلامه و مجالسته شفاء للخلق فمن نظر اليه اعتبر و من

سمع کلامه اَتَعظ و من جالسه سعد زنبور عسل جانوریست احکام شریعت بروی روان نه و سزای خطاب و تکلیف نه و آراسته عقل و تمییز نه، اما از روی الهام و تسخیر بوی فرمانی رسید منقاد فرمان گشت، طاعت دار و فرمان بردار، متواضع وار پیش آمد تا ربّ العالمین لعاب وی شفاء خلق ساخت، بنده مؤمن را در این اشارتی و بشارتیست، اشارتی پیدا و بشارتی بسزا، می‌گوید مؤمن که اتباع فرمان کند و سرّ خود از مواضع نهی بپرهیزد و دل را با مشاهده حق پردازد و بتواضع پیش فرمان باز شده و نظر حق پیش چشم خویش داشته و باطن خود را از ملاحظت اغیار پاک کرده، ربّ العالمین این چنین بنده را سبب نجات و سعادت خلق گرداند، دیدار وی شفاء دردمندان و سخن وی پند مؤمنان و مجالست وی زیادت درجه عابدان. اینست که مصطفی (ص) گفت: «الانبياء قادة و الفقهاء سادة و مجالستهم زیادة»

و قال (ص): مثل المؤمن مثل النحلة تأكل طيباً و تضع طيباً.

قال بعض العلماء يشبه عمل المؤمن عمل النحل من وجوه: احدها انّ النحل يتنزّه عن الانجاس و القذرات كذلك المؤمن يتورّع عن المعاصی و الحرام الثانی انّ جميع الطير اذا جنّ عليها اللیل تاوی الى او كارها و تستريح بالنوم عن السعی و النحل يعمل باللیل اكثر ممّا يعمل بالنهار، كذلك الناس اذا جنّ عليهم اللیل اضطجعوا على فرش الغفلة و المؤمن ينصب قدميه و يقوم من محرابه بين یدی موله يشكو اليه بلواه. الثالث انّ النحل لا يعمل بهواه بل يتبع اميره و لا يخرج عن طاعته، كذلك المؤمن لا يعمل بهواه بل يقتدى بائمة الدین و آثار السلف.

الرابع انّ النحل يخاف من اذى اجناس الطير و يكف اذاه عنها، كذلك المؤمن يصل اليه اذى الخلق و لا يصل اذاه الى الخلق. الخامس انّ النحل لا يتمكن من عمله حتى يسدّ على نفسه باب البيت، كذلك المؤمن لا يجد حلاوة الطاعة الا في الخلوة حيث لا يراه الا الله عزّ و جل.

سفيان ثوری گفت: راهبی دیدم در دیری نشسته، کسی از وی پرسید که روزگارت چونست و حالت چیست؟ گفت روزگار خود در نماز مستغرق دارم، یک ساعت نخواهم که بمن در گذرد که نه در نماز باشم، آن گه گفت نپندارم که کسی ذکر بهشت و دوزخ

بسمع وی رسد وانگه اوقات خود و روزگار خود نه همه بنماز بسر آرد که نماز سبب سعادت است و پیرایه شهادت است و مظنه مشاهدت است، آن مرد گفت راهب را که از امل می پرسم، امل تو در دنیا تا کجاست و چند است؟

راهب گفت هرگز گامی برنداشته‌ام و ننهاده که نه گمان برده‌ام که میان هر دو مرگ در رسد. راهب گفت آن مرد را که تو نیز حال خود با من بگویی و از بهینه اعمال خود مرا خبر ده، گفت من سر بر خاک نهم در سجود و همی‌گریم تا آن گه که از آب چشم من گیاه از زمین برآید، راهب گفت: ان تضحک و انت معترف بخطیئتک خیر لک من ان تبکی و انت مدلل بعملک راهب در وی چنان دید که با آن گریستن عجبست و ادلال، گفت ای جوانمرد خنده و شادی و اعتراف بگناه «۲» اولیتر از گریه و زاری و آن را بنزدیک الله تعالی کاری دانی و عملی پنداری و خود را بر الله تعالی حقی بینی، آن گه راهب در پند بیفزود گفت: اتق الله و ازهد فی الدنیا و لا تنافس اهلها فیها فکن فیها کالنحل ان اکلت اکلت طیبا و ان وضعت وضعت طیبا و ان وقعت علی عود لم تکسر. در دنیا چون نحل عسل باش که جز پاک نخورد و جز پاک نهد و بی رنج و بی آزار رود، و اذا مروا باللغو مروا کراما.

و يقال ان الله سبحانه اجری سنته ان یخفی کل شیء عزیز فی شیء حقیر، جعل الأبریسم فی الدود و هو اصغر الحيوانات و اضعفها و العسل فی النحل و هو اضعف الطیور و جعل الدرّ فی الصدف و هو اوحش حیوان من حیوانات البحر، و كذلك اودع الذهب و الفضة الحجر و الفیروز الحجر، كذلك اودع المعرفة به و المحبة له فی قلوب المؤمنین و فیهم من یعضی و فیهم من یخطی. سنت خداوند است جلّ جلاله که هر آنچه عزیزتر و شریف تر پنهان کند در بی قدری محقر: عسل با حلاوت در نحل حقیر نهاده، ابریشم با لطافت در آن کرمک ضعیف پنهان کرده، در شب افروز در صدف وحش تعبیه کرده، مشک با قیمت از ناف آهوی دشتی پدید آورده، از روی اشارت می‌گوید: ای محمد ما آن روز که امت ترا ستودیم و گفتیم: «کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» آن دراز عمران بسیار طاعت را می‌دیدیم، آن روز که نحل ضعیف را عسل دادیم آن بازان با قوت می‌دیدیم، آن روز که آن کرمک را ابریشم دادیم آن ماران با هیبت می‌دیدیم، آن روز که آهوی دشتی را مشک دادیم آن

شیران با صولت می دیدیم، آن روز که صدف را مروارید دادیم آن نهنگان با عظمت می دیدیم، آن روز که عندلیب را آواز خوش دادیم طاووسان با زینت را می دیدیم، آن روز که این مشتی خاک را ثنا گفتیم ملائکه صف زده را در راه خدمت می دیدیم.

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام عالم ز برای تو بیارسته‌ام
در شهر مرا هزار عاشق بیش اند تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» بر لسان اهل معرفت و بر ذوق جوانمردان طریقت ارذل العمر آنست که بنده را در عنفوان شباب وقتی خوش بود و ارادتی تمام و روزگاری مساعد و صحبتی نیکو، چون روزگاری در استقامت برین صفت برود آن گه ناگاه او را فترتی افتد و آن عقد ارادت فسخ کند و روی در دنیا آرد و از حطام دنیا جمع کند، سالکان راه حقیقت آن را ارذل العمر دانند و در طریقت خویش آن را ردّت شمرند. ابو بکر صدیق از اینجا گفته: طوبی لمن مات فی النأنة خنک مر آن بنده‌ای که در ابتداء ارادت با تازگی دل و صفای وقت و روزگار مساعد از دنیا برود که در درنگ روزگار تغییر احوال می‌افتد و در صفا کدر می‌آمیزد: و ای نعیم لا یکدره الذهر، و انشدوا فی معناه:

کان لی مشرب یصفوا برویتکم فکدرته ید الاّیام حین صفا
بو محمد جریری وقتی مجلس میداشت، یکی برخاست گفت ای شیخ دلی داشتم تازه و روشن و وقتی صافی و روزگاری با نظام، آه که بر من بشورید و آن وقت از من برفت، حیلت چیست؟ جریری گفت: ای جوانمرد بنشین که ما همه درین ماتم نشستیم، آن گه این ابیات بر خواند:

تشاغلتم عنا بصحبة غیرنا و اظهرتم الهجران ما هکذا کنا
و اقسمتم ان لا تحولوا عن الهوی بلی و حیاة الحبّ حلتم و ما حلنا
لیالی بتنا نجتی من ثمارکم فقلبی الی تلک اللیالی قد حنا

بیر طریقت گفت در مناجات خویش: الهی این چه بتر روزی است؟ ترسم که مرا از تو جز از حسرت نه روزیست، الهی می‌لرزم از آنک نه ارزم، وز آنک نه ارزم چه سازم جز

از آنک می‌سوزم تا ازین افتادگی برخیزم، الهی از بخت خود چون پرهیزم و از بودنی کجا
گریزم و ناچاره را چه آمیزم و در هامون کجا گریزم؟
الهی کان حسرتست این دل من، مایه درد و غم است این تن من، نیارم گفت که این همه
چرا بهره من، نه دست رسد مرا بمعدن چاره من:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی
«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» رزق نفس دیگرست و رزق دل دیگر و رزق
روح دیگر، اما رزق نفس قومی را توفیق طاعتست و قومی را خذلان معصیت، و رزق دل
قومی را حضور دلست با دوام ذکر و قومی را صفت غفلت با دوام قسوت، و رزق روح
قومی را کمال معرفتست و صفای محبت و قومی را حب دنیا و شغل علاقت. و قال
الفضیل: اجل ما رزق الانسان عمل یدلّه علی رُشدِه و معرفة تورث مشاهدة ربّه.
قال النبی (ص): «انی اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی».

«وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قال النَّهْرُ جوری: الحقّ تعالی ستر غیبه فی خلقه و ستر
اولیاءه عن عبادِه فلا یشرف علی غیبه الاّ خواصّ اولیائه و لا یشرف علی اولیائه الاّ
الصدّیقون من عبادِه، فالاشراف علی الغیب عزیز و الاشراف علی الاولیاء اعزّ منه.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» خدای تعالی بیرون آورد شما را از
شکمهای مادران، «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» هیچیز نمی دانستید شما، «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ
الْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» و شما را شنوایی و بینایی داد و دلها داد، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)» تا
مگر آزادی کنید.

«أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ» نمی بینید مرغان، «مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ» ایستاده از پر زدن در
آسمان و بداشته در هوا، «مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» بنه می دارد آن را مگر الله تعالی، «إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ» در آن توانایی خدای را نشانهاست، «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹)» ایشان را که
می بایند گروید.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» و الله شما را خانه های شما دل آرام کرد، «وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ» و شما را از پوستهای چهارپایان ساخت و کرد، «بُيُوتًا» خیمه های

ادیم، «تَسْتَخْفُونَهَا» تا آن را سبک با خود می‌برید، «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» روز رفت شما در سفرها. «وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» روز اقامت شما، «وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا» و از پشم گوسفندان و پشم شتران و موی بز، «أَثَاثًا» قماش خانه و در بایسته کدخدایی، «وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰)» تا بآن ساخته می‌باشید تازئید.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» و خدای تعالی کرد شما را و داد از آنچه آفرید سایه‌ها، «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» و کرد شما را از کوه‌ها غارها و تله‌ها، «وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ» و کرد شما را جامه‌ها، «تَقِيكُمْ الْحَرَّ» که گرما از شما باز دارد، «وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ» و شما را پیراهن‌ها داد از خفتان و زره که زور زخم شما از شما باز دارد، «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» نعمتها بر شما پیوسته و فراخ نیک میگستراند، «لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ» (۸۱) تا مگر گردن نهید.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر برگردند، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲)» بر تو رسانیدن آشکار است.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» نعمتهای خدای تعالی می‌شناسند، «ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» و از آزادی کردن منعم را باز می‌نشینند، «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳)» و بیشتر ایشان آنند که ناسپاسانند. «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» و آن روز که بینگیزانیم از هر گروهی گواهی، «ثُمَّ لَا يُؤْذِنُ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا» آن گه دستوری ندهند کافران را، «وَلَا لَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴)» و نه از ایشان عذر پذیرند.

«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ» و آن گه که کافران عذاب بینند، «فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ» سبک نکنند از ایشان عذاب، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)» و نه ایشان را در آن مهلت دهند. «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» و آن گه که مشرکان انباز خواندگان خود بینند، «قَالُوا رَبَّنَا» گویند خداوند ما، «هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» این آن انبازان مانند که می‌خواندیم فرود از تو، «فَالْتَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ» آن انبازان جواب با ایشان کنند، «إِنِّكُمْ لَكَادِبُونَ (۸۶)» که شما دروغ می‌گویید.

«وَأَتَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ» و خویشتن را فرا دست الله تعالی دهند به بندگی، «وَوَضَّلَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَقْتَرُونَ (۸۷)» و گم شد از ایشان ایشان که بدروغ می‌خدایان خواندند.

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ایشان که کافر شدند و از راه خدای تعالی برگشتند، «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» بیفزودیم ایشان را عذاب آن جهان بر عذاب اینجهان، «بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸)» بآن بدکاریها که می‌کردند.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ» و آن روز که بینگیزانیم در میان هر مردمان روزگاری، «شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» گواهی هم از ایشان که گواهی دهد بر ایشان، «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ» و آریم ترا گواه بر اینان، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» و فرو فرستادیم بر تو قرآن، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» پیدا کردن هر چیز را، «وَهُدَىٰ وَرَحْمَةً» و راه نمونی و بخشایشی، «وَبَشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)» و بشارتی گردن نهادگان را.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» رجع الکلام الی عدّ النعم، لختی نعمتها که بندگان را داد در آیات پیش بر شمرده، آن گه عارض در میان آمد باز دیگر بار سخن با حصر نعمت برد و نیکیها که با بنده کرده در ابتدای آفرینش وی «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» کسایب امهاتکم بکسر الف و فتح میم خوانند، حمزه بکسر الف و میم خوانند امهاتکم و وجه کسر همزه آنست که ما قبل آن مکسور است چون حرکت ما قبل کسره بود همزه را نیز مکسور کردند اتباع را و اما کسر میم در قراءت حمزه هم اتباع راست، اتباع حركة الميم حركة الهمزة، باقی قرأ امهاتکم بضم الالف و فتح میم خوانند و هو الاصل، و امهات اصلها أمات فزیدت الهاء فیها للتأكيد كما زادوها فی: اهرقت الماء، و اصله: ارقت. و قیل زیدت الهاء فرقا بین امهات الناس و أمهات البهائم، و امهات جمع ام و قد جاء فی الواحدة امهة، «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ» ای اخرجکم جهالا غیر عالمین مع توفر اداة العلم من السمع و البصر و الفؤاد، اللّٰه تعالی شما را از شکمهای مادران بیرون آورد، نادانان که هیچیز نمی دانستید و نیک و بد خود نمی شناختید، اگر چه شما را سمع و بصر و دل داد در شکم مادران، لکن نادانان بیرون آمدید و اللّٰه تعالی شما را علم داد و دانش و تمییز تا نیک و بد بشناختید و نادانسته دریافتید، آن گه گفت: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این بآن کرد تا سپاس دارید و نعمت وی بر خود بشناسید و آن را شکر کنید. و قیل تمّ الکلام علی قوله: «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» ثمّ استأنف

فقال: «وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» ای جعلها بحيث تنتفعون بها، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» ما انعم به عليكم.

«أَلَمْ يَرَوْا» قرأ ابن كثير و عامر و حمزه و يعقوب بالتاء على الخطاب و الباقون بالياء على الغيبة، «إِلَى الطَّيْرِ» جمع طائر، «مُسَخَّرَاتٍ» لامر الله. و قيل مذلات «فِي جَوِّ السَّمَاءِ» قال قتادة: جَوِّ السَّمَاءِ كبد السَّمَاءِ، و قيل هو الهواء البعيد من الارض. و قيل جَوِّ السَّمَاءِ هو السَّمَاءِ، «مَا يُمَسِّكُهُنَّ» في الهواء عن السَّقُوطِ بلا عماد، «إِلَّا اللَّهُ» قال الكلبي ما يمسهنَّ عن ارسال الحجارة عليكم أَلَّا اللَّهُ، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» جمع آيات، لقوله: «مُسَخَّرَاتٍ» معنى آيت آنست که اين مشرکان و کفره قريش که رستاخيز را منکراند در ننگرند درين آيت قدرت شواهد فطرت که می نماييم از اين بغاث مرغان که در هوا ميان آسمان و زمين از پر زدن و ايستاده معلق در هوا بي پيوندی بداشته، که نگه می دارد ايشان را تا بنیوفتند؟ مگر الله تعالی، مؤمن که بچشم عبرت نگرد داند که آن مسخر را مسخری است و آن مدير مدبری.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» موضعا تسكنون فيه فتسكنون من الحر و البرد و يستر عوراتكم و حرمكم هر کسی را خانه وی آرامگاه وی کرد و دل آرام وی ساخت، از اینجا گفته اند: لو لا حبّ الاوطان لهلکت بلاد السوء و ذلك انه خلق الخشب و المدر و الالة التي تمكن بها تسقيف البيوت، آب و گل و سنگ و کلوخ و چوب بيافريد و در دست ايشان نهاد تا از آن خانه ساختند، «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ» يعنى النطوع و الادم، «بُيُوتًا» هي القباب و الخيام، «تَسْتَخِفُّونَهَا» تجدونها خفيفة و يخفّ عليكم حملها و نقلها، «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» بفتح العين قرأها حجازی و بصری و قرأ الباقون: ظعنكم باسكان العين و هما لغتان ظعن يظعن ظعنا و ظعنا يعنى وقت خروجكم فى اسفاركم، «وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» فى دياركم و منازلكم ای لا تتقل عليكم فى الحاليتين. و قيل معناه كما جعل لكم بيوتكم سكنا، «يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» مفسران گفتند يوم اینجا بمعنى حين است چنانک در سوره الانعام گفت: «يَوْمَ حَصَادِهِ» ای حين حصاده، و در سوره مريم گفت: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ»

ای حين ولد و حين يموت و حين يبعث حيًا، فکذلك يوم ظعنكم و يوم اقامتكم ای حين

ظعنکم و حین اقامتکم، «وَمِنْ أَصَوْفِهَا الضَّائِنَةُ، «وَأُوبَارِهَا» الإبل، «وَأَشْعَارِهَا» الماعزة، «أَثَانًا» متاع البيت اثاث نامی است قماش خانه را چون پلاس و جوال و توره و رسن و گلیم و کلاه و مهار و افسار و مانند آن، و سَمَى اثاثًا لكثرتها و كل كثير اثيث، «وَأَمَتَاعًا» يتمتعون به، «إلى حین» البلی، و قیل الی حین یعنی الی الموت.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» یعنی الأبنية للسكن و الشجر للسابلة و اکنان الجبال للراعی و الصائد، «أَكُنَانًا» جمع کن و هو ما سترک من كهف و غار، یقال لولا ظل هذه الاشياء لم یکن للحيوان فی الارض قرار، «وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ» کل ما یلبس من ثوب او درع او جوشن او غیره فهو سربال قال الله تعالی: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ». و قیل السربال القمیص خاصة، «تَقِيكُمْ الْحَرَّ» قال قتاده یعنی قمیص الکتان. و قیل ملابس تدفع عنکم الحرّ و البرد و لم یذكر البرد لدلالة الحال علیه فانّ ما وقى من الحرّ فقد یقی من البرد، «وَأَسْرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ» یعنی الدروع التي تدفع عنکم شدة الطعن و الضرب و الرمی فی الحرب. قیل انما خوطبوا بما یعرفون، قال الله عزّ و جلّ: «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكُنَانًا» و ما جعل لهم من السهل اکثر و اعظم لکنهم كانوا اصحاب جبال، و قال عزّ و جلّ: «سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ» و ما یقی البرد اکثر لکنهم كانوا اصحاب حرّ، «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» درین آیات نعمتهای خود که ایشان را داده بر ایشان شمرد، آن گه گفت چنانک این چیزها شما را آفریدم و منافع آن شما را پیدا کردم هم چنان تمام کنم هر چه شما را بدان حاجتست از نعمت دنیا ای اهل مکّه، «لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ» تؤمنون و تخلصون له العبادة. «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» میگوید ای محمد اگر ایشان پس ازین بیان روی گردانند از اسلام و ایمان، بر تو بیش از آن نیست که رسالت ما بگزاری و آیات و معجزات که دلائل نبوت اند بنمایی، اگر نگرند، بر تو ملامت نیست و از کفر و جحود ایشان بر تو هیچیز نیست، قیل نسختها آية السيف.

قوله: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» ای الکفار یقرون بانّ النعم کلّها من الله تعالی، «ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» باضافتها الی شفاعة الاصنام کافران می دانند که نعمت همه از خدای تعالی است و آفریدگار و روزی گمار خدا است و اقرار باین می دهند اما می گویند که بشفاعت بتان این نعمت بما می رسد و سپاس داری بتان می کنند، پس آن اقرار بکار نیست که آزادی و

سیاس داری منعم بآن نیست و چون شکر و آزادی با آن نیست گویی که نه الله تعالی را منعم می‌دانند، اینست معنی انکار ایشان که ربّ العزّه گفت: «ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» یعنی و کَلْهَمُ الْكَافِرُونَ الْجَاهِدُونَ.

و قیل انما قال: «وَ أَكْثَرُهُمْ» لان فیهم الصّبیّ و المؤمن. و قیل: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» یعنی امر النبی (ص) انه حقّ ثمّ ینکرونها بتکذیبهم. و قیل هو قول الرجل لولا فلان لکان کذا و کذا، اهل معانی گفتند نه هر چه عامّه مردم آن را نعمت شمردند آن نعمتست بلکه این باختلاف طباع و تفاوت اغراض مردم بگردد و بر جمله هر چه الله تعالی آفرید از بهر مردم از چهار قسم بیرون نیست، یک قسم آنست که هم درین جهان پسندیده است و سودمند و هم در آن جهان و آن علمست و خلق نیکو، دانایی و خوش خویی و درین جهان بحقیقت نعمت اینست و همه دلها و طبعها گواهی دهند که چنین است. دیگر قسم آنست که هم درین جهان زیان کارست هم در آن جهان و آن نادانیتست و بدخویی که همه طبعها ازورمیده و بنزدیک عاقلان نکوهیده.

دیگر قسم آنست که درین جهان ازو آسایش است و راحت و در آن جهان رنج و محنت و آن نعمت و زینت دنیاست و استمتاع بآن، هر چه جاهلانند آن را نعمت شمردند و عاقلان آن را بلاء و عقوبت دانند، و یشهد لذلك قوله: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مثال این عسل است که درو زهر بود، جاهل ظاهر آن بیند، نعمت شمارد، و عاقل تعبیه آن شناسد، بلا داند.

چهارم قسم آنست که درین جهان ازو رنج است و دشواری و در آن جهان همه راحتست و شادی و آن طریق ریاضت و مجاهدتست و مخالفت شهوت، مرد بی حاصل و جاهل رنج نقدی بیند، بلا شمرد، باز عارف دین دار آن را عین نعمت شمرد که تعبیه آن بحقیقت شناسد، همچون داروی تلخ بنزدیک بیمار نقدی با رنج است، اما راحت شما و صحت در پی آنست، و این رنج در راه آن نعمت نه گرانست.

«وَ يَوْمَ نَبَعْتُ» ای و اندرهم یوم نحشر، «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» یعنی الانبیاء یشهدون علی الامم بما فعلوا، «ثُمَّ لَا يُؤَدُّنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» فی الکلام و الاعتذار. و قیل لا یسمع عذرهم، «وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» العتبی الرضا، یعنی لا یطلب منهم ان یرجعوا الی ما یرضی الله لانّ

الآخرة ليست بدار تكليف و لا يتركون فى الرجوع الى الدنيا فيتوبوا. و قيل «وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» اى و لا هم يقالون، اى ان سألوا الاقالة لم يجابوا الى ذلك. «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ» اى و اذا عين الذين كفروا عذاب الله، «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ» بالعذر، «وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» اى و لا هم يؤخرون لانه فات وقت التوبة و بقى وقت الجزاء على الاعمال.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» او ثانهم التي عبدوها من دون الله. و قيل اضاف الشركاء اليهم لانهم قالوا هم شركاء الله، «قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» آلهة معنى آتست كه ربّ العزه روز قیامت بتان را و بت پرستان را همه بینگیزاند و بدوزخ فرستد، كافران چون معبودان خود را بینند ایشان را بشناسند و گویند: «هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَالْتَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ» این القا فعل شرکا است یعنی كه آن بتان جواب دهند و گویند: «إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» فى تسمیتنا آلهة ما دعوناكم الى عبادتنا و لا علمنا بعبادتكم ایانا شما دروغ می گفتید كه ما را خدایان خواندید كه ما شما را بر عبادت خود نخواندیم و نه از عبادت شما خود خبر داریم و این از بهر آن گویند كه ایشان جماد بودند، نه عابد را شناختند و نه از عبادت ایشان خبر داشتند، آن كه فضیحت ایشان ظاهر كرد بآنك عبادت چیزی می كردند مرده، جمادی بی خبر، و روا باشد كه این بر عیسی و عزیز علیهما السلام نهند، و من عبد من الملائكة لَمَا رَأَوْهُمْ فى الْجَنَّةِ و هم فى النَّارِ قالوا هذه المقالة فاجابوهم بانكم كاذبون فى قولكم انا دعوناكم الى عبادتنا و الاشراك بالله. و هذا كقوله تعالى: «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ».

«وَ اَلْفَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ» روا باشد كه این هم فعل شرکا بود یعنی كه خویشان را فرا دست الله دهند و ببندگی اقرار دهند گویند ما خدایان نبودیم كه ما ترا بندگان بودیم، چنانك جای دیگر گفت: «ما كانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ». و روا باشد كه فعل كافران بود، آن مستكبران كه در دنیا از عبادت حق سروا زدند در قیامت خویشان را بخواری بیوكنند و منقاد حكم الله شوند و بتان كه امید بشفاعت ایشان داشتند ایشان را بكار نیابند، «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يَفْتَرُونَ» اى بطل ما كانوا يأملون من ان آلهتهم تشفع لهم. و قيل «وَ اَلْفَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ» اى اسلم الكفار يوم البعث حين لا ينفع كقوله:

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا، «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» ای یسرکون. یعنی ضاع سعیهم فی خدمة آلهتهم فما نفعهم.

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» ای بسبب صدھم و منعهم الناس عن الايمان و الجهاد، «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» ای عذابا بكفرهم و عذابا بصدھم و منعهم و افسادهم و لهذا فی القرآن نظائر كقوله تعالى: «سَعُدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ» و قوله: «وَلْنُدَيِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. أَعْرَفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا» قال عبد الله بن مسعود: «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا» یعنی عقارب انبیاها كالنخل الطوال.

و قال ابن عباس و مقاتل: خمسة اناهار من صفر مذاب كالنار تسيل من تحت العرش يعذبون بها ثلاثة على مقدار الليل و اثنان على مقدار النهار. و قيل انهم يخرجون من حر النار الى الزمهرير فيبادرون من شدة الزمهرير الى النار. و قيل هو انهم يحملون اثقال اتباعهم كما قال تعالى: «وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ» «وَ يَوْمَ نَبَعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ» یعنی نبیهم یشهد عليهم، «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» یعنی من بنی آدم. و قيل من قومهم، «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» یعنی على امتك و قومك، ثم الكلام ها هنا ثم قال: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» مما امروا به و نهوا عنه، تبیان اسم فی معنى البیان و مثل التبیان التلقاء و لو قرئت تبیاناً بفتح التاء على وزن تفعال لكان وجهها لان التبیان فی معنى التبیین و لكن لم یقرأ به احد من القراء فلا يجوز القراءة به، «وَ هُدًى وَ رَحْمَةً» للجميع، «وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» خاصة. و قيل هدی من الضلالة و رحمة لمن آمن به و بشارة لمن اطاع الله عز و جل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» آدمی را منزل اول از منازل وجود شكم مادر است: اول آبی، آن گه علقه‌ای، آن گه مضغه‌ای، پس استخوانی و پوستی، آن گه جانوری، چون چهار ماهه شود زنده شود، شخصی زیبا، صورتی پرنگار، درو از الطاف کرم تعبیه‌هایی که عاقل در آن نگرند از تعجب خیر فرو ماند، در وی دماغ آفرید سه طبقه بر هم ساخته: در اول فهم نهاد، در دوم عقل، در رسوم حفظ، وانگه کمال حکمت را دماغ

سرد و تر آفرید که مقابل وی دلست گرم و خشک تا بخار دل و حرارت دل که باو رسد او را زیان ندارد، دل بیافرید رگهای جهنده درو پیوسته و حیاة در او روان، جگر بیافرید رگهای آرمیده درو پیوسته غذاء همه تن درو روان، معده بیافرید امعاء درو پیوست، جای نطفه بیافرید مثانه و انثیین درو پیوست، دماغ نرم و تر آفرید تا سخن در گیرد، پوست پیشانی سخت آفرید تا موی نروپاند، پوست ابرو میانه آفرید تا موی رویاند لکن دراز نگرداند، محلّ نور چشم پیه گردانید تا آن را تباه نکند، زبان بر محل لعاب نهاد تا زود برود، آسان سخن گوید، بر مراد وی چنانک خواهد، بر سر حلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فرو برد سر حلقوم بسته شود طعام بمجرای نفس نرسد، آن گه طعام بحرارت جگر در معده پخته گردد و آن را بعروق و اعضاء رساند.

درنگر تا از یک قطره آب چه آفرید و چند آفرید از استخوان و گوشت و پوست و پیه و زهره و جگر و سپرز و رگ و پی و موی و ناخن و دندان، چون آن خلقت بکمال حکمت تمام شود و نه ماه بسر آید از شکم مادر بفرمان حق جلّ جلاله قصد دنیا کند اینست که ربّ العزّه گفت: «وَاللّٰهُ اٰخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ» چون در دنیا آید نادان و بی علم آید چنانک گفت: «لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا» ربّ العالمین بکمال لطف و رأفت و رحمت خویش او را سمعی دهد که لطایف ذکر بوی شنود، بصری دهد که عجایب صنع بوی ببیند، دلی دهد که مهر و محبّت حق را بشاید، آن گه گفت: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ» این همه بآن کردم تا نعمت من بر خود بشناسید و از من آزادی کنید نه چنانک دشمنان کردند که نعمت بشناختند و آن گه انکار کردند که حوالت نعمت با دیگری بردند و آزادی از دیگری کردند، و ذلک فی قوله تعالی: «يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا»، شناخت نعمت نیکوست و شناخت منعم نیکوتر زیرا که شناخت نعمت انکار را بوی را هست و شناخت منعم جز بر استقامت نرود، کافران را شناخت نعمت بود اما شناخت منعم نبود، لا جرم انکار بار آورد و جحود. یکی از پیغامبران گفت بار خدایا نعمت بر کافران بی شمار می ریزی و بر سر مؤمنان بلا می انگیزی سبب چیست؟ فرمان آمد از جبار کائنات که آفریدگان همه بندگان و رهیگان من اند، بلا و نعمت بارادت و مشیّت منست، مؤمن در دنیا گناه کند و آخر عهد که روی بعقبی نهد خواهم که پاک و بی گناه بر من رسد و مرا ببیند، بلا بر وی گماردم در دنیا و آن

را کفاره گناهان وی کنم، و کافر در دنیا نیکوئیها کند آن نیکوئیها را در دنیا بنعمت مکافات کنم تا چون بر ما رسد وی را هیچ حق نمانده باشد و او را عقوبت تمام کنم، خواست ما اینست و ارادت ما چنین است و کس را بر خواست ما اعتراض نیست و از حکم ما اعراض نیست.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قومی گفتند این در حق مسلمانانست که روزگاری در طاعت بسر آرند و طریق ریاضت و مجاهدت بحکم شریعت بر دست گیرند، اما بعاقبت عجبی در ایشان آید که راه بریشان بزند و آن طاعت بر ایشان تباه کند، و عجب آنست که آن طاعت و عبادت بنزدیک حق جلّ جلاله خدمتی پسندیده داند و اهتزاز و شادایی در خود آرد که این صفت من است و قوت من و غافل ماند از آنک نعمت خداست و فضل او بر وی وانگه از زوال نعمت نترسد و ایمن رود.

مصطفی (ص) گفت سه چیز است که هلاک مرد در آنست: یکی بخل که مرد او را فرمان بردار شود، دیگر هوای نفس که مرد فرای آن نشیند، سوم آن مرد که بخویشتن معجب بود. یکی از جمله بزرگان دین گفته: اگر همه شب خواب کنم و بامداد شکسته و ترسان باشم دوست تر از آن دارم که همه شب نماز کنم و بامداد بخویشتن معجب باشم. و عبد الله مسعود گفت هلاک دین مرد در دو چیز است: یکی عجب، دیگر نومیدی این از آن گفت که هر که نومید شد از طلب فرو ایستاد و فترت در وی آمد نیز عبادت نکند، همچنین معجب در خود می‌پندارد که از طلب بی نیازست که کار وی خود راستست و آمرزیده.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» تأتی یوم القیامة کلّ اّمة مع رسولهم فلا اّمة تساوی هذه الامّة کثرة و فضلا و لا رسول کرسولنا (ص) رتبة و قدرا. ... «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» فيه للمؤمنین شفاء و هو لهم ضیاء و علی الکافرین بلاء و هو لهم سبب محنة و شقاء.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الله تعالى بر است کاری می فرماید و بنیکو کاری، «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» و بخشیدن خویشاوندان را و برّ با ایشان، «وَإِنْ يَنْهَى عَنِ

الْفَحْشَاءِ» و باز زند از بخل و دشنام و زشت کاری، «وَالْمُنْكَرِ» و از کار و سخن ناسزا و گواهی بدروغ، «وَالْبُهْيِ» و از فزونی جست، «يَعْظُمُكُمْ» پند می دهد شما را، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰)» تا مگر پند گیرید و حق دریابید.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» و باز آئید خدای را به پیمان او، «إِذَا عَاهَدْتُمْ» چون پیمان بندید با او، «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ» و سوگندان خویش مشکنید، «بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» پس آن که آن را محکم کردید، «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» و خدای تعالی را بر خود گواه گرفتید و میانجی، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ (۹۱)» الله تعالی می داند آنچه شما می کنید.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُا» و چنان که آن زن مباشید که پشم رشته خویش باز شکافت و باز گشاد، «مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاتًا» پس آنک تافت تافت ناتافت کرد پاره پاره، «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» می درایستید و سوگندان خویش می خیانت را حیلت سازید، «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» از بهر آنک گروهی توانگرتراند و با توان تر از گروهی، «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ» آن کس که شما را می آزماید آن آزماینده الله تعالی است، «وَأَلْبِيسُنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و پیدا خواهد کرد روز قیامت ناچاره شما را، «مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)» نهان آنچه الله تعالی دانست در جدای جدایی شما در احوال.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» و اگر الله خواستی، «لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» شما را یک امت کردی یک گروه یک دین یک حال، «وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» لکن بی راه میکند او را که خواهد و با راه می آورد او را که خواهد، «وَلَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)» و حقا که شما را بخواهند پرسید از آنچه می کنید.

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» و سوگندان خویش چاره کژی مسازید در میان خویش، «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» بخیزد پای و گام از جای پس آن که محکم بود بر جای، «وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بد عذاب بچشید بآنچه بر گشتید از راه خدا، «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)» و شما راست عدایی بزرگ.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» بدین خدای بهایی اندک مخرید، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ» آنچه بنزدیک خداست، «هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵)» شما را آن به اگر دانید.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» آنچه بنزدیک شماست این جهانی آن بسر آید، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» و

آنچ بنزدیک الله تعالی است آن جهانی پاینده است، «وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا» و براستی که پاداش دهد ایشان را که شکیبایی کردند، «أَجْرَهُمْ» بمزد ایشان، «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)» بنیکوتر چیزی که می کردند.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا» هر که کار نیک کند، «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» از مرد یا از زن، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» پس آنک گرویده است، «فَلَنُحْيِيَنَّهُ» براستی که وی را زنده داریم، «حَيَاةً طَيِّبَةً» بزنگانی خوش پاک، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ» و براستی که پاداش دهم بمزد ایشان، «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)» بنیکوتر چیزی که می کردند.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» چون خواهی که قرآن خوانی، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)» استعاذت کن بخدای تعالی از دیو نفریده «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» که او را دسترسی نیست بر ایشان که گرویده اند، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)» و بخداوند خویش پستی دارند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْهُ» دست رس او بر ایشانست که باو می گویند و خشنودی او می جویند و طاعت او می ورزند، «وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)» و ایشان که او را انباز می گیرند با خدای تعالی.

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» و هنگامی که آیتی از قرآن بدل فرستیم بجایگاه آیتی، «وَاللَّهُ أَغْلَمُ بِمَا يُنْزَلُ» و الله تعالی داناتر بهر چه فرو فرستد، «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌ» گویند که این تو می نهی و دروغ می سازی، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)» نه چنانست بیشتر ایشان نادانانند.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» گوی فرو آورد آن را جبرئیل، «مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» از خداوند تو براستی و سزا، «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تا مؤمنانرا دل و قدم بر جای می دارد، «وَهُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)» و راهنمونی و بشارتی گردن نهادگان را.

«وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ» و می دانیم که ایشان می گویند، «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» که این قرآن مردمی درو می آموزد، «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ» سخن این کس که ایشان قرآن با وی می گردانند اعجمی است، «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)» و این لغتییست تازی آشکارا پیدا کننده.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» ایشان که بنمی‌گروند بسخنانِ الله تعالی، «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» راه نخواهد نمود الله تعالی ایشان را، «وَأَلَّهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)» و ایشانراست عذابی درد‌نمای.

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِّبَ» ایشان دروغ‌سازند، «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» که نگریده‌اند بسخنانِ خدای تعالی، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۵)» و دروغ‌زنان ایشانند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» ابن عباس گفت: العدل التوحيد و الاحسان اداء الفرائض عدل خدای را جلّ جلاله یکتا گفتنست و یکتا دانستن و احسان فریضه‌ها گزاردن و چنانک الله تعالی فرمود بجای آوردن. بروایتی دیگر از ابن عباس: العدل شهادة ان لا اله الا الله و الاحسان الاخلاص فيه. و قیل العدل فی الفعل و الاحسان فی القول عدل در فعل رود و احسان در قول و لهذا قال تعالی: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» و خبر درستست از مصطفی (ص) که گفت: جماع التقوی فی قوله عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» ثمّ قرأ هذه الآية، و معنی عدل: انصاف دادن است و راست رفتن چنانک از واجب بنکاهی و مکافات فرو نگذاری و این از دو وجه بود: یکی آنک بجای آن کس که با تو نیکویی کرد نیکویی کنی از آنچه وی کرد کم نه، چنانک ربّ العزّه گفت: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»

و مصطفی (ص) گفت: «من اتی الیکم معروفا فکافئوه»

هر که نیکویی بسر شما آرد هم چنان نیکویی بسر وی برید. دیگر وجه آنست که بجای آن کس که با تو بد کرد، اگر با وی بد کنی باندازه کرد وی کنی افزونی نه، چنانک ربّ العزّه گفت: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» و معنی احسان نیکوکاریست و آن از عدل مه است زیرا که عدل انصاف است و احسان ایثار است و ایثار از انصاف به است، و احسان باز دو چیز است: یکی آنست که بجای آنک با تو نیکویی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی و بجای آن کس که با تو بد کرد نیکویی کرد که حق جلّ جلاله هر چند که عدل دوست دارد، احسان دوست‌تر دارد، نبینی که خلق را بعدل معذور داشت و باحسان بستود آنجا که گفت: «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا

عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» الی قوله: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ أَعْزَمِ الْأُمُورِ» و قال تعالی: «فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ».

عدل آنست که در ستد و داد راست ستانی و راست دهی، احسان آنست که چرب دهی و خشک ستانی، عدل حلالست و نیکو، اما احسان نیکوتر، همچنین بجای کسی که بجای تو نیکویی کرد نیکویی کنی چنانک وی کرد حلالست و نیکو، اما اگر بیفزایی احسانست و آن نیکوتر، و بجای آن کس که با تو بد کرد بد کنی حلالست اما عفو نیکوتر، و اگر بجای آن بد کار نیکویی کنی باز نیکوتر، اینست که گفت عزّ جلاله: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ».

... ثمّ قال: «وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» همانست که گفت: «وَ آتَى الْأَمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» جای دیگر گفت: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» مؤمنانرا در آموخت که پیوستن رحم نه همه بسلام زبان و پرسیدن ایشانست که ببذل احسانست و درست است خبر که یکی از مصطفی (ص) پرسید که برّ با که کنم؟ گفت با مادر خویش، گفت پس با که؟ گفت با پدر خویش، گفت دیگر با که؟ گفت: الاقرب فالاقرب هر که با تو نزدیکتر برّ تو اولیتر. درین خبر، مادر را مقدّم کرد بر پدر و بر حق پدر بیفزود زیرا که به برّ مادر اولیتر و بطاعت پدر. و در خبری دیگر گفت: امّک و اباک و اختک و اخاک ثمّ ادناک فادناک. سدیگر خبر درین معنی آنست که مصطفی (ص) را پرسیدند از نفقات گفت: «زوجتک تقول اطعمنی او طلقنی و مملوکک يقول اطعمنی او بعنی و ابنتک تقول الی من تکلنی».

و در خبرست که مردی گفت یا رسول الله (ص) عندی دینار یک دینار دارم چکنم؟

گفت: انفقہ علی نفسک بر خود بکار بر، گفت عندی آخر؟

گفت: انفقہ علی عیالک بر عیال خود بکار بر، و عیال مرد اهل اوست و فرزندان خرد یا مضطر او و پدر و مادر و بال مانده بر او، گفت عندی آخر؟ گفت: انفقہ علی خادمک بر برده و خادم خود بکار بر، گفت عندی آخر؟ گفت: انفقہ علی دابّتک بر ستور خود بکار بر، گفت عندی آخر؟ گفت: انت ابصر اکنون تو به دانی.

و تعظیم رحم پیوستن را برّ و صلت دادن پدر و مادر کافر را گفت: «وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» اگر پدر و مادر با تو جنگ کنند و باز

کوشند که مشرک شو و انباز گیر با من تو ایشان را در آن فرمان مبر، آن گه گفت: «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» اما در دنیای خویش و نعمت دنیا با ایشان بنیکویی زندگانی کن. جای دیگر گفت در تهدید قاطع رحم: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» چنان می‌پندارید و می‌بوسید که اگر بر سر کس سالار گردید یا بر سر قومی را عی یا بر سر رعیت والی یا بر سر اهل بیت خویش سالار «أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» که بیداد کنید در زمین و افزونی جوید و رحما برید، «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ» ایشان که این کنند الله تعالی بر ایشان لعنت کند و از راه پذیرفتاری دور کند، گوش دل ایشان کر گرداند و چشم دل ایشان نابینا.

«وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ» مفسران گفتند فحشاء درین آیت زنا است چنانک گفت: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ» یعنی الزنا، و گفته‌اند فحشاء اینجا بخل است چنانک در سوره البقرة گفت: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ» و مصطفی (ص) گفت: «ان الله يبغض الفاحش المتفحش البذي»

زشت دارد الله تعالی هر بخیل بد گوی از شرم تهی، و بر جمله فحشاء آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند و مرد را بد نام کند. عبد الله مسعود را گفتند فلان کس همه روز دزدی میکند و همه شب قرآن میخواند، جواب داد که: ستنه‌ها قراسته، و این از قول خدای تعالی گفت جل جلاله: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ».

و مردی بار خواست بدر حجره عایشه صدیقه مادر مؤمنان، رسول (ص) گفت سه بار که بد مردیست آن گه گفت وی را بار ده! چون درآمد وی را بنواخت و با وی سخنان خوش گفت چون بیرون شد عایشه گفت یا رسول الله این مرد را آن گفنی که گفنی و چون در آمد با وی چنان کردی! جواب داد رسول خدای (ص): «ان ابغض الناس الى الله من يكرم اتقاء فحشه»

بترینه مردمان بنزدیک الله تعالی آن کس است که مردمان او را نیکو دارند از بیم فحشاء زبان وی، «وَ الْمُنْكَرِ» این منکر بقول مفسران شرکست و گواهی بدروغ. و قیل ما لا يعرف فی شریعة من شرایع الانبیاء منکر انست که هیچ شریعت از شرایع انبیا بآن نیامده و نه هیچ سنت بوی رفته، و گفته‌اند هر چه علم و خرد بر آن منکرست آن منکر است، هر

گفتاری و کرداری که پیغام آسمان را بر آن انکارست و آن را از خدای تعالی و رسول نکیر، منکر آنست، «وَالْبَغْيُ» بغی نامیست بیداد را و حسد را، از بیدادست آنجا که گفت: «بَغْيٌ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» و از حسد است آنجا که گفت: «بَغْيًا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و این بغی جای دیگر تفسیر کرد گفت: «حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» و بدان که مفسران بغی را در همه قرآن بر چهار وجه تفسیر کرده‌اند: یکی بمعنی زنا چنانکه در سوره مریم گفت: «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» یعنی زانیة كقوله في النور: «وَلَا تَكْرَهُوا قَتِيلَاتِكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ» یعنی علی الزنا. وجه دوم بغی است بمعنی حسد چنانکه گفت: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» یعنی حسدا منهم. وجه سوم بغی است بمعنی معصیت چنان که گفت: «فَلَمَّا أَتَجَاهُ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيِكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ای ضررها علیکم وجه چهارم بغی است بمعنی ظلم چنانکه در اعراف گفت: «وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» یعنی الظلم، و در عسق گفت: «إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ» یعنی الظلم، و درین آیت گفت: «وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مَن بَغَى عَلَيْكُمْ إِذَا نَزَلْتُمْ مِنْهَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُكَذِبُونَ» یعنی الظلم، «يَعْظُمُكُمْ» ای یحذرکم و ینهاکم عن هذا کله، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ما امرتم به و هو ثلث و نهیتم عنه و هو ثلث فتتظوا.

قال ابن مسعود هذه الآية اجمع آية في القرآن للخير والشر و اجمع آية لِحلال و حرام. و روی ان عمر بن عبد العزيز رفع لعن بنی هاشم و وضع هذه الآية موضعه علی المنابر. و روی ان النبي (ص) قرأ علی الوليد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الى آخر الآية «فَقَالَ لَهُ يَا بَنِي أَخِي أَعِدْ فَاغَادِ عَلَيْهِ، فَقَالَ إِنَّ لَهُ وَاللَّهِ لِحِلَاوَةَ وَ إِنَّ لَهُ لَطَلَاوَةَ وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لِمَثْرَمٍ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لِمَعْدُقٍ، مَا هُوَ بِقَوْلِ الْبَشَرِ.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ» ای اتموا ما ضمنتم من احكام الدین. و قيل اوفوا بذوركم اذا نذرتهم لله نذرا. و قيل هو الايمان می گوید عهدهی که با خدای تعالی کنید و پیمانی که با وی بندید در کار دین تمام بسر آرید و نذری که کنید بجای آرید و سوگندان که خرید راست دارید، «وَلَا تَتَّقُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» و سوگندان که خرید بنام خدای و پیمان که بندید و آن را بذکر خدای محکم کنید مشکنید، حکم آیت عامست اما خطاب با انصار است که با رسول خدا (ص) بیعت کردند و احكام دین در پذیرفتند و خدای تعالی

را در آن عهد بر خود گواه گرفتند اینست که گفت: «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» ای شاهد و رقیب، این واو حالست یعنی در آن حال که پیمان بستید خدای را و بر خود گواه گرفتید که وفا کنید. و قیل «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» ای ضمینا یعنی ضمن لکم بالجنّة اذا وفیتم معنی آنست که ربّ العزّه ایشان را گفت بیعتی که با رسول خدای کردید و سوگند خوردید که وی را نصرت کنید و خدای را کفیل و ضمین خود کردید بهیشت اگر وفا کنید اکنون آن عهد وفا کنید و سوگندان مغلظه را دروغ مسازید، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» من نقض العهد و الوفاء به.

پس آن گه مثل زد نقض عهد را فقال: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا» ای لا تكونوا فی نقضکم عهدو الناس بعد توکیدها کالمرأة الخرقاء التي نقضت غزلها، «مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ» ای من بعد قتل و ابرام، «أُنْكَاتًا» ای طاقه طاقه، جمع نکث و هو ما نکث و نقض بعد الغزل و القتل، زنی بود در عرب او را ریطة بنت سعد می گفتند و عادت وی پشم رشتن بود، آن گه پشم رشته خویش باز می شکافت و تافته را ناتافته می کرد، باز دیگر باره می رشت و باز می شکافت. معنی آنست که: لا تستخفوا باسم الله عزّ و جل بعد ان آمنتهم به و عظمتهم و استمسکتهم به و بنیتم الدین علی تصدیقه پس از آنک ایمان آوردید و تعظیم اسلام و ایمان در دل گرفتید و بزرگ داشت نام و ذکر حق را عهدها و عقدهای خود بآن محکم کردید اکنون آن را بمرگردانید و استخفاف بنام و ذکر حق بنقض آن عهد میسندید و چون آن زن مباحثید که نقض غزل خویش می کرد، قومی گفتند این زن برین شکل و صورت خود نبودست و معنی آنست که ربّ العالمین ناقضان عهد را مثل زد گفت چون زنی مباحثید که صفت وی این باشد که شما اگر شنوید که زنی برین صفت و برین فعل هست وی را در آن فعل بنکوهید و نپسندید، نقض عهد همچنین است. اینجا سخن منقطع شد، پس گفت: «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» ای غشاً و غلا، منصوب لانه مفعول له یعنی تتخذون ايمانکم للغش و الدّخل و کلّ ما دخله عیب. قیل مدخول و فیه دخل، «أَنْ تَكُونَ» یعنی بان تكون، «أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» ای قوم اغنی و اعلی من قوم، یعنی لا تغدروا بقوم لقلّتهم و کثرتکم و قد وثقوا بکم.

مجاهد گفت: این در شأن قومی است که با قومی عهد داشتند، پس قومی دیگر را از

ایشان توانگرتر و عزیزتر دیدند نقض عهد آن قوم کردند و کثرت و عزت این قوم را با ایشان بیوستند، ربّ العالمین ایشان را ازین نهی کرد، اربی مأخوذ من ربا الشیء یربو اذا کثر، «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ» ای یختبرکم باختیار الاحوال بالعزّ و الذلّ و الغنى و الفقر. و قیل یختبرکم بما امر و نهی، «وَلَيَبِيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» من الوفاء بالعهد و نقض العهد.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» علی ملّة واحدة و دین واحد، «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» عن دینه بخذلانه عدلا منه، «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» لدينه بتوفيقه فضلا منه، «وَلَتَسْتَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» فی الدنیا.

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا» ای خدیعة و فسادا، «بَيْنَكُمْ» فتغروا بها الناس فیسکنوا الی ایمانکم و یأمنوا بها ثمّ تنقضونها و تحنثون فیها، «فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» فتهلکوا بعد ما کنتم آمنین. و قیل اتّخاذ الايمان دخلا ان يتوصل بها الی الذّهاب باموال الناس، یعنی انکار الحقوق و الحلف علیها کاذبا. و قوله: «فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» ای یهلک هذا الحالف بعد امنه من الهلاک، و العرب تقول لكلّ مبتلى بعد عافیة او ساقط فی ورطة بعد سلامة زلت قدمه. و قیل هذا وعید للحالف باسم الله کاذبا بالخروج عن الاسلام، «وَوَدُّوا السُّوءَ بِمَا صَدَدَتْهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» یقال لا یحول علی صاحب عین الغموس الحول حتی تصبیه قارعة، «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» یعنی فی الآخرة و هو نار جهنم.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» ای لا تنقضوا العهد لعرض تأخذونه من اعراض الدنیا و ان کان عندکم کثیرا فهو قليل لانه یفنی، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ» من الثواب علی الوفاء، «خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ذلك.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» ای ما عندکم من اعراض الدنیا ینقضی و یفنی و ان کثر، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ» من الثواب و الکرامة، «باقی» دائم لا ینقطع، ای فلما عنده فاعملوا و علیه فاحرصوا. ابن کثیر «و ما عند الله باقی» وقف کند بیا، «وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا» بنون قراءت مکى و عاصم و شامی است باقی بیا خوانند، ای و لیثبین الله الصّابرين علی ما امرهم به و الصّابرين عمّا نهاهم عنه، «أَجْرَهُمْ» ای ثوابهم، «بأحسن ما كانوا یعملون» من الاعمال الحسنة و لیغفرن لهم من الاعمال السيئة «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»

قید بالایمان لان اعمال الکفار غیر معتد بها، «فَلنَحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» قال ابن عباس: حياة طيبة في الدنيا بالرزق الحلال و تيسير صالح الاعمال و تصفية حياته من الهموم و الآفات، و روى عنه ايضا: قال الحياة الطيبة القناعة، يقال عنى بذلك قوت يوم بيوم و هو عيش الرسول (ص) و الصالحين. و قال الحسن ليس لاحد حياة طيبة الا في الجنة، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» يعنى مضاعفة الجزاء فى الآخرة.

و قيل: «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» دون اسوأها و لنغفرن سيئاتهم بفضلنا. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» يعين اذا اردت ان تقرأ القرآن، «فَاسْتَعِذْ» كقوله: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» و الطهارة مقدمة على الصلاة يعنى اذا اردتم القيام الى الصلاة، و كقوله: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا» يعنى اذا اردتم الدخول و آتيتم الباب، و كقول النبى (ص): «من اتى الجمعة فليغتسل» يعنى من اراد ان يأتى. و كان (ص) اذا استنجى قال: اللهم حصن فرجى يعنى كان اذا اراد ان يستنجى، قوله: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» يعنى سل الله ان يعيذك و يعصمك، «مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» اى من وساوس ابليس و مكايده معنى آنست كه چون قرآن خواهى خواند از خدا بخواه تا ترا در زينهار و پناه خویش گيرد از وساوس ابليس و ترا معصوم دارد از كيد و ساز بد او، و اين عصمت خواستن آنست كه گويى: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» پارسي آنست كه باز داشت خواهم و پناه گيرم بخداى از آن ديو نفریده رانده.

قال ابن مسعود: لقد قرأت على رسول الله (ص) فقلت اعوذ بالسميع العليم، فقال لى يا بن ام عبد قال: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» هكذا اقرانيه جبرئيل.

و عن جبیر بن مطعم قال: رأيت رسول الله (ص) يصلى فقال: الله اكبر كبيرا و الحمد لله كثيرا و سبحان الله بكرة و اصيلا، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، من نفخه و نفثه و همزه، قال ابن مسعود: نفخه الكبر و نفثه الشعر و همزه الجنون.

و عن ابى سعيد الخدرى قال كان رسول الله (ص) يقول: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم يقرأ، استعادت

فرض نیست اما سنتى مؤكّد است در نماز و در قراءت قرآن و پيش از قراءت مستحبست نه بعد از قراءت، جماعتى اهل ظاهر چون داود بن على و مالك و اصحاب ايشان گفتند

پس از قراءت مستحبّست و همچنین روایت کرده‌اند از حمزه و از ظاهر لفظ قرآن بر گرفته‌اند: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ» و این قول نه پسندیده است و بیشترین فقهاء و علماء دین و ائمه سلف بر آنند که استعاذت پیش از قراءت مستحبّست چنانک خبر بدان آمده، و معنی الآیه: اذا اردت قراءه القرآن فاستعد كما بيّناه، و الشيطان هو ابليس و الرجيم المطرود و الملعون.

کلبی گوید: شأن نزول این آیت استعاذت آن بود که رسول خدای در مبدأ وحی روزی بر در کعبه ایستاده بود سوره و النجم همی خواند کافران مکّه بعضی حاضر بودند چون آنجا رسید که: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» بر زبان وی برفت: تلک الغرائق العلی منها الشفاعة ترتجی، کفار قریش آن از وی بشنیدند پنداشتند که محمد خدایگان ایشان را ستود شادبها کردند و ندانستند که رسول خدای تعالی آنچ گفت بر سبیل انکار و استخفاف گفت یعنی که لات و عزّی و مناة آن بزرگواران باشند که بشفاعت ایشان امید باید داشت کلا و حاشا!! لکن اهل مکّه پنداشتند که محمد (ص) آن سخن بحقیقت گفت شاد می‌بودند تا مصطفی (ص) سوره و النجم بآخر برد، بآیت سجده رسید خدای را جلّ جلاله سجود کرد و در کعبه گشاده بود برابر وی و در کعبه بتان نهاده، کافران پنداشتند که محمد (ص) خدایان ایشان را سجود کرد، ایشان نیز همه سجود کردند بر متابعت و موافقت وی، خبر در مکّه افتاد که محمد (ص) بدین ما باز آمد که در میان سوره‌ای که می‌خواند بتان را ستود و بآخر سوره ایشان را سجود کرد، و خبر باطراف افتاد که اهل مکّه در دین محمد (ص) شدند و قرآن وی سماع کردند و خدای وی را سجود بردند و مسلمان شدند، جبرئیل (ع) آمد و گفت ای محمد آن سخن چه بود که گفتی؟! که خلقی از آن در غلط افتادند، رسول (ص) گفت ای جبرئیل نمی‌بایست گفت آن سخن؟ جبرئیل گفت نه، که آن دیو در افکند تا مردمان را در غلط افکند، رسول از آن اندوهگین شد، آیت آمد که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» الآیه...

رسول (ص) گفت ای جبرئیل و اگر دیو ازین پس چیزی در افکند من چه کنم؟ رب العالمین این آیت استعاذت فرو فرستاد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ» چون قرآن خواهی که خوانی «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگویی تا الله تعالی دیو از تو دور کند.

و قال رسول الله (ص): اذا قال العبد استعید بالله من الشیطان الرجیم ولی الشیطان و لطفیه جلبه فمه و دبره فاستعیدوا بالله و لا تغفلوا فانه لیس بغافل عنکم: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ»، اگر کسی گوید چونست که ربّ العزّه بنده را باستعاذت از شیطان خصوصا در وقت قرآن خواندن فرمود، گفت: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» و نگفت فاذا صليت فاذا صمت فاستعذ بالله، بعد ما که وسوسه شیطان چنان که بوقت قرآن خواندن بود بوقت خیرات و طاعات دیگر هم بود؟ جواب آنست که شیطان را از هیچیز چندان غیظ نبود که از ذکر خدای تعالی بود و لهذا

قال النبی (ص): «ذكر الله في جنب الشيطان كالأكلة في جنب ابن آدم»، و قرآن خواندن فاضلترین ذکرهاست، بس شیطان را از آن غیظ بیش آید و وسوسه بیش کند ازین جهة باستعاذت آن را مخصوص کرد.

اگر کسی گوید: اگر از شیطان استعاذت می باید کرد که وسوسه معصیت ازوست پس از خدای عزّ و جل نیز استعاذت می باید کرد که معصیت بنده بخواست و قضاء اوست تا بگوید که: اعوذ بالله من الله، جواب آنست که از خدای عزّ و جل هم خواست خیر است و هم خواست شرّ و از شیطان جز خواست شرّ نیست ازین جهة ازو بخدا استعاذت باید کرد، و نیز وسوسه شیطان مر بنده را از بهر هلاک و فساد بنده است، و ارادت و قضاء معصیت از الله از بهر صلاح و تدبیر مملکت است، و اگر کسی استعاذت از الله بالله کند هم شاید که مصطفی (ص) گفته: اعوذ بعفوک من عقابک و برضاک من سخطک و اعوذ بک منک.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» ای لیس لابلیس علیهم تسلط اذا استعاذوا بالله و توکلوا علیه، یعنی لیس علیهم سلطان الاغواء.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» اتخذه وليا فاطاعوه، «وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ» این ها گفته اند که با شیطان شود یعنی بسببه و طاعته فیما یدعوهم الیه، «مُشْرِكُونَ» بالله. و گفته اند که بالله شود یعنی و هم بالله مشرکون. سفیان ثوری گفت: معنی آیت آنست که شیطان را بر

مؤمنان دسترس نیست تا ایشان را بر گناهی دارد که نیامرزد، دست رس وی بر ایشانست که او را فرمان بردارند و طاعت او می ورزند و ایشان که او را با خدای انباز می گیرند. اشراک درین آیت همچون عبادتست در آن آیت که گفت: «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» و لم يعبد احد ابليس و لم يدعه لله شريكا انما عبادة و الاشراک به طاعته و ابتغاه رضاه، کقوله عز و جل: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» لم يسجدوا لآحبارهم و رهبانهم انما اطاعوهم و اتبعوهم و ابتغوا رضاهم فيما احلوا و حرّموا.

«وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» ای اذا نسخنا آية و انزلنا مكانها اخرى، سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: ان محمدا يسخر باصحابه يأمرهم اليوم بامر و ينهاهم عنه غدا و يأتيهم بما هو اهون عليهم و ما هو الا مفتر يتقولوه من تلقاء نفسه گفتند محمد باصحاب خود افسوس میدارد، امروز ایشان را کاری فرماید و فردا ایشان را از آن باز زند و کاری دیگر از آن آسان تر فرماید، این تغییر و تبدیل وی از آنست که این سخن از بر خویش می نهد بر مراد خویش، دروغیست که خود بر می سازد، چون ایشان این گفتند ربّ العزّه آیت فرستاد: «وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» رفعناها و انزلنا غيرها لنوع من المصلحة، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ» بمصالح العباد فيما ينزل من النسخ و المنسوخ، «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌّ» این جواب اذا است، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ» در میان عارضت، آن گه گفت: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» حقيقة القرآن و فائدة النسخ و التبدیل و وجه المصلحة فيه. قراءت مکی و ابو عمرو و زید از یعقوب بما ينزل بتخفيف است باقی بتشديد خوانند.

لقلوله: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» روح القدس جبرئیل است و القدس مثقل و مخفف هر دو خوانده اند، مخفف قراءت مکی است و مثقل قراءت باقی معنی آنست که ای محمد بگوی ایشان را که این قرآن از نزدیک خدا فرو آورد جبرئیل آن جان پاک، نه دروغ است و نه بر ساخته مخلوق که فرو فرستاده الله تعالی است براستی و صدق، «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تا الله باین قرآن دل مؤمنان و قدم ایشان بر جاده دین می دارد، در روز فراخی فرمان گرانتر و روز تنگی فرمان سبک تر، در تن درستی و حضر نماز تمام بهنگام بر پای و در سفر نماز نیمی و در بیماری نشسته و در ناتوانی خفته و در بیم بر ستور تا مؤمنان با فرمان می تاوند و بطوع بر آن می پابند، «وَ هُدًى» من الضلالة «وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» بانهم من

اهل الجنة.

«وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» آدمى و ما هو من عند الله، كان غلام رومى يلازم رسول الله (ص) و يحدثه بما قرأ فى الانجيل، فقيل انما يأخذ محمد ما يأتى به منه و اسم ذلك الغلام يسار و قيل جبر. قال عكرمة هو غلام لبنى عامر بن لو يقال له يعيش، و قيل هو عابس مملوك كان لحويطب بن عبد العزى و كان قد اسلم فحسن اسلامه. و قال الضحاک هو سلمان الفارسى. قال النحاس: و هذه الاقوال ليست بمتناقضة لانه يجوز ان يكونوا اومأوا الى هؤلاء جميعا و زعموا انهم يعلمونه، قوله: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ لِإِيَّهِ» قرأ حمزة و الكسائى: يلحدون بفتح الياء و الحاء و قرأ الباقون: يلحدون بضم الياء و كسر الحاء و المراد بهذا اللسان اللغة و العرب تسمى اللغة و الكلام لسانا، و الالحاد الميل، و المعنى لغة الذى يميلون اليه و يزعمون انه يعلمك، «أَعْجَمِيٌّ» غير عربى، «وَهَذَا» القرآن منزل بلغة عربية، «مُبِينٌ» اى يعرف معناه من لفظه بادننى تأمل.

و قيل معنى الآية: انتم افصح العرب و ابلغهم و اقدرهم على الكلام نظما و نثرا و قد عجزتم و عجز جميع العرب عنه فكيف تنسبونه الى اعجمى الكن، يقال العجمى فى النسب و الاعجمى فى الكلام.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» يعنى القرآن و انه من عند الله، «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» لا يوفقهم و لا يرشدهم، هذا كقوله: «إِنْ تَحَرَّصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» و كقول نوح: «وَلَا يَلْدُوا إِلًّا فَاجِرًا كَفَّارًا» لانه كان قد قيل له لن يؤمن من قومك الا من قد آمن، فقوله: «لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» واقع لا يؤمنون فى علم الله، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» مولم دائم.

«إِنَّمَا يَفْتَرَى الْكَذِبَ» ابن آيت جواب ايشانست كه گفتند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌ» يعنى لست بمفتر، «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» اى انما يفتري الكذب الذين اذا رأوا الآيات التى لا يقدر عليها الا الله عز و جل كذبوا بها فهؤلاء اكذب الكذبة. قال ابن بحر اعلم انهم هم اهل تلك الصفة دون رسوله (ص) فرد عليهم بالوصف دون النص اولاً ثم رد نصا فقال: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» لا من يقولون له انت مفتر يعنى النبى (ص).

روى عبد الله بن حداد قال: قلت يا رسول الله المؤمن يزننى؟ قال قد يكون ذلك، قال:

قلت یا رسول الله المؤمن یسرق؟ قال قد یكون ذلك، قال: قلت یا رسول الله المؤمن یکذب؟ قال لا، ثم قرأ: «إِنَّمَا یُفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللّهِ». و عن ابی بکر الصّدیق رضی الله عنه قال: ایاکم و الّکذب فانّ الّکذب مجانِب للایمان.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ اللّهُ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» کردگار جهان و جهانیان، خداوند مهربان جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، در این آیت مبانی خدمت و معالم معاملت در نسق جمع کرد، و مؤمنان را از پسندیده اخلاق آگاه کرد، و بشناخت اسباب رضای خود گرامی کرد، و ایشان را نیکو پرستی خود و زندگانی با خلق خود تلقین کرد، و ما لختی ازین جمله از روی شریعت بزبان کشف بیان کردیم، اما از روی حقیقت بزبان اشارت آنست که الله تعالی بنده را بعدل میفرماید در معاملت با حق و در معاملت با خلق و در معاملت با نفس، معاملت با حق باعترافست و معاملت با خلق بانصافست و معاملت با نفس بخلافست، با حق موافقت باید و با خلق مناصحت و با نفس مخالفت، و معنی موافقت استقبال حکم حق است پیش از پیدا شدن آن و برخاستن اختیار بنده از میان تا هر که آن نادر یافته بشناسد و نادیده دوست دارد، و معنی مناصحت آنست که با خلق خدا بقول و فعل و همّت و عزم راست رود، انصاف ایشان از خود بدهد، بار خود بر ایشان نهد، عیب ایشان بیوشد و در هر حال که ببند شفقت باز نگیرد و نیکی خود از ایشان دریغ ندارد و بخلق زندگانی کند، پیرانرا حرمت دارد و بر جوانان شفقت برد و بر کودکان رحمت کند، اینست معنی عدل در معاملت با خلق. اما حقیقت عدل در معاملت با نفس آنست که نفس را منع کند از آنچه هلاک وی در آنست، قال الله تعالی: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».

ابراهیم ادهم گفت: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید، بآن سه شادی نفس خود را قهر کردم: در شهر انطاکیه برهنه پای و برهنه سر می‌رفتم هر کسی طعنه‌ای در من میکشید، آخر یکی گفت: هذا عبد ابق این بنده ایست از خداوند خویش گریخته، مرا آن سخن خوش آمد که بحقیقت چنان بودم، با خود گفتم ای گریخته رمیده کی باشد وقت آن که بطریق صلح در آیی. دوم شادی آن بود که در کشتی نشسته بودم مسخره‌ای در میان

آن جماعت بود هر ساعتی آمدی و بر قفای من سیلی زدی که در میان قوم مرا حقیرتر می‌دید. سوم آن بود که در شهر مطیه در مسجدی سر بر زانوی حسرت خویش نهاده بودم و در وادی کم و کاستی خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند مئزر پای بگشاد و گفت یا شیخ خذ ماء الورد، نفس من از آن حقارت خود نیست گشت و دل من بدان شاد شد، آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

بزرگان دین چنین بوده‌اند پیوسته در قهر نفس و مذلت شخص خود کوشیده‌اند، عیوب خلائق پوشیده‌اند و معایب صفات خود دیده‌اند، خلق از ایشان پیوسته در آسایش و راحت و نفس ایشان همیشه در رنج و محنت.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» گفته‌اند عدل اعتدال دلست با حق و احسان معاملت است بر دیدار حق. مصطفی (ص) گفت: «الاحسان ان تعبد الله كانك تراه» این حدیث اشارتست بملاقات دل با حق و معارضه سر با غیب و مشاهده جان و شادی جاودان، بنده در نور مشاهده غرق و نداء لطف بجان وی روان.

پیر طریقت گفت: آن دیده که او را دید، بدیدن غیر او کی پردازد؟ آن جان که با او صحبت یافت، با آب و خاک چند سازد؟ خو کرده در حضرت مواصلت، مذلت حجاب چند بر تابد؟ والی بر شهر خویش، در غربت عمر چون بسر آرد؟

إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فكم تلبث النفس التي انت قوتها
ستبقى بقاء الضبّ في الماء او كما يعيش بببداء المفازة حوتها

چون زید در آب ضبّ و در دشت ماهی، قوت جان ما باز مگیر الهی. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الله تعالی در این آیت بنده را بسه چیز می‌فرماید که آن وی را منجیات‌اند، و از سه چیز باز میزند که آن وی را مهلکات‌اند، بآن سه چیز که مهلکاتند چون دست از آن بداشت بنده از دوزخ برست، و بآن سه چیز که منجیاتند چون بجای آورد بنده بهشت رسید و سماع و شراب و دیدار حق دید، آن گه چون امر و نهی بر شمرد بآخر آیت گفت: «يَعْظُمُ لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» الله تعالی شما را پند می‌دهد تا مگر بترسید و پند پذیرد، می‌خواند و کرم خود عرض میکند تا مگر اجابت کنید، لطف خود می‌نماید تا مگر مهر بر وی نهید، عیب می‌پوشد تا مگر با وی گرائید، از ابر لطف صنایع

بر می‌باراند تا مگر بر درگاه وی بمانید، دلها می‌افروزد تا لطف وی ببینید، بنشان عتاب می‌جنباند تا وی را در یاد دارید، از بار می‌کاهد و در بر می‌فزاید تا نیک‌خدایی وی دریابید.

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»، ما عندکم ینفد صفت دنیا است و فناء آن و ما عند الله باق صفت عقبی است و بقاء جاودان. عیسی (ع) را گفتند چرا خویشتن را خانه‌ای نسازی؟ گفت من سر آن ندارم که خویشتن را بچیزی مشغول کنم که تا ابد سر صحبت ما ندارد. امیر المؤمنین علی (ع) دیناری بر دست نهاد گفت: یا صفراء اصفری و یا بیضاء ایضی و غری غیری، ای دنیا و ای نعیم دنیا رو که تو عروسی آراسته‌ای و بانگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست، شو دیگری را فریب ده که پسر ابو طالب سر آن ندارد که در دام غرور تو آید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ».

تاکی از دار الغروری سوختن دار السرور تاکی از دار الفراری ساختن دار الفرار

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» ای ما عندکم من اشتیاقکم الی لقائنا فبعرض الزوال و قبول الانقضاء و ما وصفنا به نفسنا ممّا ورد به الاثر، الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انا الی لقائهم لاشدّ شوقا، «باقی» هر چه از بنده آید از طاعت و خدمت و مهر و محبت اگر چه در پیوند در معرض زوالست که صفت حدثانست و حدثان را فنا بوی راه است، آن اقبال جلال و عزت الهی است و نواخت ربّانی مر بنده را که هرگز نرسد و فنا بوی راه نبرد، هر چه از ما آید در خور ما آید، بحفظ معلول و بتفرقت موصوف، هر چه از خدای تعالی آید بنعت عزت و جلال بی نهایت آید، حقیقت جمع آنست که واجب البقاء و الدوام است، این الطاف کرم و نواخت بی نهایت و اقبال ربّانی که از جناب جبروت روان گردد جز در سویدای دل دوستان منزل نکند، ایشان که در دنیا حیاة طیّبه حیات ایشان و عمل صالح با ایمان سیرت و طریقت ایشان اینست صفت ایشان، که ربّ العالمین گفت: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» عمل صالح آنست که شایسته قبولست و شایسته قبول آنست که بر وفق فرمانست، آن گه گفت: «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» ای صدق بان نجاته بفضل الله لا بعلمه. می‌گوید حیاة طیّبه کسی را سزد که اعمال وی نیکو

بود و سیرت وی پاک و همت وی جمع وانگه اعتقاد کند که نجات وی بفضل الهی است نه بکردار بندگی، «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» امروز حلاوت طاعتست و نسیم قرب و یادگار ازل و فردا در حظیره قدس بحضرت عندیّت طوبی و زلفی و حسنی.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» آن روز که رایت جلال بسم الله از مکنم غیب بیرون دادند و جبرئیل امین به محمد عربی (ص) فرو آورد، گفت و گوی و جست و جوی در اهل آفرینش افتاد، آن زخم رسیده قهر ازل که او را ابلیس گویند دیدند در وجد آمده و مقهور سلطان سماع گشته! گفتند ای مهجور مطرود ترا ازین خلعت و عزّ این نام و عشق این پیغام چه آگاهیست؟ گفت: آری با آن مقتدای اهل سعادت چنین گفتند که چون قصد خواندن کلام مجید ما کنی بر سر کوی آن مهجور مطرود گذری کن و بگویی: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ما را آن عز نه بس که پرده داری در گاه قرآن مجید بما دادند؟ و ان شرف نه بس که تا بقیامت خوانندگان قرآن نام ما در پیش میدارند؟

اگر چه قهرست از درگاه او، ما را با این قهر خوشست:
از دستت از آتش بود، ما را ز گل مفرش بود هرج از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در قرآن نظائر این آیت فراوانند لختی بر شمیریم: از سوره البقرة خوان: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» بیان استعاذت موسی کلیم است، از سوره آل عمران خوان: «إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قصه حنه و مریم است دختر عمران بن ماثان، از سوره الاعراف خوان: «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» خطاب با مصطفی (ص) است خاتم پیغمبران، از سوره هود خوان: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» قصه نوح است و پسر وی کنعان، از سوره یوسف خوان: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِيَّاهُ مِنْ وَجَدِنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» قصه یوسف صدیقست و برادران، از سوره مریم خوان: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»

حدیث مریم است سیده زنان آن زمان، از سوره المؤمنون خوان: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» نشان عنایت الله تعالی است در حق دوستان، از سوره المؤمن خوان:

«إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ»: داستان موسی است از شرّ فرعون بی عون، از سوره الدخان خوان: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»: قصه بنی اسرائیل است و مؤمنان، از معوذتین خوان: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»: استعاذت دوستانست و آشنایان و بازگشت ایشان بدرگاه خداوند جهان.

موسی گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ» دو خلعت یافت: یکی قرب و مناجات «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» دیگر از دشمن خلاص و نجات «نَجِّينَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ». نوح گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ» دو خلعت یافت: یکی سلام و تحیت «يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا»، دیگر برکات بر وی و بر ذریت «وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّهِمْ مِنْ مَعَكَ» یوسف صدیق گفت «معاذ الله» دو خلعت یافت: یکی حفظ و عصمت «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ» دیگر شرف اخلاص و تخصیص عبودیت «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ».

مریم گفت «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»

دو خلعت یافت: یکی بشارت به عیسی روح الله «لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا»

دیگر دیدار جبرئیل روح القدس «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»

مصطفی (ص) گفت «أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» دو خلعت یافت: یکی رعایت و عصمت «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، دیگر کرامت شفاعت «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». سزد از خداوند کریم کار ساز بنده نواز نکو نام حلیم که چون بنده مؤمن گوید: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» در حال او را از دشمن عصمت دهد که می گوید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» بدر مرگ بشارت دهد که «وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ» فردا بچنت و زلفت رساند که میگوید: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» بی واسطه و بی ترجمان سلام و تحیت یابد که می گوید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»، هر آن بنده ای که در همه حال او را داند و او را خواند الله تعالی در همه حال او را نوازد و کار وی سازد: «من كان لله كان الله له».

۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» هر که کافر شود بخدای خویش پس آنک گروریده بود باو، «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» مگر کسی که بیم او را بر سخن دارد از زبان بر ناپسند دل،

«وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» و دل وی آرمیده بایمان، «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» اما هر که دل فراخ فرا داد بکفر «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» بر ایشان خشمی از الله تعالی، «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۰۶) و ایشانراست عذابی بزرگ.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ» این بانست که ایشان، «أَسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» این جهان برگزیدند بر آن جهان، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱۰۷) و الله تعالی راه ننماید کافران را.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» ایشان آنند که الله تعالی مهر نهاد بر دل‌های ایشان، «وَسَمِعِهِمْ» و بر گوش‌های ایشان، «وَأَبْصَارِهِمْ» و بر چشم‌های ایشان، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱۰۸) و ایشانند بازماندگانم از راه نجات.

«لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱۰۹) براستی که ایشان در آن جهان زیان‌کارانند.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا» پس آن‌گه خداوند تو ایشان را که هجرت کردند و از خان و مان و شهر بیریدند، «مِنْ بَعْدِ مَا فَتَنُوا» بر سر این که ایشان را عذاب کردند و رنج نمودند، «ثُمَّ جَاهَدُوا» وانگه جهاد کردند، «وَصَبَرُوا» و شکیبایی کردند، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱۱۰)، خداوند تو پس آنک ایشان کردند براستی که آمرزگارست مهربان.

«يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ» فردا که آید هر کسی، «تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» داوری میدارد خود را «وَتُوقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» و بسپارند بهر کس پاداش کرد او، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱۱۱) و از هیچکس از سزای او چیزی نگاهند.

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» و مثل زد الله تعالی، «قَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً» شهری که ایمن بود، «مُطْمَئِنَّةً» آرمیده، «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی اهل آن می‌آید بآن فراخ از هر سوی، «فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ» کافر شدند بنعمتهای خدای تعالی و ناسپاس نشستند، «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» بچشانید الله تعالی ایشان را گرسنگی و در ایشان پوشید جامه ترس و بیم، «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۱۱۲) بآنچ میکردند.

«وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ» و بایشان آمد رسولی هم از ایشان، «فَكَذَّبُوهُ» وی را دروغ

زن گرفتند، «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» فرا گرفتند ایشان را عذاب، «وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)» و گناه کار ایشان بودند.

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» می خورید از آنچه الله تعالی شما را روزی داد «حَلَالًا طَيِّبًا» گشاده‌ای پاک، «وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» و سپاس دار می‌باشید نیکو داشت را از خدای «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴)» اگر او را پرستکاراید.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيَّكُمْ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ» آن چیز که بر شما حرام کرد و بسته آن مردار است و خون و گوشت خوک، «وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» و آنچه گشته باشد بر نام بت نه بر نام الله تعالی، «فَمَنْ اضْطُرَّ» هر که بیچاره ماند، «غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» نه افزونی جوی و نه گزاف کار، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)» الله تعالی آمرزگارست مهربان.

«وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» نه در ایستید و هر چه فرا زبان آید بدروغ گوئید، «هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ» که این گشاده است و روا و این بسته است و ناروا، «لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» تا در ایستید و دروغ گوئید بر خدای تعالی، «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» ایشان که بر خدای دروغ سازند، «لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)» رستگاری نیابند.

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ» این روزگار گذاشت شما و جهان داشتن شما بدروغ ساختن بر خدای فرا سر برید که این روزگاری اندکست، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷)» و ایشانراست عذابی درد نمای.

«وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا» و بر اینان که جهود شدند، «حَرَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» حرام کردیم بر ایشان آنچه بر تو خوانده‌ایم از پیش، «وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ» و بر ایشان ستم نکردیم، «وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸)» لکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» پس خداوند تو ایشان را که بدی کردند بنادانی، «ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا» پس آن گه باز گشتند و کار خویش بتوبه باصلاح آوردند و نیکی کردند، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)» خداوند تو پس آن ایشان را آمرزگارست مهربان.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» ابراهیم (ع) پیشوای بود خدای تعالی را بیای ایستاده بفرمان برداری، «حَنِيفًا» او را باخلاص یکتا گوی، «وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰)» و از

مشركان نبود.

«شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ» سپاس دار بود نعمتهای خداوند خویش را، «اجْتِنَابُهُ وَ هِدَاةُ» بر گزید الله تعالی او را بی‌پیغام و دوستی و راه نمود او را، «إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱)» بر راه راست پاینده درست.

«وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» و دادیم او را درین جهان نیکویی، «وَ إِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲)» و او در آن جهان از نیکانست.

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» آن گه پس بتو پیغام دادیم، «أَنْ أَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» که بر پی دین ابراهیم رو، «حَنِيفًا» و همچون او مخلص باش و مسلمان و مختتن، «وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳)» و مشرک مباش.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِيهِ» بزرگ داشتن شنبه و آزرم داشتن بر آن قوم نبشتند که مختلف شدند درو، «وَ إِنْ رَبُّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و خداوند تو داوری برد میان ایشان روز رستاخیز، «فِيَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)» در آن مخالفت کردن و گفتن که ایشان در آن بودند.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» با راه خداوند خویش خوان خلق او را، «بِالْحِكْمَةِ» بزیرکی و بآنچ دانی، «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» و باین پند نیکو، «وَ جَادِلْهُمْ بِلَايَتِي هِيَ أَحْسَنُ» و باز پیچ با ایشان بآنچ نیکوتر، «إِنَّ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ» خداوند تو اوست که داناتر است، «بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» بهر که گمراهست، «وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)» و اوست که داناتر است بهر که بر راه است.

«وَ انْ عَاقِبْتُمْ وَاگر پاداش کنید کسی را «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» بهم چندان پاداش کنید که او کرد «وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ» و اگر شکیبایی کنید و فرا گذارید، «لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)» آن به است شکیبایان را.

«وَ اصْبِرْ» شکیبایی کن، «وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» و نتوانی کرد صبر مگر بخدای، «وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان اندوه مخور، «وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷)» و در تنگی و تنگ دلی مباش از بد کرد که ایشان می‌کنند.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» خدای تعالی با ایشانست که ازو می‌ترسند، «وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»

(۱۲۸) و با ایشان که با خلق او نیکویی می‌کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» ابن عباس گفت: این آیت در شأن عمار فرو آمد و یاسر پدر وی و سمیه مادر وی و صهیب و بلال و خباب و سالم، مشرکان قریش ایشان را تعذیب می‌کردند تا مگر از دین اسلام باز گردند یاسر و سمیه را بکشند، اول قتیل در اسلام ایشان بودند و عمار را در چاهی کردند و معذب همی داشتند تا بزبان آن گفت که ایشان را خوش آمد و بظاهر با ایشان بیعت کرد اما دل وی در اسلام راست بود و بایمان آرمیده و آن بیعت را کاره، رسول خدای را (ص) گفتند که عمار کافر شد، رسول (ص) گفت: کلاً ان عماراً ملیء ایماناً من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه

همگی عمار پیر است از ایمان و ایمان باز گوشت و پوست وی آمیخته، پس از آن عمار رسول خدای را (ص) دید و می‌گریست، رسول (ص) دست مبارک بیچشم وی فرو می‌آورد و میگفت: ان عادوا لک فعدلهم بما قلت، فانزل الله تعالی هذه الآیة.

مقاتل گفت: غلامی بود نام وی جبر مولى عامر حصرمی، این عامر او را باکراه بر کفر داشت، غلام کلمه کفر بگفت از بیم سید خویش اما دل وی بایمان و اسلام مطمئن بود، الله تعالی در شأن وی این آیت فرستاد، پس از آن عامر مسلمان شد و غلام و سید هر دو با هم هجرت کردند، و حسن اسلامهما.

... «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» ای علی التلّفظ بكلمة الكفر، «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» ای قابل للايمان و ساکن الیه، «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» ای فتح صدره لقبول الكفر، «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ». قوله: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ» موضعه رفع بالابتداء و خبره قوله: «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» و المعنى من ارتدّ عن دينه فهو مستحقّ لغضب الله و عذابه، و هو عبد الله بن ابى سرح و ابن خطل و مقیس بن صبابه كفروا بعد ايمانهم ثم استثنى المكره على الكفر فقال: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» و هم المستضعفون الذين كان مشركو قریش يعدّونهم ليفتنوهم عن دينهم، این آیت دلیلیست که حقیقت ایمان و کفر بدل تعلق دارد نه بزبان، اما زبان ترجمانست و معبر.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا» ای ذلک الغضب و العذاب بسبب انهم، «اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» آثروها عليها، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» این همچنانست که گفت: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» قومی را می گوید مخصوص باعیان ایشان در علم او که الله تعالی راه نخواهد نمود ایشان را که در علم وی کافرند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» الطَّابِعُ وَ الْخَاتِمُ وَاحِدٌ وَ أَمَّا يُقَالُ الطَّابِعُ لَمَّا لَيْسَ بِكِتَابَةٍ تَقْرَأُ، «وَ سَمِعِهِمْ» ای و علی سمعهم فلا یسمعون، «وَ أَبْصَارِهِمْ» فلا یبصرون، ای لا یسمعون حجج الله و لا یبصرونها متعظین بها و معتبرین «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» عمّا اعدّ لهم من العذاب.

«لَا جَرَمَ» من جعله اسما فهو مفتوح یعنی لا بد، «أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» المغبونون. و من جعله فعلا جعل لا ردّا لکلامهم ثمّ قال جرم ای و جب «أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا» یعنی المستضعفین الذین كانوا بمکة، «مِنْ بَعْدِ مَا فَتِنَا» ای عذبوا و اودوا حتّی تلفظوا بما یرضیهم، «ثُمَّ جَاهَدُوا» مع النبی (ص)، «وَ صَبَرُوا» علی الدین و الجهاد، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا» ای من بعد تلك الفتنة التي اصابتهم، «لَعَفُورٌ» یغفر لهم ما تلفظوا به من الکفر تقيّة، «رَحِيمٌ» بهم حيث لا یعاقبهم بها. بعضی مفسران گفتند این آیت هم در شأن مستضعفانست: عمار یاسر و اصحاب وی، پس از آنک مشرکان ایشان را تعذیب کردند و در دین یفتنه افکندند با رسول خدای (ص) هجرت کردند و در جهاد بکوشیدند و صبر کردند ربّ العالمین پس از آن فتنه که بر ایشان رفت، ایشان را بیامزید و آن کلمه که برضای کافران گفتند از روی تقيّة بر ایشان بپوشید و بر ایشان رحمت کرد.

ابن عامر «مِنْ بَعْدِ مَا فَتِنَا» بفتح فا و تا خواند و بر دو وجه حمل توان کرد: یکی آنک مراد بدان مستضعفانند که ایشان را یاد کردیم: بلال و صهیب و عمار و خباب یعنی فتنوا انفسهم باظهار ما اکرهوا علیه من الکفر و قایة لانفسهم، و فتنوا فعل ایشان باشد. دیگر وجه آنست که مراد بدین ابو سفیان بن حرب است و حکیم بن حزام و الحرث بن هشام یعنی فتنوا المؤمنین المستضعفین، ای عذبوهم و حملوهم علی الکفر اکرها می گوید ایشان که هجرت کردند پس از آنک رسول خدای (ص) را و مؤمنانرا برنج می داشتند و مستضعفان

را تعذیب می کردند تا کلمه کفر بر زبان برانندند، وانگه جهاد کردند و صبر کردند: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» خداوند تو ایشان را پس آن کردار های ایشان آمرزگار است مهربان و باین قراءت مفعول محذوفست در هر دو وجه که گفتیم، باقی قراءت فتنوا خوانند بضمّ فاو کسر تا و باین قراءت آیت در شأن مستضعفان باشد بی خلاف، ای عذّبوا و حملوا علی الکفر و الذّین حملوهم علی ذلک هم المشرکون فالمشرکون هم الفاتنون و المستضعفون هم المفتونون، و قراءت اظهر فتنوا است بضمّ فا و کسر تا لهذا المعنی.

«يَوْمَ تَأْتِي» ای اذکر یوم تأتی، «كُلُّ نَفْسٍ» یعنی یوم القيامة، «تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» ای تحتجّ عنها روز قیامت هر کسی خود را حجّتی می جوید و عذری می آرد، اهل فترت گویند که رسول (ص) ندیدیم، دیوانه گوید خبر نداشتیم، طفل گوید ببلوغ نرسیدم، جلاد گوید مأمور بودم، می خواره گوید علّت داشتیم، بی نماز گوید شغل داشتیم، نادان گوید ندانستم، چاکر و شاگرد گوید مستضعف بودم، عاشق گوید نشکیفتم.

قال النّبیّ (ص): یقول الهالک فی الفترة ربّ لم یأتنی کتاب و لا رسول و یقول المعتوه لم تجعل لی عقلا اعقل به خیرا و لا شرّاً و یقول المولود ربّ لم ادرك العمل فتوضع لهم نار فیقال ردّوها او ادخلوها فیردّها او یدخلها من کان فی علم اللّهِ سعیدا لو ادرك العمل و یمسک عنها من کان فی علم اللّهِ شقیّا لو ادركه العمل فیقول ایای عصیتم فکیف لو رسلی بالغیب اتکم، و فی روایة اخرى یقول الاصمّ ربّ جاء الاسلام و ما اسمع شیئا، و یقول الاحمق ربّ جاء الاسلام و الصّبیان یحذفوننی بالبعر، و یقول الهرم ربّ جاء الاسلام و ما اعقل شیئا، و یقول الذی مات فی الفترة ربّ ما اتانی لک رسول فیأخذ موایقهم لیطیعنّه فیرسل الیهم ان ادخلوا النار فو الذی نفس محمّد بیده لو دخلوها کانت علیهم بردا و سلاما. و فی روایة ابی هریره: فمن دخلها کانت علیه بردا و سلاما و من لم یدخلها سحب الیها. و روی ان کعبا قال لعمر بن الخطّاب: تزفر جهنّم یوم القيامة زفرة لا یبقی ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل الاّ جثا علی رکبته یقول یا ربّ نفسی نفسی حتّی ان ابراهیم خلیل الرّحمن لیجثوا علی رکبته و یقول لا اسئلك الاّ نفسی، ثمّ قال کعب انّ هذا لفی کتاب اللّهِ فتلا: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا». و عن ابن عباس فی هذه الآیة قال: لا تزال الخصومة بین النّاس یوم القيامة حتّی یخاصم الرّوح الجسد، فیقول الرّوح یا ربّ الرّوح

منك و انت خلقته لم تكن لى يد ابطش بها و لا رجل امشى بها و لا عين أبصر بها، و يقول الجسد أنما خلقتنى كالخشب ليس لى يد ابطش بها و لا رجل امشى بها فجاء هذا كشعاع التور فيه نطق لسانى و به ابصرت عينى و به بطشت يدى و به مشت رجلى فجدد عليه العذاب، قال فيضرب الله تعالى لهما مثلا اعمى و مقعد دخلا حائطا فيه ثمار فالاعمى لا يبصر الثمار و المقعد لا ينالها فنادى المقعد الاعمى ابتنى ها هنا حتى تحملنى، قال فدنا منه فحمله فاصابا من الثمر فعليهما العذاب، «و تُوَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» اى جزاء ما قدمت من طاعة او معصية، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» اى لا ينقص من حسناتهم و لا يزداد فى سيئاتهم.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» يعنى مَكَّةَ، «كَانَتْ آمِنَةً» ذات امن لا يغار على اهلها، «مُطْمَئِنَّةٌ» قارة باهلها لا يحتاجون الى الانتقال عنها لخوف او ضيق، «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا» من المأكولات و غيرها، «رَغَدًا» اى كثيرا واسعا بلا عناء، «مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» اى من جميع نواحيها من اليمين و الشام و الحبشة، هذا كقوله: «يُجِيبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا»، «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» اى جعلت لله شركاء عبدوها معه و شكروها على نعم الله التى انعم بها عليهم انعم جمع نعمة كشدّة و اشدّ، و قيل جمع نعماء كبأساء و ابؤس، و قيل جمع نعم كطعم و اطعم، «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ» تقديره فاذاقها الله الجوع و البسها لباس الخوف، «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» من تكذيب النبيّ و اخراجه من مَكَّةَ و ذلك

ان النبيّ (ص) دعا على قريش حين افرطوا فى اذاه فقال: اللهم اشدد وطأتك عليهم و اجعل لهم سنين كسنى يوسف فقطع الله عنهم التجارات و الامطار و قحطوا سبع سنين متوالية حتى اكلوا من شدة الجوع الجيف و العلهز و هو الوير يعجن بالدم و القراد و اوقع الله فى قلوبهم رعب النبيّ و المؤمنين حتى لا يهدئوا فى بيوتهم خوفا منهم.

«وَأَلْقَدُ جَاءَهُمْ» اى جاء اهل هذه القرية، «رَسُولٌ مِنْهُمْ» اى من نسبهم يعرفونه بأصله و نسبه يدعوهم الى الحق، «فَكَذَّبُوهُ» و لم يقبلوا ما جاءهم به من عند الله، «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» الى الجوع مكان الرزق الواسع و الخوف مكان الامن و الطمأنينة، «وَهُمْ ظَالِمُونَ» اى مشركون. و قيل «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» يعنى قتلوا يوم بدر بالسيف على الشرك، ثمّ خاطب المؤمنين فقال: «فَكُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» الحلال الطيب ما يتناوله العبد

على شريطة الاذن بشاهد الذكر على قضية الادب فى ترك الشره، و معنى الآيه و سَعْنَا عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مَا ضَيَّقْنَا عَلَيْهِمْ فَكَلُوا، «وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» و لا تشركوا على نعمة الله غيره كما فعل اولئك.

و قوله: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ» الآيه... سبق تفسيره فى سورة البقرة. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ» اى لا تقولوا لوصف السنتكم الكذب و المعنى لا تقولوا لاجل الكذب و بسببه لا لغيره، «هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ» اى يحلون من غير امر الله و يحرمون يعنى البهيرة و السائبة و ما فى بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم على ازواجنا، «لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ» فتقولوا ان الله حرم هذا و الله امرنا بها، ثم اواعد المفتريين فقال: «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» لا ينجون من عذاب الله. و قيل: «لَا يُفْلِحُونَ» اى لا يخلدون فى الدنيا. «مَتَاعٌ قَلِيلٌ» اى هو متاع قليل لا بقاء له لان عمر الدنيا قصير، «وَأَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فى الآخرة على كذبهم على الله.

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا» يعنى اليهود، «حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» اى ما بيناه لك قبل هذا فى سورة الانعام فى قوله: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ» الآيه... «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» بتحريمنا ذلك عليهم، «وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» بارتكاب المعاصى فحرمنا ذلك عليهم عقوبة لهم على معاصيهم. قيل انما حرم على بنى اسرائيل من المطاعم ما حرم لمعنيين: حرم عليهم أشياء عقوبة و حرم عليهم اشياء لان يعقوب حرمها على نفسه.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمَلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» هذه مذمة لا معذرة فان الله تعالى لا يعصيه الا جاهل به فى حال جهالة. قال الفراء: يعنى من عمل سوء او هو جاهل بانه سوء فى حال فعله ثم تتبه عليه، و قوله: «ثُمَّ تَأْبُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا» اى تابوا من معصية الله و انتهوا عنها و قاموا لله بفرائضه، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا» اى من بعد الجهالة و التوبة، «لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» يارسى سوء بدى است و در قرآن آن را بر يازده وجه تفسير کرده اند: يكى بمعنى شدة، كقوله: «يَسْؤُمُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ» يعنى شدة العذاب، «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» يعنى شدة الحساب ديگر وجه بمعنى عقر است پى زدن و كشتن ناقه، كقوله: «وَلَا تَمْسُوها سُوءًا» اى بعقر سوم بمعنى زنا، كقوله: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ

سوء» یعنی من زنا، «ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً» ای زنا، «ما كان أبوك امرأ سوء» یعنی زانیا. چهارم بمعنی برص: «تخرج بيضاء من غير سوء» ای من غیر برص. پنجم بمعنی عذاب، كقوله: «إن الخزي اليوم و السوء على الكافرين» یعنی اللعنة و العذاب، و كقوله: «و ينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم لا يمسهم السوء» ای العذاب، «و إذا أراد الله بقوم سوءاً» یعنی عذابا. ششم بمعنی شرك: «ما كنا نعمل من سوء» ای شرك، «ثم كان عاقبة الذين أساؤا السواى» ای الذين اشركوا، «ليجزى الذين أساؤا بما عملوا» ای اشركوا، «ثم إن ربك للذین عملوا السوء» ای الشرك. هفتم بمعنی شتم، كقوله: «و يبسطوا إليكم أيديهم و ألسنتهم بالسوء» یعنی بالشتم «لا يحب الله الجهر بالسوء من القول» یعنی بالشتم. هشتم بمعنی بس، كقوله فى الرعد: «و لهم سوء الدار،» ای بس الدار، نظيره: «يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار» ای بس الدار. نهم بمعنی ذنب، كقوله فى النساء: «للذين يعملون السوء بجهالة» یعنی الذنب فكل ذنب يعمله المؤمن فهو جاهل به، و فى الانعام: «أنه من عمل منكم سوءاً» ای ذنبا. دهم بمعنی ضر، كقوله: «و ما مسني السوء» ای الضر، و فى النمل: «و يكشف السوء» یعنی الضر. يازدهم بمعنی قتل و هزيمت، كقوله فى الاحزاب: «إن أراد بكم سوءاً» یعنی القتل و الهزيمة، و فى آل عمران: «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء» یعنی القتل و الهزيمة.

قوله: «إن إبراهيم كان أمة» یعنی معلما للخير يأتهم به اهل الدنيا.

قال مجاهد: كان مؤمنا وحده و الناس كلهم كفار. و فى الخبر أنه كان يقول زمانئذ اللهم أنك واحد فى السماء و انا واحد فى الارض اعبدك. و قيل الامة الامام يؤتم به. ابراهيم (ع) پيشواى شريعت بود و مقتداى خليقت بود او را امة خواند از بس كه در وى خصلتهاى خير مجتمع بود يعنى كه او بجای امتى است، چندان طاعت و عبادت و خصال خير كه در امتى جمع شود در وى تنها جمع بود از اين جهت او را امت خواند. و قيل سمى امة لانه انفراد فى دهره بالتوحيد، كما قال (ص) فى قس بن ساعدة يحشر يوم القيامة امة. و در قرآن امتست بمعنی حین، كقوله: «و اذكر بعد امة» ای بعد حین، و امتست بمعنی دين، كقوله: «إننا وجدنا آباءنا على أمة» ای على دين، و الاصل أنه يقال للقوم يجتمعون على دين واحد: امة فيقام الامة مقام الدين، و لهذا قيل للمسلمين امة محمد (ص) لانهم

علی امر واحد، و قال تعالی: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» ای مجتمعه علی دین و شریعه، و قال: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» ای مجتمعه علی دین الاسلام... ثم قال: «قَاتِنَا لِلَّهِ» ای مطیعا لله قائما بجمیع امر الله عزّ و جل. معنی قنوت طاعت است یعنی ایستاده خدای را بفرمان برداری، و اصل قنوت در لغت قیام است یعنی ایستادن بیای. از مصطفی (ص) پرسیدند که: ای الصلاة افضل؟ کدام نماز فاضل تر و نیکوتر؟ گفت: طول القنوت، ای طول القیام آن نماز که قیام او درازتر و تمامتر، جای دیگر گفت: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ» یعنی امن هو مصل، نماز را قنوت نام کرد از بهر آنک قیام در آن فرضست و رکن، و دعا را قنوت گویند از بهر آنک ایستاده خوانند.

روی ان ابن مسعود قرأ ان معاذا: «كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» فقيل غلظت انما هو ابراهيم فاعادها ثلثا، ثم قال: انا معاشر اصحاب رسول الله كنا نشبهه بابراهيم، ثم قال: ا تدرون ما الامة و ما القانت؟ قلنا الله اعلم، فقال: الامة الذي يعلم الخير و القانت المطيع لله و كذا كان معاذ بن جبل معلما للخير مطيعا لله. و في الخبر ان معاذ بن جبل يبعث يوم القيامة امة، و قوله: «حَنِيفًا» ای مستقيما علی طريق الحق.

و قيل حنف عن دين ابیه و قومہ ای عدل و مال الی الاسلام الذي هو دين الله، و قيل حنيفا ای حاجا، و قيل مختننا.

قال ابن عباس ان ابراهيم (ع) اول من اضاف الضيف و اول من ثرد الثريد و اول من لبس النعلين و اول من قاتل بالسيف و اول من قسم الفیء و اول من اختتن علی رأس مائة و عشرين سنة، ثم عاش بعد ذلك ثمانين سنة و ذلك انه كانت وقعة بينه و بين العمالقة فقتل من الفريقين فلم يعرف ابراهيم (ع) اصحابه ان يدفنهم فجعل الختان علامة اهل الاسلام و اختتن يومئذ بالقدم و هو اسم موضع بالشام، «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» اصلها يكن و انما حذف التّون لكثرة استعمال هذا الحرف، برّ الله عزّ و جل ابراهيم من الشرك لان الملك كلها ادّعه.

«شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ» و هو قوله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»، «اجْتِبَاهُ» ای اصطفاه لخلته و اختاره لرسالته، «وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ای ارشده الی دین الاسلام لا كما زعمت اليهود و النصارى.

«وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» یعنی الذِّكْر و الثَّنَاء الحسن فی النَّاس کلِّهم و القبول فی جمیع الامم. و قیل یعنی النَّبُوَّة و الخَلَّة و الكتاب و الحکمة و علی الکبر الولد و الدَّعاء و الثَّنَاء فی قول هذه الامَّة: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ و آلِ اِبْرَاهِيمَ، «وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» ای من جملة المرسلین، و قیل مع المرسلین فی الجنة.

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ای و بعد ابرهیم بالزَّمن الطویل امرناک باتباع طریقتہ فی عبادۃ ربِّہ ليعلم اهل الاديان انَّ الذي يدعو مُحَمَّدَ اليه الناس دين ابرهيم. و قیل امر فی هذه الآية باتباعه فی مناسک الحجِّ کما علم ابرهيم. «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ» ای تعظیمه و تحریم العمل و الکسب فيه، «عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» و هم اليهود می گوید تعظیم روز شنبه و تحریم کسب و عمل درو فرض کردند بر ایشان که مختلف شدند درو، قومی بر دین راست موسی (ع) باز ایستادند بر پی ابرهیم (ع)، و قومی کیش کز آوردند و بر ابراهیم (ع) بستند، و گفته اند اختلاف ایشان آن بود که ربّ العزّه ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود گفت: ذروا الاعمال فی يوم الجمعة و تفرغوا فيه لعبادتي، ایشان آن نپذیرفتند، قومی روز شنبه اختیار کردند و آن را تعظیم نهادند، گفتند روز فراغت و اعظم الايام آنست، و قومی روز یکشنبه اختیار کردند گفتند درین روز ربّ العزّه ابتداء آفرینش کرد و اوّل روزست که آفرید پس ربّ العالمین ایشان را از فضیلت و شرف روز آدینه محروم کرد و کار روز شنبه بر ایشان سخت کرد و گران بعقوبت آن خلاف که کردند و از بهر آن گفت: «جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ» یعنی که بر ایشان عقوبتست نه کرامت. و فی ذلک ما

روی ابو هريرة انَّ النَّبِيَّ (ص) قال: كَتَبَ اللَّهُ الْجُمُعَةَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَاخْتَلَفُوا فِيهَا وَ انَّ اللَّهَ هَدَانَا لَهَا فَالنَّاسُ لَنَا تَبِعَ فَلِيَهُودِ غَدَا وَ لِلنَّصَارَى بَعْدَ غَدَا.

قال قتادة: اختلافهم في السبت انه استحله بعضهم و حرّمه بعضهم، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فيتبيّن المحقّ من المبطل.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» ای ادع یا مُحَمَّدُ النَّاسَ اِلَى الْاِسْلَامِ و الدِّينِ ای مُحَمَّدُ خَلَقَ خَدَايَ را بر اسلام و دين حق خوان، سبيل اينجا بمعنی دين است، كقوله: «وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ

المؤمنين» یعنی غیر دین المؤمنین، «و یریدون أن یتخذوا بینَ ذلکَ سبیلًا» ای دینا، «قلْ هذه سبیلی» ای دینی و ملتِی، «بالْحِکْمَةِ» یعنی بالسنّة، «و الموعظة الحسنة» ای القرآن، حکمت اینجا سنّت مصطفی است (ص) «و الموعظة الحسنة» قرآنست، هر جای کتاب با حکمت بهم کرد و اینجا موعظت با حکمت بهم کرد، این موعظت همان کتابست که جایهای دیگر گفت. گفته اند حکمت قرآنست و موعظت آن پندها که در قرآنست از امر و نهی و حلال و حرام و عبرتها که نموده و بیان کرده و در قرآن حکمتست بمعنی فهم و علم چنانک لقمان را گفت: «و لقد آتینا لقمانَ الحِکْمَةَ» ای الفهم و العلم، و حکمتست بمعنی تفسیر قرآن، کفوله: «و من یؤت الحِکْمَةَ» یعنی تفسیر القرآن و العلم بما فیهِ، و حکمتست بمعنی نبوت کفوله: «و آتاهُ اللهُ المُلکَ وَ الحِکْمَةَ» یعنی النبوة مع الکتاب، همانست که در سوره ص گفت: «و آتیناهُ الحِکْمَةَ وَ فصلَ الخُطابِ»، و در سوره النساء گفت: «فقد آتینا آلَ إبراهیمَ الکتابَ وَ الحِکْمَةَ» یعنی النبوة.

... «و جادلهم بالّتی هیَ أحسنُ» جدال در قرآن بر دو وجه است: یکی بمعنی لجاج و ستیز، کفوله: «و لا جدالَ فی الحجِّ» ای لا مراء فی الحجّ، و در سوره هود گفت: قد جادلنا» ای ماریتنا فاکثرت مراءنا، و در سوره المؤمن گفت: «ما یُجادلُ فی آیاتِ اللّهِ» ای ما یماری فی آیات اللّهِ الا الذین کفروا.

دیگر وجه جدالست بمعنی خصومت، کفوله فی سوره الرعد: «و هم یُجادلون فی اللّهِ» ای یخاصمون النبی (ص) فی اللّهِ، و در سوره هود گفت: «یُجادلنا فی قوم لوط» ای یخاصمنا، و در سوره الحجّ گفت: «و من الناس من یُجادل فی اللّهِ» ای یخاصم فی اللّهِ، و در سوره النحل گفت: «و جادلهم بالّتی هیَ أحسنُ» ای خاصمهم غیر فظّ و لا غلیظ القلب فی ذلک بل الن لهم جانبک و اعرض عن اذهم ایاک و قل لهم مجادلا اذا کنتم ترضون بعقولکم قطعاً من الحجارة ارباباً و آلهة لکم کیف لا ترضون بمثلی رسولا الیکم مفسران گفتند این پیش از آیت قتال بوده پس بآیت قتال منسوخ شد و معنی مجادلت و اشتقاق آن و تقسیم آن بشرح در سوره النساء رفت، و قیل معنی الآیة: ناظر هم علی قدر ما یحتملون، و منه

قول النبی (ص): «امرنا معاشر الانبیاء ان نکلم الناس علی قدر عقولهم».

... «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» ای هو اعلم بالفريقين فهو يأمرک فیہما بما هو الصّلاح.

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» العقوبة الاولى فى الآیة على المجاز و الثانیة على الحقیقة خرجت توسعة للقرینة كقوله عزّ و جل: «فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ». و فى الخبر: من سبّ عمّاراً سبّه الله، «وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» و معنى الآیة: و ان جازیتهم بالعقوبة فجازوا بمثل ما عوقبتم به این در قتل حمزه فرو آمد که روز احد کشته شد و کافران بر وی مثله کردند گوش و بینی وی ببریدند و شکم وی بشکافتند، هند بنت عتبه پیامد و تشفی خویش را که حمزه برادر وی را کشته بود جگر وی بیرون کرد و بخائید، خواست که فرو برد نتوانست و بیفکند، رسول خدای را (ص) خبر کردند که هند چنین کرد! رسول (ص) گفت: «اما انها لو اكلته لم تدخل النار ابدًا، حمزة اكرم على الله من ان يدخل شيئا من جسده النار»

پس رسول خدا (ص) در حمزه نگرست و او را بر آن صفت دید عظیم رنجور دل و غمگین خاطر گشت گفت: «رحمة الله عليك كنت وصولا للرحم فعولا للخيرات و لو لا حزن من بعدك عليك لسرني ان ادعك حتى تحشر من امراج شتى».

و روى لو لا ان تكون سنة او يجزع النساء لتركته حتى يحشر من بطون السباع و حواصل الطير، ثم قال: اما و الله مع ذلك لامثلن بسبعين منهم مكانك

رسول خدا (ص) سوگند یاد کرد که بجای حمزه هفتاد کس از دشمنان مثلت کند، جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» رسول (ص) از سر آن ضجرت برخاست و سوگند خویش را کفّارت کرد گفت: بل نصبر یا ربّ.

در این آیت ربّ العزّه فرمان داد بمساوات در عقوبت یعنی که زیادت روا نیست، پس ایشان را خواند بر آنچه نیکوترست و بهتر: «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» این ندبست و آن فرمان، ای و لئن صبرتم عن المجازاة بالمثلة لهو، ای الصبر خیر للصابرین اگر صبر کنید و فرو گذارید آن مثلت و نکنید آن به است و نیکوتر صابران را، این همچنانست که گفت: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». آن گه بر بهینه داشت و بآن فرمود گفت: «وَ اصْبِرْ» یا محمد علی ما اصابک من اذى فى الله، «وَ مَا صَبْرُكَ» ان صبرت.

«الا» بمعونة الله و توفيقه، «وَلَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ» این را دو معنی گفته‌اند: یکی و لا تحزن عليهم فهم شهداء عند الله یرزقون فرحين، «وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» من القتل و المثلة بر این کشتگان احد غم مخور و اندوه مدار که ایشان شهیدانند بنزدیک خدای تعالی روزی خواران و بجوار حضرت حق شادان و نازان. معنی دیگر آنست که: لا تحزن علی المشرکین فی تکذیبهم ایاک و افراطهم فی اذاک و لا یضیق صدرک بمکرهم فی ابطال دین الله ای محمد غم مخور برین کافران که ایمان نمی آورند و راه فرا حق نمی برند، دل بتنگ میار اگر ایشان مکر سازند در ابطال دین حق.

معنی اول بر قول ایشانست که گفتند: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» تا آخر سورت مدنی است و باقی سورت مکی. معنی دوم بر قول ایشان است که گفتند سورت همه مکی است. ضیق بکسر ضاد اسم است و ضیق بفتح ضاد مصدر و اهل مکه ضیق خوانده‌اند بکسر ضاد در همه قرآن، و گفته‌اند: ضیق بفتح جمع ضیقه است و ضیق بکسر مصدر است، و گفته‌اند ضیق بفتح بمعنی ضیق است کالمیت و المیت و ارادها هنا الامر الضیق، و الضیق بالكسر المصدر، و مکر لقب بد کردندست.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» ای ناصر المتقین، «وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» و معین الذین یقومون بحقوقه و فرائضه. قیل لهم بن حیّان اوصنا، قال: اوصیکم بالآیات الاواخر من سورة النحل: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» الی آخرها...

النویة الثالثة

قوله تعالی: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» باصدق دل و عقد درست در توحید بوقت ضرورت و حالت اکراه، بر زبان کلمه کفر راندن زیان ندارد، و فسخ عهد دین نبود، از روی اشارت جوانمردان طریقت را و محققان ارادت را رخصتی است اگر گاه گاه بحکم ضرورت بشریّت در تحصیل معلوم بکوشند و باسباب باز نگرند، چون اندازه ضرورت در آن کوش دارند نه در صحّت ارادت ایشان قرح آرد، نه در قصد ایشان فترت افکند، اینست سرّ آن که پیغامبران مرسل با جلالت منزلت و کمال قربت ایشان حظوظ نفس دست بنداشته‌اند. موسی کلیم (ع) بمقام مکالمت و مناجات رسید و بر بساط انبساط نواخت: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُتَضَعَ عَلَى عَيْنِي» یافت، با این

همه قربت و زلفت طعام خواست گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» ای انی جائع فاطعمنی طعام، خواستن فراموش نکرد که قوّت حال وی بآن جای رسیده بود که آن خواستن مرو را هیچ زیان نکرد و در قصد وی فترت نیاورد، و اگر بجای وی پیغامبران دیگر بودی که او را این قوّت مباسطت در مقام نبوّت نبودی مانا که در بیداء کبریا و عظمت حق چنان متلاشی گشتی که حظوظ دنیا و آخرت جمله فراموش کردی و از هیبت حضرت با سؤال نپرداختی، از اینجا گفت امیر المؤمنین علی (ع): خیار هذه الامّة الذین لا یشغلهم دنیاهم عن آخرتهم و لا آخرتهم عن دنیاهم. و این قوّت خاصیت انبیاء است، ربّ العزّه دل ایشان معدن این قوّت ساخته و ایشان را بآن مخصوص کرده، نبینی که مصطفی (ص) در بدایت کار همه اشتغال وی بحق بود، همه راز دل وی و اندیشه سینه وی با حق بود، و آرام و آسایش وی بذکر حق بود، و از کمال شوق و مهر و محبت حق او را پروای خلق نمی بود و طاقت مجالست اغیار نمی داشت و نه دل وی احتمال صحبت خلق می کرد، تا ربّ العزّه او را فرمان داد که: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» ای محمد کار آن دارد و قوّت آن بود که در ظاهر با خلق می باشی و سرّ خود هم چنان در حضرت مشاهده می داری، نه آن مشاهدهت نصیب خلق از تو باز دارد، نه صحبت خلق ترا از مشاهدهت بگرداند، و فی معناه انشد:

و لقد جعلتك في الفؤاد محدثی و ابحت جسمی للمريد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس و حبيب قلبی فی الفؤاد انیسی

و هم ازین بابست که داود پیغامبر (ص) اختیار عزلت کرد، پیوسته در کوه و صحرا تنها طواف کردی و گوشه ای گرفتی، از جبار کائنات عزّزه فرمان آمد که ای داود چرا تنها روی و تنها نشینی؟ و خود جلّ جلاله بوی داناتر.

داود (ع) گفت: قلبت المخلوقین فیک خداوندا در یاد تو و مهر تو خلق را دشمن می دارم و با ایشان بود نمی توانم، ربّ العزّه گفت: یا داود ارجع الیهم فان اتیتنی بعدد ابق کتبتک جهیدا.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» حقیقت هجرت آنست که از نهاد خود هجرت کنی، بترک خود و مراد بگویی، قدم نیستی بر تارک صفات خود نهی، تا مهر ازل

برده بردارد، و عشق لم یزل جمال خود بنماید، نیکو گفت آن جوانمرد که گفت.
نیست عشق لا یزالی را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

آن مهتر عالم و سید ولد آدم که مقصود موجودات بود و نقطه دایره حادثات بود، پیوسته این دعا کردی که: اللَّهُمَّ لَا تَكُنَّا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقْلًا مِنْ ذَلِكِ بَارِ خَدَايَا، نهادی که رقم خلقیت و نسبت مخالفت دارد از پیش ما بردار و بار نفس ما از ما فرو نه تا در عالم توحید روان گردیم، فرمان آمد که ای سید پیش از خواست تو خواست ما کار تو بساخت و بار تویی تو از تو فرو نهاد: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» ای محمد اگر کسی بخودی خود آمد تو نه بخود آمدی، کت آوردم: «أَسْرَىٰ بَعْبُدِهِ» ور کسی برای خود آمد تو نه برای خود آمدی که رحمت جهانیان را آمدی: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» همینست حال ابراهیم خلیل (ع)، آدم هنوز در کتم عدم بود که ربّ العزّه رقم خلت بآن مهتر فرو کشید و آتش شوق خود در باطن وی نهاد و جمال عشق لم یزل روی بوی آورد، و الیه الاشارة بقوله: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» پس چون در وجود آمد آن روز که در آن صحراء تحیر ایستاده، دل بمهر سرمدیت افروخته و جان از شراب نیستی مست گشته، در آن وقت صبح عاشقان و های و هوی مستان و عربده بی دلان از سر خمار شراب نیستی بزبان بیخودی در هر چه نظاره کرد می گفت: «هَذَا رَبِّي» خود را دید در شهود جلال و جمال حق مستهلک شده، و زبود خلق و بود خود بی خیر گشته لا جرم ربّ العزّه در نواخت وی بیفزود و او را یک امّت شمرد، گفت: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» ابراهیم (ع) گفت خداوندا همه تو بودی و همه تویی، پس الله تعالی گفت: «امة» خود تویی و جمع همه تویی بس، آری: «من كان لله كان الله له».

آن گه گفت: «شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ» ابراهیم (ع) شکر نعمت بگزارد که ولی نعمت را بشناخت، حکم را بی اعتراض قبول کرد و بهر چه پیش آمد بی کراهیت رضا داد، «اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه بندگی بدید و در بندگی راست رفت، دانست که آن راه نه بخود دید که نمودند، و نه بجهد بندگی بآن رسید که رسانیدند.

بیر طریقت گفت: الهی دانی بچه شادم؟ بآنک نه بخویشتن بتو افتادم، الهی تو خواستی نه

من خواستم، دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبا فارغا فتمکننا

«نَمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» ای محمد بر پی ملت ابراهیم رو، و کان ملّة ابرهیم (ع) الخلق و السّخاء و الايتار و الوفاء فاتبعه النّبي (ص) و زاد عليه حتى جاد بالكونين عوضا عن الحقّ، فقال تعالى: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» جای دیگر گفت: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» دعوت براه خدای تعالی دیگرست و دعوت بخدا دیگر، آن را واسطه در میانست و این را حق ترجمانست، آنچه بواسطه گفت نتیجه آن طاعتست و ترک مخالفت، و آنچه بی واسطه گفت ثمره آن تفرید است و ترک تدبیر، تفرید یگانه کردن همتست هم در ذکر و هم در نظر: در ذکر آنست که در یاد وی جز وی نخواهی و در ذکر وی جز از وی بیم نباشی، و در نظر آنست که بهر که نگری او را بینی و به هیچ کس جز وی سر فرو نیاری، و سرّ این سخن آنست که آنجا که واسطه سبیل در میان آورد از نامهای خود: «رب» گفت زیرا که نصیب عامّه خلق در آنست، و ذلك معنى التّربية. و آنجا که بی واسطه سبیل است: «اللّه» گفت از نصیب خلق تهی و بجلال لم یزل مستغنی، ای جوانمرد اگر نه برای انس جان عاشقان بودی این جلوه گری جمال نام الله تعالی با استغناء جلال و عزّت خود بر جان و دل عاشقان چرا بودی؟ و نه برای مرهم درد سوختگان و رحمت بر ضعف بیچارگان بودی، «ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ» چرا گفتی.

آری می خواند و دعوت می کند تا خود که سزای آن بود که منادی حق را بجان و دل پذیرد و پاسخ کند.

عالمیان دو گروهند: قومی در آمده و جان و دل خود در مجمره معرفت عود وار بر آتش محبّت نهاده و سوخته، ایشانند که نداء حق نبوشیدند و دعوت رسول بجان و دل پذیرفتند و اجابت کردند و بوفای عهد روز بلی باز آمدند که: «يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ». دیگر گروه از درگاه ازل طغرای قهر بر جان ایشان کشیدند و داغ مهجوری بر ایشان نهادند تا دلهای خود را دار الملک شیاطین ساختند، نه نداء حق بگوش دل ایشان رسیده، و نه اجابت دعوت رسول را سزا بوده، این هر دو گروهند که ربّ العالمین گفت:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» می‌گوید جلّ جلاله من از حال هر دو گروه آگاهم و هر کس را آنچه سزای وی بود دادم، گوهر نهاد عارفان می‌بینم، طینت صفات منکران می‌دانم، فردا هر کس را بسزا و جزاء خود رسانم و بمحلّ و منزل خود فرود آرم، من آن خداوندم که فراخ توانم، بی دستور و بی یار، توانا بر هر کار پیش از آن کار، نه مرا چیزی دور نه کاری بر من دشوار.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» این آیت از جوامع قرآنست، هر چه نواخت الله تعالی است مر بنده را در دو جهان از ثبوبات و مکرمات در زیر اینست که گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ» و هر چه انواع خدمتست و فنون طاعت و اصول عبادت که بنده کند، الله تعالی را همه در تحت این شود که: «اتَّقَوْا» و هر چه حقوق خلق است بر یکدیگر در فنون معاملات همه در زیر اینست که: «مُحْسِنُونَ» متقیان و محسنان بحقیقت ایشانند که از خاک قدم ایشان بوی نسیم محبت آید، اشک دیده‌شان اگر بر زمین افتد نرگس ارادت شکفتد، اگر تجلی وقت ایشان بر سنگ آید عقیق گردد، و اگر بر آب افتد رحیق شود، و اگر آتش شوق ایشان زبانه زند عالم بسوزد، و اگر نور معرفت ایشان اشراقی کند گیتی بیفروزد، در شهرهاشان مقام نبود، با مردمان‌شان آرام نبود، عام را در سال دو عید بود، ایشان را هر نفسی عیدی بود، عید عام از دیدن ماه بود، عید ایشان بر مشاهده الله بود، عید عام از گردش سال بود، عید ایشان با فضل ذو الجلال بود، آن ماه رویان فردوس و حوران بهشت از هزاران سال باز در آن بازار گرم منتظر ایستاده‌اند تا کی بود که رکاب دولت این متقیان و محسنان بعلیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ».

۱۷ - سورة بنی اسرائیل - مکية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
قوله تعالى: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» پاکی و بی عیبی و نیکو سزایی آن کس را که بشب
برد، «بِعَبْدِهِ لَيْلًا» بنده خویش را در بعضی شب، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» از مسجد مکّه آن
مسجد با آرم با شکوه بزرگ، «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» به بیت مقدّس به مسجد اقصی،
«الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» آن مسجد که برکت کردیم بر گرد آن، «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» تا با او
نمائیم آیتها و نشانه های خویش، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)» اوست آن خداوند شنوای
بینا.

النوبة الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره بنی اسرائیل همه مکّی است مگر قتاده که میگوید
ازین سورت هشت آیت در مدنیات شمردند: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» تا آخر هشت آیتست
و آخر این هشت آیت: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» میان مکّه و مدینه فرود آمد، و
در همه سورت دو آیت منسوخ است، یکی: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» تا آنجا که
گفت: «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» نسخ الدعاء لاهل الشرك و بقى ما بقى
على عموم الآية. آیت دوم: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» بآیت سیف منسوخ است. و
بعداد کوفیان این سورت صد و یازده آیتست و هزار و پانصد و سی و سه کلمه و شش
هزار و چهار صد و شصت حرف.

روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة بنی اسرائیل فرق قلبه عند ذکر
الوالدين اعطى في الجنة قطارين من الاجر، و القنطار الف اوقية و مائتا اوقية و الاوقية
منها خير من الدنيا و ما فيها.

قوله: «سُبْحَانَ» مصدر كالغفران، و المعنى: اسبَح الله تسبيحا. و سئل النبي (ص) عن معنى
سبحان الله، فقال: براءة الله من السوء و التقدير.

قولوا «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» ای آنه منزّه عن صفات النقص، «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» ای ذهب به

لیلا، و السّری و الاسراء: الذهاب فی اللّیل، فان قبیل اذا كان الاسراء باللیل فما فائدة قوله: «لَيْلًا»؟ فالجواب انّ المراد فی بعض اللیل لا فی کلّه علی تقلیل الوقت. و قيل الفائدة من ذكره التوكید و زیادة البیان، كقول القائل: اخذ بيده و قال بلسانه، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» اینجا دو قولست مفسران را: یکی آنست که مسجد حرام جمله شهر مکه است که رسول خدای (ص) آن شب در خانه امّ هانی بود خواهر علی بن ابی طالب (ع)، قالت امّ هانی: ما اسرى رسول الله (ص) الا من بيتي و كان في بيتي نائما عند تلك الليلة فصلّى العشاء الآخرة ثمّ نام او نمنا فلما كان قبيل الفجر اهبتنا هو فلما صلّى الصبح و صلينا معه قال يا امّ هانى لقد صليت معكم العشاء الآخرة كما رأيت بهذا الوادى ثمّ جئت بيت المقدس فصليت فيه ثمّ صلّيت صلاة الغداة معكم كما ترين.

قول دیگر آنست که مسجد حرام خانه کعبه است و رسول را (ص) از مسجد ببرند چنانکه در خبر است بروایت انس قال قال النّبی (ص): بينا انا عند البيت بين النائم و اليقظان اذ سمعت قائلا يقول قم يا محمد فقمتم فاذا جبرئيل معه ميكائيل و ذكر الحديث، «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» مسجد اقصی مسجد بیت المقدس است، و در خبر است که بعد از بناء کعبه بجهل سال آن را بنا کردند. و قيل له الاقصى لبعده المسافة بينه و بين المسجد الحرام می گوید ببرند او را از مسجد نزدیک تر بمسجد دورتر یعنی که مسجد حرام به مصطفی (ص) و یاران و اهل مکه نزدیک تر است و بیت المقدس دورتر، و گفته اند که مسجد اقصی، سلیمان بن داود (ع) بناء آن فرمود، عفاريت جن را در اطراف عالم در بر و بحر منتشر کرد تا زر و سیم فراوان و انواع جواهر و یواقیت رنگارنگ از معادن و اماکن خویش جمع کردند، وانگه دیوارهای مسجد از رخام سپید و زرد و سبز بساختند و ستونهای آن از بلوار و سقفهای آن الواح جواهر و بجای خشت پخته خشتهای فیروزج در زمین افکنده و در دیوار آن نگینهای جواهر رنگارنگ و لؤلؤ نشانده، چون شب در آمدی از روشنایی آن جواهر گویی هزاران مشعله و شمع افروخته اند و از اعجوبها که سلیمان (ع) ساخت در آن مسجد دیواری بود سبز رنگ آن را صیقل داده، هر پارسا مردی نیکوکار که در آن نگرستی خیال روی وی سپید و زیبا نمودی، و هر فاجری بد مرد که در آن نگرستی روی خود سیاه و ناخوش دیدی، بدین سبب بسی بد مردان از بد

مردی باز گشتند و توبه کردند، و نیز در زاویه‌ای از زوایای مسجد عصائی ساخته بود که هر فرزند پیغامبر که بود اگر دست فراوی بردی هیچ گزندش نرسیدی و دیگران هر کس که دست بدو بردی دستش بسوختی.

سلیمان (ع) چون از بناء آن فارغ گشت بدرگاه ربّ العزّه دست تضرّع برداشت گفت: اللهمّ انّی اسئلك لمن دخل هذا المسجد خصالا ان لا یدخله احد یصلّی فیہ رکعتین مخلصا فیهما الا خرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امّة و لا یدخله مستتیب الا تبت علیه و لا خائف الا آمنته و لا سقیم الا شفیته و لا مجذب الا اخصبته و اغتته، آن گه قربان کرد گفت: بار خدایا اگر آن دعا اجابت کردی قربان من پذیرفته گردان. و در آن روزگار نشان قبول قربان آن بود که آتشی سپید از آسمان فرود آمدی و آن را برگرفتی، همان ساعت آتش فرود آمد و قربان بر گرفت، سلیمان (ع) بدانست که دعاء وی مستجابست خدای را عزّ و جل شکر کرد، پس مسجد بر آن صفت همی بود تا بروزگار بخت نصر که بر بنی اسرائیل مستولی شد و از ایشان خلقی بکشت و مسجد را خراب کرد و آن زر و سیم و جواهر که در مسجد بکار شده بود همه نقل کرد با زمین بابل، و مسجد هم چنان خراب ماند تا بروزگار عمر خطاب که مسلمانان را فرمود تا باز کردند چنانک امروزست.

... «الذی بارکننا حوله» جای دیگر گفت: «و نَجِّنَاهُ وَ لُوَطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» آن زمین که در آن برکت کردند زمین مقدسه است، و انما سمیت المقدسه لكثرة ما قدس بالوحي طهارت و قدس وی و برکت در وی آنست که منازل و مقابر انبیاء است و مهبط و حی حق جلّ جلاله و جای تعبد عابدان و مسکن صالحان.

و قیل «بارکننا حوله» بالمیاه و الاشجار و الثمار و جعلنا فیہ السّعة فی الرّزق و الرّخص فی السّعر فلا یحتاج الی جلب المیرة. و یقال ان کل ماء عذب فی الارض یخرج من اصل الصّخرة الّتی فی بیت المقدس یهبط من السّماء الیها ثم یتفرّق فی الارض فذلک قوله: «بارکننا فیها». و عن عبادة بن الصّامت قال قال رسول الله (ص): صخرة بیت المقدس علی نخلة من نخیل الجنّة و تلك النخلة علی نهر من انهار الجنّة علی ذلك النهر آسیة بنت مزاحم و مریم بنت عمران تنظمان حلّی اهل الجنّة الی یوم القیامة.

و قیل تقدیره: بارکننا ما حوله من قرى الشّام و کفورها، «لنریه من آیاتنا» یعنی به محمدا

(ص) من آیاتنا الدالة على توحيد الله و صدق نبوته برؤيته السماوات و ما فيها من العجائب و الآيات و مشاهدته بيت المقدس و ما رأى من الانبياء و مقاماتهم و مواضع عباداتهم، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ» لدعائه، «الْبَصِيرُ» باعماله. و قيل سمع مقالة الكفار و ابصر مطالبتهم بالآيات و قيل يسمع ما تقولون فى الاسراء و يبصر ما تعملون و يحتمل ان السميع بمعنى المسمع و البصير بمعنى المبصر، اى اسمع النبى كلامه و ابصره الآيات وارد شده.

اگر کسی گوید در معراج مصطفی (ص) فایده چیست و در تحت وی چه حکمتست که اقتضاء آن کرد؟ جواب آنست که رسول خدای (ص) کافران را و دشمنان دین را می‌دید در دنیا با راحت و نعمت و مؤمنانرا می‌دید در بلا و شدت و گاه‌گاه از آن غمگین می‌گشت و بر وی دشخوار می‌آمد، ربّ العالمین او را باسماں برد و ملکوت بر وی عرضه کرد و عاقبت فریقین بوی نمود، مؤمنانرا نعیم بهشت و کافران را عذاب دوزخ، پس از آن رسول خدا (ص) بلا و مشقت مؤمنان در جنب نعیم بهشت که ایشان را ساخته‌اند اندک دید و نعمت کافران در جنب عذاب دوزخ اندک شمرد، دل وی بیارامید و ساکن گشت. دیگر جواب آنست که تا رسالت که گزارد از مشاهده و نظر گزارد نه از سماع و خبر: فلیس الخیر کالمعاینه، چون صفت کند نعیم بهشت را و عذاب دوزخ را گوید دیدم، نگوید شنیدم، آن در حجّت بلیغ‌تر بود و در دل جای گیرتر و قوی‌تر.

و روا باشد که حکمت معراج آن بود که تا شرف و عزّت مصطفی (ص) پیدا کند و کمال محبت و امانت وی بخلق نماید، عادت ملوک چنانست که چون یکی را از چاکران خویش خواهند که بر کشند و او را مرتبتی و منزلتی دهند که دیگران را نباشد خبایا و کنوز خویش بوی نمایند، کنوز سرای فنا به مصطفی (ص) نمودند چنانک گفت: «زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها»

چون کنوز سرای فنا بدید بعالم بقاش بردند و کنوز عالم بقا بوی نمودند، هم سرای رحمت بوی نمودند، هم سرای عذاب، هم گنج فضل و عدل، هم گنج رضا و سخط. و بوی نمودند که رضاء ما را علت نیست و سخط ما را علت نیست، رضای ما موجب موافقتست نه موافقت موجب رضا، و سخط ما موجب مخالفتست نه مخالفت موجب

سخت، و این نمودن اسرار و کنوز دلیل محبت بود و کمال امانت تا محبت متأكد نگشت اسرار با وی نگفتند و تا امانت وی بکمال نبود خیایا بوی نمودند.

اگر کسی گوید که چه حکمت داشت که نخست او را به بیت المقدس بردند آن گاه بآسمان؟ جواب آنست که بیت المقدس قبله پیغامبران بود و منازل و مشاهد و هجرت گاه ایشان، ربّ العالمین خواست سید (ص) آن را ببیند و برکات آثار انبیاء بوی رسد و در هجرت بزمین قدس با انبیاء برابر بود. دیگر جواب آنست که تا بر کافران حجّت تامتر و قوی تر بود که ایشان بیت المقدس دیده بودند و شناخته و بعرف و عادت دانسته که کس را قوّت و قدرت آن نباشد که بیک شب مسافتی بدان دوری باز برد و باز گردد، چون نشانهای آن بقعه از وی پرسیدند و راست گفت صدق وی در آن پیدا شد و حجّت قوی گشت، اگر انکار کنند جز مکابره محض نبود، و اگر او را هم از مکه بآسمان بردی ایشان را جای انکار و جحود بودی گفتندی ما آسمانها ندیده‌ایم ندانیم راست می‌گوید یا دروغ و حجّت بر ایشان لازم و ثابت نبود.

اما قومی در معراج خلاف کرده‌اند و گفته که آن در خواب بوده نه در بیداری و این خلاف اخبار صحاح است و خلاف مذهب اهل سنت و جماعت، و بدانک اعتقاد درست و مذهب راست آنست که مصطفی (ص) را به بیداری و هشیاری شخص مبارک وی را بردند بشب از مسجد حرام بمسجد اقصی و از مسجد اقصی به آسمان دنیا و از آسمان دنیا بسدره منتهی و از سدره منتهی تا آنجا که ربّ العزّه گفت: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» و اخبار صحاح بدین ناطقست چنانک ایراد کنیم و شرح دهیم، و اگر معراج بخواب بودی مصطفی (ص) را در آن هیچ معجزه نبود و حجّت بر منکران لازم و ثابت نشدی و کافران خود انکار نکردندی که در خواب هر کسی مثل آن بیند، چنانک کسی که در خواب بیند که بر آسمان می‌شود و بهشت می‌بیند یا قیامت و رستاخیز بیند این چنین خواب مدفوع نیست، و آن کس که حکایت کند بر وی انکار نیست، پس وجه دلیل آنست که کافران انکار کردند و گفتند راهی بدان دوری یعنی از مکه تا بیت المقدس بچهل روز روند و بچهل روز باز گردند، تو می‌گویی بیک شب رفتیم و باز آمدیم این ممکن نیست و نتواند بود، و اگر گفتی بخواب چنان دیدم ایشان انکار نکردندی و بر ایشان حجّت نبود.

دیگر دلیل آنست که ربّ العزّه خود را بستود درین آیت و بر خود ثنا گفت بآنک بنده خویش را از مکه به بیت المقدس برد اگر حمل آن نه بر صفتی کنند که خارج عادت بود و نه بر وجهی که قدرت حق جلّ جلاله بدان متفرد بود آن مدح را معنی نباشد و آن تنزیه را جای نبود و بی فایده ماند، و جلّ کلام الحقّ ان یحمل علی ما لا فائده فیه.

معراج رسول (ص)

اکنون قصّه معراج گوئیم از اخبار صحاح روایت انس بن مالک و ابو سعید خدری و شدّاد اوس و ابو هریره و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم، دخل حدیث بعضهم فی بعض، این بزرگان صحابه روایت می‌کنند که رسول خدا را (ص) بمعراج بردند شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاول پیش از هجرت بیک سال، بروایتی دیگر نوزده روز از ماه رمضان گذشته پیش از هجرت بهزده ماه و او را از خانه امّ هانی بنت ابی طالب بردند، و بروایتی دیگر از حجر کعبه. رسول خدای (ص) گفت: جبرئیل (ع) آمد و مرا از خواب بیدار کرد و بر گرفت و فرا سقایه زمزم برد و آنجا بنشاند، شکم مرا بشکافت تا بسینه و بدست خویش باطن من بشست بآب زمزم و با وی میکائیل بود بدست وی طشتی زرّین و در آن طشت توری زرّین پر از ایمان و حکمت، جبرئیل آن همه در شکم من نهاد و سینه من از آن بیا کند وانگه آن شکافته فراهم گرفت و بحال خویش باز شد و مرا از آن هیچ رنج نبود، آن گه مرا فرمود تا وضو کردم، آن گه گفت: انطلق یا محمّد خیز تا رویم، گفتم تا کجا؟ گفت: الی ربّک و ربّ کلّ شیء تا بدرگاه خداوند خویش، خداوند جهان و جهانیان، آن گه دست من بگرفت و از مسجد بیرون برد، و براق را دیدم میان صفا و مروه ایستاده، دابّه‌ای از دراز گوش مه و از استر کم، رویش چون روی مردم، گوش چون گوش فیل، عرف چون عرف اسب پای چون پای اشتر، ذنب چون ذنب گاو، چشم چون ستاره زهره، پشت وی از یاقوت سرخ، شکم وی از زمرد سبز، سینه وی از مروارید سپید، دو پر داشت بانواع جواهر مکمل، بر پشت وی رحلی از زر و حریر بهشت، جبرئیل گفت: یا محمد ارکبه برنشین، و هی دابة ابرهیم (ع) کان یزور علیها البیت الحرام. گفتا چون دست بر پشت وی نهادم خویشتن را از زیر دست من بجهانید، جبرئیل عرف وی بگرفت خشخشه مروارید و یاقوت بگوش من رسید، آن گه جبرئیل گفت: أ تفعل هذا بمحمد؟

اسکن فو الله ما رکبک احد من الانبياء اکرم على الله منه ای براق بیارام و ساکن باش محمد را (ص) نمی دانی؟ بآن خدایی که یکتاست که هرگز بر تو هیچ پیغامبر ننشست بر خدا گرامی تر از روی، براق چون این بشنید از شرم عرق بگشاد و سر در پیش افکند و از تواضع شکم خویش بر زمین نهاد، جبرئیل رکاب من گرفت تا بر نشستم و میکائیل جامه بر من راست کرد، فرا راه بودم از راست جبرئیل با من می آمد و از چپ میکائیل و از پیش اسرافیل زمام براق بدست گرفته، گام می نهاد براق بر اندازه مد البصر و روش او بر مراد و همت من، اگر خواستم که برود می رفت یا بپرد می پرید یا بایستد می ایستاد، براه دراز سوی راست ندانی شنیدم که: یا محمد علی رسلک اسئلک آرام گیر تا از تو سؤال کنم، سه بار گفت و من او را اجابت نکردم و بر گذشتم، از سوی چپ هم چنان ندا شنیدم سه بار که: یا محمد علی رسلک اسئلک

و من هم چنان بر گذشتم و خویشتن را با وی ندادم، چون فراتر شدم پیر زنی را دیدم که بر وی زینت بسیار بود و می گفت: یا محمد الی

سوی من آی، من التفتات نکردم و برفتم، پس گفتم یا جبرئیل آن منادی اول که از سوی راست ندا کرد که بود؟ گفت داعیه یهود بود اگر از تو اجابت یافتی امت تو جهودان بودند و او که از سوی چپ ندا کرد داعیه ترسایان بود اگر تو اجابت کردی امت تو ترسایان بودند و آن پیر زن که او را با زینت و بهجت دیدی دنیا بود اگر ترا بوی میل بودی امت تو دنیا بر آخرت اختیار کردند. گفتا بنخلستانی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن، نماز کردم، آن گه گفت: این زمین یثرب است، بعد از آن بصحرایی رسیدم هم چنان فرمود تا فرود آمدم و نماز کردم، گفت دانی که این چه جایست؟ گفتم: الله اعلم، گفت این مدین است و آن طور سینا و شجره موسی، بعد از آن بزمنی فراخ رسیدم و در آن زمین کوشکها دیدم، مرا گفت اینجا نماز کن، نماز کردم، آن گه گفت این موضع را بیت لحم گویند جای ولادت عیسی (ع). گفتا و در آن راه تشنگی بر من افتاد فریشته ای را دیدم سه اناء در دست وی: در یکی عسل و در یکی دیگر شیر و در سیم خمر، مرا گفت آنچه خواهی بیاشام، شیر بیاشامیدم و اندکی عسل و خمر نخوردم، جبرئیل گفت: اصبت الفطرة انت و امتک اما انک لو شربت الخمر لغوت امتک و لم تجتمع علی

الفطرة ابدأ. پس از آن زمینی دیدم تاریک و تنگ و ناخوش از آنجا بگذشتم زمینی دیگر دیدم فراخ و روشن و خوش، گفتم ای جبرئیل آن چه بود و این چیست؟ گفت آن زمین دوزخ بود و این زمین بهشت، پس از آن رفتم تا به بیت المقدس فریشتگان را دیدم فراوان که از آسمان فرو می‌آیند و مرا بناوخت و کرامت حق بشارت می‌دهند و می‌گویند: السلام علیک یا اولی یا آخر یا حاشر، گفتم ای جبرئیل این چه تحیتست که ایشان می‌گویند؟ گفت: انک اول من تشق عنه الارض و عن امته و اول شافع و اول مشفع و انک آخر الانبياء و ان الحشر یک و بامتک یعنی حشر یوم القیامة، پس بایشان در گذشتیم تا بدر مسجد رسیدیم جبرئیل مرا از براق فرود آورد و زمام براق بحلقه در مسجد استوار کرد، چون در مسجد رفتم انبیاء را دیدم فراوان.

و فی حدیث ابی العالیه قال: ارواح الانبياء الذین بعثهم الله قبلی من لدن ادریس و نوح الی عیسی قد جمعهم الله عز و جل فسلموا علیّ و حیونی بمثل تحیة الملائكة، قلت یا جبرئیل من هؤلاء؟ قال: اخوانک الانبياء

پیغامبران مرا همان تحیت گفتند که فریشتگان گفتند و تقریب و ترحیب کردند و مرا و امت مرا بهشت بشارت دادند، و آن ساعت این آیت بمن فرود آمد: «وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ»، این آیت مقدسی گویند: لانتها نزلت ببیت المقدس.

پس جبرئیل مرا فرا پیش کرد، پیغامبران و فریشتگان صفها بر کشیده و دو رکعت نماز کردم، پس پیغامبران بهر یکی ثنائی گفتند خدای را عز و جل، ابراهیم گفت: الحمد لله الذی اتخذنی خلیلا و اعطانی ملکا عظیما و جعلنی امّة قانتا یؤتم بی و انقذنی من النار و جعلها علیّ بردا و سلاما. موسی گفت: الحمد لله الذی کلمنی تکلیما و جعل هلاک فرعون علی یدیّ و جعل من امتی قوما یهدون بالحق و به یعدلون. داود گفت: الحمد لله الذی جعل لی ملکا عظیما و علمنی الزبور و الان لی الحدید و سخر لی الجبال یسبحن و الطیر. سلیمان گفت: الحمد لله الذی سخر لی الریاح و جنود الشیاطین یعملون لی ما شئت من محاریب و تماثیل و علمنی منطق الطیر و جعل ملکی ملکا طیبیا لیس علیّ فیه حساب. عیسی گفت: الحمد لله الذی جعلنی کلمة منه و علمنی الكتاب و الحکمة و التوریه و

الانجيل و جعلنى اخلق من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله بس رسول خدا محمد عربى (ص) نيز ثنا گفتم: الحمد لله الذى ارسلنى رحمة للعالمين و كافة للناس بشيرا و نذيرا و انزل على القرآن فيه تبيان كل شىء و جعل امتى خيرة امة اخرجت للناس و جعل امتى وسطا و شرح لى صدرى و وضع عنى و زرى و رفع لى ذكرى و جعلنى فاتحا و خاتما. فقال ابراهيم بهذا فضلکم محمد.

پس جبرئيل دست من بگرفت و مى برد تا بر صخره‌اى، جبرئيل آواز داد ميكائيل را خواند، ميكائيل آواز داد جمعى فریشتگان را خواند بنامه‌اى ایشان تا معراج از فردوس بآسمان دنيا آوردند و از آسمان دنيا به بيت المقدس فرو گذاشتند و معراج شبه نردبانی بود یکسر بصخره داشت و یکسر بآسمان دنيا، یک جانب وی از ياقوت سرخ و ديگر جانب از زبرجد سبز و درجه‌هاى آن یکی از زر یکی از سيم، یکی از ياقوت، یکی از زمرد، یکی از مرواريد، جبرئيل مرا بر درجه اول نشانده هزار فریشته را دیدم بر آن درجه که خدای را عز و جل تسبیح و تکبیر می گفتند و چون مرا دیدند ترحیب و تقریب کردند و امت مرا بهشت بشارت دادند، از آن درجه بر درجه دوم نشانده دو هزار فریشته را دیدم هم بر آن صفت، بسوم درجه سه هزار دیدم همچنين تا پنجاه و پنج درجه باز گذاشتم، بهر درجه که رسیدم فریشتگان را اضعاف درجه اول دیدم تا بآسمان دنيا رسیدم، اهل آسمان آواز دادند که: من هذا؟ قال جبرئيل، قالوا و من معك؟ قال: معى محمد، قالوا او قد بعث؟ قال نعم، قالوا مرحبا به و اهلا فنعمة المجىء جاء.

گفتا: فریشتگان از رسیدن ما شادى کردند و یکدیگر را بشارت می دادند و ما را سلام و تحیت می گفتند، فریشته‌اى عظیم را دیدم نام وی اسماعیل بر دیگران موکل و همه را زیر دست وی کرده، با این فریشته هفتاد هزار فریشته ديگر بود و با هر یک از آن هفتاد هزار، صد هزار ديگر بود، همه پاسبانی آسمان دنيا می کردند و ایشان را فراوان دیدم، جبرئيل گفت: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ».

پس مردى را دیدم سخت زيبا و نيكو خلقت گفتم اى جبرئيل این کیست؟ گفت پدرت آدم، بر وی سلام کردم، سلام را جواب داد و گفت: مرحبا بالابن الصالح و بالنبى الصالح فنعمة المجىء جاء. و ارواح ذريت او دیدم که برو عرضه می کردند، چون روح مؤمن دیدى

گفتی: روح طیب و ریح طیّبة اجعلوا کتابه فی علیین، و چون روح کافر دیدی گفتی: روح خبیث و ریح خبیثة اجعلوا کتابه فی سجّین.

گفتا: در آسمان دنیا نظر کردم قومی را دیدم که لبها داشتند چون لب شتر، یکی را بر ایشان گماشته تا بدهره آتشین آن لبهای ایشان می‌برید و سنگ آتشین در دهن ایشان می‌نهاد و از زیر بیرون می‌آمد، گفتم ای جبرئیل اینان کیانند؟
گفت ایشان که مال یتیمان بظلم خورند: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا».

قومی دیگر را دیدم که از پوست و گوشت ایشان می‌گرفتند و در دهنهای ایشان می‌نهادند و می‌گفتند: کلوا کما اکلتم، گفتم ای جبرئیل که اند ایشان؟ گفت ایشان که مردمان را غیبت کنند و از پس پشت ایشان بدی گویند. قومی دیگر را دیدم بنزدیک ایشان مائده‌ای نیکو آراسته، بر آن مائده گوشت بریانی پاکیزه خوش بوی نهاده و گرد بر گرد آن مردارها افکنده و ایشان روی از آن مائده بگردانیده و در آن مردار افتاده و می‌خورند، گفتم که اند اینان؟ گفت زانیان اند که حلال دارند و قصد حرام کنند.

قومی دیگر را دیدم که با شکمهای بزرگ بودند. شکم‌هایشان از بزرگی چون خانه‌ها و انگه در ممرّ آل فرعون افتاده که ایشان را بامداد و شبانگاه چون بدوزخ برند باینان برگذرند. و ایشان را بیای فرو گیرند و بکوبند، گفتم اینان که‌اند؟ گفت ربا خواران. زنان را دیدم جماعتی بیستان آویخته و جماعتی از ایشان سرنگون بیای آویخته، گفتم اینان که‌اند؟ گفت ایشان که زنا کنند و فرزند خود را کشند.

قومی دیگر را دیدم که زبانی در ایشان آویخته با دهره‌های آتشین و دهن ایشان می‌باز برند تا بسر دوش پس بدیگر جانب می‌روند و هم چنان می‌برند تا بدوش چپ و آن بریده با هم میشود و باز دیگر باره می‌برند، گفتم اینان که‌اند؟ گفت سخن‌چینان تا مردم را بهم درافکنند.

قومی دیگر را دیدم که بناخن‌گیر آتشین لبهای ایشان می‌گرفتند باز با هم می‌شد و دیگر باره می‌گرفتند، گفتم ای جبرئیل اینان که‌اند؟ گفت گویندگان امّت تو که آنچه خود نکنند گویند، کتاب خدا خوانند و بدان عمل نکنند.

و بروایت ابن عباس، مصطفی (ص) گفت: در آسمان دنیا خروسی سپید دیدم سخت سپید،

زیر پره‌های وی پره‌هایی سبز بود سخت سبز و شاخ گردن وی فرو آویخته برنگ زمرّد سبز، دو پای وی در تخوم زمین هفتم و سر وی زیر عرش عظیم و گردن وی زیر عرش دو تا در آمده، دو پر داشت چون از هم باز کردی خافقین بپوشیدی، لختی از شب گذشته آن دو پر از هم باز کرد و بهم باز زد و آواز تسبیح برآورد گفت: سبحان الملك القدّوس، سبحان الله الكبير المتعال، لا اله الا هو الحيّ القيّوم، چون وی باآواز آمد همه خروسهای زمین باآواز آمدند و پرها بهم باز زدند، چون وی ساکن گشت و خاموش شد همه خروسها ساکن گشتند و خاموش شدند و بعد از آن چون لختی دیگر از شب بگذشت دیگر باره پرها بهم باز زد و این تسبیح گفت: سبحان الله العلی العظیم، سبحان الله العزيز القهار، سبحان الله ذی العرش الرّقیع هم چنان خروسهای زمین بموافقت وی باآواز آمدند. مصطفی (ص) گفت: فلم ازل منذ رأيت ذلك الدّیک مشتاقا الیه ان اراه ثانیة.

رسول (ص) گفت: و از آسمان دنیا جبرئیل مرا بر پر خویش گرفت و باآسمان دوم برد و مسافت آسمان اول تا آسمان دوم بیک قول بانصد ساله راه، جبرئیل آواز داد تا آسمانیان در آسمان دوم بگشایند، گفتند: من هذا؟ قال جبرئیل، قیل: و من معک؟ قال محمد، قال: و قد ارسل الیه؟ قال نعم، قیل: مرحبا به فنعم المچیء جاء.

گفتا: دو جوان دیدم در آسمان دوم، جبرئیل گفت یکی یحیی است و دیگر عیسی، هر دو پسر خاله یکدیگر بر ایشان سلام کن، سلام کردم و جواب شنیدم و گفتند: مرحبا بالاخ الصّالح و النّبی الصّالح، پس مرا باآسمان سوم برد، هم بر آن صفت، و یوسف را دیدم و قد اعطی شطر الحسن، سلام کردم و جواب شنیدم و گفت: مرحبا بالاخ الصّالح و النّبی الصّالح، پس مرا باآسمان چهارم برد، ادریس را دیدم و همان گفت، و مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» پس بر آسمان پنجم برد، هارون را دیدم، سلام کردم و جواب شنیدم و هم چنان تقریب و ترحیب.

و بروایت محمد بن اسحاق، مصطفی (ص) گفت: در آسمان پنجم فریشتگان را دیدم یک نیمه ایشان از برف بود و یک نیمه از آتش و همی گفتند: اللّهم كما الّفت بین التلج و النّار فکذلک الّف بین عبادک المؤمنین.

پس از آن جبرئیل مرا باآسمان ششم برد، موسی را دیدم، سلام کردم و جواب شنیدم،

چون بوی بر گذشتم موسی بگریست، گفتند ای موسی ترا چه گریانید؟ گفت ابکی لانّ
غلاما بعث بعدی یدخل الجنّة من امّته اکثر ممّن یدخلها من امّتی.

گفتا: در آسمان ششم خانه‌ای دیدم که آن را بیت العزّه می‌گفتند، جای دبیران و
نویسندگان ایشان که قرآن از جبرئیل بتلقین می‌گرفتند و می‌نیشتند و ربّ العزّه ایشان را
می‌گوید: «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» پس از آن مرا بآسمان هفتم بر دو از بسیاری فریشته
که در آسمان هفتم دیدم یک قدم جای ندیدم که نه فریشته‌ای بر وی ایستاده یا در رکوع
و یا در سجود، و ابراهیم خلیل را دیدم، بر وی سلام کردم، جواب داد و گفت: مرحبا
بالابن الصّالح والنّبی الصّالح، و قال لی: مر امتک فلیکثروا من غراس الجنّة فانّ ترتبها
طیّبة و ارضها واسعة، فقلت له و ما غراس الجنّة؟ قال: لا حول و لا قوّة الا باللّهِ، پس
مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ» و در
آسمان هفتم بیت المعمور دیدم، رفتم در آنجا و نماز کردم، و در پیش وی دریایی بود
فریشتگان جوق جوق در آن دریا می‌شدند و بیرون می‌آمدند و خویشتن را می‌افشانند و
از هر قطره‌ای ربّ العزّه فریشته‌ای می‌آفرید که بیت المعمور را طواف می‌کرد.

بروایتی دیگر جبرئیل گفت: هذا البیت المعمور یدخله کلّ یوم سبعون الف ملک اذا
خرجوا منه لم یعودوا فیه ابدًا، و در آسمان هفتم فریشته‌ای را دیدم بر کرسی نشسته و
مانند طشتی در پیش نهاده و در دست وی لوحی بود نبشته از نور در آن می‌نگرید و هیچ
براست و چپ نمی‌نگرید، همچون کسی اندیشناک اندوهگین، گفتم: این کیست ای
جبرئیل؟ گفت ملک الموت، یا محمّد چنانک می‌بینی پیوسته در کارست که دائم در قبض
ارواح است. مصطفی (ص) گفت ای جبرئیل هر که می‌میرد در وی نگرده؟ گفت آری،
گفت پس از مرگ بزرگ کاریست و صعب داهیه‌ای، جبرئیل گفت ای محمّد آنچه بعد از
مرگ بود بزرگتر است و صعب‌تر، پس جبرئیل فرا پیش وی شد و گفت: هذا محمّد نبیّ
الرّحمة و رسول العرب، پس بر وی سلام کردم و جواب شنیدم و از وی نواخت و کرامت
دیدم، گفت ای محمّد ترا بشارت باد که همه خیر و نیکی در امّت تو می‌بینم، رسول (ص)
گفت: الحمد لله المنان بالنعمة، آن گه گفتم این چه لوح است که داری و در آن می‌نگری؟
گفت: آجال خلائق در آن نبشته و تفصیل داده که در آن می‌نگرم هر کرا اجل رسیده

قبض روح وی میکنم، رسول گفت: سبحان الله چون توانی قبض ارواح خلائق زمین و ازین مقام خویش حرکت نمی کنی؟! گفت آری این طشت که در پیش من می بینی بر مثال دنیا است و جمله خلائق زمین در پیش دیده من اند همه را می بینم و دست من بهمه می رسد، چنانک خواستم قبض ارواح میکنم.

مصطفی (ص) گفت: از آسمان هفتم بر گذشتم تا به سدره المنتهی رسیدم، درختی عظیم دیدم: نبقها مثل قلال هجر احلی من العسل و البین من الزبد و ورقها مثل آذان الفیلة، چهار جوی دیدم از اصل این درخت روان: دو ظاهر و دو باطن، جبرئیل گفت آن دو نهر که ظاهراند نیل است و فرات، و آن دو نهر باطن هر دو در بهشت روانند، و نوری عظیم دیدم که بر آن درخت می درخشد، و پروانه ای زرین زنده و فریشتگان بی شمار که عدد ایشان جز الله نداند آن گه جبرئیل مرا گفت ای محمد تو فرا پیش باش، من گفتم: لا بل که تو در پیش باش، جبرئیل گفت تو نزد خدای عز و جل از من گرامی تر بتقدم تو سزاوارتری، آن گه من فرا پیش بودم و جبرئیل بر اثر من می آمد تا باول پرده رسیدیم از پرده های درگاه عزت، جبرئیل پرده بجنابید گفت منم جبرئیل و محمد با من، از درون پرده فریشته ای آواز داد که: الله اکبر، آن گه دست خویش از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون پرده گرفت و جبرئیل بر در بماند، گفتم ای جبرئیل چرا ماندی؟ گفت: یا محمد و ما منّا الا له مقام معلوم، این مقام معلوم منست و منتهی علوم خلائق است، دانش خلائق تا اینجا پیش نرسد، چون اینجا رسد برنگذرد.

گفتا بیک طرفه العین آن فریشته مرا ازین پرده بآن پرده دیگر برد مسافت پانصد ساله راه، هم چنان آواز داد که منم پرده دار نخستین و محمد با من، فریشته ای از درون پرده دوم آواز داد که: الله اکبر، و دست از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون گرفت و مرا بیک طرفه العین پیرده سوم رسانید پانصد ساله راه، و هم برین نسق مرا می بردند تا هفتاد پرده باز بریدم پهنای هر پرده ای پانصد ساله راه، و میان دو پرده پانصد ساله راه، گفته اند که آن پرده ها از نور و ظلمت است و آب و برف، و گفته اند مرواریدست و پروانه زر بعضی از آن، و بیک قول جبرئیل با وی بود تا این پرده ها باز گذاشت. آن گه رفرقی سبز دیدم که از بالا فرو گذاشته، نور روشنایی وی بر نور آفتاب غلبه کرده، جبرئیل مرا بر گرفت و بر

آن رفرر نشانند. قال: فلم یزل یرفعنی و یخفضنی حتی انتهیت الی عرش ربی عز و جل
 فبینا انظر الی العرش و الی اللوح المحفوظ و الی حملة العرش و العجائب.
 مصطفی (ص) چون بدین مقام رسید اقبال درگاه عزت دید، نواخت: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» بر
 وی آشکارا گشت، دید آنچه دید و شنید آنچه شنید، نفس مصطفی (ص) مقام قربت دید،
 ضمیر او حالت مکاشفت یافت، دل او سلوت مشاهدت دید، جان او حلاوت معاینت
 چشید، سر او بدولت مواصلت رسید، در نگرست عالمی از هیبت و عظمت و سیاست
 الوهیت دید از خود بی خود گشت! متحیر ماند! سر در پیش افکند، نه عبارت را زبان
 ماند، نه فکرت را دل و جان، سر گشته و حیران، تا خود چه آید از جناب جبروت و
 درگاه عزت فرمان، ربّ العزّه تدارک دل وی کرد و او را دریافت بنظر رحمت و بناوخت
 بلطف و کرامت، گفت: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» رسول من ایمان آورد بکتاب
 من و براستی رسانید پیغام من، مصطفی (ص) چون آن لطف و نداء حق شنید و آن
 نواخت و کرامت دید همگی وی بجای باز آمد، در خود مستقیم گشت، تنش بدل پیوست،
 دل بجان پیوست، سرّ بضمیر پیوست، بستاخ گشت زبان در کار آمد امتش با یاد آمد،
 گفت: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»
 کما فرقت اليهود و النصارى.

و فی روایة اخرى قال: رأیت ربی عز و جل بعینی فقربنی الی سند العرش و تدلّت لی
 قطرة من العرش فوعدت علی لسانی فما ذاق الذائقون شیئا قطّ احلی منها فانبأنی الله عز و
 جل بها نبأ الاولین و الآخیرین و اطلق الله لسانی بعد ما کل من هیبة الرحمن فقلت
 التحیات لله و الصلوات و الطیبات، فقال لی ربی عز و جل: السلام علیک ایها النبی و
 رحمة الله و برکاته، فقلت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم قال لی ربی یا محمد،
 قلت لبیك، قال فیم یختصم الملاء الاعلی؟ قلت لا ادری، فوضع یده بین کتفی فوجدت
 بردها بین تدیبی فعلمت فی مقالته ذلك ما سألنی عنه و ذکر الحدیث. و روی انه قال عز و
 جل: یا محمد هل تعلم فیم یختصم الملاء الاعلی؟ فقلت انت اعلم یا رب بذلک و بكل
 شیء و انت علام الغیوب، قال: اختلفوا فی الدرجات و الحسنات فهل تدری یا محمد ما
 الدرجات و ما الحسنات؟

قلت انت اعلم يا ربّ بذلك و بكلّ شيء و انت علام الغيوب، قال: الدَّرَجَاتِ اسْبَاغِ الوضوء في المكروهات و المشى على الاقدام الى الجماعات و انتظار الصَّلوات بعد الصَّلوات، و الحسنات افشاء السَّلَام و اطعام و التهجد بالليل و النَّاسِ نِيَام، ثمّ قال يا مُحَمَّد من يعمل بهنَّ يعيش بخير و يخرج من خطيئته كيوم ولدته امّه.

(باقی آنچه در آن حضرت رفت با مصطفی (ص) از آنچه ناقلان نقل کرده‌اند در سوره النجم گوئیم انشاء الله).

مصطفی (ص) گفت پس از آنک رازها رفت و نواختها و کرامتها دیدم، فرمان داد جبّار کائنات که: یا مُحَمَّد ارجع الی قومک فبلّغهم عَنّي بزمین باز گرد و آنچه گفتنی است بگوی و پیغام که رسیدنیست برسان، قال فحملنی الرِّفْرَف الاخضر الذی کنت علیه یخفضنی و یرفعنی حتّی اهوٰی بی الی سدرۃ المنتهی، گفتا چون بسدره منتهی باز آمدم جبرئیل گفت ای مُحَمَّد نوشت باد این نواخت و کرامت و این عزّ و مرتبت که از حضرت ذی الجلال یافتی، هرگز هیچ ملک مقربّ و هیچ پیغامبر مرسل باین منزلت نرسید که تو رسیدی و این ندید که تو دیدی، خدای تعالی را سپاس داری کن و شاکر باش که الله تعالی شاکران را دوست دارد، قال: فحمدت الله تعالی علی ذلك. آن گه از آن عجائب قدرت که در علیین دیده بودم از آن بحر مسجور و نار و نور غیر آن لختی با جبرئیل میگفتم، جبرئیل گفت:

تلك سرادقات عرش ربّ العزّه التي احاطت بعرشه و هی سترۃ للخلائق من نور الحجاب و نور العرش لولا ذلك لاحرق نور العرش و نور الحجب من تحت العرش من خلق الله و ما لم تره اكثر و اعجب. قلت سبحان الله العظيم ما اكثر عجائب خلقه.

گفتم ای جبرئیل آن فریشتگان که در آن دریاهاى عظیم دیدم صفها فراوان بر کشیده: «كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ» ایشان که بودند؟ جبرئیل گفت: ایشان روحانیان بودند که ربّ العزّه ایشان را می گوید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا» ای جبرئیل جمعی عظیم را دیدم در بحر اعلى بالای همه صفها صف بر کشیده و گرد عرس مجید در آمده ایشان که بودند؟ جبرئیل گفت ایشان کرویّانند اشرف فریشتگان و مهینان ایشان، ای مُحَمَّد کار و بار ایشان از آن عظیم تر است که من بوصف ایشان رسم یا اسرار ایشان دانم.

و فی بعض الاخبار انّ الله عزّ و جل خلق من نور العرش مائة الف صف من الملائكة يطوفون حول العرش كما امر ابن آدم بطواف بيته الحرام، قال و حول العرش اربعة ابهر: بحر من لؤلؤ يتلألأ، و بحر من ثلج يلمع لمعانا، و بحر من ماء يفور، و بحر من نار تتلظى. پس آن گه جبرئیل دست من بگرفت و بدر بهشت برد تا بهشت بمن نماید و درجات و منازل مؤمنان ببینم و مال و مرجع ایشان. گفتا بر در بهشت نبشته دیدم: الصدقة بعشر امثالها و القرض بثمانية عشر

صدقه یکی ده است و قرض یکی هزده، ای جبرئیل چونست که قرض بر صدقه فضل دارد؟ گفت از بهر آنک سائل هر وقتی صدقه خواهد، اگر حاجت دارد یا نه. اما آن کس که قرض خواهد جز بوقت حاجت و ضرورت نخواهد. پس در بهشت شدم غرفه‌ها و قصرها دیدم از درّ و یاقوت و زبرجد، دیوار آن خشتی زرّین و خشتی سیمین، خاک آن زعفران و زمین آن مشک اذفر، درختها دیدم شاخ آن زرّین و برگ آن حریر و ساق آن مروارید و بیخ آن سیم، جویها دیدم یکی آب شیر یکی عسل یکی می، دیگر نهری عظیم دیدم آب آن سپیدتر از شیر، شیرین تر از عسل، خوش بوی تر از مشک، سنگ ریزه آن درّ و یاقوت، جبرئیل گفت ای محمد این آن کوثر است و تسنیم که ربّ العزّه ترا داده و بآن گرامی کرده و منبع آن زیر عرش مجید است، در هر قصری و غرفه‌ای و خانه‌ای از خانه‌های بهشتیان شاخی از آن می رود تا شراب و عسل و شیر و می از آن آمیغ کنند، و ذلک قوله: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» کنیزکی را دیدم سخت زیبا و آراسته و با جمال، گفتم این آن کیست؟ گفتند آن زید حارثه. قصری دیدم از مروارید سپید، ظاهر آن از باطن پیدا و باطن آن از ظاهر پیدا، گفتم آن کیست؟ جبرئیل گفت آن عمر خطاب، پس گفت ای عمر اگر نه غیرت تو بودی من در آن قصر رفتمی، عمر گفت: أ عليك اغار يا رسول الله.

گفتا از بهشت بدر آمدم و خواستم که به دوزخ نظری کنم تا خود چونست، فریشته‌ای را دیدم ازین کریه المنظری، شدید البطشی، خشمگینی، ترش رویی، از او سهمیدم، گفتم ای جبرئیل این کیست که از دیدن وی چنین بترسیدم و از وی رعبی در دل من افتاد؟ جبرئیل گفت این عجیبی نیست که ما همه فریشتگان پیوسته ازو همچین در رعب و ترس

باشیم، این مالک است خازن دوزخ که شادی و خرمی در وی نیافریده‌اند و هرگز تبسم نکرده است، جبرئیل گفت: یا مالک هذا محمد رسول العرب این پیغامبر آخر الزمانست رسول عرب، آن گه بمن نگرست و مرا ثنا و تحیت گفت و ببهشت بشارت داد، گفتم یا مالک صفت دوزخ با من بگو، گفت: هزار سال تافته‌اند تا سرخ گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سپید گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سیاه گشت، اکنون سیاهست تاریک همچون کوه کوه آتش، خود را بر هم می‌زند و یکدیگر را می‌خورد: «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْعِظْ» ای محمد اگر یک حلقه از آن سلسله‌های آتشین بر کوه‌های دنیا نهند همه کوه‌ها از زخم تف آن همچون ارزیر گداخته گردد و بتخوم زمین سفلی فرو شود، گفتم یا مالک طرفی از آن بمن نمای تا ببینم، گوشه‌ای از آن رها کرد، شاخی از شاخه‌های آتش بیرون آمد، سیاه و صعب، از تف و دود آن همه آفاق تاریک گشت و از آن پر شد، هولی عظیم و کاری فطیع دیدم چنانک از وصف آن درمانم و مرا از دیدن آن غشی رسید تا جبرئیل مرا در خود گرفت و مالک را فرمود تا آن را بحال خود باز برد.

بروایتی دیگر مصطفی (ص) گفت ثمَّ عرضت علی النَّارِ حتّی نظرت الی اغلالها و سلاسلها و حیّاتها و عقاربها و غساقها و یحمومها و رأیت عمّی ابا طالب فی ضحضاح من النَّارِ علیه نعلان من النَّارِ یغلی منها دماغه و لولا مکانی لکان فی الدَّرکِ الاسفل، قال اهل اللغة فی ضحضاح من النَّارِ ای فی شیء قلیل من النَّارِ و اصل الضحضاح الماء الی الکعبین.

مصطفی (ص) از آنجا باز گشت جبرئیل او را بر پر خود گرفته و از آسمانها فرو می‌آمد تا به موسی کلیم باز رسید، موسی گفت: ما ذا فرض الله علیک و علی امتک؟

الله تعالی ترا چه فرمود و بر امت تو چه فرض کرد؟ گفت پنجاه نماز در شبانروزی، موسی گفت ای محمد من مردم را دیده‌ام و شناخته و آزموده و امت تو ضعیف‌اند طاقت پنجاه نماز ندارند، باز گرد و از خداوند خویش تخفیف خواه، قال فرجعت الی ربّی. و فی بعض الاخبار فرجعت فاتیت سدرة المنتهی فخررت ساجدا، قلت یا ربّ فرضت علیّ و علی امتی خمسين صلاة و لن استطیع ان اقوم بها انا و لا امتی، چون مصطفی (ص) بازگشت و تخفیف خواست ده نماز از وی فرو نهادند، باز آمد و با موسی (ع) باز گفت، موسی دیگر باره همان سخن گفت که امت تو طاقت این ندارند، باز گرد و نیز تخفیف

خواه. مصطفی (ص) باز گشت و ده دیگر از وی فرو نهادند، به موسی باز آمد و موسی دیگر بار او را باز فرستاد همچنین موسی می‌گفت و مصطفی (ص) باز می‌گشت و تخفیف می‌خواست تا پنجاه نماز به پنج باز آوردند، بعد از آن که پنج بار باز گشت و نماز بینج باز آورد، موسی (ع) هنوز می‌گفت که باز گرد و زیادت تخفیف خواه تا مصطفی (ص) گفت پس ازین شرم دارم که باز روم، بدین پنج رضا دادم و تسلیم کردم. آن گه چون به موسی درگذشتم منادیی از پس ندا کرد که: امضیت امری و خففت عن عبادی و ائی یوم خلقت السّماوات و الارض فرضت علیک و علی امتک خمسین صلاة و لا یبدل القول لدیّ فخمسة بخمسین: «الحسنة بعشر امثالها»

آورده‌اند از شافعی که گفت: هر بار که مصطفی (ص) از نزدیک موسی (ع) بحضرت عزّت باز گشت خدای را دید جلّ جلاله. و خبر درستست که عکرمه فرا عبد الله عباس گفت که: سبحان الله نظر محمد الی ربّه؟ محمد در خداوند خویش نگرست؟ گفت: نعم، جعل الکلام لموسی (ع) و الخلة لإبراهیم (ع) و النّظر لمحمّد (ص). گفتند یا بن عباس، عایشه صدیقه می‌گوید که ندید، ابن عباس گفت رسول خدا احکام حیض و نفاس زنان را گفتی، ما را از ایشان باید آموخت و احکام اصول دین ما را گفتی، ایشان را از ما باید آموخت. و در بعضی روایات مصطفی (ص) گفت: چون باز گشتم، بآسمان دنیا رسیدم، در زیر آسمان نگه کردم غباری و دخانی دیدم و آوازی و شغبی فراوان، گفتم ای جبرئیل این چیست؟ گفت این شیاطین‌اند که در پیش دیده فرزند آدم ایستاده‌اند و راه تفکر و اندیشه بایشان بر بسته‌اند تا در ملکوت آسمان و زمین تفکر نکنند: و لولا ذلك لرأوا العجائب، پس آن گه جبرئیل مرا پیش قوم موسی برد ایشان که ربّ العزّه می‌گوید: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» و با ایشان سخن گفتم، و ایشان را قصّه ایست مشهور و در سوره الاعراف شرح آن داده‌ایم.

بعد از آن به بیت المقدس باز آمدند و براق هم چنان بر در مسجد ایستاده، رسول خدا بر نشست و جبرئیل با وی تا او را به مکه باز آورد و بر جامه خواب خود نشانند و هنوز از شب ساعتها مانده بود. جبرئیل گفت ای محمّد قوم خود را خبر ده از آنچه دیدی از آیات کبری و عجائب قدرت حق جلّ جلاله، گفت ای جبرئیل ایشان مرا دروغ زن گیرند و

استوار ندارند، گفت ترا چه زیان از تکذیب ایشان، ابو بکر صدیق ترا استوار دارد و تصدیق کند.

ابن عباس و عایشه صدیقه روایت کنند از مصطفی (ص) که گفت: من دانستم که ایشان مرا دروغ زن گیرند در آنچه گویم ازین جهت پاره‌ای دل‌تنگ بودم و غمگین نشستیم، بو جهل فراز آمد بر طریق استهزاء گفت یا محمد امروز از نو چه آورده‌ای و چه می‌گویی؟ گفتم امشب مرا به بیت المقدس برده بودند، بو جهل شگفت بماند! گفت تو امشب به بیت المقدس رفته‌ای و بامداد بنزدیک ما باز آمده‌ای؟ گفتم آری چنین است، بو جهل گفت تو این سخن که با من گفتی با قوم خود بگویی؟ گفتم گویم، بو جهل بر گشت و جمعی را از صنادید قریش فراهم آورد و رسول خدای همان سخن با ایشان باز گفت، ایشان همه بانگ بر آوردند که این دروغ زن نگر که چه می‌گوید!! در قدرت آدمی چون باشد که بیک شب از مکه به بیت المقدس رود و باز آید؟! یکی از آن جمله برفت و ابو بکر صدیق را خبر داد که صاحب تو چنین می‌گوید، ابو بکر گفت: لئن قال لقد صدق اگر گفت راست گفت، ابو بکر را آن روز صدیق نام نهادند. پس یکی از ایشان که ببیت المقدس سفر کرده بود و آن بقعت شناخته گفت توانی که مسجد بیت المقدس را صفت کنی اگر دیده‌ای؟ رسول خدا (ص) و صف مسجد همی کرد و آنچه دیده بود همی گفت، بعضی از آن بر وی بیوشید که ندیده بود، ربّ العالمین جبرئیل را فرمود تا آن ساعت مسجد اقصی را به مکه آورد و آنجا که سرای عقیل است بنهاد، رسول (ص) در آن می‌نگرست و از هر چه می‌پرسیدند نشان میداد، بعاقبت گفتند: **أَمَا النَّعْتُ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ أَصَابَ**، پس گفتند یا محمد از کاروان ما که از شام می‌آید چه خبر داری؟

قال: **يَقْدُمَهَا جَمَلٌ أَوْ رَقٌ عَلَيْهِ كَذَا وَفِيهَا فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَتَقْدُمُ يَوْمَ كَذَا مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَيُخْرِجُوا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ هَذِهِ الشَّمْسُ قَدْ شَرِقَتْ، فَقَالَ آخِرُ وَهَذِهِ الْإِبِلُ قَدْ أَقْبَلَتْ يَقْدُمَهَا جَمَلٌ أَوْ رَقٌ وَفِيهَا فُلَانٌ وَفُلَانٌ كَمَا قَالَ مُحَمَّدٌ، فَلَمْ يُؤْمِنُوا وَ لَمْ يَفْلَحُوا وَ قَالُوا مَا سَمِعْنَا بِمِثْلِ هَذَا قَطُّ»** **«إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»**.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»** الله نام خداوندی که نامور است بیش از نام بران و

راست نام ترست از همه ناموران، کردگار جهان و جهانیان و خداوند همگان، رحمن است دارنده آفریدگان: دشمنان و دوستان و فراخ بخشایش در دو جهان، رحیم است مهر نمای و دل گشای، دوستان را راه نمای و سر آرای عارفان، نکو نام و رهی دار کریم و مهربان، در گفت شیرین و در علم پاک، در صنع زیبا و در فضل بیکران.

پیر طریقت گفته در مناجات خویش: ای بوده و هست و بودنی، گفتت شنیدنی، مهرت پیوستنی و خود دیدنی، ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان، عظیم شانی و همیشه مهربان، نه ثنای ترا زیان، نه دریافت ترا درمان، ای هم شغل دل و هم غارت جان، بر آرد خورشید شهود یک بار از افق عیان، و از ابر جود قطره‌ای چند بر ما باران.

قوله: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» خداوند هفت آسمان و هفت زمین جلّ جلاله و تقدّست آسماؤه و تعالت صفاته، در صدر این سورت بر خود ثنا کرد آن گه کرامت مصطفی (ص) جلوه کرد و شرف وی بر خلق پیدا کرد، اوّل خود را به بی عیبی گواهی داد و بی‌باکی یاد کرد، خود را خود ستود و کمال قدرت خود با خلق نمود، حوالت معراج رسول (ص) با فعل خود کرد نه با فعل رسول تا مؤمن را شبهت نیفتد و بر منکر حجّت بود، داند که عجائب قدرت را نهایت نیست و از کمال قدرت آن قادر این حال بدیع نیست.

دیگر معنی آنست که تا کرامت مصطفی (ص) و شرف وی بر خلق عالم جلوه کند و تا عالمیان بدانند که مقام وی مقام بودگانست بر بساط صحبت نه مقام روندگان در منزل خدمت، ربوده در کشش حقّ است و رونده در روش خویش، او که در کشش حقّ است در منزل راز و نازست و سزای اکرام و اعزاز است، و او که در روش خویش است بر درگاه خدمت بار همی خواند و همی جوید تا خود را منزلتی پدید کند، آن مقام مصطفی (ص) است حبیب حقّ و این مقام موسی است کلیم حقّ، نبینی که موسی را گفت: «جاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» و مصطفی را گفت: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» موسی آینده است بخویشتن رونده، محمد برده است از خود ربوده: لیس من یمشی برجله کمن یمشی الیه، لیس من نوجی بسرّ کمن نودی علیه، او که رونده باشد در غیبت بعد پس از فصل وصل یابد، باز آن کس که برده بود بدایتش رفعت وصل بود، خاتمتش خلعت فضل بود، آن گه گفت: «بِعَبْدِهِ لَيْلًا» بنده خود را که بحضرت راز و ناز برد بشب برد، زیرا که شب برد، زیرا که شب موسم

عارفانست و وقت خلوت دوستانست، آرام گاه مشتاقانست، هنگام نواخت بندگانست، چون شب در آمد، دوستان را وقت خلوت آمد، رقیبان در خواب و دشمنان دور، خانه خالی و دوست منتظر:

شب هست و شراب هست و چاکر
برخیز و بیا جانا کامشب شب
تنهاست
ماست

در اخبار داود است که: یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنه اللیل نام عنی، یا محمد در راه ما هر که رنجی کشد از پس آن گنجی بیند، ترا فرمودیم که: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» بشب خیز و نماز کن، هم ما فرمودیم که بشب خیز و بیا و با ما راز کن، تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم و هر کس را بسزای خود رسانیم.

لطیفه ای دیگر گفته اند که رب العالمین مصطفی (ص) را فعلی اثبات کرد لایق عبودیت او، و خود را فعلی گفت سزای ربوبیت خویش، فعل مصطفی عروج است: «أَسْرَى بَعْدَهُ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»، فعل الله تعالی نزول است: ينزل كل ليلة الى السماء الدنيا، عروج محمد سزای بشریت او و نزول الله سزای الهیت او، لایق ذات و صفات او، آن گاه نزول خود را هنگام آن شب ساخت، عروج محمد را هم بشب خواست از بهر آنک محمد را حبیب خواند و معنی محبت جز موافقت نیست، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» بردند او را از مسجد حرام بمسجد اقصی و از مسجد اقصی بسدره منتهی و منزل اعلی تا احوال و احوال قیامت معاینه بیند و قواعد شفاعت مهتد گرداند، فردا که رستاخیز پیاپی شود و سیاست و عظمت جباری در خلق پیچد، از بیم و فرح قیامت و هو و سیاست در گاه عزت خلایق همه در خود افتاده متحیر بمانده رعب زده و فرح چشیده که آن بینند که هرگز ندیده باشند و از شغل و کار خود با کار کس نپردازند، همه گویند: نفسی نفسی، و مصطفی (ص) که ملکوت دیده و آیات کبری و عجائب غیب بوی نموده ترسد و هیبت و سیاست آن روز در وی اثر نکند و دل خود با شفاعت امت دهد، همی گوید: امتی امتی، و اگر این حال را مثالی خواهی در کار موسی (ع) تأمل کن، چون تقدیر الله چنان بود که موسی و لشکر دشمن روزی بهم آیند و ساحران سحر عظیم آرند و عصای موسی مار گردد تا آن سحر فرو برد، پیش از آن روز در حضرت مناجات

ربّ العالمین با وی گفت: «الْتَقِ عَصَاكَ» یا موسی عصا بیفکن، موسی عصا بیفکند مار گشت، موسی از آن بترسید! ربّ العزّه گفت: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ» ای موسی برگیر و مترس، لا جرم آن روز که برابر فرعون بود و عصا مار گشت همه بترسیدند که ندیده بودند و موسی به نترسید که یک بار دیده بود، و یقال ارسله الحقّ سبحانه لیتعلم اهل الارض منه العبادة ثمّ رقاہ الی السماء لتتعلم الملائكة منه آداب العبادة. قال اللّٰه تعالی: «ما زَاغَ الْبَصْرُ وَ مَا طَغَى» ما التفت یمینا و لا شمالا ما طمع فی مقام و لا فی اکرام تحرّر عن کلّ ارب و طرب.

لطیفه ای عجب شنو! آدم را گفتند «فَاهِبْطُ» مصطفی (ص) را گفتند: «اصعد» ای آدم بزمین فرو رو تا عالم خاک به هیئت جلال سلطنت تو قرار گیرد، ای محمد تو باسماں بر آی تا ذروه افلاک بجمال مشاهده تو آراسته شود، ای محمد سرّ ما در آن که پدرت را آدم گفتیم: «فَاهِبْطُ» این بود که ترا گوئیم: «اصعد»، بر مرکب همت نشین و تارک افلاک را اخصص قدم مبارک خود گردان، از جسمانی و روحانی سفر کن آن گه بما نظر کن، هدیه پاک: التّحیّات المبارکات الصّلوات الطّیّبات للّٰه، بحضرت آر. قرح مالامال: السّلام علیک ایّها النّبی و رحمة اللّٰه که بر دست ساقی عهد فرستاده شد بانامل قبول بگیر و بکش، جرعه ای کریم وار بر ارض دلہای امت ریز که کریمان چنین گفته اند:

شربنا و اهرقنا علی الارض قسطها و للارض من کأس الکرام نصیب
 هر کسی را جام او با جان او هم سان کنید هر کسی را قل او با عقل او هم بر نهید

قال جعفر الصّادق (ع): لَمَّا قَرَّبَ الْحَبِيبُ غَايَةَ التَّقْرِيبِ نَالَتْهُ غَايَةُ الْهَيْبَةِ فَالطُّفَهُ رَبَّهُ غَايَةَ اللَّطْفِ لِأَنَّهُ لَا تَحْمَلُ غَايَةَ الْهَيْبَةِ إِلَّا بِغَايَةِ اللَّطْفِ

جعفر صادق (ع) گفت: شب معراج که سید (ص) بحضرت رسید غایت قربت یافت و از غایت قربت غایت هیبت دید، تا ربّ العزّه تدارک دل وی کرد بغایت لطف و کرامت بی نهایت او را بخود نزدیک کرد، الطاف کرم گرد وی در آمد، بمنزل: «ثُمَّ دَنَا» رسیده، خلوت: «أَوْ أَدْنَى» یافته، راز شنیده، شراب چشیده، دیدار حق دیده، از هر دو کون رمیده، و با دوست بیارمیده، رفت آنچ رفت و شنید آنچ شنید و دید آنچ دید و کس را از آن اسرار خبرته، عقول و اوهام از دریافت آن معزول کرده، رازی در پرده غیرت رفته، بی

زحمت اغیار بسمع نبوت رسانیده، نور فی نور و سرور فی سرور و حبور فی حبور
اخبارنا بالقصة اکراما و اخفی الاسرار اعظاما.

رازبست مرا با شب و رازبست عجب شب داند و من دانم، من دانم و شب

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» موسى را نامه دادیم، «وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»
و آن را رهنمونی کردیم بنی اسرائیل را، «أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲)» که جز از من
وکیل مگیرید.

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» ای فرزندان فرزندان نوح که برداشتیم با او «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا
شَكُورًا (۳)» نوح ما را بنده‌ای سپاس دار بود.

«وَ قَضَيْنَا» و پیغام دادیم و سخن رسانیدیم و پند دادیم، «إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ»
بنی اسرائیل را در نامه و پیغام خویش، «لِتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» که ناچار فساد
خواهید کرد در زمین مقدس دو بار، «وَ لَتَعْلَنَّ عَلْوًا كَبِيرًا (۴)» و پس بیرون خواهید شد
بیرون شدنی نهمار و بر خواهید شد از مقام طاعت بر شدنی بزرگ.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» چون هنگام پیشین مره آید از آن دو، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا»
بینگیزیم بر شما بندگان از آن ما، «أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» با زور سخت، «فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ» تا بجست و جوی در آیند در سرایها «وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵)» و این وعیدبست
کردنی.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» آن گه شما را غلبه دهیم بر ایشان، «وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ
بَنِينَ» و شما را پس آن مالها افزائیم و پسران، «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)» و شما را انبوه
سپاه تر کنیم از آنچه بودید.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ» اگر نیکویی کنید، «أَحْسَنَتُمْ لِنَفْسِكُمْ» نیکویی خود را کنید، «وَ إِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا» و اگر بد کنید خود را می‌کنید، «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» چون هنگام عقوبت فساد
کردن پسینه آید، «لَيْسُوا وَ أَجْزَلُكُمْ» تا در رویهای شما اندوه پیدا کنند، «وَ لِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ» و تا در مسجد بیت مقدس آیند، «كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» چنانک باوّل بار درآمده

بودند، «وَلْيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا (۷)» و تا هلاک کنند و نیست آرند چندانک توانند و بر آن غلبه کنند.

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم» چنان می‌خواهد خداوند شما که آخر بر شما ببخشد، «وَإِنْ عُدْتُمْ» و اگر پس باز گردید، «عُدْنَا» ما باز گردیم، «وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)» و ما زندان کافران ساختیم دوزخ را و جای ایشان کردیم.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي» این قرآن راه می‌نماید، «لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» آن راه را که آن راست ترست و پاینده‌تر، «وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ» و مؤمنانرا بشارت می‌دهد، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» آن مؤمنان که کار های نیکو کنند، «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹)» که ایشانراست مزدی بزرگوار.

«وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» و ایشان که بنمی‌گروند بروز رستاخیز، «أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰)» ساختیم ایشان را عذابی دردناک.

«وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ» مردم بر خویشتن بد می‌خواهند، «دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» در نیک خواستن خویشتن را، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)» و آدمی شتاب ز دست تا بود.

«وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتِينَ» شب و روز را دو نشان کردیم، «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» نشان شب بسترديم، «وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» و نشان روز روشن کردیم بینا، «لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» تا فضل خداوند خویش بجوئید، «وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ» و تا بدانید شمار سالها و راست داشتن هنگامها، «وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲)» و هر چیزی را گشاده و باز نموده از یکدیگر پیدا کردیم پیدا کردنی.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» ای التوراة، «وَ جَعَلْنَاهُ» یعنی التوراة.

و قيل: یعنی موسی (ع)، «هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا» ای دلناهم به علی الهدی فقلنا لا تَتَّخِذُوا، ان زیادتست و معنی آنست که موسی را تورات دادیم و او را سبب هدایت بنی اسرائیل کردیم و گفتیم که جز از من و کیلی مگیرید و کارسازی مدانید، آن گه گفت: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» نداء مضافست یعنی که این خطاب با شما است ای فرزندان فرزندان نوح، و مراد باین همه خلقتست عرب و عجم که از فرزندان نوح‌اند. و قيل: عنی

بذلك سام بن نوح لانّ بنی اسرائیل من ولده. و این متنی است که ربّ العالمین بر ایشان می‌نهد و نعمتی که با یاد ایشان می‌دهد میگوید ای فرزندان آن کس که او را برداشتیم در کشتی با نوح و از غرق برهانی‌دیم، و روا باشد که «ذُرِّيَّةٌ» مفعول «أَلَّا تَتَّخِذُوا» نهند و «وَكَيْلًا» مفعول دوم باشد و معنی آنست که پیغام بایشان این بود که ذریت فرزندان نوح را کاردان و کارساز خود مگیرید جز از من و باین قول وکیل بموقع جمع افتاده است و افتد فعیل بمعنی جمع، کقوله: «وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» ابو عمرو «لا يتخذوا» بیا خواند یعنی: لان لا يتخذوا من دونی وکیلا تورات را رهنمونی کردیم بنی اسرائیل را تا جز از من وکیلی نگیرند و جز از من خدایی ندانند، الوکیل ها هنا الربّ و سمی الله عزّ و جل نفسه وکیلا لانه هو الذی یلی امر العباد و یتکفله و یقوم بما یکلون الیه و یتوکلون فیه علیه، «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» کنایتست از نوح (ع)، کان شکره انه کان اذا اکل قال: «بِسْمِ اللَّهِ» و اذا فرغ من الاکل قال: «الحمد لله» و اذا لبس ثوبا قال: «بِسْمِ اللَّهِ» و اذا نزعہ قال: «الحمد لله» و من خصائص نوح (ع) انه کان اطول الانبياء عمرا فقیل له کبیر الانبياء و شیخ المرسلین، و جعل معجزته فی نفسه لانه عمر الف سنة لم ینغض له سنّ ای لم یتحرک و لم ینقص له قوّة و لم یبالغ احد من الرّسل فی الدّعوة مثل ما بالغ و کان یدعو قومه لیلا و نهارا اعلانا و اسرارا و لم یبق نبیّ من امته من الضرب و الشتم و انواع الاذی و الجفاء ما لقی نوح، و جعل ثانی المصطفی فی الميثاق و الوحي، فقال تعالی: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ وَ مَنَكُ وَ مِنْ نُوحٍ» و قال: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَیْكَ کَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ». و فی البعث فهو اول من تنشق الارض عنه یوم القيامة بعد محمد (ص) و اکرمه الله بالسّلام و الکرامة، فقال تعالی: «يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَکَاتٍ عَلَیْكَ» و جعل ذرّيته هم الباقین فهو ابو البشر و اصل النّسل بعد آدم (ع) و سمّاه شکورا فقال تعالی: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا».

«وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» هذه الآية ردّ صریح علی المعتزلة و القدریة و بیان صریح ان الله یعلم من العباد الفساد قیل ان یأتوه، «وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» جای دیگر گفت: «وَ قَضَيْنَا إِلَیْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» ای اعلمنا هم و اخبرنا هم و عهدنا الیهم فی الکتاب یعنی فی التوریه، و قیل فی اللوح المحفوظ. و روا باشد که الی بمعنی علی بود، ای قضی الله علیهم فی سابق علمه، «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» قیل الفساد فی الارض العمل

بالمعاصی ای لتعصنَّ الله عصيانا بعد عصيان، «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا» العلوها هنا البغى و الطغيان، كقوله: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» و قوله: «عُلُوقًا كَبِيرًا» ای بغيا و قهرا شديدًا، و كانوا يقتلون النَّاسَ ظلما و يغلِبون على أموالهم قهرا و يخرجون الدِّيار بغيا و يقتلون الانبياء و فيمن قتلوا من الانبياء زكريّا و يحيى و شعيبا. معنى آيت آنست كه ربّ العالمين بنى اسرائيل را خبر داد در تورات موسى كه فرزندان ايشان در زمين تباه كارى كند و معصيت كنند و بر بندگان خدا بظلم و بيداد برترى جويند: دو بار، ربّ العزه ايشان را هر بار عقوبت كند كه بر ايشان مسلط گرداند كسى كه خون ايشان ريزد و فرزندان ايشان را برده گيرد و مال ايشان بغييمت برد و ديار ايشان خراب كند، اينست كه ربّ العالمين گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» وعد درين آيت بمعنى وعيد است، يعنى: فاذا جاء ما وعدنا على المعصية الاولى بعثنا عليكم عبادا لنا. و قيل الوعد بمعنى الموعد و الموعد الوقت ای وقت اولی المرتين، كقوله: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ».

خلاف است میان علماء كه این عباد كه اند: ابن عباس گفت و قتاده كه جالوت جبارست بقيه عمالقه كه بدست داود كشته شد. و گفته اند كه قومى مؤمنان بودند كه ربّ العالمين ايشان را بر بنى اسرائيل مسلط كرد بدليل آنك گفت: «عبادا لنا» و اين لفظ جز بر مؤمنان نيافتد، و بيشتر اهل تفسير بر آنند كه بخت نصر بود فرزند زاده سنخاريب ملك بابل، و قصه وي آنست كه سنخاريب با ششصد هزار رايت از بابل بيامد به بيت المقدس تا بنى اسرائيل را مههور كند و بيت المقدس خراب كند و در آن زمان پادشاه بنى اسرائيل مردى بود صالح با سداد نام وي صديقه و پيغامبر ايشان شعيا بن امصيا پيش از مبعث زكريّا و يحيى و عيسى بود و اين شعيا آنست كه بنى اسرائيل را بشارت داد به عيسى و محمد عليهما السلام.

فقال: ارى راكبين مقبلين احدهما على حمار و الآخر على جمل، راكب الحمار عيسى (ع) است و راكب الجمل مصطفى (ص) و آن گه مصطفى را صفت کرده كه: له كل خلق كريم السكينة لباسه و البرّ شعاره و التقوى ضميره و الصدق و الوفاء طبيعته و العفو و المعروف خلقه و العدل سيرته و الحق شريعته و الهدى امامه و الاسلام ملته و احمد (ص) اسمه.

چون سنخاريب بدر بيت المقدس رسيد، صديقه گفت مر شعيا پيغامبر را كه هيچ وحى بتو

آمد از خداوند عزّ و جلّ که بما چه خواهد رسید از سنخاریب و لشکر وی؟ شعیا گفت نیامد، تا درین حدیث بودند وحی آمد از خداوند تعالیّ جلّ جلاله به شعیا که صدیقه را گوی عمرت بسر آمد و روزگار ملک تو بآخر رسید، وصیّت کن و از اهل بیت خویش خلیفه‌ای گمار، شعیا این پیغام بگزارد و صدیقه روی بقبله آورد و نماز و دعا و تضرّع بسیار کرد و خدای را عزّ و جلّ ثناها نیکو گفت و توبه کرد، به شعیا وحی آمد که توبت وی قبول کردم و بر وی رحمت کردم و پانزده سال دیگر او را عمر دادم و کار سنخاریب دشمن کفایت کردم، صدیقه دیگر بار بسجود افتاد و تضرّع و زاری کرد و گفت: یا الهی و اله آبائی لک سجدت و سبّحت و عظمت انت الذی تعطی الملک من تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء و تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء عالم الغیب و الشّهاده انت الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و انت ترحم و تستجیب دعوة المضطّربین، انت الذی اجبت دعوتی و رحمت تضرّعی، آن گه صدیقه گفت شعیا را که از خداوند جلّ جلاله بخواه تا ما را خبر دهد که با این دشمن سنخاریب چه خواهد کرد؟ وحی آمد آن ساعت به شعیا که کار و کفایت کردم و شما را از شرّ وی رهانیدم و بامداد نظاره کنید تا عجایب ببینید، دیگر روز بامداد بر در شهر گوینده‌ای آواز داد که ای ملک بنی اسرائیل کار دشمن کفایت شد و آن لشکر بیکبار همه هلاک گشتند مگر سنخاریب و پنج کس از دبیران که با وی بودند، و از آن پنج کس یکی بخت نصر بود، روزی چند ایشان را بخواری و عجز و بیچارگی بداشتند و صدیقه چون سنخاریب را دید گفت: الحمد لله ربّ العزّه الذی کفانا کم بما شاء ان ربّنا لم یبقک و من معک لکرامتک علیه و لکنه انما ابقاک و من معک لتزدادوا شقوة فی الدنیا و عذابا فی الآخرة و لتخبروا من ورائکم بما رأیتم من فعل ربّنا و لدمک و دم من معک اهون علی الله من دم قراد لو قتلت.

پس شعیا را وحی آمد که تا صدیقه، سنخاریب را و قوم که با وی مانده‌اند با شهر خویش فرستد، ایشان را با شهر خویش بابل فرستاد. و پس از آن سنخاریب هفت سال زنده بود و بعد از وی بخت نصر پسر زاده وی بجای وی نشست و ملک راند هم بر آن قاعده که جدّ وی می‌راند طاغی و باغی و ظالم. پس تقدیر الهی چنان بود که پادشاه بنی اسرائیل: صدیقه فرمان یافت و کار بنی اسرائیل در اضطراب افتاد و هرج و مکتل در میان ایشان

پدید آمد و یکدیگر را می‌کشتند و سر بیاطل و طغیان در نهادند و شعیا پیغامبر در میان ایشان بود، وحی آمد بوی تا ایشان را پند دهد و بترساند و نعمتهای الله تعالی با یاد ایشان دهد، شعیا زبان وعظ بگشاد و ایشان را پند داد و وعید گفت و پیغام الله تعالی بوکید و تهدید بایشان رسانید، ایشان چون سخن وی شنیدند قصد وی کردند تا او را هلاک کنند، شعیا از میان ایشان بگریخت درختی وی را پیش آمد آن درخت از هم شکافته شد شعیا در میان درخت شد، شیطان بوی در رسید و یک ریشه جامه وی بگرفت و بیرون بگذاشت تا بنی اسرائیل بنشان آن یک ریشه راه بوی بردند، اره بر آن درخت نهادند و درخت را و شعیا را بدو نیمه بیریدند، چون ایشان از اندازه فرمان در گذشتند و بفساد و طغیان سر در نهادند و پیغامبر را کشتند، رب العالمین بر ایشان خشم گرفت و بخت‌نصر را بر ایشان مسلط کرد تا از زمین بابل بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و خلقی بسیار از ایشان بکشت و هفتاد هزار کودک نارسیده از اولاد پیغامبران از اهل بیت داود و از فرزندان یوسف و بنیامین و یهودا و روبیل و لاوی و غیر ایشان ببردگی ببرد و هر چه زر و سیم بود و پیرایه و جواهر که سلیمان بن داود در مسجد بیت المقدس بکار برده بود همه نقل بابل کرد و تورات آنچ دید بسوخت.

اینست وقعه اولی که رب العالمین گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا» ای اولی المریتین، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ» ای سَلَطْنَا عَلَيْكُمْ، «عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» ای طافوا بین بیوتکم یقتلونکم، و الجوس التردد فی الدیّار و طلب الشیء بالاستقصاء. و قیل طافوا ینظرون هل بقی احدکم یقتلوه، و الخلال انفراج ما بین الشیئین او اکثر لضرب من الوهن ای قتلوا فی الازقة و الطّرق، «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» ای هذا الوعد من الله کائن لا مرد له و الله تعالی فاعله.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» ای نصرناکم و ردنا لکم الدّولة لکم علیهم.

قیل هو غلبة الطّالوت و قتل داود، جالوت. و قیل معناه لما تابوا و اصلحوا ما افسدوا اعانهم الله فکروا علی الذین قتلوا منهم فاستنقذوا من بقی من الاسراء و استرجعوا اموالهم، «وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَیِّنَ» ای اعناکم بالمال و کثرة الاولاد فانّ القوة فیهما، «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» ای اکثر من الاعداء عدادا و انصارا، النّفیر النّفیر و هو من ینفر معک و یجوز ان

بكون نفیر جمع نفر ککلب و کلیب و عبد و عبید و هم المجتمعون للمصیر الی الاعداء، و نفیرا منصوب علی التّمييز.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای قلنا لهم و اوحینا الیهم أنّکم مجزیون علی الاحسان و الاساءة فلا تفرقوا الاحسان و لا تقرّبوا الاساءة، قوله: «فَلَهَا» ای فعلیها، عرب لام بجای علی نهند: سقط فلان لفیہ ای علی فیہ، قال اللّٰه تعالیٰ: «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ» ای علیہ بالقول. و قیل فلها ای فلها الجزاء و العقاب. و قیل فلها ربّ یغفر الاساءة.

سعید جبیر گفت: ابتداء کار بخت نصر آن بود که مردی از نیک مردان بنی اسرائیل میخواند از کتاب خدا که: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» الآیة... آن مرد بگریست و در اللّٰه زارید گفت: یا رب ارنی هذا الرّجل الذی جعلت هلاک بنی اسرائیل علی یدیه بار خدایا بمن نمای آن کس را که هلاک بنی اسرائیل بر دست او حکم کرده ای و این قضا بر وی رانده‌ای، او را بخواب نمودند که: مسکین ببا بل یقال له بخت نصر، این مرد برخاست و به بابل رفت و مال بسیار با خویشتن ببرد و درویشان را می نواخت و پیوسته ایشان را باز می جست و نام ایشان می پرسید تا روزی بدرویشی خسته بیمار در رسید او را پرسید که نام تو چیست؟ گفت بخت نصر، او را بر گرفت و بخانه برد و مراعات وی میکرد تا از آن بیماری صحت یافت و با وی نیکوئیها کرد، بعاقبت چون آن مرد اسرائیلی قصد خانه خویش کرد بخت نصر می گریست و می گفت: فعلت بی ما فعلت و لا اجد شیئا اجزیک به با من نیکوئیها کردی و مرا دست نمی دهد که ترا مکافات کنم، اسرائیلی گفت بلی مکافات من می توانی، اگر کنی آسان کاری است و چیزی اندک، مرا نبسته‌ای دهی و عهد نامه‌ای که اگر ترا روزی دولتی و مملکتی بود، پادشاهی و فرمان روایی، مرا حرمت داری و آنچه من گویم کنی. بخت نصر گفت این چه سخنست که می گویی و چه افسوس میداری، هر چند که کوشید تا این عهد نامه بستاند، نداد و جز بر استهزاء حمل نکرد، اسرائیلی بگریست گفت مانع این کار نمی دانم مگر آنچه اللّٰه تعالیٰ می خواهد تا حکمی که در ازل کرده و قضایی که خواسته براند و تمام کند.

و در آن روزگار ملک بابل و نواحی پارس سنحابین بود، و قیل صیحون.

بخت نصر طلب روزی را گرد لشکر و حشم وی می گشت، طلبعه‌ای از جهت صیحون به

شام می‌شد با ایشان برفت، چون باز آمد از آنج دیده بود و شنیده لختی با صیحون بگفت، صیحون او را بخود نزدیک کرد، کار وی بجایی رسید که در میان قوم محترم و مقرب گشت، سرور و سالار لشکر شد، صیحون بمرد و بجای صیحون بر تخت ملک نشست، وهب منبه گفت: چون ملک بر وی مستقیم شد از دیار شام و بیت المقدس باز گشته و مسجد اقصی خراب کرده و تورات سوخته و چهل هزار مرد از علماء و احبار بنی اسرائیل کشته و هفتاد هزار از اولاد انبیاء ببردگی گرفته، و دانیال حکیم و قومی از اصحاب وی با خود برده. و این دانیال حکیم، قومی گفته‌اند که پیغامبر بود اما نه مرسل بود، بعد ازین همه بخت نصر خوابی عجیب دید از آن بترسید و از کهنه و سحره تعبیر آن در خواست، ایشان ندانستند و از تعبیر و تفسیر آن خواب عاجز ماندند، و را گفتند: دانیال حکیم تعبیر خواب نیکو داند، او را بخواند چون بیامد در پیش وی سجود نکرد چنانکه عادت ایشان بود، بخت نصر گفت، ما الذی منعک من السجود لی؟ قال: ان لی رباً عظیماً آتانی العلم والحکمة و امرنی ان لا اسجد لغيره فخشیت ان اسجد لغيره ان ینزع منی علمه الذی آتانی و یهلکنی، فقال: نعم ما عملت حیث وفیت بعهده و اجللت علمه، ثم قال: ا عندک علم بهذه الرؤیا؟ بخت نصر گفت: خواب مرا تعبیر دانی؟ گفت دانم و پیش از آنک بخت نصر خواب خود حکایت کرد دانیال حکایت آن خواب کرد گفت: بتی دیدی سر وی از زر سرخ، سینه وی از سیم سپید، شکم وی از مس، هر دو ران وی از آهن، هر دو ساق وی از سفال، آن گه سنگی از آسمان فرو آمد آن را بشکست و خرد کرد و آن سنگ می‌افزود و بزرگ می‌شد تا میان مشرق و مغرب از آن سنگ پر شد، آن گه درختی دیدی اصل آن در زمین و شاخ آن در آسمان، و مردی بر آن درخت تبری بدست گرفته و منادی ندا می‌کند که بزنی شاخ این درخت را تا مرغان از بالای آن و ددان از زیر آن بر کنده شوند و اصل و بیخ آن درخت بر جای می‌دار، اینست خواب که دیدی ای ملک.

آن گه تعبیر کرد گفت: اما الصنم الذی رأیت فانت الرأس من الذهب و انت افضل الملوک آن سر صنم که از زر بود تویی مهینه ملوک جهان و سرور ایشان و آن سینه وی که از سیم بود، پسر تو است بعد از تو پادشاه باشد و سرور، و شکم وی که از مس بود پادشاهی باشد بعد از پسر تو فرود از وی. اما دوران آهنین آنست که پس از آن دو فرقت

شوند و در ملک سخت کوشند و پس از آن کار ملک سست شود چنانکه سفال در جنب آهن، و سنگ که از آسمان فرو آمد و جهان از آن پر گشت: پیغامبری خواهد بود در آخر الزمان که ملوک جهان را پراکنده کند و ملک ایشان بر دارد و جهانیان را مسخر خود گرداند و کار وی بلند شود، و آن درخت که دیدی و آنچه از وی بریدند و مرغان و ددان که در بالا و زیر آن بودند زوال ملک تو باشد یک چندی و صورت تو که مسخ کنند، ربّ العزّه ترا روزگاری کرکس گرداند ملک مرغان، پس گاو نر گرداند ملک چهار پایان، پس شیر گرداند ملک ددان و وحش بیابان، هفت سال برین صفت ممسوخ باشی صورت بگشته و دل همچون دل آدمیان بمانده: لتعلم انّ الله له ملك السماوات و الارض و هو يقدر على الارض و من عليها، و اصل درخت که بر جای بماند ملک تو است که بر جای بود پس از مسخ.

چون دانیال خواب وی را تعبیر کرد و علم و حکمت وی بشناخت او را گرمی کرد و عزیز همی داشت تا گیران و مغان بر وی حسد بردند و او را بدها گفتند بنزدیک بخت نصر، فقالوا انّ دانیال و اصحابه لا يعبدون إلهك و لا يأكلون ذبيحتك، گبران کار وی بنزدیک ملک بجایی رسانیدند که بفرمود تا دانیال و اصحاب وی را با شیر بهم در غاری کنند تا ایشان را هلاک کند و بخورد، شیر چون ایشان را دید از ایشان برگشت و تواضع نمود، و ایشان چون در غار می شدند شش کس بودند، چون بیرون می آمدند هفت کس بودند!! گفتند چونست که شش کس بودند و اکنون هفت کس بیرون می آیند؟! آن هفتمین فریشته ای بود که الله تعالی بایشان فرستاد تا پاسبانی ایشان کند و بدها از ایشان بگرداند، آن فریشته چون بیرون آمد لطمه ای بر روی بخت نصر زد و ربّ العزّه او را در آن حال ممسوخ کرد، سر در نهاد در بیابان و بددان و وحوش بیابان پیوست، هفت سال در آن مسخ بماند روزگاری بصورت شیر، روزگاری بصورت گاو، روزگاری بصورت کرکس، پس از هفت سال ربّ العزّه او را بصورت آدمیان باز آورد و ملک با وی داد چنانک بود، فأمن و دعا الناس الى الله، فی قول بعضهم. سئل وهب: أكان مؤمنا؟ فقال: وجدته اهل الكتاب قد اختلفوا فيه فمنهم من قال مات مؤمنا و منهم من قال احرق بيت الله و كتبه و قتل الانبياء و غضب الله عليه غضبا فلم يقبل منه حينئذ توبة، و قول درست آنست که

بخت نصر کافر مرد.

محمد بن اسحاق گفت: چون الله تعالی خواست که او را هلاک کند پس از آنک از تخریب بیت المقدس باز گشته بود و اهل آن کشته و گزاف کاریها کرده، بنی اسرائیل را گفت ایشان که در تحت قهر و اسر وی بودند: أ رأیتم هذا البیت الذی خربت و هؤلاء الناس الذین قتلتم من هم و ما هذا؟! این خانه‌ای که من خراب کرده‌ام چه خانه‌ایست و اهل آن که کشته‌ام چه قومند؟ ایشان گفتند خانه خداست مسجد وی و عبادت‌گاه بندگان وی و آن کشتگان همه فرزندان پیغامبران بودند که معصیتها کردند و انذارهای فرمان حق در گذاشتند تا ترا بر ایشان مسلط کرد و بعقوبت گناهان خویش رسیدند، بخت نصر گفت: از شما کیست که مرا دیدار در آسمان دهد؟ تا هر چه در آسمانست از خلق بردارم و نیست گردانم و بساط ملک خود در آسمان بگسترانم چنانک در زمین کردم، ایشان گفتند: ما یقدر علیه احد من الخلائق این کاریست که دست خلائق بدان نرسد و همه کس از آن عاجز مانند، وی گفت ناچار است و گرنه شما را هلاک کنم، ایشان بگریستند و در الله تعالی زاریدند و دعا کردند تا ربّ العزّه دعای ایشان مستجاب کرد و از خواری و حقیری وی او را به پشه‌ای هلاک کرد! گویند پشه‌ای در بینی وی شد بمغز سر رسید نیش بر وی میزد تا بی آرام و بی طاقت گشت و پیوسته بر سر وی لخت می‌زدند و زخم می‌کردند تا مگر بیارآمد و هیچ نیارامید تا بهلاک نزدیک گشت، فقال لخاصته من اهله اذا مت فشقوا رأسی و انظروا ما هذا الذی قتلنی فلما مات شقوا رأسه فوجدوا البعوضة عاضة علی امّ دماغه لیری الله العباد قدرته و سلطانه.

قولی دیگر گفته‌اند در بیان مرگ وی سدّی گفت: چون ربّ العزّه او را پس از مسخ بصورت آدمی باز آورد و ملک با وی داد، دانیال حکیم را گرمی میداشت، گبران بر وی حسد بردند گفتند دانیال چون با ملک شراب خورد قضاء حاجت بول باو تاختن آرد و خویشتن را از آن باز نتواند داشت، و این در میان ایشان عاری بود عظیم، بخت نصر دربان را بخواند گفت می‌نگر اوّل کسی که از مجلس شراب بر خیزد قضاء حاجت را او را هلاک کن، اگر چه گوید من بخت نصرام در اهلاک وی تقصیر مکن، پس ربّ العزّه دانیال را ازین علّت عافیت داد تا وی را با رافت حاجت نبود و این علّت آن شب بر بخت نصر

افتاد، اوّل کسی که اراقت بول را برخاست او بود، دربان او را نشناخت قصد وی کرد، گفت من بخت نصرم، دربان گفت: کذبت انّ الملک امرنی ان اقتل اول من یخرج فضربه فقتله، و کان عمر بخت نصر الف و خمس مائة سنة و خمسين یوما. اینست بیان واقعه اولی و قصّه بخت نصر بر قول جمهور اهل تفسیر.

اما واقعه آخر که ربّ العزّه گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» آن بود که بعد از هلاک بخت نصر قومی از بنی اسرائیل که در دست وی بودند خلاص یافتند و به ایلیا و شام و بیت المقدس باز گشتند، و گفته اند که ربّ العزّه کشتگان بنی اسرائیل را نیز زنده کرد تا بخانه های خویش باز شدند و تورات را که سوخته بود و در میان ایشان نمانده به زبان عزیز بن شرحیا بایشان باز داد و الله نعمت خود بر ایشان فراخ کرد تا بناهای عظیم کردند و قصرهای نیکو ساختند و ایشان را مال و فرزندان بسیار داد چنانک گفت جلّ جلاله: «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» ایشان را دیگر باره در نعمت بطر گرفت و سر بمعصیت و طغیان در نهادند و در زمین تباہکاری کردند و ربّ العالمین پیغامبران را بایشان فرستاد و ایشان پیغامبران را بعضی دروغ زن گرفتند و بعضی را کشتند چنان که الله تعالی گفت: «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ».

و آخرترین پیغامبران بایشان زکریّا بود و یحیی و عیسی علیهم السّلام و ایشان زکریّا و یحیی هر دو را بکشتند بقول بعضی مفسران و بقول بعضی زکریّا را نکشتند بلکه خود فرمان یافت، اما یحیی را بی خلاف کشتند، و سبب قتل وی آن بود که عیسی (ع) یحیی را فرستاد با دوازده مرد حواریان تا مردم را دین و شریعت آموزند و از حرام و ناشایست باز دارند، پادشاه ایشان خواست که دختر زن را بزنی کند بقول سدّی، یا دختر برادر بقول عبد الله بن عباس، و این هر دو در شریعت حرامند، یحیی (ع) او را از آن نهی کرد و پادشاه را بآن دختر میل بود چنانک هر چه از وی میخواست رد نمی کرد، دختر از پادشاه درخواست تا یحیی را بکشند و سر یحیی را پیش وی آرند در طشت نهاده بستیز آن که او را از نکاح وی نهی کرد! پادشاه سر باز می زد و نمی خواست که او را بکشد و وی الحاح می کرد و تن فرا وی نمی داد تا آن گه که از بهر دل وی بفرمود تا یحیی (ع) را شهید کردند و خون وی بر زمین ریختند، در بیت المقدس آن خون جوشیدن گرفت،

خاک بر آن میریختند و هم چنان می جوشید و بالا می گرفت تا ربّ العزّه بر ایشان خشم گرفت و خواست که غضب خود بر ایشان براند و ایشان را عقوبت کند، ملکی را از ملوک بابل بر ایشان انگیخت نام وی خردوس و کانت نکایته فیهم اشد من نکایة بخت نصر، فذلک قوله: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةَ». خردوس با لشکری انبوه بدر بیت المقدس فرود آمد و بر بنی اسرائیل غلبه کرد و یکی را گفت از سروران لشکر خویش نام وی نبوزرادان: اَنی قد کنت حلفت بالهٰی لئن ظهّرت علی اهل بیت المقدس لا قتلنّهم حتی یشیل دماؤهم فی وسط عسکری الّا ان لا اجد احدا اقتله من سوگند یاد کردم بخداوند خویش که اگر مرا بر اهل بیت المقدس دست رس بود و ظفر یابم بر ایشان ایشان را میکشم تا خون ایشان روان گردد و بلشگرگاه من رسد، پس نبوزرادان را فرمود تا در بیت المقدس شد بر آن بقعت که قربان گاه ایشان بود، خون دید که همی جوشید و بالا گرفت و آن خون یحیی زکریا بود، اما جهودان از نبوزرادان پنهان کردند گفتند: هذا دم قربان قرّناه فلم یقبل منّا فلذلک یغلی هو کما تراه و لقد قرّناه منذ ثمانی مائة سنة القربان فتقبل منّا الّا هذا القربان و ذلک لانه قد انقطع منّا الملك و النبوة و الوحی فلذلک لم یقبل منّا گفتند هشتصد سالست تا قربان میکیم و پذیرفته می آید مگر این یک قربان که نپذیرفتند از آنک وحی و نبوت از ما منقطع گشته، نبوزرادان بفرمود تا بر سر آن خون قتل نهمار کردند، هزارها کشتند از مهتران و کهتران، خرد و بزرگ ایشان تا مگر آن خون ساکن گردد و ساکن نمی گشت، پس گفت: ویلکم یا بنی اسرائیل اصدقونی قبل ان لا اترک نافخ نار انثی و لا ذکر الّا قتلته، چون ایشان را این تهدید کرد راست بگفتند که این خون پیغامبريست نام او یحیی بن زکریا تا ما را از ناشایست و نابکار نهی میکرد و ما از نادانی فرمان او نبردیم و رشد خود نشناختیم و ما را از کار شما و فتنه قهر و قتل شما خبر می داد و تصدیق وی نکردیم و او را کشتیم تا باین روز و باین حال رسیدیم.

نبوزرادان بدانست که ایشان راست می گویند، بفرمود تا در شهر بیستند و لشکر خردوس هر چه با وی بود همه بیرون کرد و خالی گشت آن گه روی بر خاک نهاد و تضرّع و زاری کرد گفت: یا یحیی بن زکریا قد علم ربّی و ربّک ما قد اصاب قومک من اجلک و ما قتل منهم من اجلک فاهدا باذن الله قبل ان لا ابقی احدا من قومک، چون این سخن

بگفت خون یحیی بفرمان الله تعالی ساکن گشت، نبوزرازان چون آن حال دید ایمان آورد گفت: آمنت بالله الذي آمنت به بنو اسرائيل و ايقنت انه لا ربّ غيره. و روى ان الله تعالى اوحى الى رأس من رؤس بقيّة الانبياء ان نبوزرازان حبور صدوق و الحبور بالعبرانية حديث الايمان، آن گه گفت ای بنی اسرائیل آن دشمن خدا خردوس بمن فرموده که اهل بیت المقدس را چندان بکشیم که خون کشتگان بلشکرگاه وی رسد و من طاقت عصیان وی ندارم راه آنست که چهارپایان بسیار بکشیم و آن گه این کشتگان را بر سر ایشان افکنیم تا آن را بپوشد و خون بلشکرگاه وی رسد، هم چنان کردند و خردوس کس فرستاد به نبوزرازان که قتل از ایشان بردار که خون ایشان بلشکرگاه ما رسد و سوگند ما راست شد، پس خردوس از آنجا برخاست و به بابل بازگشت و بعد از آن بنی اسرائیل را ملک نبود و ملک شام و نواحی آن با روم و یونانیان افتاد، اما بقایای بنی اسرائیل پس از آن در زمین قدس قوی گشتند و بسیار شدند و ریاست و مهتری یافتند، بقوت و شوکت و نعمت و اجتماع رأی و کلمت نه بر وجه پادشاهی و فرمان روایی، روزگاری چنان بودند تا دیگر باره سر بتباهی و بی راهی در نهادند و استحلال محارم کردند و اندازه های دین و شریعت در گذاشتند تا ربّ العزّه ططوس بن اسبسیانوس الرومی را بر ایشان مسلط کرد و بلاد و دیار ایشان خراب کرد و از آن ریاست و نعمت و وطن خویش بیفتادند و خواری و مهانت و مذلت بر ایشان نشست، و پس از آن ایشان را هرگز عزّ و کرامت و ریاست و ملک نبود و بر ایشان جز مذلت و صغار و جزیت نبود و بیت المقدس هم چنان خراب مانده تا بروزگار عمر خطاب، فعمره المسلمون.

... قوله: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» ای وعد المرّة الآخرة و العقوبة الثّانية، «لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ» ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حفص و يعقوب ليسوا خوانند بیا و ضم همزه و وادی بعد از آن على الجمع بوزن «ليسوعوا» و فيه اضمار یعنی: بعثنا عليكم عبادا لنا ليسوا وجوهكم، ای اصحاب الوجوه، یعنی لتفعلوا ما تكهون و هو سوق الاولاد و قتلهم بين یدی الآباء و الامّهات. ابن عامر و حمزه و ابو بكر ليسوء خوانند بالیای و فتح الهمزة على التّوحيد، یعنی ليسوء الله وجوهكم او ليسوء الوعد وجوهكم او ليسوء البعث وجوهكم کسایبی: لنسوء بنون خواند و فتح همزه و باین قراءت فاعل الله است جلّ

جلاله، يقول تعالى: لنسوء نحن ووجهكم، «وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ» يعنى مسجد بيت المقدس للاحراق و التّخريب، «كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» اى كما فعلوا فى المرة الاولى، «وَلِيُتَبَّرُوا» اى ليهلكوا و ليفسدوا، «ما عَلَوْا تَبْيِيرًا» ما استطاعوا و ملكوا اهلاكا و افسادا، و التّبار الهلاك و الفساد.

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم» اى و هذا ايضا ما اخبر انه فى الكتاب ميگويد وز آنج بنى اسرائيل را در كتاب خبر كرديم و آگاهى داديم اينست كه: عسى ربكم ان يرحمكم بعد ان عاقبكم بذنوبكم الله چنان ميخواهد كه پس از آن كه شما را عقوبت كرد آخر بشما ببخشايد و رحمت كند، اين رحمت عمران بيت المقدس است و اهل آن بوى باز گشتن و كار آن با نظام آوردن، «وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» اين وعيديست خلق را تا بقيامت هر كه با جنائت گردد الله تعالى با وى با عقوبت گردد. قتاده گفت: عادوا الى الكفر بمحمد (ص) فعاد الله عليهم بالجزية با كفر گشتند يعنى جهودان كه به محمد (ص) ايمان نياوردند و ربّ العزه با عقوبت گشت كه خوارى و جزيت بر ايشان افكند تا بقيامت، اين خود عذاب و عقوبت دنياست، و عقوبت آخرت آنست كه گفت: «وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» اى محبسا و سجنا للكفار يحصرون فيها و يحبسون، و الحصر الحبس، الحصر المنسوخ سمى حصيرا لانه حصرت طاقاته بعضها مع بعض.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» يعنى يرشد الى الطّريقة التى هى اثبت و ادموم و هى الاسلام و الدين القيم و قيل يرشد الى الحال التى هى اقوم الحالات و اسدها و اعدلها و هى توحيد الله جلّ و عزّ و شهادة ان لا اله الا الله و الايمان برسله و العمل بطاعته و هذه صفة الحال التى هى اقوم، و گفته اند اقوم بمعنى مستقيم است همچون اكبر بمعنى كبير، «وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» قرأ حمزة و الكسائى: يبشر بفتح الباء و تخفيف الشين و ضمها و قرأ الباقون يبشر بضم الباء و فتح الباء و تشديد الشين و كسرها و قد سبق الكلام فيه، «أَنْ لَهُمْ» اى بان لهم، «أَجْرًا كَبِيرًا» و هو الجنة.

«وَ أَنْ الَّذِينَ» اى و بان الذين، «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ» من الاعتاد. و قيل هو اعدنا فقلبت الدال تاء، «عَذَابًا أَلِيمًا» يعنى النار.

«وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْبَشْرِ» حذف الواو من يدع فى اللفظ و الخطّ و لم تحذف فى المعنى

لأنها في موضع الرفع فكان حذفها في اللفظ باستقبالها اللام الساكنة، كقوله تعالى: «وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ فَمَا تُغْنِ التُّدْرُ» معنى آیت آنست که مردم بوقت ضجر و غضب بر خود و بر مال خود و بر فرزند خود دعاء بد کنند چنانکه خود را یا فرزند خود را مرگ خواهند و هلاک مال خواهند از سر ضجر «دُعَاءُهُ بِالْخَيْرِ» ای کما يدعو لنفسه بالخير همچنانکه خود را و فرزند خود را عاقبت و سلامت و نعمت خواهند و اجابت آن دوست دارند هم چنان بوقت ضجر دعاء بد کنند اما اجابت آن دوست ندارند و این از آنست که آدمی عجولست قلیل الحلم و بی صبر در کارها، زود بدعاء بد شتابد بر خویش، اما ربّ العزّه باجابت نشتابد بفضل خویش.

گفته اند سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی (ص) اسیری را به سوده بنت زمعه سپرد، آن اسیر همه شب می نالید، سوده را دل بسوخت و بر وی بیخشود بند وی سست کرد، اسیر بگریخت، مصطفی (ص) بامداد که وی را طلب کرد گفتند سوده چنین کرد، مصطفی (ص) خشم گرفت گفت: اللهم اقطع يديها، سوده دست خویش دور داشت که ناچار دعاء رسول (ص) را اجابت آید، رسول گفت: ائني سألت ان يجعل لعنتي و دعائي على من لا يستحق من اهلي رحمة لاني بشر اغضب كما يغضب البشر فتردد سودة يديها.

و روی آنه قال (ص) اللهم انما انا بشر فمن دعوت عليه فاجعل دعائي رحمة له فانزل الله تعالى: «وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ». و قيل معنى الآية: يدع الانسان بالبلاء على نفسه كما يدعو بالعافية لنفسه و هو استعجاله لغده، و في معناه يقول الشاعر:

أنا لنفرح بالأيام ندفعها و كل يوم مضى نقص من الاجل
فاعمل لنفسك قبل اليوم مجتهدا فانما الريح و الخسران في العمل

و قيل و لهان الانسان على غده سرطان الى اجله، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» ای الى امر الدنيا، و العجلة طلب الشيء قبل وقته و السرعة عمل الشيء في اول وقته و في الخبر: العجلة من الشيطان و التآني من الله: و گفته اند انسان اینجا بمعنی ناس است میگوید همه مردمان، جمله بشر عجولند، جای دیگر گفت: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» ای علی حب العجلة فی امره، از آدم تا آخر فرزندان همه را شتابنده آفریدند در کار خویش و عجله دوست دارند.

روى عن سلمان الفارسي (رض) قال: أوّل ما خلق الله من آدم رأسه فاقبل ينظر الى سائره يخلق فلمّا دنا المساء قال يا ربّ عجل قبل الليل فقال الله عزّ و جل: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». وقيل لمّا انتهت النفخة الى سرته نظر الى جسده فاعجبه فذهب لينهض فلم يقدر، فذلك قوله: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» وقيل عجولا ضجورا لا يصبر على سرّاء ولا ضرّاء. «وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» اى خلقناهما، «آيَتَيْنِ» اى علامتين دالّتين على وحدانيّتنا و كمال علمنا و قدرتنا. وقيل جعلنا هما عبرتين لبعث اختلافهما و دقّة صنعتهما و عظم تفاوتهما و مسّ الحاجة اليهما و تعلق الانتفاع بهما كما هما، و «آيَتَيْنِ» نصب على الحال قال ابن كثير الايتان ظلمة الليل وضوء النهار و تقديرها: جعلنا الليل و النهار ذوى آيتين، ثمّ فصل فقال: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» اى فجعنا الليل آية محوطة مظلمة يعنى لا تبصر بها المريّيات كما لا يبصر ما يجىء من الكتاب، «وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» يعنى مبصرا بها و النهار لا يبصر لكن يبصر به و فيه.

ابن عباس گفت: ربّ العزّه نور آفتاب هفتاد جزء آفريد و نور ماه هفتاد جزء، پس از نور ماه شصت و نه جزء محو کرد و اين شصت و نه جزء در نور آفتاب افزود، اكنون آفتاب را صد و سى و نه جزء نور است و قمر را يك جزء.

روى مقاتل بن حيان عن عكرمه عن ابن عباس قال سمعت رسول الله (ص) يقول: ان الله سبحانه لمّا ابرم خلقه فلم يبق من خلقه غير آدم خلق شمسين من نور عرشه فاما ما كان فى سابق علم الله ان يدعها شمسا فانه خلقها مثل الدنيا ما بين مشارقها و مغاربها، و اما ما كان فى سابق علمه ان يحوّلها قمر فانه خلقها دون الشمس فى العظم و لكنّ انما يرى صغرهما من شدّة ارتفاع السماء و بعدهما من الارض فلو ترك الله الشمس و القمر كما خلقهما لم يعرف الليل من النهار و لا النهار من الليل و لا كان يدري الاجير الى متى يعمل و متى يأخذ اجره و لا يدري الصائم الى متى يصوم و متى يفطر و لا تدري المرأة كيف تعتدّ و لا يدري المسلمون متى وقت صلاتهم و متى وقت حجّهم و لا يدري الديّان متى يحلّ دينهم و لا يدري الناس متى يبذرون و يزرعون لمعاشهم و متى يسكنون راحة لابدانهم فكان الربّ سبحانه انظر لعباده و ارحم بهم فارسل جبرئيل فامر جناحه على وجه القمر و هو يومئذ شمس فطمس عنه الضوء و بقى فيه النور، فذلك قوله: «وَ جَعَلْنَا

اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً»
فالسواد الذي ترونه في جوف القمر شبه الخطوط فهو اثر المحو.

قال ابن عباس: كان في الزمان الاول لا يعرف الليل من النهار فبعث الله جبرئيل (ع) فمسح جناحه عليه فذهب ضوءه و بقيت علامة جناحه و هي السواد الذي في القمر، «لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» اى لتطلبوا في النهار رزق الله و تستريحوا بالليل فحذف للدلالة عليه، «وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» بالقمر، «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلًا» اى بينا في القرآن كل ما تحتاجون اليه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» الآية...

كثرة ذكر الله عز و جل لموسى (ع) في القرآن من امارات اكرامه و علامات محبته، كسى را كه دوست دارند ذكر وى بسيار كنند، مصطفى (ص) گفت: «من احب شيئا اكثر ذكره»
كسى كه چيزى دوست دارد پيوسته نام آن چيز مى برد و ذكر وى ميكنند نبينى خداوند جهان و كردگار مهربان جل جلاله و تقدست اسمائه كه موسى را گفت: «وَ الْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» من دوستى خود بر تو افكندم، لا جرم بنگر تا در قرآن چند جا يگانه است ذكر موسى: ميقات موسى، طور موسى، وعده موسى، غربت موسى، مناجات موسى، برادر موسى، خواهر موسى، مادر موسى، همراه موسى، درباى موسى، فرعون موسى، رنج موسى، نواخت موسى هيچيز نگذاشت از احوال و اخلاق موسى كه نه در قرآن ياد كرد و مؤمنان را بسماع آن شاد كرد، تا بدانى كه ياد كرد فراوان بار درخت دوستى است و نشان راه دوستى «وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» الآية... حكم رانديم و قضا كرديم و كار از غيب بيرون آورديم تا با خلق نماييم كه آن همه ما بوديم و همه مايم، در ازل ما بوديم و در ابد مايم، نيك و بد بارادت ماست، نفع و ضرر بتقدير ماست، كائنات و محدثات محكوم تكليف و مقهور تصريف ماست، از ازل تا جاودان علم ما بر همه روان و ما را بر همه حكم و فرمان، وجود شما كه خلاقيد و عدم شما بر درگاه جلال ما يكسانست، نه در هستى شما ما را منفعت، نه در نيستى شما ما را مضرت، نه كمال عزت ما را بطاعت شما حاجت.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» ان احسنتم فثوابكم اکتسبتم و ان اسأتم فعذابکم اجتلبتم و الحق اعز من ان يعود اليه من افعال عبده زين أو شين جلال عزت احدیت و کمال صمدیت از آن عزیزتر و پاک تر که بطاعت مطیعان او را زینى بود یا از معصیت عاصیان درو شینى آید، اگر نیک مرد آبی خود را سود کنی، و اگر بد مرد باشی بر خود زیان آری جلال احدیت ما را جمال صمدیت بس:

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» درجه عامه مؤمنان است در اعمال ایشان، باز درجه خواص در اعمال و احوال چنانست که بو یزید گفت در اشارت این آیت: من عمل لنفسه لا يعمل لله و من عمل لله لا يعمل لنفسه و لا يراه. و قال ابو سليمان الداراني: العمال في الدنيا يعملون على وجه كل في عمله يطلب حظّه فجاهل عمل على الغفلة و عامل عمل على العادة و خائف عمل على الرهبة و متوكل عمل على الفراغة و زاهد عمل على الخلوّة و صديق عمل على المحبة و عمال الله اقل من القليل.

«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُرَحِّمَكُمْ» این آیت امید داران را دست آویزی قوی است و نواختی نیکو، ای عسی من ربّاکم و بلطفه غذاکم ان یرحمکم، آن خداوند که رایگان ترا بفضل خود بیافرید و بنعمت خود پیورود و بلطف در حفظ و عنایت خود بداشت و از آفات و مکاره نگاه داشت، امیدست که بسرانجام رحمت کند و کاری که خود در گرفت بفضل خود بسر برد، «وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» قال سهل بن عبد الله: ان عدتم الى الفرار منا عدنا الى اخذ الطريق عليكم لترجعوا الينا، این همچنانست که مصطفی (ص) گفت حکایت از الله تعالی جلّ جلاله: اذا علمت انّ الغالب على قلب عبدی الاشتغال بی جعلت شهوة عبدی فی مسئلتی و مناجاتی، فاذا كان عبدی كذلك فاراد ان يسهو عنی حلت بينه و بين السهو عنی.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قرآن دلیلی ظاهرست و رهروان را و چراغی روشن جویندگان را، همی اهل حق را دل گشاید و بسوی حق راه نماید، پس اگر جوینده با تقصیر بود و در نظری قصور بود و از عنایت حق دور بود قرآن مرور اسباب ضلالت و عمایت بود، چنانک الله تعالی گفت: «وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمِي»، نه از آنک در دلیل قصور آمد که دلیل همانست که چراغ هدی از نور اعظم تابانست اما نگرنده قاصر آمد و از دیدار آن

محبوب همچون نور روز که جهان از آن پرست و نابینا از آن محروم: خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» الآية... قال سهل: اسلم الدعوات الذكر و ترك الاختيار فى الدعاء و السؤال، لان فى الذكر الكفاية و ربما يدعو الانسان و يسئل ما فيه هلاکه و هو لا يشعر الا ترى ان الله يقول: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» و الذاکر على الدوام التارک للاختيار فى الدعاء و السؤال مبذول له افضل الرغائب و ساقط عنه آفات السؤال و الاختيار.

قال النبى (ص) حاكيا عن ربه: من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» هر مردمی را در گردن او کردیم بخت او که از و چه آید و باو چه رسد از کرد او، «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و بیرون آریم او را روز رستاخیز، «كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)» نامه‌ای که در دست او دهند و بر وی آرند گشاده.

«أَقْرَأَ كِتَابَكَ» نامه خویش بر خوان، «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)» امروز تن تو بر تو داوری تمامست.

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» هر که بر راه راست رود خود را رود، «وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» و هر که در گمراهی رود خود را رود و زیان بر خود آرد، «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» و هیچ بارکش بار بد کس نکشد، «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» و ما هرگز عذاب کننده کس نبودیم، «حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)» تا پیش رسولى نفرستادیم.

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً» و هر گاه که خواهیم که شهری را و قومی را هلاک کنیم، «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا» بیشتر ایشان را انبوه کنیم و توان دهیم و نعمت، «فَفَسَقُوا فِيهَا» تا در بطر و نخوت فاسق شوند، «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ» و عذاب بر ایشان واجب گردد «فَدَمَّرْنَا» تدمیراً (۱۶)» و بر کنیم ایشان را از دیار و وطن و هلاک کنیم.

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» و چند هلاک کردیم و تباه گروه گروه از جهانداران

از پس نوح، «وَكَفَىٰ بَرِّكَ بِذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)» و بسنده است خداوند تو بدیدن جرمهای بندگان خویش «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» هر که این گیتی شتابنده را و این جهان پیشین را می خواهد و میجوید، «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» فرا شتابیم او را در آنچه خواهیم، «لِمَنْ نُرِيدُ» او را که خواهیم، «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا» آن گه دوزخ او را سرانجام کنیم تا رسد بآتش، «مَذْمُومًا مَذْحُورًا (۱۸)» نکوهیده، رانده. «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ» و هر که آخرت می خواهد و سرای پسین، «وَوَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا» و آن را کار آن کند، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و گرویده بود خدای را تعالی بیکتایی شناسا، «فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹)» ایشان آنند که کار که کردند آن از ایشان پسندیده آید و پاداش داده.

«كُلًّا نُمِدُّ» همه را عطا فرا عطا می پیوندیم، «هُوْلَاءُ وَ هُوْلَاءُ» هم اینان را که آشناوند و هم ایشان را که بیگانه اند، «مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» از عطاء خداوند تو، «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)» و عطاء خداوند تو از هیچکس باز گرفته نیست و باز داشته نیست «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» در شگفت نگر که چون فضل دادیم ایشان را بر یکدیگر، «وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ» و سرای آن جهانی مه در کما بیشی، «وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱)» و مه در افزونی دادن بر یکدیگر.

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» بالله خدایی دیگر مگیر و بدان، «فَتَقَعْدُ» که بنشین و بمانی، «مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲)» نکوهیده و فرو گذاشته.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ» یعنی عمله و جدّه و عاقبتّه، طائر نامیست که عرب در موضع فال نهند و بیشترین در موضع تشام استعمال کنند و قرآن باین معنی فرو آمده آنجا که گفت: «وَأِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ قَالَوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» و مصطفی (ص) گفته: لا عدوی و لا طیرة، اما درین آیت طائر جدّ مردم است بخت او و عمل او و سرانجام کار او هر چه خود کند یا کنند با او.

ابو عبیده گفت: «طَائِرُهُ» ای حظّه الذی قضی له من خیر او شرّ او سعادة او شقاوة، مشتقّ

من قولهم: طار سهمه اذا ظهر نصيبه، و في ذلك حجّة على المعتزلة و القدرية في الزام الطائره و الطائر ما قضى عليهم من الشفاء و السعادة.

سدّي گفّت: «طائِرُهُ» ای کتابه الّذی يطير اليه يوم القيامة في عنقه، يعنى عمله في عنقه فيكون في اللزوم كالطّوق للعنق.

و قال مجاهد: ما من مولود يولد الا في عنقه ورقة مكتوب فيها شقى او سعيد، و خصّ العنق لانه موضع القلادة و الغل و السمّة. و قيل «الزّمناه طائِرُهُ»

يعنى يسرنا له عمله الّذی هو عامله خيرا او شراً و اغربناه به، و به قال النبی (ص): اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له، «و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يعقوب «و يخرج» خواند بالياى و فتحها و ضمّ الرّاء، يعنى يخرج له ذلك الطائر يوم القيامة، «كِتَاباً» ای في حال كونه كتابا و هو نصب على الحال ميگويد بيرون آيد آن عمل او و بخت او روز قيامت نامه‌ای گشته، «كِتَاباً» ای مکتوبا او ذا کتاب و الفعل على هذا من خرج، باقى فراء «و نُخْرِجُ» خوانده‌اند بالنون و ضمّها و كسر الرّاء، يعنى نخرج نحن له كتابا و المخرج هو الله عزّ و جلّ و الكتاب منصوب لانه مفعول به و الفعل على هذا من اخرج ميگويد بيرون آريم او را فردا نامه‌ای، «يلقيه» ابن عامر «يلقاه» خواند بضم يا و فتح لام و تشديد قاف و الفعل على هذه القراءة من لقيته المضعف العين الّذی يتعدّى الى مفعولين ای يلقي الانسان ذلك الكتاب يعنى يؤتاه نامه‌ای که در دست او دهند.

باقى فراء «يلقاه» خوانند بفتح يا و سکون لام و تخفيف قاف، و الوجه انه من لقي الّذی يتعدّى الى مفعول واحد، تقول: لقي فلان الشىء و الهاء ضمير المفعول به، يعنى كتابا يلقيه بعينه و يقرءوه بلسانه نامه‌ای که آن را ببند، «مَنْشُوراً» غير مطوى ليتمكنه قراءته ميگويد آن را گشاده ببند و گشاده در دست او داده آيد تا خواندن آن او را ممکن گردد، و «مَنْشُوراً» بر هر دو قراءت نصب على الحال باشد.

«أقرأ كتابك» قول اینجا مضمست يعنى يقال له اقرأ كتابك، ای کتاب اعمالک گفته‌اند که هر آدمی را صحيفه کردار وی در گردن وی بسته‌اند بر مثال قلاده‌ای، چون از دنيا بيرون شود آن صحيفه در نوردند، پس در قيامت که او را زنده گردانند صحيفه از هم باز کنند و پيش دیده وی آرند و گویند: «أقرأ كتابك». قتاده گفّت: سيقراً يومئذ من لم يكن قارئاً في

الدُّنْيَا، «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» ای کافی نفسک و الباء زائده، «حَسِيبًا» ای محاسب و قیل حاکما، و قیل شاهدا، و هو منصوب علی التَّمییز.

حسن بصری گفت: اینست عدل راست و انصاف بسزا که بنده بر خود داور بود و بر خود گواهی دهد و شمار خود خود کند، و گفته‌اند سیاق این کلمه بر سبیل تهدید است و وعید چنانک کسی را بیم دهی و گویی: ساحاسبک آری بکنم شمار تو «مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» ای من اهتدی الی الرِّشَادِ فَإِنَّ ثَوَابَ اهْتِدَائِهِ لَهُ، «وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» ای من ضلَّ عن الرِّشَادِ فَعَلِيًّا وَ بِالضَّلَالِ، «وَلَا تَرَزُّ وَزِرَةً وَ زَرًّا أُخْرَىٰ» الوزر الحمل، یقال: وزرت کذا ای حملته و سَمَّى الوَازِرَ وَ زَیْرًا لِأَنَّهُ يَحْمِلُ أَوْزَارَ الْمَلِكِ ای یحمل اعباء ملکه، تأویل این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که لا یؤاخذ احد بذنب غیره هیچکس را بگناه دیگری نگیرند، چنانک جای دیگر گفت: «وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ». وجه دیگر آنست که: لیس لاحد ان یعمل ذنبا لان غیره عمله کس را نسزد و نه روا بود که گناهی کند که دیگری همان گناه کرده است، و این چنانست که کفَّار قریش گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ».

... قَوْلُهُ: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» هذا دلیل علی ان الايمان سمعی و انما یجب الاجابة بالدعوة و القبول و بالبلاغ و الطاعة بالرَّسالة معنی آیت آنست که هیچ قوم را هرگز عذاب نکنیم نه عذاب استیصال در دنیا و نه عذاب دوزخ در عقبی تا نخست پیغامبری را بایشان فرستیم تا توحید و شرع مر ایشان را بیان کند و بگوید که بنده را ثواب و عقاب بچیسست، بچه او را در بهشت آرند و از بهر چه او را در دوزخ کنند.

اما کسی که در ایام فترت از دنیا بیرون شود رسالت باو نارسیده، حکم وی آنست که مصطفی (ص) گفت: یقول الهالک فی الفترة یوم القیامة ربِّ لم یأتنی کتاب و لا رسول و یقول المعتوه ربِّ لم تجعل لی عقلا اعقل به خیرا و لا شرًّا و یقول المولود ربِّ لم ادرك العمل فتوضع لهم نار فیقال ردوها او ادخلوها فیردوها او یدخلها من کان فی علم الله سعیدا لو ادرك العمل و یمسک عنها من کان فی علم الله شقیًّا لو ادركه العمل فیقول آیای عصیتم فکیف لو رسلی بالغیب اتکم، و فی روایة اخرى فیأخذ موثیقهم لیطیعنه فیرسل الیهم ان

ادخلوا النار فوالذي نفس محمد بيده لو دخلوها كانت عليهم بردا و سلاما.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً» يعنى فى الدنيا، «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا»

يعنى كثرنا و قويننا، يقال امر امر بنى فلان اى قوى، و امروا الى كثرنا فعلى هذا يكون امر متعدى امر و قد يكون فعل بالفتح متعدى فعل بالكسر كما تقول شتر زيد و شترته انا، اين قراءت عامه است، و از ابو عمرو: «أَمَرْنَا»

بتشديد روايت کرده اند، و الوجه انه منقول بالتضعيف من امر اذا كثر و المراد كثرنا، ايضا يعقوب: «أَمَرْنَا» خواند بمدّ و تخفيف، و هذا أشهر و أكثر فى العريية و الوجه انه منقول بالهمزة من امر القوم اذا كثروا و أمرتهم انا اذا كثرتهم فهو على افعلت، و گفته اند: «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا»

معنى آنتست كه: امرنا هم بالطاعة على لسان رسولهم، «فَفَسَّوْا فِيهَا»

اى خرجوا عن امرنا و تَمَرَدُوا فى كفرهم، هذا كقول القائل: امرته فعصى و عنى بالمترفين الجبارين المتسلطين و الملوك و خصهم بالامر لان غيرهم تبع لهم، و گفته اند: «امرنا» بالتشديد اى سَلَطْنَا، «مُتْرَفِيهَا»

يعنى جعلنا لهم إمرة و سلطانا فعصوا فيها و المترف الذى ابطره النعمة و سعة الغذاء حتى عدا طوره و طغى، و الترفعة النعمة و غلام مترف ناعم البدن، «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ» اى ظهر صدق خبر الله عنهم أنهم لا يؤمنون. و قيل وجب عليها ما وعد على الفسق بقول سابق لا يقع فيه خلف، «فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا»

اى اهلكنا الناس و خربنا الديار، يقال دمر يدمر دمارا اذا هلك و دمر اهلك، و فى الحديث: من اطلع من صير باب بغير اذن فقد دمر، اى هلك و الصير الشق و روى من نظر فى صير باب ففقت عينه فهو هدر و مما يتعلق بالآية. ما

روى معمر عن الزهرى قال: دخل رسول الله (ص) يوما على زينب و هو يقول لا اله الا الله و يل للعرب من شرّ قد اقترب فتح اليوم من ردم يأجوج و مأجوج مثل هذا و حلق ابهامه و التى تليها، قالت زينب يا رسول الله انهلك و فينا الصالحون؟ قال نعم اذا كثر الخبث.

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» موضع كم نصب، باهلكنا اى امما كثيرة و القرون

اهل كل عصر و يقع على الزمان. فقبل مائة و عشرون سنة. و قبل مائة سنة. و قبل اربعون سنة می گوید چند که ما هلاک کردیم از گروه گروه از جهانیان و جهان داران از پس نوح از آن هست که شناخته‌اند چون عاد پیشین و چون عاد پسین: ثمود و عمالقة و قحطان و هست از آن که اهل نسب شناسند ایشان را چون جاسم و جدیس و طسم و اهل جو و اهل غمدان و صحار و وبار، فهل تری لهم من باقیة منها قائم و حصید لا یعلمهم الا الله.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» کان اینجا صلت است و روا باشد که بمعنی یکن بود، یعنی: من یکن یرید العاجلة و عاجلة دنیا است، نعت بجای اسم نهاده و عاجله از آن گفت که در پیش آخرت افتاده، و المعنی من یکن یرید بعمله و طاعته و اسلامه الدنیا، «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» ای القدر الّذی نشاء من البسط و التّفْتِير، «لِمَنْ نُرِيدُ» ان نَعَجِّلْ له شیئا. قال الزّجّاج: عَجَّلَ اللهُ لِمَنْ اراد ان یَعَجِّلْ له ما یشاء اللهُ لیس ما یشاء هو، این آیت در شأن منافقان فرو آمد که با رسول خدا (ص) غزو می‌کردند و مقصود ایشان از آن غزو غنیمت این جهانی بود نه ثواب آن جهانی، ربّ العزّه گفت: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» علی قدر استحقاقهم بسهامهم من الغنیمة، «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» لکفره و نفاقه، «یَصْلَاهَا» یدخلها، «مَذْمُومًا» ای ملوما، «مَذْحُورًا» ای مطرودا مباعدا من رحمة الله، و الدّحر الطّرد و منه قوله تعالی: «مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا»، ینال دحرته ادحره دحرا و دحورا اذا باعدته عنک.

«وَمَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا» عمل بطاعة الله، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» یرید دین الاسلام، «فَاُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ» ای عملهم، «مَشْكُورًا» مجزیّا علیه جزاء حسنا. و قیل: «مَشْكُورًا» مقبولا. و قیل: «مَشْكُورًا» ای محفوظا لهم حتّی یدخلهم الله الجنّة، الشّکر من الله رضی و مثنویة و هو شکور مثنیب. قال الله عزّ و جل: «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» و تقول لاختیک شکر الله سعیک ای رضیه منک و جزاک علیه، و قوله: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ». و قوله: «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» ای لا ضیاع علی عملکم و لن تحرموا اجره.

«كُلًّا نُمِدُّ» کلا منصوب به نمدّ «وَهُؤُلَاءِ» بدل من کلا و المعنی نرید عطاء بعد عطاء و نعطی مرّة بعد اخرى و شیئا بعد شیء هؤلّاء من المؤمنین و هؤلّاء من الکافرین، «مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» یعنی الدنیا و هی مقسومة بین البرّ و الفاجر، و فی الخبر: الدنیا عرض حاضر یأکل منها البرّ و الفاجر، «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» ای لا یحظر الرزق فی الدنیا علی

احد مؤمنان كان او كافرا و انما الآخرة هي دار الجزاء.

«انظُرْ كَيْفَ» كل ما في القرآن، انظر كيف معناه اعجب كيف يقول الله تعالى، «انظُرْ» يا محمد، «كَيْفَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» في الخلق و الخلق و سعة الرزق و ضيقه و الناس في ذلك متفاوتون، «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا» اي التفاوت هناك اكبر و اعظم لان التفاوت فيها من وجهين: احدهما بالجنة و النار، و الثاني بالدرجات في الجنة و الدركات في النار، فقد روى ان النبي (ص) قال: ان بين اعلى اهل الجنة و اسفلهم درجة كالنجم ترى في مشارق الارض و مغاريها

معنى آيت آنست كه مردم در دنيا متفاوتند در خلق و خلق و روزى و احوال معاش، يكى توانگر، يكى درويش، يكى عزيز، يكى ذليل، يكى خوش خوى، يكى بد خوى، يكى مقيم، يكى غريب يكى بيمار، يكى تن درست يكى با شادى، يكى با اندوه، يكى با عافيت، يكى با بلا و محنت، اين همه الله تعالى در ازل قسمت کرده و بخشیده ميان خلق خویش و ایشان را درين احوال بر يكدیگر افزونى داده و درجات ایشان زير يكدیگر برداشته. همانست كه آنجا گفت: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»، جای دیگر بيان کرد كه اين تفاوت درجات از بهر چه نهاد گفت: «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» تا شما را بيازمايد در آنك شما را داد تا شما را مطيع يابد يا عاصى، شاكر بيند يا ناسپاس. اين جرير گفت: «انظُرْ كَيْفَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اين تفضيل در كار دينست نه در كار دنيا، اى بعضهم آثر الآخرة فوقفنا للرشد و بعضهم آثر الدنيا فخذلناه «لا تجعل مع الله الها آخر» الخطاب للنبي (ص) و المراد به امته و يجوز ان يكون التقدير: قل يا محمد ايها الانسان، لا تجعل مع الله الها آخر فتتعد مذموما» يذمك الله و الملائكة و المؤمنون، «مخذولاً» يخذلك الله و لا ينصرک.

و قيل معنى فتتعد فتعجز، يقال فلان قاعد عن الشيء اى عاجز عنه، ضد قوله: ساع فى الخير.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَكُلٌّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» الآية...، هر کس را آنچه سزای اوست در

گرددن او بستند و آن رقم بر وی کشیدند در ازل، یکی را تاج سعادت بر فرق نهاده، درخت امیدش بیر آمده و اشخاص فضل بدر آمده، شب جدایی فرو شده و روز وصل بر آمده، یکی بحکم شقاوت گلیم ادبار در سر کشیده بتیغ هجران خسته و بمیخ رد وابسته، آری قسمتی است که در ازل رفته، نه فزوده و نه کاسته، چنانکه کرد قاضی اکبر چنین خواسته، بیچاره آدمی که از ازل خویش خبر ندارد و از ابد خویش غافل نشیند میان بوده و بودنی او را خواب غفلت میگیرد، از خواب غفلت آن روز بیدار گردد که نامه کردار وی بدست او دهند که: «و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» نامه‌ای که زبانش قلم او، آب دهنش مداد او، اعضا و مفاصلش کاغذ او، سر تا پای آن املا کرده او، فریشتگان دبیران و گواهان برو، یک حرف زیادت و نقصان نیست درو، با وی گویند: «أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» نامه خود بر خوان و کردار خود ببین، اگر یک حرف آن را منکر شود همان اعضا که آن کردار بر وی رفت بر وی گواهی دهد. چنانکه الله تعالی گفت: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» اینست که گفت: «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» ای شاهد! فیه منک علیک. و گفته‌اند که نامه دو است: یکی فریشته نبشت بر بنده: گفتار و کردار او، یکی حق نبشت بر خود: عفو و رحمت بر بنده، اگر عنایت ازلی بنده را دست گیرد با وی شمار از نامه رحمت خود کند نه از نامه کردار بنده. این چنانست که در آثار بیارند که بنده‌ای را نامه در دست نهند گویند: «أَقْرَأَ كِتَابَكَ» نامه خود بر خوان. بنده در نامه نگرد سطر اول ببیند نبشته: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گوید بار خدایا نخست شمار این یک سطر با من برگزار و بر من حکم آن بران، گوید بنده من این شمار کردم و ترا بفضل و رحمت خود آمرزیدم که من در ازل رحمت تو بر خود نبشتم و خود را گفتم: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ»، «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا». عمر خطاب گفت: حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و زونا اعمالکم قبل ان توزنوا و تهیبوا للعرض الاکبر، هر که از دیوان مظالم و حساب قیامت خیر دارد و از معرفت احوال و احوال رستاخیز شمه‌ای یافت و داند که هر چه با روزگار او صحبت کرد از قلیل و کثیر و نقیر و قظمیر فردا او را از آن حدیث پیرسند و از وی شمار آن در خواهند، امروز حجاب غفلت از راه خود بردارد و اعمال و اقوال خود بمعیار شریعت راست دارد و

صدق معاملات از روزگار خود در خواهد پیش از آنک او را بدیوان ملک الملوک حاضر کنند و حرکات و سکنات او بمیزان عدل مقابله کنند و اگر نقصانی و خسروانی بود صد هزار مقرب مقدس زبان شهادت صدق برو بر گشایند که از خجل راه گریختن طلب کند و هیچ جای سامان گریختن نه.

حکایت کنند از آن پدری که مر پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گویی و بر زبان خود رانی نماز شام همه با من بگویی و سکنات و حرکات خویش بر من عرض کن، آن پسر نماز شام بجهدی و رنجی عظیم و تکلفی تمام یک روزه گفتار و کردار خویش با پدر بگفت، دیگر روز همین در خواست کرد، پسر گفت زینهار ای پدر، هر چه خواهی از رنج و کلفت بر من نه و این یکی از من خواه که طاقت ندارم. پدر گفت ای مسکین مرا مقصود آنست که بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب و عرض قیامت بترسی، امروز حساب یک روزه با پدر خویش با چندین لطف طاقت نداری، فردا حساب همه عمر با چندان قهر و مناقشت که نقیر و قطمیر فرو نگذارند چون طاقت آری؟! «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای محمد این شگفت نگر و این عجب نگر که ما چون آفریدیم این خلق را بصورت یکسان بمعنی مختلف و در حقایق متفاضل، از آنجا که صورتست: النَّاسِ سَوَاسِيَةً كَاسْنَانَ الْمَشْطِ، وز آنجا که معنی و حقایقست: النَّاسِ مَعَادِنِ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، کافر هرگز چون مؤمن نبود میگوید خدای تعالی جلّ جلاله: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» مفسد هرگز چون مصلح نبود و نه بد مرد هرگز بدرجه نیک مرد رسد چنانک گفت: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» جای دیگر گفت: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

مرائی هرگز چون مخلص نبود و مخلص چون عارف صادق نبود، اخلاص در اعمال صفت عابدانست و صدق در احوال صفت عارفانست، عابد در آرزوی بهشت است و حور و قصور و عارف در بحر عیان غرقه نور، آن گه گفت: «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» درجات آخرت برتر و تفاضل در آن جهان عظیم تر و بزرگوارتر، مصطفی (ص) گفت: انکم لترون اهل علیین کما ترون الکواکب الذی فی افق السماء و انّ ابا بکر و عمر

منهم و انعمان.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ» خدای تو فرمود و وصیت کرد، «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» که میرستید بخدایی مگر او را، «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و نیز بپدر و مادر که نیکویی کنید با ایشان، «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ» اگر چنانست که بیبری رسند در زندگانی تو، «أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» یکی از ایشان یا هر دو، «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ» نگر که ایشان را نگوئی اف، «وَلَا تَتَهَرَّهُمَا» و باواز بلند با ایشان سخن نگوئی، «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳)» و با ایشان سخنی آزاده نیکو گوی

«وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» و ایشان را بفروتنی و فروتری بر تواضع و خدمتکاری در پای آر، «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا» و بگوی خداوند من ببخشای بر ایشان، «كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)» چنانک مرا بیورردند و من خرد بودم. «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» خداوند شما داناست بآنچ در تنهای شماست، «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» اگر چنانست که از نیکانید، «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)» او تائبان را و باز گروندگان را با او آمرزگارست.

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» حق خویشاوند از مال خود او را ده، «وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و درویش را و راهگذری را، «وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا (۲۶)» و مال خویش بیهوده ضایع مکن ضایع کردنی.

«إِنَّ الْمُبْذِرِينَ» ضایع کنندگان مال بیهوده، «كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» برادران و همکاران دیواند، «وَوَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)» و دیو خداوند خویش را ناسپاس است. «وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ» و اگر روی گردانی هنگامی از خویشاوندان و درویشان و آنچ خواهند نداری و نتوانی، «إِتْبَعَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا» در امید رحمتی از خداوندی خویش که می‌بیوسی، «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مِّسُورًا (۲۸)» فرا ایشان سخنی گوی از وعد که دل ایشان را خوش کند.

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» و دست خویش با گردن خویش میند، «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» و بگراف فرو مگشای از همه روی، «فَتَقَعْدَ» که بنشین و بمانی،

«مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹)» نکوهیده در قسمت، درمانده از نفقه.

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ» خداوند تو می گستراند و می گشاید روزی او را که خواهد، «وَيَقْدِرُ» و فرو می گیرد باندازه، «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)» که الله تعالی از بندگان خویش آگاهست، بایشان دانا و بینا همیشه.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ» فرزندان خویش را مکشید، «خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ» از بیم درویشی، «نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» ما روزی دهیم هم ایشان را و هم شما را، «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا (۳۱)» فرزند کشتن گناهی بزرگست.

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجِيَّ» و گرد زنا مگردید، «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» که زنا زشتست، «وَأَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲)» و بد راهی که آنست.

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» و مکشید آن تن که حرام کرد الله تعالی کشتن آن، «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بفرمان خدای، «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» و هر کس را بکشند به بیداد، «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» وارث او را کردیم بفرمان خویش در دین خویش دست رسی، «فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ» تا مردم گزاف نکنند در کشتن، «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا (۳۳)» که یاری الله تعالی با آن خونست.

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» و گرد مال یتیم مگردید، «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مگر بآن روی که آن نیکوتر، «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» تا آن گه که یتیم بنگاهداشت مال خود رسد، «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» و پیمان خویش را باز آئید، «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)» که شما را از پیمان بخواهند پرسید.

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ» و راست پیمایید و تمام که پیمایید، «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» و بترازوی راست سنجید، «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)» شما را آن به است و نیکو سرانجام تر.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ» ابن عباس گفت این آیت در شأن سعد بن ابی وقاص فرو آمد، و قضی بمعنی اوصی است هم چنان که در سوره القصص گفت: «إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ» ای اوصیناه بالرّسالة الی فرعون، و دلیل برین قراءت ابن مسعود است در

شواذ: «و وصی ربک». و گفته‌اند قضی اینجا بمعنی امر است، مردی پیش حسن بصری آمد و گفت وی زن خویش را سه طلاق داد. حسن گفت: آنک عصیت ربک و بانت منک امرتک بد کردی که بخداوند خود عاصی گشتی و زن تو از تو جدا گشت، آن مرد گفت: قضی الله علیّ، فقال الحسن و کان فصیحا ما قضی الله، ای ما امر الله و قرأ هذه الآية: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» حسن که این آیت بر خواند از آن بود که قضی بمعنی امر نهاد، قومی بغلط افتادند گفتند: تکلم الحسن فی القدر.

... «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» برا بهما و عطفاً علیهما، احسان با پدر و مادر قرینه نهاد توحید را، جای دیگر گفت: «أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لَوَالِدَيْكَ» «اما یبلغان» بالف و کسر نون قراءت حمزه و کسایی است باقی «یَبْلُغَنَّ» بفتح نون خوانند بی الف، فالالف مع النون مکسورة راجعتان الی الوالدین کلّیها و النون مفردة مفتوحة راجعة الی احدهما، و اصل اما ان ما ان للشرط و ما للتأكيد و اکثر ما یقع الفعل بعده یقع مع النون التأكيد و معنی «عندک» ای فی حیاتک، «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» بفتح فا قراءت مکئی است و شامی و یعقوب، «اف» بکسر فا و تنوین قراءت نافع و حفص است باقی بکسر فا بی تنوین خوانند.

فالتنوین للتنکیر و حذفه للتعریف و المعنی: لا تقل لهما کلاما فیہ ادنی تبرّم. قال ابو عبید الافّ و التّفّ و سبخ الاصابع اذا قتلته. و قیل الافّ و سبخ الظفر و التّفّ الشّیء الحقیق نحو الشّطیفة یؤخذ من الارض، «وَ لَا تَنْهَرُهُمَا» ای لا تکلمهما ضجرا صائحا فی وجوههما: یقال نهرتہ انهره نهرا و انتهرته انتهارا بمعنی واحد و هو زجر مع صیاح. و قیل هو اقصاء و طرد، من قوله: «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ».

و قیل «لا تَنْهَرُهُمَا» لم تردّ هذه الکلمة لبشر الا للرسول فی سورة الحجرات و للوالدین ها هنا، «وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا کَرِيمًا» حسنا جمیلا سهلا سلسلا لا شراسة فیہ. قال عطاء ای لا تسمّهما و لا تکنّهما و قل لهما یا ابتاه و یا امّاه. و عن عمر بن الخطّاب: لا تمتنع من شیء یرید انه.

معنی آیت آنست که اگر پدر و مادر تو به پیری رسند در حیاة تو خدمت ایشان کن چنانک ایشان کردند در حال کودکی تو، و اگر از پیری و حرف بجایی رسند که حاجت

بقیم دارند در وقت قضاء حاجت تو مرا ایشان را خدمت کن و پاک کن چنانکه در کودکی تو با تو کردند و در آن حال که اذی بینی اف مگو و روی بگردان و ضجر مشو و رنج منمای و سخن خوش گوی و در مهر و لطف مبالغت نمای. مصطفی (ص) گفت: «لیعمل البر ما شاء فلن یری النار ابدًا و لیعمل العاق ما شاء فلن یری الجنة ابدًا»

و در مناجات موسی است آن گه که الله تعالی با وی سخن گفت: یا ربّ اوصنی بار خدایا مرا وصیت کن، گفت یا موسی: اوصیک باّمک ترا وصیت میکنم که با مادر خویش نیکویی کنی، هفت بار بگفت، آن گه موسی (ع) گفت: بار خدایا وصیت بیفزای، فقال تعالی اوصیک بابیک ترا وصیت میکنم ای موسی که با پدر نیکویی کنی، سه بار بگفت، آن گه گفت جلّ جلاله: الا انّ رضاها رضایی و سخطهما سخطی.

و روی انّ موسی یناجی ربّه اذ رأى رجلا تحت ظلّ العرش فقال یا ربّ من هذا الذی قد اظله عرشک؟ قال هذا کان بارًا بوالديه و لم یمش بالنمیمه.

و قال النبی (ص) دخلت الجنة فرأيت فيها رجلا سبقني، فقلت من هذا؟ فقالوا حارثة بن النعمان، ثم قال كذلك البرّ، كذلك البرّ. قال ابن عیینة و کان من ابرّ الناس بامّه.

و جاء رجل من الاعراب الی رسول الله (ص) فقال انی ارید ان اغزو و جئت استشيرک، فقال ألك والدة؟ قال نعم ترکتها و هی باکیه، قال الزمها فانّ الجنة عند رجلیها.

و قال (ص) انما یکفی مع البرّ العمل البسیر.

و قال ابن مسعود سألت رسول الله (ص) ایّ الاعمال احبّ الی الله؟ قال الصلّاة لوقتها، قلت ثمّ ای؟ قال ثمّ برّ الوالدين.

و عن وهب بن منبه قال: انّ فی اللوح الّتی کتب لموسى وقر والديک فانّ من وقر والديه مددت له فی عمره و وهبت له ولدا بیره و من عقّ والديه بترت عمره و وهبت له ولدا یعقّه.

قوله: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» خفض الجناح کنایه عن وضع النفس موضع الطاعة مع المودة، و الاکرام مأخوذ من خفض الفراخ عند زقّة الامّات اجنتها، آن روز که

این آیت فرو آمد صحابه رسول که مخاطب بودند بیشترین مادران و پدران ایشان بر شرک بودند و این آیت در حق ایشان بر عموم فرو آمد، بر مسلمان و بر مشرکان که ربّ

الغزّه برّ و احسان در دنیا از فرزندان بر مادر و پدر مشرک دریغ نداشت تا آنجا که گفت:

«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا» أما ابن رحمت و مغفرت خواستن جز مؤمنانرا نیست. و قال ابن عباس: هو منسوخ بقوله: «ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ».

و قيل هو خطاب للنبي (ص) و المراد به امته من غير ان يكون للنبي (ص) فيه اشتراك لانه (ص) فقد ابويه قبل هذا الخطاب بالاجماع، و المعنى يا ربّ تعطف عليهما بمغفرتك و رحمتك كما تعطفنا علىّ في صغرى و رحمانى و ربّيانى صغيرا، قوله: «كَمَا رَبَّيَانِي» معناه اذ ربّيانى، «صَغِيرًا» اذ ليس رحمة الله عزّ و جل كتربية خلقه و لكنّها كلمة وضعت مكان التوقيت، كقوله عزّ و جلّ: «وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ».

روى ان ابا هريرة كان اذا غدا من منزله لبس ثيابه، ثمّ وقف على امّه فقال السلام عليك يا امّاه و رحمة الله و بركاتّه، جزاك الله عنى خيرا كما رببتنى صغيرا، فترد عليه و انت يا بنىّ جزاك الله خيرا كما بررتنى كسرة، ثمّ يخرج فاذا رجع قال مثل ذلك.

و عن ابن عباس عن النبي (ص) قال: ما من ولد ينظر الى والديه نظر رحمه الا كانت له بكلّ نظرة حجة مقبولة، قالوا يا رسول الله و ان نظر اليهما فى اليوم خمس مائة مرة قال و ان نظر اليهما فى اليوم خمس مائة مرة، ان رحمة الله اكثر و اطيب.

و حكى ان امرأة كانت على عهد النبي (ص) نزل بها الموت و هى تقول من لقي من النار ما لقيت و النار من بين يديّ و من خلفى و عن يمينى و عن شمالى، فاخبر بذلك النبي (ص) فاتاها فقال يا امّة الله ما هذا الذى تقولين؟ قالت بابى و امى يا رسول الله ذنبى عظيم، قال و ما هو؟ قالت امّ عجوز لى لم تكلمنى منذ عشرين سنة، فقال النبي (ص) يا بلال اطلبها فطلبها فجاءت عجوز بيدها عكّازة فسلمت، فقال النبي (ص) من هذه منك؟ قالت ابنتى لا غفر الله لها كنت امرها و انهاها فلطمت عينى ففقأتها، فقال ارحمى ابنتك لئلا تنطلق الى النار، فقالت اشهد الله و اشهدك يا رسول الله انى رضيت عنها، فضحكت الجارية، فقال النبي (ص) ما اضحكك؟ قالت سرعة رحمة ربّى لما قالت عفوت فتح الله لى بابا من الجنة فاستقبلتنى ريح فاطفات النار، فقال النبي (ص): الحمد لله الذى اعتق بى نسمة من النار.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا» اين اعلم بمعنى عليهم است همچون: «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» كه بمعنى كريم

است، و در تکبیر نماز گویی «الله اکبر» ای الکبیر، و در قرآن است: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» ای هین. قال المبرّد أنّما یقال اکبر من فلان اذا عارضه الفلان و لا معارضها هنا، «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» من الصّلاح و الفساد و البرّ و العقوق، «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» ای طایعین لله فی برّ الوالدین و ترک العقوق لهما، گفته‌اند صالحان اینجا تائبانند چنانک در سوره یوسف گفت: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» ای تائبین، «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا» فی الفاء دلالة أنّ الصّالحین ها هنا هم التائبون و الاوّاب بمعنى التائب و هو الرّاجع الی الله عزّ و جلّ فی کلّ ما امر به المقلع عن جمیع ما نهی عنه.

اوبان فرزندانند که از ایشان نادره‌ای در وجود آید در حق مادر و پدر آن گه پشیمان شوند و توبه کنند، یا سخنی درشت گویند ایشان را و مقصود ایشان در آن جز خیر نباشد، الله تعالی ایشان را بدان نگیرد. و قال ابن عباس: الاوّابون المسبحون، لقوله: «یا جبال او بی معه» ای سبّحی معه. و قيل هم الّذین یصلّون بین المغرب و العشاء و قيل یصلّون صلاة الضّحی و سمّی النّبی (ص) صلاة الضّحی صلاة الاوّابین.

«وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» حق پدر و مادر بر فرزندان بیان کرد و ایشان را بر برّ و احسان با ایشان تحریض کرد آن گه بر اقارب وصلت رحم در آن پیوست گفت: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قریب قرابت است همچون هدی بمعنی هدایت، و هی هدیی فطرت الیاء الاولی للتحفیف، الله تعالی درین آیت بمواسات و مبرّت میفرماید خویشاوندان و نزدیکان ترا در نسب، و ایشان را در مال تو حق می‌نهد چون درویش باشند و نیازمند و در سوره الممتحنه گشاده تر گفت که خویشاوند مسلمان و مشرک را در مبرّت و احسان یکسان کرد، و ذلك فی قوله: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ» الآیة... اما خویشاوند مشرک حق صلّست در مال و در خلق، نه حق واجب بحکم دین چون زکوات و صدقات و کفّارات واجبات که مصرف آن مسلمانان اند و باهل شرک روا نباشد که دهند اگر چه خویشاوند باشند.

«وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قال السّدی یعنی ذا القربی من رسول الله (ص) فی النّسب و الیه ذهب علیّ بن الحسین بن علی.

روی أنّ علیّ بن الحسین (ع) قال لرجل من اهل الشّام أقرأت القرآن؟ قال نعم، قال فما قرأت فی سورة بنی اسرائیل: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قال و أنّکم للقرابة الذی امر الله ان

يُوتَى حَقَّهُ، قال نعم، «وَالْمُسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» اینجا سخن تمام شد. آن گه ابتدا کرد بنهی تَبذِيرَ گفت: «وَلَا تُبَذِّرْ تَبذِيرًا» ای لا تنفقها فی معصية الله و لا فی الریاء و السمعة. و كانت الجاهلیة تنحر الإبل و تبذر الاموال تطلب بذلك الفخر و السمعة و تذكر ذلك فی اشعارها فامر الله جلّ و عزّ بالنفقة فی وجهها فیما یقرب منه و یزلف لیده. و سئل ابن مسعود ما التَّبذیر قال: انفاق المال فی غیر حقه.

و قال مجاهد لو انفق انسان ماله کلّه فی الحق ما كان تبذیرا و لو انفق مدا فی باطل كان تبذیرا.

«إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» اولیائهم و اعوانهم و کلّ ملازم سنة قوم و تابع امرهم هو اخوهم. و قیل قرناؤهم فی النار و القرینان یقال لهما اخوان، «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» مبالغا فی الكفر، الكفران ها هنا هو كفران الربوبية.

«وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ» الاعراض ها هنا الامهال و الكفّ عن البرّ، «إِثْتِغَاءً» منصوب لانه مفعول له و الرحمة ها هنا رزق الدتیا، و قیل الفیء و الغنیمة. درویشان صحابه چون مهجع و بلال و صهیب و سالم و خباب گاه گاه بوقت حاجت و ضرورت از رسول خدای (ص) چیزی خواستندی و رسول (ص) نداشتی و نه خواستی که ایشان را ردّ صریح کند از شرم اعراض کردی و خاموش نشستنی بر انتظار رزقی که الله تعالی فرستد و بایشان دهد، ربّ العالمین آیت فرستاد که: «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ» یعنی و ان تعرض عن هؤلاء الذین امرتک ان تؤتیهم حقوقهم عند مسئلتهم ایاک مالا تجد الیه سبیلا حیاء منهم، «إِثْتِغَاءً رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» ای لا انتظار رزق من الله سبحانه تر جوه ان یأتیک، «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا» ای عدهم وعدا جمیلا یعنی در آن حال خاموش ممشین و ایشان را وعده جمیل ده، سخنی نرم و لطیف گوی.

فكان النبی (ص) بعد نزول هذه الآیة اذا سئل و لیس عنده ما یعطی قال: یرزقنا و الله و ایاکم من فضله، فتأویل «مَّيْسُورًا» انه ییسر علیهم فقرهم بدعائه لهم. و گفته اند این در شأن وفد مزینه آمد که از رسول خدای مرکوب خواستند و رسول (ص) گفت: «لا أجد ما أحملکم علیه» قوله: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدای (ص) نشسته بود در جمع یاران که کودکی در آمد و گفت: ان امی

تستکسیک درعا مادر من از تو پیراهنی میخواهد، و بنزدیک رسول هیچ پیراهن نبود مگر آنچ پوشیده بود، کودک را گفت آری پدید آید، وقتی دیگر باز آی، کودک باز گشت و با مادر گفت، مادر دیگر بار او را بفرستاد گفت: قل له ان امی تستکسیک القمیص الذی علیک بگو آن پیراهن میخواهد که پوشیده‌ای، رسول (ص) در خانه شد پیراهن بر کشید و بوی داد و عریان بنشست، وقت نماز در آمد بلال بانگ نماز گفت و یاران همه منتظر، چون رسول (ص) نیامد همه دل مشغول شدند تا یکی از ایشان رفت و رسول را عریان دید! در آن حال جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» اول او را نهی کرد از بخل و امساک از نفقه، میگوید چنان نه که یکبارگی دست از انفاق بر بند آری مانند کسی که دست خویش با گردن خویش بسته بود و چنان نیز نه که از همه روی دست گشاده داری و گسترده، یعنی که راه میانه گزین نه اسراف و نه تقتیر، چنانک جای دیگر گفت: «لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» و این دلیلست که در انفاق راه اقتصاد رفتن نیکوترست، توانگر بر قدر توانگری و درویش بر قدر درویشی، چنانک الله تعالی گفت: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرْ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»، «فَتَقَدَّرْ» نصب علی جواب النفی، «مُلُومًا» ای مذموماً فی القسمة، «مَحْسُورًا» منقطعاً عن النفقة، المحسور ها هنا بمعنی الحسیر و الحسیر المنقطع عن النفقة او عن المشی و الحسرة تقطع القلب من الندم. پس ربّ العزه تأدیب کرد منفق را و انفاق در وی آموخت گفت: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» ای ببسط النفقة فی موضع البسط و يقدر فی موضع التقدير فتأدب بتأدبیه و تعلم منه. گفته‌اند که درویشان را این آیت ترغیب است در انفاق با قلت و فقر ایشان، يقول البسطان امامک فلا تمسک عن النفقة و احسن الظن بر ربک میگوید گستراننده و بخشنده و رساننده روزی الله تعالی است آن را که خواهد چنانک خواهد رساند تو بر قدر وسع خویش انفاق باز مگیر و به الله تعالی ظن نیکو بر همانست که مصطفی (ص) بلال را گفت: انفق یا بلال و لا تخش من ذی العرش اقلالا، «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» يعلم مصالح العباد كما قال فی الآیة الأخری: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ». قوله: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» الاملاق قلّة النفقة و نقص الحال و اصل الملق الخضوع الملق یعنی حمله الفقر علی الملق میگوید فرزندان

خویش را مکشید از بیم درویشی، قتل اینجا کنایتست از نفقه باز گرفتن، اذا امسکت النّفقة عن الولد فقد قتلته و اذا زوجت کریمتک من فاسق فقد قطعت رحمها.

نهی در این آیت کسی راست که مال دارد و انفاق تواند اما از بیم درویشی نفقه نکند، و در آن آیت دیگر گفت: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ» کسی راست که درویش بود و نفقه نتواند کرد. مفسران گفتند این در شأن قومی عرب آمد که بر عادت اهل جاهلیت دختران را زنده در خاک می کردند از بیم درویشی، رب العالمین ایشان را از آن باز زد و خبر داد که روزی ایشان و روزی فرزندان ایشان بر خدای تعالی است، اینست که گفت: «نَحْنُ نُرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» تقدیره فی هذه السّورة: خشية املاق بهم نحن نرزقهم و اياکم، و فی الآیة الأخری: «نَحْنُ نُرْزُقُكُمْ وَإِيَاهُمْ» ای خشية املاق بکم، «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً» قرأ ابن عامر خطاء بفتح الخاء و الطّاء مقصورة و قرأ ابن كثير خطاء بكسر الخاء و فتح الطّاء ممدودة و قرأ الباقون خطأ بكسر الخاء و سکون الطّاء غیر ممدودة و المعنی واحد ای ان قتلهم کان ذنباً عظيماً. يقال خطأ يخطأ خطأ مثل اثم يأثم اثماً و خطأ يخطأ خطأ مثل لحيح يلحج لحجا. و قيل الخطأ الاسم لا المصدر و كذا الخطاء.

قوله: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ» الزنا وطى المرأة من غير نکاح و لا ملک یمین و فيه اشارة الى انه اذا شم أو قبل أو صام او رقق الكلام فقد قارب الزنا و الشهوة داعية الى اسباب متداعية الى افعال عادية، «إِنَّهُ» ای ان الزنا، «كَانَ فَاحِشَةً» منکرا من المعاصی و افاد کان انه لم یزل محرماً، «وَسَاءَ سَبِيلًا» ای و ساء الزنا سبيلاً، منصوب على التمييز.

قوله: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» یعنی حرم الله قتلها، و هی النفس المسلمة و کذا الذمی و المعاهد، «إِلَّا بِالْحَقِّ» یعنی الا ان یصیر قتلها حقاً بکفر بعد ایمان أو زنا بعد احصان او قتل نفس بعمد و ذلك فيما

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله.

و فی روایة قیل و ما حقها؟ قال زنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس فیقتل بها، «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً» من غیر ان یأتی احدی هذه الثلث، «فَقَدْ جَعَلْنَا» ای حکمنا، «لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً» ای حجّة فی قتل القاتل ان شاء او اخذ الدية او العفو و الولیّ فی الآیة الوارث و

القريب الذي بينه وبينه قرابة توجب المطالبة بدمه، فان لم يكن له وليّ فالسلطان وليّه، «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» رواه بائد که این ضمير با قاتل شود يعنى آن کس که بابتدا قتل کند نه با وليّ دم و باين قول اسراف بمعنى عمد است، یک قطره خون مسلمانان ريختن بنا حق اسراف است ميگويد مبدا که مردم بنا حق خون ريزد و بگزارف قصد قتل مسلمان کند که يارى الله با آن خونست تا از وي قصاص کنند يا ديت ستانند، و لا يوجد قاتل النفس الا مرعوبا و قلّ ما يخرج من الدنيا الا مقتولا. و رواه بائد که «لا يسرف» اين ضمير با وليّ دم شود، و اسراف آنست که در قصاص نه آن کس را کشد که مستوجب قتل باشد بلکه ديگرى را کشد يا افزونى جويد تا جماعتى را بيکى باز کشد و اين عادت عرب بودست که اگر خسيسى سيد قبيله‌اى را بکشتى اولياء دم بآن راضى نشدندى که آن قاتل را باز کشتندى يا بروى اقتصار کردندى.

مصطفى (ص) گفت: «ان من اعنى الناس على الله ثلاثة: رجل قتل غير قاتله او قتل بذحل الجاهلية او قتل فى حرم الله».

قرأ حمزة و الكسائي: «فلا تسرف» بناء المخاطبة فيكون خطايا للقاتل ابتداء. و قيل لولىّ الدم. و قيل خطاب للنبي (ص) و المراد به الامّة الى يوم القيامة، و قرأ الباقون: «فلا يسرف» بالياء و الوجه انّ الضمير يجوز ان يعود الى القاتل ابتداء و ان لم يجر له ذكر لانّ الحال يدلّ عليه و اسرافه انه قاتل ظلما و يجوز ان يكون الضمير عايذا الى الوليّ المذكور فى قوله: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» و اسرافه انه يقتل غير من قتل او يقتل اكثر من القاتل كما ذكرنا، «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» اى وليّ المقتول هو المنصور بدفع الامام اليه القاتل فان شاء قتل او عفا او اخذ الدية. و قيل الهاء كناية عن المقتول اى ان المقتول بغير الحق منصور فى الدنيا بالقصاص و فى الآخرة بجزيل الثواب.

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» الاحسن هو القيام بحفظ ماله و حسن النفقة عليه فى غير تبذير مترف او تضيق مجحف، و قيل «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» اى بما يحفظ اصوله و ينثر فروعه. و قيل هى التجارة، «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» ثمانى عشرة سنة. و قيل الاحتلام مع ايناس الرشد، «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» يعنى اوامر الله و نواهيهِ. و قيل هو العهد فى الوصية بمال اليتيم. و قيل كلّ عقد من متعاقدين، «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» اى مطلوبوا. و قيل

ان ناقض العهد كان مسئولاً عنه فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه. «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» ای لا تبخسوا الناس فی الكيل و لا تطففوا و كذلك الوزن و هو قوله: «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» قرأ حمزة و الكسائي و حفص: «بِالْقِسْطِ» بكسر القاف و قرأ الباقون «بِالْقِسْطِ» بضم القاف و هما لغتان كالقرطاس و القرطاس، و القسطاس هو الميزان بلغة الروم صغر او كبر. و قيل هو القبان. قال الزجاج هو ميزان العدل ای ميزان كان من موازين الدرهم و الدنانير و غيرهما، «ذَلِكَ خَيْرٌ» ای الايفاء اكثر بركة فی الدنيا، «وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ای مآلاً و مرجعاً فی العقبي.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» خداوند حكيم، كردگار قديم، نيكوكار مهربان كريم، جل جلاله و عظم شأنه، و عز كبرياؤه درين آيت بندگان را بعبوديت مي فرمايد، و عبوديت سه چيز است: رؤيت منت، و جهد خدمت، و بيم خاتمت. رؤيت منت خليل راست كه ميگفت: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ». جهد خدمت حبيب راست كه وي را گفت: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْفَىٰ». بيم خاتمت يوسف صديق راست كه گفت: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا».

هر كه در ميدان عبوديت در صف خدمت بايستاد و قدم بر گل مراد نهاد و حضرت عزت را كعبه آمال خود ساخت، الله نيز اهل مملكت را بخدمت او بدارد و در دو جهان كار وي بي وي بسازد، اينست كه مصطفى (ص) گفت: «من كان لله كان الله له» هر كرا در عبوديت مراقبت نيست بر بساط قربت او را مشاهدت نيست.

و بدانك سالكان راه عبوديت سه مرداند: يكي عابد نفس وي مقهور خوف عقوبت. يكي عارف دل وي مقهور سطوت قربت. يكي محب جان وي مقهور كشف حقيقت. هر گه كه عابد خواهد تا بند مجاهدت از روزگار خود بردارد ناگاه در عنوان نامه عتاب حق نگرده، در مقام خجل سر افكنده گردد، بزبان ندامت عذر خواهد. و هر گه كه عارف خواهد تا علم شادي و بسطت بحكم قربت ظاهر كند، ناگاه سلطان هيبت حق پيدا گردد، در وهده دهشت افتد، گهي نظاره جلال كند از هيبت بگدازد، همه حيرت بر حيرت بيند، گهي نظاره جمال كند از شادي و طرب بنازد، همه نور و سرور بيند، بزبان حال گويد:

و حَبْك لِي مِنَ الْاَدِيَانِ دِينِي
با دولت تو غم نبود نیز بعالم
جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

جمالک زهتی و رضاک عیسی
با طلعت تو شب نبود نیز بگیتی
چشمی که ترا دید شد از درد معافا

اینست حال آدمی، گه در روضه اشتیاق، گه در حفره افتراق، گه در چنگ قبض اسیر
خود گشته، گه در قبضه بسط نواخته لطف حق.

یکی از پیران طریقت گفت: با خواص در سفری بودم بمنزلی فرو آمدیم، شیری بیامد نزد
ما بخت، من از بیم برخاستم بر درختی شدم، تا بامداد بر شاخ درخت می‌بودم، خواص
بخت و از آن شیر نیندیشید، روز دیگر چون بمنزل دیگر فرو آمدیم پشه‌ای برو نشست
تا بامداد از اذی پشه می‌نالید، گفتم ای شیخ: دوش از شیر بدان عظیمی باک نداشتی و
نیندیشیدی امشب از پشه‌ای بدین ضعیفی چرا چندین بنالی؟ جواب داد که دوش ما را از
خود فرا گرفته بودند، از خود بر بوده و رقم نیستی بر صفات ما کشیده، از خود بی خود
گشته و بحق قائم شده، و امشب ما را بما باز دادند تا پشه‌ای بدین ضعیفی ما را اسیر
روزگار خود کرد.

... «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» انَّ الْحَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ أَمْرَ الْعَبْدِ بِمُرَاعَاةِ حَقِّ
الْوَالِدَيْنِ وَ هُمَا مِنْ جِنْسِ الْعَبْدِ فَمَنْ عَجَزَ عَنْ حَقِّ جِنْسِهِ فَأَنَّى يَقُومُ بِحَقِّ رَبِّهِ: وَ سَأَلَ أَبُو
عِثْمَانَ عَنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ إِنَّ لَ تَرْفَعُ صَوْتَكَ عَلَيْهِمَا وَ لَا تَنْتَظِرُ الْبِهِمَا شِزْرًا وَ لَا يَرِيَا
مَنْكَ مَخَالَفَةً فِي ظَاهِرٍ وَ لَا بَاطِنٍ وَ أَنْ تَحْتَرِمَهُمَا مَا عَاشَا وَ تَدْعُو لَهُمَا إِذَا مَاتَا وَ تَقُومُ
بِخِدْمَةِ أَوْدَائِهِمَا بَعْدَ هُمَا

فانَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: إِنَّ مِنْ أَبْرِّ الْبَرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدَّيْبِهِ، وَ كَانَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا ذَبَحَ
شَاةً تَتَّبَعُ بِهَا صِدَائِقَ خَدِيجَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.

بر جمله حق پدر و مادر، گفته‌اند که نه چیز است، پنج در زندگانی ایشان و چهار بعد از
وفات ایشان اما آن پنج که در زندگانی ایشانست: بهمه دل ایشان را دوست داشتن و
بزبان نیکویی گفتن و بتن خدمت بلیغ کردن و بمال عون کردن و فرمان ایشان بردن بآنچ
رضای خدا در آن باشد. اما آن چهار که بعد وفات ایشانست: خصمان ایشان را خشنود
کردن و از خیرات خویش ایشان را نصیب کردن و ایشان را دعا گفتن و از هر چه روان

ایشان از آن بآزار بود پرهیز کردن. درین آیات حق پدر و مادر بر فرزندان واجب کرد و کیفیت مراعات ایشان در آن بیان کرد آن گه حق خویشاوندان و نزدیکان بر جمله در آن پیوست، گفت: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و ممّا يتعلّق بهذه الآية من الاخبار والآثار. ما روى ان النبي (ص) قال: الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ أَرْحَمُوا مِنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مِنْ فِي السَّمَاءِ، الرَّحْمُ شَجَنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ، قَالَ سَفِيَانُ الشَّجَنَةُ الشَّيْءُ الْمَلْتَرَقُ.

و روى انه قال اخبرنى جبرئيل عن الله عزّ و جل: انا الله ذو الرحمة خلقت الرحم و اشتقت لهما اسما من اسمى فمن وصلها وصلته و من قطعها قطعته.

و قال (ص) اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم حتى ان القوم ينمو اموالهم و يكثر عددهم بصلة الرحم و انهم لفجرة و اعجل المعصية قطيعة الرحم و البغى.

و قال يبعث الله تعالى يوم القيامة الرحم و الامانة احديهما عن يمين العرش و الأخرى عن يساره و لكل واحدة منهما عينان تبصران و لسان فصيح و ممر الخلق عليهم فلا يمر احد الا و تقول الرحم و اصل يا ربّ، قاطع يا ربّ، و تقول الامانة امين يا ربّ، خائن يا ربّ. و قال لا تنزل الرحمة على قوم فيهم قاطع رحم.

و جاء رجل الى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله انّ رحمتى قد رفضونى و قطعونى فارفضهم كما رفضونى و اقطعهم كما قطعونى، قال اذا يرفضكم الله جميعا و ان انت وصلت و قطعوك كان معك من الله ظهير عليهم.

و قال (ص) ليس الواصل بالمكافى و لكن الواصل من اذا قطعت رحمه وصلها. و حكى عن معروف الكرخى قال: كان رجل مسرف على نفسه و لكن كان واصلا لرحمه، فلما مات رأته فى المنام و بيده لواء من نور فى جمع عظيم عليهم ثياب من نور و بين ايديهم نور و من خلفهم نور و عن ايمانهم نور و عن شمائلهم نور يكاد نورهم يخطف البصر و هم يقولون بصوت رفيع: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمُسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ». فقلت له من هؤلاء؟ قال الواصلون للارحام، فقلت بم نلت ما نلت و قد كنت كما كنت؟ فقال بصلتى الارحام وصلت الى الانعام فى دار السلام بين يدى ذى الحلال و الاكرام.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» و پس هر ظنی مرو بنادانی و آنچه ندانی مگوی، «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ» که از نبوشیدن و نگرستن و اندیشیدن بدل، «كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶)» شما را بخواهند پرسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» و در زمین بکشی مرو، «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ» که نه در زمین فرو خواهی شد اگر فروتنی کنی، «وَلَنْ تُبْلَغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)» و نه با کوه هم سر خواهی شد اگر بر تنی کنی.

«كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ» آن همه بد است، «عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)» بنزدیک خداوند تو ناپسندیده.

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ» آن همه از آن پیغام است که الله تعالی داد بتو، «مِنَ الْحِكْمَةِ» از علم، «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و با الله تعالی خدایی دیگر مخوان، «فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ» که در او کنند ترا در دوزخ، «مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)» نکوهیده و رانده. «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ» باش خداوند بگزید شما را پسران، «وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» و خود را از فریشتگان دختران گرفت، «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)» شما می گوئید سخنی بزرگ.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» سخن روی بر روی گردانیدیم درین قرآن، «لِيَذَكَّرُوا» تا دریابند و پند پذیرند، «مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱)» و نمی فزاید ایشان را این سخن مگر رمیدن.

«قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ» گوی اگر با الله تعالی خدایان دیگر بودی «كَمَا يَقُولُونَ» چنانکه شما می گوئید، «إِذَا لَابَتَّوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲)» آن گه آن خدایان اگر بودندی بخداوند عرش راه جستندی.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ» چون پاکست و برتر از آنچه می گویند «عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳)» برتری بزرگ.

«تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ» بیای می ستاید او را آسمان ها هر هفت و زمینها، «وَمَنْ فِيهِنَّ» و هر که در آنست، «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» و نیست هیچیز مگر که او را می ستاید و بیای می گوید بحمد الله، «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»

لکن شما در نمی‌یابید ستودن ایشان، «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا» که الله تعالی فرا گذارنده است دشمنان را ببردباری، «غَفُورًا (۴۴)» پوشنده است بر آشنایان بآمرزگاری. «وَ إِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ» و هر گه که قرآن در خواندن گری، «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵)» ما میان تو و میان ایشان که بنخواهند گروید برستاخیز پرده‌ای فرو گذاریم پوشیده.

«وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» و بر دل‌های ایشان غلافها و پرده‌ها او کنیم، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» تا در نیابند آنچه می‌خواهیم، «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» و در گوش‌های ایشان گران، «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ» و هر گه که یاد کنی خداوند خویش را در قرآن به یگانگی، «وَلَوْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶)» می‌رمند ایشان باز پس.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» ما می‌دانیم که ایشان بچه می‌نیوشند «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» آن گه که می‌نیوشند بتو، «وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى» و خدا داناست بایشان بآن راز که میکنند با یکدیگر، «إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ» که کافران می‌گویند، «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷)» بی‌نی‌برید مگر بمردی جادویی کرده با او.

«أَنْظُرْ كَيْفُ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ» در نگر که چند مثلها ترا زدند، «فَضْلُوا» و گمراه گشتند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸)» نمی‌توانند که فرا سامان راهی برند.

«وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا» و گفتند باش که ما استخوان گردیم و خاک خرد، «أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» باش ما برانگیختنی‌ایم، «خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)» آفریده‌ای نو بآفرینش نو.

التوبة الثانية

قوله تعالی: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ای لا تقولن فی شیء ما لم لا تعلم می‌گوید آنچه ندانی در آن سخن مگوی، چون رسول خدا (ص) را نهی میکنند از گفتن آنچه وی را در آن علم نبود با کمال حکمت او و توفیق الله تعالی با او، پس با دیگران که در سخن ایشان گزاف و اسراف رود چتوان گفت؟! يقال قفوت الرجل اقفوه اذا اتبعت اثره، فالتأویل لا تتبعن لسانك من القول، «ما لیس لک به علم» و كذلك من جميع العمل می‌گوید از گفتار و کردار آنچه ندانی مگوی و مکن. قتاده گفت: این آنست که گوید دیدم و ندیده باشد، یا گوید شنیدم و نشنیده باشد، یا گوید دانستم و ندانسته باشد. مجاهد گفت: این

نهی است از قذف و رومی، ای لا ترم احدا بما لیس لک به علم، و اصل القفو البهت و القذف بالباطل، یقال قفوت الرجل اذا قذفته بریبة و منه

قول النبی (ص): نحن بنو النضر بن کنانة لا نقفوا امنا و لا نتنفی من ابینا.

و قیل هو نهی عن شهادة الزور، «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ» امر بحفظ اللسان ثم اعقبه بحفظ البصر و السمع و الفؤاد، «كُلُّ أَوْلِيكَ» ای كل هذه فاجراه مجرى العقلاء، «كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» تسأل هذه الاعضاء عما قاله و عمله و يستشهد بها كما قال تعالى: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ» الآية... و قیل یسئل الله العباد فیما استعملوا هذه الحواس.

«وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» یعنی بطرا مختالا فخورا لا ترى فوقك مزیدا، «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ» ای لن تقطعها بكبرك حتى تبلغ آخرها، «وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» ای و لا ان تطاول الجبال یعنی ان قدرتك لا تبلغ هذا المبلغ فيكون ذلك وصلة الى الاختيال. و قیل «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ» متواضعا، «وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» متجبرا معنى آتت كه ای آدمی بكشی در زمین مرو كه تو عاجزی و عاجز را نرسد كه كشی كند و كبر آرد و بزرگی نماید، و نه آن كس كه كبر آرد بكبر خود جایی می رسد برتبت كه دیگران كه كبر ندارند آنجا می نرسند.

مصطفی (ص) گفت: يحشر المتكبرون يوم القيامة امثال الذر في صور الناس يعلوهم كل شيء من الصغار يقادون الى سجن في النار. یقال له بولس تلوهم نار الانبياء يسقون من طينة الجبال عصارة اهل النار.

«كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ» قرأ ابن عامر و اهل الكوفة: «سَيِّئُهُ» على الاضافة، ای كان سيئ ما ذكرنا و عددنا عليك، «عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» قال الحسن ان الله ذكر امورا في قوله: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ» الى هذا الموضع، منها حسن و منها سيئ و السيئ من كل ذلك كان عند ربك مكروها می گوید آن همه كه بردادیم و بر شمردیم بدانك شما را از آن باز زدند، بنزدك خداوند تو ناشايست است و ناپسندیده، باقی قرأ «سَيِّئُهُ» بتنوين خوانند یعنی كل ما نهی الله عنه كان سيئة عند ربك مكروها، فيه تقديم و تأخير ای كل ذلك كان مكروها سيئة. و قیل رجع الى المعنى و هو الذنب و الذنب مذكر.

«ذَلِكَ» با كل شود یعنی آن همه كه فرمودیم یا از آن باز زدیم و نهی كردیم، «مِمَّا أَوْحَىٰ

إِلَيْكَ رَبُّكَ» از آن پیغام و وحی است که الله تعالی بتو داد، «مِنَ الْحِكْمَةِ» از آن سخن درست راست و موعظه نیکو در قرآن. قال ابن عباس هذه الثماني عشرة آية كانت في الواح موسى التي كتب الله سبحانه انزلها على محمد (ص)، ابتداؤها: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و آخرها: «مَذْحُورًا» قوله تعالى: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا» تلوم نفسک و تستحق الملامة من غيرک، «مَذْحُورًا» مطرودا مبعدا من رحمة الله، هذا خطاب للنبي (ص) و المراد به غيره. و قيل تقدير الآية: قل يا محمد للكافر: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْحُورًا».

«أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ» این خطاب با مشرکان عربست که می گفتند: الملائكة اناث و آنها بنات الله لذلك سترهم، استفهامست بمعنى انكار و توبيخ، «أَفَأَصْفَاكُمْ» یعنی آثرکم، و الاصفاء الايثار و الاختيار تدخل الطاء فيها كما تدخل في الاضطبار و الاضطباد، يقول تعالى آثرکم و اختصکم بالاجل و جعل لنفسه الادون، «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» يعظم الاثم فيه و العقوبة عليه.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» ای کررنا القول فی القرآن من المواعظ و الاخبار ما درین قرآن سخن روی بروی گردانیدیم، توحید و صفات، حکم و آیات، وعد و وعید، امر و نهی، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، قصص و اخبار، حکم و امثال، حجج و اعلام، تنبيه و تذکیر، «لِيَذَّكَّرُوا» یعنی لیتذکر، آن را کردیم تا در یابند و پند پذیرند. قرأ حمزة و الكسائي: «لِيَذَّكَّرُوا» بسكون الذال و ضم الكاف و تخفيفها، یعنی لیزکروا الادلة فيؤمنوا به و قد يأتي الذکر و المراد به التذکر و التدبیر، كما قال تعالى: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ» ای تدبروه و ليس يراد به ضد النسيان و قرأ الباقون «لِيَذَّكَّرُوا» بفتح الذال و الكاف و تشديدهما و الاصل لیتذکروا كما ذكرنا فادغم التاء في الذال، و المعنى لیتدبروا، كما قال تعالى: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا». و قال: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و اراد التدبیر لا ضد النسيان.

و قيل: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» یعنی اکثرنا صرف جبرئیل الیک به لم ینزله مرة واحدة بل نجوما كثيرة كقوله: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ»، «وَمَا يَزِيدُهُمْ» تصریفنا و تذکرنا: «إِلَّا نُفُورًا» ذهابا و تباعدا عن الحق و عن النظر و الاعتبار به، كقوله: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

خَسَارًا». ایشان را نفرت از آن می‌افزود که اعتقاد نداشتند در قرآن که کلام حق است راست و درست، بلکه اعتقاد داشتند که باطلست و افسانه پیشینیان، شبه حیل و دستان، پس هر چند که بیشتر می‌شنیدند نفرت ایشان بیشتر می‌بود.

«قُلْ» یا مُحَمَّدٌ لَهُوَالأَمْشَرِكِينَ، «لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ» ابن کثیر و حفص: «يَقُولُونَ» خوانند بیا، ای کما يقول المشركون من اثبات آلهة من دونه. باقی «تقولون» بتا خوانند، و قد ذكرنا وجهه، «إِذَا لَابِتْغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا» این را دو وجه است از معنی: یکی لو كان في الودّ آلهة لطلبوا مغالبة الله و الاستيلاء على ذی العرش جلّ جلاله، اگر در وجود با الله تعالی خدایان بودی چنانک شما می‌گوئید که کافرانید ایشان بخداوند عرش که الله است یکتا و معبود بی همتا راه جستندی، یعنی بهره خواستندی و مغالبه و کاویدن جستندی.

معنی دیگر لابتغوا اليه الوسيلة لانهم عرفوا قدرته و عجزهم، كقوله تعالى: «يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» می‌گوید آن خدایان اگر بودندی بخداوند عرش تقرّب کردندى و نزدیکی جستندی از آنک قدرت الله تعالی و عجز خویش شناختندی.

«سبحانه و تعالی عما تقولون» بناء مخاطبة حمزه و كسايی خوانند، على مخاطبة القائلين، باقى «عَمَّا يَقُولُونَ» بیا خوانند، و وجهه ما ذكرناه فى قوله «كَمَا يَقُولُونَ» و يجوز ان يكون قوله: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ» تنزيه الله نزهة تعالی نفسه عن دعويهم فقال: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ» ای هو منزّه عن الشّرْكة فى الالهية و عَمَّا ادعوا من الباطل «عُلُوًّا كَبِيرًا» و كان القياس تعالیا لكن رده الى الاصل كقوله: «أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا».

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ» قرأ ابو عمرو و يعقوب و حمزة و الكسائي و حفص بناء التأنيث لأنّ الفاعل مؤنث و قرأ الباقون «يسبح» بالياء لانّ فاعله غير حقيقى التأنيث لأنه جمع و مع ذلك فالفعل مقدّم، و المعنى قامت السماوات و الارض بالدلالة على قدرته و الالاحه الى حكمته فصار قيامها للصانع تسبيحا، ثمّ هى سبّحت له ناطقة بكلمات التسبيح انطقها الله عزّ و جلّ بها مقتدرا على انطاقها نطقا مؤيسا للعقول عن فهمها هفت آسمان و هفت زمين و هر چه در آن دليلند بر كمال قدرت و حكمت و جلال عزّت و وحدانيت آفريدگار، همه او را طاعت دار و ستاينده، و ربوبيت او را گواهي

دهنده، هر چه مؤمنست زبان او و دل او بپاکی الله تعالی گواهی می‌دهند، و آنچه کافرست صورت او و دولت او و رزق او و کار و بار او بر توانایی و دانایی الله تعالی راه می‌نماید، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» قومی گفتند این در حیوانات که ذوات الارواح اند مخصوص است، و قول درست آنست که عام است در حیوانات و نامیات و جمادات، همه الله تعالی را می‌ستایند و تسبیح می‌کنند و بپاکی وی سخن می‌گویند، و آدمی را بدر یافت آن راه نه، و بدانستن بخود هیچ سامان نه، اینست که رب العزه گفت: «وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لانه بغير لسانكم و لغتكم. و قيل هذه مخاطبة للكفار لانهم لا يستدلون و لا يعرفون، و كيف يعرف الدليل من لا يتأمله. و قيل «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لانها تتكلم في بعض الحالات دون بعض.

قال ابو الخطاب كنا مع يزيد الرقاشي عند الحسن في طعام فقدّموا الخوان فقال: كان يسبح مرة، فذلك

قول النبي (ص) ما عضهت عناه آلا بتركها التسبيح.

و عن خالد بن معدان عن المقدم بن معدي كرب قال: ان التراب يسبح ما لم يتبل فاذا ابتل ترك التسبيح، و ان الورق لتسبح ما دامت على الشجر فاذا سقطت تركت التسبيح، و ان الماء ليسبح ما دام جاريا فاذا ركد ترك التسبيح، و ان الثوب ليسبح ما دام جديدا فاذا وسخ ترك التسبيح، و ان الوحش اذا صاحت سبحت و اذا سكنت تركت التسبيح، و ان الطير لتسبح ما دامت تصيح فاذا سكنت تركت التسبيح، و ان الثواب الخلق ينادى في اول النهار: اللهم اغفر لمن نقاني و قيل صرير الباب و خفيف الريح و رعد السحاب من التسبيح لله عز و جل.

و قال عكرمة الشجرة تسبح و الاسطوانة تسبح و الطعام يسبح.

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) الا اخبركم بشيء امر به نوح ابنه: ان نوحا قال لابنه يا بنى امرك ان تقول سبحان الله و الحمد لله، فانها صلاة الخلق و تسبيحهم و بها يرزقون، قال الله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

و قال وهب ان تبنى بيت مسجد آلا و قد كان يسبح الله ثلاثمائة سنة و عن انس بن مالك قال كنا عند النبي (ص) فاخذ كفا من حصى فسبحن في يد رسول الله (ص) حتى سمعنا

التَّسْبِيحِ ثُمَّ صَبَّحْنَ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ فَسَبَّحْنَ حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ ثُمَّ صَبَّحْنَ فِي يَدِ عُمَرَ فَسَبَّحْنَ حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ ثُمَّ صَبَّحْنَ فِي يَدِ عِثْمَانَ فَسَبَّحْنَ حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ ثُمَّ صَبَّحْنَ فِي أَيِّدِنَا.

و عن جعفر بن محمد (ع) قال مرض رسول الله (ص) فأتاه جبرئيل بطبقة فيها رمان و عنب، فأكل النبي (ص) فسبح ثم دخل الحسن و الحسين فتناولوا منه فسبح العنب و الرمان، «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا» عن جهل العباد، «غُفُورًا» لذنوب المؤمنين.

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند: یکی آنست که قومی کافران رسول خدای را اذی می‌نمودند چون قرآن خواندی، و او را منع میکردند از رفتن بنماز، رب العالمین ایشان را از وی در حجاب کرد و رسول (ص) را از چشم ایشان بیوشید تا او را نمی‌دیدند چون بیرون آمدی یا قرآن خواندی، و آن حجاب بسه آیت است از قرآن چنانکه کعب گفت در تفسیر این آیت، قال: كان رسول الله (ص) يستتر من المشركين بثلاث آيات، الآية التي في الكهف: «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»، و الآية التي في النحل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ»، و الآية التي في الجاثية: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». قال كعب فحدثت بهن رجلا بالشام فاسر بارض الروم فمكث فيهم ما شاء الله ان يمكث ثم قرأ بهن و خرج هاربا فخرجوا في طلبه حتى يكونوا معه على طريقه و لا يبصرونه.

و روى عن عطاء عن سعيد قال لما نزلت: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»

جاءت امرأة ابى لهب الى النبي (ص) و معه ابو بكر فقال يا رسول الله لو تنحيت عنها الا تسمعك فانها بذية، فقال النبي (ص) انه سيحال بيني و بينها فلم تره، فقالت لابي بكر هجانا صاحبك، فقال و الله ما ينطق بالشعر و لا يقوله، قالت انك لمصدق فاندفعت راجعة. فقال ابو بكر يا رسول الله اما رأيتك؟ قال لا لم يزل ملك بيني و بينها يسترنى حتى ذهبت.

و قوله: «حِجَابًا مَسْتُورًا» يعنى ساترا، مفعول بمعنى فاعل، كقوله: «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» اى آتيا. و قيل مستورا عن اعين الناس فلا يرونه.

وجه دیگر در معنی آیت آنست که: «إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» یا محمد «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» لا یقرّون بالبعث و الثواب و العقاب، «حِجَاباً» یحجب قلوبهم عن فهم ما تقرأ علیهم، باین قول تأویل حجاب مهر است که الله تعالی بر دل ایشان نهاد تا حق را در نیابند و بنادند. و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» جمع کنان و هو ما ستر، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» یعنی ان لا یفقهوه او کراهه ان یفقهوه، «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» ای ثقلاً یمنع عن الاستماع، «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ» یعنی و اذا قلت لا اله الا الله فی القرآن و انت تتلوه، «وَأَوْعَىٰ عَلَىٰ آذَانِهِمْ» رجعوا علی اعقابهم، «نُفُورًا» من استماع التوحید، و النفور مصدر نفر اذا هرب و یجوز ان یکون جمع نافر مثل قاعد و قعود و جالس و جلوس.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» سبب نزول این آیت آن بود که امیر المؤمنین علی (ع) اشراف قریش را بر طعامی خواند که ایشان را ساخته بود و رسول خدا (ص) حاضر بود آن ساعت بر ایشان قرآن خواند و بر توحید دعوت کرد ایشان با یکدیگر برآزمی گفتند: هذا ساحر، یکی می گفت شاعر، یکی می گفت کاهن، یکی می گفت مجنون، رب العالمین آیت فرستاد در آن حال که: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» یسمع بعضهم بعضاً، «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» یصغون الیک یسمعوا القرآن، «وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ» النجوى اسم للمصدر، ای و اذ هم ذووا نجوى یتناجون بینهم بالتکذیب و الاستهزاء، «إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ» ای المشرکون، «إِنْ تَتَّبِعُونَ» ای ما تتبعون، «إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» قال ابو عبیده المسحور الذی سحر فزال عقله و صار مجنوناً. و قیل مسحوراً ذو سحر یأکل و یشرب کسایر الناس و السحر الرثة. و قیل مسحوراً مخدوعاً مغروراً مکذوباً و قیل نزل فی قوم اجتمعوا فی دار الندوة و كانوا اذا ارادوا مشورة اجتمعوا هناك، یعنی و اذ هم نجوى فی دار الندوة فبعضهم یقول انه ساحر و بعضهم یقول انه مجنون و بعضهم یقول انه کاهن، فقال تعالی: «انظر کیف ضربوا لک الأمثال» یعنی نصبوا لک الالقباب و تخرصوا لک الاسماء و بینوا لک الاشباه حتی شبهوک بالساحر و الکاهن و الشاعر و المجنون، «فضلوا» عن الحق بی سامان ماندند در کار تو و فرو ماندند، اگر ترا جادو گفتند جادوان را دیدند و جادو نیافتند ترا، و گر دیوانه گفتند دیوانگان را دیدند و دیوانه نیافتند ترا، و گر شاعر گفتند شاعران را دیدند و

شاعر نیافتند ترا، و گر دروغ زن خواندند دروغ زنان را دیدند و دروغ زن نیافتند ترا، «فَصَلُّوا» نه فرا راستی راه می‌یابند نه با باطل کردن تو می‌تاوند در ماندند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» نمی‌توانند که فرا سامان راهی برند «وَقَالُوا» یعنی منکری البعث، «أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا» بعد الموت، «رُفَاتًا» ای ترابا، «أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» نبعث و نخلق خلقا مجددا حین صرنا عظاما و رفاتا حطاما، و کلّ مدقوق مبالغ فی الدق رفات و مرفوت. و قیل العظم اذا تحطم فهو رفات.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» الآية... در این آیت هم موعظت است هم تذکرت هم تهدید، موعظه بلیغ و تذکرت بسزا و تهدید تمام، پند میدهد تا بنده از کار دین غافل نماند، در یاد میدهد تا بنده حق را فراموش نکند، بیم می‌نماید تا بنده دلیر نشود، می‌گوید آدمی زبان گوشدار آنچه ندانی مگوی، سمع گوشدار بشنیدن باطل مشغول مکن، دیده گوشدار بناشایست منگر، بدل هشیار باش اندیشه فاسد مکن که فردا ترا از آن همه خواهند پرسید، زبان را شاهراه ذکر حق گردان تا بفلاح و پیروزی رسی که می‌گوید جلّ جلاله: «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» گوش را بر سماع کلام حق دار تا از رحمت بهره یابی که می‌گوید: «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»، چشم را بر نظر عبرت گمار تا برخوردار باشی: «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»، دل را با مهر او پرداز و غیر او فرو گذار: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ».

بو سعید خراز گفت: من استقرت المعرفة في قلبه لا يبصر في الدارين سواه و لا يسمع الا منه و لا يشتغل الا به هر آن دل که معرفت درو جای گرفت اندیشه هر دو سرای ازو برخاست، بهر چه نگرد حق را ببند و هر چه شنود از حق شنود، یکبارگی دل با حق پردازد و بمهر وی نازد، از اینجا آغاز کند خدمت در خلوت و مکاشفت حقیقت و استغراق در مواصبت، خدمت در خلوت از آد میان نهان، مکاشفت حقیقت از فریشتگان نهان، استغراق در مواصبت از خود نهان.

قوله: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» خیلا و تبختر و تکبر از نتایج غفلتست و دوام غفلت از شهود حق باز ماندن است، مصطفی (ص) گفت: «ان الله تعالى اذا تجلى لشيء خضع

اگر تجلی جلال حق بدل بنده پیوسته بودی، بنده بر درگاه عزت کمر بسته بودی، و بنده وار بنعت انکسار پیش خدمت بودی، چون تجلی سلطان ذو الجلال بر سر بنده اطلاع کند، زبان در ذکر آید و دل در فکر، حکم هیبت غالب گردد و نعت مرح ساقط آراسته خلعت بندگی گشته و از تجبر و تکبر باز رسته، يقول الله تعالی: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا».

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا» الآية... اتباعنا دلیلا بعد دلیل و اقمنا برهاننا بعد برهان و از حنا کل علة و اوضحنا کل حجة فما ازدادوا فی تمردهم الا عتوا و فی طغیانهم الا علوا و من قبول الحق الا نبوا، چه دریابد او که بصارت حقیقت ندارد، چه بیند او که دیده بینا ندارد، چون رود کسی که بر دست و پای انکال و سلاسل دارد، اگر گویی چرا در حکم خدای تعالی چون و چرا نیست؟ و اگر خواهی که باز خواست کنی، روی و اخواست نیست: «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ».

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» الآية... جای دیگر گفت: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بستود الله تعالی را و بپاکی یاد کرد و به بی عیبی گواهی داد و بکمال بر وی ثنا گفت و خدای خواند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین چیز است، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» نیست هیچیز مگر که وی را می ستاید و حمد می کند و از وی آزادی میکند و بخدایی وی گواهی می دهد، «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لکن شما آن را در نیابید، مؤمنانرا وا تسلیم سپرد و از ایشان توقف نپسندید، و گردن نهادن و پذیرفتن نادریافته ایشان را درین شمرد گفت شما نتوانید که تسبیح باد و خاک و آتش و آب دریابید: صریر الباب تسبیحه، خریر الماء تسبیحه، دوی الجو تسبیحه، معمعة النار تسبیحه. جای دیگر گفت: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» همه آنند که تسبیح آن خالق می داند و سجود آن می بیند، می داند که خود میراند، می بیند که خود می کند، می بندد خود می گشاید، همه چیز پرداخته، و همه کار ساخته، جز از آن که آدمی انداخته، خردها در کار وی کند، وهمها از وی دریند، عقلها از دریافت آن دور، مسلمانان این نادریافته بجان و دل پذیرفتند و تهمت بر عقل و خرد نهادند و عیب از سوی خود دیدند،

و الله تعالى را بآنچ گفت استوار گرفتند، و این طریق را دین دانستند و پسندیدند تا ببرکت آن بنور هدی و سکینه یقین رسیدند.

یحیی معاذ گفت: تَلَطَّفْتُ لاولیائک فعفر فوک و لو تَلَطَّفْتُ لاعدائک ما جحدوک، عبر لطف و نسرین انس و ریحان فضل خود در روضه دلهای دوستان خود برویابندی تا بآن لطائف بسر معارف و اداء وظائف رسیدند، اگر با بیگانگان و دشمنان همین کردی و همین احسان بودی دار الاسلام و دار الکفر یکسان بودی:

قومی بفلک رسیده قومی بمغاک فریاد ز تهدید تو با مشتی خاک

شیخ بو سعید گفت: هر که بار از بستان عنایت بر گیرد بمیدان ولایت فرو نهد، هر کرا چاشت آشنایی دادند امید داریم که شام آموزش بوی رسانند، العنایات تهدم الجنایات، شمه‌ای از آن نسیم بود که نصیب خاک آدم آمد ادبار باقبال بدل گشت و هجران بوصول خاکی که معدن ظلمت بود منبع زلال لطائف اسرار و مطلع شمس و اقمار انوار گشت:

«لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» باین درجه رسید که: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً».

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً» من تحصن بالحق او تحصن بکتابه فهو فی حصن حصین و المضیع لوقته من یتحسن بعمله او بنفسه او بجنسه فیکون هلاکه من مواضع امنه.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً» گوی سنگ گردید، «أَوْ حَدِيداً (۵۰)» یا آهن

«أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» یا آفریده‌ای گردید که تا تواند بود نماید در دلهای شما زنده کردن آن، «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يَعْبُدُنَا» میگویند آن کیست که ما را زنده خواهد کرد، «قُلْ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» بگوی آن کس که نخست بیافرید شما را، «فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ» سرها در تو می جنبانند، «وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ» و می گویند کی خواهد بود آن، «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً (۵۱)» بگوی که مگر نزدیک است آن روز بودن آن بشما.

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ» آن روز که خواند الله تعالى شما را، «فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» از خاک بیرون آئید او را ستایندگان، «وَتَطُنُّونَ» و چنان پندارید آن روز، «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)» که نبودید در خاک مگر اندکی.

«وَقُلْ لِعِبَادِي» بندگان مرا بگوی، «يَقُولُوا اَلَّتِي هِيَ اَحْسَنُ» که با یکدیگر و یکدیگر را سخن نیکو گوئید، «اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» که دیو در آغالش ساختن و تباهی است میان ایشان، «اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۵۳)» که دیو مردم را دشمنی آشکار است. «رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ» خداوند شما داناست بشما، «اِنْ يَشَاءُ يَرْحَمْكُمْ» اگر خواهد ببخشد بر شما «اَوْ اِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ» یا اگر خواهد عذاب کند شما را، «وَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴)» و ترا بر ایشان کوشنده و بدارنده نفرستاده‌ایم و نه دل دار و نه کار توان.

«وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ» خداوند تو داند سزای هر کسی که در آسمان و زمینست که سزا چیست، «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» و ما افزونی دادیم پیغامبران را یک بر دیگر، «وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا (۵۵)» و داود را زبور دادیم.

«قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» بگوی خوانید اینان را که ایشان را خدایان خوانید فرود از الله، «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ» تا ببینند که نه باز برد گزند توانند از شما، «وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶)» و نه گردانیدن سود یا نعمت.

«اُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» ایشان خود آند که الله تعالی را خدای میخوانند، «يَتَّبِعُونَ اِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيْلَةَ» بخدای خویش نزدیکی می‌جویند، «اَيُّهُمْ اَقْرَبُ» تا کیست از ایشان که نزدیک ترست باو، «وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ» و بخشایش الله تعالی می‌بیوسند «وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ» و از عذاب او می‌ترسند، «اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)» که عذاب خداوند تو آنست که از آن بپرهیزند سزد.

«وَ اِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» و هیچ شهری نیست مگر ما هلاک کننده آنیم و میراننده اهل آن، «قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» پیش از روز رستاخیز، «اَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» یا خود عذاب کننده آن بعدایی سخت، «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)» آن در علم من کردنی و دانسته و در لوح نبشته.

«وَ مَا مَنَعَنَا» و باز نداشت ما را، «اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ» که ما گشادیم و فرستادیم هر معجزه و نشان که دشمنان از پیغامبران ما خواستند، «اِلَّا اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ» مگر آنک پیشینیان را نمودیم و آن را دروغ شمردند، «وَ اَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ» و آنک دادیم ثمود را ماده شتر، «مُبْصِرَةً» آشکارا و روشن چشمها را دیده‌ور، «فَطَلَمُوْا بِهَا» ستم کردند بر او، «وَ مَا نُرْسِلُ

بِآيَاتٍ» و ما آیات و معجزات نفرستیم، «إِلَّا تَخْوِيفاً (۵۹)» مگر بیم دادن و وعید نمودن را.

«وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ» و اینکه می‌گویم ترا، «إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ» که خداوند تو تاود با مردمان هر کرا خواهد گیرد، «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» و نکردیم آن دیدار که ترا نمودیم، «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» مگر آزمایشی مردمان را، «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» و آن درخت نفریده نکوهیده در قرآن، «وَ نَحَوْفُهُمْ» و می‌ترسانیم ایشان را، «فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰)» و نمی‌فزاید ترسانیدن ایشان را مگر گزاف‌گویی و گزاف‌کاری بزرگ.

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» و فریشتگان را گفتیم که سجود کنید آدم را، «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» سجود کردند او را مگر ابلیس، «قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱)» گفت آیا سجود کنم اکنون کسی را که بیافریدی از گل؟!!

«قَالَ أَرَأَيْتَكَ» و گفت بینی، «هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» این را که برگزیدی بر من، «لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» اگر باز داری مرا تا روز رستاخیز، «لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ» از بیخ کنم من نژاد او را، «إِلَّا قَلِيلًا (۶۲)» مگر اندکی.

«قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ» الله تعالی گفت شو هر که از بی تو بیاید از ایشان، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ» دوزخ پاداش شما همه، «جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳)» پاداشی است تمام و سپری کرده.

«وَ اسْتَفْزَرُوا» و بخیزان، «مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» هر که توانی از ایشان بیانگ خویش، «وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان انگیزان، «بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ» سواران خویش و پیادگان خویش، «وَ شَارَكُهُمْ» و با ایشان انبازی کن، «فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» در مالهای ایشان و در فرزندان، «وَ عِدَّهُمْ» و وعده زندگانی ده، «وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴)» و وعده ندهد مردمان را دیو مگر بفریب.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» بندگان من نیست ترا بر ایشان دسترسی و توانی، «وَ كَفَىٰ بَرِّكَ وَ كَيْلًا (۶۵)» و خداوند تو بسنده و باز پذیرنده است و یار.

«رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ» خداوند شما اوست که خوش می‌رواند و نرم

کشتی در دریا شما را، «لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» تا فضل او جویند از روزی خویش، «إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً (۶۶)» که او بشما مهربان است.

«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ» و چون بشما رسد گزند و بیم در دریا، «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا» گم شود هر چه می خوانید بخدایی مگر او، «فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ» چون شما را وارهاند با خشکی و دشت، «أَعْرَضْتُمْ» روی گردانید از شکر او، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُوراً (۶۷)» این آدمی همیشه ناسپاس است.

«أَفَأَمِنْتُمْ» ایمن می باشید شما که مشرکانید، «أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ» که شما را از سویی در زمینی فرو برد، «أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً» یا بر شما سنگ باران فرستد، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلاً (۶۸)» آن گه خود را یاری و پذیرفتگاری و کارسازی نیابید.

«أَمْ أَمِنْتُمْ» آیا ایمن می باشید، «أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» که شما را باز باری دیگر در دریا برد، «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ» و بر شما باد کشتی شکن گشاید، «فَيُغْرَقْكُمْ» تا شما را بآب بکشد، «بِمَا كَفَرْتُمْ» بآنک بار پیشین ناسپاس گشتید، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً (۶۹)» آن گه خویشان را بر ما متبوع و داوری دار و کین خواه نیابید.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً، أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» معنی آنست که ای محمد منکران بعث را بگوی اگر بشدت و قوت سنگ خاره و آهن و پولاد گردید یا آن خلقی که در دلهای شما چنان نمایند که زنده کردن آن نتواند بود و آن مرگ است بقول بیشترین مفسران یعنی که اگر خود مرگ باشید شما را بمیرانم و باز زنده گردانم به آن قدرت که شما را در آفرینش اول آفریدم و شما اقرار می دهید، هم بآن قدرت شما را باز آفرینم و اگر چه سنگ و آهن باشید یا مرگ. قال مجاهد: «مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» هو السماء و الارض و الجبال، «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» خلقا جدیدا بعد الموت، «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ» ای خلقکم اول مره، «فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ» فعل المستهزئ و المستبعد للشئ «وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ» ای متى الاعادة و البعث استبعادا له و نفيا، يقال نغضت سنه اذا تحركت و انغاض الرجل رأسه تحريكه آياه مستنكرا، «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً» ای هو قریب لان عسی من الله واجب، و «قَرِيباً» يجوز ان يكون خیر كان و يجوز ان يكون

ظرفا ای فی زمان قریب، ثمَّ بَیِّن و عَیِّن فقال: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ» من قبورکم الی موقف القيامة و المحاسبة. مقاتل گفت: «يَدْعُوكُمْ» اسرافیل و هی النَّفخة الاخيرة، و این دعا را دو وجه است از معنی: یکی آنست که صیحه ای شنوند که آن صیحه ایشان را داعیه اجتماع بود بزمین محشر، دیگر معنی آنست که اسرافیل بر صخره بیت المقدس بایستد و گوید: اَیْتَهَا الْعِظَامُ الْبَالِیةُ و اللّٰحُومُ الْمَتَفَرِّقَةُ و العروق المتقطعة اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم، فذلک قوله: «فَتَسْتَجِیْبُونَ بِحَمْدِهِ» ای فتجیبون بامرہ و تقصدون نحو الدّاعی. و قیل «فَتَسْتَجِیْبُونَ» مقرّین بانه خالقکم. و قیل «فَتَسْتَجِیْبُونَ بِحَمْدِهِ» و هو أنّهم یخرجون من القبور یقولون سبحانک و بحمدک حین لا ینفعهم الحمد و اما المؤمنون فکما قال النّبی (ص): لیس علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم و لا منشرهم و کانتی باهل لا اله الا الله و هم ینفضون التراب عن رؤسهم و یقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن، «وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِیْلًا» ای ما لبثتم فی القبر الا قلیلا یتقصرون مدة موتهم لانهم لا یشعرون بالمدة التي مرت بهم و هم اموات. و قیل یتقصرون مدة لبثهم فی الدّیبا ممّا یعلمون من طول لبثهم فی الآخرة. و قیل بین النّفختین یرفھون عن العذاب و بینھما اربعون سنة فیرونها لاستراحتھم قلیلا.

«وَ قُلْ لِعِبَادِی یَقُولُوا اَلَّتِی هِیَ اَحْسَنُ» سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب صحابه رسول را اذی می نمودند و ایشان را بقول و فعل می رنجانیدند، ایشان برسول خدا نالیدند و دستوری قتال خواستند، جواب ایشان این آیت آمد: «وَ قُلْ لِعِبَادِی» المؤمنین، «یَقُولُوا» للکافرین، «اَلَّتِی هِیَ اَحْسَنُ» یعنی الکلمة التي هي احسن و ذلك ان یقولوا یتهدیکم الله و هذا قبل ان امروا بالجهاد. و قیل الاحسن کلمة الاخلاص: لا اله الا الله محمّد رسول الله. و قیل الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. و قیل نزلت فی عمر بن الخطّاب. و قیل فی ابو بکر الصدیق حین شتمه رجل من العرب فامرہ الله بالعفو، «اِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزِعُ بَیْنَهُمْ» التّزغ ایقاع الشرّ و افساد ذات البین نزغ آنست که ایشان را بسر سبکی در یکدیگر او کند و میان ایشان آغالش سازد و عداوت در میان او کند، «اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِیْنًا» ظاهر العداوة.

«رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ یَشَاءُ یُرْحَمْکُمْ» یوفّقکم لتؤمنوا، «اَوْ اِنْ یَشَاءُ یُعَذِّبْکُمْ» بان یمیتکم علی

الكفر، اعلم اینجا بمعنی علیم است میگوید الله تعالی داناست بشما و سزای شما، اگر خواهد برحمت خویش شما را توفیق دهد تا ایمان آرید و بهروز و نیکبخت گردید، و اگر خواهد بعدل خویش شما را عذاب کند که بر کفر و شرک بمیرید و بدوزخ شوید، آن گه گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»

ما وکل الیک ایمانهم فلیس علیک الا التبلیغ ای محمد ایمان ایشان با تو نیفکندیم و در دست تو و خواست تو نکرده‌ایم، بر تو جز ابلاغ نیست و توفیق و هدایت جز کار ما نیست. و قیل «إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُمُ» فینجیکم من اعدائکم، «أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» فیسلطهم علیکم، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» ای حیظا کفیلا، قیل نسختها آیه القتال.

«وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای هو عالم باهل السماوات و اهل الارض و هو اعلم بصلاح کل واحد منهم خداوند تو داناست باهل آسمان و اهل زمین از فریشتگان و آدمیان و غیر ایشان، همه را می‌داند که همه آفریده اواند، رهی و بنده اواند، صلاح و سزای هر کس داند که چیست، هر کس را آنج صلاح وی است می‌دهد و بهر کس آنج سزای ویست می‌رساند. و قیل «رَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فجعلهم مختلفین فی اخلاقهم و صورهم و احوالهم و ملکهم کما فضل «بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» فمنهم من کلم الله و منهم من اتخذه خلیلا و منهم من ائده بروح القدس و منهم من اتاه ملکا لا ینبغی لاحد من بعده و منهم من اصطفاه و غفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و هو محمد (ص) و اعطائه القرآن، «وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا» و هو مائة و خمسون سورة لیس فیها حکم و لا فرض و لا حلال و لا حرام و لا حدود انما هو نناء و وعظ و تحمید و تمجید.

تمامتر کرامتی و عظیم تر نواختی که الله تعالی با بنده کند آنست که او را کتاب دهد، و هیچ پیغامبر از کرامتی و معجزتی خالی نبود، اما کتاب هفت کس را داد از پیغامبران: آدم و شیث و ادریس و ابراهیم و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین، و المعنی فی ذکر داود ها هنا ان الله عزّ و جل اعلم ان تفضیل بعض النبیین علی بعض ممّا قد فعله الله عزّ و جل عن علم بشأنهم و لا تنکروا تفضیل محمد (ص) و اعطائه القرآن فقد اعطى الله داود الزبور، و قرأ حمزة: «وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا» بضم الزای و هو جمع زبر. «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» سبب نزول این آیت آن بود که قریش را هفت سال

قحط رسید و اندر آن قحط در بلائی عظیم بودند تا برسول خدا نالیدند و کشف بلا بدعا از وی خواستند، این آیت بجواب ایشان بود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» ادّعیتم آنها آلهة سوی الله، از ایشان خواهید تا ببینید و بدانید که در دست و توان ایشان هیچیز نیست نه باز برد گزند، نه گردانیدن سود، نه قحط و شدت از شما باز برند و نه توانند که درویشی با توانگری گردانند و نه بیماری با صحّت، آن گه گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» ای بدعونهم آلهة و يعبدونهم و هم الملائكة الَّذِينَ عبدوا من دونه. و قيل عزيز و المسيح. و قيل نفر من الجنّ تعبدهم خزاعة فاسلم اولئك نفر من الجن و بقيت خزاعة على كفرهم اينان که ایشان را خدایان می خوانند خود آنند که الله تعالی را می پرستند و او را می خوانند و بوی تقرّب می جویند، «يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» يتضرعون الى الله و يطلبون القرية و الزلفة اليه، الوسيلة و الطلبة و السؤل في معنى واحد، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» ايهم رفع بالابتداء و الخبر اقرب، و المعنى يطلبون الوسيلة الى ربهم فينظرون ايهم اقرب اليه فيتوسلون به، ثم قال: «وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» ای معبودکم طالبوا الزلفة الى الله و راجوا رحمته و خائفوا عذابه ميگويد اينان که شما ایشان را معبود می دانيد بالله تعالی نزديکی می جویند و رحمت او می بپوسند و از عذاب او می ترسند، جوینده و ترسنده و بپوسنده خدایی را کی شاید؟ و قيل «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» هم الانبياء الَّذِينَ ذكروا في الآية الاولى، يدعون الله و يدعون الناس الى عبادة الله، «يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» بصالح الاعمال.

«وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» ای مبيدوها على ممر الايام، «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» هیچ شهری نیست مگر که ما هلاک کننده اهل آنیم بعدای زود یا بمرگ بدرنگ. مقاتل گفت: اما الصالحة فبالموت و اما الطالحة فبالعذاب بدان را بعداب زود فراگیریم و هلاک کنیم و نیکان را بدرنگ و روزگار باجال خویش، «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» ای مثبتا مكتوبا في اللوح المحفوظ.

«وَمَا مَنَعَنَا» هذا على سعة لسان العرب، معناه لم يمنع و جل لا يمنع هذا كما جاء في الخبر: من سرّ مؤمنا فقد سرّ الله، معناه جاء بشيء يفرح به الله و الله لا يسرّ و لكنّه يفرح، و قد صحّ في الخبر الفرح. ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که اهل

مکه از رسول خدا اقتراح کردند تا کوه صفا زر گرداند و زمین مکه بر ایشان فراخ و هامون گرداند تا ایشان در آن کشت زار کنند، وحی آمد بزبان جبرئیل که ای محمد اگر خواهی بایشان دهیم آنچه درخواست می‌کنند، اما اگر ایمان نیارند ایشان را زمان ندهیم و همه را هلاک کنیم چنانکه با امم پیشین کردیم، و اگر خواهی ایشان را فرو گذاریم و زمان دهیم، رسول خدا (ص) اختیار فرا گذاشتن و زمان دادن کرد و ربّ العالمین باین معنی آیت فرستاد: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ» ای ما منعنا ارسال الآيات التي اقترحوها إلا علمنا أنهم يكذبون رسلي كما كذب الاولون فاهلكناهم لأن سنننا مضت باهلاک من كذب بالآيات المقترحة فيجب اهلاک قومك و قد قضيت ان لا استأصل امتك لأن فيهم من يؤمن او يلد مؤمنا رحمت خدا و فضل خدا بود و برکت دعاء مصطفی (ص) برین امت که ربّ العالمین عذاب استیصال از کفار امت او باز داشت و عذاب ایشان با قیامت افکند، چنانکه گفت: «بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَذَى وَأَمْرٌ».

... قوله: «أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ» فی موضع المفعول الثاني، «أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ» موضعه رفع بالفاعل ای ما منعنا الإرسال إلا تكذيب الأولين، «وَ آتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ» بسؤالهم، «مُبْصِرَةً» ای آية بيّنة ظاهرة مضيئة خرجت من صخرة صلدة. و قيل مبصرة متضمنة لبصائر في الدين لمن استبصر.

و قيل مبصرة يبصر بها كيوم صائم یعنی فصام فيه و ليلة نائمة نيام فيها. و قيل مبصرة جاعلة إياهم ذوى بصائر، «فَظَلَمُوا بِهَا» فى الباء ثلاثة اقوال: احدها بمعنى كذبوا بها، و الثانى ظلموا انفسهم بعقرها، و الثالث ظلموها و الباء زائدة. و قيل «فَظَلَمُوا بِهَا» ای جحدوا بها أنها من عند الله، «وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ» یعنی و ما نرسل الآيات و الباء زائدة كالاولى و الآيات المعجزات لا المقترحات. و قيل الآيات القرآن. و قيل الموت الذريع. و قيل العبر يقول و ما نرى الآيات و المعجزات إلا و عيدا فاذا ظهرت الآية و لم تقبل وقعت العقوبة و حقت الحجّة و انقطعت المعذرة و بطلت المهلة. و قيل «وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ» ای العبر و الدلالات، «إِلَّا تَخَوِيفًا» للعباد لعلهم يخافون القادر على ما يشاء.

قال قتادة: ان الله تعالى يخوف الناس بما شاء من آياته لعلهم يعتبون او يرجعون رجفت المدينة على عهد ابن مسعود فقال يا أيها الناس ان ربكم يستعيبكم فاعتبوه. و روى محمد

بن عبد الملك بن مروان قال: انّ الارض زلزلت على عهد رسول الله (ص) فوضع يده عليها فقال اسكنى فانه لم يأن لك بعد ثم التفت الى اصحابه فقال ان ربكم تستعيبكم فاعتبوه. ثم زلزلت بالناس في زمان عمر بن الخطاب فقال ايها الناس ما كانت هذه الزلزلة الا عن امر احدتموه و الذي نفسى بيده لئن عادت لا اساكمم فيها ابدا.

و سئل احمد بن حنبل عن هذه الآية فقال: الآيات هي الشّباب و الكهولة و الشّيبة و تقلّب الاحوال لعلك تعتبر بحال او تتعظ في وقت.

«وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ» يعنى نقول لك، «إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ» اى النَّاسِ فى قبضته و هو مانعك منهم فلا تبال بهم و بلّغ ما ارسلت به، و معنى آيت آنست كه اى محمّد ما ترا مى گويم از اين كافران و دشمنان مترس و اندیشه مدار كه ايشان همه در قبضه مآند و در مشيت ما، نتوانند هيچ كه از مشيت ما بيرون شوند و ما ترا نگهبان و گوشوايم دست ايشان از تو کوتاه داريم تا قصد تو و قتل تو نتوانند كردن تو فرمان و وحى ما بقوت دل برسان و رسالت بگزار و از كس باك مدار، همانست كه جاى ديگر گفت: «وَ اللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ» «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» قال سفيان بن عيينه عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس انه قال فى هذه الآية هي رؤيا عين اريها رسول الله (ص) ليلة اسرى به ليست برؤيا منام و تقول العرب رأيت بعيني رؤية و رؤيا و على هذا يحمل حديث معاوية انه كان اذا سئل عن مسرى رسول الله (ص) قال كانت رؤيا من الله صادقة اى رؤيا عيان ارى الله نبيّه (ص).

قول جمهور مفسران آنست كه اين رؤيا ديدن بچشم است در بيدارى مصطفى را شب معراج و معنى فتنه در آن آن بود كه قومی آن را منكر شدند و پذيرفتند از اين ناگرويدگان و خداوندان گمان از مردمان، گفتند چون تواند بود و چه صورت بندد كه يكي را بپاره اى از شب باسمان برند و باز آرند؟! و مسلمانان آن را تصديق كردند و پذيرفتند، قولى ديگر از ابن عباس روايت كرده اند كه اين رؤيا خوابست يعنى كه آن خواب رسول خدا را نمودند كه در مكّه شدى و آن سال حديبيه بود كه رسول (ص) از مدينه بيامد بتعجيل تا در مكّه شود و مشركان او را باز گردانيدند تا قومی گفتند: قد ردّ رسول الله (ص) و قد كان حدثنا انه سيدخلها، آن بازگشت رسول فتنه آن قوم گشت كه اين سخن گفتند، چون

سال دیگر بود رسول خدا در مکه شد و فتح بود رسول خدا را، ربّ العزه آیت فرستاد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ» الآية... و قيل هو من قوله: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا»، «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ» في القرآن هي عطف على الرؤيا مفسران گفتند اين شجره ملعونه درخت زقوم است که ربّ العزه در وصف آن گفت: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» جای دیگر گفت: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ» و فتنه مشرکان در درخت آنست که ابو جهل گفت: أليس من كذب ابن ابى كبشة أنه يوعدكم بنار تحرق الحجارة ثم يزعم أنه تنبت فيها شجرة و انتم تعلمون ان النار تحرق الشجر در آتش درخت بارور چون بود و آتش خود درخت سوزد، پس بو جهل اصحاب خود را گفت: فما تقولون في الزقوم شما در زقوم چه گوئيد و آن را چه شناسيد؟ عبد الله بن الزبيري گفت: أنها الزبد و التمر بلغة بربر، فقال ابو جهل يا جارية زقمينا فأتت بالزبد و التمر، فقال استهزاء يا قوم تزقموا فان هذا ما يخوفكم به محمد.

اینست فتنه مشرکان در درخت ملعونه که الله گفت: «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» همانست که جای دیگر گفت: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». و روى عن ابن عباس: الشجرة الملعونة الكشوت التي تلتوى على الشجر و في الملعونة احوال و احدها أنه لما اشبه طلوعها رؤس الشياطين و الشيطان ملعون كانت الشجرة ملعونة، و الثاني ان آكلها ملعون فاجرى اللعنة عليها، و الثالث سميت ملعونة لضررها و العرب تقول لكل طعام مكروه ضار ملعون. و قيل في الآية تقديم و تأخير تقديرها: و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك و الشجرة الملعونة في القرآن الا فتنة للناس، ثم قال: «وَنُحُوفُهُمْ» يعنى بالزقوم في النار، «فَمَا يَزِيدُهُمْ» التخويف، «إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» كفرا و مجاوزة حد في العصيان، ثم عقب هذا بحديث آدم و كبر ابليس و عتوه على ربه، فقال عز من قائل: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» مضى تفسيره، «قَالَ أَسْجُدْ» استفهام انكار، «لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» نصب على الحال يعنى أنك انشأته في حال كونه طينا و يجوز ان يكون تمييزا يعنى من طين.

«قال» يعنى ابليس، «أَرَأَيْتَكَ» اى أ رأيت و الكاف تأكيد للمخاطبة، «هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» اين تكريم بمعنى تعظيم و تفضيل است، «عَلَيَّ» از بهر آن گفت و جواب اين سخن

محذوفست: ای اخبرنی عن هذا الذی کرمت علیّ باسجاد الملائکة لم کرّمته علیّ و قد خلقتنی من نار و خلقته من طین، فحذف لانّ فی الکلام دلیلا علیه، «لَئِنْ أُخِّرْتَنِ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ» یعنی اخرت اماتنی و ترکنتی حیّا، «لَأُحْتَبِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ» ای لاستأصلنهم بالإغواء و لاستولینّ علیهم، یقال احتنکت الجراد الارض اذا اكلت نباتها کلّه. و قیل معناه لاخذنّ باحناکهم و لاجرّنهم الی النار، حنکت الدّابة و احتنکتها اذا جعلت فی حنکها الاسفل حبلا یقودها به. و قیل لا قودنهم کیف شئت، «إِلَّا قَلِیلًا» این استثنا از بهر آن کرد که الله بر وی استثنا کرده بود و گفته: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَ مَا کَانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا» «قال اذهب» درین کلمه مجیء و ذهاب نیست و جز طرد و ابعاد نیست و باین کلمه او را بلعنت کرد و از رحمت خود دور، ای ابعد، و قیل تباعد عن جملة اولیائی بعد ان عصیت، «فَمَنْ تَبِعَکَ» ای اطاعک، «مِنْهُمْ» من ذریته، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکُمْ» ای جزاؤک و جزاؤهم فغلب المخاطب علی الغائب، «جَزَاءٌ مَوْفُورًا» ای موفی مکملا یقال و فرا الشیء یفر و وفرته افره لازم و متعدّ.

«وَ اسْتَفْزَرُ» اصل الفرّ القطع و منه تفرّز التّوب اذا تخرّق و فزّزته قطعته، «وَ اسْتَفْزَرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ» ای از عجه و استدعه استدعاء یحمله الی اجابتک، «بِصَوْتِکَ» یعنی اصوات الزّمّارات و النّیاحات و دعوات دعاه الفتن، «وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ» ای صحّ علیهم و اصله الجلبه و هی شدّة الصّوت و المعنی احتثهم علیهم بالاغواء و الدّعاء الی طاعتک و الصدّ عن طاعتی، «بِخِیْلِکَ وَ رَجْلِکَ» ای برکیانک و مشاتک کلّ راکب و ماش فی معصیة الله فهو من اصحاب ابلیس. قال قتادة: للشیطان خیل و رجل من الجن و الانس و هم الذّین یطیعونه، جایز است که ابلیس را خیل و رجل بود یعنی سواران و پیادگان چنانک مفسران گفتند هر سوار که بمعصیت الله و خلاف شریعت بر نشیند سوار ابلیس است و هر پیاده که بمعصیت الله و خلاف شریعت رود از رجال ابلیس است، و جائز است که ابلیس را خیل و رجل نباشد و او را بدین نفرموده‌اند بلکه این سخن با وی بر سبیل زجر و استخفاف رفت چنانک کسی را تهدید کنی و بر آن تهدید مبالغت نمایی گویی: اذهب فاصنع ما بدالك و استعن بمن شئت رو آنچه توانی از مکاید و حیل بکن و بهر که خواهی استعانت کن.

قراءت حفص تنها «رَجَلِكِ» بكسر جيم است و هو صفة للمبالغة بمعنى راجل كقولك حذر و ندس و يكون واحدا في معنى الجمع كقوله: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»، «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» و هو كل مال اصيب من حرام او انفق في سبيل حرام او يعصى الله فيه، و قيل هو الربوا. و قيل هو البحيرة و السائبة و اخواتهما. و قيل ما كانوا يذبونه لآلهتهم. «وَالْأَوْلَادِ» يعني اولاد الزنا. و قيل الموودة. و قيل هو تهويدهم و تنصيرهم و تمجيسهم.

و قيل تسميتهم اولادهم عبد العزى و عبد اللات و عبد شمس و عبد الحرث. و قيل ان يستعملوا اولادهم في معصية الله و في الجملة كل معصية في ولد و مال فابليس اللعين شريكهم فيها، «وَ عَدُّهُمْ» يعني بالمواعيد الباطله. و قيل عدهم ان لا جنة و لا نار و لا بعث. و قيل عدهم اى اطل لهم في العمر و مد لهم في طيلهم، و رأس كل فساد في الدين طول الامل.

بدانك اين امرها را امر تهديد و وعيد گویند که بیش از این نهی رفته از آنچه او را بدان می‌فرمایند و ذلك قوله: «فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا» و این همچنانست که کسی را گویی درین سرای مرو، چون خواهد که در رود تو گویی مردی کن و در رو و این نه فرمان است که میدهد تا در رود و طاعت دار باشد بلکه تهديد می‌کند که اگر در روی بینی که با تو چه کنم و چه جزا دهم، نظيره قوله تعالى: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» و قد نهوا قبل ذلك ان يتبعوا أهواهم و ان يعملوا بالمعاصي، قوله تعالى: «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» اى خديعة و باطلا لانه لا يعنى عنهم من عذاب الله شيئا، كقوله: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» الآية... و قيل الغرور تزيين الخطاء بما يوهم أنه صواب.

و قوله تعالى: «إِنَّ عِبَادِي» الَّذِينَ خَلَقْتَهُمْ لَجَنَّتِي، «لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» على ان تزلّمهم و تحملهم على ذنب لا يغفر. و قيل لا سبيل لك على عبادى سوى و سوستك لهم فى الدعاء الى المعاصي، «وَ كَفَىٰ بَرِّبِكِ وَكِيلًا» حافظا و ناصرًا لاوليائه يعصمهم من ابليس. «رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي» هذا معطوف على قوله: «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» يعين بيعتكم الذى فطركم اول مرة، و «الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُكَ» يزجى يعنى يسير سيرا هونا، يقال فلان

یزجی عیشہ بمسکة من القوت و یزجیه بها، «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» یعنی لتطلبوا الریح فی التجارة، «إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» ای بالمؤمنین رحیماً. این آیت حجّتست بر منکران بعث: ای انّ الذی قدر علی ابتداء خلقهم و علی تسخیر الفلک «فِی الْبَحْرِ» کالاعلام قادر علی اعداتهم.

«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ» ای عصفوف الریاح و خوف الغرق، «فِی الْبَحْرِ ضَلَّ» ای بطل و زال و غاب، «مَنْ تَدْعُونَ» من الآلهة، «إِلَّا إِيَّاهُ» ای لم تدعوا فی تلك الحالة إلا الله و لم تجدوا مغيثا سواه، «فَلَمَّا نَجَّكُمْ» من الغرق، «إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ» عن الايمان و التوحيد. و قيل: «أَعْرَضْتُمْ» اتسعتم فی كفران النعمة، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» جحودا نعم ربّه و الانسان ها هنا یعنی به الكفار خاصة، ثم یبین انه قادر ان یهلكهم فی البرّ.

فقال: «أَفَأَمِنتُمْ» حيث اعرضتم حين سلمتم من هول البحر، «ان نخسف، او نرسل، ان نعيدكم، فنرسل، فنغرقكم» این هر پنج بنون قراءت مکی و ابو عمرو است باقی همه بیا خوانند: «أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ» یعنی یغور بكم و یغیبکم فی الارض كما فعل بقارون، و «جَانِبَ الْبَرِّ» ناحيته من الارض. و قيل «جَانِبَ الْبَرِّ» ساحل البحر، «أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» حجارة من السماء كما فعل بقوم لوط. و قيل الحاصب الریح التي تأتي بالحصباء، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا» یعنی من یحفظکم و یخلصکم.

«أَمْ أَمِنتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ» ای فی البحر، «تَارَةً أُخْرَى» ای مرة اخرى، «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» تقصف الفلک و تكسرھا حاصبا قاصفا ذكرا علی لفظ التذكير لانهما نعتان لزمان الریح مثل حائض و نحوه. و قيل لانهما نعتان للعذاب. و قيل لانهما بمعنی ذات حصب و قصف، «فَيُغْرَقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» ای فیغرقکم الله بسبب كفرکم، و قرأ رويس و ابو عمرو: «فتغرقکم» بالثناء یعنی فتغرقکم الریح لانها سبب الاغراق ارسال درین آیت بمعنی گشادندست چنانک گویی: ارسلت الطائر: و منه قوله تعالى: «يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» و نظایر این در قرآن فراوان است اما ارسال که برسول (ص) پیوندد معنی آن فرستادن بود و آنک بافریده بی جان پیوندد آن گشادن بود و این آنست که الله گفت: «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» همانست که جای دیگر گفت: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ» فرو میگشاید الله بادها بتدبیر

بهنگام دریا بیست و باندازه بایست انداخته بتقدیر بادهای مختلف مخارج مختلف بطبعهای مختلف در وقتهای مختلف: یکی راندن میغ را و ساختن آن را، یکی آبستن کردن میغ را و باریدن باران را، یکی آبستن کردن درختان و شکفتن آن را، یکی باز بر نوشتن ابر را و زدودن هوا را و خشک کردن زمین را، یکی بستن یخها را و تبه کردن آفتها را و دباغت هوا را، یکی می‌کشتی راند، یکی زمین می‌زداید، یکی باغ می‌آراید، یکی هوا می‌پالاید، یکی باد نرم و خوش: رخاء حیث اصاب، نه خفته را جنباند و نه موری بیازارد، یکی کوه میکند و کشتی می‌شکند و در دیده نیاید، آفریده‌ای بدان صعبی، و سپاهی بدان بزرگی، و از عقل و عین بدان دوری، میان آسمان و زمین در کمین، بر و بحر از و پر، نه در دست آید و نه در دیده، حمله بران، نعره زنان، بنا شکنان و از چشم نهان، قوله: «تُمْ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ» ای بالاغراق و الارسال، «تَبِيعاً» یعنی من یتبعنا بانکار ما نزل بکم و لا من یتبعنا لیصرفه عنکم و لا من یطلبنا بدمائکم. قال ابن عباس: تبیعا ای تائرا و لا ناصرا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً» الآیة... خداوند ذو الجلال، قادر بر کمال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و در نعت متعال، جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته، درین آیت خیر میدهد بندگان را که ما مرده را زنده گردانیم بکمال قدرت و جلال عزت خویش، چنانک در نشئه اولی نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم باز در نشئه اخری پس از مردگی باز آفرینم چنانک باوّل آفریدم، من همانم که بودم، قدرت همان قدرت، عزت همان عزت نه نو صفتم، نه نو نعت، نه تغیر پذیر، خالق و فاطر و جبار و حکیم و قدیر.

... «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» همانست که جای دیگر گفت: «قُلِ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آن مدبر بد خلف: ابی بن خلف استخوانی کهن گشته ریزیده برداشت و گفت: یا محمد اتری الله یحیی هذا بعد ما قد رم؟ پس از آن که این استخوان بریزید و نیست گشت تو می‌گویی که الله آن را زنده گرداند؟ مصطفی (ص) گفت: نعم یبعثک و یدخلک النار، این خود زبان تفسیر است و ظاهر آیت، اما اهل فهم را درین آیت و امثال آن سری دیگر است و ذوقی دیگر، میگویند که اشارت باحیاء دلهای اهل غفلتست بنور مکاشفت و

احیاء جانهای اهل هوی و شهوت بنسیم مشاهدت و روح مواصلت و بحقیقت حیاة آن حیاستست که روح را فتوح دهد بروح ایمان، و اگر همه جانهای عالمیان بتو دهند چون روح فتوح ایمان نداری مرده‌ای، و اگر هزار سال ترا در خاک نهند چون ریحان توحید در روضه روح تو رسته است سر همه زندگان تویی، نشان این حالت آنست که بنده از ورطه فترت برخیزد و در نجات و نجاج خود کوشد، نعیم باقی بسرای فانی بنفروشد، بزبان بیداری و بنعت هشیاری گوید:

تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» مؤمنان که سهداء ملت‌اند و امناء درگاه عزت‌اند در خاک نداء کرامت از روی لطافت با هزاران عنایت بشنوند، چون آن نداء کرامت بسمع ایشان رسد و نسیم آن سعادت بر روضه جان ایشان وزد بحمد جواب دهند و گویند: الحمد لله الذي جعلنا من اهل دعوته، كذا قاله الجنيد گویند حمد بسزا و ستایش نیکو خدای را که ما را بجای آن کرد که ما را خواند و بندای کرامت ما را نواخت. و گفته‌اند که حمد و شکر دلیل نعمت و منت است، چون اجابت ایشان بحمد آمد از آنست که در خاک ایشان را نعمت و نواخت بوده.

و فی الخبر: يفسح للمؤمن في قبره سبعون ذراعا في سبعين، ثم ينور له فيه، ثم يقال نم كنومة الذي لا يوقظه الا احب اهله اليه.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای محمد بندگان مرا گوی تا از سخنها آن گویند که نیکوتر است و راست تر و پسندیده‌تر و آن ذکر و ثناء خداست و یاد کرد او بر زبان و یاد داشت او در دل.

بیر طریقت گفت: ای گشاینده زبانهای مناجات گویان و انس افزای خلوتهای ذاکران و حاضر نفسهای راز داران، جز از یاد کرد تو ما را همراه نیست و جز از یاد داشت تو ما را زاد نیست و جز از تو بتو دلیل و رهنمای نیست، خدایا نظر کن در حاجت کس کش جز از یک حاجت نیست.

و يقال: احسن القول من المذنبين الاقرار وبالجرم، و احسن قول العارفين الاقرار بالعجز

عن المعرفة. قال (ص) لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك، نیکوتر سخنی که مرد گنه کار گوید آنست که بجرم خود اقرار دهد و بگناه خویش معترف شود تا ربّ العزّه او را توفیق توبت کرامت کند و کار توبت بر وی تمام کند و گناهانش بیامرزد که وعده چنین داده: «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». و نیکوتر سخنی که مرد عارف گوید آنست که بعجز خود از معرفت حق اقرار دهد.

داند که کس او را جلّ جلاله بسزاء او، بحقیقت حقّ او، بحدود عزت او، نشناسد و نتواند. ابو بکر صدیق ازینجا گفت: سبحان من لم يجعل للخلق طريقا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته پاکست و بی عیب آن خداوند که عجز رهی از معرفت معرفت انگاشت، ابو علی دقاق گفت: الهی او که ترا شناخت شناخت! پس چون بود حال او که خود ترا شناخت؟! نصر آبادی و شاه با یکدیگر خلاف کردند، یکی گفت که او را توان شناخت و آن دیگر گفت که نتوان شناخت، شیخ الاسلام انصاری گفت: هر دو راست گفتند، او که گفت نتوان شناخت آن معرفت حقیقت حقّ است که هیچکس بآن نرسد مگر که او خود را بحقیقت خود داند و خود شناسد، و او که گفت توان شناخت شناخت عام است که جز از وی خدای نیست و با وی شریک و انباز نیست و نظیر و نیاز نیست و تشبیه و تعطیل نیست، همانست که ابو العباس عطاء گفت: معرفت دواست: معرفت حق و معرفت حقیقت حق، اما معرفت حق شناخت یگانگی و یکتایی اوست که خلق می شناسند از اسامی و صفات، و معرفت حقیقت حق خلق را طاقت آن نیست و حدود عظمت و کیفیت او کس را بآن ادراک نیست و احاطت را بآن راه نیست، يقول الله تعالى: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» «وَلَقَدْ فَضَلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» پیغامبران را کرائم احوال و خصائص قربت، یکی را صفوت و یکی را خلت، یکی را مکالمت و یکی را معراج و شفاعت و رؤیت داد وانگه ایشان را در آن خصایص بر یکدیگر افزونی داده، انبیاء را بر عالمیان افزونی داده، و رسل را بر انبیاء افزونی داده، و اولوا العزم را بر رسل افزونی داده، و مصطفی (ص) را بر اولوا العزم افزونی داده، نهایت مقامات همه بدایت مقام مصطفی است، نهایت مقامات همه پیداست و نهایت مقام وی پیدا نیست، و او را بر

سَرِّهِمُ اِطْلَاعِست و کس را جز از حق بر سرّ وی اطلاع نیست، و لذلك يقول (ص): انا سَيِّدُ وِلْدِ اَدَمَ و لا فخر، كيف افتخر بهذا و انا بائن منهم بحالی واقف مع الله عزّ و جل بحسن الادب لو كنت مفتخرا لافتخرت بالحقّ و القرب و الدنوّ، فقد قال جلّ جلاله: «تُمَّ دَنَا فَنَدَلِّي» فلما لم افتخر بمحلّ الدنوّ و القرب كيف افتخر بسيادة الاجناس.

آن مهتر عالم آفتابی بود که مشرقش مکه بود و مغربش یثرب بود، کسوفش در غار بود، لیکن آن کسوفی بود که در آن کسوف صد هزار ودایع لطایف را کشف بود، بر پیشانی مجد او این عصابه اکرام بود که: «لَعْمُرُكُ»، بر آستین عهد او این طراز اعزاز بود که: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، بر در سرا پرده سرّ او این رایت ولایت بود که: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» فرش رسالت آن مهتر از شرق عالم تا بغرب عالم بیفکنده، بساط نبوت او از قاف تا بقاف بگسترده، اعلام ظلام کفر بظهور او نگونسار گشته، سریر سرور سرّ او از عرش بنات النعش برتر نهاده، در جمله و تفصیل اوّل همه همّت او، میانه همه حرمت او، باآخر همه سوز امت او.

آدم عزیز و مکرم بود لکن دیو او را وسوسه کرد تا در زلت افکند، باز فرّ و حشمت محمد عربی بر دیو جست در کارش آورد تا میگفت: ما من احد الا و قد وكل به قرينه من الجن، قیل و لا انت یا رسول الله، قال و لا انا الا ان الله تعالی اعاننی علیه فاسلم. آدم را از در قهر در آوردند سایه قهر او بر ملکی افتاد زندیقی گشت، محمد عربی را از در لطف در آوردند سایه لطف او بر دیوی افتاد صدیقی گشت.

... قوله تعالی: «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» همانست که جای دیگر گفت: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» اما خوف و رجا صفت مبتدیانست و رغبت و رهبت مقام منتهیان، خوف آن ترس است که عاظمه مسلمانان را از معاصی باز دارد و از حرام دور کند و امل کوتاه کند، و رهبت آن ترس است که زاهدان را عیش ببرد و از جهان و جهانیان جدا کند، همه نفس خود غرامت بینند، همه سخن خود شکایت بینند، همه کرد خود جنایت بینند، مؤمن در خوف و رجا و زاهد در رغبت و رهبت معتدل باید که مصطفی (ص) گفت: لو وزن رجاء المؤمن و خوفه لاعتدلا مؤمن در دنیا امید بعافیت و نعمت میدارد و از بلاها و فتنها می ترسد، اینست که میگوید: «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» و عارف دل در مواصلت

و قربت حق بسته و از عذاب قطعیت می ترسد، اینست که میگوید: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهْبًا».

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» گرامی کردیم ما فرزندان آدم را، «وَوَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» و برداشتیم ایشان را در دشت و دریا، «وَوَرَّضْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و روزی دادیم ایشان را از پاکها و خوشها، «وَوَفَّلْنَاهُمْ» و ایشان را افزونی دادیم، «عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» بر فراوانی از آنچه آفریدیم، «تَفْضِيلًا (۷۰)» افزونی دادنی.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ» آن روز که خوانیم هر گروهی را از مردمان، «بِإِمَامِهِمْ» با پیشوایی ایشان، «فَمَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِبَيِّنَةٍ» هر کس که نامه او در دست راست دهند، «فَأُولَئِكَ يَفْرُقُونَ كِتَابَهُمْ» ایشان آنند که نامه خویش میخوانند، «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱)» و مزد یک فتیل از کردار ایشان نگاهند.

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» و هر که درین جهان از حق بدیدن نایبناست، «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» او در آن جهان نایبناست، «وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)» و از نایبنا گمراه تر.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» خواستندی و نزدیک بودی که بر تو تباه کردند و باز گردانیدندی، «عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» از آنچه بر تو فرو فرستادیم از پیغام، «لَتَفْتُرِي عَالِيْنَا غَيْرُهُ» تا تو بر ما آن گفتی که ما نگفتیم، «وَإِذَا لَاتَخْذُوكَ خَلِيلًا (۷۳)» و گر بودی اینچنین ترا دوست گرفتندی.

«وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ» و اگر نه آن بودی که ما ترا بر جای بداشتیمی، «لَقَدْ كِدْتَ» نزدیک بودی تو و خواستی، «تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ» که بایشان گرائیدی و با ایشان آرمیدی، «شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴)» گرائیدنی اندک.

«إِذَا لَادَفْنَاكَ» آن گه بچشانیدیمی ما ترا، «ضِعْفَ الْحَيَاةِ» توی از عذاب این جهانی «وَوَضِعْفَ الْمَمَاتِ» و توی از عذاب آن جهانی، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵)» آن گه تو بر ما یاری نیافتی.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ» و خواستندی که بشکیزانندی ترا، «مِنَ الْأَرْضِ» از زمین، «لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» تا ترا بیرون کنند از آن، «وَإِذَا لَا يَلْبُسُونَ خِلَافَكَ» و آن گه درنگ نیابندی ایشان در آن پس بیرون شد تو، «إِلَّا قَلِيلًا (۷۶)» مگر اندکی.

«سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» نهاد خداست در کار پیغامبران که پیش از تو بودند، «وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)» و نتوانی تو که رسول مایی که سنت ما را از جای بگردانی.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ» بیای دار نماز، «لِلذُّلُوكِ الشَّمْسِ» از هنگام در گشتن خورشید، «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» تا تاریکی شب، «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» و بیای دار تو نماز بامداد، «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ» که نماز بامداد، «كَانَ مَشْهُودًا (۷۸)» فریشتگان روز و فریشتگان شب اندر آن بامداد حاضراند بتو

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ای شرفناهم و اکثرنا لهم الكرامة، و قيل نسبناهم الى الكرم ما فرزندان آدمی را گرامی کردیم که ایشان را صورت نیکو دادیم و قد و قامت راست با عقل و با نطق و با تمییز و آنکه مردان بمحاسن آراسته و زنان بگیسوان. ابن عباس گفت در تفسیر این آیت: كل شيء يتناول مأكوله بفيه من الارض الا ابن آدم فإنه يتناول الطعام بيده و يرفعه الى فيه.

ابو یوسف قاضی در حضرت هارون الرشید بود که مائده بنهادند و طعامی آوردند که او را در آن حاجت بملعقه بود، هارون انتظار ملعقه میکرد، ابو یوسف گفت از جد تو عبد الله بن عباس روایت کردند در تفسیر: «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» که این تکریم آنست که هر خورنده‌ای بدهن خود از زمین خورد مگر فرزند آدم که بدست بر گیرد و فرا دهن برد، هارون چون این بشنید ملعقه بشکست و بدست طعام میخورد.

محمد بن جریر گفت: تکریم بنی آدم آنست که ایشان را بر همه خلق خدا مسلط کردند و همه را مسخر ایشان گردانیدند و ایشان را مسخر هیچیز نکردند تا با عبادت الله پردازند. ... «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ» علی الإبل و الخيل و البغال و الحمير، و فی البحر علی السفن، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» الثمار و الحبوب و المواشى و السمن و الزبد و الحلاوی. و قيل «مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای من کسب یده از خلق خدا هیچیز نیست که روزی وی و قوت وی پاکتر است و خوشتر و نیکوتر از فرزند آدم، «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» اگر گوئیم: «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» عام است، پس این کثیر بهائم اند و انعام و دواب و وحوش، و

اگر گوئیم خاص است و مؤمنانرا میخواهد که جای دیگر گفت: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرَمٍ» پس کثیر بمعنی عموم است: ملائکه و جن و غیر ایشان، و العرب یضع الكثير و الاكثر فی موضع الجمع کقوله تعالی: «وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» ای کلهم، و این قول بنا بر آن اصل است که: المؤمن افضل من الملائكة.

و روى عن زيد بن اسلم قال: قالت الملائكة ربنا انك اعطيت بنى آدم الدنيا يأكلون فيها و يتنعمون و لم تعطنا ذلك فاعطناه فى الآخرة، فقال و عزيتى و جلالى لا اجعل ذرية من خلقت بيدي، و فى رواية: لا اجعل صالح ذرية من خلقت بيدي كمن قلت له كن فكان. و عن ابى هريرة قال سمعت رسول الله (ص) يقول: المؤمن اكرم على الله من الملائكة الذين عنده.

و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص): ما شىء اكرم على الله يوم القيامة من ابن آدم، قيل يا رسول الله و لا الملائكة، قال و لا الملائكة ان الملائكة مجبولون بمنزلة الشمس و القمر، و روى مجبورون.

و عن عائشة قالت قلت يا رسول الله من اكرم الخلق على الله تعالى؟ قال يا عائشة اما تقرن: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

و عن عمر بن عبد العزيز قال: ان المؤمن افضل عند الله من الملائكة، فقيل يا امير المؤمنين فما حجتك؟ قال قول الله تعالى: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ» الى قوله: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» فالذين يؤتون افضل من الذين يأتون و مما يدل على تفضيل المؤمنين على الملائكة ان الله امرهم بالسجود لآدم و قد اخذ كل واحد من اولاده حظاً من تلك الكرامة بدليل قوله: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» هذا

كقوله لهذه الامة: «انا لما طغى الماء حملناكم فى الجارية»

فاخبر انه حملنا و نحن فى اصلاهم يومئذ، ثم قال: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً»

فاذا جاز ان يكونوا محمولين بحمل الآباء كذلك ان يكونوا مسجودين بسجدة الآباء، و لذلك صاروا خدماً لولد آدم و لم يكن ولد آدم خدماً لهم فكان بعضهم حملة الارزاق الينا، و بعضهم على الارواح لقبضها و حملها، و بعضهم موكلون بالاستغفار لهم، و بعضهم موكلون

بالسحاب و الرِّياح، و منهم المعقبات تحفظ بنى آدم، و منهم فى الاعياد يحملون الجوائز و منهم من يحضر الجمعات و يحمل الالوية و الرّيات و يكتب اسامى من سبق الى الجمعة قبل خروج الامام، و منهم سيّاحون فى الارض يلتمسون مجالس الذّكر، و منهم موكلون باتمام الكلام اذا قال الآدمى «سبحان الله» قالوا «و بحمده» و اذا قال: «الحمد لله» قالوا «رب العالمين»، ثمّ يوم القيامة يوكلون ببنى آدم، فمنهم من يصحبه الى الموقف، و منهم من يحمل النجائب، و منهم من يزن الاعمال، و منهم من يشيعه الى الصّراط فيقولون نحن اولياؤكم فى الحياة الدّنيا و فى الآخرة حتّى اذا صاروا الى الجنان، فمنهم خزّان، و منهم زوار و منهم حملة السّلام من عند العزيز الجبار. قال الله تعالى: «وَ الْمَلَأْنَاكُمْ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ، سَلامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ»، ثمّ انّ جماعة من اهل السنّة اتفقوا على انّ جملة ولد آدم مع ابيهم آدم و الانبياء و المرسلين افضل من جملة الملائكة، و لا يقال للعصاة من المؤمنين أنّهم خير من جبرئيل و ميكائيل.

قوله: «يَوْمَ نَدْعُوا» يوم منصوب، على معنى اذكر يوم ندعوا. و قيل منصوب بمعنى يعيدكم الذى فطرکم يوم ندعوا ميگويد آن خداوند که شما را بيافرید نخست بار باز آفریند شما را روز رستاخیز آن روز که خوانیم هر گروهی را از مردمان بامام ایشان. مجاهد گفت امام اینجا پیغامبر است یعنی هر امتی را آن روز پیغامبر ایشان باز خوانند.

روى ابو هريرة عن النّبي (ص) فى قوله: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ» قال بنبيهم گوید: یا اّمّة نوح، یا اّمّة هود، یا اّمّة صالح، یا اّمّة ابراهيم، یا اّمّة موسى، یا اّمّة عيسى، یا اّمّة محمّد، هر امتی را پیغامبران ایشان باز خوانند و ایشان را با پیغامبران بدارند و الله داوری کند میان ایشان، پیغامبر را گوید که تو با امت خویش چه گفتی و ایشان با تو چه گفتند؟ فذلك قوله: «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ».

ضحاک گفت و ابن زید و جماعتی: «بِاِمامِهِمْ» ای بکتابهم هر امتی را بکتاب خویش باز خوانند آن کتاب که از آسمان به پیغامبر ایشان فرو آمد، گویند: یا اهل التّوراة، یا اهل الانجیل، یا اهل الزّبور، یا اهل القرآن. روى جعفر بن محمّد عن آبائه عن على (ع) عن النّبي (ص) قال: يدعى كل قوم بامام زمانهم و كتاب ربهم و سنّة نبیهم.

ابن عباس گفت: «بِاِمامِهِمْ» یعنی امام هدی او امام ضلالة، امروز در دنیا هر کس را

پیشوایی است و مقتدایی بهدایت یا بضالمت، پیشوای هدایت را میگوید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و پیشوای ضلالت را میگوید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» هر که امروز بر پی امام هدایت رود فردا او را بوی باز خوانند، و هر که بر پی امام ضلالت رود بوی باز خوانند.

محمد بن کعب گفت: «بِإِمَامِهِمْ» ای بامهاتهم، باین قول امام جمع امّ است کخف و خفاف و قف و قفاف و جل و جلال میگوید هر کس را ببادر خود باز خوانند، سه معنی را: یکی آنست که تا عیسی (ع) در آن دعوت از خلق جدا نشود و خجل نماند که همه را پیدر باز خوانند و او را ببادر، دیگر اظهار شرف حسن و حسین را تا نسبت ایشان با مصطفی نزدیکتر بود، گویند: یا حسن بن فاطمة بنت محمد، یا حسین بن فاطمة بنت محمد، سوم تا اولاد زنا را فضیحت نرسد و در ستر بماند. و قیل: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی بمعبودهم، فیقال یا عبدة النيران، یا عبدة الاوثان، یا عبدة الصلبان، یا عبدة الشيطان، فیلحق كلّ عابد بمعبوده و یبقی المؤمنون مع معبودهم.

روی ابو بردة عن ابی موسی قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة جمع الله تبارك و تعالی الخلائق فی صعید واحد ثم رفع لكل قوم آلهتهم التي كانوا يعبدون فیوردونهم النار و یبقی الموحدون فیقال لهم ما تنتظرون، فیقولون نتظر ربنا عزّ و جل کنا نعبده بالغیب، فیقال لهم أ تعرفونه، فیقولون ان شاء عرفنا نفسه، قال فیتجلی لهم تبارك و تعالی فیخرون له سجدا، فیقال لهم یا اهل التوحید ارفعوا رؤسکم فقد اوجب الله تعالی لكم الجنة و جعل مکان كلّ رجل منکم یهودیا او نصرانیا فی النار.

و قیل: «بِإِمَامِهِمْ» یعنی بصحائف اعمالهم فردا هر گروهی را بنامه کردار ایشان باز خوانند، هر که در دنیا طاعت دار و نیک مرد بوده او را بنامه طاعت او باز خوانند و نامه او بدست راست او دهند، و هر که عاصی و بد مرد بوده او را بنامه معصیت او باز خوانند و نامه او بدست چپ او دهند، و ذلك قوله عزّ و جل: «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ» ای کتاب عمله، «بِیَمِينِهِ» و هو المؤمن، «فَأُولَئِكَ يَقرُونَ كِتَابَهُمْ» مرة بعد اخرى فرحین بما فیهم و هذا دأب من اتاه کتاب فیهم مسرّة و ابتهاج، «وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» ای لا ینقصون من جزاء اعمالهم قدر فتیل و هو ما فتلتها باطراف اصابعك و طرحته، و قیل هو اسم لما فی شقّ النواة.

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» مؤمنانرا گفت که نامه شان بدست راست دهند و بشادی خوانند و کافران را نگفت که نامه شان بدست چپ دهند که این آیت بر آن معنی دلالت میکند و بر وی اقتصار کرد گفت: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ» ای فی الدنیا، «أَعْمَى» عمی القلب لا یبصر رُشد، «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» ای اشدّ عمی منه فی الدنیا لانه کان یبصر فی الدنیا بعین رأسه و لا یبصر بعین قلبه و یحشر یوم القیامة اعمی لا یبصر بعین رأسه كما لا یبصر بعین قلبه، لقوله تعالی: «وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا» و قال تعالی: «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَعْمَى» میگوید هر که امروز درین جهان از دیدار حق نابیناست و حجت حق نمی بیند، فردا نابیناتر است و گمراه تر که فرا راه بهشت نبیند، امروز که وقت عمل یافته و در توبه گشاده و بچشم سر در آیات قدرت الله تعالی می نگرَد هیچ راه نمی برد فرا رشد خویش و توبه نمی کند و حق در نمی یابد و از دیدن حق نابیناست، فردا که وقت عمل فائت شده و در توبه فرو بسته و بچشم سر نیز نابینا گشته ناچار که از دیدار حق نابیناتر بود و از راه حق و راستی دورتر.

اهل کوفه اعمی هر دو با مالت خوانند و باقی هر دو حرف بتفخیم مگر ابو عمرو که اول با مالت خواند و دوم بتفخیم، یعنی فهو فی الآخرة اشدّ عمی «وَأَضَلُّ سَبِيلًا» «وَأَنْ كَادُوا لَيَقْتُنُونَكَ» ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که وفد ثقیف آمدند گفتند ای محمد ما مسلمان شویم و با تو بیعت کنیم بشرط که با ما سه کار کنی: یکی آنک در نماز پشت خم ندهیم و سجود نکنیم. دوم بتان را بدست خود نشکنیم. سوم آنک یک سال بت لات را خدمت فرو نگذاریم، مصطفی (ص) گفت: «لا خیر فی دین لا رکوع فیه و لا سجود»

آن دین که در آن رکوع و سجود نبود در آن هیچ خیر نباشد، و آنچ می گوئید که بتان را بدست خویش نشکنیم این شما راست یعنی که اگر دیگری شکند شاید، اما خدمت لات که می خواهید یک سال آن طغیانست و باطل نگذارم و دستوری ندهم، ایشان گفتند ما می خواهیم که بسمع عرب رسد که تو ما را گرمی کردی و عزیز داشتی و آنچ دیگران را ندادی ما را دادی و اگر ترا کراهیت می آید یا می ترسی که عرب گویند که بایشان آن دادی که بما ندادی تو بگوی که: الله امرنی بذلك الله تعالی مرا بآن فرمود، این چنین

می‌گفتند و الحاح می‌کردند تا رسول (ص) همت کرد که بعضی مراد ایشان بدهد تا بدین اسلام درآیند، فانزل الله تعالی: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ».

سعید بن جبیر گفت: مشرکان گفتند رسول خدای را که نگذاریم ترا که دست به حجر اسود بری و آن را استلام کنی مگر که یک بار بتان ما را بیاسی و همه بسر انگشتان بود، رسول خدا (ص) گفت: الله تعالی می‌داند که من این را کاره‌ام اما چه زیان دارد که آن کنم تا از استلام حجر باز نمانم، چون رسول خدا این همت کرد آیت آمد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ».

قتاده گفت یک شب از رسول خدا (ص) خلوت طلب کردند و تا بامداد با وی سخن می‌گفتند و خود را بوی نزدیکی می‌نمودند، آن‌گاه گفتند اگر خواهی که ما بتو ایمان آریم، این سقا و رذال که گرد تو می‌گردند و بوی پشم میش از ایشان می‌دمد از آن‌که لباس صوف دارند، ایشان را از نزدیک خود بران و دور گردان، اگر ترا بما فرستاده‌اند؟ تا ما با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم آن‌گاه بتو ایمان آریم، رسول (ص) همت کرد که آنچه در خواسته‌اند بعضی بجای آرد تا ایشان مسلمان شوند و ربّ العزّه او را از آن همت معصوم گردانید و این آیت فرستاد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» ای ارادوا و قاربوا لیفتنونک بصرفونک و یستزلونک، «عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» یعنی القرآن، «لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ» ای لتختلق علينا غير ما اوحينا اليك و هو قولهم: قل الله امرني بذلك، «وَإِذَا لَاتَخَذُوكَ خَلِيلًا» ای لو قلت ما قالوه و فعلت ما ارادوه لاحبوك. قال ابن بحر معناه لاخذوك و انت اليهم محتاج و فقير.

«وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتِنَاكَ» على الحق بعصمتنا اياك، «لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ» ای اردت و هممت تمیل، «إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» فيه اضرار فان الوعيد و العذر لا يجتمعان و المعنى: لقد كدت تركن اليهم و لو ركنت اليهم شيئاً قليلاً.

«إِذَا لَأَذَقْنَاكَ» اگر تو باندگی بایشان گزائیدی از محابا در حکم من، «لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ» ای ضعف عذاب الدنيا و ضعف عذاب الآخرة یعنی ضعف ما یعذب به غیره، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» ناصرا یمنعک من عذابنا.

قال قتادة فلما نزلت هذه الآيات قال رسول الله (ص): «اللهم لا تكلني الى نفسي طرفة

عین».

قال اهل المعانی ليقع منه همّ و لم يقع منه همّ و لا غيره.

قال الحسن همّ و هذا الهمّ ممّا يتجاوز الله عنه و ظاهر الآية تدلّ على أنّه (ص) لم يهّم لانّ لولا يدلّ على امتناع الشئ لوجود غيره و الممتنع فى الآية ارادة الركون لوجود تثبيت الله ايّاه.

«وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ» ابن عباس گفت جهودان در مدينه برسول خدا (ص) حسد بردند كه مقام بمدينه داشت آمدند و گفتند اى محمد تو پيغامبرى؟ رسول گفت آرى من پيغامبرم، گفتند اگر پيغامبرى چرا مقام نه در شام داشتى و جاىگاه و مسكن آنجا ساختى كه زمين مقدّسه است جاى پيغامبران و مهبط وحى و رسالت و زمين محشر و منشر، ابراهيم (ع) و ديگر انبياء همه آنجا بوده‌اند و جاى خويش آنجا پسنديده‌اند، و در زمين مدينه هرگز هيچ پيغامبر نبوده، اگر تو پيغامبرى آنجا رو و مسكن ساز همچون ايشان، و اگر از روم مى ترسى و راست مى گويى كه پيغامبرى خداى عزّ و جلّ ترا از ايشان نگه دارد و بى بيم كند و انگه ما را نيز صدق تو معلوم شود و بتو ايمان آريم، رسول خدا ايشان را بآنچ گفتند راست گوى داشت و بغزاء تبوك رفت و مقصود وى شام بود، چون آنجا رسيد جبرئيل آمد و آيت آورد: «وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُونَكَ» و او را فرمودند تا با مدينه شود، گفتند: فيها محياك و مماتك و منها تبعث. قال مجاهد و قتادة و الحسن: همّ اهل مكّة باخراج النبى (ص) منها مشركان قريش همت كردند كه رسول خداى را از مكّه بيرون كنند، و بقول بعضى مفسران همت كردند كه او را از زمين عرب بيرون كنند، ربّ العالمين ايشان را ازو باز داشت و او را از آن كيد و قصد ايشان نگه داشت، آن گه او را بهجرت فرمود تا بفرمان حق هجرت كرد بمدينه و اين آيت بمكّه فرو آمد، ربّ العزّه رسول را از همت ايشان خبر كرد گفت: «وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُونَكَ» يعنى و المشركون كادوا يستفزونك، فدخلت ان و اللام للتوكيد، «لَيَسْتَفْزُونَكَ» اى يزعجونك، «مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ اِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ» قراءت نافع است و ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر، اى بعد خروجك و نصبه على الظرف و قرأ الباقون: «خِلَافَكَ» و له وجهان: احدهما انه بمعنى بعدك و الآخر انه مصدر خالف يخالف و نصبه على المفعول له يعنى لا يلبثون

خلافک. و قيل نصب على خلافك فنزع حرف الخفض و المعنى أنهم اذا هموا باستفزازك و اخراجك من الارض فانهم لا يلبثون بعد على خلافك، «إِلَّا قَلِيلًا» فلم يلبثوا إلَّا قليلا حتى اجلى الله عزّ و جل النّضير الى الشّام و عذبّ قريشا بالسيف يوم بدر.

قوله: «سُنَّةٌ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» بسط هذه الآية في قوله عزّ و جل: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» الآيتين... و المعنى انا سننا هذه السنة فيمن ارسلنا قبلك من رسلنا أنهم اذا اخرجوا نبیهم من بين اظهرهم او قتلوه لم يلبثهم العذاب ان ينزل بهم ميگويد ما سنت چنان نهاديم در کار پيغامبران که پيش از تو بودند و امتان ايشان: چون قصد کردند دشمنان که پيغامبران را بيرون کنند ما دشمنان را هلاک کرديم و زمين آن دشمنان پيغامبران داديم و نتوانی تو که رسول مایي اين نهاد و اين سنت بگردانيدن.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ» ای ادمها و اثبت عليها، «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» ای بعد دلوك الشمس، كقول العرب لخمس خلون و لعشر خلون يعنى بعدهما و دلوك الشمس زوالها و ميلها في وقت الظّهر و كذلك ميلها للغروب دلوك شمس در گشتن خورشيد است هم بوقت زوال و هم بوقت فرو شدن آفتاب و مفسران را خلافتت که اینجا وقت زوال می خواهد يا وقت غروب، مقاتل حيّان و ضحاک و سدّی و جماعتی ميگویند وقت غروبست و حديث عبد الله بن مسعود بدليل آوردند: أنه كان اذا غرب حاجب الشمس صلى المغرب و افطر ان كان صائما و يحلف بالله الذي لا اله الا هو ان هذه الساعة لميقات هذه الصلاة و هي التي قال الله عزّ و جل: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ».

اما ابن عباس و مجاهد و مقاتل و قتاده و جماعتی از علماء صحابه و تابعين و ائمة دين ميگویند دلوك وقت زوال است و حديث عقبه بن عمرو بدليل آرند: قال قال رسول الله (ص) اتاني جبرئيل لدلوك الشمس حين زالت الشمس فصلى بي الظّهر، و قال ابو برزة كان رسول الله (ص) يصلي الظّهر اذا زالت الشمس ثم تلا: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ».

و قال جابر بن عبد الله دعوت النبي (ص) و من شاء من اصحابه فطعموا عندي ثم خرجوا حين زالت الشمس فخرج النبي (ص) فقال اخرج يا با بكر فهذا حين دلكت الشمس.

و تحقيق اين تاويل آنست که جبرئيل (ع) چون رسول خدا را مواقيت نماز بيان می کرد ابتدا نماز پيشين کرد و اين تاويل اوقات نماز را شامل تر است که نماز پيشين و ديگر در

تحت این شود که گفت: «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» و نماز شام و خفتن در آن شود که گفت: «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» و غسق اللیل دخول ظلمته و الغاسق هو اللیل، و الی اینجا بمعنی مع است چنانک در آیت آبدست کردن گفت: «إِلَى المَرَاقِقِ وَ إِلَى الكَعْبِیْنِ» و تقول العرب الذَّوْدُ الی الذَّوْدِ ابل یعنی مع الذَّوْدِ، «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» منصوب بالاقامة یعنی و اقم قرآن الفجر، سَمِیَّ صَلَاةِ الْفَجْرِ قَرَأْنَا بطول القراءة فیها جهرا و يدلّ هذا علی انّ الصَّلَاةَ لَا تَصَحُّ إِلَّا بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ لِأَنَّ قَوْلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اَقِمِ قُرْآنَ الْفَجْرِ قَدْ اَمْرٌ اَنْ یَقِیْمَ الصَّلَاةَ بِالْقِرَاءَةِ حَتّی سَمِیَّتِ الصَّلَاةَ قَرَأْنَا فَلَا تَكُونُ صَلَاةً إِلَّا بِقِرَاءَةٍ.

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» تشهد ملائكة اللیل و ملائكة النَّهَارِ یَنْزِلُ هُوَلاءِ وَ یصعد هُوَلاءِ فهو فی آخر دیوان اللیل و اول دیوان النَّهَارِ.

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): تجتمع ملائكة اللیل و ملائكة النَّهَارِ فیجتمعون عند صلاة الصّبح فتصعد ملائكة اللیل و تمكث ملائكة النَّهَارِ فیسئلهم ربّهم فیقول کیف تركتم عبادی فتقول ربنا اتیناهم و هم یصلّون و تركناهم و هم یصلّون فاغفر لهم یوم الدّین.

و عن ابی الدرداء قال قرأ رسول الله (ص): «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» قال یشهده الله و ملائكة اللیل و ملائكة النَّهَارِ.

قال ابن بحر هذا التّریغیب فی حضور المساجد لها و شهود الجماعة لاجلها. و عن ابی هريرة قال قال النّبی (ص): تفضل صلاة الجماعة صلاة احدکم وحده بخمسة و عشرين جزءا و تجتمع ملائكة اللیل و ملائكة النَّهَارِ فی صلاة الفجر، ثمّ قال ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنْ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بزرگوار تهنیتی و تمام تشریفی و عظیم کرامتی که الله تعالی جل جلاله با مؤمنان فرزندان آدم کرد که در بدو کار و مفتتح وجود روز میثاق ایشان را در قبضه صفت جای داد و ایشان را بنعت لطف محلّ خطاب خود گردانید و با ایشان عهد و پیمان دوستی بست، باز چون در دنیا آمدند ایشان را صورت نیکو و شکل زیبا و خلعت تمام داد و بدانش و عقل و نطق و فهم و فرهنگ بیار است، ظاهر بتوفیق

مجاهدت و باطن بتحقیق مشاهدت، و معرفت از ایشان دریغ نداشت، در رحمت و کرامت خود بر ایشان گشاد و ایشان را بر بساط مناجات بداشت تا هر گه که خواهند او را خوانند و از وی خواهند و با وی راز گویند.

در بعضی آثار نقل کرده اند که الله تعالی جلّ جلاله گفت: عبادی سازونی فان لم تفعلوا فناجونی و حدّثونی فان لم تفعلوا فاسمعوا منی فان لم تفعلوا فانظروا الیّ فان لم تفعلوا فکونوا بیابی و ارفعوا حوائجکم الیّ فانی اکرم الاکرمین.

و از آن تکریمست که پیش از سؤال ایشان را عطا داد و پیش از استغفار ایشان را بیامرزید چنانک در خبر است: اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی. و از آن تکریمست که در میان آفریدگان ایشان را بمهر و محبت مخصوص کرد آنچ فریشتگان را نداد و با کرویّان و روحانیان آسمان نگفت، با ایشان گفت: «یحیهم و یحبونه رضی الله عنهم و رضوا عنه و الذین آمنوا اشدّ حباله فاذکرونی اذکرکم»

، فاذکرونی ساقیه ذکر تست، اذکر کم دریای ذکر حق، چون ساقیه ذکر بنده بدریای ذکر حق رسد آب دریای اذکرکم بساقیه فاذکرونی در آید همه آب دریا گردد، ساقیه خود هیچ جای نماند، همانست که پیر طریقت گفت: من وقع فی قبضة الحقّ احترق فیها و الحقّ خلفه.

الهی معنی دعوی صادقانی، فروزنده نفسهای دوستانی، آرام دل غریبانی، چون در میان جان حاضری از بی دلی میگویم که کجایی، زندگانی جانی و آئین زبانی، بخود از خود ترجمانی، بحقّ تو بر تو که ما را در سایه غرور ننشانی و بوصال خود رسانی.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» انّما قال کرّمنا بنی آدم و لم یقل المؤمنین و لا العابدین و لا اصحاب الاجتهاد تقدیسا للتکریم من ان یکون مقابلا بفعل او معللا بوفاق و امر او مسببا باستحقاق بوجه. کرامت و لطف خود با بندگان در اعمال و اجتهاد ایشان نه بست تا بدانی که نواخت او جلّ جلاله بی علّتست و تکریم او بی عوض، بخواست خود نوازد نه طاعت بندگان، بفضل خود عطا دهد نه بجهد ایشان، بنده که کرامت حق یافت نه از آن یافت که طاعت داشت، بلکه طاعت از آن داشت که کرامت حق یافت، و نه دعاء بنده حق را بر اجابت داشت بلکه اجابت حق بنده را بر دعا داشت، و بنده که حق را یافت نه از طلب

یافت که طلب از یافتن یافت، «و حملنا هم فی البر و البحر» حمل هو فعل من لم یکن و حمل هو فضل من لم یزل.

... «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» مراکب عوام در بر و بحر دیگرست و مراکب خواص دیگر، مراکب عوام را گفت: «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ، لِيَسْتَوُوا عَلٰى طُحُوْرِهِ» دوست و دشمن آشنا و بیگانه در آن یکسان و مراکب خواص را گفت در دنیا: «وَ لَسَلِيْمَانَ الرِّيْحِ غَدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ» و مصطفی (ص) را گفت: «اَسْرٰى بِعَبْدِهِ لِيْلًا» سلیمان را باد و مصطفی را براق. و در عقبی مراکب دوستان و نزدیکان، آنست که گفت: «نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَ قَدًا».

قال رسول الله (ص) فی هذه الآية: و الذی نفسی بیده انهم اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحة علیها رحائل الذهب کلّ خطوة منها مدّ البصر فینتهون الی باب الجنة. و قال (ص): عَظَمُوا وَ سَمَتُوا ضَحَايَاكُمْ فَاتَّهَمُوا بِمَا كُمْ عَلٰى الصِّرَاطِ.

و منهم من قال: کلّ یرکب اعماله الّتی عملها فی الدنیا و مات علیها. و منهم من قال: لم یجوزوا علی الصِّرَاطِ اِلَّا بنور المعرفة.

... «وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» الرزق و الطیب ما کان علی ذکر الرزاق فمن لم یکن غائباً بقلبه و لا غافلاً عن ربّه استطاب کلّ رزق فالشّری علی لقاء المحبوب اری و الاری علی الغیبة من المحبوب شری. و قال یحیی بن معاذ: الرزق الطیب ما یفتح علی الانسان من غیر سؤال و لا اشراف، «وَ فَضَلْنَاهُمْ عَلٰى کَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا» فضلنا العلماء علی الجهال بالعلم الله و احکامه و فضلنا الاولیاء بالمعرفة علی جمیع الخلائق.

«یَوْمَ نَدْعُوْا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» بشارتی عظیم است و تهنیتی تمام این آیت: امت احمد را که اگر خلق را به پیغامبران باز خوانند، آن روز ایشان را بفاضلترین پیغامبران باز خوانند، و اگر بکتبها باز خوانند، ایشان را بفاضلترین کتابها باز خوانند. اگر پیغامبرست محمّد عربی رسول تهامی که خلقتش عظیم بود و بر خدای کریم بود. درجتش رفیع بود و امت را شفیع بود، شرفش ظاهر و حجّتش با هر و نورش زاهر و تنش طاهر، بشیر و نذیر، سراج منیر، چراغ عالم و بهترین فرزند آدم، و اگر کتابست قرآن عظیم، هم نور مبین و هم ذکر حکیم و هم کتاب کریم، مؤمنانرا تذکرت و دوستان را تبصرت، نامه ای کریم از خدای

کریم برسولی کریم، «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و قیل «نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» ای نوصل کلّ مرید الی مراده و کلّ محبّ الی محبوبه و کلّ مدّع الی دعواه و کلّ منتّم الی من کان ینتمی الیه.

و یقرب منه ما روی ابو ذر رضی الله عنه قال قال رسول (ص): اذا کان یوم القیامة یجمع الله امتی علی رأس قبری فیجتمع الصدیقون مع ابی بکر فیدخلون الجنّة معه، و یجتمع الآمرون بالمعروف و النّاهون عن المنکر مع عمر بن الخطّاب فیدخلون الجنّة معه، و یجتمع اهل الحیاء مع عثمان فیدخلون الجنّة معه، و یجتمع اهل السّخاء و حسن الخلق و القائمون لله عزّ و جلّ بالحقّ مع علی بن ابی طالب فیدخلون معه الجنّة، و یجتمع العلماء مع معاذ بن جبل فیدخلون معه الجنّة، و یجتمع القراء مع ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود فیدخلون معهما الجنّة، و یجتمع الزّهاد مع ابی ذرّ فیدخلون معه الجنّة، و یجتمع الفقراء مع ابی الدرداء فیدخلون معه الجنّة، و یجتمع الشّهداء مع حمزة بن عبد المطلب فیدخلون معه الجنّة، و یجتمع المؤدّنون مع بلال فیدخلون معه الجنّة.

بدانک بعد از انبیاء و رسل بهینه عالمیان و گزیده جهانیان صحابه رسولند: اختران آسمان ملت و مهتران محفل دولت، سینه هاشان بمعرفت افروخته و اشخاص ایشان بخدمت و حرمت آراسته، راه صدق رفته و بار امانت بداعی حق سپرده، ایشانند ائمّه اهل دین، و قبله اقتداء خلق صاحب شریعت چنین.

گفت: اصحابی کالنّجوم بائهم اقتدیتم اهتدیتم، هر کجا در عالم صادقی لطیف است امام وی صدیق اکبر است، و هر کجا عادل شریف است امام وی فاروق انور است، و هر کجا منفق مشفق است امام وی ذو النورین از هر است، و هر کجا در عالم دین مجاهدی مشاهده است امام وی مرتضی حیدر است، و هر کجا مردی مرد است یا آزادی فرد است امام وی ابو ذر پرهنر است، و هر کجا درویشی دلریش است امام وی بو درداء مشتهر است، و هر کجا شهیدی دین دار است که دین را در جهاد کفارست امام وی حمزه منور است، و هر کجا مؤدنی موفّق داعیی از داعیان حق امام وی بلال مطهّر است، همچنین ائمّه صحابه هر یکی بر مثال اختری از آسمان دولت وی بر سرایر اهل ایمان تابش احوال خویش ظاهر همی دارند تا هر یکی از امت بر وفق حالت بوی اقتدا همی کند و جان و دل

بدوستی وی همی پرورد و در راه دین بر پی وی همی رود تا فردا با وی در بهشت شود و بنام و نعیم ابد رسد.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» الصَّلَاةَ بِالْبَدَنِ مَوْقَتَةً وَ الْمَوَاصِلَاتِ بِالسَّرِّ وَ الْقَلْبِ مَسْرُودَةً، فَإِنَّ الْمُنْتَظَرَ لِلصَّلَاةِ فِي الصَّلَاةِ، وَ الصَّلَاةُ فِرْعَابِ الرِّزْقِ وَ الْوُقُوفِ فِي مَحَلِّ الْمَنَاجَاةِ وَ اعْتِكَافِ الْقَلْبِ فِي مَشَاهِدَةِ التَّقْدِيرِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى بَسَاطِ النَّجْوَى وَ فَرَقِ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ لِيَكُونَ لِلْعَبْدِ عَوْدٌ إِلَى الْبَسَاطِ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ مَرَّاتٍ.

۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» بَشْبِ خِيَزِ وَ نَمَازِ كُنْ، «نَافِلَةٌ لَكَ» اَيْنَ افْزُونِي اسْتِ بَرِ تُو، «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ» وَاجِبُ كَرْدِ خُدَايِ تَعَالَى تَرَا بَرِ خُودِ كِه تَرَا بَرِ پَايِ كَنْدِ، «مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹)» اَزِ اِبْتِسَادِ نِگَاهِي كِه تَرَا دَرِ آنِ بَسْتَايَنْدِ.

«وَقُلْ رَبِّ» وَ بَگُویِ خُدَاوَنْدِ مَن، «أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» دَرِ آرِ مَرَا دَرِ آوَرْدِ بَرَاَسْتِي وَ نِيكُوبِي، «وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» وَ بِيروُنِ بَرِ مَرَا بِيروُنِ بَرْدِ بَرَاَسْتِي وَ نِيكُوبِي، «وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰)» وَ اَزِ نَزْدِيكِي خُودِ مَرَا دَسْتِ رَسِي وَ نِشَانِي دِه وَ نِيروِي دِه كِه مَرَا يَارِ بُوَدِ

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» وَ بَگُویِ كِه بَرَاَسْتِي وَ دَرَسْتِي آمَدِ، «وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» وَ كَثْرِي شَدِ وَ نِيَسْتِ گِشْتِ، «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)» بَدَرَسْتِي كِه كَثْرِي شَدْنِي بُوَدِ «وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ» وَ فَرُو مِيْفَرَسْتِيْمِ اَزِ قُرْآنِ، «مَا هُوَ شِفَاءٌ» چِيْزِي كِه آنِ آسَانِي اسْتِ، «وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» وَ بَخْشَايِشِي گَرُوِيْدِگَانِ رَا، «وَ لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِينَ» وَ نَفْزَايِدِ كَافِرَانِ رَا، «إِلَّا خَسَارًا (۸۲)» مَگَرِ زِيَانْكَارِي.

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» چُونِ نِيكُوبِي كَنِيْمِ وَ نَعْمَتِ نِهِيْمِ بَرِ آدَمِي، «أَعْرَضَ» رُويِ گَرْدَانِدِ، «وَ نَأَى بِجَانِبِهِ» وَ پَهْلُويِ خُويْشِ دَرِ كَشْدِ اَزِ مَا، «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» وَ چُونِ بَاوِ بَدِي رَسَدِ، «كَانَ يُوَسُّو (۸۳)» نُوْمِيْدِ نِشِيْنِدِ.

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» بَگُو هَرِ كَسِ كَارِ كَنْدِ وَ بَرِ سَزَايِ خُويْشِ كَنْدِ وَ دَرِ خُورِ خُويْشِ، «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ» پَسِ خُدَاوَنْدِ تُو دَانَاَسْتِ، «بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)» بَهْرِ كِه رَا هِ رَاَسْتِ رَا سَزَاَسْتِ.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» می پرسند ترا از جان، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» بگوی جان از امر خداوند من است، «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)» و ندادند شما را از دانش مگر اندکی.

«وَلْتُنَّ شَيْئًا لَنْدُهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» و اگر خواهیم آنچه بتو پیغام فرستادیم ببریم، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶)» و آن گه تو بر ما بآن نگه دارنده‌ای نیایی و داوری نداری.

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» مگر بخشایشی بود از خداوند تو، «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)» که فضل او بر تو بزرگست.

«قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» بگوی اگر بهم آیند آدمیان و پریان، «عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» بر آنک تا چنین قرآن آرند، «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» چنان نیارند، «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)» و هر چند که یکدیگر را پشتیبان باشند.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ» و بر گردانیدیم روی بر روی مردمان را، «فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» در این قرآن از هر صفت و هر مثل، «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)» سر باز زد بیشتر مردمان مگر نسیاسی.

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» گفتند بنگرویم بتو، «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰)» تا ما را در زمین مکه چشمه‌ای فراخ آب گشایی.

«أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ» یا ترا رزی بود خرماستان و انگور، «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱)» جویها می‌روانی و گشایی زیر درختان آن روانیدنی و گشادنی.

«أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا» یا فرو افکنی آسمان بر ما پاره پاره چنانک گفتمی، «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ» یا خدای را آری، «وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا (۹۲)» و فریشتگان را آری جوق جوق.

«أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ» یا ترا خانه‌ای بود زرین، «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» یا بآسمان بر می‌شوی، «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ» و بنگرویم بتو هر چند که بینیم که بآسمان بر می‌شوی، «حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا» تا آن گه که فرود آری بر ما، «كِتَابًا نَقَرُوهُ» نامه‌ای که بر

خوانیم، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ» بگوی پاکى و بى عیبى خداوند مرا، «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)» هستم من مگر مردمى از شما فرستاده بییغام.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا» و باز نداشت مردمان را که بگرویدند، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» آن گه که پیغام بایشان آمد، «إِلَّا أَنْ قَالُوا» مگر آنک گفتند، «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)» باش الله بما پیغام مردمى همچون ما فرستاد.

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ» بگوی اگر در زمین فریشتگان بودندى، «يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ» که می رفتندى بنشست آرمیده و شهرى و مقیم، «لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵)» ما از آسمان بر ایشان بییغام فریشته‌ای فرستادیمى.

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» بگوی پسنده است الله تعالى بگواهی، «بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» میان من و میان شما، «إِنَّهُ كَانَ بَعِيدًا خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶)» که الله تعالى بر بندگان خویش داناست و بینا.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر که الله تعالى راه نماید آن کس بر راه است، «وَمَنْ يَضِلْ» و هر که گمراه کرد، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» ایشان را یار نیابى فرود ازو، «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و بینگیزانیم روز رستاخیز ایشان را، «عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» بر رویهای ایشان، «عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» ناینبایان و گنگان و کران، «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» باز گشتنگاه ایشان دوزخ، «كُلَّمَا حَبَتْ» هر گه که آتش آن خواهد که فرو میرد، «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)» آن را آتش افزائیم.

«ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ» آن پاداش ایشانست، «بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» بآنک ایشان کافر شدند بییغامهای ما، «وَقَالُوا» و گفتند، «أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا» باش آن گه که ما استخوان گردیم و خاک خرد، «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» بآفرینش نو ما را بر خواهند انگیخت، «خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸)» آفریده‌ای نو.

«أَوَلَمْ يَرَوْا» آیا نمی بینند، «أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» که آن خدای که آسمان‌ها آفرید و زمین، «قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» تواناست که چون ایشان آفریند، «وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا» و ایشان را سپری گشتن نامزد کرد، «لَا رَيْبَ فِيهِ» و در کى و چندی آن هیچ شک نه، «فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)» ابا کردند کافران مگر نسیاسى.

«قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ» بگوی اگر شما خداوند بودید، «خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» خزانه‌های رحمت خداوند مرا، «إِذَا لَأَمْسِكُنَّكُمْ» همانگه شما دستها فرو می‌بستید، «خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ» از بیم درویشی، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)» و آدمی بخیل است و خسیس.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» هجد اذا نام و تهجد اذا سهر و القى الهجود عن نفسه و مثله تحرج و تأثم اذا القى الحرج و الاثم عن نفسه، و التهجد ترك النوم للصلاة فان لم يصل فليس بتهجد، و المعنى: قم بعد النوم فصل و لا يكون التهجد الا بعد النوم. قال الحجاج بن عمرو المازني: يحسب احدكم اذا قام من الليل فصلّى حتى يصبح ان قد تهجد انما التهجد الصلاة بعد رقدة ثم الصلاة بعد رقدة تلك كانت صلاة رسول الله (ص) و كان (ص) يعجبه التهجد من الليل.

روى حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن رجل من الانصار انه كان مع رسول الله (ص) في سفر فقال لا نظرن كيف يصلى النبي (ص) قال فنام رسول الله (ص) ثم استيقظ فرفع رأسه الى السماء فتلا اربع آيات من آخر سورة آل عمران: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الآية... ثم اهوى بيده الى القربة و اخذ سواكا فاستن به ثم توضأ ثم صلى ثم نام ثم استيقظ فصنع كصنيعه اول مرة و يرون انه التهجد الذي امره الله عز و جل.

... قوله: «فَتَهَجَّدْ بِهِ» اى بالقرآن، «نَافِلَةٌ لَكَ» رسول خدا تنها باين آيت مخاطب است كه نماز شب تنها بر وى فريضه كردند و «نَافِلَةٌ لَكَ» معنى آنست كه فريضة فرضها الله عليك فضلا عن الفرائض التى فرضها عليك و زيادة. قتادة گفت نماز شب در ابتداء اسلام بر وى فرض بود، پس منسوخ گشت و او را بترك آن رخصت دادند، باين قول نافله بمعنى تطوع و فضيله است، فان النافلة ما ليس بواجب ميگويد بشب نماز كن و آن ترا تطوعيست و فضيلتى و غنيمتى نه واجب.

قال مجاهد: «نَافِلَةٌ لَكَ» اى زيادة لك فى الدرجات لانه غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر فما عملت من عمل سوى المكتوبة فهى نافلة لك من اجل انه لا تعمل ذلك فى كفارة الذنوب و الناس يعملون ما سوى المكتوبة لذنوبهم فى كفارتها فليست لهم نافلة و زيادة مجاهد گفت معنى آنست كه بشب خيز و نماز كن و اين نماز شب ترا زيادت

درجاتست که گناهان تو گذشته و آینده همه آمرزیده‌اند و ترا حاجت بکفارت آن نیست، هر نماز و عمل که کنی بیرون از فرائض، آن همه ترا زیادتی است و این همه معنی خاصه تراست و مردمان را نه که ایشان را حاجت بدانست کفارت گناهان را، که پیوسته خطاها و زلّتها بر ایشان می‌رود، پس ایشان را نه نافلة باشد و ترا نافلة. اینست معنی قول مقاتل و یک قول از ابن عباس: «نَافِلَةٌ لَكَ» ای خاصّه لک و کرامت و عطا لک، و يقال لولد الولد نافلة لانه زياده على الولد.

و خبر درستست که رسول خدا (ص) در آخر عمر قیام شب هشت رکعت کردی، و به خرج من الدنيا، «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ» عسی و لعل من الله واجب لانه تعالی لا یدع ان يفعل بعباده ما اطعمهم فيه من الجزاء على طاعاتهم لانه ليس من صفته الغرور و لو ان قائلا قال لاخر تعاهدني و الزمني لعلی ان انفعك فلزومه ثم لم ينفعه مع اطماعه فيه و وعده لكان غارًا له و تعالی الله عن ذلك، «يَبْعَثُكَ رَبُّكَ» یقیمک ربک، «مَقَامًا مَّحْمُودًا» ای فی مقام محمود و هو مقام الشفاعة یحمده فيه الاولون و الآخرون.

روی انس بن مالک عن النبی (ص) قال: یجتمع المؤمنون یوم القیامة فیلهمون فیقولون لو استشفعنا علی ربنا فاراحنا من مکاننا هذا فیأتون فیقولون یا آدم انت ابو الناس خلقک الله بیده و اسجد لک ملائکته و علمک اسماء کل شیء فاشفع لنا الی ربک حتی یریحنا من مکاننا هذا، فیقول لهم لست هناك و یذکر ذنبه الذی اصابه فیستحیی ربّه و لکن اتوا نوحا فانه اول الرسل بعثه الله الی اهل الارض فیأتون نوحا فیقول لست هناك و یذکر خطیئته و سؤاله ربّه ما لیس له به علم فیستحیی ربّه من ذلك و لکن اتوا ابرهیم خلیل الرحمن فیأتون ابرهیم فیقول لست هناك و لکن اتوا موسی عبدا کلمه الله و اعطاه التوریه فیأتون موسی فیقول لست هناك و یذکر لهم النفس التي قتل بغير نفس فیستحیی ربّه من ذلك، فیقول اتوا عیسی عبد الله و کلمته و روحه فیأتون عیسی فیقول لست هناك و لکن اتوا محمدا (ص) عبدا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر فیأتوننی فاقوم فامشی بین سماطین من المؤمنین حتی استأذن علی ربی فیؤذن لی فاذا رأیت ربی وقعت او خررت ساجدا لربی فیدعنی ما شاء الله ان یدعنی، ثم قال ارفع رأسک قل یسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسی فاحمده بتحمیده یعلمنیه، ثم اشفع فیحدّ لی حدّا فادخلهم الجنة،

ثمّ اعود اليه الثانية فاذا رأيت ربّي وقعت او خررت ساجدا لربي فيدعني ما شاء الله ان يدعني ثمّ يقال ارفع محمد رأسك قل يسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسى فاحمده بتحميد يعلمنيه، ثمّ اشفع فيحدّ لي حدّا فادخلهم الجنّة، ثمّ اعود اليه الثالثة فاذا رأيت ربّي وقعت او خررت ساجدا لربي فيدعني ما شاء الله ان يدعني، ثمّ يقال ارفع محمد رأسك قل يسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسى فاحمده بتحميد يعلمنيه، ثمّ اشفع فيحدّ لي حدّا فادخلهم الجنّة، ثمّ اعود الرابعة فاقول يا ربّ ما بقى آلا من حسبه القرآن.

فحدّثنا انس بن مالك انّ النبي (ص) قال فيخرج من النار من قال لا اله الا الله و كان في قلبه من الخير ما يزن برة.

و عن انس انّ النبي (ص) اتى بالبراق فقال و الذي بعثك بالحقّ لا تركبني حتّى تضمن لى الشفاعة.

و عن كعب بن مالك قال قال رسول الله (ص): يجمع الله الناس يوم القيامة فاكون انا و امتى يوم القيامة على تل فيكسونى ربي حلّة خضراء و يؤذن لى فاقول ما شاء الله ان اقول فذلك المقام المحمود.

و فى رواية اخرى قال: فاكون انا اوّل من يدعى و جبرئيل عن يمين الرحمن و الله ما رآه قبلها، فاقول يا رب ان هذا اخبرنى أنّك ارسلته اليّ؟ فيقول الله عزّ و جل صدق، ثمّ اشفع فاقول يا ربّ عبادك عبدوك فى اطراف الارض قال و هو المقام المحمود.

و عن حذيفة بن اليمان قال يجمع الناس فى صعيد واحد فلا تكلم نفس فيكون اوّل مدعوّ محمدا (ص) فيقول لبّيك و سعديك و الخير فى يديك و الشر ليس اليك و المهديّ من هديت و عبدك بين يديك و بك و اليك لا ملجاء و لا منجى منك الا اليك تباركت و تعاليت سبحانك ربّ البيت، فذلك قوله: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محموداً».

و عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله (ص) قرأ: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محموداً» قال يدنينى فيقعدنى معه على العرش. و قال ابن فنجويه يجلسنى معه على السرير.

و عن ابى وائل عن عبد الله قال: انّ الله عزّ و جل اتّخذ ابراهيم خليلا و انّ صاحبكم خليل الله و اكرم الخلق على الله، ثمّ قرأ: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محموداً»، قال فيقعده

علی العرش.

و عن عبد الله بن سلام قال: اذا كان يوم القيامة يؤتى بنبيكم (ص) فيقعد بين يدي الرب عزّ و جل على الكرسي. و عن ليث عن مجاهد في قوله عزّ و جل: «عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً» قال يجلسه على العرش.

اعلم ان اصحاب الحديث الذين هم نقله الاخبار و خزنة الآثار اتفقوا على ان هذا التأويل صحيح و ان الله عزّ و جل كان قبل خلقه الاشياء قائماً بذاته ثم خلق الاشياء من غير حاجة له اليها بل اظهار قدرته و حكمته ليعرف وجوده و توحيده و كمال علمه و قدرته بظهور افعاله المتقنة المحكمة و خلق لنفسه عرشا استوى عليه كما شاء و هو الآن مستو على عرشه كما اخبر عن نفسه و ان لم يكن قبل ذلك مستويا عليه و ليس اقعاده محمدا على العرش موجبا له صفة الربوبية او مخرجا اياه عن صفة العبودية بل هو رفع لمحلّه و اظهار لشرفه و تفضيل له على غيره من خلقه.

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» المدخل: الادخال و المخرج: الإخراج هما مصدران معدولان، مفسران گفتند نزول این آیت آن گه بود که رسول خدا را هجرت فرمودند به مدینه از آنک کافران قریش قصد هلاک وی کردند و ابو طالب و خدیجه هر دو رفته، نه حشمت ابو طالب مانده که جفاء کافران از وی باز داشتی، نه نعمت و مال خدیجه که اذی کافران ازو دور داشتی، پیوسته پیران ایشان استهزاء می کردند، شاعران هجو می گفتند، کودکان سنگ می انداختند، زنان از بامها خاک می ریختند، وانگه بعاقبت در دار الندوه سران و سروران ایشان بهم شدند در تدبیر آن که تا او را چگونه هلاک کنند!! جبرئیل آمد و گفت ای سید خیز از مکه بیرون شو، شهر بمکیان بگذار الله تعالی چنین می فرماید که تا به مدینه هجرت کنی، رسول خدا بفرمان الله تعالی از مکه بیرون شد، جایی رسید که آن را حزوره گویند، آنجا بایستاد روی سوی مکه کرد گفت: و الله انی لا علم انک احبّ البلاد الی الله و احبّ الارض الی الله و لو لا انّ المشرکین اخرجونی منك ما خرجت، پس از آنجا برفت تا به غار ثور، جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ» یعنی الغار، «مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ» من الغار، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» خداوند من درآور مرا درین غار در آوردی براستی و نیکویی و بیرون بر مرا ازین غار

بیرون بردی براستی و نیکویی. و جماعتی مفسران گفته‌اند که این آیت آن گه فرو آمد که در مدینه می‌شد، ای ربّ ادخلنی المدینة ادخال صدق ای ادخالاً حسناً لا اری فیہ ما اکره و اخرجنی من مکة اخراج صدق لا التفت لیها بقلبی.

و قیل ادخلنی مکة یعنی عام الفتح و اخرجنی منها آمناً. و قیل دخوله فی الرّسالة و خروجه ممّا یجب علیه فیها غیر مقصر فی تبلیغ الرّسالة. و قیل معناه ادخلنی حیث ما ادخلتنی بالصدق و اخرجنی بالصدق ای لا تجعلنی ممّن ادخل بوجه و اخرج بوجه فانّ ذا الوجهین لا یكون امیناً عند الله عزّ و جل، «وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» ای قوّة القدرة و الحجّة حتّی اقیم بهما دینک و قد اجاب الله عزّ و جل دعاءه و اعلمه انه یعصمه من الناس، فقال جلّ و عز: «وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» و قال: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و قال: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

و قال الكلبي: سلطانه النّصير عتّاب بن اسيد استعمله رسول الله (ص) على اهل مكة، و قال انطلق فقد استعملتک على اهل الله یعنی مكة فكان شديداً على المريب لينا للمؤمنين، فقال لا و الله لا اعلم متخلفاً يتخلف عن الصّلاة في جماعة الا ضربت عنقه فانه لا يتخلف عنها الا منافق، فقال اهل مكة يا رسول الله تستعمل على اهل الله عتّاب بن اسيد رجلاً جافياً، فقال رسول الله (ص) اني رأيت فيما يرى النائم كان عتّاب بن اسيد اتى باب الجنة فاخذ بحلقه الباب فقلقلها قلقلها شديداً حتّی فتح له فدخلها فاعزّ الله به الاسلام لنصرته المسلمين على من يريد ظلمهم فذلك السلطان النّصير.

و قال الحسن: السلطان السيف، و قال سهل بن عبد الله: یعنی لسانا ينطلق عنك.

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» ای الاسلام و الدّين، «وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» الكفر و الشرك.

و قیل جاء القرآن و دين الرحمن و هلك الشيطان و بطلت عبادة الاوثان.

روایت کردند از ابن عباس و ابن مسعود که گفتند روز فتح مکّه رسول خدا (ص) سیصد و شصت بت را دید گرد کعبه در نهاده، هر قومی از مشرکان بتان خود را برابر خود داشته و در دست رسول (ص) مخصره‌ای بود فرا پیش بتان می‌شد و آن مخصره بر چشم و شکم ایشان می‌زد و میگفت بلفظ شیرین و بیان پر آفرین، بفرمان خدای آسمان و زمین: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» و آن بتان بر وی در می‌افتادند و مشرکان تعجّب همی‌کردند و با

یکدیگر میگفتند: ما رأینا رجلا اسحر من محمد.

... «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» يبطل و يزول و الحق يبقى و يدوم، زهق بطل و زهقت نفسه ماتت.

در قرآن باطل بر چهار وجه آید: یکی بمعنی دروغ گفتن و دروغ زن داشتن چنانک در سوره المؤمن گفت: «وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» ای المکذّبون بالعذاب، همانست که در سوره الجاثیه گفت: «يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ» و در عنکبوت: «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» و در سوره المصاییح: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» ای لا یأتی القرآن التّکذیب من الکتب التي كانت قبله و لا یجىء من بعده کتاب فیکذّبه. وجه دوم ابطال است بمعنی احباط چنانک در سوره البقرة گفت: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ» ای لا تحبطوها بالمن و الاذی، جای دیگر گفت: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ». وجه سوم باطلست بمعنی ظلم، کقوله: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی بالظلم. وجه چهارم باطلست بمعنی شرک، کقوله: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» یعنی ذهب الشّرک عبادة الشّیطان.

... «إِنَّ الْبَاطِلَ» یعنی الشّرک، «كَانَ زَهُوقًا» لیس له اصل فی الارض و لا فرع فی السّماء، فلذلک قال زهوقاً نظیره فی العنکبوت: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ» و فی النحل: «أَقْبَالَ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ».

قوله: «وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ» قراءت بصری «وَ نُنزِلُ» بتخفیف است، «مِنَ الْقُرْآنِ» من درآورد تا بدانی که قرآن که فرود آمد نجم فرو آمد چیز چیز چنانک بروزگار بوی حاجت بود و لایق وقت بود. و قیل من ها هنا للتبیین. و قیل من ها هنا زیادة و صلة، کقوله: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى يُغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ» کلّ ذلك صلة فی الكلام و نحوه كثير، «ما هو شفاء» من کلّ داء لما فيه البركات و يدفع الله به كثيرا من المكاره، و فی الخبر: من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله، «وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» بیان و برکة و هدی و ثواب لا انقطاع له فی تلاوته، «وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» لتكذيبهم آياه فيزداد خسارهم.

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» بالمال و الصحة و الامن، «أَعْرَضَ» عن ذكرنا و دعائنا. قیل هو عام، و قیل نزلت فی الوليد بن المغيرة، «أَعْرَضَ» عن ذكر ما كان فيه من السقم و

الضَّرُّ و الفقر قبل ذلك، «وَنَأَى بِجَانِبِهِ» ای بعد بنفسه عن القيام بحقوق نعم الله و اعرض عن الدَّعَاء و الابتهاال. و قيل «نَأَى بِجَانِبِهِ» اعجب بنفسه لَانَّ المعجب متباعد عن النَّاس، «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» ای اصابه المرض و الفقر و الخوف، «كَانَ يُوَسُّ» قنوطا عن الخير و من حمد الله سبحانه لآنه لا يثق بتفضُّل الله تعالى على عباده. قرأ ابن عامر: «و ناء بجانبه» ممدودا مثل ناء و هو مقلوب من نای مثل: رای و راء، و قيل من النوء و هو النهوض و القيام، و قرأ حمزة و الكسائي: «نای» بكسر النَّون و امالة الهمزة، و قرأ ابو عمرو و عاصم و نافع: «نای» بفتح النَّون و امالة الهمزة و الباقون بفتح النَّون و الهمزة على التَّفخيم و هو اللُّغَةُ العالیة.

«قُلْ» یا محمَّد، «كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ» ای على دينه و نيته. و قيل على خليفته و طبيعته. و قيل على مذهبه و طريقته، فالكافر يعمل ما يشبه طريقته من الاعراض عند الانعام و اليأس عند الشدَّة، و المؤمن يفعل ما يشبه طريقته من الشكر عند الرِّخاء و الصبر و الاحتساب عند البلاء، الا ترى أَنَّهُ قَالَ: «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» اصوب طريقا و اصحَّ مذهبا و هو المؤمن الذي لا يعرض عند النُّعمَة و لا ييأس عند المحنة.

قوله: «وَ يَسْتُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» سبب نزول اين آيت آن بود كه كاروان قريش از مكّه به شام می شد بتجارت، و گذرگاه ايشان مدينه بود، چون آنجا رسيدند از جهودان مدينه پرسيدند از كار محمّد و حال او كه شما در وی چگوييد و در كتاب شما از نعت وی چيست؟ ايشان گفتند او را از سه چيز پرسيد: از اصحاب كهف و از ذو القرنين و از روح، اگر قصّه اصحاب كهف و ذو القرنين گويد و جواب دهد پيغامبرست و اگر نگويد پيغامبر نيست، و اگر از روح جواب دهد و بيان آن كند پيغامبر نيست و اگر جواب ندهد و بيان نكند پيغامبرست، پس چون بمكه باز آمدند از رسول خدا (ص) هر سه پرسيدند: قصّه اصحاب الكهف و ذو القرنين در سوره الكهف فرو آمد از آسمان و ايشان را بيان كرد و در روح سخن نگفت تا جبرئيل آمد و آيت آورد، «وَ يَسْتُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

انكون علماء دين را خلافتست كه مراد باين روح كه از وی پرسيدند چيست؟ قتاده گفت: جبرئيل است بدليل قوله: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلٰی قَلْبِكَ»، على (ع) و ابن عباس گفتند

فریشته ایست در آسمان که او را هفتاد هزار رویست، در هر رویی هفتاد هزار زبان، در هر زبانی به هفتاد هزار لغت خدای را عزّ و جلّ تسبیح می‌کند و ربّ العزّه از هر تسبیحی ملکی می‌آفریند که در عالم قدس با فریشتگان می‌پرد تا بقیامت، مجاهد گفت: روح خلقی اند از خلق خدای عزّ و جلّ در آسمان بر صورت بنی آدم که ایشان را دست و پای و اعضا چنانست که آدمیان، و ایشان را اکل و شرب است اما نه آدمیانند و نه فریشتگان، باین قولها «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» تأویل آنست که: من خلق ربّی.

حسن گفت: روح اینجا قرآن است که مشرکان از رسول خدا (ص) پرسیدند که این قرآن که داد بتو و از کجا رسید بتو؟ جواب ایشان این آمد: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ای من وحی ربّی و من عنده، کفوله: «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا». و قیل هی الرُّوح التی یحیی بها البدن سألوه عن ذلک و عن حقیقته و کیفیتته و موضعه من البدن و ذلک ما لم یخبر الله سبحانه احدا و لم یعط علمه احدا من عبادہ، فقال: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ای من علم ربّی و انکم لا تعلمونه.

قال عبد الله بن بریده: ما يبلغ الجنّ و الانس و الملائكة و الشیاطین علم الرُّوح و لقد مات رسول الله (ص) و ما یدری ما الرُّوح، قوله: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» بالاضافة الی علم الله عزّ و جلّ. و قیل «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی ثمانیة و عشرين حرفا. «وَلَكِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» یعنی القرآن، ای لو شئنا لمحوناها من القلوب و من الكتب و لذهبنا به من الارض حتی لا یوجد له اثر، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» ای لا تجد من تکل ردّه الیک. و قیل الوکیل ها هنا بمعنی الکفیل، ای لا تجد کفیلا یضمن لک ان یأتیک بما اخذ منک.

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» استثناء لیس من الاول المعنی لکن رحمة منّا ادرکتک فبقی فی قلبک و فی قلوب المؤمنین و قال ابن جریر: معناه لکنه لا یشاء ذلک رحمة من ربّک و تفضلاً، «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» حین ارسلک نبیاً و انزل علیک کتابا و جعلک سیّد ولد آدم و اعطاک المقام المحمود.

روی هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن عمرو: ان رسول الله (ص) خرج و هو معصوب الرأس من وجع فصعد المنبر فحمد الله و اتنى عليه ثم قال: يا ايها الناس ما هذه

الكتب التي تكتبون اكتب غير كتاب الله يوشك ان يغضب الله عز و جل لكتابه فلا يدع ورقا و لا قلبا الا اخذ منه، قالوا يا رسول الله فكيف بالمؤمنين و المؤمنات يومئذ؟ قال من اراد الله به خيرا ابقى في قلبه لا اله الا الله.

و روى عن عبد الله بن عمرو قال: ان اول ما تفقدون من دينكم الامانة و آخر ما تفقدون من دينكم الصلاة و ليصلين قوم و لا دين لهم و ان هذا القرآن تصبحون يوما و ما فيكم منه شيء، فقال رجل كيف يكون ذاك يا با عبد الرحمن و قد اثبتناه في قلوبنا و اثبتناه في مصاحفنا نعلمه ابتاءنا و يعلمه ابتاءنا ابناءهم الى يوم القيامة، قال يسرى به في ليلة فيذهب بما في المصاحف و بما في القلوب، ثم قرأ عبد الله: «وَلَيْنُ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ».

و قال اكثر الطواف بالبيت قبل ان يرفع و ينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن قبل ان يرفع، قالوا هذه المصاحف ترفع فكيف بما في صدور الرجال؟ قال يسرى عليه ليلا فيصبحون منه فقراء و ينسون قول لا اله الا الله فيقولون في قول اهل الجاهلية و اشعارهم فذلك حين يقع عليهم القول و قال لا تقوم الساعة حتى يرجع القرآن من حيث نزل له دوى كدوى النحل فيقول الرب عز و جل ما بالك فيقول يا رب منك خرجت و اليك اعود و اتلى و لا يعمل بي اتلى و لا يعمل بي.

«قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ» سبب نزول اين آيت آن بود كه اخبار يهود گفتند يا محمد اگر بيغامبرى بر صحت نبوت خویش نشانى بيار، معجزه‌اى بنماى، چنانك موسى نمود از عصا و يد بيضا و غير آن كه اين قرآن كه تو آورده‌اى و دعوى ميكنى كه كسى مثل آن نتواند آورد اگر از حاضران وقت كسى نيست كه مثل آن بيارد و از آن عاجز است از غائبان كس باشد كه مثل آن تواند آوردن. اين سخن جهودانست، اما مشركان قریش خود ميگفتند: لو نشاء لقلنا مثل هذا ما اگر خواهيم مثل اين قرآن بياوريم كه اين نيست مگر اخبار گذشتگان و افسانه‌هاى پيشينيان، چنانك ايشان گفتند ما نيز گوئيم و توانيم، رب العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ» اى محمد ايشان را بگوى اگر جن و انس بهم آيند تا مثل اين قرآن بيارند نتوانند، «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» معينا يعاون بعضهم بعضا. قال السدى: لا يأتون بمثله لانه غير

مخلوق و لو كان مخلوقا لاتوا بمثله.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ» ای ذکرنا و بیّننا «فِي هَذَا الْقُرْآنِ» للنّاس، یعنی لاهل مکّه، «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» ای من کلّ صنف من الترغیب و الترهیب و انباء الاولین و الآخریں و ذکر الجنّة و النار. و قیل لیس المراد بالمثل ها هنا الکلمة السّائّرة، أنّما المراد به من کلّ شیء و نوع من الکلام الذی یجب الاعتبار به، «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ» ای اکثر اهل مکّه، «إِلَّا كُفُورًا» جحودا للحقّ لأنّهم اقترحوا الآیات بعد ظهور المعجزات، فذلک قوله: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا» ابن عباس گفت اشراف قریش نزدیک کعبه بهم آمدند: عتبه و شیبیه پسران ربیعہ و ابو سفیان بن حرب و النّضر بن الحرث و ابو البختری بن هشام و الاسود بن المطّلب و زمعة بن الاسود و الولید بن المغیره و ابو جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیّه و امیّه بن خلف و العاص بن وائل و نبیه و منبه پسران حجّاج، این صناید قریش همه بهم آمدند و با یکدیگر گفتند محمد را حاضر کنید تا نخست بحجّت با وی سخن گوئیم اقامت عذر خویش را، آن گه چون سر باز زند تدبیر کار وی میکنیم، کس فرستادند و رسول را خواندند، رسول خدا (ص) بایمان و رشد ایشان عظیم حریص بود، بطمع آنک ایمان آرند زود برخاست و پیش ایشان رفت، باتفاق گفتند محمد دانی که در میان قوم خویش آئین نو آوردی و کار نو ساختی و در دین آباء و اجداد خویش طعن زدی و پیرانرا حرمت نداشتی و خدایان ما را ناسزا گفتی و پراکندگی در میان جمع ما افکندی، اکنون سخن ما بتحقیق بشنو، اگر مال میخواهی و مقصود تو جمع مالست ما ترا چندان مال دهیم که بر همه افزون شوی در مال، و اگر شرف و ریاست و سروری طلب میکنی ما ترا سیّد و سرور خود گردانیم، و اگر ملک میخواهی ترا بر خود پادشاه کنیم و همه فرمان بردار تو شویم، و اگر با تو دیو است که بر تو غلبه کرده است و ترا رنجه میکند ما ببذل و جاه و مال طیبیان حاذق را بدست آریم تا ترا مداومت کنند، رسول خدا (ص) گفت: ما بی ما تقولون ما جئتکم بما جئتکم به اطلب اموالکم و لا الشرف فیکم و لا الملک علیکم و لکنّ الله بعثنی الیکم رسولا و انزل علیّ کتابا و امرنی ان اکون لکن بشیرا و نذیرا فبلغتکم رسالۃ ربّی و نصحت لکم

ای قوم من آن مرد نهام که شما می بندارید و در من آن نیست که شما می گوئید و آنچه

آوردم نه بدان آوردم تا بر شما ریاست و شرف و ملک جویم، یا مال و نعمت خواهم، من پیغامبر خدایم و فرستاده وی بشما، مرا بحق فرستاد و کتاب داد تا دوستان را ببهشت و کرامت جاودان بشارت دهم و دشمنان را بدوزخ و عذاب بیکران بیم دهم، من پیغام الله تعالی رسانیدم و رسالت گزاردم و نصیحت کردم، اگر قبول کنید شما را عزّ دو جهان بود و نعیم جاودان، اگر قبول نکنید من صبر کنم تا الله تعالی حکم کند میان من و شما و کار برگزار چنانک خود خواهد.

ایشان گفتند ای محمد اگر آنچه ما گفتیم و بر رأی تو عرضه کردیم نمی‌شنوی و نمی‌پذیری، پس بدان که این مکه جایی تنگست، تنگ معیشت و تنگ آب از خداوند خویش بخواه تا این کوه‌های مکه از جای بر گیرد تا جای بر ما فراخ گردد، و از چشمه‌ها آب فراخ گشاید و جویها روانند تا ما کشت زار کنیم و باغ و بستان سازیم چنانک در شام است و در عراق، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»، عاصم و حمزة و کسایی و یعقوب تفسیر بفتح تا و تخفیف خوانند، باقی بضم تا و تشدید چنانک در حرف ثانیست باتفاق. الله تعالی گفت جلّ جلاله کافران قریش گفتند ما بتو ایمان نیاریم ای محمد تا آن‌گه که چشمه آب گشایی از بهر ما در زمین مکه، و معنی تفسیر تشقق و الفجر الشقّ و التّفجیر للمبالغة، «يَنْبُوعًا» عینا ینبع منها الماء.

«أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ» ای حائط و بستان، «مِنْ نَخِيلٍ» جمع نخل کعبد و عبید، «وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا» ای وسطها، «تَفْجِيرًا» مرّة بعد آخری.

«أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا» بفتح سین قراءت عاصم است و نافع و ابن عامر جمع کسفة و هی القطعة باقی بسکون سین خوانند، کسفا یعنی طبقا و اشتقاقه من کسفت الشیء اذا غطّيته، از اقتراحات ایشان یکی این بود که ایمان نیاریم تا آن‌گه که آسمان فرو افکنی بر ما پاره پاره گشته چنانک گفتی که برستاخیز چنان خواهد گشت. و گفته‌اند پیش از نزول این آیت از آسمان آن آیت فرو آمده بود که: «إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ» پس ایشان باستهزاء باز گفتند که ایمان نیاریم بتو تا آن‌گه که از آسمان طبقی فرو افکنی بر ما چنانک خود گفته‌ای، «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ» یا خدای را

آری تا ترا گواهی دهد چنانک می‌گویی که خواهد آمد روز رستاخیز بداوری، «و الملائكة قبیلاً» یعنی تأتی بهم حتی نراهم مقابله و معاینه بشهدون لک بالنبوة. و قیل قبیلاً ای ضمینا و کفیلاً علی صدق دعواک و وفائک بالوعد و الوعید. و قیل قبیلاً ای مجتمعین اجتماع القبائل، یقال قبلت به اقبل قبالة کما تقول کفلت به اکفل کفالة و كذلك قول الناس قد تقبل فلان بهذا ای تکفل به.

«أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» یعنی من ذهب، یقال زخرفت الشيء اذا کملت زینته. و قوله: «حتی إذا أخذت الأرض زخرُفها» ای کمال زینتها، و از اقتراح ایشان این بود که از خداوند خود خواه تا ترا خانه‌ای زرین دهد و گنجهای زر و سیم بر تو گشاید تا بی نیاز شوی از آنک ترا بازار باید رفت و طلب معاش باید کرد، چون ایشان این گفتند رسول خدا (ص) جواب داد: ما انا بالذی یسأل ربّه هذا و ما بعثت الیکم بهذا و لکن الله بعثنی بشیرا و نذیرا.

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» این یکی حکایتست از قول عبد الله بن ابی امیه المخزومی پسر عاتکه بنت عبد المطلب ابن عمه النبی (ص) فقال: لا اومن بک ابدًا حتّی تتخذ الی السماء سلماً ثم ترقی فیهِ و انا انظر حتّی تأتیها و تأتی بکتاب من السماء فیهِ من رب العالمین الی عبد الله بن ابی امیه انّی قد ارسلت محمّدا نبیاً فآمن به و صدّقه و الله لو آتیتنی به ایضا لما امنت بک و لا صدقتک، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» ای لو قدرت علی ما تریدون لکنت لها و الله منزّه عن الشریک و لست انا آلامیاً مثلکم خصّنی من بینکم بالرسالة فارسلنی الیکم. بر قراءت مکی و شامی، «قال سبحان ربی» ای قال محمّد مجیباً لهم رسول خدا (ص) جواب ایشان داد و گفت اگر مرا قدرت و قوت آن بودی که شما خواستید آن خدایی بودی و الله تعالی پاکست از شریک و انباز، من بشری ام همچون شما و آنچه شما می‌خواهید در قدرت و قوت بشر نیست.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا» من الايمان، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» ای النبی و القرآن، «إِلَّا أَنْ قَالُوا» ای آلا قولهم، «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» ای هلا بعث ملکا رسولا انکار کردند بآنک الله تعالی بشری از جنس ایشان برسولی فرستاد، گفتند چرا نه فریشته‌ای فرستادی و ندانستند که تانس از تجانس خیزد و تنافر از تخالف بود، هر کس را انس با جنس خود

بود، اگر پیغامبر فریشته بودی آدمی را با وی انس نبودى بلکه وی را نفرت بودى و نه مقتضى حکمت بودى، چون ایشان چنین گفتند ربّ العالمين جواب ایشان داد: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ» بدل الآدميين، «يَمْسُونُ» كما يمشى ابن آدم، «مُطْمَئِنِينَ» مستوطنين الارض، «لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» لانه لا يرسل الى خلق الا ما كان من جنسه ليكونوا منه اقبل و اليه اسرع پس كافران گفتند: و من يشهد لك أنك رسول الله؟ آن کیست که گواهی دهد ترا که رسول خدایی؟ الله تعالى بجواب ایشان این آیت فرستاد: «قُلْ» یا محمد، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» بانی رسوله. و قيل المعنى انى اشهد الله على انى بلغتكم ما امرنى بتبليغها و اجتهدت و انكم كفرتم ليشهد لى عليكم يوم القيامة، و انتصاب شهيدا على التمييز او على الحال اى كفى الله فى حال الشهادة، «إِنَّهُ كَانَ بَعْبَادِهِ خَبِيرًا» بما كان، «بَصِيرًا» بما يكون.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» اى من وفقه الله للايمان فهو الذى اهتدى و اصاب الرشاد، «وَمَنْ يَضِلْ يُضِلُّ» يخذله، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» يهدونهم، «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» قيل يسحبون عليها، و قيل يمشون عليها. و عن انس: ان رجلا قال يا رسول الله كيف يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة؟ فقال ان الذى امشاه على رجليه قادر ان يمشيه على وجهه.

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): يحشر الناس يوم القيامة ثلاثة اصناف: صنف مشاة و صنف ركبان و صنف على وجوههم، قيل يا رسول الله و كيف يمشون على وجوههم؟ قال: ان الذى امشاهم على اقدامهم قادر ان يمشيهم على وجوههم، «عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا» اگر كسى گوید چونست که درين آیت ایشان را بكرى و گنگى و نابيناى صفت كرد؟ جاى ديگر گفت: «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا»، جواب آنست که ابن عباس گفت: «عُمِيًّا» لا يرون شيئا يسرهم، «بُكْمًا» لا ينطقون بحجة، «صُمًّا» لا يسمعون شيئا يسرهم. مقاتل گفت: اول که از خاک بر آيند بينند و گويند و شنوند تا آن گه که نداء: «اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تَكَلَّمُوا» شنوند پس از آن گنگ و کر و نابينا گردند. ابن جرير بر عكس اين گفته: قال حين يخرجون من قبورهم يكونون بهذه الصفة ثم يرون و ينطقون و يسمعون، «كُلَّمَا حَبَتِ» اى عن اللهب مع بقاء حرها و

اصلها، «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» توقدا فلا يفتر ابدأ. و قيل: «كُلَّمَا خَبَتْ» بعض النَّيرانِ اشتعلت بهم نار اخرى من جهة اخرى فهم معذبون بنار بعد نار. و قيل كُلَّمَا خمدت و نضجت جلودهم و لحومهم بدلهم الله غيرها ليذوقوا العذاب.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ» اى ذلك العذاب. و قيل العمى و الصم و الخرس بسبب «بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا» بمحمد (ص) و انكروا البعث و النشور و قد سبق تفسيره، «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا» ابن كثير و ابو عمرو و عاصم و حمزة: «أ إِذَا، ائنا» هر دو حرف باستفهام خوانند، نافع و كساى و يعقوب: «أ إِذَا» باستفهام خوانند و «انا» بخبر، ابن عامر بعكس اين خواند: «اذا» بخبر و «ائنا» باستفهام. و همچنين خلافت در آيت گذشته هم درين سورت و هم در سوره الرعد.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» اين جواب منكران بعث است، اى او لم يعلموا يعنى هم يعلمون، «أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» اى هم مقرون بان الله خالق السماوات و الارض و خالقهم ابتداء و مميتهم فلم انكروا الاعادة ميگويد آن خداوندى كه قادرست بر آفرينش آسمان و زمين با شدت و قوت و بزرگى آن، قادرست بر آفرينش آدمى با ضعف و حقارت وى در جنب آن، جاى ديگر گفت: «لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ»، «وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا» اى وقتا لعذابهم و اهلاكهم، «لَا رَبَّ فِيهِ» انه آتيم جوابا لقولهم: «أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا». و قيل فى الآيه تقديم و تأخير، تقديره خلق السماوات و الارض و جعل لهم اجلا لا ريب فيه قادر على ان يخلق مثلهم، «فَأَبَى الظَّالِمُونَ» اى المشركون، «إِلَّا كُفُورًا» جحودا بذاك الاجل و هو البعث و القيامة.

قوله: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» قيل خزائن الرزق، و قيل الرحمة ها هنا المال، «إِذَا لَأْمَسْتُمْ خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ» اى ليخلمت و امسكتكم عن الصدقة و ما جدتم كجود الله سبحانه و تعالى خشية الاملاق و الفقر، املق و انفق و اعدم و اصرم بمعنى واحد. و قيل خشية ان يفنيه الانفاق، هذا جواب لقولهم: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» اى بخيلا ممسكا، و الانسان ها هنا الكافر خاصة كما قال عز و جل: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» اى كفور «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» اى من اجل حب

المال بخیل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» بدان که از اول نماز شب تا بوقت بام دوازده ساعتست، ربّ العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسمائه هر ساعتی وقت وظیفه طاعت فرقتی از فرق اهل خدمت ساخته: اول ساعت از ساعات شب وقت عبادت و طاعت پریان بود، صفها بر کشند و بخدمت بایستند. دوم ساعت وقت نماز جانوران اهل دریا بود. سوم ساعت وقت نماز خلقان زیر زمین بود.

چهارم ساعت وقت نماز صابران بود. پنجم وقت نماز فریشتگان خدا بود. ششم وقت نماز و تسبیح ابر و میغ بود. هفتم وقت آرام خلائق و تفکر اهل حضرت بود. هشتم وقت آرایش بهشت و تعریف جنّات عدن بود. نهم وقت نماز کرام الکاتبین بود. دهم آن ساعتست که درهای آسمان بگشایند و مقربان بدرها برآیند و زجل تسبیح و صیاح تهلیل و اصوات تکبیر و نعمات ذکر ایشان عالم قدس بگیرد، اندرین ساعت هر که از خداوند جلّ جلاله حاجتی خواهد اجابت یابد. یازدهم وقت انتشار برکات بود بر زمین که ودایع راحت و بدایع قدرت در جواهر زمین تعبیه کنند. و ساعت دوازدهم که نسیم سحر از مطلع خویش عاشق وار نفس سرد بر آرد آن ساعت وقت نیاز دوستان بود و ساعت راز محبّان و هنگام ناز عاشقان، آن ساعت درهای بهشت گشاده و آن باد سحر گاهی با آن لطافت و راحت و لذت از جانب جنّات عدن روان.

داود پیغامبر (ع) از جبرئیل پرسید که اندر شب کدام وقت فاضلتر؟ گفت ندانم لکن هر شب بوقت سحر عرش ملک بر خود بجنبد.

و فی بعض الآثار یقول الله عزّ و جل ان احبّ احبّای الیّ الذین یستغفرون بالاسحار اولئک الذین اذا اردت باهل الارض شیئا ذکرتهم فصرفت به عنهم خنک مر آن بندگان که بوقت سحر استغفار کنند و شراب مهر بجام عشق در آن وقت سحر نوش کنند.

سفیان ثوری گفت بما رسید که از اول شب منادی ندا کند: الا لیقم العابدون، چون شب نیمه‌ای در گذرد منادی ندا کند: لیقم القانتون، چون وقت سحر بود منادی گوید: این المستغفرون.

فرمان آمد که ای محمد مقام شفاعت در قیامت مقامی بزرگوار است مقام محمود است و ترا مسلم است، اما راهش آنست که بشب خیزی و نماز کنی، اشرف الاسباب ما ینال به اشرف العطايا ای محمد اگر خشنودی ما میخواهی بروز رسالت می‌گزار، و اگر مقام محمود میخواهی بشب بیدار باش و نماز کن، «عَسَىٰ أَنْ يُبَعِّثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» رابعه عدویه را می‌آید که همه شب بیدار بودی، پاس دل داشتی تا صبح صادق بدمیدی، آن‌گه این بیت گفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری ان تفعلی خیرا فذو العرش یری
و انت یا عین اهجرى طیب الکرى عند الصّباح یحمد القوم السّری

و قیل المقام المحمود هو المجالسة فی حال الشّهود، مقام محمود خاصّه مصطفی است (ص) در خلوت «أَوْ أَدْنَىٰ» بر بساط انبساط، در خیمه «وَهُوَ مَعَكُمْ» بر سریر اصطفاء، شراب «وَنَحْنُ أَقْرَبُ» بجام قدس نوشیده و خلعت وصال پوشیده و بدوست «لم یزل» رسیده.

پیر طریقت گفت: الهی بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم، بهر نام که مرا خوانند به بندگی تو معروفم، تا جان دارم رخت ازین کوی بر ندارم، او که تو آن اویی بهشت او را بنده است، او که تو در زندگانی اویی جاوید زنده است، الهی گفت تو راحت دلست و دیدار تو زندگانی جان، زبان بیاد تو نازد و دل بمهر و جان بعیان.

«وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ» قول ابن عباس در معنی این آیت آنست که مصطفی (ص) را اجل نزدیک آمد، او را گفتند که ای مهتر عالم و ای سید ولد آدم، بساط اسلام در عالم گسترده شد، خورشید نبوت تمام تافته شد، سرا پرده شریعت از قاف تا قاف برسید، گوشه تاجت از عرش مجید بر گذشت، طراز رایت حشمت تو بسدره منتهی رسید، قدم همت تو بقاب قوسین پیوست فریضه و سنت آموختی، یتیمان را پدری کردی، مهجوران را شفیع بودی، مریدان را دلیل بودی، مهاجر و انصار را تربیت دادی، جن و انس را خواندی، اکنون وقت آنست که سفر مبارک پیش گیری، وقتست که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی، وقتست که سر بیالین فنا باز نهی، ما در ازل حکم کرده‌ایم که: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَا نِ».

و در خبرست که مصطفی (ص) در آن بیماری باز پسین امیر المؤمنین علی (ع) را بخواند گفت: یا علی یاری ده تا یک بار دیگر بمسجد باز روم و بمنبر بر آیم و دیده بر چهره یاران و درویشان افکنم و ایشان را وداع کنم، مصطفی (ص) بمسجد رفت و بمنبر بر آمد، با دو چشم گریان و جگر سوزان، روی سوی یاران کرد، گفت: چگونه یاری بودم شما را؟ چگونه رسولی بودم شما را؟

اکنون ما را نوبت رفتن آمد، برید مرگ در رسید، آن ساعت غریوی و زاری در مسجد افتاد، یاران همه دلتنگ و رنجور، گریان و سوزان و خروشان همی گفتند نیک یاری که تو بودی، نیک رسولی که بما آمدی، رسول (ص) ایشان را وداع کرد و بخانه باز آمد، نه بس بر آمد که برید حضرت رسید و نسیم قربت دمید، پرده‌ها برگرفتند و طوبی و زلفی و حسنی بوی نمودند، مصطفی (ص) آن گه گفت: «رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ» ای امتنی اماتة صدق، «وَأَخْرِجْنِي» بعد موتی من قبری یوم القیامة، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» بار خدایا مرا که از دنیا بیرون بری در لباس سعادت و پیرایه شهادت بر که آن عقبه ایست سخت عظیم و کاری سخت با خطر.

و قال جعفر بن محمد (ع): ادخلني القبر وانت عني راض و اخرجني من القبر الى الوقوف بين يديك علي طريق الصدق مع الصادقين، «وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» زینتی بزینة جبروتک لیكون الغالب علی سلطان الحق لا سلطان الهوی.

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» چهره کائنات و محدثات بظلمت کفر و زحمت شرک پوشیده بود که ناگاه علم دولت نبوت محمد مرسل از مرکز خطه مکه سر بر آورد و انوار اشراق صبح دین از کنج حجره آمنه پیدا آمد، شادی و خرمی در ممالک افتاد، هر کجا نامداری بود ذلیل گشت، هر کجا تاجداری بود تاجش بتاراج بدادند، هر کجا جبّاری متمرّد بود از تخت بزیر آمد هر کجا در عالم بتی بود در قعر چاه بی دولتی افتاد، قاعده قصر قیصری و ایوان رفعت کسر وی خراب گشت، و از چهار گوشه عالم آواز بر آمد که: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ».

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا نیست دار الملک جز رخسار و زلف مصطفی

«وَوُنزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» الآیة... القرآن شفاء من داء الجهل للعلماء، و شفاء من داء

الشكّ للمؤمنين، و شفاء من داء النكرة للعارفين، و شفاء من داء القنوط للمريدین و القاصدين، و شفاء من لوايح الشوق للمحبين، و انشدوا:

و كتبك حولی لا تفارق مضجعی و فیها شفاء للذی انا کاتم

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» از آدمی چه آید، جز از جفا؟ و از آب و گل چه آید، جز از خطا؟ و از کرم ربوبیت چه بیند، جز از وفا؟ «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» در همه قرآن هیچ آیت امیدوارتر از این آیت نیست، میگوید: هر کس آن کند که از او آید و از هر کس آن آید که از او سزد: العبد يعود الی الذنب و الربّ يعود الی المغفرة، و فی بعض الکتب یقول الله تعالی یا بن آدم انت العواد الی الذنوب و انا العواد الی المغفرة، آن مهجور مملکت ابلیس نومید را گفتند آدم را سجود کن، گفت نکنم که آدم از خاکست و من از آتش، گفتند ای بدبخت لا جرم هر کس آن کند که سزای اوست و از هر کس آن آید که دروست، آتش چون فرو میرود خاکستر شود که هرگز نو نگردد، و خاک اگر چه کهن شود آب بر وی ریزند نو گردد، ای ابلیس تو که از آتشی بیک فرمان که بگذاشتی مردی که هرگز زنده نشوی، و ای آدم تو که از خاکی هر چند گناه کردی بیک قطره آب حسرت که از دیده فرو باری گناهانت بیارزم و بنوازم، ای ابلیس از آتش آن آید که کردی، ای آدم از خاک آن زاید که دیدی: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ».

«وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» آدمی هم تنست و هم دل و هم روح، تن محلّ امانت است، دل بارگاه خطابست. روح نقطه گاه مشاهدتست، هر چه نعمت بود نثار تن گشت غذای وی طعام و شراب، هر چه منت بود تحفه دل آمد قوت او ذکر و یاد دوست، آنچه رویت و مشاهدت بود نصیب روح آمد غذای وی دیدار دوست، تن در قهر قدرت است، دل در قبضه صفت، روح در کنف عزّت، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته و دوست ازلی برده بر گرفته.

۹ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ» دادیم موسی را نه آیت، «بَيِّنَاتٍ» پیغامهای روشن، «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» پرس از علماء جهودان، «إِذْ جَاءَهُمْ» آن گه که بایشان آمد، «فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ» و فرعون گفت او را، «إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱)» من چنین

می دانم ای موسی که با تو جادویی کرده‌اند.

«قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ» گفت نیک دانی، «مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ» که نفرستاد این پیغامها را، «إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مگر خداوند آسمان و زمین، «بَصَائِرَ» پیغامهای روشن هویدا، «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا (۱۰۲)» و من می‌پندارم ای فرعون که ترا تباهی و نیستی داده‌اند و هلاک از تو بر آورده.

«فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ» خواست فرعون که ایشان را از زمین مصر بشکیزاند، «فَأَعْرَفْنَاهُ» بآب بکشتیم او را، «وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳)» و هر که با وی بود بیکبار. «وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ» و پس غرق فرعون، بنی اسرائیل را گفتیم، «اسْكُنُوا الْأَرْضَ» اکنون در زمین ایشان در مصر بنشینید، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» چون هنگام رستاخیز آید، «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴)» آریم شما را با ایشان بهم.

«وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» و براستی فرستادیم این سخن را، «وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ» و براستی فرو آمد، «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۱۰۵)» و نفرستادیم ترا مگر شادی رسان و بیم‌نمای. «وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ» و قرآنی که آن را پراکنده فرستادیم، «لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ» تا بر مردمانی خوانی آن را، «عَلَى مَكَّةَ» بر درنگی، «وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)» و فرو فرستادیم آن را فرو فرستادنی.

«قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» بگو ای محمد بگروید باین نامه یا مگروید، «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» ایشان که ایشان را علم دادند، «مِنْ قَبْلِهِ» پیش از آمدن این نامه، «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ» هر گه که بر ایشان خوانند این نامه، «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷)» بر روی می‌افتند بسجود.

«وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا» و میگویند پاکی و بی‌عیبی خداوند ما را، «إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸)» نیست وعدهای خداوند ما مگر کردنی و بودنی. «وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ» و بر روی می‌افتند گریان، «وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)» و ایشان را خشوع می‌افزاید و نرمی دل.

«قُلْ» بگوی، «ادْعُوا اللَّهَ» او را الله خوانید، «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» و اگر خواهید او را رحمن خوانید، «أَيَّا مَا تَدْعُوا» بهر کدام که خوانید، «فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» او راست

نامه‌های نیکو، «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» و دعا نه همه بیانگ کن، «وَلَا تُخَافِتْ بِهَا» و نه همه نهان «۱» کن، «وَأَبْغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)» و میان آن و این راهی گیر میانه.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» و بگوی ستایش و سزاواری بخدایی الله راست، «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» آن کس که فرزند نگرفت، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» و او را انباز نبود در پادشاهی، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ» و او را هرگز ضعف نبود و سستی که یاری بایستی، «وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)» و بزرگی بستای او را و بزرگ دار و بزرگ دان او را بزرگ داشتنی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» هؤلاء التسع هي: «ان لا تشركوا بي شيئا، و لا تسرفوا، و لا تزنوا، و لا تقتلوا النفس التي حرمت الا بالحق، و لا تسحروا، و لا تقربوا مال اليتيم، و لا تسعوا بيريء الى السلطان، و لا تعدوا في السبت، و لا تأكلوا الربوا» صفوان بن غسان المرادی گفت: جهودی از رسول خدای تعالی پرسید که این نه آیت کدام‌اند؟ و رسول خدا (ص) همچنین جواب داد که گفتیم.

ابن عباس و مجاهد و ضحاک و جماعتی مفسران می‌گویند این نه آیت همانند که در آن آیت دیگر گفت: «فِي تِسْعِ آيَاتٍ» و هي: العصا، و اليد البيضاء، و الطوفان، و الجراد، و القمل، و الضفادع، و الدّم، و السنون لاهل البوادي. قال الحسن السنون و نقص الثمرات واحدة، و التاسعة تلف العصا ما يأفكون. و قال ابن عباس التاسعة ازالة العقدة التي كانت بلسانه، و قيل التاسعة الطمس و هو قوله: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ»، «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای فسئل یا محمد المؤمنین من قريظة و النضير، «إِذْ جَاءَهُمْ» یعنی جاء آباءهم پیرس ای محمد از مؤمنان قريظة و نضير ایشان که کتاب خوانده‌اند که میان موسی و فرعون و قوم وی چه رفت آن گه که موسی ایشان آمد؟ یعنی که تا جهودان صدق قول رسول بدانند از گفتار علماء خویش، قومی گفتند: «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، این خطاب با موسی است و معنی آنست که: سل فرعون اطلاق بنی اسرائیل، موسی را نه آیت دادیم و او را گفتیم بنی اسرائیل را از فرعون بخواه، اینجا سخن تمام شد. آن گه بر استیناف گفت: «إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» ای سحرت فأزِيل عقلک، و

قیل خدعت و حملت علی ما تقول، و قیل مسحور بمعنی ساحر کیمون بمعنی یا من و مأتی بمعنی آت «قال» موسی «لَقَدْ عَلِمْتَ» یا فرعون بقلبک، «ما أَنْزَلَ هُوَ لَاءِ» الآیات التسع. «إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ» لک، هذا كقوله: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا». و قرأ الكسائي: «لقد علمت» بالضم على أن موسى أخبر عن نفسه. و روى أن علياً (ع) قال و الله ما علم عدو الله و إنما علم موسى و الاوّل اظهر لانّ علم موسى (ع) لا يكون حجّة على فرعون، و قوله: «بصائر» ای عبرا و دلائل و نصبها على الحال. و قیل نصبها على المفعول له ای لتبصر بها، «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ» ای لاعلمک «یا فرعونُ مُتَّبِوْرًا» ممنوعا من الخير، و قیل مهلكا. و قیل هالكا. قال ابن عباس: المشبور الذي لا عقل له في دينه و معاشه.

«فَارَادَ» یعنی فرعون، «أَنْ يَسْتَفْزَهُمْ» یخرجهم و یقلعهم من ارض مصر، یعنی موسی و بنی اسرائیل، «فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا».

«وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد هلاک فرعون و قومه: «لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ» ای مصر و الشام، هذا كقوله: «وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ»، «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» ای القيامة و الوعد الموعود، «جِئْنَا بِكُمْ» من قبوركم الى الموقف، «لَفِيْفًا» مجتمعين مختلطین قد التفت بعضهم ببعض لا تتعارفون و لا ينحاز احد منكم الى قبيلته و حیّه، و هو من قول العرب: لفت الجيوش اذا اختلطوا و وحّد اللّيف و هو خبر عن الجمع لانه بمعنی المصدر. و قیل: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» ای نزول عیسی (ع)، «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيْفًا» ای جماعات من قبائل شتی.

سیاق این آیت تسکین و تسلیت مصطفی (ص) است و قوت دادن دل وی، میگوید چنان که قرآن بتو فرستادیم و مشرکان قریش ترا دروغ زن گرفتند همچنین موسی را کتاب دادیم و فرعون او را دروغ زن گرفت، و چنان که کفره قریش خواستند که ترا از مکه بیرون کنند همچنین فرعون خواست که موسی و بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون کند، پس من که خداوند موسی را و بنی اسرائیل را نصرت دادم و فرعون و قوم وی را هلاک کردم، ای محمد همچنین بعاقبت ترا نصرت دهم و بر دشمنان ظفر دهم و نعمت خود بر تو و بر مؤمنان که پس رو تواند تمام کنم، ربّ العالمین رسول خویش را این وعده نصرت

داد آن گه بعاقبت وعده وفا کرد و کار نصرت بر وی تمام کرد: فانجز وعده و نصر عبده و قهر الاحزاب وحده و له الحمد و المنة.

«و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» ای انزلنا القرآن بالحق غیر الباطل. و قیل ما یتضمّنه حقّ ای صدق و عدل یعنی انزلناه بالبدین القائم و الامر الثابت، «و بِالْحَقِّ نَزَلَ» یعنی و بمحمد نزل القرآن ای علیه نزل، كما تقول نزلت بزيد یعنی علی زید.

و قیل: الحقّ الأوّل الحقیقة و الثانی المستحقّ ای اتاکم بما تستحقّونه، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا» للمؤمنین، «وَنَذِيرًا» للكافرين.

«وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ» منصوب بفعل مضمر، یعنی و آتیناک قرآنًا، «فَرَقْنَاهُ» ای احکمانه، کفوله: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ای یحکم و یرم، و قیل فرقناه فيه الحقّ من الباطل، و قیل هو بمعنى المشدّد. و قرأ ابن عباس: «فَرَقْنَاهُ» بالتشديد، ای قطعناه آية آية و سورة سورة فی عشرين سنة، «لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتٍ» ای علی ترسل و تؤدّة ليفهموه و ليقفوا علی مودعه فيعملوا به.

و فی الحديث انّ النبی (ص) كان يقرأ القرآن قراءة لينة يتلّبت فيها. و قال ابن عباس لان اقرأ البقرة و ارتلها و اتدبر معانيها احبّ الیّ من ان اقرأ جميع القرآن هذا، «و نزلناه تنزیلاً» شيئاً بعد شيء علی حسب الحاجة اليه.

«قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» هذا وعيد من غني، كقوله: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» استهزاءوا، انظروا، و ارتقبوا، فترصّوا، كلّ هذا وعيد ليس فيه من الاذن شيء «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی عبد الله بن سلام و اصحابه، «مِنْ قَبْلِهِ» ای من قبل نزول القرآن، «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ» القرآن، «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ» ای علی الاذقان، «سُجَّدًا» یعنی اذا سمعوا القرآن عرفوا انه كلام الله و قبلوه و سجدوا تعظيماً لله.

«وَيُقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا» یعنی ما كان وعد ربنا الا مفعولاً و ان و اللام دخلتا للتأكيد، ای انجزنا ما وعدناه في التوراة من ارسال محمد (ص) و انزال القرآن عليه.

«وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ» كرر القول لتكرّر الفعل منهم، «وَيَزِيدُهُمْ» تلاوة القرآن و بكاؤهم، «خُسُوعًا» خضوعاً و تواضعاً لربهم.

روی عن النبی (ص) قال: من قرأ القرآن فی اقلّ من ثلث لم یفقهه اتلوه و ابکوا فان لم تبکوا فنباکوا.

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» قِراءَةُ عاصم و حمزة: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ» بکسر اللّام «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» بکسر الواو، و سبب نزول این آیت بقول ابن عباس آنست که رسول خدا (ص) در مکه قیام شب می کرد، اندر سجود میگفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند محمد تا امروز یک خدای می خواند اکنون دو خدای میخواند! بو جهل گفت ما را می گوید: «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» دو خدای را مگیرید و بخوانید، و اکنون خود میخواند خدایی دیگر با الله، گاه گوید یا الله و گاه گوید یا رحمن، این رحمن ما ندانیم و نشناسیم مگر رحمن یمامه یعنی مسیلمه کذاب، فانزل الله هذه الآية.

میمون ابن مهران گفت رسول خدای (ص) در بدو اسلام و ابتداء وحی بجای آیت تسمیت: «باسمک اللهم» نوشتی تا آن روز که این آیت فرو آمد که: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پس این آیت تسمیت بنوشت، مشرکان گفتند: هذا الرحيم نعرفه فما الرحمن؟ فانزل الله هذه الآية.

ضحاک گفت: اهل تورات آمدند و گفتند ای محمد ما در تورات نام رحمن فراوان می بینیم و تو کمتر می گویی و در آن کتاب که تو آورده ای کم آمده این نام، ربّ العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: «قُلْ» یا محمد، «ادْعُوا اللَّهَ» یا معاشر المؤمنین، «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» ان شئتم، یعنی قولوا یا الله و ان شئتم قولوا یا رحمن، «أَيُّا مَا تَدْعُوا» یعنی ای اسماء الله تدعوا، «فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» ای محمد مؤمنانرا گوی خواهید مرا بنام الله خوانید، خواهید بنام رحمن، الله را نود و نه نامست نامهای نیکوی پاک بسزا، بهر چه خوانید ازین نامها او را بخوانید. «أَيُّا مَا تَدْعُوا» ما صلّست ایّا راو تدعوا صلت این سخن، اینست کقوله: «عما قليل جند ما هنا لك»، «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» ابن عباس گفت این آیت بمکه فرود آمد در ابتداء اسلام که رسول خدا (ص) در مکه مختفی می بود و گاهی که قرآن خواندی در نماز باواز بلند خواندی و کافران را دشخوار و صعب می آمد شنیدن قرآن از وی، تا قرآن را و فرستنده آن را و خواننده آن را ناسزا می گفتند و طعن می کردند و برابر مصطفی دست می زدند و صفیر می کردند تا قراءت بر وی شوریده گردانند، ربّ

العالمين آيت فرستاد: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» ای بقرائتک فی الصَّلَاةِ فیسمع المشركون فیذوک، «وَلَا تُخَافَتْ بِهَا» مخافته لا یسمعها من یصلی خلفک من اصحابک ای محمد چون در نماز قرآن خوانی باآواز بلند مخوان چنانک کافران بشنوند و سب کنند و به نهان نیز مخوان چنان که صحابه و مؤمنان که با تو نماز میکنند نشنوند، میان جهر و مخافته راهی طلب کن میانه.

و در خبرست که قراءت ابو بکر در نماز مخافته بود و گفتی: اناجی ربی و قد علم حاجتی، و قراءت عمر جهر بود باآواز بلند خواندی و گفتی: ازجر الشیطان و اوقظ الوسنان. پس چون این آیت فرود آمد رسول خدا (ص) ابو بکر را فرمود تا از آنج می خواند بلندتر خواند و عمر از آنج می خواند واکم کند.

روی عن علی (ع) قال: کان ابو بکر یخافت اذا قرأ و کان عمر یجهر بقراءته و کان عمّار یأخذ من هذه السّورة و من هذه فذكر ذلك للنّبی (ص) فقال لابی بکر لم تخافت قال انی اسمع من اناجی، و قال لعمر لم تجهر قال افزع الشیطان و اوقظ الوسنان، و قال لعمر لم تأخذ من هذه و هذه قال تسمعی اخلط به ما لیس منه، قال لا، قال فكله طیب. حسن گفت این در عین نماز است نه در قراءت، می گوید: لا تراء بصلوتک فی العلانیة و لا تسئها فی السّرّ.

عائشه گفت این در تشهد فرو آمد: «فان الاعرابیّ کان یجهر فیقول التّحیات لله یرفع بها صوته فنزلت الآیة. و روایت کرده اند از مصطفی (ص) که گفت صلاة اینجا بمعنی دعاست، می گوید: لا ترفع صوتک بالدعاء عند استغفارک و ذکر ذنوبک فیسمع منک فتغیّر بها، «وَلَا تُخَافَتْ بِهَا وَ ابْتِغِ بَيْنَ ذَلِكَ» الجهر و المخافته، «سَبِيلًا».

و صحّ عن ابی موسی الاشعری انه قال سعدنا مع رسول الله (ص) ثنیة فرفعنا اصواتنا بالتکبیر، فقال انکم لا تدعون اصمّ و لا غائباً انما تدعون سمیعا قریبا.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ» قال الحسين بن الفضل معناه: الحمد لله الذی عرفنی انه لم يتخذ ولدا، كما قال بعض اليهود فی عزیر و النصاری فی عیسی علیهما السلام و المشركون فی الملائكة، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» ای فی الالهية كما زعم عابدوا الصنم. و قيل: «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ» فی خلق السموات و الارض، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

وَلِيُّ مِنَ الدَّلِّ» ای لم يتخذ ولياً فيتعزز به سبحانه و الله وليّ المؤمنين. قال مجاهد: لم يذل فيحتاج الى وليّ يتعزز به، «وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا» ای صفه بالعظمة و الكبرياء و انه اكبر من كلّ شىء و المعنى احمدا من هذه صفته.

و روى عن النبى (ص) انه قال خير الاقوال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

و عن ابن عباس قال: كان الغلام من بنى هاشم اذا افصح لقن هذه الآية. و عن عبد الحميد بن واصل قال من قرأ آخر بنى اسرائيل كتب الله عزّ و جل له من الاجر ملأ السّمآوات و الارض و الجبال و ذلك بانّ الله عزّ و جل يقول: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرُنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَكِدًّا» قال فيكتب له من الاجر على قدر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» الآية... موسى را فرستادند ببيغامبرى باسراييليان با نشانهای روشن و معجزهای پيدا چون عصا و يد بيضا و غير آن، همچنين مصطفی عربى را (ص) فرستادند ببيغامبرى بكافه جهانيان و معجزه وى قرآن كلام رحمن، نامه خداوند جهان ببنندگان، اما فرقت میان ایشان، موسى رفت و معجزه وى با وى رفت و مصطفی (ص) رفت و معجزه وى میان مؤمنان ماند تا بقیامت از آنک نبوت وى هم چنان پیوسته و بمانده تا برستاخیز، همه بیغامبران بصفه رسالت عزيز بودند و معجزه ایشان مخلوق، باز محمد عربی (ص) بالله تعالى عزيز بود و معجزه وى نامخلوق، او که بالله عزيز بود معجزتش صفت او بود لا جرم دست خلق بدو نرسيد و در مأمّن حفظ حق بماند که میگوید جلّ جلاله: «وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

باز موسى کلیم (ع) که عزّ وى بعضا بود بين تا اسراييليان با وى چه کردند، موسى در خواب شد ایشان عصا را بدزدیدند و آن را بدو نیم کردند و در زیر زمین پنهان کردند، موسى (ع) از خواب در آمد عصا ندید گفت بار خدایا عصاء من کو؟ ندا آمد که یا موسى عصا را بدو نیم کردند و در زیر زمین پنهان کردند، گفت بار خدایا کجا پنهان کردند و که پنهان کرد؟ فرمان آمد که ای موسى من نگویم که من پرده بندگان ندرم، لکن ای موسى

همانجا که ایستاده‌ای آواز ده تا من عصا را سمع دهم و نطق دهم تا بشنود و جواب دهد، موسی عصا را بر خواند، آن زمین بفرمان الله تعالی شکافته شد و عصا بلبیک جواب داد و از زمین هم چنان بدو نیم کرده بر آمد تا موسی شکسته بدید آن گه در آن حال درست شد و پیوسته گشت. اینجا لطیفه‌ای نیکو بشنو: چنانستی که الله تعالی گفتی اگر من عصا بموسی درست نمودمی وی عیب شکستگی در وی ندیدی شکسته نمودم آن گه درست کردم تا قدرت و منت من بیند، همینست حال بنده گناهکار، این دبیران که بر وی رقیب گردانیده‌ام نه بآنست که تا فردا او را رسوا کنم لکن تا فردا نامه نبسته بوی نمایم و دانند که بر ما هیچ نرفته است و هیچ بما فرو نشده، کار شکسته وی بوی نمایم تا عیب خود و کردار خود بیند و سزای خود بشناسد، آن گه من بسزای خود شکسته وی درست گردانم و فضل خود بوی نمایم تا منت همه از من بیند.

موسی را معجزه‌ای دادم که دست دشمنان بوی رسید، مصطفی عربی را (ص) معجزه‌ای دادم که دست هیچ دشمن هرگز بوی نرسید، ششصد و اند سال گذشت تا هزاران دشمنان ازین زندیقان و خصمان دین کوشیدند تا در قرآن طعنی زند و نقصی آرند نتوانستند، همه رفتند و قرآن بی عیب و نقصان بماند، خود می‌گوید جلّ جلاله و تقدّست اسمائه: «وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ» القرآن حقّ و نزوله حقّ و منزله حقّ و المنزل علیه حقّ و القرآن بحقّ نزل و من حقّ نزل و علی حقّ نزل.

«وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بتضعیف روزگار و ترادف اوقات فرو آمد، آیت آیت و سورت سورت بمدّت بیست سال یا بیست و سه سال علی اختلاف الروایات، این تفریق از بهر آن کردیم تا گرفتن آن و یاد داشتن آن بر مصطفی (ص) و بر امت آسان باشد و بر دلهاشان استوار و محکم بنشیند و جای گیرد و نیز تا شرف و کرامت مصطفی (ص) در آن پیدا شود که پیوسته از حضرت عزّت بوی پیغام و نامه می‌آید و تا بزرگوار و شریف بنده‌ای نباشد او را این تخصیص ندهد که پیوسته بسخنان و پیغام خود او را می‌نوازد.

«قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» از جناب احدیّت و جلال عزت اشارتست باستغناء لم یزل و لا یزال از دربایست طاعت لم یکن ثمّ کان می‌گوید شما را هیچ قدر نیست که ما را هیچ

در بایست نیست، خواهید ایمان آرید و خواهید نه، ما را بایمان شما حاجت نیست و از طاعت حدثان جلال و جمال ازل را حلیت نیست، هنوز رقم وجود بر هیچ موجود نکشیده بودیم که جمال ما مشاهد جلال ما بود، خود بخود خود را پسندیدیم، امروز که خلق را بیافریدیم همانیم که بودیم، بی نیاز بخود پیش از سبب، بی نیاز بر کمال پیش از طلب.

«وَايُخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ» گریستن حال مبتدیانت و صفت روندگان، هر کسی بر حسب حال خود و هر رونده‌ای بر اندازه کردار خود، تائب در گناه خود می‌نگرد از بیم عقوبت می‌گرید، مطیع در طاعت با فترت خود می‌نگرد از بیم تقصیر می‌گرید، عابد از بیم خاتمت می‌گرید که آیا با من فردا چه کنند، عارف در سابقه ازل می‌نگرد و می‌گرید که آیا در ازل بر من چه راندند و چه قضا کردند، این همه بر راه روندگانست و بر ضعف حال ایشان نشانست، اما ربودگان از خویشتن و اهل تمکین را بکاء نقص باشد و در راه ایشان علت بود، کما یحکی عن الجنید انه کان قاعدا و عنده امرأته فدخل الشبلی فارادت امرأته ان تستتر، فقال لها الجنید لاخبر للشبلی عنک فاقعدی فلم یزل یکلمه الجنید، فبکی الشبلی فلما اخذ الشبلی فی البکاء، قال الجنید لامرأته استتری فقد افاق الشبلی من غیبهته. «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الآیة... من عظیم نعمته سبحانه علی اولیائه تنزههم باسراهم فی ریاض ذکره بتعداد اسمائه الحسنی فینتقلون من روضة الی روضة، و من مأنس الی مأنس، و یقال الاغنیاء تردّد هم فی بساتینهم و تنزههم فی منابت ریاحینهم و الفقراء تنزههم فی مشاهد تسبیحهم یستروحون الی ما یلوح لاسراهم من کشفات جلاله و جماله، «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الی سید کونین و ای مهتر خافقین با صدیقان و مشتاقان ما بگوی که همه ما را باشید، همه ما را خوانید، همه ما را دانید، با عالمان بگوی که اسرار علم قدم ما راست نه شما را: «قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ». با جباران دنیا بگوی که جبار هفت آسمان و زمین مائیم و ملک و مملکت ما را سزاست نه خلق را: «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ». با خواجهگان و مهتران بگوی نه کرم جلال ماست که شما را از شب دیجور رستگاری می‌دهیم و در روز نگاه میداریم: «قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ». با عارفان بگوی: که فرستاد از بهر مؤانست دلهای شما چنین نامه‌ای و خلعتی که

ما فرستادیم؟: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ». با ظالمان و ناپاکان بگوی طریق عدل کار بندید چنان که با شما بعدل کار کردیم: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ». با عاصیان امت بگوی که بر درگاه ما باشید و در ما کوبید که اگر باندازه هفت آسمان و هفت زمین گناه دارید نگر که دل از امید فضل ما برندارید که فردا با همه خلائق کار بعدل کنیم و با گدایان امت محمد بفضل و رحمت: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ». ای محمد بر دوستان ما ثناء ما و ستایش ما و ذکر ما تو بر خوان و ما را بپاکی بستای که روح دل و آرام جان ایشان در ذکر ما است.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» ای اشکره علی نعمته العظيمة حيث عرفك أنه ليس له ولد و أنه لا شريك له «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» لم يقل لا ولي له بل له الاولياء و لكن لا يعتز بهم بل هم الذين يصيرون بعبادته اعزة، «وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا» بان تعلم أنك تصل اليه به لا بتكبيرك.

۱۸ - سورة الكهف - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«الْحَمْدُ لِلَّهِ» ثناء بسزاء الله را، «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ» آن خدای که فرو فرستاد بر رهی خویش این قرآن، «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱)» و آن را هیچ کژی نکرد.
«قِيَمًا» نامه ای راست، روشن، پاینده، «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ» تا بیم نمایی بگرفتنی سخت از نزدیک او، «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» و بشارت دهدا گرویدگان را، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» ایشان که نیکبها می کنند، «أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)» که ایشانراست مزدی نیکو.
«مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبْدًا (۳)» و ایشان در آن بدرنگ جاودان.
«وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا» و بیم نماید ایشان را که گفتند، «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)» که الله تعالی فرزندی گرفت.

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» ایشان را بآن سخن هیچ دانش نه، «وَلَا لِآبَائِهِمْ» و نه پدران ایشان را، «كَبُرَتْ كَلِمَةً» آن گفت که ایشان گفتند چه بزرگ سخنی است، «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» که بیرون می آید از دهنهای ایشان، «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)» نمی گویند مگر دروغی.
«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكُ» مگر که خویشتن را بخواهی کشت، «عَلَى آثَارِهِمْ» از بهر ایشان، «إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ» اگر ایشان بنگرند باین سخن، «أَسْفًا (۶)» از اندوه.
«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ» ما آفریدیم هر چه بر زمین از کس و از چیز، «زِينَةً لَهَا» آرایش آن را، «لِنَبْلُوَهُمْ» تا بیازمائیم ایشان را، «أَتَيْهِمْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۷)» که کیست از ایشان نیکوکارتر.

«وَأِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا» و ما هر چه برین زمین است خواهیم کرد آن را، «صَعِيدًا جُرُزًا (۸)» ناهامونی سخت بی بنا و بی نبات.
«أَمْ حَسِبْتُمْ» می پنداری، «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» که مردمان آن غار و آن دیه، «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)» از شگفتبهای کارهای ما شگفتی بود.
«إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» آن گه که باز شد آن جوانی چند با آن كهف، «فَقَالُوا رَبَّنَا» و

گفتند خداوند ما، «آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» ببخش ما را از نزدیک خویش بخشایشی، «وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰)» و بساز کار ما را براستی و نیکویی و صواب.

«فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ» بر گوشهای ایشان مهر نهادیم در آن غار «سِنِينَ عَدَدًا (۱۱)» سالها بشمار.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» آن گه از خواب برانگیختیم ایشان را، «لِنَعْلَمَ» تا ببینیم، «أَيُّ الْحَرْبِينَ أَحْصَى» که از دو گروه کیست که به شمارد، «لِإِذَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)» آن اندازه را که ایشان در کهف بودند.

التوبة الثانية

بدانک سوره الكهف جمله به مکه فرو آمد مگر یک آیت که به مدینه فرو آمد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» الآية... و جمله سورت شش هزار و سیصد و شصت حرفست، و هزار و پانصد و هفتاد و نه کلمه، و صد و ده آیت.

مفسران گفتند درین سورت ناسخ و منسوخ نیست مگر سدی و قتاده که گفتند در آن یک آیت است منسوخ: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» نسخها قوله: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، و قول درست آنست که منسوخ نیست که این بر سبیل تهدید و وعید گفته است و نظیر این در قرآن فراوانست و شرح آن جایها دادیم، و در فضیلت سورت مصطفی (ص) گفته: «من قرأ عشر آيات من سورة الكهف حفظاً لم يضره فتنة الدجال و من قرأ السورة كلها دخل الجنة».

و عن انس قال قال رسول الله (ص): من قرأ أول سورة الكهف و آخرها كانت له نورا من قدمه الى رأسه و من قرأها كلها كانت له نورا من السماء الى الارض.

و عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة سطع له نور من تحت قدمه الى عنان السماء يضيء به يوم القيامة و غفر له ما بين الجمعتين.

قوله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ای المستحق للحمد هو سبحانه. و قيل هو تعليم ای قولوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ». یعنی محمداً، «الْكِتَابَ» یعنی القرآن، «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» اختلافاً يناقض بعضه بعضاً.

قال ابن جرير ليس فيه ميل عن الحقّ الى الباطل و عن الاستقامة الى الفساد.

وقيل اللام زيادة اى لم يجعله عوجا، قيّما اى مستقيما معتدلا. وقيل قيّما على الكتب كلّها ناسخا لشرائعها. وقيل «قيّما» لمعتمد عليه و المرجوع اليه كقيّم الدار، و فى الآية تقديم و تأخير تقديره: انزل على عبده الكتاب قيّما و لم يجعل له عوجا، «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» اى انزل عليه الكتاب لينذر الكافرين عذابا شديدا عذاب الاستيصال فى الدنيا و عذاب جهنّم فى الآخرة. و قيل «بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ» اى من عنده، قرأ يحيى عن ابى بكر: «من لدنه» بسكون الدال و اشمامها الضمّ و كسر النون و وصل الهاء بياى فى حال الوصل، «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» بفتح الياء و صمّ الشين مخففة قرأها حمزة و الكسائى و قرأ الباقون «وَيُبَشِّرَ» بضمّ الياء و فتح الباء و كسر الشين و تشديدها، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» و هو الجنة.

«ماكثين» اى دائمين، «فيه» اى فى الآخرة و هو الجنة، «أبدًا» دائما.

«وَيُنذِرَ» بعذاب الله، «الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» يعنى اليهود و النصارى و المشركين.

«ما لَهُمْ بِهِ» اى بذلك القول، «مِنْ عِلْمٍ» لانهم قالوه جهلا و افتراء على الله، «وَلَا يَأْتِيهِمْ» الَّذِينَ تَقُولُوا هذه المقالة، «كَبُرَتْ كَلِمَةً» نصب على التمييز، اى كبرت مقالتهم كلمة، «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» اى ما يقولون الا الكذب بقولهم اتّخذ الله ولدا.

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» اى قاتل نفسك. و قيل معناه النهى اى لا تبخع نفسك، «عَلَى آثَارِهِمْ» على اثر توليهم و اعراضهم عنك لشدة حرصك على ايمانهم، «إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذِهِ الْحَدِيثِ» اى القرآن، «أَسْفًا» حزنا و الفعل منه اسف بالفتح.

و قيل: «أَسْفًا» اى غضبا و الفعل منه اسف بالكسر، و التقدير فلعلك باخع نفسك اسفا، و هو نصب على التمييز، و قيل مفعول له.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» يعنى النبات و الاشجار و الانهار، و قيل كلّ ما على الارض من شىء معنى آنتست كه ما هر چه در زمين چيز است و كس زينت زمين را آفريديم تا بيازمائيم ايشان را كه كيست در دنيا زاهدتر و از زينت دنيا دورتر و بخداى تعالى نزديكتر. ضحاک و كلبى گفتند: «ما عَلَى الْأَرْضِ» اين ما بمعنى من است اى من على الارض من الرجال اى الانبياء و العلماء و حفظة القرآن، «لِنَبْلُوَهُمْ» اى لنامرهم

بالطاعة و ننهاهم عن المعصية، ما پیغامبران را و دانشمندان را و حفظه قرآن را زینت دنیا کردیم، دنیا را بایشان بیاراستیم تا ایشان را بطاعت فرمائیم و از معصیت باز زینیم، آن گه خبر داد که آنچ زینت دنیا ساختیم بعاقبت بفنا بریم و دنیا همه خراب کنیم. گفت: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا» مستویا، «جُرُزًا» میثا لا ینبت شیئا.

الصَّعِيد اسم لما ظهر من اديم الارض دون الاوهاد و الجزز الارض الميئة التي لا تنبت. «أَمْ حَسِبْتَ» ای بل حسبت، ترك الكلام الأوّل و استفهم عن الثانی و المراد النهی ای لا تتعجب من ذلك فليس ذلك بالبديع من صنعنا معنی آنست که ای محمد تو شگفت داری و عجب کار آن جوانمردان اصحاب الکهف؟! عجب مدار که آن از صنع ما بديع نیست: فالعجائب فی خلق السّماوات و الارض اکثر در آفرینش آسمان و زمین و هر چه در آن عجائب بیشتر است و تمامتر.

قال ابن عباس ای سألوک عن ذلك لیجعلوا جوابک علامة لصدقک و کذبک و سائر آیات القرآن ابلغ و اعجب و ادلّ علی صدقک. و قيل احسبت معناه أ علمت ای لم تعلمه حتّی اعلمناک، «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» الکهف: الغار فی الجبل. قال مجاهد تفریح بین جبلین.

مفسران را قولها است در معنی: رقیم ابن عباس گفت نام آن کوه است که کهف در وی بود، و هم از ابن عباس روایت کنند بقولی دیگر که نام آن ديه است که اصحاب الکهف از آنجا بودند، سعید جبیر گفت نام سگ ایشانست، مجاهد گفت نام آن لوح است که نام و صفت ایشان و حلیت و قصّه ایشان در آن نوشته یافتند و آن لوح از رصاص بود، و گفته‌اند از سنگ بود، و در خبر آمده که رقیم جماعتی بودند و رسول (ص) ذکر ایشان کرده و قصّه ایشان گفته در آن خبر که نعمان بشیر روایت کند از مصطفی (ص): گفت سه مرد بودند در روزگار پیش که از خانه بیرون رفتند در طلب روزی از بهر عیال و کسان خویش، در آن صحرا و وادی همی رفتند که باران در باریدن ایستاد، ایشان از بیم باران در میان کوه شدند و با غاری نشستند، در آن حال سنگی از بالای کوه فرو آمد بر در آن غار و در غار محکم فرو گرفت و مصمت بیست چنانک هیچ روشنایی پیدا نبود، ایشان با یکدیگر گفتند که تا هر یکی از ما که روزی عملی نیکو کرده است این ساعت در دعا یاد

کند و بدرگاه عزّت شفیع برد مگر الله تعالی بفضل خود بر ما ببخشد و این در بسته گشاده گرداند.

یکی گفت من روزی مزدوران را بکار داشتم بنیمه روز مردی رسید با وی شرط کردم که در باقی روز کار کند نیکو و مزد وی چون دیگر مزدوران یک روزه تمام بدهم، چون وی را مزد میدادم دیگری گفت: أ تعطی هذا مثل ما اعطیتنی و لم يعمل الا نصف النهار؟ او را بعمل نیم روزه چندان میدهی که ما را بعمل یک روزه؟ گفتم ای عبد الله از مزد تو هیچ نکاستم ترا چه زیان که مال خود از وی دریغ نداشتم که نه از آن تو چیزی بکاستم تا ترا ناخوش آید، مرد خشم گرفت و مزد خویش بجای بگذاشت و برفت من آن حق وی گوش میداشتم تا روزی که بدان گوساله‌ای خریدم و می‌پروردم و زه میکرد و جمله از بهر وی میداشتم، پس از روزگاری باز آمد پیر و ضعیف گشته و من او را نمی‌شناختم، گفت: ان لی عندک حقاً مرا بر تو حقیقت، با یاد من آورد تا او را بشناختم، گفتم دیرست تا ترا میجویم و آنک آن گاو و گوساله همه آن تواند، بروزگار با هم آمده و از بهر تو گوش داشته، مرد خیره بماند گفت: افسوس مکن بر من مسکین و حق من بده، گفتم و الله که افسوس نمی‌دارم و آن همه حق تو است و ملک تو، مرا در آن هیچ حق نه، آن گه گفت بار خدایا اگر میدانی که آن از بهر تو کردم تا رضاء تو باشد: فافرج لنا فرجة این سنگ شکافته گردان و فرجه‌ای ما را پیدا کن آن ساعت سنگ از هم شکافته گشت چندانک روشنایی بدیدند.

دیگری گفت: بار خدایا دانی که سال قحط بود و مرا از قوت خود فضله‌ای بسر آمد و مردم از قحط و نیاز و گرسنگی بمانده، زنی آمد و از من طعام خواست ندادم و نیز در وی طمع کردم آن زن تن در نداد و برفت. از گرسنگی و بی‌کامی دیگر باره باز آمد و من هم چنان در وی طمع کردم و بر وی همی‌پیچیدم تا از حال ضرورت تن در داد، چون دست بوی بردم بر خود بلرزید و آهی کرد، گفتم چه رسید ترا؟ گفت: اخاف الله ربّ العالمین از خدا می‌ترسم که این چنین کار هرگز بر من نرفت، من با خود گفتم زنی ناقص عقل بوقت ضرورت و بی‌کامی از خدا بترسد و من بوقت فراخی و نعمت چون از وی نترسم؟! آن حال در من اثر کرد و برخاستم و او را رها کردم و حق وی بشناختم و با وی

نیکوئیها کردم، بار خدایا اگر میدانی که آن همه از بهر رضاء تو کردم ما را فرج فرست و ازین بند رهایی ده، آن سنگ فراخ از هم باز شد و روح تمام از هوا و روشنایی بابشان پیوست.

مردم سوم گفت: بار خدایا دانی که مرا مادری و پدری پیر و ضعیف بودند و شکسته و زن داشتم با کودکان خرد و مرا عادت بود که گوسپند بدوشیدمی و شیر نخست بمادر و پدر دادمی آن گه بکودکان، تا روزی که در صحرا دیر بماندم چون باز آمدم پدر و مادر خفته بودند، کراهیت داشتم که ایشان را از خواب بیدار کنم، هم چنان بر سر ایشان ایستادم قدح شیر بر دست نهاده و آن کودکان گرسنه فرو گذاشته، تا بوقت بام که ایشان از خواب در آمدند و شیر بایشان دادم، بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم و بآن وجه رضاء تو خواستم این کار بر ما تمام کن و ازین بند ما را خلاص ده.

قال النعمان بن بشیر کأنی اسمع من رسول الله (ص) قال: قال الجبل طاق ففرج الله عنهم فخرجوا.

اما قصه اصحاب الکهف و بدو کار ایشان و بیان سیرت و حلیت و روش ایشان علماء صحابه و تابعین و ائمه دین در آن مختلفند و در روایات و اقوال ایشان اختلاف و تفاوت است. قول امیر المؤمنین علی (ع) آنست که اصحاب الکهف قومی بودند در روزگار ملوک طوایف میان عیسی (ع) و محمد (ص) و مسکن ایشان زمین روم بود در شهر افسوس گفته اند که آن شهر امروز طرسوس است، و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود، و ایشان را ملکی بود صالح تا آن ملک بر جای بود کار ایشان بر نظام بود و بر دین عیسی راست بودند، چون آن ملک از دنیا برفت کار بر ایشان مضطرب گشت و سر بیاطل و ضلالت و تباه کاری در نهادند و بت پرست شدند، و در میان ایشان قومی اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بر دین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود جباری متمرّد، کافری بت پرست، قومی گفتند دعوی خدایی کرد و خلق را بر طاعت خود دعوت کرد، و این دقیانوس با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه افسوس دار الملک خود ساخته و هر کس که سر در چنبر طاعت وی نیاموردی و از دین وی بر گشتی او را هلاک کردی.

و میگویند درین شهر افسوس قصری عظیم ساخته بود از آبگینه بر چهار ستون زرین بداشته و قندیلهای زرین از آن در آویخته بزنجیرهای سیمین، و از جوانب آن روزنها ساخته بلند چنان که هر روز آفتاب از روزنی دیگر در تافتی و بدیگری بیرون شدی، و در آن قصر تختی زرین ساخته هشتاد گز طول آن و چهل گز عرض آن بانواع جواهر و یواقیت مرصع کرده، و بیک جانب تخت هشتاد کرسی زرین نهاده که امیران و سالاران لشکر و ارکان دولت بر آن نشستندی، و بدیگر جانب همچندان کرسی نهاده که علماء و قضات و احبار بر آن نشستندی، و بر سر خود تاجی نهاده که چهار گوشه داشت در هر گوشه‌ای گوهری نشانده که در شب تاریک چون شمع می تافت، و پنجاه غلام از ملک زادگان با جمال بر سر وی ایستاده، هر یکی را تاجی بر سر و عمودها در دست، شش جوان دیگر از فرزندان ملوک با خرد و رای و تدبیر تمام ایستاده بر راست و چپ وی، این شش جوان اند که اصحاب الکهف اند، نامهای ایشان: یملیخا، مکسلمینا، محشطلینا، مرطونس، اساطونس، افطونس. و قیل یملیخا و مکسلمینا و مرطوس و ینینوس و سارینوس و ذوانیونس.

آن متکبر متمرّد دقینانوس برین صفت پادشاهی و مملکت می راند و هرگز او را درد سری نبود و تبی نگرفت تا از متکبری و جباری که بود دعوی خدایی کرد! چنانک فرعون با موسی کرد و خلق را بر عبادت و خدمت خود راست کرد، و هر که بخدایی او اقرار ندادی او را هلاک کردی، روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی در آمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو دارد، لرزه بر وی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سر وی بیفتاد و زرد روی گشت، و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود که آب بر دست ملک میریخت، و این شش کس نوبت کرده بودند که چون از خدمت وی فارغ شدند بدعوت بخانه یکی از ایشان بودندی، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا بود چون خوان بنهادند و دست بطعام بردند، یملیخا نخورد و هم چنان متفکر و مضطرب نشست، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه‌ای؟ گفت، ای برادران مرا اندیشه‌ای در دل افتاد که خورد و خواب و قرار از من ر بوده، گفتند آن چه اندیشه است؟! گفت: این ملک دعوی خدایی می کند و من امروز

او را بر حالی دیدم از بیم و ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند، و نیز اندیشه می‌کنم که خدایی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون یملیخا این سر بر ایشان آشکارا کرد، ایشان چشم وی را بوسه همی دادند و می‌گفتند ما را همین اندیشه بخاطر در می‌آمد لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، بیکبار آواز بر آوردند که دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

یملیخا گفت اکنون یقین دانید که ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت، ما را نباید گریخت در وقت غفلت ایشان ببهانه اسب تاختن و گوی زدن، پس چون دانستند که قوم از ایشان غافل‌اند، برنشستند و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم براندند، آن‌گه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که ناز این جهانی از ما شد و نیاز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند، جوانان بناز و نعمت پرورده همی کلفت و مشقت اختیار کردند و محنت بر نعمت گزیدند، پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پایهاشان افکار شده و رنجور گشته، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر که بما دهی؟ گفت: دارم، لیکن رویهای شما روی ملوکست و بر شما اثر پادشاهی می‌بینم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته‌اید! قصه خویش با من بگوئید، ایشان گفتند، ما دینی گرفته‌ایم که اندر آن دین دروغ گفتن روا نیست، اگر قصه خود با تو راست گوئیم ما را از تو هیچ رنجی و گزندی رسد؟ شبان گفت نه، پس ایشان قصه خود بگفتند، شبان بیای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می‌آید که شما می‌گوئید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوندان باز رسانم که آن همه امانت‌اند بنزدیک من، شبان رفت و گوسفندان را بخداوندان باز رسانم که آن همه امانت‌اند بنزدیک من، شبان رفت و گوسفندان باز سپرد و بنزدیک ایشان باز آمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

گفته‌اند که نام آن سگ قطمیر بود و گفته‌اند صهبا و گفته‌اند بسیط و گفته‌اند قطفیر و گفته‌اند قطمور، و رنگ وی ابلق بود و گفته‌اند آسمان گون و گفته‌اند از سرخی بزردی

زدی، و نام شبان کفیشطیونس، جوانان گفتند مر شبان را که این سگ را بران که سگ غمّاز باشد، نباید که بیانگ خویش ما را فضاحت کند، هر چند که شبان وی را همی راند نمی رفت، آخر آن سگ بزبانی فصیح آواز داد که مرا مرانید که من نیز گواهی میدهم که خدا یکیست، دست از من بدارید تا بیایم و شما را پاسبانی کنم تا دشمن بر شما ظفر نیابد، و اگر شما را نزد خداوند قربتی باشد ما نیز ببرکت شما بنعمتی در رسیم، جوانان چون این بشنیدند او را فرو گذاشتند، و گفته اند که او را بر گردن گرفتند و بنوبت او را همی بردند، پس شبان ایشان را بکوهی برد نام آن کوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت مثمره ای بود و چشمه آب روان، ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند، اینست که ربّ العزّه گفت: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» ای اذکر یا محمد «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ». و قیل العامل فیہ عجبا و معنی اوی صار الیه و جعله مأواه و الفتیة جمع فتی کصبیة و صبی، ایشان در آن غار شدند گفتند: «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»، «آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» ای اعطنا من عندک و قبلک تعطفًا، «وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا» ای سهّل لنا، و التّهیئة احداث هیئة الشیء و شکله، «رَشَدًا» ای صلاحا و فلاحا.

«فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» یعنی انماهم، یقال ضرب علی اذن فلان اذا نام لانّ النائم ربّما فتح عینیه او هدی لسانه او تحرک شیء من اطرافه و من الناس و غیرهم ما ینام فاتحا عینیه و لیس شیء من ذوات الروح یسمع و هو نائم فلذلک قیل للنوم ضرب علی الاذن. و قیل «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» ای سلبناهم حواسهم لانّ النائم مسلوب الحواس و خصّ السّمع بالذکر من بین الحواس لانّ من سلب سمعه سلب عقله و النائم مسلوب العقل بخلاف سائر الحواس، «سِنِّینَ عَدَدًا» نصب علی التّمییز و المعنی سنین تعدّونها و لا تحقّقونها. و قیل «سِنِّینَ» ذات عدد، و قیل «سِنِّینَ» کثیرة.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» ای بظنناهم، «لِنَعْلَمَ» علم مشاهده و وجود. قال ابن جریر لیعلم عبادی، «أَيُّ الْحَزْبَيْنِ» یقال هما معا من اصحاب الکهف تحزبوا حین انتبهوا و اختلفوا کم لبثوا می گوید چون ایشان را از خواب بینگیخیم دو حزب بودند یعنی دو گروه مختلف در سخن، یک گروه گفتند: «كَمْ لَبِثْتُمْ» و یک گروه گرفتند: «لَبِثْنَا يَوْمًا» او بعض یوم. و یقال انّ الحزبین

احدهما اصحاب الكهف و الحزب الثانی اهل قریتهم الّتی خرجوا منها و هی سدوم حین
عثروا علی اصحاب الكهف فحسبوا مغیبهم عن القرية و مكثهم فی الكهف من كتابهم الّذی
وجدوه فی لوح من رصاص عندهم. قال ابن بحر احد الحزبین اللّهُ و الثّانی الخلق، كقوله:
«أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّهُ».

... «أَحْصَى» أفعال من الاحصاء و هو العدّ، و «أَمَدًا» نصب علی التّمییز، و قیل «أَحْصَى»
فعل ماض ای احاط علما بأمَد لبّثهم و «أَمَدًا» نصب لِأنّه مفعول احصى و الامد الغایة، و
قیل العدد.

دقیانوس چون ایشان را طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر
گریزند، وی برنشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا بدر غار رسید: فوجدوا
آثارهم داخلین و لم یجدوا آثارهم خارجین، گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیداست اما
نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشان را ندیدند ربّ العالمین ایشان را
در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان ناپینا کرد. و گفته‌اند که
ایشان را در غار بدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و
فرع که در دل ایشان افتاد، پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشانست، در غار برآرید
بر ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و بازگشتند.

دو مرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می‌داشتند لوحی ساختند از رصاص و
نامهای ایشان بر آن لوح نوشتند که فلان و فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت
دقیانوس طاغی از وی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که بایشان
در رسد و ایشان را ببیند بداند که ایشان مسلمانانند و دین داران، و تاریخ رفتن ایشان و
فقد ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند و گفتند: لعلّ
یوما یعثر منهم علی اثر.

النویة الثالثة

قوله تعالی: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ» بِسْمِ اللّهِ الَّذِی اسْمه لکلّ خائف ملاذ، بِسْمِ الَّذِی
باسمه من الشّیطان معاذ، بِسْمِ اللّهِ الَّذِی قلب کلّ محبّ بذکره افلاذ بنام او که نام اوست
همه خیرات را بنیاد، بنام او که بنام او گردد دل از بند غمان آزاد، بنام او که دل عارف جز

بنام او نگردد شاد، بنام او که مشتاق از شراب وصل او گیرد یاد، بنام او که وفا و کرم هر دو را نام کرد تا نعمت آشنایی بر آب و گل تمام کرد، بنام او که مهر خود مشتاق را دام کرد و بجای شراب وصل خود رهی را در جام کرد، بنام او که خواب بر دیده محب حرام کرد تا عقد دوستی وی با خود بر نظام کرد، بنام او که در سر بجان منتظر سلام کرد تا دلش بر روح و ریحان کرد، آن گه ظاهر او بدست دشمن حیران کرد و باطن معدن اندوهان کرد. ای جوانمرد اگر آسیای بلا بر سرت بگرداند نگر از آستانه خدمتش در نگذاری قدم، و در طبقات درکات سفلی میل دو دیده تو گرداند نگر جز برضای وی برنیاری دم، که عزت عزت اوست، عزت دیگران همه ذلست، و عجز همه فنا و عدم، قضا قضاء اوست، حکم حکم او، حکم دیگران همه میل است و هوی و ستم.

بیر طریقت گفت: الهی ار تو فضل کنی از دیگران چه داد و چه بیداد، و تو عدل کنی پس فضل دیگران چون باد، الهی آنچه من از تو دیدم دو گیتی بیاراید، عجب اینست که جان من از بیم داد تو می نیاساید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» حمد نفسه بنفسه حین علم عجز الخلق عن بلوغ حمده، خداوند ذو الجلال قادر بر کمال، مفضل بانوال، سزاوار ثناء خویش، شکر کننده عطاء خویش، ستایش خود خود می کند و ثناء خود خود میگوید که عزت خود خود شناسد و عظمت و جبروت خود خود داند، متعزز بجلال خویش، متقدّس بکمال خویش، متکبر بکبریاء خویش، آب و خاک بوصف او کی رسد، لم یکن ثم کان، قدر وی چه داند، صفت حدثان در برابر صفت وی چون آید، نبود پس بود نیست است، از نیست معرفت هست کی آید، ربّ العزه بفضل و کرم خود خلق را در وجود آورد و کسوت فطرت پوشانید، و ایشان را پرورش داد و از بلاها نگه داشت، طاعات با تقصیر قبول کرد و جور و جفای ایشان پرده فضل بپوشید، توفیق طاعت ارزانی داشت و دل را بایمان و معرفت بیاراست، چون دانست که ایشان از گزارد شکر این نعمت عاجزانند، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف نیابت مفسلان و عاجزان بداشت و خود را حمد آورد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، در راه محبت دوستان را نیابت داشتن شرط دوستی است، گفت آن نعمتها که دادم همه بی تو دادم و قسمت بی تو کردم، چنانک بی تو قسمت کردم بی تو حمد آوردم، و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا احسان

و انعام خود بر تو تمام کردم، «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ الْكِتَابَ» الّذی اشارتست، انزل علی عبده الكتاب عبارتست، اشارت نصیب ارواحست و عبارت نصیب اشباح، ارواح در سماع «الَّذِي» بنشاط آمد طرب کرد، اشباح در سماع «أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ الْكِتَابَ» در اجتهاد آمد راه طلب گرفت، درین آیت هم تخصیص مصطفی است خاتم پیغمبران و هم تعظیم قرآن است کلام رحمن، اگر مصطفی است امان زمین است و زین آسمان، و قرآن است یادگار دل مؤمنانست و انس جان عارفان.

مصطفی (ص) رهبان شریعتست و عنوان حقیقت، قرآن دلها را عدت است و جانها را تبصرت، مصطفی کل کمالست و جمله جمال، قرآن نامه است بینندگان از حضرت ذو الجلال، نامه‌ای که در آن هم بشارتست و هم نذارت، دوست را بشارتست و بیگانه را نذارت، دوست را بشارت میدهد که: «أَنْ لَّهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كِثْبَنَ فِيهِ أَبَدًا» و بیگانه را بیم نماید که: «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» الایة... یا محمد لا تشتغل سرک بمخالفاتهم فما علیک الا البلاغ و الهدی منا لمن نشاء.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» اهل المعرفة باللّه و المحبّة له و المشتاقون الیه هم زینة الارض و نجومها و اقمارها و شمسها اذا تلالاً انوار التوحید فی اسرار الموحدين اشرق جمیع الآفاق بضیائهم، زینت زمین دوستان خدای اند، عالم بایشان آراسته و جهان بایشان نگاشته، دلهاشان بنور معرفت افروخته، سرهاشان در حضرت قربت بسفارت حکمت بار داده، رویهاشان در حضرت قربت بمنهج صواب گردانیده و جاده طریقت و سنت در پیش ایشان نهاده، اعلام دین‌اند و اوتاد زمین، مصابیح جهان و مفاتیح جنان، ممهّدان قواعد دوستی و مسندان ایوان راستی، آزم خلق از اللّه بایشان و مقصود از آفریدن کون ایشان، بنام و نشان درویشانند و بحقیقت ملوک زمین ایشانند، ملوک تحت اطمار.

هر که سیرت و حلیت ایشان خواهد که بداند تا قصّه اصحاب الکهف برخواند که اللّه تعالی ایشان را در قرآن جلوه می‌کند که: «إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» ایشان را گفتند درین غار روید و خوش بخشید و سر بیالین امن باز نهید که ما خواب شما بعبادت جهانیان بر گرفتیم.

لطیفه‌ای شنو نیکو: ربّ العزّه ایشان را در آن کوه آن غار پدید کرد، و بنده مؤمن را بوقت رفتن از دنیا چهار دیوار لحد غار وی کرد، چنانک ایشان را در آن غار ایمن کرد از دشمن، مؤمنانرا درین غار ایمن کند از شیطان، گوید: «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» در آن غار بر ایشان رحمت کرد گفت: «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ». هم چنان درین غار لحد بر مؤمن رحمت کند که: «فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ». و چنانک آن غار بریشان فراخ کرد گفت: «وَ هُمْ فِي فِجْوَةٍ مِنْهُ»، لحد بر مؤمن فراخ کند بعمل صالح چنانک گفت: «فَلْيَأْنَسِهِمْ يَمَهُدُونَ». و خبر درستست که: یفسخ له فی قبره... الحدیث، بالای غار بر ایشان گشوده کرد تا روح هوا و نسیم باد صبا ازیشان منقطع نگردد، همچنین دری از بهشت بر آن روضه مؤمن گشایند تا از جانب جنّات عدن نسیم خوش بوی بر وی همی‌گذرد و مضجع وی خوش همی‌دارد.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ما بر تو خوانیم، «نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» قصّه ایشان و خبر ایشان برآستی، «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» ایشان جوانی چند بودند، «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» بگرویدند بخداوند خویش، «وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)» و ایشان را راست راهی فرودیم.

«وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» و بر دل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و بالهام ایمان بند بستیم، «إِذْ قَامُوا» آن گه که بر خاستند، «فَقَالُوا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و گفتند خداوند ما خداوند آسمان و زمینست، «لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» نخوانیم جز ازو خدایی، «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (۱۴)» که اگر خوانیم، کز و ناسزا و دروغ گفته باشیم.

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا» اینان که کسان مانند، «أَتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» جز از الله خدایان گرفتند «أَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ» چرا بر خدایی این خدا خواندگان خویش حجّتی و عذری نیاورند، «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵)» کیست ستمکارتر از آن کس که بر الله تعالی دروغ سازد.

«وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» و هر گه که از قوم خویش دوری جستید و جدایی گرفتید «وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» و آنچه قوم می‌پرستند جز از الله تعالی، «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» با کهف شوید، «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» تا باز گستراند شما را خداوند شما رحمت خویش، «وَ

يَهَيِّئْ لَكُمْ» و باز سازد الله تعالی شما را، «مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶)» از کار شما برگ کاهی. «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ» و آفتاب را بینی آن گه که برآید، «تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ» که در گردد از تیغ غار ایشان، «ذَاتَ الِیْمِینِ» از راست سوی، «وَإِذَا غَرَبَتْ» و آن گه که آفتاب فرو شود، «تَقْرَضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ» و برد از ایشان و در گردد از سوی چپ دست، «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» و ایشان در گشادی در غارند، «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» آن از شگفتیهای خداست، «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر که الله تعالی راه نماید او را راه یافته اوست، «وَمَنْ يَضِلْ» و هر کرا بی راه کرد الله تعالی او را، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا (۱۷)» نیابی او را یاری دهی راه نمای.

«وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا» پنداری ایشان را که بیدارند «وَهُمْ رُقُودٌ» و ایشان در خوابند، «وَنُقَلِّبُهُمْ» و ایشان را می گردانیم، «ذَاتَ الِیْمِینِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» از چپ بر راست و از راست بر چپ، «وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» و سگ ایشان دو دست خویش گسترانیده، «بِالْوَصِيدِ» بر درگاه غار، «لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ» اگر دریشان فرو نگریدی تو، «لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» پیش باز گریزیدی از ایشان، «وَ لَمَلَمْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸)» و بر گردیدی تو از بیم از ایشان.

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» هم چنان از خواب بینگیزانیدیم ایشان را، «لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» آن را تا یکدیگر پرسند، «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» گوینده ای گفت از ایشان، «كَمْ لَبِثْتُمْ» چند بودید، «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» بعضی گفتند از ایشان که یک روز یا نیم روز، «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» آخر گفتند خداوند شما داند که چند است تا اینجا، «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» یکی را از آن خویش بشهر فرستید و این درم که دارید، «فَلْيَنْظُرْ آيَهَا أَزْكَى طَعَامًا» تا بنگرد که کجاست طعامی پاکیزه تر و نیکوتر، «فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ» تا شما را خوردنی آرد از آن، «وَ لِيَتَلَطَّفْ» و تا پنهان رود تا آزار و رفق کند، «وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا (۱۹)» و مبادا که کسی را از حال شما آگاه کند.

«إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» که ایشان اگر آگاهی یابند از شما و دست یابند بر شما، «يَرْجُمُوكُمْ» شما را ازین غار بیرون آرند، «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلْهُم» یا شما را با کیش خود برند، «وَ لَنْ تُلَاقُوا إِذَا أَبَدًا (۲۰)» و اگر با کیش ایشان شوید هرگز نیکی نیابید. «وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» و هم چنان آگاهی نمودیم ایشان را، «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»

تا بدانند که رستاخیز حق است، «وَ أَنْ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» و در خاست رستاخیز شک نیست، «إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ» آن گه که سخن در میان خویش از دهن یکدیگر فرا می‌ستدند، «فَقَالُوا أَبْنَاؤُا عَلَيْنَهُمْ بَنِيَانًا» گفتند اینجا مسجدی کنید زائر و متعبد را، «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ» خدای ایشان داناتر بایشان، «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ» آن قوم گفتند که بر قصه صاحب الکهف افتادند و از ایشان آگاه، «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱)» بر غار ایشان مسجد گیریم و جای پرستش.

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَذِبُهُمْ» می‌گویند که ایشان سه تن اند چهارم ایشان سگ ایشان، «وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَذِبُهُمْ» و گروهی می‌گویند که پنج تن اند ششم ایشان سگ ایشان، «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بینداشت می‌گویند از چیزی پوشیده از ایشان، «وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَذِبُهُمْ» و گروهی می‌گویند که هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان، «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» بگوی خداوند من داناتر بچندی ایشان، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» نداند ایشان را از خلق مگر اندکی، «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» بیکار مکن در کار ایشان مگر بآنچ قرآن ترا پیدا کند، «وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» و فتوی میرس و دانش مجوی در کار اصحاب کهف، «مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)» از جهودان از هیچکس.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «نَحْنُ نُقِصُّ عَلَيْكَ» يقال قصصت القصة اذا تتبعت الحديث، «نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» ای خبرهم بالصدق. و قيل باليقين. «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» حکم الله لهم بالفتوة حين آمنوا بلا واسطة، كذلك قال بعضهم رأس الفتوة الايمان، «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى» ايماناً و بصيرة و ايقاناً. و قيل ثبتناهم على ذلك.

«وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» ای قوينا قلوبهم على اتمام ما لووا. و قيل قويناهم بنور الايمان حتى صبروا على هجران دار قومهم و فراق ما كانوا فيه من خفض العيش و فروا بدينهم الى الكهف. و قيل الهمناهم الصبر، «إِذْ قَامُوا» بالدعوة الى الايمان سرا. و قيل قاموا على ارجلهم. و قيل قاموا من رقدتهم. و قيل قاموا على ايمانهم و لم يرتدوا. و قيل قاموا بين يدي دقيانوس الملك الذي كان يفتن اهل الايمان عن دينهم، «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوًا» ای لن نعبد، «مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» کذبا و جوراً و خطأ،

الشَّطَط اسم للجور فعلا او قولاً اخذ من الشَّطوط و هو البعد، يقال شَطَّ يَشْطُّ اذا بعد.
قال الشاعر:

تَشَطَّ غدا دار جيراننا و الدَّار بعد غد ابعده

معنی آیت آنست که ایشان را ایمان و بصیرت و یقین افزودیم و بر آن بداشتیم و قوت دل دادیم تا آن کار که در گرفتند بسر بردند، از خان و مان و کسان خود ببریدند و ناز و نعیم و کام دنیا بگذاشتند و با دین اسلام و توحید با غار گریختند، در دعوت اسلام ایستادگی نمودند و بر آنچه گفتند بایستادند و برنگشتند، و پیش دقیانوس جبار بر پای ایستاده با قوت دل و نور ایمان گفتند: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا».

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا» فی النَّسَبِ، «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ» ای من دون الله، «إِلَهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ» هَلَّا يَأْتُونَ، «عَلَيْهِمْ» ای علی عبادتہم، «بِسُلْطَانٍ بَيْنَ» بحجّة ظاهرة، بکتاب مبین، بعذر واضح. قال قتادة كل سلطان في القرآن فمعناه الحجّة، «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» فی اشراکه مع الله آلهة، تا اینجا سخن ایشانست.

«وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» این عزلت، مهاجرت است، همچون عزلت ابراهیم از پدر و قوم خویش که گفت: «وَ اعْتَزَلْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ». «وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» یعنی اذا بعدتم عن القوم، «وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» ای دون الله، و فی مصحف ابن مسعود: «وَ مَا يَعْبُدُونَ دُونَ اللَّهِ» و روا باشد که آن قوم هم بت می پرستیدند و هم الله را جلّ جلاله و آنکه استثناء متصل باشد یعنی اعتزلتم قومکم، «وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» فانکم لم تترکوا عبادتہ، «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» صیروا الیه، «يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ» یسّط و یوسّع علیکم، «مِنْ رَحْمَتِهِ» ای رزقه. و قبیل من توفیقه، «وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا» ای یسهل لکم ما تریدون من امر الدّین. و قبیل «مِرْفَقًا» رزقا رغدا و غذا و تأکلونه، مرفقا بفتح میم و کسر فا قراءت مدنی و شامی است، باقی بکسر میم و فتح فا خوانند، فالمرفق بفتح المیم مصدر کالمطلع و المرجع و المحیض و المحیض و بکسر المیم اسم لما یرتفق به کالمخیط و المقطع و هو ما یرتفق و یستعان به.

«وَ تَرَى السَّمْسَ» تری کلمة عربیة تفتتح بها تضعها موضع العلم. و قبیل معناه لو رأیتهم یا

محمد لرأيتهم بهذه الصفة، «إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ» بى الف بر وزن تصرف: قراءت شامى و يعقوب است، «تَزَاوَرُ» بالف و تخفيف قراءت عاصم و حمزه و كسايى، باقى «تزاور» بتشديد زا و الف خوانند، اى تزاور من الزور و هو الميل اى تميل و تنحرف الشمس عن حرف الكهف، «إِذَا طَلَعَتْ» فى اطول ايام من ايام الصيف لان الكهف فى مقابلة بنات النعش، «ذات اليمين» اى ناحية يمين القائم بباب الكهف، «وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ» اى تتركهم و تعدل عنهم، «ذات الشمال» معنى آنتست كه رب العزه شخص و صورت ايشان در آن غار از حرارت شعاع آفتاب نگه داشت كه آن غار برابر بنات النعش بود، آفتاب بوقت طلوع و غروب از ايشان در ميگذشت، روشنايى مى داد و شعاع بر ايشان نمى افتاد و الله تعالى ايشان را نگه مى داشت، «وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» اى فى متسع و فضاء من الكهف ينالهم نسيم الريح و برد الهواء و تنفى عنهم كربة الغار و غومومه، «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» اى ذلك الذى ذكرت من امر الفتية من عجائب صنع الله تعالى و دلالات قدرته و حكمته، «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» من يوفقه فهو الذى اهتدى و اصاب اشار الى انه هو الذى تولى هدايتهم و لو لا ذلك لم يهتدوا، «وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» اى من اضله فلا هادى له لان التوفيق و الخذلان بيد الله.

«وَ تَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا» جمع يقظ و يقظ مثل قولك رجل نجد و نجد للشجاع و جمعه انجاد، «وَ هُمْ رُقُودٌ» اى نيام، جمع را قد مثل قاعد و قعود، يعنى لو رأيتهم مشاهدة لظننت ذلك لان عيونهم كان مفتوحة كأنهم احياء ينظرون، «وَ نُكَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» يريد فى رقدتهم كى لا تأكل الارض ما يليها من ابدانهم على طول المدّة و ذات اليمين صفة البقعة اى من البقعة التى تلى ايمانهم الى البقعة التى تلى شمالهم و هى نصب على ظرف المكان، و يقال ان يوم عاشوراء كان يوم تقليبيهم. و عن قتادة قال ان التقليب كان فى الرقدة الاولى. و قال ابن عباس ان لهم فى كل عام تقليبيين ستة اشهر على ذى الجنب و ستة اشهر على ذى الجنب.

... قوله: «وَ كَلِّبُهُمْ بِأَسِطِّ ذِرَاعِيهِ» يديه، يقال يلحسهما فتشبعه احديهما و ترويه الأخرى، و الوصيد موضع العتبة كانت او لم تكن و الايصاد الاغلاق، سميت العتبة وصيدا لان الباب عليها يغلق، قوله: «لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ» يعنى لو اشرفت عليهم فنظرت اليهم، «لَوُكِّيتَ مِنْهُمْ

فراراً» لا عرضت عنهم و هربت منهم، «وَ لَمُلِّتْ مِنْهُمْ رُعباً» اى امتلئت منهم خوفاً لان اظفارهم و شعورهم طالت و اعينهم مفتحة كالمستيقظ الذى يريد ان يتكلم و هم نيام. و قيل «رُعباً» من وحشة المكان الذى هم فيه. و قيل ان الله تعالى منعهم بالرعب لئلا يراهم احد و لا تمسهم يد لامس حتى يبلغ الكتاب اجله فيوقفهم الله عز و جل من رقدتهم لارادة الله سبحانه ان يجعلهم آية و عبرة لمن شاء من خلقه: «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا». قرأ ابن كثير و نافع: «وَ لَمُلِّتْ» بالتشديد و الوجه ان ملاء بالتشديد لغة فى ملاء بالتخفيف و ان كانت لغة قليلة، قال المخيل السعدى:

و أدقتك النعمان بالناس محرماً فملئ من كعب بن عوف سلسله

و جائز ان يقال ان المشدد لكثرة الفعل فيكون المراد منه ملاء بعد ملء و على هذا يحمل ما فى البيت لان السلسل جمع، و قرأ الباقر: «وَ لَمُلِّتْ» مخففة و الوجه انه اللغة الجيدة و هى المشهورة عندهم. قال الحسن الخفيفة اجود فى الكلام العرب يقول ملأنى رعباً و لا يكادون يعرفون ملأنى، قال الشاعر:

فتملاً بيننا اقطا و سمناً و حسبك من غنى شبع و رى

و قال الله تعالى: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ» و هو مطاوع ملأ. «رُعباً» بتحريك العين قرأها ابن عامر و الكسائى و يعقوب و قرأ الباقر «رُعباً» بتسكين العين و الوجه انها لغتان الرعب و الرعب كالشغل و الشغل و يجوز ان يكون الرعب بالتسكين مخففاً من الرعب بالتحريك.

روى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال: غزونا مع معاوية غزوة المضيق نحو الروم فمررنا بالكهف الذى فيه اصحاب الكهف، فقال معاوية لو كشف لنا عن هؤلاء فنظرنا اليهم، فقال ابن عباس ليس لك ذلك قد منع الله تعالى من هو خير منك، فقال: «لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمُلِّتَ مِنْهُمْ رُعباً»، فقال معاوية لا انتهى حتى اعلم علمهم فبعث ناساً فقال اذهبوا فانظروا فلما دخلوا الكهف بعث الله عز و جل عليهم ريحاً فاخرجتهم.

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» اى كما انماهم فى الكهف و منعناهم من الوصول اليهم و حفظنا اجسامهم من البلى على طول الزمان و ثيابهم من العفن على مر الايام بقدرتنا فكذلك بعثناهم من النومة التى تشبه الموت، «لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» ليتحدثوا و يسأل بعضهم بعضا يعنى

الجأنا هم الى ان يسأل بعضهم بعضا عن مدة لبثهم فيعرفوا ما جرى عليهم و يعلموا قدرة الله عز و جل و ليعلم سائر الناس ايضا حالهم، «قال قائلٌ مِنْهُمْ» يعنى رئيسهم مكسلمينا، «كَمْ لَبِثْتُمْ» اى كم لبثتم مدّة، كم مرّ علينا منذ دخلنا الكهف، «قالوا لَبِثْنَا يَوْمًا» لاّتهم دخلوا الكهف غدوة، فلمّا رأوا الشّمس قالوا، «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» توقّيا من الكذب و كان قد بقيت من الشّمس بقيّة، فلمّا نظروا الى اظفارهم و اشعارهم تيقّنوا ان لبثهم اكثر من يوم و من بعض يوم فاحالوا على الله معرفة ذلك، «قالوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» و قيل ان رئيسهم لمّا رأى اختلافهم قال: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ»... «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ» اى بدراهمكم، «هذه إلى المدينة» و كانت دراهم كاخفاف الإبل من ضرب ملكهم دقيانوس، قرأ ابو عمرو و حمزة و ابو بكر و روح عن يعقوب: «بِوَرِقِكُمْ» بسكون الراء و من بقى بكسر الراء و هما لغتان مثل كبد و كبد و كتف و كتف. و قيل الورق الفضة مضروبة كانت او غير مضروبة، دليله ان عرفة بن اسعد اصيب انفه يوم الكلاب فاتخذ انفا من ورق فانتن عليه فامرہ النبي (ص) ان يتخذ انفا من ذهب، «فَلْيَنْظُرْ أَتِيهَا» اى بايعى اهل المدينة، «أَزْجَى طَعَامًا» اى احلّ طعاما و اطهر و اطيب من جهة أنّه ذبيحة مؤمن او من جهة أنّه غير مغضوب. و قيل «أَزْجَى» اى اكثر و ارخص، «فَلْيَأْتِكُمْ بَرِّزُقٍ مِنْهُ» اى بطعام و قوت، «وَلْيَتَلَطَّفْ» اى و ليترفق فى شراه او فى دخول المدينة و يخف نفسه و ما يشتريه لئلا يعلم به، «وَلَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا» اى لا يفعل ما يكون سببا لمعرفة القوم باحوالكم.

«إِنَّهُمْ» يعنى اهل القرية، «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» يعلوكم و يظفروا بكم، يقال ظهر عليه اذا علاه و غلبه. و قيل: «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» يشرفوا عليكم فيعلموا بمكانكم، «يَرْجُمُوكُمْ» يسبوكم. و قيل يقتلوكم رجما بالحجارة و كان من عاداتهم القتل بالرجم و هو اخبت القتل، «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» يكلّفوكم العود الى الكفر، «وَلَنْ تَفْلِحُوا إِذًا» بعد العود الى الكفر، «أَبَدًا» دائما.

روى عن النبي (ص) أنّه قال: ثلث من كنّ فيه وجد حلاوة الايمان من كان الله و رسوله احبّ اليه ممّا سواهما و من احبّ عبدا لا يحبه آلا الله و من يكره ان يعود فى الكفر بعد اذ انقذه الله منه كما يكره ان يلقى فى النار.

روايت وهب بن منبه در قصّه اصحاب الكهف آنست كه مردى از حواريان عيسى (ع)

قصه آن مدینه کرد که اصحاب الکهف از آنجا بودند، او را گفتند بر دروازه این شهر بتی نهاده‌اند و هیچکس را دستوری نیست که در شهر شود تا اول آن بت را سجود کند، این مرد از خود روا نداشت که بت را سجود کند و در شهر شود، گرمابه‌ای بود نزدیک شهر در آن گرمابه رفت و خود را بمزدوری بصاحب گرمابه داد، صاحب گرمابه بعد از آن باندک روزگار در کسب و کار خود برکت دید و روزی فراخ و معاش تمام، گفت مبارک مردی است و خجسته پی که چندین خیر و برکت از آمدن وی بر ما پیدا گشت، پس آن جوانمردان اصحاب الکهف یک یک بوی همی پیوست تا همه بر وی مجتمع شدند و سخن وی بشنیدند که از آسمان و زمین و احوال و احوال قیامت خبر می‌داد، ایشان او را تصدیق کردند و بوی ایمان آوردند و بر دین وی و سیرت و طریقت وی برفتند و ایمان خود از اهل شهر پنهان می‌داشتند، پس روزی پسر ملک ایشان با زنی در آن گرمابه رفت و هر دو در آن گرمابه هلاک شدند، با ملک گفتند صاحب گرمابه پسر ترا هلاک کرد، ملک او را طلب کرد و نیافت، گفت در آن گرمابه یار وی که بود و با که صحبت می‌داشت، گفتند جوانی چند پیوسته باین گرمابه می‌آمدند، کاری نو ساخته و دینی نو گرفته، گفت ایشان را طلب کنید و بر من آرید، ایشان از ملک بترسیدند که از بطش وی ایمن نبودند، بگریختند و روی بصحرا نهادند، بمزرعه‌ای رسیدند، صاحب آن مزرعه احوال ایشان پرسید، ایشان قصه خود بگفتند، آن صاحب مزرعه نیز ایمان آورد و با ایشان برفت، و با وی سگی بود در آن مزرعه آن سگ هم چنان بر پی وی می‌رفت تا شب در آمد و ایشان بدان غار رسیده بودند، در غار شدند، بر قصد آنکه شب در غار باشند و بامداد تدبیر کار خویش کنند، همی با یکدیگر سخن می‌گفتند که ناگاه در خواب شدند، و در آن خواب سیصد و نه سال بماندند.

دیگر روز بامداد ملک با لشکر و حشم خویش در پی ایشان همی آمدند تا بدر غار، هر آن کس که خواست تا در غار شود رعبی عظیم در دلش می‌افتاد که هم بر جای می‌ماند و طاقت نداشت که در غار شود، پس ملک بفرمود تا در غار بر ایشان بگرفتند و بشهر باز گشت، چون روزگار بر آمد و قرنا بعد قرن در گذشت، روزی شبانی آنجا گوسفندان را بچرا داشت باران گرفت، پناه با در غار برد، با خود گفت اینجا غاری بوده و در

برآورده، اکنون در آن فرا گشایم و در آن نشینم، بجهدی و رنجی بسیار آن در غار بگشاید، و ربّ العالمین ایشان را در آن غار از خواب بیدار کرد. یک قول اینست که گفتیم.

و بقولی دیگر چون مدّت درنگ ایشان بسر آمد و سیصد و نه سال تمام شد، از خواب در آمدند، گفتند آه که وقت نماز بما درگذشت که در خواب دیر بماندیم، و ایشان چون در غار می شدند چشمه آب و درختان دیده بودند بر در غار، گفتند تا رویم و آب دست کنیم، چون بیرون آمدند آن چشمه را خشک دیدند و از آن درختان هیچ نمانده، با خود تعجب همی کردند که دیروز ما اینجا چشمه آب و درختان دیدیم و امروز چنین است!! با یکدیگر گفتند: «كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» باین سخن در خلاف افتادند، مهتر ایشان گفت: لا تختلفوا فانه لم یختلف قوم الا هلکوا، پس آن درم که داشتند از ضرب دقیانوس به یملیخا دادند تا بشهر رود و طعام آورد، اینست که ربّ العالمین گفت: «فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» طعامی حلال طلب کردند از ذبایح مؤمنان و از آن که در آن هیچ غصب نرفته که ایشان در عهد دقیانوس دیده بودند که گوشت خوک می خوردند و پیه خوک در میان طعامها می کردند، یملیخا درم برداشت و روی بشهر نهاد، همه آن دید که ندیده بود! بعضی خرابها بعمارت دید و بعضی عمارت خراب دید: هم چنان متفکر می رفت و تعجب همی کرد تا بدروازه شهر رسید، علمی دید نصب کرده بر آن علم نبشته که: لا اله الا الله عیسی رسول الله، زمانی بایستاد و تفکر همی کرد پس در آن شهر شد و هیچ کس را نمی شناخت، بقومی بر گذشت که کتاب انجیل می خواندند و عبادت همی کردند، نه چنان که وی دیده بود، همی رفت در بازار تا بدکان خبّاز رسید، آنجا بنشست و خبّاز را گفت این شهر را چه گویند؟ گفت: افسوس، گفت نام ملک شما چیست؟ گفت: عبد الرحمن.

پس یملیخا درم بوی داد تا بدان طعام خرد، خبّاز در آن نگرست ضرب دقیانوس دید، گفت تو گنجی یافته ای اگر مرا از آن بهره کنی و گرنه ترا بیادشاه شهر سپارم، یملیخا گفت من گنج نیافته ام، اما کاری عجیبت کار من و حالی طرفه! و بعضی قصّه خویش بگفت، خبّاز دست وی بگرفت و او را بقهر پیش ملک عبد الرحمن برد، ملک از حال وی

باز پرسید و گفت درین شهر هیچ کس را دانی؟ یملیخا گفت هزار کس دانم و نامهای ایشان بر شمرد، ملک گفت این نامها خود نه نام اهل این زمانست، درین شهر هیچ سرای داری؟ گفت دارم، یملیخا می‌رفت و ملک عبد الرحمن با ارکان دولت با وی همی‌رفتند تا بدر سرایی رسیدند که از آن عالی‌تر سرایی نبود، گفت این سرای منست، پیری از آن سرای بیرون آمد عصابه‌ای بر پیشانی بسته، گفت چه بوده است که امیر با لشکر اینجا آمده است، گفتند این مرد همی‌گوید که این سرای منست، آن پیر گفت من این سرای بمیراث دارم از آبا و اجداد خویش، یملیخا گفت از آن آبا و اجداد خویش هیچکس را نام بدانی گفتن؟ گفت آری از فرزندان یملیخام، یملیخا گفت پس بدان که من یملیخام، آن پیر بوی در افتاد و بوسه بر سر و چشم وی می‌نهاد و میگفت بآن خدای که یکتاست که او راست می‌گوید و این جدّ منست.

و قومی از مسلمانان گفتند آری که ما از پدران خویش شنیده‌ایم و ایشان از پدران خود شنیده که جمعی مسلمانان در روزگار دقیانوس بگریختند و پنهان شدند، مگر وی از ایشانست و آن لوح نیز با دست آوردند که نامهای ایشان و سیرت ایشان بر آن نبشته بود و تاریخ آن گفته، پس ایشان را یقین شد که وی راست می‌گوید امیر از اسب فرود آمد و بوی تقریبا کرد و او را بر گردن گرفتند و اهل شهر با وی برفتند تا یاران خود را بایشان نمایند، و اهل شهر در آن زمان دو گروه بودند: گروهی ترسایان صلیب پرست، و گروهی مسلمانان بر دین عیسی (ع)، پس همه با وی برفتند، مسلمانان و ترسایان چون نزدیک غار رسیدند یملیخا گفت تا من از پیش بروم و از این احوال ایشان را خبر دهم تا ایشان آگاه شوند که این جمع دقیانوس نیست و آلا از ترس و بیم دقیانوس هلاک شوند، یملیخا رفت و احوال با ایشان بگفت که روزگار نه آنست و پادشاه نه آن که شما دیدند، و مردمان شهر جمله آمده‌اند که شما را ببینند، ایشان گفتند پس ما را در فتنه افکنند، دستها برداشتند و دعا کردند که بار خدایا ما را با آن حال بر که بودیم، ربّ العزّه دعاء ایشان اجابت کرد و با آن حال برد که بودند، و ایشان یملیخا را دیدند که در آن غار شد و نیز ایشان را باز نیافتند و هیچکس زهره نداشت که در آن غار شود، پس مسلمانان گفتند که بر دین ما بودند و ترسایان گفتند ملک زادگان ما بودند، ما بایشان اولیتیم حرب

ساختند، و مسلمانان غالب گشتند، آنجا مسجدی بنا کردند، اینست که ربّ العالمین گفت: «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا».

و گفته‌اند اهل آن شهر سه گروه بودند: بعضی منکران بعث، و بعضی نه منکر بودند لکن می‌گفتند بعث ارواح را بود نه اجساد را، بعضی گفتند که هم اجساد را بعث است و هم ارواح را، و آن ملک ایشان از آن خلاف ضجر همی شد و او را شبهت پدید همی آمد و مسلمان بود، پس روزی بصحرا شد و بر خاک نشست و دعا کرد گفت الهی بنمای علامتی ما را چندانک این خلاف بر خیزد، ربّ العالمین ایشان را از آن خواب بیدار کرد و آن حال بایشان نمود تا بعث و نشور یقین شدند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» ای کما بعثنا هم من نومهم اطعنا عليهم یعنی اعلمنا الناس بحالهم ليستدلّوا على صحّة البعث، يقال عثر على كذا عثورا اذا علمه و اعثر غيره اعلمه، «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» یعنی لیزداد اصحاب الكهف علما بقیام السّاعة و معرفة بقدره الله عزّ و جل. و قيل ليعلم اهل القرية اذا رأوا اصحاب الكهف بعثوا بعد تسع و ثلاثمائة سنة ان بعثه يوم القيامة حقّ، «وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ» از منصوب باعثرنا ای فعلنا ذلك از وقع التنازع فی امرهم و تنازعهم ان قال بعضهم قد ماتوا فی الكهف و بعضهم قال بل هم نيام کما ناموا اول مرة. و قيل التنازع هو أنهم لما اظهروا عليهم، قال بعضهم «ابنوا عليهم بُنياناً» يعرفون به، و قال آخرون اتّخذوا «عليهم مسجداً». و قيل تنازعوا فقال المؤمنون نبی عندهم مسجداً لانهم على ديننا، و قالت النصارى نبی كنيسة لانهم على ديننا.

و قيل كانوا يختلفون فی مدّة مكثهم و عددهم يدل عليه قوله: «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ» و قوله: «رَبِّي أَعْلَمُ بَعِدَتِهِمْ».

... «قال الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْهِمْ» و هم المؤمنون، «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ» ای عندهم، «مَسْجِدًا». و ذكر أنه جعل على باب الكهف مسجد يصلّى فيه.

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كُتُبُهُمْ» ای هم ثلاثة رجال و كلب، و معنى رابعهم يربعهم بانضمامه اليهم، و كذلك خامس الاربعة و سادس الخمسة الى عاشر التسعة، و اما ثالث ثلاثة و رابع اربعة و ثانی اثنين فالمعنى واحد الثلاثة و واحد الاربعة و واحد الاثنين.

ابن عباس گفت دو مرد آمدند از ترسایان نجران از دانشمندان ایشان بر مصطفی (ص) نام ایشان سید و عاقب، رسول خدای ایشان پرسید که عدد اصحاب الکهف چند بود؟ سید گفت سه مرد بودند چهارم ایشان سگ ایشان، و این سید از ترسایان یعقوبی بود. و عاقب گفت پنج بودند ششم ایشان سگ ایشان، و این عاقبت، نستوری بود، و مسلمانان گفتند هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان سگ ایشان، ربّ العالمین از قول ترسایان حکایت باز کرد و بر عقب گفت: «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» ای قذفا بالظنّ من غیر یقین آنچه میگویند بظنّ میگویند از پوشیدگی نه از یقین. این دلیلست که ربّ العزّه قول مسلمانان در آنچه گفتند: «سَبْعَةٌ» راست کرد و پسندید که اگر سبعة همچون خمسة و ثلاثة بودی، «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بآخر گفتی، پس گفت: «وَ تَأْمِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» هذه الواو او الثمانية و ذلك لانّ العرب تقول، واحد، اثنان، ثلاثة، اربعة، خمسة، ستة، سبعة و ثمانية لانّ العقد كان عندهم سبعة كما هو اليوم عندنا عشرة، و نظيره قوله تعالى: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» الی قوله: «وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و قوله: «مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ» الی قوله: «وَ اُبْكَارًا». و قيل هذه واو الحكم و التحقيق دخلت فی آخرها اعلاما بانقطاع القصة و انّ الشیء قد تمّ. كأنّ الله سبحانه حقق قول المسلمين و صدقهم بعد ما حکى قول النصارى و اختلافهم فتمّ الكلام عند قوله: «سَبْعَةٌ» ثمّ حکم بانّ «تَأْمِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و الثامن لا يكون الا بعد السبعة فهذا تحقيق قول المسلمين.

... «قُلْ رَبِّيَ اعْلَمُ بَعْدَتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ» من الناس و هو النبی (ص)، و قيل هم اهل الكتاب. و قال ابن عباس انا من ذلك القليل ثمّ ذكرهم باسميهم فذكر سبعة، «فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَاءٌ ظَاهِرًا» المرء اخراج ما فی قلب المناظر من الخطا بطريق الحجاج و المعنى لا يأت في امرهم بغير ما اوحى اليك، ای افت في قصتهم بالظاهر الذي انزل عليك و قل: «ما يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ» و لا تتعرف ازید من ذلك من اليهود و النصارى، «وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» ای لا تطلب الفتوى في اصحاب الكهف، «مِنْهُمْ اَحَدًا» ای من اهل الكتاب، و قيل من المسلمين. قال ابن عباس معناه حسبك ما قصت عليك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» اينت شرف بزرگوار و

کرامت تمام و نواخت بی نهایت که ربّ العالمین بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوانمردان خواند گفت: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل خویش ابراهیم (ع) که او را جوانمرد خواند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» و یوشع بن نون را گفت: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» و یوسف صدیق را که گفت: «تُرَاوِدُ فَتَاهَا». و سیرت و طریقت جوانمردان آنست که مصطفی (ص) با علی (ع) گفت: یا علی جوانمرد راست گوی بود، وفادار و امانت گزار و رحیم دل، درویش دار و پر عطا و مهمان نواز و نیکوکار و شرمگین.

و گفته اند سرور همه جوانمردان یوسف صدیق بود علیه السلام که از برادران بوی رسید آنچه رسید از انواع بلیّات، آن گه چون بر ایشان دست یافت گفت: «لَا تَتْرِبَ عَلَيَّكُمْ الْيَوْمَ».

و در خبر است که رسول (ص) نشسته بود سائلی برخاست و سؤال کرد، رسول (ص) روی سوی یاران کرد گفت: با وی جوانمردی کنید، علی (ع) برخاست و رفت، چون باز آمد یک دینار داشت و پنج درم و یک قرص طعام، رسول (ص) گفت یا علی این چه حالست؟ گفت یا رسول الله چون سائل سؤال کرد، بر دلم بگذشت که او را قرصی دهم، باز در دلم آمد که پنج درم بوی دهم، باز بخاطرم بگذشت که یک دینار بوی دهم، اکنون روا نداشتم که آنچه بخاطرم فراز آمد و بر دلم بگذشت نکنم، رسول (ص) گفت: «لا فتی الّا علی» جوانمرد نیست مگر علی.

... «وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» خلعتی که بناء آن بر کمال دولت محبت بود و درو بیان عنایت ازلی بود کم ازین نشاید که آن جوانمردان را گفته: «وَزِدْنَاهُمْ هُدًى».

«وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» ایشان را برپله عصمت ببستیم و بر بساط معرفت بداشتیم و بقید محبت استوار کردیم، در وادی عنایت ایشان را شمع رعایت افروختیم و در دبیرستان ازل، ادب صحبت آموختیم تا در عین قدس روان گشتند و در خلوت غار با راز حقیقت پرداختند، هر چیزی که عزتی دارد آن را در نقاب بسته دارند، در حجب عزت تا هر نامحرمی بدو ننگرد و دست هر متعنتی بدو نرسد، آن جوانمردان بر درگاه احدیت ارجمند بودند، بنور ایمان و صفاء توحید افروخته بودند و دیده‌های اهل آن روزگار برمص کفر و

شرک آلوده بود، غیرت دین ایشان را در حجاب غار برد تا آن دیده‌های آلوده بر مص کفر ایشان را نبیند.

فرمان آمد از جناب جبروت و درگاه عزت که: «فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ» درین غار غیرت روید، در ظلّ عنایت، در کنف ولایت، در عالم حمایت، «يُنشِرُ لَكُمْ رِبْكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» تا الله تعالی شما را در پرده عصمت نگه دارد و لباس رحمت بیوشاند، در کنف عزت جای دهد. ای حبّذا روزگار کسی که در راهی می‌رود، ناگاه موکل این حدیث در آید و کمندی از طلب در گردن وی افکند و می‌کشد که: «وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» اگر خواهی و اگر نه، تو آن منی و من آن تو: کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل.

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ» کسی که انوار اسرار ازل بیاطن وی روی نهد، انوار آفتاب صورت چه زهره آن دارد که شعاع خود بر وی افکند؟ یا سلطنت خود بر وی براند، این آفتاب صورت که هست استضائت خلق راست و آن انوار اسرار که هست معرفت حق راست، این نور صورتست و آن نور سریرت، این آفتاب جهان افروز و آن انوار دل افروز، این روشن دارنده جهان تا خلق بدو نگرند، و آن روشن دارنده دل دوستان تا حق بایشان نگرند، انوار اسرار آن جوانمردان در آن غار درخشی بیرون داد از بریق شعاع آن انوار اسرار، خورشید تابنده، دامن در خود چید که: «تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» و کسی را که سینه وی محلّ انوار اسرار غیبی کنند، صفت وی اینست که ربّ العزّه گفت در حقّ جوانمردان: «وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ» چون ظواهر ایشان نگری ایشان را بینی مشغول در میدان اعمال، چون سرایر ایشان نگری ایشان را بینی فارغ در بستان لطف ذو الجلال، بظاهر در عمل، بیاطن در نظاره لطف ازل، از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» کمر مجاهدت بر میان بسته، و از «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تاج مشاهدت بر سر نهاده، در زیر قرطه تسلیم پوشیده، بر زبر درّاعه عمل فرو کشیده، کرداری موافق امر، دیداری موافق حکم.

پیری را پرسیدند که ایمان بی عمل تمام نیست و اصحاب کهف را عمل نبود که چون در روش آمدند در حال بختند، پیر جواب داد که کدام عمل ازین بزرگوارتر که ربّ العزّه ایشان را گفت: «إِذْ قَامُوا». بر لسان اهل اشارت معنی آنست که از خود برخاستند، و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند، چون از خود برخاستند بحق

رسیدند، آن گه واسطه از میان برخیزد، تصرف در ایشان خود کند، کار ایشان خود سازد چنانک جوانمردان را گفت: «و نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» ای نقلبهم بین حالتی الفناء و البقاء و الکشف و الاحتجاب و التجلی و الاستتار.

بیر طریقت چند کلمه گفته اشارت بمراتب این احوال و رموز این حقائق الهی چند نهان باشی و چند پیدا؟ که دلم حیران گشت و جان شهیدا، تا کی از استتار و تجلی، کی بود آن تجلی جاودانی؟ الهی چند خوانی و رانی؟

بگداختم در آرزوی روزی که در آن روز تو مانی، تا کی افکنی و برگیری؟ این چه وعدست بدین درازی و بدین دیری؟ سبحان الله ما را برین درگاه همه نیاز، روزی چه بود که قطره‌ای از شادی بر دل ما ریزی؟! تا کی ما را می آب و آتش بر هم آمیزی؟! ای بخت ما از دوست رستخیزی.

... «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» چون فرا راه بودند، آن سگ بر پی ایشان افتاد که شما مهمانان عزیزید و مهمان عزیز طفیلی بر تا بد، آن سگ در موافقت گامکی چند برداشت، تا قیامت مؤمنان در قرآن قصه وی میخوانند و او را جلوه میکنند که: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»، پس چه گویی کسی که همه عمر خویش در صحبت اولیاء بسر آرد و در موافقت ایشان قدم باز پس نهد، گویی در قیامت الله تعالی او را از ایشان جدا کند؟ کلا و لماً، پاکست و بی عیب آن خداوندی که آن کند که خود خواهد. بلعام را که اسم اعظم دانست و از عرش تا ثری بدید سگ خواند و از درگاه خود راند و با سگ اصحاب الکهف آن همه کرامت کند که با دوستان خود فرا راه خود دارد، بجهانیان می نماید که قرب بنواخت ماست نه بعلت خدمت و بعد باهانت ماست نه بعلت معصیت، «لَوْ اَطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» مطلع کسی را گویند که از زیر نگرد و مقام وی برتر بود، میگوید ای محمد اگر تو بایشان نگرستی ازیشان بگریختی و دل تو بهم بر شدی. اینجا محل اشکالست، چه! گویی: حال اصحاب الکهف بدان جای بود که خاتم النبیین را که: نصرت بالرعب، عنوان نامه مجد و جلالت او بود ازیشان بیم بودی؟ کلا و حاشا، این خطاب با مصطفی (ص) است و مراد غیر او، و نظایر این بسیار است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» هذا و اشباهه. و روا باشد که گویی مراد ازین کلام نه تخویف

مصطفی (ص) است بلکه تعظیم حالت ایشانست، و این در متعارف هست که گویند: فلان در بلائی بود که اگر تو بدیدی بیهوش گشتی، و ازین گفت تعظیم آن کار خواهند نه تحقیق این کلمت، و مثال این آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا تفضلونی علی اخی یونس بن متی» و قال (ص) من قال انا خیر منه فقد کذب.

و خلاف نیست میان امت که مصطفی (ص) از یونس (ع) فاضلتر بود، لکن حکمت نبوت درین کلمه آن بود که حق تعالی در مصحف مجید در قصه یونس چیزها یاد کرد که بیم باشد که بندگان باو گمان بد برند، چنانک گفت: «وَ ذَا النُّونِ اِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا» رسول (ص) گفت نباید که چون امت من این آیت بشنوند گمان بد برند و بوی بچشم حقارت نگرند و آن بدگمانی دین ایشان را زیان دارد. هر چند که مصطفی (ص) فاضلتر بود از وی و از همه پیغامبران گفت: «لا تفضلونی» مرا بر یونس فضل منهد، نه مراد تحقیق بود بلکه مراد تعظیم یونس بود تا همگنان بوی بچشم تعظیم نگرند نه بدیده تحقیر.

همچنین حق تعالی خواست تا اولیاء خود را بزرگ گرداند تا خلق بچشم تعظیم بایشان نگرند با پیغامبر خود این خطاب کرد که: «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» تا خلق بدیده تعظیم بایشان نگرند و دین ایشان را زیان ندارد.

علماء طریقت و خداوندان معرفت گفته اند که بناء کار تصوف بر روش و سیرت اصحاب الکهف نهاده اند و نیک مانند آداب طریقت و حلیت اینان باحوال و سیرت ایشان، از تحقیق قصد و تجرید ارادت و همت و عزلت از خلق و اسقاط علاقت و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از عالم آزاد و بحق شاد، از تحکم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز ببر الله تعالی زده، گهی از صولت هیبت سوزان و گدازان، گهی در نسیم انس شادان و نازان.

و گفته اند رب العالمین با اصحاب کهف آن کرد که مادر مهربان با فرزند کند: اول او را گهواره سازد، پس بخواباند، پس بجنباند، آن گه مگس براند. آن گه شیر دهد تا بیارامد: الله تعالی با ایشان همان کرد، اول کار ایشان بساخت غار بر ایشان چون مهد کرد: «وَ يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا». پس بخوابانید: «فَضَرَبْنَا عَلٰی اَآذَانِهِمْ فِی الْكُهْفِ»، آن گه

بجانبانید: «وَنَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ»، آن گه رنج آفتاب از ایشان باز داشت: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ»، آن گه ایشان را شربت رحمت فرستاد تا آرام گرفتند: «يُنَشِّرُ لَكُمْ رُبُكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ».

قوله: «فَاتَّبِعُوا أَحَدَكُمْ بَوْرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا» فيه اشارتان: احديهما ان المأخوذ على العبد المؤمن و ان بلغ الغاية القصوى فى الحقيقة ان يحفظ احكام الشريعة لان كل حقيقة لا يشهد لها ظاهر الشريعة فهى مكر الشيطان و غروره و الاصل فى ذلك ان الفتية بعثوا احدهم ليشتري لهم طعاما و أمره بالبحث و الفحص عن وجهه كى لا تحمله الغفلة على الوقوع فى محذور، و الأخرى ما قاله يوسف بن الحسين لبعض اصحابه اذا حملت الى الفقراء او الى اهل المعرفة شيئا او اشتريت لهم طعاما فليكن اطيب شىء و الطفه فان الذى بلغ المعرفة لا يوافقه الا كل لطيف و لا يستأنس الا بكل مريح. و الاصل فيه قوله تعالى: «فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا»، قال و اذا اشتريت للزهاد و العباد فاشتر كل ما تجده فانهم بعد فى تذييل انفسهم و منعها من الشهوات.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ» مگوی هیچیز را و هیچ کار را، «إِنِّي فاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» (۲۳) که خواهم کرد من فردا.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» مگر که گویی که اگر خدای خواهد، «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» و اگر در چیزی فراموش کنی که گویی اگر خدای خواهد آن گه که یاد آید بگوی، «وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي» و بگوی که مگر خداوند من مرا راه نماید، «لَأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» (۲۴)

ازینج از من می پرسید دانش راست و جواب پاک ازینج می پرستید راست تر و نیکوتر.

«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» و بودند در غار خویش سیصد سال، «وَأَزْدَادُوا تَسْعًا» (۲۵) و بیفزودند نه سال.

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» بگوی الله تعالى داناتر دانائست بان درنگ که ایشان کردند، «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» او راست دانش ناپیداها در آسمان و زمین، «أَبْصُرُ بِهِ وَ أَسْمِعُ» چه بینایی که اوست و چه شنوایی، «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ» نیست ایشان را جز ازو خداوندی و نه یاری، «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (۲۶) و در کار راندن خود از ایشان

هیچ انباز نگیرد.

«وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» بر خوان آنچه پیغام داده آمد بتو از خداوند تو، «لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» بدل کننده نیست سخنان او را، «وَأَلَّنَ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷)» و نیایی جز از پناهی و پشتیبانی.

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ» شکیبایی کن خویشتن را «مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» با ایشان که خداوند خویش را می خوانند بامداد و شبانگاه، «بُرِيدُونَ وَجْهَهُ» و خداوند خویش را می خواهند بآنچ می کنند، «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ایدون بادا که دو چشم تو جز از ایشان ننگرد، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که زینت این جهانی و آرایش آن خواهی، «وَلَا تُطْع» و نگر فرمان بردار و سخن نبیوش و کار پسند نباشی، «مَنْ أَغْلَنَّا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» کسی را که ما دل او غافل کردیم از یاد خویش، «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» و او بر پی بایست خویش ایستاد، «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)» و کار وی تباه گشت و کوشش او و روزگار او ضایع.

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ» و بگوی آنک پیغام و سخن راست از خداوند شما، «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» هر که خواهد تا گردد، «وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» و هر که خواهد تا کافر شود و نگرود، «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» ما ساختیم ستمکاران را آتشی، «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» گرد ایشان فرو گرفته سرا پرده آن، «وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ» و اگر آب خواهند ایشان را آبی دهند، «كَالْمُهْلِ» همچون دردی زیت یا مس گداخته، «يَشْوِي الْوُجُوهُ» رویها می سوزد آن آب که فرا روی برند، «بِئْسَ الشَّرَابُ» بد شراب که آنست «وَسَاءَتْ مُرْتَقًا (۲۹)» و بد فرو آمد جایی است و برگ گاهی آتش.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیکها کردند، «إِنَّا لَا نُضِيعُ» ما ضایع نکنیم، «أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)» کردار آن کس که کار نیکو کرد.

«أَوَّلِيكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» ایشانند که ایشانراست بهشتهای همیشی، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» می رود زیر ایشان جویهای روان، «يُحَلَّلُونَ فِيهَا» می آریند ایشان را در آن بهشتها، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» از دستینهای زر، «وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا» و می پوشند جامه های سبز، «مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ» از سندس و استبرق، «مُنْتَكِبِينَ فِيهَا» تکیه زدگان در آن،

«عَلَى الْأَرَائِكِ» در حجله‌ها بر تختها، «نِعْمَ الثَّوَابُ» نیک پاداش که آنست، «وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)» و نیک فرو آمدن جایی و برگ جایی که آنست.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» ربّ العزّه جلّ جلاله اندرین آیت مصطفی (ص) را تأدیب می‌کند تا در هر چه گوید و هر کار که کند در آن استثنا بجای آرد، یعنی که با مشیت الله تعالی افکند و گوید: ان شاء الله، و سبب نزول این آیت آن بود که چون او را از قصّه اصحاب الکهف و ذو القرنین و روح پرسیدند وعده جواب بفردا داد و نگفت ان شاء الله تا جبرئیل چهل روز از وی باز ماند، و بروایتی پانزده روز، و بروایتی سه روز، و رسول خدا (ص) از او ایستادن جبرئیل (ع) غمگین و اندوهگن گشت و مشرکان گفتند: انّ محمداً قد ودّعه ربّه و قلاه، پس جبرئیل فرو آمد و تسکین دل مصطفی را (ص) و تسلیت وی را این آیت فرو آورد: «ما ودّعک ربّک و ما قلی» و او را استثنا فرمود در هر کار که پیش گیرد باین آیت که: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی اذا قلت لشيء اني فاعل غدا فقل ان شاء الله لا تنك لا تدری ایتم ذلك ام يعوق دون وقوعه عائق فيدخل في ميعادك خلف، و هذا الغد اسم لكل حين تستقبله و لو الى سنين.

روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص): لا يتمّ ایمان العبد حتّی یستثنی فی کلّ کلامه. و روی ان سلیمان نبیّ الله (ع) قال اطوف اللیلة علی مائة امرأة كل امرأة منهن تلد غلاما یضرب بالسيف فی سبیل الله فطاف لیلتنذ علی مائة امرأة فلم تحمّل منهن امرأة غیر واحدة ولدت نصف انسان و لو استثنی لولد مائة غلام كل غلام یقاتل فارسا.

... «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» قول ابن عباس و حسن آنست که: اذا نسیت الاستثناء ثم تذکرت فاستثن چون استثنا فراموش کنی آن گه که با یاد آید استثنا کن، ازینجاست که بمذهب ابن عباس اگر کسی سوگند یاد کند و پس از یک سال استثنا کند، استثنا درست باشد. و بقول حسن تا در آن مجلس که در آن سوگند می‌رود نشسته باشد استثنا درست بود، چون از آن مجلس برخاست پس از آن درست نباشد، و مذهب فقها و اهل فتوی آنست که استثنا در سوگند متصل باید و گرنه درست نباشد.

اما استثناء در ايمان اجماع ائمه سلف است و شعار اهل سنت، چنانک گويي: انا مؤمن ان شاء الله، نه آنک در اصل ايمان بنده شک می درآيد که شک در اصل ايمان کفرست، لکن در خاتمت آن شک می درآيد و در کمال آن بنده نداند که خاتمت کار وی و سرانجام ايمان وی چون خواهد بود، و نیز کمال ايمان خود نداند که کمال ايمان در کمال اعمالست و در براءت از نفاق، و این هر دو خصلت بر بنده پوشیده است. و قيل انما صح الاستثناء في الايمان تأدبا بذكر الله في كل حال و احالة للامور كلها الى مشيئة الله فقد ادب الله سبحانه نبيه فقال، «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ اِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غداً، اَلَا اَنْ يَشَاءَ اللهُ» فتأدب رسول الله (ص) في كل ما كان يخبر عنه معلوماً كان او مشكوكاً حتى قال لما دخل المقابر: السلام عليكم اهل دار قوم مؤمنين و انا ان شاء الله بكم لا حقوق، و اللّٰحق بهم غير مشكوك فيه و لكن مقتضى الادب بذكر الله و ربط الامور به.

... «وَ اذْكَرُ رَبِّكَ اِذَا نَسِيتَ» قال عكرمة معناه: اذکر رَبِّكَ اِذَا غَضِبْتَ.

و قال وهب مكتوب في الانجيل: ابن آدم اذكرني حين تغضب اذكرک حين اغضب فلا امحقک فيمن امحق و اذا ظلمت فلا تنتصر فان نصرتي لك خير من نصرتك لنفسك. قال السدي والضحاك هذا في الصلاة

لقوله (ص): من نسي صلاة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها.

و قيل معناه اذکر رَبِّكَ اِذَا نَسِيتَ شيئاً و سله ان يذکرک ذلک فان ذکرک و اَلَا «وَ قُلْ عَسَى اَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِاقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» اي عسى ان يدلني على ما هو ارشد من هذا الذي نسيتہ و ما هو اصلح لي منه. قال الحسن: «لِاقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» يعنى من عبادة الاوثان، و قال الزجاج قل عسى ان يعطيني ربى من الآيات و الدلالات على نبوتى ما يكون اقرب من الرشده و ادل من قصه اصحاب الكهف و ذلک ان القوم سألوه عن قصه اصحاب الكهف على وجه العباد.

«وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» قتادة گفت: این هم سخن اهل کتابست که در مدت لبث اصحاب کھف مختلف بودند، همچنانک در عدد ایشان مختلف بودند، تا قومی گفتند: «ثَلَاثَ مِائَةٍ» و قومی گفتند: ثلاثمائة و تسع سنين، رب العالمين بجواب ایشان گفت: «قُلِ اللهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» يعنى انهم لم يعلموا و ان علمها عند الله، و دليل بر قول قتاده قراءت

ابن مسعود است: «و قالوا و لبثوا فی كهفهم» اما قول جمهور مفسران آنست كه این اخبار حق است جلّ جلاله از مدت لبث ایشان میگوید درنگ ایشان در آن غار از آن روز كه در غار شدند تا آن روز كه ایشان را بینگیختند سیصد و نه سال بود، و باین قول «قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» معنی آنست كه: قل لمن جاءك و زعم أنّها اكثر او اقلّ اللّٰهُ اعلم بما لبثوا و قد اخبر بذلك ای محمّد ایشان را بگوی كه در مدّت لبث ایشان بخلاف افتاده اند، اللّٰهُ تعالی دانانتر است بآن مدّت و آن چنانست كه اللّٰهُ تعالی خیر داد سیصد و نه سال.

و قيل «اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» أنّها هو للبتهم بعد موتهم الی زمان محمّد (ص)، و قال ابن جریر قالت اليهود أنّهم لبثوا منذ دخلوا الكهف الی یومنا ثلاثمائة سنة، فقال اللّٰهُ بل لبثوا فی كهفهم الی یوم موتهم ثلاثمائة سنة و تسع و سنین و اللّٰهُ اعلم بما لبثوا بعد موتهم الی یومنا. قراءت حمزة و كسایبی: «ثَلَاثَ مِائَةَ سِنِينَ» مضاف است بی تنوین باقی بتنوین خوانند، و أنّما حسن التّنوین فی المائة لِأَنَّهَا نَزَلَتْ و لیس فیها ذكر السّنین فلَمَّا اشتبه علی السّامعین الثلاثمائة أنّها اعوام ام شهور ام ایّام نزلت سنین فابقی ذلك مكانه، كما فعل بتنوین القواریر فی سورة الانسان فیكون بدلا من ثلاثمائة و قيل فيه تقدیم و تأخیر ای لبثوا فی كهفهم سنین ثلاثمائة و من لم ینون جعل ثلاثمائة مضافة الی سنین لانّ الجمع هو الاصل و هو المراد اذ المعنی ثلاثمائة من السّنین، و أنّما قيل ثلاثمائة سنة اكتفاء بلفظ الواحد عن لفظ الجمع لِأَنَّهُ یعلم انّ المائة لا یضاف الی الواحد فی المعنی و انّ رجلا و امرأة فی قولك مائة رجل و مائة امرأة یراد به الجمع و الكثرة، «وَ اَزْدَادُوا تِسْعًا» ای ازدادوا علی ثلاثمائة لبث تسع سنین. قيل أنّما هی ثلاثمائة سنة بالشّمسیّة و ازدادوا تسعا بالقمریة لِأَنَّ فِی كُلِّ سنة یتفاوت احد عشر یوما فیكون مجموع ذلك تسع سنین و اشهرها فاضرب عن ذكر الاشهر لِأَنَّ الْكَلَامَ فِی ذِکْرِ السّنِینِ.

«قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» مَمَّنْ یخْتَلِفُ فِی ذَلِكِ، «لَهُ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ» ما غاب فیها عن العباد، «أَبْصِرْ بِهِ وَ اَسْمِعْ» اللفظ لفظ الامر و المعنی التعجّب، ای ما ابصر اللّٰهُ تعالی لكل موجود و ما اسمعه لكل مسموع، «ما لَهُمْ» ای لاهل السّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ، «مِنْ دُونِهِ» دون اللّٰهُ، «مِنْ و لِيَّ» ناصر، «وَ لَا یَشْرِكُ فِی حُكْمِهِ أَحَدًا» فلیس لاحد ان یحكم بحکم لم یحكم به اللّٰهُ، و قرأ شامی: «وَ لَا تَشْرِكُ» بالجزم علی النهی ای لا تشرك ایها الانسان فی

حكّمه احدا.

«وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ» اى اقرأ القرآن يا محمد و اتبع ما فيه «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» يعنى ما يبدل هذا القرآن مبدل يوما كما بدّل اليهود الذين ظلموا قولاً غير الذى قيل لهم: قال الله عزّ و جل: «إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

و قيل «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» اى لا كذب فى ميعاده و لا خلف لقوله، «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتْتَحِدًا» يعنى وزرا و ملجاء، ملتحد الرجل ما يعدل اليه من ظهير و الائتحد الانحراف الى موضع او الى عون منه، سمى اللحد لعدوله عن سواء السنن و الملحد المنحرف عن الصراط المستقيم و كذلك اللاحد و الملتحد.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ» نزلت فى المؤلّفة و هم عبيّنة بن حصن الفزارى و الاقرع بن حابس و ذو وهم و ذلك انهم اتوا النبى (ص) قبل ان اسلموا و عنده صهيب و خباب و عمّار و عامر بن فهيرة و مهجع و ابو ذر و سلمان الفارسى، و على سلمان شملة قد عرق فيها و بيده خوصة يشقّها ثم ينسجها، فقال عبيّنة اما يوذيك يا محمد ريح هؤلاء فو الله لقد آذانا ريحهم، ثم قال نحن سادات مضر و اشرافها فان اسلمنا اسلم الناس و ان ابينا ابى الناس و ما يمنعنا من اتّباعك الا هؤلاء فنح هؤلاء حتى تتبعك او اجعل لنا مجلسا و لهم مجلسا، فانزل الله تعالى: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ» الآية... و قد مضى فى سورة الانعام. و قال قتادة هذه الآية مدنيّة و قد نزلت فى اصحاب الصّفّة و كانوا سبع مائة رجل فقراء فى مسجد رسول الله (ص) و لزموه لا يرجعون الى تجارة و لا الى زرع و لا الى ضرع، يصلّون صلاة و ينتظرون اخرى فلما نزلت هذه الآية اتاهم رسول الله (ص) فقال: المحيا محياكم و الممات مماتكم مرحبا بالذين امرت ان اصبر نفسى معهم فجلس اليهم و كان بعد ذلك يأتيتهم و يجلس اليهم و كانوا يسمون اضياف الاسلام و سميت الصوّقيّة فى احدى المقاتلين بهم و اصله صفى فادركت الضمّة الواو.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ» اى احبس نفسك يا محمد، «مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» يعبدون و يذكرون ربهم، «بِالْعُدَاةِ وَالْعَشِيِّ» طرفى النهار يعنى صلاة الصّبح و العصر، و قيل هم الذين يشهدون الصلاة المكتوبة، و قيل اراد الاجتماع للذكر. و عن ابن عباس قال مرّ النبى (ص) بعبد الله بن رواحة و هو يذكر اصحابه. فقال رسول الله (ص) اما انكم الملاء الذين امرنى الله ان

اصبر نفسى معهم، ثم تلا هذه الآية: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ» الى قوله: «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»، «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» يعنى يريدونه و ما عنده، «وَ لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» اى لا تصرف بصرك الى غيرهم من ذوى الهيئات و الزينة، تقول عدا كذا اذا جاوزه و عدا عنه اذا انصرف عنه، و هو لازم و متعدّ و النهى للعين و المراد صاحبها، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اى مريدا مجالسة الاغنياء، حال صرف الى الاستقبال لا انه حكم على نبيه بارادته، «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطْعَمُ مَنْ أَغْفَلْنَا» يعنى امية بن خلف الجمحى، «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» اى خذلناه لتركه الطاعة و اخليناه عن الذّكر و هو القرآن. و قيل: «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» اى وجدناه غافلا ساهيا و لم نسمه بما نسّم به قلوب المؤمنين ممّا يبين فلاحهم، كما قال: «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» من قولهم بعير غفل لم يكن عليه سمّة و كتاب غفل لم يكن عليه اعجام، «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» تجاوزا للحقّ و خروجا عنه و اصله من السّبق و العجلة، يقال فرس فرط اى سبقت الخيل و فرط منى قول اى سبق. و قيل اراد تفريطا و تضييعا و امر فرط مضيع متهاون به و معناه ضيع امره و عطل ايامه اذ ترك الايمان و الاستدلال بآيات الله.

«وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» اى تبين الحقّ من ربّكم و هذا الكتاب هو الحقّ من ربّكم، «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» هذا وعيد و استغناء لا رضا و ادن، كقوله: «آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»، «وَ قِيلَ مَعْنَاهُ قُلْ يَا مُحَمَّدٌ لَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَغْفَلْنَا قُلُوبَهُمْ عَنْ ذِكْرِنَا الْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِلَيْهِ التَّوْفِيقُ وَ الْخِذْلَانُ وَ بِيَدِهِ الْهُدَى وَ الْإِضْلَالُ يَهْدِي مِنْ يَشَاءُ فَيُؤْمِنُ وَ يَضِلُّ مِنْ يَشَاءُ فَيُكْفِرُ وَ لَيْسَ إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ لَسْتُ بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ لَهُوَاكُمْ فَان شِئْتُمْ فَأَمِنُوا وَ ان شِئْتُمْ فَانكفروا فانّكم ان كفرتم فقد اعدّ لكم ربّكم على كفركم نارا احاط بكم سرادقها و ان آمنتم و اطعتم فانّ لكم ما وصف لاهل طاعته.

و قال ابن عباس: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» يعنى من شاء الله له الايمان آمن و من شاء له الكفر كفر، و هو قوله: «وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

«إِنَّا أَعْتَدْنَا» اى هيّانا و جعلنا عتادا و العتاد المعدّ الثابت اللازم، «لِلظَّالِمِينَ» الذين عبدوا غير الله، «نَارًا أَحَاطَ بِهُمْ سُرَادِقُهَا» اى احدثت بهم النار من جميع جوانبهم، كقوله: «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ». و قيل الدخان و اللهب يحيط بهم قبل وصول النار اليهم و هو الظلّ الذى ذكر الله عزّ و جلّ فى قوله: «انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ»، و

قال الكلبى هو عنق يخرج من النار فيحيط بالكفار كالحظيرة. و قال ابن عباس هو حائط من نار. و عن ابى سعيد الخدرى قال: سراق النار اربعة جدر كثافة كل واحد منها مسيرة اربعين سنة، «إِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا» يعنى و ان يستمطروا يمطروا، «بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ» كدردى الزيت او النحاس المذاب، تأويله: و ان يستسقوا يسقوا. قال مجاهد: المهل القيح و الدم. و قال الضحاک: ماء اسود و ان جهنم سوداء و ماؤها اسود و شجرها سود و اهلها سود، «يَشْوَى الْوُجُوهُ» اى ينضجها حتى يسقط لحمها.

قال سعيد بن جبیر اذا جاع اهل النار استغاثوا بشجرة الزقوم فيأكلون منها ثم يصب عليهم العطش فيستغيثون فيعاثون بماء المهل و هو الذى قد انتهى حره فاذا ادنوه من افواههم انتثرت من حره لحوم وجوههم التى قد سقطت عنها الجلود، «بَسَّ الشَّرَابُ» اى المهل، «وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا» اى ساءت النار متكا، تقول ارتفق اى توكأ على مرفقه. قال مجاهد ساءت مجتمعا من معنى المرافقة. و قيل ساءت النار مجلسا و مستقرا ثم ذكر ما وعد المؤمنين، فقال: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» يعنى اجر من احسن عملا منهم فحذف العائد، و قيل «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» اعتراض و الخبر ما بعده.

و هو قوله: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» اى اقامة، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا» اى يلبسون فى الجنة، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» جمع اسورة و اسورة جمع سوار. قال سعيد بن جبیر: يحلى كل واحد منهم ثلاثة من الاساور: واحد من فضة و واحد من ذهب و واحد من لؤلؤ و يواقيت و كانت الاساوره من زينة الملوك فى الدنيا.

قال النبى (ص) لو ان رجلا من اهل الجنة اطلع فبدت اساوره لطمس ضوئه ضوء الشمس كما تطمس الشمس ضوء النجوم، «وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا» لانها فيما قيل احسن الوان الاثواب، «مِنْ سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ» و السندس الحرير و الاستبرق الديباج الرومى، و قيل السندس الرقيق من الديباج و الاستبرق الصفيق العين. و قيل الاستبرق ديباج يعمل بالذهب كانه عرب من استبر «مُتَكَيِّينَ فِيهَا» اى فى الجنات، «عَلَى الْأَرَائِكِ» و هى السرر فى الحجال، و قيل هى السرر عليها حجال، واحدها اريكة و اشتقاقها من ارك اذا اقام، «نِعْمَ الثَّوَابُ» الجنة، «وَ حَسُنَتْ» الارائك، «مُرْتَفَقًا» موضع الارتفاق.

النویة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءِ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا، اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ» من عرف الله سقط اختياره عند مشيئته و اندرج احكامه في شهوده لحكم ربه، هر که قدم در کوی معرفت الله تعالی نهاد و بدانست که خلق همه اسیر قدرت او اند در حبس مشیئت و بر ممر قضا و قدر، او نیز اختیار نکند و خود را کار نسازد و حکم نکند و کار خود بکلیت با مشیئت الله تعالی افکند و انگه تکلف خویش در آنچه الله تعالی ساخته نیامیزد و چنانکه حکم الله تعالی بر وی می‌گردد بی معارضه با آن می‌سازد، و بزبان حال گوید: الهی این بوده و هست و بودنی، من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم، در بیچارگی خود گردانم، روز بروز بر زبانم، چون منی چون بود چنانم، از نگرستن در تاریکی بفرغانم، که خود بر هیچ چیز هستماندم ندانم، چشم بر روزی دارم که تو مانی و من نمانم، چون من کیست گر آن روز ببینم، و ببینم، بجان فدای آنم.

... «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ» قيل اذا نسيت نفسك فاذا نسيت الخلق فاذا نسيت الخالق میگوید چون هواء نفس زیر پای آوردی و جاه خلق از دل بیرون کردی، ما را یاد کن و باین یاد پاک جان خود را شاد کن، هوای نفس بت است و جاه خلق زنا، تا از بت بیزار نگردی موحد نشوی و تا زنا ننگشایی مسلمان نباشی.

عابدی بود نام وی ابو بکر اشتنجی، جاهی عظیم داشت، ترسید که آن جاه او را هلاک کند، برخاست بسفری بیرون شد در ماه رمضان، و روزه گشاد بحکم شریعت، آن گه از سفر باز آمد مفطر و خلق را از عذروی خیر نه، و اندر شهر طعام همی خورد، تا خلق بر وی گرد آمدند و او را قفا می‌زدند که بی دین است، یکی از محققان راه گفت آن ساعت که او را قفا همی زدند، نزدیک او شدم تا چه گوید، با خویشان همی گفت: ای نفس خلق پرستی نه و بجاه خلق مغرور گردی نه، چگونه آوردمت تا خدای پرستی، نه خلق.

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ» قال الجنيد حقيقة الذكر الفناء بالمذكور عن الذكر، لذلك قال الله تعالى: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ» ای اذا نسيت الذكر يكون المذكور صفتك، ذكر نه همه آنست که تو باختیار خویش از روی تکلف لب جنبانی، آن خود تذکر است و تذکر تصنع است، ذکر حقیقی آنست که زبان همه دل شود و دل همه سر گردد و سر عین مشاهدت

شود، اصول تفرقت منقطع گردد، کمال جمعیت در عالم معیت ازین مقام پدید آمد: اذا صحَّ التجلّي فاللسان و القلب و السرّ واحد، ذکر در سرّ مذکور شود و جان در سرّ نور خیر عیان گردد و عیان از بیان دور. ای حجت را یاد و انس را یادگار که حاضری این یاد مرا چه بکار، لطیفا دستوری ده تا بیاد تو بر آرم یک دم، دوست خوانندگان انبوه‌اند، و الاولی هو الاقدم. ای برون آرنده شیر خالص از میان فرث و دم، بفضل خویش ما را دست گیر مگذار ما را وانشان حوّا و آدم.

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» الآية... قال و اصبر نفسک و لم يقل قلبک لان قلبه کان مع الحق امره بصحبة الفقراء جهرا بجهر و استخلص قلبه لنفسه سرا بسرّ، ای محمد بنفس با درویشان باش که دل در قبضه صفت است با صحبت ایشان نپردازد و محبت اغیار در آن نگنجد، ازینجا گفت مصطفی (ص): لو کنت متخذاً خلیلاً لاتخذت ابا بکر خلیلاً و لکن صاحبکم خلیل الرحمن

اگر من دل بکسی دادمی یا مهر دل بر کسی نهادمی آن کس ابو بکر بودی که منزل حقیقت جای قدم صدق ابو بکر است، متابعت ما فرض عین خود و حلقه انقیاد شرع در گوش فرمان کرده و من او را بجای سمع و بصر نشانده، لکن دل بدست ما نیست و ما را در آن تصرف نیست و مهر اغیار را در آن مدخل نیست، «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» وقت دعا و ذکر معین کرد: بامداد و شبانگاه، چون بارادت رسید بر معنی حال گفت بر دوام، «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»

ای مریدین و جبهه، پیوسته و همیشه او را خواهند پای بدو گیتی فرا نهاد، و از خلق آزاد گشته، و از خود باز رسته. ای محمد ایشان که باین صفت‌اند: «لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ایشان دل از ما بنگردانیدند، تو چشم از ایشان بمرگردان جعلنا نظرک الیوم الیهم ذریعة لهم الینا و خلفا ممّا یفوتهم الیوم من نظرهم الینا فلا تقطع الیوم عنهم نظرک فاننا لا نمنع غذا نظرهم عنّا.

ای محمد ثمره ارادت ایشان امروز صحبت و مرافقت و نظر تو و فردا زلفت و قربت و وصلت ما، اینست که ربّ العالمین گفت: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» اولئک هم اصحاب الجنة فی رغد العیش و سعادة الجدّ و کمال الرّند یلبسون حلل الوصلة و يتوجّون بتیجان

القرية و يحلون بحلى المباسطه يتكئون على ارائك الروح يشمون رياح الانس يقيمون فى حجال الزلفة يسقون شراب المحبة يأخذون بيد الرافة ما يتحفهم الحق من غير واسطة يسقيهم شرابا طهورا يطهر قلوبهم عن محبة كل مخلوق نعم الثواب ثوابهم و نعمت الدار دارهم و نعم الجار جارهم و نعم الرب ربهم.

٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» مثل زن ايشان را بدو مرد، «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا» كرديم و داديم يكي را از ايشان، «جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» دو رز از انگور، «وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ» گرد بر گرد آن خرماستان كرديم، «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (٣٢)» و ميان آن دو رز كشت زار.

«كَلَّمْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا» آن هر دو رز بار خود بيرون داد، «وَ لَمْ تَظَلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» از چندان كه هرگز تواند بود كه از رز بر بيايد هيچ بنكاست، «وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (٣٣)» و زير آن رزها جويها رانديم.

«وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ» و او را جز از آن مالى بود و در آن رزان ميوه، «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ» پس گفت آن مرد با يار خويش، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» و در روى او گفت، «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» من امروز از تو افزون مال ترم، «وَ أَعَزُّ نَفْرًا (٣٤)» و انبوه خادم تر.

«وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ» آن مرد در آن رز خويش رفت، «وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» و او بر خويشتن ستمكار، «قَالَ مَا أَظُنُّ» گفت پندارم، «أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (٣٥)» كه اين جهان بسر آيد هرگز.

«وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و نه پندارم كه رستاخيز هرگز خاستنى است، «وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي» و اگر مرا باز برند با خداوند من «لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (٣٦)» على حال آنجا باز بهتر يابم از اين دو رز ايدر.

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ» او را گفت آن يار او، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» و در روى او گفت، «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ» كافر شدى بآن آفريدگار كه بيافريد ترا از خاكي، «تُمْ مِنْ نُطْفَةٍ» آن گه از آبي، «تُمْ سَوَّآكَ رَجُلًا (٣٧)» آن گه ترا قد بر كشيد و اندامها راست كرد تا مردى كرد.

«لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي» من باری میگویم که اوست که الله تعالی است خداوند من، «وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)» و با خداوند خویش انباز نگیرم هیچکس را. «وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتِ» چرا نگفتی آن گه که در رز خویش آمدی، «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» این خدای خواست توان و تاوست نیست مگر بالله تعالی، «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹)» اگر مرا می بینی که منم اندک مال تر از تو و اندک فرزندتر. «فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِّي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» پس مگر که خداوند من مرا به از بهشت تو دهد، «وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا» و مگر که فرو گشاید الله تعالی بر آن بهشت تو، «حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» سنگ باران از آسمان، «فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)» تا هامون شود همواری سخت که پای برو بخیزد.

«أَوْ يُصْبِحَ مَاءً غَورًا» یا آب آن در زمین فرو شود، «فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱)» که نتوانی که بازجویی یا بر روی زمین آری.

«وَأُحِيطَ بِشَمْرِهِ» تباه کردند و نیست آن میوه او و آن رز او، «فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ» بامداد کرد دست بر دست می پیچید بنفریغ، «عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» بر آن مال که نفقه کرده بود بر آن رز خویش، «وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» و دیوارهای آن بر بنا و درخت افتاده، «وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲)» و می گفت او کاشک من با خداوند خویش انباز نگرفتمی.

«وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً» و نبود او را یاری دهی «يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» که آن روز با او گزائیدند تا او را یاری دادند فرود از الله تعالی، «وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۳)» و خود با الله تعالی بر نیامد.

«هُنَالِكَ» آنکه هن آنجا هن، «الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» یاری دادن و بکار آمدن و بمهربانی باز آمدن خدای را جل جلاله راستست و درست، «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا» او به است پاداش را، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَقُونَ فِيهِ» و وای بر آنکه از روزی که در آن روز با او خیر عقباً (۴۴)» و به است بسرانجام.

«وَأَضْرَبُ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مثل زن ایشان را و جهان ایشان را و آرایش آن را، «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» چون آبی که فرو فرستادیم آن را از آسمان، «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» بر رست از آمیغهای گوناگون که از زمین روید بآن آب، «فَأَصْبَحَ هَشِيمًا» پس

آنک رست و آراست خشک گشت و گفته، «تَذْرُوهُ الرِّيحُ» باد آن را در هوای برد پراکنده، «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵)» و الله تعالی بر همه برد و آورد تواناست، فراخ توان.

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مال و پسران آن همه آرایش این جهانست، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» و کارها و سخنان نیک که آن مؤمنان را بماند و پاداش آن او را پیش آید، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» پاداش آن بنزدیک خداوند توبه، «وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶)» و خداوند آن فردا امیدوارتر.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» یعنی لابی جهل و لاختیه الحرث ابنی هشام بن المغيرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم حین اسلم الحرث و ثبت ابو جهل علی کفره. و قیل هما اخوان من اهل مکة احدهما مؤمن و الآخر کافر و اسم المؤمن ابو سلمة عبد الله بن عبد الاسد بن عبد باللیل زوج ام سلمة قبل النبى (ص)، و الآخر کافر و هو الاسود بن عبد الاسد میگوید مثل زن این دو برادران را بآن دو مرد که در روزگار پیش بودند.

زجاج گفت جهودان گفتند مشرکان مکه را که محمد را پرسید بر سبیل امتحان از قصه آن دو مرد که در زمان پیش بودند، این آیت بجواب امتحان ایشان آمد: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ» ای للذین سألوك عن ذلك امتحانا ای حدیثهم بما فی مثله العبرة ایشان را بگوی قصه آن دو مرد که در مثل آن قصه عبرتست اگر عبرت می گیرند: دو برادر بودند در بنی اسرائیل یکی مؤمن نام او یهودا، دیگری کافر نام او قطروس، همان دو برادرند که در سوره الصافات وصف ایشان گفته: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ، يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ».

دو برادر بودند هشت هزار دینار از پدر میراث برده هر یکی چهار هزار دینار، قطروس رفت و بهزار دینار بستانی خرید و آن را عمارت کرد و نیکو بپرداخت، یهودا در مقابل آن هزار دینار بدرویشان داد و گفت: اللهم ان كان فلان قد اشترى ارضا بالف دینار فانی اشتری منك ارضا فی الجنة بالف دینار بار خدایا اگر او بستانی خرید بهزار دینار من از تو بستانی می خرم اندر بهشت بهزار دینار که بصدقه دادم. قطروس بهزار دینار دیگر

خانه‌ای بنا نهاد و در آن غرفه‌ها و منظره‌ها بساخت، یهودا هزار دینار دیگر بصدقه داد بدرویشان و گفت بار خدایا مرا خانه‌ای در بهشت می‌باید از بهر من خانه‌ای در بهشت بساز. قطروس زنی بخواست و هزار دینار مهر وی کرد، یهودا هزار دینار دیگر بخرج درویشان و یتیمان و پیر زنان کرد و گفت بار خدایا این مهر زنان بهشتی است که تو مرا نام زد کنی. قطروس هزار دینار دیگر که مانده بود بچاکران و خدمتکاران و لباس و تجمل خویش خرج کرد، یهودا نیز هزار دینار دیگر که باقی مانده بود بر ارباب حاجات تفرقه کرد و از خدای تعالی لباس و تجمل بهشتی و غلمان و ولدان جاودانی بخواست.

پس بروزگار یهودا درویش گشت و اختلال حال و اضطراب او را بر آن داشت که نیاز خویش به قطروس برداشت و از وی چیزی خواست، قطروس گفت: ما فعل مالک فقد اقتسنا مالا واحدا فاخذت شطره و انا شطره آن مال را چه کردی نه هر دو برادر بودیم و مال بهم قسمت کردیم؟ یهودا گفت آن همه بصدقه بدرویشان دادم، قطروس گفت: ائنک لمن المصدقین آری تو مال بصدقه دادی اکنون آمده‌ای و از من می‌خواهی، اذهب فوالله لا اعطیک شیئا فطرده. اینست که رب العالمین در بیان قصه ایشان گفته: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» ای بستانین، «مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ» ای جعلنا النخل محیطه بهما. و قیل «حَفَفْنَاهُمَا» جعلنا حفافیهما ای جانبیهما نخلا، «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا» یعنی جعلنا حول الاعناب النخل و وسط الاعناب الزرع.

«كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهُمَا» ای اعطت ثمرها و ادت ریعها تاما ای کلّ واحده منهما، فلذلك لم یقل آتتا، «وَلَمْ تَطْلِمْ مِنْهُ» ای من اکلها، «شَیْئًا» ای لم ینقص ممّا عهد، «وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا» ای شققنا فی المكان المتخلل بینهما جنب الزرع اخبر الله سبحانه و تعالی عن اتصال عمارتھما و کمال تأدیة حملھما من نخلھما و اعنابھما و اخبر ان شربھما کان من نھر جار و هو من اغزر الشرب.

«وَ كَانَ لَهُ» ای لصاحب الجنّین، «تَمَرٌ» بفتحّین قراءه عاصم و یعقوب بروایه روح و بن حسان و کذلک: «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» علی أنّه جمع ثمره کبقرة و بقر و المعنی کان له من النخیل و الاعناب ثمر کثیر، و قرأ ابن کثیر و نافع و ابن عامر و حمزة و الکسائی: و کان له ثمر و احیط بثمره بضم الثاء و المیم فیهما، وافقهم رویس فی «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» و التمر

صنوف الاموال من الذهب و الفضة و غيرهما، يعنى و كان له مال سوى الجنتين، و يجوز ان يكون جمع ثمار ككتاب و كتب و يجوز ان يكون جمعا لثمرة كبذنة و بدن و خشية و خشب و يجوز ان يكون واحدا كعتق و طنّب، و قرأ ابو عمرو وحده ثمر و بثمره بضم التاء و تسكين الميم فيهما جميعا و الوجه انه مخفف من ثمر بالضم على اى وجه يحمل عليه، و الثامر الرجل الغنى و الثامر الشىء الكثير، قال الشاعر:

اَيَاكَ ادْعُو فَتَقْبَلْ مَلَقِي وَ اغْفِرْ خَطَايَايَ وَ ثَمَّرْ وَرَقِي

اى كثر ابلى و غنى، «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ» المؤمن، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» اى يراجعه فى الكلام مشتق من حار اذا رجع، مراجعت در سخن ميان ايشان آن بود كه قطروس بجفا و زشتى با وى مى گفت كه مال را چه كردى؟ و كجا بردى؟ و چرا از دست بدادى؟ تا چنين درويش و درمانده گشتى، وى مى گفت مال در وجوه خيرات و صدقات خرج كردم، از پيش خويش فرستادم تا فردا بثواب آن برسم، قطروس گفت: مال خويش ضايع كردى بطنى محال و بعثى و ثوابى كه نخواهد بود، اکنون من از تو افزون ترم بمال و انبوه ترم بخدمتكار و يار، اينست كه الله تعالى گفت: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا» يعنى انا ذو مال كثير و نفر عزيز، العزة ها هنا هى الكثرة و النفر الخدم و النفر الاعوان، منه قوله تعالى: «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» اى خدما و خولا، آن گه دست برادر مسلمان گرفت و او را در آن بستان خويش برد از روى مفاخرت تا بوى نمايد آن عمارت و زراعت و درختان و ثمار، اينست كه رب العالمين گفت: «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ» وحد الجنة لاتصال كل واحدة منهما بالآخرى، «وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» اى كافر بربه، قال التابغة: الحمد لله لا شريك له من اباهما فنفسه ظلما، «قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ» اى تهلك، «هَذِهِ الْجَنَّةُ، أَبَدًا» انكر ان الله يفنى الدنيا و ان القيامة تكون.

«وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» كائنه، «وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي» نشرت بعد موتى الى ربى، يعنى ان يك بعث و دار اخرى كما زعمت، «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا» اى من جنته، قرأ ابن كثير و نافع و ابن عامر: «خيرا منهما» بزيادة ميم للتثنية، و الوجه انه على تنية الجنين المذكورتين فيما تقدم من قوله تعالى: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ، كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ». و قرأ الباقون: «خَيْرًا مِنْهَا» بغير ميم و الوجه انه على الانفراد لتقدم ذكر جنة مفردة فى قوله

تعالى: «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ» فافراد الضمير يرجع اليها، «مُنْقَلَبًا» اى انقلابا. و قيل موضع انقلاب يقول كما اعطاني و اكرمني فى الدنيا يعطينى فى الآخرة و يكرمنى هناك، اين همانست كه عاص وائل گفت خباب أرت را: «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وُلْدًا».

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ» المسلم، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» هذه المحاوره كناية عن الصلابة فى الدين و شدة الصريمة و ترك المبالاة فى الله، آن برادر مسلمان گفت از قوت ايمان و يقين و صلابت در دين: «أ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ» يعنى اباك آدم، «مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» اى خلقك من نطفة ابيك فى رحم امك، «ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا» جعلك معتدل الخلق و القامة ذا عقل و تمييز، ثم جهلت امر الاعادة و لم تستدل بالمبدإ على المعاد.

«لَكِنَّا» بالالف فى الوصل قرأها ابن عامر و رويس و ابن حسان و قرأ الباقر و روح بغير الف فى الوصل و اتفقوا على الوقف بالالف و اصل الكلمة: لكن انا فحذفت الهمزة طلبا للخفة لكثرة استعمالها و ادغمت احدى النونين فى الأخرى و اثبتت الف لكننا كما اثبتت فى الوقف على لغة من يقول انا بالالف فى الوقف و الوصل، «هُوَ اللَّهُ رَبِّي» القول ها هنا مضمَر معناه: لكن انا اقول هو الله ربى، «وَ لَا أَشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا».

«وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ» لولا ها هنا للتخصيص و يختص بالفعل اى هلا اذ دخلت جنتك، «قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ» اى ما شاء الله كان فهو رفع بالابتداء و الخبر مضمَر. و قيل معناه الامر ما شاء الله فيكون المبتدا مضمرا و المعنى الامر بمشيئة الله، «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» لا يقوى احد على ما فى يديه من ملك و نعمة الا بالله. و قيل هى معاذ من لقع العين، و فى ذلك ما

روى انس ان النبى (ص) قال من رأى شيئا فاعجبه فقال ما شاء الله لا قوة الا بالله لم يضره.

و قال (ص): من اعطى خيرا من اهل و مال فيقول عند ذلك ما شاء الله لا قوة الا بالله لم يرفيه ما يكره، فهذه الآية توبيخ من المسلم للكافر على مقاتته و تعليم له ما يحب ان يقول، ثم رجع الى نفسه فقال: «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وُلْدًا» انا فى الآية عماد فلذلك نصب اقل.

«فَعَسَى رَبِّي» فعلى ربى، «أَنْ يُؤْتِيَنِي» فى الآخرة او فى الدنيا، «خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ

عَلَيْهَا» ای علی جنتک، «حُسْبَانًا» عذابا، «مِنَ السَّمَاءِ» برمیها به من برد او صاعقه. قال ابن عباس: «حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» ای نارا، و قیل قضاء من الله یقضیه. قال الزجاج: الحسبان فی اللغة الحساب لقوله: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» فالمعنی و یرسل علیها عذاب حسان و ذلك الحسبان حساب ما کسبت یداک، «فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» الصَّعِيدُ التُّرَابُ، و قیل وجه الارض و الزَّلَقُ المکان الذی لا یثبت علیه قدم بل تزل عنه. و قال الزجاج الصَّعِيدُ و الزَّلَقُ الطریق الذی لانبات فیه. و قیل الزَّلَقُ الخراب، و المعنی یصبح جنتک هذه ارضا ملساء لا شیء فیهما قد ذهب ما فیهما من غرس و نبت.

«أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا» ای غابرا ذاهبا فی الارض لا تناله الایدی و الرشاء، الغور مصدر وضع موضع الاسم كما یقال رجل نوم، «فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» لا یتأتی منک طلبه، و قیل لن تستطیع ردّ الماء الغائر، و قیل لن تستطیع طلب غیره بدلا منه.

«وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ» اختلاف قراء درین کلمت و شرح قراءت و وجوه آن از پیش رفت، «وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ» ای افسدوا هلک، کقول یعقوب لبنیه: «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» ای آلا ان تهلکوا، «فَأَصْبَحَ» ای الکافر، «يُقَلَّبُ كَفَيْهِ» یصفق بیده علی الأخری و «يُقَلَّبُ كَفَيْهِ» ظهرا لبطن، «علی ما أنفق فیها» ای علیها، «وَهُیَ خَاوِيَةٌ عَلٰی عُرُوشِهَا» ای وقعت الحیطان علی الأبنیة و الشجر، و قیل «خَاوِيَةٌ عَلٰی عُرُوشِهَا» کنایة عن الخراب، «وَقَوْلُ يَا لَيْتَنِي لَم أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» تمنی أنه کان غیر مشرک حین لم ینفعه التَّمَنِّي.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ فِئَةٌ» بالیای قرأها حمزة و الکسائی لتقدّم الفعل علیه، و قرأ الباقون بالتاء لأنّ الفِئَةَ مؤنّثة لفظا ای جماعة و المعنی لم ینصره النفر الذی قال فیهم مفتخرا و اعزّ نفرا، و الفِئَةُ الجماعة تكون ردّا للعسکر یرفیء الیها اللّاجی، و قیل هی جماعة فی تفرقة، «وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا» ای بنفسه لم یقدر علی دفعه و لا له اعوان نصره.

«هَذَا لِكِ» ای فی تلك الحال یعنی یوم القيامة، «الْوَالِيَةَ لِلَّهِ» بکسر واو قراءت حمزه و کسایی است مشتق از والی، ای الله منفرد بالملک و السلطان یومئذ، پادشاهی و فرمان روابی آن روز الله تعالی را راستست و درست، باقی «الْوَالِيَةَ» بفتح واو خوانند مشتق از ولیّ و مولی، و معنی آنست که یاری دادن و بکار آمدن و بمهربانی باز آمدن خدای را جلّ جلاله راستست و درست، و گفته اند که از موالاتست یعنی: یتولّون الله یومئذ و

يؤمنون به و يتبرءون مما كانوا يعبدون، «الحَقُّ» برفع قراءت ابو عمرو است و كسابی علی انه صفة للولاية یعنی كه ولايت الله تعالى را راستت و درست، باقی بخفض خوانند بر نعت الله تعالى یعنی كه ولايت خدای حق راست الله آن خدای براستی و «لِلَّهِ الْحَقُّ» ای لله ذی الحق كما قالوا رجل عدل و رضی ای ذو عدل و ذو رضی، «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا» ای هو افضل ثوابا ممن یرجى ثوابه، «وَ خَيْرٌ عُقْبًا» ای طاعة الله خير عقبا من طاعة غيره، سكن عاصم و حمزة القاف علی ان يكون مخففاً من المثقل لان ما كان علی فعل جاز تخفيفه نحو العنق و الطنب و العنق و الطنب و الباقون بالضم علی الاصل و العقب العاقبة، يقال هذا عاقبة كذا و عقباه و عقبه و عقبه ای آخره.

«وَ اضْرَبْ» یا محمد، «لَهُمْ» ای لقومك، و قيل لهؤلاء المنكرين المترفين الذين سألوک طرد فقراء المؤمنين، «مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی المطر، شبه الله تعالى الدنيا بالماء لان الماء لا يستقر في موضع كذلك الدنيا لا تبقى علی احد و لان الماء لا يبقى فكذلك الدنيا تفتنى و لا تبقى و لان الماء لا يقدر احد ان يدخله و لا يبتل فكذلك الدنيا لا يسلم من آفتها و فتنتها احد و لان الماء اذا كان بقدر كان نافعا مبقيا و اذا جاوز المقدار كان ضاراً مهلكاً فكذلك الدنيا الكفاف منها ينفع و فضولها تضر، «فَأَخْتَلَطَ بِهِ» یعنی فنبت بالماء، «نَبَاتُ الْأَرْضِ» مختلطا، «فَأَصْبَحَ» ای النبات، «هَشِيمًا» جافاً مهشوماً مكسوراً متفتتاً بعد تمام النبات و تزيين الارض به او قبل تمامه بانقطاع المطر عنه، «تَذْرُوهُ الرِّيحُ» قرأ حمزة، و الكسائي: «تذروه الريح» بغير الف ای تنسفه فتفرقه، يقال ذرته الريح و اذرته اذا نسفته و طارت به، «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» من الانشاء و الافناء، «مُقْتَدِرًا» قادرا انشاء النبات و لم يكن ثم افناه.

«الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» يتزين بهما الانسان فى دنياه شقياً كان او سعيداً. و قيل «الْمَالُ وَ الْبُنُونَ» التى يفخر بها عينته و اصحابه من الاشراف و الاغنياء، «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مما يتزين به فى الحياة الدنيا لا مما ينفع فى الآخرة، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» ما يأتى به سلمان و صهيب و فقراء المسلمين من الصلوات و الاذكار و الاعمال الصالحة و كل عمل يبقى ثوابه، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» افضل ثواباً، «وَ خَيْرٌ أَمَلًا» ای خير ما يأمله الانسان، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» فى قول ابن عباس و عكرمة و مجاهد و الضحاك قول

العبد: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

روى ان النبي (ص) أخذ غصنا فحرّكه حتى سقط ورقه و قال ان المسلم اذا قال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر تحاتت خطايه كما تحات هذا خذهنّ اليك ابا الدرداء قبل ان يحال بينك و بينهنّ فهنّ من كنز الجنّة و صفايا الكلام و هنّ الباقيات الصّالحات.

و روى ان النبي (ص) خرج على قومه فقال خذوا جنّتكم، قالوا يا رسول الله من عدوّ حضر؟ قال بل من النار، قالوا و ما جنّتنا من النار؟ قال الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوّة الا بالله فانهنّ يأتين يوم القيامة مقدمات و مجنّبات و معقّبات و هنّ الباقيات الصّالحات.

و عن ابي سعيد الخدرى ان رسول الله (ص) قال استكثروا من الباقيات الصّالحات. فقيل و ما هنّ يا رسول الله؟ قال التّكبير و التّهلّيل و التّسبيح و لا حول و لا قوّة الا بالله و قال سعيد بن جبير هي الصّلوات الخمس و هنّ الحسنات يذهبن السيّئات.

و عن ابن عباس قال هي الكلام الطيّب و الاعمال الصّالحة. و قيل كلمة الشّهادة لله و البراءة من الشرك، لقوله: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ».

و سئل الحسن عن الباقيات الصّالحات، فقال النّيّات و الهّمّات لانّ بها تقبل الاعمال و ترفع. و قال ابن جرير الصّلاة الى الصّلاة و الجمعة الى الجمعة و شهر رمضان الى شهر رمضان و الحجّ الى الحجّ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» الآية... حاصل اين آيت و اين قصّه از روى فهم بر ذوق اهل ارادت اشارتست بدو مرد كه در ابتداء ارادت بر بساط كرامت از روى مكاشفت نشانى بينند از لطف حق، دلى تازه و وقتى خوش و كارى بنظام و اميدى قوى، ازين دو يكي صاحب آرزو بود، دولت حقيقت ميخواهد و كار بر نظام، بى رنج و بى رياضت تمام، راست چون كسى كه آرزوى در شب افروز كند، صعوبت دريائى مخطر نادیده و زفرا ت نهنگان جان ربای ناشنیده هرگز كى صورت بندد كه بى رنج و بى خطر دست او بمرواريد مراد رسد، همچنين اين مرد صاحب آرزو در راه پندار خود افسرده

بمانده هیچ ریاضت ناکرده و هیچ رنج نابرده و بآن وقت خویش و وجد خویش نقدی که در بدو ارادت روی بوی نموده غره شده و تکیه بر آن کرده و نفس خود را با هواء و شهوت الف داده تا بسر انجام از آن وقت و وجد نیز بیفتاده و مرتد طریقت گشته و او را در رشته مهجوران و مردودان کشیدند و با وی گفتند: «فارق من تهوی فجز الملتقی» در صحبت چنین کس سود نیست، و بهره او از آتش جز دود نیست، و بر پی او رفتن جز تاریکی و حسرت نیست.

باز مرد دیگر طالب استقامت است، عنایت ازلی درو رسیده و توفیق الهی همراه او گشته بحسن منازلت و تحقیق معاملات و صدق مجاهدت روز افزون شده و باقصی الامانی رسیده، صحبت این مرد همه سود است و آتش او بی دود است و آب او روشن است و بر پی او رفتن امید زندگانی است.

آن مرد اول از غافلانست، زینت و آرایش وی مال و فرزندانست، و این مرد دیگر از عارفانست، زینت و آرایش وی امروز ایمان و یقین و فردا نعیم جاودان است، اینست که رب العالمین گفت: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أُمَّلًا» شب معراج چون سید (ص) خواست که باز گردد گفتند ای سید سلام ما بکسانی رسان که ایشان دلها از زینت دنیا و صحبت خلق بپرداخته‌اند، یاد مرگ و قناعت بقوت و صحبت با درویشان اختیار کرده‌اند، یعنی بلال و سلمان و خباب و عمار و بو ذر و صهیب و عبد الله مسعود و امثال ایشان، جوانمردانی که ظاهر ایشان بحرمت و خدمت آراسته و باطن ایشان بنسیم رضا معتبر گردانیده، دیده‌شان کحل تجلی یافته، جز بعبرت ننگرند و جز آیات و رایات قدرت نبینند، گوش ایشان و زبان ایشان بند حرمت بحکم شریعت بر نهاده، تا جز حق و حکمت نشنوند و جز راستی و درستی نگویند، دست و پای ایشان ببند عصمت و رعایت بسته تا نشست و خاست و رفت و خواست ایشان جز بر وفق فرمان نبود، اینست بیان آن کلمه که در خیر صحیح است: کنت له سمعا و بصرا، چنانک دوستی مر دوستی را گوید تو دیده منی و جان منی و تن منی، همچنین سمع و بصر مؤمن در تحت رایات ولایت حقیقت آید تا بگوش خرد جز آن نشنود که رضای دوست بود و جز آن ننگرد که مراد دوست بود و جز آن نگوید که بفرمان دوست

بود، آن گه مر او را از درگاه عزت این خلعت دهند که هر چه وی میکند اندر تقریب لطف بخود حوالت میکند، نبینی که مصطفی (ص) را گفت در تنزیل مجید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، فعل از رسول (ص) حاصل آمد از روی صورت، لکن چون رسول اندر حمایت عصمت بود و تحت رایت ولایت حقیقت بود و فعل وی جز بفرمان نبود، الله تعالی مر آن فعل را بوصف خود حوالت کرد تا معلوم گردد که صادقان عاشقان پی جز بفرمان نهند و همیشه خود را در دام شریعت و بند حقیقت محکم دارند، نام خداوند مونس ایشان، و ذکر خداوند پیشه ایشان، و رضاء خداوند قبله ایشان، و مهر خداوند در دل ایشان، اینست که رب العالمین بفضل خود گفت با ایشان که: «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ تَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً».

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ» یاد کن آن روز که کوهها را در رفتن آریم، «وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» و اندرون زمین بینی بر روی زمین آمده، «وَ حَشَرْنَا هُمْ» و فراهم آریم ایشان را، «فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷)» و پس نگذاریم که از ایشان در زیر زمین کس ماند.

«عَرَضُوا عَلَي رَبِّكَ» و عرض کنند ایشان را بر خداوند تو، «إِذَا صَفُّوا بِر كَشِيْدَةٍ» دَر جَتُّوْنَا» و گویند ایشان را آمیدید بما، «إِذَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» چنان که شما را آفریدیم روز پیشین، «زَعَمْتُمْ» بلکه چنین میگفتید بینداشت، «إِن نَجْعَلُ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸)» که ما شما را روز وعده ننهادیم.

«وَ وَضِعَ الْكِتَابُ» و نامه در دست خواننده نهند، «فَفَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ» کافران را بینی ترسان و لرزان، «مِمَّا فِيهِ» از آنچه در آن روز است و از آنچه در آن نامه است، «وَ يَقُولُونَ يَا وَيَلَّتْنَا» و گویند ای وای بر ما، نفرینا بر ما، «مَا لِهَذَا الْكِتَابِ» چیست این نامه را، چه حالست این نامه؟ «لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً» فرو نمیکرد این نامه از کرد ما نه خرد و نه بزرگ، «إِلَّا أَعْصَاهَا» مگر که همه را در شمار آورده، «وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» و هر چه کردند همه در پیش خود یابند، «وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)» و ستم نکند خداوند تو بر کس.

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ» فریشتگان را گفتیم سجود کنید آدم را، «فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ» سجود کردند مگر ابلیس، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» وی از جن بود در خلقت، «فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ» از فرمان برداری خداوند خویش بیرون شد، «اُفْتَحِذُوْنَهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِیْ» او را و نژاد او را بخدایان و یاران می‌گیرید فرود از من؟ «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» و ایشان شما را دشمنانند، «بِئْسَ لِلظَّٰلِمِیْنَ بَدَلًا (۵۰)» بد بدلی است ستمکاران را ابلیس از خداوند ایشان.

«مَا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ» حاضر نکردم من ایشان را که آسمان را می‌آفریدم و نه آن گه که زمین می‌آفریدم، «وَ لَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ» و نه آن گه که ایشان را می‌آفریدم، «وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْلِیْنَ عَضُدًا (۵۱)» و هرگز بپناه کنندگان را یار گیرنده نبودم.

«وَ یَوْمَ یَقُوْلُ نٰدُوْا» و آن روز که گوید آواز دهید و خوانید «شُرَكَآئِیَ الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ» این انبازان من که میگفتید بدروغ، «فَدَعَوْهُمْ» خوانند آن انبازان را، «فَلَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَهُمْ» و ایشان را پاسخ نکنند و بکار نیابند، «وَ جَعَلْنَا بَیْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲)» و میان ایشان کاری پدید آید که در سر آن شوند.

«وَ رَأٰی الْمُجْرِمُوْنَ النَّارَ» و کافران آتش بینند، «فَطَنُّوْا اَنْفُسَهُمْ مَّوٰفِعُوهَا» و بدانند که در افتادند در آن و شدنی اند بآن، «وَ لَمْ یَجِدُوْا عَنْهَا مَصْرَفًا (۵۳)» و از آن باز گردانیدن روی را جای نیابند.

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِیْ هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» از روی بر وی گردانیدیم درین قرآن مردمان را از هر گونه‌ای، «وَ كَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَیْءٍ جَدَلًا (۵۴)» و آدمی پیچنده تر همه چیزست و ستیهنده تر.

«وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ یُّؤْمِنُوْا» باز نداشت مردمان را که بگرویدندی، «اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰی» آن گه که بایشان آمد پیغام و رساننده، «وَ یَسْتَغْفِرُوْا رَبَّهُمْ» و از کفر توبه کردند، «اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْاَوَّلِیْنَ» مگر تا بایشان آید هم چنان راست که بکافران پیشینیان آمد از مثلثات و عبر، «اَوْ یَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵)» یا عذاب بایشان آید برابر و رویاروی آشکارا.

«وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ» و فرستیم ما فرستادگان، «إِلَّا مُبَشِّرِينَ» مگر بشارت دهان، «وَمُنذِرِينَ» و بیم نماینده و ترساننده، «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ» و بیکار میجویند و می‌پیچند کافران بکفر و دروغ، «لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» تا بیوکندند و باطل کنند بیکار خویش حق را، «وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا (۵۶)» و سخنان من و وعید من بافسوس گرفتند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ» و کیست ستمکارتر، «مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ» از آن کس که پند دهند او را بسخنان خداوند او، «فَاعْرَضَ عَنْهَا» و روی گرداند از آن، «وَوَسَّى مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» و فراموش کرد کرده‌های خویش، «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» ما بر دل‌های ایشان غلافها و پرده‌ها او کردیم تا این پیغام و این سخن در نیابند، «وَوَفَى آذَانَهُمْ وَقُرْآنًا» و در گوش‌های ایشان بار و کری افکندیم، «وَأِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى» و اگر ایشان را با راست راهی خوانی، «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷)» راه نیابند ایشان هرگز.

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ» و خداوند تو است آن آمرزگار عیب پوش با مهربانی، «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا» اگر ایشان را درین جهان فرا گیرد بآنچه کردند، «لَعَجَلًا لَهُمُ الْعَذَابُ» ایشان را هم در دنیا بدوزخ شتاباند، «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» نه که ایشان را هنگامی است و روزی، «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸)» چون عذاب بایشان رسد از پیش آن رستنگاهی نیابند.

«وَتِلْكَ الْقُرَى» آنک آن شهرها، «أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» هلاک کردیم ایشان را آن گه که ستم کردند بر خود، «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)» و هلاک کردن ایشان را هنگامها نهادیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» ای و اذکر یوم نسیر الجبال عن وجه الارض فنقلها قلعا و نسیرها کما نسیر السحاب فی الدنیا یاد کن ای محمد آن روز که از هول رستاخیز این کوه‌های عالم بر کنیم و چنانک میغ بر هوا روان کرده‌ایم آن را روان کنیم، قراءت مکی و شامی و ابو عمرو «تسیر» بتا است و ضم آن و فتح یا «الجبال» برفع لام علی اسناد الفعل الی المفعول به و لکونه جماعة انث الفعل یعنی آن روز که کوه‌ها روان گردانند، چنانک

جای دیگر گفت: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»، «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» ای ظاهراً لیس علیها شیء من جبل و لا شجر و لا شیء یسترها لیری بعضهم بعضاً. و قیل «بَارِزَةً» ای برز الذین كانوا فی بطنها فصاروا علی ظهرها، «وَوَحْشَرْنَاَهُمْ» یعنی الموتی من المؤمنین و الکافرین الی الموقف و الحساب، «فَلَمْ نُغَادِرْ» ای لم نترک، «مِنْهُمْ أَحَدًا».

«عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا» ای صفوا، کقولہ: «نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» ای اطفالاً یعنی کلّ زمرة و امّة صفّ. و قیل «أ» ای قیاماً، «دَدْ جِئْتُمُونَا» بلفظ عام است و بمعنی خاص، ای یقال للکفار «دَدْ جِئْتُمُونَا کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»

آمیدد بما چنانک شما را آفریدیم روز نخستین یکان یکان، پای برهنه و سر برهنه بی هیچ پوشش، چنانک در خبرست: ما علی احد منهم قشرة، ای شیء من کسوة. و روی انهم یحشرون حفاة عراة عزلا، همانست که آنجا گفت: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» ثمّ قال: «زَعَمْتُمْ»

این بل بجای واو عطفست یعنی و زعمتم، منکران بعث را میگوید: «و زعمتم ان لا نفی بوعدنا فی اعدتکم»، و قیل الموعد ها هنا مکان الوعد بالمحاسبة.

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ» ای اقیم الحساب و نصب المیزان، این چنانست که پارسیان گویند دیوان بنهادند آن گه که خراج سندن گیرند، و قیل: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ» یعنی کتاب الاعمال فی ید صاحبه فی یمنه او شماله و هو ما کتبه الحفظة علیه، «فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ» ای المشرکین، «مُشْفِقِينَ» ای خائفین، «مِمَّا فِيهِ» من الاعمال السیئة، «وَيَقُولُونَ» عند وقوعهم فی الهلکة، «يَا وَيْلَتَنَا» هذه التاء تزداد فی الویل احياناً کما تزداد فی ثمّ، و این کلمه تفجع است سخن درد زدگان و مصیبت رسیدگان، گویند ویل بر ما این چه حالست و این چه نامہ، «ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» من ذنوبنا، و قیل بل جمیع اعماله مکتوب فیہ.

قال ابن عباس الصغیرة التّبسم و الكبيرة القهقهة. و قال سعید بن جبیر الصغیرة اللّم و التّجمیش و المسیس و القبلة و الكبيرة الزّنا و المواقعة، «إِلَّا أَحْصَاهَا» قال ابن عباس علمها، و قال السدی کتبها و اثبتها، و قال مقاتل حفظها و عدّها.

و ضرب رسول الله (ص) لصغائر الذنوب مثلاً، فقال: کمثل قوم انطلقوا یسیرون حتی نزلوا

بفلاة من الارض و حضر صنيع القوم فانطلق كل واحد منهم يحتطب فجعل الرجل منهم يأتي بالعود و يجيء الرجل بالعودين حتى جمعوا سوادا و اججوا نارا و ان الذنب الصغير يجتمع على صاحبه حتى تهلكه، «و وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» مكتوبا. و قيل جزاء «ما عَمِلُوا حَاضِرًا و لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» بزيادة العذاب او نقصان الثواب، و صح في الخبر من نوقش في الحساب عذب، ثم ان الله سبحانه امر نبيه (ص) ان يذكر لهؤلاء المتكبرين عن مجالسة الفقراء قصة ابليس و ما اورثه من الكبير فقال: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» ابن عباس گفت: قومی فریشتگانند که ایشان را جن گویند از نار السموم آفریده اند ایشان را و دیگر فریشتگان را از نور پاک آفریده اند، ابليس از آن قوم است که ایشان را از نار السموم آفریدند. و قيل الملائكة خلقوا من الريح و هم روحانيون و ابليس و سائر الجن من النار. و بروایتی دیگر از ابن عباس نسبت وی با جنان است از آنکه روزگاری خازن بهشت بوده یعنی که جنی است چنانک گویند مکی و مدنی است. شهر بن حوشب گفت: ابليس از آن قوم جن بود که ساکنان زمین بودند، فریشتگان او را با سیری گرفتند و باسماں بردند و هرگز وی از فریشتگان نبود، و گفته اند ابليس اصل جن است و پدر ایشان، هم چنان که آدم اصل انس است و پدر ایشان و این جن نامی است که هم بر فریشتگان افتد هم بر جان و هم بر شیاطین لاجتنانهم جميعا عن اعين الناظرين، پس این جن که نسبت ابليس با ایشانست شیاطین اند و ابليس پدر ایشان و اصل ایشانست و نام وی بسریانی عزازیل است و بعربی حارث و له زوجة و ذرية، لقوله: «أَفْتَنَّا ذُرِّيَّتَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ».

قال مجاهد فمن ذرية ابليس لاقيس و ولهان و هما صاحبا الطهارة و الصلاة و الهفاف و مرة و به يكتنى و زلنبون و هو صاحب الاسواق، و تير و هو صاحب المصائب، و الاعور و هو صاحب ابواب الربوا، و مسوط و هو صاحب الاخبار يأتي بها فيلقبها في افواه الناس و لا يجدون لها اصلا، و داسم و هو الذي اذا دخل الرجل بيته فلم يسلم و لم يذكر اسم الله يضره من المتاع ما لم يرفع او نجس موضعه و اذا اكل و لم يذكر اسم الله اكل معه. قال قتادة أنهم يتوالدون كما يتوالد بنو آدم، قال الله تعالى لابليس اني لا اخلق لآدم ذرية الا ذرات لك مثلها فليس من ولد آدم احد الا له شيطان قد قرن به، «فَفَسَّقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»

ای خرج عن طاعة ربّه و الفسوق الخروج و الفاسق الخارج عن الطاعة، ثمّ جعل اسما لكلّ خارج الى سوء عادة و سمّى رسول الله (ص) سباع الطير و ذوات السموم فسقة و سمّى الفارة فاسقة و الوزغة فويسقة، «أَفْتَتَخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» فطيعونهم فى معصيتى، «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» كما كان لايبكم عدوا، «بِمَسِّ لِفْطَالِئِمْ بَدَلًا» بمسّ البدل من الله ابليس و ذريته و بمسّ البدل معصية الله من طاعته و بمسّ البدل النار من الجنة.

«ما أشهدتُّهم» اى ما احضرتهم يعنى ابليس و ذريته. و قيل الكفار اجمع، و قيل الملائكة، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» فاستعين بهم على خلقهما او اشاورهم فيه، «وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» و لا استعنت ببعضهم على خلق بعض. و قيل ما اعلمتم خلق انفسهم فكيف يعلمون خلق غيرهم، اخبر جلّ جلاله عن كمال قدرته و استغناؤه عن الانصار و الاعوان فيما خلق، «وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» اعوانا لاستغنائى بقدرتى عن الاعوان و الانصار لانّ من استغنى عن معونة الاولياء بعظيم سلطانه و كمال قدرته كان اشدّ استغناء عن معونة الاعداء، و در شواذ خوانده اند: «وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» بفتح تا و خا، و معنى آنست كه هرگز بى راه كنندگان را يار مباحش همچنانك موسى (ع) گفت: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» العصد و الظهر و اليد هذه الثلاثة كنايات عن العون و الظهير، يقال عضده يعضده اذا اعانه، و فى الدعاء: اللهم انت عضدى و نصيرى.

«وَ يَوْمَ يَقُولُ» قرأ حمزة «نقول» بالنون يعنى يقول الله للكفار، «نَادُوا» ادعوا بصوت عال، «شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» اى زعمتم انها لى شركاء ليمنعوكم من عذابى، «فَدَعَوْهُمْ» فنادوهم لا يمين لهم على اضلالهم ايّاهم، «فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» و استغاثوهم فلم يعيئوهم لكونها جمادا. و قيل لشغلهم بانفسهم، «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ» و بين الكفار و آلهتهم. و قيل بين اهل الهدى و الضلالة، «مَوْبِقًا» يعنى امرا أوبقهم اى اهلكهم، يقال يضرب بينهم واد فيبقى المشركون فى عدوة و الشركاء فى عدوة.

و قال عبد الله بن عمر: و هو واد عميق فى جهنّم يفرق به يوم القيامة بين اهل لا اله الا الله و بين من سواهم. و قال عكرمة: هو نهر فى النار يسيل نارا على حافيته حيايات مثل البغال الدّهّم فاذا تاورت اليهم لتأخذهم استغاثوا بالافتحام فى النار منها. و قيل هو واد فى جهنّم من قيح و دم. و قيل البين ها هنا بمعنى الوصال اى تواصلهم فى الدنيا صار مهلكا لهم. و

قيل الموبق الموعد، لقوله: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» واصله من وبق يبق و وبق يوبق اذا هلك و أوبقه أى اهلكه، و يقال للكبائر من الذنوب الموبقات.

و فى الحديث اجتنبوا السبع الموبقات: الشرك بالله، و السحر، و قتل النفس التى حرم الله الألباق، و اكل الربوا، و اكل مال اليتيم، و التولى يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات.

«وَأَرَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ» عاينوها، «فَظَنُّوا» ايقنوا، «أَنَّهُمْ مُّوَقِعُوهَا» اى واقعون فيها و داخلوها من وقع اذا سقط، «وَأَلَمْ يَجِدُوا» يعنى الكفار. و قيل الاصنام، «عَنْهَا» اى عن النار، «مَصْرِفًا» موضعا يعدلون اليه لاحاطتها بهم من كل جانب.

روى ابو سعيد الخدرى ان رسول الله (ص) قال ان الكافر ليرى جهنم فيظن انها موقعتة من مسيرة اربعين سنة.

«وَأَلْقَدْ صَرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ» اى ردنا القول فيه مرة بعد اخرى، «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» يحتاجون اليه ليتذكروا و يتعظوا، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ» خلقه الله، «جَدَلًا» اى جدالاً و حجاجا و خصاما، قيل اراد به الكافر ابي بن خلف الجمحى، و قيل النضر بن الحارث، و قيل اراد به الانسان على العموم، فان قيل و هل يجادل غير الانسان حتى قال «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»؟ فالجواب ان ابليس قد جادل و ان كل ما يعقل من الملائكة و الجن يجادل و الانسان اكثر هذه الاشياء جدلا و صحح من رواية الزهري عن على بن الحسين عن ابيه عن على بن ابي طالب (ع) ان رسول الله (ص) طرقة و فاطمة و قال الا قوما فصليا فقام على و به لوثة من نعاس و هو يقول انفسنا بيد الله فاذا شاء ان يبعثنا بعثنا فانصرف رسول الله (ص) و هو يضرب فخذه و يقول: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا».

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ» اهل مكة «أَنْ يُؤْمِنُوا» يعنى من ان يؤمنوا، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» القرآن و الاسلام و محمد (ص)، «وَأَيَسْتَعْفِرُوا» يعنى و من ان يستغفروا، «رَبِّهِمْ» و يتوبوا من كفرهم، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْبَاقِلِينَ» اى ما منهم من الايمان و الاستغفار الا اتيان سنة الاولين و هو الاستيصال، و قيل الانتظار العذاب، يعنى ان الله قرر عليهم العذاب فذلك الذى منهم من الايمان، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» عيانا، يعنى القتل يوم بدر، قبلا بضمميتين كوفى جمع قبيل يعنى قبيل قبيل اى صنفا صنفا يتلوا بعضها بعضا، و قرأ الباقون قبلا بكسر القاف و

فتح الباء اى معاينة و مقابلة، و فى الحديث: انَّ اللهَ تعالى كَلَّمَ آدمَ قبلاً. «وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ» المؤمنين بالجنة، «وَ مُنذِرِينَ» الكافرين النار، «وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ» فى طلب الآيات و دفع النبوات.

قال ابن جرير جدالهم بالباطل سؤالهم النبى (ص) عن اصحاب الكهف و ذى القرنين و الروح تعنتا. و قيل يريد المستهزئين المقتسمين جادلوا فى القرآن، «لِيُذْهِبُوا بِهِ» لِيُطْلُوا بجدالهم، «الْحَقَّ» يعنى القرآن و النبوة و اصل الدَّحْضُ الزَّلْزَلَةُ، يقال دحضت رجله اى زلقت و فى الدعاء: اللهم ثبت قدمى يوم تدحض الاقدام، و معنى قوله تعالى: «حُجِّبَتْ داحضة» اى باطلة، «وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي» يعنى القرآن، «وَ ما أَنْذَرُوا» من النار، «هَزْوا» استهزاء و باطلا و لعبا.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ» وعظ و تلى عليه القرآن، «فَأَعْرَضَ عَنْهَا» و ترك قبولها و صار عنها فى عرض اى ناحية «وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ» اى غفل عن ذنوبه السالفة، و فى الخبر: هذه يداى و ما جنبت بهما على نفسى. ثم ذكر حالهم فقال: «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» جمع كنان اى غشاوة، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» يعنى كراهة ان يفقهوه و لتلا يفقهوه، «وَ فى آذَانِهِمْ وَقْرًا» تقلا و صمما عن استماع الحق، «وَ إِنْ تَدْعُهُمْ» يا محمد، «إِلَى الْهُدَى» الايمان و القرآن، «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» اى بعد الاكنة و الوقر.

«وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ» فلا يعجل بالعقوبة، «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بما كَسَبُوا» بكفرهم، «لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ» فى الدنيا، «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» يعنى القيامة و البعث و الحساب. «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً» يعنى موضع نجاة، يقال وال يئتل اى نجا.

«وَ تِلْكَ الْأُقْرى أَهْلَكْنَاهُمْ» يريد قوم نوح و عادا و ثمود، «لَمَّا ظَلَمُوا» كفروا، «وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ» بفتح الميم و كسر اللام قراءة حفص على انه وقت الهلاك و زمانه اى جعلنا لوقت هلاكهم موعدا، و قرأ يحيى عن ابى بكر: «لِمَهْلِكِهِمْ» بفتحتين على انه مصدر هلك اى جعلنا لهلاكهم موعدا، و قرأ الباقر «لِمَهْلِكِهِمْ» بضم الميم و فتح اللام و هو الاهلاك، يقال اهلكته اهلاكا و مهلكا اى جعلنا لاهلاكنا آياهم، «مَوْعِدًا» اى ميقاتا و اجلا عندنا فلما بلغوه جاءهم العذاب.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» آن روز که مملکت دنیا بردارند و سرا پرده عقبی بزنند و از هول رستاخیز کوه‌ها فرا رفتن آید، زمین فرا جنبش آید، آسمانها در گردش آید، عرش عظیم بصحرای قیامت بیرون آرند و بساط قهر بگسترانند و ایوان کبریا بر کشند و ترازوی عدل در آویزند و زمین را فرمان دهند که ای زمین ودیعتها بیرون ده، زمین بر خود بلرزد، ودیعت باز سپارد، یکی را بینی که از زمین بر آید چنانک خاکستر از میان آتش، دیگری را بینی از لحد بر آید چنانک در از میان صدف، همی روند تا بمحشر و عرض دهند ایشان را بر خداوند اکبر چنانک گفت جلّ جلاله: «عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا»

، ای پیران ناپاک شرم دارید از آن که شما را بر الله تعالی عرض کنند و سرپوش زرقایی از روی کار شما بردارند که: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ». ای جوانان با جهل پر غفلت بترسید از آن ساعت که دوزخ آشفته و زندان عدل بعصمت حاضر کنند که: «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ» ای عالمان بی امانت، ای قرآیان بی دیانت بیرهیزید از آن روز که: «تُبَلَى السَّرَائِرُ وَ تَكْشِفُ الضَّمَائِرُ»، ای خداوندان تخت و جاه و کلاه ببندیشید از آن ترازوی عدل و دیوان مظالم قیامت که: «وُ وُضِعَ الْكِتَابُ». ای عوانان ناپاک یاد کنید آن ساعت که نامه کردار در دست شما نهند و کرده‌های شما نیک و بد، خرد و بزرگ، بشما نمایند که: «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا». خواجهگی همه خواجهگان طوقی سازند و در گردن ایشان افکنند، امیری همه امیران قیدی گردانند و بر پایهای ایشان نهند و از نهاد هر یکی دوزخی بر آرند و هر یکی را بخود عقوبت کنند، آتش نومیدی در خرمنهای خلائق زنند و همه از یکدیگر تیراً جویند، عاصیان خیمه اندوه و ندامت زنند، آفتاب و ماه و سیارات را بدود هیبت سیاه روی گردانند و بر قدر مایه هر کسی با وی معاملت کنند و داد مظلوم از ظالم بستانند، نه مزد مظلوم از آنچ سزای اوست بکاهند، نه عقوبت ظالم بر سزای وی بیفزایند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَا لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا».

«مَا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» خداوند حکیم پادشاه نامدار عظیم، در این آیت از استغناء جلال خود خبر میدهد و فردا نیّت و وحدانیت خود بکمال عزّ خود بخلق می‌نماید که نیستها را هست کننده منم، وز نبود بود آورنده منم، و از آغاز نو سازنده منم، پدید آورنده مایه از هر کار منم، کننده هر هست چنان که سزاوار منم، چون

آسمان و زمین و خلق آفریدم، تنها خود بودم بی قلت، دانا بودم بی علت، توانا بودم بی حیلت، نه مرا انباز بود و نه کس با من یار بود، بی نیاز از خلق در کردگاری، یکتا بحق در آفریدگاری، ای مرد طالب اگر نشانی میطلبی از ما، این هفت قبه اخضر بر یکدیگر بی عمادی برداشته نشان قدرت ما است و این هفت کله اغبر بر سر آب برداشته بیان حکمت ما است، اکنون اندرین نشان قدرت و بیان حکمت نظاره میکن و شناخت جلال عزت و دریافت کنه عظمت ما بر ما حوالت میکن که آن نه بر حد فهم عاقلانست و نه جای مشورت دانیان است و نه درگاه تأویل عالمان است: اذا تقاصرت علوم الخلق عن العلم بانفسهم فكيف تحيط علومهم بحقائق الصمدية و استحقاقه لنعوت الربوبية، يقول الله تعالى: «ما أشهدتهم خلق السماوات والأرض ولا خلق أنفسهم» فلم يملك الله الخليفة علم نفسها في نفسها فكيف تدرک شيئاً من صفات مالکها.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» یاد کن ای محمد که موسی شاگرد خویش را گفت: «لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» میخوامم رفت بر دوام تا آن گه که بدو دریا رسم بهم، «أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰)» یا میروم هشتاد سال.

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا» چون بهم آمدنگاه آن دو دریا رسیدند، «نَسِيَا حُوتَهُمَا» ماهی خویش را فراموش کردند آنجا، «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱)» و ماهی راه دریا گرفت و در آب شد.

«فَلَمَّا جَاوَزَا» چون بر گذشتند، «قَالَ لِفَتَاهُ» موسی گفت شاگرد خویش را، «آتِنَا غَدَاءَنَا» این چاشت ما بیار، «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲)» که ازین مقدار افزونی که رفتیم سخت ماندگی دیدیم.

«قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ» گفت دیدی آن گه که من با پناه سنگ شدم، «فَأَنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ» من ماهی را آنجا فراموش کردم، «وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» و بر من فراموش نکرد که ترا خبر کردمی مگر دیو، «وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳)» و ماهی در آب راه خویش گرفت راه گرفتنی شگفت.

«قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ» موسی (ع) گفت آنجا که آن ماهی گذاشتی ما آنجا می جستیم،

«فَارْتَدَّ عَلَيَّ آثَارُهُمَا قَصَصاً (۶۴)» باز گشتند بر پی بی بیس باز پی جویان.
«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» یافتند رهی را از رهیگان ما، «آئِنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» که او را
دانشی دادیم از نزدیک خویش، «وَوَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)» و در او آموختیم از
نزدیک خویش دانشی.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ» موسی گفت وی را ترا پس رو باشم و بتو پی بر، «عَلَى أَنْ
تُعَلِّمَنِي» بر آنچه در من آموزی، «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶)» از آنچه در تو آموختند بر راستی.
«قَالَ» گفت، «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷)» تو با من شکیبایی نتوانی.
«وَكَيْفَ تَصْبِرُ» و شکیبایی چون کنی، «عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸)» بر چیزی و کاری
که بدانش خویش بآن نرسی

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» موسی (ع) گفت مگر که مرا شکیبایی یابی اگر خدای
تعالی خواهد، «وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)» و در هیچ فرمان از تو عاصی نشوم و سر
نکشم.

«قَالَ فَإِنَّ أَتَّبِعْتَنِي» خضر گفت اگر میخواهی مرا و بر پی من می‌روی، «فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ
شَيْءٍ» نگر از من هیچیز نپرسی البته، «حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰)» تا من ترا نو بنو
میگویم که چه بود که من کردم.

«فَانطَلَقَا» رفت موسی و خضر بهم، «حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ» تا آن گه که در کشتی
نشستند، «خَرَقَهَا» کشتی را سوراخ کرد، «قَالَ أَرَأَيْتَ لِنُفُوسِ أَهْلِهَا» موسی گفت کشتی
بشکستی تا مردمان آن را بآب بکشی، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱)» کاری آوردی سخت
شگفت و بر دل گران.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ» خضر گفت نه گفته بودم «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲)» که تو با من
شکیبایی نتوانی.

«قَالَ لَا تَأْخُذْنِي بِمَا نَسِيتُ» موسی گفت مگیر مرا بآنچه فراموش کردم، «وَلَا تُرْهِقْنِي
مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳)» و در کار من دشواری فرا سر من منشان.

«فَانطَلَقَا» رفتند هر دو، «حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا» تا آن گه که نوجوانی را دیدند، «فَقَتَلَهُ»
خضر بکشت او را، «قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً» موسی گفت بکشتی تنی را بی عیب، «بِغَيْرِ

نفس» بی قصاصی بروی، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴)» باز آوردی چیزی ناپسندیده‌تر از پیشین.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ» خضر گفت نه گفته‌ام ترا، «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵)» که تو با من شکیبایی نتوانی.

«قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا» موسی گفت دیگر نپرسم از هیچیز که تو کنی، «فَلَا تُصَاحِبْنِي» پس ازین با من یار مباش، «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶)» در برینش خویش از من بعدر خویش رسیدی بنزدیک من.

«فَأَنْطَلَقَا» رفتند هر دو، «حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ» تا آن گه که بشهری رسیدند، «اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا» از مردمان آن خوردنی خواستند، «فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا» باز نشستند که ایشان را مهمان داشتندی، «فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا» در آن شهر دیواری یافتند، «يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» می‌خواست که بيفتد از بیخ، «فَأَقَامَهُ» خضر دست بآن باز نهاد و با جای برد، «قَالَ لَوْ شِئْتَ» موسی گفت اگر تو خواستی، «لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷)» برین راست کردن دیوار از ایشان مزدی خواستی.

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» خضر گفت اینست وقت فراق میان من و تو، «سَأُنَبِّئُكَ» پس اکنون خبر کنم ترا، «بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)» بمعنی آنچه تو بر آن شکیبایی نتوانستی کرد.

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ» اما آن کشتی از آن قومی درویشان بود، «يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» که کار میکردند در آن و بغله آن می‌زیستند، «فَارَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» خواستم که آن را معیب کنم، «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ» و در راه ایشان پادشاهی بود، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)» که هر کشتی که بی عیب بودی می‌بگرفت بناحق.

«وَ أَمَّا الْغُلَامُ» و اما آن نوجوان، «فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ» پدر و مادر وی گرویدگان بودند، «فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا» دانستیم که اگر آن پسر بماند فرا سر ایشان نشاند، «طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰)» ناپاکی و ناگرویدگی.

«فَارَدْنَا أَنْ نُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا» خواستیم که بدل دهد الله تعالی ایشان را از آن پسر، «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً» فرزندی به از او در هنر، «وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱)» و نزدیکتر ببخشایش.

«وَأَمَّا الْجِدَارُ» و اما آن دیوار، «فَكَانَ لِفُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ» آن دو نارسیده پدر مرده بود در آن شارستان، «وَوَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» و زیر آن دیوار آن دو یتیم را گنجی بود، «وَوَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» و پدر ایشان مردی نیکمرد بود، «فَأَرَادَ رَبُّكَ» خواست خداوند تو، «أَنْ يُبَلِّغَا أَشُدَّهُمَا» که آن دو یتیم بمردی رسند، «وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» و آن گنج خویش بیرون آرند، «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» بخشایشی بود از خداوند تو، «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» و هر چه من کردم از این که دیدی از کار خود نکردم، «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)» اینست معنی آنک تو بر آن شکیبایی نتوانستی.

الثوبۃ الثانية

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» ای اذکر از قال فان فی ذلك عبرة لمن اعتبر، «قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» یعنی لغلامه و غلام الرجل تابعه الذی یتخرّج به و هو التلمیذ و هو یوشع بن نون بن افرائیم بن میشا و میشا هو موسی بن یوسف بن یعقوب و کان یوشع نبی بنی اسرائیل من بعد موسی و هو الذی وقفت علیه الشمس حتی صلی العصر فی مغزاة کان غزاها حتی ادرك الصلاة. و قال بعضهم فتاه کان مملوکا و هذا قول غریب.

اما ابتداء این قصه از قول ابن عباس آنست که موسی (ع) و بنی اسرائیل چون در مصر آرام گرفتند و آنجا مقرّ خویش ساختند، از جبّار کائنات فرمان آمد: یا موسی «ذکرهم بأیام الله» ایشان را پند ده و آن نعمتها که بر ایشان ریختیم و نواختها که بر ایشان

تورات و زمین مصر جای ایشان ساختن و نعمتها بر ایشان روان داشتن، موسی ایشان را خطبه‌ای بلیغ خواند و لختی از آن نعمتها و کرامتها که الله تعالی با وی کرده و با بنی اسرائیل بر شمرد، از مکالمت و اصطفاّیّت و القاء محبّت و اصطناع و غیر آن، مردی بر پای خاست گفت یا کلیم الله این همه دانسته‌ایم و شناخته، هل من احد اعلم منک؟ در زمین هیچکس از تو داناتر و عالم‌تر هست؟ موسی (ع) گفت لا، یعنی که هیچکس از من عالم‌تر نیست در زمین، از ربّ العزه او را عتاب آمد باین سخن و جبرئیل از حق پیغام آورد که ائت عبدالی بمجمع البحرین فتعلّم منه فانه اعلم منک ای موسی ما را بنده ایست در مجمع البحرین از تو داناتر، رو و از وی علم آموز. موسی گفت چه نشانست او را و چگونه بوی رسم؟ گفت: ماهی مملوح بردار با غلام خویش فرا راه باش تا بشطّ بحر

آنجا که ماهی باز نیایی، او را آنجا بیایی.

بروایتی دیگر از ابن عباس نقل کرده‌اند که موسی گفت بار خدایا: ای عبادک احبّ الیک از بندگان خود کرا دوست‌تر داری؟ فقال الذی یدکرنی و لا ینسانی گفت بنده‌ای که پیوسته مرا یاد کند و یاد من فرو نگذارد، موسی گفت بار خدایا: از بندگان تو که حاکم‌تر و حکم کردن را میان خلق پسندیده‌تر؟ گفت آن کس که حکم براستی کند بعدل و انصاف و بر پی هوای خود نرود. موسی گفت بار خدایا: از بندگان تو که داناتر و علم وی تمامتر؟ گفت آن کس که پیوسته علم آموزد و علم دیگران فرا علم خویش آرد تا مگر بکلمه‌ای در رسد که وی را در دین سود دارد و او را هدی افزایش دهد. گفت بار خدایا: اگر از بندگان تو کسی از من داناترست مرا بر وی رهنمون باش تا از او علم گیرم، گفت ای موسی مرا بنده ایست از تو داناتر در مجمع البحرین او را خضر گویند، برو از وی علم بیاموز، و نشان آنست که ماهی مملّح در ساحل بحر آنجا که صخره است زنده شود، آنجا که ماهی زنده شود او را طلب کن که او را بیایی، پس موسی و یوشع هر دو فراراه بودند و ماهی مملّح زاد را برداشتند.

فذلک قوله عزّ و جل: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» سمی فتیه لانه کان یلازمه و یخدمه، «لا أُبرح» ای لا ازال، و الخبر محذوف یعنی لا ابرح ما شیئا ای لا ازال اسیر ای ادوم علیه و لا افتتر. و قیل لا ابرح ای لا ازول یعنی لا ازول عن حالی فی السیر حتی اصل، «حَتَّى أُبْلَغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ» حیث یتلقى بحر فارس و بحر الروم. قال محمد بن کعب اسم طنجه، و قال ابی بن کعب افریقیّة. و قیل هما بحر المشرق و المغرب اللذان یحیطان بجمیع الارض. و قیل العذب و الملح. و قیل البحران من العلم و هما موسی و الخضر، «أَوْ أَمْضَى حُقُبًا» تقدیره حَتَّى یشکر انما لقاء الخضر بمجمع البحرین و اما السیر حتی اصل الیه و ان کان حقا و الحقب سبعون سنة، و قیل ثمانون سنة، و قیل سنة بلغة قیس، و قیل برهة من الدهر غیر محدودة جمعه احقاب و كذلك الحقبة جمعها حقب.

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا» ای مجمع وصل البحرین، «تَسَيَّا حُوتَهُمَا» انما نسی الحوت احدهما و هو یوشع و انما دخل موسی فی الکلام للصّحبة کما قال اجیبت دعوتکما و موسی کان یدعو و انما دخل هارون فی الکلام للصّحبة، و کقوله: «قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ» و

كان القائل موسى وهذا وجه واسع في العريية.

وقيل نسب النسيان اليهما لان موسى نسي تعرف خبير الحوت و قد بلغ الموضع الموصوف له و نسي الفتى ان يخبره بما كان من الحوت، «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ» اي اتَّخَذَ الحوت طريقا له من البر الى البحر، «سَرَبًا» اي سرب فيها سربا و السَّرْب اسم و مصدر يقال سرب يسرب سروبا و سربا اذا دخل سربا غير عميق. و قيل تقديره فاتَّخَذَ سبيله سربا فهما مفعولان، كقوله: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا».

و قيل بقي طريقه كالسَّرْب و الآية على التقديم و التأخير لان ذهاب الحوت كان قد تقدّم على النسيان.

موسى و يوشع بفرمان الله تعالى قصد مجمع البحرين کردند، زاد بر گرفته قرصى چند و ماهی مملوح خشک شده، و گفته اند ماهی تازه بریان کرده، و از آن پاره ای خورده تا مجمع البحرين رسیدند بنزدیک صخره، موسى گفت يوشع را که: امکت حتى آتیک ساعتی درنگ کن تا من بتو باز آیم، موسى (ع) حاجتی که در پیش داشت رفت و ماهی که در زنبیل بود چون نم دریا باو رسید روح باز یافت و زنده شد و در آب شد، يوشع گفت: اذ جاء نبی الله حدثته چون موسى (ع) باز آید حدیث ماهی با وی بگویم، فانساه الشیطان، چون موسى (ع) باز آمد حدیث ماهی فراموش کرد، شیطان از یاد وی ببرد.

و گفته اند چشمه ای بود آن را ماء الحیاة میگفتند، هیچ قطره ای از آن بمرده ای نرسیدی که نه در حال زنده گشتی، يوشع دست بدان برد و وضو می کرد، آن گه دست بیفشاند و قطره های آب بماهی رسید زنده گشت و در آب شد.

و عن ابی بن کعب مرفوعا قال لما انتهيا الى الصخرة وضعا رؤسهما فناما و اضطرب الحوت في المكتل فخرج منه فسقط في البحر «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا».

«فَلَمَّا» استيقظ موسى نسی صاحبه ان يخبره بالحوت فانطلقا بقية يومهما و ليلتهما حتى اذا كان من الغد، «قال» موسى، «لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا» ماهی چون در آب شد رب العالمين بکمال قدرت خویش آن راه ماهی چون طاقی نگه داشت تا در نیامیخت.

روی ابی بن کعب عن رسول الله (ص) قال انجاب الماء عن مسلک الحوت فصار كوة لم تلتئم فدخل موسى الكوة على اثر الحوت فاذا هو بالخضر، و قيل جمد الماء تحته، و قيل

صار صخرًا. و قال وهب ظهر في الماء من اثر الحوت شق و اخدود شبه نهر من حيث دخلت الى حيث انتهت.

پس ایشان از آن جایگاه که ماهی در آب شده بود بر گذشتند و رفتند چندانکه الله تعالی خواست و آن رفتن افزونی بود، موسی (ع) در آن رفتن افزونی گرسنه شد و بوی رنج رسید و لم یعی موسی فی سفر قطّ الا فی ذلك السفر، یوشع را گفت: «آتِنَا غَدَاءَنَا» ما نأكله بالغداة، «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» عناء و تعباً، و ذلك أنه القي على موسى الجوع بعد ما جاوز الصخرة ليتذكر الحوت و يرجع الى موضع طلبه.

فقال له فتاه و تذكر: «أ رَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ» و إنما كان اوى إليها يوشع لحاجته، يوشع گفت دیدی آن گه که من پناه بسنگ بردم حاجتی را که در پیش بود ماهی آنجا فراموش کردم آن گه از تیزی موسی (ع) بترسید گفت: «وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذُكَّرَهُ». و قيل اعتذر بانساء الشيطان لأنه لو ذكر ذلك لموسى (ع) ما جاوز ذلك الموضع و ما ناله النصب، و المعنى شغل الشيطان قلبى بوسوسته فنسيت ان اذكره، «وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ اتِّخَاذًا عَجَبًا» این سخن از یوشع است و فعل از حوت، ای اتخذ الحوت سبيله فى البحر اتخاذا عجباً، و روا باشد که سخن از یوشع بود و فعل از حوت و تعجب از موسی یعنی که موسی چون قصه حوت و در شدن وی بآب بر آن صفت از یوشع شنید شگفت بماند و تعجب کرد، و روا باشد که فعل موسی نهند: ای اتخذ موسی سبيل الحوت فى البحر عجباً، ای تعجب من ذلك. قال عبد الرحمن بن زيد أى شىء اعجب من حوت كان دهرًا من الدهور يوكل منه ثم صار حيًا وثب فى البحر و كان شق حوت.

چون یوشع حدیث ماهی کرد موسی (ع) گفت: «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» ای نطلب و نرید من العلامة، آن بود علامت و نشان آن که ما می جستیم، «فَارْتَدَّا» ای رجعا، «على آثارهما» الذى جاء منه، «قَصَصًا» يقصان الاثر ای يتبعان اثر المجىء، يقال قصّ اثره و اقتصّ على اثره قصًا و قصصًا.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» ذکر یوشع اینجا منقطع گشت و علماء دین و اهل تفسیر را پس ازین در شأن و قصه وی هیچ سخن نیست، و موسی (ع) بآن سرب در اثر ماهی میشد تا به خضر رسید، فاذا هو بالخضر نائمًا مسجى بثوب عليه الماء كالطّاق او كالقبة. و قيل كان

نائماً فوق الماء عليه قطيفة خضراء قد دخلها تحت رأسها و تحت رجله. و قيل رآه على
طنفسة خضراء على وجه الماء فسلم عليه، فقال له من انت؟ فقال انا موسى بنى اسرائيل،
فقال له لقد كان لك فى التوراة علم و فى بنى اسرائيل شغل؟ قال بلى و لكن الله عزّ و
جل امرنى ان آتيك و اصحبك و اتعلم منك. و قيل اسم الخضر: بلياء بن ملكان بن يقطن
و الخضر لقب له، انما سمى خضرا لانه جلس على فروة بيضاء فاهتزت تحته خضراء و
القروة كل نبات مجتمع اذا يبس، و يقال هى الارض المرتفعة الصلبة. و قيل انما سمى
خضرا لانه اذا صلى اخضر ما حوله. قال سعيد الخضر امه روميّة و ابوه فارسىّ.

و عن عبد الله بن شاذب قال الخضر من ولد فارس و الياس من بنى اسرائيل يلتقيان فى
كلّ عام بالموسم. و روى فى بعض الاخبار ان رسول الله (ص) ذكر قصّة الخضر فقال كان
ابن ملك من الملوك فاراد ان يستخلفه من بعده فلم يقبل منه و لحق بجزاير البحور فطلبه
ابوه فلم يقدر عليه و عن ابن ابى لهيعة ان الخضر ابن فرعون موسى حكاة النقاش فى
تفسيره و العهدة عليه، و اختلفوا فى نبوته فمنهم من قال هو نبىّ و منهم من قال هو ولىّ و
اختلفوا فى حياته و الجمهور على انه حىّ بعد فى زماننا فقالوا الخضر نبىّ و الياس نبىّ و
هما فى الاحياء يلتقيان فى كلّ موسم فى عرفات.

و عن عمرو بن دينار قال ان الخضر و الياس يحييان فى الارض ما دام القرآن فى الارض
فاذا رفع القرآن ماتا. و فى الخبر عن النبى (ص) قال ان اخى الخضر ليقضى ثلث ساعات
من النهار بين امم البحر و يشهد الصلوات كلّها فى المسجد الحرام و يتهجّد بالسحر عند سدّ
ياجوج و ماجوج.

و روى عن محمد بن اسحاق ان موسى صاحب الخضر هو موسى بن افرائيم بن يوسف و
هذا بعيد، فان الصحيح عن البخارى ان سعيد بن جبير قال قلت لابن عباس ان نوحا البكالىّ
يزعم ان موسى صاحب الخضر ليس هو موسى بنى اسرائيل، انما هو موسى آخر، قال
كذب عدوّ الله. و فى بعض القصص ان الخضر لما رأى يوشع بن نون شرب من ماء الحياة
اخذه و جعله فى تابوت و شدّه بالرصاص ورمى به فى موج البحر و هذا بعيد بل صرفه
موسى و رده الى بنى اسرائيل و انما ذهب الى هذا من ذهب لان ذكره انقطع ها هنا.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» يعنى النبوة و العلم و الطاعة و طول الحياة،

«وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» ای علم من علم الغیب ما لم يعلم غیره.
 «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي» ای هل اصحبك على شرط ان تعلمني هدی و صوابا، «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» قرأ بصری «رُشْدًا» بفتح الرَّاء و الشَّین و قرأ الباقون «رُشْدًا» بضم الرَّاء و اسكان الشَّین و الرُّشد و الرُّشد لغتان كالبخل و البخل و انتصاب «رُشْدًا» على انه مفعول تعلمني، و قيل نصب لانه مفعول له ای هل اتبعك للرُّشد.
 «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» لن تصبر على صنيعی لاني علمت غيب علم ربي، ثم اعلمه العلة في ترك الصبر و تدارك قلبه به، فقال: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» ای على ما لم تعلمه من امر ظاهره منكر و باطنه بخلاف ظاهره، و انتصاب «خُبْرًا» على المصدر لان معنى لم تحط به خبرا لم تخبره خبرا، يقال خبرت الشيء اخبره و اخبرته اذا استقصيت علمه و خبره.

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» عن الانكار. و قيل عن السؤال، «وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» ای اتابعك على كل ما تريد و لا اخالفك في شيء. و قيل تم الكلام على قوله «صابرًا» فصر لم استنتي بقوله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» و عصي حيث لم يستثن، فقال له الخضر: «فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي» ای صحبتني، «فَلَا تَسْتَلْنِي عَنْ شَيْءٍ» مما افعله، «حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» ای حتى اكون انا الذي افسره لك، قرأ نافع و ابن عامر «فَلَا تَسْتَلْنِي» بفتح اللام و تشديد النون و الوجه ان الفعل قد الحق النون الثقيلة و بنى معها على الفتح، و قرأ الباقون «فَلَا تَسْتَلْنِي» باسكان اللام و تخفيف النون و الوجه ان الفعل مجزوم بلا التي للنهي فسكنت اللام للجزم «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا» موسى و خضر هر دو در ساحل دریا می رفتند کشتی بایشان بر گذشت، اصحاب کشتی که ایشان را دیدند بسیمای نیکان و نیک مردان ایشان را بی مزد در کشتی نشاندهند، و گفته اند که اصحاب کشتی خضر را بشناختند از آن در کشتی نشاندهند بی مزد، چون کشتی بمیان دریا رسید خضر تبر برداشت و کشتی را سوراخ کرد چنانکه آب بکشتی برآمد، موسی (ع) بجامه خویش آن سوراخ بگرفت، و گفته اند بوم کشتی بشکست اما آب برنیامد، موسی (ع) گفت: «أُ خَرَقَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟»، قرأ حمزة و الکسائي «ليغرق اهلهما» بالياء مفتوحة و بفتح الرَّاء و رفع الاهل و الوجه انه على اسناد الفعل الى الاهل و ارتفاعه به، و قرأ الباقون «لِتُغْرِقَ» بالتاء مضمومة و بكسر

الرَّاءِ وَنَصَبَ الْاَهْلَ وَ الْوَجْهَ اَنَّهُ عَلٰى اِسْنَادِ الْفِعْلِ اِلَى الْمَخَاطَبِ وَ اِنْتِصَابِ الْاَهْلِ بِالْفِعْلِ وَ الْمَعْنٰى: لَتَغْرَقَ اَيُّهَا الْمَخَاطَبُ اَهْلُهَا وَ هَذَا مُوَافِقٌ لِمَا قَبْلَهُ لِاَنَّهُ الْخَطَابُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «أَخْرَقْتَهَا» وَ لِمَا بَعْدَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «لَقَدْ جِئْتُ». بِرِ قَرَاءَتِ حَمْزِهِ وَ كَسَابِيٍّ كَشْتِيٍّ رَا بِشَكْسْتِيٍّ تَا مَرْدْمَانَ اَنْ رَا بِآبِ غَرَقٍ شَوْنَد، وَ بِرِ قَرَاءَتِ دِيْغِرَانَ كَشْتِيٍّ رَا بِشَكْسْتِيٍّ تَا مَرْدْمَانَ اَنْ رَا بِآبِ غَرَقٍ كَنِى. وَ قِيْلَ مَعْنَاهُ هَذَا الْفِعْلُ يَشْبَهُ فِعْلًا مِنْ يَرِيْدُ الْاَغْرَاقَ، «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا اِمْرًا» عَظِيْمًا مُنْكَرًا مَاخُوْذٌ مِنْ اَمْرِ الْقَوْمِ اِذَا كَثُرُوْا وَ اَشْتَدَّ اَمْرُهُمْ.

چون موسى (ع) بر فعل وی انکار نمود، خضر گفت: «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيْعَ مَعِيَ صَبْرًا»، ایشان در آن سخن بودند که گنجشکی از هوا فرود آمد و منقار خویش بر آب دریا زد و باز پی‌رید، خضر گفت: یا موسی ان علمی و علمک و علم الخلائق کلهم فی علم الله کهذه النقرة الّتی اخذها من عرض البحر، موسی چون دید که کشتی شکسته را آب بر نیامد و اهل کشتی را از آن هیچ زیان نداشت گفت: «لَا تُؤَاخِذْنِيْ بِمَا نَسِيتُ» ای بما غفلت فانّ النسيان مرفوع عن الانسان، و قيل هو من النسيان الذي هو التّرك يعنى بما تركت من وصيتك. و عن ابن عباس انّ موسى لم ينس و لكنّه من معارض الكلام و اراد شيئاً آخر نسيه، «وَلَا تُرْهِقْنِيْ مِنْ اَمْرِيْ عُسْرًا» ای لا تضايقني بهذا القدر فتعسر بصاحبك. و قيل «لَا تُرْهِقْنِيْ» ای لا تغشني من امرى عسرا، يقال غلام مراهق قارب ان يغشاه البلوغ.

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ اِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ» پس از کشتی بیرون آمدند و در شهر شدند، و جماعتی کودکان را دیدند که بازی میکردند، خضر یکی را از ایشان که بر وی نیکوتر بود و بجامه پاکتر و بطبع خوبتر. بگرفت و سر وی از تن جدا کرد، قیل اقتلع رأسه، و قیل ذبحه بالسكين، و قیل دماغ رأسه بالحجر، و قیل رفسه برجله فقتله، و قیل ضرب رأسه الجدار فقتله. ابن عباس گفت کودکی بود بحد بلوغ نارسیده بدلیل آنکه موسی گفت: «نَفْسًا زَكِيَّةً»، و بر قراءت ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و رويس از يعقوب «زاکية» و هما واحدة ای طاهرة لم تبلغ حدّ التکليف فالزکية فعلية و الزاکية فاعلة و کلثامها واحدة فى المعنى، و قیل الزاکية الّتی لم تذنب قطّ و الزکية الّتی اذنبت ثمّ تابت، قومی گفتند بالغ بود و لهذا قال موسى: «بِعَبْرِ نَفْسٍ» ای بغير قود و لو كان صغيرا لم يكن عليه قصاص و لا تبعه:

قال الكلبي كان فتى يقطع الطريق و يأخذ المتاع و يلخاء الى ابويه فيحلفان دونه و لا يعلمان ذلك. قال الحسن كان رجلا كافرا و العرب قد تقول للرجل البالغ غلام، و قيل كان اسمه حيسون و قيل خشنود و اسم ابيه ملاس و اسم امه رحمى، و قيل شهوى. و عن ابى بن كعب قال سمعت رسول الله (ص) يقول الغلام الذى قتله الخضر طبع كافرا، «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا نُكْرًا» اى منكرا ينكره العقلاء و النكر اشد و اعظم من الامر، قرأ ابن عامر و نافع برواية ورش و قالون و ابو بكر و يعقوب «نُكْرًا» بالتثقيب و الباقون «نُكْرًا» بالتخفيف و هما لغتان كالعنق و العنق و الطنب و الطنب و الشغل و الشغل و الاصل التثقيب و قد مضى مثله. آورده اند كه خضر چون انكار موسى ديد بر قتل غلام دست بشانه غلام زد، شانه چپ وى بيرون آورد و گوشت از وى باز كرد، بر استخوان شانه وى نبشته بود: كافر لا يؤمن بالله ابدا.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» زاد فى هذه الآية لك لان النكير فيه اكثر. «قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ» يعنى سؤال توبيخ و انكار، «بَعْدَهَا» اى بعد هذه المسئلة، و قيل بعد هذه المره، و قيل بعد هذه النفس المقتولة، «فَلَا تُصَاحِبْنِي» بالالف مضمومة التاء قراءة الجمهور الا ما رواه ابن حسان عن يعقوب «فلا تصاحبني» بفتح التاء و الحاء و اسكان الصاد بغير الف، فتصاحبني من المصاحبة و هو ان تكون من كل واحد صحبة للآخر لانه من باب المفاعلة فيكون الفعل فيه من الاثنين و تصاحبني من الصحبة و هو مما يكون الفعل لواحد و المقصود ها هنا هو صحبة المخاطب فاضاف الصحبة اليه فقط، «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» اعذرت فيما بيني و بينك فى الفراق، قرأ نافع «مِنْ لَدُنِّي» بضم الدال و تخفيف النون و قرأ ابو بكر «لَدُنِّي» باسكان الدال و اشمامها الضمة و تخفيف النون، و قرأ الباقون «لَدُنِّي» مضمومة الدال مشددة النون و هو الاصل الذى ينبغى ان تكون الكلمة عليه.

و عن ابى بن كعب قال كان رسول الله (ص) اذا ذكر احدا فدعا له بدا بنفسه، فقال ذات يوم رحمة الله على و على اخى موسى لو لم يحمله الحياء على اخذ ذمامه الا يصاحبه بعدها لراى من عجائب غيب الله و علمه شيئا كثيرا.

«فَأَنطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ» از آنجا رفتند بشهر انطاكيه، و گفته اند شهر ايله و هى

بعد ارض الله من السماء، و گفته‌اند شهر باجروان بزمین ارمینیه، «اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا» استطعمهم موسی و دخل الخضر فی الکلام للصَّحْبَةِ، «فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا» يقول ضفته اذا جئته ضيفا و اضفته اذا دعوته الى ضيافتك و كذلك ضيِّفته و الضيف و الضيفوفة الميل و سمى الضيف لانه عدل من منزله الى منزل غيره، «فَوَجَدَا فِيهَا» اى فى القرية، «جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» لفظ الارادة ها هنا مجاز و المراد به يقرب و يكاد و هذا واسع فى العربية يقول تريد الشمس ان تميل، و قال الشاعر:

يريد الرَّحْم صدر بنى براء و يمسك عن دماء بنى عقيل
 ... «أَنْ يَنْقُضَ» اى ينكسر، قضضت الشيء كسرتة فانقضَّ اى انكسر، و قيل ينقضُّ يسقط
 و منه انقضاض الكواكب، «فَأَقَامَهُ» اى مسه الخضر بيده فاستوى الجدار، و قيل هدمه و
 جدّد بناه و اعاده صحيحا. و عن النبى (ص) هدمه ثمّ قعد بينيه. موسى و خضر چون بآن
 شهر رسیدند مهمانى خواستند و ایشان را مهمانى نکردند و طعام ندادند، مصطفی (ص)
 گفت لثیمان بودند قوم آن شهر که ایشان را طعام ندادند، پس خضر دیواری دید در آن
 شهر طول آن صد گز و نزدیک بود که آن دیوار بیفتادی، خضر دست بوی باز نهاد و
 راست کرد و یا آن را بکند و باز نیکو و درست کرد، موسی گفت: «لَوْ شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ
 أَجْرًا» اى لو شئت لاتخذت على اصلاحه اجرة و جعلاً. و قيل قرى و ضيافة، قرأ مكى و
 بصرى «لتخذت» مخففة التاء مكسورة الخاء، و قرأ الباقون «لَأَتَّخَذْتَ» مشددة التاء
 مفتوحة الخاء و الوجه ان اتخذ على افتعل و تخذ على فعل كلاهما واحد فى المعنى كتبع و
 اتبع، يقال اتخذت مالا اتخذه اتخاذا و تخذته اتخذه تخذاً على فعل بكسر العين، و اظهر
 ابن كثير و حفص الذال و كذلك يعقوب، هذا الحرف وحده و ادغم الباقون الذال فى التاء.
 «قَالَ هَذَا فِرَاقُ» اى هذا وقت فراق، «بَيْنِي وَبَيْنِكَ». و قيل هذا السؤال منك بعد عهدك و
 شرطك سبب فراقنا و لا اصحبك بعد هذا و انما كررتين تأكيدا معناه فراق بيننا كما يقال
 لعن الله الغادر منى و منك اى الغادر منّا، «سَأُبَيِّنُكَ» اى ساخبرك قبل ان تتفرق، «بِتَأْوِيلِ
 مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» اى بمآل ما سألته عنه و لم تصبر عليه، خضر گفت اكون تفسير
 کنم ترا آنچه بر آن صبر نتوانستی کرد و بر من انکار کردی: اما کشتی از آن چند درویش
 بود یعنی ده برادر، پنج از ایشان زمن و پنج از ایشان کارگران در دریا یعنی که در دریا

غواصی میکنند یا کشتی بکرا میدهند و بغله آن زندگانی میکنند، و گفته اند که کشتی وقف بود بر ایشان، «فَارَدْتُ أَنْ أُعِيبَهَا» ای اجعلها ذات عیب، يقال عبتها اذا جعلته ذا عيب فانت عائب و ذلك معيب، «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ» ای امامهم، «مَلِكٌ» كافر اسمه جلندی، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ» صالحه، «عَضْبًا». و قرأ عثمان «كل سفينة صالحة» قيل و امر عثمان فكتب الى بلاد المسلمين بان يكتب في المصاحف: «صالحة» و قال قد قامت عندى البينة بها و كان ذلك في آخر عمره فلم ينتشر. و فى الآية دليل على ان المسكين و ان كان يملك شيئاً فلا يزول عنه اسم المسكنة اذا كانت به حاجة الى ما هو زيادة على ملكه و يجوز له اخذ الزكاة و سئل ابن عباس كيف كانوا مساكين و السفينة قد تساوى الف دينار، فقال المسافر مسكين و ان كان معه الف دينار.

«وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا» ای علمنا ان عاش ان يصير سببا لكفر والديه و عصيانهما الله لانهما كانا شديدي الحب له، و معنى «يُرْهَقُهُمَا» يغشيهما. و قال الزجاج يحملهما على الرهق و هو الجهل.

«فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا» قرأ نافع و ابو عمرو «يُبَدِّلُهُمَا» بالتشديد و كذلك فى التور: «وَأَنْ لِّيُبَدِّلَهُمْ» و فى التحريم: «أَنْ يُبَدِّلَهُ» و فى القلم: «أَنْ يُبَدِّلَنَا» و قرأ الباقون «يُبَدِّلُهُمَا» بالتخفيف و كذلك فى الجميع الا ابن عامر و حمزة و الكسائي و حفص عن عاصم فانهم قرءوا فى التور وحده بالتشديد و فى الباقي بالتخفيف، و الوجه ان بدل مثل ابدل و كلاهما قد جاء فى القرآن و التبدل فيه اكثر من الإبدال و المعنى اردنا ان يرزقهما الله ولدا يكون «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً» ای اتم صلاحا و اطهر دينا، «وَ أَقْرَبَ رُحْمًا» قرأ ابن عامر و يعقوب «رُحْمًا» بضم الحاء و قرأ الباقون «رُحْمًا» بسكون الحاء و الوجه ان رحما و رحما واحد و المضموم عينه اصل و المسكن مخفف منه و كالتشغل و الشغل ای رحمة و عطف الرحمة و الرحمة و المرحمة بمعنى واحد.

و قيل هو من الرحم و القرابة ای ابر بالديه و اوصل للرحم.

كلى گفت الله تعالى بجای این پسر ایشان را دختری داد که پیغامبرى او را بزنى كرد و هفتاد پیغامبر از فرزندان او پديد آمد، و گفته اند چهار صد پیغامبر از نسل وی بودند، و گفته اند این دختر یونس متی را دریافت و بسبب وی امتی عظیم بهدایت حق رسیدند و

آن پسر که خضر او را بکشت کافر بود و صلاح پدر و مادر در کشتن وی بود. قال قتادة قد فرح به ابواه حين ولد و حزنا عليه حين قتل و لو بقى كان فيه هلاكهما فليرض امرؤ بقضاء الله فان قضاء الله للمؤمن فيما يكره خير له من قضائه فيما يحب. «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ» خضر گفت اما آن دیوار که اصلاح آن کردم رایگان «۱» از آن دو یتیم بود در آن شهر نام ایشان اصرم و صریم، «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» و در زیر آن گنجی نهاده ایشان را.

روی ان النبى (ص) قال: كان ذهباً و فضةً، قال ابن عباس و الحسن كان لوحاً من ذهب مكتوب فيه عجباً لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن، و عجباً لمن يوقن بالرزق كيف يتعب، و عجباً لمن يؤمن بالموت كيف يفرح، و عجباً لمن يؤمن بالحساب كيف يغفل، و عجباً لمن يعرف الدنيا و تقلبها باهلها كيف يطمئن اليها، لا اله الا الله محمد رسول الله، و فى الشق الآخر انا الله لا اله الا انا وحدى لا شريك لى خلقت الخير و الشر فطوبى لمن خلقتة للخير و اجرته على يديه و الويل لمن خلقتة للشر و اجرته على يديه.

و قال بعضهم الكنز المطلق عند العرب هو المال الا ان يقيد باضافة فيقال كنز علم و كنز حكمة و كنز جود، ثم قال: «وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً» قال ابن عباس ابوهما السابغ و اسمه كاشح و كان سيّاحاً ميگويد پدر هفتمین ایشان نيك مرد بوده بصلاح، ربّ العزه برکت صلاح آن پدر هفتمین باين دو یتيم در رسانيد و آن گنج ایشان را نگاهداشت.

و فى بعض الآثار ان الله عزّ و جل ليحفظ بصلاح الرجل الصالح ولده و ولد ولده و مشربته التي هو فيها و الدويرات حوله فيما يزالون فى حفظ من الله عزّ و جل و ستر. و عن سعيد بن المسيّب انه كان اذا راى ابنه قال اى بنى لازيدن صلاحى من اجلك رجاء ان احفظ فيك و يتلوا هذه الآية. و يحكى ان بعض العلوية دخل على هارون الرشيد و قد همّ بقتله فلما دخل عليه اكرمه و خلى سبيله فقبل له بم دعوت حيث نجاك الله قال قلت يا من حفظ الكنز على الصبيين بصلاح ابيهما احفظنى منه بصلاح آبائى، «فَارَادَ رَبُّكَ» يا موسى «أَنْ يُبَلِّغَا أَشَدَّهُمَا» اى الحلم و وفور العقل و تدبير المعاش، «وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» اى و يخرجا مالهما، «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» قيل هو متصل باستخراج الكنز، و قيل متصل بفعله يعنى فعلت ما فعلت رحمة من ربك، «وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» اى عن رأبى و تدبيرى،

«ذَلِكَ» ای الاجوبه الثالثة، «تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» حذف التاء تخفيفا و لما اراد موسى ان يفارقه قال له اوصنى فقال كن نفاعا و لا تكن ضرارا ارجع عن اللجاجة و لا تمش فى غير حاجة و لا تضحك من غير عجب و لا تعيرن احدا بخبيثة يا بن عمران. و روى انه لما فارق موسى الخضر رجع الى قومه و هم فى التيه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» الآية... موسى را (ع) چهار سفر بود: يکى سفر هرب چنان که الله تعالى گفت حکايت از موسى: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتُمْ». دوم سفر طلب ليله النار و ذلك قوله: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ». سوم سفر طرب: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» چهارم سفر تعب.

«لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا».

اما سفر هرب او را در بدو کار بود از دشمن بگریخته و روى به مدين نهاده و آن مرد قبلى کشته چنانک رب العزه گفت: «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» آنجا که عنایت بود فلاح و پيروزی را چه نهایت بود، چون الله تعالى را در کار موسى عنایت بود او را در آن قتل عذر بنهاد گفت موسى دست بوى زد قضاء من درو رسيد، آن گه گفت موسى را در آن گناه نبود گناه دیو را بود و آن فعل از دیو بود: «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». همچنین بنده مؤمن را بفضل خود عذر بنهاد و عفو خود در وی رسانيد گفت: «اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» الله تعالى گناه از ایشان در گذاشت آن وسوسه شيطان بود و عمل دیو.

ديگر سفر طلب بود ليله النار که موسى بطلب آتش می شد، آن چه آتش بود که همه عالم بر آتش نشاند؟ هر جا که حديث آتش موسى رود از شور او همه عالم بوى عشق گیرد، موسى بطلب نار شد نور يافت، اين جوانمرد بطلب نور شد نار يافت، اگر موسى را بى واسطه حلاوت سماع کلام حق رسد، چه عجب اگر دوستان او را از آن بویی رسد، اگر آتش موسى آشکارا بود، آتش اين جوانمردان نهانست، و آتش موسى در درخت بود، آتش اين جوانمردان در جانست، او که دارد داند که چنانست، همه آتشتان سوزد و آتش دوستى جان، با آتش جانسوز شکیبایی نتوان.

و اما سفر الطرب فقد سبق ذكره في قوله: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» الآية...

سفر چهارم موسی، سفر تعب بود اشارتست بسفر مریدان در بدایت ارادت، سفر ریاضت و احتمال مشقت، تهذیب سه چیز را: نفس را، و خوی را، و دل را تهذیب نفس سه چیز است: از گله و آزادی آوردن، و از غفلت و بیداری، و از گراف و هشیاری. و تهذیب خوی سه چیز است: از ضجر و صبرآئی، و از بخل و بذل، و از مکافات با عفو. و تهذیب دل سه چیز است: از هلاک امن با ترس آیی، و از شومی نومیدی و برکت امید آیی. و از محنت پراکندگی دل با آزادی دل آیی. و مادّت این تهذیب سه چیزست: اتباع علم، و غذاء حلال، و دوام ورد و ثمره آن سه چیزست: سرّی باطلاع مولی آراسته، و جانی بمهر سرمدیّت افروخته، و علم لدنی بی واسطه یافته.

اینست که ربّ العالمین با خضر کرامت کرد و در حقّ وی گفت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» هر که صفات خود قربان شرع مقدّس تواند کرد ما اسرار علوم حقیقت بر دل او نقش گردانیم که: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» گوینده این علم محقّق است که از یافت سخن گوید، نور بر سخن وی پیدا و آشنایی بر روی وی پیدا و عبودیت در سیرت وی پیدا، برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی افروخته و اسرار غیبی او را مکشوف شده چنانک خضر را بود در کار کشتی و غلام و دیوار، نگر تا ظنّ نبری که موسی کلیم با آنکه او را بدبیرستان خضر فرستادند خضر را بر وی مزید بود کلاً و لمّا که بر درگاه عزّت بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود، اما خضر را کوره ریاضت موسی گردانید چنانک کسی خواهد تا نقره با خلاص برد در کوره آتش نهد آن گه فضل نقره را بود بر کوره آتش نه کوره و آتش را بر نقره، و آنچ خضر گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بر معنی فهم اشارت میکند که یا موسی سرّ فطرت تو با شواهد الهیّت چندان انبساط دارد که گویی: «أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ» و من که خضرم قدرت و قوّت آن ندارم که این حدیث را بر دل خود گذر دهم یا اندیشه خود با آن پردازم، سلطنت تو با غصّه حرمان من در نسازد: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

اما شکستن کشتی در دریا و کشتن غلام و باز کردن دیوار، این هر یکی از روی فهم بر ذوق اهل مواجید اشارت باصلی عظیم دارد، گفته اند که دریا دریای معرفتست، که صد

هزار و بیست و اند هزار نقطه عصمت هر یکی با امت خویش و قوم خویش در آن دریا غواصی کردند بامید آنک مگر جواهر توحید از آن دریا در دامن طلب گیرند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

و آن کشتی کشتی انسانیّت است که خضر می خواست تا بدست شفقت آن را خراب کند و بشکند و خداوندان آن سفینه مساکین بودند، سکینه صفت ایشان، و از بارگاه قدم با ایشان این خطاب رفته که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» و مصطفی (ص) چون اقبال تجلی جلال حق دید بر دل‌های ایشان گفت: اللهم احيني مسكينا و امتني مسكينا و احشرنی فی زمرة المساكين، خضر چون بدست شفقت کشتی انسانیّت خراب کرد، موسی (ع) ظاهر آن بپیرایه شریعت و طریقت آراسته و آبادان دید گفت: «أُخْرِقَتْهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟» خضر جواب داد که: «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ» از پس این آبادانی ملکی است شیطانی که در جوار کشتی کمین قهر ساخته تا بقهر و مکر خود سفینه را بستاند و روز و شب در وی راه کند که: انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم، این آراستگی و آبادانی بدست شفقت برداریم تا چون شیطان بیاید ملک وار ظاهر خراب بیند پیرامن آن نگرده.

و آن غلام که خضر او را کشت و موسی (ع) بر وی انکار کرد اشارتست به منی و پنداشت که در میدان ریاضت و کوره مجاهدت از نهاد مرد سر بر زند، گفت ما را فرموده‌اند تا هر چه نه نسبت ایمانست سرش به تیغ غیرت برداریم، نتیجه پنداشت چون در پنداشت خویش ببلوغ رسید کافر طریقت گردد، ما خود در عالم بدایت راه کفر بر وی زنیم تا بعد خویش باز رود.

و اما دیوار که آن را عمارت کرد اشارتست بنفس مطمئنّه، چون دید که در کوره مجاهدت پاک و پالوده گشته و نیست خواهد شد گفت یا موسی مگذار که نیست گردد که او را بر آن درگاه حقوق خدمت است، عمارت ظاهر او و مراعات باطن او فرض عین است که: «ان لِنفسک علیک حقا» و در تحت وی خزائن اسرار قدم نهاده‌اند، اگر این دیوار نفسانی پست شود، خزینه اسرار ربّانی بر صحرا افتد و هر بی قدری و ناکسی در وی طمع کند، و سرّ این کلمات آنست که گنج حقیقت را در صفات بشریت نهاده‌اند، اطوار طینت

درویشان برده آن ساخته، همانست که آن جوانمرد گفته:

دین ز درویشان طلب زیرا که شاهان را مدام رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن

و يقال لَمَّا كَانَتِ السَّفِينَةُ قَالَ الْخَضِرُ ارْجِعْ اِنْ عَيْبَهَا اخبر عن نفسه الانفراد بالارادة فيه حيث قال فارجع ان اعيبها مراعاة للادب حين اضاف الى نفسه ارادة العيب فلما انتهى الى حديث الغلام المقتول، قال فارجعنا لَمَّا كَانَ فِيهِ الْقَتْلُ وَالْخَلْقُ الْقَتْلُ مِنْهُ كَسْبًا وَالْخَلْقُ مِنَ اللَّهِ فَضلاً وَلَمَّا انْتَهَى إِلَى حَدِيثِ الْيَتِيمِينَ قَالَ: «فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يُبَلِّغَا أَشَدَّهُمَا» لَأنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَتَكْسِبِهِ فِيهِ شَيْءٌ. و قال ابن عطاء لَمَّا قَالَ الْخَضِرُ فارجع اوحى اليه في السر من انت حتى تكون لك ارادة فقال في الثانية فارجع اوحى لها في السر من انت و موسى حتى تكون لكما ارادة فرجع و قال: «فَارَادَ رَبُّكَ».

٧ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ» می پرسند از ذو القرنین «قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (٨٣)» بگویی آری بر شما خوانم قصه وی «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ» ما او را دست رس دادیم در زمین، «وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (٨٤)» و از هر چیز وی را چاره‌ای دادیم و دانشی.

«فَاتَّبَعَ سَبَبًا (٨٥)» تا بر آن چاره و دانش برفت راه جویان.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» تا آن گه که رسید بآنجا که آفتاب فرو شود، «وَوَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» آفتاب را یافت که در چشمه گرم فرو شد، «وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» و بنزدیک آن چشمه مردمانی یافت، «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» ما گفتیم ای ذو القرنین، «إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (٨٦)» یا آنکه عذاب کنی یا آنکه در ایشان کاری بر دست گیری آن یا آن.

«قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» ذو القرنین گفت اما آن کس که کافرست، «فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» آری عذاب کنیم ما او را، «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ» آن گه او را با خداوند وی برند، «فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا (٨٧)» تا عذاب کند وی را عذابی سخت‌تر و منکرتر.

«وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» و اما آن کس که بگردد و خدای را جل جلاله کار نیک

کند، «فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى» او راست پاداش نیکویی، «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)» و از کار خویش نیکویی کنیم با او.

«ثُمَّ أَتَبِعَ سَبَبًا (۸۹)» آن گه بر پی چاره ایستاد و توان جست.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» تا آن گه که بانجای رسید که آفتاب می برآمد، «وَجَدَهَا تَطْلُعُ» آفتاب را چنان یافت که بر می آمد و بر می تافت، «عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰)» بر گروهی که میان ایشان و میان آفتاب هیچ پوشش نبود.

«كَذَلِكَ» چنان هن، «وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱)» و ما دانا بهر چه با اوست و آن اوست و باوست باگاهی و دانش خویش.

«ثُمَّ أَتَبِعَ سَبَبًا (۹۲)» پس آن گه بر پی چاره جستن ایستاد.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» تا آن گه که رسید میان دو او راز آن دو کوه، «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا» جز از آن دو گروه گروهی یافت، «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)» که هیچ نکاستندی که سخن هیچ دریافتندی.

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» آن قوم گفتند ای ذو القرنین، «إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» این یاجوج و ماجوج تباهی میکنند در زمین، «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» ترا ضربه ای سازیم و خراجی نهیم، «عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴)» بر آن تا میان ما و میان ایشان دیواری سازی.

«قَالَ» جواب داد ذو القرنین و گفت، «مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ» آن دسترس و توان که الله تعالی مرا داد این کار را آن بهتر از خراج شما، «فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ» شما مرا بنیروی تن یاری دهید، «أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵)» تا میان شما و میان ایشان دیواری بر هم نهیم.

«أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» مرا خایها آهن و پولاد دهید، «حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدْقَيْنِ» تا آن گه که از زمین تا سر کوه هموار کرد راست بخایه آهن پولاد برهم، «قَالَ انْفُخُوا» گفت دمونها سازید برین دیوار و آن را آتش کنید، «حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» تا آن را آتشی کرد آهن گداخته سرخ، «قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶)» گفت مس گداخته دهید مرا تا برین ریزم.

«فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» نمی توانند که بر سر دیوار آیند، «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)» و

نمی‌توانند که آن را بسنبد «قال» گفت ذو القرنین، «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي» این دیوار بخشایشی است بر شما از خداوند من، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي» چون آن هنگام آید که خداوند من خواسته است، «جَعَلَهُ دَكَّاءَ» این دیوار را پست کند و نیست و تباه و خرد، «وَأَن وَعَدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)» و آن بودنی است در کار خداوند من برآستی که خواهد بود.

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» و چنان کنیم آن روز که بیرون آیند از آن سدّ بر یکدیگر می‌آویزند، «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» و در صور آخر دردمند «فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)» و ایشان را با هم آریم بعرضه با هم آوردنی.

«وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰)» و فرا دیدار دهیم دوزخ آن روز کافران را دیدار دادنی.

«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ» آن کافران که چشمهای دلهای ایشان، «فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي» در پرده‌ای بود از شناخت ما و بدانستن حق ما، «وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)» و گوش دل نداشتند حق نمی‌توانستند شنید.

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا» چنین پنداشتند ایشان که کافر شدند، «أَن يُتَّخَذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» که بندگان من بخدایی گیرند فرود از من، «إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا (۱۰۲)» ما ساختیم دوزخ کافران را تا نزل ایشان بود.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ» بگویی که شما را خبر دهم، «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)» که زیانکارتر کارگران و بیهوده‌تر رنجوران و بی‌برتر کردار ورزان کیست.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ایشان که رنج می‌بردند درین جهان و رنج ایشان باطل گشت و نیست، «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)» و می‌پندارند که بس نیکوکاری می‌کنند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» ایشانند که بآیات و سخنان الله تعالی کافر شدند، «وَأَلْقَاهُ» و بدیدار او، «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» تا کردارهای ایشان همه تباه گشت و نیست، «فَلَا نَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرثًا (۱۰۵)» فردا ایشان را در سخن هیچ سنگ ننهیم.

«ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا» آنست سزای ایشان بآنچ کافر شدند، «وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوءًا (۱۰۶)» و پیغام و سخنان من و فرستادگان من بافسوس فرا داشتند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند، «كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)» بهشتهای فردوس نزل ایشانست که آنجا فرود آیند. «خَالِدِينَ فِيهَا» جاوید در آنند، «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)» از آن بگشتن نبیوسند و بدل نجویند.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا» بگوی که اگر دریا مداد بودی، «لِكَلِمَاتِ رَبِّي» نبشتن سخنان خداوند مرا، «لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» مداد برسدی و نیست گشتی پیش از آن که سخنان خداوند من، «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)» و گر چند دریای دیگر مدد آریم

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» بگوی من مردمی‌ام چون شما، «يُوحَىٰ إِلَيَّ» بمن پیغام می‌رسانند، «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که خداوند شما خدایی یکتاست، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» هر که دیدن خداوند خویش امید میدارد، «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» تا کار کند کار نیک، «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)» و در کردار که خدای را کند دیدار کس نجوید و پسند مردمان نخواهد.

الثبوة الثانية

قوله تعالى: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ» انما سأله اهل مكة من تلقين اليهود، مشركان مكة از تلقين جهودان پرسيدند از مصطفى (ص) که در گذشتگان و پیشینیان مردی طوآف بود که بشرق و غرب رسید آن مرد کیست و قصه وی چیست؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»

سأخبرکم من اللّٰه، و قيل من ذی القرنین ای محمد ایشان را جواب ده که آری بر شما خوانم قصه او و آگاهی دهم شما را از احوال و سر گذشت او این ذو القرنین نام وی عبری عمرو بود و گفته‌اند عیاش بود و عبرانی اسکندر و اسکندریه بوی باز خوانند که وی بنا نهاد بر بحر روم و همچنین مدینه جیّ یزمین اصفهان و سمرقند و مرو و هرات یزمین خراسان وی بنا نهاد و نام پدر وی فیلقوس بود ملک یونانیان و از روم بود و رومیان همه از فرزندان عیص بن اسحاق بن ابرهیم‌اند. وهب منبه گفت: کان ذو القرنین رجلا من الروم ابن عجوز من عجائزها لیس لها ولد غیره. و در نبوت وی علما مختلف‌اند،

قومی گفتند پیغامبر بود که الله تعالی گفت: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» و این خطاب جز با پیغامبران نبود، قومی گفتند پیغامبر نبود اما مردی بسامان بود نیک مرد، ناصح، ملکی عادل و فاضل. و خطاب «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» بمعنی الهامست چنانک گفت: «أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ يَا مَرْيَمُ افْنِي لِرَبِّكِ».

قومی گفتند پیغامبر بود اما نه مرسل بود و این قول بصحّت و صواب نزدیک تر است. و در خبری آمده که رسول خدا (ص) گفت: لا ادري اكان ذو القرنين نبيا ام لا، اگر این خبر درستست پس خوض کردن در آن تکلف و تعسف است.

و گفته‌اند چهار کس‌اند که ملک ایشان بهمه جهان برسید دو مؤمن: سلیمان بن داود و ذو القرنین، و دو کافر: نمرود و بخت‌نصر. و سبب آن که او را ذو القرنین گفتند علما را در آن اقوالست یک قول آنست که: بلغ قرنی الارض المشرق و المغرب بدو گوشه زمین رسید هم مشرق و هم مغرب چنان که قرآن بیان کرده، و گفته‌اند او را دو گیسو بود سخت تمام و نیکو بمروراید بافته، ای کانت له ذوابتان و الذّوابة تسمى قرنا. و قیل کان علی رأسه شبه قرنین صغیرین تواربهما العمامة.

و هب منبه گفت دو گوشه پیشانی وی از مس بود و این قولی بعید است.

امیر المؤمنین علی (ع) گفت: عاش مائة سنة فقتل ثم احياه الله و عاش مائة اخرى فصحب في الدنيا قرنين.

و قیل لانه ملک فارس و الروم، و قیل کان کریم الطّرفین، و قیل لانه اعطی علم الظّاهر و الباطن، و قیل لانه دخل النور و الظلمة، و قیل رأى فی المنام كانه اخذ بقرنی الشمس فاخبر بروياه فسمى ذو القرنين.

«إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ» ای مکنّاه من التّصرف فیها علی حسب ارادته، و قیل سهلنا علیه السّیر فیها و دللنا له طرقها، «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» ای آتیناه من کلّ شیء یحتاج الیه الخلق حيلة و علما یتسبّب به الیه.

«فَاتَّبَعَ» ثمّ اتّبع، بوصل الف و تشدید تا قراءت ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و یعقوب است باقی «فَاتَّبَعَ» ثمّ اتّبع، بقطع خوانند بی تشدید و معنی قطع ادراک است و معنی وصل اتّباع اثر اگر چه ادراک نبود، تقول العرب اتّبعته حتّی اتبعته ای اتّبعته اثره حتّی اذا ادركته، و

المعنى «فَاتَّبَعَ سَبَبًا» ای طریقاً بین المشرق و المغرب و مسلکاً لفتح المدائن و قتل الاعداء، گفته‌اند معنی تمکین وی در زمین آنست که آب در زیر قدم وی بسته داشتند و زمین از بهر وی در نوشتند و میغ در هوا او را مسخر کردند و او را عمر دراز دادند و در بر و بحر راهها برو گشاده کردند و اقطار زمین در حق وی چنان بود که باد در حق سلیمان مسخر و نرم.

و گفته‌اند که چهار علم بچهار کس دادند: علم أسماء به آدم، لقله: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ». و علم تعبیر به یوسف: «وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ». و علم غیب به خضر: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». و علم طلسم به ذو القرنین: «وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا».

... «فَاتَّبَعَ سَبَبًا» سبب در قرآن بر وجوه است: یکی بمعنی باب چنان که گفت: «لَعَلِّي أُنْبِغُ الْأَسْبَابَ، أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ» ای ابوابها. دیگر بمعنی دوستی: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» ای الموَدَات. سوم بمعنی رسن: «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ» ای بحبل. چهارم بمعنی طریق چنانک گفت: «فَاتَّبَعَ سَبَبًا» ای طریقاً الی البلدان.

روایت کنند از وهب منبه که رب العالمین ذو القرنین را گفت: یا ذا القرنین این زمین را چهار کرانه است: یکی مشرق آنجا امتی‌اند که ایشان را ناسک گویند. دیگر کرانه مغرب است امتی دارند که ایشان را منسک گویند میان این دو امت طول زمین است. کرانه سوم جابلقا است قومی دارند که ایشان را هاویل گویند. کرانه چهارم جابرسا است در مقابل جابلقا قومی دارند که ایشان را تاویل گویند و میان این دو قوم عرض زمینست، و بیرون ازین چهار امت‌های دیگرست در میان زمین که ایشان را جن و انس گویند و یاجوج و ماجوج، ترا باین زمین میفرستم تا پادشاه باشی و خلق را بر دین حق خوانی و بر سنن صواب رانی، ذو القرنین گفت: الهی آنک قد ندبتنی الی امر عظیم لا یقدر قدره احد و انت الرءوف الرحیم الذی لا تکلف نفساً الا وسعها و لا تحملها الا طاقتها بل انت ترحمها بای قوة اکثرهم و بای حيلة اکابرهم و بای لسان اناطقهم و بای حجة اخاصهم بار خدایا دانی که من ضعیفم و آنچه مرا می‌فرمایی کاریست عظیم بزرگ و تو خداوندی کریم مهربان که هر کسی را بار آن بر نهی که برتابد و آن فرمایی که تواند، خداوندا چون سخن گویم با ایشان؟ و ایشان را لغتها مختلف که من در نیابم، بچه حجّت با ایشان خصومت

گیرم؟ بکدام قوت و عدت با ایشان بکاوم؟ بچه حیلت کار از پیش ببرم و در راههای مختلف چون راه برم؟ الله تعالی گفت جلّ جلاله یا ذا القرنین تو اندوه مدار و مترس که من ترا قوت دل دهم و فصاحت زیان و کمال عقل و حجت روشن و برهان صادق و ساز و عدت تمام، و آن گه نور و ظلمت ترا مسخر گردانم تا نور از پیش همی رود و راه می برد و ظلمت از پی همی آید و حیاطت همی کند، آری ولایت عظیم بود و راه صعب و دشمن قوی و تن ضعیف، لکن چون مولی یار بود، همه کارها چون نگار بود. ذو القرنین بفرمان الله تعالی فرا راه بود نور در پیش و ظلمت در قفا و با وی هزار هزار و چهار صد هزار مرد بود جنگی، رفت سوی مغرب چنانکه ربّ العزّه گفت: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» تا آن گه که رسید آنجا که آفتاب فرو می شود، چشمه ای دید عظیم، آبی تاریک و گلی سیاه که آفتاب در میان آن چشمه فرو می شد و آن چشمه همچون دیگ می جوشید اینست که ربّ العالمین گفت: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حفص و يعقوب حمئة خوانند بهمزه بی الف، ای ذات حمأة و هو الطّین الاسود، و فی ذلک يقول الشّاعر:

قد کان ذو القرنین عمی مسلما ملکا تدین له الملوک و تحشد
 بلغ المشارق و المغرب ینبغی اسباب امر من حکیم مرشد
 فرأى مغیب الشمس عند ما بها فی عین ذی خلب و ثأط حرمد
 الخلب الطّین و التّأط الحمأة و الحرمد الاسود، و قرأ الباقون «فی عین حامية» بالالف من غیر همز ای حارة.

روی ابو ذر قال کنت ردف النّبی (ص) فقال یا با ذر این تغرب هذه؟ قلت الله و رسوله اعلم، قال فانّها تغرب فی عین حامية. و گفته اند معنی آیت آنست که ذو القرنین را چنان نمود که آفتاب بآن چشمه فرو می شود همچون کسی که در دریا بود چنان نماید که آفتاب از دریا بر می آید و هم بدریا فرو می شود، یا در بیابان بود چنان نماید که آفتاب از بیابان بر می آید و هم بیابان فرو میشود، بچشم نگرند چنین نماید و حقیقت خلاف این باشد. ... «وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» ذو القرنین که آنجا رسید بنزدیک آن چشمه قومی یافت یعنی

شارستانی عظیم دید در آن خلقی عظیم فراوان بودند یعنی ناسک، ایشان را قوت و قامت تمام و سلاح و ساز جنگ ساخته، زبانهاشان مختلف و هواهاشان پراکنده، جامه‌هاشان پوست صیدی و طعامها صید دریایی، همه کافر که در میان ایشان یک مؤمن نه، ذو القرنین ایشان را بر توحید دعوت کرد و دین حق بر ایشان عرضه کرد، قومی بگرویدند و قومی نه، پس ربّ العالمین گفت: «يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذِّبَ»

آن کس که گوید ذو القرنین پیغامبر بود این قول بمعنی وحی باشد، یعنی اوحی الله الیه بهذا، و آن کس که گوید پیغامبر نبود، پس آن را دو قول گفته‌اند: یکی اوحی الله الی نبیّ فامرہ النبیّ به، و الثانی کان الھاما و القاء فی القلب: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذِّبَ» ای اما ان تعذبهم بالسيف ان اصرّوا علی کفرهم و لم یدخلوا فی الاسلام، «وَأَمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» باکرامهم و تعلیمهم شرایع الدین ان آمنوا. و قیل العذاب القتل و اتّخاذ الحسن الاسر، یعنی تأسرهم فتعلمهم الهدی و تبصرهم الرّشاد.

«قَالَ» ذو القرنین، «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» ای کفر، «فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» انا و من معی بالقتل، «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا» فی القيامة لم یعهد مثله.

«وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ» عمل صالح اینجا شهادتست و قربان و ختان که اعلام دین‌اند، «فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ» حمزه و کسایبی و حفص و یعقوب جزاء نصب و تنوین خوانند یعنی فله الحسنی جزاء یكون مصدرا فی موضع الحال، ای فله الحسنی مجزیا بها و الحسنی صفة و موصوفها خلال او المكافاة و التقدير فله خلال او المكافاة الحسنی، و قرأ الباقون «جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ» برفع جزاء و اضافته و الوجه ان جزاء مبتداء و له خبره و الحسنی مضاف الیها و هی صفة خلال ایضا و تقدیره فله جزاء خلال الحسنی و خلال ها هنا الاعمال الصّالحة، و فی القراءة الاولى انواع الثواب. و قیل الحسنی فی القراءة الاولى الجنّة، و صحّ فی الخبر ان الحسنی الجنّة، «وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» ای تلین له القول و تهوّن علیه الامر، و قیل نستعمله ما یتیسّر له، و قیل تأمره بطاعة الله مع احساننا الیه.

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» قال ابن عباس ثمّ سلك طريقا آخر یوصله الی المشرق.
«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» سار من المغرب نحو المشرق حيث ظنّ الشّمس تطلع منه، و

قِيلَ حَتَّىٰ لَمْ يَبْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَطْلَعِ الشَّمْسِ أَحَدٌ، «وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا»

قال قتادة لم يكن بينهم وبين الشمس ستر و ذلك أنهم كانوا في مكان لا يستقرّ عليهم بناء و أنهم كانوا في اسراب لهم حتى اذا زالت الشمس عنهم خرجوا الى معايشهم و حروثهم. قال الحسن كانت ارضهم ارضا لا يحتمل البناء و كانوا اذا طلعت عليهم الشمس تهوّروا في الماء فاذا ارتفعت عنهم خرجوا فتراعوا كما تراعى البهائم. و قيل يصطادون السمك فيطرحونه في الشمس فينضج فذلك طعامهم.

میگویند این زمین که مطلع شمس است و راء چین است و در آن زمین کوه و درخت و نباتیست که آفتاب ازیشان باز دارد، و حرارت آفتاب چنانست که بر هر کس که تابد در وقت بسوزد، ربّ العزّه آنجا خلقی آفریده که ایشان را منسک گویند، و گفته اند: تاريس عراة حفاة عتاة عن الحقّ، سیاهانند بر مثال زنج، برهنگانند میان پوست تن ایشان و شعاع آفتاب هیچ حجاب نیست از لباس و غیر آن مگر گوشهای ایشان که گوشهای بزرگ دارند و بالای ایشان کوتاه است، یک گوش خویش بر زمین فرش سازند و یکی بر زبر خویش لباس سازند، و گفته اند که از خلق خدا جامه پوشان در جنب ایشان کم از عشر ایشانند.

«كَذَلِكَ» ای کما بلغ مغرب الشمس فكذلك بلغ مطلعها، و قيل کما وجد القبيل عند مغرب الشمس في الكفر و حکم فيهم كذلك وجد عند مطلع الشمس فحکم فيهم بحکم اولئك، و قيل ان الله عزّ و جلّ لما قصّ عليه خبرهم قال كذلك ای كذلك امرهم و الخبر عنهم کما قصصنا عليك، ثم استأنف فقال: «وَقَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ» ای بما عند ذی القرنين من الجنود و العدة، «خُبْرًا» ای علما لم يخف علينا شيء منها لانا اعطيناه ذلك، و خيرا نصب على المصدر لانّ في احطنا معنى خبرناه.

«ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا» ای سار عرضا.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» ای المكان الذي بنى فيه السدّ و هو بين جبلي ارمينية و آذربيجان، و قيل السدان جبلان منيفان من ورائهما ياجوج و ماجوج.

قرأ ابن كثير و ابو عمرو السدّين بفتح السين، و كذلك: «بَيْنَهُمْ سَدًّا» و قرأ في يس: «سَدًّا وَ

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» بفتح السين، وقرأ نافع و ابن عامر و ابو بكر و يعقوب بضم السين في الاحرف الاربعة، وقرأ حمزة و الكسائي «بَيْنَ السَّدَّيْنِ» بضم السين و فتح السين في الثلاثة الباقية، وقرأ حفص عن عاصم بفتح السين في الاحرف الاربعة و السدّ و السدّ لغتان بمعنى واحد كالضعف و الضعف و الفقر و الفقر. و قال ابو عبيد ما كان من الله كالجبال و الشعاب فهو سدّ بالضمّ و ما كان من الآدمي فهو سدّ بالفتح. و قال الاخفش السدّ بالفتح اكثر استعمالا من السدّ بالضمّ. و قال ابو علي السدّ بالفتح مصدر سدّدته و السدّ بالضم المسدود كالاكل و الاكل، «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا» اى من دون اهل الغرب و اهل الشرق، «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» اى لا يعلمونه و لا يفهمون معناه، قرأ حمزة و الكسائي «يَفْقَهُونَ» بالضمّ الياء و كسر القاف اى لا يفهمون غيرهم.

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» اگر کسی گوید چونست که ربّ العزّه ايشان خبر داد که: لا يفقهون قولاً هيج سخن نمى دانستند، آن گه گفت: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» يعنى ايشان با ذو القرنين گفتند و ذو القرنين با ايشان گفت، جواب آنست که: «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» معنى آنست که لا يعلمون خيرا من شرّ و لا ضلالا من هدى. و قيل لا يفقهون غير لغتهم جز لغت خود ندانستند و در نيافتند و گويندهاى از ايشان مترجم ايشان بود چنانک در مصحف ابن مسعود است: قال الذى من دونهم يا ذا القرنين، «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ» قرأ هما عاصم مهموزين و كذلك فى الانبياء: «فَتَحَّتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ» بالهمز و الوجه انهما على هذه القراءة عربيتان فيأجوج على هذا يفعول كيربوع و مأجوج مفعول و هما جميعا من اجّ الظلم اذا اسرع او من اجيح النار و هو توقدها فهما من اصل واحد و علة منع الصرف فيهما التعريف و التانيث فانّ كل واحد منهما علم لقبيلة و انما شبهوا باجيج الظلم و اجيح النار لسرعتهم و كثرتهم و شدّتهم و قرأ الباقون ياجوج و ماجوج بغير همز فى السورتين و الوجه أنه يجوز ان يكون اصلهما الهمز و هما على ما سبق لكنّ الهمزة خففت بان قلبت الفا كراس و اصله رأس بالهمز و يجوز ان يكون ياجوج فاعولا من ي ج ج و ماجوج فاعولا من م ج ج فهما حينئذ من اصليين مختلفين و ترك صرفهما للتعريف و التانيث. و قيل هما اسمان اعجميان مثل طالوت و جالوت و هاروت و ماروت و علة منع الصرف فيهما العجمة و التعريف و الاظهر ان يكونا اعجميين فلا يشتقان و لا يوزنان.

قال ابن عمر انَّ الله عزَّ و جل جزاً الانس عشرة اجزاء فتسعة اجزاء ياجوج و ماجوج و ساير النَّاس جزء واحد.

و گفته‌اند ياجوج و ماجوج لقب دو پسر يافت بن نوح‌اند، نام ياجوج كمين است و نام ماجوج معمع. ضحاک گفت گروهی‌اند از ترکان قبیله‌ای از قبیله‌های ایشان از ولد يافت. كعب گفت ایشان فرزند آدم‌اند نه از حوّا زاده كه آدم را عليه السّلام وقتی احتلام رسيد و نطفه‌ای كه از وی جدا شد با خاك آميخته گشت، آدم چون از خواب بيدار گشت بر آن نطفه كه از وی بيامد غمگين گشت، ربّ العزّه از آن نطفه ياجوج و ماجوج بيافريد، فهم يتصلون بنا من جهة الأب دون الامّ.

... «مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» ای ارضنا و بلادنا و كانوا يأكلون لحوم النَّاس، و عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال سألت النَّبِيَّ (ص) عن ياجوج و ماجوج فقال ياجوج امة و ماجوج امة كلّ امة اربع مائة الف امة لا يموت الرَّجل منهم حتّى ينظر الى الف ذكر من صلبه كلّهم قد حمل السّلاح، فقيل يا رسول الله صفهم لنا قال هم ثلاثة اصناف: صنف منهم امثال الارز، قيل يا رسول الله و ما الارز؟ قال شجرة بالشّام طول الشّجرة مائة و عشرون ذراعاً في السّماء، و صنف منهم عرضه و طوله سواء مائة و عشرون ذراعاً و هؤلاء لا يقوم لهم جبل و لا حديد، و صنف منهم يفترش احدهم احدى اذنيه و يلتحف بالآخري لا يميرون بفيل و لا وحش و لا خنزير الا اكلوه و من مات اكلوه، مقدّمهم بالشّام و ساقّتهم بخراسان يشربون انهار المشرق و بحيرة الطّبريّة.

امير المؤمنين عليّ بن ابي طالب (ع) در وصف ياجوج و ماجوج گفته كه ازيشان كس هست كه بالای ایشان يك شبر است و هست كه از حد در گذشته بدرازی و بافراط بالا كشيده، بر صورت آدمی‌اند لكن موی دارند، بجای جامه خويشتن را بآن موی بپوشند همچون بهائم و بجای ناخن چنگال دارند چون سباع، نيش دارند چون پلنگ و شير، آواز دهند چون گرگ، بسرايند چون كبوتر، و هر چه بينند از مردم و چهارپای و حشرات زمين همه جانور ناپخته بخورند، و با جفت خويش گشني كنند چون بهائم هر جا كه بر هم رسند، و گوشها دارند دراز يكي فرش كنند و يكي بر خود افكنند و هيچ كس از ایشان نميرد تا هزار بچه نيارد، چون هزار بچه آورد داند كه وی را مرگ نزديك آمد.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» ذو القرنین چون در اطراف عالم بگشت و امم اطراف در تحت قهر و ملک خود آورد از آنجا برگشت تا رسید میان دو او راز آن دو کوه، قومی را دید مسلمانان با سامان نیک مردان مؤمنان که از یاجوج و ماجوج بنا لیدند و از رنج و اذی ایشان بزاریدند گفتند: «یا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ یَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ» باللّٰه و البغی، «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» قرأ حمزة و الکسائی خراجا بالالف، و كذلك فی المؤمنین «ام تسألهم خراجا» و قرأ الباقون خرجا بغير الف فی السورتین و کلّهم قرأ فی المؤمنین «فَخَرَجُ رَبِّكَ» بالالف الّا ابن عامر فانه قرأ «فخرج ربک خیر» بغير الف و هما فی المعنی واحد کالتبّ و النبات و هو ما یرخرج من فیء او جزیه او غلّة او ضریبه. و قیل الخراج علی الارض و الذّمة و الخرج المصدر. و قیل الخرج الجعل و الاجر و العطيّة، و المعنی هل نجعل لك عطیة نخرجها الیک من اموالنا، «تَجْعَلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا».

«قَالَ مَا مَكَّنِّي» قرأ ابن کثیر وحده «مَكَّنِي» بنونین علی الاصل و ترک الادغام و لم یعتقد باجتماع النونین لانّ الثانیة غیر لازمة الا ترى أنّک تقول مکنه و مکنک فلا یتبّث هذه النون الثانیة، و قرأ الباقون «مَكَّنِي» بنون واحدة مشدّدة، و الوجه انه لما اجتمعت النونان و هما المثلان ادغمت احدیها فی الأخری و المعنی ما اعطانیه الله سبحانه من التمكن خیر من عطیتکم، و قیل تمکین الله و معونته لی خیر ممّا تعرضون علیّ من الاجر و الجعل و الضمیر فی فیء یعود الی السدّ المسئول، «فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ» ای بقوة ابدانکم. و قیل بما اتقوی به علی ما ارید من الآلة و العملة و الصّناع الذین یحسنون البناء، «أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا» ای سدّا متراکبا بعضه علی بعض المرادم الثوب الذی وقع فی رقعہ الرّقاع علی الرّقاع. چون ایشان مال بر ذو القرنین عرضه کردند سر وا زد گفت مال گرفتن رشوت باشد و دست یاری خواست که در آن مثبت باشد، و گفته اند هفتاد هزار مرد در کار ایستادند و صد فرسنگ بود میان آن دو کوه، صد فرسنگ بطول و پنجاه فرسنگ بعرض همی کردند تا بآب رسیدند.

پس گفت: «أَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ» ردما «أَتُونِي» بکسر التّونین موصولة الالف رواها ابو بکر عن عاصم و اختلف فیها و الوجه ان معنی اتونى جیئونی و الباء محذوف من المفعول به و هو زبر الحديد و التقدير اتونى بزبر الحديد كما تقول امرتك بالخیر ای امرتك بالخیر، و

قرأ الباقون و حفص عن عاصم «آتونی» بمدّ الالف على القطع و الوجه انّ المعنى اعطونی و زبر الحديد منصوب على انه مفعول ثان، و زبر الحديد قطع الحديد می گوید مرا خایها پولاد و آهن دهید، اینجا اختصارست یعنی فأتوه فردم جدارا، پاره‌های آهن بر هم می‌نهادند و رگی مس و رگی روی و میانه سنگ، و گویند خشتی ازین و خشتی از آن و در میان همه هیزم تعبیه کردند، «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ» تا آن گه بر هم می‌نهادند که آن زمین با کنارهای کوه راست کردند و با سر هر دو کوه برابر ساختند، نافع و حمزه و کسایی و حفص «الصَّدَفَيْنِ» بفتحین خوانند باقی بضمّین خوانند مگر ابو بکر که بضم صاد و سکون دال خواند و معنی همه یکسان است، الصدفان و الصدفان و الصدفان واحد و هما وجها الجبلین اللذان یتصادفان ای یتقابلان، «قَالَ أَنْفُخُوا» ای قال ذو القرنین للعملة انفخوا فی الحديد، «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ» ای المنفوخ فیهِ و هو الحديد، «نَارًا» ای کالنّار بالاحماء، قال: «آتونی» قرأ حمزة «آتونی» موصولة الالف و الوجه انّ المعنى جیئونی بقطر افرغه علیه فهو على تقدير حذف الجار كما سبق و العمل انّما هو للفعل الثانی و هو «أَفْرَغُ» و قوله: «قَطْرًا» منصوب به، و قرأ الباقون «آتونی» بقطع الالف الّا أبا بکر عن عاصم فأنه روی بقصر الالف موصولة كحمزة و قد اختلف عنه و الوجه فی «آتونی» بالقطع و المدّ على ما قدّمناه من انه من الايتاء و هو منصرف الى معنى المناولة لا العطية ای ناولونی، «قطرا» افرغه علیه الى اصبيه علیه كصبّ الماء و العمل ایضا للفعل الثانی و هو افرغ كما سبق و هو اختيار سيبويه، و القطر النّحاس المذاب حتّى اذا فرغ منه جدارا صلدا من حديد و نحاس ترصّص بعضه فی بعض فصار سداً.

«فَمَا اسْتَطَاعُوا» بتشديد الطاء على الادغام قرأها حمزة وحده و الوجه انّ اصله استطاعوا فادغم التاء فی الطاء لاجتماعهما و هما متقاربان و لم ينقل حركة التاء الى السین بعد الادغام لثلاثا یحرک ما لا یتحرک فی موضع و هو سین استفعل بتشديد الطاء مع ان الساکن الّذی قبل المدغم لیس بحرف مدّ و قد جاء فی قوله تعالی: «فَنِعِمَّا هِيَ» عند من قرأها بسکون العین و قرأ الباقون «فَمَا اسْتَطَاعُوا» بتخفيف الطاء و الوجه انّ اصله ایضا استطاعوا على وزن استفعلوا كما سبق الّا أنّهم کرهوا اجتماع المتقاربین و هما التاء و الطاء فحذفوا التاء و لم یدغموه فی الطاء لانه کان یؤدی ادغامه الى تحریک السین الّذی لم یتحرک فی

موضع او الى تبقيته ساكنا و هو غير حرف مد و كلاهما مكروهان عندهم.
«فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» اى لم يقدرُوا ان يعلوا السدّ، «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» لم يقدرُوا ان ينقبوه من تحته. قال قتادة ذكر لنا ان رجلا قال يا نبيّ الله قد رأيت سدّ يا جوج و ماجوج، قال انعته لى كالبرد الحبر طريقة سوداء و طريقة حمراء، قال قد رأيت هذا رَحْمَةً مِنْ رَبِّي» فلمّا فرغ من بناء السدّ و جاء كما احبّ ذوا القرنين قال هذا رحمة من ربّي اى هذا العمل نعمة من الله علىّ و على من خاف معرفة يا جوج و ماجوج، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» هو قوله تعالى: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ». قرأ عاصم و حمزة و الكسائي «دكاء» ممدودة مهموزة و الوجه انه على تقدير محذوف لانّ دكاء على و زن فعلاء، يقال ناقة دكاء لا سنام لها شبهوه بهذه الناقة و هو على حذف المضاف كأنه قال مثل دكاء او على حذف الموصوف كأنه قال جعله بقعة دكاء او ارضا دكاء و هى الملساء، و قرأ الباقون «دكا» منونا، و الوجه ان المعنى جعله ذا دكّ اى مدكوكا يعنى مكسورا، من قوله تعالى: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» و قوله: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» فهو على حذف المضاف او على تقدير دكة دكّا فهو على صيغة المصدر لانّ جعلها هنا يتعدّى الى مفعول واحد مثل خلق.

روى ابو هريرة عن النبيّ (ص) انّ يا جوج و ماجوج يحفرون الرّدم كلّ يوم حتّى يروا شعاع الشّمس من الجانب الآخر فيقول الذى عليهم ارجعوا فستخرجون غدا فيعيده الله كاشد ما كان الى حين يريد الله خروجهم فلا يعيده فيخرجون على الناس فيشربون المياه كلّها حتّى لا يبقى منها بقية و يتحصّن الناس منهم فى حصونهم و يقتلون من يدركون فاذا لم يروا احدا رموا بسهامهم نحو السّماء فيعود عليهم كهية الدّم فيقولون قهرنا اهل الارض و علونا اهل السّماء فيبعث الله نغفا عليهم فى اقفيتهم اى دودا فيقتلهم، فقال رسول الله (ص) و الذى نفسى بيده انّ دوابّ الارض لتسمن و تشكر شكرا من لحومهم.

و قال وهب أنّهم يأتون البحار فيشربون ماءها و يأكلون دوابّها ثمّ يأكلون الخشب و الشّجر و من ظفروا به من الناس و لا يقدرّون ان يأتوا مكّة و لا المدينة و لا بيت المقدس.

... «وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» اى كائنا.

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» فيه ثلاثة اقوال: احدها عن ابن عباس أنّه ترك

ياجوج و ماجوج يموج بعضهم فى بعض و فى الآيه تقديم و تأخير اى ساوى بين الصّدين «وَ تَرَكَنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ». قال الزجاج اى تركهم يموجون متعجبين من السّدّ فيجوز ان يكون لياجوج و ماجوج و يجوز ان يكون للذين اجتمعوا للسّدّ، و القول الثّانى انه ترك يوم بنى ذو القرنين السّدّ بعض ياجوج و ماجوج خارج السّدّ لا حاجز بينهم و بين سائر بنى آدم يموجون ان يختلطون بسائر النّاس، قال و هم الذين يعرفون بالترك و سمّوا تركا لترك ذى القرنين اياهم مع النّاس لانه لم يخف منهم ما خيف من معظمهم، و القول الثّالث ان هذا بعد خروج ياجوج و ماجوج لا يمنعهم الله عن النّاس بل يتركهم يموجون فى النّاس اى يختلطون بهم و يفسدون فيهم، يقال ماج النّاس اذا دخل بعضهم فى بعض حيارى كموج الماء. قال ابن جريح ينسف الله الجبال فيزول السّدّ. و قيل يموج الانس فى الجنّ و الجنّ فى الانس. و قيل «وَ تَرَكَنَا بَعْضُهُمْ» متّصل بكلام ذى القرنين، «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ» لقيام السّاعه، «فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً» فى صعيد واحد للثّواب و العقاب.

«وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضاً» اى اظهرناها لهم يوم القيامة قبل ان يدخلوها زجرا و تهويلا، ثمّ وصفهم فقال: «الَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي» اى فى غشاوة لا يعتبرون بآياتى فيذكرونى بالتّوحيد. و قيل يريد عيون القلوب كقوله: «وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»، «وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً» اى لا يستطيعون استماع القرآن استقالا للقرآن و مقتا للنّبي. و قيل حجّبوا من السّمع اذا آذوا رسول الله (ص) من قوله: «وَ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ» الآيه...، و قيل لا يطيقون ان يسمعوا كتاب الله و يتدبروه و يؤمنوا به لغلبة الشّقاء عليهم.

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا» استفهام بمعنى الانكار يقول أ يظن الكفّار اتّخاذهم، «عِبَادِي» يعنى الملائكة و عيسى و عزيرا اولياء نافعهم بئس ما ظنّوا و المفعول الثّانى محذوف و هو نافعهم مى گوید کافران ظن بردند که ایشان بندگان من فریشتگان و عیسی و عزیز بخدایی گیرند فرود از من، آن عبادت ایشان را سود خواهد داشت یا ایشان را بکار آید به پنداشت که ایشانراست و بد ظنی که می‌برند، و گفته‌اند تقدیر چنین است: أ فظنّوا ان يتّخذوهم اولياء دونى ثمّ لا اعذبهم كلا مى‌پندارند که ایشان را بخدایی گیرند فرود از من

پس من ایشان را عذاب نکنم کلاً نه چنانست که ایشان ظن می‌برند بل که من ایشان را عذاب ساختم، «إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» و قیل معنی الآیة: أَفَظَنُوا أَنَّهُمْ مَعَ كُفْرِهِمْ يُوَالِيهِمْ بِالنُّصْرَةِ وَ الْمَعُونَةِ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِي الْمَخْلِصِينَ كَلَّا فَإِنَّ عِبَادِي يَعَادُونَ الْكُفَّارَ می‌پندارند این کافران که با کفر و شرک ایشان یکی از بندگان مخلص من ایشان را دوست خواهد داشت یا نصرت خواهد داد کلاً نه چنانست که ظن ایشانست که مؤمنان کافران را دشمن‌اند و میان ایشان معاداتست نه موالاته، جای دیگر گفت: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ». و قوله: «نُزُلًا» ای منزلاً.

و قیل مأكولاً معدلاً لهم للضَّيْفِ، و قیل جمع نازل و نصبه علی الحال و یرید بجهنم ما فیها من الزَّقُومِ وَ الْعَسَلِینِ وَ غیر ذلك.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» الخسران ضدّ الرِّبْحِ و اعمالاً نصب علی التَّمییزِ و القیاس ان یکون مفرداً لکنه جمع لا اختلاف اجناس الاعمال ای خسروا فیها کلّها و الاخسر من اتعب نفسه طلباً للنَّجاةِ فِیوَدِّیهِ الی النَّارِ. این آیت در شأن اصحاب صوامع است از زاهدان ترسایان، قسیسین و رهبان که خویشتن را در صومعه‌ها باز داشتند و ریاضیات و مجاهدات عظیم بر خود نهادند و ایشان را از آن هیچ نفع نه و سرانجام ایشان جز هلاک و عذاب نه که به محمد (ص) نگریدند و قرآن نپذیرفتند، همانست که جای دیگر گفت: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِّي نَاراً حَامِيَةً» «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ» حبط عملهم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» بحسبون آنها علی الحقّ و آنها بفعلهم مطیعون می‌پندارند که بر حق‌اند و بآنچه میکنند فرمان بردارند، نه چنانست که ایشان می‌پندارند، پس زیان کار بحقیقت ایشانند. قومی گفتند اینان اهل اهوآند، و قومی گفتند خوارچ‌اند و گفته‌اند: کلّ من دان بدین غیر الاسلام فهو من الاخسرین اعمالاً فی الآخرة، پس بیان کرد که ایشان که‌اند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» یعنی بدلائل توحیده من القرآن و غیره، «و لِقَائِهِ» ای بالبعث و النُّشُورِ. و قیل بجزاء اعمالهم و اللّقاء قرب الشَّيْءِ من غیر فضل، «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» ای بطلت اعمالهم الصّالحة لا ینابون علیها، «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» ای لا تتقل موازينهم باعمالهم. و قیل معناه لا یکون لهم منزلة و لا جاه من قولهم لا وزن لفلان عند النَّاسِ.

قال ابو سعيد يأتى ناس يوم القيامة باعمال هى عندهم فى العظم كجبال تهامة فاذا وزنوها لم تزن شيئا، فذلك قوله: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا». و فى الخبر ان رسول الله (ص) قال ي جاء يوم القيامة بالرجل السمين العظيم فيوضع فى الميزان فلا يزن جناح بعوضة.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ» اى ذلك الاستحقاق لهم و هو ان لا يجعل لهم وزن. و قيل ذلك بمعنى اولئك اى اولئك جزاؤهم، «جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُؤًا» يعنى جزاؤهم العذاب بكفرهم و استهزائهم برسل الله و آياته.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» كانت ها هنا بمعنى سبق لهم وعد الله بها و الفردوس البستان يجمع الكرم و النخل.

قال رسول الله (ص) الجنة مائة درجة بين كل درجتين كما بين السماء و الارض اعلاها الفردوس، و منها تفجر انهار الجنة و فوقها عرش الرحمن فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس. و عن عبد الله بن قيس عن النبى (ص) قال: جنات الفردوس اربع: جنتان من فضة آنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيهما و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه فى جنة عدن.

و قال شمر خلق الله جنة الفردوس بيده فهو يفتحها فى كل يوم خميس فيقول ازدادى طيبا و حسنا لا ولياى. و قال قتادة الفردوس ربوة الجنة و اوسطها و افضلها و ارفعها. و قال كعب ليس فى الجنان جنة اعلى من جنة الفردوس و فيها الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر. قال الضحاک الفردوس الجنة الملتفة الاشجار، و قيل هى الروضة المستحسنة.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَالًا» اى لا يطلبون حيلة لينقلوا الى غيرها لان فيها ما تشتهى الانفس و تلذ الاعين و ما يخطر بقلب البشر، و الحول الحيلة. و قيل معناه لا يطلبون عنها تحولا الى غيرها، مصدر مثل الصغر و العوج.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا» سبب نزول اين آيت آن بود كه جهودان گفتند يا محمد تو مى گويى و در كتاب خویش ميخوانى: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» شما را از علم ندادند مگر اندكى و ما را تورات داده اند و هر كرا تورات دادند او را خير فراوان و علم تمام دادند، اين آيت بجواب ايشان آمد: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ» اى البحر المحيط الذى عليه الارض، «مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي» المداد ما يكتب به و الكلمات هى وعد الله اهل الجنة من

الثَّوَابِ وَ الْكَرَامَةِ وَ اهل النَّارِ مِنَ الْعِقَابِ وَ الْعَلَامَةِ. وَ قِيلَ كَلِمَاتِ اللَّهِ ذَكَرَ مَا خَلَقَ وَ مَا يَخْلُقُ وَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ مُتَكَلِّمٌ بِكَلَامٍ مَتَى شَاءَ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ تَقْدِيرُ الْآيَةِ: لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي وَ كَتَبْتُ بِهِ، «لَتَنفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تُنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي» وَ حَكْمُهُ وَ عَجَائِبُهُ، قَرَأَ حِمَزَةٌ وَ الْكَسَائِي «أَنْ يَنْفَذَ» بِالْيَاءِ لَتَقَدَّمَ الْفِعْلُ وَ لِأَنَّ التَّأْنِيثَ غَيْرَ حَقِيقِي، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ «تَنْفَذَ» بِالتَّاءِ وَ الْوَجْهَ أَنَّ الْفَاعِلَ مُؤَنَّثٌ لِأَنَّهُ جَمَعَ كَلِمَةً فَالاحْسَنُ تَأْنِيثُ الْفِعْلِ، «وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ» أَيْ بِمِثْلِ الْبَحْرِ مَدَادًا زِيَادَةً عَلَى الْبَحْرِ نَظِيرُهُ: «وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا» الْآيَةَ... وَ هَذَا رَدٌّ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ ادَّعَوْا أَنَّهُمْ أَوْتُوا الْعِلْمَ الْكَثِيرَ فَكَانَهُ قِيلَ لَهُمْ أَيْ شَيْءَ الَّذِي أَوْتَيْتُمْ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ الَّتِي لَوْ تَنفَذَ لَوْ كُنْتُ بِمَاءِ الْبَحْرِ.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» ابْنُ عَبَّاسٍ كَفَتْ عَلَّمَ اللَّهُ رَسُولَهُ التَّوَّاضِعَ لِنَلَّا يَزْهَى عَلَى خَلْقِهِ فَامَرَهُ أَنْ يَقْرَأَ عَلَى نَفْسِهِ بِأَنَّهُ آدَمِيٌّ كَغَيْرِهِ أَلَّا أَنَّهُ أَكْرَمٌ بِالْوَحْيِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ آيَةٌ فِي سَمَاءٍ جَنُودٌ مِنْ زَهْرٍ فَرَوْا أَمْدًا كَفَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْمَلُ الْعَمَلَ لِلَّهِ فَإِذَا اطَّلَعَ عَلَيْهِ يَسْرَنِي دُوسْتِ دَارِمٍ كَهَ مِنْ بَهْرِ خَدَايَ تَعَالَى عَمَلِ كُنْمِ وَ خَدَايَ رَا طَاعَتِ دَارِ بَاشِمِ أَمَّا إِنْ كَسَى أَنْ طَاعَتِ مِنْ بَدَانَدِ وَ أَنْ عَمَلِ مِنْ بِيْنَدِ شَادِ شُومِ، رَسُولِ خَدَا جَوَابِ دَادِ كَه: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَ لَا يَقْبَلُ مَا شُورَكَ فِيهِ. وَ قَالَ طَاوُوسٌ قَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنِّي أَحْبَبْتُ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَى مَكَانِي فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ الْآيَةَ...

وَ قَالَ مُجَاهِدٌ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: أَنِّي أَتَصَدَّقُ وَ أَصِلُ الرَّحْمَ وَ لَا أَصْنَعُ ذَاكَ إِلَّا لِلَّهِ فَيَذَكُرُ ذَلِكَ مِنِّي وَ أَحْمَدُ عَلَيْهِ فَيَسْرَنِي ذَلِكَ وَ اعْجَبَ بِهِ فَسَكَتَ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا فَانزَلَ عَزَّ وَ جَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: قُلْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ أَيْ الْمُسْتَحَقُّ لِلْعِبَادَةِ هُوَ وَحْدَهُ لَا يَتَّصِفُ بِغَيْرِهِ بِوَصْفِهِ، فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ أَيْ يَطْمَعُ ثَوَابَ رَبِّهِ وَ صَالِحِ الْمُنْقَلَبِ عِنْدَهُ.

وَ قِيلَ يَخَافُ الْمَصِيرَ إِلَيْهِ، رَجَا بِمَعْنَى طَمَعِ اسْتِعْمَالِ كُنْمِ وَ بِمَعْنَى بِيْمِ وَ تَرَسَ وَ دَرِينِ يَكُ بَيْتِ هَرِّ دُو مَعْنَى مَوْجُودِ اسْتِ:

فَلَا كُلَّ مَا تَرْجُو مِنَ الْخَيْرِ كَاتِنٌ وَ لَا كُلَّ مَا تَرْجُو مِنَ الشَّرِّ وَاقِعٌ

و گفته اند رجا بمعنی خوف آلا در نفی نباشد، فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا خَالصًا ای فلیکثر من العمل الصالح و هو الطاعة لله، و لا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ای لا یراء: معنی آیت نهی است از ریا و ریا شرک خفی است، آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: ان اخوف ما اخاف علیکم الشّرك الخفیّ و ایاکم و شرک السّرائر فانّ الشّرك اخفی فی امتی من دیبب النمل علی الصّفا فی اللیلة الظّلماء، و من صلّی یرائی فقد اشرك و من صام یرائی فقد اشرك و من تصدّق یرائی فقد اشرك، قال فیشقّ ذلك علی القوم، فقال رسول الله (ص): أ فلا ادلکم علی ما یذهب عنکم صغیر الشّرك و کبیره قالوا بلی یا رسول الله قال قولوا اللهم انّی اعوذ بک ان اشرك بک و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم.

و عن عمرو بن قیس الکندی قال: سمعت معویة بن ابی سفیان علی المنبر تلا هذه الآیة: فَمَنْ كَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَقَالَ آخِرَ آیةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ.

و قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الکهف فهو معصوم ثمانیة ایام من کلّ فتنة تكون فان خرج الدجال فی تلك الثمانیة عصمة الله من فتنة الدجال، و من قرأ الآیة الّتی فی آخرها: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ إلی آخرها حین یأخذ مضجعه كانت له نورا یتلألاً من مضجعه إلی مکة حشو ذلك النور ملائكة یصلون علیه حتی یقوم من مضجعه، فان كان مضجعه بمكة فتلاها كانت له نورا یتلألاً من مضجعه إلی بیت المعمور حشو ذلك النور ملائكة یصلون علیه و یتغفرون له حتی یتیقظ.

و روى من قرأ اول سورة الکهف و آخرها کانا له نورا من قرنه إلی قدمه و من قرأها کلّها كانت له نورا من الارض إلی السماء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِی الْقُرْنِینِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْكُمْ مِنْهُ ذِکْرًا بیان قصه ذو القرنین دلیلی است واضح و برهانی صادق بر صحت نبوت و رسالت محمد عربی (ص). با آنک مردی بود امّی، نادبیر، هرگز بهیچ کتاب نرفته و معلّمی را نادیده و کتابی ناخوانده و از کس نشنیده، خبر می داد از قصه پیشینیان و آئین رفتگان و سیرت و سرگذشت ایشان هم بر آن قاعده و بر آن نسق که اهل کتاب در کتاب خوانده بودند و در صحف نبشته دیدند، بی هیچ زیادت و نقصان و بی تفاوت و اختلاف در آن، پس هر که توفیق یافت حقیقت

صدق وی بتعریف حق بشناخت و بر مرکب سعادت بساط قربت رسید، و هر که در وهده خذلان افتاد دیده وی را میل حرمان کشیدند تا بجمال نبوت مصطفی (ص) بینا نگشت و دل وی را قفل نومیدی بر زدند تا حق در نیافت، آری کاریست رفته و بوده و قسمتی نه فزوده و نه کاسته، مبادا که لباس عاریتی داری و نمی دانی، مبادا که عمر میگذاری زیر مکر نهانی، آه از پای بندی نهانی، فغان از حسرت جاودانی.

إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ ذُو الْقَرْنَيْنِ را تمکین دادیم در زمین تا مشارق و مغارب زیر قدم خود آورد و اطراف زمین بآسانی در نوشت در بر و بحر روان چنانک خود خواست گرد عالم گردان، اشارتست که ما اهل معرفت را و جوانمردان حضرت را در اطراف مملکت ممکن گردانیم و در کرامت بر ایشان گشائیم و همه جهان ایشان را مسخر گردانیم تا بتیسیر الهی و تأیید ربّانی اگر خواهند بیک شب بادیه درنوردند و دریا باز بُرند و از بعضی کارهای غیبی نشان باز دهند.

چنانک حکایت کنند از عبد الله مبارک: گفتا روز ترویبه شبانگاه بدلم در آمد که فردا روز بازار دوستان است و موسم حاجیان که بعرفات بایستند و با خداوند هفت آسمان و هفت زمین مناجات کنند، من که ازین حال محروم مانده ام باری در خانه چرا نشینم؟ خیزم بصحرا روم و از محرومی خویش بالله تعالی زارم، گفتا بصحرا بیرون رفتم و گوشه ای اختیار کردم و با خود می گفتم ای عاجز کی بود که چنان گردی که هر جا که مرادت بود قدم آنجا نهی؟ درین اندیشه بودم که زنی می آمد میان بسته، بسان سیّاحان عصائی بدست گرفته، چون مرا دید گفت: یا عبد الله دوستان چون از خانه بیرون آیند هم بر در خانه منزل نکنند تو چرا منزل کرده ای؟

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی مگر نندیشیا هرگز که این ره را کران بینی

گفتم ای زن تو از کجا می آیی و منزل گاهت کجا خواهد بود؟ گفتا از وطن خود می آیم و منزل گاهم خانه کعبه است، گفتم از خانه کی بیرون آمده ای؟ گفت امشب نماز خفتن به سیبجاب کرده ام و سنت بلب جیحون گزارده ام و وتر به مکه خواهم گزارد، گفتم ای خواهر چون بدان مقام معظم مقدّس رسی مرا بدعا یاد دار، گفت یا عبد الله موافقت کن،

گفتم همّت من موافقت می‌کند لکن تن مرا این محل نیست، گفت یا عبد الله دوستان را همّت بسنده بود، خیز تا رویم، برخاستند و روی براه نهادند، عبد الله گفت همی رفتیم و چنان می‌پنداشتم که زمین در زیر قدم من می‌نوردند، گفتا در ساعت چشمه‌ای آب دیدم، گفت غسلی بر آر، غسلی بر آوردم، ساعتی دیگر بود صحرائی فراخ دیدم، گفت یا عبد الله صحراء قیامت یاد کن و حاجتی که داری از الله تعالی بخواه چنان کردم، ساعتی دیگر بود خانه کعبه دیدم و من چنان متحیر بودم که ندانستم که آن کعبه است، از آنجا بموضعی دیگر شدم، گفت اینجا بیاسای و لختی نماز کن که مقامی بزرگوارست، چند رکعت نماز کردم، از آنجا فراتر شدم، کوهی عظیم دیدم، بر سر آن کوه شدم خلقی عظیم دیدم، گفتم این چه جای است و این قوم چه قومند؟ گفت نمیدانی اینان حاجیانند که بر مروه ایستاده‌اند و دعا می‌گویند و تو بر کوه صفایی، گفتم ما نیز آنجا رویم، گفت نه اینجا بنشین که ما آنچه بایست کرد کردیم، آن گه گفت ای عبد الله آن چشمه که بدان غسل آوردی سر بادیه بود و آن صحرا که آنجا بایستادی زمین عرفات بود و آن خانه که دست برو نهادی خانه کعبه بود، چون این سخن بشنیدم از هیبت بلرزیدم و بی‌هوش شدم، چون بهوش بازآمدم در خود تعجب همی کردم، گفت ای عبد الله چه تعجب میکنی بآنک بساعتی چند از مرو به مکه آمدی؟! آن کس که از مرو بمکه بساعتی بیاید او را بحقیقت باعرفات و خانه چه کار، چنان به که آن دوستان که بعرفات ایستند پیش عرش ایستند، و ایشان که گرد خانه طواف می‌کنند گرد عرش طواف کنند:

اری الحجّاج یزجون المطایا و ها انا ذا مطایا الشوق ازجی
 اذا ما کعبة الرحمن حجّت فوجهک قبلتی و الیک حجّی

آن گه مرا با خود بغاری درآورد، جوانی را دیدم خوب روی لکن ضعیف و نحیف گشته و آن پسر وی بود، برخاست و مادر را در کنار گرفت و مرا او را بنواخت، پس روی بر روی مادر نهاد و چشم پر آب کرد، مادر گفت چرا می‌گریی؟ گفت شبی دلم تنگ شد گفتم الهی تا کی در بند واسطه باشم، مرا ازین واسطه‌ها برهان، هاتفی آواز داد که واسطه تو تویی، از خود بیرون آی اگر ما را میخواهی، اکنون ای مادر من کارک خویش ساخته‌ام و بر شرف رفتم، نگر کار من بسازی و مرا بخاک تسلیم کنی و مرا دعا گویی مگر ببرکت

دعای تو الله تعالی بر من رحمت کند، پس از آن جوان دیگر باره روی بر روی مادر نهاد و جان تسلیم کرد.

گفتا کار آن جوان بساختم و او را دفن کردم و آن پیر زن بر سر خاک وی مجاور نشست، گفت ای عبد الله اگر وقتی باز آیی ما را هم اینجا طلب کن، و مرا نه بینی خاک من همین جا بود، مرا زیارت کن.

در بعضی آثار نقل کرده اند که ذوالقرنین پس از آنک اهل مشارق و مغارب دیده بود و از آن پس که سدّ یاجوج و ماجوج ساخته بود، هم چنان روی نهاد در شهرها همی گشت و قوم قوم را دعوت همی کرد تا بقومی رسید که همه هم رنگ و هم سان بودند، در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بر یکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان، نه قاضی شان بکار بود نه داور، همه بر یکدیگر مشفق چون پدر و برادر، نه یکی درویش و یکی توانگر یا یکی شریف و یکی وضع، بلکه همه یکسان بودند و برابر، در طبعشان جنگ نه، در گفتشان فحش نه، در کردشان زشت نه و در میان ایشان بد خوی و جلف و جافی نه، عمرهاشان دراز اما املشان کوتاه بود که بر در خانه های خود گورها کنده بودند تا پیوسته در آن می نگرند و ساز مرگ می سازند، و سرای های ایشان را در نبود، ذوالقرنین چون ایشان را بدید در کار ایشان خیره بماند!! گفت ای قوم شما چه قومید که در بر و بحر و شرق و غرب بگشتم مثل شما قوم ندیدم و چنانک سیرت شما هیچ سیرت نه پسندیدم، مرا خبر کنید از کار و حال خویش و هر چه برسم مرا جواب دهید بییان خویش، چیست این که بر در سرایهای خویش گورهای خود کنده اید؟! گفتند تا پیوسته مرگ بیاد داریم و چون ما را بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم. بگفت چونست که بر در سرایهای شما در نیست و حجاب و بند و قفل نیست؟ گفتند زیرا که در میان ما جز امین و مؤمن نیست، و هیچکس را از کسی ترس و بیم نیست.

گفت چونست که در میان شما امیر و قاضی نیست؟ گفتند از بهر آنک در طبع ما جنگ و ظلم نیست تا حاجت بشحنه و امیر و قاضی بود و کس را با کس خصومت نیست تا حاجت بقاضی و حاکم بود. گفت این موافقت شما بظاهر و نزدیکی دلهای شما بیاطن از کجا خاسته است؟ گفتند غلّ و حسد و بغض و عداوت از دل بیرون کردیم تا موافق

یکدیگر گشتیم و دوست یکدیگر شدیم.

گفت چونست که شما را عمرها دادند دراز و دیگران را کوتاه؟ گفتند از آن که بحق کوشیم و حق گوئیم و از حق در نگذریم و بعدل و راستی زندگانی کنیم. گفت چونست که شما را بروزگار آفات نرسد چنانک بمردمان میرسد؟ گفتند از آن که در هر چه پیش آید جز خدای را پیشتی نگیریم و عمل که کنیم بانوا و نجوم نکنیم.

ذو القرنین گفت خبر کنید مرا از پدران و گذشتگان خویش که هم برین سیرت زندگانی کردند؟ یا خود شما چنین اید؟ گفتند آری پدران خود را چنین یافتیم و برین سیرت دیدیم، پیوسته درویشان را نواختندی و خستگان را تیمار داشتندی و عاجزان را دست گرفتندی و جانیان را عفو کردندی و پاداش بدی نیکی کردندی، امانت گزاردندی و رحم بیوستندی، نماز بوقت خویش گزاردندی و بوفاء عهدها باز آمدندی تا ربّ العزّه ایشان را صلاح و سداد بداشت و بنام نیکو از دنیا بیرون برد و ما را بجای ایشان نشانند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ.. از اینجا تا آخر سوره وصف الحال و ذکر سرانجام دو گروه است: گروهی بیگانگان که آیات عجایب حکمت حق شنیدند و بدایع اسرار فطرت وی در کار موسی و خضر و در بیان قصّه ذو القرنین و آن را منکر شدند، نه سمع صواب شنو داشتند نه دیده عبرت بین نه دل روشن، تا حق تعالی را دریافتندی و پیغام را تصدیق کردندی، نه توفیق رفیق بود و نه هدایت را عنایت بود لا جرم حاصل کار ایشان و سرانجام روزگار ایشان این بود که ربّ العالمین گفت: إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا... ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا تَوَجَّهَ عَلَيْهِمُ التَّكْلِيفُ وَلَكِنْ لَمْ يَسَاعِدْهُمْ التَّوْفِيقُ وَالتَّعْرِيفُ وَكَانُوا كَمَا قِيلَ:

احسنت ظنك بالآيām اذ حسنت و لم تخف سوء ما يأتي به القدر
و سالمتمك اللبالي فاعتبرت بها و عند صفو اللبالي يحدث الكدر

گروهی دیگر مؤمنانند که عجائب آیات حکمت و آیات قدرت حق از روی عنایت و هدایت بر دلهای ایشان کشف کردند آن را بجان و دل پذیرفتند و گردن نهادند و حلقه بندگی در گوش فرمان کردند تا ربّ العزّه ایشان را تشریف داد و باین اکرام و اعزاز مخصوص گردانید که: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزْلًا

لهم جنان معجّلة سرّاً بسرّ و جنان مؤجّلة جهراً بجهر، اليوم جنان الوصل و غذا جنان الفضل، اليوم جنان العرفان و غذا جنان الرضوان میگویند مؤمنان و نیک مردان فردا که در بهشت آیند ایشان را بمنزل خاص فرود آرند و هم در وقت ایشان را نزل دهند، نبینی کسی که مهمان عزیز بوی فرو آید تا آن گه که با وی نشیند و خلوت سازد نخست او را نزلی فرماید، همچنین ربّ العالمین در ابتداء آیت حدیث نزل کرد و ذکر لقا و رؤیت بآخر آیات برد که: *فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ الْآيَةَ... جاي ديگر بيان کرد که آن نزل چیست: وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ* هر چه آرزو کنید در آن بهشت یابید و هر چه خواهید و جویید بینید، آن گه گفت: *نَزَّلْنَا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ* نزلی است این از خدایی آمرزنده بخشاینده، بمغفرت و رحمت خود داد نه بکردار بنده.

باش ای جوانمرد تا این بساط لعب و لهو در نوردد و صفت حدثان در گور از تو پاک کند، و هیکل ترا صُدره ابد پوشاند و در فضای ربوبیت بی زحمت فنا، حقایق یُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ بر تو کشف کند و بی عناء تعبّد در جنّات فردوس توقیعات: *عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ* روان کند، و از بهر رعایت دل تو و ستر کار تو عتاب تو خود کند و شکایت تو با تو خود گوید: ما منکم من احد الا و یکلمه ربّه لیس بینه و بین الله ترجمان، و یقول الجلیل جلّ جلاله عبدی کیف کنت لک ربّاً بنده من راه بندگی از خاشاک اغیار پاکست بی زحمت اغیار امروز با ما بگو که من ترا چگونه پروردگاری بودم، چگونه خداوندی بودم؟ این همه عنایت و کرامت نه حق بنده است بر خدای که بنده را بر خدای تعالی جلّ جلاله هیچ حق نیست، بلکه حق تعالی کرم خویش است که میگذارد و هرگز روا نبود که کرم او بنهایت رسد.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا قال سهل بن عبد الله: العمل الصالح المقيد بالسنة. و قيل العمل الصالح الذي ليس للنفس اليه التفات و لا به طلب ثواب و جزاء. و قيل العمل الصالح ها هنا اعتقاد جواز الرؤية و انتظار وقتئذ، هر که بدیدار الله تعالی طمع دارد تا در دل اعتقاد کند که الله تعالی جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه دیدنی است دیداری عیانی و رازی نهانی و مهری جاودانی، هر که دیدار الله تعالی طلبد او را میعاد است که روزی بدان رسد، من کان یرجو لقاء الله فانّ اجل الله لاّت، بزرگ چیزی بیوسید و عظیم امیدی

داشت و همّت وی بلند جایی رسید که دیدار خدای تعالی جلّ جلاله بیوسید، اگر این امید نبودى بهشت بدین خوشی چه ارزیدی، و اگر این وعده دیدار نبودى رهی را خدمت از دل کی خیزیدی، هر کس را مرادی پیش و وی بر پی، عارف منتظر است تا دیدار کی، همه خلق بر زندگانی عاشقند و مرگ بر ایشان دشوار، عارف بمرگ می شتابد باومید دیدار:

چه باشد گر خوری یک سال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار

۱۹ - سورة مريم - مکیّة

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. «كهيعص» (۱) الله، خداوندی، بسنده کار راه‌نمای، زینهار دار دانای راست گوی، «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ» این یادگار خداوند توست، بمهربانی خویش. «عَبْدُهُ زَكْرِيَّا.» (۲) بنده خویش را زکریا.

«إِذْ نَادَى رَبَّهُ» بر خواند خداوند خویش را، «نِدَاءً خَفِيًّا.» (۳) خواندنی نرم «قَالَ رَبِّ» گفت ای خداوند من، «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» من آنم که استخوان من و اندام من سست گشت، «وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» و سر من در ایستید بسیدی پیری، «وَلَمْ أَكُنْ» و هرگز نبودم «بِدُعَائِكَ رَبِّ» بخواندن تو خداوند من، «شَقِيًّا.» (۴) بدبختی. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ» و من میترسم از نیازادگان، «مِنْ وَرَائِي» از پس مرگ خویش، «وَكَانَ امْرَأَتِي عَاقِرًا» و زن من نازاینده است. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (۵) پس ببخش مرا از نزدیک خویش فرزندی.

«يَرْتُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» فرزندی که میراث برد از من وز همه نژاد و فرزندان یعقوب، «وَأَجْعَلُهُ رَبًّا رَضِيًّا» (۶) و آن فرزند را ای خداوند من پسندیده کن. «يا زَكْرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ» ای زکریا ما ترا بشارت دهیم پیسری، «اسْمُهُ يَحْيَى» نام او یحیی، «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (۷) که او را پیش ازین هیچ همنام نکردیم. «قَالَ رَبِّ» زکریا گفت خداوند من، «أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ» چون بود مرا پسری؟ «وَكَانَ امْرَأَتِي عَاقِرًا» و زن من نازاینده «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا.» (۸) و من از پیری بتباهی رسیده.

«قَالَ» گفت. «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» چنین گفت خداوند تو. «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» که آن بر من آسان و خوار است، «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ» و بیافریدیم ترا پیش «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا.» (۹) و خود هیچ نبود.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» گفت خداوند مرا نشانی بنمای، «قَالَ آيَتُكَ» گفت نشان ترا

آنست. «أَلَا تَكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» (۱۰) که سخن مگوی با مردمان سه شبانروز «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» بیرون آمد بر قوم خویش، «مِنَ الْمِحْرَابِ» از گوشک خویش «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ» و بایشان مینمود، «أَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (۱۱) که نماز کنید بامداد و شبانگاه.

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» ای یحیی پیغام و دین گیر بنیروی «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱۲) و را پیغام و حکم دادیم و نیز کودک.

«وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً» و از نزدیک خویش او را نیکی دادیم و پاکی «وَوَكَانَ تَقِيًّا» (۱۳) و پرهیزکار بود.

«وَوَبَّرًا بِوَالِدَيْهِ» و نوازنده بود و نیکوکار با پدر و مادر خویش، «وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» (۱۴) و جباری نابخشاینده نبود و نه عاصی «وَوَسَلَامٌ عَلَيْهِ» و سلام بر یحیی «يَوْمَ وُلِدَ» آن روز که زانند «وَوَيَوْمَ يَمُوتُ» و آن روز که میرد. «وَوَيَوْمَ يُعْثَبُ حَيًّا» (۱۵) و آن روز که بر انگیزانند وی را زنده.

التوبة الثانية

این سوره مریم نود و هشت آیتست و نهصد و هشتاد و دو کلمه و سه هزار و هشتصد و دو حرف، جمله بمکه فرو آمد مگر یک آیت و آن آیت سجده است بقول بعضی مفسران: و بقول بعضی: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» تا آنجا که گفت «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا». و گفته‌اند درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی: «وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» معنی نذارت بآیت سیف منسوخ گشت، دیگر «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» این قدر از آیت منسوخست بآیت سیف. و در فضیلت سوره، ابی کعب روایت کرد از

«مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة مریم اعطی من الاجر بعدد من صدق بزکریا و کذب به و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل عشر حسنات و بعدد من دعا الله ولدا و بعدد من لم یدع له ولدا»

بسم الله، این باء بسم الله حرف الصاق است و الصاق را ملصق به در باید تا سخن تمام شود و محکم گردد، نبینی که اگر کسی گوید: «بالقلم، بالسکین» سخن ناقص بود اما اگر گوید: کتبت بالقلم، قطعت بالسکین آن گه سخن تمام شود، و ملصق به اینجا ضمیر است

چنان که ابن عباس گفت: معناه ابدأ بسم الله می گوید بنام خدا آغاز کنم در همه کار و بوی تبرک گیرم بهممه حال، آن فراخ بخشایش بروزی دادن بر همه جانوران درین جهان و مهربان بر مؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید، بآء بسم الله چرا بلند کنند و بدیگر جایها بلند نکنند؟ جواب آنست که این در اصل چنان بوده که در «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ» الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود بر حذف الف. مَذْكَرَانَ گویند این بآء بلند کردند، لِأَنَّهَا صَحِبَتْ اسْمَ اللَّهِ فَطَالَتْ وَارْتَفَعَتْ، اشار الی انَّ مِنْ صَحْبِ اسْمِ الْمَوْلَى طَالَ وَارْتَفَعَ فِي الدَّارَيْنِ. بآء که با نام مولی صحبت کرد سرافراز باها گشت. مؤمن که همه عمر با نام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافراز دو جهان گردد؟! و اسم در اصل سمو بوده است این و او از آخر وی طرح کردند و الف در اول وی افزودند تمامی کلمه را، تا بوی ابتدا کنند. و اشتقاق آن از سمت است و سمت نشان است یعنی که اسم نشانی بود مسمی را. و گفته اند اشتقاق اسم از سمو است، «وَهُوَ الْارْتِفَاعُ وَالْعُلُوُّ، يَعْنِي أَنَّ الْاسْمَ يَعْلُو. الْمَسْمِيُّ وَالْاسْمُ مَا عَلَا وَظَهَرَ فَصَارَ عَلِمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيَّ مَا تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى. اَمَا اِسْتِثْقَاقُ نَامِ اللَّهِ بِرِ قَوْلِ بِيْشْتَرِيْنَ مَفْسَّرَانَ اِزْ اِلَهِ الْاِلَهَةِ اِسْتِ اِي . عِبْدَ عِبَادَةِ. وَ يُقَالُ تَأَلَّهَ الرَّجُلُ اِذَا تَسَنَّكَ، وَ الْمَعْنَى هُوَ الْمَسْتَحَقُّ لِلْعِبَادَةِ، وَ ذُو الْعِبَادَةِ الَّذِي اِلَيْهِ تَوَجَّهَ الْعِبَادُ وَ بِهَا يُقْصَدُ. وَ قَالَ اَبُو الْهَيْثَمِ الرَّازِي: اللَّهُ اَصْلُهُ اَلِهٌ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلَهٍ، اِذَا لَذَهَبَ كُلُّ اِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» وَ لَا يَكُونُ الْهَاتِي يَكُونُ لِعِبَادِهِ خَالِقًا وَ رَازِقًا وَ مَدْبِرًا وَ عَلَيْهِ مُقْتَدِرًا فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ بِاَلِهٍ. وَ اِنْ عِبْدَ ظَلَمًا، بَلْ هُوَ مَخْلُوقٌ وَ مُتَعَبِدٌ. وَ يُقَالُ: اَصْلُ اَلِهٍ وَ لَاهٍ فِقَلْبَتِ الْوَاوِ الْهَمْزَةُ كَمَا قَالُوا لِلْوَشَّاحِ اِشْحَاحٌ وَ مَعْنَى الْوَلَاةِ اِنْ اَلْخَلْقُ يُوَلِّهُونَ اِلَيْهِ بِحَوَائِجِهِمْ وَ يَتَضَرَّعُونَ اِلَيْهِ فِي مَا يَنْوِيهِمْ، وَ يَفْزَعُونَ اِلَيْهِ فِي كُلِّ مَا يَصِيْبُهُمْ كَمَا يُوَلِّهِ كُلُّ طِفْلِ اِلَى اِمَةٍ. وَ اِزْ خَاصِيَّتَيْهَا نَامِ اللَّهِ يَكِي اَنْسَتْ كِهْ هِرْ حَرْفِيْ كِهْ اِزْ وِيْ بِيْفِكْنِيْ بَاقِيْ كِهْ بَمَانْدِ تَمَامِ بُوْد: الْفِ بِيْفِكْنِيْ لَلَّهْ بَمَانْدِ تَمَامِ بَاشْدِ وَ فَايْدِهْ دَهْد: چنان که گفت «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ.» اگر لام اوّل بیفکنی له بماند تمام بود و معنی دهد بقوله تعالی: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ.» و اگر لام دوّم بیفکنی هو بماند: «هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ.»

اما رحمن و رحیم هر دو مشتق اند از رحمة. لكن رحمن رحمت و روزی و نعمت فایده

دهد، و رحیم رحمت و عفو و مغفرت فایده دهد، و روزی و نعمت جداست و عفو و مغفرت جدا، پس این تکرار بی فایده نیست، و اشتقاق رحمت از رحم است یعنی کما انّ الرحم تشتمل على الجنين بالوقاية و الحماية فکذلک الرحمة تشتمل على العبد بالراية و الکفاية. و گفته اند میان رحمن و رحیم فرق نیست از روی معنی، چنان که گویند ندمان و ندیم، و جمع میان هر دو تأکید راست چنان که گویند فلان جاد مجدّ.

و در شأن نزول آیت تسمیت مفسران را دو قول است: گروهی گفتند: این آیت بسه نجم آمده و سبب آن بود که مصطفی (ص) پیش از وحی عادت داشت که «بِسْمِ اللّٰهِ» گفتی بر عادت عرب در جاهلیت، چون آیت آمد که «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» رسول خدا بفرمود تا بسم الله می نوشتند، بعد از آن چون آیت آمد. «قُلْ اِذْعُوْا اللّٰهَ اَوْ اِذْعُوْا الرَّحْمٰنِ» بفرمود تا بسم الله الرحمن می نوشتند، پس از آن چون آیت آمد. «اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰنَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ».

قول دوم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، ابن عباس گفت جبرئیل (ع) مصطفی (ص) را تلقین کرد بر کوه حرا و او را گفت: بگوی «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» و این قصه در سوره علق گفته آید انشاء الله. مذهب شافعی و اصحاب حدیث آنست که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در هر سر سورتی آیتی است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو آورده و بر مصطفی (ص) خوانده و خبر درست است که ابن عباس گفت: کان رسول اللّٰه (ص) لا يعرف ختم سورة حتى ينزل عليه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. و در فضیلت آیت تسمیت آورده اند از مصطفی (ص) که گفت: اگر آدمی و پری همه بهم آیند چهار هزار سال تا تفسیر و فضیلت آن بدانند چهار هزار سال باآخر برسد و از فضل آن و تفسیر آن عشری ندانسته باشند. و هر که یک بار بصدق دل بگوید «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» الله تعالی بهر حرفی چهار هزار نیکی در دیوان وی باز کند و بنویسد، و چهار هزار بدی از دیوان وی محو کند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی باز کند.

قوله عز و جل: «کهیصص» در بعضی تفسیرها آورده اند که رب العزة این حروف تهجی در اوایل سور بدان فرستاده است تا خلق را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این

حروف بحساب جمل بر گیرند بی تکرار چندان که بر آید روزگار اسلام و بقاء این امت چندان باشد و این مدت ششصد و نود و سه سالست چون این مدت بسر آید قیامت بر خیزد و رستاخیز پدید آید، و این قول بنزدیک اهل تحقیق ضعیف است از سه وجه: یکی آنکه این دعوی علم قیامتست و علم قیامت نزدیک خلق نیست، الله تعالی میگوید: «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ». دیگر وجه آنست که عرب هرگز حساب جمل نشناخته‌اند و عادت ایشان نبوده، بقول الله تعالی: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا». جایی دیگر گفت: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ». سه دیگر وجه آنست که رب العزة این حروف در اوایل سور مکرر باز گفته و ایشان این حساب نه مکرر بر گرفته و اگر مکرر کنند اضعاف آن باشد. و بدانکه این حروف مقطعه در قرآن بر پنج وجه است: وحدانی: چون ص، ق، ن، و ثنائی: چون طه، یس، حم، و ثلاثی: چون الم، الر، طسم، و رباعی: چون المص، المر و خماسی چون کهیعص و لَحْمَ عَسْق. قومی گفتند: نام سورتهاوند و گفته‌اند: نامهای قرآند و گفته‌اند: نامهای الله تعالی‌اند و لهذا روی عن علی انه کان یقول: یا کهیعص، اغفر لی. و کان یحلف بکهیعص، امیر المؤمنین علی (ع) باین حروف سوگند یاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروفها نامهای خداوند یا صفات وی، و معلوم است که سوگند جز بنام و صفت الله بسته نشود. و درست است از ابن عباس که گفت: الکاف من کاف، و الهاء من هاد و الباء من حلیم، و العین من علیم، و الصاد من صادق. و بروایتی دیگر از ابن عباس: کبیر، هاد، امین، عزیز، صادق. معنی آنست که خلق را بسنده کارست و ایشان را راه نما است، بگفتار و کردار از ایشان دانا و در وعد و گفت خود راست گوی، در صفت بزرگوار و در وعد استوار، راست گوی و راست کار، کلبی گفت: کاف لخلقها، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم بتریبتنه، صادق فی وعده. مهمها را کافی است و وعده را وافی و راه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدر از همه برتر، بذات و صفات زور، عالم باسرار بندگان و سازنده کار ایشان در دو جهان، راست گوی و راست کار و راست دان.

«کهیعص». کسایی و ابو بکر هاء و یاء هر دو بامالت خوانند ابو عمرو هاء بامالت خواند و یاء نه، ابن عامر و حمزه یاء بامالت خوانند و هاء نه، نافع هر دو بین الفتح و الکسر خواند علی مذهبه فی الامالة، باقی همه به تفخیم خوانند بی امالت.

«ذِكْرُ رَحْمَتِ» خیر مبتداء محذوفست و در آیت تقدیم و تأخیر است، ای هذا الَّذِي نَتْلُوهُ عليك ذکر ربك عبده زكريا برحمته. باین قول رب فاعل ذکر است و عبده مفعول است می گوید: این قصه که بر تو میخوانیم یاد کرد خداوند تو است بنده خود را زکریا برحمت خویش، یعنی که برحمت خویش ذکر وی کرد و قصه وی گفت. و روا باشد که تمامی سخن در «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» بود، ای دعاء زکریا ربه کان من رحمة ربك و الهامه آیه، می گوید: دعاء زکریا و اجابت که از حق یافت رحمتی بود که خداوند تو بر وی کرد، و الهام که وی را داد. انگه قصه در گرفت و گفت: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای دعا ربه فی محرابه. «نِدَاءٌ خَفِيًّا» ای دعا سرّاً بر خواند خداوند خود را در سرّ، باوازی نه بلند. بجای آورد که در دعا اخفاء سنت است: فرموده و پسندیده الله تعالی است که می گوید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» و پیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعا الخفی و خیر الرزق ما یکفی» و خبر درستست که قومی دعا کردند باواز بلند و پیغامبر (ص) گفت: «انکم لا تدعون اصمّ و لا غایبا، انکم تدعون سمیعا قریبا.

و گفته اند زکریا از بهر آن در سرّ دعا کرد از قوم خود پنهان داشته که از ایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سر فرزند میخواهد از زنی نازاینده. و گفته اند: زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیک حق سبحانه و تعالی یکسانست، اما آواز نرم بخضوع و خشوع نزدیکترست و از ریا دورتر، از آن نرم گفت، آن گاه تفسیر دعا کرد و باز نمود که دعاء چه کرد و چه خواست: «قَالَ رَبِّ» و این آن گاه بود که در محراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش، قادرست که پیرانه سر فرزند دهد، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد، بمحراب باز شد و نماز کرد و در الله تعالی زارید، و در سر این دعا کرد: «رَبِّ اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی» ای ضعف بدنی لکبر سنّی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی ما فی الانسان و اذا وهن لا یرجى عود القوّة الیه. و گفته اند استخوان کنایتست از دندان. شکا ذهاب اضراسه. گفته اند: زکریا آن وقت هفتاد و پنج ساله بود. یقال وهن یهن و وهن یوهن وهنا و وهنا اذا ضعف. و قیل: وهن بمعنی وهی.

«وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» رأس اینجا کنایه است از موی سر و محاسن. چنان که در قصه موسی (ع) و برادر گفت: «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» یعنی اخذ بشعر رأسه و لحیته، و الاشتعال انتشار شعاع النار، ای اشتعل فيه الشیب اشتعال شعاع النار. این بر سبیل استعارت گفت. چنان که شعلهای آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، هم چنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا گشت و منتشر شد «شیبا» نصب علی التمییز.

و قال عطاء: اول من شاب رأسه ابراهیم (ع) فقال: یا رب ما هذا؟ قال هذا الوقار، قال رب زدنی وقارا.

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» ای کنت مستجاب الدعوة قبل اليوم سعیدا به غیر شقی فيه. و السعادة ادراك الخير و الشقاوة حرمانه. و قيل معناه: انا ممن دعاك مخلصا موحدا و من دعاك مخلصا موحدا لم يكن بعبادتك شقيًّا. و قيل: الدعاء مصدر يضاف مرة الى الداعي و مرة الى المدعو، فاذا اضيف الى الداعي فالمعنى لم اكن بدعائي ايتاك خائبا، لانك وعدتني الاجابة، و إذا اضيف الى المدعو فالمعنى لم اكن بدعائك ايتاي و هدايتك لي و معونتك ايتاي شقيا.

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» موالى اینجا عصبه اند چنان که در سورة النساء گفت: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ» یعنی العصبه، و المولى الناصر و المولى الزوج و المولى كل من يليك نسبه و كل من يليك جانبه، و المولى ما لا يفارقه. قال الله تعالى: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» و «اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» ای ربهم و سيدهم. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» می گوید: من می ترسم از قربات و عصبات خویش که بعد از وفات من شایستگی خلافت من ندارند و کار دین ضایع فرو گذارند، و بنا خلفی ایشان علم و نبوت از خاندان ما بریده شود. و زکریا این سخن از بهر آن می گفت که بنی اسرائیل را دیده بود که تبدیل دین می کردند. و انبیاء را می کشتند، و در زمین فساد و تباه کاری می کردند، ترسید که نیازادگان وی همان کنند و همان راه سپرند ازین جهت فرزندی خواست که شایسته نبوت و خلافت باشد، و در شواذ خوانده اند «و انی خفت الموالی من ورائی». و این قراءت ضد قراءت اول است می گوید: قل بنو عمی ای ماتوا و لم یبق لی ابن عم یرثنی النبوة من ورائی. و «كَانَتْ أُمَّرَأَتِي عَاقِرًا» یعنی فیما مضی من الزمان كانت عاقرا لم تلد لی. می گوید:

زن من همیشه عاقر بود که هیچ فرزند نیاورد. در ضمن این سخن سؤال است یعنی که آن علت از وی زایل گردان تا بفرزند بار گیرد. و گفته‌اند «وَكَانَتْ امْرَأَتِي» این کون حال است یعنی که اکنون عاقر گشت از پیری.

و العقر انقطاع الولادة.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» پس ببخش مرا از نزدیک خویش یاری یعنی فرزندی، «مِنْ لَدُنْكَ» یعنی من قدرتک و فضلک. و این از بهر آن گفت که در معقول و عادت مستبعد بود فرزند از زکریا که او را هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وی عاقر بود، و در چنین حال اگر فرزند آید بقدرت و فضل الله تعالی آید. «وَلِيًّا» یعنی ابنا صالحا تقیا. «يَرْثُنِي» این وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبياء لا يورثون.

قال النبي (ص): «نحن معشر الانبياء لا نورث ما تركنا صدقة،»

و معنی وراثت النبوة ان تقوم مقامه فيها الا انها تنتقل اليه بالموت كما ينتقل المال، يقال ورث فلان شرف ابيه اذا قام مقامه فيه، و ذلك معنی

قوله (ص): «العلماء ورثة الانبياء»

و معلوم: ان العلم لا يورث كما يورث المال و انه لا يوصل اليه الا بكسب و جهد و توفيق. و لكن معناه انهم قاموا مقام الانبياء في علمهم و حكمهم. ابو عمرو و كساي «يَرْثُنِي وَ يَرِثُ» بجزم خوانند، و باقي برفع خوانند، جزم بر جواب دعا و رفع بر نعت. ولی بمعنی آنست که: مرا فرزندی بخش که از من و از همه نژاد اولاد یعقوب میراث علم و نبوت و حکمت برد. بیشترین مفسران گفتند: این یعقوب بن اسحاق است پدر یوسف، و زکریا از آل یعقوب بود از نژاد و فرزندان وی. کلبی گفت این نه یعقوب بن اسحاق است بلکه یعقوب بن ماثان است برادر زکریا. «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» ای مرضیا ترضاه انت. و قیل راضیا بحکمک، و قیل اجعله نبیا كما جعلت آباءه نبیا.

«يا زَكَرِيَّا» ممدود و مقصور هر دو خوانده‌اند، مقصور قراءت حمزه و كسايی و حفص است، و ممدود قراءت باقی. و اینجا اضمارست یعنی فاجیب یا زکریا، دعاء وی اجابت کردند و گفتند: «يا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» رب العزة در این آیت یحیی را دو تشریف داد که او را بدان دو تشریف گرامی کرد و بر وی

منت نهاد، یکی آنست که نام وی حق نهاد جل جلاله، و با پدر و مادر نگذاشت، دیگر آنست که او را نامی نهاد که پیش از وی در دنیا هیچکس را آن نام نهاد، و هو المعنی بقوله: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا». ای لم نسّم یحیی احدا قبله. و روی عن ابن عباس انه قال: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» ای مثلا و شبها، لانه لم یعص و لم یهم بمعصیة قط. و به قال النبی (ص): «ما اذنب یحیی بن زکریا ذنبا و لا هم بامرأة»

و قیل لم تلد العواقر مثله. و قیل: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ» ای لزکریا من قبل سمیا ای ولدا و العرب تسمى الولد سمیا.

ذکره النقاش فی تفسیره و قیل: معناه سمیناه قبل العلوق و قبل الولادة و لم تسم احدا قبله علی هذا الوجه. و روی عن وهب قال: نادى مناد من السماء ان یحیی بن زکریا سید من ولدت النساء، و ان جرجیس سید الشهداء! و سمی یحیی لانه یحیی به دین الله و قیل لان رحم امه حی به، و قیل لان الله احیاه من بین مسنین فی حکم الولادة، و قیل لانه استشهد و الشهداء احیاء. پس چون فرشتگان او را بشارت دادند بفرزند گفت: «رَبُّ اَنْی یَكُونُ لِی غُلامًا» و انا شیخ کبیر لم یولد لی و انا شاب قوی «وَ اَمْرَاتِی عاقِرٌ» لم تلد فی حال شبایها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ و من مردی پیر بزاد در آمده و زن من نازاینده؟ و در جوانی هرگز از ما هیچ فرزند نیامده؟ این سخن نه بر سبیل استنکار و استبعاد گفت که وی از قدرت الله تعالی بعید میداشت که به پیری فرزند تواند داد! لکن بر سبیل تعجب و تعظیم قدرت الله باز گفت. و از بس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، و نشان و علامت آن در خواستن. و گفته اند نیز که سیاق این سخن بر وجه استفهام است نه بر وجه استنکار، میخواست تا بداند که این فرزند هم از این زن عاقر خواهد بود؟ بر هیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشان را با حال جوانی بر دو فرزند دهد؟ و قیل: لما سمع نداء جبرئیل بالبشارة و سوس الیه الشیطان انه لیس من الله و انما هو من الشیطان. فذکر ذلک دفعا للوسوسة. «وَ قَدْ بَلَغَتْ مِنَ الْکِبَرِ عِتِيًّا» ای بیسا و انتهاء فی السن. یقال عتا یعنو عتوا و عسی یعسو عسوا و عسیا اذا بیس شیبا. و قیل معناه «بَلَغَتْ مِنَ الْکِبَرِ» حالة جفّ الماء فی صلبی قرأ حمزه و الکسائی و حفص عتیا بکسر العین و الباقون بالرفع و هما لغتان.

«قَالَ كَذَلِكَ» ای قال جبریل كذلك انت و امرأتک شیخان کبیر ان علی هذه الحالة ترزقان الولد و لا تردان الی حالة الشباب. جبریل (ع) گفت اکنون چنین است که شما را فرزند دهد در حال پیری و ضعیفی چنین که هستند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» ای اعطاء الولد علی هذه الحالة منکما، علیَّ هَيِّنٌ سهل لا يلحقنى فيه نصب و لا تعب و لا مشقة. و قيل تقديره «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» یعنی كما قيل لك قال رَبُّكَ «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ». يقال هان يهون هونا فهو هاین و هَيِّنٌ و هين.

و فی خبر: المؤمنون هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ.

قرأ حمزه و الكسائي و قد خلقناک بالنون علی الجمع و الباقون بالتاء علی الواحد، و المعنى واحد لان الفعل فيهما الله عزَّ و جلَّ لانه خالق كل شيء. يقول تعالى: «وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل يحيى. «وَلَمْ تَكُ» اصلا فاوجدتك من العدم، كذلك اقدر على خلق الولد و انتما على هذه الحالة، لان الابداع من العدم ابلغ فى القدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» ای قال زكريا، رب اجعل لي علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به. اين باز سؤالی ديگر است که از شادى بشارت بيرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتى نماي بر حدوث و علوق اين فرزند تا مر شادى افزايد و يقين، که اجابت دعا کردى. «قَالَ آيَتِكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» ای آية ذلك ان لا تقدر على مكالمة الناس «ثَلَاثَ لَيَالٍ» مع ايامها «سَوِيًّا» صحيحا سليما من غير بكم و لا خرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد. و «سَوِيًّا» نصب على الحال و فيه تقديم و تأخير، تقديره الا تكلم الناس سويا ثلاث ليال. و عن ابن عباس «ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» ای ثلاث ليال متتابعات، جعله وصفا لثلاث. در قرآن آيت برد و معنى آيد: يكى بمعنى عبرت، چنان که در سوره المؤمنين گفت: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» ای عبرة. و در سورة العنكبوت گفت: «وَجَعَلْنَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» ای عبرة للعالمين و در سورة القمر گفت: «وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ» ای عبرة و در سورة النحل گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». ای عبرة. ديگر بمعنى علامتست. چنان که درين سوره گفت: «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» و در سورة يس گفت: «وَأَيَّةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ

منهُ النَّهَارَ». یعنی و علامه لهم، و در سورة الروم گفت: «وَمِنْ آيَاتِهِ» ای و من علامات الربّ انه واحد. «أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» و امثال این در قرآن بسیارست.

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» ای فخرج فی تلك الايام التي اراه الله تعالى فيها تلك الایة، من المحراب. ای من المصلی و قیل نزل من الغرفة، و المحراب اشرف موضع فی البيت. و قوله «عَلَى قَوْمِهِ» يدل على انه اشرف عليهم. «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ».

الوحي فی كلام العرب الاعلام كلاما كان او ايماء و كتابة، و هو فی قصة النحل الهام، يقال وحي و اوحى اذا اشار بحاجب أو يد، «أَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» فی ذكر البكرة دليل على انّ الليالي كانت مع الايام، و السبحة الصلاة النافلة، و البكرة اول النهار، يقال بكر و بکر و ابتكر، و العشيّ ما بعد قائم الظهيرة. و فی الایة تقديم و تأخير، تقديره «فخرج على قومه من المحراب بكرة و عشيّا» فی الليالي الثلاث فاشار اليهم ان صلوا»، زكريا را عادت بود که هر روز بامداد و شبانگاه قوم خود را پند دادی و ايشان را بتسبيح و نماز و تهليل فرمودی، تا در هر دو طرف روز ايشان را بر طاعت و عبادت و ذکر الله تعالى داشتی، پس در این سه روز که او را از سخن گفتن باز داشتند، با مردم هم چنان بر عادت بامداد و شبانگاه همی آمد و باشارت همی نمود که، بر سر ذکر و تسبيح و نماز خود باشید. و گفته اند که وحي اينجا بمعنی کتابت است، ای کتب لهم فی کتاب، و قیل على الارض، مفسران را خلافتست، که سخن ناگفتن زکریا با مردم بر چه وجه بود؟

قومی گفتند: بر سخن گفتن توانا بود، اما نمی گفت، از بهر آنکه او را نهی کرده بودند از آن، و می خواستند که آن سه روز بکلیت با عبادت الله تعالى پردازد، و دلیل بر این قول آنست، که زبور می خواند و تهليل و تسبيح می کرد و بوی خطاب آمد: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ». و قومی گفتند، سخن با مردم نمی توانست گفت، که زبان وی در بسته بودند، بعقوبت آن که بعد از مشافهه فریشتگان، سؤال کرد و آیت خواست.

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» قال كعب الاحبار، كان يحيى بن زكريا نبيا حسن الصورة و الوجه، ليين الجناح، قليل الشعر، قصير الاصابع، طويل الانف، مقرون الحاجبين، رقيق الصوت، كثير العبادة، قويا في طاعة الله عز و جل. و كان قد ساد الناس في عبادة ربه و طاعته.

روی ابو هريره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: كل ابن آدم يلقي الله عز و جل بذنب قد أذنبه، يعذبه عليه ان شاء او يرحمه الا يحيى بن زكريا.

فانه كان سيذا و حصورا و نبيا من الصالحين.

«خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ». در قرآن قُوَّة بر پنج وجه آيد: يکی بمعنی عدد. چنان که در سورة هود گفت: «وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» ای عدا الى عددکم، همانست که در سورة الکهف گفت، «فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ» ای بعدد من الرجال، و در سورة النمل گفت: «نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ» ای عدد كثير. وجه دوم قُوَّة بمعنی بطش است، چنان که در سورة المصايح گفت: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» یعنی بطشا، و در سورة هود گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً» ای بطشا. وجه سوم قُوَّة بمعنی شدت است، چنان که در سورة هود گفت: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» ای الشدید الذي لا يضعف، جای دیگر گفت: «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»، و در سورة القصص گفت: «لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» یعنی اولی الشدة، وجه چهارم قُوَّة بمعنی سلاح و رمی چنان که در سورة الانفال گفت: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یعنی السِّلَاح و الرَّمِي، وجه پنجم قُوَّة بمعنی جدّ و مواظبت است، چنان که در سورة البقرة و در سورة الاعراف گفت: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» یعنی خذوا ما فى التوراة بالجهد و المواظبة عليه، همانست که درین سورة گفت: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» ای بالجهد و المواظبة، عليه «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» هاهنا التورية. و قيل الوحي و الدين و الحكم.

قال رسول الله (ص) للذين تحاكما اليه فى حد الزنا: «نعم اقضى بينكما بكتاب الله» ثم امر بالرجم، و ليس فى القرآن ذكر الرجم و لكن فى القرآن تولية الرسول و حكم رسول الله (ص) و منه قوله تعالى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» يعنى الدين و الحكم و كذلك قوله: «وَرِثُوا الْكِتَابَ.»

يحيى زكريا پيغامبرى بود مرسل به بنى اسرائيل. هفت ساله بود که او را نبوت دادند و بوى وحى آمد، بر انجمن بنى اسرائيل بييستاد و ايشان را بر پنج چيز دعوت کرد: بر توحيد و بر نماز و بر روزه و بر صدقه و بر ذکر خداى عز و جل. در خبرست که کودکان با وى گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال ما للعب خلقت.

اینست که رب العالمين گفت: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»، در کودکی او را دين و حکمت و

نبوت دادیم. حکم و الحکمة واحد، کالقل و القلة و قيل الحکم الفهم بکتاب اللّٰه، و الحکمة الاصابة بالرأى و وضع الاشياء موضعها. و قال ابن عباس من قرأ القرآن قبل ان يحتلم فهو ممن اوتى الحکم صيبا.

و روى ان اللّٰه عزّ و جلّ اوحى الى يحيى بن زكريا. يا يحيى اذا واليت عبدى انبتت الحکمة فى صدره لم يسكن الى غيرى و كيف يسكن و انا جليسه، يا يحيى اذا واليت عبدى، انبتت الحکمة فى صدره، فنبت الاصل فى القلب و نطق الفرع باللسان.

«وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» يعنى و اعطيناه مع الحکمة رحمة و عطفًا من عندنا. و قيل معناه جعلناه رحيمًا على الخلق، يدعوهم الى الهدى، و يعلمهم العلم. الحنان العطف و الشّفقة مشتق من حنّ اليه حينًا، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهر الجزع من انقطاع رؤيته عنه و اشتياقه اليه. و الحنّان المترحمّ و المنان المعتق. قال الشاعر: حنانك ذا الحنان اى ارحم يا رحيم و قد يثنى فى الدعاء كقول طرفة:

ابا منذر افنيت فاستبق بعضنا حنانيك بعض الشّاهون من بعض

كانه قال تحنن مرة بعد اخرى، و مثله فى التثنية «لبيك و سعديك» اى اقامة بامرک بعد اقامة، و اسعادا لك بعد اسعاد.

«وَ زَكَاةً» اى اعطيناه طهارة و صلاحًا، فلم يعمل بذنب. قال الكلبي: صدقة تصدق اللّٰه بها على ابويه، و قيل بركة و نماء. و نصب «حنانا و زكاة» عطفًا على الحکم، و قيل نصب على المفعول له و الواو زائدة. «وَ كَانَ تَقِيًّا». مسلما مخلصًا مطيعًا.

«وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» اى بارًا بهما يتعطف و لا يخالفهم. و در شواذ خوانده اند بكسر باء، معطوفًا على قوله «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ... وَ حَنَانًا... وَ زَكَاةً... وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» و البرّ الحبّ و قيل الاسراع الى الطاعة و المبالغة فى الخدمة. «وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» الجبار الذاهب فى نفسه، العاتى فى فعله، الغليظ على غيره. و قيل الجبار الذى يقتل و يصرّب على الغضب و العاصى و العصى واحد، و العصى فى المعنى اكثر و ابلغ.

«وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» اى سلام له منّا حين ولد ابن ثنائست كه اللّٰه تعالى بر يحيى زكريا كرد، و كرامتى كه او را بدان مخصوص كرد، و او را در زينهار و پناه خود گرفت،

در سه جایگاه سه وقت: یکی بوقت زادن او را نگاه داشت از همز و طعن شیطان، دیگر بوقت وفات از هول مطلع و ضغظه قبر، سدیگر روز قیامت از فرع اکبر. قال سفیان بن عیینه: او حش ما یكون المرء فی ثلاثة مواطن: یوم ولد، فیری نفسه خارجا مما كان فیہ. و یوم یموت، فیری قوما لم یکن عاینهم و احکاما لیس له عهد، و یوم بیعث، فیری نفسه فی هول عظیم. فخص الله یحیی بن زکریا بالکرامة و السلام و السلامة فی المواطن الثلاثة.

و گفته اند یحیی و عیسی بهم رسیدند، یحیی گفت: ای عیسی از بهر من آمرزش خواه از حق جلّ جلاله که تو از من بهی! عیسی گفت: لا، بل تو از من بهی، آمرزش خواه از حق جلّ جلاله تو از بهر من، نه بینی که رب العزه بر تو ثنا کرد، و من بر خود ثنا کردم، من خود را گفتم: «وَ السَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أُمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» و رب العزه از بهر تو گفت: «وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بسم الله احسن الاسماء، رب الوری و الارض و السماء، مسخر الظلمة و الضیاء، مالک الاموات و الاحیاء، الواحد الفرد بلا اکفاء، الدائم الباقي بلا فناء. نام خداوندی که محدثات و مکوثات نمودگار فطرت او، جهانیان و جهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال و قهر او، دلهای دوستان و آشنایان در روضه جمال و لطف او، مسبحان عالم علوی بر درگاه عزت در حجب هیبت، کمر بسته و گوش بفرمان او، اگر جن است و اگر انیس محکوم تکلیف و مقهور تصریف او، در آسمان سلطان او، در زمین برهان او، پاکست و بزرگوار و بی عیب، خداوندی که این همه صنع از او جمله قطره ایست از دریای کبریاء و عظمت او، فسبحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحار عظمته، و حارت الالباب دون ادراک عزته و کلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله، و وصف جماله. دیده های عقول در ادراک جلال او خیره، آبهای روی متعززان در آب جمال او تیره، فهمهای خداوندان فطنت در بحار عظمت او غریق، زبانهای اهل فصاحت از استیفاء مدح جلال و وصف جمال او کلیل، در هر گوشه هزاران جریح است و قتیل. ای عزّ تو همه عزیزان را نعت دل کشیده، ای جلال تو همه جلالها را

داغ صغر بر نهاده، ای کمال تو همه کمالها را رقم نقصان برزده، ای الهیت تو همه عالم را طراز بندگی بر کشیده، ای ارادت و مشیت و قضای تو از آرایش افهام و اوهام خلق پاک، ای صفات و نعوت قدم تو از ادراک هواجس و خواطر و ضمائر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را بیوی و گفت و گوی خشنود کرده، و جرعه‌ای از جام عزّت به کس ناداده:

ای گشته اسیر در بلای تو آن کس که زند دم ولای تو
عشاق جهان همه شده واله در عالم عزّ و کبریای تو
بر قصه عاشقان خود بر زن توقیع نعم و گرنه لای تو

«بِسْمِ اللَّهِ» الباء بقاء الله رب العالمین. السین سلام الله علی المؤمنین. المیم محبة الله بعباده التائبین و المتطهرین. باء اشارتست ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و جهانیان، و دارنده همگان، يقول الله تعالی: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ»، سین اشارتست بسلام الله بر دوستان و نواختن ایشان در دو جهان، يقول الله تعالی: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ». میم اشارتست بمحبت خداوند مهربان، که بلطف خود مهر و محبت خود داد ببندگان، يقول الله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». اینست شگرف کاری، و بزرگ حالی، که قاصد بمقصود رسد، و عابد بمعبود، و طالب بمطلوب، و محبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبّ اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده، طغرای عزّت بر منشور دولت کشیده، گوی انتظار بیای میدان ابد انداخته، علم قبول و وصول بر افراخته، رسول مقصود بدر آمده، روزگار فراق بسر آمده، سلام و کلام حق بی واسطه و ترجمان، بننده ضعیف پیوسته: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» قوله تعالی: «کهیصص»، سماع هذی الحروف شراب یسقیه الحق قلوب اولیائّه، فاذا شربوا طربوا، و اذا طربوا طلبوا، و اذا طلبوا طاروا، و اذا طاروا صلوا، اذا و صلوا اتصلوا، فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلکة فی کشفه، سماع حروف مقطعات در مفتتح سور و آیات، شرابی است در قدح فرح ریخته، در کاس استیناس کرده، جلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در بوستان لطف این شراب انس از جام قدس بیاشامند در طرب آیند، چون در طرب آیند، در طلب آیند، قفس کون بشکنند، به پر عشق بر افق غیب پرواز کنند، تا بکعبه وصل

رسند، چون رسیدند، در خود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلک کشف شده، نسیم ازلیت از جانب قربت دمیده خود را گم کرده و او را یافته. پیر طریقت گفت روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم، اکنون خود را میجویم او را می‌یابم، ای حجت را یاد، و انس را یادگار. چون حاضری این جستن بچه کار، الهی یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم، شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفت و گویم، ای پیش از هر روز، و جدا از هر کس، مرا در این سور هزار مطرب نه بس.

«کهیص» ثنائی است که حق جلّ جلاله بر خود میکند، باین حروف اسماء و صفات خود با یاد خلق میدهد، و خود را می‌ستاید، میگوید که: انا الکبیر، انا الکریم. منم خداوند بزرگوار، جبار کردگار، نامدار رهی دار. کبیر اشارتست بجلال و کبریاء احدیت، کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیت. عارفان در مکاشفه جلال‌اند، محبان در مشاهده جمال‌اند، چون بجلالش نظر کنی جگرها در میان خونست، چون بجمالش نظر کنی راحت دل‌های محزونست. آن یکی آتش عالم سوزست، این یکی نور جهان افروز است، آن یکی غارت دلهاست، این یکی راحت جانهاست.

پیر طریقت گفت نامش زاد رهی، سخن آئین زبان، خیر غارت دل، عیان راحت جان. بناء محبت که نهادند برین قاعده نهادند، اول خطر جان و آخر سرور جاودان، اول خروش و ناله و زاری، آخر سلوت و خلوت و شادی. باش ای جوانمرد تا این سیل بدریا رسد، و این بضاعت بخریا رسد، ابر بر گریان شود و گل قبول خندان شود، و از حضرت عزت ذو الجلال نداء کرامت آید که: عبادی بندگان من، رهیگان من، دوستان من، «یعنی ما تحمّل المتحمّلون من اجلی» آن رنجه‌ها که بشما رسید من میدیدم، آن ناله‌های شما را می‌شنیدم، پیغامبر (ص) گفت: «تملاً الأَبصار من النظر فی وجهه و یحدّثهم کما یحدّث الرجل جلیسه، ها انا الله الهادی منم

خدای راهنمای، دلگشای حق آرای، منم که در روضه دل تو درخت هدایت و معرفت رویانیدم، منم که در مرغزار سینه تو نسیم طهارت و صفا وزانیدم، منم که خورشید سعادت از فلک ارادت تو تابان کردم، منم که راه دراز بر تو سهل و آسان کردم، منم که

ترا در ازل پیش از تک و پوی عمل بنواختم، منم که بی تو کار تو بساختم، منم که دل تو برای خود از کونین پرداختم، قوله تعالی: «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ». خرقانی گوید: او در تو آویخته است نه تو در وی آویخته. فسطاط کرم زده، و بساط نعم گسترده، و ندا در داده که: «أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ». ای گدایان بمن آئید، نه بشما نیازی دارم، بلکه با شما رازی دارم.

آن عزیزی گوید: در بادیه می شدم یکی دیدم بیک پا می جست در غلبات وجد خویش. گفتم تا کجا؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». گفتم ترا چه جای حج است، تو معذوری. گفت: «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ». گفتم همانا سوداش رنجه می دارد. چون بمکه رسیدم او را دیدم پیش از من رسیده. گفتم چگونه رسیدی پیش از من؟ گفت: ندانسته‌ای که تو آمدی بتکلف کسبی، و من آمدم بجدبات غیبی. کسبی بغیبی هرگز کی رسد. یا بقول ربیع انس معنی آنست که: «یا من یجیر و لا یجار علیه» ای خداوندی که بر همه زینهار داری و کس بر تو زینهار ندارد، از همه برهانی و کس از تو نرھاند، همه در امان تواند و تو در امان کس نه، همه مقهورند و تو قهار، همه مجبورند و تو جبار، همه کرده و تو کردگار عزّ جبارک و جلّ ثناؤک و لا اله غیرک.

«عین» میگوید «انا العزیز و انا العلی» منم تاونده با هر کاونده، بهیچ هست نمانده، بصفات خود پاینده، بزرگواری برتر از هر چه خوردنشان داد، و پاک از هر چه پنداشت بآن افتاد. فرد فی وصفه تفضل الافکار، وتر عن ذاته تکلّ الأبصار، ما من شیء الا و فیه آثار، تشهد بانّه العزیز الجبار، پاینده‌ای بی زوال، فردی بی یار، داننده هر چه در ضمائر و اسرار، گرداننده چرخ دوار، خالق اللیل و النهار، قهار و قوی و عزیز و جبار.

«صاد» میگوید، «انا الصادق انا المصور» منم خدای راست گوی، راست حکم، راست کار، نگارنده رویها، آراینده نیکوئیها. یقول الله تعالی: «وَصَوَّرْكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» صد هزار بدایع و عجایب و صنایع در کون و کاینات از کتم عدم در عالم وجود آورد و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد که: «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»

مگر این مشتی خاک را، تا بدانی که خاکیان نواختگان لطفند، بر کشیدگان عطفند، نرگس

روضة جودند، سرو باغ وجودند، حقه در حکمتند، نور حدقه عالم قدرتند، نور حدیقه فطرتند، ایشان مخلوق بی نظیر، او خالق بی نظیر، خود را گفت: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». ایشان را گفت: «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

پیر طریقت گفت: الهی عنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، برسالت انبیا آب دادی، بمعونت و توفیق پروردی، بنظر خود بیر آوردی، خداوندا سزد که اکنون سموم قهر از آن باز داری، و کشته عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی.

«ذَكَرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكْرِيَّا» اینت نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینت غایت لطف و کمال و کرم که نمود بههربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه در وی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، عنایت ربانی، نه بعبادت و کسب بندگی، هر چند بنده بمعصیت میکوشد، او جلّ جلاله بستر خود می پوشد و از فضیحت می کوشد، و نعمت خود بر وی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: اصبحت و فی من نعم الله ما لا احصيه من كثرة ما اعصيه، فلا ادری علی ما ذا اشكره، علی جمیل ما یسرّ او علی قبیح ما ستر.

در خبر است که پیش رسول (ص) این آیت بر خواندند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا». رسول (ص) گفت: «بلی و لا یبالی» ثم قال: «لعن الله المنقرین ثلاثا» یعنی الذین یقنطون الناس من رحمة الله.

آورده اند که زاهدی در روزگار گذشته در صومعه ای صد سال عبادت کرد پس هوی بر وی غلبه کرد. معصیتی بر وی برفت و پس از آن پشیمان شد، خواست که بسرورد خود بمحراب عبادت باز شود، چون قدم در محراب نهاد، شیطان بیامد و او را گفت: ای مرد شرم نداری؟ که چنان کار کردی؟ و اکنون بحضرت جلال حق می آیی؟ خواست که او را از حق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، در آن حالت ندایی شنید که: «عبدی انت لی و انا لک قل للفضولی ما لک».

قوله: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا». نشان اجابت دعا ثباتست بر دعا، چون بر دعا ثبات کردی اگر از اجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق الله تعالی است مشرف گردی،

و این قدم و رای آن قدم است، و این مقام مه از آن مقام.

پیغامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة».

و بدان که در دعا اضطراب باید، که حق تعالی میگوید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ». استغاثت باید که میگوید: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ». تضرع باید که میگوید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً». رغبت و رهبت باید که میگوید: «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا». پیوسته باید نه گسسته که میگوید: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ». اخلاص باید که میگوید: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». و در خبر است: «ان الله لا يستجيب دعاء من قلب لاه».

لقمه حلال باید که گفت: «و ملبسه حرام و مطعمه حرام فانی يستجاب له».

بنده چون شرایط دعا بجای آرد، مرغ قفصی است که رب العالمین آواز وی دوست دارد. عادت خلق چنانست که مرغی بگیرند و او را قفسی سازند و آب و علف معدّ دارند، تا آن مرغ بوقت سحر ببانگ آید، همچنین رب العزة عابدان و عارفان را در وجود آورد و دنیا قفص ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان در دنیا مهیا کرد و کارهاشان راست کرد، آن گه در محکم تنزیل گفت: «و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ». بنده بعجز خود در وقت سحر می زارد، و میخروشد و حق بلطف خود میشنود و می نویسد.

قوله: «قال رب اني وهن العظم مني واشتعل الرأس شيباً». از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی پختگی است که از نهاد زکریا بیامد، جلال عزت احدیت آن نقد دعوی وی بر محک بلازد، تا سر معنی در آن دعوی پدید آید، آن بلاها که از قوم خود دید سبب این بود. زکریا چون بلا روی بوی نهاد پناه و درخت داد، چنان که در قصه است، غیرت درگاه عزت در رسید، ریشه طیلسان وی بیرون بماند، نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه گاه وی شد. بسرش ندا آمد یا زکریا اکنون که پشت و درخت دادی و پناه با وی بردی، نگر که چه بلا بر تو گماریم، اره بر نهادند و او را با درخت بدو نیم کردند. تا عالمیان بدانند که هر آن کس که پناه و غیر حق برد، ازدهای غیرت حق دمار از جان وی برآرد. ای مسلمانان در راه آئید تا حسرت آدم بینید، نوحه نوح شنوید، بی کامی خلیل بینید، مصیبت یعقوب بینید، چاه و زندان یوسف بینید، اره بر فرق زکریا و تیغ بر گردن یحیی بینید، جگر سوخته و دل کباب گشته محمد عربی (ص)

بینید، زخمهای بدن سختی و عشقهای بدان تیزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم بی رای خودم من از برای تو
جز جان و دل و جگر نمی بینم در گردش چرخ آسیای تو

قوله: «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» تا آخر ورد قصه زکریا است که از حق سبحانه و تعالی فرزند خواست، و حق تعالی دعاء وی اجابت کرد و او را فرزندی داد، شایسته، پسندیده، هنری، به روز، پیغامبر، نام او یحیی. پیغامبر (ص) در حق وی گفته: «لا ینبغی لاحد ان یکون خیرا من یحیی بن زکریا». قیل یا رسول الله و من این؟
قال: الم تسمعوا کیف وصفه الله فی القرآن: «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».

آن گه پیغامبر (ص) سیرت و زهد وی حکایت کرد، گفت: در مسجد بیت المقدس شد، احبار و رهبان را دید، پشمینها پوشیده و کلاههای صوف بر سر نهاده و خویشتن را بر ستونهای مسجد بسته، باین ریاضت و مجاهدت خدای را عبادت می کردند، یحیی چون ایشان را دید، بخانه باز گشت مادر را گفت: برای من پشمینه ای ساز تا در پوشم و با احبار و رهبان در مسجد خدای را عبادت کنم. مادر گفت تا نخست از پیغامبر خدا زکریا بپرسم و از وی دستوری خواهم. آن گه چون حال و قصه یحیی با زکریا گفت، زکریا یحیی را خواند و گفت: یا بنی ما یدعوک الی هذا و انت صبی صغیر؟ این چه آرزو است که ترا خاسته است و تو کودکی نارسیده، روزگار ریاضت و مجاهدت در نیافته ای. یحیی گفت: ای پدر بکودکی من چه بسته است، مرگ چون آید بسن از من کمتر گیرد و سکرات و عقبات مرگ ببندد، زکریا چون این سخن از وی بشنید مادرش را گفت: کلاه پشمینه که می خواهد راست کن که رواست. یحیی بسان زاهدان پشمینه در پوشید و کلاه بر سر نهاد و بمسجد رفت و با احبار در عبادت شد. چندان ریاضت و مجاهدت بر خود نهاد که تن وی نحیف گشت و ضعیف و نزار، و از بس که بگریست پوست از روی وی برفت و بر رخسار وی مگاکها پدید آمد. زکریا چون او را بر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا از حق تعالی بدعا خواستم تا چشمم بتو روشن باشد و دل شاد و خرم، اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده و درد دل من گشته ای؟

یحیی گفت: ای پدر تو مرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل انَّ بین الجنَّة و النار لعقبة لا یجوزها الا البکاءون من خيفة اللّٰه. نه تو می گویی عقبه ایست میان بهشت و دوزخ، که جز گریندگان و زارندگان از بیم خدای تعالی آن عقبه باز نگذارند.

آن گه زکریا برخاست و رفت و مادر وی بیامد، پنبه پاره‌ای بر روی وی نهاد و اشک وی با خون آمیخته، در آن پنبه میگرفت و می فشارد اشک و خون از آن پنبه می چکید. زکریا در آن نگریست دلش بسوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهمَّ انَّ هذا ابنی و هذه دموع عینیه و انت ارحم الراحمین» بار خدایا بر این بیچاره ببخشای که آرام و قرارش نیست و بروز و شب آسایش را بوی راه نیست، تویی بخشاینده‌تر همه بخشاینندگان و مرهم نهنده بر درد و سوز خستگان. گفته‌اند که خطاب آمد: ای زکریا! تو شفقت خویش دور دار که بر درگاه ما چنین نازک و نازنین نتوان بود. ناز و لذت دوستان ما جایی دگر خواهد بود، فردا در «مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ». و همان ساعت یحیی را وحی آمد که: «یا یحیی اُتِیَکِی مِمَّا قَدْ نَحَلَّ مِنْ جِسْمِکِ وَ عَزَّتِی وَ جَلَالِی لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلٰی النَّارِ اَطَّلَاعَةً لَتَدْرَعْتَ مَدْرَعَةً مِنَ الْحَدِیدِ فَضَلَا عَنِ الْمَسْجُوعِ». و گفته‌اند مادر وی بوی خواهش کرد تا او را یک شب بخانه برد، یحیی مدرعه‌ای از موی بافته پوشیده بود، آن از وی بر کشید و مدرعه‌ای از صوف در وی پوشید. گفت: آخر این یکی نرم‌تر باشد، چه بود که یک امشب در این صوف بیاسایی. و عدسی پخته بود بخورد و از بهر دل مادر آن شب قیام شب بگذاشت و جنب فرا داد، در خواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اُردت دارا خیرا من داری و جوارا خیرا من جواری. یحیی از خواب در آمد، گفت: «یا رب اقلنی عثرتی فو عزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس». فلبس مدرعة الشعر و وضع البرنس علی رأسه و اتی بیت المقدس فجعل یعبد اللّٰه مع الاحبار حتی کان من امره ما کان.

و روی ان اللّٰه عز و جلّ اوحی الی یحیی بن زکریا: یا یحیی اُتِیَ قَضِیْتِ عَلٰی نَفْسِی اَنْ لَا یَحْبِنِیْ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِیْ اَعْلَمُ ذَلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ اَلَا کُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرُهُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانُهُ الَّذِیْ یتکلم بِهِ، وَ قَلْبُهُ الَّذِیْ یَعِی بِهِ، وَ اِذَا کُنْتُ کَذَلِکَ بَغَضْتَ اِلَیْهِ الْاِشْتِغَالَ

باحد غیرى و ادمت فکرة و اسهرت ليله و اظمأت نهاره و اطلع اليه فى كل يوم سبعين الف مرة، يتقرب منى و اتقرب منه، اسمع كلامه و احبّ تضرعه، فو عزتى و جلالى لا بعثنه يوم القيامة مبعثا يغبطه النبيون و المرسلون.

و روى ان عيسى و يحيى عليهما السلام يمشيان، فصدم يحيى امرأة، فقال عيسى: يا ابن خالتى لقد اصبت اليوم خطيئة ما ارى الله تعالى يغفرها لك ابدا. قال: و ما هى يا ابن خالتى؟ قال: امرأة صدمتها، قال: و الله ما شعرت بها. قال: سبحانك الله! بدنك معى فاين روحك؟ قال: معلق بالعرش و لو ان قلبى اطمأن الى جبرئيل لظننت انى ما عرفت الله تعالى طرفة عين قط.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ اذْكُرْ فى الْكِتَابِ مَرْيَمَ» ياد كن در قرآن مريم را، «إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا» آن گه كه بيكسو شد دور از كسان خویش، مكاناً شرفياً.

(۱۶) بجايگاهى از سوى برآمدن آفتاب.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً در پيش خویش از سوى مردمان خویش پرده گرفت. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» بوى فرستاديم روح خویش، «فَتَمَثَّلَ لَهَا» تا بسان مردمى پيش وى بپاى ايستاد، «بَشِراً سَوِيًّا». (۱۷) جوانى تمام نيكو روى.

«قَالَتْ مَرْيَمُ» گفت مريم: «إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» من در زينهار و پناه رحمن مى شوم از تو، «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (۱۸) اگر پرهيزگارى تو

«قال» گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» من فرستاده خداوند توام، «لِأَهْبَ لَكَ»

تا ترا بخشم، «عُلَاماً زَكِيًّا» (۱۹) پسرى هنرى پاك.

«قَالَتْ أَنِّى يَكُونُ لى عُلَامٌ» گفت مرا چون بود پسرى؟ «وَلَمْ يَمَسَّسْنِى بَشَرٌ» و هيچ مردم مرا نساويد، «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۲۰) و من زانيه نبودم.

«قال» گفت: «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ» چنين گفت خداوند تو. «هُوَ عَلَى هَيْئٍ» كه آن بر من آسان و خوار است. «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» و تا او را نشانى كنم مردمان را. «وَرَحْمَةً مِّنَّا» و بخشايشى از ما بتو، «وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» (۲۱) و آن كارى بود از ما خواسته و گزارده و كردنى.

«فَحَمَلْتَهُ» بار گرفت به عیسی، «فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» (۲۲) دور شد و آن بار خود در شکم دور برد.

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» درد زه خاستن او را باز آورد، «إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» که با تنه خرما بن شد. «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» کاشک من بمردمی پیش ازین، «وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» (۲۳) و من چیزی بودمی گذاشته و فراموش شده.

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» آواز داد او را که در زیر وی بود «أَلَا تَحْزَنِي» که اندوهگن مباش. «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (۲۴) خداوند تو زیر تو جویی کرد.

«وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» بجنبان بسوی خویش خرما بن را «تُسَاقِطُ عَلَيْكِ» تا فرو افتد بر افتد بر تو بر او، «رُطْبًا جَنِيًّا» (۲۵) خرمای تر و تازه در هنگام رسیده.

«فَكُلِي وَاشْرَبِي» می خور و آب می آشام، «وَوَقَرِّي عَيْنًا» و چشم روش میدار، «فَأَمَّا تَرِينٌ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» اگر از مردمان کسی بینی. «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» بگویی من پذیرفته ام و پیمان کرده ام خدای را تعالی خاموشی، «فَلَنْ أَكْلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۲۶) امروز با هیچ مردم سخن نخواهم گفت.

«قَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» عیسی را بر گرفت و آورد او را بقوم خویش. «قَالُوا يَا مَرْيَمُ» گفتند ای مریم! «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (۲۷) چیزی آوردی سخت شگفت و منکر.

«يَا أُخْتُ هَارُونَ» ای خواهر هارون! «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا» پدر تو مردی بد نبود، «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا» (۲۸) و مادر تو زانیه نبود و پلیدکار.

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» اشارت بعیسی نمود. «قَالُوا كَيْفَ نَكَلَّمُ» گفتند چون سخن گوئیم؟ «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (۲۹) با کسی که در گهواره است کودکی خرد.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» عیسی گفت من بنده الله تعالی ام، «آتَانِي الْكِتَابَ» مرا دین داد و کتاب، «وَوَجَعَنِي نَبِيًّا» (۳۰) و مرا پیغامبر کرد.

«وَوَجَعَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» و مرا با برکت کرد هر جا که باشم. «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» و مرا اندرز کرد بنماز و زکاة، «مَا دُمْتُ حَيًّا» (۳۱) تا زنده باشم.

«وَوَبَّرًا بِوَالِدَتِي» و مهربان بمادر خویش، «وَوَلَّمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (۳۲) و مرا

نابخشاینده‌ای بدبخت نکرد.

«وَ السَّلَامُ عَلَيَّ» و درود بر من. «يَوْمَ وُلِدْتُ» بآن روز که زیم، «وَيَوْمَ أُمُوتُ» و آن روز که میرم، «وَيَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا» (۳۳) و آن روز که مرا انگیزانند زنده.
«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» اینست عیسی مریم، «قَوْلَ الْحَقِّ» سخن خدای.
«الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (۳۴) آن عیسی که در و به پیکار سخن جدا جد میگویند.
«مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَاكِدٍ نِسْتِ خَدَايَ رَا كَه هِيچ فرزند گیرد. «سُبْحَانَهُ» پاکی و بی عیبی او را «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا» چون کاری خواهد که کند «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ» «كُنْ فَيَكُونُ» (۳۵) جز زان نبود که گوید باش تا می‌بود.

«وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ» الله تعالی خداوند منست و خداوند شما. «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۳۶) او را بپرستید که راه راست اینست.
«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» جو قهای ترسایان مختلف سخن شدند، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» ویل ایشان را و نفرین و نفریغ ایشان را که کافر شدند، «مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳۷) از حاضر شدن در روزی بزرگوار.

«أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» چون شنوا و بینا که ایشان باشند، «يَوْمَ يَأْتُونَنَا» آن روز که بما آیند، «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۳۸) لکن آن ستمکاران امروز باری در گمراهی آشکارند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»

ای و اذکر فی کتاب یا محمد! المنزل علیک و هو القرآن، و قیل معناه من الكتاب. مریم اسم اعجمی، و قیل عربی و هی بنت عمران بن ماثان، و المعنی اتل یا محمد علی امتک خبر مریم و قصتها و صلاحها و تعبدها لیقتدی الناس بها. و لم یذكر الله امرأة باسم العلم فی الكتاب دون مریم لانها لم ترد الرجال و كانت عذراء بتولا منقطعة، فصارت حرمتها کحرمة الرجال. «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا»

ای بعدت و انت نبذة من الارض، بعيدة من قومها. و النبذة الناحية. و اصل النبذة الطرح، و منه یقال للقیط منبوذ، لانه طرح بمعزل من الناس، و انتبذ لازم نبذ.

«مَكَاناً شَرْقِيًّا»

ای فی مکان یقابل المشرق تستدفئی بالشمس و من ثم اتخذت النصری المشرق قبله
لأنه میلاد عیسی (ع).

روی عن ابی الضحی قال: ذکر ابن عباس عیسی بن مریم و عنده شاب من النصری
فدمعت عیناه، فقال ابن عباس، لم اتخذت النصری المشرق قبله؟ فقال امرؤا بذلك، فقال
ابن عباس: لا، و لكن لما امرت مریم ان تتخذ «مَكَاناً شَرْقِيًّا»

قلتم لا جهة افضل منها فاستقبلتموها. و قيل مکانا شرقیاً، ای شاسعا بعيدا. و قيل أنما
دخل الشرقي فی الكلام حفظا لباج الآيات، و ان لم تكن الى ذكر الشرق حاجة. و خلاف
است میان علمای تفسیر، که سبب اعتزال مریم و از مردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومی
گفتند خلوت و عزلت اختیار کرد، یکبارگی روی بطاعت الله تعالی نهاد و از خلق بکلیت
اعراض کرد و حلاوت فکرت و خدمت در خلوت دید، تا در آن گوشه مسجد زاویه‌ای
ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب العزة گفت: «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً
شَرْقِيًّا»

و قيل لما لك بن دينار اما تستوحش فی الدار وحدك؟ قال: ما احسب ان احدا
يستوحش مع الله و هو المشار اليه بقوله تعالى: «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» ای انقطع اليه بطاعتك
و اقطع من يشغلک عن الله. قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که از حیض پاک شده
بود و طهر یافته، میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای باز شد، در
پس پرده‌ای، تا مردم او را نبینند و غسل کند.

فذلك قوله: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً»

این حجاب گفته اند دیوارست، یعنی که در پس دیواری شد تا از چشم مردم غایب شود،
و گفته اند پرده‌ای بود فرو گذاشته و در پس آن پرده شد. عکرمه گفت مریم پیوسته در
مسجد بودی، بعبادت الله تعالی مشغول، ما دام تا در طهر بودی، چون نشان حیض درو
پدید آمدی از مسجد با خانه شدی، و آنجا همی بودی تا بوقت طهر، آن گه بعد از غسل
بمسجد بازگشتی. گفتا در خانه خاله بود خواست که غسل کند از حیض، و روزگار
زمستان بود فی اقصر یوم من السنة. با مشرقه‌ای شد تا غسل کند. جبرئیل آن ساعت برابر

وی آمد. و ذلك قوله: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا». الروح هاهنا جبرئیل (ع) و سَمَّيت الملائكة ارواحا اذ ليس لهم اجساد يشاهد و انما هم يتلطفون فيدخلون سموم الإبر يملئون الهواء، و قيل سَمَّى جبرئيل روحا، لانه خلق من ریح. و اضافه الى نفسه، تعظيما لامره و تفخيما لشأنه. «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»

ای تصور لها بشرا تام الخلق حسن الصّورة قائما بين يديها. قال ابى بن كعب: لما اخذ الله من آدم ذريته، كانت روح عيسى (ع) بين تلك الارواح التي اخذ ميثاقها. فارسلها الله الى مريم فى صورة بشر، فتمثل لها فحملت الذى خاطبها و هو روح عيسى.

«قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ». مريم كه جبرئيل را دید در آن خلوتگاه جوانی زیبا نیکو روی، ظن برد كه وی طالب فسادست. گفت: «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»

ای التّجى الى الله و اسأله ان يعيننى ممّا اخاف من جهتك. آن گه گفت: «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» جزء شرط اینجا محذوف است. يعنى ان كنت مسلما مطيعا لله فاخرج عنى و لا تتعرض بى. و روا باشد كه ان بمعنى ماء نفى بود ای «ما كنت تقيا» بدخولك على و نظرك الى، تو مردی پرهیزكار خدا ترس نبودی كه در پیش من آمدی و بمن نظر كردی. و قيل «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»

فستتعظ بتعوى بالله منك. این همچنانست كه كسى قصد تو كند خواهد كه ترا بزند و برنجاند، تو گویی اگر مسلمانی مرا نرنجانی و از من باز گردی، همچنین مريم دانست كه تقوى مرد را از بدى باز دارد، گفت اگر تقوى داری از كلمه استعاذت كه من مى گويم بترسى و پند پذيرى و باز گردى. و هذا كقول موسى (ع) حين دخل على فرعون: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»

جبرئيل او را جواب داد كه من آن نيم كه تو مى پنداری و ازو مى ترسى، من فرستاده خداوند توام. «ليهب لك» بياء قرأت بصرى است و ورش و قالون يعنى ليهب لك ربك. من فرستاده خداوند توام بشارت آمدهام تا الله تعالى ترا فرزندى بخشد پاك هنرى روز افزون، باقى بهمزه خوانند «لِأَهَبَ لَكَ»

و آن را دو وجه است: يکى آنكه جبرئيل اضافت بخشیدن فرزند با خویشتن كرد لانه

نفخ فيها روح عیسی. از بهر آنکه روح عیسی جبرئیل در وی دمید بفرمان حق، بخشنده فرزند الله بود و سبب جبرئیل.

وجه دوم قول در آن مضمراست، یعنی «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ»

قال رَبِّكَ «لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا»

طاهرا من الذنوب، نامیا علی الخیر.

«قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» ای کیف و من این لی غلام؟ «وَلَمْ يَمَسَّ نِي بَشَرًا» هذا المسيس كناية عن الجماع، ای لم بیاشرنی زوج، بالنکاح، «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» ای فاجرة تتعاطى الزنا. و الولد يكون من احد هذين، و البغايا الزواني و البغاء الزنا و فی الخبر، البغايا النساء اللاتي ينكحن بغير ولی.

و فی حذف التاء من البغی قولان: احد هما ان وزنه فعول، و فعول يستوی فيه المذكر و المؤنث، و الثاني ان لفظ البغی خاص فی النساء، كالحائض و الطالق، و انما يقال للرجال باغ، و حذف النون من «أَكُ» تخفيفا.

«قَالَ كَذَلِكَ» ای قال جبرئیل كذلك. ای الامر كما قلت لم يمسسك رجل، لا بالنکاح و لا بالسفاح، و لكن «قَالَ رَبِّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ»، ای خلق الولد من غير أب علی سهل، كما خلقت آدم و حوا من غير اب و ام و ليس هذا باعجب من ذلك. و قيل معناه قال جبرئیل كذلك قال ربك ای هكذا «قَالَ رَبِّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ». «وَلِنَجْعَلُهُ» ای الولد من غير مسيس «آيَةً لِلنَّاسِ» ای دلالة و حجة لهم. و قد جعل الله معجزة عيسى (ع) فى نفسه و معجزة سائر الانبياء فى غير انفسهم. «وَرَحْمَةً مِنَّا» ای نعمة منا على الخلق ليدعوهم الى الهدى، فيهدتوا به و ينفعهم. «وَكَانَ امْرَأً مَقْضِيًّا» ای خلق عيسى على هذه الصفة و جعله رحمة للناس كان امرا كائنا لا محالة محكوما به فى الازل، مقضيا فى اللوح المحفوظ. قوله: «وَلِنَجْعَلُهُ» عطف على قوله: «ليهب»، و قيل انه للاستيناف، و اللام، لام القسم كسر لما لم يصحبه النون «فَحَمَلْتُهُ» يعنى بعد ما نفخ جبرئيل فيها روح عيسى و در كيفيت نفخ جبرئيل علما مختلفند، قومی گفتند درع نهاده بود، جبرئيل برداشت و در جيب آن دميد و باز گشت پس مريم درع در پوشيد و بعيسى بار گرفت. قومی گفتند مريم درع پوشيده بود جبرئيل فرا نزديك وى شد و بدست خویش جيب وى بگرفت و نفخه در وى دميد، آن

نفعه برحم وی رسید و بعیسی بار گرفت.

سدی گفت: درع دو شاخ بود از بر سینه، و جبرئیل دو آستین وی بگرفت و در سینه وی دمید، و باد آن نفعه جبرئیل بجوف وی رسید و بار گرفت. قال ابی بن کعب: دخل الروح فی فیها، فدخل بطنها فولدتها. و گفته اند که جبرئیل از دور بوی دمید، و باد آن نفعه بوی رسانید و از آن بار گرفت. قال ابن عباس: ما هو الا ان حملت فوضعت و لم یکن بین الحمل و الانتباز الا ساعة واحدة، لان الله تعالی لم یذکر بینهما فصلا، فقال تعالی: «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ». و گفته اند مریم آن وقت ده ساله بود، و بقولی سیزده ساله و دو حیض بریده پیش از حمل. مقاتل گفت: مدت حمل و وضع سه ساعت بیش نبود، حملته فی ساعة و صور فی ساعة. و وضعته فی ساعة، حین زالت الشمس من یومها، و قیل مدة حملها ثمانية اشهر، و كان ذلك آية اخرى لانه لم یعش مولود وضع لثمانية اشهر غیر عیسی (ع)، و قیل سنة اشهر، و قیل تسعة اشهر كسائر النساء. و گفته اند عیسی (ع) پس از آنکه در وجود آمد سی و سه سال با مادر بود و بعد از آنکه او را با آسمان بردند، مادر شش سال دیگر بزیست، فماتت و لها اثنان و خمسون سنة.

«فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ» یعنی لما تبین بها الحمل استحیت و خافت فبعدت بحملها و اتت. «مکاناً قَصِیاً» ای بعیدا و القصی و القاصی واحد. چون بر مریم حمل پیدا شد از شرم مردم و نیز از بیم طعن و تعبیر ایشان، خویشتن را از میان مردم بیرون برد و روی بزمین مصر نهاد، تا آنجا رسید که مقطع زمین شام بود و اول زمین مصر. اینست تفسیر «مکاناً قَصِیاً» بر قول مفسران. وهب گفت: «مکاناً قَصِیاً» دهی بود که آن را بیت لحم گویند، شش میل از شهر ایلیا برفته. گفتا ابن عمی بود او را نام وی یوسف النجار صاحب و رفیق وی در خدمت مسجد بود و تیمار بردی در همه حال، او را بر خری نشانند و از میان قوم بیرون برد تا بیت اللحم. و گفته اند که براه در، شیطان در دل یوسف افکند که این حمل مریم از زناست، قصد قتل وی کرد تا جبرئیل آمد و یوسف را گفت: انه من روح القدس فلا تقتلها. مکش او را که او عذراء بتول است و فرزند وی از روح القدس.

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» یقال اجاءنی الی کذا ای جاء بی الیه و یقال ألجأنی الیه.

و المخاض تحرک الجنین و اشتداد وجع الولادة. «إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی ساقها لم یکن

علی راسه سعف و قیل کان جذعا یابسا قد جیء به لیبتنی به بیت فی بیت لحم. و قیل صارت الی النخلة لیبتیاء به، و قیل التجأت الی النخلة لتستند الیه و تتقوی به علی ما هو عادة المرأة الحامل اذا اخذها الطلق فتطلب موضعا تستند الیه، و قیل احتوشتها الملائكة محدقین بها صفوفا. قرئ فی الشواذ «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» ای اصابها الطلق فجأة. گفته اند که یوسف، مریم را بگذاشت و خود برفت، مریم تنها و متحیر بماند، همی گریست و درد می افزود، نگاه کرد خرما بنی دید خشک شده از قدیم الدهر باز، مریم نزدیک آن درخت شد و از بی طاقتی پشت بآن درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی در آمده صفها برکشیده و شراب از بهشت آورده، از سر دلتنگی و ضجر در آن حالت گفت: «یا لَیْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» ای قبل هذا الیوم و هذا الامر این ضجر نمودن، و آرزوی مرگ کردن نه از آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن از شرم مردم میگفت، که فرزند بی پدر آورده بود و دانست که مردم او را طعن کنند و بناشایست نسبت کنند. گفت کاشک من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیا منسیا» قرأ حمزه و حفص نسیا بفتح النون و الباقون، نسیا بالكسر و هما لغتان: كالرطل و الرطل و الجسر و الجسر و نحوهما قیل النسیء بالكسر، اسم لما ینسی، مثل النقض، اسم لما ینقض، و السقی، اسم لما یسقی، و الفتح المصدر، یقال نسیت الشیء نسیانا نسیا. و قیل انه مشتق من الترح ای و كنت شیئا متروکا لا یعرف و لا یذكر لحقارته و عن مجاهد و الضحاک یعنی حیضة ملقاة و هی خرقة الحیض.

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» قرأ نافع و حمزه و الکسائی و حفص عن عاصم و ابن حسان عن یعقوب: «مِنْ تَحْتِهَا» بكسر المیم و جر التاء بعد الحاء، و قرأ الباقون بفتح المیم و نصب التاء، فمن قرأ بالفتح و نصب كان ذلك صفة للمنادی، و من قرأ بالكسر و الجر. فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا فی المنادی، فقال بعضهم، ناداه جبرئیل من تحتها ای من تحت النخلة و قیل من دون موضعها. یعنی ان موقفه كان تحت موقفها و اسفل منه. و قیل ناداه عیسی من تحتها، و قیل، من بطنها «أَلَّا تَحْزَنِي» ای لا تتمنی الموت. جبرئیل او را ندا کرد از آن گوشه وادی، یا از زیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ مکن.

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا» ای ولدا شریفا کریم صالحا رضیا. اینک فرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی، این قول حسن است و جماعتی از اهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آند که: السری النهر الصغیر. جویی خرد باشد آب در آن روان، و این آن بود که مریم بوقت ولادت تشنه گشت و در آن صحرا آب نبود. چون عیسی در وجود آمد پای بر زمین زد چشمه آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ» ای بین یدیک و دونک «سَرِيًّا» و قیل «جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ» ای تحت امرک ان امرته ان یجری جری، و ان امرته بالامساک امسک کقوله فیها اخبر عن فرعون: «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» ای من تحت امری و قیل ساق الله اليها نهرا من اردن کان قد بیس.

«وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ». یقال هزّ کذا و هزّ بكذا، کما قال: «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ». یقال اخذه و اخذ به. «تُسَاقِطُ عَلَيْكِ»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء و تشدید سین قرائت ابن کثیر است و نافع و ابن عامر و ابو عمرو و کسایی و ابو بکر، تساقط بفتح تاء و تخفیف سین قرائت حمزه است تنها، تساقط بضم تاء و کسر قاف و تخفیف سین قرائت حفص، یساقط بیاء و فتح و تشدید سین قرائت یعقوب و نصیر.

فمن قرأ تساقط بالتاء و فتحها و تخفیف سین فالفعل مسند الی النخلة و تفاعل بمعنی فعل ای تسقط النخلة «عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيًّا» یعنی تسقط النخلة علیک ثمر النخلة، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه. و انتصاب رطبا علی التفسیر او علی الحال. و من قرأ بالتاء مفتوحة و تشدید السین فالاصل فیہ تتساقط بتائین. الاولی تاء التانیث لتانیث النخلة. و التانیة تاء تفاعل، فالتشدید علی الادغام و التخفیف علی الحذف. و من قرأ تساقط بالتاء و ضمها و تخفیف السین و کسر القاف، فالمعنی تسقط النخلة علیک رطبا، علی ان فاعل بمعنی افعل کقولهم: ناساتک البیع بمعنی انساتک و الفعل للنخلة، و رطبا نصب مفعول به، و من قرأ بالیاء و فتحها و تشدید السین فکمعنی التاء فی الادغام، آلا ان الفعل للجذع، و اسند الفعل الی الجذع، لانه معظمها. و معنی الایة تتناثر علیک رطبا جنیا ای مجنبا غضا طریبا ساعة جنی، یعنی کانه جنی، ای لم یغیره السقوط. همان منادی آواز داد: «وَهُزِّي إِلَيْكِ» ای حرّکی الی نفسک بجذع النخلة. روزگار زمستان بود نه وقت رطب، اما رب العزّة

معجزه عیسی را و کرامت مریم را رطب پدید آورد از آن درخت خشک بی سربسی شاخ.
قال عمر بن میمون: ما ادرى للمرأة اذا عسر ولدها خيرا من الرطب. يقول الله عز وجل:
«وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ الْآيَةِ...»

و قالت عايشه: من السنة ان يمضغ التمر و يدلک به فم المولود و كذلك كان رسول الله
(ص) يمضغ التمر و يحنک به اولاد الصحابة

و عن علي (ع) قال رسول الله (ص): «اكرموا عمّتكم النخلة فانها خلقت من الطين الذى
خلق منه آدم. و ليس من الشجر يلقح غيرها، و اطعموا نساءكم الولد الرطب. و ان لم يكن
رطب فالتمر، و ليس من الشجر شجرة اكرم على الله من شجرة نزلت تحتها مریم بنت
عمران «فكلى» يا مریم من الرطب، «و اشربى» من النهر، «و قرى عينا» بعیسی، و فيه
قولان: احدهما من القرّ و هو البرد، و القرور الماء البارد، و دمعة السرور باردة، و دمعة
الحزن حارة، و لهذا قيل لضدها سخنة العين، و الفعل منه قررت بالكسر اقر بالفتح. و القول
الثانى من لقرار اى صادفت العين ما ترضاه فقرت و سكنت من النظر الى غيره، و قيل
صادفت سرورا فذهب سهره فنامت و قرّت، و الفعل منه بالكسر و الفتح، و عينا نصب على
التمييز. «فاما ترين» اصل الكلام فانّ و ما للصلة، و هى التى جلبت النون المشددة كقوله:
«و إما تخافن» و قوله: «من البشر احدا فقولى» هاهنا ضمير اى اذا رايت آدميا يسئلك
عن ولدك و قصته، «فقولى ائنى نذرت للرحمن صوما» اى صمتا و الصوم فى اللغة هو
الامساک، اى قولى ائى اوجبت على نفسى لله سبحانه و تعالى «فلن اكلم اليوم انسيا»
آدميا فلن اكلمه بعد ان اخبرت بنذرى و صومى، بل اشتغل بالعبادة لله و الدعاء. و قيل ان
الله تعالى امرها ان تقول هذا اشارة لا نطقا، و قيل كانت تكلم الملائكة و لا تكلم الانس.
ربّ العزة او را بسكوت فرمود تا سخن نگويد كه اگر وى ببراءت خویش سخن گفتى
ایشان او را راستگوی نداشتندى كه وى به نزدیک ایشان متهم بود، و آن گه عیسی را در
حال طفولیت بسخن آورد تا پاکی مادر و براءت ساحت وى ایشان را معلوم گردد از
گفتار عیسی، كه آن بقبول نزدیکتر و از تهمت دورتر «فأتت به قومها تحمله» اى لما
فرغت من الولادة، اقبلت نحوهم حامله آياه.

و قيل بعد اربعين يوما حين طهرت من النفس، و قيل لما ولدته ذهب الشيطان فاخبر بنى

اسرائیل انّ مریم قد ولدت. فدعوها، «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» بعد از چهل روز مریم از نفاس پاک شده بود، عیسی را بر گرفت و باز میان قوم خویش آورد، براه در غمگین و متفکر بود که تا قوم وی چه گویند و ایشان را چه جواب دهد؟ در آن حال عیسی (ع) باواز آمد و گفت: یا امّاه ابشری فانی عبد الله و مسیحه. پس چون در میان قوم خویش شد و ایشان اهل بیت صلاح بودند، بگریستند و زاری کردند گفتند: «یا مَرِيْمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» ای فظیعا منکرا عظیما چیزی عظیم است منکر، این فرزند که آوردی بی پدر.

الفری العظیم من الامر يستعمل فی الخیر و الشر.

قال النبی (ص) فی عمر بن الخطّاب: «فلم ار عبقریا یفری فریة.

ای یعمل عمله العجیب.

«یا أُخْتَ هَارُونَ» مفسّران اینجا قولها گفته اند: یکی آنست که هارون برادر موسی (ع) است و سیاق این سخن چنانست که گویند یا آخا تمیم، اذا کان من نسلهم و صلبهم. یعنی که مریم از اولاد و نژاد هارون است برادر موسی، از این جهت او را بوی باز خواندند نه از این جهت که خواهر او بود بحقیقت، و یدل علیه ما

روی المغیره بن شعبه قال: قال لی اهل نجران، قوله: «یا أُخْتَ هَارُونَ» و قد کان بین موسی (ع) و عیسی (ع) من السنین ما قد کان، یعنی الف سنه، و قیل ستمائة سنه، قال فذکرت ذلك لرسول الله (ص) فقال. «الا اخبرتهم أنّهم کانوا یسمّون بالانبياء و الصالحین من قبلهم».

قول دوم آنست که این هارون مردی بود از نیک مردان و زاهدان بنی اسرائیل، و میگویند آن روز که این هارون از دنیا رفته بود با جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودند که نام ایشان همه هارون بوده. باین قول اخت بمعنی شبیه است، کقولہ: «وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا» ای شبیها و معنی آنست که یا شبیه هارون فی العفاف، ای آنکه ما تو را در پارسایی و پرهیزگاری چون هارون میدانستیم! و قیل انّ هارون کان من افسق بنی اسرائیل و اظهر هم فسادا، فشتموها بانک مثله، و قیل کان هارون اخوا مریم من ابیها لیس من امّها، و کان امثل رجل من بنی اسرائیل. «ما کان أبوکِ امرأً سوءً» ای طالحا تقول رجل سوء ای طالح و ضدّه رجل صدق، ای صالح و هذه اضافة تخصیص «وَمَا كَانَتْ

أَمْكُ بَعِيًّا» فاجرة، البغي طالبة الشهوة من اى رجل كان. معنى آن است كه اى خواهر هارون! پدر تو عمران بد مرد و بد فعل نبود. و مادر تو حنه زانیه و پلید كار نبود، چون است كه از تو این فرزند پدید آمد و او را پدر نه؟

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» اى الی عیسی، بان تجعلوا الكلام معه. سخن نگفت از بهر آنكه نذر کرده بود كه سخن بگوید، اما اشاره فرا عیسی كرد كه جواب شما عیسی دهد، و این از آن گفت كه عیسی وی را گفته بود: لا تحزنى و احيلى بالجواب علىّ، و قيل امرها جبرئيل بذلك. چون مریم حوالت جواب بر عیسی كرد، ایشان بتعجب گفتند: «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» رضیعا فى المهد، المهد سریر الصبى و قيل المراد بالمهد هاهنا، حجر الامّ و أمّا سمّاه مهذا لانه مؤطاً للولد، و كان هاهنا صلة زائدة، يعنى من هو فى المهد. كقوله: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» اى هل انا الا بشر. و قيل من هاهنا فى معنى الشرط و كان بمعنى الاستقبال، اى من يكن فى المهد كيف نكلّم. يعنى هر كه در گهواره باشد و در حجر مادر شیر خوردن را، با وی سخن چون گوئيم؟ و هب گفت: آن گه زكريا حاضر شد، چون مناظره با جهودان رفت گفت: يا عيسى، انطق بحجتك ان كنت امرت بها. سخن گوی و حجت خویش آشكارا كن اگر ترا باين فرموده اند. عیسی (ع) بر چپ خویش تكيه زد و انگشت سبابه بیرون كرد و باواز بلند گفت چنان كه حاضران همه بشنيدند: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» گفته اند كه عیسی این سخن همان روز گفت كه از مادر در وجود آمد بيك قول، و بقولى ديگر چهل روزه بود كه این سخن گفت و بعد از آن هيچ سخن نگفت تا بدان حد رسيد كه كودكان سخن گویند.

قال النبى (ص): «خمسة تكلموا قبل ابان الكلام، شاهد يوسف، و ولد ماشطة فرعون، و عيسى، و صاحب جريح، و ولد المرأة التي احرق في الاخدود.» و روى عن هلال بن يساف، قال: لم يتكلم فى المهد الا ثلاثة: عيسى بن مریم، و صاحب يوسف، و صاحب جريح.

ابن جريح مردی بود زاهد، در صومعه نشستی و خدای را جلّ جلاله عبادت کردی، مادر او بدر صومعه وی شد و او را بر خواند و وی در نماز بود، مادر را جواب نداد، مادر گفت: اللهم لا تمته حتى ينظر الى وجوه المومسات. بار خدایا مميران او را تا در روى

مومسات نگرد یعنی زنان نابکار. پس روزی جماعتی از بنی اسرائیل بهم آمده بودند و تعجب همیکردند از زهد جریح و عبادت وی. زنی بود پلیدکار بغایت حسن و جمال، گفت اگر شما خواهید من او را بفته افکنم، بنزدیک وی رفت و خویشتن را بر وی عرضه کرد، جریح بوی ننگریست و تن فرا وی نداد، آن زن از نزدیک وی بیرون آمد، شبانی بود که بصومعه او رفتی، خویشتن را بشبان داد تا از وی بار گرفت، چون از وی فرزند آمد گفت این فرزند از جریح است، بنو اسرائیل رفتند و آن صومعه وی خراب کردند و او را بخواری بزیر آوردند و می‌رنجانیدند، جریح گفت: ما شآنکم؟ چه رسید شما را؟ چه بود که مرا می‌رنجانید؟ گفتند: زنی بهذه البغی فولدت منک. این فاجره میگوید از تو فرزندی دارم! گفت بیارید آن فرزند را، بیاوردند. جریح دو رکعت نماز کرد آن گه دست بدان طفل زد، گفت: بالله یا غلام، من ابوک؟ بخدای که راست بگوی ای غلام که پدر تو کیست؟ گفت: پدر من فلان است، یعنی آن مرد شبان. فاقبلوا علی جریح یقتلونه و یتمسحون به و قالوا: نبی لک صومعتک من ذهب.

قال لا، اعیدوها من طین کما کانت، ففعلوا.

«آتَانِیَ الْکِتَابَ» ای علمنی الانجیل و انزلہ علیّ. «وَجَعَلَنِی نَبِیًّا» رسولاً.

قول حسن است که عیسی در طفولیت اللّٰه تعالیٰ او را عقل داد و بلوغ داد و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل بر خواند همچون آدم که اللّٰه تعالیٰ او را بیافرید پیغامبر بود، مکلف و معوث بخلق. عیسی (ع) هم چنان بود. قال بعضهم انّ اللّٰه تعالیٰ خلق عیسی علی صفة آدم، لا من جهة القامة و الصّورة و لکن من جهة العلم و الحکمة، خلقه عاقلاً، عالماً لم یحتج الی تلقین و تعلیم. و روی انّ مریم (ع) قالت: کنت اذا خلوت انا و عیسی. حدّثنی و حدّثته و اذا شغلنی عنه انسان، سیّح فی بطنی و انا اسمع. و قول بیشترین مفسران آن است که عیسی آنچه گفت: «آتَانِیَ الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا» از نبشته لوح محفوظ خبر داد، چنان که پیغامبر را گفتند: متی کنت نبیّاً؟ قال: کنت نبیّاً و آدم بین الرّوح و الجسد.

یعنی که پیغامبر خواهم بود و اللّٰه تعالیٰ مرا کتاب خواهد داد، چنان که در لوح محفوظ حکم کرد و نبشت. عکرمه در آیت همین گفت. ای قضی ذلک فیما قضی ان یؤتینی

الكتاب.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» ای آمارا بالمعروف، ناهیا عن المنكر. معلما للخیر و قیل ثابتا على دين الله. و اصل البركة الثبات، و قیل برکته انه كان يحيى الموتى و يشفى المرضى حيث كان.

و عن ابى هريره قال: قال رسول الله (ص): «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» قال: جعلنى نفاعا اين اتجهت.»

«وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» قیل، الزكاة صدقة الفطر و قیل، تطهير البدن من دنس الذنوب، ای امرنى بالطاعة و اجتناب المعاصى مدة عمرى، و يحتمل، و اوصانى بان آمرکم بالصلاة و الزكاة، فانى نبى.

«وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» معنى برّ در اين آيت طاعت است. ای جعلنى مطيعا لامى.

همان است که يحيى را گفت: «بَرًّا بِوَالِدَيْهِ»

ای مطيعا بوالديه جای ديگر گفت: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» ای على الطاعة و التقوى. «كِرَامٍ بَرَرَةٍ».

ای مطيعين. «إِنَّ كِتَابَ الْأَثَرِ» ای كتاب المطيعين، «لَفِي عَلَمَيْنِ، إِنَّ الْأَثَرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» ای ان المطيعين لله لفي نعيم، اما آنجا که گفت: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا» صلت رحم خواهد، چنان که در سورة الامتحان گفت: «أَنْ تَبَرُّوهُمْ» ای تصلوهم و قوله تعالى: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» جبار در قران بر چهار وجه آيد: يکى بمعنى قهار. چنان که گفت: «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ» ای القهار لخلق له لما اراد.

و قال تعالى: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» يعنى بمسيطر فتقهرهم على الاسلام. وجه دوم جبار است بمعنى قتال، كشنده به بى حق چنان که گفت: «وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ» يعنى اذا اخذتم فقتلتم فى غير حق، كفعل الجابرة. و قال تعالى: «إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِى الْأَرْضِ، اى قتالا و كذلك قوله: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» اى قتال فى غير حق. وجه سوم جبار است بمعنى متكبر، که سر عبادت حق تعالى فرو نيارد، چنان که در اين سوره گفت: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا اى متكبرا عن عبادة الله شقيًّا. وجه چهارم عبارت است از قامت و قوت، چنان که در سورة المائدة گفت: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ يعنى فى

الطول و العظم و القوّة قوله: «و السّلامُ علىَّ يومَ وُلِدْتُ وَ يومَ أُمُوتُ وَ يومَ أُبعِثُ حَيًّا» ای رزقنی الله السّلامه و الكرامة منه فی هذه الاوقات. و قيل كانّه دعا و سأل السّلامه على احواله من يوم ولادته الى يوم موته ثم بعته، و قيل سلّم على نفسه بامر الله، و قيل يريد سلام جبرئیل عليه يوم الولادة، و سلام عزرائیل عليه يوم الموت، و سلام الملائكة عليه يوم البعث.

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» ای الَّذی تقدّم ذكره بالصفة المذكورة، هو عيسى بن مريم لا كما تصفه النصارى. این است عيسى مريم كه گفت: من بنده خدايم و پیغامبر او و پرستنده او، نه چنان كه ترسیان صفت او می کنند. «قَوْلُ الْحَقِّ» قول كلمه است و حق نام الله تعالى، عيسى را سخن خویش خواند هم چنان كه گفت: «وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ» از بهر آنكه وی بسخن خدای تعالی و فرمان او زاده بود از مادر، بی پدر.

قول الحق بنصب لام، شامی و عاصم و يعقوب خوانند، و نصب او بفعلی مضمّر بود. ای ذلك عيسى بن مريم الَّذی قال: «قَوْلُ الْحَقِّ» یعنی قوله: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»، و قيل معناه قال الله قول الحق بما اخبر عن قصة عيسى و امه. باقی قراء «قَوْلُ الْحَقِّ» برفع لام خوانند بر نعت عيسى، ای ذلك عيسى بن مريم كلمه الله. این است عيسى مريم سخن خدا. و روا باشد كه خبر مبتدا محذوف بود، ای هو یرد «قَوْلُ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» ای يشكون فی امره و فی نبوته و هم اليهود يقولون: انه عن غير رشده، من قولهم. مريت فی الشیء و امرتیت فيه، اذا شككت فيه، و المریة الشك و فیل: یمترون یختصمون. فصاروا فيه فرقا و احزابا. روایت کنند از این عباس كه گفت: ترسیان در عيسى مختلف شدند، پس از آنكه او را باسماں بردند همه بهم آمدند و چهار كس را برگزیدند از علما و احبار خویش، و بر اتباع ایشان و بر قبول سخن ایشان و مذهب ایشان متفق شدند، و این چهار: یکی يعقوب است، دیگر نسطور، سوم اسرئیل، چهارم ملكا يعقوب را گفتند: تو چه گویی در عيسى؟ گفت: هو الله هبط الى الارض ثمّ صعد الى السماء. نسطور را گفتند: تو چه گویی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ما شاء ثمّ رفعه الى عنده. اسرئیل را گفتند: تو چه گویی؟ گفت: هو آله و امه آله و الله آله. ملكا را گفتند: تو چه گویی؟ گفت: كذبوا و ائما كان عبدا مخلوقا نبيا. پس آن قوم چهار گروه شدند. هر گروهی اتباع بيکی کردند، يعقوبيه، و نسطوریه، و

اسرائیلیه، و ملکانبه. ربّ العالمین گروه ملکانبه را گفت: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ»، ایشانند که گفتند عیسی روح الله و کلمته و عبده و نبیّه.

آن است که ربّ العالمین گفت: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ». پس ربّ العالمین پاکی و تقدس خویش از زن و فرزند و شریک یاد کرد و گفت: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» ای ما کان من صفته اتّخاذ الولد. و قیل اللّام منقوله و تقدیره ما کان الله لیّتخذ ولدا فقدّم اللّام سبحانه «إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» کان فی علمه، «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» کما قال لعیسی «كُنْ» فکان من غیر اب.

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» قراءت حجازی و ابو عمرو و رویس از یعقوب فتح الف است تمامی سخن عیسی، یعنی و وصانی بانّ الله ربی و ربکم. و قیل، «و لَانَّ اللَّهَ» و قیل، «و قضی وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ». باقی قراء، انّ الله بکسر الف خوانند معطوفا علی قوله: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یعنی قال انی عبد الله، و قال انّ الله ربی و ربکم، و المعنی کما انا عبده فانتم عبیده و علیّ و علیکم ان نعبده، «هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» یعنی من بین النّاس، و قیل من بین امم عیسی و قیل، من زیاده، و قیل، هو من البین الّذی معناه البعد، ای اختلفوا فیہ لبعدهم عن الحق. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» فشدّة عذاب لهم. «مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ» ای من حضور یوم القیامة. و المشهد مصدر مضاف الی ظرف، ای مشهدهم فی یوم عظیم، و هو اعظم یوم علی الخلق.

قوله: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» ای ما ابصرهم بالهدی یوم القیامة و اطوعهم للهدی و اعلمهم بانّ عیسی لیس بابن الله و لا ثالث ثلاثة، و لكن لا ینفعهم ذلك مع ضلالتهم فی الدنیا. و هو قوله: «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» تقدیره، هؤلاء الظالمون، و ان كانوا فی الدنیا صمّا و بکما و عمیا، فما اسمعهم و ابصرهم یوم القیامة اذا كشف الغطاء.

النویة الثالثة

قوله: «وَ أذْکُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»

الآیات الی آخر القصة... این قصه مریم و داستان ولادت عیسی، دل دادن شکستگانست و سبب آسایش غمگنان، و اشارت بنواختن غریبان. و مرهم نهادن بر دل سوختگان، و امید دادن درماندگان. هر چند که اوّل همه بلا نمودند و محنت، بآخر همه و لا دیدند و

آثار محبت، اول که بآن خلوتگاه باز رفته بود و یرده بروی خود فرو گذاشته تا کس او را نبیند، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد، مریم بترسید که تنها بود، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریز نه، تدبیر و حیلت همان دانست که به پناه الله تعالی باز شد و او را بحق ترسانید و گفت: «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»

ای مرد که قصد من ضعیفه داری، آن خداوند که رحمن نام اوست و رحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده، دانم که مرا در زینهار خود بدارد و از قصد تو ایمن کند! جبرئیل گفت: مترس! من نه آنم که تو پنداشتی! من رسول خدایم، بکاری آمده‌ام، مریم پنداشت که فریشته مرگ است و بقبض روح وی آمده، گفت: عمرم بسر آمده و اجل در رسیده که بقبض روح آمده‌ای؟ گفت: نه، که آمده‌ام تا ترا بشارت دهم بفرزندی نیکو، پاک، هنری، مریم را این سخن عجب آمد، گفت: «أَنْتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ؟» از کجا مرا فرزندی بود!؟ و هرگز هیچ بشری بمن نرسیده و هیچ صحبت نرفته!؟ جبرئیل گفت: باری بدان که آفرینش فرزند نه بمدت و صحبت است، که بقدرت و مشییت است. مریم گفت: هرگز که دید که نباتی بی تخم از زمین برآمد!؟ جبرئیل گفت: اول نباتی که بر آمد بی تخم بقدرت الله تعالی آمد. پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت. چون وقت زادن آمد، در آن بیابان تنها و غریب و بی‌کس و بی‌نوا و بی‌کام، گرسنه و هیچ طعام نه، تشنه و هیچ قطره آب نه، و یک رفیق سازگار نه، درد ره خاسته و زادن بعیسی نزدیک گشته، رب العزة میگوید: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» از بی طاقتی و رنجوری پشت بآن درخت خرما بن باز نهاد، بر غریبی و تنهایی و بی‌کامی خود می‌نالید و می‌گریید که: اکنون پیش مردم چه عذر آرم و چه گویم؟ که این کودک از کجا آوردم؟ و از کجا بار گرفتیم؟ و کودک را بچه شویم؟ و او را چه پوشم؟

تنها خورد این دل غم و تنها کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گریست و می‌گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا». پس چون درد و اندوه بغایت رسید، سخن بریده گشت، و چشم پر آب شد و دل پر حسرت، و مرگ بآرزو خواست، فرمان آمد بجبرئیل که مریم را دریاب که در غرقا بست. جبرئیل (ع) آمد و از

بالای سر وی ندا کرد، ای مریم! دلتنگی مکن و اندوه مدار، «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»؛ ای ولدا سیدنا شریفا و بقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست که مادرش دلتنگ است و رنجور، آواز داد «أَلَا تَحْزَنِي» ای مادر دلتنگ و غمگین مباش و مرگ مخواه بآرزو، چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت؟ آخر بگشاید این کار گشاینده کار! «تَبَارَكَ اللَّهُ وَ سُبْحَانَهُ مَا كَلَّ هَمٌّ هُوَ بِالسَّرْمَدِ» مریم گفت ای پسر چون دلتنگ نباشم، در این بیابان خشک شربتی آب نه که بیاشامم یا بدان طهارت کنم، عیسی (ع) پای بر زمین مالید چشمه آب پدید آمد گفت: گفت: یا امّاه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»

ای مادر! اینک جوی روان و آب زلال. مریم از آن آب شربتی بیاشامید، و بآن طهارت کرد، سکونی در وی پدید آمد، آرزوی طعامش خاست، عیسی گفت: «هَزِي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ». گفته اند هفتصد سال بود که آن درخت خشک بی سروی شاخ در آن بیابان مانده بود، الله تعالی آن را نگاه میداشت تا روز ولادت عیسی معجزه وی گرداند، و فرا عالمیان نماید که آن خداوندی که قادر است از چوب خشک رطب آرد، قادر است که بی پدر عیسی را از مادر در وجود آرد. مریم با آن ضعیفی برخاست، و دست فرا آن درخت خشک برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشک رسید، تر شد و تازه و سبز گشت و بار آورد، و هم در آن حالت رطب شد و پیش وی بیارید بسر وی.

الهام آمد که ما قدرت آن داشتیم که بی آنکه تو دست فرا درخت بری و بجنبانی، رطب پیش تو بیاریم، لکن خواستیم که ترا در آن جنابیندن دو کرامت پدید کنیم: یکی آنکه در زادن و ضعیفی و بیماری ترا آن قوت دادیم که درخت بجنبانی، آن ترا نشان کرامت و صدق بود. دیگر آنکه خواستیم که تا برکت دست تو بدرخت رسد، درخت بر آور گردد، تا عالمیان بدانند که هر که در غم و اندوه ما بود، دست وی شفاء دردها بود. مریم گفت: ای پسر، اکنون طعام و شراب راست شد، امّا چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد؟ چه جواب دهم؟ عیسی گفت: تو دل مشغول مدار که این جواب من خود دهم. جواب آن بود که گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» ربّ العالمین در ازل عالم بود و دانا، که ترسایان در کار عیسی غلو کنند و او را ابن الله و ثالث ثلاثه گویند، در حال طفولیت

بر خرق عادت بر زبان وی براند که: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» تا بر ایشان حجّت باشد و بر فساد قول ایشان دلیل واضح، و از روی مجادلت با ترسایان گویند، عیسی بآنچه گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» از دو بیرون نیست: یا راست گفت یا دروغ، اگر راست گفت قول ترسایان باطل است که هو «ابنُ اللَّهِ» و هو اللَّهُ و اگر دروغ گفت، آن کس که دروغ گوید، خدایی را نشاید «آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» بر قول ایشان که گفتند پیغامبر بود و در حال طفولیت مکلف و مبعوث. این آیت ردّ است بر ایشان که گویند. استحقاق نبوت بکثرت طاعت است.

از بهر آنکه از عیسی هیچ طاعت و عبادت نیامده بود و ربّ العزّة او را نبوت داد. تا بدانی که ربّ العزّة آن را که نواخت و کتاب و حکم و نبوت داد، بفضل خود داد نه بعلت طاعت، و آن را که رقم سعادت کشید و اهل محبت گردانید، بلطف و عنایت خود گردانید نه بوسیلت عبادت. آن را که قدم بر بساط تقدم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند که خلاف آن بود جز خبیت نصیب ایشان نبود، و آن را که بسیاط سیاست از بساط دین بیفکند اگر عالمیان خواهند که بضدّ آن پیدا کنند نتوانند.

«وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» کان من برکاته، اغاثه الملهوف و اعانة الضعيف و نصره المظلوم و مواساة الفقير و ارشاد الضال و النصيحة للخلق و كفّ الاذى عنهم و تحمّل الاذى منهم.

قوله: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» چند فرق است میان محمد مصطفی حبيب الله و میان عیسی روح الله. عیسی خود را گفت: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ» و مصطفی عربی (ص) شب قرب و کرامت، بر مقام قاب قوسین از حضرت ذی الجلال، بنعت اکرام و افضال این کرامت یافت که: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». و گفته اند: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» سلام اینجا بمعنی سلامتست ای سلامة لی يوم الولادة ممّا نسبته الی النصری فی مجاوزة الحدّ فی المدح، و ممّا وصفتنی به اليهود من الذمّ، فلست كما قالت الطائفتان جميعا. تبرئه ساحت خویش میکند که از گفتار دو طایفه بیزارم و پاک، از گفتار ترسایان که در مدح من غلو کردند، و از گفتار جهودان که در ذمّ من شروع کردند. «وَ يَوْمَ أَمُوتُ»، و روز مرگ امیدوارم که دین سلامت بیایان برم، و فضل و نعمت الله بر خود تمام بینم.

«وَيَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا» و روز رستاخیز بجای ملامت سلامت بینم، و از احوال رستاخیز خلاص و نجات یابم.

روی ابو سعید الخدری، قال: قال رسول الله (ص): «إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أَرْسَلْتَهُ أُمَّهُ إِلَى الْكِتَابِ، فَقَالَ لَهُ الْمَعْلَمُ: قُلْ بِسْمِ اللَّهِ. فَقَالَ عِيسَى، الْبَاءُ بِهَاءِ اللَّهِ وَالسِّينُ سِنَاءِ اللَّهِ، وَالْمِيمُ مَلِكُ اللَّهِ».

و عن محمد بن عليّ الباقر (ع) قال: لَمَّا وَلِدَ عِيسَى كَانَ ابْنُ يَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرٍ، فَلَمَّا كَانَ ابْنُ تِسْعَةِ أَشْهُرٍ، أَخَذَتْ وَالِدَتُهُ بِيَدِهِ وَجَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ وَاقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فَقَالَ عِيسَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ ابْجُدْ. فَقَالَ عِيسَى: الْآلِفُ آلاءُ اللَّهِ، الْبَاءُ بِهَجَةِ اللَّهِ. وَالْجِيمُ جلالُ اللَّهِ، وَالدَّالُّ دِينَ اللَّهِ. هُوَ زُ الْهَاءِ هُوَ جَهَنَّمُ وَهِيَ الْهَائِيَّةُ، وَالْوَاوُ وَيْلٌ لَأَهْلِ النَّارِ وَالزَّاءُ.

زفير جهنّم. حطّی حطّت الخطایا عن المستغفرین کلمن کلام الله لا مبدلّ لکلماته. سعفص صاع بصاع. و الجزء بالجزء. فقال المؤدّب لامّه: خذی بیده فلا حاجة له الى المؤدّب.

و عن يعلى بن شداد عن النبي (ص) قال: «ليُخرجنَّ اللهُ تعالی من النار بشفاعتِ عيسى مثل اهل الجنة».

و عن سفیان قال: قال عيسى بن مريم: تقرّبوا الى الله، ببغض اهل المعاصی، و التمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نجالس؟ قال: من يذكر كم الله رؤيته و يرغبكم فی الآخرة عمله و يزيد فی فهمکم منطقه.

روایت کرده‌اند که عیسی (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی میشد، باران در ایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خویش میشد، عیسی بگریست گفت: یا رب جعلت لهذا الثعلب کنا و لم تجعل لی! بار خدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت و مرا ندادی! وحی آمد که یا عیسی میخواهی جایی که بدو باز شوی؟ گفت خواهم، گفت در این وادی شو که آنچه میخواهی یابی، عیسی در وادی شد، پیری را دید که در نماز بود، آن پیر چون عیسی را بدید، نماز خویش تمام کرد. آن گه بدست اشارت کرد که ما ذا ترید؟ چه میخواهی؟ عیسی گفت مرا

باران گرفت، جایی طلب کردم که بدو باز شوم. اینجایم نشان دادند، پیر خطی گرد خود در کشیده بود و در آن دایره نماز میکرد و هیچ قطره باران بوی نمیرسید. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. هم چنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. عیسی در کار آن پیر تأمل میکرد و باران که بوی نمی‌رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یا شیخ ما قستک؟ قصه خویش بگو و از حال خویش مرا خبر ده پیر گفت: من وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه میکنم و از حق تعالی عذر می‌خواهم. عیسی گفت: آن چه گناهست؟ پیر گفت: گناهی که الله تعالی بر من بیوشید و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بینم از پیغامبران خدای و با وی بگویم. عیسی گفت: پس من پیغامبر خدایم عیسی مریم با من بگوی! گفت: ای عیسی وقتی بر درگاه ربّ العزّة فضولی کرده‌ام. کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده، گفتم لیته لم یکن، فانا استغفر الله منه منذ اربعین سنة. فارسل عیسی عینیه بالدموع فقال: انی اری اخى هذا یستغفر من ذنب لم یخطر لی ببال.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ أَنْذَرَهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ بيم نمای ایشان را از روز نفریغ.
 «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» آن گه که کار برگزارند. «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» و ایشان در غفلتند «وَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» (۳۹) و ایشان نمی‌گروند.

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» مائیم که زمین را میراث بریم «وَمَنْ عَلَيْهَا» و باز ماندگان را «وَأَلَيْنَا یَرْجِعُونَ» (۴۰) و همه را با ما آرند.

«وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیمَ» و یاد کن در این نامه ابراهیم را، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا» (۴۱) که او راستی بود راست رو، راست کار، راستگوی پیغامبر.

«إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ» آن گه که پدر خویش را گفت: «یا أَبَتِ» ای پدر «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُبْصِرُ؟» چرا می‌پرستی چیزی را که نشنود و نه بیند؟ «وَلَا یُبْغِیَ عَنكَ شَیْئًا؟» (۴۲) و ترا سود ندارد و بکار نیاید هیچیز؟ «یا أَبَتِ» ای پدر ای «إِنِّی قَدْ جَاءَنِ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِكَ» بمن آمد از دانش آنچه بتو نیامد «فَاتَّبِعْنِی» بر پی من رو «أَهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا». (۴۳) تا راه نمایم ترا براه راست درست.

«یا اَبْتِ» ای پدر ای! «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» دیو را می‌پرست، «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» (۴۴) که دیو در رحمن عاصی است.

«یا اَبْتِ إِنِّي أَخَافُ» ای پدر می‌ترسم من «أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» که بتو رسد عذابی از رحمن «فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (۴۵) تا بکام دیو شوی و از کسان وی.
«قَالَ» گفت پدر «أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟» باز می‌خواهی ایستاد از خدایان من ای ابراهیم؟ «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ» اگر باز نایستی «لَأَرْجُمَنَّكَ» دشنام دهم ترا و سنگسار کنم «وَأَهْجُرُنِي مَلِيًّا» (۴۶) فرا بر از من یک چندی.

«قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ» ابراهیم گفت بریدم، اینک رفتم «سَأَسْتَعْفِرُ لَكَ رَبِّي» آری هنگامی آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش، «إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» (۴۷) او بمن مهربانست و مرا نیکخواه.

«وَأَعْتَزِلْكُمْ» جدایی جویم از شما، «وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از آنچه می‌خدای خوانید فرو از الله تعالی «وَأَدْعُوا رَبِّي» و خداوند خویش را خوانم «عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (۴۸) مگر که من با پرستیدن خداوند خویش و خواندن وی بدبخت نمانم.

«فَلَمَّا اغْتَرَزْتَهُمْ» چون کران گرفت از ایشان، «وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از آنچه می‌پرستیدند فرود از الله تعالی، «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» بخشیدیم او را اسحاق و یعقوب، «وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» (۴۹) و همه را پیغامبران کردیم
«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» و ایشان را از رحمت خویش بخشیدیم «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»

(۵۰) و ایشان را سخن نیکو و ستایش و آواء بلند دادیم.
«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ» و یاد کن در این نامه موسی را، «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» که او گزیده‌ای بود پاک کار، «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۵۱) و ما را فرستاده‌ای بود پیغامبر.
«وَنَادَيْنَاهُ» خواندیم او را و آواز دادیم، «مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» از سوی طور از سوی راست، «وَوَهَبْنَا لَهُ نَجِيًّا» (۵۲) و نزدیک کردیم او را بهمرازی «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَهْلًا» و بخشیدیم او را از رحمت خویش برادر او، «هَارُونَ نَبِيًّا» (۵۳) هارون پیغامبر.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» و یاد کن در این نامه اسماعیل را، «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» که او مردی راست وعده بود، «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (۵۴) و فرستاده‌ای بود پیغامبر. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» و کسان خویش را بنماز و زکاة همی فرمود، «وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا». (۵۵) و او نزدیک خداوند خویش پسندیده بود. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ» و یاد کن در این نامه ادريس را، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا». (۵۶) که او راستی بود راست رو راست گوی، پیغامبر.

«وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا». (۵۷) برداشتیم او را جایگاهی بلند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ایشان آنند که الله تعالی با ایشان نیکویی کرد و بر ایشان نعمت نهاد، «مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» از پیغامبران از نژاد آدم، «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» و از ایشان که برداشتیم ایشان را با نوح، «وَمِنَ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» و از نژاد ابراهیم و اسرائیل، «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» و از ایشان که ما راه نمودیم و برگزیدیم، «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» چون بر ایشان خواندندید سخنان رحمن و پیغامهای او. «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا». (۵۸) بسجود افتادندی سجود بر آن و گریان. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» و در رسید از پس ایشان پسینها. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» نماز بگذاشتند «وَأَتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» و بر پی آرزوهای خویش ایستادند. «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا». (۵۹) آری بیند کار تباه. «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» مگر آن کس که با پس آید و بگردد و نیکی کند، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند، «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۶۰) و از پاداش ایشان چیزی نکاهد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَأَنْذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» الانذار اعلام مع التّخويف، و الحسرة الندامة على الفئات. معنى حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل را شکسته و کوفته کند، یعنی يدع القلب حسیرا. روز قیامت روز حسرت خواند لانه يتحسر فيه كل مفرط فى الطاعة على تفریطه، و كل من كب المعصية على معصيته. معنى آنست که ای محمد! امت خود را بیم ده و بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت اندوه و شکستگی و درماندگی

باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال ابن عباس: قوله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ»، هذا من اسماء يوم القيامة عظّمه الله و حذرّه عباده. «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» فرغ من الحساب و ادخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار، و ذبح الموت.

روى ابو سعيد الخدرى رضى الله عنه قال: قال رسول الله (ص): «اذا استقرّ اهل الجنة فى الجنة و اهل النار فى النار، جىء بالموت فى صورة كبش املح، فيوقف بين الجنة و النار، فينادى يا اهل الجنة، فيشربون و ينظرون، ثم ينادى يا اهل النار، فيشربون و ينظرون، فيقال أ تعرفون هذا؟ هذا الموت. و ليس فيهم الا من يعرفه، فيذبح بين الجنة و النار، ثم يقال يا اهل الجنة خلود لا موت فيه و يا اهل النار خلود لا موت فيه. ثم قرأ رسول الله (ص) «وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ».

و فى رواية ابو هريره قال: قال رسول الله (ص). «يُؤْتَى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة! فيطلعون خائفين و جليين ان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت، ثم يقال يا اهل النار! فيطلعون فرحين مستبشرين رجاء ان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت، فيذبح على الصراط، ثم يقال، خلود فلا موت.

فيزداد اهل الجنة فرحا الى فرحهم و يزداد اهل النار حزنا الى حزنهم».

و عن ابن مسعود قال: ليس من نفس الا و هى تنظر الى بيت فى الجنة و بيت فى النار، و هو «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» و يرى اهل النار البيت الذى فى الجنة، ثم يقال لو عملتم، فتأخذهم الحسرة. و يرى اهل الجنة البيت الذى فى النار، فيقولون لو لا ان من الله عليكم قوله: «وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ» اى هم اليوم فى غفلة. اين غفلت بمعنى تغافل است.

ميگويد امروز در دنيا خويشتن را غافل ميسازند از كار آخرت و بدان ايمان مى نيارند، فذلك قوله: «وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» اى لا يصدقون به».

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا» اى نميتهم فيبقى الرب سبحانه فيرثهم.

معنى وراثت در لغت آنست كه ملك مورث بوفات وى با وارث نشيند، و وراثت حق تعالى نه باين معنى است كه آسمان و زمين و هر چه در آن همه ملك و ملك الله تعالى است، همه آفريده و نو کرده و ساخته او، نه از كسى خريده و يافته يا از ديگرى بوى

رسیده، پس معنی آیت آنست که جهانیان و جهانداران را برداریم و خلق را جمله بمیرانیم و ولایت داشت و امر و نهی ایشان بمرگ بریده گردانیم، تا دنیا از خلق خالی شود و جر مالک حقیقی و خدای باقی نماند، «وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ» یردّون فنجازیهم جزاء وفاقا. و قرأ یعقوب «یرجعون» بفتح الیاء و کسر الجیم.

«وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ» ای اذکر یا محمّد لقومک و امتک فی القرآن الّذی انزل علیک قصّة ابراهیم مع ایبه لیکون دلیلا علی صحّة نبوتک. «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» کثیر الصّدق. نبیّاً رسولا ینبی عن الله بالوحي.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ»

و هو یعبد الصنم: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ»

الدّعا، «وَلَا يُبْصِرُ»

العبادة و لا یدفع عنک مضرة و لا مکروها. رب العالمین ابراهیم (ع) را بیسندید و او را بستود بانکار که نمود بر بت پرستی پدر. معنی آنست که: ای محمد (ص) قوم خود را خبر ده از قصّه ابراهیم، آن مرد پیغامبر راستگوی راست رو که پدر خود را گفت، آزر بت پرست: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ»

چرا پرستی بتی که سمع ندارد و بصر ندارد؟

نه سمع دارد که دعای تو شنود. نه بصر دارد که عبادت تو ببیند. این دلیلی ظاهر است که خداوند عالم معبود جهانیان و آفریدگار همگان، او را سمعست و بصر. سمیع بسمعه، بصیر، ببصره. شنوایی است که همه آوازاها شنود و بشنوایی خود بهمه رازها رسد.

بینائست که بهیچ بیننده نماند، پوشیده و دور چون آشکار او نزدیک ببیند. «وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا»

قیل لا یدفع عنک عذاب الله. چرا بت پرستی که فردا عذاب الله تعالی از تو بار نتواند داشت؟

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» یعنی من الوحي. «مَا لَمْ يَأْتِكْ» و قیل اتانی الله من علم التوحید و معرفة الله، و من علم ما یکون بعد الموت و من استحقاق الکافر عذاب الله. «مَا لَمْ يَأْتِكْ» ای پدر از وحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد، و من آن دانم که

تو ندانی از علم توحید و معرفت خدا، و من دانم که فردا کافر را و بت پرست را عذاب کنند و تو می‌دانی. باری بر بی من رو و اتباع من کن تا دلائل توحید بر تو روشن کنم، و راه دین پسندیده بتو نمایم. «أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» یعنی دینا عدلا و هو الاسلام. معنی سوی در آیت عدلست هم چنان که در سوره الملک گفت: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا» ای عدلا مهتدیا علی صراط مستقیم.

اما آنچه در اول سوره گفت حکایت از جبرئیل «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» آن تسویت خلق است بر صورت بشر، هم چنان که در صفت آدم گفت: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ». ای سوئی خلقه.

«يَا أَبْتَ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» عبادة الشيطان طاعته فی تکفیره و اضلاله، يقول لا تطعه فيما يأمرک، «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا». العصی و العاصی واحد، العصی فی المعنی اکثر و کان اینجا زیادت است آن را معنی نیست، و گفته اند کان بمعنی صار است.

«يَا أَبْتَ» بفتح در هر چهار حرف، قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سوره یوسف رفت. «إِنِّي أَخَافُ» این خوف بمعنی علم است چنان که آنجا گفت: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» و المعنی آنک اعلم ان متّ علی ما أنت علیه، «أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ». و قيل معناه اخاف ان لا تقبل مني نصيحتي فيعذبك الله. «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» قرینا فی النار تلیه و یلیک.

ای پدر می ترسم نصیحت من نپذیری وانگه لله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آن گه پدر او را جواب داد: «أُرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْبَةِ يَا إِبْرَاهِيمُ؟» این استفهام بمعنی انکار است، یعنی أ ترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای ابراهیم از عبادت بتان می برگردی و می ننگ داری و طعن کنی و مرا امر و نهی میکنی؟ «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ» عن مقاتلک و امری و نهیی، «لَأَرْجُمَنَّكَ» و اگر ازین سخن برنگردی و این امر در باقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاک و قیل «لَأَرْجُمَنَّكَ» ای لأشتمنک يقال فلان یرمی فلانا و یرجم اذا شتمه، و منه قوله سبحانه.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ».

رجم در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنان که در سوره یس گفت:

«لَرَجُمَنَّكُمْ» یعنی لقتلنکم، و در سوره الدخان گفت: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرَجُمُونِ» یعنی تقتلون، و در سوره هود گفت: «وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» ای قتلناک. وجه دون رجم است بمعنی شتم، چنان که درین سوره گفت: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» لاشتمنک.

وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنان که گفت: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» یرمون بها.

وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنان که در سوره الکهف گفت: «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» یعنی رمیا بالظن وجه پنجم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.» ای الملعون.

قوله: «وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» یعنی زمانا طویلا، يقال تملّ حبیبک ای عش معه دهرا. و منه قیل اللیل و النهار ملوان، و قیل «وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» ای سلیمان صحیحا قبل ان یلحقک مکروه.

«قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری و جدایی و هجرت، چنان که تو از کسی فرا ببری و از وی برگردی گویی، سلامت علی فلان و کبرت علیه. و قیل سلام علیک ای سلّمتمنی لا لصیبک بمکروه، و هذا جواب الجاهل کقوله: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.»

«سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» یعنی ان تبت و آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرک توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری، و گفته اند ابراهیم (ع) که این سخن میگفت نمی دانست که استغفار از بهر مشرک محظور است و هنوز آیت نهی نیامده بود پدر را وعده استغفار داد بر امید اجابت، پس تا پدر زنده بود امید داشت که الله تعالی وی را ایمان دهد، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست.

«إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» ای بارًا لطیفًا محسنًا. و قیل الحفی العالم، المستقصى عن الشیء استخبارًا. يقال تحفی به اذا کرمه. ای کان یجیبنی اذا دعوته.

«وَأَعْتَزِلْكُمْ» هذا تفسير السلام. «وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» الدعاء في هذه الآية بمعنى العبادة. يقول افارقكم و افارق ما تعبدون من اصنامكم، «وَأَدْعُوا رَبِّي» ای اتفرد بعبادة ربی. «عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي» ای عبادة ربی. «شَقِيًّا» كما شقيتم انتم بعبادة الاصنام و يريد أنه يتقبل عبادتي و يثبني عليها، و الشقاء بالدعاء ترك اجابة الداعي.

«فَلَمَّا اغْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» چون ابراهيم از قوم خویش و از بتان و بت پرستان هجرت کرد و روی بما نهاد او را فرزند بخشیدیم: اسحاق و از پس اسحاق يعقوب و همه را پيغامبر کردیم. ابراهيم و اسحاق و يعقوب.

تا عالميان بدانند که بر الله تعالى هيچکس زيان نکند و مزد هيچ نیکوکار ضايع نکند.

رب العالمين در اين آيت منت نهاد بر ابراهيم (ع) که او را فرزند بخشیدیم، دليلست که فرزند صالح نعمتی باشد از الله تعالى بر بنده، و آنچه گفت: «أَنَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» اگر چه مخرج آن عامست معنی آن خاصست، که فرزند طالح خواهد نه صالح محال باشد که الله بر ابراهيم منت نهد به بخشیدن فرزند وانگه فرزند بر وی فتنه باشد، و از اينجا گفت پيغامبر (ص): «نعم الولد الصالح للرجل الصالح».

«فَلَمَّا اغْتَزَلَهُمْ» اين عزلت ابراهيم هجرت وی است از زمين عراق از کوئی بسوی شام، و اول که بشام فرو آمد بشهر حران فرو آمد، و آنجا ساره را بزنی کرد، و ساره دختر ملک حران بود بقول سدی، و بقول بعضی مفسران دختر هاران بود عم ابراهيم، و ابراهيم مدتی در حران بماند پس قصد مصر کرد و با وی لوط پيغامبر بود و ساره. و اين هجرت آنست که الله تعالى گفت: «فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ» و قال: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي» پس از مصر بيرون آمد و لوط بمؤتفكات فرو آمد و ابراهيم بزمين فلسطين. «وَوَكَّلْنَا جَعْلَنًا نَبِيًّا» ای جعلنا كل واحد منهم نبيا.

«وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» المال و الولد و النبوة «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» ای بقينا لهم الثناء الحسن، و الذكر الرفيع في كل الاديان. اين آنست که هر گروهی بر هر دين که باشند ابراهيم (ع) را ثنا گویند، و او را دوست دارند، و بنبوت وی اقرار دهند، همانست که جایی ديگر گفت: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ای القول بالحكمة و الخير، و سمي القول لسانا لانه باللسان يكون.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» مسلماً موحّداً مطيعاً لله، خالصاً غير مرآء. و قرأ الكوفيون، مخلصاً بفتح اللام، اى نبياً مختاراً اخلصه الله. «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مرسلًا بالوحى رفيع الشأن.

«وَوَدَّعَيْنَاهُ» اى دعوانه و كلمناه ليلة الجمعة. «مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» الطُّور جبل بين مصر و مدين. و الايمن اليمين. و هو يمين موسى و ذلك حين اقبل موسى من مدين يريد مصر، فنودى من الشجرة و كانت فى جانب الجبل على يمين موسى.

موسى از مدين برفته و روى بمصر نهاده كه نداء حق شنيد از جانب درخت از كران كوه از سوى راست موسى. «وَوَدَّعَيْنَاهُ نَجِيًّا» قال ابن عباس: ادنى حتى سمع صوت القلم. و فى رواية، حتى سمع صريف القلم الذى كتب به التوراة.

و فى رواية، قرّبه الربّ اليه حتى سمع صرير القلم حين كتب التوراة فى الالواح. و قال السدى: ادخل فى السماء فكلم. و قيل «وَوَدَّعَيْنَاهُ نَجِيًّا» اى رفعناه من سماء الى سماء و من حجاب الى حجاب حتى لم يكن بينه و بين العرش الا حجاب واحد. و عن مجاهد فى قوله: «وَوَدَّعَيْنَاهُ نَجِيًّا» قال بين السماء السابعة و بين العرش سبعون الف حجاب: حجاب نور، و حجاب ظلمة، و حجاب نور، و حجاب ظلمة، فما زال موسى يقرب حتى كان بينه و بينه حجاب. فلما رأى مكانه و سمع صريف القلم قال: «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»، و عن الربيع بن انس قال: مكث على الطور اربعين ليلة و انزل عليه التوراة فى الالواح، و كانت الالواح من برد. فقرّبه الربّ نجياً و كلمه و سمع صريف القلم، و ذكر انه لم يحدث حدثاً فى الاربعين ليلة حتى هبط من الطور. و النجى هو الذى ينجيك و تناجيه، الواحد و الجماعة فيه سواء. قال الله تعالى: «خَلَّصُوا نَجِيًّا». يقال ناجيته و نجّيته، قوم نجى و قوم نجوى. يقول الله تعالى: «وَإِذْ هُمْ نَجْوَى». و قيل هو مشتق من النجوة و هى الارتفاع. و نجياً نصب على الحال.

«وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا» اين اجابت دعاء موسى است كه وزارت هارون بدعا خواسته بود و گفته: «وَأَجْعَلْ لِي وَرِيراً مِنْ أَهْلِى هَارُونَ أَخِي» اى «جعلنا اخاه هارون نبياً نعمة منا على موسى.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» يعنى يصدق اذا وعد و يفى اذا ضمن،

و قیل الصادق بمعنی المصدق ای کان مصدوق الوعد، مفسران گفتند: پیغامبران همه راست وعده بودند، اما تخصیص وی بذکر از آن بود که با کسی وعده نهاده و سه روز در آن مقام در انتظار بنشست و بقول کلبی یک سال. «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» بعنه الله الی جرهم. اسماعیل بن ابراهیم پیغامبری بود مرسل، فرستاده الله تعالی به جرهم، قبیله‌ای بود از قبائل عرب و قوم وی بودند، و از ایشان زن خواست و زبان ایشان داشت. قال عطاء بن ابی رباح: لم يتكلم بالعربية من الانبياء الا خمسة: هود و صالح و اسماعیل و شعيب و محمد صلی الله علیهم اجمعین. و عن ابی جعفر قال: ان الله عز و جل لهم اسماعیل العربية و ترک اسحاق علی لسان ابيه.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ» الاهل هاهنا هم القوم الذين آمنوا به من ذوی القربى و غیرهم، كقوله مخبرا عن لوط: «رَبِّ نَجْنِي وَأَهْلِي» یعنی و من آمن بی، و كذلك فی قوله: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ». و يقال لاهل مكة اهل الله لانهم سكان حرمه و بيته، و يقال لحفظة القران اهل الله. و اهل كل شيء هو الذي يستحقه، قال الله تعالی: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ».

«بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» ای بالصلاة و الزكاة المفروضة علیهم فی شریعتہ.

«وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» لانه قام بطاعته.

«وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ» ادریس جد پدر نوح است، نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ و میان ادریس و میان آدم پنج پدرست و هو: اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن یانش بن شیث بن آدم. بقولی دیگر چهار پدر است میان ایشان: اخنوخ بن مهلائیل بن انوش بن شیث بن آدم.

و نام ادریس بیک قول الیاس است بیک قول اخنوخ و هو الاصح. و سمی ادریس لكثرة درسه الصحف المنزلة علیه. و قیل ادرا سین. رب العزة سی صحیفه بوی فرو فرستاد و بروایتی پنجاه صحیفه، و از بس که آن را درس کرد او را ادریس گفتند. اول کسی که خیاطت کرد و جامه دوخته پوشید او بود. و كانوا یکتسون قبل ذلك الجلود. و اول کسی که خط نشست بقلم او بود. و اول کسی که در نجوم و علم حساب نظر کرد او بود. سدی گفت: اول پیغامبری که رب العزة بخلق فرستاد از زمین پس از آدم و شیث ادریس بود. و

عمل وی در طاعت الله تعالی هر روز چندانی بود که اعمال همه خلق، و تحمید وی این بود: الحمد لله رب العالمین كما ينبغي لكرم وجهه، و عز جلاله.

و او را با آسمان برد زنده، چنان که عیسی را با آسمان بردند، بقول بعضی مفسران در آسمان چهارم است زنده، و بقول بعضی در بهشت است. مصطفی (ص) گفت: «لما عرج بی الی السماء اتیت علی ادریس فی السماء الرابعة».

و گفته اند چهار پیغامبر اکنون زنده اند، دو در زمین و دو در آسمان: الیاس و خضر در زمین، و عیسی و ادریس در آسمان. و علماء تفسیر را خلافتت که: سبب رفع وی با آسمان چه بود؟ ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: ادریس وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب بر وی تافت و از حرارت و تیزی گرما رنجور گشت گفت: من یک ساعت طاقت نمیدارم، آن فریشته که پیوسته آن را بر میدارد و با وی است چون طاقت می دارد، شفقت برد گفت: یا رب خفف عن حملها من حرها و ثقلها. رب العزة دعاء وی در حق فریشته اجابت کرد و آن بار گران بر وی سبک شد و تیش آن کم گشت، فریشته گفت: بار خدایا این حکم چیست و از کجا این قضا کردی؟ گفت: بدعاء بنده من ادریس. گفت بار خدایا مرا بنزدیک وی فرود آر و میان ما دوستی پدید کن. فریشته دستوری یافت و بر ادریس آمد، ادریس گفت من دانم که تو از مهینان فریشتگانی و ترا بنزدیک ملک الموت آبرویست، و سخن تو بر وی روان، از بهر من شفاعت کن تا قبض روح من در تأخیر نهد و روزگاری مرا فروگذارد تا در شکر و عبادت الله تعالی بیفزایم. فریشته او را بر پر خویش گرفت و بر آسمان برد و او را بنشانند آنجا که مطلع آفتابست، و خود پیش ملک الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام وی ادریس مرا بتو شفیع آورده که اجل وی روزگاری در تأخیر نهی. ملک الموت گفت این حکم در من نیست و در اجل خلق تقدیم و تأخیر نیست، اما اگر خواهی او را از مرگ خویش خبر دهم تا باری بساز کار آن روز مشغول شود. پس ملک الموت در دیوان عمر وی نظر کرد و بآن فریشته گفت تو در حق کسی سخن می گویی که از عمر وی بس چیزی نمانده و وفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست. فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است و این ساعت من از نزدیک وی آمدم، ملک الموت گفت چون تو باز گردی او را زنده نیایی

چون فریشته باز آمد، ادریس (ع) را دید رفته و روح وی باللّه تعالی رسیده. و عن کعب: ان ادریس کان له صديق من الملائكة فقال له، کلم لى ملک الموت حتى یؤخر قبض روحى، فعمله الملك تحت طرف جناحه فلما بلغ السماء الرابعة لقی ملک الموت فکلّمه فقال: این هو؟ قال: ها هو ذا. فقال من العجب انى امرت ان اقبض روحه فى السماء الرابعة. فقبض هناك. وهب گفت: ادریس در روزگار خویش عابدترین فرد بود، بدنیا التفات نکردی و پیوسته در آرزوی بهشت بودی و یک ساعت از عبادت نیاسودی و هر روز عمل وی باآسمان بردند چندان که عمل هر که در زمین، فریشتگان از آن تعجب میکردند، و ملک الموت مشتاق دیدار وی شد از اللّه تعالی دستوری خواست تا زیارت وی شود. دستوری یافت بیامد بصورت آدمی و او را زیارت کرد. ادریس صائم الدهر بود، نماز شام که افطار کرد، ملک الموت بر آن صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد، ادریس گفت: انى احبّ ان اعلم من انت؟ من میخواهم بدانم که تو که ای؟ گفت: من ملک الموت، از اللّه تعالی دستوری خواستم تا زیارت و صحبت تو آیم. ادریس گفت: مرا بتو حاجتی است.

گفت: چه حاجت؟ گفت: آنکه قبض روح من کنی. ملک الموت گفت. این بفرمان اللّه تعالی توانم کرد، از اللّه تعالی فرمان آمد که: اقبض روحه چون میخواهد روح او قبض کن، ملک الموت قبض روح او کرد، ربّ العالمین همان ساعت او را زنده کرد. ملک الموت گفت: ای ادریس چون دیدی؟ گفت: صعب دیدم و هائل، کاری دشوار و عقبه ای سخت. گفت: چه فایده را این سؤال کردی؟ گفت: لا ذوق کرب الموت فاکون له اشدّ استعدادا، آن گه ادریس گفت. مرا بتو حاجتی دیگر است، خواهم که مرا باآسمان بری تا بهشت و دوزخ ببینم. ملک الموت بدستوری و فرمان اللّه تعالی او را باآسمان برد، آن گه گفت از مالک در خواه تا درهای دوزخ بگشاید و لختی از آن انکال و سلاسل و انواع عقوبات که ربّ العزة بیگانگان را ساخته به بینم. هم چنان کرد.

ادریس (ع) چون آن دید از هول آن و شدّت و صعوبت آن بیفتاد و بیهوش شد. چون بیهوش باز آمد گفت: چنان که دوزخ نمودی بهشت نیز بمن نمای. بهشت بوی نمود بفرمان اللّه تعالی. ادریس ساعتی در بهشت طواف میکرد و در آن ناز و نعیم و فوز مقیم نظاره

میکرد. ملک الموت گفت: بیرون آی از بهشت تا بمقرّ خود باز گردیم.

ادریس در درخت بهشت آویخت و گفت: لا اخرج منها. فقال انطلق فلیس هذا باوانها. بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرارگاه سازی. ربّ العزّة فریشته دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم کند فریشته گفت: ما لک لا تخرج؟ چونست که بیرون نمی آیی؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته ای؟ ادریس گفت. حکم الهی و قضای ربّانی چنانست که: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». هر تنی که آفرید ناچار مرگ بچشد و من چشیدم. و گفته است: «وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرُدُّهَا» هیچکس نیست از شما که نه بدوزخ رسد و به بیند، و من رسیدم و دیدم. و گفته است جلّ جلاله: «وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» کسی که در بهشت شد بیرون نیاید، پس باین حجت من بیرون نیایم. فإوحى الله تعالى الى ملك الموت: باذنی دخل الجنة و بامری یخرج هو حیّ هناک، فذلک قوله تعالى: «وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا».

«أُولَئِكَ الَّذِينَ» ای الَّذِينَ تَقَدَّمْ ذَكَرَهُمْ. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این کنایت است از بعثت و تنبئت. میگوید ایشان آنانند که ما ایشان را پیغامبران کردیم و بکرامت و رسالت مخصوص کردیم تا خلق بایشان اقتدا کنند و راه ایشان روند. آن گه گفت پیغامبران کیستند. «مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ» یعنی ادریس، که ازین پیغامبران نامبرده هیچکس بآدم نزدیک تر از ادریس نبود. «وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا» یعنی و من ذرّیه من حملنا «مَعَ نُوحٍ» یعنی ابراهیم که از فرزندان سام نوح است و سام با نوح در کشتی بود. «وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ» یعنی اسماعیل و اسحاق و یعقوب. «وَ إِسْرَائِيلَ» یعنی و من ذرّیه اسرائیل و از فرزندان یعقوب، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

«وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا» الی دیننا «وَ اجْتَبَيْنَا» من بین الناس یعنی المؤمنین. «إِذَا تُلَى عَلَيْهِمْ» اینجا ضمیری است یعنی کانوا «إِذَا تُلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» ای کتب الله المنزلة. «خَرُّوا سُجَّدًا» ای سقطوا لوجههم ساجدین، تعظیمًا لله و کلامه. «وَ بُكِّيًّا» ای باکین خوفًا منه و طمعًا، و «سُجَّدًا وَ بُكِّيًّا» منصوبان علی الحال، و بکّیا جمع باک، و اصله بکویا علی وزن فعول، کشاهد و شهود و حاضر و حضور.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» ای انقرض هؤلاء الانبياء و جاء بعدهم قوم لا خیر فیهم، و الخلف اذا اضفته سکت اللّام، تقول خلف صدق و خلف سوء. و اذا لم تضفه، سکتته فی

الشَّرِّ وفتحته في الخير. و الخلف ايضاً اسم للقرن. يقال انقرضت قرون و خلوف. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» ميگويد چون پيغامبران و دينداران و صالحان و مؤمنان بسر رسيدند، از پس ايشان در رسيدند، يعنى در روزگار فترت قومی بد نابكار يعنى جهودان و ترساين و گبران. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» يعنى تركوا الصلاة المفروضة و لم يعتقدوا وجوبها لقوله تعالى: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ» فدل على كفرهم. مجاهد و قتاده و جماعتى گفتند اين خلف قومی اند بدان و عاصيان از امت احمد: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» يعنى اخروها عن مواقيتها و صلّوها لغير وقتها. «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» يعنى اللذات، شرب الخمر و الزنا و غير ذلك. نماز باول وقت نگرارند و در آن تقصير کنند و بر پى شهوتها روند. خمر خورند و زنا کنند، قال وهب: شرابون للشهوات، لعابون بالكعبات، ركابون للشهوات، متبعون للذات، تاركون للجمعات. خمر خوارانند، نرد بازانند، بحرام شهوت رانند و جمع و جماعت بگذارند. مجاهد گفت هذا عند قيام الساعة و ذهاب صالحى امّة محمد (ص) ينروا بعضهم على بعض في الأزفة.

روى ابن عمر قال: قال النبي (ص): «يكون في أمّتي من يقتل على الغضب في الأزفة. روى ابن عمر قال: قال النبي (ص): «يكون في أمّتي من يقتل على الغضب و يرتشى في الحكم و يضيع الصلاة و يتبع الشهوات و لا تردّ له راية». قيل يا رسول الله: أ مؤمنون هم؟ قال: «بالايمان يقرون».

و عن انس قال: قال النبي (ص): «إنها ستكون في بعدى ائمة فسقة يصلون الصلاة لغير وقتها فاذا كان ذلك فصلوا الصلاة لوقتها و اجعلوا الصلاة معهم نافلة.

«فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» اى هلاكا و شرّاً و عذاباً طويلاً، و قيل «يَلْقَوْنَ غَيًّا» اى جزاء غيهم. و قيل الغى واد في جهنم بعيد القعر متن الريح، فيه بئر يقال لها الههب كلما خبت جهنم سمرت منها، فذلك. قوله: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» و قيل هو نهر حميم فى النار بعيد القعر، خبيث الطعم، يقذف فيه الذين اتبعوا الشهوات. و قال ابن عباس: الغى اسم و واد فى جهنم، و ان اودية جهنم لتستعيد من حرّه، عدّ ذلك الوداى للزانى المصر عليه، و لشارب الخمر المصر عليه، و لأكل الربوا الذى لا ينزع عنه، و لاهل العقوق، و لشاهد الزور، و لامرأة ادخلت على زوجها ولدا.

«إِلَّا مَنْ تَابَ» من الشُّرْكِ و رجع عن ذنبه «وَأَمَّنَ» بلسانه و قلبه و صدق النبيين «وَأَعْمَلُ صَالِحاً» ادى الفرائض، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً» اى لا ينقصون من ثواب اعمالهم شيئاً. قرأ ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر و يعقوب، يَدْخُلُونَ بضم الياء و فتح الخاء، و الباوقن بفتح الياء و ضمّ الخاء. و وجه القرائتين ظاهر لا خفاء به.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» يوم الحسرة يوم القيامة سبق لقوم الشقاوة من غير ان يرتكبوا معصية، و لآخرين السعادة قبل ان يقترفوا حسنة. روز حسرت روز اول است در عهد ازل، که حکم کردند و قضا رانندند و هر کس را آنچه سزای وی بود دادند، رانده بی جرم و جریمت، نواخته بی وسیلت طاعت. یکی را خلعت رفعت دوختند و میل نه.

یکی را بآتش قطیعت سوختند و جور نه. آن یکی بر بساط لطف پر از ناز و خطاب: «فَأَسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمْ» شنیده. این یکی در وهده خذلان بنعت حرمان زهر «قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ»

چشانیده، آری سابقه‌ای رانده، چنان که خود دانسته. عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته از بشریت تیری ضعیف ترکیب در وجود آورده، و آن تیر در کمان علم ازل نهاده و در هدف حکم انداخته. اگر راست رود، ثنا و احسنت اندازنده را، اگر کژ رود طعن و لعن تیر را. شعر:

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان.

حضرت عزّ و جلال و بی نیازی فرش او منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان. قوله: «إِنَّا نَحْنُ نُرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» میگوید مائیم میراث بر جهان از جهانیان، و باقی پس جهانیان و جهان، و باز گشت کار خلق با ماست جاودان. اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقیت آن روز که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و عالم را هباء منثور گرداند و تیغ قهر بر هیاکل افلاک بگذراند، و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند، و زمام اعدام بر سر مرکب وجود کند. پس ندا در دهد که: «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» کرا زهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید، تا هم جلال احدیت جمال صمدیت

را پاسخ کند. و عزّ قدوسی کمال سبوحی را جواب دهد که: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».
 قوله: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» الصّدیق هو الواقف مع اللّٰه فی عموم
 الاوقات علی الصّدق کسی را صدیق گویند که با اللّٰه تعالیٰ بهمه حال و در همه وقت
 راست رود. بنفس در مجاهدت. بدل در مشاهدت. بروح در مکاشفت، بسرّ در ملاطفت،
 مراد خود فدای مراد حق کرده، ظاهر بخلق داده، باطن با حق آسوده، همه کس دست در
 دامن وی زده و دل وی بکس التفات ناکرده، خویشتن را باللّٰه تعالیٰ سپرده و بهر چه پیش
 آید رضا داده، اینست حال خلیل (ع) بگاہ بلا و محنت. جبرئیل او را پیش آمد که: هل
 لك من حاجة؟ روی از جبرئیل گردانید و گفت: اما الیک فلا.
 آن گه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد و بر وی اسباب باز زد و بزبان تفرید گفت:
 «حسبی اللّٰه و نعم الوکیل».

عزیزی میگوید: در عیادت درویشی شدم او را در بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق
 فی حبه من لم یصبر علی ضربه. در دوستی اللّٰه تعالیٰ صادق نیست آن کس که در زخم
 بلاء او صابر نیست، درویش سر برآورد گفت: ای جوانمرد غلط کردی، لیس بصادق فی
 حبه من لم یتلذذ بضربه. در دوستی او صادق نیست کسی کش با زخم او خوش نیست.
 معاذ در سكرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت: اخنقنی
 خنقک فو عزّتك انّی لاحبّک، و خنق آن باشد، که حلق کسی بگیری و می فشاری، معاذ
 گفت بیفشار چندان که خواهی بی آزرم که ترا دوست دارم. ای جوانمرد دلی که قدر حق
 در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی برگرفت، دیده ای که مشاهدت حق در
 آن دیده جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت. یکی در کار خلیل
 ابراهیم (ع) اندیشه کن که بر بساط صدق، در مجامع جمعیت، در محراب فردانیت معتكف
 گشت، بقصور و تقصیر خود معترف شد، از طلب نصیب خود غایب گشت، در میدان قرب
 حق قدم زد، آفت زمان و مکان، و آثار و اعیان، و اطلال و اشکال، و موجودات و
 معلومات بکلی از پیش خویش برداشت، گهی از خلق تبراً جست که: «فَاِنَّهُمْ عَدُوْلِيْ اِلَّا
 رَبَّ الْعَالَمِيْنَ»، گهی بحق توّلّا کرد که: «اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ»، لا جرم از حضرت عزّت
 او را خلعت و نعمت دادند و رقم خلّت کشیدند که: «وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا و ابراهیم

الذی و فی انه کان صدیقا نبیا» قوله: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ کَانَ مُخْلِصًا» بفتح لام خوانده‌اند و بکسر لام، اگر بکسر خوانی بدایت کار موسی است آنکه که در روش خویش بود، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آن گه که در کشش حق افتاد، یعنی کان موسی مخلصا فی سلوکه منهج النبوة عند عنفوان دولته، ثم خَلَّصناه عن سلوکه فجذبناه و اخلصناه. «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا» موسی را هم روش بود و هم کشش. «جاءَ مُوسَى لِمِیقَاتِنَا» اشارت است بتفرقت وی در حال روش و کلمه «رب» هم چنان است که: «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا».

باین کلمه حق او را در نقطه جمع میکشد، و مرد تا در روش خویش است قدم وی بر زمین خطر باشد چنان که گفته‌اند: «و المخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطه جمع رسد و کشش حق در رسد. ارض خطر را با قدم او کار نباشد، و قدم خود چندان بود که در روش باشد، چون کشش آمد قدم را پی کنند، نه قدم ماند نه قدمگاه، اینجا سرّ «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا» آشکارا گردد و قوت دل وی همه ذکر حق بود، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات و نام حق بود.

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که از بهر چه با تو سخن گفتم و بخلوتگاه مناجات بردم؟ ای موسی اطلاع کردم بر دلهای جهانیان، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع تر و در محبت صافی تر از دل تو، یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیتی، و ارع عهدهی، فانی قد وقفنک الیوم منی موقفا لا ینبغی لبشر بعدک ان یقوم مقامک منی، یا موسی اسمع نعتی، و لا نعت لنعتی اَلا ما نعت لک من نعتی، ان من نعتی اَنه لا ینبغی ان ینعت نعتی اَلا انا، فانا اَلذی اعرف نعتی، فلا اله اَلا انا، لیس لی شبیه و لا ندّ و لا نظیر و لا عدیل و لا وزیر یوازرنی. کنت قبل الاشیاء و اکون بعد الاشیاء، معروف بالدوام و البقاء و العز و السناء فلا اله غیری، و لا ینبغی ان یکون کذلک غیری.

قوله: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»، لختی پیغامبران را نام برد درین سوره، و مؤمنان و صالحان امت در ایشان پیوست که: «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» گفت ایشان را بفضل خود نواختم، بلطف خود را هشام نمودم، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم. آن گه در لطف و کرم

ببفزود و ایشان را بستود که: «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا». ظاهر عنوان باطن است، سجود ظاهرشان بر وجود سرائر دلیل واضح است. تن‌های ایشان بر خدمت داشته، دلها بحرمت آراسته، نور دل‌های ایشان با آسمان پیوسته.

قوله: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» الایه.. آن دور در گذشت و آن قرن بسر رسید باز قومی دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرتشان، بر پی شهوتها رفتند و دل در آشیانه شیطان بستند، حریص چون خوکان، متکبر چون پلنگان، محتال چون روبهان شریر چون سگان، بظاهر آدمی و بیاطن شیطان.

ای جوانمرد خاصیت آدمی نه بتغذی و تناسل است که نبات را همین هست نه بحس و حرکت است که حیوانات دیگر را همین هست، بلکه خاصیت آدمی بعلم و معرفت است، اما خطر گاهی داده‌اند او را که بیک لحظه بدرجه جبرئیل و میکائیل رسد، بلکه از ایشان در گذرد، و بیک خطرت بهیمه‌ای سعی گردد بلاقیمت، اگر نظر فضل الهی بدو رسد، «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» او را در پرده عصمت خویش گیرد، و اگر بعدل جباری بحکم سیاست بدو نگیرد، «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» او را در وهده غی افکند که: «فَسَوْفَ يَلْفُونَ عِيًّا».

قوله: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»، فاولئك الذين تداركهم الرحمة الازلیة و یسبقون فی النعم السرمدیة.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» بهشتهای همیشی، «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ» آن بهشتهای که رحمن وعده داد «عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» بندگان خویش را نادیده، «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱)» وعده الله تعالی آمدنی است.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا» نشنوند در آن هیچ سخن نابکار بیهوده، «إِلَّا سَلَامًا» مگر سخنی بسلامت. «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا» و روزی ایشان در آن میرسد، «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (۶۲) بامداد و شبانگاه.

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» آن بهشت که ما میراث رسانیدیم از بندگان خویش، «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۶۳) او را که پرهیزگار است.

«وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» فرو نمی آئیم مگر بفرمان خداوند تو «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» او راست آنچه پیش ما، «وَمَا خَلْفَنَا» و آنچه پس ما، «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» و آنچه میان ماست «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۶۴) و خداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست.

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند آسمانها و زمین، «وَمَا بَيْنَهُمَا» و هر چه میان آسمان و زمین است، «فَاعْبُدْهُ» او را پرست، «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» و بر پرستش وی شکبیا باش. «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۶۵) هیچ دانی او را همنامی و ماندی؟

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ» و میگوید مردم، «أِذَا مَا مِتُّ» باشد که من بمیرم؟ «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» (۶۶) آری براستی مرا از خاک زنده بیرون آرند؟ «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» نیندیشد مردم و دریاد ندارد، «أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ» که ما از نخست بیافریدیم او را «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (۶۷) و خود هیچ چیز نبود؟

«فَوَرَبِّكَ» بخداوند تو، «لَنَحْشُرَنَّهُمْ» که ایشان را فراهم آریم «وَالشَّيَاطِينِ» و دیوان، «ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ» آن گه ایشان را حاضر آریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ» گرد بر گرد دوزخ، «جِثِيًّا» (۶۸) بزانونها در نشسته.

«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» آن گه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم از هر گروهی، «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» (۶۹) کیست از ایشان که بر رحمن شوخ تر است و دلیرتر و گردن کش تر.

«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» آن گه ما دانائیم، «بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا» (۷۰) بایشان که سزاترند بسوختن بآن.

«وَإِنْ مِنْكُمْ» و نیست از شما هیچکس «إِلَّا وَارِدُهَا» مگر بدوزخ رسیدنی، «كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» (۷۱) بر خداوند تو بریدنی است و درواخ کرده «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» رهانیم ایشان را که از شرک بیهیزیدند. «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (۷۲) و فرو گذاریم کافران را در آن بر وی در افتاده.

«وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ» و چون بر ایشان خوانند، «آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ» سخنان ما چنان روشن و پیداست، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» جواب دهند کافران گرویدگان را «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ» که از ما دو گروه کدامست؟ «خَيْرٌ مَّقَامًا» بجایگاه به؟ «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» (۷۳) و که را بنا و

منزل نیکوتر؟

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گروه، «هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَعِيًّا» (۷۴) که با رخت تر بودند و با سازتر از ایشان.

«قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» گوی هر که در بی راهی است، «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» رحمن وی را مدد می‌کند و می‌پیوندد پیوستنی. «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» تا آن گه که بینند آنچه ایشان را همی وعده دهد «إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» یا عذاب یا رستخیز بمرگ. «فَسَيَعْلَمُونَ» آری آگاه شوند و بدانند «مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا» که آن کیست که جایگاه او بتر، «وَأَضْعَفُ جُنْدًا» (۷۵) و سپاه او سست‌تر و فروتر.

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» و الله تعالی راست راهانرا راهنمایی می‌فزاید «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» و کارها و سخنان پاینده نیک، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» بنزدیک خداوند تو در پاداش به است، «وَ خَيْرٌ مَرَدًّا» (۷۶) و بازگشت را به است.

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» دیدی آن مرد که کافر شد بآیات ما؟ «وَقَالَ لَأَوْتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» (۷۷) و گفت مرا مال دهند و فرزند.

«أَطَّلَعَ الْغَيْبُ» او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست؟ «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۷۸) یا بنزدیک رحمن دست افکند که پیمان نهاد؟

«كَلَّا» نه چنانست. «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» آری بنویسیم بر وی آنچه میگوید، «وَوَعَدُ لَهُ مِنْ الْعَذَابِ مَدًّا» (۷۹) و او را عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.

«وَوَرِثُهُ مَا يَقُولُ» آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم، «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» (۸۰) تا آید بی مال و بی فرزند تنها.

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً» و فرود از الله تعالی خدایان گرفتند، «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (۸۱) تا ایشان را انبوهی باشند و یار.

«كَلَّا» نه عز باشند ایشان را نه یار. «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان، «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدًّا» (۸۲) و فردا بر ایشان جز زآن باشد که پیوسند.

«أَلَمْ تَرَ» نمی‌بینی، «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» که بر گماشتیم شیاطین را بر

کافران، «تَوَّزُّهُمُ أَزًّا» (۸۳) تا ایشان را میخیزانند بیدکاری خیزایندنی.
«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» مشتاب بر ایشان، «إِنَّمَا نَعْدُ لَهُمْ عَذَابًا» (۸۴) که ما روزگار عمر ایشان
میشماریم شمردنی.

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» آن روز که فراهم آریم پرهیزگاران را، «إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ» (۸۵) تا
با رحمن برند ایشان را، سواران، ایمن و شاد.

«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» و رانیم ناگرویدگان بدکار را «إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» (۸۶) بسوی دوزخ،
پیادگان، تشنگان.

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ» نتوانند و ندارند و نیابند شفاعت، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»
(۸۷) مگر او که نزدیک رحمن پیمان گرفت.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (۸۸) گفتند که رحمن فرزند گرفت.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (۸۹) چیزی آوردید سخت بیگانه و بزرگ.

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ» نزدیک باشید و کامید آسمانها «يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» که بشکافد و پاره شود.
«وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ» و زمین بشکافید، «وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» (۹۰) و کوهها شکسته و پاره
پاره درهم اوفتند.

«أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» (۹۱) که ایشان خدای تعالی را فرزند گفتند.

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» (۹۲) و نسزد رحمن را که فرزند گیرد.

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» نیست هر که در آسمان و زمین کسست، «إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ
عَبْدًا» (۹۳) مگر آمدنی فردا بر رحمن بر بندگی.

«لَقَدْ أَحْصَاهُمْ» همه را دانسته است و با همه تاوسته، «وَعَدَّهُمْ عَذَابًا» (۹۴) و همه را
شمرده است شمردنی.

«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ» و همگان آمدنی اند باو، «يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۹۵) روز رستخیز تنها.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند «سَيَجْعَلُ
لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۹۶) دوست دارد رحمن ایشان را بدوها.

«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ» این قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبان تو، «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ»
تا بشارت دهی بآن پرهیزگاران را، و «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (۹۷) و آگاه کنی و بیم نمایی

باین قرآن گروهی پیچندگان و ستیزه گردن کشان را.

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند کردیم و تباه کردیم پیش از ایشان از گروه گروه. «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هیچکس می بینی از ایشان «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» (۹۸) یا هیچ آوازی و حسی و حرکتی از ایشان میشنوی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» نصب بدل من قوله الجنة، وقيل هو نصب على المدح، و عدن في معنى اقامة، يقال عدن بالمكان، اذا اقام به. جنّات بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جدا گانه بهشتی خواهد بود، و گفته اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنان که در سورة الرحمن آن را بیان کرد و گفت: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» پس از آن گفت: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ»، و پیغامبر (ص) آن را بیان کرده و گفته: «جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيها، و جنتان من فضة آنيتهما و ما فيها. و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن».

و قيل العدن بطنان الجنة و ذلك وسطها و سائر الجنان محدقة بها، و فيها عين التسنيم، ينزلها الصديقون و الشهداء و و الصالحون. مجاهد گفت: از ابن عباس پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت.

فوق سبع سموات. بالای هفت آسمان. عبد الله مسعود گفت: امروز بالای هفت آسمان است اما فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد. «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» ای بالمغیب عنهم و لم يروها، ای هم فی الدنيا و الموعود فی حال غيبة عنهم، یعنی در دنیاند بهشت را نادیده و از الله تعالی وعده یافته که بآن رسند، «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» مؤتی ما وعده لا محالة، بندگان بآنچه الله تعالی وعده داد رسیدنی اند، و روا باشد که مفعول بمعنى فاعل باشد ای وعده آت لا محالة. آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لا محالة.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا» ای قبیحا من القول. اللغو ما يلقى من الكلام و يؤثم فيه. لغو سخن نابکار است و سخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند، و گفته اند که لغو آن است که آن را معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ فایده نبود، رب العالمین میگوید در بهشت این چنین

سخنهای بیهوده بی فایده نگویند و نشنوند. «إِلَّا سَلَامًا».

این استثنا منقطع است تقدیره لکن یسمعون قولاً حسناً یسلمون منه. هر چه گویند و شنوند در بهشت از عیب و طعن رسته، و شنونده از گناه و ملامت ایمن و گفته‌اند «إِلَّا سَلَامًا» سلام است که بهشتیان بر یکدیگر میکنند و نیز فریشتگان بر ایشان سلام میکنند چنان که گفت: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» و گفته‌اند سلام ملک است جلّ جلاله بر بنده که میگوید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ». «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» ای فی الاوقات الّتی لو کانت ایاما و لیالی معتادة، لکان ذلک بکرة و عشیا، کفوله تعالی: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و لم یکن هناك ایام و لا زمان، لکن بمعنی انه خلقها فی مدة لو کانت مدة وقت و زمان لکان ذلک ستة ایام. و قیل لیس فی الجنة لیل، هم فی نور ابداء و انما یعرفون مقدار اللیل بارخاء الحجب و مقدار النهار برفع الحجب. و قیل تخدمهم باللیل الجوارى و بالنهار الغلمان، فذاک آیه اللیل و النهار.

در بهشت شب نیست همه نورست و روشنایی. گهی پرده‌ها فرو گذارند، بجای آرند که شبست، گهی پرده‌ها بردارند، دانند که روزست. و گفته‌اند چون کنیزکان ایشان را خدمت کنند و بر سر ایشان پیرایهای شراب گردانند آن را شب شمرند، و چون غلمان و ولدان ایشان را خدمت کنند آن را روز شمرند. و چون معلوم گشت که در بهشت شب نیست پس بامداد و شبانگاه را معنی آنست که ایشان را طعام و شراب دهند بدو وقت، بر مقدار بامداد و شامگاه، چنان که عادت مردم متنعم است. و قیل معناه الدوام، و ذکر طرفی النهار و اراد به کله، کفوله: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» و یرید به الدنیا کلها، یدلّ علی هذا قوله: «أَكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا» و بهذا المعنى قوله: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» قوله: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» ای تلك الجنة الّتی و صفت، هی الّتی نعطي المتقين الّذین یتقون الشّرک. قرأ رويس عن يعقوب نورث بالتشديد، و هما لغتان مثل وصی و اوصی و الاختيار التخفيف، کفوله: «اورثتموها و اورثتنا الارض تنبوا من الجنة» و الوراثة اقوى لفظة تستعمل فی هذا الباب لا تعقب بفسخ و نقض و استرجاع. و قیل المؤمنون یرثونها من الکفار. فان الله تعالى خلق لكل مكلف قسرا فی الجنة فمن آمن سكن قصره و من كفر جعل قصره لمؤمن زیادة فی درجته و کرامته.

روی ابو هريره رضی اللہ عنہ قال: «قال رسول اللہ (ص): «ما من غداة من غدوات الجنة و كل الجنة غدوات الا ترف الى ولي الله حوراء، و ان من الحور العين ادنا هن التي خلقت من خالص المسك و الزعفران»

و قال صلى الله عليه و سلم: «من يدخل الجنة ينعم لا يبؤس يحيى لا يموت لا تبلى ثيابه و لا يفنى شبابه».

و قالت عائشة: «الجنة سجسج ليس فيها برد و لا حر، ترابها الزعفران» و قال الحسن: نخل الجنة جذوعها ذهب و كرمها زمرد و ياقوت و سعفها حلل، تخرج الرطب امثال القلال احلى من العسل و ابيض من اللبن.

قوله: «و ما نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» سبب نزول این آیت آن بود که مدتی بگذشت که جبرئیل (ع) برسول خدای (ص) نیامد و وحی نیاورد، گفته اند چهل روز بود و بروایتی پانزده روز و بروایتی دوازده روز، و کافران ظن بد بردند و گفتند: «ان محمدا و دعه ربه و قلاه» و رسول خدای (ص) از نا آمدن جبرئیل دلتنگ و رنجور گشت و بر وی دشخوار آمد. تا رب العزة جبرئیل را فرستاد و آیت آورد: «و الضحى و اللیل إذا سجدى ما ودعك ربك و ما قلى» رسول (ص) گفت: «ابطأت على حتى ساء ظنى و اشتقت اليك»

دیر آمدی ای جبرئیل و مشتاق بودم بآمدن تو. رب العالمین بجواب وی آیت فرستاد «و ما نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ای قل یا جبرئیل لمحمد: «و ما نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» اللہ تعالی جبرئیل را گفت که محمد را جواب ده که ما که فریشتگانیم فرو نمى آئیم. مگر بفرمان خدای تو، آن گه توانیم آمدن که فرماید و فرستد.

و خلافت میان علما که بازماندن جبرئیل را سبب چه بود؟ مقاتل و کلبی و قتاده و ضحاک و عکرمه گفتند: قریب از رسول خدای پرسیدند قصه اصحاب الکهف و ذو القرنین و از روح. و رسول گفت: «ارجعوا غدا اخبرکم»

و لم يقل ان شاء الله، فابطأ جبرئیل و لم ينزل عليه الى اربعين يوما. و قال مجاهد: ابطأ الملك على رسول (ص) ثم اتاه فقال لعلى ابطأت؟ قال قد فعلت قال و لم لا افعل و انتم لا تتسوكون و لا تقصون اظفاركم و لا تنقون ابراجكم و لا تأخذون براجمكم، و قال: «و ما نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ».

و قيل هذا اخبار عن اهل الجنة أنهم يقولون عند دخولها: و ما تنزل هذه الجنان الا بامر الله، قوله: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» من امر الآخرة، «وَمَا خَلْفَنَا» اى ما مضى من امر الدنيا، «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» من وقتنا هذا الى يوم القيامة. و قيل «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» اى ما بين نفختين. و قيل «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» ما سيكون، «وَمَا خَلْفَنَا» ما كان، «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» فى الحال. و قيل «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» اى ما تقدمنا قبل ان نخلق، «وَمَا خَلْفَنَا» اى ما يكون بعد فنائنا، «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» من وقت خلقنا الى ان نموت. «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» اى ما نسيتك ربك يا محمد و ان تأخر عنك الوحي.

و عن ابى الدرداء قال: قال رسول (ص): «ما احل الله فى كتابه فهو حلال، و ما حرم فهو حرام و ما سكت عنه فهو عافية، فاقبلوا من الله عافيته فان الله لم يكن لينسى شيئا، ثم تلا هذه الاية: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا».

قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» اى خالقها و مالکها «فَاعْبُدْهُ» اى وحده. «وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» حتى يأتى الموت كقوله: «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» و يقال، «وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» دليل على ان العبادة ثقيلة مملولة و المؤمن مأمور بالصبر عليها لان الصبر لا يكون الا مقرونا بالكراهة و الصعوبة.

قوله: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» اى مثلا و قيل احدا يسمي الله، و قيل احد يسمي الرحمن فانهما اسمان ممتنعان على الخليفة، و قيل معناه هل تعلم احدا يستحق ان يوصف بصفات الله عز و جل، فيقال له خالق و قادر و عالم بما كان و ما يكون فذلك لا يكون الا من صفة الله عز و جل.

قوله: «وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أِذَا مَا مِتُّ» قراءت عامه اذا بهمزتين است بر استفهام، مگر قراءت ابن عامر كه وى اذا خواند بيك همزه بر لفظ خبر ما مت، ما صلح است و اصل سخن اذا مت است. «لَسَوْفَ» اين لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأكيد، و انسان درين آية ابى بن خلف الجمحي است كه بعث را منكر بود و اين سخن بر سبيل استهزاء و تكذيب گفت. استخوان ريزيده پاره اى بر دست نهاد و ريزه ريزه ميكرد و مى گفت: يزعم لكم محمدا انا نبعت بعد ما نموت. محمد (ص) مى گويد كه پس از آنكه بميريم ما را زنده خواهند كرد، همانست كه جاى ديگر گفت: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» رب العزة او را

جواب داد و بر وی حجّت آورد که: «أَ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ» مخفف بر قراءت مدنی و شامی و عاصم. میگوید یاد نمی‌دارد مردم «أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ». بر قراءت باقی «أَ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ» بتشدید، اصله یتذکر، فاندراج التاء فی الذال. میگوید نیندیشد و در یاد نیآورد ابی خلف که ما او را نخست بیافریدیم و خود هیچیز نبود، آن کس که بر نشأت اولی قادر بود بر نشأت اخری هم قادر باشد، همانست که گفت: «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» جای دیگر گفت: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ». قوله: «وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» دلیل علی ان المعدوم لیس بشیء فی حال عدمه. آن گه ربّ العزّة سوگند یاد کرد که بر انگیزم این کافران را روز قیامت ناچار با شیاطین، که همسر و همراه ایشانند، هر کافری با شیطان خود در یک سلسله بسته و حاضر کرده، اینست که الله تعالی گفت.

«فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» ای لنجمعنهم فی المعاد و الشیاطین. این واو بمعنی مع است ای لنحشرنهم مع الشیاطین، و هم قرناؤهم الذین اضلّوهم. «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا» ای حبسوا حولها فأحذقوا بها جثیا علی رکبهم حتّی یدفعوا فیها الاول فالاول. آن کافران را همه گردن بسته و بزانونها در نشسته گرد دوزخ در نشانند، همه بهم آرند، و آن گه الاول فالاول بدوزخ می‌اندازند. «جِثِيًا» ای جاثیة علی رکبهم. و قیل جماعات جماعات جمع جثوة.

قوله. «ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» ای جماعة متعاونة علی الشّرک و المعصية. «أَيُّهُمْ أَشَدُّ» ابتداء و خبر علی الرحمن «عَتِيًّا» ای عتوا و تجبروا فی الکفر و غلوا، و المعنی نبداً فی التعذیب بالاعتی فالاعتی و الاکبر فالاکبر جرماً برؤساء الضلالة اولاً، ثم باتباعهم و اشباعهم.

«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» ثم هاهنا لیست مما توجب تعقیبا، هذا کقولک فلان فاجر مارد ثم هو مع هذا من غیر رشدة بقول تعالی: «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» ان الذین هم اشدّ عتییا، «هُمُ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا» ای دخولاً و لزوماً. یقال صلی صلیاً مثل لقی یلقى لقییا، و صلیاً نصب علی التمییز.

روی ابو سعید الخدری قال: قال رسول الله (ص): «یخرج من النار عنق اشدّ سواداً من

القار فيقول أَنِّي وَكَلْتُ بَثَلَاثَةَ نَفَرٍ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ. وَ مِنْ دَعَا مَعَ اللّٰهِ اَلْهٰ اٰخِرَ .
و من قتل نفسا بغير نفس. قال فتنتطبق عليهم النار بمقدار خمس مائة سنة».
قوله تعالى: «وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا» اى ما منكم احد الا وارد جهنم، «عَلَى رَبِّكَ» كان
ورود كم النار، «عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» حتم ذلك و قضى قضاء لا محيص عنه. در معنى
ورود اهل علم مختلفند قومی گفتند دخولست، قومی گفتند اشرافست و مرور بی دخول
یعنی که فرا سر آن رسند و بگذرند و در آنجا نشوند. و منشأ خلاف آنست که وعیدیه
معتزله گویند: من دخل النار من الموحدين لا يخرج منها ابدا. گفتند موحد که در آتش
شود هرگز بیرون نیاید، و مرجیان گویند: لا يدخلها مؤمن. مؤمن خود در آتش نشود. و
اهل سنت گویند جایز است که مؤمنان در آتش شوند و ایشان را بمعصیت که کرده‌اند
عقوبت کنند، آن گه از آتش بیرون آرند، و بقول اهل سنت ورود، دخول است و حجت
ایشان از قران قوله تعالى: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بَسَّ السَّوْدُ الْمَوْرُودُ» و
قال تعالى: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِ
الْهٰةِ مَا وَرَدُوها» خلاف نیست که فرعون و بتان و بت پرستان که اندر این آیات از ایشان
خبر میدهد در دوزخ شوند نه آنجا بگذرند، که اگر بگذشتندی در بهشت شدند که بعد
از دنیا جز دوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شک نیست که ایشان هرگز به بهشت
نشوند و جز دوزخ جای ایشان نیست و معنى ورود جز دخول نیست.
و دليل برین قول سیاق آیتست که گفت: «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» و نجات بعد از دخول
باشد، نخست در میان کار شوند آن گه بیرون آمدن را نجات گویند، چنان که گفت: «وَ
نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» و خبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت:
«الورود للدخول لا يبقى برّ و لا فاجر الا دخلها فتكون على المؤمنين بردا و سلاما كما
كانت على ابراهيم حتى ان للنار او لجهنم ضجيجا من بردها».
«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»
عن ابن مسعود قال: قال النبي (ص): «يرد الناس النار و يصدون عنها باعمالهم، فاولهم
كلمع البرق ثم كالريح ثم كخضر الغرس ثم كشد الرجل ثم كمشيه».
و عن انس قال: قال النبي (ص): «يخرج من النار من قال: «لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ» و كان فى قلبه

من الخير ما يزن شعيرة، ثم يخرج من النار من قال «لا إله إلا الله» و كان فى قلبه من الخير ما يزن برة، ثم يخرج من النار من قال: «لا إله إلا الله» و كان فى قلبه من الخير ما يزن ذرة».

و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ما من مسلم يموت له ثلاثة من الولد آلا لم يبلغ النار آلا تحلة القسم، ثم قرأ وَاِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا»

و روى عن عمرو بن دينار قال: «تمارى ابن عباس و نافع بن الازرق، فقال نافع ليس الورود الدخول، فقال ابن عباس: هو الدخول، أ رأيت قول الله تعالى؟

«إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» ادخلوا ام لا؟ و قوله: «وَأَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» ادخل هؤلاء ام لا؟ اما و الله انا و انت سنردها و انا ارجوان يخرجنى الله منها و لا يخرجك منها لتكذيبك».

و روى ان النبى (ص) سئل عن معنى هذه الاية و عن كيفية الورود فقال: «ان الله تعالى يجعل النار كالسمن الجامد و يجمع عليها خلق الاولين و الآخريين ثم ينادى المنادى ان خذى اصحابك و درى اصحابى فوالذى نفس محمد بيده لهى اعرف باصحابها من الوالدة بولدها».

و حكى عن ابى جعفر النحاس قال: «إلا وادؤها» يعود الى يوم القيامة. و قال مجاهد: هو الحمى و الامراض تأخذ المؤمن «ثُمَّ تُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا» الشرك، «وَأَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» اى المشركين، «فِيهَا جِثِيًّا»، اى باركين على ركبهم صاغرين.

و قيل «تُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا» فى مسيرهم على الصراط من الوقوع فيها و التأذى بحرها، و من دخل الصراط فقد دخل النار قال ابن عباس: الورود على الصراط و الصراط على جهنم. و قال الحسين بن الفضل: تفكرت فى كون الصراط على النار و كيفيته سنين، فلم يتصور ذلك لى ان وقع لى ذات يوم ان الصراط فى النار شبه الارجوحة فى الدار».

«وَأَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» اى نترك الكفار فى النار، «جِثِيًّا» جميعا. و قال ابن زيد الجثى شرّ الجلوس.

قوله. «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» اى اذا قرئت على هؤلاء الكفار آيات القرآن بينات واضحات الدلائل و فيها ذكر المؤمنين و ان الله وليهم و ناصرهم، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» يعنى النضر بن

الحارث و اصحابه، للذين آمنوا» ای لفقراء لصحابة «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ» یعنی المؤمنین و الکافرین. «خَيْرٌ مَّقَامًا» منزلا و حالا «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» ازین مجلسا و مکانا.

مشركان قريش اصحاب مال و زينت دنيا و عيش فراخ و جای خوش تنعم و ناز بودند و درويشان صحابه اصحاب فقر و فاقت و خشونت بودند و بآن مال و زينت خود را بر درويشان صحابه فضل دیدند و افتخار آوردند. پس معنی آیت آنست که چون ما آیات قرآن فرو فرستیم، که در آن ذکر مؤمنان بود و نواختن ایشان و در آن دلایل و عبر بود ایشان در آن تدبیر و تفکر نکنند بلکه از آن افتخار و مکاثرت بمال و ثروت کردند و گویند بنگرید، که از ما و شما کدام گروهست که جای و منزل وی خوشتر و مال وی بیشتر و نعمت و جاه وی تمامتر، یعنی که ما به از شما ایم و حال ما بنزدیک الله تعالی از حال شما نیکوتر. الندی و النادی المجلس الذي يجمع القوم لحادثة او مشورة و منه دار الندوة، لأنَّ المشركين كانوا يجلسون فيها و يتشاورون في امورهم. و قرأ مکی مقاما بضم الميم و هما لغتان في المعنى واحد لأنهما يرجعان الى اسم المكان.

پس رب العالمین ایشان را جواب داد: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رَعِيًّا» ای قد اهلکنا اسلافهم و كانوا في الدنيا أكثر نعمة و اوفر زينة فلم ينفعهم من الله و لم يقربهم من رحمة و و النجاة من عذابه. قال اهل اللغة: الاثان متاع البيت ما يتمتع به الانسان من اداة لا غنى عنها، مشتق من اثيث و هو الكثير و ریا بتشديد قراءت شامی است، و قالون و اسماعیل از نافع. باقی قرآء ریا خوانند بهمز و هو المنظر، مشتق من رأیت ای ما يرى في صورة الانسان و لباسه. و قيل هو من قولك رویت ای منظره مرتو من النعمة ای ان عليه نضارة. و انتصاب اثانا و ریا على التفسير.

قوله: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ». الصيغة، صيغة الامر و المعنى الخبر، ای من كان في الشرك و الجهالة مده الله في كفره و متعه بطول عمره ليزداد طغيانا و ضلالا، یعنی جعل الله جزاء ضلالته ان يتركه و يمدّه فيها. كقوله: «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ». و قيل معناه من كان في الضلالة زاده الله ضلالا. و قيل معناه فليعيش ما شاء فان مصيره الى النار.

قوله: «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» ای الى ان يأتيهم ما يوعدون من الجزاء على كفرهم، ثم

فَصَلَّ فَقَالَ: «إِنَّمَا الْعَذَابُ وَ إِنَّمَا السَّاعَةَ» فهما منصوبان على البدل من «مَا يُوعَدُونَ» و المعنى حتى إذا رأوا العذاب أو رأوا الساعة، فالعذاب ما وعدوا به من نصر المؤمنين عليهم بانهم يعذبونهم قتلا و اسرا. و الساعة يعنى القيامة و ما وعدوا فيها من الخلود فى النار. معنى آيت آنست كه هر كه در ضلالت و كفرست ربّ العزة بجزاء كفر وى او را روزگار دراز فرا گذارد تا طغيان و ضلالت وى مى افزايد، آن گه يا در دنيا عذاب قتل و سبى بوى رسد يا در قيامت بدوزخ شود جاويد. «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» جواب آنست كه گفتند: «خَيْرٌ مَقَامًا». «وَ أَضْعَفُ جُنْدًا» جواب آنست كه گفتند: «وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا». قوله تعالى: «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بالمنسوخ، «هدى» بالناسخ، و قيل يجعل جزاهم ان يزيدهم فى يقينهم هدى كما أضلّ الفاسق بفسقه.

«وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» قيل الصلوات الخمس، و قيل اداء الفرائض، و قيل «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» هى الباقيات الصالحات لان ثوابها يبقى ابدا. «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» اى خير مما فيه الكفار من المال و حسن الحال. «وَ خَيْرٌ مَرَدًّا» عاقبة و مرجعا.

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» اين كافر العاص بن وائل السهمى است. مردى بود زنديق منكر بعث از جمله مستهزاءن. خباب را برو دينى بود بتقاضا شد جواب وى داد باستهزا كه: نه شما مى گوئيد كه در بهشت زر و سيم و حريرست؟ خباب گفت: بلى ما مى گوئيم و در كتاب خداست. عاص گفت باستهزا اكنون صبر كن تا ببهشت رسيم كه الله تعالى مرا آنجا مال و فرزند دهد دين تو بگزارم، ربّ العالمين در شأن وى اين آيت فرستاد: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ بِعَنَىٰ فِي الْجَنَّةِ، «مَالًا وَ وَكْدًا» جاي ديگر گفت: «وَ لَئِن رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» «وَ لَئِن رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» قرأ حمزه و الكسائي، و ولدا بالضمّ و الاسكان و قرأ الآخرون. و ولدا بفتح الواو و اللام و هما لغتان مثل العرب و العرب، و العجم و العجم، و منهم من يجعل الولد بالضمّ جمعا و الولد بالفتح واحدا، مثل اسد و اسد، و قيل الولد بالفتح الابن و الابنة و بالضمّ الاهل و الولد.

قوله: «أُطَّلِعَ الْغَيْبِ» يعنى انظر فى اللوح المحفوظ. و قيل اعلم علم الغيب حتى يعلم فى

الجنة هو، ام لا، «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» يعنى ام قال: «لا آله الا الله» و قدّم عملا صالحا. و قيل اعهد الله اليه ان يدخله الجنة.

روى ابن عباس قال: «قال رسول الله (ص): «من ادخل على مؤمن سرورا فقد سررتى، و من سررتى فقد اتخذ عند الله عهدا فلا تمسه النار، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ».

و عن الاسود بن يزيد قال: قال عبد الله: يقول الله عزّ و جلّ يوم القيامة من كان له عندى عهد فليقم، فقالوا يا ابا عبد الرحمن فعلمنا قال: قولوا: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ إِعْهَدَ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَأْنِي أَشْهَدُ أَنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّكَ إِنْ تَكَلَّمْتَ إِلَى نَفْسِي تَقْرِبْنِي مِنَ الشَّرِّ وَ تَبَاعَدْنِي مِنَ الْخَيْرِ، وَ أَنْتَى لَا تُؤْتِقُ إِلَّا بِرَحْمَتِكَ، فَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا تَوَدِّيهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ».

«كَلَّمَ» رد لقول العاص، اى ليس الامر كما يقول، «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» اى سنحفظ عليه «مَا يَقُولُ» فنجازيه به فى الآخرة. «وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» اى نزيد له من العذاب زيادة لا انقطاع لها، اى نزيده عذابا فوق العذاب، «وَ نَرْتُهُ مَا يَقُولُ» يعنى نسلبه ما يفتخر به من المال و النعمة، و نعطيه غيره من المؤمنين، «وَ يَأْتِينَا» اى فى الآخرة، «فَرَدًّا» لا يصحبه شىء من امواله و لا ينفعه احد من اولاده، و قيل التقدير «رَرْتُهُ مَا يَقُولُ» انه فى الدنيا يملكه و يعطى فى الآخرة مثله و ذلك انه قال لخباب، لئن كان ما تقول حقا فأنى فى الآخرة افضل نصيبا.

«وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» اى عبد الكفار الاصنام و الشياطين و الملائكة و عيسى، ليتعزوا فى الدنيا. و يصيروا الى العزّ الدائم فى العقبى، و قيل ليكونوا لهم عدة فى القيامة و شفعاء لهم كقوله: «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، و قوله: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى». كافرين پرستیدهها كه پرستیدند فرود از الله تعالى بآن پرستیدند تا ایشان را از آن عزّ باشد و جاه و انبوهی در دنیا و قیامت یارایشان باشند در دفع عذاب خدا از ایشان و شفیع ایشان. رب العالمین گفت: «كَلَّمَ» نه چنان است كه ایشان می پندارند كه ایشان نه عزّند و نه یار و نه شفیع، نه در دنیا بكار آیند نه در عقبی.

«سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» فردا در قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و بیکدیگر کافر، هم

عابد از معبود و هم معبود از عابد، و در قرآن از این نمط فراوانست «وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارًا تَغْبُونَ»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ» «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكُمْ».

قوله: «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» ای اعوانا عليهم و اعداء ارادوا ان يكونوا لهم شفعاء فيصيرون لهم خصماء. الضدّ يقع على الواحد و الجمع. فردای قیامت رب العزّة بتان را با کافران حشر کند و ایشان را عقل و نطق دهد تا در دوزخ عابدان خود را خصمی کنند و گویند: ربنا عذب هؤلاء الذين عبدونا من دونك. و قيل «يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» ای قرناء في النار على هيئة يعذبون بها، كما قال تعالى في مانعي الزكاة: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ».

قوله: «أَلَمْ تَرَ» یا محمد: «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» ای سلطانهم عليهم بالاغواء و ذلك قوله: «وَ اسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ» الایه... و قيل قیضنا لهم الشیاطین مجازاة على كفرهم كقوله: «وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ تَقْيِضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» و قيل «ارسلنا الشیاطین علیهم» ای خلینا الشیاطین و اياهم فلم نعصمهم. قوله: «تَوَزَّؤُهُمْ أَرْأًا» ای تزعجهم از عاجا حتی یرکبوا المعاصی. و الارّ و الهزّ واحد و هو التحریک و الازیز الغلیان، و منه الخبر

كان النبي (ص) یصلی و لجوفه ازیز کازیز المرجل من البكاء. و معنى الایة مکننا الشیاطین من دعاء الکفار بالوساوس الی الکفر و الشرك و تزیین المعاصی بالتّمویّهات.

«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» این درشان قومی است که استهزای کردند بمؤمنان و بقرآن و رسول خدای از آن ضجر میشد میخواست که ایشان را بزودی عذاب رسد و هلاک شوند. ربّ العالمین گفت: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» العقوبة لهم، «إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ» الایام و السنین حتی تنقضى آجالهم فینقلوا الی النار، و قيل نعد اعمالهم نحصى انفسهم و نمهلهم، لیزدادوا اثما، فنجازیهم على جميع ذلك.

حکى انّ المؤمن کان یقرأ سورة مریم و عنده العلماء فلما انتهى الی هذه الایة التفت الی

محمد بن السماك مشيرا اليه بان يعظه فقال: اذا كانت الانفاس بالعدد و لم يكن لها مدد فما اسرع ما ينفد.

قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً» راكبين على النوق، و قيل على نجايب. و الوفد مصدر، وفد وفدا و وفودا و وفادة اذا زار الملوك و الاشراف. و قيل جمع وافد كصاحب و صاحب.

«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» كما تساق البهائم، «إِلَى جَهَنَّمَ» قال سبحانه فى مقابلة الحشر، السوق لما فى ذلك من الكرامة و فى هذا من الالهانة، اى يساقون بعنف الى ذل، كما تساق الإبل العطاش الى الماء. «وَرِدَاءً» اى مشاة افرادا عطاشا، لأن الوارد يرد لازالة العطش. قال اهل اللغة وردا مصدر، و التقدير ذوى ورد، و قيل وردا بمعنى واردين.

و قيل الورد النصيب، اى يكونون وردا لها، اى نصيبا و حظا، اى هم نصيب جهنم، و المؤمنون نصيب الجنة. قال الربيع بن انس: اما المتقون فيفقدون الى ربهم فيكرمون و يعطون و يحيون و يشفعون. و المجرمين يساقون رجالا عطاشا قد تقطعت اعناقهم من العطش.

روى ان على بن ابي طالب (ع) قال: لما نزلت هذه الاية، قلت يا رسول الله انى رأيت الملوك و وفودهم، فلم ار وفدا الا ركبانا فما وفد الله؟ فقال رسول الله يا على اذا حان المنصرف من بين يدي الله تعالى تلقت الملائكة المؤمنين بنوق بيض، رحالها و ازمتها الذهب، على كل مركب حلة لا تساويها الدنيا، فيليس كل مؤمن حلة، ثم يستنون على مراكبهم فتھوى بهم النوق حتى تنتهى بهم الى الجنة، فتتلقاهم الملائكة «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».

روى ان النبى (ص) قال: «يا على و الذى نفسى بيده، أنهم اذا خرجوا من قبورهم، استقبلوا بنوق عليها رحال الذهب، شراك نعالهم نور يتلأأ، فيسيرون عليها، فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنة».

و عن ابي مرزوق فى قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً» قال: يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صورة و جها و اطيها ريحا، فيقول، من انت؟ فيقول، أما تعرفنى؟ فيقول، لا، الا ان الله طيب ريحك و حسن وجهك، فيقول انا عمك الصالح، هكذا كنت فى الدنيا حسن العمل طيبه، طالما ركبته فى الدنيا فهلهم فاركبني، فيركبه،

فذلك قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا».

قوله تعالى: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ» اى لا يملك الشفاعة، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، العهد هاهنا توحيد الله عزّ و جلّ و الايمان به معنى آن است كه شفاعت نتواند كرد در حق هيچكس الا مؤمن موحد. يعنى كه مؤمن موحد هم خود شفاعت كند از بهر ديگران و هم براى وى شفاعت كنند بالله تعالى، و روا باشد كه «لَا يَمْلِكُونَ» ضمير مجرمان نهند، اى لا يملك المجرمون الشفاعة، يعنى لا يشفعون لا حد و لا يشفع لهم احد، كما يشفع المؤمنون بعضهم لبعض، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ» باين قول استثناء منقطع است، اى لكن مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، انه يملك الشفاعة.

سميت شفاعة شفاعة، لان الشفيع يأتى فردا و ينصرف شفعا. پارسى شفاعت جفت شدن است، و منه الشفّعه فى الرباع. قال ابن عباس: لا يشفع الا من شهد ان لا اله الا الله، و تبرا من الحول و القوة، لا يرجو الا الله عزّ و جلّ.

روى ابن مسعود قال: سمعت النبى (ص) يقول لاصحابه ذات يوم: أيعجز احدكم ان يتخذ كل صباح و مساء عند الله عهدا؟ قالوا: وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال: يقول كل صباح و مساء: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ انى اعهد اليك فى هذه الحياة الدنيا بانى اشهد انك لا اله الا انت، وحدك لا شريك لك و ان محمدا عبدك و رسولك و انك ان تكلمنى الى نفسى تقربنى من الشر، و تباعدنى من الخير، و انى لا اثق الا برحمتك فاجعل لى عندك عهدا توفينه يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد». فاذا قال ذلك طبع عليه طابع، و وضع تحت العرش، فاذا كان يوم القيامة نادى مناد: اين الذين لهم عند الله عهد؟ فيدخلون الجنة.

عن كعب بن عجرة عن النبى (ص) قال: قال الله تعالى: «من صلى صلاة لوقتها و لم يذرها استخفافا بها، لقينى يوم القيامة و له عندى عهد ان ادخله الجنة، و من لم يصلها لوقتها و تركها استخفافا بها، لقينى يوم القيامة و ليس له عندى عهد، ان شئت عذبتة و ان شئت غفرت له».

قوله: «وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَ كَدًّا» يعنى النصرارى و قبائل من العرب كانوا يزعمون ان الملائكة بنات الله لذلك سترهم عن العيون.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً» اى قل لهم يا محمّد لقد جئتم شيئاً «إِذَا» آتيتم امرا منكرا و قلتم قولاً عظيماً، اى كفرا عظيماً. و الاد الداهية، و هى الامر الشديد، يقال: اذ الامر يئد اذا عظم. قوله تعالى: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ» قرأ نافع و الكسائى، يكاد بالياء لتقدّم الفعل، و الباقون بالتاء لتأنيث السّمَاوَاتِ «يَتَفَطَّرْنَ» بالتاء، حجازى و الكسائى و حفص و هو من التفتّط، يقال: فطّرتَه ففتطّط، مثل صدعته فتصدّع. و قرأ الباقون ينفطرن بالنون، من الانفطار و معناهما واحد. «وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ» يعنى تنصدع، «وَ تَخْرُ الْجِبَالُ هُدّاً» اى تسقط الجبال كسرا. و قيل انه داما بشدة، و الهدّة صوت الصّاعقة.

«أَنْ دَعَوْا» اى لان دعوا، «لِلرَّحْمَنِ وَكَدّاً». قال ابن عباس: فزعت السّمَاوَاتِ و الارض و الجبال و جميع الخلائق الّا الثقلين و كادت ان تزول، و غضبت الملائكة و استعرت جهنّم حين قالوا الله سبحانه ولد. و عن عون بن عبد الله قال: انّ الجبل لينادى الجبل باسمه، يا فلان هل مرّ بك اليوم ذاكر لله؟ فيقول، نعم، فيستر به.

ثم قال عون: هى للخير اسمع أ فيسمعن الزور و الباطل و لا يسمعن غيره؟ ثم قرأ هذه الاية.

و روى ابو موسى قال: قال رسول الله (ص): ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله، انهم يدعون له ولدا و انه يعافيههم و يرزقهم، ثم نزه نفسه عزّ و جلّ عن الولد، فقال: «وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَكُلاً» اى لا يفعل ذلك و لا يحتاج اليه و لا يوصف به لانه لا يليق به الولد اذ لا مجانسة بينه و بين احد، لانه غنى غير محتاج الى معونة الاولاد و الانس معهم و التزيين بهم.

قوله: «إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اى ما كلّ من فى السماوات و الارض من الملائكة و الانس. ممّن اتّخذوه لها و ممّن سمّوه ولدا كعيسى و عزيز و غيرهما، «إِلَّا آتَى الرَّحْمَنُ عَبْدًا» اى الّا و هو يأتى الله سبحانه يوم القيامة مقرّاً له بالعبودية، و أنّما ذكر ذلك لانه كان فى الدنيا من يدعى الربوبية لنفسه و يستكبر عن الاعتراف لله بالعبودية، فاذا كان يوم القيامة استنوا كلهم فى الإقرار لله بالعبودية و تبرؤا اليه من كلّ كفر و شرك. قوله: «آتى» اسم فاعل من اتى و هو للاستقبال، و التقدير يأتى.

قوله: «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ» اى احصى مبلغ جميعهم فى اللوح المحفوظ.

«وَعَدَّهُمْ عَذَابًا» ای علم عددهم و انفاسهم و اقوالهم و افعالهم، حرکاتهم و سکنااتهم قوله: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» وحيدا بلا مال و لا ولد و لا ناصر و لا معين. و قوله: «آتِيهِ» و حدّ لفظه جملا على لفظ الكلّ.

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» ای يحبهم و يحبهم الى عباده المؤمنين من اهل السماء و الارض. قومی گفتند اين محبت فردا در قيامت خواهد بود که ربّ العزة غلّ از دل مؤمنان بيرون کند، چنان که گفت: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ»، تباعض از میان ایشان برخيزد و محبت محض و دوستی خالص بماند، و گفته اند که منادی ندا کند در عرصات قيامت که: انّ الله يحبّ فلانا فاحبوه، فيحبّه، هل القيامة.

اما بيشتري مفسران بر آنند که اين محبت در دنياست. سلمان فارسی گفت: اذا اراد الله بعد خيرا فقه في الدين و حبه الى الناس.

و پيامبر (ص) گفت: چون الله تعالى بنده ای را دوست دارد، بجبرئيل خطاب کند که من فلان را دوست ميدارم، شما که اهل آسمانهايد او را دوست داريد، اهل آسمانها او را دوست دارند، آن گه در زمين محبت وی در دل خلق افکند تا زمينيان او را دوست دارند، و در بغض همچنين.

براء عازب گفت که: پيامبر (ص) علی (ع) را گفت: «يا علي قل اللهم اجعل لي عندك عهدا، و في صدور المؤمنين ودا»، فانزل الله تعالى هذه الآية، فما من مؤمن الا و هو يحبّ عليا.

و كان هرم بن حيان يقول: ما اقبل عبد بقلبه الى الله الا اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودّتهم و رحمتهم.

قوله: «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ» ای سهلنا القران على لسانك و انزلناه بلغتك، «لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» يعنى المؤمنين. «و تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» شدادا فى الخصومة. رجل الدّ شديد الخصومة. و رجال لدّ اذا كان من عادتهم مخاصمة الناس. و اللدد شدة الخصومة و قيل الالدّ الذى لا يقبل الحقّ و يدعى الباطل. قال الله تعالى: «وَهُوَ الَّذِي الْخِصَامِ».

و قال النبى (ص): «ابغض الرجال الى الله، الا لدّ الخصم».

ثم خوف اهل مكة فقال: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» ای قبل قریش من امة كافرة. «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هل ترى منهم احدا؟ «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» صوتا الاحساس الادراك بالحاسة الرکز الصوت الخفی، و الحركة التی لا تفهم.

ای لَمَا اتاهم عذابنا لم یبق منهم شخص یری، و لا صوت یسمع. و قیل ماتوا و نسی ذکرهم.

روی ان ابا بكر الصدیق، كان یقول فی خطبته: این الوضاء الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم؟ این الملوك الذین ساروا بالزخرف الی الزخرف و اعطوا الغلبة فی مواطن القتال؟ این الملوك الذین ساروا بالزخرف الی الزخرف و اعطوا الغلبة فی مواطن القتال؟ این الملوك الذین اتخذوا المدائن و حصونها بالحوائط، و اتخذوا فیها العجائب؟ این الشباب الناعمون اصبحوا فی بطون الارض؟ هل تحس منهم من احد؟ او تسمع لهم ركزا؟
النوبة الثالثة

قوله: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» خداوند زمین و آسمان، كردگار نیکوکار رهی دار مهربان، لطیف نشان و کریم پیمان و قدیم احسان.

بندگان خود را تشریف می دهد، بفضل و لطف خود ایشان را می نوازد، بناء حجره دولت مینهد، وعده راز و ناز و نعمت میدهد، وعده ای نیکو، تشریفی بکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدیسان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بدادندی از این خلعت و کرامت و نواخت بی نهایت که روی بخاک نهاد، یکی «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ». دیگر «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا». سدیگر «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». چهارم «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» نگر تا بچشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد الهینند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاک بود آلوده، در ظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاک عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، و روز نوروز شد، و بخت فیروز شد. تقاضایی از پرده غیب بصحرای ظهور آمد، بر همه عالم بگذشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاک آدم رسید عنان باز کشید، نقاب از جمال دلربای برداشت و گفت ای خاک افتاده و خویشان را بیفکنده، منت آمده ام،

سرماداری. شعر:

و کم باسطین الی وصلنا
اکفهم لن ینالوا نصیباً.
که داند که درین خاک چه تعبیه‌ها است، حق میگوید جلّ جلاله: «خلقت قلوب عبادی
من رضوانی».

ما گل دل دوستان خود را بزلال رضای خود سرشتیم، آن گه کالبد را بر فتراک دل بستیم
و بعالم صورت فرستادیم، آن گه برین کالبد پر فضول شحنه‌ای از تکلیف خطاب شرع
گماشتیم، گفتیم ای چشم تو در تصرف شحنه تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب
باش. ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم.
قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» دارنده آسمان و زمین و عرش و فرش و بر و
بحر اوست، غالب بر همه امر او، نافذ بر همه مشیت او، جهان و جهانیان همه رهی و
چاکر او، هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک او، پادشاهی که
ملکش را عزل نیست، عزّش را ذلّ نیست، جدّش را هزل نیست، حکمش را رد نیست، و
از وی بدّ نیست.

بموسی (ع) وحی کرد: یا موسی. انا بذكّ اللازم فالزم بذكّ. ای موسی من ناگزیر توام، از
همه گریزست و از من گریز نیست، از همه چاره و از من چاره نیست، بندگی کن که بنده
را حیلتی به از بندگی نیست، اینست که ربّ العالمین فرمود در این آیت: «فَاعْبُدْهُ وَ
اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» بار بندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار، چون میدانی که
نهنده این بار کیست، و تعبیه این بار در این راه چیست؟

شکیبایی کن و هیچ منال. هر که جلال حق بشناخت، و مقصد این راه بدانست، دست
تصرف وی از کونین کوتاه بود، و پای عشق وی همیشه در راه بود، قعر چاه بنزدیک وی
چون صدر و جاه بود.

پیر طریقت گفت: الهی گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که بینم، باز ناگاه نوری
تابد که جمله بشریّت در جنب آن ناپدید بود، الهی چون عین هنوز منتظر عیانست، این
بلای دل چیست؟ چون این طریق همه بلاست چندین لذّت چیست؟

الهی گاه از تو می‌گفتم و گاه می‌نوشیدم، میان جرم خود لطف تو می‌اندیشیدم، کشیدم

آنچه کشیدم، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.

قوله: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ» الآية... ربّ العزة در این آیت شکایت از بیگانگان با دوستان میکند، که ایشان بعث خلق از جلال قدرت ما مستبعد می‌دارند، همانست که در خبر صحیح گفت: «كذّبي ابن آدم و ليس له ذلك»

فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را و نه سزد که مرا دروغ زن گیرد، و همی گوید: «لن يعبدني كما بداني» چنان که از نخست مرا بیافرید باز نیافریند مرا بعد از مرگ، و نه چنانست که میگوید، که من همان قادرم که در اول بودم، در اول نبود و بیافریدم، در آخر پس از آن که بود و نیست گشت، باز آفرینم، بجلال حکمت و کمال قدرت خویش، پس سوگند بر سر نهاد و گفت: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» قسم در قرآن بر سه قسم است: یکی بذات باری جلّ و جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. اما قسم بذات آنست که گفت: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ» «قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ». و قسم بصفات آنست که گفت: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» «فَبِعِزَّتِكَ» و قسم بافعال قسم بمخلوقاتست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنان که گفت: (وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا) «وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» «وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا» و مانند آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت، چنان که گفت: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» اقسام بالقیامة لیعلم هیبته فیها. سوّم تذکیر نعمت چنان که گفت: «وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ». اقسام بهما لیعلم نعمته علی العباد. چهارم بیان تشریفست، چنان که ربّ العزة گفت در حق مصطفی (س): «لعمرك». اقسام بذلک لیعلم شرفه و تخصیصه بالقریبة و الزلفة. و فائده سوگند آنست که تا مؤمن را در دین یقین افزایش دهد و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، و کافر در انکار بیفزاید، تا حجت بر وی قوی تر و بلیغ تر گردد و عقوبت وی صعب تر بود. «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينِ» آدمیان دو گروهند: مؤمنان و کافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فریشتگانند هم در دنیا چنان که گفت جلّ جلاله: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ». هم بوقت مرگ چنان که گفت: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» هم. در قیامت، چنان که گفت: «وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ». هم در بهشت، چنان که گفت: «وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ».

و کافران قرین ایشان شیاطین اند بهمه حال، در دنیا گفت: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أُرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ». در قیامت گفت: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ». در دوزخ گفت: «وَأَتَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ» ای کلّ واحد من الکفار یکون مقرّناً مع شیطان بالسلاسل فی النار.

قوله: «وَأِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» ورود بر دو ضربت دو گروه را، یکی ورود ادب و تہذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تہذیب مؤمنانرا است، غضب و تعذیب کافران را. مؤمن بگناه آلوده گشته از آن کہ دنیا سرای پر غبارست درن و وسخ معاصی برو نشسته، از دوزخ گرمابه‌ای ساختند او را، تا از اوساخ مطہر گردد و مہذب شود، آن گہ بمحلّ کرامت و منزل سعادت رسد، و نیز جوهر آب و گل تا خام بود بی قیمت بود، چون با آتش بگذشت آن گہ قیمت گیرد پیرایه شراب شود، حضرت ملوک را بشاید. و گفته‌اند حکمت ربّانی باوردن مؤمنان در آتش، آنست کہ تا جودت عنصر و قوت حال موحدان بمشرکان نماید، کہ جوهر چون اصلی بود، آتش آن را تباہ نکند، زر خالص چون کہ در آتش نہی آتش آن را تباہ نکند، بلکه روشنتر و افروخته تر گردد، چنانستی کہ با ابلیس میگوید: تو بر طینت آدم تکبّر آوردی کہ: «أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»، اکنون در نگر تا شرف طینت بینی، آن طینت بتمکین و تربیت احدیّت بانجا رسد کہ دوزخ از وی بفریاد آید، کہ: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک لہی».

و روی ان بعض المؤمنین اذا دخل الجنة قال ألیس قد وعدنا ربنا ان نرد النار؟ فتقول له الملائكة انکم قد وردتموها و هی خامدة. و قیل یورد اللہ الخلق النار ثم یجعلهم فرقتین، فرقة یستغیثون من النار، و فرقة تستغیث النار منهم، لیتبیین ان النار مأمورة لا تحرق الا بامر.

در بعضی اخبار آمده کہ روز قیامت قومی را از امت محمد سوی دوزخ رانند، چون بدر دوزخ رسند مالک ایشان را گوید شما چه قومید؟ چون افتادید باین راه کہ بر شما آثار شقاوت و داغ بیگانگی نمی بینم؟ نشان بیگانگان آنست کہ رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق، سلسله بر دست و پای و غل بر گردن شما را این حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امة محمد (ص).

مالک گوید اکنون خود در آتش شوید که مرا از محمّد پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر و عنف بدوزخ اندازم، ایشان گویند: یا مالک دعنا نیک علی انفسنا ساعة، بگذار یک ساعت که ما بر خود بگرئیم و ماتم خود بداریم، که ما هرگز ندانستیم و ظنّ نبردیم که ما را باین راه در آرد و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند، که اگر کشتی بر اشک ایشان نهند روان گردد، پس ندا آید از بطنان عرش مجید
یا مالک الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار.

تا کی ایشان را عتاب کنی باّتش انداز ایشان را، مالک گوید: ادخلوا النار.

در دوزخ شوید ایشان قدم بر دارند گویند: بسم الله.

آتش از زیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد مالک گوید.

یا نار خذیهم.

ای آتش بگیر ایشان را، آتش روی باز کند تا ایشان را بیای فرو گیرد، ایشان دیگر بار
گویند، بسم الله

آتش هم چنان می‌گریزد از گفتار ایشان، مالک یکباره خشمگین شود گوید: کیف لا
تأخذین العصاة؟

چونست که عاصیان را نگیری؟ آتش گوید، کیف آخذ قوما يعرفون ربّی و یذکرون ربّی.

چون گیرم قومی را که بر زبان ایشان ذکر خداوند جلّ و جلاله و در دلشان مهر خداوند، بر زبانشان نام و ذکر او، و در دلشان یاد و مهر او، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید
از جبار کاینات: یا مالک، دع هؤلاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دار النعیم
فانی اوردتهم للعتاب لا للعذاب.

قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْأ»، لم يقل الی الجنان وفدا، تطیبیا لقلوب
خواص المحبین. فانّهم لا یعدونه رجاء الجنة و لا خوف النار، بل یعدونه لاجله، فوعدهم
انّه یحشرهم الیه. بهشت جویان دیگرند، و خدای تعالی جویان دیگر.

بهشت جویان را بهشت اضافت کرد، «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكُهُونَ» و خدا
جویان را گفت: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْأ».

ممشاد دینوری در نزع بود درویشی پیش وی استاده، و دعا میکرد، بار خدایا بر وی

رحمت کن و بهشت او را کرامت کن، ممشاد در او نگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را بر طرف غرف و حور و قصور جلوه می‌کنند فما اعترتها طرفی. اکنون بسر مشرب حقیقت میرسم تو زحمت آورده و مرا بهشت و رحمت می‌خواهی. ای جوانمرد این حدیث در حوصله هر کسی نگنجد، این جوانمردانی را رسد، که در سرادقات مطالعات و در مقامات کرامات عین طلبند، زمانی در حله مجاهدت زمانی، در قرطه مشاهدت، گاهی در سکر شکر، گاهی در صحو محو، هم نیست و هم هست، هم هشیار و هم مست، دلهاشان حریق نار غیرت، جانهاشان غریق بحر حیرت، ساکنان پوینده. خاموشان گوینده، فردا که خلق را بحضرت ذی الجلال حشر کنند، هر کسی را مرکبی باشد، یکی را نجیب طاعت، یکی را براق همت و ایشان را قبضه عزت احدیت، در خبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر.

جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور، نیز گفته‌اند در مرغزار بهشت. اما این جوانمردان حوصله محبت ایشان از آن فراخ تر است که بحوصله مرغی در فرو آید، ایشان را مقام چیست؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته. سیرت ایشان چیست؟ آنکه خود را بکلّ بمحبوب مشغول دارند، جان و دل و تن در راه او بذل کنند، در سرّ و جهر و در علانیت و سریرت موافقت او طلب کنند، نصیب او بر نصیب خود مقدم کنند، و آن گه خود را افکنده عجز، و شکسته تقصیر شناسند. نواخت ایشان از حضرت ذی الجلال چیست؟

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يَحِبُّهُمْ وَ يَحْبُونَهُ».

بیر طریقت گفته که این محبت تعلق بخاک ندارد، و محبت وی تعلق بنظر ازلی دارد، اگر علت محبت خاک بودی در عالم خاک بسیارست و نه هر جای محبت است. لکن قرعه‌ای از قدرت خود بزد ما بر آمدیم، فالی از حکمت بیاورد آن ما بودیم، او جلّ جلاله که بتو نگرد بحکم ازل نگرد نه بحکم حال.

بو سلیمان دارانی ببویزید نوشت که: کسی که ازو غافل باشد و بشب بخسبد هیچ تواند بود که بمنزل رسد؟ بو یزید جواب نوشت: «اذا هبت رياح العناية بلغ المنزل من غير

کلفه». اگر باد لطف ازلیت از هوای فردائیت بحکم عنایت بر دل او وزد، بمنزل رسد بی کلفت. او جلّ جلاله بندگان را در معصیت می‌بیند و میداند که توبه خواهند کرد. ایشان را حکم از آن توبه کند، نه از این معصیت، بنده را در حال می‌بیند که گناه می‌کند، اما می‌داند که نیک خواهد شد، او را از صالحان شمرده از مفسدان. موسی (ع) در غضب الواح تورا بر زمین زد، با وی عتاب نکرد، سلیمان اسبان بی جرم را پی کرد با وی خطاب نکرد، زیرا که بکرد ظاهر ننگرست بسابقه ازلی ننگرست، گاه بکاهی بگیرد، گاه بکوهی عفو کند، بکاهی بگیرد قدرت را، بکوهی عفو کند رحمت را، ما که در ازل ترا دوستی اثبات کردیم، خطی بگرد تو بر کشیدیم، اگر معصوم بایستی، معصوم آفریدمی، چنان که بایست آفریدیم، اعتماد کن بر دوستی کسی که ترا جز معصوم دوست ندارد، اگر ترا عصمت دادمی و از تو همه پاکی بودی جلال وحدائت را شریک بودی، و من خداوند بی شریکم و بی انباز و بی نظیر و بی نیاز. هر که را رقم دوستی کشیدم هر آینه کار وی بسازم، و خصمان او را کفایت کنم. و هر که بخصمی دوستی از دوستان ما بیرون آید، ما خصم اوئیم. من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة. ابلیس را دیدی که در حق تو یک سخن گفت ملعون ابد گشت، نمرود با آن همه طول و عرض بینم پشه او را هلاک کردیم مکافات درد دل خلیل را، در عصر نوح یک جهان خلق را در آب بکشتیم مجازات درد دل نوح از آن جفاها که از ایشان بوی رسید. آری هر که مختار ما بود و محل اسرار ما بود، و منبع انوار ما بود، دل وی آراسته بیادگار ما بود، اصلاح کار او کار ما بود.

۲۰ - سورة طه - مکیة

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«طه» (۱) ای محمد ای مرد پاک راست راه.

«ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۲) قرآن بر تو نه از برای آن فرو فرستادیم تا تو رنجور

تن باشی بی خواب

«إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى» (۳) مگر در یاد دادنی آن کس را که مرا داند و از من ترسد.

«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ» فرو فرستاده از آن کس که بیافرید زمین را، «وَالسَّمَاوَاتِ

الْعُلَى» (۴) و آسمانهای زبرین را.

«الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۵) رحمن بر عرش مستوی شد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمانهای و زمینها، «وَمَا

بَيْنَهُمَا» و آنچه میان هر دو، «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» (۶) و آنچه در زیر زمین.

«وَأِنْ تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ» و اگر بلند گویی سخن، «فَأِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۷) او می داند

نهان و آنچه نهان تر نهان.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوست که نیست جز او خدا، «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۸) او راست

نامهای نیکو.

«وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (۹) آمد بتو سخن از موسی و قصه او.

«إِذْ رَأَى نَارًا» آنکه که آتش دید. «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا» زن خویش را گفت درنگ کنید.

«إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» که من از دور آتشی دیدم، «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» تا مگر من شما را

پاره ای آتش آورم، «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» (۱۰) یا بر روشنایی آن آتش راه یابم.

«فَلَمَّا أَتَاهَا» چون آمد بان آتش. «نُودِيَ يَا مُوسَى» (۱۱) آواز دادند او را که یا موسی.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» من خداوند توام، «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» نعلین از پای بیرون کن، «إِنَّكَ بِالْوَادِ

الْمُقَدَّسِ طَوًى» (۱۲) تو بوادی مقدسی.

«وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» و من بگزیدم ترا، «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (۱۳) گوش میدار سخنی که با

تو گفته آید و بگوش تو رسانیده آید.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ» من که منم اللّهم، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» نیست خدا مگر من مرا پرست، «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱۴) و نماز بیای می دار یاد کرد مرا.

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ رَسَتْخِيزِ آمَدْنِي اسْت، «أَكَاذُ أُخْفِيهَا» کامید من که آن پنهان دارید «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» (۱۵) تا پاداش دهند هر تنی را بآنچه می‌کرد.

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا» باز مگرداند ترا از گرویدن برستاخیز، «مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا» آن کس که ناگرویده است بآن، «وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ» و بر پی دل آورد خویشست «فَتَرْدِي» (۱۶) که تباه شوی

«وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» (۱۷) و آن چه چیز است بدست راست تو ای موسی؟ «قَالَ هِيَ عَصَايَ» گفت آن عصای منست، «أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا» ایستاده بر آن خسیم «وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي» و باین عصا برگ درخت بر گله خویش ریزم، «وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى» (۱۸) و مرا درین عصا کارها است و بآن نیازها.

«قَالَ لَقَدْهَا يَا مُوسَى» (۱۹) اللّهُ تعالی فرمود او را بیفکن «فَالْقَاهَا» بیفکنند آن را، «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (۲۰) پس چون در نگرست آن را ماری دید نهیب می‌برد، «قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ» گفت بگیر عصای خویش و مترس، «سُنْعِيْهَا سَبِيْرَتَهَا الْأُولَى» (۲۱) باز بریم آن را بساز پیش.

«وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكِ» دست خویش را با بر خویش آر و بازوی خویش، «تَخْرُجُ بِيضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» تا بیرون آید سپید روشن بی بیسی، «آيَةُ أُخْرَى» (۲۲) نشان دیگر.

«لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» (۲۳) تا ترا نمائیم و دهیم از نشان‌های بزرگ خویش.

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (۲۴) بفرعون شوکه او بس شوخ و بی‌راه و ناپاکست.

النوبة الثانية

این سوره طه بعدد کوفیان صد و سی و دو آیتست، و بعدد بصریان صد و سی و پنج آیت است، و هزار و سیصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است. جمله بمکه فرو آمده مگر یک آیت «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»، بقول بعضی مفسران این یک آیت در مدنیات شمردند که بدر مدینه فرو آمد و درین سوره سه آیت منسوخست: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱۴) و نماز بیای می دار یاد کرد مرا.

لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» نسخها قوله: «سُنْقُرُكَ فَلَا تَنْسَى». دیگر «فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ». سوم «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا». این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت این سوره ابو هریره روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: «انَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَأَ طهَ وَ یَسَ قَبْلَ انْ خَلَقَ اَدَمَ بِالْفِ عَامٍ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْمَلَائِكَةُ الْقُرْآنَ قَالُوا طوبی لَامَّةَ یَنْزِلُ هَذَا عَلَیْهَا وَ طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تکلم بهذا».

و عن الحسن ان النبی (ص) قال: «لا یقرأ اهل الجنة من القرآن الا طه و یس».

و روى كل القرآن موضوع عن اهل الجنة فلا یقرءون منه الا سورة یس و طه فانهم یقرءونهما فی الجنة»

و روى عن ابی امامة قال: «قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة طه، اعطی يوم القيامة ثواب المهاجرين و الانصار»

و عن معقل بن یسار قال: «قال رسول الله (ص): «اعطیت طه و الطواسین من الواح موسی»

«طه» بکسر طا و هاء، قراءت حمزه و کسای و ابو بکر است، و بفتح طا و کسر هاء، قراءت ابو عمرو و بضمین قراءت باقی! و اقوال مفسران در تفسیر این مختلف است. مجاهد گفت و حسن و عطا: طه یعنی یا رجل. این لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول قتاده، و لغت نبطیه بقول سعید بن جبیر، و مراد باین رجل محمد مصطفی (ص) است. و این بجواب بو جهل و النضر بن الحارث فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت و شدت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب و عبادت روز گفتند: «یا محمد انک لتشقی بترک دیننا»، دین ما بگذاشتی لا جرم بدبخت و رنجور تن گشتی، رب العالمین گفت: یا رجل یا محمد «ما اَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى». قومی گفتند طه نامیست از نامهای خداوند عز و جل. قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سوره است بدلیل آن خبر که: «انَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَأَ طهَ وَ یَسَ».

عطا گفت نامی است از نامهای مصطفی (ص) در قرآن.

و روایت کنند که پیغامبر را در قرآن هفت نامست: محمد و احمد و طه و یس و المزمّل و المدثر و عبد الله.

و گفته اند طا در حساب جمل نه است و ها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایها البدر، و در شواذ خوانده اند طه بسکون هاء و هو امر من وطئى أَلَا إِنَّ الهمزة قلبت هاء نحو هیاک و ایاک، و المعنى طه الارض بقدمیک. خبر درست است از مغیره بن شعبه که: رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت. و آورده اند که بر یک پای بایستادی و نماز کردی و این در ابتداء اسلام بود پیش از نزول فرائض و تعیین نماز پنج گانه، او را گفتند: لم تفعل ذلك و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخره؟ چرا این میکنی و الله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته و آینده؟ رسول (ص) جواب داد: افلا اکون عبدا شکورا؟

من وی را بنده سپاس دار نباشم؟ پس ربّ العالمین تخفیف وی را آیت فرستاد «طه» ای طئی الارض بقدمیک. ای محمد هر دو پای بر زمین نه و این همه رنج بر خود منه که ما رنج بی طاقّت از بنده نخواهیم، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بچم راهی میانه نه افراط و نه تفریط. همانست که گفت: «وَأَبْتَغَ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه را روی بالله تعالی است و کردار میانه بیسند بالله تعالی است.

«ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» ای لتتعب و لتتكلف ما لا طاقة لك به من العمل. پس از آنکه این آیت فرو آمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی بر پای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبک.

«إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى» ای لکن انزلناه تذكرة و موعظة للمؤمنين. جایی دیگر گفت: «تَبَصُّرَةً وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ» تذکره در یاد دادنت و تبصره فرا دیدار دادن. جایی دیگر گفت: «وَ إِنَّهُ لَتَذَكُّرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» یادگار را تذکره گویند یرا که بسبب آن غایب در یاد آید. و بسبب آن فراموش در یاد آید، الله تعالی جایها قرآن را یادگار خواند، یعنی تذکره و این بر سه وجه است: یا از عقوبت چیزی یاد میکند، یا امید در یاد بنده دهد، یا از کرم و لطف و عطف خود چیزی یاد کند، تا مهر خود در یاد بنده دهد. «لِمَنْ يَخْشَى» یعنی لمن یخشی الله فینتفع به و خص من یخشی بالذکر لانتفاعه به.

قوله: «تَنْزِيلًا» ای نزله الله تنزیلا. و قیل بدل من التذكرة، و هو مصدر ارید به الاسم یعنی منزلا. «مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى» قیل و هو جمع العلیا کالکبری و الکبری یقال

و سماء عليا و سماوات علي. و العليا تأتيث الاعلى قوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»
وقف بعضهم على العرش ثم استأنف، فقال استوى له ما فى السماوات و ما فى الارض، و
الاستواء فى اللغة العلوّ و الاستقرار.

و قال ابو عبيده: استوى اى علا و لا يزداد فى تفسيره من فعل الله عزّ و جلّ على قول
مالك بن انس حين سئل عنه فقال: الاستواء معلوم و الكيف مجهول و الايمان به واجب و
السؤال عنه بدعة. و عن محمد بن نعمان قال: دخل رجل على مالك بن انس فقال يا با
عبد الله «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» كيف استوى؟ فاطرق مالك و جعل يعرق. ثمّ قال:
الاستواء منه غير مجهول، و الكيف فيه غير معقول، و الايمان به واجب، و السؤال عنه بدعة
و لا احسبك الا ضالا، اخرجوه عنى. و عن ابن عباس قال: العرش لا يقدر قدره احد. و
عن ابن مسعود قال: ما بين الكرسي الى الماء مسيرة خمس مائة عام، و العرش فوق الماء،
و الله فوق العرش، لا يخفى عليه من اعمالكم شىء.

و عن كعب الاحبار قال: قال الله عزّ و جلّ: «انا الله فوق عبادى و عرشى فوق جميع
خلقى و انا على عرشى، ادبر امر عبادى لا يخفى على شىء من امر عبادى فى سمائى و
ارضى، و ان حجبوا عنى فلا يغيب عنهم علمى.» و عن على بن حسن بن شقيق قال: قلت
لعبد الله بن المبارك، كيف نعرف ربنا؟ قال: فوق سبع سماوات على العرش بائن من خلقه.
و فى الخبر الصحيح ان اعرابيا قال يا رسول الله جهدت الانفس و جاءت العيال، و هلكت
الانعام، فاستسق لنا ربك فانا نستشفع بك على الله و نستشفع بالله عليك.

فقال رسول الله (ص): «و يحك تدرى ما تقول؟ و سبح رسول الله فما زال يسبح حتى
عرف ذلك فى وجوه اصحابه. ثمّ قال و يحك انه لا يستشفع بالله على احد من خلقه،
شأن الله اعظم من ذلك. و يحك ا تدرى ما الله؟ ان الله عزّ و جلّ على عرشه، و ان
عرشه على سماواته، و ان سماواته على ارضيه هكذا، و قال باصبعه مثل القبه.»

و عن ابي هريره ان رسول الله (ص) قال: «لما قضى الله الخلق كتب فى كتاب فهو عنده
فوق العرش، ان رحمتى غلبت غضبى.»

و عن انس قال: يلقى الناس يوم القيامة ما شاء الله ان يلقوا، ثم يطلقون الى محمد (ص)
فيقولون يا محمد: اشفع لنا الى ربنا، فيقول انا لها و صاحبها، قال فانطلق حتى استفتح باب

الجنة فيفتح لي فادخل و ربي تبارك و تعالى على عرشه. و عن ابن عباس قال: ما بين السماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نور و هو فوق ذلك. و عن عمران بن موسى الطرسوسي قال: قلت لسعيد بن داود، هو على عرشه بائن من خلقه. قال: نعم الم تر الى قوله عز و جل: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، و عن الازعاعى قال: قال موسى (ع): يا رب من معك فى السماء؟ قال ملائكتى. قال و كم هم يا رب؟ قال اثنا عشر سبطا. قال و كم عدد كل سبط؟ قال عدد التراب.

قوله. «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» من الملائكة و الشمس و القمر و النجوم و غيرها. «وَمَا فِي الْأَرْضِ» من الجن و الانس و الجبال و البحار و غيرها. «وَمَا بَيْنَهُمَا» اى ما بين السماء و الارض، من الهواء و الرياح و السحاب و الامطار و غيرها. «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» و ما تحت سبع ارضين. و الثرى هو التراب الندى. و قيل الثرى اسم لاسفل الارض. قال ابن عباس: الارض على ظهر النون، و النون على بحر، و ان طرفى النون رأسه و ذنبه يلتقيان تحت العرش، و البحر على صخرة خضراء، و خضرة السماء منها، و هى الصخرة التى ذكرها الله عز و جل فى القران فى قصة لقمان: «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» و الصخرة على قرن ثور، و الثور على الثرى. و ما تحت الثرى لا يعلمه الا الله عز و جل.

و ذلك الثور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بحرا واحدا سالت فى جوف ذلك الثور، فاذا وقعت فى جوفه يبست البحار. و روى ان كعبا سئل، فقيل له و ما تحت هذه الارض؟ قال الماء، قيل و ما تحت الماء؟ قال صخرة، قيل ما تحت الصخرة؟ قال ملك، قيل و ما تحت الملك؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش، قيل و ما تحت الحوت؟ قال الهواء و الظلمة و انقطع العلم. و روى عن ابن عباس قال: الارضون على الثور، و الثور فى سلسلة، و السلسلة فى اذن الحوت، و الحوت بيد الرحمن عز و جل.

قوله تعالى: «وَاِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَاَخْفَى» تقديره و ان تجهر بالقول لم يكن عنده اظهر مما تسره. معنى آنتس كه اگر تو سخن بلند گویی یا نرم گویی بلند گفتم بنزدیک الله تعالى ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتم، او خداوندی است كه نهان داند و نهان تر از نهان داند فكيف آشكارا و قيل معناه «وَاِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ» فلحاجتك اليه، فاما الله فانه لا يحتاج الى الجهر ليعلم انك تجهر گویی شاید كه ترا بدان حاجتست، اما رب

العزّه که سرّ و اخفی داند چه حاجت دارد بچهر گفتن تو تا شنود. گفته اند که سرّ آنست که امروز در خود پنهان داری و اخفی آن است که فردا پنهان خواهی داشت از خلق. و گفته اند که سرّ آنست که بنده در نفس خود می داند و پنهان میدارد و اخفی آنست که الله تعالی از بنده می داند و بنده از خود نمی داند.

ابن عباس گفت: السرّ ما اسررت فی نفسک و اخفی ما لم یکن و هو کائن. سرّ اسرار بندگان است که الله میداند و از وی هیچیز از آن پوشیده نه، و اخفی آنست که از عدم در وجود نیامده و الله می داند که در وجود خواهد آمد، و داند که کی آید، و چون آید، و روا باشد که اخفی فعل ماضی بود، یعنی یعلم اسرار عباد. و اخفی سرّ نفسه عن خلقه. اسرار بندگان همه داند و سرّ خود خود داند با کس بنگوید و کس را بر آن اطلاع ندهد.

قوله تعالی: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای الرحمن الذی فعل هذه الاشياء، هو الاله علی الحقیقه لا یتحقّق الالهیّۃ غیره. رحمن که این همه فعل اوست و محدثات و مکوثات نمودار قدرت اوست، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست، و خدایی و خداکاری سرای اوست. قوله: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» لانّ سماعها یدلّ علی توحیده، وجوده، و کرمه، و کلّ اسمائه مدح و ثناء لایق بذاته و صفاته و لا یتحقّق ان یتسمی بها غیره. نامهای الله تعالی همه نیکواند، پاک و بزرگوار و درست. همه مدح و ثناء او، همه سزای ذات و صفات او، دلیل بر توحید وجود و کرم او، هر که آن را یاد کند و بدان توحید و تعظیم الله تعالی خواهد در بهشت شود اینست که مصطفی (ص) گفت: «انّ لله تسعة و تسعون اسما من احصاها دخل الجنة».

قوله: «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» سیاق این آیت تسلیت مصطفی است و تسکین دل وی بآن رنج و اذی که از قوم خود میدید، و طعنها که از مشرکان می شنید، ربّ العزّه او را بدیدن و شنیدن آن مکاره صبر میفرماید و وعده درجات و کرامات میدهد، و از قصه و سرگذشت موسی او را خیر میکند که از دشمنان چه رنج بوی رسید و بعاقبت از حق چه کرامت دید، گفت جلّ جلاله: «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» ای قد اتیک حدیث موسی و قصته.

«إِذْ رَأَى نَارًا» و این آن گه بود که موسی (ع) روزگار مزدوری شعیب تمامی ده سال

بسر برده بود و از شعیب دستوری خواسته بود تا بنزدیک مادر باز شود و عیال را با خود ببرد. و شعیب او را دستوری داد و از مدین بیرون آمد عیال و اسباب با وی و چند سر گوسپند که شعیب وی را داده بود. روی نهادند بمصر و موسی (ع) را کلاهی نمودن بر سر و ازار کی پشمین بر تن و نعلینی از پوست خر ناپیراسته در پای و عصا در دست، همی رفتند تا رسیدند بوادی طوی، آنجا که طورست. شب آدینه‌ای پیش آمد. شبی تاریک سهمگین، جهان همه تاریکی ظلمت فرو گرفته، ابر و باد و باران و رعد و برق و صاعقه همه در هم پیوسته و موسی (ع) از جاده راه بیفتاده و سرگشته شده، و گرگی در گله افتاده و گله پراکنده کرده. در آن حال اهل موسی در ناله آمد و وقت زادن نزدیک گشته موسی را طاقت بر رسید و آرام از دل وی بر مید، از جان خویش بفریاد آمد مضطر ماند. آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شرر آتش بیرون نداد، درین میانه باز نگرست بسوی چپ از دور آتشی دید. اینست که ربّ العالمین گفت: «إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ» ای لامرأته و ولدیه. موسی (ع) با زن خویش و دو فرزند که با وی بودند، و می‌گویند آن شب او را پسری آمد. موسی (ع) چون آتش دید ایشان را گفت «أَمْكُنُوا» ای اقیما مکانکم، «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» یقال للذی ابصر الشیء من بعید ممّا یسکن الیه آنسه. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ شِعْلَةٍ مِنَ النَّارِ فِي طَرَفِ عَوْدٍ، «أَوْ أُجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى» ای هادیا یدلنی علی الطریق و الماء. موسی راه گم کرده بود و راه بسراب نمیبرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد، چون از دور آتش دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را بینم که راه داند و جای آب شناسد و ما را راهنمونی کند، و از آنجا که موسی بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ بود، موسی بیک طرفه العین آنجا رسید. اینست که الله تعالی گفت: «فَلَمَّا أَنَاها» چون رسید آنجا درختی دید، میگویند درخت عنّاب بود، و گفته‌اند درخت سدره بود، درختی سبز و تازه سر تا پای آن بآتش افروخته و هیچ شاخ آن ناسوخته، آتشی بود برنگ سپید و بی دود، و هر شاخ که آتش در وی میافتاد سبز و تازه تر میشد. موسی (ع) در آن حال تسبیح فریشتگان شنید و نوری عظیم دید، موسی از شگفتی آن حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد و چشم پر آب کرد. و آن ساعت ندا آمد که: «یا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» کرّر الکنایة لتحقیق المعرفة و توكید الدلالة. و ازالة

الشبهة، نظيره قوله للنبي (ص): «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ».

قراءت مکّی و ابو عمرو، اَنّی بفتح الف است. یعنی نودی بانّی انا رَبُّک. و موضع اَنّی نصب. باقی اَنّی بکسر الف خوانند بر اضمار قول نودی.

فقیل «یا مُوسى إِنّى اَنَا رَبُّک» این آیت حجتی قاطع و دلیلی روشن است بر معتزله که بخلق قرآن می گویند، و بر ایشان که سخن گفتن بر خدای تعالی روا نمی دارند، ایشان را گویند، «نُودى» این ندا از کیست؟ اگر گویند از فریشته است گوئیم.

«إِنّى اَنَا رَبُّک» که می گوید، اگر گویند فریشته میگوید کفر صریح است که فریشته خدای موسی نیست، و اگر گوید خدا میگوید و جز او کس را نرسد که گوید: «إِنّى اَنَا رَبُّک» اقرار دادند که الله تعالی متکلم است و گویا، سخن وی صفت ویست نامخلوق. بموسی گفت منم که خداوند توام «فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ» نعلین از پای بیرون کن. خلافت میان علما که از بهر چه او را خلع نعلین فرمودند؟ روایت کنند از مصطفی (ص) که گفت: «کانتا من جلد حمار میت غیر مدبوع».

روی عن ابن مسعود قال: قال النبی (ص): «و کلم الله موسى و کانت علیه جبة صوف و کساء صوف و سراویل صوف و عمامة صوف و نعلاه جلد حمار غیر زکی».

او را فرمودند که نعلین از پای بیرون کن که از پوست خر بود ناپیراسته و ناپاک. چون این فرمان بوی رسید نعلین از پای بیرون کرد واپس وادی افکند. حسن و عکرمه و مجاهد گفتند که: نعلین از پوست گاو بود پاک اما او را بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدسه را، یعنی که برکت زمین مقدسه بیای تو رسد. و گفته اند تهی کردن پای از نعلین نشان تواضع است و خشوع و تأدیب. موسی را فرمودند تا ادب گیرد و در تواضع و خشوع بیفزاید، و عادت سلف بوده در تعظیم خانه کعبه که پای برهنه در خانه کعبه شدند. قال ابن الزبیر: حج هذا البيت سبع مائة الف من بنی اسرائیل، يضعون نعالهم بالتنعیم یدخلون حفاة تعظیما للكعبة. و فقیل فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ. ای فرغ قلبک عن شغل الاهل و الولد. روی اشعث بن اسحاق عن جعفر قال: ترکهم اربعین سنة فی المكان الذی نودی فیہ، و مضى لامر الله حتّى قضى ما امر به.

قوله: «إِنَّکَ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ» ای المطهر لکلام الله عزّ و جل. و قیل المقدس ای المبارک،

طوى قرأ اهل الكوفة و ابن عامر بالتنوين. و قرأ الآخرون، طوى بغير تنوين، فوجه التنوين أنه اسم منصرف على وزن فعل، مثل صرد و حطم. سمي به الوادى و هو مذكر، فيكون منصرفاً لخلوه مما يمنع الصرف، و من لم يتونه ترك صرفه من جهتين. احديهما ان يكون معدولاً عن طاو، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلا ينصرف و الثانية أنه اسم للبقعه او الارض، فهي مؤنثة فى المعنى فمنع الصّرف لاجتماع التأنيث و التعريف فيه. و قيل طوى مصدر مثل هدى، و المعنى نودى طوى او قدس طوى، اى مرتين مشتق من الطى، اى طويت عليه البركة و التقديس و النداء طياً بعد طى.

قوله: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» اى اصطفيتك للنبوة. و قرأ حمزة و أنا بفتح الالف و تشديد النون. اخترناك، بالنون و الالف على لفظ الجمع، دون معناه للعظمة، لأنه من خطاب الملوك. و قوله: «أَنَا» عطف على قوله: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ»، و الكل من صلة نودى، و المعنى نودى بآنى انا ربك و بانا اخترناك.

قوله: «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» اى استمع لما يوحى اليك منى «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» اى وحدنى و اطعنى و لا تعبد غيرى، «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». اينجا سه قول گفته اند: يكي آنست كه نماز بپای دار لتذكرنى فيها. تا مرا ياد كنى در آن كه شريف تر ذكرى آنست كه در نماز بود. قول ديگر اقم الصلاة طلباً لذكرى حتى اذكرك. نماز بپای دار طلب ذكر مرا، كه هر كه مرا ياد كند من او را ياد كنم، هم چنان كه گفت: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ». قول سوم اقم الصلاة متى ذكرت ان عليك صلاة، و المعنى لتذكيرى اياك بها. ميگويد هر گه كه فراموش شود بر تو نماز چون ياد آيد نماز كن در هنگام، يا پس هنگام، كه آن من بپاد تو دادم و منه

قول النبي (ص): «من نسي صلاة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها، ان الله عز و جل يقول «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

و روى من نام عن صلاة او نسيها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها، لا وقت لها آلا ذلك و تلا قوله: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

و روى من نسي صلاة فليصلها اذا ذكرها لا كفارة لها آلا ذاك.

و فى رواية ابى قتادة قال: «خطبنا رسول الله (ص): فذكر قصة نومهم عن الصلاة فقال

رسول الله: ما الذي تهمسون دوني؟ قلنا تفريطنا عن الصلاة. قال اما لكم في اسوة انه ليس في النوم تفريط، و لكن التفريط على من لم يصل صلاة حتى يجيء وقت صلاة اخرى، فمن فعل ذلك فليصلها حين ينتبه فاذا كان الغد فليصلها عند وقتها».

گفته‌اند اين خطاب با مصطفی (ص) است تا آنجا که گفت: «فتردي»، آن گه بقصه موسی باز ميشود.

قوله: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» ای القيامة كائنة لا محالة، «أَكَادُ أُخْفِيهَا» ارید ان استرها عن جميع الناس فلا اطلع عليها احدا بل تأتيتهم على غرة منهم كقوله: «لَا تَأْتِيَكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» بل تأتيتهم بغتة فيبتهم. ميگويد رستخيزا مدنی است ميخواهم که کی آن وقت از خلق بيوشم تهويل و تعظيم آن راه، تا آيد بايشان ناگاه، روايت کرده‌اند از ابن عباس که گفت در تفسير اين آيت: اکاد استرها عن نفسی فكيف يعلمها مخلوق. اين سخن بر مخرج سخن عرب بيرون آمد و بر عادت ايشان و مبالغت در کتمان و جد نمودن در آن.

و قيل أُخْفِيهَا ای اظهارها و هو من الاضداد، كما ان الاسرار يجيء بمعنى الاظهار في قوله: «وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ» ای اظهارها، و يحتمل ان يكون اخفيها بمعنى ازلت الخفا عنها، كما يقال اشكيتته: ای ازلت شکواه، باين قول اکاد، زيادت است هم چنان که گفت: «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» ای هو قريب و عسى زيادة.

«لَتُنْجِزِي كُلَّ نَفْسٍ» تعلق باخفا دارد، هر که اخفاء بمعنى اظهار نهند. و معنى آنست که رستخيز آمدنی و بودنی است، آن را بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد و سزای خویش بيند، و روا باشد که لتجزی تعلق باتيان دارد يعنى «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ... لَتُنْجِزِي»، و محتملست که تعلق «بِأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» دارد، ای اقم الصلاة لذكری لتجزی كل نفس على ما عملت من خير او شر.

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا» الصّدّ يستعمل في الصرف عن الخير، تقول صدّه عن الخير و لا تقول صدّه عن الشرّ، و المعنى لا يمنعك عن الايمان بالقيامة و التّأهب لها و عن اقامة الصلاة، «مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» الهوى يستعمل في المعاصى و حقيقته ميل النفس الى الشئء للشهوة. «فتردي» ای فتهلك في القيامة و تعذب بالنار. قيل الخطاب للنبي (ص) و المراد به امته.

قوله: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» استفهام است بمعنی تنبیه و تقریر، ربّ العزّه خواست که بر وی مقرر کند باقرار وی که آنچه در دست دارد عصاست، تا چون مار گردد نترسد، و نیز خواست که او را باقرار خود فرا گیرد و بر وی حجت آرد که آن عصاست تا چون مار گردد انکار نکند، که همیشه چوب بود و دعوی نتواند کرد که همیشه مار بود، و گفته‌اند مراد باین خطاب آنست که تا موسی را گستاخ گرداند و با کلام حق انس گیرد و از هیبت دیدن عجایب مدهوش نگردد و قوت دل دارد بهر چه او را فرماید، «وَمَا تِلْكَ» از بهر آن گفت که عصا مؤنث است و اشاره بآنست، و «بِيَمِينِكَ» از بهر آن گفت که عصا در دست راست داشت، و محتملست که در دست چپ چیزی دیگر داشت تا جواب بر وی ملتبس نشود.

«قَالَ هِيَ عَصَايَ» گفته‌اند که عصای موسی ببالا ده گز بود سر آن دو شاخ و زیر آن سنان، و نام آن علیق و قیل نبعه از چوب بادام، و گفته‌اند از مورد بهشت بود. و عن محمد بن قیس قال: اعطى آدم من الجنة ياقوتة و عصا موسی و شیئا من زرع: فاما الباقوتة فهی الرکن کانت بیضا فاسودّ من ایدی الخطائین، و اما العصا، فعصا موسی تناسخها القرون، و اما الزرع فما اعطى بنو آدم. قوله: «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا» ای اعتمد علیها اذا اعیبت، و ذلك انّ الرعاء یستریحون علی عصیهم بالاتکاء، «وَأَهْشُ بِهَا» ای اضرب بها الاغصان الورق، «عَلَى غَنَمِي» الغنم عند العرب لعدد من الضان لا ینقص من مائة فصاعدا قوله. «وَلِي فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» المآرب الحوائج واحدها ماربة و مأربة و الارب و الاربة ایضا الحاجة. و ارب الانسان عضوه، جمعه اراب و صحّ فی الحدیث: «امرت ان اسجد علی سبعة آراب».

و الارب لهو العاقل الذی یقوم لحوائجه، و انما قال اخرى لانّ المآرب جماعة و اصلها اخر، فاجراها علی الوحدة کالحسنی لانّ آیات السورة علی البیاء. گفته‌اند که موسی بقدر سؤال جواب داد، چون خطاب آمد که: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» موسی جواب داد عصا، دیگر بار خطاب آمد که: لمن هی، این عصا آن کیست؟ موسی گفت: «عَصَايَ» عصای من. خطاب آمد. و ما تصنع بها. چکنی باین عصا؟ موسی گفت: «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا» آن منافع بر شمرد، و گفته‌اند خطاب هم آن بود که: «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» اما موسی در

جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن بر شمرد و شکر نعمت حق بگزارد. روى عن ابن عباس قال: كان موسى (ع) يحمل على عصاه زاده و سقاه و تماشيه و تحدّثه و كان يضرب بها الارض فيخرج ما يأكل يومه و يركزها فيخرج الماء، فاذا رفعها ذهب الماء و اذا ظهر له عدوّ حاربت و ناضلت عنه. و اذا اراد الاستقاء من البئر ادلاها فكانت على طول البئر، و صارت شعبتها كالذلو حتى يستقى، و كان يظهر على شعبتها كالشمع بالليل يضىء له و يهتدى به، و اذا انتهى ثمرة من الثمار، ركرها فتغصنت غصن تلك الشجرة و اورقت ورقها و اثمرت ثمرها، گفته اند اين همه منافع که ابن عباس بر شمرده است پس از سؤال «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» در عصا پيدا شد زیرا که آن همه معجزه است و موسى را پيش از آن شب معجزه نبود.

«قَالَ أَلْفَهَا» قال الربّ القى العصا «يا موسى» فَأَلْقَاهَا مِنْ يَدِهِ. «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» تمشى مسرعة على بطنها. چون موسى عصا از دست بیفکند ماری زرد گشت آن را عرف بود چون عرف اسب، از اوّل که پيدا گشت جانّ بود باریک و کوچک پس همی افزود تا ثعبان گشت، ماری بزرگ صعب، چنان که بدرختی رسید آن درخت بخورد، و خاییدن درخت و دندانها که بر هم میزد موسى پر خوان آن میشنید، و گفته اند پاره پاره کوه میکند و فرو میبرد. يقال الجانّ اوّل حالة الحيّة، و هى الصغيرة منها، و الثعبان آخر حالها و هى اعظم ما تكون، و الحيّة للجنس يعم الكلّ. و قيل كانت فى عظم الثعبان و سرعة الجانّ. موسى چون مار دید که نهیب می برد بترسید و برمید، جایی دیگر گفت: «وَلَيْ مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقَّبْ» برگشت و پشت برگردانید گریزان، باز نیامد و باز پس ننگریست، تا خطاب آمد از حق جلّ جلاله که ای موسى بجای خود باز آى، باز آمد. وى را گفت: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سُنْعِيْهَا سَبِيْرَتَهَا الْاُولَى» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف الجارأى سنعدها الی خلقتها و هیئتها كما كانت عصا، فمدّ موسى يده الی قرنيها فعادا شعبتين و صارت عصا. و گفته اند که موسى پشمینه پوشیده بود چون خطاب آمد که: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ». دست بآستین مدرعه فرا برد تا بر گیرد، خطاب آمد که موسى اگر از این مار گزندى بتو خواهد رسید، آستین بچه کار آید ترا و چه دفع کند؟ موسى گفت خداوندا مرا باین مگیر که مرا ضعیف آفریده‌ای و آنچه میکنم از ضعف و عجز می‌کنم، پس موسى دست برهنه در دهن

وی فرو برد چون دست وی برسید عصا گشت و دست خود در میان دو شاخ عصا دید، پس خطاب آمد که یا موسی ادن، فلم یزل یدینه حتی شد ظهره بجذع الشجرة فاستقرّ و ذهبت عنه الرعدة و جمع یدیه فی العصا و خضع برأسه و عنقه.

قوله: «وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» جناح الانسان ما بين المرفق و الإبط. «تَخْرُجُ بَيَّضَاءً مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» یعنی تخرج و لها نور و شعاع كشعاع الشمس من غير مرض و لا برص، «آيَةٌ أُخْرَى» یعنی هذه آية اخرى لنبوته سوى آية العصا. و انتصابها على الحال.

قوله: «لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» من المعجزات العظام التي نعطيها. و قيل تقديره «لنراک الكبرى من آیاتنا» و هی اليد البيضاء، و لهذا قال: ابن عباس كانت يد موسى اكبر آیاته.

قوله: «أَذْهَبُ إِلَى فِرْعَوْنَ» ای اذهب بهاتین الآيتين فی الحال اليه و ادعه الى عبادتي و وحدانيتي و الى اقامة الصلاة. لذكری، «إِنَّهُ طَغَى» ای عصى و علا و تكبر و جاوز الحد فی الشرك و المعصية. قال ابن عباس: لم يرجع موسى الى اهله الا بعد حول، و القبط تسمى الطاغی فرعون و اسمه الوليد بن الريان القبطی.

و قيل الوليد بن مصعب و قيل كان فرعون من اصطخر و عن علقمة بن مرثد قال: بعث الله موسى الى فرعون، فلما وليّ موسى ناداه يا موسى اما ان فرعون لن يؤمن، قال موسى يا ربّ ففيم ترسلني اليه، و قد علمت انه لن يؤمن، فبعث الله اليه بثمانية املاك، فقالوا يا موسى امض لما امرت به، فقد اعنى علم هذا القرون هن قبلكم.

الثوبة الثالثة

قوله تعالى: «سِمْ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». ذكر الله حبذا ذكره جل الملك الحق تعالى الله ما اشرف ذكره و ما اعلاه و ما اطيب وصفه و ما احلاه، فهو العزيز الصمد الاله، الله است قديم و آفریدگار رحمن است عظیم و پروردگار، رحيم است و حلیم و آمرزگار، كريمست و لطيف، عيب پوش و عذر پوش و رهی دار، دستگیر و کارساز، عذر پذیر و سپاس دار، نغز کردار و خوش گفتار و لطيف دیدار، جمال نام امروز نصيب گفتار، جمال نام فردا نصيب دیدار، الهی در ازل تومان بر گرفتگی و کس نگفت که بردار، اکنون که بر گرفتگی

بمگذار و در سایه لطف خود میدار، قوله: «طه» اینست خطاب خطیر و نظام بی نظیر، اینست سخن پر آفرین و بر دلها شیرین، دل را انس و جان را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. «طه» هم نامست و هم تعریف، هم مدح، و هم پیغام، نام راست و تعریف درست، مدح بسزا پیغام تمام. قومی گفتند سوگندیست که ربّ العزّة یاد می‌کند بصفات و افعال خویش، می‌گوید بطول خداوند بر بندگان، بی‌اکی حق از گفت ناسزایان، بطهارت دل محمد خاتم پیغمبران، بطهارت اهل بیت محمد شمعهای تابان، بطهارت دل عارفان و سوز سرّ والهان. بدرخت طوبی جای ناز بهشتیان، بطرب اهل بهشت و یافت روح و ریحان، باین جمله سوگند یاد میکند: «ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى». سعید جبیر گفت. طا از طیب است و ها از هادی، طا اشارتست بی‌اکی، و پاکی الله را صفتست، و ها اشارتست بهدایت، و الله ولی هدایتست، طا آنست که مصطفی (ص) گفت: ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب».

ها آنست که قرآن مجید از آن خبر داد: «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا . الله بحقیقت راه نمای و دل گشای مؤمنانست، سررای و مهر فرای رهبرانست، طیب از عیب پاک، صمد از دریافت پاک، برتر از دوری پاک، نزدیک از آمیغ پاک، قیوم از تغیر پاک، احد از انباز و جفت و فرزند و کفو و همتا پاک، یافته از دریافت پاک، صبور از عجز پاک، مانع از بخل پاک، منتقم از حقد پاک، جبار از جور پاک، متکبر از بغی پاک، غضبان از ضجر پاک، شناختنی از اوهام پاک، صانع از حاجت پاک».

قوله: «ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» تسکین روعه مصطفی (ص) است که او ترسنده‌تر خلق بود چنان که گفت: انی ارجو ان اکون اخشاکم لله»

یاران گفتند، رسول خدا نماز کردی و در دل مبارک وی چندان ترس بودی که می‌جوشیدی چنان که آب گرم جوشیدی بر آتش. عمر خطاب گفت: وی را دیدم در ملتزم ایستاده و زار زار می‌گریست، چون مرا دید گفت: هاهنا تسکب العبرات.

قوله: «إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى»، قرآن یادگار ترسندگانست و خشیت ترس زنده دلان و عالمان است، يقول الله تعالی: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» ترسی که خاطر را از حرمت مرکب کند، و اخلاق را مهذب کند، و اطراف را ادب کند.

هر دل که در آن از خدای عزّ و جلّ ترس نیست آن دل خرابست و معدن فتنه، و از نظر الله محروم و از تبصره شناخت حق محجوب، دلیری و بی‌حرمتی و ناپاکی را بالله چه رویست، و با وی چه سر و کار، این چنانست که مصطفی (ص) گفت در قنوت: «و الشرّ لیس الیک»

شر را بتو چه راه و اهل آن را با تو چه روی.

قوله: «تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَاتِ الْعُلَى» این قرآن فرو فرستاده خالق زمین و آسمانست، انیس دل دوستان و مرهم درد سوختگانست، شفای درد و طیب بیمار دلانست، مصطفی (ص) گفت: «أَلَا مِنْ اشْتَأَقَ إِلَى اللَّهِ فَلِيَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَانْ مِثْلَ الْقُرْآنِ كَمِثْلِ جِرَابِ مَسْكَ، أَيْ وَقْتُ فَتْحَتِهِ فَاحِ رِيحِهِ».

جایی دیگر گفت: «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» فرو فرستاده آن عزیز است که او را هم نور عزّت است و هم نار عزّت. بنور عزّت آشنا را بیفروخت و بنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرو فرستاده خداوند جهانیان است، پروردگار و دارنده همگانست، یکی تن پرورد بنعمت و دل پرورد بمحبّت، آن در ناز و نعمت، و این در راز ولی نعمت، آن بر درگاه شریعت است در خدمت و ریاضت، این در پیشگاه حقیقت سزای صحبت و قربت.

قوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» هفت جای در قرآن یاد کرد که من بر عرش مستویم. شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه، استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست، تأویل نجومیم که تأویل درین باب طغیانست، ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم، این اعتقاد سنّیانست، و نادر یافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست، ایمان من سمعی است، شرع من خبری است، معرفت من یافتنی است، خبر را مصدقم یافت را محققم، سمع را متبعم، بآلت عقل، بگواهی صنع، بدلالت نور، باشارت تنزیل، به پیغام رسول، بشرط تسلیم، امّا همیدانم که نه جایگیر است بحاجت، که جای نمایست بحجت، نه عرش بر دارنده الله تعالی است، که الله دارنده و نگهدارنده عرشست، عرش خداجویان را ساخته، نه خدانشناسان را، خداجوی دیگرست و خدا شناس دیگر، خداجوی را گفت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» خدانشناسان را گفت «وَهُوَ مَعَكُمْ» بر عرش بذات، بعلم هر

جای، بصحبت در جان، بقرب در نفس. ای جوانمرد در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» رخت فرو منه که «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» با وی روانست، بر بساط «وَنَحْنُ أَقْرَبُ» آرام مگیر که «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» زبر آنست، با «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» گستاخ مباش که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» از بر آنست، هر چه «هُوَ الْأَوَّلُ» می‌دهد «هو الآخر» می‌ریاید، هر چه «هو الظاهر» نشان میکند، «هو الباطن» محو می‌کند، این همه چیست، تا مؤمن میان خوف و رجا و عارف میان قبض و بسط طوف می‌کنند، نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند، و نمیتوان گفت که توان یافت، که عزت رضا نمیدهد، عزیز عظیم لا يعرف قدره و لا یدرک حقه، لطیف ودود یحبهم و یحبونه.

قوله: «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» النفسی لا تقف علی ما فی القلب، و القلب لا یقف علی اسرار الروح، و الروح لا سبیل له الی حقائق السر، و الَّذی هو اخفی فما لا یطلع علیه الا الحق. نفس چه داند که در کنج خانه دل چه تعبیه است، دل چه داند که در حرم روح چه لطائف است، روح چه داند که در سراپرده سرّ چه ودایع است، سرّ چه داند که در اخفی چه حقایقست، نفس محلّ امانتست، دل خانه معرفتست، روح نشانه مشاهدتست، سرّ محط رحل عشق است، اخفی حق داند که چیست، و داننده آن کیست، و هم و فهم خلق از دانش آن تهیست.

قوله: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هر منزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود و آن منزل بروید، از خاشاک و خس پاک کند، چهار بالش سلطان بنهد، تا چون سلطان در رود، کارها ساخته بود و منزل پرداخته، چون سلطان عزت اَلَا اللَّهُ بسینه بنده نزول کند فراش لا اله از پیش بیاید، و ساحت سینه بجاروب تجرید و تفرید بروید و خس و خاشاک بشریّت و آدمیّت و شیطنت نیست کند و بیرون او کند آب رضا بزند، فرش وفا بیفکند، عود صفا بر مجمره و لا بسوزد، چهار بالش سعادت و دست سیادت بنهد، تا چون سلطان الا الله در رسد، در مهد عهد بر سریر سر تکیه زند. شعر:

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد
چکنی تکیه بر آن گوشه دار افزنا

دا

قوله: «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا» آتش نشان جودست، و دلیل سخا، عرب

آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد، هیچکس با آتش مهمانی چون موسی (ع) نیافت و هیچکس از آتش میزبانی چون الله تعالی ندید، موسی آتشی میجست که خانه افروزد. آتشی یافت که جان و دل سوزد، همه آتوها تن سوزد و آتش دوستی جان، با آتش جان سوز شکیبایی نتوان. آتوها بر تفاوتست، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر، آتش شرم تفرق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دو گیتی سوزد، تا جز از حق نماند، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است، نشان محقق با غیر حق نپرداختن است، علامت نیستی در خود برسیدن است، باران که بدریا رسید برسید، در خود برسید آن کس که بمولی رسید، موسی (ع) بسر مشرب توحید رسیده بود، که خطاب: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» شنید، او را فرمودند که قدم در عالم تفرید نه، پای بر دو گیتی نهاد و مولی را همت یگانه کرد.

قوله: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ای فرغ قلبک عن حدیث الذّارین، و تجرّد للحق بنعت الانفراد، ای موسی یگانه را یگانه باش، اوّل در تجرید قصد، آن گاه در نسیم انس، از دو گیتی بیزار شو تا نسیم انس از صحراء لم یزل دمیدن گیرد، حجاب تقسیم از پیش برخاسته و نداء لطف بجان رسیده «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» چون خطاب «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» بسمع موسی رسید.

سلطان هیبت بر او تاختن آورد در حیرت و دهشت افتاد، از صولت آن هیبت آرام را جای نماند نه تن صبر بر تافت، نه دل با عقل پرداخت، تا ربّ العالمین بنداء لطف تدارک دل وی کرد، حدیث عصا در میان آورد گفت: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» چیست اینکه در دست داری ای موسی؟ گفت: «هِيَ عَصَايَ» عصای منست. فرمان آمد که: «الْقِهَا يَا مُوسَى» بیفکن این عصا که می گویی عصای منست. موسی بیفکند آن عصا مار گشت. موسی چون آهنگ مار دید که قصد وی کرد، بترسید و بهزیمت شد، ندا آمد که: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ» ای موسی بر گیر و مترس، این همان عصاست که تو گفتی و دعوی کردی که عصای منست، ای موسی ترا با دعوی چه کار بود، مردان راه دعوی نکنند و هیچ چیز بخود اضافت نکنند، آن صفت هستی و آثار دعوی موسی بود که در آن حضرت روی بوی آورد، که از دعوت بشریّت با فطرت او شویی مانده بود، آن شوب باین دعوی پدید آمد که «عَصَايَ». گفتند ای موسی هنوز ازین اثبّت چیزی با تو مانده است. رحمتی بود از

حق جلّ جلاله بموسی عمران که گفت: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» تا آن همه دعوی از نهاد موسی سر بر زد و موسی (ع) را بر آن اطلاع دادند تا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خویش از آن گرد بیفشاند.

قوله: «وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» معجزه موسی یکی بیرون از نفس وی بود عصا، دیگر در نفس وی بودید بیضا. عصا نمود کاری است از آیات آفاق، و ید بیضا نمود کاری است از آیات انفس. و رَبِّ الْعَالَمِينَ راه توحید خود بر شناخت این دو طرف نهاده میگوید جل جلاله. «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».

قوله: «لِتُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ» ای الایة الکبری و هی ما کان یجده من الشهود و الوجود و ما لا یكون بتکلف العبد و تصرفه من فنون الاحوال التي یدرکها صاحبها ذوقا. آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و از تکلف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی نهاده ناخواسته، بسر بنده رسیده و چاشنی آن آن بجان یافته، عیشی روحانی با صد هزار طبل نهانی، رستاخیز جاودانی، نفسی بصحبت آمیخته، جانی در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرق که هست طلب از یافت باز نمی داند. و از شعاع وجود عبارت نمی تواند، در آتش مهر می سوزد و از ناز باز نمی بردارد.

بیر طریقت گفت: الهی آنچه ناخواسته یافتنی است، خواهنده بدان کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است سؤال در جنب آن چیست؟ پس هر چه از باران منت است بهار آن دمی است، و هر چه از تعرض و سؤال است از رهی مستمّدیست، الهی دانش و کوشش محنت آدمیست، و بهره هر یکی از تو بسزا کرد از لیست.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (۵) گفت خداوند من فراخ بگشای دل من.

«وَإِسْرًا لِي أَمْرِي» (۲۶) و آسان کن مرا کار من.

«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (۲۷) و بگشای گره از زبان من.

«يَقْفَهُوا قَوْلِي» (۲۸) تا در بیابند سخن من.

«وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» (۲۹) و مرا از کسان من مردی بار کش ده.

«هَارُونَ أَخِي» (۳۰) و آن هارون است برادر من.
 «اشدُّدُ بِهِ أَرْزَى» (۳۱) پشت من و نیروی من باو سخت کن.
 «وَ أَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي» (۳۲) و او را در کار انباز من کن.
 «كَيْ نَسْبَحَكَ كَثِيرًا» (۳۳) تا بیاکی ترا یاد کنیم.
 «وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا» (۳۴) و ترا در یاد داریم بیاد فراوان.
 «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» (۳۵) تو بما بینایی.
 «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» (۳۶) فرمود آنچه خواستی ترا دادیم ای موسی.
 «وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» (۳۷) و بر تو سپاس نهادیم باری دیگر.
 «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمَمِكَ» آن گه که آگاهی افکندیم بما در تو. «مَا يُوحَىٰ» (۳۸) آن آگاهی که افکنده آمد باو.
 «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي النَّابُوتِ» که موسی را در تابوت کن، «فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ» و آن تابوت در دریا افکن.
 «فَلْيَلْفِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» تا دریا او را با کران افکند.
 «يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ» تا بگیرد او را کسی دشمنست مرا و دشمنست او را.
 «وَ أَلْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» و بر تو افکندم دوستی از خویشتن.
 «وَ لِيُتَضَعَ عَلَىٰ عَيْنِي» (۳۹) و می‌پرورند ترا بر دیدار چشم من.
 «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ» میرفت خواهر تو. «فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ» میگفت خواهید شما را نشانی دهم. «عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ» بر کسی که او را بدایگی بدارد، «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمَمِكَ» دادیم ترا با مادر تو، «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» تا روشن گردد چشم او. «وَ لَا تَحْزَنَ» و اندوهگن مبادا «وَ قَتَلْتَ نَفْسًا» و کسی را بکشتی، «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» برهانیدیم ترا از اندوه، «وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا» و ترا بیازمودیم آزمودنی، «فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» سالها درنگ کردی و بودی در مدین. «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى» (۴۰) و آن گه آمدی ای موسی بر هنگامی و اندازه‌ای.
 «وَ اصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي» (۴۱) و ترا بگزیدم خویشتن را.
 «أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي» شو تو و برادر تو بنشانهای من. «وَ لَا تَبْتَئَا فِي ذِكْرِي» (۴۲) و هیچ سست مشوید در یاد من.

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ» بروید هر دو بفرعون «إِنَّهُ طَغَىٰ» (۴۳) که او بس شوخ شد.
«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» گوئید او را سخنی نرم بمدارا.

«لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (۴۴). تا مگر او پند پذیرد و بترسد.

«قَالَ رَبَّنَا» گفتند خداوند ما، «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا» ما می ترسیم که فرعون بر ما
بسر در افتد، «أَوْ أَنْ يُطْغَىٰ» (۴۵) یا گزاف و شوخی در گیرد و بر حال بکشد.
«قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا» گفت مترسید که من با شما ام. «أَسْمِعْ وَ أَرَىٰ» (۴۶) می شنوم

و می بینم.

«فَأْتِيَاهُ فَقُولَا» باو روید و گوئید، «إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ» ما فرستادگان خدای توایم، «فَأَرْسِلْ
مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ» و بنی اسرائیل را بما ده و عذاب مکن. «فَقَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ
مِّنْ رَبِّكَ» نشانی آورده ایم بتو از خداوند تو، «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ» (۴۷) درود
و سلام بر آن کس که براه راست پی برد.

«إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا» ما را گفته اند و بما رسانیده، «أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ»
(۴۸) که عذاب بر آن کس است که راستی را دروغ شمرد و از پذیرفتن آن بر گردد.

«قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ» (۴۹) گفت کیست خداوند شما ای موسی؟

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» گفت خداوند ما اوست که هر چیزی را آفرینش
او بداد. «ثُمَّ هَدَىٰ» (۵۰) و آن چیز را در دل افکند که قوت از کجا جوید و از دشمن
چون پرهیزد و بمادر چون رسد.

«قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ» (۵۱) گفت کار و بار گروهان پیش چیست؟

«قَالَ عَلِمْنَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» گفت دانش آن بنزدیک خداوند منست در نسختی، «لَا
يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ» (۵۲) خداوند من فرو نگذارد نه فراموش کند.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» او که شما را از زمین آرامگاه و بنگاه کرد، «وَ سَلَكَ لَكُمُ
فِيهَا سُبُلًا» و شما را در آن راهها ساخت «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و فرو فرستاده از
آسمان آبی «فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا» تا بیرون آوریم بآن آب همتاها، «مِنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ» (۵۳)
از رستهها از زمین پراکنده

«كُلُوا وَ ارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ» می خورید و ستوران خویش را می خورانید، «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لآیات» درین کردها نشانهاست «لأولی النهی» (۵۴) زیر کان و خداوندان خر را.

النبوة الثانية

قوله: «قال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» چون فرمان آمد از جَبَّار کائنات بموسی (ع) کلیم که: «ادْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» و موسی دل بر آن نهاد که پیش فرعون رود، از الله تعالی تمکین خواست و ساز و اهبت آن کار، گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» و این از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بر دل وی نشست که از چنان مقام مناجات می‌بایست شدن و با دشمن سخن می‌بایست گفت. پس از آن که با حق تعالی جلّ جلاله سخن گفته بود. گفت بار خدایا چون با دشمن سخن می‌باید گفت نخست این بار از دل من فرو نه و دلم بر گشای و فراخ گردان تا رسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال ابن جریح: اشْرَحْ لِي صَدْرِي، ای وسع و لِيْنِ قلبی بالایمان و النبوة لاعی عنک ما تودعه من وحیک و اجتری علی خطاب فرعون.

«وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» سهّل علیّ ما امرتني من تبليغ الرسالة الی فرعون.

«وَاحْتَلِّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» العقدة لكلّ ما لم ينطق بحرف مثل التتمه و الفأفة.

يقول افتح لسانی و ازل ما به من الرتة يفهموا كلامی و ما اخطبهم به، مجاهد گفت: عقده زبان وی از آن بود که ربّ العزة محبت وی در دل آسیه و فرعون افکنده بود چنان که یک ساعت ایشان را از دیدار وی شکیبایی نبود، فرعون روزی او را بر کنار خود نشاند و در روی وی می‌خندید و بازی میکرد، موسی دست فرا کرد و موی روی وی بگرفت و تایی چند از آن برکنند، فرعون خشم گرفت، سیّاف را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هم نشناسد، پس آزمودن را یاقوت و آتش بهم جمع کردند. موسی خواست که دست بیاقوت برد، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد، آتش بر گرفت و در دهن نهاد دستش نسوخت از آنکه موی روی فرعون بدست بر کنده بود، زبانش بسوخت که روزی فرعون را پدر خوانده بود، این عقده زبان وی از آن بود.

«وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي» الوزير مشتق من الوزر، و الوزر الحمل و سمي الوزير وزيراً لانه يزر اوزار الملك و يحمل أعباء ملكه. و قيل مشتق من الوزر و هو الملجأ، و منه

قوله: «كَلَّا لَا وَزَرَ» ای لا ملجأ، فعليهذا سمى الوزير وزير الان الامير يلجئ اليه فيما يعرض له من الامور.

قوله: «هارون اُخِي» ای اجعل اخي هارون وزيرا لي من بين اهل بيتي، و ائما قال من اهلي لتكامل شفقتة.

قوله: «اشدُّدْ بِهِ اُزْرِي» ای قو به ظهري. و قيل ازري قوتی، و قيل ضعفی ای اجعله معاونا لي استعين برأيه و مشورته. قرأ ابن عامر اخي اشدد به ازري و اشركه في امري، بسكون الياء من اخي و قطع الالف من اشدد و قطع الالف من اشركه، و الوجه ان قوله اشدد و اشركه على الخبر لا على الامر، و هما مجزومان لانهما على جواب الدعاء الذي هو قوله: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي» و جواب الدعاء مجزوم لان الشرط فيه مقدر، و المعنى اجعل لي اخي وزيرا فانك ان تجعله وزيرا لي اشدد به ازري، فاشدد في المعنى جواب الشرط المقدر فهو مجزوم و اشركه معطوف عليه فهو تابع له في الجزم. و قرأ الباقر اشدد بوصل الالف و اشركه بفتح الالف، و الوجه انهما على الدعاء الذي هو بلفظ الامر، فقوله اشدد بوصل الالف صيغة امر يراد به الدعاء فهو مبني على السكون، و اشركه مثله و هو معطوف عليه و هذا وجه القرائتين لانه اشد موافقة لما قبله و هو قوله: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي»، و فتح ابن كثير و ابو عمرو، الياء من اخي، و اسكنتها الباقر. قوله: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا» ننزهك عما لا يليق بك و نقول سبحان الله و نصلّي لك. «وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا» بالدعاء و الثناء على كل حال.

«اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا» هذا كون الحال، يعني لم تزل كنت بنا بصيرا. اي عليما باحوالنا و صفتنا.

موسى (ع) از حقّ جلّ جلاله بدعا و مسألت خواست مشاركت برادر خویش هارون در نبوت، تا او را ياری دهد بر تبليغ رسالت و اداء امانت و آسان کردن کار بر خويشتن، تا او را فراغ تسبيح و تعظيم ذکر حق بود و كثرت عبادت بقدر امکان، و ربّ العزة دعاء وی مستجاب کرد و هارون را در نبوت شريك وی کرد و پشت وی باو قوی کرد.

آن گه منت بر وی نهاد گفت: «قَدْ اُوْتِيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» ای اعطيت سؤلک و مرادک يا موسى، من شرح الصدر و تيسير الامر و ازالة العقدة عن اللسان و تقوية الظهر بنبوة

الآخ.

«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى» ای انعمنا علیک فی زمان آخر، قبل هذه المرة.

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» وحی اینجا بمعنی الهامست. چنان که گفت: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ النَّحْلِ» ای الهمانها ما یلهم من الصواب حتی فعلت ما فعلت. و روا باشد که بمعنی رؤیا بود، ای اریناها فی المنام «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ»، جایی دیگر گفت: «فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ». نام مادر موسی بو خاید است و از فرزندان لاوی بن یعقوب بود ویم نامی است نیل را علی الخصوص. اما قصه ولادت موسی بر شرط اختصار آنست که فرعون خوابی دید هائل، معبران گفتند تعبیر این خواب آنست که در بنی اسرائیل کودکی پدید آید که بدست وی قاعده ملک تو خراب شود و نظام کار تو گسسته گردد، فرعون گفت تدبیر چیست؟ گفتند تدبیر آن است که هر کودک نرینه که در وجود آید از بنی اسرائیل آن را هلاک کنی. روزگاری بگذشت که اطفال ایشان را میکشند و پیران و جوانان که بودند از دنیا می‌رفتند، پس سروران آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مهینان بنی اسرائیل نمانند و کهنان را میکشند، نه بس روزگار کسی از ایشان نماند و ما را مزدور و کارگر نباشد، و برنج آئیم، تدبیر آنست که یک سال کشیم و یک سال نه. پس تقدیر الهی چنان بود که هارون برادر موسی آن سال که نمی‌کشند از مادر در وجود آمد و دیگر سال که می‌کشند بموسی بارور گشت. چون زادن موسی نزدیک آمد زنی بود قابله و بر باروران زنان موکل بود از جهت فرعون تا هر کودکی را که زاندی بفرعون گفتمی و او را هلاک کردی، این قابله دوست مادر موسی بود، در وقت زادن او را بخواند و گفت: دوستی تو امروز بکار آید، ما را همی بینی که در چه حالیم، مرا یاری ده و ستر کن. چون موسی از مادر بوجود آمد قابله در وی نگرست نوری دید میان ذو چشم وی، شیفته آن نور و آن جمال وی گشت گفت: ای فلانه تا این ساعت بر آن بودم که فرزندت در دست فرعون نهم تا او را بکشد، اکنون از آن نیت بگشتم، که این فرزند چشم و چراغ منست، میوه دل و جان منست.

پس قابله چون از آن کار فارغ گشت از خانه بیرون شد، یکی از آن دَبَّاحان او را دید که از آن سرای بیرون می‌آمد بدانست که آنجا فرزندی آمده است، رفت و یاران خود را خبر

کرد، چون بدر سرای آمدند خواهر موسی ایشان را بدید، نام آن خواهر مریم بود گفت: یا امّاه هذا الحرس بالباب: اینک اعوان و کسان فرعون آمدند، مادر موسی بیخود گشت، از سر آشفستگی موسی را خرّقه‌ای پیچید و از دست بیفکند، تنوری تافته بود در آن تنور افتاد، اعوان فرعون چون در شدند مادر موسی را برنگ و حال خود دیدند هیچ نشان ولادت در وی پیدانه و گونه روی وی متغیر نگشته، گفتند قابله اینجا چه کار داشت اگر فرزندی نیامده است؟! مادر موسی گفت او دوست منست، گاه گاه پیرش من آید چنان که در دوستان شوند، ایشان باز گشتند، و مادر میگوید یا مریم این الصّبی؟ کودک کجا است؟ مریم گفت. چه دانم من ازو بیخبر بودم، همی در سخن وی بودند که آواز گریستن آمد از آن تنور تافته، مادر فرا سر وی رفت و او را برداشت یک تای موی وی ناسوخته، فجعل الله علیه النار بردا و سلاما. پس خلافت میان علما که او را هم در آن حال در تابوت کردند و بدریا افکندند یا نه، قومی گفتند که او را در بستانی پنهان کرد و چهار ماه او را شیر می داد بروز یک بار و شب یک بار، آن گه او را بدریا افکند. قومی گفتند. هم روز ولادت از وی بترسید از قهر فرعون، و ربّ العزّة در دل وی افکند که او را در تابوت کند و بدریا افکند، اینست که ربّ العالمین گفت: «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ» ای اقدفی التّابوت و هو فيه فی الیمّ ای فی البحر، و مادر موسی کس فرستاد بنجّار، مردی مصری بود از کسان فرعون و از وی تابوت خواست تا بخرد، نجّار گفت: تابوت را چه میکنی؟ کراهیت داشت که دروغ گوید، و نیز دانست که پسر وی را نزدیک خدای تعالی کرامت و منزلت است که او را در میان آتش دیده بود چنان، براستی بیرون آمد گفت پسری آورده‌ام و از بیم فرعون و کید وی او را در تابوت پنهان میکنم. نجّار برفت تا ذباحان را خبر دهد از آن قصه، چون خواست که سخن گوید زبانش بسته شد. بدست اشارت می کرد، ذباحان نمی دانستند که چه میگوید او را بدر کردند، نجّار بخانه باز شد زبان وی نیک گشت، دیگر بار بازگشت تا ایشان را خبر دهد. ربّ العالمین زبان وی لال کرد و چشم وی ناپینا، ایشان او را بزدند و بیرون کردند، گنگ و ناپینا بیرون آمد، براه در چاهی بود در آن چاه افتاد، نجّار بدانست که خدای را عزّ و جلّ را در آن سریست نیت کرد که اگر بحال صحّت و سلامت باز شود، آن حال بپوشد و مادر موسی را یاری دهد

در حفظ موسی، ربّ العالمین صدق وی دانست در آن نیت که کرد، او را چشم روشن و زبان گویا باز داد، بیامد و ایمان آورد و از فرعون ایمان خویش پنهان کرد، اوست که ربّ العزّة در قرآن او را مؤمن آل فرعون خواند نام او حزییل. پس تابوتی ساخت بقصدّ موسی، خمسة اشبار فی خمسة، و مادر موسی موسی را در آن تابوت کرد در میان پنبه زده، و سر آن و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد.

و بفرمان الله تعالی بدریا افکند، و فرعون را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر از معالجه وی درمانده بودند، ساحران و کاهنان گفتند که شفاء علت وی از روی دریا می‌نماید، شخصی پدید آید، خیوه آن شخص بر وی مالند شفا یابد، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر شط نیل بر آن نزهتگاه و تماشاگاه نشسته بود، زن وی آسیه بنت مزاحم و آن دختر که علت برص داشت بر آن گوشه دیگر بر شط با کنیزکان نظاره میکرد، ناگاه آن تابوت از میان دریا پدید آمد، موج آب آن را بساحل افکند چنان که الله تعالی گفت: «فَلْيُلْهِمِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» ای فلیرده الماء الى الشط یعنی که دریا را فرمان آمد که تابوت را بساحل افکند، «يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ» انما قال ذلك لانّ فرعون كان عدوّ الله و لانبيائه، و الفراعنة ثلاثة: فرعون ابراهيم و فرعون يوسف و هو جدّ فرعون موسی، و فرعون موسی و هو الوليد بن مصعب.

پس غلامان و کنیزکان رفتند و تابوت بنزدیک فرعون و آسیه آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت برگیرند یا بشکنند، هیچکس طاقت آن نداشت و بدست هیچکس گشاده نشد، مگر بدست آسیه، چون سر تابوت بر گرفتند، کودکی را دیدند در آن تابوت، من اصبح الناس و جها. با روی چون ماه و دو چشم نرگسین و میان دو ابروی وی نوری تابان و انگشت ابهام خویش در دهن گرفته و از آن شیر میخورد. فرعون در وی نگریست محبت و مهر وی در دل او جای گرفت، اینست که ربّ العزّة گفت: «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» ای فعلت ذلك بك ليحبك فرعون فلا يقتلك. قال ابن عباس: احبه الله و حبه الى خلقه، و قال قتاده: ملاحظة كانت في عيني موسى لا يكاد يصبر عنه من رآه. و قيل «الْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» ای لتحبك امرأة فرعون و تحسن تربيتك. و هو معنى قوله. «وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» ای و لتربى على ارادتي بمرئي مني. و قيل لتغذى على محبتي، يقال صنع الصبي اذا

احسن غدائه. چون موسی را از آن تابوت بیرون آوردند فرعون پاره‌ای خبیوه وی بگرفت و بر آن علّت دختر خویش مالید، دختر از آن علّت برص پاک گشت. دختر او را در بر گرفت و می‌بوسید، غاویان قوم فرعون گفتند: ایها الملک انا نظنّ انّ المولود الذی تحذر منه من بنی اسرائیل هو هذا، رمی به فرقا منک، فاقته. ای ملک آن کودک اسرائیلی که تو از وی می‌ترسی بر ملک خویش، مگر اوست نکش او را تا ایمن شوی، فرعون بقتل وی همت کرد، آسیه گفت. قرّة عین لی و لک لا تقتله. ما را هیچ فرزند نیست و این کودک روشنایی چشم من و تست او را مکش تا او را فرزند گیریم و نفع او بما رسد.

قال النبی (ص): «انّ فرعون قال اما انا فلا حاجة لی فیه، و لو قال یومئذ هو قرّة عین لی، کما هو لک لهده الله کما هداها»، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قرّة عین لی، راه یافتی چنان که آسیه گفت و راه یافت، اما فرعون گفت مرا بدو حاجت نیست. لا جرم از هدایت و ایمان محروم ماند، و گفته‌اند چون فرعون قصد قتل وی کرد، آسیه گفت این کودک نه از بنی اسرائیل است بلکه از زمینی دیگر و قومی دیگر است از کشتن او چه آید، بگذار تا او را فرزند خویش گیریم و فرعون را خود نیز دل نمی‌داد که او را بکشد که او را دوست می‌داشت و مهر وی در دل داشت. پس آسیه او را موشا نام بر نهاد، بزبان عبری، موسی موشا است. مو آب است و شا درخت یعنی که او را در میان آب و درخت یافتیم. آن گه دایه‌ای را طلب کردند که او را شیر دهد هر چند که زنان آمدند و پستان بر وی عرض کردند شیر نگرفت و مادر موسی آن ساعت با مریم خواهر موسی می‌گوید قضیه بر خیز و بر پی برادر برو و دانشی بکن که خود زنده است یا مرده، خواهر بیامد تا بداند.

اینست که ربّ العالمین گفت: «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ» ای علی من یضمن القیام بارضاعه و تربیته. خواهر بیامد دید که دایه طلب می‌کنند، گفت من شما را نشان دهم بکسی که او را دایگی کند و شیر دهد، زنی است که او را فرزند کشته‌اند و اگر او را بدایگی خوانید بیاید، آسیه گفت بیار او را تا دایگی این پسر من بکند، اگر شیر وی بگیرد با وی نیکبها کنم، مریم رفت و و مادر را بیاورد، موسی چون بوی مادر شنید بجست و پستان وی در دهن گرفت و و بمزید، اینست که الله تعالی گفت: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ

اُمّك» ای موسی ترا و مادر دادیم چنان که با وی وعده کرده بودیم انا رادوه الیک قوله: «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ» این بآن کریم تا چشم وی روشن باشد بقاء و لقاء تو و اندوهگن نباشد بفراق تو، «وَقَتَلْتَ نَفْسًا» یعنی قبطیا کافرا. موسی چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود و این قصه در سوره القصص بشرح گوئیم. قوله: «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» ای من خوف القتل. یعنی سهلنا لك الخروج من مصر الى مدين سالما من فرعون، و قيل نجيناك من غم التابوت و البحر و كربه، قال وهب: اوحى الله الى موسى (ع) لو ان النفس التي قتلت اقرت ساعة من ليل او نهار باني خالقها و رازقها لا ذقتك طعم العذاب و لكن عفوت عنك امرها لانها لم تقر لي ساعة. قوله: «وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا» ای اختبرناك اختبارا و امتحناك محنة بعد محنة، و قيل خلصناك مرة بعد مرة. احديها ان امه حملت به في السنة التي كان فرعون تذبج فيها الاطفال، الفاؤه في اليم، ثم منعه الرضاع الا من ثدى امه، ثم جرّه لحية فرعون حتى هم بقتله، ثم تناول الجمرة بدل التمرة، ثم و كزه القبطى حين استغاثه الاسرائيلي، ثم خروجه من البلدة حين اخبره رجل يسعى من شيعته بما عزموا عليه من قتله. و قيل الفتون ما لحقه من الفزع، و الهرب و الاغتراب الى ارض مدين، و ما ادركه هناك من الكرامة و النبوة، «فَلَبِثْتَ سِنِينَ» یعنی عشر سنين في اهل مدين و هو بلدة شعيب، على ثمانى مراحل من مصر و هب گفت موسی که از فرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدين شده سال مزدور شعيب بود بر مهر دختر وی صغیرا، و پس از آن هژده سال دیگر بنزدیک شعيب شبانی می کرد تا او را فرزند زاد، چون سن وی بجهل رسید وحی آمد بوی، اینست که ربّ العزة گفت: «ثُمَّ جِئْتُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ» یعنی جئت للوقت الذي اردنا ارسالك فيه الى فرعون. على قد رای على مقدار مقدور قدرناه لرسالتك. مقاتل گفت: على قدر ای على موعد وعدناك. پس آن گه آمدی بر سر آن وعده که ترا نهاده بودیم. گفته اند بظاهر با وی بقول وعده ای نرفته بود، پس احتمال کند که این وعده بخواب بود که ربّ العزة او را بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون و قوم وی خواهم فرستاد، و قيل: معناه جئت على موعد و عدنا الرّسل. و ذلك انّ الله تعالى اخبر الرّسل الماضية انه سيبعث موسى الى خلقه و سينزل عليه التوراة. قوله: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» الاصطناع افتعال من الصنعة. و هو اتخاذ الصنعة ای اتخذتك

صنِيعَة، و المعنى اصطفتيك برسالتى و اختصاصك بوحى اذى هو خاص امرى. و يحتمل ان النفس ها هنا تأكيد. اى و اصطفتيك لى نفسى. و قيل معناه اخترتك لإقامة حجتى و جعلتك بينى و بين خلقى، حتى صرت فى الخطاب و التبليغ عنى بمنزلتى التى انا بها لو خاطبتهم و احتججت عليهم.

قوله: «أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أَحْوَكَ بآياتى» اى امضيا بالتورية. قيل بآياتى باليد و العصا، «وَلَا تَنِيَا فِى ذِكْرِى» اى لا تضعفانى ان تذكرانى فان ذكر كما آىاى يقوى عزمكما. و قيل معناه لا تفترا و لا تقصرا فى تبليغ ذكرى الناس. يقال ونى و توانى فى الامر، اذا و هن فيه.

«أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ» اعاد لانّ الأوّل مطلق و الثانى مقيد. «إِنَّهُ طَغَى» كفر و جاوز الحدّ فى الكفر. مفسران گفتند موسى با اهل خویش از مدین برفت و روى بمصر نهاد و هارون آن وقت بمصر بود نزدیک مادر خویش، وحى آمد بهرون که موسى را استقبال کن، یک مرحله باستقبال موسى آمد و موسى را گفت مرا چنین وحى آمد و بفرمان حق جل جلاله آدم، موسى گفت آرى که رب العزة مرا برسالت بر فرعون میفرستاد، درخواستم تا تو با من باشى و مرا یارى دهى تا رسالت حق بهم بگزاریم، پس رب العالمین با ایشان خطاب کرد «أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى».

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا» اى تالطفا له فى القول و لا تغلظا. چون بر فرعون شويد بتلطف شويد، سخن نرم گوئيد، بمدارا و رفق گوئيد، درشتى مکنيد، و اين از بهر آن گفت که مرد متمرد طاغى چون او را دعوت کنند، اگر بعنف و خشونت با وى سخن کنند، خشم گيرد و در حجت خصم تأمل نکند و پند نپذيرد، و نيز قصد قتل خصم کند، باز چون برفق و لطف با وى گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجت خصم تأمل کند و منقاد گردد. ازینجا گفت مصطفی (ص): «ما دخل الرفق فى شیء الا زانه و ما دخل العنف فى شیء الا شانه».

و گفته اند او را برفق فرمود يعنى حق تربيت وى بجای آر که او ترا پرورده، حق تربيت دارد بر تو، و گفته اند معنی اين تلطف آنست که او را بکنيت خوان و کنيت وى ابو العباس است، و گفته اند ابو الوليد و گفته اند ابو مرّة. با موسى چنین گفت و با مصطفی (ص) گفت: «وَ اعْلَظُّ عَلَيْهِمْ» زیرا که طبع و خلقت موسى بر حدّت و صلابت بود و طبع و خلقت مصطفی بر رفق و رحمت. موسى را گفت از آن درشتى و تیزی لختى باز کم کن با دشمن،

و مصطفی (ص) را گفت بر آن رفق و مدارا لختی درشتی و تیزی بیار با دشمن، روی آن عائشة قالت: یا رسول الله کیف اجترأ موسى علی الرؤیة و سؤاله ایّاهما؟ قال علم الله حدّته فحلّم عنه.

قوله: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» فان قيل كان في علم الله أنه لا يتذكر ولا يخشى فما معنى لعله يتذكر؟ قيل هو مصروف الى غير فرعون و مجازه لعله يتذكر او يخشى خاش اذا رأى برى و الطافی بمن خلقتة و رزقته و انعمت عليه ثم ادعى الربوبية. و قال ابو بكر الوراق: لعل من الله واجب، و لقد تذكر فرعون و خشى حين لم ينفعه الذكري و الخشية، و ذلك حين أجمه الغرق في البحر، فقال آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ. و قال اهل المعاني، لعل حرف ترج و طمع، و هو هاهنا يعود الى حال موسى و هارون. ای اذها انتما على رجائكما و طمعكما، و قد علم الله سبحانه ما يكون منه. حق جلاله خود دانا بود که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود اما موسى و هارون را گفت شما او را دعوت کنید بر امید و طمع آن که وی ایمان آرد و سرّی که خود دانست از کار فرعون با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نیاید و در دعوت جد نمایند تا ثواب ایشان در آن جد نمودن تمامتر و عظیم تر بود، و معنی يتذكر يتعظ و يعتبر، و يخشى ای یسلم.

«قالا ربنا» گوینده موسى بود اما اضافت با هر دو کرد که هارون با او در کار بود قوله: «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا» یعنی ان یعجل بالعقوبة و یبادر الى قتلنا قبل ان يتأمل حجتنا فرط اذا تقدم و سبق، و الفارط و الفرط الذي يتقدم القوم في طلب الماء. و منه قوله صلى الله عليه و سلم: «انا فرطكم على الحوض».

«أَوْ أَنْ يُطْعَى» ان يتكبر عن قبول الحق و یزداد كفرا الى كفره بردنا. فقال الله عزّ و جلّ: «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا» بالعون و النصرة و الدفع عنكما، اسمع قولكما و قوله، اری فعلكما و فعله «أَسْمَعُ وَ أَرَى»، دلیلست که خدای را جلّ جلاله سمع است و بصر، سمیع است بسمع نامخلوق، بصیر است ببصر نامخلوق، و معنی سمع و بصرنه علم و احاطتست چنان که معتزله گویند، که اگر چنان بودی أَسْمَعُ وَ أَرَى بی فایده و بی معنی بودی، که معنی علم و احاطت در اتنی معكما موجود است و سخن تمام است، هم چنان که جایی دیگر گفت: «وَلَا أُذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» چون بعد از

کمال آن معنی، اَسْمَعُ وَ اَرَى گفت معلوم شد که اَسْمَعُ وَ اَرَى نه علم است و احاطت که سمع و بصر نامخلوقست.

روی عن عبد الله قال: اذا كان على احدكم امام يخاف بطشه او ظلمه فليقل: اللهم ربّ السماوات السبع و ربّ العرش العظيم كن لي جارا من فلان بن فلان و اشياعه و احزابه من خلقتك ان يفرطوا علىّ او يطغوا، عزّ جارك و جلّ ثناؤك و لا اله غيرك و لا آله الا انت. قوله: «فَأْتِيَاهُ فُقُولًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای اطلقهم.

«وَلَا تُعَذِّبُهُمْ» ای لا تتعبهم فی العمل. و كان بنو اسرائيل عند آل فرعون فی تعب. و نصب و عذاب شدید من قتل الانبياء و استخدام النساء و كانوا يكلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبن و بناء المدائن و نقل الحجر من غير اجرة. و فی بعض القصص قال الله عزّ و جل لموسى: «جاهده بنفسك و اخيك و اتما محتسبان بجهاده فأنى لو شئت ان آتیه بجنود لا قبل له بها لفعت، و لكن لیعلم هذا العبد الضعیف الذى قد اعجبته قوته و جنوده انّ الفئة القليلة و لا قليل منى تغلب الفئة الكثيرة باذنى» اگر من خواستمی ای موسى بایشان سپاهی فرستادمی که با آن بر نیامدندى و طاقت نداشتندى لكن خواستم که این بنده بیچاره مغرور بقوت و سپاه خود غرّه شده بداند که سپاه اندک با معونت من به آید و غلبه کند بر سپاه فراوان. همانست که جایی دیگر گفت: «كَمْ مِنْ قِتَّةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ قِتَّةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ».

موسى و هارون بفرمان الله تعالى رفتند تا بدرگاه قصر فرعون و آن قصر را دربندهای عظیم ساخته و پاسبانان و نوبت داران فراوان نشستہ. سدّی گفت شب بود که موسى بر فرعون شد و آن پاسبانان و دربانان همه در خواب بودند که ناگاه موسى بعصای خویش در بزد. بواب گفت کیست که این ساعت بچنین درگاه آمده و در می زند؟ موسى (ع) گفت: انا رسول ربّ العالمین. منم فرستاده خداوند جهانیان، بواب بترسید رعبی در دل وی افتاد، بشتاب رفت تا پیش فرعون گفت ان هاهنا انسانا مجنوننا یزعم انه رسول ربّ العالمین. مردی دیوانه را می بینم این ساعت بدرگاه ملک آمده میگوید من رسول خدای جهانیانم. فرعون نیز بترسید، ازین سخن که شنید، گفت تا درآید و به بینم که کیست؟

چون در شد فرعون در وی تأمل میکرد تا او را بشناخت، آن گه گفت: من انت؟

تو کیستی؟ گفت من موسی عمرانم. گفت: فما شأنک؟ چه کار داری و بچه آمدی؟ گفت: ارسلنی الیک ربّ العالمین. آفریدگار جهان و جهانیان مرا برسولی بتو فرستاد. گفت هیچ حجت و نشان داری بر درستی آنچه می‌گویی؟ گفت: «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ» آوردم بتو نشانی از خداوند تو. گفت آن چه نشانست؟

موسی دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق می‌زد، چنان که همه خانه از آن روشن گشت. قومی گفتند از اهل تفسیر روز بود نه شب، که موسی بر فرعون رفت و این دعوت کرد و ید بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که بر شعاع آفتاب غلبه کرد، و گفتند آن روز معجزه عصا بوی نمود که معجزه عصا روز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آن گه موسی گفت: «وَالسَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» گفته‌اند که این تفسیر قول لَئِن است که الله تعالی ایشان را گفته بود: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا» و السلام جمع السلامة کالملام جمع الملامه، و المعنى السلامة من عذاب الله لمن اتبع الاسلام، و قيل معناه من اسلم و تبع الهدى فله التحية و السلام، و لم يكن موسى يحيى فرعون بالسلام انما قرأ السلام على من اجابه و صدقه.

قوله: «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ» فى الدنيا و الآخرة، «عَلَى مَنْ كَذَّبَ» الانبياء «وَتَوَلَّى» عن الايمان. قيل هذه ارجى آية للمؤمنين و الموحدين فى القرآن. آن گه فرعون با موسی مناظره در گرفت، گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى» ای من ربکما الذى تدعونى اليه يا موسى؟ فوحد لان المتكلم كان موسى وحده. و قيل معناه يا موسى و هارون، فذكر موسی دون هارون لرؤس الآی.

قوله. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» ای تمم لكل شىء خلقه ثم هداه لما يصلحه من مطعمه و ملبسه و مسكنه و منكحه و امور معاشه. فرعون گفت کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید؟ موسی (ع) گفت خداوند ماست که هر چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنان که در بایست بود و سزا بود، دست را گیرایی و پای را روایی، و زبان را گویایی و چشم را بینایی و دل را دانایی، آنکه هر چیزی را جفت وی آفرید، هم نظیر وی، هم جنس وی، هم صوت وی، و هر چیزی را راه نمود و در دل افکند که بمادر چون رسد، و از دشمن چون پرهیزد و قوت از کجا جوید.

همانست که جایی دیگر گفت: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» و قرأ نصیر خلقه بفتح اللام ای کلّ ما خلقه. ما هو اصلح فی معاشه و الانتفاع به علی ان خلقه فعل ماض من صلة شیء و المفعول الثانی محذوف لعلم المخاطبین بموضعه. بعضی مفسران گفتند خلقه، اضافه این‌ها با خداست یعنی اعطی خلقه کلّ شیء من النعم. بندگان خود را همه چیز بداد از نعمت و آلات خدمت، و دنیا و نعمت که آفرید برای ایشان آفرید چنان که جایی دیگر گفت: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى» یعنی دلّه الی معرفة توحیده. پس فرعون پرسید از موسی که کار و بار پیشینیان و احوال رفتگان چیست؟! «فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى» ای ما حالهم و شأنهم فانهم لم یكونوا علی ما تدعونی الیه و لم یقروا بما تقول، ثم لم ینلهم ما توعدنی به من العذاب. میگوید امتهای گذشته برین نبودند که تو می‌گویی و آن‌گه ایشان را این عذاب نرسید که تو مرا بیم دهی بدان.

معنی دیگر احتمال کند که فرعون گفت اگر شما پیغامبرید چنان که می‌گویید، احوال گذشتگان و رفتگان بگوئید که چون بوده است، و اسماء ایشان چه بوده است؟

یا معنی آنست که ما حال القرون متی یبعثون و کیف یبعثون و هم رمیم بالیة؟

موسی (ع) بحکم آنکه هنوز توریة نگرفته بود. که توره بعد از هلاک فرعون بوی دادند، قصّه پیشینیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود و ندانسته، لا جرم حوالت آن با علم حق کرد گفت: «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» یعنی اللوح المحفوظ. گفت علم ان بنزدیک خداوند منست و در لوح محفوظ نبشته و مثبت کرده، آن‌گه بی‌نیازی الله تعالی از کتاب و نسخت یاد کرد گفت: «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى» لفظان معنا هما واحد، ضلّ الرجل کذا اذا نسیه و اضلّه اذا انساه و خداوند من فرو نگذارد هیچیز و نه فراموش کند. ضلال و نسیان بر وی روا نبود و او را حاجت بکتاب و نسخت نه، امّا اثبات کرد در لوح ترغیب و ترهیب بندگان را، و تا بنماید که مخبر بر وفق خبر آمد، و گفته‌اند فرعون اول حجت جست بر موسی (ع) بر پیکار و در الله تعالی حاجت در گرفت، پس از آن حاجت بگریخت و عدول کرد، با ذکر قرون و امم گذشته گفت: اعمال ایشان چیست و آن را چه کردند؟ موسی (ع) گفت اعمال ایشان بر ایشان شمرده‌اند و نگه داشته در صحیفه اعمال ایشان، تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند، موحدان را متوبت، مشرکان را عقوبت.

«لَا يَضِلُّ رَبِّي» ای لا یترک من کفره حتی ینتقم منه و لا ینسی من وحده حتی یجازیه. باین قول کتاب صحیفه اعمال ایشانست نه لوح محفوظ.

قوله: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» ای مهودا موطأ، و هو مصدرًا قییم مقام المفعول و هو قراءة الكوفيين و قرأ الباقون مهادا، و المهاد يصلح للواحد كالفرش للجمع، و هو جمع المهد الذي يهيا للصبى لينام فيه. معنى آنست که این زمین شما را آرامگاه و بنگاه کرد چنان که در آن مسکن و منزل توانید ساخت و حرث و حفر توانید کرد، نه شکسته و ناهموار که در آن استقرار و حرث و حفر ممکن نبود، «وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا» ای اوضح لكم فيها طرقا تسلكونها. و قيل معناه ادخل لأجلكم فيها طرقا تبلغون الي منافعها فانها متفرقة فيها فما فقد في مكان جلب من مكان. من قوله: «ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ».

قوله: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» ای من ناحية السماء «السَّمَاءَ» مطرا. اینجا جواب موسی تمام شد. پس خطاب بگشت، رب العزة. گفت جل جلاله: «فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا» ای اصنافا، «مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» مختلف الالوان و الطعوم و المنافع من بين ابيض و اخضر و اصفر و احمر، كل صنف زوج منها للناس و منها للدواب. «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ» ای كلوا من طيبات ما اخرجنا من الارض، و ارعوا فيها انعامكم ای اسرحوها فيما هو ارزاق بهائمكم، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای فيما وصفت «لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» لعبارة لذوى العقول تدل على وحدانية الله. النهي جمع نهية يقال فلان ذو نهية. معناه ذو عقل، ينتهى الى رأيه و معرفته، و قيل سمى العقل نهية لأنها تنهى صاحبها ما لا يجوده و لا يحسن.

النوبة الثالثة

قوله: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» فرمان آمد از جبار کائنات بموسى کلیم (ع) که یا موسی: «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست؟ «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» ای موسی هر چند که او کافروار بامامی زند تو او را که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوئی.

ای موسی تو رسول منی، فرستاده منی خلق من گیر، من رفیق و لطیفم، رفیق و لطف دوست دارم، برفق با وی گو: «هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» افتدت که با ما صلح کنی، مسلمان

شوی و از راه جنگ و مخالفت بر خیزی، ای موسی با وی بگوی چهار صد سال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی و ما را به یگانگی یاد کنی چهار صد سال دیگر عمرت دهم درین جهان بجوانی و تندرستی و شادی و پیروزی، و در آن جهان بهشت جاودانی و سعادت ابدی. با مصطفی (ص) همین گفت چون کفره قریش را دعوت می کرد او را برفق فرمود گفت: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای محمد با ایشان بلطف سخن گوی اگر با تو مجادلت کنند تو پاسخ ایشان بنیکویی کن بگو: «إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» من شما را پند می دهم بیک چیز «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي» که خیزید خدای را یگانه و دو گانه، پس با خود بیندیشید و با یکدیگر باز گوئید من که رسول خدایم دیوانه و پوشیده خرد نیم، شما را بملک ابد و نعیم سرمد می خوانم. لطیفا سخنا که اینست ولی چه سود که بایسته نبودند در ازل، کار نه آن دارد که از کسی عمل آید و از کسی کسل، کار آن دارد که تا خود شایسته که آمد در ازل، تلخ را چه سود کش آب خوش در کنارست، و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اذاکان هذا رفقہ مع الکفار فکیف رفقہ بالابرار. فرعون که چندین سال میگفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» با وی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربی الاعلی» گویی که در گور با وی خود چه خطاب کند و بر وی چه نواخت نهد. موسی (ع) چون دل بر آن نهاد که بر فرعون شود از الله تعالی تمکین خواست و تهیه اسباب اداء رسالت، گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» از بهر موسی چنین گفت باز از بهر مصطفی (ص) گفت: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» باز مؤمنان امت را گفت: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» موسی بخواست، پس از آنکه بخواست او را بداد مصطفی (ص) را ناخواسته بداد، اما منت بر وی نهاد، باز مؤمنان امت را بی خواست و بی منت این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی و شرفی است لکن ضعیفانند و گناهکاران و مفلسان، و ضعیفان را بیشتر نوازند و عاصیان را بیشتر خوانند، نبینی پدری که فرزندان دارد و یکی از ایشان ناخلف بود، آن ناخلف را بیشتر خواند و به نگرند، پیوسته دلش با وی می گراید، و از حوادث روزگار بر وی می ترسد، خدای را عز و جل بر روی زمین چندین صدیقان و زاهدان و عارفانند و هر شب در سیک باز پسین که

بخودی خود بندگان را تعهد کند همه عاصیان و مفلسان را خواند که: «هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر؟» میگوید جلّ جلاله: نعم المولى انا، نیک خداوندی که منم، نیک یاری و مهربانی که منم، «ان عصيتنى سترتك و ان سألتنى أعطيتك و ان استغفرتنى غفرت لك و ان دعوتنى لبيتك و ان اعرضت عنى ناديتك».

«رَبِّ اَسْرَحْ لِي صَدْرِي» نکته لطیف بشنو، گفت، اَسْرَحْ لِي صَدْرِي، نَگفت قلبی، از آنکه حرج و ضیق بصدر رسد بقلب نرسد، صدر دیگرست و قلب دیگر، صدر در خیرست و قلب در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرور مشاهدت، با دوام انس و لذت نظر و حصول مشاهدت حرج و ضیق کجا در گنجد، موسی در مقام مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر در باطن وی بموج آمده، همی ترسید که مناجات بسر آید و سخن بریده گردد همی در سخن و سؤال آویخته بود از پس هر سؤالی سؤالی دیگر می‌کرد، از «رَبِّ اَسْرَحْ لِي صَدْرِي» تا آنجا که: گفت: «وَ اَسْرَحْهُ فِي امْرِي»، تا رَبِّ العِزَّة درد عشق و سوز عشق و شوق وی را این مرهم بر نهاد که: «قَدْ اُوْتِيَتْ سُوْلُكَ يَا مُوسَى» ای موسی هر چه خواستی دادم و هر چه خواهی می‌دهم. رَبِّ العِزَّة همین کرامت که با موسی کرد با اُمّت محمد کرد گفت: «وَ اَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» ای محمد اُمّت ترا گرامی کردم، که هر کرامت که با موسی کردم، و هر نواخت که بر وی نهادم، با اُمّت تو بقدر ایشان همان کردم، با موسی گفتم: «الْقَبِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي»، با اُمّت تو گفتم: «بِحُبِّهِمْ وَ يُحِبُّوْنَهُ» با موسی گفتم: «لَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ» با اُمّت تو گفتم: «اُوْلٰئِكَ لَهُمُ الْاٰمَنُ» با موسی گفتم: «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»، با اُمّت تو گفتم: «وَ اسجد و اقترب و نحن اقرب»، با موسی گفتم: «اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ» با اُمّت تو گفتم: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» با موسی گفتم: «لَا تَخَافَا اِنِّيْ مَعَكُمْ»، با اُمّت تو گفتم: «اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا»، موسی را گفتم: «وَ اُنْجِنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ»، اُمّت ترا گفتم: «وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ»، موسی با ما گفت: «وَ عَجَلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»، با اُمّت تو گفتم: «لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ».

قوله: «وَ فَتَنَّاكَ فِتْنًا» ای طبخناک بالبلاء طبخا حتى صرت صافيا نقييا فاستخلصناک لنا حتى لا تكون لغيرنا. ای موسی ترا در کوره بلا بردیم و باخلاص نهادیم، تا در دلت جز مهر ما و بر زبانت جز ذکر ما نماند، آن بلاها و فتنها که بر سر وی نشست چه بود، اول که

وی را زادند متواری زادند در خانه تاریک بی چراغ، بی نوا، و بی کام، مادر را نمی‌بایست که پسر بود از بیم فرعون که پسران را می‌کشت، او را در تابوت کرد و بدریا افکند، منزل اولش دریا بود دشمن او را برگرفت چون چشم باز کرد شمشیر و نطع دید، منزل اول دریا، منزل دوم شمشیر و نطع و دیدار دشمن، منزل سوم بیم از قبطیان که ازیشان یکی را کشته بود، وانگه بگریخته بیس و انگران، دل آشفته و جان حیران، پای برهنه و شکم گرسنه، هیچ ندانست که کجا می‌رود تا رسید بمدین، بمزدوری شعیب و شبانی، از سر سور و حسرت بر توالی محنت گفت:

بهر کویی مرا تا کی دوانی	زهر زهری مرا تا کی چشانی
برود اندازی اول تو رهی را	پس آن گه بربر دشمن نشانی
و زان پس افکنی او را بغربت	بمزدوری شعیب و بشبانی
شبانى را کجا آن قدر باشد	که تو بی واسطه وی را بخوانی
پس او را اوری بر طور سینا	هزاران تو سخن با وی برانی
و گر گوید ز تو دیدار خواهم	جواب آید که موسی لن ترانی

او را چنین در بلاء لطف آمیغ می‌داشت، و بزخم شفقت آمیز می‌پیراست، و بانواع بلیات می‌شست، آن همه از چه بود، از آن کش خود را می‌بایست، همانست که گفت: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» ای موسی نه در می‌بایستی کم می‌بایستی ترا بگزیدم، نه ترا بلکه خویشتن را. از آن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و ازو نگفت چرا کردی، بیک مشت چشم عزرائیل بر افکند، نگفت چرا کردی، الواح توریة بر زمین زد نگفت چرا زدی، آری در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، و در پناه دوستی محتمل بود. شعر:

و اذا الحبيب اتى بذنوب واحد
جاءت محاسنه بالف شفيع

قوله: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا» الاية... عن وهب بن منبه. قال: لما بعث الله موسى (ع) الى فرعون قال له و اسمع كلامي و احفظ وصيتي و اراع عهدي، فاني قد قففتك اليوم مني موقفا لا ينبغي لبشر بعدك ان يقوم مقامك مني ادنيتك و قربتك حتى سمعت كلامي و كنت باقرب الامكنة مني فانطلق برسالتى فانك بعيني و سمعي و ان معك نصرى و انى قد

البستک جبّة من سلطانی، تستکمل بها القوة فی امری، فانت جند عظیم من جندی بعثک الی خلق ضعیف من خلقی، بطر نعمتی و امن مکرری و انکر ربوبیتی و عبد دونی و زعم أنّه لا یعرفنی و انّی اقسام بعزّتی لو لا الحجة و العذر الّذی وضعته بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة جبّار یغضب لغضبه السماء و الارض و الجبال و البحار فان اذنت للسماء حصبتہ، و ان اذنت للارض ابتلعتہ و ان اذنت للجبال دمّرتہ، و ان اذنت للبحار غرقتہ، و لکنّہ هان علیّ و سقط من عینی و وسعه حلمی و استغنیت بما عندی و حقّ لی انا الغنیّ لا غنی غیری، فبلغه رسالتی و ادعه الی عبادتی و توحیدی، و حدّره نعمتی و بأسی، و اخبره انه لا یقوم شیء لغضبی و ذکره إیای و قل له فیما بین ذلك «قَوْلًا لِّیْنَا لَعَلَّهُ یَتَذَكَّرُ أَوْ یَخْشَى» و اخبر انّی الی العفو و المغفرة اسرع الی الغضب و العقوبة و لا یروعنک ما البسته من لباس الدنیا، فان ناصیته بیدی لیس یطرف و لا ینطق و لا یتنفس الاّ بعلمی و اذنی، و قال له اجب ربّک فانّہ واسع المغفرة امهلك اربع مائة سنة و فی کلّها کنت تبارزه بالمحاربة و هو یمطر علیک السماء و ینبت لک الارض و یلبسک العافیة لا تسقم و لا تهرم و لم تفتقر و لم تغلب و لو شاء ان یخلعک من ذلك او یسلبکة فعل، و لکنّہ ذو اناة و ذو حلم عظیم.

۳ التوبة الاولى

قوله تعالی: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» از آن آفریدیم شما را «وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ» و باز شما را بریم، «وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ» و باز از آن بیرون آریم شما را، «تَارَةً أُخْرَى» (۵۵) باری دیگر. «وَلَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا» نمودیم نشانه‌های خویش همه، «فَكَذَّبَ وَ أَبَى» (۵۶) دروغ زن گرفت او را و سر باز زد.

«قَالَ أَ جِئْنَا» گفت بما آمدی، «لِنُخْرِجَکَ مِنْ أَرْضِنَا» تا این زمین ما بگیری و ما را از آن بیرون کنی. «بِسِحْرٍکَ يَا مُوسَى» (۵۷) بجادویی خویش ای موسی. «فَلَنَأْتِيَنَّکَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ» ما بتو جادویی آریم هم چنان که تو آوردی، «فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَکَ مَوْعِدًا» میان ما و میان خویش هنگامی نامزد ساز، «لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ» که ما آن را خلاف نکنیم و نه تو، «مَكَانًا سُوًی» (۵۸) جایی میان ما و تو. «قَالَ مَوْعِدُكُمْ یَوْمُ الزَّیْنَةِ» موسی گفت هنگام نامزد کرده مرا با شما روز آرایشست، «وَأَنْ یُخْشِرَ النَّاسُ ضُحًی» (۵۹) آن گه که مردمان با هم آیند چاشتگاه.

«فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ» برگشت فرعون، «فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى» (۶۰) و گرد کرد یار خویش و آن گه آمد.

«قَالَ لَهُمْ مُوسَى» ایشان را گفت موسی: «وَيَلْكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا» و یل بر شما بر خدای تعالی دروغ مسازید، «فَيَسْجُدْكُمْ بِعَذَابٍ» که بیخ شما کند بعذاب، «وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» (۶۱) و هر که دروغ سازد نومید ماند.

«فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» جاودان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند، «وَأَسْرُوا النَّجْوَى» (۶۲) و راز در گرفتند با یکدیگر.

«قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ» گفتند این دو مرد دو جادواند، «يُرِيدَانِ» میخواهند «أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا» که بیرون آرند شما را از زمین شما بجادویی خویش، «وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى» (۶۳) و پیران و مهتران شما ببرند «فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ» هم سخن و همدل و هم آهنگ باشید در ساز خویش.

«ثُمَّ اتُّبِتُوا صَفًّا» آن گه همه با هم بهامون آئید، بر کنار، «وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (۶۴) و پیروز آمد امروز او که به آمد.

«قَالُوا يَا مُوسَى» گفتند ای موسی: «إِنَّمَا أَنْ تَلْقَى» تو عصای خویش بیفکنی پیش، «وَأِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى» (۶۵) یا ما آن خود بیفکنیم پیش.

«قَالَ بَلْ أَلْقُوا» گفت نه شما بیفکنید. «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ» آن رسنها و چوبهای ایشان «يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ» می نمودند بموسی از جادویی ایشان «أَنَّهُا تَسْعَى» (۶۶) که آن همه زنده اند نهیب باو می آورند.

«فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (۶۷) موسی در دل خویش از جادویی ایشان بیم یافت و نهان داشت.

«قُلْنَا لَا تَخَفْ» گفتیم، مترس، «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۶۸) که دست ترا و نصرت و غلبه ترا.

«وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ» بیفکن آنچه در دست راست داری، «تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا» تا فروبرد آنچه ایشان ساخته اند، «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» آنچه ایشان کردند ساز پر دیو است «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (۶۹) و پر دیو کن به نماند هر جا که پدید آید.

«فَالْقَى السَّحْرَةَ سُجْدًا» جادوان را ساجد افکندند و بفرمان آوردند. «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (۷۰) گفتند بگرویدیم بخدای هارون و موسی.

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ» گفت بگرویدید باو «قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ» پیش از آنکه شما را دستوری دادم، «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ» او استاد شما است و مه شما که جادویی آموخت در شما، «فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ» بیرم ناچاره دستهای شما و پاهای شما، «مِنْ خِلَافٍ» یکی از راست یکی از چپ، «وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر ساق خرمانبان آویزم، «وَ لَنَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى» (۷۱) و بدانید که آن کیست از ما که سخت عذاب تر است و پاینده عذاب تر.

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ» گفتند ترا بر نگرینیم «عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» بر این که بما آمد از نشانهای راست، «وَ الَّذِي فَطَرَنَا» بآن آفریدگار که ما را آفرید. «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» میکن هر چه توانی. «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۷۲) آنچه کنی و توانی درین جهان «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا» ما بگرویدیم بخداوند خویش، «لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» تا بیامرزد کردارهای بد ما «وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ» و آنچه بر آن میداشتی ما را از جادویی «وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (۷۳) الله تعالی خدایی را بهتر و پاینده تر.

النوبة الثانية

قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» مردوده الی الارض المسماة فی الآیة قبل. میگوید شما را که آفریدم از زمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است و پدر شما او را از خاک و گل آفریدم. عطاء خراسانی گفت: روا باشد که آیت بر عموم رانند و همه فرزند آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملک رحم تا لختی خاک از موضع دفن وی بردارد و بر آن نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود و ربّ العزّة او را از آن خاک و آن نطفه می آفریند. قومی گفتند نطفه که در ترکیب اصلاّب است تکون آن از انواع اغذیه است و انواع اغذیه از زمین و خاک بحاصل آمده، ازین جهت گفت: شما را از زمین آفریدم. «وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» عند الموت و الدفن.

روی البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من الانصار فانتبهينا الى القبر و لما يلحد فذكر حديثا طويلا فقال فيه، اذا انتهى الى العرش كتب كتابه في عليين

و يقول الربّ تبارك و تعالى ردّوا عبدى الى مضجعه فأنى وعدته أنى منها خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيرد الى مضجعه.

و فى رواية فيعرجان به فيقولان ربّنا هذا عبدك المؤمن فيقول الربّ اروه مقعده من كرامتى، ثم اعيدوه فى القبر فأنى قضيت منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى.

و عن على (ع) قال: انّ المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهى به الى السماء و قال يا ربّ عبدك فلان قبضنا نفسه، فيقول ارجعوه فأنى قد وعدته «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» فأنه ليسمع خفق نعالهم اذا ولّوا مدبرين.

و كان عمر يقول فى خطبته أيّاكم و الفخور و ما فخور عبد خلق من التراب و فى التراب يعود.

قوله: «وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» اى نخلقكم عند البعث مرة اخرى، كقوله: «ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى».

قوله: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا» اى اربنا فرعون الآيات التسع التى اصحبناها موسى و هى اليد و العصا و الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و السنون و نقص الثمرات، و قيل هى الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدّم و اليد و العصا و البحر رهوا و التاسعة هى المحبّة التى القيت على موسى حتى امسك فرعون عن قتله. «فَكَذَّبَ» فرعون موسى «وَ أْبَى» امتنع من طاعة الله و الايمان به.

«قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا» يعنى ارض مصر، «بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» اى قد عرفنا خداعك، «فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ» اى نقابلك بمثل فعلك، «فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ» اى واعدنا مكانا يجتمع فيه للمغالبة فيتبين صدقك فى دعوى النبوة، ثم لا نخلف ذلك الموعد لا نحن و لا انت. قوله: «مَكَانًا سُوًى» قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و يعقوب سوى بضم السين، و الباقون بكسرهما، و هما لغتان مثل عدى و عدى و طوى طوى، و المعنى مكانا سواء، فاذا كسر او ضم قصر و اذا فتح مدّ، يعنى مكانا نصفاً وسطاً تستوى مسافته على الفريقين، و قيل سوى اى سوياً لا ساتر فيه. «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ» يعنى يوم عيد لهم، يقال كان يوم النيروز وافق عاشوراء، و قيل يوم السبت.

«وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَى» و ان يساق الناس وقت الضحوة نهارا چهارا ليكون ابلغ فى الحجة و ابعد من الربيه و ان يحشر موضعه خفض عطف على الزينة اى موعدم يوم الزينة و حشر الناس.

«فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ» ادبر فرعون و اعرض، «فَجَمَعَ كَيْدَهُ» اى حيله و سحرته.

«ثُمَّ أَتَى» جاء للميعاد. ابن عباس گفت: سحره فرعون هفتاد و دو مرد بودند و چهار صد نیز گفته اند و هفتاد هزار گفته اند، وهب گفت: سى و سه هزار بودند، ابن جریح گفت: نهصد بودند. سیصد از پارس و سیصد از روم و سیصد از اسکندریه. اما محتملست که هفتاد و که ابن عباس گفت مهتران و سروران ایشان بودند و دیگران اتباع و تلامذه بودند و با هر یکی عصائی و رسنی بود، و گفته اند سیصد اشتر و از عصا و رسن در هامون بیفکنند، و فرعون خیمه اى زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد گز بود، و بایشان فرو مى نگرست با خاصگیان و مقربان خویش، سحره بگوشه اى فرو آمده باقى چشم و لشکر بگوشه دیگر، و موسی و هارون بجانبی دیگر.

موسى روى سوي سحره کرد و گفت: «وَيَلَّكُمُ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» اى لا تشرکوا باللّه احدا و لا تقولوا لما جئت به سحر، و اى بر شما بر اللّه تعالى دروغ مسازيد و آنچه من آورده ام دروغ و سحر مشمرید و با خدای تعالى انباز مگیرید. «فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» که اللّه تعالى شما را بعذاب هلاک کند و بیخ شما نکند. قرأ حمزه و الکسائی و حفص عن عاصم و رويس عن يعقوب، فيسحيتکم بضم الياء و كسر الحاء و الباقون بفتح الياء و الحاء و هما لغتان، يقال: سحته و اسحته اذا اهلكه و استأصله. «وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» يعنى من كذب لينال رغبة خاب اجرا، و قيل خاب من افترى. اى خسر من ادعى مع اللّه إلهاً آخر.

«فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» سحره چون سخن موسى بشنيدند در تنازع افتادند در كار موسى، قومى گفتند ساحرست همچون ما، قومى گفتند اين سخن كه ميگويد «لا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» بسخن ساحران نماند، قومى گفتند اگر آنچه موسى آورد سحرست ما به آئيم و بر وى غلبه كنيم كه از ما ساحرتر كس نيست و اگر نه سحرست پس او را كارى عظيم در گيرد، آن گه با يكديگر براز گفتند: ان غلبنا موسى تبعه، اگر موسى بر ما غلبه كند بوى ايمان آريم و او را پس رو باشيم، و قيل الضمير فى تنازعوا لفرعون و قومه و

السحرة جميعا اى تشاوروا فى امر موسى و فيما يخافون من قبله.

«قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ» ابن كثير و حفص، ان بتخفيف نون خوانند، هذان بالف يعنى ما هذان الا ساحران كقوله: «إِنَّ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» اى ما نظنك الا من الكاذبين.

ابو عمرو به تنها ان به تشديد نون خواند، هذين بياء و اعراب درست و لغت عاليه اين است اما خلاف مصحف است، ابو عمرو گفت اكتبه فى المصحف بالالف و اقرأه بالياء.

و يروى ان عثمان كان يقرأ من المصحف فلما انتهى الى هذا الموضع قال انى لارى فيه لحنا و ستقومه العرب بالسنتها. فقرأ ابو عمرو هذين و قال انا من العرب و قد قومته.

باقى قراء ان بتشديد خوانند هذان بالف و درين قولها است و يكى آنست كه اين لغت كنانه است و لغت بو الحرث بن كعب كه تشنيه بهر سه حال بالف گویند، هذان اخواک، و

رايت اخواک، و مررت باخواک. قال الشاعر:

فاطرق اطراق الشجاع و لو يرى
مساغا لناباه الشجاع لصما.

يريد لنابيه. و قال آخر:

كان صريف ناباه اذا ما
اصرهما ترنم اخطبان

اراد نابيه و اخطبين. و قال آخر:

تزود منا بين اذناه ضربة
دعته الى هابى التراب عقيما

اراد اذنيه. و قال آخر:

ان اباهما و اباهما
قد بلغا فى المجد غايتاهما

اراد غايتها. و اما اباهما فانه اجراه مجرى عصاهما.

فقوله: «هذان» فى موضع النصب لانه اسم ان و لساحران خبرها و حسن دخول اللام فيه لانه يدخل فى خبر ان. قول ديگر آنست كه قومى نحويان گفتند كه كه اين بر اضمار امر و شأنست و التقدير انه هذان لساحران اى ان الامر او الشأن هذان لساحران فاضمر الامر كما اضمر الشاعر فى قوله:

ان من لام فى بنى بنت حسان
المه و اعصه فى الخطوب.

اى ان الامر فعليها يكون الامر اسم ان و هذان لساحران مبتداء و خيرا و هما خبران و قد دخلت اللام هاهنا على خبر المتبداً و يضعف هذا الوجه من جهت دخول اللام فى خبر

جمع بجمع، ای لا تدعوا شیئا من کیدکم الا جئتم به، بدلیل قوله: «فَجَمَعَ كَيْدَهُ». و قرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و کسر الميم، فقد قيل معناه الجمع ايضا، تقول العرب اجمعت الشيء و جمعته، و الصَّحِيحُ انَّ معناه العزم، و الاحکام يقال اجمعت الامر و ازمعته، و اجمعت على الامر ازمعت عليه اذا عزمت عليه. ای اعز مواکلکم على کیدکم مجتمعين له و لا تختلفوا فيختل امرکم. «ثُمَّ اتُّتُوا صَفًّا» ای مجمعا. و قيل: مصطفين ای مجتمعين ليكون انظم لامورکم و اشد لهيبتکم. قال ابو عبيده: الصَّفُّ المجمع، مثل مصلى اهل البلد يجتمعون فيه فى الاعياد، و المعنى ثم اتتوا المكان الموعود. «وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» ای نال البغية و فاز من غلب.

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى» ای اما ان تبدأ فتنطرح ما معک من العصا و اما ان نبدا فتنطرح ما معنا، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها برکشیدند و گفتند ای موسی تو بیشتر عصا بیفکنی یا ما بیشتر بیفکنیم آنچه داریم، موسی را مخیر کردند از بهر آنکه بخود مستظهر بودند که بر وی غلبه کنند و موسی ابتدا بایشان داد که واثق بود باللّه که کید و سحر ایشان باطل کند. اگر کسی گوید که القاء ایشان کفر بود موسی چرا فرمود و چرا گفت القوا؟ جواب آن است که موسی بر سبیل تفریع و تهدید گفت، چنان که: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ». یا معنی آن است که: ان کنتم محققين كما تزعموا فالقوا ما انتم ملقون.

قوله: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ» اینجا مضمري است یعنی فالقوا فاذا حبالهم، جای دیگر گفت: «الْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ». التخائيل التصاوير من خال يخال اذا ظن. يقال خلت مخيلة، و المخيلة ما تخاله شيئا و لا تتبينه و منه سمى الخيال، و خيال الشيء ما يتصور فى النفس على مثاله و ليس به فى الحقيقة، و المعنى يرى من سحرهم «أَنَّهُا تَسْعَى» ای تمشى سريعا آن چوبها و رسنها بزيبق بيالوده در آن وادى بيفکندند و زيبق چون حرارت آفتاب بآن رسيد در جنبش آمد، بموسى چنان نمودند از جادويى ایشان که همه مارانند بسر یکديگر در ميشوند و بموسى نهيى میدارند.

قرأ ابن عامر و الروح عن يعقوب تخيل بالتاء. ردا الى الحبال و العصى، و قرأ الآخرون يخيل بالياء، ردا الى الكيد و السحر.

قوله: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» ای اضر فى نفسه مخافة موسى در دل خویش از

سحر ایشان ترسی و یمی یافت بطبع بشری اما نهان داشت و آشکارا نکرد، و مردم که چیزی صعب سهمگین بیند و پیش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری از آن بترسد. و گفته اند موسی دانست که فعل ایشان باطل است و آن را حقیقتی نیست و از آن ترسید، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بفتنه افکند و کار موسی بشک افتد و اتباع وی نکنند. و گفته اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود بالقاء عصا، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر بر ایشان غلبه نکند.

تا ربّ العزّة او را گفت: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» ای القاهر الغالب.

قوله: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» یعنی العصا. قيل هذا قول جبرئیل لموسی عن الله عزّ و جلّ و هی علی یمینه فی تلك الساعة. «تَلَقَّفُ» ای تبلع ما صنعوا من السحر. قرأ ابن عامر تلقّف بفتح اللّام و تشدید القاف و رفع الفاء علی معنی الحال یعنی متلقّفه. «ما صنعوا» و أنّما أنت ما فی یمینه حملاً علی المعنی أنّه کان عصا و العصا مؤنّثة. و قرأ الباقون بجزم الفاء و کلّهم شدّد القاف الّا حفصاً فأنّه روی عن عاصم تلقّف بسکون اللّام و تخفیف القاف و وجه سکون اللّام أنّ الفعل من لقت الشيء علی فعلت بكسر العین بمعنی تلقّفته، و شدّد التاء ابن کثیر و خفّفها الباقون و جزم الفاء من أجل أنّه جواب الامر و هو قوله تعالی: «وَأَلْقِ» و ما کان جواباً للامر کان مجزوماً، لأنّه علی تقدیر جواب الشرط كأنّه قال و ألق ما فی یمینک فانّک ان تلقه تلقّف.

قوله: «إِنَّمَا صَعُوا» یکتب أنّما موصولاً اتباعاً لخط المصحف، و الاصل فیہ الفصل و ما فی موضع النصب، لأنّه اسم انّ و خبرها کید ساحر، ای حيلة السّاحر. قرأ حمزة و الکسائی، کید سحر بكسر السّین بلا الف، و قرأ الباقون کید ساحر، و هذا هو الظاهر لأنّ اضافة الكید الی الفاعل اولی من اضافته الی الفعل و ان کان ذلك لا یمنع فی العریبة. «وَلَا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» ای حیث کان، و این کان یقتل حیث یوجد.

قال النبی (ص): اذا رأیتم السّاحر فاقتلوه ثمّ قرأ: «وَلَا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»

و الی هذا ذهب عائشة و جماعة عظیمة من الأئمة أنّ السّاحر یقتل حیث یوجد. و امّا الشافعی فیقول: یقتل السّاحر اذا تبین منه القتل بسحره.

گفته اند سحر سه قسم است: یک قسم از آن سبکدستی است چنان که مشعبدان کنند آن نه

کفر است. دیگر قسم دانستن خاصیت چیزهاست تا کارهای عجب کند چنان که سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، و طلق در خویشتن مالند تا ایشان را زیان ندارد چون در آتش شوند، این نیز نه کفر است. سدیگر دیو پرستیدن است چنان که ثنائی که خدای را سزد دیو را کنند تا دیو برآید ایشان کارها کند، این یک قسم کفر است. و قیل: «لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» ای لا ینال الظفر لانه باطل. چون وحی آمد که عصا بیفکن موسی عصا بیفکند، اندک اندک بزرگ میشد تا همه وادی از آن پر شد و شکم وی چنان شد که همه در آن گنجد، آن گه دهن باز کرد یک لب بر زمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها و رسنها همه بیکبار فرورد آن گه قصد قبه فرعون کرد، فرعون بفریاد آمد موسی دست فراز کرد و بر گرفت عصا شد چنان که بود. سحره چون آن بدیدند، گفتند ای قوم این نه فعل بشری است، که این صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگر سحر بودی با غلبه وی آلات سحر ما بماندی که جادوان غلبه کنند بر یکدیگر و آلات سحر ایشان بر جای بماند، اینجا نماند از آنکه صنع الهی است و دلیل صدق نبوت موسی (ع) و هارون.

آن گه همه بسجود در افتادند و آواز بر آوردند: «أَمَّا بَرَبُّ هَارُونَ وَ مُوسَى» قدّم هارون لرؤس الآی و لأنّ الواو لا یوجب الترتیب و قیل قدّم هارون علی موسی کی لا بتوهم متوهمّ أنّهم آمنوا بفرعون فأنه هو الذی ربّی موسی فی حال صغره. و عن ابن عباس أنّه قال: سبحان الله اصبح السحرة کفرة و امسوا شهداء بررة «قال آمنتم له» ای لموسی یقال آمنت له و آمنت به. و قیل اللّام یتضمّن معنی الاتّباع و التصدیق و الباء یتضمّن التصدیق دون الاتّباع. «قَبِلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ» قبل ان آمرکم به. «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ» ای انّ موسی امامکم و انتم اشیاعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته و لکنکم ترکتم معارضته احتشاما له و احتراماً و قیل توأطأتم علی ما فعلتم لتصرفوا وجوه الناس الیکم، و لتصیر الرّئاسة لکم «فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفِ» البید الیمنی و الرجل الیسری. و قیل من خِلاَفِ یعنی من اجل خِلاَفِ ظهر منکم. «وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» ای لاجعلنکم علی الخشب حتی تموتوا علیها جوعاً و عطشاً. و قیل التصلیب ان هو یتربک المصلوب علی الخشب الی ان یسبل منه الصّلیب و هو الودک. و فرعون اول من صلب. و فی هاهنا بمعنی علی، لانّ

المصلوب اذا على الخشب صار الخشب ظرفا له و مستقراً، و لان حروف الجر ينوب بعضها عن بعض. «وَلَتَعْلَمَنَّ اَيْنَا اَشَدُّ عَذَابًا وَّ اَبْقَى» انا؟ ام رب موسى؟ الذى آمنت به خوفا من عذابه. ابقى اى ادم.

«قَالُوا» يعنى السحرة، «لَنْ نُؤْتِرَكَ» اى لن نختار دينك «عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» اليقين و العلم. «وَالَّذِي فَطَرَنَا» اى و لا نختارك على الذى خلقنا، فيكون معطوفا على ما، و قيل هو قسم، اى اقساموا بالله انهم لا يؤثرونه.

گفته اند: بیّنات آنست که چون ایشان را بسجود افکندند حجابها از پیش دیده ایشان برداشتند تا بهشت و دوزخ بدیدند، و آنچه ربّ العزّة مؤمنانرا ساخته در بهشت بایشان نمودند، و منازل و درجات خویش بدیدند، آن گه گفتند: «لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» ترا و دین ترا بر نگزینیم برین منازل و درجات که بما نمودند، و سوگند برین یاد کردند، که بآن خدای که ما را آفرید که بر نگزینیم «فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ»، تو هر چه خواهی کن، فاصنع ما انت صانع. گفته اند که زن فرعون پرسید که دست کرا بود و غلبه که کرد؟ گفتند موسی، وی گفت: «آمنت برب موسی و هارون». فرعون بفرمود که او را بخوابانید و سنگی عظیم بسر وی فرو گذارید، اگر از دین موسی باز نگردد، ربّ العزّة فرمود تا حجابها از پیش دیده وی برداشتند و جای خویش در بهشت بدید، و هم چنان بر ایمان خویش برفت و از دین حق باز نگشت. چون خواستند که سنگ بسر وی فرو گذارند، ربّ العزّة روح از کالبد وی بستد تا سنگ بر جسد بی روح آمد و در وی اثر نکرد، قوله: «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» اى امرک و سلطانتک فى الدنّیا و سیزول عن قریب.

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» اى ذنوبنا و شرکنا، «مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ» الاکراه تحمیل ما لا یطاق، و الاستکراه التحامل فى الامر، و تعسف التأویل یسمی استکراهها. و یجوز ان یکونوا فیما مضى کارهین للسحر لما ذکر لهم من الهدی. مقاتل گفت سحره هفتاد و دو مرد بودند دو از قبط، هفتاد از بنی اسرائیل، فرعون آن هفتاد مرد را باکراه بر تعلّم سحر داشته بود. و گفته اند، سحره فرعون را گفتند که موسی را خفته بما نماى تا در کار وی تأمل کنیم، موسی را خفته دیدند و عصای وی او را پاسبانی می کرد، ایشان گفتند

این نه سحر است که ساحر چون بخسبد سحر وی باطل شود، و ما طاقت وی نداریم و معارضت وی نکنیم، فرعون باکراه ایشان را بر عمل سحر داشت، اینست که گفت: «وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» ای خیرا لهیة و ابقی عذابا، جوابا لقوله: «أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى».

النوبة الثالثة

قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» بدان که آدمی دو چیزست: جانست و تن جان از نورست و نور علوی، تن از خاک و خاک سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرورود که سفلی بود، ملک تعالی و تقدس بکمال قدرت خویش هر دو را بند یکدیگر ساخت، جان بند تن شد و تن بند جان، هر دو در بند.

جان و تن با یکدیگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر بنده بسر آید و اجل در رسد این بند گشاده گردد، چنان که مرغ از قفس بیرون آید جان از تن بر آید، سوی هوا شود، بآشیان خویش، تن راه زمین گیرد. تا شود با مرکز خویش، جان را در قنديل نور نهند و از درخت طوبی بیاویزند، تن را در کفن پیچند و بخاک سپارند، اینست که رب العالمین گفت: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگرگون ببند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دیده نرگسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی یرنگار زیبا! آن زیب و جمالت کو؟ ای بیامده از خاک و داشته بر خاک و روزی یافته از خاک و باز گردانیده بخاک و نیست گشته بخاک! شعر:

أليس من التراب ابا تراب خلقنا و المصير الى التراب
فما معنى التأسف ان دفنا ترابا في التراب ابا تراب

چنانستی که ملک میگوید جلّ جلاله: یک بار خاک را سبب هستی کنم، یک بار سبب نیستی، تا عالمیان بدانند که قادر بر کمال منم، و هر بوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تا بچشم عبرت نگری در آن لشکرگاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تن عزیزانست، گوشت و پوست جوانانست، قد و بالای بناز پروردگانست، موی و محاسن پیرانست، شعر:

بلینا و ما تبلی النجوم الطّوالع و تبقى الجبال بعدنا و المصانع
ثابت بنانی گفت: که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت، گوینده‌ای آواز داد که: یا ثابت!
لا یغرّک صوت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها.

مجاهد گفت: چون بنده را در خاک نهند، خاک با وی بسخن آید، گوید: انا بیت الدّود و
بیت الوحده و بیت الغریبة و بیت الظلمة هذا ما اعددت لك فما ذا اعددت لی؟ اگر بنده در
دنیا ذاکر بوده باشد ربّ العزة گوید: ملائکتی غریب قد نأی عنه الاهلون، وحید قد جفاه
الاقربون، قد کان فی الدّنیا لی ذاکرا. ای بنده بیچاره در مانده! ای لشکر امیدت راه هزیمت
گرفته! ای رخت عمرت تاراج شده! ای اسباب و کارت معطل مانده! ای در سكرات مرگ
جانت بلب رسیده! ای زبان گویایت خاموش شده! ای دل دانایت از فزع ساعت خون
گشته! همه رفتند و ما ماندیم، همه برگشتند و ما بر وفائیم، همه بگذاشتند و ما برداشتیم.
عبدی ترکوک و عزتی و جلالی لأنشرن علیک رحمتی.

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» آدمی هم قوالب است، هم ودایع، اجساد قوالبست، و ارواح
ودایع، فالقوالب نسبتها التربة، و الودایع صفتها القربة فالقوالب یریبها بافضاله، و الودایع
یریبها بکشف جلاله و لطف جماله، فللقوالب الیوم اعتکاف علی بساط عبادته، و للودایع
اتّصاف بدوام معرفته. عمل قوالب روزه و نمازست، تحفه ودایع راز و نازست، قوالب را
گفت: «فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ»، ودایع را گفت: «وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» نواخت قوالب در نسیه
نهاد که می گوید عزّ جلاله: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَلَإِنَّ الْجَنَّةَ
هِيَ الْمَأْوَىٰ»، ودایع جز به نقد وقت تن در نداد، تا گفت جلّ جلاله: «انا جلیس من
ذکرنی، انا عند ظنّ عبدی بی و هو معکم اینما کنتم».

در عهد ازل با قوالب قادروار گفت: من خدایم، با ودایع دوست‌وار گفت: من دوستم آن
اظهار ربوبیت و قدرت است، و این اظهار مهر و محبت، با قوالب گفت شما آن منید، با
ودایع گفت من آن شماام.

قوله: «أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا» فرعون را آیات قدرت و عجایب فطرت بظاهر وی نمودیم، امّا
دیده سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد، و گرد در ما نگرده، که او
شایسته بارگاه ما و سزای حضرت ما نیست، ما آن کنیم که خود خواهیم، آنچه مراد

مشیت ماست می دانیم، و برضا و سخط کس ننگریم، هر کرا خواهیم، بهر چه خواهیم قهر کنیم، و کس را باسرار الهیت خویش راه ندهیم. فرمان آمد که ای خلیل تو نمرود را دعوت کن! ای موسی تو فرعون را دعوت کن! ای محمد (ص) تو صناید قریش را دعوت کن! شما همی خوانید و آیات معجزات می نمائید، من آن را هدایت دهم که خود خواهم، ای نمرود لعین! ای مردود شقی که دعوی خدایی میکنی، اینک پشه ای فرستادم تا سزای تو در کنار تو نهد. ای فرعون طاغی باغی خویشتن بین! که نعره «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» می زنی! اینک پاره ای چوب از حضرت خود بدست موسی فرستادیم، تا قدر تو پیش تو نهد، ای صناید قریش! و ای سروران کفر! که قصد حبیب ما کرده اید و او را از وطن خود بتاخته اید و باندیشه هلاک او از پی وی آمده اید، و دوست ما با صدیق در آن غار غیرت رفته، ما عنکبوت ضعیف را از غیب بشحنگی وی فرستادیم، تا دست دعاوی شما را فروبندد و سیاست قهر ربّانی بر سر شما براند، آری در راه ما گاه عنکبوتی مبارزی کند، گاه پشه ای سپاه سالاری کند، گاه عصائی در صحرائی ازدهایی کند، گاه آبی فرمان برداری کند، گاه آتشی مونسی کند، گاه درختی سبز مشعله داری کند، موسی فرعون را دعوت کرد، عساوید بیضا در وی اثر نکرد، که ناخواسته و نابایسته بود، باز سحره فرعون مست جادویی گشته و بعزت فرعون سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند: بعرت فرعون «إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ» و نماز دیگر می گفتند: «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا». و گفته اند سحره فرعون با آنکه در عین کفر بودند، با خبت جنابت نیز بودند، زیرا که سحر جایگیر نیفتد تا ساحر جنب نبود، اما چون باد دولت از مهب لطف و کرامت بوزید نه سحر گذاشت نه ساحری، نه کفر ماند نه کافری، بامداد در جنابت کفر و انکار، شبانگاه بر جنیبت ایمان و استغفار.

قوله: «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» اهمّ الاشياء علی من عرفه مغفرت له خطایاه، هذا آدم لما استكشف عن حاله و حلّ به ما حلّ قال: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرَحَّمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هذا نوح (ع) بعد مقاساته طول البلاء قال: «وَأَلَّا تَغْفِرَ لِي وَ تَرَحَّمَنِي أَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». و هذا موسی (ع) قال: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» و قال لبینا (ص): «وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ»، و قال صلی الله علیه و سلّم: انه لیغان علی قلبی و استغفر الله فی الیوم سبعین مرّة و منّ علیه بقوله: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا

تَأَخَّرَ.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا» هر که بخداوند خویش آید و کافر آید، «فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ» او را دوزخست، «لَا يَمُوتُ فِيهَا» نمیرد در آن دوزخ «وَلَا يَحْيَى» (۷۴) و نه زندگانی خوش زید.

«وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا» و هر که بالله تعالی آید و گرویده آید «قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ» نیکها کرده، «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (۷۵) ایشان راست او رازهای بلند «جَنَّاتُ عَدْنٍ» بهشتهای همیشی، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» می رود زیر آن جویها، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» (۷۶) و آنست پاداش آن کس که پاک آمد.

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى» پیغام دادیم بموسی، «أَنْ أَسْرِ بِعَادِي» که بشب بر، رهبران مرا «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ» ایشان را راهی زن در دریا «بَيَسًا» خشک، «لَا تَخَافُ دَرْكًا». تنرسی از در رسیدن «وَلَا تَخْشَى» (۷۷) و نه بیم داری.

«فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ» فرعون ایشان را جست با سپاه خویش، «فَعَشِيَهُمْ مِنْ آلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ» (۷۸) در بر ایشان آمد از دریا آنچه آمد.

«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ» و فرعون قوم خود را در آب برد، «وَمَا هَدَى» (۷۹) و بیرون نیاورد.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای فرزندان یعقوب! «قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَادُوْكُمْ» رهانیدیم شما را از دشمن، «وَوَاعَدْنَاكُمْ» و شما را وعده دادیم، «جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»، بآن سوی کوه طور. «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» (۸۰) و فرو فرستادیم بر شما، ترنجبین و مرغ سلوی.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، میخورید ازین پاکها که شما را روزی دادیم، «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» در آنچه دادیم شما را از نعمت ناآزرم و نافرمان و ناپاک مباشید، «فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» که بر شما گشاده گردد خشم من «وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي» و هر که برو گشاده گردد خشم من، «فَقَدْ هَوَى» (۸۱) فرو شد او.

«وَأِنِّي لَغَفَّارٌ» من آمرزگارم، «لِمَنْ تَابَ»، آن کس را که باز گردد، «وَأَمَّنَّ»، و بگردد،

«وَعَمِلَ صَالِحاً». و کردار نیک کند، «ثُمَّ اهْتَدَى» (۸۲)، آن گه براه راست رود.

«وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» (۸۳). چه شتابانید ترا از قوم تو ای موسی؟

«قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي» گفت ایشان اینک اند در پی من، «وَوَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ» و من بتو شتابیدم خداوند من، «لِتَرْضَى» (۸۴) تا بیسندی و خشنود باشی.

«قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» گفت بیازمودیم و در فتنه افکندیم قوم ترا، «مِنْ بَعْدِكَ» از پس تو، «وَأَظْلَهُمُ السَّامِرِيُّ» (۸۵) و بی راه کرد سامری ایشان را.

«فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» بازگشت موسی بقوم خویش «غَضَبَانَ أَسِيفاً» خشمگین و غمگین. «قَالَ يَا قَوْمِ» گفت ای قوم! «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» نه وعده داد شما را خداوند شما وعده نیکو؟ «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» دراز گشت بر شما درنگ آن وعده «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ» یا خود خواستید که بر شما فرود آید خشمی از خداوند شما؟ «فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» (۸۶)، که خلاف کردید وعده من؟

«قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا» گفتند خلاف نکردیم وعده تو بتوان خویش، «وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا» لکن ما باری داشتیم «مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» لختی بار از آرایش قوم، «فَقَدَفْنَاهَا» در آتش انداختیم آن راه، «فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ» (۸۷) همچنین سامری در افکند، «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا». و ایشان را از آن گوساله‌ای بیرون آورد، «جَسَدًا لَهُ خُورًا» کالبدی آن را بانگی گاو، «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» گفتند این خدای شماست و خدای موسی، «فَنَسِيَ» (۸۸) و ندانست.

«أَفَلَا يَرَوْنَ» نمی‌بینند؟ «أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» که هیچ سخن ایشان پاسخ نکند، «وَأَلَّا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (۸۹) و ایشان را نه گزند تواند و نه سود رساند.

«وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ» و گفته بود ایشان را هارون «مِنْ قَبْلُ» پیش، «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند، «وَأِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ» و خداوند شما رحمن است «فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (۹۰) بر پی من روید و فرمان من برید.

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» گفتند بنشینیم و برین نشسته می‌باشیم. «حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (۹۱) تا آن گه که موسی بما باز آید.

«قَالَ يَا هَارُونُ» گفت ای هارون، «مَا مَنَعَكَ» چه بازداشت ترا؟ «إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» (۹۲)

چون دیدی که ایشان بی‌راه می‌شوند.

«أَلَا تَتَّبِعُنَّ» که بر پی من رفتی و ایشان را باز نزدی؟ «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» (۹۳) سر کشیدی از فرمان من؟ «لَا يَا بَنِيَّ أُمَّ» گفت ای پسر مادر من، «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» مگیر ریش من و سر من، «يَا خَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ» من ترسیدم تو گویی، «كُفَّتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» دو گروه کردی بنی اسرائیل را، «لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (۹۴) و در سخن من نگه نکردی.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» (۹۵) آن گه «موسی (ع) گفت ای سامری این چیست که کردی؟ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» گفت آن بدیدم و بدانستم که شما ندیدید «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً» مستی گرفتم از خاک، «مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» از پی جبرئیل، «فَبَبَذْتَهَا» آن را در افکندم، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (۹۶) چنان بر آراست مرا تن من.

«قَالَ فَادْهَبْ» گفت که برو «فَأَنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» ترا تا زنده باشی ان است از مردم دور باشی «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»، و ترا وعده گاهی که آن با تو خلاف نکنند «وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا»، و درین خدای خود که باو باز نشست می‌نگر، «لَنْحَرِقَنَّهُ»، بسوزیم آن را، «ثُمَّ لَنْنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (۹۷)، آن گه آن را در دریا پراکنیم پراکندنی.

«إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خداوند شما الله تعالی است، آن خدا که نیست خدا جز او، «وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (۹۸) رسیده بهمه چیز دانش او.

«كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ» همچنین میخوانیم بر تو، «مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» از خبر های آنچه گذشته است، «وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» (۹۹) دادیم ترا از نزدیک خویش یادی.

«مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ»، هر که روی گرداند از آن «فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا» (۱۰۰) او بردارد روز رستاخیز باری بد.

«خَالِدِينَ فِيهِ» جاوید در آن بار بد باشد. «وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» (۱۰۱) و آن روز رستاخیز ایشان را بد باری.

التوبة الثانية

قوله: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا» یعنی کافرا. می‌گوید، روز رستاخیز که بندگان بر الله

تعالی رسند هر که کافر بدو رسد و چون باو آید کافر آید. یعنی در دنیا بر کفر میرد، «فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ» جزاء وی دوزخست. این هاء کنایهست از مجرم و اگر با «رَبُّهُ» شود روا باشد کنایت از الله بود یعنی که خدای تعالی را دوزخ است که مجرم را بدان عذاب کند. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» ای لا يموت المجرم فيها فيستريح و لا يحيى حياة يلدّها. جانهاشان بحنجره رسیده، نه بر آید تا برهد، نه بمقرّ خود بود تا خوش زید، این عذاب کافران و مشرکانست در دوزخ، که جاوید در دوزخ باشند. اما عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند و جاوید در دوزخ نباشند، عذاب ایشان نه چون عذاب کافران باشد، بلکه الله تعالی ایشان را در آتش بمیراند، تا از عذاب بی خبر باشند، تا ربّ العزة شفیع انگیزد و ایشان را بنهر الحیوان زنده گرداند.

و باین معنی خبر مصطفی (ص) است، روی ابو سعید الخدری، ان رسول الله (ص) خطب الناس فاتى على هذه الآية «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» فقال صلى الله عليه وسلم: أما اهلها، الذين هم اهلها، فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، و أما الذين ليسوا باهلها فإن النار تميتهم اماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون لهم فيجعلون ضبائر فيؤتى بهم نهر، يقال له نهر الحياة او الحیوان فینبتون كما ينبت الغشاء فى جميل السيل». و فى رواية اما ناس يريد الله بهم الرحمة و فى رواية و لكن اناس تصيبهم النار بذنوبهم فيميتهم الله اماتة، حتى اذا صاروا فحما اذن، فى الشفاعة فجىء بهم ضبائر ضبائر فبثوا على انهار الجنة: فيقال لاهل الجنة افيضوا عليهم. قال: فینبتون كما تنبت الحبة البذر يسقط من الشجر فتصيبه السيول فینبت.

فان قيل كيف الجمع بين هذا الحديث و بين قوله عزّ و جلّ: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»؟

فيقال ذاك فى اهل الجنة ممن لم تمسه النار الا تحلة القسم، لا فيمن تمسه النار ببعض عذابها.

«وَمَنْ يَأْتِهِ» بكسر الهاء غير مشبعة قرأها ابو جعفر و قالون، و قرأ الباقرن يأتى مشبعة «مؤمننا» يعنى مات على الايمان، «قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ» قد أدى الفرائض «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» ای الرفيعة فى الجنة. و العلى جمع العليا، و العليا تأنيث الاعلى.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ» ای جَنّاتِ اقامه «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای من تحت اشجارها و قصورها الانهار، «خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» ای تطهّر من الكفر و المعاصی و قيل تزكّى ای اعطى زكاة نفسه و قال لا اله الا الله.

روی ابو سعید الخدری قال: قال رسول الله (ص): «ان اهل الدرّجات العلی لیريهم من تحتهم كما ترون الكوكب الدرّي في افق من آفاق السماء، و ان ابا بكر و عمر منهم و انعماً».

قال عطية انعماً اخصبا. و عن ابن محيريز يرفعه قال: ما بين الدرّجة الى الدرّجة جرى الفرس المضمّر ستين سنة. قال الضحاک: الجنة درجات، بعضها فوق بعض، هكذا فيرى الاعلى فضيلته على من اسفل منه، و لا يرى الاسفل احداً فضل عليه.

قوله: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» قرأ ابن كثير و نافع، ان اسر بوصل الالف من اسر و كسر النون من ان. و قرأ الباقر ان اسر بقطع الالف و الوجه ان سرى و اسرى لغتان.

چون روزگار فرعون بسر آمد و طغیان وی بغایت رسید، رب العزة خواست که او را هلاک کند، بموسی وحی آمد، «ان اسر بعبادی» ای سر بهم لیلا من ارض مصر. بندگان مرا شب بیرون بر از زمین مصر، ایشان در ایستادند و پیرایه‌ها و جامه‌ها و مرکوبها از قبطیان بعاریت خواستند، گفتند ان لنا یوم عید نرید الخروج الیه: ما را روز عید است در مقامی معلوم، می خواهیم که آنجا رویم، آن پیرایه‌ها بعاریت ستند چون شب در آمد راه گم کردند و تا تابوت یوسف (ع) با خود برنداشتند راه بر ایشان گشاده نگشت، بامداد فرعون را از رفتن بنی اسرائیل خبر کردند، تا با لشکر و قوم خویش بر نشست و از پی ایشان برفت. گفته اند بیرون از میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر وی دو هزار هزار بود، و پنج هزار دیگر، فرعون با این لشکر عظیم از پی ایشان برفتند چون نزدیک رسیدند بنی اسرائیل آثار غبار ایشان دیدند، گفتند: یا موسی انا لمدركون، موسی (ع) گفت: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» گفتند یا موسی این نمضی؟ البحر امامنا و فرعون خلفنا دریا از پیش و دشمن از پس کجا رویم چکنیم؟ فرمان آمد از جبار کائنات بموسی که: «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» ای اجعل لهم طریقا فی البحر بالضرب بالعصا یابسا فیہ ماء و

لا طين، «لا تخاف» دركا من فرعون خلفك، «وَلَا تَخْشَى» غرقا من البحر امامك. قرأ حمزة «لا تخف» بالجزم على جواب الامر و هو قوله: «فَأَضْرِبْ» و التقدير «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا» فانك ان تضرب لا تخف. قرأ الباقر لا تخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره، اضرب لهم طريقا غير خائف و لا خاش، و يجوز ان يكون مقطوعا من الاول، بتقدير و انت لا تخاف و لا تخشى. و اختار ابو عبيده هذه القراءة لقوله: «وَلَا تَخْشَى» رفعا.

«فَاتَّبِعُهُمْ» يعنى نلحقهم «فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ» اى نالهم و اصابهم، «مِنَ الْيَمِّ» اى البحر، «مَا عَشِيَهُمْ». يعنى الماء، و قيل الغرق، و قيل «عَشِيَهُمْ» غرقهم، ذكره بلفظ «ما» تهويلا و تعظيما.

«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ» اى ادخل فرعون قومه البحر «وَمَا هَدَى» اى ما اخرجهم، يقال ضل اللبن فى الماء، يعنى خفى فيه و منه قوله: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» يقال هديت العروس اذا جلوتها و اخرجتها من خدرها. و قيل «أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ» عن الدين «وَمَا هَدَى» اى ما هداهم الى مرادهم، و هو جواب لقول فرعون: «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ». فكذبه الله تعالى و قال بل اضلهم و ما هداهم.

و تمامى قصه غرق در سورة البقرة و سورة يونس مستوفى گفته ايم.

قوله: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» قول اينجا مضمراست، ثم قلنا و اوحينا يا بنى اسرائيل و كانوا يومئذ الف الف ستمائة الف، مع كثرة ما كان يذبح فرعون من ذكور اولادهم دهرا عظيما. قوله: «قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ» قرأ حمزة و الكسائى، انجيتكم و واعدتكم ما رزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد. و الوجه انه على اخبار الله تعالى عن نفسه بانه فعل بهم هذه الاشياء. و قرأ الآخرون انجيناكم و واعدناكم ما رزقتاكم، بالنون و الالف فيهن على لفظ الجمع، و الوجه انه اخبار عن النفس ايضا على سبيل التعظيم و لم يختلفوا فى نزلنا لانه مكتوب بالالف و المعنى اذكر و انعمتى عليكم بانى قد انجيتكم من عدوكم و وعدت نبيكم ان يأتى الجانب الايمن من الطور لا كلمه و هذا شرف لكم، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوىَ» لطعامكم و ادامكم فى التيه «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ» اى من حلال ما رزقتاكم، «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» بتحريم الحلال و تحليل الحرام. و قيل معناه استعينوا به على طاعة الله لا

نستعينوا به على معصيته، «فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» قرأ الكسائي فيحل بضم الحاء و من يحلل بضم اللام الاولى، من قولهم حلّ بالمكان اذا نزل يحل بضم الحاء و يستعمل فى العذاب، فيقال حلّ به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى: «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» و اجرى الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول. و قرأ الآخرون فيحل: بكسر الحاء و من يحلل بكسر اللام الاولى، من قولهم حلّ الشىء اذا وجب يحل بالكسر قال ابو زيد: يقال حلّ عليه امر الله يحل بالكسر حلولا، و حلّ الدار يحلها بالضم حلولا، اذا نزلها و يقوى وجه الكسر اتفاهم فى قوله: «أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ» و فى قوله: «وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» على الكسر. «وَ مَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» اى هلك و صار الى الهاوية و هى قعر جهنم.

قوله: «وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ» هذه الاية بيان اينية الايمان. «لَمَنْ تَابَ» اقر، «وَ اَمَّنَ» صدق، «وَ عَمِلَ صَالِحًا» بنفسه و ماله، «ثُمَّ اهْتَدَىٰ» اتبع السنة. قال سفيان الثوري: الايمان، اقرار و تصديق و عمل و اتباع السنة لا يتم الايمان الا بها.

قوله: «وَ مَا اَعْجَلَكُ» اى ما حملك على العجلة، «عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ»؟ قيل له هذا و هو على الطور فى الكثرة الثانية حين اعطى التوراة، لا ليلة النار، فقد مضت قصة ليلة النار فى اول السورة. سياق اين ايت بر سبيل معاتبه و زجرست و استفهام بمعنى انكار است، و سبب آن بود كه رب العزة موسى را فرمود تا بطور آيد با هفتاد مرد از نيكمردان بنى اسرائيل، و ذلك قوله: «وَ اَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» رب العزة او را گفته بود كه با ايشان بميعاد آيد تا ايشان كلام حق بى واسطه بشنوند و تورته از حق قبول كنند، موسى (ع) چون بطور نزديك گشت ايشان را بگذاشت و خود بشتافت.

رب العالمين با وى گفت: لم سبقتهم و تقدمت و اخرتهم؟ اى موسى چه چيز ترا بشتابانيد و ايشان را بگذاشتي؟ موسى عذر آورد كه نه ترفع و تطاول مرا برين عجله داشت، بلكه شوق سماع كلام تو مرا برين داشت و طلب رضاء تو، و ايشان اينك بر پى من ميايند. و قيل امره الله ان يحضر الميقات فى وقت معلوم، فاتى قبل ذلك الوقت فعاتبه.

و قال الحسن فى قوله: «هُمُ اَوْلَاءِ عَلَىٰ اَثَرِي» يعنى انهم ينتظرون ما آتاهم به من عندك «وَ عَجَلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» اى لتزداد عني رضا.

و «قال» الله، «فإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» اى ابتلينا قومك الذين خلفتهم مع هارون و كانوا ستمائة الف، فتنوا بالعجل غير اثنى عشر الفا و قوله: «مِن بَعْدِكَ» اى من بعد انطلاقتك من الجبل. «وَأَظْلَهُمُ السَّامِرِيُّ» بدعائه اياهم الى عبادة العجل و اجابتهم له. قيل اضاف الفتنة التى هى الامتحان الى نفسه قضاء و اضاف الاضلال الى السامرى رعاء، فامّا فى الحقيقة فليس الى السامرى شىء من ذلك و السامرى كان من قوم يعبدون البقر و هو اوّل منافق يعرف من بنى آدم و كان من قرية باجروان. و قيل كان علجا من اهل كرمان، و الاكثر فى التفسير انه كان عظيما من عظماء بنى اسرائيل من قبيلة يقال لها سامرة. و قيل بينه و بين موسى نسب و قيل لم يكن اسمه سامريا لكنه كان من قرية يقال لها سامرة، اسمه موسى بن ظفر.

قوله: «فَرَجَعَ مُوسَى» يعنى من مناجاة ربه، «إِلَى قَوْمِهِ غَضَبَانَ» شديد الغضب. «أَسْفَا» حزينا متلهفا على ما فاته «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا؟» يعنى الجنة فى الآخرة ان تمسكتم بالدين فى الدنيا. و قيل يعنى النصر و الظفر، و قيل «وَعَدًّا حَسَنًا» اى صدقا انه يعطيكم التوراة. «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» اى فبعد عليكم العهد فنسيتم ما وعدكم الله على لسانى؟ «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ» اى ان يجب عليكم. «غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ» بعبادتكم العجل. «فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» خالفتمنى فيما تواعدنا عليه؟

«قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا» قرأ نافع و ابو جعفر و عاصم «بِمَلِكِنَا» بفتح الميم و قرأ حمزة و الكسائى بضمها. و قرأ الآخرون بكسرهما، و الوجه فى القراءات الثلاث انها كلها لغات. يقال ملكت الشىء ملكا و ملكا و ملكا، بالحركات الثلاث فى الميم، و المعنى ما اخلفنا موعداك و نحن نملك امرنا، و قيل ما اخلفنا موعداك باختيارنا.

و من قرأ بالضمّ معناه بقدرتنا و سلطاننا، و ذلك ان المرء اذا وقع فى البلية و الفتنة لم يملك نفسه. پارسى آنست كه ما خلاف نكرديم وعده تو بدست رس خویش، و اين چنانست كه گویند فلان كس بر كار خویش نه پادشاهست، يعنى كار او نه بدست اوست.

«وَلَكِنَّا حُمَلْنَا» قرأ ابو عمرو و الكسائى و ابو بكر عن عاصم و روح و ابن حسان عن يعقوب، «حملنا» بفتح الحاء و تخفيف الميم، قرأ الآخرون «حملنا» بضمّ الحاء و تشديد الميم، اى جعلونا نحملها و كلفنا حملها «أَوْزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» اى من حلى قوم

فرعون، سماها اوزارا لأنهم اخذوها على وجه العارية فلم يردوها، و قيل ان الله تعالى لما اغرق فرعون و قومه نبذ البحر حليهم فاخذوها و كانت غنيمه، و لم تكن الغنيمه لهم حلالا فى ذلك الزمان فسمّا اوزارا باين هر دو قول اوزار بمعنی ائام است و بعضی مفسران گفتند اين پيرايه خواستن بعاريت از قبطيان، موسى فرمود ايشان را بفرمان الله و آن حلال بود ايشان را، باين قول اوزار بمعنی ائقال است يعنى که پيرايه بسيار بود و برداشتن آن برايشان گران بود مفسران گفتند موسى که که بميعاد حقتعالى رفت با ايشان وعده کرده بود که بچهل روز باز گردد سامرى روز و شب هر دومی شمرد چون بيست روز گذشته بود گفت وعده بسر آمد و چهل گذشت بيست روز و بيست شب، اما موسى (ع) وعده خلاف کرد و نيامد از آنکه شما پيرايه حرام داريد از قبطان بعاريت ستنده، ايشان گفتند اکنون چه تدبيرست و راى تو در آن چيست، گفت آتشی سازيم و همه در آتش افکنيم. سامرى حفره‌ای بکند و آتش بر افروخت و آنچه داشت از پيرايه در آتش افکند، و بنو اسرائيل آنچه داشتند همه در آتش افکندند، اينست که رب العالمين از ايشان حکايت کرد «فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ». پس چون ايشان برگشتند سامرى آن زر گداخته بيرون آورد و صنعت زرگرى دانست و از آن سبيکه صورت گوساله‌ای بساخت، بجواهر مرصع کرد جسدى بى‌روح، ابن عباس گفت هارون بوى بر گذشت آن وقت که گوساله مى‌ساخت، گفت چيست اين که ميکنى اى سامرى؟ گفت: اصنع ما ينفع و لا يضر. چيزى مى‌کنم که درو نفعست و ضرر نه اى هارون! و خواهم که دعائى کنى در کار من، هارون گفت اللهم اعطه ما يسأل كما يحب. بار خدايا آنچه ميخواهد چنان که ميخواهد بدو ده، چون هارون از وى بر گذشت گفت: اللهم انى اسئلك ان يخور. خداوندا آن خواهم که از اين گوساله بانگى آيد، پس يك بانگ از وى بيامد بدعاء هارون، و نيز هيچ بانگ ديگر نکرد و بنو اسرائيل در وى بفتنه افتادند و آن را سجود بردند. حسن گفت سامرى قبضه‌ای خاک از پى اسب جبرئيل بر گرفته بود آن گه که در دريا مى‌شد از پيش فرعون، سامرى آن قبضه خاک با خود مى‌داشت، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضه خاک در آن فکند، جسدى گشت با گوشت و پوست حيوانى همى رفت با روح، و بانگ گاو همى کرد. نام وى بهيوث و ذلك قوله: «فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ».

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» ای قال السامری و من تبعه من السفلة و العوام، هذا العجل الهکم و اله موسی. «فَنَسِيَ» ای ترک موسی طریق الوصول الی ربّه و انا ما ترکته. و قیل نسی موسی ان یذکر لکم انه الهه. تا اینجا سخن سامری است. و روا باشد که فَنَسِيَ استیناف کلام است از حق تعالی جلّ جلاله. یعنی فَنَسِيَ السامری اللّٰه و الایمان و الاستدلال علی ان العجل لا یجوز ان یکون الها.

پس ربّ العالمین ایشان را توییح کرد گفت: «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ» ای انه لا یرجع «إِلَيْهِمْ قَوْلًا» یعنی الا یکلمهم العجل و لا یحیهم. کقولہ: «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ». و قیل «أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» ای لا یرجع الی الخوار و الصوت، انما خار مرة واحدة. «وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» فکیف یکون إلیها «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل رجوع موسی «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» ای اختبرکم اللّٰه بهذا العجل لیعلم به الصحیح الایمان من الشاک منکم فی دینہ.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ» لا العجل، «فَاتَّبِعُونِي» علی دینی، «وَأَطِيعُوا أَمْرِي».
«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» لن بانزال مقیمین علی العجل و عبادتہ، «حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى». فاعتزلهم هارون فی اتنی عشر الفاً، و هم الّذین لم یعبدوا العجل.

مفسران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که موسی ایشان را وعده داده بود که از میقات حق تعالی بسی روز باز می‌گردم، ربّ العزّة گفت: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» پس ربّ العزّة ده روز در افزود چنان که گفت: «وَأَتَمَمْنَاهَا بَعَشْرَ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» پس چون سی روز گذشته بود و موسی نیامد ایشان بعبادت گوساله همت کردند. هارون سه روز زمان خواست، ایشان سه روز در انتظار موسی بودند، چون موسی نیامد سامری ایشان را بعبادت گوساله دعوت کرد. هفت روز او را عبادت میکردند، پس از چهل روز موسی باز آمد و آشوب و شغب و مشغله ایشان شنید که گرد گوساله بر آمده بودند و رقص می‌کردند. موسی (ع) با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت هذا صرت الفتنّة، این آشوب و جلیبه گوساله پرستانست که بفتنه افتاده‌اند.

آن گه هارون را دید فاخذ شعره بيمينه و لحيته بشماله غضبا و انکارا عليه.
«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» بعبادة العجل، «أَلَّا تَتَّبِعَنِ» لا زائدة، و التاویل

ان تتبعني كقوله: «ما منعك ألا تسجد» يعني ان تسجد. يقول اي شيء منعك من اللجوء بي و اخباري بضالتهم فيكون مفارقتك اياهم تقريبا و زجرا لهم عما اتوه. و قيل معناه هلا اتبعت عادتي في منعهم و الانكار عليهم و مقاتلتهم على كفرهم. «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» حيث اقامت فيما بينهم و هم يعبدون غير الله.

«قال» هارون «بْنُ أُمِّ» و كان هارون اخاه لاييه و امه لكنه اراد بقوله ان يرفقه و يستعطفه عليه فيتركه. و قيل كان اخاه لامه دون ابيه و قيل لان كون ولد من الام على التحقيق و للاب من جهة الحكم قرأ حجازي و بصرى و حفص «بْنُ أُمِّ» بفتح الميم و الباقون بكسرها، فمن كسر اضافها الى نفسه فحذف الياء تخفيفا. و من فتح جعل ابن ام شيئا واحدا خمسة عشر. «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي» يعني ذواتبي و شعر رأسي، اذ هما عضوان مصونان يقصدان بالاكرام و الاعظام من بين سائر الاعضاء يقال ان موسى حدث فيه من الغضب في ذات الله ما يوهم القصد الى اخذ الرأس و اللحية فظن هارون قصد اخذ رأسه و لحيته و الدليل عليه انه قال: «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي»

و لو كان اخذ رأسه و لحيته لكان الاليق باللفظ ان يقول ارفع يدك عن لحيتي، و قيل اخذ برأسه على وجه التأديب و السياسة بحكم الاخوة و الرئاسة. ثم رفع يده على لحيته و هو الاظهر لقوله: «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرُهُ إِلَيْهِ» ثم ذكر هارون عذره فقال: «يَ خَشِيتُ أَنْ تُقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

اي خفت ان خرجت و فارقتهم، لحق بي فريق، و تبع السامري على عبادة العجل فريق، و توقف فريق، و لم آمن ان قاتلتهم، ان توبخني فتقول لي فرقنا بين بني اسرائيل، اي اوقعت الفرقة فيما بينهم، «لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»

لم تحفظ وصيتي حين قلت لك اخلفني في قومي و اصلح. ثم اقبل على السامري منكره عليه، و «قال فما خطبك يا سامري» اي ما شأنك، و ما الذي حملك على ما فعلت.

«قال بصرت بما لم يبصروا به» قرأ حمزة و الكسائي بالتاء على الخطاب ادخالا للجمع في الخبر و قرأ الباقون «يبصره» بالياء على الغيبة و المعنى لم يبصر به بنو اسرائيل. يقال بصرت الشيء و بصرت به تدخل الباء فيه، «فَبَصُرْتُ بِهِ عَنْ جُنُبٍ» و التأويل علمت بما

لم يعلم به بنو اسرائيل يعنى يوم دخول البحر. موسى گفت: سامرى را كه چه چيز ترا برين داشت كه كردى؟ گفت: من آن بدیدم و بدانستم كه شما ندیدید و بدانستید و نه بنو اسرائيل دانستند، آن روز كه در دریا میشدیم جبرئیل را بدیدم بر اسب حیاة، در دل من افتاد كه از خاك پى اسب جبرئیل قبضه اى خاك بردارم و بر هر چه افكنم حیوانى گردد با گوشت و پوست و روح، آن را در زر گداخته افكندم تا گوساله اى زنده گشت. اينست كه گفت: «فَنَبَذْتُهَا» يعنى طرحتها فيما ذاب من الحلّى، و قيل طرحتها فى جوف العجل، و قيل فى فم العجل حتى خار، و قيل حتى صار لحما و دما. موسى گفت: چرا چنین كردى؟ گفت: «وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» حين رأيت قومك سألوك ان تجعل لهم الها. چون قوم ترا دیدم كى بت پرستان را دیدند گفتند: اجعل لنا الها كما لهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست كه آن گوساله كردم و آن قبضه بر وى افكندم موسى گفته «فَاذْهَبْ» اى اعزب عنى «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» فان قيل كيف عرف السامرى جبرئيل من سائر الناس يوم دخول البحر؟ قيل لأن أمه لما ولدته فى السنة التى يقتل فيها البنون وضعته فى كهف حذرا من القتل، فبعث الله عزّ و جل جبرئيل ليربّيه لما قضى على بديه من الفتنة فكان فى صغره يمص من احدى ابهامى جبرئيل العسل و من الأخرى السمن، فلما رآه فى كبره عرفه. و قيل ناقض السامرى فى جوابه لأنه قال: «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» فادعى العلم، ثم قال: «سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» فنسبه الى حديث النفس. «قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» اى انك لا تمس احدا و لا يمسك احد فى حياتك و لا يكون بينك و بين احد مماسة. فامر موسى بنى اسرائيل ان لا يؤاكلوه و لا يجالسوه و لا يسايعوه. و قيل معنى «لَا مِسَاسَ» انك تعيش فى البرية مع السباع و الوحوش، فلا تمس و لا مس. و قيل ما مس احدا و لا مسه احد الا حما جميعا.

و من اراد ان يمسه جهلا بحاله، قال له السامرى لا ماساس خوفا من الحمى و تنبها للغير. و يقال ذلك باق فى عقبه الى اليوم، و قيل اراد موسى ان يقتله فمنعه الله من قبله و قال لا تقتله فانه سخي.

قوله: «وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا» يعنى موعد العذاب يوم القيامة، «لَنْ تَخْلَفَهُ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب «لَنْ تَخْلَفَهُ» بكسر اللام اى لن يغيب عنه و لا مذهب لك عنه بل توافيه

یوم القيامة. و قرأ الباقون «تُخَلَّفَهُ» بفتح اللام ای لن تكذبه و لن يخلفك الله اياه، و المعنى ان الله تعالى يكايفتك فعلك لا يفوته. «وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلَهِكَ» بزعمك، ای الى معبودك، يعنى العجل «الَّذِي ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا»، دمت عليه مقيما تعبده، ظلت اصله ظللت و لكن اللام الاولى حذفتم لثقل التضعيف و الكسر، و بقيت الظاء على فتحها، و «عَاكِفًا» منصوب لانه خبر ظلت. «لنُحَرِّقَنَّهُ» يعنى بالنار، «ثُمَّ لَنَسْفِقَنَّهُ» ای لنثيرن رماده «فِي الْيَمِّ نَسْفًا». قال ابن عباس: احرقه بالنار ثم ذراه فى البحر. معنى آنست كه بسوزيم آن را و بباد بردهيم و پراكنده كنيم بروى دريا، و اين از آيات و عجائب دنيا يكيست كه آتش هرگز زرا نسوخت و نسوزد مگر گوساله سامرى، بر قول ايشان كه گفتند گوساله باصل خویش زرين مانده بود و لحم و دم نگشته و ازو يك بانگ گاو بيامده، و در شواذ خوانده اند «لنُحَرِّقَنَّهُ» بفتح نون و ضم راء ای لنبردنه بالمبرد، ميگويد آن را بسوهان بسائيم، آن گه بدريا افكنيم. و على قول الحسن يروى ان موسى اخذ العجل فذبحه فسال منه دم، لانه كان قد صار لحما و دما، ثم حرقه بالنار، ثم ذراه فى اليم. و عن عكرمة قال لما جاء موسى و حرق العجل و نسفه فى اليم استقبلوا الجرية فجعلوا يشربون منه لحبهم العجل، قال الله عز و جل: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ».

قوله: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ» ای معبود كم المستحق للعبادة. «اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» لا العجل «وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا» لا يضييق علمه عن شىء و لم يعبدوا العجل الا بعلمه. «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ای كما قصنا عليك قصة موسى، «نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» ای بعض اخبار من سبق زمانه زمانك. «وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» يعنى القرآن. «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ» فلم يؤمن به و لم يعمل بما فيه «فَأِنَّهُ يُحْمَلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا» حملا ثقيلًا من الكفر.

«خَالِدِينَ فِيهِ» فى الوزر لا تغفر لهم ذلك و لا تكفر عنهم شيئا، «وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» بس ما حملوا على انفسهم من المآثم كفرا بالقران، و حملا منصوب على التمييز.

التوبة الثالثة

قوله: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طريقت

این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت از روی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت ایشان کشند و قبله رد همه عالم گردانند، گهی در چنک قبض اسیر تحیر گشته، گهی از بیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دل را زندگی دهد، نه زهری که نفس باو کشته شود، «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» نه روی آنکه باز گردد، نه زهره آن که فرا پیش شود، بزبان بیچارگی از سر درماندگی گوید:

از جام وجود خود نه مستم نه نیم زیر لگد فلک نه پستم نه نیم
 نه راحت جان نه درد دل و ای بمن یا رب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گروهیند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواخته‌های ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، در روضه انس و ناز آرام گرفته و از شراب خانه محبت هر ساعتی و لحظه‌ای جامهای مالا مال از بهر ایشان روان کرده، و فردا در جنات ماوی و درجات علی صدره بقای ابد و خلّه ملک سرمد پوشیده، بر متکای اقبال در مشاهده ملک ذو الجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، و خلعت افضال متوالی هر دمی نواختی و قبولی، هر لحظه فتوحی و وصلی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» اما نشان استقبال این دولت و آثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن خویش از ساق جدّ کشف کند و نفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد و داد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند، و حکم این آیت بر خود لازم گرداند و بداند که ربّ العزة می گوید: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» غفار بناء مبالغتست، اقتضای کثرت کند، یعنی که الله فراخ بخشایش است، و «لِّمَن تَابَ» فعل بنده است و فعل اقتضاء کثرت نکند، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت. یک بار بحق باز گردد، ربّ العزة از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد، از بنده یک قدم در راه مجاهدت، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت، عبدی منک قلیل طاعة و منی جلیل رحمة، منک یسیر خدمته و منی کبیر

نعمه همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جلّ جلاله: «من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا».

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست، پس «آمَنَ» اینجا چه فایده می دهد یعنی و آمن بانه لیس نجاته بتوبته و طاعته، انما نجاته برحمته. داند که نجات وی نه بطاعت و جهد و بندگیست، بلکه بفضل و لطف الهی است، غفار از غفر است و معنی غفر پوشیدنست و ستر بر وی نگاه داشتن، و پرده عفو و رحمت بر اعمال و اقوال وی داشتن، هم طاعت و هم معصیت، که نه خود معاصی بنده را بستر حاجتست که طاعت وی را هم بستر حاجتست، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن ترسد که از معصیت. عائشة روایت کند که از: مصطفی (ص) پرسیدم معنی این آیت، «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ»

هو الرجل یزنی و یسرق و یسرب الخمر؟ قال لا هو الرجل یصلی و یصوم و یتصدق و یخاف ان لا یقبل منه رابعه عدویه بسیار گفتی: استغفر الله من قلة صدقی، فی قولی استغفر الله، بدان ای جوانمرد که پرده دواست یکی برداشته، و هرگز مبادا که فرو گذارند. یکی فرو گذاشته و هرگز مبادا که بر گیرند. آن پرده برداشته، حجاب فکرت است از پیش دلهای موحدان و سینه های مؤمنان برداشته، و آن پرده فرو گذاشته، ستر کرم است پیش اقوال و اعمال عاصیان و مطیعان و صدیقان و متقیان، پرده کرم بحکم قهر قدم از پیش طاعت ابلیس برداشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا».

من لم یکن للفرق اهلا فکل اعضائه قلوب

قوله: «وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان برفت، بمیعاد حق تعالی شتافت، گفت: ای موسی! ندانستی که من ضعیفان را دوست دارم؟ شکستگان را بیش نوازم! بیوسته در دلهاشان می نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تا موسی عذری داد که. «هُمُ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي» ما خلفتهم

لتضییعی و لکنی «عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» خداوندا! تو خود دانایی و از سر این بنده آگاهی، که باین عجله نه تضییع ایشان خواستم و نه ترک رعایت حق صحبت ایشان قصد داشتم. لکن رضای تو خواستم و زیادت خشنودی تو جستم، گفت ای موسی رضاء من در مراعات دل ایشانست، «انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلى، انا جلیس من ذکرنی» ای موسی! چون مرا جوینی در دل ایشان جو، که من در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» با ذاکران نشینم، مونس دل درویشانم، یادگار جان عارفانم، حاضر راز محبانم، نور دیده آشنایانم، مایه رمیدگان و زاد مضطربان و پناه ضعیفانم، ای موسی، هر کجا درویشی بینی افکنده جور روزگار، خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو، صحبت او را خریداری کن، که آن نهاد وی خزینه اسرار ازلست و تعبیه بازار ابد، با مصطفی (ص) همین وصیت رفت «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ای محمد! نگر تا دو چشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشان را بدیگران نفروشی، که ایشان بر کشیدگان ذکر مانند، نام نهادگان فضل مانند، آراستگان لطف مانند، برداشتگان مشیت مانند، از علم آمده، بر تقدیر عرض کرده، از ارادت نشان یافته، از حکم توقیع بر کشیده، در ازل پدید آورده علم من، امروز موجود امر من، فردا نگاه داشته حکم من، علم ولایت ازل دارد. امر ولایت وقت دارد، حکم ولایت ابد دارد، سلطان که خاصگیان دارد هر یکی را ولایتی دهد، ولایت سه است: ولایت ازل، ولایت وقت، ولایت ابد. ای علم تو جانب ازل گیر، ای امر تو راه وقت گیر، ای حکم تو دامن ابد گیر، ای آدمی ترا سه صفت دادم و آخر بخودت رسانیدم: اول بساطان علم سپردم، پس پادشاه امر دادم، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم، پس این ندا در عالم دادم که: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» ای علم تو بامر ده، ای امر تو بحکم ده، ای حکم تو بامن ده، علم همه صفاست، امر همه بلاست، حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه تعبیه هاست.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که در صور دمنند، «وَنَحْنُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و با هم آریم آن روز بدکاران را، «زُرْقًا» (۱۰۲) سبز چشمان. «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ» با یکدیگر براز می گویند، «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (۱۰۳) نبودید مگر ده

روز.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ» ما دانیم آنچه می‌گویند، «إِذْ يَقُولُ امْتَلُهُمْ طَرِيقَةً» انگه که می‌گویند ایشان که پاک سیرت و راست سخن‌تراند «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» (۱۰۴) نبودید مگر یک روز.

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» می‌پرسند ترا از کوه‌ها «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱۰۵) گو می‌برکند آن را خداوند من از زمین برکندنی.

«فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (۱۰۶) آن را گذارد هامونی راغ «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا» نه در آن کزی بینی «وَلَا أَمْتًا» (۱۰۷) و نه بالایی.

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» آن روز که خلق بر نشان آن باز خواننده می‌آیند «لَا عِوَجَ لَهُ» در آن کزی و غلط نه، «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» و آواها همه فرو شده تا رحمن سخن گوید: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (۱۰۸) نشنوی مگر آوازی نرم.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» آن روز سود ندارد پایمردی و خواهش، «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» مگر آن کس را که دستوری دهد او را رحمن «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱۰۹) و او را سخن گفتن بیسندند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» او می‌داند آنچه پیش ایشانست «وَمَا خَلْفَهُمْ» و آنچه واپس ایشانست «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (۱۱۰) و ایشان او را نیک نمی‌دانند.

«وَوَعَتِ الْوُجُوهُ» در ماند و اسیر و بسته گشت همه رویها، «لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» آن زنده پاینده را، «وَوَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (۱۱۱) و باز نومیدی کشید آن کس که بار کفر کشید.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» و هر که کار نیک کند، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و او گرویده است، «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا» نترسد از خدای ستمی، «وَلَا هَضْمًا» (۱۱۲) و نه شکستی.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» هم چنان فرو فرستادیم این سخن را، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» قرآنی تازی، «وَوَصَّرْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» و بیم دادن در آن از گونه گونه گردانیدیم «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» تا مگر بترسند، «أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» (۱۱۳) یا قرآن ایشان را بیداری و یاد کردنی و پند پذیرفتنی نو پدید آرد.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» پاکست و بی عیب و برتر آن خدای پادشاه براستی «وَلَا

تَعَجَّلْ بِالْقُرْآنِ» مشتاب بقران «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام بان، «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (۱۱۴) و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای. «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ» پیمان کردیم بآدم از پیش، «فَنَسِيَ» پیمان بگذاشت «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۱۱۵) وی را در دل کردن معصیت نیافتیم.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» گفتیم فریشتگان را «اسْجُدُوا لِآدَمَ» سجود کنید آدم را «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» سجود کردند مگر ابلیس «أَبَى» (۱۱۶) سر باز زد.

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ» پس گفتیم ای آدم «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَزَوْجُكَ» این ابلیس دشمن است ترا و جفت ترا. «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ» بیرون نکند هان شما را هر دو از بهشت. «فَتَشَقَّى» (۱۱۷) برنج افتید.

«إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا» ترا درین بهشت آنست که گرسنه نباشی و لا تَعْرَى (۱۱۸) و نه برهنه مانی «وَأَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا» و تو تشنه نباشی در آن، «وَأَنْكَ لَا تَضْحَى» (۱۱۹) و نه در آفتاب باشی

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» فرادل وی داشت شیطان «قَالَ يَا آدَمُ» گفت ای آدم «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ» ترانشانی دهم بر درختی که بار آن خوری اینجا جاوید مانی؟ «وَأَنْكَ لَا يَبْلَى» (۱۲۰) و بر پادشاهی که تباه نگردهد.

«فَأَكَلَا مِنْهَا» بخورند از آن، «فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا» پیدا شد.

ایشان را و پدید آمد عورت‌های ایشان «وَأَطْفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِهَا» در ایستادند و بر هم می نهادند بر عورت خویش، «مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» ازین برکهای درخت بهشت، «وَأَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ» عاصی شد آدم در خدای خویش، «فَعَوَى» (۱۲۱) و از راه بیفتاد.

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» پس آن الله تعالی بگزید او را، «فَتَابَ عَلَيْهِ وَهُدًى» (۱۲۲) توبه داد او را و راه نمود

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا» گفت فروروید از آسمان همگان، «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا ابلیس را دشمن، و ابلیس ایشان را دشمن، «فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» اگر بشما آید از من پیغامی براهمنونی، «فَمَنْ أَتَّبِعْ هُدًى» هر که پی برد براهمنونی من، «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشَقَّى» (۱۲۳) نه گمراه گردد نه بدبخت.

النویة الثانية

قوله: «يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» قرأ بو عمرو ينفخ بالنون وفتحها وضمّ الفاء كقوله، و نحشر، و قرأ الآخرون ينفخ بالياء وضمها وفتح الفاء على غير تسمية الفاعل. خلافت ميان علماء تفسير كه صور چيست؟ قول حسن با جماعتی آنست كه صور جمع صورتست و معنى نفخ صور آنست كه فردا در قيامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفريند چنان كه در دنيا بود، آن گه روحها در وی دمند چنان كه در دنيا در رحم مادر صورت بيافريد و روح در وی دميدند. باز جمهور مفسران می گویند كه صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و گوش بر فرمان حق نهاده تا کی فرماید او را كه در آن دم: اول نفخه فزع چنان كه ربّ العزّة گفت: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ». پس نفخه صعق چنان كه گفت: «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ». سوم نفخه بعث چنان كه گفت: «ثُمَّ نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ فِيهَا يُنظَرُونَ».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فرشته ای دیگر صاحب صور است كه عائشة روایت میکند از مصطفی (ص) كه گفت: ان اسرافیل له جناح بالشرق، و جناح بالمغرب، و جناح متسرول به، و القلم على اذنه فاذا نزل الوحي جرى القلم، و صاحب الصور اسفل منه قد حنا ظهره و الصور على فمه و ينظر الى اسرافیل و قد امر صاحب الصور اذا رأيت اسرافیل ضم جناحه فانفخ. قالت عائشة: هكذا سمعت رسول الله يقول و عن ابی سعید قال: ذكر النبي، صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل و عن يساره ميكائيل.

و عن ابن مسعود قال يقوم ملك بين السماء و الارض فينفخ فيه. «وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» ای المشركين. «يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» الزرقة هي الخضرة في سواد العين و هي اقيح نعوت العين و العرب يتشأم بها، و من علامة اهل النار زرقة العيون و سواد الوجوه و قيل تصير أعينهم من العطش زرقا، و كذلك تصير العين في شدة العطش. و قيل زرقا ای عميا يخرجون من قبورهم بصرآ كما خلقوا اول مرة و يعمون في المحشر. و أما قال «زُرْقًا» لانّ السواد يزرق اذا ذهب نواظرهم. و عن ابن عمر قال: قال رسول الله: «ما من غادر الا له لواء يوم القيمة يعرف به وصائح

بصیح معه هذا لواء غادر بنی فلان مسود وجهه و زرقه عیناه، مصفودة یداه، معقولة رجلاه علی رقیته مثل الطود العظم من ذنوبه».

قوله: «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ» ای یتناجون و یتکلمون خفیه «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» ای ما مکثتم فی الدنیا الا عشر لیلال. «و قیل فی القبور، و قیل ما بین النفختین و هو اربعون سنة، لان العذاب یرفع عنهم بین النفختین، استقصروا مدّة لبثهم لهول ما عاینوا. معنی آنست که مجرمان در قیامت از هول رستاخیز و صعوبت عذاب مدّت درنگ خویش در دنیا اندک شمرند و نعیم دنیا در جنب آن عذاب ناچیز دانند و فراموش کنند، با یکدیگر با آوازی نرم در خفیه مذاکره همی کنند: قومی گویند در دنیا چند بودید دیگران جواب دهند که ده روز، جایی دیگر گفت: «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» روزی یا پاره ای از روزی.

ربّ العزة گفت: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ» ما دانیم آنچه می گویند: «إِذْ يَقُولُ أَثْلَهُمْ طَرِيقَةً» ای احویهم جوابا و اعدلهم قولاً. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» و آنما قال ذلك لانّ اليوم الواحد اقرب الى الصّدق من العشرة، لان العشرة و اليوم الواحد اذا قوبلا بمدّة القيامة و بايامهم كان اليوم الواحد اقرب الى الصّدق من العشرة. و روا باشد که این مدت اندک بین النفختین خواهد که عذاب گور از ایشان بردارند، و این آنست که کافران و بیگانگان را روزگاری در گور عذاب کنند پس ایشان را بین النفختین از عذاب فرو گذارند و بخشند. باز بنفخه بعث ایشان را بر انگیزانند و گویند: «يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا». پس از هول و صعوبت رستاخیز، آن مدت که عذاب گور از ایشان برداشته اند بدانش ایشان یک روز نماید گویند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا».

قوله: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا» ان قیل ما العلة للفاء التي فی قوله: «فَقُلْ» خلافا لاختواتها فی القرآن؟ فالجواب انّ تلك اسؤلة تقدمت سألوها عنها رسول الله (ص)، فجاء الجواب عقيب السؤال، و هذا سؤال لم يسألوه بعد و قد علم الله سبحانه أنهم سألوها عنه فاجاب قبل السؤال، و مجازه و ان سألوک عن الجبال، فقل ينسفها.

ابن عباس گفت: قومی بودند از قبيله ثقیف منکران بعث، تعجب همی کردند که حدیث فنادینا همی شنیدند، گفتند کیف تکون هذه الجبال الراسيات يومئذ؟ در آن روز رستاخیز که تو می گویی این کوه ها بدین عظیمی و بزرگی چون شود و حاصل آن بچه باز آید؟

رب العالمین گفت: «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا». جایی دیگر گفت: «تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» جایی دیگر گفت: «وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا» جایی دیگر گفت: «وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوْشِ». جایی دیگر گفت: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا». اول گفت: «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» ای یقلعها عن اماكنا قلعا و سیرها خداوند آن را از بیخ بر کند و روان گرداند چنان که گفت: «وَ يَوْمَ نُسَبِّرُ الْجِبَالَ»، پس آن را ریگ گرداند، چنان که گفت: «كَثِيْبًا مَّهِيْلًا». پس باد را فرماید تا آن را در هوا پراکنده کند همچون پشم زده، چنان که گفت: «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوْشِ»، پس آن را در هوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنان که گفت: «وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا».

«فَيَذَرُهَا» ای یدع مكان الجبال من الارض، «فَاعَا صَفْصَفًا» ارضا ملساء مستوية لانبات فيها، و القاع ما انبسط من الارض، و الصّفصّف الا ملس. «لَا تَرَى فِيْهَا عِوَجًا وَ لَا اُمْتًا» ای انخفاضا و ارتفاعا. قال الحسن: العوج ما انخفض من الارض، و الامت ما نشز من الروابي، ای لا ترى فيها واديا و لا رابية.

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ» ای داعی اللّٰه الذی یدعوهم الی الموقف و هو اسرافیل فیسرع المؤمنون و يتتافل المجرمون. فیرسل اللّٰه نارا او دخانا علیهم فیسوقهم الی ارض المحشر. روى حذيفة بن اسيد الغفاری قال: اطلع النبي (ص) علينا و نحن نتذاكر، فقال ما تذكرون؟ قلنا نذكر الساعة، قال أنها لن تقوم حتى تروا قبلها عشر آيات: فذكر، الدخان، و الدجال، و الدابة، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عيسى بن مريم، و يأجوج و مأجوج، و ثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزيرة العرب، و آخر ذلك نار تخرج من اليمن، تطرد الناس الی محشرهم، و یروی نار تخرج من قعر عدن، تسوق الناس الی المحشر، و قيل یدعوهم اسرافیل من صخرة بيت المقدس، و هو قوله: «وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ» یقول: ابتها العظام النخرة و الاوصال المتفرقة، و اللحم المتمزقة، و الشعور الساقطة.

قومی الی ربک لیجزیک باعمالک. قوله: «لَا عِوَجَ لَهُ» ای لا غلط فيه. می گوید آن نه آوازی است که کسی گوید که ازین سو می آید و کسی گوید از آن سو می آید، و قيل «لَا عِوَجَ لَهُ» ای لا معدل عنه لا یقدر احد ان يعدل عنه. قوله: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»

ای سکنت اصوات الخلائق لمهابة الله. «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» یعنی صوت وطئی الاقدام الی المحشر. قال ابن عباس: الهمس تحریک الشفاه من غیر منطوق.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» احدا «إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ» فی آن یشفع له، و هم المسلمون اللّذين رضى الله سبحانه قولهم، لأنهم قالوا لا آله الا الله و هو معنى قوله: «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» و هذا يدلّ على أنه لا یشفع لغير المؤمنين.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» ای ما بين ایدی الخلق من امر الآخرة. «وَمَا خَلْفَهُمْ» من امر الدنيا، و قيل ما قدموا و ما خلفوا من خير و شر. «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فيه قولان: احدهما ان الكناية راجعة الی ما، ای هو يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و هم لا يعلمونه.

و الثانی أنّها راجعة الی الله تعالى لانّ عباده «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» ای لا يحيط علمهم بالله عزّ و جل. قوله: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» ای ذلت و خضعت و استأسرت. و منه قيل للاسير عان، و فی الحديث: «أنا النساء عندكم عوان».

و قال امیة بن ابی الصلت:

ملیک علی عرش السّماء مهیمن لعزّته تعنو الوجوه و تسجد.

المراد بالوجوه، الانفس کقوله عز و جل: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ» ای تریدون الله و قال: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» ای الا هو. و قال: «وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ» ای و یبقى ربّک و انت تقسم و تقول بوجه الله ترید بالله، و من هذا الباب

قول رسول الله لقتلة کعب بن الاشرف: «أفلحت الوجوه». و قوله للكفار يوم بدر: «شاهت الوجوه»

و عن طلق بن حبيب فی قوله: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» قال: هو وضعک جبهتک و کفیک و رکتیک و اطراف قدمیک فی السّجود. «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» ای خسر من اشرك بالله، و الظلم الشّرك، و منه قول الشاعر.

الحمد لله لا شریک له من اباهما فنفسه ظلما.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا»، قرأ ابن كثير وحده «فلا يخف» مجزوما على النهی جوابا للشرط: و هو قوله: «وَمَنْ يَعْمَلْ» و المراد به الخبر كانه قال: «و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا خوف عليه» و قرأ الآخرون فلا يخاف بالالف و

رفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف يراد بعد الفاء، كانه قال فهو لا يخاف ظلما.
قال ابن عباس: «فَلَا يَخَافُ» ان يزداد على سياته و لا ان ينقص من حسناته. و اصل الهضم
الكسر، و المعنى لا يظلم بحرمان الثواب و لا يهضم بنقصان الجزاء.
«وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» اى كما انزلنا التوراة على موسى بلغة قومه، انزلنا عليك هذا القرآن بلغة
قومك ليفهموه، و قال النبى (ص): «احببوا العرب لثلاث: لآنى عربى، و القرآن عربى، و
كلام اهل الجنة عربى».

«صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» اى كررنا القول فيه من الوعيد، و هو ذكر الطوفان و الصيحة و
الرجفة و المسخ. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ان ينزل بهم مثل ما نزل بمن تقدمهم، «أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ
ذِكْرًا» اى يحدث لهم القرآن عبرة و عظة، فيعتبروا و يتعظوا بذكر عقاب الله الامم.
قوله: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» جل الله عن الحاد الملحدین، و عما يقوله المشركون، و
تعالى فوق كل شىء و هو الملك حقا، لا يزول ملكه و هو المالك للاشياء على الحقيقة.

«وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» قال الشافعى: هو القرآن بغير همز و هو اسم لكتابتنا كالتورية و
الانجيل و الزبور، لكتب بنى اسرائيل، و لو كان من القراءة لكان يسمى كل مقروء قرآنا و لا
يسمى باسم كتاب الله شىء غيره. «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» كان رسول الله يتعجل
بقراءة القرآن ساعة الوحي قبل ان يفرغ جبرئيل من إلقاء الوحي خشية النسيان، فامر
بالانصات و حسن الاستماع الى ان يفرغ جبرئيل من البلاغ هر بار كه جبرئيل آمدى و
وحى گزاردى مصطفى بشتاب خواندن گرفتى با جبرئيل و صبر نكرديد تا جبرئيل از
تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدى از بيم آنكه بر وى فراموش شود، رب العزة او را از آن نهى
کرد و فرمود كه تا آن ساعت كه جبرئيل وحى پاك همى گزارد و قرآن همى خواند وى
خاموش ميباشد و مى شنود. همانست كه جابى ديگر گفت: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ
بِهِ». قوله: «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» يعنى من قبل ان يفرغ جبرئيل من تلاوته
عليك. قرأ يعقوب نقضى، بالنون و فتحها و كسر الضاد و نصب الياء و حيه منصوبا، و
الوجه ان الفعل لله تعالى ذكره بلفظ التعظيم و هذا موافق لما قبله الذى جاء بلفظ التعظيم و
هو قوله: «أَنْزَلْنَاهُ... وَ صَرَفْنَا»، و لما بعده و هو قوله: «وَ لَقَدْ عَهَدْنَا» فى ان كليهما على لفظ
التعظيم. و قرأ الباقون يقضى بضم الياء و فتح الضاد، و حيه بالرفع، و الوجه انه على اسناد

الفعل الى المفعول به و هو الوحي و معلوم انّ الله تعالى هو الموحى فلذلك وقع الاستغناء عن ذكر الفاعل. و قال مجاهد و قتادة لا تقرءه اصحابك و لا تمله عليهم حتى تبين لك معانيه و قال السدّي لا تسأل انزاله قبل ان يأتيك و قيل معناه لا تلتمس انزال القران جملة فانا نزل عليك لوقت الحاجة.

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» اي زدني حفظا حتى لا انسى ما اوحى اليّ. و قيل معناه ربّ زدني علما، بالقران و معانيه، قيل علما الي ما علمت. و كان ابن مسعود اذا قرأ هذه الاية قال: اللهم زدني ايمانا و يقينا.

قوله: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ» اي امرناه و اوصينا اليه، «مِن قَبْلُ» اي من قبل هؤلاء الذين تركوا امرى و نقضوا عهده في تكذيبك. «فَنَسِيَ» اي ترك ما امر به، معنى آنتست كه اگر كفره قريش نقض عهد کردند و فرمان ما بگذاشتند، بس عجب نيست كه پدر ايشان آدم ازين پيش همين كرد، با وى عهد بستيم و او را فرموديم كه هر چه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم، و گرد آن مگرد و از آن مخور، آن عهد و آن فرمان بگذاشت و از آن بخورد، «فَنَسِيَ» اي ترك امر ربّه كقوله: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» اي تركوا امر الله فتركهم فى النار. گفته اند نهى بر دو وجه است نهى تنزيه، و نهى تحريم، و فرق ميان تحريم و تنزيه آنتست كه با تحريم وعيد باشد، و با تنزيه نه، و نهى آدم از خوردن آن درخت نهى تحريم بود كه وعيد قريشه آن بود، آدم وعيد بگذاشت و نهى تنزيه پنداشت ربّ العزة گفت: «فَنَسِيَ» اي نسي الوعيد المقرون بالنهى لا العهد، فحمله على التنزيه لا على التحريم، و قيل نسي العهد و سهى و لم يكن النسيان فى ذلك الوقت مرفوعا عن الانسان، بل كان مؤاخذا به و انما رفع عنا. «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قيل لم نجد له عزما على الذنب لانه اخطأ و لم يتعمد العصيان، انما استزله الشيطان. و قيل لم نجد له قوة استقامة على العهد. قال الحسن: لم نجد له صبرا عما نهى عنه. و قال عطية العوفى. لم نجد له حفظا لما امر به.

قال ابن كيسان: لم نجد له اصرارا على العود الى الذنب ثانيا. و اصل العزم فى اللغة توطين النفس على الفعل و اعتقاد القلب الشىء، و قيل محافظة على امر الله. و روى عن ابى امامة قال لو وزنت احلام بنى آدم بحلم آدم لرجح حلمه. و قد قال الله عزّ و جل: «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قوله: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»، سبق شرحه. «أبى» ان

یسجد، «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» ای
 تتعب و تنصب و یکون عیشک من کدّ یمینک بعرق جبینک. قال السدی یعنی الحرث و
 الزرع و الحصد و الطحن. و عن سعید بن جبیر قال: اهبط الی آدم ثورا احمر فکان یحرث
 علیه و یمسح العرق عن جبینہ، فذلک شقاؤہ. و عن الحسن قال: عنی به شقاء الدّیّا فلا
 تلقی ابن آدم الا شقیّا ناصبا. و قیل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحی الیه یا آدم اعمل و
 ازرع و کل من عمل یدیک فعمل، فلما اکل الخبز احتاج الی قضاء الحاجة، فلما خرج منه
 الطعام و شم منه رائحة، حزن حزنا کان اشدّ من حزنه حین اخرج من الجنة، و کان فی
 الجنة لا یعرف هذا و ذلک قوله: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» و لم یقل فتشقیّا
 رجوعا به الی آدم لان تبعه اکثر، فانّ الرجل هو الساعی علی زوجته و علیه نفقتها، فهو
 یحتاج الی الاکتساب دونها. و قیل اراد فتشقیّا لکنه و حدّ لمشاکلة رؤس الای.

در قصص آورده اند که آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی
 اثر کرد، بنالید تا ربّ العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی را قربان کند. آدم
 نر میشی را قربان کرد و پشم آن بحوا داد تا برشت، و آدم پشمینه ای از آن بیافت، و آدم
 و حوا هر دو خویشتن را بان پشمینه پوشانیدند.

جابر بن عبد الله روایت کرد که مردی آمد بمصطفی (ص) و گفت: یا رسول الله چگویی
 در حرفت من یعنی جامه بافتن؟ رسول خدا گفت: «حرفتک حرفه اینا آدم و کان اول من
 نسج آدم، و کان جبرئیل معلمه و آدم تلمیذه ثلاثة ایام و انّ الله عز و جل یحب حرفتک
 و انّ حرفتک یحتاج الیها الاحیاء و الاموات، فمن انف منکم فقد انف من آدم و من لعنکم
 فقد لعن آدم، و من اذاکم فقد اذی آدم، فانّ آدم خصمه یوم القيامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ
 حرفتکم حرفه مبارکه و یکون آدم قائدکم الی الجنة».

آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می دید که
 عبارت وی بوصف آن راه نمی برد، که هرگز مثل آن اضطراب در خود ندیده بود، تا
 جبرئیل بجای آورد گفت: ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضطرب می دارد، آدم
 گفت اکنون تدبیر چیست؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم، رفت و بفرمان حق دو
 گاو سرخ آورد و آلات حراثت و زراعت و دانه های گندم، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن،

گفت با آدم خذ فانها سبب سدّ جوعک و بها تحبى فى الدتيا و بها تلقى الفتنة انت و اولادک الى قيام الساعة. چون آدم تخم در زمين افکند همان ساعت برست و خوشه بياورد. گفت اى جبرئيل بخورم؟ گفت نه صبر کن تا بدروى و پاک کنى؟ چون بدرود و پاک کرد، گفت اکنون خورم؟ گفت نه، تا آرد کنى، جبرئيل او را فرمود تا دو سنگ آورد و آن دانهها همه آرد کرد، آدم گفت اکنون خورم؟ گفت نه تا خمير کنى و بآتش او را پخته گردانى، گفته اند آدم آن را بيخت و نخاله آن باز بر آن زمين افکند که گندم از آن دروده بود، جو برست. پس چون آدم آن را بيخت بگريست گفت يا جبرئيل ما هذا التعب و النصب؟ فقال جبرئيل هذا وعد الله الذى وعدك و ذلك فى قوله: «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى».

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى» اى لا يلحقك فى الجنة جوع و لا عرى. «وَ أَنْكَ لَا تَطْمَأُونَا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» اى لا يلحقك فيها عطش و لا حرّ. و قيل لا يلحقك اذى الشمس اذ ليس فى الجنة شمس كما اخبر الله به فى قوله: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا» بل اهلها فى ظلّ ممدود و ماء مسكوب. قرأ نافع و ابو بكر و أنك بكسر الالف على الاستيناف، و قرأ الآخرون بالفتح نسقا على قوله: «أَلَّا تَجُوعَ» يقال ظمئ يظمأ ظمأ فهو ظمآن اى عطشان. و ضحى الرجل يضحى ضحى، و ضحا يضحو ضحوا و ضحوا و ضحى يضحى و ضحاء و ضحيا، اذا برز للشمس فاصابه حرّها.

قوله: «فَوَسَّوسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» يعنى على شجرة ان اكلت منها بقيت مخلدا. «وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى» لا يبيد و لا يفنى. «فَأَكَلَا مِنْهَا» اى من الشجرة. «فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا» انكشفت لهما عوراتهما، و كانت مستورة عن اعينهما. و قيل عوقبا بازالة الستّر عنهما و كشف ما كانا يستران به من اللباس فى الجنة. «وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا» اى اقبلا و جعلا يلصقان عليهما من ورقة تين الجنة يستران به عوراتهما. «و عصى آدم ربه باكل الشجرة فعوى» اى فعل ما لم يكن فعله، و قيل اخطأ طريق الحق و ضلّ حيث طلب الخلد باكل ما نهى عن اكله، فخاب و لم ينل مراده، و قال ابن الاعرابى: فسدّ عليه عيشه و صار من العزّ إلى الذلّ، و من الرّاحة الى التعب. قال ابن قتيبة: لم يكن ذنب آدم من اعتقاد متقدّم و نية صحيحة فنحن نقول و عصى و غوى، كما قال الله، و لا

نقول آدم عاص و غاو كما تقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قد قطعه و خاطه، و لا تقول هو خياط حتى يكون معاودا لذلك الفعل معروفا به. و فى الخير الصحيح عن ابى هريره قال: قال رسول الله (ص): «احتج آدم و موسى، فقال موسى يا آدم انت ابونا خيبتنا و اخرجتنا من الجنة فقال آدم انت موسى اصطفاك الله بكلامه و خط لك التوراة بيده أ تلومنى على امر قدّره الله على قبل ان خلقنى باربعين سنة؟ فحجج آدم موسى، و فى رواية اخرى قال آدم بكم وجدت الله كتب التورية قبل ان اخلق؟ قال موسى باربعين سنة. قال آدم، فهل وجدت فيها، فعسى آدم ربّه فعوى؟ قال نعم، قال ا فتلومنى على ان عملت عملا كتبه الله على ان اعمله قبل ان يخلقنى باربعين سنة؟ قال: رسول الله (ص) «فحجج آدم موسى». قوله: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» اى اختاره و اصطفاه، «فَتَابَ عَلَيْهِ» بالعفو «وَهْدَى» اى يهديه الى التوبة حتى قال رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا.

«قَالَ أَهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» انتما عدو ابليس و هو عدو كما و عدو ذريتكما. «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُمُ» يعنى: يا تكم، «مِنِّي هُدَى» اى كتاب و رسول. «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ» كتابى و رسولى، «فَلَا يَضِلُّ» لا يزول عن الحق، «وَلَا يَشْقَى» فى الآخرة بالعباد. روى سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: من قرأ القرآن و اتبع ما فيه، هداة الله من الضلالة و وقاه يوم القيامة سوء الحساب و ذلك بانّ الله يقول: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى». و قال الشعبي عن ابن عباس: اجار الله تابع القرآن من ان يضل فى الدنيا و يشقى فى الآخرة، و قرأ هذه الاية.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» الاية. نفخ اسرافيل در صور نشان قيامتست، و اظهار سياست و هيبت الهيبت. يك بار بدمد همه زندگان مرده شوند، بار ديگر بدمد همه مردگان زنده شوند، صور يكي، و دمنده يكي، و آواز يكي، گاه زنده مرده شود، گاه مرده زنده شود، تا بدانى كه احيا و افتاء خلق بقدرت ملكست نه بنفخه ملك.

آن صيحه اسرافيل بمشرق هم چنان رسد كه بمغرب، و بمغرب هم چنان رسد كه بمشرق، شرقيان هم چنان شوند كه غربيان، غربيان هم چنان شوند كه مشرقيان، خلق را در سماع آن صيحه تفاوت نه، يكي را دورتر و ديگرى را نزديكتر نه، اين چنانست كه قديسان ملاً

اعلی حافین، و صافین کروبیان و روحانیان خدای را میخوانند و آن ذره که زیر اطاق زمینست در تحت الثری او را میخوانند، نه خواندن آن ذره از سمع الله دورتر، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر. از این عجبتر مردی بود در صدر این امت نام او ساریه. بصرای نهاوند جنگ میکرد عمر خطاب در مسجد مدینه بر منبر خطبه می‌کرد و این قصه معروفست، تا آنجا که گفت یا ساریة الجبل الجبل، رب العزة از مدینه تا نهاوند حجابها برداشت، تا ساریه آواز عمر بشیند دور چون نزدیک و نزدیک چون دور. همچنین اسرافیل و صور، از آدمیان دور لکن نفخه وی بایشان نزدیک تا بدانی که کار در رسانیدنست نه در دمیدن. و گفته‌اند که آواز صور نفخه هیبتست و اظهار سیاست، و بنفخه هیبت کسی را زنده کنند که بیعت و نشور ایمان ندارد و از قیامت و هول رستاخیز نترسد، اما بنده مسلمان که بیعت و نشور ایمان دارد و از احوال و احوال رستاخیز پیوسته ترسان و لرزان بود، او را که بیدار کنند بآواز فریشته رحمت، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند. هر مؤمنی را فریشته‌ای آید بسر خاک وی با هزاران لطف و رحمت و انواع کرامت که یا ولی الله خیز، که الله تعالی ترا میخواند.

قوله: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» الاية. از روی ظاهر هیبت و سطوت عزت خود بخلق مینماید، و از روی باطن بندگان و دوستان خود را تشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدیم، و بساط شما ساختیم. چون شما نباشید بساط بچه کار آید، آسمان سقف شما ساختم، ستاره دلیل شما، آفتاب طباخ شما، ماه شمع رخشان شما، چون شما رفتید شمع بچه کار آید، و دلیل چه کند، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برچینند، چون شما رفتید ما این بساط بر گیریم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» آسمان و زمین و ماه و آفتاب و جبال راسیات و بحار زاخرات دلاله راه شما بودند هر یکی را مشعله‌ای در دست نهاده و فراره شما داشته. فردا که وقت نظر بود همه را از پیش تو برگیریم، گوئیم خیر رفت و نظر آمد، برهان وقتی باید که عیان نبود، چون عیان آمد برهان چه کند، دلاله چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده است، اما چون دوست بدوست رسید دلاله را چکند، چون روزگار روزگار خبر بود هدده در میان باید تا خیر دهد، اما چون عهد نظر آمد هدده بکار نیاید.

مصطفی (ص) تا بمکه بود جبرئیل آمد شدی می داشت چون بسدره منتهی رسید جبرئیل بایستاد، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست رسید واسطه بکار نیست، و دلاله اکنون جز حجاب نیست. «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» الاية. مصطفی (ص) گفت: «انَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي لِيَشْفَعُ لِلْفَتَامِ مِنَ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ. وَانَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ وَانَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لِلْعَصْبَةِ، وَانَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لثَلَاثَةِ نَفَرٍ، وَ لِلرَّجُلَيْنِ وَ لِلرَّجُلِ»

و روى انَّ من هذه الامَّة لمن يشفع يوم القيامة لاكثر من ربيعة و مضر، فيشفع كل رجل على قدر عمله.

و عن جابر قال: كنا حول رسول الله فقال: «الا انه مثلت لى امتى: فى الطين و علمت أسماءهم كما علم آدم الاسماء كلها، و عرضت على الرايات و انَّ الفقير من الفقراء ليشفع لعدد مثل ربيعة و مضر، فلا تزهّدوا فى فقراء المؤمنين».

می گوید در امت من کس باشد که فردای قیامت بعد در بیعه و مضر بشفاعت وی در بهشت روند، چون عظمت چاکران اینست و شرف ایشان بدرگاه عزت چنین است، حشمت و حرمت و شرف سید اولین و آخرین در مقام شفاعت خود چونسنت؟ گویی در آن می نگریم که فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری سید صلوات الله علیه طیلسان شفاعت بر سفت شفقت افکنده و آن بیچارگان و عاصیان امت دست در دامن شفاعت وی زده: و سید (ص) همی گوید تا یکی مانده من نروم، شفاعتی لاهل الکبائر من امتی، و از حضرت عزت ذی الجلال این نداء لطف روان: «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ای محمد چندان که میخواهی میبخشم و آنچه می گویی می پذیرم، ای محمد سوختگان درگاه ما را گوی تا دست تهی آرید بر ما، که ما دست تهی دوست داریم، فروشندگان دست پر خواهند، بخشندگان دست تهی، ای محمد در ازل همه احسان من، در حال همه انعام من، در ابد همه افضال من، اشارت بدرگاه بی نهایت بحکم رأفت و رحمت این است که اگر صد سال جفا کنی، چون عذرخواهی گویم کس را در میان شفیع مکن، تا نداند که تو چه کرده ای آن روز که مرا شفیع باید من خود شفیع انگیزم «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» آن روز که شفیع انگیزم، عدد جفاهای تو با وی بنگویم، و گرنه شفاعت نکند زان که حلم

من کشد بار جفای تو شفیع نکشد، کرم من پوشد عیبهای تو شفیع نباشد. در خبرست که روز قیامت بنده‌ای را بدوزخ می‌برند، مصطفی (ص) او را ببیند گوید: یا رب امتی امتی. خطاب آید که ای محمد ندانی که وی چه کرده است؟ عدد جفاهای بنده با وی بگویند، مصطفی (ص) گوید: سحقا سحقا، او که شفیع تو است چون بداند جفاهای تو، چنین گوید. پس بدان که آلوده ملوث را نپذیرد کسی مگر من، معیوب را نوازد کسی جز از من «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»، علوه کبریاؤه، و کبریاؤه سناؤه، و علاؤه مجده، و عزته عظمته، کسی که علو و کبریا جلّ جلاله بدانست و اعتقاد کرد، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او گذر بیند، همه جلالها در عالم جلال او زوال بیند، همه کمالها نقصان، و همه دعویها تاوان داند، که با کمال او کس را کمال مسلم نیست و با جمال او کس را جمال مسلم نیست.

الا کلّ شیء ما خلا الله باطل.

اگر عزت می‌طلبی ترا در آن نصیب نیست، که عزت صفت خاص ماست و ذبول و خمول و قلت سزای شما، ابلیس دعوی عزت کرد، دست در دامن تکبر زد، بنگر که با وی چه کردیم. فرعون خود را در صفت علو جلوه کرد، بنگر که او را بآب چون کشتیم، قارون بکنوز خود تفاخر کرد، بنگر که او را بزمین چون فرو بردیم، بو جهل دعوی عزت کرد، گفت در میان قوم خود مطاع و عزیزم فردا در دوزخ با وی گویند: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ». آری من تواضع لله رفعه الله، و من تکبر وضعه الله.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» مصطفی عربی، رسول قرشی، که آسمان و زمین که آراستند باقبال و افضال و عصمت و حرمت وی آراستند، خطبه سلطنت در کونین بنام وی کردند، اسم او را شطر سطر توحید ساختند. علم اولین و آخرین در وی آموختند و منت بر وی نهادند که: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»

با این همه منقبت و مرتبت او را گفتند: از طلب علم فرو منشین زیادتی طلب کن. «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» تا بدانی که لطایف و حقایق علوم را نهایتی نیست، مصطفی (ص) گفت: «انّ من العلم کهیئة المکنون لا یعرفه الا العلماء بالله فاذا نظقوا به لم ینکره الا اهل الغرة»

بِاللَّهِ.

و قال (ص): لا يشع عالم من علم حتى يكون منتهاه الجنة».

و گفته اند که بر زبان سید صلوات الله علیه این کلمه برفت که: «انا اعلمکم بالله و اخشاکم»، و این کلمه اگر چه سید (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ دعوی داشت، ربّ العزة آن نکته از وی در نگذاشت و بحکم غیرت او را از سر آن دعوی فرا داشت گفت: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» ای محمد بر مقام افتقار بنعت انکسار دعا کن و از ما زیادتی علم خواه، چه جای دعوی است و دعوی کردن خویشتن دیدنست، و بنده باید که در همه احوال نظاره الطاف ربّانی کند نه نه نظاره خود، که هلاک در خویشتن دیدنست و نجات در الله تعالی دیدن. و فرقت میان مصطفی (ص) و موسی کلیم، موسی چون دعوی علم کرد، ربّ العزة حوالت او بر خضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد، تا میگفت: «هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا». و مصطفی (ص) را حوالت بر خود کرد گفت: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

قوله: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ» تا آخر ورد قصّه آدم است و عهد نامه خلافت وی، اول با وی خطاب هیبت رفت، تازیانه عتاب دید قدم در کوی خوف نهاد و زاری کرد، باز او را بزبر لطف نشاند عنایت ازلی در رسید، تاج اصطفی دید بر بساط رجاسادی کرد، آری کاریست رفته و حکمی در ازل پرداخته، هنوز آدم زلت نیاورده که خیط لطف صدره توبه او دوخته، هنوز ابلیس قدم در معصیت نهاده بود که بیلور قهر معجون زهر لعنت وی آمیخته. ابتداء آثار عنایت ازلی در حق آدم صفی آن بود که جلال عزت احدیت بکمال صمدیت خویش قبضه ای خاک بخودی خود از روی زمین برگرفت، «ان الله تعالی خلق آدم من قبضة قبضها من جميع اديم الارض».

آن گه آن را نخست در قالب تقویم نهاد چنان که گفت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، پس آن را در تخمیر تکوین آورد که: «خَمَّرَ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»، پس شاه روح را در چهار بالش نهاد او بنشاند که: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». پس منشور خلافت و سلطنت او در دار الملک ازل بر خواند که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». اسامی جمله موجودات بقلم لطف قدم بر لوح دل او ثبت کرد که: «وَوَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ

کُلُّهَا» مسبحان و مقدسان حظائر قدس و ریاض انس را در پیش تخت دولت او سجده فرمود که: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» این همه مرتبت و منقبت و منزلت می‌دان که نه در شأن گل را بود، که آن سلطان دل را بود، لطیفه‌ای از لطائف الهی، سرّی از اسرار پادشاهی، معنی از معنیهای غیبی، که در ستر سرّ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» بود، در سویدای دل آدم ودیعت نهاد، و بر زبان مطهر مصطفی (ص) از آن سرّ سر بسته این نشان باز داد که: «خلق الله آدم علی صورته» ملاء اعلی چون آن بزرگی و علاء وی دیدند، ارواح خود را نثار آستانه مقدّس خاک کردند. ای جوانمرد آدم خاک بود، چندان که قالب قدرت ندیده بود، و در پرده صنع لطیف نیامده بود، و نور سرّ علم بر وی نتافته بود، و سر مواصلت و حقیقت معیت محبت روی ننموده بود. اکنون که این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند، او را خاک مگو، که او را پاک گو، او را حماء مسنون مگو، که او را لؤلؤ مکنون گو. اگر کیمیا که مصنوع خلقت می‌شاید که مس را زر کند، محبتی که صفت حقست چرا نشاید که خاک را از کدورت پاک کند، و تاج تارک افلاک کند، اگر از گلی که سرشته تو است گل آید، چه عجب گر از گلی که سرشته اوست دل آید پیری را پرسیدند از پیران طریقت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و رتبت و منزلت و قربت که او را بود نزدیک حق جلّ جلاله، نداء «وَ عَصَى آدَمُ» بر وی زدن چه حکمت داشت. پیر بزبان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که: تخم محبت در زمین دل آدم افکندند و از کاریز دیدگان آب حسرت برو گشادند، آفتاب «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» بر آن تافت، طینتی خوش بود قابل تخم درد آمد، شجره محبت بر رست، هوای «فَنَسِيَ» آن را در صحرای بهشت بیورد، آفتاب «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» آن را خشک کرد، پس بداس «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» بدرود، آن گه بیاد «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» پاک کرد، آن گه خواست که آن را باتش پخته گرداند، تنوری از سیاست «وَ عَصَى آدَمُ» بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که زبان نیاز بر گشاد گفت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود: وجود اول دنیا را بود نه بهشت، وجود دوم بهشت را. فرمان آمد که ای آدم از بهشت بیرون شو بدنیا رو و تاج و کلاه و کمر در راه عشق در باز، و با درد و محنت بساز. آن گه ترا بدین وطن عزیز و مستقر بقا

باز رسانیم با صد هزار خلعت لطف و انواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت و ذات طهارت و منبع صفوت. فردا آدم را بینی با ذریت خود که در بهشت می‌رود و ملائکه ملکوت بتعجب می‌نگرند و می‌گویند: این مرد فردست، که بی‌نوا و بی‌برگ از فردوس رخت برداشت. ای آدم بیرون آوردن تو از بهشت پرده کارها و سر رازها است، زیرا که صلب تو بحر صد هزار و بیست و اند هزار نقطه در نبوت است.

رنجی بر گیر، و تا روزی چند گنجی بر گیر، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد! ما مکان را بر گماشتیم تا ترا از مکه بیرون کردند، و فرمودیم که بمدینه هجرت کن، لباس غربت در پوش و بزایوه حسرت بو ایوب انصاری رو، این همه تعبیه آنست که روز فتح مکه ترا با ده هزار مرد مبارز تیغ زن بمکه باز آریم تا صنایدید قریش و رؤساء مکه تعجب همی کنند که این مرد است که تنها بگریخت اکنون بگرید که کارش بکجا رسید. همچنین روح پاک مقدس را گفتیم: تو معدن لطافتی و منبع روح و راحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم، و در صحبت نفس شور انگیز بداشتیم، و درین خاکدان محبوس کردیم، مقصود آن بود که بآخر کار با صد هزار خلع الطاف و تحف مبار و هدایای اسرار حضرت خود باز خوانیم، که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ». ای آدم اگر ترا از بهشت در صحبت مار و ابلیس بدنیا فرستادیم، در صحبت رحمت و مغفرت و بدرقه اقبال و دولت باز آوردیم. ای محمد اگر ترا از مکه بصفت ذل بیرون آوردیم، با فتح و ظفر و نصرت بصفت عز باز آوردیم. ای روح! عزیز اگر ترا درین خاکدان و منزل اندوهان و بیت الاحزان فراق روزی چند مبتلا کردیم، و مدتی در صحبت نفس اماره بداشتیم، بآخر در صحبت رضا و بدرقه خطاب «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» بجوار کرامت باز آوردیم.

۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» هر که روی گرداند از یاد و سخن من، «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» او راست زیستی بتنگی و سختی، «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۱۲۴) و بینگیزیم فردا او را چنان که نه حجت بیند خود را نه عذر.

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی؟

«وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (۱۲۵) و من چاره خویش و حجت و دسترس خویش دیدمی.
«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ» الله گوید او را هم چنان که بتو آمد، «آيَاتُنَا فَسَيِّئَهَا» بیگامها و
بگذاشتی آن را، «وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۱۲۶) امروز هم چنان ترا بگذاریم.

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» و هم چنان پاداش دهیم آن کس را که بگزاف رود، «وَلَمْ
يُؤْمِنُ بِآيَاتِ رَبِّهِ» و بنگرود بسخنان خداوند خویش، «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»
(۱۲۷) و عذاب آن جهان سخت تر پاینده تر از عذاب این جهان.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» باز نمود بایشان، «كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ» که چند هلاک کردیم
پیش از ایشان از گروه گروه، «يَمْسُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» می روند در جایگاه های گذاشته
پس ایشان. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» (۱۲۸) درین که نمودیم نشانهاست زیرکان
را و خردمندان را. «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» گرنه سخنی بودی پیش رفته از
خداوند تو «لَكَانَ لِزَامًا» در پیچیدندی در ایشان و در رسیدندی و فرو گرفتندی، عذاب
خداوند تو، «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» (۱۲۹) و اگر نه روزهای پسین نام زد کرده بودی.

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» شکیبایی کن بر آنچه ترا میگویند، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» پیایکی
بستای و بسزاوراری یاد کن و پاک دان خداوند خویش را، «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ
غُرُوبِهَا» پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن، «وَمِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» و از
ساعتهای شب هم بستای او را و نماز کن، «وَأَطْرَافِ النَّهَارِ» و بر گوشه های روز، «لَعَلَّكَ
تَرْضَى» (۱۳۰) تا مگر ترا خشنود کند تا خشنود شوی.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» و مکش نگرستن دو چشم خویش را، «إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ» بآنچه بر
خود دار کردیم و فرا داشتیم بآن، «أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» مردی چند وزنی چند از ایشان، «زَهْرَةَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» شکوفه این جهانی که بیفروزد و به نیاید، «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» تا ایشان را بآن فتنه
می کنیم و می آزمائیم، «وَرِزْقٌ رَّبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۱۳۱) و روزی خداوند تو روز بروز به
و برکت آن پاینده تر.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» و کسان خویش را بنماز فرمای، «وَأَصْطِرْ عَلَيْهَا» و خود بر نماز
کردن شکیبایی کن، «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا» از تو نمی خواهیم که داشت خودساز و خود را
روزی ده، «نَحْنُ نَرْزُقُكَ» ما خود ترا داریم و روزی رسانیم، «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (۱۳۲) و

سرانجام پیروزی بیرهیزگاری است.

«وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» میگویند چرا بما نشانی و معجزه‌ای نیارد از خداوند خویش، «أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ» نرسید بایشان، «بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (۱۳۳) خبر درست من از کتابهای پیشین.

«وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَاهُمْ بَعْدَافٍ مِنْ قَبْلِهِ» و اگر ما ایشان را هلاک کردیم بعد از پیش از پیغام، «لَقَالُوا رَبَّنَا» ایشان گفتندی خداوند ما، «لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا» چرا رسولی نفرستادی بما؟ «فَتَنْتَبِعْ آيَاتِكَ» تا ما پذیرفتیمی و متابعت کردیمی سخنان تو، «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى» (۱۳۴) پیش از آنکه ما خوار گشتیمی و رسوا؟

«قُلْ كُلُّ مُتْرَبِّصٍ فَتَرَبُّصًا» بگوی ما چشم داریم و شما می‌دارید «فَسَتَعْلَمُونَ» آری بدانید، «مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» که خداوندان راه راست که‌اند، «وَمَنْ أَهْتَدَى» (۱۳۵) و بدانید که راهبران بصواب که‌اند.

النوبة الثانية

قوله: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» یعنی عن القرآن. اعراض الجحود و التکذیب. فیکون هذا وعیدا للكفار. «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» فی نار جهنم الزقوم و الغسلین و الضریع. باین قول این آیت وعید کفرانست و اعراض جحود و تکذیب است. گاهی می‌گفتند: «هذا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» و گاهی می‌گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ». گاهی می‌گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ». میگوید آنان که قرآن را دروغ شمردند و پیغام رسان را دروغ‌زن گیرند، فردا در دوزخ ایشان را عیشی است با تنگی و سختی میان زقوم و غسلین و ضریع، و هر چند که ایشان را در دنیا فراخی وسعت باشد اما از الله تعالی ایشان را خذلان باشد تا همه حرام گیرند و حرام خورند، و سرانجام کار ایشان فردا تنگ عیشی باشد و ناخوش عذاب و عقوبت و سخط الله تعالی.

این همچنانست که ربّ العزة خورندگان مال یتیم را گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا». قومی آیت بر عموم برانندند و گفتند اعراض هم از کفرانست هم از مؤمن، اعراض کافر ترک ایمانست، و اعراض مؤمن ترک عمل و عقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا».

ابن مسعود و ابو هريره و ابو سعيد خدرى و جماعتى مفسران گفتند كه عيش ضنك عذاب قبر است، كافر را بر اندازه كفر و مؤمن را بر اندازه معصيت.

و خبرى درستست كه عايشه گفت: يا رسول الله ائى منذ حدثنى بصوت منكر و نكير و ضغطة القبر ليس ينفعنى شىء، فقال: «يا عائشة ان صوت منكر و نكير فى اسماع المؤمنين كالاتمد فى العين، و ان ضغطة القبر على المؤمن كالام الشفيقة يشكو اليها ابنها الصداق فتقوم اليه فتغمز رأسه غمزا رفيقا، و لكن يا عائشة ويل للشاكين فى الله كيف يضغطون فى قبورهم ضغطة البيض على الصخرة».

و قال ابن جرير: «مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» اى يسلب القناعة حتى لا يشبع، و قيل كسبا خبيثا و عملا سيئا فى الدنيا، و قيل اراد به عيش الدنيا، لان عيش الدنيا ضنك ضيق لانقضائه و قصر مدته و كثرة توابعه.

و انما العيش الواسع عيش الآخرة، قال الله تعالى: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

«وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» اختلفوا فيه، فقال بعضهم اعمى عن الحجّة و الاعتذار، لانه لا يكون حجّة يحتج بها، و لا عذر يعتذر به، و انما قال اعمى لانه لا يرى فى القيمة ما يسره و ينتفع به، و لا عذر يعتذر به، و لذلك يسمّى الكفار عميا لانهم لا ينتفعون بابصارهم. و قيل يحشرهم الله القيامة اعمى البصر، فان قيل كيف يقرءون الكتب؟ قلنا ان الله تعالى يزد عليهم البصر ليقراءوا الكتب فاذا فرغوا من القراءة يرد عليهم العمى، قال ابن عباس: يحشر بصيرا ثم اذا سبق الى المحشر عمى. و قيل اعمى عن كل شىء الا عن جهنم.

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، «بَصِيرًا».

«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا» يعنى فتركتها و لم تؤمن بها، و قيل معناه فتركتها و لم تعمل بها، فيلحق الكافر الوعيد على ترك الايمان بها، و المؤمن على ترك العمل بها، و قيل على نسيان آيات الله. «وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى» اى تترك فى العمى و العذاب، و قيل نعاملك معاملة المنسى. «وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» اى كما جازينا المعرض، نجزى المسرف و هو المشرك الذى «لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ» ممّا نعدّهم به فى

الدُّنْيَا وَالْقَبْرِ، «وَأَبْقَى» ای ادوم.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی أَفَلَمْ یبین لهم القرآن، یرید کفّار مکه، و قیل معناه أَفَلَمْ یبین لهم الامر اهلاک من قبلهم من القرون السّالفة و الامم الماضیة فلا یعتظون و لا یعتبرون. «يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» یعنی اهلکناهم و هم یمشون فی مساکنهم، کقولہ: «تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ». باین قول معنی آنست که باز نمود قرآن و پیدا نکرد کفّار مکّه را که چند هلاک کردیم ازین گروه گروه پیشینیان که در جایگاه و خانه خویش آمن میرفتند و غافل بودند که ناگاه گرفتیم ایشان را و هلاک کردیم؟ چون که اینان عبرت نمیگیرند و پند نمی پذیرند با هلاک ایشان؟ و قیل معناه اهلکناهم و ان قومک یمشون فی مساکنهم، و ذلک ان قریشا کانوا یسافرون الی الشّام فیرون دیار المهلکین من اصحاب الحجر ثمود و قریات قوم لوط، و هو نظیر قوله: «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ». «إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» ای ان فی اهلکنا ایّاهم مع کثرة عددهم و عدتّهم و شدّة قوتّهم و شوکتهم لدلالات لذوی العقول.

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى». فیها تقدیم و تأخیر، و تقدیره: «و لو لا کلمة سبقت من ربک و اجل مسمى لکان لزاما» یعنی للزهم العذاب عاجلا، و الکلمة قوله ینالهم نصیبهم من الكتاب. و المعنی لو لا ما قضاه الله لكلّ احد من عمر و رزق لا یموت حتّی یتوفیه، لکان العذاب و هو القتل بیدر لازما لهم، حتّی لا یبقی منهم احد ای لو لا أنّه سبق لكلّ واحد منهم رزق لا بدّ ان یتوفیه، و عمر لا بدّ ان یعیشه و أنّه اجل لهم اجلا مسمى یعاقبهم فیہ، و هو یوم القيامة، لکان العذاب لازمهم لزاما. و قیل المراد بالاجل المسمى الموت، و قیل المراد به عذاب القبر، و قیل الکلمة التي سبقت، هی أنّه لا یعذبهم و محمد (ص) بینهم، لانه قال: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ». معنی آیت بدو قول باز می آید. خلاصه یک قول آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی حکم کرده و گفته هر کسی را عمر چند است و روزی چند و زمان عقوبت وی کی، مشرکان را روز بدر همه هلاک کردم و بیخ ایشان بر آوردمی تا ازیشان کس نماندی، لکن زمان عقوبت ایشان روز قیامتست چنان که گفت: «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمْرٌ». خلاصه قول دیگر آنست که ای محمد اگر نه حرمت و حشمت و شرف و جاه تو بودی و حکمی

که کرده‌ام و گفته که: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» ما ایشان را هم در دنیا عذاب کردیمی و بیخ ایشان بر آوردیمی.

قوله: «فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» من الافتراء بآئك مجنون و آئك ساحر، و قيل هو منسوخ بآية السيف. «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» السبحة من أسماء الصلاة اى صل بامر ربك، و قيل صل بمئة ربك و منه يقال فى المثل. بحمد الله لا بحمدك. «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» يعنى صلاة الصبح و صلاة العصر. و فى الخبر: «من صلى البردين دخل الجنة».

«وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» اى من ساعاته. و واحد الآناء انى و انى و هى صلاة المغرب و العشاء. «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» يعنى صلاة الظهر، و سُمى وقت الظهر اطراف النهار لان وقته عند الزوال و هو طرف النصف الاول انتهاء، و طرف النصف الآخر ابتداء.

و قيل المراد من آناء الليل صلاة العشاء و من اطراف النهار، صلاة الظهر و المغرب، لان الظهر فى آخر الطرف الاول من النهار و فى اول الطرف الآخر، فهو فى طرفين منه، و الطرف الثالث غروب الشمس و عند ذلك يصلى المغرب. «لَعَلَّكَ تَرْضَى» ثوابه فى الميعاد، و قيل مرضى بالشفاعة و مثله قوله: «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و قرأ الكسائى و ابو بكر عن عاصم. ترضى بضم التاء اى يرضيك الله بكرامته. و فى الخبر الصحيح عن جرير بن عبد الله قال: كنا جلوسا عند رسول الله (ص) فرأى القمر ليلة البدر فقال: «أنكم ترون ربكم كما ترون هذا القمر لا تضامون فى رؤيته، فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلاة، قبل طلوع الشمس و قبل غروبها، فافعلوا، ثم قرأ «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا».

و قال بعض اهل العلم من تهاون بالصلاة عاقبه الله بخمس عشرة عقوبة: ست فى الدنيا و ثلاث عند الموت، و ثلاث فى القبر، و ثلاث يوم القيامة. فاما اللواتى فى الدنيا فاحديهن ان يرفع الله من حياته البركة، و الثانى يرفع الله من وجهه سيما الصالحين، و الثالثة لا يأجره الله على شىء من طاعته، و الرابعة لا يجعل الله له نصيبا فى دعاء الصالحين، و الخامسة. لا يسمع له دعاء. و السادسة لا تدفع عنه البلايا. و اما اللاتى عند الموت، فاحديهن ان تقع عليه شدة، و الثانية لو سقى ماء البحر مات و هو عطشان. و الثالثة لو اطعم ما فى الارض مات جائعا. و اما اللاتى فى القبر، فاحديهن ان يقع فى غم طويل، و الثانية ان يخرج من

قبره فيبقى في ظلمة لا يبصره، و الثالثة ان يضيق عليه لحدّه، و اما اللاتى فى القيامة فاولهن شدة الحساب، و الثانية غضب الجبار، و الثالثة عذاب النار.

قوله: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» در سبب نزول اين آيت ابو رافع روايت كند مولى رسول الله (ص) گفت: مهمانى برسول خداى فرود آمد و در خانه رسول هيچ طعام نبود مرا فرستاد بجهودى تا طعام خرم از وى بسلف تا ماه رجب، جهود گفت لا ابيعه و لا اسلفه الا برهن. طعام بسلف نفروشم مگر برهن، بو رافع بازگشت و رسول را گفت كه جهود گرو ميخواهد تا طعام بدهد. رسول گفت و الله لئن باعنى او اسلفنى لقضيته و انى لامين فى السماء، امين فى الارض، اذهب بدرعى الحديد اليه، فنزلت هذه الاية: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» اى لا تنتظر، «إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» اى اصنافا و هم الرجال و النساء، و قيل ازواجا منهم اشكالا منهم لأنهم اشكال فى الذهاب عن الصواب.

«زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اى زينتها و بهجتها، شبهها بزهرة الشجرة لأنها تروق و لا تبقى. قرأ يعقوب زهرة بفتح الهاء، و الباقر بسكونها و هما لغتان. «لِنَقْتَنَّهُمْ فِيهِ» اى لنجعل ذلك فتنة لهم بان ازيد لهم النعمة و يزيدوا كفرانا و طغيانا «وَرَزَقُ رَبِّكَ» فى الجنة، «خَيْرٌ وَ أَبْقَى» و ذلك بان الدنيا بما فيها قليل، لقوله تعالى: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» و نصيب الواحد منها قليل عن قليل، ثم يؤخذ عنه كله و يسئل عن كل ذرة بعد ذرة، بخلاف نعيم الآخرة فإنها مع كثرتها و تمامها و صفاتها و خلوها عما ينغصها و يكدرها، لا يخاف نقصانها و لا فناؤها، و لا يخاف عليها حساب و لا عقاب.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» اى واظب عليها، حتى يأخذ عنك اهلك، بين الله أنه لا ينبغي لاحد ان يأمر غيره بما لا يفعل. «لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا» لخلقنا و لا لنفسك «نَحْنُ نَرْزُقُكَ» فالتمس منا فان الله رازق الجميع. «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» اى العاقبة الجميلة المحمودة لاهل التقوى. قال ابن عباس: يعنى الذين صدقوك و اتبعوك و اتقونى. و فى بعض المسانيد ان النبى (ص) كان اذا اصاب اهله ضرر، امرهم بالصلاة و تلا هذه الآية.

و كان بكر بن عبد الله المزنى اذا اصاب اهله خصاصة يقول قوموا فصلوا، ثم يقول بهذا امر الله و رسوله، و يتلوا هذه الآية. و كان هشام بن عروة اذا رأى ما عند السلاطين، دخل داره فقرأ. «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الى قوله «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى».

ثمَّ ينادى الصلاة يرحمكم الله.

«وَقَالُوا» يعنى المشركين، «لَوْ لَا يَأْتِينَا بآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» يعنى آية تدلّ على صدق محمد (ص). قال الزجاج: قد اتهم الآيات والبيّنات ولكنهم طلبوا ان يؤتوا ما كانوا يقترحون فى سورة بنى اسرائيل وهو قوله تعالى اخبارا عنهم: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنْ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» الآيات. فقال الله عز و جل: «أَوْ لَمْ تأْتِهِمْ؟» قرأ اهل المدينة و البصرة و حفص عن عاصم: تأتهم بالناء لتأنيث البيّنة و قرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل، و لانّ البيّنة هى البيان، فردّ الى المعنى يقول الله تعالى: «أَوْ لَمْ تأْتِهِمْ؟» يعنى فى القرآن «بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى» اى بيان ما فى التوراة و الانجيل و الزبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتتهم و لم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب و الهلاك فما يؤمنهم ان اتتهم الآيّة، ان يكون حالهم كحال اولئك.

«وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ» اى اهلكننا المكذبين بهذا القرآن. «بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» اى من قبل نزول القرآن، «لَقَالُوا» يعنى يوم القيامة اذا عذبوا. «رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ» اى هلّا ارسلت، «إِلَيْنَا رَسُولًا» يدعوننا الى طاعتك، «فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ» اى امرك و نهيك، «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ» بالعذاب، «وَنَحْزَى» فى جهنّم.

«قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ» اى قل يا محمد كل منتظر لمن يكون النَّصر و الغلبة، و قيل معناه كل منتظر دوائر الزّمان، و ذلك انّ المشركين قالوا نتربّص بمحمد حوادث الدّهر، فاذا مات تخلصنا، قال الله: «فَتَرَبَّصُوا» اى فانتظروا. «فَسَتَعْلَمُونَ» اذا جاء امر الله و قامت القيامة. «مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» المستقيم، «وَمَنْ اهْتَدَى» من الضلالة أ نحن ام انتم؟

النوبة الثالثة

قوله: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» الاية.

قال جعفر الصادق (ع) فى هذه الاية: لو عرفونى ما اعرضوا عنّى و من اعرض عنّى رددته الى الاقبال على ما يليق به من الاجناس و الالوان.

هر كه او را شناسد در همه حال او را ياد كند و ز همه يادها جز ياد او اعراض كند، هر كه او را داند پيوسته ذاكر او بود و بر اداء فرايض و نوافل مواظب بود، و قدم خود را بگذارد، حقوق او مطالب بود، و هر كه در همه عمر يك طرفه العين روى از ذكر حق

بگرداند و بذکر خلق آرد مخدّره معرفت روی از وی بیوشد که هرگز از آن جمال بهره نیابد. هذا لمن اعرض عن ذكره في جميع عمره طرفة عين فكيف حال من لم يقبل على ذكر الحق في جميع عمره طرفة عين.

خطاب آمد از جبار کاینات با آن مهتر عالم نقطه دایره حادثات که: ای سیّد من نپسندم که در دو کون اعتماد تو جز بر ما بود یا بر زبان تو جز ذکر ما و در دل تو جز مهر ما بود، همه را بر تو بیرون آریم و همه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جز از مات یاد نیاید، اول خویشان و تبار و نزدیکان وی را بر وی بیرون آورد تا چون از نزدیکان جفا بیند بر دوران خود دل نهد، میخواست جلّ جلاله تا روی دل وی از خلق بگرداند و سر وی از کل عالم باز بندد و بخود پیوندد، فانّ الاتّصال بالحقّ علی قدر الانفصال عن الخلق. واسطی گوید: هر که بدو نگرد بخود ننگرد، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست، یاد یاد حقّست دیگر همه تاوانست، اگر نه در ازل ترا یاد کردی ترا زهره یاد کرد او کی بودی، اگر نه این توقیع رفیع از حضرت عزّت روان گشتی که: «فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» که یارستی ذکر وی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطر بگذرانیدن، خلقی بودند در مهامه حیرت و در ظلمات فکرت، همی لطف ربّانی و مدد یزدانی سفری کرد بعالم خاک، یتیم بو طالب در یتیم هر طالب گردانید، آن سیّد کونین چون در آمد سفره بیفکند و صلا آواز در داد، خواجگان قریش چون بو جهل و بو لهب و امثال ایشان اجابت نکردند، گفتند خواجگان و مهتران ننگ دارند که بدعوت گدایان حاضر آیند، آن صلا گفتن مهتر کونین در اقطار عالم طوافی کرد هر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد، بلال حبشی صلا ی مهتر بشنید روی براه آورد، صهیب در روم بشنید، سرگردان در تک و پوی افتاد. سلمان از فارس عاشق وار روی بحضرت نهاد، چون در رسیدند بر سفره نشستند و آن دولت دست در هم زد و آفتاب سعادت در آسمان ارادت بکمال رسید، آن صنایدید و گردنکشان در نگرستند بی دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند، حسد بردند خواستند که ایشان را از آن سفره بر انگیزانند گفتند ای محمّد ایشان را بر آن تا ما با تو همسایگی کنیم، ما را عار می‌آید که با گدایان نشینیم. مهتر از غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد، از حضرت عزّت خطاب آمد

که: گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمان را عادت نبود که گدایان را از سفره بر انگیزانند. «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» ای محمد این درویشان را مران که زندگانی ایشان بذکر ماست. وَلَا تُطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا. و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست.

درویشان را صفت اینست که: «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا» عادتشان اینست که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَالْعَشِيِّ». سیرتشان اینست: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ». حاصلشان اینست که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». باز خواجگان قریش را صفت اینست. «يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» همتشان اینست که: «لِيُثَبِّتُوكَ أَوْ يُقَاتِلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» حاصلشان اینست، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» اینست «وَوَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى».

قوله: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّي» الایة... هر کرا نواخت در ازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او، هر کرا انداخت در ازل انداخت بعدل خود نه بمعصیت او، هر کرا قبول کرد از وی هیچ سرمایه نخواهد، و هر کرا رد کرد از وی هیچ سرمایه نپذیرد. باش تا فردا که فریشتگان سرمایه‌های خود بباد بر دهند که: ما عبدناک حقّ عبادتک. آدمیان خرمهای طاعت خود آتش در زندگانه: ما عرفناک حقّ معرفتک انبیاء و رسل از علم و دانش خویش پاک بیرون آیند که: لَا عِلْمَ لَنَا. تا بدانی حقّ جلّ جلاله هر چه راست کند از آن خود راست کند، هیچیز از کرد تو پیوند کرد او نشاید اگر روا بودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدایی درست نبود، و اگر روا بودی که معصیت تو پیوند عقوبت او آمدی ترازو برابر آمدی، اگر رحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو، و عقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو.

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» جای دیگر گفت: «وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» ای محمد ما می‌دانیم که دل تو بتنگ می‌آید از گفتار ناسزایان و جهل بی‌حرمتان، تو صبر کن و دل خود را بحمد و ثنا و تسبیح ما تسلی ده، هر گاه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند، تو قدم در حضرت نماز نه، تا راز نماز بار اذی ایشان از دل تو فرو نهد.

بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت، در همه حال خواهم که حلقه در ما کوی و

در ذکر و ثناء ما باشی ای محمّد اگر مکّیان ترا ناسزا گویند، باک مدار که ما لوح مدح و ثناء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم، چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند، تو سوره مدح و ثناء ما آغاز کن. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» ای محمّد سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود، سری که در وی خمار شربت ذکر ما بود. دلی که حریق مهر و محبت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در ناز و راز ما بود، از کجا به اسماع گفت و گوی بیگانگان پردازد، یا جهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الایة... این باز مرهمی دیگر است که بر دل درویشان می‌نهد، حقارت و مهانت دنیا فرا خلق نماید، و عیب و عوار آن آشکارا می‌کند و دوستان خود را از دیدن و دوست داشتن آن منع می‌کند، می‌گوید: «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ» این دنیا شکوفه‌ایست، تری و تازگی و زیبایی وی روزی چند بود، آن گه پژمرده شود و نیست گردد و فتنه وی در دل بماند.

چه داری مهر بی مهری کز و بی جان شد اسکندر چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملک شد دارا.

رجوع الاغنیاء الی الدنيا و رجوع الفقراء الی المولی، شتّان بین ذا و ذا. توانگران بهر چه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند، ازینجا معلوم شود شرف درویشان بر توانگران.

جنید رحمة الله علیه، درویشی را بر توانگری فضل نهادی، و ابن عطا بر خلاف وی توانگری را بر درویشی شرف نهادی، روزی میان ایشان مناظره رفت جنید حجّت آورد که رسول خدا میگوید: یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنیائها بنصف یوم و ذلك خمس مائة عام.

گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر از آن که پانصد سال در شمار بماند. ابن عطا گفت لا بل این فاضلتر که در شمار بماند از بهر آنکه آن کس که در بهشت است در لذت نعمتست و آن کس که در شمارست در لذت عتاب حقست، و با دوست سخن گفتن اگر چه در مقام عتاب بود وراء آنست که بغیر دوست مشغول شدن ور چه در مقام نعمت بود، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشتر از آن که در نعمت دوست بی دوست بودن. جنید

جواب داد که اگر توانگر را لذت عتابست درویش را لذت اعتذار است. و ذلك فيما روى انس بن مالك عن النبي (ص) قال: «انَّ الله ليؤتي بالعبد الفقير يوم القيامة فيستره من الناس في كنف منه ثم يعتذر اليه كما كان الرجل يعتذر الى الرجل في الدنيا، فيقول عبدى و عزتى و جلالى ما زويت عنك الدنيا لهوانك على و لكن لما اعددت لك من الكرامة و الفضيلة، اخرج يا عبدى الى هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او كساك لا يريد بذلك الا وجهى فخذ بيده فهو لك و الناس يومئذ قد ألجمهم العرق، فيخرج فيتخلل الصفوف و يتصفح وجوه الناس، فاذا رأى رجلا قد صنع به شيئا من ذلك اخذ بيده فيقال قد وهب له.»

چنیند این خبر بدلیل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب می‌کند از درویش عذر میخواهد، و لذت عذر وراء لذت عتابست، زیرا که عتاب با دوست و دشمن رود و عذر جز با دوستان نرود، این منع دنیا از درویشان نه از آنست که دنیا از ایشان دریغ است، لکن ایشان از دنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا، مراد ایشان به از عقبی، مقصود ایشان دیدار مولی.

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود بر خاطر او بگذشت که کاشکی در می‌بودی که بگرما به شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که یک صحرا همه زر دید، لقمان دیده فراز کرد و با خود گفت:

گر من سخنی بگفتم اندر مستی
اشتر بقطار ما چرا دربستی.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» بنده را آموخت میفرماید و بر اظهار عبودیت و ملازمت طاعت می‌دارد، و تا بنده شایسته و پسندیده نباشد او را بر درگاه خود بخدمت بندارد، و بحضرت راز در نماز او را راه ندهد، چه دولتست وراء آن که در روزی پنج بار، بار گیر بارگاه وصل بحکم فضل در دست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد، و این طغرای عزت بر منشور دولت او ثبت کند که: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین الحدیث.

موسی کلیم را در وعده مناجات چهل روز در انتظار بداشت، چون نوبت باین امت رسید مائده انتظار برداشت، در شبانروزی پنج بار قدح مناجات بر دست ساقی لطف دمام کرد

که: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» و این نه تفضیل اعم است بر انبیاء لکن من کان اضعف فالرب به الطف. رب الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تعجب آیند، صد هزار ملک مقرب در بحر رکوع و سجود غوص کردند و کس حدیث ایشان نکند و این گدای بی‌نوا از خواب در آید و گوید آه که بیگانه شد، رب العالمین در مصحف مجد رقم اعزاز از بر کسوة راز وی کشد که: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» الایة.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ» هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است و رزق همه ازوست و اسباب بتقدیر اوست، نشان وی آن بود که بهمگی دل بر وی توکل کند و از اغیار تبتل کند، تا رب العزة کار وی میسازد و هر دمى بانواع کرامت او را می‌نوازد، مردی بنزدیک حاتم اصم آمد اصم آمد گفت بچه چیز روزگار می‌گذرانی که ضیاعی و عقاری نداری؟ حاتم گفت من خزانته. از خزانه حق میخورم. مرد گفت نان از آسمان بتو فرو اندازد؟ حاتم گفت لو لم تكن له الارض لكان يلقي على الخبز من السماء. اگر زمین آن او نبودى نان از آسمان فرو انداختی.

فقال الرجل، انتم تقولون بالكلام، فقال حاتم لانه لم ينزل من السماء الا الكلام فقال الرجل انا لا اقوى على مجادلتك. فقال لان الباطل لا يقوى مع الحق. ای مسکین هیچ بیماری صعب‌تر از بیماری ضعف یقین نیست، یقین با حق درست کن و دست ترا. اسم یقین است، علم یقین است، و عین یقینست و حق یقینست و حقیقت حق یقینست، اسم یقین عوام راست، علم یقین خواص راست، عین یقین خاص الخاص راست، حق یقین انبیاء راست، حقیقت حق یقین مصطفی راست، مرد که مرد گردد یقین گردد، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید، بچشم رسد تا بیننده آید، بگوش رسد تا شنونده آید، بدست رسد تا گیرنده آید، بپای رسد تا رونده آید.

مصطفی (ص) گفت: عیسی (ع) بر روی آب برفت و گر یقینش زیادت بودی بر هوا برفتی. استاد ابو علی دقاق گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج ما که بر هوا میرفتیم از کمال یقین بود.

«قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا» الایة. ارباب التفرقة ينتظرون نوب الايام، كيف يقتضيه حكم الافلاك و ما اذى يوجبه الطبايع و النجوم. و المسلمون ينتظرون ما يبدو من المقادير فهم

فِي رُوحِ التَّوْحِيدِ وَالباقون فِي ظِلْمَاتِ الشَّرْكِ.

۲۱ - سورة الانبياء - مكية

۱ النوبة الاولى

قوله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» نزدیک آمد مردمان را حساب کردن با ایشان، «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» (۱) و ایشان در بی آگاهی روی گردانندگانند..

«ما يَأْتِيهِمْ» ناید بایشان، «مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ» هیچ سخن از خداوند ایشان، «مُحَدَّثٍ» بنو فرستاده بایشان «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ» مگر میشنوند آن را، «وَهُمْ يَلْعَبُونَ» (۲) و ایشان بازی میکنند.

«لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ» دلهای ایشان در کاری دیگر، «وَأَسْرُوا النَّجْوَى» و با یکدیگر گفتند بر از، «الَّذِينَ ظَلَمُوا» ایشان که ستم کردند، «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ» نیست این مگر مردی همچون شما، «أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ» شما خواهید شد و شما جادویی او خواهید پذیرفت، «وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» (۳) و شما چشم دارید که مینگرید.

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان و زمین گویند، «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۴) و او شنواست و دانا.

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» گفتند جادویی نیست که از خاشاک خوابست که آدمی گوید، «بَلْ افْتَرَاهُ» که این سخن خود میسازد و خود مینهد، «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» فرانهاده نیست که او شعر گوئی است. «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ» تا نشانی آرد بما، «كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» (۵) چنان که فرستادگان پیشینیان آوردند.

«ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ» بنگرویدند پیش از ایشان، «مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» هیچ اهل شهری که ایشان را هلاک کردیم، «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» (۶) بآن نشان که ازو میخواهند بخواهند گروید؟
«وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ» نفرستادیم پیش از تو پیغام را مگر مردانی که بایشان پیغام آمد.

«فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۷) پرسید از اهل پیغام و سخن و دانش اگر نمیدانید.

«ما جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ» و ما فرستادگان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم، «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» (۸) و پیشینیان فرستادگان جاوید نماندند.

«ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» پس ایشان را وعده دادیم راست، «فَأَنجَيْنَاهُمْ» و ایشان را برهانیدیم، «وَمَنْ نَشَاءُ» و هر که را بخواهیم رهانیم، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» (۹) و هلاک کردیم گزاف کاران را و گزاف گوینان را.

«لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً» فرو فرستادیم بشما نامه‌ای، «فِيهِ ذِكْرُكُمْ» که در آن آوای شما و شرف شماست، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۱۰) این منت از من در نیاید و بآن بننازید؟

«كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» و چند که پشت بشکستیم از شهر شهر، «كَانَتْ ظَالِمَةً» از آن مردان که گناه ایشان را بود «وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (۱۱) و گروهی ساختیم از پس ایشان دیگران.

«فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّنَا» چون بجا آوردند گرفتن ما و بدیدند عذاب ما، «إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» (۱۲) تک و گریز در گرفتند از آن و پای جنبانیدند.

«لَا تَرْكُضُوا» مدوید و پای مجنبانید «وَأَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا أَتَرَفْتُمْ فِيهِ» و باز گردید با ناز و تنعم خویش، «وَمَا سَاكِنُكُمْ» و با نشستگاههای خویش، «لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» (۱۳) تا مگر پرسند شما را.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا» گفتند ای وای بر ما، «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (۱۴) گناه ما را بود و ظالم ما بودیم.

«فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» همان ویل میخواندند بر خود، «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ» (۱۵) تا ایشان را ریزیده کردیم چون گاه دروده.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (۱۶) و چون آسمان و زمین بیافریدیم و آنچه در میان آن است بازیگر نبودیم.

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَواً» اگر ما خواستیمی که باز گردیمی، و جفت و فرزند گیریمی، «لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» ما آن از نزدیک خود گرفتیمی، «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» (۱۷) اگر ما خواستیمی که کنیم.

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» بل بازی کن نیستیم، راستی را بر کثی می‌افکنیم،

«فَيَدْمُهُ» تا آن را فرو شکنند، «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» تا کزی از راستی می‌رمد، «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» (۱۸) ویل شما را و هلاک ازین صفت که خداوند خویش را می‌کنید.

التوبة الثانية

سورة الانبياء مکیست چهار هزار و هشتصد و نود حرفست و هزار و صد و شصت و هشت کلمتست، و صد و دوازده آیتست و درین سورة سه آیت منسوخست متصل یکدیگر: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» تا آنجا که گفت: «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» و ناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» تا آنجا که گفت: «الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»

و روی ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة اقترب للناس حسابهم، حسابه الله حسابا يسيرا و صافحه و سلم عليه كل نبی ذكر اسمه في القرآن».

و قال ابن مسعود: سورة بنی اسرائیل و الکهف و مریم و طه و الانبياء من العتاق الاول و هن من تلادی.

قوله: «اقترب للناس حسابهم» ای يوم حسابهم و هو يوم القيامة. كقوله: «اقتربت الساعة و أنشق القمر». مفسران گفتند ناس اینجا اهل مکه‌اند و منکران بعث، و روا باشد که بر عموم رانند و بدان جمله مردمان خواهند، یعنی قرب و دنا محاسبه الله ایاهم و مجازاته لهم علی اعمالهم و انما قال ذلك لأن ما هو آت قريب. می‌گوید نزدیک آمد وقت محاسبت بندگان و مجازات ایشان بر اعمال نیک و بد ایشان، یعنی قیامت آمدنیست و آمدنی آمده گیر و نزدیک شده گیر، و گفته‌اند معنی اقترب آنست که آنچه مانده است از دنیا باضافت آنچه بگذشت کمست و اندک. مصطفی (ص) گفته: «اقتربت الساعة و لا یزاد الناس علی الدنيا الا حرصا و لا تزداد منهم الا بعدا.

همانست که رب العالمین گفت: «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» ای معرضون عن امر الآخرة و الاستعداد للحساب و الجزاء. این واو حالست، و معنی آنست که خلق از کار آخرت غافلند، همچون ناآگاهان روی از آن گردانیده و بساز و برگ آن نامشغول شده تا آن‌گاه که ناگاه آید بایشان و ایشان را در غفلت گیرد، چنان که گفت: «بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ». و اگر گوئیم آیت در شأن مشرکانست پس اعراض، اعراض از ایمانست، یعنی «وَهُمْ فِي

غَفَلَةٌ مُعْرَضُونَ» عن الايمان و الهدى.

«مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ» ذکر اینجا قرآنست چنان که آنجا گفت: «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ»، و در سورة الزخرف گفت: «أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا» يعنى القرآن و لفظ محدث با تنزِيل می شود نه با قرآن، که قرآن که فرو آمد نو بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سورة پس از سورة بوقتهای مختلف، چنان که حاجت بود، و المعنى ما يحدث الله من تنزِيل شىء من القرآن يذكرهم و يعظهم به، «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» و مقاتل گفت يحدث الله تعالى الامر بعد الامر، همانست که الله گفت: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، حرب بن اسماعيل الحنظلي گفت امام اهل سنت: قديم من رب العزة محدث الى الارض. «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» يعنى لا يستمعون اليه، استماع تدبر و تفكر و قبول و انقياد، و انما يستمعون اليه استماع لهو و استهزاء. و گفته اند ذکر اینجا محمد است صلى الله عليه و سلم. چنان که در سورة القلم گفت: «وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» يعنى محمد (ص). دليل برين تاويل آنست که بر عقب گفت حکايت از كفار: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» و اگر مراد قرآن بودى کافران گفتندى: «هل هذا الا اساطير الاولين». و باين قول محدث به ما ارسال شود.

يعنى ما يأتِيهِمْ من ذکر رَبِّهِمْ محدث بالارسال الا استمعوه و هم يلعبون مستهزون به. «لَاهِيَةً» نصب على الحال، «قُلُوبُهُمْ» رفع لانه فاعل، اى ساهية غافلة قلوبهم، و قيل مشتغلة بالباطل عن الحق، و باللهو عن الذكر، تقول هى عن الشىء يلهى، اذا اشتغل عنه بغيره. قوله: «أَسْرُوا النَّجْوَى» صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب و استهزاء شنيدند، يعنى. و هم يلعبون و اسروا النجوى. آن گه بيان کرد که ايشان که اند گفت: «الَّذِينَ ظَلَمُوا» يعنى هم الَّذِينَ ظَلَمُوا. و روا باشد که الَّذِينَ در موضع نصب بود بر تقدير، اعنى الَّذِينَ ظَلَمُوا. كسايى گفت، درين آيت تقديم و تأخير است يعنى و الَّذِينَ ظَلَمُوا اسروا النجوى. و گفته اند، الَّذِينَ در موضع خفض است، لانه نعت الناس فى اول السورة، تقديره اقترب للناس الَّذِينَ ظَلَمُوا حسابهم.

قومى نحويان گفتند اين در لغت بعض عرب سائغ است که فعل پيش اسم بجمع گويد اكلونى البراغيث. و على هذا قوله. «ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ». قوله: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلُكُمْ» این تفسیر نجوی است یعنی و اسرّوا النجوى، «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» معنی آنست که کافران با یکدیگر براز میگفتند که این محمد بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت و پوست، چه تخصیص است او را که دیگران را نیست که اتباع وی باید کرد و سخن وی باید پذیرفت؟ «أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» ای تقبلون سحره و انتم ترون انه رجل مثلکم. و قیل أ تقبلونه و انتم تعلمون انه سحر؟ یعنی القرآن، و قیل أ تقبلونه و انتم عقلاء؟ او را می پذیرید و سحر وی می پسندید و شما عاقلان چشم دارید که می نگرید.

: «قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» رب العزة مصطفی (ص) را خبر داد از آنچه ایشان با یکدیگر پنهان می گفتند، آن گه گفت: ای محمد ایشان را جواب ده و بگوی خداوند من می داند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین گویند پنهان یا آشکارا بر وی هیچ گفت پوشیده نه، آنچه با یکدیگر بر از گفتید میداند و آن گه صدق من و دروغ شما میداند. قرأ أهل الكوفة غير ابي بكر: «قَالَ رَبِّي» بالالف علی انه اخبار عن الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالقول، و القول مسند الى الرسول و هو بشر في قوله تعالى: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، و قرأ الباقر: «قل رَبِّي» بغير الالف، و الوجه انه على الامر للرسول (ص) بان يقول لهم ان ربي يعلم القول، یعنی السر و النجوى.

قوله: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» مبرد گفت: بل در کلام عرب برد و وجه استعمال کنند: یکی آنست که از سخنی با سخنی گردد که دومی غلطی آید یا بر وی نسیانی رود، و این بر الله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك. دیگر وجه آنست که سخنی درست تمام بسر برد آن گاه ابتدا کند بسخنی دیگر، و این بر الله تعالی جائز است و باین معنی رب العالمین گفت: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ بِكَ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» حکایت از کافران می کند که در قرآن سخنهاى مختلف بیاطل می گویند و از بهر آن که سخن ایشان همه دروغست تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بر یک حالت و بر یک صفت بنایستند، یک بار گفتند سحر است: «أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ»، پس گفتند سحر نیست. اضغاث احلامست، ای اباطیل یراها النائم فی نومه لیس لها حقیقه. پس گفتند اضغاث و احلام نیست: «بَلْ افْتَرَاهُ» این محمد مفتریست، از بر خویش می نهد و اضافت

بالله تعالی می‌کند. پس این نیز نقض کردند گفتند: «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» فرا نهاده و فریت نیست، که محمد شعر گوئیست، و الشعر معناه العلم، و انما سمی شعرا لانه خاص برأسه لاهله، لا يستطيعه غیرهم، یقال شعر بمعنی علم، و شعر اذا قال الشعر. آن گه گفتند اگر محمد بآنچه میگوید راست گوئیست «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ» معجزه‌ای ظاهر نماید چنان که پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقه صالح و عصا و يد بيضاء موسی و ابراء اکمه و ابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی.

رب العالمین بجواب ایشان گفت: «مَا آمَنْتُ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيَةٍ» ای اهل قریه اتتهم الآیات اهلکناها، حکمنا باهلاکهم، «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» استفهام تبعید و انکار یعنی فلا تأتیهم اذ قضینا فی السابق ان لا نعذب امه محمد بالاستیصال، بل الساعة موعدهم، و الساعة ادهی و امر. معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می‌کنند و اگر آنچه می‌خواهند از آیات بایشان نمایم ایمان نیارند و نگرند، چنان که جای دیگر گفت: «أَنهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» و آن گه چون نگرند عذاب استیصال ایشان را واجب آید چنان که پیشینیان را واجب آمد، و ما عذاب این امت با قیامت افکنده‌ایم، و حکمی که در ازل کرده‌ایم نگردانیم. «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ».

و گفته‌اند وجه احتجاج بر ایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاورند آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی، پیشینیان را بودی، چون پیشینیان را نبود پسینیان را هم نباشد، و اگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشان را قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله، و انشقاق قمر نمودیم: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ» الی غیر ذلك من الآیات و المعجزات. «وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رَجَالًا نُوْحِي اِلَيْهِمْ». قرأ حفص عن عاصم نوحی بالنون و کسر الحاء علی لفظ التعظیم لموافقة ما تقدمه من قوله: «وَ مَا اَرْسَلْنَا». و قرأ الباقون یوحی بالیاء و فتح الحاء علی بناء الفعل لما لم یسم فاعله، و معلوم ان الموحی هو الله تعالی علی کل حال. این آیت جواب ایشانست که گفتند: «هَلْ هَذَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» علت ترک ایمان خویش بشریت مصطفی (ص) مینهادند که چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فریشته‌ای؟ رب العالمین بر ایشان حجت آورد که رسول پیشینیان هم بشر فرستادیم از بهر آنکه هر کسی با جنس خویش انس گیرد، و

بطبع وی نزدیکتر بود، و از وی سخن بهتر فهم کند، و لان الانسان کنفس واحده و لا یأف الانسان من نفسه. آن گه گفت: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» ای استلوا کل من یقر یرسول من اهل التوریه و الانجیل. «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ان الرسل بشر.

این خطاب با قریش است، می گوید از اهل دانش پرسید ایشان که کتب خوانده اند و اخبار پیشینیان دانسته اند و برسل اقرار داده اند، اگر شما نمی دانید که پیغامبران بشر بوده اند. قال ابن زید: اراد بالذکر القرآن، یعنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، و هذا ما قال علی (ع) لَمَّا نزلت هذه الآیة نحن اهل الذکر یعنی المؤمنین.

و فی الخبر انما شفاء العیّ السّؤال.

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا» اکثر ما یقال الجسد لما لیس فیہ روح، قال اللّٰه تعالیٰ: «عَجَلًا جَسَدًا» و الجسد واحد ینبئ عن جماعة ای ما جعلناهم ذوی اجساد. «لَا یَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» و هذه جواب قولهم، ما لهذا الرّسول یأکل الطّعام، و قولهم یأکل ممّا تأکلون مِنْهُ، وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ. و قولهم: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ». فاعلموا ان الرسل اجمعین یأکلون الطّعام و انهم یموتون و هو قوله: «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» و هذا جواب قولهم: «تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»، و المعنی، هم من جمیع الوجوه کسائر بنی آدم الا فی رتبة النبوة و شرف المنزلة.

«ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» ای صدقنا رسلنا الوعد الذی وعدناهم باهلاك من کذبهم، «فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ» من المؤمنین، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» ای المشرکین.

و النجاة علی وجهین: احدهما ان ینجی بعد الوقوع فی العذاب. و الثانی ان یمنع الوقوع فیہ، و نجات الانبیاء و المؤمنین من الوقوع فی العذاب.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» یا معشر قریش، «کتاباً» یعنی القرآن، «فِیهِ ذِکْرُكُمْ» ای شرفکم، فان القرآن نزل بلغتهم، و فی ارضهم و علی رجل منهم، کقوله: «وَأِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ» یعنی ان هذا القرآن شرف لک و لقومک، و قال تعالیٰ: «بَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِذِکْرِهِمْ» یعنی بشرفهم. و قیل معناه «فِیهِ ذِکْرُكُمْ» ای شرفکم، ان عملتم بما فیہ. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ان فیہ شرفکم ان تمسکتکم بما فیہ، و قیل أ فلا تعقلون ما فضلکم به علی غیرکم.

«وَكَمْ قَصَمْنَا» کم فی موضع نصب بقصمنا، و معنی قصمنا اهلکنا و اذهبنا، یقال قصم اللّٰه عمر الکافر ای اذهبه، و قیل القصم کسر الشیء الصلب حتی یلین. و یقال للذاهبة قاصمة

الظهر، «مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً»، یعنی من اهل قریه كانوا ظالمین. «وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا» ای و حدثنا بعد اهلاكها، «قَوْمًا آخَرِينَ» يقال انشاء فنشأ، و هو ناشئ و الجمع نشأ كخدم و حرس. «فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا» ای ادرکوا بحواسهم عذابنا. یعنی اهل القریه المهلکه. «إِذَا هُمْ مِنْهَا» ای من القریه، «يَرْكُضُونَ» ای يسرعون هاربین. و يقول لهم الملائکه: «لَا تَرْكُضُوا» ای لا تهربوا فان هربکم لا ینفعکم و سعیکم لا یغنیکم من القدر. «وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» ای الی تنعمکم الذی لاجله عصیتم اللہ فاحفظوه ان قدرتم علیه، هذا امر تیکیت علی ما كانوا یکذبون به من العذاب، او تنبيه علی ان هربهم لا ینفعهم. «وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ» یعنی تسئلون هل وجدتم ما وعد ربکم حقا. و قيل لعلکم تسئلون من دنیاکم شیئا. قالت الملائکه لهم هذا علی طریق الاستهزاء بهم كأنهم قيل لهم ارجعوا الی ما کنتم فیہ من المال و النعمه لعلکم تسئلون فانکم اغنیاء تملکون المال. قال الحسن: لعلکم تسئلون معناه لکی تعذبوا فیها و یحکی عن العرب انهم یقولون قدم الی فلانا لا سألہ، یعنی لا عذبه. کلبی گفت: این در شأن قومی آمد از اهل حصورا دیهی از دیههای یمن، رب العزة بایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دروغ زن داشتند و بکشتند تا رب العزة بخت نصر را برانگیخت و قصد قتل و استیصال ایشان کرد، ایشان از بخت نصر و قصد وی آگاهی یافتند، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان، اللہ تعالی فریشتگان را فرستاد تا ایشان را بقره باز گردانیدند با خانها و مسکنهای ایشان و فریشتگان می گفتند: «لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ» و بخت نصر در پی ایشان نشست تا همه را بکشت، مردان و زنان ایشان خرد و بزرگ، و چهار پای و مرغ ایشان تا در آن دیه از ایشان یک چشم نگرنده نماند و در آن حال منادی از هواندا میکرد: یا آل ثارات الانبیاء. یک قول آنست که ایشان خود گفتند با یکدیگر: لا تهربوا و ارجعوا الی منازلکم و اموالکم. «لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ» مالا و خراجا یرضی به بخت نصر فلا یتعرض للقتل و القتال.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا» آن گه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف شدند و گفتند: «يَا وَيْلَنَا» ای هلکننا و وقعنا فی اشد البلاء. «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» اقرّوا علی انفسهم بظلمهم بالاشراک باللہ و قتل نبیہ. چون بأس و بطش حق بدیدند گفتند ای ویل بر ما گناه ما را

بود. «فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» یعنی فما زالت دعویهم بالویل.

و الدعوی و الدعا واحد. همه آن ویل می خواندند بر خود که: «یا وِیْلَنَا»، یعنی و قالوا للویل، تعال فهذا اوانک کقولهم یا عجا، فیدعون العجب معناه یا عجب.

یقال فهذا اوانک، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف تعال و ربّما قلبوا یاء النداء واوا فقالوا وا اسفا، وا عجا «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا» محصودا بالسیف، مستأصلا بالعذاب «خامِدین» مِیْتین حصدهم الموت حصدا قال الشاعر:

اذا الرجال ولدت اولادها و اضطربت من کبر اعضادها.

و جعلت اسقامها تعادها فهی زروع قد دنا حصادها.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِینَ» عبثا و باطلا. اللعب یدعو الیه الجهل یروق اوله و لا ثبات له. و انما خلقنا هما لتجازی المحسن و المسیء و یرتد بهما علی وحدانیه الله عز و جل و قدرته. و قیل ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما، لیأکل الناس و یشربوا و یتمتعوا و یفعلوا ما یریدون ثم، یموتوا و لا یحشروا. و قیل ما خلقنا هما لتتخذ الزوجة و الولد و الشکاء. ثم قال تعالی: «لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» بحیث لا یطلع علیه احد لانه نقص و ستره اولی، و قیل «لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» یعنی من السماء من الحور العین فانهن اطهر و اطیب، لا من الارض، و هذا رد علی النصارى اذ جعلوا له مریم بزعمهم زوجة، و قیل الله الولد فی لغة حضرموت، فیکون ردا علی من قال عیسی ابنه، «لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» کقوله: «لَا صُطْفٰی مِمَّا یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ» معنی آنست که ما آسمان و زمین که آفریدیم نه بدان آفریدیم تا جفت و فرزند و انباز گیریم، آن گه گفت اگر ما خواستیمی که جفت و فرزند گیریم از نزدیک خود گرفتیمی چنان که کس را بر ان اطلاع نبودى و از خلق خویش آن برگزیدیم که خود خواستیم «اِنْ کُنَّا فاعِلینَ» اگر ما خواستیمی چنین کردیمی لکن نخواستیم و نکردیم و از جفت و فرزند و انباز پاکیم و منزه و مقدس، «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا» و ان شئت. جعلت ان کلمة نفی، یعنی ما کُنَّا فاعِلینَ، و قیل «لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» ای عندنا بحیث لا یصل الیه علمکم. قال ابن بحر: لیس فی الایة ذکر الولد و الزوجة، انما هی عطف علی الایة الاولی، ای لو کان اللعب یلیق بنا لاتخذنا منه ما یرتد فی علمنا و قدرنا.

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» نفی اللهو و اللعب بقوله بل. نه نه بازی کن نیستیم و فرزند گیر و جفت گیر و انباز گیر نه ایم. آن گه گفت نقذف بالحق علی الباطل یعنی بالاسلام علی الشرك و بالحجة علی الشبهة و بالوعظ علی المعاصی. و قیل الحق القرآن و و الباطل ابلیس، و التقدير فی اللغة علی ذی الباطل، «فَيَدْمَعُهُ» فیکسره فیبلغ ام دماغه فلا یحیی و لا ینقی بعده، «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» ای هالک ذاهب و المعنی نرمی بالحق علی الباطل بالانبیاء و الکتب فیطله حتی لا یقاله بعدها. «وَلَكُمْ الْوَيْلُ» ای شدة العذاب «مِمَّا تَصِفُونَ» اللّٰه به مما لا یلیق به من الصاحبة و الولد.

النبوة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم من له الثبوت الاحدی و الكون الصمدی، اسم من له البقاء الازلی و البهاء الأبدی، اسم من له العلم و الحلم و الارادة و الطول و العز و السیادة، اسم من له القدرة و الحیة و الاسامی و الصفات، اسم من له الوجه ذو الجمال و القدر ذو الجلال، سبحانه هو اللّٰه الکبیر المتعال. بنام خداوند ذو الجلال، قادر بر کمال، مفضل بانوال، صانع بی احتیال، قیوم بی گشتن حال، در ذات و صفات متعال، موصوف بوصل جمال، منوعت بنعت جلال، کردگارست و بزرگوار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاک از انباز است و بی نیاز از یار، خود بی یار و همه عالم را یار، آنجا که دورست دیده یقین پر دودست، و آنجا که ناپیداست روی توحید گرد آلودست، پس آن را که بکرم نزدیکست روزگار او همه سور و سرور است، و آن را که بفضل پیداست کار او نور علی نور است.

یا حبیبی و مونسى و عمادى و غیائی و معقلسى و رجائى.

یا ملاذى و مأملى و مرادى ارحم الیوم ذلتى و بکایى

ای خداوند اعلم! ای مهیم اکرم، ای صمد ارحم، هر انس که نه با تو همه در دست و غم، صحبت که نه در جوار تو همه اندوهست و ماتم. جز یاد حدیث تو همه وزر است و ماتم، بادا روزی که باز رهم از لوح و قلم، بیابم صرف قدم بصدق قدم، آزاد شوم از بند وجود و عدم، از دل بیرون کرده حسرت و ندم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمامم. بدادود وحی آمد که یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و کفایتی للمتوکلین و زیادتى للشاکرین، و رحمتى للمحسنین و انسى للمشتاقین، و انا خاصة للمحبین. ای داود هم

طالبان و قاصدان حضرت ما مختلفست و ما رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم، انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء، ذاکران را گفتیم سلام و تحیت شما را، مطیعان را گفتیم نعمت جنت شما را متوکلان را گفتیم کرامت کفایت شما را، شاکران را گفتیم زیادت نعمت شما را، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را، مشتاقان را گفتیم انس و سلوت شما را، محبان را گفتیم شما مرا من شما را. من آن خداوندم که ببنده خود بفضل خود نزدیکم، ناخوانده بوی نزدیکم، ناجسته و نادر یافته بوی نزدیکم، بعلم نزدیکم و از وهمها دور، بهره محبان خودم و بهره رسان من دور، یاد من عیشست و مهر من سور، شناخت من ملک است و یافت من سرور، صحبت من روح است و قرب من نور.

قوله: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» قال یحیی بن معاذ: حان لک ان تحاسب نفسک فقد مضی اکثر عمرک و تنزجر عن الغفلة، فقد نودیت و دعیت الی الانتباه نداء لم یبق لاحد معه عذر. و هو قوله: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» فرحم الله عبدا حاسب نفسه قبل ان یحاسب، و وزن اعماله قبل ان توزن و انتبه من غفلته قبل ان ینتبه.

اولئک هم الأبرار. نزدیک آمد وقت حساب بندگان، و بندگان در خواب غفلتند اینک رستاخیز با هیبت روی نهاد بآفریدگان و ایشان مست شهوت، نه دیده آن که صورت روزگار خویش به ببیند، نه همت آن که روزی شمار خود بگیرند، نیکمردان و جوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه و خطرگاه قیامت بترسند، و از بیم حساب فردا امروز حرکات و سکنات خود بشمارند، لباس مراقبت در پوشند و گوش باقوال و اعمال و احوال خود دارند و ساحت سینه خود را از لوث غفلت مطهر دارند، چون میدانند که الله تعالی محصی انفاسست، و عالم بحواسست و آن را روز شمار باز خواستست، بی اجازت شریعت یک دم نزنند. و بی اذن حقیقت یک قدم ننهند، و فقر و فاقت اختیار کردند. و این کلمات را مطالعت کردند، که طوبی للفقیر فی دنیا و الآخرة، اما فی دنیا فلا مؤنة علیه و لا خراج، و اما فی الآخرة فلا عتاب معه و لا حساب. می گوید خوشا عیشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت، در دنیا شغل طلب خراج و مؤنت نه، و در عقبی اندوه حساب و باز خواست نه، و ازین عجیبت و بزرگوارتر که ایشان را لذت اعتذار است

از حضرت ذی الجلال، چنان که در خبر می‌آید: یؤتی بالرجل يوم القيامة فيقول الله عز و جل له عبدی لم ازو عنک الدنيا لهوانک زويتها عنک لصلاحک و صلاح دینک، «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» الغفلة علی قسمین: غافل عن حسابہ لاستغراقه فی دنیاہ و هواہ. و غافل عن حسابہ لاستهلاکه فی مولاه فالغفلة الاولى سمة الهجر، و الغفلة الثانية صفة الوصل، فالاولون لا يستفيقون من غفلتهم الا فی عسکر الموتی و هؤلاء لا يرجعون من غيبتهم ابد الابد، لفنائهم فی وجود الحق جل و علا. غافلان دواند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق، از شغل دنیا با کار دین نبرداخته و در غرقاب شهوت بمانده، یَعْلَمُونَ ظاهراً منَ الحیاةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. دیگر مردیست در مشاهدت جلال و جمال حق چنان مستهلک شده که از وجود خود بی‌خبر گشته حق او را از بود خود بیزار کرده نفایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته، یحول بین المرء و قلبه. این حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بر گلشن بلند خرام دادند چون بمنزل قاب قوسین رسید و کبریا و عظمت آلهیت دید گفت: لا احصی ثناء علیک.

این عجب نگر همه ثناء الله تعالی از وی می‌آموزند و او بعجز خود از ثناء وی مقرر آمد، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید، ایشان را شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت عزت ذو الجلال رسیم، علم ما و علم عالمیان در جنب علم قدیم حق جهل نماید، آنجا مرا خاموشی سزد و اقرار بعجز دادن. فرمان آمد که ای محمد لا احصی اقرار بعجز است چنان که اعوذ بک منک: لا احصی ثناء علیک: هنوز در بند صفات خویش مانده‌ای و تا از نظر صفات خویش پاک برنخیزی ما را نیابی. آن گه سید گفت: انت کما اثنت علی نفسک.

تو چنانی که خود خود را ستایی، مر ترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنان که خود گفتی. انی لا احصی تجریدست، انت کما اثنت علی نفسک، تفرید است. و تا بنده از غیر حق مجرد نگردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی بایسد.

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»، در هفت آسمان و هفت زمین خداست خوانندگان را پاسخ کننده و آوازه‌ها را نیوشنده و بشنویابی خود برازها رسنده، و خوانندگان را بخشنده یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین، دنیا چهار چیز است: صحت و عافیت، و امن و فراغت، نعمت دین هم چهار چیزست: در تن طاعت، بر زبان شهادت، در دل معرفت، در سر محبت، رب العزة بفضل و کرم خویش این نعمتها از تو دریغ نداشت، تو نیز بطمع زیادت شکر از وی دریغ مدار، که میگوید جل جلاله «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عزیز، از حق شنیده در تنزیل، و ز مصطفی شنیده در بلاغ. و زاستادان آموخته بتلقین، و گذشت از علم شریعت علم حقیقتست که: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت یافتنی، علم شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نور یقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت از آفاق دل ببیند، و ذات نبوت و صفات رسالت بشناسد، چون این شناخت پدید آمد جلال نبوت دامن ذراع‌ه وی در گوشه پرده خود بندد که «العلماء خلفاء الانبياء» و گفته‌اند اهل الذکر اهل قرآنند، ایشان که در معانی و مبانی قرآن نظر کردند، و بلطایف و حقایق آن راه بردند و باحکام و مواظب و زواجر آن کار کردند، تا رب العزة دل‌های ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت در باطن ایشان بیفروخت و مؤمنانرا بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود، تا اعلام قدرت و شواهد عزت و دلایل حکمت بر ایشان کشف گشت، و باین تشریف و اعزاز حق رسیدند که رب العزة گفت: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربار و بعزت عزیز که خاک جهان غلام اقدام اهل قرآنست، عرصه قیامت و صعيد سیاست در آرزوی روی اهل قرآنست، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست، درجات جنات مأوی و حور عین و اشجار و انهار سلسبیل و زنجبیل، در بند انتظار اهل قرآنست، و ازین همه عزیزتر و بزرگوارتر ذات صمدی و صفات سرمدی در اشتیاق دیدار اهل قرآنست، خود می‌گوید جل جلاله:

الا طال شوق الأبرار الی لقاءي و أنى اليهم لا شد شوقا.

«وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً» نتیجه ظلم خرابی و طنست، مصطفی (ص) گفت: «لو كان الظلم بيتا في الجنة لسلط الله عليه الخراب»

و ظلم صعب آنست که بنده بر خویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب العزّة باطن وی خراب کند، بجای توفیق خذلان نشیند، شواهد معرفت رخت بردارد و سواس شیطان بجای وی رخت فرو نهد، اینست که رب العزّة گفت: «وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخِرِينَ» و گفته اند درین آیت محو و اثباتست، محو آنست که گفت: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً» اثبات آنست که گفت: «وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخِرِينَ» قومی جهان داران را زین جهان می برند آن محو است، دیگران را بجای ایشان می نشانند، آن اثباتست. و ذلك معنى قوله: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» فى قول بعض المفسرين، و قيل يمحو ما يشاء من الباطل، و يثبت ما يشاء من الحق. كقوله: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ای ندخل نهار التحقيق على ليالى الاوهام، فيتقشع سحاب الغيبة و ينجلي صباب الإبهام و تبرز شمس اليقين عن خفاء الظنون.

بیر طریقت باین معنی اشارت کرده گفته بر خبر همی رفتم جویان یقین، ترس، مایه و امید قرین، مقصود از من نهان و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز بینند و از دوست چنین.

۲ النبوة الاولى

قوله تعالى: «وَالَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و او راست هر که در آسمان و زمين کس است، «وَمَنْ عِنْدَهُ» و ایشان که نزدیک وی اند، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» خویشتن را بزرگ نمی دارند و از بنده بودن او را ننگ نمی دارند و از پرستش او سر نمی کشند. «وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» (۱۹) و از پرستش هیچ فرو نمی مانند.

«يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» می ستایند و می پرستند و نماز میکنند شب و روز، «لَا يَقْتُرُونَ» (۲۰) سست نمیشوند.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً» این خدایان که ایشان گرفتند آنند. «مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ» (۲۱) که مردگان را از گور. برانگیزانند.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ» اگر در آسمان و زمين خدایان بودی جز از الله تعالى،

«لَفَسَدَتَا» هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین، «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ» یاکی الله تعالی را خداوند عرش. «عَمَّا يَصِفُونَ» (۲۲) از آنکه مشرکان صفت می‌کنند. «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» نپرسند الله تعالی را از آنچه می‌کند که چرا کردی، «وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (۲۳) و ایشان را پرسند.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» جز از او خدایان گرفتند، «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» بگوی حجت و برهان خود بیارید در پرستش ایشان، «هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ» درین نامه یاد کرد و قصه هر کس است که با منند و سخن الله تعالی با این مت، «وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي» و یاد و قصه هر که پیش از من، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ» بلکه بیشتر ایشان آنند که کار راست و سخن راست نمی‌دانند، «فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (۲۴) ایشان روی گردانیده می‌باشند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ» نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای، «إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ» مگر پیغام دادیم باو. «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (۲۵) که نیست خدای مگر من مرا پرستید.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که رحمن فرزندی گرفت، «سُبْحَانَهُ» پاک و بی عیبی او را، «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» (۲۶) بلکه بندگان نواختگان. «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» بی دستوری او سخن نگویند، «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۷) و بفرمان او کار کنند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» می‌داند الله تعالی کرده ایشان «وَمَا خَلْفَهُمْ» و کرده آن که خواهند کرد، «وَلَا يَشْفَعُونَ» و شفاعت نکنند و آمرزش نخواهند، «إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» مگر آن کس را که الله تعالی پسندد، «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۲۸) و ایشان از بیم او ترسندگاند. «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ» و هر که از فریشتگان گوید، «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» من خدایم فرود از الله. «فَذَلِكِ نَجْرِيهِمْ جَهَنَّمَ» او آنست که او را پاداش کنیم دوزخ، «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (۲۹) چنان کنیم پاداش ستمکاران.

«أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا» نمی‌بینند ناگرویدگان، «أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا» که آسمانها و زمین بسته بودند، «فَفَتَقْنَاهُمَا» بگشادیم آن را هر دو، «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» و بیافریدیم از آب هر چیزی زنده، «أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» (۳۰) بنگرند که ما

تواناییم؟ «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ» و در زمین کوه‌ها بلند کردیم، «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» تا زمین ایشان را بنگرداند «جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا» و در زمین راه‌ها فراخ ساختیم، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (۳۱) تا ایشان راه داند که روند.

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا» و آسمان کازی کردیم «مَحْفُوظًا» بی ستون نگاه داشته «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» (۳۲) و ایشان از چندان نشانه‌های توانایی روی گرداندگان. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» او آنست که بیافرید شب و روز، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خورشید و ماه را، «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ» (۳۳) همه در چرخ آسمان شنا و می‌برند.

النبوة الثانية

قوله: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خلقا و ملکا فکیف یکون ولدا و بینهما تناف. ملک و ولادت هرگز بهم جمع نیاید و همچنین ملک و نکاح که میان ایشان منافاتست، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملک وی باشد، و نه کسی که زنی دارد آن زن در آن حال که منکوحه ویست مملوکه وی تواند بود، پس میدان که هر که در آسمان و زمین همه رهی و بنده‌اند خدای را عزّ و جل، همه مملوک و مصنوع ویند، دعوی ولادت بر وی باطل و او جل جلاله از آن مقدس و منزّه.

«وَمَنْ عِنْدَهُ» یعنی الملائكة الذين عنده، الذين جعلتهم العرب بناته، كما قال عزّ و جل: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً». «وَمَنْ عِنْدَهُ». حجتست بر معتزله و جهمیّه در اثبات جهت و مکان باری جل جلاله، اذ لو لم يكن بذاته في موضع و علمه في كل موضع، لما كان لقوله: «وَمَنْ عِنْدَهُ» معنى «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» ای لا يتعظمون و لا يستنكفون عن عبادته، و لا يخرجون عن طاعته. «وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» ای لا يعيرون. يقال حسر الرجل و استحسر، اذا لغب و اعيب، و الملائكة لا يعيرون فان تسبيحهم يجرى مجرى النفس.

«يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» ينزهون الله عن الولد و الزوجة و الشريك و عما لا يليق به على الدوام، «لَا يَفْتُرُونَ» ای لا يضعفون عنه، و قيل لا يفترون ای لا يشغلهم عن التسبيح رسالة، و يجرى التسبيح منهم مجرى النفس منا لا يشغلنا عن النفس شيء فلذلك تسبيحهم دائم.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ» یعنی اہم اتخذوا آلہة ینشرون الموتی من الارض؟ استفہام است بمعنی انکار، می گوید مشرکان قریش کہ، بتان را خدایان گرفتند این خدایان مردگان را از گور بر می انگیزانند و ایشان را زنده می گردانند تا ایشان را بان شبہت افتد و ایشان را انبازان اللہ تعالی گویند، معنی آنست کہ آنکہ قدرت آن ندارد کہ مرده زنده کند خدایی را نشاید.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا» ای فی السماء و الارض. «آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ» یعنی غیر اللہ. اَلَا اینجا بمعنی غیرست و همچنین در ہمہ قرآن ہر جا کہ گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یعنی لا الہ غیرہ. قال الشاعر:

و كل اخ مفارقه اخوه لعمر ابيك اَلَا الفرقان.

المعنى و كل اخ غير الفرقدين مفارقه اخوه و معنى الآية لو كان فى السماوات و الارض، ارباب غير الله لخربتا و هلك من فيهما بوقوع التنازع بين الالهة. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» ای له السماوات و الارض و ما فوقها من الكرسي و العرش، و هو منزہ عن الوصف بالشريك و الصاحبة و الولد.

«لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» ای ليس عليه اعتراض فى فعله و لا فى حكمه اذ لا احد مثله و فوقه فيسأله عن فعله و حكمه بعباده. «وَهُمْ يُسْأَلُونَ» ای العباد مسئولون عن افعالهم. او خداوندست آفریدگار و کردگار، گفت وی همه راست، حکم وی همه صواب، فعل وی همه پاک، امر و نهی وی محکم، کس را نرسد کہ بر حکم وی اعتراض کند، یا بر فعل وی چون و چرا گوید بحجت خداوندی و آفریدگاری، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. و بندگان را پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنان کہ آنجا گفت: «وَقَفُّهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» نہ بدان پرسید تا بدانند کہ ایشان چه کرده اند کہ حق جلّ جلالہ دانا بود در ازل کہ از بندگان چه آید از اعمال و اقوال و حرکات و سکنات، دانست کہ ایشان چه کنند و کی کنند و چون کنند، پس سؤال ایشان از طریق ایجاب حجّت است بر ایشان، نہ از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجّت بر وی درست شود و او را توبیخ کند، یکی اهل مغفرت باشد از وی پرسد تا جزاء کردار وی بتمامی بدو رساند، ضحاک گفت: سبب نزول این آیت آن بود کہ مشرکان قریش گفتند: یا محمد رَبَّنَا یکتب علینا الذنب ثم یعدّنا علیہ، و

باين سخن تكذيب قدر خواستند، تا ربّ العزة اين ايت فرو فرستاد بجواب ايشان و اين آيت حجّتی قاطع است بر قدریه و دليلی واضح بر بطلان دعوی ايشان. و مصطفى (ص) گفته: «القدرية مجوس هذه الامّة ان مرضوا فلا تعودهم و ان ماتوا فلا تشهدوهم».

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صنفان من امتي ليس لهما في الاسلام نصيب، المرجئة و القدرية».

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يكون في امتي خسف و مسخ و ذلك في المكذبين بالقدر».

و عن علي (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لا يؤمن عبد حتى يؤمن بارع، يشهد بان لا اله الا الله و اتى رسول الله بعثنى بالحق، و يؤمن بالموت و بالبعث، و يؤمن بالقدر».

و عن عائشة قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ستة لعنتهم لعنهم الله و كل نبي، مجاب الزائد في كتاب الله و المكذب بقدر الله و المتسلط بالجبروت ليعز من اذل الله، و يذل من اعز الله، و المستحل لحرم الله و المستحل من عترتي ما حرم الله و التارك لسنّتي».

قوله: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» امرهم الله بعبادتها في كتاب من كتبه. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» قربوا حججتكم على ذلك. «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ» اي هذا القرآن فيه ذكر امتي و ذكر الامم المتقدمة و ليس فيه جواز ذلك و لا الامر بعبادة الاوثان.

و قيل تقديره «هذا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ» يعني القرآن، و هذا «ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» يعني التوریه و الانجيل، و ليس فيها كلها اباحه ذلك. معنی آنست که ايشان جز از الله تعالى خدايان گرفتند و پرستيدند، اي محمد تو ايشان را گوی حجّت خود بياريد بآن که الله تعالى شما را پرستش ايشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش، اينک قرآن کتاب او که با من، و اينک توریه و انجيل که پيش از من فرو فرستاده اند، و درين کتابها ازين معنی هيچ چيز نيست تا بدانيد که هرگز هيچ کس حجّتی نداشت بپرستش پرستيدهای جز الله تعالى. و گفته اند. «أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً» در آيت پيش گفت و «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» درين آيت گفت، و اين تکرار بی فايده نيست از بهر آنکه آنچه در آيت پيش گفت قیاسی است و اين که درين آيت گفت تقليدی. فقال في الآية الاولى: «أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ» يعني اوجدوا آلهة ينشرون الموتى من الارض فاتخذوهم آلهة قياسا؟ و قال في

هذه الآية: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً». معناه اوجدوا فى كتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقليدا؟

و هذا معنى مفيد حسن، و قيل معنى الآية «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» على استحقاقها الالهية و قد تم الكلام. ثم استأنف فقال «هذا» اى القرآن، «ذَكَرُ مَنْ مَعِيَ» اى خبر من معى و ما احل الله لهم و ما حرم عليهم و ما لهم من الثواب و العقاب. «وَذَكَرُ مَنْ قَبْلِي» اى خبر من قبلى من الامم السالفة ما فعل الله بهم فى الدنيا و ما هو فاعل بهم فى الآخرة. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ» فلا يتأملون حجة التوحيد. «فَهُمْ مُعْرِضُونَ» بسبب جهلهم. قيل انما عدموا العلم لاعراضهم عن النظر، و لو وضعوا النظر موضعه لعلموا لا محالة، و هذا دليل على وجوب النظر، و ان العلوم الدينية كلها كسبيّة.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ». قرأ حمزة و الكسائى و حفص عن عاصم. نوحى بالنون و كسر الحاء اعتبارا بما تقدمه من قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا»، و قرأ الباقون يوحى بالياء و فتح الحاء على ما لم يسم فاعله. «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»

يريد لم يبعث رسولا الا بتوحيد الله و لم يأت رسول بان لهم الها غير الله. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» الاتخاذ و التبني واحد، لكنه اذا استحال ان يكون له ولد، فالتبني بولد الغير ابعد، لان ذلك انما يطلب به التعزز و الاعتضاد بمكانه، و الله «سُبْحَانَهُ» غنى عن ذلك. اين آيت رد است بر مشركان كه گفتند الملائكة بنات الله، و هم خزاعة. و بر طايفه جهودان كه گفتند عزيز بن الله، و بر ترسايان كه گفتند المسيح بن الله سبحانه كلمة تنزيه اى هو منزه عن اتخاذ الولد لان ذلك يقتضى المجانسة و الله عز و جل منزه عن الوصف بالجنس و النوع. «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» اى بل هم عباد مكرمون، اكرمهم الله بطاعته و ليسوا بالاولاد، ثم اثنى عليهم فقال: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» اى لا يتكلمون الا بما امرهم به، و لا يتعبدون الا ما امروا به. «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» ما يعملون بامرهم. نظيره قوله: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» قال سهل بن عبد الله: لا يسبقونه اى لا اختيار لهم مع اختياره، و هم بامرهم يعملون اتباع السنة فى الظاهر و مراقبة الله فى الباطن.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» اى ما عملوا و ما هم عاملون. قال ابن عباس: و قيل ما كان قبل خلقهم و ما يكون بعد خلقهم. «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» اى لمن رضيه الله.

و قال لا اله الا الله محمد رسول الله. «وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» ای خائفون و من مکره لا یأمنون، گفته‌اند خشیت اینجا بمعنی علم است ای من العلم به مشفقون. می‌گوید ایشان از آن که وی را می‌دانند ازو میترسند. قال الواسطی: الخوف للجهاال و الخشیة للعلماء، و الرهبة للانبیاء، و قد ذکر الله الملائكة، قال «وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» و فيه دلیل علی أنه سبحانه لو عذبهم لكان ذلك جائزا اذ لو لم یجز ان یعذب البری لكانوا لا یخافونه لعلمهم الله انهم لم یرتكبوا اذلة. قوله: «وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ» ای من الملائكة و ممن عبدوا من دون الله. «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكْ» ای ذلك القائل. «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» ای الكافرین. قال قتادة: اراد به ابليس حيث ادعی الشركة و دعا الی عبادة نفسه و امر بطاعته، قال لأنه لم یقل اجد من الملائكة «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ».

«أَوْ لَمْ یَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا» قرأ ابن كثير وحده الم یر بغير الواو، و قرأ الباقون ا و لم بالواو و هما فی المعنی سواء، و الرویة هاهنا بمعنی العلم. و قیل هی من رؤیة البصر. «أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا» ای منسدتین و لم یقل رتقین لان الرتق مصدر، و المعنی کانتا ذواتی رتق فجعلنا هما ذواتی فتق، و الفتق هو الفصل بین شیئین، کانتا ملتئمیتین.

و فیها اربعة اقوال: احدها ان السَّمَاوَاتِ كانت متصلة بالارض، ففتقنا هما بان جعلنا بینهما الهواء. و الثاني ان السَّمَاوَاتِ كانت واحدة، ففتقناها بان جعلناها سبعا. و الثالث كانت السَّمَاوَاتِ رتقا لیس فیها فتق و لا فروج ینزل منها المطر، و كانت الارض رتقا لیس فیها فتق یرج منه النبات. ففتقنا السَّمَاوَاتِ لا بانزال الغیث، و فتقنا الارض لإخراج النبات، و علی هذا القول المراد بالسَّمَاوَاتِ، السماء الدنيا فجمعت، و القول الرابع کانتا رتقا بالظلمة لا یری ما فیها، ففتقنا هما بخلق الاجرام النيرة. معنی آیت آنست که نمی‌بینند ناگرویدگان و ننگرند که آسمانها یک طبقه بود و ما بقدرت و حکمت خویش آن را هفت طبقه کردیم و زمین یک طبقه بود هفت کردیم، در میان آسمان و زمین هوا نبود که هر دو درهم بسته بود ما از هم جدا کردیم، آسمان بر هوا بقدرت بداشتیم، و زمین بر آب نهادیم آسمان بسته بود از باران، و زمین از نبات، ما آن را بگشادیم و فرجها پدید کردیم تا از آسمان باران آمد و از زمین نبات مصالح و منافع آدمیان را. همانست که گفت: «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» این همه بآن کردیم تا در نگرید و بدانید که این کرده‌ها را

کردگاری هست و این آفریده‌ها را آفریدگاری، آن گه در دلایل توحید بیفزود گفت: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» ای خلقنا كل شيء له حياة من الماء، و هو النطفة التي تخرج من بين الصلب و الترائب، نظيره قوله: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» ای كل حيوان يدب من عاقل و بهيمة، و قيل يريد به الماء المشروب، لان الله سبحانه خلق الماء اولاً ثم قلب الماء ناراً و خلق منها الجن و قلبه ريحاً و خلق منها الملائكة ثم احاله طينا و خلق منه آدم.

و سأل ابو هريره رسول الله (ص). ممّ خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلم: «مِنَ الْمَاءِ». و قيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى مفعولين و المعنى يعيش كل شيء بالماء، و فيه اضمار، تقديره و جعلنا الماء حياة كل شيء، فخذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه. ثم قال تعالى: «أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» مع ظهور الآيات.

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًّا» ای جبالات، من رسا اذا ثبت، و سميت رواسي لان الارض رست بها. «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» يعنى لأن لا تميد بهم، قال قتادة: كانت الارض تميد و لا يثبت عليها بناء فاصبحت و قد خلق الله الجبال اوتادا لها حتى لا تميد.

و الميد فى اللغة التحرك و الدوران. «وَجَعَلْنَا فِيهَا» ای فى الارض. و قيل فى الجبال «فجاءاً» ای طرفاً. جمع فج و هو الطريق الواسع. و قيل هو الطريق بين الجبلين.

«لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ». الى ديارهم و اوطانهم، و قيل يهتدون بالاعتبار، يقال ان ما بين المشرق و المغرب مسيرة خمس مائة عام، اكثرها مفاوز و جبال و بحار، و القليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر، و القليل منه الاسلام، و حول الدنيا ظلمة و وراء الظلمة جبل قاف، و هو جبل محيط بالدنيا، و هو من زمرد اخضر و اطراف السماء ملتصقة به، و يقال ما من جبل فى الدنيا الا و عرق من عروقه يتصل بقاف، و قد سلط الله ملكا بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم، امر الملك فحرك عرقا من عروقه، فانخسف بهم.

قوله: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا» يعنى سقفا فى الارض. «مَحْفُوظًا» حفظه الله جل و عز من الوقوع على الارض الا باذنه، كقوله: «وَيُمسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». و قيل محفوظا من الشياطين بالشهب كقوله: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» و قيل محفوظا بالهواء من غير علاقة و لا عماد. «وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا» ای الكفار عن الأدلة التي فيها

كالشمس و القمر و النجوم، «مُعْرَضُونَ» غير متفكرين فيها.

و لا معتبرين بها.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» الليل و النهار خلقان لله عزّ و جل فما دامت الشمس تقطع من المشرق الى المغرب فهو نهار، و ما دامت تقطع من المغرب الى المشرق فهو ليل، و لو لا تعاقبهما لما كان بشر و لا نبات و لا للحيوان قرار كما كان فى الاماكن التى لا تزول عنها الشمس و الاماكن التى لا تطلع عليها، «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» انما قال هذا لان الفلك يدور فى بحر مسكوب، و قال يسبحون كنى عنهم بكناية العقلاء لانه اضاف اليهم فعل العقلاء كقوله: «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ رَأْيُهُمْ لى ساجدين» روى عن ابن عباس انه قال: القمر اربعون فرسخا فى اربعين فرسخا فى ستين فرسخا، و كل نجم مثل جبل عظيم فى الدنيا، و قال بعضهم الشمس مثل عرض الدنيا و لو لا ذلك لكانت لا ترى من جميع الدنيا، و كذلك القمر، و اختلفوا فى الفلك فقال ابن عباس: الفلك السماء. و اكثر المفسرين على ان الفلك موج مكفوف تحت السماء تجرى فيه الشمس و القمر و النجوم. و قال الحسن: الفلك شبه الطاحونة تجرى تحت السماء. و قال قتادة: الفلك له استدارة بين السماء و الارض يدور بالنجوم مع ثبوت السماء، و قيل انه يدور دور الكرة، و قيل يدور دور الرحى، و قيل الفلك القطب الذى تدور عليه النجوم، و قيل الفلك المواضع التى ركبت فيها النجوم، و قيل «فى فلكٍ» يعنى فى دوران، و قيل الفلك جرم مستدير و الاستدارة سمى فلکا و لكل واحد من السّيّارات فلك، و فلك الافلاك يحركها كل يوم حركة واحدة من المشرق الى المغرب، و الله اعلم، و من المفسرين من قال ان الله عزّ و جل هو العالم بكيفية جريها، يجريها كيف يشاء و كما يشاء.

النوبة الثالثة

قوله: «وَ لَهُ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الآية... له الحادثات ملكا و الكائنات حكما و تعالى ان يتجمل بوفاق او ينتقص بخلاف، كائنات و محدثات موجودات و متلاشيات در زمين و در سماوات همه ملك و ملك اوست، رهى و بنده و چاكر اوست حقيقت ملك بنزدیک ارباب معانى قدرت است بر ابداع و اختراع، و اين حقيقت صفت اوست و ملك بسزا ملك اوست، بى خيل و خدم و بى طبل و علم و بى سپاه و حشم، شاهان جهان چون

لشکر عرض دهند خدم و حشم بر نشانند، خیل و خول آشکارا کنند پس بملک و ملک و نعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار بر افزاند، و حق سبحانه و تعالی اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و عالم هبء منشور گرداند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و زمام اعلام بر سر مرکب وجود کند، آن گه ندا در عالم دهد که: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟» پس هم خود بجلال عزت خویش خود را جواب دهد «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» مؤمن چون اعتقاد کند که همه حق و ملک اوست و عزت عزت اوست، سزای وی آنست که لوح دعوی بشکند و بساط هوس در پیچد و سودای انیت از سر بیرون کند و دامن از کونین و عالمین در کشد، ننگش آید که بمخلوق همچون خود سر فرود آرد، یا دل در کسی بندد: و من قصد البحر استقل السواقیا.

غواص بلند همت که با دریای مغرق بجان ستد و داد کند تا گوهر شب افروز بدست آورد کی شبیه سیاه رنگ تن در دهد، نیکو سخنی گفت آن عزیز عهد که: من عرف الحق لم یحتمل اذلال الخلق.

قوله: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» تا اگر در آسمان و زمین جز از الله تعالی خدایان بودی میان ایشان تنازع بودی و عالم همه خراب گشتی، این بر ذوق جوانمردان طریقت اشارتست بقطع علاقه و رفض اسباب و به قال السیاری: حثک فی هذه الایة علی الرجوع الیه و الاعتماد علیه و قطع العلائق و الاسباب عن قلبک. هر کرا دیده بر اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خود یافت دیده از نظر اغیار بر دوزد و خرمن اطماع بخلق بسوزد و با دلی بی غبار و سینه‌ای بی بار منتظر الطاف و مبار الهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خودکار او میسازد و دل او را در مهد عهد می‌دارد، اعرابی را دیدند دست در آستان کعبه زده و می‌گوید: من مثلی ولی اله ان اذنبت مثانی، و ان تبت رجانی و ان اقبلت ادنانی، و ان ادبرت نادانی، إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ.

قوله: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» رد قدریانست و ارشاد سنیان، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حوالت کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شر از ما است و خیر ازو، هم چنان که گبران گویند خیر از یزدان و شر از اهرمن، القدریة مجوس هذه الامة. قدری مر گبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم؟ قدری گفت او

میخواهد لکن ابلیس نمی خواهد، گبر گفت پس من با خصم قوی ترم ضعیف را چه خواهم کرد. اما ارشاد سنیان از آن رویست که حق جل جلاله مالک بر اطلاقست او را رسد که در ملک خود چنان که خواهد تصرف کند. مصطفی (ص) گفت: «لو عذبنی و ابن مریم لعذبننا غیر ظالم»

بترس از خدای که هر چه خواهد کند و کس را زهره اعتراضی نه، و بر حکم وی چون و چرا نه. استحبی من الله لقربه منک و خف الله لقدرتہ علیک. از خدای شرم دار که بتو نزدیکست و ز خدای بترس که بر تو قادرست و بدان که این کاری است رفته و بوده هر کس را بمنزل خود رسانیده و موضع وی پدید کرده، آن گه بسر راه معاملات باز آورده. انبیاء که آمدند نه کاری نو درین عالم آوردند یا خبری نو در سینه تو نهادند، بلکه آنچه در سینه تو بود بجنابیندند و آنچه در حق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند. «وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» امیر المؤمنین علی (ع) را پرسیدند از قدر گفت: سرّ الله فلا نکشفه. بحر عظیم فلا تلجه.

علم بشریت طاقت کشش وی ندارد، فهم و وهم آدمی هرگز بدان نرسد، و نداند هر چند پیش رود متحیرتر بود، هر چند بیش تصرف کند افتاده تر آید.
با رخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول با لب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس.

قوله: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» الاية. الاشارة فيه الى التوحيد الحق و افراد الرب بوصف التفرد و نعت الوجدانية و اصل التوحيد الطيران في ميدان التجريد و الاقامة عند احكامه بالتفريد، و قطع الخوف و الرجاء عن القريب و البعيد، و تسليم الامر الى الله ليحكم كيف يريد. و قال الشبلي: الواحد يكفيك من الكل، و الكل لا يكفيك من الواحد. شبلي گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی با تو باشد همه کفایت کند، و اگر تقدیرا هزار یار و معین داری چون حق تعالی با تو نباشد بدست تو باد بود، رسول خدای (ص) در غار با صدیق می گفت: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» اندوه مدار که الله تعالی با ماست و عنکبوتی را گفتند مهتر پیغامبران و سر صدیقان را در غار از دشمن پنهان کرده ایم رو زاویه عجز و فقر خود بر در آن غار بزن، تا بدرقه ایشان باشد، هیچ چیز در عالم از عنکبوت عاجزتر نیست و از خانه وی ضعیف تر نیست. «وَ إِنْ

أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ» چون خواهد که هلاک کند دشمنی را چون نمرود بیشه هلاک کند، او خداوندی است که هر چه خواهد کن دو قدرت خود بهر چه خواهد نماید، یکی نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین که می گوید جل جلاله: «أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» و جعلنا و جعلنا و جعلنا، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او بیان حکمت او، چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد. چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد، و تا ظن نبری که هر چه دانست بگفت، هر چه توانست بکرد، و هر چه داشت بداد، موجودات و مخلوقات نمود کاریست از قدرت او، و حیها و الهامها ذره ایست از علم او، چنان که حکمی چند از علم خویش بخلق فرستاد، و علم بنده نرسید همچنین کلوخی چند بهم باز نهاد و قدرت او بی پایان نرسید، اگر هزاران عرش و کرسی و آسمان و زمین بیافریند هنوز ذره ای از قدرت خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تو است که متقاصر است و متناهی، اما قدرت او جل جلاله متعالی است و نامتناهی، هر چه در عقل محالست، الله عز و جل بر ان قادر بر کمالست، و در قدرت بی احتیال است و در قیومیّت بی گشتن حالست، و در ذات و صفات جاوید متعال است.

قوله: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» بر ذوق اهل معرفت این شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست و این قبض و بسط حکم الهی و تقدیر پادشاهی است، گاه در قبضه قبضش نهاد تا سلطان جمال او را بحکم نوال بنوازد، و آن گاه شرط مرد صاحب درد آنست که در قبضه قبض مہذب و بی اعتراض بود، و بر بساط بسط مؤدب بی اعتراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته اند: لا يجد العبد حلاوة الايمان حتى يأتية البلاء من كل مكان «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» شمس و قمر بیافرید در بروج آسمان و بر ذروه افلاک روان. آفتاب بر وجهی آفرید که بیفزاید و نکاهد، و قمر بر وجهی که افزاید و کاهد. گاه در محاق بود و گاه در اشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین در حضرت شهود می گوید: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد از راه نظر و استدلال در آمده و دیده در طاعت و اعمال داشته لیزداد او ایمانا مع ایمانهم صاحب توحید خداوند درد

است و صاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد در نظاره سبب، و صاحب درد در نظاره مسبب از سبب فارغ است. و بزرگان دین گفته‌اند سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست. عارفی را دیدند که بر لب دجله گفت: سیدی انا عطشان و مضی و لم یشرِب. آن عزیز در نظاره مسبب چنان مستغرق بود که پروای سبب نداشت در مشاهده حق نه دجله دید و نه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگر حوراء بهشت بر وی بگذرد خبر ندارد،

یَعْلَمُ اللَّهُ گر همی دانم نگارا شب ز روز زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق

۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» هیچ مردم را پیش از تو پابندگی و جاویدی ندادیم ای‌در. «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (۳۴) که تو بمیری ایشان جاوید مانند. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر کسی چشنده مرگست و هر تنی، «وَوَبَّلْوْكُمْ» می‌آزمائیم شما را، «بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» ببد این جهان و نیک این جهان برسیدن را از شما، «وَأَلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۳۵) و پس شما را با ما آرند.

«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا» آن گه که کافران ترا ببینند، «إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» ترا جز بافسوس فرا نمی‌دارند، «أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» می‌گویند اینست که خدایان شما را بزبان می‌آرد، «وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» (۳۶) و ایشان بنام رحمن و سخن او کافرند.

«خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ» مردم را از شتاب آفریدند، «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي» با شما نمائیم باز نمودنی نشانه‌های خویش، «فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ» (۳۷) مشتابانید مرا. «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳۸) و می‌گویند که بودن این وعده کی، اگر راست گویند؟

«لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» اگر می‌دانستندی کافران حال خویش، «حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ» در آن هنگام که باز نمی‌توانند برد از رویهای خویش آتش، «وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ» و نه از پس پشتهای خویش. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۳۹) و نه ایشان را یاری دهند و فریاد رسند.

«بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً» بلکه آتش بایشان آید ناگه، «فَتَبْتُهُمْ» تا در آن درمانند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا» نه باز پس برد آن توانند، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (۴۰) و نه در ایشان زاری ایشان نگرند.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» افسوس کردند برسولانی پیش از تو، «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ» فرا سر نشست ایشان را که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان، «مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۴۱) سرانجام آن افسوس که می کردند و پاداش آن.

«قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» بگوی آن کیست که شما را نگاه می دارد بشب و روز، «مِنَ الرَّحْمَنِ» از رحمن و عذاب او، «بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ» (۴۲) بلکه ایشان روی گردانیده اند از سخن خداوند خویش.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا» یا ایشان را خدایانست که ایشان را نگاه دارد جز از ما؟ «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ» آن خدایان خود خویش را بکار نیابند.

«وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ» (۴۳) و نه از ما بایشان صحبت و نگاه داشت و یاری.

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ» نه جز آنکه ما ایشان را درین جهان بر خوردار کردیم، و پدران ایشان را یک چند، «حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» تا بودن درین جهان و رایشان دراز گشت، «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ» نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید، «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» کم می کنیم و می کاهیم از کرانه های آن، «أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» (۴۴) کفره قریش ما را و خود کم توانند آورد.

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» بگوی من به پیغام آسمان شما را آگاه می کنم و می ترسانم، «وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ» و کران باز خواندن نشنوند، «إِذَا مَا يُنذَرُونَ» (۴۵) آن گاه که ایشان را ترسانند.

«وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر بایشان رسد زخمی از عذاب خداوند تو، «لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا» سخن این گویند که این هلاک بر ما، «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (۴۶) گناهکار بودیم و ستمکار بر خویشتن.

«وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» و ترازوهای داد و راستی روز رستاخیر بنهیم، «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» از هیچ کس هیچ چیز نکاهد از کردار او، «وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ

خَرَدَلٌ أَتَيْنَا بِهَا» اگر همه همسنگ یک دانه خردل بود از کردار آریم آن را بترازو، «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷) و بسنده شمارندگان که مائیم کردار خلق را ذره ذره. «وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» و دادیم موسی و هارون را نامه که در آن جداست میان راستی و کزی. «وَوَضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» (۴۸) و روشنایی و یادگاری پرهیزکاران را، «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ایشان را که خداوند خویش را می‌دانند نادیده و از وی می‌ترسند، «وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (۴۹) و از رستاخیز بر بیم می‌باشند، «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» و این قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته، «أَنْزَلْنَاهُ» فرو فرستادیم آن را، «أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (۵۰) شما بآن ناگرویده‌اید.

النبوة الثانية

قوله: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای دوام البقاء فی الدنيا، «أَفَأَنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» ای فهم الخالدون ان مت، این جواب مشرکان قریش است که هلاک پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: «تَرَبُّصُ بِهِ رَبِّبِ الْمُنُونِ» چشم نهاده‌ایم بآن که او بمیرد و باز رهییم ازو، رب العزة گفت تو بمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند. همانست که گفت: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ». یعنی که در مرگ شماتت نیست که بهمه کس خواهد رسید و هر کسی خواهد چشید، اینست که گفت جل جلاله: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ای کل ذی جسد و روح سبذوق و یقاسی مرارة الموت، در آفرینش کسی نیست که شربت مرگ نچشد هم فریشته مقرب و هم پیغامبر مرسل.

قضیت تحبیبی فسر قوم حمقی بهم غفلة و نوم

کان یومی علی حتما و لیس للشامتین یوم

آن روز که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» از آسمان فرو آمد یعنی که هر چه در زمین خلقت مرگ بر ایشان روانست و فنا حاصل ایشان است، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد ب فنا، ایشان را بقا باشد بر دوام، تا آیت آمد که: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آن گه ایشان دل بر مرگ نهادند و دانستند که در آسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که بر عقبه مرگ گذر نکند، و آن شربت قهر نچشد اگر در کل عالم کسی را از قهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سید و سرور کاینات

و نقطه دایره حادثات بود، و بنزدیک الله تعالی عزیز و مکرم بود، و با وی میگوید آنک میّت. عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت: «من اصیب منکم بمصیبة بعدی فلیتعر بمصیبتہ بی»

هر کرا بعد از من مصیبتی رسد بوفات عزیزی تا وفات من یاد کند و خود را بآن تعزیت و تسلیت دهد. از اینجا آغاز کنم قصه وفات مصطفی (ص) چنان که نقله اخبار و حمله آثار روایت کردند باسناد درست از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس که گفتند: که آن روز که جبرئیل امین پیک حضرت، برید رحمت سوره النصر از آسمان عزت فرود آورد مصطفی گفت: یا جبرئیل نفسی قد نعیت ای جبرئیل ما را از قهر مرگ خبر داده‌اند مانا که هنگام رفتن نزدیک گشت و آفتاب عمر بسر دیوار رسید، جبرئیل گفت: یا محمد «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» آن گه رسول خدا بلال را فرمود تا ندا کرد گفت الصلاة جامعة. مهاجر و انصار جمله حاضر شدند در مسجد، رسول خدا نماز بگزارد آن گه بر منبر شد و خطبه‌ای بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت: «یا ایها الناس ای نبی کنت لکم؟»

چگونه پیغامبری بودم شما را وحی حق چگونه گزاردم و پیغام و نامه ملک چون رسانیدم؟ یاران گفتند جزاک الله من نبی خیرا فلقد کنت لنا کالاب الرحیم و کالاح الناصح المشفق اذیت رسالات الله و بلغتنا وحیه و دعوت الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه. ای سید چه گوئیم بکدام زبان تو را ستائیم و ثناء تو بسزای تو کی توانیم، تو ما را چون پدر مهربان بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی، مهاجران را شفیع بودی مریدان را دلیل بودی، درویشان را مونس بودی، وحی پاک و رسالت حق بشرط و رمّت گزاردی، خلق را بدین اسلام و ملت درست خواندی. آن گه رسول خدا سوگند نهاد بر یاران که به یگانگی خدا و بحق من بر شما که هر کرا بر من قصاصی است برخیزد و همین ساعت از من قصاص خواهد پیش از قصاص قیامت، و این سخن سه بار گفت آخر پیری برخاست از میان قوم، نام وی عکاشه پای بسر مردم در می نهاد تا نزدیک مصطفی رسید گفت یا رسول الله اگر نه آن بودی که سه بار سوگند دادی و درخواستی من برنخاستمی، پدر و مادر من فداء تو باد این سخن که خواهم گفت نه

گفتمی، وقتی من با تو در غزائی بودم و الله ما را نصرت داد و فتح بر آمد، چون باز گشتیم ناقه من پیش ناقه تو برآمد من از ناقه فرو آمدم تا پای مبارک ترا بوسه دهم قضیت خود را برآهیختی و بر پهلوی من زدی، ندانم مرا بقصد زدی یا بقصد ناقه زدی و بر من آمد. رسول خدا گفت: یا عکاشة اعیزک بجلال الله ان یتعمدک رسول الله بالضرب. آن گه بلال را فرمود تا بسرای فاطمه رود و قضیب ممشوق بیارد، بلال از مسجد بیرون شد دست بر سر نهاده و ندا میزند که اینک رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد، آمد تا در حجره فاطمه و در بزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیت ممشوق بمن ده، فاطمه گفت، ای بلال پدر من قضیب از بهر چه میخواهد؟ و امروز نه روز حج است و نه روز عزا. بلال گفت: یا فاطمة ما اغفلک عما فیہ ابوک ان رسول الله یودع الدین و یفارق الدنیا و یعطى القصاص من نفسه. ای فاطمه سخت غافل نشسته و از حال و کار پدر بی خبر مانده ای که دنیا را وداع میکند و ساز سفر آخرت میسازد، و از نفس خود قصاص میدهد، فاطمه گفت ای بلال کرا دل دهد که از رسول خدا قصاص خواهد؟

ای بلال اگر ناچارست باری حسن و حسین را گوی تا حوالت آن قصاص با خود گیرند، و آن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا. بلال قضیب آورد و بدست رسول داد، و رسول بدست عکاشه داد، ابو بکر و عمر چون آن حال دیدند برخاستند گریان و سوزان گفتند: یا عکاشة ها نحن بین یدیک فاقصص منّا و لا تقتصص من رسول الله. رسول خدا چون ایشان را بر آن صفت دید گفت امض یا با بکر و انت یا عمر فقد عرف الله مکانکما و مقامکما، علی بن ابی طالب (ع) برخاست گفت یا عکاشة انا فی الحیاة بین یدی رسول الله و لا تطیب نفسی ان تضرب رسول الله فهذا ظهري و بطنی اقتصص منی بیدک و اجلدنی مائة و لا تقتصص من رسول الله.

رسول خدا او را گفت یا علی اقعده، فقد عرف الله مقامک و نیتک، حسن و حسین بزاری پیش آمدند و خویشتن را بر عکاشه عرض کردند و گفتند یا عکاشة ألیس تعلم أنا سبطا رسول الله فالقصاص منّا کالقصاص من رسول الله.

هم چنان رسول خدای ایشان را دلخوشی داد و ساکن کرد و گفت:
 اقعدا یا قرّتی عینی لانسی الله لکما هذا المقام.

پس گفت ای عکاشه بزن اگر میزنی، عکاشه گفت یا رسول الله آن روز که آن قضیب بر من آمد پهلوی من برهنه بود، رسول جامه از پهلو باز گرفت چنان که خورشید شعاع و نور خود بر زمین افکند تا تالو نور از پهلوی رسول بر قوم افتاد یاران همه فریاد و غریو در گرفتند. عکاشه برجست و روی بر پهلوی رسول مالید و میگفت فداک ابی و امی، پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که از تو قصاص خواهد عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، رسول خدا گفت: اما ان تضرب و اما ان تعفو؟ فقال قد عفوت عنک رجاء ان يعفو الله عنی فی القيامة. فقال النبی (ص): «من اراد ان ينظر الی رقیقی فی الجنة فلینظر الی هذا الشیخ»

فقام المسلمون یقبلون ما بین عینی عکاشه و یقولون طوباک ثم طوباک نلت الدرجات العلی و مرافقة رسول الله. پس رسول خدا همان روز بیماری بوی در آمد هژده روز بیمار بود. در بیماری بلال بانگ نماز گفت آن گه بدر حجره آمد گفت: السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله الصلوة یرحمک الله رسول خدا آواز بلال شنید، فاطمه (ع) گفت یا بلال ان رسول الله الیوم مشغول بنفسه.

رسول خدای امروز بخود مشغول است، بلال در مسجد شد چون اسفار صبح بود گفت و الله که من اقامت نگویم و نماز نکنم تا از سید خود رسول خدای دستوری نخواهم، باز گشت و بر در بایستاد و ندا کرد و گفت: السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله الصلوة یرحمک الله. رسول آواز بلال بشنید گفت: ادخل یا بلال ان رسول الله الیوم مشغول بنفسه، مرأباً بکر یصل بالناس.

ای بلال بگو تا قوم نماز کنند و ابو بکر پیش رود بجای من، که من طاقت بیرون آمدن ندارم، بلال بیرون آمد دست بر سر نهاده و می گوید وا غوثاه بالله، وا انقطع رجائی، وا انقصام ظهری، لیتی لم تلدنی امی و اذ ولدتی لم اشهد من رسول الله هذا الیوم.

پس گفت یا ابا بکر رسول خدای فرمود تا تو بجای وی نماز بجماعت بگزاری و ابو بکر مردی رقیق دل بود چون پیش شد و مقام رسول دید از رسول خالی، بیفتاد و بیهوش گشت، یاران همه گریستن در گرفتند خروش و زاری عظیم در مسجد افتاد، آواز ایشان بسمع رسول رسید گفت این چه آشوب و شور و چه خروش و زاری است؟ گفتند صیحة

المسلمين لفقدك يا رسول الله.

پس رسول خدای علی را و ابن عباس را بخواند، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت سبک، آن گه روی ملیح با یاران کرد و گفت: «معاشر المسلمین استودعکم الله انتم فی رجاء الله و امانه و الله خلیفتی علیکم، معاشر المسلمین علیکم باتقاء الله و حفظ طاعته من بعدی فانّی مفارق الدنیا هذا اول بوم من الآخرة و آخر بوم من الدنیا».

پس رسول خدا بخانه باز شد و روز دوشنبه کار بر وی سخت شد و کان صلی الله علیه و سلم ولد یوم الاثنين و بعث یوم الاثنين و قبض فی یوم الاثنين، و اوحی الله عز و جل الی ملک الموت ان اهبط الی حبیبی و صفیی محمد. فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحه.

ملک الموت از آسمان فرو آمد مانند اعرابی بر در حجره رسول بایستاد، پس گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة أ ادخل؟ عایشه گفت: یا فاطمة اجیبی الرجل. مردی بر در است او را جواب ده و باز گردان، فاطمه گفت: أ جرك الله فی ممشاک یا عبد الله ان رسول الله مشغول بنفسه.

یک بار دیگر همان ندا کرد و همان جواب شنید، سوم بار ندا کرد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة أ ادخل فلا بدّ من الدخول؟ در آیم که ناچارست در آمدن، رسول خدا آواز ملک الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بر در است؟ گفت یا رسول الله مردی بر در است که دستوری در آمدن میخواهد و ما یک بار و دو بار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانها م بلرزید، رسول خدا او را گفت ای فاطمه ای جان پدر دانی کیست که بر در است؟ هذا هادم اللذات و مفرق الجماعات، هذا مرملّ الازواج و مؤتم الاولاد هذا مخرب الدور و عامر القبور، این شکننده کامهاست جدا کننده جمعها است، قطع کننده پیوندها است، زنان را بیوه کند طفلان را یتیم کند خانهها را خراب کند گورها را آباد کند، دوستان را از یکدیگر جدا کند این ملک الموت است.

آن گه گفت: ادخل یرحمک الله یا ملک الموت.

ملک الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت: جئنی زائرا ام قابضا؟
بزیارت آمدی یا بقبض روح؟ گفت جئت زائرا و قابضا، هم بزیارت آمده‌ام و هم بقبض
روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضرت تو آیم بدستوری تو
آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگر نه باز گردم و بحضرت خداوند
خویش باز شوم. رسول گفت: یا ملک الموت این خلفت حبیبی جبرئیل.

آن دوست من را جبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا و فریشتگان او را تعزیت
می دهند، تا درین سخن بودند جبرئیل در آمد و بر بالین مصطفی بنشست. رسول (ص)
گفت: یا جبرئیل هذا الرحیل من الدنیا فبشّرنی بمالی عند الله.

ای جبرئیل اینک طومار عمر ما در نوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند و
سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و ذخایر غیبی ما را نشانی ده و در آن نشان
ما را بشارتی ده تا بخوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم. قال ابشرك يا حبيب الله اني
تركت ابواب السماء قد فتحت و الملائكة قد قاموا صفوفًا بالتحية و الريحان يحيون
روحك يا محمد. گفت یا حبیب الله درهای آسمان جمله گشاده و مهربان صف
ایستاده با نثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاک تو می کشند، ای محمد
فقال لوجه ربّي الحمد فبشّرني يا جبرئيل.

گفت حمد خداوند مرا که با من این همه کرامت کرد و عطا داد نه ازین می پرسم، مرا
بشارت ده. گفت بشارت می دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار بیستند و درهای بهشت
گشادند و فرادیس اعلی و جنات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد
گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمد.
قال لوجه ربّي الحمد فبشّرني يا جبرئيل.

گفت ای جبرئیل خدای را ثنا میگویم و سیاس داری میکنم بر نعمتهای ریزان و نواختههای
بی کران، اما نه ازین می پرسم، مرا بشارت ده. گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی
و اول کسی که در حضرت عزت بندگان را شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت
او قبول کنند و مرادش در کنار نهند تو باشی.

قال لوجه ربّي الحمد فبشّرني يا جبرئيل.

گفت ای جبرئیل حمد خدای را بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده. قال جبرئیل یا حبیبی عما تستلنی؟ گفت ای دوست مرا از چه می‌پرسی؟

قال اسئلک عن غمی و همی فمن لقرأ القرآن من بعدی، من لصوصاً شهر رمضان من بعدی، من لحجاج بیت الله الحرام من بعدی، من لامتی المصطفاة من بعدی.

ای جبرئیل ترا از غم و اندوه خود می‌پرسم اندوه من همه برای امت است، مشتی درویشان و بیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری بر میان بستند حلقه بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام و ملت شریعت بیای داشتند و بجان و دل پذیرفتند و بدوستی ما و امید شفاعت ما روز بسر آوردند، گویی سرانجام کار ایشان بچه رسد و فردا با ایشان چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشر یا حبیب الله فان الله عز و جل یقول قد حرمت الجنة علی جمیع الانبیاء و الامم حتی تدخلها انت و امتک یا محمد.

قال الآن طابت نفسی ادن یا ملک الموت فانتہ الی ما امرت علی (ع) حاضر بود گفت: یا رسول الله از ما که زهره آن دارد که ترا شوید و بر تو کفن کند و بر تو نماز کند و ترا در خاک نهد مگر که تو دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمایی، ما را خبر کن که چون روح تو مقبوض شود که ترا شوید و در چه جامه ترا کفن کند و بر تو که نماز کند و که در قبر شود؟

گفت یا علی شستن تو و آب ریختن فضل بن عباس و جبرئیل سوم شما باشد، آن گه چون از غسل فارغ شوید مرا در سه جامه نو کفن کنید و حنوط بهستی که جبرئیل از بهشت آورد بر آن پراکنید آن گه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید و شما همه از مسجد بیرون روید، فان اول من یصلی علی الرب من فوق عرشه ثم جبرئیل ثم میکائیل ثم اسرافیل ثم الملائکة زمرا زمرا ثم ادخلوا فقوموا صفوفاً لا یتقدم علی احد.

فاطمه آن ساعت بر فراق پدر زار بگریست و گفت الیوم الفراق فمتی القاک؟

فقال لها یا بنیة تلقینی یوم القیامة عند الحوض و انا اسقی من یرد علی الحوض من امتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلقینی عند المیزان و انا اشفع لامتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلقینی عند الصراط و انا انادی رب سلم امتی من النار.

پس چون کار تمام شد و قبض روح پاک او کردند و وصیت او چنان که فرموده بود

بجای آوردند سریر در میان مسجد بنهادند خالی و خود بیرون رفتند. علی (ع) گفت: لقد سمعنا فی المسجد همهمة و لم نر لهم شخصا فسمعنا هاتفا يهتف و هو يقول، ادخلوا رحمکم اللّٰه فصلّوا علی نبیکم فدخلنا و قمنا صفوفًا كما امرنا رسول اللّٰه فکبرنا بتکبیر جبرئیل و صلّينا علی رسول اللّٰه بصلاة جبرئیل، ما تقدّم منا احد علی رسول اللّٰه و دخل القبر ابو بکر الصّدیق و علی بن ابی طالب و ابن عباس.

و دفن رسول اللّٰه فلما انصرف الناس قالت فاطمة لعلی: یا ابا الحسن دفنتم رسول اللّٰه؟ قال نعم، قالت فاطمة کیف طابت انفسکم ان تحثوا التراب علی رسول اللّٰه اما کان فی صدورکم لرسول اللّٰه الرحمة اما کان معکم الخیر؟ قال بلی یا فاطمة و لكن امر اللّٰه الّذی لا مردّ له، فجعلت تبکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عنا جبرئیل و کان یأتینا بالوحي من السّماء.

روی ابو الاشعث الصنعانی عن اوس بن اوس قال: قال رسول اللّٰه (ص): «انّ من افضل ایامکم یوم الجمعة فیہ خلق آدم و فیہ قبض و فیہ النفخة و فیہ الصعقة، فاکثروا من الصلاة علیّ فیہ فانّ صلوتکم معروضة علی قالوا یا رسول اللّٰه و کیف تعرض صلاتنا علیک و قد ارمت؟ قال اللّٰه عز و جل حرّم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء.

قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدى المیمین فی التّاء، یقال رمّ العظم اذا بلی، و ارم الرجل اذا صارت عظامه بالیة، قوله: «وَنَبُلُوكُمْ» ای نختبرکم، «بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ» ای بالشّدّة و الرخاء و الصّحة و السقم و الغنی و الفقر و بما تحبّون و ما تکرهون، «فِتْنَةً» ابتلاء و امتحانا لننظر کیف شکرکم فیما تحبّون و صبرکم فیما تکرهون، یعنی ما دتمم احیاء. معنی آنست که تا زنده‌اید شما را می‌آزمائیم گاه بیماری و گاه تندرستی و گاه درویشی و گاه توانگری، گاه بلا و شدت و گاه آسانی و راحت، گاهی با نشاط و شادی همه آن بینید که دل شما خواهد، گهی با خروش و زاری همه آن بینید که شما را کراهت آید، این همه بآن کنیم تا بنگریم که از شما صابر بر بلا و شاکر بر عطا کیست. و آن گاه از همه بی‌رسیم، شاکر را بر شکر جزا دهیم و صابر را بر صبر، اینست که اللّٰه تعالی گفت: «وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» یعنی للحساب و الثواب و العقاب. قرأ یعقوب وحده ترجعون بفتح التّاء و کسر الجیم، و قرأ الباقرن ترجعون بضم التّاء و کسر الجیم.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يُتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» سبب نزول این آیت آن بود که ابو جهل و ابو سفیان در انجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بایشان بر گذشت بو جهل باستهزاء گفت بابو سفیان: انظر الی نبیّ بنی عبد مناف. درنگر باین پیغامبر بنی عبد مناف، بو سفیان گفت چه بود اگر پیغامبری از بنی عبد مناف بود.

رسول خدای سخن هر دو بشنید، آن گه روی به ابو جهل کرد و گفت: ما اریک تنتهی حتی ینزل بک ما نزل بعمک الولید بن المغیره، و بابو سفیان نگریست و گفت: انما قلت الذی قلته حمیة.

فانزل الله عز و جل «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يُتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» ای ما یتخذونک الا بالاستهزاء، و قیل تقدیره و اذا رأوک داعیا الی رفض آهتھم اتخذوک هزوا و قالوا: «أ هذا الذی یدکر آهتکم ای یعیب آهتکم. یقال فلان یدکر الناس، ای یغتایبھم و یدکرھم بالعیوب. و یقال فلان یدکر الله ای یصفه بالعظمة و یشی علیه و یوحده. «وَ هُم بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ» ای باسم الرحمن، «هُم کافرون» یعنی الذین قالوا، و ما الرحمن، لا نعرف الرحمن الا رحمن الیمامة مسیلمة، و قیل ذکر الرحمن هاهنا القرآن و التوحید، یعنی هم بالتوحید و القرآن کافرون.

معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون تو ایشان را گویی که بتان را مپرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدایی را نشایند، ایشان با یکدیگر گویند بر طریق استهزاء، اینست که عیب بتان ما میکند و ایشان را بزبان می آرد و می گوید ایشان را سزاواری الهیت نیست، تا ما را از پرستش ایشان باز دارد. آن گه رب العزة گفت: «وَ هُم بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ هُم کافرون» این بر سبیل تعجب گفت و تنبیه بر جهل ایشان، یعنی که بر رسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت و ایشان را از آنان منع کرد، و آن گه خود بنام رحمن و سخن وی کافر میشوند، و رسول را بر عبادت الله تعالی عیب می کنند، این غایت جهل و حماقت است.

قوله: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» هذا من الامثال، كما تقول خلق فلان من الغضب، و عجن فلان من الجود، و قطع فلان من القمر. و انما اراد بهذا استعجال الکفار بالعذاب، و هو قولهم: «أئینا بما تعدنا» «عَجَلٌ لَنَا قِطْنَا» «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» و كذلك

استعجل طائفة من المؤمنين بالعذاب للكفار، فقال للطائفتين: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»
 یعنی خلق الانسان عجولا. كما قال في سورة بنی اسرائیل: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، و قيل
 المراد به آدم، (ع) قال مجاهد: لما خلق الله آدم في آخر ما خلق عند آخر النهار فصار
 الروح في لسانه و عينيه، رأى الشمس قاربت الغروب، فقال: يا رب عجل تمام خلقي قبل
 ان تغيب الشمس، فقيل له خلق الانسان من عجل. و قال سعيد بن جبیر: لما دخل الروح
 في رأس آدم و عينيه نظر الى ثمار الجنة فلما دخل في جوفه اشتهى الطعام فوثب قبل ان
 تبلغ الروح الى رجليه عجلان الى ثمار الجنة فذلك قوله: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» و قيل
 معناه خلق الانسان بسرعة، و تعجيل على غير ترتيب، خلق سائر الادميين من النطفة و
 العلقة و المضة و غيرها، و قيل العجل الطين بلغة الحمير، یعنی خلق الانسان من طين
 قوله: «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي» یعنی ما توعدون به من العذاب، «فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ» اين در شأن
 النضر بن الحارث فرو آمد که عذاب بتعجيل ميخواست باستهزاء می گفت، اللهم ان كان هذا
 هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او اتنا بعذاب اليم. و همچنين جماعتي
 مؤمنان که عذاب كافران بتعجيل ميخواستند، رب العزة گفت مرا مشتابانيد بعذاب فرو
 گشادن بر ايشان که ما بوقت خویش مواعيد خویش بشما نمائيم، پس آن بود که روز بدر
 ايشان را هلاک کرد، و گفته اند که استعجال قيامت ميکردند می گفتند: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ» رب العالمين گفت بجواب ايشان: «لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» جواب لو
 محذوفست یعنی لو علموا ما استعجلوا و لا قالوا متى هذا الوعد، و قيل لو علموا لما اقاموا
 على كفرهم و لسارعوا الى الايمان.

«حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهُمُ النَّارَ» ای حين تلفح وجوههم النار فلا يدفعونها عن
 وجوههم، «وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ» یعنی السياط، «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» ای و لا هم يمنعون من
 عذاب الله. و قيل معناه ليت الذين كفروا يعلمون حين لا يكفون. كاشك بدانند كافران حال
 خویش در آن هنگام که باز نمی توانند برد از رویهای خویش آتش، و نه از پس پشتهای
 خویش چنان که جای دیگر گفت: «وَتَغشى وُجُوهُهُمُ النَّارُ»
 لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ».

قوله: «بَلْ تَأْتِيهِمْ» ای الساعة، «بَغْتَةً» ای فجأة، و قيل تأتيتهم العقوبة بغتة على غرة منهم.

«فَتَنَّهُمْ» فتحیرهم، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا» ای لا یقدرون علی دفعها، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»
بمهلون.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ» یعنی بهذا نبیّه، «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ»

ای فحل بهم جزاء استهزائهم، و عاد علیهم ما ارادوا بالرسول. باین آیت پیغامبر را تسلی
میدهد میگوید، این کفره قریش با تو همان می کنند که کافران پیش با پیغامبران کردند، ای
محمد تو دل بتنگ میار و زجر مشو از ایذا و استهزاء ایشان که ما هم چنان که پیشینیان
ترا جزاء استهزاء بدادیم ایشان را هم جزاء خود بدهیم، کافران پیش را آن بد که پیغامبران
را خواستند خود فراسر ایشان نشست، اینان را هم آن بد که بتو میخوانند فراسر ایشان
نشینند.

«قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ» قل لهم یا محمد من یحفظکم، «بِاللَّيْلِ» اذا نمتم، «وَالنَّهَارِ» اذا تصرفتم،
«مِنَ الرَّحْمَنِ» ای من بأس الرحمن، و من عذابه، و قیل من امره هذا کقولہ: «فَمَنْ يَنْصُرُنِي
مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ»، و قیل هذا استفهام معناه النفی، ای لا کالی لکم من عذابه ان اتاکم لیلا
او نهارا، نقول کلاه کلاه ای حفظه.

«بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ» ای عن علم قدرته علیهم معرضین و قیل عن مواظب ربهم
«مُعْرَضُونَ» لا یلتفتون الیها، و قیل عن القرآن معرضون لا یتدبرونه.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا» معناه ام لهم آلهة تجعلهم فی منعة و عز من ان ینالهم
مکروه و عذاب من جهتنا، و قال ابن عباس: فیہ تقدیم و تأخیر، و المعنی ام لهم آلهة من
دوننا تمنعهم، ثم وصف الآلهة بالضعف، فقال: «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ» ای لا
یستطیعون دفع ذباب عنها فکیف یرجون نصرها، «وَلَا هُمْ مِمَّا يُصْحَبُونَ» قیل الکناية
للآلهة ای و لا یصحبا الله معونة علی النصر، و قیل الکناية للكفار، یعنی و لا الکفار ممّا
یجارون ای یحفظون، من قولهم صحبک الله ای حفظک و نصرک.

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» ای لیس لهم آلهة یرجون نصرها بل
وسّعنا علیهم ما یعیشون به و علی آبائهم من قبلهم و طولنا اعمارهم فغرهم ذلك و ترکوا
تدبر آیاتنا فصاروا کفارا. معنی آیت آنست که این کافران که بتان را می پرستند ایشان را از

آن بتان عزى و نصرتیست و بازداشتی از عذاب، تا ایشان را بطمع آن نصرت و معونت پرستند، آن بتان از ضعیفی چنانند که یک مگس از خود دفع نتواند کرد، و خود را بکار نیابند دیگران را چون بکار آیند و نصرت کنند. آن گه گفت نه که ایشان را امید نصرت و منعت بتان نیست لکن ما ایشان را و پدران ایشان را در دنیا برخوردارى و نعمت و عمر دراز دادیم، تا بدان غرّه شدند و دلهاشان در تنعم سخت گشت تا در آیات و سخنان ما تفکر نکردند و در دلایل وحدانیت و قدرت ما نظر نکردند و کافر شدند.

و فی الخبر الصحيح: «ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله يدعون له الولد ثم يعافهم و يرزقهم».

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» نفتحتها لمحمد و يخرجها من ایدی المشركين. و یزیدها فی ارض المسلمین، و قیل «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» نیت الواحد بعد الواحد و القرن بعد القرن. قال ابن عباس: نقصانها موت العلماء و الفقهاء و خيار الناس لانّ عمارة الارض بحياة العلماء و الخيار، و المعنى اذا لم يبق الخيار و العلماء لم يبق، الاشرار و الكفار. و قیل نقصانها جور و لايتها، و قیل نقصانها ذهاب البركة عن ثمارها و نباتها. «أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» ام محمد و اصحابه، و المعنى ليس ذلك كما يظنه المشركون بل حزينا هم الغالبون.

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای اُنذركم عذاب الله بامرہ و بما اوحى الیّ.

«وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ» قرأ ابن عامر وحده و لا تسمع الصم بالتاء و ضمها و كسر الميم من تسمع و نصب الصم و الوجه انه على مخاطبة النبي حملا على ما قبله و هو خطاب له، و ذلك قوله. «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای اُنك لا تقدر على اسماع الصم، و المراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم يعلموا بما سمعوا كأنهم صم لم يسمعوا، و قرأ الباقون يسمع بالتاء مفتوحة، الصم رفعا، و الوجه انه على الذم و التوبيخ بترك استماع ما يجب عليهم استماعه، فكأنهم صم لا يسمعون. و ارتفاع الصم بانه فاعل و تذكير الفعل من اجل تقدمه، و يكون التأنيت غير حقيقي. دعا اینجا نداست چنان که در سورة الملائكة گفت: «إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» یعنی ان تنادوهم لا يسمعوا نداءكم. همانست که گفت: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» ای ینادیکم جبرئیل.

جای دیگر گفت: «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ» ای ینادی المنادی. «إِذَا مَا يُنذِرُونَ» ای یخوفون. «وَلَيْتُنَّ مَسْتَنَّهُمْ نَفْحَةٌ» ای ضربه «مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» من قولهم نفحت الدابة اذا رمحت، و قیل النفحة الدفعة اليسيرة من الشيء، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه قدرا يسيرا من المال، و قیل النفحة الزمهرير، و معنى الآية لو عاينوا ادنى عذاب من الله دلوا و خضعوا و دعوا بالويل على انفسهم مقرين بانهم كانوا «ظالمين».

قوله: «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» هذا الوضع يراد به النصب. يقال وضع صاحب الديوان الميزان، اذا اخذ في اخذ الخراج و المراد بالموازين الميزان كقوله: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» و المراد به النبي (ص) وحده، و العرب تذكر الجمع و تريد به الواحد، كما قال الاعشى:

و وجه نقى اللون صاف يزينه مع الجيد لبات لها و معاصم اراد بذلك لبة و معصما. قال الزجاج: القسط، العدل، و هو مصدر يوصف به الواحد و الجمع، يقال ميزان قسط، ای ذات قسط، و موازين قسط، ای ذوات قسط. «لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» ای لاهل يوم القيامة، و قیل فى يوم القيامة، و قیل لجزاء يوم القيامة، و فى الخبر الميزان له لسان و كفتان، توزن به صحايف الحسنات و السيئات فينقل و يخيف على قدر الطاعات و المعاصى. و عن ابن عباس قال: ينصب الميزان فيكون العمود منه كما بين المشرق و المغرب. و گفته اند: كطباق الدنيا جميعا فى طولها و عرضها، فاحدى كفتيه من نور و هى الكفة التى توزن بها الحسنات و موضعها عن يمين العرش، و الكفة الأخرى من الظلمة و هى الكفة التى توزن بها السيئات و موضعها عن يسار العرش. «فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئاً» ای لا ينقص من ثواب حسناته و لا يزداد على سيئاته.

«وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ» قراءت اهل مدینه مثنى مثقال حبة برفع لام است و باين قراءت كان بمعنى وقع است، يعنى و ان وقع و حصل للعبد مثقال حبة «مِنْ خَرْدَلٍ» می گوید از کردار هيچکس هيچ چيز نگاهند و اگر آن چيز همسنگ يك دانه خردل بود، و اگر بنصب خوانی بر قراءت باقى، تقدير آنست كه، و ان كان العمل مثقال حبة من خردل زیرا كه كان برين قراءت ناقص بود و محتاج اسم و خبر باشد مثقال كه منصوب است خبر كان است و اسم در وی مضمّر، و اگر اين سخن مستأنف نهی، رواست گویی: و ان كان مثقال حبة من خردل. «أَتَيْنَا بِهَا» يعنى و اگر همسنگ يك دانه خردل بود از کردار او بترازو آريم آن را

و وی را بدان پاداش دهیم، «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» ای محصلین و قیل عالمین حافظین لانّ من حسب شیئا علمه و حفظه، قیل دخلت الباء لان معناه معنی الامر، کانه قال اکتفوا باللّه محاسباً، و انتصابه علی التمییز.

روی ان رسول اللّه (ص) صلّى صلاة الصبح یوماً فقرأ فیها هذه السورة فلما بلغ قوله «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» اخذته سعة فرکع.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» یعنی الكتاب المفرق بین الحق الباطل و هو التوریه، و قال ابن زید الفرقان، النصر علی الاعداء. كما قال: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» یعنی یوم بدر. و لانه قال: «وَوَضِيَاءٌ» ادخل الواو فیہ ای آتینا موسی و هارون النصر و الضیاء، و هو التوریه، و من قال المراد بالفرقان التوریه، قال الواو فی قوله «وَوَضِيَاءٌ» زائدة معجمة، معناه آتینا هما التوریه ضیاء، و قیل هو صفة اخرى للتوریه، مثل قوله فی سورة المائدة فی صفة الانجیل: «فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» خصّ المؤمنین بالذكر لانهم هم المنتفعون به و المتبعون له، ثمّ فسّر فقال: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ای يخافونه و لم يروه بعد، و قیل يخشون ربهم ای يطيعونه فی خلواتهم مستترین عن اعین الخلق. «وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ» ای من القيامة. «مُشْفِقُونَ» خائفون. «وَهَذَا» یعنی القرآن «ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» كثير الخير دائم النفع يتبرک به و يطلب منه الخير، «أَنْزَلْنَاهُ» علی محمد «أَفَاتَمَّ» یا اهل مکة، «لَهُ مُنْكَرُونَ» جاحدون؟ و هذا استفهام توبيخ و تعبير.

النویة الثالثة

قوله: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ إِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» آن را که در دل یک نقطه صدق پیدا گردد حقیقت عشق مرگ سر از جان وی برزند زیرا که وعده لقا آنجاست، آن چه جانی بود که وعده لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیاحی که جز بمشاهده حق نتواند بود جایی دیگر طلب کند، لا راحة للمؤمن دون لقاء ربه. ای درویش هیچ دولت عزیزتر از مرگ نیست، دین داران را تاج کبریا و کرامت بدروازه مرگ بر سر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت، مرگ حرم لا اله الا الله است، مرگ آستانه دار الملک قیامت است، و ممر زوار حق است، مرگ مرکز عزّ عارفانست، و مظنه ارواح مقربان، مرگ طلیعه عنایت از لست و

مقدمه رعایت ابد، در دو عالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحد در لحد با احد، علم اسلام و کوس ایمان بقیامت با خود بخاک برد، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت در آید، چنان که پادشاهان بشهر خویش در آیند.

داود طائی از کبار فقها بود در علم ظاهر، و در صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربّه، و هو عنه راض. مریدی از آن وی میگوید داود را دیدم در حال نزع در خانه خراب در شدت گرما بر خاک افتاده و نیم خستی در زیر سر نهاده و قرآن میخواند. گفتم یا داود لو خرجت الی الصحراء ما ذا کان. چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و و بصحرا بیرون شوی تا این گرما در تو اثر کمتر کند گفت: یا فلان انّی لأشتهيه و لکن استحبی من ربّی، ان انقل قدمی الی ما فیه راحة نفسی. هرگز این نفس مرا بر من دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، و هم در آن حال بر آن خاک کالبد خالی کرد رحمه الله. قال الجنید کلّ من کانت حیاته برّه فانه ینقل من حیة الطبع الی حیاة الاصل و هو الحیاة علی الحقیقة. قال الله تعالی: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَیَاةً طَیِّبَةً».

قوله: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» عجله دیگرست و مسارعه دیگر، عجله ناپسندیده است و نکوهیده و در آن نهی آمده که: «فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ». و مسارعه پسندیده است و ستوده و بدان امر آمده که: «سَارِعُوا». عجله استقبال کاری است نه بوقت خویش و مسارعه شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله نتیجه وسواس شیطان است و مسارعه قضیه توفیقست و تعظیم فرمان، از عجله ندامت آید و شور دل، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان و دل. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بر دل مؤمنان تا او را بشناسند نادریافته و دوست دارند نادیده، از کار خود با کار وی پرداخته و از یاد خود با یاد وی آمده و از مهر خود با مهر وی شده، همه یادها جز باد وی همه سهو است. همه مرادها جز مراد وی همه لهو است، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است.

«قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» ارباب طریقت و اهل معرفت بر زبان اشارت در معنی این آیت گفته اند: من یاخذکم عن تصاریف القدرة و من یحجبکم عن سوابق القضية و من

بمنعکم من تنفیذ ما قدره و اجراء ما قضاءه فسائر یسیر بانوار رحمته و آخر یسیر بنیران سخطه، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی غظیمست تکیه بر تقدیر حق و اعراض از تدبیر خود صراط مستقیمست، بگذاشتن اختیار بصدق افتقار نقطه پرگار طریقتست، خویشتن را باو سپردن و دست اعتماد بضمآن وی زدن مدار اسرار حقیقت است، دار و گیر و نواخت و سیاست و تاج و تاراج همه بدست اوست و بحکم اوست، یکی را در صدر عزت بنعت رفعت می‌نشانند، یکی را در صف نعال در عین مذلت می‌دارد، یکی را بر بساط لطف می‌نشانند، یکی را در زیر سیاط قهر می‌آورد، آدم خاکی را از خاک مذلت بر می‌کشد و بحکم افضال بر هامة همت می‌نهد، ابلیس مهجور را از عالم علوی در می‌کشد و بر سر چهار سوی ارادت بی‌علت از عقابین عقوبت می‌آویزد، قومی را میگوید: «فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ» قومی را میگوید: «قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ». موسی عمران چون بطلب آتش می‌شد شبانی بود با گلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم، بلعام باعور که با آن کوه برمی‌شد ولّی بود بحکم صورت، چون باز آمد سگی بود بحکم صفت، او جلّ جلاله اسرار ربوبیت خود جایی آشکار کند که عنقاء عقول آنجا پر وهم نزنند، ترازوی عدل درید اوست و حکم عدل اوست.

«وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی‌مثل و قضایی بی‌جور که همه اعزه طریقت را از خوف این مقام زهره‌ها آب گشت، و جگرها خون شد و دلها بسوخت از نهیب این حکم که: «انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنّة و هو عند اللّٰه من اهل النّار، و انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل النّار و هو عند اللّٰه من اهل الجنّة» سابقه‌ای رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته: قوم طلبوه فخذلهم، و قوم هربوا منه فادركهم، قومی شب و روز در ریاضت و مجاهدت گذاشته: و الطلب ردّ و الطریق سدّ، در گوش ایشان فرو خوانده.

قومی در بتکده معتکف گشته لات و هیل را مسجود خود کرده و نداء عزت پیاپی شده که انا لکم شئتم ام ابیتم و انتم لی شئتم ام ابیتم.

ای جوانمرد اگر مددی از غیب بنام تو فرستاده‌اند و نظری از نظرهای لطف بتو رسیده غازی آن رومی را چنان اسیر نبرد که آن نظر ترا برد، لکن می‌دان که بهیچ علت فرو نیاید

و در هیچ سبب نیاویزد، نظر عزّت چون در آمد بیک لحظه از گبری صاحب صدری کند، و از راهزنی راهروی سازد «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ». بدان که آدمیان دو گروهند مؤمنانند و کافران، فردای قیامت که عالمیان را حشر کنند چنان که ربّ العزّه گفت: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»

کافران را یکسر بدوزخ برند و اعمال ایشان در ترازو نهند که اعمال ایشان هباء منشور بود، و هباء منشور در تحت وزن نیاید، فذلک قوله: «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» اما مؤمنان، هم مطیعان را و هم عاصیان را در مقام ترازو بدارند قومی را حسنات بر سیئات افزون آید ایشان را بیبهشت فرستند و قومی را سیئات بر حسنات افزون آید ایشان را بدوزخ فرستند چنان که گفت: «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ» الی قوله: «بِأَيَاتِنَا يَظْلُمُونَ»، و قومی را حسنات و سیئات در ترازو برابر آید از ایشان کس باشد که در دین برادری دارد که در دنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ العزّه آن برادر را بر گمارد تا از حسنات خویش چیزی بوی بخشد چندان که کفه حسنات وی بر سیئات راجح شود و باین سبب الله تعالی او را بیبهشت رساند و کس باشد که در دنیا در میانه شب وقتی بیدار بود و مصطفی را علیه الصلّاة و السلام درود داده چنان که الله تعالی از وی دانست و دیگر هیچکس از وی آن حال ندانست و از آن خلوت وی خبر نداشت، ربّ العزّه آن درود وی برداشت و در خزینه غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجت بود از غیب آن صحیفه در آید و کفه حسنات بدان راجح آید، ربّ العزّه گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیک من بوقت حاجت با تو رسانیدم، فادخل الجنة سالما. و از ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد، و نه او را ودیعت بنزدیک الله تعالی بود، او را در آن مقام سیاست و هیبت رستاخیز بدارند تا بیم و ترس و اندوه وی بغایت رسد آن بیم و ترس و اندوه کفار لختی گناهان وی شود، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبک گردد و کفه حسنات راجح شود فرمان آید که در بهشت شو که کفه حسنات راجح گشت و بحکم ازلی و عنایت سرمدی کار تو سره شد زبان حال وی این ساعت این گوید، من چه دانستم که آرزو برید وصالست و زیرا بر جود نومیدی محالست، من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبارست که که لطف و مهربانی او بگناهکار بی شمارست.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ» و دادیم ابراهیم را راه شناسی او و بهی دانستن از پیش، «وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (۵۱) و دانستیم ما که کی باید داد او را آن.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ» پدر خویش را گفت و قوم خویش را «مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ» این چه تندیسهاست، «الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (۵۲) که شما آن را پرستگارانید؟
«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» (۵۳) گفتند پدران خویش را پرستگاران آن یافتیم.

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» گفت تا بودید شما و پدران شما همه، «فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۵۴) در گمراهی آشکارا بودید.

«قَالُوا أَمْ جَنَّتْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ» (۵۵) گفتند این راستست که بما آوردی یا تو از بازیگرانی.

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» گفت که خداوند شما خداوند آسمان و زمینست، «الَّذِي فَطَرَهُنَّ» او که بتان شما را او آفرید، «وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (۵۶) و من بر آن شما را از گواهی دهانم.

«وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ» و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما، «بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» (۵۷) پس هنگامی که شما شوید جایی پشت بر ایشان.

«فَجَعَلَهُمْ جُودًا» آن بتان ایشان را ریزه ریزه کرد، «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» مگر آن بزرگتر بتی که ایشان را بود، «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» (۵۸) مگر با ابراهیم گردند.

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا» گفتند این با خدایان ما که کرد، «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (۵۹) که او از ستمکارانست.

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ» گفتند میشنیدیم از جوانی که ایشان را بد میگفت، «يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (۶۰) ابراهیم گویند او را.

«قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ» گفتند او را بر دیدار چشمهای مردمان آرید و باز نمائید، «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» (۶۱) تا گواهی دهند.

«قَالُوا أَمْ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ» (۶۲) گفتند انی تو کردی بخداوندان ما ای

ابراهیم؟

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» گفت این بزرگ ایشان کرد آنک، «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ» (۶۳) بیرسید از ایشان اگر سخن گویند.

«فَرَجُّوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ» با یکدیگر گشتند. «فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ» (۶۴) و یکدیگر را گفتند شمائید که ستمکارید.

«ثُمَّ نَكُسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» پس برگرداند ایشان را و بر سر افکندند، «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطُقُونَ» (۶۵) ابراهیم را گفتند دانسته‌ای تو که بتان آن نیستند که سخن گویند.

«قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» ابراهیم گفت می‌پرستید جز از الله تعالی، «مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (۶۶) چیزی که سود ندارد و بکار نیاید شما را هیچ و گزندى نکند شما را.

«أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» اف شما را و آن را که می‌پرستید جز از الله تعالی، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۶۷) که خواری و ناتوانی ایشان بدیدند ناسزایی ایشان در نمی‌یابند.

«قَالُوا حَرِّقُوهُ» گفتند بآتش بسوزید ابراهیم را، «وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ» و خدایان خویش را بکار آیین و یاری دهید، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (۶۸) اگر هیچیز خواهید کرد.

«فُلْنَا يَا نَارُ» گفتیم ای آتش، «كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (۶۹) سرد گرد و سلامت بر ابراهیم.

«وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» و سازی خواستند ابراهیم را، «فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْسَرِينَ» (۷۰) و ما ایشان را زیان کارتر و نومیدتر همه زیان کاران و نومیدان کردیم.

«وَوَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» رهانیدیم ابراهیم و لوط را، «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» (۷۱) و بردیم ایشان را بآن زمین که برکت کردیم در آن جهانیان را.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» و ابراهیم را اسحاق بخشیدیم، «وَوَعَقُوبَ نَافِلَةً» و یعقوب بافزونی، «وَوَكَّلْنَا جَعْلَنَا صَالِحِينَ» (۷۲) و همه را نیکان کردیم.

«وَوَجَّيْنَاهُمْ أَئِمَّةً» و ایشان را پیشوایان کردیم، «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» تا راه می‌نمودند خلق را بفرمان و پیغام ما، «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و فرمان دادیم و پیغام بایشان نیکها کردن، «وَوَقَّامَ الصَّلَاةِ» و نماز بیای داشتن «وَوَيْتَاءَ الزَّكَاةِ» و زکاة دادن، «وَوَكَّنَا لَنَا عَابِدِينَ» (۷۳) و ما را پرستگاران بودند.

«وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» و دادیم لوط را راست دانی و باریک دانی و دانش، «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ» و برهانیدیم او را از آن شهر، «الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» که مردمان آن بدها میکردند، «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ» که ایشان گروهی بد بودند، «فَاسْقِينَا» (۷۴) از فرمان برداری بیرون.

«وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا» و او را در آوردیم در بخشایش خویش، «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۷۵) «وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ» و یاد کن نوح را که آواز داد پیش از ابراهیم، «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (۷۶) برهانیدیم او را و کسان او را از آن اندوه بزرگ.

«وَوَصَّيْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و یاری دادیم او را بر آن قوم که دروغ می‌شمرند سخنان ما را، «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ» ایشان قومی بد بودند، «فَاغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (۷۷) بآب بکشتیم ایشان را همه.

النوبة الثانية

قوله: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» حسن گفت رشد اینجا نبوتست، و من قبل یعنی من قبل موسی و هارون. معنی آنست که ابراهیم را نبوت دادیم پیش از موسی و هارون، و گفته‌اند رشد توفیق خیرست و راست راهی بشناختن، و صلاح دین خود بدانستن، و من قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ. می‌گوید او را توفیق دادیم تا راست راهی یافت و بهی کار خویش بدانست از کودکی پیش از بلوغ، آن گه که از سرب بیرون آمد و گفت: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» الایه... هم چنان که یحیی زکریا را گفت: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» و قیل معناه کتبت له السعادة من قبل ان خلق.

«وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» انه اهل للهداية و النبوة و هو نظیر قوله: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ» و قوله: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ».

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» معناه آتینا ابراهیم رُشده اذ قال لأبيه، «وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» یقال اسم ابیه آزر و قیل آزی، و ذکر النسب ابون ان له اسما آخر و هو التارخ بن ناخور بن ارغو بن فالغ بن ارفخشذ بن سام بن نوح.

و التماثل جمع تمثال و هو شیء يعمل مشبهاً بغيره فی الشكل. و العكوف اطالة الاقامة، و

یقال كانت تماثيل على صور السباع و الطيور و الانسان، و قيل على صور هياكل الكواكب يعبدون الله بواسطة العبادة للكواكب، ثم اعتقدوا انها في انفسها آلهة.

«قَالُوا وَجَدْنَا اسلافنا، «عابدين». لها فاعتقدنا بهم. اين اشارتست ببعجز ايشان از اقامت بيئت و اظهار حجّت بر عبادت بتان، چون از حجّت و بيئت در ماندند دست در تقليد زدند، در ضمن آيت ذم تقليد و اهل تقليدست.

«قال لقد كنتم انتم و اباؤكم في ضلال مبين» هذا كون الحال. اي انتم و اسلافكم في خسار بين بعبادتكم اياها.

«قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ» اي أ بجدّ منك هذا الكلام ام تلعب بهذا المقال.
«قال بل ربّكم ربّ السماوات و الأرض الذي فطرهن» اي لست بلاعب و انما ربّكم و خالقكم الذي يجب عليكم عبادته هو ربّ السماوات و الارض، و فاطرهما و يحتمل ان الضمير في فطرهن يعود الى التماثيل. «و انا على ذلكم من الشاهدين» بانه ربّكم، تقديره و انا شاهد على ذلكم من الشاهدين «و تالله لا أكيدن اصنامكم» اصله و الله فقلبت الواو تاء، و لا تصلح التاء في القسم الا في اسم الله، تقول تالله و لا تقول تا الرحمن، و تقول و حقّ الله لأفعلن كذا و لا يجوز تحقّ الله لأفعلن. «لأكيدن اصنامكم بعد أن تولّوا مُدبرين» اي لا كسرنا بعد ذهابكم عنها الى عيد لكم، و سمّاها كيدا لانه مكر بذلك عابديها.

مفسران گفتند ايشان را عیدى بود که هر سال یک بار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهر حاضر می شدند چون از آنجا باز گشتندی در بتخانه رفتندی و بتان را سجود کردند، آن گه بخانه خویش باز گشتندی، آن روز که میرفتند آزر گفت ابراهیم را که اگر رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما و کار و بار ما خوش آید، ابراهیم با ایشان بیرون رفت در راه خویشتن را بیفکند و گفت من بیمارم و از درد پای می نالید، ایشان که سران و سروران بودند همه در گذشتند، باخر که ضعیفان و کمینان بر گذشتند از پی ایشان برفت، و گفت: «تالله لا أكيدن اصنامكم» بخدای که در بتخانه شما روم و بتان را بشکنم، ضعیفان و واپس ماندگان مردمان آن سخن از وی بشنیدند، و گفته اند که یک مرد بشنید و بر دیگران آشکار کرد پس چون ایشان بعید خویش رفتند، ابراهیم از آنجا باز گشت و در بتخانه رفت، بهویب عظیم بود، در آن بهو هفتاد و دو صنم بر افراشته بودند. بعضی زرین

بعضی سیمین، بعضی از آهن، بعضی از شبه و ارزیز، و بعضی از چوب و سنگ، و برابر بهو صنمی عظیم افزاشته بودند مهینه ایشان، صنمی زرین بجواهر مرصع کرده، و در دو چشم وی دو یاقوت روشن نشانده، و در پیش آن بتان طعامهای الوان نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایشند و مشرکان چون از عید گاه باز آیند بخورند، ابراهیم چون آن دید بر طریق استهزاء بتان را گفت: «أَلَا تَأْكُلُونَ» نمی خورید ازین طعامها که پیش شما نهاده اند؟ بتان جواب نمیدادند از آن که جماد بودند. ابراهیم گفت هم بر طریق استهزاء: «مَا لَكُمْ لَا تَتَّقُونَ» چه بوده است شما را که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید؟ آن گه تبر در نهاد و همه را خرد کرد، چنان که ربّ العزّه گفت: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا» ایشان را ریزه ریزه کرد، جذاذ بکسر جیم قراءت کسایی است یعنی کسرا و قطعاً، جمع جذیزه، و هو الهشیم مثل خفیف و خفاف، و ثقیل و ثقال و طویل و طوال. باقی قراء جذاذا بضم جیم خوانند، مثل الحطام و الرقات و معناه المجذوذ، ای المقطوع. «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» ای للکفار، و قیل للاصنام، فانه لم یکسر. همه را بشکست و بر آن نکال کرد، مگر آن بت مهینه ایشان که در جثه و صورت مهینه بود، از روی تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه را نشکست و تبر بر دست وی بست، و بقول بعضی از گردن وی در آویخت، «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» یعنی لعلهم اذا راوا ما باصنامهم من العجز و الهو ان يرجعون الی ابراهیم بالاقرار له و بالتوبه. و قیل يرجعون الی الله بالایمان و الاقرار بوحدانیته.

پس آن قوم چون از عید خویش باز گشتند و در بتخانه شدند و بتان را بدان صفت دیدند گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» ای لمن المجرمین. که کرد این نکال بر خدایان ما ظلم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تَاللَّهِ لَأُكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ». گفتند: «سَمِعْنَا فَنِي يَذُكُرُهُمْ» ای یعیبهم یسیبهم، «یُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ» آن جوانی هست که او را ابراهیم گویند، و ما می شنیدیم از وی که عیب خدایان ما میکرد و ایشان را ناسزا میگفت، ظن می بریم که این فعل اوست. این خبر با نمرود جبار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ» ای حیثوا به ظاهراً بمرئی من الناس. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» علیه بفعله و قوله، فیکون حجّة علیه، کرها ان یاخذوه بغير بیّنه، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت و بیّنات

کنند. این معنی را گفتند: «فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» و گفته اند معنی آنست که او را بر دیدار قوم عقوبت کنید، تا دیگران عبرت گیرند و چنین کار نکنند.

ابراهیم را حاضر کردند و او را گفتند: «أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْئَةِ يَا إِبْرَاهِيمُ» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؟ ابراهیم جواب داد و گفت: «بَلْ» یعنی نه من کردم، «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار، و هو اکبر منها فکسرهما، آن بزرگ و مهینه ایشان کرد، که خشم آمد وی را بآن که این کهنان را با وی پرستیدند. «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ» بپرسید ایشان را اگر سخن گویند تا جواب دهند که این فعل بایشان که کرد، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز و خواری و ناتوانی بتان بایشان نماید، و حجّت بر ایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند، از آن جهت که سخن نگویند و جواب ندهند. و این دلیلی روشن است که ربّ العالمین جلّ جلاله گویاست و نطق بر وی رواست سخن گوید و از وی سخن شنوند و او جلّ جلاله از دیگران سخن شنود و جواب دهد، و در قرآن عیب بتان کرد که نشنوند و جواب ندهند گفت: «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ كَوُّ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان كانوا يتطقون فسئلوهم. جعل اضافة الفعل اليه مشروطا بنطقهم، و لم يقع الشرط فلم يقع الجزاء. و قال فی ضمنه انا فعلت ذلك. معنی سخن قتیبی آنست که ابراهیم اضافت فعل که با صنم کرد بشرط نطق کرد، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی و این فعل وی کرده بودی، اکنون معلومست که وی قدرت نطق ندارد و چون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز بتان بایشان نماید و در ضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسایی وقف کند «بَلْ فَعَلَهُ». یعنی فعله، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیده اند و گفته اند این تأویل بر خلاف قول رسول (ع) است که رسول بر ابراهیم تقدیر کرد که سه جای سخن گفت بر خلاف راستی، و ذلک ما روی ابو هریره ان رسول الله (ص) قال: «لم يكذب ابراهيم الا ثلاث كذبات في ذات الله قوله: «إِنِّي سَقِيمٌ» و قوله: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و قوله. لسارة: «هذه اختي».

هر چند که اهل تأویل گفتند «إِنِّي سَقِيمٌ» ای ساسقم، یعنی عند الموت، و قيل أنى سقيم ای مغمتم بضاللتکم و قوله لسارة «هذه، اختي» یعنی فی الدین، این تأویل گفته اند لکن آن

نیکوتر که آن را کذب دانند چنان که رسول تقدیر کرد بر وی، و بیش از آن نیست که این زلّتی است از صغایر، و ربّ العالمین در قرآن جایها زلّات صغایر با انبیاء اضافت کرده، و روا باشد که ربّ العزه ابراهیم را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجّت را بر مشرکان هم چنان که یوسف را رخصت داد در آنچه با برادران گفت: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ و لم یکنوا سرقوا.

قوله: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ» ای فتفکروا فی قلوبهم، و رجعوا الی عقولهم «فَقَالُوا» ما تراه الّا کما قال. «إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» عبادتکم من لا یتکلّم، و قیل انتم الظالمون لابراهیم فی سؤالکم ایاه، و هذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسئلوها.

«ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» قال اهل التفسیر اجرى الله الحق على لسانهم فی القول الاول ثم ادركتهم الشقاوة فهو معنى قوله: «نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ». ای ثم ردّوا الی الکفر بعد ان اقرّوا على انفسهم بالظلم. یقال نکس المريض اذا رجع الی حالته الاولى، ربّ العزه بر زبان ایشان سخنی راست بر صواب راند، و گناه سوی خویش نهادند، اما شقاوت ازلی در رسید، و ایشان را با کفر خویش برد، اینست که الله تعالی گفت: «ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» ای ردّوا الی غیثم و اركسوا فيه فرکبوا رؤسهم، «لَقَدْ عَلِمْتُمْ» اینجا قول مضمّر است، یعنی فقالوا لقد علمت، «ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ» فکیف تأمرنا بسؤالهم.

آن گه حجّت بر ایشان متوجه گشت ابراهیم گفت: «أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً و لَا يَضُرُّكُمْ أَفَ لَكُمْ» تبا لکم و نننا «وَلَمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» احجار لا صنع لها، و لا نطق و لا بیان، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ا فلا تستحيون من عبادة من كان بهذه الصفة؟

فلما لزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب. «قَالُوا حَرِّقُوهُ و أَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ» باهلاک من یعبیها. «إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ» امرا فی اهلاکه. روایت کردند از ابن عمر که گفت آن کس که ایشان را ارشاد کرد بتحریق ابراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت نشین، نام وی هیزن، و قیل هیون. ربّ العزه او را بزمین فرو برد، هنوز می رود تا قیامت، پس نمرود جبّار گفت تا حظیره ای ساختند گرد آن دیوار بر آوردند طول آن شصت گز، و ذلک قوله تعالی: «قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَاناً، فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ» و گفت تا هر کسی از هر جانب همیشه کشیدند هم شریف و هم وضع یک ماه، و گفته اند چهل روز، و گفته اند یک سال، و

آن را بزرگ طاعتی می دانستند، تا آن حد که زن بیمار می گفت: لئن عوفیت لأجمعن الحطب لابراهیم. بعد از یک سال که هیمه جمع کردند آتش در آن زدند، آتشی عظیم بر افروختند و ابراهیم را دست و پای بستند و غل بر گردن نهاده در منجنیق نهادند تا با آتش افکنند، روایت کنند که آن ساعت فریشتگان آسمان آواز بر آوردند و هر چه در زمینست بیرون از ثقلین، و گفتند: ربنا لیس فی ارضک احد یعبدک غیر ابراهیم یحرقّ فیک فاذن لنا فی نصرته، فقال الله تعالی انه خلیلی لیس لی خلیل غیره و انا الهه، لیس له الهه غیری. فان استغاث بکم فاغیثوه و ان استنصرکم فانصروه، و ان لم یدع غیری، و لم یستنصر سوی و لم یستغث الاّ بی فخلّوا بینه و بینی.

و روی ان خازن الماء اتاه فقال یا ابراهیم ان اردت اخمدت النار فان خزائن المیاه و الامطار بیدی، و اتاه خازن الریح فقال ان شئت طیرت النار فی الهواء فان خزائن الریح بیدی، فقال ابراهیم لا حاجة بی الیکم.

ثم رفع رأسه الی السماء فقال: الهی انت الواحد فی السماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدک غیری، حسبی الله و نعم الوکیل. یا احد یا صمد بک استعین و بک استغیث و علیک اتوکّل لا اله الا انت سبحانک رب العالمین لک الحمد و لک الملک، لا شریک لک.

پس چون او را بیفکندند جبرئیل او را پیش آمد و گفت یا ابراهیم أ لک الحاجة؟ فقال اما الیک فلا. قال جبرئیل فسئل ربک فقال، حسبی من سؤالی علمه بحالی، فقال الله عزّ و جل: «یا نار کونی برداً و سلاماً» ای کونی ذات برد و سلامه، «علی ابراهیم» لا یکون فیها برد مضرّ و لا حرّ مودّ، قال ابن عباس: لو لم یقل سلاما لمات ابراهیم من بردها، و من المعروف فی الآثار انه لم یتبق یومئذ نار فی الارض الا طفتت فلم ینتفع فی ذلک الیوم بنار فی العالم ظنت انها تغنی و لو لم یقل علی ابراهیم بقیة ذات برد ابداء. و قال الحسن: قوله: «و سلاماً» هو تسلیم من الله عزّ و جل علی ابراهیم. و المعنی سلّم الله سلاما علی ابراهیم کقوله تعالی: «قالوا سلاماً» ای سلّموا سلاما، و مثله فی المعنی، فی سورة الصافات، «سلاماً علی ابراهیم». قال کعب الاحبار: جعل کل شیء یطفئ عنه النار الا الوزغ، فانه کان ینفخ فی النار، و لهذا امر النبی صلی الله علیه و سلّم بقتل الوزغ، و قال کان ینفخ علی ابراهیم.

سدی گفت: چون ابراهیم را باتش افکندند ربّ العزّه فریشتگان را فرستاد تا هر دو بازوی ابراهیم را بگیرند و او را باهستگی بر زمین نشانند، آنجا چشمه آب خوش پدید آمد و گل سرخ و نرگس بویا، و ربّ العزّه فریشته ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهیم تا با وی بنشست و مونس وی بود، و جبرئیل آمد و طنفسه ای آورد از بهشت، و آنجا بگسترانید و پیراهنی از حریر بهشت در وی پوشانید و او را بر آن طنفسه نشانند و جبرئیل با وی حدیث می کند و میگوید: ان ربّک یقول اما علمت ان النّار لا تضر احبائی. ای ابراهیم ملک تعالی میگوید، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشان را گزند نرساند. قال کعب: ما احرقت النّار من ابراهیم الا وثاقه. و قال المنهال بن عمرو: قال ابراهیم خلیل اللّٰه ما کنت ایاما قطّ انعم منّی من الایام الّتی کنت فیها فی النّار، ابراهیم گفت: در همه عمر خویش مرا وقتی خوشتر از آن نبود و روزگاری خوب تر از آن چند روز که در آتش بودم، هفت روز گفته اند که در آتش بود بقول بیشترین مفسران. پس نمرود بر بام قصر خویش نظاره کرد تا خود کار ابراهیم بچه رسیده است او را دید در آن روضه میان گل و نرگس و چشمه آب نشسته و گرد بر گرد آن روضه آتش زبانه میزد. آواز داد که یا ابراهیم! کبیر الّٰهک الّذی بلغت قدرته ان حال بینک و بین ما اری. ای ابراهیم بزرگ خدایی داری که قدرت وی اینست که می بینم و با تو این صنع نموده، ای ابراهیم هیچ توانی که ازین موضع بیرون آبی ناسوخته و رنج نارسیده؟ گفت توام، گفت هیچ می ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندی رسد؟ گفت نه، گفت پس بیرون آی تا با تو سخن گویم، و بروایتی دیگر نمرود گفت وزیران خویش را، بروید و ابراهیم را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی هیچ گمان آتشی بدان عظیمی که کوه بدان بگدازد وی در آن نسوزد؟

نمرود گفت: من خوابی عجیب دیدم چنان دانم که وی نسوخته است. بخواب نمودند مرا که دیوارهای حظیره ای که ما بنا کردیم بیفتادی و ابراهیم بی رنج بیرون آمدی، و پس ما او را طلب کردیم و نیافتیم پس نمرود از بام قصر خویش بوی نظر کرد و او را چنان دید و بیرون خواند، و ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت: من الرجل الّذی رأیته معک فی مثل صورتک قاعدا الی جنبک؟ آن که بود که با تو نشسته بود مردی هم بصورت تو؟ ابراهیم

گفت فریشته ظلّ بود خداوند من فرستاد او را بر من تا مرا مونس باشد، گفت ای ابراهیم مهربان خدایی داری و کریم، که با تو این همه نیکویی کرد بآن که تو وی را می‌پرستی. ای ابراهیم من میخواهم که چهار هزار گاو از بهر وی قربان کنم، ابراهیم گفت: اذا لا یقبل الله منك ما کنت علی دینک حتی تفرقه الی دینی. خدای من از تو قربان نپذیرد تا بر دین خویشی پس اگر با دین من آبی و او را توحید گویی بپذیرد، نمرود گفت: لا استطیع ترک ملکی، و لکن سوف اذ بحهاله، فذبحها، پس نمرود دست از ابراهیم برداشت و نیز تعرض وی نکرد، و وبال کید وی هم بوی بازگشت و ذلک قوله: «وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ» ای خسروا السعی و النفقة و لم یحصل لهم مرادهم. و قیل معناه انّ الله ارسل علی نمرود و قومه البعوض فاکلت لحومهم و شربت دماء هم و دخلت واحدة فی دماغه فاهلکته.

«وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» محمد بن اسحاق بن یسار گفت: پس از آن که الله تعالی با ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومید و خاکسار گشت جماعتی بوی ایمان آوردند یکی از ایشان لوط بود و هو لوط بن هاران بن تارخ، و هاران هو اخو ابراهیم.

و قیل لهما کان اخ ثالث و هو ناخور بن تارخ و هو ابو توییل و توییل ابو لایان، و رتقا بنت توییل امرأة اسحاق بن ابراهیم ام یعقوب، و لیان و راحیل زوجتا یعقوب ابتنا لایان، و همچنین ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بوحی آسمان. و اوّل وحی که بابراهیم آمد این بود، و ساره دختر مهین هاران بود عمّ ابراهیم. و بعضی مفسران گفتند که ساره دختر ملک حرّان بود، مفسران گفتند ابراهیم برفت از زمین عراق بجایی که آن را کوئی گویند بزمین شام، و با وی لوط بود و ساره، اینست که ربّ العزّه گفت: «فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي». و قال تعالی: «وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» یعنی نجیناه من نمرود و قومه. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» یعنی الشام.

بارک الله فيها بالخصب و کثرة الاشجار و الثمار و الانهار و منها بعث اکثر الانبياء. قال ابی بن کعب: سمّاها مبارکة لانه ما من ماء عذب الا و ینبع اصله من تحت الصخرة التی هی بیبت المقدس.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّها ستکون هجرة

بعد هجرة فخبّار النَّاس إلى مهاجر ابراهيم».

و عن معمر عن قتاده ان عمر بن الخطاب قال لكعب: أأ تتحول الى المدينة فيها مهاجر رسول الله وقبره؟ فقال له كعب يا امير المؤمنين انى وجدت فى كتاب الله المنزل ان الشام كنز الله فى ارضه و بها كنزه من عباده. و عن قتاده قال: الشام دار عقار الهجرة و ما نقص من الارض زيد فى الشام و ما نقص من الشام زيد فى فلسطين و هى ارض المحشر و المنشر و بها يجمع النَّاس و بها ينزل عيسى بن مريم و بها يهلك الله الدجال.

و حدث ابو قلابة ان رسول الله (ص) قال: «رأيت فيما يرى النَّائم كان الملائكة حملت عمود الكتاب فوضعه بالشام فادلته ان الفتنة اذا وقعت كان الايمان بالشام.

و عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (ص) «طوبى للشام، فلنا لاي ذلك يا رسول الله؟ قال لان ملائكة الرَّحمن باسطة اجنحتها عليها.

قوله: «و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً» النافلة هاهنا ولد الولد يعنى به خاصة يعقوب، لان الله تعالى اعطاه اسحاق بدعائه حيث قال رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ، و زاده يعقوب ولد الولد، و النافلة الزيادة. و قال مجاهد و عطاء معنى النافلة، العطية و هما جميعا من عطاء الله عز و جل نافلة اى عطاء. فعلى هذا، نقول تعود النافلة اليهما جميعا و على القول الاول تعود الى يعقوب وحده. «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» اى ابراهيم و لوطا و اسحاق و يعقوب جعلناهم انبياء، و قيل امرنا هم بالصلاح فصلحوا «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً» يعنى انبياء يقتدى بهم فى الخير «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» اى يدعون النَّاس الى ديننا بوحينا و اذنا. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» اى اوحينا اليهم ان افعلوا الخيرات، قيل ما فيه رضا الله فانه من الخيرات، «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ» يعنى و ان اقيموا الصلاة و آتوا الزكاة، و حذفت هاء الاقامة لما فى الاضافة من الدلالة عليها. «وَكَاْنُوا لَنَا عَابِدِينَ» خاشعين غير مستكبرين.

«وَلُوطًا آتَيْنَاهُ» يعنى و آتينا لوطا، «حُكْمًا وَ عِلْمًا» و قيل و اذكر لوطا آتيناها حكما. الحكم فى القرآن على وجهين: احدهما بمعنى القضيّة كقوله: «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» و الثانى بمعنى الحكمة تجده فى مواضع من القرآن و هو هاهنا من هذه الوجه، تقول حكم و حكمة كما تقول نعم و نعمة. و علما بمعنى فقها بدين الله، و قيل حكما و علما، اى النبوة و

الكتاب. «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ» ای من اهل القرية كقوله: «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ» ای عتس اهلهما، و القرية سدوم «الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» ما كره الله، من اللواط و قطع السبيل، و اتيان المنكر من التضارط في الاندية، و خذف الناس بالبنادق. «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ» شرارا، «فَاسْقِينِ» خارجين عن طاعة الله، «وَأَدْخَلْنَاهُ» يعنى لوطا، «فِي رَحْمَتِنَا» فنجيناها بها، و قيل ادخلناه في النجاة و الخلاص من قومه. «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» المطيعين لامر الله. «وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ» ای من قبل ابراهيم و لوطا، «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» ای اجبناه الى ما سأل. يعنى قوله: «لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا». «فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ» ای اهل بيته. «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ». قال ابن عباس: من الغرق و تكذيب قومه و اذاهم، و قيل من شدة البلاء لانه كان اطول الانبياء عمرا و اشدهم بلاء. و الكرب، اشد الغم.

«وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ» يعنى انجيناها من القوم، و قيل من هاهنا بمعنى على ای نصرناه على القوم. «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ» فاهلكناهم بالماء. «أَجْمَعِينَ» صغيرهم و كبيرهم، ذكرهم و انثاهم.

التوبة الثالثة

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ»، خداوند ان معرفت بزبان اشارت گفته اند، در معنى اين آيت، ر شده ما كاشف به روحه قبل ابداعها قلبه، من تجلى الحقيقة. ابراهيم خليل هنوز در كتم عدم بود كه خياط لطف صدره توحيد وى دوخته بود، هنوز قدم در دائره وجود نهاده بود كه پيلور فضل شربت نوشاگين وى آميخته بود، لا جرم چون در وجود آمد هم در بدایت نشو او آفتاب خلت تاييدن گرفت ينابيع علوم و حكم در صحن سينه او گشادند، نور هدايت در حال صبى تحفه نقطه وى گردانيدند، كمر كرامت بر ميان او بستند او را بمحلى رسانيدند كه مقدّسان ملاً اعلى انامل تعجب در دهن حيرت گرفتند گفتند: الهنا جانهاى ما در غرقابست از آن الطاف كرم و انواع تخصيص كه از جناب جبروت روى بخليل نهاده، تا از درگاه عزت ذى الجلال ندا آمد كه: ای ملاً اعلى اگر ما آن آتش كه در كانون جان خليل نهان کرده ايم بصحرا آريم از شرر آن كونين و عالمين بسوزيم، آن مهجور درگاه عزت نمرود خاكسار خواست كه ملك خلت خليل بر هم شكند و سپاه عصمت وى را منهزم كند، آتشی افروخت كه تا خليل را بسوزد و جز

جان و دل خود را در آن آتش کباب نکرد، و جز قاعده دولت خویش خراب نکرد، آن ساعت که خلیل را بآتش انداختند و آتش بروستان گشت او در میان آن ریاض و انوار و ازهار تکیه زده و نظاره صنع الهی میکرد که دختری از آن نمرود بر بام کوشک آمد اطلاع بگیرد خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته، روی سوی آسمان کرده گفت یا اله الخیل ما الطفک بخلیلک کن بی لطیفاً. ای خدای خلیل در خلیل خود نظر لطف کرده‌ای بلطف خود نواخت بر وی نهاده‌ای یک نظر لطف نیز در کار من بیچاره کن و نعمت خود بر من تمام کن، آن مخدّره را بر دیدار خلیل وقت خوش گشت درد عشق دین ناگاه سر از نقطه جان وی بر زد، در خاک حسرت می‌غلتید و با وقت خویش ترنمی می‌کرد، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و حواشی دویندند و نمرود را خبر کردند گفتند: ایها الملک جنّت الحرّة. ای ملک تعجیل کن که دخترت دیوانه گشته در خاک می‌غلند و فریاد می‌کند و جامه بر خود پاره میکند نمرود پای تهی از تخت خویش بیامد تا ببالین دختر، چون بر بالین او نشست دختر بگوشه مقنعه روی خویش از پدر بپوشید گفت: ای پدر سر و طلعت تو جنابت کفر دارد و این دیده من طهارت یافته از مشاهده خلیل الله، نباید که دیگر بآن ملوٲ شود. گفت ای ماهروی پدر خلیل الله کیست؟ گفت: ابراهیم. نمرود چون این سخن بشنید دو دست بر فرق خویش زد گفت ما آتشی برافروختیم که ابراهیم را در آن بسوزیم، ندانستیم که دل و جان خویش را در آن کباب میکنیم. گفت ای دختر اگر دیوانه گشته‌ای تا بغل و زنجیرت ببندند؟ گفت چون از اغلال و انکال دوزخ نجات یافتم بغل آهنین تو اندوه نخورم، گفت ای دختر اگر جز ز من خدایی دیگر گیری ترا هلاک کنم. گفت: الّذی خلقنی فهو الهی. خدای من اوست که مرا آفرید، نسب تو و مشتی خاکست اگر خواهی بکش و اگر خواهی بگذار این جان پاک از این مشکاة آلوده بنسب نمرودی بل تا بر آید، او مرغیست تا بر کدام درخت آشیانه می‌یابد. ای جوانمرد کسی که در حرم عنایت ازلی شد هرگز غوغای محنت ابدی گرد دولت سردمی او نگرده. دختر همان نظاره میکرد که پدر کرد، دختر را سبب هدایت بود و پدر را شقاوت بیفزود. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا» اصحاب معارف و ارباب حقایق را درین آیت رمزی دیگر است،

گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را در منجنیق نهاد خلیل نیز سرّ خویش در منجنیق مشاهدت نهاد، راست که بنزدیک آتش نمرود رسید از سوز شهود حق خواست که آه کند و آتش نمرود را تباه کند، ندا آمد که: «یا نار!» ای آتش شهودی! «کُونی بَرْدًا» بر آتش نمرودی سرد باش سلطنت خود بر وی مران که ما قضا کرده ایم که از میان آتش بستانی پر از هار و انوار بر آریم کرامت خلیل خود را و اظهار معجزه وی را و اگر تو آن را تباه کنی بستان نباشد و معجزه پیدا نگرده، سرد باش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید. لطیفه دیگر شنو ازین عجیتر، نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلیلست.

نفس آتش هوی بر افروخته و دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز یک گام نرفته که عقل چون شیفتگان می آید بجاکاری دل که: هل لك من حاجة؟ دل جواب میدهد: اما الیک فلا. ای عقل یاد داری که ترا گفتند بیا بیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فرو ماندی؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل بآتش هوی فرو آید فرمان در آید که: «یا نار کُونی بَرْدًا» ای آتش هوی سرد باش بر دل که او خود سوخته محنت ماست، ففی فؤاد المحبّ نار هوی.

سوخته را دیگر باره نسوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد و از میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید با صد هزار بدایع و لطائف انواع ازهار و اشجار پر ثمار، بر هوای بوستان سبحان افضل می ریزد باران اقبال، بر نفس باران کفایت تا ازو طاعت و وفا روید، بر دل باران هدایت تا ازو شوق و صفا روید، بر زبان باران لطافت تا ازو حمد و ثنا روید، بر چشم باران کرامت تا ازو رؤیت و لقا روید.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ» و یاد کن داود و سلیمان را، «إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» که داوری می بریدند در آن کشتزار، «إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ» که چرا کرد در آن شب. «عَنَّمُ الْقَوْمُ» گله گوسفند قومی دیگر، «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (۷۸) و ما داوری بریدن ایشان را

آنجا بودیم باگاهی و دانش.

«فَهَمَّانَهَا سُلَيْمَانَ» دریافت داوری سلیمان را دادیم، «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» و هر دو را حکمت و علم دادیم، «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ» و نرم کردیم و فرمان بردار کوهها را با داود، «يُسَبِّحُنَّ وَالطَّيْرَ» تا کوه و مرغ می ستودند با داود که مرا میشود، «وَكُنَّا فَاعِلِينَ» (۷۹) و کردیم از نیکوکاری آنچه کردیم و توانایان بودیم بر کرد آنچه کردیم. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» و در آموختیم داود را زره کردن از بهر شما، «لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا نگه داریم شما را بآن از گزند سخت شما، «فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (۸۰) مرا سپاس دار هستید؟

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» و نرم کردیم و فرمانبردار سلیمان را باد عاصف، «تَجْرِي بِأَمْرِهِ» می رفت و می برد بفرمان او، «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» بزمین مقدسه ای که ما برکت کردیم در آن، «وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (۸۱) و ما بهمه چیز دانائیم همیشه. «وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوضُونَ لَهُ» و از دیوان او را غواصان دادیم «وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ» و جز از آن هر کار که میخواست میکردند. «وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» (۸۲) و می کوشیدیم ایشان را تا آنچه میکردند تباه نکردند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» و یاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را، «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ» که گزند رسید بمن. «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۸۳) و تو بخشاینده تر بخشایندگانی. «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» باز بردیم آن گزند که بود باو. «وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِنْهُمُ مَعَهُمْ» و باو دادیم. کسان او و هم چندان دیگر با ایشان، «رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» بخشایشی از نزدیک ما، «وَذِكْرَى لِّلْعَابِدِينَ» (۸۴) و یادگاری امت محمد را. «وَأِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ» و یاد کن اسماعیل را و ادریس را و ذا الکفل را، «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۸۵) همه از شکیبایان بودند. «وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا» و در آوردیم ایشان را در نبوت خویش. «إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۸۶) که ایشان از نیکان بودند.

النبوة الثانية

قوله: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ» داود بن ایشا از فرزندان یهود ابن یعقوب بود، مردی کوتاه زرد

روی باریک تن دلاور لشکر شکن، هرگز روی از دشمن بنگردانیده و در هیچ وقعه‌ای بی فتح و بی ظفر باز نگشته، و قوت وی چنان بود که در روزگار شبانی در ابتداء جوانی شیر را و پلنگ را بگرفتی و دهن وی از هم بر دریدی. عمر وی صد سال بود ملک وی چهل سال بود، و ابتداء ملک وی بعد از قتل جالوت بود هفت سال، و بنو اسرائیل بعد از یوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که او را شدند.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): «الزرقه یمن و کان داود (ع) ازرق»، ربّ العزّه با وی کرامتها کرد او را ملک داد و علم و حکمت و نبوت، و او را کتاب زبور داد صد و پنجاه سوره بلغت عبرانی، در آن ذکر حلال و حرام نبود و حدود و احکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت و حکمت بود، و صد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث و سرگذشت بنی اسرائیل و غیر ایشان بود، و داود را صوتی خوش بود و نعمتی دلربای، هر گه که زبور خواندی بصحرا رفتی و علماء بنی اسرائیل با وی صف کشیده و دیگر مردمان از پس علما صف کشیده و جن از پس مردمان و شیاطین از پس جن و از پس ایشان وحوش و ددان بیابان گوشها فرا داشته و مرغ در هوا پروا پر زده، چون داود زبور خواندن گرفتی ایشان همه سماع کردند و آب روان در جوی بایستادی و باد فرو گشاده ساکن گشتی از لذت نغمه داود. قال ابن مسعود: اعطاه الله علم الحکم و البصر فی القضاء و کان لا یتنتع فی القضاء بین الناس. او را در حکم کردن و داوری بریدن میان مردم بصیرت بر کمال بود و دانش تمام، و ربّ العزّه بر وی منت نهاده و گفته: «یا داودُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ».

ابن عباس و قتاده و زهري گفتند: دو مرد آمدند و از داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان. برزبگر گفت این شبان گوسفندان خویش را فرا کشتزار من گذاشت تا همه تباه کرد و از آن هیچیز بنماند، داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به برزگر داد بعوض آنکه زرع وی تباه کرده بود، آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بر گذشتند و سلیمان هنوز کودک بود یازده ساله، گفت داود شما را چون حکم کرد؟ ایشان سلیمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد، سلیمان گفت اگر این حکم من کردمی و ولایت قضا مرا بودی من جز زان حکم کردمی

داود او را بخواند گفت تو حکم ایشان چون کنی؟ گفت گوسفندان یک چندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباه کرده بودند تا بدر و نسل آن منتفع می شود و صاحب غنم تخم کارد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب خویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش، داود گفت: اصبت. صواب اینست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت، آورده اند که بعاقبت چون گوسفندان با خداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود و زرع متلف هر دو قیمت کردند برابر آمد، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ» یعنی و اذکر داود و سلیمان حین حکما فی الحرث. قال اهل اللغة: الحرث القاء الحبّ فی الارض للزرع. و قال مسروق: الحرث هاهنا، الکرّم. و قال ابن مسعود. فی جماعة کان کرما تدلّت عنا قیده. «إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ» النفس. الرعى باللیل بلا راع، و الهمل بالنهار بلا راع، و المعنی اذ دخلت غنم القوم فی حرث قوم لیلا فرعته و افسدته. «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»، الضمیر یعود الی داود و سلیمان و الخصمین، و قیل الی داود و سلیمان فجمع كما جمع فی قوله: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ يَرِيدُ اخْوِينَ»، اما حکم اهل اسلام درین مسأله امروز آنست که هر چه ماشیه فرا گذاشته بروز تباه کند از مال غیرى، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباه کند بر وی ضمان بود از بهر آن که بعرف و عادت اصحاب زرع بروز زرع خویش نگه دارند، و اصحاب مواشى بشب ماشیه خویش بچرا نگذارند و با مراح برند، و فی ذلک ما روی الزهرى عن حزام بن بحیصه ان ناقه للبراء بن عازب دخلت حائطا لبعض الانصار فافسدته فرفع ذلك الی رسول الله (ص) فقرأ هذه الآیة ثمّ قضی علی البراء بما افسدت الناقه.

و قال: «علی اصحاب الماشیة حفظ الماشیة باللیل، و علی اصحاب الحوائط حفظ حیطانهم و زروعهم بالنهار».

و اما اصحاب الرأى فانهم ذهبوا الی ان المالك اذا لم یکن معها فلا ضمان علیه فیما اتلفت ماشیته لیلا کان او نهارا.

قوله: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» ای عَلَّمْنَا الْقِضِيَةَ وَ الْهَمَّانَا سُلَيْمَانَ دُونَ دَاوُدَ.

«وَ كُلًّا» یعنی داود و سلیمان، «آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا». قال الحسن: لو لا هذه الآیة لرأيت

الحکام قد هلکوا و لكن الله تعالی حمد هذا بصوابه و اثنی علی هذا باجتهاده.

خلاف است میان علما که داود و سلیمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنصّ.

قومی گفتند باجتهاد کردند و پیغامبران را اجتهاد رواست همچون دیگران، و اجتهاد داود اگر چه خطا آمد خطا بر ایشان رود، اَلَا أَنَّهُمْ لَا يَقْرُونَ عَلَيْهِ. قومی دیگر گفتند داود و سلیمان حکم که کردند بنصّ کردند و بوحی نه باجتهاد، ایشان را حکم کردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی اند از اجتهاد بوحی منزل، و به قال تعالی: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»، اجتهاد کسی کند که نصّ نیابد و وحی بوی نیاید، و داود اگر چه حکم بنصّ کرد نصّی دیگر بسلیمان فرو آمد که آن را منسوخ کرد و حکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت، اما علماء دین بیرون از پیغامبران روا باشد که اجتهاد کنند در حوادث، چون در حوادث نصّ کتاب و سنت نیابند و اگر در اجتهاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلک ما روی عمرو بن العاص أنه سمع رسول الله (ص) يقول: «إذا حکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، و اذا حکم فاجتهد فاخطأ فله اجر لم یرد به أنه یؤجر علی الخطاء بل یؤجر علی اجتهاده فی طلب الحق لأن اجتهاده عبادة و الاثم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جهده».

روی عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریره أنه سمع رسول الله (ص) يقول: «كانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احديهما فقالت صاحبتهما انما ذهب بابنک و قالت الأخرى انما ذهب بابنک، فتحاکما الی داود ففضی به للکبری فخرجتا علی سلیمان و اخبرتا فقال ائتونی بالسکین اشقه بینهما فقالت الصغری لا تفعل یرحمک الله هو ابناها، ففضی به للصغری.

فذلک قوله: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا».

«وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ» فيه تقدیم و تأخیر، تقدیره و سَخَّرَ الْجِبَالَ، «وَ الطَّيْرَ» يسبّحن مع داود كقوله: «يا جبال أوبي معه» معنی آنست که داود تسبیح کردی و ثناء الله گفتمی، کوه با وی هم چنان تسبیح میکرده و ثنا میگفتمی، تسبیحی که مردم می شنیدند و بسمع ایشان میرسید، ابن عباس گفت: کان يفهم تسبیح الحجر و الشجر. داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته اند که داود را فترتی بود در تسبیح ربّ العزّة او را تسبیح کوه و

مرغ بشنوانید تا او را نشاط تسبیح خاستی و بعشق پیش شدی، و قیل تسخیر الجبال له أنّها كانت تسیر معه اذا سار و تقف اذا وقف، و قیل تسیر اذا شاء، و تقف اذا شاء، و قال الحسن: جمیع ما خلق الله من الجبال و الطیر كانت تسبّح مع داود بالعداة و العشی. «وَكُنَّا فَاعِلِينَ» أنّما قال ذلك لأنه ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر، قال محمد بن علی: جعل الله الجبال تسلیة للمحزونین و انسا للمکروبین الا تراه یقول: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ». قال و الانس الّذی فی الجبال هو أنّها خالیة عن صنع الخلائق فیها باقیة علی صنع الخالق لا اثر فیها المخلوق فیوحش، و الآثار الّتی فیها آثار الصنع الحقیقی من غیر تبدیل و لا تحویل.

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لأنّها تلبس، و هو فی اللغة اسم لكلّ ما یلبس و یستعمل فی الاسلحة کلّها درعا كان او سیفا او رمحا، و هو بمعنی الملبوس، كالحلوب بمعنی المحلوب و الركوب بمعنی المركوب. قال قتادة: أوّل من صنع الدرّع داود و أنّها كانت من قبل صفائح فهو أوّل من سردها و حلّقها فجمعت الخفّة و التحصین.

سبب زره گری داود آن بودی که داود پیغامبر بود و پادشاه، و او را عمال و متصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی و تعرّف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا بر چه سیرت زندگانی میکنند و با رعیت عدل می کنند یا جور، و نیز هر کسی را پرسیدی، داود چه مردی است و بر خلق خدای پادشاهی چون میراند؟ شبی از شبها جبرئیل او را پیش آمد بصورت بشر، داود از وی پرسید که داود چه مردی است؟ و چون شناسی او را؟

جبرئیل گفت نیک مردی است و پسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به بودی، گفت چیست آن خصلت؟ گفت: یاأکل من بیت المال المسلمین. از بیت المال مسلمانان میخورد، داود از آنجا بازگشت و بمحراب خویش باز شد و دعا و تضرع کرد و از الله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد، ربّ العزّه دعاء وی اجابت کرد و او را زره گری در آموخت.

فذلك قوله: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ»، جای دیگر گفت: «وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ» معنی

آنست که آهن او را مسخر و نرم کردیم، تا چنان که خواست بی آلت و عدت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد، و از آن زره میساخت. روزی لقمان حکیم پیش وی نشسته بود و او زره میکرد لقمان نمی دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبر همی کرد و نمی دانست و نمی پرسید تا داود از آن فارغ گشت، برخاست و در پوشید و گفت: نعم القمیص هذا للرجل المحارب. فعلم لقمان ما یراد به، فقال الصمت حکم و قلیل فاعله.

«لِتُحْصِنَكُمْ» بنون قراءت ابو بکر است از عاصم، اضافت فعل با حق است جلّ جلاله یعنی و علمناه لئحفظکم و نحفظکم به عند ملاقاته اعدائکم من القتل. و گفته اند من اینجا بمعنی فی است، یعنی لئدفع السلاح عنکم فی حالة الحرب. ابن عامر و حفص، «لتحصنکم» بتاء خوانند و باین قراءت فعل لبوس راست و التأنیث لاجل المعنی لانّ اللبوس، الدرّع، و الدرّع مؤنّثه. و روا باشد که فعل صنعة را بود، ای لتحصنکم الصنعة. باقی قرّاء و روح از یعقوب، «لیحصنکم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدا را بود، ای علمه الله لیحصنکم. و روا بود که فعل لبوس را بود، و اللبوس فعول بمعنی مفعول اراد الملبوس، ای لیحصنکم الملبوس، فذكر الفعل علی اللفظ. و روا بود که فعل داود را بود لانّ الهاء فی قوله: «عَلَّمْنَاهُ» راجعة الیه. ای علمناه داود صنعة لبوس لیحصنکم بمصنوعه «مِنْ بَأْسِكُمْ». و روا بود که فعل تعلیم را بود. ای علمناه لیحصنکم التعلیم. «فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» نعمی بطاعة الرسول و هذا نوع من انواع الامر، معناه اشكروا، كقوله: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» ای انتهوا. و كقوله: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ای اسلموا. و فی الحدیث. هل انتم تاركو لی اصحابی. ای اتركو لی اذاهم.

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ» یعنی و سخرنا لسليمان الریح، الریح هواء متحرک و هو جسم لطيف يتمتع بلطفه من القبض عليه و يظهر المحسّ بحركته، يذکر و يؤنث. «عاصفة» نصب علی الحال و العصف شدّة حركة الریح يقال، عصفت الریح فهي عاصفة و عاصف اذا اشتدت، «تَجْرِي بِأَمْرِهِ» ای بامر سليمان. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» یعنی الشام، و ذلك أنّها قد كانت تجرى لسليمان و اصحابه حيث شاء سليمان ثم تعود الى منزله بالشام. و هب منبه گفت: سليمان بن داود پیغامبری غازی بود پیوسته در غزات بودی تا شهرها بگشاد و

ملوک عالم را همه در تحت قهر خویش آورد و ملک وی بهمه جهان برسید. مقاتل گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند یک فرسنگ طول آن و یک فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته و تختی زرین ساخته در میان بساط، و گرد بر گرد آن تخت سه هزار کرسی زرین و سیمین نهاده. سلیمان بر آن تخت نشست و انبیاء بر آن کرسیهای زرین و علما بر کرسیهای سیمین و از پس ایشان عامه مردم و از پس عامه مردم جن و شیاطین صفها بر کشیده و مرغان در هوا جمع آمده و پر در پر کشیده چنان که آفتاب بر سلیمان و اصحاب وی نتافتی. ابن زید گفت: سلیمان را مرکبی بود از چوب ساخته و آن مرکب را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه، جن و انس در آن خانه‌ها نشسته و عدت و آلت حرب در آن نهاده و زیر هر رکنی هزار شیطان بداشسته تا آن مرکب بر می‌داشتند، سلیمان چون خواستی که بر نشیند با دعا صف را فرمودی تا آن مرکب و آن بساط و مملکت وی بر دارد و بر هوا برد، چون بر هوار است بیستادی باد رخا را فرمودی تا در روش آرد بامداد یک ماهه راه برفتی و شبانگاه یک ماهه، چنان که در قرآنست: «عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ».

وهب منبه گفت ما را خبر کردند که در نواحی دجله در منزلی از منزلهای نبشته‌ای یافتند که کسی از اصحاب سلیمان نبشته بود، اما من الجن و اما من الانس. یا جنی نوشته بود یا انسی: نحن نزلناه و ما بنیناه و مینیا وجدناه غدونا من اصطرخر فقلناه و نحن رائحون منه فبائنون بالشام ان شاء الله. معنی آنست که ما درین منزل فرو آمدیم و بنا نکردیم و خود بنا ساخته دیدیم بامداد از اصطرخر برفته و درین منزل قیلوله کرده و بر عزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم و شب را بشام باشیم. و روی آن سلیمان سار من ارض العراق غادیا فقل بمدینة مرو و صلی العصر بمدینة بلخ، تحمله و جنوده الريح و تظلمهم الطیر، ثم سار من مدینة بلخ متخللا بلاد التبرک ثم جازهم الی ارض الصین یغدو علی مسیره شهر و یروح علی مثل ذلک، ثم عطف یمنة عن مطلع الشمس علی ساحل البحر حتی اتی ارض القندهار و خرج منها الی مکران و کرمان ثم جاوزها حتی ارض فارس فنزلها ایاما و غدا منها بعسکر ثم راح الی الشام و کان مستقره بمدینة تدمر و کان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوها له بالصفاح و العمد و الرخام الأبيض و الاصفر.

وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ اى كنا فى الاول بكل شىء عالمين، فقدَرناها و دَبَرناها على ما توجهه الحكمة، و اعطينا كل نبى ما تقوم به الحجة و تنقطع به المعذرة و ما هو داع الى الايمان و ابلغ فى الاتقياد و الازعان. و قيل معنا، عَلِمْنَا ان ما نعطى سليمان من تسخير الريح و غيره يدعوه الى الخضوع لربه «وَمِنَ الشَّيَاطِينِ» اى و سَخَرْنَا من الشياطين، «مَنْ يَغْوُصُونَ لَهُ» يقال من للواحد و الجمع و الذكر و الانثى، يغوصون اى يدخلون تحت الماء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر. وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ اى دون الغوص. و هو ما ذكر الله تعالى «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلَ» الاية. «وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» حتى لا يخرجوا من امره، و قيل حفظناهم من ان يفسدوا ما عملوا. و فى القصة ان سليمان كان اذا بعث شيطانا مع الانسان ليعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله، اشغله بعمل آخر لئلا يفسد ما عمل و كان من عادة الشياطين انهم اذا فرغوا من عمل و لم يشغلوا بعمل آخر حربوا ما عملوا و افسدوه.

«وَ اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ» ايوب بن آموص بن تارخ بن روم بن عيص بن اسحاق بن ابراهيم و كانت امه من ولد لوط بن هاران و زوجته رحمة بنت افرائيم بن يوسف بن يعقوب. و هب بن منبه گفت: ايوب پادشاه بود و پيغامبر در نواحى شام، و او را ملك و مال فراوان بود از هر صنفى و از هر جنسى از اين ضياع و عقار نهمار و از اين چهارپايان چرندگان و باركيران و از اين غلامان و خدمتكاران، و فرزندان داشت از اين جوانان و نورسيدگان و با اين همه مال و نعمت مردى بود پارسا و متورع و نيكو سيرت درویش‌نواز، مهمان‌دار. با درويشان نشستى و غريبان را نواختى نعمت الله تعالى را شکر كردى و بر درگاه حق جل جلاله بر طاعت و عبادت مواظبت نمودى. ابليس مهجور وى را در ميان كام و نعمت دنيا بر صفت و سيرت پاكان و پارسايان مى‌ديد، بر وى حسد برد خواست كه او را در غرت و غفلت كشد چنان كه دنيا داران و مترفان باشند بر وى دست نمى‌يافت و كار از پيش نميشد، و ابليس را آن گه بر آسمان راه بود و او را برفع عيسى از چهارم آسمان باز داشتند و بيعت مصطفى (ص) از آن سه ديگر باز داشتند.

اکنون از همه آسمانها محجوبست هم او و هم لشکر و حشم او، اِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ. اما بروزگار ايوب محجوب نبود و در آسمانها از فرشتگان ثنا و مدح

ایوب می شنید، و فریشتگان از جبرئیل شنیده بودند و جبرئیل از حق جل جلاله شنیده بود. ابلیس آن گه حسد برد بر ایوب گفت بار خدایا اگر مرا بر مال او مسلط کنی او را بغفلت و کفران در کشم، فرمان آمد از جبار کاینات: انطلق فقد سلطک علی ماله.

رو که ترا بر مال وی مسلط کردم، ابلیس بیامد و آن مرده شیاطین دیوان سستنه را بر انگیخت تا آن مال وی را جمله نیست کردند و بتلف بردند و بعضی را بسوختند و بعضی را بصیحه بکشتند و بعضی را بباد بر دادند و نیست کردند چون خبر بایوب رسید گفت هو الذی اعطی و هو الذی اخذ الحمد لله حین اعطانی و حین نزع منی، عریانا خرجت من بطن امی و عریانا اعود فی التراب، و عریانا احشر الی الله عز و جل. ابلیس نومید و خاسر بازگشت و باسماں باز شد گفت: بار خدایا ایوب چنان داند که او را بفرزندان و بنفس خویش برخوردار است و تو مال بوی باز دهی از آن بفتنه نیفتاد، اگر مرا بر فرزندان وی مسلط کنی او را بفتنه مضله افکنم، گفت: رو که ترا بر فرزندان وی مسلط کردم، هفت پسر داشت و هفت دختر جمع شده در قصر خویش، ابلیس و حشم وی آمدند و آن قصر بسر ایشان فرو آوردند و همه را هلاک کردند ایوب چون خبر هلاک فرزندان بوی رسید طاقتش برسید و صبر از وی برمید زار بگریست و قبضه ای خاک بر سر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمد توبه کرد و عذر خواست و الله تعالی او را عفو کرد، ابلیس نومید از وی بازگشت و گفت بار خدایا اگر مرا بر تن وی مسلط کنی او را از راه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحود آرد، گفت: رو که ترا بر تن وی مسلط کردم مگر بر دل که محل معرفت و فکر است و بر زبان که محل تسبیح و ذکرست، ابلیس بیامد و او را در نماز یافت بادی در بینی وی دمید که بهمه تن او برسید و قرحه ها و بثرها در اندام وی پدید آمد حکه و خارش بر وی افتاد همی خارید و می خراشید تا همه تن وی مجروح گشت و خونابه و صدید از وی روان شد، پس خورنده در وی افتاد و بوی ناخوش از وی دمیدن گرفت مردم از وی نفرت گرفتند و او را از شهر بیرون بردند و در کناسه ای بیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده بودند نام ایشان یفن و یلدد و صافر، این سه کس چون او را بر آن صفت دیدند در وی بتهمت افتادند بشخص از وی برگشتند، اما بر دین وی می بودند و با وی هیچکس بنماند مگر رحمه عیال وی. و درین بلا هژده سال

بماند، و گفته‌اند هفت سال و گفته‌اند سه سال و گفته‌اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز. و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب وی که از وی برگشتند کهل بودند و ایوب را تعبیر کردند گفتند: تب الی اللّٰه سبحانه من الذنب الّذی عوقبت به. یکی دیگر با ایشان بود جوانی حدیث السنن، بایوب ایمان آورده و او را تصدیق کرده، آن کهول را ملامت کرد بان تعبیر که کردند، گفت: حرمت ایوب را نداشتید و راستی و صواب در سخن بگذاشتید، و رای صائب از دست بدادید بآن تغییر که کردید نه بوقت خویش و نه بجای خویش، نمیدانید که ایوب پیغامبر خداست، گزیده و صفوت و پسندیده خدای تعالی است، هرگز کاری بخلاف فرمان نکرده و از جاده دین قدم بیرون نهاده بیش از آن نیست که بلائی عظیم روی بوی نهاده و این بلا عیب دین وی نیست، و نشان سخط اللّٰه نیست. پیغامبران و صدیقان و شهیدان که بودند و رفتند بی بلا نبوده‌اند، و آن از اللّٰه تعالی کرامتی دانسته‌اند و خیرت در آن دیده‌اند چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط و هوان نبوده، ایوب را هم دلیل سخط اللّٰه تعالی نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلانه ایوب پیغامبر صاحب منزلت بودی که برادری از برادران مسلمان بودی صحبت شما یافته، واجب کردی درین حال زبان ملامت و تعبیر فرو بستن و در بلاء وی حزین و اندوهگن بودن و بهمه حال موافقت وی نمودن و تسکین و تسلیت وی دادن. و این مجازات در حضرت ایوب میرفت، ایوب گفت کلمات حکمت که بر زبان بنده مؤمن رود نه از بسیاری تجربت رود یا از روی شباب و شیبیت بلکه رب العزه اقبال کند بر دل وی بنعت رأفت و رحمت و در دل وی افکند نور هدایت و تخم حکمت، آن گه بر زبان افتد و از آن عبارت کند، ایوب آن جوان نورسیده را بستود و پسندید آن گه روی بآن سه مرد کهل نهاد و ایشان را عتابی بلیغ کرد، آن گه روی ازیشان بگردانید و در اللّٰه زارید و از درد دل خویش بحق نالید همچون شیفته‌ای سرگشته و الهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت: ربّ لایّ شیء خلقتنی لیتنی اذ کرهتنی لم تخلقنی یا لیتنی کنت حیضة القتنی امّی یا لیتنی عرفت الذنب الّذی اذنبت و العمل الّذی عملت فصرفت وجهک الکریم عنی لو کنت امتنی فالحقنی بآبائی، فالموت کان اجمل بی الم اکن للغریب دارا و للمسلمین قرارا و للیتیم ولیا و للارملة قیما. الهی انا عبد ذلیل ان احسنت فالمنّ لک و ان اسأت فبیدک

عقوبتي جعلتني للبلاء عرضا و للفتنة نصبا و قد وقع على بلاء لو سلّطت على جبل ضعف عن حمله فكيف يحمله ضعفى، الهى قضاؤك هو الذى اذلنى و سلطانك هو الذى اسقمنى و انحل جسمى و لو ان ربى نزع الهيبة التى فى صدرى و اطلق لسانى حتى اتكلم بملى فمى ثم كان ينبغى للعبد أن يحاج عن نفسه لرجوت ان يعافينى عند ذلك و لكنّه القانى و تعالى عنى فهو يرانى و لا اراه و يسمعنى و لا اسمعه لا نظر الىّ فرحمنى و لا رثى منى و لا ادنانى، فادلى بعذرى و اتكلم ببرائى و اخاصم عن نفسى. فلمّا قال ذلك ايوب و اصحابه عنده، اظله غمام حتى ظن اصحابه أنّه عذاب، ثمّ نودى منه يا ايوب انّ الله تعالى يقول ها انا قد دنوت منك قريبا قم فادلّ بعذرک و تكلم ببرائک و خاصم عن نفسك و اشدد ازارک و قم مقام جبار يخاصم جبارا ان استطعت فانه لا ينبغى ان يخاصمنى الا جبار مثلى و لا ينبغى ان يخاصمنى الا من يجعل الزيار فى فم الاسد و السحال فى فم العنقاء و اللجم فى فم التنين و يكيل مكيالا من النور و يزن مثقالا من الريح و يصرّ صرة من الشمس و يرد امس لقد منتك نفسك، يا ايوب امرا ما تبلغ بمثل قوتك و لو كنت اذ منتك ذلك، و دعتك اليه تذكرت اىّ مرام رامت لك اردت ان تخاصمنى بغيك ام اردت ان تحاجنى بخطابك ام اردت ان تكابرنى بضعفك، اين انت منى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها، هل كنت معى تمدّ باطرفها؟ هل علمت باىّ مقدار قدرتها؟ ام على اىّ شىء وضعت اكنافها؟ ابطاعتك حمل الارض الماء؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء غطاء؟ اين انت معى يوم رفعت السماء سقفا فى الهواء لا تعلق بسبب من فوقها، و لا يقلها دعم من تحتها هل تبلغ من حكمتك ان تجرى نورها او تسير نجومها او يختلف بامرک ليلها و نهارها؟ اين انت منى يوم صببت الماء على التراب و نصبت شوامخ الجبال هل تدرى على اىّ شىء ارسيتها؟ ام باىّ مثقال وزنتها؟ ام هل لك من ذراع تطبيق حملها؟ ام هل تدرى من اين الماء الذى انزلت؟ ام هل تدرى من اىّ شىء اُنشئ السحاب؟ ام هل تدرى من اين خزانة الثلج؟ اين خزانة الريح؟ اين جبال البرد؟

اين خزانة الليل بالنهار و خزانة النهار بالليل؟ و باىّ لغة تتكلم الاشجار؟ من جعل العقول فى اجواف الرجال و من شق الاسماع و الأبصار؟ و من ذلت الملائكة لملكه، و فهر الجبارين بجبروته، و قسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغر شأنى و كلّ لسانى و عقلى

ورائی و ضعف قوتی عن هذا الامر تعرض علیّ یا الهی قد علمت ان کلّ الذی ذكرت صنع یدیک و تدبیر حکمتک و اعظم من هذا ما شئت، علمت لا یعجزک شیء و لا تخفی علیک خافیة، اذ لقتنی البلیا، الهی فتکلمت و لم املک فلیت الارض انشقت لی فذهبت فیها و لم اتکلم بشیء یسخط ربی و لیتنی متبعمی فی اشد بلائی قبل ذلک انما تکلمت لتعذرنی و سکت حین سکت لترحمنی کلمة زلت منی فلن اعود و قد وضعت یدی علی فمی و عضضت علی لسانی و الصقت بالتراب خدی، اعود بک الیوم منک و استجیرک من جهد البلاء فاجرنی و استغیث بک من عقابک فاغثنی و استعین بک فاعنی. و اتوکل علیک فاکفنی، و اعتصم بک فاعصمنی، و استغفرک فاغفر لی، فلن اعود لشیء تکرهه منی. فقال الله تعالی و تقدس نفذ فیک علمی و سبقت رحمتی غضبی اذ خطت فقد غفرت لک و رددت علیک اهلک و مالک و مثلهم معهم لتکون لمن خلفک آية و تکون عبرة لاهل البلاء و عز الصابرين، فاركض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب فیہ شفاؤک و قرب عن اصحابک قربانا و استغفر لهم فانهم قد عصونی فیک فرکض برجله فانفجرت له عین فدخل فیها فاغتسل فاذهب الله کل ما کان به من البلاء.

قوله: «مَسْنَى الضُّرِّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، حسن گفت: ایوب هفت سال و اند ماه در آن کناسه گرفتار گشته و خورنده در وی افتاده و مردم از وی بگریخته مگر زن وی رحمه که با وی می بود و گاه گاه طعام بوی می آورد و ایوب در آن بلاء یک لحظه از ذکر الله تعالی باز نماند بیوسته در ذکر و تسبیح بودی و در آن بلا صبر همی کرد و ابلیس از وی در ماند و حیلت وی برسید، بانگی و زعقه از وی رها شد که هر جا لشکر وی بود در اقطار عالم همه بشنیدند و بنزدیک وی آمدند او را غمگین و دلتنگ یافتند گفتند مهتر ما را چه رسید که چنین غمناک و دلتنگ است؟ ابلیس گفت درمادم در کار ایوب و صبر کردن وی بر بلا و هر چه دانستم از تلبیس و تدلیس و فنون حیل و وسوس جمله بکار داشتم و پیش وی بردم و هیچ بر وی ظفر نیافتم. گفتند آن چه دام بود از دامهای مکر که بر راه آدم نهادی تا او را از بهشت بیرون کردی؟ گفت زن وی را حوا واسطه ساختم تا مکر خود در وی براندم، گفتند اینجا تدبیر همانست مگری بساز با زن وی که او زن خود را فرمان برد، و از راه بیفتد، ابلیس بصورت مردی پیر فرا پیش رحمه شد گفت: یا امة

الله شوهرت کجاست؟ گفت آنکه در آن مزبله افکنده و خورندگان در وی افتاده، گفت آن ایوبست آن جوان زیبا تن نیکو روی و فرزندان داشت بدان جوانی و زیبایی و مال فراوان و نعمت تمام اکنون از آن هیچ نمانده است و همه نیست گشته نپندارم که هرگز بآن باز رسید مگر ایوب یک گوسفند بنام من قربان کند تا من او را بحال صحت باز آرم و آن جوانی و زیبایی وی باز بینی، رحمه بگریست و جزع کرد آن گه بیامد و بانک بر ایوب زد گفت یا ایوب حتی متی یعذبک ربک این المال؟ این الولد؟ این الصدیق؟ این لونک الحسن؟ این جسمک الحسن؟ اذیح هذه السخلة و استرح. ایوب که این سخن از وی بشنید دانست که ابلیس وی را فریفته است و باد در وی دمیده. گفت ای زن مال و فرزند که تو بآن می‌گویی و بنا یافت آن تحسر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت: الله تعالی، گفت چند سال ما را در آن بر خورداری بود؟ گفت هشتاد سال، گفت اکنون چند است که ما در بلائیم؟ گفت هفت سال، گفت و یلک ما انصفت الّا صبرت فی البلاء ثمانین سنة کما کنا فی الرّخاء ثمانین سنة و الله لئن شفانی الله لاجلدنک مائة جلدة امرتیی ان اذیح لغير الله. ایوب از سر دلنگی و ضجر سوگند یاد کرد که اگر شفا یابم ترا صد تازیانه بزنم بآن که مرا می‌فرمایی تا قربان کنم بغیر نام الله. رو بیرون شو از نزدیک من که من ازین طعام و شراب که تو آری نخورم و ترانه بینم. رحمه را از نزدیک خویش بیرون کرد و تنها بماند بی‌طعام و بی‌شراب و بی‌یار و بی‌مونس، طاقتش بر رسید روی بر خاک نهاد گفت: «رَبِّهِ اَنِّی مَسْنِیَ الضُّرِّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ»، فرمان آمد از جبار عالم آن ساعت که یا ایوب ارفع رأسک و ارض برجلک، سر بردار ای ایوب و پای بزمین زن. ایوب پای بر زمین زد چشمه‌ای آب پدید آمد غسلی بر آورد آن درد و اذی پاک از وی فرو ریخت بحال تندرستی و جوانی و زیبایی خویش باز شد، یک بار دیگر پای بر زمین زد چشمه‌ای دیگر پیدا شد شربتی خورد از آن و در باطن وی هیچ درد و رنج نماند، برخاست و بر آن بالایی نشست و حله‌ای زیبا پوشانیدند او را، آن ساعت رحمه آنجا که بود در دل وی افتاد که کار آن مسکین بیمار گویی بچه رسید، تنها و عاجز است در آن کناسه، و دانم که هیچکس وی را طعامی و شرابی نبرد بروم و او را باز بینم نباید که از گرسنگی بمیرد یا دد بیابانی او را هلاک کند، برخاست و بیامد و او را در آن موضع ندید

ازین گوشه بدان گوشه طواف میکرد و او را میجست و میگریست، و ایوب او را میدید که جست و جوی میکرد، و رحمه او را جوانی زیبا دید حله‌ای نیکو پوشیده شرمش می‌آمد که فرا نزدیک وی شود، آخر ایوب او را بخود خواند گفت ما تریدین یا امة اللّٰه؟

ای زن چه میخواهی و چه میجویی؟ گفت آن بیمار مبتلی که اینجا افتاده بود نمی‌بینم او را و میترسم که هلاک گشت، ایوب گفت او ترا که باشد؟ گفت شوهر منست: گفت اگر او را ببینی باز شناسی؟ پس رحمه نیک در وی تأمل کرد گفت: اما آنه اشبه خلق اللّٰه بک اذ کان صحیحاً. گفت آن گه که تندرست بود بتو سخت مانده بود، گفت پس اندوه مدار که من ایوبم. و گفته‌اند ایوب تبسمی کرد دندان ضواحک وی پیدا شد رحمه او را بآن شناخت برخاست و دست در گردن وی آورد. ابن عباس گفت: و الذی نفس عبد اللّٰه بیده ما فارقتہ من عناقه حتی مر بهما کلّ مال لهما و ولد. و یروی أنّ ابلیس قال لها اسجدی لی سجدة حتی اردّ علیک المال و الاولاد و اعافی زوجک، فرجعت الی ایوب فاخبرته بما قال لها فقال قد اتاک عدوّ اللّٰه لیفتنک عن دینک ثم اقسام ان عافاه اللّٰه لیضربها مائة جلدة، و قال عند ذلك مسنی الضّر من طمع ابلیس فی سجود حرمتی له و دعائه آیاهها و آیای الی الکفر. و قال وهب: کانت امرأة ایوب تعمل للناس و تجیئه بقوته فلما طال علیها البلاء و سئمها الناس فلم تستعملها احد التمسّت له یوما من الايام ما تطعمه فما وجدت شیئا فجرت قرنا من رأسها فباعته برغیف فاتته به، فقال لها این قرنک؟ فاخبرته فحیثذ قال مسنی الضّر. و قیل بلغت الاکلة لسانه و قلبه فخاف ان یضعف عن الذکر و الفکر، فقال مسنی الضّر. و قیل سقطت منه دودة فردّها الی موضعها فقال: کلی قد جعلنی اللّٰه طعامک فعضته عضه زاد المها علی جمیع ما قاسی من عضّ الدّیدان فقال مسنی الضّر. فنودی من اختیاریک مسک الضّر لا من اختیاری، و قیل نودی یا ایوب تظهر الرجولية من نفسک عند تزول بلائنا علیک فقال مسنی الضّر، لا قرار معک و لا فرار منک، و قیل انقطع عنه الوحی آیاما فقال مسنی الضّر، و قیل اراد الصلاة فلم یقدر علیها فقال مسنی الضّر، و قیل الضّر هاهنا الشیطان، لقوله مسنی الشیطان بنصب و عذاب، فان قیل ان اللّٰه سمّاه صابرا و قد اظهر الشکوی و الجزع بقوله مسنی الضّر و مسنی الشیطان بنصب؟ قیل لیس هذا شکایة، انما هو دعاء بدلیل قوله عزّ و جل: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ» علی ان الجزع انما هو فی الشکوی الی

الخلق فامّا الشكوى الى الله عزّ و جل فلا يكون جزعا و لا ترك صبر، كما قال يعقوب: نَمَا
أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ

. قال سفيان بن عيينة: و كذلك من اظهر الشكوى الى الناس و هو راض بقضاء الله لا
يكون ذلك جزعا، كما
روى ان جبرئيل دخل على النبي (ص) فى مرضه فقال: كيف تجدك؟ قال اجدنى مغموما،
اجدنى مكروبا.

و قال لعائشة حين قالت وا رأساه بل انا وا رأساه.
فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ اى استجبنا دعاه، «فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ»، ازلنا عنه البلاء الذى كان فيه،
«آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ» اى اولاده و هم عشرة بنين، و قيل سبعة بنين و ثلاث بنات، و قيل سبعة و
سبع. وَ مِثْلُهُمْ مَعَهُمْ، قال ابن عباس: احببى الله اولاده باعينهم و امواله و مواشيه و مثلها و
مثلهم معهم، و قيل ردّ اولاده و ابقاهم حتى جعل من نسلهم مثلهم. روى عن ابن عباس ان
الله تعالى ردّ الى المرأة شبابها فولدت له ستة و عشرين ذكرا.
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا اى نعمة عليه من عندنا. وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ يقتدون به فى الصبر على البلاء
و الشكر على النعماء.

روى عقبه بن عامر عن النبي (ص) قال: اوحى الله تعالى الى ايوب، تدرى ما ذنبك عندى
حتى ابتليتك؟ قال لا يا رب، قال دخلت على فرعون فاهدت له بكلمتين.
و قيل استعان رجل ايوب على ظلم يدرؤه عنه فلم يعنه فابتلى.
و روى انه مطر على ايوب جراد من ذهب فجعل يجمعه و يجعله فى ثوبه فقال يا ايوب اما
تشبع؟ فقال و من يشبع من رحمتك.

«وَ إِسْمَاعِيلَ» يعنى و اذكر اسماعيل، هو ابن ابراهيم. «وَ إِدْرِيسَ» هو اخنوخ.
«وَ ذَا الْكِفْلِ» سمى ذا الكفل لانه تكفل بامر فوفى به، و ذلك ما روى ان نبيا من انبياء
بنى اسرائيل اوحى الله اليه انى اريد قبض روحك. فاعرض ملكك على بنى اسرائيل،
فمن تكفل لك انه يصلى بالليل لا يفتر و يصوم بالتهار و لا يفطر و يقضى بين الناس و لا
يغضب فادفع ملكك اليه، ففعل ذلك. فقام شاب فقال اتكفل لك بهذا فتكفل و وفى به،
فشكر الله له و نبأه، فعلى هذا القول الكفل بمعنى الكفالة.

و قيل سمى ذا الكفل لعظم حظه من عبادة الله و من ثوابه، و الكفل الحظ العظيم. من قوله تعالى: «يُؤْتِكُمْ كُفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ».

و قيل كان رجلا صالحا عبد الله في غار جبل، و الكفل الجبل، و اختلفوا في انه هل كان نبيا. و قيل هو الياس و قيل هو زكريا، و قيل هو يوشع بن نون. و قال الحسن: هو نبي اسمه ذو الكفل. و قال ابو موسى الاشعري: لم يكن نبيا و لكن كان عبدا صالحا اسمه ذو الكفل. و في ذلك ما روى ابن عمر قال: سمعت النبي (ص) يحدث حديثا لو لم اسمعه الا مرة او مرتين لم احدث به، سمعته منه اكثر من سبع مرات قال: «كان في بنى اسرائيل رجل يقال له ذو الكفل لا ينزع عن ذنب عمله فاتبع امرأة فاعطاها ستين دينارا على ان تعطيه نفسها، فلما قعد منها مقعد الرجل من المرأة ارعدت و بكت فقال ما يبكيك؟ قالت من هذا العمل ما عملته قط، قال اكرهتك؟ قالت لا و لكن حملتني عليه الحاجة، فقال اذهبى فهو لك. ثم قال: و الله لا اعصى الله ابدًا فمات من ليلته فقيل مات ذو الكفل، فوجدوا على باب داره مكتوبا ان الله غفر لذي الكفل».

«كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ» اى كل هؤلاء المذكورين موصوفون بالصبر.

«وَ اَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا» اى غمرتهم الرحمة فيكون هذا ابلغ من رحمتهم، و قيل الرحمة هاهنا النبوة. «اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» اى من الانبياء سموا صالحين لان صلاحهم لا يشوبه كدر الفساد، و قيل بين الحكم و المعنى الحكم صبرهم و صلاحهم، و المعنى ادخاله اياهم فى الرحمة و قد تضمنت الاية تسلية النبى (ص) و المؤمنين و تقوية قلوبهم على البليّة و الحث على الصبر عليها لينالوا بذلك خير الدنيا و الآخرة.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ اِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» الاية، داود و سليمان بحكم نبوت مشتركند لكن در درجه و فضيلت متفاوتند، نبينى كه سليمان را درين يك مسأله افزونى داد بعلم، فهم او را مخصوص كرد و گفت: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»، ملكى بدان عظيمى بوى داد بر وى منت نهاد بلکه حقارت آن بوى نمود بآنچه گفت: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ» اى اعط من شئت لحقارته و خسته. چون بعلم و فهم رسيد تشریف داد و منت بر نهاد كه: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»، علم فهم وراء علم تفسير و تأويلست، تفسير بواسطه تعليم و تلقين

است، تأویل بارشاد و توفیقت، فهم بی واسطه بالهام ربّانیت، و تفسیر بی استاد بکار نیست، تأویل بی اجتهاد راست نیست، و صاحب فهم را معلم جز حق نیست، تفسیر و تأویل بدانش است و کوشش، و فهم یافتست و کشش. حسن بصری گفت حدیفه یمان را پرسیدم از علم باطن یعنی علم فهم، حدیفه گفت: از رسول خدا پرسیدم و گفت: علم بین الله و بین اولیائه لم یطلع علیه ملک مقربّ و لا احد من خلقه.

فهم این مردان در اسرار کتاب و سنت بجایی رسیدست که وهم ارباب ظواهر زهره ندارد که گرد آن حرم محترم گردد، ایشان را در هر حرفی مقامی است.

و از هر کلمه ای پیغامی، از هر آیتی ولایتی، و از هر سورتی سوزی و سوری، و عید در راه ایشان وعد است، و وعد در حق ایشان نقد است، بهشت و دوزخ بر راه ایشان منزل است، و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل است، دنیا و آخرت در بادیه وقت ایشان دو میل است، روز در منزل را زند و شب در محمل نازند، روز در نظر صنایعند و شب در مشاهده جمال صانعند، روز با خلق در خلقند و شب با حق در قدم صدقند، روز در کارند و شب در خمارند، بروز راه جویند و شب راز گویند.

لیلی من وجهک شمس الضحی و أنّما الظلمة فی الجوّ
و النَّاس فی الظلمة من لیلهم و نحن من وجهک بالضوء.

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً»، سلیمان پیغامبر با آن همه مرتبت و منزلت او را گفتند ای سلیمان بدست تو جز بادی نیست و آن باد نیز بدست سلیمان نبود، بلکه بامر خداوند جهان بود، بامداد مسافت یک ماهه راه می برید و شبانگاه هم چنان، و اگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدر یک گز بیفزاید نتوانستی و بدست وی نبود، زیرا که آن تقدیر الهی بود نه تدبیر سلیمانی، مملکتی بدان عظیمی بر هوا می برد و بکشتزاری بر گذشته یک پره کاه نجبایدی. و گفته اند که سلیمان بر مرکب باد، روزی به پیری بر گذشت که در مزرعه خویش کشاورزی میکرد آن پیر چون مملکت سلیمان دید گفت: «لقد اوتی آل داود ملکا عظیما»، باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیر را گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو بگویم این ملک بدین عظیمی که تو

می‌بینی بنزدیک الله تعالی آن را قدری و محلی نیست. لتسبیحة واحدة یقبّلها الله تعالی خیر مما اوتی آل داود. یک تسبیح راست که از بنده مؤمن بیاید و الله تعالی آن را بپذیرد به است ازین ملک و مملکت که آل داود را دادند.

پیر گفت: اذهب الله همک كما اذهبت همی.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بر وی گذر کند، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت با خلعت محبت بوی فرستد، هر کرا درجه وی در مقام محبت عالی تر، بلای او عظیم تر، اینست که مصطفی (ص) گفت: «ان أشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل».

و بر وفق این قاعده قضیه ایوب پیغامبر علیه السلام است، هرگز هیچکس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چکنند خلعتی درو پوشانند ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت درو پوشانید که: نعم العبد. صد هزار هزاران جام زهر بلا بر دست ایوب نهادند گفتند: این جامهای زهر بلا نوش کن، گفت ما جام زهر بی تریاق صبر نوش نتوانیم کرد، تا هم از وجود او جام پا زهر ساختند که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ» اینت عجب قصه‌ای که قصه ایوب است، در سرای عافیت آرام گرفته حله ناز پوشیده. سلسله نعمت وی منتظم، اسباب دنیا مهیا در راحت و انس بر وی گشاده، قبله اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدر سینه وی آمد شوری و آشوبی در روزگار وی افتاد احوال همه منعکس. گشت نعمت از ساخت وی بار بر بست لشکر محنت خیمه بزد و نام و ننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزیمت شد، بلا روی نهاد، مهجور قوم گشت تا او را از شهر بیرون کردند و در همه عالم یک تن با وی بگذاشتند عیال وی رحمه، و آن نیز هم سبب بلا گشت که در قصص منقول چنین است که آن سرپوشیده هر روز در آن دیه رفتی و مردمان آن دیه را کار کردی تا دو قرص بوی دادندی و بایوب بردی، ابلیس در آن میان تلیسی بر آورد اهل دیه را گفت شما او را بخود راه مدهید و در خانه‌ها مگذارید که وی تعهد بیماری میکند مشکل نباید که آن علت بشما تولّد کند پس از آن چنان گشت که کس را بر وی

رحمت نیامد و هیچکس او را کار نفرمود و هیچ چیز نداد، دل‌تنگ و تهی دست از دیه بیرون آمد، ابلیس را دید بر سر راه نشسته، گفت چرا دل‌تنگی؟ گفت از بهر آنکه امروز از بهر بیمار هیچ پدید نکردم و کس را بر ما رحمت نیامد ابلیس گفت اگر آن دو گیسوی خویش بمن فروشی ترا دو قرص دهم تا بسر بیمار بری، رحمه گیسو فروخت و دو قرص بستند ابلیس بتعجیل نزد ایوب رفت گفت خبر داری که رحمه را چه واقعه افتاد، او را بناسزایی گرفتند و هر دو گیسوی وی ببریدند، و ایوب را عادت چنان بود که هر گاه برخاستی دست بگیسوی وی زدی تا بر توانستی خاستن، آن روز گیسو ندید تلبیس ابلیس باور کرد و رحمه را مهجور کرد، آن ساعت رنج دلش بیفزود بیت المال صبرش تهی گشت فریاد برآورد که: «مَسْتَبِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». ای جوانمرد ایوب آن همه بلا بقوت شربتی میتوانست کشد که از حضرت عزت ذو الجلال بامداد و شبانگاه پیاپی میرسید که: دوش شب بر بلاء ما چگونه گذاشتی؟ امروز در بلاء ما چون بسر آوردی.

خرسند شدم بدان که گویی یک بار ای خسته روزگار دوشت چون بود؟

٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَذَا النُّونِ» یاد کن آن مرد ماهی را، «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» که خشمگین برفت، «فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» پنداشت و ندانست که ما بر او چه چیز تقدیر کرده ایم. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» تا بانگ در گرفت در تاریکی شب، «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» که نیست خدایی جز تو، «سُبْحَانَكَ» پاکی ترا، «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (٨٧) من از ستمکارانم. «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» آواز دادن او را پاسخ کردیم، «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» و برهانیدیم او را از آن تنگی و دشواری. «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (٨٨) و هم چنان گرویدگان را رهانیم. «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ» یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش را، «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» گفت خداوند من مرا تنها و بی فرزند مگذار، «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (٨٩) بهتر کسی که باز مانده دارد آن تویی. «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «وَوَهَبْنَا لَهُ يُحْيَى» و او را یحیی دادیم «وَأَصْلَحْنَا لَهُ»

زَوْجَهُ» و جفت او را زاینده کردیم، «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» در نیکیها شتابندگان بودند، «وَايْدَعُونََنَا رَغْبًا وَرَهْبًا» و ما را می خواندند به نیاز و بیم، «وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (۹۰) و ما را فرو تنان بودند و فرمان پذیر و حکم پسند، «وَأَلْتَمَىٰ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و یاد کن آن زن که پاک داشت فرج خویش، «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» تا درو دمیدیم جان خویش، «وَاجْعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۹۱) و او را و پسر او را شگفتی کردیم جهانیان را.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» این گروه شما تا بر یک دین باشند، امت اینست، «وَإِنَّا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونَا» (۹۲) و من خداوند شمایم مرا پرستید.
 «وَأَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» کار دین خویش پاره پاره بریدند، «كُلُّ لِيُنَا رَاجِعُونَ» (۹۳) و همه با ما آیند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» پس هر کس که نیکیها کرد، «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» و بالله تعالی گرویده بود. «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» کردار او را ناسپاسی نیست، «وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ» (۹۴) و ما کردار او را نویسندگانیم.

«وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرِيبَةٍ أَهْلِكُنَاهَا» و حرام است بر هر شهری که ما آن را هلاک خواهیم کرد، «إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۹۵) که هرگز ایشان با ایمان آیند و از کفر خویش توبه کنند.
 «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ» تا آن گه که باز گشایند یأجوج و مأجوج. «وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» (۹۶) و ایشان از هر تلی و بالایی می دوند.

«وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» و بنزدیک آمد هنگام آن وعده راست، «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا» آن آن گه آنست که چشمهای کافران گشاده مانده. «يَا وَيْلَنَا» ای ویل هلاک بر ما، «فَدَكَّنَا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» ما در ناآگاهی بودیم از این روزگار، «بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (۹۷) بل ناآگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

«إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» شما و این بتان که می پرستید جز از الله تعالی، «حَصَبُ جَهَنَّمَ» همه در آتش انداختنی اند، «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (۹۸) که همه بآن خواهید رسید.
 «لَوْ كَانَ هُوَآءِ إِلَهَةً مَا وَرَدُوهَا» اگر بتان خدایان بودند باآتش نشدندی «وَ كُلُّ فِيهَا خَالِدُونَ» (۹۹) و شما و ایشان همه در آتشید.

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» ایشان را است در آن ناله‌ای زار، «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» (۱۰۰) و در آن هیچ سخن خویش نشنوند.

النبوة الثانية

قوله تعالى: «وَذَا النُّونِ»، النُّونُ الحوت الذي التقم يونس، قال هاهنا ذو النون و قال في موضع آخر: «كَصَاحِبِ الْحُوتِ». ای اذکر صاحب الحوت و هو یونس بن متی، گفته‌اند که متی نام مادر وی بوده و هیچکس از پیغامبران نسبت با مادر نکنند مگر عیسی بن مریم را و یونس متی را و گفته‌اند که متی نام پدر وی بوده و مادرش تخمیس نام بوده و این یونس آنست که مصطفی (ص) در حق وی گفته: «لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس بن متی»، و بروایتی دیگر گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی»

حکمت نبوت درین کلمه آن بود که رب العزه در حق یونس گفته که: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» مصطفی (ص) گفت نباید که چون امت من این آیت بشنوند بوی ظن بد برند و بچشم حقارت درو نگرند و آن بدگمانی دین ایشان را زیان دارد، هر چند که مصطفی فاضلتر بود از وی و از همه پیغامبران گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی»

مرا بر یونس فضل منهدید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم یونس بود تا همگان بوی بچشم تعظیم نگرند، و قصه وی بگوش تعظیم شنوند. اصحاب اخبار گفتند یونس مردی بود متعبد خوش آواز، چون کتاب خواندی و حوش بیابان بسماع آمدندی چنان که داود را بود در زمان خویش، اما قلیل الصبر بود و تنگ خوی با حدت و عجلت، ازینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ».

و قال تعالی: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، ای محمد تو چون آن مرد ماهی بی صبر و زود خشم و شتابنده در کار مباش، تو صبر کن در کارها و در بلاها چنان که اولو العزم من الرسل صبر کردند.

یونس پیغامبر خدا بوده باهل نینوا، دهی بود از دههای موصل، و خلافت میان علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ ابن عباس گفت بعد از آنکه از شکم ماهی بیرون آمد رسالت و وحی بوی پیوست بدلیل آنکه رب العزه گفت، «فَنَبِّذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» ثم ذکر بعده، «وَأَرْسَلْنَاهُ

إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ». قومی گفتند: از اهل تفسیر که رسالت وی پیش از آن بود که در شکم ماهی شد بدلیل قوله تعالی: «وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ»

. و گفته اند سی ساله بود که الله تعالی او را بقوم فرستاد و سی و سه سال دعوت کرد و درین مدت جز از دو مرد بوی ایمان نیاورد. عبد الله مسعود گفت، پس از آن که نومید گشت از ایمان قوم خویش دعاء بد کرد و ایشان را عذاب خواست، فرمان آمد که ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی و ایشان را عذاب بس زود خواستی، باز گرد و چهل روز دیگر ایشان را دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم بر ایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تا سی و هفت روز بگذشت، و ایشان اجابت نکردند، پس ایشان را بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگروید، یونس چون آن کفر ایشان و تمرد و عصیان ایشان دید بخشم از میان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعده عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی او را برفتن فرمود، اینست که رب العالمین گفت: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» یعنی مغاضبا لقومه قبل امرنا له، قیل لَمَّا لم یقبلوا منه کفروا فوجب ان یغاضبهم و علی کلِّ أحد ان یغاضب من عصى الله. ابن عباس گفت یونس و قوم وی از بنی اسرائیل بفرستادن مسکن داشتند، و پادشاه ایشان حزقیای بود، لشگری بیگانه بیامد و نه سبط و نصفی از اسباط بنی اسرائیل برده گرفت دو سبط و نصفی بماندند، و در آن روزگار شعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا وحی آمد از حق جلّ جلاله که حزقیای ملک را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشکر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برده گرفته اند از اسر خویش رها کنند و باز فرستند. حزقیای گفت مر شعیا را که رای تو چیست؟

کرا نامزد کنیم و فرستیم؟ و در مملکت وی آن گاه پنج پیغامبر بودند. شعیا گفت یونس مردی قوی است و امین و سزای این کار، حزقیای او را بخواند تا فرستند، یونس گفت الله تعالی مرا نامزد کرده است باین کار؟ گفتند نه، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر هستند اقویا و امناء، دیگری را فرستید که نه کار من است. پس ایشان بوی الحاح کردند و کوشیدند تا آن گه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم و در کشتی نشست،

فذلک قوله تعالى: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا»، یعنی مغاضبا للنبي و للملك و لقومه فاتى بحر الروم فرکبه، و قال عروة بن الزبير و سعيد بن جبیر و جماعة: مغاضبا لرّبه اذ كشف عن قومه العذاب بعد ما و عدهم و ان يكون بين قوم جربوا عليه الخلف فيما و عدهم و استحیی منهم و لم يعلم السبب الذى به رفع العذاب و كان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، و ان یسمی کذابا لا کراهية لحکم الله عزّ و جل.

و المغاضبة هاهنا من المفاعلة التی تكون من واحد کالمسافرة و المعاقبة، فمعنى قوله: «مُغَاضِبًا» ای غضبان.

«فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» ای ظن ان لن نقضى عليه ما قضينا من حبسه فى بطن الحوت، فلهذا نقدر بمعنی تقدّر، يقال قدرّ الله الشیء تقدیرا، و قدره یقدره قدرا، و منه قوله تعالى: «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»، ای قدرنا فنعمة المقدرون، و قيل معناه ظنّ ان لن نضيق علیه الامر من قوله: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» ای یضيق قرأ یعقوب ان لن یقدر بالياء و ضمّها و فتح الدال على ما لم یسم فاعله تعظيما و تفخيما للشأن و فاعله حقيقة هو الله. و قرأ الباقون ان لن نقدر بالنون و فتحها و كسر الدال على الاخبار عن الجماعة على ما يكون من خطاب الملوك. معنى آنست که یونس ندانست که حبس او در شکم ماهی حکمی است کرده و تقدیر الهی بدان رفته، پنداشت که ما کار برو تنگ نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش، «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ»، ذهب من قومه فسار حتى بلغ السفينة فرکبها فساهم فسهم و التقى نفسه فى البحر فالتقمه الحوت. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ»، ظلمة اللیل و ظلمة البحر و ظلمة الحوت. خویشان را از میان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست. چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند در میان ما بنده ایست از سید خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنینست که چون بنده ای گریخته در کشتی باشد کشتی نرود و بایستد. یونس گفت: انا الابق اطرحونى فيه فانا المجرم فيما بینکم.

منم بنده گریخته گنه کار، بیفکنید مرا بدریا، ایشان گفتند لا تسمح نفوسنا بالقائق فى البحر نرى فيک سیما الصّلاح. ما را دل ندهد که ترا بدریا افکنیم که تو سیمای نیکان و نیک مردان داری. گفتند تا قرعه زنیم. قرعه زدند سه بار هر سه بار بر یونس افتاد، یونس

خویشتن را بدریا افکند، ماهی وی را فرو برد. گفته‌اند ماهی دیگر از آن عظیم تر آمد و آن ماهی را فرو برد، در آن حال ماهی را وحی آمد از جبار کاینات که: «خذه و لا تخدش له لحما و لا تکسر له عظما انا لم نجعل یونس لک رزقا انما جعلناک له حرزا و مسجدا».

ماهی او را بقعر دریا برد و چهل شبانروز در شکم وی بماند، و گفته‌اند هفت روز و گفته‌اند سه روز، و در شکم ماهی یک موی وی آزرده نشد و از حال خود بنگشت هر چند که حبس وی بر سبیل تأدیب بود بقاء وی بر آن صفت اظهار معجزه وی بود. یونس در آن حال با خود افتاد از آن کرده پشیمان شد و توبه کرد و در الله تعالی زارید در آن تاریکیها آواز بر آورد که: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ» ای تنزیها لک و تقدیسا. «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» نفسی فی مغاضبتی لقومی و الخروج من بینهم قبل الاذن.

روی سعید بن المسیب یرفعه، ان رسول الله «ص» قال: «اسم الله الذي اذا دعي به اجاب و اذا سئل به اعطى دعوة يونس النبي، قال الراوى قلت يا رسول الله له خاصة؟ فقال له خاصة و لجميع المؤمنين عامة اذا دعوا بها، الم تسمع قول الله سبحانه: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» و قال النبي (ص): «اننى لا علم كلمة لا يقولها مكروب الا فرج عنه كلمة اخى يونس، «فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت» الايه، و روى ان النبي (ص) قال: ان يونس لما استقر به الحوت فى قرار البحر حرک رجله فلما تحركت سجد مكانه و قال: رب اتخذت لك مسجدا فى موضع ما اتخذة احد.

و گفته‌اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی و حسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذا؟ این چیست گویی و چه تواند بود؟ ربّ العزه وحی فرستاد بوی در شکم ماهی که این آواز تسبیح اهل دریاست، یونس بموافقت ایشان آواز بتسبیح بر آورد، ربّ العزه فریشتگان آسمان را تسبیح وی شنواید تا گفتند: یا ربنا نسمع صوتا معروفا من مکان مجهول. خداوندا آوازی معروف میشنویم از جایی مجهول.

قال: ذاک عبدی یونس عصانی فحبسته فى بطن الحوت فى البحر. آواز بنده من است یونس که او را در حبس کرده‌ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامده، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بنده شایسته نیکمرد نیک عهد که پیوسته ازو عمل

صالح يبلا آمدي؟ گفت آری آن بنده صالحست، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهر وی آمرزش خواستند، و رب العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و او را از آن غم برهانید چنان که گفت تعالی و تقدس.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» يقال ان الحوت لما التقمه سار به الى بحر النيل ثم الى بحر فارس ثم الى بحر دجلة ثم القاه بنصيبين، و قيل مرَّ به على الأبلّة، ثم مرَّ به على دجلة ثم انطلق حتى القاه في نينوى.

«وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» ای کما ننجی به من اقتدی به و دعا الله باخلاص. قرأ ابن عامر و ابو بكر عن عاصم نجى المؤمن بنون واحدة مشددة الجيم و الوجه ان الاصل ننجى بنونين لكن النون الثانية اخفيت مع الجيم لان النون تخفى مع حروف الفم و تبييها معها لحن فلما كانت هذه النون مخفاة في الجيم ظنّها السامع جميعا مدغمة في الجيم و جعل الكلمة فعلا ما ضيا على فعل بتشديد العين مبنيا لما لم يسم فاعله و هذا خطأ لأنه لو كان كذلك كان مفتوح الآخر و لكان المؤمنین رفعا، فسكون الياء و انتصاب المؤمنین يدلان على ان الكلمة فعل مستقبل و ان المؤمنین نصب به و المعنى ننجى نحن المؤمنین و من النجاة من صوب هذا الوجه، و ذكر أنه على اضمار المصدر و التقدير نجى المنجا المؤمنین على ان يكون نجى فعلا ماضيا مبنيا لما لم يسم فاعله و اسند الى مصدره و هو المنجا ثم نصب لفظ المؤمنین بعده كقولك ضرب الضرب زيدا ثم تقول ضرب زيدا بالنصب على اضمار المصدر و سكن الياء في ننجى كما سكنوها في بقى فقالوا بقى على اجرائها في الوصل مجرى الوقف و مصوب هذا الوجه مخطأ لان ذلك انما يجوز في ضرورة الشعر كما قال جرير:

فلو ولدت فقيرة جرو كلب لسبب بذلك الجرو الكلابا.

ای لسبب السبب، فلما اسند الفعل الى المصدر فرفعه به نصب الكلاب. و قال القيتبيى من قرأ بنون واحدة و التشديد انما اراد ننجى من التنجية الا انه ادغم و حذف نونا طلبا للخفة و لم يرضه النحويون لبعده مخرج التون من الجيم، و الادغام يكون عند قرب المخرج. و قرأ الباقون ننجى بنونين مخففة الجيم من الانجاء، و الوجه أنه هو الاصل لان الاولى من النونين حرف المضارعة و الثانية فاء الفعل لان وزنه نفعل مثل نكرم، و اما كتبه فى

المصحف بنون واحدة فلان النون الثانية ساكنة غير ظاهرة على اللسان فحذفت كما فعلوا في الا حذفوا النون من ان لخبائها اذ كانت مدغمة في اللام، وقيل كتب بنون واحدة كراهة لاجتماع مثلين في الخط و هذا الوجه احسن.

«وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ» اى و اذكر لهم قصة زكريا اذ دعا ربه، «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» اى وحيدا بلا ولد يعيننى على دينك و يكون لى خلفا صالحا. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» اى خير من يرث لانك لا يزول ملكك و من سواك اذا ورتوا زالت املكهم. و قيل معناه هب لى وارثا من صلبى يا خير الوارثين. و انما سمى الله وارثا لقوله: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا»، و قيل و كل الامر فى سؤال الولد من الله اليه، فقال ان لم تجعل وارثا سواك فأتى اعلم أنك خير الوارثين.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» اى لدعائه، «وَوَهَبْنَا لَهُ يُحْيِي وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» اى جعلناها ولودا بعد ما كانت عقيما. و روى أنها ولدت و هى ابنة سبع و تسعين، و هو ابن مائة سنة، و قيل كانت عجوزا فرد إليها ماء الشباب، و قيل كانت سيئة الخلق فاصلحها له بان رزقها حسن الخلق. «إِنَّهُمْ» يعنى الانبياء الذين سّماهم فى هذه السورة، «كَأَنَّا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» يعنى خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل أنهم كانوا يسارعون الى الطاعات مخافة ان يعرض لهم بما يمنهم عن فعلها، «وَيَدْعُونَا» اى كانوا يدعوننا. «رَغْبًا وَرَهْبًا» اى رغبة فى ثوابنا و رهبة من عذابنا. يقال رغب رغبة و رغبا و رغبا و رهب رهبا و رهبة و رهبا و رهبا و انتصاهما على أنهما فى موضع المفعول له، و قيل هما مصدران وقعا موقع الحال، اى يدعوننا راغبين راهبين كما قال تعالى: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» اى ساعيات. «وَكأَنَّا لَنَا خَاشِعِينَ» متواضعين خائفين، قيل هو وضع اليمينى على اليسرى و النظر الى موضع السجود فى الصلاة.

«وَأَتَىٰ أَحْسَنَتْ فَرْجَهَا» من الفاحشة و هى مريم عليها السلام. و قيل حفظت فرجها و منعتة من الازواج و قيل منعتة من جبرئيل لما قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم أنه رسول الله. و قيل فرجها اى جيب قميصها حفظته و ضيقته. «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» اى امرنا جبرئيل حتى نفخ فى جيب درعها و احدثنا بذلك النفخ المسيح فى بطنها.

قوله: «مِنْ رُوحِنَا» اى من امرنا يعنى نفخ جبرئيل فيها من امرنا، و هو نظير قوله: «وَ

كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» اى امرنا من امرنا، و اضافه سبحانه الى ذاته تشريفا لعيسى، و قيل معناه اجرنا فيها روح عيسى المخلوقة لنا. «وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» اى دلالة على قدرتنا على خلق ولد من غير اب و لم يقل آيتين و هما اثنان لان معنى الكلام و جعلنا شأنهما و امرهما آية و لان الاية كانت فيها واحدة و هى أنها اتت به من غير اب.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً». ابن خطاب با جملة اهل اسلامت، و سخن بر معرض مدح است. ميگويد اين گروه شما كه مسلمانانيد تا بريك دين باشيد يعنى بر دين اسلام مجتمع بى تفرق امت اينست يعنى امت پسنديده اينست. و امت نصب على الحال است، و قيل «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ» اى ملتكم و دينكم، «أُمَّةً وَاحِدَةً» اى دينا واحدا و و هو الاسلام فابطل ما سوى الاسلام من الاديان و اصل الامّة الجماعة التي هى على مقصد واحد، فجعلت الشريعة امّة لاجتماع اهلها على مقصد واحد و نصب امّة على القطع.

«وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ» اى فاعبدونى دون غيرى، و قيل معناه ان دينكم و دين من قبلكم واحد. و ملتكم و ملتهم و ربكم و ربهم واحد، فاعبدوه كما عبده لتستحقوا من الثواب ما استحقوه.

«وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» اى اختلفوا فى الدين فصاروا فرقا و احزابا. قال الكلبي: فرقوا دينهم بينهم يلعن بعضهم بعضا و يتبرأ بعضهم من بعض و يقول كل فريق الحق معى، و التقطع ها هنا بمعنى التقطيع، و هذا ابتداء اخبار من الله عز و جل عن الامم، يعنى تفرقوا فيما بينهم و قد امروا بالموافقة، و يحتمل ان يكون معناه سيفترقون فى مذاهبهم كما روى عن النبى (ص) «ستفترق امتى اثنتين و سبعين فرقة» ثم اوعده فقال: «كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» اى كل هؤلاء مرجعهم الينا فنجازيهم على اعمالهم.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْرَ حَلَاةٍ» من ها هنا زيادة، يعنى فمن يعمل الصالحات، «وَ هُوَ مَوْمِنٌ» بمحمد و القرآن، لان البر من غير ايمان باطل. «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» كقوله: «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» و الله عزّ و جل شاكر عليهم و هو شكور حليم و شكره رضاه باليسير. و قيل معنى الشكر من الله المجازاة، و معنى الكفران ترك المجازاة. يقال كفر و كفران و شكر و شكران، و قيل «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» اى لا نبطل عمله و لا نجحده بل نجازيه احسن الجزاء. «وَ إِنَّا لَهُ

کاتِبُونَ» ای آمرون الکرام الکاتبین بکتابه اعماله، و قیل حافظون ما عمل الی یوم، الجزاء. نیکوکاران را نیکیشان مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم و بد کرداران را یکی، یکی نویسیم و در آن نیفرائیم، چنان که جای دیگر گفت: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا.

«وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ»، قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر، حرم بکسر الحاء بغير الف، و قرأ الباقون و حرام بالالف و هما لغتان، مثل حل و حلال. قال الله عز و جل: «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

و قال رسول الله (ص) في زمزم: «لا اهلها لمغتسل و هي لشارب حل و بل»، قال ابن عباس: معنى الآية، و حرام على اهل قرية اهلكتنا هم بعداذ الاستيصال ان يرجعوا الى الدنيا ابدأ فعلى هذا يكون لا، صلة، و في ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، و قيل الحرام هاهنا بمعنى الواجب، فعلى هذا يكون لا، ثابتا و المعنى واجب على اهل قرية اهلكتناهم «أَنْهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» الى الدنيا. می گوید حرامست بر اهل شهری که ما ایشان را بعداذ استيصال هلاک کردیم که هرگز با دنیا آیند، ابطال قول تناسخیانست و رد اهل تراجع، و گفته اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره، فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعيه و حرام ذلك على الكفار لأنهم لا يرجعون الى الايمان. می گوید اعمال مؤمنان پذیرفته است و سعی ایشان مشكور و این بر كافران حرامست، نه سعی ایشان مشكور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و با ایمان نیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست که ایمان نیارند و از كفر باز نگردند و ایشان را هلاک کرد. ابن عباس از اینجا گفت در معنى آیت: و جب على اهل قرية حکمنا بهلاكهم انه لا يرجع منهم راجع، و لا يتوب منهم تائب.

قوله: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ»، قرأ ابن عامر و ابو جعفر و يعقوب فتحت بتشديد التاء على التثنية، و قرأ الآخرون فتحت بتخفيف التاء. «بِأَجُوجَ وَ مَآجُوجَ» بالهمز فيهما، قرأها عاصم وحده و كذلك في سورة الكهف. و قرأ الآخرون يا جوج و ماجوج بغير همز في السورتين و قد مرّ شرحه فيما مضى، و هذا على حذف المضاف ای فتح ردمهم و و دكّ عنهم. «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ» ای من كلّ نشر و تل. الحدب، المكان المرتفع.

«يَسْئَلُونَ» اى يسرعون النزول من الآكام و التلاع كنسلان الذئب و هو سرعة مشيه.

روى عبد الله بن مسعود قال: لما اسرى بالنبى ليلة اسرى لقي ابراهيم و موسى و عيسى فتذكروا الساعة، فبدؤا بابراهيم فسألوه عنها فلم يكن عنده منها علم. ثم بموسى فلم يكن عنده منها علم، فرجعوا الى عيسى، فقال عيسى عهد الله اليّ فيما دون وجبتها فاما وجبتها فلا يعلمها الا الله فذكر خروج الدجال فقال فاهبط فاقتله و يرجع الناس الى بلادهم فيستقبلهم يأجوج و مأجوج، «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَسْئَلُونَ» فلا يمرون بماء الا شربوه و لا يمرون بشيء الا افسدوه فيجارون اليّ فادعوا الله فيميتهم فيجتون الارض من ربحهم و يجارون اليّ فادعوا الله فيرسل السماء بالماء فيحمل اجسادهم فيقذفها فى البحر ثم ينسف الجبال و يمد الارض مدّ الاديم، فهد الله اليّ اذا كان ذلك ان الساعة من الناس كالحامل المتم لا يدري اهلها متى تفجأهم بولادها ا ليلا ام نهارا. قال عبد الله: وجدت تصديق ذلك فى كتاب الله «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَّ مَأْجُوجُ وَّهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَسْئَلُونَ».

و عن حذيفة بن اسيد الغفارى قال: اطلع النبى (ص) علينا و نحن نتذاكر، فقال ما تذكرون؟ قلنا نذكر الساعة، قال انها لن تقوم حتى ترون قبلها عشر آيات: فذكر الدخان و الدجال و الدابة، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عيسى بن مريم، و يأجوج و مأجوج، و ثلاثة خسوف: خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى محشرهم.

و عن ام سلمه ان النبى (ص) كان نائما فى بيتى فاستيقظ محمرا عيناه فقال لا اله الا الله ثلاثا ويل للعرب من امر قد اقترب، قد فتح اليوم من ردم يأجوج و مأجوج مثل هذا و اشار بيده الى عقد تسعين. و قيل ان ملك الروم يبعث كل يوم خيلا يحرسون الردم، فاذا عادوا قالوا ما زلنا نسمع من وراء السدّ جلبة و امرا شديدا كأنهم يسمعون قرع فؤسهم، و قيل «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ» الضمير يعود الى جميع الخلق و ذلك حين يخرجون من قبورهم. يدل عليه قراءت مجاهد و هم من كل جدث بالجيم و التاء كما قال تعالى: «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ».

قوله: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» اى القيامة و الحق الذى لا خلف فيه، قال الفرّاء و جماعة، الواو فى قوله: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» مقحمة زائدة و معناه حتى اذا فتحت يأجوج و

مأجوج اقترب و عد الحق كما قال تعالى: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ» يعنى و تله للجبين نادينه. و الدليل عليه ما روى عن حذيفة قال: لو ان رجلا اقتنى فلوا بعد خروج مأجوج و مأجوج لم يركبه حتى تقوم الساعة، و قال قوم لا يجوز طرح الواو و جعلوا جواب حتى اذا فتحت فى قوله: «يا ويْلنا» فيكون مجاز الآية حتى اذا فتحت يا جوج و مأجوج و اقترب الوعد الحق قالوا: «يا ويْلنا قَدْ كُنَّا فى غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا».

و قوله: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ» فى هى ثلاثة اوجه: «احدها انْهَا كناية عن الأَبْصَارِ ثم اظهر الأَبْصَارِ بياناً، معناه فاذا الأَبْصَارِ شاخصة، ابصار الذين كفروا. و الثانى ان هى تكون عمادا كقوله: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الأَبْصَارُ». و الثالث ان يكون تمام الكلام عند قوله: «هِيَ» و لهذا وقف بعض القراء على هى كأنه جعلها كناية عن السَّاعَةِ، يعنى: فاذا هى قائمة اى من قربها كأنها حاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصار الذين كفروا على تقدير خبر الابتداء، مجازها ابصار الذين كفروا شاخصة و شخوصها امتدادها فلا تطرف من شدة ذلك اليوم و هو قوله يقولون: «يا ويْلنا قَدْ كُنَّا فى غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» اى لم نعلم انه حق «بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» لأنفسنا بترك الايمان به.

«إِنكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اى قل لهم يا محمد انكم ايها المشركون و ما تعبدون من دون الله يعنى الاصنام، «حَصَبُ جَهَنَّمَ» اى وقودها، و قيل خطبها بلغة الحبشة و اصل الحصب الرمى، قال الله تعالى: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» اى ريحا ترميهم بالحجارة. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» اى فيها داخلون. و قيل اللام هاهنا بمعنى الى، كقوله: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» اى اوحي اليها.

«لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ» الاصنام، «آلِهَةً» على الحقيقة، «ما وَرَدُوهَا» اى ما دخل عابدها النار. «وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ» يعنى العابدين و المعبودين. فان قيل و اى حكمة فى ادخال الاصنام النار و هى جماد لا تعقل ليس لها ثواب و لا عليها عقاب؟ قلنا انْهَا تحمى بالنار فتلرز بهم فيعذبون بها ليكون ذلك اشدّ و اشقّ عليهم و ابلغ فى الحسرة اذ عذبوا بما كانوا يعبدون و يرجون النجاة و الشفاعة من قبله.

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» انين و تنفّس شديد و بكاء و عويل. «وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» حين صاروا صمًا بكما. و قيل لا يسمعون لأنهم فى توأبيت من نار. قال ابن مسعود فى هذا الآية: اذا

بقی فی النَّارِ من یخْلُدُ جعلوا توایبیت من نار ثم جعلت تلك التوایبیت فی توایبیت اخری، ثم تلك التوایبیت فی توایبیت اخری علیها مسامیر من نار فلا یسمعون شیئا و لا یرى احد منهم ان فی النَّارِ احدا یعذب غیره.

النوبة الثالثة

قوله: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» الآية. خدای را جلّ جلاله دوستانی اند که اگر یک طرفه العین مدد لشکر بلا از روزگار ایشان گسسته گردد چنان که اهل عالم از بی نعمتی غریوناک گردند ایشان از بی بلائی بفریاد آیند، هر چند که آسیب دهر و بلا بیش بینند بر بالای خویش عاشق ترند، هر چند زبانه آتش عشق ایشان تیزتر، ایشان چون پروانه شمع بر فتنه خویش هر روز فتنه ترند.

بیر طریقت گفته: الهی دردیست مرا که بهی مباد، این درد مرا صوابست، با دردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست، الهی قصه اینست که برداشتم این بیچاره درد زده را چه جوابست. آن عزیز راه و بر گزیده پادشاه یونس پیغامبر که قصه وی می رود روزگار و حال او همین صفت داشت، مردی بود در بوته بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی محابا بر سر وی فرو گذاشته، و هر چند که در مجمره بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلاى خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلا نشان دادند در حجره محنت. در آثار منقولست، اذا احبَّ الله عبدا صبَّت علیه البلاء صبا. رضوان با همه غلمان چاکر خاک قدم اهل بلاست، اقبال ازلی و تقاضای غیبی معدّ بنام اهل بلاست محبت الهی غذای اسرار اهل بلاست. لطف و رحمت ربّانی وکیل در خاص اهل بلاست. صفات قدیم زاد و توشه اهل بلاست، ذات پاک منزّه مشهود دلهای اهل بلاست، «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» از سرا پرده غیب هدیه و تحف اهل بلاست. «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» سرانجام و عاقبت اهل بلاست.

«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خبر می دهد از روی اشارت که هر آن بنده که دعا کند، دعائی که در وی سه چیز موجود است آن دعا باجابت مقرون بود، یکی توحید، دوم تنزیه، دیگر اعتراف بگناه خویش، همچنین یونس پیغامبر ابتدا بتوحید کرد گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» پس تنزیه در آن پیوست گفت: «سُبْحَانَكَ» پس

بگناه خویش معترف شد گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». چون این سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی، از حضرت الهیت اجابت آمد که: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ». توحید آنست که خدای تعالی را بزبان یکتا گوئی و بدل یکتا دانی، یکتا در ذات، یکتا در صفات، بری از علاقات، مقدّس از آفات، منزّه از مزاجات، نه کس را جز از وی شکر و منت، نه بکس جز بوی حول و قوّت، نه دیگری را جز زوی منح و منحت، و بدان که این توحید از کسی درست آید که دلی دارد صافی و همّتی عالی و سینه‌ای خالی، نه صید دنیا شده نه قید عقبی گشته، نه چیزی از او در آویخته، نه او با چیزی آمیخته، تا جمال توحید بر وی مکشوف گردد و بادراک سرّ آن موصوف شود.

ذو النون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال و ستوده روزگار، گفتند: یا ذو النون حالت چون بود و روزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست و دوست را با خود چگونه یافتی؟ جواب داد که از دوست سه آرزو خواسته بودم دو از آن بداد و امیدم در آن وفا کرد، سوم را منتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش از آنکه ملک الموت از کار من با خبر شود تو بلطف خود جان من بر گیر و مرا باو مگذار، امیدم وفا کرد و مرا با او نگذاشت، دیگر گفتم ملکا مرا بی منتّ رضوان در روضه رضا بنشان و مرا بکس حوالت نکن هم چنان کرد و بفضل خود آن نعمت بر من تمام کرد، و آرزوی سوم که آن را منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدیقان و موحدان نام نو می‌گویم و در دار الجلال کلّ وصال تو می‌یویم و در مجمع عارفان تو نعره‌ای همی زنم و گرد کعبه وصل تو طوافی همی کنم امیدوارم که این نیز اجابت کند.

«وَزَكْرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» بر مذاق عارفان و اشارت محققان معنی آنست که لا تَذَرْنِي خَالِيَا عَنْ عَصْمَتِكَ مَعْرُضًا عَنْ ذِكْرِكَ مُشْتَغَلًا بِشَيْءٍ سِوَاكَ. خداوند پرده عصمت از من باز مگیر و بر یاد کرد و یاد داشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول مدار.

پیر طریقت گفت: اللّهُ تعالی را جلّ جلاله خزانه بکار نیست و بهیچ چیز حاجت نیست هر چه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانه رحمت بعاصیان دهد و خزانه فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانه وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند.

سلطان که دختر بگدایی دهد گدا را کاوین بسزای دختر سلطان نبود هم از خزانه خود کاوین بگدا فرستد تا کاوین کریمه خود از خزینه وی بدهد، بنده که طاعت وی می‌کند بتوفیق و عصمت الله تعالی میکند، بتأیید و تقویت وی حقّ وی می‌گزارد، آن گه بنده را بفضل طاعت بفضل خود می‌ستاید، و بکرم خود می‌پسندد و بر جهانیان جلوه می‌کند که: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» بندگان من طاعت می‌کوشند بر غبت و رهبت ما را میخوانند همه ما را می‌دانند و گرد در ما می‌گردند، سوختگان حضرت مانند، برداشتگان لطف مانند. هداهم حتی عرفوه و وقفهم حتی عبدوه و لقنهم حتی سألوه و نور قلوبهم حتی احبّوه. بنواخت تا بشناختند، توفیق داد تا برسیدند.

تلقین کرد تا بخواستند، دل معدن نور کرد تا دوست داشتند، یحبّ بغير رشوة، و يعطى بغير منة و بکرم بغير وسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی منت عطا دهد، بی وسیلت گرامی گرداند، صد نعمت بر سر تو نثار کند و ذره‌ای شمرد، و گاهی از تو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی و فراخی بتو داد و آن را بغرفه باز خواند گفت: «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ». ابراهیم خلیل علیه السلام گوساله‌ای پیش مهمان نهاد ربّ العزّه آن از وی بیسندید و گرامی کرد و بر جهانیان جلوه کرد، که: «جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ»، او خداوندیست که هر که نیاز باو بر دارد توانگرش کند هر که ناز باو کند عزیزش گرداند، اگر تقدیرا صد سال بنده معصیت کند آن گه که گوید: تبت. گوید قبلت، و هو الذی یقبل التوبة عن عباده. اعرابی دعا می‌کرد و دعای ایشان بو العجب بود گفت: الهی تجد من تعذّبه غیرى و لا اجد من یرحمنى غیرک. خداوندا تو.

دیگری را یابی که عذاب کنی جز از من، و من دیگری را نیابم که بر من رحمت کند جز از تو.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» معبود کم واحد، نبیکم واحد، و شرعکم واحد، فلا تسلكوا بنیات الطرق فتطیحوا فی اودیة الضلالة و علیکم باتّباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم. «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ» و اعرفوا قدری و احفظوا فی جریان التقدير سرّی و استدیما بقلوبکم ذکرى، تجدوا فی مآلکم غفرى و تحظّوا بجمیل برّی. مفهوم این آیت

حَثِّ مُؤْمِنَانِست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن و از تأویل و تصرف اهل بدعت پرهیز کردن.

بیر طریقت گفت: ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل، بقبول و تسلیمست نه بتأویل و تصرف، گر دل گوید چرا؟ گویی من امر را سر افکنده‌ام، اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده که من بنده‌ام، ظاهر قبول کن و باطن بسپار، هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» می‌گوید مرا پرستید که معبود منم، مرا خوانید که مجیب منم، من آن خداوند بی انباز بی نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم، هر چه آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین عرش و کرسی لوح و قلم طفیل وجود شما، آنچه مصطفی (ص) گفت: «ينزل الله كل ليلة الى السماء الدنيا بنى جنة عدن بيده غرس شجرة طوبى بيده يضع الجبار قدمه فى النار لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» مقصود ازین خلعتها نه اعیان آسمان و زمین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ است و نه مقصود نواخت و تشریف آنست لیکن در حکم قدم رفته که شما را درین منازل گذری باشد و درین مواضع نظری، در هر منزلی ازین منازل ما از لطف خود نزلی بیفکنیم تا چون دوستان ما در رسند حظ و نصیب خود از نواخت و تشریف ما بر گیرند.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» ایشان که پیشی کرد ایشان را از ما خواست نیکو، «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (۱۰۱) ایشان از آن آتش دور داشتگانند. «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا» آواز آتش نشنوند فردا، «وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» (۱۰۲) و ایشان در آنچه دل‌های ایشان آرزو خواهد جاویدانند. «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» بیم مهین ایشان را اندوهگن نکند، «وَاتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» و در بر ایشان می‌آیند فریشتگان، «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۱۰۳) این روز نیکوی شما است که وعده می‌دادند شما را.

«يَوْمَ تَطْوَى السَّمَاءُ» آن روز که بر نوردیم آسمان را، «كَطَى السَّجَلِ لِلْكَتَبِ» چون بر نوشتن سجل نامه را، «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» چنان که مردم را بیافریدیم باز دیگر باره

باز آفرینم، «وَعَدًّا عَلَيْنَا» کردن این که ما گفتیم بر ماست، «إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (۱۰۴) که ما آن را خواهیم کرد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ» نبشتیم در آن نبشته که نبشتیم، «مِن بَعْدِ الذِّكْرِ» پس آن یادها که در آن نوشتیم، «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا» که این جهان از جهانیان میراث برند، «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» (۱۰۵) بندگان من آن گروه نیکان.

«إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا» درین سخن شرف وصیت و مدح بسنده است و آگاهی داد، «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» (۱۰۶) گروهی را که خدای پرستانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱۰۷) و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیان را. «قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ» گوی بمن پیغام و فرمان میدهند و آگاهی می‌افکنند، «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که خدای شما خدای یکتاست، «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱۰۸) گردن نهید و بگروید؟

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر بر گردند از اسلام، «فَقُلْ أَذْنُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ» بگو آگاه کردم شما را همسانی را، «وَأِنْ أَدْرَى» و من نمیدانم، «أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ» که سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر، «مَا تُوعَدُونَ» (۱۰۹) آنچه شما را وعده می‌دهند «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ» خداوند می‌داند بلند گفتن از هر سخن، «وَيَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ» (۱۱۰) و می‌داند آنچه پنهان می‌دارید، «وَأِنْ أَدْرَى» و گوی که من ندانم «لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ» مگر که این آزمایشی است شما را، «وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (۱۱۱) و بر خورداری اندک تا یک چندی.

«قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» گوی خداوند کار برگزار بسزا، «وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ» و خداوند ما که رحمن است یاری خواستن ازوست، «عَلَى مَا تَصِفُونَ» (۱۱۲) بر کشیدن بار این ناسزاها و دروغها که می‌گویید.

النوبة الثانية

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، این عباس و جماعتی از مفسران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش در حطیم حاضر بودند و گرد کعبه مقدسه سیصد و شصت بت نهاده و آن را میپرستیدند رسول خدا (ص) بر ایشان خواند: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»، کافران را این سخن دشخوار آمد

بانگ برآوردند گفتند: میبینید این محمد که خدایان ما را زشت گوید و دشنام دهد؟ رسول خدا برفت و ایشان هم چنان در گفت و گوی بودند و در تحیر، عبد الله بن الزبیری فراز آمد و گفت چه بودست شما را که چنین متحیر و متغیر گشته‌اید و در گفت و گوی رفته‌اید؟ گفتند: محمد خدایان ما را دشنام داد و ناسزا گفت که: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» گفت او را باز خوانید تا من با وی سخن گویم، رسول خدا باز آمد، گفت: یا محمد هذا شيء لآلهتنا خاصة او لكل من عبد من دون الله؟ این خدایان ما راست علی الخصوص یا هر معبودی که فرود از الله تعالی است؟ گفت همه راست بر عموم، ابن الزبیری گفت: خصمت و رب هذه البنية یعنی الکعبة. دست بردم و خصم را شکستم، بخدای این کعبه جهودان عزیز را می‌پرستند، ترسایان مسیح را می‌پرستند، بنو ملیح فرشتگان را می‌پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل هم يعبدون الشياطين هي التي امرتهم بذلك»، فنزل الله عز و جل، «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، و هم عزیز و المسیح و الملائكة. «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» لآلهم عبدوا من دون الله و هم لذلك کارهون. و انزل فی ابن الزبیری، «ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون». گفته‌اند که: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ» دلیست که مراد اصنام است نه فریشتگان و نه مردم، که اگر ایشان مراد بودند من تعبodon گفتم. و قیل اراد بقوله: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» جمیع المؤمنین، و الحسنی السعادة و العدة الجميلة بالجنة.

و عن النعمان بن بشیر قال: تلا علی (ع) ليلة هذه الآية: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ». قال: انا منهم و ابو بكر و عمر و عثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبد الرحمن بن عوف منهم، ثم اقيمت الصلاة فقام علی يجر رداه، و هو يقول: «لا يسمعون حسيبها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنة.

«وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»، كقوله: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ».

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ» قال ابن عباس: يخرج اهل الايمان من النار حتى اذا لم يبق فيها واحد منهم اطبقت النار على اهلها اطباقا فيلحقهم عند ذلك فزع لم يلحقهم مثله قبله فذلك الفرع الاكبر، و قيل الفرع الاكبر النفخة الاخيرة التي يبعث عندها الخلق، و قيل حين يذبح الموت على صورة كبش املح على الاعراف، و الفريقان ينظران و ينادى يا اهل الجنة

خلود فلا موت، و با اهل النار خلود فلا موت.

و گفته اند فرع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته و خشم ملک بدو رسیده، و انواع عذاب گرد او در آمده. مصطفی (ص) گفت: روز قیامت سه کس را بر تل مشک اذفر بدارند از فرع اکبر ایمن گشته و بیم حساب بایشان نرسیده: مردی که قرآن خواند بی ریا برضاء خدا اما می کند در نماز قومی را که بوی راضی باشند. دیگر مردی که در مسجد مؤذنی کند بی مزد در طلب رضاء خدای. سدیگر مردی که در دنیا برق بندگی مبتلا بود و در گزارد حق سید از طلب آخرت باز نماند.

قوله: «وَاتَلَقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فی الدنيا. آنان که فرع اکبر ایشان را اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بر در بهشت، و ایشان را تهنیت کنند و گویند: بشارت باد شما را بنعیم جاویدان و عز بیکران، این آن روزست که شما را وعده داده بودند در دنیا که بکرامت رسید و ثواب طاعت ببینید.

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» ای اذکر یوم نطوی السماء. و قیل تقدیره، و تتلقاهم الملائكة یوم نطوی السماء. یعنی تطویها بعد نشرها کقوله: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» و قیل طیها ابطالها و افناؤها، و قیل طیها تبدیلیها «كَطَى السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ»، قرأ حمزة و الکسانی و حفص و عاصم. للكتب علی الجمع، و قرأ الآخرون للكتاب علی الواحد، علماء، تفسیر در معنی سجل مختلفند ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: سجل صحیفه است مشتق من المساجلة، و هی المکاتبة و لام بمعنی علی است. و کتاب بمعنی کتابتست. ای نطوی السماء علی ما فیها من النجوم کما نطوی الصحیفه علی ما فیها من الکتابه. و قیل اللام زائده للتوکید، و الکتاب بدل من السجل و المعنی، نطوی السماء کطی الکتاب. و قیل اللام لام العلة ای کطی الصحیفه لاجل الکتاب الّذی فیها کی لا یطلع علیه. سدی و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: سجل نام کاتب است که نویسنده صحیفه است آن که خلاف کردند که آن کاتب کیست؟ قومی گفتند نام کاتب رسول (ص) است، قومی گفتند نام فریشته ایست که صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آن را در نوردد. رب العالمین طی آسمان بروز قیامت مانده کرد بطی کاتب مر صحیفه خویش را یعنی چنان که آسان

بی رنج و دشواری کاتب صحیفه در نوردد، ما آسمان بدان عظیمی بقدرت در نورددیم بی تعذر و تکلف، اینجا سخن تمام شد آن گه بر استیناف گفت: «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» الکاف نصیب بنعیده، ای اذا افتینا الخلق اعدناهم خلقا ای قدرتنا فی الاعادة کقدرتنا فی الابتداء. و قیل خلقناهم من الماء ثم نعیدهم من التراب. و قیل کما بداناهم فی بطون امهاتهم حفاة عراة غرلا، كذلك نعیدهم یوم القيمة نظیره قوله: «وَلَقَدْ جِئْتُمْنَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» و به قال النبی (ص): «انکم محشورون حفاة عراة غرلا کما بداننا اول خلق نعیده» و عن عائشة قالت: دخل علی رسول الله (ص) و عندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه العجوز یا عائشة؟ فقلت احدی خالاتی، فقالت ادع الله ان یدخلنی الجنة، فقال ان الجنة لا تدخلها العجز، فاخذ العجوز ما اخذها فقال علیه السلام ان الله ینشئهم خلقا غیر خلقهن قال الله تعالی: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً» الآیة. ثم قال: یحشرون یوم القيامة حفاة عراة غلغا، فاول من یکسی ابراهیم خلیل الله، فقالت: عائشة واسواتاه و لا یحتشم الناس بعضهم بعضا، قال: «لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُعْنِيهِ» ثم قرأ رسول الله: «کما بداننا اول خلق نعیده کیوم ولدته امه».

«وَعَدْنَا عَلَيْنَا» نصب علی المصدر یعنی وعدناه وعدا علینا انجازه، «إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» لا خلف لوعدنا و قولنا، و قیل معناه انا کنا فاعلین لما یرید اولا و آخرا لا فاعل للخلق سوانا.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» الزبور المزبور و هو المكتوب، یقال زبرت الشیء ای کتبتہ. زبور نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد، و ذکر اینجا لوح محفوظ است. می گوید ما نوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل به پیغامبران پس آن که در لوح محفوظ مثبت کرده بودیم و نوشته، حمزه «فی الزبور» بضم الزاء خواند، جمع زبر، و هی الكتب المنزلة، و قیل معناه قضینا و بینا فی الكتب المنزلة الی الارض من بعد ما ذکرنا فیها من الوحي. شعبی گفت زبور کتاب داودست و ذکر تورات موسی، و قیل الزبور کتاب داود، و الذکر القرآن، و بعد بمعنی قبل کقوله: «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاها» ای قبل ذلك و مثله فی الظروف وراء، فانه یرکون بمعنی خلف و بمعنی امام و یرتفع لهما. معنی آنست که ما در زبور داود نوشتیم پیش از قرآن محمد. «أَنَّ الْأَرْضَ» یعنی ارض الجنة. «بِرِثْها

عِبَادِي الصَّالِحُونَ» المؤمنون، دليله قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» و قال تعالى: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ» يعنى ارض الجنة. و گفته اند زمین اینجا زمین دنیاست آن گه خلاف کردند که کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است و عبادی الصالحون بنی اسرائیل اند که میراث بردند از جبّاران. قومی گفتند زمین مصر است که میراث بردند از قبطیان. قومی گفتند همه زمین دنیا خواهد که امت محمد میراث بردند از جهانیان که پیش از ایشان بودند، و هذا حکم من اللّٰه سبحانه باظهار الدّین و اعزاز المسلمین و قهر الکافرین. قال اللّٰه تعالی: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، و قال وهب قرأت فی عدة کتب من کتب اللّٰه سبحانه قال اللّٰه عز و جل: «أَنِّي لَأُورِثُ الْأَرْضَ الصَّالِحِينَ» من امة محمد.

«إِنَّ فِي هَذَا» ای فی هذا القرآن. «لَبَلَاغًا» ای وصولا الی البغیة، من اتّبع القرآن و عمل به وصل الی ما یرجو من الثواب. و قیل بلاغا ای کفایة. یقال فی هذا الشیء بلاغ و بلغه، ای کفایة، و القرآن زاد الجنة کبلاغ المسافر، و قیل انّ فی هذا ای فی توریثنا الجنة الصالحین لبلاغا و کفایة فی المجازاة. «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» مطیعین للّٰه سبحانه، و قال ابن عباس: ای عالمین. و قال کعب هم امة محمد (ص) اهل الصلوات الخمس و شهر رمضان سمّاهم اللّٰه عابدين.

روی سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی اللّٰه علیه و سلّم انه قرأ «لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»، قال: «هی الصلوات الخمس فی المسجد الحرام جماعة».

قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ» یا محمد. «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» نعمة تشملهم قیل هی للمؤمنین خاصة و الیه ذهب ابن عباس. و قیل عام فیهم امنو الخسف و المسخ و العذاب یعنی من آمن به کتبت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن به عوفی ممّا اصاب الامم قبله من الخسف و العرق و نحوهما.

و قد قال صلی اللّٰه علیه و سلّم: «أَنَا رَحْمَةٌ مَّهْدَاةٌ».

«قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» ای اخبر قومک یا محمد بانّ اللّٰه اوحی الی انّ معبودکم معبود واحد و هو اللّٰه. «فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ»، لفظه الاستفهام و معناه الامر، ای فاسلموا له و اعبدوه و لا تشركوا به شیئا، و الاسلام الانقیاد لامر اللّٰه و ترک مخالفته «فَإِنُّ

تَوَلَّوْا» اى اعرضوا عن الاسلام، «فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ»، هذا من فصيحات القرآن و احسنه اختصارا، معناه اعلمتكم لستوى نحن و انتم فى العلم، و قيل معناه اعلمتكم ما امرت به و سويت بينكم فى الاعلام لم اخف عن بعضكم شيئا و اظهرته لغيركم، و قيل معناه آذنتكم على انى حرب لكم و ان لا صلح بيننا لا كون انا و انتم فى العلم بالحرب على سواء لا يكون فيه خداع، و قيل على سواء صفة مصدر محذوف اى آذنتكم ايذانا على سواء و قيل هو حال من الفاعل او من المفعول او منهما جميعا «وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» اى لا ادرى متى تكون يوم القيمة أ قريب ام بعيد، يقال هو منسوخ بقوله: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ»، و قيل معنى الآية، لا ادرى متى يحل بكم العذاب ان لم تؤمنوا.

«إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ» اى يعلم ما تجهرون به من الكفر و ما تخفون، و قيل ان الذى يعلم السرّ و العلانية هو الذى يعلم وقت قيام الساعة.

«وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ» اى ما ادرى لم اخر عقابه عنكم فى الدنيا فلعل تأخيره ذلك اختبار لكم، لانهم كانوا يقولون لو كان حقا لنزل بنا، و قيل معناه ما ادرى ما آذنتكم به اختبار لكم، و قيل ما ادرى لعل ابقاؤكم على ما انتم عليه فى الدنيا.

«فِتْنَةٌ لَكُمْ» اى عذاب لكم و قد يطلق لفظ الفتنة بمعنى العذاب. كقوله: «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ» يعنى عذابكم. «وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» لتتمتعوا بحيوتكم الى الاجل المعلوم و هو الموت، و قيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة، و قيل لتتمتعوا بحيوتكم الى اجل قد ضربه لكم لتزدادوا اثما فتستوجبوا زيادة العذاب.

«قل رب احكم بالحق» قرأ حفص عن عاصم، قال رَبُّ أَحْكُم بِالْأَلْفِ عَلَى الْإِخْبَارِ عَنِ الرَّسُولِ (ص) بانه دعا الى الله تعالى ان يحكم بينه و بين قومه بالحق.

كما دعت الرسل التى قبله حين قالوا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ. و قرأ الآخرون قل رب احكم على الامر، اى قل يا محمد رب احكم بالحق. اى افض بيننا و بين اهل مكة بالحق. فان قيل كيف قال احكم بالحقّ و الله لا يحكم الا بالحقّ؟

قيل الحق هاهنا بمعنى العذاب كانه استعجل العذاب لقومه، فقيل يا محمد اترك اختيارك فى امر الكفار و فوض الامر فى ذلك الى حكم الله بالحق بينك و بينهم و لا تستعجل

علیهم بذلک و سلنی الحکم بالحقّ و لا تتعرّضّ لما لا تعلم عاقبتہ، و قیل معناه ربّ احکم بحکمک الحقّ، فحذف الحکم و اقیم الحقّ مقامه، امر ان یقول کما قالت الرّسل قبله: ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ.

«وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ» ای و قل ربّنا الرحمن العاطف علی خلقه بالرّزق، «الْمُسْتَعَانُ» المطلوب منه المعونة و النصر، «عَلَى مَا تَصِفُونَ» من الکذب و الباطل، و تقولون ما هذا الّا بشر مثلکم و اضغات احلام و اساطیر الاولین و اشباه ذلك.

التوبة الثالثة

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» الآية. سبقت لهم من الله العناية في البداية فظهرت الولاية في النهاية. در بدايت عنايت بايد تا در نهايت ولايت بود، يك ذره عنايت ازلی به از نعیم دو جهانی، او را که نواختند در ازل نواختند، و او را که خواندند در ازل خواندند، دوستان او در ازل کاس لطف نوشیدند و لباس فضل پوشیدند کارها در ازل کرده و امروز کرده می‌نماید. سخنها در ازل گفته و امروز گفته می‌شنوید، خلعتها بنام دوستان در ازل دوخته و پرداخته و امروز می‌رساند. «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» سوق المقادير الى المواقيت. دیرست تا با تو راز می‌گویند تو اکنون می‌شنوی، جلال عزت او قدیم است تو امروز می‌دانی، علم ازلی در ازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی، سمع قدیم در ازل نیابت تو می‌داشت در سماع کلام ازلی، قیّم که مال کودکی در دست دارد بنیابت او دارد، پس چون کودک بالغ شود بوی دهد. میگوید از روی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می‌ساخت و نیابت شما می‌داشت، چه ماند از فضل و کرم که آن با تو نکرد، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد، راز با جان گفت، رقم طاعت بر اطراف کشید، ترا منتظر واردات غیب گردانید که ای منتظر وارد لطف ما! ای نظاره شاهد غیب ما! ولايت نراند در دل تو مگر سلطان سرما، حلقه در دل تو نکوید مگر رسول برّما، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستان را سابق شد، و ربّ العزّه بر ایشان منت نهاد که: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ»، و ثمره آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ». آن گه عاقبت و سرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقه ازلی را لاحقّه ابدی در پیوست که: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» روز رستاخیز

در انجمن کبری و عرصه عظمی از فریشتگان نداء «لا بُشْرَى» شنوند نه خطاب «وَ اَمْتَارُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» نه آواز سياست «اَخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ»، نه آواز درد فراق، نه نومیدی از رحمت، بلکه فریشتگان همی آیند جوق جوق و ایشان را بشارت می دهند که: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ای هذا يومكم الذي وعدتم بالثواب، فمنهم من يتلقاه الملك و منهم من يردّ عليه الخطاب و التعريف من الملك، فيقول جلّ جلاله: عبادى هل اشتقتم الىّ، قومی را بواسطة فریشته سلام کنند که: «سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون، قومی بیواسطه و ترجمان سلام ملک شنوانند که: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»، گوید جلّ جلاله: عبادى هل اشتقتم الىّ. بندگان من بمنتان آرزو میبود، این کرامتی و نواختی است که فردا برستاخیز ببنده مؤمن رسد، اما امروز دلهای ایشان چنانست که آن عزیز راه گفته: قلوب المشتاقين منورة بنور الله فاذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء و الارض فيعرضهم الله على الملائكة و يقول هؤلاء المشتاقون الىّ اشهدكم انى اليهم اشوق. می گوید دلهای مشتاقان منور است بنور الهی چون آتش شوق ایشان آسمان و زمین و عرش و کرسی را روشن کند، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقربان حضرت، اینان مشتاقان جمال و جلال منند گواه میکنم شما را که شوق من بایشان بیش از آنست که شوق ایشان بمن.

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» الآیة. اَمَّا كَانَتِ السَّمَاءُ سَقْفًا مَرْفُوعًا حِينَ كَانَ الْاَوْلِيَاءُ تَحْتِهَا، وَ الْاَرْضُ كَانَتِ فَرَاشًا اِذْ كَانُوا عَلَيْهَا فَازَا ارْتَحَلَ الْاِحْبَابُ عَنْهَا تَخَرَّبَ دِيَارَهُمْ عَلَى الْعَادَةِ فِيمَا بَيْنَ الْخَلْقِ فِي تَخْرِيبِ الدِّيَارِ بَعْدَ مَفَارَقَةِ الْاِحْبَابِ، وَ قِيلَ نَطْوِي السَّمَاءَ اَلَّتِي فِيهَا عَرَجَتْ بَدَاوِينُ الْعَصَاةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لِنَلَّا تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ بِالْاَجْرَامِ وَ نَبْدُلُ الْاَرْضَ اَلَّتِي عَصَوْا عَلَيْهَا غَيْرَ تِلْكَ الْاَرْضِ حَتَّى لَا تَشْهَدَ عَلَيْهِمْ. وَ قِيلَ نَطْوِي السَّمَاءَ لِيُقْرَبَ قَطْعَ الْمَسَافَةِ عَلَى الْاِحْبَابِ.

«وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ» كتب اینجا بمعنی اخبار است، و ذکر تورات است، و صالحون امت محمدند. می گوید موسی را و داود را و امت ایشان را خبر دادیم که امت محمد شایستگان و بر گزیدگان مانند، خاصگیان حضرت مانند هر چند بصورت بیگانه خاستند اما بمعنی بگانه خاستند، نحن الآخرون السابقون. بیگانه خیزان بودند در عالم قدرت، اما

بگاه خیزان بودند در عالم مشیت، صبح مشیت سر بر میزد که ایشان بر خاسته بودند، لکن آفتاب اظهار قدرت فرو می شد که پیراهن عدم را چاک کردند، در خلقت مؤخر بودند اما در خلعت مقدم بودند، همه را باول آوردیم و ایشان را باخر، تا ذلت همه با ایشان بگوئیم و رازهای ایشان با کس بنگوئیم، «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ» همه را اندک دادیم و ایشان را مالا مال، نبینی در مجلس شراب چون قومی باخر رسند ساقی را گویند ایشان را قدح مالا مال ده تا بمادر رسانی.

«مثل امتی مثل القطر لا یدری اوله خیر ام آخره، کیف تهلك امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» در روزگار فترت پیش از مبعث مصطفی عربی جمال اسلام روی در نقاب عزت کشیده بود، قومی بودند که طبع را مؤثر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه جز عمایت و ضلالت نبود، عقل را خدای نهاده، طبع را رسول ساخته، فلک را مقدر گفته، مستحسناات عقل را شریعت ساخته مستنکرات طبع را مناهی گفته، باشکال و هیآت مشغول شده، بتدویرات و تزویرات روزگار بباد برداده، همی ناگاه آفتاب دولت شرع محمدی (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». تبع ملک حمیر مر کاهن خود را گفت: هل تجد ملکا یزید علی ملکی؟ هیچ ملک دانی که افزونی دارد بر ملک من؟

کاهن گفت که آری پیغامبری در راه است که ملک او بر ملک عالمیان بیفزاید، سیّدی و مهتری سروری که در پیشانی وی نور سجود بود در ابروی وی نور خضوع بود، در میان دو وی نور جمال بود. در چشم وی نور عبرت بود. در روی وی نور رحمت بود. در میان دو کتف وی نور نبوت بود، در دل وی نور معرفت بود، در سر وی نور محبت بود، در کلام وی نور حکمت بود، در حکمت وی نور غیرت بود، در غیرت وی نور حضرت بود، آنه لبارّ مبرور آید بالظهور، و وصف فی الزبور، و حصلت اّمته فی السفور. مفرّج الظلم بالنور. احمد النبیّ طوبی لامّته حین یجئ و انشدوا.

انّ الرسول لسیف یستضاء به
 مهند من سیوف اللّٰه مسلول
 نبئت انّ رسول اللّٰه اوعدنی
 و العفو عند رسول اللّٰه مأمول

مردی بود از زیر دامن عبد الله بن عبد المطلب بیرون آمده و در اصلاب بشری رفته لکن از غیب مددی در آمده و احوال و اقوالش میدل کرد که: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، خلق بشریت برداشتند و خلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستند و نطق از وحی پاک بدادند که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». لا جرم گوینده بشرع آمد، رونده بحق آمد، متحرک بامر آمد، شب معراج بهشتها بر وی عرض کردند طرف و غرف بوی نمودند، ذره‌ای بآن التفات نکرد، این طراز وفا بر کسوه صفاء وی کشیدند که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ». باز چون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت: «جَعَلْتَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»، روشنایی چشم ما در نمازست زیرا که مقام رازست المصلی یناجی ربّه. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» از رحمت وی بود که ترا در هیچ مقام فراموش نکرد، اگر در مکه بود و اگر در مدینه، گر در مسجد بود و گر در حجره، همچنین بر ذروه عرش و قاب قوسین ترا فراموش نکرد، در مکه می گفت: «وَاعْفُ عَنَّا». و در غار می گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»، در صدر قاب قوسین می گفت: «السَّلَامَ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، در وقت وفات می گفت: «اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ». فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده می گوید: اُمّتی، اُمّتی.

۲۲ - سورة الحج - مدنیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند بخشاینده مهربان.
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ» ای مردمان بیرهیزید از عذاب خداوند خویش، «إِنَّ زَلْزَلَةً
السَّاعَةِ شَىْءٌ عَظِيمٌ» (۱) بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست.
«يَوْمَ تَرَوْنَهَا» آن روز که زلزله ببینید، «تَذْهَبُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» باز ماند هر شیر
دهنده‌ای از آن فرزند که شیر میداد، «وَوَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و بنهد هر باروری
آنچه دارد از بار خویش، «وَوَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى» و مردمان را در دیدار چشم مستان
بینی، «وَمَا هُمْ بِسُكَارَى» و ایشان مستان نیستند، «وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲) لکن
عذاب خدای که می‌بینند سختست.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و از مردمان کس است که می‌بیکار کند در
خدای تعالی بی‌دانش، «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» (۳) و بر بی‌میرود هر دیوی را شوخ
پلید.

«كُتِبَ عَلَيْهِ» که بر آن دیو نوشته‌اند، «أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُوَضِّلُهُ» که هر که باو گوید او آن
کس را بی‌راه کند، «وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» (۴) و راه نماید او را بعذاب آتش.
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ» ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس
مرگ، «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» پس ما بیافریدیم شما را از خاک، «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» پس از
نطفه، «ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» پس از خون بسته، «ثُمَّ مِنْ مَضْغَةٍ» پس از پاره‌ای گوشت، «مُخَلَّقَةٍ وَ
غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» تمام آفریده یا نه تمام آفریده، «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» تا پیدا کنیم شما را، «وَوَقَّرُ فِي
الْأَرْحَامِ» و می‌آرامانیم در رحمها «مَا نَشَاءُ» آنکه خواهیم، «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا هنگامی
که نامزد کرده، «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» آن گه بیرون می‌آریم شما را خرد خرد، «لِتَبْلُغُوا
أَشْدَّكُمْ» تا آن گه که بزورمندی خویش رسید، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى» و از شما کس است
که او را می‌میرانند بجوانی، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» و از شما کس است که او را
پس باز می‌برند تا بتر عمر، «لِكَيْلَا يَعْلَمَ» آن را تا مگر چیزی بندهاند، «مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا»

پس آن که دانسته است بجوانی، «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» و زمین را بینی مرده و فرو شده، «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ» چون آب بران فرستادیم، «اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ» زنده گشت و بجنبید و بخندید، «وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (۵) و بر رویانید از هر صنفی نیکو.

«ذَلِكَ بَأْنُ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای بسزاست، «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» و اوست که مردگان را زنده کند، «وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۶) و اوست که بر همه چیزها تواناست.

«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست در آن، «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۷) و الله تعالی بر خواهد انگيخت هر که در گورها. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» و از مردمان کس است که پیکار میکنند در خدای تعالی، «بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى» بی دانشی و بی بیانی، «وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (۸) و بی نامه روشن.

«ثَانِيَ عَطْفِهِ» سر بگردن باز نهاده بیکسو بیرون شود خویشتن در میکشد، «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا گم شود از راه خدای تعالی، «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» او راست در این جهان خواری، «وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۹) و بچشانیم او را رستاخیز عذاب آتش.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ» و گویند او را این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد، «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۱۰) و الله تعالی ستمکار نیست رهبران را.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» و از مردمان کس است که خدای تعالی را می پرستد بر گوشه ای، «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» اگر باو رسد نیکی، «اطْمَأَنَّ بِهِ» بآن نیکی در دین آرام گیرد، «وَأِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» و اگر باو رسد آزمونی، «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» بر روی خویش باز گردد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» زیان کار دو جهان «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۱۱) آنست زیان کاری آشکارا.

«يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ» میخواند و می پرستد جز از خدای تعالی، «مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ» چیزی که او را زیان نکند اگر نپرستد و اگر پرستد سود نکند، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (۱۲) آنست گمراهی دور.

«يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ» می پرستد چیزی که گزند او نزدیکتر از سود او، «لِبِئْسَ

المولى» بد خداوندی کاو بت است، «وَلَيْسَ الْعَشِيرُ» (۱۳) و بد همسازی.
 «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» الله تعالى در آرد ایشان را که بگرویدند
 و نیکها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که می‌رود زیر آن جویها،
 «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (۱۴) الله تعالى آن کند که خود خواهد.
 «مَنْ كَانَ يَظُنُّ» هر که چنان پندارد، «أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» که الله تعالى پیغامبر خویش
 را یاری نخواهد داد، «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» درین جهان و در آن جهان، «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى
 السَّمَاءِ» تا فرو کشد رسنی از کاز «ثُمَّ لِيَقْطَعْ» پس تا بگسلد آن را «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ
 كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (۱۵) پس تا بنگرد که آن ساز که او ساخت و کوشش که کوشید هیچ
 می‌برد غیظ او.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» و چنان فرو فرستادیم، «آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» سخنهاي درست پاک روشن،
 «وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» (۱۶) و الله تعالى راه مینماید او را که خواهد.
 «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَالَّذِينَ هَادُوا» و ایشان که جهود شدند، «وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ» و صابیان و ترسایان و گبران، «وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» و
 ایشان که بت را انباز گرفتند، «إِنَّ اللَّهَ يَفْضِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله برگزارد کار و حکم
 کند میان ایشان روز رستاخیز، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۱۷) الله تعالى بر هر
 چیزی گواه است بآن دانا و از آن آگاه.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت آیتست، و بعدد بصریان هفتاد و پنج آیت، و هزار و
 دویست و نود و یک کلمت و پنج هزار و هفتاد حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت
 که در مدنیات شمردند، «هَذَا خُصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» الی قوله «إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»،
 بعضی مفسران گفتند سوره همه مدنی است مگر چهار آیت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ
 رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» الی آخر اربع آیات. و قيل كلها مكية الّا اربع آيات: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
 يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» الی آخر الآيتين، و قوله تعالى: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا»
 الی آخر الآيتين. و در این سوره سه آیت منسوخ است بآیت سیف، اول: «قُلْ يَا أَيُّهَا
 النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ»، دیگر «وَإِنْ جَادُلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» این هر

دو آیت منسوخ است بآیت سیف، سوّم «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» نسخها الله تعالی بقوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحج اعطى من الاجر كحجة حجّها و عمرة اعتمرها بعدد من حجّ و اعتمر فيما مضى و فيما بقى.

قوله: «يا أَيُّهَا النَّاسُ» خطاب لاهل مکة، «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» اطيعوه و احذروا عقابه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» الزلزلة و الزلزال شدة الحركة و شدة الاضطراب و ليس يريد به اضطراب الساعة و إنما يريد به اضطراب الارض بما فيها من الجبال و اضيف الى الساعة لانّها من اشراطها. مفسران اينجا دو قول گفته اند که: اين زلزله کی خواهد بود، قومی گفتند اين زلزله از اشراط ساعتست در دنيا خواهد بود در آخر الزمان بوقت قرب قيامت بنفخه اولی که آن را نفخه فزع گویند، گفتند فریشته ای از آسمان ندا کند که: يا أَيُّهَا النَّاسُ اتی امر الله. آواز وی بجملة اهل زمین رسد همه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هیبت و فزع همه زنان حامله بار فرو نهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند و از پس این زلزله و فزع آفتاب از مغرب بر آید، و بقول سدی و حسن: این زلزله روز قيامت خواهد بود وقت خاست رستاخیز. و قال ابن عباس: هی الزلزلة التي تكون معها الساعة و هی رجعة الارض لخروج من فيها.

«يَوْمَ تَرَوْنَهَا» یعنی الزلزلة، و قيل الساعة، «تَذْهَلُ» یعنی تغفل، و الذهول الغفلة، و قيل الذهول السلو، ذهلت عن كذا اذا سلوت عنه. «كُلُّ مُرْضِعَةٍ» ای كل امرأة معها ولد ترضعه، يقال امرأة مرضع بلاهء اذا اريد به الصفة مثل حائض و حامل، فاذا ارادوا الفعل في الحال ادخلوا الهاء. «وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» ای تسقط ولدها من هول ذلك اليوم. قال الحسن: تذهل المرضعة عن ولدها بغير فطام، و تضع الحامل ما فی بطنها لغير تمام. این دلیل قول ایشانست که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز، زیرا که حمل و وضع حمل و رضاع بعد از بعث نباشد، و بقول ایشان که گفتند زلزله در قیامتست سیاق این سخن بر تعظیم کار رستاخیز است و شدت هول و سعوبت آن نه بر تحقیق حمل و رضاع، هذا كقول القائل: اصابنا امر يشيب فيه الوليد، يربد شدته و صعوبته. «وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ ما هُمْ بِسُكَارَى»

قرأ حمزة و الكسائي «سكری و ما هم بسكری» بفتح السين من غير الف فيهما، و قرأ الباقون «سكاری و ما هم بسكاری» بضم السين و بالالف فيهما، و هما لغتان كلاهما جمع سكران، و المعنى اذا نظرت اليهم تحسبهم سكارى من زوال عقلهم و ليسوا كذلك فى الحقيقة و لكن هول القیامة صيرهم كذلك. عمران حصين و ابو سعيد خدری گفتند: این دو آیت از اول سوره در غزات بنی المصطلق فرو آمد در میانه شب، جمع یاران در روش بودند که رسول خدای ندا کرد همه را باز خواند، یاران همه راحلها سوی وی راندند و گرد وی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت بر ایشان خواند یاران بسیار بگریستند و زاری کردند آن گه جایی که فرو آمدند از دلتنگی و رنجوری زینها از چهارپایان باز نگرفتند و خیمه ها نزدند و دیگها نپختند هم چنان اندوهگین و متفکر نشستند گریان و سوزان. رسول خدا یاران را گفت: «أ تدرؤن ای یوم ذلک؟» هیچ دانید که آن روز چه روزست؟ گفتند اللّٰه و رسوله اعلم، اللّٰه تعالی دانایتر دانایی است بآن روز و پس رسول وی، رسول گفت آن روز ربّ العزّه آدم را گوید برخیز و از فرزندان خود نصیب آتش بیرون کن، گوید بار خدایا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهصد و نود و نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشتست، آن سخن بر یاران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول اللّٰه؟ پس از ما خود که رهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا و سدّدوا و قاربوا».

بشارت پذیرید راست باشید و ساکن گردید و این اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهصد و نود و نه از یأجوج و مأجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید و امّت من بقیامت مسلمانان و مؤمنان در میان کفار، و یأجوج و مأجوج فردا در قیامت همچون یکتا موی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتا موی سپید در گاو سیاه. آن گه گفت من چنان امیدوارم که امّت من ثلث اهل بهشت باشند، یاران همه از شادی تکبیر گفتند و خدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امّت من نیمه اهل بهشت باشید، یاران هم چنان ثناء خدای تعالی گفتند و شادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دو سیک اهل بهشت شما باشید، آن گه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان امّت منند،

ثم

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «و يدخل من أمتي الجنة سبعون الفا بغير حساب». فقال عمر سبعون الفا؟ قال نعم و مع كل واحد سبعون الفا، فقام عكاشة بن محصن فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انت منهم، فقال رجل من الانصار فقال ادع الله ان يجعلني منهم، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بها عكاشة.

و عن عائشة قالت نام النبي (ص) في حجرتي فقطرت دموعي على خده، فاستيقظ فقال ما بيكيكي؟ فقلت ذكرت القيامة و هو لها فهل تذكرون اهاليكم يا رسول الله؟ فقال يا عائشة ثلاثة مواطن لا يذكر فيها احد الا نفسه: عند الميزان حتى يعلم أ يخف ميزانه ام يثقل، و عند الصحف حتى يعلم ما في صحيفته، و عند الصراط حتى يجاوزه.

قوله: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» اين آيت در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات الله گفتم، و قرآن را اساطير الاولين گفتم، و بعث و نشور را منکر بود و مجادلت وى در الله تعالى آن بود که بجهل و کفر خویش میگفتم، الله تعالى قادر نیست بر زنده گردانیدن مرده پس از آن که خاک گشت و ذلك في قوله تعالى: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»، و با رسول خدای باین معنی خصومت میگرفت، رب العزه گفتم: «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ».

ای يتبع في جداله ذلك كل شيطان مرید، متمرد عات خبیث. يقال في الغایة مرید و هو الذي لا یبقی من الشر شيئا الا اتاه لا يتحاشى عنه، و قيل للحدث امرد لانه لا شعر عليه و ارض مرداء لا نبات عليها.

«كُتِبَ عَلَيْهِ» ای علی الشیطان. «أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ» ای قضی علی الشیطان انه یضل اتباعه و یدعوهم الی النار. کرر «ان» و هذا مما یتحسن فی العربیة ان نقول ان فلانا انه فصیح. قال الشاعر:

ان الخليفة ان الله سر بله سر بال ملک به یزجى الخواتيم.

«وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» ای یدعوه الی النار بما یزین له من الباطل. ثم الزم الحجّة منكرى البعث فقال: «يا أَيُّهَا النَّاسُ» یعنی ایها الشاکون فی البعث، «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» ای

فى شكّ فى قدرة الله على البعث، و فى شكّ من صدق محمد، «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» اى فانظروا فى ابتداء خلقناكم، «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» يعنى آدم، «مِن تَرَابٍ» ثمّ ذريته، «مِن نُّطْفَةٍ» النطف الصبّ، و النطفة المصبوب، و قيل هى الماء القليل، قيل و هى الماء الصافى و جمعها نطف. «ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» و هى الدّم العبيط الجامد و جمعها علق، «ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ» و هى لحمة قليلة قدر ما يمضغ، و ذلك انّ النطفة تصير دما غليظا ثمّ تصير لحما، «مُخَلَّقَةٍ» يعنى مخلوقة و التّشديد لتكرار الفعل من السمع و البصر، و الاكف و الفم و غير ذلك. قال ابن عباس و قتادة: مخلّقة اى تامّة الخلق و الاعضاء، «و غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» غير تامّة يعنى ناقصة الخلق و الاعضاء، و قال مجاهد: مصوّرة و غير مصوّرة، يعنى السّقط و ذلك انّ الله اذا اراد ان يخلق الحياة فى الولد اظهر فيه خطوطا، ثمّ يصير كلّ خطّ عضوا، و قيل المخلّقة، الولد الذى تأتى به المرأة لوقت، و غير المخلّقة السّقط يسقط قبل وقته روى عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال: انّ النطفة اذا استقرّت فى الرّحم اخذها ملك بكفه فقال اى ربّ مخلّقة او غير مخلّقة، فان قال غير مخلّقه قذفها الرّحم دما و لم يكن نسمة، و ان قال مخلّقة قال الملك أ ذكر ام انتى؟ أ شقى ام سعيد؟ ما الاجل و ما العمل؟ و ما الرّزق؟ و باى ارض يموت؟ فيقال له اذهب الى امّ الكتاب فانّك تجد فيها كلّ ذلك، فيذهب فيجد فى الكتاب فينسخها فلا يزال معه حتّى يأتى على آخر صفته.

و قال رسول الله (ص): «انّ خلق احدكم يجمع فى بطن امّة اربعين يوما، ثمّ يكون علقة مثل ذلك، ثمّ يكون مضغة مثل ذلك، ثمّ يبعث الله اليه ملكا باربع كلمات، فيكتب عمله و اجله و رزقه و شقىّ او سعيد، ثمّ ينفخ فيه الرّوح.

و قوله: «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» اللّام متعلقة بترتيب الخلق كأنه قال: فقلناكم فى ابتداء الخلق من حال الى حال مع قدرتنا على انشاءكم دفعة واحدة، لنبيّن لكم قدرتنا على ما نشاء. معنى آنست كه شما را در بد و آفرينش بگردانيدم در اطوار خلقيت ازين حال بدان حال و ازين طور بدان طور، روزگارى نطفه و روزگارى علقه و روزگارى مضغه و بر ما آسان بود و قدرت بود كه ما شما را بيبك دفعه آفريديمى لكن خواستيم كه با شما نمائيم كمال قدرت خویش بر آنچه خواهيم چنان كه خواهيم آفريديم و قدرت آن داريم، و قيل «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» يعنى لنظهر لكم قدرتنا على اعادة الخلق، بيافريديم شما را تا بآفرينش اول دليل گيريد بر

آفرینش ثانی، با شما می‌نماییم که هم چنان که بر آفرینش اول قادریم بر اعادت و بعث قادریم، و قیل معناه، لنبین لکم ما تأتون و ما تدرن و ما تحتاجون الیه فی العبادة، شما را بیافریدیم تا نیک و بد خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و در یابید. «وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» این ما، خواهی بمعنی من گویی خواهی بمعنی مدت، اگر بمعنی من گویی، معنی آنست که ما آن کس که خواهیم از فرزندان در رحمها میداریم و آرام میدهیم چنان که رحم او را نیفکند و سقط نبود، «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا بوقت خویش تمام خلق و تمام مدت بیرون آید، و اگر گوئیم «ما»، اسم مدت است معنی آنست که ما چندان که خواهیم فرزند را در رحم میداریم، خواهیم چهار سال که اکثر مدت الحمل است، خواهیم شش ماه که اقل المدّت است، خواهیم نه ماه که غالب عادت باروران است، «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» یعنی اطفالا، يدلّ علیه ذکر الجماعة، و الطفل يقع على الجمع كقوله: «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا»، و قیل معناه نخرج کلّ واحد منکم من بطن امّه طفلا، و قیل انه مشبه بالمصدر مثل عدل و زور، و طفلا نصب على الحال، یعنی نخرجکم من بطون امهاتکم فی حال طفولیتکم. «ثُمَّ لَتُبْلَغُوا أَشْدُّكُمْ» هاهنا فعل مضمّر تقدیره، ثمّ نربّیکم لتبلغوا اشدکم، الاشدّ جمع الشدّة مثل نعمة و انعم، و هو من البلوغ الى الاربعین سمی الاشدّ لانها حالة اجتماع الشدّة و القوّة، و کمال العقل و التجارب. «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى» عند بلوغ الاشدّ او قبله او بعده، «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» ای الهرم و الخرف و هو اهونه و اخسّه عند اهله، لانه يصير كلا عليهم و افاد قوله: «يُرَدُّ» الرجوع الى حالة كان عليها قبل، و هی الضعف زمن الطفولية و قلّة الفهم، «لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» لا يستفید علما و ینسی ما کان عالما به، و قیل لا یعقل بعد ما عقل شیئا، و قیل لا يعمل بعد عمله شیئا، و المعنی ردناه الى حالة الاولى فی حیاته ليعلم قدرتنا على رده بعد موته، ثمّ بین دلالة اخرى للبعث و لنفی الريب، فقال: «وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» ای یابسة ميتة لا نبات فيها، یقال همدت النار اذا صارت رمادا لم تبق فيها حرارة، و قیل هامة ای دراسة. «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ» ای المطر، «اهْتَزَّتْ» تحرکت لاجراج النبات منها، «وَ رَبَّتْ» زادت و انتفخت و نمت، قال الحسن: فيه تقديم و تأخیر، ای ربت و اهتزت، «وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» ای من کل صنف و لون حسن رائق یبهج به، و المعنی حياة

الارض بنباتها بعد موتها بهمودها دالّة على قدرتنا على احياء الموتى منها.

«ذَلِكَ» اى ذلك الذى تقدّم ذكره من اختلاف احوال خلق الانسان و احياء الارض، «بِأَنَّ اللَّهَ» اى بسبب انّ الله، «هُوَ الْحَقُّ» الثابت الدائم الموجود، و قيل فعل الله ذلك لانه هو الحق المستحق لكمال الصفات، «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» كما احيى الارض، «وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ذو قدرة تامّة، «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» لفظه نفسى و معناه نهى، اى لا ترتابوا فيها، «وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فقد قام الدليل على ذلك، و فى خبر لقيط بن عامر بن المنتفق فى امر البعث. قال: فقلت يا رسول الله كيف يجمعنا بعد ما تمزقنا الرياح و البلى و السباع؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الارض اشرفت عليها مدرّة بالية، فقلت انى تحيى ابادا ثم ارسل ربك عليها السماء فلن تلبث عليها الا اياما حتى اشرفت عليها فاذا هى شربة واحدة و لعمر إلهك لهو اقدر على ان يجمعكم من الماء على ان يجمع نبات الارض فتخرجون من الاصواء و من القبور و من مصارعكم، فتظنون اليه ساعة و تنظر اليكم، قال قلت يا رسول الله و كيف و نحن ملء الارض و هو واحد ينظر الينا و تنظر اليه؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الشمس و القمر آية منه صغيرة فترونها ساعة واحدة و يريانكم لا تضامون فى رؤيتهما، قلت يا رسول الله فما يفعل بنا اذا لقيناه؟ قال تعرضون عليه بادية صفاحكم لا تخفى عليه منكم خافية فياخذ ربك بيده غرفة من الماء فينضح به قبلكم فلعمر إلهك ما يخطى به وجه احد منكم قطرة، فاما المسلم فيدع وجهه مثال الرابطة البيضاء و اما الكافر فيخطمه بمثل المخطم الاسود.

قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» اى فى صفاته فيصفه بغير ما هو له، نزلت فى النضر بن الحارث، و قيل فى ابى جهل، و قيل فى المشركين. «بِغَيْرِ عِلْمٍ» اى حجة و برهان عقل، «وَ لَا هُدًى» اى سنّة متبّعه، «وَ لَا كِتَابَ مُبِينٍ» واضح مبين انزل من عند الله، علمى كه حاصل آيد بنده را ازین سه وجه حاصل آيد: با از كتابى منزل يا از سنتى متبّع يا از برهان عقل، چون اين سه هيچ نباشد جز جهل محض نبود، ربّ العالمين بو جهل را و نضر حارث را و مشتركان را مى گويد: كه بجهل محض در خداى تعالى سخن مى گویند و با رسول خصومت مى گیرند.

«ثَانِي عِطْفِهِ» متكبروار سر بيرون گردن وانهاده و پيچ در خود داده هم چنان كه جايى

ديگر گفـت: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا» و در حق منافقان گفـت لـو او رؤسـهـم. «ثَانِي عَطْفُهُ» النَّصْبُ فِي الْيَاءِ لِلْحَالِ، يُقَالُ ثَنَى فُلَانٌ عَطْفَهُ، وَ ثَنَى خَدَّهُ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ. اَيْنَ هَمَّةٌ بِرِيسِقٍ اسْتِخْفَافًا بِمَرْدَمٍ نَكَرَدَ وَ از راسـتـي بر گـردـد و حق نـپـذـيـرد و عـطـف الرّجـل نـاحـيـة من منكبـه الـي كـعـبـه و هـو الجـانـب، فـي قـولـه: «وَ نَأَى بِجَانِبِهِ» وَ يُقَالُ لِلرَّءَاءِ، عَطَافٌ لَانَ الرَّجُلِ يَلْبَسُهُ فِي جَانِبِهِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «سَبْحَانَ الَّذِي تَعَطَفَ الْعِزَّ» اَي ارـتـدـي بـه كـقـولـه لـبـس المـجـد و فـي الحـديـث: الكـبـريـاء رـد آيـي و العـظـمـة اـزاري فـمـن نـازـعـني فـيـهـما القـيـتـه فـي النّـار.

و فـي الخـبر: من نـازـع اللّـه رداه قـصـمه، و قال يـهـودى لـكـعب و هـو كـعب بن مـانـع بن مـتـيـح يُقَالُ لَهُ الْحَبِيرُ وَ قَدْ يَعْظُمُ فَيُقَالُ لِالْحَبَارِيِّ كُنِّي اَبَا اسْحَاقٍ. قال له يهودى يا باسحق ما كسوة رب العالمين؟ قال رداؤه العزّ و ازاره العظمة. فقال صدقت و اسلم و كسوة كل شيء صفته، و فـي القـرآن «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ» هـذا زـوج الرّجـل لـانـه يـلـبـسـها و تـلـبـسـه، قال الشّاعـر:

اذا ما الضّجيع ثنى عطفها ثنت عليه فكانت لباسا

«لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» بفتح الياء مكى و ابو عمرو و رويس عن يعقوب، و الوجه انه من الضلال و الفعل منه ضلّ يضلّ و هو لازم، و قرأ الباقر، روح عن يعقوب ليضلّ بضم الياء و الوجه انه من اضلّ يضلّ اضلالا و هو متعدى ضلّ و اللام متعلقة بالجدال اى يجادل ليضلّ الناس من طاعة الله كما قال: «وَ جَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ».

«لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» يعنى القتل بيدر، قتل النّبىّ (ص) النضر بن الحارث صبرا امر به فضربت عنقه، و لم يقتل هذه القتلة سواه و سوى عقبة بن ابى معيط، و قيل له فى الدنيا خزى يعنى الجزية و الهوان، فقد قال عزّ و جلّ و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنين يعنى عزّ الاسلام. «وَ نَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» اى عذاب النار.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ» القول هاهنا مضمّر يعنى يقال له اذا عدّب فى النار، هذا العذاب بما كسبت «يَدَاكَ» العرب، تدخل اليد فى هذا الباب كثيرا و نزل بكثرتها القرآن «وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» فيعذبهم بغير ذنب و هو جلّ جلاله على اىّ وجه تصرّف فى عبده فحكمه عدل و هو غير ظالم، و ذكر الظلام بلفظ المبالغة لما اقترن بالعبيد و هو اسم الجمع.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ»، ابن عباس گفت: این آیت در شأن قومی آمد از اعراب بنی اسد بن خزیمه. بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال و هجرت کردند بمدینه چون ایشان را نعمت و راحت و صحت تن و افزونی مال پیش آمد گفتند: هذا دین حسن و قد اصبنا فيه خيرا. نیکو دینی که دین اسلام است که ما بخیر و نعمت رسیدیم، باز چون ایشان را بیماری و رنج و درویشی رسید، شیطان ایشان را بر کفر و ردّت داشت گفتند: بئس الدین هذا. بد دینی که این دین است که ما درین دین بیدی افتادیم، و نزلت هذا الایة. ابو سعید خدری گفت: مردی جهود مسلمان شد و بعد از اسلام بینایی وی برفت و مال و فرزند وی هیچ نماند دین اسلام بشوم داشت گفت: اقلنی یا محمّد، مرا اقلت کن. رسول خدای (ص) گفت این اقلت که تو میخواهی در اسلام نیست، جهود گفت من درین دین هیچ خیر نمی بینم، بینایی و مال و فرزند همه برفت، رسول (ص) گفت: «یا یهودی انّ الاسلام لیسبک الرجال کما تسبک النار خبث الحديد و الفضة و الذهب»، اسلام مردان را بگدازد و اخلاص برد چنان که آتش آهن و سیم و زر و اخلاص بر دو خبث از آن بیرون کند، ربّ العالمین در شأن وی این آیت فرستاد. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» ای علی شک، و اصله من حرف الشیء و هو طرفه، نحو حرف الجبل و الحائط الذی القائم علیه غیر مستقرّ، فقیل للشاک فی الدین أنّه یعبد الله علی حرف لانه علی طرف و جانب من الدین غیر متوغّل و لا متمکن کالقائم علی حرف الجبل فانه مضطرب غیر مستقرّ. قال الحسن: هو المنافق یعبد الله علی حرف، یعنی بلسانه دون قلبه، و المؤمن یعبد الله علی حرفین، بلسانه و قلبه.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ»، صحّة فی جسمه وسعة فی معیشته، «اطْمَأَنَّ بِهِ» رضی و سكن الیه، «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» بلاء فی جسده و ضیق فی معیشته، «انْقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ» ای ارتدّ و رجع علی عقبه الی الوجه الذی کان علیه من الکفر. «خَسِرَ الدُّنْيَا» حیث لم یعمل فیها خیرا و فاته ما کان یؤمل، «وَ الْآخِرَةَ» حیث لا ینال نعیمًا و یخلد فی النار، و قیل «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ»، ای قتل فی الدنیا و حرم الجنّة، و قرئ خاسر الدنیا منصوب علی الحال و الآخرة جرّ معطوف علی الدنیا، «ذَلِکَ» ای خسران الدنیا و الآخرة، «هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ» الظاهر لا خسران اخسر منه.

«يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ» ای عابد الصنم الذي لا نفع فيه و لا ضرر، و قيل معناه يدعوا ما لا يضر ترك عبادته و لا ينفعه عبادته و طاعته. «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» ای ذلك الفعل هو العدول عن الصواب.

«يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ» ای لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانه يوجب القتل في الدنيا و النار في الآخرة. فان قيل لم قال: «لَمَنْ ضَرُّهُ اقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ» و لا نفع في عبادة الصنم اصلا؟ قيل هذا على عادة العرب فانهم يقولون فما لا يكون اصلا بعيد.

كقوله: «ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» ای لا رجوع اصلا. فلما كان نفع الصنم بعيدا على معنى انه لا نفع فيه اصلا، قيل ضره اقرب لانه كائن، و اما اللام فهي لام قسم و من في موضع النصب، تأويله. يدعوا بعزتي معبودا ضره اقرب من نفعه. «لَبِئْسَ المَوْلَى» ای لبئس التاصر الصنم، «وَ لَبِئْسَ العَشِيرُ» الصّاحب و الخلیط، و العرب تسمی الزوج عشیرا لاجل المخالطة.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». ای سیدخل يوم القيامة من آمن به و عمل في الدنيا بطاعته، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای بساتین تجری من تحت قصورها و اشجارها الانهار. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ». یدخل من شاء الجنة و یدخل من شاء النار. «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ»، الهاء راجعة الى الرسول، «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ» ای بحبل، «إِلَى السَّمَاءِ» ای سقف البيت و السبب الحبل، و السماء هاهنا سقف البيت، و كل ما علاك من شيء فهو سماء، و قوله: «لَيَقْطَعُ» ای ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا اختنق، و قيل «ثُمَّ لَيَقْطَعُ» ای ليتعلق بعنقه بالحبل و ليثقله بها حتى ينقطع، «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ»، ما بمعنى المصدر ای هل يذهبن كيده و حيلته غيظ، و المعنى من كان يظن ان لن ينصر الله نبيه في الدنيا بالعلبة و الحجّة و الظفر و الغنيمة، و في الآخرة بالحجّة و الشفاعة و الثواب فليشدد حبالا في سقف بيته و ليختنق به حتى يموت. این آیت در شأن قومی از غطفان و بنی اسد فرو آمد، رسول خدای ایشان را بر اسلام دعوت کرد ایشان سروا زدند گفتند میان ما و جهودان عهد و پیمان و سوگند است و ما ترسیم که محمد را نصرت نباشد و دین وی قوت نگیرد و آن گه آن عهد و پیمان ما با جهودان منقطع گردد از آن باز مانیم و باین نرسیم، رب العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت: هر که می بندارد که الله تعالی پیغامبر خویش را نصرت نخواهد داد و در

دنيا و آخرت دين وى بالا نخواهد گرفت بگوى رسنى از بالا در آويز و خبه كن و پس بنگر تا آن كيد و حيلت غيظ تو با رسول و با اسلام هيچ بخواهد برد يا نه، اين چنانست كه عبادت مردم گويند: من لم يحب هذا فليختنق، و من لم يرض هذا فرأسه و الجدار، هر كه اين نپسندد و نخواهد گو سر بر ديوار مى زن يا خويشتن را ميكش. خلاصه معنى آنست كه هر كه گويد و پندارد كه الله تعالى رسول خود را نصرت نخواهد داد و اين از آن گويد كه او را خشم مى آيد از آن نصرت دادن، گوى بخشم خود مى مير كه آن نصرت خواهد بود هم در دنيا و هم در آخرت. مجاهد گفت: نصر اينجا بمعنى رزق است، يقال ارض منصوره اى ممطورة، و تقول العرب من نصرنى نصره الله، اى من اعطانى اعطاه الله، و باين قول «أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ» اين هاء با «من» شود و معنى آنست كه هر كه پندارد كه الله تعالى او را روزى نخواهد داد بگوى خبه كن و خويشتن را بكش و پس بنگر تا اين فعل ترس از تو بخواهد برد يا نه، و سبب هم آن بود كه قوم غطفان مى گفتند ما را از حلف يهود مال و نعمت و روزى فراوان ميرسد و اگر آن عهد و پيمان بشكنيم از آن نعمت و روزى درمانيم، اين آيت جواب ايشانست. قرأ ابو عمرو ورش عن نافع، و ابن عامر و رويس عن يعقوب «ثم ليقطع ثم ليقضوا»، بكسر اللام. و الباقون باسكانها و زاد ابن عامر «و ليوفوا و ليطوفوا» بكسر اللام فيهما و ذلك لان الاصل فى لامات الامر الكسر بدلالة أنك اذا ابتدأتها كسرتها، كقوله: «ليستأذنكم لينفق ذو سعة»، و أما كسرت للفرق بينها و بين لام التأكيد فى نحو قوله: «وَإِنْ رَيْكَ لَيَحْكُمُ».

و اما الاسكان فى الجميع فلطلب الخفة استتقالا لتوالى الحركات.

قوله: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» اى كما بينا ابتداء الخلق و المعاد انزلناه، «آيات بينات» و اضحات، يريد جميع القرآن، و قيل كما بينا قدرتنا على الخلق عقلا انزلنا فى القرآن آيات و اضحات بصحة ذلك، «وَ أَنْ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَرِيدُ» اى و لان الله يهدى الى النبوة من يريد على ما يوجهه الحكمة لا من تريدون، نظيره قوله: «وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ»، و قيل يهدى من يريد، اى يوفق للصواب من يريد هدايته.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، هم المؤمنون من امة محمد (ص)، «وَ الَّذِينَ هَادُوا» هم اليهود، «وَ الصَّابِغِينَ»، هم من اليهود، و قيل هم عبدة النجوم، و قرأ نافع الصابين بلا همز و قرأ الباقون

الصَّابِئِينَ بِالْهَمَزِ، «وَ النَّصَّارَى» هُمَ الَّذِینَ تَنْصُرُوا، «وَ الْمَجُوسَ» هُمَ عِبَادَةُ النَّیْرَانِ، وَ اَمَّا الْبُهَّاءُ فَرِیْدِیَّةُ الَّذِینَ یَعْبُدُونَ الشَّمْسَ وَ لَا یَعْبُدُونَ النَّارَ فَهَمَّ زَنَادِقَةٌ. الْحَقُّوۃُ بِالْمَجُوسِ قَوْمٌ یَدْعُونَ اِبْرَاهِیْمَ، «وَ الَّذِینَ اُشْرِكُوا» هُمَ عِبَادَةُ الْاَصْنَامِ، قَالَ قَتَادَةُ: الْاِدِیَانُ خَمْسَةٌ، اَرْبَعَةٌ لِلشَّیْطَانِ وَ وَاحِدٌ لِلرَّحْمَنِ. «اِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ» اِی بَیْنَ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَ بَیْنَ هٰؤُلَاءِ، «یَوْمَ الْقِیَامَةِ»، وَ الْفَصْلُ اِنْ یَدْخُلُ الْمُؤْمِنِیْنَ الْجَنَّةَ وَ یَدْخُلُ الْاٰخَرِیْنَ النَّارَ، كَقَوْلِ اَهْلِ النَّارِ بَعْدَ اَنْ یَدْخُلُوْهَا، اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَیْنَ الْعِبَادِ. «اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ». عَالَمٌ بِهِ حَافِظٌ لَهٗ لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ وَ خَیْرٌ اِنَّ الْاَوَّلَ اِنَّ الْثَانِیَ كَمَا تَقُوْلُ اَنْ زَیْدًا اِنَّ اَبَاهُ قَائِمٌ، وَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

اِنَّ الْخَلِیْفَةَ اِنَّ اللّٰهَ سَرَّ بِلَهٗ سَرِّبَالَ مَلِكٍ بِهٖ یَزْجٰی الْخَوَاتِیْمَ

النوبة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»، اسْتَنَارَتْ الْاُرُوْحُ بِذِكْرِ الْحَبِیْبِ وَ اَنْشَقَّتِ الْاَكْبَادُ بِشَوْقِ الْحَبِیْبِ، فَلَا رَاحَةَ لِلْحَبِیْبِ بِدَوْنِ الْحَبِیْبِ، وَ لَا سَكُوْنَ لِلْحَبِیْبِ اِلَّا غَیْرَ الْحَبِیْبِ، حَتَّى یَصِلَ اِلَى الْحَبِیْبِ:

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها	و تلك بحار ليس يطفوا غريقها
فسرت على ریح تدلّ عليكم	و لاح قليلا ثم غاب طريقها
اليكم بكم ارجوا النجاة و لا ارى	لنفسى دليلا غيركم فيسوقها

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان و ذخیره مفلسان، همراه باز پس ماندگان و قره العین محبان، سور دل دوستان، و سرور نزدیکان. خداوندی که آئین بهشت در آئین دوستی او کجا پدید آید، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید، کریمی که ناپاکی ناپاکان او را ضجر نکند، جوادی که الحاح سائلان او راه بستوه نیاورد، مهربانی که بید کرد رهی بخشیده وانستاند، آمرزگاری که بجرم امروزینه از عفو دیگینه واپس نیاید نیک عهدی که بید عهدی بنده از گفته پشیمان نشود، لطیفی که ناشایسته بفضل خود شایسته کند، کریمی که رهی را از جنایت می شوید و پاک بیرون آرد، قرینی که دوستان را پیش از خاطر ایشان ببر حاضر آید، عظیم پادشاهی، نیک خداوندی، مهر پیوندی، معیوب پسندی، راحت نمایی، دل گشایی، سر آرای، مهر افزایی. آن عزیزی در مناجات خویش

گوید: الهی سمع العابدون عظمتک فخشعوا، و سمع الجبابرة سلطانک فخشعوا، و سمع المذنبون رحمتک فطمعوا، خداوندا عابدان وصف بزرگواری تو شنودند گردنها بسته کردند، سلطانان وصف علاء تو شنیدند از بیم قهر تو گردن نهاندند، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند.

دست مایه بندگانت گنج خانه فضل تست کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار

«يا أَيُّهَا النَّاسُ»، نداء علامتست، «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، نداء کرامت. نداء علامت عامه مردم راست، نداء کرامت اهل خصوص را. نداء علامت تخویف است و تحذیر، نداء کرامت تشریف است و تبشیر. آن گه گفت: «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» دو کلمتست یکی قهر، و یکی لطف. «اتَّقُوا» قهر است که می‌راند بعدل خویش، «رَبَّكُمْ» لطفست که می‌نماید بفضل خویش. بنده را میان قهر و لطف می‌دارد تا در خوف و رجا زندگی میکند، چون در خوف باشد بفعل خود مینگردد و میزارد، چون در رجا بود بلطف الله تعالی مینگردد و مینازد، چون بخود نگرد همه سوز و نیاز شود، چون بحق نگرد همه راز و ناز شود. پیر طریقت گفت: الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟ گاهی بتو نگریم گویم از من بزرگوarter کیست؟ بنده چون بفعل خود نگرد بزبان تحقیر از کوفتگی و شکستگی گوید:

پیر آب دو دیده و پیر آتش جگرم پیر باد دو دستم و پیر از خاک سرم.

چون بلطف الهی و فضل ربانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و قضاء تو کنم
بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم شاخ عز رویدم از دل چو بلاء تو کشم.

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»، زلزله رستاخیز و سیاست قیامت آن را چه شرح و چه نشان توان داد که ربّ العزه گفت. «شَيْءٌ عَظِيمٌ» چیزی عظیم است، روزی و چه روزی، کاری، و چه کاری، روز بازاری، و چه روز بازاری، سرا پرده عزت بصحراء قدرت زده، بساط عظمت گسترده، ترازوی عدل آویخته، صراط راستی باز کشیده، زبانهای فصیح همه گنگ و لال گشته، عذرها همه باطل کرده که: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذِنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ،

بسا پرده‌ها که آن روز دریده گردد، بسا نسپها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند، بسا پارسایان که رسوا گردند، بسا کلاه دولت که در خاک مزلت افکنند، و منشور سلاطین که آن را توقیع عزل بر کشند، که: «وَالْأَمْرُ يُؤْمِنُ لِلَّهِ». بسا پدران که در قعر دوزخ فریاد میکشند و فرزندان در مرغزار بهشت میخرامند، لا یَجْزَى وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئاً. از سیاست آن روز آدم در پیش آید که بار خدایا آدم را بگذار و با فرزندان تو دانی که چه کنی، نوح نوحه میکند که بار خدایا بر ضعف و درماندگی من رحمت کن، ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی روح الله هر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند: نفسی نفسی، باز سید اولین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیده رب العالمین محمد (ص) در آن صحراء قیامت بر آید هم چنان که ماه دو هفته، عالم همه روشن شود و فکل گلشن گردد چون سید جمال و کمال خود بنماید و تالو نور رخسار وی با عالم قیامت افتد، اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید، چنان که ماه اندر فلک بستارگان گذر همی کند، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی کند، و برخسار ایشان نظر همی کند، و اهل ایمان را بشفاعت همی دارد، «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» الايه، ترکیب جسد آدمی در آفرینش اول حجتی روشن است بر منکران بعث، میگوید.. من آن خداوندم که جسدی و هیکلی بدین زیبایی، قد و قامتی و صورتی بدین نیکویی بیافریدم از آن نطفه مهین در آن قرار مکین، جای دیگر گفت: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ؟» جسدی که هر چه مخلوقاتست و محدثات در عالم علوی و در عالم سفلی نمودگار آن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنان که در آسمان هفت فلک مرتب ساخته، درین جسد هفت عضو مرکب کرده از آب و خاک آن گه از گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان، و چنان که فلک بخشیده بر دوازده برج، در این بنیت ساخته دوازده ثقبه بر مثال دوازده برج، دو چشم و دو گوش و دو بینی و دو پستان و دو راه معروف و دهن و ناف، و چنان که فریشتگان را روش است در اطباق سموات، همچنین قوای نفس را روش است در این ترکیب آدمی، و چنان که برجهها در آسمان لختی جنوبی‌اند و لختی

شمالی، این ثقبه‌ها در جسد لختی سوی یمینند و لختی سوی شمال، و چنان که بر فلک آسمان هفت کوبست که آن را سیارات گویند و بر زعم قومی نحوست و سعادت در نواصی ایشان بسته، همچنین در جسد تو هفت قوت است که صلاح جسد در آن بسته، قوت باصره و قوت سامعه و قوت ذائقه و شامه و لامسه و ناطقه و عاقله، و اصل این شاخها در دل است و الیه الاشارة

يقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لِمَضْغَةٍ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ لَهَا سَائِرُ الْجَسَدِ»

الحديث.. این خود اعتبار جسد است بعالم علوی، اما اعتبار جسد بعالم سفلی آنست که جسد همچون زمینست، عظام همچون جبال، مخ چون معادن، جوف چون دریا، امعاء و عروق چون جداول، گوشت چون خاک، موی چون نبات، روی چون عامر، پشت چون غامر، پیش روی چون مشرق، پس پشت چون مغرب، یمین چون جنوب، یسار چون شمال، نفس چون باد، سخن چون رعد، اصوات چون صواعق، خنده چون نور، غم و اندوه چون ظلمت، گریه چون باران، ایام صبی چون ایام ربیع، ایام شباب چون ایام صیف، ایام کهولت چون ایام خریف، ایام شیخوخت چون ایام شتاء، در جمله همیدان که هیچ حیوان و نبات و صامت و ناطق نیست که نه خاصیت او درین نقطه خاکی بازیابی ازینجا گفته‌اند بزرگان دین که: همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز باز نیابی، این جسد بدین صفت که شنیدی بر مثال تختی است شاهی برو نشسته که او را دل گویند، او را با این خاک کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت زندان آرام و قرار نه، شب و روز در اندیشه آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد، و بعالم لطف «ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ» کی بار شود، همچون مرغی در قفص پیوسته سر از دریچه نفس فراز می‌کند که:

کی باشد کاین قفص پیردازم در باغ الهی آشیان سازم.
«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» الایة. این اختلاف احوال خلق که نمود. بآن نمود که وی براستی خداست و خدایی را سزاست، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدو راه نه، موصوفی که صفات او را بعقل دریافت نه، خلق را آفرید چنان که خواست،

و برگزید آن را که خواست، در آفریدن از شرکت مقدس، درگزیدن از تهمت منزّه. در وجود آورد بتقاضاء قدرت، بداشت بتقاضاء رحمت، با عدم برد بتقاضاء غیرت، حشر کرد بتقاضاء حکمت، خلقکم لاطهار القدره ثم رزقکم لاطهار الکرّم ثم یمیتکم لاطهار الجبروت، ثم یحییکم للثواب و العقاب. آدمی اول نطفه‌ای بود، بقدرت خود علقه گردانید، بمشیت خود مضغه ساخت، بارادت خود عظام پدید آورد، بچود خود کسوت لحم در عظام پوشانید، حکمت درین آن بود که تا آراسته و پرداخته در صدف رحم نگاه داشته، او را بر پدر و مادر جلوه کند، همچنین فردای قیامت آراسته و پیراسته در صدف خاک نگاه داشته لؤلؤ وار بیرون آرد و بر فریشتگان و پیغامبران جلوه کند، اینست که ربّ العالمین گفت. «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ» نمی‌دانی که خدای را سجود میکند و فرمان می‌برد. «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» هر که در آسمان و هر که در زمین، «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ» و خورشید و ماه و ستارگان، «وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» و کوه‌ها و درختان و جنبندگان، «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» و فراوانی از مردمان، «وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» و فراوانست باز از مردمان که برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ» و هر که الله تعالی او را خوار کرد، «فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» او را نوازنده‌ای نیست «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (۱۸) که الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«هَذَا خِصْمَانِ» این دو گروه جنگ‌کنان، «اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» که با هم بر آویختند در خدایی خداوند خویش، «فَالَّذِينَ كَفَرُوا» اما ایشان که کافر شدند، «فَطَعَّتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» جامه‌ها بریده‌اند ایشان را از آتش. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (۱۹) می‌ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم.

«يُضْهِرُهُ بِهٖ مَا فِي بُطُونِهِمْ» می‌گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان، «وَالْجُلُودُ» (۲۰) و می‌گدازند بآن پوستهای ایشان.

«لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ» (۲۱) و ایشانراست مقمعها از آهن.
«كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» هر گه که خواهند که بیرون آیند از آن از غمی،

«أَعِيدُوا فِيهَا» فرو گذارند ایشان را در آن، «وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۲۲) و ایشان را می‌گویند بچشید عذاب آتش.

«إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در آرد الله تعالی ایشان را که بگریوندند و نیکبها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که می‌رود زیر درختان آن جویها، «يُحَلَّوْنَ فِيهَا» می‌آریند ایشان را در آن، «مِنْ أَسْوَرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَوُلُؤًا» ازین دستینه‌هایی از زر و مروارید، «وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (۲۳) و پوشش ایشان در آن حریر.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» راه نمودند ایشان را بآن سخن پاک، «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (۲۴) و راه نمودند ایشان را براه خداوند ستوده ستودنی.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر میگردانند از راه خدای، «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ» و از مسجد حرام آنکه مردمان را کردیم آن را و دادیم، «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» یکسانست در آن شهری و دشتی، مقیم و غریب، «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْإِحَادِ يَظْلَمْ» و هر که در آن کزکاری خواهد و جوید ستمکاری، «نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (۲۵) بچشانیم او را عذاب سخت.

الثوبۃ الثانية

قوله: «أَلَمْ تَرَ» ای الم تعلم، و قيل الم تر بقلبك، «أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» هو على العموم و سجودهم طاعة، «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» خصوص فى المؤمنین، «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»، مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست، همچنین ربّ العزه آسمان و زمین را گفت: «أَتَيْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا؟ قَالَتْنا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، و سنگ را خشیت گفت: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»، و در آثار سلف است ما فى السماء نجم و لا شمس و لا قمر الا يقع ساجدا حين يغيب ثم لا يصرف حتى يؤذن له فيأخذ ذات اليمين حتى يرجع الى مطلعته. مجاهد گفت: سجود جمادات تحوّل للال است كقوله: «يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ اليمينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ»، و شرح آن در موضع خویش رفت. «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» این ناس مسلمانانند و معطوف است بر اول آیت، ای هذه الاشياء كلها تسجد لله و كثير من المسلمين، اینجا

سخن تمام شد پس بر استیناف گفت: «وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» یعنی و کثیر النَّاسِ حقّ علیه العذاب بکفره و ابائه السَّجُود. این معنی بر قول ایشان است که گفتند: سجود طاعت و عبادت است.

اما بر قول ایشان که گفتند، سجود ظلال است، و او استیناف نیست بلکه و او عطف است و سخن پیوسته، و کثیر من النَّاسِ و کثیر حقّ علیه العذاب و ان سجد ظله لله. «وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ» ای من یهنه بالخذلان، «فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» بالتوفیق، «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» یکرّم من یشاء بالایمان، و یذلّ من یشاء بالكفر. فالسَّعَادَةُ وَ الشَّقَاوَةُ بِمَشِيَّتِهِ وَ ارَادَتِهِ.

«هَذَا خَصْمَانِ»، قرأ ابن كثير «هَذَا» بتشديد التّون، و قرأ الباقر بتخفيفها، «اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» ای فی دینه و فی امره، و أنّما قال خصمان لأنّهما فریقان، و قال اختصموا لأنّها جمعان، جمع المؤمنین و جمع الکافرین، خلاف است میان علماء که این دو جمع که اند؟ بخاری آورده در صحیح که: ابو ذر غفاری سوگند یاد کرده که این آیت در شأن مبارزان روز بدر فرو آمد، شش کس بودند از قریش سه مسلمان: حمزة بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبیده بن الحارث بن المطلب و سه کافر: عتبه بن ربیع و شیبّه بن ربیع و الولید بن عتبه. محمد بن اسحاق گفت: روز بدر عتبه بن ربیع و پسر وی ولید بن عتبه و شیبّه بن ربیع از صف مشرکان بیرون آمدند و مبارزت خواستند، از صف مسلمانان سه جوان انصاری بیرون شدند عوذ و معوذ پسران حارث بن رفاعه بن سواد و عبد الله بن رواحه، ایشان گفتند: من اتمم؟ شما که باشید؟ گفتند ما انصاریانیم فلان و فلان و فلان، ایشان گفتند: یا محمد اخرج الینا اکفانا من قومنا. ما کفو خویش خواهیم از قوم خویش یعنی از قریش، مصطفی (ص) گفت: قم یا عبیده بن الحارث و یا حمزة بن عبد المطلب و یا علی بن ابی طالب.

مشرکان چون ایشان را دیدند گفتند اکفاء کرام شمائید کریمان و بزرگان و همسران ما، آن گه عبیده با عتبه بر آویخت، و حمزه با شیبّه و علی با ولید کوشیدند تا آن گه که مشرکان هر سه کشته شدند، و در شأن ایشان آیت آمد، «هَذَا خَصْمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» ای اِقتلوا فی الله عزّ و جلّ وَ حده هؤلاء، و اشرك به هؤلاء.

و بیروی عن قیس بن عبّاد أنّه قال سمعت علی بن ابی طالب (ع) یقول: «انا اول من یجثوا

للخصومة بين يدى الله عز و جل يوم القيامة و هذا الكلام يؤمى الى ان اول قتيل يوم بدر كان عتبة الذى قتله على بن ابى طالب ليس هذا من مجاثاة على معاوية بن ابى سفيان انما هى مجاثاة على عتبة بن ربيعة. ابن عباس گفت: اين دو خصم يکى گروه مؤمناند و ديگر گروه اهل کتاب و خصومت ايشان آن بود که اهل کتاب مى گفتند: نحن اولى بالله و اقدم منکم به کتابا و نبينا قبل نبیکم، و قال المؤمنون نحن احق بالله آمنا نبينا محمد و نبیکم و بما انزل الله من کتاب و انکم تعرفون نبينا و کتابنا و کفرتم به حسدا. و قيل هم المؤمنون و الکافرون اختصموا فى البعث، و قيل جعل الاديان ستة فى قوله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا» الاية... فجعل خمسة للنار، و واحدا للجنة، فقوله: «هَذَانِ خَصْمَانِ» ينصرف اليهم فالمؤمنون خصم، و سائر الخمسة خصم اختصموا فى دين ربهم. و قال عكرمة. هما الجنة و النار اختصمتا كما روى ابو هريرة قال قال رسول (ص): «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ أَوثَرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَ الْمَتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ فَمَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضَعْفَاءُ النَّاسِ وَ سَقَطْهُمْ وَ عَزَّيْتُمْ، قَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ أَمَا أَنْتِ رَحِمْتِي أَرَحِمُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَ قَالَ لِلنَّارِ أَمَا أَنْتِ عَذَابِي أَعَذِبُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمْ مَلْؤُهُ، فَاَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ فِيهَا رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَيُنْشِئُ لَكَ تَمَلِي وَ تَرَوِي بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَ لَا يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَ أَمَا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ يَنْشِئُ لَهَا خَلْقًا».

«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» اين بيان سرانجام و مال و مرجع کافرانست، که احد الخصمين اند، و معنى «قُطِّعَتْ» قَدَّرْتُ وَ جَعَلْتُ وَ سَوَّيْتُ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ، اى النار احاطت بهم كاحاطة الثياب المقطوعة. ميگويد هم چنان که جامه پوشيدنى گرد مردم در آيد و همه اندام وى فرو گيرد، آتش گرد ايشان در آيد در دوزخ و ايشان را فرو گيرد. قال سعيد بن جبیر: «ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» اى من نحاس مذاب، و ليس شىء اشدَّ حرًّا منه اذا احمى و مثله قوله: «سَرَابِيئُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ» و هو النحاس، و قيل يلبسون سراويل من حديد قد احميت بالنار ليكون جمعا بين ثقل الحديد و حرارة النار. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» الحميم ماء الحار الذى انتهت حرارته.

«يُصْهَرُ بِهِ» اى يذاب بالحميم الذى يصب من فوق رؤسهم، «مَا فِى بُطُونِهِمْ» من الشحوم و الاحشاء. «وَالْجُلُودُ» يعنى يشوى حره جلودهم فيتساقط.

قال النَّبِيُّ (ص): «أَنَّ الْحَمِيمَ لِيَصَّبَ عَلَى رُؤْسِهِمْ فَيَنْفِذَ الْجَمْعَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلُتُ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمِيهِ وَهُوَ الصَّهْرُ ثُمَّ يَعَادُ كَمَا كَانَ.

الْحَمِيمُ فِي الْقُرْآنِ عَلَى وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا بِمَعْنَى الْقَرَابَةِ كَقَوْلِهِ: «وَلَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا»، وَفِي الشُّعْرَاءِ «وَلَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ»، وَفِي الْمَصَابِيحِ «كَأَنَّهُ وَلِيُّ حَمِيمٍ» أَيْ قَرِيبٌ. وَالْوَجْهَ الثَّانِي الْحَمِيمُ الْمَاءُ الْحَارُّ كَقَوْلِهِ: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمُ»، وَفِي الصَّافَاتِ «لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ»، وَفِي الرَّحْمَنِ «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً» أَيْ حَارٌّ قَدْ انْتَهَى حَرُّهُ.

قَوْلُهُ: «وَأَلْهَمُ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ» أَيْ سِيَاطٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَأَحَدُهَا مَقْمَعَةٌ، وَقِيلَ هِيَ شِبْهُ الْجُرْزِ مِنَ الْحَدِيدِ مِنْ قَوْلِهِمْ: قَمَعْتَ رَأْسَهُ إِذَا ضَرَبْتَهُ ضَرْبًا عَنيفًا. وَفِي الْخَبْرِ لَوْ وَضَعَ مَقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ الثَّقَلَانُ مَا أَقْلَوْهُ مِنَ الْأَرْضِ، وَقِيلَ فِي الْآيَةِ تَقْدِيمٌ تَقْدِيرُهُ وَأَلْهَمُ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ يَنْقَبُ بِهَا رُؤْسُهُمْ ثُمَّ يَصَبُّ فِيهَا مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمُ.

«كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» أَيْ كُلَّمَا حَاوَلُوا الْخُرُوجَ مِنَ النَّارِ لَمَّا يَلْحَقُهُمْ مِنَ الْغَمِّ وَالكَرْبِ الَّذِي يَأْخُذُ بِانْفَاسِهِمْ. «أَعِيدُوا فِيهَا» أَيْ رَدُّوا إِلَيْهَا بِالْمَقَامِعِ. وَرَوَى أَنَّ جَهَنَّمَ يَجِيشُ بِمَنْ فِيهَا كَمَا يَجِيشُ الْمَرْجَلُ بِمَا فِيهِ، فَإِذَا رَفَعْتَهُمْ إِلَى أَعْلَى طَبَقَةٍ طَلَبُوا الْخُرُوجَ فَضَرَبَهُمُ الزَّبَانِيَّةُ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ فَيَهْوُونَ فِيهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا، «وَوُذِقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» أَيْ تَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ، ثُمَّ ذَكَرَ حَسَنُ حَالِ الْآخِرِينَ مِنَ الْخَصْمِينَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» أَيْ بَسَاتِينَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِ أَشْجَارِهَا وَقُصُورِهَا أَنْهَارُ الْعَسَلِ وَالْخَمْرِ وَاللَّبَنِ وَالْمَاءِ. «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ» جَمْعُ اسْوَرَةٍ، وَاسْوَرَةٌ جَمْعُ سَوَارٍ وَهُوَ مَا يَلْبَسُ فِي الذَّرَاعِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. «وَأَلْهَمُوا» قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَعَاصِمٌ هَاهُنَا وَفِي سُورَةِ الْمَلَائِكَةِ «وَأَلْهَمُوا» بِالنَّصْبِ وَأَفْقَهُمَا يَعْقُوبٌ هَاهُنَا عَلَى مَعْنَى وَيَحَلَّوْنَ لَوْلَا وَلِأَنَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي الْمَصَاحِفِ بِالْأَلْفِ وَاخْتَلَفَ عَنْ عَاصِمٍ فِي الْهَمْزِ، فَقَرَأَ أَبُو بَكْرٍ عَنْهُ بِهَمْزَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ الثَّانِيَّةُ، وَقَرَأَ حَفْصٌ عَنْهُ بِهَمْزَتَيْنِ، وَقَرَأَ الْآخَرُونَ وَ لَوْلَا، بِالْخَفْضِ فِي السُّورَتَيْنِ عَطْفًا عَلَى ذَهَبٍ، أَيْ مِنْ ذَهَبٍ وَمِنْ لَوْلَا. يَعْنِي مَرْصَعَةٌ. قَوْلُهُ: «مِنْ أَسَاوِرَ» «مِنْ» لِلتَّبَعِيضِ «مِنْ ذَهَبٍ» لِلتَّبْيِينِ، وَفِي الْخَبْرِ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطْلَعَ فَبَدَتِ اسْوَارُهُ لَطَمَسَ ضَوْئُهُ ضَوْءَ الشَّمْسِ، كَمَا تَطْمَسُ الشَّمْسُ ضَوْءَ النُّجُومِ.

و عن ابى هريره قال: دار المؤمن فى الجنة من لؤلؤ فيها شجر تمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلة كل حلة منظمة بالدرّ والمرجان. «وَلِيَأْسُئُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» اى أنهم يلبسون فى الجنة ثياب الأبريسم و هو الذى حرم لبسه فى الدنيا على الرجال، و روى ابو سعيد الخدرى قال قال رسول الله: «من لبس الحرير فى الدنيا لم يلبسه الله فى الآخرة فان دخل الجنة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو».

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» اى ارشدوا فى الدنيا الى شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. قال ابن زيد: الطيب من القول لا اله الا الله و الله اكبر، و سبحان الله و الحمد لله، نظيره «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» و قيل طيب من القول القرآن، و قيل هو البشارة التى تأتيتهم من الله فى الجنة و التحيّة و السلام من الله. كقوله: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ». «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» اى الى دين الله و هو الاسلام، و قيل هو كقوله: «صِرَاطِ اللَّهِ» سمى الله عزّ و جل نفسه فى القرآن حميدا سبعة عشر موضعا، و الحميد فى اسماء تعالى من لا يتكلم فيه الا بالمدح، و لا يسمّى الا بالمدح، و لا ينسب اليه الا الشكر، و لا يوصف الا بالمجد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، نزلت فى كفار قريش حين صدّوا النّبى (ص) عن المسجد الحرام يوم الحديبية، يصدون لفظ مستقبل عطف به على الماضى لانّ المراد من لفظ المستقبل الماضى كما قال فى موضع آخر، «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ»، قيل معناه انّ الذين كفروا فيما تقدّم «وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» فى الحال، اى و هم يصدّون يعنى يمنعون و يمتنعون عن الدخول فى الاسلام، و يصدّون المؤمنيين عن المسجد الحرام و الدخول فيه و الطّواف بالبيت، «الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ قِبْلَةً لِّصَلَاتِهِمْ وَ مَنْسَكًا وَ مُتَعَبَّدًا كَمَا قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَضِعَ لِلنَّاسِ». گفته اند اين مسجد حرام صحرا بود و فضا از بهر طوافان تا روزگار عمر چون مردم بسيار گشت آن را زيادت كرد و سرايى چند بخريد و اندر مسجد افزود و تنى چند نمى فروختند سرايهاى ايشان فرود آورد و بهاي آن بداد و مسجد را ديوارى ساخت كم از قامتى، و باز عثمان سرايى چند در افزود و مسجد را رواقها ساخت، و پس ابو جعفر المنصور زيادت كرد، و پس از آن مهدى زيادت كرد. «سواء» قرأ حفص عن عاصم، سواء بالنصب بايقاع الجعل عليه لانّ الجعل يتعدى الى مفعولين. و قيل معناه، مستويا فيه

العاكف و البادى و قرأ الآخرون سواء بالرفع على أنه خبر مبتداء تقدّم على المبتدا و التقدير، العاكف و البادى فيه سواء، فالعاكف هو المبتدا و البادى معطوف عليه، سواء هو خبر تقدّم على المبتدا، و بهذه القراءة تمّ الكلام عند قوله: «لِلنَّاسِ» ثمّ يتندئ فتقول سواء العاكف فيه و الباد، العاكف المقيم و من كان من اهل مكّة، و البادى كان من غير اهلها، البادى من البادية فلا يسلك الى مكّة الا فى البوادرى من الوجوه كلّها، يقال بدأ الرجل اذا خرج الى الصحراء، و منه قوله: «وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»، و اختلفوا فى معنى الاية فقال قوم: سواء العاكف فيه و البادى فى تعظيم حرمة و قضاء النسك فيه، و حق الله الواجب عليهما فيه فليس اهل مكّة باحق به من النازع اليه، و اليه ذهب مجاهد و الحسن و جماعة، و قالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لا الحرم كلّه، و معنى التسوية هو التسوية فى تعظيم الكعبة و فى فضل الصلّة فى المسجد الحرام و الطواف بالبيت، و قال آخرون: المراد منه جميع الحرم و معنى التسوية ان المقيم، و البادى سواء فى النزول به ليس احدهما احقّ بالمنزل يكون فيه من الآخر غير أنّه لا يزعم احد اذا كان فيه سبق الى منزل و هو قول ابن عباس و سعيد بن جببر و قتادة و ابن زيد قالوا: ممّا سواء فى البيوت و المنازل، قال عبد الرحمن بن سابط: كان الحجاج اذا قدموا مكّة لم يكن احد من اهل مكّة باحقّ بمنزله. و كان عمر بن الخطاب ينهى الناس ان يغلقوا ابوابهم فى الموسم و على هذا القول لا يجوز بيع دور مكّة و اجارتها على القول الاول و هو اقرب الى الصواب يجوز لانّ الله قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم، و قال النبىّ يوم فتح مكّة: من دخل دار ابى سفيان فهو آمن فنسب الديار اليهم نسبة ملك، و اشترى عمر دار السجن بمكّة باربعة آلاف درهم فدلّ على جواز بيعها، و هذا قول طاوس و عمرو بن دينار، و به قال الشافعى. «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ» اى فى المسجد الحرام، «بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ» قيل هاهنا ضمير. يعنى و من يردّ فيه سواء بالحاد اى ميل عن الحق. ثمّ فسرّ الإلحاد بظلم اذ قد يكون الحاد و ميل بغير ظلم، و قيل الباء فيه زائدة كقوله: «تَنَبَّأْتُ بِالْدُّهْنِ» و المعنى من يردّ فيه إلحادا بظلم، و اختلفوا فى هذه الإلحاد، فقال مجاهد و قتادة: هو الشّرك و عبادة غير الله، و قيل هو كلّ شىء كان منهيا عنه من قول او فعل حتّى شتم الخادم. و قال عطاء: هو دخول الحرم غير محرم او ارتكاب شىء من محظورات الحرم من قتل صيد او قطع شجرة، و قال ابن عباس: هو ان تقتل فيه

من لا يقتلك او تظلم من لا يظلمك و قال حبيب بن ابى ثابت: هو احتكار الطَّعام بمكَّة. روى ان ابن عمر جاء يطلب رجلا بمكَّة فى منزله، فقالوا ذهب الى السَّوق يشتري طعاما، قال ابن عمر لاهله يشتري او للبيع؟ قالوا لاهله و للبيع، قال ابن عمر فاذا جاء فاخبروه ان رسول الله قال: احتكار الطَّعام بمكَّة الحاد.

و قال مجاهد: تضاعف السيئات بمكَّة كما تضاعف الحسنات.

قال عبد الله ابن مسعود: من همَّ بسيئة فى غير مكَّة فلم يعملها لا يكتب عليه و لو ان رجلا ببلد آخر بهمَّ فى ان يقتل رجلا بمكَّة أو بهمَّ فيها بسيئة و لم يعملها لا ذاقه الله العذاب الاليم. قال السدى: ألا ان يتوب. و روى ان عبد الله بن عمر كان له فسطاطان احدهما فى الحلّ و الآخر فى الحرم فاذا اراد ان يصلّى صلى فى الفسطاط الذى فى الحرم، و اذا اراد ان يعاتب اهله عاتبهم فى الفسطاط الذى فى الحلّ، فسئل عن ذلك فقال كُنَّا نتحدّث ان من الالحاد فيه ان يقول الرجل لا و الله بلى و الله. و اختلف النحاة فى جواب «انّ الذين كفروا»، فقال بعضهم الواو فى يصدون زيادة و هو الخبر و الجواب، يعنى، انّ الذين كفروا يصدون، و قيل جوابه مخدوف و تقديره، انّ الذين هذه صفتهم هلكوا.

النوبة الثالثة

قوله: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...» الآية... بدانکه هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است حیوانات و جمادات همه آنند که خدای را جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند، و به بی عیبی گواهی می دهند، و بپاکی یاد می کنند، اما بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می رسد و از ادراک آن عاجز نه و بر دانش وی پوشیده نه، سجود فریشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین از آن نمط است، ذلك قوله: «يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»، اما بعضی آنست که عقل آن را رد می کند و دل در آن می شورد و دین آن را می پذیرد و الله تعالی بدرستی آن گواهی می دهد، سجود آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جنندگان از این بابست، رب العزه آن را در قرآن یاد کرد و مؤمنانرا باقرار و تسلیم فرمود که: «وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، هر که الله تعالی بوی نیکویی خواست و دل روشن داد و توفیق رفیق کرد که

آنچه که در خرد محال است الله تعالی بر آن قادر بر کمال است معقول و نامعقول را مقدر است و مقتدر، فاطر و مدبر، نه باول عاجز نه باخر، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر. ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلف در دین حیرت بر دهد، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما، هر دو را گردن باید نهادن و کار با خداوندگار سپردن، آنجا که گفت: «جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت، و خالق بآنچه گفت راستگوی و استوار است و آنجا که گفت: «ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» از آتش پیراهن بریده در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». در آتش درخت آتشین رسته می‌بالد و بر میدهد، در عقل معلوم نگشت، و خالق استوار، «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» از زمین و آسمان بی جان سخن گفتن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ» از آتش بی جان خشم راندن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» سخن گفتن دوزخ فردا در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، گویایی رعد و دانایی وی که: «وَيُسِيحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، ماه در منازل مقادیر روان بدو نیم گشته و رد و نیمه کوه که: «وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» در عقل معلوم نگشت و عیان آن را گواه و خالق بآنچه گفت استوار. مسلمانان این جمله را بنور هدی پذیرفتند و بسکینه ایمان پسندیدند، و بقوت اخلاص بیارامیدند و بر مایه بصیرت و ایستادند و آن را دین دانستند، تهمت بر عقل خود نهاده و عیب از سوی خود دیده و الله تعالی را بهمه استوار گرفته.

«وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»، مسکین آن بیچاره رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانه انتقام از مقام قربش برانندند که: «وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»، سابقه‌ای رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته، و کس را بر آن اطلاع نداده، یکی را امروز لباس شرک داد و طراز حرمان، و فردا لباس قطران با طراز هجران، «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ». یکی را امروز لباس تقوی داد و فردا لباس حریر در آن باغ و بوستان و آب روان، و جفت جوان و تن درست و دل شاد و جان خرم.

«يَحْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»، چنان که امروز اهل

معرفت در معرفت متفاوتند و مؤمنان در زیادت و نقصان ایمان، فردا در سرای بقا هر کسی بر حسب حال خویش و بر اندازه معرفت خویش نواخت و کرامت بیند، عابدان را لباس حریر و دستینه‌های زر و مروارید با حور و قصور، و عارفان را لباس تفرید در بحر عیان غرقه نور، قومی را بزبور بهشت بیارایند باز قومیند که بهشت را بنور جمال ایشان بیارایند.

و اذا الدّر زاد حسن وجوه كان للدرّ حسن وجهك زینا.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»، قیل هو الاعتراف بالذنب و الاقرار بقوله:

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، سخن راست و کلمه پاک آنست که از دعوی پاک است و از عجب دور و به نیاز نزدیک، بجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز و نیاز در گفت: «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» اقتداء بآدم کردن. سهل تستری گفت: نظرت فی هذا لامر فلم ار طریقاً اقرب الی اللّٰه من الافتقار و لا حجاباً اغلظ من الدّٰعوی. گفت درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینی. ای ابلیس تو چه می‌گویی: «أَنَا خَيْرٌ»، ای آدم تو چه می‌گویی: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز، نبات نیاز نرسد مگر از خاک آدم، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی و خلافت نشاندند، و مقرّبان را پیش تخت وی بیای کردند و از نیاز او ذره‌ای کم نشد گفت: خداوندا آن همه فضل تست و حق ما اینست که: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، مسند خلافت عطاء تست اما داد نهاد ما اینست که: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا». آن عزیزی میگوید روزی گناهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم از آن گناه هنوز خود را در قدم خطر می‌بینم، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند، این جنگ را هرگز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضدّ دین یافتند و مرد دین با ضدّ دین صلح کی تواند بود، گاه نفس را بهیمة‌ای صفت گردند، گاه بسگی، گاه بخوکی، هر نقش که برو کردند راست آمد مگر نقش دین، ای نفس خسیس همّت سودایی بر هر سنگی که بر زخم قلب آیی

قوله: «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»، قال محمد بن علي الترمذی: هذا اشارة الى الفتوة، فالفتوة ان يستوى عندك الطاری و المقيم، و كذا يكون بيوت الفتیان من نزل فيها فقد تحرم باعظم حرمة و اجل ذريعة الا ترى الله كيف و صف بيته فقال: «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»، هر زینهارى و هر خواهنده‌ای را بسرای جوانمردان و پناه کریمان جای بود، و آن گه که باز گردانند هر که شکسته تر او را بیشتر نوازند و هر که دورتر او را نزدیکتر دارند، و باین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوند کام و نعمت، روزگاری وفا تجمل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه از دست وی برفت و بد حال گشت، روزی از سر دلتنگی و بی کامی بر شطّ دجله نشست و در کار خویش اندیشه میکرد ملاحی فراز آمد و زورقی بیاورد، در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید از وی که کجا خواهی رفت؟ گفت ندانم، ملاح عاقل بود، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل یا گرفتار، آن گه گفت حال خود با من بگو، حال خود بگفت، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی پدید آید او را بدان جانب برد، مرد از کشتی بیرون آمد و بر شطّ دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول در آمدند و نشستند خادمی در آمد از سرای خلیفه ایشان را گفت، امیر المؤمنین را اجابت کنید، قاضی و جماعت عدول رفتند و این مرد خود را در میان ایشان تعبیه کرد و رفت، چون در سرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیر المؤمنین فلانه را بفلان می‌دهد عقد ببندید، عقد بستند، آن گه خادم آمد باده طبق پر از زر و بر سر هر یک نافه مشک نهاده هر طبقی پیش یکی بنهاد این مرد را طبق نبود خادم امیر المؤمنین را گفت مردی مانده است که وی را طبق نبود، گفت نه نامها نبسته بودم؟ گفت بلی ماده تن را خواندیم یازده آمدند، امیر المؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرید چون پیش تخت رسید دعائی لطیف بگفت، امیر المؤمنین گفت ما ترا نخواندیم چونست که در حرم ما ناخوانده آمدی؟ گفت یا امیر المؤمنین ناخوانده نیامدم، گفت ترا که خواند؟ گفت ایشان را که خواند؟ گفت ایشان را خدم ما می‌خواند، گفت مرا کرم تو خواند.

چنان میدان که من اینجا گه خود آمده‌ام مرا مکارم تو شهریار گفت تعال

امیر المؤمنین گفت: مرحبا بداعیک. آن گه امیر المؤمنین دوات و قلم بخواست و بخط خویش منشور ولایتی نبشت و بوی داد و خلعتی نیکو فرمود و مرکب خاص بوی داد آن گه گفت که: هر کرا خدم ما خواند خلعت چنان یافت و هر کرا کرم ما خواند خلعت چنین بیند.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» آن گه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه، «أَنْ لَا تُشْرَكَ بِي شَيْئاً» گفتیم با من انباز مگیر هیچ چیز، «وَ طَهَّرْ بَيْتِي» و خانه من پاک دار «لِلطَّائِفِينَ» حاجیان را که گرد آن طواف کنند، «وَ الْقَائِمِينَ» و ایشان را که آنجا مقیمند، «وَ الرُّكَّعَ السُّجُودَ» (۲۶) و نمازگزاران را.

«وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» و بانگ زن در مردمان و آگاه کن بآهنگ خانه کردن، «يَأْتُوكَ رَجَالًا» تا آیند بتو پیادگان، «وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ» و بر هر اشتری نزار باریک گشته‌ای در نشسته پهلوی، «يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۲۷) می‌آیند از هر شاهراهی دور، «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» تا بمنفعتها می‌رسند که ایشان را روا داشتیم آن، «وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» و خدای را یاد کنند بتلبیه، «فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» در شبانروزهایی که دانسته جهانیانست «عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» بر آنچه ایشان را روزی داد الله تعالی از بسته زبانان، «فَكُلُوا مِنْهَا» می‌خورید از آن. «وَ أَطْعَمُوا الْفَقِيرَ» (۲۸) و خورانید مستمند درویش را. «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» پس تا بگزاردند آنچه نشانهای بیرون آمدنست از احرام، «وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ» و بگزاردند کارهای خویش در حج که آن شمردنی‌اند، «وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۲۹) و تا طواف کنند گرد آن خانه که از دعوی جباران آزاد است.

«ذَلِكَ» آنچه گفتیم از اعمال و احکام حج دین خداست. «وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ» و هر که بزرگ دارد آزمونهای خدای خود، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» آن بهست او را بنزدیک خداوند او، «وَ أُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ» و شما را گشاده و حلال کرده آمد خوردن چهار پایان، «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» مگر آنچه می‌خوانند بر شما «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» دور شوید و بیرهیزید ازین بتان پلید، «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (۳۰) و دور شوید و بیرهیزید از سخن دروغ ساخته و کز نهاده.

«خُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» خدای را مخلصان نه با وی انباز گیرندگان، «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ» و هر که انباز گیرد با الله تعالی، «فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» همچنانست که در افتاد از آسمان، «فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ» تا مرغ رباید او را در هوا، «أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۳۱) یا باد او را ببرد و جایی دور اندازد.

«ذَلِكَ» آن پرهیزیدن از رجس و سخن دروغ، «وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ» و هر که بزرگ دارد نشانهای خدای، «فَأَنهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۳۲) آن همه آزم داری دلهاست. «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» شما را در آن منفعتهاست، «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا زمانی نامزد کرده، «ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۳۳) آن گه جای کشتن و خوردن آن آن گه بود که بآن خانه آزاد رسید.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا» و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم، «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» تا یاد کنند نام خدای، «مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» بر آنچه روزی داد الله تعالی ایشان را ازین چهارپایان بسته زبانان «فَالِهَكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خداوند شما خدائست یکتا، «فَلَهُ أَسْلَمُوا» مسلمان باشید و او را گردن نهید، «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» (۳۴) و شاد کن فروتنان را.

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ» ایشان که آن گه که یاد کنند الله تعالی را پیش ایشان، «وَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ» بترسد دلهای ایشان، «وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ» و شکیبایانند بر آنچه بایشان رسد از ناخوشیها و دشواریها. «وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ» و بیای دارندگان نماز، «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۳۵) و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

«وَالْبُدْنَ» آن شتران کشتنی بمنای، «جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» آن شما را از نشانهای دین کردیم، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» شما را در آن نیکنای و پاداش است، «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، «صَوَافٍ» و آن شتر ایستاده بر پای، «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» آن گه که بزمین افتد پهلوهای آن، «فَكُلُوا مِنْهَا» میخورید از آن، «وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْقَانِعِ وَالْمُعْتَرِّ» و خواهنده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، «كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ» چنان نرم کردیم شما را و بساختیم، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۳۶) تا مگر آزادی کنید، «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای

آن، وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» لكن باو راستی و پاکی دل رسد از شما، «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ» چنان است شما را نرم کرده و ساخته وزیر دست «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» تا الله تعالى را بزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، «وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» (۳۷) و شاد کن نیکوکاران را.

النوبة الثانية

قوله: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» ای و اذکر یا محمد کیف کان بدؤا بناء البيت، و قيل فيه مضمّر تقدیره، و اوحینا اذ بؤانا لإبراهیم مکان البيت. «أَنْ لَا تُشْرِكْ»، یقال تبوء الرجل منزلا اتّخذہ و بؤاه غیره منزلا اعطاه و اصله باء اذا رجع و بؤأته جعلت له منزلا يرجع الیه، و اللّام فی الإبرهیم زیادة لقوله: «بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ تَبْوَى الْمُؤْمِنِينَ»، و المبوأ و المباءة، المنزل، «مَكَانَ الْبَيْتِ» اصل شرف البيت شرف مكانه الذي بنى فيه فأنه حرم الى الارض السابعة، قيل أنما ذكر مكان البيت لأنّ الكعبة رفعت الى السماء زمن الطوفان، ثم لما امر الله تعالى ابرهیم ببناء البيت لم یدر این بینی، فبعث الله تعالى ربحا یقال له الحجوج فی صورة حیة لها رأس و جناحان فكنست لإبراهیم ما حول الكعبة عن اساس البيت الاوّل الذي بناه آدم (ع). و قال الكلبي: بعث الله سبحانه بقدر البيت فقامت بحیال البيت و فیها رأس یتكلم یا ابرهیم این علی قدری فبنی علیه. «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِى شَيْئاً» ای عهدنا الیه و امرناه ان لا تشرك بى شیئا، قيل تأویلہ انصب البيت قبله للمصلّين الذين لا یسجدون الا الله، «وَ طَهَّرْ بَيْتِي» عن الاصنام و عبادة الاوثان، و ذلك انّ المشركين كانوا یضعون الاصنام و یعلقونها فی البيت، و قيل كانوا یذبحون باسم الاصنام و یلطحون البيت بدمائها كما تلتطخ المساجد بالخلوق، و قيل طهّر بیتی من الاقدار و ان یدر فی ما یدر فی سائر البيوت، «لِلطَّائِفِينَ» الذين یطوفون بالبيت، «وَ الْقَائِمِينَ» ای المقیمین فیہ، و قيل القائمین، «وَ الرُّكْعَ السُّجُودِ» یعنی المصلّين فانّ الصلّاة قیام و ركوع و سجود، الرّكع جمع راکع و السّجود جمع ساجد و لم یذكر الواو بین الرّكع و السّجود و ذکر بین القیام و بین الرّكوع لانّ الصلّاة قاعدا جائزة و لا تجوز بغير الركوع و السّجود. سخن در بناء كعبه مقدسه و اختلاف احوال آن از ابتداء آفرینش خلق تا بروزگار آخر در سورة البقرة مستوفی گفته ایم کسی که خواهد تا بداند کیفیت و قصه آن آنجا مطالعه کند.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» حسن گفت: این سخن مستأنف است و خطاب با مصطفی است او را فرمودند تا در حجة الوداع این ندا کند، و فی ذلك ما روی ابو هریره قال قال رسول الله ص: «إِذَا نَسَّ النَّاسُ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوا» اما جمهور مفسران بر آنند که این خطاب با ابراهیم (ع) است و سخن پیوسته است نه مستأنف، یعنی و قلنا له اذن فی الناس بالحج، ای ناد فیهم بالحج کقولہ: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» ای نادى منادى بينهم. ابراهیم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان آمد از جبار عالم بوی که عالمیان را بر حج خوان، قال ابن عباس: عنى بالناس فى هذه الآية اهل القبلة. ابراهیم گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود؟

رب العزه گفت: عليك الاذان و على الإبلاغ ابراهیم بر مقام ایستاد آن سنگ که آن را مقام ابراهیم گویند، چون ابراهیم علیه السلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندان که کوهی عظیم شد، و گفته اند که بر بوقبیس شد، و گفته اند که بر کوه صفا شد و انگشت در کوش نهاد و روی با شرق و غرب گردانید و با یمین و شمال، و گفت.

يا ايها الناس ان الله بنى لكم هذا البيت و امرکم ان تحجوه فاطيعوه و اعبدوه و لا تشرکوا به شيئا، فاجابه كل من يحج من اصلاب الآباء و الارحام الامهات لبيك اللهم لبيك. و قال ابن عباس: فاوّل من اجابه اهل اليمن فهم اكثر الناس حجّا. قوله: «يَأْتُوكَ رِجَالًا» ای مشاة على ارجلهم جمع راجل مثل قائم و قيام و صاحب و صحاب، و راكب و ركاب، «و على كل ضامر» ای ركبانا على كل بعير مهزول اتعبه السفر لبعده، «يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» ای يأتى تلك النوق الضوامر من كل طريق بعيد، يقال بئر عميقة ای بعيدة القعر.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» ای ليشهدوا مكة و مشاهدا للحج و العمرة، و قال سعيد بن المسيب و محمد بن على الباقر (ع): ليشهدوا العفو و المغفرة.

گفته اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»، هم تجارت دنیاست و طلب روزی حلال و هم ثواب آخرت. «و يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» ذکر اینجا تبلیه است و ایام معلومات دهه ذی الحجة و اما قیل لها معلومات للحرص على علمها بحسابها من اجل وقت الحج فی آخرها روایت کردند از علی (ع) که گفت: ایام معلومات روز نحر است و ایام تشریق و این اختیار زجاج است

قال لانّ الذكر على بهيمة الانعام يدلّ على التسمية على نحرها و نحر الهدايا يكون في هذه الايام. «فَكُلُّوا مِنْهَا» امر اباحت است نه امر وجوب، ميگويد بخوريد ازین قربان خویش که شما را مباح است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که آن را نمی خوردند و بر خود حرام کرده بودند، علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون بر سبیل تطوّع باشد نه واجب، روا باشد که خود از آن خورد، لما روی جابر بن عبد الله قال فی قصّة حجّة الوداع: و قدم علیّ بیدن من الیمن و ساق رسول الله مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثا و ستین بدنة بیده، ثم اعطى الشفرة علیا فنحر ما غبر و اشركه فی هدیة و امر من كل بدنة ببضعة فجعلها فی قدر فطبخت فاكل من لحمها و شرب من مرقها و فی رواية فاکلا من لحمها و حسّوا من مرقها.

اما قربانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع و قران و جزاء صید و آنچه با فساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علما در آن مختلفند قومی گفتند نه روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب شافعی است و جماعتی فقها، ابن عمر گفت آنچه واجب شود بجزاء و صید و نذر از آن نخورد و باقی همه خورد و این مذهب احمدست و اسحاق، اما مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد. قوله: «وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» یعنی الزمن الفقیر الذی لا شیء له، البائس الذی فی بؤس و شدّة من العیش، و الفقیر الذی کانه اصیب فقاره.

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، التفت الوسخ و القذارة من طول الشعر و الاظفار و الشعث، يقول العرب لمن تستقذره ما اتفتك، ای ما اوسخک و الحاجّ اشعث اغبر لم يحلق شعره و لم يقلم ظفره ف قضاء التفت ازالة هذه الاشياء، «لِيَقْضُوا» ای ليزيلوا ادرائهم و المراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق و قصّ الشارب و نتف الإبط و الاستحداد و تقلیم الاظفار و لبس الثياب المخیطة و قال ابن عمر و ابن عباس: قضاء التفت مناسک الحجّ كلّها، و قيل التفت هاهنا رمی الجمار، و قال الزجاج لا تعرف التفت و معناه الا من القرآن، «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» قرأ ابو بكر عن عاصم و ليوفوا بفتح الواو و تشدید الفاء، و قرأ الآخرون و حفص عن عاصم «وَلْيُوفُوا» بسكون الواو و تخفيف الفاء و هما لغتان، و فی و اوفی مثل وصی، و اوصی قال مجاهد: اراد به نذر الحج و الهدی و ما ينذر الانسان من شیء يكون

فی الحجّ ای لیتّمّوها بقضائها و قیل المراد منه الوفاء بما نذر علی ظاهره، و قیل اراد به الخروج عمّا وجب علیه نذرا و لم یبذر، و العرب تقول لكلّ من خرج عن الواجب علیه و فی بنذره، و قال مالک بن انس: وفاء النذر فی هذه الآیة قضاء کلّ نسك معدود كالطّواف سبعا و السعی سبعا و الرمی سبعا، «وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» این طواف واجبست و فرض روز نحر بعد رمی و حلق آن را طواف افاضت گویند، و بر جمله بدان که طواف سه‌اند، طواف قدوم اول که حاج در مکّه شود نخست طواف کند، عایشه گفت: حجّ النّبی (ص) و أنّه اولّ شیء بدأ به حین قدم أنّه توضّأ، ثم طاف البيت، و این طواف قدوم سنت است اگر بگذارد بر وی هیچ چیز نیست، و رمل خاصیت این یک طوافست. طواف دوم طواف افاضت است روز نحر و این طواف رکنی است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بی طواف افاضت درست نیاید، و تا این طواف نکند تحلّل از احرام حاصل نشود روی عن عائشة قالت: حاضت حفصة ليلة النفر فقالت ما اراني الا حابسکم فقال النبی (ص): عقری حلقى اطافت یوم النحر، قیل نعم قال فانقری، و هذا دلیل أنّ من لم یطف یوم النحر طواف الافاضة لا یجوز له ان ینفر. سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکّه بیرون شود تا بمسافت قصر او را رخصت نیست که بی طواف وداع بیرون شود و اگر بگذارد قربانی واجب شود بر وی. مگر زن حائض که او را رواست ترک وداع. قال ابن عباس: امر النّاس ان یكون آخر عهدهم بالبيت الاّ أنّه رخص للمرأة الحائض. «وَلْيَطُوفُوا» أنّما شدّد الطاء لانّ التاء مندرجة فیہ بالبيت العتیق، سمّی عتیقا لانّ الله تعالی اعتقه من ایدی الجابرة ان یصلوا الی تخریبه فلم یظهر علیه جبار قطّ و هذا قول ابن عباس و مجاهد و قتادة، و قیل سمّی به لانه قدیم و هو اولّ بیت وضع للنّاس، بناه آدم و جدّه ابرهیم، یقال دینار عتیق ای قدیم، و قیل سمّی عتیقا لانّ الله تعالی اعتقه من العرق فانه رفع ایام الطّوفان فلم یهدمه، و قیل العتیق الکریم، یقال لکرام الخیل العتاق، و سمّی ابو بکر الصّدیق العتیق، لانه عتیق من النار، و یقال لعنافة وجهه و هی حسنه.

«ذَکِکَ» هذه کلمة لها تزاد فی القرآن یختم بها الکلام، و كذلك هذا یختم بها الکلام فی مواضع من القرآن کقوله: «ما لَهُ مِنْ نَفادِ هذا» «وَمَنْ يُعْطَمْ حُرْماتِ الله» قال ابن زید: الحرمات ها هنا البيت الحرام و البلد الحرام و المسجد الحرام و المشعر الحرام و الشهر

الحرام، والاحرام، وقيل الحرمات الحجّ والعمرة و سائر المناسك، ومعنى الحرمة ما وجب القيام به و حرّم التفريط فيه «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» اى التعظيم خير له، «عِنْدَ رَبِّهِ» ثواب له مدخر. «وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ» ان تأكلوها اذا ذبحتوها و هى الإبل و البقر و الغنم، «إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» تحريمه فى قوله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُّ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» الآية. و قيل «إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» فى قوله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ». «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» اى كونوا من عبادة الاوثان على جانب. و «مَنْ» هاهنا لتلخيص جنس من الاجناس لا للتبويض، و المعنى فاجتنبوا الرّجس الذى هو وثن، و أنّما سمّاها رجسا لأنّها فى وجوب اجتنابها كالرجس و لأنّهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى و هو نظير قوله: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» و أنّما اراد به خبث الاعتقاد، و قيل تقديره اجتنبوا الاوثان الّتى هى رجس، اى هى سبب رجس، و الرّجس بمعنى الرجز و هو العذاب، «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» يعنى الكذب و البهتان، و قيل شهادة الزور، روى ان النبى (ص) قام خطيبا فقال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عدلت شهادة الزور بالشرك بالله»، ثم قرأ هذه الآية. و قيل الزور هاهنا الشرك بالله عزّ و جلّ. قال الزجاج: الآية تدلّ على أنّهم نهوا ان يحرّموا ما حرّم اصحاب الاوثان، نحو قولهم. ما فى بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرّم على ازواجنا، و نحو تحريمهم البحيرة و السائبة.

فاعلمهم الله عزّ و جلّ ان الانعام محلّلة الا ما حرّم الله منها. و نهاهم الله عن قول الزور، ان يقولوا هذه حلال و هذا حرام ليفتروا على الله الكذب.

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ» الحنفاء جمع حنيف، و الحنيف اسم لمتبّع هذه الملة، و المسلم اسم سمى به ابرهيم نفسه و اهل دينه، و المعنى حنفاء لله على ملة ابرهيم مخلصين بالتلبية، «غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» لأنّهم كانوا يقولون لبيك لا شريك لك الا شريك هو لك تملكه و ما ملك. قال قتادة: كانوا فى الشرك يحجّون و يحرّمون البنات و الامهات و الاخوات و كانوا يسمّون حنفاء، فنزلت، «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» اى حجّاجا لله مسلمين موحدّين، يعنى من اشرك لا يكون حنيفا، «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» اى سقط من السماء، «فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ»، قرأ اهل المدينة «فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ» بفتح الخاء و الطاء مشدّده الطاء، و الوجه أنّه تتخطفه بتائين، فحذف تاء الفعل لاجتماع التاءين، فبقى تخطفه، و قرأ الباقون

فَتَخَطَّفُهُ بِاسْكَانِ الْخَاءِ وَفَتْحِ الطَّاءِ وَتَخْفِيفِهَا، وَالْوَجْهَ أَنَّهُ مُضَارِعٌ خَطَفَ بِكَسْرِ الطَّاءِ يَخْطِفُ بِفَتْحِهَا وَفِيهِ لُغَتَانِ: خَطَفَ يَخْطِفُ. كَعَلِمَ يَعْلَمُ، وَخَطَفَ يَخْطِفُ كَضَرَبَ يَضْرِبُ، وَالْأَوَّلُ أَعْلَى. وَالْخَطْفُ وَالْإِخْطَافُ وَالتَّخْطِيفُ سَلْبُ الشَّيْءِ بِسُرْعَةٍ، «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»، الْهُوَى السَّقُوطُ، وَالسَّحِيقُ الْبَعِيدُ. يُقَالُ سَحَقَ بِالضَّمِّ بَعْدَ، وَسَحَقَ بِالْفَتْحِ بَعْدَ، وَسَحَقَ بِالْكَسْرِ هَلَكًا، وَهَذَا مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِلْكَافِرِ شَبِّهِ حَالَهُ مِنْ خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَكَمَا لَا يَرْجِي لِهَذَا الْخَارِ مِنَ السَّمَاءِ الْحَيَاةَ، لَا يَرْجِي لِلْمَشْرِكِ الْخِلَاصَ، وَقِيلَ شَبِّهِ حَالَهُ مِنْ خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَانَّ عَاقِبَتَهُ الْهَلَاكُ، أَمَا أَنْ يَهْلِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْأَرْضِ يَتَخَطَفُ الطَّيْرُ آيَاهُ، وَأَمَا أَنْ يَصِلَ إِلَى الْأَرْضِ فَيَتَقَطَّعُ، كَذَلِكَ الْكَافِرُ أَمَا أَنْ يَعْجَلَ بِالْعُقُوبَةِ بِهِ قَبْلَ وَصُولِهِ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَمَا أَنْ يَمْهَلَ حَتَّى يَهْلِكَ فِي الْآخِرَةِ قَالَ الْحَسَنُ: شَبِّهِ أَعْمَالَ الْكَافِرِ بِهَذَا الْحَالِ فِي أَنَّهَا تَذْهَبُ وَتَبْطُلُ فَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا.

«ذَلِكَ» يَعْنِي الَّذِي ذَكَرْتَ مِنْ اجْتِنَابِ الرَّجْسِ وَقَوْلِ الزُّورِ وَتَعْظِيمِ شَعَائِرِ اللَّهِ.

«مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» أَي مِنْ إِخْلَاصِ الْقُلُوبِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: شَعَائِرُ اللَّهِ، الْبَدَنُ وَالْهَدْيُ، وَاصْلُهَا مِنَ الْأَشْعَارِ وَهُوَ إِعْلَامُهَا بِوَجَاءِ الْمَشْقُوقِ فِي سَنَامِهَا حَتَّى يَسِيلَ الدَّمُ، فَيَكُونُ الدَّمُ شَعَارًا لَهَا أَوْ قَلَدَتْ بِلِحَاءِ الشَّجَرِ أَوْ النُّعْلِ لِتَعْرِفَ أَنَّهَا هَدْيٌ وَتَعْظِيمُهَا اسْتِسْمَانُهَا وَاسْتِحْسَانُهَا.

«لَكُمْ فِيهَا» أَي فِي الْبَدَنِ قَبْلَ تَسْمِيَّتِهَا لِلْهَدْيِ مَنَافِعٌ فِي دَرْهَاهَا وَنَسْلِهَا وَاصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَرُكُوبِ ظَهْرِهَا، «إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» يَعْنِي إِلَى أَنْ يَسْمِيَّهَا وَيَشْعُرَهَا وَيُوجِبُهَا هَدْيًا، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ مَنَافِعِهَا، «ثُمَّ مَحَلُّهَا» مَوْضِعُ نَحْرِهَا «عِنْدَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» يَرِيدُ أَرْضَ الْحَرَمِ كُلَّهَا كَمَا قَالَ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، يَعْنِي الْحَرَمَ كُلَّهُ، وَقِيلَ مَعْنَاهُ «لَكُمْ فِيهَا» أَي فِي الْهَدَايَا مَنَافِعٌ بَعْدَ إِجَابَتِهَا وَتَسْمِيَّتِهَا هَدَايَا بَانَ تَرْكُوبِهَا وَتَشْرِبِ الْبَانِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ، «إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» يَعْنِي إِلَى أَنْ تَنْحَرُوهَا.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً فَقَالَ لَهُ: أَرَكَيْهَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ أَرَكَيْهَا وَيَلِكُ فِي الثَّانِيَةِ وَالثَّلَاثَةِ.

وَقَالَ بَعْضُ الْمَفْسَّرِينَ أَرَادَ بِالشَّعَائِرِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ وَمَشَاهِدَ مَكَّةَ وَمَوَاضِعَ النَّسْكِ. «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ» يَعْنِي بِالتَّجَارَاتِ وَالْمَعَامَلَاتِ فِي الْأَسْوَاقِ، «إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» يَعْنِي إِلَى وَقْتِ

الخروج من مكة، وقيل «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك، «إلى أجل مُسَمًّى» اى على انقضاء ايام الحج. «ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» اى محل الناس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ» اى جماعة مؤمنة سلفت قبلكم، «جَعَلْنَا مَنَسَكًا»، قرأ حمزة و الكسائى منسكا بكسر السين هاهنا و فى آخر السورة، اى مذبحا و هو موضع القربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل و المخرج، اى اراقة الدماء و ذبح القرابين، «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»، عند نحرها و ذبحها، سميت بهيمة الانعام لانها لا يتكلم يعنى لاستيهامها عن الكلام، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لان من البهائم ما ليس من الانعام كالخيل و البغال و الحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين. «فَالِهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» اى سموا على الذبائح اسم الله وحده فان الهكم واحد، «فَلَهُ أَسْلِمُوا» انقادوا و اطيعوا و اسجدوا لوجهه و اذبحوا على اسمه.

«بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» اى الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله، و قيل هم المخلصون الرقيقة قلوبهم، و قيل هم الذين لا يظلمون و اذا ظلموا لم ينتصروا. «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ» من البلاء و المصائب، «وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ» اى المقيمين الصلاة فى اوقاتها و المتممين لها بوضوئها و ركوعها و سجودها، «وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» اى مما اعطينا هم من الاموال يخرجون الزكاة و يتصدقون، «وَ الْبُدْنَ» جمع بدنة كخشبة و خشب، و اصله الضم ثم خفف، و قيل بادن و بدن كفاره و فره و اصلها من الضخامة. يقال بدن بدانة، اذا ضخم ضخامة، و البدن، الإبل. و قيل الإبل و البقر و لا يسم الغنم بدنة، «جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» جمع شعيرة و هى العلامة، اى هى علامة لطاعتكم، و قيل من شعائر الله، اى من معالم دين الله، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» اى لكم فى نحرها و ذبحها ثواب، و قيل فيها خير من احتاج الى ظهرها ركب و ان احتاج الى لبنها شرب. «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» اى على نحرها. قال ابن عباس: هو ان يقول بسم الله و الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر. «صَوَافٌ» اى قياما على ثلث قوائم جمع صافة و هى التى صفت رجلها و احدى يديها و يده اليسرى معقولة فينحرها كذلك، عن زياد بن جبير قال رأيت ابن عمر اتى على رجل قد اناخ بدنة ينحرها قال ابعثها قياما مقيدة سنة محمد (ص)، و قال

مجاهد: الصواف اذا عقلت رجلها اليسرى وقامت على ثلاث قوائم. وقرأ ابن مسعود صوافن و هي ان تعقل منها يد و تنحر على ثلث و هو مثل صواف، وقرأ ابيّ و الحسن و مجاهد صوافى بالياءى اى. صافية خالصة لله عزّ و جل لا شريك له فيها، و قيل معنى صواف اى مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح الله عزّ و جل هذا الصفّ كما مدح صفّ القتال فى قوله. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» اى سقطت بعد النحر فوقعت جنوبها على الارض، «فَكَلُّوا مِنْهَا» هذا توسيع و اذن، «وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ» هذا ترغيب و امر، و القانع من القنوع و هو السؤال، ليس من القناعة و منه قول الشاعر:

لمال المرء يصلحه فيغنى مغافره اعف من القنوع

قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و الكلبي: القانع الذى يسأل، و المعترّ الذى يتعرض و لا يسأل، و قال المجاهد: القانع جارك و ان كان غنيا، و قيل القانع كالتابع و الخادم لاهل البيت، و قيل القانع الذى يأتيك سائلا و المعترّ الذى ينتظر الهدية. «كَذَلِكَ» اى مثل ما وصفنا من نحرها قياما، «سَخَّرْنَا لَكُمْ» نعمة منّا لتتمكّنوا من نحرها، «أَعْلَكُمُ تَشْكُرُونَ» لكى تشكروا نعمتى.

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا» و قال ابن عباس: كانوا فى الجاهلية اذا ذبحوا القرابين لطحوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عزّ و جل فهمّ المسلمون بمثل ذلك فانزل الله: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا». قرأ يعقوب وحده، لن تنال و لكن تناله بالتاء فيهما، و الوجه انه انث الفعل فيهما لتأنيث الفاعل، اما الاول و هو قوله: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا» فانها انث تنال لان فاعله جماعة و هي قوله: «لُحُومُهَا»، و اما الثانى.

هو قوله: «يَنَالُهُ التَّقْوَى» فانما انثه لان فاعله التقوى و هي مصدر مؤنث لكونه على فعلى، و قرأ الباقون بالياء فيهما و الوجه ان تذكير الفعل انما هو للفصل بين الفعل و فاعله، اما الاول فقد فصل بين الفعل منه و هو ينال و بين فاعله و هو اللّحوم بلفظ الله و أكد التذكير لان تأنيث اللّحوم تأنيث جمع فيجوز تذكيره، و اما الثانى فقد فصل بين الفعل منه و بين فاعله بالهاء و هو ضمير المفعول فى قوله: «يَنَالُهُ التَّقْوَى»، و التأنيث فى الفاعلين غير حقيقى فالامر فيه اسهل، و المعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من ذبح البدن بل نفع

ذلك راجع اليكم، و إنما بصل اليه اخلاصكم و نيّاتكم و مقاصدكم، و قال مقاتل: لن برفع الى الله لحمها و لا دماؤها و لكن برفع الله منكم الاعمال الصالحة و التقوى و الاخلاص و ما يريد به وجه الله نظيره قوله: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ».

«كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ» اعاد قوله: «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ» لانّ الاول ايجاب الشكر و الثاني بيان انّ التكبير من الشكر لله، يعنى سخرها لكم «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ»، يريد به التسمية عند الذبح، و قيل يريد به التكبير ايام التشريق، «وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» اى المطيعين لله بالجنة.

النوبة الثالثة

قوله: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» الآية. قال ابن عطاء: و فقتنا لبناء البيت و مكنّاه منه و اعناه عليه و قلنا له: «لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً» اى لا تلاحظ البيت و لا تنظر الى بنائك. مى گوید ابراهيم را تمكين كرديم و ساز و آلت و قوت و مهارت و قدرت و معونت داديم تا خانه كعبه را بنا كرد چنان كه خواستيم و فرموديم، آن گه او را گفتيم كرده و ساخته خود منگر توفيق و معونت ما نگر، و جهد خود مبين ارادت و عنايت ما بين. اى جوانمرد بنده را دو ديده داده اند تا بيك ديده صفات آفات نفس خود ببندد و بيك ديده صفات الطاف كرم حق ببندد، بيك ديده فضل او ببندد، بيك ديده فعل خود ببندد، چون فضل او ببندد افتخار كند، چون فعل خود ببندد افتقار آورد، چون كرم قدم ببندد در ناز آيد، چون قدم عدم خاك ببندد در نياز آيد، آن شوریده عراق سوخته آتش فراق شبلى گاهى مى گفت: ليتنى كنت اين نباد لم اعرف هذا الحديث.

كاشكى مرا خراباتى بودى و مرا با اين حديث سر و كار نبودى، و گاه گفتى كجايند ملائكه ملكوت و سگان حظاير قدس تا پيش تخت دولت و سرير عزت ما سماطين بركشد.

گه با كف پرسيم و گه درویشم گه با دل پر نشاط و گه دل ریشم
گه باز پس خلق و گهى در پيشم من بوقلمون روزگار خویشم

«وَ طَهَّرُ بَيْتِي» يعنى الكعبة على لسان العلم، و على بيان الاشارة معناه فرغ قلبك عن

الاشیاء سوی ذکر اللّٰه. می گوید دل خویش را یکبارگی با ذکر من پرداز هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ماست. القلوب اوانی اللّٰه فی الارض فاحبّ الاوانی الی اللّٰه اصفاها و ارقها و اصلها. هر دلی که از مکونات صافی تر و بر مؤمنان رحیم تر آن دل بحضرت عزت عزیزتر و محبوب تر، دل سلطان نهاد تست زینهار تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوی و شهوت نگاه داری و بظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی. بداود (ع) وحی آمد که: یا داود طهر لی بیتا اسکنه.

ای داود خانه پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید، گفت بار خدایا و ای بیت یسعک؟ آن کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید؟ گفت آن دل بنده مؤمن است، گفت بار خدایا چگونه پاک گردانم؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته گردد، و آن گه بجاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود پاک بروید، ای داود از آن پس اگر سرگشته ای بینی در راه طلب ما آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجاست، انا عند القلوب المحمومة.

قوله: «وَ اُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» حج دو حرفست حاء و جیم، حاء اشارتست بحلم خداوند، جیم اشارتست بجرم بنده، فکانه قال جئت بجرمی الی حلمک فاغفر لی، خداوندا آدمم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش. اعرابی را دیدند دست در استار کعبه زده و می گوید: من مثلی ولی اله ان اذنت منّانی و ان تبت رجّانی و ان اقبلت ادنّانی، و ان ادبرت نادانی. چو من کیست و مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم ببذیرد و بنوازد و اگر روی بدرگاه وی آرم نزدیک کند، و اگر بر گردم باز خواند و خشم نگیرد. در تورات موسی است یا بن آدم اکلت رزقی و لم تشکرنی و بارزتنی و لم تستحی منّی عبدی ان لم تستحی منّی فانا استحی منک. «يَا تُوكَ رِجَالًا وَ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ» پیادگان را در راه حج بر سواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشان را مخصوص کرد از بهر آن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پایهاشان آبله کرده غبار راه بر روی و محاسن ایشان نشست بر امید مشاهده کعبه مقدّسه بار رنج بر خود نهاده و بترک راحت و آسایش بگفته، و ازین عجیبتر که چون ذکر سواران کرد مرکوب بذکر مخصوص کرد نه راکب، گفت: «وَ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ»، از بهر آن که رنج رفتن

و گرانی بار بر مرکوبست نه بر راکب. آری کسی که خواهد که تا آن حجر مبارک که بر وی رقم تخصیص کشیده و خلعت یمین الله فی الارض یافته آن را مصافحت کند و بناز آن را در بر گیرد کم از آن نباشد که در راه طلب او باری بر خود نهد و رنجی بکشد، آن کعبه مشرفه مقدسه که تو می بینی هزاران سال بتخانه کافران کرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاهها مرا شریفترین بقاع گردانیدی و رفیعترین مواضع ساختی آن گه بیلاء وجود اصنام مرا مبتلا کردی، از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و اند هزار نقطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیاء و صدیقان و طالبان را در راه جست خود بینی و ایشان را بناز در کنار گیری و هزاران ولی وصفی را جان و دل در عشق خود بسوزی و بگدازی، یا در ان بادیه مردم خوار بی جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت بکشی و صفات صفا و مروه خود در بطش قهر غیرت فرو گذاری.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» روندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی بر اندازه روش اوست و بقدر همت او، ارباب اموال را منافع مال و معاش است، ارباب اعمال را، منافع حلاوت طاعات است، ارباب احوال را منافع صفاء انفس است، بو شعیب سقا بقصد حج از شهر نیشابور بیرون آمد احرام گرفته، چون قدم در بادیه نهاد بهر میل که رسید دو رکعت نماز کرد تا بمقصد رسید. آن گه گفت: رب العزه می گوید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» و هذا منافع فی حجّی، گفت حاجیان و زائران که از اقطار عالم روی بدین کعبه شریف نهاده اند بدان می آیند تا بمنافع خویش رسند، چنان که الله تعالی می گوید، و منافع من درین حج آن رکعتهای نماز است که مقام رازست.

المصلیٰ یناجی ربّه. و گفته اند منافع ایشان آنست که مصطفی (ص) گفت: «اذا کان یوم عرفه ینزل الله الی السماء الدنّیا فیباهی بهم الملائکه فتقول انظروا الی عبادی ائتونی شعنا غیرا من کلّ فج عمیق، اشهدکم انّی قد غفرت لهم، فتقول الملائکه یا ربّ فلان کان یرهبک و فلان و فلان، قال یقول الله عز و جل، قد غفرت لهم».

«ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»، تعظیم حرّمات کار جوانمردانست و سیرت صدیقان، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب حرمت دیگر، ترک خدمت عقوبت بار

آورد، ترک حرمت داغ فرقت نهد، نتیجه خدمت ثوابست و درجه ثمره حرمت لذت صحبتست و انس خلوت، او که بر مقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است، و او که در عالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق است، رسول خدا محمد مصطفی (ص) که خورشید فلک سعادت بود و ماه آسمان سیادت در صدف شرف و طراز کسوت وجود، شب معراج اطناب خیمه سرّ خود از همه مقامات روندگان بکند ناظر بحق گشت نه ناظر بمقام، عالمیان همه در مقامات مانده و سید از همه بر گذشته و نظر بحق داشته، لا جرم از بارگاه عزت جیروت این خلعت کرامت یافته که: «ما زاعَ البَصْرُ وَا ما طَعَى».

لطیفه ای دیگر ازین عجبتر شنو. اهل خدمت چون نالند از غیر دوست بدوست نالند، و از غیر دوست بدوست نالیدن در راه جوانمردان شرک است که تا غیر می نبیند ازو بدوست می ننالند، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست بدوست نالیدن عین توحیدست، از روی ظاهر شکوی می نماید اما از روی باطن شکرست. می باز نماید که جز تو کسی ندارم با که گویم، جز تو کسی را نبینم بکه نالم، خلق پندارند که وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه می کند از اینجاست که حق جلّ جلاله از ناله ایوب خبر داد که: «مَسْنَى الضُّرِّ» و با این ناله او را صابر خوانند که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ»، اگر شکوی بودی او را صابر کی خواندی، باز نمود که شکوی آن گه بود که بغیر ما نالد، اما چون ما نالد آن شکوی نبود، ایوب نگفت: ای عالمیان: «مَسْنَى الضُّرِّ» بلکه گفت: «رَبِّهُ أَنَّى مَسْنَى الضُّرِّ» عجز و فقر خویش بحضرت مولی بنهاد ذلّ خویش بر بی نیاز عرنه کرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجای آورد، اینست بیان تعظیم حرمت و شرط آداب عبودیت.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» الله باز دارد از گرویدگان، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (۳۸) الله دوست ندارد هرگز کاری ناسپاس، «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» دستوری دادند ایشان را که جنگ کنند با دشمن، «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» از بهر آن بیداد که بر ایشان کردند، «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۳۹) و الله بر یاری دادن ایشان برآستی که تواناست.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» ایشان که بیرون کردند ایشان را از خان و مان ایشان به نشایست بی هیچ چیز، «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» جز زان که میگفتند خداوند ما الله است، «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» و اگر نه بازداشت الله بودی که ایشان را از یکدیگر باز داشت، «لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ» فروهشتندی صومعه‌های راهبان، «وَوَيْعُ» و کلیسیاهای ترسایان، «وَوَصَلَاتُ» و کنیسه‌های جهودان، «وَوَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» و مسجدهای مسلمانان که الله را خوانند و یاد کنند در آن بآنک نماز و نماز، «وَوَلْيَصْرُنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» و براستی که الله یاری دهد آن کسانی را که دین او را یاری دهند، «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۴۰) که الله براستی با نیرو است با هر کس تاونده.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» ایشان که اگر ایشان را در زمین دسترس دهیم و پایگاه، و سلطانان نشانیم، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» نماز پبای دارند، «وَوَاتَّوُا الزَّكَاةَ» و زکاة مال دهند، «وَوَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ» و نیکوکاری فرمایند، «وَوَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» و از ناپسند باز زنند، «وَوَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۴۱) و الله راست سرانجام همه کارها، «وَوَإِنْ يُكَذِّبُوكَ» و اگر دروغ زن گیرند ترا، «فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ» دروغ زن گرفت پیش از ایشان «قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادَ وَ ثَمُودُ» (۴۲) قوم نوح و قوم هود و قوم صالح «وَوَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ» نمرود و اصحاب او، «وَوَقَوْمُ لُوطٍ» (۴۳) و قوم لوط «وَوَأَصْحَابُ مَدْيَنَ» و قوم شعیب، «وَوَكَذَّبَ مُوسَى» و دروغ زن گرفتند موسی را، «فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ» فرو گذاشتم کافران را و درنگ دادم، «ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ» آن گه فرا گرفتم ایشان را، «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» (۴۴) چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من.

«فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» ای بسا شهرها که هلاک کردیم آن را، «وَوَهِيَ ظَالِمَةٌ» و ستمکار ایشان بودند، «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» آنکه آن شهر از مردمان خالی، دیوارها افتاده بر کازها. «وَوَبَرٍ مُعْتَلَةٍ» و آنکه چاه باز مانده از، «وَوَقَصْرِ مَسِيدٍ» (۴۵) و گوشک استوار رفیع.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» به نروند در زمین، «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» و ایشان را دلهایی بودی هشیار که دریافتندی، «أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» گوشهایی بودی شنوا تا صواب بشنیدند بآن، «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» که آن جای چشمهای سر ناپینا نیست، «وَوَلَكِنْ»

تَعَمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۴۶) لکن چشمهای دل ناپیوست که در برهاست. «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ» می‌شتابند ترا بعذاب، «وَأَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» و الله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند، «وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ» و روزی بنزدیک خداوند تو، «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (۴۷) چون هزار سالست از آنچه شما می‌شمردید. «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ» و ای بسا شهرها، «أَمَلَيْتُ لَهَا» که درنگ دادم آن را، «وَهِيَ ظَالِمَةٌ» ایشان بر ستمکاری خویش، «ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ» (۴۸) آن‌گه فرا گرفتم آن را و باز گشت با من.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بگوی ای مردمان، «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (۴۹) من شما را بیم‌نمایی آگاه‌کننده‌ام آشکارا.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۵۰) ایشان را آمرزش است و روزی نیکو، «وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ» و ایشان که بر سخنان و پیغام ما خاستند که ما را عاجز آرند «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (۵۱) ایشان فردا آتشیانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» نفرستادیم پیش از تو هرگز فرستاده‌ای و نه هیچ پیغامبری، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى» مگر آن‌گه که کتاب الله می‌خواند، «الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمِّيَّتِهِ» دیو چیزی در افکند در خواندن وی، «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» الله آنچه دیو درافکند بیفکند «ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» پس محکم گرداند و روشن آنچه خود فرستاده بود از سخنان خویش، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۲) و الله داناست و راست دان.

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً» آن را کند تا آنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ایشان را که در دل‌های ایشان بیماری است و گمان، «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» و ایشان را که سخت دلانند، «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (۵۳) و کافران در ستیز و خلافند دور.

«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» تا بدانند ایشان که دانایانند، «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» که آن حکم حق است از خداوند تو، «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» و بدان ایمان آرند.

«فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ» و دل‌های ایشان آن را نرم گردد، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ

صراطِ مُسْتَقِيمٍ» (۵۴) و الله تعالی بر راستی که راه نمای مؤمنانست بر راه راست. «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ» همیشه ناگرویدگان در گمانند ازین نامه که بتو آمد، «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» تا آن گه که رستاخیز با ایشان آید ناگاه، «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» (۵۵) یا بایشان مرگ روز بدر.

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» پادشاهی آن روز الله تعالی راست «يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ» داوری بر دمیان ایشان، «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۵۶) در بهشتهای نازند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و ایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند پیغامهای ما، «فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۵۷) ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده.

النوبة الثانية

قوله تعالی. «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ» ابن کثیر و قرآء بصره یدفع خوانند بی الف، و باقی یدافع بالف، و معنی هر دو یکسانست یعنی یدفع عن المؤمنین کید عدوهم و و شرهم. این آیت بساط آیت ثانی است از بهر آن که اول آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ»، رسول را و یاران را فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره و اکاسره و اقیال و غیر ایشان، و در آن عصر اهل زمین همه کفار بودند و مؤمنان در جنب ایشان اندک، ربّ العزه ایشان را وعده نصرت داد و دفاع، و ایشان را درین آیت بر قتال داشت و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گر چه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اندکند، و گفته اند معنی آیت بر عموم است، ای یدفع عن المؤمنین بنور السنة ظلّمة البدعة، و بنور الايمان ظلّمة الكفر.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» هذان اسمان یشملان کلّ کافر باللّهِ، ای کلّ خوّان فی امانة الله، کفور نعمته، یقال الخوّان الذی عادته و سنته الخیانة، و الكفور الذی عادته الكفران، بین الله سبحانه انه انما یدفع عن لیس بخوّان و لا کفور.

«أُذِنَ» بضم الف قراءت نافع و ابو عمرو و عاصم و یعقوب است بر فعل مجهول، باقی اذن بفتح الف خوانند یعنی اذن الله «لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ»، و اذن گفت نه امر یعنی که الله تعالی حرص ایشان دید بر قتال دشمن و اعلاء کلمه حقّ آن از ایشان بیسندید و ایشان را بقتال

دستوری داد و تولى نصرت ایشان کرد و دفاع ایشان «بِقَاتِلُون» بفتح تاء قراءت نافع است و ابن عامر و حفص. یعنی اذن للمؤمنين الذين قاتلهم المشركون، باقى بکسر تاء خوانند، یعنی اذن للمؤمنين الذين يصلحون للقتال فى قتال الكفار، «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» یعنی بسبب ان ظلموا او لأنهم ظلموا او من اجل أنهم ظلموا او جزاء بان ظلموا فاخرجوا من ديارهم فاوذوا. «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» هذا تفسیر الدفّاع، و قيل «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» ای قضی للمجاهدين أنهم ربّما هزموا او قتلوا احبانا مع ان الله على نصرهم لقادر. باين قول معنى آنست كه الله تعالى حكم راند و قضا كرد و خواست ایشان را كه جنگ كنند با دشمن دين كه بر ایشان ستم آيد گاه گاه با آنكه الله تعالى بر يارى دادن ایشان براستى كه قادر است و توانا، و «اذن» در قرآن جايتها بيايد بمعنى قضاء، منها قوله: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» الى قوله: «بِإِذْنِ اللَّهِ» و منها ما خاطب به عيسى: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي». آن گه تعريّت كرد گفت: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» ای اخرجوا من مَكَّةَ ظَلَمًا «بِغَيْرِ حَقِّ» ای بغير جزم اوجب اخراجهم، و قيل «بِغَيْرِ حَقِّ» ای من غير حق استحقوا ذلك، «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»، هذا استثناء منقطع یعنی لكنهم يقولون ربنا الله، و قيل محله جربدلا من قوله: «بِغَيْرِ حَقِّ» ای اخرجوا بان يقولوا: «رَبُّنَا اللَّهُ» روى عن الحسن أنه قال: اما و الله ما سفكوا دما و لا اخذوا مالا و لا قطعوا لهم رحما و إنما فعلوا ما فعلوا لأنهم قالوا: «رَبُّنَا اللَّهُ». و هو نظير قوله: «وَ مَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان مكّه بيوسته اصحاب رسول را مى رنجانيدند و ایشان را ناسزا ميگفتند و زخم ميکردند، ياران بر رسول خدا ناليدند و رنج خويش بدو برداشتند و دستورى قتال خواستند، رسول گفت، صبر كنيد كه جز صبر روى نيست. و مرا بقتال نفرموده اند، پس كار بدانجاى رسيد كه كافران و مشركان رسول را از مكّه بيرون كردند ابو بكر صديق گفت. عرفت أنه سيكون قتال، آن روز دانستم كه قتال و جهاد خواهد بود كه رسول خدای را بيرون كردند، پس چون بمدينه هجرت كرد اين آيت آمد و هي اول آية نزلت فى القتال نسخت بها كل آية امر فيها بالكف عن القتال. و قال مجاهد: نزلت هذه الآية فى قوم باعيانهم خرجوا مهاجرين من مكّة الى المدينة فكانوا يمنعون فاذن الله لهم فى القتال الكفار الذين يمنعونهم من الهجرة.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ بِالْجِهَادِ وَأَقَامَةَ الْحُدُودِ وَكَفَّ الظُّلْمَ، «لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ»، قرأ ابن كثير و نافع لهدمت بتخفيف الدال، و قرأ الآخرون بتشديدها، فالتخفيف اصل الكلمة و يصلح للقليل و الكثير، و التشديد يختص بالكثير، لهدمت، يعنى لخربت و قيل لعطلت و تهديمها تعطيلها، صوامع، يعنى صوامع الرهبان، و قيل صوامع الصابئين و قيل صوامع المؤمنين.

لقوله عليه السلام. «نعم صومعة المؤمن بيته»

و اشتقاقها من الصمع و هو الصغر فى الاذن، يقال اذن صماء، قوله: «وَوَيْعٌ» يعنى بيع النصرى، واحدها بيعة. «وَوَصَلَاتٌ» يعنى كنائس اليهود، و يسمونها بالعبرانية صلوتا. «وَوَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» يعنى مساجد المسلمين من امّة محمّد (ص) معنى آيت آنست كه اگر نه واليان و سلطانان بودندى و گماشتگان الله كه بفرمان وى جهاد و قتال مى کنند و حدها مى رانند و شرّ بدان از نيكان باز مى دارند. لهدم معبد اهل كلّ زمان، فى زمن موسى الكنائس، و فى زمن عيسى البيع و الصوامع، و فى زمن محمّد (ص) المساجد، فروهشتندى خراب و معطل، در عهد موسى صلوتاهاى جهودان و در عهد عيسى كليساهاى ترسايان و صومعههاى راهبان، و در عهد محمّد مصطفى مسجدهاى مؤمنان. و قال ابن زيد: اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام فأنها تنقطع اذا دخل العدو عليهم، و قيل معنى الآية، لو لا ائى اذنت للمؤمنين فى قتال الكفار لغلّب الكفار على البلاد و اظهروا فيها الفساد. «وَوَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» اى من اقام شريعة من شرايعه نصر على اقامة ذلك الا انه لا يقام فى شريعة نبى الا ما اتى به ذلك النبى و ينتهى عما نهى عنه. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» على خلقه، «عَزِيزٌ» منيع فى سلطانه.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ»، الَّذِينَ فى موضع نصب على تفسير «من» يعنى و لينصرنّ الله من ينصره. ثم بين صفة ناصر به فقال: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»، تأويل الآية ان الله عزّ و جل ينصر الذين يمكّنهم و يؤمرهم و يستخلفهم و يولّهم فينصرونه و ينصرون دينه و يجاهدون عدوه و يقيمون صلوات الجمعة و الاعياد و الصلوات بعرفات و منى و ينصبون المؤذنين ثم لم يفرّق بين الصلاة و قرينتها و هى الزكاة و يأمرن بالمعروف اقامة حقوق الدين و جهاد

العدو و ينهون عن المنكر يكفون ايدى العتاة و البغاة. روى عن الحسن انه قال: اخذ الله الميثاق على الامراء اذ تمكّنوا فى الارض ان يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة يأمروا بالمعروف و ينهوا عن المنكر، كما اخذ على العلماء ان يتلوا كتابه و احكامه فلا يكتموه، فى قوله: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»، و فى قوله: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» الآية.. و فى الآية دليل على صحّة خلافة الخلفاء الراشدين، لأنهم كانوا من المهاجرين و تمكّنوا فى الارض و اقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر، و قيل التمكّن فى هذه الآية هو التولّى الذى قال فى قوله عزّ و جل: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُكَلِّمُوا الَّذِينَ هُمْ أَعْيُنُهُمْ كَتَابَتْ إِلَيْهِمْ وَمَنْ يُلْقِ لَهُمْ الْحَصَىٰ» اى آخر امور الخلق و مصيرهم اليه، يعنى يبطل كل ملك سوى ملكه فتصير الامور لله بلا منازع و لا مدّع.

«وَإِنْ يُكْذِبُوكَ» فى هذه الآية تسلية محمد (ص) من تكذيب اهل مكة آياه، اى لست باول من نسب الى الكذب من الانبياء بل كذب كل قوم نبيهم قبل قومك.

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ» نوحا «وَ عَادٌ» هودا، «وَ ثَمُودٌ» صالحا، «وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ» ابراهيم، «وَ قَوْمُ لُوطٍ» لوطا، «وَ اصْحَابُ مَدْيَنَ» شعيبا، «وَ كَذَّبَ مُوسَى» كذبه فرعون و قوم فرعون فلم يقل و قوم موسى لان قوم موسى بنو اسرائيل و كانوا قد آمنوا به فى الآية مضمرا تقديره، و ان يكذبوك فلا تحزن. و قوله: «فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ»، اى اخّرت آجالهم، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»، اى عاقبتهم على كفرهم، و اهلكتهم قوم نوح بالطوفان، و عادا بالريح، و ثمود بالصيحة، و نمرود ببعوضة، و قوم لوط بالخسف و امطار الحجارة عليهم، و اصحاب مدين بالظلمة، و اعداء موسى بالغرق، «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» اى انكارى يعنى انكرت عليهم ما فعلوا من التكذيب بالعذاب و الهلاك يخوف به من يخالف النبى (ص) و يكذبه.

«فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ» اى كم من اهل قرية، «اهلكتها» بالثاء على الوحدة قرأها اهل البصرة و الوجه انه فعل الله تعالى فجاء على اصله من الافراد لان ما قبله كذلك و هو قوله: «فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»، و قرأ الآخرون: «اهلكتنا بالنون و الالف على التعظيم و الوجه انه قد جاء فى التنزيل كثير بهذا اللفظ نحو قوله: «وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا»، «وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ» اى و اهلها ظالمون كافرون، «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» اى ساقطة على سقوفها. يعنى سقطت السقوف ثم

سقطت عليها الجدران. وقيل خاوية اي خالية عن اهلها باقية على حالها، يقال خوت الدار والارض، تخوى خواء و خوى بطنه من الطعام، يخوى خوى و خوى النهر يخوى خوى و النهر خو. «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ» اي و كم من بئر متروكة مخلّاة عن اهلها، و بئر غير مهموزة قرأها ورش عن نافع و ابو عمرو، و اذا ادرج و الوجه انه على تخفيف الهمزة و تخفيفها هاهنا يقلّبها باء لسكونها و انكسار ما قبلها كذيب و نحوه، و قرأ الباقر «وَبِئْرٍ» بالهمز و الوجه انه هو الاصل لان الاصل في الهمزة التحقيق. «وَقَصْرٍ مَشِيدٍ»، رفيع طويل من قولهم: شاد بناه اذا رفعه، و قيل مشيد اي مجصص بالشيد و هو الجص و الكلس، تأويل الآية، ان كلهم في الارض صنفان سكن و نزل فلا يزال النزّل يموتون و يعطّلون بئرهم، و السكن يموتون و يعطّلون قصرهم. خلاف است ميان علما كه اين بئر و قصر اينجا بر عموم رانند يا بر خصوص قومی گفتند اين بر عموم است و مراد آنست كه اهل زمين جمله دو گروهند: دشتيان و شهريان از دشتيان كه بميرند چاه باز ماند معطل و از شهريان كوشك و خانه بازماند معطل باز قومی گفتند اين بئر و قصر معلومند و مخصوص و موضوع آن پيدا، در ديار يمن كوهي است بر سر آن كوه اين قصر ساخته بودند قومی ازين كردان و دشت نشينان در عصر عاد، آخر شيطان بر ايشان ظفر يافته و از راه بيرده و به پيغامبر آن عصر كافر گشته و بت پرست شده بتعليم شيطان بر سر آن كوه قصری ساختند از سنگ و گچ دويست گز بالای آن، صد خانه در آن ساخته بر پنج طبقه، يك طبقه شتران را، يكي گاوان را، يكي گوسفندان را، يكي طعام و خوردنی خویش را، يكي نشستگاه خویش را، و در دامن آن كوه چاهي فرو بردند و آن را آبشخور خویش و چهار پايان ساختند. روزگار بر آمد و كفر ايشان و طغيان ايشان بغايت رسيد و از پذيرفتن حق سر باز زدند و پيغامبر خویش را خوار داشتند تا پيغامبر دعا كرد بر ايشان گفت: اللهم اهلكهم بما شئت، فغاز ماء بئرهم بفقيت معطلة و بقيت اغنامهم عطاشا ثلاثة ايام ثم ماتت فلما كان يوم الرابع بعث الله على ابلهم وجعا فماتت عن آخرها، و بعث الله عليهم يوم السابع جبرئيل فصاح فيهم فصاروا كلهم حامدين بفقيت البئر معطلة من الماء، و القصر معطلا عن السكان لم يسكنه احد الى يومنا هذا. ضحاک گفت: اين چاه بحضرموت است در شهري كه آن را حصور گویند و سبب آن بود كه چون قوم صالح را عذاب رسيد جماعتي بوى ايمان

آوردند و با صالح بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند صالح فرمان یافت از آن حضرموت خواندند، لآن صالحا لما حضر مات. پس آن قوم که بصالح ایمان آورده بودند و عدد ایشان چهار هزار بود این شهر حاصور را بنا نهادند بر سر آن چاه و آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را بر خود امیر کردند پس روزگار فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و کام ایشان را بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست، تا ربّ العزّه بابشان پیغامبری فرستاد نام وی حنظله بن صفوان و قیل شریح بن صفوان و کان حمّالا فیهم، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند ربّ العزّه ایشان را جمله هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت و چاه معطل ماند، گفته‌اند که از آن چاه پیوسته دودی سیاه منتن می‌آید کسی که بنزدیک آن چاه و آن قصر شود ناله‌ای بگوش وی رسد. و روی عن ابن عباس انه قال: اَمَّا الْبِئْرُ الْمَعْطَلَةُ فَانْهَآ كَانَتْ لاهل عدن من الیمن و هی الرّسّ الذی قال الله عز و جل: «وَأَصْحَابُ الرَّسِّ». و قال کعب الاحبار: انّ القصر بناه عاد الثانی و هو عاد بن منذر بن ارم بن عاد.

قوله: «أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ» یعنی کفار مکّه فینظروا الی مصارع المکذبین فی الامم الخالیة و هو قوله: «فَتَکُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقُلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا»، فیتفکروا و یعتبروا، ثمّ ذکر انّ الأبصار لا تعمی عن رؤیة الآیات و لكن القلوب تعمی فلا تتفکر و لا تعتبر، قوله: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» هذه الهاء تسمی عمادا و المعنی انّ العمی الضار، هو عمی القلب، فامّا عمی البصر فلیس بضارّ فی امر الدین. قال قتادة: البصر الظاهر بلغة و متعة و بصر القلب هو البصر النافع، و ذکر القلوب الّتی فی صدور و القلب لا یكون آفا فی الصدر، و لكن جرى هذا علی التوکید کقوله: «وَلَا طَائِرٌ یَطِیرُ بِجَنَاحِیْهِ» و فی الآیة دلیل علی انّ القلب محلّ العقل و العلم لا الدماغ، و قیل العقل علم غریزی یکتسب به العلم الاختیاری. آن روز که این آیت از آسمان فرو آمد که: «وَمَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَى»، عبد الله بن زائده که او را أم ابن مکتوم گویند پیش مصطفی (ص) آمد گفت: یا رسول الله انا فی الدّیة اعمی افاکون فی الآخرة اعمی؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت فرو فرستاد: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَکِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الّتی فی الصُّدُورِ»، معنی آنست که نابینایی ظاهر در کار دین

زیان ندارد و فردا در قیامت بینایی به نبرد، نابینایی دلست که در کار دین زیان دارد و فردا در قیامت بینایی ببرد.

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ» این در شأن مشرکان مکه فرو آمد النضر بن الحارث و غیر او که بر سبیل انکار باستهزاء میگفتند: «فَأَمْطِرُ عَلَيْنا حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ عَجَلًا لَنَا قَطْنَا، أَتَيْنا بِمَا تَعِدُنَا». ربّ العزه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخَلِّفَ اللَّهُ وَعْدَهُ». می شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد چنان که الله تعالی خواسته و تقدیر کرده که الله تعالی وعده خلاف نکند و گفته خود بنگرداند، آن گه گفت: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» یعنی این چه شتابست که می کنند و روزی از روزگار عذاب آخرت هزار سالست ازین روزها که امروز می شمردند آن را که صفت این بود شتاب در آن چون کنند، و قیل معناه آنه لا یفوته شیء و ان یوما عنده و الف سنة فی قدرته واحد، شتاب میکنند در چیزی که بر الله تعالی فوت نخواهد شد، و روزی و هزار سال در قدرت او یکسانست یعنی که در مهلت دادن ایشان چه روزی و چه هزار سال که نه برو فوت خواهد شد، نحاس گفت: معنی آیت آنست که ای محمد کافران استعجال عذاب می کنند و من که خداوندم وعده ای که با تو کرده ام که ترا نصرت دهم و ایشان را هلاک کنم این وعده خلاف نکنم، پس انجامز وعده آن بود که روز بدر مسلمانان را نصرت داد و کافران را هلاک کرد آن گه گفت: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ». ایشان را خبر کن که عذاب دنیا اینست که دیدند و عذاب آخرت چنانست که روزی از آن روزگار عذاب چون هزار سالست ازین روزگار که شما می شمردید ابن زید گفت این روزگار ایام آخرتست آن گه که مؤمن در نعیم بهشت باشد و کافر در عذاب دوزخ روزی از روزهای ایشان بر اندازه هزار سال دنیا باشد، و دلیل برین خبر مصطفی است

قال النبی (ص): «إبشروا یا معشر صعاليک المهاجرین بالفوز التّام یوم القیامة تدخلون الجنّة قبل اغیاء النّاس بنصف یوم و ذلك مقدار خمس مائة سنة»، اما آنچه ربّ العزه گفت: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» صفت روز قیامتست علی الخصوص، و عن ابن عباس فی جماعة: انّ کل یوم من الايام الستة الّتی خلق الله فیها السّماوات و الارض

كالف سنة مما تعدون. قرأ حمزة و ابن كثير و الكسائي «يعدون» بالياء هاهنا لقوله: «يَسْتَعْجِلُونَك»، و قرأ الباقون بالناء لأنه اعم لأنه خطاب للمستعجلين و للمؤمنين و اتفقوا فى سورة المضاجع أنه بالناء.

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا» امهلتها بتأخير عقوبتها، «وَ هِيَ ظَالِمَةٌ» كافرة، «ثُمَّ أَخَذْتُهَا» بالعقوبة، «وَ إِلَى الْمَصِيرِ» مرجع الجميع فلا يفوتنى شيء.
«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ» يا اهل مكة، «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» اى بشير و نذير ثم بشر فقال: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» الرزق الكريم الذى لا يكتسب بالديئات من التذلل للخلق و الاخذ من المنان و ارتكاب الظلم، و قيل الرزق الكريم الذى لا ينقطع ابدا و هو الجنة.

«وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا» اى يجتهدون فى رد القرآن و ابطاله، «مُعَاجِزِينَ» اى مقدرين ظانين أنهم يعجزوننا بزعمهم ان لا بعث و لا نشور و لا جنّة و لا نار، يعنى يظنون أنهم يسبقوننا و يفوتونا فلا تقدر عليهم هذا، كقوله: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا»، و قيل معاجزين اى مشاقين معاندين، و قرأ ابن كثير و ابو عمرو معجزين بتشديد الجيم من غير الف هاهنا و فى سورة سبأ، اى متبطين الناس على الايمان بمحمد و قيل ناسبين من أتبع النبى الى العجز. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» اى اصحاب النار الموقدة، و قيل الجحيم احدى الطبقات.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ»، «من» هاهنا لابتداء الغاية و قوله: «مِنْ رَسُولٍ» من زيادة لعموم النفى و اختلفوا فى الرسول و النبى فقال بعضهم كل رسول نبى و كل نبى رسول، و قال بعضهم الرسول اعلى شأننا لان كل رسول نبى و ليس كل نبى رسولا، و قال بعضهم الرسول هو الشارع و النبى الحافظ شريعة غيره، و قال بعضهم الرسول الذى يأتيه الملك بالوحى و النبى الذى يرى فى المنام ما يوحى اليه، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى»، فيها قولان: احدهما تمنى اى حدث نفسه، و الثانى تمنى اى تلا، و منه قول الشاعر:

تمنى كتاب الله آخر ليلة تمنى داود الزبور على رسل

و اصل الكلمة من منى الله كذا اذا قدره و تمنى الانسان تقديره بلوغه، و التمنى التلاوة لان التالى يقدر الحروف و يذكرها شيئا فشيئا. قوله: «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» اى فى تلاوته،

مفسران گفتند رسول خدا در انجمن قریش نشسته بود که جبرئیل از آسمان فرود آمد و سوره وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ فَرُوًّاوْرِد، رسول خدای بر خواند چون اینجا رسید: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» بر زبان وی برفت بالقاء شیطان بر سبیل سهو و نسیان: «تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی».

قریش آن بشنیدند شاد شدند و رسول خدا هم چنان میخواند تا سوره بآخر برد و سجود کرد مؤمنان و یاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان که حاضر بودند بموافقت همه سجود کردند تا آن حد که ولید مغیره و سعید بن العاص هر دو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند که سر بر زمین نهند هر یکی قبضه‌ای خاک برداشتند و بر پیشانی خویش نهادند و باشارت سجود کردند، پس قریش متفرق گشتند شادان و خرم با یکدیگر می گفتند که محمد امروز خدایان ما را سخن نیک گفت و ما نیک دانیم که خدای آسمان جلّ جلاله آفریدگار است و روزی گمار، مرده زنده کند و زنده میراند، لکن این خدایان ما بدان می پرستیم تا فردا از بهر ما بنزدیک وی شفاعت کنند اکنون که محمد ایشان را این سخن گفت ما با او بییم و ازو جدا نه ایم، شبانگاه جبرئیل فرو آمد گفت: یا محمد ما ذا صنعت؟ این چه بود که تو کردی؟ لقد تلوت علی الناس ما لم آتک به عن الله، بر مردم چیزی خواندی که من نیاوردم و در پیغام و کلام حق نبود، رسول خدا از آن عظیم دل‌تنگ شد و رنجور گشت و از قهر حق بترسید، پس جبرئیل فرو آمد و تسکین روعت وی را و تسلی دل وی را این آیت فرو آورد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ».

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سوره و النجم خواند و این قصه القاء شیطان برفت، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود از غلط و سهو در اصل دین و تبلیغ رسالت پس این غلط در تلاوت بر وی چون روا باشد؟ و نیز رب العزه گفت قرآن را: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»، یعنی ابلیس، و قال تعالی: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعنی من‌التغییر و التبدیل. علماء تفسیر در جواب این مختلفند، قتاده گفت: القی الشیطان فی تلاوته و هو ناعش یعنی اغفی النبی اغفاة فجرى ذلک علی لسانه بالقاء الشیطان و لم یکن له خبر، و قبل القی الشیطان فی تلاوته بقراءة الشیطان رافعا

صوته فظنّ السامعون أنه من قراءة النبيّ هذا كما أنّ الشيطان نادى يوم احد: الا انّ محمداً قد قتل، حتى انكسرت قلوب المؤمنين و قويت قلوب المشركين. و قال ابن عيسى: لمّا انتهى النبيّ الى هذه الآية تلاه منافق من شياطين الانس و القى فى صوته هذه الكلمة فخيّل الى الناس أنّه من تلاوة النبيّ و قال الحسن: أنّما قال النبيّ ذلك على وجه الانكار دون الاخبار فكأنّه حكى كلامهم ثم انكر عليهم. و تقديره تلك الغرائق العلى بزعمكم ايها المشركون امنها شفاعتهن ترتجى، و كم من ملك فى السّموات لا تغنى شفاعتهن شيئاً، هذا ما ذكره المفسّرون و الله اعلم بالصواب. «فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ» فبيّن بطلان ذلك و يخبر أنّه من من الشيطان، «ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» اى ينزلها محكمة مبيّنة لا يجد احد الى بطلانها سبيلاً، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» بوحيه، «حَكِيمٌ» بخلقه، «لِيَجْعَلَ» هذه اللام تسمّى لام العاقبة، كقوله: «فَأَلْتَقِطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا»، و قيل هى لام كى، اى كى يجعل. «مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً» اى محنة و بليّة، «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، شك و نفاق و هم المنافقون، «وَ الْفَاسِقِيَّةِ قُلُوبُهُمْ» عن قبول الحقّ و هم المشركون و ذلك أنّهم افتتنوا لما سمعوا ذلك ثمّ نسخ و رفع فازداد و عتوا و ظنّوا انّ محمداً كان يقوله من عند نفسه ثم يندم فيبطل، «وَ إِنَّا الظَّالِمِينَ لَنَلْفِي شِقَاقَ بَعِيدٍ» اى فى خلاف شديد، الشقاق غاية الخلاف، يقال شاقنى فلان، اى كنت فى شقّ و هو فى شقّ آخر.

«وَ لَيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» اى التوحيد و القرآن و التصديق بالنسخ، «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» تأويل الآية ليجعل ما يلقي الشيطان و ينسخه الله فتنة، و ليعلم الذين اوتوا العلم انّ الذى احكم الله من آياته هو الحق من ربك، «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» يعتقدوا أنّه من الله، «فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ» اى فتسكن اليه قلوبهم، «وَ إِنَّا اللَّهُ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» اى دين قويم و هو الاسلام يثبتهم عليه.

«وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ» اى فى شك ممّا القى الشيطان على لسان رسول الله يقولون ما باله ذكرها بخير ثمّ اردتّ عنها، و قال ابن جريح: «منه» اى من القرآن، و قيل من الدين و هو الصراط المستقيم. «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» يعنى القيامة، و قيل الموت، «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ» اى عذاب يوم لا ليلة له و هو يوم القيمة، و قيل عقيم على الكفّار فلا يكون لهم فيه خير و لا راحة كما انّ الرّيح العقيم هى التى لا سحاب معها و لا

مطر، و العذاب العقيم هو الذي لا مخرج منه، اخذ ذلك من عقم المرأة التي لا تلد و عقم الرجل الذي لا يولد له، و قيل يوم عقيم يوم بدر و انما سمى عقيما لان نسلهم انقطع فيه، و لم يكن للكفار فيه خير، و قيل لانه لا مثل له في عظم امره لقتال الملائكة فيه و لم يقاتلوا بعد ذلك.

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ» يعنى يوم القيامة، «لِلَّهِ» وحده من غير منازع و لا مدع، كقوله «لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ». «يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ» اى يقضى بين الفريقين، ثم بين الحكم، فقال عز من قائل: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» اى عذاب معه ذلة و هوان، و قيل «يَوْمَئِذٍ» يعنى يوم بدر، فحكم لنبيه بالنصر، و للمؤمنين بالجنة و لاعدائه بالقتل و الهزيمة و النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» يدفع عن صدورهم نزعات الشيطان و عن قلوبهم خطرات العصيان و عن ارواحهم طوارق النسيان، رب العزه جل جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته دوستان خود را و مؤمنانرا پيوسته در پرده عصمت و حمايت خويش دارد، سينه هاشان از نزعات شيطان، دلهاشان از خطرات عصيان، جانهاشان از طوارق نسيان پاك دارد و در امان و حفظ خويش دارد، چندان كه كه بر غيب خود غيرت دارد بر سر مؤمن غير دارد، زيرا كه اين براى آن مي‌دارد، و آن براى اين مي‌پرورد، وقتى بيايد كه پرده از ميان برخيزد اين سر در آن غيب نظر كند و آن غيب درين سر نظر كند، اى جوانمرد آن ساعت نعيم بهشت كجا پديد آيد و جمال حورا و عينا بكدام حساب بر آيد.

پير طريقت گفته: وقتى خواهد آمد كه زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در حق برسد، دل با زبان گويد خاموش، سر با جان گويد خاموش، نور با سر گويد خاموش، الله تعالى گويد بنده من دير بود تا تو مي‌گفتى اکنون من ميگويم، تو مي‌شنو، آرى و از غيرت الهيست است بر سر فطرت بشريت كه هر عضوى از اعضاء بنده بسرى از اسرار خود مشغول كرده، سمع را گفت اى سمع تو در سماع ذكرش باش، «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ»، اى بصر تو با بصيرت و عبرت باش «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي

الْبُصَارِ»، ای زبان تو در ذکر آلاء و نعماء من باش «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ»، ای انف تو از شم نتن اغیار با انفه باش، ای دست تو گیرنده اقداح لطف باش، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش، ای بنده همه مرا باش، قل الله ثم درهم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» الله تعالی دوست ندارد هر خیانت کاری ناسپاس، خیانت هم در اموال رود هم در اعمال هم در احوال، در اموال باختزال رود، و در اعمال بریا و تصنع و در احوال بملاحظت اغیار، ربّ العزه در این خیانتها فرو بندد بر مؤمن عارف، روی دل وی با خود گرداند و او را بهیچ گیری ندهد و همه فردوس برین باشد، هر که غارت سلطان غیرت حق گشت او را پروای هیچ غیر نماند، گفته اند الزاهد صید الحق من الدّیّیا و العارف صید الحق من الجنة.

زاهد صید حق است از دنیا بجسته، عارف صید حق است از بهشت بر بوده، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیساید، جانی بحق زنده با غیر او نیارآمد.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَتَجَاوَزُ عَنِ الْإِصَاغِرِ لِقَدْرِ الْكَبِيرِ وَيَعْفُوا عَنِ الْعَوَامِ لِاحْتِرَامِ الْكِرَامِ، وَ تَلِكْ سَنَّةُ اجْرَاهَا اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِاسْتِيفَاءِ مَنَازِلِ الْعِبَادَةِ وَ اسْتِيفَاءِ مَنَاهِلِ الْعِرْفَانِ وَ لَا تَحْوِيلَ لِسَنَّتِهِ وَ لَا تَبْدِيلَ لِكَرِيمِ عَادَتِهِ، وَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أَنِّي لَا هَمَّ بَاهِلِ الْأَرْضِ عَذَابًا فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى عَمَّارِ بِيوتِي وَ إِلَى الْمُتَهَجِدِينَ وَ إِلَى الْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَ إِلَى الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْإِسْحَارِ صَرَّفْتُ ذَلِكَ عَنْهُمْ.

«الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» الآية. اهل تمکین از زمین ایشانند که ربّ العزه نظام کار عالم در ناصیه ایشان بسته و ایشان هفت گروهند که در بعضی الآثار، ان قوام الدّیّیا بسبعة: بالملوک و الوزراء و نوابهم و القضاة و الشهود و العلماء و الفقراء، اذا استقام رأیهم و لم یخالفوا اسقی الله بهم الغیث و انبت بدعائهم العشب و احی بهم الارض و کشف بهم البلاء با من الخلق.

معنی آنست که ربّ العالمین جلّ جلاله نظام کار عالم و آرایش جهان و صلاح کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته. چون این هفت گروه بر سنن صواب و بر استقامت روند و در شرایع دین و امر معروف و نهی منکر متفق باشند و دل با خدا و با خلق راست دارند و مخالفت بخود راه ندهند ربّ العالمین ببرکت همت راست و

استقامت رای ایشان از آسمان باران رحمت فرستد و از زمین نبات و نعمت رویاند و درهای خیر و راحت بر خلق گشاید و بلاها و فتنها بگرداند، اول پادشاهانند که بندگان خدای را نگهبانند و خلق در امان و زینهار ایشانند، السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَا أُوِيهِ كَلِّ مَظْلُومٍ. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند و بر ستن صواب می‌رانند، ان نسی ذکرة و ان ذکر اعانه، لفظ خبرست. سوم نواب ایشانند در اطراف عالم تا از احوال خلق ایشان را خبر می‌دهند و ضعیفان و مظلومان را در گوشه‌ها باز می‌جویند و اگر در همه عالم گوسفندی گرگن در گوشه‌ای بماند که آن را روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نواب بآن گرفتار شوند، پس وزراء پس ملوک چهارم قاضیانند که حقوق خلق بر خلق نگاه می‌دارند و دستهای متغلبان و متمردان بقوت و عدل پادشاه از ضعف کوتاه می‌دارند. پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می‌کنند و حق بمستحق می‌رسانند، و فی الخبر: اکرمو الشُّهُودَ فَانَّ اللَّهَ يَسْتَخْرِجُ بِهِمُ الْحَقَّ وَيُدْفَعُ بِهِمُ الظُّلْمَ.

و این خاصیت امت محمد است که اداء شهادت و تحمّل و قبول چنان که درین امت است در هیچ امت نبوده و الله تعالی عزّ و جلّ يقول: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» ای عدلا. ششم عالمانند که پیغامبران را وارثانند و نایبان و دین اسلام را دلالتند و بر جاده دین خلق را سوی حق می‌رانند هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق ایشانند، و فی الخبر: انّ ملوک الجنة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» الآیة. الشیاطین يتعرّضون للانبیاء و لكن لا سلطان لهم و لا تأثیر فی احوالهم منهم و نبینا صلی الله علیه و سلم افضل الجماعة و انما یكون من لشیطان تخییل و لیس به شیء من التزییل و کان لنبینا سکتات فی خلال قراءته القرآن عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهته الشیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل توهم انه کان من الفاظ الرسول و صار فتنة لقوم و الّذی اراد الله به خیرا امدّه بنور التحقیق و ایده بحسن العصمة فیمیز بحسن البصیرة و قوّة النحیزة بین الحقّ و الباطل فلا یظّله غمام الریب و ینجلی عنه غطاء الغفلة و لا تأثیر

لضباب الغداة في شعاع الشمس عند متوع النهار و هذا معنى قوله: «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ». انبياء و رسل كه علم سعادت و رايت اقبال بر درگاه سينه‌هاى ايشان نصب کرده و مفاتيح كنوز خيرات و خزائن طاعات در كف كفايت ايشان نهاده و اين حايط عصمت بگرد روزگار ايشان در كشيده كه: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» كى صورت بندد كه صولت غوغاى لشكر شياطين راه بساحات اقبال ايشان برد، يا سطوت مكر ابليس پيرامن دل ايشان گردد، بلى آن مهتر عالم و سيّد ولد آدم او را در قراءت قرآن سكتها بود كه در آن سكتها در بحار عزّت معانى قرآن غوص كردى، شيطان در آن ميان همى درجست و بلفظ خويش آن كلمات در افكند، آن كلمات لفظ شيطانى بود نه لفظ نبوى، ربّ العزه خواست كه قومى را در آن بفتنه افكند، و له جلّ جلاله ان يمتحن من شاء بما شاء و لا يسئل عمّا يفعل. منافقان و مشركان در آن بفتنه افتادند و در نفاق و شقاق بيفزودند و مؤمنان بتوفيق الهى و عصمت ربّانى حق از باطل بشناختند و در صراط مستقيم راست رفتند، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و ايشان كه هجرت كردند از بهر خداى تعالى، «ثُمَّ قَاتِلُوا أَوْ مَاتُوا» و ايشان را بگشتند يا بمردند، «لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» براستى كه الله تعالى ايشان را روزى دهد روزى نيكو، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۵۸) و الله تعالى است كه بهتر روزى كندگان و نزل سازندگانست، «لَيُدْخِلَنَّهُمُ» در آرد ايشان را، «مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ» در آوردنى كه ايشان را آن خوش آيد و پسنديده هر كسى بود، «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ» (۵۹) و الله تعالى داناست فرا گذار.

«ذَلِكَ» اينست، «وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» و هر كس كه عقوبت كند بهمان كه کرده بودند بآن، او را رسد آن، «ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ» پس افزونى جويند برو براستى كه الله تعالى او را يارى دهد، «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ» (۶۰) كه الله تعالى فرا گذارنده ايست آمرزگار، «ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» شب در روز مى آرد و روز در شب مى آرد، «وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۶۱) و بآن كه الله تعالى شنوايست و بينا.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا، «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی «هُوَ الْبَاطِلُ» آن ناچیزست، «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (۶۲) و الله است که برتر و مهترست، «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» نمی‌بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» تا زمین سبز گشته بینی، «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۶۳) الله تعالی باریک دانی است دوربین از نهان آگاه.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمان و زمین چیزست، «وَأَنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۶۴) و الله تعالی اوست که بی‌نیازست و راد و ستوده «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ» نمی‌بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هر چه در زمین چیزست، «وَأَلْفَلَاكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» و نمی‌بینی کشتی می‌رود در دریا بفرمان او، «وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ» و نگاه می‌دارد آسمان را ایستاده، «أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» که می‌خواهد که بر زمین افتد مگر بدستوری او، «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» (۶۵) الله تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده.

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ» اوست آنکه شما را زنده کرد، «ثُمَّ يَمِيتُكُمْ» پس آن گاه بمیراند شما را، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» پس زنده گرداند شما را، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» (۶۶) این مردم برآستی که ناسپاس است.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» هر گروهی را دینی ساختیم تا بر آن دین باشند، «فَلَا يُنَازِعُنَكَ فِي الْأَمْرِ» مبادا که با ایشان پیکار کنی در دین ایشان، «وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ» و با خداوند خویش خوان ایشان را، «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٌ» (۶۷) که تو برآستی بر راه راستی.

«وَأِنْ جَادُلُوكَ» و اگر پیکار کنند با تو، «فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۶۸) پس بگو الله تعالی بکردار شما داناست.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله داوری برد میان شما روز رستاخیز، «فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (۶۹) در آنچه شما می‌باشید و می‌روید و می‌گویید از خلاف.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» نمی‌دانی که الله میدانند هر چه در آسمان و زمین است، «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» آن در دانش خدای تعالی است و در نسخه است او، «إِنَّ

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۷۰) دانش آن و آگاهی از آن بر الله تعالی آسانست.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و می پرستند جز از خدای، «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُطْرَانًا» چیزی که الله تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاد نه پرستند را عذر، «وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» چیزی که ایشان را بآن هیچ دانش نیست، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (۷۱) و کافران را هرگز هیچ یاری دهنده نیست، «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» و چون بر ایشان خوانند سخنان ما پیغامهای راست پیدا، «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ» آشکارا می شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن، «يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما بر ایشان میخوانند، «قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِنْ ذَلِكَُمْ» بگو شما را خبر کنم به بتر از آن که شما ما را میخواهید و در دل دارید، «النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» آتش است آن که وعده داد الله تعالی بآن کافران را، «وَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِثْلُ الْمَصِيرِ» (۷۲) و بد جایی که آنست.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» ای اهل مکه مثلی زده آمد گوش دارید، «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» این چیزها که می پرستید و بخدایی میخوانید فرود از الله، «لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» مگسی نیافرینند و همه بهم آیند آفرینش مگس را، «وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا» و اگر مگس چیزی رباید از ایشان، «لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» باز نستانند آن را ازو، «ضَعَفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (۷۳) سست پرستگار و سست پرستیده.

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» سزای الله تعالی بدانستند چنان که بایست، «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۷۴) الله یاری قوی است تاونده هر چیز را کم آورنده.

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» الله تعالی می گزیند از فریشتگان فرستادگان، «وَ مِنْ النَّاسِ» و از مردمان هم چنان، «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۷۵) الله شنوایست و بینا، «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» می داند آنچه پیش و پس خلق است از بوده و بودنی، «وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (۷۶) و همه کارها با خواست الله گردد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» رکوع کنید و سجود کنید خداوند خویش را، «وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» و خدای خویش را پرستید، «وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۷۷) و نیکی کنید تا نیکی افتید.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و باز کوشید بآن سزا که الله را باز کوشید بآن، «هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او گزید شما را، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» شما را درین دین هیچ تنگی نهاد، «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» نگاه دارید و محکم دارید کیش پدر خویش ابراهیم، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» او شما را مسلمان نام نهاد از پیش و درین قرآن، «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ» تا این رسول گواه بود بر شما فردا، «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و شما گواهان باشید فردا بر دیگران، «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» پس شما نماز بپای دارید و زکاة مال بدهید، «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» و دست بالله تعالی زنید، «هُوَ مَوْلَاكُمْ» اوست آن خداوند شما، «فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (۷۸) نیک خداوندست و نیک یار.

النوبة الثانية

قوله: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی طاعة الله و طلب رضاه مهاجرین الی المدينة، یعنی المهاجرة الاولى، رأسهم حمزة بن عبد المطلب و مصعب بن عمیر و عبد الله بن جحش. «ثُمَّ قَاتِلُوا» بتشدید التاء قراءت ابن عامر ای اکثر فیهم القتل، و التفعیل لکثرة الفعل و کثر ایضا لکونهم جميعا، و قرأ الباقر قتلوا بتخفيف التاء، و التخفيف يصلح للقليل و الكثير، و هو هاهنا للكثرة اراد قتلی احد قتلوا ثم مثل بهم و بقر حمزة، «أَوْ مَاتُوا» حنف انفهم، «لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» یعنی الجنة و نعيمها، و قيل الشهادة ثم الجنة، و قيل العلم و الحكمة فی الدنيا، و قيل الرزق الحسن الذي يأتي من غير سؤال و من غير شره النفس الیه، و فی ذلك ما روى عبد الله السعدی قال: قدمت علی عمر بن الخطاب فارسل الیّ بالف دينار فرددتها فقال: رددتها؟ فقلت انا عنها غنى و ستجد من هو احوج اليها منی، فقال لی خذها فان رسول الله اعطاني عطاء فقلت يا رسول الله انا عنه غنى و ستجدنی من هو احوج الیه منی فقال لی خذ هذا رزق الله اذا ساق اليك رزقا لم تستله و لم تشره الیه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذ، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» لان كل معط يفنى عطاؤه الا الله و لان المخلوق اذا غضب حرم رزقه و ان الله تعالی لا يحرم.

«لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا» ای ادخالاً، «بِرِضْوَنِهِ» او مكانا یرضونه لان لهم فيه ما تشتهي الا

نفس و تلذّ الاعین و هو الجنّة، علی أنّ المدخل مصدر ادخل او مفعول له، و قرأ نافع مدخلا بفتح المیم، ای دخولا او موضعا یدخل كما أنّ المخرج كذلك فان حملته علی المصدر اضمرت له فعلا دلّ علیه و انتصابه یكون بذلك الفعل، و تقدیره لیدخلنّهم فیدخلون دخولا، و ان حملته علی المكان لم تحتج الی الاضمار و تقدیره لیدخلنّهم مكانا مرضیا، و قیل معناه لینزلنّهم منزلا یرضونه عوضا عن انفسهم الّتی بذلواها فی اللّٰه. «وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ» باحوالهم و نیّاتهم، «حَلِيمٌ» لا یعاجلهم بالعقوبة، «ذلک» موصول بما قبله یعنی ذلک حکم اللّٰه و قیل الامر، ذلک الذی قصصنا علیکم، «وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» العقوبة الاولى مجاز و العقوبة الثانية حقيقة، خرجت الاولى علی لفظة ما قابلها لادواج الكلام و هی فی الحقيقة جزاء كقوله عز و جل: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا»، الاولى حقيقة و الثانية مجاز و من هذا الباب قوله: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» و أنّما سمی عقوبة لانّ صاحبها فاساها بعقب جنایته و قال اللّٰه عزّ و جلّ للجنّة: «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا»، لانّ المؤمن ینالها بعقب طاعته. سبب نزول این آیت آن بود که قومی مشرکان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانان را کراهیت آمد آن قتال از بهر آنکه ماه محرم بود گفتند که: ماه حرام است ما قتال نکنیم و روا نداریم، شما نیز قتال مکنید درین ماه و روا مدارید، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس مسلمانان را رخصت آمد بقتال باین آیت: «وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» ای قاتل المشرکین كما قاتلوه.

«ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ» ای ظلم با خراجی من منزله، معنی آنست که هر که با مشرکان قتال کند چنان که مشرکان با وی کردند و چه ماه حرام بود و آنکه بر وی ظلم و بغی رفته که او را از خان و مان و اوطان خود بیرون کردند، «لِيُنْصِرَهُ اللّٰهُ» براستی که اللّٰه تعالی او را نصرت کند، «إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوفٌ» ای ذو صفح لمن انتصر من ظالمه، «غَفُورٌ» له، «ذَلِكَ بَأَنَّ اللّٰهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» گفته اند که این «ذلک» متصل است بآیت پیش «الْمَلِكُ يُومِتُ لِلّٰهِ». و معنی آنست که پادشاهی فردا هم او راست که امروز شب می در روز آرد و روز در شب، و گفته اند «ذلک» کنایت است از نصرت مظلوم، ای ذلک النصّر بانه القادر علی ما یشاء فمن قدرته انه یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل.

یزید فی احدهما و ینقص من الآخر ای لا یخفی علیه شیء فیهما و لا یعجز عن شیء

اراده، «وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ» لما يقال للمظلوم، «بَصِيرٌ» بما يعامل به قادر على نصره، وقيل سميع يسمع ما يجرى بين الظالم و المنتصر، بصير يبصر ما يجرى بين الباغى و المبعى عليه، فيجزئهم بما يستحقونه.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» اى ذلك الفعل من الله من اجل ان الله هو الحق، اى ذو الحق فى قوله و فعله يعدل بين خلقه، و قيل هو الحق اى هو المستحق للعبادة، و قيل هو الثابت الموجود لا اوّل لوجوده و لا آخر، «وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائى و حفص عن عاصم «يَدْعُونَ» بالياء، و قرأ الآخرون «تدعون» بالتاء، و الوجه لليائى ان المراد الاخبار عن المشركين و هم غيبت لان الخطاب مع النبى (ص): و الوجه للتاء انه على خطاب المشركين كانه قال: ان ما تدعون ايها المشركون «هُوَ الْبَاطِلُ»، او على معنى القول كانه قال: قل لهم يا محمد «أَنَّ مَا يَدْعُونَ» و المعنى ان القدرة على ذلك له لا لغيره بانه الا له الحق و ما سواه الباطل. «وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ» العالى على كل شىء، «الْكَبِيرُ» الذى كل شىء دونه يغلب لا يغلب و يقضى و لا يقضى عليه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» اى مطرا، «فَتَنْصِبُهُ الْأَرْضَ مُخْضِرَةً» فتصبح رفع لان ظاهرا الآية استفهام و معناها الخبر، مجازها اعلم يا محمد ان الله ينزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة بالنبات. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ» بارزاق عباده و استخراج النبات من الارض، «خَبِيرٌ» بما فى قلوب العباد اذا تأخر المطر عنهم.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» عبيدا او ملكا، «وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُو الْغَنِيُّ» عن عباده لا يحتاج الى شىء و كل الخلق محتاج اليه، «الْحَمِيدُ» فى افعاله، و قيل الحميد هاهنا فى موضع الجواد لان الجود محمود على كل لسان و فى كل ملّة. و قال المفسرون الحميد المحمود عند خلقه كلهم.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ» اى الم تعلم ان الله ذلك لكم، «مَا فِي الْأَرْضِ» يعنى الدواب و المعادن و غير ذلك، تركبون الدواب و تستخرجون المنافع من المعادن، «وَ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ» اى و سخر الفلك الجارية على ظهر الماء، «بِأَمْرِهِ» «وَ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ» يعنى يحفظها من ان تقع، و قيل لئلا تقع، «عَلَى الْأَرْضِ» و قيل كراهة ان تقع على الارض، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» اى بامرّه، و اراد به يوم تنفطر و تنشق. معنى آنتست كه آسمانى ثقيل، جسمى

کثیف نگه می‌دارد بر هوای لطیف ایستاده بی‌علاقه و بی‌عمادی که می‌نخواهد که بر زمین افتد و آن روز که خواهد یعنی روز قیامت بشکافد و بیفند، «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» لرأفته بهم و رحمته امسکها عن الوقوع.

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ» فی الارحام، «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ» عند انقضاء آجالکم و فناء اعمالکم، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» یوم البعث و النشور للثواب و العقاب، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» قیل هو عام و المراد به کفران النعمة، و قیل اراد به الکفار الذین یجحدون الآيات الدالة علی وحدانیة الله عز و جل.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ» ای لكل اهل الدین، «جَعَلْنَا مَنَسَكًا» بکسر السین قراءت حمزة و الکسائی، و الباقون منسکا بفتح السین فبالفتح المصدر و بالکسر اسم المكان ای جعلنا لكل امة شریعة هم عاملون بها، قاله ابن عباس و روى عنه ایضا، منسکا ای عیدا یتعبدون فیہ، و المنسک فی کلام العرب الموضع المعتاد لعمل خیر او شرّ و منه مناسک الحجّ لتردد الناس الی اماکن اعمال الحجّ. «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» ای فی امر الذبائح. این در شأن بدیل بن ورقا و بشر بن سفیان و یزید بن خنیس فرو آمد که با صحابه رسول گفتند بر سبیل طعن ما لکم تأکلون ممّا تقتلون بایدیکم و لا تأکلون ممّا قتلہ الله. چونست که کشته دست خود می‌خورید و کشته خدای نمی‌خورید؟ رب العزه گفت نرسد ایشان را که با تو منازعت کنند در کار ذبایح، معنی آنست که فلا تنازعهم ان نازعوک، اگر ایشان با تو پیکار کنند تو با ایشان پیکار مکن. منازعت بناء مفاعلتست میان دو کس رود چون گویند مبدا که فلان با تو منازعت کند یعنی تو مکن با وی تا او نکند با تو، هذا لان المنازعة لا تتم الا باثنين فاذا ترک احد هما فلا منازعة هاهنا، و قیل «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» ای فی امر الشریعة، و ذلك ان اليهود كانوا ینکرون النسخ. «وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ» ای الی دین ربک و الایمان، «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» ای دین مستقیم. «وَ إِنْ جَادُلُوكَ» بیاطلهم مرآه و تعنتنا فادفعهم بقولک: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» من التکذیب و الکفر، فان قیل کیف وجه الجمع بین هذه الآیة و بین قوله: «وَ جَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ»؟

قلنا اّهم كانوا یجادلون مجادلة شعب و تعنت، و كان ذلك یزری بالنبی فیبین بهذه الآیة انه لا یجوز مجادلة المتعنت المتعسف، و بین بتلك الآیة جواز مجادلة المسترشد المستمع.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی بین الفریقین فیتبیین المحقّ من المبطل او عدهم بحکمه فیهم، و يجوز ان يكون ذلك استینافا ای یقضی اللّٰه بین الخلق یوم القیامة فیما هم فیه مختلفون و یتبیین لهم الحقّ و الباطل حتی یعرفوهما اضطرارا کما عرفوهما فی الدّیة استدلالا.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» یعلم اعمالکم فیجازیکم علی ذلك، «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» ای انّ ما فی السّماء و الارض مکتوب فی اللوح المحفوظ، «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» یكونه بقوله کن، باین قول معنی آنست که هر چه در آسمان و زمین است اللّٰه تعالی میداند و همه در لوح محفوظ نبشته و در علم اللّٰه تعالی حاصل، و آفریدن همه بر اللّٰه تعالی آسان که گوید آن را که خواهد تا بود، کن فیکون، و قیل انّ ذلك الاختلاف الّذی فیه الخلق فی علم اللّٰه و فی لوحه. «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» ای انّ علمه بجمیع ذلك علی اللّٰه یسیر. سهل میگوید این اختلاف که در میان خلق است در علم خدای تعالی حاصل است و در لوح مثبت، در ازل دانسته و علم وی بهمه رسیده و بر اللّٰه تعالی آسانست دانش آن و آگاه بودن از آن، و قیل «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» ای انّ الحکم بینکم یسیر علی اللّٰه. وجه اتصال این آیت بآیات پیش آنست که رب العزه باز نمود و بیان کرد که آن خداوند که هر چه در آسمان و زمین چیزست همه می داند و علم وی بهمه می رسد صلاح و فساد بندگان هم داند، چون فرماید بصلاح بندگان فرماید، چون نهی کند از آن کند که فساد بندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد که بندگان با رسول وی منازعت کنند در کار دین و شریعت و در کار امر و نهی.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» رب العزه جلّ جلاله دلائل قدرت خویش و نشانهای وحدانیت خویش در آفرینش آسمانها و زمین و برّ و بحر و احياء و افناء بندگان و رسیدن علم وی بهمگان و اظهار نعمت و رأفت و رحمت خود بر ایشان این همه در این آیات که رفت یاد کرد، آن که جهل مشرکان بر عبادت اصنام در پی آن داشت گفت: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا» ای حجّة و برهانا می گوید این مشرکان و ناگرویدگان از پرستش آن خداوند که این همه حجتهای روشن و دلائل قدرت و وحدانیت وی پیداست بر می گردند و چیزی می پرستند که ایشان را در پرستش آن هیچ حجّت نیست، «مَا لَمْ

يُنزَلُ بِهِ سُلْطَانًا» اى حجة و برهانا على عبادته و انما سمى الحجة سلطانا لانها تتسلط على الباطل فتمحقه و تزهقه و هو نظير قوله: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»، و سمى السلطان سلطانا لتسلطه على رعيته، و قيل ما لم ينصب عليه دلالة من جهة العقل و لا من جهة السمع، «وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» اى يعبدونه تقليدا و جهلا لا عن عقل و سمع، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ» اى المشركين «مِنْ نَصِيرٍ» من ولى يلى امرهم و لا حافظ يحفظهم و لا مانع يمنعهم من عذاب الله.

«وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ» اى على اهل مكة، «آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» بالفرائض و الاحكام و الحلال و الحرام يعنى القرآن، «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ» اى الكراهية و العبوس و الانكار على تاليه، «يَكَادُونَ يَسْطُونُ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» يقربون من الوثوب عليهم بالقتل و الضرب، يقال سطا به و عليه يسطو سطوا و سطوة اذا حمل عليه و بطش به، و قيل السطوة اظهار الحال الهائلة للخافة، و منه يقال فى الدعاء، اللهم انى اعوذ بك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة. «قُلْ أ فَأُنَبِّئُكُمْ» «بِشْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ» اى بشر عليكم و اكره اليكم من هذا القرآن الذى تسمعون. اى ان ساءكم سماع كلام الله و فيه ابطال دينكم و حسبتموه شرا لكم فانا آتيكم «بِشْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ»، ثم فسّر فقال: «النَّارُ» اى هو النار، «وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بَشِّرِ الْمَصِيرُ» النار.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» يا اهل مكة. «ضُرِبَ مَثَلٌ» معنى ضرب جعل، كقولهم ضرب السلطان البعث على الناس و ضرب الجزية على اهل الذمة و منه قوله تعالى: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَ الْمُسْكَنَةُ» اى جعل ذلك عليهم، قال الاخفش: ليس هاهنا مثل و المعنى جعل لى مثل اى مثل و شبه، اى جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدها. «فَاسْتَمِعُوا» حالها و صفتها، يقال استمعه و سمعه و سمع له و استمع له، ثم بين ذلك فقال: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يعنى الاصنام. قرأ يعقوب «يدعون» بالياء، و الباقيون بالتاء. «لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا» واحدا فى صغره و قلته لانها لا تقدر عليه، و قيل هو مثل من حيث المعنى لانه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد مالا يخلق ذبابا، الذباب واحد و جمعه القليل اذبة و الكثير ذبان، مثل غراب و اغربة و غربان، و سمى ذبابا لانه يذب استقذارا و احتقارا، «وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» يعنى اجتمع الاوثان، و قيل الشياطين و قيل الرؤسا لخلق الذباب، «وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ

شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»، الاستنقاذ و الانتقاذ واحد، قال ابن عباس: كانوا يطلون الاصنام بالزعران فاذا جف جاء الذباب فاستلب منه، و قال السدى: كانوا يضعون الطعام بين يدي الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه، و قال ابن زيد: كانوا يحلّون الاصنام باليوقيت و اللثالي و انواع الجواهر و يطيبونها بالوان الطيب فربما تسقط منها واحدة فيأخذها طائر او ذباب فلا يقدر الالهة على استردادها، فذلك قوله: «وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذَّبَابُ شَيْئاً» و قيل ان يسلبهم الذباب شيئا مما جعلوه باسم الاصنام من الحرث و الانعام، «لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» اى لا يستخلصوه، و قيل هو الالم الذى يمسّ الانسان فى عضّ الذباب او قرصه، لم يتهيأ لهم تخليصه منه، و المعنى كيف يصلح للالهية ما لا يقدر على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ» الطالب عابد الصنم يطلب منه الشفاعة، و المطلوب الصنم العاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق و هو الذباب، و قيل الطالب الصنم يطلب ما سلبه، و المطلوب الذباب يطلب منه ما سلب، و قيل على العكس الطالب الذباب يطلب ما يسلب من الطيب عن الصنم، و المطلوب الصنم يطلب منه الذباب السلب.

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» اى ما عظّموه حق عظّمته لما جعلوا الصنم شريكا له، و قيل ما عرفوه حق معرفته و لو عرفوه لما سوّوا بينه و بين الصنم. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» على خلق ما يريد، «عَزِيزٌ» لا يغلب. و الصنم لا يمتنع من ذباب و لا ينتصر منه.

«اللَّهُ يَصْطَفِي» اى يختار، «مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» و هم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل و غيرهم، «وَ مِنَ النَّاسِ» اى يختار من الناس رسلا مثل ابراهيم و موسى و عيسى و محمّد و غيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم. فالملائكة سفراء الله الى الانبياء، و الانبياء سفراؤه الى الخلق، نزلت هذه الآية حين قال المشركون أ أنزل عليه الذكر من بيننا؟ فاخبر الله ان الاختيار اليه يختار من يشاء من خلقه، «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ» لقولهم، «بصير» بمن يختاره لرسالته.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» قال ابن عباس: يعنى ما قدّموا و ما خلفوا، و قال الحسن: ما بين ايديهم ما عملوا و ما خلفهم ما هم عاملون من بعد، و قيل يعلم ما بين ايدي ملائكته و رسله قبل ان خلقهم. «وَ مَا خَلْفَهُمْ» يعلم ما هو كائن بعد فئانهم. و قيل يعلم ما بين ايديهم من امر الدنيا و ما خلفهم من امر الآخرة، «وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ

الأمور» ای مرجع جمیع الامور الیه. «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا» ای صلّوا، و خص الرکوع و السجود بالذكر لأنهما معظم الصلاة و لا تكون الصلاة الا بالرکوع و السجود، «وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ» ای اخلصوا عبادتکم لله و حده، یعنی لا تقصدوا برکوعکم و سجودکم الا لله، «وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ» یعنی لا تقتصروا على هذا القدر بل افعلوا الخير من صلة الرحم و کف الظالم و اغائة الملهوف و اعانة الضعیف، «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی رجا ان تفلحوا، و قیل کى تفلحوا و تفوزوا و تبقوا فى الجنة.

قال على (ع): معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد.

خلاف است میان علماء دین در سجود تلاوت باین آیت، مذهب شافعی و احمد و اسحاق و ابن المبارک آن است که اینجا سجود تلاوت کنند و هو قول عمر و على (ع) و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس، و حجّت ایشان خبر مصطفی (ص) است روایت کنند از عقبه بن عامر که گفت: یا رسول لله سورة الحجّ فضیلتی دارد که در وی دو سجده است، رسول خدای گفت: نعم و. من لم یسجدهما فلا یقرأها.

و قال عمر بن الخطاب: فضلت سورة الحج بان فیها سجدتین، اما مذهب سفیان ثوری و اصحاب رأى آنست که در این آیت سجود تلاوت نیست، و در جمله بدان که عدد سجود قرآن چهارده است بقول بیشترین اهل علم، و ایشان که در سورة الحجّ یک سجده گویند سجده «ص» سجده تلاوت نهند تا همان چهارده باشد، و بمذهب شافعی «ص» سجده شکر است نه سجده تلاوت، و بمذهب احمد و اسحاق و ابن المبارک جمله سجدهات قرآن پانزده اند که ایشان در سورة الحجّ دو شمرند، و در سورة «ص» یکی، و احتجوا بما روی عن عمرو بن العاص انّ النبیّ اقرأه خمس عشرة سجدة، فى القرآن، منها ثلاثا فى المفصل و فى سورة الحجّ سجدتین. و بدان که سجود تلاوت بمذهب سفیان و اسحاق و اصحاب رأى واجبست بر خواننده و شنونده تا آن حد که شنونده اگر بر وضوء نباشد چون وضو کند قضا باز آرد. اما بمذهب شافعی و احمد واجب نیست بلکه سنتی مؤکد است، و خبر درستست که زید بن ثابت سورة و النجم بر مصطفی خواند و سجود نکرد. و رسول خدا او را نفرمود و اگر واجب بودی رسول او را فرمودی، و عمر گفت: انّ الله لم یکتبها علينا الا ان نشاء و کیفیت این سجود آنست که چون آیت سجده بر خواند یا شنود هر دو دست

بر دارد با نیت و با تکبیر پس دیگر باره تکبیر کند و دست بر ندارد، و در سجود شود و یک سجود کند و در سجود گوید سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و بحوله و قوته، و اگر خواهد گوید اللهم اکتب لی بها عندک اجرا وضع عنی بها وزرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقلبها منی کما تقلبها من عبدک داود، روایتست از ابن عباس که گفت: شنیدم از رسول خدا که این دعا میخواند در سجود تلاوت. و روایت عایشه آنست که: سجد وجهی للذی خلقه، خواندی. آن گه چون سر از سجود بردارد سلام باز دهد و اتلتها وضع الجبهة علی الارض بلا شروع فی التشهد و لا سلام.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ» ای جاهدوا فی سبیل الله اعداء الله، «حَقَّ جِهَادِهِ» هو استفراغ الطاقة فيه قاله ابن عباس: و عنه ايضا أنه قال: لا تخافوا فی الله لومة لائم فهو حق الجهاد كما قال: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، و قيل حق الجهاد ان يكون بنية صادقة خالصة لله عز و جل، و قال ابن المبارک: هو مجاهدة النفس و الهوى و هو الجهاد الاکبر، و هو حق الجهاد، و قد روى ان رسول الله لما رجع من غزوة تبوک قال: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر»، و قيل جاهدوا فی الله حق جهاده ای جاهدوا فی دين الله كما يجب ان يجاهد فی دينه فتدخل فيه جميع الطاعات و هو نظير قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ».

و قال مقاتل بن سليمان: نسخها قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». «هُوَ اجْتِنَاكُمْ» ای اختارکم لدينه و لجهاد عدوه و نصره نبيه و اختارکم من سائر الامم، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» ای ضيق معناه ان المؤمن لا يبتلى بشيء من الذنوب الا جعل الله له منه مخرجا بعضها بالتوبة و بعضها برد المظالم و القصاص، و بعضها بانواع الكفارات، فليس فی دين الاسلام ما لا يجد العبد سبيلا الى الخلاص من العقاب فيه، فلا عذر لاحد فی ترك الاستعداد للقيامه، و قال مقاتل: يعنى بذلك الرخص عند الضرورات كقصر الصلاة في السفر و التيمم و اكل الميتة عند الضرورة، و الافطار في السفر و بالمرض، و الصلاة قاعدا عند العجز عن القيام. و قال ابن عباس: الحرج ما كان على بنى اسرائيل من الآصار التي كانت عليهم وضعها الله عن هذه الاممة. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ» نصب بنزع حرف الصفة ای كملة ابيكم و المعنى وسع عليكم كما وسع عليه، و قيل نصب على الاغراء ای اتبعوا ملّة ابيكم

«إِبْرَاهِيمَ»، و إنما امر باتباع ملة ابراهيم لأنها داخلة فى ملة محمد.

اگر کسی گوید که چونست که گفت: مِلَّةَ اَبِيكُمْ و نه همه مسلمانان نسب با ابراهيم برند؟ جواب آنست که اين خطاب با عربست و ايشان از نسل اسماعيل بن ابراهيم اند و روا باشد که خطاب با عموم مسلمانان بود بر معنى و جوب احترام او يعنى که حرمت داشت و شناخت او بر همه مسلمانان چنانست که حرمت پدران، اين همچنانست که زنان رسول خداى را امهات المؤمنين گویند. قال الله تعالى: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»، يعنى که حق و حرمت ايشان بنزدیک شما واجبست چنان که حق و حرمت مادران شما و قال النبى، «أَنَا اَنَا لَكُمْ مِثْلَ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ».

«هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» اى الله سبحانه و تعالى سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ، «مِنْ قَبْلُ» يعنى يوم القسمة و القضاء، و قيل من قبل نزول القرآن فى المتقدمة. «وَفِي هَذَا» اى و فى هذا القرآن، و قيل فى هذا الزمان، و قال الحسن: هو سَمَّاكُمُ اى ابراهيم سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ، يعنى فى قوله: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» و على هذا التأويل يحتمل ان يكون تقدير قوله: «وَفِي هَذَا» اى و فى القرآن بيان تسمية اياكم مسلمين و هو قوله: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ»، و ذلك انه يشهد لمن صدقه و على من كذبه، و قيل شهيدا عليكم يزكيكم، «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» تشهدون عليهم ان رسلهم قد بلغتهم، و هو نظير قوله: «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ» بشرائطها، «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» بفرائضها، «وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» تمسكوا بدينه و امتنعوا بطاعته عن معصيته و اجعلوه عصمة لكم مما تحذرون، و قيل تمسكوا بقول لا اله الا الله، و قيل الاعتصام بالله هو التمسك بالكتاب و السنة. «هُوَ مَوْلَاكُمْ» خالقكم و حافظكم و ناصركم و متولى اموركم، «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» لعبيده اذا تمسك بطاعته، «وَوَيْلٌ لِلنَّاصِرِ» الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته، يروى ان الله عز و جل اعطى هذه الامّة ثلاثة اشياء لم يعطها الا الانبياء، جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكل نبي على امّة و انه يقال للنبي اذهب فلا حرج عليك و قال لهذه الامّة ما جعل عليكم فى الدين من حرج و انه قال: لكل نبي سل تعط، و قال لهذه الامّة: و قال رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ.

النویة الثالثة

قوله: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» الآية. هجرت دو است هجرت ظاهر و هجرت باطن، هجرت ظاهر آنست که خانه و شهر خویش را وداع کند، هجرت باطن آنست که کونین و عالمین را وداع کند، هجرت ظاهر موقت است و هجرت باطن مستدام، در هجرت ظاهر زاد طعام و شراب است، در هجرت باطن زاد لطف رب الارباب است، در هجرت ظاهر منزل غارست، در هجرت باطن منزل ترک اختیارست، هجرت ظاهر از مکه تا مدینه، هجرت باطن از اضطراب نفس شور انگیز تا سکینه سینه.

قال النبي المهاجر من هجر ما نهى الله عنه.

صدر نبوت و رسالت در صدف شرف سید اولین و آخرین و رسول رب العالمین صلوات الله علیه میگوید: مهاجر اوست که از کوی جفا هجرت کند راه صفا و وفا پیش گیرد، از بدی و بدان ببرد بنیکی و نیکان پیوندد، نهی شریعت بر کار گیرد و از مواضع تهمت بپرهیزد، در دل پیوسته حزن و ندامت دارد، از دیده اشک حسرت بارد، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند. «لَيُرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» رزقی نیکو نزلی ساخته پرداخته یکی امروز یکی فردا، امروز حلاوت معرفت. فردا لذت مشاهدت، امروز در راه دوست خطوتی، فردا با دوست خلوتی، امروز مهر دل و ذکر زبان، فردا معاینه میان جسم و جان، اینست که گفت جل جلاله: «لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ» ای ادخالا فوق ما یتمنونه و ابقاء علی الوصف الّذی یهوونه. ایشان را در درون پرده آورده و آرزوی دیرینه ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت بنعت رأفت و رحمت شنوانیده که: یعنی ما تحمّل المتحملون من اجلی. آن رنجها که از بهر من بتمامی رسید من می دیدم، گامها که در راه من برداشتید می شمردم، قطره های اشک حسرت که از دیده باران کردید میدیدم آن گه داود را فرمان آید که: قم یا داود فمجذنی بذلک الصوت الرحیم، برخیز ای داود و دوستان ما را در بوستان لطف باواز خوش خویش میزبانی کن، سبحان الله آن مائده چنان و آن دعوت چنان و ضیافت رحمن، مرید بمراد رسیده مرغ سوی آشیان شتافته، دوست ازلی پرده برگرفته، الربّ و العبد و العبد و الربّ. «ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» مفهوم آیت هم اظهار عدل است بنعت سیاست در قهر اعداء، هم اظهار اظهار

فضل بنعت رأفت در نصرت اولیاء.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» الآية. بیان قدرت است بنعت عزت در آفرینش روز و شب و نور و ظلمت. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» اثبات وحدانیت است بصفات الهیت و ابطال شرکاء و شرکت. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» مضمون این آیت و آنچه بر عقب این آید از آیات تذکیر نعمت است و اظهار حکمت در آفرینش منافع خلیقت، هر چه آفرید بسزای خود چنان که بایست آفرید، و هر چه نهاد بر جای خود نهاد و هر چه داد باهل خود داد، قادرست که هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند، درین عالم پای موری و پر پشه‌ای نیافرید مگر بتقاضا قدرت، بر قضیت حکمت، بر وفق مشیت، حکمت و قدرت دست درهم داده تا کار الهیت بر نظام می‌رود، اگر حکمت با قدرت نبودی عالم زیر و زبر شدی، خدای را جلّ جلاله صفاتی است که آن صفات خصم وجود و افعال خلقند، آن صفت عزتست و عظمت و جبروت و کبریا و استغناء لم یزل، باز او را صفتی است که شفیع وجود و افعال خلقند چون حکمت و رحمت و لطف و رأفت وجود و کرم، و این صفات رحمت و حکمت عنان آن صفات عزت و غنا فرو گرفته تا این مشتی بیچارگان در سایه لطف و رحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند، و رنه این شفیعان بودندی از عرش و کرسی درگیر تا پبای موری و پریشه‌ای همه نیست گشتی و با عدم شدی، یک کلمه بود از غنا و استغناء لم یزل که روی داد باین عالم تا کافران و بیگانگان را روز هجران پیش آمد، بیگانه‌وار سر بفرخ خویش در نهادند قدر الله نشناختند و بسزای وی راه نبردند، بتی عاجز جمادی بی صفات را با وی انباز کردند و آن را پرستیدند و بدوست گرفتند تا رب العزه از ایشان باز گفت که: «ضَعْفَ الطَّالِبُ وَ الْمُطْلُوبُ». ضعیفست و بیچاره هم پرستگار و هم پرستیده.

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» قال الواسطی: لا يعرف حق قدره الخلق الا الحق.

قدر او کس نداند مگر او، بسزا معرفت او کس نداند مگر او، عقلا مدهوش گردد و فهما حیران در مبادی اشراق جلال او، انبیاء و رسل بقدم عجز باز گشتند از درگاه حقیقت معرفت او، ای جوانمرد فردا که بندگان بجز وصال او رسند و شواهد قرب بینند دیدار خود که عطا دهد بقدر طاقت تو دهد نه بقدر عظمت و جلال خود، از اینجا گفته‌اند: کلم موسی

من حیث موسی، و لو کَلِمَ موسی بعظمته لذاب موسی.

«یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا» پیر طریقت از روی فهم بر زبان اشارت گفت: مؤمنانرا رکوع و سجد فرمود آن گه گفت: «وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ» ای احتملوا البلیا بالدین و الدنیا بعد ان جعلکم الله من اهل خدمته، و رزقکم حلاوة مذاق صفوته، می گوید اگر بلاء روزگار و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تو نهند تا روی ترش نکنی و آن بار بلا بجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و بر حضرت نماز و مقام راز بداشت، و نگر تا باین طاعت و عبادت خود منتی بر نهی و بحقیقت دانی که جمله طاعات و عبادات و اعمال و اقوال اولاد آدم از ابتداء وجود تا آخر عهد در مقابله کمال و جمال الهی جز جرس دست دوک پیر زنان نیست، و رنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاک را بدرگاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خود بسط کرد و آلا این سیه گلیم وجود را و این ذره خاک ناپاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی، پس سزای خاک آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید:

مأخوذ زو جود خویش ننگ آمده ایم وز روی قضا بر سر سنگ آمده ایم
اندر کیلان گلیم بدبختی را ما از سیهی بجای رنگ آمده ایم

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، جهاد بر سه قسم است: یکی بنفس یکی بدل یکی بمال. جهاد بنفس آنست که از خدمت و ریاضت نیاسایی و گرد رخص و تأویلات نگریدی و امر و نهی را بتعظیم پیش روی، و جهاد بدل آنست که خواطر ردی را بخود راه ندهی و بر مخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر در آلاء و نعماء نیاسایی. و جهاد بمال ببذل است و سخا وجود و ایثار. سخا آنست که بعضی بذل کند و بعضی خود را بگذارد، جود آنست که بیشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد، ایثار آنست که همه بدهد و بر فقر و فاقت زندگانی کند، و این حال صدیق اکبر است که مصطفی وی را گفت: ما ذا ابقیت لا هلك.

قال الله و رسوله. و قيل حق الجهاد ان لا تفتتر عن مجاهدة النفس لحظة قال قائلهم: يا رب ان جهادی غیر منقطع فكل ارضك لی نغر و طرسوس.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ» هو سَمَّاكُمْ مولیکم هو اجتباکم، برگزید شما را و چون می‌گزید عیب می‌دید و با عیب می‌پسندید. «هُوَ سَمَّاكُمْ» نه آسمان بود و نه زمین نه عرش نه کرسی نه، آدم نه حوا که تو در علم او مسلمان بودی، و ترا مسلمان نام می‌نهاد و بر تو رقم خصوصیت می‌کشید، که: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» هو اجتباکم بالهدایة، هو سَمَّاكُمْ باسم الولاية، هو مولیکم باظهار العنایة، هو اجتباکم لافضل الاعمال، هو سَمَّاكُمْ باسم الإبدال، هو مولیکم فی جمیع الاحوال، هو اجتباکم فمن یضَلَّکم، هو سَمَّیکم فمن یدلَّکم، هو مولیکم فمن یخذلکم. برگزید شما را بهدایت نام مسلمانان نهاد بعنایت، این بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت، دلگشای شماست برحمت، سرّ ارای شماست بمحبت. «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» یستر العیوب و یکشف الکروب و یغفر الذنوب، بوقت گناه ترا جاهل خواند گفت: «یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» تا عذرت بپذیرد، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت: «إِنَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ» تا گواهی بپذیرد، بوقت تقصیر ترا ضعیف خواند گفت: «وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» تا تقصیرت محو کند. «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» مولاک ان دعوتہ لبّاک و ان ولیت عنه ناداک، فنعیم المولی بذاک بالمحبة قبل ان احببته، و ارادک قبل ان اردته، نیک خداوندی، مهر بیوندی معیوب پسندی، بردباری، فرا گذاری، فرا گذارد تا فرو گذارد، یا می‌گذارد تا در گذارد، اگر فرو گذارد بی‌نیازست، و در گذارد بنده نوازست، عظیم المنّ و قدیم الاحسان، و جهانیان را نوبت سازست، از نیک خداوندی اوست که عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد و نعمت بجفوت قطع نکند. ذو النون مصری گفت: وقتی بر شط نیل جامه می‌شستم ناگاه عقربی دیدم عظیم که می‌آید فاستعدت باللّه من شرّها فکفانی اللّه شرّها، گفت از پی وی می‌رفتم تا بکناره آب رسیدم ضفدعی از آب بر آمد و پشت خویش فرا داشت تا آن عقرب بر پشت وی نشست از نیل بگذشت ذو النون بتعجب گفت: ان لهذا شأنًا. ازاری بر میان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع را دید که عقرب بنهاد و بموضع خویش بازگشت، عقرب می‌رفت تا رسید بدرختی عظیم، ذو النون گفت نگاه کردم غلامی را دیدم تازه جوانی، مست و خراب افتاده و خوابش برده گفتم انا لله، همین ساعت آن جوان را هلاک کند، درین اندیشه بودم که ماری عظیم از آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام

تا او را هلاک کند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست و دماغ او بزد و او را بکشت و از آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبره کرد. گفت من از آنجا بازگشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم:

یا راقدا و الجلیل یحفظه من کلّ شیء یدبّ فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک یأتیک منه فوائد النعم

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، ذو النون گفت: انظر الی ما صرف اللّٰه عنک بماذا صرف اللّٰه عنک آن گه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید از درون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد و در اللّٰه تعالی زارید گفت: یا سیّدی و مولایی هذا فعلک بمن عصاک البارحة فو عزّتک لا اعصیک حتی القاک، فخلع ثیاب بطالته و لبس ثیاب الخیر و الرشد.

۲۳ - سورة المؤمنون - مکیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند بزرگ بخشایش مهربان.

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (۱) جاوید پیروز آمد گرویدگان.

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۲) ایشان که در نماز خویش آرامیدگان و فرو شکستگانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۳) و ایشان که از نابکار روی برگردانند، «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۴) و ایشان که زکاة مال دهند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» (۵) و ایشان که فرجهای خویش نگه دارند.

«إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» مگر بر جفتان خویش، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» یا بر بردگان خویش، «فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْومِينَ» (۶) که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده نیستند.

«فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَٰلِكَ» هر که بیرون از آن چیزی جوید، «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (۷) ایشان از اندازه پسند در گذشتگانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (۸) و ایشان که امانتها و عهدهای خویش را گوشوانانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (۹) و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش بر ایستادگانند.

«أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» (۱۰) ایشانند که بهشت را میراث برانند.

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» ایشان که بیافتند بهشت، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱۱) ایشان در آن جاویدانند، «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» بدرستی که بیافریدیم مردم را، «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»

(۱۲) از گلی ساخته کشیده، «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» (۱۳) آن گه او را نخست نطفه کردیم در آرامگاهی استوار.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» پس آن نطفه را خونی بسته کردیم، «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» آن گه آن خون را پاره گوشت کردیم، «فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» آن گه آن مضغه را استخوانها

کردیم، «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» آن گه آن استخوان و اندامها را گوشت پوشانیدیم، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» پس او را آفریدیم آفریدنی دیگر، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱۴) با آفرین خدای الله تعالی که نیکونگارتر همه نگارندگانست و نیکو آفریدگارتر همه آفرینندگان است.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» (۱۵) پس آن گه شما پس آن مردگانید.
«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (۱۶) پس آن گه شما را روز رستاخیز از خاک بر انگیزانیم.

الثوبة الثانية

بدانکه این سوره چهار هزار و هشتصد و دو حرف است و هزار و هشتصد و چهل کلمه و صد و هژده آیت بعدد کوفیان، جمله بمکه فرو آمد، و درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی «فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ» بآیت سیف منسوخ است دیگر. «ادْفَعْ بِاللَّيْلِ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم، و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند
قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة المؤمنون بشرته الملائكة بالروح والريحان و ما تقرُّ به عينه عند نزول ملك الموت.

و عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القارى قال سمعت عمر بن الخطاب يقول: كان اذا نزل على رسول الله (ص) الوحي يسمع عند وجهه كدوى النحل فمكثنا ساعة. و فى رواية فنزل عليه يوما فمكثنا ساعة فاستقبل القبلة و رفع يديه و قال اللهم زدنا و لا تنقصنا و اكرمنا و لا تهنا و اعطنا و لا تحرمنا و آثرنا و لا تؤثر علينا و ارضنا و ارض عنا، ثم قال لقد انزلنا علينا عشر آيات من اقامهن دخل الجنة، ثم قرأ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ عشر آيات.

قوله: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» قد فى اللغة لتزيين الكلام و تحسينه، و قيل هو حرف تأكيد، و قال المحققون، معنى قد تقريب الماضى من الحال، يدل على ان الفلاح قد حصل لهم و هم عليه فى الحال، و هذا ابلغ فى الصفة من تجريد ذكر الفعل، و معنى الفلاح نيل المأمول و النجاة من المحذور. و قال ابن عباس: الفلاح البقاء و النجاح، و معنى الآية قد سعد

المصدّقون بالتوحيد و نالوا دوام البقاء في الجنّة.

و عن ابن عباس قال قال رسول الله: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ جَنَّةَ عَدْنٍ خَلَقَ فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.

ثُمَّ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي، قَالَتْ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَتْ أَنَا حَرَامٌ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ وَ مَرَاءٍ. «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» الخشوع في الصلاة غض الطرف و ضبط السرّ و تسكين الاطراف. معنى خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع وار دست بر یکدیگر نهاده زیر سینه و چشم فرا موضع سجود داشته، مصطفی پیش از نزول این آیت برآست و چپ نگاه کردی در نماز و باسماں نظر کردی، پس از آن که این آیت فرو آمد سر در پیش افکند و نیز التفات نکرد. ابو هریره گفت. یاران رسول هم چنان باسماں نظر داشتند در نماز و رسول (ص) ایشان را از آن باززد و نهی کرد.

قال النبي: «لا يزال الله عز و جل مقبلا على العبد ما كان في صلاته ما لم يلتفت فاذا التفت اعرض عنه.

و عن عائشة قالت: سألت رسول الله عن الالتفات في الصلاة فقال: هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلاة العبد.

و عن ابی هریره قال قال رسول الله: «انَّ العبد اذا اقام الى الصلّاة فأنه بين عينی الرحمن عزّ و جل فاذا التفت قال له الرّب الی من تلتفت الی من هو خیر لك منی ابن آدم اقبل الیّ فانا خیر ممّن تلتفت الیه.

علما گفتند اگر در مکه باشد مستحبّ است او را بخانه کعبه نگرستن اگر چه در نماز بود.

و قال عطاء: الخشوع في الصلّاة ان لا تعبت بشيء من جسدك فيها

فانّ النبي عليه السلام أبصر رجلا يعبت بلحيته في الصلّاة فقال: لو خشع قلب هذا خشعت جوارحه.

و قال صلّى الله عليه و سلّم: «اذا قام احدكم الى الصلّاة فلا يمسه الحصى فإن الرّحمة يواجهه».

و قال بعضهم حقيقة الخشوع في الصلّاة جمع الهمة لتدبر افعال الصلّاة و اذكارها، و اصل الخشوع في اللغة الخضوع و التواضع من قوله: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا

هَمْسًا».

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» قال ابن عباس: عن الشَّرِك. وقال الحسن. عن المعاصى. وقال الزَّجَّاج: كلُّ باطلٍ و لهوٍ و ما لا يحتمل من القول و الفعل، و قيل يعنى عن معارضة الكفَّار بالشتيم و السَّبِّ معرضون. قال الله تعالى: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» اى اذا سمعوا الكلام القبيح اكرموا انفسهم عن الدخول فيه، و قيل هو مجالس المبتدعين. «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزُّكَاةِ فَاعِلُونَ» اى للزكاة الواجبة مؤدَّون فعبر عن التأدية بالفعل لانه فعل، و قيل الزكاة هاهنا هو العمل الصَّالح، يعنى و الذين هم للعمل الصَّالح فاعلون. قال اميَّة: المطعمون الطَّعام فى السنة الازمة، و الفاعلون للزكوات، و يقال هذه اللام لام العلة و المعنى يفعلون ما يفعلون للزكاة اى ليصيروا عند الله ازكيا.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» الفرج اسم يجمع سواة الرِّجل و المرأة. و حفظ الفرج التعفف عن الحرام، «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» يعنى لا يطلقونها الا على ازواجهم و قيل «على» هاهنا بمعنى من، و «ما» بمعنى من اى يحفظونها الا من الازواج و الاماء. و دل الكتاب و السنة و اجماع الفقهاء ان ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذكور و الآية فى الرجال خاصة بدليل قوله: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» و المرأة لا يجوز لها استمتاع بفرج مملوكها. «فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» يعنى يحفظ فرجه الا من امرأته او امته فانه لا يلام على ذلك و انما لا يلام فيهما اذا كان على وجه اذن فيه الشرع دون الإتيان فى غير المأتى و فى حال الحيض و النفاس فانه محظور و هو على فعله ملوم. و العبد و الامة يسميان ملك اليمين دون العقار و الدار.

«فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ» اى من التمس و طلب سوى الازواج و الولاييد المملوكة «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرمت هذه الآية كلِّ مأتى فى الدنيا الا ما كان من زوج او جارية، سئل مالك بن انس عن الاستمناء باليد فدلَّ على تحريمه بهذه الآية. و قال ابن جريح: سألت عطاء عنه فقال: مكروه، سمعت ان قوما يحشرون و ايديهم حبالى فاطن انهم هؤلاء. و عن سعيد بن جبير قال: عذَّب الله امَّة كانوا يعبثون بمذاكيرهم.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ» قرأ ابن كثير لامانتهم على التوحيد هاهنا و فى المعارج لقوله: «وَ

عَهْدِهِمْ»، و قرأ الباقرن لأماناتهم بالجمع لقوله: «إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ». و اعلم ان الأمانة ثلاث: اولها الطاعة و الدين و هو قوله تعالى: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» و الامانة ما اتئمت عليه من مال او حديث.

و فى الحديث عن النبى انه قال: اذا حدثك الرجل بحديث فالتفت فهو امانة، و النساء عند الرجال امانة.

و فى الخبر: «اخذتموهن بامانة الله».

و اما العهود فكثيرة موثيق الله على عباده عهود و اوامره اياهم عهود، و النذور و المواعيد و الذمم عهود، و العقود بين الناس عهود، و عهود الصحبة عهود، و منه قول الشاعر:

لا كان هذا العهد آخر عهدنا بكم و لا كان الزبال زوالا

«وَّعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» اصل الرعى فى اللغة القيام باصلاح ما يتولاه من الامور، و ذلك معنى قوله صلى الله عليه و سلم: «كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته».

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» قرأ حمزة و الكسائى صلواتهم على التوحيد، و قرأ الآخرون صلواتهم على الجمع لانها خمس لا يجوز الاخلال بواحدة منها، و معنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها و اعاد ذكر الصلاة و قد ذكرها فى اول السورة تاكيذا لحفظ الصلاة، و قيل لان الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبين بتلك الآية وجوب الخشوع و بهذه الآية وجوب المحافظة عليها، و قيل يريد هاهنا التطوع. «أُولَئِكَ» يعنى اهل هذه الصفة، «هُمُ الْوَارِثُونَ» يرثون منازل اهل النار من الجنة.

روى عن ابى هريرة قال رسول الله (ص): «ما منكم من احد الا و له منزلان، منزل فى الجنة و منزل فى النار فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله و ذلك قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» و قال مجاهد. لكل واحد منزلان منزل فى الجنة و منزل فى النار، فاما المؤمن فيبنى منزله الذى له فى الجنة و يهدم منزله الذى فى النار، و اما الكافر فيهدم منزله الذى فى الجنة و يبنى منزله الذى فى النار. و قيل معنى الوراثة انه يؤل امرهم الى الجنة كما يؤل امر الميراث الى الوارث. و قيل لان الوراثة اقوى سبب يقع فى ملك الشىء لا يتعقبه ردّ و لا فسوخ و لا نقض و لا اقالة.

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» الفردوس البستان يجمع محاسن النبات و الاشجار، و العرب تسمي البستان الذي فيه الكرم فردوسا، و قيل اصله رومى عرب و هو البستان الذي فيه الاعناب بالرومية، و قال عكرمة: هو الجنة بلسان الحبشة، و قال قتاده: الفردوس ربوة الجنة و اوسطها و افضلها و ارفعها، قال النبي (ص): «اذا سألتم الله فسألوه الفردوس فإنه اوسط الجنة و اعلى الجنة و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهار الجنة. و قال كعب: ليس في الجنان جنة اعلى من جنة الفردوس فيها الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر.

و روى ان الله تعالى لما خلق الفردوس قال لها تزيني فتزينت، ثم قال لها تكلمي، فقالت طوبى لمن رضيت عنه.

و روى ان الله تعالى بنى جنة الفردوس بيده ثم قال و عزتني و جلالتي لا يدخلها مدمن خمر و لا ديوث

، و روى ان الله بنى الجنة الفردوس لبنة من ذهب و لبنة من فضة، و جعل حبالها المسك الاذفر

و فى رواية اخرى كنس جنة الفردوس بيده و بناها لبنة من ذهب مصفى و لبنة من مسك مدراء، و غرس فيها من حيد الفاكهة و جيد الرياح.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» فى الانسان هاهنا قولان احدهما انه عام فى بنى آدم و هو اسم الجنس يقع على الواحد و الجمع. «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» قال ابن عباس: السلالة صفوة الماء، و قال مجاهد: منى ابن آدم، و قال عكرمة: هو الماء سل من الظهر، و العرب تسمى النطفة سلالة و الولد سليلا و سلالة لانهما مسلولان منه. قوله: «مِنْ طِينٍ» يعنى من آدم لانه خلق منه، و تقديره خلقنا بنى آدم من نطفة آدم، و القول الثانى ان الانسان يريد به آدم، و السلالة كل لطيف استخراج من كثيف، و قيل السلالة ما يخرج بين الاصبعين من الشىء اذا عصر، و قيل السلالة صفوة الشىء التى تخرج منه كأنها تسل منه، و المعنى خلقنا آدم من تربة سلت و نزعت من طين، اى من هاهنا و هاهنا، و قيل اخذت قبضة من الارض و اجمعوا على ان الله عز و جل خلق آدم من تراب، و اختلفوا فى حواء، و الجمهور على انها خلقت من ضلع من اضلاعه، و قيل خلقت من بقية طين آدم.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» ای جعلنا نسله، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه لان آدم لم يصير نُطْفَةً، و المعنى خلقنا نسله من نطفة، و مثله قوله: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ». معنى قول اول آنست که فرزند آدم را از آبى صافى آفريدیم سلاله‌اى روشن که از پشت آدم بيرون آمده، و معنى قول دوم آنست که آدم را از قبضه‌اى خاک آفريدیم از همه روى زمين بر گرفته سلاله‌اى لطيف از خاکی کثيف بدر آورده و با صفا برده پس از نسل او نطفه‌اى کردیم در آرامگاهی استوار بجايی يعنى رحم المرأة. و قيل «جَعَلْنَاهُ» ای جعلنا الانسان بعد كونه فى ظهر ابيه و لا يسمّى نطفة الا بعد ان يخرج من الرجل، و قيل معناه جعلنا السّلالة.

«نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» القرار مصدر قرّ يقر قرارا ثم يسمّى الموضع الذى يقر فيه قرارا، و قوله: «مَكِينٍ» ای حصين منيع ای مکن لاستقراره فيه الى التمام «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» ای صيرنا النطفة البيضاء علقة حمراء، و العلقة القطعة من الدم. «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» ای احلناها و صيرناها مضغة من اللحم مقدار ما يمضغ، «فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» ای احلناها صيرناها عظاما. «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» انبتنا عليها اللحم فصار لها كاللباس، قرأ ابن عامر و ابو بكر و عاصم عظاما، فكسونا العظم على التوحيد فيهما، و الوجه ان العظم اسم جنس يؤدى معنى الجمع، كما يقال اهلك الانسان الدّينار و الدرهم، و قرأ الآخرون عظاماً. فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ بِاللَّحْمِ بالالف فيهما على الجمع لأنه اذا كان التوحيد فى هذا الموضع محمولا على الجمع فلفظ الجمع به اولى، و لان الانسان ذو عظام كثيرة، و قيل معناه فكسونا العظم لحما و عضا و عروقا و قد تمّ الجسم و ليس حيوانا حتى يجعل الله فيه الروح و هو قوله: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» يريد به نفخ الروح فيه، و قال الحسن: ای جعلناه ذكرا او انثى بعد ان لم يكن، و عن ابن عباس أنه قال: «انّ ذلك تصريف احواله بعد الولاد من الاستهلال الى الارتضاع، الى القعود الى القيام، الى المشى الى الفطام، الى ان يأكل و يشرب الى ان يبلغ الحلم و يتقلّب فى البلاد الى ما بعدها من احوال الاحياء فى الدّنيا. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» ای استحق التعظيم و الثناء بأنه لم يزل و لا يزال، و هو من البروك و هو الثبوت. «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ای المصوّرين و المقدّرين، و الخلق فى اللغة التقدير، قال مجاهد: تصنعون و يصنع الله و الله خير الصّانعين و احسن الصّانعين، يقال رجل خالق أى صانع، و قال ابن

جریح: «أما جمع الخالقين لأنَّ عيسى (ع) كان يخلق كما قال تعالى: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ» فاخبر الله عن نفسه أنه احسن الخالقين.

روى أن عمر كان حاضرا فلما سمع الآية قال فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فوافق قراءته وحى جبرئيل، فقال النبي: هكذا انزل، و يقال كان قائل هذا الكلام معاذ بن جبل.

و روى عن ابن عباس قال: كان عبد الله بن ابي سرح يكتب هذه الآية لرسول الله (ص) فلما انتهى الى قوله: «خَلَقًا آخَرَ» عجب من تفصيل خلق الانسان فقال، فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، فقال النبي اكتب هكذا انزلت

، فشك عند ذلك و قال ان كان محمد صادقا يقول أنه يوحى اليه فقد اوحى الى كما يوحى اليه، و ان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر بالله، و قيل هذه الآية غير صحيحة لأن ارتداده كان بالمدينة و هذه السورة مكية «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ» اى بعد الخلق، و قيل بعد ما ذكرنا من امرنا، «لَمَيِّتُونَ» اى صائرون اليه فنزل منزلة الكائن اذ لا بد من كونه، و يقال الميت بالتشديد و المائت الذى لم يمّت بعد و سيموت، و الميت بالتخفيف من مات، و لذلك لم يجزّ التخفيف هاهنا كقوله: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ».

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» تحيون بعد الممات للحساب و الجزاء.

كل الى الغاية محثوث و المرء موروث و مبعوث.

فكن حديثا حسنا سائرا فانما الناس احاديث.

النوبة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باسم من تفرّد بالقوّة و القدرة و الجلال، باسم من توحد بالرحمة و النصر و الافضال، سبحانه سبحانه ذى المن و الاكرام و الاحسان، متقدس عن شركة الاوثان، متعطف بالعزّ فهو ازاره ثم ارتدى بالكبرياء و السلطان. نام خداوندی که در ذات یکتا و در صفات بی همتاست، کریم و مهربان لطیف و رحیم و نیک خداست، در آزمایش باعطا و در ضمانها با وفاست، داعی را پیش از دعا و راجی را پیش از رجاست، آن را که هست مهر نمای و مهر افزاست، کار آن دارد که تا خود کر است، یاد وی دلها را شمع تابانست، و مهر وی زندگانی دوستان است و نام وی عالم را روح و ریحانست، و عارف را غارت جانست. حسین منصور را پرسیدند که معنی نام الله تعالی چیست؟ گفت

گدازنده تن، رباینده دل، غارت کننده جان، اما این معامله نه با هر خسی و دون همتی رود که این جز با جوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. و جز حال ایشان نبود که اندوه عشق دین بجان و دل خرند هر چه دارند فدای درد و غم خویش کنند بزبان حال گویند:

اکنون باری بعشق دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم
پیر طریقت گفت: من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است. چون بنگرستم این
معاملت ترا با خاص است.

قوله: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» المؤمن من یکون بضاعته موله و حبیبته ذکراه و بغیضته دنیا و زاده تقواه، مؤمن اوست که همتی دارد به از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی بدیدار مولی. گهی در برّ او سر گشته، گهی در بحر لطف او غرق شده، گهی بر وفق شریعت در حضرت نماز بر مقام راز ایستاده، گهی در میدان حقیقت بنعت خشوع تن در داده و دل برده و جان بسته، اینست که ربّ العالمین گفت: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» خشوع در نماز گوهری است نفیس، کیمیایی است که هر چه فساد بود باصلاح آرد، تفرقه بجمع بدل کند از قبض باز رهند بیسط رسانند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی است از خلق، حسابی است با حق، در معرکه مرگ مبشر است، در ظلمت گور مونس است، در وحشت لحد انیس است، در عرصه قیامت عدیل است، در وقت عرض شفیع است، از دوزخ ستر و بیهشت دلیلست.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» ما یشغل عن الله فهو سهو، و ما لیس لله فهو حشو، و ما لیس بمسموع او منقول فهو لغو، و ما هو غیر الحق سبحانه فهو لهو، هر چه ترا از الله تعالی باز دارد آن سهوست، هر چه نه الله تعالی را بود حشو است، هر چه نه کتاب مسموع و سنت منقول بود لغو است، هر چه نه حق است جل جلاله باطل و لهوست.
الا کل شیء ما خلا الله باطل.

پیر طریقت گفت: طرح کلّ قرب دوست را نشانست، بود تو بر تو همه تاوانست، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست. ای جوانمرد شغل طلب بند جانست، او که شغل او را کرانست کار او آسانست، کار او دشوارست که مطلوب او بی کرانست.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِزَكَاةٍ فَاعِلُونَ» تا آنجا که گفت: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» صفت و سیرت آن مؤمنانست که رب العزه ایشان را گفت: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» شادکامند و نازنین و روز افزون در سرای پیروزی نزول کرده، بر بساط انبساط آرام گرفته، در حظیره قدس خلعت فضل پوشیده، در روضه انس شربت وصل نوشیده، اینست که الله تعالی گفت: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» وانگه بلفظ وراثت گفت تا نسب درست کنی و انگه میراث برداری، و نسب دو چیزست ایمان در اصل، و طاعات در فضل، و چنان که در استحقاق ارث تفاوتست هم در فرض و هم در تعصیب، هم چنان مؤمنان امروز در طاعات متفاوتند، و فردا در درجات و منازل متفاوت، و مهینه ایشان اصحاب علیین اند درجات ایشان از همه برتر و بزرگوarter و بحق نزدیکتر، قال النبی (ص): «انَّ اهل الجنة یرون اهل علیین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السّماء و ان ابا بکر و عمر منهم و انعماء».

اصحاب علیین مردانی اند که تخم ارادت بکشتند و بر دوستی بر گرفتند، دو گیتی بدریا انداختند و هرگز با غیر حق نپرداختند نه هر چه بهشت را شاید مهر و صحبت را شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

بیر طریقت گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن از دوزخ ریاضت کردن باید، در جستن دوست جان بذل کردن باید، عزیز من بجفاء دوست از دوست دور بودن جفاست، در شریعت دوستی جان از دوست بسر آوردن خطاست.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» الآیة.. بدان که ربّ الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم جود در وجود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دو چشم بینا دو گوش شنوا، دو دست گیرا، دو پای روا. دماغی که درو تخیل محسوساتست و تحفظ معلومات، دلی که در و علم است و ارادت و شجاعت و قدرت و حقد و خرد و فکر، وانگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش در سلک ترکیب کشید تا چون سرای ساخت آراسته بدویست و چهل عمود راست بداشته این عمودها عظامند، و آن گه آن را به هفتصد و هشت بند مستمر کرد آن اعصابند، و انگه سیصد و شصت جدول

بر مثال جویها و چشمه‌های روان در آن گشاده، آن عروقتند، وانگه از آن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی و دهن، و آن گه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و غاذیه، و آن گه پنج حارس بحفظ وی موکل کرده چون حواس پنجگانه، و آن گه دل بر مثال شاه درین سرای بر تخت نشانده و زمام تصرفات و ترتیب کدخدایی درین سرای بکلیت در دست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که: «ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدلها سائر الجسد الا و هی القلب».

ای جوانمرد این بنیت انسان هر چند از آنجا که دیده تو است مختصر مینماید اما از روی معانی و معالی آن کنوز رموز که درو مودع است عالم اکبرست این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود برآراسته‌اند، و این ماه و آفتاب که رایت نور نصب میکنند و بساط ظلمت می‌نورند، همه نور که گیرند از دل مؤمن گیرند و دل مؤمن که نور گیرد از نظر حق گیرد که می‌گوید: فهو نور من ربّه.

قوله: «تُمْ أَنْشَانَاهُ خَلْقًا آخَرَ» بزبان اشارت بر ذوق ارباب مواجید و معرفت این باز خاصیتی دیگرست و خلعتی دیگر که بنده مؤمن را داد پس از کمال عقل و تمییز، و آن آنست که چون نقطه خاک را قرطه وجود بر قضیت کرم در پوشید آن سر محبت که در ستر غیرت بود بر وی آشکارا کرد که: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بر لوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهدنامه ایمان نبشت که: «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»، و برین اقتصار نکرد که نداء کرم روان کرد که: انا الملك ادعوكم لتصيروا ملوكا، انا الحي ادعوكم لتكونوا احياء. ترا پادشاه کرد و پادشاهی داد، از روح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده و از دماغ تو لوح المحفوظی پیش تو نهاده، حواس خمس را ملائکه ملکوت نهاد تو گردانیده، از عقل تو ماهی و از علم تو آفتابی بر فکل پیکر تو رخشان کرده، و ترا بر همه پادشاه کرده و عبارت از این حال بر لسان نبوت رفته که: «كَلِّمَ رَاعٍ كَلِّمَ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

اکنون که درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگری بزبان شکر و ثنا بگو: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، لما ذكر نعتك و تارات حالك في ابتداء خلقك و لم يكن منك لسان

شکر ينطق، و لا بيان مدح ينطلق، ناب عنك في الثناء على نفسه، فقال: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيُّتُونَ» آخر الامر ما ترى القبر و اللحد و الثرى، و لقد انشدوا.

حياتنا عندنا قروض و الموت من بعد فى التقاضى
لا بد من رد ما اقترضنا كـل غريم بـذاك راض.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» فعند ذلك يتصل الحساب و العقاب و الثواب و يتبين المقبول من المردود و الموصول من المهجور

۲ النبوة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» بيافريديم زير شما هفت طبق آسمان، «وَمَا كُنَّا عَنْ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» (۱۷) و از آفریده خویش هرگز ناآگاه نبوده ايم.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ» و فرو فرستاديم از آسمان آبی باندازه حاجت خلق بدو، «فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ» آن را در زمين جاى داديم، «وَأِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» (۱۸) و ما بر بردن آن آب تواناييم، «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ» بيافريديم شما را بآن آب بهشتهايی، «مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» از خرما بنان و انگورها، «لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ» شما را در آن ميوه‌هاى فراوان، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۱۹) و از آن مى خوريد.

«وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» و بيافريديم درختی که بيرون آيد از سنگ کوه، آن کوه نیکو، «تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ» بيرون آيد و با خود روغن مى آرد، «وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ» (۲۰) و نان خواران را نان خورش ميارد.

«وَأِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» و شما را درين چهارپايان عبرتى است، «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا» مياشامانيم شما را از آن شير که در شکمهاى ايشانست، «وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» و شما را در آن سودها و بكار آمدهاى فراوانست، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۲۱) و از آن مى خوريد.

«عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ»

(۲۲) و شما را بر پشتهای ايشان و بر کشتیها بردارند.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» به پیغام فرستادیم نوح را بقوم او، «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» تا گفت ای قوم الله را پرستید، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» نیست شما را خدایی جز ازو، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۲۳) به نپرهیزید از جز ازو «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» پیشوایان قوم او گفتند، «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نیست این مرد مگر مردمی چون شما، «يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» میخواهد که افزونی یابد بر شما، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» و اگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فرو فرستادی، «ما سَمِعْنَا بهذا» هرگز نشنیدیم این، «فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ» (۲۴) در روزگار پدران پیشینیان ما.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ» نیست این مگر مردی که در او دیوانگیست، «فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» (۲۵) درنگ می‌دارید او را یک چندی.

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبْتُ» (۲۶) گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» پیغام دادیم باو، «أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ يَا عَيْنِينَا» که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما، «وَوَحَيْنَا» و پیغام و فرمان ما، «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» چون فرمان ما آید، «وَوَفَّارُ الْتَّسْوُرُ» و از میان تتور تافته آب بر آید، «فَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا» در آور در آن کشتی، «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» از هر جفتی و از هر جنسی، جفت جفت، «وَوَاهِلِكُ» و کسان خویش را در آر، «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ» مگر کسی که پیشی کرد برو سخن الله بیدبختی، «وَوَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» و با من سخن مگو در آن ستمکاران، «إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ» (۲۷) که ایشان کشتنی اند با ب.

«فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ» چون راست نشستنی بر کشتی و آرام گرفتی تو و ایشان که با تواند، «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۲۸) بگو ستایش نیکو آن خدای را که باز رهاوند ما را ازین قوم ستمکاران.

«وَوَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا» و بگوی خداوند من فرود آر مرا فرود آوردنی با برکت، «وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (۲۹) و تو بهتر فرود آورندگان.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» درین قصه نوح نشانها و پندهای نیکوست.

«وَأِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» (۳۰) و نبودیم ما مگر آزمایندگان.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» (۳۱) آن گاه بیافریدیم پس ایشان گروهی دیگر، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» به پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان، «أَنْ أُعْبَدُوا لِلَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» ایشان را گفت الله را پرستید نیست شما را خدایی جز زو، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۳۲) به نپرهیزید از جز او.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» روی شناسان قوم او گفتند، «الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاعِ الْآخِرَةِ» ایشان که کافر شدند و دیدار رستاخیز را دروغ شمردند، «وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و درین جهان ایشان را در فراخی و نعمت داشتیم، «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نیست این مگر مردمی همچون شما، «يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ» میخورد از آنچه شما میخورید، «وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (۳۳) و می آشامد از آنچه شما میآشامید.

«وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ» و اگر فرمان برید شما مردمی را همچون خود، «إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» (۳۴) شما آن گاه براستی که زیان کارانید.

«أَيَعِدْكُمْ» این مرد شما را وعده دهد، «أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا» که شما آن گاه که بمیرید و خاک گردید و استخوان، «أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ» (۳۵) شما بیرون آوردنی اید از زمین.

«هَهَاتَ هَهَاتَ» چون دور است و نابودنی چون دور است و نابودنی، «لِمَا تُوَعَّدُونَ» (۳۶) دوری این وعده راست که می دهد شما را.

«إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» نیست این مگر زندگانی ما این جهانی، «نَمُوتُ وَنَحْيَا» هم ایدر میرسیم و هم ایدر می میریم، «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (۳۷) و ما انگیختنی نیستیم.

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» نیست او مگر مردی که دروغ می سازد بر الله از خویشتن، «وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (۳۸) و ما او را استوار دارندگان نیستیم، «قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ» (۳۹) گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه مرا دروغزن گرفتند، «قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيحَنَ نَادِمِينَ» (۴۰) الله گفت چند بیشتر، بدرنگی اندک تر از گفت خویش پشیمان شوند.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ» فرا گرفت ایشان را بانگ جبرئیل بداد، «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» ایشان را چون خاشاک سر سبک کردیم، «فَبُعْدُ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴۱) دوری بادا گروه

ستمکاران را و فرو تری.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ» (۴۲) پس آن گه باز بیافریدیم پس ایشان قرنهای دیگران.

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» (۴۳) هیچ گروه از هنگام خویش پیش نشد و نه با پس ماندند. «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» پس رسولان خویش را فرستادیم دمامد، «كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ» هر گه که بگروهی رسول ما آمد دروغزن گرفتند او را، «فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» در پی یکدیگر پیوستیم پیغامبران خویش را، «وَجَعَلْنَاَهُمْ أَحَادِيثَ» و دشمنان را سمری کردیم، «فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۴۴) دورتری بادا گروه ناگرویدگان را. «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ» پس ایشان فرستادیم موسی را و برادر وی هارون، «بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (۴۵) به پیغامها و نشانهای ما و حجت آشکارا، «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ» بفرعون و کسان او، «فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (۴۶) گردن کشیدند و قومی بودند در خویشتن بر افراشتگان.

«فَقَالُوا أَ تَأْتِنَا لُبَشْرِينَ مِثْلَنَا» گفتند ما بگرویم دو مردم را همچون ما، «وَ قَوْمَهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» (۴۷) و قوم ایشان هر دو ما را پرستگاران.

«فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ» (۴۸) دروغزن گرفتند ایشان را هر دو، تا از هلاک کردگان گشتند.

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» و موسی را نامه دادیم، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (۴۹) تا او و قوم او بآن راه برند، «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» و پسر مریم را و مادر او را شگفت جهان کردیم، «وَ آوَيْنَاهُمَا» و باز آوردیم ایشان را «إِلَى رِبْوَةٍ» بر بالای «ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ» (۵۰) آرامگاه و آب روان.

النوبة الثانية

قوله: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» ای سبع سماوات، سمیت طرائق لتطارقها و هو ان بعضها فوق بعض، يقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض، و قيل سمیت طرائق لانها طرائق الملائكة يسرون فيها و يقفون عليها. «وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» ای كنا لهم حافظين من ان تسقط السماء عليهم فهلكهم كما قال تعالى: «وَ يُمِسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَىٰ

الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». وقيل و ما كُنَّا عَنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ غَافِلِينَ فَيَقَعُ فِيهَا التَّفَاتُ وَالْفُطُورُ كَقَوْلِهِ: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ». قال الزجاج: اى لم يكن لتغفل عن حفظهن كما قال. «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»، و قيل و ما كُنَّا عَنْ ارْزَاقِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ و عن شكرهم و كفرهم، و قيل ما تركناهم سدى بغير امر و نهى.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» اى من جانب السماء، و قيل من السحاب، و قيل من عين السماء، «السَّمَاءِ» اى مطرا، «بِقَدَرٍ» اى قدر ما يكفيهم لشربهم و زرعهم، و قيل معناه بمقدار معلوم عند الله لا يزيد عليه و لا ينقص. قال ابن مسعود: ليست سنة با مطر من سنة و لكن الله يصرفه حيث يشاء. و قيل بقدر او بوزن يعلمه الله «فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ» يعنى ما يبقى فى الغدران و المستنقعات ينتفع به الناس فى الصيف عند انقطاع المطر، و قيل فاسكناه فى الارض ثم اخرجنا منها ما نبع فماء الارض كله من السماء، «وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» حتى تهلکوا عطشا و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، و فى الخبر: ان الله تعالى انزل اربعة انهار من الجنة سيحان و جيحان و دجلة و الفرات.

عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي (ص): ان الله تعالى انزل من الجنة خمسة انهار جيحون و سيحون و دجلة و الفرات و النيل انزلها، الله من عين واحدة من عيون الجنة من اسفل درجة من درجاتها على جناحي جبرئيل استودعها الجبال و اجراها فى الارض و جعل فيها منافع للناس فى اصناف معاشهم فذلك قوله عز و جل: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ»، فاذا كان عند خروج يأجوج و مأجوج ارسل الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كله و الحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه و هذه الانهار الخمسة فيرفع كله ذلك الى السماء فذلك قوله «وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ»، فاذا رفعت هذه الاشياء فقد اهلها خير الدين و الدنيا.

«فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ» اى بالماء، «جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا» اى فى الجنات «فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» شتاء و صيفا، و خص النخيل و الاعناب بالذكر لانهما اكثر فواكه العرب، فالنخيل لاهل مكة و المدينة و الاعناب لاهل الطائف.

«وَ شَجَرَةً» اى و انشأنا لكم شجرة، «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» و هى الزيتون، قرأ ابن كثير

و نافع و ابو عمر و سيناء بكسر السين، و قرأ الآخرون بفتحها و اختلفوا فى معناه و فى سينين فى قوله: «وَوُطُورٌ سَيْنِينٌ» قال مجاهد: معناه البركة. اى تخرج من جبل مبارك، و قال قتادة معناه: الحسن اى من جبل حسن، و قال مقاتل: كلَّ جبل فيه اشجار مثمرة فهو سيناء و سينين بلغة النبط. قال ابن زيد: هو الذى نودى منه موسى و هو ما بين مصر و ايلة، و قيل سيناء اسم حجارة بعينها اضيف الجبل اليها بوجودها عنده، و قال مقاتل: خصَّ الطَّوْرُ بالزيتون لانَّ اول الزيتون نبت فيه، و يقال انَّ الزيتون اوّل شيء نبت فى الدّنيا بعد الطَّوْفان. «تَنْبِتُ بِالذَّهْنِ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو و رويس و ابن حسان عن يعقوب، تنبت بضم التاء و كسر الباء، و قرأ الآخرون و و روح عن يعقوب، تنبت بفتح التاء و ضم الباء، فمن قرأ بفتح التاء معناه تنبت بثمر الدهن و هو الزيتون، و قيل تنبت و معها الدهن، و من قرأ بضمّ التاء، اختلفوا فيه منهم، من قال الباء فيه زائدة و معناه تنبت الدهن كما يقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه، و منهم من قال نبت و انبت لغتان بمعنى واحد، قال زهير:

رَأَيْتُ ذَوِي الْحَاجَاتِ حَوْلَ بَيْوتِهِمْ قَطِينًا لَهُمْ حَتَّى إِذَا انْبَتَ الْبَقْلُ

اى نبت. «وَوَصِيْعٌ لِلآكِلِيْنَ» الصبغ و الصبّاغ الادم الذى يلون الخبز اذا غمس فيه و ينصبغ به و الادم كلُّ ما يؤكل مع الخبز سواء ينصبغ به الخبز اولا ينصبغ، قال مقاتل: جعل الله فى هذه الشجرة ادما و دهنا، فالادم الزيتون، و الدهن الزيت، و خصّ بالذّكر لبركته و كثرة الانتفاع به من الاستصباح به و الاصطباغ.

قوله: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» اى آية تعتبرون بها، و قيل العبرة الاتعاظ بالشىء «نَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا» من اللبن، كقوله: «مَنْ بَيْنَ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا» قرأ نافع و ابن عامر و ابو بكر عن عاصم و يعقوب، نسقيكم بفتح النون، و قرأ الباقر و حفص عن عاصم نَسْقِيكُمْ بضم النون، قرأ ابو جعفر نسقيكم بالتاء و فتحها، فيكون الفعل للانعام، و سقى و اسقى لغتان. «وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» فى ظهورها و ركوبها و اوبارها و اصوافها و اشعارها، «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» يعنى لحومها.

«عَلَيْهَا» اى و على الانعام فى البرّ، «عَلَى الْفُلْكِ» فى البحر، «مُلُونًا» يقال حملة حملانا اركبه، قيل و من العبرة بها تسخير الله اياها لنا مع قوتها لتتصرّف فيها كيف نشاء.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» وحده، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» معبود سواه، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» أَفلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غيره.
 «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» ای اشرافهم لعوامهم، «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ»

ای یتشرّف بان يكون له الفضل عليكم فیصیر متبوعا و انتم له تبع، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» ان لا تعبد سواه، «لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» یعنی لا بلاغ الوحي، «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا» الَّذی یدعونا اليه نوح من التوحيد، و قيل ما سمعنا آدميا بعثه الله رسولا، «فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» ای فی القرون الماضية، و قيل معناه ما ارسل بشر في آبائنا الاولين.

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ» ای ما هو الا رجل به جنون سوداء لغلب على دماغه فتنقص من عقله و رأيه و لجنونه يأتي بمثل هذا و طمع فيما طمع، «فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» ای انتظروا حتى يموت فتنجوا منه و لا تقتلوه يفيق من جنونه فيدع هذا، او يستبين جنونه فيعذر، «قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ» لَمَّا ايس نوح من ايمانهم قال رب انتقم لى و اهلكهم بسبب تكذبيهم آيآى.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» ای استجبنا دعاءه و امرناه ان يصنع سفينة بمرأى منا و منظر و تعليمنا آياه صنعتها و اتخاذها. «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» ای قضاؤنا فى قومك بهلاكهم، «وَوَارَىٰ النَّوْرُ». یعنی النور الذى كان فى دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاك القوم، و قال على بن ابى طالب (ع): «فَارَ النَّوْرُ أَي طَلَعَ الصِّبْحُ

، و قد سبق شرحه فى سورة هود. «فَأَسْأَلُكَ فِيهَا»، سلك متعدّد كقوله: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» ای ادخل فى السفينة من كلّ نوع من الحيوان ذكرا و انثى «وَأَهْلَكَ» ای نسلک و اولادک و من آمن معك، «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» بانه هالك فلا تحمله معك و هو ابنه كنعان و إحدى زوجتيه اسمها واغلة. «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ» ای لا تسئلنى انجاهم فانى اغرقهم.

«فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ»، در قرآن لفظ استواء بر پنج معنى آيد: يکى بمعنى محاذات چنان که گفت: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ». وجه دوم بمعنى اعتدال چنان که در وصف موسى گفت: «وَلَمَّا

بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى» ای استوی قده و اعتدل بحيث لا يزيد عليه. وجه سوم بمعنى وقوف چنان که کشتی نوح را گفت: «وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى» ای وقت. چهارم بمعنى قصد كقوله: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» ای قصد و عمد.

ينجم بمعنى استقرار كقوله. «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، و كقوله: «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ» ای استقررت. «أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ای الكافرين.

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزِلًا مُبَارَكًا» قرأ أبو بكر عن عاصم، منزلا بفتح الميم و كسر الزاي، يريد موضع النزول لانّ مفعلا قد يكون للمكان. و هو القياس فيه لانه من نزل ينزل بكسر الزاء، فيكون المنزل على هذا مفعولا به و هو السفينة بعد الركوب، و قيل هو الارض بعد النزول، و يجوز ان يكون مصدرا و يكون المفعول به محذوفا و يكون الفعل العامل فى المصدر مضرا يدلّ عليه، انزلنى كأنه قال: انزلنى مكاني لأنزله نزولا مباركا، فانّ النزول لا يكون مصدرا لا نزل بل يكون مصدرا لنزل و المنزل و النزول واحد، و الوجه الاول اظهر و هو انّ المنزل موضع النزول، و قرأ الباقر و حفص عن عاصم منزلا بضم الميم و فتح الزاي، و الوجه انه يجوز ان يكون موضع انزال و ان يكون مصدرا فان كان موضعا للانزال كان مفعولا، و المعنى انزلنى موضع انزال مباركا، فيكون المنزل على هذا اسما للمكان من انزل، و ان كان مصدرا فالمفعول به محذوف و التقدير، انزلنى مكاني انزالا مباركا، و الانزال يحتمل انه اراد فى السفينة، و يحتمل بعد الخروج. قوله: «مُبَارَكًا» بالبركة فى السفينة النجاة و فى النزول بعد الخروج كثرة النسل من اولاده الثلاثة. «وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» ای خير من انزل عباده المنازل، فاستجاب الله دعاءه حيث قال: اهبط بسلام منا و بركات عليك، و بارك فهبم بعد انزالهم من السفينة حين كان جميع الخلق من نسل نوح، و قيل اراد بهذه الآية تعليم الخلق ان يقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمكان ليبارك لهم فيه.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ» الَّذِي ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ نُوحٍ وَ السَّفِينَةِ وَ اهْلَاكِ الْإِعْدَاءِ، «لآيَاتٍ» ای لعبرا و دلالات على قدرتنا، «وَ إِنْ كُنَّا» يعنى و ما كنا، و قيل و قد كنا، «لَمُبْتَلِينَ» ای مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ» ای اهلكتناهم و احدثنا. «مِنْ بَعْدِهِمْ» ای من بعد قوم نوح، «فَرْنَا»

آخِرِينَ» اى عادا الاولى.

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» و هو هود، و قيل قرنا آخرين اى ثمود و هى عاد الآخرة، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» و هو صالح بن عابر، و كان صالح عربى اللسان و كان اشد زهدا من عيسى بن مريم. و كان يمشى عمره حافيا حاسرا، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ» اى اليهم و افاد فيهم انه لم يأتهم من مكان غير مكانهم، و انما اوحى اليهم و هو فيما بينهم، «رَسُولًا مِنْهُمْ» اى من قومه، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» وحده، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» اى معبود سواه، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» أَ فَلَ تَخَافُونَ عقابه.

«وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» اى الاشراف الذين جحدوا توحيد الله، «وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ» اى بالبعث و النشور، «وَ أَتْرَفْنَاهُمْ» اى نعمناهم و وسعنا عليهم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» حتى بطروا و عتوا، «مَا هَذَا» اى ما هذا النبى، «إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» فمن اين يدعى رسالة الله من بينكم و ليس هو با ولى بها من غيره. «وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ» فيما يأمركم به و ينهاكم عنه، «إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ» عقولكم و مغبونون رأيكم.

«أَ يَعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ» ان الاولى فى موضع نصب مفعول يعدكم، و الثانية بدل منها، و المعنى أ يعدكم الخروج من من قبوركم احياء بعد كونكم ترابا و عظاما رميمة.

«هِيَئَاتِ هِيَئَاتِ لِمَا تُوعَدُونَ» اى بعيد بعيد ما توعدون، اصل هذه الكلمة من المهااة، يقال هاهى يهاهى مهااة، و العرب تقولها فى الاستبعاد و الاستنكار و تستحسن فيها التكرار و تدخل فيها اللام و تحذفها تقول هيات هذا الامر اى هو بعيد، و هيات لهذا الامر اى بعدا، و قرأ ابو جعفر هيات هيات بكسر التاء.

و قرئ بالضم ايضا و كلها لغات صحيحة، فمن فتحه جعله مثل اين و كيف، و من ضمّه جعله مثل منذ و قطّ و حيث، و من كسره جعله مثل امس و هؤلاء، و الوقف عليها اذا كسرتها بالتاء لا غير، و اذا فتحتها جاز أن يقف عليها بالهاء.

قوله: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» قيل هى كناية عن الحياة اى ما الحياة الا حياتنا الدنيا التى نحن فيها و دنت منا، و الحياة التى تدعى بعد الموت باطلّة، و قيل هى كناية عن النهاية اى

ما نهايتنا و مدة بقائنا «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» و لا بعث بعدها و لا حياة. و قيل هى كناية عن الاحوال، اى ما احوالنا الّا حياتنا الّتى نحن فيها ثمّ نموت و قد انقضى الامر و انقطع النظام. «نَمُوتُ وَ نَحْيَا» اى يموت الآباء و يحيى الاولاد ثمّ يموتون، و قيل فيه تقديم و تأخير، و تقديره، ان هى الّا حياتنا الدنيا نحيا و نموت و ما نحن بمبعوثين بعد الموت. «إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ» يعنون الرسول. «افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» فى دعواه الرسالة و البعث بعد الموت، «وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» بمصدقين فيما يدعيه و لا نؤمن به.

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي» اى قال الرسول و هو صالح، ربّ انصرنى و عجلّ هلاكهم بتكذيبهم اياى، دعا عليهم حين ايس من ايمانهم، فاستجاب الله دعاه، «قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ اى عن قريب، «لَيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ» يندمون اذا نزل بهم العذاب على التكذيب.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ» اى بالامر الحق من الله، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا، «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» و هو ما يحمله السيل من حشيش و عيدان شجر، معناه صيرناهم هلكى فبيسوا الغناء من نبات الارض، «فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» هذا كلام من لا يغلط فى فعله و لا يندم على امره و تجده فى القرآن فى مواضع.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ» فاورتناهم دورهم و اموالهم ففعلوا مثل افعالهم فعذبناهم كتعذيبهم، منهم العمالقة و سدوم و طسم و جديس و وبار و صغار و غيرهم. «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ» قيل يعنى بذلك اجل الموت و قيل اجل العذاب. «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» اى تواترت الرسل بعدهم الى زمن موسى (ع).

و فى تترى قولان: احدهما يتلوا بعضهم بعضا و بين كل اثنين فترة، و الثانى متابعة لا فتور فيها، و اصله من الوتر الّذى هو الفرد، اى واحدا بعد واحد، و هو اسم واحد وضع للجمع، مثل شتّى، و الناء مبدلة من الواو، و الاصل و ترى، قلبت الواو تاء مثل التقوى و التراث، و التكلان، و الالف الّتى فى آخره قيل هى لللاحق بمنزلة الالف فى ارطى و علقى و معرى و فعلى هذا يجوز ان تنوّه و هو قراءة ابن كثير و ابى عمرو و ابى جعفر، و قيل الالف للتأنيث و زنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين، و هو قراءة الباقيين. «كُلُّ ما جاء أُمَّةً رَسُولُهَا كَذِبُهُ» اى ما يأتهم رسول الّا كذبوه، «فَأَتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» بالاهلاك، «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» اى سمرا و مثلا لمن بعدهم يتحدّث بهم تعجبا، و هى جمع احدثة و

يجوز ان يكون جمع حديث. قال الاخفش: انما يقال هذا في الشرِّ، واما في الخير فلا يقال جعلناهم احاديث و احدوثة، و انما يقال صار فلان حديثا. «فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» اى بعدا من رحمة الله لقوم لا يؤمنون فيكون بمعنى اللعنة، و قيل بعدا اى اهلاكا على معنى الدعاء عليهم.

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا» التسع، و قيل بالتورية، «وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» حجة ظاهرة.

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا» عن قبول الايمان تعظما و ترفعا، «وَكَانُوا قَوْمًا عَلِيلِينَ» متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم، كقوله: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» «فَقَالُوا» يعنى فرعون و قومه، «أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا» فتنبعهما، «وَقَوْمُهُمَا» يعنى بنى اسرائيل، «أَنَا عَابِدُونَ» اى هم لنا كالخول و العبيد يخدموننا طائعين خاضعين، و العرب تسمى كل من دان لملك عابدا له، قال الحسن: كانت بنو اسرائيل يعبدون فرعون و فرعون يعبد الصنم، و قيل يعبد العجل.

قوله: «فَكَذَّبُوهُمَا» اى اقاموا على تكذيبهما، «فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ» بالغرق فى بحر قلزم. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ» اى التورية بعد هلاك فرعون و قومه، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» لكى يهتدى به قومه.

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» اى دلالة على قدرتنا، و لم يقل آيتين لان المعنى و جعلنا كل واحد منهما آية، كما قال سبحانه و تعالى: «كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُمَا أَكْلُهُمَا» اى اتت كل واحدة منهما اكلها، و قيل و جعلنا شأنهما آية لان عيسى ولد من غير اب و امه ولدت من غير متيسس ذكر فكانت الأعجوبة فيهما واحدة، «وَأَوَيْنَاهُمَا» اى جعلنا مأواهما «إِلَىٰ رَبْوَةٍ» قرأ ابن عامر و عاصم ربوة بفتح الراء، و قرأ الباقون ربوة بضم الراء، و هى بيت المقدس، و سميت ربوة لانها اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا، و قيل هى دمشق، و قيل هى مصر، و لو لان قربها على ربي لغرقت تلك القرى، و الربوة النشز من الارض، و فيها خمس لغات، ربوة و ربوة و ربوة و و ربوة و هى البقاع من الارض، و يقال فلان فى ربوة من قومه اى فى نسب و نصاب شريف.

«ذَاتِ قَرَارٍ» اى مستوية بسيطة يمكن الاستقرار عليها، و قيل فيها منازل يستقرون فيها، و قيل القرار مستقر الماء، و معين ماء ظاهر يرى بالعين، و هو مفعول من عانه يعينه اذا ادركه

البصروور آه، و يجوز ان يكون فعيلًا من معن الماء يمعن اذا جرى و كثر فهو معين و كلاء و ممعون جرى فيه الماء، و الماعون من اسماء الماء. اهل تاريخ گفتند مولد عیسی (ع) بعد از ملك اشكانيان بود به پنجاه و يك سال و در آن روزگار مملكت زمين ملوك طوايف را بود و ملك شام قيصر روم را بود و هيردوس الملک بر بنی اسرائیل پادشاه بود از جهت قيصر، و هيردوس از قوم بنی اسرائیل که كتاب دانيال را خوانده بودند شنیده بود که ستاره‌ای بر آید و طلوع آن ستاره نشانست مر فرزندی را که از مادر در وجود آید و در عهد خویش سيّد جهانيان بود و دست وی بالای همگان بود، و بتقدير و اراده اللّٰه تعالی مرده زنده کند و بیمار را شفا دهد و از نهانها خبر دهد، و بعاقبت بآسمان شود. پس چون آن ستاره بر آمد و عیسی از مادر در وجود آمد و خبر بهيردوس رسید هيردوس قصد قتل وی کرد رب العزه ملكی فرستاد بيوسف نجّار که هيردوس قصد قتل عیسی دارد او را و مادر او را از زمين شام بزمين مصر بر، يوسف مریم را و عیسی را بر خر نشانند و روی سوی مصر نهادند اینست که ربّ العزه گفت: «وَأَوْتَيْنَاهُمَا إِلَي رِبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ». دوازده سال در مصر بماندند مادر در آن صحرا و کشت زار خوشه می چید و فرزند می پرورد، آورده‌اند که مریم گهواره عیسی با خود می برد هر جا که میرفت از یک دوش گهواره در آویخته و از دیگر دوش زنبیل که در آن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا عیسی دوازده ساله گشت، وهب منبه گفت: اول اعجوبه‌ای که در مصر بر وی پیدا گشت آن بود که بخانه دهقانی فرو آمده بودند، شبی از شبها دزد در آن رفت و مال دهقان از خزینه وی ببرد دهقان دلتنگ شد و مریم نیز بسبب وی دلتنگ شد، عیسی مادر را گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم؟

گفت از آن که شب دزد آمد و مال دهقان ببرد، عیسی گفت خواهی که من آن دزد را پیدا کنم و مال با خداوند رسانم؟ گفت: نعم یا بنی، نیک می گویی ای پسرک من چنین کن اگر توانی، گفت دهقان را بگوی تا فلان نابینا را و فلان مقعد را بنزدیک من آرد چون آمدند مقعد را گفت تو بر گردن نابینا نشین چون بر نشست نابینا را گفت تو برخیز، گفت من ضعیف تر از آنم که بر تو نام خاست. عیسی گفت چنان که دوش بر خاستی برخیز، آن قوت که ترا دوش بود امروز هنوز هست برخیز، چون بر خاست دست مقعد بر وزن خزینه

رسید که در آن مال بود، عیسی گفت نایبنا بقوت یاری داد و مقعد بچشم بدید و بر گرفت، ایشان هر دو اقرار دادند و او را بر است داشتند و مال با خداوند دادند، دهقان گفت مریم را که این مال یک نیمه بتو دادم، مریم گفت من نخواهم که مرانه برای این آفریده‌اند، گفت بیسرت دادم گفت کار او از آن عظیم ترست و همت او از آن عالی‌تر که بمال دنیا رغبت کند، و آن وقت عیسی دوازده ساله بود، و بعد از آن خبر هلاک هیردوس بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی اللّٰه تعالی از آنجا بشام بازگشتند مریم و عیسی و یوسف نجار بدهی فرو آمدند، نام آن ده ناصره، و بها سمیت النصارى و کان عیسی يتعلم فى السّاعة علم یوم و فى الیوم علم شهر و فى الشّهر علم سنة، فلما تمت له ثلاثون سنة اوحى اللّٰه عزّ و جلّ الیه و بعته الى النّاس، و تمام بیان هذه القصة ذکرناه فیما مضى و اللّٰه اعلم.

النوبة الثالثة

قوله: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» باشارت ارباب معارف و استنباط اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ العزّه در نهاد آدمی آفریده و او را بآن محبوب داشته از دیدن لطائف و یافت حقایق، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم، سدیگر قلب، چهارم نفس، پنجم حس، ششم ارادت، هفتم مشیّت، عقل او را بر شغل دنیا و تدبیر معاش داشت تا از حق باز ماند، علم او را در میدان مباحات کشید با اقران خویش تا در و هدهد تفاخر و تکاثر بماند، دل او را بر مقام دلیری و دلاوری بداشت تا در معارک ابطال بطمع صیت دنیوی چنان بفتنه افتاد که پروای دین و نصرت دینش نبود، نفس خود حجاب مهین است و دشمن دین، اعدی عدوگ نفسک الّتی بین جنبیک، اگر بر وی دست یابی دست ببری و رنه افتادی که هرگز نخیزی اینجا حس شهوت، و ارادت معصیت، و مشیّت فترت، شهوت و معصیت حجاب عامه خلق است، و فترت حجاب خواص حضرتست از راه حقیقت.

بهر چه از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

این حجابها یاد کرد و آن گه بر عقب گفت: «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» با این همه حجاب، که در پیش بنده است او را فرو نگذاریم و ازو غافل نه ایم، بنده را باول آیت بیم داد از قهر و عدل خویش و بآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، و روش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف و آخر رجا، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ، و در میدان رجا بعفو او چشم دار تا هنگامی که گویند ابشر بالجنة. سهل عبد الله تستری گفت: الخوف ذكر و الرجاء اثني و منها تتولد حقائق الايمان، خوف و رجا یکدیگر را جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید، رجا را صفت انوثت داد و خوف را صفت ذکوریت زیرا که غلبه رجا کاهلی و فترت بار آرد و آن صفت اناث است، و غلبه خوف تشمر و تجلّد بار دهد و این صفت ذکورست، و کمال ایمان در بقاء این هر دو معنی نهاده اند چون این دو معنی از منش برخیزد یا امن حاصل آید یا قنوط، و این هر دو صفت کفارست زیرا که امن از عاجزانست و قنوط از لثیمان، و اعتقاد لوم و عجز در الله تعالی داشتن کفر محض است.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ» الآية. ربّ العزه جل جلاله و تقدست اسماؤه منت می نهد بر بندگان که ما بکمال قدرت از آسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار و تلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صد هزاران بدایع و ودایع که درو تعبیه بود از انواع نبات و ثمار و ریاحین بیرون داد چنان که گفت تعالی و تقدس: «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» الآية. مستنبطان طریقت و سالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست بهار عموم، و باطن آیت اشارتست بهار خصوص، و لكل آية ظهر و بطن.

بهار عموم آیات آفاق است، و بهار خصوص آیات انفس، و الله تعالی عز و جلّ يقول: «سُبْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» اگر بهار عموم را ابر بازنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهار عموم را رعد با صوتست بهار خصوص را ناله و حسرتست، اگر بهار عموم را برق با حرقتست، بهار خصوص را نور فراستست، در بهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، در بهار خصوص دیده فکرت بر گمار تا دل بینی، درویشی را دیدند سر فرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سر بردار تا گل بینی، درویش گفت ای جوانمرد سر فرو بر تا دل بینی.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»، نوح را نام یشکر بود لکن از بس که بگریست و در طلب رضاء حق نوحه کرد و زاری وحی آمد از حق جل جلاله که: یا نوح کم تتوح ای نوح تا کی نوحه کنی و چند گریی؟ نوح گفت خداوندا کریمای لطیفای بآن میگیریم تا تو گویی چند گریی، و این خسته روانم را مرهم نهی، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تا جان دارم از شادی و ناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن یتیم از حسرتست و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه ایست دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود، بلکه در بومه بلا تنش گذاشته باشد وزیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که با سید اولین و آخرین و خاتم النبیین اول چه کردند پدر و مادر را از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر شفقت پدران ننشیند، چون بغار حرا آمد گفتند ای محمد خلوتگاهی نیکو ساختی لکن عقبه ای در پیش است، بدر خانه بو جهل میباید شد و در زیر شکنجه شتر میباید نازید، و دندان عزیز خویش فدای سنگ سنگدلان میباید کرد و رخساره را بخون دل خلق میباید زد که بر درگاه ما چنان نازک و نازنین نتوان بود.

جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند

ای محمد از ما میباید ستمد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی، «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ»، همه دست در دامن تو زده و تو بدل بکس التفات ناکرده، بظاهر با خلق آمیخته و بیاطن از خلق مجرد و آزاد گشته، و لسان الحال بنعت التمکین یقول:

بیان بیان الحق انت بیانہ و کلّ معانی الغیب انت لسانہ

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا» قال ابن عطا: أكبر المنازل برکة منزل تسلّم فیہ من هواجس النفس و وساوس الشیطان و مویقات الهوی و تصل فیہ الی محل القریة و منزل القدس و سلامة القلب من الاهواء و البدع و الضلالات و الفتن.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای پیغامبران، پاک خورید و حلال خورید،

«وَاعْمَلُوا صَالِحاً» و کار نیکو کنید، «إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۵۱) که من بکردار شما دانایم.

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» این دین شما است یک دین که جز از آن دین نیست، «وَأَنَا رَبُّكُمْ» و منم خداوند شما «فَاتَّقُونِ» (۵۲) بپرهیزید، «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» گوناگون گروه گروه کردند خویشان را و پاره پاره دین خویش، «زُبْرًا» قصه قصه جوک جوک، «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۵۳) هر جوکی بآنچه در پیش ایشانست و بر دست دارند شادند و پسند می‌دارند.

«فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ» (۵۴) گذار ایشان را تا در آن غرقاب که هستند میباشند تا هنگامی، تا یک چندی.

«أَيَحْسَبُونَ» می‌بندارند ایشان، «أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ» که آنچه فرا می‌فزاییم ایشان را، «مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ» (۵۵) از مال و پسران.

«نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشان را بآن همی شتاییم، «بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (۵۶) نه که ایشان نادانند.

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (۵۷) ایشان که از ترس خداوند خود ترسانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (۵۸) و ایشان که بسخنان خداوند خود می‌گروند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ» (۵۹) و ایشان که با خداوند انباز نیارند.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» و ایشان که میارند و مینمایند و میدهند، آنچه که دادند مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» و دلهای ایشان ترسان «أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۶۰) که آخر با خداوند خویش شوند.

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشانند که به نیکیها می‌شتابند، «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (۶۱). و آن را پیشوایانند.

«وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و بر نهیم بر هیچکس از بار مگر طاقت و توان او، «وَلَدُنَا كِتَابٌ يُنْطَقُ بِالْحَقِّ» و بنزدیک ما است نامه‌ای که براستی گواهی دهد، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۶۲) و بر ایشان ستم نیاید.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» دلهای ایشان در غفلت است ازین سخن که می‌گوئیم، «وَ

لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ» و ایشان را کرده‌است ناکرده کرده آن نیز جز آن. «هُم لَهَا عَامِلُونَ» (۶۳) ایشان آن را کنندگانند ناچار.

«حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ» تا فرا گیریم نازنینان ایشان را بعدایها «إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ» (۶۴) ایشان از آن بانک درگیرند، «لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ» امروز بانک مکنید «إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ» (۶۵) شما را از ما کس نرہاند.

«قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» سخنان ما بر شما می‌خواندند، «فَكَنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنكصُونَ» (۶۶) و شما از پذیرفتن آن باز گشتید بیس.

«مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» سرها بگردن باز نهاده «سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (۶۷) نابکار گفتن را بهم باز می‌نشینید و.

«أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ» در سخن بهتر نیندیشند و بهتر در ننگرند و باندیشه پس آن فرا نشوند، «أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ» (۶۸) یا بایشان خبری آمد که بیدران پیشینان ایشان نیامده بود.

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ» یا بایشان پیغمبری آمد که نشناختند او را، «فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (۶۹) ایشان او را بیگانه دیدند نشناخته.

«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ» یا میگویند که درو دیوانگی است، «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ» نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد، «وَ أَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۷۰) و بیشتر ایشان آند که راستی را دشوار میدارند.

«وَ لَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ» و اگر بر پی پسند ایشان ایستد «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ» تباه گردد آسمان و زمین و هر چه در آن است، «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ» نیست که ما بایشان سخنی آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست و مهتری و بهتری، «فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۷۱) و ایشان از آن روی میگرداندند.

«أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا» یا پندارند که از ایشان جعلی خواهی خواست و مزدی، «فَخَرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ» روزی خداوند تو به از آن، «وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۷۲) و او بهتر روزی رسانان است.

«وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (۷۳) و تو ایشان را میخوانی با راهی راست.

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» و ایشان که ناگرویدگانند برستاخیز، «عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ» (۷۴) از آن راه می‌بگردند.

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ» و اگر ما بر ایشان ببخشائیم و باز بریم گزندی که رسید بایشان، «لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۷۵) بستیهند در افسار گسستن خویش، بر ناپسند بی‌سامان می‌روند.

«وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ» فرا گرفتیم ایشان را بعذاب، «فَمَا اسْتَكَانُوا لِلرِّبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» (۷۶) تن به ندادند و خویشان را به نیوکندند خداوند خویش را و درو نزاریدند.

«حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ» تا آن گه که بگشادیم بر ایشان دری از عذاب سخت، «إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» (۷۷) تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین و خاموش.

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» اوست که شما را آفرید و ساخت شنوائیها و بینائیها و دلها. «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» (۷۸) چون اندک سپاسداری می‌کنید.

«وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و او آنست که بیافرید شما را در زمین از زمین، «وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۷۹) و آخر شما را بر خواهند انگیخت و با او خواهند برد.

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» و او آنست که مرده زنده کند و زنده می‌میراند، «وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و او راست شد آمد شب و روز، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۸۰) در نمی‌یابید.

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» (۸۱) بل که گفتند هم چنان که پدران پیشینیان ایشان گفتند.

«قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا» گفتند آن گه که ما بمیریم و خاک گردیم و و استخوانها بیوسد، «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (۸۲) ما از زمین انگیختنی‌ایم.

«لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ» وعده دادند ما را این، هم ما را و هم پدران ما را پیش، «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۸۳) نیست این مگر افسانه پیشینیان.

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا» بگو کراست زمین و هر که در آن، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۸۴) اگر دانید.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند الله تعالی را، «قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۸۵) بگوی پس پند نپذیرید و در نیابید.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ» بگوی کیست خداوند هفت آسمان، «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۸۶) و خداوند عرش بزرگوار.
«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند الله، «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۸۷) بگوی پس بنپرهیزید از دیگر گفتن با او.

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی آن کیست که بدست اوست داشت و پادشاهی هر چیز، «وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» و بر همه زینهار دارد و کس برو زینهار ندارد، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۸۸) اگر میدانید،

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند ایشان که الله است آن، «قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» (۸۹) بگوی پس شما را چه پر دیو می کنند و بچه فریبند و چه باطل بر شما روا میکنند.

«بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ» و پر دیو نیست و باطل که بایشان راستی آوردیم، «وَأَنَّهُمْ لَكَادِبُونَ» (۹۰) و ایشان دروغزنانند.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» هرگز فرزند نگرفت الله تعالی، «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» و با او هرگز خدایی دگر نبود، «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» که اگر ازین هر دو چیزی بودی بر یکدیگر خاستندی و هر یک با سپاه خود با یک سو جستید. «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و بر یکدیگر برتری جستندی، «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (۹۱) پاکی و بی عیبی الله را از آنچه ایشان او را بآن صفت میکنند.

«عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» دانای نهان آشکار است، «فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۹۲) برتر از آنست و پاک تر از آن که با او انباز بود.

«قُلْ رَبِّ» بگو خداوند من، «إِنَّمَا تُرِيدُنِي مَا يُوعَدُونَ» (۹۳) اگر با من نمایی چون نمایی هنگام آنچه ایشان را بهم افکنی بآن. «رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۹۴) خداوند من پس مرا آن روز در جمله قوم ستمکاران مکن.

«وَأَنَا عَلَىٰ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ» (۹۵) و ما بر باز نمودن با تو که بایشان چه خواهد بود از عذاب تواناییم.

النویة الثانية

قوله: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ» مفسران در معنی این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که این خطاب با مصطفی است و تشریف و تعظیم وی را بلفظ جمع گفت و بر عادت عرب که یکی را گویند: أَيُّهَا الْقَوْمُ كَفُوا عَنَّا اذْكَم. و نظیر این در قرآن و در کلام عرب فراوانست و در ضمن این خطابست که پیغامبران را همه چنین فرمودیم که: «كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً» پاک خورید و کار نیک کنید، ای محمد خطاب با تو همان است بایشان اقتدا کن و راه ایشان رو، و كان النبیّ یاكل من الغنائم.

قول دوم آنست که این خطاب با عیسی است که آیت بذکر وی متصل است و كان یاكل من غزل امّه و هو اطیب الطیبات. قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکر ایشان در مقدمه این آیت رفت، و معنی آنست که: ارسلنا الرّسل و قلنا لهم «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای کلو من الحلال، و کلّ مأكول حلال مستطاب فهو داخل فيه. «وَاعْمَلُوا صَالِحاً» ای اعملوا بطاعة الله و ما یوافق رضاه، و قيل الصّلاح الاستقامة علی ما توجبه الشریعة. «إِنِّي بما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» هذا ترغیب فی فعل الخیر و ترک الشرّ، ای اعلم الجميع فاجازی علیه.

«وَإِنَّ هَذِهِ» بکسر الف و تشدید نون قراءت اهل کوفه است بر معنی استیناف.

ابن عامر، «و ان هذه» بفتح الف و تخفیف نون خواند، و الوجه ان «ان» مخففة من الثقيلة و هی اذا خففت اقتضت ما يتعلّق بها كما تقتضی اذا لم تخفف، و قوله: «هذه» فی موضع نصب لانّها اسم انّ المخففة و ما بعدها جملة هی للخبر، و يجوز ان یکون موضع «هذه» رفعا علی ان تكون مع ما بعدها جملة فی موضع الخبر و اسم انّ مضمّر و هو ضمیر الامر و الشان، و التقدير ان الامر او الشان «هذه اُمّتکم» و تعلق انّ بما يتصل بها علی ما قدّمناه من الوجهین، و يجوز ان تكون انّ صلة، و تقديره «و هذه امتکم»، باقی قراء «و ان» بفتح الف و تشدید نون خوانند، و باین قرائت اضمارست، یعنی: و اعملوا انّ هذه اُمّتکم. و قيل معناه و لانّ هذه اُمّتکم امّة واحدة. «وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» ای لاجل هذه النعمة فاتقون، کذا قال الخلیل و سیبویه و مثل ذلك عندهما قوله تعالی: «وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا» ای لانّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. و كذلك قوله: «لِإِيلافِ قُرَيْشٍ» كأنه قال:

فلعبدوا رب هذا البيت لايلاف قريش. ای ليقابلوا هذه النعمة بالشكر و العبادة للمنع
عليهم بها. اُمَّت اينجا بمعنی دين است و ملّت، معنی آنست، که شما را همان فرمودم که
بيغامبران گذشته را فرمودم، دين شما و ملّت شما يکي و خداوند شما يکي، دين دين
اسلام است و جز ازين دين نيست، «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، و من خداوند شمايم جز
از من خداوند نيست، «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَتَّقُونِ» بپرهيزيد از آن که با من ديگري پرستيد، کلمه
يخرج بها عيسى من عزّ الربوبية. و روا باشد که اُمَّت بمعنی جماعت بود، ای جماعتکم و
جماعة من قبلکم کلّهم عبادي و انا ربّکم، و المعنی آنها ما دامت متوحدة فهي مرضية، فاذا
تفرقت فلا، «فَأَتَّقُونِ» ای خافوني في شقّ العصا و تفریق کلمتکم. آن گه خبر داد از قومي
که دين اسلام بگذاشتند و در دين خویش و در کلمت خویش تفرقت راه دادند «فَتَقَطَّعُوا
أُمَّرَهُمْ» ای قطعوا امر دينهم و فرقوا ما امروا به ان يكون دينا واحدا، «زُبْرًا» ای فرقا
مختلفة، واحدها زبر و هو الفرقة و الطائفة، و قرأ بعض اهل الشام زبرا بفتح الباء جمع
زبرة، و منه زبر الحديد، ای صاروا فرقا كزبر الحديد، ميگويد گروه گروه گشتند هر
گروهی جز از دين اسلام دينی و مذهبی گرفتند، یعنی مشرکان و جهودان و ترسايان، و
محتمل است که اين گروه‌های مختلف احزاب ترسايانند که در کار عيسى مختلف شدند
كقوله: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» تحزبوا على عيسى على ثلاثة اقاويل. و گفته‌اند زبر
جمع زبورست و مراد باين کتب است، یعنی دان کلّ فريق بکتاب غير الكتاب الذي دان به
الآخر، و ذلك ان اليهود اخذوا بالتورية و تركوا الانجيل و القرآن، و كذلك النصارى، و
قيل معناه جعلوا كتبهم قطعا مختلفة آمنوا ببعض و كفروا ببعض و حرفوا البعض، «كُلُّ
حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ» ای بما عندهم من الدين و الكتاب، و قيل بالاموال و الاولاد «فَرِحُونَ»
مسرورون معجبون و المحق واحد.

«فَدَرَّهْمٌ فِي غَمْرَتِهِمْ» هذا كناية عن الخذلان، یعنی دعهم يا محمد في جهالتهم و ضلالتهم
السّاترة وجه الصّواب، و اصله السّتر، و قيل معناه دعهم فيما غمرهم من دنيا هم، «حَتَّى
حِينٍ» حتى يجيء اجلهم، ای ان امهالنا ايّاهم لا ينجيهم.

«أَيُّحَسْبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَيْنَ نُسَارِعِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ»، جزاء على حسن
صنيعهم، بل ليس الامر على ما توهموا، «لَا يَشْعُرُونَ» ان ذلك امتحان و استدراج، و تقدير

الآية، أ يحسبون امدادنا ايّاهم بالمال و البنين مسارعتنا لهم فى الخيرات، سارع و اسرع واحد، ثم ذكر المسارعين فى الخيرات فقال: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» الخشية الخوف مع التعظيم المخشى منه، و الاشفاق الخوف من المكروه، و المعنى ان المؤمنين بما هم عليه من خشية الله خائفون من عقابه. قال الحسن البصرى: المؤمن جمع احسانا و خشية، و المنافق جمع اساءة و امنا.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» اى بكتب الله، «يُؤْمِنُونَ» «وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ» اى لا يدعون معه الها.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» اى يؤدون ما ادوا، كقوله: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» اى اديكم و كقوله: «فَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ» اى ادت، و قيل يعطون ما اعطوا من الصدقات و الزكوات. «وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» خائفة ان لا تقبل منهم لتقصيرهم.

ميگويد صدقات و زكوات مى دهند و اعمال بر مى کنند و دلهاى ايشان ترسان كه نيذيرند از ايشان، از بهر آن كه خود را در آن مقصر دانند و باين معنى خير عايشه است قالت: قلت يا رسول الله «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» هو الذى يزنى و يشرب الخمر و يسرق؟ قال: لا يا بنت الصديق و لكنه الرجل يصوم و يصلّى و يتصدق و يخاف ان لا يقبل منه.

«أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» قيل هو مفعول الوجل، اى وجلة للرجوع الى الله، و قيل قلوبهم وجلة لانهم الى ربهم راجعون، فيرد عملهم و لا يقبل منهم، قال الحسن: لقد ادركت اقواما كان خوفهم على طاعاتهم ان لا تقبل منهم اكثر من خوفكم على معاصيكم ان تعذبوا عليها.

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اى الذين هذه صفاتهم هم الذين يبادرون الى الطاعات و يستكثرون، و هذا خبر ان، «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» اى لاجل الخيرات سابقون الى الجنات، و قيل اللام بمعنى الى اى الى الخيرات سابقون، كقوله: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» اى اوحى اليها.

و كقوله: «لِمَا نُهُوا عَنْهُ» اى الى ما نهوا عنه، قال الكلبي: سبقوا الامم الى الخيرات، و قال ابن عباس: سبقت لهم من الله السعادة فلذلك سارعوا فى الخيرات. و قيل و هم للسعادة سابقون الى الجنة ثم ذكر انه لم يكلف العبد الا ما يسعه فقال: «وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» فمن لم يستطع ان يصلّى قائما فليصل جالسا، و من لم يستطع الصوم فليقطر، و الوسع ما

فی القدرة و هو مصدر وسع نظيره قوله: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». «وَلَدَيْنَا كِتَابٌ»
 يعنى اللوح المحفوظ، «يُنطِقُ بِالْحَقِّ» يبين بالصدق، و المعنى لا تكلف نفسا الا ما اطاعت
 من العمل و قد اثبتنا عمله فى اللوح المحفوظ فهو ينطق به و يبينه، و قيل «وَلَدَيْنَا كِتَابٌ»
 يعنى كتاب اعمال الخلق لا يشهد على احد الا بما عمل. «وَهُمْ لَا يُظَلِّمُونَ» لا ينقص من
 حسناتهم و لا يزداد على سيئاتهم، ثم ذكر الكفار فقال: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ اى قلوب
 الكفار فى غطاء من هذا، اى من هذا الذى وصف به المؤمنون، و قيل من كتاب الحفظه، و
 قيل من القرآن، و قيل من الحق، مفسران گفتند اين آيت متصلست بانچه گفتم: «أ
 يَحْسُبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ» اى ليس الامر كما يحسبون، نه چنانست كه مشركان و بيگانگان
 مى پندارند كه آن مال و پسران كه بايشان ميدهيم بايشان خير خواسته ايم، لكن دلهاى
 ايشان در غفلتست و در نادانى و در پوشش ازين طاعات و اعمال برّ كه اوصاف
 مؤمنانست، روشنايى قرآن در دل ايشان نتافته و از آنچه حفظه بر ايشان مى نويسند غافل
 مانده. آن گه گفت: «وَلَهُمْ أَعْمَالٌ» اى للكفار اعمال خبيثه من المعاصى و الخطايا
 محكومة عليهم. «مِنْ دُونِ ذَلِكَ» اى من دون اعمال المؤمنين التى ذكرها الله فى هذه
 الآيات، «هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» لا بدّ لهم من ان يعملوها فيدخلوا بها النار لما سبقت لهم من
 الشقوة.

مى گوید اين كافران را عملهاست كردنى جز از آن اعمال كه مؤمنانرا ياد كرديم ازين
 خباثت و معاصى كه بر ايشان حكم كرده ايم و در ازل رانده كه ناچار آن كنند و بان
 مستوجب دوزخ شوند، و روا باشد كه «مِنْ دُونِ ذَلِكَ» كنايت نهند از اعمال كفار و بهذا
 قال الزجاج: اخبر الله عز و جل بما سيكون منهم و اعلم أنّهم سيعملون اعمالا تباعد من
 الله عز و جل غير الاعمال التى ذكروا بها. مفسران گفتند: «بَلْ قُلُوبُهُمْ» اين ضمير با
 مؤمنان شود، اى قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة، «وَلَهُمْ» اى و للمؤمنين
 «أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ» يريد بالاول الفرائض و بالثانى النوافل، «هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» و عليها
 مقيمون.

«حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ» اى لا تنقطع اعمالهم السيئة الى ان نأخذ متنعيمهم بالعذاب. قال
 ابن عباس: هو السيف يوم بدر، و قال الضحاك: بالقحط و الجوع حين دعا عليهم رسول

اللَّهُ و قال: اللَّهُمَّ اشدد وطأتك على مضر و اجعلها عليهم سنين كسنى يوسف.
 فابتلاهم اللَّهُ سبع سنين حتى اكلوا الجيف و الكلاب و العظام المحرقة و القدر. «إِذَا هُمْ
 يَجَارُونَ» يَضْجُونَ و يَجْزَعُونَ و يستغيثون و اصل الجوار رفع الصوت بالتضرع.
 «لَا تَجَارُوا» اى يقال لهم لا تجاروا، «الْيَوْمَ» اى لا تتضرعوا و هذا يأس لهم من النجاة
 لا نهى، «إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ» اى انكم من عذاب الله لا تمنعون، و قيل «إِنَّكُمْ مِنَّا» اى
 من جهننا. «لَا تُنْصَرُونَ» بقبول التوبة.
 «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» يعنى القرآن، «فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكَصُونَ» ترجعون
 قهقرى، تتأخرون عن الايمان.

«مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» و اختلفوا فى هذه الكناية فظاهر الاقويل انها تعود الى البيت الحرام كناية
 عن غير مذكور، «مُسْتَكْبِرِينَ» اى متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون
 نحن اهل حرم الله و جيران بيته فلا يظهر علينا احد و لا نخاف احدا فياأمنون فيه و سائر
 الناس فى الخوف، هذا قول ابن عباس و مجاهد و جماعة، و قيل «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» اى
 بالقرآن فلم يؤمنوا به، يعنى بحضرهم عند قراءته استكبار «سامراً» نصب على الحال يعنى
 يسمرون بالليل فى مجالسهم حول البيت، و حدّ سامرا و هو بمعنى السمار لانه وضع
 موضع الوقت اراد «تَهْجُرُونَ» ليلا و قيل و حدّ سامرا كقوله: «يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» قرأ نافع
 «تهجرون» بضم التاء و كسر الجيم من الإهجار و هو الافحاش اى يفحشون القول، و ذكر
 انهم كانوا يسبون النبى و اصحابه، و قرأ الآخرون تَهْجُرُونَ بفتح التاء و ضم الجيم، اى
 تعرضون عن النبى و عن الايمان و عن القرآن و ترفضونها، و قيل من الهجر و هو القول
 القبيح يقال هجر يهجر هجرا اذا مال عن الحق، و قيل تهدون، و تقولون ما لا تعلمون من
 قولهم، هجر الرجل فى منامه، اى هذى.

«أَمْ لَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ» يعنى أ فلم يتفكروا فى القرآن فينظروا فى لفظه و نظمه و معانيه و
 كثرة فوائده و سلامته عن التناقض و الاختلاف فيستدلوا انه من عند الله.
 «أَمْ جَاءَهُمْ» امر بديع عجيب، «لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوْلِيْنَ» يعنى انزال الكتاب و ارسال
 الرسول.

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ» بالصدق و الامانة قبل اظهار الدعوة فيورث ذلك تهمة فى حاله و

ریبه فی امره، «فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» ای فلذلک انکروه فلم یؤمنوا به. «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ» ای جنون. «بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ» ای لیس الامر کما یقولون، جاء هم الرسول بالحق من عند الله، «وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ». معنی آنست که این کافران خود هیچ تفکر نکنند درین قرآن در اعجاز لفظ و حسن نظم و معانی فراوان و فواید بی‌کران، از تناقض آزاد و از اختلاف پاک، تا بدانند که کلام خداست و نامه او براستی و رسول آورده بدرستی، یا نه که این پیغامبر که بایشان آمد چیزی بدیع است و کاری غریب که بر پیشینیان و گذشتگان ایشان نیامده و نبوده، و خود می‌دانند و اقرار می‌دهند که پیشینیان ایشان را پیغامبر و کتاب فرستادیم، یا نه که ایشان این رسول را پیش از اظهار دعوت بصدق و امانت نشناخته‌اند و در وقتی تهمت‌ی یا ریبتی دیده‌اند تا آن خود را عذری سازند بانکار و تکذیب وی که میکنند، یا نه که می‌گویند این محمد دیوانه است که سخن دیوانگان می‌گوید سخنان بیهوده نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست و ایشان را هیچ عذر نیست و آنچه رسول آورد بایشان جز حق و صدق نیست، اما ایشان را حق دشوار آید و شنیدن حق نتوانند.

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ» قال مقاتل و السّدی و جماعة: الحقّ هو الله عز و جل و المعنی لو عمل الرب تعالی و تقدس بهوی المشرکین و اجرى على التّدبیر مشیتهم فترک الحقّ الذی هم له کارهون. «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» لا یشارهم الباطل على الحقّ فهلك الخلق اجمعون. و قيل المراد بالحقّ القرآن، یعنی لو نزل القرآن بما یحبّون من جعل الشریک و الولد على ما یعتقدونه، «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»، و ذلك انها خلقت دالّة على توحید الله عز و جل و لو كان القرآن على مرادهم لكان یدعوا الى الشرك و ذلك یؤدی الى فساد ادلّة التوحید. «وَمَنْ فِيهِنَّ» لانّهم حیثنذ یشرکون بالله عز و جل. «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ» قال ابن عباس: بما فيه فخرهم و شرفهم، یعنی القرآن کقوله: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ» ای شرفکم، «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» ای شرف لک و لقومک. «فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ» ای عن شرفهم، «مُعْرِضُونَ»، و قيل معناه «بِذِكْرِهِمْ» ای بالذکر الذی فيه حظهم لو اتبعوه، فهم عن ذکرهم ای عن القرآن، «مُعْرِضُونَ».

«أَمْ تَسْأَلُهُمْ» یعنی ام یظنون أنّک یا محمد تسألهم على ما جئتهم به، «خَرَجًا» جعلاً و

اجرا فيعرضوا عنك كذلك. «فَخَرَّاجُ رَبِّكَ» اى فطاء ربك «خَيْرٌ» مما فى ايديهم، «وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» اى ادمهم عطاء، قرأ حمزة و الكسائى خراجا فخراج ربك، كلاهما بالالف، و قرأ ابن عامر كلاهما بغير الف، و قرأ الباقر خراجا بغير الف فخراج بالالف و الخرج و الخراج ما يخرج من ربيع ما يقاسيه، و قيل الخرج الجعل، و الخراج العطاء.

«وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و هو الاسلام اى ان الذى تدعوا اليه صراط مستقيم. من سلكه اذاه الى مقصده.

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» اى لا يصدقون بالبعث و الحساب. «عَنِ الصِّرَاطِ» اى عن دين الحق، «لَتَنَاجِبُونَ» عادلون مائلون، يقال نكب عن الشىء اذا عدل عنه، «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ» اى قحط و جدوبة، «لَلَجَّوْا» تبادوا، «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» و لم ينزعوا عنه، و قيل معناه لو رددناهم عن طريق النار الى الدنيا للَجَّوْا فى طغيانهم يعمهون. كقولهم: «وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ».

«وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ» و ذلك

ان النبى دعا على قريش ان يجعل عليهم سنين كسنى يوسف، فاصابهم القحط، فجاء ابو سفيان الى النبى فقال انشدك الله و الرحم الست تزعم انك بعثت رحمة للعالمين؟ فقال بلى، قال قد قتلت الآباء بالسيف و و الأبناء بالجوع فادع الله ان يكشف عنا هذا القحط، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه الآية.

«فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْتَضِرُونَ» اى لم يتضرعوا الى ربهم بل مضوا على تمردهم.

«حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ» قال ابن عباس: يعنى القتل يوم بدر، و قيل هو الموت، و قيل هو العذاب فى القيامة، «إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» آيسون من كل خير.

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ» اى الاسماع، «وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» لتسمعوا و تبصروا و تعقلوا. «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» فتوحدونه فتستيقنون بأنه واحد.

«وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» اى صير بعضكم ذرية بعض، «وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» اى تجمعون للحساب و الجزاء.

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» اى يحيى الموتى للبعث، و يميت الاحياء فى الدنيا، «وَلَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» اى تدبير الليل و النهار فى الزيادة و النقصان. و قيل جعلهما

مختلفین یتعاقبان و یختلفان فی السواد و البیاض، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ما ترون من صنعہ فتعتبروا، أ فلا تعقلون أنه لا یقدر علی ذلك الا الله عز و جل.

«بَلْ قَالُوا» ای قالت قریش، «مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» ای مثل من كان قبلهم من المكذبین بالبعث، قالوا یعنی علی طریق الانكار و التعجب، «أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا» خالیة عن اللحوم و العروق و الاعصاب بالیة، «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» مخرجون من قبورنا احیاء، قرأ ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و حمزة ء إذا أ أنا بالاستفهام فیهما، و قرأ نافع و الکسائی و یعقوب ء اذا بالاستفهام أ إنا بالخبر، و قرأ ابن عامر بضدھم «أِذَا كُنَّا تُرَابًا» بالخیر «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» بالاستفهام.

«لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ» هذا الوعد، و وعد «آبَاؤُنَا» ای وعدهم قوم ذکروا ان لله رسلا ای قیل لنا و لآبائنا هذا الحدیث من قبل مجیئک و لم یکن من ذلك شیء، «إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» ای ما هذا الذی تخوفنا به الا ما سطره الاولون فی کتیبهم ممّا لا حقیقة له.

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ» ای قل یا محمد مجیبا لمنکرى البعث «لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا» من الخلق، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» خالقها و مالکها.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» و لا بد لهم من ذلك لانهم یقرّون أنّها مخلوقة. معنی آنست که مشرکان مکة چون بر طریق انکار و تعجب گفتند. «أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا» بعث و نشور را منکر شدند فرمان آمد که یا محمد ایشان را جواب ده که این زمین و هر که در آن کراست و ملک و ملک کیست؟ مصرف و مدبر آن کیست؟ اگر می دانید که مملوک کیست بگوئید مالک آن کیست؟ چون می دانید کی مخلوق است بگوئید خالق آن کیست؟ یا محمد و ناچار که ایشان گویند خدایراست ملک و ملک زمین و هر چه در آنست که ایشان بمخلوقی و مملوکی همه مقرند، چون ایشان چنین گویند و اقرار دهند تو بگو «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» فتعلموا ان من قدر علی خلق الارض و من فیها ابتداء یقدر علی احیاءهم بعد الموت، چرا در نیابید و پند نپذیرید و دلیل نگیرید که آن خداوند که باوّل قادر بود بآفرینش خلق باخر قادرست که باز آفریند و بر انگیزد.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ». در حرف اوّل خلاف نیست که لله بی الف است. اما در حرف دوم و سوم خلافت قراءت ابو عمرو و یعقوب

سيقولون الله أ فلا تتقون، سيقولون الله قل فأنى تسحرون»، هر دو حرف بالف خوانند جوابا على معنى و اللفظ و هو ظاهر، باقى لله خوانند همجون حرف اول جوابا على المعنى دون اللفظ كقول القائل للرجل: من مولاك؟ فيقول لفلان. اى انا لفلان و هو مولاى. «قُلْ أ فلا تتقُونَ» يعنى أ فلا تتقون عقباه على انكار البعث و النشور، على اضافة الشريك و الولد اليه سبحانه.

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» الملكوت الملك، و التاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة، و الرهبوت من الرهبة، «وَهُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ» اى يعقد الايمان لمن شاء و لا ينقض امانه و لا يعقد عليه الامان، يعنى يؤمن من يشاء و لا يؤمن من اخافه الله و منه قوله عز و جل: «وَ إِنِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» اى آمنه، و قيل يمتنع هو من السوء من يشاء و لا يمتنع منه من اراده بسوء. «إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اجيبوا ان كنتم تعلمون.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» يعنى كيف تخدعون و تصرفون عن توحيدہ و طاعته، و قيل كيف يخيل اليكم ما ليس له اصل و لا حقيقة، و السحر تخييل ما ليس له اصل. «بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ» اى جئناهم بالحق الصدق، «وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فيما يدعونہ من الشريك و الولد.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَدٍ» اى ما اتخذ الله ولدا، و من هاهنا زائدة، و أما قال ذلك لان بعض المشركين كانوا يقولون الملائكة بنات الله، و بعض اليهود قالوا عزيز بن الله، و بعض النصارى قالوا المسيح ابن الله، و بعضهم قالوا اتخذ المسيح ابنا فيبين الله تعالى انه لم يتخذ ولدا لا من جهة الاستيلاء و لا من جهة الاضافة. «وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» اى لم يشرك فى الهيته احدا، «إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» قوله: «إِذَا» كناية عن ضمير طويل، يعنى و لو اتخذ ولدا و كان معه اله، «لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اى لانفرد كل اله بخلقه و لم يرض ان يشاركه فيه غيره و لوقع التنازع و هو نظير قوله: «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» اى لم ينتظم امرهما كما لم ينتظم امر ملك فيه ملكان قاهران. «وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اى طلب بعضهم مغالبة بعض كفعل ملوك الدنيا فيما بينهم، و قيل لعلا القوى منهم على الضعيف بالقهر و الغلبة و لا ينبغي للمقهور ان يكون لها، ثم نزه نفسه فقال: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَصِفُونَ» ای تقدّس من ان يكون له شريك او ان يتخذ ولدا «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» ای
 يعلم ما سيكون و ما هو كائن حاضر، و هو معنى الشهادة يقال شهد اذا حضر، قرأ اهل
 مدينة و الكوفة غير حفص، عالم الغيب برفع الميم على الابتداء، و قرأ الآخرون بجرها
 على نعت الله في سبحان الله «فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ای تعظم عن ان يكون له شريك او
 نظير.

«قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِينِي مَا يُوعَدُونَ» هذا شرط و جوابه، «فَلَا تَجْعَلْنِي»، و قد اعترض النداء
 بين الشرط و الجواب، و المعنى قل يا محمد ان ترني في هؤلاء الكفار ما تعدهم من
 العذاب، فاجعني خارجا منه و نجني من سخطك و عذابك، «وَ إِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ» هذا
 اخبار من الله عزّ و جل عن انزال العذاب الذي اوعدهم به في حياة نبيّه و اخبار عن
 قدرته على ذلك، و قد حقق هذا الخبر يوم بدر، و ارى ذلك رسوله (ص)، و قيل المعنى
 «وَ إِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ» في حياتك او نعاقيهم بعد وفاتك، «لَقَادِرُونَ» فحذف.

النوبة الثالثة

قوله: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» ابراهيم خليل را عليه السلام دو فرزند بود كه سلاله نبوت بودند
 يكي اسحاق پدر عبرانيان، ديگر اسماعيل پدر عرب، از اسحاق عليه السلام پيغامبران
 آمدند هزاران، و از اسماعيل عليه السلام يك پيغامبر آمد محمد عربي (ص) آن قوّت
 نبوت كه در نهاد اسحاق تعبيه بود بهزاران پيغامبر قسمت كردند هر يكي را از آن جزوی
 نصيب آمد، باز قوّت نبوت و كمال رسالت كه در نهاد اسماعيل تعبيه بود همه بمصطفى
 عربي دادند لا جرم بر همه افزون آمد و قوّت جمله انبياء در وی موجود آمد تا با وی
 گفتند: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» ای همه اخلاق پيغامبران در تو جمع آمده و بهمه اوصاف حميده
 ستوده، هر پيغامبری را بخصلي نواختند و از حضرت ذو الجلال او را تحفه ای فرستادند
 كه بدان مخصوص گشت، باز محمد عربي و مصطفى هاشمی كه طراز كسوت وجود بود
 در صدف شرف بود او را بهمه بر گذاشتند، و بصفات همگان بنگاشتند، چنان كه ابن
 عباس گفت: انّ الله تعالى اعطى محمد خلق آدم و معرفة شيث و شجاعة نوح و وفاء
 ابراهيم و رضاء اسحاق و قوة يعقوب و حسن يوسف و شدة موسى و وقار الياس و صبر
 ايوب و طاعة يونس و صوت داود و فصاحت صالح و زهد يحيى و عصمة عيسى و حب

دانیال و جهاد یوشع.

علی القطع و التحقیق. میدان که از جمله موجودات که بحکم کن بصحراء فیکون آمدند هیچ ذات را آن کمال و هیچ صفات را آن جلال نیامد که ذات احمد و صفات محمد را آمد، آدم صفی هر چند عزیز و مکرم بود و بتخصیص قربت مخصوص و مقرب بود، لکن او را عتاب از پیش آمد و عقوبت از عقب نخست گفت «وَعَصَى آدَمُ» پس گفت: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» باز مصطفی را عفو از پیش آمد و عتاب از عقب: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» پس گفت: «لَمْ أَذْنَبْ لَهُمْ» میان این و آن دورست و آن کس که بدین بصر ندارد معذورست. اگر ابراهیم را قوت یقین بود تا جبرئیل را گفت: «اما الیک فلا» یقین مصطفی از یقین ابراهیم تمامتر بود که می گفت: «لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب» یعنی جبرئیل «و لا نبی مرسل» یعنی ابراهیم. و سلیمان را ملک دنیا داد مصطفی را ملک قیامت داد، می گوید: «لواء الحمد بیدی و لا فخر»

و اگر با موسی کرامت کرد تا قوم او بدریا بگذشتند و دامن ایشان تر نگشت، با مصطفی کرامت کرد تا امت او بدوزخ بگذرند و دامن ایشان خشک نگردد. و اگر عیسی را با آسمان چهارم بردند مصطفی را «بقاب قوسین او ادنی» بردند، این همه معانی و معالی و فضائل و شمائل در ذات مطهر مصطفی جمع کرد آن گه با وی این خطاب کرد «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» قوله: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» از روی اشارت میگوید دین اسلام دینی یگانه و شما امتی یگانه و من خداوند شما خداوند یگانه، بپرهیزید از خشم من که دینی دیگر گزینید و خدایی دیگر گیرید، این اسلام که هست جبار صفت است جبار همّتی باید تا جمال اسلام بر وی اقبال کند و جبار همّت آنست که سر بدنیا و عقبی فرو نیارد، خلیل را گفتند: یا خلیل اسلم. اسلام را باش و با اسلام در ساز گفت: اسلام جبار صفت است متعلقان را بخود راه ندهد از بند علاقت بیرون آیم، مال بهممان داد و فرزند بقریان، و نفس خود باتش سوزان، آن گه گفت: «أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» اکنون که از همه برگشتم ترا گشتم تا از همه بازماندم و ترا ماندم، «أُحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِ سُرْعِ لُهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ» این خواجهگان دنیا دار نفس پرور خلق پرست رداء تکبر بر دوش نهاده و مست شهوت گشته چه پندارند که دنیا ایشان را کرامتی است یا کثرت مال

و فرزند ایشان را سعادت‌ی است کلا و لَمَّا، خبر ندارند که طلیعه لشکر نعمت که در رسد همه درگاه بیگانگان طلبد، علم شقاوت با خود میبرد و داغ بیگانگی می‌نهد. باز طلیعت لشکر محنت که در رسد همه زاویه عزیزان طلبد گرد سرای دوستان گردد، از بهر آنکه محنت و محبت بشکل هر دو چون همدن، همبر و همسر بنقطه سر زیر آن را تمییز کرده‌اند و نه بشکل و صورت از یکدیگر جدا نه‌اند، فرعون مدبر را چهار صد سال ملک و عافیت و نعمت دنیا داد و در آن با وی مضایقه‌ای نرفت، لکن اگر ساعتی درد و سوز موسی خواستی بوی ندادی که سزای جمال آن درد نبود، و اگر تقدیرا در آن ساعت که اره بر فرق زکریا بود کسی از وی پرسیدی که چه خواهی؟ از ذرات و اجزای وی نعره عشق روان گشتی و گفتی آن خواهم که تا ابد بر فرق ما همی‌رانند. در خبرست که من احبنا فلیلبس للبلاء تجفأفا فان البلاء اسرع الی محبينا من السبیل الی قرار.

تازیم بندگی بند قباء تو کنم وین سلامت همه در کار بلاء تو کنم

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» تا آنجا که گفت: «أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» عاقل که در معنی این آیات تأمل کند داند که مطیع بر طاعت خویش ترسان ترست از عاصی بر معصیت خویش. و چنان که عاصی را حاجتست بستر او. مطیع را هم حاجتست بستر او، و حق تعالی چنین می‌گوید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» ای مؤمنان شما که مطیعانید و شما که عاصیانید همه بنعت تضرع بدرگاه ما باز آئید و بر حالت افتقار و انکسار از ما آمرزش خواهید تا شما را در پرده رحمت خود ببوشیم. عجب آید مرا از آن قراء تهی مغز که شبی دو رکعت نماز کند روز دیگر گره خویشتن بینی بر پیشانی افکنده و منت هستی خویش بر آسمان و زمین نهد و ذرات وجود با وی میگوید سلیم‌دلا که تویی اینجا از کعبه بت خانه میسازند و از عابد هفتصد هزار ساله لعین ابد می‌آورند و بلعم باعور را که اسم اعظم دانست و دعای مستجاب داشت بر طویله سگان می‌بندند، و تو یک شب دو رکعت نماز گزاردی روز دیگر خواهی که عالم از حدیث نماز تو پر شود، ای مسکین! مرد محقق شرق و غرب پر از سجده اخلاص کند آن گه همه باب بی‌نیازی فرو گذارد و با دو دست تهی بسر کوی شفاعت محمد مصطفی باز گردد و گوید: یا أَيُّهَا

الْعَزِيزُ مَسْنًا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ.

پیر طریقت گفت: الهی آدمم با دو دست تهی، بسوختم بر امید روز بهی، چه بود اگر از فضل خود بر این خسته دلم مرهم نهی.

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» شاهراه دین را بدایتی و نهایتی: بدایت اهل شریعت راست، و نهایت ارباب حقیقت را، عمل اهل شریعت خدمت است بر شریعت، صفت ارباب حقیقت غربتست بر مشاهدت، قاعده اعمال شریعت بر سهولت نهادند مصطفی گفت: بعثت بالحنيفية السهلة السمحة.

مستضعفانند و اهل رخص طاقت بار گران ندارند. ربّ العزه در شرع رخصتها از بهر ایشان نهاد و بار گران از ایشان فرو نهاد گفت: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» همانست که گفت: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» اما روش ارباب حقیقت بر ریاضت و صعوبت نهاد و با ایشان خطاب رفت که: «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ».

پیر طریقت را از حقیقت تصوف پرسیدند، گفت: ما هو الّا بذل الروح فلا تشتغل بترهات المدّعين. و قال الجريري: لم يكلف الله العباد معرفة على قدره و أنّما كلفهم على مقدارهم. فقال «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و لو كلفهم على قدره لجهلوه و ما عرفوه لانه لا يعرف قدره سواه و لا يعرفه على الحقيقة غيره الله جلّ جلاله. خلق را بمعرفت خویش بر قدر طاعت و اندازه استطاعت ایشان تکلیف کرد نه بر قدر جلال و عزت خویش، هر کسی بر قدر خویش او را تواند شناخت، و چنان که اوست خود داند و خود را خود شناسد، قال

الله تعالى: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا»

و قال علی (ع): یا من لا يعلم احد من خلقه كيف هو غيره.

اگر ذره ای از آن معرفت حقیقت که او را بخود است بر خلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم موحد گردند همه زانرا کمر عشق دین گردد، همه خارهای عالم ریاحین شود.

خاکها مشک و عبیر شود، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد.

گر یک نظرت چنان که هستی نگری نه بت مانند نه بت پرست و نه پری

الهی وصف تو نه کار زیانست، عبارت از حقیقت یافت تو بهتانست، با صولت وصال دل و دیدار را چه توان است.

حسن تو فزونست زینبایی من راز تو برونست ز دانایی من

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» بدیشان پاسخ ده بهر چه آن نیکوتر، «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (۹۶) ما دانائیم آنچه ایشان گویند.
«وَقُلْ رَبِّ و بگوی خداوند من، «أَعُوذُ بِكَ» فریاد خواهم بتو.
«مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (۹۷) از بد در انداختن دیوان.
«وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (۹۸) و فریاد خواهم بتو خداوند من که هیچ با من باشند.

«حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» تا آن گه که مرگ بیکی آید از ایشان، «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (۹۹) گوید خداوند من مرا باز گذارید.
«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» تا مگر که من کردار نیک کنم، «فِيمَا تَرَكْتُ» از آن کردارهای نیک که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام، «كَلَّا» بودن این را روی نیست، «إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» براستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت.
«وَمِنْ ورائِهِمْ بَرْزَخٌ» و پیش ایشان با گور است و درنک در آن، «إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۱۰۰) تا آن روز که ایشان را بر انگیزانند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ» آن گه که در صور دمند، «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» میان خلق آن روز هیچ نژاد نه «وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۱۰۱) و نه یکدیگر را پرسند هیچ.
«فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ» هر کرا گران آید ترازوی وی «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۰۲) ایشان آند که جاوید پیروز آمدگانند.

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» و هر کرا سبک آید ترازوی او «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» ایشان آند که از خویشتن درماندند، «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۱۰۳) در دوزخند جاویدان.
«تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» و افروزد آتش رویهای ایشان را، «وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ» (۱۰۴) و

ایشان در آن تباه رویانند.

«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» ایشان را گویند نه سخنان و پیغامهای من بر شما میخواندند؟ «فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» (۱۰۵) و شما آن را بدروغ می داشتید.

«قَالُوا رَبَّنَا» گویند خداوند ما، «عَلَّيْنَا شِقْوَتُنَا» زور کرد بر ما بیش شد بدبخت بودن ما، «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (۱۰۶) و قومی بودیم گمراهان «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا» خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر «فَإِن عُدْنَا فَنَا ظَالِمُونَ» (۱۰۷) اگر باز گردیم ستمکار مائیم، «قَالَ اخْسَوْا فِيهَا» گوید دور شوید و خاموش درین سرای، «وَلَا تُكَلِّمُونِ» (۱۰۸) هیچ سخن مگویید با من.

«إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي» که گروهی بودند از رهیگان من، «يَقُولُونَ رَبَّنَا» میگفتند خداوند ما، «آمَنَّا فَآغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» بگرویدیم بیامرز ما را و ببخشای ما را، «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۰۹) که تو بهتر بخشاینده گانی.

«فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا» پس شما ایشان را افسوس گرفتید، «حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي» تا فراموش کردند بر شما یاد من، «وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (۱۱۰) و شما از ایشان می خندیدید «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا» امروز من ایشان را پاداش دادم پیداش آنکه صبر می کردند، «أَتَهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۱۱۱) ایشان امروز رستگارانند.

«قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ» گوید ایشان را این بودن شما در دنیا خود چند بود؟ «عَدَدَ سِنِينَ» (۱۱۲) بر شمار سالها؟

«قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» گویند روزی یا بعض روزی، «فَسَأَلِ الْعَادِيْنَ» (۱۱۳) از فریشتگان پرس که شمار گیران تواند.

«قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» گوید آنچه بودید جز اندکی نبودید، «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱۱۴) چون نیک بودی شما را اگر شمار دانستید.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» می پنداشتید که ما شما را بیبازیگری آفریدیم، «وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۱۱۵) می پنداشتید که شما با ما نخواهید آمد.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» چون برترست الله آن خدای که پادشاه است براستی و سزا، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نیست خدایی جز زو، «رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (۱۱۶) خداوند عرش کریم

بزرگوار نیکو.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و هر که خدای دیگر خواند با الله، «لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» که در آن او را نه عذرست و نه حجت، «فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» شمار او بنزدیک خداوند او، «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (۱۱۷) که ناگرویدگان هرگز نیک نیابند. «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ» و بگوی خداوند من بیامرز، «وَأَرْحَمُ» و ببخشای، «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۱۸) و تو بهتر بخشایندگانی.

الثبوة الثانية

قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای ادفع بالخصلة التي هي احسن الخصال و هي الحلم و الصفح و الاغضاء عن جهلهم، و الصبر على اذاهم، و قوله: «السَّيِّئَةَ» یعنی اذا هم اياك و تكذيبهم لك. نزول این آیت پیش از آن بود که فرمان آمد بقتال، رب العزّه مصطفی را بعبو و صفح فرمود گفت آن سخن بدو کرد بد ایشان را بحلم و صفح خویش دفع و بر اذی و تکذیب ایشان صبر کن، «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، و بر وی نیکو از ایشان فرا بر، پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال. و گفته اند معنی آنست که عظم برفق و لین و لا تعظم بشدة و عنف. ای محمد ایشان را که دعوت کنی و پند دهی برفق و لطف و آسانی دعوت کن و پند ده نه بسختی و درشتی چنان که جایی دیگر گفت: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» الآية. و موسی کلیم را در دعوت فرعون همین فرمود: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيْنًا»، و قِيلَ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، لا اله الا الله، و السيئة، الشرك. «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» ای يقولون من الشرك، فنجزيهم ما يستحقون.

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ» ای استجیر بک و امتنع بعزّتک، «مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» قال ابن عباس: ای من نزعاتهم، و نزع الشيطان وسوسته. حتی يشغل عن امر الله عز و جل. و قال مجاهد: همزات الشياطين نفخهم و نفثهم، و اصل الهمز شدة الدفع، یعنی دفعهم بالاغواء الى المعاصی. همزات الشياطين آنست که بدھا و معصيتها در پیش بنده افکنند و او را با معاصی دهند و بآن مشغول دارند تا از کار خدا و طاعت داری وی باز ماند، و قال الحسن: معناه اعوذ بک من الجنون.

روی عن رجل من اهل بيت رسول الله (ص) قال: قام رسول الله الى صلاة الليل فهلّل

ثلاثاً فكَبَّرَ ثلاثاً و قال اعوذُ بالله من الشيطان الرجيم من همزه و نفثه و نفخه، قال: فسألتُه من الغد عن همزه، فقال: هو الموتة، قلت ما الموتة؟ قال الموتة اخذ الشيطان للانسان يشير به الى ان يفعل فعلاً يحدث عنده الجنون، و سألتُه عن نفثه، فقال: انه الشعر، و عن نفخه، فقال انه الكبير.

«وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» فى شىء من امورى و أنّما ذكر الحضور لانّ الشيطان اذا حضر ابن آدم يوسوسه و يجلب اليه شراً فى دينه و دنياه.

«حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» اى وقت الموت و انقضاء اجله. اين آيت متصلست بايت پيش، و التقدير: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، و قيل بل قلوبهم فى غمرة من هذا حتى اذا جاء احدهم الموت، و قيل التأويل لا نريك ما نعدهم بل نملهم حتى اذا جاء احدهم الموت. كقوله عز و جل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»، معنى آنست كه يا محمد ما تواناييم كه با تو نمائيم كه بايشان چه خواهد بود از عذاب لكن مى نمائيم و حرمت ترا فرامى گذاريم تا آن روز كه مرگى آيد بايشان. «قال رَبِّ ارْجِعُونِ» اى اذا عاين احدهم الآخرة قبل ان يذوق الموت ادركنه الندامة على التقصير، و قال تحسراً على ما فاته، ربّ ارددنى الى الدنيا. معنى آنست كه چون يكي از ايشان مخائل مرگ بر وى پيدا شود و آخرت او را عيان گردد، پشيمانى بوى اندر آيد و بر گذشته تحسر خورد و گويد.

خداوند من مرا با دنيا فرست تا كار نيك كنم. «ارْجِعُونِ» بلفظ جمع گفت بر عادت عرب كه با يكي خطاب جمع كنند بر وجه تعظيم، چنان كه ربّ العزه گفت: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ» «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» و نظير اين در قرآن فراوانست و روا باشد كه «ارْجِعُونِ» خطاب با فرشتگان بود كه قبض روح وى مى كنند، يعنى كه اول خداى را خواند و بوى استعانت كند و گويد: «رَبِّ» اى خداوند من، آن گه خطاب با فرشتگان گرداند گويد: «ارجعون الى الدنيا».

روى اذا عاين المؤمن الملائكة قالوا له نرجعك الى الدنيا؟ فيقول الى دار الهموم و الأحزان لا بل قدما الى الله، و اما الكافر فيقول رَبِّ ارْجِعُونِ.

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً» اى اقول لا اله الا الله و اعمل بطاعة الله، «فِيمَا تَرَكْتُ» من طاعة

اللَّهُ حين كنت في الدنيا، «كُلًّا» كلمة ردع و زجر اى لا يرجع اليها و لا يكون ذلك، «إِنَّهَا» يعنى سؤاله الرجعة، «كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» و لا ينالها، و قيل «إِنَّهَا كَلِمَةٌ» يعنى قوله: «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» اى هو شىء لا حقيقة له لو ردّ، كقوله: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». «وَمِنْ وَرَائِهِمْ» يعنى امامهم، «بِرِزْحٍ» البرزخ، الحاجز ما بين الدنيا و الآخرة، و هو المكث في القبر، و البرزخ في سورة الفرقان هو ما يحجز بين العذاب و الملح في البحر، سمّاه في موضع آخر حاجزا في قوله: «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا»، و في الخبر. «انّ الوسوسة برازخ الايمان».

اى هو عارض بين الكفر و الايمان، و قيل «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» اى و من بعد موتهم حاجز بينهم و بين الرجوع الى الدنيا الى يوم البعث.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» اختلفوا في هذه النفخة، فقال ابن عباس: هى النفخة الاولى، نفخ في الصور فصعق من في السماوات و من في الارض. «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَ أَقْبَلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، و قال ابن مسعود: هى النفخة الثانية، قال يؤخذ بيد العبد او الامة يوم القيامة فينصب على رؤس الاولين و الآخرين ثم ينادى مناد هذا فلان بن فلان فمن كان له قبله حق فليات الى حقه فيفرح المرء ان يكون له الحق على والده او ولده او زوجته او اخيه فيأخذه منه، ثم قرأ ابن مسعود «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ». گفته اند اينجا اضمارست يعنى لا انساب بينهم تنفع. ميان ايشان هيچ نسب نماند كه بكار آيد ايشان را و سود دارد، و بر وفق اين معنى روايت كردند از حسن قال: اما و اللّٰه انّ انسابهم لقائمة بينهم، بدليل قوله: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» و لكن لا ينتفعون بها و لا يتعاطفون، و هو المقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صار كان الانساب قد ذهبت، و كذلك معنى قوله صلى الله عليه و سلم: «كل سبب و نسب ينقطع الا سببى و نسبى»

اى لا ينفع يوم القيمة سبب و لا نسب الا سببه و نسبه و هو الايمان و القرآن. و قيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحياء لا يتساءلون فى حين الفزع و يتساءلون فى حين الامن، و معنى يومئذ اى فى ذلك الوقت. قال الزجاج: انّ يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة، و فيه ازمته و احوال، و انما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نعمل كذا و كذا، ليس تريد

به یومک، آنما ترید نحن فی هذا الزمان فیوم یقع للقطعة من الزمان، معنی آیت آنست که روز رستاخیز چون در صور دمنند بوقت هیبت و سیاست و هنگام فرغ، میان خلق هیچ نسب نماند که ایشان را بکار آید و هیچ با یکدیگر تفاخر در نسب نکنند چنان که در دنیا می کردند و هیچ از احوال یکدیگر نپرسند چنان که در دنیا می پرسیدند، هر کس بخود در مانده و بخود مشغول گشته.

«فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ» فی الکلام اختصار، یعنی موازین عمله الصالح، و آنما خرج الموازین جمعا لان من ارید به الجماعة و لهذا قال تعالی: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰلِحُونَ.»
«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» من العمل الصّٰلِح، «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ.»

غبنوا انفسهم باهلاكهم اياها، «فی جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» دائمون باقون لا یموتون «تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» تلفح و تنفح فی معنی واحد الا ان اللّٰفح اعظم تأثیرا، و المعنی يأخذ لهب النار و جوههم بشدة، و قیل تأکل و جوههم النار، «وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ» ای عابسون كقوله: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ» ای عابسة، قال الزجاج الكالِح الذي قد تشمرت شففته عن اسنانه فبرزت، و سئل ابن مسعود عن معنی الآية او ما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شففته و خرج انيابه روى ابو سعيد الخدرى عن النبى (ص) فى قوله: «وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ» قال: «تشويه النار فتقلص شففته العليا حتى تبلغ وسط رأسه و تسترخى شففته السفلى حتى تبلغ سرته»

و فى رواية اخرى قال (ص): «تلفحهم النار لفحة فتسيل لحومهم على اعقابهم.»
«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي» القول فيه مضمراى يقال لهم ألم تكن آياتى، يعنى القرآن، «تُتلى عَلَيْكُمْ»، و قیل ألم تكن رسلى يقرءون عليكم كتبى، و يسمعكم آياتى التى فيها و عدى و وعيدى. «فَكَنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» ای بما اخبرتكم فيها، «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا» ای سبقت علينا، «شِقْوَتُنَا» و فى الحديث، «ان رحمتى غلبت غضبى»

ای سبقت غضبى، قرأ حمزة و الكسائى، شقاوتنا بالالف و فتح الشين، و قرأ الآخرون شقوتنا بكسر الشين من غير الف، و هما لغتان، يقال شقى يشقى شقاوة على فعالة كالسعادة، و شقوة على فعلة كالردة و الفتنة. يقال الشقاوة المضرة اللاحقة فى العاقبة، و السعادة المنفعة اللاحقة فى العاقبة. «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» عن الحق فى الدنيا لاجل ما كتب

علینا من الشقاء، اقرؤا علی انفسهم بالضلال.

«رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا» ای من النار بفضلک، «فَإِنْ عُدْنَا» الی شرکنا و الی ما تکره، «فَإِنَّا ظَالِمُونَ».

«قَالَ أَحْسَبُ» ای ابعدوا، «فیها» کما یقال للکلب اذا طرد احساً، و قیل معناه انظردوا فیها انطراد الکلاب، و ابعدوا فیها بعد الکلاب «وَلَا تُكَلِّمُونَ» فی رفع العذاب فأنی لا ارفعه عنکم و لا اخرجکم منها، فعند ذلك ایس الکفار من الفرج.

مفسران گفتند آخرت سخنی که دوزخیان گویند اینست که: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» و پس از هزار سال ایشان را جواب دهند که: «أَحْسَبُ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ» پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق و زفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر، و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): «یلقی علی اهل النار الجوع فیعدل ما هم فیہ من العذاب فیستغیثون بالطعام فیؤتون بطعام ذا غصّة فیذکرون انهم كانوا یستغیثون فی الدنیا بالشراب فیؤتون بالحمیم فی کلایب من نار فاذا ادنیت من وجوهم قشرت وجوهم فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم فیستغیثون عند ذلك، فیقال لهم او لم تک تأتیکم رسلکم بالبینات؟ فیقولون بلی، فیقال لهم فادعوا و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال، فیقولون ادعوا لنا مالکا فیقولون یا مالک لیقض علینا ربک، قال انکم ما کثون، فیقولون: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ.» قَالَ أَحْسَبُ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ» «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي»، هذا تعلیل لاستحقاق العذاب یعنی طائفة من عبادی هذه صفتهم یرید به الانبیاء و المرسلین، قال الربیع: هم اصحاب الصفة، و قیل هم اصحاب رسول الله (ص)، «یقولون رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ».

«فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا». قرأ اهل المدينة و حمزة و الکسائی سخریا بضم السین هاهنا و فی سورة ص. و قرأ الباقون بكسرهما و اتفقوا علی الضمّ فی سورة الزخرف، قال الخلیل هما لغتان كقولهم بحر لجي و لجي، و كوكب دري و دري و قال الکسائی و الفراء: الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول و الضمّ بمعنى التسخير و الاستبعاد بالفعل و اتفقوا فی سورة الزخرف علی الضمّ لانه بمعنى التسخير، «حَتَّىٰ اُنسَوُكُمْ ذِكْرِي» تأويله انساکم شؤم اذا کم

ایاهم ذکرى، یعنی كانوا سبب النسيان و كنتم منهم تضحكون كقوله: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ». مقاتل گفت: این در شأن کفار قریش فرو آمد که بفقرهء صحابه بر مى گذشتند بلال و عمار و خباب و صهيب و غير ايشان و بايشان استهزاء مى کردند و ناسزا مى گفتند ربّ العزه گفت: «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا» ای جازيتهم اليوم بما يستحقون من الثواب لصبرهم على اذا كم و قيامهم على طاعتي، «أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ». قرأ حمزة و الكسائي أَنَّهُمْ بكسر الالف على الاستيناف، و قرأ الآخرون بفتحها فتكون فى موضع المفعول الثانى، و المفعول الاول هم من جزيتهم لانّ جزى يتعدى الى مفعولين، و التقدير جزيتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنة كقوله: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا» و يجوز ان يكون على اضمار اللام و التقدير، جزيتهم لأنهم هم الفائزون.

«قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ» قرأ، حمزة و الكسائي، قل كم لبستم على الامر، و كذلك قل ان لبستم و المعنى، قولوا ايها الكافرون، فاخرج الكلام مخرج الواحد، و المراد منه الجماعة اذ كان معناه مفهوما، و يجوز ان يكون المعنى يا من يسأل عن بعثهم قل لهم كم لبستم، و هو على خطاب من يأمره الله تعالى بسؤالهم و قرأ ابن كثير قل كم لبستم بغير الالف على الامر، قال: ان لبستم بالالف على الخبر لانه جواب، و قرأ الباقون، قال كم لبستم، قال ان لبستم على الخبر فى الحرفين و الوجه انه على الاخبار عن السائل فى الكلامين كليهما، اى قال الله عزّ و جل للكفار يوم البعث: «كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ» اى فى الدنّيا و فى القبور، «عَدَدَ سِنِينَ، قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» نسوا مدّة لبثهم فى الدنّيا لعظم ما هم بصدده من العذاب، «فَسُئِلَ الْعَادِينَ» اى الملائكة الذين يحفظون اعمال بنى آدم و يحصونها عليهم. اين خطاب با منكران بعث فردا كه رب العزة جلّ جلاله ايشان را بر انگيزاند و قيامت را معاينه ببينند ايشان را سؤال توبيخ كنند بآنچه دنياى اندك فانى بر آخرت باقى اختيار كردند گويد: «كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ»؟ قومی جواب دهند كه: «لَبِئْنَا يَوْمًا» قومی، ديگر جواب دهند كه: «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»، قومی ديگر گويند: «فَسُئِلَ الْعَادِينَ» الله، تعالى گويد: «إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» اى ما لبستم فى الدنيا الا قليلا، سمّاه قليلا لانّ الواحد و ان طال مكثه فى الدنّيا فانه يكون قليلا فى جنب ما يلبث فى الآخرة، لانّ لبثه فى الدنّيا و فى القبر متناه، «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» قصر اعماركم فى الدنّيا و طول مكثكم فى العذاب لما اشتغلتم بالكفر و المعاصى.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» أي لعبا و باطلا لا لحكمة من ثواب المطيع و عقاب العاصي، و هو مصدر فى موضع الحال أي عابثين، و قيل نصب مفعول له أي للعبث، و المعنى، أ فحسبتم انما خلقناكم للعبث تلعبون و تأكلون و تشربون و تفعلون ما تريدون ثم لا تموتون للحساب و الجزاء، بين الله تعالى أنه لو خلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثا.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» من ان يخلق الخلق للعبث و الباطل. نظيره قوله تعالى: «أَفَحَسِبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» لم يخلقهم للعبث، و أنما خلقهم للعبادة و اقامة او امر الله عز و جل، يقول الله تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». و سئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق؟ فقال: ليعبده فانه يحب عبادة العابدين و يثيبهم على قدر افضاله لا على قدر افعالهم، و ان كان غنيا عن عبادة خلقه و ليظهر احسانه لانه محسن فاوجدهم ليحسن اليهم و يتفضل عليهم فعامل بعضا بالعدل و بعضا بالفضل و خلق المؤمنين خاصة للرحمة، قال الله تعالى: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»، و قال تعالى: «إِنَّا مَنْ رَحِمْنَا رَحِمْنَا» و لذلك خلقهم، و قال امير المؤمنين على (ع) فى خطبته: أ فحسبتم ان الموت لا يعمكم و القبر لا يضمكم و القيامة لا تجمعكم و الرب لا يقضى بينكم، «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»، و عن عبد الله بن مسعود انه مر بمصاب مبتلى فقرا فى اذنه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» حتى ختم السورة فبأ فقال له رسول الله (ص) ما ذا قرأت فى اذنه؟ فاخبره، فقال: و الذى نفسى بيده و لو ان رجلا موقنا قرأها على جبل لزال.

و عن الازاعى قال: بلغنى ان فى السماء الدنيا ملكا ينادى كل يوم: الا ليت الخلق لم يخلقوا و يا ليتهم اذ خلقوا عرفوا ما خلقوا له و جلسوا فذكروا ما عملوا. ثم نزه الله نفسه عما وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جل ذكره: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» الذى لا يزول ملكه و لا يفنى سلطانه الحق بنعوت جلاله متوحد، فى عز آزاله و علو اوصافه متفرد، فذاته حق و صفاته حق و قوله صدق، و لا يتوجه لمخلوق عليه حق، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» يعنى السرير الحسن المرتفع، قيل كرمه عظمته و جلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان يملكه غيره، و قيل كرمه رفع الله آياه على اعناق الملائكة و كواهلهم و حفوف الملائكة به، و الكريم فى لغة الرعب الحسن السهل المنال.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» لَا حِجَّةَ وَلَا بَيِّنَةَ لَهُ لِأَنَّهُ لَا حِجَّةَ فِي دَعْوَى الشِّرْكِ، «فَإِنَّمَا حِسَابُهُ» اى جزاؤه عند ربِّه بيجازيه بعمله كما قال: «إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» اى جزاهم، و قال فى الشعراء: «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي» اى ما جزاؤهم الا على ربِّي. «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» لا سعد الجاحدون المكذِّبون. قال الحسين بن الفضل: اثبت الله الفلاح فى اول سورة للمؤمنين فقال تعالى. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و نفاه فى آخرها عن الكافرين. فقال: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» و «قل» يا محمد، «رَبِّ اغْفِرْ» اى ذنوبى، «وَ ارْحَمْ» اى تضرعى، «وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» لا یرحم احد رحمتك، قيل، اذا رحم عبدا لم یویخه على ذنبه، و هذا الدعاء معطوف على ما علمه من الدعاء قبله فى قوله: «وَ قُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ».

النوبة الثالثة

قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» خداوند کریم کردگار نامدار حکیم جل جلاله و تقدست اسماءه درین آیت مصطفی را می فرماید بکارم اخلاق و محاسن عادات، روى تازه و سخنی چرب و دلی نرم و خلقی خوش بدکاران را عفو کردن، و عیب معیوبان پوشیدن، و بجای بدی نیکی کردن. بزبان طریقت احسن درین موضع آنست که دلی فتوی دهد باملاء حق، و سیئه آنست که نفس فرماید بهوای خود، گفتند اى سید فرموده نفس را بنموده حق دفع کن «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» سید صلوات الله علیه پیوسته گفتی: «ربنا لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين و لا اقل من ذلك»، بار خدایا این پرده نفس ما از پیش دل ما بردار تا این مرغ دل یک ره ازین قفص نفس خلاص یابد. و بر هواء رضاء مولی پرواز کند، بار خدایا این بار نفس بار خودی است بار خودی از ما فرو نه تا از خود برهیم و با تو پردازیم. اى جوانمرد نگر تا نگویی که نفس مبارک او صلوات الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر یک ذره از تابش نفس او بر جان و دل صدیقان عالم تافتی همه در عالم قدس و ریاض انس روان گشتندی و بمقعد صدق فرو آمدندی با این همه می گوید: خداوند این حجاب راه حقیقت ماست از راه ما بردار، فرمان آمد که اى محمد ناخواسته خود در کنار تو نهادیم: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»، اى محمد آن بار تویی از تو فرو نهادیم، ارادت ما کار تو ساخت، عنایت ما چرخ تو

بیفروخت، تو نه بخود آمدی و نه برای خود آمدی، نه بخود آمدی که ترا آوردم «أَسْرَى بَعْدَهُ». نه برای خود آمدی که رحمت جهانیان را آمدی. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»

قال النبی (ص): «من استعاذ بالله فقد اتكأ على متكأٍ عظیم».

و قال (ص): «اغلقوا ابواب المعاصی بالاستعاذة و افتحوا ابواب الطاعات بالتسمية».

مفهوم خبر آنست که بنده معصیت که میکند بتهییج شیطان میکند و یاری دادن وی، چون کلمه استعاذت بگوید شیطان از وی رمیده گردد و در معاصی بر وی بسته شود، و بنده طاعت که می آرد بتوفیق و معونت الله تعالی می آرد چون نام الله گوید مدد عنایت در پیوندد و در طاعت بر وی گشاده گردد، پس می دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است از آتش سوزان، و بسم الله گفتن سبب رسیدن وی بهشت جاویدان.

روزی آن مطرود درگاه، ابلیس مهجور بر مصطفی آشکارا گشت، رسول گفت یا ابلیس کم اعداؤک من امتی؟

از امت من چند کس دشمن تواند؟ گفت یا رسول الله پانزده کس: امام عادل، توانگر متواضع، بازرگان راستگوی، عالم خاشع، مؤمن ناصح، تائب که بر توبه بایستد، مؤمن که رحیم دل بود، پارسا که از حرام بپرهیزد، بنده ای که پیوسته بر طهارت بود، مالدار که زکاة از مال بیرون کند و بدهد، جوانمردی که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبدی که قرآن داند و خواند، متهجدی که همه شب نماز کند و خدا را یاد کند. گفت یا ابلیس کم احباؤک من امتی؟

از امت من چند کس دوست تواند گفت ده کس، یا رسول الله اول سلطان جائر دوم بازرگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمر خوار، پنجم زناکار، ششم ربا خوار، هفتم مرد قتال، هشتم هر که مال یتیم خورد و باک ندارد نهم او که دارد مال و زکاة بدهد، دهم آنکه امل دراز دارد و هیچ از مرگ یاد نکند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» مرگ دواست مرگ کرامت و مرگ اهانت، مرگ کرامت مؤمنانراست و مرگ اهانت کافران را، مؤمنانرا بدر مرگ گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

از جعی إلى رَبِّكَ راضِيَةً مَرْضِيَّةً». کافران را گویند: «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ». مؤمنانرا فریشته رحمت آید با صد هزار روح و راحت و بشری و کرامت که: «أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، کافران را فریشته عذاب آید با سیاط سیاست و عمود آتش «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»، اگر کسی گوید مؤمن با آن همه کرامت و رفعت و اظهار منزلت بدر مرگ از چه کراهیت دارد مرگ را؟ جواب آنست که کراهیت وی نه از مرگ است که از فوت لذت خدمت حق است، و بر مؤمنان هیچ کرامت و نعمت چون خدمت و ذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرگ می‌گریست، وحی آمد بوی که از مرگ می‌نالی و مرگ می‌خواهی؟! گفت لا یا رب، و لکن غیرة علی من یذکرک بعدی و لست اقدر علی ذلک.

و گفته‌اند نفس مؤمن را روزگاری با روح مخالطت افتاده و بوی استیناس گرفته بوقت مرگ آن کراهیت نفس را بود بر فراق روح، نه روح را بود بر فراق نفس، ازین لطیف‌تر گفته‌اند نفس که می‌نالد نه از مرگ می‌نالد بلکه وی را بر روح غیرت می‌آید که نقدی بسر مشرب وصل میشود، شب فراقش با آخر رسیده و صبح وصال دمیده، و سوز عشق را مرهم دیده، و نفس را وقتی با خاک می‌دهند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ».

قوله: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»، ابو بکر واسطی این آیت بر خواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق لیظهر وجوده فلو لم یخلق لما عرف أنه موجود و لیظهر کمال علمه و قدرته بظهور افعاله المتقنة المحکمة و لیظهر آیات الولاية علی الاولیاء و آیات الشقاوة علی الاشقیاء. گفت خداوند ذو الجلال قادر بر کمال بجلال و عزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات و محدثات در وجود آورد تا هستی وی بدانند و خداوندی وی بشناسند، و از صنع وی بکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، و چنان که علم وی بایشان رفته نشان دوستی بر دوستان پیدا کرده و رقم دشمنی بر دشمنان کشیده ایشان را از کتم عدم در وجود آورد بر وفق علم خویش که وی در ازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی با وفق علم وی برابر آید. داود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منوعت بنعت کمال موصوف بصف استغناء از همه مستغنی و بنعت خود باقی، نه ترا

بکس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت، این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یا داود «کنت کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند احببت ان اعرف اشارتست که بناء معرفت بر محبت است هر جا که محبتست معرفتست، و هر جا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین و طریقت گفته‌اند: لا يعرفه الا من تعرف الیه و لا یوحده الا من توحد له، و لا یصفه الا من تجلی لسه. شناسد او را مگر کسی که حق جل جلاله خود را باو یکتا نماید، و او را صفت نکند مگر آن کس که حق جل جلاله خود را بر سر او پیدا کند، عبارت ترجمان سر است. و سر نظاره حق، نخست ببیند آن گه زبان از آنچه سر دید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست، ایشان چنین گفته‌اند که: من عرفه لم یصفه و من وصفه لم يعرفه، هر کرا تجلی سر در حق حقیقت حاصلست سر او در عین مشاهدت و جان او در بحر معایت غرقست چون دوست حاضر بودنشان دادن از دوست ترک حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرا مشاهدت باطن درست گشت نخواهد که زبان از آن عبارت کند. یا ظاهر وی از آن با خبر شود، شبلی گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه شب با حق مناجات داشتم تا سحرگاه، پس سر بر سجده نهادم گفتم خداوندا بنده‌ای بود از آن تو مؤمن و موحد و معتقد در عداد اولیاء این چه بلا بود که بوی فرو آوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا بخواب اندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذا عبد من عبادنا اطلعناه علی سر من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ما تری. آن تره فروش است که او را بر بقله خود ندا کردن مسلم است اما جوهری را بر جوهر شب افروزند کردن محال است.

۲۴ - سورة النور - مدنیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» سورتی است این که فرو فرستادیم آن را، «وَوَفَّرْنَا» و واجب کردیم آن را، «وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» و فرو فرستادیم در آن سخنها و پیغامهای پیدای روشن، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱) تا مگر شما پند پذیرید.

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» زن زانیه شوی نداشتی و مرد زانی زن نداشتی، «فَأَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» چون زنید هر یک را ازیشان صد زخم زنید، «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ» و شما را هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد. «فِي دِينِ اللَّهِ» در فرمان برداری خدای را، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر بگرویده‌اید بخدای و روز رستاخیز، «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا» و ایدون بادا که حاضر باد آن گه که ایشان را میزنند، «طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) گروهی از مسلمانان.

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» مرد پلید کار برنی نکند مگر زن پلیدکار را یا زن مشرکه را، «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» و زن پلیدکار را زناشویی نبندد مگر با مرد پلید کار و یا مرد مشرک، «وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۳) و حرام کرده آمد و بسته آن بر گرویدگان.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» و ایشان که دشنام دهند زنان پاک را، «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» و آن گه بر آنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند، «فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» زنید ایشان را هشتاد زخم. «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» پس آن گواهی که دادند گواهی ایشان را میپذیرید هرگز، «أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴) و ایشان از حال و نعت نیکان بیروند.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» مگر ایشان که توبه کنند «مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ» پس از آن گواهی، «وَأَصْلَحُوا» و کار خویش را باصلاح آرند، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۵) که الله آمرزگارست بخشاینده.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» و ایشان که گواهی دهند بر زنان خویش بزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» و گواه ندارند مگر خویشان، فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ «آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار و هم سوگند و هم گواهی، «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (۶) که او در آنچه گفت از راستگویان است.

«وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ» و پنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو، «إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۷) اگر او را در آن سخن که گفت از دروغزنان است.

«وَيَذَرُوهَا عَنْهَا الْعَذَابَ» و رجم از آن زن باز دارد، «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» که آن زن چهار سوگند خورد با گواهی گوید گواهی دهم بخدای، «إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» (۸) که آن مرد در آنچه گفت از دروغزنان است.

«وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا» و پنجم سخن این گوید که خشم خدای برو، «إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (۹) اگر آن مرد بر وی راست گوید، «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و گر نه فضل خدای بودی و مهربانی او بر شما، «وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ» (۱۰) و آن که الله راست دانش است پاک داوری، بنده را باز پذیر و عذر نیوش.

الثبوة الثانية

این سوره النور در مدنیات شمرند، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه السلام، شصت و چهار آیت است و هزار و سیصد و شانزده کلمه و پنجاهزار و ششصد و هشتاد حرف. عایشه روایت کند از مصطفی که (ص) گفت: «لَا تَنْزَلُوا النِّسَاءَ الْغُرَفَ وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَ اغْرُوهُنَّ يَلْزَمْنَ الْحِجَالَ وَ عِلْمُوهُنَّ الْمَغْزَلُ وَ سُورَةُ النُّورِ».

و درین سوره شش آیت منسوخ است چنان که بآن رسیم شرح دهیم. قوله: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای هذه السورة انزلناها و السورة المنزلة المتضمنة الآيات متصلة سميت بذلك تشبيها بسورة المدينة لا حاطتها بالفاظ و معان كاحاطة سور المدينة بها، ای انزلناها على لسان الملك الكريم اليك يا ايها الرسول من الذكر الحكيم. «وَفَرَضْنَاهَا» قرأ ابن كثير و ابو عمرو فَرَضْنَاهَا بتشديد الرَّاء و قرأ الآخرون بالتخفيف، فمعنى التخفيف اوجبتنا ما فيها من الاحكام و الزمناكم العمل بما فرض فيها، و من قرأ بالتشديد فعلى وجهين: احدهما بمعنى الفرض الذى هو بمعنى الايجاب، و التشديد للتكثير، لكثرة ما فيها

من الفرائض، ای اوجبناها علیکم و علی من بعدکم الی قیام السّاعة. و الثانی بمعنی التفصیل و التبیین، ای بیناها و فصلناها ما فیها من الحلال و الحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن بر پنج معنی آید: یکی بمعنی ایجاب چنان که در سوره البقره گفت: «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» ای اوجب فیهن الحجّ فاحرم به، همانست که گفت: «فَنَصَفُ مَا فَرَضْتُمْ» ای اوجبتم علی انفسکم. و در سوره الاحزاب گفت: «قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ» ای اوجبنا علیهم. و در سوره النور گفت بر قراءت تخفیف: «وَ فَرَضْنَاهَا» ای اوجبنا احکامها و العمل بما فیها. وجه دوم فرض بمعنی بین کقوله فی سوره التحريم: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» یعنی بین الله لكم كفارة ایمانکم. و در سوره النور گفت: «فَرَضْنَاهَا» بر قراءت تشدید یعنی بیناها. وجه سوم فرض بمعنی احل کقوله فی سوره الاحزاب: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ» یعنی فیما احل الله له. وجه چهارم فرض بمعنی انزل کقوله فی سوره القصص: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» ای انزل. وجه پنجم هو الفریضة بعینها کقوله عز و جل فی سوره النساء: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ» یعنی قسمة الموارث لاهلها الذین ذکرهم الله فی هذه الآيات، و قال فی سوره التوبة فی امر الصدقات: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» قوله: «وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» دلالات واضحات علی وحدانیتنا و حکمتنا و علی ما بینا فیها من الاحکام. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» لکی تتعظوا فتعملوا بما فیها.

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي» ای و فیما فرض علیکم الزانیة و الزانی، «فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» ای مائة ضربة، و ذکر بلفظ الجلد لثلا بیرح و لا یضرب بحیث یبلغ اللحم، یعنی فاضرّبوا جلدھما، تقول جلدت فلانا اذا ضربت جلده، و رأسه اذا ضربت رأسه، و جبهته اذا ضربت جبهته. معنی آیت آنست که از آن حکمها که ما بر شما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه را و مرد زانی را صد زخم زنید چون هر دو آزاد باشند و هر دو بالغ و هر دو عاقل و هر دو بکر زن شوی نادیده و مرد زن حلال نداشتہ، پس اگر هر دو مملوک باشند حدّ ایشان نیمه حد آزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه، که رب العالمین جای دیگر گفت: «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»، و اگر هر دو محصن باشند زن شوی حلال دیده و مرد زن حلال دیده حدّ ایشان رجم باشد که مصطفی

كُفْتُ: «خَذُوا عَنِّي خَذُوا عَنِّي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهَنَ سَبِيلًا الْبَكَرَ بِالْبَكَرِ جِلْدَ مِائَةِ وَتَغْرِيبَ عَامٍ،
 وَ الشَّيْبَ بِالثَّيْبِ جِلْدَ مِائَةِ وَ الرَّجْمَ»، و شرح ابن مسثله در سورة النساء مستوفى رفت.
 «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» الخطاب من الله عز و جل فى هذا
 الحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرجال لان الزنا فيهن اغلب و
 حيلتهن فيه اكثر، فقال «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي» بخلاف السرقة فانه بدأ فيها بالرجال، فقال: «وَ
 السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ» لان السرقة فى الرجال اغلب و حيلتهن فيها اكثر. «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا
 رَأْفَةٌ» اى رحمة رقة، قرأ ابن كثير رأفة بفتح الهمزة مثل رعفة، و قرأ الآخرون رأفة بسكون
 الهمزة غير ابى عمرو فانه لا يهمزها اذا ادراج القراءة، و الوجه فى فتح الهمزة انه مصدر
 رأف به و رءوف به يرأف و برءوف، رأفة بتسكين الهمزة، و رافة بتخفيفها و رأفة على وزن
 رعافة و رأفة على وزن رعفة و هذه هى قراءة ابن كثير، و الوجه فى الهمزة الساكنة ان
 الكلمة على وزن فعلة بسكون العين و الهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقى همزه ساكنة و اما
 ترك ابى عمرو الهمز فيها فى حال الادراج فانه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلبها الفاء، و اما
 تخصيصه ذلك بحال الادراج فلانها حاله تجوز فيها، فكان يقرأ فيها ما يستجيزه و تخفيف
 الهمز جائز، و الرافية معنى فى القلب لا ينهى عنه لانه لا يكون باختيار الانسان، و المعنى لا
 يمنعكم الشفقة و الرقة من اقامة حدود الله فتعطلوها و لا تقيموها. و قال الحسن و سعيد
 بن المسيب: معناه لا تأخذكم بهما رأفة فتخففوا الضرب و لكن اوجعهما ضربا. قال
 الزهرى: يجتهد فى حد الزنا و السرقة و يخفف فى حد الشرب، و قال قتاده: يخفف فى
 الشرب و الفرية و يجتهد فى الزنا، «فِي دِينِ اللَّهِ» اى فى حكم الله الذى حكم على الزانى
 كقوله: «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ» اى فى حكم الملك، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
 الْيَوْمِ الْآخِرِ» بين الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله و لا تأخذه الرأفة اذا احيا امر
 الله، «وَ لِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا» اى و ليحضر حدهما طائفة من المؤمنين، قال النخعى و مجاهد:
 اقله رجل واحد، و قال عطاء و عكرمة: رجلان فصاعدا. و قال الزهرى و قتاده: ثلاثة
 فصاعدا. و قال مالك و ابن زيد: اربعة بعدد شهود الزنا، و قيل الطائفة هم الحمّالون الذين
 يحملونها اذا جلد او لا يتركان تنكيلا بعد الجلد و فى قوله: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» دليل انه لا يقام
 حد على مسلم بازاء العدو. روى عن ابى هريرة قال: اقامة حد بارض خير لاهلها من مطر

اربعین لیلۃ.

و قال النبی (ص): «من حالت شفاعته دون حدّ من حدود اللّٰه فقد ضاد اللّٰه، و من خاصم فی باطل هو یعلمه لم یزل فی سخط اللّٰه حتی ینزع، و من قال فی مؤمن ما لیس فیہ اسکنه اللّٰه ردّۃ الخبال حتی یخرج ممّا قال».

«الزّانی لا ینکحُ اِلاّ زانیةً اوّ مُشْرِکةً». در معنی و نزول این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که در زنان بغایاء مشرکات فرو آمد. جماعتی زنان بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدر خانه خود نصب کرده تا هر کسی ایشان شناسد و بایشان راه برد، هم در مکه بودند و هم در مدینه از ایشان یکی امّ مهزول بود و یکی عناق، در مکه از ایشان بجمالتی هیچ زن نبود، در مدینه جماعتی بودند از ایشان از اهل کتاب و در جاهلیت مردمان ایشان را بزنی میکردند تا ایشان را ماکله و مکسبه خویش سازند، مال بسفاح بدست می‌آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکردند و این بود عادت اهل جاهلیت، پس چون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند از ایشان که نه مال داشتند که بر خود هزینه کنند و نه قبیله و عشیره که در معاش یاری دهند، از رسول خدا دستوری خواستند تا آن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب و نعمت ایشان بودند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و هذا قول مجاهد و عطاء و قتادة و الزهري و الشعبي و رواية العوفي عن ابن عباس.

و گفته‌اند این آیت علی‌الخصوص در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی فرو آمد و مردی بود از بدویان قوی دل دلاور، تنها بمکه رفتی و اسیران مسلمان را از مکه بمدینه بردی وقتی رفته بود بمکه بطلب اسیران، عناق فاجره را دید و این عناق دوست وی بوده در جاهلیت، آن ساعتی که وی را دید پنداشت که مرثد هم بر سر آنست که در جاهلیت بود گفت: یا مرثد الی‌البتیت. تا بخانه رویم و بیاسای، مرثد گفت: حرّم اللّٰه الزنا یا عناق. اللّٰه بر ما زنا حرام کرد، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن، مرثد گفت تا از رسول خدا بیرسم، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول اللّٰه روا باشد که عناق را بزنی کنم؟ رسول خدا جواب نداد و خاموش همی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد، و قیل استأذن رجل من المسلمین نبی اللّٰه فی نکاح ام مهزول و اشترطت له ان تنفق علیه فانزل اللّٰه هذه الآیة فی

نهی المؤمنین عن ذلك و حرّمه عليهم. بر قول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان که نکاح بغایا طلب میکردند و این خطاب با ایشان رفت نه با همه مردم. در جاهلیت زنا بعاتد کرده بودند و بر آن عظیم حریص و مولع شده و خویشتن فا آن داده، و رب العزه دانست که ایشان خویشتن را از آن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام در ردع و زجر هم چنان که در شرب خمر و اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشان را به تهدید و تشدید از آن بار داشت، در کار سفاح و زنا هم بر سبیل زجر و تهدید گفت: مرد زانی بزنی نکند مگر زن زانیه و مشرکه را، و زن زانیه را زناشویی نبندد مگر با مرد زانی و مشرک، یعنی که مرد پلید سزای زن پلید است و زن پلید سزای مرد پلید، هم چنان که جای دیگر گفت: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» و هر چند که صیغت صیغت خبر است اما مراد باین نهی است، یعنی که زانیات و مشرکات را بزنی مکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است، در ابتداء اسلام نکاح زانیه حرام بود بحکم این آیت پس رب العزه آن را منسوخ کرد بقوله تعالی: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» فدخلت الزانية فی ایامی المسلمین، و من زنی بامرأة فله ان يتزوجها و لغيره ان يتزوجها و الدليل علی جواز نکاح الزانیه

ان رجلا اتى النبى فقال: يا رسول الله ان امرأتى لا تدفع يد لا مس، قال: طلقها، قال انى احبها و هى جميلة، قال استمتع بها و فى رواية فامسكها اذا قول سوم آنست که نکاح اينجا بمعنی جماع است: اى الزانى لا يظأ الا زانية، و الزانية لا يظأها الا زان، و انما اخرج الخطاب مخرج الاعم الاغلب، و ذلك ان الغالب ان الزانى لا يزنى الا بزانية، و الزانية لا يزنى بها الا زان و احتجوا بان الزانية من المسلمین لا يجوز لها ان يتزوج مشرکا بحال و كذلك الزانى من المشركين لا يجوز له ان يتزوج بمسلمة. «و حُرِّمَ ذَلِكَ» اى الزنا، «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «اذا زنى العبد خرج منه الايمان فكان فوق رأسه كالظلة فاذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان.»

«و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» الرّمى القذف بالزنا، و المحصنات المسلمات الحرائر العفائف، و التقدير يرمون المحصنات بالزنا فحذف، لأن الآية الاولى تدلّ عليه، و الرجال داخلون فى حكم الآية بالاجماع. «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» اى لم يأتوا على تصديقهم الى الامام

باربعة شهود رجال عدول يشهدون على زنا المقذوف، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» یعنی الاحرار منهم، فان حدّ المملوك على النصف اربعون، و الخطاب للامام و الحکام، و جلدة نصب على التمييز. معنی رمی آنست که کسی را نسبت با زنا کند نسبتی صریح چنان که گوید: یا زانی، یا گوید تو زنا کردی، پس اگر مردی محسن را گوید یا زنی محسنه را که تو زنا کردی و بر تصدیق خویش چهار گواه بدان صفت که یاد کردیم نیارد واجب است که او را هشتاد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف، و اگر مملوک بود چهل زخم و اگر مقذوف که نسبت زنا با وی کرده محسن نباشد جز تعزیر واجب نیاید، و شرائط احسان پنج است اسلام و عقل و بلوغ و حریت و عفت از زنا تا آن حد که اگر مردی در ابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتی یک بار زنا کرده باشد و از آن توبه کرده و پاک گشته و بعد از آن روزگار بیارسایی و پرهیزگاری بسر آورده اگر درین حال کسی او را قذف کند برای قاذف حد واجب نیاید از بهر آن که عفت از زنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرط احسان است، پس اگر مقذوف بزنا بر خود اقرار دهد یا چهار مرد گواه استوار رسیده آزاد بر زنا وی گواهی دهند هر چهار همسخن که دیدند بچشم خویش از آن مرد و از آن زن آنچه فرزند آید از آن، آن که حد از قاذف بیفتد زیرا که این حد فریه گویند یعنی که بر پاکان دروغ بست و دروغ گفت و چون گواهان گواهی دادند صدق وی درست گشت و حد فریه واجب نیاید. «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» یعنی ما ثبتوا علی قذفهم و لم یکذبوا انفسهم، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا» توبه القاذف تکذیبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته و يزول فسقه، و عرض عمر بن الخطاب التوبة على قذفة المغيرة بن شعبه فكذب خالد و شبل و صاحبهما انفسهم. و ثبت ابو بكر على قذفة المغيرة و لم يكذب نفسه فلم تقبل شهادته ما دام حيًا على شيء و كان اذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهدا غيري فان المسلمين فسقوني، و جلد عمر بن الخطاب قذفة المغيرة حدًا تامًا. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». اختلف العلماء في قبول شهادة القاذف و في حكم هذا الاستثناء، فذهب قوم الى ان القاذف تردّ شهادته بنفس القذف، و اذا تاب و قدم على ما قال و حسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحدّ عليه او قبله لقوله:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، قالوا و الاستثناء يرجع الى ردّ الشهادة و الى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته و يزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن عمر و ابن عباس و به قال مالك و الشافعي، و ذهب قوم الى أنّ شهادة المحدود في القذف لا تقبل ابدا و ان تاب، قالوا و الاستثناء يرجع الى قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» يعنى توبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب و هو قول النخعي و شريح و اصحاب الرأى، و قالوا بنفس القذف لا ترد شهادته ما لم يحد، قال الشافعي: و هو قبل ان يحد شر منه حين حد لانّ الحدود كفارات فكيف تردونها في احسن حالته و تقبلونها في شر حالته، و ذهب الشعبي الى ان حد القذف يسقط بالتوبة، و قال الاستثناء يرجع الى الكلّ، و عامة العلماء على أنّه لا يسقط بالتوبة الا ان يعفو عنه المقذوف فيسقط كالقصاص يسقط بالعفو و لا يسقط بالتوبة، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله: «أبدأ»؟

قيل معناه لا تقبل ابدا ما دام هو مصرّ على قذفه، لانّ ابدا كل انسان مدته على ما يليق بحاله كما يقال لا تقبل شهادة الكافر ابدا يعنى ما دام كافرا.

«الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» اى يقذفون نساء هم بالزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» يشهدون على صحّة ما قالوا، «إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» غير انفسهم، «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» قرأ حمزة و الكسائي و حفص اربع شهادات برفع العين على خبر الابتداء، اى شهادة احدى التى تدر الحد اربع شهادات بالله، و قرأ الآخرون اربع بالنصب اى فشهادة احدى ان يشهد اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين..

«الْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ» قرأ نافع و يعقوب ان كليهما بالتخفيف لعنة الله بالرفع، و قرأ رويس عن يعقوب «غضب الله» بفتح الضاد و رفع الباء و الجر في اسم الله، و الوجه ان «ان» مخففة من الثقيلة و الامر او الشأن مضمّر فيها لانّ اذا خففت اضمّر بعدها الامر او الشأن فى الاغلب، فيكون الامر او الشأن اسمها و الجملة التى بعده خبرها، و رفع قوله: «لعنة الله و غضب الله» على ان كل واحد منهما مبتداء و الجار مع المجرور الذى بعده خبره، و المبتدا مع الخبر جملة هى خبر ان، و التقدير انه اى ان الامر لعنة الله عليه، و ان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالى: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»، عند من خفف، و التقدير انه الحمد لله على معنى ان الامر او الشأن الحمد لله. و قرأ نافع غضب الله بكسر

الضاد و فتح الباء على الفعل الماضى و رفع اسم الله و الوجه ان ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا و اسمها مضمرو و هو ضمير الامر او الشأن و التقدير انه غضب الله عليها. و روى ابن حسان عن يعقوب ان غضب الله بفتح الضاد و و نصب الباء و الجر فى اسم الله، و الوجه انه غضب اسما لا فعلا فنصبه بان المخففة و جعل عملها مخففة كعملها مشددة و هذا قليل، و جر اسم الله باضافة غضب اليه. و قرأ الباقون ان بالتشديد فى الحرفين و لعنة الله و غضب الله بالنصب فيهما و اضافتهما الى الله و الوجه ان «ان» مشددة على اصلها، و هى تنصب الاسماء و ترفع الاخبار و كل واحد من لعنة الله و غضب الله اسم ان، و الجار و المجرور الذى بعده خبر ان، و قرأ حفص عن عاصم «و الخامسة» بالنصب اعنى الثانية، و الوجه انه عطف على قوله: «أربع شهادات».

من قوله: «و يَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ»، و تشهد الخامسة اى الشهادة الخامسة، و قرأ الباقون و ابو بكر عن عاصم، «و الْخَامِسَةَ» بالرفع و لم يختلفوا فى الخامسة الاولى أنها بالرفع و الوجه فى الثانية انها معطوفة على موضع «أَنْ تَشْهَدَ» لان موضعه رفع بانه فاعل يدرءوا و التقدير، و يدرءوا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات و الشهادة الخامسة، فهى عطف على موضع الفاعل و يجوز ان يكون رفعا بالابتداء و ان غضب الله فى موضع الخبر، و التقدير و الشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، و اما الرفع المتفق عليه فى الخامسة الاولى فوجهه أنه لا يخلو ما قبل الكلمة من قوله: «أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ» من ان يكون رفعا او نصبا على ما سبق، فان كان رفعا كانت الخامسة معطوفة عليه، و ان كان نصبا قطعها عنه و لم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لان معنى قوله: «فَشَهَادَةٌ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ» عليهم اربع شهادات، او حكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان، بقول ابن عباس و مقاتل ان بود كه چون آيت «و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ» بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمنبر برخواند، عاصم بن عدى العجلانى الانصارى برخاست گفت يا رسول الله جعلنى الله فداك. اگر كسى با اهل خود اجنبى بيند بخلوت اگر باز گويد او را هشتاد ضربت زنند و فاسق نام كنند و گواهى وى هرگز نپذيرند و اگر خاموش نشيند باندوه و غم بميرد و اگر بطلب گواهان شود چون باز آيد مرد رفته باشد و فارغ شده پس

تدبیر چیست؟ و رسول خدا این چنین سؤال کراهیت داشتی و از آن نهی کردی عاصم بر روی رسول اثر کراهیت دید و از سر آن فراز شد، بعد از آن به هفته‌ای قضاء الهی چنان بود که عویمر عجلانی که ابن عم عاصم بود او را این واقعه بیفتاد در خانه شد شریک بن سحما را دید، و قبیل بشر بن سحما، با زن وی خوله بنت قیس بن محصن گرد آمده، این قصه با عاصم بگفت عاصم دل‌تنگ شد استرجاع کرد گفت انا لله هنوز هفته‌ای گذشت که من آن سؤال کردم و خود بدان مبتلا گشتم که در اهل بیت خویش بدیدم و این از آن گفت که عویمر و خوله و شریک همه خویش و پیوند وی بودند، عاصم با رسول خدا بگفت، رسول عویمر را بر خواند گفت: اتق الله فی زوجتک و ابنة عمک فلا تقذفها بالبهتان، عویمر سوگند یاد کرد گفت: و الله الّذی لا اله الا هو انی لصادق. و الله که من راست گویم شریک را با خوله بر ناسزا دیدم و من چهار ماه گذشت که بوی نرسیدم، و خوله فرزند دارد در اشکم نه از من، رسول خدا خوله را گفت: اتقی الله و لا تخبرینی الا بما صنعت.

خوله سوگند یاد کرد که عویمر دروغ میگوید بیش از آن نیست که این شریک روزگاریست تا در ما می آید و میرود و شبها بنزدیک ما باشد، و عویمر او را بر آن رخصت داده و فرا گذاشته تا چنین بستاخ گشت اکنون مرا دید که با وی سخن میگفتم غیرت او را بدان داشت که بهتان بر من نهاد، رسول خدا شریک را حاضر کرد و از وی پرسید شریک سوگند یاد کرد و همان گفت، عویمر به کار خود درماند چون دانست که او را حد فریه خواهند زد گفت: و الله انی لصادق و يجعل الله لی مخرجا، همان ساعت جبرئیل آمد از حضرت عزت و آیات لعان فرو آورد رسول گفت: یا عویمر قد نزلت فیک و فی زوجتک و فی صاحبک فقرا علیه الآیات.

پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصلّاة جامعة، ایشان را بمسجد حاضر کرد بعد از نماز دیگر، آن گه گفت برخیز یا عویمر بگو اشهد بالله ان خولة لزانیه و انی لمن الصادقین، عویمر چنان بگفت، دوم بار رسول او را تلقین کرد که بگو اشهد بالله انی رأیت شریکا علی بطنها و انی لمن الصادقین، عویمر چنان بگفت، سوم بار او را تلقین کرد که بگوی

اشهد بالله انها حبلى من غيرى و انى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت، چهارم بار او را تلقين كرد كه بگو، اشهد بالله انى ما قربتها منذ اربعة اشهر و و انى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت: پنجم بار او را تلقين كرد كه بگو لعنة الله على عويمر ان كان من الكاذبين، عويمر چنان بگفت، پس رسول بفرمود تا عويمر بنشست و خوله را گفت تو مى برخيز و بگو اشهد بالله ما انا بزانية و ان عويمرا لمن الكاذبين، دوم بار اشهد بالله انه ما رأى شريكا على بطنى و انه لمن الكاذبين، سوم بار اشهد بالله انى حبلى منه و انه لمن الكاذبين، چهارم بار اشهد بالله انه ما رآنى قط على فاحشة و انه لمن الكاذبين، پنجم بار غضب الله على خولة ان كان من الصادقين.

پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتى مؤبد

ثم قال: انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العينين عظيم الاليتين خداج الساقين فلا احسب عويمرا الا قد صدق عليها، و ان جاءت به احيمر كانه و حرة فلا احسب عويمرا الا قد كذب عليها، فجاءت به على النعت الذى نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال (ص): «لو لا الايمان لكان لى ولها شأن» و لقد رأى ذلك الولد اميرا من امراء الامصار و ما يدرى احد من ابوه.

فصل

بدانك در لعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست و تلقين كلمات لعان هم چنان كه رسول خدا عويمر و خوله را تلقين كرد شرطست، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى تلقين امام محسوب نباشد و تغليظ در لعان بى مكان و زمان شرطست، اما المكان بى الركن و المقام ان كان بمكة و عند المنبر ان كان بالمدينة و فى المسجد الجامع عند المنبر فى سائر البلاد، و اما الزمان ان يكون بعد صلوة العصر، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد میان مرد و زن و آن زن برو حرام گشت حرمتى مؤبد و نسب فرزند از وی بریده گشت و حد قذف از وی بيفتاد و بر زن حد زنا واجب گشت، اگر محصنه باشد رجم و اگر بنا شد جلد و تعريب، پس اگر زن خواهد كه آن حد از خويشتن بيفكند او نيز لعان كند چنان كه رب العزه گفت: «و يذروا عنها العذاب»، اين عذاب بمذهب شافعى حد

است و بمذهب بو حنیفه حبس، فعند ابی حنیفة لا حدّ علی من قذف زوجته بل موجه اللعان فان لم یلاعن یحبس حتی یلاعن، و عند الشافعی اللعان حجّة صدقه، و القاذف اذا قعد عن اقامة الحجّة علی صدقه لا یحبس بل یحدّ کقاذف الاجنبی اذا قعد عن اقامة البیّنة. قوله: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»، الجواب مضمّر لدلالة القصة علیه، تأویلہ و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لقامت الفضيحة و النکال علی الکاذب منهما و لو لا انه توأب حکیم لم یجد الکاذب منهما سبیلا الی التوبة و لا نجاته من النار.

التوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامدا لنفسه محمودا، اسم من لم یزل واحدا فی عزّه موجودا، اسم من لم یزل احدا فردا معبودا، اسم من لم یزل صمدا بالطلبات مقصودا، نام خداوندی نکو نام در هر نام، و ستوده بهر هنگام، ستوده خود بی ستاینده، و بزرگ عز بی پرستش بنده. خداوندی حکیم راست دان، علیم پاک دان مهربان کاردان، بخشاینده روزی رسان. خداوندی که در آمد هر چیز از وی و باز گشت همه چیز با وی، نه کسی منازع با وی، نه دیگری غالب بر وی، قوام هفت آسمان و هفت زمین بداشت وی. کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم وی، غالب بر آن امر وی، نافذ در آن مشیت وی، داشت آن بحفظ وی، توان آن بعون وی، پادشاهی که از حال رهی آگاه است، و رهی را نیک پشت و پناه است، خود دارنده و خود سازنده که خود کردگار و خود پادشاه است، آفریننده و رواننده آفتاب و ماه است، روشن کننده دلهای سیاهست، خداوندی که یاد وی راحت روح است و آسایش دل مجروح است، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است، ارواح عاشقان گوی وار در خم چوگان ذکر وی مطروح است. ای راد مرد چند که در خوابی بیدار شود که وقت صباح است، و گر در خمار شرابی هین که پرتو حق صبح است.

آفتاب بر آمد ای نگارین دیرست گر بر سر تو نتابد از ادبارست

دریغا که از همه جانب بساحت حق راه است و هیچ رونده نه، بستان عزت پر ثمار لطایف است و خورنده نه، همه عالم پر صدف دعوی است و یک جوهر معنی نه، همه عالم یوسف دلبرست و یعقوب دلشده نه:

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست

اینست که رب العالمین گفت: «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» درویشی را پرسیدند چه دلیل است بر هستی خدای؟ گفت: لقد اغنى الصباح عن المصباح، آفتاب بر آمد بچراغ حاجت نیست، همه عالم دلیل است نگرنده میباید، همه عالم ریاحین است بوینده میباید، همه عالم تریاق است مار گزیده میباید، همه عالم آیات و ریایات قدرت اوست، امارات و دلالات حکمت اوست، دلیل وحدانیت و فردانیت اوست.

و فی کل شیء له آية تدلّ علی أنه واحد

ای جوانمرد اگر ت روزی آفتاب معرفت از فلک کبریا بتا بدو دیده همتت آیات و ریایات جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته‌ای نعلی کنند و برسم سمنند همتت زنند، و آن عقبی که قید تو شده حلقه‌ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند، و آن گه ترا ملک وار بارگاه خاص جلال در آرند «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ».

قوله: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» عالمیان سه گروه‌اند: عامه خلقتند و خواص حضرتند، و خاص الخواصند، عامه خلق اگر زنا کنند حدّ ایشان بزبان شریعت تازیانه است یا رجم، مصطفی علیه السلام گفت: «خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام، و الثيب بالثيب جلد مائة و الرجم»، و قال صلى الله عليه وسلم: «أقبلوا ذوى الهيئات عثراتهم ألا الحدود».

اما زنا خاصگیان منظر چشم است، مصطفی علیه السلام گفت: «زنا العيون النظر» و حد ایشان غضّ البصر است چشم فرو گرفتن از هر چه ملاذ و شهوات نفس است اگر چه مباح بود، قال النبی (ص) «غضوا ابصاركم و احفظوا فروجكم و كفوا ايديكم».

و خاص الخواص را زنا ایشان اندیشه دل باشد فیما دون الحق، اگر غیرى را بسرّ خود راه دهند در طریقت آن از ایشان زنا شمردند حد ایشان انقطاع است از علائق و اعتزال از خلائق، قال الله تعالى: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ». قوله: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، قال بعضهم ان كنتم من اهل مودّتی و محبتی فخالقوا من یخالف امری و یرتكب نهیى فلا یكون محبّا من یصبر علی مخالفة حبیبه قال. الجنید: الشفقة علی

المخالفين كالاعراض عن الموافقين، جنید گفت در وقت مخالفت بر مخالفان شفقت بردن چنان است که در حال موافقت از موافقان اعراض کردن، رحمت کردن بر موجب شریعت نیکوست و پسندیده و الراحون یرحمهم الرحمن. اما بر قضیت طبع و عادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست و بر اقامت حدود تهاون روا نیست یقول الله تعالی: «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»، و اعجب آنست که میفرماید ما را که: رحمت مکنید و آن گه خود رحمت میکند که بر وی ایمان نگه میدارد و بجفا و معاصی از وی نمی‌برد و توبه و عفو بر وی عرض میکند و وعده مغفرت میدهد که: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» چون با عاصی گنه‌کار چنین است چگویم که با مطیع فرمان بردار چون است.

پیر طریقت گفت: ای کارنده غم پشیمانی در دل‌های آشنایان، ای افکننده سوز در دل‌های تائبان، ای پذیرنده گناه کاران و معترفان، کس باز نیامد تا باز نیاوردی، و کس راه نیافت تا دست نگرفتی، دست گیر که جز ز تو دستگیر نیست، دریا ب که جز ز تو پناه نیست و سؤال ما را جز ز تو جواب نیست، و درد ما را جز ز تو دارو نیست، و از این غم ما را جز از تو راحت نیست. «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، میگوید در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانند تا طایفه‌ای مؤمنان حاضر باشند که از دو بیرون نیست حال آن طائفه، یا مثل آن گناه هرگز بریشان نرفته و الله ایشان را از آن معصوم داشته، یا نه که وقتی بر ایشان رفته و الله ایشان را بستر خود نگاه داشته و علی رؤس الاشهاد فضیحت نگردانیده، در هر دو حال نعمتی عظیم از الله بر خود بدانند و در شکر و سپاسداری بیفزایند و بزبان تضرع گویند الهی هر چند ناپاکیم و نامعذور و درستر حلم تو مغرور، خداوند ابدل عیب ما نگر و بعز بی عیبی خود بناتوانی ما نگر، و به بردباری خود بدرویشی ما نگر، و بمهربانی خود ببندگی و عجز ما نگر، و به نیک خدایی و فضل خود فرو گذار سزای ما در سزای خود، و جفاء ما در وفاء خود، و آن ما، در آن خود.

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» الاية.. الناس اشكال فكل يطير مع شكله و كل يساكن مع مثله، و انشد.

عن المرء لا تسأل و ابصر قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدى

اهل الفساد فالفساد يجمعهم و ان تتأت ديارهم، و اهل السداد فالسداد يجمعهم و ان تباعد

مزارهم.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» ایشان که این دروغ بزرگ آوردند «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» گروهی از شما، «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ» مپندارید که آن بتر بود شما را «بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» که آن بهتر بود شما را، «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ» هر مردی را از ایشان، «مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» پاداش آنچه کرد از بدو گفت از دروغ، «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ» و آن مرد که بیذیرفت و بر دست گرفت مهینه آن کار و برزیدن آن قصه از ایشان، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۱) او راست عذابی بزرگ.

لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» چرا نه آن گاه که این سخن شنیدید، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِنَّ خَيْرًا» مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و همدینان خویش ظن نیک بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و بهمدینان خویش، «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (۱۲) و چرا نگفتند این دروغی است بزرگ و آشکارا.

«لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند، «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ» اکنون که گواهان نیاوردند، «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۱۳) ایشان نزدیک خدا دروغزنانند.

«وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و اگر نه فضل خدا بودی بر شما و بخشایش او درین جهان و در آن جهان، «لَمَسُّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۴) بشما رسیدی در آنچه پیش می بردید و میراندید آن سخن عذابی بزرگ.

«إِذْ تَلَقَوْهُ بِاللَّيْنَتِمْ» آن گاه که از دهن یکدیگر فرا می ستدید بر زبانهای خویش، «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» و می گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمی دانستید که آن چیست، «وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا» و می پنداشتید که چیزی اندک است و کاری سهل سبک. «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (۱۵) و آن بنزدیک خدای سخنی بود بزرگ.

«وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» و چرا نه آن گاه که این سخن شنیدید، «قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» گفتید نرسد ما را نیاید و نه سزد ما را که در سخن آریم این دروغ را «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (۱۶) پاکا خداوندا، این دروغی بزرگ است ناتواند بود.

«يَعْظُكُمُ اللَّهُ» بند میدهد الله شما را، «أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱۷) که با چنین سخن گردید هرگز اگر گرویدگانید.

«وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ» و پیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش. «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱۸) و الله داناست پاک دانش راست دان.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ» ایشان که می دوست دارند، «أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» که آشکار گردد و پدید آید در میان گرویدگان زشت نامی و زشت کاری، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ایشان راست عذابی دردناک درین جهان و در آن جهان، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۹) و الله داند و شما ندانید.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و گر نه فضل خدای و رحمت او بودی، «وَأَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (۲۰) و آنچه الله سخت مهربانست و بخشانیده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویده‌اند، «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» بر پی دیو مایستید، «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» و هر که در پی دیو رود، «فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند، «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و گر نه فضل الله بودی بر شما و بخشایش او، «مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» از شما هیچکس هنری نیامدی و پاک و خدای را یکتا شناس، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّيٰ مَنْ يَشَاءُ» لکن الله پاک میکند او را که خواهد، «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲۱) و الله شنواست دانا.

«وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» مبادا که سوگند خوراد یا سستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه و توان، «أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ» که چیزی دهند خویشاوندان را، «وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و درویشان و هجرت کنندگان از بهر خدای، «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا» و آیدون باد که در گذارند و از پاداش رو گردانند، «أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» دوست ندارید که ببامرزد خدای شما را، «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۲) و الله آمرزگارست و بخشانیده.

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» ایشان که می دشنام دهند آزاد زنان پاکان را و از بدی و بدان ناآگاهان را، «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» لعنت بر ایشان درین جهان و در آن جهان، «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲۳) و ایشانراست عذابی بزرگ.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ» آن روز که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان، «وَأَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ» و دستها و پایهای ایشان، «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲۴) آنچه میکردند. «يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» آن روز آنست که تمام بایشان گزارد آن خدای بسزا پاداش ایشان بسزا، «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (۲۵) و فردا بدانند که الله است براستی خدای و بخدایی سزا و خدایی را آشکارا.

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» سخنان پلید مردان پلید را سزاست، «وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» و مردان پلید سخنان پلید را اندو ایشان سزاند که آن را گویند. «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» و سخنان پاک مردان پاک را سزاست، «وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» و مردان پاک سخنان پاک را اندو آن ایشان را سزد. «أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ» ایشان بی گناهند و پاک بگواهی الله از آنچه میگویند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۲۶) ایشانراست آمرزش و روزی آزاده بی رنج نیکو «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ» در هیچ خانه مروید مگر در خانه‌های خویش، «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» تا آن گه که بر رسید که هیچ مردم هست، «وَتَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا» و در هیچ خانه مروید تا پیش سلام نکنید بر اهل آن، «ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲۷) آن به است شما را تا مگر پند پذیرید.

«فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا» اگر در آن خانه کسی نیابید. «فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ» در مروید در آن تا آن گه که شما را دستوری دهند، «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا» و اگر شما را گویند باز گردید، «فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ» باز گردید این چه شما را گفتم شما را به و این پسندیده‌تر و پاک‌تر، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۲۸) و خدای آنچه میکنید دانا است. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» بر شما ننگی نیست، «أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» که در خانه‌هایی روید و جایهایی بگذاشته بی‌نشیننده در آن، «فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ» که شما را در آن حاجتی بود و نفعی، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» (۲۹) و الله میداند آشکارای کار شما که میکنید و نهان که در دل میدارید.

التوبة الثانية

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» نقله اخبار و حمله آثار روایت کرده‌اند باسناد درست

از مادر مؤمنان عائشة الصّديقة بنت الصّديق جيبه حبيب الله المبرأة من فوق سبع سماوات، گفتا رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعه وی بر آمدی با خود بسفر بردی. غزوی پیش آمد قرعه بزد قرعه من بر آمد مرا با خود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان و زنان آن گه در پرده بودند، مرا در هودجی نشانند و مسافروار بوقت نزول و وقت رحیل فرو می آوردند و بر میداشتند، تا رسول خدا از آن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده و باز گشته و نزدیک مدینه رسیده، شبی از شبها بمنزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم و از قافله در گذشتم حاجتی را که در پیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که در برداشتم از جزع ظفار گم کرده بودم هم در آن حال بطلب جزع باز گشتم و درنگ من در جست و جوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود و از نزول من بی خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام و در سبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آن گه سبک تن بودند بی گوشت. انما يأكلن العلقه من الطعام و لم يغشهن اللحم. چون عقد خویش باز یافتم و باز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لیس بها داع و لا مجیب. تنها و غمگین بنشستم و از دلنگی و اندوه چشمم در خواب شد، صفوان بن المعطل السلمی المرادی با پس مانده لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش از نزول آیت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که انا لله، این چه کارست و چه حال؟، من باسترجاع وی از خواب در آمدم و باستین پیراهن روی خویش ببوشیدم، فو الله ما كلمنی بكلمة و لا سمعت منه كلمة غیر استرجاعه، و الله که با من یک سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمه استرجاع، آن گه راحله خویش بخوابانید و پای بر دست وی نهاد تا من برنشستم، صفوان مهار بدست گرفت و میراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم دور از لشکر فرو آمده، و عادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی و در میان مردم نیامدندی، عبد الله ابی رئیس منافقان که ایشان را دید گفت من هذّه؟ کیست این زن؟ گفتند عایشه، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد و حدیث افک در میان افکند، قالت عائشة و هلك من هلك في و كان الذی فولی کبره منهم عبد الله بن

ابی بن سلول. عایشه گفت چون بمدینه آمدم بیمار شدم مدت یک ماه و اصحاب افک در گفت و گوی آمده و من از آن بی خبر و ناآگاه، و رنج من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار دیدمی به بیماری این بار نمیدیدم و سبب نمی دانستم که گمان بد نمی بردم، از رسول بیش از آن نمی دیدم که گاه گاه در آمدی و سلام کردی و گفتی: کیف تیکم؟

آخر چون از آن بیماری به شدم و صحت یافتم شبی بیرون آمدم با ام مسطح بنت ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف سوی صحرا می رفتیم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آن گاه عادت عرب نبود در خانه ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم و روی بخانه نهادیم ام مسطح را پای در چادر افتاد بر وی در آمد نفرین کرد بر پسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بس ما قلت ا تسببن رجلا قد شهد بدرا، بد گفتمی و ناسزا می دشنام دهی کسی را که به بدر حاضر بود، ام مسطح گفت ای هنتاه خبر نداری و نشنیدی که وی چه گفت در حق تو و اصحاب افک چه میگویند، عایشه گفت چه میگویند مرا خبر کن و آگاهی ده، ام مسطح قصه در گرفت و سخن اصحاب افک با وی بگفت، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریک گشت و بیماری یکی ده شد، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم با چشم گریان و دل بریان، رسول خدا در آمد و هم بر آن قاعده گفت: کیف تیکم؟

گفتم یا رسول الله تأذن لی ان آتی ابوی، مرا دستوری دهی تا در پیش پدر و مادر شوم، و مقصود من آن بود تا ازیشان خبر درست پرسم از احوال خویش و آنچه در حق من میگویند، رسول مرا دستوری داد و آمدم و مادر را گفتم یا امه ما يتحدّث الناس؟ مردم چه میگویند و در کار من سخن چه میرانند؟ مادر گفت یا بنیه هونتی علیک فو الله لقل ما کانت امرأة قطّ رضیة عند رجل لها ضرائر الا اکثرن علیها حسدا. سخن کوتاه کن ای دخترک و آسان فرا گیر و الله که کم افتد زنی پسندیده و دوست داشته شوهر خویش و او را ضرائر بود که نه بر وی حسد برند و در کار وی گفت و گوی کنند، عایشه بتعجب گفت سبحان الله او قد يتحدّث الناس بهذا؟ مردم درین سخن میگویند و تواند بود که گویند؟

گفتا پس از آن همه شب گریستم و خواب نکردم کار بجایی رسید که رسول خدا مشورت کرد با اسامة بن زید و علی بن ابی طالب (ع) در فراق اهل خویش ایشان آنچه دانستند از براءت و پاکی گفتند و علی بن ابی طالب گفت حال وی از کنیزک پرس بریره که وی با تو راست گوید، رسول از بریره پرسید بریره گفت: لا اعلم علیها الا ما يعلم الصّائغ فی تبر الذهب غیر انها جاریة حدیثة السنّ تنام عن عجبینها فیأکله الدّاجن.

عایشه گفت رسول خدا در آن روزها که این گفت و گوی میکردند یک بار پیش من نشست و با من حدیث نکرد، و مرا نه در شب خواب بود و نه در روز آرام، پیوسته سوزان و گریان و حیران. یک ماه بدین صفت بگذشت آخر روزی رسول خدا در آمد و نزدیک من بنشست گفت: یا عائشة بلّغنی عنک کذا و کذا فان کنت بریئة فسیبرنک اللّهُ و ان کنت الممت بذنب فاستغفری اللّهُ و توبی الیه فانّ العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب اللّهُ علیه.

عایشه چون این سخن از رسول بشنید گفتا زار بگریستم و همچون دیگ بر سر آتش جوشیدم، روی با پدر کردم گفتم اجب عنی رسول اللّهُ فیما قال، رسول خدا را در آنچه میگوید جواب ده از بهر من و در کار من، پدر گفت و اللّهُ ما ادری ما اقول لرسول اللّهُ، روی با مادر کردم گفتم تو او را جواب ده، ما در همان گفت که پدر گفت، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته و اگر من سخن گویم ببراءت و پاکی خویش شما مرا راستگوی ندارید و اگر اعتراف آرم بگناهی که نکرده ام و اللّهُ خود میداند که از آن بریم و بی گناه، شما مرا راستگوی دارید، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ، این سخن بگفتم و در جامه خواب شدم که خود باللّهُ تفویض کرده و در دل یقین داشتم که اللّهُ مرا مبرا کند و رسول را از حال من خبر دهد، و اللّهُ که گمان نبردم که در شأن من آیات قرآن و وحی پاک فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم، بلی امید داشتم که رسول را در خواب بنماید و پاکی من بر وی پیدا کند، گفتا و اللّهُ که رسول خدا هم در آن مجلس نشسته بود و هیچکس از اهل بیت برنخاسته بود که آثار نزول وحی بر رسول خدا پیدا گشت، بروز زمستانی عرق از وی روان گشت، از

گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که بگسلد از پیشانی مبارک وی قطرات عرق می افتاد، چون فارغ گشت بمن نگر بست خندان و شادان گفت: ایشری یا عائشة اما و الله فقد براک الله، و قرأ «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ»

ای بالكذب، و سَمَى افکا لكونه مصروفا عن الحق، يقال افك الشيء اذا قلبه عن وجهه و ذلك ان عائشة كانت تستحق الثناء بما كانت عليه من الحصانة و الشرف فمن رماها بالسوء قلب الامر عن وجهه. «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» ای هم جماعة من المسلمين منهم عبد الله بن ابى بن سلول و مسطح بن اثانة بن عباد بن المطلب و حسان بن ثابت الانصارى و حمنة بنت جحش زوجه طلحة بن عبید الله، از اصحاب افک این چهار را نام برده اند و ایشان را شناسند و رسول خدا بعد از نزول آیات برائت عایشه ایشان را حدّ فریه زد هر یکی هشتاد ضربه. «لَا تَحْسِبُوهُ شَرًّا لَكُمْ» ان خطاب با عایشه است و با صفوان که این نسبت دروغ با وی کردند، و گفته اند خطاب با عایشه است و با پدر و مادر وی و با رسول خدا و با صفوان، میگوید میندازید شما که آن دروغ که بر ایشان بستند و این اندوه صعب که بشما همگان رسید شما را بتر بود بلکه آن شما را بهتر بود که رب العزه دروغ ایشان پیدا کرد و بآیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی و همه را بیباکی وی شاد کرد و چشم روشن، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران، وانشد.

إذا اهل الكرامة اكرموني فلا اخشى الهوان من اللئام
فليس هو انهم عندى هوانا و لكن الهوان من الكرام

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ» ای من العصبية الكاذبة. «مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ» ای جزاء ما اجترح من الذنب على قدر ما خاض فيه لان بعضهم ضحك و بعضهم سكت و بعضهم تكلم، «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» ای تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فيه، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» قرأ يعقوب كبره بضم الكاف، و قراءة العامة كبره بكسر الكاف، و هما لغتان، يقال كبر سياسة الناس فى المال بالكسر و الضمّ جميعا، و الكبير من التكبير بالكسر لا غير، و قيل معناه الذى قام باشاعة الحديث و بالغ فيه، و هو عبد الله بن ابى، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» يعنى يوم القيامة و انما سمّاه عظيما لانه يخلد فى النار، و قيل «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» هو حسان بن ثابت عذاب فى الدنيا بان ذهب بصره و سلّت يدها، روى عن مسروق قال: كنت عند عائشة فدخل حسان بن

ثابت فامرت فالقى له وسادة فلما خرج قلت لعائشة، تدعين هذا الرجل يدخل عليك و قد قال ما قال و انزل الله فيه، «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، فقالت رأى عذاب اشد من العمى و لعل الله يجعل ذلك العذاب العظيم ذهاب بصره، و قالت انه كان يدفع عن النبي، و قيل هو مسطح بن اثاثه و العذاب العظيم ذهاب بصره فى الدنيا.

«لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ» يعنى مسطحا و حسّان، «وَ الْمُؤْمِنَاتُ» يعنى حمنة بنت حجش، «بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» يعنى بامثالهم من المؤمنين و المؤمنون كلهم كنفس واحدة، و قيل معناه هلا ظنوا بهما ما يظن بالرجل لو خلا بامه و بالمرأة لو خلت بابنها لان ازواج النبي امهات المؤمنين، و قيل اراد بهذه الاية ابا ايوب الانصارى و امرأته ام ايوب، و ذلك فيما روى محمد بن اسحاق بن يسار عن رجاله ان ابا ايوب خالد بن زيد قالت له امرأته ام ايوب يا ابا ايوب اما تسمع ما يقول الناس فى عائشة؟

قال بلى و ذلك الكذب ا كنت فاعلة ذلك يا ام ايوب؟ قالت لا و الله ما كنت لا فعله، قال فعائشة و الله خير منك سبحان الله هذا بهتان عظيم، فانزل الله «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» كما فعل ابو ايوب و صاحبتة، «وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» اى كذب بين.

«لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ» اى هلا جاءوا على ما زعموا، «بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ» اى فى حكم الله، «هُمُ الْكَافِرُونَ» فيه دليل على ان من قذفها بعد نزول هذه الاية صار كافرا بالله عز و جل لما فيه من رد شهادة الله لها بالبراءة «وَ لَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحِمْتُهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضُتُمْ فِيهِ» اى خضتم فيه من حديث القذف، «عَذَابٌ عَظِيمٌ» قال ابن عباس: اى عذاب لا انقطاع له يعنى فى الآخرة لانه ذكر عذاب الدنيا من قبل، فقال: «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» فقد اصابه فانه جلد و حد.

روت عمرة عن عائشة ان النبي (ص) لما نزلت هذه الاية حد اربعة نفر: عبد الله بن ابى و حسّان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنة بنت حجش.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِكُمْ» التلقى و التلقف واحد و هو اخذ الكلام شفاها، و قال مجاهد و مقاتل: يرويه بعضهم عن بعض، و قال الكلبي: كان الرجل منهم يلقي الرجل فيقول بلغنى

کذا و کذا یتلقونه تلقیا. میگوید آن گه که از دهن یکدیگر این سخن فرا می‌ستدید بزبانهای خویش و با یکدیگر میراندید، و بر قراءت عایشه «تَلَقُّوهُ» بکسر لام و تخفیف قاف من الولق و هو الاسراع الی الکذب آن گه که چنان دروغ زود فرا آن می‌شتابیدید بزبانهای خویش، «وَوَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» من الفریة ای تنجروُن علی النطق به فی اهل النبی، «تَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا» تظنون انه سهل لا اثم فيه، «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» فی الوزر، و قیل و تحسبون ذلك امرا خفیفا یسیرا و ذلك عند الله ذنب عظیم فیہ اذی رسول الله و رمی البری.

«وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» ای هَلَّا اذ سمعتموه، «قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» ای لا یحل لنا ان نخوض فی هذا الحدیث، «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» ای، هَلَّا قلتَم عند ذلك، سبحانک ای العجب ممَّن یقول ذلك هذا کذب عظیم، یبہت من سمعه، و البهتان الکذب یواجه به المؤمن فتحیر منه، و قیل معنی سبحانک هاهنا تعالیت عن ان یقال فی رسولک هذا البهتان العظیم.

روی عن النبی (ص) قال: «البهتان علی البری اثقل من السماوات».

قیل معناه وزر الباهت اثقل من السماوات، و قال: «ان الرجل لیقول لآخیه یا مرأی فیهدم عمله اربعین عاما فان لم یکن له عمل اربعین عاما أوقر وزر اربعین عاما، و ان الرجل لیقذف المرأة المحصنة البریئة فیهدم عمل سبعین عاما فان لم یکن له عمل سبعین عاما اوقر وزر سبعین عاما».

«يَعْظِكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا» یعنی کی لا تعودوا، و قیل کراهة ان تعودوا، «لِمَنْلِهِ» ای الی مثل هذا الحدیث من القذف و الخوض فیہ و الجلوس مع القاذف و استماع حدیثه، «أَبْدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» جزاؤه مضمرا ای فاتعظوا و لا تعودوا.

«وَوَيْبُنُ اللَّهِ لَكُمْ الْآيَاتِ» الدلالات الواضحات، و قیل الفرائض و الاحکام، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ» بمصالحکم، «حَكِيمٌ» بتدبیرکم.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا». این آیت در قذف عایشه فرو آمد اما حکم آن عام است در زانی و قاذف و مظهر و هر کس که عیب مؤمنان جوید و زشت نامی ایشان طلب کند، فاحشه فنام ایشان کند و در آن کوشد و سعی کند بفعل یا بقول یا

بعزم الفاحشة ما قبح جدا، و المراد بها هاهنا الزنا كقوله في الاعراف: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» يعنى حرّم الزنا فى العلانية و السرّ و فى النساء «اللّٰتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ» يعنى الزنا، و بالاحزاب «مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ» يعنى الزنا، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا، وَ الْآخِرَةِ» يعنى عبد الله بن ابى و اصحابه المنافقين و هم الذين بدءوا بالافك و اتوا به، و العذاب فى الدنيا الحدّ و فى الآخرة نار، «وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ» انهم كاذبون، «وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» لانه غيب. «وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ» جواب لو لا محذوف يعنى لعاجلكم بالعقوبة، قال ابن عباس: يريد مسطح و حسان و حمنة.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» باشاعة الفاحشة فى الذين آمنوا، و قيل خطواته و ساوسه، و قيل هى النذور بالمعاصى و سلوك سبيل الشيطان و اقتفاء آثاره، «وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» اى بالقبائح من الاعمال، «وَ الْمُنْكَرِ» قيل المنكر فكلّ ما يكره الله عز و جل، و قيل المنكر ما لا يعرفه الشرع و لا العقل، «وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّيْنَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» هذا الخطاب للذين خاضوا فى الافك. و المعنى ما طهر من هذا الذنب و لا صلح امره بعد الذى فعل، و قيل ما قبل توبة احد منكم ابدًا، و قيل ما اسلم احد منكم و ما اهتدى.

«وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» اى يحمله على ما يصير به زاكيا، و قيل يطهر ما يشاء من الذنب بالرحمة و المغفرة، «وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ» لمقاتلكم، «عَلِيمٌ» بنياتكم و اعمالكم.

«وَ لَا يَأْتَلِ» اى لا يحلف و هو يفتعل من الالية و هى القسم، و قرأ ابو جعفر و لا يتأل بتقديم التاء و تأخير الهمزة، و التالى الحلف و التحكم، يقال آلى و تالى و اتلى اذا حلف، «أُولُوا الْفَضْلُ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ» الفضل فى الدين، و السعة فى المال، و هو ابو بكر الصديق، «أَنْ يُؤْتُوا» يعنى ان لا يؤتوا، «أُولَى الْقُرْبَى» يعنى مسطح و ابن اثاثه و كان ابن خالة ابى بكر، و قال من صعاليك المهاجرين. اين آيت در شأن ابو بكر صديق فرو آمد كه مسطح را هميشه نفقه دادى از بهر درويشى و خويشاوندى كه ابن خاله ابو بكر بود و از جمله مهاجرين بود و از اهل بدر بود، چون مسطح در افك عايشه سخن گفت ابو بكر خشم گرفت و سوگند ياد كرد كه بعد از آن او را هيچ چيز ندهد، و بر وى نفقه نكند، چون اين

آيت فرو آمد ابو بكر كفارت سوگند كرد، و گفتم و الله لا امنع النفقة عنه ابدا. مصطفى عليه السلام اين آيت بر ابو بكر ميخواند چون اينجا رسيد كه: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» ابو بكر گفت بلى انا احب ان يغفر الله لى، و قيل «وَلَا يَأْتَلِ» اى لا يقصر من قولهم، لا يألوا فلان جهده و منه قوله تعالى: «لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا»، فعلى هذا قوله: «أَنْ يُؤْتُوا» لا يحتاج الى اضمار لا. «وَلْيُغْفِرُوا وَلْيَصْفَحُوا» العفو السّتر و الصّفح الاعراض، و قيل العفو عن الافعال و الصّفح عن الاقوال، و قال ابن عباس و الضحاك: اقسام ناس من الصحابة منهم ابو بكر ان لا يتصدقوا على رجل تكلم بشيء من الافك و لا ينفقوهم، فانزل الله هذه الآية «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» معناه ان احببتم ان يغفر الله لكم ذنوبكم فاعفروا ذنوبكم فيما بينكم، «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» الغافلة عن الفاحشة ان لا يقع فى قلبها، و كانت عائشة كذلك، «لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» قال مقاتل هذا خاص فى عبد الله بن ابى و كان منافقا، و روى عن خصيف قال: قلت لسعيد بن جبير من كذب مؤمنة لعنه الله فى الدنيا و الآخرة، فقال ذلك لعائشة خاصة، و قال قوم هى لعائشة و ازواج النبی دون ساير المؤمنات، و روى عن ابن عباس قال: هذه فى شأن عائشة و ازواج النبی خاصة ليس فيها توبة، و من كذب امرأة مؤمنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» الى قوله: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، فجعل لهؤلاء توبة و لم يجعل لاولئك توبة، و قال الآخرون نزلت هذه الاية فى ازواج النبی (ص) و كان ذلك كذلك حتى نزلت الاية التى فى اول السورة «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» الى قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» فانزل الله الجلد و التوبة. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ» قرأ حمزة و الكسائى يشهد بالياء لتقدم الفعل، «الَسْتَنَّهُمْ» يعنى بالقذف بالزنا، «وَ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» اى و سائر الاعضاء بسائر المعاصى التى اعملوا بها، و شهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان فى امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الاية و بين قوله: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ»؟ قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انهم يجحدون فى بعض الاوقات، و الله يختم على افواههم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا ان الجحود لا ينفعهم رفع الله الختم عن افواههم فيشهدون بجميع ما عملوا، و قيل ان الله

يخرج السننهم عن افواههم ثم يطبق شفاههم فيشهدون بالسننهم و هي خارجه من الفم ليكون ابداع.

«يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» الذين هاهنا الجزاء و منه قولهم كما تدين تدان، يعنى كما تفعل تجازى، و فى الخبر، يوم يدان الناس باعمالهم، و المعنى يوفيههم الله الجزاء الحق اى الجزاء الواجب، و قرئ فى الشواذ الحق بالرفع فيكون صفة لله عز و جل، «يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» يقضى بحق و يأخذ بحق و يعطى بحق قال ابن عباس: «و ذلك ان عبد الله بن ابي كان يشك فى الدين فيعلم يوم القيامة ان الله هو الحق المبين.

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» اى الخبيثات من القول و الكلام للخبيثين من الناس، «وَ الْخَبِيثُونَ» من الناس، «لِلْطَّيِّبَاتِ» من القول، «وَ الطَّيِّبَاتُ» من القول، «لِلطَّيِّبِينَ» من الناس، «وَ الطَّيِّبُونَ» من الناس، «لِلطَّيِّبَاتِ» من القول، و الطيب لا يليق الا با الطيب فعائشة لا يليق بها الخبيثات من القول، لانها طيبة فتضاف اليها الطيبات من الكلام من الثناء الحسن، و قال الزجاج معناه لا يتكلم بالخبيثات الا الخبيث من الرجال و النساء. و لا يتكلم بالطيبات الا الطيب من الرجال و النساء، و هذا ذم للذين قذفوا عائشة و مدح للذين برؤها بالطهارة. و قال ابن زيد: معناه الخبيثات من النساء للخبيثين من الرجال و الخبيثون من الرجال للخبيثات من النساء امثال عبد الله بن ابي و الشاكين فى الدين، و الطيبات من النساء للطيبين من الرجال و الطيبون من الرجال للطيبات من النساء يريد عائشة طيبها الله لرسوله الطيب صلى الله عليه و سلم. «أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ» يعنى عائشة، و قيل عائشة، و صفوان بن المعطل المرادى الذى رميت به عائشة كان رجلا صالحا ذكره رسول الله (ص) بخير، شهيد بدرا و خرج من الدنيا شهيدا و لم يكشف عن انثى قط، يقال كان حصورا لا يأتى النساء، فوقع اولئك موقع التثنية كقوله: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» و المراد به اخوان، و قيل «أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ» يعنى الطيبين و الطيبات منزهون مما يقولون، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» هذا تاويل قوله، «بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»

و الرزق الكريم الجنة. لان رزقها بلا علاج و لا زرع و لا تلقيح و لا زوال و لا رنق، روى ان ابن عباس دخل على عائشة فى مرضها الذى ماتت فيه، فبكت و قالت اخاف ما اقدم

علیه، فقال ابن عباس: لا تخافی فو الذی انزل الكتاب علی محمد لا تقدمین الّا علی مغفرة و رزق کریم، فقالت رحمک اللّٰه أ هذا شیء انبأک به رسول اللّٰه؟ فقال بل هو شیء نبأنیه کتاب اللّٰه، قالت و اتل علیّ، فتلا «وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» فخرج من عندها، فصیح علیها، فقال ما بالها؟ قالوا غشی علیها مما تلوت. و روى ان عائشة كانت تفتخر بأشیاء اعطيتها لم تعطها امرأة غیرها، منها ان جبرئیل اتى بصورتها فی سرقه من حریر و قال هذه زوجتک، و روى انه اتى بصورتها فی راحتہ، و ان النبی لم يتزوج بکرا غیرها، و قبض رسول اللّٰه (ص) و رأسه فی حجرها و دفن فی بیتها و کان ينزل علیہ الوحی و هو معها فی لحافه. و نزلت براءتها من السّماء، و أنّها ابنة خلیفة رسول اللّٰه و صدیقه، و أنّها حبیبة رسول اللّٰه و خلقت طیبة و وعدت مغفرة و رزقا کریمًا. و کان مسروق اذا روى عن عائشة قال: حدثتني الصّدیقة بنت الصّدیق حبیبة حبیب اللّٰه المرآة من فوق سبع سماوات. و اجمعوا ان من قذف عائشة ضربت عنقه لثبته اللّٰه عزّ و جلّ اياها کرم اللّٰه وجهها.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ» ای بیوتا لستم تملکونها و لا تسکنونها، «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا». عدی بن ثابت گفت: زنی انصاریه آمد و گفت یا رسول اللّٰه من در خانه خویش گاه گاه بر حالی باشم که نخواهم که هیچکس مرا ببندد در آن حال نه پدر و نه فرزند اگر در آن حال مردی ازین کسان و خویشان من در آید من چکنم حال من چون بود؟ رب العالمین این آیت بجواب وی فرو فرستاد، «تَسْتَأْذِنُوا» یعنی تستأذنوا، و قرأ غیر واحد من الصّحابة «حتى تستأذنوا»، و قيل الاستیناس طلب الانس و هو ان ينظر هل فی البیت انسان فیؤذنه أنّه داخل، معنی آنست که در هیچ خانه مروید که سکنای شما در آن نبود و ملک شما نبود تا نخست بر رسید که هیچ مردم در آن خانه هست و دستوری بخواهید، مجاهد گفت: آوازی دهید تسبیح و تکبیر یا تنحنحی کنید، تا اهل بیت را آگاهی دهید، ابن عباس گفت: در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی حتی تسلّموا و تستأذنوا، ای حتی تقولوا السّلام علیکم ادخل، سلام مستحبّ است و استیذان واجب. روى عن کلدة بن حنبل قال: دخلت علی النبیّ (ص) و لم اسلم و لم استأذن، فقال النبیّ: ارجع فقل السّلام علیکم أ ادخل؟

و فى حديث ابى موسى الاشعري عن النبىِّ «ثلاثا فان اذن لك و الا فراجع»، قال الحسن:
 الاول اعلام، و الثانى مؤامرة و الثالث استيذان بالرجوع. و اگر در خانه خویش شود یا در
 ذوات المحارم استيذان واجب نیست اما مستحب است که تنحج کند یا ادنى حرکتى،
 ابراهيم نخعى گفت: استأذن على امك لعلها تكون عريانة.

و عن عطاء بن يسار، ان رجلا قال للنبىِّ استأذن على امى؟ قال: نعم، قال أنها ليس لها
 خادم غيرى افاستأذن عليها كلما دخلت؟ قال: أ تحب ان تريها عريانة؟ قال الرجل لا،
 قال فاستأذن عليها.

و قيل «غَيْرُ بِيُوتِكُمْ» هذا واقع على الاستيناس غير واقع على التسليم، التأويل لا تدخلوا
 بيوتا غير بيوتكم حتى تستأنسوا، و لا تدخلوا بيوتا حتى تسلموا على اهلها.
 و فى وصية رسول الله انس بن مالك، و اذا دخلت على اهلك فسلم عليهم يكثر خير
 بيتك.

«فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا» اى فى البيوت احدا يأذن لكم فى دخولها.
 «فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ» وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا» يعنى اذا كان فى البيت قوم
 فقالوا ارجع فليرجع، و لا يقعد على الباب ملازما، «هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» اى الرجوع اطهر لكم و
 اصلح لكم، قال قتادة: اذا لم يؤذن له فلا يقعد على الباب فان للناس حاجات و اذا حضر
 فلم يستأذن و قعد على الباب منتظرا جاز، كان ابن عباس يأتى باب الانصار لطلب
 الحديث فيقعد على الباب حتى يخرج و لا يستأذن فيخرج الرجل فيقول يا بن عم رسول
 الله لو اخبرتني، فيقول هكذا امرنا ان نطلب العلم، و اذا وقف فلا ينظر من شق الباب اذا
 كان مردودا. روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «لو ان امرأ اطلع عليك بغير اذن
 فحذفته عصاة ففقات عينه ما كان عليك جناح»، و فى بعض الاخبار، و هل حصول
 الاستيذان الا من اجل البصر، «وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» من الدخول بالاذن و غير الاذن، و
 لما نزلت آية الاستيذان، قالوا كيف بالبيوت التى بين مكة و المدينة و الشام على ظهر
 الطريق ليس فيها ساكن؟ فانزل الله عز و جل، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ
 مَسْكُونَةٍ» اى بغير استيذان. «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» اى منفعة لكم، و اختلفوا فى هذه البيوت، قال
 قتادة: هى الخانات و البيوت و المنازل المبنية للسائلة، و المنفعة فيها بالنزول و ابواء المتاع

و الاتقاء من الحرّ و البرد، و قيل «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» اى فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم، و قال ابن زيد: هى بيوت التجار و حوانيتهم التى بالاسواق يدخلونها للبيع و الشرى و هو المنفعة، و قال النخعي: ليس على حوانيت السوق اذن، و كان ابن سيرين اذا جاء الى حانوت السوق يقول السلام عليكم أ دخل؟ ثم يلج. و قال عطاء: هى البيوت الخربة و المتاع هى قضاء الحاجة فيها من البول و الغائط، و قيل هى جميع البيوت التى لا ساكن لها، لان الاستيذان انما جاء لئلا يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيذان. «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» اى اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» الآية. اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساكنة لبعض الى بعض اجرى الله ما يرد كل واحد منهم عن صاحبه و يرده الى نفسه كذلك انشدوا

اذا علققت روحى حبيبا تعلقت به غير الايام تستلبيته.

بدان اى جوانمرد كه دلهاى دوستان حق در پرده غيرت، است امروز در پرده غيرت شنیده و فردا در پرده غيرت دیده، آن كه حق جل جلاله دل تو بكس ننماید از آنست كه در پرده غيرت میدارد، در قبضه صفت در بساط ناز اندر حضرت شهود و خلوت عيان حق را مى بیند و حق با او مینگرد اگر بغيرى باز نكرد در حال تازيانه ادب بيند چنان كه آن عزيز وقت را افتاد، جوانى بود در ارادتى عظيم وقتى خوش داشت و وجدى تمام و كارى برونق، همى ناگاه آواز مرغى بگوش وى آمد باواز آن مرغ باز نگرىست زير آن درخت آمد در انتظار آن كه مرغ ديگر بار بانگ كند، هاتفى آواز داد كه: فسخت عقد الله، كليلد عهد ما باز دادى كه ترا با غير ما انس افتاد.

محمد بن حسان گوید: روزگارى بكوه لبنان ميگشتم تا مگر دوستى از دوستان حق بينم از آن عزيزان كه آنجا مسكن دارند، گفتا جوانى از آن گوشه اى بيرون آمد باد سموم او را زده و سوخته و ريخته گشته، چون دیده وى بر من افتاد روى بگردانيد ميان درختان بلوط در شد تا خويشتن را از من بپوشد، من هم چنان از پى وى مى رفتم، گفتم اى

جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده‌ام، جواب داد که احذر فأنه غیور لا یحب ان یری فی قلب عبده سواه، باز گرد و از قهر حق بترس و بدان که او غیورست در یک دلی دو دوستی نپسندد. آدم صفی که نقطه پرگار وجود بود و مایه خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل بر نعیم بهشت نهاد و خویشتن را و آن داد تا از حضرت عزت پیک غیرت آمد که: یا آدم دریغت نیاید که سر همت خویش بدولتخانه رضوان فرود آری و بغیر ما بچیزی باز نگری، اکنون که بغیر ما باز نگرستی رخت بردار و بسرای حکم شو افکنده عجز و شکسته تقصیر در معدن بلا منتظر حکم ما، همچنین دیده خلیل صلوات الله علیه باسماعیل باز نگرست نجابت و رشد وی دید عزیز افتاده بود سلاسه خلّت بود صدف در محمد مختار بود، دلش بدو مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ما ترا از بتان آزی نگاه داشتیم تا نظاره جمال اسماعیل کنی؟! اکنون کارد و رسن بردار و هر چه دون ماست در راه ما قربان کن که در یک دل دو دوستی ننگند، همین حال افتاد مصطفی عربی را سیّد ولد آدم صدر انبیاء و رسل، گوشه دل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ای الناس احبّ الیک؟ فقال عائشة.

گفتند ای سیّد ازین مردمان کرا دوست داری؟ گفت عایشه، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یا رسول الله انّی احبک و احبّ قربک، چون ایشان هر دو دل و دوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شطیه‌ای از سلطنت خویش فرا ایشان نمود، شیاطین الانس و الجن دست در هم دادند تا حدیث افک در میان افتاد و دروغ منافقان و بر ساخته ایشان بالا گرفت، و ازین عجیتر که مسالک فراست بر مصطفی (ص) بیستند آن روزگار تا برائت ساحت عایشه برو پیدا نگشت و حقیقت آن کار بندانست تا غیرت قهر خویش براند و نوبت بلا بسر رسید، و السبب فیه ان فی اوقات البلاء یسدّ الله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء، لذلک ابراهیم لم یمیز و لم یعرف ملائکة حیث قدم الیهم العجل الحنیز و توهّمهم اضیافا، و لوط لم یعرفهم ملائکة الی ان اخبروه انهم ملائکة. کار بجایی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که مصطفی را با عایشه بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق ناز حمیرا گفستی این همی گفت که کیف تیکم، و عایشه بیمار و نالان و سوزان و گریان از قرب مصطفی باز مانده

بخانه پدر باز شد با دلی پر درد و جانی پر حسرت بزاری و خواری خود می‌نگرد و میگوید که هرگز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی بر زبان آورد.

شکوت الّذی القاه من الم الذکری	الی سامع الاصوات مع بعد المسری
أ یشر بی من بت ارعی له الشعری	فیا لیت شعری و الامانی کثیرة
یا خواب بمن گذر ندارد گویی	یار از غم من خبر ندارد گویی
یا رب شب من سحر ندارد گویی	تاریک ترست هر زمانی شب من

پس چون آیات برائت فرو آمد و نوبت بلا بسر آمد رسول خدا عایشه را بشارت داد که: ابشری فقد انزل الله برائتک، مادر و پدر او را گفتند یا عائشة قومی الی رسول الله و احمدته، فقالت لا و الله لا اقوم الیه و لا احمده و لا احمد کما و لكن احمد الله الّذی انزل برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبت رسول داده بود تا میگفت: احبک و احبّ قربک. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه الهیت پرداخت تا همی گفت بحمد الله لا بحمدک. ای جوانمرد اگر قذفه عائشه صدیقه آن افک نگفتندی این چندین آیت بتشریف عایشه از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان نگفتندی: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»، عیسی این کرامت نیافتی که: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» و گر مؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»، اینست که در ابتداء قصه گفت: «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» ای عایشه میندار که بآنچه گفتند ترا بد افتاد، اگر بد افتادی است ایشانراست که باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثبت و ارتفاع درجت.

در قصص آورده‌اند که بر در بهشت رضی است فردا رب العزه مؤمنانرا در آن ربض جمع آورد و پیش از آنکه در بهشت شوند ایشان را میزبانی کند، دعوتی بر کمال و تشریفی بسزا و نواختی تمام، آن گه منت نهد بر مصطفی که یا محمد این دعوت ولیمه عقد نکاح تو است با مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، یا محمد من مریم را از صحبت مردان نگاه داشتم و از وی فرزند بی مرد آوردم حرمت و غیرت ترا، و آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم و هرگز فرعون را فرا وی نگذاشتم او را پاک و

بی عیب دست کس بوی نرسیده بتو رسانیدم، اینجا لطیفه‌ای نیکو بشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود در دنیا ایشان را گرمی کرد و بپاکی بستود و از خلق نگاه داشت، عایشه صدیقه که در دنیا جفت وی بود پسندیده و صحبت وی یافته و مهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر او را گرمی کند، آیات قرآن و وحی منزل در براءت وی فرستد و بپاکی خود جل جلاله گواهی دهد و بیسندد که: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است و غذاء جان که هرگز بریده نگردد و پیوسته با درار میرسد، لا مقطوعة و لا ممنوعة، پرورده نان و آب دیگرست و پرورده نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «اظل عند ربِّي يطعمني و يسقيني»

صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضد نیست که روحانی با جسمانی، دو خصم یکدیگر در یک خانه بداشته بظاهر با هم ساخته و بیاطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب و شادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، و قد قرب وصال الحبيب و فراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبح شربتی در رسد و ضربتی در رسد، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند و این سلطان را از وثاق تاریک نجات دهند و بر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیار فی قبضة العزة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» مردان گرویدگان را گوی، «يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» تا چشمها فرو گیرند، «وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و فرجها نگه دارند، «ذَلِكَ أَزْجَى لَهُمْ» ایشان را آن بهتر و پاک تر، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (۳۰) و الله آگاه است و دانا بآنچه میکنند. «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ» و زنان گرویدگان را گوی، «يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» تا چشمها فرو گیرند، «وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» و فرجها را گوشند از حرامها، «وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش، «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مگر آنچه از آن پیدا شود، «وَ لَا يُضْرِبْنَ

بِخُمْرِهِنَّ عَلَى جُوبِهِنَّ» و گوی تا مقنعه‌ها فرو گذارند بجیبها، «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش، «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» مگر شویان خویش را، «أَوْ آبَائِهِنَّ» یا پدران خویش را، «أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ» یا پدران شویان خویش را، «أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ» یا پسران خویش را، «أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ» یا پسران شویان خویش را، «أَوْ إِخْوَانِهِنَّ» یا برادران خویش را، «أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ» یا پسران برادران خویش را، «أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ» یا پسران خواهران خویش را، «أَوْ نِسَائِهِنَّ» یا زنان همدینان خویش را، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» یا درم خریدان خویش را، «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ» یا این پسینان مردن که کاری ندارند با زنان، «أَوْ الطِّفْلَ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا آن کودکان که هنوز چیره نگشته‌اند بر زنان، «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» و فرمای تا پای بر زمین زنند «لِيَعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» که تا بدانند که خلخال دارند، «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا» و باز گردید با خدای همگان «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» ای گرویدگان، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳۱) تا مگر پیروز آئید جاوید.

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» نکاح کنید بیوگان خویش را، «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» و پارسایان بندگان و پرستاران خویش را، «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ» اگر درویش باشند، «يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» بی نیاز کند الله ایشان را از فضل خویش، «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۳۲) و الله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا.

«وَلَيْسَتَعْظِيفِ» و ایدون بادا که از زنا باز ایستند و پاک زیند، «الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» ایشان که زن نیاوند و بهای کنیزک ندارند، «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تا آن گه که الله ایشان را بی نیاز کند از فضل خویش، «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ» و ایشان که مکاتبت جویند و نبشته باز فروخت، «مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» از بردگان شما، «فَكَاتِبُوهُمْ» ایشان را مکاتب کنید، «إِنْ عِلْمُكُمْ فِيهِمْ خَيْرٌ» اگر دانید که داشت خود یاوند و با کار خویش برآیند، «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» و ایشان را از آن مال که الله شما را داد چیزی دهید، «وَلَا تَكْرَهُوا فِتْنَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» و پرستاران خویش را بر زنا مدارید، «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» چون پاکی و پرهیزگاری میخواهند، «لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تا چیزی بدست آرید از چیز این جهانی، «وَمَنْ يَكْرِهِنَّ» و هر که ایشان را ناکام بر زنا دارد، «فَإِنَّ اللَّهَ

مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۳۳) الله آن پرستاران بناکام بریدی داشته را آمرزگارست و بخشاینده

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» و فرو فرستادیم بشما، «آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ» پیغامها و سخنان پیدا کرده حق و صواب درو، «وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» و عبرتی و تشبیهی از حال ایشان که پیش از شما بودند، «مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (۳۴) و پندی پرهیزگاران و و آزرده داران را.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» ای ینقضوا من نظرهم الى ما حرم الله عليهم، و الغض و الاغضاض ان يدانى بين جفنيه من غير ملاقة، و من هاهنا زائدة يعنى يَغُضُّوا ابصارهم بدليل قوله: «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و قيل من هاهنا للتبعيض و هو ترك النظر الى ما لا يحل، لان المؤمنین غیر مأمورین بغضّ البصر اصلا انما امروا بغضّ البصر عن الحرام، «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» من ان يراها احد و هي من العانة الى اعلى الركبة، قال ابو العالية: كل موضع فى القرآن ذكر فيه الفرج فالمراد به الزنا الا فى هذا الموضع فان المراد به الستر، حتى لا يقع بصر الغير عليه، «ذَلِكَ» ای غضّ البصر و حفظ الفرج، «أَزْكَى لَهُمْ» اطهر لهم و انفع لدينهم و دنياهم، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» لا يخفى عليه فعلهم، روى عن بريدة قال قال رسول الله (ص) لعلى: «يا على لا تتبع النظرة فان لك الاولى و ليست لك الآخرة»

و عن عبد الرحمن بن ابى سعيد الخدرى عن ابيه ان رسول الله (ص) قال: «لا ينظر الرجل الى عورة الرجل، و لا المرأة الى عورة المرأة و لا يغضى الرجل الى الرجل فى ثوب واحد. و لا تغضى المرأة الى المرأة فى الثوب الواحد، و قال صلى الله عليه و سلم: «اكفلوا لى بست اكفل لكم بالجنة، اذا حدت احدكم فلا يكذب، و اذا وعد فلا يخلف، و اذا ائتمن فلا يخن غضوا ابصاركم و احفظوا فروجكم و كفوا ايديكم.»

«وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» عَمَّا لَا يَحِلُّ، «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» ای يستترنها حتى لا يراها احد.

روى عن ام سلمة انها كانت عند رسول الله (ص) و ميمونة اذ اقبل ابن ام مكتوم فدخل عليه و ذلك بعد ما امرنا بالحجاب، فقال رسول الله (ص): احتجبا عنه، فقلنا يا رسول الله

أليس هو اعمى لا يبصرنا؟ فقال رسول الله أفعميا وان انتما الستما تبصر انه.

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» يريد بالزينة موضع الزينة، يعني لا يظهرن موضع زينتهن لغير محرم، معنی آنست که یا محمد زنان را فرمای تا چشمها فرو گیرند از نامحرم و ناپسند، و فرجها نگه دارند از حرام، و عورت خویش پوشیده دارند چنان که دیده کس بر آن نیفتد، و آرایش خویش و آنچه بر آن زیور و زینت است بر نامحرم پیدا نکنند، و مراد باین زینت خفی است نه زینت ظاهر، قلاده است در گردن و گوشوار در گوش و دستینه در دست و خلخال و خضاب بر پای، این زینت و زیور خفی روا نیست ایشان را که پیدا کنند بر نامحرم و اجنبی، اما زینت ظاهر که رب العالمین مستثنی کرد و گفت: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» اهل علم مختلفند در آن که چیست؟ ابن مسعود گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، و اراد بها الثياب، ابن عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتری در انگشت و خضاب دست، سعید جبیر و ضحاک و اوزاعی گفتند: روی است و هر دو کف، رب العزه رخصت داد که زنان این قدر از تن خویش پیدا کنند از بهر آن که عورت نیست در حق آزاد زنان و کشف آن در نماز روا و مرد اجنبی را جایز است که در آن زینت ظاهر نگردد هر گه که از فتنه و شهوت نترسد، و اگر از فتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگردد و غضب بصر باید چنان که الله گفت: «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، و قيل «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» هی الطيب و الثياب المصبوغة الملوثة و الخمر الرقاق التي تحكي طول الذوائب و قوله: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی اصوات الخلاخيل. روی عن ابن سيرين قال: كانت النساء يخرجن متنقبات لا يبدين الا نصف عين واحدة فاذا انتهين الى الرجال وقفن.

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ» ای ليلقين مقالعهن على جيوبهن و صدورهن ليسترن بذلك شعورهن و صدورهن و اعناقهن و قرطهن، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لما انزل الله تعالى: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» شققن مروطهن فاخترن به، و قيل كانت قمصهن مفروجة الجيب كالدراعة تبدو منها صدورهن فامرن بسترها، «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» یعنی الزينة الخفية التي امرن بتغطيتها و لم يباح لهن كشفها في الصلاة و لا للاجنيين، و هي ما عدا الوجه و الكفين، «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» جمع بعل و هو المقصود بالزينة، و لعن النبي السلتاء و هي التي لا تختضب، و المرءاء و هي التي لا تكتحل. قال ابن عباس و

مقاتل: معناه لا يضعن الجلاباب و الخمار آلا لازواجهن، البعولة جمع البعل و هو الزوج، و منه قول سارة: «وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا»، و قيل البعولة الحالة و هي المصدر يقال فلان حسن البعولة اى بارّ بزوجه. اما بعل قوم الياص فهو اسم صنم و به سمى بعلبك، و يقال اسم مطبخ سليمان و منزل الياص، و المباعلة مباشرة الرجل المرأة، و فى الخبر: ايام منا ايام اكل و شرب و بعال».

قال الشاعر:

و كم من حصان ذات بعل تركتها اذا الليل ادجى لم تجد من تباعله.

«أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِمْ» فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة و لا ينظرون الى ما بين السرة و الركبة، و يجوز للزوج ان ينظر الى جميعها غير انه يكره له النظر الى فرجها.

قوله: «أَوْ نِسَائِهِمْ» اراد به يجوز للمرأة ان تنظر الى بدن المرأة آلا ما بين السرة و الركبة. كالرجل المحرم هذا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافرة فهل يجوز للمسلمة ان تنكشف لها، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوز ان تنكشف للمرأة المسلمة لأنها من جملة النساء، و قال بعضهم لا يجوز لان الله تعالى قال: «أَوْ نِسَائِهِمْ» و الكافرة ليست من نساينا و لأنها اجنبية فى الدين فكانت ابعد من الرجل الاجنبى، كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح، ان يمنع نساء اهل الكتاب ان يدخلن الحمام مع المسلمات، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»، اختلفوا فيه فقال قوم عبد المرأة محرم لها فيجوز له الدخول عليها اذا كان عفيفا فيجوز ان ينظر الى بدن مولاته آلا ما بين السرة و الركبة كالمحارم و هو ظاهر القرآن، و فى بعض الاخبار ان النبي (ص) دخل على فاطمة و معه غلام و هبه منها، و على فاطمه ثوب اذا قنعت به رأسها لم يبلغ رجلها و اذا غطت به رجلها لم يبلغ رأسها، فقال النبي لفاطمة: «ليس عليك بأس أما هو ابوك و غلامك».

و قال قوم هو كالاجنبى معها، و هو قول سعيد بن المسيب و قال: المراد من الاية الاماء دون العبيد، و عن ابن جريح انه قال: «أَوْ نِسَائِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» انه لا يحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين يدي امرأة مشركة آلا ان تكون تلك المشركة امة لها. «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ

أولى الأربة من الرجال» قرأ أبو جعفر و ابن عامر و ابو بكر غير بالنصب على الاستثناء و المعنى يبدن زينتهن للتابعين ألا ذوى الأربة منهم، فأنهن لا يبدن لهم الزينة و يجوز ان يكون حالا و ذو الحال ما فى التابعين من الذكر، و المعنى او التابعين لهن عاجزين عنهن، و قرأ الباقر غير بالجرّ و الوجه أنه صفة للتابعين، فلذلك انجرّ و أنّما جاز وصف التابعين و فيه لام التعريف بغير و هو نكرة لأنّ التابعين غير مقصودين باعيانهم فاجروا لذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم بغير، و الأربة و الأرب الحاجة و المراد بالتابعين غير اولى الأربة الذين يتبعون النساء يخدمونهن ليصيبوا شيئا و لا حاجة لهم فيهن كالخصىّ و الخنثى و الشيخ الهرم و الاحمق العنين، و قيل هو المعتوه الذى لا يميز بين عورة الرجال و عورة النساء، و قيل هو الصغير الذى لا ارب له فى النساء لصغره، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبىّ (ص) مخنث و كانوا يعدونه من غير اولى الأربة، فدخل النبىّ يوما و هو عند بعض نساءه و هو ينعت امرأة فقال أنّها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبىّ لا يدخلنّ عليكم هذا فحجبوه.

«أَوِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» اراد بالطفل الاطفال يكون واحدا و جمعا، و هو اسم للمولود الى ان يراهق، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدرُوا و لم يطبقوا النكاح و منه قوله: «فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» اى غالبين، قال مجاهد: لم يعرفوا العورة من غيرها من الصغر، و قيل لم يبلغوا حد الشهوة و لا رغبة لهم فى النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين

لقوله صلى الله عليه و سلم: «مروهم بالصلاة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم عليها اذا بلغوا عشرا و فرقوا بينهم فى المضاجع»

«وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» قال الحسن: كانت المرأة تمرّ فى السوق و عليها خلخال، فاذا مرّت على الرجال ضربت احدى الرجلين بالآخري ليعلموا أنّها ذات خلخال و زينة و هذا يحرك الشهوة و يؤدّى الى الفتنة فمعت من ذلك، و قيل اسماع صوت الزينة كظاهرها، و منه سمى صوت الحلى و سواسا. «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» من التقصير الواقع فى امره و نهيه، و قيل راجعوا طاعة الله فيما امركم و نهاكم من الاداب المذكورة فى هذه السورة، «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، قرأ ابن عامر، «آيَه الْمُؤْمِنُونَ»

بضم الهاء فى الوصل و كذلك فى الزخرف، «يا ايّه الساحر» و فى الرّحمن، «أَيُّهُ السَّقْلانِ»، و يقف بلا الف، و قرأ الآخرون، بفتح الهاء فى الاحرف الثلاثة على الاصل فى الوصل، و ذكر جماعة انّ ابا عمرو و الكسائى و يعقوب كانوا يقفون عليها بالالف، و كان الباقر يقفون بغير الف، و ليس فى المصاحف الف، روى عن ابن عمر أنّه سمع رسول الله يقول: «يا ايها الناس توبوا الى ربّكم فانّى اتوب الى ربّى كلّ يوم مائة مرّة».

و عن نافع عن ابن عمر قال: ان كُنّا لنعد لرسول الله (ص) فى المجلس يقول: «رب اغفر لى و تب على انك انت التواب الغفور» مائة مرة.

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ»، الايامى جمع الایم، يقال رجل ايم لا زوجة له و امرأة ايم و ايمّة لا بعل لها، سواء كانت مطلّقة او متوفى عنها الزوج، او بكر لم تتزوج، و الفعل آمت تثيم ايما و ايمّة و اياما و ايوما و ايومة و تأيمت تتأيم. و الايامى عند الكوفيين على وزن فعالى مثل يتامى جمع على المعنى لانّ الايم كاليتيم، و عند البصريين ايم فيعل جمع على فعالى تشبيها باسير و اسارى، و قيل جمع على اياثم ثم قدّم و اخر فصار ايامى ثم قلبت فصارت ايامى، و معنى الآية زوّجوا ايها المؤمنون من لا زوج له احرار رجالكم و نساءكم، «وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» معنى آنست كه اى مؤمنان! آزاد مردان را زن دهيد و آزاد زنان را بشوى دهيد، و شما كه درم خريدان داريد بنندگان را زن دهيد، و اين امر نذب و استحباب است نه امر حتم و ايجاب، و مثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى: «وَ ذَرُوا الْبَيْعَ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» شافعى گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند و استطاعت و اهبت نكاح دارد مستحبّ است او را كه زن خواهد و زن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، و يتأيد ذلك بقول النبى (ص): «تساکحوا تكثرُوا فانّى اباهى بكم الامم حتى بالسقط»

و قال: «ثلاثة حق على الله عونهم: المكاتب الذى يريد الاداء، و الناكح الذى يريد العفاف، و المجاهد فى سبيل الله.»

و قال (ص): «اذا خطب اليكم من ترزون دينه و خلقه فزوجه الّا تفعلوه تكن فتنة فى الارض و فساد عريض.»

و قال لعلى: «ثلاث لا يؤخرها: الصلّاة اذا أنت، و الجنّاة اذا حضرت، و الايم اذا وجدت

لها كفوا»، و قال عليه السلم: «م ادرك ولده و عنده ما يزوجه فاحدث فالانتم بينهما»، اما اگر توقان نفس و غلبه شهوت بود و اهبت نکاح و استطاعت نبود دفع توقان و کسر شهوت خویش بروزه کند که مصطفی (ص) گفته: «يا معشر الشباب من استطاع منكم الباه فينتزوج فانه اغضّ للبصر و احصن للفرج، و من لم يستطع فليصم فان الصوم له و جاء».

اما کسی که او را غلمت و شهوت نرنجانند و آرزوی نکاح نکنند شافعی گفت نوافل عبادات او را فاضلتر، و بو حنیفه گفت نکاح او را فاضلتر، قال الشافعی: و قد ذکر اللّٰه عبدا اكرمه فقال: «وَّ سَيِّدًا وَ حَصُورًا»، و الحصور الَّذی لا یأتی النساء و ذکر القواعد، من النساء و لم یندبهنّ الی النکاح فدلّ انّ المندوب الی النکاح من یرتجى الیه، و فی الآیة دلیل ان تزویج النساء الایامی الی الاولیاء لانّ اللّٰه تعالیٰ خاطبهم به کما انّ تزویج العبیّد و الاماء الی السادات بقوله عز و جل: «وَّ الصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ اِمَائِکُمْ»، و هو قول اکثر اهل العلم من الصّحابة و من بعدهم. روى عن ذلك عمر و علیّ و ابن مسعود و ابن عباس و ابی هریرة و عائشة و به قال سعید بن المسیب و الحسن و شریح و النخعی و عمر بن عبد العزیز و الیه ذهب الثوری و الاوزاعی و عبد اللّٰه بن المبارک و الشافعی و احمد و اسحاق و جوز اصحاب الرأى للمرأة تزویج نفسها، و قال مالک: ان كانت المرأة دنیة یرجوز لها تزویج نفسها، و ان كانت شریفة فلا، و الدلیل علی ان الولى شرط من جهة الخبر ما روى ابو موسى قال قال النبی (ص): «لا نکاح الا بولی»، و عن عروة عن عائشة، انّ النبیّ صلی اللّٰه علیه و سلّم قال: «ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل باطل باطل، فان مسّها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له.

«إِنْ یَكُونُوا فُقَرَاءَ یُعْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ» ای لا تمتنعوا من تزویج هؤلاء لاجل الفقر فان اللّٰه یعنیهم اللّٰه من فضله، قیل یعنیهم اللّٰه بقناعة الصالحین، و قیل یعنیهم باجتماع الرزقین، رزق الزوج و رزق الزوجة و كان رسول اللّٰه (ص) یقول: «اطلبوا الغنی فی هذه الآیة»، و قال عمر: عجبت لمن یرتجى الغنی بغير النکاح، و اللّٰه عز و جل یقول: «إِنْ یَكُونُوا فُقَرَاءَ یُعْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ». و عن بعضهم انّ اللّٰه عز و جل وعد الغنی بالنکاح و بالتفرق فقال: «إِنْ یَكُونُوا فُقَرَاءَ یُعْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ»، و قال و ان یتفرقا یغن اللّٰه كلا من سعته ثم قال: «وَّ اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلَیْمٌ»، یوسع علی من یشاء، علیم بمن یرتجى.

«وَلَيْسَتَعْفِيفٍ» العفة و الاستعفاف و الكف واحد و هو الامتناع، «الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» ای اسباب النکاح من المهر و النفقة، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه، و المعنى فليعف و ليكف عن الحرام من لا يقدر على تزوج امرأة بان لا يملك المهر و النفقة، «حَتَّى يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». ای يوسّع عليهم و يعطيهم ما لا يتزوجون به، و قيل يغنيهم الله بقلته الرغبة. «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ» ای يطلبون المكاتبه، «مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ»، كتاب و مكاتبت هر دو يكسانست چون قتال و مقاتلت، و مكاتبت آنست كه مملوك خود را گوید: كاتبتك على ان تعطينى كذا دينارا فى نجمين او فى نجوم معلومة على أنك اذا اديتها فانت حرّ، گوید ترا مكاتبت كردم بصد دينار مثلا كه بمن گزارى بدو نجم يا بسه نجم يا چندان كه بود از نجوم، چون اين مال درين نجوم گزاردى بمن تو آزاد باشى، مملوك گوید من پذيرفتم پس چون آن مال بگزارد وى آزاد گردد و اولاد او كه در حال كتابت در وجود آمده باشند تبع وى باشند در آزادى، و كسى كه كند بعد از كتابت همه آن وى باشد تا حق سيّد از آن بگزارد و اگر در ميانه از اداء مال عاجز آيد سيّد را رسد كه كتابت وى فسخ كند و او را بارق خويش برد و آنچه در دست وى باشد از مال و كسب وى همه آن سيد باشد، عبد الله عمر گفت: المكاتب عبد ما بقى عليه من مكاتبته درهم: و شرط است كه مملوك بالغ باشد و عاقل اگر كودك بود يا ديوانه كتابت ايشان روا نباشد، كه ابتغاء ايشان درست نيست در شرع، چون مملوك برين صفت باشد و از سيّد خويش كتابت خواهد مستحبّ است و مندوب كه او را اجابت كند كه رب العزه ميگويد: «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا»، و اين امر ندب و استحباب است نه امر حتم و ايجاب، و سبب نزول اين آيت آن بود كه حويطب بن عبد العزّى غلامى داشت نام وى صيح از سيّد خويش كتابت خواست سيد سر وازد و او را بآنچه خواست اجابت نكرد تا رب العزه آيت فرستاد، «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» اگر در ايشان خيبرى مى بينيد ايشان را مكاتبت كنيد، فكاتبه حويطب على مائة دينار و وهب له منها عشرين ديناراً، فاداهما و قتل يوم حنين فى الحرب.

روى ابو هريرة قال قال النبىّ صلى الله عليه و سلم: «ثلاثة على الله عونهم: المكاتب الذى يريد الاداء، و الناكح يريد العفاف، و المجاهد فى سبيل الله»

، قوله: «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» اختلفوا فيه، فقال الحسن: ان علمتم فيهم الصدق و الامانة و الوفاء، و قيل ان علمتم فيهم الرشد و الصلاح و اقامة الصّلاة، و قيل هو ان يكون بالغنا عاقلا، و قال ابن عباس: ان علمتم فيهم القدرة على الاحتراف و الاكتساب لاداء ما كوتبوا عليه و رغبة فى الكتابة، و أنّما قال ذلك لانه اذا لم يقدر على الكسب او قدر عليه و لكنّه لا يرغب فيه فكاتبه انقطع حق المولى عنه من غير نفع يرجع اليه فيتضرّر به. «وَ أَوْتُوهُم مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، قول عثمان و على و زبير و جماعتى آنست كه اين خطاب با موالى است، ايشان كه بندگان خویش را مكاتب كنند ميگويد از آن مال كتابت كه نام زد کرده ايد چيزى فاكم كنيد على گفت ربي فاكم كند، ابن عباس گفت ثلثى فاكم كند، شافعى گفت آنچه فاكم كند مقدور و معين نيست بلى برو واجب است و لازم كه چيزى فاكم كند بمعروف چندان كه لايق آن مال باشد. كاتب عبد الله بن عمر غلاما له على خمسة و ثلاثين الف درهم فوضع من آخر كتابته خمسة آلاف درهم، و قال سعيد بن جبير: كان ابن عمر اذا كاتب مكاتبه لم يضع عنه شيئا من اول نجومه مخافة ان يعجز فرجع اليه صدقته و وضع من آخر كتابته ما احبّ، و يروى ان عمر كاتب عبدا له يكنى ابا امية و هو اول عبد كوتب فى الاسلام فاتاه باول نجم فدفعه اليه عمر و قال له استعن به على مكاتبتك فقال لو اخرته الى آخر نجم، فقال اخاف ان لا ادرك ذلك، قال الحسن اراد بقوله: «وَ أَوْتُوهُم مِّنْ مَّالِ اللَّهِ» سهمهم الذى جعل الله لهم من الصدقات المفروضات بقوله: «وَ فِي الرِّقَابِ»، و قال النخعي هو حث لجميع الناس على معوتهم، قال النبى (ص): «من اعان مكاتبا فى رقبته او مجاهدا فى سبيل الله اظله الله فى ظل عرشه يوم لا ظل الاظله».

«وَ لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» اين در شأن عبد الله بن ابى سلول منافق فرو آمد كه كنيزكان خویش را بناكام بر زنا ميداشت بر عادت اهل جاهليت، چيزى را كه مى بستند و بوى ميدادند، شش كنيزك داشت نام ايشان معاذه و مسيكة و عمره و اروى و اميمه و قتيله، و اين كنيزكان عفايف بودند كراهيت ميداشتند زنا كردن، گفتند و الله لا تفعل و قد جاءنا الله بالاسلام و حرم الزنا، و الله كه اين كار نكنيم پس از آن كه الله ما را باسلام گرامى كرد و زنا حرام كرد، و حال خود با مصطفى عليه السلام بگفتند و از اكراه عبد الله بناليدند، تا رب الغزه از بهر ايشان اين آيت فرستاد «وَ لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ»،

البغاء الزناء النساء خاصة. «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» یعنی اذ اردن تحصنا، و ليس معناه الشرط لانه لا يجوز اكرههن على الزنا و ان لم يردن تحصنا هذا كقوله: «وَأَنْتُمْ أَلْعَلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، یعنی اذ كنتم مؤمنين، و قيل أَمَا شرط ارادة التحصن لان الاكراه أَمَا يكون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغت طوعا، و التحصن التعفف. و قال الحسين بن الفضل: في الآية تقديم و تأخير، تقديرها و لا تكرهوا فتياتكم على البغاء، لتبتغوا عرض الحياة الدنيا اى لتطلبوا من اموال الدنيا، یعنی كسبهن و بيع اولادهن، «وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، للمكراهات و الوزر على المكره، و كان الحسن اذا قرأ هذه الآية قال: لهن و الله لهن و الله.

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» يا معشر المؤمنين، «آيَاتٍ» من القرآن، «مُبَيِّنَاتٍ»، بفتح الياء قرأها ابو عمرو و ابن كثير و نافع و يعقوب و ابو بكر یعنی مبينات بالدلائل و البرهان و الفرائض و الاحكام، و قرأ الآخرون بكسر الياء، و المعنى انها تبين الحلال من الحرام، «وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» اى و انزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمكم و ذكر احوالهم لتجتنبوا ما سخطنا به عليهم. و تقبلوا على ما رضينا به عنهم، «وَمَوْعِظَةً» و زجرا عن المعاصى، «لِلْمُتَّقِينَ» فانهم ينتفعون بها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سواه، مؤنانرا ميفرمايد تا دیده سر از محارم فرو گیرند و دیده سر از هر چه دون حق فرو گیرند، خاک نیستی در چشم هستی خود افکنده و از لوح وجود خود هجو نفس مکاره بر خواند. محمد عربی که در یتیم بحار رسالت بود و واسطه عقد دلالت از سر درد هستی خود این فریاد همی کند که: «لیت ربّ محمد لم یخلق محمدا» و ایشان که سابقان و صادقان و سالکان راه بودند هرگز بخود ذره ای التفات نکردند و از هستی خود شاد نبودند و بچشم پسند بخود ننگرستند، روزی جنید با رویم نشسته بود شبلی در آمد، و شبلی عظیم کریم بودست چون سخن جنید تمام شد رویم روی فرا جنید کرد گفت کریم مردی است این شبلی، جنید گفت حدیث کسی میکنی که او مطرودی است از مطرودان درگاه، شبلی چون این بشنید بشکست و خجل وار برخاست و از پیش ایشان

بیرون شد، رویم گفت ای جنید این چه کلمه بود که در حق شبلی راندی و حال او ترا معلومست در پاکی و راستی؟ جنید گفت بلی شبلی عزیزی است از عزیزان درگاه، اذا کَلَّمْتُمُ الشَّبَلِیَ فلا تکلموه من دون العرش و ان سیوفه تقطر دما، لکن ای رویم آن کلمت که بر زبان تو برفت در تزکیت او تیغی بود که قصد روزگار او کرد تا مرکب معاملات او را پی کند ما ازین کلمه سپری ساختیم تا آن تیغ را رد کرد. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، قوم لا ينظرون الی الدتیا و هم الزهاد، و قوم لا ينظرون الی الکون و هم اهل العرفان، و قوم هم اصحاب الحفاظ و الهیبة کما لا ينظرون بقلوبهم الی الاغیار لا یرون نفوسهم اهلا للشهود، ثم الحق سبحانه یکاشفهم من غیر اختیار منهم او تعرض او تکلف. جوانمردان طریقت ایشانند که بغیر می ننگرند، دیده همت بکس باز نکنند خویشتن را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبه وجود خود زده در دریای هیبت بموج دهشت غرق گشته، خردها حیران دلها یاوان، بی سر و بی سامان بی نام و بی نشان.

پویان و دوانند و غریوان بجهان در در صومعه کوهان در غار بیابان
یکسر همه محوند بدریای تحیر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لا مان

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: الهی تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی، ندا از نزدیک شنوایدی و نشان از دور دادی، رهی را باز خواندی و آن گه خود نهان گشتی، از وراء پرده خود را عرضه کردی و بنشان عظمت خود را جلوه کردی، تا آن جوانمردان را در وادی دهشت گم کردی؟ و ایشان را در بی طاقتی سرگردان کردی، این چیست که با آن بیچارگان کردی؟ داور آن نفیر خواهان تویی، و داد ده آن فریاد جویان تویی، و دیت آن کشتگان تویی، و دستگیر آن غرق شدگان تویی، و دلیل آن گم شدگان تویی، تا آن گم شده کجا با راه آید و آن غرق شده کجا با کران افتد، و آن جانهای خسته کی بیاساید و آن قصه نهانی را کی جواب آید، و آن شب انتظار ایشان را کی بامداد آید.

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» اشاره الی ان فیہ زینة للعبد لا یجوز اظهاره فکما ان النساء عورة و لا یجوز لهن ابداء زینتهن کذلک من اظهر للخلق ما هو زینة سرائره من صفاء احواله و زکاء اعماله انقلب زینه شینا آلا اذا ظهر علی احد شیء لا یتعمله و تکلفه

فذلک مستثنی لآنه غیر مؤاخذ بما لم یکن بتصرفه و تکلفه. «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنانرا بر عموم توبیه میفرماید، توبت عوام از زلت و توبت خواص از غفلت، و توبت خاص الخاص از ملاحظه اوصاف بشریت، توبه عوام آنست که از معصیت با طاعت گردند، و توبه خواص آنست که از رؤیت طاعت با رؤیت توفیق آیند طاعت خود نه بینند همه توفیق حق بینند، توبه خاص الخاص آنست که از مشاهده توفیق با مشاهدت موفق گردند، حد نظر عوام تا بافعال است، میدان نظر خواص صفات است، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است، اعوذ بعفوک من عقابک.

اشارات بنظر عوام است. اعوذ برضاک من سخطک، اشارت بنظر خواص است. اعوذ بک منک اشارت بنظر خاص الخاص است، و یقال امرا لكل بالتوبة لثلا یخجل العاصی فی الرجوع بانفراده، کذلک فی القیامة یدخل النار المطیعین و العاصین لقلوبه: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُهَا»، لیست العاصین بالمطیعین و لا یصیر عیبهم مکشوفاً.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله است روشن دارنده آسمانها و زمین، «مَثَلُ نُورِهِ» صفت نور او «كَمِشْكَاةٍ» چون توله قندیل است، «فِيهَا مِصْبَاحٌ» در سر توله آن قندیل چراغی، «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» آن چراغ در آبگینه قندیل، «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» آن آبگینه راست گویی که ستاره‌ای است روشن، «يُوقَدُ» می‌فروزند، «مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» از روغن درختی برکت کرده در آن، «زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ» درخت زیتون نه همه شرقی. «وَلَا غَرْبِيَّةٍ» و نه همه غربی «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» کامید و نزدیک بید که آن روغن خانه روشن دارید، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» و هر چند آتش بآن روغن نرسید «نُورٌ عَلَى نُورٍ» روشنایی آتش بآن روشنایی روغن، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» راه می‌نماید الله بروشنایی خویش او را که خواهد. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و مثال میزند الله مردمان را، «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳۵) و الله بهمه چیز داناست.

«فِي بُيُوتٍ» در خانه‌هایی، «أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» که فرمود الله که آن را بزرگ دارند، و قدر آن بلند دارند، «وَيَذَكَّرَ فِيهَا سَمَهُ» و او را در آن نام برند و یاد کنند، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا» نماز میکند او را و می‌ستاید او را در آن مسجدها، «بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۳۶) بیامدادها و

شبانگاه.

«رَجَالٌ لَا تُلَهِهِمْ تِجَارَةٌ» مردانی که مشغول ندارد ایشان را بازرگانی، «وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» و نه ستد و دادی از یاد خدا، «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ» و از بیای داشتن نماز و دادن زکاة، «يَخَافُونَ يَوْمًا» می ترسند از روزی «تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (۳۷) که دلها و دیده‌ها در آن می‌گردد، «لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ» آن را تا پاداش دهد الله ایشان را. «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» به نیکوتر کردار که کردند، «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» و بیفزاید ایشان را افزونی از فضل خویش، «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳۸) و الله روزی دهد او را که خواهد بی اندازه.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا» و ایشان که کافر شدند، «أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ» کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون، «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» که تشنه آن را آب پندارد، «حَتَّى إِذَا جَاءَهُ» تا آن گه که آید بآن. «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» آن را هیچ چیز نیابد از آنچه می‌بیوسد، «وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ» و الله را داور یافت نزدیک کردار خویش، «فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ» باو گزارد الله شما را و پاداش او تمام، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۳۹) و الله آسان کارست زود توان.

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ» یا چون تاریکیهایی است، «فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ» در دریایی ژرف دور قعر پر آب، «بَغْشَاهُ مَوْجٌ» بیچیده در سر آن موجی، «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر زیر آن موج موجی دیگر، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» از بر آن موج میغی، «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» تاریکیهایی بر زیر یکدیگر، «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» اگر دست خود از جامه خود بیرون آرید «لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» نه کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی. «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» و هر که الله او را روشنایی نهد، «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۴۰) او را روشنایی نیست.

«أَمْ لَمْ تَرَ» نمی‌بینی و نمیدانی، «أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که الله را می‌ستاید هر چه در آسمانها و زمینها کس است، «وَالطَّيْرُ صَاقَاتٌ» و مرغ در پرواز خویش، «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همه شنیده و دانسته، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (۴۱) و الله داناست بهر چه میکنند.

«وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله راست پادشاهی آسمانها و زمین «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴۲) و الله روزی دهد او را که خواهد بی اندازه.

المَصِيرُ» (۴۲) و با الله است بازگشت همگان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اى ذو نور السَّمَاوَاتِ و الارض، فحذف المضاف كما يقال رجل عدل، اى ذو عدل. قال ابن عباس: معناه الله هادى السَّمَاوَاتِ و الارض، يعنى من فى السَّمَاوَاتِ و الارض فهم بنوره الى الحق يهتدون، و بهداه من حيرة الضلالة ينجون. ميگويد راهنمای بندگان در زمين و در آسمان خداست، مؤمنان بنور او فرا راه صواب می بینند، و برانمونی او بر جاده سنت میروند و حق می پذیرند و از حیرت ضلالت باز میروند، و فى بعض كتب الله، نوری هدای و لا اله الا الله کلمتى و انا هو، حسن گفت: نور درین موضع مصدر است بجای فعل افتاده، اى نور السَّمَاوَاتِ و الارض، و همچنین در شواذ خوانده اند و معنی آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب و ماه و ستارگان و زمين بعلماء و انبياء و مؤمنان، مجاهد گفت: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اى مدبر امورها بحکمة بالغة و بحجة نيرة و قيل معناه الانوار كلها منه كما يقال فلان رحمة اى منه الرحمة، قال عبد الله بن مسعود: ان ربك ليس عنده نهار و لا ليل، نور السَّمَاوَاتِ و الارض من نور وجهه. و صحَّ عن رسول الله (ص) فى رواية عبد الله بن مسعود انه كان يفتح صلوته بالليل فيقول اللهم لك الحمد انت نور السَّمَاوَاتِ و الارض و من فيهن، و لك الحمد انت ضياء السَّمَاوَاتِ و الارض و من فيهن.

و عن ابي بن كعب فى قوله: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قال بدأ بنور نفسه، «مَثَلُ نُورِهِ»، قال ابي بن كعب: مثل نور الله فى قلب المؤمن و هو النور الذى يهتدى به كما قال عزَّ و جل: «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»، و كان ابن مسعود يقرأ مثل نوره فى قلب المؤمن. و قال سعيد بن جبیر عن ابن عباس، «مَثَلُ نُورِهِ» الذى اعطى المؤمن، قال محمد بن ابراهيم البوسنجى: من قال ان الذى فى قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمى. و قال الحسن البصرى: هو نور القرآن، قال الله تعالى: «و نور الذى انزلنا» ميگويد مثل نور خدا در دل مؤمن، يعنى ايمان که در دل وى است و قرآن که در سينه وى، «كَمِشْكَاة» المشكاة عند العرب الكوة غير النافذة و هو هاهنا قصبه القنديل، و قال مجاهد: هى حدائد القنديل، بعضى مفسران گفتند مشكاة روزن است، و مصباح قنديل، بعضى گفته اند مشكاة قصبه

قندیل است و مصباح شعله چراغ بر سر قصبه، بعضی گفتند مشکاة زنجیر است که قندیل از آن بیاویخته، و مصباح قندیل، بعضی گفتند مشکاة قندیل است و مصباح روشنایی که میدهد از چراغ افروخته، «کَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» یعنی کمصباح فی مشکاة و هو قوله: «المِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» و خصَّ الزُّجَاجَةَ بالذكر لانَّ النور وضوء النار فيها ابين من كل شيء وضوءه يزيد في زجاجة، ثمَّ وصف الزجاجة فقال: «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» قرأ ابو عمرو و الكسائي، درى بكسر الدال و الهمز مع المدّ و هو فعيل من الدرّ و هو الدرّ و هو الدرّ و هو الدرّ لانَّ الكوكب يدفع الشياطين من السماء و شبهها بحالة الدفع لانّه يكون في تلك الحالة اضواء و انور، و قيل درى اي طالع يقال درأ النجم اي طلع و ارتفع، و درأ علينا فلان اذا طلع و ظهر، و قرأ حمزة و ابو بكر درى بضم الدال و الهمز مع المدّ و الوجه انه فعيل بضمّ الفاء و تشديد العين من الدرّ ايضا و هو الدفع على ما قدّمناه من الاشتقاق، و فعيل في الصفات على ما حكاه سيبويه عن ابى الخطّاب قد جاء هذا و في الاسماء المريق و هو العصفر، و قرأ الباقون درى بضم الدال و تشديد الياء بلا همز، اي شديد الانارة نسب الى الدرّ في صفائه و حسنه و ان كان الكوكب اكثر ضوء من الدرّ لكنّه يفضل الكوكب بضيائه كما يفضل الدرّ سائر الحبوب بتلاؤوه و قيل الكوكب الدرّ واحد من الكوكب الخمسة العظام و هي زحل و المريخ و المشتري و الزهرة و عطارد، و قيل شبهها بالكوكب و لم يشبهها بالشمس و القمر لانَّ الشمس و القمر يلحقهما الخسوف و الكواكب لا يلحقها الخسوف، «توقّد» بفتح التاء و الواو و الدال و مشدّدة القاف على الماضى قرأها مكّى و بصرى يعنون المصباح، و المصباح مذكّر اي اتقد، يقال توقدت النار اي اتقدت و «توقّد» مضمومة و ضم الدال و تخفيف القاف قرأها كوفي غير حفص، و الوجه انه فعل مضارع لما لم يسم فاعله و ماضيه أوقدت و انث الفعل على الاسناد الى الزجاجة، و المعنى مصباح الزجاجة فحذف المضاف، و «يوقّد» بالياء مضمومة و تخفيف القاف و ضم الدال قرأها مدني و شامى و حفص، على اسناد الفعل الى المصباح، و المعنى يوقد المصباح، «مِنْ شَجَرَةٍ» اي من دهن شجرة على حذف المضاف، «مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٌ» زيتونة بدل من شجرة و وصفها بالمباركة لكثرة ما فيها من المنافع هي ادام و فاكهة و دهنها اضواء و اصفى من الادهان و لا يحتاج في استخراجها الى عصّار بل كلّ احد يستخرجه، و هي شجرة تورق

من اعلاها الى اسفلها، و هي اول شجرة نبتت فى الدنبا بعد الطوفان و منبتها الارض المقدسة منازل الانبياء و الاولياء، و بارك فيها سبعون نبيا منهم ابراهيم و ليس فى الدنبا شجرة اطول بقاء منها انها ترف بعد الف سنة، «و جاء فى الحديث ان النبى (ص) قال: اللهم بارك فى الزيت و الزيتون»، و قال صلى الله عليه و سلم: «كلوا الزيت و ادهنوا به فانه شجرة مباركة».

«لا شَرْقِيَّةٌ وَ لا غَرْبِيَّةٌ». قال ابن عباس: معناه انها ليست شرقية و حدها حتى لا تصيبها الشمس عند الغروب، و لا غربية و حدها حتى لا تصيبها الشمس بالغداة عند الطلوع، بل هي ضاحية للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها و غروبها ليس يسترها فى وقت من النهار شىء فهى شرقية و غربية تأخذ حظاً من الامرين فيكون زيتها اضاء و زيتونها اجود، و هذا كما يقال هذا الرمان ليس بحلو و لا حامض، اى ليس بحلو خالص و لا بحامض خالص بل اجتمع فيه الحلاوة و الحموضة، و قيل معناه ليست من المشرق و لا من المغرب بل فى الوسط منهما و هو الشام، و قال، الحسن: تأويل لا شرقية و لا غربية انها ليست من شجر الدنبا اى من شجر الجنة و لو كانت من الدنبا لكانت شرقية او غربية. قال و انما هو مثل ضربه الله لنوره، «يَكادُ زَيْتُهَا» اى دهنها، «يُضِيءُ» من صفائه، «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» اى قبل ان تصيبه النار، يعنى ضوء زيتها كضوء النار و ان لم تمسه نار، «نورٌ على نور» نور النار على نور الزيت.

قومى مفسران گفتند اين مثلى است كه رب العالمين زد مصطفى را، مشكاة ابراهيم خليل است ز جاجه اسماعيل، مصباح محمد (ص)، او را مصباح خواند چنان كه جاي ديگر او را سراج منير خواند، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» اين شجره ابراهيم خليل است، او را مبارك خواند كه معظم انبياء از صلب او بيند، «لا شَرْقِيَّةٌ وَ لا غَرْبِيَّةٌ» ابراهيم نه شرقى بود نه غربى، يعنى نه ترسا بود كه قبله ايشان جانب شرقى است، و نه جهود كه قبله ايشان جانب غربى است، همانست كه آنجا گفت: «ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً». «يَكادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» يعنى يكاد محاسن محمد تظهر للناس قبل ان اوحى اليه، و قيل يكاد نور محمد و امره يتبين للناس و لو لم يتكلم انه نبى، «نورٌ على نور» نبى من نسل نبى، نور محمد على نور ابراهيم، و عن ابن عمر قال: «المشكوة». جوف محمد

«و الزجاجة» قلبه، و «المصباح» النور الذي جعله الله فيه، «لا شَرِيفَةٌ وَ لا غَرِيبَةٌ» لا يهودى و لا نصرانى، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» هو ابراهيم و نور قلب محمد. و عن الضحاک قال: شبه عبد المطلب بالمشكوة و عبد الله بالزجاجة و النبی بالمصباح، كان فى صلبهما فلما خرج من صلبهما بقى صلبهما مظلما كما تبقى الكوة مظلمة حين تخرج منها القندیل، و ورت النبوة من ابراهيم كما قال. «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» ابى كعب گفت: مثلى است كه رب العالمين زد بنده مومن را، مشكاة مثل نفس مؤمن است، زجاجة مثل دل بنده مؤمن است آن را تشبيه بزجاجة كرد از بهر آنكه زجاجة صافى و روشن بود عیبهاى خویش پنهان نكند، همچنين دل بنده مؤمن عیبهاى نفس پنهان نكند منافع و مضارّ خویش در آن بنماید.

قال النبی (ص): «انّ لله فى الارض اوانى و هى القلوب فاحب اوانيه اليه اصفاهها و اصلبها و ارقها، فاصفاها من العيوب و اصلبها فى الدين و ارقها على الاخوان».

بیمار که در طلب دارو بود راه وی آنست که دلیل خویش در قاروره بطیب بردارد تا طیب در آن نگرد و او را مداوة کند، رب العزه دل مؤمن را مثل بزجاجة زد از روی اشارت میگوید، بنده گنه کار راه بیمار معصیت را راه آنست که آب حسرت در قاروره دل بخداوند حکیم مهربان بردارد تا بفضل و کرم خویش در آن نگرد و او را برحمت و مغفرت خویش مداواة کند. «المصباح فى زُجاجة» مصباح چراغ ایمان و نور معرفت است در سویداء دل مؤمن و آن را بچراغ تشبیه کرد که هر خانه در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، و دزد شیرو گرد آن نگرد، از روی اشارت میگوید تا چراغ ایمان در دل مؤمن است باطن وی بمعرفت و ظاهر وی بخدمت آراسته و روشن است راه شیطان دزد بوی فرو بسته و از وساوس وی باز رسته، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» و هى اخلاص لله وحده فمثله مثل الشجرة التف بها الشجر فهى خضراء ناعمة لا تصيبها الشمس لا اذا طلعت و لا اذا غربت، فکذلک المؤمن قد اجبر من ان يصيبه شىء من الفتن فهو بين اربع خلال: ان اعطى شكر، و ان ابتلى صبر، و ان حکم عدل، و ان قال صدق.

«يَكادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» ای يكاد قلب المؤمن يعرف الحق قبل ان يبين له لموافقته آياه، «نور» على نور» قال ابى: فهو يتقلب فى خمسة انوار: قوله نور، و عمله نور، و مدخله نور، و

مخرجه نور، و مصيره الى النور يوم القيامة. و قال الحسن و ابن زيد هذا مثل للقرآن، «فالمصباح» هو القرآن فكما يستضاء بالمصباح، يهتدى بالقرآن، «و الزجاجة» قلب المؤمن، «و المشكوة» فمه و لسانه، «و الشجرة المباركة» شجرة الوحي، «يَكَادُ زَيْتُهَا» يعنى تكاد حجج القرآن تتضح فان لم يقرأ. «نُورٌ عَلَى نُورٍ» يعنى القرآن نور من الله عز و جل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل و الاعلام قبل نزول القرآن، فازدادوا بذلك نورا، و قيل يكاد قلب المؤمن يعمل بالهدى قبل ان يأتيه العلم، فاذا جاءه العلم ازداد هدى على هدى و نورا على نور. قوله: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» قال ابن عباس: يعنى لدينه الاسلام و هو نور البصيرة، و قيل يهدى الى الايمان و الى محمد و القرآن من يشاء، يقال هداه الله لدينه و هداه الى دينه، قال الله عز و جل: «و هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، ان هداكم للايمان و يهديك صراطا مستقيما، «و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ»، تقريبا الى الافهام و تسهيلا لسبيل الادراك. «و اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

«فِي بُيُوتٍ» اى ذلك المصباح فى بيوت، و قيل يوقد فى بيوت، و البيوت هى المساجد، قال ابن عباس: المساجد بيوت الله فى الارض و هى تضى لاهل السماء كما تضى النجوم لاهل الارض، و خصّ المصاييح للمساجد لانها اكرم ما تكون و احسن اذا كانت فيها. قال ابن بريده: هى اربعة مساجد لم بينها الا الانبياء: الكعبة بناها ابراهيم و اسماعيل. فجعلها قبة، و مسجد بيت المقدس بناه داود و سليمان، و مسجد المدينة بناه رسول الله (ص)، و مسجد قبا أسس على التقوى بناه رسول الله (ص)، «أُذِنَ لِلَّهِ» اذن اينجا بمعنى امر است يعنى امر الله و رضى چنان كه گفت: «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» اى بامر ربهم. و در قرآن اذن است بمعنى ارادت كقوله: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» يعنى بارادته و مشيئته، و بمعنى قضا و قدر، كقوله: «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ» اى فبقضائه و قدره، و بمعنى هدايت كقوله: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اى بهدايته و بمعنى توفيق كقوله: «وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»، اى بتوفيقه، و بمعنى اتمام اجل كقوله «مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»، و بمعنى تكوين كقوله: «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»، و بمعنى اباحت كقوله: «فَأَنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ» قوله: «أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» اين رفع اقدارست نه رفع ابنيه از بهر آنكه در شرع ديوار مسجد

بلند کردن و بالا دادن مکروه است، و فی الخبر امرنا ان نبني المساجد جمًّا، و رفع اقدار آنست که بزرگ دارند و سخن بیهوده در آن نگویند و جز از نام خدا در آن نبرند چنان که گفت: «وَاذْكُرْ فِيهَا اسْمَهُ»، قال ابن عباس: يتلى فيه كتابه و يصاب عن غير ذكر الله، قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من سمعتموه ينشد ضالة في المسجد فقولوا لا رد الله عليك».

و فی روایة فقولوا لا وجدت، و طرح رجل نعليه فی المسجد ليلبسهما، فصاح به عمر بن الخطاب و قال: أ تدرى أين انت؟ و قيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، و قيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله و تلاوة القرآن، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا». قرأ ابن عامر و ابو بكر يسبح بفتح الياء على ما لم يسم فاعله و الوقف على هذه القراءة و عند قوله: «وَالْأَصَال» و قرأ الآخرون يسبح بكسر الياء جعلوا لتسبيح فعلا للرجال، «يُسَبِّحُ» اي يصلى له، «بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَال» اي بالغداة و العشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضة فالتى تؤدى بالغداة صلاة الفجر، و التى تؤدى بالاصال صلاة الظهر و العشاءين، لان اسم الاصيل بجمعها، و قيل اراد به صلاة الصبح و العصر و اليه

اشار النبي (ص): «من صلى البردين دخل الجنة»، و عن ابن عباس قال: التسبيح بالغدو و صلاة الضحى، قال النبي (ص): «من مشى الى صلاة مكتوبة و هو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم، و من مشى الى تسبيح الضحى لا ينصبه الا هو فاجره كاجر المعتمر، و صلاة على اثر صلاة لا لغو بينهما كتاب فى عليين، و عن ابى هريرة قال قال رسول الله: «ما من احب يغدو و يروح الى المسجد و يؤثره على ما سواه الا و له عند الله عز و جل نزل يعد له فى الجنة كلما غدا و راح كما ان احدكم لو زاره من يحب زيارته لاجتهد فى كرامته ثم قال: «رجال»

خص الرجال بالذكر فى هذه البيوت لانه ليس على النساء جمعة و لا جماعة فى المساجد، و خص التجارة بالذكر لانها اعظم ما يشتغل بها الانسان عن الصلوات و الطاعات، و اراد بالتجارة الشرى فيكون المعنى لا يشغلهم شرى. «وَلَا يُبْعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اي رفضوا الدنيا و اشتغلوا بذكر الله، و قيل يبيعون و يشترون و اذا حضرت الصلاة قاموا اليها متشاققين، روى سالم عن ابن عمر انه كان فى السوق فاقامت الصلاة فقام الناس و اغلقوا حوانيتهم فدخلوا

المسجد فقال ابن عمر: فيهم نزلت. «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ». «وَإِقَامِ الصَّلَاةِ» ای و عن اقامة الصلاة فحذف الهاء الزائدة لان الاضافة تنوب عنه و اراد اداها فی وقتها لان من آخر الصلاة عن وقتها لا يكون من مقيمی الصلاة و اعاد ذكره اقامة الصلاة مع ان المراد من ذكر الله الصلاة الخمس لانه اراد باقام الصلاة حفظ المواقیت. «وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ» یعنی و عن ايتاء الزكاة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم يحبسوها، و قيل ايتاء الزكاة اخلاص الطاعة لله قال مقاتل بن حیان: هم اهل الصفة روى ابو هريرة قال قال رسول الله: «ان للمساجد اوتادا الملائكة جلساؤهم يتفقدونهم و ان مرضوا عادوهم و ان كانوا فی حاجة اعانوهم»

و قال جلیس المسجد علی ثلاث خصال: اخ مستفاد. او كلمة محكمة، او رحمة منتظرة. و فی بعض الاخبار ینادی مناد یوم القيامة: سيعلم اهل الجمع لمن الكرم، الیوم ثلاث مرات، ثم یقول ابن الدین كانت «لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ» الی آخر الآیة...

«يَخَافُونَ يَوْمًا» یعنی یفعلون ذلك من خوف یوم، «تَتَّقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» یعنی یتحیرون فیہ و تضطرب فیہ القلوب و الأبصار، گفته اند تقلب القلوب آنست که از بیم رستاخیر و هول قیامت دلها بجنبر گردن رسد نه بیرون آید از تن نه در بر آرام گیرد، هم چنان که گفت: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»، و تقلب الأبصار آنست که چشم از جای بر آید و خیره بماند چنان که جایی دیگر گفت: «تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»، و گفته اند تقلب الأبصار آنست که چشمها میگردانند تا خود کجا رانند ایشان را سوی بهشت یا سوی دوزخ، و نامه های کردار از کدام. جهت ایشان را دهند از سوی راست یا از سوی چپ، و گفته اند تقلب آنست که ایشان را در دوزخ در عذاب از حال بحال می گردانند گهی «تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ»، گهی «يَسْوَى الْوُجُوهَ»، گهی «لَوْاحَةٌ لِلْبَشَرِ»، گهی «يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ»، قال الزجاج فی معنی الآیة: من كان قلبه موقنا بالبعث و القيامة ازداد بصیرة و رأى ما وعد به. و من كان قلبه علی غیر ذلك رأى ما یوقن معه بامر القيامة و البعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد ببصره فلذلك تقلب القلوب و الأبصار.

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ» یعنی یفعلون ذلك رجاء ان یجزیهم الله، «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» ای باحسن ما

عملوا، يريد يجزيهم بحسناتهم، و ما كان من مساوى اعمالهم، لا يجزيهم بها، «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» ما لم يستحقوه باعمالهم، «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» معناه تفضلا، لانّ الجزاء يكون بالحساب و يكون التفضل بغير حساب. و قيل يعطيه ما لا يأتى عليه الحساب، و قيل من غير حساب اى من حيث لا يحتسب، ثم ضرب لاعمال الكفار مثلا فقال: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ» السراب شعاع يتخيل كالماء على الارض نصف النهار حين يشتد الحرّ، و سمى سرايا لانه يسرب اى يجرى كالماء، و قيل السراب بخار يرتفع من قعور القيعان فيتكثف فاذا اتصل بها ضوء الشمس اشبه الماء من بعيد فاذا دنا منه الانسان لم يره كما كان يراه و هو منه بعيد، و القيعة جمع القاع كالجيرة جمع الجار، و هو ما انبسط من الارض و لم يكن فيه نبات.

«يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» الظماء العطش و خص الظمان بالذكر لشدة حاجته الى الماء، و اذا انتهى الى ذلك المواضع فلم يجد الماء كانت الدهشة و الحيرة اكثر، «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ» اى جاء السراب، «لَمْ يَجِدْهُ كَمَا ظَنَّهُ، و قيل لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا يَنْفَعُهُ» «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ»، اى عند عمله و محاسبا اياه، «فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ» اى حاسبه و اعطاه جزاء اعماله واقيا غير مبخوس و لا منقوص، و قيل وجد الله بالمرصاد، فوفاه حسابه الحساب هاهنا الجزاء، و هذا من قول المويخ سافر عن الى محاسبتك، «وَاللَّهُ سَرِيعٌ، الْحِسَابِ» اذا حاسب فحسابه سريع، روى ان عليا عنه سئل كيف يحاسبهم فى حالة واحدة، فقال كما يرزقهم فى حالة واحدة.

این آیت در شأن شبیه بن ربیعہ فرو آمد مردی بود کہ در جاهلیت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها نشستى، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد. ربّ العالمین او را مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگرمگاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نیابد و از آن ظنّ که می‌برد و آنچه می‌بوسید هیچ چیز نه بیند نومید و پر حسرت باز گردد، اعمال کافر همچنین است می‌پندارد که از آن نفعی و فایده‌ای خواهد دید در قیامت، چون بآن رسد هباء منثورا بیند بی‌نفع و بی‌حاصل و آن ظنّ که می‌برد باطل و امید بی‌حاصل، قال اهل اللغة، الحساب على ثلاثة معان: احدها المجازاة بمعنى ان يأخذ الرجل حقه و يعطى غيره حقه، و الثانى الكفاية من قولهم: حسبي اى كفانى و منه قوله: «عَطَاءٌ حِسَابًا» اى كافيا، و الثالث القليل

كما يقال للبخيل هو يعطى بحساب.

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ» هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الكفار، يقول تعالى مثل اعمالهم فى فسادها و جهالتهم فيها، «كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ» و هو العميق الكثير الماء و لجة البحر المكان الذى يكثر فيه ماؤه و يستدير، قال ابن عيسى: هو البحر الواسع الذى لا يرى ساحله، «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» و هو ما ارتفع من الماء، «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» متراكم بعضه على بعض، من فوق الموج سحب، قيل الموج الثانى الرِّيح، و قيل تقديره موج من بعده موج اى موج يتبع بعضه بعضا، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» اى من فوق الموج الثانى سحب قد غطى النجوم التى يهتدى بها. قرأ ابن كثير برواية قنبل عنه سحب بالرفع و التنوين، «كَظُلُمَاتٍ» بالجر على البدل من فوقه او كظلمات، و روى البزى عن ابن كثير، سحب ظلمات باضافة السحب الى الظلمات كما تقول سحب رحمه، و سحب عذاب، و قرأ الآخرون سحب ظلمات كليهما بالرفع و التنوين فيكون تمام الكلام عند قوله: «سَحَابٌ» ثم ابتداء «ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اى هذه ظلمات بعضها فوق بعض، ظلمة السحاب و ظلمة الموج و ظلمة البحر، ظلمات مثل اعمال كفار است، «بَحْرٍ لُجِّيٍّ» دل كافر است، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرا دل كافر نشسته و حق از وى پيوشيده، سحب مهرست بر دل وى نهاده. ابن عباس گفت: كه اين همانست كه رب العزه گفت در صفت كافر: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر، و قال ابى بن كعب فى هذه الآية: الكافر بتقلب فى خمس من الظلم. كلامه ظلمة، و عمله ظلمة و مدخله ظلمة، و مخرجه ظلمة، و مصيره الى ظلمات النار يوم القيامة. و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فى بحر لُجِّيٍّ، دليله حتى «إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ» اى صاحب الظلمات اذا اخرج يده و هى اقرب الاشياء اليه، «لَمْ يَكْذُ بِرَاهَا»، قال الفراء «يكذ» صلة اى لم يرها، و العرب تضع لم يكذ موضع الاياس انه لم يرها و تضعه موضع الخطر انه قارب ان لا يراها، «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ». قال ابن عباس من لم يجعل الله له ديناً و ايماناً فلا دين له، و قيل من لم يهده الله فلا ايمان له و لا يهديه احد.

«أَمْ لَمْ تَرَ» اى الم تعلم، «أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَاقَاتٍ» باسقاط اجنحتهن فى الهواء، خص الطير بالذكر من جملة الحيوان لانها يكون بين السماء و

الارض فتكون خارجة عن حكم من فى السماوات و الارض، «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» قال مجاهد: الصلاة لبنى آدم و التسبيح لسائر الخلق للناس و لغير الناس، و قيل ان ضرب الاجنحة صلاة الطير و صوته تسبيحه، و قيل صلوته على رسوله و تسبيحه لربه، و فى معنى الآية ثلاثة اوجه: احدها كل مسبح و وصل قد علم الله صلوته و تسبيحه، و الثانى كل مسبح و وصل منهم قد علم صلاة نفسه و تسبيحه الذى كلفه، و الثالث قد علم كل منهم صلاة الله و تسبيحه، و الاول اظهر لقوله: «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ».

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اى خالقهما و مكوئهما، و من ملك فى الدنيا امرا فتخليكه اياه، «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع كل مملك و مخلوق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله نور، و النور فى الحقيقة ما ينور غيره، نور حقيقت آن باشد كه غيرى را روشن كند، هر چه غيرى را روشن نكند آن را نور نگويند، آفتاب نورست و ماه نورست و چراغ نورست. نه بآن معنى كه بنفس خود روشنند لكن بآن معنى كه منور غيرند، آئينه و آب و جوهر امثال آن را نور نگويند اگر چه بذات خود روشنند زيرا كه منور غير نه اند، چون حقيقت اين معلوم گشت بدان كه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله است روشن كنده آسمانها و زمينها بر مؤمنان و دوستان مصور اشباح است و منور ارواح، جميع الانوار منه، و همه نورها ازوست، و قوام همه بدوست، بعضى ظاهر و بعضى باطن، ظاهر را گفت: «وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً»، باطن را گفت: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» نور ظاهر اگر چه روشن است و نيكو تبع و چاكور نور باطن است، نور ظاهر نور شمس و قمرست، و نور باطن نور توحيد و معرفت، نور شمس و قمر اگر چه زيبا و روشن است آخر روزى آن را كسوف و خسوف بود و فردا در قيامت مكدّر و مكور گردد، لقوله تعالى: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، اما آفتاب معرفت و نور توحيد كه از مطلع دلهاى مؤمنان سر بزند آن را هرگز كسوف و خسوف نبود و تكدير گرد او نگرده، طلوعى است آن را بى غروب، كسوفى بى كسوف، اشراقى از مقام اشتياق. و انشد:

ان شمس النهار تغرب بالليل و شمس القلوب ليست تغيب

و بدان که انوار باطن در مراتب خویش مختلف است، اول نور اسلام است و با اسلام نور اخلاص. دیگر نور ایمانست و با ایمان نور صدق، سدیگر نور احسانست و با احسان نور یقین. روشنایی اسلام در نور اخلاص است، و روشنایی ایمان در نور صدق، و روشنایی احسان در نور یقین، اینست منازل راه شریعت و مقامات عامه مؤمنان. باز اهل حقیقت را و جوانمردان طریقت را نور دیگرست و حال دیگر، نور فراست است و با فراست نور مکاشفت، باز نور استقامت و با استقامت نور مشاهدت، باز نور توحید و با توحید نور قربت در حضرت عندیّت، بنده تا درین مقامات بود بسته روش خویش باشد، از ایدر باز کشش حق آغاز کند جذبه الهی در پیوندد نورها دست در هم دهد، نور عظمت و جلال، نور لطف و جمال، نور هیبت، نور غیرت، نور قربت نور الوهیت، نور هویت، اینست که ربّ العالمین گفت: نُورٌ عَلَی نُوْرٍ کار بجایی رسد که عبودیت در نور ربوبیت ناپدید گردد، و این انوار بر کمال، و قربت ذی الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی را نیست، هر کسی را ازین بعضی است و او را کلّ است زیرا که او کلّ کمالست، و جمله جمال و قبله افضال، روی ابو سعید الخدری قال: کنت فی عصابة فیها ضعفاء المهاجرین و انّ بعضهم یستر بعضا من العری و قارئ یقرأ علینا و نحن نستمع الی قراءته فجاء النبی صلی اللّٰه علیه و سلّم حتی قام علینا فلما رآه القارئ سکت فسلم فقال: ما کنتم تصنعون؟ قلنا یا رسول اللّٰه قارئ یقرأ علینا و نحن نستمع الی قراءته، فقال رسول اللّٰه الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم، ثم جلس و سطنا لیجعل نفسه فینا، ثم قال بیده هكذا فخلق القوم و نورت و جوههم فلم یعرف رسول اللّٰه احد، قال و كانوا ضعفاء المهاجرین، فقال: النبی (ص) ابشروا صعاليک المهاجرین بالنور التام یوم القیامة تدخلون الجنة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقداره خمس مائة عام».

مثل این نور همانست که مصطفی گفته خلق اللّٰه الخلق فی ظلمة ثم رشّ علیهم من نوره». عالمیان مشتی خاک بودند در ظلمت خود بمانده، در تاریکی نهاد متحیر شده، در غشاوه خلقت ناآگاه مانده، همی از آسمان ازلیت باران انوار سرمدیت باریدن گرفت خاک عبهر گشت و سنگ گوهر گشت، رنگ آسمان و زمین بقدم قدم او دیگر گشت، گفتند خاکی است همه تاریکی و ظلمت، نهادی می باید همه صفا و صفوت، لطیفه ای پیوند آن نهاد

گشت، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره.

گفتند یا رسول الله این نور را چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر»، چون رایت سلطان عادل بشهر در آید غوغا را جایی نماند، چون سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد، غمگین آسوده شود، دشمن دوست گردد، پراکندگی بجمع بدل شود، بساط بقا بگسترده فرس فنا درنوردد، زاویه اندوه را در ببندد باغ وصال را در بگشاید، بزبان فقر گوید: الهی کار تو در گرفتی بنیکویی، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی، بی ما خلعت نور از غیب تو فرستادی به بنده نوازی، بی ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی، چه بود که بلطف خود بسر بری بی ما.

معروف است و منقول در آثار که یکی از علماء تابعین با لشکر اسلام بغزاة روم رفت و او را باسیری گرفتند مدتی در آنجا بماند، رومیان را دید روزی که در آن صحرای گرد آمده بودند، سبب آن پرسید، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهار سال یک بار از صومعه بیرون آید و خلق را پند دهد، امروز میعاد بیرون آمدن اوست، آن مرد مسلمان بآن مجلس حاضر شد. و گویند که سی هزار کس از رومیان حاضر بودند اسقف بمنبر بر شد خاموش نشست و هیچ سخن نمی گفت و خلق تشنه سخن گفتن وی، آن گه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگر غریبی از اهل اسلام در میان شماست، گفتند ما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم، اسقف باواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمد تا برخیزد، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم، اسقف گفت اگر شما او را نمی شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاء الله. پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیز می نگرست گفتا چشمش بر من افتاد و بتعجیل گفت: هذا هو ادن منی. اینست آن کس که من او را می جویم، برخیز ای جوانمرد و نزدیک من آی تا با تو سخن گویم، مرا گفت تو مسلمانی؟ گفتم آری مسلمانم، گفت از علماء ایشانی یا از جهال، گفتم بآنچه دانم عالمم و آن را که ندانم متعلمم و در شمار جاهلان نه ام، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده، گفتم ترا جواب دهم بدو شرط یکی آنکه با من بگویی که مرا بچه شناختی، و شرط دیگر آنست که من نیز از تو سه مسأله پرسم، هر دو بدین عهد کردند و پیمان بستند، آن گه اسقف دهن بر گوش

من نهاد و نرمک بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که: عرفتک بنور ایمانک، ترا بنور ایمان و توحید بشناختم که از روی تو اشراق میزد، آن گه باواز بلند از من سؤال کرد که رسول شما با شما گفته که در بهشت درختی است که در هر قصری و غرفه‌ای از آن درخت شاخی است آن را در دنیا مثال چیست؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی و در هر سرایی و حجره‌ای از شعاع وی شاخی است، اسقف گفت صدقت، دوم مسأله پرسید که رسول شما خبر داد که اهل بهشت طعام و شراب خورند و ازیشان هیچ حدث نیاید آن را در دنیا مثال چیست؟ گفتم الجنین فی بطن امه یتعدی و لا یتغوط. اسقف گفت صدقت، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبر داد که روز قیامت لقمه‌ای و ذره‌ای و حبه‌ای صدقات در میزان چون کوهی عظیم باشد آن را در دنیا مثال چیست؟ گفتم بامداد که آفتاب بر آید یا شبانگاه که فرو می‌شود طللی که بذات خویش کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود و بسیار نماید، اسقف گفت صدقت، پس مسلمان از وی پرسید ما عدد ابواب الجنان؟ فقال ثمانية، قال و ما عدد ابواب النيران فقال سبعة؟ قال ما الّذی هو مکتوب علی ابواب الجنّة؟ مسلمان گفت چون از وی این سؤال کردم که بر در بهشت چه نوشته است اسقف فرو ماند جواب نمیداد رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زنار و صلیب راست نیاید، زنار بگشاد و صلیب بیفکند و باواز بلند گفت: المکتوب علی باب الجنّة لا اله الا الله محمد رسول الله. رومیان این سخن شنیدند سنگ انداختند و دشنام دادند، اسقف روی بآن غریب کرد گفت از قرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم و این آیت بر خواند «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ» اسقف بگریست آن گه باواز بلند گفت ای مردمان از دیده ما حجاب برداشتند آنک از آسمان می‌آیند هفتصد ملک با هفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء باآسمان برند و من یقین میدانم که از شما هفتصد کس با من موافقت کنند اکنون درین کرامت نگرید تا از هیچ خصم نترسید و باک ندارید، آن گه جمعی بسیار ازیشان صلیب بشکستند و زنار بگسستند و مسلمان شدند، و آن منکران و ناگرویدگان ایشان را می‌کشتند و اسقف را نیز بکشتند، آن گه کشتگان را بشمردند هفتصد کس بودند یکی بیش نه و یکی کم نه. مقصود از این حکایت آنست که نور آن مؤمن

موحد در میان مشتی جاحد و کافر میتافت تا اسقف بدید و آن کار برفت. ای جوانمرد اگر مددی از نور غیب بنام تو فرستد غازی از روم چنان اسیر نبرد که آن مدد نور ترا اسیر برد، لکن بهیچ علت فرو نیاید و بهیچ سبب سفر نکند، «مَثَلُ نُورِهِ» جماعتی مفسران گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش نور بود و نسبتش نور بود، ولادتش نور بود و مشاهدتش نور بود و معاملتش نور بود و معجزتش نور بود، و او خود در ذات خود نور علی نور بود، مهتری که در روی او نور رحمت، در چشم او نور عبرت، در زبان او نور حکمت، در میان کتف وی نور نبوت، در کف او نور سخاوت، در قدم او نور خدمت، در موی او نور جمال، در خوی او نور تواضع، در صدر او نور رضا، در سر او نور صفا، در ذات او نور طاعت، در طاعت او نور توحید، در توحید او نور تحقیق، در تحقیق او نور توفیق در سکوت او نور تعظیم، در تعظیم او نور تسلیم. شعر:

ان الرسول لسيف يستضاء به مهّند من سیوف الله مسلول

قال الحسين بن منصور: فی الرأس نور الوحي و بین العينين نور المناجاة، و فی السمع نور اليقين، و فی اللسان نور البيان، و فی الصدر نور الايمان، و فی الطبائع نور التسبيح، فاذا التهب شيء من هذه الانوار غلب على النور الآخر فادخله فی سلطانه، فاذا سكن عاد سلطان ذلك النور اوفر و اتمّ مما كان، فاذا التهب جميعا صار نورا على نور. «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» يهدى من يشاء بنوره الى قدرته، و بقدرته الى غيبه، و بغيبه الى قدمه، و بقدمه الى ازله و ابده، و بازله و ابده الى وحدانيته.

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللهِ أَنْ تُرْفَعَ» یک قول آنست که ترفع فيها الحوائج الى الله، این بیوت مسجدهاست که بندگان در آن دعا کنند قصه نیاز خویش بالله بردارند و حاجتها عرضه کنند، نیکو نبود که بنده خود را دستمال اطماع هر کس کند و حق جلّ جلاله بخودی خود آنچه بایست و در بایست اوست او را ضمان کرده بشر حافی گفت: امیر المؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده گفت: ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء طلبا لثواب الله، و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان بر امید ثواب و از آن نیکوتر تکبر درویشانست بر توانگران اعتماد بر کرم حق

جلّ جلاله «بُسِّحَ لَهُ فِيهَا» یعنی فی المساجد، فان المساجد بیوت العبادۃ کما انّ القلوب بیوت الارادة، ثمّ العابد یصل بعبادته الی ثواب اللّٰه، القاصد یصل بارادته الی اللّٰه، و یقال القلوب بیوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبّة و الاسرار مجال التجلی.

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» لم یقل لا یتجرون و لا یشترون و لا یبیعون بل قال: «لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» فانّ امکن الجمع بینهما فلا بأس و لکنه کالمتعذّر الّا علی الاکابر الذّین تجری علیهم الامور و هم عنها مأخوذون.

صفت آن مردانست که کسب ظاهر ایشان را باز ندارد از ذکر اللّٰه، ظاهرشان با خلق باطنشان در شهود اسماء و صفات حق، مردانی که طلب ایشان را عدیل، و ذکر ایشان را دلیل. و مهر ایشان را سبیل، دنیا در چشم ایشان قلیل. مردانی که ذکر اللّٰه ایشان را شعار، مهر اللّٰه ایشان را دثار، درگاه لطف اللّٰه ایشان را جای و قرار، همتشان منزّه از اغیار، جمال فردوسند وزین دار القرار، مغبوط مهاجرانند و محسود انصار، بر زمین همی روند و همی کند بایشان افتخار. رجال مردانی که بر سرشان تاج و کلاه نه در دلشان جز دوستی اللّٰه نه، در کوی دوست ایشان را رفیق و همراه نه، اذا عظم المطلوب قلّ المساعد، چه زیان دارد ایشان را چون در دنیا نفایه بازارهاند، قلب همه نقدهااند. عیب خواجگانند و ردّ همسایگان. لکن نامشان در جریده دوستان، بر داشتگان لطفند، و نواختگان رحمان، دلشان پیوسته بحق نگران، نشستشان بر خاک، خفتشان بر زمین، دستشان بالین، خانه شان مسجد، چه زیان دارد ایشان را این فقر و فاقت چون بیک اشارت چشم ایشان جهانیان را باران دهند، و بیک نظر دل ایشان کافران را هزیمت کنند، و بیک اندوه دل ایشان جبرئیل را فرا راه کنند که: «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ». ذو النون مصری گفت: وقتی باران نیامد و مردم بغایت رنجور بودند و قحط رسیده، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم سعدون مجنون را دیدم گفتم: خلقی بدین انبوهی که می بینی گرد آمده و دستهای نیاز سوی او برداشته چه بود که تو اشارتی کنی؟ گفتار وی باسماں کرد همین کلمه گفت: بحق ما جرى البارحة. بحق آن رازی که شب دوشین رفت، هنوز کلمه تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانی که اشارت دوست بر دوست عزیز بود.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» الی قوله: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ»

ضرب الله مثل المؤمن و الكافر فجعل اعتقاد المؤمن نورا و فعله نورا و مآله فى القيامة الى النور، كما قال تعالى: «نورٌ على نور». و جعل اعتقاد الكافر ظلمة و فعله ظلمة و مآله فى القيامة الى الظلمة، كما قال تعالى: «ظلماتٌ بعضها فوق بعض» ثم قال: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» قال الواسطى: ان الله لا يقرب فقيرا لاجل فقره و لا يبعد غنيا لاجل غناه، و ليس للاعراض عنده خطر حتى بها يصل و بها يقطع و لو بذلت له الدنيا و الآخرة ما وصلك به و لو اخذتها كلها ما قطعك به قرب من قرب من غير علة و بعد من بعد من غير علة كما قال عز و جل: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ» نعى بينى، «أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا» كه الله چون آسان و خوش میراند میخ، «ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» آن گه پس فراهم می بیوندد پاره های آن، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا» آن گه آن را توی بر توی می افکند، «فَتَتَرَى الْوَدْقَ» رگهای باران می بینى، «يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» كه می بیرون آید از رشحه های آن، «وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» و می فرو فرستد از آسمان، «مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» از آن کوهها تگرگ كه در آنست، «فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ» میرساند آن را باو كه خواهد، «وَيَصْرَفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ» و می گرداند آن را ازو كه خواهد، «يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ» كامید و نزدیک بید كه باریدن آن میخ، «يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» (۴۳) دیده ها از سرها ربایید.

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» الله شبانروز میبرد و میآرد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (۴۴) در آنچه می نماید و میکند دیدور کردنى است خردمندان را.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» الله بیافرید هر جنبنده ای از آب، «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ» هست از آن كه بر شکم خویش می رود، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» و هست از آن كه بر دو پای می رود، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» و هست از آن كه بر چهار پای می رود، «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» می آفریند الله هر چه خواهد چنان كه خواهد، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۴۵) كه الله تواناست بر همه چیز.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ» فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده و پیدا، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۴۶) و الله راه می نماید او را كه خواهد براه راست

درست.

«وَيَقُولُونَ» و میگویند «آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای و به پیغامبر، «وَ أَطَعْنَا» و فرمان برداریم، «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ» آن گه برگردد از فرمانبرداری گروهی از ایشان، «مِن بَعْدِ ذَلِكَ» از پس آن، «وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (۴۷) و هرگز ایشان گرونده نه‌اند.

«وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و هر گه که ایشان را باز خوانند با حکم خدای و حکم رسول او، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا رسول خدای داوری برد میان ایشان، «إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرَضُونَ» (۴۸) گروهی از ایشان روی میگردانند.

«وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ» و اگر ایشان را چیزی ناحق یا دعوی می‌بیش شود و می‌واجب آید، «يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعَبِينَ» (۴۹) بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام. «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در دل‌های ایشان بیماری گمان است، «أَمْ ارْتَابُوا» یا در دستوری تو میشوند و دل‌های ایشان نمی‌آرامد، «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» یا می‌ترسند که ستم کند الله بر ایشان و رسول او و داوری گر، «بَلْ أَوْلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۵۰) آن همه نه که ایشان ستمکارانند.

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» اینست جز زین نه گفتار و پاسخ گرویدگان، «إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» آن گه که ایشان را باز خوانند با خدای و رسول او، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا داوری کند میان ایشان، «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» آنست که گویند شنیدیم و فرمانبرداریم، «وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۵۱) و ایشانند پیروز آمدگان جاویدان.

«وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، «وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ» و بترسد از خدای و بپرهیزد از خشم او، «فَأَوْلَيْكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۵۲) رستگاران ایشانند.

«وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» سوگندان میخورند بخدا چندان که توانند، «لَنْ أَمْرَتَهُمْ» اگر ایشان را فرمایی «لِيُخْرِجَنَّ» لا بد بیرون آیند، «قُلْ لَا تُقْسِمُوا» گوی سوگند نخورید، «طَاعَةَ مَعْرُوفَةً» فرمانبرداری باید بچم، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۵۳) الله آگاه و داناست بآنچه کنید.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» گوی فرمان برید الله را و فرستاده او را، «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر برگردند، «فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» برو آنست که برو نهادند از بار و واجب، «وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» و بر شما آنست که بر شما نهادند از بار و واجب، «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» و اگر فرمان برید رسول را بر راه راست افتید، «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۵۴) و نیست بر رساننده مگر رسانیدن آشکارا.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» وعده داد الله ایشان را که که بگرویدند از شما و نیکبها کردند، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که لا بد ایشان را خلیفت نشانند در زمین، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» چنان که خلیفت نشانند ایشان را که پیش ازین بودند، «وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ» و دین ایشان ایشان را باز گستراند و دست دهد و کار و بار سازد، «الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» آن دین ایشان که ایشان را بیسندید، «وَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» و ایشان را بجای بیم ایشان از دشمن بی بیمی دهد و آمنی، «بِعِبْدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» چنین بود تا آن گه که مرا می پرستند و انباز نگیرند با من هیچ چیز، «وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» و هر که کافر شود پس از آن، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۵۵) ایشان آنند که از دین بیرونند.

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» بیای دارید نماز و بدهید زکاة مال، «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان برید رسول را، «لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ» (۵۶) تا مگر ببخشایند بر شما. «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ» و نپندارید که ناگرویدگان که در زمینند، با من بر آیند یا توانند که با من کاوند و مرا کم آرند یا در زمین توانند که از دست بشوند، «وَ مَا وَاوَاهُمُ النَّارُ» و جایگاه ایشان آتش، «وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (۵۷) و براستی که بد جایگاه است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فرمود تا دستوری خواهند از شما بردگان شما، «وَ الَّذِينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ» و ایشان که بجای مردی نرسیده‌اند از شما، «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» سه هنگام «مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ» پیش از تمام بام، «وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ» و آن گه که جامه خویش از تن بیرون کنید نیم روز، «مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ» و از پس نماز خفتن، «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» که آن سه هنگام

عورتند شما را، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ» نیست بر شما تنگی و نه بر ایشان پس آن سه ساعت، «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» بیرون از آن سه هنگام بستاخ با هم می‌زیبید و بی‌بار بر هم می‌گردید، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» همچنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۸) و الله دانائیست راست دان راستکار.

«وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ» و آن گه که کودکان شما بمردی رسند، «فَلْيَسْتَأْذِنُوا» فرمودم که دستوری خواهند در آمد را بر شما، «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» چنان که ایشان که کودک بودند پیش از این دستوری خواستند آن گه که مرد شدند، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۹)

«وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» و بازماندگان و نشستگان از حیض و حبل، «اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» ایشان که کدبانویی و شویداری نمی‌بوسند، «فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ» نیست بر ایشان تنگی، «أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» که چادرها بپند «غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» آن گه که آرایش خود پیدا نکند، «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» و اگر با چادر روند هم بهشت ایشان را، «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۶۰) و الله شنوائیست دانا.

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ» نیست بر نابینا تنگی. «وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» و نه بر لنگ و نه بر بیمار تنگی از همخورد بودن با مردمان، «وَ لَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» و نیست تنگی بر شما که چیزی خورید از خانه عیال و فرزندان خویش، «أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» یا خانه‌های پدران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ» یا خانه‌های مادران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ» یا خانه‌های برادران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ» یا خانه‌های خواهران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ» یا خانه‌های برادران پدران خویش، «أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ» یا خانه‌های خواهران پدران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ» یا خانه‌های برادران مادران خویش، «أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ» یا خانه‌های خواهران مادران خویش، «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» یا خانه‌های بردگان خویش، «أَوْ صَدِيقِكُمْ» با چیزی خورید از خانه دوست خویش، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» نیست بر شما تنگی، «أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا» که با هم نان خورید یا پراکنده، «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا» زمانی که در خانه‌ها

شوید «فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» سلام کنید بر کسان خویش، «تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» این سلام نواختی است از نزدیک خدای، «مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» برکت کرده در آن سخن پاک نیکو خوش، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» چنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۶۱) تا مگر شما دریابید.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» گرویدگان ایشانند که بگرویدند بخدای و رسول او، «وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ» و آن گه که با او باشند بر کاری که ایشان را بهم آورد، «لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ» نروند از نزدیک او تا دستوری خواهند از او، «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ» ایشان که دستوری میخواهند از تو پس بروند، «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ایشانند که گرویده‌اند بخدای و رسول او «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ» هر گه که دستوری خواهند از تو. «لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ» کاری را از کارهای خویش، «فَإِذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» دستوری ده آن کس را که خواهی از ایشان، «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ» و آمرزش خواه ایشان را از خدای، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۶۲) که خدای آمرزگارست و مهربان.

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ» مکنید باز خواندن پیغامبر در میان خویش، «كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» چون باز خواندن یکدیگر، «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لِوَادًا» میداند الله ایشان را که در میان شما بیرون می‌فراز شوند و بیکدیگر باز می‌نشینند و پیش یکدیگر بر می‌ایستند، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» فرمانست تا حذر کنند ایشان که می‌خلاف روند از رسول و جدا می‌کنند «أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ» که بایشان رسد فتنه‌ای، «أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۶۳) یا بایشان رسد عذابی دردناکی.

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و آگاه باشید و بدانید که الله راست هر چه در آسمانها و زمینها، «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» میداند که شما بر چه‌اید، «وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ» و آن روز که ایشان را با او برند، «فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» ایشان را خبر کند بآنچه میکردند، «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۶۴) و الله بهمه چیز داناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا» ای يسوق سحابا الى حيث يريد، «ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» ای يجمع بين قطع السحاب المتفرقة بعضها الى بعض، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا» متراكما

بعضه فوق بعض، يقال ركمت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض، «فَتَرَى الْوَدْقَ» اي المطر، و قيل الودق البرق، و قيل هو المصدر، تقول و دق السحاب يدق و دقا، «يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» اي وسطه، و هو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل، معنى آنست كه يا محمد نبينى الله را كه ميراند ميغ آهسته و با درنگ آن گه پاره پاره با هم ميسازد و طبق طبق درهم مى بندد، آن گه تا بر تا مى افكند، و توى بر توى بر مينهد تا آب برتابد، و آن گه مجرا در مجرا راست ميكند تا قطره راه يابد، و بر آن مجراها موكلان بر گمارد تا بى فرمان نبارد.

روى ان الله تعالى خلق السحاب على هيئة الغرابال ثم يصب الماء عليه من السماء صبا ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع و انفى للضرر
 ، قوله: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» من هاهنا لا ابتداء للغاية لان ابتداء الانزال من السماء، «مِنْ جِبَالِ» الجبال بدل من السماء، بدل البعض من الكل، و «من» هاهنا ايضا لا ابتداء للغاية و الضمير فى فيها يعود الى السماء، «مِنْ بَرْدٍ» من هاهنا ليبين ان الجبال من البرد، و المعنى فى السماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثم على الارض، فيكون المفعول محذوفا، اي ينزل من جبال السماء بردا، حاصل اين قول آنست كه در آسمان كوهها است از برد و رب العزه از آن كوهها برد فرو مى فرستد بر ميغ و از ميغ بر زمين، قول ديگر آنست كه مراد از اين جبال تكثير و تعظيم است نه عين جبال، چنان كه كسى گويد عند فلان جبال مال، يرید مقدار جبال من كثرته، و باين قول «مِنْ جِبَالِ» اين «من» صلت است يعنى ينزل من السماء جبالا من برد، و قيل البرد ماء جامد خلقه الله فى السحاب ثم ينزل، و قيل يصير فى الهواء بردا، و قال ابن عباس: البرد الثلج، «فَيَصِيبُ بِهِ» اي بالبرد، «مَنْ يَشَاءُ» يعنى يصيب بنفعه من يشاء، و يصرف نفعه عن من يشاء، و قيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرع و ماله، و يصرف ضرره عن من يشاء فلا يضره، «يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ» السنا ضوء البرق و لمعانه، «يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» من شدة ضوء و بريقه، أما قال ذلك لان من نظر الى البرق خيف عليه ذهاب البصر، و قرأ ابو جعفر يذهب بضم الياء و كسر الهاء من اذهب على ان الباء زائدة للتوكيد كما يقال مددت ثوبه و مددت بثوبه.

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» يصرفهما فى اختلافهما و تعاقبهما يأتى بالليل و يذهب بالنهار

و يأتي بالنهار و يذهب بالليل

روى ابو هريرة قال قال النبي صلى الله عليه و سلم: «يؤذني ابن آدم يسب الدهر و انا الدهر بيدي الامر اقلب الليل و النهار»

: قوله: «إِنَّ فِي ذَلِكَ» اى فى ذلك الذى ذكرت من هذه الاشياء، «لَعِبْرَةٌ لِّأُولَى الْأَبْصَارِ» اى دلالة لاهل العقول و البصائر على قدرة الله و توحيده.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ» قرأ حمزة و الكسائى خالق كل دابة بالاضافة، «مِنْ مَاءٍ» اى من نطفة و اراد به كل حيوان يشاهد فى الدنيا و لا يدخل فيه الملائكة و الجن لان لا نشاهدهم، و قيل يريد به جميع المخلوقات، و اصل جميع الخلق من الماء، و ذلك ان الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحا فخلق منها الملائكة و بعضه نارا فخلق منها الجن و بعضه طينا فخلق منه آدم، و سأل ابو هريرة رسول الله (ص) مم خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلام: «من الماء فمنهم من يمشى»

لما اجتمع العاقل مع غير العاقل جعل الغلبة للعاقل، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء، «مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ» كالحيات و الحيتان و الديدان، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» كالانسان و الطير، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» كالبهائم و السباع، و لم يذكر من يمشى على اكثر من اربع، مثل حشرات الارض لانها فى الصورة كالتى تمشى على الاربع، و قيل «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» يريد به ما يمشى على اكثر من اربع، و قيل ما زاد رجله على الاربع فاعتماده فى مشيه على اربع فى الجهات الاربع، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مَّمَّا ذَكَرَ وَبَيِّنٍ، قَدِيرٌ» قادر على الكمال.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ» اى احكاما و فرائض، و قيل علامات و دلائل، «وَاللَّهُ يَهْدِي» يرشد، «مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» الى دين الاسلام، و قيل الى طريق الجنة.

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا» يعنى المنافقين يقولونه، «ثُمَّ يَتَوَلَّى» يعرض عن طاعة الله و رسوله، «فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» اى من بعد قولهم، «آمَنَّا» و يدعوا الى غير حكم الله، قال الله عز و جل: «وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» قيل نزلت هذه الآية فى بشر المنافق كان بينه و بين يهودى خصومة فى ارض فقال اليهودى تتحاكم الى محمد و قال المنافق تتحاكم الى كعب الاشرف فان محمدا يحيف عليا، فانزل الله هذه الآية و قال: «وَا

إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» و الرسول بحكم الله، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»
عن الحكم، وقيل عن الاجابة.

«وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ» اى الفضاء لهم لا عليهم، «يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» طائعين متقادين،
الاذعان الاسراع الى الطاعة «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اى كفر و نفاق، «أَمْ ارْتَابُوا» شكوا بعد
آن آمنوا، «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» وضعت كلمة «ام» فى هذين
الموضعين بدل بل، وهذا يأتى فى القرآن فى غير موضع ومعنى الآية، أنهم كذلك. وجاء
بلفظ الاستفهام لأنه اشدّ فى الذمّ و التوبيخ. «بَلْ أُولَئِكَ» الضرب عن ان يكون رسول الله
يحييف على احد فى حكمه، «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» المنافقون الكافرون، وقيل معناه ليس
من جهة الرسول ما يرتاب به و لكنهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان
لحكم الله و رسوله.

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ» اى الى كتاب الله و رسوله، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» اى
ليحكم النبى بينهم بحكم الله الذى امر به فى القرآن، «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا» قول النبى، «وَ
أَطَعْنَا» امره، هذا ليس على طريق الخبر لكنه تعليم اداب الشرع، و على معنى ان المؤمنين
كذا ينبغي ان يكونوا، و قول منصوب على أنه خبر كان و اسمه فى قوله: «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا
وَ أَطَعْنَا». «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» الفائزون الباقون فى النعيم المقيم.

«وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» قال ابن عباس فيما ساءه و ستره، «وَ يَخْشَ اللَّهَ» على ما عمل
من الذنوب، «وَ يَتَّقَهُ» فيما بعد، وقيل الخشية خوف مع اعتقاد عظم المخشى، و الاتقاء
الاحتراز من العصيان و التقصير فى المأمور، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» بالثواب و الناجون من
العقاب، قرأ ابو عمرو و ابو بكر «يتقّه» بكسر القاف و اسكان الهاء، و قرأ ابو جعفر و
يعقوب و قالون عن نافع «و يتقّه» بكسر القاف و اختلاس الهاء، و قرأ حفص «و يتقّه»
باسكان القاف و اختلاس الهاء، و قرأ الباقون «و يتقّه» بكسر القاف و اشباع الهاء، ثم
رجع الى حديث المنافقين فقال: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»

جهد اليمين ان يحلف بالله و لا حلف فوق الحلف بالله يعنى بذلوا فيها مجهود هم لئن
امرنا محمّد بالخروج الى الغزو لغزونا و ذلك انّ المنافقين كانوا يقولون لرسول الله اينما
تكن نكن معك، لئن خرجت خرجنا و ان اقمنا اقمنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا، فقال الله

تعالی: «قُلْ لَهُمْ، «لَا تُقْسِمُوا»
لا تحلفوا، تمّ الکلام ثم قال: «طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ»

ای هذه طاعة معروفة بالقول دون الاعتقاد ای امر عرف منكم انکم تکذبون فيه و تقولون ما لا تفعلون، هذا معنى قول مجاهد، و قيل معناه طاعة بينة خالصة افضل و امثل من يمين باللسان لا يوافقها الفعل، و قال مقاتل بن سليمان: لیکن منکم طاعة معروفة، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

عالم بما تظهرون و ما تضمرون، لا يخفى عليه شيء من اعمالکم.
«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا» تعرضوا عن طاعته، «فَإِنَّمَا عَلَيْهِ» ای علی الرسول، «ما حُمِّلَ» کلف و امر به من تبليغ الرسالة و قد بلغها، «وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ» من الاجابة و الطاعة، و قيل انما عليه ما حمل و عليكم ما حملتم منسوخ بآية السيف، «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ» فيما يأمرکم و ينهاکم، «تَهْتَدُوا» الى الحقّ و الرشد و الجنة، «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» ای التبليغ البين.

روی عن علقمة، بن وائل الحضرمی عن ابيه قال سألت سلمة بن يزيد الجعفی رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال يا نبي الله ارايت ان اقام علينا امراء سألونا حقهم و منعونا حقنا فما تأمرنا، فاعرض عنه، ثم سأله فاعرض عنه، ثم قال في الثالثة او في الثانية فجدبه الاشعث بن قيس، فقال رسول الله (ص): «اسمعوا و اطيعوا فانما عليهم ما حملوا و عليكم ما حملتم»

، و قال ابو عثمان الحيرى: من امر السنة على نفسه قولاً و فعلاً نطق بالحكمة، و من امر الهوى على نفسه قولاً و فعلاً نطق بالبدعة، لقول الله عز و جل: «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا».
«وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» ابو العالیه گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا و یاران او پیش از هجرت روزگاری در مکه رنجور بودند و ناآمن از دشمن، رب العزه ایشان را بر اذى كفار صبر میفرمود و دستوری قتال نبود و رسول (ص) پنهان و آشکارا بر دین اسلام دعوت میکرد و بر اذى کافران صبر همی کرد تا او را بهجرت فرمودند، چون بمدينه هجرت کرد مهاجران و مسلمانان هم چنان ناآمن بودند از دشمنان و پیوسته سلاح داشتندی آخر یکی از مهاجران گفت: ما

یآتی علينا يوم تأمن فيه و نضع السلاح. و خود روزی ما را نبود که ایمن رویم در زمین مکه و سلاحها از دست بنهاده، ربّ العزه در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را بنصرت و امن و تمکین وعده داد فقال تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ» باین قول «مِنكُمْ» اشارت بمهاجران است، «لَيْسَتْخَلْفَهُمْ فِي الْأَرْضِ» این ارض زمین مکه است، و روا باشد که آیت بر عموم رانند و مراد باین ارض همه زمین باشد در دیار اسلام که رب العزه بساط اسلام در آن بگستراند و دود شرک و کفر باطل ادبار خویش برد و مسلمانان را انبوهی دهد، چنان که گفت تعالی و تقدس: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» و به قال النبی (ص): «لا يبقى على الارض بيت مدر و لا و بر الا ادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز او ذل ذليل، اما ان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها، و اما ان يذلهم فيدينوا لها.»

قوله: «لَيْسَتْخَلْفَهُمْ فِي الْأَرْضِ» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة و تقدير القول فيه يعنى وعد الله و قال و الله يستخلفنهم فى الارض، اى ليورثنهم ارض الكفار من العرب و العجم، فيجعلهم ملوكها و سكانها و خلفاء هم فيها، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعنى بنى اسرائيل حيث اهلك الجبارة بمصر و الشام، و اورثهم ارضهم و ديارهم، قرأ ابو بكر عن عاصم «كما استخلف» بضم التاء و كسر اللام على ما لم يسم فاعله، و الباقر بفتح التاء و اللام لقوله: «وَعَدَ اللَّهُ» فقوله: «لَيْسَتْخَلْفَهُمْ»، يعود اليه، فكذلك «كَمَا اسْتَخْلَفَ» و المعنى يستخلفنهم، استخلفا كاستخلافه الذين من قبلهم. «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» قال ابن عباس: يوسع لهم فى البلاد حتى يملكوها و يظهر دينهم الاسلام على سائر الاديان، «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ» قرأ ابن كثير و ابو بكر و يعقوب «و ليبدلنهم» بالتخفيف من الإبدال، و قرأ الباقر «و ليبدلنهم» بالتشديد من التبديل، و هما لغتان، و قيل التبديل تغيير الحال مع بقاء الاصل، و الإبدال جعل الشىء مكان الشىء، «مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» قومی گفتند این خوف و امن هر دو در دنیاست، و جماعتی گفته اند که خوف در دنیاست و امن در قیامت، و فى ذلك ما روى عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «يقول الله عزَّ و جل انى لا اجمع على عبدى خوفين و لا امنين ان خافنى فى الدنيا آمنته فى الآخرة و ان امننى فى الدنيا اخفته فى الآخرة.»

«يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» هذا نعت حال يراد به الشرط، سياق این سخن بر سبيل

شرط است میگوید ایشان را پس از بیم امن دهیم تا آن گه که مرا می‌پرستند و انباز نگیرند این همچنانست که گفته: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» ثم شرط علی ذکر نعت الحال فقال: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی ما دمتم تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر، رب العالمین جل جلاله این وعده داد پس وعده وفا کرد و دین اسلام را بر همه دینها غلبه داد و مسلمانان را نصرت داد و مؤمنان و دوستان را از دشمنان آمن کرد، و فی ذلک ما روی عدی بن حاتم قال: بینا انا عند النبی (ص) إذ أتاه رجل فشكا اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكا اليه قطع السبيل، فقال: يا عدی هل رأيت الحيرة؟

قلت لم ارها، قال فان طالت بك حياة فلترين الطعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف احدا الا لله، و لئن طالت بك الحياة لتفتحن كنوز كسرى. قلت كسرى بن هرمز؟ قال: كسرى بن هرمز، و لئن طالت بك الحياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه و لا يجد احدا يقبله منه و ليلقين الله احذكم يوم القيامة و ليس بينه و بينه ترجمان يترجم له فليقولن الم نبعث اليك رسولا فبلغك؟

فيقول بلى، فيقول الم اعطك مالا و افضل عليك؟ فيقول بلى، فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم و ينظر عن يساره فلا يرى الا جهنم»، قال: عدی سمعت رسول الله يقول: «اتقوا النار و لو بشق تمره فمن لم يجد شق تمره فبكلمة طيبة»، قال: عدی فرأيت الطعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف الا الله، و كنت فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز و لئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي يخرج ملء كفه.

و گفته اند درین آیت دلالت روشن است بر خلافت صدیق و امامت خلفاء راشدین، لانه بالاجماع لم يتقدمهم في الفضيلة الى يومنا احد و من بعدهم، مختلف فيهم فاولئك مقطوع بامامتهم و صدق وعد الله فيهم و هم على الدين المرضي من قبل الله تعالى و لقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسياسة المسلمين و الذب عن حوزة الاسلام احسن قيام. و فی ذلک ما روی سعید بن جمهان عن سفينة قال سمعت النبي يقول: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا»

ثم قال سفينة لسعيد: امسك خلافة ابي بكر سنتين و خلافة عمر عشرا و خلافة عثمان اثنتي عشرة و خلافة عليا ستا.

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «الخلافة بعدى فى امتى فى اربعة: ابى بكر و عمر و عثمان و على»

، و قال بعضهم خلفاء الله عز و جل فى الارض ثلاثة: آدم فى قوله: «إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً». و داود فى قوله: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى الْأَرْضِ»، و ابو بكر فى قوله: «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِى الْأَرْضِ». قوله: «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» اراد به كفران النعمة و لم يزد الكفر بالله عز و جل، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» العاصون لله، قال اهل التفسير اول من كفر بهذه النعمة و جحد حقها، الذين قتلوا عثمان فلما قتلوه غير الله ما بهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتتلون بعد ان كانوا اخوانا. روى حميد بن هلال قال قال عبد الله بن سلام فى عثمان: ان الملائكة لم تزل محيططة بمدينتكم هذه منذ قدمها رسول الله (ص) حتى اليوم فو الله لئن قتلتموه ليذهبن ثم لا يعودون ابدا، فو الله لا يقتله رجل منهم الا لقى الله أجذم لا يد له ران سيفه لم يزل مغموذا عنكم، و الله لئن قتلتموه ليسلته الله عز و جل عليكم ثم لا يغمده عنكم، اما قال ابدا و اما قال الى يوم القيامة فما قتل نبي قط الا قتل به سبعون الفا، و لا خليفة الا قتل به خمسة و ثلاثون الفا، و قيل «مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» يريد به مسيلمة بن حبيب و اهل اليمامة و المرتدين من هذه الامّة، و عن ابى بن كعب عن رسول الله قال: «بشرت هذه الامّة بالسنة و الرفعة و التمكين فى الدين، فمن طلب منهم الدنيا بعمل الآخرة لم يكن له فى الآخرة نصيب».

قوله: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» يعنى المفروضة، «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» الواجبة، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» باجابته الى ما دعاكم اليه، «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» فانها من موجبات الرحمة.

«لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» قرأ ابن عامر و حمزة «لا يحسبن» بالياء اى لا يحسبن الذين كفروا انفسهم معجزين، فيكون المفعول الاول محذوفا و يكون قوله: «مُعْجِزِينَ» مفعولا ثانيا، و قرأ الآخرون «لَا تَحْسِبَنَّ» بالتاء، يعنى لا تحسبن يا محمد، الذين كفروا معجزين.

«الَّذِينَ كَفَرُوا» على هذه القراءة مفعول اول و «مُعْجِزِينَ» مفعول ثان، و ابن عامر و حمزة و عاصم يفتحون السين، و الباقيون يكسرونها و هما لغتان. قوله: «مُعْجِزِينَ» اى فائتين، و قيل سابقين، تقول اعجزه جعله عاجزا او وجده عاجزا و نسبه الى العجز. «وَمَا أُوَاهِمُ النَّارُ» اى مرجعهم و منقلبهم و هو استيناف كلام، «وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ» اى لبئس المرجع النار.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» قال ابن عباس: وجّه رسول الله (ص) غلاما من الانصار يقال له مدلج بن عمرو الى عمر بن الخطاب وقت الظهر ليدعوا، فرأى عمر بحالة كره عمر رؤيته ذلك فقال: يا رسول الله وددت لو انّ الله امرنا ونهانا فى حال الاستيذان، فانزل الله عز و جل هذه الآية، وقال مقاتل نزلت فى اسماء بنت مرشد كان لها غلام كبير فدخل عليها فى وقت كرهته فأتت رسول الله فقالت: ان خدمننا و غلماننا يدخلون علينا فى حال نكرهها، فانزل الله تعالى «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، يعنى العبيد و الاماء و أنّما اضيف الملك الى اليد لانّ العرب الاولى يتبايعون بالايدي و انما خصّ باليمين تخييرا للكلام و استدراكا لليمين. «وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ» من الاحرار، ليس المراد منهم الاطفال الذين لم يظهروا على عورات النساء بل الذين عرفوا امر النساء و لكن لم يبلغوا، «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» اى يستأذنون فى ثلاثة اوقات، «مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ» وقت مفارقة الفراش و القيام من النوم، «وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ» وقت القيلولة، «وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ» وقت النوم و الاوى الى الفراش و أنّما خصّ هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب و التكشف، فامر العبيد و الصبيان بالاستيذان فى هذه الاوقات فامّا غيرهم فيستأذنون فى جميع الاوقات، «ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ» قرأ حمزة و الكسائى و ابو بكر ثلاث بنصب التاء بدلا من قوله: «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» و قرأ الآخرون ثلاث بالرفع على أنّه خبر مبتداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم، سمّيت هذه الاوقات عورات لانّ الانسان يضع فيها ثيابه فتبدوا عورته، و قيل هذه الاوقات اوقات التجرد و ظهور العورة، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الأبدان، و قيل هى على اضمار الوقت و تقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف و اقام المضاف اليه مقامه، فلذلك انث الثلاث، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ» يعنى العبيد و الخدم و الصبيان، «جُنَاحٌ» فى الدخول عليكم بغير استيذان، «بَعْدَهُنَّ» اى بعد هذه الاوقات الثلاثة، «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوّافون على بعض تتباسطون و تتلاقون و تتعاشرون و لا تحتشمون، و هذه اشارة الى انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فى كل مرة لشق ذلك عليهم، و صحّ فى الخبر: ان الهرة ليست بنجسة انما هى من الطوافين عليكم و الطوافات، يعنى أنّها تصحبك اذا خلوت

و من صحبك فى خلوتك و استخلى بك فهو طواف عليك شهبها بالماليك و خدم البيت، الذين يطوفون على اهلهم للخدمة، و منه قول ابراهيم انما الهرة كبعض اهل البيت، و قال ابن عباس: انما هى من متاع البيت، و قيل شهبها بمن يطوف للحاجة و المسألة يريد ان الاجر فى مواساتها كالاجر فى مواساة من يطوف للحاجة و المسألة، «كَذَلِكَ» اى كبيان الاحكام فى هذه الآية، «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» الامر و النهى، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» فيما يأمر، «حَكِيمٌ» فيما يدبر. اختلف العلماء فى حكم هذه الآية، فقال قوم هو منسوخ لا يعمل به. اليوم قيل لابن عباس، كيف ترى فى هذه الآية امرنا فيها بما امرنا و لا يعمل بها احد؟ فقال ابن عباس: انه رفيق حليم يحب الستور و لم يكن للقوم ستور و لا حجاب فكان الخدم و الولائد يدخلون فربما يرون منهم ما لا يحبون، فامرو بالاستيذان فى تلك العورات و قد بسط الله الرزق و اتخذ الناس الستور فرأى ان ذلك اغنى عن الاستيذان، و ذهب قوم الى انها غير منسوخة، روى عن موسى بن ابي عائشة قال سألت الشعبي عن هذه الآية «لَيْسَتَاذُنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» أ منسوخة هى؟ قال لا و الله ما نسخت، قلت ان الناس لا يعملون بها، قال الله المستعان، و عن سعيد بن جبير فى هذه الآية ان ناسا يقولون نسخت و الله ما نسخت و لكنها مما يتهاون به الناس.

قوله: «وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ» يريد الاحرار الذين بلغوا، و الحلم رؤيا البالغ و منه سمى البلوغ حلما و المحتلم و الحالم البالغ، و الحالم النائم و المتحلم الذى يرى الرؤيا، و فى الخبر، من تحلم فى منامه فلا يخبرنا بتلعب الشيطان به، و معنى الآية اذا بلغ الاطفال من احراركم و ارادوا الدخول عليكم فليستأذنا فى جميع الاوقات، «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اى كما استأذن الذين بلغوا و دخلوا من قبلهم، و قيل يعنى الذين كانوا مع ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ» دلالاته و احكامه، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» قال سعيد بن المسيب يستأذن الرجل على امه انما انزلت هذه الآية فى ذلك و سئل حذيفة أ يستأذن الرجل على والديه؟ قال نعم، ان لم تفعل رأيت منهما ما تكره قوله: «وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» يعنى العجائز اللاتي قعدن على الولد و الحيض من الكبر فلا يلدن و لا يحضن، واحدها قاعد بلاهء ليدل بحذف الهاء على انه قعود كبر، كما قالوا امرأة حامل ليدل بحذف الهاء

علی انه حمل حبل، و قالوا فی غیر ذلك قاعدة فی بیتها و حامله علی ظهرها، قال ابن قتیبة: سمیت المرأة قاعدا اذا کبرت لانها تكثر القعود، و قيل هن العجائز اللواتی اذا رآهن الرجال استقدروهن، فاما من كانت فیها بقیة من جمال و هی محل الشهوة فلا تدخل فی هذه الآیة، «اللّاتی لا یرجون نکاحاً» ای لا یطمعن فی ان تتزوجن لکبرهن، «فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن» عند الرجال و هی الجلباب و الرداء الّذی فوق الثیاب و القناع الّذی فوق الخمار، فاما الخمار لا یجوز وضعه، و قيل الثیاب، و فی هذه الآیة هی الملاحف و الاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، «غیر متبرجات بزینة» ای غیر مبدیات بزینة و التبرج اظهار محاسنها الّتی ینبغی ان تسرها، كالشعر و الذراع و النحر و السّاق ای لا یقصدن بوضعها ان یظهن زینتهن، و قيل التبرج هاهنا و فی قوله: «و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى» الخروج من البیت ظاهرة الزینة. «و ان یتستغفن خیر لهن» ای التلبس خیر لها من التکشف، «و الله سمیع» لما یقال، «علیم» بما یقصد و ینوی «لیس علی الأعمی حرج» علماء تفسیر مختلفند در سبب نزول این آیت، ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد که: «و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» مسلمانان تخرج نمودند از مواکلت نابینا و لنگ و بیمار گفتند ما را نهی کردند از خوردن مال بباطل و بهینه اموال طعام است که در پیش نهند و خورند و ایشان عاجزانند و ضعفانند و در خوردن مقاومت اصحا نتوانند و بر ایشان حیف رود و ضیق و آن گه خوردن مال بباطل باشد، ازین سبب تخرج کردند تا رب العزة این آیت فرستاد و ایشان را رخصت داد در مواکلت ایشان، و باین تأویل «علی» بمعنی «فی» است ای لیس علیکم فی مواکلة الاعمی و الاعرج و المریض حرج، سعید بن جبیر گفت و ضحاک: ضعیفان تخرج مینمودند از مواکلت اصحا از بیم آن که ایشان را کراهیت آید خوردن با ما و ایشان را از آن رنج بود، و معنی آنست که برین ضعیفان حرج نیست که خورند از خانه های ایشان که نام برده اند درین آیت. مجاهد گفت اصحاب رسول (ص) بر یکدیگر مهربان و مشفق بودند، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانه ایشان شدی بطلب طعام و در خانه ایشان طعام نبودی و رد کردن ایشان بی طعام روی نبود همی برخاستند و بخانه های خویش و پیوند میرفتند و ایشان را با خود میردند طعام خوردن را، ضعیفان دست بآن طعام نمی بردند و تخرج می نمودند یعنی که نه مالک

طعام ما را خواند و سر طعام آورد تا رب العزه ایشان را درین آیت رخصت داد.

سعید مسیب گفت. جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینه‌ها باین ضعیفان و خویشان سپردند و خوردن طعام ایشان را مباح کردند ایشان خود تخرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب العزه ایشان را باین آیت رخصت داد. حسن گفت: معنی آیت آنست که بر نابینا و لنگ و بیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد، ایشان را تخلف از جهاد این آیت رخصت است، و بقول حسن سخن اینجا تمام شد که: «وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» پس بر استیناف گفت: «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ای حرج فی ان تأكلوا من بیوتکم الی آخر الآیة. قومی گفتند «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» تا آخر آیه منسوخ است، در ابتدا در خانه‌های یکدیگر بی حجاب میرفتند و طعام که مییافتند میخوردند پس چون آیه آمد که: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا» و «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ» این منسوخ گشت، و بیشترین علما بر آنند که اینجا نسخ نیست و معنی آن است که: و لا علی انفسکم ان تأكلوا من بیوتکم، ای لا حرج علیکم ان تأكلوا من اموال عیالکم و ازواجکم، و بیت المرأة کبیت الزوج، و قیل «مِنْ بُيُوتِكُمْ» ای بیوت اولادکم، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لان ولد الرجل من کسبه و ماله کماله، و فی الحدیث: «انت و مالک لا بیک» «أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ» قرأ حمزة وحده أمهاتکم بکسر الالف و المیم جمیعا. و قرأ الکسائی أمهاتکم بکسر الالف و فتح المیم، و قرأ الباقون بضم الالف و فتح المیم. «أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَکَتْهُمُ مَفَاتِحُهُ»

ای بیوت ما ملکتم مفاتحه. قال ابن عباس: عنی بذلک وکیل الرجل و قیمه فی ضیعتہ او ماشیتہ لا بأس علیہ ان یأکل من ثمر ضیعتہ و یشرب من لبن ماشیتہ و لا یحمل و لا یدخر. و قال الضحاک: یعنی من بیوت عبیدکم و ممالیککم و ذلک ان السید یملک منزل عبده، و المفاتح الخزائن لقوله: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ». قال عکرمة: اذا ملک الرجل المفتاح فهو خازن فلا بأس ان یطعم الشیء الیسیر. و قال السدی: الرجل یولی طعامه غیره یقوم علیہ فلا بأس ان یأکل منه. و قیل هو ولی البیتیم له ان یتناول من ماله ما قال اللہ: «وَوَلَّيْنَاكَ

مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ وَ مَفَاتِحُهُ بِيَدِهِ». «أَوْ صَدِيقِكُمْ» الصديق هو الذي صدقك في مودته، وقيل هو الذي يوافقك في ظاهره و باطنه. قال ابن عباس: الصديق أكبر من الوالدين الا ترى ان اهل النار لم يستغيثوا بالآباء و الامهات بل قالوا فما لنا من شافعين و لا صديق حميم. فرخص الله له ان يأكل من بيته بغير اذنه، و قيل هو اذا دعاك الى وليمة فحسب.

و كان الحسن و قتادة بريان دخول الرجل بيت صديقه و التحرم بطعامه من غير استيذان منه في الاكل بهذه الآية، و دخل عبد الله بن ادریس على الاعمش منصرفا من املاك و في كمه سكر فادخل الاعمش يده في كمه و اخذ من الشكر و قرأ «أَوْ صَدِيقِكُمْ» ابن عباس گفت این در شأن حارث بن عمرو فرو آمد که با رسول خدا (ص) بغزا شد و مالک بن زید را خلیفه کرد بر اهل خویش، چون باز آمد او را نزار و ضعیف دید، گفت چه رسید ترا که چنین ضعیف گشته‌ای؟ گفت: لم یکن عندی شیء و تخرجت ان اکل من طعامک بغير اذنک فانزل الله تعالی «أَوْ صَدِيقِكُمْ» معنی آنست که بر مسلمانان تنگی نیست و بزهی نیست که درین خانه‌ها روند که نام ایشان درین آیت بردند و از طعام ایشان خوردند اگر چه ایشان حاضر نباشند بشرط آنکه از آن طعام چیزی بر نگیرند که با خود بیرون آرند و نه از آن زادی سازند، این رخصتی است که الله نهاد میان بندگان و لطفی که بفضل خود کرد با ایشان تا از دنائت اخلاق و تنگی نظر دور باشند و بخصال حمیده آراسته.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»، قومی بودند از عرب بنو لیث بن بکر از بنی کنانه عادت داشتند که تنها نخوردندی بی مهمان، کس بود از ایشان که بامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگر در شبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی، این آیت ایشان را رخصت آمد که اگر خواهید با هم طعام خرید خواهید پراکنده. عکرمه گفت در شان قومی از انصار فرو آمد که چون با ایشان مهمان رسیدی طعام نمیخورند مگر با مهمان، و قومی دیگر طعام با هم نمیخوردند از بیم آنکه یکی بیشتر خورد و یکی کمتر و بر بعضی از ایشان اجحاف رود، رب العزه ایشان را باین آیت رخصت داد که هر دو حالت ایشان را مباح است و در آن حرج نه،

اگر خواهند تنها خورند و اگر خواهند بجمع، اشتات جمع شت ای متفرقین، و شتی جمع شتیت، تقول شت الشيء شتا و شتاتا، و شتان اسم الفعل بنی علی الفتح، و قيل نصب علی المصدر و حکى فيه الکسر ایضا.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» یعنی علی اہالیکم و اولادکم، میگوید چون در خانه‌های خویش روید بر کسان خویش و عیال و اولاد خویش سلام کنید، و فی ذلک ما روی انس قال اوصانی رسول اللہ (ص) فقال: «یا انس اسبغ الوضوء یزد فی عمرک، و سلّم علی من لقیته من امتی تکتّر حسناتک و اذا دخلت بیتک سلّم علی اهل بیتک یکتّر خیر بیتک، و صلی الصلّاة الضحی فانها صلاة الاوابین، و ارحم الصغیر و وقر الکبیر تکن من رفقایى یوم القیامة».

و قيل اذا دخلتم بیوتا خالیة لا احد فيه فسلموا علی انفسکم ای قولوا السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین، ذکره قتادة و قال: حدثنا ان الملائكة ترد علیه، و قال ابن عباس: هو المسجد اذ دخلته فقل السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین. و فی روایة اخرى عن ابن عباس قال: ان لم یکن فی البیت احد فلیقل السلام علینا من ربنا و علی عباد اللہ الصالحین، السلام علی اهل البیت و رحمة اللہ.

روی جابر قال قال رسول اللہ (ص): «اذا دخلتم بیوتکم فسلموا علی اهلها و اذا طعم احدکم طعاما فلیذکر اسم اللہ فان الشیطان اذا سلّم احدکم لم یدخل بیته و اذا ذکر اسم اللہ علی طعامه فقال لا مبیته لکم و لا عشاء و ان لم یسلم حین یدخل بیته و لم یذکر اسم اللہ علی طعامه قال ادرکتهم العشاء و المبیته.

و قيل «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» یعنی علی من فیها من المؤمنین. «المؤمنون کلّهم کنفس واحدة» هذا کقوله: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ».

و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ (ص): «السلام اسم من اسماء اللہ تعالی فافشوه بینکم فان الرجل المسلم اذا مرّ بالقوم سلّم علیهم فردّوا علیه کان له علیهم فضل و درجة بذکره ایاهم بالسلام فان لم یردّوا علیه من هو خیر منهم و اطیب».

و عن ابی هريرة قال قال رسول اللہ (ص): «اذا وقف احدکم علی المجلس فلیسلم فان بدا له ان یقعد فلیقعد، و اذا قام فلیسلم فان الاولی لیست باحق من الآخرة».

و قيل السلام و آمين في الدعاء و الصف في الصلاة تكرمة هذه الامّة.
و معنى السلام اى لكم السلامة منى، و قيل السلام اسم من اسماء الله عز و جل و المعنى
الله حفيظ عليكم.

«تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» نصب على المصدر اى تحيون انفسكم بما تحية، «مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ»
مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» يعنى اذا اراد الله فرض شىء
عليكم بينة هذا البيان، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» لكى تعقلوا و تفهموا، و قيل لتكونوا عقلاء صالحين.

قوله: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» اى المؤمن من آمن بالله و رسوله و اطاع
رسوله فى جليل الامر و دقيقه، «وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ» كالحجّة و العيدين و كل
اجتماع فيه، و قيل هو الجهاد، و قيل مجلس تشاور و تدبير حرب، «لَمْ يَذْهَبُوا» يعنى لم
تخرجوا عنه، «حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ» اى يستأذِنوا رسول الله تعظيما قال المفسرون كان رسول
الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة و اراد الرجل ان يخرج من المسجد لحاجة او عذر لم يخرج
حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انه انما قام يستأذن، فيأذن لمن شاء منهم،
قال مجاهد: و اذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده، و قيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من
المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا فى المسجد، فتحيض منهم امرأة او
يجنب رجل او عرض له مرض فلا يحتاج الى الاستيذان: مفسران گفتند سبب نزول اين
آيت آن بود كه روز خندق رسول خدا و ياوران در حفر خندق مجتمع بودند و آن كارى
جامع بود، بعضى منافقان بى فرمان رسول (ص) و بى اذن وى بيرون شدند رب العالمين اين
آيت فرستاد گفت مؤمنان ايشانند كه مطيع خدا و رسولند بهمه كار و در همه حال و چون
در كارى جامع باشند بى دستورى رسول (ص) از آن باز نگرند آن گه گفت: «إِنَّ الَّذِينَ
يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» اصلى عظيم است در اصول تعظيم سنت
و بزرگداشت آن و متابعت آن.

«فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» اى لمن علمت ان له عذرا، اين عمر
خطاب است كه با رسول خدا بود در غزاة تبوك دستورى خواست تا باز گردد با اهل
خويش رسول خدا او را گفت: انطلق فو الله ما انت بمنافق و لا مرتاب.

«وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ» اى لمن اذنت له ليزول عنهم بالاستغفار ملامة الانصراف، قال قتادة

هذا ناسخة لقوله تعالى: «لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ».

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» قال ابن عباس معناه احذروا دعاء الرسول عليكم اذا اسخطتموه فان دعاءه موجب ليس كدعاء غيره، ميگوید تعرض سخط رسول مکنید و او را بخشم میآورید و از دعاء وی بر خود بترسید، اگر او را بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران مپندارید، و حقیقت دانید که دعاء وی موجب است و در حال اجابت آید و چون تیری سوی نشانه شود. مجاهد گفت معنی آنست که: لا تدعوه باسمه كما يدعوا بعضكم بعضا، رسول را بنام خویش خوانید که گوئید یا محمد یا ابا القاسم، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که یا نبی الله یا رسول الله، فاطمه زهرا او را میگفت یا رسول الله، ای پدر، دیگران فرزندان و زنان و خویشان همچنین میگفتند یا رسول الله، و قیل معناه اذا دعاکم لامر فعجلوا الاجابة و بادروا الیه کقوله: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ». ثم رجع الى حديث المنافقين فقال: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا» التسلل خروج خفيا متلطفًا، و اللواذ، الاستتار بالشيء، يقال لاذ بالشيء يلوذ به لياذا و لاوذ يلاوذ ملاوذة و لواذًا، قال الازهرى معنى اللواذ، الخلف، اى يخالفون خلفًا، كلبى گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی و در خطبه عیب منافقان گفستی، ایشان چون آن شنیدندى از راست و چپ نظر کردندى تا خود هیچکس از مؤمنان ایشان را می بیند یا نه، چون کسی ایشان را ندیدی پوشیده از مسجد بگوشه‌ای بیرون شدندى، رب العالمين از روی تهدید و وعید گفت: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا» میدانند الله ایشان را که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند و فردا جزاء ایشان دهد.

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» اى يخالفون امره «و عن» زیاده، و قیل معناه يعرضون عن امره، و قیل بعد امره، کقوله: «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» اى بعد جوع، و الهاء يعود الى الله و قیل الى النبى، و الامر هو من امر الدنيا، و قیل من امر الآخرة، «أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ» اى كفر بعد ايمان، و قیل بليّة تظهر ما فى قلوبهم من النفاق، و قیل سلطان جائر يسلط عليهم، و قیل الفتنة للعوام و البلاء للخواصّ و قیل الفتنة مأخوذ بها و البلاء معفو عنه و مثاب عليه، «أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عقوبة شديدة فى الآخرة.

ثم عظم نفسه فقال: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ملكا و عبيدا، و قیل دلالة

علی و جوده و توحیده و کمال قدرته، «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» من الخیر و الشر و الایمان و النفاق فاحذروا مخالفته، «وَیَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ» یعنی یوم البعث، قرأ یعقوب وحده یرجعون بفتح الیاء و کسر الجیم، و قرأ الباقون یرجعون بضم الیاء و فتح الجیم، «فَیُنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» ای یجزیهم باعمالهم و یعاقبهم علیها، «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ» لا یخفی علیه خافیه فیهما، روى الاعمش عن شقیق بن سلمة قال: شهدت ابن عباس فی الموسم فقرأ سورة النور علی المنبر و فسرها فلو سمعت الروم لأسلمت.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا» الآیة.. یزجى سحاب عطفه ثم یمطر غیث جوده علی اولیائه بلطفه، و یطوی بساط الحشمة عن ساحات قربه و یضرب قباب الهیبة بمشاهد کشفه و ینشر علیهم ازهار انسه ثم یتجلی لهم بحقائق قدسه و یسقیهم بیده شراب حبّه و بعد ما محاهم عن اوصافهم اصحاهم لا بهم و لكن بنفسه، فالعبارات عن ذلك خرس و الاشارات دونها طمس. بر ذوق جوانمردان طریقت سحاب سحاب عطف است و باران باران برّ که بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد، از تربت وفا ریحان صفا بر دمیده، آفتاب لطف ازلی بران تافته، در روضه قدس گل انس بشکفیده از افق تجلی باد شادی وزیده، رهی را از دست آب و خاک بر بوده. تأخیر و درنگ از پای لطف برخاسته نسیم ازلیت از جانب قریت دمیده.

بیر طریقت گفت: الهی تو آنی که نور تجلی بر دلهای دوستان تابان کردی چشمه های مهر در سرهای ایشان روان کردی، و آن دلها را آینه خود و محل صفا کردی، تو در ان پیدا و به پیدایی خود در ان دو گیتی ناپیدا کردی، ای نور دیده آشنایان و سور دل دوستان و سرور جان نزدیکان همه تو بودی و تویی، نه دوری تا جویند، نه غایتی تا پرسند، نه ترا جز بتو یاوند، و الله لو لا الله ما اهتدینا، آبی و خاکی را چه زهره آن بود که حدیث قدم کند اگر نه عنایت و ارادت قدیم بود، اگر نه او بکرم و فضل خود این مشتکی خاک را بدرگاه قدم خود دعوت کردی و بساط انبساط در سرای هدایت بسط کردی و الا این سیه گلیم وجود را و این ذره خاک ناپاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی سزای خاک آنست که پیوسته منشور عجز خود می خواند و پرده بی نوایی خود

میزند که:

ما خود ز وجود خویش تنگ آمده‌ایم
اندر گیلان گلیم بدبختی را
وز روی قضا بر سر سنگ آمده‌ایم
ما از سبهی بجای رنگ آمده‌ایم

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» قال الواسطي: ما خالفه احد قطّ و لا وافقه و كلّهم مستعملون بمشيتته و قدرته أنّي يكون الوفاق و الخلاف و هو يقلب اللّيل و النّهار بما فيهما و هو قائم على الاشياء و بالاشياء في بقائها و فناؤها لا يؤنسه وجد و لا يوحشه فقد.

هر چه علماء گفتند خبری است و هر چه مشایخ گفتند اثری است و حقیقه الحقّ وراء الخبر و الاثر، میدانی در پیش خلق نهاده و ندا کرده که ای اهل عالم قدم در میدان نهید و در حجاب می‌روید هیچ بدانید که کجا می‌روید، و میدانید که از کجا می‌آید، از درگاه علم ما برخیزید و بارگاه حکم ما فرو آید، کمر بندید خدمت ما را، نظاره کنید مشیت ما را، ساخته باشید قدرت ما را، یا عفو و مغفرت ما را، یا قهر و عقوبت ما را، قدرة القدير تعطلّ کلّ تدبير، کسی که سرّ او معدن راز بود، و دل او در در قبضه ناز بود، و بر پیشانی او نشان اقبال بود، و در دیده یقینش نور اعتبار افعال ذی الجلال بود، از اسرار و رموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد، و واقف بر این احوال بود، که ربّ العزّه میگوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» جایی دیگر میگوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ».

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» في الآية إشارة الى ائمة الذين هم اركان الملة و دعائم الاسلام و الناصحون لدين الله و هم اصناف ثلاثة: صنف هم العلماء و الفقهاء المرجوع اليهم في علوم الشريعة من العبادات و المعاملات و غيرها قائمون بالحقّ في توحيدهم بشواهد نفوسهم و حظوظهم يتصرفون في الاسباب بالحقّ لكنهم بنفوسهم و حظوظهم و محبة دنياهم محجوبون عن حقائق التوحيد.

و صنف هم اهل المعرفة و اصحاب الحقائق و هم في الدين كخواص الملوك موصوفون بخالص الارادة و حسن التصدق و صدق النية، قائمون بالحقّ مع شاهد احوالهم و ارادتهم يتصرفون في الاسباب كلّها بالحقّ لكنهم برؤية احوالهم و ارادتهم و شواهد قصودهم محجوبون عن تجريد التوحيد. و صنف هم المخصوصون من المخصوصين بالمعرفة قائمون

بالحق يشاهد الحق على نهج تجريد التوحيد و تحقيق التفرید فالدين معمور بهؤلاء على اختلافهم الى يوم القيامة. بدانکه خلفاء زمين که ربّ العزه درين آيت بايشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحيد مقامی معلوم است و در اظهار بندگی حدی محدود، اول علماء دين اسلامند و فقهاء شریعت، حافظان ملت و ناصحان امت، حدّ ایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت و خوف عقوبت بیشتر نباشد و ثمره توحيد ایشان مقصور است بر سلامت این جهان و عاقبت آن جهان، اسلام و ایمان ایشان از الطاف و امداد حق است لکن بشوائب اغراض و شواهد حظوظ نفس ممزوج است، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریّت حیات ایشان در معرض رسوم و عادت، و در عالم عبودیت ایشان را مترسمان اهل لا اله الا الله گویند، باوصاف بشریّت از عالم حقایق محجوب باشند، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که جنید گفت با نوری که هؤلاء حشو الجنة و لها اصحاب غیر هؤلاء، حشو الجنة اسراؤها و اصحاب الجنة امراؤها، اما گروه دیگر که ایشان را خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان باخلاص طاعت است و صحت ارادت و صدق افتقار و نیت، از شوائب اغراض و حظوظ نفس دورند و از فتور و تراجع محروس، لکن دست بشریت آینه صفات ایشان بر دیده ایشان عرضه میکند تا قیام خویش بامداد حق بر بساط توحيد می بینند آن دیدن ایشان در آئینه صفا اوقات خویش، ایشان را بر بساط هستی میدارد معذورند لکن از عالم نیستی دورند، رؤیت صدق و مطالعه شواهد اخلاص سدّی کشت میان ایشان و میان عالم نیستی، و مرد تا بعالم نیستی نرسد حقایق توحيد روی بوی نماید. گروه سوّم خاص الخاصند با قامت حق قائمند نه بقیام خویش، حیات ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجنید، از حول و قوت خویش محررند و از ارادت و قصد خویش مجرّد، در دایره اعمال و احوال نمایند و در اسر تصرف و اختیار نه اند، و منشور سعادت و شقاوت نخوانند و از سراپرده غیبتان بیرون نیارند و در جراید محو و اثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان با قهر ربوبیت مثل گوی است در خم چوگان سلطان، گویند آن باید که در خم چوگان سلطان باشیم، آن گه خواه گوی براست اندازد و خواه بچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم موحدانند همه او را بینند، آن دو گروه در شواهد خدمتند از زحمت تفرقه باز نرسته،

سومین گروه در عین صحبتند بنقطه جمع رسیده، و یک نفس در صحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن. احمد خضرویه سجاده‌ای فرستاد بر بو یزید بسطامی و از او بنامه درخواست تا بران نماز کند بو یزید در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاولین و الآخیرین و جعلتها فی مخدّة و امرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازا لها. و هم از این باب است حکایت جنید و شبلی که براهی میرفتند، جنید گفت را شبلی که یک ساعت با خدا باش تا من بتو باز آیم، جنید برفت و شبلی در قران خواندن ایستاد، جنید باز آمد بانگی بر وی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، و جنید جواب از نقطه جمع داد، همچنین نامه احمد خضرویه که به بو یزید نبشت از تفرقت نبشت و بو یزید از نقطه جمع جواب کرد، در خبر است که موسی عمران چون خواست که بمناجات حق رود در محلتهای بنی اسرائیل طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا در حضرت عزّت عرضه میکند و بآن بهانه با حق مناجات میکند و خطاب ازلی می شنود هر چند که غبار تفرقت موسی عزیزتر بود از نقطه جمع همه اولیاء و صدیقان، اما در اضافت برسول ما صلوات اللّٰه علیه در عین تفرقت بود تا از محلتهای قصّه‌ها دریوزه می‌بایست کرد تا بدان بهانه با حق سخن بسیار کند و رسول ما صلوات اللّٰه علیه که نقطه جمع مرید سده وی بود او را باستدعاء قصّه‌ها حاجت نبود بلکه عزت خود با عصمت او میگفت: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ» الآیة.

۲۵ - سورة الفرقان - مكية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. تَبَارَكَ بِا بَرَكَتِ اسْتِ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ أَنْ كَه فَرُو فَرَسْتَادِ اِبْنِ نَامِه جَدَا كَنَنْدِه عَلَي عَبْدِه بَر بِنْدِه خَوِيش، لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) تا جهانيان را آگاه كننده اي بود بيم نماي. الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ خَدَاوَنْدِي كَه او رَاسْت پادشاهي آسمان و زمين، وَ لَمْ يَتَّخِذْ وُلْدًا وَ هِيچ فرزندي نگرفت، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ او را هرگز در پادشاهي انباز نبود، وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ بيافريد هر چيز را، فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲) آن را اندازه اي نهاد و هنگام.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً وَ خدایان گرفتند فرود ازو، لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلُقُونَ خدایاني كَه هِيچ چيز نيافرينند و ايشان خود آفريده اند، وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ بدست ايشان نيست گزندی و نه سودي، وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ بدست ايشان نيست مرگي و زندگاني وَ لَا نُشُورًا (۳) و نه باز انگيختن پس از مرگي. وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاكَرُوبِدْكَانَ كَفْتَنْد: اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكٌ اَفْتَرَاهُ اِبْنِ نَيْسْت مَكَرْ دَرُوغِي كَه او نِهاده وَ اَعَانُهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخِرُونَ وَ ياري داده او را بر ان گروهی ديگران، فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا (۴) ناگفتني و دروغ است كه آوردند.

وَ قَالُوا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ وَ كَفْتَنْد اِبْنِ اِفْسانهائِ پيشينيان است، اَكْتَتَبَهَا كَه نَوِشْتَن اَنْ خَوِاسْت، فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصِيلًا (۵) تا آن را بر وی خوانند بامداد و شبانگاه. قُلْ اَنْزَلَهُ كُوي فَرُو فَرَسْتَادِ اِبْنِ نَامِه رَا، الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَنْ كَس كَه نِهان داند در آسمانها و زمينها، اِنَّهٗ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) و اوست كه همیشه آمرزگار بود و بخشاینده.

وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ وَ كَفْتَنْد چيست اين فرستاده را، يَأْكُلُ الطَّعَامَ كَه خورش ميخورد، وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ در بازارها مي رود، لَوْ لَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ چِرا فريشته با او فرستاده نيست، فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) تا با وی هم آگاه كننده بود و ترساننده.

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ، يَا گنجی باو افکندندی، أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا يَا او را رزی بودی که از آن می خوردید، وَقَالَ الظَّالِمُونَ وَ گفتند آن ستمکاران: إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸) پی نمی برید بمردی جادویی کرده با وی.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ این شگفت نگر که چون ترا مثلها زدند، فَضَلُّوا که در ماندند. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹) و راه نیافتند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ بِا بَرَكَتِ آن خدای که اگر خواهد، جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ ترا به دهد و کند جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتهایی که میرود زیر آن جویها و يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰) و ترا کوشکها کند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ که ایشان خبر رستخیز می دروغ شمرند، وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) و ساختیم ما آن کس را که دروغ شمرد خبر رستخیز آتشی سوزان.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ که آن گه که ایشان را ببند از جایی دور، سَمِعُوا لَهَا تَغْضُّبًا وَ زَفِيرًا (۱۲) آواز آن شنوند و بانگ و زفیر.

وَ إِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا وَ چون ایشان را در دوزخ افکند در آن جایگاه تنگ، مُقَرَّبِينَ گردن بسته، دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) بر خویشان از آن جای بزارند.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا امروز بر خویشان هلاک نه یک بار خوانید، وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴) که هلاک فراوان خوانید.

قُلْ أُولَٰئِكَ خَيْرٌ بِغَامِرٍ مِنْ غَوِي آن به، أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ یا آن بهشت جاویدی، أَلْتَبَىٰ وَ عِدَّ الْمُتَّقُونَ آن که وعده دادند پرهیزگاران را؟.

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (۱۵) این ایشان را پاداش است و جایگاه. لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ، ایشانراست در آن هر چه میخواهند جاویدان، كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُورًا (۱۶) این وعده ایست از الله درخواستنی است و بازخواستنی.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ روز رستخیز بینگیزیم ایشان را و آنچه می پرستند فرود از الله از مردمان و فریشتگان، فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ گوید آن شما بودید که بی راه کردید بندگان من؟ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) یا ایشان خود از راه

بیفتادند؟ قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی و بی عیبی ترا ما کان يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ

أُولِيَاءَ سِزَا نَبُودَ مَا رَا كِه مَا رَا بَخْدَائِي گِرْفَتَنْدَ فِرُودَ اَز تُو وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ لَكِنْ
بِرْخُورْدَارِ كَرْدِي ايشان را و پدران ايشان را، حَتَّى نَسُوا الذُّكْرَ تَا يَادَ فِرَا مَوْشَ كَرْدَنْدَ، وَ
كَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) و قومی بودند نیست شده.

فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ پَسِ دِرُوعَ زَن كَرْدَنْدَ شَمَا رَا دَر اَنچِه شَمَا مِي گِفْتِيدَ، فَمَا تَسْتَطِيعُونَ
صِرْفًا نَتَوَانَنْدَ كِه اَز خُويشتن باز گردانند.

وَ لَا نَصْرًا وَ نَتَوَانَنْدَ كِه يَكْدِيگَر رَا بِه كَار آيَنْدَ وَ مَنْ يَطْلِمُ مِنْكُمْ وَ هَر كِه كَافِر شُودَ اَز شَمَا،
نُذِقُهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹) بچشانيم او را عذابي بزرگ.

التوبة الثانية

اين سوره الفرقان مكي است مگر سه آيت كه بمدينه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده: وَ
الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ تَا آخِرَ سَه آيَتِ. و اين سوره سه هزار و هفتصد و سي و
سه حرف است، و هشتصد و نود و دو كلمه و هفتاد و هفت آيت. و درين سوره دو آيت
منسوخ است بآيت سيف بقول بعضي از مفسران يكي: وَ إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.
ديگر آنست: وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. و در فضيلت اين سوره ابی كعب روايت كند از
مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة الفرقان بعث يوم القيمة و هو مومن، ان الساعة آتية لا
ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و دخل الجنة بغير حساب».

قوله: تَبَارَكَ اِي تَعَالَى و اِرْتَفَعَ وَ تَكَبَّرَ، قَالَ الْحَسَنُ: هُوَ الَّذِي تَجِيءُ الْبَرَكَةُ مِنْ قِبَلِهِ وَ الْبَرَكَةُ
هِيَ الْكَثْرَةُ فِي كُلِّ خَيْرٍ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ دَامَ وَ ثَبِتَ مِنْ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ، وَ الْبُرُوكُ الثَّبُوتُ وَ
مِنْهُ الْبَرَكَةُ لِدَوَامِ الْمَاءِ فِيهَا وَ بَقَائِهِ. مَعْنَى اَنْسَتْ كِه بزرگ است و بزرگوار، هميشه بود و
هست و خواهد بود، لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ. تَبَارَكَ لِمَفْظِي اِسْتِ كِه جَزَّ اللَّهُ رَا نَكُوْبِنْدَ وَ جَزَّ بِلَفْظِ
مَاضِي اِسْتِعْمَالِ نَكُنُنْدَ. اِذْ لَمْ يَرِدِ التَّوْقِيفُ.

الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ الْفَرَقَانَ هَاهُنَا الْقُرْآنُ الْفَارِقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْحَلَالِ وَ
الْحَرَامِ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالِ وَ الْخَطَاةِ وَ الثَّوَابِ، وَ هَذَا الْاِسْمُ لَا يَخْتَصُّ بِالْقُرْآنِ فَيَجُوزُ اِطْلَاقُهُ
عَلَى جَمِيعِ كُتُبِ اللَّهِ وَ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ التَّوْرِيَّةَ فِرْقَانًا فِي قَوْلِهِ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونََ
الْفُرْقَانَ، وَ كُلُّ شَيْءٍ فِرْقٌ بَيْنَ شَيْئَيْنِ فَهُوَ فِرْقَانٌ. مَصْدَرُ جَعَلَ اَسْمَاءَ، وَ يَوْمُ الْفَرَقَانِ هُوَ يَوْمُ
بَدْرِ فِرْقِ السَّيْفِ فِيهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ. وَ قَوْلُهُ: يَجْعَلُ لَكُمْ فِرْقَانًا مَعْنَاهُ يَبِينُ لَكُمْ سَبِيلًا وَ

بنصرکم نصرا و یؤتکم فتحاً یفرق بین الحق و الباطل.

مفسران گفتند عبد اینجا مصطفی (ص) است و فرقان قرآن و عالمین جن و انس که مصطفی (ص) بایشان مبعوث است. لیکن ضمیر عبد است، میگوید: بزرگوار است و با برکت و با عظمت آن خداوندی که قرآن فرو فرستاد بر بنده خویش محمد (ص)، جن و انس را آگاه کند از بعثت و نشور و عاقبت کار دنیا، و قیل: النذیر و المنذر المخبر بوقوع مکروه. و گفته اند لیکن ضمیر الله است ای لیکن الذی نزل الفرقان علی عبده، و هو الله سبحانه للخلايق كلها منذرا. و در وصف الله منذر رواست که خود میگوید جل جلاله: إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. جای دیگر گفت: نَا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً، و باین تأویل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد یعنی جمله رسولهای وی، و بفرقان جمله کتابهای او خواهد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لِأَنَّهُ الَّذِي أَوْجَدَهُمَا وَخَلَقَهُمَا وَخَرَجَ مِنْهُمَا، وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً كَمَا زَعَمَ النَّصَارَى، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ كَمَا قَالَ الْمُشْرِكُونَ وَ الشَّنَوِيَّةُ. و قیل معنی لم يَتَّخِذْ وَلِداً لم ينزل احدا منزلة الولد، لان ما لا يجوز على الله على الحقيقة لا يجوز عليه على التشبيه. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ اِى كُل شَيْءٍ يَجُوزُ وَصْفُهُ بِالْخَلْقِ. و قیل اللفظ عام و المعنى ليس بعام، كقوله: وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا عَلَى مَقْتَضَى الْحِكْمَةِ وَ تَنَاسَبَ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ عَلَى اعْتِدَالٍ.

و قیل خلق ما خلق على مقدار يعرفه و لم يخلق شيئاً على سبيل سهو و غفلة. و قیل بين مدة بقائه و منتهى اجله. و قیل كتبه فى اللوح المحفوظ لطفاً بالملائكة و ذلك انهم ينظرون فيه فيصرفون فيما وكلوا به على حسب ما يجدونه فيه.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الْوَاوِ ضَمِيرُ الْكُفْرَانِ وَ هُم مُنْذِرُونَ فِى قَوْلِهِ لِلْعَالَمِينَ. آلِهَةٌ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ لِأَنَّهَا مَوَاتٌ وَ جَمَادَاتٌ مَنْحُوتَةٌ مَصْنُوعَةٌ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعاً اِى دَفْعَ ضَرٍّ وَ لَا جَرَّ مَنْفَعَةٍ، وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً اِمَاتَةً وَ لَا حَيَاةً اِى اِحْيَاءَ وَ لَا نَشُوراً اِحْيَاءَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْمَعْنَى كَيْفَ تَرَكَوا عِبَادَةَ اللَّهِ الَّذِي يَمْلِكُ هَذِهِ الْاَشْيَاءَ وَ اسْتَغْلَوْا بِعِبَادَةِ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً مِنْهَا.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَنِ النَّصْرِ بْنِ الْحَارِثِ: اِنْ هَذَا اِلَّا اِنْفَاكٌ اِفْتَرَاهُ، اِى مَا هَذَا الْقُرْآنَ اِلَّا كَذِبٌ اِخْتَلَقَهُ مُحَمَّدٌ (ص)، وَ اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ يَعْنِى الْيَهُودَ اِى هُمْ يَلْقَوْنَ اَخْبَارَ الْاُمَمِ

اليه و هو يكسوها عبارته. و قيل هم جبر و يسار و عداس عبيد كانوا بمكة من اهل الكتاب، فزعم المشركون ان محمدا (ص) ياخذ منهم. قال الله تعالى فَقَدْ جَاءُ بِعَنِي قَائِلِي هذه المقالة ظُلماً وَ زُوراً اى بظلم و زور، فلمّا حذف الباء انتصب و قيل فقد جاءوا بهذا القول ظلماً و زورا اى ظلّموا فيما قالوا و زوروا، فالتزوير الكذب فى الشهادة و الحديث و قيل المزورّ من الكتاب ما زيد فيه و نقص.

وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ يعنى النضر بن الحارث كان يقول انّ هذا القرآن ليس من الله و أنّما هو مما سطره الاولون مثل حديث رستم و اسفنديار، اَكْتَتَبَهَا يعنى انتسخها محمد (ص) من جبر و يسار و عداس، و معنى اكتب استكتب اى طلب ان يكتب له لانه كان (ص) لا يكتب. و روى عن الشعبى قال: «ما مات النبى (ص) حتى كتب وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ اراد به قبل الوحى و الصحيح انه لم يكن يكتب قبل الوحى و لا بعد الوحى.

و قيل اكتبها يعنى جمعها من قولهم: كتبت الشىء اى جمعته، فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ اى تقرأ عليه بُكْرَةً وَ أَصِيلاً يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالغداة و العشى، قال الله عزّ و جل ردّا عليهم.

قُلْ أَنْزَلَهُ يعنى القرآن الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ اى الغيب فى السّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يعلم بواطن الامور. فقد انزله يعنى القرآن على ما يقتضيه علمه بباطن الامور، إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً لِمَن تَابَ رَحِيماً بِمَن آمَنَ.

وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يعنون محمدا (ص) يَأْكُلُ الطَّعَامَ كما نأكل نحن، وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، يلتمس المعاش كما نمشى، فلا يجوز ان يمتاز عنا بالنبوّة، و كانوا يقولون له: لست انت بملك و لا ملك: لست بملك لانك تأكل و الملك لا يأكل، و لست بملك لانّ الملك لا يتسوّق و انت تتسوّق و تتبذل. و ما قالوه فاسد، لانّ اكله الطعام لكونه آدميا و مشيه فى الاسواق لتواضعه و كان ذلك صفة له و شىء من ذلك لا ينافى النبوّة.

لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ يَصْدَقُهُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا دَاعِيًا.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ يَنْفِقُهُ فَلَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّصَرُّفِ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ.

قال الحسن: و الله ما زواها عن نبيّه الا اختيارا و لا بسطها لغيره الا اغترارا. أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ اى بستان يَأْكُلُ مِنْهَا. قرأ حمزه و الكسائى ناكل بالنون اى ناكل نحن منها لتكون له

علينا فضيلة بان ناكل من جنة.

وقيل تظهر له جنة في مكة ثمرة ناكل من ثمرها فنكون ياكلنا منها ابعد من الريب. وقرأ الباقر ياكل منها بالياء. والوجه ان الضمير فيه يعود الى النبي (ص)، اى ياكل منها، فهو يختص باكله منها، فيكون له تميز فى المأكل. وَقَالَ الظَّالِمُونَ يَعْنِي كَفَار قَرِيْشٍ، وَقِيلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ: إِنَّ تَتَبَعُونَ أَيْ مَا تَطْبَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا سَحَر فَجَنًّا، وَقِيلَ مَسْحُورًا مَخْدُوعًا مَصْرُوفًا عَنِ الْحَقِّ. وَقِيلَ الْمَسْحُورُ هَاهُنَا هُوَ الْمَسْحَرُ وَالْمَسْحَرُ هُوَ الْمَعْلَلُ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ. وَقِيلَ مَسْحُورًا يَعْنِي بِشْرًا لَهُ سِحْرٌ أَيْ رِئَةٌ يَعْنِي بِشْرًا مِثْلِكُمْ.

قوله: أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ أَيْ وَصَفُوكَ بِغَيْرِ وَصْفِكَ، فَضَلُّوا الْهَدْيَ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا إِلَى الرَّشَادِ. وَقِيلَ فَضَلُّوا أَيْ أَخْطَأُوا فِي التَّشْبِيهِ حَيْثُ نَاقَضُوا، فَمَرَّةٌ يَقُولُونَ هُوَ بَلِيغٌ فَصِيحٌ يَتَقَوَّلُ الْقُرْآنَ مِنْ نَفْسِهِ وَيَفْتَرِيهِ وَ مَرَّةٌ يَقُولُونَ مَجْنُونٌ. وَ مَرَّةٌ سَاحِرٌ، وَ مَرَّةٌ مَسْحُورٌ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا أَيْ لَا حِجَّةَ وَ بَرَهَانَ عَلَى مَا يَقُولُونَ.

فاخبر الله سبحانه أنهم متمسكون بالجهل والضلال، عادلون عن الرشد والصواب، وهم مع ذلك كانوا مكلفين بقبول الحق. فثبت ان الاستطاعة التي يحصل بها الضلال غير الاستطاعة التي يحصل بها الهدى والايمان.

قوله تعالى تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ الَّذِي قَالُوا وَ أَفْضَلَ مِنَ الْكَنْزِ وَ الْبَسْتَانَ الَّذِي ذَكَرُوا. وَقِيلَ خَيْرًا مِنَ الْمَشْيِ فِي الْأَسْوَاقِ وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ. ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ الْخَيْرَ فَقَالَ: جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا.

روى أنها الف قصر من لؤلؤ على شط الكوثر و كل بناء مطول من الحجارة عند العرب قصر كائنا ما كان. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو بكر و يجعل برفع اللام على الاستيناف و القطع عما قبله، و لا يمتنع ان يكون ما يعطف على جواب الشرط جملة مستأنفة، لانّ الجمل التي تكون من الابتداء و الخبر تقع فى جواب الشرط نحو قوله تعالى: مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ قَوْلِهِ: وَ إِنْ تَخَفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ قرأ الباقر و يجعل بجزم اللام، و الوجه انه عطف على موضع جعل و هو جواب قوله: إِنْ شَاءَ، وَ مَوْضِعُ جَوَابِ الشَّرْطِ جَزْمٌ، فَجَزَمَ الْمَعْطُوفَ عَلَيْهِ حَمَلًا عَلَى الْمَوْضِعِ، كَأَنَّهُ قَالَ إِنْ يَشَاءُ يَجْعَلُ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا. وَقِيلَ إِنْ شَاءَ هَاهُنَا وَاجِبٌ كَقَوْلِهِ فِي سُورَةِ الْفَتْحِ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ

الْحَرَامَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ وَقِيلَ إِنَّ شَاءَ بِمَعْنَى قَدْ شَاءَ، وَهُوَ جَلْ جَلَالَهُ فَاعْلَهُ فَتَكُونُ الْجَنَاتُ وَالْقُصُورُ فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ.

ابن عباس گفت: چون کافران گفتند: ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ الْإِيه، رضوان خازن بهشت از آسمان فرو آمد بفرمان الله و با وی سفطی بودی از نور، گفت: یا محمد (ص) الله میگوید اینک کلید خزائن دنیا بتو فرستادم با رضوان، اگر خواهی اختیار کن و آنچه تراست به نزدیک من و ترا ساختم از نعیم بهشت بدان که در آن نقصان نیارم باندازه پر پشه‌ای. مصطفی (ص) گفت با رضوان: مرا بخزاین دنیا و زینت دنیا حاجت نیست، «الفقر أحبّ الیّ و ان اکون عبدا شکورا صابرا.

فقال رضوان: «اصبت اصاب الله بك». خيثمة بن عبد الرحمن گفت: چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند، مصطفی گفت: «اللهم اعطينها في الآخرة»، بار خدایا این کنزها و قصرها در بهشت خواهم. پس این آیت بر وفق سؤال وی فرو آمد. و عن ابی امامة عن النبی قال: «عرض علیّ ربّی لیجعل لی بطحاء مکة ذهباً فقلت لا یا رب و لكن اشبع یوما و اجوع یوما، فاذا جعت تضرّعت الیک و ذکر تک و اذا شبعت حمدتک و شکر تک.

و عن عایشه قالت قال رسول الله (ص): «لو شئت لسارت معی جبال الذهب جائنی ملک فقال ان ربک یقرئک السلام و یقول: ان شئت نبیا عبدا و ان نبیا ملکا فنظرت الی جبرئیل فاشار الیّ ان ضع نفسک. قلت نبیا عبدا». قالت فكان رسول الله (ص) بعد ذلك لا یأکل متکئا یقول: «أأکل كما یأکل العبد و اجلس كما یجلس العبد».

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ اى ما یمنعهم من الايمان بك ما ذکره من فقرک و مشیک فی السوق، انما یمنعهم تکذیبهم بالقیامة و البعث و النشور. ثم اوعدهم فقال: وَ اَعْتَدْنَا اى هیأتنا لمن کَذَّبَ بِالسَّاعَةِ بالبعث و النشور و الثواب و العقاب سَعِيرًا نارا موقدة، فعیل بمعنی مفعول. إذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکَانَ بَعِيدٍ، قال الکلبی و السدیّ من مسیرة عام. و قیل من مسیرة مائة سنة. روى عن رسول الله انه قال: «من کذب علیّ متعمدا فلیتبوء بین عینی جهنم مقعده. فشقّ ذلك علی اصحابه فقالوا: «یا رسول الله نحدّث عنک الحدیث نزید و نقص»: قال: «لیس ذا اعنی انما اعنی الذی یکذب علیّ متجرّئا یطلب به شین الاسلام».

قالوا: «یا رسول الله انک قلت بین عینی جهنم و هل لها من عین»؟ قال: «نعم ألم تسمعوا

قال الله تعالى: إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

وقيل اذا رأتهم زبانيتهما سمعوا لها تغيّطاً غليانا، كالغضبان اذا غلى صدره من الغضب، وقيل معناه سمعوا لها زفيراً و رأوا لها تغيّطاً كقول الشاعر:

و رأيت زوجك فى الوغى متقلدا سيفاً و رمحا

اى حاملاً رمحا. وقيل سمعوا صوت لهبها واشتعالها. و فى الحديث: «انّ جهنم لتزفر زفرة لا ينفى ملك ولا نبي الا يخرّ ترعد فرائضه، حتى ان ابراهيم (ع) ليجثو على ركبته، و يقول يا رب، لا اسألك اليوم الا نفسى».

و الزفير حسيس النار و هو صوتها.

وقيل الزفير صوت يسمع من جوف المتغيّط كصوت الحمار اذا همّ بالنهيق.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا. اى من النار مكاناً ضيقاً يعنى من مكان ضيق. قال ابن عباس: يضيق عليهم كما يضيق الزجّ فى الرمح، و سئل رسول (ص) عن هذه الاية فقال: و الذى نفسى بيده انهم يستكروهن فى النار كما يستكره الودت فى الحائط.

و عن ابن عباس اذا القوا فى باب من ابواب جهنم تضايق عليهم كتضايق الزجّ فى الرمح. فالاسفلون يرفعهم اللهب، و الاعلون يخفضهم اللهب. فيزدحمون فى تلك الأبواب الضيقة. قرأ ابن كثير ضيقاً ساكنة الباء، و الوجه انه مخفّف من ضيق بالتثقيب كهين و لين اذا خفّفا من هين و لين و لهما لغتان. و قرأ الباقر ضيقاً مشدّدة الباء و هو فيعل من الضيق و هو وصف للمكان و هو الاصل الذى خفّف منه ضيق. مُقرّنين يعنى مصفّدين، قد قرنت ايديهم الى اعناقهم فى الاغلال. و قيل مقرّنين مع الشياطين الذين اضلّوهم ليكونوا قرناءهم فى العذاب كما كانوا قرناءهم فى الكفر. دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً الثبور المصدر اى يقولون ثبرنا ثبوراً. و قيل هو دعاؤهم بالندم: يا ثبوراه! يا ويلتناه! و الثبور الهلاك كأنهم قالوا يا هلاكاه. و فى الحديث: «اول من يكسى من اهل النار ابليس ثوباً من نار يوضع على حاجبيه فيقدم حزيه و هو يقول و اثبوراه و يجيبونه و اثبورهم فتقول لهم الملايكة: لا تدعوا اليوم ثُبُوراً واحداً و ادعوا ثُبُوراً كثيراً، اى هلاككم اكثر من ان تدعوا مرة واحدة فادعوا ادعية كثيرة. قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ اى الذى ذكرت من صفة النار و اهلها خير؟ أم جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً ثَوَاباً وَ مَصِيرًا مرجعاً.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ مِنَ النِّعَمِ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا. ای مسئولا انجامزه و ذلك ان المؤمنین سألوا ربهم فی الدنيا حين قالوا: آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ، كان اعطا الله المؤمنین جنة الخلد، وعدا وعدهم على طاعتهم آياه فی الدنيا و مسئلتهم آياه.

و قيل وعدا مسئولا ای تسئله الملائكة لهم، لان الملائكة قالوا: رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ. و قيل مسئولا واجبا لان الكريم اذا سئل يرى الاجابة واجبة. قال ابن عباس: وعدهم الجزاء فسألوه الوفاء و كل واجب مسئول و ان لم يسئل.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ اى اذكر يوم نحشرهم. قرأ ابن كثير و ابو جعفر و يعقوب و حفص يحشرهم بالياء و الباقون بالنون. وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. يعنى عزيزا و المسيح و الملائكة. و قيل يعنى الاصنام. «فيقول» قرأ ابن عامر فنقول بالنون، و الآخرون بالياء. أ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ؟ اخطاؤا الطريق، و هذا الاستفهام توبيخ للعابدین كقوله لعيسى (ع) أ أنت قلت للناس؟.

قَالُوا سُبْحَانَكَ تَنْزِيهَا لَكَ عَنْ اِن يَعْبُدُ مَلِكٌ غَيْرَكَ، و فيه قولان: احدهما ان هذا كلام الاصنام، ينطقها الله كما ينطق الاعضاء فيقولون: ما كان يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ. مفسران را در معنى اين آيت دو قول است: يك قول آنست كه اين خطاب برستخيز با اصنام بود كه معبود مشركان اند. رب العزة ايشان را زنده گرداند و در ايشان نطق آفريند بقدرت خویش، تا بى آلت كلام سخن گویند، هم چنان كه در اعضاى آدمى نطق آفريند تا بى آلت كلام گویا شوند. با ايشان گوید: أ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ و معنى اين سؤال توبيخ عابدان است و مشركان، تا چون معبودان خویش را ببینند كه از ايشان بيزارى جویند، و تبرى نمایند و بریشان لعنت كنند، حسرت ايشان بیشتر باشد و عذاب ايشان سخت تر. چون رب العزة با ايشان اين خطاب كند ايشان گویند: «سبحانك» پاكى و بى عيبى ترا. ما كان يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ اى ما كان لنا كلام فكيف امرناهم بطاعتنا. و قيل ما كان ينبغى لنا ان نعبد غيرك لانا تحت قبضك، فكيف ندعوا غيرنا الى عبادتنا. سزا نبود ما را كه پرستگاران داشتيمى و ما معبود بوديمى فرود از تو. ما جماد بوديم. بى زبان و بى سخن بوديم، چون توانستيمى كسى را بر طاعت و عبادت خویش داشتن؟ قول ديگر آنست كه اين خطاب با عزيز و مسيح و فریشتگان رود: الله

میگوید ایشان را: أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ. ایشان گویند: سُبْحَانَكَ ما كانَ يَنْبَغِي لَنَا يَعْنِي لِلْمَلَائِكَةِ وَ عِبْدَةَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْانْبِيَاءِ وَ عِبْدَةَ الْانْبِيَاءِ، وَ لَا لِاحِدٍ مِنَ الْخَلْقِ اِنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا. هذا كما يقول لك الرجل: شتمنی اخوك فتقول ليس لنا ان نشتمك، فيدخل البري على الجاني. معنی آنست که سزا نبود ما را و نه فریشتگان و نه عبده ایشان نه پیغامبران و نه عبده ایشان و نه هیچکس از عالمیان که فرود از الله خداوندی و یاری گیرند. و روا باشد که اولیاء اینجا عبده باشند، یعنی ما كانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ عِبَادًا يَعْبُدُونَنَا مِنْ دُونِكَ او نرضی هذا. سزا نبود ما را که پرستگاران گیریم و داریم فرود از تو، یا خود را پسندیم که معبود ایشان باشیم. و قرأ ابو جعفر ان نتخذ بضم النون و فتح الخاء على ما لم يسم فاعله، فيكون من التاني صلة، یعنی ان نتخذ من دونك اولیاء و العرب تدخل من على المفعول الاول و لا تدخل على المفعول الثاني، يقال ما اتخذت من احد وليًا، و لا يقال ما اتخذت احدا من ولي. وَ لَكِنْ مَتَّعْنَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ فِي الدُّنْيَا بِطُولِ الْعُمُرِ وَ الصَّحَّةِ وَ النِّعْمَةِ، حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ اِى تَرَكُوا الْمُوعِظَةَ وَ الْاِيْمَانَ وَ الْقُرْآنَ. وَ قِيلَ ابْطَرْتَهُمْ نِعْمَتِكَ فَنَسُوا بِهَا ذِكْرَكَ. وَ التَّمَتَّعَ دَوَامَ اللَّذَّةِ بِالشَّيْءِ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا هَلَكِي، غلب عليهم، الشقاوة و الخذلان، يقال رجل بائر و قوم بور و اصله من البوار و هو الكساد و الفساد و منه بوار السلعة و هو كسادها، و منه قول النبي (ص) «نعوذ بالله من بوار الايم.

و قيل هو اسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد و الاثنان و الجمع و المذكر و المؤنث. فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان، اى كذبكم المعبودون بما تقولون انهم آلهة. و قيل كذبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هؤلاء اضلونا. قرأ قبل عن ابن كثير بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما، و الوجه ان الفعل للشركاء، و المعنى كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بما يقولون، اى بقولهم، و ما مصدرية، و قولهم هو الذى اجابوا به الكفار و هو ما كنتم ايانا تعبدون. و قوله: فَمَا تَسْتَطِيعُونَ اى فما يستطيع الشركاء المعبودون «صرفا» لعذاب الله عنكم و لا نصراً لكم، و قرأ الباقر و ابو بكر عن عاصم بما تقولون بالتاء فما يستطيعون بالياء، اى كذبوكم بقولكم اى فى قولكم انهم شركاء و انهم آلهة. و قيل فى قولكم ربنا هؤلاء اضلونا و قوله فما يستطيعون اخبار عن المعبودين على ما سبق. قول اينجا مضمست يعنى كه الله گوید مشركان را كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغزن

کردند بآنچه گفتید که اینان خدایان اند و ایشان ما را گم راه کردند، فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَ لَا نَصْرًا أَكثُونَ آن معبودان نتوانند که عذاب از شما بگردانند و نه شما را بکار آیند. و قرأ حفص عن عاصم: بما تقولون فما تستطيعون بالتاء فيهما يعني فما تستطيعون أيها المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحل بكم من العذاب، و لا ان تنصروا انفسكم بمنعه عنها. و قال بعض المفسرين في قوله: فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ هَذَا خُطَابٌ لِلنَّبِيِّ وَ الْمُؤْمِنِينَ اى الكفار كَذَّبُوكُمْ بما تقولون من التوحيد و نبوة محمد و ساير الانبياء فما يستطيعون، اى هؤلاء الكفار يا محمد صَرْفًا لَكَ عَنِ الْحَقِّ الَّذِي اَنْتَ عَلَيْهِ وَ لَا نَصْرًا لِانْفُسِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي اسْتَوْجِبُوهُ بِتَكْذِيبِهِمْ اَيَّاكَ. قوله: وَ مَنْ يَظْلِمْ اى من يشرك مِنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا اى نَعَذِّبْهُ عَذَابًا شَدِيدًا.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْخَالِقِ الْبَارِئِ الْمُصَوِّرِ، بِسْمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَاعِلِ الْمَدْبُرِ، بِسْمِ اللَّهِ الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْمُقْتَدِرِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ.

فسبحان من ردّد العبد في هذه الآية بين صحو و محو، كاشفه بنعت الالهية فاشهده جلاله، ثم كاشفه بنعت الرحمة فاشهده جماله. نام خداوندی مقدر و مقتدر، فاطر و مدبر، خالق و مصور، اولست و آخر، باطن است و ظاهر، نه باول عاجز و نه باخر، از كيف باطن است و بقدرت ظاهر. خداوندی که دلها بياسود بسماع نام او، سرها بي فروخت بيافت نشان او، جانها آرام گرفت بشهود جلال او و جمال او. خداوندی که هر که با او بيوست از ديگران بريد، هر که قرب او طيبيد چه گويم که از محتتها و بليتها چه ديد. شعر:

فوحشى الطبيعة مستهام
نفور القلب تاباه الدير
جبالى التالف ذو انفراد
غريب الله مأواه القفار

اى جلالى، که هر که بحضرت تو روى نهاد عالميان خاک قدم او تويباى حدقه حقيقت خود ساختند. اى عزيزى، که هر که بدرگاه عزت تو باز آمد همه آفريدگان خود را علاقه فتراک حضرت او گردانيدند. غلام آن مشتاقم که بر سر کوى حقيقت آتشى بي فروزد! حبذا روزى که خورشيد جلال تو بما نظر کند! عزيزا وقتى که مشتاقى از مشاهده جمال تو خبرى دهد، جان طعمه سازم بازى را که در فضاى طلب تو پروازى کند. دل نثار کنم

محبّی را که بر سر کوی تو آوازی دهد. غالبه گردیم مر عارضی را که از شراب شوق تو رنگی گیرد! رشک بریم بر چشمی که از درد نایافت تو اشکی بیارد. غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی سرمایه زند نه آن مفلسان میگویم که تو دانی. جوانمردانی را میگویم که ایشان را در بدو ازادت مجاهدت عظیم بود، خواستی گرم و ریاضتی تمام، سری صافی و دلی بی خصومت و سینه‌ای بی معصیت، این سرمایه‌ها بدست آورده، آن گه همه بر کف صدق نهاده و بباد بی‌نیازی بر داده، و مفلس‌وار در پس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی میگوید:

پیر آب دو دیده و پیر آتش جگرم پرباد دو دستم و پراز خاک سرم

«تبارک» مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنان که در نوبت دوم شرح دادیم و وجوه ثنا بر حق جلّ جلاله بر آن سه وجه منحصرست: اگر گوئیم تبارک ای دام و ثبت من لم یزل و لا یزال، ثنایی است بذکر ذات او و حق او جلّ جلاله.

و اگر گوئیم تعالی و ارتفع و تکبر، ثنایی است بذکر وصف او و عزّ او. و اگر گوئیم هو الذی یجیء البرکة من قبله، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با بندگان او: اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی، دوم اشارت است بصفات سرمدی و عزت ازلی، سوم اشارت است بکارسازی و بنده‌نوازی و مهربانی. و شرط بنده آنست که چون ثناء حق جلّ جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش او بگشاید مجرد و منفرد گردد، نه بر دل غباری، نه بر پشت باری، نه در سینه آزاری، نه با کس شماری. تخته خود از غبار اغیار سترده، نهاد خود را زهر قهر چشانیده و همت خود از ذروه عرش گذرانیده. گوی طرب در میدان طلب انداخته، تیغ قهر از نیام رجولیت آخته، خان و مان بشریت بجمستگی واپرداخته، بر نطح عشق مهره دل‌باخته، جامه جفا چاک کرده، لباس وفا دوخته، از دو کون رمیده و با دوست آرمیده.

پیر طریقت گفت: دانی که دل کی خوش شود؟ که حق ناظر بود. دانی که کی خوش بود؟ که حق حاضر بود.

الدار خالیة، و الروح صافیة، و النفس صادیة، و الوصل مامول.

الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ اِي عَبْدِهِ الْاَخْلَصَ وَ نَبِيَّهَ الْاَخْلَصَ وَ حَبِيْبِهِ الْاَدْنَى وَ صَفِيَّهَ الْاَوْلَى، لِيَكُوْنَ لِلْعَالَمِيْنَ نَذِيْرًا اِي لِيَكُوْنَ لِلخَلْقِ سِرَاجًا وَ نُوْرًا يَهْتَدُوْنَ بِهٖ اِلَى اِحْكَامِ الْقُرْآنِ، وَ يَسْتَدْلُوْنَ بِهٖ عَلٰى طَرِيْقِ الْحَقِّ وَ مِنْهَاجِ الصِّدْقِ. چه زيان دارد مصطفی عربی را بعد از آن که خورشید فلک سعادت بود و ماه آسمان سیادت، مشتری عالم علم، در صدف شرف، طراز کسوت وجود، مفتاح در رشاد، مصباح سرای سداد اگر آن مدیران صنایع قریب از سر سبکباری و سبکساری و طیش خود گویند: اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكَ اَفْتَرَاهُ وَ مَنَادَى عَزَّتْ اَيْنَكَ نَدَا مِيْگُوِيْد كِه: نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُوْنَ لِلْعَالَمِيْنَ نَذِيْرًا. سیدی که منشور تقدّم کونین در کمر کمال داشت، و خال اقبال برخسار جمال داشت، صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت در پیش براق عزّ او «طَرَّقُوا طَرَّقُوا» میزدند و خود از غایت تواضع در عالم بندگی بر خرکی مختصر نشستید، و غلامی سیاه او را بدعوت خواندید اجابت کردید. گهی مرکب وی براق انور، و گهی مرکب وی حماری مختصر، افسار وی از لیف و پالان وی از لیف. آری مرکب مختلف بود اما در هر دو حالت راکب یک صفت و یک همت و یک ارادت بود، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود، و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش عار و مذلت نبود، کسی که بر منشور سعادت وی این طغراء سیادت و عزّت کشیده باشند که: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ، غبار مذلت بر اساریر جبین او کی نشیند؟ در صفات او صلوات الله علیه می آید که: «كَانَ طَلِقَ الْوَجْهَ بَسَامًا مِنْ غَيْرِ ضَحْكِ، مَحْزُونًا مِنْ غَيْرِ عُبُوسَةٍ، مَتَوَاضِعًا مِنْ غَيْرِ مَذَلَّةٍ..» در بندگی افکندگی داشت و خلاق اولین و آخرین کیمیای کمال عزّت از آستانه مجد او فراز می رفتند.

دنوت تواضعا و علوت مجدا فشاناک انحدار و ارتفاع
 كذاک الشمس تبعدان تسامی و یدنو الضوء منها و الشعاع

آفتاب که خسرو سیارگان و شاه ستارگان است چون از برج شرف خویش سر برزند، اگر اهل عالم دامن هم درهم بندند. تا ذره ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنان که در کوشک سلطان و سرای خواجهگان بتابد، در کلبه ادبار گدایان و زاویه اندوه درویشان هم بتابد. و از کمال تواضع او بود صلوات الله علیه که مشرکان مکه بتعبیر گفتند: «ما لهذا الرَّسُوْلِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْاَسْوَاقِ؟» چیست

این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها می‌رود و بدست خویش طعام با خانه می‌برد و با درویشان و گدایان می‌نشیند؟ و کذا کان السَّيِّدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَعْلَفُ الْبَعِيرَ وَيَقُمُ الْبَيْتَ وَيَخْصِفُ النَّعْلَ وَيَرْفَعُ الثَّوْبَ وَيَحْلُبُ النَّشَاةَ وَيَأْكُلُ مَعَ الْخَادِمِ وَيَطْحَنُ مَعَهُ إِذَا أَعْيَى، وَكَانَ لَا يَمْنَعُهُ الْحِيَاءُ أَنْ يَحْمِلَ بَضَاعَتَهُ مِنَ السُّوقِ إِلَى أَهْلِهِ. وَكَانَ يَصَافِحُ الْغَنَى وَالْفَقِيرَ وَيَسَلِّمُ مُبْتَدِئًا وَلَا يَحْقِرُ مَا دَعَى إِلَيْهِ وَ لَوْ إِلَى حَشْفِ التَّمْرِ، وَكَانَ يَعُودُ الْمَرِيضَ وَيَشِيْعُ الْجَنَازَةَ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ وَيَجِيبُ دَعْوَةَ الْعَبِيدِ، وَكَانَ يَوْمَ قَرِيظَةَ وَالنُّضِيرَ عَلَى حِمَارٍ مَخْطُومٍ بِحَبْلِ مِنْ لَيْفٍ عَلَيْهِ أَكَاْفٌ مِنْ لَيْفٍ. مُشْرَكَانِ أَوْ رَابِعَيْنِ خِصَالٍ يَسْتَنْدِيهِ وَ اخْلَاقٍ سَتُودَةٍ مَيَّعِبٍ كَرَدْنِ وَ طَعْنِ زَدْنِ أَوْ أَنْكَه دِيْدَهَائِ اِيْشَانِ خِيْرَه شَدَه اَنْكَارِ بُوْد، بِرْمَصِ كَفْرِ آوْدَه، هَرْگَزِ تُوْتِيَايِ صَدَقِ نِيَاْفْتَه لَا جَرْمِ جَمَالِ نُبُوْتِ وَ عَزَّتِ رَسَالَتِ اَزِ دِيْدَهَائِ نَامَحْرَمِ اِيْشَانِ دَرِ پَرْدَه غِيْرَتِ شَد، تَا هَرْگَزِ اَوْ رَا بَه نَدِيْدَنْدِ وَ چِنَانِ كَه سَيِّدِ بُوْد صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ بَه نَشْنَاخْتَنْدِ.

وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ. جَمَالِ نُبُوْتِ رَا دِيْدَهَائِ بَايْدِ چُونِ دِيْدَه صَدِيْقِ اَكْبَرِ زُوْدَه اسْتِغْفَارِ، دِيْدَهَائِ چُونِ دِيْدَه عَمْرِ رُوْشَنِ كَرْدَه صَبِيْحِ قَبُوْلِ اَزْلِ، دِيْدَهَائِ چُونِ دِيْدَه عَثْمَانَ بَاَزِ كَرْدَه اِقْبَالَ غِيْبِ، دِيْدَهَائِ چُونِ دِيْدَه عَلِيٍّ سَرْمَه كَشِيْدَه حَكْمِ حَقِّ تَا اِيْشَانَ رَا بَخُوْدِ بَارِ دَهْدِ وَ جَلَالَ عَزَّتِ نُبُوْتِ بِحَكْمِ لَطْفِ اَزْلِ بَرِ اِيْشَانَ مَكْشُوْفِ گَرْدَدِ، وَ سَيِّدِ (ص) اِيْشَانَ رَا اَزِ رُوِي تَعَطَّفِ وَ تَلَطَّفِ گوِيْد: «أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لَوْلَا».

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ نَه فَرَسْتَادِيْمِ پِيْشِ اَزِ تُو فَرَسْتَادِگَانَ إِلَّا اِيْنَهُمْ لِيَأْكُلُوْنَ الطَّعَامَ مَگَرِ اِيْشَانَ خُوْرَشِ مِيْخُوْرْدَنْدِ، وَ يَمْشُوْنَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ دَرِ بَاَزَارِهَائِ مِي رَفْتَنْدِ، وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وَ شَمَا رَا يَكْدِيْگَرِ رَا فِتْنَه وَ آزْمَايِشِ كَرْدِيْمِ، أَوْ تَصْبِرُونَ شَكِيْيَا بَاشِيْد! وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيْرًا. (۲۰) وَ خَدَاوَنْدِ تُو بِيْنَا بُوْد.

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ كَفْتَنْدِ اِيْشَانَ كَه اَزِ دِيْدَارِ مَا نَمِي تَرَسِيْدَنْدِ وَ آن رَا نَمِي بِيُوْسِيْدَنْدِ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ چَرَا بَرِ مَا فَرِيْشْتِگَانَ فَرُو نَفَرَسْتِيْدَنْدِ بَه پِيْغَامِ، أَوْ نَرِي رَبَّنَا يَا مَا خَدَايِ خُوْدِ چَرَا نَه بِيْنِيْمِ، لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ دَرِ خُوْيِشْتَنِ بَزْرِگِ مَنْشِي اُوْرْدَنْدِ وَ گَرْدَنْ كَشِي، وَ عَتَوْا عَتْوًا كَبِيْرًا. (۲۱) وَ اَزِ اَنْدَازَه بَرِگَزْدَشْتَنْدِ بَشُوْخِي بَزْرِگِ.

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ آن روز که فریشتگان را ببینند، لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ هیچ بشارت نیست آن روز کافران را، وَيَقُولُونَ وَ مِیگویند فریشتگان ایشان را: حِجْرًا مَحْجُورًا. (۲۲) بهشت بر شما بسته‌ای است از شما باز داشته.

وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ وَ بسر کردار ایشان آئیم از هر گونه که کردند، فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) و آن را گردی کنیم پراکنده.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ بَهْشْتِیَانِ آن روز، خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا با به آرامگاهی‌اند وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا. (۲۴) و با نیکوتر فرو آمدن گاهی.

وَ يَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ آن روز که بازشکافت آسمان از ابر و نُزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا. (۲۵) و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ پادشاهی براستی آن روز رحمن راست، وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶) و آن روزی است بر کافران دشواری.

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَ آن روز کافر دو دست خود می‌خاید، يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِیگوید ای کاشک، أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) با رسول راهی برگرفتمی.

يَا وَيْلَتَى نَفْرِينَا بر من، لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا (۲۸) کاشک من بهمان کس بدوست نگرفتمی.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ که مرا از توحید بازگردانید و بگمراهی برد، بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس آنکه آمده بود بمن، وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) و دیو مردم را خوارکننده.

وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ رَسُولُ كَفْت: خدایند من! إِنَّ قَوْمِي أَتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰) این قوم من این قرآن را فرو گذاشتند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ هم چنان هر پیغامبری را دشمنی کردیم از بدان، وَ كَفَى بِرِبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا. (۳۱) و بسنده است خدایند تو برهنمایی و کارسازی و بیاری.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاغْرُویدگان گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً چرا قرآن نه بیکبار فرو فرستادندید؟ كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ آن را پراکنده فرستادیم تا دل ترا بآن نیرو

میدهیم. وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲) و آن را گشاده بتو رسانیدیم و بر تو خواندیم.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ هِجٍ مِثْلِي نَيِّرًا لِّأَلْسِنَةٍ جِدَّةٍ أَلَّا يَنْتَصِرُوا بِعَذَابِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْأَنْجَامِ أَلَّذِينَ يَخُشِرُونَ عَلٰى وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ اَيْشان كه مى‌روانند و با هم مى‌آرند روز رستخيز روان بر رويها بدوزخ، أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴) ايشان به بتر جاىگاهى‌اند و گمراه‌تر راهى.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ دَادِيمَ مُوسَى رَا نَامَهُ، وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۲۵) و هارون با او او را دستور كرديم و كارساز و يار.

فَقُلْنَا اذْهَبَا كَفْتِيمَ كِه هِر دُو رُويد! إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بَايشان كه دروغ شمردند سخنان ما، فَذَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶) به نيست بداديم ايشان را به نيست دادنى.

وَ قَوْمٌ نُّوحٌ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ قَوْمَ نُوحٍ رَا آن گه كه رسولان را دروغ‌زن گرفتند بآب بكشتم ايشان را، وَ جَعَلْنَا لَهُمُ الْلِئَالِ آيَةً وَ ايشان مردمان را نشانى تا عبرت گيرند، وَ اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) و نيز آن ستمكاران را عذابى ساختيم دردناى.

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ اصْحَابَ الرَّسِّ وَ عاد و ثمود را و اصحاب رس را هم عبرت كرديم مردمان را، وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸) و گمراهان فراوان ميان

وَ كُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ همه را مثلها زدويم و بداستانها، وَ كُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (۳۹) و همه را تباه كرديم و فرو بردويم فرو بردنى.

وَ لَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ وَ برگزشتند بر آن شهر، الَّتِي اُمْطِرَتْ مَطَرًا السَّوِّءِ كه بر آن باران بد باريدند، اَلْفَلَمُ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا نَمِي دِيدند آن را ؟

بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰) بلكه نَمِي ترسند از برانگيخت.

وَ اِذَا رَأَوْكَ وَ آن گه كه ترا بينند اِنْ يَتَّخِذُونَكَ اِلَّا هُزُوًا تَرَا جِز بافوسوس نَمِي گيرند، ا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا؟ (۴۱) اينست آن كسى كه الله به پيغامبرى فرستاد؟

اِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا نِه كامستيد مگر كه ما را بى‌راه كرديد و دور او كنديد ما را از خدايان ما، لَوْ لَا اَنْ صَبَرْنَا عَلَيَّهَا اِگر نه آن بودى كه ما شكيبايى كرديم بر آن، وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اَرَى آگاه شوند و بدانند آن گه كه عذاب بينند، مَنْ اَضَلُّ سَبِيلًا.

(۴۲) آن كيست بى‌راه‌تر.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟ دیدی آن مرد که خویشتن را بخدایی گرفت؟ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا؟ (۴۳) تو بر سر او کوشنده نگاه داری؟ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ؟ یا می‌پنداری که بیشتر ایشان بشنوند؟ أَوْ يَعْقِلُونَ یا حق دریابند؟ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ نَیْسَتَنْد ایشان مگر چون ستوران، بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴) بلکه ایشان و بی‌سامان‌تر.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ يَا مُحَمَّدُ إِلَّا إِنَّهُمْ يَعْنِي الْا هَمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ اَنْ هَاهُنَا زِيَادَةٌ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ اى لطلب المعاش.

ابن عباس گفت: مشركان قريش رسول خدا را تعبير كردند و گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشى في الأسواق»، اين آيت بجواب ایشان آمد يعنى : ما انا الا رسول و ما كنت بدعا من الرسل و هم كانوا بشرا يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق. اى كل من خلا من الرسل كان بهذه الصفة. معنى آنست که یا محمد ایشان ترا عیب میکنند بآن که خورش خوری و بیازارها روی بطلب معاش خویش، و باين سبب بتو ايمان می‌نیارند، و ایشان نیک میدانند که پیغامبران گذشته همه برین صفت بودند، در نبوت ایشان اقرار میدهند و هیچکس این صفات منافی نبوت و رسالت نشمرد و نه عذری بترک ايمان آوردن ایشان، نیست این سخن ایشان جز مکابره محض و عناد ظاهر، وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وَ الْفِتْنَةُ الْبَلِيَّةُ، اى ابتلى الشريف بالوضع، يعنى اذا رأى الشريف الوضع قد اسلم قبله انف ان يسلم.

مقاتل گفت در شأن بو جهل فرو آمد. و العاص بن وائل و النضر بن الحارث و الوليد بن عتبة، که درویشان صحابه را دیدند چون: بو ذر و ابن مسعود و عمار و بلال و صهيب و عامر بن فهيره و مهجع و غير ایشان که در اسلام آمدند، ایشان از اسلام تنگ داشتند، حميت و انفه جاهليت ایشان را بر آن داشت که گفتند: ما مسلمان شويم! تا پس چون اين گدایان و درویشان باشیم؟ که همه زیردستان و چاکران مانند؟ پس ربّ العزه خطاب کرد با مؤمنان که: أَوْ تَصْبِرُونَ استفهام است بمعنی امر يعنى اصبروا على هذه الحالة من الفقر و الشدة و الاذى. و قيل معناه ا تصبرون على هذا فتكون لكم الجنة. وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا بمن صبر و بمن جزع. و قيل و جعلنا بعضكم لبعض فتنة، هو ان جعل الانبياء فقراء و صبّ

عليهم البلاء و اعداءهم ينظرون اليهم من رأس السرف و الترف و النعماء. و قيل كان الفقير يقول لم لم اجعل بمنزلة الغنى؟ و يقول ذو البلاء نحو الاعمى و الزمن لم لم اجعل بمنزلة المعافى و قيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة، اى امتحانا و ابتلاء للفقراء و الفقراء ابتلاء للاغنياء، أ تَصْبِرُونَ أَيَّهَا الْفُقَرَاءُ فَلَا تَجْعَلُونَ الْفَقْرَ سَبِيًّا لِمَعْصِيَتِنَا. وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا يعنى كان عليهما بالاغنياء و الفقراء فاغنى من اوجب الحكمة اغناءه و افقر من اوجب الحكمة افقاره.

روى انس بن مالك عن النبي (ص) عن جبرئيل عن ربه جل جلاله قال: ان من عبادى المؤمنين من لا يصلح ايمانه الا الغنى و لو افقرته لافسده ذلك و ان من المؤمنين من لا يصلح ايمانه الا الفقر و لو اغنيته لافسده ذلك و ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الصحة و لو اسقمته لافسده ذلك: و ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا السقم و لو اصححته لافسده ذلك، انى ادبر عبادى بعلمى بقلوبهم اتى بهم عليهم خبير.»

و روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): اذا نظر احدكم الى من فضل عليه فى المال و الجسم فيلنظر الى من دونه فى المال و الجسم.»

قوله: وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، اى لا يخافون البعث. رجا، اينجا بمعنى خوف است، لغة اهل تهامة چنان كه جاى ديگر گفت: ما لكم لا ترجون لله وقارا، اى لا تخافون الله عظمة. لو لا انزل علينا الملائكة فتخبرنا ان محمدا صادق او نرى ربنا فيخبرنا بذلك. هذا كقوله: او تاتى بالله و الملائكة قبيلًا. لقد استكبروا اى تعظموا فى انفسهم بهذه المقالة. و عتوا عتوا كبيرا اى افرطوا فى الفساد و العتو اشد الكفر و افحش الظلم. قال مقاتل: عتوا، اى غلوا فى القول، حيث ارادوا لانفسهم الرسل من الملائكة رؤية الرب عز و جل.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ، اى اذكر يوم يرون الملائكة و هو يوم الموت و قيل يوم البعث. اين جواب ايشان است كه ديدار فريشته خواستند، يعنى كه ايشان فريشته روز مرگ بينند يا روز قيامت، با نداى لا بشرى و عذاب سخت. لا بشرى يومئذ للمجرمين يعنى للكافرين. آن روز فريشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت و كافران را بشارت ندهند و ايشان را گويند: حجراً محجوراً. فيه قولان: احدهما ان الملائكة يقولون للكفار حجراً محجوراً اى الجنة حرام محرم عليكم.

فریشتگان گویند فراکافران که بهشت بر شما حرام است، بسته از شما بازداشته قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان و از ایشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: حِجْرًا مَحْجُورًا، ما از شما زینهار می‌خواهیم کوشیده. و این بر عادت عرب است که چون از کسی ترسند گویند: حِجْرًا مَحْجُورًا. ای عوذا معاذا. یعنی یستعیدون منه. قال الشاعر.

حَتَّى دَعَوْنَا بَارِحَامَ لَنَا سَلَفَت وَ قَالَ قَائِلُهُمْ أُنَى لِحَاجُورِ.

الحاجور المنعة و الامان يقال: احتجر فلان اذا امتنع و منه سَمِيَتِ الحِجْرَةُ. وَ قَدِمْنَا، یعنی قصدنا إلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ مِمَّا كَانُوا يَقْصِدُونَ بِهِ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ يَتَقَدُّونَهُ طَاعَةً فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنثورًا باطلا، لَا ثَوَابَ لَهُ، لِأَنَّهُمْ عَمَلُوهُ لِلشَّيْطَانِ. وَ الهَبَاءُ دَفَاقُ التُّرَابِ، وَ المَنثورُ المَتَفَرِّقُ.

قال على بن ابي طالب (ع): «الهباء، ما تراه وسط شعاع الكوة كالغبار فلا يمس بالايدي و لا يرى في الظل».

و قال مقاتل هو ما يسطح من حوافر الدواب عند المسير. و يقال هبا التراب يهبوا و هيبته اهباء.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا. این جواب کفره قریش است که گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا»، المستقر المصدر و المكان ایضا، و المقيل القيلولة و مكان القيلولة ایضا، و المقيل المنزل ایضا. تقول العرب: قلنا بمكان كذا ای نزلنا. و المعنى ان اهل الجنة لا يمر بهم يوم القيمة الا قدر النهار من اوله الى وقت القائله حتى يسكنوا مساكنهم فى الجنة. قال ابن مسعود لا ينتصف النهار يوم القيمة حتى يقيل اهل الجنة فى الجنة و اهل النار فى النار. قال الازهرى القيلولة و المقيل الاستراحة نصف النهار، و ان لم يكن مع ذلك نوم، لان الله تعالى قال: وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا، و الجنة لا نوم فيها. و يروى ان يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتى يكون كما بين العصر الى غروب الشمس.

و عن انس عن النبى (ص) قال: «يخرج الله رجلا من اهل النار و رجلا من اهل الجنة، فيقول للرجل من الجنة كيف وجدت مقيلك؟ فيقول يا رب خير مقيل و خير مصير صار اليه العباد! فيقول الله ارجع إلى منزلك فان لك عندى الزيادة من الكرامة.

و يسأل الله الذى اخرج من النار فيقول كيف وجدت مقيلك؟ فيقول يا رب شر مقيل و شر مصير صار اليه العباد! ثم يصيح هنالك يا رب لا ترجعنى اليها! فيقول له ربه ما تجعل لى انا اخرجتك منها؟ قال يقول له اعطيك ما سألتنى، قال يقول له فائى اسألك ملاً الارض ذهباً، فيقول له يا رب، نعم ان قدرت عليها. قال يقول له كذبت و عزتى و عظمتى لقد سألتك ما هو اهن من هذا فلم تعطنى. سألتك ان تدعونى فاستجيب لك، و تسألنى فاعطيك، و تستغفرنى فاغفر لك، فلم تفعل، ارجع الى مقيلك فان لك عندى الزيادة من الهوان».

و قال بعض المفسرين: «خَيْرٌ مُسْتَقْرَأٌ وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا» معناه خير من مستقرهم و مقيلهم فى الدنيا. و قيل خير من مستقر الكفار و منازلهم فى الدنيا. و قيل خير مستقراً و احسن مقيلاً ممن فى مستقره و مقيله خير.

قوله... وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ، اى عن الغمام. و الباء و عن يتعاقبان كما يقال رميت عن القوس و بالقوس. قرأ أهل الكوفة و ابو عمرو تشقق بتخفيف الشين هاهنا و فى سورة ق، و الأصل تتشقق فحذفت التاء الثانية. و قرأ الآخرون بتشديد الشين فى السورتين ادغموا هذه التاء اعنى التاء الثانية فى الشين و الصيغتان كلتاها للخفة، و الحذف اخف من الادغام، فهذا كان الحذف فى مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام.

«بالغمام» و هو غمام ابيض يأتى الله عز و جل فى ظلل منه.

قال ابن عباس: مع الكروبيين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا، ما بين اخمص احداهم و كعبه مسيرة خمس مائة عام. قال ابن عمر: يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النور و الظلمة و الماء، فيصوت الله فى تلك الظلمة صوتاً قد خلع له القلوب. وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا قرأ ابن كثير وحده و نزل بنونين و تخفيف الزاى و رفع اللام و نصب الملائكة، و الوجه أنه مضارع انزلنا، و الملائكة مفعول. و المعنى نزل نحن الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا. و التنزيل مصدر نزل بالتشديد و ليس بمصدر انزل بالالف، و لكن لما كان نزل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الآخر. و قرأ الآخرون نزل الملائكة بنون واحد و تشديد الزاى و فتح اللام و رفع الملائكة. و الوجه ان نزل فعل ماض مبنى للمفعول مسند الى الملائكة و «تنزيلاً» ينتصب به انتصاب المصادر، و فى المصحف

بکتاب بنون واحد و المعنى اذا انشقت السماء نزل منها الملائكة اكثر من الجن و الانس، و هو يوم التلاق يلتقى اهل السماء و اهل الارض و هو قوله تعالى: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا. قال ابن عباس: تنشق السماء و الدنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممن في الارض من الجن و الانس ثم تنشق السماء الثانية فينزل اهلها و هم اكثر ممن في السماء الدنيا و من الجن و الانس، ثم كذلك، حتى تنشق السماء السابعة و اهل كل سماء يزيدون على اهل السماء التي قبلها. ثم ينزل الكروبيون ثم حملة العرش و فى الحديث طول ذكرناه فى سورة البقرة.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ الْاِیة... اى الملك الذى هو الملك حقا ملك الله جل و عز فى يوم القيمة كما قال تعالى: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لَانَ الْمَلِكِ الزَّائِلِ كَانَهُ لَيْسَ بِمَلِكٍ. و قال ابن عباس: يريد ان يوم القيمة لا ملك يقضى غيره. وَ كَانَ يَوْمًا اى كان ذلك اليوم يوما، عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا. شديدا كقوله: فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ. فهذا الخطاب يدل على انه لا يكون على المؤمنين عسيرا. و فى هذا الحديث. انه يهون يوم

القيمة على المؤمنين حتى يكون اخف عليه من صلاة مكتوبة صلّاها فى الدنيا. قوله: وَ يَوْمٌ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ هذا كقوله: عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ. اين ظالم عقبه بن ابى معيط القرشى است مجالست رسول خدا و سماع كلام او دوست داشتى و با وى بسيار نشستى و رسول خدا (ص) اسلام وى اميد ميداشت.

اين عقبه از سفرى بيامده بود و دعوتى ساخته، اشراف قوم خویش را و رسول خدا را نيز در آن دعوت حاضر كرد. چون طعام بنهادند رسول خدا طعام نخورد و گفت: «انا لا آكل من طعام المشركين انا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». گفت من طعام مشركان نخورم مگر كه ايمان آرى و كلمه شهادت بگوئى. عقبه كلمه شهادت بگفت و رسول طعام وى بخورد. امّيه بن خلف دوست عقبه بود، خبر بوى رسيد كه عقبه مسلمان شد، برخاست و پيش عقبه گفت: «صبوت» صابى شدى! و از دين خويشتن برگشتى! اين چه بود كه تو كردى؟ عقبه گفت: بس كارى نيافته است مردى بر طعام من نشست و نمى خورد كلمه اى بگفتم نه از دل و اعتقاد تا طعام بخورد، اکنون من هم بر آن دينم كه بودم. اميه گفت: آن كه از تو راضى شوم كه خيو بر روى محمد افكنى و او را دروغزن

داری. عقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود.

صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیات فرو آورد. قال الضحاک: لَمَّا بَرَقَ عَقْبَةُ فِي النَّبِيِّ (ص) عاد بزاقه فی وجهه و انشعب شعبتین فاحرق خدیبه و کان اثر ذلك فيه حتى الموت. روز بدر عقبه با جمع کافران بود او را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند. رسول علی (ع) را فرمود تا او را هلاک کند. چون عقبه میدانست که کشتنی است گفت: مَنْ لِلصَّبِيَّةِ يَا مُحَمَّدًا!

قال: انت و الصبيبة الى النار!

«يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»، قال عطاء: يأكل يديه حتى يبلغ مرفقيه ثم تتبتان، ثم يأكل هكذا كلما نبتت يداه أكلها تحسراً على ما فعل، و يقول: «يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ» في الدنيا «مع الرسول سبيلاً»، ليتني اتبعت محمداً و اتَّخَذْتُ معه سبيلاً الى الهدى. قرأ ابو عمرو يا ليتني اتَّخَذْتُ بفتح الباء و الآخرون باسكانها.

«يا وَيْلَتِي!» يا حسرتي يا اسفني، ليتني «لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً»، الفلان هاهنا امية ابن خلف الجمحي اخو ابي بن خلف عليهما لعنة الله.

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» اي عن الايمان و القرآن «بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» يعني: الذکر مع الرسول «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ» و هو متمرد عات من الانس و الجن و كل من صد عن سبيل الله فهو شيطان «لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً»، اي تاركا بتركه و يتبرأ منه عند نزول البلاء و العذاب. و حكم هذه الآيات عام في كل متحايين اجتماعاً على معصية الله. و منه قول النبي (ص): «مثل جليس الصالح و السوء كحامل المسك و نافخ الكير فحامل المسك اما ان يحذيك و اما ان تبتاع منه و اما ان تجد منه ريحا طيبة و نافخ الكير اما ان يحرق ثيابك و اما ان تجد ريحا خبيثة».

و عن ابي سعيد قال: قال النبي (ص) «لا تصاحب الا مومنا و لا يأكل طعامك الا تقى».

و عن ابي هريرة: قال: قال النبي (ص). «المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخال». و في بعض التفاسير: ان عقبه لما بزق في وجه النبي (ص) قال النبي: «لسن وجدتك خارجا من جبال مكة لا ضربن عنقك، صبرا».

فقال عقبه و الله لا اخرج من جبال مكة ابدا. فما كان يبرح و اذا خرج اصحابه ابي ان

يخرج خوفاً من رسول الله (ص). فقالوا لك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة فخرج معهم فلما هزم المشركون زلَّ به جملة في اخدود من الارض فاخذه رسول الله (ص) اسيراً فقتله.

«وَ قَالَ الرَّسُولُ» الآية... يعنى و يقول الرسول فى ذلك اليوم: «يا رَبِّ اِنَّ قَوْمى اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» اى متروكا، فاعرضوا عنه و هجروه و لم يؤمنوا به و لم يعملوا بما فيه. و ان شئت جعلته من الهجر اى هجروا فى القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطير و مفترى.

روى ان النبى (ص) قال: «من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيمة متعلقا به يقول يا رب عبدك هذا اتخذنى مهجورا اقض بينى و بينه».

و قيل قال الرسول يعنى فى الدنيا شكى قومه الى الله فقال: يا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجورا فعزاه الله فقال: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا اى كما جعلنا لك اعداء من مشركى قومك كذلك جعلنا «لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ». اى المشركين. قال مقاتل يقول لا يكبرن عليك فان الانبياء قبلك قد لقيت هذا من قومهم، فاصبر لامرى كما صبروا فانى ناصرک و هاديك، و كفى بربك هادياً و نصيراً فكيفك معرة من يعاديك و يهديك الى الرشاد و ينصرک على اعدائك نصرًا عزيزاً. «هادياً و نصيراً» نصب على الحال و قيل على التمييز. و الآية، نزلت فى ابى جهل، و قيل فى بنى امية و بنى المغيرة و هم اعدى قريش لرسول الله (ص).

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ قَرِيشَ وَ قِيلَ هُم الْيَهُودُ قَالُوا: لَوْ لَا نَزَّلَ هَلَّا نَزَلَ «عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً» دفعة واحدة كالتورية على موسى و الانجيل على عيسى و الزبور على داود فقال تعالى: كَذَلِكَ اى كذلك فعلت لئن ثبت به فؤادك اى انزلناه مفرقا لنقوى به قلبك اى نشجع به قلبك فى اذى قومك بما نقص عليك من تحمّل الانبياء و هم يكتبون و يقرءون. و انزل القرآن على محمد و هو نبى امى لا يكتب و لا يقرأ. و قيل فرق لان فى القرآن ناسخا و منسوخا، و ذلك لا يجتمعان لان احدهما يوجب العمل بشىء و الآخر يوجب ترك العمل به، و لان فى القرآن اجوبة للسائلين و الجواب لا يتقدم السؤال. قال بعض المفسرين كذلك متصل بما قبله من قول المشركين و هو الوقف على تقدير جملة واحدة.

کذلك ای کسایر کتب اللّٰه ثمّ تبتدی «لُنْتَبَّتْ بِهِ فُؤَادُكَ»، ای انزلناه متفرّقاً به فؤادک و رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً. قال ابن عباس بَيَّنَّاهُ بياناً بعضه فى اثر بعض. و الترتيل التبيين فى ترسل و تثبت، و قيل رَتَّلْنَاهُ ترتيلاً، جعلنا بين انزاله فرجا شيئاً بعد شىء زماناً ليس بالكثير، من قولهم، ثغر رتل، اذا كان بينها فرجة و رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً على هذا القول معناه لا تعجل فى قراءته بل تثبت فيها.

و لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ... حسن گفت این آیت متصل است بآیت پیش، تقدیره: رَتَّلْنَاهُ ترتيلاً لكيلا يأتوك بمثل أى شبهة فى ابطال امرک. «الَّا» اجبنا عنک و «جِنَّاكَ بِالْحَقِّ» الذى يدحض شبهة اهل الجهل و يبطل كلام اهل الزيغ «وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» من مثلهم. میگوید قرآن که بترتیل و ترسیل فرو فرستادیم بمدّت بیست سال پراکنده نه بیک دفعه، آن را بود تا ایشان هیچ شبهت در ابطال کار تو و جستن عیب تو نیارند، که نه ما آن را جوابی آریم براستی و بسزا جوابی که خصم را فروشکند و شبهت وی تباه کند و باطل وی پیدا کند. «وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» یعنی ممّا یلتمسه و یبغیه الخصم، فاختصر لدلالة الكلام علیه. جوابی نیکو تفسیرتر از آن که تو خود درخواهی، یا خصم می درخواهد. و اگر ما قرآن بیک دفعه فرو فرستادیم این معنی حاصل نیامدی. و شبهت ایشان آن بود که گفتند: لو كان القرآن حقاً لانزل عليه جملة واحدة كما انزلت التوریه على موسى جملة واحدة. فبین اللّٰه تعالیٰ ان ذلك ليس بشبهة و لكن لُنْتَبَّتْ بِهِ فُؤَادُكَ و رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً. و لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ: هذا كقوله: انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لقصد نقض الشىء. و سمى اللّٰه تعالیٰ ما يوردون من الشبهه مثلاً و سمى ما يدفع به الشبهه حقاً، و التفسير هو تبيين التأويل، و الفسر فى اللغة الكشف، معنى تفسير از طريق لغت ايضاح است و تبیین، يقال فسرت الحديث ای اوضحته و بينته. و اشتقاق آن از تفسره است، و هى نظر الطبيب فى البول لاستخراج الداء و العلة، فكذلك المفسر ينظر فى الآية لاستخراج الحكم و المعانى و این قول ضعيف است از بهر آنکه تفسره لفظی رومی است و تفسير لفظی عربی است، و لفظ عربی از لفظ رومی مشتق نباشد. و قول درست آنست که تفسير در اصل تفسير بوده و فا بر سين مقدم کردند، چنان که در لغت گویند جذب جذب، عمیق عمیق، صاعقة صاعقه و آنچه بدین ماند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهُ يَسْحَبُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ كَقَوْلِهِ: يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، ويحتمل أن يكون معناه يمشون على وجوههم كما

روى في الحديث عن رسول الله (ص): أن الناس يحشرون يوم القيمة ثلاثة ائلات: ركبانا، ومشاة و على وجوههم.

قال انس: قيل يا رسول الله! كيف يحشرون على وجوههم؟ قال: الذى امشاهم على ارجلهم قادر على ان يمشيهم على وجوههم. اولئك شرّ مكانا، اى كلّ مكان شرّ فمكان اولئك شرّ منه و ليس معناه ان مكانهم شرّ من مكان اهل الجنة، لانّ مكان اهل الجنة خير كلّه.

و قيل شرّ مكانا، اى من المؤمنين فى الدنيا. قال الزجاج «الذين» رفع بالابتداء و «اولئك» رفع لانه ابتداء ثان، «و شرّ» خبر «اولئك»، و «اولئك» مع «شر» خبر «الذين»، و «المكان» و «السبيل» منصوبان على التمييز، و هذا جواب عن قولهم: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا».

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا. اى معينا ظهيراً. الوزير فى اللغة الذى يرجع اليه و يتحصن برأيه، و الوزر ما يلتجأ اليه و يعتصم به، و منه قوله: كَلَّا لَا وَزَرَ اى لا ملجأ يوم القيمة و لا منجى الا من رحم الله.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا، يعنى القبط فدمرناهم هاهنا اضمار اى فكذبوهما فدمرناهم «تدميراً» اهلكناهم اشدّ الهلاك، و الدمار استيصال بالهلاك و الدّمور الدخول بالمكروه.

وَ قَوْمٌ نُوْحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ... يعنى القبط، «فدمرناهم» هاهنا اضمار اى فكذبوهما فدمرناهم «تدميراً» اهلكناهم اشدّ الهلاك، و الدمار استيصال بالهلاك و الدّمور الدخول بالمكروه.

وَ قَوْمٌ نُوْحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ... يعنى كذبوا نوحا، و انما ذكر بلفظ الجمع لانّ من كذب نبيا واحدا فقد كذب جميع الرسل. و يحتمل انهم كذبوا نوحا و من قبله من الرسل، و قيل الرسل نوح و الملائكة الذين كانوا يأتونه بالوحى. و قيل اخبرهم نوح بمجىء الرسل و

انكروا بعث الرّسل اصلا. «اغرقناهم» اى اهلكناهم بالماء وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ عبرة يتعظّون بها وَ اعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ فى الآخرة عَذَاباً أَلِيماً. سوى ما حلّ بهم من عاجل العذاب. وَ عاداً وَ ثمودَ وَ اهلكنا عادا وَ ثمود يعنى هود و قوم صالح وَ أصحاب الرّسّ. اختلفوا فيهم: قال وهب بن منبه: كانوا اهل بئر قعودا عليها و اصحاب مواش، يعبدون الاصنام، فوجّه الله اليهم شعيبا يدعوهم الى الاسلام. فتمادوا فى طغيانهم و فى اذى شعيب (ع)، فبيناهم حول البئر فى منازلهم انهارت البئر، فخسف بهم و بديارهم و رباعهم، فهلكوا جميعا. و الرّسّ البئر، و كلّ ركيّة لم تطو بالحجارة و الآجر فهو رس. و قيل هم اصحاب الاخدود. و الرس هو الاخدود الذى حفره. و قال كعب و مقاتل و السدى: الرّسّ البئر بانطاكية، قتلوا فيها حبيبا النجار و هم الذين ذكرهم الله فى سورة يس. و قيل هم بقية ثمود قوم صالح و هم اصحاب البئر الذين ذكرهم الله تعالى فى قوله: «وَ بئر مَعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ». و قيل الرس قرية باليمامة يقال لها فلج. و كانوا قوما اصحاب آبار قتلوا نبياّ اتاهم. و قيل كانوا قوما بين المدينة و وادى القرى رسّوا نبّيهم فى بئر اى رسّوه فيها. و الرّسّ مصدر فتسبوا الى فعلهم بنبيهم و نبّيهم هو حنظلة بن صفوان، يقال: وجد حنظلة فى بئر بعد دهر طويل يده على شجّته فرفعت يده فسالت دما فتركت يده فعادت على الشجّة. و قيل اصحاب الرّسّ قوم نساؤهم ساحقات. ذكر ان الدلهات ابنة ابليس اتتهنّ فشبهت الى النساء ذلك و علّمتهنّ، فسلبّ الله عليهم صاعقة من اوّل اللّيل و خسفا فى آخره و صيحة مع الشّمس فلم يبق منهم احد. و فى الخبر: «انّ من اشراط السّاعة ان يستكفى الرّجال بالرّجال و النساء بالنساء، و ذلك السّحق».

و قال سعيد بن جبير: كان بارضهم جبل عظيم يقال له دمخ و كان عليه من الطّير ما شاء الله، ثمّ ظهرت طير كأعظم ما يكون من الطّير و فيها من كلّ لون و سمّوها عنقاء لطول عنقها و كانت تنقضّ على الطّير تأكلها، فجاعت يوما فاعوزته الطّير فانقضّت على صبيّ فذهبت به، فسمّيت عنقاء مغرب لأنّها اغربت بما اخذته فطارت به فشكوا الى نبّيهم، فقال: اللهمّ خذها و اقطع نسلها! فاصابتها صاعقة فاحرقتها و لم ير لها اثر، فضربتها العرب مثلا فى اشعارهم. ثمّ أنّهم قتلوا نبّيهم، فاهلكهم الله. و قيل هم قوم كذبوا نبياّ اتاهم، فحبسوه فى بئر ضيقة القعر، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لا يقدر على حملها الا جماعة من

النَّاسِ وَ قَدْ كَانَ آمِنَ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْجَمِيعِ عَبْدِ اسْوَدٍ، وَ كَانَ الْعَبْدُ يَأْتِي الْجَبَلَ فَيَحْتَطِبُ عَلَيَّ ظَهْرَهُ وَ يَبِيعُ الْحَزْمَةَ وَ يَشْتَرِي بِثَمْنِهَا طَعَامًا ثُمَّ يَأْتِي الْبَيْتَ فَيَلْقَى إِلَيْهِ الطَّعَامَ مِنْ خُرُوقِ الصَّخْرَةِ فَكَانَ عَلَيَّ ذَلِكَ سَنِينَ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَهْلَكَ الْقَوْمَ وَ أَرْسَلَ مَلَكًا فَرَفَعَ الْحَجْرَ وَ أَخْرَجَ النَّبِيَّ مِنَ الْبَيْتِ. وَ قِيلَ بَلِ الْاسْوَدُ عَالِجُ الصَّخْرَةِ فَقَوَّاهُ اللَّهُ بِرَفْعِهَا فَرَفَعَهَا وَ الْقَى حَبْلًا إِلَيْهِ وَ اسْتَخْرَجَهُ مِنَ الْبَيْتِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ ذَلِكَ النَّبِيُّ أَنَّهُ يَكُونُ رَفِيقَهُ فِي الْجَنَّةِ. وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «أَنَّ أَوَّلَ النَّاسِ دَخَلُوا الْجَنَّةَ لِعَبْدِ اسْوَدٍ»، يَرِيدُ هَذَا الْعَبْدَ.

علی بن الحسین بن علی، زین العابدین (ع) روایت کند از پدر خویش الحسین بن علی (ع) گفتا: «مردی آمد از بنی تمیم پیش امیر المؤمنین علی (ع) و گفت: یا امیر المؤمنین،

خبر ده ما را از اصحاب رس در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟

دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ ربّ العزّه پیغامبر بایشان فرستاد یا نفرستاد؟ و ایشان را بچه هلاک کرد؟ ما در قرآن ذکر ایشان میخوانیم که: وَأَصْحَابَ الرَّسِّ نَهَ قِصَّةَ إِيشَانِ بَيَانِ كَرْدَه نَه احوال ایشان گفته. امیر المؤمنین (ع) گفت: یا ابا تمیم، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد از من قصّه ایشان از هیچکس نشنوی: ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائیل پیش از سلیمان بن داود درخت صنوبر می پرستیدند، آن درخت که یافت بن نوح کشته بود بر شفیر چشمه‌ای معروف. و بیرون از آن چشمه نهری بود روان، و ایشان را دوازده باره شهر بود بر شطّ آن نهر، و نام آن نهر رس بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهر عظیم‌تر و بزرگ‌تر از آن نهر نبود و نه هیچ شهر آبادان‌تر از آن شهرهای ایشان. و مهینه آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن اسفندآباد و پادشاه ایشان از نژاد نمرود بن کنعان بود، و در آن مدینه مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر برآمد و ببالید، و اهل آن شهر آن را معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. هیچکس را دستوری نبود که از آن آب خوردی یا برگرفتی، که می‌گفتند: هی حیاة آلّهتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیاتها. پس مردمان و چهارپایان آب که میخوردند از آن نهر رس می‌خوردند و رسم و آئین ایشان بود در هر ماهی اهل هر شهری گرد آن درخت صنوبر خویش برآمدن، و آن را

بزیور و جامه‌های الوان بیاراستن، و قربانها کردن، و آتشی عظیم افروختن، و آن قربانی بر آن آتش نهادن، تا دخان و قنار آن بالا گرفتی چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محبوب بگشتید. ایشان آن ساعت بسجود درافتادندید، و تضرع و زاری فرا درخت کردندید تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که: ائی قد رضیت عنکم فطیبوا نفسا و قروا عینا. ایشان چون آواز شیطان بگوش ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یک شبانروز بطرب و نشاط و خمر خوردن بسر آوردندید، یعنی که معبود ما از ما راضی است. برین صفت روزگار دراز بسر آوردند، تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرد و طغیان ایشان بالا گرفت.

ربّ العالمین با ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد یهود ابن یعقوب، روزگار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب اللّه بیم داد، ایشان هیچ بنگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا پیغامبر در اللّه زارید و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت: یا ربّ انّ عبادک أبوا الّا تکذیبی و الکفر بک، یعدون شجرة لا تضرّ و لا تنفع، فأرهم قدرتک و سلطانک.

چون پیغامبر این دعا کرد، درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم کردند. آورده‌اند در قصّه که انبوه‌ها بساختند فراخ و آن را بقعر آب فرو بردند، و آب از آن انبوه‌ها بر میکشیدند تا بخشک رسید آن گه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوه‌ها از قعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب جوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به اللّه نالید گفت: «سیدی و مولای، قد تری ضیق مکانی و شدّة کربی، فارحم ضعف رکنی و قلّة حیلتی و عجل قبض روحی و لا تؤخر اجابة دعوتی حتی مات. فقال اللّه تعالی لجبرئیل: «انّ عبادی هؤلاء غرهم حلمی و امنوا مکرری و عبدوا غیری و قتلوا رسولی فانا المنتقم ممّن عصانی و لم یخس عقابی و ائی حلفت لاجعلنهم عبرة و نکالا للعالمین».

پس ربّ العالمین باد عاصف گرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند و فراهم

پیوستند. آن گه زمین در زیر ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه بر آمد و آتش فرو بارید و ایشان چنان که ارزیر در آتش فرو گدازد، فرو گداختند نعوذ بالله من غضبه و درک نعمته.

و قوله تعالى: وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا. هذا كقوله: لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ و لذلك قالوا «كذب النسابون». و القرن اربعون سنة، و يقال مائة و عشرون سنة فيكمل القرن الاول من هذه الامة عند هلاك يزيد بن معاوية و المعنى و اهلكتنا اما بين هذه الامم كثيرا لا يعلمها الا الله، ارسل اليهم الرسل فكذبوهم فاهلكوا.

وَ كَلَّمَا ضَرَبْنَا لَهُ الْأُمْتَالَ، كَلَّمَا منصوب بفعل مضمر، يعنى و انذرنا كَلَّمَا. و قيل الهاء ضمير النبى (ص) اى و كَلَّمَا ضربنا امثالا للنبى لينذر بهم قومه. و قيل معناه: و كَلَّمَا قد احذر الله تعالى اليهم و وعظهم بقصص من كان قبلهم لينزجروا و يتعظوا، فلَمَّا لم ينفعهم ذلك و لجؤا فى الاصرار انتقم منهم بان تبرهم تتبيرا. فذلك قوله: وَ كَلَّمَا تَبَرَّنَا تَتَبِيرًا. و التَّبِير التَّكْسِير و التَّقْطِيع و لهذا قيل لمكسر الزجاج التبر و كذلك تبر الذهب.

وَ لَقَدْ آتَوْنَا مَكَّةَ عَلَى الْفَرِيَّةِ و هى قريّات قوم لوط، و كانت خمس قرى، و اهلك الله اربعا منها و نجت واحدة. و هى صغير كان اهلها لا يعملون العمل الخبيث، اَلَّتِي اُمْطِرَتْ مَطْرَ السَّوِّءِ يعنى رميهم بالسجيل. و قيل امطرت كبريتا و نارا. و مطر السوء البلاء. و مطر يستعمل فى الخير و امطر فى الشر. و قيل هما لغتان. اَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا اِذَا مَرُّوا بها فى اسفارهم فيعتبروا و يتذكروا لانّ مدائن قوم لوط على طريقهم عند ممرهم الى الشام، هذا كقوله وَ اِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ وَ اِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ. بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نَشُورًا اى حملهم على الكفر و المعاصى، انكارهم البعث و النشور، يعنى اَنَّهُمْ لم يتعظوا و لم ينزجروا لاَنَّهُمْ لا يخافون عذاب الآخرة و لا يرجون ثوابها.

قوله: وَ اِذَا رَاوَكْ يَعْنِي و اذا ابصروك يا محمد اِنْ يَتَّخِذُونَكَ اى ما يتخذونك، اِلَّا هُزُوا اى هزأه، و هو الذى يهزؤ منه كالسخره لما يسخر منه، و الضحكة لما يضحك منه ا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُوْلًا، اين آيات در شأن بو جهل فرو آمد كه رسول را و ياران را ديد و گفت بر طريق استهزاء از روى انكار و استحقار: ا هَذَا الَّذِي يَزْعَمُ اَنَّهُ بَعَثَهُ اللَّهُ اِلَيْنَا رَسُوْلًا.

اِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا اى قد قارب ان يصدنا عن عبادة آلهتنا لو لا اَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا، يعنى لو لم

نصبر عليها لصرفنا عنها بسحره و طلاوة كلامه. فاجابهم الله و قال: وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ فِي الْقِيَمَةِ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اى عند رؤية العذاب مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا، من اخطاء طريقا. و وصف السبيل بالضلال مجازا و المراد سالكوها.

أرأيتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر گه که ایشان را سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آن را سجود بردندید و آنچه داشتندی بیفکندید. حارث بن قیس از ایشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد. توقف کنید، تا بجویم، ساعتی جستند و نیافتند. گوینده ای از ایشان آواز داد که: وجدت حجرا احسن منه فسروا. یکی سنگ از آن بهتر یافتم کاروان برانید و رفتن را باشید. و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشان را نیکو بچشم آید آن را سجود برند. این آیت در شأن ایشان فرو آمد که بر پی دل خواست و هواء خویش رفتند، هر چه دل ایشان خواست آن را معبود ساختند. و لهذا قال الحسن فی تفسیر الایه: لا یهوی شیئا الا اتبعه. أ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ای حفیظا تمنعه من ذلك و ترده الی الایمان. و قیل کفیلا یهدیه مع اتباعه هواء. و لیس هذا نهیا عن دعائه ایاهم بل اعلام بأنه قد قضی ما علیه من الانذار و الاعذار. و قال بعض المفسرین: هذه منسوخة بآية السيف.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ؟ سماع تفهّم، أَوْ يَعْقِلُونَ؟ بقلوبهم ما تقول لهم و أنّما قال أَكْثَرَهُمْ لَانَّ فِيهِمْ مِنْ آمِنٍ. إِنْ هُمْ يَعْنِي مَا هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ فِي جَهْلِ الْآيَاتِ وَ تَرَكَ الْإِنْتِفَاعَ بِمَا يَسْمَعُونَهُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. لَانَّ الْبِهَائِمَ إِنْ لَمْ تَعْتَقِدْ صِحَّةَ التَّوْحِيدِ لَمْ تَعْتَقِدْ بَطْلَانَهُ وَ هُمْ يَعْتَقِدُونَ بَطْلَانَهُ وَ لَانَّ الْبِهَائِمَ تَسْجُدُ وَ تَسْبِّحُ وَ هُمْ يَجْحَدُونَ وَ يَشْرَكُونَ، وَ لَانَّ الْبِهَائِمَ تَهْتَدِي لِمْرَاعِيهَا وَ تَنْقَادُ لِرَبَائِبِهَا وَ هُمْ لَا يَهْتَدُونَ لِمَنَافِعِهِمْ وَ لَا يَطِيعُونَ رَبَّهُمْ، وَ لَانَّ الْبِهَائِمَ لَا تَخَاطَبُ وَ هُمْ يَخَاطَبُونَ وَ لَا يَعْذِرُونَ وَ نَظِيرُ الْآيَةِ قَوْلُهُ: فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ الْآيَةِ، قال جعفر بن محمد (ع) في هذه الآية: ان الله تعالى و تقدس لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق يأكل معهم على شروط البشرية و منع سره عن ملاحظاتهم و الاشتغال بهم، لان اسرار الانبياء في روح المشاهدة لا

یفارقتها بحال.

آفتابی است، ای جوانمرد، که آن را آفتاب عنایت گویند از مشرق ازل برآید، بر هر سینه‌ای که تابد در سعادت و کرامت برو گشاید.

سرّ او معدن راز پادشاه گردد، بهر حالی که بود و بهر کویی که رود مقصدش درگاه الله بود. دست تصرفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، بر پیشانی‌ش نشان اقبال بود، در دیده یقینش نور اعتبار افعال ذو الجلال بود، بر رخسارش گل نوال بود، در مشامش روایح نفحات روضه وصال بود. بر سرش تاج وقار، در برش حلّه افتقار. بر ظاهرش کسوت عبودیت، در باطنش نظر ربوبیت. اینست صفت پیغامبران و رسولان که خیار خلق‌اند و صفوت بشراند، اعلام اسلام‌اند و امان جهان‌اند، بر سر کوی شریعت داعیان‌اند و بر لب چشمه حقیقت ساقیان‌اند.

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلق‌اند بحکم بشریت، در خورد و خواب و در باطن با حق‌اند بنعت مشاهدت در انس وصال بی‌حجاب مصطفی (ص) چون فا بشریت خودنگرست خود را چون ایشان دید، گفت: *إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*، چون فا خصوصیت نبوت و عزّ رسالت نگرست گفت: *لست كاحدكم و چنان که بر عالمیان فضل داشت بر پیغامبران و رسولان هم فضل داشت، نه دیگر پیغامبران چون وی بودند نه برهان نبوت ایشان چون برهان نبوت وی بود. برهان نبوت انبیا از راه دیده‌ها درآمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها درآمد. برهان نبوت ابراهیم و معجزه وی آتش اعدا بود، معجزه موسی ید بیضا بود، معجزه عیسی احیاء موتی بود. این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطلاع دیده‌ها بود. اما معجزه مصطفی بوستان دوستان بود، مستان شربت محبت را گلستان بود. *يقول الله تعالى: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ. بلى مصطفی را معجزات بسیار بود که محلّ اطلاع دیده‌ها بود، چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذئب و اسلام ضبّ و غیر آن، لکن مقصود آنست که موسی تحدی بعضا کرد و عیسی تحدی بدم خود کرد و مصطفی تحدی به کلام حق کرد که: *فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ. ای محمد تو چون بامت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود، عصا راندن خران را شاید. تو صفت قدم ما بشحنگی با خود ببر تا معجزت تو صفت ما بود نه***

صفت تو، تا چنان که پیغامبران چون تو نه‌اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد. **يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ** آن مدبران و بدبختان بحکم آن که زخم خوردگان عدل ازل بودند، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند، دو چیز خواستند: یکی رؤیت ملائکه، دیگر رؤیت حقّ جلّ جلاله. و ذلك فی قوله: **لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا**. ایشان را جواب دادند که یکی فریشتگان را بینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب، و گفت: «لا بشری» یعنی نه فریشتگان رحمت، آن گه گفت: **وَيَقُولُونَ، حِجْرًا مَحْجُورًا** ای حراما محرّما یعنی رؤیة الله تعالی علیکم. دیدار حقّ جلّ جلاله که خواستند، ایشان را جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدار الله بصفه رضا نه سزای کافرانست، چه کافران را یک دیدار است بصفه غضب در عرصه قیامت در وقت تجلّی عامّ پیش از آن که مؤمنان در بهشت شوند. همانست که جای دیگر گفت: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ**.

یعنی عن رؤیة الرضا، لانّ لهم رؤیة السخط و الغضب. این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست.

ای جوانمرد! هر که از دوست محبوب است در عین بلیت است و در چه کلید خزاین ملک در آستین دارد، و هر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیّت است و در چه نان شبانگاه ندارد. سری سقطی گفت: **اللهمّ مهما عذبّتی فلا تعذبّنی بذلّ الحجاب!** بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست اما بحجاب عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ آيَةٍ... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا در همه قرآن این آیت خوش آید که ربّ العزّة میگوید: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا. چون این اعمال آلوده ما بی‌نیازی برده‌دهد معاملت با ما جز بمحض فضل خود نکند، و آنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود و سزای کرم او ما را به از سزای اعمال ما آن گه گفت: او را جلّ جلاله بر ما حقّها است از طاعت و عبادت، لکن ما خود در نهاد خود مفلسیم و او جلّ جلاله بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید، **وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ**، هر که مفلس است واجب است که وی را مهلت دهند تا آن گه که سرمایه بدست آرد، و ما

سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند. ما بهستی خویش توانگر نیستیم، بصفّت وی توانگریم، از ما و عمل ما چیزی نیاید، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را که پذیرفت نه بصورت معاملات پذیرفت، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظر علم ازل است. هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است. باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند و در خزانه‌ها باز نهد، خزانه رحمت بعاصیان دهد خزینه فضل بمفلسان دهد. تا هم از خزینه وی حقّ وی بگذارد، زیرا که بندگان از آن خود حقّ وی نتوانند گزارد.

پیر طریقت گفت: الهی هر چه می‌نشان شمردم پرده بود و هر چه می‌مایه دانستم بیهده بود. الهی یک بار این پرده من از من بردار و عیب هستی من از من وادار! و مرا در دست کوشش بمگذار! الهی کرد ما کرد ما در میار، و زیان ما از ما وادار! ای کردگار نیکوکار آنچه بی ما ساختی بی ما راست دار! و آنچه تو برتروی بما مسپار!.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ نَمِيْنِي بَخْدَاوِنْدِ خَوِيْشِ، كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ؟ كه چون سایه كشيد؟ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا وَاكْرَ خَوَاسْتِيْ اَنْ كَرْدِيْ اِيْستاده ارميده ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيْلًا (۴۵) اَنْ گه آفتاب را بر اَنْ سايه نشان نماي كرديم و بر بي او رونده.

ثُمَّ قَبْضُنَاْهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيْرًا (۴۶) اَنْ گه ما خود مي‌گيريم اَنْ سايه را باز گرفتني آسان. وَ هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَّاسًا وَاَنْ كَسْ اَسْتِ كه شب در شما پوشيد و اَنْ را پوشش شما كرد، وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَاخْوَابَ شَمَا رَا اَسَايِشْ كَرْدِ، وَ جَعَلَ التَّهَارُ نُشُورًا (۴۷) و بامداد روز مانده رستخيز كرد.

وَ هُوَ الَّذِيْ اَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَاَنْسَتْ كه بادها گشاد در هوا پيش بپخشايش خويش، وَ اَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً طَهُّورًا (۴۸) و فرو فرستاديم از آسمان آبي پاك.

لِنَحْيِيْ بِهِ بَلْدَةً مِّتًا تا زنده كنيم بآن شهري مرده، وَ نُنْسِقِيْهُ بِيَّاشَامَانِيْمِ اَنْ رَا، مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا از آنچه آفريديم چهارپايان را، وَ اَنْاسِيْ كَثِيْرًا (۴۹) و مردمان فراوان را. وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاْهُ بَيْنَهُمْ ميگردانيم ميان ايشان لِيَذْكُرُوْا تا پند ما پذيرند، فَاَبِيْ اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا

كُفُوراً (۵۰) پس سر باز زد بیشتر مردمان که نه مگر ناسپاسی.
وَلَوْ شِئْنَا وَ اِگر ما خواستید، لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) ما فرستادید در هر شهری آگاه
کننده.

فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ نَگَر تا فرمان کافران نبوی، وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ وَ باز کوش با ایشان جهاداً
كَبِيرًا (۵۲) باز کوشیدنی بزرگ.

وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ آنست که فراهم گذاشت دو شاخ آب در دریا: هَذَا عَذْبٌ
فُرَاتٌ اَين آبی سخت خوش وَ هَذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ وَ اَين شورایی سخت تلخ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا
بَرْزَخًا وَ مِیَان آن دو دریا جدایی ساخته، وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳) بسته‌ای بازداشته.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا اَوْ آنست که از آب مردم آفرید، فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا اَن را
نژاد کرد وَ خویش و پیوند وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴) وَ خداوند تو توانای است همیشه.

وَ يُعْبَدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ می‌پرستند فرود از اللّٰه ما لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ چیزی که نه
سود کند ایشان را وَ نه زیان، وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵) کافر همیشه دیو را هم
پشت است وَ بر اللّٰه یاور و پشت برو گردانیده.

وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶) وَ نفرستادیم ترا مگر بشارت دهی بیم نمایی،
قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ كَوِي نَمی خواهم از شما برین پیغام هیچ مزدی اِلَّا مَنْ شَاءَ اَن
يَتَّخِذَ اِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷) مگر آن را تا هر که خواهد بخداوند خویش راه جوید.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ كَار بَسپار و پشت باز کن بآن زنده که هرگز نمیرد، وَ
سَيِّحٌ بِحَمْدِهِ وَ بستای او را بیایکی او وَ كَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸) وَ آگاه و بسنده
دان او را و دانا بگناه بندگان او.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ اَوْ که بیافرید آسمانها را وَ زمینها را وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ آنچه در
مِیَان آنست فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ اَن گه مستوی شد
بر عرش رحمن، فَسَلَّلَ بِهِ خَبِيرًا (۵۹) خبر او ازو پرس که او آگاه ازو.

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ وَ اَن گه که ایشان را گویند که سجود کنید رحمن را، قَالُوا
وَ مَا الرَّحْمَنُ كَوِي نَد چه چیز است رحمن؟ اَسْجُدْ لِمَا تَأْمُرُنَا بِاَش تا سجود کنیم ما از بهر
آنکه می‌فرمایی ما را؟ وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰) ایشان را رمیدن میفزاید.

النوية الثانية

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ؟.. الآيه هذا من رؤية القلب وهى العلم، والمعنى الم تعلم ان الله هو الذى مدَّ الظلَّ؟ و يجوز ان يكون من رؤية العين فتكون الرؤية بمعنى النظر و لذلك قال: إلى رَبِّكَ و المعنى الم تنظر الى صنع رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ؟ فيه قولان: احدهما ان الظلَّ ما بين طلوع الفجر و طلوع الشَّمْسِ مثل ظلِّ الجنَّةِ ظلٌّ ممدود لا شمس فيه و لا ظلمة. و القول الثانى، هو الليل لانه ظلُّ الارض، و يعم الدنيا كلها، و لو شاءَ لَجَعَلَهُ ساكناً اى دائماً ثابتاً لا يزول كما فى الجنَّة. ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ اى على الظلِّ دليلاً لانَّ بالشَّمْسِ يعرف الظلَّ، لو لا الشَّمْسُ ما عرف الظلَّ. و قيل جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دليلاً اى تبعها فينسخه. قال ابو عبيدة: الظلُّ ما نسخته الشَّمْسُ و هو بالعادة، و الفىء ما نسخ الشَّمْسُ و هو بعد الزوال، سَمِيَ فيثا لانه فاء من جانب المغرب الى جانب المشرق. و قيل معناه جعلنا الشَّمْسَ مع الظلِّ دليلاً على وحدانية الله عزَّ و جل و كمال قدرته. و قيل جعلناهما دليلاً على اوقات الصلَاة و ذلك انَّ الله عزَّ و جلَّ علَّقَ اوقات الصلَاة بالشَّمْسِ و الظلِّ.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً اى قبضنا الظلَّ الى الموضع الذى حكمنا بكون الظلِّ فيه بالشَّمْسِ التى تاتى عليه قَبْضاً يَسِيراً يعنى غير عسير. و قيل قبضا يسيرا خفياً لا يستدرک بالمشاهدة. و المعنى انَّ الظلَّ يعمُّ جميع العرض قبل طلوع الشَّمْسِ. فاذا طلعت الشَّمْسُ قبض الله الظلَّ جزء جزء قَبْضاً يَسِيراً خفياً. و قيل معنى الايه الم تر الى رَبِّكَ كَيْفَ اتى بالليل ثم لم يجعله دائماً سرمداً ثم اتى بالشَّمْسِ و هو النهار فجعله دليلاً على الليل اذ بضعها تتبين الاشياء و لم يجعل النهار سرمداً بل قبضه و اتى بالليل ثانياً، و نظيره قوله تعالى: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا؟ الى آخر الايتين.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا اَمَّا سَمِيَ اللَّيْلَ لِبَاسًا لانه يستر جميع الاشياء بالظلام كما سَمِيَ اللباس لِبَاسًا لانه يعمُّ البدن بالستر، و النَّوْمُ سُبَاتًا اى راحة لايدانكم، و السَّبْتُ الاستراحة، و منه يوم السَّبْتِ، لانَّ اليهود كانوا يستريحون فيه. و قيل سباتا اى قطعاً لاعمالكم و السَّبْتُ القطع، و منه يوم السَّبْتِ لانَّ اليهود يقطعون فيه العمل و لانقطاع الايام عنده. و قيل سباتا اى مسبوتاً فيه. يقال سبت المريض فهو مسبوت اذا غشى عليه، فكذلك النَّائم فى نومه كالمغشى عليه لزوال عقله و تمييزه.

وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا لَمَّا سَمِيَ النَّوْمَ وَفَاةً فِي قَوْلِهِ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا سَمَّى الْيَقِظَةَ نُشُورًا مَصْدَرًا، نَشْرَ الْمَيِّتِ إِذَا عَادَ حَيًّا، وَقِيلَ لِاتِّسَارِ النَّاسِ لِلْمَعَاشِ سَمَّاهُ نُشُورًا أَيْ ذَا نُشُورٍ.

وَ هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ الرِّيحَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَحَدَّهُ ارْسَلَ الرِّيحَ، عَلَى الْوَحْدَةِ، وَقَرَأَ الْبَاقُونَ الرِّيحَ عَلَى الْجَمْعِ، مِنْ جَمْعِ فَلَانِهَا أَرْبَعٌ، وَمِنْ وَحْدِ فَلَانٍ الْآلِفُ وَاللَّامُ فِيهَا لِلْجِنْسِ، بُشْرًا بِالْبَاءِ وَضَمًّا وَ سَكُونِ الشَّيْنِ قَرَأَهَا عَاصِمٌ وَحَدَّهُ مِنَ الْبِشَارَةِ، كَقَوْلِهِ: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ، وَقَرَأَ حَمْزُهُ وَالْكَسَائِيُّ بِالنُّونِ وَفَتْحَهَا وَ سَكُونِ الشَّيْنِ، وَقَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ بَضْمِ النَّونِ وَ سَكُونِ الشَّيْنِ، وَقَرَأَ الْبَاقُونَ بَضْمِ النَّونِ وَ الشَّيْنِ جَمِيعًا، أَيْ تَهَبُ مِنْ كُلِّ صَوْبٍ، مِنْ قَوْلِهِ: وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا.

وَ قِيلَ لَهَا نُشْرٌ أَيْ رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ. وَقِيلَ مِنَ النَّشْرِ الَّذِي هُوَ ضِدُّ الطِّيِّ أَيْ تَنْشُرُ السَّحَابُ بَيْنَ يَدِي رَحْمَتِهِ إِمَامُ الْمَطَرِ وَقَدَّامَهُ، لِأَنَّهُ رِيحٌ ثُمَّ سَحَابٌ ثُمَّ مَطَرٌ. وَقِيلَ نُشْرًا جَمْعُ نُشُورٍ كَرَسُولٍ وَرَسُولٍ، وَ يَخْفَفُ الشَّيْنُ يَقَالُ: نُشِرَ، وَ النَّشُورُ الَّذِي يَجْمَعُ السَّحَابَ فَيَمِطُرُ.

وَ هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ الرِّيحَ، ارْسَالًا إِنْجَابًا بِمَعْنَى كَشَادِنِ اسْتِ، چنان که گوئی: ارسلت الطائر، ارسلت الكلب المعلم، و فی القرآن: لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً، يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شُواظٌ يُرْسَلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. میگوید: او آن خداوند است که فرو گشاید بادهای بشارت دهنده خلق را بباران فراهم آورده میغ. همانست که جای دیگر گفت: وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ فَرَاهِمَ آرد میغهای گرانبار: یکی از آب، یکی از برف، یکی از تگرگ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان چنان که وی خواهد، و اگر نفرماید که بارد هم چنان بر هوا گران بارش میدارد.

وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: فَالْحَامِلَاتِ وَقَرَأَ، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او، چنان که گفت: فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بِنِجْرٍ بِنِشَانِهَا رَحْمَتِ او وَ مَهْرِبَانِي او در جهان که چون کرد و آنچه کرد چون نیکو کرد. باران آسمان را رحمت نام کرد، از آنکه بر رحمت می فرستد. اینست که گفت جَلَّ جلاله: بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ، ای امام المَطَرِ وَقَدَّامَهُ. وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. طهور آن آبست که بنفس خود پاک است و غیر خود را پاک کننده، فهو اسم لما يتطهر به، كالسحور اسم لما يتسحر به و الفطور اسم لما يفطر به. و دلیل بر آن

که طهور مطهر است خبر درست از مصطفی (ص) قال فی البحر: «هو الطهور ماؤه الحلّ مینته» و اراد به المطهر لانه قال ذلك فی جواب السائل الّذی سألّه عن تطهير ماء البحر لا عن طهارته، و الماء مطهر لانه يطهر الانسان من الحدث و النجاسة، كما قال فی آية اخرى: وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ. معلوم شد که تطهير خاصيت آب است و چیزی دیگر از مایعات باين معنی مشارک وی نیست، لانّ الله تعالى منّ علينا بانزال الماء للتطهير، فلو كان غيره يشاركه في التطهير لبطلت فائدة الامتنان. و مذهب اصحاب رای آنست که طهور طاهر است، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمائعات الطاهرة، مثل الخل و ماء الورد و غيرهما، و نحن نقول لو جاز ازالة النجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها. و مذهب مالک آنست که طهور آن بود که تطهير ازو متکرر بود، كالصّبور اسم لمن يتكرّر منه الصبر، و الشكور، اسم لمن يتكرّر منه التّشكر. فجوّز الوضوء بالماء المستعمل الّذی توضع به مرّة.

لِنُحْيِي بِهِ اى بالمطر بلدة میناً و لم يقل مينة لانه اراد البلد، و المعنى انزلناه لننبت به ارضا لا نبات فيها فذاک حياتها و موتها. و قيل لما نبت فيها ما فيه حياة الحيوان جعل ذلك حياة لها، وَ نُسْقِيَهُ الاسقاء و السقي واحد عند عامر بن صعصعة و قبائل من العرب مِمّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَ اَنْاسِيَّ كَثِيرًا، اى و نسقى الماء البهائم و النَّاسِ. و قيل مَكَنَّاهم من ان يشربوه و يسقوا منه انعامهم، و قال وَ اَنْاسِيَّ كَثِيرًا و لم يقل مطلقاً لانه ليس كل الناس يعيش بماء المطر. و اناسى جمع انسى مثل: كرسى و كراسى. و يجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل: بستان و بساتين، فجعل اليباء عوضاً عن النون.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لَهُمُ الْهَاءَ راجعة الى المطر المسمّى رحمه فى الاية المتقدّمة.

و المعنى صرّفنا المطر بينهم مرّة ببلدة و مرّة ببلدة اخرى. قال ابن عباس: ما عام بامطر من عام و لكن الله يصرفه فى الارض. و قرأ هذه الاية و هذا كما روى مرفوعاً ما من ساعة من ليل و لا نهار الا السماء تمطر فيها يصرفه الله حيث يشاء.

و روى عن ابن مسعود يرفعه قال: ليس من سنة بامطر من اخرى و لكن الله قسّم هذه الارزاق فجعلها فى السماء الدنيا فى هذه القطر، ينزل منه كل سنة بكيلى معلوم و وزن معلوم، و اذا عمل قوم بالمعاصى حول الله ذلك الى غيرهم، فاذا عصوا جميعاً صرف ذلك

الى الفيافى و البحار.

و قيل المراد من تصريف المطر تصريفه و ابلا و طلا و رذاذا و نحوها. و قيل التصريف راجع الى الرِّيح، و قيل الى القرآن. لِيَذْكُرُوا اى ليتذكروا و يتفكروا فى قدرة الله تعالى. فأبى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُوراً جحودا، و كفرانهم هو أَنَّهُمْ اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اى لسقوط كوكب كذا، كما يقول المنجمون، فجعلهم الله بذلك كافرين. و عن زيد بن خالد الجهنى قال: صلى رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كانت من الليل، فلما انصرف اقبل على الناس، فقال: هل تدرون ما ذا قال ربكم؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر، فاما من قال مطرنا بفضل الله و رحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب، و اما من قال مطرنا بنوء كذا و كذا فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب».

و لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فى كُلِّ قَرْيَةٍ اى فى كل مصر و مدينة نبيا يندرهم فيخف عنك اعباء النبوة و لكن لم يفعل ذلك ليعظم شأنك و يكثر اجرک. و قيل معناه و لو شئنا لانزلنا الآيات المقترحة و لبعثنا فى كل قرية نذيراً زيادة على ما يقترحون و لكننا نعلم أَنَّهُمْ يسألون عنادا و تعنتا و نعلم أَنَّهُمْ لا يؤمنون و هو نظير قوله: أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتلى عَلَيْهِمْ.

فَلَا تَطْعُ الكَافِرِينَ فيما يستلونک و جاهدَهُمْ به اى بالقرآن. و قيل بالاسلام و قيل بالسيف، جهاداً كبيراً لا يخالطه فتور. قال الحسن معناه اقتلهم او يسلموا. وَهُوَ الَّذِى مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ معنى مرج البحرين خلى بينهما. يقال مرجت الدابة و امرجتها اذا خيلتها ترعى، و المرج من هذا سمي، و يقال مرجت عهودهم و اماناتهم اذا اختلطت، و منه قوله تعالى: فى أمر مَرِيحٍ اى مختلط. و قال النبى (ص) لعبد الله بن عمر: «و كيف بك يا عبد الله اذا كنت فى حثالة من الناس قد مرجت عهودهم و اماناتهم و صاروا هكذا»، و شبك بين اصابعه.

«هذا عذب فرات» فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبه يعنى هذا عذب اشد العذوبه، و هذا ملح اجاج»، الاجاج صفة للملح و هو اشد الملح، يعنى و هذا ملح اشد الملح، و جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرزَخاً اى حاجزا من قدرته يلتقيان لا يختلطان. قيل الماء العذب و الماء الملح يجتمعان فى البحر فيكون العذب اسفل و الملح اعلى، لا يغلب احدهما على الآخر،

و هو معنى قوله: وَ حِجْرًا مَحْجُورًا قَالَ الْفَرَاءُ اى حراما محرّما ان يغلب احدهما على صاحبه. و قيل العذب جيحان و سيحان و دجلة و الفرات و النيل، و الملح ساير البحار، و البرزخ بينهما البلاد و القفار فلا يختلطان، فاذا كان يوم القيمة اختلطا بزوال الحاجز، كقوله: وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا، يعنى من النطفة بشرا، اى انسانا، فَجَعَلَهُ الْهَاءَ يَعُودُ اِلَى الْمَاءِ. و قيل الى البشر، نَسَبًا وَ صَهْرًا يعنى جعله ذا نسب و ذا صهر.

قال على (ع): «النسب ما لا يحل نكاحه، و الصهر ما يحل نكاحه، فالنسب ما يوجب الحرمة و الصهر ما لا يوجبها»، و قيل النسب من القرابة و الصهر الخلطة التى تشبه القرابة و هو السبب المحرّم للنكاح. قال ابن عباس: حرّم الله تعالى سبعا نسبا و سبعا صهرا: اما النسب فقوله تعالى: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ اِلَى قَوْلِهِ: وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ، و اما الصّهر فقوله: وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ اِلَى قَوْلِهِ: وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ و تمام السّبع قوله: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، و قيل النسب البنون و الصهر البنات، لان من قبلهنّ تكون الاصحار، و الصّهر المتزوّج بابنة الرجل. قال ابن سيرين: «نزلت هذه الاية فى النّبىّ (ص) و على (ع)، زوّج فاطمة عليا و هو ابن عمّه و زوّج ابنته فكان نسبا و صهرا» ابن سيرين گفت: اين آيت در شأن مصطفی (ص) و على (ع)، فرود آمد كه مصطفی دختر خویش را فاطمه بزنى بعلى داد. على پسر عمّ وى بود و شوهر دخترش، هم نسب بود و هم صهر. و قصّه تزويج فاطمه آنست كه مصطفی عليه السلام روزى در مسجد آمد شاخى ريحان بدست گرفته سلمان را گفت: يا سلمان رو على را بخوان. رفت و گفت: يا على! اجب رسول الله. على گفت: يا سلمان رسول خدا را اين ساعت چون دیدى و چون او را گذاشتى؟ گفت: يا على سخت شادمان و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان. على آمد بنزدىک مصطفی و مصطفی آن شاخ ريحان فرادست على داد، عظيم خوش بوى بود. گفت: يا رسول الله اين چه بويست بدین خوشى؟ گفت: يا على از آن نثارها است كه حوربان بهشت کرده‌اند بر تزويج دخترم فاطمه گفت: با كه يا رسول الله؟ گفت: با تو يا على، در مسجد نشسته بودم فريشته‌اى در آمد بر صفتى كه هرگز چنان ندیده بودم، گفت نام من محمود است و مقام من در آسمان دنيا، در مقام معلوم خودم بودم ثلثى از شب گذشته كه ندايى شنيدم از طبقات آسمان كه: اى فريشتگان مقربان و روحانيان و كروبيان

همه جمع شوید در آسمان چهارم. همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در جنات عدن حاضر گشتند. فرمان آمد که ای مقربان درگاه و ای خاصگیان پادشاه! سوره: هَلْ أُنِی عَلَی الْإِنْسَانِ بِرُحُونِهِمْ إِنْ كُنُوا عَلَی الْعِلْمِ إِلَّا خُسُوفًا. آن گه درخت طوبی را فرمان آمد که تو نثار کن بر بهشتها بر تزویج فاطمه زهرا با علی مرتضی. و درخت طوبی در بهشت همچون آفتاب است در دنیا، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه ای نیست که از درخت طوبی در آنجا شاخی نیست. پس طوبی بر خود بلرزید و در بهشت گوهر و مروارید و حله‌ها باریدن گرفت، پس فرمان آمد تا منبری از یک دانه مروارید سپید در زیر درخت طوبی بنهاند، فرشته ای که نام وی راحیل است و در هفت طبقه آسمان فرشته ازو فصیح تر و گویا تر نیست بآن منبر برآمد و خدای را جل جلاله ثنا گفت و بر پیغامبران درود داده آن گه جبار کائنات خداوند ذو الجلال قادر بر کمال بی واسطه ندا کرد که: ای جبرئیل و ای میکائیل شماها دو گواه معرفت فاطمه باشید و من که خداوندم ولی فاطمه‌ام، و ای کروبیان و ای روحانیان آسمان شما همه گواه باشید که من فاطمه زهرا را بزنی بعلی مرتضی دادم. آن ساعت که رب العزة این ندا کرد ابری برآمد زبر جنات عدن، ابری روشن خوش که در آن تیرگی و گرفتگی نه و بوی خوش و جواهر نثار کرد و رضوان و ولدان و حوران بهشت برین نمط نثار کردند. پس رب العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا محمد و گفت: حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که ما این عقد در آسمان بستیم تو نیز در زمین ببند. پس مصطفی (ص) مهاجر و انصار را حاضر کرد، آن گه روی فرا علی کرد گفت: یا علی چنین حکمی در آسمان رفت، اکنون من فاطمه دختر را بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ علی گفت: یا رسول الله من پذیرفتم نکاح وی، رسول گفت: بارک الله فیكما.

قوله: وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی هؤلاء المشرکین ما لا ینفعهم ان عبدوه ولا یضرهم ان ترکوه، وَ کان الکافر علی ربّه ظهیراً، ای معینا للشیطان علی ربّه بالمعاصی. قال الزجاج: ای یعاون الشیطان علی معصیة الله لان عبادتهم الاضنام معاونة الشیطان. و قیل معناه وَ

كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا أَيْ هَيِّئًا ذَلِيلًا. مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ جَعَلَنِي بَظَهْرٍ أَيْ جَعَلَنِي هَيِّئًا. وَ يُقَالُ ظَهَرَ بِهِ إِذَا جَعَلَهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَزَلَتْ الْآيَةُ فِي أَبِي جَهْلٍ فَضَارَ عَامًا فِي الْكُفَّارِ.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ (ص)، إِلَّا مُبَشِّرًا لِلْمُؤْمِنِينَ بِالثَّوَابِ وَ نَذِيرًا لِلْكَافِرِينَ بِالْعِقَابِ. قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ، أَيْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ مِنْ أَجْرٍ، أَيْ رِزْقٍ وَ جَعَلَ فِي قَوْلِهِمَا أَنَّمَا يُطَلَّبُ مُحَمَّدٌ أَمْوَالُنَا بِمَا يَدْعُونَا إِلَيْهِ فَلَا نَتَّبِعُهُ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا، هَذَا الْإِسْتِثْنَاءُ مَنْقُوعٌ عِنْدَ الْجُمْهُورِ، أَيْ لَكِنْ مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا بِإِنْفَاقِ مَالِهِ فِي سَبِيلِهِ، فَلْيَفْعَلْ. وَ قِيلَ الْإِسْتِثْنَاءُ مُتَّصِلٌ وَ تَقْدِيرُهُ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَى مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ إِجْرًا إِلَّا اتَّخَذَ الْمَدْعُوُّ سَبِيلًا إِلَى رَبِّهِ بِطَاعَتِهِ، فَذَلِكَ أَجْرِي لِأَنَّ اللَّهَ يَأْجُرُنِي عَلَيْهِ.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَيْ: فَوَضَّ أَمْرَكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ، فَانْهَ حَيًّا لَا يَمُوتُ وَ سَيَنْتَقِمُ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ، وَ سَيَحْ بِحَمْدِهِ، نَزَّهَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِهِ وَ بِأَوْصَافِهِ، وَ قِيلَ صَلَّى لَهُ شُكْرًا عَلَى نِعْمَةٍ. وَ قِيلَ قَلَّ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ كَفَى بِهِ أَيْ كَفَى بِاللَّهِ خَيْرًا عَالَمًا بِذُنُوبِ عِبَادِهِ فَيَجَازِيهِمْ بِهَا.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، أَيْ أَنَّهُ مَعَ قُدْرَتِهِ خَلَقَهَا فِي اسْرِعٍ مِنْ لَمِحَةِ خَلْقِهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لَتَعْلَمُوا أَنَّ التَّائِيَّ مُسْتَحَبٌّ فِي الْأُمُورِ. ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَضَى تَفْسِيرُهُ الرَّحْمَنُ أَيْ هُوَ الرَّحْمَنُ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الَّذِي مَبْتَدَأَ وَ الرَّحْمَنُ خَيْرُهُ. وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ وَصْفًا لَهُ وَ قَوْلُهُ فَسُئِلَ بِهِ خَيْرُهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَقِفَ عَلَى أَيَّامٍ وَ يَرْتَفِعَ الرَّحْمَنُ بِقَوْلِهِ اسْتَوَى وَ قَوْلُهُ فَسُئِلَ بِهِ خَيْرًا. وَ قِيلَ: الْهَاءُ عَائِدَةٌ إِلَى الْخَلْقِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْيَهُودَ وَصَفُوا خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلَى خِلَافِ مَا خَلَقَ اللَّهُ وَ التَّقْدِيرُ: فَسُئِلَ الرَّحْمَنُ خَيْرًا بِهِ فَانَّهُ خَالِقُهُ وَ مَكُونُهُ. وَ قِيلَ فَسُئِلَ بِهِ يَعُودُ إِلَى اللَّهِ، وَ قِيلَ إِلَى الْإِسْتِثْنَاءِ فَيَمُنُّ جَعَلَ الرَّحْمَنُ رَفَعًا بِهِ، وَ قِيلَ الْبَاءُ بِمَعْنَى عَنْ، أَيْ فَسُئِلَ عَنْهُ خَيْرًا وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ قِيلَ جَبْرَيْلُ (ع). وَ قِيلَ الْخَطَابُ لِلرَّسُولِ وَ الْمُرَادُ مِنْهُ غَيْرُهُ لِأَنَّهُ كَانَ مُصَدِّقًا بِهِ وَ الْمَعْنَى: أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا تَرْجِعْ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ بِهَذَا إِلَى غَيْرِي.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَكُفَّارٌ مَكَّةَ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا مَا الرَّحْمَنُ مَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا الرَّحْمَنَ الْيَمَامَةَ، يَعْنُونَ مَسِيلِمَةَ الْكُذَّابِ كَانُوا يَسْمُونَهُ رَحْمَنَ الْيَمَامَةَ، أَسْجُدُوا لِمَا تَأْمُرُنَا قِرَاءَ حَمْزَةٍ وَ

الکسائی یا مرنا بالباء، ای لما یا مرنا محمد (ص) بالسجود له، و قرأ الآخرون بالتاء، ای لما تأمرنا انت یا محمد «و زادهم» قول القائل لهم: اسجدوا للرحمن، نفوراً عن الدين و الايمان، و هو نظیر قوله: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا، وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا، و كان سفیان الثوری اذا قرأ هذه الاية، رفع راسه الى السماء و قال: الهی زادنی خضوعاً ما زاد اعداک «نفورا».

النوبة الثالثة

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ، این آیت از روی ظاهر بیان معجزه مصطفی (ص) است و بر معنی فهم اهل حقایق، اشارت بتخصیص قربت و تضاعیف کرامت او. اما بیان معجزه آنست که رسول خدا علیه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایه درخت اندک بود، ربّ العزّة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهار معجزه مصطفی (ص) را سایه آن درخت بکشید چندان که همه لشکر اسلام را در سایه آن درخت جای بود. در آن حال ربّ العزّة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت و زلفت آنست که: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ خطاب با حاضرانست و تشریف مفربانست. موسی (ع) بر مقام مناجات طمع در دیدار حق کرد گفت: أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ جلال عزّت احدیت میل قهر در دیده قدس او کشید که: لَنْ تَرَانِي و با مصطفی گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ؟ ای محمد نه مرا می بینی و در من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آن کس که بمشاهدت عزّت ذو الجلال رسد ذره ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذره ای از آن تپش بنشانند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم در کار، امروز در عین شوق و فردا در عین ذوق، یک سرّ از اسرار اَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ آنست که بشر اگر چه مخصوص بود بتخصیص قربت، او را هرگز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی الجلال کند مگر که هم دیدار، خود بتقاضای جمال آید. بیان این رمز در آن خیر است که مصطفی گفت: «اذا دخل اهل الجنة الجنة نودوا يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا يريد ان ينجزه»

الحديث الى آخره، این خود درجه عامّه مؤمنان است که بدرجات و منازل خویش آیند،

و با اتباع و قهرمانان و خدم و اهل مملکت خویش الف گیرند، آن گه بتقاضای عزّت بمشاهده احدیّت رسند. باز قومی که خداوندان عین اند از صفات خویش مجرد گشته و بعین فطرت خویش رسیده. پیش از آن که بمراقی دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیری رداء کبریا را کشف کند، فیشهدهم بجماله و يتجلّى لهم بجلاله قبل وصولهم الى المنازل و الدرجات، فذلک قوله عزّ و جل: *إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ*، و يقال: *أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ* ای مد ظلّ العصمه قبل ان ارسلک الى الخلق.

و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ای جعلک مهملا و لم يفعل، بل جعل الشمس التی طلعت من صدرک عَلَيْهِ دَلِيلًا.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَيِّرًا هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم و الوسائط.

قوله: *وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا* بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ اشارت است بباد رعایت که از مهبّ عنایت وزد بر دلهای مؤمنان تا هر چه خاشاک مخالفت بود و انواع کدورت از آن دلها پاک برآید و شایسته قبول کرامات و ارادات حق گرداند. بنده چون نسیم روح آن ریح بسینه وی رسد زوائد موارد طلبد و روائح آن سعادت و عنایت جوید، ربّ العزة بمهربانی و لطف خویش چهار در بر وی گشاید: در احسان و در نعمت و در طاعت و در محبت، بنده بحکم بشریت از راه کنودی خویش درآید که: *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ* و آن در احسان بر خود به بندد، حق جل جلاله رسول کرامت فرستد با کلید تجاوز و عفو که: *انا استر اسائتک برحمتی فانی سیّد لطیف و انت عبد ضعيف*، فذلک قوله: *وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ* عَنِ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ. همچنين ربّ العزة در نعمت بر بنده گشاید، بنده بکفران پیش آید که: *إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ*، و آن در بر خود به بندد بتقصیر در شکر. حق جل جلاله رسول فضل فرستد با کلید منت و گوید: *ان قصرت انت فی شکری فلا اقصر انا فی بری*، فذلک قوله: *قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ*، سوم در طاعت است که بر بنده گشاید *اللّهُ و بنده بمعصیت آن در بر خود ببندد. حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت که: ان اذنبت ذنبا فانا اغفر لک و لا ابالی* فذلک قوله: *إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا*، چهارم در محبت است که *اللّهُ بلطف خود بر بنده گشاید بنده بجفا پیش آید، بدلیری و بد عهدی آن در بر خود به بندد، ربّ العزة رسول حلم فرستد با کلید ستر که: عبدی! ان اجترأت علی*

سوء المعاملة تجاوز عنک لانی حبیبک و انا الذی قلت: یحبُّهم و یحبُّونہ.
قوله: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا قَالَ النُّصْرَابَادِيُّ: هُوَ الرَّشُّ الذی یرشُّ من میاه المحبَّة
علی قلوب العارفين فتحيا به نفوسهم باماتة الطبع فيها ثم يجعل قلبه اماما للخلق يفيض
برکاته عليهم فتصیب برکات نور قلبه کل شیء من ذوات الارواح.

قال الله تعالى: وَ نُسَفِّهُهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْاسِيَّ كَثِيرًا.
وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا. این همچنانست که جایی دیگر گفت: وَلَئِنْ شِئْنَا
لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، و مقصود آنست که رب العزة می خواهد تا دوستان و خواص
بندگان خود را پیوسته معصوم دارد از آنکه ایشان را با خود التفاتی بود یا با روش
خویش نظری کنند. موسی کلیم (ع) وقتی ضجرتی نمود و متبرّم گشت از بنی اسرائیل از
آنکه سؤال بسیار میکردند از وی. رب العزة تأدیب وی را آن شب بهزار نبی وحی فرستاد
از انبیاء بنی اسرائیل. بامدادان همه رسولان بودند، وحی گزاران و پیغام رسانان، خلق همه
روی بایشان نهادند و موسی را تنها بگذاشتند، موسی در خود افتاد تنگدل و غمگین، در
الله زارید و تضرّع کرد، گفت: بار خدایا! طاقتم نماند فریاد من رس و بر من ببخشای.
رب العزة مراعات دل موسی را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان کرد و موسی بسر
وقت خویش بازگشت.

وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، هو یک حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد. نه نام
است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندی که او را نام است و صفت، و آن یک
حرف، ها است، و واو قرارگاه نفس است. نه بینی که چون تشنیه کنی هما گویی نه هو ما؟
تا بدانی که آن خود یک حرف است تنها دلیل بر خداوند یکتا، همه اسامی و صفات که
گویی، از سر زبان گویی، مگر هو که از میان جان برآید از صمیم سینه و قعر دل رود.
زبان و لب را با وی کاری نیست مردان راه دین و خداوندان عین الیقین که دلهای صافی
دارند و همتهای عالی و سینه‌های خالی، چون از قعر سینه ایشان این کلمه سر برزند
مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، و تا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت
هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می‌آیی؟

گفت: هو، گفت: کجا می‌روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، از هر چه سؤال میکرد وی میگفت هو. این چنانست که گفته‌اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم در هر چه نگه کنم تویی پندارم
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، البحر الملح لا عذوبة فيه و العذب لا
ملوحة فيه و هما فی الجوهریة واحد و لکنه سبحانه بقدرته غایر بینهما فی الصّفة، كذلك
خلق القلوب بعضها معدن اليقين و العرفان و بعضها محل الشك و الكفران.

عَذْبٌ فُرَاتٌ اشارت است فرا دل دوستان که بنور هدی روشن است، بزبور ایمان آراسته و
شعاع آفتاب توحید درو تافته، و مِلْحٌ أُجَاجٌ اشارت است فرا دل بیگانگان که بظلمات کفر
و کدورات شک تاریک گشته و در حیرت جهل بمانده. آن یکی را خلعت رفعت پوشیده
بلا میل و آن یکی را قید مذلت و اهانت بر پای نهاده بلا جور. آری چون رب العزة
خواهد که بنده‌ای را تاج اعزاز بر سر نهد بر بساط راز او را راه دهد و راه ایمان بر وی
روشن دارد، و چون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط انتقام از مقام قریش
براند. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.

سأل رجل ابن سالم: أ نحن مستعبدون بالكسب أو بالتوكل؟ فقال ابن سالم: التوكل حال
رسول الله و الكسب سنة رسول الله (ص). و انما استنّ لهم الكسب لضعفهم حين اسقطوا
عن درجة التوكل الذي هو حاله. فلما سقطوا عنه لم يسقطهم عن درجة طلب المعاش
بالمكاسب الذي هو سنته و لو لا ذلك لهلكوا. و عن محمد بن عبد الله الفرغاني يقول:
سمعت ابا جعفر الحداد يقول: مكثت تسع عشر سنة اعتقد التوكل و انا اعمل في السوق
فأخذ كل يوم اجرتي و لا استريح منها الى شربة ماء و لا الى دخلة حمام فاتتظف بها، و
كنت اجيء بأجرتي الى الفقراء فأواسيهم بها في الشونيزية و غيرها و اكون انا على حالي.
و يقال عوام المتوكلين: اذا اعطوا شكروا و اذا منعوا صبروا، و خواصهم اذا اعطوا آثروا و
اذا منعوا شكروا، و يقال: الحقّ يجود على الاولياء اذا توكلوا بتيسير السبب من حيث
يحتسبون و لا يحتسبون، و يجود على الاصفياء بسقوط الادب و اذا لم يكن ادب، فمتى
يكون طلب؟ و يقال التوكل ان يكون مثل الطفل لا يعرف شيئا يأوى اليه الا ثدى امه.
كذلك المتوكلون يجب ان لا يرى لنفسه مأوى الا الله عز و جل.

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَ هَرَكَةَ بَازِغَرْدَدَ بَا خَدَاوَنَدِ خَوِيْشِ وَ كَرْدَارِ نِيكَ كَنَدِ، فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً (٧١) او را به نزدیک خداوند خویش بازگشتن گاه است هر گاه بازگردد.

وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ اِيشَانِ كِهْ گَوَاهِيْ دَرُوغِ نَدَهْنَدِ، وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ وَ هَرَكَةَ كِهْ بِنَاپْسَنْدِ وَ سَخْنِ بِيهْوَدِهْ بَغْدَرَنْدِ، مَرُّوا كِرَاماً (٧٢) آزاد و نيكو برگذرند.

وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ اِيشَانِ كِهْ چُونِ پَنْدِ دَهْنَدِ اِيشَانِ رَا بَسَخْنَانِ خَدَاوَنَدِ اِيشَانِ، لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا (٧٣) بروى نيفتند چون كر و نابينا.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا وَ اِيشَانِ كِهْ مِيگويند خداوند ما هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا بَخْشِ مَا رَا اَزِ جَفْتَانِ مَا وَ فَرْزَنْدَانِ مَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ رُوشْنَايِيْ چِشْمَهَا وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (٧٤) و ما را پيشوايان پرهيزگاران كن.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا اِيشَانَنْدِ كِهْ پاداَشِ دَهْنَدِ اِيشَانِ رَا بِيهْشْتِ، بَشْكِيْبَايِيْ كِهْ مِيكِرْدَنْدِ. وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (٧٥) و ايشان را بروى مى آرند و مى نمايند، در بهشت نواخت و درود.

خَالِدِينَ فِيهَا جَاوِيْدِ اِيشَانِ دَرِ اَنِّ، حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (٧٦) چُونِ نِيكُوسْرَايِ اَرَامِشِ رَا وَ بَنْگَاهِ بُوْدَنْ رَا.

قُلْ بَغْوِيْ اِيْ مُحَمَّدِ (ص) مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّيْ چِهْ سَازْدِ بَشْمَا خَدَاوَنَدِ مِنْ، لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ اِگَرِ نِهْ اَزِ بِيهْرِ اَنِيْدِ كِهْ شَمَا گُوئيْدِ فَقَدْ كَذَبْتُمْ اَكْنُونِ پَسِ كِهْ بِيغَامِ بَدْرُوغِ فَرَا دَاشْتِيْدِ، فَسَوْفَ يَكُونُ لِرِامًا (٧٧) با هم بر آويختنيى بود تا از آن چه بينيد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا قَالَ الْحَسَنُ وَ مَجَاهِدُ وَ قَتَادَةُ: الْبُرُوجُ هِيَ النُّجُومُ الْكَبِيرُ مِثْلُ الزُّهْرَةِ وَ سَهِيلُ وَ الْمَشْتَرِيُّ وَ السَّمَاكُ وَ الْعَبُوقُ وَ اِشْبَاهُهَا، سَمِيَتْ بُرُوجًا لِاسْتِنَارَتِهَا وَ حَسْنِهَا وَ ضَوْءِهَا، وَ الْأَبْرَجُ الْوَاسِعُ مَا بَيْنَ الْحَاجِبِيْنَ، وَ قَالَ عَطِيَّةُ بِنُ الْعَوْفِيْ بُرُوجًا اِيْ قُصُورًا فِي السَّمَاءِ فِيهَا الْحَرَسُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، دَلِيْلُهُ قَوْلُهُ: وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيْدَةٍ. وَ قِيْلَ الْمَرَادُ بِهَا قُصُورُ الْجَنَّةِ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هِيَ الْبُرُوجُ الْمَعْرُوفَةُ الَّتِي هِيَ مِنْ اَنْوَالِ الْكَوَاكِبِ السَّبْعَةِ السِّيَّارَةِ وَ هِيَ اِثْنَا عَشَرَ بُرُوجًا: الْحَمَلُ وَ الثَّوْرُ وَ الْجُوزَاءُ وَ السَّرْطَانُ وَ

الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت. فالحمل و العقرب بيتا المريخ، و الثور و الميزان بيتا الزهرة، و الجوزاء و السنبله بيتا عطارد، و السرطان بيت القمر و الاسد بيت الشمس، و القوس و الحوت بيتا المشترى و الجدى و الدلو بيتا زحل، و هذه البروج مقسومة على الطبائع الاربع، فيكون نصيب كل واحد منها ثلاثة بروج تسمى المثلاث: فالحمل و الاسد و القوس مثلثة نارية، و الثور و السنبله و الجدى مثلثة ارضية، و الجوزاء و الميزان و الدلو مثلثة هوائية، و السرطان و العقرب و الحوت مثلثة مائية، وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا، يعنى الشمس كما قال: وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا، و قرأ حمزة و الكسائي سرجا بالجمع يعنى النجوم العظام وَ قَمَرًا مُبِينًا، القمر قد دخل فى السَّرَج على قراءة من قرأ بالجمع، غير أنه خصه بالذكر لنوع فضيلة، كما قال: فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ، خص النخل و الرمان بالذكر مع دخولهما فى الفاكهة، و الهلال بعد ثلث قمر لابيضاض الارض به و لا قمر الأبيض.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً، الخلفة مصدر بمعنى الاختلاف، اى مختلفين الى الخلق، يجيء هذا حيناً و هذا حيناً، و قيل خلفه اى مختلفين فى اللون احدهما ابيض و الآخر اسود. و قال ابن عباس و الحسن و قتادة: يعنى خلفا و عوضا يقوم احدهما مقام صاحبه، فمن فاته عمله فى احدهما قضاه فى الآخر فيكون فيه توسعة على العباد فى نوافل العبادات و الطاعات.

قال شقيق بن سلمة: جاء رجل الى عمر بن الخطاب و قال: فاتتنى الصلاة الليلية. قال: ادرك ما فاتك من ليلتك فى نهارك، فان الله عز و جل جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ. و قال ابن زيد: يعنى يخلف احدهما صاحبه، اذا ذهب احدهما جاء الآخر، فهما يتعاقبان فى الضياء و الظلام و الزيادة و النقصان، يدل عليه قول زهير: بها العين و الآرام يمشين خلفه و اطلاؤها ينهضن من كل مجثم.

لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ، قرأ حمزة يذكر باسكان الذال و تخفيف الكاف و ضمها من الذَّكْر يعنى لمن اراد ان يذكر الله بصلاة و تسبيح و قراءة، و قرأ الآخرون يذَّكَّر بتشديد الذال و الكاف، اى يتذكر و يتعظ أو أراد شُكُورًا. يعنى يشكر الله عز و جل على تراخى المستدرك. و قيل

يشكر نعم الله المذكورة فى الآيه.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ نَسِبَهُمْ إِلَيْهِ لِلتَّخْصِيسِ وَ التَّفْضِيلِ وَ انْ كَانَ الْخَلْقُ كُلَّهُمْ عِبَادَهُ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: هَذَا الْبَارِ ابْنِى لَا هَذَا الْعَاقِ. وَ قِيلَ: أَضَافَهُمْ إِلَى اسْمِهِ الْخَاصِ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْخُصُوصِ، وَ الْمَعْنَى وَ خَوَاصُ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ، وَ قِيلَ: الْعِبَادَةُ هَاهُنَا جَمْعُ عَابِدٍ كصَاحِبِ وَ صَحَابِ وَ تَاجِرٍ وَ تَجَارٍ وَ رَاجِلٍ وَ رَجَالٍ، أَيْ الَّذِينَ يَعْبُدُونَهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، هُمُ الَّذِينَ يَمْشُونَ، هَذَا عَلَى قَوْلِ مَنْ جَعَلَ خَيْرَ الْمَبْتَدَأِ: الَّذِينَ يَمْشُونَ، وَ مَنْ جَعَلَ خَيْرَ الْمَبْتَدَأِ: أَوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ، جَعَلَ الَّذِينَ يَمْشُونَ وَ مَا بَعْدَهُ وَصْفًا لِعِبَادِ الرَّحْمَنِ.

وَ قَوْلُهُ: يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونًا أَيْ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّوَاضُعِ غَيْرِ اشْرِينِ وَ لَا مَرْحِينِ، كَقَوْلِهِ: وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا. وَ الْهَوْنُ الرَّفْقُ وَ اللَّيْنُ وَ هُوَ مُصَدَّرٌ يَقُومُ مَقَامَ الْحَالِ، أَيْ هَيِّنِينَ لَيِّنِينَ، كَمَا وَصَفَ النَّبِىَّ (ص) الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ كَالْجَمَلِ الْإِنْفِ انْ قِيدَ انْقَادًا وَ انْ انْبِيخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتِنَاخًا.

قَالَ بَعْضُهُمْ: هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ بِالتَّخْفِيفِ اسْتَعْمَلَ فِى الْمَدْحِ لَا غَيْرِ، وَ بِالتَّشْدِيدِ قَدْ اسْتَعْمَلَ فِى غَيْرِ الْمَدْحِ.

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ، أَيْ إِذَا كَلَّمَهُمُ السَّفَهَاءُ بِمَا يَكْرَهُونَ فِى الْقَوْلِ، قَالُوا سَلَامًا، أَيْ اجَابُوهُمْ بِالْحَسَنِ وَ صَانُوا أَنْفُسَهُمْ عَنِ مَسَافَهَتِهِمْ وَ مَشَاتِمَتِهِمْ. وَ مَعْنَى سَلَامًا سَدَادًا، وَ تَقْدِيرُهُ: قَالُوا قَوْلًا سَلَامًا يَسْلَمُونَ مِنْ عِقَابِهِ وَ يَسْلَمُونَ فِيهِ مِنَ الْإِثْمِ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ لَوْ لَا نَدَعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ هُوَ الصَّلَاحُ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَقُولُونَ سَلَامًا عَلَيْكُمْ، دَلِيلُهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ أَبُو الْعَالِيَةِ هَذَا قَبْلَ انْ يُؤْمَرُ بِالْقِتَالِ، ثُمَّ نَسَخَتْهَا آيَةُ الْقِتَالِ وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا، كَانَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ إِذَا قَرَأَ الْآيَةَ الْأُولَى قَالَ: هَذَا وَصْفُ نَهَارِهِمْ، وَ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ قَالَ: هَذَا وَصْفُ لَيْلِهِمْ. وَ رَوَى عَنِ الْحَسَنِ أَيْضًا أَنَّهُ قَالَ: نَهَارُهُمْ فِى خُشُوعٍ وَ لَيْلُهُمْ فِى خُضُوعٍ يُقَالُ لِمَنْ أَدْرَكَ اللَّيْلَ بَاتَ، نَامَ أَوْ لَمْ يَنَمْ. يُقَالُ بَاتَ فُلَانٌ قَلَقًا، وَ الْمَعْنَى يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ بِاللَّيْلِ فِى الصَّلَاةِ سُجْدًا عَلَى وَجْهِهِمْ وَ قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكَعَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَقَدْ بَاتَ لِلَّهِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا. وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِى جَمَاعَةٍ كَانَ كَقِيَامِ نِصْفِ لَيْلِهِ وَ مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ

فی جماعة كان قیام لیلۃ».

و قوله: «قیاما» يجوز ان يكون مصدرا و يجوز ان يكون جمع قائم كصاحب و صاحب، و قوله: سُجِّدًا، جمع ساجد، و قدّم السجود و اخرّ القیام لروى الآیة، و لیعلم انّ القیام فی الصلاة.

خلافست میان علما که در نماز طول القیام فاضل تر یا کثرت رکوع و سجود، قومی گفتند: کثرت رکوع و سجود فاضل تر، که الله تعالی گفت: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ، بنده هر بار که سجود کند در نماز بحق نزدیک گردد. مصطفی (ص) گفت: «اقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد فاکثروا الدّعا».

ابن عمر یکی را دید که در نماز قیام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمی من او را بکثرت رکوع و سجود فرمودمی، که از رسول خدا شنیدم علیه السلام که گفت: «انّ العبد اذا قام یصلی، اتی بذنوبه فجعلت علی رأسه و عاتقیه، فکلما رکع او سجد تساقطت عنه».

و قال معدان بن طلحة: لقیته ثوبان مولی رسول الله (ص) فقلت: اخبرنی بعمل یدخلنی الله به الجنة. فقال: سألت عن ذلك رسول الله فقال: «علیک بکثرة السّجود لله فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة و حط عنک بها خطیئة».

و قال ربیعة بن کعب الاسلامی: کنت ابیت مع رسول الله فاتیته بوضوءه و حاجته، فقال لی: «سل!» فقلت: اسألك مرافقتک فی الجنة. قال: «او غیر ذلك». قلت: هی حاجتی یا رسول الله.

قال: «فاعنی علی نفسک بکثرة السّجود».

قومی گفتند طول القیام فاضل تر، که، خبر درست است که از رسول خدا پرسیدند: ایّ الصلاة افضل؟ قال: «طول القنوت».

و قال اسحاق: اما بالنهار فکثرة الرّکوع و السّجود، و اما باللیل فطول القیام. قال ابو عیسی: و انما قال اسحاق هذا لانه وصف صلاة النبی باللیل و وصف طول القیام، و اما بالنهار فلم یوصف من طول القیام ما وصف باللیل.

وَ الَّذِينَ یَقُولُونَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الصَّلَاةِ: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، ای ملحا دائما لازما غیر مفارق من عذاب به من الکفار، و منه سمی الغریم لطلبه حقه و

الحاحه على صاحبه و ملازمته آياه، و فلان مغرم بفلان اذا كان مولعا به لا يصبر عنه و لا يفارقه. و قال الحسن: قد علموا ان كل غريم يفارق غريمه الا غريم جهنم. و قيل الغرام، اشد العذاب و هو مصدر غرم غرما و غراما.

قال محمد بن كعب: ان الله تعالى سأل الكفار ثمن نعمته فلم يؤدوه اليه فاغرمهم فادخلهم النار.

إنها ساءت يعني ان جهنم ساءت مستقراً و مقاماً، اى بسئت موضع قرار و اقامته، منصوبان على التمييز.

و الذين اذا انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا، قيل: الاسراف مجاوزة الحد الذي اباحه الله تعالى لعباده الى ما فوقه، و الاقتار القصور عما امر الله به، و القوام بين الامرين، و المسرف مذموم و كذلك المقتر.

روى عن معاذ انه قال: لما نزلت هذه الآية سألت رسول الله (ص) عن النفقه فى السرف و الاقتار ما هو؟ فقال: «من منع من حق فقد قتر، و من اعطى فى غير حق فقد اسرف».

و قيل: الاسراف الانفاق فى معصية الله، و الاقتار منع حق الله، و القوام الاقتصاد و هو مصدر و قيل: القوام العدل و هما واحد و الكسر فيه لغة و هو منصوب بخبر «كان»، اى و كان الانفاق قواما. و قال الزجاج: تفسير هذه الآية على الحقيقة ما ادب الله سبحانه به نبيه فقال: و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً. قرأ ابن كثير و اهل البصرة يقتروا بفتح الياء و كسر التاء و قرأ نافع و ابن عامر يقتروا بضم الياء و كسر التاء من اقتر يقتروا، و قرأ الباقر يقتروا بفتح الياء و ضم التاء و كلها لغات صحيحة. يقال: اقتر و قتر بالتشديد و قتر يقتروا و يقتروا، قال يزيد بن حبيب فى هذه الآية: اولئك اصحاب محمد (ص) كانوا لا يأكلون طعاما للتعم و اللذة و لا يلبسون ثيابا للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسد عنهم الجوع و يقويهم على عبادة ربهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكتنهم من الحر و القر.

قال النبى (ص): «ليس لابن آدم حق فيما سوى هذه الخصال: بيت يكتنه و ثوب يوارى عورته و جرف الخبز و الماء».

يعنى كسر الخبز واحدها جرفة. و قال عمر: كفى سرفا ان لا يشتهى الرجل شيئاً الا اشتراه

فاكله.

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: سَأَلْتُ رَسُولَ (ص): أَيُّ الذَّنْبِ اعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدَاءً وَ هُوَ خَلْقُكَ. قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ وَ تَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصْدِيقَهَا: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، أَيُّ لَا يَعْبُدُونَ الصَّنَمَ وَ لَا يَجْعَلُونَ لِلَّهِ شَرِيكَاً وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ قَتْلَهَا وَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُتَعَاهِدِ إِلَّا بِالْحَقِّ، يَعْنِي بِحَقِّ يَبِيحُ قَتْلَهَا، وَ هُوَ الشُّرْكُ وَ الزِّنَا، وَ قَتْلُ النَّفْسِ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ السَّعْيُ فِي الْأَرْضِ بِالْفُسَادِ. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، أَيُّ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ يُلْقِ أَثَامًا. يَعْنِي عَقُوبَةً. تَقُولُ أَثَمَ الرَّجُلُ بِالْكَسْرِ إِذْ ذَنْبٌ وَ أَثَمَةٌ جِزَاؤُهُ.

قال الشاعر:

و هل يَأْتُمْنِي اللَّهُ فِي أَنْ ذَكَرْتَهَا وَ عُلَّتْ أَصْحَابِي بِهَا لَيْلَةَ النَّفْرِ

وَ قِيلَ أَثَامًا أَثَمًا وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرِيدُ جِزَاءَ الْأَثَمِ وَ يَرُودُ فِي الْحَدِيثِ: «أَنْ الْغَى وَ الْأَثَامُ بُرَّانٌ يَسِيلُ فِيهِمَا صَدِيدُ أَهْلِ النَّارِ.»

وَ قِيلَ الْأَثَامُ وَادٌ فِي جَهَنَّمَ فِيهِ الزَّنَاةُ. يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقْتًا بَعْدَ وَقْتٍ، يَعَذَّبُ بِالْوَانِ الْعَذَابَ وَ يَخْلُدُ فِيهِ، أَيُّ فِي الْعَذَابِ «مَهَانًا» ذَلِيلًا صَاغِرًا مُسْتَخْفًا بِهِ لَا يَغَاثُ. قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو بَكْرٍ: «يُضَاعَفُ» وَ «يَخْلُدُ» بَرَفِ الْفَاءِ وَ الدَّالِّ. عَلَى ابْتِدَاءٍ، وَ شَدَّدَ ابْنُ عَامِرٍ: يَضَعْفُ.

وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِجِزْمِ الْفَاءِ وَ الدَّالِّ عَلَى جَوَابِ الشَّرْطِ. ثُمَّ قَالَ: إِلَّا مَنْ تَابَ مِنَ الشُّرْكِ وَ الذَّنُوبِ وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فِي إِيْمَانِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَرَأْنَا هَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) سَتَيْنِ: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ، ثُمَّ نَزَلَتْ: إِلَّا مَنْ تَابَ، فَمَا رَأَيْتَ النَّبِيَّ (ص) فَرِحَ بِشَيْءٍ قَطُّ، فَرَحَهُ بِهَا وَ فَرَحَهُ بِهِ: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا الْآيَةَ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَحْشِيِّ قَاتِلِ حِمْرَةَ: رَوَى عَطَاءٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: أَتَى وَحْشَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: أَتَيْتُكَ مُسْتَجِيرًا، فَاجْرِنِي حَتَّى أَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ (ص): «قَدْ كُنْتَ أَحَبَّ أَنْ أَرَاكَ عَلَى غَيْرِ جِوَارِ

فأما إذا اتبنتى مستجيرا فانت فى جوارى.

حتى تسمع كلام الله». قال: فانى اشركت و قتلت النفس التى حرم الله و زنيت فهل يقبل الله منى توبة؟ فصمت رسول الله (ص) حتى انزلت: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ، فتلاها عليه، فقال: ارى شرطا فلعلى لا اعمل صالحا، انا فى جوارك حتى اسمع كلام الله. فنزلت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، فدعاه فتلا عليه. فقال: و لعلى ممن لا يشاء انا فى جوارك حتى اسمع كلام الله.

فنزلت: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. فقال نعم الآن لا ارى شرطا، فاسلم.

و هذه الآية نزلت بالمدينة و هى ناسخة لما فى النساء فى قوله: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ. و قيل هذه منسوخة بها. و قيل هذه فى الشرك، و الصحيح ان هذه هى الناسخة بدليل قوله: وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ آمَنَ، و هذا محكم بالاجماع.

فأولئك يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ذَهَبَ جماعه الى ان هذا التبديل فى الدنيا.

قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و مجاهد و السدىّ و الضحاک: يبذلهم الله بقبائح اعمالهم فى الشرك محاسن الاعمال فى الاسلام فيبذلهم بالشرك ايمانا، و يقتل المؤمنين قتل المشركين، و بالزنا عفة و احسانا. و قال قوم يبذل الله سيئاتهم التى عملوها فى الاسلام، حسنات يوم القيمة و هو قول سعيد بن المسيب و مكحول، يدل عليه ما روى ابو ذر قال: رسول الله (ص): «أتى لاعلم آخر رجل يخرج من النار يؤتى بالرجل يوم القيامة، فيقال: اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبؤ عنه كبارها، فيقال له: عملت يوم كذا كذا و هو مقرر لا ينكر و هو مشفق من كبارها، فيقال: اعطوه مكان كل سيئة حسنة فيقول: ان لى ذنوبا ما اربها هاهنا»، قال ابو ذر: فلقد رأيت رسول الله (ص) ضحك حتى بدت نواجذه. و قال بعضهم: ان الله يمحو بالندم جميع السيئات ثم يثبت مكان كل سيئة حسنة. قال الزجاج: ليس ان السيئة بعينها تصير حسنة و لكن التأويل ان السيئة تمحى بالتوبة و تكتب الحسنة مع التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئات. و قيل: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا هذه الثلث بحذاء تلك الثلاث: اما من دعى مع الله الها آخر، فآمن، و اما من زنى، فتاب، و اما من قتل، فعمل عملا صالحا. اجاب الى القصص او الدية، فأولئك يُبَدِّلُ اللَّهُ

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا لِّمَا تَقَدَّمَ قَبْلَ التَّوْبَةِ رَحِيمًا لِّمَا بَعْدَهَا.
وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ: هَذَا فِي التَّوْبَةِ مِنْ غَيْرِ مَا سَبَقَ ذَكَرَهُ فِي
الآيَةِ الْأُولَى مِنَ الْقَتْلِ وَالزَّانَا، يَعْنِي مِنْ تَابَ مِنَ الشَّرْكِ وَعَمِلَ صَالِحًا، يَعْنِي أَدَى الْفَرَائِضَ
مِمَّنْ لَمْ يَقْتُلْ وَلَمْ يَزِنْ، فَإِنَّهُ يُتَوَّبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، أَي يَعُودُ إِلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ مَتَابًا حَسَنًا،
يَفْضَلُ عَلَى غَيْرِهِ مِمَّنْ قَتَلَ وَزَنَى، فَالتَّوْبَةُ الْأُولَى وَهِيَ قَوْلُهُ: وَمَنْ تَابَ، رَجُوعٌ عَنِ
الشَّرْكِ وَالثَّانِيَةِ رَجُوعٌ إِلَى اللَّهِ لِلْجَزَاءِ وَالْمُكَافَاةِ.

وَالْمَعْنَى مِنْ تَابَ وَرَجَعَ مِنَ الشَّرْكِ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَرْجِعُ إِلَى اللَّهِ. وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ:
وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ، أَي يُجَازِي عَلَيْهِ إِذَا عَلِمَهُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: هَذِهِ الْآيَةُ أَيْضًا فِي
التَّوْبَةِ عَنِ جَمِيعِ السَّيِّئَاتِ وَمَعْنَاهُ مِنْ أَرَادَ التَّوْبَةَ وَعَزَمَ عَلَيْهَا فليبادر إليها وَيُوجِّهْ بِهَا إِلَى
اللَّهِ. وَقِيلَ مَعْنَاهُ مِنْ تَابَ فَلْيَتَّبِ اللَّهُ لَا لِغَيْرِهِ. فَقَوْلُهُ: «يَتَوَّبُ إِلَى اللَّهِ خَبَرَ بِمَعْنَى الْأَمْرِ، وَ
قِيلَ مَعْنَاهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ تَوْبَتَهُ وَمَصِيرَهُ إِلَى اللَّهِ، وَقِيلَ مِنْ تَابَ مِنْ ذَنْبِهِ فَإِنَّهُ يَتَوَّبُ إِلَى مَنْ
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ، فَلَا تَهْتَمُ لِدُنُوبِكَ إِذَا تَبْتَ عَنْهَا إِلَى اللَّهِ. ثُمَّ قَيْدُهُ
بِالْمَصْدَرِ فَقَالَ: مَتَابًا تَأْكِيدًا، أَي يَتَوَّبُ إِلَى اللَّهِ حَقًّا.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ يَعْنِي الشَّرْكَ وَتَعْظِيمُ الْإِنْدَادِ، قَالَهُ أَكْثَرُ الْمُفْسِّرِينَ. وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَلْحَةَ، يَعْنِي شَهَادَةَ الزُّورِ، وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَجْلِدُ شَاهِدَ الزُّورِ أَرْبَعِينَ جَلْدَةً وَ
يَسْحَمُ وَجْهَهُ وَيَطُوفُ بِهِ فِي السُّوقِ. وَقَالَ مُجَاهِدٌ يَعْنِي أَعْيَادَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْمَجُوسِ وَ
النَّصَارَى. وَقَالَ قَتَادَةُ مَعْنَاهُ لَا يَسَاعِدُونَ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَلَى بَاطِلِهِمْ.

وَقِيلَ مَعْنَاهُ لَا يَشْهَدُونَ مَجْلِسَ الزُّورِ، فَيَدْخُلُ فِيهِ اللَّهُوُّ وَاللَّعِبُ وَالْكَذِبُ وَالتَّوْحُ وَالْغِنَاءُ
بِالْبَاطِلِ. رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدَرِ قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُومُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَيْنَ
الَّذِينَ كَانُوا يَنْزَهُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَسْمَاعَهُمْ عَنِ اللَّهِ وَمِنْ مَزَامِيرِ الشَّيْطَانِ ادْخَلُوهُمْ رِيَاضَ
الْمَسْكِ. ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: اسْمَعُوا عِبَادِي تَحْمِيدِي وَتُسَائِي وَتَمْجِيدِي وَخَبِّرُوهُمْ أَلَّا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَاصِلُ الزُّورِ تَمْوِيهِ الْبَاطِلِ بِمَا يُوْهُمُ أَنَّهُ حَقٌّ وَإِذَا مَرُّوا
بِاللَّغْوِ، يَعْنِي مَرُّوا بِجَمِيعِ مَا يَنْبَغِي أَنْ يُلْغَى وَيُطْرَحَ، مَرُّوا كِرَامًا. أَي أَعْرَضُوا عَنْهُ مُسْرِعِينَ
كَقَوْلِهِ: وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ.

وَيُقَالُ تَكْرَمَ فُلَانٌ عَمَّا يَشِينُهُ إِذَا تَنَزَّهُ وَأَكْرَمَ نَفْسَهُ عَنْهَا. قَالَ الْحَسَنُ وَالْكَلْبِيُّ: اللَّغْوُ

المعاصى كلها، يعنى اذا مروا بمجالس اللّهُو و الباطل مروا كراما و قال مقاتل: اذا سمعوا من الكفّار الشتم و الاذى، اعرضوا و صفحوا. و قال السدى: هى منسوخة بآية القتال. و قيل اذا اردوا ذكر النكاح و ذكر الفروج كنواعنه، فالكرم هاهنا هو الكناية و التعريض و قوله عز و جل: كانا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ، كناية عن البول و الخلاء، و قد كنى اللّهُ عز و جل فى القرآن عن الجماع بلفظ الغشيان و التلبس و النكاح و السر و الإتيان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشرة و المقاربة فى قوله: وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ وَ الطَّمْثُ فى قوله: لَمْ يَطْمِئُنْ وَ هذا باب واسع فى العريية.

و قيل نزلت هذه الآية فى قوم مروا لما دخلوا مكة بابواب بيوتهم التى عبدوا فيها الصنم، مروا متكرمين لم يلاحظوها و لم يلتفتوا اليها، فشكرهم اللّهُ ذلك.

وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، اى اذا قرى عليهم القرآن او وعظوا بالقرآن و خوفوا بما فيه لم يتغافلوا عنها كأنهم صمّ لم يسمعوها و عمى كأنهم لم يروها اى لم يكونوا على حالهم الاولى كان لم يسمعوها بل خروا سجدا و بكيا سامعين مبصرين لما امروا به و نهوا عنه، كقوله: إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرْأَ اَبُو عمرو و حمزة و الكسائى و ابو بكر ذرّيتنا بغير الف، على الوحدة، و قرأ الباقون ذرّياتنا بالالف على الجمع، و الذرّية اسم للجمع كقوم و رهط، و من جمع فكأنه يجمع القوم اقواما، و فى معناه قولان: احدهما اجعل لنا ازواج خير و اولاد خير، و الثانى هب لنا من الازواج اولادا، يعنى اولاد الصّلب، و من ذرّيتنا اولادا، يعنى اولاد الاولاد و الاعمقاب، لتقرّ أعيننا برؤيتنا ايّاهم على طاعة اللّهُ و طاعة رسوله. سألو اللّهُ عز و جل ان يريهم ازواجهم و ذرّياتهم فى طاعته. و قال الزجاج: سألو ان يلحق اللّهُ عز و جل بهم ذرّيتهم فى الجنة، و قال القرظى ليس شىء اقرّ لعين المؤمن من ان يرى زوجته و اولاده مطيعين للّهُ عز و جل، و قوله: قُرْأَ اُعِينُ مصدر فلهذا لم يجمع. و قرئ فى الشواذ قرات اعين و اشتقاقه من القرّ و هو البرد لانّ دمة السرور باردة، و ضده «سخنة العين».

و قيل من القرار اى يقر البصر به فلا ينظر الى غيره. وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، اى ائمة يقتدون فى الخير بنا. و وحّد اماما لانه مصدر، كالصيام و القيام، يقال: امّ اماما كما يقال

صام صیاما و قام قیاما. و قیل هو جمع امّ کراع و رعاء و تاجر و تجار. و قیل معناه اجعل کلّ واحد منّا اماما. و قیل واحد اراد به الجمع، کقوله: ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ای اطفالاً، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي، ای اعداء. و یقال امیرنا هؤلاء، ای امرأونا. و قال الحسن اجعلنا نقتدی بالمتقین و یقتدی بنا المتقون و قال ابن عباس: اجعلنا ائمة هداية كما قال: وَ جَعَلْنَاهُمْ ائِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا، و لا تجعلنا ائمة ضلالة، كما قال: وَ جَعَلْنَاهُمْ ائِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ. قال القفال و جماعة من المفسرين: هذه الآية دليل على ان طلب الرئاسة في الدين واجب. جابر بن عبد الله گفت: پیش امیر المؤمنین علی (ع) حاضر بودم که مردی آمد به نزدیک وی و پرسید که یا امیر المؤمنین: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا نزول این آیت در شأن کیست؟ و ایشان چه قومند که رب العالمین ایشان را باخلاق پسندیده و خصال ستوده یاد کرد، و آن گه بخصائص قربت و لطایف کرامت مخصوص کرد و طرف و غرف در جنات النعیم ایشان را نامزد کرد؟ جابر گفت آن ساعت علی روی و امن کرد و گفت: «یا جابر! تدری من هؤلاء؟ هیچ دانی که ایشان که اند و این آیت کجا فرود آمد؟»

گفتم: یا امیر المؤمنین: نزلت بالمدينة، بمدینه فرو آمد این آیت گفت: «نه یا جابر که این آیت بمکه فرو آمد. یا جابر! الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا بو بکر بو قحافه است او را حلیم قریش می گفتند در بدو کار که رب العزه او را بعز اسلام گرامی کرد، او را دیدم در مسجد مکه از هوش برفته از بس که کفار بنی مخزوم و بنی امیه او را زده بودند، و بنو تیم از بهر او خصومت کردند با بنی مخزوم، او را بخانه بردند هم چنان از هوش برفته. چون با هوش آمد مادر خود را دید بر بالین وی نشسته، گفت: یا امه این محمد (ص)؟ ای مادر محمد کجاست و کار وی بچه رسید؟ پدرش بو قحافه گفت: و ما سؤالک عنه و لقد اصابک من اجله ما لا یصیب احدا لاجل احد؟ ای پسر چه جای آنست که تو از حال محمد پرسی و دل بوی چنین مشغول داری؟ نه بینی که بر تو چه میروند از بهر وی؟ ای پسر نمی بینی بنو تیم که بتعصب تو برخاسته و میگویند اگر تو از دین محمد باز گردی و بدین پدران خویش باز آیی ما تار تو از بنی مخزوم طلب کنیم و ایشان را به پیچانیم و کم آریم تا تشفی تو پدید کنیم. ابو بکر سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سر برداشت و

گفت: اللهم اهد بنی مخزوم لا یعلمون، یا مرونی بالرجوع من الحق الی الباطل. رب العزه او را بستود در آن حلم و وقار و سخنان آزادوار و در حق وی گفت: الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. یا جابر! وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا سَالِمٌ است مولى بو حذیفه که همه شب در قیام بودی متعبد و متعجد، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ الْآيَةَ ابُو ذَرِّ غَفَارِي است که پیوسته با بکا و حزن بودی از بیم دوزخ و از آتش قطیعت تا رسول خدا او را گفت: «یا با ذر! هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تعالی اجارک من النار»، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا الْآيَةَ ابُو عُبَيْدَةَ جِرَاحِ است، انفق ماله على نفسه و على اقربائه، فرضی الله فعله، وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ على بن ابی طالب است که هرگز بت نپرستید و شرک نیاورد و هرگز زنا نکرد و قتل بناحق نکرد، وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ سَعِيدُ بن زید بن عمرو بن نفیل است: خطاب بن نفیل درعی بفروخت پس پشیمان شد سعید را گفت: تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود عمرو بن نفیل و خطاب را در آن حقیّی نه تا ترا رشوتی دهم سعید گفت: مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست. فرضی الله فعله، وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ الْآيَةَ سعد بن ابی وقاص است وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا الْآيَةَ عمر خطاب است. ایشان را جمله باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق مصطفی (ص) است، یاد کرد.

آن گه گفت: اولئك، یعنی اولئك الذين استجمعوا هذه الخصال، يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا، یعنی یتابون الدرجة الرفیعة فی الجنة. و العرقة کلّ بناء مرتفع عال.

قال عطاء یرید غرف الدرّ و الزبرجد و الیاقوت فی الجنة بما صَبَرُوا على امر الله و طاعته و على الفقر و الفاقة. و قيل بما صبروا على اذى المشركين. و قيل بصرهم عن الشهوات. و عن الحسن قال: قال النبی (ص): ان فی الجنة لغرفا مبنیة فی الهواء لا علاقة من فوقها و لا عماد لها من تحتها لا یأتیها اهلها الا شبه الطیر لا ینالها الا اهل البلاء.»

و یَلْقَوْنَ فِيهَا قُرْأَ حَمْزَةً و الكسائی و ابو بكر یلقون بفتح الیاء و اسكان اللام و تخفیف القاف كما قال: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا، و قرأ الآخرون یلقون بضم الیاء و فتح اللام و تشدید القاف، كما قال: وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً و سُورًا و قوله: «تَحِيَّةٌ» ای ملكا. و قيل بقاء دائما. و قوله:

سلاماً، قال الكلبي: يحيى بعضهم بعضا بالسلام و يرسل الرب اليهم بالسلام، و قيل: التحية البشارة لهم بالخلود في الجنان، و السلام السلامة فيها من الآفات. خالدين فيها، اي في الجنة لا يموتون و لا يخرجون منها حسنت مُسْتَقَرًّا و مُقَامًا. هذه في مقابلة قوله: سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا و مُقَامًا.

قُلْ مَا يَعْبُوا بِكُمْ رَبِّي، اي ما يبالي بكم و ما يكثرث و ما يصنع لو لا دُعَاؤُكُمْ لِلَّهِ و لدا و شريكا، يدلک على صحّة هذا التأويل قوله: فَقَدْ كَذَّبْتُمْ، ميگويد چه کار دارد شما و عذاب کردن شما خداوند من اگر نه آنيد که شما خداوند خویش را می فرزند و انباز گوئيد. هذا كقوله: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ و آمَنْتُمْ.

قال ابن عباس: معناه قل ما يعبوء بخلقكم ربي لو لا عبادتكم و طاعتكم آياه يعنى انه خلقكم لعبادته، چه کار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت وی را بودی؟ او جل جلاله خلق را که آفرید عبادت و معرفت خود را آفرید. همانست که گفت: و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ و الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. و قيل معناه ای وزن يكون لكم عنده لو لا توحيدكم آياه: چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدیک او اگر نه عبادت شما و توحيد شما بودی؟ و زنی و قدری که هست توحيد راست و اهل توحيد را، آن گه خطاب با کفار مکه گردانید، گفت: فقد کذبتهم ايها الکافرون، يعنى انّ الله دعاكم بالرسول الى توحيد و عبادته، فَقَدْ كَذَّبْتُمْ الرَّسُولَ و لم تجيبوه. ای کافران مکه الله شما را به پيغام و رسول خویش با توحيد خواند، شما پيغامبر را دروغ زن گرفتيد و پيغام او دروغ شمرديد، فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا، ای عذابا دائما لازما و هلاکا مفتيا يلحق بعضكم ببعض. اکنون که تکذيب کرديد گوش داريد عذابی دائم لازم که شما را نيست گرداند و بيخ برآرد. قال عبد الله بن مسعود: هو يوم بدر قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازما لهم. قال ابن مسعود: خمس قد مضى: الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزّام، قال: و الدخان هو ان صبّ على قريش جدب سبع كسيع يوسف حتى اكلوا القدرّ و العظم و نشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع. قال الزجاج: معناه فسوف يكون تكذيبكم لازما يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم بدر و غيره مما يلزمهم من العذاب. و قيل هذا اللزّام هو الاختصام المذكور فى سورة الحج

فی قوله: هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ. ذَاكَ الاخْتِصَامُ هُوَ هَذَا الْاِلْتِزَامُ.

النوبة الثالثة

قوله: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا أَلَيَّهٖ، پاكست و بزرگواری و با برکت خداوندی که آسمان بر بالای سر ما بقدرت معلق بداشت و مراتب به بروج و ستارگان پیداداشت و بنگاشت. سمکی که در جرمش فطور نه و در دورش فتور نه و در گردش قصور نه، سمکی عظیم بآن کثیفی بداشته بر هوای باین لطیفی، سمکی محروس، سقفی محفوظ در قبّه قدرت محبوس، يقول تعالی: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا سَمَكِي نِهَادَه طَبَقِ بَرِ طَبَقِ، آفریده و ساخته خداوند حق، برده از همه مقدران مهندسان سبق، يقول تعالی: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا آفریده بر این سقف شمسی و قمری، بهر منزل ایشان را گذری، در هر خانه ایشان را اثری، بهر روزن ایشان را نظری، بر میان قمر از سیاهی شرری، نیست او را از آن سیاهی ضرری، راست بخالی ماند بر روی نیکو پسری، و ازو بگویی: یا قمر من دورک و من نورک؟ و صورک و علی البروج کورک؟ ای ماه ترا که ماه کرد و این رنگ که داد و این خط که کشید؟ طرازت که بست؟ زلفت که گشاد؟ شب چارده نور که تمام کرد؟ باول که فزود؟ باخر که کاست؟ این صنع که نمود و این قدرت که خواست؟ ای شمس در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر بر آری عالم را چراغی، چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی، نه افزایی نه در نقصانی، چون فرو شوی مبشر روزه دارانی، کرامت سلیمانی معجزه سید پیغامبرانی. ای زحل گران رو در فلک هفتمی هر روز نیم دقیقه روی، برجی بسی ماه گذاری، فلک بسی سال بری، وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ.

ای جوانمرد! نظاره کن اندر آن قبّه ای که بالای وی بروشنایی اجرام آبگینه ها روشن کنند. روا ندارد عقل که از آن یکی بی صانعی اندر محل خویش آرام گیرد.

پس این مواکب کواکب و این اختران ثواقب اندر مراتب فلک کی روا بود بی صنع قادری و بی جبر قاهری؟

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا. گفته اند مراد از این آسمان، آسمان قرآن است که جمله اهل ایمان در ظل بیان وی اند و اندر حمایت دولت وی. روزگار دین میگذرانند، هر

سورتی چون برجی هر آیتی چون درجی، هر کلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثانی، آنجا در عالم صور سبع مبانی است و اینجا در عالم سور سبع مثانی. چنان که در شب هر که چشم بر ستاره دارد راه زمین وی گم نشود، هر که اندر شب فتنه از بیم شک و شبهت چشم دل بر ستاره آیت قرآن دارد، راه دینش گم نشود. آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاک گم نشود و این آسمان سورت بچشم سر همی بین تا راه همم بحضرت پاک گم نشود.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً أَوْ آن خداوندست که فلک آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید: یک قسم از آن شب دیجور نهاد که اندر آن وقت، روی زمین بسان قیر شود، و قسم دیگر روز با نور نهاد که روی زمین بسان کافور شود، و هوای عالم مانند شعله‌های نور شود. آن شب تاریک را بماء منور کرد، و این روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر کرد. شب تاریک مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است. از روی اشارت میگوید: «ای کسانی که اندر روشنایی روز دولت آرام دارید ایمن م باشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی آرام بوده‌اید نو امید م باشید که روشنایی روز دولت بر اثر است.

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و احوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده. شرق و غرب دود دوزخ گرفته. رخسار ستارگان مانده رویهای مؤمنان در آن ظلمت قیامت می‌تابد، مجره اندر هوا بر مثال نهر کوثر روان و شتابان. پس ظلمت شب نشان قیامت دان و ستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر کوثر و جمال ماه نشان رخسار محمد رسول الله، چنان که در شب تاریک چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلک گلشن گردد. خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید.

قوله تعالی: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا،

روی ابو برزة الاسلمی قال: قال رسول الله (ص): «رَأَيْتَ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِي مَا خَلَقُوا بَعْدَ وَ سَيَكُونُونَ فِيمَا بَعْدَ الْيَوْمِ، أَحِبَّهُمْ وَ يَحِبُّونِي يَتَنَاصِحُونَ وَ يَتَبَادَلُونَ وَ يَمْشُونَ بِنُورِ اللَّهِ فِي النَّاسِ رَوِيدًا فِي خَفِيَّةٍ وَ تَقِيَّةٍ، يَسْلَمُونَ مِنَ النَّاسِ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْهُمْ بِصَبْرِهِمْ وَ حِلْمِهِمْ،

قلوبهم بذكر الله تطمئنّ و مساجدهم بصلاتهم يعمرن، یرحمون صغیرهم و یجلّون کبیرهم
 و یتواسون بینهم یعود غنیهم علی فقیرهم و قویهم علی ضعیفهم، یعودون مرضاهم و یتبعون
 جنازتهم»، فقال رجل من القوم فی ذلك یرفقون برفیقهم. فالتفت الیه رسول الله (ص)
 فقال: «کَلَّا انه لا رفیق لهم، هم خدام انفسهم، هم اکرم علی الله من ان یوسّع علیهم لهوان
 الدنیا عند ربهم، ثم تلی رسول الله (ص): وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا.
 پاریسی خبر آنست که مصطفی علیه السلام گفت: قومی را دیدم از امت خویش، یعنی در
 مکاشفات و منازلات خویش یا در خواب، قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بند
 خلقت نیامده بود، پرگار قدرت در دایره وجود ایشان هنوز بنگر دیده، امروز وقت ظهور
 ایشان نیست تا روزگاری دیگر و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در مواقیت
 بیبوند، قومی که من ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند یود احدهم لو رآنی
 باهله و ماله، جوانمردانی اند که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود
 و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظّ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش
 دارند، راهبراند بحق که بنور الله میروند، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین را
 گذاره میکنند، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق میروند، دلهاشان بذكر الله آرام گرفته
 مسجدهاشان بنماز و عبادت آبادان داشته با پیران بحرمت و اجلال زیند، با کودکان
 برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات، توانگرشان ننگ ندارد بعبادت درویش
 شود، ضعیفان را بازجویند و بیماران را واپرسند و بتشییع جنازه‌ها بیرون شوند. مردی
 گفت: یا رسول الله ایشان که برین صفت و سیرت باشند مگر که بر بردگان و درم
 خریدگان خویش رفق کنند و آزرم دارند. رسول خدا گفت: کَلَّا نه چنانست که تو گفتی،
 که ایشان خود بردگان و درم خریدگان ندارند، و جز خویشتن کس را بر خدمت خویش
 ندارند، و نه پسندند، ایشان بر خدای عز و جل گرامی تر از آند که ایشان را فرا دنیای دنی
 خسیس دهد. آن گه رسول (ص) این آیت بر خواند: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی
 الْأَرْضِ هَوْنًا، خواص بندگان و رهیگان رحمان ایشان اند که خار اختیار در مجاری اقدار
 از قدم گاه خویش برکنند و سر نفس نصیب طلب بمصمام تواضع بیفکنند. لا جرم بمقام
 عبودیت رسیدند. بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارد فرمانند. از نصیب پاک و

از اختیار دور و از خواست خود بیزار. در این عالم صد هزار عبد الرحمن و عبد الرزاق و عبد الوهاب بینی که یکی عبد الله را نبینی، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آلوده، او که حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بنده نصیب است نه بنده او.

پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، تو بهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز خدمت او.

موسی عمران (ع) که مکلم حق بود و مکرم حضرت عزت بود چون بنزدیک خضر آمد دو بار بر وی اعتراض کرد: یکی از بهر آن غلام کشتن، دیگر از بهر آن کشتی شکستن. چون نصیب در میان نبود خضر صبر همی کرد باز چون موسی بنصیب بجنبید و گفت: «كُوْ شِتْ لَاتَّخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا» خضر گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»، اکنون که بنصیب خود باز دید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست.

پیر طریقت گفت: خداوند صحبت نه مزدور است. و مزدور بحقیقت مغرور است. تا مرد مزدور است از صحبت دور است، و تا مدعی است ممکورست، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقه نورست. وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندگانِ رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است. بند فرمان بر ظاهر نشان خائفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مهربان است.

آورده اند که عیسی (ع) بسه کس برگذشت ایشان را دید ضعیف و نحیف گشته: ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشان را پرسید که سبب این نحول و نحافت شما چیست؟ گفتند: الخوف من النار. روح الله گفت: حق علی الله ان يؤمن الخائف.

چون از ایشان درگذشت سه کس دیگر را دید از ایشان نحیف تر و ضعیف تر رویه ایشان چون آینه ها از نور. گفت: چه چیز شما را باین حال آورد و چنین ضعیف کرد؟

گفتند: حب الله عز و جل. روح الله گفت: انتم المقربون، حال شما دیگرست و عشق شما دیگر، شما مهربان و دوستانید، گزیدگان و نزدیکانید. در اخبار وارد است که: «یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للساکرین و انا خاصة للمحبین». در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، چنانستی که الله گفتی ما

ایشان را چون در وجود آوردیم و دانستیم که از ایشان عشرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداء کرامت دادیم که: «یحبهم و یحبونه» تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت از ایشان مرفوع و مدفوع بود. آن روز که جمال صفوت آدم (ع) از عالم غیب سر بر آورد قدی الفی، شکلی راست، نهادی مستقیم، ظاهر و باطن بهم پیوسته، اواصر عناصر او را بید قدرت بهم در بسته، دیده‌های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که اندر قعر بحر سینه وی چه صدف است و در آن صدف چه درّ است. بحکم اختصار نظر در ظاهر وی کردند، گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، تا نداء غیب درآمد که شما ظاهر و صورت ببینید و ما نهایت کار دانیم، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم ما بر موجب باطن معرفت است، اگر ظاهر این خلیفه بزلتی گردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گامی نهند، باطن آراسته ایشان و زبان پیراسته ایشان بحکم اعتذار و استغفار عذر آن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی مخلص بذکر رحمن، آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شویم.

و اذا الحبيب اتى بذنوب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع

و قال بعضهم في صفة عباد الرحمن: العبادة حليتهم و الفقر كرامتهم و طاعة الله حلاوتهم و حبّ الله لذتهم و الى الله حاجتهم و التقوى زادهم و الهدى مركبهم و القرآن حديثهم و الذكر زينتهم و القناعة مالهم و العبادة كسبهم و الشيطان عدوهم و الحق حارسهم و النهار عبرتهم و الليل فكرتهم و الحياة مرحلتهم و الموت منزلتهم و القبر حصنهم و الفردوس مسكنهم و النظر الى رب العالمين منيتهم، هو خواص عباده الذين قال الله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا. قوله: أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا، يعطى الكثير من عطائه و يعده قليلا و يقبل اليسير من طاعة العبد فيعده كثيرا عظيما يعطيهم في الجنة القصور و ما فيها من الحور، ثم يقول: أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا و يقبل اليسير من العبد فقال: فَبِأَجَلٍ سَمِينٍ. وَيُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا. و در آثار منقول است که مؤمنان چون حق را جل جلاله ببینند ابتدا حق بر ایشان سلام کند، دو دوست بعد از فرقت دراز چون بر هم رسند ابتدا آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و الحق جل جلاله يقول: الا طال شوق الأبرار الى لقاءى و انا الى لقاءهم لاشدّ شوقا.

أكثر من طريفة العين
ما هكذا فعل محبين

الألف لا يصبر عن الفه
وقد صبرنا عنكم مدة

۲۶ - سورة الشعرا - مكية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)، این طسم آیت‌های نامه روشن پیداست.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ تُو مگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت، أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) از آنکه به نمی‌گروند.

إِنْ نَشَأْ اِگر ما خواهیم، نُنزِلْ عَلَيْهِمْ فِرُو فرستیم بر ایشان، مِنْ السَّمَاءِ آيَةً از آسمان یک آیت، فَطَلَّتْ اَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)، تا همه ایشان آن را نرم شوند و گردن نهاده.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ نَبِيْدِ بَايشان هيچ سخنی و يادى، مِنْ الرَّحْمَنِ از خداوند رحمن نام، مُحَدَّثِ بَنُو فرستاده بایشان، اِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) مگر از آن روی گردانیده می‌باشند.

فَقَدْ كَذَّبُوا اِکنون که بدروغ فرا داشتند آن را فَسَيَأْتِيهِمْ اَرَى بایشان رسد و آید، اَنْبِؤًا مَا كَانُوا به يَسْتَهْزِؤْنَ (۶) خبرهای آن افسوس که میکردند.

اَوْ لَمْ يَرَوْا اِلَى الْاَرْضِ نَمِي نگرند در زمين؟ كَمْ اَنْبَتْنَا فِيهَا که چند رو بآیندیم در آن، مِنْ كُلِّ رَوْحِ كَرِيمٍ (۷)، از هر نوعی آزاده‌ای، نیکو از هر گونه‌ای.

اِنْ فِي ذَلِكِ در آن، لآيَةً نَشَانِي است، و مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) و بیشتر ایشان ناگرویدگانند.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ و خداوند تو برآستی که او تواناست و مهربان،

وَ اِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى يَادِ كُنْ اَنْ گه که خواند خداوند تو موسی را، اَنْ اَنْتَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ (۱۰). که بآن گروه ستم‌کاران شود.

قَوْمٌ فِرْعَوْنُ گروه فرعون. اَلَا يَتَّقُونَ (۱۱)، بترسند و بنپرهیزند؟ قال: رَبِّ موسی گفت: خداوند من، اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُكَذَّبُونِ (۱۲).

می‌ترسم که دروغ‌زن گیرند مرا.

وَ يَضِيْقُ صَدْرِيْ، و آن گه دل من تنگ گردد، وَ لَا يُنْطَلِقُ لِسَانِيْ و زبان من بنگشاید، فَارْسِلْ اِلَيَّ هَارُونَ (۱۳). به هارون پیغام فرست تا با من بیاید.

وَأَلْهَمَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبًا وَايْشَانِ رَا بَمِنْ دَعْوَى اسْتَبْغَنَاهِي، فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (١٤) مِي تَرْسَمُ كِه بَكْشَنْدُ مَرَا.

قَالَ كَلَّا خَدَاوَنْدُ گُفْتُ جَايِ تَرْسِ نَيْسْتِ شَمَا رَا، فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا رَوِيْدُ بِه پِيْغَامَهَايِ مَا، إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمْعُونَ (١٥) مَا بَا شَمَائِيْمُ شَنَوَا.
فَاتِيَا فِرْعَوْنَ آيِيْدُ بَرِ فِرْعَوْنَ، قَوْلَا إِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (١٦) گُوِيْدُ مَا فَرْسْتَاْدَه خَدَاوَنْدُ جِهَانِيَانِيْمُ.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (١٧) كِه بَنِي اسْرَائِيْلَ رَا بَكْشَايِ وَا بَا مَا گَسِيْلُ كَنْ.
قَالَ أَلَمْ نُزَيِّكْ فَيْنَا وَاكِيْدًا فِرْعَوْنَ گُفْتُ نِه مَا تَرَا پَرُوْرْدِيْمُ دَر مِيَانِ خُوِيْشِ آنِ وَاقْتِ كِه تَرَا زَاْدَنْدُ؟ وَكَبِيْتْ فَيْنَا وَا دَر مِيَانِ مَا مِي بُوْدِي؟ مِّنْ عُمْرِكَ سِنِيْنَ (١٨) اَز رُوْزْگَارِ خُوِيْشِ سَالْهَا؟

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَا كَرْدِي كَرْدِه خُوِيْشِ كِه كَرْدِي، وَ أَنْتَ مِّنَ الْكَافِرِيْنَ (١٩) وَا اَنْوَنْ تُو بِنَعْمَتِ مَنْ وَ نِيْكَو دَاشْتِ مَنْ اَز نَسِيْاسَانِي.

قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَا أَنَا مِنَ الصَّالِّيْنَ (٢٠). گُفْتُ كَرْدَمُ مِنْ آچِه مِيْگُوِيِي وَ بُوْدَمُ اَز نَاآگَاهَانِ.
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتِكُمْ تَا گَرِيْخْتُمْ اَز شَمَا آنِ گِه كِه تَرْسِيْدَمُ اَز شَمَا، فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا خَدَاوَنْدُ مَنْ مَرَا دَانَشِ بَخْشِيْدُ وَا پِيْغَامِ، وَ جَعَلَنِي مِّنَ الْمُرْسَلِيْنَ (٢١) وَا مَرَا اَز پِيْغَامِبْرَانِ كَرْدُ.

النوبة الثانية

این سوره الشعرا دویست و بیست و هفت آیت است و هزار و دویست و نود و هفت کلمه و پنج هزار و پانصد و بیست و دو حرف. جمله به مکه فرو آمد مگر سه آیت در آخر سوره که به مدینه فرو آمد، و ذلك قوله: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اَلِيْ اَخْرَجْتُ السُّورَةَ وَا دَر اِيْنِ سُوْرَةِ نَاسِخِ وَا مَنْسُوْخِ نَيْسْتِ مَگَرِ يَكِ اِيْتِ: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ كِه سِيْاقِ اَنْ بَرِ عَمُوْمِ اسْتِ، پَسِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ شَعْرَايِ مُؤْمِنَانِ اَز اَنْ مَسْتَثْنِي كَرْدُ: حَسَانِ بِنِ ثَابِتِ وَ كَعْبِ بِنِ مَالِكِ وَ عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ رُوَاحِه، گُفْتُ: اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ وَ ذَكَرُوْا اللّٰهَ كَثِيْرًا، ذَكَرِ اِيْنِجَا اِنْشَادِ شَعْرِ اسْتِ دَر طَاعَتِ حَقِّ، پَسِ اِيْنِ اسْتَثْنَا نَاسِخِ اَنْ اِيْتِ گُشْتِ. وَا دَر بِيْآنِ فَضِيْلَتِ جَمْلِه طُوَاسِيْنِ مِصْطَفِيْ گُفْتُ بِرُوَايْتِ اِبْنِ عَبَّاسٍ: قَالَ (ص) «اَعْطِيْتِ السُّورَةَ التِّي

تذكر فيها البقرة من الذكر الاول، و اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى (ع)، و اعطيت فواتح القرآن و خواتيم السورة التي تذكر فيها البقرة من تحت العرش، و اعطيت المفصل نافلة».

و بروایت انس مصطفی (ص) گفت: «انَّ الله اعطاني السبع و اعطاني الطواسيم مكان الزبور و فضّلني بالحواميم و المفصل، ما قرأهنّ نبي قبلي».

و بروایت ابی بن کعب رسول گفت: «من قرأ سورة الشعراء كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بنوح و كذّب به و هود و شعيب و صالح و ابراهيم و بعدد من كذّب بعبسى و صدق بمحمد عليهم السّلام».

«طسم» حمزه و كسايی و عاصم ببعضی روايات طا بكسر خوانند بر اماله، و اهل مدينه میان كسر و فتح، و باقی قرآء بفتح خوانند بر تفخيم و گفته اند اين هر سه حرف كنايتند از جمله حروف تهجّی و معنی آنست كه: هذه الحروف هي اصل آيات الكتاب المبين. اين حروف بيست و نه اصل آيات كتاب خدا است، كما تقول للغلام فيم اخذت في الكتاب، فيقول: في الف با تا، و المراد الحروف كلّها و قيل: معناه هذه تلك الآيات التي وعدنا انزالها عليك في الكتب على السنة الرسل.

ابن عباس گفت: طسم نامی است از نامهای حق جل جلاله و سوگند بدان یاد کرده».

ابو روق گفت: قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه.

قتاده گفت: نام قرآن است. مجاهد گفت: نام سورة است. روايت کنند از علي مرتضى (ع) كه گفت آن گه كه طسم از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت: طا طور سينا است، و سين اسكندريه، و ميم مكه، معنی آنست كه رب العزة سوگند یاد كرد باين بقاع شريف، چنان كه: لا أُقسِمُ بهذا البلدِ. جعفر گفت: الطاء طوبى، و السين سدرة المنتهى، و الميم محمد المصطفى (ص).

تلك آيات الكتاب المبين، اى هذه الآيات، آيات الكتاب المبين، ايان هم لازم است و هم متعدى: اگر لازم است معناه انه الكتاب الواضح الظاهر فى نفسه باعجازه انه كلام الله و وحيه، و اگر متعدى است يعنى بين ما فيه من امره و نهييه و حلاله و حرامه.

لعلك باخع نفسك، الباخع المهلك القاتل اى لعلك يا محمد قاتل نفسك حزنا، أَلَا يَكُونُوا

مُؤْمِنِينَ، مُصَدِّقِينَ بَانَ الْقُرْآنَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَا مُحَمَّدُ خَوِشْتَن رَا بَخَوَاهِي كَشْتِ اَز
اندوه که بر خود نهاده‌ای بآن که ولید و بو جهل و امیه بنمی‌گروند برسالت تو و قرآن که
کلام ماست دروغ می‌شمرند، همانست که در سورة الکهف گفت: فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلٰی
آثَارِهِمْ الْآیَه.

آن که گفت: اِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ، ای لو شاء الله
لانزل ملائکه یدلون لها فینقادوا للحق لا یلوی احد منهم عنقه الی معصیه الله عز و جل.
این تسلیت مصطفی (ص) است بآن اندوه که میکشید و بخاطر وی میگذشت که: ترک
ایمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا
رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت، یعنی که این نه از تقصیر تو است در دعوت
که از تو تقصیر نیست، این از ناخواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشان را
آیتی که ایشان آن را گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی. قال ابن جریج: لو شاء لا
راهم امرا من امره لا یعمل احد منهم بعده معصیه.

آورده‌اند از ابن عباس که گفت: نزلت هذه الآیة فینا و فی بنی امیه، قال: ستكون لنا علیهم
الدولة فیذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هو ان بعد عزة.

قوله: خَاضِعِينَ ذَکَرَهُ بِجَمْعِ السَّلَامَةِ، لَانَّ الْاَصْحَابَ فِیْهَا مُضْمَرٌ، اِیْ اَصْحَابَ الْاِعْنَاقِ. وَ قِیلَ:
اعناقهم، اِیْ رُؤْسَاؤُهُمْ وَ کِبْرَاؤُهُمْ. وَ قِیلَ: فَرَقَهُمْ، یَقَالُ: جَاءَ الْقَوْمَ عِنْقًا، اِیْ طَوَائِفَ وَ عَصَبًا.
وَ قِیلَ: اِنَّمَا قَالَ خَاضِعِينَ لِرُؤْسِ الْآیِ لِیَكُونَ عَلٰی نَسْقٍ وَاحِدٍ. ظَلَّ دَرِ الْقُرْآنِ بَرِ دَوِ مَعْنٰی
است: یکی بمعنی مال، چنان که درین موضع گفت: فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ، اِیْ فَمَالَتْ، وَ دَرِ سُوْرَةِ
الحجر گفت: وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِیْهِ یَعْرُجُونَ، اِیْ فَمَالُوا فِیْهِ یَعْرَجُونَ،
وجه دیگر ظل بمعنی اقام چنان که در سورة طه گفت: وَ اَنْظُرْ اِلٰی الْاِهْکِ الَّذِیْ ظَلَّتْ عَلَیْهِ،
ای اقامت علیه عاکفا. وَ دَرِ سُوْرَةِ الْوَاقِعَةِ گفت: فَظَلَّتُمْ تَفْکُوهُونَ، اِیْ اَقَمْتُمْ تَعَجِبُونَ وَ دَرِ
سورة النحل گفت: ظَلَّ وَجْهُهُ مُسَوِّدًا، اِیْ اَقَامَ وَ دَرِ سُوْرَةِ الشُّعْرَا گفت: نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَظَلُّ
لَهَا عَاكِفِیْنَ، اِیْ تَقِیْمُ لَهَا عَابِدِیْنَ.

وَ مَا یَأْتِیْهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ ذَکَرِ اِیْنِجَا قُرْآنِ اِسْتِ چنان که جای دیگر گفت: وَ
هذا ذِکْرٌ مُّبَارَکٌ اَنْزَلْنَاهُ، یعنی القرآن و قال تعالی: اَوْ فَتَضْرِبُ عَنْکُمْ الذِّکْرَ صَفْحًا یعنی القرآن

و قال فى سورة الانبياء: ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ، اى هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض اِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ، اى احدثوا اعراضا، لانهم كانوا فى علم الله معرضين.

فَقَدْ كَذَّبُوا. اينجا وقف است تمام، پس بر سبيل تهديد گفتم، و وعيد بر آن تكذيب: فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ. يعنى فسيأتهم خبر نتيجة فعالهم، و ذلك عند الموت، و قيل يوم بدر، اين چنان است كه گفته اند: يا بن آدم عند الموت يأتيك الخبر، بوقت مرگ بخبر آيى و بدانى كه كار بر چه جملت است.

ثم وعظهم ليعتبروا فقال: أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ إِذَا كَانَتْ الرَّوْيَةَ لَا يِرَادُ بِهَا الْاِدْرَاكُ بِالْحَاسَةِ بِالْبَصْرِ فِي الْحَقِيقَةِ، بل يراد بها التعجيب من شىء عديته بالى، و المعنى الا تتفكرون فى الاشياء الدالة على الله سبحانه و تعالى حتى انتهت بكم الروية الى الارض و انواع نباتها، فتعلموا فيها من العجائب! ثم بيّن النبات، فقال: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، اى نوع محمود و صنف حسن من النبات مما يأكل الناس و الانعام. و قيل نوع يكرم على اهله.

قال الشعبى: الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو كريم و من دخل النار فهو لثيم. در همه قرآن لفظ كريم بر شش وجه آيد: اول نام خداوند است جل جلاله كقوله: مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، و قال تعالى: فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ. اى يعفو و يصفح، دوم كريم است بمعنى متكرم، كقوله: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، اى المتكرم، سوم كريم بمعنى آن كه منزلت وى گران و بزرگ بود به نزديك الله، چنان كه گفت در صفت جبرئيل: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ و فى معناه إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ، يعنى فى المنزلة، چهارم كريم است بمعنى مسلم، كقوله: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ. اى مسلمين، و كقوله: بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ، اى مسلمين، پنجم بمعنى فضيلت كقوله: هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ، اى فضلت على كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، اى فضلنا فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ، اى فضله. ششم كريم است بمعنى حسن كقوله: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، اى حسن.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، اى ان فى انبائه الازواج الكريمة من الارض الميمنة لدلالة ظاهرة على ربوبيته و انه واحد لا شريك له و ما كان أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ اى و مع كثرة الآيات لم يؤمن اكثرهم لكن ربك عزيز لا يضره ترك ايمان الاكثر، و دخول كان على معنى: كان ذلك فى

علم الله السابق.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. اتصال الرحيم بالعزیز هاهنا ترحم بالمؤمنين الذين هم الاقل بعد الاكثر.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى، ای و اذکر لقومک ایها الرسول قصه موسی اذ کلمه ربک، ای محمد (ص) قوم خود را خبر کن و ایشان را آگاهی ده از قصه موسی و سخن گفتن با وی لیلۃ النار آن شب که آتش دید و درخت و خداوند تو با وی گفت: اِنَّ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لانفسهم بالكفر و المعصية و لبني اسرائيل باستعبادهم و سومهم سوء العذاب، قوم فرعون بدل من القوم الظالمين. أَلَا يَتَّقُونَ الا تخصیص علی الفعل، ای الا یخافون الله سبحانه فیؤمنوا به. و در شواذ خوانده اند: الا تتقون بالتاء، و المعنی قل لهم الا تتقون الا تعبّدون الله و توحّدونه.

فرمان آمد که یا موسی! تو رسول منی بفرعون و قوم وی که بر خود ستم کردند بکفر و معصیت و بر بنی اسرائیل ستم کردند باستعباد و انواع عذاب، بیغام ما برسان و ایشان را بر توحید خوان و بگوی: أَلَا يَتَّقُونَ بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای؟
موسی گفت: رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي.

سخن تا اینجا پیوسته است. موسی گفت: خداوند من! می ترسم که مرا دروغزن گیرند و دل من تنگ گردد، و زبان من بنگشاید، و روا باشد که در يُكذِّبُونَ سخن بریده شود وَ يَضِيقُ صَدْرِي مستأنف بود. و قرأ يعقوب وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ بفتح القافین علی معنی: و ان یضیق و لا ینتطق، ای یضیق صدري فی تکذیبهم ایای وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي للعقدة التي فيه. فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ، ای ارسلنی الیه لآمره منك بان یذهب معی الی فرعون و قیل ارسل جبرئیل الیه، ای أوحی الیه ان یکون معی عوناً لی. و قیل: الی بمعنی مع، ای ارسل معی هارون کقوله: مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ، ای مع الله. موسی گفت: خداوند من می ترسم که اداء رسالت و بیان حجت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آن گه دشمن مرا دروغزن گیرد. هارون از من گویاتر و فصیح تر است او را با من بفرست تا بفصاحت خویش مرا در اداء رسالت و ابانت حجت یاری دهد، همانست که جای دیگر گفت: فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي.

قوله: وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ اى عندى ذنب و قيل: لهم على دعوى ذنب، فَأَخَافُ أَنْ يُقَتَّلُونَ هُوَ قَتْلُ الْقِبْطِيِّ الَّذِي وَ كَزَه وَ اسْمُهُ قَائِشُونَ وَ كَانَ خَبَازَ فِرْعَوْنَ.

قَالَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ كُلًّا، اى لَنْ يُقْتَلُوكَ، اىن سخن بر سبيل ردع و زجر گفت، اى ارتدع عن الاقامة على هذا الظن و توكل على الله فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا وَ هِيَ الْعَلَامَاتُ الدَّالَّةُ عَلَى صِدْقِهِمَا وَ هِيَ: الْعَصَا وَ الْيَدُ الْبَيْضَاءُ. إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ مَا تَقُولُ لَهُمْ وَ يُقَالُ لَكَ. وَ اَتَى بِهِ عَلَى لَفْظِ الْجَمْعِ لِأَنَّهِمَا كَانَا يُسْمَعَانِ وَ اللَّهُ تَعَالَى يُسْمَعُ وَ قَالَ أَنَا مَعَكُمْ وَ هُمَا اثْنَانِ لِأَنَّ الْاِثْنَيْنِ جَمْعُ كَقَوْلِهِ: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ مَنْ أَرْسَلَ إِلَيْهِ.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ، قِيلَ: أَنْ اسْمِ فِرْعَوْنَ مَغِيثٌ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو مَرَّةٍ، وَ قِيلَ: اسْمُهُ الْوَلِيدُ بْنُ مَصْعَبٍ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو الْعَبَّاسِ، وَ عَاشَ أَرْبَعِمِائَةً وَ سِتِّينَ سَنَةً. قَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَمْ يَقُلْ رَسُولًا، لِأَنَّ الرَّسُولَ هَاهُنَا بِمَعْنَى الرَّسَالَةِ، اى أَنَا ذُو رِسَالَةٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِ كَثِيرٍ.

لَقَدْ كَذَبَ الْوَأَشُونَ مَا بَحَثَ عِنْدَهُمْ بِسْرًا وَ لَا أَرْسَلْتَهُمْ بِرَسُولٍ

اى برسالته، و قيل الرسول يقع على الواحد و الجمع المذكر و المؤنث، كالصديق و العدو.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي. وَ قِيلَ تَقْدِيرُهُ: اَنَا كُلِّ وَاحِدٍ مَنَّا سَوْءٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ أُرْسِلُ، يَعْنِي بَانَ أَرْسَلَ مَعْنَى بَنَى إِسْرَائِيلَ إِلَى فِلَسْطِينَ وَ لَا تَسْتَعْبِدْهُمْ.

الْإِرْسَالُ هَاهُنَا التَّخْلِيَةُ وَ الْإِطْلَاقُ كَمَا تَقُولُ أَرْسَلْتُ الْكِلَابَ لِلصَّيْدِ، وَ الْمَعْنَى خَلَّ بَنَى إِسْرَائِيلَ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ الَّتِي تَعَذِّبُهُمْ بِهَا.

دَرِ آن وَ قَتُّ كِه اىن رسالت از حق جل جلاله بموسى (ع) پيوست، بنى اسرائيل ششصد و سى هزار كس بودند در مصر، بدست فرعون گرفتار شده، چهار صد سال، و ايشان را ببردگى گرفته و انواع عذاب بايشان رسانيده. موسى بفرمان الله بمصر رفت و هارون را خبر كرد از پيغام الله، و هر دو بيكديگر رفتند بدرگاه فرعون، يك سال تردد همى كردند و بار همى خواستند و فرعون بار مى نداد. تا آخر روزى دربان فرعون گفت: مردى را همى بينم كه پيوسته بدرگاه مى آيد و ميگويد: من پيغامبر خداى جهانيانم. فرعون گفت: در آر او را تا خود كيسست و چه ميگويد.

موسى و هارون هر دو در شدند و رسالت حق بگزاردند. فرعون بشناخت موسى را، كه خود او را پرورده بود، و در خانه وى برآمده بود.

گفت: أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا، اى صَبِيًّا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ، اى ثلاثين سنة، و العمر مصدر عمر اى عاش. و قيل: اقام فيهم ثلاثين سنة و اقام بمدين عشر سنينا و بعثه الله و هو ابن اربعين سنة و دعا فرعون الى الله ثلاثين سنة، و عاش بعد غرق فرعون خمسين سنة، فقبض و هو ابن مائة و عشرين سنة.

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ، يعنى بالفعللة قتل القبطى وَ اَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ، اى كفرت نعمتى حين قتلته بغير اذنى نازلت حشمتى و قدحت فى سياستى. فرعون موسى را عتاب كرد كه تو حق تربيت و احسان ما بجای نياوردى و شكر نعمت ما نگراردى و حرمت و حشمت ما برداشتى و قبطى را كشتى بى دستورى من، تا در سياست و ملك من قدح آوردى و نیز امروز آمده اى و ربوبيت ما را مى جحود آرى.

موسى گفت: فَعَلْتُنَّهَا إِذَا، يعنى قتل القبطى وَ اَنَا مِنَ الضَّالِّينَ، فيه تقديم و تأخير، اى فعلتها و انا اذا من الضالين اى الجاهلين، بان و كزى اياه يودى الى القتل. يقال ضل فلان الطريق اى اخطاه. فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ الى مدين، فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا، اى فهما و علما بالتورية، كقوله: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، يعنى الفهم و العلم، و كقوله فى سورة الانعام: اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحُكْمَ، يعنى العلم و الفهم، و كقوله فى سورة لقمان: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمٰنَ الْحِكْمَةَ، يعنى العلم و الفهم، فالحكم و الحكمة واحد و هو مقتضى العقل و الحلم و الرأى، و هو علم ما يدعو الى الحق. و قيل: الحكم ها هنا النبوة كقوله فى ص: وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخُطَابَ، يعنى النبوة مع الكتاب. و قال تعالى: وَ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ، يعنى النبوة، و فى سورة النساء: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرٰهِيْمَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ، يعنى النبوة، و معنى الآية اصطفانى ربي برسالته و كلامه، و وهب لى حكمة و جعلنى من المرسلين.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، اسم من قرت به العيون، و تحققت به الظنون، له من العرش الى النون، و اذا اراد شيئاً اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ اَسْمٌ لِمَنْ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالْ، موصوفا بوصف الجلال و نعت الجمال، سبحانه هو الله الكبير المتعال. نام خداوند ذو الجلال، قادر بر كمال، مفضل بانوال، موصوف بوصف جلال، منعوت بنعت جمال. خداوندی كه بى وجود او وجود نه، بى فضل او شهود نه، بى لطف او سجود نه، بى خدمت او

تن را نظام نه، بی نعت او جان را قوام نه، بی نظر او دل را زندگی نه، بی توفیق او تن را بندگی نه. خداوندی که تاریخ ازل و ابد کم از بدایت اقبال او، و نعمت هر دو سرای کم از یک ذره شعاع آفتاب افضال او. انوار سعادت در بوستان بهشت یک قطره از دریای نوال او و آثار شقاوت در زندان جحیم یک شرر از آتش جلال او. ای جوانمرد! اگر تو پنداری که هر کس را مسلّم است که به بستاخی قدم در سرای پرده عزّت بسم الله نهی، پنداشت خطاست. بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدیقان و اخلاص همه مخلصان و معرفت همه عارفان بر درگاه نقطه باء بسم الله بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده، که تا مگر اشراف دهند ایشان را بر انوار اسرار این نام، و هرگز ندادند و دست رد بسینه ایشان باز نهند، که:

الذات و التّعت و الاسماء و الکلم جلت عن الفهم و الادراک لو علموا

طسم، الطاء اشاره الی طهارة عزه و تقدس علوه، و السین دلالة علی سناء جبروته، و المیم دلالة علی مجد جلاله فی آزاله. طاء اشارت است بطهارت عز او، و سین اشارتست بسناء جبروت او، و میم اشارت است بمجد جلال او، خداوندی که روح دلها مهر او، آیین زمانها ذکر او، سوز گوشها گفتار او، عید چشمها دیدار او، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانها عیان او، منزل جوانمردان کوی او، مقصود عارفان گفت و گوی او، نسیم وصل دمان از سوی او، همه ازو و همه باو، و خود همه او. قُلْ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ.

قوله: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ، ای سید! این مثنوی بیگانگان که مقهور سطوت و سیاست مانند و مطرود درگاه عزت مانند تو دل خویش چرا بایشان مشغول داری و از ناگرویدن ایشان بر خود چرا رنج نهی؟ ایشان را بحکم ما تسلیم کن و دل خویش وا مهر و صحبت ما پرداز، هر آن دل که با مهر و صحبت ما آرام گرفت نیز غیری را در آن دل جای نبود. از سهل علی مروزی پرسیدند که از کرامات که الله با بنده کند کدام مه است، گفت: آن که دل او از غیر خود خالی دارد. جنید را پرسیدند که دل کی خوش بود؟ گفت: آن وقت که او در دل بود.

شیخ الاسلام گفت: او نه بذات در دل بود بلکه در دل یاد او بود و در سر مهر او بود و در

جان نظاره او بود. اول مشاهده است دیدار دل، پس آن قرب دل، پس آن وجود دل، پس آن معاینه دل، پس آن استیلاء قرب بر دل، پس آن استهلاک دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان.

رکبت بحار الحبّ جهلاً بقدرها و تلک بحار لیس یطفوا غریقها
ما یأتیهم من ذکرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ، ما یجدد لهم شرعا و ما یرسل الیهم رسولا الا
اعرضوا عن تأمل برهانه و قابلوه بالتکذیب و لو انهم امعنوا النظر فی آیاتهم لاتضح لهم
صدقهم، و لکن المقسوم لهم من الخذلان فی سابق الحکم، یمنعهم من الايمان و التصدیق.
اگر کافران نظر کردند درین آیات، و در ایات قدرت و دلایل نبوت و لطائف حکمت که
رب العزة در آسمان و زمین پیدا کرده و پیغامبران را بدان فرستاده، صدق انبیا بر ایشان
ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی، لکن چه سود که حکم ازلی و ناپاست
الهی راه نظر بایشان فرویست تا بیکبارگی اعراض کردند و پیغام رسانان را دروغ‌زن
گرفتند و پیغام بدروغ داشتند، از آن که سزای درگاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند.
پیر طریقت گفت: در روی زمین ناپاسته‌تر از او نیست که پندارد که بایسته است و
ناپاک‌تر از او نیست که پندارد که شسته است. دو چیز می‌دریاید: نیازی از تو و یاری از تو.
نیازمند را ردّ نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست. عزیز اوست که بداغ اوست، و بر راه
اوست که با چراغ اوست.

أَ و لَمْ یَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ چند که ما رویانیدیم درین زمین
از انواع نبات و فنون ریاحین، گل‌نسرین و بنفشه و یاسمین، میوه‌های الوان با طعمهای
مختلف شکوفه‌های رنگارنگ و بلگهای گوناگون آن همه نشان قدرت اوست و آثار
رحمت او و بیان حکمت او. آن گه گفت: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، ای فی ذلک آیات لمن
استبصر و نظر و فکر همانست که جای دگر گفت: تَبْصِرَةً وَ ذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ.

وَ إِذْ نَادَى رَيْكَ مُوسَى (ع) تا آخر ورد قصه موسی است و فرستادن بفرعون.
موسی دانست که فرعون مردی است مغرور، ناپاک، سخت خصومت، و می‌ترسید که با
وی کاری از پیش نشود، بهانه‌ای در پیش می‌آورد و در سخن می‌آویخت، مانند کسی که
از کاری استعفا جوید و استقالت خواهد، همی گفت: رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَ يَضِيقُ

صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي. خداوند من می ترسم که مرا دروغ زن گیرند، آن گه دل من بتنگ آید و زبانم بسخن نرود. آن گه گفت: بار خدایا اکنون که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم هارون شریک من ساز درین رسالت تا اگر اندوهی باید کشید بیکدیگر می کشیم و اندوه و شادی خود با یکدیگر می گوئیم. بار خدایا و در حکم فرعون او را بر من خونی است و ترسم که مرا بکشند، اینست که گفت: فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. برین نسق بهانه ها می آورد و ترس و بیم خویش اظهار میکرد تا رب العزة او را ایمن کرد، و از معونت و نصرت خود او را خبر داد و دل وی را بتأیید و نصرت قوت داد. گفت: كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ، ای انی معکما بالنصرة و القوة و الکفاية و الرحمة، و الید تكون لکما و السلطان لکما دون غیرکما و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما یبصرون و ما تبصرون انتم.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ وَ این نیز دستی است ترا بر من که سپاس نهی بآن بر من أَنْ عَبَدتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) که قوم مرا به بندگی گرفتی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو برآمدم.

قالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) فرعون گفت: خدای جهانیان خود چه چیزست ؟ قالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا (ع) گفت: خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن، إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴). اگر این سخن را بی گمان خواهید بود.

قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)، ایشان را گفت که گرد او بودند: نمی نیوشید؟

قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) گفت: خداوند شما و خداوند پدران پیشینیان شما. قالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) گفت: این رسول شما که بشما فرستادند برآستی که دیوانه است.

قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا گفت: خداوند دو نیمه جهان، جای برآمد روز و فروشدن آن و آنچه میان آن، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) اگر می دریابید.

قالَ لَئِنْ اتَّخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي گفت: اگر خدایی گیری جز زمن، لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) چنان کنم که از زندانیان باشی.

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (۳۰) گفت: و اگر چیزی آرم بتو چیزی پیدا آشکارا. قَالَ فَاتِّبِعْ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) گفت: پس بیار آن را اگر از راست گویانی. فَالْقَىٰ عَصَاهُ عَصَىٰ خَوْشٍ رَا بِيُوكِنْدُ فَإِذَا هِيَ نُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۳۲) چون بنگریست آن ماری بود بزرگ آشکارا.

وَنَزَعَ يَدَهُ وَدَسَتْ رَاسَتْ خَوْشٍ بِيْرُونِ كَشِيْدُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ (۳۳) آن دست او را دید سپید روشن تاونده نگرندگانرا.

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ كَوَلُّهُ كَفْتُ: مَهِيْنَانِ اِيْشَانِ رَا كَه كَرْدُ بَر كَرْدُ اَوْ بُوْدُنْد: اِنْ هَذَا لَسَاْحِرٌ عَلِيْمٌ (۳۴) آن مرد براستی جادویی است استاد دانا.

يُرِيْدُ اَنْ يُخْرِجَكُمُ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ مِيْخَوَاهْدُ كَه بِيْرُونِ كَنْدُ شَمَا رَا اَز زَمِيْنِ شَمَا بِجَادُوِي خَوْشٍ فَمَا ذَا تَأْمُرُوْنَ (۳۵). چه فرمائید شما در کار او.

قَالُوْا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ كَفْتَنْدُ بَا پَس كَن اَوْ رَا وَ بَرَادِر اَوْ رَا. وَ اَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِيْنَ (۳۶) و در شارستان‌های خویش فراهم آورندگان فرست.

يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيْمٌ (۳۷) تا بتو آرند هر جادویی دانا که هست. فَجَمِعَ السَّحْرَةَ فَرَاهِمُ اُوْرَنْدُ جَادَوَانِ، لِمِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ (۳۸) هنگام روزی را دانسته و نامزد کرده.

وَ قِيْلَ لِلنَّاسِ وَ مَرْدَمَانِ رَا كَفْتَنْدُ هَلْ اَنْتُمْ مُّجْتَمِعُوْنَ (۳۹) هستید شما آن را که فراهم آید؟ لَعَلْنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ تَا مَا اَز اَنْ سُوِي بَاشِيْمُ كَه جَادَوَانِ اَز اَنْ سُوِيْنْدُ، اِنْ كَانُوْا هُمُ الْغَالِبِيْنَ (۴۰) اگر ایشان به آیند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ چُون جَادَوَانِ اَمْدَنْدُ قَالُوْا لِفِرْعَوْنَ فِرْعَوْنَ رَا كَفْتَنْدُ: اُ اِنْ لَنَا لَأَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِيْنَ (۴۱) ما را مزدی هست اگر ما به آییم؟

قَالَ نَعَمْ وَ اِنْكُمْ اِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِيْنَ (۴۲) گفت: آری وانگه شما براستی که از نزدیک کردگان باشید.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُّلقُوْنَ (۴۳) موسی گفت: ایشان را بیفکنید آنچه بخواهید افکند.

فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيْبَهُمْ بِيْفَكَنْدَنْدُ رَسْنَهَا وَ چُوِيْهَای خَوْشِ، وَ قَالُوْا بَعْرَةَ فِرْعَوْنَ اِنَّا لَنَحْنُ

الْعَالِيُونَ (۴۴) و گفتند بخدایی فرعون که ما به آییم.
فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَبُيُودُكَ مُوسَى عَصَايَ خُوشِش، فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) تا که
می فروبرد تیز آنچه ایشان ساختند.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (۴۶) جادوان را بیفکندند بر روی سجده بران.
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷).

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۴۸). گفتند بگرویدیم بخداوند جهانیان خداوند موسی و هارون.
قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَلِيلٌ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ كُفْتِ ائِمَانٍ أوردید او را پیش از آن که دستوری دادم شما
را؟، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ جز زان نیست که مهتر و استادتر شما آمد و جادویی
آموخت شما را، فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

که زود باشد که بدانید. لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفِ دِسْتِها و پاهای شما را بیرم
چپ و راست. وَلَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) و شما را بیایوزم همگان.

قَالُوا لَا ضَيْرَ كُفْتِنْد. كَزِنْد نِيسْت، بَاك نِيسْت. إِنَّا إِلِى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) ما با خداوند
خویش گشتیم.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا ما امیدواریم که بیامرزد ما را خداوند ما گناهان ما. أَنْ
كُنَّا أَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ (۵۱) آن گه که ما اول گرویدگان باشیم.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ بِيغَام كَرْدِيم بَمُوسَى، أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي كَه بَشَب بِيَر بِنْدگان مَرَا إِنْكُمْ
مُتَّبِعُونَ (۵۲) تا ایشان از پس شما بیایند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) فرعون در شارستانها مردم انگیزندگان فرستاد.
إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) گفت: اینان تنی چندند سخت اندک، وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَعَائِظُونَ
(۵۵) و ایشان ما را بدرد خشم آورده اند.

وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (۵۶) و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته.
فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيْوُنٍ، وَ كُنُوزٍ (۵۷) بیرون آوردیم ایشان را از بهشتها و
چشمه های روان

وَ كُنْجِها وَ مَقَامِ كَرِيمٍ (۵۸)، كَذَلِكَ وَ جايگاههای بناز

چنان وَ أَوْرُثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) و فرا بنی اسرائیل دادیم از کشته بازمانده.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) در بی ایشان نشستند تا برآمد آفتاب.
 فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانَ بِحَضْرَتِ هَامٍ دِيدَارٍ شَدَّ هَرُودُ وَگروه با یکدیگر، قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا
 لَمُدْرِكُونَ (۶۱) یاران موسی گفتند در ما رسیدند.
 قَالَ كَلَّا كَفَتْ مُوسَى نَهَ نَهَ چنین نرسند، إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) خداوند من با من مرا
 راه می‌نماید.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بِنِغَامٍ دَادِيمٍ بِمُوسَى وَفَرَمَانَ كِه بَعْصَايَ
 خُوَيْشِ دَرِيَا بَزَن! فَانْفَلَقَ بِشِكَافَتِ دَرِيَا، فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ (۶۳) تا هر پاره‌ای
 از او چون کوهی بگشت بزرگ.

وَازْلَفْنَا نَمَّ الْأَخْرِينَ (۶۴) و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را.
 وَانْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) و رهانیدیم موسی را و هر که با وی بود همگان.
 ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ (۶۶) پس باب بکشتم دیگران را.
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۶۷) و بیشتر مردمان
 گرونده نیستند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸) و خداوند تو توانای است مهربان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ، این آیت را دو تأویل گفته‌اند:
 یکی آنست که در نوبت اول رفت که موسی (ع) بر وجه تهکم و انکار با فرعون گفت: و
 آية نعمة لك علي في ان عبدت بني اسرائيل و قتلت اولادهم ظلما و استعبدت ابوي حتى
 نشأت فيكم و لو لم تستعبدهم و لم تقتلهم كان لي من اهلي من يربيني و لم يلقوني في
 اليم، فاي نعمة لك علي؟ باین قول وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ بِر طَرِيقِ اسْتِفْهَامِ اسْت، یعنی او تلک
 نعمة، فحذف الف الاستفهام، كقوله: فَهَمُّ الْخَالِدُونَ. یعنی أ فهم الخالدون.

و قال الشاعر:

لم انس يوم الرّحيل وقتتها و طرفها في دموعها غرق
 و قولها و الرّكاب واقفة تتركني هكذا و تتطلق

یعنی أ تترکنی؟ و قیل معناه تمنّ علیّ بالتربیة، و قد استعبدت قومی و من اهین قومه ذل.

فتعبيدك بنى اسرائيل قد احبط احسانك الی.

تاویل دیگر آنست که موسی نعمت شناخت از فرعون بر خود و منت پذیرفت و اقرار کرد، گفت: لعمری هی نعمه ان عبّدت بنی اسرائیل و ربیتنی و لم تستعبدنی کاستعبادهم، لعمری که این نعمتی است و ترا بر من منت است که بنی اسرائیل را بردگان گرفتی و مرا برده نگرفتی. وجهی دیگر گفته اند که این نعمت است و ترا بر من منت است که بنی اسرائیل را بردگان گرفتی تا من گریختم و باین روز دولت و نبوت افتادم. فهت فرعون و انقطع و اخذ فی کلام آخر.

فقال: وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، ای ما صفته الرب، هو المالك المدبر، و اذا اطلق يقتضى مالک الخلق اجمع، و العالمون اسم لما سوى الله، و قيل اسم يقع على ذوی العلم من المخلوقين دون الجمادات. فرعون گفت: این خدای جهانیان که تو می گویی من رسول اویم، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است؟

موسی گفت: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ، بَانَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اجسام مصنوعة لا بد لها من رب، و الذی ادعوکم الیه ذلک الرب.

موسی در بیان جنسیت نشد، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس، بلکه در بیان ربوبیت و صفات الاهیت شد، گفت: آن خداوند که من شما را بر توحید او می خوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین است، و هر چه در آن. اگر یقین میدانید که آن را ناچار کردگاری می باید آن کردگار اوست جل جلاله.

قال فرعون لمن حوله من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة: أَلَا تَسْتَمْعُونَ، فرعون با اشراف قوم خود نگرست، گفت: نمی نیوشید؟

تعجب نمی کنید از این محال که موسی میگوید؟ و گفته اند که: وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، این «ما» بمعنی «من» است، کفوله: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا، ای و من بناها، معنی همچنانست که جای دیگر گفت: فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى فرعون بر طریق استخفاف گفت: این خدای شما خود کیست تا نام او برند. جواب وی در سوره الدخان آمد بر قرائت بو جعفر: مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ فرعون خود کیست؟ ازین ناپاکی، گزاف گویی، گزاف کاری از جمله گزاف کاران.

پس موسی در بیان حجّت بیفزود، گفت: رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ فرعون را گفت: تو که دعوی ربوبیت میکنی و اینان که ترا می پرستند همه آنید که گرفتار بلیات و آفاتید، و بر شما سمات حدوث است، چنان که بر پدران شما بود، و آن گه ایشان دعوی ربوبیت نکردند، دانستند که آن کس که در معرض آفات و بلیات بود و بروی سمات حدوث بود، او خدایی را نشاید، تو از کجا دعوی ربوبیت میکنی و همچون ایشانی و ازیشانی؟ نه که خداوند شما و خداوندان پدران شما یکی است جل جلاله و عظم شأنه؟. و قیل ان فرعون کان یدعی الربوبیة علی اهل عصره و زمانه فلم یدع ذلک علی من قبله، فبین بهذه الآیة ان المستحق للربوبیة من هو رب اهل کل عصر و زمان.

پس فرعون از جواب در ماند، روی با قوم خود کرد، گفت: إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ این رسول که بشما فرستادند دیوانه است سخنی میگوید بی حاصل، از عقل دور. موسی در بیان عظمت حق بیفزود، گفت: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر شما عقل دارید و می دریابید بدانید که این آفتاب که از مشرق برمی آید و بمغرب فرو شود آن را صانعی باید و کردگاری، آن صانع رب العالمین است، که شما صفت وی از من می پرسید.

فرعون چون حجّت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید، سخن با تهدید گردانید، گفت: لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ، و کان سجنه اشد من قتله، لانه کان یعذب المسجونین بانواع التعذیب.

موسی چون تهدد فرعون دید او را برفق با انصاف و بیان حجّت خواند، گفت: أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ، یعنی او تفعل ذلک، و ان اتیتک علی ما اقول بحجة بیّنة، و اگر من حاجتی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلها غلبه کند مرا هم محبوس کنی؟ فرعون گفت: فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ بآنک رسول رب العالمین الینا. و فی ید موسی عصا من شجر الآس من الجنة. قال ابن عباس: کان آدم جاء بالعصا من الجنة فلما مات آدم قبضها جبرئیل و دفعها الی موسی باللیل حین توجه الی مدین.

قال موسی لفرعون: ما هذه ببیدی قال فرعون: هذه عصا، فألقاها موسی من یده فإذا هی

ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ، یعنی حیّۀ ذکر اصفرا شعر العنق عظیمًا، ملاً الدار، قائماً علی ذنبه، يتلمظ علی فرعون و قومه برعبهم. یقال الثعبان العظیم الطویل و هو اعظم الحیّات. و قال فی موضع آخر: کَأَنَّهَا جَانٌّ، و الجان الصغیر من الحیات و لا تناقض فیہ، لانّ خلقها خلق الثعبان العظیم و اهتزازها و حرکتها و خفتها کاهتزاز الجانّ. و قوله مُّبِينٌ، ای بَیِّنٌ ظاهر انه ثعبان لا لبس فیہ و یحتمل ان یکون مبیّنًا صحّة دعواه.

فرعون چون دید که عصا مار گشت و قصد آن دارد که فرعون را فرو برد، موسی ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت، هم چنان که بود. فرعون گفت: هل من آية غیرها بیرون ازین دیگر آیت داری؟ موسی دست راست خویش بیرون کرد و فرا فرعون نمود. گفت: این چیست؟ گفت: دست. آن گه زیر بازوی چپ خویش کرد و باز بیرون آورد روشن و سپید آن را شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان.

فرعون با اشراف قوم خود نگرست. گفت: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. اینست جادوی استاد دانا. الساحر المحتال بما یوهم الاعجاز اینجا گفت: قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلَهُ، یعنی فرعون با اشراف قوم گفت: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ و در سورة الاعراف گفت: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ، یعنی اشراف قوم فرعون گفتند: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ وجه جمع آنست که نخست فرعون گفت: با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ، ای یرید ان یوقع العداوة و الفرقة بینکم حتی یحارب بعضکم بعضا، و حتی یخرجکم من ديارکم و یتغلب علیکم.

و قیل لم یرد اخراج القبط انما اراد اخراج بنی اسرائیل، الا تراه یقول: أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و تقدیره: یخرج خدمکم و مهانکم من بنی اسرائیل من ارض مصر الی ارض الشام، و اذا اخرجهم فکانما اخرجکم. فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ، هذا من المؤامرة لا من الامر، ای ما ذا تشیرون به علیّ. فرعون در کار موسی با مهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آن کس که دعوی ربوبیت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید، که ربوبیت و مشاورت بهم راست نیابند.

ایشان جواب دادند که: أَرْجِهْ وَأَخَاهُ، ای اخرهما و لا تقتلہما حتی تنتظر ما امرہما: وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، یعنی فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملکتک،

فيجمعوا لك السحرة و العلماء منهم، فيعارضوه بمثل سحره و يتّضح للعامة كذبه. فرعون قصد آن داشت كه موسى را بكشد، اشراف قوم وى گفتند: او را مكش تا آن گه كه مردمان را معلوم گردد كه او دروغ زن است، جادوان را گرد كن تا همچون سحر وى سحر آرند و بر وى غلبه كنند و دروغ و سحر وى پيدا گردد و آن گه تو معذور باشى در قتل وى، در آن زمان جادوان سخت فراخ بود كه فرعون در ممالك خویش در هر شهرى جادوان داشت ایشان را ساخته از بهر كارهاى معظم كه در پیش آید.

فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ، و هو يوم الزينة. قال ابن عباس: وافق ذلك يوم السبت فى اول يوم من السنة، و هذا يوم النيروز و قال ابن زيد: اجتماعهم للميقات بالاسكندرية و اختلاف الروايات فى عدد السحرة و بيان هذه القصة سبق فى سورة طه و الاعراف. و قيل للناس، يعنى للعامة والدهما و الرعاع من اهل مملكته.

هَلْ أَنتُمْ مُجْتَمِعُونَ لِنَنْظُرُوا الى ما يفعل الفريقان و لمن يكون الغلبة لموسى او للسحرة لعلنا نتبع السحرة، اى اذا غلبناه و اطلع الناس على سحره و ظهرت فضيخته حينئذ تتبع السحرة، و تقتل موسى و فرعون و هكذا غالب ظننا. آن گه كه سحره حاضر شدند و فریقین بر هم رسیدند فرعون رعایای خود همه جمع کرد و ظن وى چنان بود كه موسى مغلوب خواهد گشت، يعنى كه تا مردم او را ببینند و سحر و دروغ وى معلوم گردد و آن گه بر دیدار مردم، موسى و برادر را بکشد، چنان كه جادوان گفتند و حكم كردند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ فرعون للموعده قالوا له: أَيْنَ لَنَا العطاء عندك و الجزاء على اعمالنا بالخير ان كنا نحن الغالبين لموسى؟

قال: نعم، ان غلبتم اعطيناكم الاجر الذى سألتموه و نريدكم ما لم تسألوه ان تكونوا من المختصين الذين يقربون من مجالسنا، و كان ذلك عنده من اعظم المراتب. قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون، تريدون ان تلقوا، ظاهر الكلام امر و معناه التهاون فى الامر و ترك المبالاة بهم و بافعالهم .

فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ. قيل كان مع كل واحد منهم حبل و عصا ملطخة بالزبيق، فجعلت ترتعش و تتحرك حتى خيل الى موسى من سحرهم انها تسعى.

وَ قَالُوا مقسمين بجزء فرعون، اى بعظمة فرعون. هذا كقوله تعالى: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ، اى

بعظيم. إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ لموسى. ايشان عصاها و رسنها بر ان صفت بيوكندند، بچشم موسى و ديگران چنان مى نمود كه آن همه مارانند و بموسى نهيب مى بردند. موسى در خويشتن بترسيد از آن سحر ايشان و انما خاف خوف طباع ففسى الوحى فذكره جبرئيل (ع)، و هو على يمينه تلك الساعة، جبرئيل او را گفـت: يا موسى چه ترسى؟ الق ما فى يمينك تلقف ما صنعوا. عصاى خويش بيفكن تا آن همه ساز و كيد ايشان كه ساخته اند فرو برد.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ التلقف تناول الشىء بالفم بسرعة، ما يَأْفِكُونَ اى ما يوهمون به الانقلاب زورا و بطلانا.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ، اى فَأَلْقَى الَّذِينَ كَانُوا سِحْرَةَ قَبْلَ سَجُودِهِمْ سَاجِدِينَ، و السجود الخضوع بالقاء الوجه على الارض القاهم عرفان الحق.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ، قَالَ: آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. مضى تفسيره قوله فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ، هذه اللام التى فى سوف لام التوكيد و القسم التى يدخل على الفعل، مثل قوله: إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ و يدل على قسم مضمر، و انما دخلت على سوف لان سوف لما لزمـت الفعل صار دخول اللام عليها كانه على الفعل، و يقال: ان اللام مع التوكيد تفيد الحال و سوف للاستقبال فكيف جمعت بينهما؟ فالجواب: لتقريب هذه المستقبل حتى كانه فى الحال، و انما قال: لَأَقْطَعَنَّ بلفظ التفعيل لكثرة الايدى و الارجل، كما تقول: فتحت الباب و فتحت الأبواب، و قطع الخلاف ان يقطع اليد اليمنى و الرجل اليسرى، و ذلك زمانة من جانبى البدن، و لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ. قال المفسرون: علقهم عن جذوع النخل حتى ماتوا. قال هاهنا و فى طه: و لَأَصْلَبَنَّكُمْ على معنى اجمع عليكم التقطيع و التصليب. و قال فى الاعراف: ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فَوْقَتْ و اوقع المهلة ليكون هذا التصليب لعذابهم اشد.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ، لا ضير مصدر ضاره يضيره ضيرا. اذا ضره، اى لا يضرنا ما صنعت بنا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاجِعُونَ يجازينا بصرنا على عقوبتك ايانا و ثباتنا على التوحيد. و فى الآية دلالة على ان الانسان ان يظهر الحق و ان خاف القتل.

إِنَّا نَطْمَعُ، اى نرجو أن يُغْفَرَ لَنَا رَبَّنَا خَطَايَا السَّالِفَةِ أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ، اى لاجل ان كنا

اول المؤمنین من القبط قومک. و قبیل اول المؤمنین فی هذه الحالة عند ظهور الآیة. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي، ابن جریح گفت حق تعالی جبرئیل را فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را جمع کن و ایشان را فرمای تا هر چهار خاندان با یک خانه شوند و آن گه بر در آن خانه نشانی کنند از خون جدا یا که فریشتگان از آسمان خواهند آمد باهل مصر تا ابکار ایشان را بکشند، و هر خانه ای که بر در وی این علامت خون باشد در آنجا نشوند، و حق جل جلاله این قتل بآن فرمود تا دیگر روز قبطیان بدفن ایشان مشغول شوند و بنی اسرائیل که از مقام برخاسته اند در پیش افتند، و نیز فرمود: اخبزوا خبزاً فطیراً فانه اسرع لکم، نان که پزید از بهر زاد راه فطیر پزید تا زودتر بر آید و واپس نمایند، بنی اسرائیل بفرمان الله آن شب برفتند سوی بحر، و عدد ایشان ششصد هزار و هفتاد هزار بود، هارون بر مقدمه لشکر و موسی بر ساقه ایشان، بامداد روز یکشنبه قبطیان بدفن ابکار مشغول شدند، و فرعون آن روز فرمود تا خیل و حشم وی همه جمع آمدند و دیگر روز روز دوشنبه فرای بنی اسرائیل نشستند. هامان بر مقدمه لشکر با دو هزار بار هزار سوار و فرعون در کوبه خویش با پنج هزار بار هزار سوار، اینست که رب العالمین گفت: إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ شَمَا أَنْتُمْ كَمَا أَنَّكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَا حَضَرُوا قَالُوا: إِنَّ هَؤُلَاءِ، یعنی بنی اسرائیل، لَشِرْذِمَةٌ، ای طائفة قَلِيلُونَ وَ هُمْ سِتْمِائَةُ أَلْفٍ وَ سَبْعُونَ أَلْفًا وَ جَمْعٌ قَلِيلٌ كَمَا يَجْمَعُ الْوَاحِدُ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْوَاحِدُونَ. وَ إِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِطُونَ، ای مغضوبون بمخالفتهم دیننا و قتلهم ابکارنا و ذهابهم باموالنا التی استعاروها و خروجهم من ارضنا بغير اذن منا. وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ، بالالف کوفی و شامی من بقی حذرون بغير الف، و هما لغتان، یقال رجل حاذر و حذر، و قبیل الحذر المتقیظ المتحفظ الذی لا یترک الحزم، و الحاذر المستعد ذو أداة و قوة و سلاح، و المعنی نحن جمیع اذا اتبعناهم وثقنا بغلبتهم. فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ مِصْرَ مِنْ جَنَاتٍ، ای ارض ذات بساتین و انهار جاریة. وَ كُنُوزٌ، یعنی الاموال الظاهرة من الذهب و الفضة، انما سمی کنزاً لانه لم یعط حق الله منه و کل مال لا یعطى حق الله منه فهو کنز، و ان کان ظاهراً، وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ، یعنی المساکن

الحسان و المجالس الرفيعة من مجالس الملوك. كذلك، يعنى كذلك حالهم، و اورثنا ارضهم و ديارهم بنى اسرائيل فانهم رجعوا بعد غرق العدو الى مصر و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم.

قوله: فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ، راجع الى قوله: إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ، يعنى اتبعهم و لحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس، يقال اتبعه و تبعه اذا خرج خلفه مقتصاً اثره و اتبعه اذا جعله قدوة مُشْرِقِينَ، اى داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها، و اشراقها اضاءتها وقت الضحا، يقال: اشرق و اصبح و امسى و اظهر اذا حصل فى الشروق و الصباح و المساء و الظهيرة.

قوله: فَلَمَّا تَرَاءَا الْجُمُعَانَ، اى اما صار احدهما مرأى من الآخر فوَقعت الاعين على الاعين، يعنى بنى اسرائيل و القبط. قال بنو اسرائيل: إِنَّا لَمُدْرُكُونَ، هذا فرعون و جنوده قد لحقونا من ورائنا و هذا البحر امامنا لا منفذ لنا فيه.

قال موسى كلاً، يعنى ارتدعوا و انزجروا عن هذه المقالة فانهم لا يدركونا إِنَّ مَعِيَ رَبِّى ناصرى و حافظى و منجىنى من فرعون و قومه سَيَّهْدِينِ الى طريق النجاة منهم. موسى اين سخن از بهر آن گفتم كه از جبرئيل شنیده بود آن گه كه از مصر بيرون آمد، گفتم: موعد ما بينى و بينك البحر، وعده گاه ما شط بحر نيل است. دانست كه رب العزه مخرج وى آنجا پديد كند. روى عن عبد الله بن سلام ان موسى لما انتهى الى البحر قال: «يا من كان قبل كل شىء و المكون لكل شىء و الكائن بعد كل شىء اجعل لنا مخرجا.

فاوحى الله اليه: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ. و عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله (ص): «الا اعلمك الكلمات التى قالهن موسى حين انفلق البحر؟» قلت بلى قال: «قل اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و بك المستغاث و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله».

قال ابن مسعود: فما تركتهن منذ سمعتهن من النبى (ص).

ابن جريح گفتم: چون موسى بشط بحر رسيد بادی عظيم برخاست و موج در دريا افتاد چندان كه كوه كوه يوشع گفتم: يا مكلم الله اين امرت؟ اى آن كس كه حق جل جلاله با تو سخن گفته تا كجا خواهى رفت و كجات فرموده اند كه باشى؟

گفت: تا اینجا. یوشع گفت: اینک دریا در پیش و دشمن از پس، کار ما چون خواهد بود؟ موسی گفت: آری بگشاید کار ما گشاینده کار، و یوشع آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما دیگری در آب راند و بآب فرو شد. موسی آن ساعت درماند، جبرئیل آمد و گفت: اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ دریا بزن بعصای خویش.

موسی عصا بزد و دریا شکافته شد. و دوازده راه در میان دریا پیدا شد، هر راهی دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن، اینست که رب العالمین گفت: فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ، ای کل مفروق من الماء كالجبل العظيم. از راست و چپ آن راهها آب ایستاده بود همچون کوه‌های عظیم، و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را میدیدند. موسی ایشان را گفت: ادخلوا البحر فی هذه الطرق در روید در دریا باین راهها ایشان گفتند راهها تر است ترسیم که پایهای ما بگل فرو شود، رب العالمین باد صبا فرو گشاد تا آن راهها خشک کردند، فذلک قوله: فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً. پس چون موسی و بنی اسرائیل همه از دریا بیرون آمدند موسی میخواست که دریا بحال خود باز شود از بیم آنکه فرعون و قبطیان بآن راهها درآیند و بایشان در رسند، فرمان آمد که: یا موسی اترک البحر رهوا صفوفا ساکنه فان فرعون و قومه جند مغرقون: گفته‌اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت: مرو که این راه پرخطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده‌ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان رسیم.

فرعون گفت: الا ترون هذا الدلیل ما یقول؟ و ان البحر انما یبس فرقا منی و انا ربکم الأعلی. نمی‌بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت، و این کلمه آن روز میگفت که: انا ربکم الأعلی، دلیل همان سخن دیگر بار باز گفت و او را بترسانید. فرعون همت کرد که بازگردد. جبرئیل بر اسب مادیان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب فرعون سر بکشید و قبطیان هم چنان در شدند و میکائیل از پس ایشان همی‌راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد.

اینست که رب العالمین گفت: وَأَزَلْفُنَا تَمَّ الْآخِرِينَ، معنی ازلفنا جمعنا و منه لیلۃ المزدلفة

ای الجمع. و قیل ازلفنا، ای قربناهم الی الهلاک و قدّمناهم الی البحر. وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ. آورده‌اند که آن روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه بود دهم ماه محرّم و موسی آن روز روزه داشت شکران نعمت را.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، ای انّ فیما فعل الله بموسی و قومه و انجائهم ایّاهم من فرعون و قومه و فی انفراق البحر لهم و امساک اجزاء الماء فی الهواء و تغریق فرعون و قومه لآیة بینة علی توحید الله و قدرته علی ما یشاء. و ما کان أَكثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، ای الناس مع هذا البرهان الظاهر و السلطان القاهر و الامر المعجز ما آمن اکثرهم.

و قیل فی سابق علمی لم یکن اکثرهم مؤمنین. قال مقاتل: لم یؤمن من اهل مصر غیر آسیة امراة فرعون و جزیبیل المؤمن و مریم بنت ناموشا التي دلّت علی عظام یوسف. وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ مِنْ ارَادِ الْاِنْتِقَامِ مِنْهُ، الرَّحِيمُ لَمَنْ تَابَ إِلَيْهِ ان یعاقبه علی ما سلف قبل توبته. روى عن مقاتل بن سلیمان قال کان موسی (ع) فی مصر ثلاثین سنة فلما قتل النفس خرج الی مدین هاربا علی رجلیه فی الصیف بغیر زاد، فکان راعیا فی مدین عشر سنین، ثمّ بعثه الله رسولا و هو ابن اربعین سنة، ثمّ دعا قومه ثلاثین سنة، ثمّ قطع البحر فعاش خمسين سنة، فمات و هو ابن عشرين و مائة سنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ الْاِيَةُ...، موسی (ع) چون بفرعون رسید و او را بر توحید دعوت کرد و لختی آیات و معجزات برو ظاهر کرد فرعون سر وازد از توحید و آن گه بر موسی سپاس و منت نهاد که: ترا نه من پروردم و از کودکی ببزرگی رسانیدم؟ موسی از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه بنی اسرائیل را بندگان گرفتی و خود کرا رسد که بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای عالمیان کردگار جهان و جهانیان. فرعون گفت: وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ این خدای عالمیان چیست و کیست؟ فرعون این سؤال بی ادب وار کرد و موسی در تعظیم شد، گفت: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ای فرعون اگر تو نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه بر خداوندی و یگانگی او، کائنات و محدثات همه آیات و

رایات قدرت او.

و فی کلّ شیء له آیه تبدلّ علیّ انه واحد

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای در شعاع آفتاب افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او، خداوندی که همه ثناها را سزاوارست، در ذات بی‌ظیر و در صفات بی‌یارست، در کامرانی با اختیار و در کارسازی بی‌اختبارست، عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرنده ظلمات و برآرنده انوار است، بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ توالله بی‌مقدارست با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمائه در این آیات چهار جایگه خود را بخلق اضافه کرد، گفت: رَبُّ الْعَالَمِينَ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا؛ و این اضافه، اعنی ذات الباری جل جلاله الی خلقه در قرآن بر دو وجه بود: یکی اضافه جزوی، دیگر اضافه کلی. اما اضافه جزوی تشریف مضاف الیه، چنان که مصطفی (ص) گفت: وَادْكُرْ رَبَّكَ، وَاعْبُدْ رَبَّكَ، وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ، وَالرَّبُّكَ فَاصْبِرْ، وَرَبُّكَ فَكَبِّرْ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ، ازین نمط در قرآن بسیارست و همه تشریف و تکریم مصطفی (ص) است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است. اما مصطفی (ص) را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان، هم چنان که همه بقعتها را پادشاهست و خداوند جل جلاله آن گه مکه و کعبه را بذکر مخصوص کرد، گفت: إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ، لِيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ بزرگ گردانیدن آن را بر دل خلق. اما اضافه کلی آنست که درین آیات گفت، و امثال این در قرآن فراوانست، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است. و بزرگوار آن خداوند را که در هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید.

بنگر که صنع خبی با فرعون دشمن چه کرد و لطف خفی موسی کلیم را چه ساخت. موسی از دشمن شبشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و فرعون با خیل و حشم بر پی وی ایستاده. بنی اسرائیل گفتند: یا موسی البحر امامنا و العدو خلفنا، فما الحيلة؟

یا موسی از پیش دریا و از پس دشمن حیلت چیست و راه گریز کجا؟ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ مَا رَا دریافتند اینک بما رسیدند. موسی گفت: كَلَّا، إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ نوید مباحید که لطف خفی ما را رهبرست و صنع خبی فرعون را بر گذرست.

قوله: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ موسی (ع) خود را درین حکم مفرد کرد، گفت: مَعِيَ رَبِّي و نگفت: معنا رینا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون و قبطیان گوساله پرست خواهند شد، از این جهت خود را در این حکم مفرد کرد. باز مصطفی (ص) چون در غار بود، با صدیق اکبر از احوال صدیق، آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیت آورد، گفت: إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. لَطِيفَةٌ: موسی (ع) «معی» فرا پیش داشت که از خود بحق نگریست، باز مصطفی (ص) «اللّه» فرایش داشت گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»

که از حق بخود نگریست. هذا كقوله تعالى. أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَ لَمْ يَقُل: السی الظل کیف مه الرب.

آن حال مریدست و این حال مراد، آن راه روندگانست و این صفت ربودگان. گفته اند که فرعون چون بکنار دریا رسید، و دریا دید شکافته و راهها پیدا گشته، با قوم خویش گفت: «این دریا از بیم من شکافته گشت و أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى آن روز گفت: جبرئیل خواست که او را عذاب کند پر خویش بگسترانید تا او را بزمین فرو برد فرمان آمد از جِبَارِ عَالَمٍ که: مه یا جبرئیل فانما يجعل بالعقوبة من يخاف الموت. و گفته اند موسی خود را گفت: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و رب العزة اَمّت احمد را گفت: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا. موسی آنچه خود را گفت اللّه برو رد نکرد، او را راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت. چه گویی آنچه حق جل جلاله بخودی خود اَمّت احمد را گفت، و وعده که داد اولیتر که وفا کند، از غم گناه برهاند و برحمت و مغفرت خود رساند.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَآتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ (۶۹). برخوان بر ایشان خبر ابراهیم. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ أَنْ گاه که گفت پدر خویش را مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) چیست که می پرستید؟ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا مَّا كُنْتُمْ تَبْتَلُونَ (۷۱) همیشه بآن باز نشستیم.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) گفت هیچ بشما نپوشند چون خوانید.
 أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳)، یا بکار آیند شما را یا گزینند.
 قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) گفتند نه آنست که ما پدران خویش را چنان
 یافتیم که می کردند می تراشیدند و می پرستیدند.
 قَالَ كَفْتُمْ أَوْ فَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) بینید آنچه می پرستید.
 أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) شما و پدران شما.
 فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) ایشان دشمن منند و هر پرستنده‌ای مگر خداوند
 جهانیان.
 الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) آن خداوند که او آفرید مرا و راه مینماید.
 وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) و او که می خوراند و می آشاماند مرا.
 وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) و چون بیمار شوم آسان میرهاند مرا.
 وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) و اوست که می میراند مرا و باز زنده کند مرا.
 وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) و اوست که می بیوسم که بیامرزد مرا
 گناه من روز پاداش و شمار و داوری.
 رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا خدایم من مرا دانش و نامه‌ای بخش و دینی که درآموزم و بآن کار
 رانم وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) و مرا بنیکان دررسان.
 وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) و مرا نام نیکو و ستایش راست ده در پسینان.
 وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) و مرا از میراث بران بهشت با ناز کن.
 وَاعْفُ رَأْيِي وَبِئْسَ مَا لِي وَبِئْسَ مَا لِي وَبِئْسَ مَا لِي وَبِئْسَ مَا لِي وَبِئْسَ مَا لِي وَبِئْسَ مَا لِي
 وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) و مرا شرم زده مکن آن روز که برانگیزانند.
 يَوْمَ لَا يُنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) آن روز که کار نیاید نه مال و نه پسران.
 إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) مگر که او بالله آید یا دلی رسته از شرک.
 وَأَزْلَمْتُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) آن روز که نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را.
 وَ بَرَزْتُ الْجَحِيمَ لِلْعَاوِينَ (۹۱) و آن روز که بیرون آرند آشکارا آتش بی‌راهان را و
 نافرمان‌داران را.

وَ قِيلَ لَهُمْ و ايشان را گویند اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَجَانِدِ اَنجِه
می پرستیدید

فروود از اللّٰه هَلْ يَضْرِبُونَكُمْ شما را امروز بکار آیند، یاری دهنده اَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳) یا خود
با ما تازید.

فَكُبْكِبُوا فِيهَا نگویند در افکنند در آتش هُمْ و الْغَاوُونَ (۹۴) آن پرستیدگان را و آن
بیراهان که ايشان را می پرستیدند.

وَ جُنُودُ اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ (۹۵) و سپاه ابلیس همگان.

قَالُوا و هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) و گویند یکدیگر را در آتش بچنگو گری.

تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷) بخدا که نبودیم ما مگر در گمراهی آشکارا.

اِذْ نَسُوْكُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹۸) که شما را که بتانید می هم سان داشتیم با خداوند جهانیان.

وَ مَا اَضَلْنَا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) و بی راه نکرد ما را مگر بدان پدران و مهتران.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) نه ما را از شفیعان کسی.

وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) و نه دوستی با ما گرم.

فَلَوْ اَنْ لَّنَا كَرَّةٌ چه بودی ما را اگر ما را بازگشت بودی با دنیا.

فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) ما از گرویدگان بودیم.

اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لآيَةٌ لِّرَبِّكَ اَشْكَارًا.

وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۰۳) و بیشتر ايشان گرویده نبودند.

وَ اِنْ رَبِّكَ لَهٗوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) و خداوند تو تواناست مهربان.

النبوة الثانية

قوله تعالى: وَ اَنْتَ عَلَيْهِمْ یعنی اتل یا محمد علی اهل مکه، خبر ابراهیم اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ وَ قَوْمِهِ
مَا تَعْبُدُونَ و ای شیء تعبدون؟

قَالُوا نَعْبُدُ هَذِهِ الْاَصْنَامَ التي ترانا مقیمین علی عبادتها و هی اثنان و سبعون صنما من ذهب
و فضة و حديد و نحاس و خشب و اِنما قال: فَتَطَّلُّ لَانْهَم كَانُوا يَعْبُدونها بالنهار دون الليل.

قال لهم ابراهيم: هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ ای هل يسمعون دعائكم و هل يجيبكم از تدعونها.

اَوْ هل يَنْفَعُونَكُمْ فی شیء از عبدتموها او يضرونكم بشيء از لم تعبدونها.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ يَعْبُدُونَ الاصنام فاتبعناهم، أما كنى عنهم بكناية العقلاء لأنه كان في جملة المعبودين من يعقل كالملائكة و شياطين الانس و الجن.

قال ابراهيم منكرًا على آباؤهم في عبادتها أ فرأيتم ما كنتم تعبدون.

أنتم و آباؤكم الأقدمون فإنهم عدو لي و انا منهم برىء، يريد بالعدو الاصنام و عبادها لتصحّ العداوة، فإنّ العداوة لا تصحّ من الجماد. و قيل أنهم عدو لي. يريد الاصنام، و المعنى أنهم عدو لي لو عبدتهم في القيامة كما قال تعالى: كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا. قال الفراء: هذا من المقلوب و المعنى انى عدو لهم اعاديهم و لا اعبدهم لان من عادينه عاداتك و وحد عدوًا لان فعولا صنعت للمبالغة و الكثرة فقام مقام الجمع.

و قيل معناه كلّ معبود لكم عدو لي الارب العالمين يجوز ان يكون الاستثناء منقطعًا بمعنى لكن، فبتمّ الكلام عند قوله فإنهم عدو لي ثم قال لكن رب العالمين ليس بعدو لي كقوله: إَلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ فَكَلُوا. قال الزجاج الاستثناء صحيح متصل لأنهم و ان انكروا العبادة المعروفة لم ينكروا انه خالقهم و رازقهم و لهذا قال تعالى: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فكانوا بهذا عابدين فصحّ الاستثناء.

و قيل من كان جاحدا لله عابد له من حيث ان اثر العبودية فيه ظاهر، فالاستثناء صحيح.

و قيل الابعنى دون كقوله: لا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى.

ثم ذكر ابراهيم رب العالمين فقال الَّذِي خَلَقَنِي فِي الدُّنْيَا عَلَى فِطْرَتِهِ فَهُوَ يَهْدِينِ فِي الْآخِرَةِ إِلَى جَنَّتِهِ. و قيل الَّذِي خَلَقَنِي و لم اك شيئا فهو يهدينى الى الرشاد اذ عبدته و لم اشرك به شيئا.

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَيَرْزُقُنِي وَيَرَبِّينِي، يطعمنى اى طعام شاء و يسقيني اى شراب شاء. و دخل «هو» فى هذه الكلمات للتخصيص كما يقول: زيد هو الضارب عمرو اذا كان هناك من يدعى ان غير زيد ضربه.

وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي يبرؤنى من المرض اضاف ابراهيم المرض الى نفسه و ان كان من الله سبحانه لان قومه كانوا يعدونه عيبا، فاستعمل حسن الادب كقول الخضر: فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ قَالَ: فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا. و قيل يشبه هذا ان يكون شاكيا لله عز و جلّ لو اضاف المرض اليه، فلذلك اضاف الى نفسه. و قال جعفر الصادق (ع) اذا مرضت

بالذنوب شفاني بالتوبة.

وَ الَّذِي يُمَيِّنِي إِذَا شَاءَ ثُمَّ يُحْيِينِي إِذَا أَرَادَ بَعْدَ الْمَمَاتِ. ادخلُ ثُمَّ لَأَن بَيْنَهُمَا تَرَاحِيَا، وَ أَمَّا إِذَا بَدَاكَ الْإِحْتِجَاجُ عَلَيْهِمْ لَأَنَّ الْإِلَاحِيَّةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِمَنْ يَقْدِرُ عَلَى هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.

وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، أَي الَّذِي أَرْجُو أَنْ يَسْتُرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الْحِسَابِ، وَ الْمَجَازَاةُ. أَيْنَ آيَةٌ دَلِيلِيَّةٌ كَمَا أَنَّ بَرَّ أَنْبِيَا صَغَائِرَ زَلَّاتٍ رُوِيَ أَنَّ كِبَائِرَ مَعْصُومٍ بَاشَنَدِ وَ زَلَّتْ إِبْرَاهِيمَ سَهَ كَلِمَةٌ بُوِيَ يَكِي أَنَسَتْ كَمَا كَقَت: إِنِّي سَقِيمٌ دِيْكَر: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ سَوْم: سَارَه رَا كَقَت: هَذِهِ اَخْتِي. قَال مَقَاتِل: أَنَّ إِبْرَاهِيمَ كَذَبَ ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ وَ اَخْطَأَ ثَلَاثَ خَطِيئَاتٍ وَ اِبْتَلَى ثَلَاثَ وَ اسْقَطَ سَقَطَةً.

أَمَّا الْكُذْبُ فَحِينَ قَالَ: هَذِهِ اَخْتِي وَ حِينَ قَالَ: إِنِّي سَقِيمٌ وَ حِينَ قَالَ: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ أَمَّا الْخَطِيئَاتُ الثَّلَاثُ قَوْلُهُ لِلزُّهْرَةِ: هَذَا رَبِّي وَ لِلْقَمَرِ: هَذَا رَبِّي وَ لِلشَّمْسِ: هَذَا رَبِّي، وَ أَمَّا الْبَلِيَّاتُ فَحِينَ قَذَفَ فِي النَّارِ وَ الْخِتَانَ وَ ذَبَحَ ابْنَهُ، وَ اسْقَطَ سَقَطَةً حِينَ قَالَ: اِغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. وَ كَقَتَهُ اَنْدَ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي كَمَا هَانِ اَمَّتْ مِيخَاوَهْدُ كَقَوْلُهُ تَعَالَى: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.

وَ قِيلَ تَعْبَدُ إِبْرَاهِيمَ بَأَن يَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ كَمَا تَعْبُدُ بِقَوْلِهِ: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ. وَ مَعْلُومٌ قَطْعًا أَنَّهُ لَا يَخْزِي لَكِنَّهُ دَعَا اللَّهَ بِهَذِهِ الْاَدْعِيَّةِ اِظْهَارًا لِلْعِبُودِيَّةِ وَ لِيَقْتَدِيَ بِهِ غَيْرُهُ. قَالَ اَهْلُ التَّوْحِيدِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَكَمَ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ حَتَّى إِذَا اَنْتَهَى إِلَى الْمَغْفِرَةِ لَمْ يَحْكَمْ عَلَيْهَا فَقَالَ وَ الَّذِي أَطْمَعُ لِيَعْلَمَ أَنَّ الْعَبْدَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَحْكُمَ لِنَفْسِهِ بِالْأَمَانِ وَ يَكُونُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ.

رَوَى عَنْ عَائِشَةَ أَنَهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَدْعَانَ كَانَ يَقْرَأُ الضَّيْفَ وَ يَصِلُ الرَّحِمَ وَ يَفْكَ الْعَانِي، وَ هَلْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ؟ قَالَ لَا، لِأَنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا قَطُّ: أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا أَي نُبُوَّةً، وَ قِيلَ فَهَمَا وَ عِلْمًا وَ اِصَابَةً فِي الْقَوْلِ وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ أَي وَفَّقْنِي لِلَّذِي يُؤَدِّي إِلَى الْاجْتِمَاعِ مَعَ الصَّالِحِينَ يَعْنِي النَّبِيِّينَ فِي التَّوَابِ.

قَالَ الْحَسَنُ: لَا مَدْحَ اِبْلَغَ مِنَ الصَّلَاحِ وَ لَا حَالَةَ اِشْرَفَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاحِ. وَ قِيلَ هَبْ لِي حُكْمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ فِي الْعَقْبَى.

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ أَكْثَرَ الْمَفْسِرِينَ عَلَى أَنَّهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنَ الْجَيِّدَ، وَ سَمِيَ لِسَانًا لِأَنَّهُ بِهِ يَكُونُ يَعْنَى اجْعَلْ لِي ثَنَاءً جَمِيلًا وَ دَعَاءً حَسَنًا عَلَى لِسَانِ الْخَلْقِ الِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دَعَائِهِ حَتَّى يَتَوَلَّاهُ أَهْلَ الْإِدْيَانِ كُلِّهَا فَيَقْرُونَ بِرِسَالَتِهِ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ. وَ قِيلَ أَرَادَ أَنْ لَا يَنْقُطَعَ النَّبُوَّةُ مِنْ نَسْلِهِ. وَ قِيلَ أَرَادَ أَنْ يَجْعَلَ مِنْ وَلَدِهِ مَنْ يَقُومُ بِالْحَقِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دَعَائِهِ وَ جَعَلَهُ شَجَرَةَ الْإِنْبِيَاءِ وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ. وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ، أَيْ امْتَنَّنِي عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي اسْتَوْجِبَ بِهَا مِنْكَ أَنْ تَدْخُلَنِي جَنَّةِ النَّعِيمِ. وَ جَاءَ لَفْظُ الْوَرَاثَةِ فِي الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرْتَوْنَ مَنَازِلَ الْكُفَّارِ. وَ قِيلَ لِأَنَّ الْوَرَاثَةَ أَقْوَى سَبَبٍ يَقَعُ بِهِ الْمَلِكُ. وَ قِيلَ لِأَنَّهَا تَقَعُ مِنْ غَيْرِ كَسْبٍ.

قوله: وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْفَضْلِ: يَعْنَى عَلَى شَرِيطَةِ الْإِسْلَامِ، وَ كَذَلِكَ قَالَ فِي قَوْمِ لُوطٍ: هُوَ لِأَنَّ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ، عَلَى شَرِيطَةِ الْإِسْلَامِ يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ. وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا آيَاهُ، وَ قِيلَ أَنَّمَا دَعَى لَهُ وَفَاءً بِعَهْدِهِ وَ وَعْدَهُ الَّذِي وَعَدَهُ آيَاهُ مِنْ قَوْلِهِ: سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي.

وَ جَائِزٌ أَنْ يَدْعُوَ لِأَبِيهِ فِي حَالِ حَيَاتِهِ وَ أَنْ كَانَ كَافِرًا لِأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ يَمُوتُ عَلَى كُفْرِهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهَيًّا عَنْهُ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ.

رَوَى سَمُرَةَ بْنُ جَنْدَبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ تَوَضَّأَ فَاسْبَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَرِيدُ الْمَسْجِدَ فَقَالَ حِينَ يَخْرُجُ: بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ الْإِهْدَاءَ لَصَوَابِ الْأَعْمَالِ، وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي إِلَّا أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَ سَقَاهُ مِنْ شَرَابِهَا وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي إِلَّا شَفَاهُ اللَّهُ، وَ الَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي إِلَّا أَحْيَاهُ اللَّهُ حَيَاةَ الشَّهَدَاءِ وَ أَمَاتَهُ مِيتَةَ الشَّهَدَاءِ، وَ الَّذِي أَطْعَمُنِي أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ خَطَايَاهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَيْدِ الْبَحْرِ، رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ أَلَّا وَهَبَ اللَّهُ لَهُ حُكْمًا وَ الْحَقِيقَةَ بِصَالِحٍ مِنْ مَضَى وَ صَالِحٍ مِنْ بَقِي وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ إِلَّا كَتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا، وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ الْقُصُورَ وَ الْمَنَازِلَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ سَمُرَةُ وَ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) غَيْرَ مَرَّةٍ وَ لَا مَرَّتَيْنِ وَ لَا ثَلَاثًا حَتَّى عَدَّ عَشْرًا وَ كَانَ الْحَسَنُ يَزِيدُ فِيهِ وَ اغْفِرْ لَوَالِدِي كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا.

قوله تعالى: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ اى لا تفضحنى و لا تهتك سترى يوم القيامة و انما قال ذلك مع علمه بانه لا يخزيه حننا لغيره على الاقتداء به و قيل لا تخزنى، اى لا تدخلنى النار يدل عليه قوله ربنا: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ، ثم فسّر يوم البعث و وصفه بانه يوم لا ينفع فيه مالٌ و لا بَنُونَ يعنى لا ينفع ذا مال ماله الذى كان له فى الدنيا و لا ينفعه بنوه بمواساة شىء من طاعتهم و لا بحمل شىء من معاصيه.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ اى الامراء صار الى الله و له قلب سليم لا شرك فيه و لا كفر، و المعنى بنفس سليم عن الكفر و المعاصى و انما اضافته الى القلب لان الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته و تفسد بفساده. و فى الخبر: «ان فى جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها ساير الجسد و اذا فسدت فسدت لها ساير الجسد، الا و هى القلب».

قال المبرد: الاستثناء هاهنا منقطع لان القلوب السليمة ليست من المال و البنين، و قيل هو متصل، و المعنى الا من سلم قلبه فانه ينفعه ماله الذى انفقه فى طاعة الله و ينفعه بنوه لانهم يشفعون فيه. و قيل ينفعونه بسروره بهم. قال ابن عباس: سلامة القلب شهادة ان لا اله الا الله. و قال ابن المسيب: القلب السليم هو الصحيح ضد المريض و هو قلب المؤمن لان قلب الكافر و المنافق مريض. قال الله سبحانه تعالى: فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و قيل القلب السليم الخالى من البدعة و المظمئن على السنة. و قيل سليم من آفة المال و البنين. و قيل السليم فى اللغة اللديغ فمعناه اللديغ من خوف الله سبحانه.

وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ اى ادنيت الجنة من الذين ينفون الشرك و يتقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها و يدخلوا آمنين.

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، اى اظهرت جهنم للكفار الضالين عن الهدى لينظروا اليها و الى ما ما اعد الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة. و قيل لهم يعنى للكافرين فى ذلك الوقت تقريبا و تبيكيتا: اَيْنَ مَا كُنْتُمْ نَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنَ الْاِصْنَامِ و تزعمون انها تشفق لكم و تقربكم الى الله زلفى.

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ فندفع عنكم او ينتصرون لانفسهم فهى فى النار معكم. النصر المعونة على دفع الشرّ و السوء عن غيره و الانتصار ان يدفع عن نفسه. و انما قال: أَوْ يَنْصُرُونَ بعد قوله: هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ. لان رتبة النصر بعد رتبة الانتصار، لان من نصر غيره

فلا شكّ في انتصاره و قد ينتصر من لا يقدر على نصر غيره: فَكَبُّوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ، اى قذفوا فيها و طرح بعضهم على بعض منكوسين على رؤسهم و اصله كَبُّوا ثمّ ضعف كرّر للمبالغة و مثله. قولهم كفتت و كفكفت.

و قوله: هُمْ يعنى الاصنام و ذكروا حملا على اللفظ و يعنى بالغاوين الكفار.

و قيل الشياطين و الغاوى العامل بما يوجب الخيبة من الخير.

وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ، اى متبعوه من ولده و ولد آدم.

قالوا اى العابدون غير الله و الاتباع و المتبعون، مفعول قالوا تالّله الى آخر القصّة و هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ حال عرضت بين الفاعل و المفعول و معنى يختصمون: انّ الاتباع يقولون للمتبعين غزرتونا و كذبتونا و اهلكتونا. و يقول المتبعون: بل ضللتكم باختياركم و كنتم عاقلين فهلا نظرتم لانفسكم فما اربنا لانفسنا، يقال اختصم القوم و تخاصموا بمعنى واحد. و نظير الآية قوله: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ. و قوله: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.

و قوله: تَاللّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، هذا من كلام التابعين و اكدوا قولهم بالقسم، اى تالّله

ما كنا الا فى ذهاب عن الصواب بين اذ سوينا بينكم و بين ربّ العالمين فى العبادة و

التسمية يقال سويت الشىء بالشىء اى جعلته يساويه عملا و حكما و تسمية.

وَ مَا أَضَلُّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ. اى كبراؤنا الذين دعونا الى الضلال و امرونا به.

و قيل المجرمون ابليس و جنده و قيل ابن آدم القاتل لانه اول من سنّ القتل و انواع

المعاصى.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ شَافِعٍ مِنَ الْآبَاعِدِ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ مِنَ الْآقَارِبِ، ينفعنا و يشفع لنا.

روى فى بعض الاخبار: انه يجىء يوم القيامة عبد يحاسب فيستوى حسناته و سيئاته و

يحتاج الى حسنة واحدة ترضى عنه خصومه. فيقول الله: عبدى بقيت لك حسنة ان كانت

ادخلتك الجنة انظروا طلب من الناس لعلّ واحدا يهبّ منك حسنة واحدة، فياتى و يدخل

فى الصّفين من ابيه و امّه ثمّ من اصحابه. فيقول لكلّ واحد فى بابه فلا يجيبه احد، و كلّ

يقول له: انا اليوم فقير الى حسنة واحدة فيرجع الى مكانه. فيسأله الحقّ، سبحانه و يقول: ما

ذا جئت به؟ فيقول، يا ربّ لم يعطنى احد حسنة من حسناته. فيقول الله: عبدى لم يكن

لك صديق فيّ. فيذكر العبد و يقول: فلان كان صديقا لي. فيدله الحق عليه فيأتيه فيكلمه في بابه، فيقول: بلي، لي عبادات كثيرة قبلها اليوم عنّي فقد وهبتها منك، فيسرّ هذا العبد و يجيء الى موضعه و يخبر بذلك ربّه فيقول الله. قد قبلتها منه و لم انقص من حقه شيئا و قد غفرت لك و له».

و هذا معنى قوله: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. و الحميم القريب من قولهم حمّ الشيء اي قرب. و قيل سمى الصديق حميما لانه يحميه و يدفع عنه. كافران ابن سخن آن گه گویند که فریشتگان را و پیغامبران و مؤمنان را بینند که اهل توحید را شفاعت میکنند و ایشان خود را شفیع نبینند و نه هیچ فریادرس. و در خبرست که بهشتی گوید: ربّ ما فعل صديقي فلان و صديقه في الجحيم. بار خدايا كار آن دوست من بچه رسيد چه حالست او را و چه كردند با وي؟ و آن دوست وي بدوزخ باشد ربّ العزة اكرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا له صديقه الى الجنة آن دوست وي را از دوزخ بيرون آرید که او را بآن بهشتی بخشیدیم. كافران در دوزخ چون آن حال بینند و مؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. و قال الحسن: ما اجتمع ملاء على ذكر الله عزّ و جلّ فيهم عبد من اهل الجنة الا شفّعه الله فيهم، و ان اهل الايمان شفّعاء بعضهم لبعض و هم عند الله شافعون مشفعون. و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «انّ الناس يَمُرُونَ يوم القيامة على الصراط و الصراط دحض مزلة يتكفأ باهله و النار تاخذ منهم و ان جهنم لتتطف عليهم اي تمطر عليهم مثل الثلج اذا وقع لها زفير و شهيق فيبناهم كذلك اذ جاءهم نداء من الرحمن: عبادي من كنتم تعبدون في دار الدنيا؟ فيقولون ربّ انت تعلم انا اياك كنا نعبد فيجيبهم بصوت لم يسمع الخلائق مثله قطّ: عبادي حقّ علىّ ان لا اكلکم اليوم الى احد غيري فقد غفرت لكم و رضيت عنکم، فتقوم الملائكة عند ذلك بالشفاعة فنجوا من ذلك المكان.

فيقول الذين تحتهم في النار: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.
قوله: فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً اى رجعة و عودة الى الدنيا لآمنا بالله و صدقنا رسوله.
و قال الله سبحانه: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، و انتصاب فنكون لانه جواب التمني. اندر همه قرآن حميم بر دو وجه است: يکی بمعنى قريب چنان که درين موضع گفت: و لا

صَدِيقِ حَمِيمٍ اِی قَرِیْبٍ، دِیْگَرِ گُفْتُ: وَ لَا یَسْئَلُ حَمِیْمٌ حَمِیْمًا اِی قَرِیْبٌ قَرِیْبًا مِّنَ الْکُفَّارِ، وَ قَالَ تَعَالَى کَانَهُ وَلِیُّ حَمِیْمٍ اِی قَرِیْبٍ. وَجِهٌ دِیْگَرِ حَمِیْمٍ اَبَ گَرْمِ اسْتِ کَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ سُقُوا مَاءً حَمِیْمًا، اِی حَارًّا یَصَّبُ مِّنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیْمِ. وَ قَالَ تَعَالَى: ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِیْمٍ یَطُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ حَمِیْمٍ اَنْ اِی مَاءٌ حَارٌّ قَوْلُهُ: اِنَّ فِیْ ذَلِکَ لَآیَةً اِی اَنْ فِیْ اِخْبَارِنَا بِاِخْتِصَامِ اَهْلِ النَّارِ وَ تَبَرُّوْهُمْ عَنْ الْبَعْضِ لِعِظَّةٍ وَ عِبْرَةٍ لِّلْعُقَلَاءِ، وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِیْنَ مَعَ وَضُوحِ الْحُجَّةِ وَ انْتِفَاءِ الشَّبَهَةِ.

وَ اِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْمَقْتَدِرُ عَلٰی اَعْدَائِهِ بِالْاِنْتِقَامِ مِنْهُمْ، الْمَنْعَمُ عَلٰی اَوْلِیَائِهِ بِالْاِحْسَانِ اِلَيْهِمْ.

النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اَتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ اِبْرَاهِیْمَ الْاَیَّةِ، عَاتَبَ اِبَاهُ وَ قَوْمَهُ وَ طَالَبَهُمُ بِالْحُجَّةِ عَلٰی مَا عَابَهُمْ بِهِ وَ قَالَ: لَمْ تَعْبُدُوْا مَا لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُبْصِرُ وَ لَا یَنْفَعُ وَ لَا یُضِرُّ وَ لَا یُحْسِنُ وَ لَا یُشْعُرُ. اِبْرَاهِیْمَ (ع) پَدْرِ خُودِ رَا وَ قَوْمِ خُودِ رَا دِیْدِ کِهْ بَتِ مِی پَرِسْتِیْدَنْد، اِیْشَانَ رَا بِه پَرِسْتَشِ بَتَانَ عِتَابِ کَرْدِ وَ عِیْبِ بَتَانَ بَرِ اِیْشَانَ پِیْدَا کَرْدِ وَ اَنگِه حُجَّتِ وَ بَیِّنَتِ بَرِ اَنْ عِبَادَتِ اَزِیْشَانَ دَرِخُوسْتِ کَرْدِ، گُفْتُ: بَارِی بَدَانِیْدِ کِهْ مَعْبُودِ شَنُوَا وَ بَیْنَا وَ دَانَا بَیْدِ تَا عَابِدِ رَا نَفْعِ وَ ضَرِّ بَکَارِ آیْدِ. بَچِه مِی پَرِسْتِیْدِ شَمَا اِیْنِ بَتَانَ رَا کِهْ نَمِی شَنُونَدِ نَمِی بَیْنَنْدِ وَ نَمِی دَانَنْدِ وَ نِه بَهِیْجِ وَ قَتِ هِیْچِکَسِ رَا بَکَارِ آیَنْد؟ سَزَایِ مَعْبُودِی اَللّٰهُ اسْتِ کِهْ شَنُوَا وَ بَیْنَا وَ دَانَا اسْتِ وَ اَزِ هَمِه کَا رَهَا آگَا هِ اسْتِ. اَوْ رَا چِه بَانگِ بَلَنْدِ چِه سَرِّ دَلِ، چِه رُوزِ رُوشَنِ چِه شَبِ سِیَاهِ اسْتِ. بَتِ پَرِسْتَانَ چُونِ اَزِ اِبْرَاهِیْمِ اِیْنِ سَخَنِ شَنِیْدَنْدِ اَزِ جُوابِ دَرِمانْدَنْدِ دَسْتِ دَرِ تَقْلِیْدِ پَدْرَانَ زَدَنْدِ گُفْتَنْد: مَا مِیْدَانِیْمِ کِهْ دَرِیْنِ بَتَانَ نَفْعِ وَ ضَرِّ نِیْسْتِ اَمَّا پَدْرَانَ خُودِ رَا وَ اسْلَافِ خُودِ رَا دِیْدِیْمِ کِهْ پَرِسْتِیْدَنْدِ مَا نِیْزِ پَرِسْتِیْدِیْمِ وَ بَرِ پِی اِیْشَانَ رَفْتِیْمِ. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ بِجُوابِ اِیْشَانَ گُفْتُ: قَالَ اَوْ لَوْ جِئْتُمْکُمْ بِاَهْدٰی مِیْمًا وَ جَدْتُمْ عَلَیْهِ اَبَاءُکُمْ یَا مُحَمَّدُ اِیْشَانَ رَا بَگُویِ بَاشِ، وَ اِگَرِ مِّنْ شَمَا آوَرْدَمِ رَاسْتِ تَرِ اَزِ اَنْ چِیْزِ کِهْ پَدْرَانَ خُویْشِ بَرِ اَنْ یَا فِیْتِیْدِ شَمَا هَمِ بَرِ پِی پَدْرَانَ خُواهِیْدِ رَفْتِ وَ آوَرْدِه مِّنْ نَخُواهِیْدِ پَذِیْرَفْتِ؟ اِبْرَاهِیْمِ چُونِ حُجَّتِ خُودِ بَرِیْشَانَ ثَابِتِ دِیْدِ وَ عَجْزِ اِیْشَانَ دَرِ جُوابِ ظَا هَرِ گُشْتِ اَزِ ذِکْرِ اِیْشَانَ وَ مَعْبُودِ اِیْشَانَ اِعْرَاضِ کَرْدِ وَ مَدْحِ مَوْلٰی اَغَا زِ کَرْدِ وَ دَرِ وَصْفِ اَوْ جَلِّ جَلَالِه اَطْنَابِ کَرْدِ، گُفْتُ: فَ اِنَّهُمْ عَدُوُّ لِیْ اِلَّا رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، اَلَّذِیْ خَلَقَنِیْ فَ هُوَ یَهْدِیْنِ. نِشَانَ مَحَبَّتِ اَنْسْتِ کِهْ مَحَبِّ چُونِ دَرِ وَصْفِ مَحْبُوبِ

آید دل از دیگران واپردازد، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر و ثناء و شکر او سیر نشود و خاموشی نتواند، چنان که خلیل (ع) چون در ذکر و مدح اللّٰه آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند و انگه حاجتهای خود بر پی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته و الحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: ان اللّٰه عز و جل یحب الملحین فی الدعاء.

این مقام ارباب شریعت است، و موسی (ع) برین مقام بود آن گه که میگفت رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر و ثناء محبوب و احاجت خواست نه پردازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سر بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحق باقی شده، اینست حال خلیل آن گه که میگفت: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ، ای بیهی منی الیه فانی محو فی وجودی لا اهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بند خود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الهی یاد تو عیش است و مهر تو سوز است، شناخت تو ملک است و یافت تو سرور، صحبت تو روح است و قرب تو نور، جوینده تو کشته با جانست و یافت تو رستخیز بی صور.

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي. خلیل از طعامهای لذیذ با راحت و شرابهایی روشن مروّق نفور گشت. گفتند چرا از تو نخواهی و نخوری جواب داد که: الاله الخلق و الامر. این صورت ما فرموده خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست. ما دامن بدامن ارادت از آن وابستیم و خود را در طوبله تطول وی کشیدیم تا ما را بی قوت نگذارد. هنوز پرکار قدرت در دایره وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و از آن پرداخته. فرغ اللّٰه من الخلق و الخلق و الاجل و الرّزق. یکی در بند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل. قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبت. یکی زنده بنفس، زندگی وی بقوت است و بباد، یکی زنده بحق، زندگی وی بمهر است و بیاد.

ذو النون مصری هر گه که این آیت خواندی گفتی: **يُطْعِمُنِي طَعَامَ الْمَعْرِفَةِ وَ يَسْقِينِي شَرَابَ الْمَحَبَّةِ ثُمَّ انشأ يقول:**

شراب المحبّة خير الشّراب و كلّ شراب سواه سراب.

قال ابو بكر الوراق: **يُطْعِمُنِي** بلا طعام و **يَسْقِينِي** بلا شراب، مجازها يشبعني و يرويني من غير علاقة. يدل عليه حديث السّقا في عهد رسول الله (ص) حين تبع النبي عليه السّلام ثلاثة ايام يقرأ: **وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا** فرمی بقرته فاتاه آت في منامه بقدر من شراب الجنة فسقاه. قال انس فعاش بعد ذلك ثيِّفاً و عشرين سنة لم يأكل و لم يشرب على شهوة.

وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي خلیل گفت: اگر روزی بیمار شوم شفاء درد خود هم از جویم که درد داد. ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانه زهر او ساخت. خلیل (ع) اضافت مرض با خود کرد، گفت: مرضت و نکفت امرضی.

هر چند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد، و این نه مرضی معلوم بود در آن وقت بلکه نوعی بود از تمارض کما یتمارض الاحباب طمعا فی العیادة کما قال الشاعر شعر:

یودّ بان یمسی سقیما لعلها اذا سمعت منه سلیمی یراسله

و قال بعضهم:

و ان كان یمنعک الوشاة زیارتی فادخل الیّ بعلّة العوَاد

آن شفاء دل خلیل که بوی اشارت میکند آنست که جبرئیل گاه گاه آمدی بفرمان حقّ جلّ و علی و گفتی: **يقول مولاك كيف كنت البارحة؟** و زبان حال خلیل بجواب میگوید: **خرسند شدم بدانکه گویی یک بار** ای خسته روزگار دوشست چون بود

و **الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي** اضاف الموت اليه و هو فوق المرض لان الموت لهم غنيمه و نعمة لانهم يصلون اليه بارواحهم. و في الخبر: تحفة المؤمن الموت. و قيل معناه يميتني باعراضه عني وقت تعزّزه و يحييني باقباله عليّ حين تفضّله و قيل يميتني عني و يحييني به.

هر کونه باو باقی است بحقیقت فانی است

هر که نه باو زنده او مرده جاودانی است

الهی نه جز از شناخت تو شادی است نه جز از یافت تو زندگانی، زندگانی بی تو مردگی است و زنده بتو هم زنده و هم زندگانی است.
پیر طریقت گفت: کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی بسر نیاید مگر که همه درو مستغرق بود.

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانش تویی
در نسبه آن جهان کجا دل بندد آن کس که بقدر این جهانش تویی

این حال کسی بود که او را دلی سلیم بود چنان که الله گفت: **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**
سَلِمَ مِنَ الضَّلَالَةِ ثُمَّ مِنْ الْبِدْعَةِ ثُمَّ مِنَ الْغَيْبَةِ ثُمَّ مِنَ الْحِجْبَةِ ثُمَّ مِنَ الْمَسَاكِنَةِ ثُمَّ مِنَ
الملاحظة. هذه كلها آفات و الاكابر سلموا منها و الاصغر امتحنوا بها. و يقال القلب السليم
الذي سلم من ارادة سلامة نفسه.

پیری را گفتند که قلب سلیم کدام است؟ گفت: سلیم در لغت عرب لدیغ باشد، مار گزیده و در خود بی قرار گشته، و بی آرام بوده، چنانکه ذو النون مصری کان یصیح لیلۃ الی الصباح فیقول: المستغاث ایها المسلمون المستغاث، فلما اصبح قال له جیرانه ما اصابک البارحة؟ قال کیف لا یستغیث من لا یجد القرار و لا الفرار؟ فریاد باو که نه ازو بسر می شود و نه با او کار فراسر شود. اگر بروم گویند این بیگانگی چیست و اگر بیایم گویند این دیوانه بما کیست؟ این درویش را میان آب و آتش میباید زیست، اگر مقام کند بسوزد و گر بگریزد غرق شود. بر زبر سرش ابر آتش بیز، زیر قدم دریا موج انگیز، پیش روی تیغ خون ریز، پس پشت تیر جان آویز، نه روی پرهیز نه توان گریز.

امامی سیوف و خلفی سهام و فوقی شرار و تحتی بحار
فلالی الیک بوجه قرار و لالی منک بحال فرار

جریر بغدادی گوید: دلها سه قسم است: قلب منیب قلب شهید و قلب سلیم.
قلب منیب آنست که گفت: **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ**، هر بنده ای که او
ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است، و قلب شهید آنست

که گفت: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ. میگوید این پیغام که دادم و این در که گشادم یادگار اوست که دلی دارد زنده و گوشى گشاده و آن دل مرا حاضر گشته، و قلب سلیم آنست که گفت: إِيَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. طوبى او را که دلى دارد سلیم از شكّ شسته و با مولى پیوسته و از دنیا و خلق آسوده و از غیر او رسته. و گفته‌اند: دل سلیم با سلامت بود هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود، اما دل منیب معدن درد است، نه هیچ چیز قبول کند و نه بهیچ خلعت قانع شود، دل سلیم در مقام لطف دارند ولی منیب در قید دل منیب در دزدگان ولایت طریقتند، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند، و هیچ خبر باز نداده‌اند. اگر بهر چه در کونین خلعت است این دل بیاریند هر لحظه که برآید برهنه‌تر بود، و اگر کلّ کونین مانده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند او را از آن نزل چاشنى نیاید، در امتلاء آن لقمه طالب فقر و فاقت گردد که: «اجوع یوما و اشبع یوما» نوشش باد، بو یزید بسطامی که هر دو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصله دل پردرد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ. قال ابو یزید: قطعتم المفاوز حتى بلغت البوادی و قطعتم البوادی حتى وصلت الى الملكوت و قطعتم الملكوت حتى بلغت الى الملك فقلت: الجائزة. قال: قد وهبت لك جميع ما رأيت، قلت: أنك تعلم أني لم ار شيئا من ذلك قال: فما تريد؟ قلت: اريد ان لا اريد. قال: قد اعطيناك.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: كَذَّبَتْ قَوْمُ نوحِ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) دروغزن شمرد قوم نوح فرستادگان را. إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶).
بنپرهیزید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) من شما را فرستاده‌ای استوارم.
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸) بپرهیزید از عذاب خدای و مرا فرمان برید.
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ نَمِيخوَاهم از شما هیچ مزدی إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.
قَالُوا أَوْ تَمِنُنَا لَكَ كَفْتَنَد: بگرویم بتو ایمان آریم ترا؟، وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ (۱۱۱) پس روان

بازی میکنید و کیبترداری.

وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ وَ مِی کَنید کارگاهها لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) تا مگر جاوید مانید.
وَ إِذَا بَطَشْتُمْ وَ چون بر میکوبید، بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) نابخشاینده بر میکوبید.
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۳۱) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.
وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدُّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲). بترسید از آن که شما را در هم پیوست، اینچه میدانید.

أَمَدُّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَيْنِينَ (۱۳۳) شما را پیوسته داد ستوران و پسران.
وَ جَنَاتٍ وَ عَيْون (۱۳۴) و رزان و چشمه‌ها.
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ.
قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا كَفْتُمْ يَكْسَانْتُمْ بَر مَا.
أَوْ عَطَلْتُمْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی.
إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷) نیست این مگر دروغ ساختن پیشینان.
وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸) و هرگز ما را عذاب نخواهند کرد.
فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ دَرُوعِ زَن گُرفتند او را و هلاک کردیم ایشان را.
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ نَشَانِی وَ عِبْرَتی پیداست و پندی آشکارا، وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.
وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰) و خداوند تو آن توانای مهربان.
كَذَّبْتَ ثَمُودَ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) دروغ‌زن گرفت ثمود پیغامبران را.
إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَنْ كِه که ایشان را گفت مرد ایشان صالح: أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) که
از خدای بنپرهیزید؟
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) من شما را فرستاده استوارم.
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۴۴) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.
وَ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمِی خواهم از شما برین هیچ مزدی، إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ
الْعَالَمِينَ (۱۴۵) نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.
أَتُتْرَكُونَ شَمَا رَا مِیخواهند گذاشت فی ما هاهنا در اینچه اندرست درین جهان، آمِنِينَ

(۱۴۶) بی‌بیم.

فِي جَنَّاتٍ وَ عِيُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ در رزان و چشمه‌ها و کشتزارها، وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) و خرما بنان خوشه آن نرم و پخته.

وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ و می تراشید از کوه‌ها و سنگ خاره بیوتاً خانه‌هایی فارهِینَ (۱۴۹) استادان و تیزکاران.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۵۰) بپرهیزید از خدای و فرمان برید مرا وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) و فرمان بردار مباشید گزاف‌کاران را الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ایشان که بزمین به تباه‌کاری می‌روند وَ لَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲) و کار و کرد خویش نیک نمی‌دارند.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ (۱۵۳) گفتند چه ای تو مگر یکی از خورندگان کرده و از آشامندگان.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نِسْتِي مگر مردمی همچون ما فَاتِّبِئْ بِآيَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) بیار نشانی اگر راست‌گویانی.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ كَفَّتْ لَهَا شِرْبٌ أَنْ مَادَهُ شْتَر. لَهَا شِرْبٌ او را آب‌شخور و لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ (۱۵۵) و شما را آب‌شخور روزی دانسته.

وَ لَا تَمْسُوها بِسُوءٍ و هیچ بد مرسانید باو فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ (۱۵۶) که بگیرد شما را عذابی روزی بزرگ.

فَعَقَرُوهَا بِي زَدَدٍ او را و بکشند فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) پس بامداد کردند پشیمانان. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ فَرَا گرفت ایشان را عذاب، إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لِرِيشَانِي سَت وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

وَ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹) و خداوند تو توانا است مهربان. كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطُ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) دروغ‌زن گرفتند قوم لوط پیغامبران را.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَنْ گه که گفت ایشان را مرد ایشان لوط أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) بپرهیزید از خدای؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) من شما را پیغامبری استوارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۶۳) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمَىٰ خَوَاهِمَ بَرِينَ هَيْجَ مَزْدَىٰ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴) نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) گرد می‌آیید با نران از مردمان وَ تَذَرُونَ وَ می‌گذارید ما خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ آنچه آفرید خداوند شما از جفتان شما؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) نیستید شما مگر قومی از اندازه در گذارندگان.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ كَفْتَنَدَاي لُوطُ اگر باز نشوی و باز نه ایستی ازین سخن لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ (۱۶۷) ناچاره که از بیرون کردگان باشی، قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) لوط گفت: من کرد شما را از زشت دارانم، رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) خداوند من باز رهان مرا و کسان مرا از آنچه ایشان میکنند.

فَنَجِّنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) باز رهانیدیم او را و کسان او را همگان. إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) مگر پیر زنی از بازماندگان در شارستان. ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۷۲) آن گه دمار بر آوردیم و نیست کردیم دیگران را. وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا بَرِّ اِيشَان بَارَانِيدِيم بَارَانِي، فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ (۱۷۳) چون بد بارانی ترسانیدگان و تهدید نیوشندگان را.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَ درین نشانی ست، وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵) خداوند تو تواناست مهربان. كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) دروغ‌زن گرفت مردمان ایکه پیغامبران را إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَنْ هِيَ كَمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ (۱۷۷) بنپرهیزید از عذاب خدای

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) من شما را رسولی استوارم. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۷۹) بپرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا. وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمَىٰ خَوَاهِمَ بَرِينَ از شما هیچ مزدی، إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

أَوْفُوا الْكَيْلَ تَمَامَ پیمایید وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) و از کاهندگان و زیان

نمایندگان مباحثید وَ زُنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) و بقیان راست سنجید.
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ چیزهای مردمان مکاهید، وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
(۱۸۳) و به تباہ کاری در زمین مروید دلیروار.

وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ بیرهیزید از عذاب آن خدای که شما را بیافرید، وَ الْجِبَلَةَ الْأُولِينَ
(۱۸۴) و گروهان پیشینیان.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) گفتند تو نیستی مگر آفریده‌ای خوردن و آشامیدن را
مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ نیستی مگر مردمی همچون ما وَ إِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) و
نمی‌پنداریم ترا مگر از دروغ‌زنان.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا فِرْوَا فَاكِنَ بِرَ مَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره‌ای از آسمان، چنان که برستخیز خواهد
بود، إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) اگر از راست‌گویانی.

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ گفت خداوند من به داند آنچه شما می‌کنید از.
فَكَذَّبُوهُ دَرُوعُ زَنَ گُرفتند او را فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ فَرَا گرفت ایشان را عذاب روز
ظلمه.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ درین نشانی بود و پندی آشکارا وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) و
بیشتر آنانند که گرویده نبودند.

وَ إِن رَّبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَ خداوند تواناست مهربان.

النوبة الثانية

قوله: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، ای كَذَّبَتْ جماعة قوم نوح، فأنث للجماعة كقوله: قَالَتْ
الْأَعْرَابُ، وَ قال المبرد أنت لان القوم و القبيلة واحد، فترك اللفظ و اععمل المعنى و عنى
بالمرسلين نوحا وحده، نظيره: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ.

حسن بصرى را پرسیدند: چونست این که رب العالمین میگوید: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ،
كَذَّبَتْ عادٌ، كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ و رسول بایشان زیادت از یکی نبود؟ گفت: بیغامبر که
بایشان آمد، و نفی شرک و تصدیق رسل چون او را دروغ‌زن گرفتند چنانست که همه را
دروغ‌زن گرفته‌اند، که همه را باین معنی فرستادند. و قیل: كَذَّبُوا آدم و ادریس و نوحا. و
أما قال «اخوانهم» لانه كان على لسانهم و من جنسهم لا من طريق الدين. حق تعالى هر

پیغامبر که بقومی فرستاد هم از عشیره و قبیله ایشان فرستاد و بر زبان و لغت ایشان، از بهر آنکه چون بوی معرفت دارند و صدق و امانت وی شناسند آن بقبول نزدیکتر باشد و سخن او به درگیرد. أَلَا تَتَّقُونَ یعنی أَفَلَا تَتَّقُونَ عقاب الله بعد وضوح الحجّة و انتفاء الشبهة؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ و قد يضاف الرسول الى المرسل اليه و الى المرسل كقوله: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و قوله: إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ و قوله أَمِينٌ یعنی على الوحي و الرسالة لأنكم عرفتموني قبل هذا فيما بينكم بالصدق و الامانة. معنی آنست که مرا پیش ازین در میان قوم خویش بصدق و امانت شناخته‌اید چون با شما در کار شما راست گویم پس بدانید که بر وحی و رسالت حق هم راست گویم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا فِي مَا أَمَرَكُمْ بِهِ فَأَنِّي لَا أُخَوِّنُكُمْ وَلَا أُرِيدُ بِكُمْ سُوءًا وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَى مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ثَوَابًا إِن أُجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، و ذلك اريدہ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا كَرَّرَ لِأَنَّ الْأَوَّلَ مُتَّصِلٌ بِقَوْلِهِ أَمِينٌ وَ الثَّانِي بِقَوْلِهِ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ فَهَمَا سَبِيحَانِ. و قيل كَرَّرَ لِأَنَّهُ فِي الْإِنذَارِ ابْلَغُ.

قَالُوا أَوْ مِمَّنْ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ مَا لَا وَ جَاهَا: الرذيلة هي الخصلة الذميمة التي يمتنع عنه العقل و الشرع ، و ضده الخصلة الحميدة التي يدعو اليها العقل و الشرع. قرأ يعقوب و اتباعك الارذلون اي لا تؤمن لك و من اتبعك الارذلون، اي و هذه حالك كما تقول: لا نصحبك و اصحابك السفلة، اي و السفلة اصحابك، و قرأ الباقر و اتبعك على الفعل الماضي، اي لا تؤمن لك و قد اتبعك الارذلون، اي و هذه حالك كما تقول: لا نصحبك و صحبك السفلة. و الاتباع جمع تبع و التبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس، و يجوز ان يكون جمع تابع كصاحب و اصحاب.

اردلون بقول مفسران پيشه‌ورانند: كفشگر و جولاه و حجام و امثال ایشان، معنی آنست که بتو چون ايمان آريم و پسران تو اهل صنعت و پيشه‌ورانند نه خواجگان و محتشمان، و اين سخن از روی جهل و حماقت گفتند از بهر آنکه صنعت و حرفت چون مباح باشد در باب ديانات پسندیده است و قدحی در مردم نیارد، و گفته‌اند اردلون سفله‌اند اهل خساست و مكاسب دنی.

نوح گفت: وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَنَّمَا لِي مِنْهُمْ ظَاهِرٌ أَمْرُهُمْ وَعَلَىٰ أَنْ أَدْعُوهُمْ وَلَيْسَ عَلَيَّ مِنْ خَسَاةٍ أَسَاسَةٌ وَ دَنَاءَةٌ مَكَاسِبُهُمْ شَيْءٌ وَ لَمْ أَكَلِّفْ ذَلِكَ أَنَّمَا كَلَّفْتِ أَنْ أَدْعُوهُمْ. معنی آنست که از خساست احوال و دنائت مکاسب ایشان بمن چه باز می‌گردد و مرا چه می‌باید دانست که نه دانش آن مرا تکلیف کرده‌اند، مرا تکلیف آن کرده‌اند که ایشان را دعوت کنم بتوحید و مردم که بر یکدیگر تفاضل دارند بایمان و توحید و طاعت دارند نه بآنچه شما می‌گویید. پس خواستند که نوح را بر اتباع خود بیرون آرند و اغراء کنند، گفتند: أَنَّهُمْ يَضْمُرُونَ الْكُفْرَ وَ يَظْهَرُونَ لَكَ الْإِيمَانَ. ایشان منافقاند، در دل بیرون از آن دارند که بزبان میگویند، بزبان ایمان می‌آرند و بدل کافر می‌شوند.

نوح جواب داد که: إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّآ عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ يَعْنِي إِلَيَّ ظَاهِرُهُمْ وَ اللَّهُ يَحْسَبُهُمْ عَلَيَّ مَا فِي قُلُوبِهِمْ بَرٌّ مِنْ نَيْسٍ كَمَا دَلَّ إِشْرَاقُهُمْ بِأَجْوَابِهِمْ وَ بَدَانِهِمْ بِرَّ مَنْ أَنَسَتْ كَمَا ظَاهِرٌ إِشْرَاقُهُمْ قَبُولِ كُنْمْ وَ اللَّهُ تَعَالَىٰ خُودِ مَطْلَعِ اسْتِ بَرِّ دَلَاهِي إِشْرَاقُهُمْ وَ خُودِ حِسَابِ بَاطِنِ وَ اسْرَارِ إِشْرَاقِهِمْ كُنْمْ. همانست که مصطفی (ص) گفت در آن خبر معروف: فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل.

و قال سفیان الثوری: لا نحاسب الاحياء و نحكم على الاموات. وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي لَا أُطْرِدُهُمْ بِقَوْلِكُمْ أَنَّهُمْ يَضْمُرُونَ الْكُفْرَ إِنَّ أَنَا إِلَّآ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَي مَا أَنَا إِلَّا مُعَلِّمٌ بِمَوَاضِعِ الْمَخَافَةِ لِتَحْذَرُوهَا وَ لَمْ أَكَلِّفْ مَا فِي الضَّمَائِرِ. قَالُوا لَكِنَّ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ لِتَكُونَ مِنَ الْمَرْجُومِينَ. يَعْنِي الْمَشْتُومِينَ وَ قِيلَ مِنَ الْمَقْتُولِينَ بِالْحِجَارَةِ.

قال رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذِبُونَ تَكْذِيبًا لَا يَرْجِي مَعَهُ إِيمَانُهُمْ وَ لَا أَجَابَتُهُمْ. فَافْتَحَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتَحًا أَي أَقْضَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ قَضَاءَ تَنْجِينِي بِهِ مِنْهُمْ وَ نَجْنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْعَذَابِ الَّذِي تَهْلِكُهُمْ بِهِ.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ أَي خَلَّصْنَاهُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ الْمَمْلُوءِ مِنَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ السَّبَاعِ وَ الطَّيُورِ مِنْ كُلِّ صَنَفٍ ذَكَرَ وَ أَنْتَى.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ أَنْجَاءِ نُوحٍ وَ مَنْ مَعَهُ الْبَاقِينَ مِنْ قَوْمِهِ. وَ فِي الْآيَةِ تَنْبِيهُ عَلَيَّ أَنْ نُوحَا (ع) كَانَ مَبْعُوثًا إِلَيَّ مِنْ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ. الْآيَةُ أَنَّ قَالَ فِي قِصَّةِ مُوسَىٰ وَ فِرْعَوْنَ: ثُمَّ أَعْرَفْنَا

الْآخِرِينَ وَ قَالَ هَاهُنَا: ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ وَ كَذَلِكَ تَبَيَّنَ فِي دَعَائِهِ حَيْثُ قَالَ: رَبِّ لَا تَذَرْنَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَبَّارًا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ آيٌ فِي الَّذِي فَعَلَ بِقَوْمِ نُوْحٍ لَعِبْرَةٌ لِمَن بَعْدَهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَيَحْذَرُونَ مِثْلَ عَقُوبَتِهِمْ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُ قَوْمِكَ مُصَدِّقِينَ.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ فِي الانتِقَامِ مِنْ كَفَرٍ بِهِ الرَّحِيمُ بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ. وَ قِيلَ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ يَعْنِي قَوْمَ نُوْحٍ يَقُولُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ كَافِرِينَ بِالتَّوْحِيدِ وَ لَوْ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ لَمْ يَعْذَبُوا فِي الدُّنْيَا.

قَوْلُهُ: كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ عَادَ اسْمُ قَبِيلَةٍ، وَ لِهَذَا أَنْتَ وَ هُوَ فِي الْأَصْلِ اسْمُ رَجُلٍ هُوَ أَبُو الْقَبِيلَةِ.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ يَعْنِي فِي النَّسَبِ لَا فِي الدِّينِ أَلَا تَتَّقُونَ عِقَابَ اللَّهِ عَلَى كَذِبِكُمْ بِهِ. إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ عَلَى وَحْيِ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ بِطَاعَتِهِ وَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ وَ يَنْهَاكُمْ عَنْهُ وَ أَطِيعُوا فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ وَ الْحَذَرِ مِنْ سَطْوَتِهِ.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، آيَ اطْلُبْ مِنْكُمْ عَلَى أَمْرِي أَيَاكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ جِزَاءً وَ ثَوَابًا. فَانْ جِزَائِي وَ ثَوَابِي عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَنِي فَكَانَ أَجْرِي عَلَيْهِ. وَ قِيلَ أَمَّا قَالَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمُسْتَحَقَّ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ ثَوَابٌ دَائِمٌ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِهِمْ.

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةٌ تَعْبُثُونَ الرِّيعَ الْمَرْتَفِعَ مِنَ الْأَرْضِ وَ جَمْعُهُ أَرِيَاعٌ، وَ الرِّيعُ بِالْفَتْحِ فِيهِ لُغَةٌ وَ أَصْلُهُ فِي اللُّغَةِ الزِّيَادَةُ وَ قِيلَ هُوَ الطَّرِيقُ الْمَرْتَفِعُ عَنِ الْأَرْضِ سَلَكَ أَمْ لَمْ يَسْلُكْ. وَ قِيلَ هُوَ الطَّرِيقُ الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ، «آيَةٌ» يَعْنِي بِنَاءً مُمْتِيزًا عَنِ سَائِرِ الْأَبْنِيَةِ وَ قِيلَ آيَةٌ آيَ عِلْمًا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا لِلْعِبَثِ بِمَنْ يَمُرُّ فِي الطَّرِيقِ وَ قِيلَ هُوَ بَرَجُ الْحَمَامِ، تَعْبُثُونَ يَعْنِي عَابِثِينَ وَ هَذَا كَقَوْلِ الْقَائِلِ: خَرَجَ فُلَانٌ مِنَ الْبَلَدِ يَقُولُ كَذَا يَعْنِي قَائِلًا كَذَا. خِلَافُ سَتِ مِيَانِ عِلْمًا كَهَ مِنْ بَهِرِ چِه ايشان را عابث خواند بدان بناها كه مي كردند؟ قومی گفتند اسراف مي كردند در آن فوق الحاجة قصرهای عظیم و منظرهای بلند، و هر چه اسراف باشد و فوق الحاجة همه عبت بود. قومی گفتند غرض ايشان در آن تفاخر و تكثر بود و تفاخر در ابنیه عبت باشد كه آن را محصولی نبود. قومی گفتند كه قصد ايشان در آن بناها آن بود كه تا از مكاره

زمان و نواب روزگار ایمن باشند و این عیب باشد، قومی گفتند که کبوتر خانه بود که می کردند و کبوترداری و این خود بازی کودکان باشد، و قیل کانوا بینون بناء من یطمع الخلود و ذلک عیب. مقاتل گفت ایشان سفر میکردند و بستارگان راه می بردند پس خواستند که راه بردن بر خود آسان کنند و بر راهها قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمی باشد ایشان را و نشانی در راه بردن و آن گه بآن تفاخر میکردند که هذا منزل فلان و هذا منزل بنی فلان، اینست که رب العالمین گفت: آيَةً تُعْبَثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ اِیْ حِصُونَا وَ کُلَّ بِنَاءٍ مَّصْنَعَةٍ وَ قِیلِ الْمَصْنَعَةِ الْبِنَاءِ عَلٰی الْمَاءِ وَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ اِیْ کَانَ هَذِهِ الْاَبْنِیَّةُ تَخْلُدُكُمْ فِی الدُّنْیَا وَ انْتَصَبَ آیَةٌ عَلٰی اَنَّهٗ مَفْعُولٌ لَهٗ، وَ مَفْعُولٌ «أَتَبْنُونَ» غَیْرَ مَذْکُورٍ لِدَلَالَةِ الْکَلَامِ عَلَیْهِ، فَدَلَّ «تَبْنُونَ» عَلٰی الْبِنَاءِ وَ دَلَّتْ «آیَةٌ» عَلٰی عَظَمِ الْبِنَاءِ.

وَ اِذَا بَطَشْتُمْ بِطَشْتُمْ جَبَّارِیْنَ اِیْ اِذَا اَنْتَقَمْتُمْ اَنْتَقَمْتُمْ اَنْتَقَامَ الْجَبَّارِیْنَ بِلَا رَافِعَةٍ وَ لَا اِبْقَاءِ. وَ قِیلَ مَعْنَاهُ اِذَا بَطَشْتُمْ بِمَنْ دُونَكُمْ بِطَشْتُمْ مُتَكَبِّرِیْنَ قَتْلًا بِالسَّیْفِ وَ ضَرْبًا بِالسُّوْطِ وَ الْجَبَّارُ الَّذِیْ یَقْتُلُ وَ یَضْرِبُ عَلٰی الْغَضَبِ، وَ اَصْلُ الْجَبَّارِ مَمْتَنِعٌ، مُشْتَقٌّ مِنْ جَبَّارِ النَّخْلِ، هُوَ الَّذِیْ قَدْ اِرْتَفَعَ عَنْ اَنْ تَنَالَهُ یَدٌ. وَ قِیلُ الْجَبَّارِ هُوَ الْغَالِیُّ بِالْقَدْرَةِ وَ هُوَ مَدْحٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَنَّهٗ حَقِیْقَةٌ فِیْهِ وَ ذَمٌّ لِّغَیْرِهِ لِاَنَّهٗ کَذِبٌ.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ بَتَرَکْ هَذِهِ الْاَشْیَاءَ وَ اطِيعُوْنَ فِیْمَا اَدْعُوْكُمْ اِلَیْهِ.

وَ اتَّقُوا الَّذِیْ اَمَدُّكُمْ اِیْ اَعْطَاكُمْ مَا تَعْلَمُوْنَ. وَ الْاِمْدَادُ اِتِّبَاعُ الثَّانِیِّ بِمَا قَبْلَهٗ شَبِّهًا بَعْدَ شَیْءٍ عَلٰی اَنْتِظَامٍ. ثُمَّ فَسَّرَ فَقَالَ: اَمَدُّكُمْ بِاَنْعَامٍ وَ بَنِیْنَ وَ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ. اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ فِی الدُّنْیَا وَ قِیلَ فِی الْاٰخِرَةِ بِاَصْرَارِكُمْ عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا اَوْ عَظُمْتَ اَمْ لَمْ تَكُنْ مِنْ الْاَوْعَظِیْنَ اِیْ لَا نَقْبَلُ کَلَامَکَ وَ دَعْوَتَکَ وَ عَظَمْتَ اَمْ سَکْتٌ.

اِنْ هَذَا اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِیْنَ بِفَتْحِ خَا وَ سَکُونِ لَامٍ قَرَأَتْ اِبْنَ کَثِیْرٍ وَ نَافِعٌ وَ اَبُو عَمْرُوٍّ وَ یَعْقُوبٌ وَ عَلِیٌّ، مَعْنٰی اَنْسَتْ کَمَا هَذَا الَّذِیْ جِئْنَا بِهٖ الْاَلَاکِذِبِ الْاَوَّلِیْنَ الَّذِیْنَ اَدَّعَوْا النَّبُوَّةَ وَ لَمْ یَکُوْنُوْا اَنْبِیَاءَ، وَ بَیْنَ قَوْلِ خَلْقٍ بِمَعْنٰی اِخْتِلَاقٍ اَسْتِ وَ هُوَ الْکَذِبُ. هَمَانَسْتَ کَمَا جَآیْ دِیْگَرٍ گَفْتْ: اِنْ هَذَا اِلَّا اِخْتِلَاقٌ، اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ، وَ رَوَا بِاَشْدَکَ کَمَا خَلَقَ بِمَعْنٰی اَفْرِیْنِشْ بُوْدُ وَ وَجِهَ اِبْنَ قَرَأَتْ اَنْسَتْ کَمَا خَلَقْنَا کَمَا خَلَقَ مِنْ کَانَ قَبْلُنَا نَحِیْبِ کَمَا حَیْوَا وَ نَمُوْتُ کَمَا

ماتوا و لا نبعث، كما قالوا: إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ، باقى قرآء: إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ بضمّتين خوانند: ضمّ خا و ضمّ لام و آن قرآءه را دو وجه است: يکى آنست که نیست اين که تو آوردى مگر خوى و عادت پيشينان که ميگفتند که ما پيغمبرانيم و دروغ ميگفتند، و وجه ديگر آنست که ما هذا الذى نحن فيه آلا عآءه الاولين من تشييد البناء و البطش على وجه التكبّر فلا نترك هذه العآءه بقولك.

وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ عَلَى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَ الْأَفْعَالِ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ، بِرِيحٍ صَرَّصَةٍ عَاتِيَةٍ، أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لِي فِي أَهْلَاكِنَا أَيَّاهُمْ مَعَ شِدَّةِ قُوَّتِهِمْ وَ شَوْكَتِهِمْ بِأَضْعَفِ الْأَشْيَاءِ وَ هُوَ الرِّيحُ لِدَلَالَةِ عَلَى وَحْدَانِيَّتِنَا وَ صِدْقِ نَبْوَتِهِ، وَ مَا كَانَ أَكْثَرَهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ مَقَالَتْ كَفَّتْ: عَاد وَ ثَمُودُ ابْنِ عَمِّ يَكْدِيغَرُ بُوَدْنَد، عَاد قَوْمُ هُودِ بُوَدْنَد وَ ثَمُودُ قَوْمُ صَالِحٍ وَ مِيَانِ مَهْلِكِ عَادِ وَ مَهْلِكِ ثَمُودِ يَانُصَدُ سَالِ بُوَد. قَوْمِي كَفْتَنْدُ أَزْ أَهْلِ تَارِيخِ كَهْ عَادِ وَ ثَمُودِ دُو بَرَادِرِ بُوَدْنَدِ أَزْ فَرَزَنْدَانِ أَرْمِ بَنْ سَامِ بَنْ نُوحِ وَ سَامِ بَنْ نُوحِ رَا پَنْجِ پَسَرِ بُوَدِ أَرْمِ وَ أَرَفْخَشِدِ وَ عَالِمِ وَ الْيَفْرِ وَ الْأَسُودِ، وَ أَرْمِ مَهِينِهْ فَرَزَنْدَانِ بُوَدِ وَ أُو رَا هَفْتِ پَسَرِ بُوَد: عَادِ وَ ثَمُودِ وَ صَحَارِ وَ طَسْمِ وَ جَدِيسِ وَ جَاسِمِ وَ بَازِ. مَسْكِنِ عَادِ وَ فَرَزَنْدَانِ وى يَمِنِ بُوَدِ وَ مَسْكِنِ ثَمُودِ وَ فَرَزَنْدَانِ وى حِجَازِ وَ شَامِ بُوَدِ وَ مَسْكِنِ طَسْمِ، عَمَانِ وَ بَحْرِينِ وَ مَسْكِنِ جَدِيسِ زَمِينِ يِمَامِهْ وَ مَسْكِنِ صَحَارِ مَا بَيْنِ الطَّائِفِ إِلَى جِبَالِ طَيْبِىٍّ وَ مَسْكِنِ جَاسِمِ مَا بَيْنِ الْحَرَمِ إِلَى سَفْوَانِ وَ مَسْكِنِ وَبَارِ زَمِينِى اسْتِ كَهْ أَنْ رَا وَبَارِ كُوِينِدِ، بِنَامِ وى بَازِ خَوَانِدِ اَيْنَانِ هَمِهْ زَبَانِ وَ لَغْتِ عَرَبِيٍّ دَاسْتَنْدِ، وَ قَدْ اِنْتَرَضُوا عَنْ آخِرِهِمْ فَلَمْ يَبِيقْ لَهُمْ نَسْلٌ.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِلَى قَوْلِهِ: إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَ تُتْرَكُونَ يَعْنِي أَ تَظُنُّونَ أَنَّ رَبِّكُمْ يَتْرَكُكُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا آمَنِينَ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْحَدَثَانِ؟ تَأْكُلُونَ وَ تَشْرَبُونَ وَ تَتَمَتَّعُونَ لَا تَخَافُونَ شَيْئًا ثُمَّ تَمُوتُونَ وَ لَا تَبْعَثُونَ.

فِي جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ كَانُوا يَسْكُنُونَ الْحَجْرَ وَ هِيَ ذَاتُ نَخْلٍ وَ زَرْعٍ وَ مِيَاهٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ اِخْتَلَفُوا فِيهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَضِيمٌ أَي لَطِيفٌ فِي جِسْمِهِ مَا دَامَ فِي كَفْرَاهُ وَ مِنْهُ هَضِيمُ الْكَشْحِ وَ الْحِشَا، أَي ضَامِرٌ لَطِيفٌ مِنْهُ هَضَمَ الطَّعَامَ إِذَا لَطَفَ وَ اسْتَحَالَ إِلَى مَشَاكَلَةِ الْبَدَنِ. قَالَ الْمَبْرَدُ: الطَّلَعُ مَا دَامَ فِي كَفْرَاهُ هَضِيمٍ، لِأَنَّ الْهَضِيمَ اللَّاصِقَ بَعْضُهُ بَعْضًا. فَإِذَا خَرَجَ

منها فليس بهضيم اى نضيج مدرک يانع. و قال مقاتل: هضيم، اى متراکم حتى هضم بعضه بعضا و اصله الكسر، و قيل هضيم رطب لين ليس فيه نواة.

و تَنَحِّتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً و مى تراشيد از کوه‌هاى سنگ خاره خانه‌ها.

گفته اند که در وادى حجر دو هزار بار هزار سراى و هفتصد سراى تراشيدند از سنگ سخت در ميان کوه‌ها، ربّ العالمين ايشان را در آن کار باستادى و تيزکارى وصف کرد گفت فارهين تيزکارانند و استادان. فرهين، چست کاران و زيباکاران. فارهين، بالف قرائت کوفى است و شامى و فرهين بى الف قرائت باقى و هما لغتان، مثل حاذر و حذر. و قيل: الفاره الحاذق العالم، و الفره الاشر البطر. و قيل الفره القوى.

فَاتَّقُوا اللَّهَ اى احذروا عقابه، و اطيعون فى نصحى.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ فى تماديهم فى معصية الله و اجترائهم على سخطه و هم الرهط التسعه الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فى الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ اى انت من المعلنين بالطعام و الشراب فلا تؤمن بك اخذ من السحر و هو الرثة و المعنى انت بشر مثلنا و لست من الملائكة.

و قيل انت من المسحرين اى ممن سحر مرة بعد اخرى حتى اختل عقله و اضطرب رأيه، و يقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبوب. و قيل من المسحرين اى من المخدوعين

يعنى تخدع من السحر.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا سَوْقَةَ لَا فَضْلَ لَكَ عَلَيْنَا فَاتِّبَايَةَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فى قولك انى مرسل، فاتنا بدلالة و حجة على ذلك.

و در تفسير آورده اند که ايشان از صالح درخواستند که هر پيغامبر که آمد بقوم خويش با وى معجزتى بود که دلالت کرد بر صدق وى و ما از تو مى خواهيم که از اين سنگ معروف و اشارت بان سنگ کردند بيرون آرى ماده شترى آيستن. صالح ايشان را نزديک آن سنگ جمع کرد و دعا کرد، و ربّ العزة دعاء وى اجابت کرد. ليجعل تلك الناقة فتنة لهم. ايشان در آن سنگ نظر ميکردند که همچون زن آيستن شکم باز کرد درد زه خاست و ناقه از آن بيرون آمد بر آن صفت که ايشان ميخواستند، حمراء دعجاء عشراء. از سه روى معجزه بود: يکى آنکه ناقه از سنگ بيرون آمد و اين معتاد نيست، ديگر آن که بى فحل

آبستن گشت، سوم آنکه ناقه بر آن صفت که ایشان میخواستند بیرون آمد. يقال كان عاد الاول مر بتلك الصخرة يوما راكبا فسمع من جوف الصخرة: جزي بي فان في هلاك خلق من ولدك.

پس آن ناقه را نیز درد زه خاست و بچه آورد.

صالح آن گه ایشان را گفت: هذه ناقة لكم آية بآني رسول الله لها شرب يوم و لكم شرب يوم اي ، نصيب يوم معلوم. فكان للناقة يوم و لهم يوم. فاذا كان يوم شرب الناقة من الماء كانوا في لين ما شاءوا و ليس لهم ماء و اذا كان يومهم لم يكن للناقة ماء. قال ابن عباس: اذا كان يوم وردها اعطتهم من اللبن ما شاءوا.

و لا تمسوها بسوء اي قال لهم صالح: لا تعقروها و لا تتعرضوا لها بمكروه و لا تمنعوها من الماء و الرعى فيحل بكم عذاب يوم عظيم في الدنيا. «فَعَقَرُوهَا» يريد به المسرفين الذين سبق ذكرهم في قوله: و لا تطيعوا أمر المسرفين. و قيل العاقر قدار بن سالف و نسب الفعل الى جماعتهم لانهم رضوا بذلك، و كان قدار رجل ازرق اشقر الى القصر ما هو. ثم رجع اليها هو و صاحب له بالسيف فقتلها. و يقال عقروها يوم الاربعاء.

فماتت فأصبحوا نادمين على عقربهم اياها بعد ظهور العذاب لانهم لو ندموا قبل ذلك لتنفعهم ذلك.

فأخذهم العذاب يوم السبت من صيحة جبرئيل. فماتوا اجمعين، و اصل العقر ضرب الساق بالسيف و ما يجرى مجراه. و قيل العقر الجرح.

إن في ذلك اي في اخراج الناقة من الصخرة على تلك الصفة و في اهلاكهم، لعبرة لمن بعدهم من هذه الامة. و ما كان أكثرهم مؤمنين.

و إن ربك لهو العزيز الرحيم. و قيل اتاهم صالح بالمعجزات فآمنوا به فلما مات ارتدوا فبعثه ثانيا اليهم فكذبوه فاتاهم بالناقة.

كذبت قوم لوط المرسلين الى قوله إنا على رب العالمين. أتأتون الذكران من العالمين؟ يعني أ تصيبون الذكور من الناس حراما و تذرون ما خلق لكم ربكم من أزواجكم حلالا؟ بين الله أنه لا عذر لهم فيه. بل أنتم قوم عادون متجاوزون عن الحد في الظلم باختيار الحرام على الحلال. و قيل من العالمين اي من الغرباء.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ يَعْنِي وَتَذَرُونَ فِرَاجَ كُمْ وَكَانُوا يَأْتُونَ
ادبَارَ النِّسَاءِ. اِيضاً وَفِي الْخَبْرِ: اِنْ مِنْ اَتَى امْرَاةً فِي دَبْرِهَا فَهِيَ بَرِيءَةٌ مِمَّا اَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ
(ص) وَ لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ اِلَيْهِ.

وَ قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ: قَدْ كَفَرُوا، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ هَلْ يَفْعَلُهُ اِلَّا الْكَافِرُ؟
قَالُوا لَيْنَ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ عَنْ دَعْوَاكِ النَّبُوَّةِ وَ الْاِنْكَارِ عَلَيْنَا وَ عَنْ تَقْبِيحِ فَعْلَانَا لَتَكُونَنَّ مِنْ
الْمُخْرَجِينَ مِنْ بِلَدِنَا.

قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ اللُّوَاطُ مِنَ الْقَالِينَ الْمُبْغِضِينَ، وَ الْقَالِي التَّارِكُ لِلشَّيْءِ بِغَضَا لِه. رَبِّ نَجِّنِي وَ
اَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ اَي مِنْ عَذَابِ عَمَلِهِمْ، وَ قِيلَ اَخْرَجْنِي مِنْ بَيْنِهِمْ حَتَّى لَا اَرَاهُمْ وَ لَا اَرَى
عَمَلَهُمْ وَ نَجِّنِي مِنْ مَقَاسَاةِ مَخَالَطَتِهِمْ.

فَنَجِّنِيَا وَ اَهْلَهُ يَعْنِي بَنَاتِهِ وَ مِنْ اَمِّنْ مَعَهُ.

اِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ هِيَ امْرَاةُ لُوطٍ غَبِرَتْ فَلَمْ تَخْرُجْ مَعَ لُوطٍ. وَ قِيلَ غَبِرَتْ فَلَمْ تَهْلِكْ
مَعَ قَوْمِهَا ثُمَّ اصْحَابُهَا الْحِجْرَ بَعْدَ مَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَرْيَةِ. وَ اِنَّمَا اَهْلَكَتْ لِاَنَّهَا تَدَلَّ الْمُشْرِكِينَ
عَلَى اِضْيَافِهِ.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ الدَّمَارَ الْهَلَاكَ عَلَى وَجْهِ هَائِلٍ عَجِيبٍ. وَ اِخْتَلَفُوا فِي سَبَبِ اِهْلَاكِهِمْ: فَقَالَ
بَعْضُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَسَفَ بِهِمُ الْاَرْضَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ اَنَّ جَبْرَائِيلَ رَفَعَهُمْ بِبِلَادِهِمْ عَلَى
قَوَادِمِهِ. وَ قِيلَ عَلَى رِيْشَةٍ وَاَحَدَةٍ حَمَلَهُمْ بِاَمْرِ اللّٰهِ اِلَى السَّمَاءِ حَتَّى سَمِعَ اَهْلُ السَّمَاءِ صَوْتَ
الطَّيْرِ وَ نِيَّاحِ الْكِلَابِ. ثُمَّ نَكَسَهُمْ عَلَى رُؤْسِهِمْ كَمَا قَالَ: فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا.

وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا يَعْنِي عَلَى الْغَائِبِينَ مِنْهُمْ فِي الْبِلَادِ. مَطْرًا، يَرِيدُ بِهِ مَطَرَ الْحِجَارَةِ كَمَا بَيَّنَّ
فِي قَوْلِهِ: وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً. قَالَ وَهَبٌ وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا اَي كَبْرِيْتًا وَ نَارًا فَسَاءً
مَطْرُ الْمُنْذَرِينَ اَي بَسُّ مَطْرِ الْكَافِرِينَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا نَبِيَّهُمْ.

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآيَةً اَي فِيْ اِهْلَاكِنَا اِيَّاهُمْ لِدَلَالَةِ لِمَنْ بَعْدَهُمْ مَزْجَرُهُمْ عَنْ قَبِيْحِ فَعْلِهِمْ وَ مَا كَانَ
اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ لَوْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ لَمْ يَعْذِبُوا فِي الدُّنْيَا.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيزُ فِيْ نَقْمَتِهِ مِنْ اَعْدَائِهِ الرَّحِيْمُ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِهِ.

كَذَّبَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ الْاَيْكَةُ غَيْضَةٌ، تَنْبَتُ نَاعِمَ الشَّجَرِ كَالسُّدْرِ وَ الْاِرَاكِ. وَ قَالَ
الرِّجَاجُ: الْاَيْكَةُ الشَّجَرُ الْمَلْتَفٌ يُقَالُ اَيْكَةٌ وَ اَيْكٌ كَمَا يُقَالُ اَجْمَةٌ وَ اَجْمٌ. وَ كَانَ اَصْحَابُ

الايكة اصحاب شجر ملتفة، و شجرهم الدوم و هو المقل، و قرأ حرمى و شامى «ايكة» بفتح اللام و هو اسم علم لتلك المدينة و البقعة.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ: ائِنجَا اِخْوَهُمْ نَكُفْتُ اِز بَهِرْ اَنكُه شَعِيبُ نَه اِز نَسَبِ اِصْحَابِ اِيكُه بُوَد بَلَكَه اِز نَسَبِ مَدِينِ بُوَد و لِهَذَا قَال تَعَالَى: وَ اِلَى مَدِينِ اَآخَاهُمْ شُعَيْبًا. مَدِينِ پَسِر اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ بُوَد. اِبْرَاهِيمِ بَعْد اِز سَارَه زَنِی بَخَوَاسْتِ اِز كَنْعَانِيَانِ، وَ مَدِينِ اِز وِی بُوَد وَ مَدِينِ جَدِّ شَعِيبِ بُوَد، هُوَ شَعِيبُ بِنِ نُوَيْبِ بِنِ مَدِينِ بِنِ اِبْرَاهِيمِ (ع).

روایت کردند از ابن عباس که گفت: اصحاب ايكة و اصحاب مدين هر دو یکی‌اند، اما جمهور مفسران بر آنند که اصحاب ايکه ديگرند و اصحاب مدين ديگر و حق جل جلاله شعيب را بهر دو قوم فرستاد به پيغامبری. قال ابن زيد: بعث الله عز و جل شعيبا الى قومه اهل مدين و الى البادية و هم اصحاب الايكة.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ اِلَى قَوْلِهِ: رَبِّ الْعَالَمِينَ اِنَّمَا كَانَتْ دَعْوَةٌ هُوَآءُ وَاَلْاِنْبِيَاءُ كَلَّمَهُمْ فِيمَا حَكَى اللّٰهُ عَنْهُمْ عَنْ صِيغَةٍ وَّاحِدَةٍ لِّلْاِخْبَارِ، بَانَ الْحَقُّ الَّذِى يَدْعُونَ اِلَيْهِ وَّاحِدٌ وَ اَنَّهُمْ مَتَّفِقُونَ عَلَى الْاَمْرِ بِالتَّقْوَى وَ الطَّاعَةِ وَ الْاِخْلَاصِ فِى الْعِبَادَةِ وَ الْاِمْتِنَاعِ مِنْ اِخْذِ الْاِجْرِ عَلَى الدَّعْوَةِ وَ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ.

قَوْلِهِ: اَوْفُوا الْكَيْلَ، اِى اَتَمُّوْهُ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ الْمُخْسِرِينَ حَقُّوقِ النَّاسِ، تَقْوِلُ خَسِرَ حَقَّهُ وَ اِخْسَرَهُ.

وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ الْقِسْطَاسِ اقْوَمِ الْمَوَازِينِ، وَ هُوَ الشَّاهِينَ، وَ قِيلَ الْقَبَانَ، وَ قِيلَ الْمِعْيَارَ، وَ قِيلَ الْمِيزَانَ. وَ قِيلَ هُوَ رُومِىٌّ، وَ قِيلَ هُوَ عَرَبِىٌّ وَ اَصْلُهُ مِنَ الْقِسْطِ. قَالِ الْمُبَرِّدُ: اِرَادَ بِالْقِسْطَاسِ الْعَدْلَ وَ الْوَفَاءَ، مَكِيلًا كَانِ اَوْ مَوْزُونًا، صَغِيرًا اَوْ كَبِيرًا.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ حَقْوِقَهُمْ، وَ ذَكَرَ بَاعَمَّ الْاَلْفَاظِ يَخَاطَبُ بِهِ الْقَافَةَ وَ الْوِزَانَ وَ النَّخَاسَ وَ الْمَحْصَى وَ الصَّرِيفَى، وَ لَا تَعْتَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ الْعَشَى اِسْرَاعِ الْفَسَادِ، اِى لَا تَفْسُدُوا فِى مَعَامِلَتِكُمْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَتَكُونُوا فِى الْاَرْضِ مَفْسِدِينَ بِذَلِكَ، وَ قِيلَ اِرَادَ لَا تَغَيِّرُوا عَلَى مَا حَوْلَكُمْ نَهْيًا وَ قِتْلًا.

وَ اتَّقُوا الَّذِى خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ. اِى اتَّقُوا عِقَابَ رَبِّكُمْ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ الْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ، وَ فِى الْجِبِلَّةِ لِلْعَرَبِ لَغْتَانُ: كَسْرُ الْجِيمِ وَ الْبَاءُ وَ تَشْدِيدُ اللَّامِ، وَ كَذَلِكَ ضَمُّ الْجِيمِ وَ

الباء و تشديد اللام، فاذا نزلت الهاء من آخرها كان الضمّ في الباء و الجيم كما قال تعالى: **وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا**. و ربما سكنوا الباء من الجبل، و قيل الجبلة الخلق المتجسد الغليظ مأخوذ من الجبل. و معنى ذكر الجبلة إنذارهم ما وقع الله بهم من العقوبات، اى خلقكم و خلق الاولين و قد رأيتم و قايعه بهم روى عن ابن عباس أنه قال: الجبلة عشرة الاف.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ. وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. اى ما نظنك الا كاذبا.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّمَّا بَفْتَحَ سِينِ قِرَائَتِ حَفْصِ اسْتِ، وَ الْكِسْفُ الْقَطْعُ. يُقَالُ كَسَفَهُ وَ كَسَفَ، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ: أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا. و يقال كسفت له كسفة من المال اى قطعة. باقى قرآء كسفا بسكون سين خوانند، و الكسف الجانب اى اسقط علينا جانبا من السماء. اين سخن بر سبيل استهزاء گفتند و تكذيب، هم چنان كه جاى ديگر گفت: فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ.

شعيب ايشان را جواب داد كه: رَبِّى أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ، اى رَبِّى اعلم بعملكم و ما تستحقون من العذاب و بوقت الاستحقاق: فينزل بكم العذاب على ما يوجبه الحكمة.

فَكَذَّبُوهُ، اى كذبوا شعيبا بعد وضوح الحجّة و انتفاء الشبهة، فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اصحابهم فى بيوتهم غمّ و حرّ فخرجوا الى الصحراء يتنفسون فلجأوا الى حضيض جبل يستظلون بسحابة عرضت به. فلما دخلوا تحتها انضجتهم، و قيل سلط الله عليهم الحرّ سبعة ايام و لياليها حتى غلت انهارهم ثم رفع لهم جبل من بعيد تحته ماء بارد فاستظلوا به فسقط عليهم. قال قتادة: بعث الله شعيبا الى امتين: اصحاب الايكة و اهل مدين، و اما اصحاب الايكة فاهلكوا بالظلمة، و اما اهل مدين فاخذتهم الصيحة صاح بهم جبرئيل فهلكوا. و عن ابن عباس قال: من حدثك ما عذاب يوم الضلّة فكذبّه، لعله اراد لم ينج منهم احد فيخبر به. إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ، انما عظم الله ذلك اليوم لعظم العذاب فيه. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.**

النوبة الثالثة

قوله: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ. مضمون ابن آيت بيان كيفيت

دعوت است و بیان صفت داعی. هر آن کس که دعوت کند و دیگری را بر الله خواند راه وی آنست که نخست او را بتقوی فرماید چنان که رب العزة گفت حکایت از پیغامبران که گفتند که: أَلَا تَتَّقُونَ. آن گه سخن که گوید بغایت تَلَطَّف گوید تا سخن در ایشان گیرد و بقبول نزدیکتر بود. نه بینی که رب العزة موسی و هارون را که بر فرعون فرستاد ایشان را بتَلَطَّف فرمود، گفت: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى. و مصطفی (ص) هم چنین فرمود که: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ... الْآيَةِ، و پیغامبران درین قصه ها که با امت خویش بلطف گفتند که أَلَا تَتَّقُونَ نَگفتند: اتَّقُوا اللَّهَ و اتَّقُوا عِقَابَهُ، که در آن نوعی خشونت است و دلهای قومی از آن نفرت گیرد. این چنان است که گوید فرا دیگری که: افعَلْ كَذَا! فرمانی است جزم از رفق و لطف خالی، چون گوید: اَلَا تَفْعَلْ كَذَا هَمَانِ فَرَمَانَسْتَ اَمَّا بِلَطْفٍ وَ رَفَقٍ آمِيخْتَه وَ دَر دَل شَنُونَدَه آوِيخْتَه. أَلَا تَتَّقُونَ فَرَمَانَسْتَ بَتَّقَوِي، و تقوی اصل همه هنرهاست و مایه همه طاعتها، خداوندان یقین را مبعاد معاد را جز از تقوی زاد نیست، وَ تَرَوُّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ عَوْرَتِ بِيُوشِ قِيَامَتِ رَا جَزِ لِبَاسِ تَقْوَى لِبَاسِي نِيَسْتِ، وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ. لباسها انواع است، آن لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است، کار لباس تقوی دارد که حق تعالی در کسی پوشد: یکی را بلباس اسلام پوشند، گه افتان بود و گه خیزان، آخر بعاقبت رسته شود، یکی را لباس ایمان دهند هم افتد و هم خیزد، اما کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود، یکی را لباس تقوی پوشند شاد زید و شاد میرد و شاد خیزد، یکی را لباس مهر پوشند بی قرار زید مشتاق میرد و مست خیزد.

و بدان که وجوه تقوی در قرآن بسیار است و مرجع آن با پنج معنی است: اول تقوی است بتوحید از شرک، چنان که الله گفت با موسی کلیم: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ فَسَأَوْحِيهَا يَعْنِي الرَّحْمَةَ فِي الْآخِرَةِ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ، دیگری تقوی است باخلاص از نفاق چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ أَيُّ شَمَا كَه اِيْمَانِ آوَرِدِيْدِ بِيْرَهِيْزِيْدِ اَز اَنْ كَه بَر آزارِ مَنْ خِيْزِيْدِ، يَا اِخْلَاصِ دَر كَرْدَارِ خُوِيْشِ بِنِفَاقِ وَ شَكِّ بِيَاْمِيْزِيْدِ، اَز آزارِ مَنْ گَرِيْزِيْدِ، قَدَرِ خُوِيْشِ بَدَانِيْدِ وَ اَز رَاهِ غُرُوْرِ بَر خِيْزِيْدِ تا باتش قطيعت بنسوزيد وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِيْنَ بَا رَاِسْتَاغُوِيَانِ بَاشِيْدِ، سَدِيْگَرِ تَقْوَى اِسْتِ بَصَدَقِ اَز رِيَا چنان که رب العزة گفت در

قصه هابیل: إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. آری کار از شایستگان شایسته است و از شستگان شسته. چه پسندیده آید از مجتهدی که او را نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به بند نایست ببندند؟! نه مشک بوی خریده و نه غسل حلاوت جسته. حنظل و خرما در یک تربت و بیک آب رسته، پس کار در عنایت بسته، نه در طاعت بسته، آن کند که خود خواهد و آنچه خواست نه فزاید و نه کاهد، ارادت ارادت اوست و مشیت مشیت او: يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، چهارم تقوی است بسنت از بدعت، چنان که ربّ العزّة گفت: اَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى خالص کرد و پاک الله دل‌های سنیان پرهیزگاری را، دلهایی از بدعت زدوده و بسنت آراسته، بخشیت دباغت داده، بشرم زنده کرده، باخلاص روشن کرده از بهر صحبت خویش را، پنجم تقوی است باجتناب از معاصی چنان که در قصه یوسف گفت: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ. این تقوی اشارت است بروز خلوت راعیل و این صبر اشارت است بروز در چاه افکندن یوسف، هر که از معاصی بیرهیزد و بر محنت صبر کند، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اللَّهُ ضایع نکند مزد نیکوکاران.

قوله: إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ در قصه پیغامبران گفت که ایشان صفت امانت و استواری خویش بر امت اظهار کردند هر یکی از ایشان گفت با قوم خویش: إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، زیرا که شرط داعی آنست که در میان قوم خویش بامانت و دیانت معروف باشد تا دلها بوی گراید و آن راستی و استواری وی ایشان را بر قبول پیغام دارد. نه‌بینی مصطفی (ص) پیش از مبعث وی او را محمد الامین میخواندند؟ از آن که او را بامانت و دیانت شناخته بودند و راستی و استواری معروف گشته امانتها بنزدیک وی می‌نهادند و در همه کارها اعتماد بر کرد و گفت وی داشتند. بلی بعد از مبعث قومی که زخم خورده عدل ازل بودند ازو برگشتند نه از آنکه در راستی و استواری وی بشک افتادند که ربّ العزّة میگوید: يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ.

لکن من اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق. هر که در وهده «نباست» افتاد طاعت او همه هبا بود و دل وی همه هوا بود. يقول الله تعالى: وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. خبر عن كل واحد من الانبياء: أنه قال: مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ لِيَعْلَمَ الْكَافَّةَ أَنَّ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَطْلُبَ الْآجِرَ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ، هر که در راه

خدا روزی قدمی بردارد مبادا که اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد. بموسی وحی آمد که: یا موسی حاجت خود بمن بردار و هر چه خواهی از من خواه حتی ملح عجینک و علف شاتک. این خود درجه مزدورانتست که عمل کنند و گوش پیدایش دارند، باز عارفان را حال دیگرست و کار دیگر. ایشان عمل که کنند نه از بهر پاداش کنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند.

بیر طریقت گفت: شمار علی کلّ حال با مزدوران است با عارف چه شمارست؟ عارف خود مهمان است. مزد مزدور و نزل مهمان در خور، میزوانست. مایه مزدور حیرت و مایه عارف عیانست. جان عارف در سر مهر او تاوانست جان او همه چشم و سرّ او همه زبان است، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست، مزدور را نور امید در دل تاود و عارف را نور عیان در جان، مزدور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان. نفس عارف را قیمت پیدا نیست، دانی چرا؟، که آن نفس از حضرت جدا نیست. قالب چون صدف است و نفس چون جوهر، مبدأ آن از حضرت است و مرجع آن با حضرت، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی بودی، و اگر نفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی. آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آن که آن آتشی است که دوستی آن را می‌افروزد.

ففى فؤاد المحبّ نار هوى احرّ نار الجحيم ابردها.

عارف کی بود؟ او، که از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همه جهان در شغلند و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی.

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست
و ز هشت بهشتان وصال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصودست
مقصود دل رهی خیال تو بسست

۵ النوبة الاولى

قوله: وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) این نامه فرو فرستاده خداوند جهانیانست.
نَزَلَ بِهِ فِرْدُودُ آوَرْدُ آن رَا الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) آن روح استوار.
عَلَى قَلْبِكَ بِرِ دَل تَوَلِّتُكُونُ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۱۹۴) آن را تا تو از آگاه کنندگان باشی و از ترسانندگان.

بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) بزبان تازی پیدا.
وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) و این در کتابهای پیشینیان است.
أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) که دانایان
بنی اسرائیل می شناسند.

وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) و اگر ما این بر کسی فرستادیم نه تازی زبان،
فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ آن کس آن را بر قریش خواندی، ما کَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) بنگرویدندی
بآن، كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ جَنَانَ نَهَادِيمَ وَ کردیم این فی قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) در دل‌های
کافران.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ بِنظِيرِنَا وَ بَنگروند بآن. حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) تا آن گه که ببینند
عذاب دردناکی.

فَبِأَتْيِهِمْ يَفْجَأُ الْعَذَابُ (۲۰۲) که بایشان آید ناگه و ایشان نادان و ناآگاه.
فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳) و گویند ما را هیچ درنگ دهند؟

أَفِعْذَابِنَا يُسْتَعْجَلُونَ (۲۰۴) بعباد ما می شتابند؟

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) چه بینی اگر ما ایشان را برخوردار کنیم سالها.
ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) پس بایشان آید آنچه ایشان را وعده می دهند.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ جَهَنَّمُ وَ چه سود دارد ایشان را؟ مَا كَانُوا يُمْتَنُونَ (۲۰۷) آن
برخورداری که می دادند ایشان را.

وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ وَ هلاک نکردیم ما هیچ شهر را إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸) مگر آن را
آگاه کنندگان و بیم نمایان بود.

ذِكْرِي بِيَادِ كَرْدَنَ وَ در یاد دادن وَ مَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹) و ما هرگز ستمکار نبودیم
وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) و هرگز دیوان این فرو نیاوردند.

وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ خود نسزد ایشان را وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱) و خود نتوانند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ (۲۱۲) که ایشان را از نیشیدن و سخن شنیدن دور کرده اند.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ بَا اللَّهُ خدایی دیگر مَخْوَانَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) که از
عذاب کردگان باشی.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) و بیم نمای و آگاه کن خاندان نزدیک تران خویش را.
وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ وَ پر خویش فرو دار لِمَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) ایشان را که بر
پی تو روند از مؤمنان.

فَإِنْ عَصَوْكَ اِگر سرکشند از تو فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) گوی می بیزارم از آن که
شما میکنید.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) و پشت باز کن و کار خود بسپار و پشتی دار بآن
توانای مهربان.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ

(۲۱۸) او که می بیند ترا که بر نماز خیزی.

وَ تَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) و می بیند گشتن ترا در رکوع و سجود.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) که الله شنواست دانا.

هَلْ أَتَيْتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) شما را خبر کنم که دیوان بوحی خویش بر که
فرود آیند؟

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) فرود آیند بر هر کز سخنی دروغ زنی بزه مندی.

يُلْقُونَ السَّمْعَ كَهَيْئَةِ الْغُوشِ فَرًّا دَارِنًا وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳) و بیشتر ایشان دروغ زنانند.

وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی راهان و.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) نمی بینی که ایشان در هر رود کده ای و هامونی
بگمراهی میروند.

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) و آنچه نکنند میگویند: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مِگر ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ بر خداوند
خویش ستایش فراوان کردند، وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ بزبان کین کشیدند پس آنکه
بر ایشان ستم کردند، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ آری بدانند ایشان که ستمها کردند أَىٰ مُتَقَلِّبِ
يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷) که با کدام گشتگان گردند.

النبوة الثانية

قوله: وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الهاء راجعة الى الكتاب المذكور في أوّل السّورة، و التّنزيل

اسم للقرآن. و قيل تنزِيل مصدر اقيم مقام المفعول كما يقال! هذا الدينار ضرب الامير اى مضرابه. ثم بَيَّن كيف نزلَه، اى انزله مرة بعد اخرى شيئا فشيئا مع جبرئيل و هو الروح الامين على قلبِكَ يا محمد. سمى جبرئيل روحا لان جسمه روح لطيف روحانى و كذا الملائكة روحانيون خلقوا من الريح، و قيل خلقوا من الروح و هو الهواء. و قيل سمى روحا لان حياة الاديان و بقاؤها به و بما ينزل به كما بالروح حياة الأبدان و بقاؤها، و قيل لان الحياة اغلب عليه كانه روح كله. و قيل الروح اسم علم له لا صفة و سماه امينا لان الله تعالى ائتمنه على ما يؤديه عنه الى عبادته و لم يخن قط فيما امر الله به، يدل عليه قوله: مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ.

على قلبِكَ يعنى عليك، و خص القلب بالذكر لانه محل الوعي و التثبيت. قرائت حجازيان و ابو عمرو نزل به بتخفيف است و الروحُ الأَمِينُ برفع، و معنى آنتست كه: فرو آورد آن را جبرئيل بر دل تو و نزل به بتشديد و الروح الامين بنصب قرائت باقى است، و معنى آنتست كه: فرو فرستاد الله جبرئيل را بفرمان بر دل تو. همانست كه جاى ديگر گفت: إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

يعنى لك علينا ان جمعه فى قلبك، لتكونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، اى لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين. تخوفهم به عذاب النار ان لم يوحدونى و هذا من الجنس الذى يذكر فيه احد طرفى الشىء و يحذف الطرف الآخر لدلالة المذكور على المحذوف و ذلك انه انزله ليكون من المبشرين و المنذرين.

بلسانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ اى بلغة العرب و كلامهم البين، قيل يعنى لغة قريش و جرهم و فيه تشريف لغة العرب على غيرها لانه سبحانه سماه مبينا و لذلك اختار هذه اللغة لاهل الجنة و اختار لغة العجم لاهل النار.

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ اى ذكر انزال الله تعالى القران على محمد و ارساله الى كافة الخلق، لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ اى فى كتاب الله المنزلة على الاولين و صحائفهم كالتورية و الانجيل و صحف ابراهيم و زبور داود. و قال الزجاج: اى ذكر محمد و نعته كما يجدونه مكتوبا عندهم فى التورية و الانجيل. نمى گوید عين قرآن در كتب پیشینیان است، كه اين خاصیت محمد مرسل است و معجزه وی، و اگر در كتب پیشینیان عين قرآن بودی این تخصیص

باطل گشتی. پس معنی آنست که ربّ العزة در کتب پیشینان خبر داد که: انه سیبعت فی آخر الزمان نبیا نعتہ کذا و صفته کذا، و سینزلّ علیه کتابا صفته کذا و هو القرآن. نظیره: **إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** یعنی مذکور فی الصّحف الاوّلی. انّ النّاس فی الغالب یؤثرون الدّنیاء علی الآخرة و والآخرة خیرٌ و ابقى. **أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ** عامّة قرآء بیرون از ابن عامر یکن بیا خوانند آیه منصوب، و المعنی او لم یکن علم علماء بنی اسرائیل بوجود نعت محمد، و ذکر القرآن فی التوریه علامه للعرب فی صدق محمد و نبوتہ. **باین قرائت انّ یعلّمه در موضع رفع است لانه اسم یکن، و آیه نصب لانه خبر یکن، و ابن عامر تنها تکن بقاء تأنیث خوانده و آیه مرفوع، و باین قرائت آیه اسم تکن است و انّ یعلّمه بجای خبر در موضع نصب، و التقدير او لم تکن لهم آیه بان یعلم علماء بنی اسرائیل انّ النّبی حقّ، و علما بنی اسرائیل، عبد الله بن سلام و اصحابه الذین آمنوا بمحمد (ص).**

روی عن ابن عباس أنّه قال: بعث اهل مكة الى اليهود و هم بالمدينة و سألوهم عن محمد فقال: انّ هذا لزمانه و انا نجد فی التوریه نعتہ و صفته، فكان ذلك آیه لهم علی صدقه. **وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ** الاعجم الذی فی لسانه عجمه و ان كان عربیاً، و الدواب کلّها عجم لانّها لا تتکلم، و صلاة النهار عجماء لانّها لا یجهر فیها، تقول رجل اعجم و اعجمیّ كما یقال: فلان احمر و احمریّ منسوب الی نفسه، یشدّد الاعجمی و یخفف فیقول رجل اعجم و اعجمیّ و قوله: **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا** ای غیر عربیّ، و اما العجمیّ فهو الذی لیس من العرب و ان كان فصيحا بالعربیّة، فالعجمیّ منسوب الی جنسه و الاعجمیّ منسوب الی نفسه، و **لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ، فقرأه علیهم** ما كانوا به مؤمنین اهل تفسیر این آیت را چهار معنی گفته اند: یکی آنست که لو نزلناه القرآن بلغة العجم علی رجل اعجمیّ فقرأه علی العرب لم یؤمنوا به و اعتلوا بانهم لا یفهمون منه و لا یفقهون. میگوید اگر ما این قرآن فرو فرستادیمی بر مردی اعجمیّ بر لغت عجم تا بر عرب خواندی، ایشان بنگریدندی و گفتندی ما لغت عجم از مرد اعجمیّ در نمی یابیم و نمیدانیم، همانست که جای دیگر گفت: **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ،** وجه دوّم و لو نزلنا الكتاب كما هو الآن علی رجل اعجمیّ فقرأه علی العرب لم یؤمنوا

استنکافا من أتباع من لم يكن منهم. اگر این قرآن بلغه عرب چنان که هست ما بر مردی اعجمی فرو فرستادیمی تا عرب خواندی هم بنگرویدندی و گفتندی ما را ننگ بود، که اتباع کسی کنیم که نه عرب بود و نه از جنس ما، ازینجاست که ربّ العالمین منت بر ایشان نهاد که رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستادیم، و ذلک فی قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وجه سوّم آنست که لو نزلناه علی بعض الاعجمین یعنی علی البهائم و انطقناها، فقرأت علیهم ما آمنوا به، اگر ما این قرآن فرو فرستادیمی بر بهائم و ما آن را گویا کردیمی تا بزبان فصیح بریشان خواندی، و این خود اعجوبه دیگر بودی، ایشان هم بنگرویدی. همانست که ربّ العالمین گفت: وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الْآيَةَ. ابن مسعود بر ناقه ای بود که او را از تفسیر این آیت پرسیدند، اشارت بناقه کرد و گفت: هذه من الاعجمین، و باین قول اعجمین که بجمع سلامت گفت از بهر آن گفت که وصفه بالقراءة و هی فعل العقلاء، وجه چهارم آنست که: لو انزلنا القرآن علی بعض الأعجمین من البهائم فقراه علیهم محمد (ص) لم يؤمن البهائم، کذلک هؤلاء لأنهم كالأنعام بل هم أضل سبيلاً.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ كَذَلِكَ اِشَارَتِست بکفر و شرک، سَلَكْنَاهُ این ها ضمیر با تکذیب میشود و ترک ایمان، ای کما ادخلنا الکفر فی قلوبهم کذلک ادخلنا التکذیب فیها. این آیات از روی معنی متصل است، میگوید: اگر این قرآن بعضی اعجمین بریشان خواندیمی ایشان ایمان نیاوردندی از بهر آنکه ما تکذیب و ترک ایمان در دل ایشان چنان نهادیم که کفر و شرک نهادیم.

آن گه بر استیناف گفت: لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فِي الدُّنْيَا كَمَا رَأَتِ الْأُمَمُ الْمُتَقَدِّمَةَ. و قيل فی القيامة و قيل معناه سلکنا الکفر فی قلوب المجرمین لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ یعنی کی لَا يُؤْمِنُوا به، و لثلا يُؤْمِنُوا به، و روا باشد که سَلَكْنَاهُ این ها با قرآن شود و معنی آنست که ادخلنا القرآن فی قلوب المجرمین فعرفوا معانيه و عرفوا عجزهم عن اتيان مثله فلم يؤمنوا به حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

فيلجئهم ذلك العذاب الى الايمان، اما وقت البأس او قبله.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً اى يأتِيهِم عذاب يوم القيامة فجأة و هم لا يعلمون بقيامها.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ. یعنی اذا رأوا العذاب يقولون: هل نحن مؤخرون الى وقت آخر فراجع عقولنا و نؤمن، ایشان چون عذاب ببینند که ناگاه بایشان آید گویند هیچ روی آن هست که ما را درنگ دهند روزگاری دیگر تا ایمان آریم؟

رب العالمین گفت: أ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ یعنی كيف يستعجلون بعداب لو أتاهم طلبوا الانظار و لم ينظروا. چرا استعجال میکنند بعدابی که چون آید بایشان آن عذاب درنگ خواهند، و ایشان را درنگ ندهد، و تهدید را بلفظ استفهام گفت.

مقاتل گفت چون این آیت فرود آمد: فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً مَشْرُكًا قَرِيضًا گفتند: الى متى توعدنا بالعذاب، تا کی ما را بعداب ترسانی و تا کی ما را بقیامت بیم نمایی؟ آخر کی خواهد بود این عذاب و این قیامت؟ همانست که جای دیگر گفت: أَتُنَبِّئُنَا بِمَا نَعِدُنَا، أَتُنَبِّئُنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ، مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟، رب العزه بجواب ایشان گفت: أ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ. أ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ يَعْنَى سَنَى عَمَرِ الدُّنْيَا. ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ یعنی العذاب.

ما أَعْنَى عَنْهُمْ لم يدفع عنهم ما كانوا يُمْتَعُونَ ای تمتعهم. يقول لا معنى لاستعجالهم العذاب. فإنه اذا جاءهم العذاب و لو بعد العمر الكثير لم يعن عنهم تمتعهم بالدنيا قبل ذلك، لان العذاب يأتيهم و لو بعد حين. و ما أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ، ذَكَرَى معنى این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که ما هلاک نکردیم اهل هیچ شهر ازین شهرها که قصه ایشان درین سورت با تو گفتم مگر که پیش از عذاب بایشان رسولان فرستادیم، بیم نمایان و ترسانندگان، بیاد کردن بریشان و در یاد دادن ایشان، باین معنى ذَكَرَى بموضع نصب است بر مصدر، یعنی: أَلَا لَهَا مُذَكَّرُونَ ذَكَرَى، لان الانذار تذکیر، کانه قال: يذکرون ذکری، ای تذکیرا، معنى دیگر هلاک نکردیم هیچ اهل شهری را مگر که بیشتر بایشان رسول فرستادیم تا ایشان را آگاه کردند و از عذاب ما بترسانیدند.

آن گه گفت: ذَكَرَى آن که با ایشان کردیم پندی است شما را تا یاد کنید و یاد دارید، و باین معنى ذَكَرَى در موضع رفع است خبر ابتداء محذوف، یعنی انذارنا ذکری. و قيل ما قصصنا ذکری، و جمع منذرین لان المراد بهم النبى و اتباعه المظاهرون له.

وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ نَعْتَبُهُمْ من غير اعلام و لا رسول و لا ذکر، و نظیر هذه الآية قوله: وَمَا

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ مَقَاتِلَ گفـت: مشرکان قریش گفتند محمد کاهن است و با وی رثتی است از جنّ که این قرآن، که دعوی میکند که کلام خداست، آن رثتی است بزبان وی می افکند، هم چنان که بر زبان کاهن افکند و این از آنجا گفتند که در جاهلیت پیش از مبعث رسول (ص) با هر کاهنی رثتی بود از جنّ که استراق سمع کردی بدر آسمان و خبرهای دروغ و راست بزبان کاهن افکندی، مشرکان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد، گفت: مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، بل نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ هرگز شیاطین این قرآن فرو نیاوردند و نسزد ایشان را آن و خود نتوانند و طلب آن نکنند که ایشان را میسر نشود و قدرت و استطاعت نبود.

آن گه گفت: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ای آنهم بعد مبعث الرسول (ص) عن استراق السَّمْعِ و عن الاستماع الی کلام الملائكة لمعزولون و بالشهب مرجومون.

و قیل: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ یرید به الکفار، ای لا یستمعون القرآن سماع من ینتفع به. فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ. الخطاب للرسول و المراد به غیره و هكذا قوله: وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و قوله: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، و أنّما یضرب المثل بالخیار. و هكذا قوله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ...
الآیة.

قوله: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، آن روز که این آیت فرو آمد رسول خدا بر کوه صفا بود و باواز بلند گفت، «یا صباحاه قریش چون آواز رسول شنیدند همه جمع آمدند و آن کس که خود نتوانست آمد بجای خود دیگری فرستاد.

آن گه رسول خدا گفت بتعمیم و هم بتخصیص: «یا بنی عبد المطلب یا بنی هاشم یا بنی عبد مناف یا بنی فهر یا معشر قریش یا عباس بن عبد المطلب یا فاطمة بنت محمد یا صفیة عمّة رسول الله یا عائشة بنت ابی بکر یا حفصة بنت عمر یا امّ سلمة» همچنین یکان یکان را می خواند و میگفت: «اشتروا انفسکم من النار، اشتروا انفسکم من الله» خویشتن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا فی فکاک رقابکم فانی لا اغنی عنکم من الله شیئا، ان عصیتم لا اغنی عنکم یوم القيامة من الله شیئا، لی عملی و لکم عملکم» اگر

تفرّقوا، اگر کسی گوید مصطفیٰ را (ص) که فرستادند بعالمیان فرستادند چنان که الله گفت: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا تَخْصِيصَ عَشِيرَتِ وَ خَاصَّهُ خُوِيْشِ دَر اِيْن آيْتِ سَبَبِ چِيْسْت؟ جَوَابِ اَنْسْتِ اَنْمَا خَصَّهْمُ بِالذِّكْرِ تَنْبِيْهًا عَلٰى غِيْرِهِمْ وَ، ذَلِكِ اَنْهٗ اِذَا كَانِ مَأْمُورًا بِاَنْذَارِ الْاَقْرَبِيْنَ مِنْ عَشِيْرَتِهِ فَلَاَنْ يَكُوْنَ مَأْمُورًا بِاَنْذَارِ غِيْرِهِمْ اَوْلٰى.

وَ قِيْلَ لَانَّهُمْ اَسْرَعُ اجْتِمَاعًا. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ. اَنْمَا قَالَ ذَلِكِ كِي لَا يَرْكَنُوْا اِلَيْهِ وَ اِلٰى شِفَاعَتِهِ فَيَتْرَكُوْا الطَّاعَةَ وَ يَرْتَكِبُوْا الْمَعْصِيَةَ اِتْكَالًا عَلٰى الشِّفَاعَةِ وَ قِيْلَ اَنْمَا خَصَّهْمُ بِالذِّكْرِ لَانَّهُمْ اَقْرَبُ اِلَيْهِ فَالْاَوْلٰى فِي الْاَنْذَارِ الْبِدَايَةِ بِهِمْ، كَمَا اَنَّ الْاَوْلٰى فِي الْبِرِّ وَ الصَّلٰةِ وَ غِيْرَهُمَا الْبِدَايَةُ بِهِمْ، وَ هُوَ نَظِيْرُ قَوْلِهِ تَعَالٰى: يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَاتِلُوْا الَّذِيْنَ يَلُوْنَكُمْ مِّنَ الْكُفَّارِ وَ كَانُوْا مَمْلُوْمِيْنَ بِقِتَالِ جَمِيْعِ الْكُفَّارِ وَ لَكِنَّهْمُ لَمَّا كَانُوْا اَقْرَبُ اِلَيْهْمُ اَمْرًا بِالْبِدَايَةِ بِهِمْ فِي الْقِتَالِ كَذَلِكِ هَاهُنَا.

وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ هَذَا مَفْسَّرٌ فِي سُوْرَةِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَ مَكْرَرٌ فِي سُوْرَةِ الْحَجْرِ، اِي النَّ لِهْمُ جَانِبِكَ وَ تَوَاضَعْ لِهْمُ وَ لَا تَتَكَبَّرْ عَلَيْهِمْ، وَ هُوَ نَظِيْرُ قَوْلِهِ: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ وَ جَنَاحَا الْعَسْكَرِ جَانِبَاهُ.

فَاِنْ عَصَوَكَ يَعْنِي اِنْ عَصَاكَ الْكُفَّارُ وَ قِيْلَ اِنْ عَصَاكَ الْاَقْرَبُوْنَ مِنْ عَشِيْرَتِكَ فَقُلْ اَنْتِيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ مِنْ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ. وَ قِيْلَ بَرِيْءٌ مِنْ اَعْمَالِكُمْ لَا اُوَاخِذُ بِهَا وَ لَا اَحْسَبُ عَلَيْهَا وَ قِيْلَ لَا اَمْلِكُ لَكُمْ فِيْهَا شِفَاعَةَ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لَا دَفْعًا لِعُقُوْبَةٍ لَوْ جَازَاكُمْ بِهَا.

وَ قِيْلَ هِيَ مَنْسُوْخَةٌ بِآيَةِ السِّيْفِ.

وَ تَوَكَّلْ عَلٰى الْعَزِيْزِ الرَّحِيْمِ قَرَأَ مَدْنِيٌّ وَ شَامِيٌّ: فَتَوَكَّلْ بِالْفَاءِ، وَ كَذَا هُوَ فِي مَصَاحِفِهِمْ، اِي فَوْضَ اَمْرِكَ اِلَى الْعَزِيْزِ فِي الْاِنْتِقَامِ مِنَ الْاَعْدَاءِ، الرَّحِيْمِ بِالْاَوْلِيَاءِ لِيَكْفِيْكَ كَيْدَ اَعْدَائِكَ الَّذِيْنَ عَصَوْكَ فِيْمَا اَمَرْتَهُمْ بِهِ وَ قِيْلَ: فَوْضَ اَمْرِكَ اِلَى الَّذِيْ يَمْنَعُ جَارَهُ وَ يَنْصُرُ وَّلِيَّهٗ.

الَّذِيْ يَرَاكَ حِيْنَ تَقُوْمُ

اِلَى الصَّلَاةِ مَفْرَدًا.

وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِيْنَ مَعَ الْمُصَلِّيْنَ جَمَاعَةً وَ قِيْلَ تَقَلَّبَ نَظَرَكَ فِي السَّاجِدِيْنَ.

كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) يَرِيْ مِنْ خَلْفِهِ فِي الصَّلَاةِ مِثْلَ مَا يَرِيْ اِمَامَهُ.

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) اَتَمُّوْا الرُّكُوْعَ وَ السُّجُوْدَ فَوَ اللّٰهُ اَنْتِيْ اِرَاكُمْ مِنْ بَعْدِ ظَهْرِيْ اِذَا رَكَعْتُمْ وَ

سَجَدْتُمْ.

و قِيلَ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ يَعْنِي تَقَلُّبِكَ نَظْفَةَ فِي اصْلَابِ السَّاجِدِينَ نُوحَ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا زَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) يَتَقَلَّبُ فِي اصْلَابِ الْاَنْبِيَاءِ حَتَّى وُلِدَتْ اُمُّهُ وَ اَنْشَدَ بَعْضُهُمْ فِي مَدْحِ النَّبِيِّ (ص).

من قبلها طبت في الظلال و في	مستودع حيث يخصف الورق
ثم هبطت البلاد لا بشر	انت و لا مضغة و لا علق
بل نظفة تركب السفين و قد	الجم نسرا و اهله الغرق
تثقل من صاحب الى رحم	اذا مضى عالم بهذا طبق
حتى احتوى بيتك المهيمن من	خندق عليها تحتها النطق
وانت لما ولدت اشرفت	الارض و ضائت بنورك الافق
فنحن في ذلك الضياء و في	النور و سبل الرشاد تحترق

و قال الحسن وَ تَقَلُّبِكَ يَعْنِي ذَهَابِكَ وَ مَجِيئِكَ وَ تَرَدُّدِكَ فِي اصْحَابِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَعْنَى، فِي الْجُمْلَةِ اَنَّهُ تَعَالَى يَرَى دَقِيْقَ اَعْمَالِكَ وَ جَلِيْلَهَا.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ لِقِرَائَتِكَ، الْعَلِيمُ، بِعَمَلِكَ.

هَلْ أُتْبِتُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلَ الشَّيَاطِينُ هَذَا مَعْطُوفٌ عَلَى قَوْلِهِ: وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، مُشْرِكَانِ كَفَتُنْدَ آجِهَ مُحَمَّدٍ مِیْگُوید شیاطین فرو می آرند از استراق سمع و فرا زبان وی می افکنند. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتُ يَا مُحَمَّدُ گوی: هَلْ أُتْبِتُكُمْ شَمَا رَا خَبِرَ دَهْمَ كَه شِیَاطِیْنِ بَرِ كَه تَوَانَدُ كَه فَرُودَ آیِنْدُ؟

تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فَرُودَ آیِنْدُ بَرِ هَرِ كَاهَنِیِ اِخْتَرِ گُوییِ دَرُوعِ زَنیِ كَثْرَ سَخْنیِ چُونِ مَسِیْلِمَه وَ طَلِیْحَه.

يُلْقُونَ السَّمْعَ يَعْنِي يَسْتَمْعُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسْتَرْقِينَ، فَيُلْقُونَ إِلَى الْكَهْنَةِ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ، لِأَنَّهُمْ يَخْلُطُونَ بِهِ كَذِبًا كَثِيرًا، وَ هَذَا كَانَ قَبْلَ أَنْ حَجَبُوا عَنِ السَّمَاءِ فَأَنَّهُمُ الْآنَ مَحْجُوبُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَمَّا قَالَ أَكْثَرُهُمْ اسْتَنْنَى بِذِكْرِ الْكَثْرَةِ مِنْهُمْ سَطِيحًا وَ شَقَا وَ سَوَادُ بَنِي قَارِبِ الَّذِينَ كَانُوا يَلْهَجُونَ بِذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ تَصَدِيقَهُ وَ يَشْهَدُونَ لَهُ بِالنَّبُوَّةِ وَ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَيْهِ. وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ الْقُرْظِيُّ قَالَ: بَيْنَمَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ جَالِسٌ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ مَعَهُ نَاسٌ إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: يَا أَمِيرَ

المؤمنين أ تعرف هذا المار؟

قال: لا فمن هو؟ قال: هذا رجل من اهل اليمن له فيهم شرف و موضع يقال له سواد بن قارب و هو الذى اتاه رثته بظهور رسول الله (ص) قال عمر على به. فدعى الرجل فقال له عمر: انت سواد بن قارب؟ قال: نعم يا امير المؤمنين. قال: انت الذى اتاك رثتك بظهور رسول الله (ص)؟ قال: نعم. قال: فانت على ما كنت عليه من كهانتك. قال: فغضب الرجل غضبا شديدا و قال: يا امير المؤمنين ما استقبلنى احد بهذا منذ اسلمت. فقال عمر يا سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما كنت عليه من كهانتك، اخبرنى يا تيانك رثتك بظهور رسول الله (ص) قال: نعم يا امير المؤمنين، بينما انا ذات ليلة بين النائم و اليقظان اذ اتانى رثتى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته، ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجن و تجساسها و شدّها العيس باجلاسها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما خير و الجن كانجاسها
فارحل الى الصفوة من هاشم و اسم بعينيك الى رأسها

قال: فلم ارفع بقوله راسا و قلت دعنى انم فأتى امسيت ناعسا. فلما كان فى الليلة الثانية اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجن و اخبارها و شدّها العيس باكوارها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما مؤمنوا الجن ككفارها
فارحل الى الصفوة من هاشم بين رواسيها و احجارها

قال: فلم ارفع بقوله راسا فلما كانت الليلة الثالثة اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل، انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجن و تطلبها و شدّها العيس باقتابها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما صادقوا الجن ككذابها

فارحل الى الصّفوة من هاشم ليس قداماها كاذناها

قال: فوقع في نفسي حبّ الاسلام و رغبت فيه فلمّا اصبحت شددت على راحلتى رحلها و انطلقت موجّها الى مكة. فلمّا كنت ببعض الطريق اخبرت انّ النبيّ (ص) قد هاجر الى المدينة، فقدمت المدينة فسألّت عن النبيّ (ص) فقيل هو في المسجد، فانتهيت الى المسجد فعقلت ناقتي و دخلت المسجد فاذا رسول الله (ص) و النّاس حوله، فقلت، اسمع مقالتي يا رسول الله فقال: ادن فلم يزل يدنيني حتى صرت بين يديه فقال هات. فقلت:

اتانى بجنّى بعد هدإ و رقدة	و لم يك فيما قد بلوت بكاذب
ثلاث ليال قوله كل ليلة:	اتاك رسول من لوىّ بن غالب
فشمّرت من ذيلي الازار و وسّطت	بي الذّعلب الوجناء بين السّباب
فاشهد انّ الله لا شىء غيره	و أنّك مامون على كلّ غائب
و أنّك ادنى المرسلين وسيلة	الى الله يا بن الاكرمين الأطائب
فمرنا بما يأتيك يا خير من مشى	و ان كان فيما جاء شيب الذّوائب
و كن لى شفيعا يوم لا ذو شفاعة	سواك بمغن عن سواد بن قارب

قال: ففرح رسول الله (ص) و اصحابه بمقالتي فرحا شديدا حتى روى الفرح في وجوههم. قال: فوثب اليه عمر فالزمه و قال: لقد كنت احبّ ان اسمع هذا الحديث منك فاخبرني عن رئتك هل يأتيك اليوم، فقال: امّا مذ قرأت كتاب الله فلا و نعم العوض كتاب الله من الجنّ. قوله: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، اى ليس القرآن بشعر و لا محمد (ص) بشاعر كما زعموا، لان الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، يعنى الشياطين و السّفهاء و الذين اتبعوا محمدا راعون ساجدون رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ و اراد بالشُّعْرَاءُ الذين يهجون رسول الله و اصحابه و يعيبون الاسلام من المشركين مثل عبد الله بن الزبيرى، ثمّ تاب و اسلم، و مثل عبد الله بن اخطل جاء يوم فتح مكة فتعلّق باستار الكعبة يستأمن. فامر رسول الله (ص) فحضر عنقه، و مثل ابي مسافع الاشعري و امية ابن ابي الصلت و غيرهم كانوا يصنعون القصائد على الاسلام و المسلمين و يقومون بانشادها و يحتوشهم السّفهاء يستمعونه و يضحكون و هم الغنّاؤون. روى عن النبيّ (ص) أنّه قال: «من احدث هجاء فى الاسلام فاقطعوا لسانه»

و عن ابن عباس قال: لَمَّا فَتَحَ النَّبِيُّ (ص) يَعْنِي مَكَّةَ رَنَّ ابْلِيسُ رَنَّةً فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ ذَرِيَّتُهُ، فَقَالَ أَتَيْسُوا أَنْ يَرْتَدَّ مُحَمَّدٌ عَلَى الشَّرْكِ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَلَكِنْ أَفْشُوا فِيهَا يَعْنِي مَكَّةَ الشَّعْرَ وَ النَّوْحَ.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ الْكَلَامِ يَهْيُمُونَ وَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ وَ الرَّشْدِ جَائِرُونَ. هَذَا كَقَوْلِ الْقَائِلِ: أَنَا فِي وَادٍ وَأَنْتَ فِي وَادٍ.

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَصَفَهُمْ بِالْكَذْبِ فِي الْقَوْلِ وَ الْخَلْفِ فِي الْوَعْدِ، وَ الْهَائِمِ الذَّاهِبِ عَلَى وَجْهِهِ، وَ قِيلَ هُوَ الْمَخَالَفُ لِلْقَصْدِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «يَهْيُمُونَ» أَي فِي كُلِّ لَفْوٍ يَخْوِضُونَ، يَمْدَحُونَ قَوْمًا بِبَاطِلٍ، يَشْتُمُونَ قَوْمًا بِبَاطِلٍ. وَ فِي الْخَبَرِ: «لَأَنْ يَمْتَلَى جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلَى شَعْرًا».

ثُمَّ اسْتَنْتَى شَعْرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَعْنِي مَدَحُوا رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَحَسَانَ بْنِ ثَابِتٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ وَ كَعْبَ بْنَ زَهِيرٍ وَ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ، وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا فِي شَعْرِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ، وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا أَي رَدُّوا عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا كَانُوا يَهْجُونَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الْحَسَنُ: انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا بِمَا يَجُوزُ الْاِنتِصَارُ بِهِ فِي الشَّرِيعَةِ وَ هُوَ نَظِيرُ قَوْلِهِ: لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ.

رَوَى أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَرَى فِي الشَّعْرِ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ. فَقَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَأَنَّما تَرْمُونَهُمْ بِهِ نَضْحَ النَّبْلِ، وَ قَالَ (ص) أَهْجُوا قَرِيشًا فَأَنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقِ النَّبْلِ، وَ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ مَرَّ بِحَسَانَ وَ هُوَ يَنْشُدُ الشَّعْرَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَحِظَ إِلَيْهِ فَقَالَ: قَدْ كُنْتَ أَنْشُدَ فِيهِ وَ فِيهِ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ: أَنْشُدَكَ اللَّهُ أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِي أَجِبْ عَنِّي اللَّهُمَّ أَيَّدِهِ بِرُوحِ الْقُدُسِ، قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ وَ عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِحَسَانَ: «أَهْجِ الْمُشْرِكِينَ فَإِنَّ جِبْرَائِيلَ مَعَكَ».

وَ قَالَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: لِحَسَانَ أَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

وَ قَالَتْ عَائِشَةُ: الشَّعْرُ كَلَامٌ مِنْهُ حَسَنٌ وَ مِنْهُ قَبِيحٌ فَخِذِ الْحَسَنَ وَ دَعْ الْقَبِيحَ. قَوْلُهُ: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا يَعْنِي الَّذِينَ هَجَّوْا رَسُولَ اللَّهِ. وَ قِيلَ هُوَ عَامٌ وَ هُوَ الْاِظْهَرُ، أَيَّ

مُنْقَلَبٌ يَنْقَلِبُونَ اى الى اى ندامه يرجعون و الى اى عاقبه يصيرون، اى مصيرهم الى النار و
هى شر مصير. و قوله، اى مُنْقَلَبٌ نصب على المصدر، اى ينقلبون انقلابا اى انقلاب و لم
يعمل فيه سَيَعْلَمُ، لَانَّ «ايا» لا يعمل فيه ما قبله.

النوبة الثالثة

قوله: وَ اِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اين آيت هر چند بر عقب قصص انبيا است اما بقصص
تعلق ندارد كه بمفتح سورت تعلق دارد آنجا كه گفت: وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ
مُحَدَّثٍ اِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ، فذلك الذكر الذى اعرض الكافرون عنه تنزيل رب العالمين.
يا محمد اين قرآن كه كافرين از پذيرفتن آن روى گردانيدند گفتند كه اساطير الاولين، نه
چنانست كه ايشان گفتند، بجلال عزت ما و بعظمت و كبرياء ما كه اين قرآن كلام ما است،
صفت و علم ما است فرستاده از نزديك ما.

مفسران گفتند در ضمن اين آيت قسم است، رب العالمين بعزت و جلال خود سوگند ياد
مى كند كه اين قرآن از نزديك من است و كلام من است. يا محمد من دانم كه آن كافر
ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحد بى سوگند باور دارد. سوگند مى ياد كنم
تأكيد و تأييد و تمهيد را و تعريف و تشريف را، تا دوست مى شنود و مى نازد، دشمن
مى شنود و بدل مى گدازد. يا سيد غم مخور و خويشتن را مرنجان آن كه اين سادات عرب
و كفار قريش از تو اعراض مى كنند و بكتاب ما ايمان مى نيارند كه ما هزاران هزار دوست
داريم در پرده غيبت. جانهاى ايشان بعشق تو مى پروريم، كس باشد كه پس پانصد سال
در وجود آيد. عشق تو راحت جان او بود دوستى تو اصل ايمان او بود.

وَ اِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ تنزيل بناء مبالغت است و تكثير: يعنى قرآن كه از آسمان فرود
آمد نه ببيك بار فرود آمد، بدفعات و كررات فرود آمد در مدت بيست و سه سال: نجم
نجم، سورت سورت، آيت آيت. چنان كه لايق حال بود و بوى حاجت بود. يا محمد
رحمتى بود از خداوند جل جلاله بر تو و امت تو كه اين قرآن نه چنان فرستاد كه توريه
فرستاد ببنى اسرائيل، كه ببيك بار ببيك دفعه فرو فرستاد، لا جرم حوصله بنى اسرائيل
ضعيف بود بر نتافت و احتمال نكرد. حوصله ضعيف بار گران چون برتابد؟ طفل
شيرخواره لقمه رسيده از كجا احتمال كند. چون حوصله ايشان بر نتافت قدر آن بندانستند

و حقیقت آن بنشناختند و رایگان از دست بدادند که بیک من جو بفروختند. ربّ العالمین حکایت از ایشان باز کرد که: **يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا**: چون نوبت باین امت رسید ایشان را کتابی داد حجم آن کوتاه فضل آن عظیم، شرف آن بزرگ، فرو فرستاد بمدتی و روزگاری دراز، سورت سورت آیت آیت، **لِيَكُونَ اثْبَتَ فِي فُؤَادِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أُمَّتِهِ وَ أَقْرَبِي قُلُوبِهِمْ وَ أَحْكَمَ فِي صُدُورِهِمْ**. قال الله تعالى **لِنُثِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ** آن گه تعظیم قرآن و تشریف این امت را نه همه قرآن بیک نسق فرو فرستاد، بلکه احکام آن بعضی عام و بعضی خاص، بعضی بنظمی ظاهر فرستاد و بعضی بنصی قاطع، بعضی مجمل بعضی مفسّر، بعضی مطلق بعضی مقید، بعضی محکم بعضی متشابه. اگر همه متشابه بودی کس را در عالم بر علم تنزیل و قوف، نبودی و همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبودی اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی و همه ظاهر بودی عامّ و خاصّ در دانایی متساوی بودی و راه تقسیم تفضیل بر خلق بسته شدی، و خاصّ را با عامّ برابر کردن مقتضی رحمت نیست و عام را با خاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بر وفق حسن سعی وی راه وی را بطلب میسر کنند.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ یعنی جبرئیل علی قلبک یعنی قلب المصطفی، لآنکه کان فی المشاهدة و الوحي اذا نزل به نزل بقلبه اولاً لشدّة تعطشه الی الوحي و لاستغراقه به، ثمّ انصرف من قلبه الی فهمه و سمعه و هذا تنزّل من العلو الی السفّل و هو رتبة الخواصّ، فاما العوام فانهم يسمعون اولاً فينزل الوحي على سمعهم اولاً ثمّ على فهمهم ثمّ على قلبهم و هذا ترقّ من السفّل الی العلو، و هو شأن المریدین و اهل السلوک فشتان ما هما؟ **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ** علی قلبک، جبرئیل، پیک حضرت، برید رحمت پیغام رسان حقّ جلّ جلاله چون پیغام گزاردی که بصورت ملک بودی، و که گه بصورت بشر، اگر وحی و پیغام بیان احکام شرع بودی و ذکر حلال و حرام بصورت بشر آمدی، آیت آوردی که: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ** انا أنزلنا علیک الكتاب، و ذکر قلب در میان نبودی، باز چون وحی پاک حدیث محبت و عشق بودی، اسرار و رموز عارفان بودی، ذکر دل دلارام بودی، جبرئیل بصورت ملک آمدی روحانی و لطیف تا بدل رسول (ص) پیوستی و اطلاع

اغیار در آن نبود. حق تعالی چنین گفت: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ثُمَّ إِذَا انْقَطَعَ ذَاكَ كَانَ يَقُولُ فَيَنْفِصُم عَنِّي وَ قَدْ وَعَيْتَهُ. بدان که دل را حالهاست و مقامها؛ اوّل مکاشفه است، پس آن مشاهدت، پس آن معایت، پس آن استیلاّی قرب بر دل، پس آن استهلاک در قرب.

تا در مکاشفه است و مشاهدت جبرئیل در میان گنجد، اما چون بمعایت رسد و استیلاّی قرب، جبرئیل و غیر او در ننگند. ازینجا گفت مصطفی (ص): «لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونس بریز خون بهای جبرئیل از گنج رحمت بازده

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ یا محمد چون بر سر کوی وعید و تهدید باشی و خلق را انداز کنی نخست خویشان و نزدیکان خود را بیم نمای و ایشان را گوی: اگر در دین شما را با ما موافقت نبود قرابت و نسب من شما را سود ندارد. کار ایمان و معرفت دارد نه قرابت و لحمت. پسر نوح چون با پدر در دین موافق نبود نبوت وی بکار نیامد.

پدر ابراهیم چون با ابراهیم در دین موافق نبود ابوت وی بکار نیامد. خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن و از کردند آیت آمد که: فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. یا محمد! اگر ایشان بر تو عصیان آرند و از پذیرفتن حق سر میکشند تو نیز دل در ایشان میند و بگو: بیزارم از گفت و کرد شما. یا محمد نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین تو پذیرد. آن پروانه کوتاه دیده‌ای که گرد آن شمع شب افروز خویشتن سوز میگردد؟ از وصال نور او غرور سرور در سر کرده، می‌پندارد که در کاری است، از خطر خویش آن گه آگاه شود که ذره‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد. آن بیگانگان و از حق بازماندگان آن گه در کار خویش بینند که این خیر بریشان عیان گردد که: فَيَأْتِيَهُمْ بَعْتَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ. این خطاب با مصطفی در حق اشقیا و بیگانگان است، اما خطاب با وی در حق اولیا و دوستان اینست که: وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ای محمد پر رحمت و رأفت بگستران و این درویشان که بر پی تو راست رفتند و جان و دل خویش بهمرو دوستی تو به پروردند ایشان را واپناه خویش گیر. وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ وَ چشم ازیشان

بمگردان، که من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم. ان مرضت فعدهم و ان حرّموک فاعطهم و ان ظلّموک فتجاوز عنهم و ان قصرّوا فی حقّی فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفر لهم.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. انقطع الینا و اعتصم بنا و توسّل بنا الینا، یا محمد! ای درّ یتیم! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال و وجود تو رنگی گیرد، همه را از بهر تو آفریدم و ترا از بهر خود آفریدم، پشت بما بازکن و یکبارگی خویشتن را بما سپار! ای محمد آدم هنوز میان نواخت و سیاست بود که ما رقم لطف بر دل تو کشیدیم و ز دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم. میان خویش و میان تو پرده برداشتیم، و خویشتن را با جان تو نمودیم.

الذی یراک حین تقومُ ما دیده‌ور دوستان خویشیم بر دوام ایشان، یک طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند زنده نمانند.

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده، تن که نه بخدمت او زنده بطّال است، دل که نه بنظر او زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرگ گرفتار است.

و دار سلامی مغنّاکم	سروری من الدّهر لقیاکم
و ما طاب عیشی لولاکم	و انتم مدی املی ما اعیش
یا تن که بود که ملک راند بی‌تو؟	دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو؟
جان زهره ندارد که بماند بی‌تو	و الله که خرد راه نداند بی‌تو

الذی یراک حین تقومُ وَ تَقْلُبُکَ فِی السَّاجِدِینَ
اقتطعه بهذه الآیة عن شهود الخلق، فانّ من علم أنّه بمشهد من الحق داعی دقائق حالاته و خفایا احواله مع الحقّ و یهون علیه معانات میثاق العبادات باخباره برویته فلا مشقة لمن علم أنّه برمای من مولاه. و فی الخبر: «اعبد الله کانک تراه، فان لم تکن تراه فأنه یریک».

۲۷ - سورة النمل - مکیة

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱) این طس آیتهای قرآن است و آیتهای نامه روشن و هویدای آشکارا.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) راه نمونی و بشارت گرویدگان را. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ اِيشَانِ كِه بپای میدارند نماز، وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ میدهند زکاة، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) و ایشان برستخیز بی گمان میگردند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اِيشَانِ كِه بنخواهند گروید برستخیز، زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ بِرَأْسَتِيمِ بِر اِيشَانِ كَردهای اِيشَانِ، فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) تا بی سامان می‌زیند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ اِيشَانِ آنانند كِه اِيشَانِ راست عذاب بد، وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵) و اِيشَانِ در آخرت زیان‌کارانند.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ وَ تورا قرآن در دل و در زبان میدهند مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶) از نزدیک راست دانشی راست کار دانا.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ مُوسَىٰ كَفْتِ زَن خویش را: إِنِّي آنَسْتُ نَارًا مِنْ اِز دُورِ آتَشِي دِيدِم: سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ شَمَا رَا اِز نَزْدِيكِ آنِ خَبْرِي اَرَم، أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ يَأِ شَمَا رَا آتَشِي اِفْرُوختِه اَرَم، لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) تا مگر گرم شوید.

فَلَمَّا جَاءَهَا چُونِ اَمْد بَانَ، تُودِيْ اَوَازِ دَادَنْدِ او رَا اَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا كِه بَرَكْتِ كَسِي كِه در آتش است و اِيشَانِ كِه گرد بر گرد آن، وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) و پاکی الله را خداوند جهانیان.

يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) يَأِ شَمَا رَا اِنچِه هَسْتِ آنِ مَنِمِ تَوَانَايِ دَانَا. وَ اَلْقِ عَصَاكَ عَصَايِ خَوِيشِ بِيْفَكْنِ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ چُونِ عَصَا رَا دِيدِ كِه مِي جَنبِيدِ وَ مِي لِرَزِيدِ كَأَنَّهَا جَانٌّ رَأْسْتِ گُويِي كِه آنِ مَارِيِ اسْتِ وَ لِيْ مُدْبِرًا بَرِگَسْتِ، پِشْتِ بَرِگَرْدَانِيدِ وَ لَمْ يَعْقُبْ بَازِنِيَامْدِ وَ بَازِ پَسِ نَنگَرَسْتِ، يَأِ مُوسَىٰ لَا تَخَفْ يَأِ مُوسَىٰ مَتَرَسْ! إِنِّي لَا يَخَافُ

لَدَى الْمُرْسَلُونَ (۱۰) که من آنم که فرستادگان من بنزدیک من نباید ترسند.
 إِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسی گناهی کند، ثُمَّ بَدَلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ آن گه جزا کند کرد خویش
 بنیکویی پس زشتی فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) من آمرزگارم بخشاینده.
 وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ دَرِيسَتِ خَوِيْشِ دَرِ جَيْبِ خَوِيْشِ كَن تَخْرُجُ بِيْضَاءً مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ تَا
 بیرون آید سپید بی بیسی فِی تَسْعِ آيَاتٍ بَا نَه نَشَانِ، إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ بَفِرْعَوْنَ وَ قَوْمِ او،
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲) که ایشان قومی اند از طاعت بیرون.
 فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ چُون بَايْشَانِ آمَدِ آيَاتِنَا مُبْصِرَةً نَشَانَهَا مَا رُوشَن پِيْدَا، قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ
 (۱۳) گفتند اینست جادویی آشکارا.

وَجَحَدُوا بِهَا آن را منکر شدند: وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ وَ دَرِيسَتِ مِي شَنَاخَتِ دَلْهَائِ اِيْشَانِ آن
 را که راست است ظُلْمًا وَ عَلَوْا بِسْتِمْكَارِي وَ بَبْرَتَرِي، فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)
 درنگر سرانجام بدکاران چون بود.

النوبة الثانية

این سوره النمل جمله بمکه فرو آمد از آسمان و در آن ناسخ و منسوخ نه، مگر یک آیت:
 فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ منسوخ است بآیت
 سیف و این سورت چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف است و هزار و صد و چهل و نه
 کلمت و نود و سه آیت. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال:
 من قرأ طس سلیمان کأن له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق سلیمان و کذب به و
 هود و شعيب و صالح و ابراهيم و يخرج من قبره و هو ینادی لا اله الا الله».

«طس» بقول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند جل جلاله سوگند بنام خود یاد
 کرده که این سورت آیات قرآن است، و بقول قتاده نامی است از نامهای قرآن، قومی
 گفتند ط اشارتست بنام لطیف، سین اشارتست بنام سمیع، و درین حروف اوائل سور
 سخن فراوان رفت از پیش. «تلك»، ای هذه الحروف آیات القرآن، و هی آیات کتاب
 مبین. قال فی هذه السورة: آیات القرآن و کتاب مبین، و قال فی سورة الحجر: آیات
 الكتاب و قرآن مبین لان القرآن و الكتاب اسمان علمان للمنزل علی محمد (ص) و
 وصفان له، لانه یقرأ و یکتب، فحیث جاء بلفظ التعریف فهو العلم، و حیث جاء بلفظ النكرة

فهو الوصف، جمع الله سبحانه بين صفتي القرآن فيبين أنه يقرأ و يكتب، و فائدته أنه سبحانه يبين ان هذا القرآن مؤلف من هذه الحروف التي هي اصل كلامهم و اصل كتابهم، فلما عجزوا عن الإتيان بسورة مثله دل ذلك على أنه معجز من عنده.

هُدًى و بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ اى القرآن هدى من الضلالة و بشرى بالجنة، يعنى أنها آيات هادية و مبشرة، و قيل هدى لجميع الخلق و بشرى للمؤمنين خاصة.

و قيل هدى للمذنبين و بشرى للمؤمنين و خصهم بالذكر لانتفاعهم به، و محل هدى و بُشْرَى رفع على أنه خبر لابتداء: اى هو هدى، و يجوز النصب على الحال، كقوله: وَ هَذَا بَعْلَى شَيْخًا.

ثم وصف المؤمنين فقال: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ اى الصلوات الخمس فى مواقيتها و شرائطها، يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ المفروضة من اموالهم. و قيل يريد به صدقة الفطر. و قيل يريد تطهير ابدانهم، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ يعلمونها علما بالاستدلال.

و المعنى يعملون ما يعملون، عالمين بما لهم و عليهم. و قيل معناه و اذا علموا اجزاءهم كانوا انشط له و احرص عليه.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اى لا يصدقون بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال، زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ اى جعلنا جزاءهم على كفرهم، انا زيننا لهم الاعمال القبيحة حتى رأوها حسنة و تزيينه لهم خذلانه اياهم، و أنه تعالى و كلهم الى انفسهم فهُمْ يَعْهُونَ اى يترددون فى ضلالتهم و شركهم بلا نور من الله و لا هدى كهدى المؤمنين، و هذه الآية حجة قاطعة على المعتزلة و القدريّة اذ قد اخبر عن نفسه جلّ جلاله أنه يزین اعمال الكفار نصًا بلا تاويل، ففيه دليل ان ما اخبر من تزيين الشيطان فهو تبع لتزيينه كما ان مشيئة عباده فى المعصية تابعة لمشيئته فيه، اذ محال ان يكون مشيئة الخالق تبعا لمشيئة المخلوق، او تزيينه تبعا لتزيين الشيطان. و لهذا اخبر جلّ جلاله ان الشيطان مقبض كذلك غير سابق اليه بقوله: وَ قَبَضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَزَيَّنَّا لَهُمْ، فعلمنا ان كل مشيئة منسوبة فى القرآن الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له، اذ مستحيل ان يكون جلّ جلاله تبعا لهم او مزينا او مضلا او شائيا بقوتهم، و كيف يكون ذلك و هو يملكهم و لا يملكونه؟ خلقهم كيف اراد بجميع صفاتهم و آلاتهم، و هو فى جميع صنعه فيهم و فى غيرهم، عدل عقل الخليقة عدله ام لم يعقلوه.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ أَيْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا سُوءُ الْعَذَابِ بِقَتْلِهِمْ فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَغَيْرِهِ مِنْ الْمَوَاضِعِ بِالسَّيْفِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ لِاشْتِرَائِهِمُ الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَخَسِرُوا الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا وَ حَرَمُوا النَّجَاةَ مِنَ النَّارِ وَ ذَلِكَ خَسْرَانٌ فِي خَسْرَانٍ وَ لِذَلِكَ قَالَ: الْأَخْسَرُونَ، وَ قِيلَ هُوَ بِمَعْنَى الْخَاسِرِينَ فَيَكُونُ أَفْضَلَ هَاهُنَا لِلْمَبَالِغَةِ لَا لِلشَّرْكََةِ.

وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ، أَيْ تَعْطَى الْقُرْآنَ كَقَوْلِهِ: وَ لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ. مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ، أَيْ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى لِسَانِ جِبْرِئِيلَ بِأَمْرِ حَكِيمٍ حَكَمَ أَنَّ الْقُرْآنَ مِنْ عِنْدِهِ نَزَلَ، عَلَيْهِمُ بَخْلَقِهِ إِلَى مَا ذَا يَصِيرُونَ. وَ قِيلَ لَتَلَقَّى أَيْ لَتَلْقَنَّ، يُقَالُ لَقِيْتَهُ كَذَا فَتَلْقَاهُ، أَيْ لَقِيْتَهُ فَتَلْقَنَّ.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ، يَعْنِي أَذْكَرَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ، أَهْلَ الْإِنْسَانِ مِنْ يَخْتَصُّ بِهِ، وَ الْمُرَادُ بِالْأَهْلِ هَاهُنَا امْرَأَتُهُ ابْنَةُ شَعِيبٍ، قَالَ لَهَا فِي سَفَرِهِ إِذْ خَرَجَ مِنْ مَدِينِ يَوْمِ الشَّامِ وَ قَدْ ضَلَّ الطَّرِيقَ وَ أَصَلَتْ زَنْدَهُ: إِنِّي آنَسْتُ نَارًا أَيْ ابْصَرْتَهَا مِنْ بَعِيدٍ، فَامْكثُوا مَكَانَكُمْ، وَ كَانَ الْوَقْتُ شِتَاءً، وَ وَجَدَ أَهْلَهُ الْبُرْدَ، فَطَلَبَ مُوسَى لَهُمْ صَلاَةً سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ عَنِ الطَّرِيقِ أَيْنَ هُوَ، أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ نَوْنٌ كُوفِي وَ يَعْقُوبُ وَ أَضَافَ مِنْ بَقِي، فَمِنْ نَوْنٌ جَعَلَ الْقَبَسَ صِفَةً لِلـ «شِهَابٍ» أَوْ بَدَلًا، وَ مِنْ أَضَافَ جَعَلَ «الشَّهَابَ» الشَّعْلَةَ وَ «الْقَبَسَ» النَّارَ، أَيْ بِشَعْلَةِ نَارِ الْقَبَسِ بِالسُّكُونِ الْمَصْدَرِ، وَ بِالْفَتْحِ الْاسْمَ، وَ الشَّهَابُ نُورٌ كَالْعَمُودِ مِنَ النَّارِ وَ غَيْرِهَا، وَ مِنْهُ الْكَوَاكِبُ تَمْتَدُّ فِي السَّمَاءِ شَهَبٌ، وَ الْمَعْنَى أَوْ آتِيكُمْ بِشَعْلَةِ نَارٍ سَاطِعَةٍ اقْتَبَسَهَا مِنْ مَعْظَمِ النَّارِ إِنْ لَمْ أَجِدْ عِنْدَهَا مِنْ يَدْلُنِي عَلَى الطَّرِيقِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ، الْإِصْطِلَاءُ الْإِسْتِدْفَاءُ بِالصَّلاَةِ وَ هِيَ النَّارُ الْمَوْقَدَةُ. وَ يُقَالُ فُلَانٌ يَصْطَلِي بِنَارِ فُلَانٍ أَيْ يَعِيشُ فِي ظِلِّهِ وَ يَتَغَرَّرُ بِهِ. قَالَ مِقَاتِلُ: النَّارُ وَ هُوَ النَّورُ وَ هُوَ نُورُ رَبِّ الْعِزَّةِ رَأَاهُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ عَنِ يَمِينِ الْجَبَلِ بِالْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ.

فَلَمَّا جَاءَهَا أَيْ جَاءَ مُوسَى النَّارَ الَّتِي ابْصَرَهَا، نُودِيَ جَاءَهُ النَّدَاءُ، وَ هُوَ الْكَلَامُ الْمَسْمُوعُ، أَيْ نُودِيَ مُوسَى بَانَ بَوْرَكَ أَيْ قَدَسَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ جَبْرِ وَ الْحَسَنُ: يَعْنِي قَدَسَ مِنْ فِي النَّارِ وَ هُوَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ عَنِي بِهِ نَفْسِهِ. وَ قِيلَ بَوْرَكَ أَيْ جَعَلَ فِيهِ الْبَرَكَةَ وَ الْخَيْرَ، بِمَعْنَى تَبَارَكَ، وَ هَذَا كَلَامٌ يَجْرِي مَجْرَى الدَّعَاءِ وَ حَقِيقَتُهُ يَرْجِعُ إِلَى الْخَيْرِ، وَ فِيهِ أَرْبَعُ لُغَاتٍ: بَارَكَكَ اللَّهُ، وَ بَارَكَ فَيْكَ، وَ بَارَكَ عَلَيْكَ وَ بَارَكَ لَكَ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ بَوْرَكَ مِنْ فِي النَّارِ نُورُهُ. وَ قِيلَ «مِنْ» صِلَةٌ وَ التَّقْدِيرُ: بَوْرَكَ النَّارِ وَ مَنْ حَوَّلَهَا وَ هُوَ قِرَاءَةُ أَبِي بَنِ كَعْبٍ وَ الْمَعْنَى بَوْرَكَ فِي النَّارِ وَ فِيمَنْ حَوْلَهَا، فَسَمِيَ النَّارَ مَبَارَكَةً كَمَا سَمِيَ الْبَقْعَةَ مَبَارَكَةً. وَ قِيلَ:

معنى من فى النَّار أَنه نادى موسى منها و اسمعه كلامه من جهتها. و فى النَّار قولان: احدهما، أَنها كانت نارا مضيئة محرقة كسائر النَّيران. قال سعيد بن جبير: وهى احدى حجب الله سبحانه يدل عليه

قول النبى (ص): «حجابه النار لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كل شىء ادركه بصره». ثم قرأ ابو عبيدة احدرواة: و هذا الخبر أَن بُورِكَ مَنْ فى النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ القول الثانى أَنها كانت نورا مضيئا من غير احراق، لَانها كانت متضمرمة فى شجرة خضراء. و جاء فى التفسير أَنها كلما ازدادت تضمرًا ازدادت الشجرة خضرة، و كانت سمرة. قال المفسرون: كانت النار نوره عزّ و جلّ، و أَنما ذكر بلفظ النار لان موسى حسبه نارا و العرب تضع احدهما موضع الآخر وَ مَنْ حَوْلَهَا يعنى الملائكة وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هذا ايضا من جملة ما نودى، و أَنه سبحانه نزّه نفسه عمّا لا يليق به. و قيل أَنه كلام موسى لما دهاه الامر العظيم.

يا موسى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ اى الذى ناداك أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
وَ أَلْقِ عَصَاكَ، هذا من جملة النداء، فَأَلْقَاهَا فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ اى تتحرك باضطراب كَأَنَّهَا جَانٌّ. قيل شَبَّهَهَا بالجنّ لخفتته، و قال فى موضع آخر: فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ وهى الحية العظيمة، يعنى أَنها فى سرعة الجانّ و خفته، و فى صورة التعبان و قوته. و قيل أَنها فى اول امرها جان على قدر العصا ثم لا يزال تنتفخ و تربوا حتى تصير كالتعبان العظيم ولى مُدْبِرًا، اى ولى موسى مدبرا، ادبر عنها، و جعلها تلى ظهره، وَ لَمْ يُعَقَّبْ لَمْ يَرْجِعْ و لم يلتفت، تقول: عَقَبَ الرَّجُلُ إِذَا رَجَعَ يُقَابِلُ بَعْدَ ان ولى. و قيل عَقَبَ رَجَعَ على عقبه، يا موسى لا تَخَفْ إِنِّي لا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ معناه لا يخاف المرسلون فى موضع الذى يوحى فيه اليهم و أَلَا فالمرسلون اخوف من الله من غيرهم.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ فى هذا الاستثناء قولان: احدهما أَنه متصل و ظلمهم ذنبهم قبل النبوة، و قيل هو الصغيرة سميت ظلما، و التقدير: لا يخاف لدى المرسلون الا رسول ظلم بارتكاب صغيرة، فأنه يخافنى أَلَا ان يتوب بعد ذلك فاغفر له، قال: الحسن قال الله تعالى لموسى أَنما اخفتك لقتلك القبطى، و القول الثانى أَنه استثناء منقطع و معناه لكن من ظلم فأنه يخافنى أَلَا ان يتوب و يعمل صالحا فأنى اغفر له و ارحمه.

وَ أَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ أَنَّمَا أَمْرٌ بِأَدْخَالِ الْيَدِ فِي الْجَيْبِ لِأَنَّ بَرْدَعْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا كَمٌّ، وَقِيلَ: فِي جَيْبِكَ أَي فِي قَمِيصِكَ لِأَنَّهُ يَجَابُ، أَي يَقْطَعُ تَخْرُجُ بِيَضَاءٍ لَهَا شِعَاعُ كَشِعَاعِ الشَّمْسِ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ أَي بَرَصٍ وَ آفَةٍ، فِي تِسْعِ آيَاتٍ كَمَا يُقَالُ إِعْطَانِي عَشْرَةَ مِنَ الْإِبِلِ فِيهَا فِحْلَانٌ، أَي مِنْهَا فِحْلَانٌ. قَالَ الزَّجَّاجُ: تَأْوِيلُهُ أَظْهَرَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ مِنْ تِسْعِ آيَاتٍ وَ هُنَّ الْعَصَا وَ الْيَدُ الْبِيضَاءُ وَ الْجَدْبُ وَ نَقْصُ الثَّمَرَاتِ وَ الطُّوفَانُ وَ الْجِرَادُ وَ الْقَمَلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ الدَّمُ. وَقِيلَ فِيهِ إِضْمَارٌ، وَ الْمَعْنَى أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ فِي تِسْعِ آيَاتٍ، أَي مَعَ تِسْعِ آيَاتٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ. فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا أَي جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْيَدِ وَ الْعَصَا مُبْصِرَةً، أَي مُسْتَنِيرَةً مُبْصِرَةً بِهَا كَمَا تَقُولُ ابْصُرِ النَّهَارَ أَي ابْصُرْ فِيهِ، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً، أَي نِيرَةً يَبْصُرُ فِيهَا، نَسَبَ عَلَى الْحَالِ. وَقِيلَ: مُبْصِرَةً تَجْعَلُهُمْ بَصْرَاءً وَ قِيلَ: جَاعِلَةً لَهُمْ بَصَائِرَ، قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ.

وَ جَحَدُوا بِهَا لَا يَكُونُ الْجَحُودُ إِلَّا مِنْ عِلْمٍ مِنَ الْجَاحِدِ. وَقِيلَ لَا يَكُونُ الْجَحُودُ إِلَّا بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِمَا عُرِفَ وَ أَسْلَجُ الْجَحْدِ قَلَّةُ الْخَيْرِ، وَ فِي الْبَاءِ قَوْلَانٌ: أَحَدُهُمَا، زِيَادَةُ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ: نَضْرَبُ بِالسَّيْفِ وَ نَرْجُو بِالْفَرْجِ.

وَ الثَّانِي بَاءُ السَّبَبِ، أَي أزالوا الخير عنهم بسبب ردِّهم آيات الله و تكذيبهم حاملها. وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ عَرَفْتَهَا وَ تَحَقَّقَتْ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، تَيَقَّنَتْ وَ اسْتَيْقَنَتْ بِمَعْنَى وَاحِدٍ ظُلْمًا لِأَنْفُسِهِمْ وَ عُلُوًّا، أَي تَرَفَّعًا وَ تَكَبَّرًا وَ انْفَعًا مِنْ اتِّبَاعِ مُوسَى، وَ فِي الْآيَةِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تَقْدِيرُهُ: وَ جَحَدُوا بِهَا ظُلْمًا وَ عُلُوًّا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، السَّوَاءُ فِي قَوْلِهِ: وَ اسْتَيْقَنَتْهَا وَ أَوِ الْحَالِ وَ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا مَفْعُولٌ لَهُ وَ الْعَامِلُ فِيهَا: جَحَدُوا. فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ أَي انْظُرْ كَيْفَ كَانَ خَاتِمَةُ أَمْرِهِمُ الْإِغْرَاقُ فِي الدُّنْيَا وَ النَّارِ فِي الْآخِرَى، هَذَا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ: تَلِكِ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا... الْآيَةِ.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسْمٌ عَزِيزٌ شَهِدَ بِجَلَالِهِ أَعْمَالَهُ، نَطَقَ بِجَمَالِهِ أَفْضَالَهُ، دَلَّ عَلَى اثْبَاتِهِ آيَاتِهِ، أَخْبَرَ عَنْ صِفَاتِهِ مَفْعُولَاتِهِ اسْمٌ جَلِيلٌ عَرَفَهُ الْعُقَلَاءُ بِدَلَالَةِ أَعْمَالِهِ.

وَ عَرَفَهُ الْأَصْفِيَاءُ بِاسْتِحْقَاقِهِ لِجَلَالِهِ وَ جَمَالِهِ، فَبَلَطَفَ جَمَالَهُ عَرَفُوا جُودَهُ وَ بَكَشَفَ جَلَالَهُ عَرَفُوا وَجُودَهُ. نَامَ خَدَاوَنْدَى كَمَا دَلَّ عَلَى تَوْحِيدِ آيَاتِهِ أَوْ مَعَالِمِ تَفْرِيدِ رَايَاتِهِ أَوْ، شَوَاهِدِ

شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نامخلوق ذات و صفات او، خداوندی که مصنوعات از قدرت او نشان است، مخلوقات از حکمت او بیانست، موجودات بر وجود او برهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست، هر چه در فهم و وهم تو آید که وی آنست نه آنست، بل که خالق آنست.

جمالک لا یقاس الی جمال و قدرک جلّ عن درک المثال.

طس الطاء اشارة الی طهارة قدسه، و السّین اشارة الی سناء عزّه، یقول تعالی: بطهارة قدسی و سناء عزّی لا اخیّب امل من امل لطفی. جلال احدیت و جمال صمدیت سوگند یاد میکند بطهارت قدس خود و بسناء عزّ خود که هر که بمن امید رحمت دارد نومیدش نکنم، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردّش نکنم، هر چه بنده را امیدست فضل من برتر از آن است، هر چه از بنده تقصیر است بی نیازی من برابر آنست.

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنا بر بی نیازی است و تقصیر رهی بنا بر ضعف و بیچارگی است، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگان را دوست دارد. در خبرست که موسی (ع) گفت: «یا ربّ من احباءک من خلقک حتیّ احبهم لاجلک؟»

«خداوندا ازین خلق که آفریده‌ای دوست تو کیست تا از بهر تو او را دوست دارم؟»
جواب آمد که: «یا موسی کلّ فقیر و قیر و کلّ ضعیف مسکین»

ازین هر درویشی شکسته ضعیفی کوفته زیر بار حکم ما فرسوده، معاشر المسلمین درویشان شکسته را عزیز دارند، که ایشان برداشتگان لطفند و برکشیدگان فضل، ربّ العالمین ایشان را بربطه: «یحبهم و یحبونه» بسته، بقید: وَ الزَّمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَى استوار کرده در وادی عنایت ایشان را شمع رعایت فروخته. در خبرست که روز قیامت که جنّ و انس را در آن صعید قیامت بهم آرند و خلق اوّلین و آخرین را بر بساط هیبت و سیاست بدارند منادیی از جانب عرش مجید آواز دهد: کجایند آن کسانی که درویشان را در دنیا بچشم شفقت نگرستند و بعین کرامت ملاحظه نمودند و بجای ایشان را احسان کردند؟ در روید در دارالقرار و معدن الأبرار ایمن و شاد، از ترس و اندوه آزاد. یک بار دیگر همان منادی ندا کند: کجایند آن کسانی که بیماران درویشان را پرسیدند و ایشان را حرمت

داشتند و بتعهد و تفقد احوال ایشان را مطالعت کردند؟ ایشان را آرید و بر منبرهای نور نشانید! تا با الله سخن میگویند و بمناجات و محادث حضرت ربوبیت می نازند و باقی خلق در غمرات حساب و حسرات عتاب می باشند.

قال النبی (ص): «ان لله عز و جل عبیدا استحبهم لنفسه لقضاء حوائج الناس ثم آلی علی نفسه الا یعذبهم، فاذا كان يوم القيمة جلسوا علی منابر من نور یحدثون الله تعالی و الناس فی الحساب».

هدی و بشری للمؤمنین این کتاب قرآن، منشور نبوت، حجت رسالت، معجز دعوت، نامه آسمانی، کلام ربّانی، راه نمونی مؤمنانست، و بشارت دوستان بنعیم جاودان است، دلیل و حجت اهل ایمانست، امان اهل تقوی و مستند اهل فتوی است.

الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة... الآیة، یدیمون المواصلات و یدیمون فی آداب المناجاة و یؤدون من اموالهم و احوالهم و سکنتهم و حرکاتهم الزکاة بما یقومون فی حقوق المسلمین احسن مقام، و یتوبون عن ضعفائهم احسن متاب.

إذ قال موسى لأهله إني آنستُ ناراً... الآیة، آن شب که موسی در آن بیابان در تحیر افتاد، از مدین برفته و روی بمصر نهاده و بقصد آن که تا مادر خویش و دو خواهر یکی زن قارون و دیگر زن یوشع نون از آنجا بیارد، و بیم فرعون در دل وی بود همی ناگاه در آن بیابان راه گم کرد، شبی بود تاریک و راهی باریک، شبی دیجور و موسی سخت رنجور، در آن بیابان متحیر مانده میان باد و باران و سرمای بی کران و برق درخشان و رعد غرّان و عیال وی از درد زه نالان، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد، از سر تیزی و تسدی سنگ و آتش زنه هر دو بزمین زد ربّ العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد.

گفتند: یا موسی! صفرا مکن و خشم مگیر که ما در امر پادشاهیم، باطن ما پر از آتش است اما فرمان نیست که یک ذره بیرون دهیم، آن شب فرمان رسید همه آتشیهای عالم را که در معدن خود همی باشید هیچ بیرون میائید که امشب شبی است که ما دوستی را بآتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بر وی خواهیم نهاد اینست که ربّ العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً. فیا عجبا آتشی که ربّ العزّة در صخره صمّا تعبیه کرد موسی کلیم

نتوانست که باحتیال آن را ظاهر کند، نوری که ربّ العزّة جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد ابلیس لعین بوسوسه خویش آن را کی ظاهر تواند کرد.

قوله: إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا، رَبِّ الْعَالَمِينَ در قرآن شش آتش یاد کرد: یکی آتش منفعت، قوله: أَفْرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ؟، دگر آتش معونت، قوله: قَالَ أَنْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا، سَدِيقًا آتش مذلت، قوله: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، چهارم آتش عقوبت: النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، پنجم آتش کرامت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا، ششم آتش معرفت و هدایت، قوله: إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا، عامه خلق از آتش منفعت معیشت یافتند، كَقَوْلِهِ تَعَالَىٰ: نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرًا وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ، ذو القرنین از آتش معونت نظام ولایت یافت: قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي، ابلیس از آتش مذلت لعنت یافت: وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي، کافر از آتش عقوبت مزید عذاب یافت: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، اِبْرَاهِيمَ از آتش کرامت و سلامت یافت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ موسی از آتش معرفت و هدایت قربت یافت: وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا مُّوسَىٰ رَا بَاوُلُّ نَدَا بُوَد نُودِي وَ بَاخِر نَجْوِي بُوَد وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. باز مصطفیٰ عربی (ص) باوّل چه بود؟: أُسْرِي بَعْبِدِهِ بَاوَسَطُ چِه بُوَد؟: عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ وَ بَاخِر چِه بُوَد؟: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا دَادِيمًا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ رَا عِلْمَ بِيغَامْبَرِي وَ دَانَش دِينَ وَ قَالَا وَ مِيكَفْتَنَدُ اِيْشَانَ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَزَاوَارَاي سَتَايِش پَاك نِيكُو خَدَاي رَا اَلْدِي فَضَّلْنَا اَن خَدَاي كِه فَضْل دَاد مَا رَا وَ اَفزُونِي عَلَي كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) بر افزونی از بندگان گرویده خویش.

وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ مِيرَاثَ بَرْدِ سُلَيْمَانَ اَز دَاوُدِ بِيغَامْبَرِي وَ پَادشَاهِي «وَقَالَ» وَ كَفْتِ سُلَيْمَانَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ أَي مَرْدَمَانَ مَا رَا سَخَنَ مَرْغَانَ دَر اَمُوخْتَنَدُ وَ اُوْتَيْنَا مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَا رَا هَر چيز كِه دَر وَ ايد بَدَادَنَد اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) اَيْن اَفزُونِي نِيكُوِي اَسْتِ اَز اللّٰهِ بَر مِّنْ اَشْكَارَا.

وَ حُسْرَى لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ بِيْنِيغِخْتَنَدُ وَ بَا هَم اَوْرَدَنَد سُلَيْمَانَ رَا سِيَاَهَا وَ لَشْكَرِهَابِي مِّنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الطَّيْرِ اَز پَرِبَانَ وَ مَرْدَانَ وَ مَرْغَانَ فَهَم يُوَزَعُونَ (۱۷) وَ ايشان رَا هَمه اَز

پس معنی این وراثت آنست که سلیمان بجای داود نشست در ملک راندن و خلق را بر الله دعوت کردن. و قبیل استخلفه فی حیاة علی بنی اسرائیل و کانت ولایة الوراثة. وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ، ای فهمنا ما یقوله الطیر. قومی گفتند: این حقیقت نطق نیست که نطق بی حروف نباشد و در آواز مرغ حروف نیست، قومی گفتند روا باشد که حق تعالی مرغ را حقیقت نطق دهد تا با سلیمان سخن گوید و آن سلیمان را معجزتی باشد هم چنان که در قصه هدهد است و گفته اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست که بعضی را از مرغان این نطق هست و آن طوطی است و بیغا.

مقاتل گفت: سلیمان (ع) در جمع بنی اسرائیل نشسته بود، مرغی بوی برگذشت و بانگ همی کرد چنان که مرغان بانگ کنند، سلیمان گفت با همنشینان خویش: هیچ دانید که این مرغ چه میگوید؟ گفتند یا نبی الله تو به دانی، گفت این مرغ بمن برگذشت و گفت: السَّلامَ عَلَیکَ ایُّهَا الْمَلِکُ الْمَسْلُطُ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ، اعطاک اللّهُ سَبْحانَهِ الْکَرَامَةُ وَ اظْهَرَکَ عَلَی عَدُوِّکَ، اَنْتَی مَنْطَلِقُ الِی فِرَاحِی ثُمَّ امْرَبُکَ الثَّانِیةَ، وَ اِنَّهُ سَیَرْجِعُ الِیْنَا الثَّانِیةَ، فَانظُرُوا الِی رَجوعِهِ. قَالَ: فَانظُرِ الْقَوْمَ طَوِیلاً اِذْ مَرَّ بِهِمْ، فَقَالَ: السَّلامَ عَلَیکَ ایُّهَا الْمَلِکُ اِنْ شِئْتَ اِیْذَنْ لِی کِیْمَا اَکْتَسَبَ عَلَی فِرَاحِی حَتّٰی اشْبَعْهَا ثُمَّ اَتِیْکَ فَتَفْعَلُ بَیْ مَا شِئْتَ. سلیمان با ندیمان و هام نشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریافتید سخن گفتن من با وی و دستوری دادن من او را بآنچه می درخواست؟ گفتند: یا نبی الله ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وی میکردی.

فذلک قوله عزّ و جلّ: عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ قَالَ فَرَقْدُ السَّبْحِی: مر سلیمان علی بلبل فوق شجرة یحرک رأسه و یمیل ذنبه. فقال لاصحابه: أ تدرّون ما یقول هذا البلبل؟ قالوا: اللّهُ وَ رسوله اعلم. قال: یقول اکلت نصف تمرّة فعلى الدّنيا العفاء. و صاح ورشان، فقال ا تدرّون ما یقول؟ قالوا: لا، قال: فأنه یقول: «لدوا للموت و ابنوا للخراب»، فصاحت فاخّتة عند سلیمان، فقال: أ تدرّون ما یقول؟ قالوا: لا، قال: فانه یقول: لیت ذا الخلق لم یخلقوا. و صاح طاووس، فقال یقول: کما تدين تدان. و صاح هدهد فقال یقول: من لا یرحم لا یرحم. و صاح صرد، فقال یقول: استغفروا اللّهُ یا مذنبون، فمن ثمّ نهی رسول اللّهُ عن قتله. و صاح طوطی، فقال یقول: کلّ حیّ میّت و کلّ جدید بال. و صاح خطّاف فقال

يقول: قدّموا خيرا تجدوه. و هدرت حمامة، فقال يقول: سبحان ربّي الاعلى ملء سماءه و ارضه. و صاح قمرى، فقال يقول: سبحان ربّي الاعلى. قال: سليمان و الغراب يدعوا على العشار، و الحدأة يقول: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، و القطا يقول: من سكت سلم، و الضّفدع يقول: سبحان ربّي القدوس المذكور بكلّ مكان، و الدّراج يقول: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

عن الحسن قال: قال رسول الله (ص) «الذيك اذا صاح يقول اذكروا الله يا غافلون. و عن الحسن بن عليّ (ع) قال: «اذا صاح النّسر قال ابن آدم عش ما شئت، آخره الموت»، و اذا صاح القنبر قال: الهى العن مبغضى آل محمد (ص)، و اذا صاح الخطّاف قرأ الحمد لله ربّ العالمين و يمدّ «الضّالين» كما يمدّها القارى.

قوله: وَ أوتينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اى اعطينا من كلّ شىء الملك و النبوة و الكتاب و الرّياح و التسخير الجنّ و الشياطين و منطلق الطّير و الدّوابّ و محاريب و تماثيل و جفان كالجوابى و عين القطر و عين الصّفر و انواع الخير. و قيل معناه و اوتينا من كلّ شىء يحتاج اليه الملوك. و قيل: من كلّ شىء يؤتى الانبياء «انّ هذا». اى الذى اعطينا لهو الفضل المبيّن البيّن.

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ، اى جمع فى مسيره جنوده، الجند لا يجمع و أنّما قال جنوده لاختلاف اجناس عساكره، مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، الوزع الدّفع و الكفّ، و الوزع الذى يزع الناس و يكفّهم و لمّا استقضى الحسن البصرىّ بالبصرة قال: لا بدّ للقاضى من وزعة. و يقال: للامراء وزعة. و فى الخبر «لا بدّ للناس من وزعة، و معنى يوزعون

يكفّون عن الخروج عن الطّاعة و يحبسون عليها و هو قوله: وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السّعير. قال مقاتل: كان سليمان استعمل على كلّ صنف منهم جنبا يرذّ اولهم على آخرهم لئلا يتقدّموا فى المسير كما يصنع الملوك، و كان سليمان يسير فيهم ليكون اهيّب له. روایت کنند از محمد بن كعب القرظىّ گفت: لشكرگاه سليمان صد فرسنگ بود: بيست و پنج فرسنگ آدميان داشتند، بيست و پنج فرسنگ جنیان، و بيست فرسنگ وحوش بيايان، و بيست و پنج فرسنگ مرغان، و او را هزار كوشك بود از آبگينه بر چوب ساخته و او را هزار زن بود در آن كوشكها نشانده:

سپید از آن آزاد زن بودند، و هفتصد کنیزکان سریت. و باد عاصف و باد رخا بفرمان وی بود چون خواستی که بر خیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکرگاه وی جمله برداشتی و بهوا بردی، آن گه باد رخا را فرمودی تا نرم نرم آن را میراندی، گفتا مسیر و میان آسمان و زمین بود، حق جلّ جلاله وحی فرستاد که انی قد زدت فی ملکک انه لا یتکلم احد من الخلائق بشیء الا جاءت الريح فاخبرتك به. تا اینجا روایت محمد کعب القرظی است.

مقاتل گفت: شیاطین از بهر سلیمان بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم کرده، زر در ابریشم ساخته و ابریشم در زر بافته، طول آن بساط یک فرسنگ و عرض آن یک فرسنگ و در میان بساط منبری زرین نهاده، سلیمان بر آن منبر نشستی و گرد بر گرد وی سه هزار کرسی نهاده، زرین و سیمین: انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند، و علما بر کرسیهای سیمین، و گرد بر گرد ایشان عامّه مردم، و از پس مردم جنّ و شیاطین، و بالای ایشان مرغان در هوا پروا پر داده تا آفتاب بر ایشان نتابد و حرارت آفتاب بایشان نرسد، و باد صبا مسخرّ وی کرده تا آن بساط و آن حشم برداشتید و از بامداد تا شبانگاه مسافت یک ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت مقاتل است. وهب منبه روایت کند از کعب احبار که سلیمان (ع) چون بر نشستید با خیل و حشم، جنّ و انس و طیور و وحوش، بعضها فوق بعض علی قدر درجاتهم، زبر یکدیگر هر یکی بر قدر درجه خویش بودی، و او را مطبخها بود ساخته در آن توره‌های آهنین بود و دیگهای بزرگ، چنان که هر تایی دیگ ده تا شتر در آن می‌شد، و پیش لشکرگاه میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان و ستوران در آن حال زین کرده و استران آراسته، هم چنان در میان آسمان و زمین باد ایشان را همی بر دو سفر ایشان از اصطخر تا یمن و گفته‌اند بمدینه رسول (ص) برگذشت سلیمان گفت: هذه دار هجرة نبیّ فی آخر الزّمان طوبی لمن آمن به و طوبی لمن اتبعه و طوبی لمن اقتدی به و هم چنان بزمین مکه برگذشت، خانه کعبه در الله زارید، گفت: یا ربّ هذا نبیّ من انبیائک و قوم من اولیائک مروا علیّ فلم یهبطوا فیّ و لم یصلوا عندی و لم یدکروک بحضرتی و الاصلام تعبد حولی من دونک، فاوحی الله الیه ان لا تبک فانی سوف املاک و جوها سجّدا و انزل فیک قرآنا جدیدا و ابعث منک نبیا فی آخر الزّمان احبّ انبیایی الیّ و اجعل فیک عمّارا من خلقی یعبدوننی و افرض علی عبادی فریضة

يدفون اليك دفيف النّسور الى اوكارها و يحنون اليك حنين النّاقة الى ولدها و الحمامة الى بيضها و اطهرک من الاوثان و عبدة الشياطين.

پس سليمان (ع) از آنجا برفت تا بوادی نمل رسيد سليمان باد را فرمود تا او را بزمين آورد و بر ستوران نشستند و همی رفتند تا بوادی نمل رسيدند. اينست که ربّ العالمين گفت حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ جَمُّهُورٍ مِّمَّسِّرَانِ بِرِآئِدِ الْوَادِ نَمْلٌ أَمْرٌ زَمِينٌ شَامٌ است و گفته اند وادی سدير است. وادیی است از وادیهای طائف، و معنی وادی النمل ای يكثر فيه النمل كما يقال: بلاد التلج، و قيل كان النمل به امتال الذئاب. قال الشعبي: كانت التي فهم سليمان كلامها ذات جناحين، فكانت من الطير، فلذلك علم منطقتها، و قال مقاتل: سمع كلامها من ثلاثة اميال حملت الريح اليه. و قال الضحاک اسم هذه النملة طاخية، و قيل حزمی.

قَالَتْ نَمْلَةٌ وَ كَانَتْ رَئِيسًا لَهَا فَقَالَتْ لِأَصْحَابِهَا: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ، أَي مَنَازِلَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ، فِي الظَّاهِرِ نَهَى لِسُلَيْمَانَ عَنِ الحِطْمِ، وَ فِي الحَقِيقَةِ نَهَى لَهُنَّ عَنِ البروز و الوقوف، فَصَارَ كَقَوْلِ القَائِلِ: لَا أَرِيَنَّكَ هَاهُنَا، أَي لَا تَحْضُرْ هَذَا المَوْضِعَ. الحِطْمُ الكَسْرُ، وَ سُمِّيَ حِجْرَ الكَعْبَةِ حِطْمًا لِأَنَّهُ كَسَرَ عَنْهَا، وَ حِطَامُ الدُّنْيَا قِطْعَةٌ مِنْهَا، وَ الحِطْمُ كَسْرُ البردُونِ الشَّعِيرِ، وَ الحِطْمَةُ عِنْدَ العَرَبِ الأَكُولَةُ، وَ سُمِّيَتْ جَهَنَّمَ حِطْمَةً لِمَا تَلْتَهُمْ مِنْ الخَلِيقِ. قَوْلُهُ: وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَنَّهُمْ يَحْطِمُونَكُمْ، وَ فِيهِ تَبْرِئَةٌ لِسُلَيْمَانَ وَ جُنُودِهِ مِنَ الجُورِ وَ ان يَطَّوُّوا ذَرَّةً عَلَى الأَرْضِ، وَ القَوْلُ الثَّانِي أَنَّهُ اسْتِيفَ، أَي فَهَمَ سُلَيْمَانُ وَ القَوْمُ لَا يَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا، أَي مَتَعَجِّبًا مِنْ حَذْرِهَا وَ اهْتِدَائِهَا إِلَى مَصَالِحِهَا، وَ قِيلَ ضَحِكَ فَرِحًا بِظُهُورِ عَدْلِهِ فِي الخَلْقِ حَتَّى عَرَفْتَهُ النَّمْلَةَ فَاخْبَرَتْ أَنَّهُمْ لَا يَطَّوُّنَهَا عَن عِلْمِهِ. قَالَ المَازِنِيُّ: أَمَّا قَالَ ضَاحِكًا لِيَعْلَمَ أَنَّهُ تَبَسَّمَ ضَحِكًا لَا تَبَسُّمَ غَضَبٍ، وَ فِي الخَبَرِ: ضَحِكَ الأَنْبِيَاءُ التَّبَسُّمَ وَ هُوَ الكَسْرُ.

فان قيل: بم عرفت النملة سليمان؟ قلنا كانت مأمورة بطاعته، فلا بد من ان تعرف من امرت بطاعته، و لها من الفهم فوق هذا، فانها تشق ما تجمع من الحبوب بنصفين و تكسر الجبلجان بربع قطع حتى لا تثبت.

گفته اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است: اول ندا، دیگر تنبيه،

سوم تسمیه، چهارم امر، پنجم نصّ، ششم تحذیر، هفتم تخصیص، هشتم تعمیم، نهم اشارت، دهم عذر. اما ندا آنست که گفت: «یا»، تنبیه: «ایها»، تسمیت: «النمل»، امر: «ادخلوا»، نصّ: «مساکنکم» و تحذیر: «لا یحطمنکم»، تخصیص: «سلیمان»، تعمیم: «و جنوده»، اشارت: «و هم»، عذر: «لا یشعرون».

و گفته‌اند سلیمان اوّل که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثّ ایشان که همچون گاو میش بودند به بزرگی پس سلیمان انگشتی خویش بآن مهتر ایشان نمود، بتواضع و خشوع پیش آمد و خویشان را بیفکند، آن گه سلیمان او را گفت که: مورچگان بسیارند وی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند: صنفی در کوه‌ها و وادیها مسکن دارند، و صنفی در دهها، و صنفی در شهرها. سلیمان گفت لختی از ایشان بر من عرضه کن. گفت زمانی توقّف کن درین موضع تا من ایشان را خیر دهم و بیرون خوانم. پس ندا کرد و ایشان را بیرون خواند جوق جوق کردوس کردوس بیرون می آمدند و میگذاشتند، هفتاد روز بر آن صفت میگذاشتند، سلیمان گفت: هل انقطعت عساکرهم؟ فقال له ملک النمل: لو وقتت الی یوم القیامة ما انقطعت. ثمّ وقف سلیمان بمن معه من الجنود لیدخل النمل مساکنهم، ثمّ حمد ربّه حین علّمه منطق الطیر و سمع کلام النملة.

«فقال ربّ اوزعنی»، ای الهمنی. و قیل اوزعنی، ای حرصنی، و فلان موزع ای مولع، من الوزوع و هو الولوع. و قیل الايزاع من الوزع و هو الکفّ ای اعزنی بشکرک و کفنی عن کفرک، فان من کفک عن شیء فقد اعزاک بالکفّ عنه، و النعمة التی استوجب سلیمان شکرها هی نعمة العدل التی حمل النملة علی الشّهادة له بها فی قولها: وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ لِأَنَّ فِی قَوْلِهَا شَهَادَةَ أَنَّهُ لَا یَطَأُ الذَّرَّ مَعَ بَسْطَةِ مَلِكِهِ، و قیل: النعمة النبوة و الملك الذی لا ینبغی لاحد من بعده «و علی والدی». یعنی انعمت علی والدی و هو داود بن ایشا بالنبوة و تسبیح الجبال و الطّیر معه و صنعة اللبوس و الالة الحدید و غیرها و علی والدتی و هی بتشایع بنت الیابن کانت امرأة اوریان التی امتحن بها داود و هی امرأة سلمة زاکية طاهرة، و هی التی قالت له: یا بنی لا تکثرنّ النوم باللیل فانه یدع الرجل فقیرا یوم القیامة و أن أعمل صالحاً ای و الهمنی ان اعمل صالحاً، «ترضیه» ای ثبتنی علی الشکر «و ادخلنی برحمتک

فی عبادک الصّالحین» ای فی الجنّة مع الانبیاء و لا یدخل الجنّة احد الا برحمتک. نهی رسول اللّٰه (ص) عن قتل اربعة من الدّوابّ: الهدهد و الصّرد و النّحله و النملة.

النوبة الثالثة

قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا الْاِیة... ربّ العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته درین آیت منّت نهاد بر داود و سلیمان که: ایشان را اعمال دین دادم، و دین اسمی است مجمل مشتمل بر اسلام و ایمان و سنّت و جماعة و اداء طاعت و عبادت و ترک کفر و معصیت، اینست دین فریشتگان که خدای را جلّ جلاله بآن همی پرستند و طاعت همی آرند، و دین انبیا و رسل از آدم تا محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین اینست. و پیغامبران و رسولان امّت خود را باین دعوت کردند چنان که ربّ العالمین گفت: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّینِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الْاِیة. و این دین سخت ظاهر است و مکشوف بر اهل سعادت و سخت پوشیده بر اهل شقاوت، و حقّ جلّ جلاله بصر دین شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دین شناسند، لقول النّبی (ص) «کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلة البدر لا یبصره منکم الاّ البصیر».

و روی آنه قال (ص): «جتکم بها بیضاء نقیة لیلها کنهارها و من یعش منکم فسیری اختلافاً کثیراً علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ»

و مجموع این دین بنا بر دو چیز است: بر استماع و بر اتّباع، استماع آنست که وحی و تنزیل از مصطفی بجان و دل قبول کند و بر متابعت وی راست رود، و ذلك قوله تعالی: ما آتاکم الرّسول فخذوه.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است، و علم فهم علم حقیقت است. جنید را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده. حال عارف همین است: صفت بشده و حقیقت بمانده. عامّه خلق بر مقامیند که ایشان را صفت پیدا شده و حقیقت از ایشان روی پوشیده، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته و حقیقت بمانده، نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته در شعر

نیست عشق لا یزالى را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اول علم حقیقت است و برتر از آن عین حقیقت و وراء آن حق حقیقت: علم حقیقت معرفت است، عین حقیقت وجود است، حق حقیقت فناست. علم الحقیقة ما انت له عند الحق، عین الحقیقة ما انت به من الحق، حق الحقیقة اضمحلالک فی الحق.

معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است.

جنید گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی آیند که یافت می جویند ای مسکین ترا یافت او چون بود که در شناخت عاجزی. و هم از جنید پرسیدند که یافت او چون بود؟ جواب نداد، و از مقام برخاست، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان، او که دارد خود داند.

پیر طریقت گفت: از یافت الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافت الله آید.

حلاج گفت او که بنور ایمان الله را جوید همچنانست که بنور ستاره خورشید را جوید.

او جل جلاله بقدر خود قائم است و در عز خود قیوم، بغز خود بعید بلطف خود قریب، عز کبریاؤه و عظم شأنه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیته.

وَ حَشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ الْآيَةَ... وهب منبه گفت سلیمان (ع) با مملکت خویش بر مرکب باد همی رفت، مردی حرّات بکشاورزی مشغول برنگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی و بزرگواری تعجب همی کرد و میگفت: لقد اوتی آل داود ملکا عظیما. باد آن سخن بگوش سلیمان رسانید، سلیمان فرود آمد و با آن مرد گفت: من سخن تو شنیدم و بدان آدمم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها الله عزّ و جلّ خیر ممّا اوتی آل داود: یک تسبیح که الله تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملک و مملکت که آل داود را داده اند. آن مرد گفت: اذهب الله همک كما اذهب همی. و بر عکس این حکایت کنند که: سلیمان صلوات الله علیه وقتی فرو نگرست مردی را دید به بیل کار میکرد و هیچ در مملکت سلیمان نگاه نمی کرد و دیدار چشم خود با نظاره ایشان نمی داد. سلیمان گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو برگذشتیم که نه بنظاره ما مشغول گشت و در مملکت ما تعجب کرد مگر این مرد یا سخت زیرک است و دانا و عارف یا سخت نادان و جاهل. پس باد را فرمود تا مملکت بداشت و بیستاد، سلیمان فرو آمد و قصد آن مرد

کرد، گفت: ای جوانمرد عالمیان را شکوه ما در دل است و از سیاست ما ترسند وانگه که مملکت ما ببیند تعجب کنند. تو هیچ بما ننگری و تعجب نمی کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی. آن مرد گفت: یا نبی الله حاشا و کلاً که در کار مملکت تو در دل کسی استخفافی گذر کند، لکن ای سلیمان من در نظاره جلال حق و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته ام که پروای نظاره دیگران ندارم. یا سلیمان عمر من این یک نفس است که می گذرد اگر بنظاره خلق ضایع کنم آن گه عمر من بر من تاوان بود. سلیمان گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری. گفت بلی حاجت دارم و دیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن و بر من رحمت کن و هول مرگ بر من آسان کن. سلیمان گفت این نه کار منست و نه کار آفریدگان. گفت پس تو همچون من عاجزی و از عاجز حاجت خواستن چه روی بود. سلیمان بدانست که مرد بیدار است و هشیار، گفت: اکنون مرا پندی ده گفت: یا سلیمان در ولایت وقتی منگر، در عاقبت نگر، چه راحت باشد در نعمتی که سطوت عزرائیل و هول مرگ سرانجام آن باشد. یا سلیمان چشم نگاه دار تا نبینی، که هر چه چشم نه ببیند دل نخواهد.

باطل مشنو که باطل نور دل ببرد.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلٰی وَادِ النَّمْلِ سَلِيمَانَ (ع) چون بوادی نمل رسید و باد سخن مورچه از مسافت سه میل بگوش وی رسانید که: یا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ سَلِيمَانَ را خوش آمد سخن آن ملک موران و حسن سیاست وی بر رعیت خویش و شفقت بردن بر ایشان. آن گه گفت: بیارید این ملک موران را، بیاوردند.

او را دید بر لباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران. سلیمان گفت: آن سخن از کجا گفتی؟ که: لَا يَحْطِئَنَّكُمْ سُلَيْمَانَ وَ جُنُودُهُ حَطْمَ مَا بَشَمَا كَجَا رَسِيدِي؟

شما در صحرا و ما در هوا و نیز دانسته ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرونگذارم و بر ضعفا و غیر ایشان ظلم نکنم و لشکریان را نگذارم که شما را بکوبند.

آن ملک موران جواب داد که: من خود عدل تو دانسته ام و شناخته و عذر تو انگیزته که گفتیم: وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. اما آنچه میگوئی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا بدانکه من بدان سخن حطم دل میخواستم. ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو

بینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا خواهند و از سر وقت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه و منزل اغنیا نبیند و یقرب من هذا قوله تعالی: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ، وَكَذَلِكَ قَوْلَ النَّبِيِّ (ص): «إِيَّاكُمْ وَالضَّيِّعَةَ فَرْتَرِغُوا فِي الدُّنْيَا».

آن گه سلیمان گفت: ترا لشکر چندست؟ گفتا من ملک ایشانم و چهل هزار سرهنگ دارم و زبردست هر سرهنگی چهل هزار عریف هر عریفی را هزار مور. گفت: چرا بیرون نیاری ایشان را و بر روی زمین نروید؟ گفت یا سلیمان ما را مملکت روی زمین میدادند اما نخواستیم و زیر زمین اختیار کردیم تا بجز الله کسی حال ما نداند. آن گه گفت: یا سلیمان از عطاها که الله ترا داده یکی بگوی. گفت باد مرکب ما ساخته، «عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ». گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی که هر چه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون با دست: درآید و نپاید و برود. این آن مثل است که گفته‌اند: قد ینبئه الکبیر علی لسان الصغیر.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ مَرِغَ رَا بَاز جِست و فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهَدُودَ كَچِست مَرا که هَدهد را نمی‌بینم اَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) یا از نادیدگان شد. لَأَعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا حَقًّا که او را عذاب کنم عذابی سخت أَوْ لَأَذِیْبَنَّهٗ یا گلوی او بیرم أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) یا عذری آرد بمن آشکارا و حجتی روشن. فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ غَايِبٍ مَاند و درنگ کرد نه دیر فَقَالَ أَحَطُّ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ كَچِزی بدانستم و دیدم و بآن رسیدم که تو بآن نرسیدی وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ وَ آوَرَدَمُ بَتُو از سَبَا بِنَبَاٍ یَقِينٍ (۲۲) خیری بی‌گمان.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ مِنْ زَنِي يَافتم آنجا که ایشان را پادشاهی میکرد وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ او را هر چیزی که در پادشاهی در باید داده بودند وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) و او را تختی است بزرگوار.

وَ جَدَّتْهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ او را و قوم او را آفتاب پرستان یافتم که سجدود میکردند آفتاب را فرود از الله وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ وَ برآراست شیطان بر

ایشان کرده‌ای بد ایشان فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ تا برگردانید ایشان را از راه فُهِمَ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) تا ایشان راه نمی‌برند فراراستی.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ چَرا سجود نه الله را کنند: الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ آن خدایی که نهان می‌بیرون آرد فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و يعلم ما يخفون و ما يعلنون (۲۵) و میداند آنچه می‌پوشند و آشکارا میکنند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست که نیست خدا جز اَوْ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) خداوند آن عرش بزرگوار.

قَالَ سَتَنْظُرُ سليمان گفت آری بنگریم أَمْ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) تا راست گفتی یا از دروغ‌زنانی.

أَذْهَبَ بَكْتَابِي هذا ببر این نامه فَالْقِيَهُ إِلَيْهِمْ و با ایشان او کن ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ و آن گه بازگرد از ایشان فَانظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ (۲۸) و نگر تا بچه پاسخ دهند.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ گفت که ای مهینان إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ (۲۹) بمن او کردند نامه‌ای نیکو.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ آن از سلیمان است وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) و نوشته اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ بر من گردن مکشید و از اندازه برمگذرید وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) و بمن آیید گردن نهادگان.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ بلقیس گفت ای مهینان قوم: أَفَتُونِي فِي أَمْرِي پاسخ دهید مرا درین کار من ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْرًا من هرگز کاری را نینداختم و نبریدم و بسر نبردم حَتَّى تَشْهَدُونَ (۳۲) تا آن گه که شما پیش من آئید.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً گفتند ما خداوندان قُوَّة و انبوهی ایم وَ أَوْلُوا بَأْسَ شَدِيدٍ و خداوندان زور سخت و سلاحَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ و کار و فرمان بتوست فَانظُرِي ما ذا تَأْمُرِينَ (۳۳) بنگر تا چه فرمایی.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا گفت پادشاهان که در شهری روند بگرفتن و بزور تباه کنند آن را وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً و عزیزان آن را خوار کنند وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

(۳۴) و هم چنان کنند

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ و من بایشان هدیّه ای فرستم فَنَظَرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)
نگرم تا فرستادگان چه پاسخ آرند.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ چون رسول بسلیمان آمد قالَ أَمْدُوتُنَّ بِمَالِ سُلَيْمَانَ گفتم مرا هدیّه فرا
سخن می بیونید و مزد از دنیا می فرستید؟ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ آنچه الله مرا داد
به از آن که شما را داد بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) نه که شما آید که به چنان که مرا
فرستادید شادی برید.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ بازگرد بایشان فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ حَقًّا و حَقًّا که بایشان سپاهی آریم لا قَبِيلَ لَهُمْ
بها که بآن بر نیایند و طاقت آن ندارند وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَةً و ایشان را بیرون آریم از آن
زمین خوار و هُم صَاغِرُونَ (۳۷) و ایشان را کم آورده و بی آب.

النوبة الثانية

قوله وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ، التَّفَقَّدَ تَطَلَّبَ المفقود، و أَنَّمَا قِيلَ لَهُ التَّفَقَّدَ لِأَنَّ طَالِبَ الشَّيْءِ يَدْرِكُ بَعْضَهُ
و يفقد بعضه، لذلك قال ابو الدرداء: من يتفقّد يفقد و من لم يعد الصبر لعطائم الامور يعجز.
و أَنَّمَا تَفَقَّدَ سُلَيْمَانَ الهمهد لآنه مهندس الماء يرى الماء من تحت الارض كما ترى من
وراء الزجاج، فآنه كان يضع منقاره في الارض فيخبرهم بعد الماء و قربه، ثم يأمر الجنّ
بحفر ذلك الموضع، فيظهر الماء فاحتاج في ذلك اليوم الى الماء فتعرّف عن حاله و تفقّده.
و قيل سبب تفقّده آنه كان اذا سار بجنوده جاءت الطيور فتقف في الهواء مصطفة موصولة
الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده، فوقعت الشمس عليه، فنظر فوجد موضع
الهمهد خاليا، فتعرّف من حاله و قال: ما لي لا أرى الهمهد؟

قرأ ابن كثير و الكسائي «ما لي» بفتح الياء لا أرى الهمهد، أحاضر أم كان من الغائبين؟
و قيل معناه: ازاع بصرى عنه ام كان من الغائبين؟ و قيل «أم» هاهنا بمعنى الالف و تقديره:
أ كان من الغائبين. و قيل معناه بل كان من الغائبين. لأعدبته عذاباً شديداً و كان عذابه ان
ينتف ريشه فيدعه ممّعا. ثم يلقيه في بيت النمل فيلدغه. و قيل ينتف ريشه فيدعه في
الشمس. قال مقاتل بن حيان معناه لاطلينه بالقطران و لاشمسّه.

و قيل: لاودعنه القفص، و قيل: لاجمعن بينه و بين ضده. و قيل: لامنعنه من خدمتي.

أَوْ لَذَبِحَتْهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي. قرأ ابن كثير بنونين الاولى مثقلة مفتوحة و الثانية مخففة مكسورة. فالنون الاولى دخلت بمعنى التوكيد كما دخلت في قوله: لا عذبه لا ذبحنه، لانه معطوف عليها، و النون الثانية هي التي تلزم ياء الاضافة في الفعل.

و قرأ الباقر ليا تيني بنون واحدة، و اصله نونان كالاول فحذفت الثانية استتقالا لتوالي ثلاث نونات لفظا كما حذفت من اني و الاصل انني، بسُلطان مُبين يعني الا ان ياتيني بحجة واضحة يكون له فيها عذر، فان قيل ما معنى قوله: «لا عذبه» و المكلف هو الذي يستحق العذاب، فالجواب عنه من وجهين: احدهما انه كان مأمورا بطاعة سليمان فاستحق العذاب على غيبته دون اذنه، و الثاني ان معنى الاية لاؤدبته و غير المكلف يؤدب كالذواب و الصبيان.

«فَمَكَثَ» بفتح الكاف قراءة عاصم و الباقر بضم الكاف و هما لغتان يعني فمكث الهدهد بعد تفقد سليمان اياه غير بعيد اي زمانا غير طويل حتى رجع و قيل مكث سليمان بعد تفقد و توعدّه غير طويل حتى عاد الهدهد، و قيل عاد الهدهد فمكث، اي وقف مكانا «غير بعيد» من سليمان. فقال اَحَطْتُ بما لم تُحِطْ به اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهاى مختلف گفته اند درين قصه هدهد، و قول علماء تفسير كه سير انبيا شناخته اند و دانسته آنست كه سليمان (ع) چون از بناى «بيت المقدس» فارغ گشت از شام بيرون آمد بقصد مكه و زيارت كعبه، و باوى انس و جن و شياطين و وحوش و طيور و بر مركب باد، تا رسيدند بزمين حرم و مدتى آنجا مقام كردند چندان كه الله خواسته بود، هر روز قربان كردى پنج هزار شتر و پنج هزار گاو و بيست هزار گوسپند، و آن گه اشراف قوم خود را گفت كه ازين زمين پيغامبرى عربى بيرون آيد كه بر خداى عز و جل هيچ پيغامبر گرامى تر از وى نيست سيد انبياست و خاتم رسولان و نام وى در كتب پيشينان، هر كه با وى كارد مخدول و مقهور گردد و هيبت و سياست وى بر سر يك ماهه راه بدشمن رسد، و نشست وى در مدينه باشد و دين وى دين حنيفى باشد، طوبى او را كه وى را دريابد و بوى ايمان آرد و اتباع سيرت و سنت وى كند.

آن گه گفت از روزگار ما تا بروزگار وى قريب هزار سال بود. سليمان (ع) بعد از آن مدتى آنجا مقام كرد و مناسك بگزارد و از آنجا قصد زمين يمن كرد، بامداد از مكه برفت

وقت زوال بصرعاء یمن رسیده بود راه یک ماهه زمینی و هوایی خوش دید آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند. طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب ههد بود. منقار بر زمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست بر سر زمین و کجا دورتر. آن گه دیوان را فرمودی تا آنجا که ههد نشان دهد چاه فرو برند و آب برآرند. سعید بن جبیر حکایت کند که ابن عباس این قصه میگفت و نافع ازرق قدری حاضر بود، گفت: یا ابن عباس ههد که بمنقار آب در زیرزمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آن گه که دام گردن وی افتد؟ ابن عباس گفت: ویحک، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر. و عن انس قال قال رسول الله (ص): «انهاکم عن قتل الهدهد فانه کان دلیل سلیمان علی قرب الماء و بعده و احب ان یبعد الله فی الارض حیث یقول: وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ الْآيَةَ... آن ساعت که سلیمان در زمین بصرعاء نزول کرد ههد برپرید سوی هوا تا در عرصه دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن. مرغزار و درختان و سبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید.

هدهدی را دید در آن زمین یمن نام وی عنفیر و ههد سلیمان نام وی یعفور، آن عنفیر مرین یعفور را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جن و انس و شیاطین و طیور و وحوش. عنفیر گفت: ملک سلیمان عظیم است لکن نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن بفرمان اوست. دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مقاتل. خواهی تا طرفی از ملک وی ببینی؟ یعفور گفت: ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنفیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آن گه چون بازگردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو حرج نکند. یعفور برپرید و بلقیس را و حشم وی را بدید و احوال وی را نیک بدانست، آن گه بازگشت و نماز دیگر با سلیمان رسید و سلیمان آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین درآمد، طلب آب کرد و ههد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جن و انس و شیاطین راه باب نمی بردند.

سلیمان بر ههد خشم گرفت گفت: لَأَعَذِّبَنَّ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذِيبَنَّهٗ، عقاب برپرید تا

هدهد را طلب کند، روی سوی یمن نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: بحقّ الله الذی قوّاك و اقدرک علیّ الا رحمتنی، فولی عنه العقاب و قال: ویلك ان نبی الله حلف ان یعدّیک او یذبحک. عقاب گفت: ای ویل ترا، پیغامبر خدا. سلیمان سوگند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت سلیمان هیچ استثناء کرد در سخن؟

عقاب گفت: بلی استثنا کرد، گفت: أو لیأتینی بسُلطانٍ مُبین. هدهد گفت: پس چون استثنا کرد باکی نیست. آمدند تا بنزدیک سلیمان، و هدهد ترسان و لرزان سلیمان گفت: ما الذی بطّاک عنی؟

فقال الهدهد: أحطتُ بما لم تحطُ بهِ هذا، و قول السامری: بصرت بما لم تبصروا به بمعنی واحد ای علمت من حال سبا ما لم تعلمه، و الاحاطة العلم بالشیء من جمیع جهاته، وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَا بِنَبِإٍ یَقِینِ ای خبر محقق لا شکّ فیهِ، قال ذلک اعتذارا الیه ممّا احلّ بمكانه. قرائت ابن کثیر و ابو عمرو سیأ مهموز است مفتوح و همچنین لقد کان لسبیا قبل بسکون الف خوانده، باقی من سبیا بجرّ و تنوین خوانده، من نون فلاّنه اسم رجل و من لم ینون فلاّنه اسم قبيلة کفریش، زجاج گفت: سبا نام آن شارستان است که مآرب گویند در نواحی یمن و بلقیس آنجا مسکن داشت، و بینها و بین صنعاء مسیره ثلاثة ایام. و قیل ثلاثة فراسخ، و قال الخلیل: سبا اسم یجمع عامّة قبائل الیمن. و قیل اسم امّهم، و قول درست آنست که از رسول خدا پرسیدند که سبا نام مرد است یا نام زمین؟ رسول جواب داد که نام مردی است که ده پسر داشت چهار از ایشان در شام مسکن داشتند: لخم و جذام و عاملة و غسان، و شش در یمن: کنده و اشعرون و ازد و مذحج و انمار.

قالوا یا رسول الله و ما الاتمار؟ فقال والد خثعم و بجيلة، و قیل هو سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطان، فوجه سبا بغير تنوین انه اسم غیر منصرف لاجتماع التعریف و التانیث فیها، لانّها اسم مدینة او ارض او قبيلة او امرأة و وجه التنوین انه اسم منصرف لانه اسم رجل أو حیّ او بلد فهو مذکر، فلم یجتمع فیهِ سببان من اسباب منع الصرف، فصرف لذلك و اما وجه الهمز انه مأخوذ من سبأت الخمر، اذا اشتریتها، او من سبأته النار اذا احرقته. و من لم یهمز فلاّنه مأخوذ من سبى یسبى لانه اولّ من سبى السبى.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ يُعْنَى تَمْلِكُ الْوَالِيَةَ وَالتَّصَرَّفَ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَرِدْ بِهِ مَلِكُ الرِّقْبَةِ وَ هِيَ بَلْقَيْسُ بِنْتُ شَرَحْبِيلَ بْنِ طَهْمُورِثَ وَ قَيْلُ بِنْتُ طَهْمُورِثَ وَ قَيْلُ بِنْتُ شَرَحْبِيلَ بْنِ مَالِكِ بْنِ الرِّبَّانِ وَ قَيْلُ بَلْقَيْسُ بِنْتُ الْهَدَهَادِ وَ امَّهَا فَارَعَةُ الْجَنْيَّةِ وَ قَيْلُ امَّهَا رِيحَانَةُ بِنْتُ السَّكَنِ وَ هِيَ جَنْيَّةٌ، وَ قَيْلُ كَانَ أَبُو بَلْقَيْسٍ يَلْقَبُ بِالْهَدَهَادِ وَ كَانَ مَلِكًا عَظِيمًا الشَّأْنُ قَدْ وَلَدَهُ أَرْبَعُونَ مَلِكًا. وَ كَانَ يَمْلِكُ أَرْضَ الْيَمَنِ كُلَّهَا. وَ كَانَ يَقُولُ لِمَلُوكِ الْأَطْرَافِ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ كَفَّوْا لِي وَ أَبِي إِنْ يَتَزَوَّجَ فِيهِمْ فَرُجَّوْهُ أَمْرَاةً مِنَ الْجَنِّ فَوَلَدَتْ لَهُ بَلْقَيْسُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ غَيْرَهَا. وَ

به

قال النبي (ص): «كان احد ابوى بلقيس جنيا».

روى ان مروان الحمار امر بتخريب تدمر، فوجدوا فيها بيتا فيه امرأة قائمة مئّمة امسكوها بالصبر احسن من الشمس، قامتها سبعة اذرع و عنقها ذراع عندها لوح، فيه: انا بلقيس صاحبة سليمان بن داود، خرب الله ملك من يخرب بيتي.

وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْتَاجَتْ إِلَيْهِ فِي مَلِكِهَا مِنَ الْأَلَةِ وَ الْعِدَّةِ. وَ قَيْلُ: أَعْطَيْتُ مِنْ كُلِّ نِعْمَةٍ حَظًّا وَافِرًا كَمَا أَعْطَيْتُ، وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ سَرِيرٌ عَظِيمٌ ثَلَاثُونَ ذِرَاعًا فِي ثَمَانِينَ ذِرَاعًا، وَ طُولُهُ فِي الْهَوَاءِ ثَمَانُونَ ذِرَاعًا مَقْدَمُهُ مِنْ ذَهَبٍ مَفْصَصٌ بِالْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَ الزَّبْرَجَدِ الْأَخْضَرِ وَ مَوْخَرُهُ مِنْ فِضَّةٍ مَكْلَلٌ بِالْوَانِ الْجَوَاهِرِ لَهُ أَرْبَعُ قَوَائِمٍ: قَائِمَةٌ مِنْ يَاقُوتِ أَحْمَرَ، وَ قَائِمَةٌ مِنْ يَاقُوتِ أَخْضَرَ، وَ قَائِمَةٌ مِنْ زَمْرَدٍ، وَ قَائِمَةٌ مِنْ دَرٍّ وَ صَفَائِحُ السَّرِيرِ مِنْ ذَهَبٍ وَ عَلَيْهِ سَبْعَةٌ أَيْبَاتٍ عَلَى كُلِّ بَيْتٍ بَابٌ مَغْلَقٌ، وَ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْفَرَشِ مَا يَلِيقُ بِهِ.

قوله: وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ كَانُوا مَجُوسًا وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمُ الَّتِي كَانُوا يَعْمَلُونَهَا «فَصَدَّاهُمْ» الشَّيْطَانُ عَنْ طَرِيقِ الْجَنَّةِ، وَ قَيْلُ عَنْ سَبِيلِ التَّوْحِيدِ وَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَسْلُكُوهُ، فَهَمُّ لَا يَهْتَدُونَ إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ، كَسَائِي وَ رُؤَيْسُ وَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَلَّا يَسْجُدُوا بِتَخْفِيفِ خَوَانِدٍ مَعْنَى بَرِّ الْإِيَّا هُوَ لَا يَسْجُدُوا، وَ بَاشَدُ كَهْ وَ قَفَّ كَنَنْدُ وَ كُؤَيْنِدُ: الْإِيَّا، أَنْ كَهْ إِبْتَدَأَ كَنَنْدُ وَ كُؤَيْنِدُ: اسْجُدُوا لِلَّهِ وَ بَايِنُ قَرَأَتْ «الَّا» كَلِمَةً تَنْبِيهُ اسْتِ وَ «يَا» حَرْفُ نَدَا اسْتِ وَ مَنَادَى مَحْذُوفٌ اسْتِ وَ «اسْجُدُوا» أَمْرِي مَسْتَأْنَفٌ اسْتِ مِنْ جِهَتِ حَقِّ سَبْحَانِهِ وَ تَعَالَى، مِثْلُ كُؤَيْنِدُ: «الَّا» بِشَنْوَيْدِ وَ بَدَانِيدِ وَ آكَاهُ بَاشِيدِ «يَا» يَعْنَى: أَيُّ قَوْمِ اسْجُدُوا لِلَّهِ شَمَا سَجُودَ اللَّهِ رَا كَنَيْدِ بِرِ شُكْرِ نِعْمَتِ

او تا چون ایشان نباشید که آفتاب سجود میکنند و شیطان کردار ایشان بریشان آراسته. و باقی قرآء: اَلَّا يَسْجُدُوا بِتَشْدِيدِ خَوَانِدٍ و معنی آنست که هَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ، و روا باشد که تعلق بآیت پیش دارد یعنی فَصَدَّهْمَ عَنِ السَّبِيلِ لِئَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ اى المخبوء فى السَّمَاوَاتِ مِنَ التَّلْجِ و البرد و المطر و الْأَرْضِ مِنَ الزَّرْوَعِ و الاشجار فيكون «فى» بمعنی من، و قيل يخرج الخبأ و الخبأ كل ما غاب اى يعلم غيب السماوات و الارض و يعلم ما يخفون و ما يعلنون بالسنتهم. و قرأ الكسائى و حفص ما تُخْفُونَ و ما تُعْلِنُونَ بقاء المخاطبة.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ تَمَّ الْكَلَامُ هَاهُنَا وَ هُوَ مَوْضِعُ سَجُودِ التَّلَاوَةِ وَ سَمَى الْعَرْشِ عَظِيمًا لِأَنَّهُ اعْظَمَ شَيْءَ خَلْقِهِ اللَّهُ.

قَالَ سَنَنْظُرُ اى قال سليمان سنتعرف أ صدقت فيما اخبرت فتكون معذورا فى غيبتك، أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ فيما اخبرت، فيحل بك ما توعدتك.

ثم ذكر ما يتعرف به صدق الهدد، فقال: اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا، فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ عاصم و حمزة بجزم الهاء و الباقون باشباعها اى اطرحه اليهم لأنه لا يتهيأ له ايصاله بيده «ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ» تنح عن ذلك الموضع فكن قريبا منهم بحيث تسمع ما يجيبون. و قيل معنى «فانظر» اى فانظر. ما ذا يرجعون اى ما ذا يردون و يجيبون. و قيل فيه تقديم و تاخير، اى فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ فَانظُرْ ما ذا يرجعون ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ، راجعا الى، فاخذ الكتاب بمنقاره، و قيل علّقه بخيط و جعل الخيط فى عنقه فجاءها حتى وقف على راسها و حولها جنودها فرفرف ساعة و الناس ينظرون اليه حتى رفعت رأسها. فألقى الكتاب فى حجرها، و قيل: أنها نامت على سريرها و اغلقت الأبواب دونها و وضعت المفاتيح تحت و سادتها. فطار الهدد من الكوة و ألقى الكتاب على وجهها و نهبها بمنقاره، و قيل طأطأ راسه حتى سقط الكتاب من عنقه و ألقاه على وجهها، و قيل كانت فى البيت كوة تقع الشمس فيها كل يوم، فاذا نظرت اليها سجدت فجاء الهدد فسد تلك الكوة و سترها بجناحه، فلما رأت ذلك قامت اليه فألقى الكتاب اليها. فاخذت الكتاب و كانت قارئة عربية من قوم تبع.

ف قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْعِظَمَاءُ الْقَوْمَ جَمَعَهُ امْلَأَ مِثْلَ نَبَأٍ وَ انبَاءٍ، كَانُوا اهل مشورته و هم ثلاثمائة رجل و اثنى عشر رجلا تحت كل رجل منهم عشرة آلاف رجل اِنْنِى اَلْقِىَ اِلَيْكَ

کتاب کریم ای مختوم لقوله (ص): «کرم الكتاب ختمه» و لا یختم الا کتب الملوک، و قیل کریم مضمونه، و قیل شریف بشرف صاحبه، و قیل کریم حیث اتی به طیر، حقیق بان یومل من جهته خیر.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ ابْنُ جَرِيحٍ لَمْ يَزِدْ سُلَيْمَانَ عَلَى مَا قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ وَأَنَّهُ، وَ كَفْتَهُ أَنْد: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ سَخَنَ بَلْقَيْسِ اسْتِ بِأَمْلَاءِ خَوْيْشِ وَ مَضْمُونِ نَامِهِ سُلَيْمَانَ ائِنْسْت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيٌّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ، وَ نَامِهِاى پيغامبران همه چنين بودى: موجز و مختصر بى تطويل. سليمان نامه بمهر كرد بخاتم خويش، و بدهد داد. هدهد نامه به بلقيس رسانيد بلقيس چون مهر سليمان ديد لرزه بر وى افتاد و بتواضع پيش آمد.

و كان ملك سليمان فى خاتمه. بدانست بلقيس كه ملك سليمان عظيم تر از ملك وى است چون رسول وى مرغ است. آن گه عظماء قوم خويش كه اهل مشورت وى بودند همه را جمع كرد، و هم ثلاثمائة و اثنا عشر رجلا، و با ايشان گفت: اِنِّى اَلْقَى اِلَى كِتَابِ كَرِيْمٍ. إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيٌّ، ان اينجا حكايت است و در نامه اين بود كه أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيٌّ اى لا تترفعوا عَلَيَّ وَ ان كنتم ملوكا، اين علو همانست كه در قرآن جاها گفته: اِنْ فِرْعَوْنُ عَلَا فِى الْاَرْضِ، إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ، ام كنت من العالين ظلما و علوا، اين همه بيك معنى است. قوله: وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ اى مومنين داخلين فى الاسلام، و قيل لا تعلموا عَلِيٌّ اى: لا تتكبروا. ميگويد كبر از گردن بيفكنيد و مؤمن شويد، كافر چون كفر از گردن بيفكند آن گه اسلام را شايسته گردد، و هيچ كافر كفر نيارد مگر بكبر. و ذلك قوله تعالى: اِنَّهُمْ كَانُوا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ.

پس بلقيس مر ان سرهنگان خويش را گفت، يا أَيُّهَا الْمَلَأُ وَ هم الذين يملئون العيون مهابة و القلوب جلالة، و قيل هم المليئون بما يراذ منهم أَفْتُونِي فِى أَمْرِي اى اشيروا عَلَيَّ فِى الامر الذى نزل به، و الفتوى الحكم بما هو صواب، گفته اند بلقيس نخست ايشان را گفت چه مردى است سليمان؟ شما شناسيد او را؟ گفتند: شناسيم، ملكى بزرگ است بشام اندر و دين بنى اسرائيل دارد و تورات خواند و دعوى پيغامبرى كند و باد و مردم و ديو و پرى و مرغان همه او را فرمان بردارند.

بلقیس گفت: اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هرگز بی شما کاری نگزارم و بسر نبرم.

ایشان گفتند: نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً اِی نحن اصحاب الحروب و العدد و العدة و اَوْلُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ اِی نجدة و شجاعة و الْأَمْرُ إِلَيْكَ و الرأی رَأِیْكَ فَانظُرِي مَا ذَا تَأْمُرِينَ اِن امرتتا بالحرب و القتال قاتلنا و اِن امرتتا بالصِّلح صالحنا.

چون ایشان چنین گفتند و خویشان را عرض دادند قتال و حرب را بلقیس گفت بدانایی و زیرکی خویش: اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوْهَا خَرَبُوْهَا و استولوا علی ساكنیها و اجلوا اهلها عنها و جَعَلُوا اَعْرَةَ اَهْلِهَا اَذَلَّةً اهانوا اشرافها و اخذوا اموالهم و حَطَّوْا اقدارهم لیستقیم امرهم. پادشاهان چون بقصد ولایت ستن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنند و عزیزان آنجا خوار کنند. رَبِّ الْعَالَمِينَ تصدیق کرد گفت: وَ كَذَلِكَ یَفْعَلُونَ اِی كَذَلِكَ یا محمد یفعلون، فیکون الضمیر للملوك.

اللَّهِ گفت: یا محمد ملوک چون در شهری روند همچین کنند که بلقیس گفت، و روا باشد که: كَذَلِكَ یفعلون تمامی سخن بلقیس نهند و یَفْعَلُونَ ضمیر سلیمان و حشم وی باشد. معنی آنست که ملوک چون در شهری روند تباهی کنند، و عزیز آن را خوار کنند و سلیمان و لشکر وی چون در نواحی آیند چنین کنند. و قیل معناه و كَذَلِكَ یفعل جندی ان قصدت.

سلیمان آن گه گفت: وَ اِنِّی مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.
الناظر هاهنا المنتظر كقوله: انظرونا نقتبس من نورکم قال الشاعر:

و ان یک صدر هذا الیوم ولیّ فان غدا لناظره قریب

بلقیس گفت من او را هدیه ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا است و حقست و از ما بهیچ چیز فرو نیاید و بهیچ چیز رضا ندهد مگر باتباع دین وی. اکنون خلافت میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود؟ قال الحسن: کان ذلک مالا و لا بصر لی به، و قال ابن عباس: کانت الهدیة لبنة من ذهب. و هب منبه گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده اند: آن هدیه که بلقیس بسلیمان فرستاد پانصد خشت زرین بود و پانصد خشت سیمین و یک پاره تاج زرین مکلل بدر و

باقوت و لختی فراوان مشک و عود و عنبر و یانصد غلام جامه کنیزکان پوشیده و دست اورنجن در دست و گوشوار در گوش و طوق زر در گردن و یانصد کنیزک جامه غلامان پوشیده قبا و کلاه و منطقه بر میان و حقه‌ای که در آن درّ یتیم بود ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن معوج، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را بر ایشان امیر کرد نام وی منذر بن عمرو و او را وصیت کرد که چون در پیش سلیمان شوی می‌نگر اگر بنظر غضب بتو نگرَد بدانکه او ملکست و اگر نه پیغامبر و نگر تا ازو در هیبت نباشی، که من ازو عزیزترم، و اگر بنظر لطف بتو نگرَد، خوش خوی و خرم روی. بدانکه پیغامبر است. سخن او نیک بشنو و جواب او چنان که لایق باشد می‌ده، و همچنین کنیزکان را وصیت کرد که شما با وی سخن مردانه گوئید و خویشان را بدو مرد نمائید و غلامان را بر عکس این گفت، یعنی که شما سخن نرم گوئید و خویشان را زن بدو نمائید و منذر را گفت: از سلیمان درخواه تا تمیز کند میان غلامان و کنیزکان: اگر پیغامبر است و پیش از آن که سر حقه بگشاید بگوید که در حقه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آن را و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج. این وصیت تمام کرد و رسول فرا راه کرد و دهدد بشتاب آمد پیش سلیمان و او را از این احوال خبر کرد، سلیمان شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند و آنجا که سلیمان بود تا مسافت نه فرسنگ میدانی ساختند خشتهای زرین و سیمین در آنجا او کردند و گرد آن میدان دیوار برآورده و بر سر دیوار شرف زرین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنقش پلنگ نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست و چپ میدان بر سر آن خشتهای زرین و سیمین بسته و اولاد جن خلقی بیعدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده سلیمان در مجلس خویش بر سریر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست وی و چهار هزار از چپ وی نهاده، آدمیان گرد بر گرد سریر وی صفها بر کشیده و از پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان. رسول بلقیس چون بآن میدان رسید و ملک و عظمت سلیمان دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هرگز مانند آن ندیده بودند پس آنچه خود داشتند از هدایا بچشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند،

و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلا باس علیکم، بگذرید و مترسید که شما را باک نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوک جوک از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدند بحضرت سلیمان (ع) سلیمان بنظر لطف بروی تازه گشاده خندان بایشان نگریست و گفت: ما ورائکم چه دارید و چه آوردید و بچه آمدید؟ منذر که رئیس قوم بود جواب داد که چه آوردیم و بچه آمدیم و نامه بلقیس که داشت بوی داد. سلیمان گفت: این الحقه؟ حقه بیاورند و جبرئیل (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و سلیمان را گفت که در حقه چیست، گفت در این حقه دانه درّی یتیم است ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن کژ و نازاست. رسول بلقیس گفت صدقت، راست گفتی. اکنون این درّ یتیم را سوراخ کن و آن مهره جزع را رشته درکش.

سلیمان جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیک ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و ازیشان پرسید. شیاطین گفتند: ترسل الی الارضة فجاءت الارضة و اخذت شعرة فی فیها فدخلت فیها حتی خرجت من الجانب الآخر. فقال سلیمان: ما حاجتک؟ فقالت تصیر رزقی فی الشجرة. قال: لک ذلك. ثم قال: من بهذه الخرزة یسلکها الخیط؟

فقالت دودة بیضاء: انا لها یا رسول الله: فاخذت الدودة الخیط فی فیها و دخلت الثقبه حتی خرجت من الجانب الآخر. فقال سلیمان: ما حاجتک؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواکه. قال: لک ذلك. ثم میز بین الجوارى و الغلمان بان امرهم ان یغسلوا وجوههم و ایدیهم فكانت الجارية تاخذ الماء من الآنیة باحدى یدیها ثم تجعله علی الید الأخرى ثم تضرب به علی الوجه، و الغلام كما يأخذه من الآنیة یضرب به وجهه، و كانت الجارية تصبّ الماء صبّا، و كان الغلام یحدر الماء علی یده حدرا، فمیز بینهم بذلك.

ثم ردّ سلیمان الهدیة و قال: أ تُمدّوننِ بِمال، قرأ حمزة و یعقوب بنون واحدة مشدّدة مع الباء و قرأ الباقون بنونین مخففتین و حذف الباء قرء ابن عامر و عاصم و الکسائی و الباقون باثباته. فلَمَّا جاءَ الرسول سلیمان، فقیل معناه: جاء سلیمان ما عهدت الیه و ارسلت. و قیل كان الرسول امرأة. قال سلیمان أ تُمدّوننِ بِمال أ تزیدوننی فی مال انکر علیهم ارسالهم بالمال الیه و هو یدعوهم الی الله و الی الاسلام، یعنی لست بمن یرغب فی المال و

لا مَن يَغْتَرِّبُهُ فَمَا آتَانِي اللَّهُ مِنَ الدِّينِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الحِكْمَةِ خَيْرَ مِمَّا آتَاكُمْ مِنَ الدُّنْيَا، آتَانِي بِفَتْحِ الْيَاءِ قِرَاءَةَ نَافِعٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَفْصٍ. بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ هَذِهِ تَفْرَحُونَ أَعْظَامًا مِنْكُمْ لَهَا، فَدَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِعَالَمٍ وَ لَا لِعَاقِلٍ أَنْ يَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ لِلرَّسُولِ: ارْجِعْ إِلَيْهَا الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ يَعْنِي إِلَى بَلْقَيْسٍ وَ قَوْمِهَا بِمَا صَحَبَكَ مِنَ الْهَدْيَةِ: وَ قَبِيلٌ مُحْتَمَلٌ أَنْ الْمَخَاطَبُ هَاهُنَا الْهَدْدُ، أَيْ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ قَائِلًا لَهُمْ: فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قَبِيلَ لَهُمْ بِهَا أَيْ لَا طَاقَةَ لَهُمْ وَ لَا يُمْكِنُهُمْ دَفْعًا عَنْهُمْ وَ عَنِ قَرِيْبَتِهِمْ وَ أَمَا قَالَ ذَلِكَ لِكَثْرَتِهِمْ وَ شِدَّةِ شَوْكَتِهِمْ وَ كَوْنِهِمْ جُنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَنْخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَيْ مِنْ أَرْضِهَا وَ مَلِكُهَا أَدْلَةٌ جَمْعُ ذَلِيلٍ كَالْجَلَّةِ جَمْعُ الْجَلِيلِ وَ هُمْ صَاغِرُونَ مَهَانُونَ ذَلِيلُونَ، أَنْ لَمْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ.

النبوة الثالثة

قوله: وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ دَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى تَيَقُّظِ سُلَيْمَانَ فِي مَمْلَكَتِهِ وَ حَسَنِ قِيَامِهِ وَ تَكْفَلِهِ بِأُمُورِ أُمَّتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ حَيْثُ لَمْ يَخْفِ عَلَيْهِ غَيْبَةُ طَيْرٍ هُوَ أَصْغَرُ الطَّيُورِ مِنْ حُضُورِهِ سَاعَةً وَاحِدَةً. تَنْبِيهُ عَظِيمٌ اسْتَأْيَنَ مِنْ مَلُوكِ جِهَانَ رَأْيَ بَتِيمَارِ دَاشْتِ رَعِيَّتِ وَ شَفَقَتِ بَرْدَنَ بَرِ إِيشَانَ وَ بَازِ جِسْتَنَ ضَعِيفَانَ وَ رَعَايَتِ مَصَالِحِ إِيشَانَ: عَمَرَ خُطَابَ هَمَّةٍ شَبَهَا بِسَانَ عَسَسِ طَوَافَ كَرْدِي دَرِ كُوبِهَائِي مَدِينَةَ أَكْرِ خَلَلِي دِيدِي تَدَارَكَ كَرْدِي وَ ضَعِيفَانَ رَأْيَ نِيكَ بَازِ جِسْتِي وَ مَرَاعَاتِ كَرْدِي. طَلْحَةُ بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ كَوَيْدٌ دَرِ شَبِّ تَارِيكِ عَمَرَ رَأْيَ دِيدِمِ كَهْ أَزْ مَدِينَةَ بِيْرُونَ مِيْشَدِ دِيْكَرِ رُوزِ بَرِخَاسْتَمِ بَأَنَّ جَانِبِ رَفْتَمِ أَوْ رَأْيَ شَبِّ دِيدِهِ بُوْدَمِ وَ بَأَنَّ خَرَابَةَ أَيْ كَهْ عَمَرَ رَأْيَ دِيدِهِ بُوْدَمِ دَرِشُدَمِ بِيْرَ زَنِي رَأْيَ دِيدِمِ زَمَنَةَ نَائِبِيْنَا، چُونِ پَارِهَائِي كُوشْتِ أَفْتَادَه. كُفْتَم: يَا عَجُوزَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دُوشَ بَتَعَهَّدَ تُوْمِيْ أَمَدِ يَا جَائِي دِيْكَرِ مِيْ شَد؟ كُفْتِ كَدَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ كُفْتَم: عَمَرَ خُطَابِ.

آن پیر زن بگریست و بانگ برآورد و گفت: من این خجالت کجا برم که دویست روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب دهد و جامه من بشوید و تا روز اینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیزی مرا تباہ نکند، گاه قرآن خواند و گاه گرید من می پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است، خود ندانستم که امیر المؤمنین است. طلحه چون این بشنید دست بر روی خود میزد و با خود میگفت یا طلحه تتبع کار عمر میکنی و گرد اسرار عمر میگردی. شرمت باد.

لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ الْعُقُوبَةَ عَلَىٰ قَدْرِ الْجُرْمِ وَلَا عِبْرَةَ بِصَغْرِ الْجَثَّةِ وَ عَظْمِهَا.

آورده‌اند که چون هدهد باز آمد و عذر خویش بگفت که: أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، سلیمان گفت: سَنَنْظُرُ أَمْ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. آری بنگریم تا این عذر که می‌آری راست است یا دروغ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم. جبرئیل امین آمد آن ساعت از درگاه عزت که: یا سلیمان مران مرغک ضعیف را تهدید میکنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست می‌گویی یا دروغ؟ یا سلیمان از مرغی ضعیف بعذری ضعیف چرا بسنده نکنی و بدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی؟ چرا از ما نیاموزی معاملت با بندگان؟ آن کافر بینی که در دریا نشیند در کشتی و باد کز برآید و آن کشتی در تلاطم امواج افتد؟ کافران از غرق بترسند بت را ببندازند و بزبان عذر دروغ آرد، چون از دریا بیرون آید و از غرق خلاص یابد دیگر باره بت پرستد و بکفر خویش باز گردد. من بدروغ وی ننگرم و آن عذر دروغ وی بپذیرم و از غرق نجات دهم. یا عجب از کافر دروغ‌زن، عذر دروغ می‌پذیرم و بدروغ و خیانت او ننگرم، چگویی مرد مسلمان که عذر آرد بگناه خویش از سر صدق و ایمان خویش چون که عذرش نپذیرم. لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا گفته‌اند که هدهد چون باز آمد ترسان و لرزان فرا پیش سلیمان شد، پر و بال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع سلیمان سر وی بخود کشید گفت: این کنت لاَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا. هدهد گفت یا نبی الله اذکر و قوفک بین یدی الله عز و جل، یاد کن آن ساعت که در عرصات قیامت در آن انجمن کبری ترا بحضرت الله برند و از تو سؤال کنند. آن سخن بر سلیمان تأثیر کرد و سخن با لطف گردانید گفته‌اند که با هدهد گفت: چگویی که پر و بالت بکنم و ترا بافتاب گرم افکنم. هدهد گفت دانم که نکنی که این کار صیادانست نه پیغامبران. سلیمان گفت: گلوت ببرم. گفت دانم که نکنی، که این کار قصابان است نه پیغامبران. گفت ترا با ناجنس در قفس کنم. گفت. این هم نکنی که این کار ناجوانمردانه است و پیغامبران ناجوانمرد نباشند. سلیمان گفت: اکنون تو بگوی که با تو چکنم؟ گفت: عفو کنی و در گذاری و دانم که کنی، که عفو کار پیغامبران و کریمان است و این موافق آن خبر است که: فردای قیامت ربّ العزّة با قومی عاصیان موحدان گوید: چه عذاب کنم

شما را بآن جفاها و معصیتها که کردید در دنیا؟ ایشان گویند: بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن هست. اما در طریق جوانمردان و سالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت از بنده باز گیرد تا در خدمت الم و مشقت بوی رسد. هر آن کس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقت نیابد.

آن عزیزی در پیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که او را در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی بلائه. در محبت صادق نیست آن کس که در بلای وی صابر نیست. درویش صادق سر بر آورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبه من لم یتلذذ ببلائه. در محبت صادق نیست آن کس کش با بلاء او خوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التولی لشأنه فیوکل الی حوله و نفسه.

و من ذلک ان یمتحن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینہ و بین مقصوده و مطلوبه. و من ذلک توهم الحدیثان و حسابانه من الخلق. و من ذلک الحاجة الی الاخسة من الناس. و من ذلک ذل السؤال مع الغفلة عن شهود التقدير. و من ذلک ضعف الیقین و قلة الصبر.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ هدهد چون باز آمد و حدیث بلقیس با سلیمان گفت و آن مملکت آراسته و هر چه ملوک را در باید ساخته و پرداخته از خیل و حشم و عدت و عدد و سیاست و هیبت و حشمت و مال و نعیم و عرش عظیم، سلیمان ان همه بشنید و هیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نیست باز چون حدیث دین کرد که: وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ، سلیمان از جا برخاست و متغیر گشت و از بهر دین اسلام و تعصب ملت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دوات بیارید تا نامه نویسم و او را بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بلقیس چون آن نامه بخواند گفت: کتاب کریم لانه مصدر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بزرگوار نامه و کریم نامه ای که ابتداء آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، دل را انس و جان را پیغامست، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام است دل را فتح و جان را فتوح است، اول شاهد بر مشاهده روح است، معرفت را راه و

حقیقت را درگاه است، خائف را امان و راجی را ضمان است، طالب را شرف و عارف را خلف است.

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از قرآن است.

قال الله تعالى: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کلمات هم نظم آیتی است و هم بعضی از آیتی است و هم بعضی از او آیتی: اَمَّا بَعْضَىٰ از آیتی اینست که در قصه سلیمان گفت: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و کذلک قوله: بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا وَ بَعْضَىٰ ازو آیتی است و ذلك قوله فى سورة الفاتحة: الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و بر سر سورتها نظم آیتی است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و این آیت بخلاف دیگر آیاتست از آنکه آیات قرآن هر آیتی یک بار وحی آمده است و این آیت صد و چهارده بار وحی آمده، هر حرفی از این آیت ظرفی است شراب رحیق را، و هر کلمه صدفی است در تحقیق را، هر نقطه‌ای ازو کوکیست آسمان هدایت را و نجم رجمی ست مر اصحاب غوایت را، يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُو سُلَيْمَانَ كَقَت: اى مهينان سپاه اَيُّكُمْ يَا تَيْبِنِي بَعْرُشَهَا كَيْسَتْ از شما كه تخت آن زن بمن آرد؟ قَبْلُ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸) پيش از آن كه ايشان مسلماني را ايند.

قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ كَقَت سَنَبَهَاى از پريان: اَنَا آتِيكَ بِهِ مِنْ آن تخت را بتو آرم، قَبْلُ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ پيش از آنكه ازين نشست برخيزى، وَ اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ (۳۹) و من آورد را با نيرويم و سپردن را استوار.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ آن مرد گفت كه بنزديك او دانشى بود از كتاب: اَنَا آتِيكَ بِهِ مِنْ بتو آرم آن قَبْلُ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ پيش از آنكه نگرستن چشم تو از جاى با تو آيد و پردازد. فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ چون آن را ديد آرميده نزديك او قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي كَقَت: اين از افزونى نعمت الله است بر من. لِيُبْلُوَنِي مِى بيازمايد مرا اَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ كه آزادى كنم يا نسايسى آرم وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ و هر كه آزادى كند خود را كند

وَ مَنْ كَفَرَ وَ هَرَّكَ نَسِيسَى كُنْدَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) خداوند من بی نیازست و نیکوکار.

قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرَشَهَا كَفْت: تخت را جد کنید نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي تَا نَكْرِيمُ که بجای آرد اَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱) یا از ایشان بود که بجای نیارند.

فَلَمَّا جَاءَتْ چُون آمد بَلْقِيسَ، قَبِيلَ كَفْتند او را: أَ هَكَذَا عَرَشُكَ چنین است آن تخت تو؟ قَالَتْ كَفْتُ كَأَنَّهُ هُوَ چنانست گویی که آنست وَ أَوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ مَا رَا دَانَش داندن پیش از آن وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) و ما مسلمان بودیم.

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ آفْتَابَ او را از مسلمانی بازداشت إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳) که او از قوم کافران بود.

لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ كَفْتند در طارم آی لَمَّا رَأَتْهُ چُون دید طارم را سَبَّتُهُ لُجَّةً پنداشت که آب زرف است، شَفَّتْ عَنْ سَاقِهَا دامن از ساق بر کشید که پای در آب نهادلَ كَفْت: نَهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرِ آن طارمی است از آبگینه پاک ساخته و نسو داده اَلتَّ رَبَّ كَفْت خداوند من نَبِيٌّ ظَلَمْتُ نَفْسِي من ستم کردم بر خویشتن اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ وَ گردن نهادم و مسلمان شدم با سلیمان لَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۴۴) خداوند جهانیان را.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ وَ فرستادیم بتمود أَخَاهُمْ صَالِحًا مرد ایشان را صَالِحٌ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ که الله را پرستید یگانه فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ دو گروه شدند، يَخْتَصِمُونَ (۴۵) با یکدیگر شور و جنگ در گرفتند.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْت ای قوم: لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ چرا بعذاب می شتابید پیش از نیکی، لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا آمرزش می نخواهید از الله لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ (۴۶) تا مگر بر شما ببخشد.

قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ كَفْتند: فال بد گرفتیم بتو و باینان که با تواند. قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَفْت آنچه شما ارزانی آید بخش آن بنزدیک الله است بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) نیست مگر آنکه شما قومی اید که می بیازمایند شما را.

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ وَ در شارستان نه تن بودند يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ که در زمین می تباہ کاری کردند وَ لَا يُصْلِحُونَ (۴۸) و نیک کاری نمی کردند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ گفتمند یکدیگر را سوگند خورید بخدا لَنْبَيِّنَنَّهٗ وَ اَهْلُهٗ که ناچاره شیخون کنیم بر صالح و کسان وی ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْلَیْهِ اَنگه چون و داوری داری او را گوئیم: ما شَهْدَنَا مَهْلِكٌ اَهْلِهٖ كَشْتَن و کسان او را ما نبودیم وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) و ما می راست گوئیم. وَ مَكْرُوًا مَكْرًا اِشَان دستانى ساختند نهان وَ مَكْرَنَا مَكْرًا و ما دستانى ساختیم نهان وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ (۵۰) و ایشان آگاه نبودند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ در نگر سرانجام دستان ایشان چون بود. اَنَا دَمْرَانُهُمْ و ما دمار از ایشان بر آوردیم وَ قَوْمُهُمْ اَجْمَعِينَ (۵۱) و قوم ایشان را همگان. فَتِلْكَ بَيُّوتُهُمْ خَاوِيَةً اَن گه خان و مان ایشان تهی گذاشته بما ظَلَمُوا بَا ن ستمکاری که کردند اِن فِی ذَلِكْ لآیَةٌ در ان نشانی است وَ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵۲) ایشان را که بدانند. وَ اَنْجِنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا رَهَانِیْدِیْم اِشَان را که بگرویدند وَ كَانُوا یَتَّقُونَ (۵۳) و از ناپسند می برهیزیدند.

وَ لوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِیْهِ و لوط را اَن گه که قوم خویش را گفت: اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ مِی کار زشت کنید وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) و شما خردمندانید و میدانید اِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ با مردان می گزاید بکامرانی فرود از زنان بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) نیست جز آن که قومی نادانید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِیْهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا نَبُودِ پاسخ قوم او مگر که می گفتند. اٰخْرِجُوا آلَ لوطٍ مِّنْ قَرْیَتِكُمْ بیرون کنید قوم لوط را از شهر خویش اِنَّهُمْ اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُونَ (۵۶) ایشان مردمانی اند که می پاکیزگی برزند.

فَاَنْجِنَاہُ وَ اَهْلُهٗ وَ رَهَانِیْدِیْم او را و کسان او را اِلَّا اَمْرًا تَه مگر زن او را قَدَرْنَاها که چنان خواستیم، مِّنَ الْعَابِرِیْنَ (۵۷) که آن زن از بازماندگان بود. وَ اَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطْرًا و بریشان بارانی باریدیم فَسَاءَ مَطْرُ الْمُنْذَرِیْنَ (۵۸) چون بد بارانی بود آگاه کردگان و پند نپذیرندگان.

النوبة الثانية

قوله: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُ شَهَا؟ مقاتل گفت چون رسول بلقیس از نزدیک سلیمان بازگشت و آن عجایب و بدایع که در مملکت سلیمان دیده بود باز گفت و

حکایت کرد، بلقیس گفت: هذا امر من السماء، این کاری آسمانی است، ساخته و خواسته ربّانی است و ما را کاویدن با وی روی نیست و در مخالفت و منابذت وی هیچ کس را طاقت نیست و آن ملک وی نه ملک سرسریست که آن جز نبوّت و تأیید الهی نیست. کس فرستاد به سلیمان که: اینک من آمدم با سران و سروران قوم خویش تا در کار تو بنگرم و دین تو بدانم که چیست و مرا بچه می خوانی؟ آن گه عرش خویش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان بر آن موکّل کرد و در مملکت خویش نائبی بگماشت که کار ملک میراند و آن سریر ملک نگه میدارد تا کس در آن طمع نکند و آن گه عزم رحیل کرد با دوازده هزار سرهنگ از مهتران قوم خویش با هر سرهنگی عددی فراوان از خیل و حشم. و سلیمان که آنجا بود دانست که بلقیس می آید و بقصد اسلام و ایمان می آید که جبرئیل از پیش آمده بود و او را خبر داده و لهذا قال سلیمان: قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ، ای مؤمنین موحدین.

و گفته اند میان بلقیس و سلیمان ده روز راه بود، و گفته اند دو ماهه راه بود. روزی سلیمان بیرون رفته بود از آنجا که بود غباری عظیم دید بمسافت یک فرسنگ و سلیمان مردی مهیب بود، کس بابتداء سخن با وی نیارستی گفت تا نخست وی ابتدا کردی چون آن غبار دید از دور گفت: ما هذا؟ آن چه غبارست؟ گفتند، بلقیس است که می آید. گفت: و قد نزلت منّا بهذا المكان، و بلقیس چنین بما نزدیک رسید. آن گه سلیمان روی با لشکر خویش کرد گفت: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِي كَيْسَتْ أَزْ شَمَا كَهْ عَرْشِ بَلْقَيْسِ أَنْ سَاعَتِ بَمَنْ آرد، و این سخن دو معنی را گفت: یکی آن که کره سلیمان ان یستحلّ حریمها بعد اسلامها، روا نداشت که بعد از آمدن بلقیس و اسلام وی دست در حریم وی برد که بعد از اسلام آن وی را حلال نبود، دیگر معنی: احبّ ان یریها معجزة تدلّها بها علی صحة نبوة سلیمان، خواست که آن حال سلیمان را معجزتی بود و دلیلی بر صدق نبوت وی تا بلقیس بداند که آوردن آن سریر از چنان جای استوار محکم بیک لحظه جز قدرت الهی و معجزت نبوی نیست.

قالَ عَفْرِيَّتٌ مِنَ الْجِنِّ تَقُولُ: عَفْرِيَّتٌ وَ عَفْرِيَّةٌ وَ عَفْرٌ وَ عَفَارِيَّةٌ، وَ الْعَرَبُ تَتَّبِعُ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا بِتَابَعَةِ تَقُولُ: عَفْرِيَّتٌ، نَفْرِيَّتٌ، عَفْرِيَّةٌ، وَ عَفْرٌ نَفْرِيَّةٌ، عَفْرٌ، عَفَارِيَّةٌ نَفَارِيَّةٌ.

و العفریت عند العرب المارد، الداهية، يقال: هو صخر سید الجن، و كان قبل ذلك متمردا علی سلیمان، و اصطرخ فارس تنسب الیه. آن عفريت گفت: سيد الجن که آن تخت بتو آرم پیش از آن که از مجلس حکم و قضا برخیزی و عادت سلیمان چنان بود که تا به نیمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستید، و گفته اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس وعظ و تذکیر بنشستید تا آفتاب بالا گرفت و اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيُّ اَمِينٌ ای قوی علی حمله امین علی جواهره، و قيل امين فيما اقول. سلیمان گفت: زودتر از این خواهم.

قال الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اَقْوَالِ مَفْسِرَانِ مُخْتَلَفِ اسْتِ كِه الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ كِه بُوْد؟ قَوْمِي كَفْتَنَدُ جَبْرَيْلُ بُوْد (ع)، قَوْمِي كَفْتَنَدُ فَرِيْشْتَه دِيْكَرُ بُوْد، رَبِّ الْعِزَّةِ اَوْ رَا قَرِيْنَ سَلِيْمَانَ كَرْدَه بُوْد پِيُوْسْتَه بَا وَي بُوْدِي و اَوْ رَا قُوْتِ دَادِي، قَوْمِي كَفْتَنَدُ خُضْرُ بُوْد (ع)، قَوْمِي كَفْتَنَدُ مَرْدِي بُوْد اَز حَمِيْرُ نَامِ اَوْ ضِبَه و مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ بُوْد و قِيْلِ اسْمُه مَلِيْخَا، و قِيْلِ اسْمُه اسْطُوْس، و قِيْلِ هُو سَلِيْمَانَ (ع) و ذَلِكِ اِنْ رَجَلَا عَالِمًا مِنْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ، اَنَّا اللّٰهُ عَلَمًا و فَقَهَا، قَالَ اَنَا اَتِيْكَ بِه قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ، فَقَالَ سَلِيْمَانَ: هَات. فَقَالَ: اَنْتَ النَّبِيُّ بِنِ النَّبِيِّ و لَيْسَ اَحَدُكُمْ اَوْجِهَ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْكَ و لَا اَقْدِرُ عَلٰى حَاجَتِه فَاِنْ دَعَوْتَ اللّٰهَ و طَلَبْتَ اِلَيْهِ كَانِ عِنْدَكَ. قَالَ صَدَقْتَ، فَفَعَلَ ذَلِكِ، فَجِيءَ بِالْعَرْشِ فِي الْوَقْتِ. و قَوْلِ مَعْتَمِدِ و بِيْشْتَرِيْنَ مَفْسِرَانَ اَنْسَتْ كِه اَصْفُ بُوْد وَزِيْرُ سَلِيْمَانَ و دَبِيْرُ وَي. و هُو اَصْفُ بِنِ بَرْخِيَا بِنِ شَمْعُوْنَ رَجُلِ صَالِحِ مَجَابِ الدَّعَاءِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ اِنْ اَصْفُ قَالَ لِسَلِيْمَانَ حِيْنَ صَلَّى و دَعَا اللّٰهَ عِزًّا و جَلًّا: مَدِّ عَيْنِيْكَ حَتٰى يَنْتَهِيْ طَرْفُكَ. قَالَ فَمَدَّ سَلِيْمَانَ عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ نَحْوَ الْيَمَنِ و دَعَا اَصْفُ، فَبِعَثَ اللّٰهُ سَبْحَانَهِ الْمَلَائِكَةُ فَحَمَلُوْا السَّرِيْرَ مِنْ تَحْتِ الْاَرْضِ يَخْدُوْنَ الْاَرْضَ خَدًّا حَتٰى اَنْخَرَتْ الْاَرْضُ بِالسَّرِيْرِ بَيْنَ يَدِيْ سَلِيْمَانَ (ع).

اما آنچه گفت: عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اَيْنِ عِلْمِ كِتَابِ اسْمِ اللّٰهِ الْاَعْظَمِ اسْتِ: يَا حَيُّ يَا قِيُوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ و الْاِكْرَامِ، و بقول بعضی: يَا اَلْهَنَا و اَلِهَ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ اَلْهَا و اَحَدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ، اَيْتِنِيْ بَعْرَشَهَا. و قِيْلِ قَالَ اَصْفُ بِالْعَبْرِيَّةِ: اَهْيَا شَرَاهِيَا، و هُو الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ، و قَالَ الْحَسَنُ اسْمُ اللّٰهِ الْاَعْظَمُ: يَا اللّٰهَ يَا رَحْمَانَ.

قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ اَرْتِدَادِ الطَّرْفِ اِنْ يَرْجِعُ اِلَى النَّاظِرِ مِنْ رُؤْيَةِ شَيْءٍ كَانِ يَنْظُرُ اِلَيْهِ. فَلَمَّا رَأَهُ يَجُوْزُ اِنْ يَكُوْنُ هَذَا الرَّأْيُ سَلِيْمَانَ و يَجُوْزُ اِنْ يَكُوْنُ اَصْفُ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقْرًّا عِنْدَهُ

راسخا في الارض ثابتا فيها كأنه فيه بيت او بنى رتقا و هو محمول اليه من مآرب الى الشام في مقدار ارتداد الطرف. قال هذا من فضل ربّي اعطاني فضله و أنّما اعطاني ليمتحنني فيستخرج مني ما اودعه في من معلومه أ أشكر نعمه على حين اعطاني ما اردت ام اكفر ذلك فلا اشكره عليه، و من شكر الله على نعمه، فإنما يشكر لنفسه لان نفع ذلك يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرة كفره عليه لا على ربّه و الله سبحانه متعال على المضارّ و المنافع غنيّ عن عباده و افعالهم.

و قيل معنى الاية: هذا من فضل ربّي علىّ اذ صيرّ في امتي من يجرى على يده مثل هذا الامر، ففضل ذلك لي و هو انعام علىّ. و قيل ان سليمان تداخله شيء اذ صار غيره من امته اعلم منه و اقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه: هذا من فضل ربّي اى ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عباده فقد جعل هذا الفضل لهذا الذى اوتى علما من الكتاب ليلبوني اشكر أم اكفر.

قوله: قال نكروا لها عرشها، التذكير التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها، و المعنى اظهوره لها لتنكر موضعه عندى فنظر أ تهتدى بان تعلم ان هذا لا يقدر عليه الا الله فتؤمن ام لا تتنبّه لذلك. و قال وهب و محمد بن كعب و غيرهما من اهل الكتاب: خافت الجن ان يتزوجها سليمان فتفشى اليه اسرار الجنّ فلا ينفكون من تسخير سليمان و ذريته من بعده فارادوا ان يزهدوه فيها فاساؤا الثناء عليها.

و قالوا ان في عقلها خبلا و انّ رجلها كحافر الحمار فاراد سليمان ان يختبر عقلها فقال: نكروا لها عرشها اى غيروا لها عرشها بتغيير صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدّمه مؤخره. و قيل نزع ما كان عليه من فصوصه و جواهره. و قيل زيد فيه و نقص ننظر أ تهتدى الى معرفة عرشها فتعرف بذلك عقلها أم تكون من الذين لا يهتدون اليه.

فلما جاءت بلقيس قيل لها أ هكذا عرشك قالت كأنه هو شبهته به فلم تقرّ بذلك و لم تنكر، فعلم سليمان كمال عقلها، قال الحسين بن فضل: شبهوا عليها بقولهم: أ هكذا عرشك فشبهت عليهم بقولها: كأنه هو، فاجابتهم على حسب سؤالهم، و لو قالوا لها هذا عرشك لقاتلت نعم.

قوله: و اوتينا العلم من قبلها... قال المفسرون: هذا من قول سليمان يقول اعطينا علم

التوحيد و النبوة من قبل توحيدها وَكُنَّا مُسْلِمِينَ، قبل اسلامها كانه يباريها بقديم دينه و اسلامه اذ بارته بملكها، و قيل هذا من قول بلقيس لَمَّا رأت عرشها عنه سليمان قالت: عرفت هذه و اوتينا العلم بصحة نبوتك بالآيات المتقدمة من امر الهدهد و الرسل من قبل هذه المعجزة التي رأيتها من احضار العرش وَكُنَّا مُسْلِمِينَ متقادين، مطيعين لامرك من قبل ان جنناك.

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَجُوزُ ان يكون ما فى موضع الرفع فيكون فاعل وَ صَدَّهَا اى صَدَّهَا عِبَادَةُ الشَّمْسِ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ، و فيه دلالة ان اشتغال المرء بالشىء يصدّه عن فعل ضده. و كانت المرأة تعبد الشمس فكانت عبادتها ايها تصدّ عن عبادة الله و يجوز ان يكون ما فى موضع النصب، و المعنى صَدَّهَا سُلَيْمَانُ عَنْ عِبَادَةِ الشَّمْسِ فَلَمَّا سَقَطَ الْجَارُ نَصَبَ.

لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ القصر و منه قوله: يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا اى قصرًا، و قيل الصَّرْحُ عَرَصَةُ الدَّارِ و كل بناء عال من صخر او زجاج فهو صرح، و «اللجة» الضحاح من الماء، و «الممرد» المملّس و سمى الامرد لانه املس الخدين، و شجرة مرداء ليس عليها ورق، و ارض مرداء ليس فيها نبات. مفسران گفتند چون بلقيس عزم رفتن كرد به نزديك سليمان جن با يكديگر گفتند كه الله تعالى جن و انس و طيور و وحوش و باد مسخر سليمان کرده و اين بلقيس ملكه سياست اگر سليمان او را بزنى كند و از وى غلامى زايد ما هرگز از تسخير و عبوديت نرهيم.

تدبير آنست كه بلقيس را بچشم سليمان زشت كنيم تا او را بزنى نكند. آمدند و سليمان را گفتند: رجلها رجل حمار و انها شعراء الساقين لان امها كانت من الجن فلعنها نزعتم الى امها. چون ايشان چنان گفتند سليمان خواست كه حقيقت آن بداند و قدم و ساق وى ببيند. شياطين را فرمود تا كوشكى ساختند از آبگينه، گويى آن كوشك آب بود از روشنايى و سپيدى. و آن گه بفرمود تا آب زير آن كوشك برانندند و ماهى و دواب بحرى در آن آب كرد و سرير خود بالاى آن بنهاد، چنان كه رهگذر بلقيس بر سر آن آبگينه بود تا بنزديك سليمان شود. آن ساعت كه بلقيس بر طرف آن قصر و آن عرصه رسيد آفتاب و ران تافته بود و آب صافى مى نمود و ماهيان را مى ديد. او را گفتند: خُلِي الصَّرْحَ

در آی درین قصر. بلقیس پنداشت که آن همه آبت و او را در آن آب میخواند، با خود گفت: ما وجد ابن داود عذابا یقتلنی به الا الغرق پسر داود بجز غرق عذابی دیگر نمی دانست که مرا بکشد، دامن از ساق بر کشید تا پای در آب نهد. سلیمان قدم و ساق وی بدید، فاذا هما احسن ساق فی الدنيا و قدماها کقدم الانسان. سلیمان آن گه چشم از وی بگردانید و باواز بلند گفت: نَهْ صَرَخٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرٍ و لیس بحر.

اهل تفسیر را درین قصه سه قول است: قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان او را بزنی کند و رنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود، قومی گفتند سخن همان بود که جن گفتند و بر ساق وی موی فراوان بود اما شیاطین تدبیر ازاله آن کردند بنوره، و از آن روز باز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد، قول سوم آنست که: لم یکن لها حافر غیر ان مؤخرتی قدمیها کانتا کمؤخر الحافر.

پس سلیمان او را بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت: بَإِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بِالْكَفْرِ أَسَلَّمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و أما قالت ع سُلَيْمَانَ لَأَنْهَا دَخَلْتُ فِي الْإِسْلَامِ و لم تعرف الشرائع بعد فقلدته و قالت دینی دینه.

خلافت میان علما که سلیمان او را بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی: قومی گفتند او را بزنی بملک همدان داد نام وی تبع و ایشان را بزمین یمن فرستاد و ملک یمن بایشان تسلیم کرد و زویعه امیر جن با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای عظیم و قصرهای عالی ساخت صرواح و مرواح و هنده و هنیده و فلتوم، این نام قلعه هاست در زمین یمن که شیاطین آن را بنا کرده اند از بهر تبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست، همه خراب شده و نیست گشته قومی گفتند سلیمان بلقیس را بزنی کرد و او را دوست داشت عظیم، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر از دنیا برفت. و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستاد و ملک یمن بر وی مقرر کرد، و هر ماهی زیارت وی شدی و سه روز به نزدیک وی بودی.

و سلیمان جن را فرمود تا از بهر بلقیس در زمین یمن قصرهای عالی ساختند و استوار قلعه های سلحین و مینون و غمدان، امروز آن بناها و قصرها همه خرابند جز رسم و طلل

آن بر جای نیست اینست که ربّ العالمین میگوید در سوره هود: وَ حَصِيدٌ.

و گفته‌اند ملک سلیمان چهل سال بود و عمر وی پنجاه و پنج سال و بلقیس بعد از سلیمان بیست ماه از دنیا برفت و لَمَّا كَسَرُوا جِدَارَ تَدْمُرَ وَجَدُوهَا قَائِمَةً، علیها اثنتان و سبعون حَلَّةً قد امسكها الصبر و المصطكى ذكروا من جمالها شيئا عظيما اذا حرّكت تحرّكت، مکتوب عندها: انا بلقيس صاحبة سلیمان بن داود خربّ اللّٰه ملك من يخربّ بيتي. و كان ذلك في ملك مروان الحمار. و اختلفوا في اسمها فقيل بلقيس و قيل تدمر بنت اذينة كما اختلفوا في صاحبة يوسف فقيل راعيل و قيل زليخا.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا سَمَاءَ أَخَاهُمْ لِكُونَهُ فِي النَّسَبِ مِنْهُمْ يَعْرِفُونَ مَنْشَأَهُ وَ مَوْلَدَهُ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ أَيُّ بَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ أَي لَمَّا أَتَاهُمْ وَجَدَهُمْ عَلَىٰ هَذِهِ الْحَالَةِ وَ هِيَ أَنَّهُمْ افْتَرَقُوا فَرِيقَتَيْنِ: كَافِرَةٌ وَ مُؤْمِنَةٌ، يَخْتَصِمُونَ أَي يَتَقَاتِلُونَ كَقَتْلِهِمْ اِخْتِصَامَ فَرِيقَيْنِ آنست که ربّ العالمین گفت در سوره الاعراف که در میان مستکبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا... الآية. و گفته‌اند خصومت ایشان درین بود: کافران سخن مؤمنان مستبعد میداشتند در اثبات نبوت و رسالت صالح، میگفتند: اللهم ان كان ما يقولونه حقا فانزل علينا العذاب، و ذلك في قوله تعالى: ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

صالح جواب ایشان داد، گفت یا قوم: لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ؟ سَيِّئَةُ اَيْنِجَا عقوبت است و حسنة توبت و معنی قَبْلُ اَيْنِجَا نه تقدم زمان است بل که تقدم رتبت و اختیاریست، همچنانست که کسی گوید: صحة البدن قبل كثرة المال. میگوید ای قوم چرا عقوبت و عذاب پیش از توبت بااستعجال می خواهید؟ آن عقوبت و عذاب که من شما را بآن می ترسانم و شما در عقل روا میدارید که تواند بود. چرا بآن می شتابید و بر سلامت عاجل و سعادت آجل اختیار میکنید چرا نه از الله آمرزش خواهید و توبت و رحمت تا مگر بر شما بیخشاید.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ يَعْنِي تَطَيَّرْنَا بِكَ، و المعنى تشأنا منك و بقومك و بمجئتك، همانست که قوم موسی با موسی گفتند و اهل انطاکیه با رسولان خویش گفتند. و سبب آن بود که چون بر پیغامبر خویش عاصی شدند و پیغامبر را دروغ زن گرفتند ربّ العالمین

باران رحمت از ایشان باز گرفت و قحط و نیاز بریشان گماشت تا بسختی رسیدند، و کذا سنّته سبحانه فی اخذهم بالبأساء و الضراء لعلهم يرجعون. همچنین قوم صالح را قحط و نیاز و مجاعت رسید، گفتند: دعوتک مشئومه علینا، این دعوت تو شوم آمد که باران و نعمت از ما وا ایستاد، و هذا کان اعتقاد العرب فی بعض الوحوش و الطیور أنّها اذا صاحت من جانب دون جانب دلّت علی حدوث آفات و بلایا، و نهی رسول اللّٰه (ص) عنها فقال اقرّوا الطیر علی مکناتها لأنّها اوهام لا حقیقه معها، و المکنات بیض الضّبّ و احدتها مکنه و هی کلمه مستعاره، و لقد انشدوا:

الفال و الزجر و الرّویا تعالیل و للمنجّم احکام اباطیل
 چون قوم صالح گفتند: اطّیرنا بک و بمنّ معک صالح جواب داد، گفت: طائرکم عند اللّٰه بل انتم قوم تفتنون، آنچه شما می‌پندارید که از من است از نقصان زروع و ثمار آن نه از منست، که آن از تقدیر خداست و بامر خداست. شما را بآن آزمایش میکند که تا خود هیچ بیدار شوید و پند پذیرید و نمی‌پذیرید و نمی‌دانید. و قیل طائرکم عند اللّٰه، ای جزاء تطیرکم عند اللّٰه محفوظ علیکم حتی یجازیکم به. و قیل معناه العذاب الموعود لکم عند اللّٰه اعظم و اشدّ ممّا لحقکم من نقصان الزروع و الثمار. بل انتم قوم تفتنون ای تصرفون عن الطریقه المستقیمه. و الفتنة صرف الشیء عن الشیء. و قیل تفتنون ای تضلون فتجهلون ان الخیر و الشر من عند اللّٰه.

و کان فی المدینه تسعة رهط من ابناء اشرافهم فی مدینه ثمود و هی: الحجر، یفسدون فی الارض و لا یصلحون ای لا یكون منهم الا الفساد فی جمیع امورهم، و اسماؤهم: قدار بن سالف و مصدع بن دهر و اسلم و رهیم و دعمی و دعیم و قبال و صدف.
 این جماعت با یکدیگر گفتند: تقاسموا باللّٰه، امر است ای احلفوا باللّٰه.

لنبینته بالتاء و ضمّ التاء الثانیة. این قرائت حمزه و کسایی است. و همچنین لتقولن بتاء و ضمّ لام، معنی آنست که سوگند خورید با یکدیگر که شبیخون کنید بر صالح و کسان او را آن گه ولی دم او را گوئید: ما شهدنا مهلك أهله بفتح میم و لام قرائت عاصم است، و هو المصدر ای ما شهدنا هلاک اهله و لم یتعرض لاهله فكيف کنا نتعرض له. حفص «مهلك» بفتح میم و کسر لام خواند. و هو موضع الهلاک، ای ما حضرنا موضع هلاک فضلًا عن ان

تولينا، باقى بضم ميم و فتح لام خوانند و هو الموضع و المصدر جميعا، و انا لصادقون فى قولنا: ما شهدنا مهلك اهلِهِ.

و مَكْرُوا مَكْرًا حِينَ قَصَدُوا تَبَيَّتْ صَالِحٌ وَ الْفَتَكُ بِهِ وَ مَكْرْنَا مَكْرًا حِينَ اَدَيْنَا مَكْرَهُمْ اِلَى هَلَاكِهِمْ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ بِرَجُوعٍ وَ بَالٍ مَكْرَهُمْ عَلَيْهِمْ.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ اى فانظر يا محمد بعين قلبك و عقلك الى عاقبة مكر ثمود بنبيهم صالح كيف كانت و الى ما ذا صارت، و اعلم انى فاعل مثل ذلك بكفار قومك فى الوقت الموقت لهم فليسوا خيرا منهم. ثم فسّر ذلك فقال: انا دمرناهم، بفتح الف قرائت كوفى و يعقوب است و باقى بكسر الف خوانند، فمن فتح جعل الجملة خبر كان و من كسر وقف على عاقبة مكرهم، ثم استأنف و قال: انا دمرناهم، اى انا اهلكننا الرهط و قومهم اجمعين. الدمار و التدمير استيصال الشىء بالهلاك، قال ابن عباس: ارسل الله الملائكة ليلا فامتلات بهم دار صالح فاتى التسعة الدار شاهرين سيوفهم فرمتهم الملائكة بالحجارة من حيث يرون الحجارة و لا يرون الملائكة فقتلتهم. قال مقاتل: نزلوا فى سفح جبل ينتظر بعضهم بعضا ليأتوا دار صالح، فانحطت عليهم صخرة فهشمتهم.

فَتِلْكَ بَيُّوتُهُمْ اشارة الى الحجر خاوية اى خربة خالية عن الاهل و السكان. خاوية نصب على الحال بما ظلموا اى بظلمهم و شركهم. ان فى ذلك اى فى اهلاننا اياهم لآية اى دلالة لقوم يعلمون فيتعظون.

وَ اَنْجَيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا بِصَالِحٍ وَ كَانُوا يَتَّقُونَ اوامر الله ان يتركوها و كانوا اربعة آلاف خرج بهم صالح الى حضرموت، و سمي حضرموت لان صالحا لما دخلها مات.

وَ لوطًا اى اذكر لوطا اذ قال لقومه على وجه الانكار عليهم اَتَاتُونَ الْفَاحِشَةَ يعنى اتيان الذكران و اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ يعنى و حالكم ان لكم بصرا و علما بقبح ما تفعلون. و انا قال ذلك لان فعل القبيح و ان كان قبيحا من جميع الناس فهو ممن يعلم قبحه اقبح. و قيل

البصر هاهنا العقل. و قيل معناه يرى بعضكم بعضا و كانوا لا يستترون عتوا منهم و تمردا. اِنَّكُمْ لَتَاتُونَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ هذا تفسير للفاحشة التى انكر عليهم اتيانها مبصرين و اعاد لفظ الاستفهام زيادة فى الانكار. و قيل هو توبيخ بعد توبيخ كقول القائل: الم انهك، الم اعطك بل اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ اى جهلة عظيم حق الله عليكم. ان قيل كيف

وصفهم بالبصيرة ثم قال بعقبه: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ، فالجواب ان بَلْ نفسى لفعل توجهه البصيرة اى لكم بصيرة و تعملون عمل الجهال. و قيل بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ العذاب الموعود على هذه الفاحشة و تجهلون، عاقبة امرکم.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ يَتَحَرَّجُونَ و يتنزهون عمَّا نعمل. يقولون ذلك على سبيل الاستهزاء.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ، اى لَمَّا تَعَاطَا مَا تَعَاطَوْهُ خَلَّصْنَا لُوطًا و من آمن معه من قومه من تلك المدن بان امرنا هم بالخروج منها، إِلَّا امْرَأَتَهُ الكافرة فإنا تركناها مع المقيمين. و الغابر الباقي، يقال: غبر غبورا اذا بقى. و قرأ ابو بكر قَدَّرْنَاهَا مَخْفِيَةً و التخويف و التشديد فى المعنى واحد، اى بتقدير مَنَّا جعلناها من الباقيين.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا مِّنْ سَجِيلٍ فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ اى بئس مطر من اندرؤا فلم يخافوا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ بدانکه اين آيات دلائل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اوليا، که اگر نه از روى کرامت بودى و از خصايص قدرت الله کجا بعقل صورت بندد يا در وسع بشر باشد. عرشى بدان عظيمى و مسافتى بدان دورى بيک طرفه العين حاضر کردن، مگر که وليّ دعا کند و رب العالمين اجابت دعاء وى را بقدرت خویش آن را حاضر کند، بر آن وجد که میان عرش و منزل سليمان زمين درنوردد و مسافت کوتاه کند، و اين جز در قدرت الله نیست و جز دليل کرامات اولياء نیست.

در آثار بيانند که مصطفی (ص) از دنيا بيرون شد، زمين باللّه ناليد که: بقیت لا یمشى علىّ نبیّ الی يوم القيامة. بوفات مصطفای عربی زمين باللّه ناليد که نیز پیغامبرى بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد و درگذشت. الله گفت عزّ جلاله من ازین امت محمد مردانى پديد آرم که دلهای ایشان بر دلهای پیغمبران باشد. و ایشان نیستند مگر اصحاب کرامات، و بدان که اين کرامات اوليا ملتحق است بمعجزات انبياء، اذ لو لم يكن النبىّ صادقا فى نبوته لم تكن الكرامة تظهر على من يصدقه و يكون من جملة امته.

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که بر پیغامبر واجب است که بقطع دعوى نبوت کند

و خلق را دعوت کند و اظهار معجزت کند. و بر ولی واجب است که کرامات بیوشد و قطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او می‌رود مکر است چنان که از سری سقطی حکایت کنند که گفت: لو انّ واحدا دخل بستانا فيه اشجار كثيرة و علی کل شجرة طير يقول له بلسان فصيح: السلام عليك يا ولی اللّٰه فلو لم يخف أنّه مکر لكان ممكورا. اما اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد. لکن نه همه وقت این کرامت با اختیار ولی باشد. فقد يحصل باختياره و دعائه و قد لا يحصل و قد يكون بغير اختياره في بعض الاوقات بخلاف معجزه که با اختیار نبی باشد و درخواست او. و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبرست، و روا باشد که ولی نداند که و لیست. و پیغامبر را معجزت ناچارست و واجب، که وی مبعوث است بخلق و خلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست بخلاف ولی که بر خلق واجب نیست که بدانند که او و لیست و نه نیز بر ولی واجبست که بدانند که و لیست.

اما شرط ولی آنست که بسته کرامت نشود، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت. بو علی جوزجانی گفته: کن طالب الاستقامة لا طالب الكرامة فانّ نفسک متحرکة فی طلب الكرامة و ربک یطالبک بالاستقامة، و این استقامت که از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق وی باشد و بر اداء حقوق و لوازم بی کسل مواظب باشد و از معاصی بپرهیزد و مخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و بر عموم احوال و اوقات شفقت از خلق بازنگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی نکند و بار همه بکشد و بار خود بر هیچکس نهد. و ممّا روی من الاخبار فی اثبات کرامات الاولیاء ما روی ابو هريرة عن النبی (ص) قال بینا رجل یسوق بقرة قد حمل علیها التففت البقرة و قالت: انی لم اخلق لهذا انما خلقت للحرث، فقال الناس: سبحان اللّٰه فقال النبی (ص) آمنت بهذا و ابو بکر و عمر.

و من ذلك حدیث عمر بن الخطاب حيث قال فی حال خطبته: یا سارية! الجبل الجبل، و هو حدیث معروف مشهور. و روی انّ رسول اللّٰه (ص) بعث العلاء الحضرمیّ فی غزاة فحال بينهم و بین الموضع قطعة من البحر فدعا اللّٰه باسمه الاعظم و مشوا علی الماء. و روی انّ عباد بن بشر و اسید بن حضیر خرّجا من عند رسول اللّٰه (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما كالسراج. و روی أنّه كان بین سلمان و ابی الدرداء قصعة فسبّحت حتی

سَمِعَا التَّسْبِيحَ. وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: كَمْ مِنْ أَشْعَثِ أَغْبَرِ ذِي طَمْرِينٍ لَا يُؤْوِلُهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرِهِ وَ لَمْ يَفْرُقْ بَيْنَ شَيْءٍ وَ شَيْءٍ فِيمَا يَقْسَمُ بِهِ عَلَى اللَّهِ. وَ قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: مِنْ زَهْدٍ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا صَادِقًا مِنْ قَلْبِهِ مُخْلِصًا فِي ذَلِكَ يَظْهَرُ لَهُ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَ مِنْ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ فَلَأَنَّهُ عَدِمَ الصَّدَقَ فِي زَهْدِهِ، فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ تَظْهَرُ لَهُ الْكِرَامَةُ فَقَالَ يَأْخُذُ مَا يَشَاءُ كَمَا يَشَاءُ مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ. وَ حَكَى عَنِ أَبِي حَاتِمٍ السَّجِسْتَانِيِّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا نَصْرٍ السَّرَاجَ يَقُولُ: دَخَلْنَا تَسْتَرُ فَرَأَيْنَا فِي قَصْرِ سَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بَيْتًا كَانَ النَّاسُ يَسْمُونَهُ: بَيْتَ السَّبْعِ؟ فَسَأَلْنَا النَّاسَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالُوا، كَانَ السَّبْعُ تَجِيءُ إِلَى سَهْلِ فَكَانَ يَدْخُلُهُمْ هَذَا الْبَيْتَ وَ يَضِيفُهُمْ وَ يَطْعَمُهُمُ اللَّحْمَ، ثُمَّ يَخْلِيهِمْ. قَالَ أَبُو نَصْرٍ وَ رَأَيْتُ أَهْلَ تَسْتَرٍ كُلَّهُمْ مُتَّفَقِينَ عَلَى ذَلِكَ لَا يَنْكُرُونَهُ وَ هُمْ الْجَمْعُ الْكَثِيرُ.

وَ قِيلَ كَانَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَصَابَتْهُ زَمَانَةٌ فِي آخِرِ عَمْرِهِ، فَكَانَ إِذَا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاةِ انْتَشَرَ يَدَاهُ وَ رَجَلَاهُ، فَإِذَا فَرَّغَ مِنَ الْفَرَضِ عَادَ إِلَى حَالِ الزَّمَانَةِ وَ كَانَ لِسَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَرِيدٌ، فَقَالَ لَهُ يَوْمًا: رَّبِّمَا أَوْضَأَ لِلصَّلَاةِ فَيَسِيلُ الْمَاءَ بَيْنَ يَدَيْكَ كَقَضِيَانِ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ.

فَقَالَ سَهْلٌ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الصَّبِيَانَ إِذَا بَكَوْا يَعْطُونَ خَشْخَاشَةً لِيَشْتَعْلُوا بِهَا؟

بِيرِي بُوَدُ دَرِ طُوسِ نَامِ وَي بُو بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَزِ طُوسِ بِيْرُونِ أَمَدُ تَا غَسَلِي كَنْدِ، جَامِه وَر كَشِيدِ بَرِ كِنَارِ سَرْدَابِه نِهَادِ وَ بَابِ فَرُو شُدِ، بِيْ اِدْبِي بِيَامَدِ وَ جَامِه شِيخِ بِيْرِدِ. شِيخِ دَرِ مِيَانِ آبِ بَمَانَدِ، گُفْتِ: بَارِ خُدَايَا اِگَرِ دَانِي كِه اَيْنِ غَسَلِ بَرِ مَتَابَعَتِ شَرِيْعَتِ رَسُوْلِ مِيَكْنَمِ دَسْتِ اَزُو بَسْتَانِ تَا جَامِه مِنْ بَازِ آرْدِ هَمِ دَرِ سَاعَتِ آنِ مَرْدِ مِيْ آمَدِ وَ جَامِه شِيخِ مِيْ آوَرْدِ وَ دَسْتِ اُو خَشَكِ گُشْتِه جَامِه بَرِ كِنَارِ سَرْدَابِه نِهَادِه شِيخِ گُفْتِ بَارِ خُدَايَا اِكْنُونِ كِه جَامِه بَازِ رَسَانِيْدِ دَسْتِ اُو بَازِ رَسَانِ. دَسْتِ وَي نِيكُو شُدِ.

وَ بَسِيَارِ اِفْتَدِ كِه كِرَامَتِ پَسِ اَزِ مَرِگِ ظَاهِرِ شُوْدِ چِنَانِ كِه چُونِ جَنَازَه جَنِيْدِ بَرِگَرَفْتَنْدِ مَرِغِي سَپِيْدِ بِيَامَدِ، بَرِ گُوشِه جَنَازَه نَشَسْتِ. قَوْمِيْ اَزِ اَهْلِ اُو كِه نَزْدِيكِ جَنَازَه بُوْدَنْدِ آسْتِيْنِ مِيْ فِشَانْدَنْدِ، تَا مَگَرِ بَرِخِيْزِدِ. مَرِغِ بَرِنَخَاسْتِ. هَمِ چِنَانِ مِيْ بُوْدِ، وَ خَلْقِ دَرِ تَعَجَبِ بَمَانَدِه. فَتَحِ شَخْرَفِ اَزِ قَدِيْمَانِ مَشَايِخِ خِرَاسَانِ بُوْدِ. عَبْدِ اللَّهِ بْنِ اِحْمَدِ بْنِ حَنْبَلِ گُفْتِ: اَزِ خَاكِ خِرَاسَانِ كَسِ بَرِنَخَاسْتِ چُو فَتَحِ شَخْرَفِ. سِيْزِدِه سَالِ دَرِ بَغْدَادِ بُوْدِ وَ اَزِ بَغْدَادِ قُوْتِ نَخُوْرْدِ اَزِ اِنطَاكِيَه سُوِيْقِ مِيْ آوَرْدَنْدِ وَ آنِ مِيْ خُوْرْدِ بُوْقْتِ نَزْعِ بَا خُوْدِ تَرْنَمِيْ مِيْ كَرْدِ بَاوِ نِيُوْشِيْدَنْدِ

می‌گفت: الهی اشتدّ شوقی الیک فعجّل قدمی علیک. چون او را می‌شستند بر ساق وی دیدند نوشته، چنانک از پوست بر خاسته: الفتح لله.

سألتک بل اوصیک ان متّ فاکتبی	علی لوح قبری: کان هذا متیما
لعلّ شجیّا عارفا سنن الهوی	یمرّ علی قبر الغریب فسلما
هزار سال بامید تو توانم بود	هر آن گهی کت بینم هنوز باشد زود
هنوز از تو چه دیدم از آنچه خواهم دید	ز شیر صورت او دیدم و ز آتش دود
اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم	من این زیان فروشم بصد هزاران سود

اما جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبود، و از غرور خالی نباشد.

درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرّین فرا دید آمد پر آب سرد. درویش گفت: بعزت و جلال تو که نخورم اعرابی باید که مرا سیلی زند و شربتی آب دهد و رنه بکراماتم آب نیاید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر و غرور خالی نباشد. شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می‌درست شود، که حقیقت خود کرامتست. از کرامات مکرم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات بنگرد او را بآن بازگذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. بو عمرو زجاجی گفت: اگر بشریت من ذره‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالی: قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ گوی ستایش بسزا الله را وَ سَلامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی و درود او بر رهیگان او که بگزید ایشان را اَللّهُ خَیْرٌ اَمَّا یُشْرِکُونَ (۵۹) الله به است خدایی را یا آنچه شما می‌انباز ان خوانید با او؟

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ این انبازان که می‌گویید به است یا او که آسمان و زمین آفرید، وَ أَنْزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد شما را از آسمان آبی فَأَنْتُمْ بِهٖ تَارِبُونَ رو یانیدیم بآن آب حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ بستانهای دیوار بست نیکو منظر ما کانَ لَكُمْ أَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا نبود شما را توان آن که درختان آن رو یانیدید، أَلِلهٖ مَعَ اللّهِ با الله خدایی دیگر بود که در انبازی او را دیگرست، بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) نیست جز زان که ایشان

قومی اند که او را بدروغ می‌عدیل و هامتا گویند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا أَنْبَازَ بِهِ يَا أَنْ كَسَّ كَهْ زَمِينِ رَا جَايَ آرَامِ جَهَانِيَانِ كَرْدَ وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَتْهَارًا وَ مِيَانِ دَرِخْتَانِ آنْ جَوِيهَا رَوَانِ كَرْدَ وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ وَ آنْ رَا لَنْگَرهَا كَرْدَ اَزْ كَوَهَا، وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا وَ مِيَانِ دُو دَرِيَا اَزْ نَگَه دَاشْتِ خُوِيَشِ حَاجِزِي كَرْدَ بَا ز دَارَنْدَه اَز آمِيخْتَنِ أَيْلَهُ مَعَ اللّهِ خُدَايِي دِيگَرَسْتِ بَا اللّهِ دَر كَرْدِگَارِي؟ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٦١)، كَه بِيَشْتَرِ اَيْشَانِ نَمِيْدَانْد.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ أَنْبَازَ بِهِ يَا أَنْ كَسَّ كَه پَاسِخِ مِيكَنْدِ بِيچَارَه مَآنْدَه رَا، إِذَا دَعَاهُ أَنْ كَه كَه خَوَآنْدِ أَوْ رَا، وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ بَدُو رَنْجِ وَ نَاخُوَشِي مِي بَازِ بَرْدِ، وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ وَ شَمَا رَا پَسِ يَكْدِيگَرِ دَرِينِ زَمِينِ مِي نَشَآنْدِ أَيْلَهُ مَعَ اللّهِ خُدَايِي دِيگَرَسْتِ بَا اللّهِ؟ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٦٢) چُونِ اَنْدَكِ دَرِيَابِيْد.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ أَنْبَازَ بِهِ يَا أَنْ كَسَّ كَه شَمَا رَا مِي رَاهِ نَمَايْدِ، فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ دَرِ تَارِيكِيهَائِي دَشْتِ وَ دَرِيَا، وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ آنْ كَسَّ كَه گَشَايْدِ بَادِهَا دَرِ هَوَايِ جَنُوبِ پِيَشِ بَارَانِ، فَا بَخْشَايِشِ خُوَشِ، أَيْلَهُ مَعَ اللّهِ خُدَايِي دِيگَرِ اسْتِ بَا اللّهِ؟ تَعَالَى اللّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٣) چُونِ بَرْتَرِ وَ پَاكْسْتِ اللّهِ اَزِ اَنْبَازِ كَه مِيگوِيْنْد.

أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ أَنْبَازَ بِهِ يَا أَنْ كَسَّ كَه اَيْنِ جَهَانِ مِي آفَرِيْنْدِ وَ بَازِ آنْ جَهَانِ، وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ آنْ كَسَّ كَه شَمَا رَا مِي رُوْزِي دَهْدِ اَزِ آبِ آسْمَانِ وَ خَاكِ زَمِينِ. أَيْلَهُ مَعَ اللّهِ خُدَايِي دِيگَرِ اسْتِ بَا اللّهِ دَرِ كَرْدِگَارِي؟

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٦٤) گُوِي بِيَارِيْدِ حَجَّتِ خُوِيَشِ اِگَرِ مِي رَاسْتِ گوِيْدِ. قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّهُ گُوِي نْدَانْدِ هَرِ كَه دَرِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ كَسِ اسْتِ نَامَدَه وَ پُوَشِيْدَه مَگَرِ اللّهِ.

وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (٦٥) وَ نْدَانْدِ كَه كَدَامِ هَنْگَامِ اَيْشَانِ رَا بَرِ اَنْگِيْزَانْدِ. بَلْ اِدَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ يَا دَانَشِ اَيْشَانِ دَرِ رَسْتِخِيْزِ رَسِيْدِ؟ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ كَه اَيْشَانِ دَرِ گَمَآنْدِ اَزِ آنِ، بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (٦٦) بَلْ كَه اَيْشَانِ نَابِيْنَاَنْدِ اَزِ آنِ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاگَرُوِيْدِگَانِ گَفْتَنْدِ: إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا بَاشِ كَه مَا خَاكِ گَرْدِيْمِ وَ بَدْرَانِ مَا، أَيْنَا لِمُخْرَجُونَ (٦٧) مَا بِيْرُونِ آوَرْدِنِي اِيْمِ اَزِ زَمِينِ؟

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا وَعَدَهُ دَادَنَد مَا رَا اَيْنَ، نَحْنُ وَ اَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ هُمْ مَا وَ بَدْرَان مَا پِيش فَا، اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوْلِيْنَ (٦٨) نِيسْت اَيْن سَخْن مِگَر اَفْسَانَه اَي پِيشِيَان.
قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ گوی بروید در زمین فَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (٦٩) وَ بِنِگَرِید كِه چُون بُوَد سِرَانِجَام بَدَان.

وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ بَرِيشَان اِنْدوَه مِبر وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (٧٠) وَ تَنِگ مَبَاش در دِسْتَان گری اِيشَان.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٧١) وَ مِگُویند كِه هَنِگَام اَيْن وَعَدَه كِی اِسْت اِگَر مِی رَاسْت گُویند.

قُلْ عَسَى اَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (٧٢) گوی مِگَر اَنچَه شَمَا بَاَن مِی شَتَابِید لِخْتِی در قَفَای شَمَا رَسِید.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ وَ خَدَاوَنَد تُو خَدَاوَنَدِی بَا نِیكوكَارِی وَ فَضْل اِسْت بَر مَرْدَمَان. وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (٧٣) لَكِن بِيَشْتَر مَرْدَمَان بَه اَزَادِی نَه اِنْد.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ خَدَاوَنَد تُو مِیدَانَد هَر چَه در دِلَهَای اِيشَان نَهْفَت مِیدَارَد وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٤) وَ هَر چِيز كِه اِيشَان اَشْكَارَا مِیدَارَنَد.

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ نِيسْت هِيج پُوشِیدَه در اَسْمَان وَ زَمِین، اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٧٥) مِگَر اَن در لُوح نِيشْتَه پِیدَا وَ رُوشَن.

اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَي بَنِي اِسْرَائِيلَ اَيْن قِرَان مِیخَوَانَد بَر بَنِي اِسْرَائِيلَ اَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٦) بِيَشْتَر اَن كِه اِيشَان در اَن دُو گَرُوهَنَد.

وَ اِنَّهُ لَهْدِيٌّ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) وَ اَيْن رَاه نُمُونِی وَ بَخْشَايشِی اِسْت اِسْت گَرُوندگان رَا.
اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ خَدَاوَنَد تُو دَاوَرِی بَر د مِیَان اِيشَان وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٧٨) وَ اَوَسْت اَن تُوَانَای تَاوَنَدَه دَانَا.

فَتَوَكَّلْ عَلَي اللّٰهِ پِشْتِی دَار وَ كَار سِپَار بَخَدَاوَنَد اِنَّكَ عَلَي الْحَقِّ الْمُبِينِ (٧٩) كِه تُو بَر رَاسْتِی رُوشِنِی.

النوبة الثانية

قوله: قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ: اى قل يا ايها الرسول الْحَمْدُ لِلّٰهِ اى الشكر و الثناء كَلَّه لِلّٰهِ، لَآنَه هُو

الذى يستحقه على الحقيقة على آلائه و نعمائه. و قيل قل يا محمد الحمد لله على هلاك كفار الامم الخالية. و قيل قل الحمد لله الذى علمك هذا الامر الذى ذكر، و سلام على عباد الذين اصطفى و هم الانبياء عليهم السلام، دليله قوله: و سلام على المرسلين و قيل هم اصحاب محمد (ص) اصطفاهم الله لنبية، و قيل هم امة محمد (ص)، و هى امة الاتباع الذين اصطفاهم الله لمعرفة و طاعته و هى الفرقة الناجية من الثلاث و السبعين، قال الله تعالى: و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون. ثم قال الزاما للحجة: الله خير اى قل يا محمد لكفار قومك الزاما للحجة عليهم: الله خير اما يشركون، اى عبادة الله خير ام عبادتكم الاصنام. رسول خدا هر گه كه اين آيت خواندى گفتمى: بل الله خير و ابقى و اجل و اكرم، قرائت اهل بصره و عاصم يشركون بياء است و باقى قراء بتاء مخاطبه خوانند، و استفهام بر طريق انكار و توبيخ است. فان قيل لفظ «الخير» يستعمل فى شيئين فيهما خير و لاحدهما مزية و لا خير فى الاصنام اصلا قلنا مطلق لفظ «الخير» لا يقتضى هذا، و الدليل عليه قوله: اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقبلا و لم يقتض ذلك ان يكون لاهل النار مقيل حسن و لكن المراد به زيادة التشديد. و قيل انما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة و الكفار، ان فى الاصنام خيرا فكان ذلك على زعمهم.

اهل معنى را در لفظ «ام» كه مكرّرست درين آيات دو طريقتست: يكي آنكه سخن در اّما يُشْرِكُونَ تمام شد، و منقطع گشت، آن گه بر استيناف گشت، بر معنى استفهام: اّمن خلق، اّمن جعل اّمن يجيب، من يهديكُم، من يرسل تستفهم فيها كلّها ديگر طريق آنست كه ام در همه آيات معطوف است بر اّما يُشْرِكُونَ بر تاويل آن كه: ما تشركون خير ام من خلق ما تشركون خير ام من جعل، ما تشركون خير ام من يجيب، الى آخره.

اّمن خلق السماوات و الارض لمصالح عباده و معاشهم و اّزل لكم اى لاجلكم من السماء ماء اى مطرا فانبئنا به حدائق بساتين محوطا عليها ذات بهجة اى ذات زينة و حسن. فكل موضع ذى اشجار مثمرة محاط عليه فهو حديقة.

و كل ما يسرّ منظره فهو بهجة ما كان لكم ان تبتسوا شجرها اى ما كان لكم استطاعة الانبات اّله مع الله يعنى اّمع الله اله يشاركه فى خلق هذه الاشياء فيشركوا بينه و بين الله فى العبادة بل هم قوم يعدلون عن الطريق. و قيل يعدلون عن النظر فى الادلة المؤدية

الى العلم بانَّ الله هو الذى تفرَّد بخلق هذه الاشياء. و هو الذى يستحق العبادَة.
 أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً يَعْنِي آلِهَتِكُمْ خَيْرٌ أَمْ مِنْ جَعَلَ الْأَرْضَ ذَاتَ مُسْتَقَرٍّ وَ ثَبَاتٍ يَسْتَقَرُّ
 عَلَيْهَا الْأَجْسَامُ. وَ الْقَرَارُ مُصَدَّرٌ قَرِيْقَرٌ إِذَا ثَبَتَ، أَي مَهْدَ لَكُمْ الْأَرْضَ وَ مَكْنَكُمْ مِنَ السُّكُونِ
 إِلَيْهَا وَ التَّصَرُّفِ عَلَى ظَهْرِهَا وَ الْمَشْيِ فِي أَمَاكِنِهَا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً يَعْنِي خِلَالَ أَشْجَارِهَا
 وَ نَبَاتِهَا، وَ الْخِلَالُ وَ الْخَلْلُ مَنْفَرَجٌ مَا بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ وَ الْمَعْنَى وَ فَجَّرَ مِنْ نَوَاحِي الْأَرْضِ أَنْهَاراً
 وَ أَجْرَى فِيهَا الْمَاءَ إِلَى مَوَاضِعَ حَاجَاتِكُمْ، وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ أَي جِبَالاً ثَقِيلاً، ثَوَابِتَ
 الْأَصُولِ، لِنَلَا تَزُولَ بِمَنْ عَلَيْهَا. وَ الرِّوَاسِيَّ جَمْعُ الْجَمْعِ يُقَالُ جَبَلٌ رَاسٌ وَ جِبَالٌ رَاسِيَّةٌ ثُمَّ
 تَجْمَعُ الرَّاسِيَّةُ عَلَى الرَّوَاسِيَّ.

وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ الْعَذْبَ وَ الْأَجَاجَ وَ قَيْلَ بَحْرِ فَارَسٍ وَ بَحْرِ الرُّومِ. وَ قَيْلَ الْعَذْبِ:
 جِيْحَانٌ وَ سَبْحَانٌ وَ دَجَلَةٌ وَ الْفَرَاتُ وَ النَّيْلُ وَ الْأَجَاجُ سَائِرُ الْبَحَارِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَهُمَا
 حَاجِزاً أَي مَانِعاً، بَلِيْفٌ قُدْرَتُهُ عَلَى وَجْهِهِ لَا يَشَاهِدُ وَ لَا يَعَايِنُ، يَمْنَعُ اخْتِلَاطَ أَحَدِهِمَا
 بِالْآخَرِ أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ مِنْ هَذِهِ الْأَفَاعِيلِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لِأَنَّهُمْ لَا
 يَسْتَدْلُونَ فَيَعْلَمُوا.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ أَي قُلْ لِهَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ: أ هَذِهِ الْأَوْثَانُ الَّتِي تَعْبُدُونَهَا الَّذِينَ لَا
 يَسْمَعُونَ دَعَاءَكُمْ وَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى اجَابَتِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ أَمْ اللَّهُ الَّذِي يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ
 الْمُضْطَرُّ الْمَفْتَعَلُ مِنَ الضَّرُورَةِ وَ هُوَ الْمُدْفُوعُ إِلَى ضَيْقٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ قَيْلُ أَصْلِهِ مِنَ الْأَضْرَارِ، وَ
 هُوَ الْقُرْبُ وَ التَّصَاقُ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ وَ مَعْنَى الْآيَةِ أَنَّ هَذَا الْمُضْطَرَّ إِنْ كَانَ غَرِيْقاً فِي الْمَاءِ
 انْقَذَهُ، وَ إِنْ كَانَ غَرِيْقاً فِي الذَّنُوبِ غَفَرَ لَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَرِيْضاً شَفَاهُ، وَ إِنْ كَانَ مَبْتَلَى عَافَاهُ، وَ
 إِنْ كَانَ مَحْبُوساً أَطْلَقَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَدْيُوناً قَضَى دَيْنَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَكْرُوباً فَرَّجَ كَرْبَهُ، وَ يَكْشِفُ
 السُّوءَ أَي الضَّرَّ وَ الشَّدَائِدَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ يَأْتِي بِقَوْمٍ بَعْدَ قَوْمٍ وَ قَرْنَ بَعْدَ قَرْنٍ، فَكُلَّ
 قَرْنٍ خَلْفَ لِمَنْ قَبْلَهُمْ. أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ أَي هَلْ يَشْتَبُونَ لَهُ شَرِيْكَاً يَعِينُهُ قَلِيْلاً مَا تَذَكَّرُونَ بِالْبِأْسِ
 قَرَأْتُ أَبِي عَمْرٍو أَي لَا يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا تَذَكَّرَا قَلِيْلاً، فَيَكُونُ قَلِيْلاً مَنْصُوبٌ عَلَى أَنَّهُ صِفَةٌ مُصَدَّرَةٌ
 مَحْذُوفَةٌ. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالتَّاءِ عَلَى مَعْنَى: قُلْ لَهُمْ يَا مُحَمَّدٌ قَلِيْلاً مَا تَذَكَّرُونَ، وَ الْكُوفِيُّونَ غَيْرُ
 أَبِي بَكْرٍ يَخْفَفُونَ الذَّالَّ.

أَمَّنْ يَهْدِيْكُمْ أَي قُلْ لَهُمْ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الْأَوْثَانُ خَيْرٌ لَكُمْ أَمْ اللَّهُ الَّذِي يَرشُدْكُمْ إِلَى طَرِيقِ

البحر و البرّ في ظلمات الليل بما خلق لكم من القمر و النجوم و الرياح، و من يرسل الرياح قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي: يرسل الريح. و قوله: بُشراً فيه اربع قراءات ذكرناها في سورة الاعراف بين يدي رَحْمَتِهِ الرحمة هاهنا المطر أ إِلَه مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ جلّ و عظم من ان يكون له شريك او يكون معه اله.

أَمْ نَبِيدُوا الْخُلُقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ يُقَالُ بَدَأَ الْخَلْقَ و ابدأ هم اذا وجدهم اول مرة، و اعادهم او جدتهم بعد اماتتهم، و مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ بِالْمَطَرِ و من الارض بالنبات. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ يعني قل لهم إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ الْهَاءَ يَفْعَلُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ او يقدر عليه فاطهروا افعاله و دلّوا على قدرته إِنْ كُنْتُمْ تَصَدُقُونَ فِي مَقَالَتِكُمْ. بل هو صنع الله الذي اتقن كل شيء. ذكر في هؤلاء الآيات الخمس و قال بيدأ و يهدى بلفظ المضارع بعد قوله: أَمْ نَجْعَلُ الْأَرْضَ، لان بعض افعاله تقدّم و حصل مفروغا منه و بعضها يفعله حالا بعد حال كالم متصل الدائم.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ، غيب اينجا علم رستخيز است.

قومی آمدند. و از رسول خدا پرسیدند که این رستخیز که تو ما را بآن می وعده دهی کی خواهد بود؟ جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این غیب است و لا يعلم الغیب الا الله. و قيل الغیب ما يحدث و يكون في غد قالت عايشه: من زعم انه يعلم ما في غد فقد اعظم على الله الفرية و الله عز و جل يقول: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ.

منجمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آن گه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و بگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت و لختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت: این چندست منجم هر چند حساب میکرد جواب همه خطا می آمد. منجم گفت ایها الامیر اظنک لا تعرف عدد ما فی یدک. چنان ظن می برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی دانم عدد آن، و چه فرق است میان این و آن. منجم گفت اول بار تو بر شمردی و از حد غیب بدر آمد و اکنون تو نمیدانی و غیب است و لا يعلم الغیب الا الله.

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ أَي لا يعلمون متى ينشرون، أَيان حقيقتها: أَي اوان فاختر ثم ادغم.

بَلِ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ، ادرك بر وزن افعال قرائت مكي است و بصرى و بَلِ هاهنا فى موضع ام، تأويلها ام ادرك علمهم فى الآخرة فيعلمون وقت قيامها.

معنى آنست كه دانش ايشان در رستخيز رسيد تا بدانند. كه وقت آن كى خواهد بود؟ و اين استفهام بمعنى نفى است يعنى كه نرسيد و ندانند وقت آن. باقى قرأء ادراك خوانند و ادراك و تدارك بمعنى يكسانست، و تأويلها ادرك علم المتقدمين بعلم المتأخرين و استوى علمهم فى قيام الساعة انه لا يعلم وقت قيامها الا الله، ميگويد: دانشهای ايشان در كيبى رستخيز همه درهم رسيد بدانستند همه كه نتوانند دانست بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا فِى الدنبا، أَي لم يحصلوا بالخوض الا على الشك فيها كقوله: إِنَّ نَظْنَ اِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيَقِّينَ، بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ أَي من علمها جاهلون، واحده عم، اخبر الله تعالى عن تردّد هم فى امر الساعة و ان قصاراهم و غايتهم العمى فى ذلك.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى مشركى مكة: أ إِذَا كُنَّا تُرَاباً أ نبعث اذا كُنَّا تُرَاباً وَ آبَاؤُنَا اى و تبعث آبَاؤُنَا بعد كونهم رفاتا و رميما أ إِنَّا لَمُخْرَجُونَ من قبورنا احياء، هذا لا يكون. قرأ نافع إِذَا كُنَّا مكسورة الالف، اثنا بالاستفهام، و قرأ ابن عامر و الكسائى أ إِذَا بهمزتين، اننا بنونين، الباقون بالاستفهام فيهما جميعا.

لَقَدْ وُعِدْنَا هذا، اى هذا الذى يقوله محمد من البعث و القيامة و كذلك وعد آبَاؤُنَا من قبلنا فى الازمنة المتقدمة ثم لم يبعثوا، اِن هذا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، الاساطير الاحاديث التى ليست لها حقيقة.

قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ اى عاقبة امر الكافرين المكذبين بالرسل المنكرين للبعث. تجدوا ديارهم خاوية و ابدانهم بائدة فاحذروا و لا تكذبوا فيحلّ بكم مثل ما حلّ بهم. و قيل معنى الآية اقرءوا القرآن فان احوالهم مذكورة فيه يغنكم عن التطواف فى الارض و البلاد.

وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ اى على تكذيبهم فلست بمؤاخذ به و ذلك ان النبى (ص) كان يخاف ان اصرارهم على الكفر لتفريط من جهته، فآمنه الله منه. و قيل معناه لا تحزن على ايذائهم

اياك، فسننصرک عليهم وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ فَأَنَّى اكْفِيكِهِمْ وَ اللَّهُ يعصمک من الناس. قرا ابن كثير في ضَيْقٍ بكسر الضاد نزلت في المستهزئين الذين اقتسموا شعاب مكة و قد مضت قصّتهم.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ أَي متى يكون هذا الذي تعدنا من العذاب و البعث ان كنت تصدق فيما تقول.

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد، اي عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم و قرب منكم قرب الرديف من مردفه من القتل و الاسر و السبى و السنين و الجذب و البعض مدخر ليوم البعث و النشور. و قيل الموت بعض من القيامة و جزء منها. و فى الخبر: من مات فقد قامت قيامته.

و قيل فى قوله: رَدْفَ ضمير يعود الى الوعد و تقديره: ردفكم الوعد، فعلى هذا يحسن الوقف على رَدْفَ. ثم يقول: لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بترك المعالجة بالعذاب على المعاصى و لكن اكثر الناس لا يشكرون له فيستعجلون.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ، اي ما تضره و تستره و ما يُعْلِنُونَ، يظهرن من القول فليس تأخير العذاب عنهم لخفاء حالهم و لكن له وقت مقدّر.

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَي ما من غائبة مما اخفاه عن خلقه و غيبه عنهم من عذاب السَّمَاءِ وَ الارض و القيامة إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ فِي اللّوْحِ المحفوظ و فى القضاء المحتوم. و قيل ما من فعلة او لفظة خافية اخفاها اهل السَّمَاوَاتِ وَ الارضِ أَلَا وَ هُوَ بَيِّنٌ فِي اللّوْحِ المحفوظ. و قيل ما من فعلة او كلمة أَلَا هِيَ عند الله معلومة ليجازى بها عاملها. و قيل ما من حبة خردل غائبة كقوله: إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، اي يبين لاهل الكتابين ما يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم. و قيل المراد به ذكر عيسى و امه و عزيز و ذكر محمد عليهم السلام فانهم اختلفوا فيهم، و الله بين امرهم و دينهم فى القران بيانا شافيا. و قيل يقصّ عليهم لو قبلوا و اخذوا به.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ أَى وَ انَّ الْقُرْآنَ لَهْدَىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةٌ مِنَ الْعَذَابِ لِمَنْ آمَنَ بِهِ وَ
عَمِلَ بِمَا أَمَرَ فِيهِ. وَ أَمَّا خَصَمُهُمْ بِهِ لِإِخْتِصَامِهِمْ بِالْإِهْتِدَاءِ وَ الْإِنْتِفَاعِ بِهِ، وَ هُوَ نَظِيرُ قَوْلِهِ: وَ
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الدُّنْيَا بِحُكْمِهِ فِيمَا حَرَّفُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ بَدَّلُوهُ. وَ
قِيلَ يَحْكُمُ الْقِيَامَةَ فَيَجْزَى الْمُحَقَّ بِحَقِّهِ وَ الْمُبْطِلَ بِبَاطِلِهِ. وَ قِيلَ يَقْضَى بِالْقِتَالِ وَ قَدْ أَمَرَ بِهِ.
وَ هُوَ الْعَزِيزُ فَلَا يَغَالِبُ الْعَلِيمُ بِمَا أَمَرَ وَ نَهَى.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِقَوْلِهِ: إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ أَى
حُكْمِهِ فِي الْكُفَّارِ وَ هُوَ أَمْرُهُ أَيْكَ بِقِتَالِهِمْ. وَ إِذَا قُضِيَ سَبْحَانَهُ بِذَلِكَ وَ أَمَرَكَ بِهِ فَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ فِي مُحَارَبَتِهِمْ وَ لَا تَحْذَرْ كَثْرَتَهُمْ وَ شَوْكَتَهُمْ فَ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ أَى فِي رِضَى اللَّهِ
وَ أَتْبَاعِ أَمْرِهِ فَتَقِ بِالظُّفْرِ مِنَ اللَّهِ وَ الْغَلْبَةِ عَلَى الْإِعْدَاءِ.

النوبة الثالثة

قوله: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَدَانُ كِه مَقَامَاتِ رَاه دِينِ بَرِ دُو قِسْمِ اسْتِ: قِسْمَى اَزْ اَنْ مَقْدَمَاتِ گُویند
كه اَنْ دَرِ نَفْسِ خُویشِ مَقْصُودِ نِیْسْتِ، چُونِ تُوْبِهِ وَ صَبْرِ وَ خَوْفِ وَ زَهْدِ وَ فَقْرِ وَ مُحَاسِبِهِ،
اينِ هَمِه وَ سَاتَلَنْدِ بَكَارَى دِیْگَرِ كه وَرَاءِ اَنْسْتِ وَ قِسْمِ دِیْگَرِ مَقْاصِدِ وَ نَهَايَاتِ گُویند كه دَرِ
نَفْسِ خُویشِ مَقْصُودَنْدِ چُونِ مُحَبَّتِ وَ شَوْقِ وَ رِضَا وَ تَوْحِيدِ وَ تَوَكَّلِ اَيْنِ هَمِه بِنَفْسِ
خُویشِ مَقْصُودَنْدِ نِه بَرَاى اَنْ مِی بَايْدِ تَا وَسِيْلَتِ كَارَى دِیْگَرِ بَاشْدِ. وَ حَمْدِ خُداوَنْدِ جَلِ
جَلَالِه وَ شُكْرِ وَ ثَنَاءِ وِی اَزِیْنِ قِسْمِ اسْتِ كه بِنَفْسِ خُویشِ مَقْصُودَنْدِ. وَ هَرِ اَنْچِه بِنَفْسِ
خُویشِ مَقْصُودِ بُوْدِ دَرِ قِيَامَتِ وَ دَرِ بَهْشْتِ بَمَانْدِ وَ هَرِگِزِ مَنقُطِعِ نَگَرْدَدِ. وَ حَمْدِ اَزِیْنِ بَابِسْتِ
كه رَبِّ الْعِزَّةِ دَرِ صِفْتِ بَهْشْتِيَانِ مِیگُوِيْدِ: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِیْ اُذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِیْ صَدَقْنَا وَ عَدُّهُ وَ كَثْرُ وَ آفْرِيْنِ قَرِيْنِ ذَكَرِ خُویشِ
كُرْدِه دَرِ قُرْآنِ مَجِيْدِ كه مِیگُوِيْدِ جَلِّ جَلَالِه: فَادْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِیْ وَ لَا تَكْفُرُوْنِ وَ
فَرْدَا دَرِ اَنْ عَرَصِهِ عَظْمَى وَ اَنْجَمَنْ كَبْرَى كه اَيُوَانِ كَبْرِيَا بَرِكَشَنْدِ وَ بَسَاطِ عَظْمَتِ بَگَسْتَرَاَنْدِ
مِنَادَى نِدا كَنْدِ كه: لِيَقْمِ الْحَمَادُوْنِ. هِيْچَكْسِ بَرِنَخِيْزْدِ اَنْ سَاعَتِ مَگَرِ كَسَى كه پِيُوْسْتِه دَرِ
هَمِه اَحْوَالِ وَ اَوْقَاتِ حَمْدِ وَ ثَنَاءِ اللَّهِ گُفْتِه وَ سِیَاسِ دَارَى وِی كُرْدِه وَ حَقِّ نَعْمَتِ وِی بَشُكْرِ
گُزَارْدِه وَ بَنْدِه دَرِ مَقَامِ شُكْرِ وَ حَمْدِ اَنْ گِه دَرِسْتِ آيْدِ كه دَرِ وِی سِه چِيْزِ مَوْجُوْدِ بُوْدِ:

یکی علم، دیگر حال، سوم عمل. اول علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد. علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله. و حال شادی دلست بآن نعمت، و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: فَبَدَّلَكَ فَلْيَفْرَحُوا، و عمل بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداوند است و رضاء وی در آنست. و الیه الاشارة بقوله: اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا.

قوله: وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى، یک قول آنست که این عباد صحابه رسولند (ص)، مهتران حضرت رسالت و اختران آسمان ملت. و آراستگان بصفه صفوت، مثل ایشان اندر ان حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان، چنان که ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنین آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم در آسمان دولت دین بر مثال خورشید بود آن عزیزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته و رأفت و رحمت نبوتست ایشان را بتهدیب و تأدیب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که: اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم.

آن مهتر عالم در صدر نشسته و یاران بر مراتب احوال خویش حاضر شده: یکی وزیر، یکی مشیر، یکی صاحب تدبیر، یکی ظهیر، یکی اصل صدق، یکی مایه عدل، یکی قرین حیا، یکی کان سخا، یکی سالار صدیقان، یکی امیر عادلان، یکی مهتر منفقان، یکی شاه جوانمردان، یکی چون شنوایی، یکی چون بینایی، یکی چون بویایی، یکی چون گویایی، چنان که جمال غالب بشر باین چهار صفت است. کمال حالت ایمان باین چهار صفت است: صدق و عدل و حیا و سخا و این صفت جوانمردان است که ربّ العالمین گفت: وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى و يقال اصطفاهم فی آزاله ثم هداهم فی آبابه. گزیدگان بندگان ایشانند که در ازل اصطفاّیت یافتند و در ابد بهدایت رسیدند از آن راه بردند که شان راه نمودند، از آن راست رفتند که شان برگزیدند، از آن طاعت آوردند که شان پیسندیدند. ایشان را از حق جلّ جلاله سه سلامست: روز میثاق سلام بجان شنیدند: وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى، امروز بر لسان سفیر بواسطه نبوت شنیدند: وَ اِذَا جَاءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ، فردا که روز بازار بود و هنگام بار بی سفیر و بی واسطه بشنوند که: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْآیة، از روی فهم بر لسان معرفت روندگان را در این

آیات اشارتست: گفتند زمین و تربت اشارتست بنفس آدمی که وی را از آن آفریدند، و آسمان برافت اشارتست بعقل شریف رفیع که از آن رفیع تر و شریفتر هیچ خصلت نیست و آب که سبب حیاة است و بوی نشو حیوانات و نباتست مثل علم مکتسب است چنان که آب زندگی هر چیز و هر کس را مدد میدهد علم زندگی دل را مدد میدهد و حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ اشارتست باعمال پسندیده و طاعات آراسته چنان که بواسطه آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان از آب روان آراسته شود و زینت و بهجت از آن گیرد همچنین اعمال و طاعات بندگان بمقتضی علم و وساطت عقل حاصل می آید تا آراسته دین میشود و بسعادت ابد می رسد.

لطیفه دیگر شنو ازین عجب تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بارگیر حضرت دین را. مصطفی (ص) گفت: اجعلوا الدنيا مطیبةً تبلغکم الی الآخرة، و اجعلوا الآخرة دار مفرکم و محط رحالکم، و آسمان اشارت به بهشت است. و از طریق مجاورت عبارت از آن است که مصطفی (ص) گفته: ان الجنة فی السماء.

و آب اشارتست بوحی و علم که بواسطه نبوت به بندگان میرسد. يدلّ علیه ما، قيل فی قوله تعالى: وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ أَنَّهُ عَنِ الْمَاءِ الْقُرْآنُ بَدَلَالَةٌ أَنَّهُ عَلَّقَهُ بِالسَّمَاعِ وَ لَيْسَ الْمَاءُ مِمَّا يَسْمَعُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا، عَنِ الْمَاءِ الْقُرْآنُ، كَذَلِكَ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً لِّنَفْسِ الْعَابِدِينَ قَرَارَ طَاعَتِهِمْ، وَ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ قَرَارَ مَعْرِفَتِهِمْ، وَ أَرْوَاحِ الْوَاجِدِينَ قَرَارَ مَحَبَّتِهِمْ، وَ اسْرَارِ الْمُؤَحِّدِينَ قَرَارَ مَشَاهِدَتِهِمْ، وَ فِی اسْرَارِهِمْ انْهَارِ الْوَصْلَةِ وَ عِيُونِ الْقُرْبَةِ، بِهَا يَسْكُنُ ظَمَأُ اسْتِيقَاقِهِمْ، وَ هِيْجَانُ احْتِرَاقِهِمْ.

وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ مِنَ الْإِبْدَالِ وَ الْاَوْلِيَاءِ وَ الْاَوْتَادِ، بِهِمْ يَدِيمُ امْسَاكِ الْاَرْضِ وَ بَيْرِكَاتِهِمْ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ، عَنِ الْخَلْقِ، وَ يُقَالُ الرَوَاسِيَّ هُمُ الَّذِينَ يَهْدُونَ الْمُسْتَرَشِدِينَ اِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً أَن كَيْسَتْ كَهْ زَمِينِ اسْلَامِ دَرِ زِيْرِ قَدَمِ تَوْحِيْدِ مَوْحِدَانِ اَوْرَدِ؟ وَ جَعَلَ خِلَاقَهَا اَنْهَاراً أَن كَيْسَتْ كَهْ چِشْمَه هَايِ حَكْمَتِ دَرِ دَلِ عَارْفَانِ پَدِيْدِ اَوْرَدِ؟ وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ اَن كَيْسَتْ كَهْ حِصَارَهَايِ مَعْرِفَتِ دَرِ سَرِّ دَوْسْتَانِ بِنَا اَوْ كَنْدِ؟

وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَن كَيْسَتْ كَه مِيَانِ دَرِيَايِ خَوْفٍ وَ رَجَا سَحَابِ اسْتِقَامَتِ اِقَامَتِ كَرْد؟ أَلَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ هَيْجِ خَدَائِي دَانِيدِ بَجَزِ مَن كِه اَيْنِ كَرْد؟ هَيْجِ مَعْبُودِ شَنَاسِيدِ بَجَزِ مَن كِه اَيْنِ سَاخْت؟ وَ قِيلَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً، يَعْنِي بَيْنَ الْقَلْبِ وَ النَّفْسِ لَثَلًا يَغْلِبُ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ، دَرِ نِهَادِ آدَمِي هَمِ كَعْبَةِ دَلِ اسْتِ هَمِ مَصْطَبَةِ نَفْسِ، دُو جَوْهَرِ مَتَضَادَنْدِ دَرِ خَلْقَتِ بَهْمِ پِيُوسْتَه، وَ دَرِ طَرِيقَتِ اَزِ هَمِ گَسْسْتَه، هَرِ دُو دَرِ هَمِ گَشَادَه، وَ مِيَانِ هَرِ يَكِي اَزِ قُدْرَتِ حَاجِزِي نِهَادَه. هَرِ گِه كِه اَن نَفْسِ اَمَّارَه دَرِ سَرَا پَرْدَه دَلِ شَبِيخُونِ بَرْدِ اَن دَلِ مَحْنَتِ زَدَه بَتَظَلَّمِ بَدْرِگَاهِ عَزَّتِ مِي شُودِ وَ اَزِ جَنَّاتِ قَدَمِ خَلْعَتِ نَظَرِ بَدُو مِي آيِدِ. اَيْنِسْتِ سَرَّ اَن خَبَرِ كِه: اِن لِّلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ نَظْرَةً فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ.

نَظِيرِ اَيْنِ آيْتِ دَرِ سُورَةِ الْفُرْقَانِ اسْت: وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، بَرِ لِسَانِ اَهْلِ مَعْرِفَتِ اَيْنِ دُو دَرِيَا صِفَتِ دَلِ مَوْمِنِ اسْتِ وَ اَن دُو آبِ صِفَتِ اَنچِه دَرُوسْتِ، اَزِ دُو مَعْنِي مَتَضَادِ: خَوْفِ وَ رَجَا، شَكِّ وَ يَقِينِ، ضَلَالَتِ وَ هِدَايَتِ، حَرَصِ وَ قَنَاعَتِ، وَ غَفْلَتِ وَ يَقِظَتِ. رَبُّ الْعِزَّةِ مِيَانِ هَرِ دُو ضَدِّ حَاجِزِي وَ مَانَعِي پِيدَا كَرْدَه: مِيَانِ خَوْفِ وَ رَجَا اَزِ حَسَنِ الظَّنِّ حَاجِزِي اسْتِ تَا تَلْخِي تَرَسِ خَوْشِي اَمِيدِ تَبَاهِ نَكَنْدِ. مِيَانِ شَكِّ وَ يَقِينِ اَزِ مَعْرِفَتِ حَاجِزِي اسْتِ تَا مَلُوحَتِ شَكِّ عَذُوبَتِ يَقِينِ تَبَاهِ نَكَنْدِ. مِيَانِ ضَلَالَتِ وَ هِدَايَتِ اَزِ عَصْمَتِ حَاجِزِي اسْتِ تَا مَرَارَتِ ضَلَالَتِ حَلَاوَتِ هِدَايَتِ تَبَاهِ نَكَنْدِ. مِيَانِ حَرَصِ وَ قَنَاعَتِ اَزِ تَقْوِي حَاجِزِي اسْتِ تَا كَدُورَتِ حَرَصِ صَفَاوَتِ قَنَاعَتِ تَبَاهِ نَكَنْدِ. مِيَانِ غَفْلَتِ وَ يَقِظَتِ اَزِ مَطَالَعَتِ نَظَرِ حَاجِزِي اسْتِ تَا ظَلْمَتِ غَفْلَتِ نُورِ يَقِظَتِ تَبَاهِ نَكَنْدِ. أ

إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَجَزِ اللَّهِ خَدَائِي دِيگَرِ دَانِيدِ كِه چَنِينِ صَنَعِ سَازِدِ وَ اَيْنِ قُدْرَتِ دَارِد؟ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ كُفْتَه اَنْد: مُضْطَرَّ اَن كُودَكِ اسْتِ كِه دَرِ شَكْمِ مَادَرِ بِيْمَارِ اسْتِ وَ مَادَرِ اَزِ بِيْمَارِي وَي بِي خَبَرِ. اَن كُودَكِ دَرِ اَن ظَلْمَتِ رَحْمِ اَزِ اَن بِيْمَارِي بِنَالِدِ وَ جَزِ اَزِ اللَّهِ هَيْجِ كَسِ حَالِ وَي نَدَانْدِ. رَبُّ الْعِزَّةِ اَن نَالِيدِنِ وَ زَارِيدِنِ وَي بَنِيُوشِدِ وَ بَرَأْفَتِ وَ رَحْمَتِ خُودِ دَرِ دَلِ مَادَرِ اَفَكَنْدِ تَا اَن طَعَامِ كِه شَفَاءِ كُودَكِ دَرِ اَن بُوْدِ بَارْزُويِ بَخُوَاهِدِ وَ بَخُورِدِ. كُودَكِ اَزِ اَن بِيْمَارِي شَفَا يَابِدِ.

وَ قِيلَ اَن دَاوُدَ الْيَمَانِي دَخَلَ عَلَي مَرِيضٍ مِّنْ اَصْحَابِهِ فَقَالَ لَه الْمَرِيضُ: يَا شَيْخَ اِدْعِ اللَّهَ لِي. فَقَالَ الشَّيْخُ لِلْمَرِيضِ: اِدْعِ لِنَفْسِكَ فَاِنَّكَ الْمَضْطَرُّ. وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَمَّنْ يُجِيبُ

الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَاهُ دَسْتُ گِیرِ دَرْمَانْدِگَانِ اسْتِ وَ فَرِیَادِ رَسِ نُوْمِیْدَانِ وَ زَادِ مِضْطَرَّانِ وَ یَادِگَارِ بَیْدَلَانِ، پَاسِخِ کَنْدِ گُوشَهایِ بَنْدِگَانِ رَا بَجْزَا، وَ اَمِیْدَهایِ عَاجِزَانِ بُوفا، وَ دَعَاهایِ ضَعِیْفَانِ بَعْطَا. دَرِ اَزَلِ هَمِهٖ اِحْسانِ او، دَرِ حَالِ هَمِهٖ اَنْعامِ او، وَ دَرِ اَبْدِ بَرِ هَمِهٖ اَفْضَالِ او.

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفریند و آن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگویی از کرم وی سزد که خلقی نو آفریده عبادت ناکرده و رنج نابرده بنواز و نعیم بهشت رساند و این بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل در فضل و کرم او بسته، چه گویی ایشان را از فضل خود محروم کند؟ یا از درگاه خویش براند؟ حقّا که نکند، و فضل و رحمت خود از ایشان دریغ ندارد.

یحیی معاذ عجب سخنی گفته در مناجات خویش، گفت: الهی مرا اعتماد بر گناه است نه بر طاعت، زیرا که در طاعت اخلاص می باید و آن مرا نیست و در معصیت فضل می باید و آن ترا هست.

بو بکر واسطی گفت: الهی کمال پاکی و عین قدس قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی شدند و آلا در هشتده هزار عالم کدام نقطه حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان یک نفس برکشیدی اگر نه از بهر کمال فردانیت و ذات جلال بی نقصان تو بودی چرا بایستی که مقربان حضرت و مرسلان بارگاه عزت نیز در خجالت زلالت صغایر آیند این بآنست تا عالمیان بدانند که بکمال صفات جز ربوبیت او منوعوت نیست و بیپاکی و بی عیبی جز جلال بر کمال او موصوف نیست.

٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُؤْتَى تُو نَتَوَانِی كَرانِ رَا شَنْوانِی وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ وَ كَرانِ آوازِ خواندنِ نَشْونندِ إِذا وَ لَوْأَ مُدْبِرِینَ (٨٠) آن گه که پشت برگرداند و برگردند.

وَ ما أَنْتَ بِهادِیِ العُمى عَنِ ضَلالَتِهِمْ وَ تُو آنِ نِیستِی کِه با رَاہِ آری نایبِنایانرا از گمراهی ایشان اِنْ تَسْمَعُ إِلاَّ مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنَا نَشْوانِی مَگَرِ آنِ کَسِ کِه بَگَرُودِ بَسْخَنانِ ما فَهْمُ مُسْلِمُونَ (٨١) و ایشانند که مسلمانانند.

وَ إِذا وَقَعَ القَوْلُ عَلَیْهِمْ وَ چُونِ گَفتِ خِداىِ وَ سَخْنِ او وَ اِواجِبِ گِشْتِهٖ بَرِیْشانِ اَفْتَدِ، اَخْرَجْنَا

لَهُمْ دَابَّةٌ مِّنَ الْأَرْضِ بِرِوْنِ آرِيمِ إِيشَانِ رَا جَنْبِنْدَه‌اى از زمين تُكَلِّمُهُمْ فَرَا رُوى مَرْدَمِ مِى‌گُوىد
أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (٨٢) كه مَرْدَمَانِ بَآيَاتِ وَ سَخْنَانِ مَآ وَ بُوْعِدِ وَ وُعَيْدِ مَآ
بِنمى گروند و بى گمان نمى باشند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ وَّ آن رُوزِ كه فَرَاهِمِ آرِيمِ مِّنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا زِ هَرِ أُمَّتِىِ جُوكِىِ مِمَّنْ يُكْذِبُ
بَآيَاتِنَا ازِيشَانِ كه بَدْرُوعِ مِى‌دَاشْتَنْدِ سَخْنَانِ مَآ فَهُمْ يُوزَعُونَ (٨٣) اِيشَانِ رَا فَرَاهِمِ مِى‌رَآنَدِ وَ
مِى‌بَازِ دَآرَنَدِ.

حَتَّى إِذَا جَاءُوا تَا آن گَه كه آيِنْدِ قَالُ أَلْكَذِبْتُمْ بِآيَاتِنَا گُوىد سَخْنَانِ مِّنْ دَرُوعِ شَمَرْدِيدِ؟ وَ لَمْ
تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا وَ آن رَا دَرِ نِىَافْتِيدِ أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨٤) تَا آن خُودِ چَه بُوْدِ كه
مِى‌كرديد.

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ إِيشَانِ رَا بِيْفْتَادِ آن گُفْتِ كه وُعَيْدِ گُفْتَه بُوْدِ اِيشَانِ رَا وَ وَاجِبِ گُشْتَه
رَسِيدِنِ عَذَابِ بَرِ اِيشَانِ بِمَا ظَلَمُوا بَآنِ سَتَمِ كه كَرْدَنْدِ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (٨٥) اِيشَانِ خَاْمُوشِ
مَآنَدِ هِيچِ سَخْنِ نَگُوىنَدِ.

أَلَمْ يَرَوْا نَمِى بِيْنِنْدِ أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ كه مَآ شَبِ تَارِيكِ كَرْدِيمِ تَا آرَامِ گِىْرِنْدِ دَرِ
آن وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا وَ رُوزِ رُوشِنِ كَرْدِيمِ تَا مِى‌بِيْنِنْدِ دَرِ آن إِنْ فِى ذَلِكِ لَآيَاتٍ دَرِ آن نِشَانِىِ
سَخْتِ بِيْدَاسْتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٨٦) گُروهِىِ رَا كه بَگُروْنَدِ.

وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِى الصُّورِ آن رُوزِ كه دَرِ دَمْنَدِ دَرِ صُورِ فَفْزَعٍ مِّنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ مِّنْ فِى
الْأَرْضِ بَتَرَسَدِ اَهْلِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مَگَرِ آنكه خُدا خُواهدِ وَ كُلُّ أَتَوْهُ
دَاخِرِينَ (٨٧) وَ هَمِه آمَدِنِيْنْدِ بَاوِ نَآچَارِ وَ نَاكَامِ.

وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَآمِدَةً وَ كُوهَا بِيْنِنِىِ پَنْدَارِىِ كه بَرِ جَاىِ اسْتِ وَ هِىَ تَمْرٌ مَرٌّ
السَّحَابِ وَ آن مِى‌رُودِ چِنَانِ كه اَبَرِ رُودِ صُنْعِ اللَّهِ الَّذِىِ أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اَيْنِ صَنَعِ خُداىِ اسْتِ
آن كه هَرِ چَه كَرْدِ مَحْكَمِ كَرْدِ وَ اسْتِوَارِ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (٨٨) او آگاه اسْتِ وَ دَآنَا بَهرِ
چَه مِى‌كُنِيْدِ.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هَرِ كه نِيكِىِ آردِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا او رَاسْتِ بَه ازِ آن وَ هُمْ مِّنْ فَنَعِ يَوْمِئِذٍ
آمُونُونَ (٨٩) اِيشَانِ ازِ بِيْمِ آن رُوزِ رَسْتِگَارِآنَدِ وَ بِي‌بِيْمِ.

وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وَ هَرِ كه بَدِىِ آردِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِى النَّارِ نَگُونِ آنْدَازَنْدِ رُويِهاىِ اِيشَانِ

در آتش هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) و ایشان را گویند شما را پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید.

إِنَّمَا أَمْرٌ مَّا فرمودند أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةَ که خدای این شهر را پرستم الَّذِي أَلَذِي حَرَمَهَا أَنْ خدای که این را آزرم بزرگ نهاد وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ و همه چیز او راست وَ أَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) و مرا فرمودند تا از گردن نهادگان باشم.

وَ أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ وَ قرآن خوانم فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر که با راه آید خویشتن را با راه آید وَ مَنْ ضَلَّ وَ هر که بگمراهی رود فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲) گوی من از آگاه کنندگانم.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گوی حمد و ثناء نیکو الله را سِيرِيكُمْ آیاتِهِ که بشما می‌نماید نشانهای خویش فَتَعْرِفُونَهَا تا بشناسید آن را وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳) و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه میکنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ، این آیت در شأن کفار قریش فروآمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هرگز ایمان نیارند و در کفر میرند. رَبِّ الْعَالَمِينَ مصطفی را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند و پند تو ایشان را سود ندارد که ما بر دلهای ایشان مهر نهاده‌ایم تا ایمان در آن نشود و کفر از آن بیرون نیاید. همانست که جای دیگر گفت: وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و ایشان را مردگان نام کرد، که ایشان رانه در آنچه می‌شنوند نفعیست و نه بآن عمل میکنند، راست چون مردگانند که حس و عقل ندارند. میگوید یا محمد چنان که نتوانی تو که مردگان را شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشان را هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. ابن کثیر وَ لَا تَسْمَعُ بَتَاءً مفتوحه خواند الصُّمَّ مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ خاصه آن گه که پشت برگردانند بر خواننده و میروند، نه بگوش شنوند و نه بر رمز اشارت بدانند.

وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ قَرَأَ حَمزة تهتدی العمی عن ضلالتهم، و المعنى هم كالعُمى و ما فى وسعك ادخال الهدى فى قلب من عمى عن الحق فلم ينظر اليه بعين قلبه.

إِنْ تُسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ، ای ما تسمع الا من اتبع الحق طالبا له بالنظر في آياتنا و يسلك طريق القبول و هو من سبق من الله العلم بأنه يوفقه و يؤمن. ميگويد تو نتوانی که گمراهان را با راه آری و نتوانی که کران را بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر و استدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد و بسعادت ابد رسد.

روی ان النبي (ص) قام على منبره فقبض كفه اليمنى فقال: «كتاب كتبه الله فيه اهل الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل عليهم لا يزداد فيه و لا ينقص منه»، ثم قبض كفه اليسرى فقال: «كتاب كتبه الله فيه اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل عليهم لا يزداد فيه و لا ينقص منه فليعملن اهل السعادة بعمل اهل الشقاء حتى يقال كأنهم منهم بل هم هم، ثم يستنقذهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة، و ليعملن اهل الشقاء بعمل اهل السعادة حتى يقال كأنهم منهم بل هم هم، ثم ليخرجنهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة. السعيد من سعد بقضاء الله و الشقى من شقى بقضاء الله و الاعمال بالخواتيم».

و قال (ص): «ان العبد ليعمل عمل اهل النار و انه من اهل الجنة و يعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و انما الاعمال بالخواتيم».

و قالت عائشة دعى رسول الله (ص) الى جنازة صبي من الانصار فقلت طوبى لهذا عصفور من عصفير الجنة لم يعمل سوا قال او غير ذلك يا عائشة، ان الله خلق الجنة و خلق النار فخلق لهذه اهلا و لهذه اهلا خلقهم لها و هم فى اصلا بآبائهم.

بر وفق این اخبار آورده اند که رسول خدا حکایت کرد که در بنی اسرائیل زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که وقتی ابلیس را به بیند تا با وی گوید الحمد لله که درین دویست سال ترا بر من راه نبود و نتوانستی مرا از راه حق بگردانیدن آخر روزی ابلیس از محراب خویشتن را باو نمود، او را بشناخت، گفت: اکنون بچه آمدی یا ابلیس؟ گفت دویست سالست تا میکوشم که ترا از راه بیرم و بکام و مراد خویش درآرم و از دستم برنخاست و مراد من برنیامد، و اکنون تو درخواستی تا مرا بینی دیدار من ترا بچه کار آید؟ که از عمر تو دویست سال دیگر مانده است. این سخن بگفت و ناپدید گشت زاهد در وساوس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده و من خویشتن

را چنین در زندان کرده‌ام؟ از لذّات و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم برین صفت دشخوار بوده تدبیر من آنست که صد سال در دنیا خوش زندگانی کنم لذّات و شهوات آن بکار دارم آن گه توبت کنم و صد سال دیگر عبادت بسر آورم که الله تعالی غفور و رحیم است. آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات شد و بشراب و لذّات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد، چون شب درآمد عمرش بآخر رسیده بود ملک الموت درآمد و بر سر آن فسق و فجور جان وی برداشت. آن طاعات و عبادات دویست ساله بیاد بر داد حکم ازلی درو رسیده و شقاوت دامن او گرفته. نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء.

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ هَذَا الْقَوْلُ هُوَ حُكْمُ الْعَذَابِ وَ وَقُوعُ السَّخَطِ وَ انْقِطَاعُ الْمَهْلَةِ، كَقَوْلِهِ: وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا، وَ ذَلِكَ حِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ مِنْ كَافِرٍ أَيْمَانَهُ وَ لَمْ يَبْقَ أَلَّا مِنْ يَمُوتُ كَافِرًا فِي عِلْمِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَ هَذَا عِنْدَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ مُنْقَطِعِ الْأَمَالِ وَ هُوَ خُرُوجُ الدَّابَّةِ، فَإِذَا خَرَجَتِ الْحَفِظَةُ وَ رَفَعَتِ الْأَقْلَامُ وَ شَهِدَتِ الْأَجْسَادُ عَلَى الْأَعْمَالِ وَ تَبَيَّنَ الشَّقِيُّ مِنَ السَّعِيدِ وَ تَشَاهَدَتِ الْأَلْسُنُ بِالْكَفْرِ وَ الْإِيمَانَ صِرَاحًا. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ: إِذَا تَرَكَوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجِبَ الْغَضَبُ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ. خلافت میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید.

حذیفه گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعا لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب، تسم المؤمن بین عینیه، و یکتب بین عینیه مؤمن، و تسم الکافر بین عینیه و یکتب بین عینیه کافر، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان. و قال ابن عباس لها زغب و ریش و اربع قوائم. و قال ابن الزبیر رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذنها اذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامة و صدرها صدر اسد و لونها لون نمر و خاصرتها خاصرة هرّ و ذنبا ذنب كبش و قوائمها قوائم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعا، تخرج و معها عصا موسی و خاتم سلیمان. فتنتک فی مسجد المؤمن بعضا موسی نکتة بیضا، فیبیض وجهه، و تنتک فی وجه الکافر بخاتم سلیمان سوداء فیسودّ وجهه، و ذلك قوله تعالی: یَوْمَ تَبْیَضُ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ. و هذا حین یغلق باب التوبة لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنّت من قبل. و قال وهب وجهها وجه رجل و سایر خلقها خلق الطیر، و قیل هی علی صورة

فرس.

اما بیرون آمدن دابة الارض بدانکه علامتی است از علامتهای مهین قیامت و خاست رستخیز. و از رسول خدا (ص) پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد حرمة علی الله یعنی المسجد الحرام. قال و عیسی یطوف بالبيت و معه المسلمون این خبر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید انکه دابة الارض. ابن عباس گفت وادییست در زمین تهامة از آنجا بیرون آید. عبد الله بن عمر و در زمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید. و گفته اند از اجیاد مکه بیرون آید. ابن مسعود گفت از میان صفا و مروه. و قال ابن عمر تخرج الدابة من صدع فی الصفا کجری الفرس ثلاثة ایام و ما خرج ثلثها. این خبر موافق آمد با قول حسن بصری که گفت موسی (ع) از حق درخواست تا دابة الارض بوی نماید. گفتا سه روز و سه شب بیرون می آمد از زمین و با آسمان برمی شد. موسی چون آن منظر عظیم قطع دید طاقت نداشت، گفت: ربّ ردها ردها، خداوندا بجای خود باز بر او را و بجای خود باز شد. مقاتل گفت: لا یخرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب. و قول درست آنست که او را سه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید: اول از زمین یمن برآید چنان که اهل بادیه از وی خبر دارند و ذکر وی بایشان رسد اما بمکه و دیگر شهرها نرسد، و در آن خرجه اول صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمها نیاید و پیدا نگردد پس ناپدید شود روزگاری دراز چندان که الله خواهد، پس دوم بار از زمین تهامة برآید و خبر وی به مکه رسد و بدیگر شهرها، باز پنهان شود روزگاری، آن گه سوم بار از میان مکه برآید. و گفته اند که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم بیرون آید بر آن صفت و آن عظمت که گفتیم و بر روی زمین همی رود و هر کجا نفس وی رسد همه نبات و درختان خشک میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگر درخت سپند که آن خشک نشود از بهر آن که برگه هفتاد پیغامبر با وی است و عصای موسی و خاتم سلیمان با وی بود، هر مسلمانی را که بیند سر عصا بر پیشانی او نهد یک نقطه نور پدید آید، آن گه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری بیند انگشتری سلیمان بر پیشانی او نهد، یک نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آن گه سر تا پای وی همه ظلمت و تاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه

قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: با عربی بزبان عرب و با عجمی بزبان عجم، اینست که ربّ العالمین گفت: تَكَلَّمُهُمْ سَدَى كُفْت: تَكَلَّمُهُمْ ببطلان الادیان سوی دین الاسلام و گفته‌اند سخن گفتن وی آنست که کافر و مسلمان از هم جدا کند، روی فرا قومی کند گوید: اَيُّهَا الْكُفَّار مَصِيرِكُمْ اِلَى النَّارِ وَ رَوَى فِرَا قَوْمِي دِيْغَر كُنْد، گوید: اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مَصِيرِكُمْ اِلَى الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ تَكَلَّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ فِرَا رَوَى مَرْدَم مِيْگُوِيْد، که این مردمان یعنی اهل مکه به بیرون آمدن من گرویده نبودند و ذلك لانّ خروجها من آيات الله قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس تَكَلَّمُهُمْ اَوْ تَكَلَّمُهُمْ؟ فقال كل ذلك يفعل تكلم المؤمن و تكلم الكافر اى تسمهم انّ الناس بفتح الف قرائت كوفى و يعقوب است يعنى تكلّمهم بانّ الناس و بكسر الف قرائت باقى، و تقديره تَكَلَّمُهُمْ فَتَقُولُ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ. وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا، اى من كل اهل عصر جماعة كثيرة مَمَّنْ يُكذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ اى يحبس اولهم على آخرهم ليجتمعوا ثم يساقون الى النار و من فى قوله مَمَّنْ يكذب للتبيين لا للتبعيض، اى الفوج من المكذبين لانه لا يحشر بعض المكذبين دون بعض، و اَمَّا خَصَّ الْمَكذِبِينَ بِالْحَشْرِ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ لانه يريد وصف حالهم خاصة دون المؤمنين. و قال المبرد: لا يقال للمؤمنين حشروا لانّ الحشر لا يستعمل الا فى الجمع على وجه الازلال.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا يَعْنِي إِذَا حَضَرُوا الْمَحْشَرَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَهُمْ: أَمْ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عُلَمَاءُ. فِى هَذَا تَقْدِيمٍ وَ تَأْخِيرٍ: يَعْنِي لَمْ تُحِطُوا بِآيَاتِي عُلَمَاءُ فَكَذَّبْتُمْ بِهَا. كَقَوْلِهِ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ، وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٌ قَدِيمٌ قَوْلُهُ: أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذَا تَوْهِينٌ لِقَوْلِهِمْ وَ فَعَلَهُمْ، يُقَالُ ذَلِكَ عَلَىٰ أَبْلِغٍ إِذَا كَانَ. وَ قِيلَ هَذَا تَوْبِيخٌ وَ تَبْكِيتٌ اى مَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ حِينَ لَمْ تَبْحَثُوا عَنْهَا وَ لَمْ تَتَفَكَّرُوا فِيهَا. وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اى وَجِبَ عَلَيْهِمُ الْوَعِيدُ، وَ حَلَّ بِهِمُ الْعَذَابُ وَ السَّخَطُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَ يُحْشَرُونَ بِمَا ظَلَمُوا بِسَبَبِ كُفْرِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ بِحُجَجٍ يَدْفَعُونَ بِهَا عَنْ أَنْفُسِهِمْ وَ قِيلَ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ بِعُذْرٍ وَ لَا شَفَاعَةٍ، كَمَا قَالَ: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَ قِيلَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اى لَزِمَتْهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ فَلَمْ يَجِدُوا جَوَابًا. وَ قِيلَ لَا يَنْطِقُونَ لِأَنَّ أَفْوَاهَهُمْ مَخْتُومَةٌ. وَ قِيلَ وَقَعَ الْقَوْلَ

عليهم وقوع السخط، و حكم العذاب عليهم فى الدنيا و ذلك ما روى عن عبد الله بن مسعود قال: اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع و ينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن من قبل ان يرفع قالوا يا با عبد الرحمن هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كُنَّا نتكلم بكلام. و نقول قولاً فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية، و ذلك حين يقع القول عليهم.

ثم ذكر الدليل على قدرته و الاهيَّته سبحانه فقال: أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ النَّصَبِ فَيَسْتَرِيحُ بِذَلِكَ أِبْدَانَهُمْ عِدَّةَ النَّهَارِ مُبْصِرًا لِيَنْتَشِرُوا فِيهِ فِي الْأَرْضِ وَ يَتَوَصَّلُوا بِذَلِكَ إِلَى قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَ طَلَبِ مَعَاشِهِمْ. قوله: وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا أَي ذَا ابْصَارٍ، كقوله: عَيْشَةٌ رَاضِيَةٌ أَي ذَاتُ رِضَى. و قيل مبصر أى يبصر فيه كما يقال: ليل نائم أى ينام فيه. إِنَّ فِي ذَلِكَ أَي فِيمَا بَيَّنَّاهُ مِنَ الْآيَاتِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِدَلَالَاتٍ صَادِقَةٍ تَوَرَّثَ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ وَ تَوَجَّبَ الْاعْتِرَافَ بِتَوْحِيدِهِ عَلَى كُلِّ عَاقِلٍ مُتَدَبِّرٍ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، أَي اذْكَرَ يَوْمَ يَنْفَخُ اسْرَافِيلُ فِي الصُّورِ وَ هُوَ شَبِهُ قَرْنٍ. قال مجاهد: الصُّورُ كَهَيْئَةِ الْبُوقِ، وَ قِيلَ هُوَ جَمْعُ صُورَةٍ كَصُوفَةٍ وَ صُوفٌ يَعْنِي تَنْفِخَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأَجْسَادِ وَ الْأَوَّلُ أَصُوبٌ وَ هُوَ الْمَعْتَقَدُ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص): كَيْفَ أَنْعَمَ وَ صَاحِبُ الْقَرْنِ قَدْ تَقَمَّه وَ حَتَّى جِهَتَهُ يَنْظُرُ مَتَى يَوْمَ فَيَنْفَخُ.

ابو هريره روايت كند از مصطفي (ص)، گفت: ربّ العالمين آسمانها و زمين بيافريد آن گه بعد از آفرينش آسمان و زمين صور بيافريد و به اسرافيل داد اسرافيل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا كى فرمايند او را كه در دم. بو هريره گفت: يا رسول الله آن صور چيست گفت مانند سروى عظيم و الذى يعنى بالحق ان عظم دارة فيه كعرض السماء و الارض فينفخ فيه ثلاث نفخات: الاولى نفخة الفزع، و الثانية نفخة الصعق، و الثالثة نفخة القيام لربّ العالمين.

يقال بين كلّ نفختين اربعون يوما من ايام الدنيا و قيل اربعون سنة فاذا تمت الاربعون نفخ نفخة الصعق و هو الموت و در خبر است كه بو هريره گفت: يا رسول الله ففزع من فى السماوات و من فى الارض إلا من شاء الله اين استثنا مر كه راست؟
گفت: اولئك الشهداء و هم أحياء عند ربهم يُرزقون و فاهم الله فزع ذلك اليوم و آمنهم و

هو عذاب يبعثه الله على شرار خلقه وهو الذى يقول الله عز وجل: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ إِلَى قَوْلِهِ: وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ.

وقيل ففزع من في السماوات ومن في الأرض إلاً من شاء الله يعنى اهل الجنة من الحور والعلمان والخدم بعد از نفخه فرع جهل سال گذشته فرمان آيد، اسرافيل كه انفخ نفخه الصعق فيصعق من في السماوات ومن في الارض الا من شاء الله. ودر خبر بو هريره است.

فاذا اجتمعوا جاء ملك الموت الى الجبار فيقول قد مات اهل السماء والارض الا من شئت فيقول الله سبحانه وهو اعلم من بقى؟ فيقول اى رب بقيت انت الحى الذى لا تموت و بقيت حملة العرش و بقى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و بقيت انا. فيقول جل و عز فيموت جبرئيل و ميكائيل فينطق الله العرش فيقول اى رب يموت جبرئيل و ميكائيل، فيقول: اسكت انى كتبت الموت على كل من تحت عرشى، فيموتان. ثم يأتى ملك الموت الى الجبار فيقول اى رب قد مات جبرئيل و مكائيل فيقول وهو اعلم: فمن بقى؟ فيقول: بقيت انت الحى الذى لا تموت، و بقيت حملة عرشك و بقيت فيقول ليمنت حملة عرشى فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من اسرافيل ثم يقول ليمنت اسرافيل فيموت ثم يأتى ملك الموت، فيقول يا رب قد مات حملة عرشك فيقول وهو اعلم فمن بقيها فيقول بقيت انت الحى الذى لا تموت، و بقيت انا. فيقول انت خلق من خلقى خلقتك لما رأيت، فمت، فيموت، فاذا لم يبق احد الا الله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد و كان آخر كما كان اول طوى السماوات كطى السجل للكتاب ثم قال انا الجبار لمن الملك اليوم؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جل ثناؤه و تقدست اسماءه: لله الواحد القهار يوم تبدل الارض غير الارض و السماوات فيسسطها بسطا ثم يمدّها مدّ الاديم العكاظى لا ترى فيها عوجا و لا امثا ثم يزر الله الخلق زجرة واحدة فاذا هم فى هذه الارض المبدلة فى مثل ما كانوا فيها من الاول: من كان فى بطنها كان فى بطنها، و من كان على ظهرها كان على ظهرها. ثم ينزل الله عز و جل عليهم ما من تحت العرش كمنى الرجال ثم يامر الله عز و جل السحاب ان يمطر اربعين يوماً حتى يكون فوقهم اثنا عشر ذراعاً و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطرائيث او كنبات البقل

حتى اذا تكاملت اجسادهم كما كانت، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّ و جلّ ليحيى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فيحيون الله اسرافيل فياخذ الصّور فيضعه على فيه ثم يدعوا الله الارواح فيعطى بها تتوهج ارواح المؤمنون نورا و الأخرى ظلمة فيقبضها جميعا ثم يلقئها فى الصّور ثم يامر الله عزّ و جلّ اسرافيل ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كأنها النحل قد ملأت ما بين السماء و الارض فيقول الله عزّ و جلّ ليرجعن كل روح الى جسده، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشى فى الاجساد او كما يمشى السّم فى اللدّيع.

ثم تتشق الارض عنهم سراعا فانا اولّ من تتشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تتسلون عراة حفاة غرلا مهطعين الى الدّاع يقول الكافرون هذا يومٌ عسيرٌ. قوله: وَ كُلُّ اَتَوْه قَرَأَ حِمْزَةً وَ حَفِضَ اَتَوْه مَقْصُورًا عَلَى الْفِعْلِ، بمعنى جاءوه عطفا على قوله: فَفَزِعَ وَ اتَوْه، و قرأ الباوقن: اَتَوْه بِالْمَدِّ وَ ضَمَّ التَّاءَ عَلَى مِثَالِ فَاعِلُوهُ كَقَوْلِهِ: وَ كُلُّهُمْ اَتَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرَدًّا اى يأتون الله سبحانه داخرين صاغرین.

و ترى الجبال يا محمد تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مكانها، وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ حَتَّى تَقَعَّ عَلَى الْاَرْضِ فَتَسْتَوِي بِهَا.

صُنِعَ اللهُ الَّذِى اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ، اى صنع الله ذلك صنعه فهو نصب على المصدر. و قيل معناه هذا من صنع الله الذى خلق الاشياء على وجه الاتقان و الاحكام انه خبير بما يفعلون عالم بافعال عباده قادر على مجازاتهم عليها بما يستحقون قرأ مكى و بصرى و حماد: بما يفعلون بالياء لقوله آتوه انما هو خير عنهم.

قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ يَعْنِى مَنْ جَاءَ بِالتَّوْحِيدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا اى ثواب اجود منها. ان قيل فاذا كانت الحسنة: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ هِيَ التَّوْحِيدُ فَمَا مَعْنَى: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هَلْ شَيْءٌ خَيْرٌ مِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَالجواب عنه من وجهين: احدهما انه على التقديم و التأخير، و المعنى فله منها و من اجلها خير، و الجواب الثانى ان قوله: خَيْرٌ مِنْهَا يَعْنِى بِهِ التَّوَابُ لِانَّ الطَّاعَةَ فَعَلَ الْعَبْدُ وَ التَّوَابَ فَعَلَ اللهُ وَ فَعَلَ اللهُ اشْرَفَ مِنْ فَعَلَ الْعَبْدَ وَ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ قِيلَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ يَعْنِى بِالْاِخْلَاصِ فِى التَّوْحِيدِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا اى خير له منها الجنة.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ يَعْنِي بِالشَّرِكِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ وَ فِي ذَلِكَ مَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَجِيءُ الْإِخْلَاصَ وَالشَّرِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَجْثَوَانِ بَيْنَ يَدَيْ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقُولُ الرَّبُّ لِلْإِخْلَاصِ انْطَلِقِي أَنْتِ وَاهْلِكِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَقُولُ لِلشَّرِكِ انْطَلِقِي أَنْتِ وَاهْلِكِي إِلَى النَّارِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا إِلَى قَوْلِهِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ.

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا أَتَيْتُكَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِي مِنْ جَاءَ بِهَا ادْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ السَّيِّئَةَ الَّتِي مِنْ جَاءَ بِهَا كَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ وَ لَمْ يَقْبَلْ مَعَهَا عَمَلًا؟ قُلْتُ بَلَى. قَالَ: الْحَسَنَةُ حَبْنًا وَ السَّيِّئَةُ بَغْضًا».

وَقِيلَ: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا يَعْنِي رِضْوَانُ اللَّهِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ، وَ قِيلَ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا يَعْنِي الْإِضْعَافَ، وَ هَذَا تَأْوِيلٌ حَسَنٌ لِأَنَّ لِلْإِضْعَافِ خِصَائِصَ مِنْهَا إِنْ الْعَبْدُ يَسْأَلُ عَنْ عَمَلِهِ وَ لَا يَسْأَلُ عَنِ الْإِضْعَافِ وَ مِنْهَا إِنْ لِلشَّيْطَانِ سَبِيلًا إِلَى عَمَلِهِ وَ لَيْسَ لَهُ سَبِيلٌ إِلَى الْإِضْعَافِ وَ لِأَنَّهُ لَا مَطْمَعٌ لِلْخُصُومِ فِي الْإِضْعَافِ وَ لِأَنَّ دَارَ الْحَسَنِ فِي الدُّنْيَا وَ دَارَ الْإِضْعَافِ الْجَنَّةُ وَ لِأَنَّ الْحَسَنَةَ عَلَى اسْتِحْقَاقِ الْعَبْدِ وَ التَّضْعِيفِ كَمَا يَلِيقُ بِكَرَمِ الرَّبِّ. قَوْلُهُ: وَ هُمْ مِنْ فِرْعَانَ بِالنَّبَاتِيِّينَ، يَوْمَئِذٍ يَفْتَحُ الْمَيْمِ قِرَاءَةَ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ قَرَأَ سَائِرَ الْقُرْآنِ مِنْ فِرْعَانَ يَوْمَئِذٍ بِالْإِضْعَافِ وَ هَذَا أَعْمٌ لِأَنَّهُ آمَنَ مِنْ جَمِيعِ الْفِرْعَانَ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِذَا اطْبَقَتِ النَّارُ عَلَى أَهْلِهَا فَزَعُوا فَزَعَةً لَمْ يَفْزَعُوا مِثْلَهَا وَ هُوَ فِرْعَانُ الْكَبِيرِ وَ أَهْلُ الْجَنَّةِ آمِنُونَ مِنْ ذَلِكَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ، يَعْنِي مِنْ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُشْرِكًا بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ بِأَمْرِ خِزْنَةِ جَهَنَّمَ إِنْ يَطْرُقُهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ وَ يَقَالُ لَهُمْ هَلْ تَجْزُونَ أَلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَقَالُ كَبَبْتُمْ عَلَى وَجْهِهِ فَأَكَبَّ، نَظِيرُهُ: قَشَعَتِ الرِّيْحُ السَّحَابَ فَاقْشَعَ، وَ هَذَا مِنَ الْفِعْلِ الْغَرِيبِ بِعَكْسِ سَائِرِ الْأَفْعَالِ، وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص): وَ هَلْ يَكْبُ النَّاسُ عَلَى مَنَازِحِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حِصَائِدَ السَّنَنِ، وَ مِثْلُهُ: قَلَعْتَهُ فَاقْلَعِ.

إِنَّمَا أَمْرْتُ، يَعْنِي قُلْتُ لِلْعَرَبِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّمَا أَمَرَنِي اللَّهُ إِنْ أَعْبَدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ يَعْنِي مَكَّةَ الَّتِي تَفْتَخِرُ بِهَا الْعَرَبُ وَ يَسْمُونَ بِسَبَبِهَا سَكَانَ حَرَمِ اللَّهِ الَّذِي حَرَّمَهَا إِيَّاهُ حَرَامًا آمِنًا يَأْمَنُ فِيهَا السَّبَاعُ وَ الْوَحُوشُ فَلَا يَعْدُو الْكَلْبُ فِيهَا عَلَى الْغَزَالِ وَ لَا يَنْفِرُ مِنْهَا الْغَزَالُ وَ يَكْفِ

الناس عن اهلها و عن من لاذ بها. و قيل حَرَمَهَا اى عَظَمَ حرمتها من ان يسفك بها دم او يظلم بها احد او يصطاد صيدها او يختلى خلاها فاعبدوه انتم ففيه عِزْمٌ و شرفكم، و قيل حَرَمَهَا على الجبابة حتى لا يتملكها جَبَّارٌ و يدعيها لنفسه. وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ اى و لرب هذه البلدة كل شىء مع هذه البلدة فانه مالك الدنيا و الآخرة و رب العالمين كلهم و انما خص هذه البلدة باضافتها اليه تشريفا لها كما قال: نَاقَةُ اللَّهِ و بيت الله و رجب شهر الله. وَ أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ اى و امرنى ربى بان اكون مسلما على دين ابراهيم منقادا لامره مستسلما له متوكلا عليه.

وَ أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ يعنى و امرنى ربى ان اقرأ عليكم القرآن و اعرفكم حاله و حرامه و ما لكم و عليكم فيه. فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ، اى من سلك طريق الرشاد و آمن بالقرآن فلنفسه عمل لانه لا ينال نعيم الآخرة و لا يأمن العذاب فى الدارين من ترك قصد السبيل بتكذيبه آتاي و كفره بالقرآن فانما انا منذر انذر سخط الله و عذابه و نعمته. و هذا كان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ يعنى قل يا محمد للقائلين لك من مشركى قومك متى هذا الوعد الحمد لله «على توفيقه آيانا للحق الذى انتم عنه عمون سِيرِيكُمْ ربكم آيات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقيقة نصحي لكم و صدق ما دعوتكم اليه و قيل سيريكم اشراط الساعة فتعرفون بها حقيقتها بوقوعها و قيامها و قيل سيريكم آياته الدالة على ربوبيته و وحدانيته فَتَعْرِفُونَهَا فى انفسكم و فى الافاق كقوله سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فى الْآفَاقِ وَ فى أَنْفُسِهِمْ قوله: و ما...

تعملون وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بالتاء مدنى و شامى و حفص و يعقوب و الوجه انه على اضمار القول و التقدير قل لهم و ما ربك بغافل عما تعملون امر عليه السلم بمخاطبة الكفار بذلك على سبيل التهديد و قرا الباقر يعملون بالياء و الوجه انه على وعيد المشركين اى و ما ربك بغافل عما يعمل الكفار و عما يستوجبونه عليها من العقاب و لكنه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لا يستأخرون عنه ساعة و لا يستقدمون و هذه تسلية للنبي (ص) فيقول لا يحزنك تكذبيهم اياك فأتى من وراء اهلاكم فاهلكهم الله بدر و ضربت الملائكة وجوههم و ادبارهم و عجلهم الله الى النار.

النوبة الثالثة

قوله: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى بِحَقِيقَتِ سَهْ چيز است و هر دل که از آن سه چيز خالی بود مردار است و در شمار موتی است: زندگانی بیم با علم، و زندگانی امید با علم، سوم زندگانی دوستی با علم. زندگانی بیم دامن مرد پاک دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست، زندگانی امید مرکب مرد تیز دارد و زاد تمام و راه نزدیک، زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سرّ وی آزاد و دل شاد. بیم بی علم بیم خارجیان است، امید بی علم امید مرجیانست. دوستی بی علم دوستی اباحتیان است هر کرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزندگی پاک رسید و از مردگی باز رست.

ربّ العالمین میگوید: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً زنده‌شان دارم بزندگانی پاک از خود بیزار و از همه عالم آزاد.

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند. چون حجاب برخاست از همه خلق پرداخته بودند. دامن حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیاً فتمکننا

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ أَنْ رَوْضِ الْأَرْضِ آن روز که آن دابه از زمین برآید دوست از دشمن پیدا شود و آشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بر پیشانی وی نهند. آنت فضیحت و رسوایی و مصیبت جدایی که درخت نومیدی ببرآید و اشخاص بیزاری بدرآید از هدم عدل گردنبايست برآید. از سر نومیدی و درد و اماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چو من بسیاری

یکی را لطف جمال الهی در رسد عنایت ازلی و فضل ربّانی نقطه نور بر پیشانی او پدید آید سر تا پای وی همه نور گردد. آن دل پاک وی را مرکب صفا گردانند، لگام تقوی بر سر وی کنند که: التَّقَى مَلْجَمٌ، از عمل صالح زینی برنهند رکاب وفا در آویزند تنگ مجاهدت بر کشند او را بسطان شریعت سپارند و از خزانه رسالت خلعتی او را پوشانند که: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ، پس عمامه از استغناء ازل بر فرق همت او نهند، نعلین صبر

در پایش کنند طیلسان محبت بر دوش افکنند، صفات او را به پیرایه علم بیارایند و در شاه راه شرع روان کنند و هر چه اقبال و افضال بود بحکم استقبال پیش وی فرستند که: من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا الحدیث.

و یَوْمٌ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ الْاِیة، فردا که صبح قیامت بدمد و سرا پرده عزت به صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و از فزع آن روز صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت بزانو درآیند و زبان تذلل بگشایند که لا عِلْمَ لَنَا، سه فزع بود آن روز اول فزع از نفخه اسرافیلی که میگوید: فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ، دیگر فزع از زلزله ساعت که میگوید: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ، سدیگر فزع اکبر که میگوید: وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ، از فزع آن روز زبانهای فصیح گنگ گردد و عذرها باطل و ان نداء سیاست در آن عرصه کبری دهند که: هَذَا یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ وَ لَا یُؤَدِّنُ لَهُمْ فِیَعْتَذِرُونَ بسی برده‌ها دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپیدرویان سیه روی شوند بسی کلاه دولت که در خاک مذلت افکنند بسی خلقان پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندند از سیاست آن روز آدم پیش آید گوید: بار خدایا آدم را برهان و با فرزندان تو دانی که چکنی نوح نوحه میکند که بار خدایا فزع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی؟ ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی روح الامین همه بخود درمانده و زبان عجز و بیچارگی بگشاده که: بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فزع نیست. همی در آن میانه سالار و سید قیامت مایه فطرت و نقطه دولت مصطفای عربی هاشمی (ص) گوید بار خدایا مشتی ضعیفان و گنه کارانند امت من، بریشان رحمت کن و با محمد هر چه خواهی میکن. از جناب جبروت و درگاه عزت ذو الجلال خطاب آید که یا محمد هر آن کس که بخدایی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا بر فتراک دولت تو بستیم. یا سید با تو و با امت تو بکرم خود کار می‌کنم نه بکردار ایشان. هر که بوحدایت ما و نبوت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمت شهادت گفته او را از فزع اکبر ایمن کردیم و گناهان وی بمغفرت خود پوشیدیم و بفضل خود او را طوبی و زلفی و حسنی دادیم اینست که رب العالمین گفت: فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعِ

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ قَوْلُهُ: إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الْآيَةَ، خنک آن بندگانی که دین حنیفی ایشان را در پذیرفت و در طاعت و عبادت دست در متابعت محمد مرسل زدند و حق را گردن نهادند بر مقتضی این فرمان که: وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ایشانند که مقبول درگاه بی نیازی شدند و علم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه‌های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیدند تا صولت غوغای لشگر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دلهای ایشان نگشت و لواء عز ایشان تا ابد در عین ظهور می‌کشند، که: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، آری از آن راه بردند کشان راه نمودند، و این شمع عنایت و رعایت در راه ایشان برافروختند که: سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا و این راه بسه منزل توان برید: اوّل نمایش، پس روش، پس کشش. نمایش اینست که: سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا، روش آنست که گفت: وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا، لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ، کشش آنست که گفت: دَنَا فَتَدَلَّى نَمَائِشِ دَر حَقِّ خَلِيلِ گفـت: نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رُوشِ از موسی باز گفت: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ. کشش در حق مصطفای عربی (ص) گفت: أُسْرِي بَعْبِدِهِ. ای مسکین تو راه گم کرده در خود بمانده راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جایی نرسیدی. روش تو چنانست که آن پیر عزیز گفت:

برنا بودم که گفت خوش باد شبت در عشق شدم پیر و شبنم روز نشد

ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه بر تو روشن شود و هام راهت پدید آید. نشنیده آن کلمه پیر طریقت که گفت: ای رفته از خود نارسیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو او است عزیز اوست که بداغ اوست. بر، راه اوست که با چراغ اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِنْ رَبِّهِ.

۲۸ - سورة القصص - مكية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) این آیه‌های نامه روشن پیداست.

نَتْلُوْا عَلَیْكَ مِیْخَوَانِیْمَ بِرِ تُو مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ اَزْ خَبِرِ وَ كَارِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ
براستی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ (۳) گروهی را که بگروند.

اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ فِرْعَوْنَ اَزْ اِنْدَاذِهِ خَوِیْشِ بِرِ شَدِّدِ دَرِ زَمِیْنِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیْعًا وَ
مردمان را گروه گروه کرد یَسْتَضْعَفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ زَبُوْنَ گِرَفْتِ گِرُوْهِیْ اَزِ اِیْشَانِ یُدْبِحُ اُنْبَاءَهُمْ
گُلُوْیِ یَسِرَانِ اِیْشَانِ مِیْ بَرِیْدِ. وَ یَسْتَحِیْبِ نِیْسَاءَهُمْ وَ دَخِرْتَرَانِ اِیْشَانِ رَا زَنْدِهَ مِیْ گِذَاشْتِ اِنَّهٗ
كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ (۴) که او از بدکاران و تباه‌کاران بود.

وَ تُرِیْدُ اَنْ نَّمُنَّ وَ مِیْخَوَا سَتِیْمَ مَا كِهَ سِیَاسِ نَهِیْمَ عَلٰی الَّذِیْنَ اسْتَضْعَفُوْا فِی الْاَرْضِ بِرِ اِیْشَانِ
که بیچاره گرفته بودند در زمین وَ نَجْعَلُهُمْ اُمَّةً وَ اِیْشَانِ رَا وَ یِشْوَا یَا نِ كَنِیْمَ وَ نَجْعَلُهُمْ
الْوَارِثِیْنَ (۵) و کنیم ایشان را میراث‌بران.

وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ اِیْشَانِ اَرْمِیْدِهَ وَ اِیْمَنِ دَرِ اَنْ زَمِیْنِ جَا یِ دِهِیْمَ وَ نُرِیْ فِرْعَوْنَ وَ
هَامَانَ وَ جُنُوْدَهُمَا وَ بِنَمَائِیْمَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ سِیَآهَ اِیْشَانِ رَا مِنْهُمْ اَزْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلِ وَ
مُؤْمِنَانَ مَا كَانُوْا یَحْذَرُوْنَ (۶) آنچه از آن می‌پرهیزند و می‌ترسند.

وَ اَوْحِیْنَا اِلَیْ اُمِّ مُوسَى وَ بَمَادِرِ مُوسَى رَسَانِیْدِیْمَ اَنْ اَرْضِیْعِیْهِ كِهَ شِیْرِ مِیْ دِهَ مُوسَى رَا فَاِذَا
خَفْتِ عَلَیْهِ چُونِ بَرُو تَرَسِیْ فَالْقِیْبِیْهِ فِی الْاِیْمِ اَوْ رَا دَرِ دَرِیَا اَفْكَنِّ وَ لَا تَخَافِیْ وَ لَا تَحْزَنْیْ وَ
مَتْرَسِ وَ اِنْدُوْهِ مِیْرِ اِنَّا رَا دُوْهِ اِلَیْكَ كِهَ مَا بَا تُو دِهِیْمَ اَوْ رَا وَ جَاعِلُوْهُ مِنْ الْمُرْسَلِیْنَ (۷) و او
را یکی کنیم از پیغامبران.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ اَزْ سَرِ اَبِ بَرِ گِرَفْتِ كَسَانَ فِرْعَوْنَ مُوسَى رَا لِیَكُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا تَا
مُوسَى اِیْشَانِ رَا دَشْمَنِ بُوْدِ وَ اِنْدُوْهِیْ بَزُرْگِ اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُوْدَهُمَا فِرْعَوْنَ وَ
هَامَانَ وَ سِیَآهَ اِیْشَانِ كَانُوْا خَاطِیْبِیْنَ (۸) بی‌راهان بودند.

و قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ زَنَ فِرْعَوْنَ كُفْرَتْ عَيْنِ لِي وَ لَكَ رُشْنَائِي چشَم است مرا و ترا لَا تَقْتُلُوهُ مَكشِيد او را عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا تا مگر بَكَارُ آید ما را أَوْ نَتَّخِذَهُ وَ كَدًّا يَا بفرزندی گیریم او را وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹) و ایشان نمی دانستند.

وَ أَصْبَحَ فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعَاً وَ دَلِ مَادِرِ مَوسَى بَهْمَةُ بِي بَا اَنَدُوهُ مَوسَى پَر دَاخْتِ اِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ تا آن گه که كَامَسْتِيدِ که در گریستن و زاریدن مَوسَى را نَامِ بَرِيدِ و باز خَوَانِيدِ لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَي قَلْبِهَا اِگر نه آن بودی که ما دَلِ او مَحْكَمِ كَرَدِيمِ لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) تا بگرو د او.

و قَالَتْ لِأَخْتِهِ مَادِرِ مَوسَى كُفْرَتْ خَوَاهِرِ او را قُصِيهِ. بَرِ پِي مَوسَى اِيَسْتِ فَبُصْرَتْ بِهِ عَن جُنْبِ اِن خَوَاهِرِ مَوسَى را از دُورِ بَدِيدِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) و ایشان نمی دانستند.

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ وَ مَا بَرِ مَوسَى حَرَامِ كَرْدِهِ بُوَدِيمِ دَايْگَانِ را مِنْ قَبْلُ پِيشِ از آن فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ خَوَاهِرِ او كُفْرَتْ شَمَا را نِشَانِي دَهْمِ عَلَي أَهْلِ بَيْتِ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ بِرِ خَانَدَانِي كِه او را دَرِ پِذِيرِنْدِ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) و ایشان او را نِيكِ خَوَاه.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ پَسِ او را دَادِيمِ بَا مَادِرِ او كِي تَقَرَّرَ عَيْنُهَا تا چشَمِ او رُشْنِ شُودِ وَ لَا تَحْزَنَ وَ اَنَدُوهُ گَنِ نَبُودِ وَ لِنَعْلَمَ أَنْ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ تا بَدَانْدِ كِه وَعَدَهُ وَ كُفْرَتْ خُدَايِ رَاسْتِ اِسْتِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ لَكِنِ بِيَشْتَرِ اِيَشَانِ آنْدِ كِه نَمِيدَانْدِ.

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ چُونِ مَوسَى بَتَمَامِي جَوَانِي رَسِيدِ وَ اسْتَوَى وَ دَرِ بَرِنَائِي رَاسْتِ شَدِ آتِيْنَاهُ حُكْمًا وَ عَلِمًا او را حَكْمَتِ دَادِيمِ وَ عِلْمِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَ بَا چِنُو نِيكُو كَارِ چِنِينِ كَنِيمِ وَ پَادَاشِ چِنِينِ دَهِيمِ.

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ دَرِ شَارِسْتَانِ شَدِ مَوسَى عَلَي حِينِ عَقْلَتِهِ مِنْ أَهْلِهَا هَنگَامِي كِه اِهْلِ اِنِ غَافِلِ بُوَدِنْدِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَمْتَنِيْلَانِ دُو مَرْدِ يَافْتِ دَرِ شَارِسْتَانِ بَا هِمِ بَرِ آوِيخْتِه هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ اَيْنِ يِكِي از كِسانِ مَوسَى وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ وَ اَيْنِ دِيگَرِ از دِشْمَانِ او فَاسْتَعَاثَهُ فَرِيَادِ خَوَاسْتِ بَمَوسَى الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ اَيْنِ اسْرَائِيلِي كِه از كِسانِ مَوسَى بُوَدِ عَلَي الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ از آن كِه از دِشْمَانِ او بُوَدِ فَوَكَّرَهُ مُوسَى مِشْتِ زِدِ مَوسَى او را فَقَضِيَ عَلَيْهِ وَ بَكِشْتِ او را قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ كُفْرَتْ اَيْنِ از كَرْدِ دِيوِ بُوَدِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) كِه او دِشْمَنِي اِسْتِ از رَاهِ بَرِنْدِه اِي آشْكَارَا.

قَالَ رَبِّ گفتم خداوند من اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي من ستم کردم بر خود فَاعْفُرْ لِي ببامرز مرا عَفَفَرَّ لَهُ ببامرزید الله او را اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) که او آمرزگارست و بخشاینده.
 قَالَ رَبِّ موسی گفت خداوند من بما اَنْعَمْتَ عَلَيَّ باین نیکویی که با من کردی و باین نعمت که بر من نهادی فَلَنْ اَكُونَ ظَاهِرًا لِّلْمُجْرِمِينَ (۱۷) من هرگز پشتیبان و یار بدان نه ام.

فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ موسی دیگر روز بامداد در شارستان ترسان میرفت نیوشان تا چه شنود از قصه کشته و کشنده او و فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ آن مرد را دید که یاری خواسته بود دی از او اِسْتَنْصَرَهُ که باز فریاد رسیدن میخواست از موسی قَالَ لَهُ موسی گفت موسی آن را اِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ (۱۸) تو جنگین مردی ای آشکارا.
 فَلَمَّا اَنْ ارَادَ چون آهنگ کرد و خواست اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا که این دیگر را بزند که دشمن موسی و اسرائیلی بود قَالَ يَا مُوسَى گفت: یا موسی اُتْرِيدُ اَنْ تَقْتُلَنِي میخواهی که مرا بکشی کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ چنان که آن مرد را بکشتی دی اِنْ تُرِيدُ اِلَّا اَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْاَرْضِ می‌نخواهی مگر آنکه جباری باشی در زمین و مَا تُرِيدُ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹) و نمی‌خواهی که مردی نیک‌کار باشی.

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ مردی آمد از دورتر جایی از شارستان، يَسْعَى بِشَتَابٍ می‌آمد قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ مهتران شهر با هم می‌سازند و می‌سگالند که ترا بکشند فَاخْرَجُ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) بیرون شو که من ترا از نیک خواهانم.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ از شارستان بیرون آمد ترسان و نیوشان قَالَ رَبِّ گفتم خداوند من نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ (۲۱) رهایی ده مرا از گروه ستمکاران.
 النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة القصص مکی است مگر یک آیت که بجحفه فرو آمد پیش از هجرت و هی قوله: اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَىٰ مَعَادٍ مقاتل گفت مکی است مگر چهار آیت: الَّذِيْنَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ الی قوله: ... لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِيْنَ، این چهار آیت بمدينة فرو آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر بعضی

از آیتی: لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف، و این سوره هشتاد و هشت آیت است و هزار و چهارصد و چهل و یک کلمت و پنجهزار و هشتصد حرف، و قیل هذه السورة من السور التي نزلت متوالية و هي ست سور، في النصف الاول: يونس و هود و يوسف نزلت متوالية، و في النصف الثاني الشعر او النمل و القصص نزلت متوالية. و ليس في القران غير هذا الا الحواميم فانها ايضا نزلت متوالية. و عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص) «من قرأ طسم و القصص كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق موسى و كذب به و لم يبق ملك في السماوات و الارض الا يشهد له يوم القيامة انه كان صادقا ان كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون.

طسم تلك آيات الكتاب المبين مضي تفسيره تتلوا عليكم من نبي موسى و فرعون بالحق التلاوة الإتيان بالثاني بعد الاول في القراءة، و النبأ الخبر عما هو عظيم الشأن، و المراد بالحق قول الله عز و جل، لان قوله الحق. و المعنى نقرأ عليك اي يقرأ جبرئيل عليك بامرنا ما هو الحق لقوم يؤمنون يصدقون بهذا الكتاب فيقبلونه و يعتقدونه.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ تَجَبَّرَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ طغى و بغي. و قيل عظم امره بكثره من اطاعه و جعل أهلها شيعاً، صير اهل مصر فرقا يكرم طائفة و يذل اخرى «و يستحي طائفة و يذبح اخرى و كان القبط احدى الشيعه، و هم شيعة الكرامة يستضعف طائفة منهم و هم بنو اسرائيل يُذبحُ أبناءهم و يستحي نساءهم اي يستبقى اناتهم للخدمة. و قيل يقتل سنة و يستحي سنة فولد هارون في سنة الاستحياء و موسى في سنة الذبح إنه كان من المُفسدين في الارض بالكفر و القتل و استعباد الاحرار. و كان سبب الذبح ان خازن فرعون قال له يولد بارضك مولود ذكر يهلك ملكك. فما سمع فرعون بمولود ذكر الا ذبحه. و قيل ان فرعون رأى في منامه ان ناراً قبلت من بيت المقدس حتى اشتملت على بيوت مصر، فاحرقت القبط و تركت بنى اسرائيل فدعا السحرة و القافة فسألهم عن تعبير رؤياه. فقالوا له يخرج من البلد الذي جاء بنو اسرائيل منه يعنون بيت المقدس رجل يكون على يده ذهاب ملكك و و هلاك مصر. فامر بذبح اولاد بنى اسرائيل ذكر انهم و استحياء اناتهم حال الولادة.

و نريدُ اي و كنا نريد أن نمن اي نتفضل على من استضعفهم فرعون و هم بنو اسرائيل و

نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً اى انبياء، و كان بين موسى و عيسى الف نبى من بنى اسرائيل. و قیل قاده فى الخير یقتدى بهم و قیل نجعلهم ولادة و ملوكا و نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ لفرعون و قومه فى ديارهم و اموالهم كقوله تعالى: كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ.

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فى الأَرْضِ التمكنين تکمیل ما یحتاج فى الفعل فيه، و المعنى نجعلهم مقتدرين فى مصر و الشام و ما ملكته بنو اسرائيل من البلاد وَ نُرَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا. قرأ حمزة و الكسائى و یرى بالياء المفتوحة، فرعون و هامان و جنودهما بالرفع اى و يعاین فرعون و حزه مِنْهُمْ یعنی من بنى اسرائيل ما كانوا یحذرون، من زوال ملكهم و استیلاء بنى اسرائيل على بلادهم و لذلك ذبح فرعون ابناءهم. قال الزجاج عجباً من حمق فرعون فى قتله بنى اسرائيل، ان كان الكاهن صادقاً فما ینفعه القتل، و ان كان كاذباً فما معنى القتل. وَ اَوْحَيْنَا إِلَى اُمِّ مُوسَى اسمها یوخاند من ولد لاوى بن یعقوب. و الوحى هاهنا وحى الهام لا وحى نبوة و رسالته، كقوله: وَ اَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ و المعنى قذفنا فى قلبها و اعلمناها. و قیل كان رؤیا فى المنام. و قیل اتاها ملك كما اتى مریم من غیر وحى نبوة حيث قال: وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ. قوله: اَنْ اَرْضِعِيه یعنی ارضعیه ما لم تخافى علیه الطلب، فاذا خفت علیه فَأَلْقِيهِ فى الیْمِ اى فى البحر.

قیل لَمَّا ولدته جعلته فى بستان كانت تأتیه مرة بالتهار و مرة باللیل فترضعه فیکفیه ذلك. فارضعته ثمانية اشهر و قیل اربعة اشهر و قیل ثلاثة اشهر وَ لَا تَخَافِ یعنی لا تخافى علیه الضیعة و الهلاك و الغرق وَ لَا تَحْزَنِ لفراقه اِنَّا رَادُّوهُ، إِلَيْكَ بوجه لطیف وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اى یرسله ببلغ النبوة و یكون من المرسلین.

تضمّنت هذه الاية امرین و نهیین و خبرین و بشارتین. ابن عباس گفت: بنى اسرائيل در مصر بسیار شدند و فراوان بهم آمدند و بروزگار دراز و تنعم بسیار سر بمعاصی و طغیان در نهادند و بر مردم افزونی جستند و امر معروف و نهی منکر بگذاشتند. این چنان است که ربّ العزة گفت جایى دیگر: مَتَّعْتَهُمْ وَ اَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ چون ناهمواری و نابکاری ایشان بغایت رسید ربّ العالمین قبطیان را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را مستضعف گرفتند و آزادان را به بندگی فرمودند تا آن گه که ربّ العالمین موسی را فرستاد به پیغامبری و ایشان بدست وی رهایی یافتند. و گفته اند از آن روز باز که فرعون

آن خواب دید و منجمان و معبران تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل پدید آید که هلاک ملک تو بدست وی باشد و فرعون فرا کشتن اطفال و اولاد ایشان گرفت تا آن روز که ربّ العالمین ازین بلاء عظیم ایشان را خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته اند که درین مدت نود هزار طفل را بکشت. زجاج گفت عجب آید مرا از نادانی و حمق فرعون که اگر منجمان و کاهنان راست گفتند، قتل اطفال چه سود داشت و اگر دروغ گفتند قتل چه معنی داشت، و قصّه ولادت موسی بشرح و بسط در سوره طه از پیش رفت.

قوله فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا هَذِهِ لَامُ الصَّيْرُورَةِ وَ لِيَسْتَ بِلَامِ الْارَادَةِ كَمَا تَقُولُ لَمْ تَصْعَدْ هَذَا السَّطْحَ لِتَسْقُطَ، وَ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخِرَابِ. وَ الْاِتِّقَاطُ اِصَابَةُ الشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ وَ مِنْهُ اللَّقْطَةُ، وَ آلُ الرَّجُلِ شَيْعَتُهُ وَ اصْحَابُهُ. قَرَأَ حَمْرَةَ وَ الْكِسَائِيَّ حَزَنًا بِضَمِّ الْحَاءِ. وَ هُمَا لَغْتَانِ كَالْبِخْلِ وَ الْبَخْلِ وَ السَّقَمِ وَ السَّقَمِ. وَ قِيلَ بِالضَّمِّ اسْمٌ وَ بِالْفَتْحِ مَصْدَرٌ. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ، الْخَاطِئُ مَنْ يَأْتِي بِالْخَطَاءِ، وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ خَطَاءٌ. فَمَا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ، فَأَنَّهُ مَخْطِئٌ. يُقَالُ: أَخْطَأَ الرَّجُلُ فِي كَلَامِهِ وَ امْرَأَهُ إِذَا زَلَّ وَ هَفَا، وَ خَطَأَ الرَّجُلُ إِذَا ضَلَّ فِي دِينِهِ وَ فَعَلَهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ.

وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ لِرُجُوعِهَا إِذْ حَصَلَ مُوسَى فِي أَيْدِيهِمْ قُرْتُ عَيْنَ لِي وَ لَكَ أَيُّ هُوَ قِرَّةُ عَيْنِ لِي وَ لَكَ، الْوَقْفُ هَا هُنَا صَحِيحٌ. ثُمَّ نَهَتْهُ عَنْ قَتْلِهِ فَقَالَتْ: لَا تَقْتُلُوهُ، خَاطَبَتْهُ بِلَفْظِ الْجَمْعِ خُطَابَ الْكِبَارِ. وَ قِيلَ تَقْدِيرُهُ قَلَّ لِلشَّرْطِ، لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا فِي بَعْضِ أُمُورِنَا وَ خَدَمْتَنَا أَوْ تَتَّخِذَهُ وَ لَدَا نَتَبَّأَهُ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَنَا وَلَدٌ. وَ كَانَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ مُؤْمِنَةً فَصَارَ مُوسَى لَهَا قِرَّةَ عَيْنٍ وَ لِفِرْعَوْنَ عَدُوًّا وَ حَزَنًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَنَّ مُوسَى هُوَ الَّذِي كَانُوا يَحْذَرُونَ. وَ قِيلَ أَنَّ فِرْعَوْنَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ أَسِيَّةُ بِنْتُ مِزَاحِمٍ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَوْلَادِ بَنِي إِسْرَائِيلِ فَقِيلَ لَهَا: وَ مَا يَدْرِيكَ فَقَالَتْ إِنَّ نِسَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلِ يَشْفِقْنَ عَلَيَّ أَوْلَادَهُنَّ وَ يَكْتُمْنَ مِنْهُمْ مَخَافَةَ أَنْ يَقْتُلَهُمْ، فَكَيْفَ يَظُنُّ بِالْوَالِدَةِ أَنَّهَا تَلْقَى الْوَلَدَ بِيَدِهَا فِي الْبَحْرِ.

وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا أَيُّ صَارَ وَ حَصَلَ قَلْبُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَلَّا مِنْ ذِكْرِ مُوسَى وَ التَّأْسُفِ عَلَيَّ فِرَاقِهِ. وَ قَالَ الْاِخْفَشُ فَارِعًا لَا حَزْنَ فِيهِ ثِقَةٌ بِوَعْدِ اللَّهِ إِنَّا رَأَدُوهُ إِلَيْكَ وَ قَرِيٌّ فِي الشَّوَادِ فِرْعَا وَ هُوَ أَظْهَرُ. قَالَ الْحَسَنُ لَمَّا سَمِعَتْ بَانَ التَّابُوتِ صَارَ إِلَى دَارِ فِرْعَوْنَ نَالَهَا مِنَ الْفِرْعِ وَ الْجَزَعِ مَا أَنْسَاهَا وَحَى اللَّهُ وَ وَعَدَهُ أَنْ يَرِدَّ عَلَيْهَا وَ كَادَتْ تَقُولُ وَ

ابناه. و قيل لَمَّا حملت لارضاعه و حضانته كادت تقول هو ابني من شدة وجدها. و قيل لَمَّا سمعت ان فرعون اتخذها ولدا و الناس يقولون ابن فرعون كرهت و كادت تقول هو ابني لَتُبْدِي بِهِ، في الباء قولان احدهما زيادة و التقدير تبديه و الثاني ان المفعول مقدر اي تبدى القول به بسبب موسى لو لا ان رَبَطْنَا الرِّبْطَ على القلب هو الهام الصبر و تشديد القلب و تقويته رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا يعني شددنا على قلبها بالصبر بتذكير ما سبق من الوعد لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يعني المصدقين بما صدق من الوعد. و قيل لتكون من الصابرين، و انما كنى بالايمان من الصبر لاختصاصه به. يدل عليه

قوله (ص): «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد».

و قَالَتْ اُمُّهُ لِأُخْتِهَا و اسمها مريم فُصِّيهِ اي اتبعى اثره و منه القصص لانه اتباع اثر ما يقص، تقول قصّ اثره قصّاً و قصصاً و اقتصه اقتصاصاً. فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبِهَا اي عن بعد تبصره و كانت تمشى على السّاحل محاذية للتابوت حتّى رأت آل فرعون قد التفتوه تقول ابصرت كذا و بصرت به عن جنب، اي مكان جنب. صفة موصوف محذوف. و قيل عن جنب اي عن ناحية لانها كانت تمشى على الشطّ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَنَّهُا تَقْصُّ أَثْرَهُ و أنّها اخته. فرجعت الاخت الى امّها بخبر موسى.

وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ، المراضع جمع المرضعة و المعنى منعناه من ارضاع المرضعات، و ذلك بان لا يقبل ارضاعهن. و يجوز ان يكون جمع مرضع اي موضع الرضاع و هو الثدي، كانه قال حرمنا عليه ثدى النساء اي احدثنا فيه كراهتها و النّفار عنها مِنْ قَبْلُ يعني في القضاء السابق لانا اجرينا في القضاء بان نردّه الى امّه. و قيل مِنْ قَبْلُ يعني من قبل مجيء امّه. خواهر موسى با زنان قوابل در خانه فرعون شد تا حال موسى باز داند و ديد كه زنان مرضعات را مى آوردند و پستان خود بر موسى عرضه ميکردند و موسى در گريستن مى افزود و از همه روى ميگردانيد و نمي پذيرفت و همه از بهر وى اندوهگن و غمگين. خواهر موسى چون ايشان را چنان ديد گفت: هَلْ أَدْلَكُمُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ اي يربونه و يقومون بارضاعه و ساير وجوه تربيته. أَدْلَكُمُ اي من اجلكم و سببكم، يقال كفل به كفالة فهو كفيل اذا تقبل به و ضمنه و كفله فهو كافل اذا عاله وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ يبذلون النصح فى امره، و النصح ضد الغش: چون اين سخن از خواهر او شنيدند او را در

کار وی متهم داشتند. هامان گفت خذوها فانها تعرف امه، گیرید او را که وی از قصه این کودک خبر دارد و مادر وی را شناسد. بالهام ربانی فرا زبان وی آمد که، انما ذكرت النصح لفرعون لا لغیره فترکوها، پس خواهر موسی بازگشت بفرمان فرعون تا دایه آرد و مادر موسی را از حال موسی خبر کرد و او را بخانه فرعون آورد. موسی چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد اینست که رب العالمین گفت: فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَدَىٰ وَعْدِهِ وَ فِي قَوْلِهِ أَنَا رَادُّهُ لِيكَ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ أَيْ أَكْثَرُ الْكُفَّارِ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ لَا يَقَعُ فِيهِ خَلْفٌ. و قیل لَا يَعْلَمُونَ ما یراد بهم. در تفسیر آورده‌اند که فرعون مادر موسی را گفت چونست که این کودک ترا پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه دیگر را نپذیرفت گفت لانی امراة طيبة الريح طيبة اللبن لا اوتی بصبی الا ارتضع منی. فسکت فرعون.

پس مادر موسی آسیه را گفت زن فرعون که اگر خواهی و پسندی من این کودک بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت درو بجای آرم، و رنه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودک، آسیه رضا بداد و موسی را بر گرفت و واخانه آمد. و لم یکن بین القاتھا ایاہ فی البحر و بین ردّہ الیھا الا مقدار ما یصبر الولد فیہ عن الوالدة پس موسی با مادر بود تا شیر میخورد و بعد از فطام او را با فرعون برد و در حجر فرعون و آسیه برآمد تا مترعرع شد و فرارفتن آمد.

روزی پیش فرعون بازی میکرد و قضیبی در دست داشت. در میان بازی قضیب بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و همت قتل وی کرد. آسیه گفت: صبیّ صغیر لا یعقل شیئا. آن گه او را آزمون کردند بجوهر و آتش و تمامی قصه در سورت طه گفته آمد.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ الْاَشَدُّ جَمْعُ شِدَّةٍ كُنْعَمَةٌ وَ اِنْعَمٌ، وَ بَلُوغُ الْاَشَدِّ حُصُولُ قُوَّةِ الشَّبَابِ وَ قُوَّةُ تَمَامِ الْعَقْلِ وَ التَّمِيزِ، وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّهُ مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ إِلَى الْارْبَعِينَ، وَ اسْتَوَىٰ يَعْنِي بَلَغَ الْارْبَعِينَ كَمَا قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ الْحَسَنُ: بَلَغَ أَشُدَّهُ أَيْ بَلَغَ مَبْلُغًا قَامَتْ عَلَيْهِ حِجَّةُ اللَّهِ وَ اسْتَوَىٰ عَلَيْهِ قِيَامُ الْحِجَّةِ آتَيْنَاهُ حُكْمًا أَيْ نُبُوَّةً وَ عِلْمًا أَيْ تَفَهُّمًا وَ ذَهْنًا قَبْلَ النُّبُوَّةِ. وَ قِيلَ الْحِكْمَةُ اجْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ: وَ الْعَالِمُ، الْحَكِيمُ مَنْ اسْتَعْمَلَ

علمه. قال الله عزّ وجلّ لعلماء اليهود وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ فَعَدَّهُمْ فِي الْجِهَالِ إِذْ لَمْ يَعْمَلُوا بِعِلْمِهِمْ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ أَي كَمَا فَعَلْنَا بِمُوسَى وَ أُمَّهُ نَفَعْنَا بِالْمُؤْمِنِينَ.

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَي دَخَلَ مُوسَى مِصْرَ وَ قِيلَ قَرْيَةَ عَلَى فِرْسَخِينَ مِنْ مِصْرَ يُقَالُ لَهَا جَابِينَ وَ قِيلَ اسْمُهَا عَيْنَ الشَّمْسِ، وَ قِيلَ خَرَجَ مُوسَى مِنْ قَصْرِ فِرْعَوْنَ وَ دَخَلَ مَدِينَةَ مِصْرَ مَتَنَكِّرًا رَاجِلًا لَثَلَا يَعْرِفُ وَ مَا كَانَ غَرَضُهُ إِلَّا الْإِسْتِخْفَاءَ وَ مَخَالَفَةَ فِرْعَوْنَ لَمَّا كَبُرَ. ابْنُ اسْحَاقَ كَافَتْ مُوسَى چُون بزرگ شد، چنان که حقّ از باطل بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از فرعون و قوم وی نفور بودی و جمعی بنی اسرائیل بوی گرد آمده که او را قوت میدادند و سخن وی می شنیدند در مخالفت دین فرعون، و موسی پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با فرعونیان، و ایشان موسی را بیم دادند از بطش فرعون. و موسی از ایشان بترسید و خویشان را هر وقت از ایشان پنهان میداشت و بگوشه ای باز می شد تا روزی بوقت هاجره و قیلوله که اهل شهر غافل بودند از قصر فرعون بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دو مرد را دید یکی اسرائیلی و یکی قبطی که بهم برآویخته بودند. ابن زید گفت موسی آن روز که بکودکی قضیب بر سر فرعون زد فرعون بفرمود تا او را از شارسران خویش بیرون کردند و بعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید. پس بعد ما بلغ اشدّه دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا عَنْ مُوسَى. مردم آن شارسران از کار و خبر موسی غافل بودند موسی بعید العهد بود بایشان، آن وقت در مدینه شد و آن دو مرد را دید که یَقْتَتِلَانِ احدهما اسرائیلی و هو الذی من شیعته و الآخر قبطی و هو الذی من عدوه، و قیل الذی من شیعته هو السّامری و الذی من عدوه طبّاخ فرعون اسمه قاتیون، فاراد ان یحمل الحطب علی ظهر الاسرائیلیّ و قیل کانا یقتتلان فی الدین. ابن عباس گفت موسی چون بحدّ مردی رسید بنی اسرائیل در حمایت خود میداشت و هیچ کس را از آل فرعون و قبطیان نگذاشتی که بر ایشان ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن روز که اسرائیلی و قبطی بهم برآویختند. موسی خشم گرفت و قبطی را گفت: خلّ سیبیه، دست ازو بدار و مرنجان او را. قبطی گفت: می برم او را تا هیزم بمطبخ پدرت برد موسی را آن روز پسر فرعون می خواندند قبطی سخن موسی نشنید و هم چنان در وی آویخته.

فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ مِوسَى مُرْدَى قَوَى بُوْد وَ بَطْش وَى سَخْت بُوْد قِبْطَى رَا مِشْتَى
بَزْد وَ اُو رَا بَكْشْت يِقَال وَكَرْتَه وَ لَكَرْتَه وَ نَكَرْتَه لَعَه، وَ هُو اَنْ يَضْرِبَه بِجَمْع كَفَه. وَ قَال اَبُو
عَبِيْد وَ الْفَرَاء: الْوَكْرُ الْدَفْعُ بِاطْرَافِ الْاَصَابِعِ وَ مَعْنَى قَضَى عَلَيْهِ قَتْلَه وَ فَرَعٌ مِّنْ اَمْرِه وَ كَلَّ
شَىءٌ فَرَعَتْ مِنْه فَقَدْ قَضَيْتْ عَلَيْهِ. وَ قَال الْمَبْرِدُ الْقَاضِيَةُ الْمَوْتِ، وَ قَضَى الرَّجُلُ مَاتَ، وَ
قَضَى عَلَيْهِ صَادَفَ اَجَلَه. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ قَضَى اللهُ عَلَيْهِ الْمَوْتِ پَسِ مِوسَى بِشِيْمَانِ كَشْتِ كَه
اَزْ حَقِّ تَعَالَى دَسْتُوْرَى قَتْلِ نِيَاْفْتَه بُوْد وَ هِنُوْزْ وَ حَى بُوَى نِيَاْمَدَه بُوْد. كَفْتْ هَذَا مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ يَعْنَى مِنْ اِغْوَائِهِ كَانَهُ اَضَافَ هِيْجَانَ غَضْبِه الَّذِى اَدَاَهْ اِلَى ذَلِكِ اِلَى الشَّيْطَانِ وَ اِنْ
كَانَ مِنْ فِعْلِ اللهِ الَّذِى يَقْدِرُ عَلَى الْاِحْيَاءِ وَ الْاِمَاتَةِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ اِى مِوسَى لَه
بِالضَّلَالَةِ مَزِيْنٌ لَه اَيَّاهَا.

ثُمَّ اسْتَغْفَرَ فَقَالَ: رَبِّ اِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى بِقَتْلِهِ قَبْلَ وِرُوْدِ الْاِذْنِ فِيْهِ فَاغْفِرْ لِىْ فَعَفَّرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ
الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ.

فَانْ قِيْلَ كَانْ ذَلِكْ مِنْه كَبِيْرَهْ اَوْ صَغِيْرَهْ، قَلْنَا لَا بَلْ كَانَتْ صَغِيْرَهْ لِاَنَّهُ لَمْ يَقْصِدْ قَتْلَهْ وَ لَمْ يَعْلَمْ
اَنْ تَلِكْ الْوَكْرَةُ تُؤَدِّى اِلَى الْقَتْلِ فَاِنْ قِيْلَ لَمْ اسْتَغْفِرْ وَ قَال: ظَلَمْتُ نَفْسِى قَلْنَا لِاَنَّهُ ارْتَكَبَ
صَغِيْرَهْ وَ يَجِبُ الْاسْتِغْفَارُ وَ التَّوْبَةُ عَنِ الصَّغِيْرَةِ لِاَنَّهُ اِذَا لَمْ يَتَبَّ صَارَ مَصْرًا عَلَيْهِ وَ الْاِصْرَارُ
عَلَيْهِ يَصِيْرُهْ كَبِيْرَهْ لِقَوْلِه: لَا صَغِيْرَهْ مَعَ الْاِصْرَارِ وَ لَا كَبِيْرَهْ مَعَ الْاسْتِغْفَارِ.

قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنْ اِعْطَاءِ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّةِ وَ قِيْلَ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ اِى بِسَبَبِ اَنْعَامِكَ
عَلَيَّ بِمَغْفَرَةِ ذَنْبِى فَلَنْ اَكُوْنَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِيْنَ اِى لَا اَكُوْنَ مَعِيْنَا لِلْكَافِرِيْنَ يَعْنَى لَا اَخْتَلَطُ
بِفِرْعَوْنَ وَ آلِهْ كَمَا كُنْتُ اِلَى الْاَنِّ وَ الظَّهِيْرُ الْمَعِيْنُ يِقَالُ ظَاهِرْتَهْ اِى قَوِيْتْ ظَهْرَهْ بِكُوْنِى مَعَهْ
وَ الْمَجْرِمُ الْكَافِرُ وَ الْجَرْمُ فِعْلٌ يُوْجِبُ قَطِيْعَهْ فَاعْلَهْ وَ اَصْلُهْ الْقَطْعُ وَ قِيْلَ هُوَ خَبْرٌ بِمَعْنَى
الدَّعَاءِ اِى فَلَا تَجْعَلْنِى ظَهِيْرًا لِلْمَجْرِمِيْنَ. وَ فِيْهَا دَلَالَةٌ عَلَى اَنْ اَحَدًا لَا يَتَأَخَّرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ اِلَّا
بِعَوْنِ اللهِ، وَ فِيْهَا دَلَالَةٌ عَلَى عَظَمِ التَّوَابِ عَلَى تَرْكِ مَعَاوَنَةِ الْعَصَاةِ، فَاَنْ مِوسَى جَعْلَهْ فِى
مِقَابَلَهْ مَا اِعْطَاهُ اللهُ مِنَ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْمَغْفَرَةِ. وَ قِيْلَ: قَوْلُهْ فَلَنْ اَكُوْنَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِيْنَ
يَدُلُّ عَلَى اَنْ الَّذِى مِنْ شِيْعَتِهْ كَانْ كَافِرًا وَ قَوْلُهْ بِالَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لِهَمَا يَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ كَانْ مُسْلِمًا
وَ اللهُ اَعْلَمُ بِذَلِكِ. وَ قِيْلَ مَعْنَاهُ لَا اَكُوْنَ بِالْمَغْفَرَةِ وَ الرَّحْمَةِ مَعِيْنَا لِلْمَجْرِمِيْنَ فَاَقُوْلْ لِهَمْ
رَحِمَكَ اللهُ اَوْ غَفَرَ اللهُ لَكَ وَ هَذَا قَوْلٌ غَرِيْبٌ ذَكَرَهْ الْقَفَالُ. قَالَ عَطِيَّةُ الْعَوْفَى: كَانْ اِبْنُ عَمْرٍ

يدعو بها فى ركوعه و هذا الدعاء حسن اذا وقع بين الناس اختلاف و فرقة فى دين او ملك او غيرهما و انما قال موسى هذا عند اقتتال الرجلين. و دعا به ابن عمر عند اقتتال على عليه السلام و معاويه.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَعْنِي أَصْبَحَ مُوسَى مِنْ غَدِ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي قَتَلَ فِيهِ الْقِبْطِيَّ فِي مَدِينَةِ مِصْرٍ خَائِفًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَنْ يَأْخُذُوهُ وَيَقْتُلُوهُ يَتَرَقَّبُ أَيِ يَنْتَظِرُ مَا يَبْلُغُهُ فِي أَمْرِ الْقَتِيلِ وَ هَلْ عَرَفَ قَاتِلَهُ. وَ قِيلَ خَائِفًا مِنَ اللَّهِ يَتَرَقَّبُ الْمَغْفِرَةَ «فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ إِذِ الْمَفْاجِأَةُ أَيِ فَجَاءَ الْمَسْتَعِيثُ الْأَمْسَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَصْرَخَ، وَ الْاسْتَصْرَاحُ الْاسْتِغَاثَةُ مُسْتَقًى مِنَ الصَّرَاحِ، وَ الْمَعْنَى يَسْأَلُهُ النَّصْرَةَ عَلَى قِبْطِي آخِرَ يِقَاتِلُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى يَعْنِي لِلْإِسْرَائِيلِيِّ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ أَيِ غَوِيٌّ فِي تَدْبِيرِكَ غَيْرَ رَشِيدٍ فِي أَمْرِكَ تَقَاتِلُ مَعَ عَجْزِكَ وَ قَلَّةِ أَنْصَارِكَ.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْطِشَ أَيِ أَرَادَ مُوسَى أَنْ يَأْخُذَ الْقِبْطِيَّ بِيَدِهِ دَفَعَا عَنِ الْإِسْرَائِيلِيِّ تَوْهَمِ الْإِسْرَائِيلِيِّ أَنَّ مُوسَى قَصَدَهُ وَ كَانَ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ إِلَيْهِ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ قَالَ يَا مُوسَى أَمْ تُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي كَمَا قَتَلْتَنِي نَفْسًا بِالْأَمْسِ يَعْنِي الْقِبْطِيَّ الْمَقْتُولَ إِنْ تُرِيدُ أَيِ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ فَتَقْتُلُ النَّاسَ عَلَى الْغَضَبِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ فِي كَظْمِ الْغَيْظِ وَ تَرَكَ الْقَتْلَ وَ كَانَ حَدِيثَ الْقَتْلِ فِشَا فِي الْمَدِينَةِ وَ خَفِيَ الْقَاتِلُ، فَفَطَنَ الْقِبْطِيَّ بِذَلِكَ فَذَهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ فَخَبَرَهُ أَنَّ قَاتِلَهُ مُوسَى. وَ قَالَ الْحَسَنُ هُوَ مِنْ قَوْلِ الْقِبْطِيَّ لِأَنَّهُ كَانَ اشتهر أن أسرائيليا قتل قبطيا و الجمهور على القول الاول.

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ أَيِ مِنْ أَعْلَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى عَلَى رَجْلَيْهِ سَرِيعًا وَ ذَلِكَ أَنَّ فِرْعَوْنَ وَ أَصْحَابَهُ تَوَامَرُوا فِي أَمْرِ مُوسَى وَ قَصَدُوا طَلَبَهُ وَ كَانَ الذَّبَّاحُونَ أَخَذُوا الطَّرْقَ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ مِنْهُمْ أَنْ يَفُوتَهُمْ. وَ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ وَ هُوَ خَزْقِيلُ مَوْمَنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ هُوَ النَّجَّارُ وَ قِيلَ هُوَ الْحَبِيبُ النَّجَّارُ وَ قِيلَ هُوَ ابْنُ عَمِّ فِرْعَوْنَ، اسْمُهُ: شَمْعُونُ يَسْعَى أَيِ يَمْشِي سَرْعًا وَ يَعْدُو فِي طَرِيقٍ قَرِيبٍ حَتَّى سَبَقَ الذَّبَّاحِينَ فَجَاءَ مُوسَى وَ قَالَ لَهُ أَنْ الْمَلَأُ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ أَيِ يَهْمُونَ بِقَتْلِكَ وَ يَتَشَاوَرُونَ فِيكَ. قَالَ الرَّجَّاجُ: أَيِ يَأْمُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِقَتْلِكَ، نَظِيرُهُ: وَ أَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ فَأَخْرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ أَنِي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ أَيِ نَاصِحٍ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ لِأَنَّهُ لَا يَتَقَدَّمُ الصَّلَةَ عَلَى الْمَوْصُولِ.

فَخَرَجَ اى خراج موسى من المدينة خائفاً على نفسه من آل فرعون لا زاد معه يترقب هل يلحقه طلب فيؤخذ. و قيل يترقب اى يلتفت و كان يقول رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ فاجاب الله دعائه و نجاه.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام او که نه در صنع او خلل نه در تقدیر او حیل بنام او که نه در فعل او زلل نه در وصف او مثل مقدری لم یزل، بنام او که پادشاهست بی سپاه کامرانست بی اشتباه غافر جرم و ساتر گناه، حضرت او عاصیان را پناه، درگاه او مفلسان را پایگاه، قدره لا یدرک الخاطر اقصی منتهاه حبه صیرنی مرآة من یهوی هواه، فرآه من یرانى و یرانى من یراه.

بشنو سرّی از اسرار بسم الله بسم در اصل باسم بوده، الف راست بود و شکل وی مستقیم و با در نهاد خود منحرف و منعطف، الف در لوح اوّل بود و با ثانی، چون در آیت تسمیت آمد. با اوّل گشت و الف ثانی فرا تو مینماید که کار الهی نه بر وفق مراد تو بود تو یکی را اوّل داری و من آخر گردانم. تو یکی را آخر داری و من اوّل گردانم. اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی را بعدل ردّ کنم تا بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجار عقل شما. الف که اوّل است ثانی گردانم و با که ثانی است فرا پیش دارم و صدر کتاب و خطاب خود بدو سپارم و کسوت و رفعت الفی درو پوشانم، تا جهانیان دانند که منم که یکی را برکشم و یکی را فرو کشم.
تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ.

نکته دیگر شنو ازین عجیتر: در شکل باء بسم الله اشارتیست و اندر آن اشارت بشارتیست. نقش با حقیر و صغیر بود چون با نام حق پیوسته شد علو گرفت و خلعت دنو یافت. از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام ما پیوسته شد قدر و جمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست از قطیعت مارست، و هر که دل در غیر ما بست در نهاد خود بشکست.

طسم طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او، سین اشارتست بسرّ او با دوستان در شهود جلال و جمال او، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان در آلاء و نعماء او. مجلس

معطر گردد، هر جا که رود گفت و گوی او. جانها منور شود در سماع نام و نشان او. در هژده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف او، در کونین و عالمین کس را زندگی مسلم نبود. مگر بحمايت و رعایت او.

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان و دوستان حق بسه چیز است: زندگی بذکر و زندگی بمعرفت و زندگی بوجود. زندگی ذکر را ثمره انس است، زندگی معرفت را ثمره سکون است زندگی وجود را ثمره فناست و این فنا بحقیقت بقا است تا از خود فانی نگردی باو باقی نشوی بو سعید خراز گفت: در عرفات بودم روز عرفه و حاج را دیدم که که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند: بر هر زبانی ذکری و در هر دلی شوری و در هر جانی عشقی، در هر گوشه ای سوزی و نیازی، و با هر کسی دردی و گدازی.

مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم و چیزی خواهم، با خود گفتم چه دعا کنم و چه خواهم هر چه می باید ناخواسته خود داده ناگفته خود ساخته و پرداخته. آخر قصد کردم تا از راه حقیقت بر او باز شوم و دعا کنم. بسر من الهام داد که پس وجود ما از ما می چیزی خواهی.

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کای عجب هر که زلف یار دارد چنک چون در ما زند؟

بو سعید از آن قدم برگشت و این بیت همی گفت:

و فَاوْکَ لَازِمٌ مَکْنُونٌ قَلْبِیْ وَ حَبِّکَ غَايِیْتُ وَ الشَّوْقَ زَادِیْ

تَلُّوْا عَلَیْکَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى الْاَیَةِ، موسی عاشقی تیز رو بود و رازداری مقرب، یقول اللّٰه تعالی وَ قَرَبْنَا نُجَبًا رَقْمَ خُصُوصِیَّتِ بَرُو کَشِیْدَه وَ دَاغِ دُوسْتِی بَرُو نِهَادَه که: و القیت علیک محبة منی، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی دوست دارد قصه وی شنیدن و حدیث وی روح روح خود دانستن. از اینجاست که رب العزة در قرآن ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تا عارفان سوخته را و دوستان دل شده را سلوت و سکون افزایشد و از دلها اندوه و غم زداید و لهذا قیل: سماع قصّة الحبيب من الحبيب یوجب سلوة القلب: و ذهاب الكرب و بهجة السرّ و ثلج الفؤاد. این چنان است که گویند:

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصه عشق تو سراید صنما

و گفته اند تکرار قصه موسی و ذکر فراوان در قرآن دلیل است بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگ داشت قدر او، اکنون بر شمر در قرآن ذکر و نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او: میقات موسی: جاءُ موسى لِمِيقَاتِنَا وعده موسی: وَ وَاَعَدْنَا موسى طُورِ موسی: اِنْسِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ درخت موسی: فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ. آتش موسی: اِنْنِي اَنْسْتُ نَاراً مناجات موسی: وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا شوق موسی: وَ عَجَلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى غربت موسی: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ: قربت موسی: نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ، محبت موسی وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي اصطناع موسی: وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي مادر موسی: وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّ موسى خواهر موسی: قَالَتْ لِاُخْتَيْهِ فَصِيْبِهِ برادر موسی: وَ اُخِي هَارُونَ دایه موسی: هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلَى اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُوْنَهُ لَكُمْ بلاء موسی فاذا خفت عليه فالفية في اليم دریاى موسی: اَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ عصای موسی قال هي عصای طفولیت موسی: فَرَدَدْنَاهُ اِلَى اُمِّهِ پرورش موسی: اَلَمْ نَرْبِكْ فَبِنَا وَلِيْدًا: قوت و مردی موسی: بَلَّغْ اَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى، دامادی موسی: اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدَى اِبْنَتِيَّ مزدوری موسی: يَا اَبْتَ اسْتَاجِرُهُ نبوت و حکمت موسی: اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا. این همه یاد کرد تا عالمان بدانند خصوصیت و زلفت و قربت موسی با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت محمد عربی تا بقدم تبعیت بیش نرسید. و ذلك قوله (ص): لو كان موسى حيا لما وسعه الا اتباعي.

مصطفای عربی از صدر دولت و منزل کرامت آن کرامت که: كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين

عبارت از آنست قصد صف النعال کرد تا میگفت: اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ و موسی کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که میگفت: اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ، لا جرم موسی را جواب این آمد که: لَنْ تَرَانِي و مصطفای را (ص) این گفتند: اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتَ الْاَفلاك عادت میان مردم چنان رفته که چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صف النعال بنشیند، او را گویند این نه جای تو است خیز بیالاتر نشین. چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که: اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ او را گفتند یا سید این نه جای تو است، بساط بشریت نه بارگاه قدم چون تویی بود، و الیه الاشارة بقوله: ما كان مُحَمَّدًا اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ سید گفت آری ما آمده ایم تا صف نعال را بصدر دولت رسانیم تا چنان

که از روی شریعت خاک بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امت را واپس ماندگان آخر الزمان در موقف حشر و نشر ایشان را بصدر دولت رسانیم. و الیه الاشارة بقوله (ص) نحن الآخرون السابقون.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ چون روی داد موسی به سوی راه مدین قال گفت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۳) مگر که خداوند من راه من باز نماید بمیان راه راست.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ چون بآب مدین رسید وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی مردمان یافت بر آن یَسْتَفُونَ که آب می دادند وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ وَ جز زن مردان دو زن یافت تَدْوِدَانَ که از آب باز میراندند قَالَ مَا خَطْبُكُمَا گفت این چه کار است که شما در آنید؟ قَالَتَا لَا نَسْقِيْ فَگفتند «ما گوسفندان را آب ندهیم حَتَّى يُصَدِرَ الرَّعَاءُ تا آن گه که شبانان برگردند، گله های خویش برگرداندند وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ* (۲۳) و پدر ما پیریست بزاد بزرگ.

فَسَقَى لَهُمَا ایشان را آب داد، ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ آنکه بازگشت و با سایه شد فَقَالَ رَبِّ كَفْتُ خدایم: إِنَّنِي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَفَيْرٌ* (۲۴) من خیری را که فرو فرستی بر من از خوردنی نیازمندم.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا آمد بموسی یکی از آن دو خواهر تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ می رفت بشرم قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ گفت پدر من میخواند ترا لِيجْزِيكَ أَجْرًا ما سَقَيْتَ لَنَا تا پاداش دهد مزد این آب که ما را دادی فَلَمَّا جَاءَهُ چون موسی آمد باو وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ و قصه خود او را باز گفت: قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) از آن گروه ستم کاران رستی.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا از آن دو دختر یکی گفت پدر را یا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من مزدور گیر او را إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ که بهتر کسی که مزدور گیری ایْنِسْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) مردی با نیروی و راست و استوار.

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَكْحِكَ گفت من میخواهم که بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ ازین دو دو دختر خویش یکی علی أَنْ تَأْجُرْنِي بر آنچه مزد مزدوری خویش بکاوین او مرا دهی

ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ هَشْتِ سَالِسْتِ فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرًا أَكْرَدَهُ سَالِمْ كُنِيَ فَمِنْ عِنْدِكَ أَنْ تَزِيدَكَ تَوَاسُتَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُشْقَ عَلَيْكَ وَنُحَاوِمُ كَهَ رَنجِ أَنْ بَرْتُو نَهْمُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٢٧) آری اگر خدای خواهد مرا از خوسران نیک یابی.

قالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مُوسَى كَافَتْ أَيْنَ مِيانِ مَن وَ مِيانِ تُو اسْتِ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ فَضَيَّتُ تَا از دو کی کدام کی بگرامم فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ أَفْزُونِي جِسْتَن نِيَسْتِ بَر مَن وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلُ (٢٨) و الله بر آنچه ما گفتيم کارساز.

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ چُون مَدَّتْ مَزْدُورِي خُوِيَشِ تَمَامِ كَرْدِ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ وَ كَسَهَائِي خُوِيَشِ بَرْدِ آنَسِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا از سوي طُورِ آتَشِي دِيدِ قَالِ لِأَهْلِهِ اِهْلِ خُوِيَشِ رَا كَافَتْ اَمَكُنُوا دَرَنگِ كَنِيْدِ اِنِّي اَنْسْتُ نَارًا مِنْ آتَشِي دِيدِم. لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ تَا مَگَر مَن شَمَا رَا خَبَرِي آرَمِ أَوْ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَا پارِه آتَشِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٢٩) تَا مَگَر شَمَا گَرَمِ شُوِيْدِ.

فَلَمَّا أَتَاهَا چُون اَمَدِ مَوْسَى بَانَ آتَشِ نُودِيْ آوازِ دادند او را مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ از كِرانِ رُوْدبارِ از سويِ راسْتِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ در آن جايگاه با بَرَكْتِ مِنَ الشَّجَرَةِ از آن درختِ أَنْ يَا مُوسَى كَه يَا مَوْسَى اِنِّي اَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٣٠) مَن اللَّهُ اَمِ خَدَاوندِ جَهَانِيانِ.

وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ وَ كَه بِيوَكُنِ عَصَايِ خُوِيَشِ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ چُونِ عَصَا رَا دِيدِ كَه مِي جَنبِيْدِ وَ مِي جِسْتِ كَأَنَّهَا جَانٌّ راسْتِ گُوِيِي كَه آن مَارِيَسْتِ وَكَلِيْ مُدْبِرًا. بَرگَسْتِ پَشْتِ بَرگَرْدَانِيْدِه وَ لَمْ يُعَقِّبْ وَ هِيچِ نِيَايِيْدِ پَسِ آن كَه دِيدِ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ يَا مَوْسَى پِيَشِ آيِ بِيَا وَ مَتَرَسِ اِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ (٣١) كَه تُو از وي در امانِي اسْلُكُ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ دَسْتِ خُوِيَشِ در جيبِ خُوِيَشِ كُنْ تَخْرُجْ بِيضَاءً مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تَا بِيرونِ آيْدِ سَپِيْدِ بِي پِيَسِي وَ اَضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ وَ با خُوِيَشْتِنِ آرِ بازوِي خُوِيَشْتِنِ از بِيْمِ قَدَانِكَ بُرْهَانانِ مِنْ رَبِّكَ اَيْنِ هَرِ دو دو بَرهَانندِ از خَدَاوندِ تُو اِلِيْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَتْهُ بِفِرْعَوْنَ وَ كَسانِ او اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (٣٢) كَه ايشانِ قومي بُوْدندِ از فرمانِ بَرْداريِ بِيرونِ.

قالَ رَبِّ مَوْسَى كَافَتْ خَدَاوندِ مَن اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا مَن اَزِيشانِ كَسْتِه اَمِ فَاخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (٣٣) وَ مِي تَرَسَمِ كَه مَرَا باز كَشْتِنْدِ.

وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا وَ بَرادَرِ مَن هَارونِ او گَشادِه سَخْنِ تَر اسْتِ از مَن بَزبانِ

فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ بفرست او را با من رَدءاً يُصَدِّقُنِي تا یاری بود، که مرا گواهی میدهد اِنْسِي
 أَخَافُ أَنْ يُكْذِبُون (۳۴) که من می ترسم که ایشان مرا دروغزن گیرند.
 قَالَ سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ گفت سخت کنیم بازوی تو برادر تو و نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا و
 حَجَّتِي دهیم شما را و سلطانی، فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا تا هیچ بشما نرسد بآیاتنا اَنْتُمَا و مَنْ
 اتَّبَعَكُمَا الْعَالِيُونَ (۳۵) شما هر دو و هر که بر بی شما رود بشانها و معجزتها هر جا که
 باشید غالب باشید، بیش ببرنده و کم آورنده و باز مالنده.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ چون بایشان آمد موسی بییغامهای ما و نشانهای روشن
 پیدا قالوا ما هذا اِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَى گفتند نیست این مگر جادویی ساخته و ما سَمِعْنَا بِهِذَا فِي
 آيَاتِنَا الْاُولٰٓئِينَ (۳۶) و نشنیده ایم ما این سخن در روزگار پدران پیشین ما.
 وَقَالَ مُوسَى رَبِّي اَعْلَمُ گفت خداوند من داناتر دانا است، بَمَنْ جَاءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِهٖ بَانَ
 کس که پیغام راست آرد از نزدیک او بر راه راست و مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و بآنکس
 که سرانجام این سرای او راست، اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷) ستمکاران هرگز پیروز نیابند
 و توان ایشان بنماند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا اَیُّهَا الْمَلَا فِرْعَوْنُ گفت ای بزرگان کسان من ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرِی
 من شما را جز خویشتن هیچ خدایی ندانم. فَأَوْقِدْ لِي یا هامان اِنْفِیءُ الطِّیْنِ آتِش افروز مرا
 ای هامان بر گل فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا و مرا کوشکی ساز بنای آن عالی، طارمی بلند لَعَلِّي
 اَطَّلِعُ اِلٰی اِلٰهِ مُوسٰى تا بر روم مگر مرا دیدار افتد بخدای موسی و اِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنْ الْكٰذِبِیْنَ
 (۳۸) و من این موسی را از دروغزنان می پندارم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ و گردن کشید، او و سپاه او در زمین و نیامد
 او را آن وَظَنُوا اَنْهُمْ اِیْنَا لَا یُرْجَعُونَ (۳۹) و می پنداشتند که ایشان با ما نیابند و نیارند.
 فَآخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَرَا گفتمیم او را و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ و کشتیم ایشان را در دریا
 فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِیْنَ (۴۰) نگر که سرانجام آن ستمکاران چون بود.

وَ جَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً و ایشان را درین جهان پیشوایان کردیم یَدْعُونَ اِلٰی النَّارِ خَلْقِ را با آتِش
 میخواندند، و یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَا یُنصَرُونَ (۴۱) و روز رستاخیز کس ایشان را یاری ندهد، و
 فریاد نرسد، وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً و بر بی ایشان پیوستیم در این جهان نفرین و

يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٢) و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباهی دادگاندند. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مُوسَى را نامه دادیم مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى پس آن که قرنهای پیشین هلاک کردیم بَصَائِرَ لِلنَّاسِ حکمها و پیغامهای روشن مردمان را وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٣) و راه نمونی و بخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ اى قصد نحو مدین خارجا عن سلطان فرعون، و تلقاء تفعال من لقيت و هو مصدر اتسع فيه، فاستعمل ظرفا و سَوَاءَ السَّبِيلِ قصد السَّبِيلِ المستوى الى مدین. مقاتل گفت موسی چون از مصر بیامد ترسان و حیران از بیم فرعون هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی برد تا جبرئیل آمد و عصا بوی داد آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و او را گفت که سوی مدین شو بنزدیک شعیب. موسی از آن که راه نمیدانست گفت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق ازو خواست تا رب العزة فریشته فرستاد و راه بوی نمود. و گفته اند کسان فرعون در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود بمدین: دو در طرف و یکی در میان. ایشان گفتند با یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسند و گریزند در شاهراه میان نرود.

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و موسی در شاهراه هشت شبانروز بماند بی زاد و بی طعام، پای برهنه و شکم گرسنه، و در آن هشت روز نمی خورد مگر برگ درختان، تا رسید بمدین. و کان مدین ارضا یسکنها شعیب. کان اتخذاها مدیان بن آزر لنفسه مسکنا قبل ذلك، فنسبت اليه. و بین مدین و مصر مسیره ثمانية ایام.

وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ الْوَرُودِ ایتیان الماء، وَ ضَدَّهُ الصَّدُورُ وَ هُوَ الرَّجُوعُ عَنْهُ.

و ماء مدین آبار کان یشرَب منها اهلها و یسقون انعامهم و مواشیهم. وَ جَدَّ عَلَيْهِ اى علی وجه الماء و حوله جماعة كثيرة من الناس یسقون مواشیهم. وَ جَدَّ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ اى من ورائهم و من اسفلهم امرأتین تَدُودَانِ اى تدفعان اغنامهما حتّی لا تختلط بغيرها، اشار الى تنحیها عن الجماعة للورع و الصیانة و کراهیة الاختلاط بالرجال. و قيل لضعفهما.

موسی بفرست بدانست که ایشان از ضعف و عجز گوسفندان خود را آب نمی دهند. گفت: ما شأنکما و ما بالکما لا تسقیان مواشیکما مع القوم؟ قالتا لا نمکن من السقی حتی یرجع الرّعاء من الماء، یرصد بفتح یا و ضمّ دال قرائت ابن عامر و ابو عمرو است، جعلوا الفعل للرّعاء، یعنی حتی ینصرف الرّعاء عن السقی. فیخلوا الموضع فنسقی من فضل مائهم. باقی یرصد بضمّ یا و کسر دال خوانند، ای حتی یرصد الرّعاء مواشیهم عن الماء. و الرّعاء جمع الرّاعی كما تقول صاحب و صحاب و صائم و صیام و تاجر و تجار.

و گفته‌اند موسی چون ایشان را دید که بی محرم بیرون آمده بودند بچراگاه انکار کرد بر ایشان و گفت: ما خطبکما این چه کار شما است و چه حال شما ایشان عذر خود را و عذر پدر را گفتند: لا نسقی حتی یرصد الرّعاء و ابونا شیخ کبیر پدر ما مردی پیر ضعیف است، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد، و ما بضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آن گه ما گوسفندان خود را آب دهیم. و ابوهم شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم الخلیل. و قال وهب هو یثرون بن اخی شعیب، و کان شعیب قد مات قبل ذلك، بعد ما کفّ بصره. و قیل قبره بین المقام و الزمزم.

موسی چون ایشان را بر آن صفت دید بر ایشان ببخشود و شفقت کرد. گوسفندان ایشان فرایش گرفت و بسر چاه برد و بر سر چاه سنگی عظیم بود که ده مرد با قوت آن سنگ نمی‌توانستند برداشت. موسی بتنهای آن سنگ برداشت و بیفکند و دلو بخواست او را دلوی دادند که ده مرد و بروایتی چهل مرد آن دلو از چاه بر می‌کشیدند. موسی تنها آن دلو از چاه برکشید، و گوسفندان ایشان را آب داد.

روایت کرده‌اند از عمر که گفت: لم یستقّ الا ذنوبا واحدا حتی رویت الغنم. ازینجا گفته‌اند که هر پیغامبری را بچهل مرد نیروی بود. و پیغامبر ما را (ص) بچهل پیغامبر نیروی بود.

فَسَقَى لُهُمَا اِی سَقَى موسی مواشیهما لاجلهمَا. ثُمَّ تَوَلَّى اِی اِلَى الظِّلِّ اِی اِعْرَضَ وَ جَعَلَ ظَهْرَهُ یَلِیْ مَا کَانَ یَلِیْهِ وَجْهَهُ. وَ الظِّلُّ مَا لَمْ یَقَعْ عَلَیْهِ شِعَاعُ الشَّمْسِ وَ قِیلَ اِلَى ظِلِّ شَجَرَةٍ وَ کَانَ هُنَاکَ سَمْرَةٌ وَ قِیلَ اِلَى ظِلِّ جِدَارٍ لَا سَقْفَ لَهُ. فَقَالَ رَبِّ اِنِّیْ لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَفَیْرٌ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا سَأَلَهُ اِلَّا کَسْرَةً مِنْ خَبِزٍ، وَ لَمْ یَكُنْ مَعَ مُوسَى شِقٌّ تَمْرَةٍ اِنَّمَا قَالَ ذَلِکَ وَ

خضرة البقل تتراءى فى بطنه من الهزال فجاءته إحداهما تمشى على استحياء. مفسران گفتند آن دختران زودتر بخانه بازگشتند آن روز. و پدر گفت چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند وجدنا رجلا صالحا رحیما فسقى لنا اغنامنا، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد. پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت: رَبِّ إِنِّي لَمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ شعيب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام. آن گه دختر کهین را فرستاد تا او را بخواند نام وی صفورا هی التی تزوجها موسى. اینست که رب العالمین گفت: فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ اى جاءته ماشية مستحيية مستترة بكم درعها. قال الحسن فوالله ما كانت ولاجة و لا خراجة و لكنها كانت من الخفرات اللاتي لا يحسن المشى بين ايدي الرجال، و الكلام معهم. و روى عن بعض القراء الوقف على تمشى ثم ابتدا، فقال: عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ: إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْحَيَاءَ فِي الْكَلَامِ أَكْثَرَ مِنْهُ فِي الْمَشْيِ وَ أَحْسَنَ.

قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا فَقَامَ مَعَهَا فَتَقَدَّمَتْهُ فَهَبَّتِ الرِّيحُ وَ الزَّقَاتُ ثَوْبَهَا بِجَسَدِهَا، ففكره، موسى ان يرى ذلك منها، فقال لها امشى ورائى و دلينى على الطريق ان اخطأت، فانأ بنى يعقوب لا نظر الى اعجاز النساء. موسى آمد بسرأى شعيب و شعيب طعام در پیش نهاده، گفت اى جوان اين طعام بكار بر كه از بهر تو ساخته ام. موسى ظن برد كه آن طعام عوض آب دادن گله است. گفت اعوذ بالله ما نه از آن خاندانيم كه دين خود بدنيا بفروشيم. شعيب گفت نه آنست كه تو پنداشتى و الله، ليكن عادت من و عادت پدران من اينست كه مردمان را طعام دهيم و مهمان را گرامى كنيم. پس موسى آن طعام بخورد و قصه خویش با شعيب بگفت كه چه سبب را از زمین مصر بيرون آمد. شعيب گفت مترس كه تو از فرعون و قوم وی رستى كه فرعون را بر مدين دست نيست.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ هِيَ الصَّغْرَى وَ اسْمُهَا صَفُورَا يَأْتِ اسْتَأْجِرُهُ لِرَعْيِ الْغَنَمِ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ وَ قَدْ جَرَّبْنَا قَوْتَهُ بَرَفَعَهُ الْحَجْرَ وَ نَزَحَهُ الدَّلْوُ وَ جَرَّبْتَ أَمَانَتَهُ حَيْثُ مَعْنَى مِنَ الْمَشْيِ قَدَامَهُ، وَ قِيلَ الْقَوِيُّ فِي بَدَنِهِ الْأَمِينُ فِي عَفَافِهِ.

قال شعيب لموسى إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَّجِرَ بِكَ إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرْنِي ثَمَانِي حِجَجٍ اى تأجرنى نفسك مدّة ثمانى حجج، و الاجر هاهنا هو الصّدّاق و قيل معناه تكون اجيرا

لی، یقال اجرت الغلام فهو مأجور و أجرته فهو مَوجر و أجرته فهو مؤاجر، علی وزن فاعلته و كَلَّه بمعنى واحد. و قيل معناه ان تثبيني من تزويجي اياك رعى ماشيتي ثمانى حجج من قولهم آجرک اللہ ای اثابک و الحجة السنّة و الحجج جمعها، فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرًا ای اتممت العقد عشرا فَمِنْ عِنْدِكَ تَفَضَّلًا مِنْكَ و ما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ ای لا اكلفك ما يصعب عليك في هذه المدّة و قيل ما ارید ان اشقّ عليك بان آخذك باتمام عشر سنين و تجدني ان شاء اللّٰه من اهل الصّلاح في معاملتك و مخالطتك، و الوفاء بعهدك. و قيل هذا شرط للاب و ليس بصداق. و قيل هو صداق و الاول اظهر لقوله تأجرنى. و لم يقل تأجرها.

قال ذلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ ای قال موسى ذلك الشرط بينى و بينك و علينا الوفاء به. ثمّ قال: أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ ما زائدة مؤكّدة، و المعنى ایّ الاجلين و ای فى معنى الجزاء منصوبة بقضيت و جواب الجزاء. فلا عُدْوَانَ عَلَيَّ يعنى ایّ الاجلين قضيت فلا ظلم علىّ بل اكون منصفا فى ايّهما قضيت و الاجلان ثمانية و عشرة ثم قال كلاهما: و اللّٰهُ عَلَيَّ ما نَقُولُ وَ كَيْلُ ای شاهد على عقد بعضنا لبعض.

روى عن ابن عباس عن النّبى (ص): قال سألت جبرئيل (ع): ایّ الاجلين قضى موسى؟ قال اتمها و اكملها يعنى العشرة .

و عن ابى سعيد الخدرى ان رجلا سأله: ایّ الاجلين قضى موسى؟ قال لا ادري حتى اسأل رسول اللّٰه (ص) فسأل الخدرى رسول اللّٰه (ص) فقال لا ادري حتى اسأل جبرئيل فسأل النّبى (ص) جبرئيل فقال لا ادري حتى اسأل ميكائيل فسأل جبرئيل ميكائيل فقال لا ادري حتى اسأل الرفيع فسأل الرفيع فقال لا ادري حتى اسأل اسرافيل فسأل الرفيع اسرافيل فقال لا ادري حتى اسأل ذا العزّة. قال فنادى اسرافيل بصوته الاشدّ يا ذا العزّة ایّ الاجلين قضى موسى؟ فقال اتمّ الاجلين و اطيهما عشر سنين.

و روى عنه (ص) قال تزوج صغراهما و قضى اوفاهما.

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهین که نام وی صفورا است بزنى بوى داد شعيب او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پيغامبران گذشته از يکديگر بميراث مى بردند تا بروزگار شعيب به شعيب رسيد، آن عصا

بموسی داد.

سدی گفت پیش از آن که موسی بشعیب رسید فریشته‌ای آمد، بصورت مردی و آن عصا بشعیب داد گفت این عصا بنزدیک تو ودیعت است تا خداوند این عصا بسرو ی آید. شعیب آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن روز که موسی را بگله می‌فرستاد دختر خود را فرمود که رو عصائی بیرون آر و بموسی ده دختر رفت و آن عصا بیرون آورد شعیب چشم پوشیده بود آن عصا بدست می‌باسید و گفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد.

نگه کردند همان عصا بود دوم بار باز پس برد و سیوم بار همان بود. پس شعیب بموسی داد. موسی بیرون شد و شعیب پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است نباید که خداوند آن فرا رسد و نیابد. موسی را باز خواند و عصا را باز خواست. موسی گفت این عصای منست. شعیب درو پیچید تا باز ستاند موسی بخصومت آورد آخر قرار دادند که اوّل کسی که ما را ببند این حکم بوی تفویض کنیم. ربّ العالمین فریشته‌ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت: عصا بر زمین نهید آن کس که بر تواند داشت آن اوست. شعیب خواست که بر دارد دستش بدان نرسید و نتوانست موسی دست فرا کرد و آسان آسان برداشت. شعیب بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود تویی. پس موسی گوسفندان بچرا برد. شعیب او را وصیت کرد که دو راه پیش است: یکی سوی راست می‌شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی و چه مرغزار آنجا نیکوترست و بهتر، زیرا که تنینی عظیم است، آنجا ازدهایی بزرگ نباید که ترا و گوسفندان را هلاک کند.

موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دو راه رسید گوسفندان سوی راست برگرفتند و موسی هر چند کوشید که باز گرداند نتوانست و طاقت نداشت.

گوسفندان در آن مرغزار شدند و نیکو چرا کردند که گیاه بسیار بود و علف نهمار. و تنین پیدانه. موسی رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخفت. آن ساعت که موسی در خواب بود تنین آهنگ ایشان کرد عصا از جای خود برخاست و با تنین در حرب شد تنین را همی زد تا او را بکشت و آمد با جنب موسی و

بیفتاد خون آلود. موسی از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنین کشته شاد گشت و خدای را عز و جل سپاس داری کرد دانست که در آن عصا تعبیه‌هاست و قدرتها. پیش شعیب آمد و قصه تنین با وی گفت. شعیب شاد گشت و گفت این موسی را ناچار دولتی در راه است و درین عصا تعبیه‌ای، و عن قریب پیدا شود. پس شعیب خواست که با موسی اکرام کند از بهر دامادی وی او را صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هر چه زابند، و بچه‌ها نه بر شبه مادران باشند که برنگی دیگر آیند، بتو دهم موسی را در خواب وحی نمودند که اضرب بعصاک الماء الذی فی مستقی الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. موسی عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود بر آن رنگ که گفته بود. فعلم شعیب ان ذلک رزق ساقه الله الی موسی و امراته فوفی له بشرطه و سلم الیه الاغنام.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ أَيٰ اِنَّمَّه و فرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتم است چنان که در سورة الانعام گفت: لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى اِی لیتم اجل مسمی و در سوره طه: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ اِی من قبل ان یتم الیک جبرئیل الوحی و در سورة الاحزاب فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ اِی اتم اجله.

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر کاوین دختر ده سال تمام کرد. انکه دو سال دیگر بنزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودک آمد و بعد از بیست سال که بنزدیک وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با مصر شود، زیارت مادر و برادر و خواهر. چون از شعیب دستوری یافت اهل و عیال و گوسفندان فرا پیش کرد و رفت. اینست که رب العالمین گفت: وَ سَارَ بِأَهْلِهِ و روزگار زمستان بود موسی با اهل و عیال بر راه ایستاد و اهل وی بار داشت و زادن نزدیک بود موسی راه نمیدانست همی سر در نهاد در بیابان تا بجانب طور سینا افتاد از راه مصر بگشته شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل وی را درد زه خاسته و موسی در میان متحیر مانده طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر بجانب طور ننگه کرد و آتش دید اینست که رب العالمین گفت اَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل

و قوم خویش گفت: امکشوا إني أنستُ ناراً لعلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ شِمْا سَاعَتِي دَرَنگ كَنِيْد و آرام گيريد تا من بروم و اگر آنجا کسی را بينم خير راه مصر آزو پرسم تا ما را بر راه مصر دارد اَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ يا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شويد اَوْ جَذْوَةٌ عاصم بفتح جيم خواند و حمزه بضم جيم و باقی قرأء بکسر جيم و معنی همه یکسانست و نظيره الرَّبُّوَّةُ و الرَّبُّوَّةُ و الرَّبُّوَّةُ.

قال المبرد الجذوة القطعة العظيمة من الحطب المحترق و بعضه ما لم يشتعل فاذا اشتعل فهي شهاب و قيس و الاصطلاء التدفؤ بالصلا و هو النار يكسر الصاد و يفتح، فالفتح بالقصر و اذا كسرت مدت و اصل الكلمة اللزوم.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ، الشَّاطِئِ الشَّطِّ و هو شفیر الوادی، و الایمن اذا رددته الى الشاطئ فهو من اليمين یعنی عن يمين موسى و اذا رددته الى الوادی فهو من اليمين فی الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْبُقْعَةُ الْقِطْعَةُ مِنَ الْمَكَانِ و برکتها انَّ اللّٰهَ عَزَّ و جَلَّ كَلَّمَ فِيهَا مُوسَىٰ و بعثه منها نبياً من الشجرة یعنی من تلقاء الشجرة من ناحيتها، و الشجرة الزيتون و قيل العوسج، و قيل السدرة، و قيل العناب، و كانت بقيت الى عهد هذه الامة أن يا موسى یعنی نودی بان يا موسى إني أنا الله الذي ناديتك و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلائق اجمعين. و هذا أول كلامه لموسى.

وَأَنَّ أَلْقِ عَصَاكَ یعنی نودی بان الق عصاك فلما رأى العصا تهتزّ اى تتحرك حركة شديدة، و الجانّ صغار الحياتّ لكنّه اسرع حركة من الثعبان و اوحى اهتزازا. و كان حية موسى ثعبانا عظيما فى حركة الجانّ فاقبلت نحو موسى فولّى موسى هاربا خوفا منها و لم يعقب اى لم يرجع و لم يلتفت. قال الخليل عقب اى رجع على عقبه و هو مؤخر القدم فقال الله لموسى ارجع الى مكانك و اثبت إنك من الآمنين. من ان ينالك ضرر او مكروه و قيل معناه أنك من المرسلين لقوله: لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ.

اسلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ اى ادخل يدك فى جيبيك من جانب الصدر و منه قوله: ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ تَخْرُجُ بَيِّضًا مشرقة مضيئة كالشياء الأبيض لها شعاع كشعاع الشمس. و قد جعل الله فى يده من التور مثل ما فى الشمس و القمر من غير سوء اى من غير عيب او برص. وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ بفتح الرّاء و الهاء حجازى و بصرى و وافقهم حفص على

فتح الرء وحدها الباؤون بضمّ الرء و اسكان الهاء و كلّها لغات بمعنى الخوف و الفرق.
قال الزجاج: الجناح هاهنا العضد و فى الكلام تقديم و تأخير تأويله: و اضمم اليك
جناحك اى عضدك فادخل يدك فى جيبيك كلّما رهبت جبارا فى عمرك، و قيل لما القى
عصاه خاف فبسط جناحه يعنى يده كالمتمقى بها و هو موجود فى عادات الناس. فقيل له
ضمّ ما بسطته من يدك خوفا على نفسك و اليد اذا بسطت صارت كالجناح المبسوطة، و
يدا الانسان جناحاه، و جناحا الطير يداه. و قيل الرهب الكم بلغة حمير، اى اضمم اليك
يدك و اخرجه من الكم، لانه تناول العصا و يده فى كمه. و قيل معناه اذا هالك امر يدك و
ما ترى من شعاعها فادخلها فى جيبيك تعد الى حالتها الاولى.

قال ابن عباس ما من احد يدخله رعب بعد موسى ثم يدخل يده فيضعها على صدره الا
ذهب عنه الرعب، فذانك قرأ ابن كثير و ابو عمرو بتشديد النون و هو تشنية ذلك و قرأ
الباقون بالتخفيف و هو تشنية ذاك، و النون المشددة بدل اللام فى ذلك و معنى الاية:
فذانك اللذان اريتكمهما من اليد و العصا حجتان من ربك تدلان الخلق على صحة نبوتك
فامض بهما الى فرعون و الاشراف من جنوده و ادعهم الى توحيد الله و طاعته انهم كانوا
قوماً فاسقين كافرين.

قال رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا يَعْنِي الْقِبْطِي فَأَخَافُ أَنْ يُقْتَلُونَ بِهِ قودا، اراد ان يعرف مآل
امر مع فرعون.

وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا اى اطلق لسانا بالبيان و ذلك للحبسة التى كانت فى
لسانه التى تمنعه عن اعطاء البيان حقه فأرسله معى رداء قرأ نافع ردا ترك همزه طلبا
للخفة، و الردء المعين يقال رداؤه على امر كذا اى اعنته يُصدّقنى قراءة العامة بالجزم على
جواب الامر و رفعه عاصم و حمزة على ان يكون موضعه نصبا على الحال، اى ارسله معى
رداء مصدقا لى شاهدا لى على حقيقة امرى. إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونَ اى اخشى ان يردوا
كلامى و لا يقبلوا منى دعوتى.

قال سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ هذا جواب قوله: اشُدُّ بِهِ أُرزى و العضد القوة، يقال: عضده و
عاضده اذا اعانه و قواه و تقول فلان عضدى و يدى و منه قول رسول (ص) و هم يد على
من سواهم، وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا السُّلْطَانَ الْحِجَّةَ سَمَّيتُ بِهِ لِأَنَّهُ يَسْتَنْبِرُ بِهِ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ،

و سَمِيَ الزَّيْتِ سَلِيْطًا لَشِدَّةِ ضَوْءِ سِرَاجِهِ. وَ قِيلَ السَّلْطَانُ هَاهُنَا رَعِبَ فِي قَلْبِ فِرْعَوْنَ يَمْنَعُهُ عَنِ الْهَمِّ بِقَتْلِهِمَا أَوْ إِذَا هُمَا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا أَيْنَ جَوَابِ أَنْسَتِ كَمَا كُنْتُمْ: إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى سَخْنُ أَيْنِجَا تَمَامَ كُشْتِ أَنْ كَمَا ابْتَدَأَ كُنْدُ كَوَيْدٍ: بِأَيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنْ أَتْبَعَكُمَا الْعَالِبُونَ أَيْنِجَا تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ اسْت. يَعْنِي أَنْتُمْ وَ مَنْ أَتْبَعَكُمَا بِأَيَاتِنَا الْعَالِبُونَ وَ رَوَا بَاشَدُ كَمَا بِأَيَاتِنَا مَتَّصِلٌ بُوْدُ بِي نَجْعَلُ عَلَى تَقْدِيرٍ: وَ نَجْعَلُ لَكُمْ بِأَيَاتِنَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ. أَيْ وَ نَجْعَلُ لَكُمْ حُجَّةً دَالَّةً عَلَى النَّبُوَّةِ بِأَيَاتِنَا أَيْ بِالْعَصَا وَ الْيَدِ وَ سَائِرِ الْآيَاتِ. ثُمَّ قَالَ مُبْتَدَأُ أَنْتُمْ وَ مَنْ أَتْبَعَكُمَا الْعَالِبُونَ. مُوسَى أَنْ شَبَّ كَمَا مِنْ دُورِ آتَشِ دِيدِ عِيَالٍ رَا كُفْتُ: امْكُتُوا إِلَيَّ أَنْسَتُ نَارًا أَيْشَانِ رَا بَگَدَاشْتِ وَ رُوِي بِرِ سُوِي آتَشِ نِهَادٍ. وَادِي مَقْدَسٌ بُوْدُ نَامِ أَنْ طُوِي وَ بَرَابِرِ أَنْ كُوهِ زَبِيرِ بُوْدُ أَنْ كُوهِ كَمَا طُورِ سَيْنَا كَوَيْدٍ. وَ قَوْمِي كَوَيْدِ زَبِيرِ دِيْگَرِ بُوْدُ وَ طُورِ سَيْنَا دِيْگَرِ، زَبِيرِ أَنْ كُوهِ بُوْدُ كَمَا أَنْ رَا تَجَلَّى اِفْتَادِ وَ پَارِهَ پَارِهَ كُشْتِ وَ طُورِ سَيْنَا أَنْ كُوهِ بُوْدُ كَمَا مُوسَى بِرِ أَنْ بَا حَقِّ سَبْحَانِهِ وَ تَعَالَى مَنَاجَاتِ كَرْدِ مُوسَى چُونِ بِنَزْدِيْكَ أَنْ دَرِخْتِ رَسِيدِ نُوْرِ دِيدِ بِرِ دَرِخْتِ اَمَّا بِچَشْمِ مُوسَى آتَشِ مِينَمُوْدِ مُوسَى بَشْكَوْهِيْدِ اَزِ أَنْ دَرِخْتِ دَلِ تَنَگِ كُشْتِ وَ مَتَحَيَّرِ مَانَدِ پَشْتِ بَسَاقِ دَرِخْتِ بَازِ نِهَادِ، نَدَا شَنِيْدِ كَمَا يَا مُوسَى يَا مُوسَى. مُوسَى كُفْتُ: مِنْ اَلَّذِي يَكْلَمُنِي؟ كَيْسَتْ كَمَا بَا مِنْ سَخْنِ مِيْگُوِيْدِ وَ مَرَا مِيْخَوَانَدِ نَدَا اَمْدُ كَمَا: اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ هَمَانَسْتِ كَمَا اَنْجَا كُفْتُ: اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ كُفْتُ اَنْدُ كَمَا رَبُّ الْعَزَّةِ اَوْ رَا اَزِ بَهْرِ اَدَبِ فَرَمُوْدُ كَمَا نَعْلِيْنَ بِيْرُوْنِ كُنْ كَمَا نِهَ رَوَا بَاشَدِ پِيْشِ مَهْتِرَانِ رَفْتَنِ بَا نَعْلِيْنَ اَزِيْنَجَاسْتِ كَمَا پِيْشِ پَادِشَاهَانِ بَا نَعْلِيْنَ نَرُوْنَدِ. هَمَانِ شَبَّ بُوْدُ كَمَا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ كُفْتُ: وَ مَا تِلْكَ بِيَمِيْنِكَ يَا مُوسَى اللّٰهُ تَعَالَى دَانَسْتِ كَمَا مُوسَى هَمِيْ دَانَدُ كَمَا أَنْ عَصَا اسْتِ لَكِنْ اَزِ بَهْرِ أَنْ پَرَسِيْدِ تَا مُوسَى بَزْبَانِ خُوِيْشِ بَگُوِيْدُ كَمَا اَيْنِ عَصَايَ مَنْسَتِ وَ اَزِ أَنْ چِهَ چِيْزِ اَيْدِ تَا اَكْرَ مُوسَى اَزِ أَنْ عَصَا چِيْزِيْ دِيْگَرِ بِيْنَدِ دَانَدُ كَمَا أَنْ قَدْرَتِ خَدَاوْنَدِ اسْتِ جَلَّ جَلَالُهُ. پَسِ دِيْگَرِ بَارِهَ نَدَا اَمْدُ كَمَا اَلْقِ عَصَاكَ عَصَا بِيْفَكْنِ، مُوسَى عَصَا بِيْفَكْنَدِ. مَرَا كُشْتِ مُوسَى بَتَرَسِيْدِ وَ رَا هَ گَرِيْزِ كَرَفْتِ. رَبُّ الْعَالَمِيْنَ كُفْتُ: يَا مُوسَى اَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنْ اَلْاٰمِنِيْنَ هَمَانَسْتِ كَمَا اَنْجَا كُفْتُ: خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَعِيْدُهَا سِيْرَتَهَا الْاَوْلَى پَسِ دِيْگَرِ بَارِهَ نَدَا اَمْدُ كَمَا اَسْلُكُ يَدَكَ فِيْ جَيْبِكَ تَخْرُجُ بِيْضَاءً يَا مُوسَى دَسْتِ بَجِيْبِ پِيْرَاهَنِ اَنْدَرِ كُنْ وَ بِرِ سِيْنِهَ خُوِيْشِ نِهَ تَا سَپِيْدِ وَ رُوْشَنِ بِيْرُوْنِ اَيْدِ. مُوسَى دَسْتِ بَجِيْبِ پِيْرَاهَنِ اَنْدَرِ كَرْدِ

بیرون آورد هم چون آفتاب نور از او همی تافت. موسی را یقین شد آن گه که آن نبوت است و پیغامبری که او را درست همی شود. پس ربّ العالمین او را پیغام داد گفت سوی فرعون شو و پیغام ما باو گزار چنان که گفت: اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ و این عصا و ید بیضا هر دو ترا حجت است بر درستی نبوت و پیغام رسانیدن ما، اینست که ربّ العالمین گفت: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ. موسی چون بدانست که او پیغامبر است و بر فرعون می باید شد حاجت خواست، گفت: رَبِّ اشرحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ربّ العالمین حاجت وی چنان که خواست تا آخر آیت همه روا کرد و موسی پاره ای تند بود و نیز آن تندی و تیزی از وی برداشت و او را گرمی کرد و برسالت سوی فرعون فرستاد. موسی حاجتی دیگر خواست گفت: رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ اَنْ يُقْتَلُوْا وَ اَخِي هَارُونَ هُوَ اَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي.

ربّ العالمین حاجت وی روا کرد و هارون را پیغامبری داد و با او یار کرد چنان که گفت: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا. چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را باز گردانید.

خلافت میان علما که موسی آن گه پیش عیال باز شد یا هم از آنجا بمصر رفت سوی فرعون؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی مصر شد و اهل و عیال را در آن بیابان بگذاشت. سی روز در آن بیابان میان مدین و مصر بماندند، تنها دختر شعیب بود و دو فرزند موسی و آن گوسفندان. آخر بعد از سی روز شبانی بایشان بگذشت و دختر شعیب را دید و او را شناخت دلتنگ و اندوهگن نشسته و میگردید. آن شبان ایشان را در پیش کرد و با مدین برد پیش شعیب. و قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیک اهل و عیال باز رفت، عیال وی او را گفت آتش آوردی؟

موسی گفت من بطلب آتش شدم نور آوردم و پیغامبری و کرامت خداوند جلّ جلاله. آن گه برخاستند و روی بمصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود موسی فرزندان و عیال و گوسفندان بدر مصر جایی فرو آورد و خود تنها در مصر رفت بر مثال شبانی تا بخانه مادر. وانگه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا. موسی بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند. موسی

آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج دهید بغربت اندر.

مادرش گفت مر هارون را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت اندر پسر ما را سپنج دهد. موسی را بخانه اندر آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را می نشناختند. چون موسی فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست. پس موسی گفت مر هارون را که خدای عزّ و جلّ ما را پیغامبری داد و هر دو را فرموده که پیش فرعون رویم و او را بالله جلّ جلاله دعوت کنیم.

هارون گفت سمعا و طاعة لله عزّ و جلّ. مادر گفت می ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جباری طاغی است. ایشان گفتند الله تعالی ما را فرموده و او خود ما را ننگه دارد و ایمن گرداند. پس موسی و هارون دیگر روز برفتند بدر سرای فرعون. گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند که تا یک سال بار نیافتند و تمامی این قصّه جایها پراکنده گفته‌ایم و شرح آن داده و الله اعلم.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا يَعْزُبُ عَن رِجْلِهَا وَكُنَّ بِالْآيَاتِ كَاذِبِينَ
عَلَى صَحَّةٍ امْرَهُمَا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَخَلْعِ الْكُفْرِ وَالدَّخُولِ فِي طَاعَتِهِ وَكَانَ جَوَابَهُ وَجَوَابَ قَوْمِهِ أَنْ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ أَفْتَرَيْتَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا أَيُّنَا لَمْ نَسْمَعْ بِمِثْلِ مَا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَالرَّسَالَةِ وَالنَّبُوءَةِ فِي مَذَاهِبِ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ دَرَجُوا قَبْلَنَا. وَقِيلَ مَعْنَاهُ مَا بَلَّغْنَا عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِنَا أَنَّهُمْ اجَابُوا الرَّسْلَ. وَقِيلَ أَنَّمَا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ لَطُولِ الْفِتْرَةِ وَنِسْيَانِ الْعَهْدِ. وَقِيلَ أَنَّمَا قَالُوا ذَلِكَ جَحُودًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا.

وَ قَالَ مُوسَى قَرَأَ مَكِّي بَغِيرِ وَاوٍ وَكَذَلِكَ هُوَ فِي مَصَاحِفِهِمْ، أَيُّ قَالَ مُوسَى جَوَابًا لَهُمْ عَنْ قَوْلِهِمْ: مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، أَيُّ رَبِّي أَعْلَمُ بِالْأَنْبِيَاءِ قَبْلَنَا. وَقِيلَ مَعْنَاهُ رَبِّي أَعْلَمُ بِئِي أَنْ الَّذِي جِئْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَبِأَمْرِهِ، أَيُّ هُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكُمْ حَيْثُ نَسَبْتُمُونِي إِلَى الْكُذْبِ وَالسَّحْرِ، وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ.

قَرَأَ حِمْزَةً وَالكِسَائِيَّ وَ مِنْ يَكُونُ بِالْيَاءِ، أَيُّ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ تَصِيرُ لَهُ الْجَنَّةُ دَارًا وَ مَسْتَقَرًّا فِي عَاقِبَةِ أَمْرِهِ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ أَيُّ لَا يَنْجُو مِنْ عِقَابِهِ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يَفُوزُ بِثَوَابِهِ فِيهَا الْكَافِرُونَ، ظَالِمُونَ لِأَنفُسِهِمْ بِأَهْلَاكِهِا فِي الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ عِنْدَ ذَلِكَ لِأَشْرَافِ جُنُودِهِ وَ قَوْمِهِ مِنَ الْقَبْطِ لَسْتُ أَعْلَمُ لَكُمْ رَبًّا سِوَايَ وَ لَا
 الْهَاءَ غَيْرِي فَلَا تَغْتَرُوا بِمُوسَى وَ سِحْرِهِ وَ لَا تَقْبَلُوا دِينَهُ. وَ يَا هَامَانَ أَوْقِدْ لِي عَلَى الطِّينِ نَارًا
 تَجْعَلُهُ مَطْبُوحًا. قِيلَ إِنَّ فِرْعَوْنَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ أَوْلَادَهُ بِاتِّخَاذِ الْآجُرِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا أَيْ قَصْرًا
 عَالِيًا فِي الْهَوَاءِ لَعَلِّي أُطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأُظَنُّهُ أَيْ لَا حَسَبَ مُوسَى مِنَ الْكَاذِبِينَ بِمَا
 يَقُولُ إِنَّ فِي السَّمَاءِ الْهَاءَ. قِيلَ إِرَادَ ذَلِكَ أَيُّهَا الضَّعِيفَةُ قَوْمَهُ أَنَّ الَّذِي يَدْعُو إِلَيْهِ مُوسَى مُوصُولٌ
 إِلَيْهِ مَقْدُورٌ عَلَيْهِ قَالَ الْحَسَنُ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ فِي مُوسَى أَظَنَّهُ كَاذِبًا لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ
 رَسُولُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا. وَ قِيلَ
 أَنَّ بَيْنَ قَوْلِهِ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى وَ بَيْنَ قَوْلِهِ: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً.

اصحاب سیر گفتند چون فرعون وزیر خود را فرمود هامان که از بهر من این قصر بساز
 هامان جمع کرد استادان و کارگران بسیار، گویند که پنجاه هزار استاد گلگیر بودند بیرون
 از کارگران و آجربران و آلات و ساز آن از چوب و آهن همه بساختند و بنائی عظیم
 برآوردند بآجر و گچ، و ارتفاع آن چندان بدادند که در همه دنیا مانند آن هرگز کس ندید
 و نشیند و مرد قوی طاقت نداشت که بر سر آن بایستادی از بیم آن که باد او را ببرد از
 درازی که بود بر هوا. ربّ العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست که ایشان را در
 آن بفتنه افکند چون از آن فارغ گشتند فرعون بر سر آن شد و تیراندازی را فرمود. تا بر
 هوا تیر انداخت آن تیر باز آمد خون آلود. فرعون گفت: قد قتلت اله موسی. پس ربّ
 العالمین جبرئیل را فرمود تا بری بزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره‌ای بلشکر فرعون
 افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره‌ای بدریا افتاد و پاره‌ای سوی مغرب
 افتاد.

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ أَيْ تَعَطَّمْ فِي أَرْضِ مِصْرَ وَ مَا يَلِيهَا بِدَعْوَى الْإِلَهِيَّةِ وَ
 الْإِمْتِنَاعِ مِنَ اتِّبَاعِ الرَّسْلِ وَ الْإِيمَانِ بِهِمْ بِغَيْرِ الْحَقِّ، يَعْنِي بَغِيرِ حَقِّ أَوْجِبَ ذَلِكَ بِالْبَاطِلِ. وَ
 قِيلَ الْبَاءُ لِلْحَالِ أَيْ غَيْرِ مُحَقِّينَ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ لِلْبَعْثِ وَ النَّشُورِ، قَرَأَ نَافِعٌ وَ
 حَمَزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ يَعْقُوبٌ لَا يَرْجَعُونَ بِفَتْحِ الْيَاءِ.

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْبَحْرِ. قِيلَ بَحْرُ قَلْزَمٍ، وَ قِيلَ هُوَ بَحْرُ مِصْرَ وَرَاءَ مِصْرَ
 يُقَالُ لَهُ إِسَافٌ وَ قِيلَ النَّيْلُ. فَانظُرْ يَا مُحَمَّدُ بَعَيْنِ قَلْبِكَ وَ تَدَبَّرْهُ بِعَقْلِكَ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ

و كَذَّبَ رسله فمصييره الى الهلاك و النَّارِ، و حذَّر قومك فانك منصور عليهم.
وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً اى جعلنا فرعون و قومه ائمةً فى الشرِّ و الضلالِ يقتدى بهم فيهما فيكون
عليهم وزرهم و وزر من اتبعهم يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ اى يدعون من يجيبهم الى الكفر بالله
فيوردونه النار كما قال يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار. و معنى جَعَلْنَاهُمْ اى حكمنا
بكفرهم كما يقال جعل القاضى فلانا مجروحا، اى حكم بجرحه.
و قيل معناه اعلماكم انهم ائمةٌ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ لا احد ينصرهم
على الله فيردّ عذابه عنهم.

وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً اى لعناهم فى الدنيا بقوله: الا لعنه الله على الظالمين و بما
امر المؤمنين بان يلعنوهم. قال الحسن يريد باللعنة العذاب الذى عذبوا به فى الدنيا و هو
الغرق و ذلك انهم لما اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النار غدواً و عشياً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ
مِنَ الْمُقْبُوحِينَ. مع اللعنة اى ممن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقه العيون كقوله: وَ هُمْ
فِيهَا كَالْحُوتِ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ اوتى موسى التوراة من بعد غرق فرعون حين تفرغوا الى الوحي
و الاتباع و الاستعمال مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى لان فرعون عمّر اربعة قرون و قيل
من بعد ما اهلكنا فى الدنيا بالعذاب القرون الاولى قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و
قوم لوط و قوم شعيب و غيرهم كانوا قبل موسى. ثم قال بصائر للناس اى فى هلاك الامم
الخالية بصيرة لبنى اسرائيل و غيرهم. و قيل جعلنا التورية و ما فيها بصائر للناس
يستبصرون بها امور دينهم.

و البصائر الدلائل وَ هُدًى يعنى التورية هدى من الضلالة لمن عمل به وَ رَحْمَةً لِمَنْ آمَنَ بِهِ
من العذاب. و قيل رحمة اى نعمة من الله على من آمن بها و عمل بما فيها لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ لكى
يتعظوا و يعتبروا.

و عن ابى سعيد الخدرى عن النبى (ص) قال: ما اهلك الله عز و جل قوما و لا قرنا و لا
امة و لا اهل قرية بعذاب من السماء منذ انزل الله عز و جل التورية غير القرية التى مسخوا
قردة الم تر ان الله عز و جل قال: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ
الْأُولَى.

و قيل ان التوریه اول کتاب نزلت فيه الفرائض و الاحکام.

النویة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ الْاِیة...، در سبق سبق که بوستان معرفت را باشجار محبّت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند، حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ. هر کرا خواستند که بوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چوگان محنت ساختند تا طعم حیرت و محنت بچشید پس نبوی محبّت رسید اینست حال موسی کلیم (ع): چون خواستند که او را لباس نبوت پوشند و بحضرت رسالت و مکالمت برند نخست او را در خم چوگان بلیت نهادند تا در آن بلاها و فتنه‌ها پخته گشت چنان که ربّ العزّة گفت: وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا اِی طَبْخَنَّاكَ بِالْبَلَاءِ طَبْخًا حَتَّى صَرْتَ صَافِيًا نَقِيًّا از مصر بدر آمد ترسان و لرزان و از بیم دشمن حیران براست و چپ می‌نگرست چنان که ترسده از بیم نگرد، و ذلك قوله: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ آخر در الله زارید و از سوز جگر بنالید گفت: رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و او را از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیت در حجر فرعون، که لطمه بر روی وی می‌زدی، در حفظ و حمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد. آن‌گه روی نهاد در بیابان بر فتوح نه بقصد مدین. اما ربّ العزّة او را بمدین افکند. سرّی را که در آن تعبیه بود شعیب (ع) پیغامبر خدای بود و مسکن بمدین داشت مردی بود متعبّد و خوف بر وی غالب، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینایی وی در سر گریستن شد. ربّ العزّة بمعجزه او را بینایی باز داد باز همی گریست تا دیگر باره نابینا شد و ربّ العزّة بینایی با وی داد. دوم بار، سیوم بار هم چنان می‌گریست تا بینایی برفت. وحی آمد بوی که: لم تکی یا شعیب، این همه گریستن چیست؟ اگر از دوزخ همی ترسی ترا ایمن کردم و اگر ببهشت طمع داری ترا مباح کردم. شعیب گفت لا یا ربّ و لکن شوقا لیک، نه از بیم دوزخ می‌گیریم نه از بهر طمع بهشت، لکن در آرزوی ذوالجلال می‌سوزم. فاوحی الله تعالی الیه لاجل ذلك اخدمتك نبی و کلیمی عشر حجج. این معنی را پیغام‌بر و هم‌راز خویش موسی فرا

خدمت تو داشتم و ده سال مزدور تو کردم.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ، موسى بشخص سوی مدین رفت بخدمت شعیب افتاد و بدل سوی حق رفت بنبوت و رسالت افتاد. عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ از روی اشارت بزبان کشف سواء السَّبِيلِ مواظبت نفس است بر خدمت، و آرام دل بر استقامت.

و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبرد بسر کوی توحید نرسد. خلیل (ع) در بدو کار که او را بدرگاه آوردند بکوی ستاره فرستادند تا می گفت: هذا رَبِّي پس از کوی ستاره برآمد بکوی ماه فرو شد، از کوی ماه برآمد بکوی آفتاب فرو شد، هر کوی را رخنه ای دید: در کوی ستاره آفت تحول، دید در کوی ماه عیب انتقال دید، در کوی آفتاب رخنه زوال دید. دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه سر کوی توحید. همه راهها بر وی بسته شد بقدم تفکّر بر سر کوی تحبیر بایستاد حیران و عطشان و دوست جویان، تا هر که او را می دیدی گفت این اسیر خاک سر کوی دوستی است.

خاک سر کوی دوست برگ سمن گشت هر که بر آن خاک برگدشت چو من گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز برآورد که: اِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الْاِیْه، مرد مردانه نه آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریک بر راه باریک بی دلیلی بسر کوی دوست شود.

و لما ورد ماء مدین ورد بظاهره ماء مدین و ورد بقلبه موارد الانس، و موارد الانس ساحات التّوحید، فاذا ورد العبد ساحات التّوحید کوشف بانوار المشاهدة فتغیب عن الاحساس بالنّفس، فعند ذلك الولاية لله و لا نفس و لا حسّ و لا قلب و لا انس استهلاك في الصّمدية و فناء بالکلّیة بنده چون بساحات توحید رسید در نور مشاهدت غرق گردد از خود غائب شود بحق حاضر گردد، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده. علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات و عبارات فانی. باران که بدریا رسید برسد و ستاره در روز ناپدید، در خود برسد آن گه بمولی رسید.

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی خویشتی، همه خلق

را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی، همه را تشنگی از نایافت آب است و ما را از سیرابی. الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در ننگند. درین دوستی همه تویی من درنگنجم گر این کار سر از منست مرا بدین کار نه کار، و سر از تو است همه تویی من فضولی را بدعوی چه کار؟

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَٰ چون اجل موسی بسر آمد و از عنقا شوقش خبر آمد او را آرزوی وطن خاست و از شعیب دستوری رفتن خواست، اهل خویش را برداشت و چند سر گوسفند که شعیب او را داده بود و بجانب مصر روی نهاد، چنان که ربّ العزّة گفت: وَ سَارَ بِأَهْلِهِ نماز پیشین فرا راه بود همی رفت تا شب درآمد موسی را پیک اندهان بدر آمد در آن شب دیجور و موسی رنجور فرمان آمد که ای راه پنهان گرد، و ای ابر ریزان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل موسی نالان گرد موسی شبی دید قطران رنگ، ندید در آسمان شباهنگ. ابر می بارید رعد می نالید برق می درخشید. گوسفند از ترس می رمید آتش زنه برداشت و هر چند که کوشید آتش ندید، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید. اینست که ربّ العالمین گفت: أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا موسی بر سر درخت آتش صورت دید و در سویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی بس قاهر، سوختنی بس بی محابا.

آتش بدل اندر زدی و نلف بجان آن گه گویی که راز ما دار نهان

موسی سوخته عشق غارتیده فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که در باغ وصلت بود ببخش در زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود برگش زلفت و قربت بود. شکوفه اش نسیم روح و بهجت بود میوه اش: إِنِّي أَنَا اللَّهُ بود. موسی زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذو الجلال که یا موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ. آن ساعت شاخ عنایت بر هدایت داد. بحر ولایت در کفایت افکند.

سقی لمعهدک الذی لو لم یکن ما کان قلبی للصّابة معهدا

موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار

آن گه ندا آمد که یا موسی در دست چه داری؟ گفت عصاء من. یا موسی چه کنی تو بدین عصا؟ گفت: أَنْتَوَكُّؤُا عَلَيَّهَا چون مانده شوم تکیه بر آن کنم. یا موسی الق عصاک از دست بیفکن تا چه بینی؟ موسی عصا بیفکند ثعبان گشت و بموسی نهیب برد موسی بترسید و برمید. فرمان آمد که یا موسی ندانستی که هر که تکیه بر غیر ما کند از و همه ترس و غم بیند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چه کنی تکیه بر آن گوشه دار افزینا
پس ندا آمد که یا موسی أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ جایی دیگر گفت: خُذْهَا وَلَا تَخَفْ عصا برگیر و مترس و ایمن باش یا موسی عصا میدار و مهر عصا در دل مدار و آن را پناه خود مگیر از روی اشارت بدینا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در دل مدار و آن را پناه خود مساز.

حب الدنيا رأس كل خطيئة یا موسی تو عصا از بر شعیب با مردی برداشتی آن را به ثعبان یافتی. اکنون که بامر ما برداشتی نگر که ازو چه معجزها بینی. و يقال شتان بین نبینا (ص) و بین موسی (ع) موسی رجع من سماع الخطاب و اتی بثعبان سلطه علی عدوّه، و نبینا (ص) اسری به الی السماء فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ مَا أَوْحَى وَ رَجِعَ وَ اتَى لِأُمَّتِهِ بِالصَّلَاةِ الَّتِي هِيَ الْمُنَاجَاةُ، فَقِيلَ لَهُ: سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. فقال سلام علينا و علی عباد الله الصالحين.

و فی القصّة انّ موسی غشی علیه لیلۃ النّار فارسل الله الیه الملائکة حتّی روّحوه بمراوح الانس. و قالوا له یا موسی تعبت فاسترح یا موسی بعد ما جئت فلا تبرح جئت علی قدر یا موسی و کان هذا فی ابتداء الامر، و المبتدی مرفوق به، و فی المرّة الأخری خرّ موسی صَعِقًا وَ کان یفیک و الملائکة تقول له یا بن النساء الحیض مثلک من یسأل الرّویة کان فی الاوّل لطف و فی النّهاية عنف.

فلما دارت الصّهباء دعا بالنّطع و السّیف کذا من یشرب الرّاح مع التّنین بالصّیف.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ وَ تَوَنّبُودِي بطور سوی فرو شدن آفتاب إِذْ قَضَيْنَا إِلَى

مُوسَى الْأَمْرَ كَمَا فَرَمَانَ خُوَيْشِ بِمُوسَى مَبْغِزَارِدِيمَ، وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴) تو بودی از حاضران، و لکن آنشانا قروناً لکن ما بر آن بودیم که گروهانی آفرینیم فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ دراز شد بر ایشان زندگانیها، وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ وَ نَبُودَى در میان مدین بنشست تَتَلَّوْا عَلَيْهِمُ آيَاتِنَا که بر ایشان خواندی تو سخنان ما وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵) لکن ما فرستادیم.

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ وَ تُو نَبُودَى بَانَ يَكُ سَوَى طُورِ إِذْ نَادَيْنَا أَنْ كَمَا أَنَّ آواز دادیم ما وَ لَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لَكِنْ مِنْ رَحْمَةِ خَدَاوَنْدِ تُو بُوْدُ لِيْتَنْذِرَ قَوْمًا تَا آگاه کنی و بترسانی گروهی را ما آتاهمُ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قِبَلِكَ که بایشان پیش از تو هیچ آگاه کننده‌ای نیامد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶) تا مگر پند پذیرند.

وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ وَ گرنه آن بودی که اگر به ایشان رسیدی عَذَابِي بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيَهُمْ بَأَنَچِه پیش خویش فرستاده بودند از کرد بد فَيَقُولُوا رَبَّنَا كَفْتَدَى خَدَاوَنْدِ مَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا جَرَا نَفْرَسْتَادِي بِمَا فَرَسْتَادَهْآي فَتَنْبِيعَ آيَاتِكَ تَا مَا بَرِ بِي بِيغْمَهْآي تُو رَفْتِيْمِي، وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) و از گرویدگان بودیمی

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا چُون بایشان آمد فرستاده راست گوی با پیغام راست از نزدیک ما قَالُوا لَوْ لَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ مُوسَى كَفْتَدَى چَرَا نَامَهْآي نَه چَنان دادند که موسی را دادند أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوْتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ أَنْ قَوْمُ كَه موسی تورات بیک بار بایشان آورد کافر شدند بَانَ؟ قَالُوا سِحْرَانِ تَنْظَاهِرَا كَفْتَدَى دُو جَادُوْیْ اَنْدَهْمِ پِشْتِ شَدَهْ وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) كَفْتَدَى مَا هَمِ تَوْرَاتِ مُوسَى كَافِرِيْمِ هَمِ بَقْرَانَ مُحَمَّدِ (ص) قُلْ كَوِي قَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ شَمَا نَامَهْآي بِيَارِيْدِ از نزدیک الله هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا راست تر و راه‌نماینده تر از قرآن و تورات أَتَبِعُهُ تَا مِنْ بَرِ بِي آن ایستم إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) اگر می‌راست گوئید.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ اگر ترا جوابی ندهند وَ نَامَهْآي نِيَارَنْدِ فَاَعْلَمُ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ بدانکه ایشان بر پی خوش آمد خویش می‌روند و فراز آمده خویش وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ أَتَّبَعَ هَوَاهُ وَ آن کیست گمراه تر از آن کس که می‌پی برد بباسته خویش بغير هدی مِنْ اللَّهِ بی‌نشانی و بی‌راه نمونی و پیغامی از خدای إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) الله راه

نماینده قوم ستمکاران نیست.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَمَّا سَمِعُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَنِينَ وَبِهِمْ شُرَكَّاءُ لَهُمْ سَخِرَ لَكُمْ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَقُوا وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْفِتْنَةَ مِنْكُمْ وَلَا يَرْضَوْنَ الْحُرْمَةَ إِنَّهُمْ فِي عَذَابٍ مُبِينٍ (۵۱) تا مگر عبرت گیرند و پند پذیرند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ إِشْرَافٌ عَلَيْهِمْ إِذْ أَخْرَجْنَا مِنْهَا طَائِفَةً عَلَيْهِمْ أَنْ يَزُولُوا مِنْهَا فِي الْقُرْآنِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ آيَاتٍ أَنْ يَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَلَقَدْ أَضَلَّ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَبِيلَ اللَّهِ الْبَعِيدَ فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمُرْسَلِينَ كَذَّبُوا عَلَيْهِمْ فَاذْنَبُوا عَلَيْهِمْ فَاتَّخَذْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا الْكُفْرَانَ كِبَارًا وَالَّذِينَ أُظْلِمُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ ضَرْبُ الْحَقِّ أَجْرًا وَاللَّهُ يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۲) ایشان باین قرآن میگردند.

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ أَنْ گه که بر ایشان خوانند قرآن قَالُوا آمَنَّا بِهِ كَوَيْدِ مَا بَغَرُوا بِهِمُ الْغَيْبِ وَإِنَّا مِنْكُمْ لَبِئْسَ مَا بَدَأْنَا مِنْ قَبْلِهِ لَمَشِيقًا لَقَدْ جِئْتُمُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ كَارِهُونَ (۵۳) که ما پیش از قرآن مسلمانان بودیم.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ يَبْتَغِ الْفِتْنَةَ يَأْتِهَا بِالْعَظِيمِ وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذْ تُخْرَجُونَ مِنْكُمْ يُخْفُونَ (۵۴) و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَهِيَ صَفْوَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَحُتِّبُوا وَنَسُوا مَا كُنْتُمْ تُخْرَجُونَ وَلَقَدْ كُنْتُمْ مَخْرُوجِينَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ عِتَابَ اللَّهِ مِنْكُمْ هُمْ يُؤْتُونَ بِمَا كَسَبُوا وَأَمْوَالَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ بَاطِلٌ فَهُمُ الْغَالِبُونَ (۵۵) و اگر شما را بیزار می‌کنند از شما نه نادانان را جویاییم نه پاسخ ایشان را.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَهِيَ صَفْوَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَحُتِّبُوا وَنَسُوا مَا كُنْتُمْ تُخْرَجُونَ وَلَقَدْ كُنْتُمْ مَخْرُوجِينَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ عِتَابَ اللَّهِ مِنْكُمْ هُمْ يُؤْتُونَ بِمَا كَسَبُوا وَأَمْوَالَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ بَاطِلٌ فَهُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) و او راست‌تر دانی است بایشان که راست راهانند و راه راست را که شایند.

وَقَالُوا إِنَّا تَبِعْنَا الْإِسْلَامَ فَمَا كُنَّا مَعَكُمْ وَأَقْرَبُ إِلَيْنَا فِي الْقُرْآنِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا سَخِرَ لَكُمْ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَقُوا وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْفِتْنَةَ يَأْتِهَا بِالْعَظِيمِ وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذْ تُخْرَجُونَ مِنْكُمْ يُخْفُونَ (۵۷) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ وَبَسَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا سَخِرَ لَكُمْ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَقُوا وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْفِتْنَةَ يَأْتِهَا بِالْعَظِيمِ وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذْ تُخْرَجُونَ مِنْكُمْ يُخْفُونَ (۵۸) و بس که هلاک کردیم و تباه و نیست از مردمان شهر بَطْرَتَ مَعِيشَتَهَا كِه ایشان را بطر گرفت در زندگانی خویش فَتِلْكَ مَسَاقِبُهُمْ أَنْكَ نَشِئْتُمْ لَهَا كِه ایشان را بطر گرفت در زندگانی خویش فَتِلْكَ مَسَاقِبُهُمْ أَنْكَ نَشِئْتُمْ لَهَا

تَسْكُنَ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا نَه نَشْتَنَدُ دَرِ اَن پَس اِشَان مِگَر اَن دَكِي وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) از ايشان باز ماند جهان و ميراث بما شد.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ خَدَاوَنَد تُو هَلَاك كَنَدَنده مَرْدَمَان شَهْرَهَا نَيْسَت حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمًا رَسُولًا تَا اَن گَه كَه بَفَرَسْتَد دَر مَا دَر شَهْرَهَا بِيغَامْبَرِي يَتَلَوُا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا كَه بَر اِشَان مِيخَوَانَد سَخْنَان مَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ وَ مَا هَلَاك كَنَدَنده مَرْدَمَان شَهْرَهَا نَيْسَتِيم اِلَّا وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹) مگر كه اهل آن ستمكاران باشند.

وَ مَا اُوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ هَر چَه شَمَا رَا دَاَدَنَد اَز چِيْز فَتَمَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زَيْنَتُهَا اَن چِيْزَيْسْت بَر سِيْدِنِي دَر زَنْدِگَانِي اَيْن جِهَان وَ آرَايش دَر اَيْن جِهَان وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى وَ اَنچَه زَرْدِيك خَدَايْسْت بَهْتَرَسْت وَ پَايْنَدَه تَر اُ فَلَا تَعْلَمُونَ (۶۰) سخن در نمی یابید؟ اُ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً كَسِي كَه اُو رَا مَا وَعَدَه نِيكو دَاديم فَهُوَ لِاقِيهِ وَ رُوْزِي اَن وَعَدَه رَا خَوَاهَد دِيْد كَمَنْ مَتَعْنَاهُ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اُو چِنَان كَس اَسْت كَه وِي رَا چِيْزِي گُذَرْنَدَه وَ نَاپَايْنَدَه دَاديم اَز اَيْن جِهَان؟ ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱) پس آن گه روز رَسْتَاخِيْز اُو اَز حَاضِر كَرْدِگَان اَسْت دَر آتَش.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ وَ اَن رُوْز كَه اللّٰهُ خَوَانَد اِشَان رَا فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) وَ گوید اَيْن اَنْبَازان مَن كَه بَدْرُوغ مِيگفتيد كجائند؟

قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ اِشَان گُوِيْنَد كَه وَعِيْد اللّٰهُ بَر اِشَان وَ اَجِب شَد رَبَّنَا خَدَاوَنَد مَا هُوَ لِا الَّذِيْنَ اُغْوَيْنَا اَيْن اَن مَرْدَمَان اَنَد كَه مَا اِشَان رَا بِي رَاه كَرْدِيم اُغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غُوَيْنَا اِشَان رَا بَاَن بِي رَاه كَرْدِيم كَه خُوْد بِي رَاه بُوْدِيم تَبَرَّانَا اِلَيْكَ اَز پَرَسْتِگَارِي اِشَان بَه بِيْزَارِي مِي بَا تُو كَرْدِيم مَا كَانُوا اِيَّانَا يَعْْبُدُونَ (۶۳) اِشَان مَا رَا هَر گَر نِيْرَسْتِيْدَنَد.

وَ قِيلَ اذْعُوا شُرَكَاءَكُمْ وَ اِشَان رَا گُوِيْنَد اَيْن اَنْبَاز گَر فْتِگَان خُوِيْش خَوَانِيْد فَدَعَوْهُمْ خَوَانَد اِشَان رَا فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ پَاْسَخ نَكْنَنَد اِشَان رَا وَ اَرَاوُ الْعَذَابَ لَوْ اَنْهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَ چُون عَذَاب بِيْنَنَد دُوْسْت دَاشْتَنَدِي كَه رَاه يَافْتِگَان بُوْدَنَدِي.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ وَ اَن رُوْز كَه اللّٰهُ خَوَانَد اِشَان رَا فَيَقُولُ مَا ذَا اَجَبْتُمْ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) وَ گوید پَاْسَخ چَه كَرْدِيْد فَرَسْتَاْدِگَان مَرَا.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ پُوْشِيْدَه مَانَد وَ فَرَاْمُوْش بَر اِشَان خَبْرَهَاي اَن رُوْز فَهْمَ لَا

يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) و یکدیگر را نپرسند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ آمَا أَنْ كَسَىٰ بِهِ اِقْرَارَ بَا بِذِيْفْتِغَارِي آَمِدْ وَ بَغْرُوِيْدَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ كَرْدَارَ نِيْكَ كَرْدَ فَعَسَىٰ أَنْ يَكُوْنَ مِنَ الْمُفْلِحِيْنَ (۶۷) وَ اَجِبْ اَسْتِ وَ لَا بَدَّ كَهْ اَزْ نِيْكَ اَمْدِگَانْ بُوْدْ اَوْ.

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ خَدَاوَنْدْ تُوْ مِيْ اَفْرِيْنْدْ اَنْجَهْ خَوَاهْدْ وَ يَخْتَارُ وَ مِيْ كَزِيْنْدْ مَا كَانْ لَهْمُ الْخَيْرَةُ اِيْشَانْ رَا كَزِيْنْ نِيْسْتْ سُبْحَانَ اَللّٰهِ پَاكِيْ اَللّٰهُ رَا وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ (۶۸) وَ چُوْنْ بَرْتَرِ اَسْتِ اَزْ اَنْ اِنْبَازِيْ كَهْ بَا اَوْ مِيْچُوِيْنْدْ.

وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ خَدَاوَنْدْ تُوْ مِيْدَانْدْ اَنْجَهْ دَلَهَايْ اِيْشَانْ پُوْشِيْدَهْ مِيْدَارْدْ وَ مَا يُعْلِنُوْنَ (۶۹) وَ اَنْجَهْ اَشْكَارَا مِيْكَنَنْدْ.

وَ هُوَ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ اَوْ خَدَاوَنْدْ اَسْتِ نِيْسْتْ خَدَايِيْ جَزْ زُوْ هُوَ لَهْ اَلْحَمْدُ فِيْ الْاَوَّلِيْ وَ الْاٰخِرَةِ اَوْ رَاْسْتْ سَزَاوَارِيْ وَ هُوْ نَامِيْ بَخَدَايِيْ دَرِيْنْ جِهَانْ وَ دَرِ اَنْ جِهَانْ وَ لَهْ اَلْحُكْمُ وَ اَوْ رَاْسْتْ كَارْ بَرْگَزَارْدَنْ وَ نِهَادْ نِهَادَنْ وَ كَارْ رَاَنْدَنْ وَ اِلَيْهِ تَرْجَعُوْنَ (۷۰) وَ هَمَهْ رَا مِيْ بَا اَوْ خَوَاهَنْدْ بَرْدْ.

قُلْ گُوِيْ اَوْ رَاَيْتُمْ چَهْ بِيْنِيْدْ اِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ اَللَّيْلَ سَرْمَدًا اِكْرَ اَللّٰهُ شَبْ تَارِيْكَ بَرْ شَمَا پَايْنْدَهْ كَنْدْ هَمِيْشَهْ اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَا رُوْزْ رَسْتَاخِيْزِ مَنْ اِلَهْ غَيْرُ اَللّٰهِ كِيْسْتْ اَنْ خَدَايْ جَنْدْزِ اَللّٰهُ يَأْتِيْكُمْ بِضِيَاءٍ كَهْ دَرِ رُوْشْنَايِيْ رُوْزْ اَرْدْ بَشَمَا اَوْ فَلَآ تَسْمَعُوْنَ (۷۱) بَنْهْ مِيْ شَنْوِيْدْ؟ قُلْ اَوْ رَاَيْتُمْ گُوِيْ چَهْ بِيْنِيْدْ اِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ اَلنَّهَارَ سَرْمَدًا اِكْرَ اَللّٰهُ رُوْزْ بَرْ شَمَا پَايْنْدَهْ كَنْدْ هَمِيْشَهْ اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَا رُوْزْ رَسْتَاخِيْزِ مَنْ اِلَهْ غَيْرُ اَللّٰهِ كِيْسْتْ خَدَايِيْ جَنْدْزِ اَللّٰهُ يَأْتِيْكُمْ بِلَيْلٍ كَهْ شَبْ تَارِيْكَ اَرْدْ بَشَمَا تَسْكُنُوْنَ فِيْهِ تَا دَرُوْ اَرَامْ كِيْرَنْدْ اَوْ فَلَآ تُبْصِرُوْنَ (۷۲) بَنْهْ مِيْ بِيْنَنْدْ.

وَ مِنْ رَحْمَتِيْ جَعَلَ لَكُمْ اَللَّيْلَ وَ النَّهَارَ اَزْ مَهْرَبَانِيْ اَوْسْتْ كَهْ شَمَا رَا شَبْ تَارِيْكَ اَفْرِيْدْ وَ رُوْشَنْ رُوْشَنْ لَتَسْكُنُوْا فِيْهِ تَا اَرَامْ كِيْرِيْدْ دَرِ شَبْ وَ لَتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِيْ وَ تَا رُوْزِيْ وَ فَضْلِ اَوْ جُوِيْدْ بَرُوْزْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۷۳) تَا مَكْرَ بَرِيْنْ دُوْ نَعْمْتْ شَكْرْ كَنْيْدْ. وَ يَوْمَ يُنَادِيْهِمْ فَيَقُوْلُ وَ اَنْ رُوْزْ كَهْ خَوَاَنْدْ اِيْشَانْ رَا وَ گُوِيْدْ اَيْنْ شُرَكَائِيْ اَلَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ (۷۴) كَجَاْسْتْ اِيْنْ اِنْبَازَانْ مَنْ كَهْ بَدْرُوْغْ مِيْكَفْتِيْدْ.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا وَازْهَرِ أُمَّتِي غَوَاهِي بِيْرُونَ آوْرَدَه اِيْم فَقَلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ وَ
 گوئيم بياريد برهان وَ حَجَّتْ خويش، بياريد حَجَّتْ كه داريد اين انبازان را فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ
 لِلَّهِ بدانند كه حقَّ خدایي خدایراست تنها يگانه وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كَانُوا يَفْتَرُونَ (٧٥) وَ گم
 گردد از ایشان آنچه بدروغ می انبازان خوانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ يَعْنِي بِجَانِبِ الْوَادِي الْغَرْبِيِّ، وَ كَانَ مَقَامَ مُوسَى بِالطُّورِ،
 اذ الله عزَّ وَ جَلَّ يَكْلَمُه بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ حَيْثُ تَغْرِبُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النَّجْمُ، مُوسَى (ع)
 در وادی مقدس بر كوه بود كه الله تعالى با وی سخن گفت بجانب غرب ایستاده یعنی كه
 آن كوه از آن وادی بجانب مغرب بود. آنجا كه فروشدن آفتاب و ماه و ستارگان بود و آن
 كوه را غربی الجبل میگفتند. و روا باشد كه غربی صفت وادی باشد یعنی كه آن وادی
 سوی مغرب بود. إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ يَعْنِي كَلَّمْنَا مُوسَى وَ فَرَعْنَا إِلَيْهِ مِمَّا ارْدَنَا تَعْرِيفَه
 و ایصاه: مقاتل گفت: إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ يَعْنِي اذ عهدنا الى موسى الرسالة ليلة
 الجمعة الى فرعون و قومه. باین قول جانب غربی قدم گاه موسى است ليلة النار، آن شب
 كه آتش دید و رسالت و نبوت یافت. و قيل: إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ يَعْنِي قَضَيْنَا هَلَاكَ
 فرعون في الماء، باین قول جانب غربی دریا است یعنی ما كنت بجانب الغربي من البحر. و
 گفته اند قضا اینجا بمعنی وصایت است چنان كه در سوره بنی اسرائیل گفت: وَ قَضَى رَبُّكَ
 اى وصى ربك أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ اى من الحاضرين، فى ذلك
 المكان و من الشاهدين لتلك الحالة، فاخبرناك به ليكون ذلك معجزة لك.

وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا اى بعد موسى فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ فَتَرَتِ النَّبُوءَةُ وَ كَادَ يَلْحَقُ تِلْكَ
 الاخبار وهن و لحق كثيرا منها التحريف، و تمام الكلام مضمّر، تقديره: فارسناك مجدداً
 لتلك الاخبار و مميّزاً للحقّ ممّا اختلف فيه رحمة منّا لقومك.

وَ قيل معناه وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ فى ذلك الزّمان و كان بينك و بين موسى قرون
 تطاولت اعمارهم و انت تخبر الآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة و عيان بايحاتنا اليك
 معجزة لك. و قيل ما كنت هناك يا محمد حين ناظرنا موسى فى امرك و كَلَّمْنَاهُ فى
 معناك حتّى قال اجعلنى من ائمة لئنا عليك.... وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فى أَهْلِ مَدْيَنَ اى مقيماً

فِيهِمْ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ارسلناك في آخر الزمان الى الخلق اجمعين. يا محمد تو در اهل مدين مقيم نبودی تا آيات ما بر ايشان خواندی ليكن ترا با آخر الزمان بخلق فرستاديم تا عالميان همه امت تو باشند. قال مقاتل معناه لم تشهد اهل مدين فتقرأه على اهل مکه امرهم وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ اى ارسلناك الى اهل مکه لتخبرهم بأمر مدين فيكون ذلك معجزة لك. يا محمد تو اهل مدين را برأى العين نديدى تا قصه ايشان از عيان خير دهى اهل مکه را، لکن ترا برسالت باهل مکه فرستاديم تا از وحى ما قصه ايشان گويى و ترا آن معجزه باشد.

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ اى بناحية من الجبل الذى كَلَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ مُوسَى تَكْلِيمًا. إِذْ نَادَيْنَا مُوسَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ قِيلَ اذ نادينا موسى ثانيا حين اختار قومه سبعين رجلا لميقاتنا. وَ قِيلَ اذ نادينا موسى بقولنا رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اى قوله: الْمُفْلِحُونَ. وَ قِيلَ اذ ناديناه يعنى امة احمد و ذلك حين سألهُ موسى ان يسمعه اصواتهم اشتاق موسى اليهم و دّان يقف على كثرتهم فاجابوه عزّ و جلّ ملّيين. قال وهب قال موسى يا ربّ ارني محمدا قال أنّك لن تصل الى ذلك و ان شئت ناديت امته فاسمعك اصواتهم. قال بلى يا ربّ. فقال اللّهُ تعالى: يا امة احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعوني و اعطيتكم قبل ان تسألوني. و روى عن النّبى (ص) فى قول اللّهُ عزّ و جلّ: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا قَالَ كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كِتَابًا قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِى عام فى ورقة آس. ثمّ وضعها على العرش ثمّ نادى يا امة محمد ان رحمتى سبقت غضبى اعطيتكم قبل ان تسألوني و غفرت لكم قبل ان تستغفرونى من لقينى منكم يشهد ان لا اله الا اللّهُ و ان محمدا عبدى و رسولى ادخلته الجنّة وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اى لکن ارسلنا اياك فى هذه الامّة كان رحمة من ربك لتنذر قوما لم يأتهم رسول من قبلك لكى يتذكروا فيهدتوا بهذا القران الى طريق رشدهم وَ لَوْ لَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ اِين كُنَايت از كفره قريش است و مصيبت آنجا عذاب و نعمت است و جواب اين سخن محذوف است چنان كه در نوبت اول گفتيم معناه وَ لَوْ لَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لارسلنا عليهم العذاب قبل ان تأتيهم. و قيل معناه لو لا انه اذا اصابتهم مصيبة فى الآخرة فيقولون ربنا هلا ارسلت ايلنا رسولًا فنتبع آياتك وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا

ارسلناک الیہم رسولا و لکنّا بعثناک الیہم مبالغۃ فی الزام الحجّة و قطع المعذرة لئنّا یكون للنّاس علی اللّٰہ حجّة بعد الرّسل.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا حَقَّ اَیْنَجَا قَرآنِ اسْتِ چنان کہ در سورة الزخرف گفت: حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِیْنٌ، وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ در سورة ق گفت: بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ در سورة الانعام گفت: فَكذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ اى بالقران لما جاءهم، و قيل الحق هاهنا محمد من عندنا اى بامرنا و وحينا. قَالُوا لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى چون شبتهی نمی دیدند در قرآن همین توانستند گفت کہ هلا انزل علیه القرآن جملة كما انزلت التوراة علی موسی جملة. و قيل لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى اى هلا انزل علیه الآيات الظاهرة كاليد و العصا مثل ما اعطى موسی چرا آیات و معجزات ظاهر بمحمد ندادند چنان کہ موسی را عصا و يد بیضا دادند. این مقالت یهود است و روا باشد کہ مقالت قریش بود بتعلیم یهود رب العالمین گفت بجواب ایشان: قل یا محمد لقریش أ وَ لَمْ یَكْفُرُوا یعنی الیهود الذین علّموكم هذه الحجّة بما أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا یعنی موسی و هارون بر قرائت اهل کوفه قالوا سحران تظاهرا ارادوا التوراة و القرآن. و قيل سحران تظاهرا یعنی العصا و اليد البيضاء.

قوم موسی گفتند یا موسی کہ دو جادویی است یکی جادویی تورات و دیگر جادویی قرآن با یکدیگر راست شده و بقولی عصا و يد بیضا دو جادوی اند بهم راست شده. کلبی گفت: مشرکان قریش جماعتی را فرستادند بمدینه و از علماء یهود خبر و نعت مصطفی (ص) پرسیدند. ایشان نعت و صفت وی چنان کہ در تورات بود گفتند و بیان کردند. جماعت با مکه آمدند و آنچه از علماء یهود شنیده بودند با قریش گفتند. قریش جواب دادند کہ محمد و موسی ساحران تظاهرا، اى تعاونا محمد و موسی دو جادواند هام پشت شده اند سحران تظاهرا قرآن و تورات دو جادویی است با یکدیگر راست شده. وَ قَالُوا یعنی کفار قریش اِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ اى بكل الانبياء و بكتبهم کافرون.

قُلْ فَاتُوا بَكْتَابِ اى قل یا محمد لهؤلاء الكفار، الذین یقولون هذا القول فَاتُوا بَكْتَابِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ اُھْدَى من التوراة و القرآن لطريق الحق اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى زعمكم ان هذین الكتابین سحران.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ وَ لَا يَسْتَجِيبُونَ هَذَا كَقَوْلِهِ: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا وَ الْعَرَبُ تَضَعُ هَذَا الْكَلَامَ مَوْضِعَ الْإِيَّاسِ إِذْ لَيْسَ فِي هَذَا الْكَلَامِ سَبِيلٌ إِلَى أَنَّهُمْ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَسْتَجِيبُوا بِحَالٍ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ أَيْ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ بَيِّنَةٍ وَ بَرَهَانٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فِي الْقُرْآنِ بِسَيَّارٍ بَيَّادٍ مِثْلَ آيِنِ كَه: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ هُمُ مَفْسِرَانِسْتِ أَنْجَا كَه كَفْت: فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ. اللَّهُ رَاهُ نَمَايِدِ كَسَى رَا كَه هُمُ اللَّهُ أَوْ رَا بِي رَاهُ كَنْد. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الشَّقْوَةُ فِي عِلْمِهِ السَّابِقِ.

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ. قِيلَ الْقَوْلُ هَاهُنَا هُوَ الْقُرْآنُ، وَ الْمَعْنَى أَنْزَلْنَاهُ شَيْئًا شَيْئًا لِيَكُونَ أَوْعَى لَهُ، كَقَوْلِهِ: وَ قُرْآنًا فَرَقْنَا الْآيَةَ وَ قِيلَ الْقَوْلُ تَكَرَّرَ الْوَعْظُ وَ مُتَابَعَةُ الْإِحْتِجَاجِ أَيْ تَابَعْنَا لَهُمُ الْمَوَاعِظَ وَ الزَّوَاجِرَ وَ بَيَّنَّا لَهُمْ مَا أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ قَرْنَا بَعْدَ قَرْنٍ، فَأَخْبَرْنَا هُمْ أَنَّا أَهْلَكْنَا قَوْمَ نُوحٍ بِكَذَا وَ قَوْمَ هُودٍ بِكَذَا وَ قَوْمَ صَالِحٍ بِكَذَا لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَيُخَافُوا أَنْ يَنْزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ بِمَنْ قَبْلِهِمْ. وَ قِيلَ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْحُجَّةَ بِالْحُجَّةِ وَ الْبَشْرَى بِالنَّذَارَةِ وَ التَّرْغِيبَ بِالتَّرْهِيْبِ لِكَيْ يَتَفَكَّرُوا وَ يَعْتَبِرُوا.

وَ قِيلَ وَصَّلْنَا لَهُمْ خَبَرَ الدُّنْيَا بِخَبَرِ الْآخِرَةِ حَتَّى كَانَهُمْ عَايِنُوا الْآخِرَةَ فِي الدُّنْيَا، وَصَّلْنَا مَبَالِغَةَ الْوَصْلِ، وَ حَقِيقَةَ الْوَصْلِ رَفَعَ الْحَائِلَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ هَذِهِ الْآيَاتُ الْارْبَعُ عَوَارِضُ فِي قِصَّةِ قَرِيْشٍ إِلَى قَوْلِهِ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ثُمَّ يَرْجِعُ الْكَلَامُ إِلَيْهِ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ وَ أَصْحَابَهُ مِنْ مُسَلِّمَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ. وَ قِيلَ هُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ قَدَمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثَلَاثَةَ وَ ثَلَاثِينَ مِنَ الْحَبْشَةِ وَ سَبْعَةَ مِنَ الشَّامِ. مِنْ قَبْلِهِ أَيْ مِنْ قَبْلِ الْقُرْآنِ لِتَقَدُّمِ ذِكْرِهِ. وَ قِيلَ مِنْ قَبْلِ مُحَمَّدٍ هُمْ بِهِ أَيْ بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ يُؤْمِنُونَ بِصِدْقِهِ.

وَ إِذَا يَتَلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا أَيْ نَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ الَّذِي أَخْبَرْنَا بِهِ رَبَّنَا فِي كِتَابِهِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ أَيْ مِنْ قَبْلِ مَجِيءِ مُحَمَّدٍ وَ نَزُولِ الْقُرْآنِ مُسْلِمِينَ دَاخِلِينَ فِي دِينِ الْإِسْلَامِ.

قَوْمِي أَهْلُ كِتَابٍ بُوْدَنْد كَه فِي دِينِ إِسْلَامِ آمَدَنْد وَ بُو جَهْلِ إِيشَانِ رَا سِرْزَنْشِ كَرْدِ وَ إِيشَانِ بِجَوَابِ بُو جَهْلِ كَفْتَنْدِ اَيْنِ قُرْآنِ حَقِّ اسْتِ وَ رَاسْتِ اَز خَدَاوَنْدِ مَا، وَ مَا پِيْشِ اَز قُرْآنِ خُودِ

مسلمان بودیم که موسی را تصدیق کردیم و تورات بپذیرفتیم و صفت و نعت محمد که در تورات خوانده بودیم براست داشتیم و بوی ایمان آوردیم.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ یعنی هؤلاء القوم هم الَّذِينَ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ ثَوَابَهُمْ فِي الآخِرَةِ مَرَّتَيْنِ: مرةً بايمانهم بالكتاب الَّذِي انزل قبل محمد (ص)، و مرةً بالايمان بمحمد و القرآن و هذا في حديث صحيح رواه ابو موسى عن رسول الله ثلاثة يؤتون اجرهم مرتين: رجل كانت له جارية فعلمها فاحسن تعليمها و ادبها فاحسن تأديبها ثم تزوجها فله اجره مرتين و عبد ادى حق الله و حق مواليه، و رجل آمن بالكتاب الاول ثم آمن بالقرآن فله اجره مرتين بما صبروا یعنی صبروا على تسفه اليهود عليهم حين اسلموا و يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ اى يدفون ما يلحقهم من الاذية بالحلم و الاحتمال و عن انس قال قال النبى (ص) ثلاث من لم يكن فيه فلا يعتد بعمله: حلم يرد به جهل جاهل و ورع يحجزه عن معاصى الله و حسن خلق يعيش به فى الناس.

قوله وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ اى يتصدقون على الفقراء وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ هذا اللغو قول اليهود لعبد الله بن سلام حين اسلم هو شرنا و ابن شرنا بعد ما كانوا يقولون هو خيرنا و ابن خيرنا. لغو اينجا باطل است و سخن بيهوده چنان که در سورة المؤمنون گفتم: وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ اى عن الباطل معرضون و در حم السجده گفتم حكاية عن قول الكفار لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ اللَّغْوِ فِيهِ اى تكلّموا فيه بالباطل و الاشعار. و در قرآن لغو است بمعنى سوگند بدروغ که سوگند خواره بندارد که در آن راست گوی است و او را در آن كفارت و اثم نه. و ذلك قوله: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ أَنْجَاكُمْ مِنْ أَنْ كَفَّارْتُمْ وَ اِثْمُ نَه. و اهل بهشت گفتم: يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لا لَغْوٌ فِيهَا، لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لا كِذَابًا لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لا تَأْتِيهَا یعنی لا يسمعون فى الجنة لغوا اى الحلف عند شرب الخمر كفعّل اهل الدنيا اذا شربوا الخمر. وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ هذا كما قال لرسوله: فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ هذا السّلام ها هنا ليس بتحيّة انما هو براءة و مفارقة كقوله عزّ و جل: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَ كقوله: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ، اين سلام انبازى باز کردن است نه ورود دادن. ازینجا است که دبیر سخن تمام کند بنویسد: و السلام. قيل معناه بيننا و بينكم المتاركة و قوله لا نَبْتَغِي

الجاهليينَ يعنى لا نبتغى جواب الجاهلين و جاهلهم.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ أَي أَنْكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى هِدَايَةِ مَنْ تَحَبَّ هِدَايَتَهُ لَكِنَّ اللَّهَ يَقْدِرُ عَلَى هِدَايَةِ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ أَي بِمَنْ قَضَى لَهُ أَنْ يَهْتَدِيَ.

اجمع المفسرون على أنها نزلت في ابي طالب و في الصحيحين ان سبب نزول الاية ان ابا طالب لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده ابا جهل و عبد الله بن ابي امية، فقال رسول الله يا عم قل لا اله الا الله كلمة احاج لك بها عند الله. قال ابو جهل و عبد الله بن ابي امية: اترغب عن ملّة بن عبد المطلب؟ فلم يزل رسول الله يعرضها و يعاودانه بتلك المقالة حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم به انا على ملّة عبد المطلب و ابي ان يقول لا اله الا الله. فقال رسول الله (ص): لاستغفر لك ما لم انه عنك فانزل الله ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين الآية و انزل في ابي طالب أنك لا تهدي من احببت و روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) لعمري قل لا اله الا الله اشهد لك بها يوم القيامة قال: لو لا ان تعيرني نساء قريش يقلن حمله على ذلك الجزع لاقترت بها عينك. فانزل الله: أنك لا تهدي من احببت» يعنى ابا طالب و لكن الله يهدي من يشاء يعنى العباس.

و روى ان ابا طالب قال لقريش صدقوا ابن اخي و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النبي (ص) تامرهم بالنصيحة لانفسهم و تتركها لنفسك؟ و هذا لقوله: و هم ينهاون عنه و يناون عنه يعنى ابا طالب ينهى الناس عن اذاه و يتباعد عنه. فقال ابو طالب للنبي فما تريد؟ فقال: اريد ان تشهد شهادة الحق اشفع لك عند الله فقال: انى لاعلم أنك صادق و لكنى اموت على ملّة اشياخي و عبد المطلب و هاشم و عبد مناف و قصى.

و عن الزهري عن محمد بن جبير عن ابيه قال لم يسمع احد الوحي يلقي على رسول الله الا ابو بكر الصديق فانه اتى النبي فوجده يوحى اليه، فسمع: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَ قَالُوا إِنْ تَبِعَ الْهُدَى مَعَكَ الْهُدَى هَاهُنَا هُوَ التَّوْحِيدُ كَقَوْلِهِ: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى يَعْنِي بِالتَّوْحِيدِ. وَ قِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ كَقَوْلِهِ فِي النُّجْمِ: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى أَي الْقُرْآنُ وَ كَقَوْلِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى يَعْنِي الْقُرْآنُ فِيهِ بَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَوْعَاثَ اللَّهِ بَشَرًا رَسُولًا.

وَقَالُوا إِنَّا تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَزَلَتْ فِي الْحَارِثِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَبْدِ مَنَاةٍ. اَيْنَ حَارِثٌ بَيْشٌ مِصْطَفَىٰ آمَدٌ وَگفت ما میدانیم که تو پیغامبر راست گویی و آنچه می‌گویی و آورده راست است و درست و اگر ما اتباع تو کنیم و بر پی قرآن و توحید رویم چنان که تو رفتی عرب ما را ازین زمین مکّه بر بایند بقهر و قتل و غارت که انگه ما مخالف ایشان باشیم در دین و با ما محابا نکنند و بر جای بنگذارند، ربّ العالمین آن حجّت ایشان بر ایشان شکست و بجواب ایشان گفت: أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا نَهْ مَا إِيشَان رَا جَائِي سَاخِئِيمٌ وَ مَمَكِن كَرْدِيمٌ دَر حَرْمِي بَا آزْرَمِي بِي بِيْمٌ كِه اَمِن اَن حَرْمٌ دَر هَمِه طِبَاعِ سَرِشْتِه مَرغ بَا مَرْدَمِ آشِنَا وَ اَز اِيشَان اِيْمَن وَ آهَوِ اَز سَكِ اِيْمَن وَ هَر تَرَسَنْدِه كِه دَر حَرْمِ شَدِ اِيْمَن گِشْتِ عَرَبِ چُونِ اِيْنِ مِيْدَانَنْدِ اَز كَجَا رَوَا دَارَنْدِ قَتْلِ وَ قِتَالِ وَ غَارْتِ دَر حَرْمِ. وَ اَن خَدَاوَنْدِ كِه شَمَا رَا دَر حَالِ كَفْرِ وَ شَرِكِ اِيْمَنِ نِشَانْدِ دَرِيْنِ بَقْعَتِ دَر حَالِ اِيْمَانِ وَ تَوْحِيْدِ اَوْلِي تَر كِه اِيْمَنِ نِشَانْدِ وَ دَشْمَنِ اَز شَمَا بَاذَادَرْدِ. اَنْگِه صِفْتِ حَرْمِ كَرْدِ وَ كَثْرَتِ نَعْمَتِ دَر وِي: يُجِبِي اِلَيْهِ قَرَأْ نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ تَحِيَّ اِلَيْهِ بِالتَّاءِ لِاجْلِ الثَّمَرَاتِ، اِي تَجَلِبُ اِلَيْهِ مَنِ الْاِمَاكِنِ ثَمَرَاتِ الْاَرْضِيْنَ رِزْقًا مَنِ لَدُنَّا لَا تَرِي شَرْقِي الْفَوَاكِهِ وَ غَرِبِيهَا مَجْتَمِعَةً اَلَا بِمَكِهِ لِدَعَا اِبْرَاهِيْمَ (ع) حَيْثُ قَالَ: وَ اِرْزُقْهُمْ مَنِ الثَّمَرَاتِ وَ لَكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ لَا يَتَدَبَّرُوْنَ اَنَّ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكُ بِهِمْ وَ هُمُ كَافِرُوْنَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ وَ هُمُ مُؤْمِنُوْنَ وَ قِيْلُ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ اَنَّ ذَلِكُ مَنِ اِنْعَامِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ فَهَمُ يَاكَلُوْنَ رِزْقَهُ وَ يَعْبُدُوْنَ غَيْرَهُ.

ثُمَّ خَوْفَهُمْ فَقَالَ: وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ يَعْنِي مَنِ اَهْلِ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيْشَتُهَا يَعْنِي بَطِرَ اَهْلِهَا فِي مَعِيْشَتِهِمْ فَحَذَفِ فِي فَاتِنَصَبِ عَلٰى نَزْعِ الْخَافِضِ. وَ قِيْلُ هُوَ نَصَبٌ عَلٰى التَّمِيْزِ وَ الْبَطْرِ وَ الْاَشْرَ وَ اَحَدٌ وَ هُوَ سَوَاءٌ اِحْتِمَالِ النِّعْمَةِ وَ مِقَابِلَتِهَا بَضْدٌ مَا يَجِبُ مِقَابِلَتِهَا بِهِ. فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ خَرَابِ تَرَوْنَهَا فِي مَجِيئِكُمْ وَ ذَهَابِكُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِي مَنِ بَعْدِ هَلَاكِ اَهْلِهَا اِلَّا قَلِيْلًا لَمْ تَخْرُبْ وَ قِيْلُ اَلَّا قَلِيْلًا مِنْهَا سَكَنْتَ وَ قِيْلُ سَكَنَهَا الْهَامُ وَ الْبُومُ، وَ قِيْلُ لَمْ يَسْكَنْهَا اَلَّا الْمَسَافِرُونَ يَنْزِلُوْنَهَا سَاعَةً ثُمَّ يَرْتَحِلُونَ وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ لَمْ يَبْقَ لَهَا مَالِكٌ اَلَّا اللّٰهُ وَ هَذَا وَعِيدٌ لِلْمَخَاطِبِيْنَ.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ يَا مُحَمَّدٌ مُّهْلِكَ الْقُرَى اِي الْبُلْدَانَ الَّتِي حَوَالِي مَكَّةَ فِي عَصْرِكَ وَ زَمَانِكَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيْ اُمَّهَا يَعْنِي مَكَّةَ وَ هِيَ اِمُّ الْقُرَى لِاَنَّ الْاَرْضَ دَحِيَّتٌ مَنِ تَحْتِهَا يَبْعَثُ الرَّسُوْلَ

ابلائا للعدر و الزاما للحجة: يريد به محمدا (ص) يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِ اللَّهِ و يبين لهم دعوته و ما كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى اى و ما عَذَّبَ اللَّهُ اهل بلدة من البلاد الا و هم به كافرون، و لتوحيدهم جاحدون و لحجته معاندون و الظالمون هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر و الشرك و قيل هم الذين يظلم بعضهم بعضا.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زائلة مضمحلة، سمّاها متاعا لانّها تفنى و لا تبقى كمتاع البيت. و ما عند الله من الثواب افضل و ادوم. اَفَلَا تَعْقُلُونَ ا فلا تفهمون فتميّزوا بين المضمحلّ الذاهب و بين الباقي الدائم. و قرأ ابو عمرو: ا فلا يعقلون بالياء، و وجهه ظاهر. اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا يَعْنِي عَلِيًّا و حمزة و الوعد الحسن الجنة و نعيمها فهو لاقيه اى: مدركه و مصيبه لا محاله اذ لا خلف لوعدنا كمن متّعناه متاع الحياة الدنيا الذى هو مشوب بالتنغيص و التكدير زائل عن قريب و هو ابو جهل. و قيل فى النبىّ (ص) و ابى جهل، و قيل نزلت فى عمار و الوليد بن المغيرة، ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ فى النار نظيره: وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ يروى فى الحديث مطية الكذب زعموا و هو قوله عزّ و جلّ بزعمهم اى بكذبهم و العامل فى يَوْمَ يُنَادِيهِمْ.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، اى اذا احشروا و احضروا للعقاب يقال لهم: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و سؤالهم عن ذلك ضرب من ضروب العذاب لانه لا جواب لهم الا ما فيه فضيحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم. قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و هم كفرة الجنّ و الشياطين الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ الدَّاخِلِينَ تحت قوله تعالى لا بليس: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ، رَبَّنَا هَؤُلَاءِ كَفَرُوا بِنَبِيِّ أَدَمَ الَّذِينَ اضْلَلْنَا بِاسْتِدْعَائِنَا إِيَّاهُمْ اى الكفر بوسوستنا لهم و تزييننا لهم بالقول و الشبه اغويناهم كما غوينا اى اضللناهم عن الطريق فضلوا باتباعهم ايانا مقلدين بغير حجة كما ضللنا نحن باتباعنا اسلافنا مقلدين بغير حجة تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مِنْهُمْ ما كانوا ايانا يعبدون يطيعونى بامرنا و اكراه من جهتنا بل كانوا يتبعون اهواءهم و قيل ما كانوا ايانا يعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالى. وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي و قيل الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ هم الدعاة الى الشرك و يكون الشركاء غيرهم فيقولون خوفا على انفسهم و اشفاقا من ان يزداد فى عذابهم

بسبب اغوائهم اياهم ربنا انما اغويناهم لانا امرنا هم عبادتنا.

حاصل معنی آنست که فردا چون ربّ العزة گوید با مشرکان بر سبیل تقریب و توییح: اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ فِي الدُّنْيَا اِنَّهُمْ شُرَكَائِيَ فِي الْاٰلِهِيَّةِ وَ كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَهَا وَ تَدْعُوْنَ اِنَّهَا تَنْفَعُكُمْ فَايْنَهُمْ؟ كَجَاثِدِ اَنَّا كَمَا شَمَا دَعْوَى كَرَدِيْدِ كَمَا اَنْبَاظَانَ مِّنْ اَنْدِ وَ شَمَا رَا اَزْ اِيْشَانَ نَفْعَ اسْتِ؟ چُون اَيْنِ خَطَابِ بَا عَابِدَانَ رُوْدِ مَعْبُوْدَانَ بَا طَلِّ كَمَا شَيْطَانِيْنَ اَنْدِ گُوِيْنْدِ، كَمَا خَدَاوَنْدِ اَمَّا وَسُوْسَه وَ شَبْهَتِيْ دَرِ دَلِّ اِيْشَانَ اَفْكَنْدِيْمِ وَ بَسْبَبِ اَنَّ كَمَا خُوْدِ بِيْ رَاهِ وَ كَاْفِرِ بُوْدِيْمِ وَ كَفَرِ وَ شَرِكِ بَرِ اِيْشَانَ اَرَا سْتِيْمِ بِيْ حَجَّتِيْ وَ بَرَهَانِيْ اِيْشَانَ بَهِ هُوَايِ نَفْسِ خُوِيْشِ بَرِ پِيْ مَا بَرَفْتَنْدِ وَ گَمْرَاهِيْ گَزِيْدَنْدِ بَتَقْلِيْدِ بِيْ حَجَّتِ. نَهْ مَا اِيْشَانَ رَا بَعَادَتِ خُوْدِ فَرْمُوْدِيْمِ وَ نَهْ بَا كَرَاهِ بَرِ اَنِّ دَاشْتِيْمِ.

بیزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را به هوای نفس خود پرستیدند نه بامر ما. باین معنی «ما» مصدری است نه ماء نفی. یعنی تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مِمَّا كَانُوا اِيَانَا يَعْبُدُوْنَ فَحَذَفْ مَنْ، وَ اِگَرِ مَاءِ نَفِيْ گُوِيْمِ تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ وَ قَفِّ تَمَامِ اسْتِ، اَنَّ گَهْ گُوِيْ مَا كَانُوا اِيَانَا يَعْبُدُوْنَ بِسُلْطَانَ مَنَا وَ بَا مَرْنَا لَكِنَّا دَعْوَانَهْمِ فَا سْتَجَابُوا لَنَا.

قول دیگر آنست که الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ دَاعِيَانِ ضَلَالَتِ اَنْدِ نَهْ مَعْبُوْدَانَ، چُونِ اَيْنِ خَطَابِ اِيْدِ كَمَا: اَيْنَ شُرَكَائِيَ اِيْشَانَ اَزْ بِيْمِ اَنَّ كَمَا دَرِ عَذَابِ بِيْفَزَايَنْدِ بَسْبَبِ اِغْوَاءِ اِيْشَانَ گُوِيْنْدِ: رَبَّنَا اِنَّمَا اِغْوَيْنَاهُمْ لَا اِنَّا اَمْرَانَهْمِ بَعَادَتَنَا.

آن گه کفار بنی آدم را گویند: اذْعُوا شُرَكَاءَكُمْ خَوَانِيْدِ اَيْنِ اَنْبَاظِ گَرَفْتِگَانَ خُوِيْشِ رَا. اِضَافُ الْيَهُودِ لَادْعَائِهِمْ اِنَّهَا شُرَكَاءُ اللّٰهِ. اِيْ اِدْعُوْهْمَ لِيْخْلُصُوْكُمْ. خَوَانِيْدِ اِيْشَانَ رَا تَا شَمَا رَا فَرِيَادُ رَسَنْدِ وَ اَزْ عَذَابِ بَرَهَانَنْدِ، فَدَعَوْهْمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوْا لَهُمْ. هَمَانَسْتِ كَمَا جَا بِيْ دِيْگَرِ گَفْتِ: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا وَ قَالَ فِيْ مَوْضِعٍ اٰخَرَ: وَ مَنَ اَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... الْاٰيَةُ. وَ رَاوُ الْعَذَابَ لَوْ اِنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُوْنَ اَيْنَجَا مَضْمُرِيْسْتِ: يَعْنِيْ رَاوُ الْعَذَابَ فَوَدَّوْا لَوْ اِنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُوْنَ.

و قيل معناه لو انهم مهتدون في الدنيا ما رآوا العذاب في الآخرة. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ اِيْ اذْكُرْ يَوْمَ يِنَادِي اللّٰهَ الْكُفَّارَ نَدَاءِ تَقْرِيْعِ وَ تَوِيْحِ، فَيَقُوْلُ مَا ذَا اَجَبْتُمْ الْمُرْسَلِيْنَ الَّذِيْنَ اَرْسَلْتَهُمَ الْيَوْمَ حِيْنَ دَعَوْكُمْ اِلَى تَوْحِيْدِيْ وَ عِبَادَتِيْ.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْآبَاءُ اى خفيت عليهم الاخبار و التبت عليهم الحجج فهُمْ لا يَتَسَاءَلُونَ لا يسأل بعضهم بعضا عن العذر و الحجّة رجاء ان يكون عنده عذرا و حجّة لانّ الله ادحض حجّتهم. و قيل لا يسأل بعضهم بعضا ان يحمل عنه شيئا من ذنوبه.

و قيل لا يتساءلون بالانساب و القرابات لشغل كل واحد منهم بنفسه. فَأَمَّا مَنْ تَابَ اى شهد و اقرّ و آمن، اى قبل و صدّق و عمل صالحا، يعنى عمل الدين كلّه، فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ، عسى من الله واجب، و انما قال فَعَسَى يعنى ان دام على التوبة و العمل الصالح.

و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و يَخْتَارُ ما كان لَهُمُ الْخَيْرَةُ اى له الامر و المشيئة فيخلق ما يشاء و يحكم ما يريد.

اين آيت را دو تاويل گفته اند: يكى آنست كه و يَخْتَارُ وقف كنى يعنى يخلق ما يشاء و يختار مما يخلق ما يشاء، خداوند تو مى آفريند آنچه خواهد، و از آنچه آفريند آنچه خواهد گزيند. آن گه گفت: ما كان لَهُمُ الْخَيْرَةُ ما نفى است.

يعنى كه ايشان را گزين نيست كه چيزى گزينند يا چيزى پسندند، همانست كه جايبى ديگر گفت: و ما كانَ لِمُؤْمِنٍ و لا مُمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. و انشدوا فى معناه:

و الدّهر ذو دول و الرزق مقسوم	العبد ذو ضجر و الرّبّ ذو قدر
و فى اختيار سواه اللّوم و الشوم	و الخير اجمع فيما اختار خالقنا

وجه ديگر ما بمعنى الذى است و لهم الخيرة وقف است اى يخلق ما يشاء و يختار الذى كان لهم فيه الخيرة. يعنى يختار ما هو الاصلاح لهم. اين آيت جواب قول وليد مغيره است كه گفت: لَوْ لا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ، يعنى نفسه و ابا مسعود النقفى. چرا نه قرآن كه مى فرستادند و نبوت كه مى دادند بيكى از اين دو مرد دادندى كه عظيم دو شهراند. ربّ العالمين گفت: يا محمد خداوند تو است كه اختيار كند و او را رسد كه گزيند نبوت را آن كس كه خواهد نه ايشان را. همانست كه گفت: الله اعلم حيث يجعل رسالاته الله يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا و مِنَ النَّاسِ و گفته اند جواب اشراف قريش است

كه ميگفتند:أنا يصحب محمدا الفقراء و اراذل الناس و لو لا ذلك لآمنّا. قومي درويشان و گدايان و ناكسان مردم بصحبت محمد افتاده اند و اگر نه ايشان بودندى ما ايمان آوردىمى. ربّ العالمين گفت: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ لصحبة رسوله و نصرة دينه من يشاء و هم الصحابه رضوان الله عليهم اجمعين. و فى ذلك ما روى عن جابر بن عبد الله عن النبىّ (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ اختار اصحابى على جمع العالمين سوى النبيين و المرسلين و اختار لى من اصحابى اربعة: ابا بكر و عمر و عثمان و عليا رضى الله عنهم. فجعلهم خير اصحابى و فى كلّ اصحابى خير و اختار امتى على سائر الامم، و اختار لى من امتى اربعة قرون بعد اصحابى: القرن الاولّ و الثانى و الثالث تترى و الرابع فردا.» و عن عمرو بن دينار عن وهب عن اخيه فى قوله: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ قال اختار من الغنم الضّانّ و من الطّير الحمام.

الخيرة اسم بمعنى المختار، تقول محمد خيرة الله من خلقه و هو فى الاصل مصدر كاطّيرة. و الخيرة المصدر من اختار كالريية من ارتاب. سُبْحَانَ اللَّهِ تَنْزِيهَا لَهُ عَن ان يكون لاحد عليه اختيار، وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ اى تعظّم عن ان يكون له شريك. و قيل معنى الاية يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها ما كان لَهُمُ الْخَيْرَةُ فيختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء.

وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ يَقَالُ اكننت الشيء اذا اخفيته فى نفسك، فاذا صنته قلت كنته. و المعنى و ربك يعلم ما تضر صدرهم و يستتر و ما يُعْلِنُونَ اى يبديون بالسنتهم و جوارحهم. بَيّنَ اللَّهُ تَعَالَى انّ اختياره من يختار منهم للايمان على علم منه بسرائر امورهم و بوادبها و أنّه تعالى يختار للخير اهله فيوفقهم و يولّى الشّر اهله و يخلّصهم و اياه.

وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعْنِي وَ رَبُّكَ هُوَ الْإِلَهِ عَلَى التَّحْقِيقِ الَّذِي يَسْتَحَقُّ الْإِلَهِيَّةَ لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْرِ، هُوَ الْمَحْمُودُ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: لِأَنَّهُ هُوَ الْمَنْعَمُ فِيهِمَا فَلَهُ الْحَمْدُ فِيهِمَا. وَ قِيلَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ يَحْمَدُهُ الْإِنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ، وَ الْمُؤْمِنُونَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ النَّافِذُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ وَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، لَا يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ مُصِيرُ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فِي عَوَاقِبِ أُمُورِهِمْ إِلَى حُكْمِهِ فِي

الآخرة. و قيل حكمه فى الدنيا أنه لا يجوز لاحد ان يتجاوز حدًا من حدوده و حكمه فى الآخرة ان احدا لا يملك فيها حكما.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ يَا كُفَّارَ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا أَبَدًا دَائِمًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَل تَعْلَمُونَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدًا غَيْرَهُ يَقْدِرُ عَلَى كَشْفِ اللَّيْلِ عَنْكُمْ وَ اتِّبَانِكُمْ بَضِيَاءَ أَي نَهَارٍ مَضَى يَتَصَرَّفُونَ فِيهِ فِي مَعَاشِكُمْ وَ تَصَلُونَ إِلَى مَنَافِعِكُمْ وَ كَسْبِكُمْ. أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ هَذِهِ الْحِجَّةَ. فَتَدْبِرُوا بِمُوجِبِهَا إِذْ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ النَّاطِقَةِ.

و قيل أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ أَي أَمْ فَلَا تَقْبَلُونَ، كَقَوْلِهِ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ أَي قَبِلَ اللَّهُ حَمْدَ مَنْ حَمَدَهُ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ هَذَا النَّهَارَ الْمَضَى بَضِيَاءً سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَل تَعْلَمُونَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ يَقْدِرُ عَلَى إِيرَادِ لَيْلٍ مَظْلَمٍ عَلَيْكُمْ لَكِي تَسْكُنُوا فِيهِ عَنْ حَرَكَاتِكُمْ وَ تَرِيحُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ عَمَّا نَالَهَا مِنَ النَّصَبِ وَ التَّعَبِ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ مَا فِيهِمَا مِنْ أَسْبَابِ الْبَقَاءِ وَ الْمَعَاشِ. وَ قِيلَ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَتَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا لِمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ دُونَ غَيْرِهِ.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تَقْدِيرَهُ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَكِي تَشْكُرُوا اللَّهَ عَلَى نِعْمِهِ. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ كَرَّرَ النَّدَاءَ أَيْنَ شُرَكَائِيَ لِأَنَّ النَّدَاءَ الْأَوَّلَ التَّقْرِيرَ بِالْإِقْرَارِ عَلَى النَّفْسِ بِالْغَى الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ دَعَا إِلَيْهِ وَ الثَّانِي التَّعْجِيزَ عَنِ إِقَامَةِ الْبِرْهَانِ لِمَا طَوَّلُوا بِهِ بِحُضْرَةِ الْأَشْهَادِ مَعَ أَنَّهُ تَقْرِيعٌ بِالِاشْرَاكِ بَعْدَ تَقْرِيعِ.

وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا يَعْنِي أَخْرَجْنَا وَ أَحْضَرْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ يَعْنِي رَسُولَهُمُ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ. نَظِيرُهُ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا، يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِمَا أَجَابَتْ بِهِ فِيهَا دَعَا إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَهُمْ رِسَالَتِي رَبِّي. وَ قِيلَ يَشْهَدُ عَلَيْهِمْ بِجَمِيعِ أَعْمَالِهِمْ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ عَنِ الشَّهِيدِ الْعَدُولِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَخْلَعْ عَصْرًا مِنَ الْأَعْصَارِ عَنِ عَدُولِ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ يَكُونُونَ حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الدِّينِ فَيَشْهَدُونَ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا عَمَلُوا مِنَ الْعِصْيَانِ. وَ قَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ عَرَبِيَهُمْ وَ عَجَمِيَهُمْ بِرَهْمٍ وَ فَاجِرِهِمْ، فَمَقْتَهُمْ

جمیعا غیر طایفه من اهل کتاب: ثم اختلفوا فی کیفیة الشہادة فقال بعضهم یشہدون علی اهل عصرهم و زمانهم كما قال اللہ تعالیٰ مخبرا عن عیسیٰ (ع): وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ. و قيل یشہدون علیهم و علی من بعدهم، كما جاء فی الحدیث: ان اعمال الامة تعرض علی النبی (ص) لیلة الاثنين و الخميس.

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اى قلنا للمشهود علیهم هاتوا بُرْهَانَكُمْ و حجتکم علی صحّة ما کنتم تدینون به لیکون لکم تخلص عما شهدوا علیکم، فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ یعنی فبہتوا و تحیروا و علموا یقینا انّ الحجّة البالغة لله علیهم و انه لا حجّة لاحد منهم علی اللہ. و قيل فعلموا انّ الحقّ ما اتاه الرّسل به وَ ضَلَّ عَنْهُمْ اى ذهب عنهم ما كانوا یرجونہ من معبودیہم ذهابا لا یشہر له اثر.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: وَ ما كُنْتُ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ... الآیة، اى سیّد عالم، اى مهتر ذریت آدم، اى در زمین مقدّم و در آسمان محترم، اى ناظم قلادہ نبوت اى ناشر اعلام رسالت، اى مؤید ارکان ہدایت اى کاشف اسرار ولایت، اى واضع منہاج شریعت، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه طور سینا کہ ما با موسی سخن گفتیم و حدیث تو کردیم و کمال عزّت تو و جاه و شرف تو و امت تو و او نمودیم، گفتیم یا موسی اگر میخواهی کہ بنزدیک ما رفعت و قربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده و نام و ذکر او بسیار گوی کہ وی برگزیده ماست نواخته لطف و برکشیده عطف ما است، عارف بتعریف ما و نازندہ بوصال ما. نرگس روضہ جود است و سرو باغ وجود. حقّہ درّ حکمت است و نور حدقه عالم قدرت، مایہ حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم و عالمیان. یا موسی لولاه ما خلقت الافلاک.

اگر نہ جمال و کمال وی را بودی نہ عالم بودی نہ آدم.

... اى درّ خوشساب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

یا محمد چه زیان داشت ترا کہ در آن مشهد طور حاضر نبودی من حاضر بودم و ترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خود را.

بیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته: الهی از کجا باز یابم من آن روز که تو مرا بودی و من نبودم، تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم، اگر بدو گیتی آن روز من یابم پرسودم، و بر بود خود را دریابم به نبود خود خوشنودم.

قوله: وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْتُنَا. یا محمد تو نبودی بر جانب طور که ما اُمّت ترا برخواندیم از اصلاب پدران و سبب آن بود که موسی گفت بار خدایا من در تورات میخوانم صفت و سیرت اُمّتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده، ایشان اُمّت کدام پیغامبراند؟ یکی از علماء طریقت صفت و سیرت این اُمّت گفته که در میان ایشان جوانمردانی اند که دنیا و آخرت در بادیه وقت ایشان دو میل است. بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل است و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل است. بروز در منزل رازاند بشب در محل ناز، بروز در صنایع نظراند بشب در مشاهده صنع. بروز با خلق در خلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند. مفلسان اند از روی نعمت، لکن توانگران اند از روی صحبت. دنیا که آفرید بآن آفرید تا ایشان او را دانند. عقبی که آفرید بآن آفرید تا ایشان او را بینند.

او جلّ جلاله بهشت که آرید بدوستان خود آرید و دوستان را بدل آرید و دل را بنور جلال خود آرید. آن ماه رویان فردوس از هزاران سال باز در آن بازار گرم در انتظاراند تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: فَهَمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ.

... رجعنا الی القصة. موسی (ع) صفت این اُمّت در تورات بسیار می دید، گفت: بار خدایا اینان اُمّت کدام پیغامبراند؟ گفت اُمّت احمد. موسی گفت: بار خدایا میخوام که ایشان را ببینم. فرمان آمد که: یا موسی لیس الیوم وقت ظهورهم، امروز روز زمان ایشان نیست و خواهی آواز ایشان ترا بشنوام. فنادی یا اُمّه احمد، ربّ العالمین بجلال عزّ خود و بکمال لطف خود اُمّت احمد را برخواند و ایشان از اصلاب پدران همه جواب دادند تا موسی سخن ایشان بشنید. آن گه روا نداشت که ایشان را بی تحفه ای بازگرداند، گفت: اعطیتکم قبل ای تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

و بر وفق این قصّه و بیان این معنی خبر مصطفی است (ص): روی انس بن مالک قال قال

رسول الله (ص): ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناده الجبار: يا موسى، فالتفت يميناً وشمالاً ولم ير احداً. ثم نودى الثانية: يا موسى فالتفت يميناً وشمالاً فلم ير احداً وارتعدت فرائضه ثم نودى الثالثة: يا موسى بن عمران انى انا الله لا اله الا انا، فقال لبيك فخر لله ساجداً. فقال: ارفع رأسك يا موسى بن عمران. فرفع راسه، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرشى يوم لا ظل الا ظلى يا موسى فكن لليتيم كلاب الرحيم وكن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ترحم، يا موسى كما تدين تدان، يا موسى انه من لقينى و هو جاحد بمحمد ادخلته النار و لو كان ابراهيم خليلى و موسى كليمى. فقال: الهى و من محمد؟

قال: يا موسى و عزتى و جلالى ما خلقت خلقا اكرم علىّ منه، كتبت اسمه مع اسمى فى العرش، قبل ان اخلق السموات و الارض و الشمس و القمر بالفى الف سنة. و عزتى و جلالى ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و امته. قال موسى و من امّة محمد؟ قال امته الحمادون يحمدون صعوداً و هبوطاً و على كل حال يشدون اوساطهم، و يطهرون ابدانهم، صائمون بالنهار رهبان بالليل، اقبل منهم اليسير و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله. قال: الهى اجعلنى نبىّ تلك الامّة. قال نبىّها منها. قال: اجعلنى من امّة ذلك النبىّ قال استقدمت و استأخروا يا موسى، و لكن سأجمع بينك و بينه فى دار الجلال.

عن وهب بن منبه قال: لما قرب الله موسى نجياً قال ربّ انى اجد فى التوراة امّة هى خير امّة تخرج للناس يا مروان بالمعروف و ينهاون عن المنكر فاجعلهم من امتى. قال: يا موسى تلك امّة احمد قال يا ربّ انى اجد فى التوراة امّة اناجيلهم فى صدورهم يؤمنون بالكتاب الاول و الكتاب الآخر، فاجعلهم من امتى. قال: يا موسى تلك امّة احمد قال: يا ربّ انى اجد فى التوراة امّة يأكلون صدقاتهم و يقبل ذلك منهم و يستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امتى. قال: تلك امّة احمد.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ يَا مُحَمَّد، الهداية من خصائص الربوبية فلا تصلح لمن وصفه البشرية. توفيق سعادته و تحقيق هدايته از خصائص ربوبية است، بشرية را بدان راه نه و جز جلال احديت بدین صفت سزانه. يا محمد ترا شرف نبوت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورود، خاتم پیغامبران و سيّد مرسلانى و شفيع

مذنبانی و شمع زمین و آسمانی. عنان مرکب از آسمانها برگزیده و ساحت عرش مجید جای اخص تو ساخته، اما هدایت بندگان و راه نمودن ایشان بایمان نه کار تو است و نه در دست تو. إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ مَا أَنْ رَا كَهْ خَوَاهِيمْ دَر مَفَازَه تَحْيِيرِ هَمِي رَانِيمْ وَ أَنْ رَا كَهْ خَوَاهِيمْ بَسَلْسَلَه قَهْرِ هَمِي كَشِيمِمْ. ما در ازل آزال و سبق سبق تاج سعادت بر سر اهل دولت نهادیم و این موکب فرو کوفتیم که: هُوَآءَ فِى الْجَنَّةِ وَ لَا اِبَالِي وَ رَقْمِ شَقَاوَتِ بَرِ نَاصِيَهْ گِرُوهِ كَشِيدِيمْ وَ اَيْنِ مَقْرَعَهْ بَرِ زَدِيمْ كَهْ: هُوَآءَ فِى النَّارِ وَ لَا اِبَالِي.

ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی دردناکتر نیست. آنچه گفت (ص): لیت رب محمد لم یخلق محمدا ناله بیم این سخن بود و آنچه صدیق اکبر گفت: لیتنی کنت شجرة تعضد، آواز درد این حدیث بود.

نیکو سخنی که آن پیر طریقت گفت: کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که ناشایسته آمد در ازل. آن مهتر مهجوران که او را ابلیس گویند چندین سال در کارگاه عمل بود. اهل ملکوت همه طبل دولت او میزدند و ندانستند که در کارگاه ازل او را جامه دیگر گون بافته اند ایشان در کارگاه عمل او مقراضی و دیبا همی دیدند و از کارگاه ازل او را خود گلیم سیاه آمد: وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

این قصه نه زان روی جو ماه آمده است کین رنگ گلیم ما سیاه آمده است

ای محمد اگر سعادت هدایت با اختیار تو بودی تا از ابو طالب بسر نیامدی ببلال و صهیب و سلمان نرسیدی، لکن ارادت ما است و اختیار اختیار ما: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ فَمَا لِلْمَخْتَارِ وَ الْاِخْتِيَارِ وَ مَا لِلْمَمْلُوكِ وَ الْمَلِكِ، وَ مَا لِلْعَبْدِ وَ التَّصَدْرِ فِى دَسْتِ الْمَلُوكِ.

قال الله: مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

روی ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا فَاخْتَارَ الْعَالِيَا مِنْهَا فَمَسْكَنَهَا وَ اسْكُنَ سَائِرَ سَمَاوَاتِهِ مِنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَاخْتَارَ مِنَ الْخَلْقِ بَنِي آدَمَ، وَ اخْتَارَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْعَرَبَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْعَرَبِ مَضْرَ وَ اخْتَارَ مِنْ مَضْرَ قَرِيْشًا وَ اخْتَارَ مِنْ قَرِيْشِ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَاَنَا مِنْ خِيَارِ الْاِلَى خِيَارِ فَمَنْ أَحَبَّ الْعَرَبَ فَيَحِبَّنِي أَحَبَّهُمْ، وَ مَنْ ابْغَضَهُمْ فَيَبْغِضُنِي ابْغَضَهُمْ.

بدان که آدمی را اختیار نیست اختیار کسی تواند که او را ملک بود و آدمی بنده است و بنده را ملک نیست، آن ملک که او را شرع اثبات کرد آن ملک مجازی است عاریتی، عن قریب ازو زائل گردد، و ملک حقیقی آنست که آن را زوال نیست و آن ملک الله است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است و در ذات و نعت متعال است. عالم بیافرید، و آنچه خواست از آن برگزید. فرشتگان را بیافرید از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برگزید، آدم و آدمیان را بیافرید از ایشان پیغامبران را برگزید. از پیغامبران خلیل و کلیم و عیسی و محمد را برگزید.

صحابه رسول را بیافرید، از ایشان بو بکر تیمی و عمر عدوی و عثمان اموی و علی هاشمی (علیه السلام) برگزید. بسیط زمین بیافرید از آن مکّه برگزید، موضع ولادت رسول (ص) مدینه برگزید، هجرت گاه رسول، بیت المقدس برگزید موضع مسرای رسول. روزها بیافرید و از آن روز آدینه برگزید، و هو یوم اجابة الدعوة. روز عرفه برگزید، و هو یوم المباهاة. روز عید برگزید، و هو یوم الجائزه. روز عاشورا برگزید، و هو یوم الخلعة. شبها بیافرید و از آن شب برات برگزید که حقّ جلّ جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان را همه شب بندگان کرامت خواند و نوازد. شب قدر برگزید که فریشتگان آسمان بعدد سنگ ریز بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان. شب عید برگزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناه کاران را آمرزد. کوهها بیافرید و از ان طور برگزید که موسی در آن بمناجات حقّ رسید. جودی برگزید که نوح در آن نجات یافت، حرّاً برگزید که مصطفای عربی بر آن بعثت یافت. نفس آدمی بیافرید و از ان دل برگزید و زبان، دل محلّ نور معرفت و زبان موضع کلمه شهادت. کتابها از آسمان فرو فرستاد و از آن چهار برگزید: تورات و انجیل و زبور و قرآن. و از کلماتها چهار برگزید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

قال رسول الله (ص): «افضل الکلام اربع: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا یضرک بائهن بدأت.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى قَارُونَ از قوم موسی بود فَبَعِيَ عَلَيْهِمْ و در کیش

افزونی جست بر ایشان و آتیناهُ مِنَ الْكُنُوزِ و دادیم او را از گنجها ما إِنَّ مَفَاتِحَهُ چندان که کلیدهای آن لَتَنُوا بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ می بیکسوی بیرون برد از گران باری گروهی مردمان با نیروی را إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ او را گفت گرویدگان قوم او لا تَفْرَحْ شاد مباش، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد.

وَ اتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ وَ بَجْوَى دَرِينِ که الله ترا داد الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای آن جهانی و لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا و بهره خود ازین جهان بمگذار و أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ و نیکویی کن چنان که الله با تو نیکویی کرد، و لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ و در زمین تباه کاری مجوی، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) که الله مفسدان و تباه کاران دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ كُفْتُ أَنْجَه مَرَا ازین جهان دادند عَلَى عَلِمٍ عِنْدِي بِرِخُورِدِ دانش من دادند. أَوْ لَمْ يَعْلَمْ نَمِيدَانْدَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ که الله هلاک کرد پیش ازو مِنَ الْقُرُونِ از گروهان گذشته مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً ایشان که ازو سخت تر و بنیروتر بودند و أَكْثَرُ جَمْعًا و این جهان بیش فراهم آوردند و لَا يُسْتَلُّ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۸۷) و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش خویش، قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ایشان گفتند، که این جهان را خواهان بودند، يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ کاشک ما را هم چنان بودی که قارون را دادند، إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) که او با بهره بزرگ است ازین جهان.

و قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و ایشان گفتند، که ایشان را در دین دانش داده بودند وَيَلْكُمْ أَي و بیل بر شما ثوابُ اللَّهِ خَيْرٌ ثَوَابِ خدای به لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا آن را که بگروید و کار نیک کرد و لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) و ندهند این را مگر شکیبایان.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ بَرَمِينِ فرو بردیم او را و جهان او را با او، فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ نبود او را گروهی، يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ تا او را یاری دادندی فرود از الله، و مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) و او خود با ما برنیامد.

وَ أَصْحَابِ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ آن گاه آن مردمان که توان و کار و بار و حال او می

آرزو کردند خود را یَقُولُونَ که میگفتند وَيَكَانَ اللَّهُ اى ما بجای بخشایش و رحمت بدانکه اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ روزی می گستراند او را که خود خواهد از رهیگان خویش، وَ يَقْدِرُ و براندازه می فروگیرد برو که خواهد، لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بودی که اللَّهُ سپاس نهاد بر ما لَحَسَفَ بنا ما را بزمین فرو بردی وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲) اى ما بجای رحمت بدانکه سرانجام نیک نیاید ناگرویدگان.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آنک سرای پسین نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ کنیم آن را و دهیم ایشان را که در زمین برتری نجویند، وَلَا فُسَاداً و نه تباه کاری، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) و سرانجام نیکو پرهیزگاران را.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که خصلت نیکو آرد فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا او را است به از آن وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که خصلت بد آرد فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) پاداش ندهند بدکاران را مگر آنچه میکردند.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ آن کس که قرآن فرستاد بر تو باز انداخته نجمهای آن بر هنگامها و سببها، لَرَأَدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ باز برنده تو است با مکه. قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ گوی خداوند من داناتر دانای است، مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بَانَكس که آید و راست راهی آرد وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸۵) و آن کس که در گمراهی آشکارا است.

وَ مَا كُنْتَ تُرْجَوُا و تو نمی بیوسیدی هرگز أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ که نامه اندازند و فرستند بتو إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر مهربانی از خداوند تو فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶) نگر هرگز هم پشتیبان و یار کافران نباشی.

وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ و برنگرداند ایشان ترا از پیغامهای اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ پس آن که فرو فرستاده آمد بتو وَ ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ و با خدای خویش خوان وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) و از انبازگیرندگان مباش.

وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و خدایی دیگر مخوان با اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدایی مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی لَهُ الْحُكْمُ او را است کار راندن وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸) و شما را همه با او خواهند برد.

النویة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ خِلَافَ اسْتِ مِيَانِ عَلَمَا كِه قَارُونَ اَز مُوسَىٰ چِه بود بنسب، قومی گفتند عمّ موسی بود، قومی گفتند ابن اخت موسی بود، و قول درست آنست که ابن عمّ موسی بود، و بیشترین مفسران برین قول اند: قارون بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب، و موسی بن عمران بن قاهت.

و گفته اند داماد موسی بود بخواهر، و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را منور میخواندند از آن که خوش آواز بود بخواندن تورات، لکن منافق گشت چنان که سامری منافق گشت، و در همه بنی اسرائیل هیچ کس چنو نبود در دانش تورات و خواندن تورات. و گفته اند از جمله هفتاد مرد بود که ربّ العزّة میگوید: وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا و ايشان بود که دریا باز برید بوقت غرق فرعون فَبَغَىٰ عَلَيْهِمُ الْبَغَىٰ طَلَبَ الْعُلُوِّ بغير الحق، بر موسی و بنی اسرائیل افزونی و برتری جست و کبر آورد بر ایشان، بسبب خواسته فراوان که او را جمع شده بود. و گفته اند بغی وی آن بود که روزگاری عامل فرعون بود بر بنی اسرائیل در مصر، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی میخواست. شهر بن حوشب گفت: بغی وی آن بود که از کبر و خیلا جامه تن دراز داشت چنان که یک شبر پهای میکشید، و فی ذلک ما روی عن رسول اللّٰه (ص) قال لا ينظر اللّٰه يوم القيامة الی من جرّ ثوبه خيلاء.

و قيل بغية استخفافه بالفقراء و ازدراؤه بسائرهم و منع حقوق فی ماله. و قيل بغية حسده علی موسی بالنّبوة و علی هارون بالحبورة. و قال ل: موسی لک النّبوة و ل: هارون الحبورة و لست فی شیء من ذلک، و قيل: بغية انّ ما آتاه اللّٰه من المال اضافة الی نفسه و علمه و حيلته لا الی فضل ربّه قال اِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلِيٌّ عَلِمَ عِنْدِي.

محتمل است که این خصلتهای بد همه در وی جمع بود که میان این قولها هیچ منافات نیست. وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ الْكَثْرَ جَمَعَ الْمَالَ بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ، ای اعطیناه من کنوز الاموال یعنی خبایا الاموال و دفائنها. ما اِنَّ مَفَاتِحَهُ، در مفاتح دو قول گفته اند: یک قول آنست که جمع مفتاح است بکسر میم، و هو الذی یفتح به الباب، قول دیگر آنست که مفاتح جمع مفتاح است بفتح میم و هو الخزانة. یعنی خزانه، لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ

الْغَيْبِ، اى خزائنه. و يروى خزائن السَّماءِ المطر، و خزائن الارض النَّبات، و ابن قول ظاهر تر است. لَتَنُوْا بِالْعُصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ اى تثقلهم و تميل بهم اذا حملوها لثقلها، و الباء للتعدى، يقال نا بحمله ينوء نوء اذا نهض به مع ثقله عليه حتى مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق على ثقل نهوضها، و العصبة جماعة امرهم واحد يتعصب بعضهم لبعض، و اختلفوا فى عدد العصبة: قال مجاهد ما بين العشرة الى خمسة عشر. و قال ابن عباس ما بين الثلاثة الى العشرة، و قال قتادة ما بين العشرة الى الاربعين. و روى عن ابن عباس ايضا قال كان يحمل مفاتيحه اربعون رجلا اقوى ما يكون من الرجال. و قال جرير عن منصور عن خيثمة قال: وجدت فى الانجيل ان مفاتيح خزائن قارون وقرستين بغلا ما يزيد منها، مفتاح على اصبع، لكل مفتاح كنز. و يقال كان قارون اينما ذهب يحمل معه مفاتيح كنوزه. و كانت من حديد فلما ثقلت عليه جعلها من خشب فتقلت فجعلها من جلود البقر على طول الاصابع. اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ يَٰمُؤْمِنُ اِسْرَائِيلَ، و قيل قال له موسى وحده: لا تَفْرَحْ اى لا تأشر و لا تمرح و لا تطبر، و قيل معناه لا تبخل و لا تبغ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ الْاَشْرِينَ الْبَطْرِينَ الَّذِيْنَ لَا يَشْكُرُوْنَ اللّٰهَ عَلَىٰ مَا اَعْطَاهُمْ و كل ما جاء فى القرآن من لفظ الفرح مطلقا من غير تقييد فهو ذم كقوله: اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُوْرٌ فاذا قيد فانه يجرى على المؤمنين و هو محمود كقوله: فَرِحِيْنَ بِمَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ اِبْتِغِ فَيَمَا اٰتَاكَ اللّٰهُ لَمْ يَقِلْ بِمَا اٰتَاكَ لِاَنَّهُ لَمْ يَرِدْ بِمَا لَكَ و اِنَّمَا ارَادَ و اِبْتِغِ فَي كَمَا لَمْ تَمَكِّنْكَ و فى حال قدرتك بالمال و البدن، الدار الآخرة يعنى الجنة و نعيمها بان تواسى بها الفقراء و تصل بها الرحم و تصرفها الى ابواب الخير، و لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا اى اطلب بدنياك آخرتك بالصدقة و صلة الرحم، فان ذلك حظ المؤمن منها و ينجو بها من عذاب الآخرة، و قال على (ع): معناه لا تنس صحتك و قوتك و شبابك و غناك ان تطلب بها الآخرة.

و فى ذلك ما روى عن رسول الله (ص) قال لرجل و هو يعظه : اغتتم خمسا قبل خمس: شبابك قبل هرمك، و صحتك قبل سقمك، و غناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلك، و حياتك قبل موتك.

و قيل لا تترك حظك من لذات الدنيا المحللة فان ذلك ليس بمحظور عليك. و قيل لا

تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا يَرِيْدُ بِهِ الْكَفْنَ وَ احْسَنَ بَطَاعَةَ اللّٰهِ كَمَا احْسَنَ اللّٰهُ الْيَكْ بِنِعْمَتِهِ، وَ قِيلَ احْسَنَ اِلَى النَّاسِ كَمَا احْسَنَ اللّٰهُ الْيَكْ، وَ لَا تَبْغِ اِىَّ لَا تَطْلُبُ الْفَسَادَ فِى الْاَرْضِ، كَلَّ مِنْ عَصَى اللّٰهِ فَقَدْ طَلَبَ الْفَسَادَ فِى الْاَرْضِ. اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ اِىَّ اَعْمَالَ الْمَفْسِدِيْنَ فَلَا يَتَّبِعُهُمْ عَلَيْهَا.

قارون چون اين نصيحت از مؤمنان بنی اسرائيل شنيد بجواب ايشان گفت: اِنَّمَا أُوتِيْتُهُ، اِىَّ اِنَّمَا أُوتِيْتُ هَذَا الْمَالِ عَلَى عِلْمِ عِنْدِي، اِىَّ عَلَى فَضْلِ وَ خَيْرِ عِلْمِهِ اللّٰهُ عِنْدِي: فَرَأَى اِهْلًا لِدَلِكُ فَضَلْتَنِي بِهَذَا الْمَالِ عَلَيْكُمْ كَمَا فَضَلْتَنِي بِغَيْرِهِ، گفتم اين مال كه بمن داد اللّٰهُ از ان داد كه دانست كه من اهل آنم و سزای آنم و بفضل و علم و خيريشى دارم بن شما. و افزونى چنان فرامود قارون كه آن نه از فضل خدا است كه آن از فضل و سزای من است. و گفته اند عَلَى عِلْمِ عِنْدِي يعنى عِنْدِي علم الكيمياء. سعيد مسيب گفت: موسى (ع) علم كيمياء دانست ثلثى از آن علم به يوشع بن نون آموخت، و ثلثى بكالب بن يوفنا و ثلثى بقارون و قارون بر مخادعت، آن دو بهره از ايشان بدزدى بياموخت تا همه حاصل كرد، و گفته اند موسى علم كيمياء بخواهر خود آموخت و آن خواهر زن قارون بود و بقارون آموخت، سبب فراوانى مال وى آن بود. و گفته اند عَلَى عِلْمِ عِنْدِي علم متصرفان است در تجارات و زراعات و انواع مكاسب. ربّ العالمين بجواب وى گفت: اَوْ لَمْ يَعْلَمْ قَارُونَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ الْكَافِرَةِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ اَكْثَرُ جَمْعًا لِلْمَالِ اِىَّ كَثْرَةَ مَالِهِ وَ عِبِيدَهُ لَا يَدْفَعُ عَنْهُ عَذَابَ اللّٰهِ وَ اِهْلَاكَهُ كَمَا لَمْ يَدْفَعُ عَنْ تَقْدِمِهِ. مال و نعمت فراوان و رهيگان و چاكران كه بدان مى نازد او را بكار نيايد وقت عذاب و هنگام هلاك، هم چنان كه پيشينيان را بكار نيامد كه ازو بقوت و بطش عظيم تر بودند و بمال و نعمت بيشتتر. وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ هَذَا اِشَارَةٌ اِلَى صِحَّةِ الْعَدْلِ يَقُولُ لَا يُسْئَلُ غَدَا مُجْرِمٌ، عَنْ جَرْمِ مُجْرِمٍ فَاِنَّ الْعَاقِلَ يَعْلَمُ بِهَذَا اَنَّهُ لَا يُسْئَلُ تَقَى عَنْ ذَنْبِ مُجْرِمٍ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَيُعَذَّبُونَ وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ، وَ قِيلَ الْمَلَائِكَةُ لَا تَسْئَلُ عَنْهُمْ لِاَنَّهُمْ يَعْرِفُونَ كَلَّمًا بِسِيْمَاهُمْ. قَالَ الْحَسَنُ: لَا يُسْئَلُونَ سَوْأَلِ اسْتِعْلَامٍ وَ اِنَّمَا يُسْئَلُونَ سَوْأَلِ تَقْرِيعٍ وَ تَوْبِيخٍ.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ يَقَالُ خَرَجَ آخِرَ يَوْمٍ مِنْ عَمْرِهِ هُوَ وَ قَوْمُهُ مَتَزَيِّنِينَ فِي ثِيَابِ

حمر و صفر. قیل فی سبعین الفا علیهم المعصفرات علی خیل حمر، علیها سروج من ذهب و قیل ثلاثمائة غلام عن یمنه و ثلاثمائة جاریة عن یساره علی بغال بیض بسروج من ذهب علی قطف ارجوان. قال الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا اى الَّذِينَ هَمَّتْهُمْ الدُّنْيَا من بنى اسرائیل و قیل من قوم قارون لما نظروا اليه و الى مراکبه: يا ليت لنا مثل ما اوتى قارون تمنوا ان الله قد اعطاهم مثل ما اعطاه من نعيم الدنيا. و قیل معنى يا ليت يا متحنای تعال فهذا اوانك إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ اى ذو جد من الدنيا عظیم.

فائده این آیت آنست که رب العالمین خبر میدهد ما را که مؤمن نباید که تمنی کند آنچه طغیان در ان است از کثرت مال، و ذلك فى قوله: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى بل که از خدای عز و جل کفاف خواهد در دنیا و بلغة عیش چنان که در خبر است: اللهم اجعل رزق آل محمد کفافا.

و قال (ص) اللهم من احبني فارزقه العفاف و الكفاف و من ابغضني فارزقه مالا و ولدا.

و قال (ص): طوبى لمن هدى الى الاسلام و كان عيشه كفافا و قنع به.

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ يعنى: الاحبار من بنى اسرائیل، اوتوا العلم بحقارة الدنيا و سرعة فنائها و بما وعد الله فى الآخرة، قال الذين تمنوا مثل ما اوتى قارون وَيَلْكُم اى هلكتم ان اثر تم الدنيا على الآخرة. ف ثوابُ اللهِ خَيْرٌ اى ما عند الله من الثواب و الجزاء خير للمؤمنين. وَ لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ فيه قولان: احدهما لا تلقى هذه الكلمة و هى قوله: وَيَلْكُم ثوابُ اللهِ خَيْرٌ اى لا يوفق لها إِلَّا الصَّابِرُونَ عن نعيم الدنيا، و القول الثانى لا تلقى المثوبة أَلَا الصَّابِرُونَ، على اداء الفرائض و اجتناب المحارم.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ أَمَا قَصَّه قارون و بغى و تمرد وى و بعاقبت خسف وى چنان که اصحاب سیر و ارباب قصص گفته اند: قارون مردى بود از علماء بنى اسرائیل، و بعد از موسى و هارون از وى فاضل تر و عالم تر هیچ کس نبود. بطلعت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود. پیوسته تورات خواندى و خدای را جل جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردى. گفته اند که چهل سال بر کوه متعبد و متورع بسان و صفت زاهدان و در عبادت و زهد بر همه بنى اسرائیل غلبه کرد، و ابلیس شیاطین را می فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدینا در کشند و شیاطین بر او دست نمی یافتند. ابلیس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبد

برابر وی بنشست و خدای را عبادت همی کرد تا عبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود، و قارون بتواضع و خدمت وی درآمد و با وی بستاخ گشت و هر چه میگفت باشارت وی میرفت و رضاء وی میجست. ابلیس روزی گفت ما از جمع و جماعت و عیادت بیماران و زیارت نیک مردان و تشییع جنازه‌های مؤمنان بازمانده‌ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلتهای نیکو بر دست گیریم مگر صواب‌تر باشد.

قارون را بدین سخن از کوه بزیر آورد و در بیعه شدند تعبّدگاه ایشان مردم چون از حال ایشان خبر بداشتند رفته‌ها از هر جانب روی بایشان نهاد و با ایشان نیکویی میکردند و طعامها می‌بردند تا روزی ابلیس گفت اگر ما به هفته‌ای یک روز بکسب مشغول باشیم و این بار و نقل خود از مردم فرو نهیم مگر بهتر باشد. قارون همان صواب دید و روز آدینه بکسب، شدند و باقی هفته عبادت همی کردند. روزی چند برآمد، ابلیس گفت یک روز کسب کنیم و یک روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود. همان کردند و بکسب مشغول شدند تا دوستی کسب و دوستی مال در سر قارون شد. ابلیس آن‌گه از وی جدایی گرفت، گفت: من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم. و حَبِّ الدُّنْيَا رَاسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ پس دنیا روی بوی نهاد و طغیان بالا گرفت چنان که رَبِّ الْعِزَّةِ گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ أُن رَأَهُ اسْتَغْنَى. و اوّل طغیان و عصیان وی آن بود که رَبِّ الْعِزَّةِ وحی فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را گوی تا بهر گوشه‌ای از چهار گوشه رداء خود رشته‌ای سبز درآویزند هام رنگ آسمان. موسی گفت: بار خدایا در این چه حکمتست؟ گفت: یا موسی بنی اسرائیل از ما و ذکر ما غافل‌اند و در آن غفلت از ما بی‌خبر شده‌اند، میخواهم که این رشته‌ها ایشان را نشانی باشد که چون در آن نگرند ما را یاد کنند و بر آسمان نگرند و دانند که کلام ما از سوی آسمان بایشان می‌فرو آید. موسی گفت: بار خدایا و اگر بفرمایی تا خود رداها یکسر همه سبز کنند، که بنی اسرائیل این رشته‌ها محقرّ میدانند. رَبِّ الْعِزَّةِ گفت: یا موسی، فرمان، محقرّ و مصغرّ نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر و صغیر ندارند. هر که در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان کبیر هم مطیع نباشد. پس موسی بنی اسرائیل را فرمود که انّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ امرکم ان تعلقوا فی اردیتکم خیوطا خضرا کلون السّماء لکی تذکروا ربّکم اذا رایتموها. ففعلت بنو

اسرائیل ما امرهم به موسی و استکبر قارون فلم یطعه. بنی اسرائیل همان کردند که موسی به فرمان الله ایشان را فرمود و قارون سر وازد و فرمان نبرد و گفت انما یفعل هذا الارباب بعیدهم لکی یتمیّزوا من غیرهم. این بود بدایت عصیان و بغی وی. پس چون موسی دریا باز برید و فرعون و قبطیان غرق گشتند و بنی اسرائیل ایمن نشستند و با خواندن تورات و حکم تورات پرداختند موسی (ع) ریاست مذبح به هارون داد و ریاست مذبح آن بود که بنی اسرائیل قریان که میکردند بر طریق تعبد پیش هارون می بردند و هارون بر مذبح می نهاد تا آتش از آسمان فرو آمدی و برگرفتی. قارون حسد برد گفت یا موسی لک الرّسالة و لهارون الحبورة و لست فی شیء. ترا رسالت است و هارون را ریاست و مرا خود هیچ چیز نبود. موسی گفت حبورة که هارون را مسلم است الله وی را داد فضل خدا است. آن را دهد که خود خواهد. قارون گفت: و الله لا اصدقک فی ذلک حتی ترینی بیانہ. من ترا تصدیق نکنم تا نشانی و بیانی بمن ننمایی. موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و عصاهای ایشان همه بخواست و همه در یک حزمه بست و آنجا که عبادت میکرد بنهاد بامداد عصای هارون را دیدند در میان عصاها سبز گشته، و چنان که درخت برگ آرد برگ آورده. و کانت من شجر اللوزة موسی گفت مر قارون را که اکنون می بینی که از تشریف و تخصیص الله است مر هارون را.

قارون گفت و الله ما هذا با عجب مما تصنع من السّحر. از آن سحرها که تو کنی این عجب نیست. قارون آن روز از موسی برگشت و یکبارگی اعراض کرد روز بروز در عصیان و تجبّر و تمرّد می افزود بزینت دنیا مشغول و مغرور گشته و از بهر خویش قصری عالی ساخته و درهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفایح زروران بسته و جمعی از بنی اسرائیل با خود آموخته بامداد و شبانگاه بر او می رفتند و او را بهر چه میگفت صدق می زدند و یاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشان را می نواخت. پس فرمان آمد از الله بموسی که از بنی اسرائیل زکاة مال طلب کن و زکاة بر ایشان چنان که درین امت است فرض گردانید قارون بیامد و گفت هر نوعی از انواع مال و هر جنسی از اجناس مال که مرا است از هزار یکی میدهم، از هزار دینار یک دینار، از هزار درم یک درم، از هزار گوسفند یک گوسفند، و علی هذا هر چه زکاة بر آن واجب است. موسی با

وی در آن مصالحت کرد و تقریر داد. قارون چون وا خانه آمد و حساب برگرفت بسیار برمی آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که بنی اسرائیل را بر موسی بیرون آرد و موسی را بچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز زکاة ندهند. با آن قوم خویش گفت، که با وی دست یکی داشتند، این موسی هر چه توانست از قهر و غلبه بر بنی اسرائیل همه کرد و اکنون میخواهد که مال از شما بستاند، و شما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیدنا و کبیرنا فمر بما شئت. مهتر ما و سرور ما تویی هر چه ترا رأی بود ما ترا بدان مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تا او را هدیه ای و جعلی پذیرم تا موسی را قذف کند و فجور با نام وی کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و او را تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و زیادت ازین پذیرفتاری کرد و او را گفت فردا که موسی و بنی اسرائیل جمع شوند تو دست در موسی زن و در آن جمع بگویی که با من فجور کرد پس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشان را امر و نهی گویی، و شرایع دین را بیان کنی. موسی بیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مائة و من زنی و له امرأة رجمناه، هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که فریت بر وی درست شود او را هشتاد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و نکاح حلال ندیده او را صد تازیانه زنیم، و هر که زنا کند و زن حلال دیده او را سنگسار کنیم. قارون گفت: یا موسی و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ موسی گفت: و اگر من باشم حکم همین است. قارون گفت بنی اسرائیل چنین میگویند که تو با فلانه زن فجور کرده ای گفت: بخوانید آن زن را تا خود چه میگوید. آن زن بیامد موسی گفت: ای زن آنچه ایشان میگویند من با تو کردم؟ زن را این سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت. موسی گفت: بالذی فلق البحر لینی اسرائیل و انزل التوریه علی موسی آلا صدقت. بآن خدای که بنی اسرائیل را دریا شکافت و تورات بموسی فرو فرستاد که راست گویی. توفیق الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگر هرگز نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای را نرنجانم و دروغ بر وی نبندم. گفت یا موسی قارون مرا هدیه ای و جعلی داد تا این دروغ بر تو بندم

و صدق و راستی به از دروغ و ناراستی. موسی بسجود در افتاد بگریست و در اللّٰه زارید گفت: اللّٰهم ان كنت رسولک فاغضب لی. بار خدایا اگر من رسول توام آخر از بهر من خشمی بگیری جوابی باز ده حکمی برگزار. از اللّٰه جلّ جلاله وحی آمد که یا موسی مر الارض بما شئت، فانها مطیعه، زمین در فرمان تو کردم، آنچه خواهی مرو را فرمای. موسی روی با بنی اسرائیل کرد گفت بدانید که اللّٰه تعالی مرا بقارون فرستاد چنان که بفرعون فرستاد هر که با ما است و بر دین ما است تا از وی جدایی گیرد آن جمع که با وی بودند همه ازو برگشتند، مگر دو مرد که با وی بماندند. موسی گفت: یا ارض خذیهم، ای زمین ایشان را بگیر تا بزانو در زمین فرو شدند. دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم، تا بکمرگاه بزمین فرو شدند. سوّم بار گفت: یا ارض خذیهم تا بگردن فرو شدند قارون چون قهر حق بدید بفریاد آمد و در موسی می‌زارید و بحق قرابت و رحم سوگند بر وی می‌نهاد تا هفتاد بار فریاد بخواند و زاری کرد و موسی با وی التفات نکرد. و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم، بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند. اینست که ربّ العالمین گفت: فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ.

در آثار آورده‌اند که ربّ العزّة گفت: یا موسی ما افظک و اغلظ قلبک استغاث بک سبعین مرة فلم تغته، اما و عزّتی و جلالی لو استغاث بی مرّة لاغته. یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تو داری. هفتاد بار از تو فریاد خواست و فریادش نرسیدی، بعزت و جلال من که اگر یک بار از من فریاد خواستی من او را فریاد رسیدمی.

و فی بعض الآتار لا اجعل الارض بعدک طوعا لاحد. قال قتاده خسف به فهو يتخلخل فی الارض کل یوم قامة رجل لا یبلغ قعرها الی یوم القیمة. و قال بعضهم لما خسف به قال بنو اسرائیل اراد موسی ان یتخلص ما له لنفسه. فخسف اللّٰه بداره و امواله و کنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ایام. اگر کسی گوید چون است که ربّ العزّة خواسته فرعون شایسته آن کرد که بمیراث به بنی اسرائیل داد تا از آن منفعت گرفتند و خواسته قارون شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت گرفت و آن را بزمین فرو برد، جواب آنست که قارون دعوی کرده بود که آن مال که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نه از فضل اللّٰه

بدو رسید.

کما قال: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَزِينْ جِهت آن را بزمین فرو برد و شایسته منافع ایشان نکرد.

فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ أَى جَمَاعَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَمْنَعُونَهُ مِنَ اللَّهِ وَ يَدْفَعُونَ عَنْهُ عَذَابَهُ. وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُتَنْصِرِينَ الْمَمْتَنِعِينَ مِمَّا نَزَّلَ بِهِ مِنَ الْخُسْفِ.

وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا بِمَكَانِهِ بِالْأَمْسِ الْعَرَبُ تَعْبَرُ عَنِ الصَّيْرُورَةِ بَاضِحِي وَ أَمْسِي وَ أَصْبَحُ، تَقُولُ أَصْبَحَ فَلَانَ عَالِمًا أَى صَارَ عَالِمًا، وَ لَيْسَ هُنَاكَ مِنَ الصَّيْحِ شَيْءٌ، وَ أَمْسِي فَلَانَ حَزِينًا أَى صَارَ حَزِينًا. وَ مَعْنَى الْآيَةِ صَارَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَنزِلَةَ قَارُونَ مِنَ الْمَالِ وَ الزَّيْنَةِ يَتَنَدَّمُونَ عَلَى ذَلِكَ التَّمَنَّى وَ لَمْ يَرِدْ بِالْأَمْسِ يَوْمًا بَعِينَهُ أَمَّا يَرَادُ بِهِ مِنْذُ زَمَانٍ قَرِيبٍ، يَقُولُونَ وَ يَكُنَّ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خِلَافَ بَسِيَارٍ أَمَّا عِلْمًا: قَوْمِي كَفَتْنَا وَ يَدَا أَسْتِ وَ يَكُنَّ جِدَا، وَ يَكُنَّ كَلِمَةٌ تَرَحَّمُ أَسْتِ وَ يَكُنَّ كَلِمَةٌ تَعْجَبُ. چنان است که کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید: وی لم فعلت ذلك وی این چیست که تو کردی. هم چنین ایشان که آن آرزوی کردند پشیمان شدند، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند: وی آن چه آرزوی بود که ما کردیم قومی گفتند یک جدا است و ان الله جدا و یک بمعنی و یک است و ان الله منصوب است باضمار: اعلم، ای اعلم و يَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ، قَوْمِي كَفَتْنَا وَ يَكُنَّ جَمَلَةٌ يَكُنَّ كَلِمَةٌ أَسْتِ بِمَعْنَى أَسْتِ، أَسْتِ تَعْلَمُ چنان که گویی: اما ترى الى صنع الله و احسانه. همانست که پارسیان در اثناء سخن گویند، چون از الله بر خود نعمتی شناسند: نمی بینی که خدای با من چه کرد؟

وَ رَوَى أَنَّ عَرَابِيَّةً قَالَتْ لِرُجُلٍ مِنْهَا. أَيْنَ ابْنُكَ؟ فَقَالَ: وَ يَكُنَّ وَرَاءَ الْبَيْتِ، يَعْنِي أَمَّا تَرِينَهُ وَرَاءَ الْبَيْتِ قَوْمِي كَفَتْنَا كَلِمَةٌ تَنْبِيهُ أَسْتِ بِمَنْزِلَةِ الْإِجْنَانِكِ بَعْضِي شَعْرًا كَفَتْنَا:

وَ يَكُنَّ مِنْ يَكُنَّ لَهُ نَسَبٌ يَحِبُّ وَ مَنْ يَفْتَقِرُ يَعِيشُ ضَرًّا

وَ الْمَعْنَى الْإِجْنَانِكِ مِنْ يَكُنَّ لَهُ نَسَبٌ.

«ثُمَّ قَالَ: يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ عَلَى مَا يُوْجِبُهُ الْحِكْمَةُ.

وَ قِيلَ كَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ تَعْجَبُ. أَى كَأَنَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

لكرامته عليه، او يضيق لهوانه عليه. از روی تعجب میگوید: پنداری آن را که روزی میگستراند فراخ بروی از آنست که بنزدیک الله گرامی ترست از دیگران یا برو که می فرو گیرد خوارتر است از دیگران. یعنی که نیست. ای لا بیسط الرزق علی من بیسط لكرامته عنده و لا یقدر علی من یقدر لهوانه علیه. لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلَمْ يَعْنِنَا مَا تَمْنِينَا لَخَسَفَ بِنَا كَمَا خَسَفَ بَقَارُونَ. قرأ حفص بفتح الخاء و السين و قرأ العامة بضم الخاء و كسر السين. وَيَكَانُهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ لَا يَنْجُونَ مِنْ عَذَابِهِ فِي الْآخِرَةِ.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا أَي نَجْعَلُ الدَّارَ الْآخِرَةَ لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ تَجَبُّرًا وَاسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ وَتَهَانًا بِهِمْ. و قال الحسن معناه الذين لم يطلبوا الشرف و العز عند ذی سلطانهم. و عن علی (ع) أَنَّهُ نَزَلَتْ فِي أَهْلِ التَّوَاضِعِ مِنَ الْوَلَاةِ وَ أَهْلِ الْقُدْرَةِ وَ لَا فُسَادًا.

قال بعضهم الفساد هاهنا هو الدعاء الى عبادة غير الله و قيل هو اخذ اموال الناس بغير حق و قيل هو العمل بالمعاصي.

وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَي الْعَاقِبَةُ الْمَحْمُودَةُ لِمَنْ اتَّقَى عِقَابَ اللَّهِ بِأَدَاءِ أَمْرِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْاصِيهِ. گفته اند رب العالمين در اول سورة گفت: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ أَضَافَتْ عَلُوَّ وَ بَرْتَرَى جَسْتَنَ بِرِ مَرْدَمِ بَا فِرْعَوْنَ كَرْدِ وَ أَضَافَتْ فُسَادَ بَا قَارُونَ كَرْدِ أَنْجَا كَهْ كَفْتِ: وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ أَنْكَهْ دَرِ آخِرِ سُورَةِ كَفْتِ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا سَرَايَ آخِرَتِ وَ نَعِيمَ جَنَّتِ إِيْشَانَ رَا اسْتِ كَهْ عَلُوِّ فِرْعَوْنِي نَجْوِينِدِ وَ نَهْ فُسَادِ قَارُونِي مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا يَعْنِي مَنْ أَتَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِيمَانِ وَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ فَانَّهُ يَلْقَى مِنَ اللَّهِ خَيْرًا، أَي ثَوَابًا وَ جَزَاءً عَلَى ذَلِكَ وَ هُوَ خَيْرٌ كَثِيرٌ. وَ الْمُرَادُ بِالْحَسَنَةِ: كَلِمَةُ الْإِحْلَاصِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ السَّيِّئَةِ الشَّرْكَ وَ قِيلَ مَنْ أَتَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنَ الْمَثُوبَةِ الَّتِي يَسْتَحِقُّهَا عَلَيْهَا. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُجَازِيهِ بِالْوَاحِدَةِ عَشْرًا فَيَكُونُ الْوَاحِدُ ثَوَابًا مُسْتَحَقًّا وَ التَّسْعَةُ تَفْضُلًا وَ جُودًا، وَ التَّسْعَةُ خَيْرٌ مِنَ الْوَاحِدَةِ مِنْ ذَلِكَ الْجِنْسِ وَ مَنْ أَتَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْكَفْرِ وَ الشَّرْكِ فَانَّ اللَّهَ لَا يَعَاقِبُهُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا بِقَدْرِ اسْتِحْقَاقِهِ مِنَ الْعِقَابِ، وَ يَرِيدُ اللَّهُ فِي ثَوَابِ الْإِحْسَانِ وَ لَا يَزِيدُ فِي عِقَابِ الْإِسَاءَةِ، لِأَنَّ الزِّيَادَةَ فِي الْإِحْسَانِ وَ الثَّوَابِ كَرَمٌ وَ جُودٌ وَ الزِّيَادَةُ فِي الْإِسَاءَةِ وَ الْعِقَابِ ظَلْمٌ وَ

جور.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَعَلَّكَ أَتَى مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ أَيْ عَلَى السُّنَّةِ رَسُلِكَ. وَقِيلَ مَعْنَاهُ بَيْنَهُ عَلَى لِسَانِكَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: آتَى مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ أَيْ عَلَى السُّنَّةِ رَسُلِكَ. وَقِيلَ الْمُرَادُ بِفَرَضٍ التَّقْدِيرُ وَمَعْنَاهُ نَجْمُهُ عَلَيْكَ، أَيْ أَنْزَلَهُ نَجْمًا نَجْمًا وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فِيهَا جِلْدَ الزَّانِي وَالزَّانِيَةُ مِائَةٌ وَحَدَّ الْقَاذِفِ ثَمَانِينَ وَبِهَذَا سُمِيَ انْصِبَاءُ الْوَرِثَةِ فَرَائِضَ.

قوله: لَرَأَدُكَ إِلَى مَعَادٍ يَعْنِي إِلَى مَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَمَجَاهِدٍ. وَمَعَادُ الرَّجُلِ بَلَدُهُ لِأَنَّهُ يَتَصَرَّفُ فِي الْبِلَادِ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى بَلَدِهِ.

مَقَاتِلُ كَقَوْلِهِ سَبَبُ نَزُولِ آيَةِ آدَمَ أَنَّ بَدَأَ رَسُولَ خُدا (ص) چُونِ اَزْ غَارِ بَیروُنِ آمَدَ بِقَصْدِ هَجرَتِ مَدینَةِ اَزْ بَیْمِ دَشْمَنِ بَشاہِ رَاحِ نَرفتِ بَلْکَہِ اَزْ رَاحِ بَرگِشْتِ وَ هَمی رَفتِ تا بِجَھفَہِ رَسیدِ اَنجَا اِیْمَنِ گِشْتِ وَ بَراہِ بازِ آمَدِ. وَ جَھفَہِ مِیْانِ مَکَہِ وَ مَدینَہِ اسْتِ، رَسولِ خُدا (ص) چُونِ اَنجَا رَسیدِ وَ شاہِ رَاحِ دَیدِ کَہِ سَوی مَکَہِ مِی شَدِ اسْتِیاقِ مَکَہِ بَرو تازَہِ شَدِ، جَیرِئیلِ آمَدِ وَ گَفتِ: یا رَسولَ اللّٰہِ اُتَشْتاقُ اِلَی بَلَدِکَ وَ مَوْلَدِکَ؟ قَالِ نَعَمْ، قَالِ فَاِنَّ اللّٰہَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقولُ: اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَدُكَ اِلَى مَعَادٍ. يَعْنِي اِلَى مَكَّةَ، رَسولِ دَانَسْتِ کَہِ وَعَدَہِ فَتَحِ مَکَہِ اسْتِ کَہِ مِی دَہِدِ وَ اِیْنِ آیَہِ بِجَھفَہِ فَرُو آمَدِ. نَہِ مَکِی اسْتِ نَہِ مَدَنِی. فَاَنْجَزَ اللّٰہُ وَعَدَہِ وَ فَتَحِ لَہِ مَکَہَ وَ صَارَ اَحَدی مَعْجَزَاتِہِ حِیْثُ خَرَجَ مَخْبَہِ عَلی وَفَقِ خَیْرَہِ، وَقِيلَ الْمَعَادُ مَنْ الْعَادَةُ اِی اِلَى حِیْثُ اعْتَدْتَهُ وَ لَیْسَ مِنَ الْعَوْدِ. وَقِيلَ مَعَادُ اسْمُ مَكَّةَ، وَقِيلَ الْمَعَادُ الْجَنَّةُ وَ کَانَ فِيْہَا لَیْلَةُ الْمَعْرَاجِ، وَقِيلَ کَانَ فِيْہَا مَعَ اَدَمَ فِي صَلْبِہِ، وَقِيلَ اِلَى مَعَادٍ يَعْنِي اِلَى الْقِيَامَةِ وَ هِيَ مَعَادُ کُلِّ خَلْقٍ، وَقِيلَ اِلَى الْمَوْتِ وَ هُوَ اِیضًا مَعَادُ الْخَلْقِ.

... قُلْ رَبِّيَ اَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى هَذَا جَوَابُ لِكْفَارِ مَكَّةَ لَمَّا قَالُوا لِلنَّبِيِّ (ص) اَنْتَ فِي ضَلَالٍ فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قُلْ رَبِّيَ اَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى يَعْنِي نَفْسَہِ. وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ اِی هُوَ اَعْلَمُ بِالْفَرِيقَيْنِ. وَ مَا كُنْتُ تَرْجُوْا اَنْ يُلْقِيَ اِلَيْكَ الْكِتَابُ الْقَا اِیْنِجَا اِرْسَالِ اسْتِ چَنانِ کَہِ بَلْقِيسِ گَفتِ: اِنِّي اَلْقِي اِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيْمٌ وَ عَجْمُ گُویندِ خَبرِ بَمَنْ اَفْکَنَ، وَ مَعْنَى الْاِیةِ: مَا کَانَ الْقَاوِنَا اِیْہِ الْيَكِ، اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ. قَالِ الْفَرَاءُ: هَذَا مِنْ الْاِسْتِنَاءِ الْمَنْقَطِعِ، مَعْنَاهُ: لَکِنِ رَبِّکَ رَحْمَکَ فَاَعْطَاکَ الْقُرْآنَ، فَلا تَکُوْنَنَّ ظَهِیرًا لِلْکَافِرِیْنَ.

قبل هذا امر بالهجرة والمعنى لا تكن بين ظهرائهم. قال مقاتل. نزلت هذه الآية حين دعى الى دين آباءه فذكره الله نعمه ونهاه عن مظاهرهم على ما هم عليه. فقال فلا تكونن ظهيراً للكافرين أى معيناً لهم على دينهم.

گفته اند این آیت بآیت پیش متصل است یعنی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ فَنَزَلَهُ عَلَيْكَ و لم تكن ترجو نزوله، لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ ظَاهِرًا قَاهِرًا فَلَا تَكُنْ لِلْكَفَّارِ لَمَّا تَرَى مِنْ تَغْلِبِهِمْ وَ ضَعْفِكَ عَنْهُمْ. وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ أَيْ لَا يَحْمِلُنكَ قَوْلُهُمْ لَوْ لَا أَوْتَى مِثْلَ مَا أَوْتَى مُوسَى عَلَى أَنْ تَتَرَكَ تَبْلِيغَ الرِّسَالَةِ وَ آيَاتِ اللَّهِ إِلَيْهِمْ. وَ قِيلَ وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ يَعْنِي عَنِ الْعَمَلِ بِآيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا الْخُطَابُ فِي الظَّاهِرِ لِلنَّبِيِّ (ص) وَ الْمُرَادُ بِهِ أَهْلَ دِينِهِ. أَيْ لَا تَظَاهَرُوا الْكُفَّارَ وَ لَا تَوَافِقُوهُمْ. وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْخُطَابُ لِلنَّبِيِّ وَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَسْتَحِقُّ الْإِلَهِيَّةَ أَحَدٌ سِوَاهُ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ يَعْنِي كُلُّ شَيْءٍ فَانٍ إِلَّا رَبِّكَ بِوَجْهِهِ. وَ الْعَرَبُ تَقِيمُ الصِّفَةَ مَقَامَ الذَّاتِ كَثِيرًا يَرِيدُونَ بِقَوْلِهِمْ فِي الْقَسَمِ بِوَجْهِ اللَّهِ أَيْ بِاللَّهِ. وَ قَالَ امِيَّةٌ: تَبَارَكَ سَمِعَ رَبِّكُمْ فَضَلُّوا، أَيْ تَبَارَكَ رَبِّكُمْ، وَ فِي بَعْضِ الْأَشْعَارِ: وَ بَارَكَتْ يَدُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْأَدِيمِ الْمَمْرُوقِ. أَيْ بَارَكَ اللَّهُ. وَ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: كُلُّ شَيْءٍ فَانٍ إِلَّا مَا أَرِيدَ بِهِ وَجْهَهُ مِنَ الْأَعْمَالِ. وَ فِي الْأَثَرِ: يَجَاءُ بِالدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ مِيزُوا مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْهَا قَالِ فِيمَا كَانَ لِلَّهِ مِنْهَا ثُمَّ يَوْمُرَ بِسَائِرِهَا، فَيُلْقَى فِي النَّارِ. وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا اللَّهُ وَ الْعَرْشُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ، لَهُ الْحُكْمُ أَيْ الْقَضَاءُ النَّافِذُ وَ التَّدْبِيرُ الْمَاضِي فِي خَلْقِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ لَهُ الْحُكْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَحْكُمُ غَيْرُهُ فِيهِ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تَرُدُّونَ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ لَهُ الْحُكْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَحْكُمُ غَيْرُهُ فِيهِ. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تَرُدُّونَ فِي الْآخِرَةِ فَيَجْزِيكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ. وَ قِيلَ إِلَيْهِ مَصِيرُ الْخَلْقِ فِي عَوَاقِبِ أُمُورِهِمْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ حَبَّ الدُّنْيَا حَمَلُ قَارُونَ عَلَى جَمْعِهَا وَ جَمْعُهَا حَمَلَهُ عَلَى الْبَغْيِ عَلَيْهِمْ وَ صَارَ كَثْرَةً مَالَهُ سَبَبُ هَلَاكِهِ. وَ فِي الْخَبَرِ، حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

دوستی دنیا همه سر گناهانست و مایه هر فتنه، بیخ هر فساد، هر که از خدا باز ماند بمهر و دوستی دنیا باز ماند.

دنیا پلی گذشتنی است و بساطی در نوشتنی، مرتع لاف گاه مدعیان و مجمع بارگاه بی خطران. سرمایه بی دولتان، و مصطبه بدبختان. معشوقه ناکسان و قبله خسیسان دوستی بی وفا و دایه‌ای بی مهر. جمالی با نقاب دارد، و رفتاری ناصواب دارد و چون تو دوست در زیر خاک صد هزاران دارد، بر طارم طواری نشسته و از شبکه شک می برون نگیرد، با تو میگوید:

من چون تو هزار عاشق از غم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم

مصطفی (ص) گفت، «ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف ماله فی یده عاریة و الضیف منطلق و العاریة مردودة.

و فی روایة اخری ان مثلکم فی الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة میگوید مثل شما درین دنیای غدار مثل مهمانیست که بمهمانخانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودنی همچون آن مرد کاروانی که بمنزل فرو آید لا بد از آنجا رخت بردارد، و تمنا کند که آنجا بایستد سخت نادان و بی سامان بود که آن گه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید.

جهد آن کن ای جوانمرد که این پل بلوی بسلامت باز گذاری و آن را دار القرار خود سازی و دل درو نه بندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد. صد شیر گرسنه در گله گوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند: **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدَاوًا** و صد شیطان آن نکند که نفس اماره با تو کند: اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک. یکی تامل کن در کار قارون بدبخت نفس و شیطان هر دو دست درهم دادند تا او را از دین برآوردند، از آن که آبش از سرچشمه خود تاریک بود یک چند او را با عمل عاریتی دادند **لَوْلَوْ شَاهَوَار** همی نمود چون حکم ازلی و سابقه اصلی در رسید خود شبه قبر رنگ بود زبان حالش همی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چو من بسیاری
اکنون که نماند با توام بازاری در دیده پنداشت زدم مسماری

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ بَدَعَايَ مُوسَىٰ أَوْ رَا بِزَمِينٍ فَرُو بِرِدٍ وَ قَارُونَ سَوَگَنَدِ بِرِ مُوسَىٰ مِي نِهَادِ بِحَقِّ قَرَابَتٍ وَ مُوسَىٰ بُوِي التَّفَاتِ نَكَرَدِ وَ مِيگفت: يَا اَرْضِ خَذِيه، تَا اَن گَه كِه عَنَابِ اَمَدِ اَز حَقِّ جَلِّ جَلَالِه كِه يَا مُوسَىٰ نَادَاكَ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ وَ اَنْتَ تَقُولُ يَا اَرْضِ خَذِيه، يَا مُوسَىٰ اِگَر مَرَا خَوَانَدِي مَن اَوْ رَا اِجَابَتِ كَرْدَمِي. دَر قِصِه اَوْرَدِه اَنْد كِه هَر رُوزِ يَكِ قَامَتِ خُوِيشِ بِزَمِينِ فَرُو مِي شَد تَا اَن رُوزِ كِه يُونَسِ دَر شَكْمِ مَاهِي دَر قَعْرِ بَحْرِ بِرُو رَسِيدِ وَ قَارُونَ اَز حَالِ مُوسَىٰ پَرَسِيدِ چِنَان كِه خُوِيشَانِ رَا پَرَسَنَد، فَاوْحِي اللّٰهُ تَعَالَىٰ: لَا تَزِدْ فِيْ خَسْفِه بَحْرَمَه اَنَّهُ سَأَلَ عَنِ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصَلَ بِه رَحْمِه.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا فَرْدَا دَر سَرَايِ اَآخِرَتِ سَاكِنَانِ مَقْعَدِ صَدَقِ وَ مَقْرَبَانِ حَضْرَتِ جَبْرُوتِ قَوْمِي بَاشَنَد كِه دَرِينِ دُنْيَا بِرْتَرِي وَ مَهْتَرِي نَجُوِيَنَد، خُودِ رَا اَز هَمِه كَسِ كَهْتَرِ وَ كَمْتَرِ دَانَنَدِ وَ بِچَشْمِ پَسَنَدِ هَرگَزِ دَر خُودِ نَنگَرَنَد، چِنَان كِه اَن جَوَانْمَرْدِ طَرِيْقَتِ گُفْت كِه اَز مَوْقِفِ عَرَفَاتِ بَازِ گُشْتِه بُوَدِ اَوْ رَا گُفْتَنَد كَيْفِ رَأَيْتَ اَهْلَ الْمَوْقِفِ؟ چُونِ دِيْدِي اَهْلَ مَوْقِفِ رَا؟ جَوَابِ دَاد كِه رَأَيْتَ قَوْمًا لَوْلَا اَنْنِي كُنْتُ فِيْهِمْ لَرَجَوْتُ اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ قَوْمِي رَا دِيْدِم كِه اِگَر نِه مَن دَر مِيَاَنِ اِيْشَانِ بُوْدَمِي اَمِيْدِ بُوْدِي كِه هَمِه اَمْرَزِيْدِه بَازِ گَرْدَنَد.

اي جَوَانْمَرْدِ بِچَشْمِ پَسَنَدِ بِخُودِ مَنگَرِ وَ دَر رَاهِ «مَن» مَشُو كِه هَرگَزِ كَسِي بِرِ مَنِي سُوْدِ نَكْرَد. اَنچِه بِرِ اِبْلِيسِ اَمَدِ اَز رُويِ مَنِي اَمَدِ كِه گُفْت: اَنَا خَيْرٌ يَكِي اَز بَزْرگانِ دِيْنِ اِبْلِيسِ رَا دِيْدِ گُفْتِ مَرَا بِنْدِي دِه، گُفْت: مِگُو كِه مَن تَا نَشُويِ چُو مَن. اِيْنِ خُودِ رَاهِ سَالِكَانِ طَرِيْقَتِ اِسْتِ وَ جَوَانْمَرْدَانِ حَقِيْقَتِ. اَمَا دَر رَاهِ شَرِيْعَتِ مَنِي بِيُوَكْنَدِنِ رُوَا نِيْسْت، زِيْرَا كِه دَر شَرِيْعَتِ حَوَالَتِ بَا تُو اِسْتِ وَ اَز اَن بَسَرِ نَشُودِ.

شِيخِ بُو عِبْدِ اللّٰهُ حَقِيْفِ گُفْتِ مَنِي بِيُوَكْنَدِنِ دَر شَرِيْعَتِ زَنْدَقِه اِسْت، وَ مَنِي اَثْبَاتِ كَرْدِنِ دَر حَقِيْقَتِ شَرِكِ اِسْتِ چُونِ دَر مَقَامِ شَرِيْعَتِ بَاشِي هَمِي گُويِ كِه مَن، چُونِ دَر رَاهِ حَقِيْقَتِ بَاشِي مِيگُويِ كِه: اَوْ، خُودِ هَمِه اَوْ شَرِيْعَتِ اَفْعَالِ اِسْتِ وَ حَقِيْقَتِ اِحْوَالِ، قِوَامِ اَفْعَالِ بَتُو وَ نِظَامِ اِحْوَالِ بَا اَوْ.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ فِي الظَّاهِرِ اِلَى مَكَّةِ وَ كَانِ يَقُولُ كَثِيْرًا الْوَطْنَ الْوَطْنَ فَحَقَّقِ اللّٰهُ سُؤْلِه، وَ اَمَّا فِي السِّرِّ وَ الْاِشَارَةِ فَالْمَعْنَى اَنْ الَّذِي يَنْصِبُكَ بِاَوْصَافِ التَّفْرِقَةِ

بالتبلیغ و بسط الشریعة لرادک الی الجمع بالتحقیق بالفناء عن الخلق.

مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باین آیت او را از مضیق تفرقت با صحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود، تا میگفت: لا یسعی فی وقتی غیر ربی.

بیر طریقت گفت: آن کس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد.

و آن را که نسب او درست باشد بعقوق نسب بریده نگردد. در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانست، عبارت از حقیقت جمع بهتان است، مستهلک را در بحر بلا چه بیانست، از مستغرق در عین فنا چه نشانست، این حدیث رستاخیز دل و غارت جانست، با صولت وصال دل و دیده را چه توانست، آن کس کو بر نسیم وصال خود حیرانست، دیرست تا جان او به مهر ازل گروگان است، بی دل باد که از بی دل بفغانست. بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمه فنا. نابوده دی و نیست فردا، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی، پاینده، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و بازگشت همه کار و همه خلق با وی جاودان.

بیر طریقت گفت: الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی: کار بحکمت می اندازی و بلطف می سازی، نه بیدادست و نه بازی، الهی نه بچرایی کار تو بنده را علم، و نه بر تو کس را حکم. سزاهای تو ساختی، و نواها تو خواستی. نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو همه تویی بس، الاکل شیء ما خلا الله باطل. خدا و بس علایق منقطع، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی.

۲۹ - سورة العنكبوت - مکیّة

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) منم خداوند الله نام دانانتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام.
أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا. پنداشتند مردمان که ایشان را بگذارند، أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا تَا میگویند که بگرویدیم، وَ هُمْ لَا يُقْتَنُونَ (۲) و ایشان را بنه آزمایند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بِيَاضٍ مُودِيمِ ایشان را که پیش ازینان بودند، فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا ناچاره الله آزماید تا ببیند ایشان که راست میگویند، وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَٰذِبِينَ (۳) و ببیند ایشان را که دروغ میگویند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ می پندارند اینان که بدیها میکنند، أَنْ يَسْبِقُونَا که از ما پیشند و بر ما بگذرند، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴) بد حکمی که میکنند.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللّٰهِ هر که می ترسد از رستاخیز و رسیدن او بر الله و پاداش دادن او، فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَأْتٍ تَا بدانند که هنگام داوری داشتن و پاداش دادن او آمدنی است. وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ (۵) و اوست شنوا و دانا.

وَ مَنْ جَاهَدَ و هر که باز کوشد فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ خویشتن را با کوشد إِنْ اللّٰهُ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) که الله بی نیازست از همه جهانیان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ بستیریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ، و پاداش دهیم ایشان را، أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) بر نیکوتر کاری که میکردند.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ اُندرز کردیم مردم را، بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا به پدر و مادر که با ایشان نیکویی کن، وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من، مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است، فَلَا تُطِعْهُمَا ایشان را فرمان مبر، إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ بازگشت شما با من است، فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) تا بخیبر کنم شما را به پاداش آنچه میکردید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لُنْدُخِلْنَهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹) نامه‌ای ایشان در نیکان کنیم و ایشان را در عداد شایستگان کنیم. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ از مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای، فَاِذَا اُودِيَ فِي اللَّهِ وَ هر گه که رنج نمایند او را از بهر خدای جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ آن رنج نمودن و عذاب کردن مردمان چون عذاب الله داند وَ لَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ وَ اگر باری رسد و نصرتی آید از خداوند تو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی لَيَقُولَنَّ اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ گویند ما با شما بودیم. اَ و لَيْسَ اللَّهُ بِاعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) الله داناتر دانایی است بآنچه در دل جهانیانست.

وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ نَاجِرَهُ بر خواهد رسید الله و تا ببندد که آن کیست که بگروید وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) و ببندد که آن که اند که دورویانند. وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا كَافِرَانِ گفتند فرا گرویدگان، اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا بر راه و بر کیش ما روید وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ ما گناهان شما همه برداریم وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِّنْ خَطَايَاهُمْ مِّنْ شَيْءٍ و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز بردارند، اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) ایشان دروغ میگویند.

وَ لَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ نَاجِرَهُ که بارهای گناهان خویش بر میدارند وَ اَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ وَ بارهای بیراه کردگان خویش وَ لَيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و ایشان را بیرسند روز رستاخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳) از دروغها که میگفتند.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ فرستادیم نوح را بقوم او فَلَبِثَ فِيهِمْ دَرَنُگ کرد در میان ایشان، اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا حَمْسِينَ عاماً هزار سال کم پنجاه سال فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ فرا گرفت ایشان را طوفان وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) و ستمکاران ایشان بودند. فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اصْحَابَ السَّفِينَةِ برهاندیم او را و ایشان که در کشتی بودند وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۵) و نشان گذاشتیم آن را تا جهان بود جهانیان را.

وَ اِبراهيمَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ وَ فرستادیم ابراهیم را آن گه که گفت قوم خویش را اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ الله را پرستید و بیرهزید از عذاب او ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ آن به شما را اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(۱۶) اگر میدانید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا آيِنَ چِه می پرستید فرود از الله بتان است، وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاءً و کاریست که شما در میگیرید و شما می سازید و می تراشید بدروغ، إِنْ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آيِنان که می پرستید فرود از الله، لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا شما را روزی ندادند و بر آن توانا نه اند، فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ بِنَزْدِيكَ اللَّهُ روزی جوید و اَعْبُدُوهُ و او را پرستید وَ اشْكُرُوا لَهُ و او را آزادی کنید إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) با او خواهند برد شما را.

وَ إِنْ تَكْذَبُوا و اگر دروغ زن گیرید، فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ دروغ زن گرفت گروهانی پیش از شما، وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا.

التوبة الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره جمله مکی است و از علی (ع) روایت کرده اند که میان مکه و مدینه فرو آمد، و گفته اند همه مکی است مگر دو آیت: وَ صَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ و قوله: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ. یحیی بن سلام گفت همه مکی است مگر ده آیت از اول سوره. و درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ آيِن در شأن اهل کتاب فرو آمد پس منسوخ گشت باین آیت که در سوره التوبة است: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله وَ هُمْ صَاغِرُونَ و آیت دیگر: وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا آيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ، تا اینجا محکم است، و منسوخ این قدر است که: وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ بآیت سیف منسوخ گشت. اما عدد آیات و کلمات و حروف این سوره گفته اند هفتاد و نه آیت است و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه، و چهار هزار و صد و نود و پنج حرف و در فضیلت سوره ابی کعب گوید: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة العنكبوت كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل المؤمنين و المنافقين.

الم سبق الكلام فيه و وقوع الاستفهام بعده يدل على استقلالها و انقطاعها عما بعدها في هذه السورة و غيرها من السور.

أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا هَذَا الْكَلَامَ فِي صُورَةِ الْاِسْتِفْهَامِ لَكِنَّهُ تَقْرِيعٌ وَ تَوْبِيخٌ، و الناس

هاهنا اصحاب رسول الله الذين جزعوا من اذى المشركين، و المعنى احسبوا و ظنوا ان يهملوا و يقتصر منهم على ان يقولوا آمنا، اى صدقنا بما اخبرتنا و لا يمتحنون بما يظهر حقيقة ايمانهم من انواع الاختبار و الابتلاء، لا يصابون بشدائد الدنيا و اذى المشركين، و انما فتنوا ليظهر المخلص من المنافق و الصادق من الكاذب.

و قيل معناه اظن المؤمنون ان يهملوا فلا يؤمروا و لا ينهوا و لا يختبروا بشدائد الشرائع كالصلاة و الصوم و الحج و الجهاد. و قيل لا يُفْتَنُونَ اى لا يعاملون معاملة المختبر و ذلك ان الله تعالى انما يجازى عباده على ما يظهر منهم لا على ما يعلم منهم، فانهم انما يستحقون الجزاء على كسبهم و علم الله ليس من كسبهم. و فائدة اخبار الله تعالى بهذا ان يوطن المكلف نفسه على ذلك المحن، فاذا نزل به الامر كان ذلك ايسر عليه.

در سبب نزول اين هر دو آيت خلافت میان علماء تفسير: شعبی گفت: قومی بودند در مکه بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند بمدینه تا اصحاب رسول با ایشان نوشتند که اقرار مجرد با سلام شما را بکار نیاید، و نپذیرند تا آن گه که هجرت کنید و برسول خدا پیونديد. ایشان برخاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان مکه بر پی ایشان رفتند تا بر هم رسیدند و جنگ کردند. قومی از ایشان کشته شدند و قومی برستند. این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد، و آن آیت که در سورة النحل است: **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنَّا بَعْدَ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**. مقاتل گفت در شأن مهجع بن عبد الله فرو آمد، مولی عمر خطاب اول قتیلی از مسلمانان روز بدر او بود، رماه عامر بن الحضرمی بسهم فقتله. رسول خدا گفت آن روز: «سید الشهداء مهجع و هو اول من يدعى الى باب الجنة من هذه الامة»

مادر و پدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد در دنیا بلا و مشقت در ذات الله جل جلاله و در کار دین. مجاهد گفت در شأن عمّار یاسر فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس رب العالمین تعزیت و تسلیت ایشان را آیت فرستاد: **وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ** باز نمود و بیان کرد که امتحان ایشان نه چیزی بدیع است، که خود با ایشان میروند، بلکه پیشینیان را همین بود از انبیا و مؤمنان، فمنهم من نشر بالمنشأ

و منهم من قتل. و ابتلى بنو اسرائيل بفرعون فكان يسومهم سوء العذاب. فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا فِي ايمانهم وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ وَ اللَّهُ تعالى عالم بهم قبل الاختبار. مقاتل كفت: علم اينجا بمعنى رؤيت است و نظير اين در قرآن فراوانست و قال بعضهم معناه ليجازين الصادقين على صدقهم و الكاذبين على كذبهم و قيل ليميز الله الصادقين من الكاذبين كقوله: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. و قيل نزلت الآية في جماعة من المؤمنين و عدوا ان يجاهدوا مع النبي (ص)، فمنهم من انجز وعده و منهم من اخلف.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ يعنى الشرك أن يَسْبِقُونَا يعنى يعجزونا و يفوتونا فلا تقدر على الانتقام منهم ساء ما يَحْكُمُونَ بِئس ما حكموا حين ظنوا ذلك، و موضع ما نصب، اى ساء حكما حكمهم كما تقول نعم رجلا زيد.

و يجوز ان يكون رفعا على معنى ساء الحكم حكمهم.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ يعنى من كان يرجو الله فى يوم لقائه و يطمع فى ثوابه فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ الذى اجله لبعث خلقه للجزاء من الثواب و العقاب لآت قريبا. و قيل معنى يَرْجُوا يخاف، اى من كان يخاف الموت و المصير الى الله و الى موضع المحاسبة و المجازاة فليتقدم فى اصلاح اعماله بالتوبة، فان اجل الله و هو اجل الموت الذى كتبه على جميع عباده سيأتيه. و تلخيص الكلام ان من يخشى الله او يأمله فليستعد له و يعمل لذلك اليوم كما قال تعالى: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا. وَ هُوَ السَّمِيعُ لِقَوْلِ مَنْ قَالَ آمَنَتُ الْعَلِيمُ بصدقه فيه و كذبه. و اكثر ما ترى فى القرآن من ذكر لقاء الله و كذلك فى الحديث، يراد به الساعة كقوله (ص): لتأؤك حق

و كقوله: لقي الله و ما عليه خطيئة، و كقوله: ما منكم من احد الا و هو يلقي الله ليس بينه و بينه ترجمان هذا و امثاله.

وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ اى من جاهد نفسه بالصبر على طاعة الله و جاهد الكفار بالسيف و جاهد الشيطان بدفع وساوسه فانما يجاهد لنفسه، له ثوابه و منفعتة. إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ لم يأمرهم بالطاعة لحاجة منه اليها، ثم بين ان النفع فيها يرجع الى المطيع.

فقال تعالى: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، يعنى من آمن بالله و رسله و اطاع الله فيما امره به فان الله مع غناه عنه و عن اعماله يكافيه على اعماله بتكفير

السَّيِّئَاتِ. وَالتَّكْفِيرِ اذْهَابِ السَّيِّئَةِ وَابْتِطَالِهَا بِالْحَسَنَةِ ثُمَّ يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ بِالثَّوَابِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَنْجَزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ، يَعْنِي بِأَحْسَنِ أَعْمَالِهِمْ وَهُوَ طَاعَةُ اللَّهِ وَادَاءُ الْفَرَائِضِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: وَ لِنُعْطِيَنَّهُمْ أَكْثَرَ مَا عَمِلُوا وَ أَحْسَنَ، أَي بِالوَاحِدِ عَشْرٍ أَوْ بِالوَاحِدِ سَبْعِينَ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ أَنَّمَا قَالَ أَحْسَنَ لِأَنَّ الْمُبَاحَاتِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ لَا يَتَابُ عَلَيْهَا.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا أَي بِرًّا بِهِمَا وَ عَطْفًا عَلَيْهِمَا، وَ الْمَعْنَى أَوْصَيْنَاهُ فِيمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْكُتُبِ عَلَى رُسُلِنَا أَنْ يَفْعَلَ بِوَالِدَيْهِ مَا يَحْسَنُ. وَ قِيلَ وَصَيْنَا الزَّمَانَ وَ نَصَبَ حُسْنًا عَلَى الْمَصْدَرِ، تَقْدِيرُهُ بَانَ يَحْسَنُ حَسَنًا.

وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ أَي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ حُجَّةٌ، لِأَنَّ الْحُجَّةَ طَرِيقَ الْعِلْمِ، فَلَا تُطْعِمُهُمَا. وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

ثُمَّ أَوْعَدَ بِالْمَصِيرِ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ أَخْبَرَكُمْ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ وَ سَيِّئِهَا فَاجْزَيْكُمْ عَلَيْهَا. إِيْن آيَةٌ فِي شَأْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فَرَوَّ أَمَدًا وَ مَادَرُ وَي: حَمْنَةُ بِنْتُ أَبِي سَفِيَانَ بْنِ أُمِيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَچُونِ سَعْدِ مُسْلِمَانَ شَدَّ مَادَرُ وَي سَوَّكَنْدِ يَادُ كَرْدِ كِه طَعَامِ وَ شَرَابِ نَخُورِدِ وَ اَزْ آفْتَابِ بَا سَايَه نَشُودِ تَا اَنگَه كِه سَعْدِ اَزْ دِيْنِ مُحَمَّدِ بَازْ گَرْدَدِ. پَسْ سَه رُوزِ بَآفْتَابِ نَشَسْتِ وَ طَعَامِ وَ شَرَابِ نَخُورِدِ تَا سَعْدِ گَفْتِ: يَا أُمَّاهُ اگَرِ تَرَا هَفْتَادِ جَانَسْتِ، يَكَانَ يَكَانَ بِيْنِمِ كِه بِيْرُونَ هَمِيْ آيِدِ اَزْ گَرَسَنْگِيْ وَ تَشَنْگِيْ، مَنِ اَزْ دِيْنِ مُحَمَّدِ بَازَنْگَرْدَمِ. سَعْدِ اِيْنِ قِصَهْ بَا رَسُوْلِ خُدا بَگَفْتِ. جَبْرِئِيْلُ آمَدَ وَ اِيْنِ آيَتِ آوَرْدِ. رَسُوْلُ خُدا گَفْتِ اللَّهُ تَعَالَى چَنِيْنِ مِيْفَرَمَايِدِ كِه نَفْعِ دُنْيَا اَزْ اِيْشَانَ بَازْ مَگَرِيْدِ اَمَّا بَشْرَكَ اِيْشَانَ رَا فَرْمَانَ مَبْرِيْدِ.

اِيْنَسْتِ كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ گَفْتِ: فَلَا تُطْعِمُهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ، مَعْنَى اَنَسْتِ كِه دَرِ شَرِكِ مَادَرُ وَي دَرِ رَا فَرْمَانَ مَبْرِيْدِ كِه شَمَا رَا بَا اِيْشَانَ بِنَخُواَهَنْدِ گِذَاشْتِ، شَمَا رَا بَازْ مَنِ بَايْدِ گَشْتِ.

عَنْ بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ، قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ اِبْرٌ؟ قَالَ: اَمَّكَ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ اَمَّكَ. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ اِبْءَاكَ ثُمَّ اَلْاَقْرَبُ فَالْاَقْرَبُ.

وَ عَنْ اِنْسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ (ص): «الْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدَامِ الْاِمْمَهَاتِ».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ اى فى زمرتهم و جملتهم، و قيل فى مدخل الصالحين، و هو الجنة. و گفته اند فى اينجا بمعنى مع است و صالحين انبياء اند. و قد مدح الله عز و جل طائفة من الرسل فى القرآن بالصلاح، و هو من غاية ما يمدح به العباد. و نظير الآية قوله: وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ الْآيَةَ.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ اى اذا اصيب بمكروه فى سبب اظهار دين الله جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ، اى ترك الايمان خوفا من عذاب الناس كما ينبغى ان يترك الكفر خوفا من عذاب الله، فعذل عذاب الدنيا، الذى هو ساعة، بعذاب الله الذى هو باقى و لا ينقطع. قال الزجاج: جزع من عذاب الناس و لم يصبر عليه فاطاع الناس كما يطيع الله من يخاف عذابه. معنى آنست كه از مردمان قومى اند كه بزبان ميگويند: آمنا بالله، اظهار ايمان بزبان مى کنند اما ايمان در دل ايشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ايشان منافقان اند كه از عذاب مردم چنان ترسند كه از عذاب الله بايد ترسيد. چون بلائى و رنجى از مردم بايشان رسد بسبب اظهار ايمان، ايشان از ايمان باز پس آيند و با كفر شوند و ندانند كه عذاب الله نه چون عذاب مردمان است: عذاب مردمان يك ساعت بود و آخر بسر آيد و عذاب الله جاويد بود كه بسر نيايد. و انگه اين منافقان چون وا مؤمنان رسند و مؤمنان را فتحي و دولتى و غنيمتى بود گويند: إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ عَلَىٰ عَدْوِكُمْ وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ وَ أَنَّمَا آكْرَهْنَا عَلَىٰ مَا قَلْنَا فاعطونا نصيبا من الغنيمة. گویند نصیب غنیمت بما دهید كه ما هم چون شما گرويدگانيم و اگر بخلاف ايمان چيزى گفته ايم باكراه گفته ايم. رب العالمين ايشان را دروغ زن كرد، گفت: أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْاِيْمَانِ وَ النَّفَاقِ.

وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَبَوَّأُوا عَلَى الْاِسْلَامِ عِنْدَ الْبَلَاءِ، و ليعلمنَّ المنافقين بترك الاسلام عند البلاء و قال ابن عباس نزلت فى المؤمنين الذى اخرجهم المشركون معهم الى بدر فارتدوا و هم الذين نزلت فيهم: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي انْفُسِهِمْ و قيل نزلت فى عياش بن ابى ربيعة المخزومى حين اسلم فخاف على نفسه و خرج فردّه اخواه لامه ابو جهل و الحارث ابنا هشام و لم يزالا يعدّبانه حتى رجع الى الكفر فلما نزل قوله: جَعَلَ فِتْنَةً

النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ هَاجِرٍ مَعَ رَهْطٍ كَانُوا يَعْذِبُونَ فَاسْلِمَ وَحَسَنَ اسْلَامِهِ وَهُمْ الَّذِينَ كَانُوا رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَدْعُو لَهُمْ إِذَا قُتِلُوا وَيَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَنَا فِيكُمْ رَسُولًا لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّكُمْ» فَانجَاهَهُمُ اللَّهُ. وَقَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ بِإِذْنِ اللَّهِ».

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَتَّبِعُوا سَبِيلَنَا أَمْ كُنَّا عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ الدِّينِ نَدِيعًا غَيْرًا لِيَرْحَمَنَا اللَّهُ بِذُنُوبِنَا وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ التَّكْذِيبِ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ جُحُودِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ عَلَى الْأَعْمَالِ فَانكُمُ ان تَابِعْتُمْ سَبِيلَنَا فِي ذَلِكَ فَبِعْتُمُ وَ جُوزَيْتُمْ عَلَى الْأَعْمَالِ تَحْتَمِلُ آثَامَ خَطَايَاكُمْ عَنْكُمْ حِينَئِذٍ قَوْلُهُ: وَ لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ لَفْظُهُ أَمْرٌ وَ مَعْنَاهُ جَزَاءٌ، وَ الْمَعْنَى إِنْ اتَّبَعْتُمْ سَبِيلَنَا حَمَلْنَا خَطَايَاكُمْ. وَ قِيلَ هُوَ جَزْمٌ بِالْأَمْرِ كَأَنَّهُمْ أَمَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِذَلِكَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فِيمَا قَالُوا مِنْ حَمْلِ خَطَايَاهُمْ.

گفته اند این سخن ابو سفیان گفت و امیه بن خلف با عمر بن الخطاب گفتند او را که اگر در دین ابا و اجداد خود بودن و بر آن پائیدن تبعه ای خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود گیریم تا تو از آن بری شوی. رب العالمین ایشان را بر آن سخن دروغ زن کرد، گفت: ایشان دروغ میگویند و از گناهان و تبعات هیچکس هیچ چیز بر ندارند.

آن گه گفت: وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْتَقَالًا مَعَهُمْ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْتَقَالَ مَنْ أَضَلَّهُمْ وَ لَا يَنْقُصُونَ مِنْ أَثْقَالِ الْمُحْمَلِينَ عَنْهُمْ شَيْئًا وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ يَعْقِبُونَ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ وَ يَزَادُونَ عَذَابًا لِدَعَاءِ غَيْرِهِمْ إِلَى الْكُفْرِ لِأَنَّ الدَّعَاءَ إِلَى الْكُفْرِ كَفْرٌ، لِأَنَّ أَحَدًا لَا يَعْذِبُ لذَنْبِ غَيْرِهِ. فَتَأْوِيلُ الْآيَتَيْنِ: إِنْ الْكَافِرُ لَا يَحْمِلُ أَثْقَالَ الْمُرِيدِ حَمَلًا يَخْفَفُ ظُهُورَهُمْ مِنْهَا وَ يَبْرَأُ رِقَابَهُمْ وَ لَكِنْ يَحْمِلُ الْكَافِرُ مِثْلَ أَثْقَالِ مَنْ أَضَلَّهُ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَثْقَالِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضَلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. وَ رَوَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ مَرْسَلًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِيْمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى هُدًى فَاتَّبَعَهُ عَلَيْهِ وَ عَمَلٌ بِهِ فَلَهُ أَجْرُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا وَ إِيْمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبَعَهَا عَلَيْهَا وَ عَمَلٌ بِهَا فَعَلِيهِ مِثْلُ أَجْرِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا ثُمَّ قَرَأَ الْحَسَنُ: وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْتَقَالًا مَعَهُمْ. وَ قَالَ (ص): «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ، وَ مَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً فَعَلِيهِ وَزَرُهَا وَ وَزَرَ مَنْ عَمَلَ بِهَا».

لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا».

وَ لَيْسُئِنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ مِنْ دَعَائِهِمُ الِى الْكُفْرِ اى يَسْأَلُونَ سَوْأَلِ تَوْبِيخٍ وَ تَقْرِيعٍ لَمْ فَعَلُوهُ وَ بَايَ حِجَّةِ ارْتِكَبُوهُ، كَمَا قَالَ تَعَالَى وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.
وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا از ابن عباس روایت کرده اند که نوح (ع) چون نبوت و بعثت بوى بیوست چهل ساله بود و هزار سال کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردم بسیار شدند جمله عمر وی هزار سال و پنجاه سال بود. و یروى عن ابن عباس ایضا موقوفاً و مرفوعاً ان نوحاً ارسل الى قومه و هو ابن مائتين و خمسين سنة و عاش بعد الطوفان مائتين و خمسين سنة.

باین قول عمر وی هزار و چهارصد و پنجاه سال بود و بقول عکرمه هزار و هفتصد سال عمر وی بود، و این آیت تحقیق آنست که رب العزة گفت و لقد فتنا الذين من قبلهم یعنی و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثتنا ایاک، فأقام فى قومه هذه المدة المدیدة يدعوهم الى دين الله. فلم يقبل منه ذلك الا القليل الذين ذكرهم الله فى قوله: وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ الطوفان كل شر عام يطيف بالناس من مطر دائم او موت جارف او طاعون او جدري او حصبة او مجاعة، و هو فى هذه الاية الغرق، و قيل سماه طوفاناً لان الماء فى ذلك اليوم طاف فى جميع الارض.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ السَّفِينَةِ مِنَ الْغَرَقِ وَ جَعَلْنَاهَا عِزًّا لِلْعَالَمِينَ سَفِينَةَ نُوحٍ كَانَتْ أَوَّلَ سَفِينَةٍ فِي الدُّنْيَا فَابْقِيَتِ السَّفِينُ آيَةً وَ عِبْرَةً لِلْخَلْقِ وَ عِلَامَةً مِنْ سَفِينَةِ نُوحٍ. وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً وَ قِيلَ لِمَنْ جَعَلْنَا نَجَاةً مِنْ فِي السَّفِينَةِ مِنَ الْغَرَقِ دَلَالَةٌ يَسْتَدِلُّ بِهَا عَلَى صِدْقِ نُوحٍ وَ قِيلَ جَعَلْنَا الْعُقُوبَةَ آيَةً اى عِظَةً لِلْعَالَمِينَ يَعْظُونَ بِهَا.

وَ إِبْرَاهِيمَ يَعْنَى وَ اذْكَرَ اِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، اعْبُدُوا اللَّهَ وَ حُدُّوهُ، وَ لَا تَعْبُدُوا غَيْرَهُ وَ اتَّقُوهُ اى اتقوا عذابه فى مخالفة امرى ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ اى ما امرتكم به خير لكم اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا إِنَّمَا فِي قَوْلِهِ: إِنَّمَا كَافَّةً، وَ لَيْسَتْ بِمَعْنَى الَّذِي، وَ الْوَثْنُ مَا كَانَ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ مَا لَا صُورَةَ لَهُ، وَ الصُّنَمُ مَا كَانَ لَهُ صُورَةٌ وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً الْاَفْكَ اسْوَاءُ

الكذب، و الخلق يكون باللسان من قول الكذب او الصنعة باليد. يقال خلق و اختلق اى افترى. خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست. وَ تَخْلُقُونَ اِفْكَأُ هر دو معنى احتمال كند: بر دروغ زبان معنى انست كه شما بر الله دروغ مى گوييد كه مى گوييد او شان شركاء خداند، و بر معنى فعل دست قول مجاهد است كه: تصنعون اصناما بايدىكم فتسمونها آلهة و ذلك افك.

و برين قول معنى آنست كه إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا و انتم تصنعونها و تحتونها. خبر ميدهد رب العزة از ابراهيم خليل كه قوم خود را گفت شما فرود از الله بتانى را مى پرستيد كه خود ساخته ايد و تراشیده ايد همان است كه جايى ديگر گفت: اَتَعْبُدُونَ مَا تَنجِتُونَ.

ثم قال: إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا اى لا يقدرون على ان يرزقوكم. يقال ملكت الشيء اذا قدرت عليه. و منه قول موسى: لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي اى لا اقدر الا على نفسى و اخى و منه قول بنى اسرائيل: مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا، اى بقدرتنا فَأَيْتَعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ اى سلوا الله حوائجكم و اَعْبُدُوهُ وَ حُدُودَهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون فى عواقب اموركم.

وَ اِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ اُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ هذا تسلية للرسول (ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود. فقال، وَ اِنْ تَكْذَبُوا يا معشر المشركين رسولنا محمدا فيما دعاكم اليه فقد كذبت جماعات من قبلكم رسلها فيما دعتهم اليه من الحق فسبيلكم فى استحقاق العذاب سبيلهم. وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، اى ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك و لا ذنب لانه ليس عليك الا تبليغ ما وحي اليك بلاغا مفهوما بيّنا. ثم ان لم يؤمنوا فَاِنَّ غَائِلَةَ كَفَرَهُمْ عَائِدَةٌ اليهم، لا اليك. و الْبَلَاغُ الْمُبِينُ الذى يبيّن لمن سمعه ما يراد به.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الملك المتعالى عن الحدود و الغايات المقدس عن الدرک و النهايات، المنزه عن تجارف العبارات، الباطن عن حصر الاحاطات،

الظاهر في البينات والآيات. اول باران از ابر عنایات این نام است اول نفس از صحیح کرامت این نامست، اول جوهر از صدف معرفت این نامست، اول نشان از وجود حقیقت این نامست. اول شاهد بر مشاهده روح این نامست، دل را فتح و جان را فتوح این نامست معرفت را راه است حقیقت را درگاهست. انبساط را در است، صحبت را سر است. فرا وصال اشارتست، از کمال حال عبارتست خائف را امان است، راجی را ضمان است. طالب را شرفست، عارف را صلف است، محب را تلف است.

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

الم الالف من الله و اللام من جبرئیل (ع) و المیم من محمد (ص). الف اشارتست فرا الله، لام اشارتست فرا جبرئیل میم اشارتست فرا محمد (ص). رب العزة سوگند یاد میکند بالهیت خویش و بامانت جبرئیل و بصدق نبوت محمد که وحی کننده منم و آورنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جل جلاله میل روانه از جبرئیل خیانت روانه از مصطفی محمد تهمت روانه. ناگرویدن از کجا و از پذیرفتن حق روی گردانیدن چرا؟ و فایده قسم، بعد از آن که مردم دو گروه اند: مومنانند که پی قسم استوار دارند، و کافرانند که با قسم استوار ندارند. آنست که قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد، و عادت عرب آنست که سوگند یاد کنند و تحقیق راستی آنچه از خود خبر دهند.

أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا بِمَجْرَدِ الدَّعْوَى فِي الْإِيمَانِ دُونَ الْمَطَالِبَةِ بِالْبَلْوَى هَذَا لَا يَكُونُ، وَ قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ بِلَوَاهِ، فَمَنْ زَادَ قَدْرَ مَعْنَاهُ زَادَ قَدْرَ بِلَوَاهِ.

قال النبي (ص)، «أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلِ. فَالْأَمْثَلِ. وَ قَالَ (ص): «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ».

مثال ربانی از حضرت ربوبیت آنست که بلاء از درگه ما خلعت دوستانست، هر که در مقام دوستی بر اغیار مرتبتی جوید در بوستان نزهت دوستان گل بلا بیشتر بوید. خواهی که بدانی درنگر بحال سیّد ولد آدم، مقتدای اهل شریعت و مقدّم و سالار اهل حقیقت. چون آن مهتر قدم درین کوی نهاد یک ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند اگر یک

ساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده‌ای بنده‌وار نشین و اگر یک بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عتاب فرو گذاشت که: *أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟* و اگر یک بار قدم به بستاخی بر زمین نهاد فرمان آمد که: *وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا* و اگر روزی گفت عاٹشه را دوست دارم دید آنچه دید. از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید بیاطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بلا بنالد؟ هر چه در خزائن غیب زهر بود در یک قدح کردند و بر دست وی نهادند و پرده از سر وی برداشتند. گفتند یا محمد این زهرها بر مشاهده جمال ما نوش کن: *وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا*.

لکان السم من یدہ یطیب	و لو یسد الحیب سقیمًا
جور تو مرا عدل و جفای تو وفاست	دشنام تو ای دوست مرا مدح و ثناست

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تعزیت و تسلیت صحابه رسول است بآن رنجهای و بلیت‌ها که بایشان میرسید، در درویشی و بی‌کامی، و در غزاها و حربها. قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می‌بنالیدند و گاه گاه شکوی نمودند ربّ العزّة گفت: یا محمد ایشان را خبر ده که پیغامبران گذشته و نیک مردان سلف چه بار بلا کشیدند و چون بر بلاها و محنتها صبر کردند. اندیشه کن در کار آدم صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاک حسرت درین میدان بلیت بنشانند. صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد. مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند. از بس که بگریست بجای اشگ از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشک گشت. تا بجایی رسید تضرع و زاری وی که نداء جبّاری بدو پیوست که: یا آدم ما هذه البلیة التي قد احاطت بک؟ ما هذا الکابة التي بوجهک و جها صنعته بیدی و صورته بنقش احدیتی و جعلته قدًا سويا اجریت فيه روحا کجری الماء فی العود. الطّف و ارقّ من الهواء و اندی می الماء اروح من الروح و افیح من العطر. چنان دردی و اندوهی بیاید تا چنین نواختی و اکرامی پیش آید. چه باید نالیدن از دردی که درمانش اینست. بجان باید خریدن بلائی که سرانجامش چنین است. فرمان آمد که: یا آدم این همه بار حسرت و تضرع چرا بر خود نهاده‌ای؟

این چه بلیت است که گرد تو برآمده و در آن بمانده‌ای، این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته‌ای چهره‌ای که من در پرده عصمت خلق الله آدم علی صورته کشیده‌ام، شخصی که تاج: خَلَقْتُ بِيَدَيَّ بر سرش نهاده‌ام، طینتی که بتخصیص: خمر طینة آدم بیده مشرف گردانیده‌ام، قدی که حله وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در برش پوشانیده‌ام، چه پنداری که آن را بقهر خود از بر خویش برانم یا بآتش قطیعت بسوزانم؟ یا آدم! اُتْهَمِنِي و لست متهما. یا آدم در مهربانی منت تهمتی بود؟ یا در دوستی منت شبهتی بود؟ می‌ندانی که تو بدیع قدرت منی، صنیع فطرت منی، نسیج ارادت منی، هیکل تدبیر منی، دوست برگزیده و برکشیده منی؟ لا تَتَّهَمِنِي یا آدم فو عزتی لا عتذرَنَّ الیک و لاجلسنک مجالس الملوک جلوسا لا یزول و لا یحول.

قوله: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ مِنْ رَجِي الْعَمْرِ فِي رَجَاءِ لِقَائِنَا فَسَوْفَ نَبِيحُ لَهُ النَّظَرَ الْبِنَا و سَوْفَ يَتَخَلَّصُ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ الْفِرْقَةِ وَ هُوَ السَّمِيعُ لِانْبِيَانِ الْمَشْتَاكِينِ الْعَلِيمُ بِحَيْنِ الْمَحْبَبِينَ الْوَالِهِينَ، دیده دوست بهاء جان است، گر بصد هزار جان یابی ارزانست، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست، طمع دیدار دوست صفت مردان است.

عظمت همّة عين طمعت في ان تراكا او ما يكفي لعين ان ترى من قد رآكا باش تا فردا که بنده بر مائده خلد بنشیند شراب وصل نوش کند طوبی و زلفی و حسنی بیند، بسماع و شراب و دیدار رسد. همانست که ربّ العزة گفت: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ رویهای مؤمنان و مخلصان رویهای صدیقان و شهیدان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، چون بنفشه بوستانی چون یاسمین ریحانی چون شقایق نعمانی، چون برق لامع، چون خورشید طالع، چون خلد جامع. این رویها بکه نگرند؟ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ بخداوند خویش، بآفریدگار خویش پیروردگار خویش. صفت آن روز چیست؟ روز قرب و وصال، روز برّ و افضال، روز عطا و نوال روز نظر ذو الجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بهر این منزل حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار سه دیده است: دیده سر بیند و آن لذت را است، دیده دل بیند و آن معرفت را است دیده جان بیند و آن مشاهدت را است. دیده سر از نور فضل پر کند، دیده دل از نور قرب پر کند دیده

جان از نور وجود پر کند بنده باین سه دیده در حق مینگرد. اینست که در خبر آید: تملأ الأبصار من النظر فی وجهه و یحدث الرجل جلیسه فردا در دیدار هم چنان تفاوت است که امروز در شناخت. هر کس او را بقدر شناخت خود ببیند و بر بهره خویش دیدار بود که ذهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد. پیر طریقت گفت: الهی ترا آن کس ببیند که ترا در ازل دید، و وی ترا دید که دو گیتی او را نابدید، و ترا او دید که نادیده پسندید.

عبد العزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید که رب العزه گفت: اقدرتکم علی رؤیتی و اسمعتکم کلامی و اשמمتکم رائحتی. شما را توانا کردم تا دیدار من بر تاوستید و اشنوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاه شدید و با من بماندید.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ نَمِي بَيْنِنَا كَمَا اللَّهُ جَوْنٌ فِي مِي كِيرِد كَار وَ جَوْنٌ مِي آفَرِينْد آفَرِيدَه وَ از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ أَن كَه بَاز ايشان را از خاك بيرون آرد إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) وَ آن بر خدای آسانست. قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ كَوِي برويد در زمين فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ بَنگريد كه چون آفريد جهان و جهانيان را ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس الله باز فردا بآفرينش پسین خلق را زنده كند إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) كه الله بر همه چيز توانا است. يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عَذَابٍ كَدُّ او را كه خواهد وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ ببخشايد او را كه خواهد وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) و با او گرداند شما را.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ شما پيش نشويد ازو، نه در زمين و نه در آسمان. وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نیست شما را فرود از الله مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۲۲) نه خداوندی نه كار سازی نه یاری دهی.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ ايشان كه كافر شدند بسخنان خدای وَ لِقَائِهِ وَ نشانههای دیدن او وَ دیدن پاداش او أُولَئِكَ يَتَّخِذُونَ مِنْ رَحْمَتِي ايشان اند كه نويمد مانند از بخشايش من وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) و ايشان اند كه ايشان را است عذابی دردنامی.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نُبُودَ بِاسْمِ قَوْمِ وَى او رَا اِلَّا اَنْ قَالُوْا مَكْرَ اَنْجِهْ كَفْتُنْد: اَقْتُلُوْهُ اَوْ حَرِّقُوْهُ بَكشِيْد او رَا يَا اَتَشْ سُوْزِيْد او رَا فَاَنْجَاهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ تَا بَرَهَانِيْد اللّٰهُ او رَا از اَتَشْ اِيْشَانِ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ (۲۴) دَرِيْن نَشَانِهَائِيْ اَسْت اَشْكَارَا گِرُوْهِيْ رَا كِه بَغِرُوْنْد.

وَ قَالَ كَفْت: اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا اَنْجِهْ گِرَفْتِيْد از بَتَانِ فِرُوْد از اللّٰهُ بِخَدَائِيْ مَوَدَّةً بَيْنِكُمْ فِى الْحَيٰةِ الدُّنْيَا مَهْرِيْسْت مِيَانِ شَمَا دَرِيْن جِهَانِ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ پَسْ اَنْ كِه رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ شَمَا بَايْشَانِ كَاْفِرِ شُوِيْد و اِيْشَانِ بِشَمَا وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و شَمَا بِرِ اِيْشَانِ نَفْرِيْنِيْد و اِيْشَانِ بِرِ شَمَا وَمَا وَاَكُمُ النَّارُ و پَسْ اَنْ كِه جَايْگَاهْ شَمَا اَتَشْ اَسْت وَمَا لَكُمْ مِنْ نٰصِرِيْنَ (۲۵) و شَمَا رَا فِرِيَادِ رَسِيْ نِه و يَارِيْ دِهِيْ.

فَاَمَنْ لَهُ لُوْطٌ اِيْمَانِ اَوْرُوْدِ بَاوِ لُوْطِ وَقَالَ اِنِّيْ مُهٰجِرٌ اِلَى رَبِّيْ كَفْتِ مِنْ اَزْ هَرِ مَعْبُوْدِيْ فِرُوْدِ اَزِ اللّٰهِ بَا اللّٰهُ بَرِيْدِمِ و اَزْ هَرِ كِيْشِيْ جِزِ تُوْحِيْدِ بَا اللّٰهُ بَرِيْدِمِ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۶) كِه اللّٰهُ اُوْسْتِ كِه تُوَانَسْتِ دَانَايِ فِرَاخِ تُوَانِ رَاْسْتِ دَانِ.

وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ و او رَا اِسْحٰقَ بَخْشِيْدِيْمِ وَيَعْقُوْبَ وَ جَعَلْنَا فِىْ ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتٰبَ و دَرِ نَزَادِ اوِ بِيْغَامْبَرِيْ نِهَادِيْمِ وَ حَكْمِ وَ دِيْنِ وَ اَتَيْنَاهُ اُجْرَهُ فِى الدُّنْيَا وَ مَزْدِ اوِ بَاوِ دَاْدِيْمِ دَرِيْنِ جِهَانِ وَ اِنَّهُ فِى الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۲۷) و دَرِ اَنْ جِهَانِ اَزِ نِيْكَانِ وَ شَايْسْتِگَاْنِ اَسْت.

وَلُوْطًا و فِرَسْتَاْدِيْمِ لُوْطِ رَا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَنْ كِه كِه قَوْمِ خُوْيِيْشِ رَا كَفْت: اِنِّكُمْ لَتٰتٰوْنَ الْفٰحِشَةَ شَمَا اَنْ كَارِ زَسْتِ مِيْكَنِيْدِ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعٰلَمِيْنَ (۲۸) هِيْجِ كَسِ بِرِ شَمَا بِيْشِيْ نَكْرُوْدِ بَا اَنْ اَزِ جِهَانِيَانِ.

اِنَّكُمْ لَتٰتٰوْنَ الرَّجَالَ شَمَا بَا مِرْدَانِ مِيْگِرَايِيْدِ وَ تَقْطَعُوْنَ السَّبِيْلَ وَ رَاهِ نَسْلِ وَ فِرْزَنْدِ مِيْ بَرِيْدِ وَ تٰتٰوْنَ فِى نَادِيْكُمْ الْمُنْكَرَ و دَرِ اَنْجَمِنِ نَاپَسَنْدِهَا وَ نَاشَايْسْتِهَا مِيْكَنِيْدِ. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نُبُودَ بِاسْمِ قَوْمِ اوِ رَا اِلَّا اَنْ قَالُوْا مَكْرَ اَنْجِهْ كَفْتُنْدِ اَتَيْنَا بَعْدَابِ اللّٰهِ عَذَابِ خَدَايِ بَمَا اَرِ اِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۹) اَكْرِ مِيْ رَاْسْتِ گُوْبِيْ كِه بِيْغَامْبَرِيْ.

قَالَ رَبِّ اَنْصُرْنِيْ كَفْتِ خَدَاوَنْدِ مِنْ يَارِيْ دِهِ مَرَا عَلٰى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِيْنَ (۳۰) بَرِيْنِ قَوْمِ تِبَاهِ كَارَانِ.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ چُون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم بِالْبَشْرَى بشارت دادن او را قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ مَا هَلَكَ خَوَاهِيم کرد مردمان این شهر را إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) که مردمان آن بر خویشان ستمکاران اند و گناه ایشان را.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا كَفَّ لُوط در آن است قَالُوا گفتند نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا ما از توبه دانیم که در آن کیست لُنُنَجِّيْنَهُ وَأَهْلَهُ بِرَهَانِيم او را و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مَكَرَ زَن او را كَانَتْ مِنْ الْغَابِرِينَ (۳۲) آن زن از ایشان بود که می‌باز بایست ماند با هلاک شدگان.

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا و چُون فرستادگان ما بلوط آمد سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا رَنجِه شد او و اندوهگین از قوم خویش و قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ گفتند مترس و اندوهگین مباش إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ ما رهاننده توایم و کسان تو مگر زن تو كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) آن زن از ایشان بود که از نجات باز ماندند و در میان تباه شدگان بماند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان بما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) بآن تباه‌کاری و بدی که میکردند. وَ لَقَدْ تَرَكْنَا وَ أَنْ گِه باز گذاشتیم مِنْهَا از آن آيَةً بَيِّنَةً نَشَانِي روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵) گروهانی را که خرد دارند و عبرت دریابند.

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم باهل مدین مرد ایشان شَعِيبَ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم الله را پرستید وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و از روز پسین بترسید وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) و بگزارف و تباهی در زمین مروید بدکاران.

فَكَذَّبُوهُ دَرُوغَ زَن گرفتند شَعِيبَ را فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ زلزله ایشان را فَرَا گرفت فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷) تا هم در خان و مان خویش فراهم افتادند مرده.

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ يَادَ كَن عَاد و ثمود را وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ و شما را پیدا مانده است از خان و مان و نشستگاههای ایشان چیزی وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و دیو بر آراست ایشان را کارهای ایشان فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ و ایشان را برگردانید از راه راست وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) گروهی بودند چست‌کار و باریک‌بین و زیرک‌دست.

وَ قَارُونََ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ و یاد کن قارون را و فرعون را و هامان را وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ

مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ بایشان آمد موسی بیبغامها و نشانهای روشن فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ گردن کشیدند در زمین و مَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) پیش نشدند از ما و با ما برنیامدند و با ما نتاوستند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ همه را بگناه ایشان گرفتیم فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا از ایشان بود که بر ایشان باران سنگ فرو هشتیم وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذْتُهُ الصَّيْحَةَ و از ایشان بود که بانگ بگرفت ایشان را تا زهره چکید وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ و از ایشان بود که بزمین فرو بردیم وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا و از ایشان بود که بآب بکشتیم، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ و الله بیدادگر نبود تا بر ایشان بیداد کند وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰) لیکن ایشان بر خود بیداد کردند.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ مثل و سان ایشان که فرود از الله خدایان گرفتند كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا چون مثل و سان عنكبوت است که خانه گرفت وَ إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ و سست تر همه خانه‌ها خانه عنكبوت است که نه گرما باز دارد نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) اگر دانندی

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ اللَّهُ میداند ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ آنچه فرود ازو خدای میخوانند وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) و او توانا است دانا است.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ و این مثل، و سانها می‌زنیم مردمان را وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) و در نیاید آن را مگر دانایان.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ اللهُ بیافرید آسمانها و زمینها را ب «کن» و سخن روان إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) در آفرینش آن نشانی روشن است گرویدگان را. اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ میخوان آنچه بیغام دادند بتو ازین نامه وَ اقِمِ الصَّلَاةَ و بیای دار نماز بهنگام إِنْ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ که نماز باز زند از زشتی و ناپسند وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ و یاد الله بزرگست و مه است از یاد رهی او را وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵) و الله میداند آنچه میکنند.

وَ لَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ و بیکار مکنید، با اهل کتاب گزیت پذیرفته‌اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بویفا کردن ایشان را إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ لکن با اهل شرک میکاوید و جنگ

می بیوندید و قولوا و گوئید آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم بگرویدیم آنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما و الینا و الیکم واحد و خداوند ما و خداوند شما یکیست و نحن له مسلمون (۴۶) و ما او را گردن نهادگانیم.

و كذلك انزلنا الیک الكتاب و هم چنان بر تو قرآن فرو فرستادیم فالذین اتیناهم الكتاب یؤمنون به ایشان که ایشان را تورات دادیم باین قرآن گرویده‌اند و من هؤلاء من یؤمن به و از اینان هم کس است که گرویده است بآن و ما یجحد بآیاتنا إلی الکافرون (۴۷) و باز ننشیند از پذیرفتن سخن ما مگر ناگرویدگان.

التوبة الثانية

قوله تعالى : أَوَلَمْ يَرَوْا حمزة و کسایی او لم تروا بناء مخاطبه خوانند و معنی آنست که: قل یا أيها الکفار او لم تروا کیف یبدی الله الخلق. یبدأ بفتح یا خوانده‌اند، و هما لغتان: یقال بدأ الله الخلق و ابداه.

این آیت را دو تأویل گفته‌اند یکی آنست که نمی‌بینند این کافران که بعث را منکراند که الله تعالی چون کارها در می‌گیرد و می‌آفریند و آن گه همان باز می‌آرد، چون تابستان و زمستان و شب و روز فکما ان اعادة فصول السنة سایغ فی قدرته غیر مستنکر، فکذلک بعث الخلق معنی دیگر او لم یروا کیف خلقهم، ابتداء نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم یبعده فی الآخرة عند البعث. از نخست خلق نبود، بیافرید و از نیست پدید آورد، آن گه بروز رستاخیز باز ایشان را از خاک بیرون آرد. آن خداوند که در اول خلق نبود و بیافرید و بر وی متعذر نبود قادر است که روز رستاخیز باز آفریند، و بر وی متعذر نباشد إن ذلك علی الله یسیر ای ان ذلك الاعادة علی الله سهل هین لا نصب فیه.

قل یا محمد سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق علی کثرتهم و اختلاف احوالهم لتعرفوا عجائب فطرة الله بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منکم امرهم بالسیر فی الارض لیلقوا من هو اعلم منهم و احد نظرا فیخبرهم بالدقائق من العجائب، و قيل امرهم بالسیر فی الارض لینظروا الی آثار من کان قبلهم و الی ما صار امرهم من الفناء فیعتبروا و یعلموا ان الله خلق الاشیاء كما خلقهم و هو یمیتهم كما اماتهم ثم ینشئهم جمیعا فی الآخرة، فذلک قوله: ثم الله ینشیئ النشأة الآخرة، قرأ ابن کثیر و ابو عمرو النشأة بفتح الشین ممدودة حیث

وقعت و قرأ الآخرون بسكون الشين مقصورة، نظيره الرَّافَةُ و الرَّافَةُ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
من الإبداء و الاعادة و النشأة قَدِيرٌ.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ: يعنى اليه تقبلون فيعذب من يشاء و
يرحم من يشاء، علق العذاب بالمشيئة دون الخطيئة ليعلم انه يعذب بحق ملكه و الخطيئة
علامة لا لاجلها يعذب و لاهى علته. عذاب در مشيئت بست نه در خطيئة تا معلوم شود كه
او جل جلاله عذاب كه ميكند بحق ملك ميكند و خطيئة علامت آنست نه علت آن.
وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ قَالَ، الفراء معناه و لا من فى السماء بمعجز.
هذا كقول حسان بن ثابت:

فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه و ينصره سواء.

يعنى و من يمدحه و ينصره فاضمر من. و الى هذا التأويل ذهب عبد الرحمن بن زيد، قال:
معناه لا يعجزه اهل الارض فى الارض و لا اهل السماء فى السماء ان عصوه. و قيل معناه
لا تعجزوننا بان تهربوا الى الارض ام الى السماء، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ
الولى الذى يدفع المكروه عن الانسان، و النصير الذى يأمر بدفعه عنه. يقول: وَ مَا لَكُمْ إِيَّهَا
الناس مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ يَلِيَّ أَمْرَكُمْ وَ لَا نَصِيرٍ ينصركم، اى ينصركم من الله ان اراد بكم
سوءا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ الْآيَةِ، كلمات من كتاب الله، و الجمع آيات و الادلة على
الله من خلقه آيات و اذا لم تضاف الى الكتاب تناولت الادلة دون آيات القرآن، و الكفر
بآيات الله الا يستدل بها عليه و تنسب الى غير الله و يجحد موضع النعمة فيها، و الكفر
بلقاء الله جحود الورد عليه، و قيام الساعة و انكار الحساب و الجنة و النار. أُولَئِكَ يَسْتُؤْ
مِن رَحْمَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ و ذكر بلفظ الماضى لان اكثر الفاظ القيامة جاءت بلفظ الماضى لانه
بمنزلة ما وقع اذا شك فى وقوعه. هذه الآيات من قوله وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ
قَبْلِكُمْ الى قوله فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ مُعْتَرِضَةً فيما بين القصة تذكيرا و تحذيرا لاهل مكة ان
يحل بهم ما حل بمن قبلهم.

ثم عاد الى قصة ابراهيم (ع) فقال فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ يَعْنِي فَمَا اجابوا
عن قوله: اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ إِلَّا ان قال بعضهم لبعض اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ ففعلوا، فَأَنْجَاهُ اللَّهُ

مِنَ النَّارِ و لم یسلطها علیه بل جعلها بردا و سلاما. قال کعب ما احرقت منه آلا وثاقه، إن فی ذلک ای فیما فعلوا به و فعلنا لآیاتِ علاماتِ لهم علی ان العاقبة للمؤمنین. و قال إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی انکم تعبدون هذه الاوثان لا لحجة قامت بذلك، بل لتوادوا بها و تتحابوا علی عبادتها و تتواصلوا کما يتحاب المؤمنون علی عبادة الله. ابراهيم قوم خود را گفت که بت پرستان بودند شما این بتان را که می پرستید نه از آن می پرستید که شما را حجتی است و بیتی بر پرستش آن لکن می خواهید تا شما را در عبادت آن بتان اجتماعی باشد و دوستی با یکدیگر، تا یکدیگر را اتباع می کنید و بر آن اتباع دوست یکدیگر می شوید هم چنان که مؤمنان در عبادت الله با یکدیگر مهر دارند و دوستی آن گه گفت: فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا این مهر و این دوستی شما در دنیا است و روز قیامت منقطع گردد و از آن دوستی هیچ نفع بشما باز نیاید بلکه با عداوت گردد، و نه چون دوستی مومنان بود که در قیامت بماند و نفع آن پدید آید. همانست که جای دیگر گفت: اَلَا خِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ... مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ درین حروف سه قراءت است این کنیز و کسای و یعقوب مودّه برفع خوانند بی تنوین. بَيْنِكُمْ حفص بر معنی اضافت، یعنی هی مودّه بینکم کقوله: لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بِلَاغٍ ای هذا بلاغ. حمزه و حفص مَوَدَّةَ بِنَصْبِ خوانند بی تنوین بَيْنِكُمْ بر اضافت، یعنی اتخذتم مودّه بینکم. باقی مَوَدَّةَ منصوب خوانند بتنوین بَيْنِكُمْ منصوب علی الظرف.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا تَتَّبِعُوا الْاَوْثَانَ مِنْ عَابِدِيهَا و یشتم عابدوا الاوثان الاوثان لكونها سببا لهم الى العذاب و قيل تتبعا القادة من الاتباع و يلعن الاتباع القادة، و ما وَاكُمُ النَّارُ و ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ ای مصيرکم جميعا الى النار، و لا يجد احد منکم ناصرا ينصره و لا مانعا يمنعه من عذاب الله.

فَأَمِنْ لَهُ لَوْ طُؤَ اَمِنْ لَهُ و آمن به فی المعنی متقارب. ابراهيم (ع) بعد از آن که نجات یافت از آتش نمرود، لوط بوی ایمان آورد، از جمله قوم وی. و لوط گفت: اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلَى رَبِّي ای مهاجر من خلفی من قومی مقربا الی ربی. و بیشتر مفسران بر آند که: اِنِّي مُهَاجِرٌ سَخِنِ ابراهيم است، هجرت کرد ابراهيم و با وی لوط بود و ساره زن وی. گفته اند لوط ابن عم

وی بود، و قیل هو ابن اخیه و ساره دختر عم وی بود، و قیل هی ابنه ملک حرّان. هاجر ابراهیم من کوئی سواد الکوفه الی الشام. و قیل هاجر من حرّان الی فلسطین. قال مقاتل هاجر ابرهیم و هو ابن خمس و سبعین سنة، و هو اول من هاجر فی اللّٰه، اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَا یَغْلِبُ مِنْ هَاجِرِ اِلَيْهِ، الْحَكِيمُ فَمَا اَمْرُهُ مِنَ الْهَجْرَةِ.

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَلِدا، وَ يَعْقُوبَ وَلِدًا وَلَمْ یَذْکُرْ اِسْمَاعِیلَ هَاهُنَا لِشَهْرَتِهِ وَ عَظَمِ شَأْنِهِ، وَ جَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ اِی فِی ذُرِّیَّةِ اِبْرَهیم فَانَّهُ شَجَرَةُ الْاَنْبِیَاءِ.

و قیل ان اللّٰه لم یبعث نبیّا بعد ابرهیم الا من نسله، وَ الْکِتَابَ لَمْ یَرِدْ بِالْکِتَابِ کِتَابًا وَ اَحَدًا اِنَّمَا هُوَ لِلْجِنْسِ لِانَّهُ مَصْدَرٌ وَ الْمُرَادُ بِهِ التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِیلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفِرْقَانَ وَ آتِیْنَاهُ اُجْرَهُ فِی الدُّنْیَا یعنی التَّنْاءَ الْحَسَنَ وَ لِسَانَ الصِّدْقِ وَ التَّوَلَّى مِنْ اَهْلِ الْمَلْکِ عَلٰی اِخْتِلَافِهِمْ. و قیل الولد الصالح، و قیل بقا ضیافته عند قبره و لیس ذلك لغيره من الانبیاء، و قیل هو اَنَّهُ اَرٰی مَکَانَهُ فِی الْجَنَّةِ، وَ اِنَّهُ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنْ الصَّالِحِیْنَ اِی فِی زَمْرَةِ الصَّالِحِیْنَ، مِثْلَ اَدَمَ وَ نُوْحَ قَالَه ابن عباس.

وَ لَوْطًا مَنصُوبًا بِالْاِرْسَالِ، اِی وَ اَرْسَلْنَا لَوْطًا. و قیل و اذکر لوطا، اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَمْزَةٌ وَ الْکَسَائِيُّ وَ أَبُو بَکْرٍ اِنَّكُمْ بِالْاِسْتِفْهَامِ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِلَا اسْتِفْهَامٍ وَ اْتَفَقُوا عَلٰی اسْتِفْهَامِ التَّانِيَةِ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ هِيَ اَتِيَانُ الرِّجَالِ، مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِیْنَ.

أَنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ یعنی تَقْطَعُونَ سَبِيلَ النِّسْلِ بِاِیْثَارِ الرِّجَالِ عَلٰی النِّسَاءِ وَ قِیلَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ بِالْقَتْلِ وَ اخِذَ الْاَمْوَالِ. و قیل تَقْطَعُونَ.

السَّبِيلَ بِاللَّوْاطِ بِالْغَرْبَاءِ حَتَّى اَنْقَطَعَ النَّاسُ عَنْ طَرِيقِهِمْ وَ تَأْتُونَ فِی نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ النَّادِي مَجْمَعُ الْقَوْمِ لِلْسَمْرِ وَ الْاِنْسِ، وَ جَمْعُهُ اَنْدِيَّةٌ وَ النَّدَى اَيْضًا وَ جَمْعُهُ نَدَى وَ نَدَى.

اُمّ هانئ بنت ابي طالب گفت از رسول خدا پرسیدم که این منکر چه بود که اللّٰه تعالی میگوید وَ تَأْتُونَ فِی نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ گفت افسوس میکردند بر مردمان و بسر انگشت سبّابه و ناخن انگشت ستبر سنگ ب مردم می انداختند. و فی الحدیث عن النبی (ص) قال اِیَّاكُمْ وَ الْخَذْفَ فَانَّهُ لَا یَبْلِیْ عَدُوًّا وَ لَا یَقْتُلُ صَیْدًا وَ لَکِنْ یَفْقَأُ الْعَیْنَ وَ یَکْسِرُ السِّنَّ.

و قیل كانوا یتضارطون فی مجالسهم، در انجمن مردم باد رها میکردند. عبد اللّٰه سلام

گفت: کان یبزیق بعضهم بعضا خیو بر یکدیگر میانداختند و قیل كانوا یجامعون فی المحافل فعل الحمیر. و عن مکحول قال: من اخلاق قوم لوط لعب الحمام و الصفیر و الجلاهدق و الخذف و مضغ العلك و تطریف الاصابع بالحناء.

... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ أَنْ الْعَذَابَ نَازِلًا بِنا.

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لُوطُ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بِتحقیق قولی فی العذاب.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ إِي جَاءُوهُ بِبِشَارَةِ اسحاق و من وراء اسحاق، يعقوب. گفته اند معنی این آیت آنست که رب العالمین دعاء لوط اجابت کرد که گفته بود: رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ و فریشتگان فرستاد تا قوم او را عذاب کنند، و ایشان را فرمود که نخست بابراهیم برگزید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعاء لوط اجابت کرد و ما را فرستاد تا عذاب فرو گشایم بر ایشان و لوط را و هر که بوی ایمان آورد برهانیم. اینست که رب العالمین گفت: إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ مصرین علی کفرهم.

ابراهیم گفت إِنْ فِيهَا لُوطًا از آن که در کار لوط اندوهگین بود با ایشان جدال در گرفت، گفت: أ رأيتم ان كان فيها عشرة ابيات من المسلمين تهلكونهم، فقالت الملائكة: ليس فيها غير بيت من المسلمين، فذلك قوله: نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا إِي نحن نعلم من فيها من المؤمنين و الكافرين. قال عبد الرحمن بن سمرة: ان قوم لوط كانوا اربع مائة الف لَنُنَجِّيَنَّهُ، قرأ حمزة و الكسائي و يعقوب لَنُنَجِّيَنَّهُ بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد و أَهْلُهُ إِلَّا أُمَّرَاتُهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ إِي الباقيين في العذاب.

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لُوطًا و حسب انهم من الانس سِئَىٰ بِهِمْ إِي بالقوم و ضاقَّ بِهِمْ إِي بالملائكة. يقال سِئَىٰ فلان بكذا اذا رأى برويته ما يسوءه و يقال ضقت بهذا الامر ذَرَعًا و عجز عنه ذرعى و ذراعى اذا اشتد عليك و عجزت عنه.

و قِيلَ سِئَىٰ بِهِمْ إِي ساءه مجىء الرسل لَمَّا طلبوا منه الضيافة لما يعلم من خبث قومه، و ذلك انه لم يعرف الملائكة انما رأى شبانا، مردا حسانا بشباب حسان و ریح طيبة و ضاقَّ بِهِمْ ذَرَعًا إِي ضاق عليه الامر بسببهم و قالوا إِي قالت الرسل للوط لا تخف علينا من

قومك و لا تحزن بسببنا إنا منجوك و أهلك إنا امرأتك قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابو بكر و يعقوب منجوك بالتخفيف و قرأ الآخرون بالتشديد.

إنا منزّلون قرأ ابن عامر بالتشديد و الآخرون بالتخفيف على أهل هذه القرية يعنى سدوم و كانت مشتملة على سبع مائة الف رجل رجلاً من السماء اى عذاباً من السماء بما كانوا يفسقون يعنى بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة الله و رسوله. فانتسف جبرئيل المدينة و ما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها و تبعت الحجارة من كان غائباً.

و لقد تركنا منها آية بيّنة، من هاهنا للتبيين لا للتبعيض، فليس يعنى أنه بقى بعضهم آية، و انما المعنى تركنا القرية بما فعلنا بها آية و عظة لمن تفكّر و عقل. ثم اختلفوا فى الاية البيّنة المتروكة، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار التى امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به. فمن ذهب الى الشام و اتى على قرية لوط رأى من تلك الحجارة. و قيل انها بقية الانهار التى كانت بارضهم و صار ماؤها اسود منتناً يتأذى الناس برائحته من مسافة بعيدة. و قيل ترك بعض ديارهم منكوسة عبرة و عظة للناس.

و إلى مدين اى و ارسلنا الى مدين أخاهم شعيباً و كان مرسلًا الى بنى مدين بن ابراهيم. قال قتادة ارسل شعيب الى امّتين: الى اهل مدين و الى اصحاب الايكة فقال يا قوم اعبدوا الله و ارجوا اليوم الآخر، اى خافوا اليوم الآخر و احذروه. و قيل هو من الرجاء اى اقرّوا به و صدّقوه و تيقنوه، لانّ الراجى للشيء عالم به غير منكر و لأنه لم يوجد الرجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الا اذا قارنه الجحد و لا تعثوا فى الأرض مفسدين يعنى لا تسعوا فى الارض بالفساد.

فكذبوه اى كذبوا شعيباً فأخذتهم الرجفة، اى الزلزلة الشديدة حتى تهدمت عليهم دورهم و ماتوا بذلك، فأصبحوا فى دارهم جاثمين ميتين، باركين على ركبهم، مستقبلين بوجوههم الارض. و قيل الرجفة زعزعة الارض تحت القدم و منه الارجاج و هو من الاخبار ما يضطرب الناس لاجله من غير تحقّق به.

و عاداً و ثمود اى و اهلكنا عاداً و ثمود و قد تبين لكم يا اهل مكة من مساكنهم منازلهم بالبحر و اليمن، من هاهنا للتبعيض و الضمير راجع الى ثمود بها بقية دورهم و بساتينهم و نخيلهم، و زين لهم الشيطان أعمالهم من الكفر و المعاصى فصدهم عن السبيل الذى وجب

عليهم سلوكه و هو الايمان بالله و رسله وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ذَوِي بَصَائِرٍ يَمَكِّنُهُمْ تَمِيْزَ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ. و قيل وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ يَعْنِي ثَمُودَ وَ اسْتَبْصَرَهُمْ فِي جُوبِ الصَّخْرِ بِالْوَادِي بِيوتَا، و قال فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: فَارْهَيْنَ.

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ اى بِالْوَضَاحَاتِ مِنَ الْآيَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فَتَكَبَّرُوا وَ تَعَظَّمُوا عَلَيْهَا بِتَرْكِ الْاِيْمَانِ وَ التَّصَدِيقِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ فَائِتِينَ. بَلْ اَدْرَكَهُمُ الْعَذَابُ. يُقَالُ لِمَنْ فَاتَ طَالِبَهُ سَبَقَ وَ اللّٰهُ تَعَالَى طَالِبُ كُلِّ مَكْلَفٍ بِجِزَاءِ عَمَلِهِ اِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ اِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

فَكُلًّا اَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ هُمْ قَوْمٌ لُوطٌ. وَ الْحَاصِبُ الْحَجَرُ: اى اَرْسَلْنَا عَلٰى قَوْمِ لُوطٍ حِجَارَةً مِنْ سَجِّيلٍ مَنْضُودٍ. وَ قِيلَ الْحَاصِبُ الرِّيحُ الْعَاصِفَةُ الَّتِي فِيهَا الْحَصْبَاءُ وَ هِيَ حَصَى صِغَارِ سَلْطَها اللّٰهُ عَلٰى عَادَ فَاهْلَكَهُمْ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ هُمْ ثَمُودُ صَاحِبِ جَبْرِئِيلِ (ع) بِهِمْ صَيْحَةٌ فَزَهَقَتْ اَرْوَاحَهُمْ وَ كَذَلِكَ قَوْمٌ شَعِيبَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْاَرْضَ يَعْنِي قَارُونَ وَ قَوْمَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنَا يَعْنِي فِرْعَوْنَ وَ اصْحَابَهُ وَ قَوْمَ نُوحٍ، وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ اى لِيَضَعَ عَقُوبَتَهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا، وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بِالْكَفْرِ وَ التَّكْذِيبِ.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا اى صِفَةُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا، وَ الْمَثَلُ وَ النُّظَيْرُ وَاحِدٌ، وَ الْمَثَلُ قَوْلٌ سَاطِرٌ وَ يَشْبَهُ فِيهِ حَالُ الثَّانِي بِالْاَوَّلِ يَقُولُ تَعَالَى. مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ يَعْنِي الْاَصْنَامَ يَرْجُونَ نَصْرَهَا وَ نَفْعَهَا عِنْدَ حَاجَتِهِمْ اِلَيْهَا كَمَا تَتَّخَذُ الْاَنْكَبُوتُ اِتَّخَذَتْ بَيْنًا لِنَفْسِهَا فَيَمَّا يَكْنُهَا فَلَمْ يَغْنِ عَنْهَا بِنَاوِهَا شَيْئًا عِنْدَ حَاجَتِهَا اِلَيْهِ فَكَمَا اَنْ بَيْتَ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْفَعُ عَنْهَا بَرْدًا وَ لَا حَرًّا، كَذَلِكَ هَذِهِ الْاَوْثَانُ لَا تَمْلِكُ لِعَابِدِيْهَا نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا خَيْرًا وَ لَا شَرًّا، وَ اِنْ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ اى اِضْعَفَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اى لَوْ كَانُوا يَرْجِعُونَ اِلَى عِلْمِ لَعَلِمُوا اَنْ وَثْنَا مِنْ حِجَارَةٍ لَا يَغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وِلِيًّا. قَالَ يَزِيدُ بْنُ مَيْسَرَةَ الْعَنْكَبُوتُ شَيْطَانٌ مَسْخَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ (ع) طَهَرُوا بِيُوتَكُمْ مِنْ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ فَانْ تَرَكْتُمْ فِي الْبُيُوتِ يُوْرَثُ الْفَقْرَ.

اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ قَرَأَ اَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ عَاصِمٌ يَدْعُونَ بِالْبِئْسَةِ اى يَعْلَمُ مَا يَدْعُوا هُوْلَاءِ الْكُفَّارِ الَّذِينَ اَهْلَكْنَاهُمْ مِنَ الْاُمَمِ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ ثَنُّهُ اَوْ صَنْمٌ اَوْ مَلِكٌ اَوْ

جن، و قرأ الآخرون بالتَّاء خطاباً بالمشركي قريش، اى يعلم ما تدعون انتم من دونه من شىء، و المعنى ان الله يعلم ايها القوم حال ما تدعون من دونه من شىء انه لا ينفذكم و لا ينصركم ان اراد الله بكم سوء. و فى هذا الكلام ضرب من الوعيد كقول القائل لمن يتهدده انى عالم بما تصنع و انه غير خاف على و هو العزيرُ فى انتقامه من اعدائه الحكيمُ فى تدبير خلقه.

و تلك الأمثال نضربها للناس المثل كلام يتضمن تشبيه الآخر بالاول، يريد امثال القرآن التى شبه بها احوال كفار هذه الامّة باحوال كفار الامم المتقدمة نضربها اى نبئها للناس يستبدلوا بها و ليتفكروا فى معانيها و ما يعقلها اى ما يعقل الامثال إلا العلماء الذين يعقلون عن الله.

عن جابر بن عبد الله ان النبي (ص) تلا هذه الآية ثم قال: العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه.

خلق الله السماوات و الأرض بالحق بقوله الحق، و قيل للحق الذى اراد اقامته فى خلقه. و قيل لم يخلقها باطلا لغير شىء بل الامر ما ان فى ذلك اى فى خلقها لآية دلالة للمؤمنين على قدرته و توحيده و خص المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها.

اتل ما أوحى إليك من الكتاب اى اقرأ القرآن و اتبعه. و قيل اقرأ على اهل مكة ما انزل الله من القرآن و عظمهم بما فيه من المواعظ و كلفهم ما فيه من الفرائض و اقم الصلاة ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر الفحشاء ما قبيح من الاعمال، و المنكر ما لا يعرف فى الشرع قال ابن مسعود و ابن عباس: فى الصلاة منتهر مزدجر عن معاصى الله فمن لم تأمره صلوته بالمعروف و لم تنه عن المنكر لم يزد صلوته من الله الا بعدا. و قال الحسن و قتادة من لم تنه صلوته عن الفحشاء و المنكر فصلاته و بال عليه. و عن انس قال: كان فتى من الانصار يصلى الصلوات الخمس مع رسول الله (ص) ثم لا يدع شيئا من الفواحش الا ركبه. فوصف لرسول الله (ص) حاله فقال ان صلته تنهاه يوما فلم يلبث ان تاب و حسن حاله. و قال ابن عون معنى الآية: ان الصلاة تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر ما دام فيها.

و قيل اراد انه يقرأ القرآن فى الصلاة فالقرآن ينهاه عن الفحشاء و المنكر. و فى الخبر فى

بعض الروايات قيل يا رسول الله ان فلانا يصلّى بالنهار و يسرق بالليل. فقال ان صلاته لتردعه.

و قال النبي (ص): لا صلاة لمن لم يطع الصلاة، و اطاعة الصلاة ان ينتهى عن الفحشاء و المنكر.

وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ لَهُ معنيان، احدهما، ان ذكر الله كبير، كقوله عزّ و جلّ: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ اى هو هين عليه؛ و نظائره فى القرآن كثيرة، و المعنى الثانى ان ذكر الله للعبد اكبر من ذكر العبد اياه. و يروى هذا الكلام عن رسول الله (ص) قال: ذكر الله اياكم اكبر من ذكركم اياه. قالت الحكماء لانّ ذكر الله للعبد على الاستغناء و ذكر العبد اياه على حدّ الافتقار و لانّ ذكر العبد لجرّ منفعة او لدفع مضرة، و ذكر الله سبحانه اياه للفضل و الكرم.

و قيل لانّ ذكره لك بلا علة و ذكرك مشوب بالعلل، و قيل لانّ ذكر العبد مخلوق و ذكره جلّ جلاله غير مخلوق. و قال الحسن: معناه، و لذكر الله نفسه اكبر من ذكر العبد له فيكون هذا تنبيها على ان ذكره بما اختاره لنفسه اولى. و قيل و لذكر الله فى الصلاة اكبر من خارج الصلاة. و قيل و لذكر الله اكبر من ساير اركان الصلاة. و يحتمل ان تأويل ذكر الله الصلاة كانه قال: و الصلاة اكبر من سائر العبادات. و قال ابن عطاء وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ مَنْ اَنْ تَبْقَى معه المعصية. و فى بعض الاخبار: الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله عزّ و جلّ او عالما او متعلّما.

قالت الحكماء: و انما كان الذكر افضل الاشياء لانّ ثواب الذكر الذّكر. قال الله تعالى: فَادْكُرُونِي اُدْكُرْكُمْ و يشهد لذلك قول النبي (ص) يقول الله عزّ و جلّ: انا عند ظن عبدي و انا معه حين يذكرني، فان ذكرني فى نفسه ذكرته فى نفسى، و ان ذكرني فى ملاء ذكرته فى ملاء خير منهم.

و قيل وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ اى ذكر الله افضل الطاعات بديل ما روى ابو الدرداء، قال: قال رسول الله (ص) الا انبئكم بخير اعمالكم و ازكاها عند مليككم و ارفعها فى درجاتكم و خير من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوكم فتضربوا اعناقهم و يضربوا اعناقكم قالوا: ما ذاك يا رسول الله؟ قال: ذكر الله عزّ و جلّ و عن ابى سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) انه سئل اى العباد افضل درجة عند الله عزّ و جلّ يوم القيامة؟ فقال: الذّاكرون الله

كثيرا. قالوا: يا رسول الله و من الغازى فى سبيل الله؟ فقال: لو ضرب بسيفه الكفار و المشركين حتى يكسر او يختضب دما لكان الذاكرون الله كثيرا افضل منه درجة و روى ان اعرابيا قال يا رسول الله اى الاعمال افضل؟ قال: ان تفارق الدنيا و لسانك رطب من ذكر الله.

و روى انه قال (ص) سيروا سبق المفردون. قالوا و ما المفردون يا رسول الله؟ قال: الذاكرون الله كثيرا و الذكرات قوله: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ.

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ مَفْسَرِينَ دَرِينَ آيَتِ سَهٍ قَوْلِ غَفْتَهُ اَنْد: قْتَادَهُ غَفْتِ اَيْنِ آيَتِ مَنْسُوخِ اِسْتِ وَ نَاسَخْهَا قَوْلُهُ قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةِ، قَوْلِ دَوْمِ قَوْلِ اِبْنِ زَيْدِ اِسْتِ غَفْتِ: آيَتِ مَحْكَمِ اِسْتِ مَنْسُوخِ نَيْسْتِ وَ مَرَادِ مُؤْمِنَانِ اَهْلِ كِتَابِ اَنْد: عِبْدِ اللَّهِ سَلَامِ وَ اَصْحَابِ وى. رَبِّ الْعَالَمِينَ رَسُولِ رَا مِى فَرَمَايِدِ كِهْ بَا اَيْشَانِ بَرِ وَفَقِ وَ لَطْفِ سَخْنِ كَوَى نِهْ بَجْدَالِ تَا اِسْلَامِ بَدَلِ اَيْشَانِ شَيْرِينَ شُودِ وَ قَرَّانِ كِهْ نَيْكُوْتَرِينَ سَخْنَانِ اِسْتِ بَرِ اَيْشَانِ خَوَانِ اَنْ كِهْ كَفَّارِ يَهُودِ كِهْ هَمِ اَهْلِ كِتَابِ اَنْدِ مَسْتَنْتَى كَرْدِ، غَفْتِ: اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ بِالْاِقَامَةِ عَلَى الْكُفْرِ فَانْهَمِ يَجَادِلُونَ مَكْرَ اَيْشَانِ كِهْ بَرِ كَفْرِ بَايَسْتَنْدِ وَ مَسْلَمَانِ نَشُونْدِ كِهْ بَا اَيْشَانِ بَجْدَالِ وَ خُصُومَتِ وَ خُشُونَتِ سَخْنِ بَايِدِ غَفْتِ چِنَانِ كِهْ رَبِّ الْعَزَّةِ غَفْتِ: جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اَعْلَظْ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ فِى مَوْضِعِ آخَرَ: وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً. قَوْلِ سَوْمِ مَجَاهِدِ غَفْتِ: آيَتِ مَحْكَمِ اِسْتِ وَ مَرَادِ اَهْلِ ذِمَّتِ اَنْدِ، وَ الْمَجَادَلَةُ هِىَ الْمَجَادَلَةُ بِالسَّيْفِ بِآيَتِى هِىَ اَحْسَنُ هِىَ الْوَفَاءُ بِالذِّمَّةِ. مِيكُوِيْدِ بَا اَهْلِ ذِمَّتِ كِهْ جَزِيَتِ پَذِيْرِفْتَهُ اَنْدِ مَحَارِبَتِ مَكْنِيْدِ وَ بَا اَيْشَانِ بَوْفَاءِ ذِمَّتِ بَازِ آيِيْدِ. اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مَكْرَ كَسَى كِهْ اَزِ جَزِيَتِ دَادِنِ بَازِ اَيْسْتَنْدِ اَزِ اَيْشَانِ. وَ قِيْلِ مَجَازِ الْآيَةِ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْكُمْ لَانَ جَمِيْعِهِمْ ظَالِمٌ بِالْكَفْرِ. قَالَ بَعْضُهُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِى وَفْدِ نَجْرَانَ وَ قَوْلُوا اَمَّا بِالَّذِيْ اُنزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنزِلَ اِلَيْكُمْ يَعْنِي اِذَا اَخْبَرَكُمْ وَاَحَدٌ مِنْهُمْ مِمَّنْ قَبْلَ الْجَزِيَةِ بِشَيْءٍ مِمَّا فِى كِتَابِهِمْ فَلَا تُجَادِلُوهُمْ عَلَيْهِ وَ لَا تَصَدَّقُوهُمْ وَ لَا تَكْذِبُوهُمْ وَ قَوْلُوا اَمَّا بِالَّذِيْ اُنزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنزِلَ اِلَيْكُمْ. وَ اِلَيْنَا وَ اِلَيْكُمْ وَاَحَدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

قال رسول الله (ص) ما حدثكم اهل الكتاب عن شىء فلا تصدقوهم و لا تكذبوهم و قولوا انا بالذى انزل الينا و انزل اليكم و قال (ص) لا تسألوا اهل الكتاب عن شىء فانهم ان

يهودكم و قد ضلّوا. و قال عبد الله بن عباس تسألون اهل الكتاب عن كتبهم و عندكم القرآن احدث الكتب عهدا بالرحمن محضا لم يشب.

و عن ابى هريرة قال: اهل الكتاب يقرءون التوراة بالعبرانية و يفسرونها بالعربية لاهل الاسلام، فقال رسول الله (ص): لا تصدقوا اهل الكتاب و لا تكذبوهم و قولوا آمنا بالذي أنزل إلينا و أنزل إليكم و إلينا و إليكم واحداً و نحن له مسلمون.
و كذلك أنزلنا اى كما انزلنا اليهم الكتب انزلنا إليك الكتاب يعنى القرآن فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به يعنى عبد الله بن سلام و اصحابه يؤمنون بمحمد و بالقرآن و من هؤلاء يعنى اهل مكة من يؤمن به و هم مؤمنوا اهل مكة من العرب، و ما يجحد بايتنا إنا الكافرون و ذلك ان اليهود عرفوا ان محمداً نبى و القرآن حق، فجحداوا: و الجحود اكثر ما يقال فى انكار اللسان و القلب عارف.

النوبة الثالثة

قوله: أ و لم يروا كيف يبدئ الله الخلق ثم يعيده ابداء و اعادت خلق از روى ظاهر نشأة اولى و نشأة اخرى است و از روى باطن اشارت است فرا تغيير اوقات و تكرر احوال ارباب القلوب، گهى در قبض باشند و گهى در بسط، گهى در هيبت گهى در انس، ساعتى غيبت بر ايشان غالب، ساعتى حضور، ساعتى سكر، ساعتى صحو، ساعتى بقاء، ساعتى فنا، بنده آن ساعت كه در قبض باشد و در هيبت حدّ وى در اظهار بندگى تا طمع مغفرت بود و خوف عقوبت، چنانك رب العزة گفت: يدعوننا رغباً و رهباً.

باز چون قدم در عالم بسط نهد و شواهد انس بيند از حول و قوت خویش محرر شود، از ارادت و قصد خویش مجرد گردد بفتوح تجريد زندگانی کند، يريدون وجهه مقصد و قبله همت وى گردد.

نفس وى درين حال چنان باشد كه شبلى گفت از سرمستی و بيخودى كه: در قيامت هر كسى را خصمى خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا بر راه من عقبه كرد تا در گلزار او بماندم. گاهى كه در بسط بود چنين ميگفت و گاهى كه در قبض بود ميگفت: ذلى عطل ذلّ اليهود. باز ديگر باره او را با بسط و انس دادند تا ميگفت: «اين السماوات و الارضون حتى احملها على شعرة جفن عيني». اينست معنى «تكرار احوال» كه ابداء و اعادت بوى

اشارت است و مصداق این از عزت قرآن است که گفت جلّ جلاله لَتَرْكُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ، ای حالا بعد حال و از سیرت و روش مصطفی (ص) آنست که روزی میگفت: «انا سیّد ولد آدم»

باز در حال قبض میگفت: «ما ادری ما یفعل بی و لا بکم لیت ربّ محمّد لم یخلق محمّدا»

باز در حالت انس میگفت: «لست کاحدکم اظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی».

پیر طریقت این معنی بر مزی عجیب بیرون داده و گفته: «الهی بر هزاران عقبه بگذرانیدی و یکی ماند، دل من خجل ماند از بس که ترا خواند، الهی بهزاران آب بشستی تا آشنا کردی با دوستی و یک شستنی ماند، آن که مرا از من بشوی تا از پس خود برخیزم و تو مانی، الهی هرگز بینما روزی بی محنت خویش؟ تا چشم بازکنم و خود را نبینم در پیش. يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ آن را که خواهد با وی عدل کند و از بر خویش براند و آن را که خواهد با وی فضل کند و بلطف خویش بخواند. همه در مشیّت ازلی بسته و بی علت آن حکم بر وی رانده، نه آن کس که با وی فضل کرد بعلت طاعت کرد و نه او که با وی عدل کرد از بهر معصیت کرد، کاری است در ازل ساخته و حکمی رفته چنان که الله خواسته.

پیر طریقت گفت: آه از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رایی گفته، چه سود اگر شاد زیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْخِذْلَانِ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِتَوْفِيقِ الْإِحْسَانِ. يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْكَفْرَانِ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِالْإِيمَانِ. يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِتَفْرِيقِ الْقَلْبِ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِجَمْعِ الْهَمَمِ، يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْقَائِهِ فِي ظِلْمَةِ التَّدْبِيرِ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِإِسْهَادِ جَرِيَانِ التَّقْدِيرِ، يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِحَبِّ الدُّنْيَا وَ يَمْنَعُهَا عَنْهُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِزَهْدِهِ فِيهَا وَ بَسْطِهَا عَلَيْهِ يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ بِاعْرَاضِهِ عَنْهُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِاقْبَالِهِ عَلَيْهِ.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ بَلْ تَقَلَّبُ الْجَمَلَةُ فِي الْقَبْضَةِ وَ يَجْرِي عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ التَّقْدِيرِ، جحدوا ام و حّدوا، اقبلوا ام اعرضوا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي كَافِرَانِ رَا در دنیا این عقوبت

تمام است که از رحمت الله نو میداند و مؤمنان را میگوید هر چند گزاف کاران بودید و گناه کردید از رحمت الله نو امید مباحثید: لَا تَقْتُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ بِدَانِ كَمَا تَأْتِي رَحْمَةُ اللَّهِ فِي حَقِّ بَنَدِغَانٍ بِيَشٍ اَزْ تَأْتِي غَضَبٌ اِسْتِ و در قرآن ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است. و در خبر است که: سبقت رحمتی غضبی این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله و روا نباشد که گویی یکی پیش است و یکی پس یا یکی پیش است و یکی کم زیرا که اگر یکی بیش گویی دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی پیش گویی دیگر را حدوث لازم آید. پس مراد ازین تأثیر رحمت است یعنی پیش کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من، تأثیر غضب اوست نو میدی کافران از رحمت او تا میگوید جل جلاله: أُولَئِكَ يَتَّسِبُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ تَأْتِي رَحْمَتِي اِسْت اَمِيْدِ مَوْمِنَانِ بِمَغْفِرَتِي اَوِ، و دل نهادن بر رحمت او تا میگوید: أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ.

آن کافر که از رحمت الله نو امید است و بت او را در پیش است مثل وی راست مثل عنکبوت است که خانه میسازد خانه ای سست بی حاصل، نه آن را بنیادی که بر جای بدارد، نه دیواری که بوی پناه گیرد، نه سقفی که پوشد، نه در سرما بکار آید نه در گرما، وانگه چنان سست و ضعیف بود که باندک بادی زیر و زبر گردد و خراب شود. اینست مثل بت پرست، می پندارد که در کاریست یا در پناهی و هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ و من امل السراب شرابا لم يلبث أَلَا قَلِيْلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَانَتْ خَيْبًا.

قوله إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ یعنی من شأن المؤمن ان ينتهي عن الفحشاء و المنكر، كما قال: وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی ينبغي للمؤمن ان يتوكل على الله، ثم لو رأيت واحدا منهم لا يتوكل لا يخرج به عن الايمان، كذلك من لم ينته عن الفحشاء و المنكر ليس يخرج صلوته عن كونها صلاة. و قيل معناه الصلاة الحقيقية ما تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر. فان كانت و أَلَا فَصُورَةُ الصَّلَاةِ لَا حَقِيْقَتَهَا. و قيل الفحشاء الدنيا و المنكر النفس و قيل الفحشاء المعاصي و المنكر الحظوظ. و قيل الفحشاء رؤية الاعمال، و المنكر طلب العوض عليها ثم قال: وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ یعنی اكبر من ان يبقى معه للفحشاء و المنكر سلطان، بل لحرمة ذكره زلات الذاکر مغفورة و عيوبه مستورة.

نظیره قوله تعالى وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ تُوِ بِشِ از این هیچ نامه‌ای نخواندی وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ وَ بَدَسْتُ خُوِشِ هَرگَزِ نُوِشْتِي إِذَا لَارْتَابَ الْمُضْطُّونَ (۴۸) اگر چنان بودی که تُوِ نُوِسِنْدِه بودی آن گَه در گمان افتادندی کژراهان وَ کژروان.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ بَلْ كِه اِيْن نَامِه سَخْنَانِي اِسْت رُوِشَن پِيْدَا بِي گمان، فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ در دلهاي ايشان كِه ايشان رَا دَانَش داده اند، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَ باز نِه نَشِيْنْد از پذيرفتن سخنان ما مگر ستمكاران.

وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ كَفْتُنْدُ چِرا بَرُو از خدانود او نشانهايي فرو نِيَايد قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ كُوِي نِشَانِها بِنزديكِ اللَّهِ اِسْت، وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ مَنْ رِسانْدِه بِيْم نَمايْم أَشكارا.

أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ بَسِنْدِه ايشان رَا، أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ كِه ما فرو فرستاديم بَر تُو اِيْن نَامِه، يُتْلَى عَلَيْهِمْ تا ميخوانند بَر ايشان، إِنْ فِي ذَلِكَ لَرْحَمَةٌ دَرِيْن نَامِه بَراسْتِي كِه بَخْشايِشِي اِسْت وَ ذِكْرِي لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) وَ يادگاري گرويدگان رَا.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَغْوً اللَّهُ بَسِنْدِه اِسْت، بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً مِيان مَن وَ مِيان شِما گِواهِ رِاسْت، يَعْلمُ ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِيْدانْد او كِه در آسْمان وَ زَمِيْن، وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ اِيْن مِشْرِكان اِنْد كِه بگرويدند بچيز نَاجيز، وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بَخْدايِ كافر شَدند أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۵۲) ايشان آنْد كِه زيانكاران اِنْد.

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ مِي شتابانند تَرَا بَعذابِ آوَرْدن، وَ لَوْ لَا أَجَلَ مُسَمًّى وَ اگَر نِه هِنگامِي نَام زد كرده ايد لَجاءَهُمُ الْعَذَابُ عَذابِ آمَدِي بايشان، وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَعْتَةٌ وَ حَقا كِه آخِرِ بايشان آيد ناگاه، وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) وَ ايشان نَمِيْدانْد.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ مِي شتابانند تَرَا بَعذابِ آوَرْدن وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) وَ دُوِزخِ بكَافِرانِ فَرُو گيرد گَرْد ايشان.

يَوْمَ يَخْشَاهُمْ الْعَذَابُ آن روز كِه در آيد عذاب بَر ايشان، مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ

فرو گیرد ایشان را از زیر ایشان و از زیر پایهای ایشان، وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) و گویند چشید آنچه میکردید.

یا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا ای رهبران من که گرویدگانید، إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) زمین من فراخ است مرا پرستید.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر تنی چشنده مرگ است، ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) آن گه با ما خواهند آورد شما را همگان.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ بُرَاسَتِي که ایشان را جایگاه و درنک گاه سازیم از بهشت، غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ غرفه‌های زیر درختان آن جویها روان، خَالِدِينَ فِيهَا و ایشان جاویدان در آن، نَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) نیک مزدی کارگران را.

الَّذِينَ صَبَرُوا آن کارگران که شکیبایی می‌کنند، وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) و بر خداوند خود توکل میکنند و کار با او می‌سپارند.

وَ كَأَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ای بسا جانورا که روزی خود برنمیدارد اللَّهُ يُرْزِقُهَا وَ إِيَّاكُمْ اللَّهُ روزی دهد ایشان را و شما را، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) و اوست آن شنوای دانا.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسى مشرکان را، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ که که آفرید آسمانها و زمینها را وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ و که نرم کرد آفتاب و ماه را، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ همه گویند که اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) پس ایشان را از راه راست چون می‌برگرداند.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اللَّهُ می‌گستراند فراخ روزی او را که خواهد از بندگان خویش وَ يَقْدِرُ لَهُ و تنگ میدارد بر ایشان او را که خواهد إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) اللَّهُ به همه چیز دانا است.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسى از ایشان، مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً کیست که فرو فرستاد از آسمان آبی، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا تا زنده کرد بان زمین را پس مرگ آن، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ براستی که گویند که اللَّهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گوی ستایش بسزا الله را بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) بلکه بیشتر ایشان در نمی‌یابند.

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا نَبِئْتَ زَنْدَگَانِي اَيْنَ جِهَانِي، اِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ مَّگَر نَاكَارِي وَ بَازِي، وَ اِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ وَ سَرَايِ پَسِينِ اَن جِهَانِي بَرَاَسْتِي كِه اَن پَاينده اسْت وَ بَا زَنْدَگَانِي، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) اگَر ايشان دانندی ايشان را به بوديد.

فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ چُون در كشتي نشينند، دَعَوْا اللّٰهَ هَم اللّٰهَ را خوانند، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خواندنی از دل بَرَاَسْتِي وَ كَسِي ديگر را نخوانند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَى الْبَرِّ چُون ايشان را رِهَانِيد بَا خَشْكَ وَ دَشْت، اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۴۷) ايشان بَا اللّٰه اَنِبَاز خواندن درگيرند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا كُفَر فزايَند بَا نچه ايشان را داديم وَ لِيَتَمَتَّعُوا وَ تا روزگاري گذارند درين جِهَانِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) آري آگاه شوند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا اَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا اَمِنًا نَمِي بِنيند كِه ايشان را شَهْرِي را داديم بَا اَزْرَم بِي بيم وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ وَ مَرْدَمَان مِيربايند گَرْد بَر گَرْد ايشان اُفْبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ بِنَارِ اسْت وَ نَاچيز مِي گَرُونْد؟ وَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ بِنِعْمَتِ خُدَايِ كَاْفَر مِي شُونْد؟

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَيَّ اللّٰهَ كَذِبًا اَن كِيَسْتِ سْتَمكَاَرْتَرِ از اَن كَس كِه بَر خُدَايِ اَنِبَاز سَاَزْد بَدْرُوغ؟، اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ يَا دَرُوغ زَنْ گِيرْد چيزِي رَاَسْت كِه اَمْد باو، اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) در دوزخ جايگاهي بسنده نيست كَاْفَران را؟

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا وَ ايشان كِه مِيكوشند از بَهْر ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا بَرَاَسْتِي كِه ايشان را راه نَمَائِمِ رَاَهَايِ خُوِيش وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹) وَ بَرَاَسْتِي كِه اللّٰه بَا نِيكوكَاَران اسْت.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا يَا مُحَمَّدٌ مِنْ قَبْلِهِ، اِي مِنْ قَبْلِ الْقُرْآنِ مِنْ كِتَابِ كِتَابَا، مِنْ الْكُتُبِ وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ، اِي وَ لَا تَخْطُ كِتَابَا بِيَدِكَ، لَانْكَ اَمِّي لَا تَكْتَبُ وَ لَا تَقْرَأُ، وَ كَذَا صِفَةُ النَّبِيِّ (ص) فِي التَّوْرَةِ وَ ذَلِكَ فَضْلُهُ.

وَ ذَكَرَ الْبَيْهَقِيُّ فِي الْاَيَةِ تَحْبِيرَ الْكَلَامِ، فَانَ الْخَطَّ بِالشَّمَالِ مِنْ اَبْعَدِ النُّوَادِرِ. هَذَا مِنْ زِيَادَاتِ الْكَلَامِ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ اِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ يَعْنِي لَوْ كُنْتَ تَقْرَأُ الْكُتُبَ اَوْ تَكْتَبُ قَبْلَ الْوَحْيِ لَشَكَ الْمَبْطُلُونَ الْمَشْرُكُونَ مِنْ اَهْلِ مَكَّةَ وَ قَالُوا اِنَّهُ يَقْرَأُ مِنْ كُتُبِ الْاَوْلِيَيْنِ وَ يَنْسَخُ مِنْهَا. وَ قَالَ مِقَاتِلُ الْمَبْطُلُونَ هُمُ الْيَهُودُ وَ الْمَعْنَى: اِذَا لَشَكَ الْيَهُودَ فَيَكُ وَ اِتْهَمُوكُ وَ قَالُوا: اِنَّ الَّذِي نَجِدُ نَعْتَهُ فِي التَّوْرَةِ اَمِّي لَا يَقْرَأُ وَ لَا يَكْتَبُ، وَ لَيْسَ هَذَا

علی ذلك النعت. روى عن الشعبي قال: ما مات النبي (ص) حتى كتب و قرى. وَلَا تَخْطُهُ بِالْفَتْحِ عَلَى النَّهْيِ وَ هُوَ شَاذٌ وَ الصَّحِيحُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَكْتُبُ: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مفسران را درین آیت سه قول است: حسن گفت: بل القرآن آیات بییناتٌ فی صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ جواب ایشان است که گفتند، إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ این قرآن دروغی است که محمد بر ساخته. رب العالمین گفت ساخته محمد نیست که سخنان خدای است روشن و پیدا بی گمان یاد گرفته و یاد داشته در دلهای مؤمنان، و این تخصیص این امت است که امتهای پیشینه را نبوده پیشینیان کتابهای خدا نظرا میخواندند و طاقت یاد گرفتن و حفظ آن نداشتند مگر پیغامبران، و از اینجا است که موسی (ع) در حضرت مناجات گفت: یا ربّ انی اجد فی التوریه امّه انا جیلهم فی صدورهم یقرءونه ظاهرا. و فی بعض الآثار. «ما حسدتکم الیهود و النصارى علی شیء کحفظ القرآن». قال ابو امامة: انّ اللّٰه لا یعذب بالنار قلبا و عی القرآن. و قال النّبى (ص). «القلب الذی لیس فیہ شیء من القرآن کاللبیت الخرب»

و قال (ص): «تعاهدوا هذا القرآن فانه اشدّ تفضیاً من صدور الرجال من النعم من عقلمها». قال بعض اهل السنّة: القرآن فی الصّدْر غیر ممزوج به فمن زعم أنّه فی الصدر ممزوج به فقد اخطاء و ذلك لانه باين عن الصدر غیر ممزوج به بل هو منسوب اليه لقوله تعالى: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.

قول دوم آنست که این نامه یاد گرفته تو یا محمد از شگفتیهای آشکارا است که تو نویسنده و خواننده نه ای و صفت تو امی است و آنکه خبر میدهی از قصه های پیشینیان و آئین رفتگان و نیک و بد جهان و جهانیان این دلیلهایی است روشن بر صحت نبوت تو و نشانهای آشکارا که الله در دلهای اهل علم نهاده از امت تو. گفته اند که این اهل علم صحابه رسول اند که قرآن حفظ داشتند و احکام آن را معتقد بودند و بجان و دل پذیرفتند و آن را بی هیچ گمان کلام و سخن الله دانستند.

قول سوم آنست که بل هو یعنی محمد (ص) ذو آیات بییناتٌ فی صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ من اهل الكتاب لانهم یجدونه بنعته و صفته فی کتبهم یعنی نعته (ص) مذکور فی الکتب الماضیه يعرفها اهل الكتاب. روى انّ المسيح عيسى بن مريم (ع) قال للحواریین انا اذهب

و سيأتىكم الفارقليط يعنى محمدا (ص) روح الحق الذى لا يتكلم من قبل نفسه و لا يقول من تلقاء نفسه شيئا و لكنه ما يسمع به يكلمكم و يسوسكم بالحق و يخبركم بالحوادث و الغيوب و هو يشهد لى كما شهدت له، فأتى جئتكم بالامثال و هو يأتىكم بالتأويل و يفسر لكم كل شىء. قوله يخبركم بالحوادث يعنى ما يحدث فى الازمنة، مثل خروج الدجال و ظهور الدابة و طلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا، و يعنى بالغيوب امر القيامة من الحساب و الجنة و النار مما لم يذكر فى التوراة و الانجيل و الزبور، و ذكره نبينا (ص).

وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ، اى ما ينكر هذا الكتاب و لا هذه الحجج الا الظالمون انفسهم. تقول جرده و جحد به و كفره و كفر به، و الجحود فى الاية الاولى متعلق بالوحدانية و فى الاية الثانية متعلق بالنبوة.

وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ حَمِزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ ابُو بَكْرٍ آيَةً مِنْ رَبِّهِ عَلَى التَّوْحِيدِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ، وَ الْمَعْنَى قَالَ كَفَّارٌ مَكَّةَ هَلَّا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ كَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْإِنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِ كِنَاقَةِ صَالِحٍ وَ مَائِدَةَ عِيسَى وَ الْعَصَا وَ الْيَدَ الْبَيْضَاءَ وَ فُلُقَ الْبَحْرِ لِمُوسَى. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ أَرَادَ بِهِ الْآيَاتِ الْمَذْكُورِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ. «قُلْ» يَا مُحَمَّدُ «إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»، اى فى حكم الله و هو القادر على ارسالها اذا شاء ارسالها و لست املك منها شيئا و كان فى حكمته ان الكتاب الذى انزله كاف لكم إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ، اى انما انا رسول ارسلنى اليه اليكم لا خوفكم على كفركم و ابين لكم ما ارسلنى من امر دينه و الحكمة فى ترك اجابة الانبياء (ع) الى الآيات المقترحة انه يودى الى ما لا يتناهى، و ذلك انه سبحانه لو اجاب قوما الى آية مقترحة طلب منه قوم آخرون آية اخرى، و اذا اجابهم الى ذلك طلب كل واحد منهم آية مقترحة ثم آية بعد آية فيؤدى الى ما لا يتناهى، و لان هؤلاء طلبوا آيات تضطربهم الى الايمان فلو اجابهم اليها لما استحقوا الثواب على ذلك.

أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ اى آيت جواب ايشانست كه گفتند: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ، ميگويد ايشان كه اقتراح آيات ميکنند اين كتاب قرآن ايشان را دليل نه؟ پس بر صحت نبوت تو كتابى بر لغت ايشان نظم آن معجزه، لفظ آن فصيح،

عبارت آن بلیغ، حجّت آن روشن، حکم آن پیدا نظم آن زیبا تو بزبان ایشان بر ایشان میخوانی و ایشان را بآن پند میدهی و ایشان با فصاحت و بلاغت ایشان در ماندند از قبیل آن گفتن و یک سورت چنان آوردن، و این از همه معجزات بلیغ تر است و از اسباب شک دورتر. نه بس ایشان را این چنین کتاب بدین صفت که دیگری میخوانند؟ آن گه گفت: **إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَ فِي الْقُرْآنِ لَرْحْمَةً وَذِكْرًا لِمَنْ هَمَّ بِالْإِيمَانِ دُونَ التَّعْنَتِ.**

گفته اند سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا در مدینه شد. قومی مسلمانان سخنها و مسألتها که از جهودان شنیده بودند و نبشته بودند آن نبشتهها آوردند پیش مصطفی (ص). رسول در آن نگرست و بر ایشان خشم گرفت و آن نبشتهها بیفکند و گفت: «کفی بقوم حمقا او ضلالا ان یرغبوا عما جاءهم به نبیهم الی ما جاء به غیر نبیهم الی قوم غیرهم و الذی نفس محمد بیده لو ادرکنی موسی و عیسی لاتبعانی و ما اتبعهما. فانزل اللّٰه هذه الایة.»

و گفته اند در شان عمر بن الخطّاب فرو آمد که بحضرت رسول خدا آمد و نبشته ای در دست وی. گفت یا رسول اللّٰه این نبشته جهودی داد بمن بر خوانم، رسول گفت اگر از آن تورات است که حق تعالی بموسی فرستاد، بر خوان. عمر میخواند و رسول خدا متغیّر و متلونّ همی گشت و عمر نمیدانست تا عبد اللّٰه بن ثابت جوانی انصاری خادم رسول که پیوسته با رسول بودی دست بر پهلوی عمر زد گفت: ثکلتک امک یا عمر اما تری وجه رسول اللّٰه (ص) یتلونّ؟ فرمی عمر بالرقّ، و نزلت: **أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ الْآيَةَ.**

قوله **قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ بَيِّنًا وَبَيِّنَاتٍ شَهِيدًا** يشهد لی بالصدق بانّی رسوله و ذلك فی قوله: **وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا** محمد رسول اللّٰه، و قيل معناه فی القرآن الذی بیّن اللّٰه باعجازه صدقی کفاية و شهادة صدق بینی و بینکم لمن طلب الدلیل یعلم ما فی السّموات و الارض، ای أنّه یعلم ان الاصلح لکم ان لا تؤتوا ما تقترحونه من الآيات و ان لکم فی القرآن کفاية لانّ من یعلم ما فی السّموات و الارض لا یخفی علیه ما فیهِ مصلحتکم من مفسدتکم. و الذّین آمنوا بالباطل الذی لا یجوز به الایمان و هو ابلیس و الصّنم، و کفروا باللّٰه الذی یجب الایمان به و الشکر علی نعمه اولئک هم الخاسرون الهالکون.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ إِنْ آيَتِ فِي شَانِ النَّضْرِ بْنِ الْحَارِثِ فَرُو آمِدْ كَهْ كَقْتِ: يَا مُحَمَّدُ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ.

رب العالمين كقت جل جلاله: وَ لَوْ لَا أَجَلٌ مُسَمًّى، اى لو لا ما وعدتک انى لا اعذب قومک و لا استأصلهم و أؤخر عذابهم الى يوم القيمة كما قال: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ. و قال بعضهم معناه لو لا الموت الذى يوصلهم الى العذاب لعجل لهم العذاب فى الحال وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً اى ليأتينهم الموت بغتة و اذا اتاهم الموت بغتة كان ذلك اشق عليهم، وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ بِأَتْيَانِهِ بَغْتَةً. و فى بعض الآثار: «من مات مصححا لامره مستعدا لموته ما كان موته فجأة بغتة، و ان قبض قائما، و من لم يكن مصححا لامره و لا مستعدا لموته فموته موت فجأة و ان كان صاحب الفراش سنة.

قوله: يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ اعادة تاكيدا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ جامعة لهم لا يبقى منهم احدا لادخلها. و قيل معناه عجب من جهلهم فى استعجال العذاب و قد اعد الله لهم جهنم و انها قد احاطت بهم و هم على شفير جهنم لم يبق الا ان يدخلوها.

و قيل لَمُحِيطَةٌ بهم فى الآخرة اى سيحيط بهم هو عن قريب، لان ما هو آت قريب. يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، اى من كل الجهات لانه محيط بهم، وَ يَقُولُ ذُوقُوا وَ بِال مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فى الدنيا من معاصى الله و ذلك زيادة فى العقوبة و الايجاج. و قرأ نافع و اهل الكوفة وَ يَقُولُ بِالْبَاءِ يعنى يقول لهم الموكل بعذابهم ذُوقُوا. و قرأ الباقون بالنون لانه لما كان بامرهم نسب اليه.

يا عِبَادِى الَّذِينَ آمَنُوا بى و برسلى و لا يمكنكم اظهار دينكم و توحيدكم بمكانكم يعنى بمكة و كانوا يعذبون على الدين اِنْ اَرْضِى و اِسْعَةٌ فانتقلوا منها الى حيث يمكنكم ان تعبدونى فيها. نزلت هذه الاية فى قوم من المؤمنين دعوا الى الهجرة فشق عليهم ذلك من جهة الطبع، فقالوا: كيف يكون حالنا اذا انتقلنا الى دار العزبة و ليس بها احد يعرفنا فيواسينا و لا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الآية قطعاً لعذرهم فى ترك الهجرة بهذه العلة، و قال مقاتل و الكلبي نزلت فى المستضعفين من المؤمنين يحثهم على الهجرة يقول ان كنتم فى ضيق بمكة من اظهار الايمان فاخرجوا منها ان ارضى المدينة واسعة آمنة. و قال عطاء اذا امرتم بالمعاصى فاهربوا فان ارضى واسعة، و كذلك يجب على كل من كان

فى بلد يعمل فيها بالمعاصى، و لا يمكنه تغيير ذلك، ان يهاجر الى حيث يتهيأ له العبادة.
روى عن النبى (ص) قال: «من فرّ بدينه من ارض الى ارض و ان كان شبراً من الارض
استوجب الجنة و كان رفيق ابراهيم و محمد صلى الله عليهما».

و قال مطرف بن عبد الله: ارضى واسعة، معناه رزقى لكم واسع فاخرجوا. و قيل معناه
ارض الجنة واسعة فاعبدونى اعظكم.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، خوفهم بالموت ليهون عليهم الهجرة، اى كلّ احد ميّت اينما كان فلا
تقيموا بدار الشرك خوفاً من الموت ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ فنجزىكم باعمالكم. و قرأ ابو بكر
يرجعون بالياء.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ، قرأ حمزة و الكسائى: لثوبنهم بالثاء ساكنة من
غير همز، اى نجعلهم ثاوين فيها، مقيمين، يقال: ثوى الرجل اذا اقام، و اثوبته اذا انزلته
منزلاً يقيم فيه. و قرأ الآخرون بالياء و فتحها و تشديد الواو و همز بعدها، اى لننزلنهم من
الجنة غُرْفاً قصوراً علالى. و انما قال ذلك لان الجنة فى عالية و النار فى سافلة و لان
النظر من الغرف الى المياه و الخضر اشهى و الذّ تجرى من تحتها الأَنْهَارُ، اى من تحت
الغرف. و قيل من تحت اشجار الجنة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل و التسنيم
خالدين فيها الى غير غاية. نَعْمَ أُجْرُ الْعَامِلِينَ.

الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى الشَّدَائِدِ و الاذى فى ذات الله و صبروا على فرائض الله و جهاد اعدائه
وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اى على كفاية ربهم يعتمدون و بفضله يثقون و انما وصفهم بهذه الصفة
لان الشيطان كان يوسوس لهم انكم ان تركتم ارضكم و اموالكم و صرتم الى دار لعزبة
افتقرتم و هلكنم فوصفهم الله بالطاعة على مخالفة الشيطان و الثقة بكفاية الرحمن، لان
ذلك من قوة الايمان.

وَ كَأَيُّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا الدابة كل حيوان على الارض مما يعقل و ممّا لا يعقل،
لانها تدبّ على الارض. اين آيت هم در شأن ايشان آمد كه هجرت بر ايشان سخت بود و
دشخوار از بيم درويشى و مى گفتمند: ما لنا بالمدينة مال، فاين المعاش لنا هناك؟ رب
العالمين گفت: كم من دابة ذات حاجة الى غذاء «لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» اى ترفع رزقها معها و
لا تدخر شيئاً لغد مثل البهائم و الطير، اى بسا جانورا كه او را حاجت است بغذا چنان كه

شما را حاجت است، و هرگز رزق خویش با خود بر ندارد، و فردا را ادّخار نکند. و رب العزة او را و شما را بادرار روزی میدهد.

قال سفیان: لا یدخر من الدواب غیر الآدمیّ و النملة و الفارة.

ابن عمر گفت: با رسول خدا بودم در نخلستان مدینه و رسول صلوات الله علیه رطب بدست مبارک خویش از زمین برمی گرفت و میخورد و مرا گفت: کل یا بن عمر تو نیز بخور ای پسر عمر. گفتیم: یا رسول الله این ساعت مرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد. رسول خدا گفت: مرا آرزو هست و طبع می خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم و نیافتم. ابن عمر گفت: انا لله الله المستعان. رسول گفت: یا بن عمر من اگر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملک کسری و قیصر افزون دادی، لکن اجوع یوما و اشبع یوما انکه گفت فکیف بک یا بن عمر اذا عمّرت و بقیت فی حثالة من الناس یخبثون رزق سنة و یضعف الیقین.

قال فو الله ما برحنا حتی نزلت: وَ كَآئِنٌ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ يَوْمَا فَيَوْمَا من غیر طلب وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بحاجتکم الی الرزق، فلا تهتمّوا لاجل الرزق و لا ترکوا عبادة الله بسبب الرزق.

عن ابن عباس رضی الله عنه، قال: قال رسول الله (ص): «ایها الناس ان الرزق مقسوم لن یعدو امرءا ما کتب له، فاجملوا فی الطلب، ایها الناس ان فی الفنون لسعة و ان فی الاقتصاد، لبلغة، و ان فی الزهد لراحة، و لكل عمل جزاء، و کل ما هو آت قریب».

و عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله تعالی: یا بن آدم تؤتی کل یوم برزقک و انت تحزن و تنقص کل یوم من عمرک و انت تفرح انت فیما یکفیک و انت تطلب ما یطغیک، لا بقلیل تقنع و لا من کثیر تشعب».

و عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص) لیس شیء یباعدکم من النار الا و قد ذکرته لکم و لا شیء یقرّبکم من الجنة الا و قد دللتکم علیه. ان روح القدس نفث فی روعی انه لن یموت عبد حتی یرزقه فاجملوا فی الطلب، ای اختصروا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصيته، فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته، الا و ان لكل امرئ رزقا هو یأتیة لا محالة فمن رضی به بورک له فیة

فوسعه، و من لم يرض به لم تبارك له فيه و لم يسعه، ان الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله و روى ان النبي قال: «لو انكم يتوكلون على الله حق توكله لرزقتم كما يرزق الطير تغدوا خماسا و تروح بطانا.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، يعنى كفار مكة مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لمصالح العباد حتى يجريا دائبين، لَيَقُولَنَّ اللَّهُ، فَأَنى يُؤَفِّكُونَ، يعنى من ابن يصرفون عن عبادة صانعها و خالقها الى عبادة جمادات لا تضر و لا تنفع، كأنه قال مع علمهم بجلائل صنع الله و شدة عجز الاوثان ما الذى يحملهم على ان ينصرفوا عن توحيدى الى الاشراك به.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ يعنى يوسع الرزق على من يشاء من عباده و يضيق على من يشاء على ما يوجبه الحكمة. قال الحسن يبطأ الرزق لعدوّه مكرامه به و يقدر على وليّه نظرا له فطوبى لمن نظر الله له إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يعلم من يصلحه القبض و من يصلحه البسط. و فى حديث ابى ذر عن رسول الله (ص)، فيما يروى عن ربّه عزّ و جلّ: ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الغنى و لو افقرته لافسده ذلك، و ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الفقر و لو اغنيته لافسده ذلك ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا باخراج الزرع و الاشجار عنها و الارض الميتة التى ليست بمنبتة سميت ميتة لانه لا ينتفع بها كما لا ينتفع بالميتة، لَيَقُولَنَّ اللَّهُ، اى هم مقرون بذلك، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، على قيام حجتى و صدق لهجتى، قل الحمد لله على اقرارهم و لزوم الحجّة عليهم، قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدَانَا لِهَذَا و اعادنا من الجهل الذى اضل به هؤلاء الكفار بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ما يلزمهم فى اقرارهم هذا من الحجّة على ان يعبدوا الله وحده دون غيره.

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، اللهو هو الاستماع بلذات الدنيا، و اللعب العبث، سميت بها لانها فانية لا تدوم كما لا يدوم اللهو و اللعب. فان قيل لم سماها لهوا و لعبا و قد خلقها حكمة و مصلحة؟ قلنا: انه سبحانه بنى الخطاب على الاعم الاغلب، و ذلك ان غرض اكثر الناس من الدنيا اللهو و اللعب. وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ، الحيوان و الحياة

واحدة، يقال حىي يحيى حياة و حيوانا فهو حى. و قيل: الحيوان الحياة الدائمة التى لا زوال لها. و لا انقطاع و لا موت.

و قيل معناه ان الدار الآخرة فيها الحياة الدائمة لو كانوا يَعْلَمُونَ لكان خيرا.

و قيل معناه لو علموا طيب حياة الدار الآخرة لرغبوا فيها.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ، يعنى الكفار لتجاراتهم و تصرفاتهم و هاجت الرياح و اضطربت الأمواج و خافوا الغرق، دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ يعنى يدعون الله وحده و يخلصون له الدعوة للنجاة من دون الاصنام لعلمهم بانها لا تقدر على النفع و الضر على انجائهم منها. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ عادوا الى شركهم جهلا و عنادا. قال عكرمة: كان اهل الجاهلية اذا ركبوا البحر حملوا معهم الاصنام، فاذا اشتدت بهم الرياح القوها فى البحر و قالوا: يا ربِّ يا ربِّ.

لِيَكْفُرُوا بما آتَيْنَاهُمْ هذا لام الامر و معناه التهديد و الوعيد كقوله: اَعْمَلُوا ما شِئْتُمْ اى ليجحدوا نعمة الله فى انجائهم اِيَّاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا قرأ حمزة و الكسائى ساكنة اللام و قرأ الباقون بكسرها نسقا على قوله: لِيَكْفُرُوا، و قيل: من كسر اللام جعلها لام كى، و كذلك فى لِيَكْفُرُوا و المعنى انما خلصهم الله من تلك الاهوال و ردّهم الى سلامة البر لِيَكْفُرُوا نعم الله التى انعم بها عليهم فى النجاة و الخلاص. و لكى يزدادوا كفرا بالله و تمردا عليه و لكى يتمتّعوا بها خوّلوا فى دنياهم الى منتهى آجالهم من غير نصيب فى الآخرة فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اذا و ردوا الآخرة و عابنوها حين يحلّ بهم العذاب انهم كانوا مستدرجين فى الدنيا زيادة فى تعذيبهم: انما نملى لهم ليزدادوا اثما.

أ و لَمْ يَرَوْا يعنى اهل مكة انا جعلنا حراما آمنا و يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ يعنى العرب يسبى بعضهم بعضا و اهل مكة آمنون. و قيل ان اهل مكة كانوا غير آمنين قبل خروج رسول الله (ص) فلما خرج آمنهم الله من الخوف و اطعمهم من الجوع و ذلك قوله أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ اى لا احد فعل ذلك غير الله، فكيف يكفرون نعمتى التى هى حق و يصدّقون الباطل فيجعلون الاوثان آلهة. و قيل أ فِالْبَاطِلِ، يعنى بالاصنام يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ بِمَحَمَّدٍ و الاسلام يَكْفُرُونَ. و قيل كانت قريش استكتبت من فارس قصص ملوكهم و كانت تقرؤها و تكفر بالرسول و القرآن وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ

كَذِبًا اى لا احد اظلم من الكاذب على الله و هو الواصف له بما ليس من صفته اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ عَلَى لِسَانِ الرَّسُولِ وَ هُوَ الْقُرْآنُ اَوْ كَذَّبَ بِمَا وَرَدَ مِنْ اَوْصَافِهِ فِى كِتَابِهِ كَعَلْمِهِ وَ قَدْرَتِهِ، اَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ اَسْتَفْهَامٌ بِمَعْنَى التَّقْرِيرِ، مَعْنَاهُ اَمَّا لِهَذَا الْكَافِرِ الْمَكْذِبِ مَا وى فِى جَهَنَّمَ؟

وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِىْنَا، اى فِى طَاعَتِنَا وَ عِبَادَتِنَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، اى لنعرفنهم سبيل ديننا و سبيل المعرفة بنا و سبيل الله دينه و سبيل الله الطريق المؤدى الى عبادته و المعرفة به. و قيل وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا الْمُشْرِكِيْنَ لِنَصْرَةِ دِيْنِنَا لِنُثَبِّتَنَّهُمْ عَلَى مَا قَاتَلْ عَلَيْهِ. و قيل لِنَزِيْدَنَّهُمْ هُدًى كَمَا قَالَ تَعَالَى: وَ يَزِيْدُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰهْتَدَوْاْ هُدًى وَّ قِيلَ وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِىْنَا اى فِى طَلْبِ الْعِلْمِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيْلَ الْعَمَلِ بِهِ. و قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ: وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِى اِقَامَةِ السُّنَّةِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيْلَ الْجَنَّةِ. ثم قال: مثل السنّة فى الدنيا كمثل الجنّة فى العقبى، من دخل الجنّة فى العقبى سلم، كذلك من لزم السنّة فى الدنيا سلم. و قال سفيان بن عيينة: اذا اختلف الناس فانظروا ما عليه اهل الثغور، فانّ الله عز و جل يقول: وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِىْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. و قال الحسين بن الفضل: فيه تقديم و تأخير مجازة: و الذين هديناهم سبلنا جاهدوا فينا و إنّ الله لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ بالنصرة و المعونة فى دنياهم و بالثواب و المغفرة فى عقباهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابِ الْآيَةِ، از روى ظاهر بر لسان تفسير معنى آيت آنست كه ما ترا پيغامبر امى كرديم، نه خواننده نه نويسنده، نه هرگز بهيچ كتاب رفته و نه هيچ معلم ديده، تا عاليمان بدانند كه آنچه مى گويى از احكام شريعت و اعلام حقيقت و خبر مى دهى از قصه پيشينان و آئين گذشتگان و نيك و بد جهان و جهانيان، همه از وحى پاك مى گويى و از كتاب منزل و پيغام راست و كلام حق دلالت بر صحت نبوت و تحقيق رسالت و انتفاء شهت. اما اهل معرفت و جوانمردان طريقت رمزى ديگر ديده اند درين آيت، و سرى ديگر شناخته اند، گفتند رب العالمين چون خواست كه آن سيد را بتخصيص قربت و تحقيق رسالت مخصوص گرداند و سینه پاك وى شايسته مكاشفات و ملاطفات خود كند از نخست شواهد الهيّت لختى برو كشف كرد تا غوغاء طبيعت و

آلایش بشریت از نهاد وی رخت برداشت و سینه وی از اغیار پاک گشت و از معلومات و مرسومات آزاد، فلما خلا قلبه و سره عن کل معلوم و مرسوم ورد علیه خطاب الحق و شاهد الصدق غیر مقرون بممازجة طبع و مشاركة کسب و تکلف بشریة و صار کما قیل:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبا فارغا فتمکنا

همه پیغامبران را اول قاعده دولت و رتبت ولایت که نهادند از روش ایشان نهادند، آن گه از روش خویش بکشش حق رسیدند، باز مصطفای عربی پیغامبر هاشمی، نخست قاعده دولت وی از جذبه حق ساختند پیش از دور گل آدم بکمند کشش معتصم گشته بود تا همی گفت: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»

انبیاء هر یکی علی الانفراد بحری بودند، چون علم نصرت این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بحر او بقطره ای باز آمدند، برای آنکه همگان از بشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» و قال (ص) «آدم و من دونه تحت لوائی» و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال: «بعثت انا و الساعة کهاتین» و اشار باصبعیه «فسبقتها کما سبقت هذه هذه» یعنی کما سبقت الوسطی المسبحة فی الطول، و هر یکی را یک امت بیش نبود، و هر چه لم یکن ثم کان اند، همه امت او اند اما بحکم قهر و اما بحکم نواخت، کما قال: «بعثت الی الاحمر و الاسود و الی الخلق كافة» و همگان از تفرقت قدم در دائره جمع نهادند و این مهتر از دایره جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد و این را نه تراجع گویند بلکه تنزل گویند، تراجع از فترت افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود، کما قال: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق».

و روی: «نزلت لاتمم مکارم الاخلاق».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ قُلُوبُ الْخَوَاصِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ خَزَائِنُ الْغَيْبِ، فِيهَا بَرَاهِينُ حَقِّهِ وَ بَيِّنَاتُ سِرِّهِ وَ دَلَائِلُ تَوْحِيدِهِ وَ شَوَاهِدُ رَبُوبِيَّتِهِ فَقَانُونَ الْحَقَائِقِ قُلُوبُهُمْ، وَ كُلُّ شَيْءٍ يَطْلُبُ مِنْ مَوْطِنِهِ. هر چیزی را که جویند از معدن و موطن خود جویند، در شب افروز از صدف جویند که مسکن اوست، آفتاب رخشان از برج فلک جویند که مطلع اوست، غسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست، نور معرفت و وصف

ذات احدیت از دل‌های عارفان جویند که دل‌های ایشان قانون معرفت است، و سرهای ایشان کان محبت.

ای جوانمرد! دل عارف بر هیئت پیرایه است که گل در آن کنند، هر چند که گل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد، همچنین تا آتش محبت در دل نزنند آب از دیده باران نشود و گل معرفت بوی ندهد.

پیر طریقت گفت: آتشی که در دل نزنند بی دود باشد نه زندگانی این جوانمرد را آخر است و نه آتش وی را دود. زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بویاست دوست مأخوذ. بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ درین آیت اشارتی است و در آن اشارت بشارتی. میگوید جلّ جلاله که قرآن در دل‌های دانایان و مؤمنان است.

و مصطفی (ص) گفت: «لو كان القرآن في اهاب ما مسّته النار»

اگر این قرآن در پوست گاو نهاده بودی فردا آن پوست با آتش نه بسوختندی، پس چه گویی مسلمانی را که این قرآن در دل وی نهاده اند با ایمان و معرفت بهم اولیتر که فردا با آتش بنسوزند.

يا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ

بزبان اهل تفسیر کسی را که در دین بعذاب دارند و رنجانند یا در ضیق معیشت باشد، بحکم این آیت هجرت کند بجایی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند. و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند و بر زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت میفرماید، قومی را که بر جاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند، چنان که حکایت کنند از بو سعید خراز که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف و مشهور شده و در کار ما عظیم برفتند چنان که پوست خرپزه کز دست ما بیفتاد برداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند و بر آن همی افزودند. با خود گفتیم این نه جای منست و نه بابت روزگار من. از آنجا هجرت کردم: بجایی افتادم که مرا زندیق همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگ باران همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش تر بر. من همان جای مقام ساختم و آن رنج و بلا همی کشیدم و خوش همی بودم.

و از ابراهیم ادهم حکایت کنند که: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بآن سه شادی نفس خویش را قهر کردم: در شهر انطاکیه شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم و هر کس طعنه‌ای بر من همی‌زد، یکی گفت: هذا عبد اَبی من مولاہ این بنده‌ایست از خداوند خود گریخته، مرا این سخن خوش آمد گفتم با نفس خویش ای گریخته و رمیده‌گاه آن نیامد بطریق صلح درآیی؟ دوم شادی آن بود که در کشتی نشسته بودم مسخره‌ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی‌دید. هر ساعتی بیامدی و دست بر قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر مطیّه در مسجدی سر بر زانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند میزر بگشاد و آب بر من ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسا مغرور در ستر الله و مستدرج در نعمت الله و مفتون بشنای خلق، جایی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی و چون خلق ترا بستایند نگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایند نگر مستدرج نباشی.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذر بر مرگ است. راهی رفتنی و پلی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید (ص) پیوسته مرآت را این وصیت کردی که: اکثر و اذکر هادم اللذات زنهار مرگ را فراموش نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از ابراهیم ادهم سؤال کردند که ای قدوه اهل طریقت و ای مقدّم زمره حقیقت آن چه معنی بود که در سویدای سینه تو پدید آمد تا تاج شاهی از سر نهادی و لباس سلطانی از تن بر کشیدی و مرقع درویشی در پوشیدی و محنت و بینوایی اختیار کردی؟ گفت آری روزی بر تخت مملکت نشسته بودم و بر چهار بالش حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه‌ای در پیش روی من داشتند. در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاک دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاد نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم و مرا حجت نه: ای مردی که اگر بساط امل تو گوشه‌ای باز کشند از قاف تا قاف بگیرد،

باری بنگر که صاحب قاب قوسین چه میگوید: و الله ما رفعت قدما و ظننت انی وضعتها و ما اكلت لقمة و ظننت انی ابتلعتها، گفت بدان خدایی که مرا بخلق فرستاد که هیچ قدمی از زمین برنداشتم که گمان بردم که پیش از مرگ من آن را بزمین باز توانم نهاد، و هیچ لقمه‌ای در دهان نهدام که چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد. او که سید اولین و آخرین است و مقتدای اهل آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل امل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بار ساخته و دل بر آن نهاده‌ای خبر نداری که این دنیای غدار سرای غرور است نه سرای سرور، سرای فرار است نه سرای قرار.

تاکی از دار الفراری ساختن دار القرار
وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین چشم عبرت‌بین فروماند ز کار

تاکی از دار الفروری سوختن دار السرور
ای خداوندان مال الاعتیار الاعتیار
پیش از آن کین جان عدراور فروماند ز نطق

ای غافل بیحاصل، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیک آرزو پزی. گاه چون شیر هر چت پیش آید همی شکنی، گاه چون گرگ هر چه بینی همی دری، گاه چون کبک بر کوهسار مراد می‌پری، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می‌چری، خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی و ترا می‌فریبید و در دام غرور میکشد لعبی و لهوی است. سرای بی‌سرمایگان و سرمایه بی‌دولتان و بازیچه بیکاران.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ دُنْيَا
معشوقه‌ای فتنان است و رعنائی بی‌سر و سامان، دوستی بی‌وفا دایه‌ای بی‌مهر، دشمنی پرگزند بلعجی پریند، هر کرا بامداد بنوازد شبانگاهش بگذارد، هر کرا یک روز دل بشادی بیفروزد دیگر روزش بآتش هلاک بسوزد.

احلام نوم او کظلل زائل ان اللیب بمثلها لا یخضع

و فی بعض الآتار: ان الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له، یجمع من لا عقل له و بها یفرح من لا فهم له. همومها دائم و سرورها مائل، و نعیمها زائل:

ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی
بچشم تو همه گله‌ها که در باغست خارستی

اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارستی
و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو

... وَ إِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، این حیات لعب و لهو در چشم کسی آید که از حیات طیبه و زندگانی مهر خیر ندارد، خدای را دوستانی اند که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر، و فردا زندگانی ایشان بمشاهدت بود و معایت. زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا. ایشان اند که یک طرف ازو محبوب نه‌اند، و هیچ محبوب مانند زنده نمانند.

یاکی مرد او که زندگانش تسوی

غم کی خورد او که شادمانیش تسوی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست؟ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای الذین زینوا ظواهرهم بالمجاهدات زینا سرائرهم بالمشاهدات. شغلوا ظواهرهم بالوظائف لآنا اوصلنا الی سرائرهم جاهدوا درین موضع بیان سه منزلست: یکی جهد اندر باطن با هوی و با نفس، دیگر جهاد بظاهر با اعداء دین و کفار زمین، سدیگر اجتهاد با قامت حجّت در بیان حق و حقیقت. هر چه بر تن ظاهر شود در دفع کفار آن را جهاد گویند، و هر چه در اقامت حجّت و طلب حق و کشف شبهت باشد مر آن را اجتهاد گویند، و هر چه اندر باطن بود اندر رعایت عهد الهی مر آن را جهاد گویند. این جاهدوا فینا بیان هر سه حال است، او که بظاهر جهاد کند رحمت نصیب وی، او که با اجتهاد بود عصمت بهره وی، او که اندر نعت جهاد بود کرامت وصل نصیب وی، و شرط هر سه کس آنست که آن جهاد فی الله بود تا هدایت خلعت وی بود، آن گه گفت وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من بود. زبان حال بنده میگوید: الهی بعنایت هدایت دادی بمعونت زرع خدمت روپانیدی، به پیغام آب قبول دادی، بنظر خویش میوه محبت وارسانیدی. اکنون سزد که سموم مکر از آن بازدارای و بنائی که خود افراشته‌ای بجرم ما خراب نکنی. الهی تو ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی واجدان را گواهی، چپود که افزایی و نکاهی:

قبله‌گام در سرای تو باد
تا بود گرد خاک پای تو باد
کار من بر مراد رای تو باد
دائم این ذره در هوای تو باد

روضه روح من رضای تو باد
سرمه دیده جهان بینم
گر همه رای تو فناء منست
شد دلم ذره وار در هوست

۳۰ - سورة الروم مكية

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراع بخشایش مهربان.

الم (۱) منم خدای دانا.

غَلَبَتِ الرَّوْمُ (۲)، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ باز شکستند

در نزدیکیترین زمین و هُمُ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ و رومیان پس غلبه گبران سَیِّغَلِبُونَ (۳) غلبه خواهند یافت.

فِي بَضْعِ سِنِينَ در اند سال، لِلَّهِ الْأَمْرُ کار خدای دارد، مِنْ قَبْلُ از پیش و مِنْ بَعْدُ و از پس و یَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) و آن روز شاد شوند مؤمنان.

بَنَصْرٍ اللَّهُ بِيَارِي دادن الله بِنَصْرٍ مَنْ يَشَاءُ یاری میدهد الله او را که خواهد و هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) و اوست آن توانای مهربان.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَعَدَهُ اللهُ است و الله وعده خویش کز نکنند، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) لیکن بیشتر مردمان نمیدانند.

يَعْلَمُونَ ظاهراً میدانند آنچه فرا دست است و بر چشم است مِنْ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از کارهای این جهانی، وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) و ایشان از آن جهان بیخبراند.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نه باندیشند در دلهای خویش؟ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا که نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بتنهایی و فرمان روان، وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى و نیافرید آن را تا مگر هر چیز تا آن گه بود که او خواهد و إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و فراوانی از مردمان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافراند.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ بَنُكِرُوا در زمین، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا در نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند كانوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً با نیروی تر از اینان بودند و أَنَارُوا الْأَرْضَ و زمین شورانیدند و عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا و عمارت

کردند ایشان پیش از اینان و جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ و بایشان آمد فرستادگان الله بسخنان روشن و نشانهای راست فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و الله بیداد کردن را بر ایشان نبود و لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) لیکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ پس آن گه سرانجام ایشان که بدی کردند بد بود. اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ از بهر آن که دروغ‌زن گرفتند سخنان الله و كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۰) و بر ان افسوس می‌کردند.

اللّٰهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ اللّٰهُ آفَرِيْدَهٗ آغاز ميکند ثُمَّ يُعِيْدُهُ و فردا بیرون می‌آرد در آن جهان ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) و آن گه باز او برند شما را.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز که رستاخیز بیای شود، يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) کافران که خداوندان جرم‌اند فرومانند.

و لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ و ایشان را از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشان را از من بخواهد و كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) و بانبازان خویش آن روز کافر باشند.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز که رستاخیز بیای شود يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) آن روز جدا میشوند از هم.

فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَمَّا ايشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) ایشان را در مرغزاری شاد میدارند.

و اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اَمَّا ايشان که کافر شدند، و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و دروغ‌زن گرفتند سخنان ما را، و لِقَاءِ الْآخِرَةِ و کافر شدند بیدار رستاخیز فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) ایشان در عذاب حاضر گردگانند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِِ پاکى و بى عیبى خدای را و حق پرستش حِينَ تُسْئُونَ در آن هنگام که در شبانگاه شوید و حِينَ تَصْبِحُونَ (۱۷) و آن گاه که در بام شوید.

و لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ و السَّائِحَاتِ و ستایش بسزا او را در آسمانها و زمينها، و عَشِيًّا و شبانگاه و حِينَ تَظْهَرُونَ (۱۸) و هنگام نماز پیشین.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بیرون می‌آرد زنده از مرده و يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می‌آرد مرده از زنده و يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و زنده میکند زمین را پس مرگی آن، و كَذَلِكَ

تُخْرَجُونَ (۱۹) و فردا شما را هم چنان بیرون آرند.

النوبة الثانية

این سوره الروم مکی است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف. و هشتصد و نوزده کلمت، و شصت آیت. جمله بمکه فرو آمده، مگر یک آیت: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. و درین سورت منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سورت: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ نَسَخْتُهَا آيَةَ السَّيْفِ. و گفته اند: فَاصْبِرْ این کلمه منسوخ است، و إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ محکم است، باقی آیت: وَ لَا يَسْتَخَفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ مَنْسُوحَ اسْت. و در فضیلت سورت ابی کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الروم كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل ملك سبح لله بين السماء و الارض و ادرك ما ضيع في يومه و ليلته.

الم قسم و قد ذكرنا فيما سبق شرحه، و جواب القسم لقد مضمّر فيه، تقدیره: لقد غلبت الروم و قد مما يضمّر كما قال او جاءكم حصرت صدورهم، و الغلبة الاستعلاء على القرن بما يبطل مقاومته في الحرب، و الغلب مصدر تقول: غلبت غلبا، و طلبت طلبا. و الغلب و الغلبة واحد، كقولك: جلبا و جلبة و قيل هو الغلبة فحذفت التاء منه كما حذفت من قوله: وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ و انما هو اقامة و الروم جمع رومی كفارسی و فرس. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ يعنى في اقرب ارض الحجاز منهم و هي اذرعان و بصرى فهي ادنى الشام الى ارض العرب. و البضع اسم للثلاث و الخمس و السبع و التسع. و معنى الاية غلبت فارس الروم في اقرب ارض من ارض الشام الى ارض العرب. و قيل الى ارض فارس و هي ارض الجزيرة و قيل هي ارض الاردن و فلسطين، وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ اى الروم من بعد غلبه فارس اياهم، سَيَعْلَبُونَ فارس فيما دون عشر سنين.

سبب نزول این آیت بر قول جمهور مفسران آنست که میان اهل فارس و اهل روم قتالی رفت و مشرکان مکه میل داشتند بعجم که اهل پارس بودند و میخواستند همیشه که ایشان را بر روم غلبه باشد و نصرت، از بهر آن که ایشان را کتاب نبود و اوثن پرست بودند، هم چون ایشان اصنام پرست، و مسلمانان غلبه و نصرت روم میخواستند بر پارس، از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند.

و قصه آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه فرستاد

بروم و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهربراز، و قیل شیر براز، و قیصر روم لشکری نام زد کرد بقتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد، نام وی بخنس، هر دو لشکر به اذرعات بهم رسیدند یا بزمین جزیره یا بطرف شام، بر اختلاف اقوال علما و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند. آن خبر بمکه رسید مسلمانان را ناخوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند به شماتت که اهل کتاب شمااید و ایمن نشستگان در خانمان ما، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند؟ اگر شما با ما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم، رب العالمین این آیت فرستاد: *غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَضْعِ سِنِينَ* میگوید: پارسیان بر رومیان غلبه کردند و تا نه پس روزگار رومیان بر پارسیان غلبه کنند. ابو بکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت: شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن قریب بینید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند و بر ایشان نصرت یابند پیغامبر ما چنین گفت از وحی پاک و پیام راست. *ابی بن خلف الجمحی* گفت: کذبت دروغ می‌گویی، و این نتواند بود. بو بکر گفت: انت اکذب یا عدو الله، ای دشمن خدای دروغ تو گویی و از هر کس دروغ‌زن تر تویی. آن‌گه گفتند تا گروندیم بده شتر، عقد مراهنت ببستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مراهنت بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت تحریم قمار از آسمان نیامده بود، پس ابو بکر صدیق آن قصه با رسول خدا بگفت. رسول (ص) گفت مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو در مدت بیفزای و در مال بیفزای. بو بکر رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد ببستند و هر یکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاء احد پیش آمد و ابی خلف بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز حدیبیه سال هفتم، از وقت مراهنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند بر اهل پارس و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان رومیه آن‌گه بنا کردند و بو بکر صدیق آن صد شتر از ورثه ابی بستد و پیش مصطفی آورد رسول خدا گفت تصدق به. ابو بکر آن همه بصدقه داد بفرمان رسول صلوات الله علیه بو سعید خدری گفت: روز بدر بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزة آن روز اهل کتاب را بر مجوس نصرت

داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد و بو بکر صدیق در آن یک روز هم مال غنیمت برداشت از مشرکان و هم مال مراهنت از ورثه ابی خلف.

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان بر قول عکرمه و جماعتی مفسران آن بود که: شهربراز بعد از آن که بر روم غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشان را مقهور میداشت. فرخان برادر شهربراز روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: لقد رأیت کائی جالس علی سریر کسری من بخواب چنان دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم این سخن به کسری رسید، در خشم شد و نامه نبشت به شهربراز که: چون نامه من بتو رسد فرخان را سیاست کن و سر وی بمن فرست. شهربراز جواب کسری نبشت که فرخان مردی است مبارز، لشکر شکن و ترا هر وقت بکار آید، خاصه در جنگ دشمن، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد. کسری جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست. شهربراز بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل فرخان بکار نداشت. کسری را خشم بر خشم زیادت شد و بریدی فرستاد بر اهل پارس که شهربراز را معزول کردم و فرخان را بجای وی نشاندم، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید. و ملطفه‌ای داد به آن برید و گفته بود که چون فرخان بر تخت ملک نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرخان بر تخت ملک نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرخان ملطفه بر خواند، نبشته بود که: شهربراز را وقتی هلاک کن که ملطفه بر خوانی. فرخان، شهربراز را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری شهربراز گفت یک ساعت مرا زمان ده تا وصیت نامه‌ای بنویسم. سفظ بخواست و سه صحیفه بیرون آورد، در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرخان، گفت: سه نوبت بقتل فرخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت وی میکردم و تو بیک ملطفه مرا هلاک خواهی کرد؟ فرخان آن ساعت از تخت ملک برخاست و ملک با شهربراز تسلیم کرد، و آن حال و قصه پیوشیدند.

و شهربراز نامه نبشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که به پیغام و نامه راست نمایم و میخواهم که بنفس خود ترا بینم، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو، تو با پنجاه مرد

رومی و من با پنجاه مرد پارسى هم چنان کردند، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند. شهربراز گفت: هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب من بودم و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوت ما بشما رفت و کسرى بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاک کند. اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم. و با تو دست یکى خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم. قیصر آن حال به پسندید، و با وی عهد بست آن گه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آن گه سرّ باشد که از دو شخص در نگذرد، چون از دو شخص درگذشت ناچاره آشکارا شود، یعنی که این دو ترجمان را هلاک باید کرد، و ایشان را هلاک کردند. و از آنجا بازگشتند و بقتال اهل پارس شدند. و رب العالمین ایشان را بر پارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند. اینست که رب العزّة گفت: وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِى بَضْعِ سِنِينَ.

و فى هذه الآية دلالة على صحة نبوة النبى (ص) و ان القرآن من عند الله عز و جل لانه اخبر عما سيكون، ثم وجد المخبر على ما اخبر به. لانه الامر من قبل و من بعد هما مرفوعان على الغاية، و المعنى من قبل دولة الروم على فارس و من بعدها فائى الفريقين كان لهم الغلبة فهو بامر الله و قضائه و قدره. و قيل لله المشية التامة و الارادة النافذة من قبل هذه الوقائع و من بعدها، فيرزق الظفر من شاء و يجعل الدبرة على من شاء. و قيل لله الامر من قبل كل شىء و من بعد كل شىء و يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ يعنى يوم يغلب الروم فارس يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ لَانَّ ذَلِكَ وَقَعَ يَوْمَ بَدْرٍ وَ كَانَ الْمُؤْمِنُونَ فِي الْغَنِيْمَةِ وَ الظَّفَرُ بِالْإِعْدَاءِ وَ الْإِسْرِ وَ الْفِدَاءِ. يعنى آن روز که روم بر پارس غلبه کردند روز بدر بود که مؤمنان و مسلمانان بنصرت الله شاد بودند که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن، و هم فداء اسیران و قیل فرح المؤمنون انما كان بتحقيق الله ما وعدهم و تصديق رسوله (ص) لانه اخبرهم بما سيكون فكان كما اخبر و كان ذلك معجزة للنبي (ص). و قيل. يفرح المؤمنون بنصر الله تعالى النبي بقتل الكفار و بعضهم بعضا فيكون فرحهم واقعا بهلاك بعض الكفار لا بظهور الكفار كما يفرح بقتل الظالمين بعضهم بعضا. و قيل يفرح المؤمنون بغلبة

اهل الكتاب المشركين و خروجهم من بيت المقدس و كان احدى آيات نبوته. و قيل تم الكلام على قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ثم استأنف فقال: بنصر الله ينصر من يشاء يعنى اولياؤه، فيكون الباء متصلا بينصر، وَ هُوَ الْعَزِيزُ فِي الْاِتْتِقَامِ مِنَ الْكُفَّارِ الرَّحِيمِ فِي التَّمَكِينِ وَ النِّصْرِ لِلْمُؤْمِنِينَ.

قال رسول الله (ص): «فارس نطحة او نطحتان ثم لا فارس بعدها ابدا و الروم ذات قرون كلما ذهب قرن خلف قرن هيهات الى آخر الابد».

وَعَدَّ اللَّهُ نِصْبَ عَلِيٍّ الْمَصْدَرِ اِي وَعْدَ وَعْدِهِ، فَلَا يَخْلُفُهُ، وَ هُوَ رَاجِعٌ اِلَى قَوْلِهِ: سَيَعْلَمُونَ، يعنى هذا الذى اخبرتك به ايها النبى من نصرة الروم على اهل فارس، هو وعد وعد الله ذلك حقا، و هو ينجزه لهم. و يجوز ان يكون راجعا الى قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ لِأَنَّهُ وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ النِّصْرَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ صِحَّةَ وَعْدِهِ وَ هُمُ الْكُفَّارُ الَّذِينَ لَا يَصْدُقُونَ بَأَنَّ هَذَا الْخَبَرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اِي يَعْلَمُونَ مَا يَشَاهِدُونَهُ فَعَلِ الْحَيَوَانَاتِ، وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، لَا يَسْتَدْلُونَ بِمَا يَشَاهِدُونَهُ عَلَى مَا غَابَ عَنْهُمْ فَعَلِ الْعَاقِلِ الْمُمَيِّزِ، وَ قِيلَ يَعْلَمُونَ اَمْرَ مَعَاشِهِمْ وَ زَرَاعَتِهِمْ وَ تِجَارَاتِهِمْ وَ وَجْهَ اِكْتِسَابِهِمْ وَ هُمْ عَنِ اَمْرِ آخِرَتِهِمْ وَ مَا لَهُمْ فِيهَا مِنَ النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ غَافِلُونَ لَا يَتَفَكَّرُونَ فِيهَا. فغفلة المؤمن بترك الاستعداد لها و غفلة الكافرين بالاجحود بها. قال الحسن: بلغ من الله من علم احدهم انه ينقر الدرهم بيده فيخبرك بوزنه و لا يحسن يصلى.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ هَذَا مِنْ بَسْطِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي النَّفْسِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ أَنْفُسِهِمْ لِيَخْرُجُوا عَنِ الْغَفْلَةِ.

وَ قِيلَ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا لِيَعْلَمُوا أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.

وَ قِيلَ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ فَيَعْرِفُوا بَدَايِعَ صَنْعِ اللَّهِ فِيهَا فَيَعْلَمُوا مِنْ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعَجَائِبِ عِتْنًا، وَ أَمَّا خَلْقُهَا بِقَوْلِهِ الْحَقُّ وَ لِقَامَةِ الْحَقِّ يَعْنِي لِقَامَةَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ عَلَى الْعَمَلِ. وَ قِيلَ بِالْحَقِّ يَعْنِي بِالْحِكْمَةِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا عِبَادَهُ وَ يَسْتَدْلُوا عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ أَجَلِ مُسْمَى يَعْنِي اِلَى أَجَلٍ مُسْمَى اِذَا بَلَغَ ذَلِكَ

الاجل افناهما للجزاء فاعلم الله تعالى ان الذي خلقهم و لم يكونوا شيئاً ثم صرفهم احوالاً و ثارات حتى صاروا رجلاً، قادر ان يعيدهم بعد فناهم خلقاً جديداً، ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسيء باساءته، لانه العدل لا حيف فى حكمه و لا جور، و ان كثيراً من الناس يعنى الكفار، ببقاء ربهم لكافرون، اى بالبعث بعد الموت لجاحدون.

أ و لم يسيروا فى الأرض او لم يسافروا هؤلاء الكفار فى ارض الله فينظروا الى آثار من قبلهم من الامم، فيعتبروا. و قيل معنى ينظروا يتعرفوا، كقوله: فلينظر أيها أركى طعاماً. و قيل معناه فيعلموا كقوله: و من ينظر المرء ما قدمت يده و انما امرهم بالمسير فى الارض لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لما عصوا ليزول عنهم الشك، عن صدق ما يخبر عنهم، و الكلام عند قوله من قبلهم تام ثم استأنف الخبر عن صفاتهم فقال: كانوا أشد منهم قوة اى الامم الماضية كانوا اشد قوة من قريش و آثاروا الأرض، اى قلبوا وجه الارض لاستنباط المياه و استخراج المعادن و القاء البذور فيها للزراعة، و الاثارة تحريك الشىء حتى يرتفع ترابه و عمرؤها أكثر مما عمرؤها فيه ثلاثة اوجه: احدها من العمر، اى يقوهم فيها أكثر من بقاء هؤلاء، و التقدير: عمروا فيها و الثانى من العمرى، اى سكنوا فيها، كقوله: و استعمركم فيها، اى استسكنكم و الثالث من العمارة، اى عمروا الارضين بالغراس و الزراعة. و انما قال ذلك لانه لم يكن لاهل مكة حرث و زرع. و جاءتهم رسلهم بالبينات فلم يؤمنوا فاهلكهم الله، فما كان الله ليظلمهم، للظلم ثلاثة اوجه: وضع الشىء فى غير موضعه، و اخذ الشىء قبل وقته، و النقصان. و قوله: فما كان الله ليظلمهم اجتمع فيه المعانى الثلاثة، اى لم يأخذهم قبل وقت اخذهم و لا ينقص عنهم شيئاً مما قدر من ارزاقهم و لا وضع العذاب فى غير موضعه، و لكن كانوا انفسهم يظلمون بايرادها موارد الهلاك. ثم كان معطوف على خبر متروك، اى جاءتهم رسلهم فكذبوهم و امهلوا.

ثم كان عاقبتهم الهلاك. و السواى. مصدر، كالرجعى و البشرى. و هى تأنيث الاسماء كالاكبر و الكبرى. و هى الخلة التى تسوء صاحبها عند ادراكه ايها و هى النار. و قيل السواى اسم لجهنم، كما ان الحسنى اسم للجنة. قرأ اهل الحجاز و البصرة «عاقبة» بالرفع، اى ثم كان آخر امرهم السواى، و قرأ الآخرون بالنصب، على خبر كان و تقديره: ثم كان السواى عاقبة الذين أساؤا. و معنى اساؤا اى اشركوا، و معنى ان كذبوا، لان كذبوا او بان

كذبوا بآيات الله. وقيل تفسير السّوأي بعده، وهو قوله، أن كذبوا يعنى ثم كان عاقبة المسيئين. التّكذيب حملهم تلك السيئات على أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤون. الله يبدؤ الخلق في الدنيا ثم يعيده في الآخرة. تقول بدأ يبدأ بدأ وابتداءً يبتدى ابتداءً والابتداء نقيض الانتهاء و البدؤ نقيض العود ثم إليه تُرجعون لفصل القضاء بينهم ليجزى الذين أسأوا بما عملوا و يجزى الذين أحسنوا بالحسنى قرأ أبو بكر و ابو عمرو يرجعون بالياء و آخرون بالتاء.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ يبيأس المشركون، من جميع الخيرات و من شفاعة الشافعين: و قيل ينقطع كلامهم و حجتهم و يفتضحون.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ أَصَافُ الشُّرَكَاءِ اليهم على معنى أنهم كانوا يجعلون لها قسطا من اموالهم، و يرون بذلك لها حقا فيما يملكون، فنسبها الى أنهم شركاؤهم في اموالهم و المعنى لم يكن لهم من اصنامهم التي عبدها ليشفعوا شفعا، و كانوا يعنى يكونون. و جاء بلفظ الماضى ككثر الفاظ القيامة، بشركاؤهم كافرين أى جاحدين متبرين يتبرءون منها متبراً منهم كقوله: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدُ يَتَفَرَّقُونَ، هذا التفرق مفسر في قوله، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و هو تفسير قوله: يَصَدَّعُونَ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا وَ أَمْتَارُوا الْيَوْمَ. قال مقاتل: يتفرقون بعد الحساب الى الجنة و النار، فلا يجتمعون ابدا، ثم بين على أى وجه يتفرقون.

فقال تعالى: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ وَ هِيَ الْبُسْتَانُ الَّذِي فِي غَايَةِ النَّضَارَةِ، وَ الْخَضِرَاءُ. يُحْبَرُونَ يَسْرُونَ، وَ الْحَبْرَةُ السَّرور وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَكْرَمُونَ، تقول حبره أى اكرمه. و قيل ينعمون. و الحبرة فى اللغة كل نعمة حسنة و التحبير التحسين الذى يسر به، و منه قيل للمداد حبر لانه يحسن به الاوراق، و للعالم حبر لانه يتخلق بالاخلاق الحسنة. و قيل هو السماع فى الجنة يعنى يتنعمون و يتلذذون بسماع الغناء. قال الازاعى: اذا اخذ فى السماع لم تبق فى الجنة شجرة الا وردت. و قال ليس احد من خلق الله احسن صوتا من اسرافيل فاذا اخذ فى السماع قطع على اهل سبع سماوات صلواتهم و تسبيحهم. و اما قال فى رَوْضَةٍ بالتّكثير لان المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى روضة موقنة لطيب ما فيه، و حسنه و خصّ الرّوضة بالذكر لانه ليس عند العرب شىء احسن

منظرا و لا اطيب نشرا من الرياض.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «الجنة مائة درجة، ما بين كل درجتين منها كما بين السماء و الارض، و الفردوس اعلاها سماء، و اوسطها محلا و منها يتفجر انهار الجنة، و عليها يوضع العرش يوم القيامة، فقام اليه رجل فقال يا رسول الله انى رجل حبب الى الصوت فهل فى الجنة صوت حسن؟ قال: «اى و الذى نفسى بيده ان الله سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتي و ذكرى عن عزف البرابط و المزامير، فترفع صوتا لم تسمع الخلائق مثله قط من تسبيح الرب و تقديسه».

و روى ان اعرابيا قال يا رسول الله هل فى الجنة من سماع؟ قال: نعم يا اعرابى ان فى الجنة لنهرا حافاته الأبكار من كل بيضاء خوصائية يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق بمثلهما قط، فذلك افضل نعيم اهل الجنة.

و سئل ابو هريرة هل لاهل الجنة من سماع؟ قال نعم شجرة اصلها من ذهب و اغصانها فضة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت، يبعث الله سبحانه و تعالى ريحا فتحك بعضها بعضا فما سمع احد شيئا احسن منه.

قوله تعالى: وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ يَعْنِي بِآيَاتِ الْقُرْآنِ وَ الْبَعْثِ بَعْدِ الْمَوْتِ، فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ الْأَحْضَارُ انما يكون على اكراه فيجابه على كرهه. اى يحضرون العذاب فى الوقت الذى يحبر فيه المؤمنون فى الروضات من الجنان.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ اى سبّحوا الله، و معناه صلّوا الله فهو مصدر موضوع موضع الامر كقوله: فَضْرَبَ الرَّقَابِ وَ السَّبْحَةُ الصَّلَاةُ وَ مِنْهُ سَبْحَةُ الضُّحَى، فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ، اى صلّوا الله حين تدخلون فى المساء، و هو صلاة المغرب و العشاء وَ حِينَ تَصْبِحُونَ اى حين تدخلون فى الصباح و هو صلاة الصبح.

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَصَلُّونَ، وَ عَشِيًّا اى صلّوا الله عشيا، يعنى صلاة العصر وَ حِينَ تَظْهَرُونَ تَدْخُلُونَ فِي الظَّهِيرَةِ، وَ هِيَ صَلَاةُ الظُّهْرِ. قَالَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ لِابْنِ عَبَّاسٍ: هَلْ تَجِدُ الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ، وَ قَرَأَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَ قَالَ جَمَعْتَ الْآيَةَ الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ وَ مَوَاقِيتَهَا، وَ حَمَلَ بَعْضُ الْمَفْسِرِينَ عَلَى التَّسْبِيحِ الْقَوْلِي، فَقَالُوا تَفْسِيرُ الْآيَةِ: قُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ فِي

صلواتكم المفروضة في هذه الاوقات.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): من قال حين يصبح و حين يمسي: سبحان الله و بحمده مائة مرة، لم يأت احد يوم القيمة با فضل ممّا جاء به الا احد قال او زاد عليه و قال (ص): من قال سبحان الله و بحمده فى يوم مائة مرة حطّت خطاياها و ان كانت مثل زبد البحر.

و قال (ص): «كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم و عن ابن عباس عن النبىّ (ص) قال: من قال حين يصبح: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ الى قوله وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ادرك ما فاتة فى يومه و من قالها حين يمسي ادراك ما فاتة فى ليلته.

و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله: «من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ الى قوله: وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): من قال: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ هذه الآيات الثلاث من سورة الروم و آخر سورة الصافات دبر كل صلاة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد نجوم السماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض، فاذا مات اجرى له بكل حسنة عشر حسنات فى قبره و كان ابراهيم خليل الله يقولها فى كل يوم و ليلة ست مرّات.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ اى يخرج البشر الحىّ من النطفة الميتة و يخرج النطفة الميتة من البشر الحىّ. و قيل يخرج الكافر من المؤمن و المؤمن من الكافر.

و فى بعض الاخبار يخرج النخلة من النّواة و النّواة من النخلة و الحبة من السنبله و السنبله من الحبة، و يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا فيخرج نباتها و زروعها و ثمارها و اشجارها بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم الى موقف الحساب، وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ قرأ حمزة و الكسائى تُخْرَجُونَ بفتح التاء و ضم الرّاء و قرأ الباقر بضمّ التاء و فتح الرّاء.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او که جان را جان است و دل را عیان است، بنام او که یاد او زینت زبانهاست و مهر او راحت روانست، بنام او که وصال او بدو عالم ارزانست، و هر چه نه اوست همه عین تاوانست، و هر چه نه یاد او تخم غمانست بنام او که وجود او را علّت نه، صنع او را حیلّت نه، اولیّت او را بدایت نه، آخریت او را نهایت نه. در حکم او ربیب نه در امر او شهت نه. در قدر او ذلّت نه در وجود او قلّت نه. هر چه کند کس را برو حجّت نه، و او را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه.

بنام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند. یکی را بخواند یکی را براند، بهیچ حکم درنماند. نه کس باو ماند. نه او بکس ماند، این معنی یقین داند او که: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ بر خواند.

بیر طریقت گفت: الهی تو آئی که از احاطت او هام بیرونی، و از ادراک عقول مصونی. نه محاط ظنونی نه مدرک عیونی. کارساز هر مفتون و فرح رسان هر محزونی. در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی.

جمالک جلّ عن درک العیون	و قدرک فات تصویر الظنون
و خامرنی لخمّر هواک سکر	فلا اصحو الی یوم المنون
تو لاله سرخ و لؤلؤ مکنونی	من مجنونم تو لیلی مجنونی
تو مشتریان با بضاعت داری	با مشتریان بی بضاعت چونی

الم الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا، من شهد جمالنا و مکن من قربتنا، من اقام علی خدمتنا، هر که جلال و عظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت او از بلاء ما روی نگرداند، هر که جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلّی کرد از درگاه ما روی نتابد و یک لحظه از صحبت ما نشکبید. هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او را از قربت و وصلت خود بی بهره نگردانیم. ای جوانمرد دل با توحید او سپار و جان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن، که هر که بغیر او باز نگرد تیغ غیرت دمار از جان او برآرد، و هر که از بلاء او بنالد در دعوی دوستی درست نیاید.

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین. او را عامر بن عبد القیس میگفتند چنین میآید که در نماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت، گفتند پایها ببر تا این فساد زیادت

نشود. گفت پسر عبد القیس که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود. پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد، گفت: پادشاهها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن از خدمت نمیدارم. پای می‌بیرم تا از خدمت باز نمانم. آن گاه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند، چون بینید که در وجد و سماع حال بر ما بگردد شما بکار خود مشغول باشید، پایها از وی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع قرآن چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت، پس چون مقری خاموش شد و شیخ بحال خود باز آمد گفت: این پای بریده بگلاب بشوئید و بمشک و کافور معطر کنید که بر درگاه خدمت هرگز بر بیوفایی گامی نهاده است.

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ قَبْلَ اَيْنَا اِزْلَسْت و بعد ابد است، و معنی آنست که الامر الازلی لله و الامر الابدی لله لان الرب الازلی و السید الابدی الله. در ازل و ابد خدا است که یگانه و یکتا است. در امر بی‌نهایت و در علم بی‌غایت و در حکم بی‌چراست، از کی پیش و پیش از جا بجاست. پیش از ما در ازل ما را بود و بی ما در ابد بهره ماست. این آن رمز است که شب معراج با مهتر عالم (ص) گفت: «یا محمد کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل».

بیر طریقت گفت: بقرب می‌نگر تا انس زاید. بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید، میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق عنایت خود چه نماید، لله الامر من قبل و من بعد جای دیگر گفت: اَلَا لَهُ الْخُلُقُ وَ الْأَمْرُ عَالَم خَلْق را نهایت پیداست و عالم امر را نهایت نیست. عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگذرد روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعری باید شد و نسبت خلقیت از فطرت معرفت باز باید برید. اگر میخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی و جهولی باز بریدن نتوان الا بدرنگی و روزگاری، هم چنان که بوقت درآمدن درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنان که نطفه مدتی باز دارند تا علقه گردد. و آن گاه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به لحم، آن گاه مدتی دیگرش بدارند تا در روش آید. هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود برمیخیزد بامر حق آشنا میشود چون از صفات خود بتمامی

درگذشت شایسته امر شد و بحد بلوغ رجولیت رسید. آن گه این رقم بر وی زند که: من المؤمنین رجال، وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ الْيَوْمِ تَرِحَ وَ غدا فرح، الْيَوْمِ عِبْرَةٌ وَ غدا حيرة، الْيَوْمِ اسْفَ وَ غدا لطف، الْيَوْمِ بَكَاءُ وَ غدا لقاء. هر چند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عناهمه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هر چه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنان که آن جوانمرد گفته:

اکنون باری بنقد در دی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلتِ صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بر آسمان نداشت و یک ساعت از تضرع نیاسود، با این همه خوش میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست. الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینه من بنه تا هرگز ازین درد خالی نباشم.

ای مسکین تو همیشه بی درد بوده‌ای، از سوز دردزدگان خبر نداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده‌ای:

من گریه بخنده در همی پیوندم پنهان گریم باشکارا خندم
ای دوست گمان مبر که من خرسندم آگاه نه‌ای که چون نیازومندم

بیر طریقت گفت: الهی نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس که ازین درد فرد است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، در خبر است که فردا در انجمن رستاخیز و عرصه عظمی دنیا را بیارند بصورت پیر زنی آراسته گوید: بار خدایا امروز مرا جزای کمتر بنده‌ای کن از بندگان خود. از درگاه عزت و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بنده خود را چون تویی جزاء وی دهم. آن گه گوید: کونی ترابا خاک گرد و نیست شو.

چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید.

و گفته‌اند طالبان دنیا سه گروه‌اند: گروهی دنیا از وجه حرام جمع کنند هر چون که دست

رسد بغصب و قهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشند ایشان اهل عقاب‌اند و سزای عذاب. مصطفی (ص) گفت: کسی که دنیای حلال جمع کند از بهر تفاخر و تکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی اعراض کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد، بر نیت تفاخر، حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟

گروه دوم دنیا بدست آرند از وجه مباح چون کسب و تجارت و وجوه معاملات ایشان اهل حساب‌اند در مشیت حق، و در خبر است که: من نوقش فی الحساب عذب.

گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند مصطفی (ص) گفت: «لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یواری عورته و جرف الخبز و الماء» یعنی کسر الخبز ایشان را نه حساب است و نه عتاب، اگر عورت نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند و بر مراد حق میروند. مصطفی (ص) گفت: ایشانند که چون سر از خاک برکنند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلک فی قوله تعالی و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ، فریق منهم اهل الوصلة و فریق منهم اهل الفرقة، فریق للجنة و المنة و فریق للعذاب و المحنة، فریق للفراق و فریق للتلاق.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ، میگوید دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیره قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحن تحمید فی ریاض تحمید فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ. فرمان آید بدادد پیغامبر که: یا داود بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دلربای که ترا داده‌ام زبور برخوان، یا اسرافیل تو قرآن برخوان یا موسی تو تورات برخوان یا عیسی تو انجیل برخوان، ای درخت طوبی بتسییح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید و دوستان را استقبال کنید. ای تلهای مشک اذفر و کافور معنبر بر سر مشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در

حظیره قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر بیالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت، ای مخموران خمر عشق، ای عاشقان سوخته سحرگاهان در رکوع و سجود جوی خون از دیده‌ها روان کرده، و دلها بامید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهده ما بیاسائید، بار غم از خود فرو نهید و بشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که نقد نزدیک است. ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیک است. ای تشنگان صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان شاد زبید که میزبان نزدیک است. ای دوست جویان خوش باشید که اجابت نزدیک است. ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیک است. فیکشف الحجاب و یتجلی لهم تبارک و تعالی فی روضة من ریاض الجنة، و یقول: انا الذی صدقتکم و عدی و اتممت علیکم نعمتی، فهذا محل کرامتی فسلونی.

بیر طریقت در مناجات گفت ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیداست، چون تو مولی کر است؟ چون تو دوست کجاست؟ هر چه دادی نشانست و آئین فرداست. آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست. الهی نشانت بیقراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چونست:

روزی که سر از برده برون خواهی کرد دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد یا رب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَ از نشانه‌های او آنست که بیافرید شما را از خاکی ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ بَسْ اکنون شما مردمانید تَنْتَشِرُونَ (۲۰) می‌پراکنید و پراکنده می‌زبید.

وَ مِنْ آيَاتِهِ وَ از نشانه‌های اوست أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا که بیافرید شما را هم از شما جفتانی، لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا با ایشان آرامید وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً و میان شما مهری ساخت و مهربانی، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانه‌های است، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) گروهی را که دراندیشند.

وَ مِنْ آيَاتِهِ وَ از نشانه‌های اوست خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ آفرینش آسمانها و زمین و

اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ وَ اِخْتِلَافُ زِينَاهِیْ شِمَا وَ گوناگون رنگهای شما. اِنْ فِیْ ذَلِكْ لآیَاتٍ لِّلْعَالَمِیْنَ (۲۲) درین نشانه‌های است جهانیان را. وَ مِنْ آیَاتِهِ وَ از نشانه‌های اوست مَنَامُكُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ خَفْتَن شِمَا بِشَبِّ وَ رُوزِ وَ اَبْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ جستن شما از روزی او و بخشیده او اِنْ فِیْ ذَلِكْ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۲۳) در آن نشانه‌های است ایشان را که بشنوند.

وَ مِنْ آیَاتِهِ وَ از نشانه‌های توانایی و یگانگی اوست یُرِیْكُمْ اَلْبَرْقَ که مینماید شما را درخش خَوْفًا وَ طَمَعًا بیم و امید را وَ یُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ فَرُو میفرستد از آسمان آبی فِیْحِیْبِیْ بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده میکند بآن زمین را پس مرگ آن اِنْ فِیْ ذَلِكْ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۴) در آن نشانه‌های است ایشان را که دریابند.

وَ مِنْ آیَاتِهِ وَ از نشانه‌های اوست اَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ اَلْأَرْضُ بِأَمْرِهٖ که آسمان و زمین می باید ایستاده بفرمان او ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنْ اَنْ گه که خواند شما را یک خواندن مِنْ اَلْأَرْضِ اِذَا اَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) آن گه شما می بیرون آئید از زمین. وَ لَهُ مِنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ او راست هر چه در آسمانها و زمینها کس است کُلُّ لَهٗ قَائِنُونَ (۲۶) همه او را بفرمان است.

وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ اوست که آفریده می آرد از آغاز و آن را زنده کند باز، وَ هُوَ اَهُونٌ عَلَیْهِ وَ آن بروی آسانست وَ لَهُ الْمَثَلُ الْعُلَیُّ وَ او راست آن صفت برتری و یگانگی فِی السَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ در آسمانها و زمین وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ (۲۷) و اوست آن توانای دانا.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِثْلِی زِد شِمَا را مِنْ اَنْفُسِكُمْ هم از شما هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ شِمَا را از بردگان شما هیچ انباز هست فِیْ مَا رَزَقْنَاكُمْ در آن که من شما را دادم از مال دنیا، فَاتَمَّتْ فِیْهِ سَوَاءٌ که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید یکسان تَخَافُوْنَهُمْ تا بترسید از بندگان خویش كَخِیْفَتِكُمْ اَنْفُسُكُمْ چنان که آزاد ترسد از انباز آزاد كَذَلِكْ نَفَّصَلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۸) چنین گشاده و روشن سخنان خویش میفرستیم ایشان را که دریابند.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ، وَ ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود

می روند بنادانی فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ پس کیست که راه نماید گم کرده الله را و ما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹) و ایشان را فریادرسی و راهنمایی نیست.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ آهنگ خویش و روی خویش راست دار دین را حَنِيفاً پاک و یکتاگوی فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا نهاد خدای که مردمان را بران نهاد و آن آفرینش که ایشان را بآن آفرید، لا تَبْدِيلَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ جدا کردن و بگردانیدن نیست دین خدای را ذَلِكَ الدِّينُ الْقَبِيحُ دین اسلام است دین پاک و کیش راست و بیای و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ رُوی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان بدل با الله و اتَّقَوْهُ و بترسید از خشم او و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز بیای دارید، و لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) و از انباز جویندگان مبیاشید الله را.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ مَبَاش از ایشان که از دین خود جدا شدند و كَانُوا شَيْعَاءً و جوک جوک گشتند پراکنده در دین، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) هر جوکی بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست از پسندیده خود شاداند و خرم.

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ و هر گاه که بمردمان رسد گزند و رنجی دَعَوْا رَبَّهُمْ خوانند خداوند خویش را مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ بازو گشته بدل ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً پس، آن گه که بچشاند ایشان را بخشایشی از خویشتن إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) آن گه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می آورند و آزادی بر اسباب میسازند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا بآن نعمت که ایشان را دادیم و فرج که نمودیم کافر می شوند فَتَمَتَّعُوا گوی برخوردارید و روزگار فرا سر برید، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) آری آگاه شوید.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا یا بر ایشان نامه فرستادیم که آن را بَحَجَّتْ گیرند فَهَوُ يَنْكَلِمُ که آن نامه می سخن گوید و می گواهی دهد، بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) که آن انبازی که ایشان میگویند خدای را راست است یا چنان است.

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً و هر گه که بچشانیم مردمان را بخشایشی فَرِحُوا بها شاد شوند بآن و إِنَّ تَصْبِهِمْ سَبِيَّةٌ و اگر بایشان رسد بدی بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) ایشان نومید می باشند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا نَمِي بَيْنَدَ أَنَّ اللَّهَ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ كَمَا اللَّهُ فَرَاخٌ مِيكَسْتَرَانِدَ رُوزِي أَوْ رَا كَمَا
خَوَاهِدُ وَيَقْدِرُ وَبَانْدَاةُ فَرُو مِيكَسْتَرَانِدَ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٣٧) در آن
نشانه‌هایی است ایشان را که بگردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ أَيْ خَلَقَكُمْ فِي أَصْلِ الْإِنشَاءِ مِنْ تُرَابٍ، لِأَنَّكُمْ
بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خَلِقٌ مِنْ تُرَابٍ، وَإِذَا كَانَ الْأَصْلُ تُرَابًا فَالْفِرْعُ كَذَلِكَ. وَقِيلَ تَقْدِيرُهُ خَلَقَ
أَيَّاكُمْ مِنْ تُرَابٍ فَحَذَفَ الْمُضَافَ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ آدَمِيُونَ عَقْلَاءُ، نَاطِقُونَ تَنْشِيرُونَ، تَنْصَرِّفُونَ
فِيهَا فِيهِ قَوَامٌ مَعَاشِكُمْ، وَفِيهِ تَقْرِيبٌ مَا بَيْنَ كَوْنِهِ تُرَابًا وَبَيْنَ كَوْنِهِ بَشَرًا عَلَى وَجْهِ التَّعْجَبِ وَ
لَيْسَ ثُمَّ لِتُرَاخِي الزَّمَانِ أَمَّا هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِالْأَخْبَارِ وَفِي بَعْضِ الْآثَارِ: إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمَّا أَرَادَ
أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بَعَثَ جِبْرِيْلَ لِيَأْخُذَ مِنَ الْأَرْضِ قَبْضَةً، فَلَمَّا نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ:
اسْئَلْكَ بِالَّذِي أَرْسَلْتَ إِلَيَّ إِنْ لَا تَأْخُذُ مِنِّي الْيَوْمَ شَيْئًا يَكُونُ فِيهِ غَدَا لِلنَّارِ نَصِيبٌ، فَتَرَكَهَا وَ
رَجَعَ. فَارْسَلِ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ مِيكَائِيلَ. فَقَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مِثْلَ قَوْلِهَا لِجِبْرِيْلَ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَأْخُذْ
مِنهَا. وَكَذَلِكَ بَعَثَ إِسْرَافِيْلَ فَقَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَرَجَعَ وَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْهَا.

فَبَعَثَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ عِزْرَائِيْلَ وَ هُوَ مُلْكُ الْمَوْتِ فَقَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ الَّذِي
أَرْسَلَنِي أَحَقُّ أَنْ أُطِيعَهُ مِنْكَ، فَأَخَذَ مِنْ وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ طَيِّبِهَا وَ خَبِيْثِهَا، وَ سَهْلِهَا وَ وَعْرَهَا،
قَبْضَةً. فَعَجَّتْ الْأَرْضُ إِلَى اللَّهِ سَبَّحَانَهُ، فَوَعَدَهَا بِأَنْ يَعْبُدَهَا بِهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا أَطِيبَ مِمَّا كَانَ.
فَمَنْ هَاهُنَا أَمْرٌ بِالذَّفَنِ، مَعَ الطَّيِّبِ وَ الْحَنُوطِ. فَأَمَرَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ حَتَّى صَبَّ عَلَيْهِ مِنْ مَاءِ بَحْرِ
تَحْتَ الْعَرْشِ يُقَالُ لَهُ بَحْرُ الْأَحْزَانِ، فَلِذَلِكَ لَا يَتِمُّ لِابْنِ آدَمَ سُرُورٌ يَوْمَ لَا يَخْلُو مِنْ
وَحْشَةٍ. وَ انشُدَ بَعْضُهُمْ لِأَبِي الْقَاسِمِ الْمَغْرِبِيِّ:

خَلَقْتَ مِنَ التُّرَابِ فَصَرْتَ شَخْصًا بَصِيْرًا بِالسُّؤَالِ وَ بِالْجَوَابِ
وَ عَدْتَ إِلَى التُّرَابِ فَصَرْتَ فِيهِ كَأَنَّكَ مَا بَرَحْتَ مِنَ التُّرَابِ

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، قِيلَ الْمُرَادُ بِهِ آدَمُ وَ حَوًّا لِأَنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ
ضَلْعِهِ، وَ قِيلَ الْمُرَادُ بِهِ النِّسَاءُ، خَلَقْنَ مِنْ نَظْفِ الرِّجَالِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ جَنْسِكُمْ وَ
مِنْ مِثْلِ خَلْقِكُمْ أَزْوَاجًا، وَ لَمْ يَجْعَلْهُنَّ مِنَ الْجِنِّ لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا. وَ أَمَّا قَالَ ذَلِكَ لِأَنَّ

استيناس الجنس بالجنس أكثر من استيناسه بغير جنسه.

نظيره قوله: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا، وقوله وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا.

... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً يُوَدِّ الرجل زوجته و المرأة زوجها وَ رَحْمَةً يَعْطِفُ كُلِّ واحد منهما على صاحبه.

روى ان رجلا اتى النبى (ص) فقال: يا نبى الله لقد عجبت من امر و أنه لعجب ان الرجل ليتزوج المرأة و ما رآها و ما رأته قط حتى اذا ابتنى بها اصبحا و ما شىء احب الى احدهما من الآخر فقال رسول الله (ص): وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.

و قيل مودة أيام الشباب و رحمة أيام المشيب، و فى الخبر المقت من الله و الفرق من الشيطان. قال ابن عباس: المودة للكبير و الرحمة للصغير. و قال مجاهد المودة الجماع و الرحمة الولد. إن فى ذلك لآياتٍ اى ان فيما فعل الله من ذلك لدلائل و شواهد على وحدانية الله و قدرته على ما يشاء، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، فيعلمون ان قوام الدنيا بوقوع التناسل فيها.

وَ مِنْ آيَاتِهِ الدَّالَّةُ على وحدانيته و ربوبيته خَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ على الهيئة التى خلقهما عليها رفع السماء فى الهواء من غير عمد و بسط الارض على وجه الماء و انقاله اياها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الاقطار المتباعدة.

روى عن وهب قال: جميع الالسنه اثنان و سبعون لسانا منها فى ولد سام تسعة عشر لسانا و فى ولد حام سبعة عشر لسانا و فى ولد يافث ستة و ثلاثون لسانا و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم و ليمتيز الاشخاص بعضها من بعض. و قيل فى الالوان المختلفة قولان: احدهما يريد به البياض و السواد الادمه و الشقرة و غيرها، و الثانى انه خلقهم جميعا على صورة واحدة، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره، مع كثرتهم، بل يعرف كل واحد بما خصه الله به. و لو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كل واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك و هم كلهم بنو اب واحد و ام واحدة.

... إِنَّ فى ذَلِكَ اى فى جميع ما خلقه الله و فصله من ذلك، لآياتٍ لِلْعَالَمِينَ مِنَ الانس و

الجن، و قرأ حفص لِلْعَالَمِينَ بكسر اللام، و أنّما خصّ اهل العلم لانّهم مخصوصون بمعرفة الدقائق.

وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ الْمَنَامُ مفعلة من النوم كالمسغبة و المرحلة على وزن المقام، و تأويل الآية: منامكم بالليل و ابتغؤكم من فضله بالنهار، و قد يقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق بالليل لكنّه نادر و الحكم للاغلب الاكثر. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اى ينتفعون بسمعه.

وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ، يعنى ان يريكم البرق، فحذف إنّ لدلالة الكلام عليه، خوفاً للمسافر من الصواعق وَ طَمَعاً للمقيم فى المطر. و قيل خوفاً من السيل و الطوفان و الغرق، وَ طَمَعاً فى المطر النافع، و هما منصوبان لنزع اللام عنهما، تقديره للخوف و للطمع، وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ، اى من السحاب مطراً فيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها و دروسها إنّ فى ذلك لآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عن الله حججه و أدلته.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، يعنى ثباتهما قائمتين بلا عمد بامرهما بالقيام، و قيل بفعله. قال ابن مسعود قامتا على غير عمد بامرهم، ثمّ إذا دعاكم دعوةً قيل هذا وقف تام. ثم ابتداءً فقال: مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ فيه تقديم و تأخير: يعنى اذا انتم تخرجون من الارض. قال ابن عباس تخرجون من القبور. و قيل الوقف عند قوله من الارض يعنى دعاكم و انتم فى الارض، اى فى القبور و الدعوة فى الآية هى النفخ فى الصور، كذلك قوله: يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ.

وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ، اى مطيعون. و هذه الطاعة ليست بطاعة العبادة، أنّما هى طاعة الظهور من العدم اذ قال المكوّن عزّ جلاله كونوا فكانوا. و قيل هى طاعة ارادة لا طاعة عبادة، اى خلقهم على ما ارادوهم منقادون لما يريد بهم من حياة و موت و بعث و صحّة و سقم و عزّ و ذلّ. و قيل كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ اى قائمون فى القيامة و قيل قَانِتُونَ، اى مصلّون فيكون المراد به المؤمنين.

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ فى الدنيا ثمّ يُعِيدُهُ هم فى الآخرة وَ هُوَ أَهْوَنُ. فيه قولان: احدهما، و هو هيّن عليه فيكون افعال بمعنى: فعيل، كقوله: اللَّهُ أَكْبَرُ بمعنى الكبير. و الثانى ان الاعادة اهون عليه فى تقديركم و زعمكم. و قيل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ، اى

على الخلق يقولون بصيحة واحدة، فيكون اهون عليهم من ان يكونوا نطقا ثم علقا ثم مضغا الى ان يصيروا رجالا و نساء.

... قوله: وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، مفسران اين سخن را دو معنى گفته اند يکى آنست که له الصفة الاعلى، مثل بمعنى صفت است، چنان که: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ. و قال تعالى: مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، اى صفتهم، و پارسی مثل سان است. ميگويد: او را است صفت و حدائيت و فردائيت يکتايي و يگانگي و بي همتايي او را صفات ذات است، و برترين همه صفات است. کس را با وى در آن انبازى نه و چنو هيچکس و هيچ چيز نه. ابن عباس از اينجا گفت در تفسير اين کلمات: هى انه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. و قيل هى اته: لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ. و قيل هى الاحياء و الاماتة لا يشارکه فيها احد. معنى ديگر آنست که اين سخن بساط آيت است که بر عقب مى آيد و بساط آن مثل که زد.

تأويل آنست که: لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى اذ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ او راست مثل برترين و سان بلندترين در آن مثل که زد شما را هم از شما، هَلْ لَكُمْ يا معشر من اشرك بالله مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ من عبيد و اماء مِنْ شُرَكَاءِ فِي ما اعطيناكموه حتى تستوتوا فيه فلا تجعلوا بعض خلقى شريكا لى فى الالهة فأنى اعلى مثلا و اجل قدرا تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا. و معنى. تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ اى تخافون ان يقاسمكم عبيدكم المال كما تخافون نظراءكم و امثالكم من الاحرار. حاصل اين مثل آنست که چون در ميان شما اين نيست که بنده را با خداوند خويش در مال و ملك انبازى بود. وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و هو بالتقدیس اولی. پس الله تعالى که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازى بندگان خویش پاک بود و منزّه کَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ نَبِيْنِ کما بيّنت هذا المثل لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يتدبرون فى ضرب الامثال.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ يعنى ليس لهم فى الاشراك بالله شبهة لكنهم بنوا الامر فيه على الجهل و هوى النفس، فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ، اى اضله الله و ما لَهُمْ مِنْ ناصرين ما نعين يمتعونهم من عذاب الله الذى ينزله بهم لكفرهم و شركهم درين آيت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضى آيات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فى قوله تعالى قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ قَدْرِيان منكراند مر اضلال را از خداوند عزّ و جلّ و گويند

همه از بنده است، و جبریان منکراند مر ضلال را از بنده که ایشان بنده را اختیار نگویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنت هر دو اثبات کنند اضلال از خداوند عزّ و جلّ و اختیار ضلال از بنده. و هر چه در قرآن ذکر اضلال و ضلالست همه برین قاعده است که یاد کردیم.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، یعنی اقم قصدک، کقول ابرهیم (ع): اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كَقَوْلِهِ: لِكُلِّ وَجْهَةٍ. وَ الحنيف اسم للمسلم الموحد، و الحنفاء المسلمون الموحدون و الحنيفية ملّة الاسلام و قيل الحنيف المستقيم يقال رجل حنيف و دين حنيف ای مستقيم و انتصب حنيفا على الحال. و معنى الآية: اقم على الدين المستقيم، فطرة الله، نصب على الاغراء ای الزم فطرت الله التي فطر الناس عاينها فطرت را دو معنى است يکى خلقت، كقوله: فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ای خلق السماوات و الارض، الذى فطرنى. ای خلقنى، فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ای خلقکم، فاطر السماوات وَ الْأَرْضِ خالقها و مبدءها. و منه سَمِيَ الفطير من الخمير، دیگر معنى فطرت ملّت است: کيش و منه

قول رسول الله (ص) للبراء بن عازب فى الحديث الصحيح حين علمه الدعاء عند النوم ان مت على الفطرة ای على دين الاسلام و الملّة الحنيفية.

اگر گوئيم فطرت اينجا بمعنى دين اسلام است پس ناس اينجا مسلمانانند بر خصوص، لقوله عزّ و جلّ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ يَعْنِي للمسلمين، و معنى آنست كه دين اسلام را ملازم باش و بر پي آن رو، آن دين كه مسلمانان را در ازل بر آن آفريد و بفضل خود ایشان را بآن دين گرامى كرد. آن كه گفت: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ای لا تبديل لدين الله، بلفظ خير است و بمعنى نهى، ای الزموا دين الله و اتبعوا و لا تبدلوا التوحيد بالشرك ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ المستقيم، و محتمل است كه هم برين قول ناس بر عموم مردم نهند، و معنى آنست كه الزموا دين الله و ملّته التى خلق الخلق على ان يدعوهم اليها، كقوله: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ يعنى الّا لامرهم ان يعبدون ثمّ حَقَّقَ ذَلِكَ بقوله: وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ اگر گوئيم، فطرت بمعنى خلقت است فَطَرَتَ اللَّهُ منصوب است بر مصدر، ای فطر فطرة الله، ای خلقته الله التى خلق الناس

عليها، و این فطرت آن عهد است که روز میثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ. اکنون هر فرزند که درین عالم بوجود آید بر حکم آن اقرار اول آید و مقرر باشد که او را صناعی و مدبری است و اگر چه او را بنامی دیگر میخواند یا غیر او را می پرستد در اصل صانع خلاف نیست. و لهذا قال تعالی: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، و قالوا مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ.

و فی الخبر ما روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): من يولد يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدعونها قالوا يا رسول الله أفرأيت من يموت وهو صغير؟ قال: الله اعلم بما كانوا عاملين، ثم قرأ ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: فَطَرَتَ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ الْمُحَقِّقُونَ من اهل العلم و السنّة قوله: من يولد يولد على الفطرة يعنى على العهد الذى اخذ الله عليهم بقوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ و كل مولود فى العالم على ذلك الاقرار. و هو الحنيفيّة التى وقعت الخلقة عليها و ان عبد غيره و لكن لا عبرة بالايمان الفطرى فى احكام الدنيا و أنّما يعتبر الايمان الشرعى المأمور به المكتسب بالارادة و الفعل. الا ترى أنّه يقول: فابواه يهودانه فهو مع وجود الايمان الفطرى فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين. و هذا معنى قوله (ص): يقول الله تعالى انى خلقت عبادى حنفاء فاحتالتهم الشياطين عن دينهم.

و قال عبد الله بن المبارك: فى قوله (ص) كل مولود يولد على الفطرة قال على الخلقة التى جبل عليها فى علم الله تعالى من سعادة او شقاوة، فكل منهم صائر فى العاقبة الى ما فطر عليها و عامل فى الدنّيا بالعمل المشاكل لها. فمن علم أنّه يكون سعيدا اراد سعادته و اخبر عن سعادته و خلقه فى حكمه سعيدا، و من علم شقاوته اراد ان يكون شقيّا و اخبر عن شقاوته و خلقه فى حكمه شقيّا. ثم قال: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ اى ما جبل عليه الانسان من السعادة و الشقاوة لا يتبدّل فلا يصير السعيد شقيّا و لا الشقيّ سعيدا. و قيل لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، اى لا يقدر أحد أن يغيّر هذه الخلقة. و قيل هو نهى عن الخصاء و غيره، اى لا تغيير لخلق الله من البهائم، بالخصاء و بتك الآذان و نحوه. ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ الْمُسْتَقِيمُ الذى لا عوج فيه وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَ هم الكفار لاعراضهم عن الدلائل الدّالة عليه و

الشواهد الشاهدة له.

مُنْبِيينَ إِلَيْهِ مَنْصُوبٍ عَلَى الْحَالِ، أَيْ أَقَمَ وَجْهَكَ أَنْتَ وَامْتَكِ مَنْبِيِينَ إِلَيْهِ لِأَنَّ مَخَاطَبَةَ النَّبِيِّ (ص) يَدْخُلُ مَعَهُ فِيهَا الْأُمَّةُ كَمَا قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَنْبِيِينَ إِلَيْهِ، أَيْ رَاجِعِينَ إِلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ، وَاتَّقَوْهُ أَيْ اتَّقُوا مَخَالَفَتَهُ وَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ ادَّوَاهَا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى شَرَائِطِهَا وَحَقُوقِهَا وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

مِنَ الَّذِينَ بَدَلُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ حَمَزَةً وَكَسَابِي فَارَقُوا خَوَانِدَ بِالْف، أَيْ فَارَقُوا دِينَهُمْ، وَهَمَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَطَوَائِفَ أَهْلِ الشَّرْكِ.

معنى آنست که از مشرکان مباشید ایشان که از دین خویش جدا شدند و با دین بنمانند و اگر: فَرَّقُوا دِينَهُمْ خَوَانِي، بر قراءت باقی، مراد باین اصحاب اهواء اند و اهل بدعت. میگوید از ایشان مباشید که دین خویش پاره پاره کردند بیاره ای بگرویدند و بیاره ای نگرویدند، پاره ای بذیرفتند و پاره ای نذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت: أفتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض و كانوا شيعا، ای صاروا فرقا. و اصل الشيعة المعاونة، يقال شيع نارك: ای، ضع عليها حطباً دقاقاً تحت الحطب الغلاظ، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ راضون بما عندهم. و قيل كما ان المؤمنين فرحون بتوحيد الله فهؤلاء الذين فرقوا دينهم فرحون بالدنيا.

عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص) لعائشة: «يا عائشة ان الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا هم اهل البدع و الضلالة من هذه الامة، يا عائشة ان لكل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدع و الاهواء ليست لهم توبة، انا منهم برى و هم منى براء.»

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): ان الله حجز التوبة عن كل صاحب بدعة. قال الاوزاعي: الذنوب اربعة: فذنب يأتيه صاحبه بجهالة، و ذنب يأتيه و هو يعرفه فليستغفر، و ذنب يصر عليه، و ذنب بدين الله به، فهذا اعظمها ثم الذي يصر عليه قال ابو حاتم يعنى بالذنب الذى يدين الله به البدعة. و عن ايوب السخيتانى قال ما ازداد صاحب بدعة اجتهادا الا ازداد من الله بعدا. و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): يجيء قوم يميئون السنة و يدغولون فى الدين، فعلى اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنين، و الملائكة و الناس اجمعين.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ ضُرٌّ سَوْءٌ مِنَ الْجُوعِ وَالْقَحْطِ وَاحْتِبَاسِ الْمَطَرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ دَعَا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ تَائِبِينَ مُقْبِلِينَ بِالْإِذْنِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ عِنْدِهِ، لَا فَرْجَ عِنْدَهَا وَلَا يَقْدِرُ عَلَى كَشْفِ ذَلِكَ عَنْهُمْ غَيْرَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ أَيُّ مَنْ عِنْدَهُ، رَحْمَةً عَاقِبَةً مِنَ الضَّرِّ النَّازِلِ بِهِمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ يَعُودُونَ إِلَى الشِّرْكِ. وَقِيلَ لِلنَّاسِ عَامٌ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُشْرِكِينَ وَإِذَا فَرِيقٌ هُمُ الْمُشْرِكُونَ.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ هَذِهِ اللَّامُ تَسْمَى لَامَ الْعَاقِبَةِ، وَقِيلَ لَامَ الْأَمْرِ، وَالْمُرَادُ بِهِ التَّقْرِيعُ وَالتَّهْدِيدُ. كَقَوْلِهِ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، وَكَذَلِكَ فَتَمَّتْ أَمْرٌ تَهْدِيدٌ وَعِيدٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ، أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا سُلْطَانًا هَاهُنَا الْكِتَابُ قَوْلُهُ يَتَكَلَّمُ أَيُّ يَتَكَلَّمُ بِهِ، كَقَوْلِ الْقَائِلِ هَذَا الْكِتَابُ يَشْهَدُ عَلَى فَضْلِ مُصَنِّفِهِ، وَيَتَكَلَّمُ بِفَضْلِهِ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ يَعْنِي الْقُرْآنَ. وَقِيلَ التَّكَلَّمَ هَاهُنَا مَجَازٌ وَالْمُرَادُ بِهِ الْبَيَانُ كَقَوْلِهِ: هَذَا كِتَابُنَا يُنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ أَيُّ يَبِينُ لَكُمْ مَا عَمَلْتُمُوهُ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَمِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

وعظمتك اجداث صمت ونعتك ازمنة خفت
وارتك قبرك فى القبور وانت حى لا تمت

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً، غِنَى وَصِحَّةً وَغَيْثًا وَخُصْبًا، فَارْحُوا بِهَا فَرِحَ الْبَطْرُ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ جَدَبَ وَقَحَطَ إِذَا هُمْ يَقْتُطُونَ، يَبْأَسُونَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَهَذَا خِلَافٌ وَصِفَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَشْكُرُ اللَّهَ عِنْدَ النِّعْمَةِ وَيَرْجُو رَبَّهُ عِنْدَ الشَّدَّةِ قَرَأَ بَصْرَى وَالْكَسَائِي يَقْتُطُونَ بِكسر النون و الباقون بفتحها من قنط.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ يَعْنِي أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْمَعِيشَةَ بَيْنَ الْخَلَائِقِ وَهُوَ الْفَعَالُ لَمَّا يَرِيدُ يَوْسَعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ امْتِحَانًا لَهُمْ بِالسَّرَّاءِ وَ الشُّكْرِ عَلَيْهَا وَيُضِيقُهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ امْتِحَانًا لَهُمْ بِالضَّرَّاءِ وَالصَّبْرِ عَلَيْهَا لِيَسْتَخْرِجَ مِنْهُمْ بِذَلِكَ مَعْلُومَةً مِنَ الشُّكْرِ وَالْكَفْرَانِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، أَيُّ أَنَّ فِيمَا فَعَلَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ لِدَلَالَاتٍ صَادِقَةٍ وَشَوَاهِدٍ وَاضِحَةٍ لِمَنْ صَدَقَ بِحُجْجِ اللَّهِ وَاقْرَأَ بِهَا إِذَا عَايَنَهَا وَرَأَاهَا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ الْآيَةِ، أَيُّ فَرَزَنْدِ آدَمَ أَكْرَ مِيخَوَاهِي كِه آيَاتِ وَ

رایات وحدانیت الله بدانی و علامات فردانیت وی بشناسی، چشم عبرت باز کن، دیده عقل بگشای، در عالم نفس خویش جولانی کن، باصل خلقت خویش نظری کن مشتی خاک بودی نهادی تاریک در ظلمت نکرت خود بمانده، در تاریکی صفات متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که: ثم رش علیهم من نوره آن خاک عبهر گشت و آن سنگ گوهر شد، آن نهاد کثیف باین پیوند لطیف عزیز شد، خاک پاک شد، ظلمت نور شد، آری آراینده و نگارنده مائیم آن را که خواهیم بنور خود بیارائیم، بهشت بدوستان آرائیم و دوستان را بدل آرائیم و دل را بنور خود آرائیم، این بآن کنیم تا اگر بلاشه ادبار خود بسراذقات عزت ما نرسید پیرتو اقبال نور جلال ما بما رسید.

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان است؟ گفت نشانش آنست که بنده بآن نور حق را جلّ جلاله نادر یافته بشناسد، نادیده دوست دارد، از کار و یاد خود با کار و یاد او پردازد، آرام و قرارش در کوی او بود، راز و نازش همه با دوستان او بود، بروز در کار دین. شب در خمار بشریت یقین بود، بروز با خلق بخلق، شب با حق بر قدم صدق بود.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دَلَائِلِ قُدْرَتِ وَ شَوَاهِدِ فِطْرَتِ او جلّ جلاله یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلق بداشت و مر آن را بیروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت، دیگر زمین است که بر سر آب بی حجابی بداشت وز آب نگه داشت. آسمان بامر خود گردان کرد زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد، گردش اندر آسمان بامر و جبر او، آرام اندر زمین به اسر و قهر او، آسمان محدث اندر وی عرض گردش زمین محدث، اندر وی صفت آرامش. این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاک دانش. روزی بیاید که آسمان درنوردند، بروج فلک فرو گشایند خورشید از مرکز خود درافتد، ماه از جاه خود معزول شود، جرم منور مکور گردد حمل را عمل نماند، ثور را دور نبود، اجزاء جوزا از هم جدا شود، سرطان از اوطان خود جدا گردد، اسد را در روش سد قهر پیدا آید، سنبله از سلسه برون آید، خزان میزان دست از نگه داشت وی بکشند، عقرب از سیرا بعد و اقرب باز رهد، قوس را حرکت و قوس نماند، جدی را جری قاصر شود، دلو از علو بسفل افتد، حوت را قوت بقا نماند. چون این جمله را بعد از نشر آن طی کنند عزت اهل ایمان آشکارا شود، عالم بنور الهی منور گردد، فردوس از نقاب بیرون آید، بجای ستارگان

رویهای مؤمنان بود، بجای ماه چهره انبیاء و رسل بود، بجای خورشید جهان افروز جمال و کمال آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم بود، آن روز خبرها عیان گردد، وعدها نقد شود، ابر لطف باران کرم ریزد.

بیر طریقت گفت: بس نماند که آنچه خبرست عیان شود، همه آرزوها نقد شود، و زیادت بی کران شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصّه آب و گل نماند شود، و دوست ازلی عیان شود، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود.

... وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ أَي لَهُ الصِّفَةُ الْعَلِيَا فِي الْوُجُودِ بِحَقِّ الْقَدَمِ وَ نَعْتِ الْكُرْمِ وَ فِي الْجَبْرُوتِ بِنَعْتِ الْعَزِّ وَ الْجَلَالِ وَ الْمَجْدِ وَ الْجَمَالِ.

پنج صفت است که در هفت آسمان و هفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا و بی هم‌تاست: اوّل وحدانیّت که حق و صفت اوست و نعت عزّت اوست: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَكُنِي اسْتِ يَكُنِي وَ يَكُنِي فِي ذَاتِ وَ يَكُنِي فِي صِفَاتِ وَ يَكُنِي فِي سِزَا، از همه کس جز وز همه چیز جدا، در ذات بی شبیه، در قدر بی نظیر، در صفات بی هم‌تا دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست، پاک از زاده و از زاینده، پاک از انباز و یاری دهنده، پاک از جفت و هم مانده پاک از کاستن و افزودن و از حال بگشتن و گردیدن و از کسی بدریافت وی رسیدن. هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس و از عیب منزّه و از آفات بری، صفات او از حدوث و تغیر و منقصت متعالی. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ. سه دیگر صفت بقا است که حق و نعت خدا است همه فانی گردند و او ماند باقی زنده پاینده جاویدی، پیش از همه زندگان زنده، و از پس همه زندگان پاینده، و بر زندگی و زندگان خداوند. كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. چهارم علو و برتری صفت و حق خداوند اکبرست که بقدر از همه براست و بذات و صفات زور است، وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ نه در صفت مشارک، نه در نعت مشابه، نه در ذات بسته آفات، نه در صفات شوب علّت، سبوح الذّات قدّوس الصفات. پنجم قدرت است که در آسمان و زمین الله را صفت است مخلوق بعضی تواند و بعضی نه و خالق بر همه چیز قادر است و

كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا هر چه در عقل محال است الله بر آن قادر بر کمال است و قدرت او بی احتیال است، و در قیمومیت بی گشتن حال است، و در ملک ایمن از زوال است. و در ذات و نعت جاوید متعال است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا اى اخلص قصدك الى الله و احفظ عهدك مع الله و افرد عملك فى سكناتك و حركاتك و جميع تصرفاتك لله حنيفا مستقيما فى دينه، مائلا اليه، معرضا عن غيره.

ای مهتر عالم ای سید ولد آدم خود را یک سر بما سپار، و قصد و همت سوی ما دار و دل از خلق و اما پرداز، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جنب و ایست ما فراموش. بحکم این خطاب عزت که با آن مهتر عالم رفته بود شب معراج چون از سدره منتهی قدم در بادیه جبروت نهاد و روی بکعبه خاص خویش آورد و هر چه سرمایه اولین و آخرین بود همه را کسوه جمال پوشیده و بر راه او نهاده. سید (ص) بر گذشت و واهیچ چیز ملاطفت نکرد تا لا جرم از جناب جبروت ندا آمد که: ما زاعَ الْبَصْرُ بادب چشم داشت که واهیچ چیز که دون حق بود ننگرست و ما طغی و بهیچ چیز که وراه حدّ او بود طمع نکرد.

موسی علیه السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ بنی اسرائیل بود بقدمی چند برتر آمد دماغ او در طمع اَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ بجوش آمد لا جرم بتازیانه کن ترانی او را ادب کردند و مهتر عالم را (ص) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او توتیای چشم جبرئیل بود و صفت وی این بود که: ما زاعَ الْبَصْرُ و ما طغی زیرا که موسی می رفت و آن مهتر عالم را می بردند. اَسْرَى بِعَبْدِهِ و هرگز آمده چون آورده نبود، طوبی مر کسی را که در هام راهی حق بود که در یک نفس هزار ساله راه باز برد، شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزار ماه که خود روی نبری، و الیه الاشارة بقوله: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. چون خود روی هر قدمی که برگیری مانده تر شوی، چون ما بریم هر قدمی که برگیری عاشق تر شوی، چون خود روی عباران راحت بزنند، چون ما بریم راه زنان غاشیه تو کشند:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و رضای تو کشم

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَاتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ حق خویشاوند او را ده وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ

را.

وَمِنْ آيَاتِهِ وَاز نشانهای اوست أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ که میفروگشاید از هوا بادهایی بشارت ده و لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ و تا بچشاند شما را از بخشایش خویش و لِتَجْرِيَ الْفَلَکُ بِأَمْرِهِ و تا بآن باد کشتی رود بفرمان او و لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ و بآن بجوئید روزی او و لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) تا مگر شکر کنید.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و فرستادیم پیش از توستا إِلَى قَوْمِهِمْ فرستادگانی بقوم ایشان جَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بایشان آوردند پیغامهای روشن انْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ما کین ستدیم از ایشان که کافر شدند کَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و بر ما حق بود ضَرُّ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) یاری دادن گرویدگان.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ اللَّهُ اوست که فرو می گشاید بادها فَتُثِيرُ سَحَابًا تا می انگیزاند و فراهم میآرد میغ فَيَسُطُّهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ و می گستراند آن را در هوا چنان که میخواهد و وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا و آن را پاره پاره طبق طبق میکند، فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ تا باران بینی رگها که می بیرون آید از رشحه‌های آن فَاِذَا أَصَابَ بِهِ چون رساند آن را، مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بآن که خواهد از بندگان خویش، إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) ایشان بآن رامش می‌برند و شاد می‌باشند.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُزَلَّ عَلَيْهِمْ و هر چند که پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستادند باران مِنْ قَبْلِهِ لُمُبَلِّسِينَ (۴۹) از پیش هنگام باران فرو مانده بودند نو مید.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ در نگر درین نشانهای مهربانی الله. كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا که چون زنده میکند زمین را پس مرگ آن إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى او که آن میفرستد زنده کننده مردگان است وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) و او بر همه چیز تواناست.

وَإِن أَرْسَلْنَا رِيحًا و اگر بادی گشائیم قَرَأُوهُ مُصْفَرًّا تا آن را زرد گشته بینند لَطَّلُوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) پس آن که آن چنان دیدند به نسیاسی و بد اندیشی کافر میشوند.

فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى پس میدان که تو نتوانی مردگان را شنوایی، وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نتوانی که کران را شنوایی إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۲) آن گه که برگردند از خواننده و پشت کنند بر پیغام.

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى و تو نایبانیان را راه نماینده نیستی عَنْ ضَلَالَتِهِمْ تا ایشان را از

گمراهی بازداري اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا نَشْنَوْنِي تو مگر آن کس که بگردد به پیغام و سخنان ما فَهَمَّ مُسْلِمُونَ (۵۳) ایشان اند که گردن نهادگان اند ما را.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ اللَّهُ اوست که بیافرید شما را از چیزی سست ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس بعد آن جوانی داد و نیروی آفرید و کرد ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً پس بعد آن جوانی و نیروی سستی و پیری آفرید و کرد يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند چنان که خواهد وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) اوست آن توانای دانا.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَ آن روز که رستاخیز بیای شود يُفْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند ناگرویدگان مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ جز از ساعتی نبودند كَذَلِكَ هَمَّ چنان كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) در دروغ می افکندند.

وَ قَالَ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْاِيْمَانَ وَ ایشان گویند، که اللَّهُ ایشان را دانش داد و ايمان، لَقَدْ لَبِثْتُمْ بودید در درنگ خویش فی كِتَابِ اللَّهِ در حکم و دانش و خواست خدای اِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز انگیخت فَبِذَا يَوْمِ الْبَعْثِ اينک امروز روز انگیخت وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) لکن شما قومی بودید که ندانستید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آن روزی است سود ندارد ایشان را که کافر شدند مَعَذِرَتُهُمْ عذر گفتن ایشان وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) و از ایشان خشنود نشوند و عذر نپذیرند.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ زدیم مردمان را درین قرآن از هر سانی وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ وَ اگر آری بایشان پیغامی و نشانی، لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاجِرًا كَافِرَانِ گویند اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) نیستید شما مگر کز سخنان و دروغ سازان.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ هَمَّ چنين مهر بر نهد اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) بر دلهاي ایشان که نمیدانند.

فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ پس شکیبایی کن که وعده الله راست است وَ لَا يَسْتَخْفَنَّكَ وَ تراست خرد و نادان نیابد الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰) ایشان که ناگرویدگان اند و بر پی گمانی نمی افتند.

النبوة الثانية

قوله تعالى: فَاتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، الْقُرْبَى الْقَرَابَةُ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ الضَّيْفِ، يُقَالُ حَقُّ الْقَرَابَةِ

منسوخ بآيات المواريث و البرّ الى المسكين و ابن السبيل محكم.

عن ابى شريح الكعبى ان رسول الله (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة و الضيافة ثلاثة ايام فما بعد ذلك فهو صدقة. و لا يحل له ان يتسوى عنده حتى يخرج منه، و قال: «ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغي للضيف فاقبلوا، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذى ينبغي له»، و قيل الخطاب للنبي (ص): و ذا القربى بنو هاشم و بنو المطلب يعطون حقوقهم من الغنيمه و الفىء و قيل: فَآتِ ذَا الْقُرْبَى جِوَابَ و جزاء لما قبله، اى سعة الرزق و ضيقه من الله، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لان من علم ان غناه و فقره من الله لم يخف باداء الحقوق للفقير. و دخول الفاء لهذا المعنى. ثم قال: ذَلِكَ اى اخراج الحقوق من الاموال «خير» لمن اخرجها مخلصا لله غير قاصد به الرياء و السمعة، وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فى الآخرة. و المعنى له فى الدنيا خير و هو البركة فى ماله لان اخراج الزكاة يزيد فى المال و فى الآخرة يصير بطاعة ربه فى اخراج ماله الى زكاته و غير ذلك من المفليحين الفائزين بالجنة.

وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً معنى الربا الزيادة و منه يقال للتلّ و البقاع رابية.

و الربوا قسمان: احدهما ما يزداد فى البيع و هو حرام محرّم نطق بتغليظ تحريمه القرآن و السنّة و سبق شرحه فى سورة البقرة. و على قول السدى نزلت هذه الاية فى ثقيف لانهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذا القسم المحرّم، فذلك فلا يربوا عند الله اى فى حكمه بل يمحقه و يذهب بركته كقوله: يَمْحَقُ اللهُ الرِّبَاَ و الثانى ان يعطى الرجل العطية و يهدى الهدية ليثاب اكثر منها، فهذا ربوا حلال جائز و لكن لا يثاب عليه فى القيامة و هو معنى قوله: فلا يربوا عند الله لانه لم يرد به وجه الله و هذا كان حراما على النبي (ص) لقوله تعالى: وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ اى لا تعط و تطلب اكثر ممّا اعطيت و هو المراد بالاية على قول اكثر المفسرين مثل سعيد بن جبير و مجاهد و قتاده و طاوس و الضحاک. قرأ ابن كثير و ما آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً مقصورا، اى فعلتم. و قرأ الآخرون آتَيْتُمْ ممدودا اى اعطيتم لتربوا. قرأ نافع و يعقوب بضمّ التاء و سكون الواو على الخطاب، اى لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس و قرأ الآخرون ليربوا بالياء و فتحها و نصب الواو و جعلوا الفعل للربوا لقوله: فَلا يربوا عند الله و ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ قيل هى الزكاة المفروضة، و قال ابن عباس هى

الصدقة سَمِيَتْ زكاة لانها تزكو و تنمو تُرِيدُونَ وَجَهَ اللّهِ ثوابه و رضاه فَأَوْلَيْكَ هُمْ
الْمُضْعِفُونَ يضاعف لهم الثّواب فيعطون بالحسنة عشرا مثلها و يضاعف اللّهُ لمن يشاء
فالمضعف ذو الاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو، اى صاحب قوّة و موسر، اى
صاحب يسار. و أنّما قال: فَأَوْلَيْكَ هُمْ الْمُضْعِفُونَ فعدل على الخطاب الى الاخبار ايماء الى
انه لم يخصّ به المخاطبون بل هو عامّ فى جميع المكلفين.

اللّهُ الَّذِى خَلَقَكُمْ اوجدكم من العدم و لم تكونوا شيئا ثُمَّ رَزَقَكُمْ فى حياتكم الاموال و النعم
ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ عند انقضاء آجالكم ثُمَّ يُحْيِيكُمْ للثواب و العقاب هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمُ اللّاتِى زعمتم
انها شركاء اللّهُ مَنْ يَفْعَلْ مِنْ ذَلِكُمْ الْخَلْقِ و الرزق و الاماتة و الاحياء مِنْ شَيْءٍ يعنى شيئا و
من صلة سُبْحَانَهُ وَتعالى عَمَّا يفترى المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فى الْبِرِّ وَ الْبَحْرِ الظهور على اربعة اوجه: وجود من عدم، و خروج من وعاء، و
ظهور بالدليل، و ظهور بالغلبة و الاستيلاء. و معنى الاية: وجود هذا البلاء و الجذب و
القحط الذى يعده الناس فسادا فى البرِّ و البحر أنّما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على
انفسهم من عظائم الذنوب و اراد بالبرِّ البوادي و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى التى على
المياه الجارية. قال الزجاج: كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمى القرية و المدينة
بحرة. و فساد البرِّ الجذب و فساد المدينة القحط. و قيل المراد بالبرِّ و البحر جميع الارض
كقول القائل: هو معروف فى البرِّ و البحر، يعنى هو معروف فى الدنيا. و قيل فساد البرِّ قطع
الطريق و فساد البحر غرق السفن. و قال عكرمة: البرِّ ظهر الارض، الامصار و غيرها. و
البحر هو البحر المعروف. و قلة المطر كما يؤثر فى البرِّ يؤثر فى البحر فتخلو أجواف
الاصداف لانّ الصدف اذا جاء المطر يرتفع الى وجه البحر و يفتح فاه فما يقع فى فيه من
المطر صار لؤلؤا. و قال ابن عباس و مجاهد: «الْفَسَادُ فى الْبِرِّ» قتل احدا بنى آدم اخاه و
فى البحر غضب الملك الجائر السّفينة. قال الضحاک: كانت الارض خضرة مونقة لا يأتى
ابن آدم شجرة الاّ وجد عليها ثمرة و كان ماء البحر عذبا و كان لا يقصد الاسد البقر و
الغنم، فلمّا قتل قابيل هابيل اقشعرت الارض و شاكت الاشجار و صار ماء البحر ملحا
زعاقا و قصد الحيوان بعضها بعضا بما كَسَبَتْ أَيْدِى النَّاسِ ذكر الايدى هاهنا و فى قوله بما
قدّمت يداك كلام عربى يراد به اكتساب الذنب و ان لم يكن لليد فيه سعى و لا اثر. و فى

الخبر: هذه يدای و ما جنیت بهما علی نفسی، لِيُذَيِّقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا اى لِيذَيِّقَهُمْ بِهِذِهِ
المحن جزاء بعض ما عملوا من الذنوب و اِنَّمَا قَالَ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لِأَنَّهُ لَوْ جَزَاهُمْ بِكُلِّ مَا
عملوا لاهلكهم جميعا و استأصلهم لكنّه يعفو عن كثير تفضلاً و يجازى بالبعض محنة و
تنبها كما قال: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ لكى
يرجعوا عن كفرهم الى الايمان و عن المعصية الى الطاعة.

«قُلْ» يا محمد لمشركى قريش سيروا فى الأَرْضِ فَانظُرُوا فى ديار المهلكين من الامم
المنذرين و فيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل أنهم كانوا يشركون بالله، فاعتبروا بها و
علموا ان عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على كفركم و شرككم.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ اى اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم عليه و اعمل به. و الدين
القيّم المستقيم و هو دين الاسلام مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ يعنى يوم الموت. و قيل يوم القيامة
لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، اى اذا جاء الله به لم يرده و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره يوم من الله،
اى يوم من ايام الله، لا مَرَدَّ لمجيئه. يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ، اى يتفرقون فَرِيقٌ فى الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ
فى السَّعِيرِ اصله يتصدعون، و الصَّدْعُ الشقّ و الصديع الصبح لانه ينشق من الليل يقال
صدعت غنمى صدعتين و كل فرقة صدعة.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ. اى و بال كفره و مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ، اى يوطئون
لانفسهم منازلهم فى الآخرة لیسلموا من عقاب ربهم. و قيل يسوون المضاجع فى القبور
على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها. و اصل المهد اصلاح المضجع للصبي ثم استعير
لغيره.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ هذه الاية منتظمة بقوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ و
المعنى ان اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله اياهم يفرقهم فرقتين لكى يجزى الذين
آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم بفضله و هذا دليل على ان جزاء الاعمال
الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرب الذى يذكر فيه احد طرفى الشئ و يحذف
الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف. و ذلك انه ذكر انه يجزى المؤمنين و
اراد و يعاقب الكافرين فحذف ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين اِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْكَافِرِينَ فيشوبهم بالمؤمنين بل يفرق بينهم، و مِنْ آيَاتِهِ، اى و من آيات قدرته اَنْ

يُرْسِلَ الرِّيحَ يَعْنِي الْجَنَائِبَ مُبَشِّرَاتٍ، بِالْمَطَرِ. وَقِيلَ تَبَشَّرَ بِصِحَّةِ الْأُبدَانِ وَخِصْبِ الزَّمَانِ وَكُلِّ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الرِّيحِ بِلَفْظِ الْجَمْعِ فَهُوَ الرَّحْمَةُ. وَقِيلَ الرِّيحُ جِسْمٌ رَفِيقٌ يَجْرِي فِي الْجَوِّ. وَقِيلَ هَوَاءٌ مَتَحَرِّكٌ، وَقِيلَ تَمَوَّجَ الْهَوَاءُ بِتَأْثِيرِ الْكَوَاكِبِ، وَهَذَا مِنْ كَلَامِ الْاَوَائِلِ وَالصَّحِيحِ مَا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ عَنِ النَّبِيِّ (ص): الرِّيحُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ وَتَأْتِي بِالْعَذَابِ فَلَا تَسْبُوهَا وَسَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَيْرَهَا وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا.

وَقِيلَ مُبَشِّرَاتٍ يَسْتَبَشِرُ بِهَا الْخَلْقُ لِأَنَّهُمْ يَرْجُونَ مَعَهَا مَجِيءَ الْمَطَرِ. وَقِيلَ مَهِيَّجَاتٍ لِلسَّحَابِ مَلَقَّحَاتٍ لِلشَّجَارِ مَسِيرَاتٍ لِلسَّفِينِ. وَليُذَيِّقَكُمُ مِنْ رَحْمَتِهِ عَطْفَ عَلِيٍّ مُبَشِّرَاتٍ يَعْنِي لِيُبَشِّرَكُمُ وَليُذَيِّقَكُمُ مِنْ رَحْمَتِهِ الرَّحْمَةُ، هَاهُنَا الْمَطَرُ. وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: يُرْسِلُ الرِّيحَ فَالسَّفِينُ تَجْرِي بِالرِّيحِ بِأَمْرِ اللَّهِ فَهِيَ جَارِيَةٌ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: وَليُذَيِّقَكُمُ مِنْ رَحْمَتِهِ. وَقِيلَ: لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ أَي لَتَطْلُبُوا الرِّيحَ مِنَ التَّجَارَةِ فِي الْبَحْرِ. وَقِيلَ فِي الذَّهَابِ فِي الْبَحْرِ إِلَى الْجِهَادِ وَاعْلَمَكُمُ تَشْكُرُونَ هَذَا النِّعَمَ.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ عَلَى صَدَقَتِهِمْ، فَكَذَّبُوهُمْ كَمَا كَذَّبُواكَ، ائْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا أَي ائْتَصَرْنَا مِنَ الَّذِينَ آتَوْا بِالْجُرْمِ بِتَكْذِيبِ الْأَنْبِيَاءِ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا كَمَا يُقَالُ عَلَى فَضْلِ هَذَا الْأَمْرِ، أَي أَنَا أَفْعَلُهُ. وَنَظِيرُهُ: إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهُدَى إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ فِي هَذَا تَبَشِيرِ النَّبِيِّ (ص) بِالظَّفَرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَالنَّصْرَ عَلَى الْأَعْدَاءِ عَنِ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَرِدُ عَنِ عَرَضِ أَخِيهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَرِدَ عَنْهُ نَارُ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَحَمْزَةٌ وَالْكَسَائِيُّ: الرِّيحُ فَتَشِيرُ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ الرِّيحَ بِالْجَمْعِ فَتَشِيرُ أَي تَهِيحُ سَحَابًا جَمْعَ سَحَابَةٍ، يَعْنِي فَتَهِيحُ الرِّيحُ السَّحَابَ مِنْ حَيْثُ أَرَادَ اللَّهُ «فَيَبْسُطُهُ»، أَي يَبْسُطُ اللَّهُ السَّحَابَ فِي الْهَوَاءِ «كَيْفَ يَشَاءُ» مَسِيرَةَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَنُوبِ أَوْ نَاحِيَةِ الشَّمَالِ أَوْ الدُّبُورِ أَوْ الصَّبَاءِ، وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا قَطْعًا يَرْكَبُ بَعْضُهُ بَعْضًا قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ كِسْفًا سَاكِنَةَ السَّيْنِ فَفَتَرَى الْوَدْقَ أَي الْمَطَرَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَسَطُهُ. وَقِيلَ خِلَالِ الشَّيْءِ مَفَاتِحُهُ الْمُؤَدِّيَةُ إِلَى دَاخِلِهِ، يَعْنِي فَتَرَى قَطْرَ الْأَمْطَارِ تَخْرُجُ مِنْ فَرْجِ ذَلِكَ السَّحَابِ. وَقِيلَ السَّحَابُ كَالْغُرْبَالِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَفْسَدَ الْمَطَرُ الْأَرْضَ.

روى عن وهب بن منبه قال: ان الارض شكت الى الله عز و جل ايام الطوفان لان الله عز و جل ارسل الماء بغير وزن و لا كيل فخرج الماء غضبا لله عز و جل فخدش الارض و خددها، فقالت يا رب ان الماء خددنى و خدشنى، فقال الله عز و جل فيما بلغنى و الله اعلم انى ساجعل للماء غربالا لا يخذدك و لا يخذشك. فجعل السحاب غربال المطر فاذا اصاب به، اى بالمطر من يشاء من عباده اذا هم يستشرون بمجىء الخصب و زوال القحط. و ان كانوا من قبل يعنى و قد كانوا من قبل نزول المطر عليهم من قبله لمبلسين يائسين قانطين من نزول القطر، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح و لم يشكروا. و قيل و ان كانوا من قبل يعنى و ما كانوا من قبله الا مبلسين. و اعاد قوله من قبله تاكيذا، و قيل الاول يرجع الى انزال المطر، و الثانى الى انشاء السحاب. و قيل الثانى يرجع الى الاستبشار، و تقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار، لانه قرنه بالابلاس و لان من عليهم بالمطر و بالاستبشار و الله اعلم.

فانظر الى آثار رحمت الله هكذا قرأ اهل الحجاز و البصرة و ابو بكر، و قرأ الآخرون الى آثار رحمت الله على الجمع و اراد برحمة الله المطر لانه انزله برحمته على خلقه، و الخطاب و ان توجه نحو النبى فالمراد به جميع المكلفين و المعنى فانظر الى حسن تأثيره فى الارض كيف يخصب الارض بعد جديها و قحطها، اى من فعل هذا هو الذى يحيى الموتى يوم القيامة، و هو على كل شىء قدير.

و لئن ارسلنا ريحاً باردة مضرّة فافسدت الزرع فراؤه مصفراً اى رآوا الزرع مصفراً بعد الخضرة لطللوا صاروا من بعده اى من بعد اصفرار الزرع يكفرون يجحدون ما سلف من النعمة. و المعنى انهم لا ثقة لهم بربهم فان اصابهم خير لم يشكروا و ان نالهم او رأى شىء يكرهونه، جزعوا و كفروا.

فانك لا تسمع الموتى، اى من كان كما وصفنا فلا تطمع فى قبوله منك لانه فى التشبيه كالميت و الاصم الذى لا سبيل له الى السمع. و هم الذين علم الله قبل خلقهم انهم لا يؤمنون به و لا يرسله و لا تسمع الصم الدعاء قرأ ابن كثير لا يسمع بالياء و فتحها، الصم رفع، و اما قال: اذا ولوا مدبرين و الاصم لا يسمع مقبلا و لا مدبراً لانه حالة الاقبال ربما يفهم بالرمز و الاشارة بتحريك الشفاه و ان لم يسمع باذنه، و اذا ولّى فلا يسمع و لا يفهم

الإشارة و لا سبيل الى افهامه. و فى الآية دليل ان الاحياء قد تسمى امواتا اذا لم يكن لهم منفعة الحياة فانّ الله عزّ و جل سأمهم موتى و كانوا احياء على الحقيقة لكنهم لما لم يكن لهم منفعة الحياة سأمهم موتى، و قال امير المؤمنين على (ع): مات خزّان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر، اجسادهم مفقودة و آثارهم بين الورى موجودة».

و ما أنت بهادى العُمى عن ضلالتهم قرأ حمزة تهدى العمى عن ضلالتهم يعنى و لست بهادى الكفار الذين قد عمى قلوبهم عن الحق و لا تقدر على اسماع الايمان و الهدى احدا الا من قضى الله فى سابق علمه و نافذ حكمه، انه يؤمن بالله و آياته اذا تليت عليه و يهتدى بهداه اذا هدى اليه. نظيره قوله: فتولّ عنهم فما أنت بملومٍ و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين، فهم مسلمون خاضعون لله بالطاعة.

الله الذى خلقكم من ضعفٍ بفتح الضاد ثلثين قرأ حمزة و ابو بكر «من ضعف» يعنى من نطفة، يريد من ذى ضعف، اى من ماء ذى ضعف، كما قال: ألم نخلقكم من ماء مهين. ثم جعل من بعد ضعف قوة اى من بعد ضعف الطفولية شبابا، و هو وقت القوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا هرما و شبيبة يخلق ما يشاء من الضعف و القوة و الشباب و الشبيبة و هو العليم بتدبير خلقه القدير على ما يشاء.

روى ان ابراهيم (ع) لما بدأ الشيب فى رأسه و عارضيه قال: يا رب ما هذا؟ فقال: وقار الشيب، فقال: اللهم زدنى وقارا. و فى الخبر عن النبى (ص): من اجلال الله اكرام ذى الشبيبة المسلم و حامل القرآن و قال (ص) ثلاثة لا يستخف بهم الا منافق: امام مقسط و ذو شيب فى الاسلام و ذو علم.

و قال (ص): من شاب شبيبة فى الاسلام كانت له نورا يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها. و عن بعضهم قال: رأيت يحيى بن اكرم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل الله بك؟ فقال غفر لى، الا انه ويخنى، ثم قال: يا يحيى خلطت علىّ فى دار الدنيا، فقلت اى رب، اتكلت على

حديث حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): انك قلت انى لاستحيى ان اعذب ذا شبيبة بالنار، فقال قد عفوت عنك يا يحيى و صدق نبىّ الا انك خلطت علىّ فى دار الدنيا.

و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله (ص): «خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبه بشبابكم».

و قال (ص): «أوصيكم بالشباب خيرا ثلاثا، فأنهم: ارق أفئدة الا و ان الله ارسلنى شاهدا و مبشرا و نذيرا، فخالصنى الشبان و خالفنى الشيوخ».

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ بِحُفْرِ الْكَافِرِينَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ فِي قُبُورِهِمْ. و قيل ما لبثوا فى الدنيا الا ساعة واحدة، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ فى جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له، نظيره قوله تعالى: كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الصدق فى اخذون فى الافك. و ذلك أنهم كانوا ينكرون البعث و النشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه فى قوله: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، المعنى أنهم يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه فى الدنيا. و قيل اراد الله ان يفضحهم فحلفوا على شىء يتبين لاهل الجمع أنهم كاذبون فيه و كان ذلك بقضاء الله و قدره، بدليل قوله: يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الحق ثم ذكر انكار المؤمنين عليهم كذبهم، فقال: وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ هُمُ الْبُشَرَاءُ وَ عِلْمَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيلَ الْمَلَائِكَةُ مَجِيبِينَ لَهُمْ تَوْبِيخًا، لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ اى فى حكم الله و علمه المثبت فى اللوح المحفوظ. و قيل فيما كتب الله لكم فى سابق علمه، و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره: و قال الذين اتوا العلم فى كتاب الله و الايمان لقد لبثتم، اى يَوْمَ الْبُعْثِ فِهَذَا يَوْمَ الْبُعْثِ الَّذِى كُنْتُمْ تَتَكْرَمُونَ فى الدنيا، وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ذلك فى الدنيا فحلفتهم على جهل و لا ينفعكم العلم به الآن بدليل قوله: فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ اى عذرهم، اخذ من المعذار، و هو الستر و قولهم من عذرى معناه من الذى يقوم تبين عذرى و لا هم يُسْتَعْتَبُونَ، اى لا يطلب منهم الاعتاب. و الاعتاب الخروج مما يوجب العتب يريد أنه لا يقبل منهم توبة و يسألون الرجعة الى الدنيا لاستدراك الفاتت فلا يجابون. قرأ اهل الكوفة: لَا يَنْفَعُ بِالْبَاءِ هَاهُنَا، و فى حم المؤمن و تابعهم نافع فى حم المؤمن و قرأ الباقون بالتاء فيهما.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، يعنى بيّنّا لهم فيه من كل شبهة و من كل نوع

مما يحتاجون اليه من امر الدين و الدنيا يهتدى به المتفكر و يعتبر به الناظر المتدبر، و لئن جئتهم بآية اخرى، مع هذا القرآن على وضوحه و اصابة امثاله و بيان حججه، ليقولن الذين كفروا ان انتم ائلا مبطلون ما انتم الا على باطل، يعنى: انهم لا يهتدون بتلك الآيه ايضا و لم يعرفوا بها صحة دينك و حقيقة امرك كما لم يهتدوا بهذا القرآن و لم يعلموا به شيئا من ذلك.

كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون اى كما اخبرناك عن هؤلاء الكفار كذلك سبيل من يطبع الله على قلوبهم، اى يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الدين كما لم يعلم هؤلاء فاصبر ان وعد الله حق اى اصبر على اذى المشركين اياك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربك ان وعد الله حق من النصر على اعدائك و اظهار دينك على سائر الاديان. و لا يستخفنك، اى لا يستحملنك، معناه لا يحملنك، الذين لا يؤقنون على الجهل و اتباعهم فى الغي. و قيل لا يستخفن رأيك و حلمك الذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب. و قيل لا يتداخلك خفة و عجلة لشدة غضبك على الكفار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر فليس لوعده خلف و لا تبديل.

روى عن على بن ربيعة قال: نادى رجل من الخوارج عليا (ع) و هو فى صلاة الفجر فقال: و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك: لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين فاجابه على و هو فى الصلاة: فاصبر ان وعد الله حق و لا يستخفنك الذين لا يؤقنون اليقين اخذ من اليقين و هو الماء الصافى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فات ذا القربى حقه قرابت دو قسم است: قرابت نسب و قرابت دين و قرابة الدين امس و بالمواساة احق، قرابت دين سزاتر است بمراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد، زيرا كه قرابت نسب بريده گردد، و قرابت دين روا نيست كه هرگز بريده گردد. اينست كه مصطفى (ص) گفت: «كل نسب و سبب ينقطع الا نسبى و سببى»، قرابت دين است كه سيد (ص) اضافت با خود كرد، و دين داران را از نزديكان و خویشان خود شمرد، بحكم اين آيت ورد هر كه روى بعبادت الله آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نمايد و بنعت مراقبت بر سرورد و وقت نشنيد چنان كه با كسب و تجارت نپردازد و طلب معيشت

نکند، كما قال تعالى: لَا تُلْهِيمُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْ رَأَىٰ مَسْلَمَانًا حَقَّ مَوَاسَاةً وَاجِبٌ شُودَ تَا أَوْ رَأَىٰ مَرَاةَاتٍ كُنُنْدُ وَ دَلُّ وى از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با اصحاب صفه: قومی درویشان بودند که در صفه پیغامبر وطن داشتند و صفه پیغامبر جایی است به مدینه که آن را قبا خوانند از مدینه تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت و بعضی اهل بیت خویش را گفت لا اعطیکم و ادع اصحاب الصفه تطوی بطونهم من الجوع، این اصحاب صفه چهل تن بودند، از دنیا یکبارگی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و عبادت و ذکر الله پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشان را در میان ریگ پنهان کرده.

چون وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردند، آن گه جامه بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوف از طریقت ایشان گرفته‌اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آدم صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاک جفا در روی دین خویش پاشی و آن گه گمان بری که فردا و اهل قناعت در بهشت هم‌زانو بنشینند این آن گه نبود و این آن گه نباشد، امروز درین پندار روزی فرا شب می‌آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عز نشانند، اگر خواهی که قائمه تخت ایشان بیوسی راهت ندهند.

در خبر است که: انَّ الْجَنَّةَ لَبُورُنْ اهل علیین كما ترون الكوكب الدرّی فی افق السماء و انَّ ابا بکر و عمر منهم و انما اهل بهشت اهل علیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان، و اهل علیین بحقیقت اهل قناعت‌اند و ابو بکر و عمر از اهل علیین‌اند و فراتر زیرا که ایشان را وراء قناعت کارها بود، که چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند، ذلکَ خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ المرید هو الذی یؤثر حق الله علی حظ نفسه. میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان حق و حقیقت را آن به که حق قرابت دین

بگزارند و حق ایشان فرا پیش حظّ خویش دارند.

شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت: چنان کن که خلق را رحمت باشی و خود را بلا که مؤمنان و دوستان الله از الله بر خلق رحمت‌اند و چنان کن که در سایه صفات خود نشینی تا دیگران در سایه تو بیاسایند.

ذو النون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟ گفت: المرید یطلب و المراد یهرب مرید میطلبد باز و صد هزار نیاز، و مراد می‌گریزد و او را صد هزار ناز. مرید با دلی سوزان، مراد با مقصود بر بساط خندان، مرید را شب و روز گوش بر آوازی، مراد بستاخ‌وار با مقصود در رازی، مرید در خبر آویخته، مراد در عیان آمیخته.

پیر طریقت گفت: بخر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است. بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است.

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟ از حقیقت تفرید جواب داد که: لا مرید و لا مراد و لا خبر و لا استخبار و لا حدّ و لا رسم و هو الكلّ بالکلّ. این چنانست که گویند:

این جای نه عشق است و نه معشوق و نه یار خود جمله تویی خصومت از ره بردار

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ اللَّهُ آن خداوند است که خلقت تو تمام کرد و روزی تو مقدر کرد، چنان که تغیر خلقت در مکنت تو نیست، تغیر روزی بکم و بیش در دست تو نیست. آن گه یکی را روزی وجود ارفاق است، یکی را روزی شهود رزاق است. عامه خلق همه در بند روزی معده‌اند، طعام و شراب میخواهند، و اهل خصوص روزی دل خواهند. توفیق طاعات و اخلاص عبادات، دون همت کسی باشد که همت وی همه تایی نان بود و شربتی آب. من کانت همته ما يأكل فقیمته ما یخرج منه.

نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته:

ای توانگر بگنج خرسندی زمین بخیلان کناره‌گیر کنار

کین نجیبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، الاشارة من البرّ الى النفس و من البحر الى القلب. و فساد البرّ باكل الحرام و ارتكاب المحظورات، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار على المخالفات.

تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن و تباهی دل در اندیشه معصیت و دوام غفلت.

مصطفی (ص) گفت: خبر دهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟ گفتند بلی یا رسول الله: گفت: ان داءکم الذنوب و دواءکم الاستغفار درد شما گناه است و دارو استغفار. هر بیمار که امید بشفا دارد قول طیب بشنود. آن خورد که طیب فرماید. و آن کند که طیب گوید. و آن کس که او را امید شفا نبود قول طیب نشنود تا بآن درد فرو شود. گفته اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم درد و بیماری، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکند از بیم قطعیت و بیزاری.

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او ابو الخیر اقطع بیست سال نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی بود و از بیم شبهت آن مراد نفس نمیداد. تا روزی که بزیارت دوستی رفت از دوستان الله، آن عزیز از راه فراست بدانست که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی بنهاد، گفت: یا شیخ دست فراز کن و این طعام بکار بر که حلال است و در آن شبهتی نه. شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت و برخاست، گفت: ناچار که درین سری است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آن گه برفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت که طیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاک شوی. شیخ گفت اگر چنین است مجمعی سازید و خلق را جمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم. مردمان جمع آمدند و حجّام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آن گه ندا کرد که: معاشر المسلمین هذا جزء من اکل لقمة من الحلال بشهوة فکیف جزء من اکل الحرام بمعصية.

فَأَنْظُرُ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ حَقَّ جَلِّ جَلالِهِ میگوید بنده من در وقت بهار دیده عقل بگشای چشم عبرت باز کن، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریه آسمان، خیز درختان، خریر میاه و شوق عاشقان، مرغان چون خطیبان، آهوان چون عطّاران، هزار دستان بسان مستان در بوستان:

تأمل فی نبات الارض و انظر الی آثار ما صنع الملیک

عیون من لجین فاترات کان حداقها ذهب سبیک
علی قضب الزمرد شاهدات بان اللہ لیس له شریک

فَانظُرْ در نگر در زمین که حله می پوشد، درخت عطر می فروشد، بلبل بر درخت می خروشد، هر مرغی در طلب یار میکوشد، آن خداوند که چنین صنع کند سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی بیوشد.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ درنگر در آثار رحمت او، در امارات صنع او، در دلالات وحدانیت او. خداوندی که در وقت بهار اشجار پرثمر کند آنها در انهار کند، دریاها گهر بار کند، خاکها عنبر بار کند، آن خداوند که این صنع نماید سزاست که طاعت خود بندگان را شعار و دثار کند.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ گفته اند بهار سه است: بهاریست این جهانی، آن در وقت شادکامی است و جوانی. دیگر بهاریست آن جهانی، نعیم باقی است و ملک جاودانی. سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی. بهار زمین از سال تا سال یک ما هست، سبب باران آسمان و باد شمال است، زود فرقت و دیر وصالست، پس دل برو نهادن محالست. در سال یک بار بهار آید، از خاک گل روید، و از سنگ آب رود، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده باز آید. گل زرد گویی طبیعی است بیمار، شفای عالم و او خود بتیمار. گل سرخ گویی مست است از دیدار، همه هشیار گشته و او در خمار. گل سفید گویی ستم رسیده ایست از دست روزگار، جوانی بیاد کرده و عمر رسیده بکنار.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا يحيى النفوس بعد فترتها بصدق الارادت، و يحيى القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات، و يحيى الارواح بعد حجبها بدوام المشاهدات:

اموات اذا ذكرتك ثم احيا فكم احيا عليك و كم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب بر آید از مطلع غیب: یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جلال ملکی آن یکی بر اجزاء زمین تابد، این یکی بر اسرار عاشقان. آن یکی بر گل تابد گل شکفته گردد، این یکی بر دل تابد دل افروخته گردد گل چون شکفته شد

بلبل برو عاشق شود. دل که افروخته شد نظر خالق درو حاضر بود. گل به آخر بریزد،
بلبل در هجر او ماتم گیرد، دل گر بماند حق او را در کنف الطاف و کرم گیرد. قلب
المؤمن لا يموت ابدا:

چشمی که ترا دید شد از درد معافا جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلّم

۳۱- سورة لقمان - مکیّة

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
الم (۱) سرّ خداوند است در قرآن.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) این آیتهای این نامه راست و درست است.
هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) حکمت راست حکم راه نمونی است و بخشایشی نیکوکاران را.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ايشان که نماز بیای میدارند وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ زَكَاةً میدهند وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) و ایشان بروز رستاخیز بی گمان اند.
أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ایشان آنند که بر راست راهی اند از راه نمونی خداوند خویش وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) و ایشانند که بر پیروزی جاویدی بمانند.

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي وَ از مردمان کس است که میخرد لَهُوَ الْحَدِيثِ نابکار و بازی سخن و سخن سست تهی لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بَغَيْرِ عِلْمٍ تا گمراه میگردد و میگردد از راه خدای بنادانی وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا وَ راه خدای را بافوس می فراگیرد و می فرادارد أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶) ایشان آنند که ایشان را است عذابی خوارکننده.

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ آن گه که می بروخوانند سخنان ما، وَ لِيٰ مُسْتَكْبِرًا برگردد گردن کش کَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا هم چنان که نشنید آن را کَانَ فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأَ چنان که در دو گوش وی گویی که گرانی است، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) بشارت ده او را بعدابی دردناک.
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ (۸) ایشانراست بهشتهای با ناز.

خَالِدِينَ فِيهَا وَ ایشان جاویدان در آن وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا این وعده خداست براستی وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) و اوست توانای دانا.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَغَيْرِ عَمَدٍ بيافريد آسمانها بی ستون تَرَوْنَهَا آنکه می بینید وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا وَ درافکند در زمین کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا بنجبناند شما را وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

دَابَّةٌ وَدَرِزِمِينَ بَازِ يَرَاكُنْدُ اَزْ هَرِ جَانَوْرِي وَ اَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً وَ فَرَوْ فَرَسْتَادِيْمَ اَزْ اَسْمَانِ اَبِي فَاَنْبَتْنَا فِيْهَا تَا بَرُوْبَانِيْدِيْمَ دَرِ زَمِيْنِ مِنْ كُلِّ رَوْجٍ اَزْ هَرِ جَفْتِي كَرِيْمٍ نِيْكَوْ اَزَادَهْ اَسَانَ يَافْتِ.

هَذَا خَلَقَ اللهُ اَيْنِچَهْ مِيْ بِيْنِيْدِ اَفْرِيْدَهْ اللهُ اسْتِ فَاَرْوْنِيْ پَسْ بَا مِنْ نَمَايْدِ مَا ذَا خَلَقَ الْاَلْدِيْنَ مِنْ دُوْنِهْ كِهْ اَنْ چَهْ چِيْزَانْدِ كِهْ اِيْشَانَ اَفْرِيْدَنْدِ كِهْ فَرُوْدِ اَزْ اَوَانْدِ بَلِ الظَّالْمُوْنَ فِيْ ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ (۱۱) كِهْ كَاْفِرَانَ دَرِ گَمْرَاهِيْ اَشْكَارَانْدِ.

وَ لَقَدْ اَتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لِقْمَانَ رَا حَكْمَتِ دَادِيْمَ اَنْ اَشْكُرْ لِلّٰهِ اَزَادِيْ كَنِ اللهُ رَا وَ مَنْ يَشْكُرْ وَ هَرِ كِهْ اَزَادِيْ كَنْدِ خُدَايْ رَا وَ نِيْكَوْبِيْ اَزُوْ بِيْنْدِ فَاِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِيْهِ اَنْ خُوْدِ رَا كَنْدِ وَ تَنْ خُوْدِ رَا سُوْدِ مِيْ كَنْدِ، وَ مَنْ كَفَرَ وَ هَرِ كِهْ نَاسِيَاسِيْ كَنْدِ نِيْكَوْبِيْ نَهْ اَزُوْ بِيْنْدِ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ (۱۲) اللهُ اَزْ هَمِهْ بِيْ نِيْزِ اسْتِ سْتُوْدِهْ.

وَ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ لِقْمَانَ كَفْتِ پَسْرِ خُوْيِشِ رَا، وَ هُوَ يَعْظُمُهُ وَ اُوْ پَنْدِ مِيْدَادِ اُوْ رَا يَا بُنَيَّ اَيْ پَسْرِكُ مِنْ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنْبَازِ مَكْبِرِ بَا اللهُ اِنْ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ (۱۳) كِهْ اِنْبَازِ گَرَفْتَنْ بَا اُوْ بِيْدَادِيْ اسْتِ بَزْرُگِ.

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَصِيْتِ كَرْدِيْمَ مَرْدَمِ رَا بِنِيْكَوْبِيْ كَرْدَنْ بَا پَدْرِ وَ مَادِرِ حَمَلْتَهُ اُمُّهُ بَرِداشْتِ مَادِرِ اُوْ رَا دَرِ شَكْمِ وَ هُنَّا عَلٰى وَ هُنَّ سَسْتِيْ بَرِ سَسْتِيْ وَ فِصَالُهُ فِيْ عَامِيْنِ وَ شِيْرِدَادَنْ اُوْ بَا بَازْ كَرْدَنْ اَزْ شِيْرِ دَرِ دُوْ سَالِ اَنْ اَشْكُرْ لِيْ كِهْ اَزَادِيْ كَنْ مَرَا، وَ لِوَالِدَيْكَ وَ دُوْ زَايِنْدَهْ خُوْدِ رَا اِلَيَّ الْمَصِيْرُ (۱۴) بَازْ اَمْدِ بَا مَنْسْتِ.

وَ اِنْ جَاهِدَاكَ وَ اَكْرُ بَا كُوْشْدِ بَا تُوْ پَدْرِ وَ مَادِرِ تُوْ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ بَرِ اَنْ كِهْ اِنْبَازِ گِيْرِ بَا مِنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهْ عِلْمٌ چِيْزِيْ كِهْ تُوْ اَنْ رَا مِيْ نَدَانِيْ فَلَا تُطْعِمُهُمَا نَكْرُ فَرْمَانَ اِيْشَانَ نَبْرِيْ وَ صَاِحِيْهُمَا فِيْ الدُّنْيَا مَعْرُوْفًا وَ بَا اِيْشَانَ مِيْ زِيْ وَ جِهَانَ مِيْدَارِ دَرِيْنِ جِهَانَ بَانَداْمِ وَ بَچَمِ دَرِ كَارِهَايْ اَيْنِ جِهَانِيْ. وَ اَتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ وَ بَرِيْ رَاهِ اَنْ مَرْدِ رُوْ كِهْ اُوْ رَا رُوِيْ بَا مَنْ اسْتِ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ اَنْ گِهْ بَازْ گِشْتِ شَمَا بَا مَنْ اسْتِ فَاَنْبِتُّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۱۵) آگَاَهْ كَنْمِ شَمَا رَا بَهْ پَادَاشِ اَزْ اَنْ چِيْزِ كِهْ مِيْ كَرْدِيْدِ.

يَا بُنَيَّ اَيْ پَسْرِكُ مِنْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَكْرُ نِيْكِيْهَا هَمْسَنْگِ يَكِ دَانَهْ خَرْدَلِ بُوْدِ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ وَ اَنْ خَرْدَلِ دَانَهْ دَرِ سَنْگِ خَارَهْ بُوْدِ اُوْ فِيْ السَّمَاوَاتِ اُوْ فِيْ

الْأَرْضِ يَا فِي سَمَانِهَا يَا فِي زَمِينِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ أَنْ رَأَى أَنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (١٦) كه
اللَّهُ باریک‌دان است دوربین از نهان آگاه.

یا بُنَىٰ اِی پسرک من اَقِمِ الصَّلَاةَ نماز بیای دار و اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ و بنیکوکاری فرمای و اِنَّهُ
عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته و اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ و شکیبایی
کن بر آن رنج که بتو رسد اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ (١٧) که آن از استواری کارها است و
درستی نشانهای آن.

و لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ یک سو روی بیکسو میر از مردمان بگردن کشی و لَا تَمْشِ فِي
الْاَرْضِ مَرْحًا و در زمین بخود کامه‌ای مرو اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كِه اللّٰه دوست ندارد کُلَّ
مُخْتَلًا ازین هر خرامنده‌ای خرامان، فَخُور (١٨) لافزنی خویشتن‌ستایی.

و اَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و در رفتن خویش بچم باش و اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ و آواز خود فرود
آر اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (١٩) که زشت‌تر آوازه‌ها آواز خران است.

النوبة الثانية

این سوره لقمان سی و چهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دو هزار و صد و
ده حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد: وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ
شَجَرَةٍ اَقْلَامًا تا آخر سه آیت. حسن گفت: جمله سوره مکی است مگر یک آیت: الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکاة بمدینه فرو آمد، و
درین سوره منسوخ نیست مگر این کلمات: وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ این قدر از آیت
منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم.

روی ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة لقمان كان له لقمان رفيقا يوم
القيامة و اعطى من الحسنات عشرين بعدد من عمل بالمعروف و عمل بالمنكر».

قوله الم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ یعنی تلك الحروف الثمانية و العشرون آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.
و قيل معناه هذه الآيات تلك الآيات التي وعدتم في التورية و يجوز ان يكون تلك اشارة
الى الآيات في هذه السورة، اى هذه آيات الكتاب الحكيم، اى المحكم و هو الممنوع من
الفساد و البطلان، و قيل الحكيم هاهنا هو المتضمن للحكمة.

هُدًى و رَحْمَةً قِراءَةُ الْعَامَّةِ بِالنَّصْبِ عَلَى الْحَالِ و الْقَطْعِ و قِراءَةُ حَمْزَةً بِالرَّفْعِ، يَعْنِي

هذا الكتاب هُدى و رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ سَمَاه هدى لما فيه من الدّواعى الى الفلاح و الاطاف المؤدّية الى الخيرات و المحسن لا يقع مطلقا الا مدحا صفة للمؤمنين و فى تخصيص كتابه بالهدى و الرحمة للمحسنين دليل على انه ليس بهدى لغيرهم و قد قال تعالى: وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى، و قال تعالى: وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ هدى در قرآن برهشده وجه است و جمله اين وجوه بدو معنى بازميگردد: يكى دعوت، و ديگر شرح و توفيق.

اما آنچه بمعنى دعوت است بانبياء و ائمة و شياطين اضافت كرد، انبياء را گفتم: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اى داع، و ائمه را گفتم: وَ جَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا اى يدعون بامرنا، و شيطان را گفتم: كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَاِنَّهُ يَضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ اِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ اى يدعوه.

و آنچه به معنى شرح و توفيق است حق تعالى بخود اضافت كرد كه جزوى جلّ جلاله كس را روا نيست و مخلوق را سزانيست، بندگان را خود توفيق ايمان دهد و دلها بمعرفت خود روشن گرداند، و مر بنده را توحيد خود كرامت كند و راه بخود خود نمايد: وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهَادِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ مَا اَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اُحْبَبْتَ وَ از روى لغت معنى هدى امالت است، يقال: فلان يتهدى فى مشيته اى يتمايل، فعلى هذا التاويل هدى الله يعنى امالة قلب الانسان من الكفر الى الايمان و من الضلالة الى السنة.

آن گه محسنان را تفسير كرد گفتم: الَّذِيْنَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ يَدِيمُونَهَا بِحَقْوَقِهَا وَ حُدُودِهَا وَ شَرَايِطِهَا. شرائط نماز دو قسم است: قسمى شرائط جواز گویند يعنى فرائض و حدود و اوقات آن، و قسمى شرائط قبول گویند يعنى تقوى و خشوع و اخلاص و تعظيم و حرمت آن. قال الله تعالى: اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ وَ تا اين هر دو قسم بجای نيارد معنى اقامت درست نشود. ازینجا است كه ربّ العزة در قرآن هر جاى كه بنده را نماز فرمايد اَقِيمُوا الصَّلَاةَ گوید و صَلُّوا نگوید و يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ اى يعطونها بشروطها الى مستحقّها وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ اى بالدار الآخرة و الجزاء على الاعمال هُمْ يُوقِنُونَ فلا يشكّون فى البعث و الحساب. و انما اعاد لفظة «هم» للتوكيد فى اليقين بالبعث و الحساب.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ، على هدى بيان عبوديت است، من رَّبِّهِمْ بيان ربوبيت است، بعد از گزارد معاملت و تحصيل عبادت ايشان را بستود، هم باعتقاد سنت هم بگزارد

عبودیت، هم باقرار ربوبیت. و فی الایة دلیل ان العبد لا یهتدی بنفسه الا بهدایة اللّٰه تعالیٰ. الا ترى انه قال عز و جل: عَلٰی هُدٰی مِّن رَّبِّهِمْ رَدَّ عَلٰی الْمُعْتَزِلَةِ فَاَنَّهُمْ يَقُولُونَ: العبد یهتدی بنفسه.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُتَارَ بِهِمْ فَرَغَ مِنْ وَقْعَةٍ بَدْر. مردی کافر دل کافر کیش بود، سخت خصومت با رسول خدا، قتله رسول اللّٰه صبرا حین فرغ من وقعة بدر. مردی بازرگان بود سفر کردی بدیاری عجم و در زمین عجم اخبار پیشینیان: قصه رستم و اسفندیار و امثال ایشان بخرد و قریش را گفت محمد آنچه میگوید از قصه پیشینیان چون عاد و ثمود هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار رستم و اسفندیار و اکاسره. قریش استماع قرآن در باقی کردند و همه روی بوی آوردند و آن قصه‌های عجم می شنیدند اینست که ربّ العالمین گفت: لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ يَضِلُّ بِتِلْكَ الْكُتُبِ عَنْ تَدَبُّرِ آيَاتِ اللّٰهِ. و قيل: ان قراءة كتب العجم يشككهم فيما جعله للنبي حجة من ذكر اخبار الامم الماضية.

ثُمَّ قَالَ بَعِيْرٍ عِلْمٍ اَي لَا يَسْتَحَقُّ اَنْ يَسْمٰى عَالِمًا مِنْ فَعَلِ هَذَا الْفَعْلِ مِنْ اَضْلَالِ نَفْسِهِ وَ اَضْلَالِ غَيْرِهِ. و قيل لم يعلم ما في عاقبة ذلك من الوزر. ابن عباس و مجاهد گفتند: لَهْوَ الْحَدِيثِ غَنَا و سرود فاسقان است در مجلس فسق. و آیت در ذم کسی فرو آمد که کنیزکان مغنیات خرد تا فاسقان را مطربی کنند، فیکون المعنی یشتري ذات لهو الحديث. روی ابو امامة قال: قال رسول اللّٰه (ص): «لا یحلّ تعلیم المغنیات و لا بیعهن و اثمانهن حرام».

و فی مثل هذا نزلت الایة وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ. و ما من رجل یرفع صوته بالغنا الا بعث اللّٰه علیه شیطانین احدهما علی هذا المنكب و الآخر علی هذا المنكب فلا یزالن یضربانه بارجلهما حتی یكون هو الذی یسکت. و عن ابی هريرة انّ النبی (ص) نهی عن ثمن الكلب و كسب الزمارة.

و قال مكحول: من اشتری جاریة ضاربة لیمسکها لغنائها و ضربها مقيما علیه حتی یموت لم اصل علیه، ان اللّٰه یقول: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ الْاِیة...

قال سعيد بن جبير: لَهْوُ الْحَدِيثِ مَعْنَاهُ يَسْتَبَدِلُ وَيَخْتَارُ الْغِنَاءُ وَالْمَزَامِيرُ وَالْمَعَارِضُ عَلَى الْقُرْآنِ. وَ قَالَ سَبِيلَ اللَّهِ الْقُرْآنَ. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي لِيُضِلَّ غَيْرَهُ بِذَلِكَ عَنْ اسْتِمَاعِ الْقُرْآنِ. وَقَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو لِيُضِلَّ بِفَتْحِ الْيَاءِ، أَي لِيُضِلَّ هُوَ بِهَذَا الْفِعْلِ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. وَ عَنْ أَبِي إِمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ أَمَرَنِي بِمَحْوِ الْمَعَارِضِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ الْإِثْمَانِ وَ الصُّلْبِ وَ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ حَلْفِ رَبِّي بِعِزَّتِهِ لَا يَشْرَبُ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِي جُرْعَةً مِنْ خَمْرٍ مَتَعَمِدًا إِلَّا سَقَيْتَهُ مِنَ الصِّدِيدِ مِثْلَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ أَوْ مَعَذِبًا وَ لَا يَسْقِيهَا صَبِيًّا صَغِيرًا ضَعِيفًا مُسْلِمًا إِلَّا سَقَيْتَهُ مِثْلَهَا مِنَ الصِّدِيدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ أَوْ مَعَذِبًا وَ لَا يَتْرَكُهَا مِنْ مَخَافَتِي إِلَّا سَقَيْتَهُ مِثْلَهَا مِنْ حِيَاضِ الْقُدْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَحِلُّ بَيْعُهُنَّ وَ لَا شِرَاهُنَّ وَ لَا تَعْلِيمُهُنَّ وَ لَا التَّجَارَةَ بِهِنَّ، وَ ثَمَنُهُنَّ حَرَامٌ يَعْنِي الصُّوَارِبُ.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدَرِ قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ابْنَ الذِّينِ كَانُوا يَنْزَهُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَسْمَاعَهُمْ عَنِ اللَّهْوِ وَ مَزَامِيرِ الشَّيْطَانِ ادْخُلُوهُمْ رِيَاضَ الْمَسْكِ، ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اسْمَعُوا عِبَادِي حَمْدِي وَ ثَنَائِي وَ تَمْجِيدِي. وَ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ يَتَّخِذُهَا هُزُؤًا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِيَّ وَ يَعْقُوبُ بِنَصْبِ الذَّالِ عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ لِيُضِلَّ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِضَمِّ الذَّالِ عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ يَشْتَرِي، وَ الْمَعْنَى وَ هُوَ يَتَّخِذُهَا هُزُؤًا أَي يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا، يَعْنِي يَعِيبُهَا وَ يَحْقِرُهَا وَ يَتَسَفَّهُ عَلَى مَنْ يَقْرَأُهَا أَوْ لِيَكَّ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مُخْزٍ مَذَلٌّ.

وَ إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَى مُسْتَكْبِرًا هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْآيَةَ السَّابِقَةَ نَزَلَتْ فِي النَّضْرِ بِنِ الْحَارِثِ، يَعْنِي وَ إِذَا قَرَى عَلَيْهِ آيَاتِ كِتَابِنَا أَعْرَضَ عَنْ تَدَبُّرِهَا مُتَكَبِّرًا رَافِعًا نَفْسَهُ عَنِ طَاعَةِ رَسُولِنَا وَ الْإِصْغَاءِ إِلَى مَا يَتْلُوهُ عَلَيْهِ مِنْ آيَاتِنَا كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا يَعْنِي لَمْ يَتَدَبَّرْهَا وَ لَمْ يَفَكَّرْ حَتَّى هُوَ بِمَنْزِلَةٍ مِنْ لَا يَسْمَعُ لَوْ قَرَأَ وَ صَمٌّ فِي أُذُنَيْهِ يَقَالُ وَقَرَّتْ أُذُنُهُ وَ وَقَرَّهَا اللَّهُ اللَّهُمَّ قَرِّ أُذُنَهُ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْإِيمَانَ التَّصَدِيقَ بِالْقَلْبِ وَ تَحْقِيقَهُ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ لِذَلِكَ قَرَنَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مُسْتَحَقَّةً بِهِمَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. وَ قِيلَ اسْتَحْقَاقُ الْجَنَّةِ بِالْإِيمَانِ وَ اسْتَحْقَاقُ الدَّرَجَاتِ بِالْأَعْمَالِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ أَضَافَ الْجَنَّاتِ إِلَى النَّعِيمِ لِتَحْقِيقِ النَّعِيمِ بِتِلْكَ الْجَنَّاتِ. وَ قِيلَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

بود. و علماء تفسیر متفق اند که از اولیاء بود نه از انبیاء مگر عکرمة که وی تنها میگوید پیغامبر بود و این خلاف قول مفسران است. و گفته اند پیغامبر نبود اما هزار پیغامبر را شاگردی کرده بود و هزار پیغامبر او را شاگرد بودند در سخن حکمت. و خلاف است که حرفت وی چه بوده، قومی گفتند نجار بود، قومی گفتند خیاط بود، قومی گفتند شبان بود. روزی مردی بوی بگذشت و بنی اسرائیل او را جمع شده بودند و ایشان را پند میداد آن مرد گفت: تو نه آن شبانی که با من بفلان جایگه گوسپند بچرا داشتی؟ لقمان گفت: آری من آن شبانم که تو دیدی.

آن مرد گفت: بچه خصلت باین پایگاه رسیدی؟ گفت: بصدق الحدیث و اداء الامانة و ترک ما لا یعنینی بسخن راست گفتن و امانت برمت گزاردن و آنچه در دین بکار نیاید و از آن بسر شود بگذاشتن. و نسب وی بقول محمد بن اسحاق هو لقمان بن ناعور بن ناخور بن تارخ و هو آزر. وهب گفت: ابن اخت ایوب بود. مقاتل گفت: ابن خاله ایوب بود و بیشترین مفسران میگویند غلامی سیاه بود نوبی ستبر لب، بزرگ بینی، زفت ساق، ستبر گردن، بلند بالا، ادبی تمام داشت و عبادت فراوان، و سینه آبادان، و دلی بنور حکمت روشن. بر مردمان مشفق و در میان خلق مصلح و همواره ناصح. خود را پوشیده داشتی، و بر مرگ فرزندان و هلاک مال غم نخوردی و از تعلم هیچ نیاسودی. حکیم بود حلیم و رحیم و کریم. و در عصر داود بود، سی سال با داود همی بود بیکجای. و از پس داود زنده بود تا بعهد یونس بن متی و سبب عتق وی آن بود که مولی نعمت وی او را آزمونی کرد تا بداند که عقل وی چند است و حکمت و دانش وی کجا رسیده. گوسپندی بوی داد گفت این را قربانی کن و آنچه از جانور خوشتر و نیکوتر است بمن آر لقمان از آن گوسپند دل و زبان بیاورد. گوسپندی دیگر بوی داد که این را قربان کن و آنچه از جانور بتر است و خبیث تر بمن آر. لقمان همان دل و زبان بوی آورد، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی گفت: انهما اطیب شیء اذا طابا و اخبث شیء اذا خبثا. خواجه آن حکمت از وی بیسندید و او را آزاد کرد.

و عن نافع عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله (ص) يقول حقا اقول لم یکن لقمان نبیا و لکن کان عبدا کثیر التفکر حسن الیقین احب الله فاحبه فمنّ علیه بالحكمة.

و روى انه كان نائما نصف النهار فنودى يا لقمان هل لك ان يجعلك الله خليفة فى الارض فتحكم بين الناس بالحق؟ فاجاب الصّوت فقال: ان خيرنى ربى قبلت العافية و لم اقبل البلاء و ان عزم علىّ فسمعا و طاعة فائى اعلم ان فعل بى ذلك اعاننى و عصمنى. فقالت الملائكة بصوت لا يراهم: لم يا لقمان؟ قال لانّ الحاكم باشدّ المنازل و اكردها يغشاه الظلم من كلّ مكان ان يعن فبالحرى ان ينجو و ان اخطأ اخطأ طريق الجنّة و من يكن فى الدّنيا ذليلا خيرا من ان يكون شريفا و من يختار الدّنيا على الآخرة تفتنه الدّنيا و لا يصيب الآخرة فعجبت الملائكة من حسن منطقته فنام نومة فاعطى الحكمة فانتبه و هو يتكلّم بها. ثمّ نودى داود بعده فقبلها فلم يشترط ما اشترط لقمان فهوى فى الخطيئة غير مرّة كل ذلك يعفو الله عنه و كان لقمان يوازره بحكمته فقال له داود طوبى لك يا لقمان اعطيت الحكمة و صرفت عنك البلوى و اعطى داود الخلافة و ابتلى بالبلية و الفتنة.

و لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ الشُّكْرِ لِلَّهِ ثُمَّ الْمَخَافَةَ مِنْهُ ثُمَّ الْقِيَامَ بِطَاعَتِهِ. و قيل الحكمة هى الاصابة فى القول و العمل و الفقه فى الدين. اَنِ اشْكُرْ لِلّهِ قَالَ الرَّجَاجُ مَعْنَاهُ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ لِأَنَّهُ يَشْكُرُ لِلّهِ. و قيل هو بدل من الحكمة. و قيل: هو تفسير للحكمة، وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ لِأَنَّ الشَّاكِرَ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيدَ، مِنْ قَوْلِهِ: لَمَّا شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ أَيْ يَعُودُ مَنَفْعَةُ شُكْرِهِ إِلَيْهِ. وَ مَنْ كَفَرَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعِبَادِ وَ شَكَرْهُمْ. حَمِيدٌ محمود فى صنعته.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ أَيْ أَذَكَرَ إِذْ قَالَ لَقْمَانُ لِابْنِهِ وَ اسْمُ ابْنِهِ ثَارَانُ، وَ قِيلَ مَشْكُمُ، وَ قِيلَ أَنْعَمُ، وَ هُوَ يَعْطُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ، يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ، يَا بُنَيَّ أَقِمِ. قرأ حفص بفتح الياء فى ثلاثتهنّ و قرأ ابن كثير باسكان الياء فى الاولى و الثالثة و كسر الياء فى الثانية، و قرأ الباقون بكسر الياء فى ثلاثتهنّ يا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ الشُّرْكََ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هذا هو الظلم الذى حذر منه ابراهيم فى سورة الانعام: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ وَ قَالَ الشاعر:

الحمد لله لا شريك له من اباهما فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسرين على قوله: لا تُشْرِكْ ثم ابتداء بالقسم فقال: بِاللّهِ إِنَّ الشُّرْكََ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اظلم الظلم.

وَ وَصَيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ أَى وَصَيْنَاهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى وَالِدَيْهِ ثُمَّ رَجَحَ الْإِمَّ وَ بَيْنَ عَظْمِ حَقِّ الْوَالِدَةِ فَقَالَ: حَمَلْتَهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَى وَهْنِ أَى ضَعْفًا عَلَى ضَعْفٍ وَ شِدَّةً بَعْدَ شِدَّةٍ. فَالْوَهْنُ الْإَوَّلُ مَا يَنْوُهَا مِنْ ثِقَلِ الْحَمْلِ وَ الْوَهْنُ الثَّانِي مَا يَعْتَرِيهَا مِنَ الطَّلَقِ، وَ عِبْءُ التَّرْبِيَةِ وَ الرِّضَاعِ. وَ فَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ الْمُرَادُ بِهَذَا الْفَصَالِ الرِّضَاعُ لِأَنَّ عَاقِبَةَ الرِّضَاعِ الْفَصَالُ كَقَوْلِهِ: أَعْصِرْ حَمْرًا وَ الْمَعْنَى أَنَّهَا بَعْدَ الْوَضْعِ تَرْضَعُهُ عَامَيْنِ. وَ ذَلِكَ مِمَّا يَزِيدُهَا ضَعْفًا. فَلهَذَا وَجِبَ عَلَى الْوَالِدِ مِرَاعَاتُهَا وَ الْقِيَامُ بِشُكْرِهَا. وَ فِي الْحَدِيثِ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مِنْ أَحَقِّ النَّاسِ بِحَسَنِ الصَّحْبَةِ؟ فَقَالَ أُمَّكَ. فَقَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أَبُوكَ.

قال: ثم من؟ قال: الاقرب فالاقرب. وقيل: رعاية حق الوالد من حيث الاحترام و رعاية حق الام من حيث الشفقة و الاكرام.

و قرى فى الشواذ و فصله فى عامين أى حد منتهى رضاعه فى انقضاء عامين، قال هاهنا فى عامين. و قال فى سورة البقرة: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِأَنَّ لَازِيْدًا عَلَيْهِمَا. أَنْ اشْكُرْ لِي يَعْنِي وَ وَصَيْنَاهُ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ أَى مُصِيرِكَ إِلَى وَ حَسَابِكَ عَلَى فَلَا تَخَالَفْ طَاعَتِي. وَ فِي كَلَامِ لِقْمَانَ لِابْنِهِ أَنَّ اللَّهَ رَضِيْنِي لَكَ فَلَمْ يَوْصِنِي بِكَ وَ لَمْ يَرْضَكَ لِي فَوْصَاكَ بِي. وَ قَالَ سَفِيَانُ بْنُ عَيَيْنَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ قَالَ مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ فَقَدْ شَكَرَ اللَّهَ وَ مَنْ دَعَا لِلْوَالِدَيْنِ فِي أَدْبَارِ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ فَقَدْ شَكَرَ الْوَالِدَيْنِ.

وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي يَعْنِي وَ مَعَ مَا أَوْصِيكَ بِهِ مِنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ أَنْ حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي فَلَا تُطْعِمُهُمَا فَإِنَّ حَقَّهُمَا وَ أَنْ عَظْمَ فَلَيْسَ بِأَعْظَمَ مِنْ حَقِّي. وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَعْنِي بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِمَا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ يَعْنِي اتَّبِعْ سَبِيلَ مُحَمَّدٍ (ص) فِيمَا يَدْعُوكَ إِلَيْهِ مِنْ طَاعَتِي، ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذِهِ الْآيَةُ وَ نَظِيرُهَا فِي سُورَةِ الْعَنْكَبُوتِ نَزَلْنَا فِي قَوْمِ اسْلَمُوا وَ لَهُمْ آبَاءُ وَ أُمَّهَاتُ مُشْرِكُونَ يَبْطِئُونَهُمْ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ يَرْغَبُونَهُمْ عَنْهُ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ حِينَ اسْلَمَ اتَاهُ عَثْمَانُ وَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ قَالُوا لَهُ قَدْ صَدَّقْتَ هَذَا الرَّجُلَ وَ آمَنْتَ بِهِ؟ قَالَ نَعَمْ هُوَ صَادِقٌ فَأَمَّنُوا بِهِ ثُمَّ حَمَلَهُمْ إِلَى النَّبِيِّ (ص) حَتَّى اسْلَمُوا

فهؤلاء لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد ابي بكر، قال الله تعالى: وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ
يعنى أبا بكر و قد تضمنت الاية النهى عن صحبة الكفار و الفساق و الترغيب فى صحبة
الصالحين. ثم عاد الى عظة لقمان ابنه. فقال: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، أَنَّثَ لِمَكَانِ الْحَبَّةِ كَقَوْلِهِ: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ فَانَّتْ لِمَكَانِ الْأَبْصَارِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ
بِالتَّأْنِيثِ الْحَسَنَةَ يَعْنِي أَنَّ الْحَسَنَةَ أَنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ. قَالَ مِقَاتِلُ: أَنَّ ابْنَ لِقْمَانَ قَالَ لِأَبِيهِ يَا
أَبْتِ: أَنْ عَمِلْتَ بِالْخَطِيئَةِ لَا يَرَانِي أَحَدٌ كَيْفَ يَعْلَمُهَا اللَّهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنْ الْخَطِيئَةُ أَنْ تَكُ
مِثْقَالَ حَبَّةٍ. يُقَالُ مِثْقَالَ الشَّيْءِ مَا يَسَاوِيهِ فِي الْوِزْنِ وَ كَثُرَ فِي الْكَلَامِ فَصَارَ عِبَارَةً عَنْ مِقْدَارِ
الدينار. قرأ نافع مِثْقَالَ حَبَّةٍ بِالرَّفْعِ عَلَى اسْمِ كَانَ وَ مَجَازَهُ أَنْ يَقَعَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ وَ حَيْثُذُ لَا
خَبْرَ لَهُ فَتَكُنُ فِي صَخْرَةٍ قَالَ أَكْثَرُ الْمَفْسَّرِينَ هِيَ الصَّخْرَةُ الَّتِي عَلَيْهَا الْأَرْضُ وَ هِيَ الَّتِي
تَسْمَى السَّجَّيْنِ وَ لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْضِ وَ هِيَ الَّتِي يَكْتُبُ فِيهَا أَعْمَالُ الْفَجَّارِ وَ خُضْرَةُ السَّمَاءِ
مِنْهَا وَ هِيَ عَلَى الرِّيحِ لَيْسَتْ فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي
الْأَرْضِ يَعْنِي فِي أَيِّ مَوْضِعٍ حَصَلَ مِنَ الْإِمْكَانَةِ الَّتِي هِيَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ
مَكَانَهَا فَيَأْتِي اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَجَازِي عَلَيْهَا، إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بِاسْتِخْرَاجِهَا خَيْرٌ بِمَكَانِهَا.
وَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمُ بِهَا لِقْمَنُ. فَانْشَقَّتْ مَرَاتِمَهُ مِنْ هَيْبَتِهَا
فَمَاتَ. وَ قَالَ الْحَسَنُ مَعْنَى الْآيَةِ هُوَ الْإِحَاطَةُ بِالْأَشْيَاءِ صَغِيرِهَا وَ كَبِيرِهَا. وَ قِيلَ الْمُرَادُ بِهَا
الرِّزْقُ، يَعْنِي أَنَّ كَانَ لِلنَّاسِ رِزْقٌ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ فِي هَذِهِ الْمَوَاضِعِ جَاءَ بِهَا اللَّهُ حَتَّى
يُخْرِجَهَا وَ يَسُوقَهَا إِلَى مَنْ هِيَ رِزْقُهُ. وَ فِي الْخَيْرِ: أَنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ لَنْ يَعدَّ وَ أَمْرًا مَا كُتِبَ
لَهُ، أَنَّ الرِّزْقَ لِيَطْلُبَ الرَّجُلُ كَمَا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ.

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ
مِنَ الْمَضْرَةِ فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَ قِيلَ: وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ مِنْ
شِدَائِدِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْفَقْرِ وَ الْهَمِّ وَ الْغَمِّ. إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ إِي أَنَّ الَّذِي
أَوْصَيْتَكَ بِهِ مِمَّا عَزَمَ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ، إِي أَمْرَهُمْ بِهِ أَمْرًا حَتْمًا عَزْمِ الْأُمُورِ مَا لَا يَشُوبُهُ شَبْهَةٌ
وَ لَا يَدَافَعُهُ رِيبَةٌ. وَ فِي الْخَبَرِ مِنْ صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَغْفِرَةً عَزَمَ إِي هَذَا
الْوَعْدَ صَادِقٌ عَزِيمٌ وَثِيقٌ. وَ فِي دَعَائِهِ (ص) «اسئلك عِزائمَ مَغْفِرَتِكَ» إِي اسئلك أَنْ
تُوفِّقَنِي لِلْأَعْمَالِ الَّتِي تُغْفَرُ لِصَاحِبِهَا لَا مُحَالَةً.

وَلَا تُصَعَّرُ خَدَّكَ لِلنَّاسِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَابْنُ عَامِرٍ وَعَاصِمٌ وَيَعْقُوبٌ لَا تُصَعَّرُ بِتَشْدِيدِ الْعَيْنِ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ لَا تُصَاعِرُ وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ، يُقَالُ صَعَّرَ وَجْهَهُ وَصَاعَرَ إِذَا مَالَ وَأَعْرَضَ تَكَبَّرًا مِثْلَ ضَعْفٍ وَضَاعَفَ. قَالَ عِكْرَمَةُ: هُوَ الَّذِي إِذَا سَلَّمَ عَلَيْهِ لَوَى عُنُقَهُ تَكْبِيرًا وَالصَّعْرُ التَّوَاءُ وَمِيلٌ فِي الْعُنُقِ مِنْ خَلْقَةٍ أَوْ دَاءٍ أَوْ كِبَرٍ فِي الْإِنْسَانِ وَفِي الْإِبِلِ. تَقُولُ: رَجُلٌ أَصْعَرٌ أَصِيدٌ وَالصَّيْدُ كَالصَّعْرِ، وَلَا تَمَشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا أَيْ لَا تَمَشُ بِالْخَيْلَاءِ وَالْكِبَرِ. مَرَحًا مَصْدَرٌ وَقَعَ مَوْقِعَ الْحَالِ. وَالمَرَحُ أَشَدُّ الفَرَحِ.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ فِي مَشِيئِهِ، فَخُورُ الْفَخُورِ الَّذِي يُعَدُّ مَنَاقِبَهُ تَطَاوُلًا بِهَا وَاحْتِقَارًا لِمَنْ عَدِمَ مِثْلَهَا. وَقِيلَ الْفَخُورُ كَثِيرُ الْفَخْرِ، عَنِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): خَرَجَ رَجُلٌ يَتَبَخَّرُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عَلَيْهِ حَلَّةٌ فَامَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ فَاخْذَتْهُ فَهُوَ يَتَجَلَجَلُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَاقْصِدْ فِي مَشِيكَ الْقَصْدِ وَالْاِقْتِصَادِ التَّوَسُّطِ فِي الْأَمْرِ، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مِنْ ابْنِ آدَمَ نَزْعَتَانِ بَايْتَهُمَا ظَفَرُ قَنْعِ الْإِفْرَاطِ وَالتَّفْرِيطِ. وَقِيلَ كَلَّا طَرَفِي الْقَصْدِ مَذْمُومٌ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَتَأْوِيلُ الْآيَةِ اقْصِدْ فِي مَشِيكَ لَا مَرَحًا وَاخْتِيَالًا وَلَا خَرْقًا وَاسْتِعْجَالًا. وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ كَانُوا يَنْهَوْنَ عَنِ خَبِّ الْيَهُودِ وَدَيْبِ النَّصَارَى وَلَكِنْ مَشِيًا بَيْنَ ذَلِكَ. وَعَنِ النَّبِيِّ (ص): سُرْعَةُ الْمَشْيِ يَذْهَبُ بِهَاءِ الْمُؤْمِنِ.

وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ يُقَالُ: غَضَّ صَوْتَهُ وَغَضَّ بَصْرَهُ إِذَا خَفَضَ صَوْتَهُ وَغَمَضَ بَصْرَهُ. وَفِي الْحِكْمَةِ حَسِبْكَ مِنْ صَوْتِكَ مَا اسْمَعْتَ أَهْلَ مَجْلِسِكَ، إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ أَيْ أَقْبَحُ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ أَوَّلُهُ زَفِيرٌ وَآخِرُهُ شَهيقٌ وَهُمَا صَوْتُ أَهْلِ النَّارِ. وَقَالَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ: صِيَاحُ كُلِّ شَيْءٍ تَسْبِيحُهُ أَلَّا الْحِمَارُ فَأَنَّهُ يَصِيحُ لِرُؤْيَةِ الشَّيْطَانِ. وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ ثَلَاثَ أَصْوَاتٍ: نَهَقَةَ الْحَمِيرِ وَنَبَاحَ الْكَلْبِ وَالدَّاعِيَةَ بِالْحَرْبِ» يَعْنِي النَّائِحَةَ، وَقِيلَ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ الْعَطْسَةُ الْمُنْكَرَةُ حَكَاهُ أَقْضَى الْقَضَاةِ الْمَاوَرِدِيُّ وَوَجْهٌ هَذَا الْقَوْلُ أَنَّهُ جَعَلَ الْحَمِيرَ فَعِيلًا مِنْ قَوْلِهِمْ طَعَنَ حَمْرَاءَ أَيْ شَدِيدَةً وَمِنْ قَوْلِهِمْ حَمَارَةَ الْقَيْظِ شَدَّتْهُ وَالْحَمَارُ سَمِيَ حَمَارًا لِشَدَّتْهُ، ثُمَّ لَا تُخَصِّصُ لَهُ بِالْعَطْسَةِ دُونَ غَيْرِهَا مِنَ الْأَصْوَاتِ.

النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ نُورَ الْأَسْرَارِ وَسُرُورَ الْأَبْرَارِ، بِسْمِ

اللَّهُ قَهْرَ الشَّيْطَانِ الْغَدَّارِ، وَ سَبَبَ لِمَرْضَاةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ. اللَّهُ اسْتِ آفْرِيدگار جهان و جهانيان، من قوله: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. اللَّهُ اسْتِ روزی دهنده آفريدگان، من قوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا. اللَّهُ اسْتِ نگه دارنده زمين و آسمان، من قوله: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ. اللَّهُ اسْتِ كفايت كنده شغل بندگان، من قوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. اللَّهُ اسْتِ راه نماينده مؤمنان، من قوله: وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا. اللَّهُ اسْتِ غيب دان و نهان دان، من قوله يُعَلِّمُ السِّرَّ وَأَخْفَى. اللَّهُ اسْتِ آمرزنده گناهان، من قوله: إِنَّ اللَّهَ يَعْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.

اللَّهُ اسْتِ بخشاينده و مهربان بر مؤمنان، من قوله: وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

بسم الله در تحت هر حرفی اشارتی است و در آن اشارت بشارتی، با اشارت است که بصیرم می بینم کردار تو. سین اشارت است که سمیع ام می شنوم گفتار تو، میم اشارتست که مجیبم می نیوشم دعاء تو. با اشارت است ببر او، سین اشارت است بسر او. میم اشارت است بمنّت او گویی قسم یاد میکند میگوید جلّ جلاله: ببر من با بندگان من، بسر من با دوستان من، بمنّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بنده ای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من با بقاء او، سین سناء او، میم مجد او، بابقاء بنده، سین سرور بنده، میم مقام بنده. میگوید عزّ جلاله: عبدی بقاء من بمن، بقاء تو زمن، سناء من صفت من، سرور تو صحبت من، مجد من جلال من، مقام تو بر درگاه من. اللهم که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منّت را. رحیم ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را.

الم الالف یشیر الی الایة و اللّام یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبآلآئه رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه. الف اشارتست بآلاء و نعماء و لام اشارتست بلطف و عطاء او، میم اشارتست بمجد و سناء او.

میگوید بآلاء و نعماء من، بلطف و عطاء من، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ای هذه آیات الكتاب المحکم المحروس عن التّغییر و التبدیل.

کتاب ربّانی، کلام یزدانی، نامه آسمانی، حبل الله المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوت و معجز دعوت. نامه ای که تغییر و تبدیل را درو راهی نه، حکم و امثال او را کوتاهی نه، معانی و احکام او را تناهی نه، رسم و نظم او را تباهی نه، متبّع او را گمراهی نه.

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ عابدان را هدی و رحمت است، عارفان را دلیل و حجّت است. هر که را قرآن طیب بود الله او را حبيب بود، هر کرا قرآن انیس بود الله او را جلیس بود، هر کرا قرآن رفیق بود قرینش توفیق بود، هر کرا قرآن امام بود مقرش دار السلام بود. آدمیان دو گروه‌اند: آشنایان‌اند و بیگانگان.

آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگان را سبب ضلالت است، كما قال تعالى: يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا بیگانگان چو قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافروار چنان که ربّ العزة گفت: وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيَٰ مُسْتَكْبِرًا الْآيَةَ. آشنایان چون قرآن شنوند بنده‌وار بسجود درافتند و با دلی تازه زنده در الله زارند چنان که الله گفت: إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا آن گه سرانجام هر دو گروه پیدا کرد، دشمن را عقوبت که: فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و دوست را ثبوت که: لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا الْآيَةَ.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ. بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی بر صواب: فعل بر صواب و زن معاملات نگه داشتن است با خود میان بیم و امید و با خلق میان شفقت و مدهانت و با حق میان هیبت و انس، و نطق بر صواب آنست که هزل در ذکر حق نیامیزی و تعظیم در آن نگه‌داری و آخر هر سخن باوّل آن پیوندی.

حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بندد. و این حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. مصطفی (ص) گفت: «من زهد فی الدّین اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه» و قال علی بن ابی طالب (ع): رَوَّحُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ وَ اطلبوا لها ظرایف الحکمة فانّها تملّ كما تملّ الأبدان.

و قال الحسين بن منصور: الحکمة سهام و قلوب المؤمنین اهدافها و الرّامی الله و الخطاء

معدوم. و قیل: الحکمة العلم اللدنی. و قیل هو النور المفرق بین الالهام و الوسواس. و قیل لبعضهم من این يتولد هذا النور فی القلب؟ فقال: من الفكرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ الْاِیة... لقمان پسر خویش را پند داد و وصیت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رغبت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد. ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازه‌ها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان مباش که عیال و وبال مردم شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار و فضول بگذار. ای پسر روزه که داری چنان دار که شهوت ببرد نه قوت ببرد و ضعیف کند تا از نماز با زمانی که بنزدیک الله نماز دوست‌تر از روزه. ای پسر از نیک زنان تا توانی بر حذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطان‌اند و سبب فتنه. ای پسر چون قدرت یابی بر ظلم بندگان، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن و از انتقام وی بیندیش که او جل جلاله منتقم است، دادستان از گردن‌کشان و کین‌خواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فرا گذارد و عقوبت الله اندر آن ظلم بر تو بماند و پاینده بود. ای پسر و مبادا که ترا کاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست. پسر گفت: ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آن گه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی. پدر گفت: الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیک وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون آمدند و بر مرکوب نشستند و آنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند، بیابانی در پیش بود مرکوب همی‌راندند تا روز بنماز پیشین رسید و گرما عظیم بود، آب و توشه سپری گشت و هیچ نماند. هر دو از مرکوب فرو آمدند و پیاده بشتاب همی‌رفتند. ناگاه لقمان در پیش نگرست سیاهی دید و دود، با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند، هم چنان همی‌رفتند بشتاب، ناگاه پسر لقمان پای بر استخوانی نهاد.

آن استخوان بزیر قدم وی برآمد و به پشت پای بیرون آمد، پسر بیهوش گشت و بر جای بیفتاد. لقمان در وی آویخت و آن استخوان بدن‌دان از پای وی بیرون کرد و عمامه وی

پاره کرد و بر پای وی بست. لقمان آن ساعت بگریست و یک قطره آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من می بگری بیجیزی که می گویی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد و ما هر دو درین بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی با غم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظّی که مرا از دنیاست من فدای تو کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است و اما آنچه می گویی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا که از تو صرف کرده اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده اند آسانتر از آنست که از تو صرف کرده اند، ایشان درین سخن بودند که لقمان فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان.

با دل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود.

ناگاه شخصی دید که همی آمد بر اسبی نشسته و جامه ای سپید پوشیده، آواز داد که لقمان تویی؟ گفت آری، گفت: حکیم تویی؟ گفت چنین میگویند، گفت: آن پسر بی خرد چه گفت؟ اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید هر دو را بزمین فرو بردندی چنان که آن دیگران را فرو بردند. لقمان روی او پسر کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب و مکروه خیرت و صلاح وی در آن است؟

پس هر دو برخاستند و برفتند. عمر خطاب از اینجا گفت: من باک ندارم که بامداد بر خیزم بر هر حال که باشم بر محبوب یا بر مکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ موسی (ع) گفت: بار خدایا از بندگان تو کیست بزرگ گناه تر؟ گفت: آن کس که مرا متهم دارد. موسی گفت: بار خدایا آن کیست که ترا متهم دارد؟

گفت: آن کس که استخارت کند و از من بهتری خویش خواهد، آن گه بحکم من رضا ندهد، آن گه در آخر وصیت گفت: *وَ اقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ* ای کن فانیا عن شواهدک مأخوذا عن حولک و قووتک منتسقا بما استولى عليك من كشوفات سرک و انظر من الذی یسمع صوتک حتی تستفیق من خمار غفلتک. *إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ*

الْحَمِيرِ فِي الْإِشَارَةِ أَنَّهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي لِسَانِ الْمَعْرِفَةِ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنَ الْحَقِّ وَقَالُوا هُوَ الصَّوْفِيُّ يَتَكَلَّمُ قَبْلَ أَوَانِهِ. وَقِيلَ: مَنْ تَصَدَّرَ قَبْلَ أَوَانِهِ تَصَدَّى لِهَوَانِهِ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَوْا نَمِي بَيْنِيذ؟ أَلَمْ تَرَ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ كَهَ اللَّهُ شَمَا رَا نَرَمُ كَرْدٍ وَ بفرمان، مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هَرُ چَه در آسمانها و زمينها چيز است وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ وَ تمام کرد و فراخ بر شما نعمتهاي خویش ظاهره آشكارا وَ بَاطِنَةً وَ نَهَانَ، وَ مِنَ النَّاسِ وَ از مردمان كس است مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ كَهَ بِيكَارِ مِي كَنْد در خدای و باو مِي بِيچَد بَغَيْرِ عِلْمٍ بِي هِيچ دانشي وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَ بِي هِيچ نشان و بِي هِيچ نامه روشن.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چُون ايشان را گویند أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِرِ بِي آن روید كه الله فرو فرستاد قَالُوا ايشان گویند بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا هَ كه بر بِي آن رویم كه پدران خویش را بر آن يافتيم أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) باش و اگر ديو ايشان را با عذاب آتش ميخواند بران بايد رفت.

وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ هَرُ كه روى خویش و سوى خویش و آهنگ خویش با الله سپارد وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ او نيكوكار بود و بِي گمان فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى او دست در زد در استوارتر گوشه ای وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) و بالله گردد سرانجام همه كار. وَ مَنْ كَفَرَ وَ هَرُ كه كافر شود و بسپاس نينديشد فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ اندوهگن مدار ترا نسياسی و ناگرويدن او إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ با ماست بازگشت ايشان فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا تا آگاه كنيم ايشان را بپاداش دادن از آنچه ميکردند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) كه الله داناست بهر چه در دلهاست.

نَمَتُّهُمْ قَلِيلًا فرا ميداريم ايشان را ببرخورداری اين جهانی اندكى ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابِ غَلِيظٍ (۲۴) پس ايشان را فرا نياريم ناچاره فرا عذابی بزرگ.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَ اگر پرسى ايشان را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كه كه آفريد آسمانها و زمينها؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ گویند كه الله قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو حمد و ستایش بسزا آن خدای را بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) كه بیشتر ايشان نادانند.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایراست هر چه در آسمان و زمين چيز است إِنَّ اللَّهَ هُوَ

يا أَيُّهَا النَّاسُ ائْتُوا رَبَّكُمْ بِيَهْيَازِ از خدانند خویش وَاخْشُوا يَوْمًا وبترسید از روزی لا یَجْزَى وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ که هیچ سود ندارد و بکار نیاید پدر پسر خویش را و لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا و نه هیچ فرزند بکار آید پدر خویش را هیچ اِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا که وعده الله راست است فَلَآ تَغْرَنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا هان که زندگانی این جهانی شما را مفرباد و لا یَغْرَنَكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) و مفرباد شما را بخدای آن شیطان فریبنده.

اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بنزدیک الله است دانش کی رستاخیز و یُنزِلُ الْغَيْثَ و او فرستد باران و یَعْلَمُ مَا فِی الْاَرْحَامِ و او داند که در رحم آبستنان چیست و مَا تَدْرٰی نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا و نداند هیچکس که چه خواهد کرد فردا و مَا تَدْرٰی نَفْسٌ بِاٰیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ و نداند هیچ کس که بکدام زمین خواهد مرد اِنْ اللّٰهُ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ (۳۴) الله دانایی است آگاه.

النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: اَلَمْ تَرَوْاٰ مَعْنَاهُ الْم تَعْلَمُوْا يَا بَنِي اٰدَمَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مَا فِی الْاَرْضِ اى مكنكم من الانتفاع بما فى السماء من الشمس و القمر و النجوم و ما فى الارض من الجبال و البحار و النبات و الاشجار و الدواب و الريح و السحاب و غیر ذلك مما تنتفعون به فى اوقاتكم و مصالحكم. و اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ اى اتم و وسع حتى فضل و السابغات فى قصّة داود هی الذّروع الطويلة نَعْمَهُ قَرَأ نافع و ابو عمرو و حفص بفتح العين على الجمع و قرأ الآخرون منوّة على الواحد و معناها الجمع ایضا كقوله: و اِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا. ظاهراً و باطناً قال عكرمة عن ابن عباس: النعمة الظاهرة الاسلام و القرآن، و الباطنة ما ستر عليك من الذنوب و لم يجعل عليك بالنقمة. و قيل: الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الاولاد. و الباطنة الخلق و العلم و القوة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه. و قيل الظاهرة ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة ما يعلمه الله و لا يعلم العبد. و قيل لرسول الله (ص): عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة؟

فقال (ص) «هو ما لو رآك الناس عليه لمقتوك» و عن جوبير عن الضحاک قال سألت ابن عباس عن قول الله عزّ و جل: و اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظاهراً و باطناً فقال سألت رسول الله (ص) قلت يا رسول الله ما هذه النعمة الظاهرة و الباطنة؟ قال: «اما الظاهرة فالاسلام و ما حسن من خلقك و ما افضل عليك من الرزق. و اما الباطنة فما ستر من سوء عملك يا

بن عباس». يقول الله عزّ وجلّ «أنى جعلت للمؤمن ثلاثا صلاة المؤمنين عليه بعد انقطاع عمله أكفر به عنه خطاياهم. و جعلت له ثلث ماله ليكفر به عنه خطاياهم و سترت عليه سوء عمله الذى لو قد ابديته للناس لنبذه اهله و ما سواهم» و قال الحارث بن اسد المحاسبى: الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبى.

و قال سهل بن عبد الله: الظاهرة اتباع الرسول و الباطنة محبته. و قيل: الظاهرة قوله و يبين آياته للناس و الباطنة قوله: وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ.

و قيل: الظاهرة الشهادة الناطقة و الباطنة السعادة السابقة. و قيل الظاهرة وضع الوزر و رفع الذكر و الباطنة شرح الصدر. و قيل: الظاهرة قوله وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ الْبَاطِنَةَ قَوْلُهُ أَوْلِيكَ الْمُقْرَبُونَ وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ يَعْنِي وَ مَعَ هَذِهِ النِّعَمِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَاطِنَةَ مِنْهُمْ مَنْ يَخَاصِمُ فِي دِينِ اللَّهِ وَ يُجَادِلُ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ يَمِيلُ إِلَى الشَّرْكِ وَ هُوَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ حِينَ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتِ اللَّهِ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي يَهُودِي خَاصِمِ النَّبِيِّ (ص) فَاخَذَتْهُ صَاعِقَةٌ فَاهْلَكَتْهُ، بَغَيْرِ عِلْمٍ أَيْ جَهْلًا مِنْهُ لَا عِلْمَ لَهُ بِمَا يَدَّعِيهِ، وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابَ مُنِيرٍ أَيْ لَا بَرَهَانَ لَهُ مِنْ سَنَةِ سَنَهَا نَبِيًّا أَوْ كِتَابَ مَبِينٍ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيٍّ يَعْنِي أَنَّمَا يَتَّبِعُ هَوَاهُ وَ وَسُوسَةَ الشَّيْطَانِ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَعْنِي وَ مَتَى قَالَ لَهُمُ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ الْوَاضِحِ وَ النُّورِ الْبَيِّنِ أَجَابُوا بَأَن لَا نَتَّبِعُ إِلَّا الَّذِي وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا الْمَاضِينَ رَضِيَ مِنْهُمْ بِتَقْلِيدِ الْأَسْلَافِ وَ اتِّبَاعِ الرُّؤَسَاءِ بِغَيْرِ حِجَّةٍ وَ بَرَهَانٍ. وَ الْإِلْفُ فِي أَوْ كَوُ الْإِلْفِ الْإِسْتِفْهَامُ دَخَلَتْ عَلَى وَائِ الْعُظْفِ عَلَى مَعْنَى الْإِنْكَارِ وَ التَّعَجُّبِ مِنَ التَّعَلُّقِ بِشِبْهَةِ هِيَ فِي غَايَةِ الْبَعْدِ مِنْ مَقْتَضَى الْعَقْلِ أَيْ أَنَّ هَذَا الَّذِي خَيَّلَ إِلَيْكُمْ مِنْ وَجُوبِ اتِّبَاعِ الْأَبَاءِ أَنَّمَا هُوَ وَسُوسَةُ الشَّيْطَانِ يَدْعُوكُمْ إِلَى مَا يُؤَدِّيكُمْ إِلَى عَذَابِ النَّارِ.

وَ مَنْ يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ التَّوَابِلِ وَ مَنْ يَسْلَمُ إِخْلَاصَهُ وَ قَصْدَهُ وَ طَوَاعِيَتَهُ إِلَى اللَّهِ، وَ هُوَ مُحْسِنٌ أَيْ مُخْلِصٌ مَوْقِنٌ غَيْرُ مَرَائِيٍّ وَ لَا مَنَافِقٍ، وَ قِيلَ مِنْ يَخْلُصُ دِينَهُ لِلَّهِ وَ يَفُوضُ أَمْرَهُ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فِي عَمَلِهِ، فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى اسْتَمْسَكَ وَ امْسَكَ وَ تَمَسَّكَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، أَيْ تَعَلَّقَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ قِيلَ: الْقُرْآنُ وَ الْإِسْلَامُ قَالَ الزَّجَاجُ: مَنْ اسْلَمَ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ وَ اعْتَصَمَ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْعُرْوَةُ

الوثقى. ووجه كل شيء جهته ونحوه والوثقى تأنيث الاوثق كالصغرى تأنيث الاصغر، و
الشيء الوثيق ما يأمن صاحبه من السقوط، وإلى الله عاقبة الأمور يعني مصير الامور فى
اواخرها الى الله وهو المجازى عليه.

وَمَنْ كَفَرَ وَلَمْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ، فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهُ تَبِعَةٌ، إِنَّا مَرْجِعُهُمْ يَوْمَ
الْحِسَابِ، فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمَلُوا نَجَازِيهِمْ عَلَى أَعْمَالِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بِضَمِّ
الْقُلُوبِ. وَقِيلَ عَلِيمٌ بِمَا فِي ضَمِيرِكَ مِنَ الْحُزَنِ عَلَى كَذِبِهِمْ.

نَمَتُّهُمْ قَلِيلًا إِنَّمَا وَصَفَ التَّمَتُّ بِالْقَلَّةِ لِأَنَّهُ فِي الدُّنْيَا الَّتِي لِبَنِيهِمْ فِيهَا قَلِيلٌ كَمَا قَالَ: قُلْ مَتَاعُ
الدُّنْيَا قَلِيلٌ أَي زَمَانُهُ يَسِيرٌ وَإِنْ كَانَ كَثِيرًا وَالْمَعْنَى نَمَتُّهُمْ بِمَنَافِعِ هَذِهِ الدُّنْيَا يَسِيرًا مِنَ
الزَّمَانِ، ثُمَّ نَلَجْتُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ، إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ شَدِيدٍ دَائِمٍ.

وَلَيْتَنَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ أَي مَعَ كُفْرِهِمْ مَقْرُونٌ بَانَ خَالِقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَ اللَّهُ. قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى انْقِطَاعِ حُجَّتِهِمْ، وَقِيلَ: قُلِ الْحَمْدُ لِمَنْ
خَلَقَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لَا لِمَنْ لَا يَخْلُقُ وَهُمْ يَخْلُقُونَ. وَقِيلَ: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْعِلْمِ وَالْهُدَايَةِ،
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بَلَّ رَدًّا عَلَى قَوْلِهِمْ تَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا، أَكْثَرُهُمْ أَي كَلِّهِمْ، لَا يَعْلَمُونَ مَا فِي
تَرَكَّ عِبَادَةَ اللَّهِ مِنَ الْعِقَابِ وَالْعَذَابِ الْإِلِيمِ. وَقِيلَ: هُوَ مُتَّصِلٌ بِمَا بَعْدَهُ أَي لَا يَعْلَمُونَ.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَمَا مَنصُوبَةٌ بِعِلْمِهِمْ، ثُمَّ ابْتَدَأَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
الغنى عن إيمانهم وطاعتهم، الحميد المحمود لا ينقطع حمده بكفرهم.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ قَالَ قَتَادَةَ أَنَّ الْمَشْرِكِينَ قَالُوا إِنَّ الْقُرْآنَ وَمَا يَأْتِي بِهِ مُحَمَّدٌ يَوْشَكَ
أَنْ يَنْفَدَ فَيَنْقَطِعَ فَتَزَلَّتْ: وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ أَي بَرَّتْ أَقْلَامًا سَمِّيَ قَلَمًا
لأنه قط رأسه و الاقليم القطعة من الارض و تقليب الاظفار قطعها، و البحر يُمدُّه قرأ ابو
عمرو و يعقوب و البحر بالنصب عطفًا على ما، و الباقر بالرفع على الاستيناف، يمدُّه أى
يزيده و ينصب منه، من بعده من خلفه، سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله معنى الآية لو برئت
اشجار الارض اقلاما و جعل ماء البحر مدادا و زادت فيه سبعة أبحر مثله و كتبت بتلك
الاقلام و المداد كلمات الله انكسرت الاقلام و فنى المداد و لم ينفد كلمات الله. و قيل:
المراد بكلمات الله علم الله و سمي كلمات لأنه لا يمكن كتابته الا اذا كانت كلمات. و قيل
معنى الكلمات اسماء ما خلقه و ما يخلقه فى الآخرة لأنها غير متناهية. و قيل: ما قضاه

اللَّهُ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ أَيْ مُنِيعٌ لَا يَعْجِزُهُ شَيْءٌ يَرِيدُهُ، حَكِيمٌ لَا يَلْحَقُهُ سَهْوٌ وَلَا عَيْبٌ فِي جَمِيعِ مَا يَقُولُهُ وَيَفْعَلُهُ وَقِيلَ أَنَّ حَىَّ بْنَ أَخْطَبٍ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ أَوْتَيْتَ الْحِكْمَةَ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا تَزْعَمُ أَنَا لَمْ نُؤْتِ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا فَكَيْفَ يَجْتَمِعُ هَذَانِ وَهُمَا ضِدَانٌ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَيْ مَا أَعْطَاكُمُ اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ بِالْإِضَافَةِ إِلَى مَا يَعْلَمُهُ قَلِيلٌ.

قوله: مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً أَيْ قُدْرَةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِ الْجَمِيعِ وَبَعْثِهِمْ لِقُدْرَتِهِ عَلَى خَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَبَعْثِهَا لَا يَلْحَقُهُ نَصَبٌ قَلُّوا أَمْ كَثُرُوا يَقُولُ لَهَا كُنْ فَيَكُونُ لَا حَاجَةَ إِلَى آتِهِ وَلَا إِلَى اسْتِعَانَتِهِ، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ لِكَلَامِ مَنْ أَنْكَرَ بِالْبَعْثِ، بَصِيرٌ بِأَحْوَالِ الْإِحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ أَيْ يَزِيدُ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ فِي سَاعَاتِ النَّهَارِ صَيْفًا وَيَزِيدُ مِنْ سَاعَاتِ النَّهَارِ فِي سَاعَاتِ اللَّيْلِ شِتَاءً، وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى يَعْنِي إِلَى أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ تَكْوِيرِهَا وَتَسْوِيدِهَا، وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ هَذَا تَهْدٌ وَعِيدٌ، أَيْ إِذَا جَاءَ ذَلِكَ لِأَجْلِ الَّذِي يَنْقَطِعُ فِيهِ جَرِيَانُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ جَازَاكُمُ اللَّهُ عَلَى أَعْمَالِكُمْ كُلِّهَا.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ أَيْ ذَلِكَ الَّذِي خَلَقَ وَصَنَعَ بِسَبَبِ أَنَّهُ هُوَ اللَّهُ حَقًّا وَلِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ يَدْعُوا إِلَى الْحَقِّ وَيَأْمُرُ بِالْحَقِّ، وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ أَيْ مَا تَدْعُونَ مِنَ الْأَصْنَامِ وَتَسْمُونَهُمْ آلِهَةً هُوَ الْبَاطِلُ، وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، الْكَبِيرُ عَنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ نَظِيرٌ أَوْ شَبِيهٌ مُشْتَقٌّ مِنَ الْكِبَرِيَاءِ.

أَلَمْ تَرَ أَيْ أَلَمْ تَعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ، أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ أَيْ بِرَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ. وَقِيلَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ أَيْ مِنْ عِلْمَاتِ صَنْعِهِ وَعَجَائِبِ قُدْرَتِهِ فِي الْبَحْرِ إِذَا رَكِبْتُمُوهَا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، شَكُورٍ لِنِعْمِهِ. وَقِيلَ مَعْنَاهُ لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ الْإِيمَانَ نِصْفَانِ نِصْفٌ صَبْرٌ وَنِصْفٌ شُكْرٌ.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ كُلِّ مَا أَظْلَمَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ الظُّلْمَةُ وَالْجَمْعُ ظَلَمٌ شَبَّهَ بِهَا الْمَوْجَ فِي كَثْرَتِهَا وَارْتِفَاعِهَا وَجَعَلَ الْمَوْجَ وَهُوَ وَاحِدٌ كَالظُّلْمِ وَهِيَ جَمْعٌ لِأَنَّ الْمَوْجَ يَأْتِي مِنْهُ شَيْءٌ بَعْدَ شَيْءٍ. يَقُولُ تَعَالَى: وَإِذَا عَلَا رَاكِبُ الْبَحْرِ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ.

قال مقاتل اى كالجبال، و قال الكلبي: كالسحاب، دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الَّذِينَ هَاهُنَا الدِّعَاءُ اى يخلصون له الدعاء و لا يدعون معه احدا سواء و لا يستعيبون بغيره.
و الاخلاص افراد الشىء من الشوائب. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ قال ابن عباس اى عدل موف بما عاهد الله عليه فى البحر من التوحيد له، يعنى ثبت على ايمانه و المراد به عكرمة بن ابى جهل هرب عام الفتح الى البحر فجاءهم ربح عاصف فقال عكرمة: لئن أنجنا الله من هذه لارجعن الى محمد و لاضعن يدي فى يده، فسكنت الرياح فرجع عكرمة الى مكة فاسلم و حسن اسلامه. و قال مجاهد فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ فى القول مضمرا للكفر فعاد بعد النجاة الى كفره، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ بَدِينِهِ، كَفُورٍ لِرَبِّهِ وَ الْخَتْرَ أَسْوَأَ الْغَدْرِ وَ افْحَشِهِ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالدَّ عَنُ وَلدِهِ اى لا يغنى عنه شيئا و لا يدفع عنه مضرة و معنى يجزى يقضى يقال: جزاه دينه اذا قضاه و التقدير لا يجزى فيه الا انه حذف لان اليوم يدل عليه، وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ مَغْنٍ وَ لَا قَاضٍ، عَنُ وَالدِّهِ شَيْئًا وَ المعنى لا يحمل شيئا من سيئاته و لا يعطيه شيئا من طاعاته، و خص الوالد و الولد بالذكر تنبيها على غيرهما. اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ اى السَّاعَةُ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ مَا وَعَدَ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ كَائِنٌ لَا مُحَالَةَ، فَلَا تُغْنِيكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زِينَتَهَا وَ غَضَارَتَهَا وَ آمَالَهَا. و قيل لا تشغلنكم الدنيا عن طاعة الله، وَ لَا يُغْنِيكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ يعنى الشيطان و الغرة بالله حسن الظن مع سوء العمل. قال سعيد بن جبير: هو ان يعمل المعصية و يتمنى المغفرة. و فى الخبر: الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله المغفرة.

اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ هذه الآية نزلت فى عبد الوارث بن عمرو بن حارثة رجل من اهل البادية، انى النبى (ص) فسأله عن السَّاعَةِ و وقتها، و قال: ان ارضا اجديت فمتى ينزل الغيث و تركت امرأتى حبلى فما تلد و انى اعلم ما عملت امس فما اعمل غدا، و قد علمت اين ولدت فباى ارض اموت، فانزل الله هذه الآية.

و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم متى تقوم الساعة الا الله، و لا يعلم ما تعيىض الارحام الا الله، و لا يعلم ما فى غد الا الله، و لا تعلم نفس باى ارض تموت الا الله، و لا يعلم متى ينزل الغيث الا الله.»

قوله تعالى و تقدّس: عِلْمُ السَّاعَةِ اى علم قيام الساعة، وَ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ اى و يعلم متى ينزل الغيث.

سَمَى المطر غيثاً لانه غياث الخلق به رزقهم و عليه بقاؤهم، وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِاى اَرْضٍ تَمُوتُ فى حضر او سفر، برّ او بحر. و قيل: باى اَرْضٍ تَمُوتُ من قدم لانّ كلّ قدم يقع على ارض غير الاولى فى المشى. و قيل معناه باى قدم من الشقاوة و السعادة حكاة النقاش. اِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بهذه الاشياء، خَبِيرٌ بها فمن ادّعى علم شىء من هذه الخمسة فهو كافر باللّه سبحانه و تعالى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فى السَّمَاوَاتِ وَ ما فى الْاَرْضِ وَ اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً بدان كه عالميان سه گروه اند: گروهى ابناء دنيا اند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهى ابناء آخرت اند در نعمت باطن آويخته.

سيومين ابناء ازل اند كه در شهود منعم و راز ولى نعمت با نعمت نپرداختند. نه صيد دنيا شدند، نه قيد عقبى گشتند، صورت ايشان نقاب صفت ايشان، و هر موى كه بر اندام ايشان صدفى از صدفهاى اسرار و گنجى از خزائن انوار نه از گراف.

بو يزید بسطامى رحمه الله گفت: لو قلعت شعرة من جسدی لزالت الدنيا بما فيها و لو قسمت انوار شعرة من جسدی على جميع كفّار الدنيا لوسعتهم و لا آمنوا باللّه و رسله و ملائكته و كتبه.

سعید قطان از كبار مشايخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بخواب دید كه گفت: يا سعيد كلّ الناس يطلبون منى الا ابا يزید فانه يطلبنى همه مردمان از ما چیزی خواهند مگر بو يزید كه او از ما را میخواهد. بو بكر شبلى گفت: مدخل راه حسين منصور از حسين پرسيدم گفتم: كيف الطريق اليك؟ فقال خطوتين، و قد وصلت يا حسين اين راه كه تو در آن و مى روى چه بايد كرد تا بتو رسم؟ حسين گفت دو قدم است آن دو قدم بر گير و بما رسيدى، دنيا بر روى عاشقان دنيا زن و در معشوقه ايشان با ايشان منازعت مكن و آخرت بطلبان آن تسليم كن و مناقشت خود از ايشان دور دار و بنده درگاه عزت باش بى تصرف در دنيا و آخرت، يعنى كه اگر همراه مايبى از عالم جعليت

بیرون آی و قدم صدق در فضاء مشاهدت نه که در آن فضا نه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت.

در خبر است که عیسی (ع) به قومی از مجتهدان عباد برگذشت گفت: این مجاهدت و عبادت شما از چیست و برای چیست؟ گفتند: خشیه من النار، فقال مخلوقا خشیتیم، و به قومی دیگر بگذشت از ایشان بی‌قرارتر و مجاهدتر گفت: این عبادت و مجاهدت به چه امید می‌کنید و چه امید دارید؟ گفتند: نرجوا من الله الجنة، عیسی (ع) گفت: هَلَّا رَجَوْتُمُ اللَّهَ فَحَسْبُ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً سرّ این آیت آنست که عالمیان جمله در حق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بر درگاه او کسی باشد، حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه ایشان را بر محک ابتلا زد تا ایشان را با ایشان نماید بدون خود. در هر یکی چیزی انداخت: در یکی دنیا انداخت، در یکی عقبی، در یکی نعمت ظاهر، در یکی نعمت باطن. خلق همه به نعمت مشغول شدند، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت، و الیه الاشارة بقوله: وَ لَلْبَاسِطِ عَلَيْهِمَ مَا يَلْبِسونَ.

پیر طریقت گفت: هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی ننگجد، و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیت بی‌نصیب ماند.
يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمَ الْآيَةِ... یک بار ایشان را بافعال خود ترساند که: اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ جَاي دِیْگَر گفْت: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ. یک بار ایشان را بصفات خود ترساند که: أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى. یک بار ایشان را بذات خود ترساند که: وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ.

گفته‌اند خوف سه باب است: یکی بیم فعل. دیگر بیم زبان وقت. سه دیگر بنام خوف است. اما حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت:

ها بک اجلالا و ما بک قدرة علی و لکن ملیء عینی حبیبها

قومی در بیم فعل بد خویش‌اند این ترسی است که ایمان آبادان دارد، يقول الله تعالی: وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا دِیْگَر بیم حکیمان است، يقول الله تعالی و تقدس: لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ. سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود با ملوک دلیری

کردن خطر است. يقول الله تعالى و تقدس: فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا. بيم اول بدر مرگ بریده شود. بيم دیگر روز حشر بسر آید. بيم سه دیگر جاوید بنه برد و هرگز بسر نیاید. باران انس می بارد و آن بيم بر جای، آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بر جای، آن عزت اوست و این مسکنت تو، فاقت یا عزت چه پای دارد، آب و خاک در جنب عظمت او کی وادید آید.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ خَبر درست است که اعرابی پیش مصطفی (ص) آمد گفت: یا رسول الله متى الساعة؟ اعرابی آن ساعت از محبت حق جل جلاله می سوخت و دریای عشق در باطن وی بموج آمده می دانست که علم هنگام رستاخیز به نزدیک مصطفی (ص) نیست که این آیت آمده بود که: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ أَمَا میخواست که از سر درد و سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی برآرد، گفت یا رسول الله شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده ایم و وعده نوشیدن آن به قیامت می دهند، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهده جمال با کمال بی نهایت بی بدایت بیسائیم؟ مصطفی (ص) دانست که درد وی از کجاست و شفای وی چیست گفت: چه ساخته ای آن منزل را که می پرسی و به چه طمع میداری؟

اعرابی گفت: نماز و روزه بسیار نساختم، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت مصطفی (ص) فرمود که: المرء مع من احب فردا هر کسی با او آن بود که امروز او را دوست می دارد.

پیر طریقت گفت: دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است، اول دوستی داغ است و آخر چراغ، اول دوستی اضطراب است و میانه انتظار و آخر دیدار:

چه باشد گر خوری صد سال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار

قال الشاعر:

عسى الكرب الذى امسيت فيه يكون وراءه فرج قريب
با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار

۳۹۰۰

۳۲ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة -

مكية

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ

این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه.

لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) شک نیست در آن که از خداوند جهانیانست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ میگویند از خویشتن فراه، بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ که سخن درست

است و نامه راست از خداوند تو، لِنُنذِرَ قَوْمًا تَأْتَاهُمْ بَغْضًا و ترسانی گروهی را، ما أتاهم

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو، لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) تا مگر

راه راست یابند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اللَّهُ أَنْ كَسَّ السَّمَاءَ سَافِرًا و

زمین و آنچه میان آن، فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوی شد

بر عرش، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ نیست شما را جز او، مِنْ وَلِيٍِّّ وَ لَا شَفِيعٍ نَه يَارَى وَ نَه شَفِيعِي، أ

فَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴) هیچ در نیابید و پند نپذیرید.

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ کار میراند و میسازد پس یکدیگر فرا می دارد از آسمان

بزمین، ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ وَ أَنْ كَسَّ السَّمَاءَ سَافِرًا و بر میشود فِی يَوْمٍ در روزی، كَانَتْ مَقْدَارُهُ که

اندازه آن در شمار، أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) هزار سال است از آنچه شما می شمارید.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْ كَسَّ السَّمَاءَ سَافِرًا و میسازد دانای نهان و آشکارا است،

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) آن توانای مهربان.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ أَنْ كَسَّ السَّمَاءَ سَافِرًا و نیکو کرد آفرینش هر چیز و نیکو کرد هر چیز که

آفرید آن را، وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) و نخست مردم که آفرید از گل آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُمْ مِنْ عِظِهِ وَ لَبَدٍ مِنْ عَصْفٍ و آفرید فرزند او را، مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) از بیرون آورده ای

از آب سست خوار.

ثُمَّ سَوَّاهُ آناً گه بالای او راست کرد وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ و درو دمید از روح خویش، وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ وَ شما را گوشها کرد و چشمها و دلها، قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۹) چون اندک سپاس میدارید.

وَ قَالُوا وَ كَفْتُنْدُ، إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ مَا كَمْ بَرِيزِيمُ وَ گم شویم در زمین أ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باش ما را آفرینش نو خواهند گرفت، بَلْ نَه چنان است که میگویند و جای انکار نیست، هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) ایشان بخداوند خویش و انگیختن برستاخیز کافران اند. قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ گوی بمیراند شما را و سپری کند شما را فریشته مرگ، أَلَّذِي وَكَّلَ بِكُمْ أَنكَمْ بَرگماشته اند بر شما، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) و آن گه شما را با خداوند شما برند.

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ وَ اگر تو بینی آن گه که کافران، نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سرها فرو شکسته بود نزدیک خداوند خویش، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا میگویند خداوند ما بدیدیم بشنیدیم، فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا باز بر ما را تا نیکی کنیم، إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) ما امروز بی گمانانیم.

وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ اگر خواستیمی ما هر تنی را راست راهی آن بدادیم، وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَكِنْ أَزْ مِنْ بِيْشْ شَدْ سَخْنُ بَرِ رَاسْتِي وَ داد، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ كَه نَآچَارَه پَر كَنَم دُوزخ، مِّنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) از بیری و آدمی از دوزخیان ایشان همه. فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ بِجَسِيدِ بَآنِچَه فَرُو گِذَاشْتِيد، لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دِيدَارِ اَيْن رُوز رَا، إِنَّا نَسِينَاكُمْ كَه مَا شَمَا رَا هَم اَمْرُوز فَرُو گِذَاشْتِيم وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴) چشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا بَسَخْنَانِ مَا اِيشَانِ بَگَرُونْد كَه چُون پَنْد دَهْنْد اِيشَانِ رَا بَآن، خَرُوا سَجْدًا بَسْجُودِ افْتَنْد، وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ بِيَاكِي بَسْتَايْنْد خِداوَنْد خُوِيشِ رَا، وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) و ایشان گردن نکشند از پذیرفتن حق.

النبوة الثانية

این سوره تنزیل السجده گویند و سوره المضاجع گویند. سی آیت است و سیصد و هشتاد

کلمه و هزار و پانصد و هزده حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد در شأن علی بن ابی طالب (ع) و در شأن ولید بن عقبه بن ابی معیط، بعضی مفسران گفتند: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ تا آخر پنج آیت مدنی است و باقی مکی و درین سوره منسوخ یک آیت است در آخر سوره فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بآیت سیف منسوخ گشت. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا (ص) قال: من قرأ الم تنزیل اعطی من الاجر کانما احیا لیلۃ القدر و روی جابر ان رسول اللہ (ص) کان لا ینام حتی یقرأ الم تنزیل السجدة و تبارک الذی بیدہ الملک و یقول هما تفضلان کل سورة فی القرآن سبعین حسنة فمن قرأهما کتبت له سبعون حسنة و محی عنه سبعون سیئة و رفع له سبعون درجة.

الم تنزیلُ الْکِتَابِ ای هذه الحروف تنزیل الکتاب، یعنی منزل من رب العالمین لا شک فیہ. قومی گفتند الم سخنی است بنفس خویش مستقل از ما بعد منفصل، مدح است و ثنا از خداوند عز و جل مر خود را در ابتداء سوره: الف اشارتست به انا و لام اشارتست باللہ و میم اشارتست با علم ای انا اللہ اعلم. و ابن عباس تفسیر کرده و برین نیفزوده. قومی گفتند الم قسم است از خداوند جل جلاله بجمله حروف تهجی و اختصار را این سه حرف گفت و مراد همه حروف است چنانک کودک را گویند الف با تا نوشت و مراد همه حروف است نه این سه حرف تنها. قسم است از خداوند جل جلاله، بجواب کافران و رد طعن ایشان که گفتند این قرآن فرا نهاده و ساخته محمد است. اللہ سوگند یاد فرمود بحروف که کلام اوست و نامهای او که: الذی یتلوا محمد تنزیل الکتاب لا شک فیہ عند اهل الاعتبار انه من رب العالمین.

و روا باشد که نفی بمعنی نهی باشد ای لا ترتابوا فیہ کقوله: فلا رفث و لا فسوق و قیل معنی لا ریب فیہ ای لا کفانة و لا سحر و لا شعر فیہ.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ام ابتداء کلام تجد تکراره فی مواضع من القرآن. و قیل هو متصل و تقدیره ا یصدقون انه تنزیل من رب العالمین أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ای اختلقه محمد من تلقاء نفسه. کافران میگویند این قرآن ساخته و فرا نهاده محمد است از خویشان، رب العالمین فرمود: بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ای لیس کما زعموا نه چنان است که ایشان گفتند بلکه این

سخن خداوند است، سخنی راست درست بآن فرستاد بتو ای محمد تا تو قریش را بآن آگاه کنی که پیش از تو هیچ آگاه کننده بایشان نیامد، یعنی بعد رفع عیسی و پیش از بعثت محمد و الناس كانوا محجوجین بعیسی لزمتهم حجة الله حتى بعث محمد (ص)، نظیره قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ، لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ إِلَى الرَّشَادِ بَانَذَارِكَ وَيُرْتَدِعُونَ عَنْ كُفْرِهِمْ.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ أَي اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ هَذَا الْكِتَابَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعَ، وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ قِيلَ: فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ هِيَ الْأَيَّامُ الْمَعْتَادَةُ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْنِي فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ وَ الْاسْتَوَاءُ فِي اللَّغَةِ الْعُلُوُّ وَ الْاسْتِقْرَارُ وَ قَدْ ذَكَرْنَا وَجْهَهُ فِيمَا سَبَقَ، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَي لَا أَحَدٌ يَتَوَلَّى تَدْبِيرَكُمْ فِي الدُّنْيَا سِوَاهُ وَ لَا أَحَدٌ يَدْفَعُ عَذَابَهُ عَنِ الْعَصَاةِ فِي الْآخِرَةِ لَا قُوَى بِقُوَّتِهِ وَ لَا شَفِيعٍ بِمَسْأَلَتِهِ، أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ أَ فَلَا تَتَعَطَّوْنَ وَ تَعْتَبِرُونَ.

و قِيلَ أَ فَلَا تَعْرِفُونَهُ بِعُقُولِكُمْ.

يُذَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ أَي يَقْضَى اللَّهُ مَا يَرِيدُ أَنْ يَقْضِيَهُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ. وَ قِيلَ يَنْزِلُ الْوَحْيُ مَعَ جِبْرَائِيلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ يَعْرُجُ أَي يَصْعَدُ، إِلَيْهِ جِبْرَائِيلُ، فِي يَوْمٍ يَعْنِي فِي مَسَافَةِ يَوْمٍ، مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ نَازِلًا وَ صَاعِدًا مِمَّا بَعْدَ النَّاسِ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا مِثْلَ مِثَالِ سَمَانٍ وَ زَمِينٍ يَنْصُدُ سَالٍ رَاهِسْتٍ بِسَالٍ أَيْنَ جِهَانِي، فَرِيْشْتَهُ چُونِ فَرُو آيِدِ وَ بَرِ شُودِ دَرِ نَزْوَلِ وَ دَرِ صَعُوْدِ هَزَارِ سَالِهِ رَاهِ بَازِ بَايِدِ بَرِيْدِ. مَعْنَى آيْتِ أَنْسْتِ كِه رَبِّ الْعَزْهِ وَحْيِ پَاكِ وَ فَرْمَانِ رَوَانِ اَزِ آسْمَانِ بَزْمِيْنِ مِيْفَرَسْتَنْدِ بَزْبَانِ جِبْرَائِيْلِ وَ جِبْرَائِيْلِ بَعْدِ اَزِ گَزَارْدِ وَحْيِ وَ رَسَانِيْدِنِ پِيْغَامِ بَازِ بَرِ آسْمَانِ مِيْشُوْدِ، اَنْ نَزْوَلِ وَ اَيْنِ صَعُوْدِ وَ بَرِيْدِنِ اَيْنِ مَسَافَتِ هَزَارِ سَالِهِ دَرِ رُوْزِيْ اسْتِ اَزِ رُوْزِهَايِ اَيْنِ جِهَانِي، اِگَرِ يِكِيْ اَزِ بَنِيْ اَدَمِ خَوَاهِدِ كِه اَيْنِ مَسَافَتِ بَازِ بَرْدِ هَزَارِ سَالِ بَازِ تَوَانْدِ بَرِيْدِ وَ فَرِيْشْتَهُ بِيْكَ رُوْزِ بَازِ مِيْ بَرْدِ وَ اَيْنِ مِقْدَارِ اَزِ زَمِيْنِ اسْتِ تَا بَآسْمَانِ. اِمَّا اَنْجِهْ گَفْتِ دَرِ سُوْرَةِ الْمَعَارِجِ: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَتْ مِقْدَارُهُ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ اَنْ مِقْدَارِ مَسَافَتِ اسْتِ اَزِ زَمِيْنِ تَا بَسْدَرِهِ مَنْتَهِيْ كِه مِقَامِ جِبْرَائِيْلِ اسْتِ يَعْنِيْ كِه جِبْرَائِيْلُ وَ فَرِيْشْتِگَانِ كِه مِقَامِ مَعْلُوْمِ اَيْشَانِ سَدْرِهِ مَنْتَهِيْ اسْتِ مَسَافَتِ پَنْجَاهِ هَزَارِ سَالِهِ اَزِ زَمِيْنِ تَا بَسْدَرِهِ مَنْتَهِيْ بِيْكَ رُوْزِ اَزِ رُوْزِهَايِ اَيْنِ

جهاني باز می برند و برین تأویل إِلَيْهِ بامکان ملک شود یعنی الی المکان الذی امره الله عز و جل ان يعرج اليه. و قيل في يَوْمٍ هو ظرف لقوله يُدبِّرُ لا لقوله يَعْرِجُ و المعنى يدبِّر امر السماء و الارض في يوم كالف سنة من ايامكم الله كار آسمان و زمين ميسازد و حكم ميکند در روزی که اندازه آن در شمار هزار سال است، یعنی يقضى امر كل شيء الف سنة الی الملائكة ثم كذلك ابدأ فسمى ما يقضى الی الملائكة الف سنة يوما كما شاء. خلاصه این قول آنست که مجاهد گفت: يقضى قضاء الف سنة فينزل به الملك ثم يعرج لالف آخر اذا مضى الالف. و قال بعضهم: الف سنة في هذه الآية و خمسون الف سنة في سورة المعارج كلها في القيامة و المراد باليوم الوقت و اوقات القيامة مختلفة تكون على بعضهم اطول و على بعضهم اقصر. و معنى الآية يُدبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مَدَّةَ أَيَّامِ الدُّنْيَا الی ان تقوم الساعة و يبعث الناس للحساب، ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ اى يرجع الامر و التدبير اليه بعد فناء الدنيا و انقطاع امر الامراء و حكم الحكام، في يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و هو يوم القيامة. و اما قوله خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَانه اراد على الكافر يجعل الله ذلك اليوم عليه مقدار خمسين الف سنة و على المؤمن كقدر صلاة مكتوبة صلاحها في الدنيا. هكذا ورد به الخبر، و قال ابراهيم التيمي لا يكون على المؤمن الا كما بين الظهر و العصر. و قال بعضهم ليس ليوم القيامة آخر و فيه اوقات شتى بعضها الف سنة و بعضها خمسون الف سنة على قدر منازل الناس في الكفر و الايمان و الصلاح و الفساد ثم لا ينتهي اليوم الی ليل بل يرد النهار الی اهل الجنة مخلدا و الليل الی اهل النار مخلدا. و قال بعضهم. في يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ متصل بقوله ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ اى استوى على العرش في يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و هو اليوم السابع و دليل هذا الوجه قوله في صدر سورة يونس: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدبِّرُ الْأُمْرَ. و سئل عن ابن عباس و سعيد بن المسيب عن هذه الآية و عن قوله: خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَقالا لا ندرى ما هي و نكره ان نقول في كتاب الله ما لا نعلم.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ اى ذلك الذى صنع ما ذكر من خلق السماوات و الارض، عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْغَيْبِ الْآخِرَةِ، و الشهادة الدنيا. و قيل الغيب ما غاب عن الخلق و الشهادة ما ظهر لكم. و قيل الغيب ما سيوجد و الشهادة الموجود.

و قيل الغيب خفاء الشيء عن الادراك و الشهادة ظهوره للادراك، الْعَزِيزُ عَلَى اعدائه،

الرَّحِيمُ بَاوِلِيَّاهُ.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ بَفَتْحِ لَامِ قِرَاءَتِ نَافِعِ اسْتِ وَ عَاصِمِ وَ حَمْزِهِ وَ كَسَائِيهِ وَ مَعْنَى
أَنْسَتْ كَهْ نِيكُو آفْرِيدِ هَرْ چِهْ آفْرِيدِ، بَاقِي بَسْكَوْنِ لَامِ خَوَانَدِ، يَعْْنِي كَهْ نِيكُو كَرْدِ آفْرِينِشْ
هَرْ چِيْزِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ خَلْقِهِ فَخَلَقَهُ بَعْدَ عِلْمِهِ بِهِ وَ مِنْهُ
قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع): قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يَحْسِنُهُ أَيْ يَعْلَمُهُ.

وَ قَالَ مِقَاتِلُ: عِلْمُ كَيْفٍ يَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الْحَسَنِ وَ الْقَبِيحِ لَكِنْ الْقَبِيحِ
كَانَ فِي عِلْمِهِ أَنْ تَكُونَ قَبِيحًا فَلَمَّا كَانَ يَنْبَغِي تَقْبِيحَهُ كَانَ الْإِحْسَانَ وَ الْإِصْوَْبَ فِي خَلْقِهِ
تَقْبِيحَهُ عَلِيٌّ مَا يَنْبَغِي فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ لِأَنَّ الْمُسْتَحْسِنَاتِ أَمَّا حَسَنَاتُ فِي مَقَابَلَةِ
الْمُسْتَقْبِحَاتِ، فَلَمَّا احتَاجَ الْحَسَنُ إِلَى قَبِيحٍ يُقَابِلُهُ لِيُظْهَرَ حَسَنَتُهُ كَانَ تَقْبِيحُهُ حَسَنًا، وَ بَدَأَ
خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ يَعْنِي آدَمَ وَ هُوَ أَوَّلُ حَيٍّ خَلَقَ مِنْ طِينٍ.
ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ ذُرِّيَّتَهُ، مِنْ سُلَالَةٍ أَيْ قِطْعَةٍ، سَمِيَتْ سُلَالَةً لِأَنَّهَا تَسَلُّ مِنَ الْإِنْسَانِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ
أَيْ ضَعِيفٍ وَ هُوَ نَطْفَةُ الرَّجُلِ.

ثُمَّ سَوَّاهُ أَيْ سَوَّى خَلْقَهُ. وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ عَادَ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ فَقَالَ: وَ جَعَلَ لَكُمْ بَعْدَ أَنْ
كُنْتُمْ نَطْفًا، السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لِتَسْمَعُوا وَ تَبْصُرُوا وَ تَعْقِلُوا، قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ أَيْ لَا
تَشْكُرُونَ رَبَّ هَذِهِ النِّعَمِ فَتُوْحِدُونَهُ.

وَ قَالُوا يَعْنِي مَنْكَرِي الْبَعْثِ، أَوْ إِذَا ضَلَلْنَا عَلَى الْخَبْرِ أَوْ إِنَّا بِالْإِسْتِفْهَامِ شَامِيٍّ وَ ضَدَّهُ نَافِعٌ وَ
الْكَسَائِيُّ وَ يَعْقُوبُ. الْبَاقُونَ بِالْإِسْتِفْهَامِ فِيهِمَا جَمِيعًا وَ الْمَعْنَى أَوْ إِذَا ضَلَلْنَا أَيْ بَلِينَا وَ هَلَكْتَ
أَجْسَادُنَا، فِي الْأَرْضِ وَ صَرْنَا تَرَابًا وَ ذَهَبْنَا عَنْ أَعْيُنِ النَّاسِ كَمَا يَضِلُّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ، أَوْ إِنَّا
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ نَحْيًا كَمَا كُنَّا قَبْلَ مَوْتِنَا يَعْنِي هَذَا عَجَبٌ مَنْكَرٌ، فَقَالَ تَعَالَى: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ كَافِرُونَ أَيْ بِالْبَعْثِ وَ النُّشُورِ جَاحِدُونَ، وَ قَرَأَ فِي الشُّوَادِ: إِذَا صَلَلْنَا بِالصَّادِ الْمَهْمَلَةِ
مَعْنَاهُ انْتَنَّا مِنْ قَوْلِهِمْ صَلِّ اللَّحْمَ إِذَا انْتَنَ.

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ التَّوَفَّى اسْتِيفَاءَ الْعَدَدِ، يُقَالُ مَائَةٌ وَافِيَةٌ وَ الْفِ وَ الْوَافِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
فَوْقَاهُ حِسَابُهُ أَيْ أَعْطَاهُ جَزَاؤَهُ وَافِيًا، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ قَوْلِ عِيسَى (ع): فَلَمَّا
تَوَفَّيْتَنِي يَعْنِي سَلَّمْتَ إِلَيَّ رِزْقِي فِي الدُّنْيَا وَافِيًا، فَقَوْلُهُ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ أَيْ يَتِمُّ أَرْزَاقَكُمْ
بِقَبْضِ أَرْوَاحِكُمْ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: يَقْبِضُ أَرْوَاحَكُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدًا مِنَ الْعَدَدِ الَّذِي كَتَبَ

عليهم الموت. و روى ان ملك الموت جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منها صاحبها ما احب من غير مشقة فهو يقبض انفس الخلق فى مشارق الارض و مغاربها و له اعوان من ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب. و قال ابن عباس: ان خطوة ملك الموت ما بين المشرق و المغرب. و قال مجاهد: جعلت له الارض مثل طست يتناول منها حيث يشاء. و فى بعض الاخبار ان ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزح اعوانه روح الانسان فاذا بلغ ثغرة نحره قبضه ملك الموت.

و عن معاذ بن جبل قال: ان لملك الموت حربة تبلغ ما بين المشرق و المغرب و هو يتصفح وجوه الناس، فما من اهل بيت الا و ملك الموت يتصفحهم فى كل يوم مرتين، فاذا راي انسانا قد انقضى اجله ضرب رأسه بتلك الحربة. و قال الآن يزار بك عسكر الاموات و قد اضاف الله تعالى توفى الانفس تارة الى ملك الموت فقال **يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ** و الى الملائكة مرة، فقال **الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** و الى نفسه جل جلاله مرة فقال: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** و معنى الآيات كلها ان القادر على الاماتة هو الله وحده لا شريك له و لا معين.

ثم جعل قبض الارواح الى ملك الموت عند القضاء الآجال التى اجلها الله لا يقدر ملك الموت على تقديم ذلك و لا تأخيره بل يقبض الارواح على ما اطلقه الله عليه من غير تفریط و لا افراط. ثم جعل الملائكة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد و يقبضها ملك الموت و كلهم متعبدون بذلك، ثم **إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ** عند البعث للشواب و العقاب.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ. لَوِ هَآهِنَا لِّلتَّعْظِيمِ لَا لِلشَّرْطِ وَ الْمَعْنَى وَ لَوْ تَرَىٰ يَا مُحَمَّدٌ هَؤُلَاءِ الْكَافِرِينَ بِالْبَعثِ وَ هُمْ وَقُوفٌ بَيْنَ يَدَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ اى مطرقون خاضعون لا يرفعون طرفا من شدة ما هم فيه من الغم و الحزن و الندم و الخزي، **رَبَّنَا أَبْصَرْنَا الْقَوْلَ فِيهِ مَضْمَرٌ** يعنى يقولون **رَبَّنَا أَبْصَرْنَا مَا كُنَّا نَكْذِبُ بِهِ مِنْ عِقَابِكَ، وَ سَمِعْنَا مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا كَانَتْ رَسَلُكَ تَامِرْنَا بِهِ فِي الدُّنْيَا، فَارْجِعْنَا رَجْعًا** اذا صرف و رجع اذا انصرف، قال الله تعالى: **فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ** اى صرفك الله، **فَارْجِعْنَا** اى فارددنا الى الدنيا، **نَعْمَلْ بِطَاعَتِكَ إِنَّا مُوقِنُونَ الْآنَ**.

وَلَوْ تَرَىٰ شَيْئًا لَّاتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ فِي الدُّنْيَا هُدَاهَا أَوْ رَشَدَهَا وَتُوفِّقُهَا لِلْإِيمَانِ وَمَا يَهْتَدُونَ بِهِ إِلَى النِّجَاةِ. وَقِيلَ: لَارْشَدْنَا كُلُّ نَفْسٍ إِلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ، وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي أَيْ سَبِقَ وَعَدَى وَوَجِبَ الْقَوْلُ مِنِّي، لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَيْ مِنْ كُفْرَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ لِابْلِيسَ: لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ. وَقِيلَ سَبِقَ الْحُكْمَ مِنِّي بِادْخَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلِ النَّارِ النَّارَ. ثُمَّ يُقَالُ لِأَهْلِ النَّارِ: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ قَالَ مَقَاتِلٌ إِذَا دَخَلُوا النَّارَ قَالَ لَهُمُ الْخَزَنَةُ: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ يَعْنِي فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا تَرَكْتُمْ، لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هَذَا فَلَمْ تَعْمَلُوا لَهُ. وَقِيلَ: تَرَكْتُمْ الْإِيمَانَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، إِنَّا نَسِينَاكُمْ تَرَكْنَاكُمْ فِي النَّارِ، وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَنَسِيَ أَيْ تَرَكَ الطَّاعَةَ، وَقَوْلُهُ: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ أَيْ تَرَكَوهُمْ فَتَرَكَوهُمْ وَالنَّسَى الْمُنْسَى، الشَّيْءُ الْمَلْقَى الْمَتْرُوكَ، وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَتَكْذِيبِ الرِّسْلِ. وَعَنْ كَعْبِ الْحَبَرِ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُومُ الْمَلَائِكَةُ فَيُشْفَعُونَ ثُمَّ يَقُومُ الْإِنْبِيَاءُ فَيُشْفَعُونَ، ثُمَّ يَقُومُ الشُّهَدَاءُ فَيُشْفَعُونَ ثُمَّ يَقُومُ الْمُؤْمِنُونَ فَيُشْفَعُونَ، حَتَّى إِذَا انْصَرَمَتِ الشَّفَاعَةُ كُلُّهَا خَرَجَتِ الرَّحْمَةُ فَتَشْفَعُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي النَّارِ أَحَدٌ يَعْجَبُ بِاللَّهِ بِهِ شَيْئًا ثُمَّ يَعْظُمُ أَهْلُهَا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِالْبَابِ فَيَقْبُضُ عَلَيْهِمْ فَلَا يَدْخُلُ فِيهَا رُوحٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَدًا. إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا أَوْ وَعِظُوا بِهَا، خَرُّوا سُجَّدًا سَقَطُوا عَلَى وُجُوهِهِمْ سَاجِدِينَ خَوْفًا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ. وَقِيلَ: إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا أَيْ إِذَا دَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ بِالْأَذَانِ أَجَابُوا، وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ أَيْ صَلُّوا بِأَمْرِ رَبِّهِمْ. وَقِيلَ: سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ أَيْ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

رَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ أَيْ لَا يَسْتَنكِفُونَ عَنْ اتِّبَاعِ أَوْامِرِهِ بَلْ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيْهِ بِالْإِيمَانِ بِهِ وَالسُّجُودِ لَهُ وَقِيلَ فِي الْآيَةِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ وَالْمَعْنَى إِنَّمَا يَخْرُ سَاجِدًا مَسْبُوحًا إِذَا ذَكَرَ بِآيَاتِنَا مِنْ يَوْمِنَ بِهَا وَلَا يَسْتَكْبِرُ. رَوَى أَنَّ بَعْضَ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا إِذَا نَادُوا بِالصَّلَاةِ وَخَفُوا عَنْ أَعْيُنِ الْمُسْلِمِينَ تَرَكَوْهَا فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الْمُؤْمِنُ إِذَا دُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ أَتَى وَرَكَعَ وَسَجَدَ وَلَمْ يَسْتَكْبِرْ.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَامِ خَدَاوَنْدِي كِه دَانَايِ هَرِ ضَمِيرِ وَ سَرْمَايِه هَرِ فَقِيرِ اسْتِ،

دلگشای هر غمگین و بندگشای هر اسیر است، عاصیان را عذرپذیر، و افتادگان را دستگیر است، در صنع بی نظیر، و در حکم بی مشیر است، در خداوندی بی شبیه، و در پادشاهی بی وزیر است، علیم و خبیر، سمیع و بصیر، قادر و مقتدر و قدیر است:

جمالک فالق البدر المنیر و ریحک دونه نشر العبیر
و حبک خامر الاحشاء حتی جری مجری السرائر فی الضمیر

ای خداوندی که فلک و ملک را نگارنده تویی، ای عظیمی که از ماه تا ماهی دارنده تویی، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده تویی، ای لطیفی که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده تویی، ای یکتایی که در صفت جلال و جمال پابنده تویی، عاصیان را شوینده و طالبان را جوینده تویی:

بنمای رهی که ره نماینده تویی بگشای دری که در گشاینده تویی
زنگار غمان گرفت دل در بر من بزدای دلم که دل زداینده تویی

الم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته اند که ربّ العزه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیافرید آن را بحضرت عزّت خود بداشت چنانک خود خواست. فبقی بین یدی الله مائة الف عام، و قیل: الفی عام ینظر الیه فی کلّ یوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کل نظرة نورا جدیدا و کرامة جدیدة هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت منت بوی میکرد هر نظری را سرّی دیگر و رازی دیگر، نواختی و لطفی دیگر، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می آمد، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت تو خواهد بود. آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند، و از درگاه عزت وحی منزل روی بوی آورد، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعد است که مرا آن وقت دادند، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشه وی را آیت فرستاد که: الم الف اشارتست بالله، لام اشارت است به جبرئیل، میم اشارت است به محمد میگوید بالهیت من و بقدس جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود، لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ شکی نیست در آن که نامه ماست ببندگان ما، خطاب ماست با دوستان ما، ما را در هر

گوشه‌ای سوخته‌ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه‌ای شوریده‌ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر درگاه ما، نهیب مشتاقان بدیدار ما.

شهری همه بنده و رهیگان داری عالم همه پر ز آشنایان داری
من خود چه کسم چه آید از خدمت من تو سوخته در جهان فراوان داری

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اللَّهُ است که آسمان و زمین آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید، و نعمت خود بر بندگان تمام کند. او جلّ جلاله هر چه آفرید برای خلق آفرید که خود بی‌نیاز است، و با بی‌نیازی کارساز است. جای دیگر فرمود: خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا نَعِيمٌ دُنْيَا وَ طَيِّبَاتٍ رِزْقٍ كَمَا آفَرِيدُ از بهر مؤمنان آفرید چنانکه فرمود: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا فِي الدُّنْيَا كَمَا آفَرِيدُ روزی میخورد، بطفیل مؤمن میخورد. آن گه فرمود: خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِزْقٍ خَالِصٌ مَرُّ مَوْءِنٍ رَا بُوَدُ وَ كَا فَرَا رَا يَكُ شَرِيبَتِ آبٍ نَبُوَدُ، کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَيِ الْكَافِرِينَ.

نظیری دیگر خوان: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ اللَّهُ تَعَالَى مَسَخَّرَ گردانید شما را آنچه در آسمان و زمین است. گر آسمان است سقف تو، و آفتاب است چراغ تو، و ماه است روشنایی تو، و ستاره است راه بر تو، و زمین است قرارگاه و بساط تو، و حبوب و ثمارست رزق تو، وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ طَعْمَةً تَو، وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ مَرْكَبًا تَو، لِبَاسًا يُوَارِي سَوَاتِكُمْ عَوْرَتِ بُوَشُ تَو، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید، و خدای را شکر کنید، و شما را آفرید تا او را پرستید و بندگی کنید، کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. پیری را می‌آید از عزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفתי: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ يُجِبُّهُمْ وَ يَحْيُوْنَهُ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ فَادُكُرُونِي أَدُكُرُكُمْ. چه زیان دارد این جوهر حرمت را که

نهاد وی از گل بوده چون کمال وی در دل نهاده، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت، شرف او که هست از لطف قدم الهی است نه از رفت قدم بندگی. حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلک و ملک، عرش و کرسی، لوح و قلم، بهشت و دوزخ، آسمان و زمین، و باین آفریده‌ها هیچ نظر مهر و محبت نکرد، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد، و چون نوبت بخاکیان رسید که برکشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار اسرار، بلطف و کرم خویش ایشان را محل نظر خود کرد، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگان را رقیبان ایشان کرد، سوز مهر در سینه‌ها نهاد، آتش عشق در دلها افکند، خطوط ایمان بر صفحه‌های دلهاشان نبشت که: **كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**. رقم محبت بر ضمیرهاشان کشید که **يُحِبُّهُمْ** و **يُحِبُّونَهُ** آن سرّ که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه با عرش بود نه با کرسی، نه با فلک نه با ملک، زیرا که همه بندگان مجرد بودند و آدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان. **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ**.

قُلْ يَتُوفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ لو لا غفلة قلوبهم ما احال قبض ارواحهم علی ملک الموت فلما غفلوا عن شهود الحقائق خاطبهم علی مقدار فهمهم و علق بالاغیار قلوبهم، و **كُلٌّ يَخاطبُه** بما احتمال علی قدر قوّته و ضعفه. این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی‌برند و لطائف اسرار ازل می‌درنیابند، لا جرم شربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است، ملک الموت خاک بیز مملکت است. در خاک معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید. الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة. خاک می‌بیزد تا تو در خاک چه پرورده‌ای: یاقوتی، لعلی پیروزه‌ای، یا نه که نفطی، قیری، سنگ ریزه‌ای، کلمه خبیثه‌ای یا کلمه طیبه‌ای، خاکی ببیزد، رگی ببیجد، استخوانی بشکند، او را بر آن ودیعت پاک چه دست بود، و با وی چه کار دارد، که نه او نهاد تا او برگردد. **اللَّهُ يَتُوفِّي النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا**.

خیر نساج بیمار بود ملک الموت خواست که جان او بردارد مؤذن گفت وقت نماز شام که **اللَّهُ اکبر اللّهُ اکبر**، خیر گفت: یا ملک الموت باش تا فریضه نماز شام بگزارم که این فرمان بر من فوت می‌شود و فرمان تو فوت نمی‌شود، چون نماز بگزارد سر بر سجود نهاد گفت:

الهی آن روز که این ودیعت می‌نهادی زحمت ملک الموت در میان نبود چه باشد که امروز بی‌زحمت او برداری؟:

مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار
چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی
هر که از جام تو روزی شربت شوق تو خورد

خبر درست است که آدم (ع) روز میثاق در عهد بلی که ذره‌های انبیاء از صلب وی بیرون کردند و بر دیده اشراف وی عرضه کردند عمر داود (ع) اندک دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم، ربّ العزه قبول کرد. پس با آخر عمر چون ملک الموت آمد گفت ای آدم جان تسلیم کن، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نارفته چون بود. ملک الموت گفت: عمر بدادی لا جرم راه تمام نارفته ماند. آدم گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی عمر راه نتوان کرد. در خبرست که: «جحد آدم فجحدت ذرّيته» چون مدت بسر آمد گفت: یا آدم جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که نه تو نهاده‌ای تا تو برداری، آن روز که جلال عزت و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در قالب ما آمد تو کجا بودی؟ امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی؟ ربّ العالمین فرمود یا آدم خصومت در باقی کن. یا عزرائیل تو دور شو و زحمت خویش دور دار، ای جان پاک بطف من آرمیده و بمهر من آسوده. یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى و تقدّس: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ بَازِ مِی خیزد پهلوهای ایشان از خواب گاههای ایشان، يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَدَاوَنَد خویشت را میخوانند، خَوْفًا وَ طَمَعًا بَیْم و امید، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند. فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ نَدَانَد هیچ کس، مَا أُخْفِيَ لَهُمْ که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشان را. مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنایی چشم، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) پاداش آنچه میکردند.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا آن کس که گرویده بود، كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا چون آن کس است که از فرمان برداری بیرون بود؟ لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) هرگز یکسان نباشند.

نبات، فَخَرَجُ بِهِ زَرْعاً بِيرونِ مِى آريمِ بآن آبِ كشتِ را، تَأْكُلُ مِنْهُ تا ميخورد از آن، أَنْعَامُهُمْ
 وَ أَنْفُسُهُمْ ستورانِ ايشان و ايشان خويشتن، أَ فَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) نمى بينند؟
 وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ وَ ميگويند كى است اين روزِ داورى، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸)
 باز نماييد اگر راست مى گوييد.

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ بگو در روزِ داورى، لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ سود ندارد ناگرويدگان را
 گرويدنِ ايشان، وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) و نه بر ايشان مهلت دهند.
 فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ روى گردان از ايشان، وَ أَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰) و چشم ميدار كه ايشان
 چشم مى دارند.

الثبوة الثانية

قوله: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يعنى يجافون جنوبهم عن مضاجعهم للتهجد و التجافى
 التَّجَنُّبُ عَنِ الشَّيْءِ اخذ من الجفاء من لم يوافقك فقد جافاك. قال عبد الله بن رواحه:

و فينا رسول الله يتلوا كتابه اذا انشق معروف من الصبح ساطع
 اتى بالهدى بعد العمى فقلوبنا به موقات ان ما قال واقع
 بييت يجافى جنبه عن فراشه اذا استقلت بالمشركين مضاجع

در سبب نزولِ اين آيت سه قول گفته اند: قول حسن و مجاهد آنست كه در شأنِ متهجدان
 فرو آمد، ايشان كه در ميانه شب از خوابگاه برخيزند و نماز شب كنند، و دليل برين قول
 خبر مصطفى است (ص) روى معاذ بن جبل قال: كنت مع رسول الله (ص) فى سفر
 فاصبحت يوماً قريباً منه و هو يسير، فقلت يا رسول الله اخبرنى بعمل يدخلى الجنة و
 يباعدى من النار قال: قد سألت عن عظيم و انه ليسير على من يسره الله عليه، تعبد الله و
 لا تشرك به شيئاً و تقيم الصلاة و تؤتى الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت، ثم قال الا
 ادلك على ابواب الخير: الصوم جنة و الصدقة تطفى الخطيئة كما يطفى الماء النار، و صلاة
 الرجل فى جوف الليل. ثم قرأ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ حتى بلغ جزاء بما كانوا
 يَعْمَلُونَ، ثم قال: الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه، قلت بلى يا رسول الله
 قال: رأس الامر الاسلام و عموده الصلاة و ذروة سنامه الجهاد، ثم قال: الا اخبرك بملك
 ذلك كله، قلت بلى يا نبي الله قال فاخذ بلسانه و قال: اكفك عليك هذا. فقلت يا رسول

اللَّهُ وانا لمؤاخذون بما نتكلم به؟ فقال: ثكلتك امك يا معاذ و هل يكبّ الناس فى النار على وجوههم او قال على مناخرهم الا حصائد السنتهم؟

و عن ابى امامة الباهلى عن رسول الله (ص) قال: عليكم بقيام الليل فانه دأب الصالحين قبلكم و قربة لكم الى ربكم و مكفرة للسيئات و منهاة عن الاثم.

و عن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص): «عجب ربنا من رجلين: رجل ثار عن وطائه و لحافه من بين حبه و اهله الى صلواته فيقول الله تعالى لملائكته انظروا الى عبدى ثار عن فراشه و وطائه من بين حبه و اهله الى صلواته رغبة فيما عندى و شققا مما عندى، و رجل غزا فى سبيل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما عليه من الانهزام و ما له فى الرجوع فرجع حتى هريق دمه فيقول الله لملائكته انظروا الى عبدى رجع رغبة فيما عندى و شققا مما عندى حتى هريق دمه».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «افضل الصيام بعد شهر رمضان، المحرم و افضل الصلاة بعد الفريضة صلاة الليل».

و عن ابى مالك الاشعري قال قال رسول الله (ص): «ان فى الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن الين الكلام و اطعم الطعام و تابع الصيام و صلى بالليل و الناس نيام».

و عن اسماء بنت يزيد قالت سمعت رسول الله (ص) يقول: اذا جمع الله الاولين و الآخرين يوم القيامة جاء مناد ينادى بصوت يسمع الخلائق كلهم سيعلم اهل الجمع اليوم من اولى بالكرم: ثم يرجع فينادى ليقيم الذين كانت.

تتجافى جنوبهم عن المضاجع فيقومون و هم قليل ثم يرجع فينادى ليقيم الذين كانوا يحمدون الله فى البساء و الضراء فيقومون و هم قليل فيسرحون جميعا الى الجنة ثم يحاسب سائر الناس.

قول ديگر آنست كه آيت در شأن جماعتى از انصار آمد كه ميان شام و خفتن بنماز پيوسته داشتند و آن صلاة الاوليين گویند. مالك دينار گفت: از انس مالك پرسيدم كه اين آيت در شأن كه فرو آمد؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار كه بعد از نماز شام بخانه ها باز نرفتيم و هم چنان نماز ميكرديم تا بوقت خفتيدن كه نماز خفتيدن با رسول

خدا بگزاردیم. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «من عقب ما بين المغرب و العشاء بنى له فى الجنة قصران من مسيرة عام و هى صلاة الاوابين و ان من الدعاء المستجاب الذى لا يرد الدعاء ما بين المغرب و العشاء».

و عن عائشة عن النبى (ص): «من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله بيتا فى الجنة» و قال (ص): من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهن بسوء عدلن له بعبادة اثنتى عشرة سنة.

و قال ابن عباس: ان الملائكة لتتحف بالذين يصلون بين المغرب و العشاء. قول سوم آنست كه اين آيت در مدح ايشان آمد كه نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگزارند. و فى الخبر ان النبى (ص) قال: «من صلى العشاء فى جماعة كان كقيام نصف ليلة و من صلى الفجر فى جماعة كان كقيام ليلة».

و عن ابى هريرة ان رسول الله (ص): «قال لو يعلم الناس ما فى النداء و الصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا عليه و لو يعلمون ما فى التهجير لاستبقوا اليه و لو يعلمون ما فى العتمة و الصبح لا توهما و لو حبا».

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا قال ابن عباس خوفا من النار و طمعا فى الجنة، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ قيل اراد به الزكاة المفروضة، و قيل عام من الواجب و التطوع و ذلك على ثلاثة اضرب: زكاة من نصاب و مواساة من فضل و ايثار من قوت، قوله: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ مذهب اهل سنت و جماعت آن است كه روزى داشت است از خداوند جل جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سير دارد. و مذهب معتزله آنست كه روزى ملك است لا غير و گویند كه خداوند تعالى بندگان را روزى حرام ندهد. و بدان كه حقيقت حرامى بر فعل بنده افتد نه بر آن عين و آن عين را كه حرام گویند بر سبيل مجاز گویند، بغصب ملك غاصب نگشت لكن چون خورد غذا و قوت در آن حرامى بوى رساند روزى وى گردد، و بمذهب ايشان حرام و شبهت ملك حلال نگرده، لا جرم بنزد ايشان روزى نبرد، و چون خداوند تعالى رازق وى نگرده، حرام را رازقى ديگر لازم آيد و اين كفر بود از ايشان، و حجت ما بر ايشان آن است كه حق جل جلاله رازق همه خلائق است و بسيار خلق است كه روزى ميخورند و ايشان را ملك نيست و از اهل ملك نه اند و هم الدواب و

الطيور و العبيد و نحوها. اگر سؤال کنند که ربّ العزّة فرمود: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اگر رزق غذا و داشت است از غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بندد؟ جواب آنست که اسم رزق در قرآن بر وجوه است: یجىء بمعنى الاعطاء كقوله: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ اى اعطوهم. و یجىء بمعنى المأكول و الغذاء كقوله: كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، و قال تعالى: كُلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا. و یجىء بمعنى المطر كقوله: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ اى ماء، فقوله وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. و یجىء بمعنى معناه و ممّا اعطيناهم يتصدقون.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمُ دَرِينِ كَلِمَةٍ سَه قِرَاءَتِ اسْت: مَّا أُخْفِيَ لَهُمُ بَفَتْحِ يَ قِرَاءَتِ عَامَّةِ قِرَاءَةٍ اسْت مَكْرَ حَمْزِهِ وَ يَعْقُوبُ بَرِ فَعْلٍ مَاضِي مَجْهُولٍ وَ مَعْنَىٰ آنَسْتِ كِه هِيْجِ كَسِ نَدَانْدِ كِه آن چِه چيز اسْت كِه پنهان كردند ايشان را از ثواب. مَّا أُخْفِيَ بِسَكُونِ يَ بَرِ فَعْلٍ مَسْتَقْبَلِ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ وَ يَعْقُوبُ اسْت وَ مَعْنَىٰ آنَسْتِ كِه نَدَانْدِ هِيْجِ كَسِ كِه چِه چيز پنهان دارم ايشان را از ياداش. مَّا أُخْفِيَ لَهُمُ بَرِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفِ قِرَاءَتِ شَاذِ اسْت يَعْنِي هِيْجِ كَسِ نَدَانْدِ كِه اللَّهُ ايشان را چِه چيز پنهان كرد، مِنْ قُرَّةٍ أَعْيُنٍ اى مِمَّا تَقَرَّبَهُ اَعْيُنُهُمْ، جَزَاءً بِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ الْحَسَنُ نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ أَخْفَوْا لِلَّهِ اَعْمَالًا فَاخْفَىٰ لَهُمْ ثَوَابًا.

عن ابى هريرة عن النبى (ص) يقول الله تبارك و تعالى اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر ذخر ابله ما اطلعتم عليه ثم قرأ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمُ مِنْ قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ، قال ابن عباس: هذا ما لا تفسير له لانّ الله تعالى يقول: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ قَوْلُهُ: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَ عَقْبَةِ بْنِ أَبِي مَعِيْطٍ، وَ قِيلَ الْوَلِيدُ بْنُ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي مَعِيْطٍ فَقَالَ الْوَلِيدُ لِعَلِيٍّ اسْكُتْ يَا صَبِيٍّ فَوَاللَّهِ لَأَنَا أَحَدُ مَنْكَ سَنَانًا وَ ابْسِطْ مَنْكَ لِسَانًا وَ اشْجَعْ مَنْكَ جَنَانًا وَ أَمْلَأْ مَنْكَ حَشْوًا فِي الْكُتَيْبَةِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ اسْكُتْ فَانْكَ فَاسِقٌ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا يَعْنِي عَلِيًّا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا يَعْنِي الْوَلِيدُ بْنُ عَقْبَةَ لَا يَسْتَوُونَ وَ لَمْ يَقُلْ لَا يَسْتَوِيَانِ لِأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ قَوْمًا وَاحِدًا وَ فَاسِقًا وَاحِدًا بَلِ الْمُرَادُ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَمِيعُ الْفَاسِقِينَ، وَ الْفَاسِقُ هَا هُنَا الْكَافِرُ لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى اخْبَرَ أَنَّهُ يَخْلُدُهُ فِي النَّارِ وَ لَا يَسْتَحِقُّ التَّخْلِيدَ فِي النَّارِ إِلَّا الْكَافِرُ وَ لِأَنَّهُ قَابِلٌ بِهِ الْمُؤْمِنُ وَ دَخَلَ كَانٌ فِي اللَّفْظِ لِأَنَّهُ نَفَى اسْتَوَاهُمَا

فى الآخرة فكأنه قال: أ يستوى حال من كان مؤمنا فى الدنيا و حال من كان كافرا فيها؟ و هذا الاستفهام بمعنى التقرير اى ليس هذا كذا فى الجزاء و المحل ثم ذكر مآل الفريقين فقال: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى يَأْوُونَ إِلَيْهَا فِى الْآخِرَةِ وَ لَا يَنْتَقِلُونَ عَنْهَا. فهى موضع سكون و قرار كقوله: جَنَّاتٌ عِدْنُ زُنُلًا اى منزلا، و قيل: هو ما يعد للنازل، و قيل هو اسم لاوّل ما ينزل عليه النازل، و قيل: نُزُلًا بما كانوا يَعْمَلُونَ اى عطاء لهم على اعمالهم.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا اى كفروا، فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا الْمَراد بهذا الكلام أنهم لا يخرجون منها كقوله: كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا نار جهنم لا تخبو يعنى كلما قال قائلهم قد خبت زيد فيها، و قيل: ان الخزنة تطعمهم فى الخروج منها فاذا هموا بذلك ردهم الخزنة الى قعرها و يكون ذلك نوعا مما يعدّون به فيها، و قيل لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ وَ تَقُولُونَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ.

وَ لِنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى يعنى مصائب الدنيا و استقامها و بلاءها مما يتلى الله به العباد حتى يتوبوا. و قال مقاتل: العذاب الادنى هو الجوع سبع سنين ب: مكة حتى اكلوا الحيف و العظام و الكلاب. و قال ابن مسعود: هو القتل بالسيف يوم بدر دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ يعنى عذاب الآخرة، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اى الايمان يعنى من بقى منهم بعد بدر و بعد القحط، و قيل: العذاب الادنى عذاب القبر و هو افسد الاقاول، لقوله يَرْجِعُونَ و الرجوع بعد الموت الى الايمان غير مقبول.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا فلم يقبلها و لم يتدبرها و لم يعمل بموجبها. و قيل: ذكر ابتداء خلقه الى انتهائه و تقلّب الاحوال به من جهة ربه فلم يحمله ذلك على الايمان به، إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ اى من الذين اجترحوا السيئات و هم الكفار، كقوله: أَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا. و قال زيد بن ربيع: عنى بالمجرمين هاهنا اصحاب القدر، ثم قرأ ان المجرمين فى ضلال و سر الى قوله: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ و قال النبى (ص): «ثلاث من فعلهن فقد اجرم: من اعتقد لواء فى غير حق، او عقّ والديه، او مشى مع ظالم لينصره.

يقول الله عز و جل: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ يَعْنِي التَّوْرِيَةَ، فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ أَيْ لَا تَكُنْ فِي شَكٍّ أَنَّهُ هُوَ مُوسَى الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي السَّمَاءِ اللَّيْلَةَ الَّتِي اسْرَى بِكَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): رَأَيْتَ لَيْلَةَ اسْرَى بِي مُوسَى رَجُلًا أَدَمَ طَوَالًا جَعَدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَاءَ وَرَأَيْتَ عَيْسَى رَجُلًا مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَمْرَةِ وَبِالْبَيَاضِ سَبَطَ الرَّأْسِ.
وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتَ مُوسَى يَصَلِّي فِي قَبْرِهِ».

وَرَوَى فِي الْمَعْرَاجِ أَنَّهُ رَأَاهُ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَرَاجِعَهُ فِي أَمْرِ الصَّلَوَاتِ.
وَقَالَ السَّدِيُّ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ أَيْ مِنْ تَلَقُّي مُوسَى كِتَابَ اللَّهِ بِالرِّضَاءِ وَالْقَبُولِ أَيْ لَا شَكَّ فِي أَنَّهُ اعْطَى الْكِتَابَ كَمَا اعْطَيْتَهُ وَقِيلَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ مُوسَى رَبِّهِ فِي الْآخِرَةِ بَعْدَ مَا قِيلَ لَهُ لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا، وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْنِي الْكِتَابَ وَهُوَ التَّوْرِيَةُ وَقِيلَ جَعَلْنَا مُوسَى هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أُمَّةً قَادَةً فِي الْخَيْرِ يَقْتَدِي بِهِمْ يَعْنِي الْأَنْبِيَاءَ الَّذِينَ كَانُوا فِيهِمْ، وَقِيلَ هُمُ الْعُلَمَاءُ وَاتِّبَاعُ الْأَنْبِيَاءِ يَهْدُونَ أَيْ يَدْعُونَ، بِأَمْرِنَا وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ. وَقِيلَ يَدْعُونَ بِأَمْرِنَا أَيَّاهُمْ بِذَلِكَ لَمَّا صَبَرُوا قَرَأَ حَمْزَةً وَالْكَسَائِي لَمَّا بَكَسَرَ اللَّامَ وَتَخْفِيفِ الْمِيمِ وَقَرَأَ الْبَاقُونَ لَمَّا بَفْتَحَ اللَّامَ وَتَشْدِيدِ الْمِيمِ أَيْ حِينَ صَبَرُوا عَلَى دِينِهِمْ وَعَلَى الْبَلَاءِ مِنْ عَدُوِّهِمْ ب: مِصْرَ، وَكَانُوا بِآيَاتِنَا الَّتِي آتَيْنَاهَا مُوسَى، يُوقِنُونَ لَا يَشْكُونَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِنَا.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَيْ يَحْكُمُ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَامْمَهُمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا. وَقِيلَ: يَقْضَى بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُشْرِكِينَ فَيُظْهِرُ الْمُحَقَّ مِنَ الْمُبْطَلِ، وَقِيلَ يَفْصِلُ أَيْ يَفْرُقُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ بِالْمَنَازِلِ فَالْمُؤْمِنُونَ فِي الْجَنَّةِ وَالْكَافِرِينَ فِي النَّارِ.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ يَعْنِي أَوْ لَمْ يَتَّبِعْ لَهُمْ، كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ الْقُرْنَ اسْمَ لِسْكَانِ الْأَرْضِ عَصْرًا وَالْقُرُونِ سَكَانَهَا عَلَى الْأَعَاصِيرِ، يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ فِي أَسْفَارِهِمْ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ مَا حَلَّ بِهِمْ، أَوْ فَلَا يَسْمَعُونَ مَا يَوْعظُونَ بِهِ يَعْنِي قَرِيشًا.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا يَعْنِي أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا إِلَى سَوْقَاتِنَا

السحاب ذات المطر الى الارض الملساء التي لا نبات فيها، و في بعض التفاسير انها ارض باليمن بعينها لانقطاع الامطار عنها و هي في اللغة الارض التي لا تنبت شيئا و كان اصلها انها تأكل نباتها، يقال: امرأة جروز اذا كانت اكولا، تَأْكُلُ مِنْهُ اَنعَامُهُمْ وَ اَنفُسُهُمْ يعنى فيأكلون من حبوبها و يعلفون انعامهم من اوراقها و تنبها، أ فلا يُبْصِرُونَ ذلك باعينهم فيعلموا ان من قدر على هذا لا يتعذّر عليه احياء الموتى.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ ايتوا به، اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ قيل: الفتح القضاء و المراد بيوم الفتح يوم القيامة الذى فيه الحكم بين العباد، قال قتادة: قال اصحاب النبى (ص) ان لنا يوما ننعيم فيه و نستريح و يحكم بيننا و بينكم فقالوا استهزاء متى هذا الفتح اى متى هذا القضاء و الحكم، و قال الكلبي يعنى فتح مكة و قال السدى يوم بدر لان اصحاب النبى (ص) كانوا يقولون

لهم ان الله ناصرنا و مظهرنا عليكم فيقولون متى هذا الفتح؟

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ هذا غاية الوعيد لا يأتى فى القرآن الا للكافر لان الكافر هو الذى لا ينظر الله اليه و معنى لا هُمْ يُنظَرُونَ لا يرحمون و لا يبر بهم. و من حمل الفتح على فتح مكة و القتل يوم بدر قال معناه لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ اذا جاء هم العذاب و قتلوا، وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ لا يمهلون ليتوبوا او يعتذروا.

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ قال ابن عباس: نسختها اية السيف وَ اَنْتَظِرُ اِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ قيل: انتظر موعدى لك بالنصر، اِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ بك حوادث الزمان. و قيل انتظر اذن الله لك فى قتالهم، اِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ ما يظنونه من بطلان امرك وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

عن ابى هريرة قال: كان النبى (ص) يقرأ فى الفجر يوم الجمعة الم تنزيل و هل اتى على الانسان.

و عن جابر قال كان النبى (ص) لا ينام حتى يقرأ تبارك و الم تنزيل.

النوبة الثالثة

قوله: تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ الْآية... رب العالمين جلّ جلاله و تقدست أسماؤه و تعالت صفاته اندرين ايت دوستان خود را جلوه ميکند و ايشان را بر فريشتگان عرضه ميکند، که همه روز آفتاب را مينگردن تا کی فرو شود، و پرده شب فرو گذارند، و جهانيان در خواب غفلت شوند، ايشان بستر نرم و گرم بجای مانند، و قدم بقدم باز نهند. تا با ما

راز گویند. فمن بین صارخ و باک و متأوه چشمهاشان چون ابر بهاران، دلهاشان چون خورشید تابان، رویهاشان از بی‌خوابی برنگ زعفران.

اویس قرنی قدس سره چون شب در آمدی گفتی: هذه ليلة الركوع، هذه ليلة السجود، یا برکوعی یا بسجودی شب باخر آوردی، گفتند ای اویس چون طاقت میداری شبی بدین درازی بر یک حال؟ گفت کجاست شب دراز؟ کاشکی ازل و ابد یک شب بودی، تا ما سجودی باخر آوردیمی نه سه بار در سجودی سبحان ربی الاعلی سنت است، ما هنوز یک بار نگفته باشیم که روز آید.

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر ارش باشد
و ان شب که مرا با تو بتا خوش باشد گویی شب را قدم در آتش باشد

ای جوانمرد در میانه شب سحرگاهی باز نشین وضویی برآر، روی فرا قبله کن و دو رکعت برآز و نیاز بگزار، تا هر چه اویس قرنی را در حوصله نوش امد زله‌ای از ان بجان تو فرستند. و جهد ان کن که در خواب نروی مگر که خوابت بیوکند در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت رب العزة بمکان او وافریشان مباحات کند، که این گدا را می‌بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن است ای دوست برخیز ترا زین پس که خواهد داشت معذور
بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است مرا بگذاشتن سرمست و مخمور

... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا خَوْفًا مِنَ الْفِرَاقِ وَ الْقَطِيعَةِ، وَ طَمَعًا فِي الْلِقَاءِ وَ الْوَصْلَةِ. همه

ما را خوانند، همه ما را دانند، گهی از بیم فراق بسوزند، گهی بامید وصال بیفروزند. پیر طریقت گفت: خواب بر دوستان حرام در دو جهان، در عقبی از شادی وصال، و در دنیا از غم فراق، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه، و در دنیا با غم حجاب خواب نه. به داود (ع) وحی امد که یا داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنه الليل نام عنی ألیس کل حبیب یحبّ خلوة حبیبه؟ بی‌خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است، و دلیل کمال محبت، زیرا که اول درجه در محبت طلب موافقت است. و صفت حق جلّ جلاله انست که لا تأخذهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ ادمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که

بتکلف خواب از خود دفع کند و صفت بیخوابی خود را کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این از وی جهد المقل باشد. و کریمان از عاجزان اندک به بسیار بردارند و تکلف بحقیقت بینگارند، و مصطفی (ص) چون بمحل قرب رسید صفت نوم از خویشتن اندر محل قرب نفی کرد گفت: تمام عینای و لا ینام قلبی

چشم که با خلق است می بخسبد اما دلم با حق است و نخسبد. و در خبرست که بهشتیان را خواب روا نیست زیرا که در محل قرب اند، و در جوار حضرت عزت. و نیز گفته اند که خواب استراحت است از تعب و نصب، در بهشت تعب و نصب نیست. قال الله تعالی: لا یمسنا فیها نصبٌ و لا یمسنا فیها لغوبٌ. در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین جمع شوند در آن انجمن کبری و عرصه عظمی منادی ندا کند: سیعلم اهل الجمع من اولی بالکرم؟ اری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر؟ انگه ندا اید که: لیقم الذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند، و هم قلیل و اندکی باشند. باز ندا اید که این الذین کانوا لا تلهیهم تجارةٌ و لا بیعٌ عن ذکر الله فیقومون و هم قلیل. سه دیگر بار ندا اید که این الذین کانوا یحمدون الله فی السراء و الضراء فیقومون و هم قلیل. ثم یحاسب الناس. و قال النبی (ص): «اشراف امتی حمله القران و اصحاب اللیل»

ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت نیاز دوستان بود، ساعت راز مشتاقان بود، هنگام ناز عاشقان بود، بر بساط و نحن اقرب در خلوت و هو معکم سراً بسر شراب انا جلیس من ذکرنی، بی زحمت اغیار بدوستان خود می رساند، آن ساعت نسیم سحری از بطنان عرش مجید می اید، و بر دل عنایتیان حضرت میگذرد، و برمزی باریک و برازی عجیب میگوید: ای درویش برخیز و تضرعی بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فروگشاده، و ندا در داده از بهر درویشان، که من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم، چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لا تخف انک من الآمنین. داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز و شب کدام ساعت فاضل تر؟

گفت در هفته روز ادینه آن ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند. و در شب بوقت سحرگاه آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سراً بسر

شراب وصل انا جلیس من ذکرنی می‌نوشند، و ذرائر اطباق کونین زبانهای تعطّش از عین شوق گشاده، که: و للارض من كأس الکرام نصیب. اگر سحرگاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق ان عزیزان این بشارت کجا فرستادی که: قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا فرزندان یعقوب (ع) پیش پدر شدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده‌ایم یعقوب (ع) بوقت سحرگاه قصد بارگاه اعظم کرد و روی بکعبه دعا آورد و بعدر فرزندانش مشغول شد. از حضرت جلال ندا رسید که ای یعقوب حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندانت تو راضی شدیم. ان خداوند مقنعه را می‌اید رابعه العدویه چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری ان تفعلی خیرا فذو العرش یری
و انت یا عین اهجری طیب الکرری عند الصباح یحمد القوم السّری

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جلیل صفتی است، و عزیز حالی، و بزرگوار کرامتی، که الله میفرماید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ كَسْ نَدَانْد و هیچ وهم و فهم بدریافت ان نرسد که من ساخته‌ام و پرداخته از بهر دوستان خود، اگر ایشان خدمت‌های نهانی فرا پیش داشتند، من نیز خلعت‌های نهانی فرا دست نهادم، اینت روشنایی چشم که ایشان را خواهد بود چون خلعت‌های نهانی ببیند و کرامت‌های ربّانی ان عیش روحانی با صد هزار طبل نهانی و ان سور و سرور جاودانی، خورشید شهود از افق عیان برآمده، نسیم صحبت از جانب قربت دمیده، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته.

بیر طریقت گفت ای درویش دل ریش، ای سوخته مهر ازل، ای غارتیده عشق دل خوش دار و اندوه مدار، که وقتی خواهد بود که پرده عتاب از روی فضل برخیزد و ابر لطف باران کرم ریزد، و جوی بر در جوی قرب امیزد، و حد حساب از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده اویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین ان بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می‌نیوشد که ای درویش سزای تو ببیرد و سزای من امد.

و فى الخبر الصحيح عن ابن مسعود أنّ النبى (ص) قال: اخر من يدخل الجنة رجل يمشى مرة و يكبو مرة و تسفحه النار مرة، فاذا جاوزها التفت اليها فقال تبارك الذى نجانى منك لقد اعطانى الله شيئا ما اعطاه احدا من الاولين و الآخرين فترفع له شجرة فيقول اى ربّ ادنى من هذه الشجرة فلا ستظلّ بظلّها و اشرب من مائها فيقول الله يا بن ادم لعلّى ان اعطيتكما سألتنى غيرها فيقول لا يا رب و يعاهده ان لا يسأله غيرها فيدنيه منها فيستظل بظلّها و يشرب من مائها ثم ترفع له شجرة هى احسن من الاولى فيقول اى رب ادنى من هذه الشجرة لأشرب من مائها و أستظل بظلّها فيقول يا بن ادم الم تعاهدنى ان لا تسألنى غيرها؟ لعلّى ان ادنيتك منها سألتنى غيرها فيعاهده ان لا يسأله غيرها فيدنيه منها فيستظل بظلّها و يشرب من مائها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هى احسن من الاولين، فيقول اى ربّ ادنى من هذه فلا ستظلّ بظلّها و اشرب من مائها فيقول يا بن ادم الم تعاهدنى لا تسألنى غيرها؟ قال بلى يا رب هذه لا اسئلك غيرها و ربّه يعذره لانه يرى ما لا صبر له عليه فيدنيه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنة فيقول اى ربّ ادخلينها فيقول يا بن ادم أ يرضيك ان اعطيك الدنيا و مثلها معها؟ قال اى ربّ أ تستهزئ منى و انت ربّ العالمين؟ فضحك ابن مسعود، فقالوا ممّ تضحك؟

قال هكذا ضحك رسول الله (ص) فقالوا ممّ تضحك يا رسول الله؟ قال من ضحك ربّ العالمين حين قال أ تستهزئ منى انت ربّ العالمين؟ فيقول انى لا استهزئ منك و لكنى على ما اشاء قدير.

و فى رواية اخرى فاذا بلغ العبد باب الجنة رأى زهرتها و ما فيها من النضرة و السرور فسكت ما شاء الله ان يسكت، فيقول يا ربّ ادخلنى الجنة، فيقول الله تبارك و تعالى: ويلك يا بن ادم ما اغدرك أ ليس قد اعطيت العهود و المواثيق ان لا تسأل غير الذى اعطيت؟

فيقول يا رب لا تجعلنى اشقى خلقك، فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه، فاذا ضحك اذن له فى دخول الجنة، فيقول: تمنّ فيتمنى حتى اذا انقطع امنيته. قال الله تعالى: تمنّ كذا و كذا قبل يذكره ربّه حتى اذا انتهت به الامانى، قال الله لك ذلك و مثله معه. و فى رواية: قال الله لك ذلك و عشرة امثاله.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمْ مَنْ كَانَ فِي حَلَّةِ الْوَصَالِ تَجِرُّ أذْيَالَهُ كَمَنْ
هُوَ فِي مَذَلَّةِ الْفِرَاقِ يَقَاسِي وَبَالَهُ؟ أَمْ مَنْ كَانَ فِي رُوحِ الْقَرِيبَةِ وَنَسِيمِ الزَّلْفَةِ كَمَنْ هُوَ فِي
هُولِ الْعُقُوبَةِ يَعَانِي مَشَقَّةَ الْكَلْفَةِ؟ أَمْ مَنْ أَيْدِ بَنُورِ الْبِرْهَانِ وَطَلَعَتْ عَلَيْهِ شَمُوسُ الْعِرْفَانِ كَمَنْ
رَبَطَ بِالْخِذْلَانِ وَوَسَمَ بِالْحَرَمَانِ؟ لَا يَسْتَوِيَانِ وَلَا يَلْتَقِيَانِ.

أَيُّهَا الْمُنْكَحُ الثَّرِيْبَا سَهِيْلَا عَمَّرَكَ اللَّهُ كَيْفَ يَلْتَقِيَانِ
هِيَ شَامِيَّةٌ إِذَا مَا اسْتَقَلَّتْ وَسَهِيْلٌ إِذَا اسْتَقَلَّ يَمَانِ

۳۳ - سورة الاحزاب - مدنيه

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَيِّ پيغامبر، اتَّقِ اللّٰهَ بر پرهیز باش از ناخشنودی خداوند خویش، وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ و نگر فرمان نبری ناگرویدگان و دو رویان را، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا (۱) اللّٰه دانای است، راست دانش از همیشه

وَ اتَّبِعْ مَا یُوحَىٰ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ و بر پی آن می رو که پیغام میکنند بتو از خداوند تو، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرًا (۲) اللّٰه تعالی با آنچه میکنید داناست وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ و پشت بخدا باز کن، وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِیْلًا (۳) و چون بسنده است اللّٰه کارسازی را.

مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ اللّٰه هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی، وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِی تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ و اللّٰه زنان شما را که از ایشان اظهار میکنند مادران شما نکرد، وَ مَا جَعَلَ أَدْعِیَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ و اللّٰه پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد، ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَهِكُمْ این پسر خواندن سخن شما است که بزبان خویش می گوئید، وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ و اللّٰه گفتنی گوید و سخن راست و بسزا، وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ (۴) و اوست که راه مینماید و بسندیده پیدا میکند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ مردان را پدران باز خوانید، هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ آن راست تر است و دادتر است نزدیک اللّٰه، فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ اگر پدران ایشان نشناسید، فَإِخْوَانُكُمْ فِی الدِّیْنِ برادران شماست در دین و مَوَالِیْكُمْ و اگر شما را مولاست مولا میخوانید آزاد کرده و لَیْسَ عَلیْكُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ و بر شما تنگی نیست در خطا که پیش رفت از شما، وَ لَکِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ لَکِنْ تَنگِی در آن است که اکنون بقصد دل کنید و گوئید، وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیْمًا (۵) و اللّٰه آمرزگاری بخشاینده است از همیشه.

النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغامبر سزاتر است بگروندگان از ایشان بخویشتن، وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و زنان او مادران ایشانند وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ و

خویشاوندان سزاوارتراند بیکدیگر فی کتابِ اللّٰهِ در دینِ خدای، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ از همه گرویدگان هجرت کرده و هجرت ناکرده، إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءُ كُمْ مَعْرُوفاً مگر که با کسان خویش از ناگرویدگان نیکویی کنید در وصیت خویش که کنید کانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶) این حکم در دین خدای نبشته است بر خلق.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ گرفتیم از پیغامبران پیمان ایشان وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ از تو ای محمد وَ از نوح وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷) و پیمان ستدیم از ایشان پیمانی بزرگ استوار.

لَيْسْتَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ پیمان از بهر آن ستد تا فردا راست گویان را از راستی بپرسند، وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸) و ناگرویدگان را عذابی ساخت درد نمای سخت.

النوبة الثانية

سورة الاحزاب هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتاد کلمه و پنج هزار و هفتصد و نود و شش حرف. جمله بمدینه فرود آمد، مگر دو آیت بقول بعضی از مفسران و ذلك قوله يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً الى آخر الآيتين.

و درین سوره دو آیت منسوخ است یکی وَ لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَّ أَذَاهُمْ نَسَخَ منها وَ دَعَّ أَذَاهُمْ بِآيَةِ السيف. دیگر آیت لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ نَسَخَ بقوله يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ. و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الاحزاب و علمها اهله و ما ملكت يمينه اعطى الامان من عذاب القبر».

قوله يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ يَأْتِي فِي الْقُرْآنِ الامر بالتقوى كثيرا لتعظيم ما بعده من امر او نهى، كقوله اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا، اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً، اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ، و قول لوط: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي. سبب نزول این آیت آن بود که ابو سفیان بن حرب و عكرمة بن ابى جهل و ابو الاعور السلمى از مكه برخاستند و بمدینه رفتند بعد از واقعه اخدود. در مدینه بسرای عبد الله ابى منافق فروآمدند، و از رسول خدا درخواستند تا ایشان را امان دهد و با وی سخن گویند. رسول ایشان را امان، داد ایشان برخاستند و بحضرت مصطفی (ص) آمدند و با ایشان عبد الله بن سعد بن ابى سرح بود و طعنة بن ابيرق و عمر خطاب در آن مجلس حاضر بود. ایشان گفتند: يا محمد! ارفض

ذکر آلهتنا اللّات و العزی و المناة و قل ان لها شفاعة لمن عبدها و ندعک و ربک. این سخن بر رسول خدا صعب آمد و دشخوار، عمر گفت: یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را هلاک کنم و پشت زمین از ایشان پاک کنم. رسول الله فرمود یا عمر آهسته باش که من ایشان را امان داده‌ام.

پس عمر گفت برخیزید از حضرت نبوت که شما را در لعنت خدا آید و غضب او. پس رسول عمر را فرمود تا ایشان را از مدینه بیرون کند. آن ساعت جبرئیل فرو آمد و آیت آورد: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُنْقِضِ الْعَهْدَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ وَ لَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يَعْنِي أَبَا سَفِيَانَ وَ عَكْرَمَةَ وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ الْمُنَافِقِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ وَ طَعْمَةَ بْنَ أَبِي رِقٍ. و معنی اتَّقِ اللَّهَ ای اثبت علی التقوی و دم عليها، كقوله یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا وَ كَالرَّجُلِ يَقُولُ لغيره و هو قائم: قم هاهنا. ای اثبت قائماً، و قيل الخطاب مع النَّبِيِّ (ص) و المراد به هو و امته، بدلیل قوله: إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ذكره بالجمع. و قيل وَ لَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ فِيمَا يَسْأَلُونَكَ مِنَ الرَّفَقِ بِهِمْ وَ لَا فِي غَيْرِهِ. و قيل وَ لَا تَطْعَمُهُمْ فِيمَا يَسْأَلُونَكَ مِنْ أَعْدَادِ الْفُقَرَاءِ عَنْكَ لِيجالسوك إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِمَا يَكُونُ قَبْلَ كونه حَكِيمًا بخلقه قبل خلقه. و قيل: عليهم بما يضمرونه من الخلف و الغدر و بما يضمره الفقراء من الايمان و الحق.

حکیم فی نهیه ایاکم عن طاعتهم و مذاهبهم.
وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا قرأ ابو عمرو يعملون بصیرا بالياء فیهما و الباقون بالتاء.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثِقَ بِهِ فِی جَمِیعِ امورک و لَا تَتَّكِلْ عَلَى غَیْرِهِ فِی جَمِیعِ اسبابک و لَا تَخَفِ الْكُفَّارَ.

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا ای اکتف به وکیلا، ای حافظا لك، كفیلا برزقك، و دخلت الباء لانه بمعنی الامر و ان كان فی لفظ الخیر.

ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ این آیت در شأن مردی فرو آمد نام وی ابو معمر الفهری، او را ذو القلبین میگفتند از بهر آن که دعوی میکرد که: فی صدری قلبان، اعقل بهما افضل مما يعقل محمد بقلبه. گفت در بر و سینه من دو دل نهاده‌اند تا دانش و دریافت

من بیش از دریافت محمد باشد. روز بدر چون هزیمت بر مشرکان افتاد، بو سفیان او را دید یک تا نعلین در دست و یک تا در پای بهزیمت میشد، بو سفیان گفت: یا ابا معمر این چه حالست که نعلین تایی در دست داری و تایی در پای؟ گفت: من خود ندانسته‌ام که چه میکنم پنداشتم نعلین در پای دارم. بو سفیان گفت: اگر ترا بدو دل دریافت بودی این حال بر تو پوشیده نگشتی. زهری گفت و مقاتل، که این مثلی است که ربّ العالمین زد در حقّ کسی که زن خویش راظهار کند گوید. «انت علیّ کظهر امی» و پسر خوانده که نسبت و اغیر پدر کند. میگوید چنانک مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادر وی نتواند بود، تا او را دو مادر بود، و نه یک فرزند را بدو پدر نسبت کنند تا او را دو پدر بود، اینست که ربّ العالمین فرمود: وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ طلاق اهل جاهلیّت این بود که با زن خویش میگفتند: «انت علیّ کظهر امی»، چون اسلام آمد و شریعت راست، ربّ العالمین، آن را کفّارت و تحله پدید کرد و شرع آن راظهار نام نهاد. و معنی آنست که ما جعل نساءکم اللّائی تظاهرون منهنّ فی التّحریم کأمّهاتکم و لکنّه منکر و زور، و فیه کفارة نذکرها فی سورة المجادلة ان شاء الله. قرأ ابو عمرو و ابو جعفر و ورش عن نافع «اللّائی» هاهنا و فی سورة المجادلة باشمام البیاء غیر مهموز. و قرأ ابن کثیر و یعقوب عن نافع بهمزة مختلّسة بغير یاء و قرأ الباقون، و هم اهل الکوفة و الشّام، بالمدّ و الهمز و اثبات البیاء و کلّها لغات معروفة. «تظاهرون» بفتح التّاء و الهاء و تشدید الضّاء قراءة ابن عامر و بفتح التّاء و الهاء و تخفیف الضّاء قراءة حمزة و الکسائی و بضم التّاء و تخفیف الضّاء و کسر الهاء قراءة عاصم، و قرأ اهل الحجاز و البصرة تظاهرون بفتح التّاء و تشدید الضّاء و الهاء بغير الف، و الكلّ بمعنی واحد یقال ظاهر من امرأته و تظاهر و اظاهر و اظهر، اذا قال لها انت علیّ کظهر امی.

وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ الدّعی من تبنیته و ادعیته ابنا. و ذلك ان الرّجل فی الجاهلیّة کان یتبّنی الرّجل فیجعله کالابن المولود، و كانوا یورثون الادعیاء میراث الأبناء. فابطل الله تعالی ذلك. قال مجاهد: نزلت الآیة فی زید بن حارثة و کان زید من بطن من کنانة سبی فی صغره، فصار عبدا للخدیجة، فوهبته لرسول الله (ص) فاعتقه و تبّناه قبل الوحی و کان یقال له زید النّبویّ و آخی بینه و بین حمزة بن عبد المطلب. فلمّا تزوّج النّبوی

(ص) زينب بنت جحش و كان تحت زيد بن حارثة، قال المنافقون تزوج محمد امرأة ابنه و هو ينهى الناس عن ذلك فانزل الله تعالى هذه الاية و نسخ التبنّى.

ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ، لا حقيقة له. يعنى قولهم زيد بن محمد و ادعاء نسب لا حقيقة له. و الله يقول الْحَقُّ اى يقول ما يجب ان يقال و قيل: معناه ما يقوله الله هو الحق، الواجب الذى من عدل عنه خالف الحق.

وَهُوَ يَهْدَى السَّبِيلَ اى و هو يرشد الصحاب للصواب.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ، تقول العرب فلان يدعى لفلان يعنى ينسب اليه، و وقوع اللام هاهنا للاستحقاق، و كان ابن عمر يقول: ما كنا ندعوا زيد بن حارثة الا زيد بن محمد حتى نزل القرآن ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ.

هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ اى اعدل و اصدق من دعائك اياهم لغير آباءهم. فَإِن لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ معناه: اذا لم تعرفوا ابا حراً فقولوا هو اخونا فى الدين و مواليكُم اذا كانوا معتقين و ليسوا بنيكم، و قيل مواليكم اى بنو اعمامكم فان للدين لحة كالحمة النسب، و قيل: انه من الموالاة و المحبة، اى فقولوا انه ولينا و من اوليائنا.

وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ اى سهوتم فنسيتم الى غير ابيه. وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ، و لكن الجناح فيما تعمدت قلوبكم الخطاء ما كان قبل النهى فاما ما كان بعد النهى و البيان فهو عمد. قال الزجاج: معناه: لا جناح عليكم فيما اخطأتم به من بادرة كلام تخرج من الفم، فتقول يا بنى، و لكن الجناح عليكم فيما تعمدت قلوبكم فقصدتم النسبة الى غير ابيه و هو يعلم، فالجنة عليه حرام.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً لِّلْمُخْطِئِ رَحِيماً فى رخصته. و سمع عمر بن الخطاب رجلا يقول: اللهم اغفر خطاياى. فقال: ابن آدم استغفر للعمد، فاما الخطاء فقد تجاوز لك عنه النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم معنى اولى اقرب و احق للصواب، و قيل معناه: حكمه انفذ عليكم من حكمهم على انفسهم. و قيل: هو اولى و احق بتدبير المؤمنين فى امور دينهم و دنياهم منهم بتدبير انفسهم فاذا رأى احدهم لنفسه رأياً و رأى النبى (ص) له خلاف ذلك، فالاولى ان يترك رأى نفسه و يتبع ما رآه النبى (ص) له، لان ذلك امليج للعامة و ابعد من الفساد و قيل لان انفسهم تدعوهم الى ما فيه هلاكهم و النبى يدعوهم الى ما فيه نجاتهم.

و قيل سبب نزول هذه الآية ان رسول الله (ص) لما اراد غزوة تبوك و امر الناس بالخروج، قال قوم: نستأذن آباءنا و امهاتنا فانزل الله سبحانه النبيُّ اُولىِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ يعنى من آباؤهم و امهاتهم و قيل: النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم اى من بعضهم ببعض فى نفوذ حكمه عليهم و وجوب طاعته عليهم. و عن ابى هريره: ان النبي (ص) قال ما من مؤمن آلا و انا اولى به فى الدنيا و الآخرة اقرؤا ان شتمت النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم فايما مؤمن مات و ترك مالا فليبرته عصبته من كانوا و من ترك دينا او ضياعا فليأتنى فانا مولاه.

وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ يعنى هن امهات المؤمنين فى تعظيم حقهن و تحريم نكاحهن، على التأييد، لا فى النظر اليهن و الخلوة بهن، فانه حرام فى حقهن كما فى حق الاجانب. قال الله تعالى: وَ اِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، و لا يقال لبناتهن اخوات المؤمنين و لا لاخواتهن و اخواتهن احوال المؤمنين و خالاتهم.

قال الشافعى تزوج الزبير أسماء بنت ابى بكر و هى اخت ام المؤمنين و لم يقل هى خالة المؤمنين. و اختلفوا فى انهن هل كن امهات النساء المؤمنات؟ قيل كن امهات المؤمنين و المؤمنات جميعا و قيل: كن امهات المؤمنين دون المؤمنات.

روى الشعبى عن مسروق: ان امراة قالت لعائشة: «يا امّة، فقالت: لست لك بام، انما انا ام رجالكن. فبان بهذا ان معنى الآية تحريم نكاحهن.

وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَىٰ بِبَعْضٍ يعنى فى الميراث. قال قتادة: كان المسلمون يتوارثون بالهجرة و قال الكلبي: آخى رسول الله (ص) بين الناس، فكان يواخى بين رجلين فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصبته، حتى نزلت هذه الآية وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فى كتاب الله اى فى حكم الله من المؤمنين الذين آخى رسول الله (ص) بينهم وَ الْمُهَاجِرِينَ يعنى ذوو القربات بعضهم اولى بميراث بعض من ان يرثوا بالايمان و الهجرة، فنسخت هذه الآية الموارثة بالمؤاخاة و الهجرة و صارت بالقرابة.

إِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ اَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا اراد بالمعروف الوصيّة و المعنى آلا ان توصوا لمن ليس لكم بوارث من المؤمنين، بما يجوز لكم الوصيّة به من اموالكم فيكون ذلك معروفا من الامر جائزا فى الدين، و قوله: اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا ليس هذا استثناء من الكلام الاول انما معناه

لكن اى لكن فعلكم الى اوليائكم معروفًا جائز في الشرع «كان ذلك» اى كان الذى ذكرت من ان اولى الارحام بعضهم اولى ببعض في الكتاب في اللوح المحفوظ مسطوراً مكتوباً و قيل اراد بالآية اثبات الميراث بالايمان و الهجرة يعنى اولوا الارحام من المؤمنين و المهاجرين بعضهم اولى ببعض اى لا توارث بين المسلم و الكافر و لا بين المهاجر و غير المهاجر، إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا فالمراد بالأولياء هم الاقارب من غير المسلمين. اى الا ان توصوا لذوى قرابتكم بشىء و ان كانوا من غير اهل الايمان و الهجرة. قال محمد بن الحنفية: هذه الآية اجازة للوصية للذمى. كان ذلك في الكتاب مسطوراً، يعنى فى التوربة مسطوراً، اذا نزل رجل بقوم من اهل دينه فعليهم ان يكرموه و يواسوه و ميراثه لذوى قرابته، و قيل كان ذلك في الكتاب مسطوراً يعنى فى دين الله موجبا. و فى بعض القراءة كان ذلك عند الله مكتوباً.

وَ إِذْ أَخَذْنَا يَعْنِي و اذكر اذا اخذنا. مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ يعنى اخذ الله عهد الانبياء عليهم السلام عند تحميليهم الرسالة على الوفاء بما حملوا من تبليغ الرسالات و أداء الامانات و تصديق بعضهم بعضاً و ايمانهم بسائرهم و تبشير بعضهم ببعض. اخذ على نوح ان يبشّر بابراهيم و على ابراهيم ان يبشّر بموسى و من موسى بعيسى و من عيسى بمحمد عليه الصلاة و السلام و ذلك على لسان جبرئيل (ع). و استخلص موسى باسماعه كلامه بلا واسطة و اخذ الميثاق من محمد (ص) ليلة المعراج بلا واسطة، و كان له زيادة حال بان كان مع سماع الخطاب كشف الرؤية. قال مقاتل: اخذ ميثاقهم على ان يعبدوا الله و يدعوا الى عبادة الله و يصدق بعضهم بعضاً و ينصحوا لقومهم، و خصّ هؤلاء الخمسة بالذكر من بين النبيين لانهم اصحاب الكتب و الشرائع و اولوا العزم من الرسل و قدم نبينا (ص) فى الذكر لقله (ص): كنت اول النبيين فى الخلق و آخرهم فى البعث.

وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا اى عهداً شديداً على الوفاء بما حملوا و ذلك حين اخرجهم من ظهر آدم كالذرّ و انطقهم.

لَيْسَتْ الصَّادِقِينَ يَقُولُ اخذ ميثاقهم لَيْسَتْ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ يعنى عن مبلغين عن بلاغهم مثل قوله عز و جل يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ و كقوله لعيسى ا أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ، و الحكمة فى سؤالهم مع علمه أنهم، صادقون تكبى الكفار الذين ارسلا

اليهم، وقيل لَيْسْتَ الصَّادِقِينَ عَنْ عَمَلِهِمْ لَلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقِيلَ لَيْسْتَ الْقَائِلِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَنْ صَدَقِ قَوْلِهِمْ، أَيِ يَطَالِبُهُمْ بِصَدَقِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ هَلْ قَالُوهَا عَنْ عِلْمِ مِنْهُمْ أَوْ قَالُوهَا عَلَى وَجْهِ الْغَفْلَةِ وَالسَّهْوِ وَالْجَهْلِ؟ وَهَلْ اتَّوَا بِهَا خَالِصًا لِلَّهِ أَمْ لِغَيْرِ اللَّهِ. وَاعْدُدْ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا أَيِ مَوْلَمَا وَهُوَ عَذَابُ النَّارِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز، شفيح المذنبين، جوده بلاء المهيمين، مقصوده، ضياء الموحدين، عهوده، سلوة المحزونين، ذكره، حرفة المستمحين شكره، رداؤه، كبرياؤه سناؤه، سنائه بهاؤه و بهاؤه علاؤه.

نام خداوندی که صنایع شیرین و بدایع زیبا کرد، سرائر عدم در صحرای وجود آشکارا کرد، طبایع متضاد بسته آب و آتش و خاک و هوا کرد. از قطره باران لؤلؤ لالا کرد، از آب دهن غسل مصفی کرد، از فضلات طبیعت گناو، عنبر سارا کرد، آب زلال نتیجه سنگ خارا کرد، یاقوت احمر تعبیه صخره صما کرد، عیش خلائق مهنا و اسباب بندگی مهیا کرد، هر چه بایست عطا کرد، و هر چه شایست پیدا کرد و آنچه کرد بسزای خویش نه بسزای ما کرد. الهی در ذات بی نظیر و در صفات بی یاری، عاصیان را آمرزگاری و مفلسان را راز داری، زیبا صنع و شیرین گفتاری، عالم الاسرار و معیوبان را خریداری، درمانده را دستگیر و بیچاره را دستبازی.

هواک سمیر قلبی المستطار	و ذکرک فی مجاری السرّ جار
و کنت ملکت فی امری اختیارا	فحکمک فی الهوی سلب اختیاری
ای مونس دیده با ضمیرم یاری	اندر دل من نشسته بیداری
گر باد گری قرار گیرد دل من	از جان خودش مباد برخورداری

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَيِ بِيْغَامِبِرِ مَطْهَّرٍ، أَيِ مَقْتَدَاءِ بَشَرٍ، أَيِ بَرَجِ دِلَالَتِ رَا مَاهِ انُورِ، أَيِ دَرَجِ رِسَالَتِ رَا دَرِّ اَزْهَرِ، أَيِ بَرِ سِرِّ سِيَادَتِ اَفْسَرِ، أَيِ بَرِ اَفْسَرِ سَعَادَتِ گوهر، أَيِ عِنْوَانِ نَامِهِ جَلَالَتِ نَامِ تُو، أَيِ طَرَاذِ جَامِهِ رِسَالَتِ اَحْكَامِ تُو، أَيِ سِرْمَايِهِ دِيْنِ كَلَامِ تُو، أَيِ پِيْرَايِهِ شَرِيْعَتِ اَوْهَامِ تُو، أَيِ فَلَکِ چاکر و مَلِکِ غَلَامِ تُو، أَيِ حَامِلَانِ عَرَشِ وَ ساکنانِ فَرَشِ خَدَامِ تُو.

سر سروران بسته دام تو دل دلبران دفتر نام تو

بیک دم دو صد جان آزاد را کند بنده یک دانه از دام تو
بسا عقل آسوده دل را که کرد سراسیمه یک قطره از جام تو

فرمان چیست از درگاه عزت بعالم نبوت؟ اتَّقِ اللَّهَ بِنَاهِ تَقْوَى شَوْ كِه هَمِه نِيكُوئِيهَا در تقوی است، همه شایستگیها در تقوی است، عالم تقوی را بدایت نیست، هر که قدم در راه دین نهاد در هر مقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست، از ابتداء انسانیت در گیر که ادنی الدرجات است تا انتها نبوت که اعلى الدرجات است، همه را بتقوی فرمودند: قرآن مجید فرمود يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ اِی نَقْطَه اِنْسَانِيَّةٍ با تقوی باش که ازوت گزیر نیست. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ اِی نَقْطَه نُبُوَّةٍ بِنَاهِ تَقْوَى شَوْ كِه بِي تَقْوَى هِيچ كار رِوان نِيست. اِی سِيء! درجات تقوی را نهایت نیست. آنچه در اول قدم پناهگاه تو آمد در تقوی، در قدم ثانی گریزگاه تو آید که حسنات المریدین سیآت المقربین چون از آن قدم در گذری استغفاری میکن و الیه الاشارة

بقوله (ص): انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة معاشر المسلمین! تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای و هم در آن سرای، جهد آن کنید بحمايت او شوید تا از رنج هر دو سرای رستگاری یابید، فردا که خلق سر از خاک بر آرند دوزخ را فرمان دهند تا سیاست خویش آشکارا کند، هیچ کس از مکلفان ازو نجهد، انبیا و اولیا و اصفیا همه را شعبان وار بخویشتن کشد. قرآن عظیم از عموم این حال خبر داد که وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلاَّ وارِذْها کَانَ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضٰیًّا هِيچ کس از شما نیست که نه در دوزخ شود و آنجا که قضاء ربوبیت است، شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ چیز ازو نجات دهد مگر تقوی، فتوی قرآن چنین است ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا مَتَّقِیَّانِ ازو رستگاری یابند و آن دیگران که بر خود ظلم کرده اند که بی سرمایه تقوی از دنیا بیرون شده اند در چنگ قهر او بمانند، نوحه و زاری در گیرند که «يا حَسْرَتِي عَلٰی ما فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» اِی جوانمرد! هر چه تو امروز بِنَاهِ او شوی همه با تو تالِبِ گورست، چون ترا در لحد نهند باز گردد، جز تقوی که درین سرای و در آن سرای مصطفی (ص) گفت: «كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مَنْقُوعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الا حَسَبِي وَ نَسَبِي فَايْنَ الْمُتَّقُونَ همه حسبها را داغ کنند و همه نسبها را پی کنند و تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تو است هر کرا از تو نصیبی بود

در دنیا بر قدر نصیب او او را بمنزلی فرو آر، آشنایان خویش را فی جنّاتٍ وَنَهْرٍ فرو آر، خادمان خویش فی مَقْعَدِ صِدْقٍ فرو آر، عاشقان خویش را در حضرتِ عِنْدِ مَلِیکِ مُقْتَدِرٍ فرو آر، ما در ازل حکم چنان کردیم که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِرٍ. آشنایان تقوی کسانی‌اند که بیناه طاعت شوند، از هر چه معصیت است و حرام بپرهیزند، خادمان تقوی ایشانند که بیناه احتیاط شوند، از هر چه شبهت است بپرهیزند، عاشقان تقوی ایشانند که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران از معاصی پرهیز کنند. بو القسم نصر آبادی از خواص متقیان بود، او را گفتند تقوی چیست؟ از حال خویش در تقوی خبر داد گفت: ان یتقی العبد ما سوی الله قوله: وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا التَّوَكَّلْ سَكُونُ الْقَلْبِ بوعَدِ الْحَقِّ. وَ قِيلَ التَّوَكَّلْ تَحَقَّقْ ثُمَّ تَخَلَّقْ ثُمَّ تَوَثَّقْ ثُمَّ تَمَلِّقْ، تَحَقَّقْ فِي الْعَقِيدَةِ وَ تَخَلَّقْ بِأَقَامَةِ الشَّرِيعَةِ، وَ تَوَثَّقْ بِالْمَقْسُومِ، وَ تَمَلِّقْ بَيْنَ يَدَيْهِ بِحَسَنِ الْعُبُودِيَّةِ. تَوَكَّلْ شَرْطُ إِيمَانٍ اسْتِ وَ عِمَادُ تَوْحِيدٍ وَ مَحَلُّ اخْلَاصٍ وَ دَخِيلُ مَحَبَّةٍ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ تَوَكَّلْ از بنده آن گه درست بود که یقین داند که بدست کس چیز نیست، و ز حیلست سود نیست و عطا و منع جز بحکمت نیست و، قسام مهربان است و غافل نیست. بو یزید بسطامی با گروهی از مریدان بر توکل نشستند و بودند مدتی بگذشت که ایشان را فتوحی بر نیامد و از هیچ کس رفقی نیافتند.

بی طاقت شدند، گفتند: ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزقی رویم؟. شیخ گفت اگر دانید که روزی کجاست روید و طلب کنید. گفتند پس تا الله را خوانیم و دعا کنیم تا این فاقت از ما بردارد؟

گفتا اگر دانید که شما را فراموش کرده برخوانید و دعا کنید، گفتند: ای شیخ بر توکل می‌نشینیم و خاموش می‌باشیم، گفتا: خدای را آزمایش میکنید تا هیچ می‌گوئید؟ گفتند ای شیخ پس حیلست چیست؟ شیخ گفت: «الحيلة ترك الحيلة» حیلست که اختیار و مراد خود در باقی کنید تا آنچه قضاست خود میرود.

ای جوانمرد! حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار برخیزد دیده تصرف را میل در کشد، خیمه رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر زند، دیده مطالعت بر مطالع مجاری

می‌بردید آنچه می‌بردید

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ بَآنْجَا وَآنْ گَهْ كَهْ مُؤْمِنَانِ مِیْ آزْمُودَنْدِ، وَ زَلُّوْا زِلْزَالًا شَدِيْدًا (۱۱) وَ بَجْنَابِنِيْدَنْدِ اِيْشَانَ رَا بَجْنَابِنِيْدِنِيْ سَخْتِ.

وَ اِذْ يَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ وَ آنْ گَهْ كَهْ دُورُويَانِ كَفْتَنْدِ، وَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَ اِيْشَانَ كَهْ دَرِ دِلَهَائِيْ اِيْشَانَ بِيْمَارِيْ بُوْدِ، مَا وَعَدْنَا اللّٰهَ وَ رَسُوْلُهُ وَعَدَهْ نَدَادِ مَا رَا خُدَا وَ رَسُوْلَ، اِلَّا غُرُوْرًا (۱۲) مَكْرٌ وَ فَرِيْبِ.

وَ اِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ وَ آنْ گَهْ كَهْ گَرْوْهِيْ اَزِ اِيْشَانَ كَفْتِ، يَا اَهْلَ يَثْرِبَ اِيْ مَرْدْمَانَ مَدِيْنَهْ، لَا مُقَامَ لَكُمْ نَهْ جَايِ شِمَاسْتِ اِيْدِرِ، فَارْجِعُوْا بَازِ گَرِيْدِيْدِ، وَ يَسْتَاذِنُ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ وَ دَسْتُوْرِيْ مِيْخُوَاهِدِ جُوْقِيْ اَزِ اِيْشَانَ اَزِ بِيْغَامْبِرِ، يَقُوْلُوْنَ اِنْ بِيُوْتِنَا عَوْرَةٌ وَ مِيْگُوِيْنْدِ خَانَهَائِيْ مَا خَالِيْ اسْتِ، وَ مَا هِيَ عَوْرَةٌ وَ آنْ خَانَهَائِيْ خَالِيْ نِيْسْتِ وَ نَاسْتُوَارِ، اِنْ يُرِيْدُوْنَ اِلَّا فِرَارًا (۱۳) اِيْشَانَ نَمِيْ خُوَاهَنْدِ مَكْرٌ گَرِيْخْتَنْ، وَ لَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطَارِهَآ وَ اَكْرَ گَرْدِ بَرِ گَرْدِ خَانَهَائِيْ اِيْشَانَ فَرُوْ گِيْرَنْدِ وَ بَرِ اِيْشَانَ دَرِ آيْنِدِ، ثُمَّ سُئِلُوْا الْفِتْنَةَ اَنْ گَهْ اَزِ اِيْشَانَ خُوَاهَنْدِ كَهْ اَزِ اسْلَامِ بَا پَسِ آيْنِدِ، لَّا تُوْهَآ بَآنِ آيْنِدِ وَ مَا تَلَبَّتُوْا بِهَا اِلَّا يَسِيْرًا (۱۴) وَ اِيْشَانَ اَنْجَا هِيْجِ دَرَنْگِ نَكَنْنَدِ مَكْرٌ اَنْدَكِيْ، وَ لَقَدْ كَانُوْا عَاهَدُوْا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ وَ نِيْزِ اِيْشَانَ بِيْمَانَ كَرْدَهْ بُوْدَنْدِ بَا خُدَايِ، بِيْشِ، لَا يُوْلُوْنَ الْاَذْبَارَ كَهْ پَشْتَهَا بَرَنْگَرْدَانْدِ، وَ كَانِ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُوْلًا (۱۵) وَ بِيْمَانَ خُدَايِ كُوْشِيْدِنِيْ اسْتِ، قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ كُوِيْ سُوْدِ نَدَارْدِ گَرِيْخْتَنْ، اِنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوْ الْقَتْلِ اَكْرَ گَرِيْزِيْدِ اَزِ مَرْگِ يَا اَزِ كَشْتَنْ، وَ اِذَا لَا تُمْتَعُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا (۱۶) وَ آنْ گَهْ كَهْ گَرِيْزِيْدِ زَنْدَهْ نَكْذَارَنْدِ شِمَا رَا مَكْرٌ اَنْدَكِيْ.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِيْ يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّٰهِ كُوِيْ اَنْ كِيْسْتِ كَهْ بَجَايِ دَارْدِ شِمَا رَا وَ بَكُوْشِدِ اَزِ خُدَايِ، اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوءًا اَكْرَ خُدَايِ بَشِمَا بَدِيْ خُوَاهِدِ، اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً يَا اَكْرَ اللّٰهِ بَشِمَا بَخْشَايِشِيْ خُوَاهِدِ، وَ لَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ اِيْشَانَ خُوِيْشْتَنْ رَا نِيَابَنْدِ فَرُوْدِ اَزِ اللّٰهِ، وَ لِيَّا وَ لَا نَصِيْرًا (۱۷) نَهْ كَارَسَازِيْ وَ نَهْ يَارِيْ.

قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِيْنَ مِنْكُمْ مِيْدَانْدِ اللّٰهَ كَارِ دَرِ بَنْدَانَ اَزِ شِمَا، وَ الْفَائِلِيْنَ لِيَا خُوَانِهَمْ وَ اِيْشَانَ كَهْ فَرَايَارَانَ خُوِيْشِ مِيْگُوِيْنْدِ، هَلُمَّ اِلَيْنَا كَهْ مَحْمَدٌ گِذَارِ وَ بَمَا آيْ، وَ لَا يَأْتُوْنَ الْاَبَاسَ اِلَّا قَلِيْلًا (۱۸) وَ بَجَنْگِ نِيَابَنْدِ مَكْرٌ اَنْدَكِيْ.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ خَوِشْتَن وَ تَوَان خَوِشْتَن دَرِیغ مِیْدَارَنْد اَز شَمَا، فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ چَوْن جَنگ آید، رَأَيْتَهُمْ اِیْشَان رَا بِنِی، یَنْظُرُونَ اِلَیْکَ مِیْنِگَرَنْد بَتُو، تَدَوْرُ اَعْيُنُهُمْ چِشْمَهَی اِیْشَان دَر چِشْم خَانِهَا مِیْگَرَدَد، کَالَّذِی یُعْشِی عَلَیْهِ مَنَ الْمَوْتِ چَوْن کِسی دَر بیهوشی جَان کَنَد، فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ چَوْن جَنگ بَشُوَد، سَلْفُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ دَر شَمَا گَزَارَنْد زَبَانِهَی تِیْز اَشْحَةً عَلَی الْخَبْرِی سَخْت خَشْک وَ حَرِیص وَ بَخِیْل بَر مَال اِیْن جِهَانِی، اُولَئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوْا اِیْشَان آنَد کِه دِلِهَی اِیْشَان بَنگَرُوید، فَاَحْبَطَ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ اللّٰهُ کَرْدَارِهَی اِیْشَان تَبَاه کَرْد، وَ کَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا (۱۹) وَ اَنْ بَر خَدَی آسَان بُوَد

یَحْسُبُونَ الْاَحْزَابَ لَمْ یَذْهَبُوا مَنَافِقَان مِیْنِدَارَنْد کِه سِیَاه دِشْمَنَان بَنَه رَفْتِه اَنَد بَهزِیْمَت، وَ اِنْ یَاتِ الْاَحْزَابُ وَ اِگَر سِیَاهِهَی دِشْمَنَان بَاز آیْنَد، یُوْدُوْا لَوْ اَنْتَهُمْ بَادُونَ فِی الْاَعْرَابِ مَنَافِقَان چِنَان دُوسْت دَارَنْد وَ خَوَاهَنْد کِه بِیَابَانِیَان بُوَدَنَدِی اَز اِیْشَان دُور، یَسْتَلُوْنَ عَن اَنْبِائِکُمْ خَبْرِهَی شَمَا مِی پَرسیْدَنَدِی، وَ لَوْ کَانُوْا فِیْکُمْ وَ اِگَر دَر مِیَان شَمَا یَنَدِی مَا قَاتَلُوْا اِلَّا قَلِیْلًا (۲۰) بَاز جَنگ نَکَنَدِی مَگَر اَنَدِکِی.

لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُوْلِ اللّٰهِ اَسُوَّةٌ حَسَنَةً دَر رَسُوْلِ خَدَا جَای بَرْدَن پِی اَسْت وَ اَسَاجِسْتَن نِیْکُو، لَمَنْ کَانَ یَرْجُوْا اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْاٰخِرَ اَنْ کَس رَا کِه مِی تَرَسَد اَز خَدَای وَ رُوز رِسْتَاخِیْز، وَ ذَكَرَ اللّٰهَ کَثِیْرًا (۲۱) وَ خَدَای رَا یَاد مِیْکَنَد فِرَاوَان، وَ لَمَّا رَا الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ وَ چَوْن گُرُویدگان، رَاسْت سِیَاهِهَی دِشْمَن دِیْدَنَد، قَالُوْا گَفْتَنَد، هَذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اِیْن اَنَسْت کِه خَدَا مَا رَا وَعْدَه دَادَه بُوَد وَ رَسُوْل او، وَ صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ رَاسْت گَفْت خَدَا وَ رَسُوْل او وَ مَا زَادَهُمْ وَ نِیْفَزُوْد اَنْ بَلَا اِیْشَان رَا، اِلَّا اِیْمَانًا وَ تَسْلِیْمًا (۲۲) مَگَر گُرُویدَن وَ گَرْدَن نِهَادَن وَ خَوِشْتَن بَسِیْرَدَن.

النوبة الثانية

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فِي كَفَاتِهِ اِيَاكُمْ، امر الاحزاب و الاحزاب هم الاقوام الذين اجتمعوا على محاربة الرسول (ص) و المؤمنين فجاءوا و حاصروا رسول الله بضعة و عشرين يوما، و هم قريش و غطفان و يهود بنى النضير و قريظة فأرسلنا عليهم ريحاً و هي الصبا. قال عكرمة: ان ریح الجنوب قالت ليلة الاحزاب للشمال: انطلقى بنصر النبی (ص). فقالت الشمال: ان الحرّة لا تسرى بالليل، و كانت الریح التي ارسلت اليهم

الصَّبَا.

قال النبي (ص) نصرت بالصَّبَا واهلكت عاد بالدَّبُور.

وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا هُم الملائكة، و لم تقاتل الملائكة يوماً فبعث الله عز و جل عليهم تلك الليلة ريحا باردة فقلعت الأبواب و قطعت اطناب الفساطيط و اطفأت النيران و اكفأت القدور و اجالت الخيل بعضها في بعض و ارسل الله عليهم الرعب و كثر تكبير الملائكة في جوانب عسكرهم حتى كان سيد كل حي يقول «يا بني فلان هلم الي» فاذا اجتمعوا عنده

قال: «النجاء النجاء اتيتم لما بعث عليهم من الرعب» فانهمزوا من غير قتال.

وَ كَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا، نزول اين آيت در بيان قصه احزاب است و وقعه خندق، و شرح اين قصه بر سبيل اختصار و شرط ايجاز آنست كه: چون رسول خدا عليه الصلاة و السلام و مؤمنان، كعب اشرف را بكشتند، و يهود بنی النضير را از مدينه بيرون كردند حسی اخطب و كنانة ابن الربيع با گروهی جهودان برخاستند و رفتند سوی مكه و نفير بر آوردند و از قريش ياری خواستند بر حرب محمد. قريش ايشان را اجابت كردند و در قبایل عرب آواز دادند تا جمعی عظيم فراهم آمدند، قريب پانزده هزار از بنی غطفان و بنی فزاره و بنی كنانة و اهل تهامة و غير آن. قريش بيرون آمدند و قائد ايشان ابو سفیان بن حرب، اسمه صخر ثم اسلم يوم فتح مكة و حسن اسلامه. فزاره و غطفان بيرون آمدند و مهتر ايشان عبينه بن حصن، و هو من المؤلفة قلوبهم. خير رسيد بمدينه كه قبایل عرب مجتمع شدند و با جهودان قريظه و نضير عهد كردند كه دست يکی گيرند و بر حرب محمد و اصحاب و، هم پشت باشند. رسول خدا با ياران گفت: اکنون تدبير چيست؟ سلمان گفت: من در ديار و نواحی پارس دیده‌ام كه چون از دشمن بر بیم باشند، گرد بر گرد شهر خویش خندقی سازند دفع دشمن را. رسول عليه الصلاة و السلام آن موافق داشت و فرمود تا خندقی گرد بر گرد مدينه فرو بردند چهل گز عرض آن و ده گز قعر آن، و باز برید هر ده مرد را از ياران چهل گز. و مهاجر و انصار در سلمان خلاف كردند كه سلمان مردی با قوت بود. مهاجران گفتند: سلمان منّا و انصار گفتند: سلمان منّا رسول خدا گفت: نه آن و نه اين «سلمان منّا اهل البيت».

عمرو بن عوف گفت: من بودم و سلمان و نعمان بن مقرن المزني و شش مرد انصاری، و

چهل گز ما را نامزد کرده و خط کشیده.

لختی فرو بردیم، سنگی سخت پیش آمد که تیرها از آن شکسته گشت. سلمان رفت و رسول خدا را از آن سنگ خبر داد. رسول بیامد و تبر از دست سلمان بستد و ضربتی زد بر آن سنگ و لختی از آن بشکافت و نوری عظیم از آن ضربت بتافت، چنان که همه نواحی مدینه روشن گشت، گویی چراغی روشن بیفروختند در شبی تاریک. رسول خدا تکبیری کرد و یاران هم چنان تکبیر کردند. یک ضربت دیگر زد و نوری دیگر هم چنان بتافت و رسول و یاران تکبیر کردند، و سوم ضربت زد و نور بتافت و تکبیر کردند.

رسول خدا گفت: در آن نور که اول بتافت قصرهای حیره و مدائن کسری بر دیده قدس ما عرضه کردند، آن را دیدم کانیاب الکلاب، همچون دندان سگان. و در نور دوم قصرهای زمین روم دیدم و در سوم قصرهای صنعا کانه انیاب، و جبرئیل آمد و مرا خبر داد که آنچه بتو نمودند در تحت قهر امت تو آرند و ملک امت تو آنجا برسد مسلمانان شادی کردند و گفتند: حمد آن خداوند را که ما را بر دشمن وعده نصرت و ظفر داد. و منافقان گفتند معتب بن قشیر و عبد الله ابی و اصحاب وی: این عجب نگر که محمد ما را چه وعده میدهد! فتح شام و فارس ما را وعده میدهد! و وقت را زهره نداریم که از رحل خویش فراتر شویم! این غرور است که ما را میدهد و میفربد ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا. انس مالک گفت رضی الله عنه: روز خندق، یاران را دیدم مهاجر و انصار که بدست خویش تبر میزدند و کار میکردند که مزدوران و کارگران نداشتند و سرمای سخت بود آن روز، و بخوشدلی آن رنج و دشواری همی کشیدند. رسول خدا علیه الصلاة و السلام که ایشان را چنان دید، گفت: «اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجرین».

ایشان جواب دادند که:

نحن الذین بايعوا محمدا على الجهاد ما بقينا ابدا
و عن البراء بن عازب قال: كان النبي (ص) ينقل التراب يوم الخندق حتى اغرب بطنه يقول:
و الله لولا الله ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا
فانزلن سكينه علينا و ثبت الاقدام ان لاقينا

ان الاولی قد بغوا علینا اذا ارادوا فتنة ابینا

چون خندق تمام شد، لشکر کفار بمدینه رسیدند، خندق دیدند گفتند: این عرب را نبودست. لشکرگاه بزدند و خندق در میان هر دو فریق بود، و در آن وقت یهود قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند. بو سفیان، حیّی اخطب را فرستاد برمدمان قریظه، تا آن عهد که با محمد کرده‌اند نقض کنند، و مهتر قریظه آن وقت کعب بن اسد بود. کعب چون شنید که حیّی آمد، در حصار بیست استوار و او را بخود راه نداد. حیّی گفت: در باز کن تا با تو سخنی بگویم. کعب گفت: باز گرد که من سخن تو نشنوم و عهدی که با محمد کرده‌ام نشکنم. حیّی با وی همی پیچید و همی افزود تا او را بفریفت و نقض عهد کرد. خبر بر رسول خدا آمد، رسول سعد معاذ که مهتر اوس بود و سعد عباده که مهتر خزرج بود بفرستاد تا حال باز دانند. ایشان رفتند و کعب اسد را و قوم وی را دیدند حرب را ساخته، بازگشتند و رسول را خبر کردند. رسول غمگین شد، و کار بر مسلمانان صعب شد. سرما سخت بود و بیم دشمن و گرسنگی بغایت و منافقان متمرّد شدند و بعضی از ایشان همی گریختند و بهانه همی آوردند که *إِنَّ بِيوتنا عورَةٌ*، و قومی ظنهای بد همی بردند چنان که *اللّه فرمود: وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونًا*. یک ماه آنجا بماندند و میان ایشان حرب نرفت، پس رسول کس فرستاد به بنی غطفان برئیس ایشان عیینة بن حصن و حارث بن عوف، و گفت: ثلثی از خرماى مدینه بشما دهم، باز گردید و قوم خود را ببرید. ایشان بدان رضا دادند و عهد کردند، لکن هنوز عهدنامه ننوشته بودند، رسول سعد معاذ را و سعد عباده را خواند و با ایشان مشورت کرد. سعد معاذ گفت: اگر باین وحی آمده سمعا و طاعة، و اگر وحی نیامده، آن وقت که ما مشرک بودیم یک خرما برشوت بایشان ندادیم اکنون که ربّ العالمین ما را باسلام گرامی کرد و بصحبت تو عزیز کرد و از عذاب دوزخ نجات داد، ایشان را رشوت کی دهیم؟! بعزّت آن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که یک خرما بایشان ندهیم مگر شمشیر، و بقضای حق رضا دادیم. رسول خدا از آن سخن شاد شد، فرمود: من بدان میگفتم که عرب روی بایشان نهاده بودند، خواستم تا لختی از ایشان کم شوند. و در آن یک ماه که حصار مدینه بود، هیچ قتال نرفت مگر آنکه: روزی جوقی سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبد ود و عکرمة بن ابی جهل و وهیب بن ابی وهب و

نوفل بن عبد الله سلاح در پوشیدند و اسب در تاختند در خندق و عمرو بن عبد ود مبارز قریش بود، با بطشی و قوتی و ترکیبی تمام مبارزت خواست و شعر گفت. علی بن ابی طالب (ع) پیش وی رفت. عمرو گفت: یا علی من نخواهم که تو بدست من کشته شوی. علی گفت: من خواهم که تو بدست من کشته شوی. عمرو خشم گرفت و از اسب فرو آمد و با علی بهم برآویختند، گردی از میان ایشان برآمد از بامداد تا نماز پیشین. چون گرد باز نشست، علی وی را کشته بود. رسول خدا فرمود: «لا فتی الا علی و لا سیف الا ذو الفقار».

وهیب زره بیفکند و بگریخت. علی شمشیری زد بر زین و اسب وی، زین و اسب بدو نیم کرد. پس دیگری از ایشان پیش آمد و کشته شد و نوفل را بسنگ هلاک کردند و سه تن از کافران کشته شدند، و از صحابه رسول هیچکس کشته نشد. عبد الرحمن بن ابی بکر هنوز در اسلام نیامده بود، بیرون آمد و مبارزت خواست.

ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرا پیش آمد عبد الرحمن چون روی پدر دید، برگشت.

پس با ابو بکر گفتند: اگر تپس حرب کردی با تو، چه خواستی کرد تو با وی؟ ابو بکر گفت: بآن خدایی که یگانه و یکتاست که باز نگشتمی تا وی را کشتمی یا او مرا کشتی. سعد معاذ را تیری بزرگ اکحل آمد، گفت: الهی این خون را درین رگ نگه دار تا نخست قریظه را بمراد خود به بینم، آن گه اگر گشاده شود شاید.

خیمه ای بود که کودکان و زنان مسلمانان در آن خیمه بودند، جهودی گرد آن خیمه میگشت با سلاح و قصد ایشان میکرد، صفیه عمه رسول از خیمه بیرون آمد عمامه بر بسته و عمودی بدست گرفته و بیک زخم آن جهود را بکشت، پس از آن راهها بسته شد و طعام عزیز شد و زنان و کودکان گریستن در گرفتند، مؤمنان ضعیف شده و منافقان از شادی گردن بیفراخته و رسول خدا علیه الصلاة والسلام این دعا همی کرد: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب».

پس نعیم بن مسعود بن عامر از بنی غطفان آمد بنزدیک رسول خدا و گفت: من مسلمانم و مسلمانی پنهان دارم، مرا چه فرمایی؟ رسول گفت: تو یک تن چه توانی کرد؟ مگر خدای که «الحرب خدعة».

پس این نعیم بنزدیک قریظه شد و میان وی و میان ایشان در روزگار گذشته دوستی بود، گفت: مرا چه دانید و چون شناسید؟ گفتند: دوستی ناصح! گفت اکنون نصیحت من بشنوید! قریش و غطفان اینجا بیگانه‌اند، خانه و سرای ایشان از شما دور است، آمده‌اند تا اگر غنیمتی یابند در ربایند و اگر نه بگریزند و اندوه شما نخورند، پس شما تنها بمانید و با محمد طاقت ندارید. گفتند: راست همی گویی نصیحت همی کنی، اکنون ما را چه باید کرد؟ گفت: چون ایشان شما را بحرب خوانند، گوئید ماده تن خواهیم که برهن نزدیک ما فرستید تا شما پشت بر ما نکنید، تا آن‌گاه که از محمد ایمن شویم. گفتند این صواب است و نیکو، ما همین کنیم. پس نعیم بنزدیک قریش شد و گفت شما دانید دوست داری من شما را و دشمنی من محمد را، و من شما را نصیحتی کنم اگر پذیرید. گفتند پذیریم و نصیحت تو شنویم.

نعیم گفت پس بدانید که یهود پشیمان شده‌اند از نقض عهد که با محمد کردند و اکنون کس فرستاد که تا محمد با ایشان صلح کند و محمد اجابت نکرد. ایشان گفتند ما ده تن را از بزرگان قریش بخواهیم و بنزدیک تو فرستیم تا ایشان را بکشی و با ما صلح کنی، محمد گفت این صواب است، اکنون ایشان از شما ده تن خواهند خواست، نگر که هشیار باشید و دانید که چه می‌باید کرد. از آنجا برخاست نعیم و بنزدیک غطفان شد و همین قصه با ایشان بگفت، شب شنبه پیش آمد. قریش و غطفان، عکرمه را فرستادند با گروهی مردمان و بنی قریظه را گفتند که مقام ما اینجا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران درماندیم، فردا روز شنبه می‌باید که حرب را ساخته باشید تا از دو یکی ظاهر شود و مردمان ازین تنگی و دشواری برهند. ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه روز طاعت است و حرب نکنیم و تا ده تن از معتبران بما نفرستید، ما جنگ نکنیم و از نقض عهد شما ایمن نباشیم. ایشان گفتند: صدق نعیم و نصح راست گفت نعیم و نصیحت نیکو کرد. هیچ کس بایشان نفرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرق در میان ایشان افتاد. پس رسول خدا حذیفه را گفت: رو بمیان ایشان و باز دان که حال چیست و چه می‌سگالند. حذیفه گفت: چون بمیان ایشان رسیدم، باد عاصف دیدم بر ایشان مسلط شده و سپاه حق در ایشان افتاده، باد خیمها برمیکنند و بر سر یکدیگر همی افکند و

ستوران همی رمیدند و بو سفیان در میان لشکر آواز همی داد که ای مردمان، لشکر از گرسنگی و سرما و سختی بیچاره شدند و ستوران ضعیف شدند از بی علفی، و قریظه عهدی که با ما داشتند از بیم محمد آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر ما چیره شده که با وی طاقت نماند، شما همه باز گردید که من بازگشتم. این بگفت و بر شتر نشست و شتر را زانو بسته بود، از رعب که در دل وی بود چندان هوش نداشت که زانوی اشتر بگشادی پس از اشتر فرو آمد و زانوی وی بگشاد. حذیفه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا مرا گفته بود، نگر که ایشان را نیازاری، و رنه من او را آن ساعت بکشتمی. لشکر هم چنان در تاختن افتاده و جامه‌های اشتران و زین اسبان و خیمه و کالا همی انداختند و باد ایشان را از پشت ستور همی ربود و می‌افکند و فریشتگان تکبیر همی گفتند و ایشان را همی راندند.

اینست که رب العالمین فرمود: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ أَيُّ مِنْ فَوْقِ الْوَادِي مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَهَمَّ اسْدُ وَغُطْفَانٌ وَمَعَهُمْ طَلِيحَةُ بَنِ خُوَيْلِدِ الْأَسَدِيِّ فِي بَنِي اسْدٍ وَحَبِيبُ بْنُ أَخْطَبٍ فِي يَهُودِ قَرِيظَةَ. وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ يَعْنِي مِنْ بَطْنِ الْوَادِي مِنْ قَبْلِ الْمَغْرِبِ وَهَمَّ قَرِيشٌ وَكِنَانَةٌ عَلَيْهِمْ أَبُو سَفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ فِي قَرِيشٍ وَمِنْ تَبَعِهِ وَابُو الْأَعْوَرُ عَمْرُو بْنُ سَفْيَانَ السَّلْمِيُّ مِنْ قَبْلِ الْخَنْدَقِ.

وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ أَيُّ مَالَتِ وَشَخَصَتْ مِنَ الرَّعْبِ، وَقِيلَ زَاغَتْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَّا إِلَىٰ عَدُوِّهَا. وَقِيلَ زَاغَتْ أَبْصَارَ الْمُنَافِقِينَ وَرَجَالَ ضَعِيفَةَ قُلُوبِهِمْ. وَبَلَّغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ أَيُّ كَادَتْ تَبْلُغُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا بَلَغَ الْحَنَجْرَ مَاتَ الْإِنْسَانُ. الْحَنَجْرُ جَوْفُ الْحَلْقُومِ، وَهَذَا عَلَى التَّمْثِيلِ عَبْرَ بِهِ عَنْ شِدَّةِ الْخَوْفِ.

تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا الْآلِفُ زَائِدَةٌ الْمُرَادُ بِهَا النَّصْبُ، لِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنْ حَذْفِهَا مِنَ الْقِرَاءِ وَحَذَفَ الْآلِفَ قِرَاءَةَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَحَمْزَةُ وَالْبَاقُونَ عَلَى اثْبَاتِ الْآلِفِ فِي الظُّنُونِ وَالرَّسُولِ وَالسَّبِيلِ، وَالْقُرْآنَ عَرَبِيٌّ وَالْعَرَبُ تَحَبُّوا زِدْوَجَ الْكَلَامِ وَتَسَاوَى الْقَوَافِي وَآيَاتِ السُّورَةِ وَآخِرُهَا عَلَى الْآلِفِ. وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا أَيُّ ظُنُونًا مُخْتَلِفَةً فَالْمُخْلِصُ يَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يَنْجِزُ

وعده فى اعلاء رسوله على عدوه و الضعيف يظن غير ذلك لما يرى من كثرة العدو و المنافق يقول: ما وعدنا الله و رسوله إلا غروراً.

هناك ابتلى المؤمنون العرب تكنى بالمكان عن الزمان و بالزمان عن المكان، و التأويل ذاك حين ابتلى المؤمنون بالحصر و القتال ليتبين المخلص من المنافق.

و زلزلوا زلزلاً شديداً اى حركوا تحريكا شديداً بليغا بالفتنة و التمهيص فثبتوا على ايمانهم، و الزلزلة شدة الحركة. اين چنانست كه عجم گویند: فلان كس را از جای ببرند از خشم یا از بیم یا از خجل.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قلنا يوم الخندق يا رسول الله هل من شيء تقوله فقد بلغت القلوب الحناجر؟ قال: «نعم، قولوا اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا» قال فقلناها فضرب وجوه أعداء الله بالريح فانهمزوا. و إذ يقول المنافقون و الذين فى قلوبهم مرض شك و نفاق و هم معتب بن قشير و عبد الله بن ابي و اصحابه: ما وعدنا الله و رسوله إلا غروراً اى يعدنا محمد فتح قصور بالشام و فارس و احدنا لا يستطيع ان يجاوز رحله هذا و الله الغرور اى الباطل، و قيل: قال رجل من المنافقين لرجل من المؤمنين: ما مع محمد إلا أكلة رأس و لو كانوا لحما لالتهمهم ابو سفیان.

و إذ قالت طائفة منهم اى من المنافقين و هم اوس قبلى و اصحابه: يا أهل يثرب يثرب، اسم ارض المدينة فى جانب منها. و فى بعض الاخبار ان النبى (ص) نهى ان تسمى المدينة يثرب و قال هى طابة كأنه كره هذه اللفظ.

لا مقام لكم قراءة العامة بفتح الميم، اى لا مكان لكم تنزلون و تقيمون فيه و قرأ حفص بضم الميم و هو المصدر، اى لا اقامة لكم.

فارجعوا الى منازلكم عن اتباع محمد (ص) و قيل: فارجعوا عن القتال الى مساكنكم. و يستأذن فريق منهم النبى يقولون إن بيوتنا عورة اى خالية ضايعة و هى مما يلى العدو و تخشى عليها السراق، و قيل: إن بيوتنا عورة اى معورة للسراق غير حصينة. يقال: اعورت بيوت القوم اذ ذهبوا عنه و اعور الفارس اذا بدا منه موضع خلل للضرب و الطعن و تقول عور المكان يعور عورا و بيت عور و بيوت عورة و عورة اى ذات عورة و العورة كل ما خيف عليه او كره انكشافه. و قرئ فى الشواذ إن بيوتنا عورة بكسر الواو اى قصيرة

الجدران يسهل دخول السراق عليها فكذبهم الله عزّ وجلّ فقال: وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ، اى هى حصينة و ما هى بعورة، وقيل: زعموا انّ بها عدواً من جملة العسكر فبعث رسول الله (ص) فلم يجد بها عدواً.

إِنْ يُرِيدُونَ إِيَّائِيَ فَارًا اى ما يريدون بهذا القول الا فرارا من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن الغيب الذى هو سوء نيات الذين قالوا إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ فقال و لو دخل العدو عليهم بيوتهم من جوانب المدينة يعنى من اى جانب دخلت ثم سئلوا الْفِتْنَةَ اى الارتداد و الكفر و الكون مع المشركين على المؤمنين فى الحرب لآتوها يعنى لاطوها و اجابوهم الى ذلك.

وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِيَّائِيَ يَسِيرًا اى ما تلبثوا بالاجابه الا قليلا اى اسرعوا الاجابة الى الشرك طيبة به انفسهم، و قرأ اهل الحجاز لآتوها مقصورة يعنى لجآؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام و قيل ما تلبثوا بها اى بالمدينة بعد ذلك إِيَّائِيَ يَسِيرًا حَتَّى يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ يعنى بنى حارثه هموا يوم احد ان يفشلوا مع بنى سلمة فلما نزل فيهم ما نزل، عاهدوا الله عزّ وجلّ ان لا يعودوا لمثلها ابدا فذكرهم الله ذلك العهد، و قيل مِنْ قَبْلُ يعنى من قبل مجىء الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) و حلفوا الا ينهزمون، فيؤلُّون اعداءهم ادبارهم يقال لكلّ منهزم ولى دبره.

وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا اى مطالبا به كما تقول سألت فلانا حتى اى طالبت به. و منه قوله: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ اى طولبت بها، و قيل انّ العهد المسؤل ان يحاسب و يجازى عليه.

قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت او القتل، الذى كتب عليكم لانّ من حضر اجله مات او قتل. وَ إِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِيَّائِيَ قَلِيلًا اى لا تمتعون بعد الفرار الا مدة آجالكم و هى قليل.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ يَمْنَعُكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا فِى الدُّنْيَا او مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِى الْآخِرَةِ، و قيل معناه: من يقدر على دفع قضاء الله فيكم إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا قتلا او هزيمة او جراحة أو أراد بكم رَحْمَةً هَاهُنَا اضمار يعنى و من ذَا الَّذِي يَخَذَلُكُمْ او يحرّمكم ان اراد بكم رحمة و ظفرا و نصرا و غنيمة يعنى فاذا علمتم انه لا دافع و لا رادّ لقضاء الله و لا مردّ لامره فاعلموا انه لا يضرّكم الثبات و لا ينفعكم الفرار.

وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا اى قريبا ينفعهم و لا نصيرا اى ناصرا يمنعهم.

فَدَعَا يَوْمَئِذٍ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ أَيِ الْمُتَّبِعِينَ النَّاسَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص).
 وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا أَرْجِعُوا إِلَيْنَا وَ دَعَا مُحَمَّدًا وَ أَصْحَابَهُ فَلَا تَشْهَدُوا مَعَهُ الْحَرْبَ
 فَانَا نَخَافُ عَلَيْكُمْ الْهَلَكَ. جَاءَ فِي أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا رُؤَسَاءَ الْمُنَافِقِينَ قَالُوا لَا تَبْتَاعُهُمْ يَوْمَ
 الْأَحْزَابِ: دَعَا هَذَا الرَّجُلَ فَانَا هَالِكٌ وَ أَقْبَلُوا نَحُونَا.
 وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ أَيِ الْحَرْبِ، إِلَّا قَلِيلًا رِيَاءً وَ سَمْعَةً مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ الْقَلِيلُ
 لِلَّهِ لَكَانَ كَثِيرًا.

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ جَمْعٌ شَحِيحٌ وَ هُوَ الْبَخِيلُ، أَيِ بِخَلَاءٍ عَلَيْكُمْ بِكُلِّ خَيْرٍ لَا يَحِبُّونَ أَنْ يَبَالَغُوا فِي
 مَعَشْرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ خَيْرٍ وَ لَا نَصْرٍ وَ قِيلَ بِخَلَاءٍ بِالْفَتْحِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ النَّصْرَةِ، وَ قِيلَ
 بِخَلَاءٍ عِنْدَ الْغَنِيمَةِ وَ صَفْهِمُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْبَخْلِ وَ الْجَبْنِ أَيِ هَمِّ جَبْنَاءٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ أَشْحَاءٌ عِنْدَ
 الْعَطَاءِ وَ انْتَصَبَ الشَّحَّةُ عَلَى الْحَالِ مِنْ قَوْلِهِ: وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا أَيِ جَبْنَاءٍ عِنْدَ
 الْبَأْسِ أَشْحَاءٌ عِنْدَ الْإِنْفَاقِ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ قِيلَ نَصَبَ عَلَى الدَّمِّ.
 فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ أَيِ خَوْفِ الْقِتَالِ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ فِي أَحْدَاقِهِمْ يَمِينًا وَ
 شِمَالًا مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجَبْنِ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ أَيِ كِدُورَانِ عَيْنِ الَّذِي يَغْشَى عَلَيْهِ
 مِنَ الْمَوْتِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ يَذْهَبُ عَقْلُهُ فَيَشْخَصُ بَصْرَهُ، أَيِ يَرْمِقُ
 بِبَصْرِهِ مَكَانًا وَاحِدًا فَلَا يَطْرَفُ.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ أَيِ انْكَشَفَ الْحَرْبُ وَ أَمِنُوا، سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ جَمْعٌ حَدِيدٍ، أَيِ
 جَادِلُوكُمْ وَ خَاطَبُوكُمْ مَخَاطَبَةً يَرْفَعُونَ بِهَا أَصْوَاتَهُمْ فِي طَلَبِ الْغَنِيمَةِ يَقُولُونَ: اعْطُونَا! اعْطُونَا!
 الْحَاحَا مِنْهُمْ، وَ فِي الْحَدِيثِ لَيْسَ مَنَا مِنْ سَلَقَ أَيِ صَاحَ فِي الْمَصِيبَةِ، وَ تَقُولُ الْعَرَبُ: خَطِيبٌ
 مَسْلَاقٌ وَ سَلَاقٌ أَيِ بَلِيغٌ مُصَقَّقٌ، وَ قِيلَ: سَلَقُوكُمْ أَيِ يَطْعَنُونَ فِيكُمْ بِالْمَعَايِبِ كَذْبًا وَ زُورًا، مِنْ
 قَوْلِ الْعَرَبِ: سَلَقَتِ الْمَرْأَةُ أَيِ صَخَبَتِ.

أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ أَيِ عِنْدَ الْغَنِيمَةِ يَتَشَاخُونَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ كَرَّرَ اشْحَةَ لِأَنَّ الشَّحَّ الْأَوَّلَ يَرِيدُ بِهِ
 الْبَخْلَ بِالْمَعُونَةِ فِي الْحَرْبِ وَ لِهَذَا قَالَ وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا وَ بَالْتِغَانِي يَرِيدُ بِهِ الْبَخْلَ
 بِالْمَالِ وَ الْغَنِيمَةِ.

أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا أَيِ مَنْ كَانَ هَذَا صِفَتَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ.
 فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ قَالَ مَقَاتِلُ: أَبْطَلَ اللَّهُ جِهَادَهُمْ وَ قَتَلَهُمْ مَعَ النَّبِيِّ (ص) وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى

اللَّهِ يَسِيرًا اى كان احباط اعمالهم على الله هينا لانه الفعّال لما يريد.
يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا اى يظنّ المنافقون أنّ الاحزاب الذين تحزبوا على رسول الله
(ص) من قريش و غطفان و قريظة لم ينهزموا و لم ينصرفوا عن قتالهم جبنا و فرقا و قد
انصرفوا، و قيل: يظنّ المنافقون أنّ الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم انّ النبي (ص) لم يصدقهم
فيما اخبرهم به من نصرة المؤمنين، و أنّ الاحزاب لم يذهبوا عنهم الى مواضعهم و أنّما
تأخروا عنهم لضرب من المكيدة.

ثمّ قال: وَ إِنِّيَأْتِ الْأَحْزَابُ اى ان يعودوا، يُوَدُّوْا هُوَلَاءِ المنافقون من شدة خوفهم و جبنهم
انهم يتركون المنازل و ينجون بانفسهم فيكونون بادين اى فى البادية مع الاعراب، يقال: بدأ،
بيدوا، فهو باد اذا خرج الى البادية و لم يختاروا البادية لا منها و لكن ليتّسع لهم مسالك
الفرار، و قيل: هم فى بعد النية عن نصرتكم بحيث لو عاودكم الكفّار لكانت منيتهم ان
يكونوا عنكم بعيدا فى بعض البوادي.

يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ اى اخباركم، و قرأ يعقوب يساءلون مشدّدة ممدودة اى يتساءلون.
وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ يعنى لو كان هؤلاء المنافقون فيكم.

ما قاتلوا إِلَّا قَلِيلًا يقيمون به عذرهم فيقولون قد قاتلنا، و قال مقاتل: ما قاتلوا الا قليلا يعنى
الارباء و سمعة من غير حسبة و ما لم يكن لله فهو قليل.
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، قرأ عاصم: اسوة حيث كان بضمّ الهمزة و الباقون
بكسرها، و هما لغتان، اى قدوة سالحة. يقال: لنا بكم اسوة و انتم لنا قدوة، و قيل:
الاسوة المشاركة فى الامر، و معنى الاية: من يتوقع الخير من الله و يرى ما يصيبه من
الشدائد من جهته فمن حكمه ان يتعزّى بالنبي (ص) و يرضى به اسوة و لا يكره ان يصيبه
مثل ما اصابه فيثبت معه حيث ثبت و لا يولى عنه و لا يطلب العلل كما فعله المنافقون.
قوله: لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ قَالَ ابن عباس: يرجوا ثواب الله، و قال مقاتل: يخشى الله و

اليوم الآخر، يعنى يخشى يوم البعث ان رأى فيه جزاء الاعمال.
وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا لِأَنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يذكرهم الله الا قليلا. قال ابن جرير: هذا عتاب من الله
للذين تخلفوا عن النبي (ص) بالمدينة يقول: كان الواجب ان يتأسوا و يكونوا معه حيث
كان فانّ من يرجوا ثواب الله و رحمته فى الآخرة لا يرغب بنفسه عن رسول الله (ص) و

لكن يكون له به اسوة فيكون حيث كان. ثم وصف حال المؤمنين عند لقاء الاحزاب فقال: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ يَعْنِي اجْتِمَاعَ الْأَحْزَابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص). قَالُوا تَسْلِيمًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَتَصَدِيقًا لَوَعْدِهِ: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَهُمْ وَعْدُهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَنْ يُصِيبَهُمُ الْبَلَاءُ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَفِي قَوْلِهِ: أَوْ كَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَفِي قَوْلِهِ: وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ... الْآيَةِ، وَفِي قَوْلِهِ: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ إِلَى قَوْلِهِ: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ فَلَمَّا اشْتَدَّتْ بِهِمُ الْأَمْرُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ لَمْ يَشْكُوا فِي الدِّينِ، بَلْ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَمَا زَادَهُمْ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ الشَّدَائِدِ إِلَّا إِيْمَانًا تَصَدِيقًا لِلَّهِ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِ اللَّهِ. وَالتَّسْلِيمُ وَالْإِسْلَامُ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ، وَهُوَ تَسْلِيمُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَاسْلَامُهُمْ وَانْقِيَادُهُمْ لِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَرَضَى مِنْهُ بِقَضَائِهِ فِيهِمْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، ميفرمايد: ای شما که ایمان آوردید و رسالت پیغامبر قبول کردید و سر بر خط فرمان نهادید و بوفای عهد روز میثاق باز آمدید، نعمتی که بر شما ریختم هم از روی ظاهر و هم از روی باطن حق آن شناسید و شکر آن بگزارید هم بزبان هم بتن و هم بدل. شکر زبان آنست که پیوسته خدای را یاد میکند و زبان خود بذکر وی تر میدارد و چون نعمتی بر وی تازه میگردد الحمد لله میگوید. رسول (ص) یکی را گفت: چگونه ای؟ جواب داد که بخیر.

رسول دیگر باره پرسید گفت: چگونه ای؟ گفت بخیر. سوم بار گفت: چگونه ای؟ گفت بخیر و الحمد لله. رسول فرمود که این می جستم که بگویی الحمد لله. بزرگان دین و سلف صالحین یکدیگر را پرسیدندی تا جواب، حمد و شکر باشد و گوینده و پرسنده در ثواب شریک باشند.

شبی را پرسیدند، شکر چیست؟ گفت: شکر آنست که در نعمت منعم را بینی نه نعمت و شادی و فرح که نمایی بر دیدار منعم نمایی نه بر دیدار نعمت، آن گه این بیت بر گفت:

وما الفقر من ارض العشيرة ساقيا و لكننا جننا بليياك نسعد

بنده باید که از نعمت دنیا بقدر کفایت قناعت کند و آن قدر سبب فراغت دین داند تا عبادت و علم پردازد و طلب قرب حضرت الهیت کند، این کمال شکر بود، و نشان درستی این حال آنست که اگر نعمتی بدو رسد که او را از حق مشغول خواهد داشت، بدان اندهگن شود، چنان که آن درویش صحابه، سعید بن زید. عمر خطاب در روزگار خلافت از مال غنیمت هزار درم بوی فرستاد، سعید چون بدید دلتنگ و اندهگن نشست، عبال وی را گفت چرا اندهگن نشسته‌ای؟ گفت از رسول شنیدم که: درویشان بیانصد سال پیش از توانگران ببهشت روند، عمر خطاب مگر میخواید که مرا از زمره ایشان بیرون کند. کهنه‌ای داشت. آن را پاره کرد و صرّها دربست و بدرویشان داد و شکر دل آنست که همه خلق را خیر خواهد و بر هیچکس حسد نبرد. و شکر تن آنست که اعضای خود همه نعمت داند و بکار آخرت مشغول دارد.

درویشی از روزگار نامساعد پیش پیر طریقت بنالید، پیر گفت: ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبود و ده هزار درم در دست بود؟ درویش گفت نه! پیر گفت: خواهی.

که عقلت نبود و همان ده هزار درم بود؟ گفت نه، پیر گفت: ای مسکین بدو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست، ترا چه جای شکایت است؟! وقتی مصطفی (ص) با یکی از یاران بر در خانه منافقی بگذشت، آواز نشاط و الحان شعر و طرب شنیدند و نیز خوانی دیدند آراسته و از چند گونه طعامهای لذیذ بر آنجا نهاده. این مرد رسول را گوید: ای مهتر عالم حکمت درین چیست که یاران موافق تو و دوستان مخلصان حضرت تو در آتش گرسنگی میسوزند و این منافقان بدین طرب و ناز چنین زندگی میکنند؟! گفت: ای مرد! هنوز این ذوق دنیا در سینه تو قبولی دارد، یا زینت او در دیده تو غروری می‌نماید! حکمت درین آنست که تا از نعیم بهشت بی‌نصیب شوند یُریدُ اللهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْأَخِرَةِ.

هُنَالِكَ آتِلَى الْمُؤْمِنُونَ وَ زَلُّوا زِلْزَالًا شَدِيدًا، در خبر مصطفی است صلوات الله علیه که: حق جل جلاله دوستان خود را ببلا تعهد کند، چنانک شما بیمار را بطعام و شراب تعهد کنید، و گفت: در فرادیس اعلی بسی درجات و منازل هست که بنده هرگز بجهد خود

بدان نتواند رسید، رب العزّة بنده را بآن بلاها که در دنیا بر سر وی گمارد بدان رساند. و در خبر است که روزی رسول خدا بآسمان می‌نگریست و می‌خندید و گفت عجب میدارم حکم ربانی و قضای الهی در حق بنده مؤمن، که اگر بنعمت حکم کند، رضا دهد و خیرت وی در آن باشد، و اگر بیلا حکم کند، رضا دهد و خیرت وی در آن باشد، یعنی که برین بلا صبر کند و در آن نعمت شکر کند و در هر دو خیرت باشد. و گفته‌اند که حقّ جلّ جلاله ذرّیت آدم را هزار قسم گردانید و ایشان را بر بساط محبت اشراف داد، همه را آرزوی محبت خاست. آن گه دنیا را بیاراست و بریشان عرضه کرد. ایشان چون زخارف و زهرات دیدند مست و شیفته دنیا گشتند و با دنیا بماندند، مگر یک طایفه که هم چنان بر بساط محبت ایستاده بودند و سر بگریبان دعوی بر آورده. پس این طایفه را هزار قسم گردانید و عقبی بر ایشان عرضه کرد، ایشان چون آن ناز و نعیم ابدی دیدند ظلّ ممدود و ماء مسکوب و حور و قصور، شیفته آن شدند و با وی بماندند مگر یک طایفه که هم چنان ایستاده بودند بر بساط محبت، طالب کنوز معرفت. خطاب آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که شما چه میجوئید و در چه مانده‌اید؟ ایشان گفتند: وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ خداوندا! زبان بی‌زبانان تویی، عالم الاسرار و الخفیات تویی، خود دانی که مقصود ما چیست.

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است

رب العالمین ایشان را بسر کوی بلا آورد و مفاوز و مهالک بلا بایشان نمود، آن یک قسم هزار قسم گشتند، همه روی از قبله بلا بگردانیدند که این نه کار ما است و ما را طاقت کشیدن این بار بلا نیست، مگر یک طایفه که روی نگردانیدند و عاشق‌وار سر بکوی بلا در نهادند، نه از بلا اندیشیدند نه از عنا، گفتند ما را خود آن دولت بس که محمل اندوه تو گشتیم و غم بالای تو خوردیم

من که باشم که بتن رخت وفای تو کشم
 دیده حمال کنم بار جفای تو کشم
 گر تو بر من بتن و جان و دلی حکم کنی
 هر سه را رقص کنان پیش هوای تو کشم

قدر درد او کسی داند که او را شناسد، او که وی را نشناسد، قدر درد او چه داند؟

بیر طریقت گفت: الهی! نالیدن من در درد از بیم زوال درد است، او که از زخم دوست بنالد، در مهر دوست نامرد است. ای جوانمرد! اگر طاقت و زهره این کار داری، قصد راه کن، شربت بلا نوش کن و دوست را بر آن گواه کن، یا نه عافیت بنام دار و سخن کوتاه کن. هیچکس به بد دلی جانبازی نکرد و بیشتری آب و گل سرافرازی نکرد. با بیم جان غواصی نتوان و بیشتری آب و گل سرافرازی نتوان، یا جان کم گیر یا خوبستن متاوان.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ از گرویدگان مردانی اند، صَدَقُوا ما عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ كِه راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ از ایشان هست که بر وفای خود برفت از دنیا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ و از ایشان هست که چشم میدارد، وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) و پیمان به بیوفایی بدل نکردند.

لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ آن همه آن راست تا پاداش دهد اللّٰه راستان را براستی ایشان، وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ اِنْ شَاءَ و عذاب کند دورویان را اگر خواهد، اَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ يا توبت دهد ایشان را، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيْمًا (۲۴) که اللّٰه تعالی آمرزگار است و بخشاینده.

وَ رَدَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا و باز برد اللّٰه کافران را با پس، بَعْظِهِمْ با درد دل ایشان، لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا دست بهیچ کام نرسیده، وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ و بسر برد اللّٰه مؤمنانرا جنگ، وَ كَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا (۲۵) و اللّٰه تاونده است بی همتا از همیشه.

وَ اَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمْ اورد ایشان را که هم پشت گشتند، مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از توریة خوانان، مِنْ صِيّٰصِيْهِمْ از حصارهای ایشان، وَ قَذَفَ فِي قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و در دلهای ایشان افکند بیم، فَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ گروهی را میکشید، وَ تَاسِرُوْنَ فَرِيْقًا (۲۶) و گروهی را میگیری و اَوْرَثَكُمْ و شما را میراث داد از ایشان، اَرْضَهُمْ و دیارهم و اَمْوَالَهُمْ زمین ایشان و خان و مان ایشان و مالهای ایشان، وَ اَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا و زمینی که هرگز درو نرفتید، وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا (۲۷). و اللّٰه بر همه چیز تواناست همیشه.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِكِ بِيْغَامِبِرٍ من گوی زنان خویش را، اِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيٰةَ الدُّنْيَا وَ زَيِّنْتَهَا اگر چنانست که شما را این جهان می باید و آرایش آن، فَتَعَالَيْنَ پس بیایید، اُمْتَعَكُنَّ

وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَبَنَهُ تَرَسَدًا مِنْ هَيْجِ كَسْ جَزَازِ اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)، و بسنده است الله بکار سازی و نگهبانی همه.

النبوة الثانية

قوله تعالى: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ مَوْضِعَ مَا نَصَبَ اسْتَبَدَقُوا، كما يقال: صدقتك الحديث و معاهدة الله معاهدة رسوله عليه الصلاة و السلام.

و المعنى من المؤمنين رجال وفوا بما عاهدوا الله عليه، و هذا العهد ما بايعوا الرسول عليه من الجهاد معه، «صدقوا» اى ثبتوا و صبروا على ما بايعوا عليه من الثبات فى الحرب.

در خبر صحيح است از انس مالك رضى الله عنه، گفت: اين آيت در شأن عم من فرو آمد، انس بن النضر كه در غزاة بدر حاضر نبود و تحسر همى خورد، كه اول مشهدى از

مشاهد رسول (ص) و قعه بدر بود و رسول در آن حاضر بود و من نبودم، اگر قتالى ديگر پيش آيد و الله مرا در آن حاضر كند، الله داند و بيند كه من چكنم ديگر سال غزاة احد

پيش آمد، سلاح در پوشيد و در معركة حاضر شد، سعد معاذ را ديد، گفت: يا سعد و الذى نفسى بيده انى لاجد ريح الجنة دون احد بان خدايى كه جان من بيد اوست كه بوى بهشت

از جانب احد بمشام من ميرسد. سعد گفت: فما استطعت لرسول الله ما صنع آنچه وى كرد از بهر رسول من نكردم و طاقت نداشتم، در جنگ پيوست و همى كوشيد تا آن گه كه

كشته شد، بعد از آن او را در ميان كشتگان يافتند و هشتاد و اند جراحت در وى بود از ضربت شمشير و زخم نيزه و جرح تير، و در شأن وى اين آمد كه: صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ

عَلَيْهِ.

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَقَوْلِهِ: رَسُولُ اللَّهِ (ص) طَلَحَهُ عِبِيدُ اللَّهِ رَا دِيدَ كِه بوى برگذشت، گفت: من احب ان ينظر الى رجل يمشى على وجه الارض و قد قضى

نحبه فلينظر الى هذا».

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ اى و فى بعده و قضاہ بتمامه كحزمة و انس بن النضر و مصعب بن عمير و غيرهم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ قِضَاهُ وَ الْفِرَاقُ مِنْهُ كَمَا قَضَى مِنْ مَضَى عَلَى الْوَفَاءِ بَعْدَهُ كَطَلْحَةَ بِنِ عِبِيدِ اللَّهِ ثَبِتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَتَّى اصْبِيَتْ يَدُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اَوْجِبْ طَلْحَةَ

الجنة».

قال بعض الصحابة: رأيت يد طلحة شلاء وقي بها النبي (ص) يوم احد تقول العرب: قضى نحبه، اى مات، و قضاء النحب الموت. و اصل النحب التذر، كان الموت نذر على كل انسان. و قيل: النحب الخطر يعنى فرغ من خطر الحياة لان الحى على خطر ما عاش، و النحب السبر السريع، يقال: نحب فى سيره يومه اجمع، اذا لم ينزل يومه ولياته. و النحب النفس، اى فرغ من انفاسه، و النحب الجهد و النصب، اى فرغ من نصب العيش و جهده. و هذا كله يعود الى معنى الموت و انقضاء الحياة. قال الشاعر:

قضيت نحبى فسرّ قوم حمقى بهم غفلة و نوم
كان يومى علىّ ختم و ليس للشامتين يوم

و ما بدّلوا تَبْدِيلًا اى ما بدّلوا ما عاهدوا الله عليه شيئا من التبديل لا قليلا منه و لا كثيرا.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ و صدقهم هو الوفاء بالعهد.

و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ اِنْ شَاءَ هَذَا الاستثناء فيه قولان: احدهما، انّ من تاب من نفاقه فاستحق ان يتوب عليه. و الثانى، يعذب المنافقين بان لا يوقفهم للتوبة من نفاقهم ان شاء فالاستثناء من التوفيق لا من العذاب.

أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ ان تابوا، اِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا لَمَن تَاب، رَحِيمًا بعباده.

رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا اى صرف الله وجوه الكافرين من الاحزاب بغيظهم و حسرتهم من غير ان نالوا سرورا و لا نصرا ممّا كانوا يأملونه و يرجونه و سمّاه خيرا لان ذلك كان عندهم خيرا فخطبوا على استعمالهم و زعمهم، و قيل: لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا، اى مالا و غنيمة من جهة المسلمين.

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِالرَّيْحِ الَّتِي زَلَزَلْتَهُمْ و بالجنود من الملائكة فكبرت الملائكة فى عسكرهم، فلما سمعوا التكبير قالوا: قد بدا محمد بالسحر فانصرفوا لا يلون على شىء. و روى عن عائشة قالت: خرجت يوم الاحزاب استروح الاخبار فاذا انا برجل يقول: لبثت رويدا يلحق الهيجا جمل، فاذا اسيد بن خضير و اذا امرأة تسوق بعيرا فقلت: ما الخبر؟ فقالت: ردّ الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا، و رسول الله لم يمّت فانزل الله تعالى على لسانها الاية.

وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا لَا يَعْجِزُهُ مَا يَرِيدُ، فَعَالَ لَمَا يَشَاءُ، غَالِبٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ثُمَّ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْكَفَايَةِ الْأُخْرَى وَ هِيَ كَفَايَتُهُ رَسُولُهُ أَمْرَ الْيَهُودِ مِنْ بَنِي قَرِظَةَ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَاوَنُوا عَلَيْهِ الْأَحْزَابَ فَحَاصَرَهُمْ أَيَّامًا. وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ حَتَّى نَزَلُوا مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ فَقَتَلُوا عَنْ آخِرِهِمْ سِتْمِائَةَ وَ قَبِيلَ سَبْعِمِائَةَ.

چون رسول خدا (ص) از حرب احزاب فارغ شد دشمنان خدا و رسول، قریش و غطفان روی بهزیمت نهادند، رسول از معسکر بازگشت غنیمت یافت، و دشمن مقهور شده، و صحابه منصور شده، رسول بخانه زینب بنت جحش آمد تا از غبار و گرد سر بشوید، زینب را گفت: نگر تا در مسجد هیچ کس هست؟ و وقت نماز پیشین بود.

زینب گفت: دحیه الکلبی. رسول دانست که جبرئیل است. هنوز یک نیمه سر شسته بود که برخاست و بیرون آمد، جبرئیل را دید بر صورت دحیه دستاری از استبرق بر سر بسته بر شتری سپید نشسته بر پالانی از عود و جامه پالان از دیبا. گفت: یا رسول الله سلاح بنهادی؟ گفت: آری بنهادم. گفت: عفا الله عنک ما وضعت الملائكة السلاح منذ اربعین لیلۃ فریشتگان چهل شبانروز است تا از بهر نصرت تو سلاح پوشیدند و هنوز به نهادند و اکنون در قفای دشمن اند، زلزله در دل ایشان افکنده و ایشان را همی رانند و من از ایشان بازگشته ام، و بر روی جبرئیل و بر راحله وی گرد راه نشسته بود. رسول (ص) بدست مبارک خویش آن گرد همی سترد. آن گه جبرئیل گفت: یا محمد! حضرت ملک جل جلاله میفرماید که: بحرب بنی قریظه شو. رسول منادی را فرمود تا ندا کرد: الا من کان سامعا مطیعا فلا یصلین العصر الا فی بنی قریظه

هر که خدای را و رسول را فرمان بردار است تا نماز دیگر نگزارد مگر بنی قریظه، و جبرئیل گفت: من بفرمان الله از پیش می روم به بنی قریظه تا زلزله و رعب در دل ایشان افکنم. رسول خدا (ص) علم اسلام به علی داد و او را از پیش فرستاد، علی چون بدر حصار ایشان رسید، از ایشان سخنها ناسزا شنید در حق رسول، بازگشت و مصطفی را براه دید، علی گفت یا رسول الله چه باشد اگر بنفس خویش فرا نزدیک آن پلیدان نشوی، گفت یا علی! مگر سخن ناسزا شنیدی از ایشان در حق من؟ گفت: نعم یا رسول الله. فرمود

یا علی! اگر مرا بدیدندی مگر نگفتندی. پس چون رسول خدا بریشان رسید، گفت: یا اخوان القردة و الخنازیر هل اخراکم اللّٰه و انزل بکم نعمته؟

ایشان گفتند: یا ابا القاسم تو فحاش نبودی و هرگز ناسزا نگفتی، چون است که امروز ما را می‌گویی؟! یاران رسول و مؤمنان نماز خفتن آنجا رسیدند، نماز دیگر نگزارده، که رسول گفته بود مبادا که هیچ کس نماز دیگر کند مگر به بنی قریظه، آنجا نماز دیگر نگزارند و یهود را حصار میدادند بیست و پنج روز، گفته‌اند پانزده روز تا کار بر ایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد و بدل پراکنده شدند، پس بحکم رسول فرو آمدند.

رسول فرمود: چگوئید اگر یکی هم از شما حکم کند و ما جمله بر حکم وی برویم؟ گفتند آن کیست؟ گفت: سعد معاذ پس ایشان بنزدیک سعد شدند و گفتند با ما فضل کن تا همه آزاد کرد تو باشیم. سعد گفت من رضای اللّٰه جویم و از ملامت خلق باک ندارم. پس رسول فرمود یا سعد! میان ما و میان ایشان حکم کن، و با وی عهد بستند که حکم وی را راضی باشند، سعد گفت حکم من کشتن مردان است، و اسیر گرفتن کودکان و زنان، و قسمت کردن مال ایشان. رسول فرمود: لقد حکمت بحکم اللّٰه من فوق سبعة ارفعة.

پس ایشان را یک یک همی آوردند و گردن همی زدند، تا ششصد مرد بالغ را گردن زدند و بروایتی دیگر هفتصد، یکی ازیشان کعب اسید را گفت با ما چه خواهند کرد؟ کعب گفت مگر همه را بخواهند کشت که یکان یکان همی برند و هیچ باز نمی‌آیند. حیی اخطب را بیاوردند حلّه دیبا پوشیده و بر خود پاره پاره کرده و دستش واگردن بر بسته، رسول را گفت در عداوت تو خود را ملامت نمیکنم و بتو هیچ زاری نمیکنم و باکی نیست از کشتن، که کشتن بنی اسرائیل بیش ازین بود. پس او را فرا پیش آوردند و گردن زدند. پیری دیگر بیاوردند تا او را بکشند یکی از یاران رسول او را بخواست، رسول آن مرد بوی بخشید، آن مرد گفت یارانم کجاند؟ مهتر ما کعب اسید کجاست؟ گفتند او را بکشند، گفت حیی اخطب بآن روی چون ماه کجاست؟ گفتند او را بکشند، پیر گفت بعد ازیشان مرا چه عیش باشد و چون خوش بود! او را نیز گردن زدند، و نزل جبرئیل علیه السلام بقوله تعالی: وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ أَيْ حِصْنِهِمْ وَمَعَالِقِهِمْ،

واحدها صبیحة. وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ يَعْنِي الرِّجَالَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا يَعْنِي النِّسَاءَ وَالدَّرَارِيَّ.

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ مزارعهم وَ دِيَارَهُمْ ای بلادهم وَ حصونهم وَ أَمْوَالَهُمْ یعنی المواشی وَ الذهب وَ الفضة وَ الاثاث، وَ أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا ای لم تقاتلوا علیها، قیل هی خیبر وَ قیل مکه وَ قیل فارس وَ الروم وَ قیل جمیع ما ینظر علیه المسلمون الی یوم القیمة.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ای الَّذی انعم علیکم هذه النعمة وَ کفاکم هذه الحادثة بقدرته فهو علی کلّ شیء قدير.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا سبب نزول این آیت آن بود که: بعضی زنان رسول از وی چیزی خواستند از زینت دنیا بیرون از نفقه لا بد، وَ زیادت از بلغه عیش، وَ بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنان که عادت زنان ضرائر بود، رسول علیه السلام از ایشان در خشم شد وَ سوگند یاد کرد که یک ماه ایشان را مهجور کند وَ گرد ایشان نگردهد. یاران پنداشتند که رسول ایشان را طلاق داد وَ سخن در آن همی گفتند، عمر خطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم، گفتا در پیش مصطفی شدم، گفتم: یا رسول الله زنان را طلاق دادی؟ گفت نه، گفتم، مردمان در مسجد چنین میگویند، دستوری هست که ایشان را خبر کنم که تو زنان طلاق ندادی؟ گفت خبر کن ایشان را که میخواهی. عمر گفت. بیرون آمدم بدر مسجد با آواز بلند گفتم: لم یطلق رسول الله (ص) نساء آن گه جبرئیل آمد وَ آیت تخییر آورد، وَ در آن وقت نه زن در نکاح رسول بودند، پنج از قریش: عائشة بنت ابو بکر وَ حفصة بنت عمر وَ امّ حبیبة بنت ابی سفیان وَ امّ سلمة بنت ابی امیة وَ سودة بنت زمعة، وَ بیرون از ایشان چهار زن بودند: زینب بنت جحش الاسدیة وَ میمونة بنت الحارث الهلالیه وَ صفیه بنت حبیب بن اخطب الخبیریة وَ جویریة بنت الحارث المطلقیه. چون آیت تخییر فرو آمد، رسول خدا علیه السلام ابتدا به عایشه کرد گفت یا عایشه! با تو سخنی خواهم گفت وَ حکمی بر تو عرض خواهم کرد، نگر تا بتعجیل جواب ندهی پیش از آن که با پدر وَ مادر مشورت کنی. عایشه گفت چیست آن حکم وَ آن فرمان؟ رسول آیت تخییر بر وی خواند. عایشه گفت: یا رسول الله وَ مرا درین معنی با پدر وَ مادر مشورت باید کرد؟ حاجت بمشورت ایشان نیست، اخترت الله

و رسوله و الدار الآخرة. رسول را آن سخن از وی عجب آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر بشره مبارک وی پیدا آمد، آن گه گفت یا رسول الله زنان دیگر را مگوی که من چه اختیار کردم. رسول خدا با هر زن که آیت تخیر بر وی میخواند میگفت عایشه چنین اختیار کرد شما چه اختیار میکنید؟ آن زنان همه اقتدا به عایشه کردند و همان گفتند که وی گفت. قال قتاده: فلما آثرته عليه الصلاة والسلام و الدار الآخرة شكرهن الله على ذلك و حرم على النبي التزوج بغيرهن، فقال تعالى: لا يحلُّ لك النساء من بعد.

قوله تعالى: فتعالين أمتعنَّ فيه قولان: قال بعضهم: انما قال امتعنَّ لانهنَّ لو قلن نريد الحياة الدنيا و زينتها كان طلاقا فيكون بعده المتعة ثم التيسير لان هذا منه عليه السلام، كقول الرجل لامرأته: اختارى، فقالت: اخترت لنفسى، وقع الطلاق، و قال بعضهم هذا تخيير بين الدنيا و زينتها، و بين الآخرة و نعيمها، فان اخترن الدنيا طلقهن حينئذ، فعلى هذا تقدير الآية: فتعالين اطلقكن و امتعنَّ و اسرحكن سراحا جميلا لا ضرار فيه و لا مشاجرة.

إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ كُنْتُمْ مُحْسِنَاتٍ، فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ الْمُخْتَارَاتِ الآخِرَةَ أَجْرًا عَظِيمًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة اى بمعصية ظاهرة، قيل هذا كقوله عز و جل: لئن أشركت ليحبطن عملك لا ان منهن من اتت بفاحشة. و قال ابن عباس: المراد بالفاحشة النشوز و سوء الخلق.

يُضَاعَفُ لَهَا العَذَابُ قرأ ابن كثير و ابن عامر «تضعف» بالنون و كسر العين مشددا، العذاب نصب، و قرأ الآخرون «يضاعف» بالالف و فتح العين و رفع العذاب، و شدد العين اهل البصرة، قال ابو عمرو: التضعيف اكثر من المضاعفة و تضعيف عقوبتهن على المعصية لشرفهن كتضعيف عقوبة الحرّة على الامّة و تضعيف ثوابهن لرفع منزلتهن و فيه اشارة الى انهن اشرف نساء العالمين.

وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ اى من يطع منكن لله و رسوله قرأ يعقوب: من تأت منكن و من تقنت بالتاء فيهما، و قراءة العامّة بالياء، لان «من» اداة يقوم مقام الاسم يعبر به عن الواحد و الجمع و المذكر و المؤنث.

وَ تَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ اى مثلى اجر غيرها. قال مقاتل: كان كل حسنة عشرين

حسنة. قرأ حمزة و الكسائي: يعمل، يؤتها، بالياء فيهما، نسقا على قوله: من يأت، و من يقنت. و قرأ الآخرون بالتاء.

وَ اَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا حَسَنًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

يا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ قال ابن عباس: اى قدر كنّ عندى ليس مثل قدر غير كنّ من النساء الصالحات. انتن اكرم علىّ و ثوابكن اعظم و ذلك للتقوى فالزمنها، فجعل التقوى شرطاً لخيريتهنّ كما جعل الامر بالمعروف و النهى عن المنكر شرطاً لخيريته هذه الامّة فى قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و لم يقل كواحدة من النساء لانّ الاحد عامّ يصلح للواحد و الاثنين و الجمع و المذكر و المؤنث، قال الله تعالى: بَيِّنْ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ و قال تعالى: فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ، و يحتمل ان يكون الكلام تامّاً على احد من النساء ثمّ استأنف.

فقال: اِنْ اَتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ يَعْنِي فِى مَخَاطِبَةِ الْاِحَادِيثِ.

فَيَطْمَعُ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ اى فجور و شهوة النساء، و قيل شك و نفاق. وَقُلْنَا قَوْلًا مَّعْرُوفًا يوجبہ الدّين و الاسلام بتصریح و بيان من غير خضوع و لين، اى مع الاجانب، فالمرأة مندوبة الى الغلظة فى المقالة اذا خاطبت الاجانب لقطع الاطماع.

وَ قَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ قَرَأ نافع و عاصم بفتح القاف و هو من القرار، يقال: قررت بالمكان، اقرّ قرارا، اى اقررن يعنى الزمن بيوتكنّ، فنقلت حركة العين الى القاف فانتحت و سقط الراء الاولى لالتقاء الساكنين، كقوله: فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ يَعْنِي ظَلَلْتُمْ، و قرأ الباقون بكسر القاف من الوقار، اى كنّ اهل وقار و سكون، تقول: وقر فلان فى منزله، يقر، وقررا، اذا سكن و اطمأنّ فيه، و لم يف بهذا الاسودة بنت زمعة ما خطت باب حجرتها لصلاة و لا لحجّ لا لعمرة حتّى اخرجت جنازتها من بيتها فى زمن عمر بن الخطاب، و قيل لها: لم لا تحجّين و لا تعتمرين؟ فقالت: قيل لنا: وَ قَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ. و فى الخبر: خير مساجد النساء قعر بيوتهنّ، و هى اول من حمل على النعش من النساء و التابوت بدعة و كانت امرأة جسيمة فلمّا رأى عمر النعش قال: نعم خباء الظعينة.

وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ اَبْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَى التبرجّ، اظهار الزينة و ما يستدعى به شهوة الرّجل، يقال: تبرّجت المرأة و برّجها غيرها، و البرج الحسن يقال: برج بروجاً اى حسن، و يقال: فى

عينه برج اى سعة، وقيل: التبرج التبخر في المشى. و اختلفوا فى الجاهليَّة الأولى، فقال ابن عباس: هى ما بين ادريس و نوح و كان الف سنة و كان الناس زمامتذ فرقين: فرق يسكنون الجبل فى رجالهم صباحة، و فى نسائهم دمامة، و فرق يسكنون السهل فى نسائهم صباحة، و فى رجالهم دمامة، فاحتال ابليس لاهل الجبل فانزلهم الى السهل فاختلطوا فظهر فيهم الزنا بعد ادريس، يقال: مشت امرأة منهم على نادى قوم ليس عليها الا قميص من لؤلؤها جمال عظيم فهى اوّل من هاج الرجال على الزنا. و يقال: الجاهليَّة الاولى، ما بين نوح و مولد ابراهيم و هى سبع مائة سنة، و قال الشعبي: هى ما بين عيسى و محمد عليهما السلام. و قال ابو العالقة: هى زمن داود عليه السلام كانت المرأة تلبس درعا من اللؤلؤ مفرج الجانبين، لا ثوب عليها غيرها و تعرض نفسها على الرجال. و قيل: الجاهليَّة الاولى، ما ذكرنا، و الجاهليَّة الأخرى قوم يفعلون مثل فعلهم فى آخر الزمان. و قيل: الجاهلية الاولى بمعنى القديمة و ليس لها اخرى كقوله تعالى: وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى.

وَ أَقْمَنَ الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ وَ آتَيْنَ الزَّكَاةَ الْوَاجِبَةَ وَ أَطْعَنَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ فِيمَا يَأْمُرُ وَ يَنْهَى. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ يَعْنِي الْإِثْمَ الَّذِي نَهَى اللَّهُ النَّسَاءَ عَنْهُ، وَ قِيلَ: الرَّجْسُ اسْمٌ لِكُلِّ مَكْرُوهِ مُسْتَقْدَرٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي صِفَةِ الْمُنَافِقِينَ: إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ الرَّجْسُ نَعْتٌ لِلوَاحِدِ وَ الْجَمْعِ وَ الْمَذْكُورِ وَ الْمُؤَنَّثِ. وَ فِي الْخَبْرِ: اعْوِذْ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجْسِ الْخَبِيثِ الْمَخْبَثِ، الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، يُقَالُ ذَلِكَ عِنْدَ دُخُولِ الْخَلَاءِ.

قوله: «أَهْلَ الْبَيْتِ» نصب على المدح، و قيل نصب على النداء و اراد باهل البيت نساء النبي (ص) لأنهن فى بيته و هو رواية سعيد بن جبير عن ابن عباس، و سماهن: اهل البيت فى قصة ابراهيم (ع) و ذلك فى قوله عز و جل: رَحِمْتُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ ذهب ابو سعيد الخدرى و جماعة من التابعين منهم مجاهد و قتاده الى ان اهل البيت على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و الدليل عليه

ما روت عائشة رضى الله عنها، قالت: خرج رسول الله (ص) ذات غداة و عليه مرط مرجل من شعر اسود فجلس فأتت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء على فادخله فيه ثم جاء حسن فادخله فيه ثم جاء حسين فادخله فيه ثم قال: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

و عن ام سلمه قالت: فى بيتى انزلت إنما يريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ، قالت فارسل رسول الله (ص) الى فاطمة و على و الحسن و الحسين فقال: «هؤلاء اهل بيتى»، قالت فقلت: يا رسول الله ما انا من اهل البيت؟ قال بلى ان شاء الله.

و روى انها قالت: و انا معكم يا رسول الله، قال: «انك على خير انك على خير». و قال زيد بن ارقم: اهل بيته من حرم عليهم الصدقة: آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس و الصحيح ان المراد باهل البيت ازواج النبى (ص) و عترته الذين هم آله من بنى هاشم.

وَ اذْكَرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّهِ وَ الْحِكْمَةِ مِنَ اللّهِ تَعَالَى عَلَيْهِنَّ بَانَ جَعَلَهُنَّ اَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدَنَ نَزُولِ الْوَحْيِ وَ اَزْوَاجِ رَسُوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فقال: اذكرن نعمتى فى ذلك عليكن و اشكرن لى ذلك فاطعننى رسولى، و المراد بالحكمة ما اوحى الله الى رسوله من احكام دينه فى كتابه، و قيل: عنى بها سنن الرّسول عليه الصلاة و السلام و التلاوة لا تستعمل الا فى قراءة كتاب الله، فعلى هذا هو من باب قوله: متقلدا سيفا و رمحا.

إِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا بِالْوَالِيّٰتِ خَيْرًا بِجَمِيْعِ خَلْقِهِ.
إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمٰتِ قَالَ قَتَادَةُ: لَمَّا ذَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَزْوَاجَ النَّبِيِّ دَخَلَتْ نِسَاءُ مِنَ الْمُسْلِمٰتِ عَلَيْهِنَّ وَ قُلْنَ ذَكَرْتَنَّ وَ لَمْ نَذَكَرْ وَ لَوْ كَانَ فِينَا خَيْرٌ ذَكَرْنَا، فانزل الله تعالى هذه الاية. و قال مقاتل بن حيان: بلغنى ان أسماء بنت عميس لما رجعت من الحبشة مع زوجها جعفر بن ابي طالب دخلت على نساء النبى فقالت: هل نزل فىنا شىء من القرآن؟ قلن: لا، فأتت رسول الله (ص): فقالت: يا رسول الله ان النساء لفى خيبة و خسار، قال و ممّ ذاك؟ قالت لانهن لا يذكرن بخير كما يذكر الرجال، فانزل الله تعالى هذه الاية.

قال عطاء بن ابي رباح: من فوّض امره الى الله فهو داخل فى قوله إِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمٰتِ، و من اقر بان الله ربه و محمدا رسوله و لم يخالف قلبه لسانه فهو داخل فى قوله: وَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ، و من اطاع الله فى الفرض و الرّسول فى السنّة فهو داخل فى قوله: وَ الْقَانِتِيْنَ وَ الْقَانِتٰتِ، و من صان قوله عن الكذب فهو داخل فى قوله: وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الصّٰدِقٰتِ، و من صبر على الطّاعة و عن المعصية و على الرّزيّة فهو داخل فى قوله: وَ الصّٰبِرِيْنَ وَ الصّٰبِرٰتِ، و من صلّى فلم يعرف من عن يمينه و عن يساره فهو داخل فى

قوله: وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ، وَ مِنْ تَصَدَّقَ فِي كُلِّ اسْبُوعٍ بِدَرَاهِمٍ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ، وَ مِنْ صَامَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَيَّامَ الْبَيْضِ الثَّلَاثِ عَشَرَ وَ الرَّابِعَ عَشَرَ وَ الْخَامِسَ عَشَرَ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ، وَ مِنْ حَفِظَ فَرْجَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ، وَ مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ بِحَقِّهَا فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ. وَ قِيلَ: الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ، وَ قِيلَ: التَّالِينَ لِلْقُرْآنِ.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ أَنْ تَزَالَ فِي زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشِ بْنِ عَبْدِ الْأَسَدِ وَ أُخِيهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَحْشٍ وَ أُمُّهَا أُمِّمَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عَمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص).

خطب رسول الله (ص) زينب على مولاه زيد بن حارثة و كان زيد مولى رسول الله اشتراه من سوق عكاظ بمال خديجه، فاعتقه و تبناه و كان شديد الحب له و لابنه اسامة حتى انه اخر الاضاضة عن عرفات لاجله و كان ذهب يقضى الحاجة و كان زيد اسود، افطس، فلما رجع قال رجل من اهل اليمن لرسول الله (ص) احتبسنا لاجل هذا! فدعا رسول الله عليهم.

قال الزهري: و كانت ردة اهل اليمن بعد رسول الله من اجل تلك القصة يعنى عبد الله الاسود العيسى المتنبي الذى قتله فيروز الرجل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل عليه فاخذ برأسه فكسر عنقه، فلما خطبها رسول الله على زيد قالت يا رسول الله أ تخطبني على مولى و انا ايم قريش و بنت عمك؟ فقال رسول الله: «انا ارضاه لك»

، قالت لكنني لا ارضاه لنفسى و كانت زينب بيضاء جميلة فيها حدة و كذلك كره اخوها عبيد الله ذلك فنزلت هذه الاية، فلما سمعت اطاعت و رضيت و كذلك رضى اخوها، و جعلت امرها بيد رسول الله، و كذلك اخوها فزوجها رسول الله (ص) منه فدخل بها و ساق رسول الله (ص) اليها عشرة دنانير و ستين درهما و خمارا و درعا و ازارا و ملحفة و خمسين مدًا من طعام و ثلثين صاعا من تمر.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ يَعْنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَحْشٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ يَعْنِي زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ. إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَيْ ارَادَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا وَ هُوَ نِكَاحُ زَيْدِ لَزَيْنَبِ.

ان يكون لهم الخيرة من امرهم يعني ان يختار و يريد غير ما اراد الله او يمتنع مما امر الله و رسوله به.

وَ مَنْ يَعَصِ اللَّهَ فَخَالَفَ الْكِتَابَ وَ رَسُوْلَهُ فَخَالَفَ السَّنَةَ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا قَرَأَ عَاصِمٌ وَ حَمْزَةٌ وَ الْكَسَائِي أَنْ يَكُونَ بِالْيَايِ لِلْحَائِلِ بَيْنَ التَّائِيْثِ وَ الْفَعْلِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّاءِ التَّائِيْثِ الْخَيْرَةَ وَ الْخَيْرَةَ الْاِخْتِيَارِ.

وَ إِذِ تَقُوْلُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبَبَ نَزُوْلِ اَيْنِ آيَةِ أَنْ يُوْدَ كَهَ رَسُوْلِ خُدَا رُوْزِيْ دَرِ خَانِهَ زَيْدٍ شَدِّ حَاجَتِيْ رَا، زَيْنَبَ رَا دِيْدِ اِيَسْتَادِهَ وَ زَيْنَبَ زَنِيٍّ يُوْدُ بَا جَمَالٍ تَمَامٌ قَدْ نِيَكُوْ خَلَقْتِ سَبِيْدِ رَنَگِ، جَامِهَ نِيَكُوْ چَنَانِ كَهَ زَنَانِ دَارِنْدِ پُوْشِيْدِهَ، بِچَشْمِ رَسُوْلِ نِيَكُوْ اَمْدِ، گَفْتِ: «سَبْحَانَ اللَّهِ مَقْلَبَ الْقُلُوْبِ»، اَيْنِ بَگَفْتِ وَ بَازْگَشْتِ وَ زَيْدِ اَنْ سَاعَتِ بَخَانِهَ نَبُوْدِ، چُوْنِ بَازِ اَمْدِ زَيْنَبِ اَوْ رَا خَبَرَ دَادِ اَزِ اَنْچِهَ رَسُوْلِ گَفْتِ، زَيْدِ بَدَانَسْتِ كَهَ چِيْزِيْ دَرِ دَلِ رَسُوْلِ اِفْتَادِ وَ بَا اَنْ كَهَ دَرِ حَكْمِ وَ قَضِيَّتِ اللَّهُ يُوْدُ كَهَ زَيْنَبِ زَنِ رَسُوْلِ بَاشْدِ، اللَّهُ تَعَالَى مَحَبَّتِ زَيْنَبِ دَرِ دَلِ رَسُوْلِ اِفْكَنْدِ وَ نَفَرْتِ وَ كِرَاهَتِ دَرِ دَلِ زَيْدِ اِفْكَنْدِ، زَيْدِ بَرِخَاسْتِ دَرِ اَنْ حَالِ وَ پِيْشِ مَصْطَفَى شَدِّ، گَفْتِ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ زَيْنَبَ زَنِيٍّ مُتَكَبِّرٍ اَسْتِ وَ بَرِ مَنْ تَطَاوَلَ مِيْ جُوِيْدِ وَ سَرِ بَمَنْ فَرُوْ نَمِيْ اَرْدِ وَ مَرَا بَسَخْنِ دَرِشْتِ مِيْ بَرِنَجَانْدِ وَ مِيْخَوَاهِمُ كَهَ اَوْ رَا طَلَاقِ دِهْمِ، رَسُوْلِ خُدَا گَفْتِ: «أُمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» فِيْ اَمْرَاهَا زَنِ خُوِيْشِ رَا نَگِهَ دَارِ وَ اَزِ خُدَا بَتْرَسِ وَ اَوْ رَا طَلَاقِ مَدِه.

وَ تُخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيْهِ اِيْ تَخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ نَكَاحَهَا اِنْ طَلَّقَهَا زَيْدٌ وَ قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ: وَ تَخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ حَبِيْهَا. وَ قَالَ قَتَادَةُ: وَ دَّ اَنَّهُ طَلَّقَهَا.

وَ تَخَشَى النَّاسَ فِيْ ذَلِكِ «اِيْ تَسْتَحْيِيْ مِنْهُمْ: وَ قِيْلَ: تَخَافُ لِاَثْمَةِ النَّاسِ اِنْ تَقُوْلُوْا اَمْرَ رَجُلًا بِطَلَاقِ اِمْرَاْتِهَ ثُمَّ نَكَحَهَا.

وَ اللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ قَالَ عَمْرُو بْنُ مَسْعُوْدٍ وَ عَائِشَةُ: مَا نَزَلَ عَلَيَّ رَسُوْلَ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ اِيَّةِ اَشَدِّ عَلَيْهِ مِنْ هَذِهِ الْاِيَّةِ. وَ قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَتَمْتُ النَّبِيَّ (ص) شَيْئًا مِمَّا اَوْحَى اِلَيْهِ لَكُنْتُمْ هَذِهِ الْاِيَّةِ.

حاصل این قول آنست که رسول خدا آن ساعت که زینب را دید یک نظرۀ مفاجاة بی تکرار و آن نظر مباح است، در دل وی محبت زینب افتاد بی اختیار، و ذلك لا يقدرح

فی حاله (ص) لانّ العبد غیر ملوم علی ما یقع فی قلبه من الودّ ما لم یقصد فیہ المآثم لانّ الودّ و میل النفس من طبع البشر. و رسول خدا در دل کرد که اگر زید او را طلاق دهد من او را بزنی کنم از آنکه وحی آمده بود از پیش که: «انّ زینب من نسائک» و این معنی رسول در دل پنهان میداشت و از مردم شرم میداشت که اظهار کند و میترسید که عیب کنند و گویند مردی را طلاق زن فرمود و خود او را بزنی کرد، یا گویند زن پسر خوانده خود را بزنی کرد، و قول درست و تاویل پسندیده آنست که زین العابدین گفت امام علی بن الحسین بن علی علیهم السلام، و کذلک روی عن الحسین بن ابی الحسن البصریّ قال: کان اللّٰه عز و جل قد اعلم نبیّه (ص) انّ زینب ستکون من ازواجه و انّ زیدا سیطلقها، فلما جاء زید و قال: انّی ارید ان اطلقها، قال له: «امسک علیک زوجک»، فعاتبه اللّٰه و قال: «لم قلت امسک علیک زوجک و اخفیت؟ انّی اعلمتک انّها ستکون من ازواجک»، و هذا هو الاولی و الالیق بحال الانبیاء و هو مطابق للتلاوة، لانّ اللّٰه تعالی اعلم انه یبدئ و ینظر ما اخفاه و لم ینظر غیر تزویجها منه فقال: زَوَّجْنَاکَها فلو کان الذی اضره رسول اللّٰه محبّتها او ارادة طلاقها لکان ینظر ذلك لانه لا یجوز ان یخبر انه ینظره ثم ینکته فلا ینظره فدلّ انه انما عوتب علی اخفاء ما اعلمه اللّٰه انّها ستکون زوجة له و انما اخفاه استحياء ان یقول لزید: انّ الّتی تحتک ستکون امرأتی، و هذا قول حسن مرضیّ و اللّٰه اعلم. و قوله: وَ اللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تُخْشَاهُ لم یرد انه لم یکن یخشی اللّٰه فیما سبق فانه علیه السلام قد قال: انی اخساکم لله و اتقاکم له و لکنّه لما ذکر الخشیة من الناس ذکر انّ اللّٰه تعالی احقّ بالخشیة فی عموم الاحوال و فی جمیع الاشیاء.

قوله: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا اى حاجته من نکاحها زَوَّجْنَاکَها و ذکر قضاء الوطر ليعلم انّ زوجة المتبنیّ تحلّ للمتبنیّ بعد الدّخول بها. قال انس: کانت زینب تفخر علی ازواج النبیّ (ص) و تقول: زَوَّجَکُنْ اهلِکُنْ و زَوَّجَنِی اللّٰه من فوق سبع سماوات و انّ السّفیر لجبرئیل علیه السلام. و عن انس رضی اللّٰه عنه قال: اولم رسول اللّٰه (ص) حین ابتنی بزینب بنت جحش فاشبع المسلمین خبزاً و لحماً.

روایت کنند از انس، گفت: چون عدّه زینب بسر آمد، رسول خدا بخطبة زینب، زید فرستاد، چون آمد بدر سرای وی و در شدن را دستوری خواست، زینب گفت: فی ایّ

شیء انا من زید؟ او را دستوری نداد، گفت من از زید چه باشم؟ زید گفت: من فرستاده رسول خدا ام، زینب گفت: مرحبا بر رسول الله و او را دستوری داد، زید چون او را دید ثنای وی در گرفت و او را بخصلتهای نیکو بستود، آن گه گفت: بشری ان رسول الله یخطبک بشارتت باد ای زینب که رسول خدا ترا بزنی میخواهد و مرا بخطبت تو فرستاد زینب بسجود در افتاد و خدای را عز و جل شکر کرد و ثنا گفت. پس چون رسول علیه الصلاة و السلام بوی رسید، وی فخر آوردی بر زنان دیگر و گفتی: نکاحهای شما پدران شما بست با رسول و نکاح من رب العرش العظیم بست از وراء هفت آسمان. و اول زنی که بعد از رسول خدا از دنیا بیرون شد زینب بود، و از بس که درویش نواز و مهمان دار و بخشنده بود او را ام المساکین میگفتند.

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا الْوَطْرَ، كُلَّ حَاجَةٍ لَكَ فِيهَا نَهْمَةٌ وَ كَذَلِكَ الْآرَبُ، وَ قِيلَ: قَضَاءُ الْوَطْرِ هَا هُنَا الطَّلَاقُ، سَمِيَ الطَّلَاقَ وَطْرًا لِأَنَّهُ اسْتِيفَاءُ الْوَطْرِ مِنْهَا هَذَا كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ تَلَاثُونَ شَهْرًا فَسَمِيَ الرِّضَاعَ فَطَامًا لِأَنَّهُ اسْتِيفَاءُ الرِّضَاعِ.

زَوْجَانِكَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ إِيَّاكُمْ، فِي أَزْوَاجٍ أَدْعِيَاهُمْ جَمْعُ الدَّعَى وَ هُوَ اسْمٌ لِمَنْ يَدْعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ فَيَدْعَى لِمَنْ يَدْعِيهِ، يَقُولُ تَعَالَى: زَوْجَانِكَا زَيْنَبُ وَ هِيَ امْرَأَةُ زَيْدِ الَّذِي تَبَنَيْتَهُ لِيَعْلَمَ أَنَّ زَوْجَةَ الْمُتَبَنَّى حَلَالٌ لِلْمَتَبَنَّى وَ إِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ بِهَا الْمُتَبَنَّى بِخِلَافِ امْرَأَةِ ابْنِ الصَّلْبِ لَا تَحِلُّ لِلآبِ.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا لَهُ مَعْنِيَانِ، إِي وَ كَانَ شَأْنُ اللَّهِ وَ مَرَادُهُ فِي قِصَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ زَيْدُ وَ زَيْنَبُ مَقْضِيًّا كَانَ اللَّهُ قَضَاهَا ففعلها، وَ الْمَعْنَى الثَّانِي أَنَّ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِاسْتِحْلَالِ التَّزْوِجِ بِأَزْوَاجِ الْأَدْعِيَاءِ مِمَّا وَثِقَ بِهِ وَ يَفْعَلُ.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ إِي قَدَّرَ لَهُ وَ شَرَعَ وَ إِبَاحَ خَاصَّةً.

سُنَّةَ اللَّهِ إِي كَسَنَةِ اللَّهِ، نَصَبٌ بِنَزْعِ الْخَافِضِ، وَ قِيلَ نَصَبٌ عَلَى الْإِغْرَاءِ، إِي الزَّمَا سُنَّةَ اللَّهِ.

فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ إِي فِي الْأَنْبِيَاءِ الْمَاضِينَ إِنْ لَا يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا إِبَاحَ لَهُمْ.

میگوید بر پیغامبر تنگی نیست در آن که الله او را مباح کرده و حلال از زن خواستن بیش از چهار زن و این خاصیت رسول است و سنت پیغمبران گذشته، داود صلوات الله علیه صد زن داشت و سلیمان هفتصد زن و سیصد سریه، و در خبر است که رسول ما را

قوله تعالی: *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ سَبَقُوا فِي سَبَاقِ آيَاتِهَا* مدح صحابه رسول است و ذکر سیر و بیان شرف ایشان که اعلام اسلام اند و امان ایمان، ارکان دولت و آثار ملت و اختران سپهر دعوت، بر بساط توحید صف پیشین ایشانند، در دفتر تفرید سطر نخستین ایشانند، ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند، مشاهدان وحی و تنزیل ایشانند، خواب و آرام بر خود حرام کردند تا در میدان دین خرام کردند، روز و شب همی تاختند تا سراپرده کفر بر انداختند، تخم عبادت کاشتند تا بر سعادت برداشتند، علم شعار ایشان و زهد دثار ایشان و رحمت نثار ایشان، نصرت رایت ایشان و *السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* آیت ایشان، *سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى* بدایت ایشان و سقا هم رهیم غایت ایشان. *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ* در شأن ایشان. *حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ* در قرآن بسه جایگه ایشان را رجال خواند: *رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا* پاکی دوست دارند و بپاکی کوشند از آنکه دین اسلام را بنا بر پاکی است. قال النبی (ص): «بنی الدین علی النّظافة».

و قال (ص): «انّ الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب» الله پاک است، هر چه صفت پاکی دارد از اقوال و افعال و حرکات و سکناات تو آن را بپذیرد و در جریده سعادت بنویسد و هر چه بتو آلوده بود از جمیع سعادت ننویسد و نه پذیرد، بهشت جوهری پاک است، قرآن مجید ازو خبر چنین داد که: *و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ*، اگر آایشی داری راهت ندهند و اگر بصف پاکی روی ترا گویند: *سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَيِّبًا فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ*. و آنجا که فرمود: *رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ* ایشان را بصف ذکر بستود یعنی که دنیا و مشغله دنیا ایشان را از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم بر لوح در سعادت وی برفت، بر منشور دولت او این طغرا کشیدند که: *و اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا فَادْكُرُوا نَفْسًا* اذکرکم یک ساعت او را از ذکر خویش غافل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکر او غافل باشد و از جمال نام او محروم، اگر همه انبیا خواهند که مهجوری را بجمال یک کلمت از کلمات ذکر بینا گردانند نتوانند، زیرا که کلید گنج ذکر بدست توفیق است و هر آن ذکری که از سر غفلت رود و دل از آن بی خبر بود هم چنان است که آن حارس که بر بام قلعه بانک بر میدارد و دزد نقب میبرد، حارس میگوید: من می بینم های ای دزد! و لکن دزد کالا می برد و بگفت

او مبالغه نکند داند که او می‌نبیند و عبادت و غفلت چنان میگوید. باز در خانه‌ای که صلوکی باشد، زهره ندارد دزد که گرد آن خانه گردد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ».

ای جوانمرد! نکته‌ای بشنو که هزار جان ارزد: آدم و حوا در بهشت بودند فرمان آمد که ای آدم و ای حوا! از من مشغول مگردید و از ذکر من غافل مباشید که شیطان دزد است مترصد بنشسته تا چون راه زند بر شما، یک طرفه العین قوت ذکر از ایشان وا ایستاد، دزد درآمد و بر ایشان راه یزد. از جناب جبروت عتاب آمد که ای آدم چرا عهد ما فراموش کردی؟ آدم گفت: بار خدایا امانم ده، زینهارم ده تا جوابی بدهم، خطاب آمد که ای آدم ترا امان دادم چه خواهی گفت؟ آدم گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، یادگار در دل توان داشت، تو دل بردی، ذکر و دل بشد خانه خالی ماند، دزد درآمد دستش گشاده شد فَأَزَلُّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا. خداوندا! اکنون که کار افتاد، کریم تویی! بکرم خود این بیچاره را میزبانی کن.

سدیگر جای که در قرآن صفت مردان گفت، این آیت ورد است: رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ مِرْدَانِي که وفای عهد صفت ایشان، صدق در قول و عمل سیرت ایشان، در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان. اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ صَدَّ هَزار جان مقدس فدای آن ضربت قهر باد که در میدان وفا بر صفات آن مردان کار زاری روز احد فرو آمد. رسول خدا ایشان را گفت: «زَمَلُوهُمْ وَ دَمَائِهِمْ فَيَنْتَظِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اوداجهم تشخب دما، اللون لون الدَّمِ وَ الرِّيحُ رِيحُ الْمَسْكِ» فردا که ایشان را حشر کنند، آن قطره‌های خون از صفات ایشان در عرصات قیامت بر بساط عزت همی چکد، و غرض از آن جلوه‌گری آن بود تا خلق بدانند که کشتگان راه خدا کدام‌اند.

در خبر صحیح است که از رفتگان هیچ کس را بدین عالم فانی رغبتی نباشد مگر شهیدان راه حق را که خواهند که ایشان را بدین عالم سفلی باز فرستند تا در وفا و رضای او دیگر باره جان را فدا کنند. عجب نیست گر آن جوانمردان در راه خدا تن سبیل میکردند و جان همی باختند که هر جا که نقطه صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از جانش

برخیزد، زیرا که وعده لقا بدر مرگ است انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا و عزت قرآن درخواست این میکند که فَمَمَّنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. اگر در صدق محبت قدمی داری، یا در تمتی وصال او بیقرار گشته‌ای، روز مرگ را بجان و دل استقبال کن که روز بار و هنگام وصال آن روز است و وعده لقا آنجا. و در خبر است که «لا راحة للمؤمن من دون لقاء ربه».

آورده‌اند که موسی کلیم صلوات الله علیه عزرائیل پیش وی آمد تا قبض روح وی کند، موسی گفت نخست این پیغام من بحضرت عزت برسان که هیچ دوست دیدی که از دوست خود جان بستاند؟ عزرائیل آن پیغام بگزارد، جوابش دادند که او با بگو که هیچ دوست دیدی که دیدار دوست خود نخواهد؟ «من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من كره لقاء الله كره الله لقاءه».

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ فِي الدُّنْيَا بِالتَّمَكِينِ وَ النَّصْرَةِ عَلَى الْعَدُوِّ وَ اعْلَاءِ الرَّأْيَةِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِجَمِيلِ الثَّوَابِ وَ جَزِيلِ الْمَأْبِ وَ الْخُلُودِ فِي النَّعِيمِ الْمَقِيمِ وَ التَّقْدِيمِ عَلَى الْأَمْثَالِ بِالتَّكْرِيمِ وَ التَّعْظِيمِ مِيْگويد صادقان را پاداش کردار دهد هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا ایشان را وقت خوش دهد بر استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت، و در عقبی ایشان را زندگانی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی عتاب و نعمتی بی حساب و دیداری بی حجاب. و گفته‌اند جزاء صدق ایشان در دنیا آنست که کید شیطان و مکر دشمن از ایشان دفع کند. بو یزید بسطامی را گفتند: کار تو با ابلیس چونست؟ گفت: جیراننا فی امن منه همسایگان ما بحشمت ما از وساوس او بر آسوده‌اند، سی سال گذشت تا ابلیس را یارای آن نبودست که قدم در کوی ما نهد، قال الله تعالی: إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.

ابراهیم خواص گوید: وقتی در بادیه ره گم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا بس راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا نمی‌دانی؟! منم آن سر بی دولتان که مرا ابلیس گویند. گفتم چونست که کار تو آنست که مردم را از راه بری نه براه باز آری؟ گفت من بیراهان را از راه برم، اما آنان که بر سر راه حق باشند بایشان تقرب کنم و بخاک قدم ایشان تبرک نمایم.

ای جوانمرد! عنایت ازلی گوهر صادقان را رنگی دهد که هر که در ایشان نگرد اگر بیگانه بود آشنا گردد، و رعاصی بود عارف گردد، و درویش بود توانگر گردد.

ابراهیم ادهم گفت: وقتی کشش روم در باطن من سر برزد، گفتم آیا چه حال است این و از کجا افتاد این کشش در باطن من؟! همی سر بزدم و رفتم تا بدار الملک روم در سرایی شدم، جمعی انبوه آنجا گرد آمده، آن زناهای ایشان بدیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نعره‌ای چند کشیدم، آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود و در تو چه صفا افتاد؟ گفتم من این زناهای شما نمی‌توانم دید. گفتند همانا تو از محمدیانی؟ گفتم آری من از محمدیانم. گفتند کاری سهل است بما چنین رسید که سنگ و خاک بنبوت محمد گواهی میداد و از جمادیت این زناهای ما حالت آن سنگ و خاک دارد، اگر با تو صدقی هست از خدا بخواه تا این زناهای ما بنبوت محمد گواهی بدهد تا ما در دائره اسلام آئیم. ابراهیم سر بر سجده نهاد و در الله زارید، گفت: خداوند! بر من ببخشای و حبیب خویش را نصرت ده و دین اسلام را قوی کن. هنوز آن مناجات تمام ناکرده که هر زناری بزبانی فصیح میگفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله». ایشان چون آن حال دیدند زناها بگسلائیدند و نعره‌های شوق زدند و گفتند: لا اله الا الله محمد رسول الله.

ای جوانمرد! آثار نظر صادقان بهر خارستان خذلان که رسد عیبر دین بر آید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بمفلس نگرند توانگر شود، اگر بزنا دار نگرند مقبول درگاه عزت شود.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنْتَ مِي نَهْدُ بَرِ مِصْطَفَى
 عربی که خواست ما و حکم ما آنست که اهل بیت تو پاک باشند از هر چه آرایش خلقت است و اوساخ بشریت، تا از خانه بکخدای ماند همه چیز الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ گفته‌اند که «رجس» ایدر افعال خبیثه است و اخلاق دنییه، افعال خبیثه فواحش است ما ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، و اخلاق دنییه هوی و بدعت و بخل و حرص و قطع رحم و امثال آن، رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را بجای بدعت سنت نهاد، و بجای بخل سخاوت، و بجای حرص قناعت، و بجای قطع رحم وصلت و شفقت. آن گه فرمود: وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً

و شما را پاک می‌دارد از آنکه بخود معجب باشید یا خود را بر در الله دالتی دانید یا طاعت و اعمال خود نظری کنید.

بیر طریقت گفت: نظر دو است: نظر انسانی و نظر رحمانی. نظر انسانی آنست که تو بخود نگری، و نظر رحمانی آنست که حق بتو نگرد، و تا نظر انسانی از نهاد تو رخت بر ندارد نظر رحمانی بدلت نزول نکند. ای مسکین! چه نگری تو باین طاعت آلوده خویش و آن را بدرگاه بی‌نیازی او چه وزن نهی، خبر نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات همه قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پر پشه‌ای نسنجد. لکن او جلّ جلاله با بی‌نیازی خود بنده را به بندگی می‌پسندد و راه بوی می‌نماید، اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ لَطِيفٌ است به بندگان خویش. میگوید لطف ما بین و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... رَبِّ الْعَالَمِينَ درین آیت بندگان خود را در رفتن راه دین منازل روشن می‌نماید و آن‌گه ایشان را بلطف خود در آن روش می‌ستاید و برحمت خود مزد عظیم و ثواب کریم می‌دهد، خود راه می‌نماید و خود بر روش میدارد و آن‌گه بنده را در آن می‌ستاید. اینت کرم و لطافت! اینت رحمت و رأفت! «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ» مسلمانانند احکام شریعت را گردن نهاده و در راه حقیقت خویشان را بیفکنده، الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مؤمنانند با قرار زبان و تصدیق از میان جان و عمل بارکان، وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ طاعت گزارانند و فرمان برداران بروز در کار دین و شب در خمار شربت یقین، وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ راستانند هم در گفتار هم در کردار هم در عقد و هم در عهد، وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ شکیبایانند در نزول بلیات و مفاجات قضیات، وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ شکستگانند در نزول بلیات و مفاجات قضیات، وَالْخَائِبِينَ وَالْخَائِبَاتِ شکستگانند و فروتنان بحکم رضا داده و بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده، وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ بخشندگانند هم بمال و هم بنفس، حَقَّ هَيْج کس بر خود بنگذاشته و از راه خصومت با خلق برخاسته، وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ ممسکانند از ناشایست، خاموشانند از ناپسند بحکم طریقت، روزه‌داران بر وفق شریعت، وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ پاس‌دارانند ظاهر خود را تا در حرام نیوفتند،

گوشوانان اند باطن خود را تا خلق نبینند، وَ الذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ الذَّاكِرَاتِ خِداى را ياد کنندگان اند بزبان و يادداشتگان اند بدل.

بیر طریقت گفت: ای یادگار جانها و یاد داشته دلها و یاد کرده زبانها! بفضل خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن. ای قائم بیاد خویش و زهر یاد کننده بیاد خود پیش! یاد تو است که ترا به سزا رسد و رنه از رهی چه آید که ترا سزد.

الهی! تو بیاد خودی و من بیاد تو، تو برخواست خودی و من بر نهاد تو.
أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيْمًا اللّٰهُمَّ سَهْوَةَ الْعِبَادَةِ وَ دَوَامَ الْمَعْرِفَةِ وَ غَدَا تَحْقِيقِ السُّوْلِ وَ نِيْلَ مَا فَوْقَ الْمَأْمُوْلِ.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: ما كانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ مُحَمَّدٌ پدر هیچ کس نیست از مردان شما، وَ لَكِنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ لَكِنْ رَسُوْلٌ خِداست و مهر پیغامبران، وَ كانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليْمًا (۴۰) و اللّٰهُ بهمه چیز داناست و از همه آگاه.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى ايشان که بگرویدید، اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا (۴۱) یاد کنید اللّٰه را ياد کردنی فراوان.

وَ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا (۴۲) و بپاکی بستائید او را بامداد و شبانگاه.
هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ اوست که می درود دهد بر شما، وَ مَلَائِكَتُهُ وَ فَرِيْسَتِگان او، يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ تا شما را بیرون می آرد از تاریکیها بروشنایی، وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا (۴۳) و اللّٰهُ بر مؤمنان مهربان است، همیشه.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ نواخت ايشان آن روز که ملک الموت را ببینند درودست و سلام کردن ملک الموت بر ايشان، وَ اَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيْمًا (۴۴) و ساخت اللّٰه ايشان را مزدی نیکو، بیرنج.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پیغامبر، اِنَّا ارْسَلناكَ ما فرستادیم ترا، شاهداً گواهی، وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيْرًا (۴۵) و بشارت دهی و بیم نمایی.

وَ دَاعِيًّا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ باز خواننده اى با اللّٰه بفرمان او، وَ سِرَاجًا مُنِيْرًا (۴۶) و چراغی درویشان.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بشارت ده گرویدگان را، بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ كِه ايشانراست از خدای، فَضْلاً كَبِيراً (۴۷) نيكویی بزرگ.

وَلَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ كافرين را و دورويان را فرمان مبر و دَعْ أَذَاهُمْ و رنجانيدن كافرين بگذار، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ پشت بخدا باز كن، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸) و الله كارسازی بسنده است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ايشان كه بگرويدند، إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ هر گه كه زنی گرویده بزنی كنيد، ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ وَ آن گه وی را پای گشاده كنيد، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ پيش از آنكه بايشان رسيد بجماع، فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا شما را بر آن زنان عدت نيست كه شماريد، فَمَتَّعُوهُنَّ چیزی دهيد ايشان را، وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا (۴۹) و بگذاريد ايشان را بگذاشتنی نيكو.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پيغامبر، إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ مَا تَرَا حَلال كرديم و گشاده، أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ زنان كه بزنی ميكنی و كاوين ايشان ميدهی، وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ برده كه ميگيري، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ از برده ای كه الله با تو گرداند و در دست تو دهد، وَ بَنَاتِ عَمِكَ وَ زنان قريش كه نیازدان تواند، وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ وَ زنان بنی زهره كه ايشان را باخوال تو می باز خوانند، اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ آن زنان كه با تو هجرت كردند بمدينه، وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً وَ زنی گرویده، إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا اگر آن زن خويشتن را به پيغامبر دهد، إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا اگر پيغامبر خواهد كه آن را بزنی گيرد و بزناشویی پذيرد، خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ما حلال داشتيم آن ترا جدا از همه گرويدگان، قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ دانسته ايم آنچه فريضه كرديم و باز برديدیم و تقدير كرديم بر مؤمنان، فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در كار زنان و كنيزكان ايشان، لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا بر تو تنگی نبود، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰) و الله آمرزگارست مهربان.

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ از زنان خويش هر كه خواهی از خود دور می داری، وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ هر كه خواهی با خود ميداری، وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ وَ هر كه خواهی می باز طلب و می باز جوی، مِمَّنْ عَزَلْتَ از آن كه ارجا کرده ای و دور داشته، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ بر تو

تنگی نیست، ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ بِإِنِّنِ زَدِيكٍ تَرِ اسْت بَانَكِهِ رُوشَن بُود چِشْمِ اِيْشَان، وَ لَا يَحْزَنَنَّ وَ اَنْدُوهِگَن نَبَاشَنْدِ اِيْشَان، وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ خَشَنُود بَاشَنْدِ بَآنْجِه هَر دُو گِرُوه رَا مِيْدهِي اَز نَفْسِ خُويْش، وَ اَللّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ اَللّهُ مِيْدَانْدِ اَنْجِه دَر دِلْهَای شِمَاسْت، وَ كَانَ اَللّهُ عَلِيْمًا حَلِيْمًا (۵۱) وَ اَللّهُ دَانَاي بُرْدَبَارَسْت هَمِيْشه.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ حَلَالٍ وَ گِشَادِه نِيْسْت تَرَا زَنَانِ اَز پَس، وَ لَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ حَلَالِ نِيْسْت وَ گِشَادِه تَرَا كِه هِيْچِ زَنِ اَزِيشَانِ بَدِيْگَرِ بَدَلِ كَنِي، وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ وَ هَر چِنْدِ كِه زَنَانِ يَابِي كِه خُوشِ آيْدِ تَرَا نِيكُويِي اِيْشَان، إِيْلَا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ مَگَرِ بُرْدِه_اِي كِه اَن رَا خُداوَنْدِ بَاشِي كِه زِيْرْدَسْت تُو شُود، وَ كَانَ اَللّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ رَقِيْبًا (۵۲) وَ اَللّهُ بَرِ هَمِه چِيْزِ گُوشُوانِ اسْت.

النوبة الثانية

قوله: ما كان مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ سَبَبِ نَزُولِ آيَةِ اَن بُودِ كِه زِيْدِ بِنِ حَارْثِه كِه پَسِرِ خُوانْدِه رَسُوْلِ بُودِ مَرْدِ اُو رَا زِيْدِ بِنِ مَحْمُودِ مِيخُوانْدَنْد، پَسِ چُونِ زَيْنَبِ رَا بَزْنِي كَرْدِ قُومِي گُفْتَنْد: تَزَوَّجِ بَا مَرَأَةَ ابْنِه زَنِ پَسِرِ خُوانْدِه خُودِ رَا بَزْنِي كَرْد، وَ دَرِ شَرَعِ وِي نِيْسْتِ زَنِ پَسِرِ رَا بَزْنِي كَرْدَن. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِيْنِ آيَةِ بَجُوابِ اِيْشَانِ فَرَسْتَادِ يَعْنِي كِه مَحْمُودِ پَدْرِ زِيْدِ حَارْثِه نِيْسْت، اِي لِيْسِ مَحْمُودِ اَبَا اَحْدِ مِنْ رِجَالِكُمْ اَلَّذِي لَمْ يَلِدْهُ فَيَحْرَمِ عَلَيْهِ نِكَاحِ زَوْجَتِه بَعْدِ فِرَاقِه اِيْها. زَنِ پَسِرِ اَن گِه بَرِ پَدْرِ حَرَامِ گِشْتِ كِه اَن پَسِرِ اَزِ صَلْبِ وِي بَاشَدِ وَ اَزِ وِي زَاْدِه وَ زِيْدِ بِنِ حَارْثِه نِه اَزِ صَلْبِ مَحْمُودِ اسْت وَ نِه اَزِ وِي زَاْدِه وَ مَحْمُودِ خُودِ پَدْرِ هِيْچِ مَرْدِ بَالِغِ رَسِيْدِه بَمَرْدِي نِيْسْت.

ابن عباس گفت: انَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمَّا حَكَمَ اَنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ لَمْ يَعْطِه وَلَدًا ذَكَرًا يَصِيْرُ رِجُلًا. چُونِ حَكَمِ اَللّٰهَ اِيْنِ بُودِ كِه بَعْدِ اَزِ مَحْمُودِ هِيْچِ پِيْغَامْبَرِ نَبَاشَد، اُو رَا فَرَزَنْدِ نَرِيْنِه بَالِغِ نَدَاد، كِه اِگَرِ دَادِي پِيْغَامْبَرِ بُودِي وَ اَن گِه مَعْنِي خَاتَمِ النَّبِيِّنِ دَرَسْت نَبُودِي.

رسول خدا را پسران بودند: ابراهيم از ماريه و قاسم و طيب و مطهر از خديجه اما در كودكي از دنيا برفتند و ببلوغ نرسيدند. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ مِيْفَرْمَايْد: مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَفْظِ رِجَالٍ بَرِ مَرْدَانِ بَالِغِ اَفْتَنْد، وَ رُوا بَاشَدِ كِه مَعْنِي آيَةِ اَن بُودِ كِه اَبَا اَحْدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ اَلَّذِي لَمْ يَلِدْهُ وَ اَن گِه بَزِيْدِ حَارْثِه مَخْصُوصِ بُود، وَ لَكِنْ رَسُوْلُ اَللّٰهِ نَصَبُ اللّٰمِ لِمَكَانِ كَان.

وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ عَاصِمَ بَفَتْحِ تَا خَوَانِدِ بَرِ اسْمِ، يَعْنِي كَه مَهْرِ بِيغَامِرَانَسْتِ، اَي هُوَ آخِرُهُمْ. بَاقِي بَكْسَرِ تَا خَوَانِدِ بَرِ فَعْلٍ، اَي خَتَمَ النَّبِيِّينَ فَهِيَ خَاتَمُهُمْ، مَهْرُ كَنَنْدِه بِيغَامِرَانَسْتِ، يَعْنِي كَه مُحَمَّدِ خَتَمِ كَرْدِ بِيغَامِرِي رَا بَانَ خَتَمِ كَه رَبِّ الْعِزَّةِ بُوِي دَادِ.

رَوَى أَبُو هَرِيرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مِثْلِي وَ مِثْلُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي كَمِثْلِ قَصْرِ أَحْسَنِ بِنَائِهِ فَتَرَكَ مِنْهُ مَوْضِعَ لَبْنَةِ قَطَافٍ بِهِ النَّظَّارُ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ حَسَنِ بِنَائِهِ إِلَّا مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبْنَةِ لَا يَعْيِبُونَ سِوَاهَا فَكُنْتُ أَنَا سَدَدْتُ مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبْنَةِ خَتَمَ بِي الْبَنِيَانِ وَ خَتَمَ بِي الرَّسْلِ».

وَ عَنْ جَبْرِ بْنِ مَعْطَمٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: «لِي أَسْمَاءٌ، أَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَنَا أَحْمَدُ وَ أَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُوا اللَّهُ بِي الْكُفْرِ وَ أَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَمِي وَ أَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ».

وَ فِي صِفَاتِهِ: بَيْنَ كَتْفَيْهِ خَاتَمُ النَّبُوَّةِ وَ هُوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ أَجُودُ النَّاسِ صَدْرًا وَ أَصْدَقُ النَّاسِ لَهْجَةً وَ الْيَنْهَمُ عَرِيكَةً وَ أَكْرَمُهُمْ عَشْرَةَ.

وَ قَالَ (ص): «أَنِي عِنْدَ اللَّهِ مَكْتُوبٌ، خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّ آدَمَ لَمْ يَجْدَلْ فِي طِينَتِهِ، وَ سَاخِرُكُمْ بِأَوْلِ أَمْرِي دَعْوَةَ إِبْرَاهِيمَ وَ بَشَارَةَ عِيسَى وَ رُؤْيَا أُمِّي الَّتِي رَأَتْ حِينَ وَضَعْتَنِي وَ قَدْ خَرَجَ لَهَا نُورٌ أَضَاءَتْ لَهَا مِنْهُ قُصُورُ الشَّامِ».

وَ كَفْتِهَ أَنْدَ مَعْنَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَنْسَتْ كَه رَبِّ الْعَالَمِينَ نَبُوتِ هَمِهِ أَنْبِيَا جَمَعَ كَرْدِ وَ دَلِ مِصْطَفَى وَعَاءِ مَعْدَنِ أَنْ كَرْدِ وَ مَهْرِ نَبُوتِ بَرِ أَنْ نَهَادِ تَا هَيْجِ دَشْمَنِ بَمَوْضِعِ نَبُوتِ رَاهِ نَبَاغْتِ، نَهَ هَوَايِ نَفْسِ، نَهَ وَ سَوْسَه شَيْطَانِ، نَهَ خَطَرَاتِ مَذْمُومِهِ، وَ دِيْغَرِ بِيْغَامِرَانَ رَا اَيْنِ مَهْرِ نَبُودِ، لَا جَرْمِ أَزِ خَطَرَاتِ وَ هَوَا جَسِ اَمَنِ نَبُودِ، پَسِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَالِ شَرَفِ مِصْطَفَى رَا أَنْ مَهْرِ دَرِ دَلِ وَ يِ نَهَانَ نَكْدَاشْتِ، تَا مِيَانِ دُو كَنْفِ وَ يِ أَشْكَارَا كَرْدِ تَا هَرِ كَسِ كَه نَكْرَسْتِي أَنْ رَا دِيدِي هَمْچُونِ خَايَه كَبُوتَرِي. وَ قَالَ الثَّنَائِبُ بِنِ يَزِيدِ: نَظَرْتُ اِلَى خَاتَمِ النَّبُوَّةِ بَيْنَ كَتْفَيْهِ مِثْلِ زَرِّ الْحَجَلَةِ.

وَ قَالَ جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ: رَأَيْتُ الْخَاتَمَ عِنْدَ كَتْفَيْهِ مِثْلَ بَيْضَةِ الْحَمَامَةِ. وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَرْجَسٍ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ (ص) وَ أَكَلْتُ مَعَهُ خَبْزًا وَ لَحْمًا ثُمَّ دَرْتُ خَلْفَهُ فَنَظَرْتُ اِلَى خَاتَمِ النَّبُوَّةِ بَيْنَ كَتْفَيْهِ عِنْدَ نَاغِضِ كَتْفَيْهِ الْيَسْرَى جَمْعًا عَلَيْهِ خَيْلَانٌ كَامِثَالِ التَّأَلِيلِ. وَ رَوَى: كَانَتْ عَلَامَةُ النَّبُوَّةِ عَلَيَّ نَغْضِ كَتْفِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَعْنِي غَضْرُوفَهُ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا قَالَ ابن عباس: لم يفرض الله عزّ وجلّ على عباده فريضة الا جعل لها حدا معلوما ثمّ عذر اهلها في حال العذر غير الذكر فانه لم يجعل له حداً ينتهي اليه و لم يعذر احدا في تركه الا مغلوبا على عقله و امرهم به في الاحوال كلها، قال تعالى: فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و قال: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّقَمِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ. قال مجاهد: الذّكر الكثير ان لا ينساه ابدا.

وَ سَبَّحُوهُ اى صَلُّوا له بُكْرَةً يعنى صلاة الصّبح و اَصِيلاً يعنى صلاة العصر. اين تفسير موافق آن خبر است كه مصطفى عليه الصّلاة و السلام فرمود: «من استطاع منكم ان لا يغلب على صلاة قبل طلوع الشمس و لا غروبها فليفعل»

ميگويد: هر كه تواند از شما كه مغلوب كارها و شغل دنيوي نگردد بر نماز بامداد پيش از بر آمدن آفتاب و نماز ديگر پيش از فرو شدن آفتاب، تا چنين كند. اين هر دو نماز بذكر مخصوص كرد از بهر آنكه بسيار افتد مردم را باين دو وقت تقصير كردن در نماز و غافل بودن از آن، اما نماز بامداد بسبب خواب و نماز ديگر بسبب امور دنيا، و نيز شرف اين دو نماز در ميان نمازها پيدااست: نماز بامداد وقت شهود فريستگان است لقوله تعالى: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا يعنى تشهده ملائكة الليل و ملائكة النهار، و نماز ديگر نماز وسطى است كه رب العزة گفت: «و الصّلاة الوُسطى». و قال مجاهد: وَ سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً يعنى قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوّة الا بالله، فعبر بالتسبيح عن اخواته. و قيل: المراد من قوله: ذِكْرًا كَثِيرًا هذه الكلمات يقولها الطاهر و الجنب و المحدث. و البكرة اول النهار، يقال: بكرت و بكّرت و ابتكرت و بكر الرجل اول ولده و بكر كلّ شىء اوله و الباكورة اول الفاكهة و هذا بكر طيب البكاره، و البكار هو الذى لا يغفل عن حوائجه فى البكر. و الاصيل آخر النهار و جمعه اصل، و الاصل جمع الجمع.

هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكْتُهُ فَالصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةِ وَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْاسْتِغْفَارِ لِلْمُؤْمِنِينَ. قال السدى: قالت بنو اسرائيل لموسى: أ يصلّى ربنا؟ فكبر هذا الكلام على موسى، فاوحى الله اليه ان قل لهم انى اصلى و ان صلوتى رحمتى و قد وسعت كل شىء. و

قيل: من صلاة الله عزّ و جلّ على عبده حسن ثنائه عليه، قال الله عزّ و جلّ: فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ. قال انس: لما نزلت إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبيّ، قال ابو بكر: ما خصّك الله يا رسول الله بشرف الا و قد اشركتنا فيه، فانزل الله تعالى: هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ اى من ظلمة الكفر الى نور الايمان، يعنى انه برحمته و هدايته و دعاء الملائكة لكم اخرجكم من ظلمة الكفر الى النور و كان بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ مفسران اينجا دو قول گفته اند: يكى آنست كه «يلقونه» اينها با الله شود، يعنى تحية المؤمنين يوم يرون الله «سلام» اى يسلم الله عليهم. ميگويد: نواخت مؤمنان آن روز كه الله را بينند يعنى روز قيامت سلام است و ورد قال النبي (ص): «يتجلى الله عزّ و جلّ يوم القيمة فيقول للمؤمنين: سلام عليكم».

قول ديگر آنست كه: اضافت ها با ملك الموت است، يعنى بوقت قبض روح مؤمن، ملك الموت بر وى سلام كند. قال ابن مسعود: اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال: ربك يقرئك السلام. و قيل: يسلم عليهم الملائكة و يبشرونهم حين يخرجون من قبورهم. و أعدّ لهم أجراً كريماً يعنى الجنة.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً يعنى شاهداً للرسل بالتبليغ، اى محمد ما ترا پيغامبر كرديم و برسالت خود گرامى كرديم و از ميان خلق برگزيديم تا فردا برستاخيز گواهي باشى مؤمنانرا بنزديك ما و پيغامبران را بتبليغ رسالت، و بر وفق اين معنى خبر مصطفى است: قال النبي (ص): «يجاء بنوح يوم القيمة فيقول الله له: هل بلغت؟ فيقول: نعم، فيسئل أمته: هل بلغكم؟ فيقولون: ما جاءنا من نذير، فيقال: من شهودك؟ فيقول: محمد و امته. فقال رسول الله (ص): فيجاء بكم فتشهدون انه قد بلغ، ثم قرأ رسول الله (ص): وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا. وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا يعنى مبشرا لمن آمن بالجنة و نذيرا لمن كذب بالنار.

«وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ» اى الى توحيد و طاعته، «بِإِذْنِهِ» اى بامر. همانست كه جاى ديگر گفت: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ اى جامه در خود بپيچيده، و ردا در سر كشيده! خيز مردمان را از ما آگاه كن و بر توحيد و طاعت ما خوان، جايى ديگر گفت: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا

إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ صَبِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.

وَ سِرَاجًا مُنِيرًا سَمَاءَهُ «سراجاً» لَأَنَّهُ يَهْتَدَى بِهِ كَالسِّرَاحِ يَسْتَضَاءُ بِهِ فِي الظُّلْمَةِ.

عن عطاء بن يسار قال: لقيت عبد الله بن عمرو بن العاص قلت: اخبرني عن صفة رسول الله في التورية، قال: اجل و الله انه لموصوف في التورية ببعض صفته في القرآن. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ حِرْزًا لِلأَمِّيِّينَ، انت عبدى و رسولى سميتك المتوكّل ليس بفظّ و لا غليظ و لا صخاب في الاسواق و لا يدفع بالسيئة و لكن يعفو و يغفر و لن نقبضه حتى نقيم به الملة العوجاء بان يقولوا: لا اله الا الله.

وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا حَيْثُ جَعَلَهُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَ جَعَلَهُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ.

وَ لَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ هَذَا جَوَابُ ابْنِ جَهْلٍ كَانَ يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى وَ يُوَدِّعُ أَنْ تَدَهْنُ. ميگويد: بو جهل کافر را فرمان مبر که او می باز زند رهی را که نماز میکند و دوست میدارد که تو فرا وی گرایى و بوى سازى، همانست که فرمود: فَلَا تُطْعِ الْمُكذِّبِينَ، وَ دُوًّا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ. و گفته اند: معنى آنست که کافران را فرمان مبر که ترا میگویند درویشان را از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم، همانست که فرمود: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ.

قوله: وَ الْمُتَنَفِّقِينَ أَي مُحَمَّدًا! وَ مُنَافِقَانِ رَا فَرْمَانَ مَبْر، عذر دروغ ایشان میذیر و سخن ایشان مشنو، ایشان دو رویانند و سخن چینان.

وَ دَعَّ أَذَاهُمْ أَي اصْبِرْ عَلَى أَذَاهُمْ وَ لَا تَجَاوِزْهُمْ عَلَيْهِ، وَ هَذَا مَنْسُوخٌ بِآيَاتِ الْقِتَالِ. وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِدَوَامِ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْهِ.

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا حَافِظًا.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الطَّلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ غَيْرِ وَاقِعٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اثْبَتَ الطَّلَاقَ بَعْدَ النِّكَاحِ، فَلَوْ قَالَ لَامْرَأَةٍ أَجْنَبِيَّةٍ: إِذَا نَكَحْتِكِ فَانْتِ طَالِقٌ. او قال: كل امرأة انكحها فهي طالق، فنكح لا يقع الطلاق و هو قول على و ابن عباس و اكثر اهل العلم و به قال الشافعى و روى عن ابن مسعود انه يقع الطلاق و هو قول اصحاب الرأى «١»، فقال ابن عباس: لو كان كما قال ابن مسعود لقال الله عز و جل اذا طلقتم المؤمنات ثم نكحتموهن فحيث قال: نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ عَلِمْنَا أَنَّ

الطَّلَاقُ أَمَّا يَقَعُ بَعْدَ النِّكَاحِ. وَ عَنِ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا طَّلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ.
 وَ قَالَ مَالِكٌ وَ الْإِزْوَاعِيُّ: إِذَا عَيَّنَ امْرَأَةً أَوْ وَقَّتْ وَقَعٌ وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ: إِذَا نَكَحْتَ فَلَانَةَ فَهِيَ
 طَالِقٌ، أَوْ يَقُولَ: كُلُّ امْرَأَةٍ أَنْكَحَهَا إِلَى سَنَةٍ أَوْ مَدَّةٍ يَسْمِيهَا وَقَعٌ.
 ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ أَيْ تَجَامِعُوهُنَّ.
 فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا لَتَحْصُونَهَا بِالْأَقْرَاءِ وَ الْأَشْهَرِ لِأَنَّ الْعِدَّةَ لِاسْتِبْرَاءِ رَحْمَتِهَا مِنْ
 الْوَلَدِ.

فَمَتَّعُوهُنَّ أَيْ أَعْطَوْهُنَّ مَا يَسْتَمْتَعْنَ بِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا صِدَاقًا فَلَهَا
 الْمَتْعَةُ، فَإِنْ كَانَ قَدْ فَرَضَ لَهَا صِدَاقًا فَلَهَا نِصْفَ الصِّدَاقِ وَ لَا مَتْعَةَ لَهَا. وَ قَالَ قَتَادَةُ: هَذِهِ
 الْآيَةُ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ: فَانْصَفْ مَا فَرَضْتُمْ. وَ قِيلَ: هَذَا أَمْرٌ نَدَبَ فَالْمَتْعَةُ مُسْتَحَقَّةٌ لَهَا مَعَ نِصْفِ
 الْمَهْرِ، وَ ذَهَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى أَنَّهَا تَسْتَحِقُّ الْمَتْعَةَ بِكُلِّ حَالٍ لظَاهِرِ الْآيَةِ.

وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا سَرَّاحٌ وَ فِرَاقٌ وَ طَّلَاقٌ هَرَسَةٌ لَفْظٌ صَرِيحٌ أَنْدَ، دَسْتٌ بَازٌ دَاشْتُمْ،
 بِكَذَابْتُمْ، بِهَشْتُمْ وَ الْمَعْنَى خَلَّوْا سَبِيلَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ ضَرَارٍ، وَ مَعْنَى الْجَمِيلِ، أَنْ لَا
 يَكُونَ الطَّلَاقُ جَوْرًا لِعُضْبٍ أَوْ طَاعَةً لَضَرَّةٍ، أَوْ يَكُونُ ثَلَاثًا بَنًا أَوْ يَمْنَعُ الصِّدَاقَ.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ... الْآيَةُ، فِي تَحْلِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ النِّسَاءَ لِرَسُولِهِ (ص)
 بَعْدَ قَوْلِهِ: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِي، لِلْعُلَمَاءِ مَذْهَبَانِ: قَالَ بَعْضُهُمْ: آيَةُ التَّحْرِيمِ مُتَأَخِّرَةٌ لَمْ
 يَنْكَحْ بَعْدَهَا امْرَأَةً، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هِيَ مَنْسُوخَةٌ بِهَذِهِ الْآيَةِ، وَ قَدْ نَكَحَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَعْدَهَا
 مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ الْهَلَالِيَّةِ خَالَةَ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ هَذَا اثْبَتَ قَوْلَهُ: إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ
 اللَّاتِي آتَيْتُ أَجُورَهُنَّ أَيْ مَهُورَهُنَّ.

وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَيْ رَدَّ عَلَيْكَ مِنَ الْكُفَّارِ بَانَ تَسْبِيٍّ فَتَمْلِكُ مِثْلَ
 صَفِيَّةِ بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ أَخْطَبٍ وَ جُؤَيْرِيَّةِ بِنْتِ الْحَارِثِ الْمُصْطَلِقِيَّةِ وَ قَدْ كَانَتْ مَارِيَّةَ مِمَّا مَلَكَتْ
 يَمِينَهُ فَوُلِدَتْ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. وَ الْفِيءُ، اسْمٌ لِكُلِّ فَائِدَةٍ تَفِيءُ إِلَى الْإِمِيرِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ.

وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ يَعْنِي نِسَاءَ قَرِيشٍ، وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ يَعْنِي
 نِسَاءَ بَنِي زَهْرَةَ، قَالَتْ أُمُّ هَانِيٍّ، وَ اسْمُهَا فَاحْتَةَ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ: خَطْبَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ
 اعْتَدَرْتُ إِلَيْهِ فَعَذَرَنِي وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ يَعْنِي زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشِ أُمِّهَا أَمِيمَةَ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ،
 وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ لَمْ يَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) خَالَ وَ لَا خَالَةَ غَيْرَ أَنْ أُمَّ رَسُولِ

اللَّهِ (ص) هي بنت و هب بن عبد مناف بن زهرة و كان بنو زهرة يسمون احوال رسول الله، و لهذا قال رسول الله (ص) لسعد بن ابى وقاص هذا خالى.

اللَّاتِي هَاجِرْنَ مَعَكَ الى المدينة، شرط الهجرة لانّ هذا نزل قبل فتح مكة. قالت ام هانى: لم اهاجر اليه فلم احلّ له و كنت من الطلقاء.

وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ... اى احللنا لك امراة و هبت نفسها لك بغير صداق، فاما غير المؤمنة لا تحلّ له اذا هبت نفسها منه، و اختلفوا فى انه هل كان يحلّ للنبي (ص) نكاح اليهودية و النصرانية بالمهر، فذهب جماعة الى انه كان لا يحلّ له ذلك لقوله: «وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ» و اول بعضهم الهجرة فى قوله: اللَّاتِي هَاجِرْنَ مَعَكَ على الاسلام اى اسلمن معك، فدلّ ذلك على انه لا يحلّ له نكاح غير المسلمة و كان النكاح يتعقد فى حقه بمعنى الهبة من غير ولى و لا شهود و لا مهر و كان ذلك من خصائصه (ص) فى النكاح لقوله تعالى: خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ كالزيادة على الرابع، و وجوب تخيير النساء كان من خصائصه لا مشاركة لاحد معه، و اختلف اهل العلم فى انعقاد النكاح بلفظ الهبة فى حق الامة، فذهب اكثرهم الى انه لا يتعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج، و هو قول سعيد بن المسيب و الزهرى و مجاهد، و به قال مالك و الشافعى. و ذهب قوم الى انه يتعقد بلفظ الانكاح او التزويج اختلفوا فى نكاح النبي (ص). فذهب قوم الى انه كان يتعقد فى حقه بلفظ الهبة لقوله تعالى: خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، و ذهب آخرون الى انه لا يتعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج كما فى حق الامة لقوله تعالى: اِنْ ارَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا، و كان اختصاصه فى ترك المهر لا فى لفظ النكاح، و اختلفوا فى التى وهبت نفسها لرسول الله (ص) و هل كانت عنده امراة منهن؟ فقال عبد الله بن عباس و مجاهد: لم تكن عند النبي (ص) امراة و هبت نفسها منه و لم تكن عنده امراة الا بعقد نكاح او ملك يمين. و فسر مجاهد «اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا»: ما وهبت نفسها، يقول: «ان» كلمة نفى. و قال آخرون: بل كانت عنده موهوبة، و اختلفوا فيها، فقال الشعبي: هي زينب بنت حزيمة الانصارية، يقال لها: ام المساكين. و قال قتاده: هي ميمونة بنت الحارث. و قال على بن الحسين (ع) و الضحاك و مقاتل: هي ام شريك بنت جابر من بنى اسد.

و قال عروة بن الزبير: هي خولة بنت حكيم من بنى سليم. و روى ان امراة اتته، فقالت له:

وهبت لك نفسى، فلم يردّها، فقال: لا حاجة لى اليوم بالنساء، فزوجها من رجل من الانصار.

قوله: قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاجِهِمْ، فرض الله على المؤمنين ان لا نكاح الا بوليّ و صداق و شاهدى عدل و لا يحلّ فوق اربع من الحرائر. و ما مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فرض عليهم فى ملك اليمين ان لا يكون ملك خبثة أنما يكون ملك طيبة فتكون من اهل الحرب لا من اهل العقد و فى القسم السوى تمّ الكلام فى قوله: و ما مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ.

و قوله: لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ منسوق على قوله: «خَالِصَةً لَكَ» و المعنى احللنا لك استنكاح الواهبة نفسها و نكاح ما شئت من عدد النساء لا انى نسيت ما فرضت على غيرك من المؤمنين ان لا ينكحوا الا بوليّ و شاهدين و صداق و ان يقتصروا على الاربع، لكنى اردت ان لا يكون عليك حرج فى نكاح من اردت من النساء غير هذه التوسعة لا بينك و بين غيرك و ارفع من شرفك. و كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

«تُرْجَى» اى تؤخر، مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ اى تضمّ اليك من تشاء الارجاء تأخير المرأة من غير طلاق. و الايواء امساك المرأة على القسم السوى من غير ارجاء.

قال اهل التفسير: كان التسوية بينهنّ فى القسم واجبا عليه، فلما نزلت هذه الاية سقط عنه و صار الاختيار اليه فيهنّ. و قال ابو رزين و ابن زيد: نزلت هذه الاية حين غار بعض امهات المؤمنين على النبى (ص) و طلب بعضهنّ زيادة النفقه، فهجرهنّ النبى (ص) شهرا حتى نزلت آية التخيير، فامر الله عزّ و جلّ ان يخيّرهنّ بين الدّنيا و الآخرة و ان يخلّى سبيل من اختارت الدّنيا و يمسك من اختارت الله و رسوله و على انه يؤوى اليه من يشاء منهنّ و يرجئ فيرضين به قسم لهنّ او لم يقسم او قسم لبعضهنّ دون بعض او فضل بعضهنّ فى النفقة و القسمة فيكون الامر فى ذلك اليه يفعل كيف يشاء، و كان ذلك من خصائصه، فريضين بذلك و اخترنه على هذا الشرط. و اختلفوا فى انه هل اخرج احدا منهنّ عن القسم؟ فقال بعضهم: لم يخرج احدا بل كان رسول الله (ص) مع ما جعل الله له من ذلك يسوى بينهنّ فى القسم الا سودة فانها رضيت بترك حقها من القسم و جعلت يومها لعائشة. و قيل: اخرج بعضهنّ، قال ابو رزين: لما نزل التخيير اشفقن ان يطلقهنّ فقلن: يا نبى الله

اجعل لنا من مالك و نفسك ما شئت و دعنا على حالنا، فنزلت هذه الآية فارجاً رسول الله (ص) بعضهم و آوى اليه بعضهم، فكان ممن آوى اليه: عائشة و حفصة و زينب بنت جحش و ام حبيبة بنت ابي سفيان فكان يقسم بينهم سواء، و ارجأ منهم خمساً: ام سلمة و ميمونة و سودة و صفية و جويرية فكان يقسم لهن ما شاء. و قال ابن عباس: «تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ» اى تطلق من تشاء منهم و تمسك من تشاء. و قال الحسن: تترك نكاح من شئت و تنكح من شئت من نساء امتك، و قال: كان النبى (ص). اذا خطب امرأة، لم يكن لغيره خطبتها، حتى يتركها رسول الله (ص).

و قيل: معناه تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتي تهبن انفسهن لك فتؤويها اليك و تترك من تشاء فلا تقبلها. روى ان عائشة لما نزلت: وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ قَالَتْ: اِذَا تَسْتَحْيِي الْمَرْءَةَ تَأْتِي الرَّجُلَ فَتَقُولُ لَهُ: قَدْ وَهَبْتُ لَكَ نَفْسِي! فنزلت هذه الآية: تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ، فقالت عائشة: يا رسول الله ارى الله عز و جل يسارع فى رضاك. يقال: تزوج رسول الله (ص) ثلث عشرة امرأة و لا خلاف انه مات عن تسع فيهن قرشيات و من سائر العرب. و قيل: لم يتزوج على خديجة حتى ماتت. و قيل: طلق امرأتين احديهما الممتعة و الأخرى المستعيدة، اما الممتعة فامرأة لما افضى اليها رسول الله بيده امتنعت عليه فطلقها، و اما العائذة فامرأة تميمية قال لها ازواج رسول الله (ص): اذ ارادك رسول الله فقولى له: اعوذ بالله منك «فظنته من الادب فاستعادت منه، فقال لها: عدت بمعاذ الحقى باهلك. و قيل: تزوج امرأة من غفار فلما نزع ثيابها رأى بها بياضا فقال: الحقى باهلك.

قوله: وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ اى طلبت و اردت، اى تؤوى اليك امرأة «ممن» عزلتهن عن القسمة. فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ لَ اِثْمَ عَلَيْكَ، هذا بيان ان الارعاء ليس بطلاق و اباح الله عز و جل له ترك القسم لهن حتى ليؤخر من يشاء منهم فى نوبتها و يطاء من يشاء منهم فى غير نوبتها و يرد الى فراشه من عزلها، تفضيلاً له على سائر الرجال.

ذَلِكَ اَدْنَى اَنْ تَقَرَّرَ اَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَنَّ اى ذلك التخيير الذى خيرتك فى صحبتهن اقرب الى رضاهن و اطيب لانفسهن و اقل لحزنهن اذا علمن ان ذلك من الله عز و جل.

وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ اعطيتهن «كلهن» من تقريب و ارجاء و عزل و ايواء. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى قُلُوبِكُمْ من امر النساء و الميل الى بعضهن. و قيل: هذا اشارة الى ما

يخطر بقلب من ارجا من الكراهة و بقلب من آوى من الشماتة احيانا و ان لم يثبت عليها قلوبهن.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا.

لا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ يَعْقُوبُ: فَلَا تَحِلُّ بِلْتَاءِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْيَاءِ. «مِنْ بَعْدُ» يَعْنِي مِنْ بَعْدِ هَؤُلَاءِ التَّسْعِ اللَّاتِي خَيْرْتَهُنَّ فَاخْتَرَنَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ شَكَرَ اللَّهُ لَهُنَّ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ النِّسَاءَ سِوَاهُنَّ وَ نَهَاها عَنْ تَطْلِيْقَهُنَّ وَ عَنِ الْاِسْتِدَالِ بِهِنَّ، هَذَا قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قِتَادَةَ وَ اخْتَلَفُوا فِي اَنَّهُ هَلْ اِيْبِحُ لَهُ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا مَاتَ رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) حَتَّى اَحَلَ النِّسَاءَ. وَ قَالَ اَنَسٌ: مَاتَ عَلَيَّ التَّحْرِيْمُ. وَ قِيْلَ لِابِي بِنِ كَعْبٍ: لَوْ مَاتَ نِسَاءُ النَّبِيِّ (ص) اَوْ كَانَ يَحِلُّ لَهُ اَنْ يَتَزَوَّجَ؟ قَالَ: وَ مَا يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ؟ قِيْلَ: قَوْلُهُ: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ قَالَ: اِنَّمَا اَحَلَ اللَّهُ لَهُ ضَرْبًا مِنَ النِّسَاءِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ... الْاِيَّةِ، ثُمَّ قَالَ: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ. قَالَ أَبُو صَالِحٍ: أَمْرٌ أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ اِعْرَابِيَّةً وَ لَا عَرَبِيَّةً وَ يَتَزَوَّجَ مِنْ نِسَاءِ قَوْمِهِ مِنْ بَنَاتِ الْعَمِّ وَ الْعَمَّةِ وَ الْخَالَ وَ الْخَالَةَ اِنْ شَاءَ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: مَعْنَاهُ لَا تَحِلُّ لَكَ الْيَهُودِيَّاتِ وَ لَا النَّصْرَانِيَّاتِ بَعْدَ الْمَسْلَمَاتِ.

وَ لَا أَنْ تُبَدَّلَ بِهِنَّ يَعْنِي وَ لَا اَنْ تُبَدَّلَ بِالْمَسْلَمَاتِ غَيْرِهِنَّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى يَقُوْلُ: لَا تُكُوْنُ اِمَ الْمُؤْمِنِيْنَ يَهُودِيَّةً وَ لَا نَصْرَانِيَّةً.

إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ اِحْلَلَّ لَهُ مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُهُ مِنَ الْكِتَابِيَّاتِ اِنْ يَتَسَرَّى بِهِنَّ قَالَ الضَّحَّاكُ: مَعْنَاهُ وَ لَا اَنْ تُبَدَّلَ بِاَزْوَاجِكَ اللَّاتِي هُنَّ فِي حَبَالَتِكَ اَزْوَاجًا غَيْرِهِنَّ بَاَنْ تَطْلُقَهُنَّ فَتَنْكَحَ غَيْرِهِنَّ فَحَرَّمَ عَلَيْهِ طَلَاقَ النِّسَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدَهُ اِذْ جَعَلَهُنَّ اَمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ غَيْرَهُ حِيْنَ اَخْتَرَنَهُ، وَ اَمَّا نِكَاحُ غَيْرِهِنَّ فَلَمْ يَمْنَعْ مِنْهُ. قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: كَانَتْ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَتَبَادَلُوْنَ بِاَزْوَاجِهِمْ، يَقُوْلُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: بَاَدَلْنِي بِاِمْرَاَتِكَ وَ اِبَاَدَلْكَ بِاِمْرَاَتِي تَنْزِلُ لِي عَنْ اِمْرَاَتِكَ وَ اَنْزَلَ لَكَ عَنْ اِمْرَاَتِي، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا اَنْ تُبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ يَعْنِي تُبَادَلُ بِاَزْوَاجِكَ غَيْرِكَ بَاَنْ تَعْطِيَهُ زَوْجَتَكَ وَ تَأْخُذَ زَوْجَتَهُ اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ لَا بِأَسْ اِنْ تُبَدَّلُ بِجَارِيَتِكَ مَا شِئْتَ، فَاَمَّا الْحَرَائِرُ فَلَا.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: دَخَلَ عِيْنِيَّةُ بِنُ حِصْنِ عَلِيٍّ النَّبِيِّ (ص) بِغَيْرِ اِذْنٍ وَ عِنْدَهُ عَائِشَةُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص): يَا عِيْنِيَّةُ فَايْنَ الْاِسْتِيْذَانُ؟ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ: وَ مَا اسْتَاذَنْتُ عَلَيَّ رَجُلًا مِنْ

مضر منذ ادركت، ثم قال: من هذه الحميراء الى جنبك؟ فقال: هذه عائشة ام المؤمنين، فقال عيينة: أ فلا اترك لك عن احسن الخلق؟ فقال رسول الله (ص): ان الله قد حرم ذلك. فلما خرج قالت عائشة: من هذا يا رسول الله؟ قال: هذا احمق مطاع وانه على ما ترين لسيد قومه.

قوله: وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ يَعْنِي لَيْسَ لَكَ أَنْ تَطْلُقَ أَحَدًا مِنْ نِسَائِكَ وَتَنْكَحَ بَدَلَهَا أُخْرَى وَ لَوْ أَعْجَبَكَ جَمَالُهَا. قال ابن عباس: يعنى أسماء بنت عميس الخثعمية امرأة جعفر بن ابي طالب، فلما استشهد جعفر اراد رسول الله (ص) ان يخطبها فنهى عن ذلك إنا ما ملكت يمينك. قال ابن عباس. ملك بعد هؤلاء مارية.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا هَذَا تَعْظِيمٌ لِلنَّهْيِ وَ تَشْدِيدٌ فِي التَّحْرِيمِ، وَ فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى جَوَازِ النَّظَرِ إِلَى مَنْ يَرِيدُ نِكَاحَهَا مِنَ النِّسَاءِ روى عن جابر قال: قال رسول الله (ص): اذا خطب احدكم المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل.

و عن المغيرة بن شعبة قال: خطبت امرأة فقال لى النبى (ص): هل نظرت اليها؟ قلت: لا قال: فانظر اليها فانه احرى ان يؤدم بينكما.

و عن ابي هريرة ان رجلا اراد ان يتزوج امرأة من الانصار، فقال له النبى (ص): انظر اليها فان فى العين الانصار شيئا.

قال الحميدى: يعنى الصعر، النوبة الثالثة

قوله: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ذكر تعريف و بيان تشريف آن مهتر عالم است و سيد ولد آدم، جوهر سعادت و عنصر سيادت، قبله اقبال و كعبه آمال، محمد مصطفى (ص) كه شرف رسالت او بازل بسته و عز دولت او بايد پيوسته، منبر و محراب بنام او آراسته، ارکان دين و قواعد عقايد بيان و تبیان او ممهّد شده. مهترى كه ظاهر او همه راحت بود، باطن او ملاحه بود، عبارت او فصاحت بود، سرّ او از محبت بود، جان او از نور عزت بود، پرده او غيرت بود، آئين او شريعت بود، خلعت او شفاعت بود هر چند اسم پدرى از وى بيفكنند اما از همه پدران مشفق تر و مهربان تر بود.

قال (ص): «انما انا لکم مثل الوالد لولده».

گفته اند شفقت او بر امت از شفقت پدران افزون بود، اما پدر امت نخواند او را از بهر آنکه در حکم ازلی رفته و قضاء ربانی و تقدیر الهی سابق شده که روز رستاخیز در آن انجمن کبری و عرصه عظمی که سرا پرده قهاری بزند و بساط عظمت بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند، جانها بجنبش گردن رسد، زبانهای فصیح گنگ گردد، عذرها همه باطل شود، نسبا بریده گردد، پدران همه از فرزندان بگریزند، چنانکه رب العزة فرمود: *يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ*. آدم که پدر همگانست فرا پیش آید که بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندان تو دانی که چکنی. نوح همان گوید، ابراهیم همان، موسی و عیسی و دیگر پیغامبران همان گویند، از سیاست رستاخیز و فزع قیامت همه بلرزند و بخود درمانند و با فرزندان نپردازند و گویند: «نفسی نفسی»، خداوندا! ما را برهان و با فرزندان هر چه خواهی میکن، و مصطفی عربی (ص) در آن انجمن رستاخیز روی بر خاک نهاده و گیسوی مشکین بر دست نهاده و زبان رحمت و شفقت بگشاده که: بار خدایا! امت من مشتی ضعیفان و بیچارگان اند، طاقت عذاب و عقاب تو ندارند، بر ایشان ببخشای و رحمت کن و با محمد هر چه خواهی کن، بحکم آنکه در ازل رفته که پدران از فرزندان بگریزند آن روز او را پدر نخواند تا ازیشان نگریزند و از بهر ایشان شفاعت کند.

لطیفه ای دیگر شنو: او را پدر نخواند که اگر پدر بودی، گواهی پدر مر پسر را قبول نکنند در شرع، و او صلوات الله و سلامه علیه فردای قیامت بعدالت امت گواهی خواهد داد و ذلک قوله عز و جل: *لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا*. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا مفهوم این آیت از روی اشارت دعوت خلق است بر محبت حق، زیرا که مصطفی علیه الصلاة والسلام فرموده: «من احب شیئا اکثر ذکره»، نشان دوستی ذکر فراوان است، دوستی نگذارد که زبان از ذکر بیاساید یا دل از ذکر خالی ماند.

پیر طریقت گفت: ذکر دوست بهره مشتاقانست، روشنایی دیده و دولت جان و آئین جهانست، یک ذره فرودن بدوستی بهتر از دو جهانست، یک طرفه العین انس با دوست

خوشر از جانست، یک نفس در صحبت دوست ملک جاودانست، عزیز آن رهی که سزای آنست، این چه کارست که بی نام و بی نشانست، شغل رهی است و از رهی نهانست، رهی از آن بی طاقت و بآن یازانست، او که طالب آنست، بالله که در میان آتش نازاست.

ار دستت از آتش بود ما را ز گل مفرش بود
هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ باش تا این درویش بدولت خانه ابد رسد، تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، ابر لطف باران کرم ریزد، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود.

در خبر است که: «تملاً الأبصار من النظر في وجهه و يحدثهم كما يحدث الرجل جليسه». آن دیده که او را دید، بملاحظه غیر او کی پردازد، و آن جان که با او صحبت یافت، با آب و خاک چند سازد. خو کرده در حضرت عزت، مذلت حجاب چند برتابد، والی بر شهر خویش، در غربت عمر چون بسر آرد.

اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول تا ارحنا یا بلالت گفت باید بر ملا

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ این نواخت و منزلت و این دولت بی نهایت، فردا کسی را سزاست که امروز از صفات هستی خود جداست، هر چه آن صفات خودی است همه بند است و هر چه بند است همه رنگ است و هر چه رنگ است در راه جوانمردان ننگ است. آن کس که هزار عالم از رنگ نگاهشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

خود را چه نگاری ای مسکین؟! خود نگاری را قدری نیست، خود را چه آرایبی؟ خود آرایبی را نوایی نیست: بگذار تا «و زينه في قلوبكم» بی تو ترا آراید، بگذار تا يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ بی تو ترا پسندد.

پیر طریقت گفت: ازو باو نگر نه از خود باو، که دیده با دیده‌ور پیشین است و دل با دوست نخستین است، هر که درین کوی حجره‌ای دارد داند که چنین است، دیدار دوست جان را آئین است، بذل جان بر امید دیدار، در شریعت دوستی دین است.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِی مهتر عالم! اِی سید ولد آدم! فخر عرب و عجم! اِی نواخته لطف قدم! اِی

می‌گزیدم ایشان را عیب می‌دیدم نه پسندیدم تا بیشتر از نپنهانها ور رسیدم رهی را به بی‌نیازی خود چنانک بود برگزیدم. بشارت ده ایشان را که آنچه اول بود امروز همان، ابريست از بر باران، مؤمنان را جاودان، نه فضل را پایان، نه محابا را گران. بشارت ده که اگر رهی را جرم بسیاریست، فضل مولی از آن بیش است که هر کار کننده‌ای در هر حال بسزای خویش است. این همه که شنیدی از فضل، کبیر است نه فضل کبیر، فضل کبیر خود حالی دیگر است و نواختی دیگر. عیثی روحانی با صد هزار طبل نهانی و رستاخیز جاودانی، نفسی بصحبت آمیخته، جانی در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرقی که هست، طلب از یافت باز نمی‌داند و از شعاع وجود عبارت نمی‌تواند، در آتش مهر می‌سوزد و از ناز باز نمی‌پردازد، بزبان حال همی گوید:

بر آتش عشق جان همی عود کنم جان بنده تو نه من همی جود کنم
چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی صد جان دگر بحیله موجود کنم

۵ النوبة الاولى

قوله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که گرویدگان اید، لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ در خانه‌های پیغامبر مشوید، إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ مگر که شما را با خوردنی خوانند، غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنْهَاءً نه چنان که شوید و نشینید تا طعام فرا رسد، وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا لکن چون شما را با خوردنی خوانند در شوید، فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا و چون طعام بخورید بپراکنید و لا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ و نه چنان که از سخنان می‌بررسید، إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ که آن پیغامبر را می‌برنجاند، فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ و او را شرم می‌بود از شما، وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ و الله از گفتنی گفتن شرم ندارد، وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا و هر گه که از ایشان چیزی خواهید، فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده خواهید، ذَلِكُمْ أَطْهَرُ این شما را پاک دارنده تر است، لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ دل‌های شما را و دل‌های ایشان را، و ما كان لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ و روا نیست شما را که رسول خدای را رنج دل نمائید، و لا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا و نه زنان او را بزنی خواهید بعد از وی هرگز، إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) آن بنزدیک خدای کاری بزرگ است.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تَخْفَوْهُ أَوْ تُبَدِّئُوا كَيْفَ شِئْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۵۴) الله بهمه چیز داناست همیشه.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ تَتَّكِىَ بَرِّ زَنَانِ، فِى آبَائِهِنَّ بِرَدَانِ خَوِيشِ رَا، وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ وَ پسرانِ خَوِيشِ يَا بَرَادِرَانِ خَوِيشِ رَا، وَ لَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَ نه برادرزادگانِ خَوِيشِ يَا خَوَاهِرِزَادگانِ خَوِيشِ رَا، وَ لَا نِسَائِهِنَّ وَ نه زنانِ هم دین «۳» خَوِيشِ رَا، وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَ نه بردگانِ خَوِيشِ رَا، وَ اتَّقِينَ اللَّهَ وَ از خشمِ و عذابِ خدایِ بپرهیزید، إِنْ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۵۵) که الله بر همه چیز گواهدست و بآن دانا.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ خدایِ و فرشتگانِ او درود می دهند بر پیغامبر، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که مؤمنان اید، صَلُّوا عَلَيْهِ درود دهید بر او، وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) و سلام کنید سلام کردنی.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِيشانِ که می رنجانند خدایِ را و رسولِ او را، لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِى الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ لعنت کرد الله بر ايشان درین جهان و در آن جهان، وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً (۵۷) و ايشان را ساخت عذابی خوارکننده.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و ايشانِ که می رنجانند مردانِ مؤمنان و زنانِ ايشان را بِغَيْرِ مَا اِكْتَسَبُوا بی گناهی که کردند، فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً (۵۸) در گردنِ خویشتن کردند دروغی بزرگ و بزه ای آشکارا.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر، قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو فرازانِ خویشتن، وَ بَنَاتِكَ و دخترانِ خویشتن، وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَنَانَ مُؤْمِنَانَ، يُدِينَنَّ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ تا تنگِ فرزند آرند و نزدیکِ برویهایِ خویشتن چادرهایِ خویشتن، ذَلِكِ أَذْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ أَنْ زَدِيكَ تَرَاست بآن که ايشان را بشناسند، فَلَا يُؤْذِينَ و ايشان را نرنجانند، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵۹) و الله آمرزگار است همیشه.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ اِگر باز نشود دورویان، وَ الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و ايشانِ که در دلهایِ ايشان بیماری است، وَ الْمُرْجُفُونَ فِى الْمَدِينَةِ و و دروغِ زنانِ در مدینه، لَنْغَرِيْبِكَ بِهِمْ تَرَا بر ايشان آغالیم و بر ايشان انگیزانیم، ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا وَ آن گه تَرَا همشهری

نباشند در مدینه، إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ مگر اندکی نکوهیده و نفریده. اَيْنَمَا تَقُوفُوا هر جا که یابند ایشان را، اُخِذُوا بغيرندشان، وَ قَاتِلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) و بکشند کشتنی نهمار.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ نَهَادَ اللَّهُ اسْتِثْنَاءً فِيهِمْ أَنْ يَتَأَدَّبُوا عِلْمَهُمْ بِحِلْمِ صِدْقِكُمْ أَنْ يَبْلُغُوا مِنْكُمْ عَرْفَ جَبَلٍ فِئْتِمْ أَفْ كَبُرْتُمْ أَنْ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِ اللَّهِ وَلَنْ تَجِدَ لِسَانَ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲) و نهاد الله را تبدیل کردن نیایی.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ مَرْدَمَانِ تَرَامِي يَرْسُدُ، عَنِ السَّاعَةِ از رستاخیز، قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ گوی دانستن هنگام آن بنزدیک الله است و مَا يُدْرِيكَ و چه چیز ترا دانا کرد، لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) مگر که رستاخیز نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ اللَّهُ بنفرید و دور کرد کافران را، وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) و ساخت ایشان را آتش جاویدی.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ایشان در آن جاوید باشند، لَا يَجِدُونَ وِليًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) که نه هیچ کس یاوند مهربان و نه یاری دهنده ای.

يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ آن روز که رویهای ایشان می گردانند در آتش، يَقُولُونَ میگویند: يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ كَاشَكِ ما فرمان بردیمی الله را، وَأَطَعْنَا الرَّسُولًا (۶۶) و فرمان بردیمی فرستاده او را.

وَقَالُوا رَبَّنَا و میگویند: خدای ما، إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا ما فرمان بردیم مهتران و بزرگان خویش را، فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (۶۷) و ما را از راه بیردند و از راه گم کردند. رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ خدای ما ایشان را عذاب دو توی ده، وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) و بریشان لعنت کن لعنتی بزرگ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى مَبَاشِدٍ چون ایشان که موسی را رنجانیدند، فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا تا الله او را پاک کرد از آنچه گفتند، وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) و بنزدیک الله موسی روی شناس بود بشکوه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، اتَّقُوا اللَّهَ بِيْرَهِيْزِيْدٍ از خشم و عذاب خدای، وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيْدًا (۷۰) و می گوید آن سخن راست پاک درست.

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ تا کارهای شما باز سازد و باصلاح آرد، وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و گناهان

شما را بیمارزد، وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هَر كِه فَرْمَانِ بَرِدِ خُدَايِ رَا وَ رَسُولِ اَوْ رَا، فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۱) وی رست رستنی بزرگ و پیروز آمد پیروزی بزرگوار.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ مَا عَرَضَهُ كَرْدِيمِ اَمَانَتِ دین، عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ بِرِ آسمانها و زمینها و کوهها، فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا بَازِ نَشَسْتَنْدِ اَزِ بَرْدَاشْتِ آن، وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ تَرَسیدَنْدِ اَزِ آن، وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ وَ آدَمَ فَرَا اِبَسْتَادِ وَ دَرِ گَرْدَنْ خَوِیْشِ كَرْدِ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود.

لِيُعَذِّبَ اللَّهَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ تَا عَذَابِ كَنْدِ اللَّهَ مَنَافِقَانِ رَا مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ وَ اَنْبَازِ گِیرانِ رَا مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ بَا خُودِ آردِ وَ بَیذِیرِدِ مُؤْمِنَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۳) وَ اللَّهُ أَمْرُگَارِ اسْتِ بَخْشَايِنْدِه هَمِیْشِه.

النوبة الثانية

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ... الآية سبب نزول این نهی و نزول این آیه آن بود که: رسول خدا (ص) ولیمه‌ای ساخت از بهر زینب که تحویل کرده بود و جمعی بسیار از یاران بر آن ولیمه خوانده، انس مالک گفت: رسول خدا مرا فرمود که رو هر که را بینی از یاران برخوان. گفتا رفتم و خواندم، و یاران جوق جوق می‌آمدند و طعام می‌خوردند و باز میگشتند. بعاقبت گفتم: یا رسول الله ما اجد احدا ادعوه کس نماند که او را نخواندم. آن گه طعام برداشتند و قوم متفرق شدند، سه کس در خانه رسول (ص) بماندند و دراز نشستند و از سخنها می‌پرسیدند و سرگذشتها باز میگفتند، رسول (ص) خدا میخواست که ایشان برخیزند و شرم میداشت که بگفتی، یک بار و دو بار از خانه بیرون شد بخانه عایشه و غیر آن و باز می‌آمد و انتظار برخاستن ایشان میکرد، در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد، آنجا که گفت: وَ اللَّهُ لَا يَسْتَنْحِي مِنَ الْحَقِّ رَسُولَ خُدَا بِرِ ایشان خواند و ایشان برخاستند و بیرون شدند.

این عباس گفت: قومی مسلمانان گاه گاه بخانه رسول (ص) می‌شدند و طعام می‌خوردند، و پیش از رسیدن آن طعام می‌رفتند و دراز می‌نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا باین سبب رنجور دل می‌شد و شرم میداشت که ایشان را از آن منع کند تا آیت فرو آمد که: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ إِيَّاهُ فَتَأْكُلُوهُ.

غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاهُ یعنی غیر منتظرین حین نضجه و ادراکه «انی» و «انی» لغتان مثل: الی و الی، و معا و معا، و الآناء جمعه مثل: الآلاء و الامعاء، یقال: انی الحمیم اذا انتهى حره، و انی ان یفعل کذا، ای حان. و فیه لغتان: انی، یأنی و آن، یمین، مثل: حان یحین. و لکن إذا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ ای اکلتم الطَّعامَ فَانْتَشِرُوا تَفَرَّقُوا و اخرجوا من منزله. و لَا مُسْتَأْنِسِينَ ای و لا طالبین الانس لحدیث. و محلّه خفض مردود علی قوله: غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاهُ.

و لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ای لا یترک تادیبکم و بیان الحق حیاء. روى ان اسماعیل بن ابی حکیم قرئت بین یدیه هذه الایة، فقال: هذا ادب ادب الله به الثقلاء. و قال ابن عائشة: حسبک فی الثقلاء ان الله تعالی لم یحتملهم.

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ عَمْرٍ خُطَابٍ بِمَسْجِدِ رَسُولٍ بَرَكْذَشْتٍ وَ رَسُولٍ (ص) را دید با زنان خویش در مسجد، عمر گفت با زنان رسول: احتجبین فان لکن علی النساء فضلا کما ان لزوجکن علی الرجال الفضل از مردان در حجاب باشید که شما را بر زنان امت فضل است و افزونی هم چنان که شوهر شما را رسول خدا صلوات الله علیه فضل است بر عالمیان. بروایتی دیگر زینب گفت: یا بن الخطاب انک لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا تو بر ما غیرت می بری باینچ می فرمایی، و وحی الله در خانه ما فرود می آید، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بغیرت تو نباشد، تا درین حدیث بودند بر وفق قول عمر آیت حجاب آمد: وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ بعد از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول نگرستید اگر در نقاب بودی یا بی نقاب. عمر خطاب بعد از آن میگفت: وافقنی ربی فی ثلاثة، قلت: یا رسول الله لو اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی، فانزل الله تعالی: وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، و قلت: یا رسول الله انه یدخل علیک البر و الفاجر فلو امرت امهات المؤمنین بالحجاب، فانزل الله آیه الحجاب، قال: و بلغنی بعض ما

عاتب رسول الله نساءه، قال: فدخلت عليهن فجعلت استقر بهن واحدة واحدة، قلت: والله لتنتهين أو ليبدلن الله أزواجاً خيراً منكن حتى أتيت على زينب، فقالت: يا عمر أما كان في رسول الله ما يعظ نساءه حتى تعظهن أنت؟ فخرجت فانزل الله تعالى: يا عمر أما كان في رسول الله، ما يعظ نساءه حتى تعظهن أنت؟ فخرجت فانزل الله تعالى: عسى ربه إن طلقك أن يبدله أزواجاً خيراً منك... الآية. و عن مجاهد أن رسول الله (ص) كان يطعم و معه أصحابه فاصابت يد رجل منهم يد عايشه و كانت معهم، فكره النبي (ص) ذلك فنزلت آية الحجاب.

قال انس: كنت ادخل على رسول الله (ص) بغير اذن فجئت يوماً لادخل، فقال: مكانك يا بنى قد حدث بعدك ان لا تدخل علينا الا باذن ذلكم أظهر لقلوبكم و قلوبهن من الريب. و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ليس لكم اذاه في شيء من الاشياء.

و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً هذا اذا دخل بهن. و تزوج رجل من المؤمنين امرأة كان تزوج بها رسول الله و طلقها و لم يكن دخل بها، فاراد عمر ان يقتله فاقام الرجل البيئة على ان رسول الله لم يكن دخل بها فذكر ان عمر حلق رأسه و لحيته.

و روى معمر عن الزهري ان العالية بنت ظبيان التي طلق النبي (ص) تزوجت رجلاً و ولدت له، و ذلك قبل تحريم ازواج النبي (ص) على الناس. و اما حفصة بنت عمر فان رسول الله طلقها ثم راجعها، جاءه جبرئيل فقال له: ان ربك يقرئك السلام و يقول: ان حفصة صوامة قوامه و انها زوجتك في الجنة، فراجعها.

إن ذلكم كان عند الله عظيماً هذا الوعيد راجع على من يؤذى رسول الله و على من يريد ان ينكح احداً من أزواجه من بعده، و كان رجل قال: ان مات رسول الله نكحت عائشة، قال مقاتل بن سليمان هو طلحة بن عبيد الله.

إن تبذوا شيئاً أو تخفوه فإن الله كان بكل شيء عليماً كان هذا و عيد للرجل الذي تمنى نكاح عائشة و لما نزلت آية الحجاب قال: الآباء و الأبناء و الاقارب و نحن ايضاً نكلمهن من وراء حجاب، فانزل الله عز و جل: لا جناح عليهن في آبائهن يعني لا اثم عليهن في ترك الاحتجاب من هؤلاء. و قال مجاهد في وضع جلابيبن عندهم.

و قوله: و لا نسائهن اراد به النساء المسلمات حتى لا يجوز للكتايبات الدخول عليهن و

التكشّف عندهنّ وقيل: هو عام في المسلمات و الكتابيات، و أنّما قال: و لا نِسائِهِنَّ لَأَنهِنَّ من اجناسهنّ و لم يذكر العمّ و الخال لأنهما داخلان في الآباء قد عدّ الله عزّ و جلّ العمّ ابا و الخالة اماً في القرآن.

و لا ما مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ اختلفوا في انّ عبد المرأة هل يكون محرماً لها ام لا؟ فقال قوم: يكون محرماً لها لقوله عزّ و جلّ: أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ. و قال قوم: هو كالأجانب، و المراد من الآية: الا ماء دون العبيد.

وَ اتَّقِينَ اللَّهَ ان يراكنّ غير هؤلاء.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَمَلًا شَهِيدًا.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يعنى انّ الله يرحم و يثنى عليه و الملائكة يدعون له و يستغفرون له. قال ابو العالية: صلاة الله ثناؤه عليه عند الملائكة و صلاة الملائكة الدعاء له.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا اين امرى است مطلق كه امّت را فرمودند: بدرود دادن بر وى و سلام كردن بر وى. سلام آنست كه مؤمنان در تشهد نماز ميگویند: السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته. و درود آنست كه ميگویند در آخر نماز كه: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ انك حميد مجيد».

قال كعب بن عجرة: سألتنا رسول الله (ص)، فقلنا: يا رسول الله كيف الصلاة عليكم اهل البيت؟

فانّ الله قد علمنا كيف نسلم. قال: «قولوا: اللهم صلّ على محمد و على آل محمد كما صلّيت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد».

و عن ابى حميد الساعدي انهم قالوا: يا رسول الله كيف نصلى عليك؟ فقال رسول الله: قولوا اللهم صلّ على محمد و ازواجه و ذريته كما صلّيت على ابراهيم، و بارك على محمد و ازواجه و ذريته كما باركت على ابراهيم انك حميد مجيد».

و عن ابى سعيد الخدرى قال: قلنا يا رسول الله هذا السلام عليك قد علمنا، فكيف

الصلاة؟

قال: «قولوا: قلنا يا رسول الله هذا السلام عليك قد علمنا، فكيف الصلاة؟
قال: قولوا: اللهم صلّ على عبدك ورسولك كما صليت على ابراهيم، وبارك على محمد و
على آل محمد كما باركت على ابراهيم».

و عن عبد الله بن مسعود قال: اذا صلّيتم على النبي (ص) فاحسنوا الصلاة عليه فانّكم لا
تدرون لعلّ ذلك يعرض عليه، قالوا: فعلمنا قال: قولوا اللهم اجعل صلواتك ورحمتك و
بركاتك على سيّد المرسلين و امام المتّقين و خاتم النبيين محمد عبدك ورسولك امام
الخير و قائد الخير و رسول الرحمة، اللهم ابعته مقاما محمودا يغبطه به الاولون و الآخرون،
اللهم صلّ على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد
مجيد. و قال (ص): «حياتي خير لكم تحدثون و نحدث لكم و وفاتي خير لكم تعرض
على اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها و ما كان من سيّئة استغفرت الله لكم
فاذا صلّيتم علىّ فاحسنوا الصلاة فانّكم تعرضون علىّ بأسمائكم و أسماء آبائكم و
عشائركم و اعمالكم».

و قال (ص): «صلّوا علىّ اينما كنتم من الارض فانّ صلّاتكم تبلغني».
و عن ابن عباس قال: ليس احد من امة محمد (ص) يسلم عليه و يصلّي عليه الا بلغه فلان
يسلم عليك و يصلّي عليك.

قال يزيد الرقاشي: ملك موكل برسول الله (ص) اذا صلّى عليه احد قال صلّي عليك من
امتك فلان بن فلان. و عن اوس بن اوس الثقفي قال: قال رسول الله (ص): «اكثروا علىّ
الصلاة في يوم الجمعة فانّ صلّاتكم معروضة علىّ»، قالوا: يا رسول الله كيف تعرض عليك
و قد ارميت؟ يعني بليت، قال: «انّ الله حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء».
و عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال: «ما من احد يسلم علىّ الا ردّ الله اليّ روحى حتّى
اردّ عليه السلام»

قال: «و الذى نفسى بيده ما منكم احد يسلم علىّ اذا متّ الا جاءني جبرئيل فقال يا محمد
هذا فلان بن فلان بن فلان فيرفع لي في النسب حتّى اعرفه فاقول: نعم، فيقول: هو يقرأ
عليك السلام و رحمة الله، فاقول: و عليه السلام و رحمة الله و بركاته»، و في رواية

اخرى قال: يا محمد صلى عليك فلان كذا و كذا، قال: فيصلى الرب على ذلك الرجل بكل واحد عشرًا.

و عن عبد الرحمن بن عوف قال: قال رسول الله (ص): «لقيت جبرئيل عليه السلام فبشّرني ان الله تبارك و تعالی يقول: من صلى عليك صلّيت عليه و من سلم عليك سلمت عليه، فسجدت لله شكرا». و عن سعيد بن عمر الانصارى عن ابيه و كان بدرّيا عن النّبي (ص) قال: «ما صلى على عبد من امتى صلاة صادقا بها من قبل نفسه الا صلى الله عليه و سلم بها عشر صلوات و كتب له بها عشر حسنات و رفعه بها عشر درجات و محاسبه بها عشر خطيئات».

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ اى ادعوا له بالرحمة، و سلّموا تسليما» اى حيّوه بتحيّة الاسلام.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا، معنی آیت آنست که ایشان که می رنجاند خدای را جلّ جلاله و رسول او را علیه السلام، الله و ر ایشان لعنت کرد در دو جهان. ابن عباس گفت: ایشان سه قوم اند که ایذاء الله خواستند، جهودان و ترسایان و مشرکان. جهودان گفتند: «عزیر ابن الله، ید الله مغلوله، ان الله فقیر و نحن اغنیاء». ترسایان گفتند: «المسیح ابن الله، ثالث

ثلاثة». مشرکان گفتند: الملائكة بنات الله و الاصنام شركاؤه همانست که مصطفی (ص) گفت حکایت از کردگار جلّ جلاله: «شتمنی ابن آدم يقول اتّخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد الذي لم الد و لم اولد و لم یکن لی كفوا احد».

و قال تعالی: یؤذینی ابن آدم یسبّ الدهر و انا الدهر بیدی الامر اقلّب اللیل و النهار» عکرمه گفت: اصحاب تصاویر اند خلقتی و صورتی که ربّ العالمین بآفرینش آن متفرد است و جز بقدرت الهیت وجود آن ممکن نیست، ایشان میخواهند که مثل آن در وجود آرند، و مصطفی (ص) فرموده: «لعن الله المصوّرین».

و قال (ص): «يقول الله تعالی: و من اظلم ممّن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا ذرّة و لیخلقوا حبة او شعيرة».

و گفته اند: محتمل است که ایذاء الله بمعنی الحاد بود در اسما و صفات الله کقوله تعالی: و

ذَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ: و گفته‌اند: درین آیت اضرار است یعنی یوذن اولیاء اللّٰه، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه کقوله: «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ» ای اهل القرية.

سیاق این سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است، و رنه جناب جبروت احدیت و درگاه عزت الهیت مقدّس است و منزّه از آن که خلق بوی اذی رسانند، یا خود کسی را رسد که اندیشه کند یا تواند. اما اذی رسول از جهت کفّار آنست که در بدایت اسلام ندانش می‌شکستند و او را می‌زدند و خاک بروی می‌ریختند و پلیدی بر مهر نبوت می‌انداختند و او را ساحر و کاهن و مجنون می‌گفتند. عبد اللّٰه مسعود گفت: دیدم رسول خدا (ص) را که در مسجد حرام در نماز بود سر بر سجود نهاده که آن کافری بیامد و شکنجه شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت، رسول هم چنان در سجود بخدمت اللّٰه ایستاده و سر از زمین برنداشت تا آن‌گه که فاطمه زهرا بیامد و آن از کتف وی بینداخت و روی نهاد در جمع قریش و آنچه سزای ایشان بود گفت، و رسول خدا چون نماز بگزارد، روی سوی آسمان کرد و گفت: اللّٰهُمّ علیک بقریش، اللّٰهُمّ علیک بعمر و بن هشام و عتبه بن ربیعة و شیبیه بن ربیعة و الولید بن عتبه و امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط.

عبد اللّٰه مسعود گفت: بآن خدایی که وحدانیت و فردانیت صفت اوست که این جماعت را دیدم روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت: اتبع اصحاب القلیب لعنة. و عن عائشة قالت: یا رسول اللّٰه هل اتی علیک یوم کان اشدّ من یوم احد؟ فقال: لقد لقیتم من قومک و کان اشدّ ما لقیتم منهم یوم العقبة اذ عرضت نفسی علی ابن عبد یا لیل ابن عبد کلال فلم یجینی الی ما اردت فانطلقت و انا مهموم علی وجهی فلم استفق الا بقرن الثعالب فرفعت رأسی فاذا انا بسحابة قد اظلمت فظنرت فاذا جبرئیل فنادانی فقال انّ اللّٰه سمع قول قومک و ما ردّوا علیک و قد بعث الیک ملک الجبال فتأمره بما شئت فیهم، قال فنا دانی ملک الجبال و سلم علیّ ثمّ قال: یا محمد انّ اللّٰه قد سمع قول قومک و انا ملک الجبال و قد بعثنی ربّک الیک لتأمرنی بامرک ان شئت ان اطبق علیهم الاخشبین، فقال رسول اللّٰه (ص): ارجوا ان یرج اللّٰه من اصلاهم من یعبد اللّٰه وحده لا یشرک به شیئا.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ یَقْعُونَ فِیْهِمْ وَ یرمونهم بغير جرم.

بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا یعنی من غیر ان عملوا ما اوجب اذاهم.

فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا قال مقاتل: نزلت فی علی بن ابی طالب (ع) و ذلك ان ناسا من المنافقين كانوا يؤذونه. و قيل: نزلت فی شأن عائشة و فی بعض الآثار: اياکم و اذى المؤمن فانه حبيب ربه احب الله فاحبه و غضب لربه فغضب الله له و ان الله يحوطه و يؤذى من يؤذيه».

ضحاک و کلبی گفتند: این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد ازین زانیان و فاجران که هر شب بیرون می آمدند و در کویهای مدینه براه کنیزکان که بطلب آب بیرون آمده بودند یا بقضاء حاجت و تعرض آن کنیزکان می کردند و در میان ایشان آزاد زنان می بودند که از تعرض آن منافقان رنجور میگشتند و هر چند که آن منافقان در طلب آن کنیزکان بر می خاستند اما آزاد زن و کنیزک از هم باز نمی شناختند که زی ایشان و کسوت ایشان هر دو یکسان بود، آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهیت نمودند و شوهران با رسول خدا باز گفتند و رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد، پس آزاد زنان را نهی کردند که بشبه کنیزکان روی گشاده از خانه بیرون آیند ایشان را فرمودند تا گلیمهای سیاه در سر کشیدند و بچادرها رویهای خود بیوشیدند و در شأن ایشان این آیت فرستادند که: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ جَمْعُ الْجَلْبَابِ وَ هُوَ الْمَلَاءَةُ الَّتِي تَشْتَمِلُ بِهَا الْمَرْأَةُ فَوْقَ الدَّرْعِ وَ الْخِمَارِ. یعنی یرخین اردیتھن و ملاحفھن فیتقنن بها و یغطین رؤسھن و وجوھن الا عینا واحدة.

«ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» انھن حرائر.

«فَلَا يُؤْذِينَ» و لا یتعرض لھن.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا لِّمَا سَلَفَ مِنْ تَرْكِ التَّسْتَرِّ.

رحیماً بھن اذا سترھن و صانھن. قال انس: مرّت جاریة بعمر بن الخطاب متقنعة فعلاھا بالدرّة و قال: یا لکاع أ تشبھین بالحرائر؟ القی القناع.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ عن نفاقھم.

وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ای فجور و هم الزناة.

وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ بِالْكَذِبِ وَ الْبَاطِلِ، المرجف الكذاب. قومی منافقان پیوسته در

مدینه ارجافهای باطل میکردند و دروغها میگفتند در حق غازیان و لشکر اسلام که ایشان را بکشند و از دشمن بهزیمت شدند، ایشان را بشکستند و دشمن زور گرفتند، ازین جنس ارجافها می افکندند تا در حق ایشان این آیت آمد. و قال الکلبی: کانوا یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا و یفشوا الاخبار.

لُنْغَرِیْنِکَ بِهِمْ اى لحرشنتک بهم و لنسلطنک علیهم حتی تقتلهم و تخلی عنهم المدینة. قال محمد بن سیرین: فلم ینتهوا و لم یغر الله بهم. العفو عن الوعيد جائز لا یدخل فی الخلف. ثم لا یجاورونک فیها، اى لا یساکنونک فی المدینة إلا قليلاً حتى یخرجوا منها. ملعونین اى مطرودین، ائینما توفوا وجدوا و ادروا أخذوا و قتلوا تقتیلًا اى الحکم فیهم هذا على جهة الامر به.

سنة الله اى کسنة الله، فی الذین خلوا من قبل من المنافقین و الذین فعلوا مثل فعل هؤلاء. و لن تجد لسنة الله تبدیلاً یقال: هاتان الآيتان فی الزنادقه یقتلهم اهل کل ملة فی الدنيا. یسئلك الناس عن الساعة قل إنما علمها عند الله و ما یدرک اى اى شىء یعلمک امر الساعة و متى یرکون قیامها؟ اى انت لا تعرفه.

لعل الساعة تكون قریباً.

إن الله لعن الکافرین و أعد لهم سعیراً، خالدین فیها أبداً لا یجدون ولیاً و لا نصیراً. یوم تقلب و جوههم فی النار ظهرا لبطن حین یسبحون علیها. یقولون یا لیتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولاً فی الدنيا. الالف الزائدة فی «الرسول» و بعدها فی «السبیل» لان اواخر آیات السورة الف، و العرب تحفظ هذا فی خطبها و اشعارها. و قالوا ربنا انا اطعنا ساداتنا قرأ ابن عامر و یعقوب: ساداتنا بکسر التاء و لف قبلها على جمع الجمع، و کبراءنا فأضلونا السبیلًا.

ربنا آتهم ضعفین من العذاب اى ضعفی عذاب غیرهم و العنهم لعناً کبیراً قرأ عاصم بالباء و الباقون بالتاء لقوله: أولئک علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین و هذا یشهد لکثرة، اى مرة بعد مرة.

محمد بن ابی السری مردی بود از جمله نیکمردان روزگار، گفتنا بخواب نمودند مرا که: در مسجد عسقلان کسی قرآن میخواند به اینجا رسید که و العنهم لعناً کبیراً، من گفتم: «کثیراً،

وی گفت: «کبیرا»، باز نگرستم رسول خدا را دیدم در میان مسجد که قصد مناره داشت فرا پیش وی رفتم گفتم: السلام علیکم یا رسول اللّٰه استغفر لی، رسول از من برگشت، دیگر باره از سوی راست وی درآمد گفتم: یا رسول اللّٰه استغفر لی از بهر من آمرزش خواه، رسول اعراض کرد، برابر وی بایستادم گفتم: یا رسول اللّٰه سفیان بن عیینة مرا خبر کرد از محمد بن المنکدر از جابر بن عبد اللّٰه که هرگز از تو چیزی نخواستند که گفتی «لا»، چونست که سؤال من رد میکنی و مرادم نمی‌دهی؟ رسول خدا تبسمی کرد، آن‌گه گفت: «اللّٰهم اغفر له»، پس گفتم: یا رسول اللّٰه میان من و این مرد خلاف است، او میگوید «وَالْعَنُتُمْ لِعْنَا كَبِيرًا» و من میگویم «کثیرا»، گفتا رسول هم چنان بر مناره می‌شد و میگفت: «کثیرا کثیرا کثیرا».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا إِي طَهَّرَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا. وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا أَيْ كَرِيمًا ذَا جَاهٍ وَ قَدْرٍ كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ حَظِيًّا عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْتَلُّ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: كَانَ مُسْتَجَابَ الدَّعْوَةِ مُحِبًّا مَقْبُولًا.

خلافت میان علمای تفسیر که آنچه رب العزّة فرمود: آذَوْا مُوسَى موسی را رنجانیدند، او را بچه رنجانیدند؟ و باین معنی خبر مصطفی است (ص) بروایت بوهریره گفت: بنوا اسرائیل چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه میدیدند و خویشان را از چشم نگرند نمی‌پوشیدند، و موسی مردی کریم بود شرمگن، نخواستی که کسی او را برهنه بیند، بخلوت غسل کردید و خویشان را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشتید، بنوا اسرائیل او را طعن کردند گفتند: ما تستر هذا التستر الا من عیب بجلده اما برص و اما ادرة و اما آفة. رب العالمین خواست که او را از آن عیب که بر وی بستند پاک گرداند، روزی تنها غسل میکرد در آن خلوت گاه جامه از تن برکشید و بر سر سنگ نهاد و در آب شد، چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد، آن سنگ بقدرت اللّٰه برفت و جامه وی ببرد و موسی برهنه از قفای سنگ میدوید و میگفت: ثیابی یا حجر! ثیابی یا حجر! تا ببرد و موسی برهنه در انجمن بنی اسرائیل شد و ایشان موسی را برهنه بدیدند که در وی هیچ عیب نبود از آنچه میگفتند، پس آن سنگ بایستاد و موسی جامه در پوشید و آن سنگ را بعضای خود میزد، بوهریره گفت فو اللّٰه انّ بالحجر لندبا من اثر ضربه ثلثا او اربعا او

خمسا اينست كه رب العالمين فرمود: «فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا».

ابو العالیة گفت: ایذاء موسی آن بود که قارون آن مومسه را بمزد گرفت تا بر موسی فجور و ناسزا بزند، و رب العالمین او را از آن معصوم داشت، و این قصه در سوره القصص رفت، و قیل: إِيذَاءَهُمْ أَيَّاهُ أَنَّهُ لَمَّا مَاتَ هَارُونَ فِي التَّيِّهِ ادَّعَا عَلَى مُوسَى أَنَّهُ قَتَلَهُ، و ذلك فيما روى عن علي بن ابي طالب (ع) في قول الله عز و جل: لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى، قال: سعد موسى و هارون عليهما السلام الجبل فمات هارون، فقالت بنو اسرائيل: انت قتلته و كان اشدَّ حبا لنا منك و الين لنا منك، فآذوه بذلك فامر الله عز و جل الملائكة فحملته حتى مروا به على بنى اسرائيل و تكلمت الملائكة بموته حتى عرف بنو اسرائيل انه قد مات، فبرأه الله من ذلك فانطلقوا به فدفنوه فلم يطلع على قبره احد من خلق الله الا الرحم فجعله الله اصم ابكم.

روى عن عبد الله بن مسعود قال: قسم النبي (ص) قسما فقال رجل: ان هذه القسمة ما اريد بها وجه الله، فاتيت النبي (ص) فاخبرته فغضب حتى رأيت الغضب في وجهه ثم قال: «يرحم الله موسى قد اودى باكثر من هذا فصر».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا صَوَابًا حَقًّا مُسْتَقِيمًا.

قال عكرمة: هو شهادة ان لا اله الا الله سدت بين الكفر و الاسلام و بين الجنة و النار.

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ قال ابن عباس: اى يتقبل حسناتكم و قال مقاتل: يترك اعمالكم و يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، و قالوا فى تفسير قوله فى سورة محمد: وَ أَصْلَحَ بِاللَّهِمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ يُصَلِّحْ بِاللَّهِمْ يضمن عنهم التبعات و يرضى عنهم الخصوم.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا اى ظفر بالخير كله.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ابن عباس گفت: امانت ايدر حدود دين است و فرائض شرع و طاعت الله. ابن مسعود گفت: پنج نماز است بوقت خویش گزاردن و زكاة مال دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج كردن و سخن راست گفتن و اوام گزاردن و در پيمانه و تراز و راستی و عدل بجای آوردن و ودیعتها بر امت نگه داشتن. زيد بن اسلم گفت: امانت اینجا سرائر طاعات است و خفیات شرع که خلق را بر آن اطلاع نبود کالتیبات فى الاعمال و الطهارة فى الصلاة و تحسین الصلاة فى الخلوة و

کالصیام و الغسل من الجنابة.

روی عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «خمس من جاء بهنَّ يوم القيمة مع ایمان دخل الجنة: من حافظ على الصلوات الخمس وضوئهنَّ و رکوعهنَّ و سجودهنَّ و مواقیتهنَّ، و اعطى الزکاة من ماله طیب النفس بها، و كان یقول: و ایم الله لا یفعل ذلك الا مومن، و صام رمضان و حج البيت ان استطاع الی ذلك سبیلا و اذی الامانة.

قالوا: یا ابا الدرداء و ما أداء الامانة؟

قال: الغسل من الجنابة فانَّ الله عز و جل لم یأمن ابن آدم على شیء من دینه غیره. و قال عبد الله بن عمرو بن العاص: اول ما خلق الله من الانسان فرجه ثم اتم خلقته، و قال له: هذه امانة استودعتکها، فالفرج امانة و الاذن امانة و العین امانة و الید امانة و الرجل امانة، لا ایمان لمن لا امانة له.

این امانتها بر اختلاف علما که گفتیم، رب العالمین عرضه کرد بر اعیان آسمانها و زمین و کوهها و فرا پیش ایشان نهاد گفت: توانید که این امانت بردارید و در آن راست روید و بوفای آن باز آئید؟ ایشان گفتند و ما را از برداشت آن و نگه داشت آن چه آید و چه بود؟ گفت: اگر نیک آئید و راست روید ثواب و عطا یابید، و اگر بد آئید و کز روید عذاب و عقوبت رسید. ایشان گفتند: لا، یا رب نحن مسخرات لامرک لا نرید ثوابا و لا عقابا. این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین الله ترسیدند از تاوان و از راست باز نیامدن در آن، و رب العزة این عرض که کرد از روی تخییر کرد نه از روی الزام که اگر الزام بودی از ایشان امتناع نبودی و هر چند جمادات بودند رب العزة در قرآن ایشان را خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد

قال الله تعالى: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ... الآية، و قال تعالى للسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: أَتَيْنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. و قال للحجارة: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْتَمُّ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.

قومی علما گفتند: رب العزة عقل و فهم در آن جمادات مرکب کرد، آن گه که امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند. قومی گفتند: عرض امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه اعیان آسمان و زمین هذا کقوله: وَ سَأَلِ الْقُرْبَةَ یعنی

اهل القرية. و قول صحيح آنست که اول گفتیم و علماء سلف و تابعین بر آن اند. قوله: فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا اى خفن من الامانة ان لا يؤدبنيها فيلحقن العقاب. وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ يعنى آدم عليه السلام. چون آسمان و زمين بترسيدند از پذيرفتن امانت و باز نشستند از برداشت آن، رب العزة آدم را گفت: انى عرضت الامانة على السماوات و الارض و الجبال فلم تطعها فهل انت آخذها بما فيها اى آدم امانت دين و طاعت بر آسمان و زمين و كوه عرضه كردم و طاقت پذيرفتن آن نداشتند، تو آن را بردارى و پذيرى؟ آدم گفت: يا رب و ما فيها؟ بار خدايا در آن پذيرفتن و برداشتن مرا چه بود؟ گفت: «ان احسنت جوزيت و ان أسأت عوقبت» اگر نيكو كردار باشى ثواب يابى و اگر بد كردار باشى عقوبت بينى. آدم بخدمت و طاعت بندهوار درآمد گفت: بين اذنى و عاتقى برداشتم ميان گوش و دوش خویش.

رب العالمين فرمود: اکنون که برداشتی ترا در آن معونت و قوت دهم، اجعل لبصرک حجابا فاذا خشيت ان ينظر الی ما لا يحلّ لك فارخ حجابہ و اجعل للسانک لحين و غلقا فاذا خشيت ان يتكلم بما لا يحلّ فاعلق و اجعل لفرجک لباسا فلا تكشفه على ما حرمت عليك. قال مجاهد: فما كان بين ان يحملنها و بين ان خرج من الجنة الا مقدار ما بين الظهر و العصر. زجاج گفت و جماعتی اهل معانی که: حمل امانت خیانت است در امانت يقال: فلان حمل الامانة، اى اثم فيها بالخيانة، و منه قوله تعالى: وَ لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ، و حملک السيئة ان تتقلدها و تبوء بائنها.

گفتند: امانت در حق بنی آدم اداى فرائض است و امتثال امر و نهی چنان که گفتیم و امانت در حق آسمان و زمين و كوهها خضوع است و طاعت، پس گفت: فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا آسمان و زمين و كوه سروا زدند و باز نشستند از آن که در آن خیانت کنند، يعنى که امانت خویش بگزاردند و خضوع و طاعت که بر ایشان نهادند بجای آوردند قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، و بنی آدم در امانت خویش خیانت کردند و بوفای عهد باز نیامدند.

حسن گفت: برین تأویل انسان درین موضع کافر است و منافق فانهما حملا الامانة اى خانا فيها. و روى عن ابن مسعود قال: مثلت الامانة لصخرة ملقاة و دعيت السماوات و الارض و الجبال اليها فلم يقربوا منها و قالوا لا نطبق حملها و جاء آدم من غير ان دعى و

حَرَكَ الصَّخْرَةَ وَ قَالَ لَوْ اَمَرْتُ بِحَمَلِهَا لِحَمَلْتَهَا فَقُلْنَ لَهُ اَحْمَلْ فَحَمَلَهَا اِلَى رِكْبَتَيْهِ ثُمَّ وَضَعَهَا
وَ قَالَ لَوْ اَرَدْتُ اَنْ اَزْدَادَ لَزِدْتُ فَقُلْنَ لَهُ اَحْمَلْ فَحَمَلَهَا اِلَى حَقْوِهِ ثُمَّ وَضَعَهَا وَ قَالَ وَ اللّٰهُ لَوْ
اَرَدْتُ اَنْ اَزْدَادَ لَزِدْتُ فَقُلْنَ لَهُ اَحْمَلْ فَحَمَلَهَا حَتَّى وَضَعَهَا عَلٰى عَاتِقِهِ فَاِذَا اَرَادَ اَنْ يَضَعَهَا قَالَ

اللّٰهُ تَعَالٰى: مَكَانَكَ فَاَنْهَا فِى عُنُقِكَ وَ عُنُقُ ذَرِيَّتِكَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.
اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ظَلَمَ لِنَفْسِهِ جَهُولًا بِاَمْرِ اللّٰهِ وَ مَا اَحْتَمَلَ مِنَ الْاِمَانَةِ.
وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: ظَلَمَ حِيْنَ عَصَى رَبَّهُ جَهُولًا لَا يَدْرِي مَا الْعِقَابُ فِى تَرْكِ الْاِمَانَةِ.
وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: ظَلَمَ لِنَفْسِهِ جَهُولًا بِعَاقِبَةِ مَا حَمَلَ.

سَدَّى كَفَتْ: قِصَّةَ عَرْضِ اِمَانَتِ اَنْسَتِ كِهْ اَدَمَ صَفَى صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ چُونِ بَزْمِيْنِ اَمَدِ، رَبِّ
الْعِزَّةِ فَرَمُودِ: اِيْ اَدَمَ مَرَا دَرِ زَمِيْنِ خَاْنَهْ اِيْسْتِ دَرِ مَكَّةِ وَ اَنْ كَعْبَهْ اِسْتِ مَشْرَفٍ مَعْظَمٍ مَقْدَسٍ،
رُوْ اَنْجَا طَوَافِ كُنْ، چُونِ خَوَاسْتِ كِهْ بَزْمِيْنِ مَكَّةِ رُوْدِ اَسْمَانَ رَا كَفَتْ: اَحْفَظْ اِهْلِيْ وَ
وَلَدِيْ بِالْاِمَانَةِ، اِهْلِ وَ عِيَالِ وَ فَرَزَنْدِ مَرَا كُوْشِ دَارِ وَ اِمَانَتِ دَرِ اَنْ بَجَايْ اَرِ، اَسْمَانَ سَرِ
وَازْدِ وَ نِظِيْرَتِ زَمِيْنِ رَا كَفَتْ، هَمْچُونِ سَرِ وَازْدِ وَ نِظِيْرَتِ، كُوْهَهَا رَا كَفَتْ، هَمْ چِنَانِ سَرِ
وَازْدِ وَ نِظِيْرَتِ، اَنْ كِهْ قَابِيْلِ رَا كَفَتْ كِهْ تُوْ اِيْشَانَ رَا كُوْشِ دَارِيْ وَ اِمَانَتِ دَرِ اَنْ بَجَايْ
اَرِيْ، قَابِيْلِ دَرِ نِظِيْرَتِ وَ كَفَتْ: تَذَهَبْ وَ تَرْجِعْ فَتَجِدْ اِهْلَكَ كَمَا يَتْرَكَ. پَسْ اَدَمَ بَرَفَتِ
چُونِ بَازِ اَمَدِ قَابِيْلِ هَابِيْلِ رَا كَشْتَهْ بُوْدِ، اِيْنَسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ فَرَمُودِ: اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا
جَهُولًا يَعْنِيْ قَابِيْلِ حِيْنَ حَمَلَ اِمَانَةَ اَدَمَ ثُمَّ لَمْ يَحْفَظْ لَهْ اِهْلَهْ.

لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِيْنَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ الْمُشْرِكَاتِ وَ يُتُوْبَ اللّٰهُ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ فَصَلَّ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِقْسَامَ الْعَبِيْدِ تَفْصِيْلًا بِالْعَا حَسَنًا تَامًا. مُشْرِكِ اَوْسْتِ كِهْ اِمَانَتِ
نِظِيْرَتِ، مُنَافِقِ اَوْسْتِ كِهْ نِظِيْرَتِ وَ نِگَزَارْدِ، مُؤْمِنِ اَوْسْتِ كِهْ اِمَانَتِ نِظِيْرَتِ وَ بِنِگَزَارْدِ.
قَالَ مِقَاتِلٌ: لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا خَانُوا الْاِمَانَةَ وَ نَقَضُوا الْمِيْثَاقَ.

وَ يُتُوْبَ اللّٰهُ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَهْدِيَهُمْ وَ يَرْحَمُهُمْ بِمَا اَدَّوْا مِنَ الْاِمَانَةِ.
وَ قَالَ ابْنُ قَتِيْبَةَ: عَرَضْنَا الْاِمَانَةَ لِيُظْهَرَ نِفَاقَ الْمُنَافِقِ وَ شَرِكَ الْمَشْرِكِ فَيُعَذِّبُهُمُ اللّٰهُ وَ يَظْهَرُ
اِيْمَانَ الْمُؤْمِنِ فَيَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِ، اِيْ يَعُوْدُ عَلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ اِنْ حَصَلَ مِنْهُ تَقْصِيْرٌ فِى
بَعْضِ الطَّاعَاتِ.

وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَحِيْمًا.

النویة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...

الاية امرهم بحفظ الادب فى الاستيذان و مراعات الوقت و ايجاب الاحترام. اين خطاب باصحابه رسول است، مى گويد: اى شما كه مؤمنان ايد، انصار نبوت و رسالت و ائمه اهل سعادت شمايد، ارکان خلاق و برهان حقايق شمايد، عنوان رضای حق و ملوك مقعد صدق شمايد، اشرف دولت اسلام و اخيار حضرت مصطفى شمايد، چون بقصد زيارت آن مهتر عالم بيرون آئيد و آرزوى مشاهدت در دل داريد، نگر كه بى دستورى قدم در حرم عزّ وى ننهيد و چون در رويد ادب حضرتش بجای آريد، نمى دانيد كه ادب نهايت قال است و بدایت حال، ادب انتباه مريدانست و عكازه طالبان، درخت ايمان آب كه خورد و قواعد اسلام كه بنا نهادند، بر نور ادب نهادند، و هر كه پرورده آداب نباشد او را راه راست نيست و در عالم لا اله الا الله او را قدر و مقدار نيست. حق جل جلاله مصطفى را اول باداب بياراست، پس بخلق فرستاد، چنان كه مصطفى (ص) گفت: «ادبى ربى فاحسن تأديبى».

و بدان كه ادب را سه درجه است. درجه عام و درجه خاص و درجه خاص الخاص. درجه عام اشتهاست: درجه خاص استتار است، درجه خاص الخاص انكسار است. اول پيدا، ميانه ناپيدا، آخر استهلاك. عام را هر عضوى از اعضاى ظاهر ادبى بايد، و الا هالكان اند، خاص را هر عضوى از اعضاى باطن ادبى بايد، گر از سالكان اند، خاص الخاص را ذره هاى اوقات ادب بايد. گر نه متهوران اند.

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ نَقَلَهُمْ عَنِ مَأْلُوفِ الْعَادَةِ إِلَى مَعْرُوفِ الشَّرِيعَةِ وَ مَفْرُوضِ الْعِبَادَةِ وَ بَيْنَ أَنَّ الْبَشَرَ بَشَرٌ وَ أَنَّ كَانَ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَأْمَنَ نَفْسَهُ فَلِهَذَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ فِي الشَّرِيعَةِ بَأَنْ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بامرأة لَيْسَ بَيْنَهُمَا حَرَمِيَّةٌ.

قال النبى (ص): «لا يخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشيطان».

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا چون ميدانى كه حق تعالى بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشكاراى تو ميداند و مى بيند، بارى پيوسته بر درگاه او

باش، افعال خود را مهذب داشته باتباع علم و غذای حلال و دوام ورد، و اقوال خود را ریاضت داده بقرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه غبار راه دین است و سدّ منهج طریقت چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص و طمع. بزرگی را پرسیدند که شرط بندگی چیست؟ گفت: پاکی و راستی، پاکی از هر چه آلاینش، و راستی در هر چه آرایش، آلاینش بخل و ریا و طمع است و آرایش سخا و توکل و قناعت، و کلمه لا اله الا الله بر هر دو مقالت مشتمل است، لا اله نفی آلاینش است و الا الله اثبات آرایش، چون بنده گوید لا اله هر چه آلاینش است و حجاب راه از بیخ بکند، آن گه جمال کلمه الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش بیارید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا وی را بامّتی قبول کند، و اگر اثر لا اله بر وی ظاهر نبود و جمال خلعت الا الله بروی نبیند او را بامّتی فرانپذیرد و گوید: سحفا سحفا.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ... الآية زهی کرامت و منزلت، زهی منقبت و مرتبت که مصطفی یافت از درگاه احدیت، بدایت درود و ثناء بر وی بخلق باز نگذاشت تا نخست خود گفت و خود مبدء کرد. درود بر وی برابر شهادت توحید بنهاد چنانک در توحید نخست خود مبدء کرد گفت: «شَهِدُ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، آن گه شهادت فریشتگان و مقربان حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که: «وَ الْمَلَائِكَةُ» پس بدرجه سیوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که. «وَ أُولُوا الْعِلْمِ». همچنین در ثنا و درود مصطفی (ص) نخست خود ابتدا کرد آن گه خبر داد از درود فریشتگان آنکه بسومین رتبت مؤمنان را گفت: «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلُّوا تَسْلِيمًا»، تا بدانید و در یابید قدر و جاه مصطفی بنزدیک خداوند اعلی، و ازین عجب تر که حقّ جلّ جلاله خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که: فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، نكفت تا شما را ده بار یاد کنم، چون نوبت بذكر و درود مصطفی رسید خطاب این بود که: «لَا يَصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ عَشْرًا».

در خبر است که: «ما جلس قوم مجلسا فترقوا عن غير الصلاة على الا تفرقوا انتن من الحيفة» معنی آنست که هیچ قوم نباشند در هیچ مجلس که آن مجلس از درود ما خالی که نه ازیشان گندی بر آید ناخوشر از گند مردار. مفهوم خطاب این خبر آنست که اگر

در آن مجلس ذکر و درود مصطفی رود آن مجلس معطر و معبر گردد و خوش بوی شود، مجلسی که در آن ذکر وی میرود معطر و خوش بوی می‌شود، پس چگویی دلی که درو مهر و محبت وی بود، سری که در وی خمار شراب عشق او بود، جانی که درو آرزوی دیدار جمال و کمال او بود، زبانی که درو ذکر و ثنای او بود، دولت و کرامت وی را چه پایان بود و نواخت و عطای او خود چند بود! إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست که: یؤذون اولیاء الله، چنانکه جای دیگر فرمود: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ یعنی آسفوا اولیاءنا. و فی الخیر: «مرضت فلم یعدنی عبدی» بر این تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدای را رنجانند و رسول او را رنج نمایند، الله بر ایشان لعنت کرد هم درین جهان و هم در آن جهان، و بر وفق این خبر مصطفی است حکایت از کردگار قدیم جل جلاله که فرمود: «من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة» هر که دوستی را از دوستان من بیازارد، آن آزارنده جنگ مرا ساخته و از آزار آن دوست جفای من خواسته و از بهر عناد دین من برخاسته، و هر که جنگ مرا سازد و پرده حیا از پیش دیده براندازد، من وی را بلشکر انتقام مقهور کنم و او را بخواری اندر جهان مشهور کنم، هر که در رنج مؤمنی گامی نهد یا دوستی را از دوستان من بیهوده بیازارد، من در دو جهان خصم وی باشم، در دنیا پوست وی را زندان وی کنم، زبانیه آفات بر وی گمارم، موکل شهوت و نهمت با وی قرین کنم تا ثعبان حرص در سینه وی سر بر آرد، شادکامی عمر وی را فرو برد تا در دست غارت وسواس ذلیل و حقیر گردد و روی وی بمذمت و ملامت خلق سیاه شود، باز بعاقبت علی اذل الوجوه از سرای دنیا بزندان لحد برم و از زندان لحد بدرکات جهنم فرستم، اینست که رب العالمین فرمود: لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ چون معلوم شد که آن کس که دوست وی را رنجاند عقوبت وی چنین است: اندرین لفظ که: وَ بَضْءُهَا تَتَبَّيْنُ الاشْيَاءَ، بدان که هر که دوست وی را نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود، چنانکه از جهت دوستان مر دشمنان ایشان را خصم است، مر دوستان ایشان را نوازنده است، هر که زخمی زد دوستی از دوستان وی از انتقام وی بلائی و عذابی بیند، هر که دوستی را از دوستان وی نوازد و عزیز دارد ناچار که از اکرام و انعام وی خلعتی یابد.

روی ان ابن عمر نظر یوما الی الکعبه فقال: ما اعظمک و اعظم حرمتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منك! و اوحى الله الى موسى عليه السلام: يا موسى لو يعلم الخلق اكرامى الفقراء فى محل قدسى و دار كرامتى للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا يمشون عليهم فو عزتى و مجدى و علوى فى ارتفاع مكانى لاسفرن لهم عن وجهى الكريم و اعتذر اليهم بنفسى و اجعل فى شفاعتهم من برهم فى او آواهم فى و لو كان عشارا، و عزتى و لا اعز منى و جلالى و لا اجل منى انى لا طلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتى اهلكه فى الهالكين يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا قَوْل سديد كلمه توحيد است و توحيد مايه دين است و اسلام را ركن مهين است، سر همه علوم توحيد است، مايه همه معارف توحيد است، حاجز میان دشمن و دوست توحيد است، ثبات هفت آسمان و هفت زمين بتوحيد است، نور كونين و عالمين از نور توحيد است، اول باران از ابر عنایت توحيد است، اول نفس از صبح كرامت توحيد است، اول جوهر از صدف معرفت توحيد است، اول نشان از وجود حقيقت توحيد است. چون توحيد درست كردى نظرت همه صورت عبرت گردد، زبان خزينه حكمت شود، سمع صدف در امانت گردد، دل نقطه گاه مشاهدت شود، سر محط رحل عشق گردد. مصطفى (ص) فرمود: «التوحيد ثمن الجنة و كفى بالتوحيد عبادة» توحيد بهای جنت است و از همه عبادتها توحيد كفايت است. توحيد نه آنست كه او را يكتا گويى، توحيد حقيقي آنست كه او را يكتا شوى، او جل جلاله فرد است و يگانه، بنده را فرد خواهد و يگانه،

مرد يگانه را سر عشق ميانه نيست	عشق ميانه در خور مرد يگانه نيست
يا عشق يا ملامت يا راه عافيت	جز جان مرد تير بلا را نشانه نيست
گر عاشقى سپر را بر روى آب دار	و رنه كرانه كن كه غمت را كرانه نيست

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ... الاية آدم صفى آن سالک اول، آن چشمه لطف ازل، آن صندوق اعجوبه های قدرت، آن حقه لطف حقيقت آن نهال بوستان كرامت، روزگارى او را در میان مكه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند. آن شور بخت شور چشم ابليس بوى بر گذشت، بدست حسد نهاد او را بجنبايد، اجوف يافت گفت: هذا خلق لا يتمالک، میان تهى است و از میان تهى چيزى نيايد. اقبال ازلى در حق آدم او را

جواب داد که باش تا روزی چند که باز راز او در پریدن آید، اول صیدی که کند تو باشی. آن مهجور لعین ابلیس از آدم گل دید دل ندید، صورت دید صفت ندید، ظاهر دید باطن ندید، هرگز بر آتش مهر نتوان نهاد، مهر بر خاک توان نهاد که خاک مهر گیر است نه آتش، ما آدم را که از خاک و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم که **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...** الایة مشتی خاک و گل در وجود آورد و بآتش محبت بسوخت، پس او را بر بساط انبساط جای داد، آن گه امانت بر عالم صورت عرض داد آسمانها و زمینها و کوهها سر وازدند، آدم مردانه درآمد و دست پیش کرد، گفتند: ای آدم بر تو عرضه نمیکنند تو چرا در میگیری؟ گفت: زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست، آن روز که آتش در سنگ ودیعت می نهادند عهد و رو گرفتند که تا سوخته ای نه بیند سر فرو نیارد تو پنداری که آن آتش بقوت بازوی تو بصحرا می آید؟ نی، این گمان مبر که آن بشفاعت سوخته ای بدر آید.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... ای جوانمرد! جهد آن کن که عهد اول هم بر مهر اول نگاه داری تا فرشتگان بر تو ثنا کنند که **تَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا** عادت خلق آنست که چون امانتی عزیز بنزدیک کسی نهند مهری برو نهند و آن روز که باز خواهند مهر را مطالعت کنند اگر مهر بر جای بود او را ثناها گویند. امانتی بنزدیک تو نهادند از عهد ربوبیت **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** و مهر بلی برو نهادند، چون عمر باخر رسد و ترا بمنزل خاک برند آن فرشته درآید و گوید: من ربک؟

آن مطالعت است که میکند که تا مهر روز اول بر جای هست یا نه. ای مسکین! از فرق تا قدم تو مهر بر نهاده اند و مهر از مهر بود، مهر بر آنجا نهند که مهر در آنجا دارند ای رضوان بهشت ترا، ای مالک دوزخ ترا، ای کروبیان عرش شما را، ای دل سوخته که بر تو مهر مهر است، تو مرا و من ترا.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... این بار امانت نه کوه طاقت آن داشت نه زمین نه عرش نه کرسی، نبینی که رب العالمین از بی طاقتی کوه خبر داد که: **لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** ملکی را بینی که اگر جناحی را بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد، اما طاقت حمل این معنی ندارد، و آن بیچاره آدمی زادی را بینی پوستی

در استخوانی کشیده بی‌باک‌وار شربت بلا در قدح و لا کشیده و در وی هیچ تغیر ناآمده، آن چراست؟ زیرا که صاحب دل است، و القلب یحمل ما لا یحمل البدن.

آدم صفی که بدیع فطرت بود و نسیج ارادت، چون دید که آسمان و زمین بار امانت برنداشتند مردانه در آمد و بار امانت برداشت، گفت: ایشان بعظیمی بار نگرستند از آن سر وا زدند، و ما بکریمی نهاده امانت نگرستیم و بار امانت کریمان بهمّت کشند نه بقوت، لا جرم چون آدم بار برداشت خطاب آمد که: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟ و این را در ظاهر منالی هست: درختانی که اصل ایشان محکم‌تر است و شاخ ایشان بیشتر بار ایشان خردتر و سبک‌تر.

باز درختانی که ضعیف‌تراند و سست‌تر، بار ایشان شگرف‌تر است و بزرگتر چون خربزه و کدو و مانند آن. لکن اینجا لطیف‌ایست: آن درختی که بار او شگرف‌تر و بزرگتر است و طاقت کشیدن آن ندارد، او را گفتند: بار گران از گردن خویش بر فرق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا ضعیفی است مرئی او لطف حضرت عزّت است، اینست سرّ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ.

۳۴ - سورة سبا - مكية

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراح بخشایش مهربان، الْحَمْدُ لِلَّهِ ثَنَا بِسْزَا اللَّهِ راست، الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و زمینهاست، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ او راست ستایش بخدای در آن جهان، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) و اوست راست دان راست کار در کار خویش آگاه.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ میداند هر چه در زمین فرو شود، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ آنچه از زمین بیرون آید، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هر چه از آسمان فرو آید، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ آنچه در آسمان بر شود، وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲) و اوست آن بخشاینده پوشنده.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاغِرُونَ كَذِبًا لا تَأْتِينَا السَّاعَةُ رستاخیز بما نیاید، قُلْ گوی، بَلَى وَ رَبِّي لَأَتَاتِيَنكُمْ آری بخداوند من که ناچار بشما آید، عَالِمِ الْغَيْبِ اللَّهُ دانای نهانست، لا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ دور نبود ازو همسنگ ذره‌ای، فِي السَّمَاوَاتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ نه در آسمانها و نه در زمین، وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ نه خردتر از ذره، وَ لا أَكْبَرُ وَ نه مهتر از ان، إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) مگر در نامه نوشته پیدای درست.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا پاداش دهد ایشان را که بگرویدند و کارهای نیک کردند، أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) ایشانند که ایشان را آمرزش است و روزی بزرگوار نیکوی بی رنج.

وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا وَ ایشان که بر سخنان ما خاستند، مُعَاجِزِينَ وَ میکوشند در ان که ما را عاجز آرند و پیش شوند، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اِشْتَرَسَتْ عَذَابِي مِنْ رِجْزِ الْاَلِيمِ (۵) از سخت تر عذابی درد نمای.

وَ يَرَى الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ وَ ببیند ایشان که دانش دادند ایشان را، الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ که این که فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو راست است و درست، وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) و راه می نماید براه خداوند توانای بی همتای ستوده.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِشْتَرَسَتْ عَذَابِي مِنْ رِجْزِ الْاَلِيمِ (۵) از سخت تر عذابی درد نمای.

عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بِرُحْمَى رَبِّهِ أَصْبَحَ بِمَنْعِكُمْ آلِهَةً وَنَسَوْتُمْ لِقَاءَ رَبِّكُم يَوْمَ تَحُورُونَ
پاره پاره کنند ریز ریز در خاک، إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) شما را در آفرینش نو خواهند گرفت.

أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ خَوِشْتَنَ بِرِجَالِكُمُ بَدْرًا وَتَقُولُ لَوْلَا أَلَمْنَا لَفُتْنَا هَاهُنَا وَأَنْتُمْ كَارِفُونَ
باو؟ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بَلَكِ ائِشَانِ كِه بِنَمِي گِرُونِد بَأَن جِهَانِ، فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) در گمراهی دورند و در عذاب.

أَفَلَمْ يَرَوْا نَمِي بِنِنْدِ وَ نَمِي نَكِرِنْدِ؟ اِلَى مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كِه
در پيش ايشان چيست و از پس پشت ايشان از آسمان و زمين؟

إِن نَّشَأْ نَخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسُفُّهُمُ عَلَيْنِمْ يَأْتِيهِمْ مِنْ جِبَالٍ مِنْ يَشْرَبُونَ
فرو افكنيم بر ايشان، كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ پاره‌ای از آسمان، إِن فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّمَن يَتَذَكَّرُ
از آفریده ما نشان توانایی ماست، لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹) هر بنده‌ای را كه با ما گرائیده بود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِّنَّا فَضْلًا دَاوُدَ رَا دَادِيمَ از نَزْدِيكَ مَا نِيكُوْبِي اَفَزُونِ از آنكه ديگران را
داديم، يا جِبَالِ اِي كُوِه‌ها: اُوْبِي مَعَهُ اَوَاز خُوِش بِتَسْبِيحِ با داود ميگردانيد، وَالطَّيْرِ وَ
مرغان را، وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) و نرم كرديم او را آهن.

أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ اَوْ رَا كَفْتِيمِ زَرْهَها كِن، وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ وَ اِنْدازِه مِيخِ بِرِ حَلْقَه زدن نگاه
دار، وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا وَ كَرْدار نِيك كُنيد، اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) كه مَن بآنچه ميكنيد
بينام.

النوبة الثانية

این سوره سبأ مکی است. نزول آن جمله به مکه بوده، مقاتل و کلبی گفتند مگر یک آیت
كه به مدینه فرو آمد: وَ يَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ، وَ جمله سوره هزار و پانصد و دوازده
حرف است و هشتصد و هشتاد و سه كلمه و پنجاه و چهار آیت و جمله محكم است مگر
يك آیت: قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا اِنِ يَكُ آيْتِ مَنْسُوخِ اسْتِ بآيْتِ سِيْفِ. در فضيلت
سوره ابي كعب گفت: قال رسول الله (ص): مَن قَرَأَ سُوْرَةَ سَبَأٍ لَمْ يَبْقَ نَبِيٌّ وَ لَا رَسُوْلٌ اِلَّا
كان له يوم القيمة رفيقا و مصافحا.

الْحَمْدُ لِلَّهِ اِي الشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَي نِعْمِ السَّوَابِغِ عَلَيْنَا فَهُوَ اَهْلُ الْحَمْدِ وَ وِلِيُّ الْحَمْدِ وَ مُسْتَحَقُّ

الحمد من جميع خلقه على نعمه التي لا تحصى و منه التي لا تنسى. معنى آنتست كه: ستایش نیکو و ثنای بسزا خدایراست و شکر مرورا برین نعمتهای بیشمار که بر خلق ریخته و نواخته‌های تمام که بر ایشان نهاده. و روا باشد که حمد وی مطلق گویی بی صلت فتقول: الْحَمْدُ لِلَّهِ اى الحمد كله لله لا لغيره لانه جل جلاله يستحق الحمد على الاطلاق من كل الجهات فى كل الجهات، فجاز قطع صلته بخلاف الحمد لغيره فان الحمد لغير الله لا يكون الا موصولا بشيء حمد عليه كقولك: الحمد لفلان على كذا و كذا. و گفته‌اند: حمد چون بر عقب نعمت گویی شکر محض بود، چنان که بر خود نعمتی تازه بینی گویی: الحمد لله، این شکر محض گویند، و چون بر عقب مصیبت و محنت گویی حمد بمعنی رضا بود، چنان که سفیان عیینه گفت: الحمد الرضا، قال: لان الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فيما حكم به. و منه قول العرب: احمدت الرجل؟ اذا رضيت فعله و هديه و مذهبه. و چون بر عقب بشارت گویی که بسمع تو رسد: الحمد لله این ثنا و ذکر محض بود نه شکر. قال ابن الاعرابی: اذا قيل لك: ان فلانا قد استغنى بعد فقر، فقلت: الحمد لله، فهذا ثناء و ذکر الله ليس فيه شيء من الشكر. قال ابو بكر النقاش صاحب شفاء الصدور: الحمد و الشكر منا لله عز و جل على مننه كالحياء و الروح للجسد فاذا خلا لجسد من الروح و الحياة تعطل و تلاشى و صار ميتة كذلك المنن اذا خلت من الحمد و الشكر صارت حسرة و وبالا لان فى اظهار الحمد و الشكر تعظيما لصنع العظيم و فى تركه تغطية و تركا للتعظيم، الا ترى ان آدم عليه السلام حين خلقه الله عز و جل و اجرى فيه الروح عطس فالهمه الله عز و جل الحمد، فاوّل ما نطق بالحمد فقال له ربه عز و جل رحمك ربك يا آدم فاستوجب الرحمة لما اعظم من صنعه تبارك و تعالى. گفته‌اند: بلیغ تر کلمتی در تعظیم صنع الله و در قضاء شکر نعمت او جلّ جلاله کلمه حمد است، ازین جهت رب العالمین زینت هر خطبه‌ای ساخت و ابتداء هر مدحتی و فاتحه هر ثنائی، و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمد لله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فضل وی بر دیگر سورتها. و فی الخبر الصحيح عن النبى (ص) قال: «كل كلام لا يبدأ فيه بالحمد لله فهو اجذم».

قوله تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ عِبِيدُهُ وَ فِي مَلِكْتِهِ

يقضى فيهم بما اراد. وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ كما هو له في الدنيا لَانَّ النعم في الدارين كلها منه و قيل: معناه حمد اهل الجنة اذ يقولون: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا كقوله: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولَى وَالْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ فِي امره الْخَيْرُ بخلقه. و قيل: هو الحكيم بتخليد قوم في الجنة و تأييد قوم في النار يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ ميداند هر چه در زمين فرو شود از آب روان و قطره باران و مردگان که در خاک دفن کنند و تخم که در زمين افکنند و حشرات و هوام که در زیرزمين پنهان شوند و مسکن سازند. وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا و ميداند هر چه از زمين بيرون آيد، يعنى آب که از چشمه زايد و نبات و درختان که از زمين بر آيد و جنبندگان که از سوراخ بيرون آيند و مردگان که روز بعث از زمين حشر کنند.

وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و ميداند آنچه از آسمان فرو آيد، برف و باران و رزق بندگان و حکم خداوند جهان و فریشتگان بامر رحمان.

وَ مَا يَرْجُحُ فِيهَا و ميداند آنچه بر شود بر آسمان يعنى فریشتگان که می‌برند صحايف اعمال بندگان و ارواح ايشان بحکم فرمان، و همچنين بر ميشود سوى الله ذکر ذاکران و دعای مؤمنان و تسبيح و تهليل دوستان، قال الله تعالى: اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ. و في الخبر عن «ابى ايوب الانصارى» قال: سمع النبي (ص) رجلا يقول: الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه. فقال رسول الله (ص): من صاحب الكلمات؟ فسكت الرجل، فقال: من صاحب الكلمة لم يقل الا صوابا، قال: انا يا رسول الله قلتها ارجو بها الخير. فقال: و الذى نفسى بيده لقد رأيت ثلاثة عشر ملكا يبتدرونها اِيَهُمْ يرفعها الى الله تبارك و تعالى.

و قال (ص): «التسبيح نصف الميزان و الحمد يملأه، و لا اله الا الله ليس له حجاب دون الله حتى تخلص اليه، و روى حتى تفضى الى العرش ما اجنب الكبائر».

و روى ان رجلا دخل المسجد و رسول الله (ص) فى الصلاة فحين دخل قال: الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه، فسمعها رسول الله (ص) فلما فرغ من صلاته قال: من قائل ما سمعت؟ فقال الرجل: انا يا رسول الله قال: لقد تلقى كلامك ثلاثة عشر ملكا فحسدك الشيطان فذهب ليقبض على كلامك فخرجت من خلال اصابعه فجاءت بها الملائكة الى الرب فقالوا: كيف نكتبها؟ فقال الرب: اكتبوها لعبدى كما قالها، فكتبت لك فى رق ابيض و

ختم علیها و رفعت لك تحت العرش حتى تدفع اليك يوم القيامة.
 و عن عبد الله بن ابي نجيح قال: انَّ العبد ليتكلم بالكلمة الطيبة فما تكون لها ناهية حتى
 تقف قدّام الرب فتقول: السلام عليك يا رب، فيقول الرب تبارك و تعالی: و عليك و علی
 من قالك.

وَ هُوَ الرَّحِيمُ بِعِبَادِهِ الْغَفُورُ لَجَمِيعِ الْمَذْنِبِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ مُنْكَرًا بَعَثَ دُوْا غُرُوْهُنَّ: گروهی گفتند: اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا
 وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ مَا در گمانیم برستاخیز یعنی یقین نمیدانیم که خواهد بود، و رب
 العالمین می گوید: ایمان بنده آن گه درست بود که برستاخیز و آخرت بی گمان باشد و
 ذلك قوله: وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، گروه دیگر گفتند: لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ رَسْتَاخِيزَ بِمَا نِيَايدَ و
 نخواهد بود: جای دیگر فرمود. زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ لَّنْ يُبْعَثُوْا، رب العالمین بجواب ایشان
 فرمود: قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَنُبْعَثُنَّ.

قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ بَجْرٍ مِّمَّ بِرِ وَزْنِ فَاعِلِ قِرَاءَتِ ابْنِ كَثِيْرٍ وَ ابُو عَمْرُو
 عاصم و روح از یعقوب، و وجهش آنست که صفت رب است و در کلام تقدیم و تأخیر
 است و المعنى قل بلى و ربی عالم الغیب لتأتینکم گوی ای محمد: آری بخداوند من آن
 دانای نهان که ناچاره بشما آید رستاخیز. و اگر عالم الغیب برفع میم خوانی بر قراءت نافع
 و ابن عامر و رویس از یعقوب سخن مستأنف بود، و المعنى عالم الغیب لا يعزب عنه
 مثقال ذرّة، الله دانای نهانست که دور نبود ازو همسنگ ذرّه ای در آسمان و زمین. و بر
 قراءت حمزه و کسایى عالم الغیب علی وزن فعّال و جرّ المیم، امّا علّام فعلی المبالغة و
 التکثیر و امّا جرّ المیم فعلی ما ذکرنا.

لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ تَمَّ الْكَلَامُ هَاهُنَا، اینجا سخن تمام
 شد آن گه گفت: وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ اِی مِنْ ذَلِكَ الْمِثْقَالِ.

وَ لَا أَكْبَرَ اِلَّا فِي كِتَابِ مُبِيْنٍ خَرَدَتْرٍ اِزْ ذَرَّةٍ چيز نبود و نیست و نباشد و نه مهتر از آن مگر
 در لوح محفوظ نبشته، آن نامه پیدای درست و امّا کتب جریا علی عاده المخاطبین لا
 مخافة نسيان و ليعلم انه لم يقع خلل و ان اتى عليه الدهر. الذرّة واحد من حشو الجوّ تراه
 فی الشمس اذا طلعت من الكوة. و الكتاب المبين هو اللوح المحفوظ.

لا يعزب بكسر زاء اينجا و در سورة يونس قراءت كسايبى است و سميت العزوبة و العزبة للبعد عن اهل.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا التَّوَابِلَ لِتَأْتِيَنَكُمْ: ليجزى الذين آمنوا بمحمد.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فيما بينهم و بين ربهم. أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لَدُنُوهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ثواب حسن فى الجنة.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا اى عملوا فى ابطال ادلتنا و التّكذيب بكتابتنا.

مُعَاجِزِينَ مُسَابِقِينَ، يحسبون انهم يفوتوننا. و قرأ ابن كثير و ابو عمرو: معجزين اى منبطين. باين قراءت معنى أنست كه: مردمان فرو ميدارند از پذيرفتن سخنان ما.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ أَلِيمٍ اليم برفع قراءت حفص است و ابن كثير و يعقوب و هو نعت للعذاب. باقى خفض خوانند بر نعت رجز كل شديد من مكروه او مستقذر: و الرجز العذاب فى قوله تعالى: لئن كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ اى العذاب. و يسمّى كيد الشيطان رجزا لانه سبب العذاب، قال تعالى: وَيُذْهِبَ عَنْكُم رَجْزَ الشَّيْطَانِ. و الرجز الاوثان فى قوله: وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ سَمَاهَا رجزا لانها تودى الى العذاب.

وَاِىُّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ هَذَا مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، التاويل: لتأتينكم ليجزى الذين آمنوا و ليرى الذين أوتوا العلم يعنى مؤمنى اهل الكتاب مثل عبد الله بن سلام و اصحابه، و العلم هو التوروية فى قول من قال: الاية مدنيّة. و قال قتاده: هم اصحاب محمد قال و الاية مكّيّة.

الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ يَعْنِي الْقُرْآنَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي يَعْنِي الْقُرْآنَ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و هو الاسلام.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي مُنْكَرِينَ لِلْبَعْثِ مُتَعَجِّبِينَ مِنْهُ: هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ يَعْنُونَ محمدا (ص) إِذَا مُزِّقْتُمْ قَطَعْتُمْ وَ فَرَّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ اى كل تمزيق و صرتم رفاتا و ترابا إِنْكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بعد الموت.

أَفْتَرَى الْفَ الْاِسْتِفْهَامَ دَخَلَتْ عَلَى الْفِ الْوَصْلَ، لذلك فتح على الله كذبا أم به جنة اى جنون؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ

عن الهدى فى الدنيا.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ فَيَعْلَمُوا أَنَّهُمْ حَيْثُ كَانُوا فَانَّ
ارضى و سمائى محيط بهم لا يخرجون من اقطارها و انا القادر عليهم، و انما قال من
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَأَنْتَ إِذَا قَمْتَ فِي الْفَضَاءِ لَمْ تَر بَيْن يَدَيْكَ وَ مِنْ خَلْفِكَ إِلَّا السَّمَاءَ وَ
الارضَ إِنْ نَشَأَ نَخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا قَطْعًا مِنَ السَّمَاءِ فَتَهْلِكُهُمْ.
قرأ حمزة و الكسائى: يشأ، يخسف، يسقط بالباى فيهن لذكر الله عز و جل قبله.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ تَائِبٍ مُقْبِلٍ عَلَى رَبِّهِ رَاجِعٍ إِلَيْهِ بِقَلْبِهِ.
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا إِيَّاهُ مَلِكًا وَ نَبُوَّةً إِيَّاهُ جِبَالُ الْقَوْلِ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، تَأْوِيلُهُ: وَ قَلْنَا يَا
جِبَالُ أَوْبَى مَعَهُ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ: أَحَدُهَا: سِيرَى مَعَهُ، وَ كَانَتْ الْجِبَالُ تَسِيرُ مَعَهُ حَيْثُ شَاءَ إِذَا
أَرَادَ مَعْزَةَ لَهُ، وَ التَّأْوِيلُ سِيرَ النَّهَارِ. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي: سَبَّحَى مَعَهُ إِذَا سَبَّحَ، وَ هُوَ بِلِسَانِ
الْحَبَشَةِ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزُّبُورَ صَوَّتَتْ الْجِبَالُ وَ اصْغَتْ لَهُ الطَّيْرُ. وَ الْقَوْلُ الثَّلَاثُ: أَوْبَى، إِي
نُوحَى مَعَهُ وَ الطَّيْرُ تَسَاعَدُكَ عَلَى ذَلِكَ.

وَ الطَّيْرُ مَنْصُوبٌ عَلَى النَّدَاءِ، تَأْوِيلُهُ: وَ نَادَيْنَا الطَّيْرَ. وَ يُقَالُ: الْوَاوُ فِي وَ الطَّيْرُ بِمَعْنَى مَعٍ، عَلَى
تَأْوِيلٍ: يَا جِبَالُ أَوْبَى مَعِ الطَّيْرُ مَعَهُ. وَ قِيلَ: هُوَ مَنْصُوبٌ بِالتَّسْخِيرِ، إِي وَ سَخَرْنَا لَهُ الطَّيْرَ.
گفته‌اند: داود (ع) پیش از آن که در فتنه افتاد هر گه که آواز بتسبیح بگشادی یا زبور
خواندی هر کس که آواز وی شنیدی از لذت آن نعمت بی خود گشتی، و از آن سماع و
آن وجد بودی که در یک مجلس وی چهارصد جنازه برگرفتندی، پس از آن که در فتنه
افتاد با کوه شد و نوحه کرد، ربّ العالمین کوه‌ها را فرمود و مرغان را که: با وی در نهایت
مساعدت کنید. وهب بن منبه گفت: این صدای کوه که امروز مردم می‌شنوند از آن است و
گفته‌اند: داود (ع) شبی از شبها با خود گفت: لاعبدنّ الله عبادة لم یعبده احد بمثلها امشب
خدای را جل جلاله عبادتی کنم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و
چنان عبادت و خدمت نیاورده. این بگفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید، در
میانه شب وحشتی بوی درآمد، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست، رب العالمین آن ساعت
کوه را فرمود تا انس دل داود را با وی بتسبیح و تهلیل مساعدت کند، چندان آواز تهلیل
و نعمات تسبیح از کوه پدید آمد که آواز داود در جنب آن ناچیز گشت، داود آن ساعت با

خود میگوید: کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات از کجا شنوند و چون شنوند آواز و تسبیح داود در میان این آوازه‌های عظیم که از کوه روان گشته و بقدرت الله سنگ بی جان بی زبان فرا سخن آمده! تا درین سخن بود و اندیشه، فریشته‌ای آمد از آسمان و بازوی داود بگرفت و او را برد بدریا، فریشته پای بر دریا زد و دریا از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست، فریشته پای بر آن زمین زد تا شکافته گشت و بحوت رسید که زیر زمین است، و فریشته پای بر وی زد تا صخره پیدا گشت که زیر حوت است، فریشته پای بر آن صخره زد شکافته شد، کرمکی خرد از میان صخره بیرون آمد و کانت تنشز، فقال له الملك: یا داود ان ربک یسمع نشیز هذه الدودة فی هذا الموضع ای داود خداوند شنو ای دانا از وراء هفت طبقه آسمان نشیز این کرمک که درین موضع است می شنود، آواز تو در میان آواز سنگ و کوه چون نشنود تا ترا می باید گفت: کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات! قوله: وَ اَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ یقال: کان الحديد فی یدہ کالطین المبلول و کالعجین و الشمع و کان یسرد الدروع بیده من غیر نار و لا ضرب بحدید. مفسران گفتند.

داود (ص) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملک یافت عادت وی چنان بود که هر شب متنکروار بیرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی: این والی شما داود چه مردی است و او را چون شناسید؟ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ازو عدل می بینید یا جور انصاف میدهد یا ظلم میکند؟ و ایشان او را بخیر جواب میدادند و بر وی ثنا میکردند، تا شبی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی، داود بر عادت خویش همان سؤال کرد، فریشته جواب داد که: نعم الرجل هو لولا خصلة فيه نیکو مردی است لکن در وی خصلتی است که اگر نبودی آن خصلت او را به بودی، داود گفت: آن چه خصلت است یا عبد الله؟ گفت: انه يأكل و یطعم عیاله من بیت المال از بیت المال میخورد و اگر او را کسبی بودی که از آن خوردی او را به بودی، داود از آنجا بازگشت بمحراب عبادت باز شد و دعا کرد تا حق جل جلاله او را زره گری در آموخت و آهن بدست وی نرم کرد همچون شمع یا چون خمیر، و اوّل کسی که زره کرد او بود و کان یبیع کلّ درع باربعة آلاف درهم فیأکل و یطعم عیاله منها و یتصدّق منها علی الفقراء و المساکین. و قیل: انه کان یعمل کلّ یوم درعا یبیعها بستة آلاف درهم فینفق الفین منها علی نفسه و عیاله و

بیتصدق باربعة آلاف على فقراء بنى اسرائيل.

قال رسول الله (ص): «كان داود لا ياكل الا من عمل يده».

أَنْ اَعْمَلَ سَابِغَاتِ السَابِغَاتِ الدَّرُوعِ الواسعة التامة، و السرد صنعة الدرّوع، و منه قيل لصانعيها: السَّرَادُ و الزَّرَادُ، و السرد و المسرودة الدرّع. قال ابو ذؤيب الشاعر:

و عليهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تَبَّع

و اصل السرد متابعة الحلق ثم سمرها بالمسمار. و فى الخير: من كان عليه من رمضان فليسرده اى يتابع به رمضان. و فى خبر آخر نهى رسول الله (ص) عن سرد الصيام يعنى وصاله بالليل. و قالت عائشة: ما كان رسول الله (ص) يسرد الحديد سرد كم هذا و لكنه كان يتكلم بكلام يفهمه كل من يسمعه. فسرد كل شىء يتابعه.

وَ قَدَّرُ فِى السَّرْدِ التَّقْدِيرُ: فى سرد الحلقة ان لا يوسع الثقب للمسمار فيفلق و لا يضيق فيخرق. وَ اَعْمَلُوا صَالِحاً يعنى داود و آله. اِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

التوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «بسم الله فاتقوا للرتوق، مسهله للوعور، مجتة للشرور، شفاء لما فى الصدور» بسم الله كشافنده بستگيهاست، آسان كننده دشواريهاست، دور كننده بدبهاست، آرام دلها و شفاى دردها و شستن غمهاست. از خزائن غيب تحفه اى در صحراى وجود نيايد مگر بيدرقه عزت بسم الله، هيچ دعا در معرض حاجت بقبله اجابت نرسد مگر بمدد حشمت بسم الله، هيچ كس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت نهد مگر باثار انوار «بسم الله»، در فراديس اعلى و جنات مأوى شراب ظهور از ملك غيور نتوان يافت مگر بوسيلت و ذريعت بسم الله.

عظيم ماجد فرد التعالى	مليک مالک مولی الموالى
بعيد عن مطار الوهم عال	قريب من جنان العبدان
عزيز عز عن عم و خال	جلیل جل عن مثل و شبه

ای جوانمرد! امروز که از قطیعت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و احزانی پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی، باش تا فردا که از قطیعت ایمن شوی و عقبه صراط باز گذاری از بلای دنیا جسته و از هوای نفس و شیطان باز رسته در روضه

رضوان بر تخت بخت نشسته فریشته بخدمت ایستاده و از کفّ جلال ذو الجلال شراب ظهور یافته، بنده را روز شادی آن روز است، روز طوبی و زلفی و حسنی آن روز است. عظمت همّه عین، طمعت فی ان تراکا او ما یکفی لعین، ان تری من قد راکا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ سِتَائِش نیکو و ثنای بسزا مر خدای را که هفت آسمان و هفت زمین آیات و رایات قدرت اوست، شواهد شریعت اشارات اوست، معاهد حقیقت بشارات اوست، قدیم نامخلوق ذات و صفات اوست، خداوندی که مصنوعات در زمین و سماوات از قدرت او نشانست، مخلوقات و محدثات از حکمت او بیانست. موجودات و معلومات بر وجود او برهانست، نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ، جایی دیگر فرمود: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حمد و شکر مرورا در دو جهان که نعمتها همه ازوست در دو جهان، مدح و ثنا بسزا مرورا در دو جهان، که یکتایی و بی‌همتایی خود او راست در دو جهان. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بدانکه رب العزة جل جلاله خلق را در وجود آورد بفضل خویش و ایشان را کسوه فطرت پوشانید و روزی داد بظف خویش و از بلاها نگه داشت و طاعات با تقصیر قبول کرد و بیک عذر ازیشان بسیاری زلات و جرائم عفو کرد و توفیق طاعت ارزانی داشت و از معصیت عصمت کرامت کرد و راه بایمان نمود و دل را بمعرفت بیاراست و از کفر نگه داشت و قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را پیغامبر و قدوه کرد، چون بندگان از گزارد شکر این نعمتها عاجز آمدند، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف را نیابت این عاجزان و مفلسان داد و خود را حمد گفت بچند جایگه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، این همه نیابت داشتن بندگان است در شکر آلا و نعمای خویش و نشان دوستی است، زیرا که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرط دوستی است، چنانستی که رب العزة گفتی: بنده من

این نعمتها که دادم بی تو دادم و این قسمت که کردم بی تو کردم و چنان که بی تو قسمت کردم بی تو حمد آوردم و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا بدانی که دوست مهربانت منم لطیف و کریم و رحیم بینندگان منم.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا اِذَا دَفِنَ الْعَبْدَ، يَعْلَمُ مَا الَّذِي كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْ اخْلَاصِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ وَجْدِهِ وَ حَزَنِهِ وَ حَسْرَاتِهِ. وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى قُلُوبِ اَوْلِيَائِهِ مِنْ الْاِلْتِطَافِ وَ الْكَشُوفِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا مِنْ اَنْفَاسِ الْاَوْلِيَائِ وَ هُمْ الْاَصْفِيَاءُ. اخْلَاصِ مَخْلَصَانِ وَ تَوْحِيدِ مَوْحِدَانِ وَ مَعْرِفَتِ عَارِفَانِ بِرِوَى جَلِّ جَلَالِهِ هِيَچِ پُوشِيده نَه وَ عِلْمِ قَدِيمِ وِی بَهْمِه رَسِيده، لَا جَرَمِ چُون بِنْدِه دَر خَاکِ شُودِ اَز وِی اِخْلَاصِ وَ تَوْحِيدِ وَ مَعْرِفَتِ دِيده وَ دَانِستِه، هِمَانِ سَاعَتِ نَوَاخَتِ خُودِ بِرِوَى نَهْدِ وَ ثَوَابِ اَن بُوِی رِسَانْدِ وَ اَثَارِ اَن بِخَلْقِ نِمَايِدِ چِنَانِ کِه دَر حَقِ ذُو النُّونِ مِصرِی فِرَا نِمُودِ اَن سَاعَتِ کِه جِنَازه وِی بَر گِرَفْتِنْدِ جُوقِی مِرغَانِ بِرِ سِرِ جِنَازه وِی اَمْدِنْدِ وَ پِرِوَا پِر زِنْدِنْدِ چِنَانِکِ اَن هِمِه خَلْقِ وَ زَمِينِ بَسَايِه خُودِ بِيُوشِيْدِنْدِ وَ هِر گِزِ هِيَچِ کَسِ اَز اَن مِرغَانِ يِکِي نَدِيده بُوْدِ وَ نَه بَسِ اَز اَن دِيْدِنْدِ مِگِرِ بِرِ سِرِ جِنَازه مِزْنِي شَاگِرْدِ شَاْفَعِي رَحْمَهْمَا اللّٰهُ، وَ دِيگِرِ رُوزِ بِرِ سِرِ خَاکِ ذُو النُّونِ نَبِشْتِه يَافْتِنْدِ خَطِّي کِه نَه مَانِنْدِ خَطِّ اَدْمِيَانِ بُوْدِ کِه: ذُو النُّونِ حَبِيْبِ اللّٰهُ مِنْ الشُّوقِ قَتِيْلِ اللّٰهُ، هِر گِه کِه اَن نَبِشْتِه مَحُو مِيکِرْدِنْدِ بَازِ اَن رَا هِمِ چِنَانِ نَبِشْتِه مِي يَافْتِنْدِ.

منصور عمار رحمه الله گفت: وقتی در خرابه‌ای شدم جوانی را دیدم در نماز عین خوف و خشية گشته گویی دوزخ در پيش او بود و قيامت بر قفای او، صبر کردم تا از نماز فارغ گشت، آن گه بر وی سلام کردم و گفتم: ای جوان دوزخ صخره‌ی‌ای و زیر آن صخره وادیی است که آن را لظی گویند، زندان عاصیان و مجرمان است، جوان چون این سخن بشنید آوازی از وی بیامد بیفتاد و بیهوش گشت چون با هوش آمد گفت: ای جوانمرد هیچ تواند بود که شربتی دیگر دهی این خسته کوفته را؟ این آیت بر خواندم که: وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، جوان نعره بزد و کالبد خالی کرد، چون او را بر مغتسل نهادند. بر سینه وی خطی دیدم نبشته: فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ، خواستم که میان دو ابروی وی دهانی نهم، خطی دیگر دیدم نبشته که: فَرُوْحٌ وَ رِيْحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيْمٌ، پس چون او را دفن کردند همان شب او را بخواب دیدم در فردوس جامه‌ای سبز پوشیده بر مرکب نور نشسته تاج

عزّ بر سر نهاده گفتم: ای جوان حق جل جلاله با تو چه کرد؟

گفت: فعل بی ما فعل بشهداء بدر و زادنی با من همان کرد از نواخت و کرامت که با شهیدان بدر کرد و زیادت از آن، گفتم: سبب چه بود که نواخت تو بر نواخت ایشان زیادت کرد؟ گفت: لَانَهُمْ قَتَلُوا بَسِيفَ الْكُفَّارِ وَ قَتَلْتَ بَسِيفَ الْجَبَّارِ، یعنی الخوف و الخشية. وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الطَّافِ كَرَمٍ اسْتِ كَهْ اَزْ دَرِگَاهِ قَدَمٍ دَرِ بَعْضِي اَوْقَاتِ رُوي بَخْلِقِ نَهْدِ گَرْدِ سِينِهَها مِيگَرَدَدِ هَرِ سِينِهَايِ كَهْ اَزْ اَنِ بُوي اَشْنايِي اَيَدِ وَ دَرِ اَنِ خُوفِ وَ خَشِيَةِ بُوَدِ اَنجَا مَنزَلِ كُنَدِ، وَ فِی الْخَبْرِ: اَنِ لَرَبِّكُمْ فِی اَيامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتِ الْاِفْتِعْرَضُوا لَهَا عَسَى اَنِ تَدْرِكْكُمْ فَلَا تَشْقُوا بَعْدَهَا اِبْدَا.

وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا اَنْفَاسُ وَ اَجْدَانُ اسْتِ وَ نَالِهْ تَائِبَانِ وَ آهْ مَفْلَسَانِ كَهْ بُوَقْتِ سَحْرِگَاهِ اَزْ دَلِي پَرِ دَرْدِ وَ جَانِي پَرِ حَسْرَتِ بَرِ اَيَدِ وَ بَادِ صَبْحِي اَنِ رَا بَرِبايَدِ وَ بَحْضَرْتِ اَعْلَى بَرْدِ، اَنِ لَلَّهِ تَعَالَى رِيحَا تَسْمَى الصَّبْحِيَةِ تَهَبُّ عِنْدَ الْاَسْحَارِ تَحْمَلُ الْاِنْبِيْنَ وَ الْاِسْتِغْفَارِ الِى عِنْدَ الْمَلِيكِ الْجَبَّارِ.

ای جوانمرد! بغنیمت دار آن نفس دردناک که از سر نیاز و گداز و سوز دل برآید که تا بحضرت اعلی رسد آن را حجابی پیش نیاید، عجب دانی چیست هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحرای لابالی بباد بی نیازی بر داد و آن یک نفس درویش سوخته و آه آن مفلس بیچاره بحضرت خود برد و این ندا در داد که: «انین المذنبین احب الی من زجل المسبّحین».

و میندار که چون آن نفس درویش مفلس بردارد او را با بار معصیت بگذارد که آن بار معصیت او همه بردارد. بو بکر واسطی گفت: مطیعان حمّالان اند و حمّالان جز باری ندارند و این درگاه بی نیازان است، و عاصیان مفلسان اند و این بساط مفلسان است، ای خداوندان طاعت! طاعتها که کرده اید بکوی افلاس فرو گذارید و مفلس وار با دو دست تهی از در رحمت او باز شوید، بزبان انکسار بنعت افتقار گوئید: پادشاه! ما نه توانگرانیم که بستد و داد آمدم، ما مفلسانیم که بتقاضا آمده ایم، ما نه توانگرانیم که بار ثواب می جوئیم، ما مفلسانیم که نثار رحمت می جوئیم. به داود (ع) وحی آمد که: ای داود آن زلّت که از تو بیامد بس مبارک بود بر تو، داود گفت: بار خدایا زلّت چون مبارک باشد؟

گفت: ای داود پیش از آن زلّت هر بار که بدرگاه ما آمدی ملک‌وار می‌آمدی با کرشمه و ناز طاعت و اکنون که می‌آیی بنده‌وار می‌آیی با سوز و نیاز مفلسی «یا داود انین المذنبین احبّ الیّ من صراخ العابدین»، این آن فضل است که رب العالمین داود را داد و بر وی منت نهاد که: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا، و در اخبار داود است که زبور می‌خواند و نام گناهکاران بسیار برمی‌آمد از روی غیرت و صلابت در دین گفت: اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ لِلخَطَّائِينَ بار خدایا! گناهکاران را می‌امرزد.

گفتند: ای داود نهمار بی‌شفقتی بر گناهکاران! باش تا محمد عربی قدم در دایره وجود نهد و بر گناه ناکرده امت استغفار کند که: «اغفر لی ما قَدَّمْتُ و ما اخَّرْتُ»، و لسان قدر می‌گوید که: ای داود تو در بند پاکی خود مانده‌ای باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری آن گه بدانی که چه گفתי و کجا ایستاده‌ای، و جبرئیل در راه آمده که ای داود تیر قضا از کمان قدر جدا شد هان خود را نگهدار! اگر توانی، داود از سر تحبیر و پشیمانی در محراب نشسته دیده بر زبور داشته و با ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرغ در پیش آمد و نظر وی بزن اوریا افتاد، و این قصه در سوره ص بشرح گفته آید ان شاء الله، پس بعاقبت داود میگفت: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُذْنِبِينَ فَعَسَىٰ أَنْ تَغْفِرَ لِدَاوُدَ فِيمَا بَيْنَهُمْ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و سليمان را باد، غُدُوها شَهْرٌ بامداد بردن باد او را بیک ماهه راه، وَ رَوَّاحُها شَهْرٌ و شبانگاه بردن او را بیک ماهه راه، وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ و او را چشمه مس روانییم؟، وَ مِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ و از پریان کسانی پیش او ایستاده، بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خداوند او، وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ و هر که بگشتید از ایشان، عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما، نَذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) چشانییم او را از عذاب آتش.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِكرَدند او را هر چه او میخواست، مِنْ مَحَارِبٍ و تَمَائِيلَ از محرابها و دیسها، وَ جَفَانَ كَالْجَوَابِ و کأسها چون حوضها وَ قُدُورَ رَاسِيَاتٍ و دیگرها بر جای نه جنبانیدنی از جای، اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا کار کنید ای کسان داود با آزادی، وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (۱۳) و اندکی از رهیکان ما که سپاس دارست.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ چون برو قضا کردیم و برانیدیم برو مرگ، مَا دَلَّاهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ آگاه

نکرد ایشان را و نشان نمود بر مرگ او، إِلَّا ذَابَّةُ الْأَرْضِ مَگر ترده، تَأْكُلُ مِنْسَاتَهُ که بخورد عصای او، فَلَمَّا خَرَّ چون بیفتاد، تَبَيَّنَتْ الْجَنُّ بجای آوردند پریان و فرادید آمد ایشان را، أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ که اگر ایشان غیب دانستندی، مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴) درنگ نکردندی در عذاب خوارکننده.

لَقَدْ كَانَ لِسِبَا قَبِيلَةَ سَبَا را بود، فِي مَسْكَنِهِمْ در زمین ایشان و در نشستگاههای ایشان، آيَةً شگفتی بس نیکو، جَنَّاتٍ دُو بَهْسْت، عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ از راست رود و از چپ آن، كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ میخورید از روزی خداوند خویش، وَ اشْكُرُوا لَهُ و او را پرستید آزادی او را کنید، بَلَدَةً طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) شهری و زمینی خوش خداوندی آمرزگار.

فَاعْرَضُوا رُوی گردانیدند از فرمان برداری، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم، وَ بَدَّلْنَا هُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ و بدل دادیم ایشان را از آن بوستانهای ایشان، جَنَّاتٍ ذَوَاتِیْ أَكْلٍ خَمَطٍ دُو بُوستان با میوه کوهی پر خار، وَ أَثْلٍ و گز، وَ شَيْءٍ مِنْ سِدرٍ قَلِيلٍ (۱۶) و چیزی از کنار اندک.

ذَلِكَ جَزَايَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا آن پاداش ایشان کردیم بآن نسیاسی که کردند و بما کافر شدند، وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) و ما پاداش در خور کنیم مگر ناگرویده ناسپاس را؟ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ كَرِيمٍ میان ایشان، وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا و میان شهرهای مبارک برکت کرده در آن، قُرَى ظَاهِرَةً دَهْهَائِیْ أَبَادَانِ بِيَا، وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و تقدیر کردیم در آن دهها رونده را سیرُوا فِيهَا لِيَالِي و آیمای می‌روید در آن شبها و روزها: آمِنِينَ (۱۸) ایمن.

فَقَالُوا رَبَّنَا كَفْتَد: خدایان ما، بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا دُورادورتر دورتر کن سفرهای ما، وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و بر خویشتن ستم کردند، فَجَعَلْنَا هُمْ أَحَادِيثَ ایشان را سمری کردیم، وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَرَقٍ و ایشان را پاره پاره باز گسستیم از از هر گونه گسستنی، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانه‌های است، لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) هر شکیبایی را سپاس دار.

وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ رَاسْت كَرْد اِبْلِيس بر ایشان ظنّ خویش، فَاتَّبَعُوهُ بَرِي و ی برفتند خلق، إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) مگر گروهی از گرویدگان.

وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ و نبود ابلیس را بر ایشان دست رسی، إِلَّا لِنَعْلَمَ مَگر تا به بینیم، مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ که آن کیست که برستاخیز بگردد، مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ از انکس

که از کار رستاخیز در گمانست، وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ (۲۱) و خداوند تو بر همه چیز نگاهبانست و گواه.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ گوی خوانید ایشان را که بدروغ می‌گویید که خدایانند فرود از الله، لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ نه پادشاه‌اند نه خداوند بر همسنگ ذره در هفت آسمان و در هفت زمین، وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍَ و ایشان را با خدای در آسمان و زمین هیچ انبازی نیست، وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) و الله را در آفرینش آسمان و زمین و کار آن هیچ از ایشان یار نیست و یار بکار نیست.

و لَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ و سود ندارد شفاعت کردن بنزدیک الله، إِلَّا لِمَنْ أَدْنَى لَهُ مگر کسی را که الله دستوری دهد او را، حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ تَأَنُّجٌ که بیم از دلهای ایشان باز برند، قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ یکدیگر را می‌گویند: چه گفت خداوند شما؟ قَالُوا الْحَقُّ گویند: فرمان روان داد و سخن راست گفت، وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) و اوست آن خداوند برتر بزرگوار.

التوبة الثانية

قوله: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ اَي و سَخَرْنَا لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ، و بقرات ابو بکر از عاصم «الريح» برفع خواند و الوجه ان «الريح» مبتداء و «لسليمان» خبره و قد حذف المضاف من المبتدا و التقدير: و لسليمان تسخير الريح، فلما حذف «التسخير» الذي هو المضاف اقيمت «الريح» التي هي المضاف اليها مقامه فصارت مرفوعة بالابتداء و المعنى: و تسخير الريح لسليمان. باقى قرأء و حفص از عاصم «الريح» خوانند بنصب على تقدير فعل محذوف، و المعنى: و سخرنا لسليمان الريح.

عُدُّوْهَا شَهْرٌ غَدُوْهَا اى انتصاف النهار مسيرة شهر اى سيرها من لدن طلوع الشمس الى زوالها مسير دواب الناس فى شهر و رَوَاحُهَا من انتصاف النهار الى الليل مسيرة شهر فى يوم واحد، مسيرة شهرين. قال وهب: ذكر لى ان منزلا بناحية دجلة مكتوب فيه كتبه بعض اصحاب سليمان: نحن نزلناه و ما بيناه و مبنيا وجدناه غدونا من اصطخر فقلناه و نحن رائحون منه ان شاء الله فبائتون بالشام. و قال الحسن: كان يغدوا من دمشق فيقبل باصطخر و بينهما مسيرة شهر ثم يروح من اصطخر فيبيت بكابل و بينهما مسيرة شهر للراكب

المسرع.

گفته‌اند: سیر سلیمان بر مرکب باد اندر بسیط زمین چنان بود که هر روز بامداد تا بنماز پیشین وقت قیلوله مسافت یک ماهه راه بریده بود، و گفته‌اند: سفر وی از زمین عراق بود تا به مرو و از انجا تا به بلخ و از انجا در بلاد ترک شدی و بلاد ترک باز بریدی تا بزمین صین، آن گه سوی راست از جانب مطلع آفتاب برگشتی بر ساحل دریا تا بزمین قندهار و ز انجا تا به مکران و کرمان و زانجا تا به اصطخر پارس و اصطخر پارس نزول گاه وی بود، یک چند آنجا مقام کردی و زانجا بامداد برفتی و شبانگاه به شام بودی بمدینه تدمر و مستقرّ و مسکن وی تدمر بود، کان سلیمان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوها له بالصفاح و العمد و الرخام الأبيض و الاصفر و قد وجد هذه الأبیات منقورة فی صخرة بارض الشام انشأها بعض اصحاب سلیمان علیه السلام:

و نحن و لا حول سوی حول رینا	نروح الی الاوطان من ارض تدمر
اذا نحن رحنا کان ریث رواحنا	مسیره شهر و الغدو لآخر
اناس شروا لله طوعا نفوسهم	بنصر ابن داود النبی المطهر
متی یرکب الريح المطیعة ارسلت	مبادرة عن شهرها لم تقصر
تظلمهم طیر صفوف علیهم	متی رفرفت من فوقهم لم تبتتر

وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ هُوَ النحاس، و قیل: الصفرة اسيلة له ثلاثة ایام باليمن كما یسبیل الماء یعمل به ما یشاء كالعمل بالطین و لم یعمل بالنحاس قبل ذلك فكل ما فی الدنيا من النحاس من تلك العین. و قیل: كان ینبع من معدنه فیسبیل كالماء من غیر معالجة كما الین لایبه الحديد. وَ مِنْ الْجِنِّ یعنی و سخر ناله الجن، مَنْ یَعْمَلُ بالسخره بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ البنیان بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَ مَنْ یَزِغُ اِی یمل و یعدل مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا الَّذی امرنا به من طاعة سلیمان، نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ فی الآخرة، و قیل: فی الدنيا، و ذلك ان الله تعالی و كل بهم ملكا ینسج سوط من نار، فمن زاغ عن امر سلیمان ضربه ضربة احرقته.

قال شهر بن حوشب: اشعرت ان سلیمان لم یکن یحسن منطلق الطیر و ابوه حی، كان لداود ثلاثة من النعیم و لسلیمان ثلاثة، لداود: یا جبال اوبی معه و الطیر و التا له الحديد، و لسلیمان: الشیاطین و الريح و عین القطر و هو النحاس المذاب او الصفرة المذاب جرت من

صنعا اليمن، فلما مات داود ورث سليمان ملكه و نعيمه، قال الله تعالى: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ، وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ.

قوله: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ أَي مَسَاجِدَ وَ مَسَاكِنَ، وَ قِيلَ: «المحارِب» ابْنِيَّةٌ دُونَ الْقُصُورِ. وَ تَمَائِيلٌ هِيَ صُورُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَلَائِكَةِ كَانَتْ الْجَنُّ تَعْمَلُهَا فِي مَسَاجِدِهِمْ تَتَشَطَّطُهُمْ عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الْعِبَادَةِ. وَ قِيلَ: كَانُوا يَعْمَلُونَ تَمَائِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّالِحِينَ عَلَى صُورَةِ الْقَائِمِينَ وَ الرَّكَعِينَ وَ السَّاجِدِينَ مِنْ نَحَاسٍ وَ صَفَرٍ وَ شَبْهِهِ وَ زَجَاجٍ وَ رَخَامٍ فِي الْمَسَاجِدِ لَكِي إِذَا رَأَوْهُمُ النَّاسُ مَصُورِينَ عَبَدُوا عِبَادَتَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ مَحْزُورًا، كَانُوا اتَّخَذُوا الصُّورَ مَبَاحًا فِي شَرِيعَتِهِمْ كَمَا أَنَّ عِيسَى كَانَ يَتَّخِذُ صُورًا مِنَ الطِّينِ فَيَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا.

پریان از بهر سلیمان مسجدها میکردند و بناهای عالی میساختند چنان که سلیمان می فرمود، و از آن یکی شارستان بیت المقدس است و مسجد اقصی. و قصه بنا نهادن آن بر قول اصحاب سیر آنست که: رب العالمین در نژاد ابراهیم علیه السلام برکت کرد تا از نسل وی چندان بهم آمدند که کس طاقت شمردن ایشان نداشت خصوصا در روزگار داود علیه السلام، داود خواست که عدد بنی اسرائیل بدانند ایشان که در زمین فلسطین مسکن داشتند روزگاری دراز می شمردند و بسر نرسیدند و از دریافت و دانست عدد ایشان نومید گشتند، پس وحی آمد به داود از درگاه عزت جل جلاله که این کثرت ایشان از آنست که ابراهیم (ع) چون بوفای عهد ما باز آمد و آن خواب که او را نمودیم بذبح فرزند تصدیق کرد، و ذلک قوله. قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا مِنْ أَوْ رَا وَعَدَهُ دَادِمٌ كَمَا فِي نَسْلِ وَ نَزَادٌ وَ بَرَكَةٌ كُنْمٌ، اکنون که ترا کثرت ایشان عجب آمد و ایشان فراوانی از خویشتن دیدند و خود بین گشتند، من که خداوندم بجلال و عزت خود سوگند یاد کردم که عدد ایشان با کم کنم در بلائی و نکبتی که بر ایشان گمارم، اکنون ایشان مخیرند ای داود میان سه بلیت، ازین سه آن یکی که اختیار کنند بر ایشان گمارم: یا قحط و نیاز و گرسنگی بر ایشان گمارم سه سال، یا دشمن بر ایشان مسلط کنم سه ماه، یا طاعون و وبا بر ایشان فروگشایم سه روز داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشان را درین سه خصلت مخیر کرد، از هر سه بلیت طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسان تر است و از فضیحت دورتر، پس همه جهاز

مرگ بساختند، غسل کردند و حنوط بر خود ریختند و کفن در پوشیدند و بصحرا بیرون شدند با اهل و عیال خرد و بزرگ در آن صعيد بيت المقدس پیش از بنا نهادن آن و داود بر صخره بسجود در افتاده و دعا و تضرع میکند رب العالمین طاعون بر ایشان فرو گشاد یک شبانروز چندان هلاک شدند که بعد از آن بدو ماه ایشان را دفن نتوانستند کرد، چون یک شبانروز از طاعون بگذشت رب العالمین تضرع ایشان پسندید و دعای داود اجابت کرد و آن طاعون از ایشان برداشت، پس بشکر آن رب العزة در آن مقام بر ایشان رحمت کرد، داود بفرمود تا آنجا مسجدی سازند که پیوسته آنجا ذکر الله رود و دعا و تضرع، پس ایشان در کار ایستادند و نخست مدینه بیت المقدس بنا نهادند، داود بر دوش خود سنگ می کشید و خیار بنی اسرائیل هم چنان سنگ می کشیدند، تا یک قامت بنا بر آوردند، پس وحی آمد به داود که این شارستان را بیت المقدس نام نهادیم جایی پاک است و خانه ای پاک قدمگاه پیغمبران و هجرت گاه و نزول گاه پاکان و نیکان و تو مردی خونریز بدست تو این بنا تمام برنیاید لکن ترا پسری آید نام او سلیمان املکه بعدک و اسلمه من سفک الدماء و اقصی اتمامه، علی یده یکون صیته و ذکره لک باقیما فصلوا فیہ زمانا. گفته اند داود را آن روز صد سال و بیست و هفت سال بود چون سال وی بصد و چهل رسید از دنیا بیرون شد و سلیمان بجای وی بنشست و جن و شیاطین را فرمود تا آن بنای شارستان تمام کردند و آن را دوازده روض ساختند هر روضی سبطی را از اسباط بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر سبطا. چون از نهاد شارستان فارغ گشتند آن گه مسجد اقصی را بنا نهادند و بالواح زر و سیم و جواهر پرداختند و شرح این قصه بتمامی در سوره بنی اسرائیل یاد کردیم.

قال سعید بن المسيب: لما فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تغلقت ابوابه فعالجها سليمان فلم تفتح حتى قال في دعائهم بصلوات اى داود الا فتحت الابواب فتفتحت ففرغ له سليمان عليه السلام عشرة آلاف من قراء بنى اسرائيل خمسة آلاف بالليل و خمسة آلاف بالنهار فلا تأتى ساعة من ليل و لا نهار الا و الله يعبد فيها. و يقال: من التماثيل التى عملوها انهم عملوا لسليمان اسدين اسفل كرسية و نسرين فوق كرسية و كان كرسية عظيما فاذا اراد ان يصعد الكرسي بسط الاسد ذراعه و كان يصعد عليه، و اذا قعد عليه اظله

النسران باجنحتها فلما مات سليمان جاء افريدون، و قيل بخت نصر ليصعد الكرسي و لم يدر كيف يصعد فلما دنا منه ضرب الاسد على ساقه فكسر ساقه فلم يجسر احد بعده ان يدنوا من ذلك الكرسي.

وقوله: وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ الْجِفَانِ الْقِصَاعِ، واحدها جفنه، و الجوابى جمع الجايبة و هى الحوض يجبى فيه الماء اى يجمع. و يقال: كان فى الجفنة الواحدة يأكل الف رجل منها و كان لمطبخه كل يوم اثنا عشر الف شاة و الف بقرة و كان له اثنا عشر الف خباز و اثنا عشر الف طبّاخ كانوا يصلحون الطعام فى تلك الجفان لكثرة القوم.

وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ يعنى ثابتات لا تنقل و لا تحرك من اماكنهن لعظمتن و كانت باليمن، و قيل: هى باقية هناك. رسى الشىء، يرسو، رسوا، اذا ثبت، لذلك سميت الجبال الرواسى.

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا مجازه: اعملوا بطاعة الله يا آل داود شكرا له على نعمه يقال: كان داود (ع) قد جزأ ساعات الليل و النهار على اهله فلم تكن تأتى ساعة من ساعات الليل و النهار الا و انسان من آل داود قائم يصلى فعمهم الله فى هذه الاية فقال: اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا. قال القرطبي: الشكر تقوى الله و العمل بطاعته. و قوله شُكْرًا نصب لأنه مفعول له، و قيل: اعملوا شكرا نصب لأنه مفعول كقوله: وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ الاصل فى الشكر الزيادة و الشكور كثير الشكر، و دابة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ما تعطى من العلف، و الشكير اسم للنبات و الشعر و الريش. و قيل: الشاكر الذى يشكر على الرخاء و الشكور الذى يشكر على البلاء، و الشاكر يشكر على البذل و الشكور يشكر على المنع فكيف بالبذل. و قيل: الشكور الذى يشكر بقلبه و لسانه و جوارحه و ماله، و الشاكر الذى يشكر ببعض هذه.

قوله: فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ، ذكر وفاة سليمان (ع): چون روزگار عمر وى باآخر رسيد اول نشانى كه بروى پيدا شد آن بود كه در مسجد بيت المقدس آنجا عبادت گاه وى بود، هر روز بر عادت درختى سبز از زمين بر آمدى و هيچ حيوان از ان نخوردى نه از جن و انس نه از مرغان و هوام، سليمان آن درخت را گفتى: ترا چه خوانند و بچه كار آيى و چونست كه ترا هيچ حيوان نخورد؟ آن درخت گفتى: لم اخلق لشيء من الدواب مرانه از بهر آن آفريدند تا چرندگان از من خورند و لكن خلقت دواء لكذا و كذا و اسمى كذا مرا

که آفریدند دارو را آفریدند فلان درد را بکار آیم و نام من فلان چیز است. سلیمان بفرمودی تا آن را ببرند و بداروخانه برند و نام آن در کتب طب بنویسند. روزی درخت سبز بر آمد همی بالید و می افزود سلیمان در نماز بود چون از نماز فارغ گشت گفت: یا شجرة ما اسمک ای درخت نام تو چیست؟

گفت: خروبه، سلیمان گفت: لای شیء نبتت از برای چه رستی و از زمین بر آمدی؟
گفت: لخراب هذا المسجد سلیمان گفت: ما کان الله لیخریه و انا حی و ما خرابه الا موتی مرا بالله عهدی است که تا من زنده باشم این مسجد خراب نگردد اکنون خرابی وی نشان مرگ منست. آن گه ساز مرگ بساخت و گفت. اللهم عمّ علی الجنّ موتی حتی یعلم الانس انّ الجنّ لا یعلمون الغیب، و کانت الجنّ تخبر الانس انهم یعلمون اشیاء من الغیب. ابن زید گفت: پس از آن سلیمان بر ملک الموت رسید گفت: اذا امرت بی فاعلمنی چون ترا بقبض روح من فرمایند مرا خبر ده. ملک الموت بوقتی که او را فرمودند آمد و او را خبر داد گفت: نماند از عمر تو مگر یک ساعت اگر وصیتی میکنی یا کاری از بهر مرگ میسازی بساز. سلیمان آن ساعت شیاطین را حاضر کرد تا از بهر وی طارمی بسازند از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود که در آن توانستی شد و سلیمان اندران طارم در نماز شده و ساز مرگ ساخته از غسل و کفن و حنوط و غیر آن، پس بآخر کار عصای خود پیش گرفت و تکیه بران کرد و هر دو کف خویش زیر سر بر نهاد و آن عصا او را همچون پناهی گشت و ملک الموت در آن حال قبض روح وی کرد و یک سال برین صفت بران عصا تکیه زده بماند و شیاطین و جنّ هم چنان در کار و رنج عمل خویش می بودند و نمی دانستند که سلیمان را وفات رسید و لا ینکرون احتباسه عن الخروج الی الناس لطول صلاته قبل ذلک. بعد از یک سال چون ترده عصای وی بخورد و سلیمان بیفتاد شیاطین بدانستند که سلیمان را وفات رسید و ایشان از رنج و عذاب وی باز رستند، و عذاب ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی کان قد حبسه فی دنّ و شدّ رأسه بالرصاص او جعله بین طبّقین من الصخر فالقاه فی البحر او شدّ رجلیه بشعره الی عنقه فالقاه فی الحبس ثمّ ان الشیاطین قالوا للارضة: لو کنت تأکلین الطعام اتیناک باطیب الطعام و لو کنت تشربین الشراب سقیناک اطیب الشراب و لکنّا

سننقل اليك الماء و الطين، قال: فهم ينقلون اليها ذلك حيث كانت، الم تر الى الطين الذى يكون فى جوف الخشب فهو ما يأتيتها بها الشياطين تشكرا لها فذلك قوله عز و جل: فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ الْمَوْتُ ما دَلَّهُمْ على مَوْتِهِ إِلاَّ دَابَّةُ الْأَرْضِ يعنى الارضة. تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ اى عصاه، و اصلها من نسات الغنم اى زجرتها و سقتها قرأ ابو عمرو و نافع: منساته بغير همز و هما لغتان.

فَلَمَّا خَرَّ اى سقط على الارض. تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعُيُوبَ ان فى موضع نصب اى علمت و ايقنت أَنْ لَوْ كَانُوا و قيل: معناه تَبَيَّنَتِ لِلانْس ان الْجِنَّ لَا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ. و فى قراءت ابن مسعود و ابن عباس: تَبَيَّنَتِ الْانْس ان لو كان الْجِنَّ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ. و قرئ: تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ، باين قراءت معنى آنست كه فرا دیدند مردمان فراجنیان كه اگر ایشان غیب دانستندى ما لَبِثُوا فى الْعَذَابِ الْمُهِينِ، قال القفال: قد دَلَّتْ هذه الاية على ان الْجِنَّ لم يسخروا الا لسليمان و أنهم تَخَلَّصُوا بعد موته من تلك الاعمال الشَّاقَّة، و انما تَهَيَّأَتْ لهم ذلك لانَّ اللَّهَ تعالى زاد فى اجسامهم و قواهم و غير خلقهم عن خلق الْجِنَّ الذين لا يرون و كانوا بمنزلة الاسرى فى يديه ثم مات هؤلاء بعد سليمان فجعل اللَّه خلق الْجِنَّ على ما كانوا عليه قبل ذلك من الرقة و الضعف و الخفاء فصاروا لا يرون و لا يقدررون على شىء من هذه الاعمال و لا على نقل الاجسام الثقيل لانَّ ذلك كان معجزة لسليمان عليه السلام. قال اهل التاريخ: كان عمر سليمان ثلاثا و خمسين سنة و مدَّة ملكه منها اربعون سنة و ملك يوم ملك و هو ابن ثلاث عشرة سنة و ابتداء فى بناء بيت المقدس لاربع سنين مضيين من ملكه و اللَّه اعلم.

لَقَدْ كانَ لِسَبِّا تفسير سبا و اختلاف قراءت و وجوه آن در سورة النمل از پيش رفت فى مَسْكَنِهِمْ بفتح كاف و بر لفظ واحد قراءت حمزه است و حفص، و مَسْكَنِهِمْ بكسر كاف هم بر لفظ واحد قراءت كسايبى، باقى مسكنهم خوانند بجمع.

آيَةٌ اى دلالة على وحدانيتنا و قدرتنا، و قيل: فى مسكنهم آية اى اعجوبة و احدثه ثم فسرها فقال: جَنَّتانِ اى هى جنتان بستانان. عَنْ يَمِينٍ من اتيهما و شماله، و قيل: عن يمين بلدهم و شماله. و تنى الجنتين لتثنية اليمين و الشمال و المعنى الاشجار و المياه و البساتين محيطة بها عن ايمانهم و عن شمائلهم. و قيل: كان لكل واحد منهم فى منزله جنتان عن

بمین و شمال.

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ اى قیل لهم: كلوا من رزق ربكم. وَ اشْكُرُوا لَهُ عَلَى مَا انعم عليكم، و قد تمَّ الكلامُ ثمَّ ابتداءً فقال: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ اى بلدتهم بلدة طيبة ليست بسبخة. قال ابن زيد: لم يكن يرى فى بلدتهم بعوضة قطّ و لا ذباب و لا برغوث و لا عقرب و لا حيّة و ان كان الركب ليأتون و فى ثيابهم القمل و الدواب فما هو الا ان ينظروا الى بيوتهم فيموت الدواب. و قيل: كانت العجوز تخرج من منزلها الى منزل جارتها و على رأسها مكنل و يداها فى درعها فاذا بمكنتها قد امتلا تمرا ممّا يسقط من جناها يانعا فذلك قوله: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ اى بلدة طيبة الهواء. وَ رَبُّ غَفُورٌ الخطاء كثر العطاء.

فَأَعْرَضُوا و هب منبه گفت: رب العالمين سيزده پيغامبر بقبيله سبا فرستاد تا ايشان را بر طاعت الله و دين حق دعوت كردند و نعمتهای الله در ياد ايشان دادند و از عذاب و عقوبت الله بترسانيدند و بهم دادند و ايشان بر طغيان و كفر و تمرّد خویش مصرّ بايستادند و گفتند: ما خود هيچ نعمت بر خود نميدانيم از جهة اين خدای که شما دعوى ميکنيد و ما را بر طاعت وى ميخوانيد او را بگوئيد تا اين نعمت از ما باز برد اگر تواند، اينست که رب العالمين فرمود: فَأَعْرَضُوا روى گردانيدند از ايمان و توحيد و شکر نعمت الله فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرَمِ فرو گشاديم بر ايشان سيل نهمار بزور، سيلی که کس طاقت بستن آن نداشت، و اصلها من العرامة و هى الشدة و القوة و هو المنهمر الذى لا يستطيع رده يقال: عرم الانسان، يعرم، عرامة و عراما، فهو عارم خبيث شرير. و قيل: الْعَرَمُ هو اسم الوادى. و قيل. هو المسناة واحده عرمة، اى سكر يحبس الماء ليعلو الى ارض مرتفعة. ابن عباس گفت و جماعتى مفسران که: اين مسناة سدى بود در ان رودبار میان دو کوه بسنگ و قير بر آورده بلقيس فرمود آن را پروزگار ملک خویش از بهر قوم خویش آب در ان رودبار جمع کرد و از ان جويها برید تا هر کسى بر قدر حاجت آب بکشت زار و درختان خویش مى برد، فلما طغوا و کثروا و تمرّدوا الله عليهم الخلد فقطعت المسناة و ثقبها من اسفلها ففرق الماء جناهم و حرب ارضهم و الخلد فار عمى طرش واحدها خلدة و كان لها انياب من حديد و لا تقرب منها هرة الا قتلتها و قيل الْعَرَمُ اسم تلك الخلد و قيل: الْعَرَمُ المطر الشديد.

وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ قرأ ابو عمرو و يعقوب: اكل خمط بالاضافة، و الباقون بالنون و هما متقاربان كقول العرب: فى بستان فلان اعناب كرم و اعناب كرم فتضاف الاعناب الى الكرم لانها منه و قد تتون الاعناب ثم يترجم عنها اذا كانت الاعناب ثمر الكرم. و الاكل الثمر، و الخمط كل شجر ذى شوک. و قيل: هو الاراك و الاثل الطرفاء، و السدر النبق. قال قتاده: بينهما شجر القوم من خير الشجر اذ صيره الله من شر الشجر باعمالهم.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ محل ذلك نصب بوقوع المجازاة عليه، تقديره: جزيناهم ذلك. بما كفروا و هل نُجَازَى قرأ حمزة و الكسائى: نُجَازَى بالنون و كسر الزاء الكُفُورَ بِنَصَبِ الرَّاءِ، و اختاراه لقوله: جَزَيْنَاهُمْ. و قرأ الآخرون: يجازى بالياء و فتح الزاء و رفع الراء من الكُفُورِ و المعنى هل يجازى مثل هذا الجزاء إِلَّا الكُفُورَ. قال مجاهد: يجازى اى يعاقب.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا يعنى ارض المقدس من الشام. قُرَى ظَاهِرَةٌ يعنى قائمة عامرة. و قيل: ظَاهِرَةٌ اى متواصلة تظهر الثانية من الاولى لقربها منها. قال الحسن: كان احدهم يغدوا فيقيل فى قرية و يروح فيأوى الى قرية اخرى. قال مجاهد: هى السروات. و قال وهب: قرى صنعاء. و قيل: كانت قراهم اربعة آلاف و سبع مائة قرية متصلة من سبأ الى الشام.

وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ اى جعلنا السير بين قراهم و القرى التى باركنا فيها سيرا مقدرا من منزل الى منزل و قرية الى قرية لا ينزلون الا فى قرية و ماء و شجر و لا يغدون الا من قرية و ماء و شجر و قلنا لهم: سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَّ و أَيَّاماً اى وقت شئتم آمِنِينَ لا تخافون عدواً و لا جوعاً لا عطشاً. فبطروا و طغوا و لم يصبروا على العافية.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا قرأ ابن كثير و ابو عمرو: بعد بين اسفارنا اى اجعل بيننا و بين الشام فلوأت و مفاوز لنركب فيها الرواحل و نتزوّد الازواد فجعّل الله لهم الاجابة. رويت هشام از قرأء شام و يعقوب ربنا برفع خوانند و باعد بر خبر، و معنى آنست كه: راهى چنان آبادان داشتند و منزلها چنان نزديك و نيکو بطر گرفت ايشان را در ان نعمت و ناسپاسى کردند و آن راه چنان نزديك و آبادان بدور داشتند گفتند: خداوند ما دورادور دور کرد سفرهاى ما. وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بالكفر و الطغيان و العصيان. فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ عِظَةٍ

و عبرة يتمثل بهم. وَ مَرَقَانَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ كَانُوا قِبَائِلَ وَلَدَهُمْ سَبَا فَتَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ وَقَعَ بَارِضَ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَشْعَرَ وَ كَنْدَهَ وَ انْمَارَ وَ هُمُ بَجِيلَةٌ وَ مَذْحِجٌ وَ حَمِيرٌ وَ وَقَعَ اَزْدُ بَعْمَانَ وَ وَقَعَ خَزَاعَةُ بِمَكَّةَ وَ اَوْسٌ وَ خَزْرَجٌ بِيَثْرِبَ وَ وَقَعَ لُخْمٌ وَ جَذَامٌ وَ غَسَانٌ وَ كَلْبٌ بِالشَّامِ وَ كَذَلِكَ عَامِلَةٌ وَقَعَتْ بِالشَّامِ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ قَالَ الْمَطْرَفُ: هُوَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ.

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَظَنَّهُ حَمْزُهُ وَ كَسَائِي وَ عَاصِمٌ صَدَّقَ بِتَشْدِيدِ خَوَانَتِهِ وَ مَعْنَى أَنْتَ كَيْهَ اِبْلِيسِ رَاسِتٌ كَرَدَ بَرِ اِيشَانَ ظَنَّ خَوَيْشِ، بَاقِي بِتَخْفِيفِ خَوَانَتِهِ اِي صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ فِي ظَنِّهِ رَاسِتٌ كَوِي اَمَدَ بَرِ اِيشَانَ اِبْلِيسِ دَرِ پِنْدَارِهِ خَوَيْشِ وَ دَرِ اِنِ ظَنِّ كَيْهَ بَايشَانَ مِي بَرِدِ، وَ ظَنَّهُ قَوْلُهُ: لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا، وَ قَوْلُهُ: وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ، وَ قَوْلُهُ: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، وَ قَوْلُهُ: عَلَيْهِمْ اِي عَلَيِ اِهْلِ سَبَا، وَ قِيلَ: عَلَيِ النَّاسِ كَلِّهِمْ اِلَّا مَنِ اطَاعَ اللّٰهَ سَبِحَانَهُ.

فَاتَّبَعُوهُ فِي الْكُفْرِ وَ الْمَعْصِيَةِ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ كَقَوْلِهِ: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِي مِنْ حِجَّةٍ وَ مَلَكَةٍ هَذَا قَوْلُهُ: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَيِ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ كَالْحِكَايَةِ عَنْ اِبْلِيسَ: وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ مَا كَانَ تَسْلِيْطُنَا اِيَّاهُ عَلَيْهِمْ إِلَّا لِنَعْلَمَ هَذَا عِلْمٌ وَ وَقُوعٌ مَعْنَاهُ الرَّؤْيَةُ وَ قَدْ عَلِمَ اللّٰهُ مِنَ الْخَلْقِ الْاِيْمَانَ وَ الْكُفْرَ قَبْلَ خَلْقِهِمْ، إِلَّا لِنَعْلَمَ اِي لِنَرِي وَ نَمَيِّزَ وَ نَعْلَمَهُ مَوْجُودًا ظَاهِرًا كَانَتْنَا مَوْجِبًا لِلسَّوَابِ وَ الْعِقَابِ كَمَا عَلِمْنَاهُ مَفْقُودًا مَعْدُومًا بَعْدَ اِبْتِلَانِنَا لِخَلْقِنَا مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ اِي بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ؟ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَيِ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ.

قُلْ يَا مُحَمَّدُ لِهَؤُلاءِ الْمَشْرِكِينَ الَّذِينَ اَنْتَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِي زَعَمْتُمْ اَنْهُمْ اَلْهَةُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ، نَزَلَتْ فِي كُفَّارِ بَنِي مَلِيْخٍ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ وَ يَظُنُّونَ اَنْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ وَصَفَهُمْ فَقَالَ: لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْاَرْضِ اِي لَا يَقْدِرُونَ اِنْ يَنْفَعُوكُمْ ذَرَّةٌ مِّمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا لَهُمْ اِي لِّلْمَلَائِكَةِ فِيْهِمَا اِي فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مِنْ شِرْكِ اِي مِنْ شِرْكِهِ. وَ مَا لَهُ اِي مَا لِلّٰهِ مِنْهُمْ اِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ ظَهْرِ عَوْنٍ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ. جَمَاعَتِيْ اِزْ قِبَائِلِ عَرَبِ فَرَشْتِكَا نِ رَا

می‌پرستیدند و می‌گفتند: هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ، رب العالمین بجواب ایشان گفت: وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ اِیْ عِنْدَ اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِلَّا لِمَنْ اُذِنَ لَهُ و بر قرائت ابو عمرو و حمزه و کسایی. اُذِنَ بضمّ الف که این‌ها هم با شافع شود و هم با مشفوع، می‌گوید: شفاعت هیچ شافع سود ندارد روز قیامت مگر کسی که الله دستوری دهد او را تا شفاعت کند یا کسی را که از بهر وی شفاعت کنند، ثمّ ذکر ضعف الملائكة حين سمعوا كلام الله فقال: حَتَّىٰ اِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ یعنی عن قلوب الملائكة.

فُرِّعَ اِیْ كَشْفٍ، و التفریع من الاضداد تقول: فَرَّعْتَهُ اِذَا خَوَّفْتَهُ و فَرَّعْتَهُ اِذَا اَذْهَبْتَ فِرْعَهُ، و كذلك الفرع له و جهان یقال: فرع، اذا خاف، و فرع، اذا اغاث من الفرع. و قرأ ابن عامر و یعقوب: فرع بفتح الزاء و المعنی كشف الله عن قلوبهم الفرع و جلا عنهم الخوف حين انحدر عليهم جبرئیل.

روی عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله (ص): اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا تَكَلَّمَ بِالْوَحَى سَمِعَ اَهْلَ السَّمَاءِ صَلَٰصَلَةً كَجَرِّ السَّلْسَلَةِ عَلَی الصَّفَا فَيَصْعَقُونَ فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَهُمْ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاِذَا جَاءَهُمْ جِبْرَائِيلُ فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، فيقولون يا جبرئيل: ما ذا قال ربك؟ قال: يقول الحق فينادون الحق الحق.

و عن ابي هريرة عن النبي (ص): قال: اذا قضى الله عز و جل الامر فى السماء ضربت الملائكة باجنحتها خضعانا لقوله كأنه سلسلة على صفوان فاذا فرع عن قلوبهم، قالوا ما ذا قال رَبُّكُمْ قَالُوا الَّذِیْ قَالَ: الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیْرُ.

و عن عائشة: ان الحارث بن هشام سأل رسول الله عليه سلام الله: كيف يأتيك الوحي؟ فقال رسول الله (ص): احيانا يأتينى مثل صلصلة الجرس و هو اشدّه علىّ فيفصم عنى و قد وعيته و احيانا يتمثل لى الملك رجلا فيكلمنى فاعى ما يقول و هو اهون علىّ قالت عائشة و لقد رأيتنه ينزل عليه الوحي فى اليوم الشديد البرد فيفصم عنه و انّ جبينه ليتفصد عرقا.

در روزگار فترت میان رفع عیسی و بعثت محمد علیهما الصلاة و السلام ششصد سال و حی از آسمان پیامد پس بوقت بعثت مصطفی علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت و حی شنیدند و صلصله آن همچون صلصله زنجیر که بر کوه زنند، پنداشتند که رستاخیز

برخاست همه از بیم و فزع بیفتادند و بیهوش شدند تا رب العزة آن بیم و فزع از دل ایشان باز برد، آن گه یکدیگر را می پرسیدند که: ما ذا قال رَبُّكُمْ؟ گفته اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را: ما ذا قال رَبُّكُمْ؟ و اهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را: ما ذا قال رَبُّكُمْ؟ همچنین تا به هفتم آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از جبرئیل پرسند که ما ذا قال رَبُّكُمْ؟ جبرئیل گوید: الْحَقُّ، یعنی که الله فرمان روان داد و سخن راست فرمود، آن گه فریشتگان آسمانها با یکدیگر می گویند: الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. قال الضحاک: انّ الملائكة المعقبات الذين یختلفون الی اهل الارض یکتبون اعمالهم اذا ارسلهم الربّ عزّ و جلّ فانحدروا سمع لهم صوت شدید فیحسب الذين هم اسفل منهم من الملائكة انه من امر الساعة فیخرون سجداً و یصعقون حتی یعلموا انه لیس من امر الساعة. و قال الحسن و ابن زید: اذا كشف الفزع عن قلوب المشركين عند نزول الموت بهم اقامة للحجة عليهم قالت لهم الملائكة: ما ذا قال رَبُّكُمْ فی الدنيا؟ قالوا الْحَقُّ فاقروا به حين لم ینفعمهم الاقرار، و دلیل هذا التأویل آخر السورة: وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ فَزَعُوا فَلَآ فَوْتَ....

النوبة الثالثة

قوله: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحِ عُدُوُّهَا شَهْرٌ... الاية سليمان (ع) اسبان نیکوی بی عیب داشت مرغان بی پر، چون آن قصه فوت نماز بیفتاد تیغ برکشید و گردن اسبان می برید، گفتند: اکنون که بترک اسبان بگفتی ما باد مرکب تو کردیم من کان لله کان الله له، هر که بترک نظر خود بگوید نظر الله بدلش پیوندد، هیچ کس نبود که بترک چیزی بگفت از بهر خدا که نه عوضی به از انش بدادند. مصطفی (ص) جعفر را بغزو فرستاد و امارت جیش بوی داد لوای اسلام در دست وی بود کفار حمله آوردند و یک دستش بینداختند، لوا بدیگر دست گرفت، یک زخم دیگر برو آوردند و دیگر دستش بینداختند و بعد از آن هفتاد و اند زخم داشت شهید از دنیا بیرون شد، او را بخواب دیدند که: ما فعل الله بک؟ گفت:

عوضنی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حیث اشاء مع جبرئیل و میکائیل.

أسماء بنت عمیس گفت: رسول خدا ایستاده بود ناگاه گفت: و علیکم السلام، گفتم: علی من تردّ السلام یا رسول الله جواب سلام که میدهی؟ و کس را بر تو نمی بینم که سلام میکند. گفت: آنک جعفر بن ابی طالب مرّ مع جبرئیل و میکائیل.

ای جعفر دست بدادی اینک بر جزای تو، ای سلیمان اسبان بدادی اینک باد در بر و بحر
حمّال تو. ای محبّ صادق اگر بحکم ریاضت دیده فدا کردی و جسم نثار اینک لطف ما
دیده تو و فضل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو فاذا احببته کنت له سمعا یسمع بی و
بصرا یبصر بی و یدا تبطش بی.

اول مرد گوینده شود پس داننده شود پس رونده شود پس پرنده شود. ای مسکین هرگز
ترا آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاص یابد و بر هوای رضای
حق پرواز کند، بجلال قدر بار خدا که جز نواخت اتیته هرولّه استقبال تو نکند.

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

قفس قالب است و امانت جان مرغ پر او عشق، پرواز او ارادت افق او غیب منزل او درد،
هر گه که مرغ امانت ازین قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند کروبیان عالم قدس دستها
بدیده خویش باز نهند تا از برق این جمال دیده‌های ایشان نسوزد.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مرگ دو قسم است: مرگ ظاهر و مرگ باطن، مرگ ظاهر هر
کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه بدانست و خاص و عام درو یکسانست کُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ عبارت از آنست. اما مرگ باطن آنست که مرد در خود از خود بی خود
مرده گردد تا از حق در حق با حق زنده شود، همانست که آن جوانمرد گفت:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهستی گشت پیش از ما

زندگی بحقیقت آن زندگیست که فتوح ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی نهد، ابو الحسن
خرقانی گفت: بیست سال است تا کفن ما از آسمان بیاورده‌اند و عجب آنست که با خلقم
بصورت زندگان میدارد و در حضرت خود کفن در ما پوشیده.

مندیش از ان حدیث و در پوش کفن مردانه دو دست خویش آن گاه بزن
در سهر بگو که یا تو باشی یا من شوریده بود کار ولایت بدو تن

ای جوانمرد! یک قطره منی که از باطن مرد بظاهر آید جنابت ظاهر ثابت میکند لکن بآب
طهور آن جنابت ظاهر برخیزد، صعب آنست که اگر یک ذره منی خود بینی در باطن تو
ساکن شود جنابتیت رسد که بهمه دریاهاى عالم زائل نگردد.

برین درگاه خود بینی را روی نیست و خود نگاری را قدر نیست جز عجز و نیاز و فقر و فاقت بردن هیچ روی نیست، فرزندان یعقوب (ع) بنزدیک یوسف (ع) فقر و فاقت بردند و گفتند: وَ جئنا ببضاعة مُزجاة لا جرم یوسف نقاب از جمال برداشت و بزبان کرم پیش آمد که: لا تُتْرِبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ، تو همین کن ای خراب عمر مفلس روزگار سحرگاهی که بساط نزول بیفکند و دست کرم فرو گشاید مفلس وار و عاجزوار از در وی باز شو با دلی پردرد و جانی پر حسرت چشمی پر آب و جگری پر آتش بگو:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

بیر طریقت گفت: الهی! بقدر تو نادانم و سزا ترا ناتوانم در بیچارگی خود سرگردانم و روز بروز بر زبانم چون منی چون بود چنانم و از نگرستن در تاریکی بفرمانم که بر هیچ چیز هست ما ندانند ندانم چشم بروزی دارم که تومانی و من نمانم، چون من کیست گر آن روز به بینم و به بینم بجان فدای آنم. اگر یوسف را آن کرم هست که چون برادران بعجز و فقر پیش وی باز شدند ایشان را گفت: لا تُتْرِبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ، اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سزاوارتر که چون بندگان بعجز و نیاز در و زارند گوید: لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ... الاية كانوا في رغد من العيش و سلامة من الحال فامروا بالصبر على العافية و الشكر على النعمة فاعرضوا عن الوفاق فضيَعوا الشكر و كفروا النعمة فبدلوا و بدل لهم الحال و غيروا فتغيرت عليهم الايام، و انشدوا في معناه:

ما زلت اختال في وصال حتى امننت الزمان مكره
صال على الصّدود حتى لم يبق مما شهدت ذرّه

آسان کاریست بر بلا و شدت صبر کردن مرد مردانه آنست که بر نعمت و عافیت صبر کند حق آن بشناسد شکر آن بگزارد، از تنعم و هوای باطل پرهیزد و توان داشت آن از حق بیند نه از خود و روزگار عافیت و نعمت در طاعت الله بسر برد و از طاغیان و باغیان و

بطر گرفتگان در نعمت حذر کند که ربّ العزة در حق ایشان میفرماید: فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْحَجِيمَ هِيَ الْمَأْوَى.

روی عن بعض الصحابة أنه قال: بلينا بفتنته الضراء فصرنا و بلينا بفتنته السراء فلم نصبر.

و قال بعضهم: يصبر على البلاء كل مؤمن و لا يصبر على العافية الا الصديق.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ يَاغَابِرِ مِنَ بَغْوَى، مَنْ يَرْزُقُكُمْ أَنْ كَيْسَتْ كِه رُوْزَى مِيْدهْد شَمَا رَا؟ مِنْ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ از آسْمَانِ وَ زَمِيْنِ، قُلِ اللّٰهُ هُمُ تُوْ گُوْی كِه خدای، وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ مَا يَأْتِي شَمَا، لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) بِر رَاه رَاسْتِيْم يَأ دَر گَمْرَاهِي آشْكَارَا.

قُلْ يَاغَابِرِ مِنَ بَغْوَى، لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَ شَمَا رَا نَخَوَاهَنْد پَرَسِيْد از آنْچِه مَا كَنِيْم از بَدِي، وَ لَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) وَ مَا رَا نَخَوَاهَنْد پَرَسِيْد از آنْچِه شَمَا مِيْكَنِيْد.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا بِغْوَى بِأَهْمِ آرْد مِيَّان مَا خدَاوَنْد مَا رُوْز رَسْتَاخِيْز، ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا پَس كَار گَشَايِد مِيَّان مَا، بِالْحَقِّ بَدَاوَرِي رَاسْت، وَ هُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) وَ اُو حَاكِم اسْت كَارِبِر گَشَايِ دَانَا.

قُلْ أَرُونِي بَغْوَى: بِأَهْمِ نَمَائِيْد، الَّذِينَ أَحَقَّتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ إِيْنِ اَنْبَازَان كِه دَرُو مِيْ بَنْدِيْد بَانَبَازِي كَلَّا اَنْبَازِي نِيْسْت وَ اِيْن دَعْوَى رَاسْت نِيْسْت، بَلْ هُوَ اللّٰهُ آرِي اَوْسْت اللّٰهُ، الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۷) اَنْ تُوَانَايِ دَانَا.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ نَفَرَسْتَا دِيْم تَرَا، إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ مِگَر هَمُوَارِه هَمِه مَرْدْمَان رَا، بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا بَشَارْت دِهِي وَ بِيْم نَمَائِي، وَ لَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) لَكِنْ بِيْشْتَر مَرْدْمَان نَمِيْ دَانَنْد.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ وَ مِيْگُوِيْنْد: اِيْن وَعْدِه كِه مِيْدهِي كِي اسْت وَ چِه هَنْگَام اسْت؟ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۲۹) اِگَر رَاسْت مِيْ گُوِي.

قُلْ لَكُمْ مِيْعَادُ يَوْمٍ بِغْوَى شَمَا رَا هَنْگَام وَعْد رُوْزِيْسْت، لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) كِه از اَنْ يَك سَاعْت بَأ پَس نَشُوِيْد وَ فَرَا بِيْش نَشُوِيْد.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاگَرُوِيْدگان گَفْتَنْد: لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ بَنْگَرُوِيْم بَايْنِ قُرْآن، وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ نِه بَأْن كِه بِيْش از اَنْ بُوْد از هِيْچ رَسُوْل وَ كِتَاب، وَ لُو تَرِي وَ اِگَر تُو بِيْنِيْد، إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ اَنْ گِه كِه كَاْفَرَان بَاز دَاشْتِه بَاشَنْد نَزْدِيْكَ خدَاوَنْد اِيْشَان،

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ بِاِ يَكْدِبُكَرَ باز میگویند سخن، يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بیچاره گرفتگان میگویند گردن کشان را: لَوْ لَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) اگر نه شما بودید ما بگرویدیمی.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا گردن کشان گویند بیچاره گرفتگان را: اَنْحُنْ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَاش ما باز گردانیدیم شما را از راست رفتن و باز داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن؟ بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ پَس آنکه بشما آمد، بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) نه که شما گناهکاران بودید جرم شما را بود.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بیچاره گرفتگان گویند گردن کشان را: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بَلْكَه ساز بد شما بود و کوشش کز شما در شبانروز، اِذْ تَامُرُونَا اَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ كه ما را میفرمودید تا بخدای کافر شویم، وَ نَجْعَلْ لَهُ اَنْدَاداً و او را همتایان گوئیم، وَ اَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاُوا الْعَذَابَ و با یکدیگر در نهان پشیمانی می نمایند آن گه که عذاب بینند، وَ جَعَلْنَا الْاَغْلَالَ فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا و غلها در گردن ناگرویدگان کنیم، هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) پاداش ندهند ایشان را مگر آنچه میکردند.

وَ مَا اَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ و نفرستادیم در هیچ شهر هرگز هیچ آگاه کننده ای، اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوها مگر گفتند فراخ جهانیان و بی نیازان ایشان، اِنَّا بِمَا اَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) ما بآنچه شما را فرستادند بآن ناگرویدگانیم.

وَ قَالُوا نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالاً و اولاداً و گفتند ما با مال تریم و فرزندان تر، وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) و ما را عذاب نکنند.

قُلْ اِنَّ رَبِّي بگوی خداوند من، يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ می گستراند روزی فراخ او را که خواهد، وَ يَقْدِرُ و باندازه می بخشد او را که میخواهد وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

وَ مَا اَمْوَالُكُمْ و لا اولادكم نه مال شما و نه فرزندان شما، بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا آنست که شما را نزدیکی افزاید بنزدیک ما، زُفًى فراتری و نزدیکی، اِلَّا مَنْ اَمَنَ و عَمِلَ صَالِحاً مگر کسی که بگردد و کار نیک کند، فَاولئك لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ ایشانند که ایشانراست پاداش توی بر توی، بما عَمِلُوا بآنچه کردند از نیکیها، وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) و ایشان در

ان غرفه و طارمها ناترسان و بی‌بیمان.

وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا و ايشان که بر سخنان ما خاسته‌اند، مُعَاجِزِينَ و میکوشند در آن که ما را عاجز آرند و خلق را از پذیرفتن آن فرو دارند، أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) ايشان فردا در عذاب آوردگان‌اند.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ بَغْوِي خدایند من میگستراند روزی آن را که خواهد از بندگان خود و فرو میگیرد باندازه برو که خواهد، وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ هَرَّجَ نَفَقَةَ كَنِيذٍ و بکار برید بر درویشان، فَهُوَ يُخْلِفُهُ اللَّهُ آن را خلف باز دهد و بدل، وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) و او بهتر روزی دهندگان است.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا وَ آن روز که بر انگیزانیم ايشان را همه، ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ آن که فریشتگان را گوئیم: أَهُؤْلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) ايشان شما را می‌پرستیدند بخدایی؟ قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی و بی‌عیبی ترا، أَنْتَ وَ لِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ تو خداوند مایی بی‌ايشان، بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ بَلْ كَانُوا دِيُو مِی‌پرستیدند، أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) بیشتر ايشان بایشان گرویدگان بودند.

فَأَلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا امروز بدست کسی از شما کس را نه سودست و نه زیان، وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ آن که گوئیم ايشان را که ستم کردند بر خود و کافر شدند، ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) چشید عذاب آن آتش که آن را بدروغ میداشتید.

وَ إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ آن که بر ايشان خوانند سخنان ما، بَيِّنَاتٍ سَخَانَ رُوشَن پيدا، قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ گویند نیست این مگر مردی، يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ که میخواهد که بر گرداند شما را، عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤَكُمْ از آنچه می‌پرستیدند پدران شما، وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِيَّاكُمْ مُفْتَرَى و گفتند: نیست این مگر سخنی کژ دروغی نهاده و ساخته، وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاگرویدگان گفتند: لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ پیغام راست را که بایشان آمد، إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۴۳) نیست این مگر جادویی آشکارا.

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ نَدَادِيمِ هِيچ ايشان را نامه‌ای که خواندندی آن را پیش از قرآن، وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ پیغام

المسلمين الى الكذب و الفرية و قطيعة الرحم. و قيل: هو منسوخ بآية السيف.
 قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَقَوْلِهِ: وَ حَسْرَتَانَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. و فى الخبر:
 يحشر الناس يوم القيامة حفاة عراة غرلا، قالت عائشة: يا رسول الله النساء و الرجال ينظر بعضهم الى بعض، فقال: يا عائشة الامر اشد من ان ينظر بعضهم الى بعض.

و روى ان رجلا قال: يا نبي الله يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة؟ قال: أليس الذى امشاه على الرجلين فى الدنيا قادر على ان يمشيه على وجهه يوم القيامة؟!
 ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا اى يقضى و يحكم بيننا، وَ هُوَ الْفَتْحُ الْعَلِيمُ الْفَتْحُ عند العرب هو القاضى و منه قوله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَاَفْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَفَتْحًا، و قال اهل المعانى:
 الفتح الذى بعنايته يفتح كل مغلق و بهدايته ينكشف كل مشكل فتارة يفتح الممالك لأتبيائه و يخرجها من ايدى اعدائه و يقول: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، و تارة يرفع الحجاب عن قلوب اوليائه و يفتح لهم الأبواب الى ملكوت سماءه و جمال كبريائه و يقول: مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا. و قيل: الفتح الذى بيده مفاتيح الغيب و بيده مفاتيح الرزق كقوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَحَقُّنَّكُمْ بِهِ شُرَكَاءَ يَعْنِي الملائكة، و قيل: يعنى الاصنام. معنى آنتست كه اى محمد اين انباز گيران را گوى كه بتان را بانبازى در ما بسته اند بمن نمائيد كه اين بتان هيچيز آفريدند در زمين يا در آسمان، همانست كه جاى ديگر فرمود: مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؟ آن گه گفت: كلاًّ نيست انبازى و دعوى كه ميكنند باطل است و دروغ، بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْمُنْتَقِمُ مِمَّنْ كَفَرُ بِهِ و خالفه الْحَكِيمُ فى تدبيره لخلقه فاننى يكون له شريك فى ملكه؟

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً هى الجامعة للشىء المانعة عن التفرق له و منه الكفاف من العيش و قولك: كف يدك، اى اجمعها اليك، و المعنى: و ما ارسلناك الا عامة للناس كلهم العرب و العجم و الاحمر و الاسود و الجن و الانس و تقديره: و ما ارسلناك الا للناس كافة، كقول النبى (ص): ختم بى النبيون و ارسلت الى الناس كافة عن ابن عباس عن النبى (ص) قال: «اعطيت خمسا و لا اقول فخرًا: بعثت الى الاحمر و الاسود و جعلت لى الارض طهورا و مسجدا و احل لى المغنم و لم يحل لاحد كان قبلى و نصرت بالرعب فهو يسير من امامى

مسيرة شهر و اعطيت الشفاعة فادّخرتها لامّتى يوم القيامة و هى ان شاء الله نائلة من لا يشرك بالله شيئا».

و قيل: معناه كافا للناس تكفهم عمّا عليه من الكفر و تدعوهم الى الاسلام و الهاء فيه للمبالغة، بَشِيرًا بِالْجَنَّةِ لِمَنْ آمَنَ، «و نذيرا من النار لمن كفر، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَعْنَى اَهْلَ مَكَّةَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَصَدِّقُونَ.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ هَذَا حِكَايَةٌ عَنِ مَنْكَرِ الْبَيْتِ وَ مَعْنَى الْوَعْدِ الْقِيَامَةُ، قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمٌ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ الْوَعْدَ وَ الْمِيعَادَ الْمَوْعَدَةَ وَاحِدًا.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنَى كَفَّارَ مَكَّةَ: لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكُتُبِ ثُمَّ اخبر عن حالهم فى ما لهم فقال تعالى: وَ لَوْ تَرَى إِيَّا مُحَمَّدَ إِذِ الظَّالِمُونَ اى الكافرون مَوْقُوفُونَ مَحْبُوسُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَوَابُ «لَوْ» مَحذُوفٌ، التَّأْوِيلُ.

لَوْ تَرَى لَتَرَى امراً فظليعا هائلا، «يرجع بعضهم الى بعض القول» اى يجيب بعضهم بعضا و يردّ بعضهم بعضا يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اى قهروا و هم السفلة، لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا يَعْنَى تَعَطَّمُوا عَنِ الْاِيْمَانِ وَ هُم الْقَادَةُ: لَوْ لَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَوْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى اى عَنِ الْاِيْمَانِ، بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ مُشْرِكِينَ قَبْلَ مَجِيءِ مُحَمَّدٍ.

وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ مَعْنَاهُ: بَلْ مَكْرَمٌ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اِذْ تَأْمُرُونَا اِنْ نَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلُ لَهُ اِنْدَادًا «مفسران گفتند: معنى آيت آنست كه سفله و پس روان گفتند: مهتران خويش را و سروران كفر را كه: ساز بد شما بود و كوشش كز شما كه ما را بكفر و شرك مي فرموديد. قومی گفتند كه: اين سخنی است كه ايشان بر عادت دنيا گویند چنانك مردم از روزگار بد شكایت كند و ذمّ دهر گوید و برین قول معنى آنست كه: بد سازی جهان بود با ما و بدنهادی شبانروز ما را و در شواذ خوانده اند: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْكُرُورِ بَلْ كِه روزگار ميگذشت و شبانروز می پیوست بر فرمودن شما ما را كه تا بالله كافر شويم و او را همتايان گوئيم.

النَّدِّ وَ النَّدِيدِ الْمَثَلِ. وَ اَسْرُوْنَا النَّدَامَةَ الْاَسْرَارُ مِنَ الْاَضْدَادِ يَكُونُ بِمَعْنَى الْاِخْفَاءِ وَ يَكُونُ

بمعنی الاظهار، یعنی: و اظهروا الندامة لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ كافرين آن روز که عذاب بینند هم تابع و هم متبوع هم سفله و هم قاده پشیمانی نمایند چه آشکارا و چه نهان بآنچه کردند و گفتند، لکن سود ندارد پشیمانی آن روز، این هم چنان است که بگناه خویش معترف آیند کقوله: فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ لکن اعتراف آن روز سود ندارد و ایشان را جواب دهند که: فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ، وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا جایی دیگر گفت: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا ای جعلنا فی ایدیهم اغلالا الی اعناقهم لان لا يكون فی العنق دون الید، هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؟

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ الْقَرْيَةِ الْمَصْرَ تَقْرَى اهلها و تجمعهم إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا رُسُومًا وَ اغنياؤها، الترف الثراء و النعمة و فلان لا يزال فی ترفه من العیش ای فی رغد و ثروة. و قيل: المترف الموسع عليه عيشه القليل فيه همه و هو فی ذلك بطر، إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ جاهدون.

وَ قَالُوا لِرُسُلِهِمْ: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا مِنْكُمْ وَ لو لم يكن راضيا بما نحن عليه من الدین و العمل لم یخولنا الاموال و الاولاد کافران پنداشتند و بیاطل گمان بردند که مال و نعمت فراوان که ایشان را دادند و فرزندان بسیار دلیل رضای خداست و نشان پسند وی، می گفتند اگر از ما خشنود نبودی و دین و عمل ما نپسندیدی ما را در دنیا مال و فرزند ندادی و آن گه قیاس کردند که فردای ما در عقبی همچون امروز بود نه ما را عذاب کنند نه نعمت از ما باز گیرند وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ فِي الْآخِرَةِ بَدَنِينَا، همانست که جای دیگر فرمود: وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا «وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى».

رب العالمین بجواب ایشان فرمود: قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَيْسَ يَدُلُّ ذَلِكَ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَ الْمُنْقَلَبِ ای محمد بگوی خداوند من در دنیا روزی میگستراند فراخ برو که خواهد و باندازه می بخشد او را که خواهد و این دلیل نیست که فردا همچنین خواهد بود، دنیا خواسته ایست که از دوست و دشمن دریغ نیست برخورداری اندک است آشنا و بیگانه از ان میخورد، مصطفی (ص) فرمود: «الدنيا عرض حاضر يأكل منها البرّ و الفاجر و الآخرة وعد صادق يحكم فيها ملك قاهر».

و قال (ص): «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة».

آن گه گفت هم بجواب ایشان: و ما أموالکم و لا أولادکم بالتي تُقرّبکم عندنا زلفی جایی دیگر فرمود یوم لا ینفع مال و لا بئون لَن تَنفَعکم أرحامکم و لا أولادکم یومَ القیامة یفصل بینکم روز قیامت نه مال بکار آید نه فرزندان خویشتن و نه پیوند، اِلّا من آمن و عمل صالحاً. تاویله: الا ایمان من آمن و عمل من عمل صالحاً، هذا کقوله: و لکن البرّ من آمن بالله و کقوله: أ جعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجِدِ الحرام کمن آمن بالله ای کفعل من آمن بالله میگوید: نه مال شما را بما نزدیک کند و نه فرزند مگر کسی که ایمان آرد و کار نیک کند تا ایمان او و کردار نیک وی او را بما نزدیک کند، «فأولئک لهم جزاء الضّعف» من الثواب بالواحد عشرة، قرأ یعقوب جزاء منصوباً منوّناً الضعف رفع مجازه فاولئک لهم الضعف جزاء علی التقدیم و التأخیر، وَ هُمْ فِی العُرفَاتِ ای فی الدرجات آمنون من الموت. قرأ حمزة: «فی العرْفة» علی الوحده.

«و الَّذِينَ یَسْعَوْنَ فِی آیَاتِنَا» ای یعملون فی ابطال حجّتنا و کتابنا، مُعَاجِزِینَ مُعَاوِنِینَ معاندين یحسبون انهم یفتوتونا بانفسهم و یعجزوننا، أولئک فی العذاب مُحَضَّرُونَ.

قُلْ إِنْ رَبِّی یَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ یَسْطُرُهُ عَلٰی مَنْ یَشَاءُ وَ هُوَ مُکْرَمٌ منه و یقدره علی من یشاء و هو نظر منه. و فی الخیر یقول الله عزّ و جلّ: ا یفرح عبدی اذا بسطت له رزقی و صببت علیه الدنيا صباّ او ما یعلم عبدی ان ذلك منی قطع و بعداً یحزن عبدی اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت او ما یعلم عبدی ان ذلك منی قرب و وصل و ذلك من غیرتی علی عبدی».

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» قال سعید: ما كان فی غیر اسراف و لا تقتیر فهو یخلفه. و قال الكلبي: ما تصدّقتُم من صدقة و انفقتم فی الخیر و البرّ من نفقة فهو یخلفه اما ان یعجله فی الدنیا و اما ان یؤخر له فی الآخرة.

قال رسول الله (ص): «ان الله عزّ و جلّ قال لی انفق علیک».

و عن انس عن النبی (ص) قال: «ینادی مناد کلّ لیلۃ: لدوا للموت و ینادی آخر: ابنوا للحزاب، و ینادی مناد: اللهم هب للمنفق خلفاً و ینادی مناد: اللهم هب للممسک تلفاً و ینادی مناد: لیت الناس لم یخلقوا و ینادی مناد: لیتهم اذ خلقوا فکروا فیما له خلقوا».

و قال عمر لصهيب: أنك رجل لا تمسك شيئا، قال أنى سمعت الله عزّ وجلّ يقول: و ما أنفقتم من شىءٍ فهو يُخلفُهُ و هوَ خيرُ الرّازقين. و عن جابر قال قال رسول الله (ص): «كلّ معروف صدقة و كلّ ما انفق الرّجل على نفسه و اهله كتب له صدقة و ما وقى الرّجل به عرضه فهو صدقة و ما انفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامنا ألا ما كان من نفقة فى بنیان او معصية»

، قال بعض رواة هذا الحديث: ما وقى به عرضه يعنى: ما اعطى الشاعر و ذا اللسان المتقى. قال مجاهد اذا كان فى يد احدكم شىء فليقتصد و لا تحملنّه هذه الاية على ترك الاقتصاد فى النفقة فانّ الرزق مقسوم فعلى رزقه قليل و هو ينفق نفقة الموسّع عليه، و معنى الاية: ما كان من خلف فهو منه و دليل هذا التأويل قول النبی (ص): «إياكم و السرف فى المال و النفقة و عليكم بالاقتصاد فما افتقر قوم قطّ اقتصدوا».

و قال (ص): «ما عال من اقتصد و قال من فقه المرء رفقه فى معيشته»، و هو خيرُ الرّازقين أنما جاز الجمع لانه يقال رزق السلطان الجند و فلان يرزق عياله كأنه قال و هو خير المعطين.

و يوم نحشرهم جميعا قرأ حفص: يَحْشُرُهُمْ بِالْيَاءِ ثُمَّ يَقُولُ بِالْيَاءِ كَذَلِكَ يَعْنِي يَحْشَرُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا وَ هَؤُلَاءِ الْمَحْشُورُونَ هُم قِبَائِلُ مِنَ الْعَرَبِ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْمَلَائِكَةَ وَ هُم يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ بَنَاتُ اللَّهِ لِذَلِكَ سَتَرَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: أ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ فِى الدُّنْيَا، هَذَا اسْتِفْهَامٌ تَقْرِيرٌ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِيسَى: أ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ فَتَتَّبِعَنَّ مِنْهُمُ الْمَلَائِكَةَ وَ يَقُولُونَ: سُبْحَانَكَ تَنْزِيهَا لَكَ أَنْتَ وَ لِيُنَا رَبَّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَى يَطْبَعُونَ ابْلِيسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ اعْوَانَهُ فِى مَعْصِيَتِكَ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُصَدِّقُونَ.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا أَى شِفَاعَةً وَ لَا ضَرًّا أَى عَذَابًا، وَ تَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اشْرِكُوا: ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ فِى الدُّنْيَا فَقَدْ وَرَدَتْهَا. وَ إِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُعَذِّبُكُمُ اللَّهُ (ص) يُرِيدُ أَنْ يَصُدِّقَكُمْ أَى يَصْرِفْكُمْ، عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ مِنَ الْآلِهَةِ، وَ قَالُوا مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُ إِلَّا إِفْكٌ

مُفْتَرِيَّ اى كَذَّبَ مختلق يعنون القرآنَ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنَى كَفَار مَكَّةَ لِحَقِّ اى للقرآنَ
لَمَّا جَاءَهُمْ اى حِين جَاءَهُمْ مُحَمَّد: اِنْ هَذَا اى مَا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ.
وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَعْنَى بِهِ الْعَرَبُ كُلُّهَا يَدْرُسُونَهَا اى يَقْرَءُونَهَا فِيمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ يَا مُحَمَّد مِنْ نَذِيرٍ رَسُولٍ مَخُوفٍ.
وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اى مِنْ قَبْلِ قَرِيشٍ كَذَّبَتْ الْاِمَمَ رَسَلْنَا وَ تَنْزِيلْنَا وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا
آتَيْنَاهُمْ اى مَا بَلَّغَتْ قَرِيشٌ عَشْرَ مَا بَلَّغَتْ الْاِمَمَ الْخَالِيَةَ مِنَ الْقُوَّةِ وَ النِّعْمَةِ وَ طَوْلِ الْعَمْرِ وَ
كَثْرَةِ الْاِمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ اى كَيْفَ كَانَ اِنْكَارِى وَ تَغْيِيرِ عَلَيْهِمْ
بِالْعَذَابِ فَحَذَرَ كَفَّارَ هَذِهِ الْاُمَّةِ عَذَابِ الْاِمَمِ الْمَاضِيَةِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اعلم ان الرزق قسمان: قسم ظاهر و
قسم باطن فالظاهر هى الاقوات و الاطعمة و ذلك للظواهر و هى الأبدان و الباطن هى
المعارف و المكاشفات و ذلك للقلوب و الاسرار و هذا اشرف القسمين فان ثمرته حياة
الابد و ثمرة الرزق الظاهر قوّة الى مدّة قريبة الامد و الله تعالى هو المتولى لخلق الرزقين و
المتفضل بالاىصال الى كلا الفريقين و لكنه يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ رِزْقَ ظَاهِرٍ دِيْكَرٍ
است و رزق باطن ديگر، رزق ظاهر مطعومات است حياة فاني را و رزق باطن مكاشفات
است حياة باقى را، مطعومات را شرط آنست كه حلال بدست آرى و حلال خورى، رب
العالمين ميفرمايد: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا حَلَالٍ
خوريد و پاك خوريد و كار نيكو كنيد. و قال النبى (ص): طلب الحلال فريضة بعد
الفريضة اى بعد فريضة الايمان و الصلّاة و قال (ص): من اكل الحلال اربعين يوما نور الله
قلبه و اجرى ينابيع الحكمة من قلبه و فى روايته: زهده الله فى الدنيا، و قال: ان لله ملكا
على بيت المقدس ينادى كل ليلة: من اكل حراما لم يقبل منه صرف و لا عدل، الصرف
النافلة و العدل الفريضة.

و گفته اند: از پاکی مطعم و حلالی قوت صفای دل خیزد و از صفای دل نور معرفت افزاید
و با نور معرفت مكاشفات و منازل در پیوندد و هو الرزق الباطن المشار اليه فى قوله.
لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا، مكاشفت دیدار دل است با حق، دل در ذکر مستهلک، سرّ در

نظر مستغرق جان در حق فانی، اینجا صبح یگانگی دمد از افق تجلی آفتاب عیان تابد از خورشید و جود وجد در واجد فانی شود و واجد در موجود تا از دل نماند جز نشانی و از سر نماند جز بیانی و از جان نماند جز عیانی.

کسی کو راعیان باید خبر پیشش و بال آید جو سازد با عیان خلوت کجا دل در خیر بندد

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا أَي محمد ترا که فرستادیم بکافه خلق فرستادیم جن و انس را متابعت تو فرمودیم، عقدها بعقد تو فسخ کردیم، شرعها بشرع تو نسخ کردیم، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو بانک بر اهل شرق و غرب زن که ای شما که خلائق اید همه روی بطاعت محمد مرسل آرید و سر بر خط شرع وی نهید که طاعت او طاعت ماست مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، واتباع او دوستی ماست فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، و بود او رحمت شماست و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، شرف و منزلت این سید آنجا رسید که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مناجات این خطاب کرد که: یا موسی ان اردت ان اکون اقرب الیک الی لسانک و من روحک الی نفسک فاكثر الصلاة علی محمد النبی.

صدق صدیقان عالم گرد شراک نعلین چاکران وی بود و منکران او را کاذب میگفتند، صدای وحی غیب عاشق سمع عزیز وی بود و بیگانگان او را کاهن میخواندند، عقول همه عقلای عالم از ادراک نور شراک عز او عاجز بود و کافران نام او دیوانه می نهادند، آری دیده های ایشان بحکم لطف ازل توتیای صدق نیافته و بچشمهای ایشان کحل اقبال حق نرسیده از انست که ما را نشناختند و گفتند: ما هذا إِلَّا رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یُصَدِّقَکُمْ عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ آبَاؤَکُمْ و بعزت قرآن راه نبردند تا می گفتند: ما هذا إِلَّا إِفْکٌ مُّفْتَرِیٌّ، لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ. چشمی که مستعمل شده مملکت شیطان باشد ما را چون شناسد؟! دلی که ملوث تصرف دیو بود از کجا جلال عزت قرآن بداند؟! دلی باید بضمان امان و حرم کرم حق پناه یافته تا راه برسالت و نبوت ما برد، سمعی باید بزالال اقبال ازل شسته تا جلال عزت قرآن او را بخود راه دهد، دیده ای باید از رمص کفر خلاص یافته و از خواب شهوات بیدار گشته تا معجزات و آیات ما ببیند و دریابد، ای جوانمرد! هر که جمالی

ندارد که با سلطانان ندیمی کند چه که با کلخیان حریفی نکند؟

در مصطبه‌ها همیشه فرّاشم من شایسته صومعه کجا باشم من
هر چند قلندری و قلّاشم من تخمی بامید درد می‌باشم من

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ مِنَ الْخَلْفِ فِي الدُّنْيَا الرِّضَا بِالْعَدَمِ وَالْفَقْرُ وَ هُوَ أَتَمُّ مِنَ
السرور بالوجود. بر ذوق جوانمردان طریقت خلف آنست که جمال گوهر فقر بروی
آشکارا کنند تا عزت و شرف فقر بداند و آن را بنواز در بر گیرد و با او بسازد، چنانکه
فضیل عیاض گفت: انّ اصلح ما اکون افقر ما اکون هر کجا زاویه فقر بود آنجا حرمی از
کرم حق بود، ملائکه ملکوت بدان زاویه چنان آیند که حاجیان بحجّ و عمره آیند، نه از
گزارف مصطفی (ص) درویشی بدعا از حق خواست که: اللهم احینى مسکینا و امتنى
مسکینا و احسرنى فى زمرة المساکین، فقالت عائشة: لم یا رسول الله؟ قال: انهم یدخلون
الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ بَغْوَى شَمَا رَا پند میدهم بیک چیز اَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ که
خیزید خدای را، مَنَى وَ فُرَادَى دُوْگانه و یگانه، ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا اَنْ گه با خود بیندیشید و با
یکدیگر باز گوئید: ما بصاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ بَرِّينَ مَرْدِ شَمَا هِیچ دیوانگی نیست و پوشیده
خرد نیست، اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِیرٌ لِّكُمْ نیست او مگر بیم‌نمایی شما را، بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِیدِ
(۴۶) پیش عذابی سخت.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ بَغْوَى هَر چه از شما خواهم از مزد، فَهُوَ لَكُمْ اَنْ شَمَا رَا باد، اِنْ
اَجْرِي اِلَّا عَلٰى اللّٰهِ نیست مزد من مگر بر الله، وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ (۴۷) و او بر
همه چیز گواه است.

قُلْ اِنَّ رَبِّيْ بَغْوَى خَدَاوند من، يَفْذِفُ بِالْحَقِّ سَخَنِ رَاسْتِ وَ بِيْغَامِ پَاک می‌افکند، عَلَّامُ
الْغُیُوبِ (۴۸) اَنْ داناى نهانها.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بَغْوَى بِيْغَامِ رَاسْتِ اَمَدِ از خدای، وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹) و باطل
نه با آغاز چیز تواند و نه بسر انجام.

قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بَغْوَى اِگر من گم شوم از راه، فَاِنَّمَا اَضِلُّ عَلٰى نَفْسِيْ گمراهی من بر من، وَ

إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَاگر بر راه راست روم، فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي أَنْ بَأَن يَبِغَامِ اسْتِ كِه خَدَاوَنْد مَن مِي فَرَسْتَد بَمَنْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) كِه او شِنَوَايِ اسْتِ بِيَاَسَخِ از خَوَانَدِه نَزْدِيكَ. وَا لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَعُوا اْكَر تَوْبِيْنِي اَنْ كِه كِه بِيْم زَنْدِ اِيْشَان رَا، فَلَآ فَوْتٌ از دَسْت بَشْدَنْ رَا تَوَان نِيَسْت، وَاخْذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَا فَرَا كِيْرَنْد اِيْشَان رَا از جَايْكَاهِي نَزْدِيكَ. وَا قَالُوا اَمَّنَّا بِه كُوْبِنْد بَكْرُوْبِيْدِيْم بِاللّٰهِ، وَا اَنْتَى لَهْمُ التَّنَاوُسُ وَا چَوْن تَوَانْد بُوْد اِيْشَان رَا فَرَا چِيْزِي يَاْزِيْدَنْ، مِنْ مَكَانٍ بَعِيْدٍ (۵۲) از جَايِي دُوْر.

وَا قَدْ كَفَرُوا بِه مِنْ قَبْلُ وَا كَاْفِرْ شَدِه بُوْدَنْد بَايْمَانِ پِيْشِ از رُوْز مَرْگ، وَا يَقْذِفُوْنَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيْدٍ (۵۳) وَا پَنْدَاْرِه خُوْيِيْشِ دَر اَنْچِه فَرَا اِيْشَان مِيْكَفْتَنْد دُوْر مِي اِنْدَاخْتَنْد. وَا حِيْلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ جَدَا كَرْدَنْد مِيَاَنْ اِيْشَان وَا مِيَاَنْ اَنْچِه اَرْزُو مِيْكَرْدَنْد، كَمَا فُعِلَ بِاَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ هَمْ چَنْان كِه بَا هَمْ دِيْناَنْ اِيْشَان كَرْدَنْد از پِيْشِ، اِنَّهُمْ كَانُوْا فِيْ شَكٍّ مَرِيْبٍ (۵۴) كِه اِيْشَان دَر گْمَانِي بُوْدَنْد دَل رَا شُوْرَنْدِه.

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بواحدة یعنی آمرکم و اوصيكم بكلمة واحدة و هي قول لا اله الا الله، قال: و هل جزاء لا اله الا الله الا الجنة؟ فذلك قوله: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

و عن عبد الرحمن القرشي عن عياض الانصاري ان رسول الله (ص) قال: ان لا اله الا الله كلمة عند الله كريمة و لها عند الله مكان من قالها صادقا بها ادخله الله بها الجنة و من قالها كاذبا حقت دمه و احرزت ماله و لقي الله غدا فحاسبه.

و قيل معناه: اعظمكم بخصلة واحدة و هي ان تقوموا لله اي لا جل الله، ليس المراد من القيام الذي هو ضد الجلوس و انما هو القيام بالامر الذي هو طلب الحق، كقوله: وَاَنْ تَقُومُوا لِلَّيْتَامِي بِالْقِسْطِ مَتْنِي یعنی اثنین متناظرین، و فرادی یعنی واحدا واحدا متفكرین.

التفكر طلب المعنى بالقلب تفكر جست و جوی دل است در طلب معنی، و آن سه قسم است: یکی حرام یکی مستحب یکی واجب، تفكر در صفات حق جل جلاله و در چرای كار وی حرام است كه از ان تخم حيرت و نقتم زايد و همچنين تفكر در اسرار خلق

حرام است که از آن تخم خصومت زاید، و آن تفکر که مستحب است تفکر در صنع صانع است و در آلا و نعماء او. عبد الله عباس گفت: تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله. و تفکر که واجب است تفکر در کردار خویش است و در جستن عیب خویش و عرض نامه جرم خویش. و فرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستن است و تذکر یافتن.

ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ الصَّاحِبِ هَا هُنَا هُوَ الرَّسُولُ وَالْجَنَّةُ الْجَنُونَ وَمَا، نَفْسِي وَجَدْتُ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ أَيْ مَا هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الْعَذَابُ هَاهُنَا هُوَ السَّاعَةُ.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَشْرِكِي مَكَّةَ: لَا تَوْذُونِي فِي قَرَابَتِي، فَقَالُوا لَقَدْ سَأَلَ غَيْرَ شَطَطٍ فَلَا تَوْذُوهُ فِي قَرَابَتِهِ، فَلَمَّا سَبَّ آلَهُمْ قَالُوا لَا يَنْصِفُنَا يَسْأَلُنَا إِنْ لَا نُوذِيهِ فِي قَرَابَتِهِ وَهُوَ يُؤْذِينَا فِي آلِهِنَا، فَنَزَلَتْ: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ.

و قيل: ما سألتكم في تبليغ الرسالة والنصيحة من جعل فهو لكم، إن أجرى أي ما ثوابي إلهًا على الله و هو على كل شيء من أعمالكم شهيد عليم الشهيد والخبير والعليم متقاربة المعنى غير أن العلم إذا اضيف إلى الخفايا الباطنة يسمى صاحبه خبيراً و إذا اضيف إلى الامور الظاهرة يسمى صاحبه شهيداً و إذا اضيف إلى الكل يسمى صاحبه عليماً. و قيل: الشهيد هو الذي يشهد على الخلق يوم القيامة. بما علم و شاهد منهم.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ، تَقْدِيرُهُ: قُلْ إِنْ رَبِّي عَلَّامُ الْغُيُوبِ يَقْذِفُ بِالْحَقِّ، أَيْ يَنْزِلُ الْوَحْيَ مِنَ السَّمَاءِ فَيَقْذِفُهُ إِلَى خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ أَيْ الْقُرْآنُ وَالْإِسْلَامُ. وَقَالَ الْبَاقِرُ: يَعْنِي السَّيْفُ، وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ أَيْ ذَهَبَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ فَلَمْ يَبْقَ لَهُ بَقِيَّةٌ يَبْدِي بِهَا وَ لَا يُعِيدُ، هَذَا كَقَوْلِهِ: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ. قَالَ قَتَادَةُ: الْبَاطِلُ هَاهُنَا ابْلِيسُ، أَيْ مَا يَخْلُقُ ابْلِيسُ وَ مَا يَبْعَثُ وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَكَّةَ وَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتُّونَ صَنَمَا فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ مَعَهُ وَ يَقُولُ: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنْ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً، جَاءَ

الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ عَنْ الْحَقِّ وَ الْهُدَى، فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي أَيْ عَقُوبَةَ ذَلِكَ عَلَى نَفْسِي وَ
أَوْخَذُ بِجَنَائِي، وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهُدَى، فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي اهْتَدَيْتُ، إِنَّهُ سَمِيعٌ
لَمَنْ دَعَا قَرِيبٌ بِالْإِجَابَةِ لِمَنْ وَحَدَهُ يَسْمَعُ حَمْدَ الْحَامِدِينَ فَيَجَازِيهِمْ وَ دَعَاءَ الدَّاعِينَ
فَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ. وَ لَوْ تَرَى جَوَابَ لَوْ مَحذُوفٍ، إِذْ فَرَعُوا هَذَا الْفَرْعَ عِنْدَ الْمَوْتِ حِينَ يَرُونَ
الْمَلَائِكَةَ، فَلَا قُوَّةَ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ لَاتِ حِينَ مَنَاصٍ. وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَعْنِي مِنْ تَحْتِ
أَقْدَامِهِمْ. وَ قِيلَ: هُوَ يَوْمٌ بَدْرٌ يَرُودُ أَنْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَسْخَا وَ خَسْفًا وَ قَذْفًا. وَ رُوي أَنَّ
رَجُلًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَمْسُخُ فَيَحْدَقُ بِهِ النَّاسَ فَيُرْجِمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى يَقْتُلُوهُ.

وَ قِيلَ: هُمْ خَسَفَ بِالْبِيدَاءِ، وَ ذَلِكَ فِي الْخَبْرِ أَنَّ جَيْشًا يَغْزُونَ الْكَعْبَةَ لِيُخْرَبُوهَا ثَمَانُونَ الْفَا
فَبَيْنَا هُمْ بِبِيدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ إِذْ خَسَفَ بِهِمْ فَلَا يَنْجُوا مِنْهُمْ إِلَّا الشَّرِيدَ الَّذِي يُخْبِرُ عَنْهُمْ وَ هُوَ
مِنْ جَهَنَّمَ فَلِذَلِكَ قِيلَ: وَ عِنْدَ جَهَنَّمَ الْخَبْرُ الْبَقِيَّةُ. وَ قَالَ قَتَادَةُ ذَلِكَ حِينَ يَخْرُجُونَ مِنْ
قُبُورِهِمْ وَ أَنَّمَا قَالَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ لِأَنَّهُمْ حَيْثُ كَانُوا فَهَمَّ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ لَا يَبْعُدُونَ
عَنْهُ وَ لَا يَفُوتُونَهُ.

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ يَعْنِي حِينَ عَاينُوا الْعَذَابَ فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ وَ قَتَادَةُ قَالَ: حَتَّى
إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ وَ كَقَوْلِهِ: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ. وَ أَنَّى لَهُمْ
التَّنَاطُشُ يَعْنِي مِنْ أَيْنَ لَهُمْ تَنَاوَلُ التَّوْبَةَ وَ نَبِيلٌ مَا يَتَمَنُّونَ؟

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَسْتَلُونَ الرَّدَّ وَ لَيْسَ بِحِينَ الرَّدِّ. التَّنَاطُشُ التَّنَاطُلُ مِنَ النَّوْشِ، تَقُولُ: نَاشٌ،
يَنْوِشُ، نَوْشًا إِذَا تَنَاوَلَ مِثْلَ الْغَوَيْدِ: چُون تَوَانَدُ بُوَدِ ائِشَانِ رَا دَسْتَرَسَ بِچِيزِي دُور؟ وَ أَگَرِ بَمَدِّ وَ
هَمْزِ خَوَانِي بَرِ قَرَاءَتِ ابُو عَمْرُو وَ حَمْزِهِ وَ كَسَائِي مَعْنَى أَنَسْتُ كِه: چُون تَوَانَدُ بُوَدِ ائِشَانِ رَا
فَرَا چِيزِي يَازِيدِنِ اَزِ جَابِي دُور، مِنْ النَّوْشِ وَ هُوَ الْحَرَكَةُ الْبَطِيئَةُ، يُقَالُ: تَنَاشَ إِذَا تَحَرَّكَ
لَطَلَبَ شَيْءًا بَعْدَ فَوْتِهِ، وَ الْمَعْنَى: أَنِّي لَهُمْ مَنَالُ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ بَعْدَ مَا عَاينُوا الْآخِرَةَ.

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ أَيْ بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ نَزُولِ الْعَذَابِ، وَ يَقْدُفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ
الْغَيْبِ هَاهُنَا الظَّنُّ، يَعْنِي يَرْمُونَ مُحَمَّدًا (ص) بِالظَّنِّ لَا بِالْيَقِينِ وَ هُوَ قَوْلُهُمْ لَهُ: سَاحِرٌ بَلْ
كَاهِنٌ بَلْ شَاعِرٌ. وَ قَالَ قَتَادَةُ: يَقُولُونَ بِالظَّنِّ أَنَّ لَاحِظًا وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ.

وَ حَيْلٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ: حَيْلٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ التَّوْبَةِ وَ

الرَّجُوعَ إِلَى الدِّنْيَا، كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ أَي أَهْلَ دِينِهِمْ وَ موافقِهِمْ مِنَ الاممِ الْمَاضِيَةِ حِينَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُمْ الْإِيمَانَ وَ التَّوْبَةَ. فِي وَقْتِ الْبَأْسِ، إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ظَاهِرِ الشَّرْكِ.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ... گفته اند که: القیام لله نقطه پرگار طریقت است و مدار اسرار حقیقت، هر که از تدبیر خود برخاست و کار خود با حق جل جلاله گذاشت ثمره حیاة طیبه برداشت، نبینی جوانمردان اصحاب الکهف را که از خود برخاستند و تدبیر خود بگذاشتند و روی بدرگاه ربوبیت نهادند چنانکه رب العزة فرمود: وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا، نگر که ایشان را در غار غیرت در ظل رعایت و کنف ولایت چگونه جای داد، آفتاب صورت را و خورشید تابنده را زهره نبود که کرد غار غیرت ایشان گردد و نور آفتاب متقاصر آید بحکم اضافه بانوار اسرار ایشان، زیرا که نور آفتاب برای استضاء خلق است و انوار اسرار ایشان برای معرفت حق.

دع الاقمار تخبو ام تئیر لنا بدر تذلل له البدور

نور آفتاب نور صورت است و نور دل ایشان نور سریرت، لا جرم شعاع آفتاب صورت چون بایشان رسیدی از بریق شعاع نور سر ایشان دامن در چیدی، رب العالمین فرمود. وَ تَحْسَبُهُمْ أُفْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ پنداری که ایشان بیدارند و خود خفته بودند، اینست صفت اهل طریقت، بظاهرشان نگری ایشان را بینی مشغول در میادین اعمال، بسر آثرشان نگری ایشان را بینی فارغ در بساتین لطف ذو الجلال، بظاهر در عمل در باطن نظاره لطف ازل، از إِيَّاكَ نَعْبُدُ کمر مجاهدت بر میان بسته، از إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ تاج مشاهدت بسر نهاده، در زیر قرطه تسلیم پوشیده، بر زبر درآعه عمل فرو کشیده، و فی اختیار اصحاب الکهف ابین دلیل و اوضح سبیل علی انّ الاصطفاء لیس بعلّة و الاختیار لیس بحیلة. سگی که چند گام برداشت از پی دوستان حق تا بقیامت میخوانند که: وَ کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ. پس مسلمانی که از سوزی و ایمانی هفتاد سال با اولیاء حق صحبت دارد و سواد شباب به بیاض شیب رساند چه ظن بری که حق جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند؟ کلا و لَمَّا أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيهِ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ آن روز که رسول خدا (ص) قدم مبارک در

کعبه نهاد و عمر خطاب بعزّ اسلام رسیده و مؤمنان باسلام وی شاد گشته و در کعبه بتان بسیار نهاده رسول (ص) در دست قضیبه داشت بر سینه بتان میزد و میگفت: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُهُ، و عمر میگفت: يَا أَيُّهَا الْأَصْنَامُ هَذَا أَحْمَدُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا فَاشْهَدُوا أَنْ كَانُوا حَقًّا مَا يَقُولُ فَاسْجُدُوا، آن بتان بیکبار همه در سجود افتادند. ای جوانمرد! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق با عمر تصدیق بر موجب اشارت توفیق باین کعبه سینه تو در آیند و آن بتان هوا و حرص را بر هم زنند و این ندا در دهند که جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُهُ فَالْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ چگویی؟ ایشان بسجده آمدند یا ما ایشان را بسجده آوردیم؟ غلامی با خواجه میرفت، غلام در مسجد شد نماز کرد و در لذت مناجات دراز بماند، خواجه گفت: بیرون آی ای غلام، گفت: نمی گذارند، گفت: که ترا بیرون نمی گذارد؟ گفت: آنکه ترا در نمی گذارد. عجب نباشد که آدمی شنوای گویای دانا سجده کند عجب آنست که عمر گوید: ای بتان ناشنوای ناگویا اگر دین محمد حقّ است سجده کنید، همه بیکبار سجده کردند. پاکا خداوند! دو کار منکر قبیح پیش عمر نهادند: عداوت رسول و طمع دنیا، آن گه از میان هر دو حالی بدان نیکویی پدید آوردند که عمر را بزینت اسلام بیاراستند، همچنین دو کار منکر پیش سحره فرعون نهادند: یکی عداوت موسی دیگر ولایت فرعون، آن گه سرّی بدان عزیزی از میانه پدید آوردند که: فَالْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ. دو محنت صعب پیش یوسف نهادند: یکی چاه دیگر زندان، آن گه از میان هر دو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که: مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ. دو نطفه مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی بدین زیبایی پدید آوردند که: وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ نَجَّاسَتِ فَرَاهِمَ آوردند در نهاد حیوان: یکی فرث دیگر دم، از میان هر دو شیر صافی پدید آوردند مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا. دو کار صعب بر بنده جمع آمد: یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت از میان هر دو رحمت و مغفرت پدید آوردند که: يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ خَبر میدهد از آن بیچاره که در سكرات مرگ افتد و جاننش بچنبر گردن رسد، رخساره رنگینش از هیبت مرگ بیرنگ گردد، قطرات عرق حسرت از

پیشانی وی روان گردد، فرزندان بنواز پرورده بر بالین وی نشسته و روی بر روی وی می‌مالند و دوستان و برادران بناکام او را وداع میکنند و بزبان حیرت می‌گویند:

یا جامع الشمّل و الاحشاء و الکبد یا لیت امّک لم تحبل و لم تلد
تهدی الی عرصة الموتی علی عجل مودّع الاهل و الاحباب و الولد

کرام الکاتبین طومار کردار در میبچند خازنان روزی جریده رزق در می‌نوردند، متقاضیان حضرت قصد جان میکنند و آن بیچاره فرومانده در آرزوی یک روز مهلت بود و مهلتش ندهند، خواهد که سخن گوید و قوتش ندهند، اینست که رب العالمین فرمود: **وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ**. روزی مردی صاحب واقعه بنزدیک رسول خدا آمد و از پراکندگی دل و معصیت خود بنالید، آب حسرت از دیده همی بارید و نفس سرد همی کشید و میگفت: یا رسول الله طیب دلها بیماران تویی، دردها را درمان ساز تویی، این درد مرا درمانی بساز و این خستگی مرا مرهمی پدید کن که سخت بیمارم بگناه خویش، غرقه‌ام بجرم خویش، آلوده‌ام بکردار خویش، مغرورم بیندار خویش. رسول خدا گفت: روزی و شبی را که در پیش داری باری کار خود بساز، آن روز که رب العزة میفرماید: **وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ**، و آن شب نخستین که ازو خبر میدهد: **وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**، رو خلوتی بساز و ساعتی با درد و اندوه خود پرداز، اشکی گرم از دیده فرو بار و آهی سرد از دل بر آر و بزبان تضرع بگویی: خداوندا! بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم، بهر نام که خواندم ببندگی تو معروفم.

بنده گر خوبست و گر زشت آن تست عاشق ار دانا و گر نادان تراست

خداوندا! همچون یتیم بی پدر گریانم، درمانده در دست خصمانم، خسته جرمم و از خویشتن بر توانم، خراب عمر و مفلس روزگار دیدی من آنم. خداوندا! فریاد رس که از ناکسی خود بفرمانم. آن بیچاره برگشت با دلی پر درد و جانی پر حسرت، دو دست بر سر نهاده و چون زارندگان نوحه تلّهف و تأسف در گرفته که: **آه! من شدّة الموت و سكراته و من حسرت الفوت و غمراته، وحشة الاغتراب و فرقة الاحباب و التّوم علی التّراب، آه! من الايام التي مضت في البطالة و الاوقات التي فنيت في الجهالة.**

دریغا که روزگار بباد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگزاردیم! دریغا که قدر عمر خود
نشناختیم و از کار دنیا با طاعت مولی نه پرداختیم! دریغا که عمر عزیز بسر آمد و نوبت
رفتن در آمد، روزگار بگذشت و تبعات روزگار بماند.

وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از ان کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
پیش از ان کین جان عذر آور فروماند ز نطق

۳۵ - سورة الملائكة - مكية

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان، الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش نیکو الله را، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کردگار هفت آسمان و هفت زمین و نو سازنده آن، جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا آفریدگار که فریشتگان را رسولان کرد، أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ خَدَاوندان پرها مَنَسَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ پرهاى دوان و سوان و چهاران يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ مى فزاید در آفرینش آفریده خویش آنچه خواهد، إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الله بر همه چیز تواناست. ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَنْجَهُ اللَّهُ بَغْشَايد مردمان را، مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش، فَلَا مُمْسِكَ لَهَا باز گیرنده ای نیست آن را، وَ مَا يُمْسِكُ وَ هِرْ چِه باز گیرد، فَلَا مُرْسِلَ لَهُ گشاینده ای نیست آن را، مِنْ بَعْدِهِ از پس گشادن و بستن الله، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) و اوست آن توانای دانا.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نیکوکاری الله بر خویشان، هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ هَسْتَ آفریدگاری جز الله يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نيسْت خدایى جز او، فَأَنى تَوَفَّكُونَ (۳) چون مى برگرداندن شما را از راستی.

وَ إِن يَكْذِبُوكَ وَ اگَر دروغ زن گیرند ترا فَقَدْ كَذَّبْتَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ دروغ زن گرفتند فرستادگان را پیش از تو، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ با مراد الله گردد همه کار. يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَعَدَهُ دادۀ الله راست است و بودنى فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مبادا که زندگانی این جهانی شما را فریفته کناد، وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۵) و مبادا که شما را فریفته کند آن فریبنده إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ ديو شما را دشمن است، فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا او را دشمن گیرید، إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ او مى خواند پس روان و فرمان برداران خویش را، لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) تا از دوزخیان باشند.

الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ایشانراست عذابى سخت، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ

(۷) ایشانراست آمرزش و مزدی بزرگ.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ بَشَرٌ مَّن لَّهُ بَشَرٌ كَسَىٰ كَمَا بَرَّاسْتَدُّوا رَأْسَهُمْ سَوَاءُ عَمَلِهِمْ بَدَّ كَرْدَارًا، فَرَأَاهُ حَسَنًا تَأَن رَا نِيكُو دِيد، فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ اللَّهُ كَم رَاه كُند او رَاه كَه خَوَاهِد، وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ بَا رَاه مِي آرد او رَاه كَه خَوَاهِد، فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ جَان تُو در سر زحير خوردن بر ايشان مشا، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) اللَّهُ دَانَاست بآنچه ايشان ميکنند. وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ اللَّهُ اوست كه ميگشايد بادها، فَتُثِيرُ سَحَابًا تَأ مِي اَنگيزاند بآن ميغها، فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيْتٍ مِي رَانيم آن رَا بشهري و زميني مرده فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تَأ زنده كَنيم بآب آن ميغ زمين رَا پس مرگ آن، كَذَلِكَ النَّشُورُ (۹) اَنگيختن پس مرگ هم چنان است.

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ هَر كه عز ميخواهد اين جهاني و آن جهاني بهم، فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا عَزَّ اين جهاني و آن جهاني هَر دو اللَّهُ رَاست، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بَسُوِي او بر ميشود سخنان پاك خويش، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ كَرْدَار نِيكُو مِي بَرِرد آن سخنان رَاه، وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و ايشان كه بدى ميکنند با ساز و مكر، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ايشان رَا است عذابى سخت، وَ مَكْرٌ أَوْلَئِكَ هُوَ يُبْورُ (۱۰) و ساز و دستان ايشان آنست كه فرو خواهد ماند و تباه خواهد شد.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ اللَّهُ بِيَا فريد شما رَا از خاك، ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ پس از آب پشت، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا پس شما رَا جفت كرد مرد و زن وَ مَا تَحْمِلُ مِّنْ أُنْثَىٰ وَ هِيْج بار بر نگیرد مادينه اى، وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ بار نهد مگر بدانش او وَ مَا يُعَمَّرُ مِّنْ مُّعَمَّرٍ وَ هِيْج دراز زندگاني، نكنند دراز زندگاني و لَا يُنْقِصُ مِّنْ عُمرِهِ وَ هِيْج بنكاهند از عمر ديگري و كم نكنند زندگاني او از زندگاني كسى ديگر، إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) مگر در نوشته ايست كه كردن آن و نكه داشتن آن بر اللَّهُ آسانست.

النوبة الثانية

اين سوره سورة الملائكة خوانند از بهر آن كه صفت خلقت فريشتگان جز درين سوره نيست در همه قرآن و در مكيات شمردن كه نزول همه بمكه بوده سه هزار و صد و سى حرف است و صد و نود و هفت كلمه و چهل و پنج آيت و درين سوره ناسخ و منسوخ

نیست مگر یک آیت بقول بعضی مفسران معنی آن منسوخ است نه لفظ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی علیه الصلاة و السلام قال: من قرأ سورة الملائكة دعته يوم القيمة ثمانية ابواب من الجنة ان ادخل من اى ابواب شئت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ اى الشكر لله و المنّة لله.

قال النبى (ص): ليس شىء احب الى الله من الحمد و لذلك حمد نفسه ليقتدى به فى حمده

و قال (ص): الحمد رأس الشكر ما شكر الله عبد لا يحمده.

قال بعض اهل العلم: الحمد نوع و الشكر جنس فكل حمد شكر و ليس كل شكر حمدا و هو على ثلث منازل: شكر القلب و هو الاعتقاد بان الله تعالى ولى النعم فذلك قوله: وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ و شكر اللسان و هو اظهار النعمة بالذكر لها و الثناء على مسديها فذلك قوله: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و هو رأس الشكر المذكور فى الحديث و شكر العمل و هو آداب النفس بالطاعة فذلك قوله: اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا.

قوله: فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ يعنى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و الحفظة و يقال لم ينزل اسرافيل على نبي الا على محمد نزل فاخبره بما هو كائن الى يوم القيمة ثم عرج و روى ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل عليه السلام ان يتراى له؟ فى صورته فقال له جبرئيل: انك لن تطيق ذلك، قال انى احب ان تفعل فخرج رسول الله (ص) الى المصلى فى ليلة مقمرة فاتاه جبرئيل فى صورته فغشى على رسول الله (ص) حين رآه ثم افاق و جبرئيل مسنده واضعا احدى يديه على صدره و الأخرى بين كتفيه فقال رسول الله (ص): سبحان الله ما كنت ارى شيئا من الخلق هكذا فقال جبرئيل فكيف لو رايت اسرافيل ان له لاثني عشر جناحا جناح منها بالمشرق و جناح بالمغرب و ان العرش لعلى كاهله و انه ليتضاك الاحايين لعظمة الله عز و جل حتى يعود مثل الوضع.

قوله: مَنِّى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ كقوله عز و جل. فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ يعنى اثنين اثنين و ثلاثة ثلاثة و اربعة و الفتح فى ثلاث و رباع لانها معدولتان عن

ثلاثة ثلاثة و اربعة اربعة و هما و مثنى فى موضع خفض لأنهما نعوت اجنحة و قوله: مثنى و فرادى فى سورة سبا فى موضع النصب على الحال تقول: دخلوا احاد احاد و ثناء و ثلاث و رباع كذلك الى العشرة. أولى أجنحة اولوا جمع ذووا و لات جمع ذات يقال رجل ذو قوة و رجال اولو قوة و امرأة ذات حمل و نساء اولات حمل و يقال ايضا رجل ذو قوة و رجال ذوو قوى و امرأة ذات حمل و نساء ذوات احمال، يزيد فى الخلق اى فى خلق الملائكة ما يشاء وردت فى عجائب صور الملائكة اخبار يقال ان حملة العرش لهم قرون و هم فى صورة الاوعال و فى الخبر ان فى السماء ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نور و ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نار تسبيحهم: يا من يؤلف بين الثلج و النار الف بين قلوب المؤمنين و قيل: لم يجمع الله عز و جل فى الارض لشيء من خلقه بين الاجنحة و القرون و الخرطوم و القوالم الا لا ضعف خلقه و هو البعوض و قال الزهرى فى قوله: يزيد فى الخلق ما يشاء و هو الصوت الحسن و روى فى بعض الاخبار ان النبى (ص) قال: زينوا القرآن باصواتكم و هذه الرواية ان صححت فمعناه: زينوا اصواتكم بالقرآن فقدم الاصوات على مذهبهم فى قلب الكلام كقول العرب: عرضت الناقة على الحوض، اى عرضت الحوض على الناقة و قال الشاعر:

كانت عقوبة ما فعلت كما كان الزناء عقوبة الرجيم

و المعنى: كان الرجيم عقوبة الزنا و روى عن شعبة قال: نهانى ايوب ان احدث «زينوا القرآن باصواتكم» قال لان فيه اثبات مذهب من يقول باللفظ و جل كلام الخالق ان يزيه صوت مخلوق بل هو بالتزيين لغيره و التحسين له اولى قال و الصحيح ما روى عبد الرزاق عن معمر عن منصور عن طلحة عن عبد الرحمن بن عوسجة عن البراء بن عازب ان رسول الله (ص) قال: «زينوا اصواتكم بالقرآن» و هكذا رواه سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن ابى هريرة بتقديم الاصوات على القرآن

و المعنى اشغلو اصواتكم بالقرآن و الهجوا بقراءته و اتخذوه زينة و شعارا و لم يرد تطريب الصوت به اذ ليس هذا فى وسع كل احد و عن عبد الله بن كعب عن ابيه ان اسيد بن خضير كان رجلا حسن الصوت بالقرآن و انه اتى النبى (ص) فقال: بينا انا اقراء على ظهر بيتى و المرأة فى الحجرة و الفرس مربوط اذ غشبتنى مثل السحابة فخشيت ان ينفر الفرس

فتفرع المرأة فتسقط فانصرفت فقال النبي (ص): اقرأ اسيد فان ذاك ملك استمع القرآن و عن عبد الرحمن بن السائب قال: قدم علينا سعد بن مالك بعد ما كف بصره و اتيته مسلما عليه فقال مرحبا بابن اخي بلغني انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول ان هذا القرآن نزل بحزن و آبه فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتابكوا و تغنوا به فمن لم يتغن به فليس منا»

قال الشافعي (رض): معنى التغنى تحسين الصوت كيف ما قدر حدرا و تحزينا لم يكن فيه زيادة فى هجاء الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل «يزيد فى الخلق ما يشاء» يعنى الخط الحسن و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال: «الخط الحسن يزيد الحق وضحا» و قال قتادة هو الملاحه فى العينين و الفصاحة فى المنطق و و قيل: جمال الصورة و كمال السيرة و هو الخلق الحسن. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» من الزيادة و النقصان.

«ما يَفْتَحُ اللَّهُ» جزم الحاء للشرط و كذلك قوله «وَمَا يُمَسِّكُ» اسكان الكاف للشرط و معنى الفتح ها هنا الارسال يعنى: ما يرسل الله للناس من رحمة مطر و رزق و عافيه «فَلَا مُمَسِّكَ لَهَا» اى لا يستطيع احد حبسها و منعها، «وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» اى من بعد امساكه «وَهُوَ الْعَزِيزُ» فيما امسك «الْحَكِيمُ» فيما ارسل. و قيل: الفتح ضربان: فتح الهى و هو النصرة بالوصول الى العلوم و الهدايات التى هى ذريعة الى الثواب و المقامات المحموده فذلك قوله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» و قوله: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» و الثانى فتح دنيوى و هو النصرة فى الوصول الى اللذات البدنيه و ذلك قوله ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ» و قوله: «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»

قوله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ» هى ثلاثة اضرب: نعمة خارجه كالمال و الجاه. و نعمة بدنيه كالصحة و القوة. و نعمة نفسيه كالعقل و الفطنة، فاذكروها بالشكر لها و الثناء على معطياها. هل من خالق غير الله قرأ حمزة و الكسائي «غير» بالخفض الباقون بالرفع «بِرِزْقِكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» يعنى المطر و النبات، تاويل الآيه: ان من لا يقدر على الخلق لا يقدر على الرزق. لا إله إلا هو فأنى تؤفكون؟

تصرفون عن الحق.

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ يَعزى الله عز و جل نبيه عليه السلام و إلى الله

تَرْجِعُ الْأُمُورُ بِعُنَى إِلَى مَرَادِهِ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ أَي كَائِنٌ لَا شَكَّ فِيهِ وَهِيَ السَّاعَةُ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ وَالدُّنْيَا، وَفِي بَعْضِ الْآثَارِ: يَا بَنَ آدَمَ لَا يَغُرَّنْكَ طَوْلُ الْمَهْلَةِ فَاثْمًا يَعْجَلُ بِالْأَخْذِ مِنْ يَخَافُ الْفُوتَ، وَقَرَأَ فِي الشَّوَادِ: «الْغُرُورُ» بَضْمَ الْغَيْنِ وَ لَهُ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا الْمَصْدَرُ وَ الثَّانِي الْجَمْعُ تَقُولُ غَارًا وَ غُرُورًا مِثْلَ قَاعِدٍ وَ قَعُودٍ وَ جَالِسٍ وَ جُلُوسٍ وَ رَاقِدٍ وَ رَقُودٍ وَ هِيَ الشَّيْطَانُ وَ الدُّنْيَا وَ الْقَرِينُ السُّوِّءُ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ (ع): «الدُّنْيَا تَضُرُّ وَ تَغُرُّ وَ تَمُرُّ».

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» يَعْنِي فِي الدِّينِ «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» أَي عَادُوهُ وَ حَارِبُوهُ وَ لَا تَطِيعُوهُ، «إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ» أَشْيَاعُهُ وَ أَوْلِيَآءُهُ، «لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» أَي لِيَسْوَغَهُمُ إِلَى النَّارِ فَهَذِهِ عِدَاوَتُهُ، ثُمَّ بَيْنَ حَالِ مُوَافَقِيهِ وَ مُخَالَفِيهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ كَفَرُوا» يَعْنِي بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» غَلِيظٌ، «وَ الَّذِينَ آمَنُوا» بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ «وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» الطَّاعَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» لَدُنُوهُمْ «وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ» تَوَابٌ عَظِيمٌ فِي الْجَنَّةِ.

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ» أَي شَبَّهَ وَ مَوَّهَ عَلَيْهِ وَ حَسَّنَ لَهُ، «سُوءَ عَمَلِهِ» وَ قَبِيحَ فِعْلِهِ، «فَرَأَاهُ حَسَنًا» هَذَا كَلَامٌ جَوَابُهُ مَحْذُوفٌ تَأْوِيلُ جَوَابِهِ: هُوَ كَمَنْ لَمْ يَزَيِّنْ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَ رَأَى الْحَقَّ حَقًّا وَ الْبَاطِلَ بَاطِلًا. ائین آیه در شأن بو بکر صدیق فرو آمد و بو جهل هشام، بو جهل است که کفر و شرک و فعل بد او برو آراستند تا آن را نیکو دید و بر پی آن ایستاد و راه حق بگذاشت و شیطان را طاعت داشت و خذلان حق بدو رسید، و بو بکر صدیق توفیق یافت تا حق از باطل بشناخت و بر پی حق رفت و باطل بگذاشت، رب العالمین گفت: ایشان کی برابر باشند یکی کشته خذلان و دلش نهبه شیطان و آن دیگر آراسته توفیق و دلش حرم رحمن، بو بکر بحکم لطف ازل نواخته و علت نه، بو جهل بحکم عدل رانده و حیلت نه، اینست که رب العزة گفت: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْ رَا كَهْ خواهد بیراه کند و آن را که خواهد راه نماید، ای محمد تو بر کفر ایشان و هلاک ایشان غم مخور فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ يَعْنِي فَلَا تَذْهَبَنَّ تَتَحَسَّرَ عَلَيْهِمْ، تُو مَشُو كَهْ بَرِ ائیشان نفریغها خوری. و بر قراءت جعفر. «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» جان خویش در سر نفریغ بر ایشان مکن، جان خویش در سر زحیر خوردن بر ایشان مکن،

همانست که گفت: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و محتمل است که که فلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ جواب «أ فمن زَيْن» باشد یعنی: أ فمن زَيْن له سوء عمله فاضله الله تتحسر عليه؟ و قيل: فيه تقديم و تأخير مجازه: أ فمن زَيْن له سوء عمله فرآه حسنا فلا تذهب نفسك عليهم حسرات فان الله يضل من يشاء و يهدي من يشاء، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» الله میداند که ایشان در کار محمد (ص) چه مکر میسازند در دار الندوه، و ایشان را بسزای ایشان عقوبت کند.

اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ ارْسَالَ فِيهِ مَعْنَى است: یکی بمعنی فرستادن کقولہ: أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا و یکی بمعنی فرو گشادن کقولہ: أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ اللَّهُ است که فرو گشاید بتقدیر و تدبیر خویش بهنگام دربایست و باندازه بایست بادهای مختلف از مخارج مختلف، یکی از ان بادهای آنست که میغ فراهم آرد چنانک گفت: «فَشِيرٌ سَحَابًا» السحاب هو جسم يملأه الله ماء كما شاء. و قيل: هو بخار يرتفع من البحار و الارض فيصيب الجبال فيستمسك بinalه البرد فيصير ماء و ينزل، فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ مِنَ الْقُبُورِ.

عن ابی رزین قال: قلت: یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی و ما آیه ذلک فی خلقه؟ فقال: هل مررت بوادی اهلک محلا ثم مررت بها تهتز خضراء؟ قلت: نعم. قال: كذلك یحیی الله الموتی و ذلک آیاته فی خلقه.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ یعنی: من کان یریدان یعلم لمن العزّة؟ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا سبب نزول این آیه آن بود که کافران بتان را می پرستیدند و بآن پرستش عزّ خود میخواستند و از ایشان عزّت طلب میکردند چنانک رب العزّة گفت: أ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا عزّت بحقیقت همه خدایراست و هر که خواهد که در دو جهان عزیز گردد تا خدای را فرمان بردار بود فانما ینال ما عند الله بطاعته و اثبت العزّ فی آیه اخرى لله و لرسوله و للمؤمنین و قال هاهنا: فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا وجه الجمع بینهما انّ عزّ الربوبیّه و الالهیّة لله و صفا و عزّ الرسول و عزّ المؤمنین له فعلا و منة و فضلا فاذا لله العزّة جمیعا.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ یعنی لا اله الا الله و کلّ ذکر مرضی لله سبحانه و تعالی. روى ابو هريرة عن النبي (ص) فى قوله عز و جل: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ

يَرْفَعُهُ، قال: هو قول الرجل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر اذا قالها العبد عرج بها ملك الى السماء فحيّا بها وجه الرحمن عز و جل، فاذا لم يكن عمل صالح لم تقبل منه.

قال الحسن و قتادة: الكلم الطيب ذكر الله و العمل الصالح اداء فرائضه فمن ذكر الله و لم يود فرائضه ردّ قوله على عمله. و فى الخبر: ليس الايمان بالتمنى و لا بالتحلى و لكن ما وقر فى القلب و صدقه العمل فمن قال حسنا و عمل غير صالح ردّ الله عليه قوله و من قال حسنا و عمل صالحا رفعه العمل ذلك بان الله يقول إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و دليل هذا التأويل قوله (ص): «لا يقبل الله قولاً الا بعمل و لا يقبل قولاً و عملاً الا بنية» و جاء فى الخبر: «طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب» و قيل: «يرفعه» اى يجعله رفيعاً ذا قدر و قيمة مثل ثوب رفيع و مرتفع و قيل: الهاء كناية عن العمل و الرفع من صفة الله عز و جل، اى يرفعه الله و الذين يَمَكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، قال ابو العالية: يعنى الذين مكروا برسول الله فى دار الندوة و قال الكلبي: يعملون السيئات فى الدنيا و هم اهل الربا و قال ابن عباس و مجاهد: هم اصحاب الزنا. و قيل: نزلت فى المشركين ابي جهل و ذويه «وَ مَكَرُ أَوْلِيكَ هُوَ يَبُورُ» اى يكسد و يفسد و يضمحل «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» فللمكر النبىء قوم أشقياء و للكلم الطيب و العمل الصالح قوم سعداء، يقال: رجل بور و قوم بور اى هلكى و البوار و الكساد، و فى الحديث: «نعوذ بالله من بوار الاليم».

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ يعنى آدم «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» يعنى ذريته، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً اى اصنافاً، «وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى» دخلت «من» للتأكيد، و «لَا تَضَعُ» حملها لتمام و غير تمام، «إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ» اى من طويل عمر، «وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ» يعنى و لا ينقص عمر هذا فيجعل اقل من عمر الآخر، «إِلَّا فِي كِتَابٍ» اى مكتوب «مبين» فى لوح محفوظ. قيل هو مكتوب فى اول الكتاب عمره كذا و كذا سنة ثم يكتب اسفل من ذلك ذهب يوم ذهب يومان ذهب ثلاثة ايام حتى ينقطع عمره «إِنَّ ذَلِكَ» اى حفظ ذلك «عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» کلمه من آمن بها امن زوال النعمی و حظی بنعمیم الدنیا و العقبی من آمن بها سعد سعادة لا يشقى و وجد ملکا لا يبلى و بقى فى العز و العلی
 قال النبى (ص): «من رفع قرطاسا من الارض مكتوب فيه بسم الله الرحمن الرحيم غفر الله له ما تقدم من ذنبه» هر که پاره‌ای کاغذ که برو بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام و صفت الله را در آن حال از حضرت عزت امر آید بفریخته دست چپ وی که قلم عفو گرد جرائد جرائم وی درکش که ما گناهان وی هر چه تا امروز کرد از صغائر و کبائر همه آمرزیدیم. در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی: کسی که نام خداوند از روی تعظیم بدست بگیرد چنین خلعت رفعت می‌یابد، پس چگویی؟ کسی که این نام بدل بگیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعز و صلت رسد چه عجب باشد؟ نام خداوندی است که حکم او بی‌زلل فعل او بی‌حیل صنع او بی‌خلل خواست او بی‌علل وصف او بی‌مثل مقدری لم یزل، نام خداوندی که عطای او از خطای تو بیش، وفای او از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو بیش، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش، رحمت او از معصیت تو بیش. ای خداوندی که در ذات بی‌مثالی و در صفات بی‌همانی در حکم بی‌احتیالی و در صنع بی‌اختلالی صانع باجلالی و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لا یزالی.

جمالک لا یقاس الی جمال و قدرک جلّ عن درک المثال
 و حبّک سار فی کبیدی و قلبی مسیر الشمس فی کبد الهلال

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الحمد لله الذی هو لی هو الحمد الذی حمدت به نفسی لاحمدکم. حمدی که مرا شاید آن حمد است که از ما آید نه آن که از تو آید. از آب و خاک چه آید که جلال عزّت و جمال صمدیت مرا شاید؟ نعت حدثان را بقدم چه راهست رسم فانی بحق باقی کی رسد؟ لم یکن ثم کان، حمد لم یزل و لا یزال چون تواند؟ ای آدمی حمد تو معلول است بتقاضای عفو و مغفرت، معلول کی بود شایسته حضرت جلال عزّت، جلالی را که منزّه است از علل و مقدس از خلل حمدی باید حقیقت و آن جز حمد من که خداوند نیست که من حقام و صفات من حقیقت، عبدی اکنون من بسزای خود حمد آوردم تو نیز بسزای خود بر حدّ امکان خود حمد من بیار تا آن مجاز

تو بکرم خود تبع حقیقت گردانم و حکمش حکم حقیقت نهم، ای دوست من اگر تو آمین گویی و آن گفت تو با آمین گفتن موافق افتد گناهانت می‌بیاورم، پس چون حمد من گویی و حمد تو با حمد من موافق آید کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر گنجد آن نواخت و خلعت که ترا ارزانی دارم، بشنو تا این سخن را بنظیری مؤید گردانم: رب العزة فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بِمَشِيئَتِهِ يَخْتَارُ لِيُعْلَمَ أَنَّهُ مَعْلُومٌ لِّمَلَائِكَتِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ حَسِبَ أَنَّ إِلَهًا سِوَاهُ اللَّهِ فَأْتِ بِهِ بِدَلِيلٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ إِن يَكُن مِّنْ عِندِ اللَّهِ شَيْءٌ لَّا يُخْفَىٰ عَلَيْهِمْ. بقره: ۱۷۰

بهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای انجام و وعد بهشت و احتراز از وعید دوزخ و نیز شهادت تو وقتی است و صفات او جل جلاله ازلی و سرمدی و وقتی هرگز سزای ازلی نباشد، پس خود شهادت آورد و شهادت وی ازلی تا چون بیاری وقتی تبع ازلی گردد و حکمش حکم ازلی شود و ترا بحکم تبعیت ثواب ابدی دهد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّنْثَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ» تعرّف الی العباد بافعاله و ندبهم الی الاعتبار بها فمنها ما يعلمون ذلك معاينة كالسَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَغَيْرَهُمَا وَمِنْهَا مَا سَبِيلُ اثْبَاتِهِ الْخَبْرَ وَالنَّقْلَ لَا نَعْلَمُهُ بِالضَّرُورَةِ وَلَا بِدَلِيلِ الْعَقْلِ فَالْمَلَائِكَةُ مِنْهُ وَلَا تَتَحَقَّقُ كَيْفِيَّةَ صَوْرَتِهِمْ وَاجْنَحَتِهِمْ وَأَنَّهُمْ كَيْفَ يَطِيرُونَ بِاجْنَحَتِهِمْ الثَّلَاثَ وَالْأَرْبَعِ لَكِنِ عَلَى الْجُمْلَةِ لَعَلَّمْ كَمَالَ قُدْرَتِهِ وَصَدَقَ كَلِمَتُهُ، هر چند که فرشتگان مقربان درگاه عزت‌اند و طاووسان حضرت الهیّت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد بر میان بسته و سر بر خط فرمان نهاده که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» جایی دیگر فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» با این منزلت و مرتبت خاکیان مؤمنان و صالحان فرزند آدم بر ایشان شرف دارند و افزونی، نبینی که مصطفی علیه الصلاة والسلام فرمود: «الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ عِنْدَهُ» و قالت عائشة: قلت يا رسول الله من أكرم الخلق على الله؟ قال: يا عائشة اما تقرئين «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

و روی ان الملائكة قالت: يا ربنا انك اعطيت بنى آدم الدنيا يأكلون منها و يتمتعون و لم تعطنا فاعطنا الآخرة فقال: و عزتي لا اجعل صالح ذرية من خلقت بيدي كمن قلت له كن فكان

و قال (ص): «ان المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده و أنه اكرم على الله من ملك مقرب».

در آثار بیارند که در بدو آفرینش، آدم که ربّ العزّة نشر بساط تو قیر آدم را و تمهید قاعده عصمت او را با فریشتگان این خطاب کرد که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* ایشان بطریق استخبار گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» و ربّ العزّة ایشان را جواب داد که *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* ایشان از آن گفت پشیمان شدند و بتضرع در آمدند و در طلب رضای حقّ کوشیدند گفتند: *الهنّا نسمع خطابک و نخاف عقابک و نطیع من اطاعک* فرض عنا خداوندا سمع ما فدای خطاب قدیم تو و نهاد ما فدای قهر و عتاب تو عبادت و تقدیس ما نثار اقدام وفاداران درگاه تو مراد ما آنست که حضرت رضای تو بمنّت ازلی ما را قبول کند. خطاب آمد: که رضای مادران است که شما که کرام مقربان اید گرد عرش ما طواف میکنید و جنایت ناکرده ذریت آدم را که هنوز در کتم عدم اند استغفار میکنید، اینست که ربّ العالمین فرمود: *و الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ* و شما که نقبای حجاب اید برای عصیان اهل غفلت را از ذریت آدم می‌گریید تا بسبب گریستن شما معاصی ایشان بمغفرت بیوشیم، و فی ذلک ما روی انّ النّبی (ص): قال: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ سَمِعْتُ دُوبًا فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جَبْرَائِيلُ؟ قَالَ هَذَا بَكَاءُ الْكَرَوِيِّينَ عَلَى أَهْلِ الذُّنُوبِ مِنْ أُمَّتِكَ»

«بَزِيدٌ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» قول اهل تحقیق آنست که مراد باین علوّ همّت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد، اصحاب همت سه‌اند: یکی را همت دنیاست غایت امید وی آن و قطب آسیای سعی وی آن و فی الخیر: «من اصبح و الدّنيا أكبر همّه فليس من الله و الزم قلبه اربع خصال همّا لا ينقطع عنه ابدًا و شغلا لا يتفرّج منه ابدًا و فقرا لا يبلغ غناه ابدًا و املا لا يبلغ منتهاه ابدًا».

شب معراج مصطفی علیه الصلاة و السلام شخصی را دید بر صورت عروسی آراسته گفت ای جبرئیل این شخص کیست؟ گفت دنیاست که خود را در دیده دون همتان می‌آراید و امّت تو از هفتاد هزار یکی بود که جان خود را از عشق جمال او در طلب خدا باز خرد. و کسی را که همّت او همه دنیا بود از بوی قطیعت آید و نعوذ بالله منه، دیگری را همّت وی تا بعقبی رسد باغ و بستان و نعیم الوان حور و قصور و ولدان و خیرات حسان بر دل وی همه آن گذرد و روزگار وی نشان آن دارد این حال مزدورست در بند پاداش مانده

از حقایق مکاشفات و خلوت مناجات بازمانده.

سدیگر مرد آنست که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسیر مهر و جان او غرقه عیان نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی نشان بزبان حیرت همی گوید: ای یگانه یکتا از ازل تا جاودان ای واحد و وحید در نام و در نشان زنده مان کن بزندگان دوستان بعین جمع مان زنده دار بنور قرب آبادان دوگانگی برگیر از میان و بر مقام توحیدمان فرود آر با مهربان.

«ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ» از روی فهم بزبان طریقت این آیت اشارت است بفتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح نامی است آن را که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی از آن واردات رزق و عیش است نامطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدنی است ناموخته با شریعت موافق ناشنیده و با دل آشنا.

بیر طریقت گفت: آه! ازین علم ناموخته گاه در آن غرقم و گاه سوخته گوینده ازین باب دریاست گاه در مدّ و گاه در جزر چون در مقام انبساط بود عالم از صفوت پر کند چون در مقام هیبت بود عالم از بشریت پر کند. و هم از ابواب فتوح است خواب نیکو و دعای نیکان و قبول دلها، و فی الخبر: «ان الله اذا احب عبدا احبه اهل السماوات و الارض و يوضع له القبول في الارض»

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: و ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ دو دریا بهم نه یکسان، هذا عَذْبٌ فُرَاتٍ این یکی خوش سخت خوش، سائِعٌ شَرَابُهُ گوارنده آب او، وَ هَذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ و این دیگر شور تلخ زبان گز، وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ و از هر یکی میخورید، لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه، وَ تَسْتَخْرُجُونَ حَلِيَّةً و بیرون می آید از هر شوری مروارید، تَلْبَسُونَهَا تا می پوشید آن را، وَ تَرَى الْفَلَكَ فِيهِ و می بینید کشتیها در آن، مَوَاخِرَ رَوان و آب بران، لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تا میجوئید از فضل و نیکوکاری او، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) و تا مگر آزادی کنید.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب تاریک در روز روشن، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می آرد روز روشن در شب تاریک، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ و نرم کرد و روان و بفرمان خورشید و ماه را، كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى شب و روز خورشید و ماه میرود سرانجامی نام

برده را، ذلکمُ اللهُ رَبُّکُمْ آن خداوند شمامست، لَهُ الْمُلْکُ و پادشاهی او راست، وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و ایشان را که می‌پرستید بخدایی فرود از الله، مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) بدست ایشان پوست خست خرما نیست.

إِنْ تَدْعُوهُمْ أَكْرَ خَوَانِيدِ اِيشَانِ رَا، لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ خواندن شما نشنوند، وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ و اگر شنودندی پاسخ نتوانندی و بکار نیابندی شما را، وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ و روز رستاخیز بانباز گرفتن شما کافر شوند و از شما بیزار، وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) و خبر نکند ترا هیچ کس چنان خبردار، و آگاه نکند ترا هیچ کس چنان آگاه کن.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ شما درویشان‌اید و با نیاز فرا الله، وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) و الله اوست آن بی‌نیاز نکونام ستوده.

إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ أَكْرَ خَوَاهِدِ بَبَرِدِ رَا بَا نَبِيسْت، وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) و آفریده‌ای آرد نو.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللّٰهِ بَعَزِيزٍ (۱۷) و آن بر الله دشخوار و سخت نیست. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و هیچ بارکش بار بد کس نکشد، وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر تنی گران بار کرده خود را بگناهان کسی را خواند، إِلَى حِمْلِهَا بَا آن بار خود تا از وی برگیرد، لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ از آن بار او هیچیز بر نگیرند، وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى و از چند سخت نزدیک خویشاوند خواند، إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ تو که آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشانراست که می‌ترسند از خداوند خویش نادیده، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ و نماز پیای دارند، بَهَنگامِ و مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ و هر که هنری با دید آید خویشتن را با دید آید، وَ إِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ و بازگشت خلق همه با خدای است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ هَامِ سَانِ نَبِيسْتِ نَابِينَا وَ بِينَا، وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ (۲۰) و نه تاریکیها و روشناییها.

وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ (۲۱) و نه سایه خنک و تیزی گرما. وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ و یکسان نبود زندگان و مردگان، إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ الله می‌شنوید او را که خواهد، وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) و تو شنواننده نیستی

مردگان را در گورها.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) نیستی تو مگر آگاهی نمای، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا مَا فرستادیم ترا بشارت رسانی بیم نمایی، وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) مگر بایشان آگاه کننده‌ای آمد و گذشت.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ وَ إِنْ دَرُوعُ زَن دَارِنْد تَرَا، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَرُوعُ زَن دَاشْتَنْد بِیَشِیْنِیَانِ اِیْشَانِ كِه بَیْشِ از دَشْمَنَانِ تُو بُوْدَنْد، جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ رَسُوْلَانِ اَمْدَنْد بایشان پیغامهای روشن، وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) و بنامها و بنیشته روشن. ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا آن گه فرا گرفتم ایشان را که بنگرویدند، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) پیدا كردن نشان ناخشنودی چون بود، حال گردانیدن من چون دیدی؟

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَمِي بِنِي كِه اَللّٰهُ فَرُو فَرَسْتَادِ از آسْمَانِ اَبِي، فَأَخْرَجْنَا بِه ثَمَرَاتٍ تَا بِيْرُوْنِ اَوْرَدِيْمِ بَآنِ اَبِ مِيُوْهَها، مُخْتَلِفًا اَلْوَانُها گوناگون رنگهای آن و مِنْ اَلْحِيَالِ جُدَّدٍ وَ از كُوْهَها رَاهَها پيدا شده از رُونْدگان، بِيضٌ وَ حُمْرٌ خَطَهاى سَبيدِ وَ خَطَهاى سَرخِ، مُخْتَلِفًا اَلْوَانُها گوناگون رنگهای آن، وَ غَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) و كُوْهَها و سَنگَهاى سَخْتِ سِياهُ.

وَ مِنْ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ اَلْاَنْعَامِ وَ از مَرْدمانِ وَ جَنبَنْدگانِ وَ چَهارپَايانِ وَ شَتْرانِ مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ كَذَلِكَ گوناگون رنگهای ایشان هم چنان که میوه‌ها و كُوْهَها رَنگَها و نِیْمِ رَنگَها، اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از خدای دانایان ترسند، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُوْرٌ (۲۸) اَللّٰهُ تُوْانَاى است اَمْرزگار.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ اِیْشَانِ كِه مِي خُوْانَنْد نَامَهِ خدایِ، وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ هَنگامِ بَپَاى مِي دَارَنْد، وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وَ از دَسْتِ مِي بِيْرُوْنِ كَنْنَنْدِ دَرُوِشَانِ رَا از اَنچَهِ مَا اِیْشَانِ رَا رُوْزى دَاْدِيْمِ، سِرًّا وَ عَلايَةِ نَهاَنِ وَ اَشكارا، يَرْجُوْنِ تِجَارَةً مِي بِيُوْسَنْدِ سُوْدِ بازرگانی، لَنْ تَبُوْرَ (۲۹) كِه اَن بازرگانی هَرگِز زِيانِ زِدِ نِيايد

لِيُوْفِيَهُمْ اُجُوْرَهُمْ اَن رَا تَا بایشان گزارد اَللّٰهُ مَزْدَهاى اِیْشَانِ تَمامِ، وَ يَزِيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ بِيْفزايِدِ اِیْشَانِ رَا از فَضْلِ وَ نِيكوكارى خُوِشِ، إِنَّهُ غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ (۳۰) كِه او بزرگ اَمْرز است خرد پذير.

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَنْجِهَ مَا بَتُو بِبِغَامٍ دَادِيمٍ أِزْ أَيْنَ نَامِهِ هُوَ الْحَقُّ أَنْ نَامِهِ رَاسِتْ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ غَوَاهِ وَ اسْتَوَارَ غَيْرَ أَنْ نَامِهِ هَا كِه بِيَشْ بَازِ أَمَدِ اِزْ اَللّٰه، اِنْ اَللّٰهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) اَللّٰهَ بِرَهِيكَانِ خَوِيَشِ دَانَاَسْتِ وَ اِزِيَشَانِ اَگَاهِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ الْفِرَاتُ اَشَدُّ الْمَاءِ عَذُوبَةً، «سائغ» اى هنىء شهيى سهل المرور فى الحلق، «شرايه» اى ماؤه، «وَ هَذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ، الْاِجَاجُ اَشَدُّ الْمَاءِ مِلُوْحَةً، وَ مِنْ كُلِّ تَاكُلُوْنَ» اى مِنْ كُلِّ بَحْرٍ مِنْ الْعَذْبِ وَ الْمِلْحِ «تَاكُلُوْنَ لَحْمًا طَرِيًّا» طَعَامًا شَهِيًّا يَعْنِي السَّمَكِ، وَ تَسْتَخْرَجُوْنَ يَعْنِي مِنَ الْمِلْحِ دُونَ الْعَذْبِ، «حَلِيَّةٌ» يَعْنِي زِينَةَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْجَوْهَرِ، وَ قِيلَ: فِى الْمِلْحِ عَيُونٌ عَذْبَةٌ وَ مِمَّا بَيْنَهُمَا يَخْرُجُ اللُّؤْلُؤُ، وَ قِيلَ: يَنْعَقِدُ اللُّؤْلُؤُ مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ، تَلْبَسُوْنَهَا اى تَتَّخِذُ نِسَاءُكُمْ مِنْهَا مَلَابِسَ، وَ تَرَى الْفُلُكَ الْفُلُكَ وَاحِدٌ وَ جَمْعٌ، «فِيهِ» اى فِى الْكَلِّ «مَوَاخِرُ» اى جَوَارِي، وَ الْمَخْرُ قَطْعُ السَّفِينَةِ الْمَاءِ بِالْجَرِيِّ. قَالَ مَقَاتِلٌ: هُوَ اَنْ تَرَى سَفِيْنَتَيْنِ اَحَدِيْهُمَا مَقْبَلَةٌ وَ الْاُخْرَى مَدْبِرَةٌ هَذِهِ تَسْتَقْبِلُ تِلْكَ وَ تِلْكَ تَسْتَدْبِرُ هَذِهِ تَجْرِيَانِ بِرِيْحٍ وَاحِدَةٍ، وَ فِى الْخَبْرِ: اسْتَمَخَرُوا الرِّيْحَ وَ اَعْدَوْا النَّبْلَ، يَعْنِي عِنْدَ الْاِسْتِنْجَاءِ اى اجْعَلُوا ظَهْرَكُمْ مِمَّا يَلِي الرِّيْحَ وَ كَذَلِكَ حَالَةُ السَّفِينِ.

«لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» اى مِنْ رِزْقِهِ بِمَا تَسْتَخْرَجُوْنَ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْمَرْجَانِ وَ تَصِيدُوْنَ مِنَ الْحَوْتِ وَ تَرِيحُوْنَ بِالتَّجَارَةِ وَ تَعْمَلُوْنَ بِالْجِهَادِ، «وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ» لِكَيْ تَشْكُرُوْا نِعْمَتَهُ. رَوَى عَنْ سَهِيْلِ بْنِ اَبِيْ صَالِحٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «كَلَّمَ اَللّٰهَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ لِلْبَحْرِ الَّذِي بِالْشَّامِ: يَا بَحْرُ اِنِّيْ قَدْ خَلَقْتُكَ وَ اَكْثَرْتُ فِيْكَ مِنَ الْمَاءِ وَ اِنِّيْ حَامِلٌ فِيْكَ عِبَادًا لِيْ يَسْبَحُوْنِيْ وَ يَحْمَدُوْنِيْ وَ يَهْلَلُوْنِيْ وَ يَكْبُرُوْنِيْ فَمَا اَنْتَ صَانِعٌ بِهِمْ؟ قَالَ: اَغْرَقْتَهُمْ، قَالَ اَللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَاِنِّيْ اَحْمَلُهُمْ عَلٰى ظَهْرِكَ وَ اجْعَلْ بِاَسْكَ فِىْ نَوَاحِيْكَ، وَ قَالَ لِلْبَحْرِ الَّذِي بِالْيَمَنِ: اِنِّيْ قَدْ خَلَقْتُكَ وَ اَكْثَرْتُ فِيْكَ مِنَ الْمَاءِ وَ اِنِّيْ حَامِلٌ فِيْكَ عِبَادًا لِيْ يَسْبَحُوْنِيْ وَ يَهْلَلُوْنِيْ وَ يَكْبُرُوْنِيْ فَمَا اَنْتَ صَانِعٌ بِهِمْ؟ قَالَ: اَسْبَحُكَ وَ اَحْمَدُكَ وَ اَهْلَلُكَ وَ اَكْبِرُكَ مَعَهُمْ وَ اَحْمَلُهُمْ عَلٰى بَطْنِيْ، قَالَ اَللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَاِنِّيْ اَفْضَلُكَ عَلٰى الْبَحْرِ الْاُخْرَى بِالْحَلِيَّةِ وَ الطَّرِيِّ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ يَنْقُصُ مِنَ اللَّيْلِ فَيَزِيْدُهُ فِى النَّهَارِ وَ يَنْقُصُ مِنَ النَّهَارِ فَيَزِيْدُهُ فِى اللَّيْلِ، «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِيْ لِاَجَلٍ مُّسَمًّى» يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ

ثم ينقطع جريهما. وقيل: يجريان الى اقصى منازلهما لا يجاوزان ذلك ثم يرجعان الى ادنى منازلهما.

ذَلِكُمْ لِلَّهِ رَبِّكُمْ اِى الَّذِى فَعَلَ هَذِهِ الْاَشْيَاءَ هُوَ خَالِقِكُمْ، لَهُ الْمُلْكُ وَ هُوَ الْمَسْتَحَقُّ لِلْعِبَادَةِ، وَ الَّذِي تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِى الْاَصْنَامِ، وَقِيلَ: الْمَلَائِكَةُ، مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ اِى مِنْ خَلْقِ قِطْمِيرٍ وَ هُوَ الْقَشْرَةُ الْبَيْضَاءُ بَيْنَ التَّمْرِ وَ النَّوَاةِ.

اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ اِى الْاَصْنَامِ، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ فَانَّهُ لَا لِسَانَ لَهَا، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: مَا اجابوكم الى ملتسكم، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ حِينَ يَجْعَلُ اللّٰهُ لَهَا بَيِّنَاتٍ وَ لِسَانَ، وَقِيلَ: يَعْنِي الْمَلَائِكَةُ يَتَبَرَّءُونَ مِنْكُمْ، وَ يَقُولُونَ: بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ مَا كُنْتُمْ اِيَانَا تَعْبُدُونَ، قَوْلُهُ: وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ يَعْنِي نَفْسَهُ، اِى لَا يُنَبِّئُكَ اِحَدٌ مِثْلَى خَبِيرٍ عَالَمٍ بِالْاَشْيَاءِ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى رِزْقِهِ وَ فِي الْآخِرَةِ اِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ الْفَقِيرُ الْمَحْتَاجُ، وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ عَنِ خَلْفِهِ الْحَمِيدُ فِي مَلِكِهِ.

اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ فِيهِ قَوْلَانِ: اِحْدَهُمَا اِنْ يَشَأْ يَفْنِكُمْ وَ يَأْتِ بِقَوْمٍ آخَرِينَ اِطْوَعَ لِلَّهِ مِنْكُمْ، وَ الثَّانِي يَفْنِ عَالَمَكُمْ وَ اَنْوَاعَكُمْ وَ يَأْتِ بِعَالَمٍ آخَرَ سِوَى مَا يَعْرِفُونَ، وَ مَا ذَلِكَ اِلِذْهَابُ وَ الْاِتْيَانُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ اِى مَنِيعٍ صَعْبٍ.

وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى اِى لَا تَحْمِلُ نَفْسٌ اَثْمَةَ اِثْمِ نَفْسٍ اُخْرَى، وَ اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِى نَفْسٌ مُثْقَلَةٌ بِالذُّنُوبِ اِحْدًا، «إِلَى حِمْلِهَا» ثَقَلَهَا لِيَتَحَمَّلَ عَنْهَا بَعْضُ ذَلِكَ «لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ» اِى لَا يَحْمِلُ الْمَدْعُوُّ شَيْئًا مِنَ الثَّقَلِ، وَ لَوْ كَانَ الْمَدْعُوُّ ذَا قُرْبَى ذَا قَرَابَةٍ قَرِيبَةً كَالْاَبِ وَ الْاُمِّ وَ الْاَخِ.

رَوَى اِنْ اِلَامٌ تَقُولُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَوْلَدَهَا: اِلْمَ يَكُنْ لَكَ بَطْنِي وَعَاءٌ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَتَقُولُ: اِلْمَ يَكُنْ ثَدْيِي لَكَ سِقَاءٌ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَتَقُولُ: يَا بَنِيَّ قَدْ اَثَقَلْتَنِي ذُنُوبِي فَاحْمِلْ عَنِّي ذَنْبًا وَاِحْدًا، فَيَقُولُ: يَا اِمَامَ اِلْيَكَ عَنِّي فَاِنَّي الْيَوْمَ عَنْكَ مَشْغُولٌ.

سَلَّ الْحُسَيْنُ بِنَ الْفَضْلِ عَنِ الْجَمْعِ بَيْنَ قَوْلِهِ: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ بَيْنَ قَوْلِهِ: وَ لِيَحْمِلَنَّ اَثْقَالَهُمْ وَ اَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ، فَقَالَ: «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» طَوْعًا وَ لِيَحْمِلَنَّ اَثْقَالَهُمْ وَ اَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ كَرَاهًا.

إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ الرَّسُولَ نذير الخلق كلِّهم و لكن تأويل الآية: إِنَّمَا يَنْتَفِعُ بِالْإِنذَارِ. الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ بِالْغَيْبِ أَي يَخَافُونَ رَبَّهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ هُوَ مَا غَابَ عَنْهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ. وَ قِيلَ: مَعْنَى يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ بِالْغَيْبِ أَي يَخَافُونَ اللَّهَ سِرًّا فَلَا يَأْتُونَ الْمَعَاصِيَ الَّتِي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهَا غَيْرُ اللَّهِ. وَ قِيلَ: يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ أَي عَذَابَ رَبِّهِمْ بِالْغَيْبِ لَمْ يَرَوْهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِدَامُوهَا فِي مَوَاقِيتِهَا الْخَمْسَةَ، وَ غَايِرَ بَيْنَ الْفَلْطَيْنِ لِأَنَّ أَوْقَاتَ الْخَشْيَةِ دَائِمَةٌ وَ أَوْقَاتُ الصَّلَاةِ مَعْيَنَةٌ مَنْقُضِيَّةٌ، وَ يَحْتَمَلُ أَنَّ الْمَعْنَى يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ مَعَ تَوْفُرِهِمْ عَلَى الطَّاعَاتِ. «وَ مَنْ تَزَكَّى» أَي تَطَهَّرَ عَنِ دَنَسِ الْمَعَاصِي بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ أَي فَلِنَفْسِهِ ثَوَابَ ذَلِكَ، وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ الْمَرْجِعُ.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَي الْجَاهِلُ وَ الْعَالِمُ، وَ قِيلَ: الْكَافِرُ وَ الْمُؤْمِنُ، وَ كَا الظُّلْمَاتُ وَ لَأَ النَّورُ أَي الْكُفْرُ وَ الْإِيمَانُ وَ قِيلَ: الْجَهْلُ وَ الْعِلْمُ، وَ قِيلَ: الْمَعْصِيَةُ وَ الطَّاعَةُ. وَ كَا الظِّلُّ وَ كَا الْحَرُورُ يَعْنِي الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، وَ قِيلَ: الْحَرُورُ الرِّيحُ الْحَارَّةُ تَأْتِي بِاللَّيْلِ وَ السَّمُومَ بِالنَّهَارِ، وَ الْحَرُورُ فِعُولٌ مِنَ الْحَرَارَةِ وَ هُوَ اشْتِدَادُ الْحَرِّ وَ نَفْحُهُ، وَ قِيلَ: الظِّلُّ الْحَقُّ، وَ الْحَرُورُ الْبَاطِلُ: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ كَا الْأَمْوَاتُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْكَافِرُونَ، وَ قِيلَ: الْعُلَمَاءُ وَ الْجُهَّالُ وَ «لَا» فِي قَوْلِهِ: وَ لَأَ النَّورُ وَ كَا الْحَرُورُ وَ كَا الْأَمْوَاتُ زَوَائِدُ أَفَادَتِ نَفْيِ الْمَسَاوَاةِ مِنَ الْجَنَانِيِّينَ، أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ حَتَّى يَتَعَطَّ وَ يَجِيبُ، وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَعْنِي الْكُفْرَانَ، شَبَّهَهُمُ بِالْأَمْوَاتِ فِي الْقُبُورِ حَيْثُ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمَسْمُوعِهِمْ، وَ قِيلَ: مَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ تَحْمِلُهُمْ عَلَى الْقَبُولِ مِنْ قَوْلِهِمْ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ أَي قَبِلَ. إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ أَي مَا أَنْتَ إِلَّا مُنْذِرٌ وَ لَيْسَ إِلَيْكَ غَيْرُهُ.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ أَي بِالدِّينِ الْحَقِّ، وَ قِيلَ: بِالْقُرْآنِ، بِشِيرًا لِأَهْلِ الطَّاعَةِ نَذِيرٌ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ، وَ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ فِيهِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا نَذِيرٌ مِنْهُمْ أَي أَتَاهُمْ رَسُولٌ هُوَ مِنْ جَمَلَتِهِمْ وَ قَبِيلَتِهِمْ، وَ الثَّانِي بَلَّغَتْهَا نَذَارَةٌ نَذِيرٌ وَ دَعَاءُ دَاعٍ قَامَتْ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ ان لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ كَمَا بَلَّغَتْ نَذَارَةُ مُحَمَّدٍ (ص) جَمِيعَ أَجْناسِ بَنِي آدَمَ وَ هُوَ مِنَ الْعَرَبِ، وَ الْمُرَادُ بِالْأُمَّةِ هَاهُنَا جَمَاعَةٌ مُتَّفِقَةٌ عَلَى مَقْصِدٍ مِنْ غَيْرِ وَقُوفٍ عَلَى مَبْلَغٍ وَ حَدِّ فَكَانَهُ قَالَ مَا اتَّفَقَ قَوْمٌ عَلَى دِينٍ مِنَ الْإِدْيَانِ إِلَّا وَ قَدْ أَقَامَ اللَّهُ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ بِأَرْسَالِ رَسُولٍ إِلَيْهِمْ مِنْذِرًا عَاقِبَةً مَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْخَطَاةِ وَ الْآيَةُ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ كُلَّ وَقْتٍ لَا يَخْلُوْا مِنْ حُجَّةٍ حَبْرِيَّةٍ وَ أَنَّ أَوَّلَ

النَّاسِ آدَمَ وَكَانَ مَبْعُوثًا إِلَىٰ أَوْلَادِهِ ثُمَّ لَمْ يَخْلُ بَعْدَهُ زَمَانٌ مِنْ صَادِقٍ مَبْلُغٍ عَنِ اللَّهِ أَوْ أَمْرٍ يَقُومُ مَقَامَهُ فِي الْبَلَاغِ وَالْإِدَاءِ حِينَ الْفِتْرَةِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى لَا يُوَمَّرُ وَلَا يُنْهَىٰ فَن قَبِيلٍ كَيْفَ تَجْمَعُ بَيْنَ هَذِهِ الْآيَةِ وَبَيْنَ قَوْلِهِ: لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ؟ الْجَوَابُ أَنَّ مَعَ الْآيَةِ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ الْإِلَّا وَقَدْ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِمْ رَسُولًا يَنْذِرُهُمْ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ وَيُبَشِّرُهُمْ عَلَىٰ إِيْمَانِهِمْ أَيْ سِوَىٰ أُمَّتِكَ الَّتِي بَعَثْنَاكَ إِلَيْهِمْ يَدُلُّ عَلَىٰ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَقَوْلُهُ: لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ، وَ قَبِيلٍ: الْمُرَادُ مَا مِنْ أُمَّةٍ هَلَكُوا بَعْدَ الْإِسْتِيصَالِ الْإِلَّا بَعْدَ أَنْ أَقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ بِأَرْسَالِ الرَّسُولِ بِالْإِعْذَارِ وَالْإِنذَارِ.

وَإِنْ يُكذَّبُوكَ هَذَا تَعْزِيَةٌ لِلرَّسُولِ (ص)، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ أَيْ بِالْمُعْجَزَاتِ وَالزُّبُرِ يَعْنِي بِالْكِتَابِ وَالْمُنِيرِ الْوَاضِحِ كَرَّرَ ذِكْرَ الْكِتَابِ بَعْدَ ذِكْرِ الزُّبُرِ عَلَىٰ طَرِيقِ التَّأْكِيدِ.

ثُمَّ أَخَذَتْ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ أَيْ كَيْفَ كَانَ عِقَابِي وَتَغْيِيرِي حَالِهِمْ، وَقِيلَ: انكَارِي عَلَيْهِمْ، وَقِيلَ: جَزَاءُ الْمُنْكَرِ مِنَ الْفِعْلِ.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَيْ بِالْمَاءِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ اللَّوْنُ حَقِيقَةً حُمْرًا وَصَفْرًا وَبَيْضًا وَسُودًا وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ الصَّنْفُ، وَمِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا جُدُدٌ جُدَّةٌ كَعُدَّةٌ وَغُدُدٌ، أَيْ طَرَائِقُ جُدَّةٌ بَيْضَاءُ وَجُدَّةٌ حُمْرَاءُ وَالْهَاءُ فِي الْوَانِهَا تَعُودُ إِلَى الْجِبَالِ، وَقِيلَ: أَيْ حُمْرِ أَيْ بَعْضِهَا أَشَدُّ حُمْرَةً وَبَعْضُهَا أَخْفَىٰ وَبَعْضُهَا وَسْطُ فِي الْحُمْرَةِ، «وَأَغْرَابِيْبُ سُودٌ» أَيْ سُودٌ غَرَابِيْبُ عَلَى التَّقْدِيمِ وَالتَّأخِيرِ يُقَالُ: سُودٌ غَرَابِيْبُ، أَيْ شَدِيدُ السُّوَادِ تُشْبِهُهَا بِلَوْنِ الْغَرَابِ أَيْ طَرَائِقُ سُودٍ.

وَمِنْ النَّاسِ وَالِدَوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ إِضْمَارٌ وَتَقْدِيرُهُ: مَا هُوَ مُخْتَلِفٌ الْوَانِهُ، كَذَلِكَ يَعْنِي وَمِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ جِنْسٌ مُخْتَلِفٌ الْوَانِهُ كَاخْتِلَافِ الثَّمَرَاتِ وَتَمَّ الْكَلَامُ عِنْدَ قَوْلِهِ: «كَذَلِكَ» ثُمَّ ابْتَدَأَ فَقَالَ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَعْنَاهُ أُنْمَا يَخَافُنِي مِنْ خَلْقِي مِنْ عِلْمِ جَبْرُوتِي وَعِزَّتِي وَسُلْطَانِي

قَالَتْ عَائِشَةُ: صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ شَيْئًا فَرُخِصَ فِيهِ فَنَتَزَّهُ عَنْهُ قَوْمٌ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (ص) فَخَطَبَ

فحمد الله ثم قال: ما بال اقوام يتنزهون عن الشيء اصنعه فوالله انى لاعلمهم بالله و
اشدهم له خشية.

وقال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا.

وقال ابن مسعود: كفى بخشية الله علما و بالاغترار به جهلا. وقال رجل للشعبي: اقتنى
ايها العالم، فقال الشعبي: انما العالم من خشى الله عز و جل. و عن عطاء قال: نزلت هذه
الاية فى ابى بكر الصديق و ذلك انه ظهر من ابى بكر خوف حتى عرف فيه فكلمه النبى
(ص) فى ذلك فنزل فيه: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.**

قومى گفتند: خشية درين موضع بمعنى علم نيكوست كقوله تعالى: **فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا** اى
علمنا، و كقوله: **أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ** اى علماه. اگر تفسير خشيت خوف كنى معنى
آنست كه از خدای عز و جل دانایان ترسند و اگر علم گویى معنى آنست كه دانایان دانند
كه الله كيست. و در شواذ خوانده اند: انما يخشى الله برفع العلماء بنصب و له مخرج
صحيح و هو كما يقول الناس: لا اعلم قومك و قبيلتك انما اعلم قومى و قبيلتى، برين
قراءت معنى آنست كه الله دانایان را دانا داند و ایشان را دانا شمرد، اين چنانست كه
كسى گوید كسى را: ترا بدانان دارم من ایشان را بدانان ندارم.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ فِي مَلِكِهِ غَفُورٌ لذنوب عباده.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ يعنى القراء يقرءون القرآن، و أقاموا الصلاة المفروضة، و أنفقوا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا يعنى الصدقة، و عَلَانِيَةً يعنى الزكاة، و غاير بين المستقبل و الماضى لان
اوقات التلاوة اعم من اوقات الصلاة و الزكاة و يجوز ان يكون التلاوة فى الصلاة، و فى
الخبر: «قراءة القرآن فى الصلاة افضل من قراءة القرآن فى غير الصلاة و قراءة القرآن فى
غير الصلاة افضل من الذكر و الذكر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصوم و الصوم
جنته من النار».

قوله: **يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ** يعنى ربح تجارة لن تكسر و لن تخسر و ذلك ما وعد الله من
التواب.

قال النبى (ص): «اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من نور مطوقة بنور عند كل منبر ناقة من
نوق الجنة ينادى مناد: اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم و

لا حزن حتى يفرغ الله مما بينه وبين العباد، فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة»

وقال: «ان اردتم عيش السعداء و موت الشهداء و النجاة يوم الحشر و الظلّ يوم الحرور و الهدى يوم الضلالة، فادرسوا القرآن فانه كلام الرحمن و حرز من الشيطان و رجحان فى الميزان».

لِيُؤْتِيَهُمْ أَجُورَهُمْ اى ثواب اعمالهم، وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ يضاعف لهم الحسنات و يشفعون فيمن وجب له النار. و قيل: يفسح لهم فى قبورهم. و قيل: يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ مِمَّا لَمْ تَرَعِينَ و لم تسمع اذن، إِنَّهُ غُفُورٌ يَعْفِرُ الْعَظِيمَ من ذنوبهم، شَكُورٌ يشكر اليسير من اعمالهم. قوله: وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ يعنى القرآن هُوَ الْحَقُّ الصِّدْقُ لا يشوبه كذب لا يأتية الباطل من بين يديه و لا من خلفه مُصَدِّقًا لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهِ موافقا لما فى الكتب المتقدمة. و قيل: يجعل ما تقدمه من الكتب صادقة لان فيها الوعد به و قيل: مصدقا باعجازه دعوى النبى (ص) إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ عالم بهم.

التوبة الثالثة

قوله: وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ... الاية فيه اشارة الى حالتى الاقبال على الله و الاعراض عن الله فالقبل على الله مشتغل بطاعته مشتعل فى معرفته و المعرض عن الله منقبض عن عبادته معترض عليه فى قسمته و قضيته فهذا سبب وصاله و ذاك سبب هجره و انفصاله. اين دو دريای مختلف يکى فرات و يکى اجاج، مثال دو درياست که ميان بنده و خداست يکى دريای هلاک ديگر دريای نجات، در دريای هلاک پنج کشتى روانست: يکى حرص ديگر ربا سديگر اصرار بر معاصى چهارم غفلت پنجم قنوط، هر که در کشتى حرص نشيند بساحل حبّ دنيا رسد هر که در کشتى ربا نشيند بساحل نفاق رسد، هر که در کشتى اصرار بر معاصى نشيند بساحل شقاوت رسد، هر که در کشتى غفلت نشيند بساحل حسرت رسد، هر که در کشتى قنوط نشيند بساحل کفر رسد. اما دريای نجات در وى پنج کشتى روانست. يکى خوف ديگر رجا سديگر زهد ديگر معرفت پنجم توحيد، هر که در کشتى خوف نشيند بساحل امن رسد هر که در کشتى رجا نشيند بساحل عطا رسد، هر که در کشتى زهد نشيند

بساحل قربت رسد، هر که در کشتی معرفت نشیند بساحل انس رسد، هر که در کشتی توحید نشیند بساحل مشاهدت رسد.

پیر طریقت موعظتی بلیغ گفته یاران و دوستان خود را، گفت: ای عزیزان و برادران! هنگام آن بود که ازین دریای هلاک نجات جوئید و از ورطه فترت برخیزید، نعیم باقی باین سرای فانی بنفروشید، نفس بی خدمت بیگانه است بیگانه مپروید، دل بی یقظت غول است با غول صحبت مدارید، نفس بی آگاهی با دست با باد عمر مگذارید، باسمی و رسمی از حقیقت و معنی قانع مباشید، از مکر نهانی ایمن منشینید، از کار خاتمه و نفس باز پسین همواره بر حذر باشید. شیرین سخنی و نیک نظمی که آن شاعر گفته:

ای دل ار عقیبیت باید چنگ ازین دنیا بدار	پاک بازی پیشه گیر و راه دین کن اختیار
پای بر دنیا نه و بر دوز چشم نام و ننگ	دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی	همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار
چشم آن نادان که عشق آورد بر رنگ صدف	و الله ار دیدش رسد هرگز بدر شاهوار

قال بعض اهل المعرفة فی قوله: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ» یعنی: ما یستوی الوقتان هذا بسط و صاحبه فی روح و هذا قبض و صاحبه فی نوح هذا فرق و صاحبه بوصف العبودیة و هذا جمع و صاحبه فی شهود الربوبیة. مر ذوق عارفان این دو بحر اشارت است بقبض و بسط سالکان، و قبض و بسط منتهیان را چنانست که خوف و رجا مبتدیان را، مرید را در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا چاره نیست چنانک در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست، او که در خوف و رجاست نظر وی همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا، و او که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده اند و چه حکم رانده اند در ازل.

پیر طریقت ازینجا گفت: آه! از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رای گفته، ندانم که شاد زیم یا آشفته، بیمم همه از انست که آن قادر در ازل چه گفته. بنده تا در قبض است خوابش چون خواب غرق شدگان خوردش چون خورد بیماران و عیش چون عیش زندانیان بسزای نیاز خویش می زید و بخواری و زاری راه می برد و بزبان تذلل میگوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم
 چون زاری و خواری وی بغایت رسد و تذلل و عجز وی ظاهر گردد. رب العزة تدارک
 دل وی کند در بسط و انبساط بر دل وی گشاید وقت وی خوش گردد، دلش با مولی
 پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر میگوید: الهی! محنت من بودی دولت من
 شدی، اندوه من بودی راحت من شدی، داغ من بودی چراغ من شدی، جراحت من بودی
 مرهم من شدی.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... بدان که فقر بر دو ضرب است: فقر خلقتی و فقر
 صفتی، فقر خلقت عام است هر حادثی را که از عدم در وجود آید، و معنی فقر حاجت
 است، هر مخلوقی را بخالق حاجت است در اول حال بآفرینش و در ثانی الحال پیروش،
 پس میدان که الله بی نیاز است و بی حاجت دیگران همه با نیازند و با حاجت، اینست که
 رب العزة فرمود: وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ. اما فقر صفت آنست که رب العالمین فرمود:
 لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ صحابه رسول را باین فقر مخصوص کرد و ایشان را درین فقر بستود،
 همانست که فرمود: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ایشان را فقرا نام نهاد و آن تلبیس
 توانگری حال است تا کس توانگری ایشان بندهاند، این چنانست که گفته اند: ارسال نام خوان
 تا کس بندهاند که که ام.

پیران طریقت گفتند: بنای دوستی بر تلبیس نهادند، سلیمان را نام ملکی تلبیس فقر بود،
 آدم را عصیان تلبیس صفوت بود، ابراهیم را لباس نعمت تلبیس خلّت بود.

زیرا که شرط محبت غیر تست و دوستان حال خود بهر کس نمایند کسی که از کون
 ذره ای ندارد و بکونین نظری ندارد و همواره نظر الله پیش چشم خویش دارد او را فقیر
 گویند که از همه درویش است و بحق توانگر، انما الغنی غنی القلب توانگری در سینه
 می باید نه در خزینه، فقیر اوست که خود را در دو جهان جز حق دست آویز نه بیند و نظر
 با خود ندارد چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند چنانک آن جوانمرد گفت:

نیست عشق لا یزالی را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار
 هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ای ما جعلنا الیک الا هذین الامرین فحسب فامّا توفیق

القبول و خذلان الردّ فلیس لک البهما سبیل ای محمد ما که ترا فرستادیم بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم و بس. اما توفیق قبول و خذلان ردّ کار الهیت ماست و خصایص ربوبیت ما، ای محمد تو بو جهل را میخوان، ای ابراهیم تو نمود را میخوان، ای موسی تو فرعون را میخوان، شما میخوانید و ما آن را راه نمائیم که خود خواهیم، ای محمد تو نتوانی که زخم خوردگان عدل ازل را و راندگان حضرت عزت را حق شنوانی و بر قبول داری و ما أنت بمسمع من فی القبور إن أنت إلا نذیر ای محمد دل در بو جهل چه بندی، او نه از ان اصل است که طینت وی نقش نگین تو پذیرد، دل در سلمان بند که پیش از آن که تو قدم در میدان بعثت نهادی چندین سال گرد عالم سرگردان در طلب تو میگشت و نشان تو میجست و لسان الحال یقول:

گرفت خواهم زلفین عنبرینت را ز مشک نقش کنم برک یا سمینت را
بتیغ هندی دست مرا جدا نکنند اگر بگیرم یک ره سر آستینت را

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ پس میراث دادیم نامه، الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا اینان که برگزیدیم از رهبران خویش فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ایشان هست که ستمکار نفس خویش است، وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و هست از ایشان که راه میانه رفت، وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ و هست از ایشان پیشوا و پیشی جوی بنیکها، بِإِذْنِ اللَّهِ بخواست و دانش خدا، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) اینست این فضل بزرگوار از خداوند بزرگوار.

جَنَاتٌ عَدْنٌ سرایهای همیشی، يَدْخُلُونَهَا می درروند در ان، يُحَلَّوْنَ فِيهَا میآریند ایشان را در ان بهشتهای، مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ و لؤلؤا از دستینه‌ها از زر و مروارید، و لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) و جامه ایشان در ان حریر.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ و گویند حمد الله را، الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ آن خداوند که ببرد از ما اندوه، إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۲۴) خداوند ما بزرگ آمرز است و خرد پذیر.

الَّذِي أَحَلَّنَا او که فرو آورد ما را، دَارَ الْمُقَامَةِ سرای همیشی، مِنْ فَضْلِهِ از نیکوکاری خویش، لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ نرسد بما در ان هیچ رنجوری، وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵) و نرسد بما در ان هیچ ماندگی.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وایشان که کافر شدند، لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ ایشانراست آتش دوزخ، لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا بر ایشان مرگ نراند که بمیرند، وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا و هیچ عذاب از ایشان سست نکنند، کذلک یجزی کل کفور (۳۶) همچنین پاداش دهند هر ناگرویده‌ای را.

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا وایشان فریادرس می‌خواهند در آن، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا میگویند خداوند ما بیرون آر ما را، نَعْمَلُ صَالِحاً تا کردار نیک کنیم، غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آن که میکردیم، أَلَمْ نُعَمِّرْكُمُ نه زندگانی دادیم شما را؟ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ چندان که پند توانستید پذیرفت در آن کس که پذیرفتند، وَجَاءَكُمْ التَّذْيِيرُ و نه آگاه کننده بشما آمد؟ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) می‌چشید عذاب که ناگرویدگان را یاری ده نیست هیچ.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُ دَانَاسْت بَهِر نَهَان كَه دَر آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا سْت، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸) که او داناست بهر چه در دلهاست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ او آنست که شما را پسینان کرد پس پیشینان در زمین فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هر که ناگرویده شد ناگرویدن او برو، وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ و نفزاید ناگرویدگان را ناگرویدن ایشان، عِنْدَ رَبِّهِمْ نَزْدِيك خدای ایشان، إِلَّا مَقْتاً مَگر زشتی، وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَاراً (۳۹) و نفزاید ناگرویدگان را ناگرویدن ایشان مگر زیانکاری.

قُلْ يَغَامِرَ مِنْ بَگوى: أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ چه بینید این انباز گرفتگان شما که خدای میخوانید فرود از الله؟ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ با من نمائید تا چه چیز آفریدند در زمین، أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ یا ایشان را انبازی هست با الله در آفرینش آسمانها، أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً یا ایشان را نامه‌ای دادیم، فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ که ایشان بریشان درستاند از آن، بَلْ إِنْ يَعْذِلُونَ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَّا غُرُوراً (۴۰) بلکه وعده نمی‌دهد ناگرویدگان یکدیگر را مگر بفریب.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُ می‌دارد بر جای آسمانها و زمینها را، أَنْ تَزُولَا تا از جای بجنبند، وَ لَئِنْ زَالَتَا و اگر بجنبند، إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ بجای ندارد آن را هیچ کس پس او، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُوراً (۴۱) او خداوند بردبارست از دشمنان آمرزگار

دوستان همیشه.

وَ اَقْسَمُوا بِاللَّهِ سَوعندگان می خورند بخدای، جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ هر چند که توانستند از سوگندان خویش، لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ که اگر بایشان آید آگاه کننده‌ای، لَیْکُونَنَّ اُهدى مِنْ اِحدى السَّامِ ایشان راست راه تر باشند از هر یکی ازین نامه داران مردمان، فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ چون بایشان آمد آگاه کننده‌ای، ما زادَهُمْ اِلَّا نُفُوراً (۴۳) نيفزود ایشان را مگر رمیدن.

اَسْتَبْکَرَا فِی الْاَرْضِ بگردنکشی در زمین، وَ مَكَرَ السَّیِّءِ و بدسازی و دستان گری، وَ لَا یَحِیقُ الْمَكْرُ السَّیِّءُ اِلَّا بِاَهْلِهِ و فرا سر نه نشیند ساز بد مگر سازنده را، فَهَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتِ الْاَوَّلَیْنِ چشم نمیدارند مگر در خور آنچه پیشینان دیدند از سرانجام بد، فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیلاً نیایی هرگز نهاد الله را جز کردن، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِیلاً (۴۳) و نیایی هرگز نهاد الله را بگردانیدن.

أَ وَ لَمْ یَسِیْرُوا فِی الْاَرْضِ نروند در زمین؟ فَبِیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا بینند که چون بود سرانجام ایشان که بیش از ایشان بودند، وَ کَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً و ازیشان سخت نیروتر بودند، وَ مَا کَانَ اللّٰهُ لَیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ و الله آن کس نیست که چیزی او را عاجز کند یا کسی ازو پیش شود، فِی السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِی الْاَرْضِ نه در آسمانها و نه در زمینها، اِنَّهُ کَانَ عَلِیماً قَدِیْراً (۴۴) که او خداوندی است دانا توانا.

وَ لَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر الله مردمان را می‌بگرفت، بِمَا کَسَبُوا بآنچه ایشان می‌کنند، ما تَرَکَ عَلَی ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ بنگذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده، وَ لَکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ اِلَیْ اَجَلٍ مُّسَمًّى لکن ایشان را باز پس میدارد تا بهنگامی نامزد کرده، فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ اَنْ گه که هنگام ایشان آید، فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بَعْبَادِهِ بَصِیْراً (۴۵) الله برهیکان خویش و بکردار ایشان داناست و بینا و آگاه.

النوبة الثانية

قوله تعالى: ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ ثُمَّ تعقیب علی قوله: لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ اَنَسْت که پس وفات پیغامبران و پس امتان گذشته ما میراث دادیم امت احمد را علم فقه دین و احکام کتاب باز مانده از اخبار و فقهای پیشینان. کتاب درین آیت هم قرآن است و هم دین، و فی الخیر الصحیح انّ رجلین اختصما الی رسول الله (ص) فقال احدهما: اقض بیننا بکتاب الله

و قال الآخر: اجل يا رسول الله فاقض بيننا بكتاب و اذن لي ان اتكلم فقال: تكلم قال: إن ابني كان عسيفا على هذا فزنا بامرأته؟ فأخبروني ان علي ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة و بجارية لي ثم إني سألت أهل العلم فأخبروني ان علي ابني جلد مائة و تغريب عام و أما الرجم على امرأته، فقال رسول الله (ص): اما و الذي نفسي بيده لأقضين بينكما بكتاب الله أما غنمك و جاريتك فردّ عليك و أما ابنك فعليه جلد مائة و تغريب عام و اما انت يا انيس فاغد على امرأة هذا فان اعترفت فارجمها، فاعترفت فرجمها.

مقصود ازین خبر آنست که رسول خدا فرمود: «لأقضين بينكما بكتاب الله»، و در ظاهر قرآن رجم محض نیست و کتاب درین خبر بمعنی دین است، درین آیت هم چنان است زیرا که این امت از ربانیان گذشته و دانشمندان رفته علم دین میراث بردند و نور حکمت و برکت سنت و شرف حق و حقیقت. و گفته اند: این امت را وارثان خواند از بهر آنکه جهان از جهانیان میراث بردند و بهشت از بدبختان میراث بردند و کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین میراث بردند، اما میراث بردن جهان از جهانیان آنست که گفت: «أ و لم يهد للذين يرثون الأرض من بعد أهلها»، و میراث بردن بهشت از بدبختان آنست که فرمود: «أولئك هم الوارثون»، و میراث بردن کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین آنست که فرمود: «ثم أوزننا الكتاب»، و بلفظ میراث فرمود از بهر آنکه رب العزة این کرامت و نعمت ایشان را عطا داد بی کسب ایشان و بی مسألت ایشان فصار لهم كما يصير الميراث للورثة، آن روز که این آیت آمد مصطفی (ص) سخت شاد شد و از شادی که بوی رسید سه بار فرمود: امتی و رب الكعبة. آن گه صفت این امت کرد فرمود: «الذين اصطفينا من عبادنا» ایشان را که برگزیدیم از بندگان خویش پسینان این گیتی و پیشینان آن گیتی میراث بران حق گواهان انبیا شفیعان جهانیان پیشوایان بهشتیان. «عباد» اینجا در موضع کرامت است اگر چه نسبت عبودیت آدمی را حقیقت است در قرآن چند جایگه عبد بیاید بمعنی پذیرفته و پسندیده که نه هر کس که نسبت عبودیت دارد او پذیرفته حق جلاله باشد لکن چون بنده را بپذیرد و به پسندد گوید: عبدی، عبادی اما نسبت عبودیت بی کرامت اصطفايت آنست که فرمود: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا». و آنچه با کرامت قبول است در قرآن فراوان است: أُسْرَى بَعْبُدِهِ، نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى

عَبْدِهِ، وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ، وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا إِبرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ هَذَا وَ امْتَالِهِ.

آن گه ایشان را بسه قسم بیرون داد: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ این تقسیم بر وفق درجات ایمان ایشانست و تفاوت و تباین در اعمال و اخلاق ایشان قسمی مه قسمی میانه قسمی کم، و همه را وعده داد به بهشت.

مصطفی علیه الصلاة و السلام این آیت بر خواند آن گه فرمود: «كَلِّمُوا فِي الْجَنَّةِ». و عن عبد الله بن عمر قال قال النبي: «ما من أمة أَلَّا وَ بعضها في الجنة و بعضها في النار أَلَّا أُمَّتِي فَأَنَّهَا كَلَّمَهَا فِي الْجَنَّةِ»

روایت کنند از ابو عثمان نهدی گفتا شنیدم از عمر خطاب که بر منبر این آیت بر خواند آن گه گفت قال رسول الله (ص): «سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور له» فرمود: سابق پیشواست و مقتصد رسته و ظالم آمرزیده.

ابو الدرداء گفت: شنیدم از مصطفی علیه الصلاة و السلام که این آیت بر خواند آن گه فرمود: «أَمَّا السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ أَمَّا الْمَقْتَصِدُ فَيَحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ أَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ فَيَحْبِسُ فِي الْمَقَامِ حَتَّى يَدْخُلَهُ اللَّهُ ثُمَّ يَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ»

میگوید: سابق را بی شمار بار دهند مقتصد را شمار آسان کنند ظالم را بر مقام بدارند تا اندهگن شود آن گه او را بهشت فرستند و گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ. عثمان عفان گفت: سابقنا اهل جهادنا و مقتصدنا اهل حضرنا و ظالمنا اهل بدونا گفت سابقان غازیان اند، مقتصدان شهریان اند، ظالمان بدویان اند یعنی روستائیان و کوهیان. عقبه بن صهبا گفت: تفسیر این آیت از عایشه صدیقه پرسیدم گفت: یا بنی کَلِّمُوا فِي الْجَنَّةِ أَمَّا السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ فَمَنْ مَضَى عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ شَهِدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْجَنَّةِ وَ أَمَّا الْمَقْتَصِدُ فَمَنْ أَتْبَعَ آثَرَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَحِقَ بِهِ وَ أَمَّا الظَّالِمُ فَمَثَلِي وَ مِثْلِي يَا عَقِبَهُ وَ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: السَّابِقُ مِنْ رَجَحَتْ حَسَنَاتُهُ عَلَى سَيِّئَاتِهِ وَ الْمَقْتَصِدُ مِنْ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَ الظَّالِمُ الَّذِي تَرَجَّحَتْ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ. و عن جعفر بن محمد قال: السابق مقرب ناج و المقتصد معاتب ناج و الظالم معذب ناج و عن ابی یزید قال: الظالم الذي يعبده على العادة

والمقتصد الذي يعبد على الرغبة والرغبة والسابق الذي يعبد على المحبة. وعن سهل بن عبد الله قال: السابق العالم والمقتصد المتعلم والظالم الجاهل. وقيل: الظالم تالي للقرآن والمقتصد القارى له العالم به والسابق القارى له العالم به والعامل بما فيه. وقيل: الظالم صاحب الكبائر والمقتصد صاحب الصغائر والسابق الذى لم يرتكب كبيرة ولا صغيره. وقال جعفر بن محمد: بدا بالظالمين اخبارا أنه لا يتقرب إليه إلا بكرمه وأن الظلم لا يؤثر في الاطفاء ثم ثنى بالمقتصدين لأنهم بين الخوف والرجاء ثم ختم بالسابقين لئلا يأمن احد مكره وكلهم في الجنة.

وقال ابو بكر الوراق: رتبهم هذا الترتيب على مقامات الناس لأن احوال العبد ثلاثة معصية وغفلة ثم توبة ثم قربة فاذا عصى دخل في حيز الظالمين فاذا تاب دخل في جملة المقتصدين فاذا صحت التوبة وكثرت العبادة والمجاهدة دخل في عداد السابقين باين قولها كه گفتيم ظالم درين آيت مسلمانست گنهكار يحبس في الموقف ثم يدخل الجنة بعد المقتصد والسابق، و بر قول ابن عباس و كلبى ظالم كافرست و منافق و ترتيب ايشان در آخر سورة الواقعة گفت: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ... الى قوله: وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ، و على هذا القول لا يدخل الظالم في قوله: جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا، و حمل هذا القائل الاطفاء على الاطفاء في الخلقة و ارسال الرسول اليهم و انزال الكتاب، و الاول هو الاصح و عليه عامّة اهل العلم.

و قوله: «بِإِذْنِ اللَّهِ» معناه: ظلم الظالم و قصد المقتصد و سبق السابق بعلم الله و ارادته. ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اى ذلك الاطفاء و الايراث هو الفضل الكبير.

ثم جمعهم الله سبحانه و تعالى في دخول الجنة فقال: جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يعنى الاصناف الثلاثة. قرأ ابو عمرو: «يدخلونها» بضم الياء و فتح الخاء و قرأ الآخرون: «يدخلونها» بفتح الياء و ضم الخاء.

يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ جَمَعَ اسورة، و اسورة جمع سوار من ذهب و لؤلؤاً يعنى من ذهب مرصع باللؤلؤ: قال الزجاج: من ذهب في صفاء اللؤلؤ كما قيل من فضة في صفاء قوارير. و قيل: الحلّى فيها للنساء دون الرجال. و الصحيح أنه للرجال و النساء جميعا لقوله: وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ.

«وَقَالُوا» اى يقولون اذا دخلوا الجنة: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ».

قال ابن عباس يعنى: حزن النار، وقال قتادة: حزن الموت. وقال عكرمة: حزن الذنوب و السيئات و خوف ردّ الطاعات. و قال سعيد بن جبیر: يعنى همّ الخبز فى الدنيا و همّ المعيشة، و قال الزجاج: اذهب الله عن اهل الجنة كلّ الاحزان ما كان منها لمعاش او لمعاد، قال مقاتل: لأنهم كانوا لا يدرون ما يصنع الله بهم، و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «ليس على اهل لا اله الا الله و حشة فى قبورهم و لا فى محشرهم و لا فى منشرهم و كائى باهل لا اله الا الله ينفضون التراب عن رؤسهم و يقولون: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...» الاية.

قوله: «الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ» اى دار الإقامة لا نبرح منها و لا نفارقها. المقامة المصدر، تقول: اقام، يقيم، اقامة، و مقامة، «مَنْ فَضَّلَهُ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ» لا يصيبنا فيها عناء و مشقة، «وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» اى اعياء من التعب يقال: انصب على القلب و اللغوب على البدن. روى عن الضحاك قال: اذا ادخل اهل الجنة الجنة استقبلهم الولدان و الخدم كأنهم اللؤلؤ المكنون، قال: فبيعت الله من الملائكة معه هديّة من رب العالمين و كسوة من كسوة الجنة فيلبسه قال فيريدان يدخل الجنة فيقول الملك كما انت فيقف و معه عشرة خواتيم من خواتيم الجنة هديّة من رب العالمين فيضعها فى اصابعه مكتوب فى اول خاتم منها «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»، و فى الثانى مكتوب «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ»، و فى الثالث مكتوب «رفعت عنكم الاحزان و الهموم»، و فى الرابع مكتوب «زوّجناكم الحور العين»، و فى الخامس مكتوب «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ»، و فى السادس مكتوب «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا»، و فى السابع مكتوب «أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»، و فى الثامن مكتوب «صرتم آمنين لا تخافون ابدا» و فى التاسع مكتوب «رافقتم النبيين و الصّديقين و الشهداء»، و فى العاشر مكتوب «فى جوار من لا يؤذى الجيران»، ثم يقول الملك: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ»، فلما دخلوا «قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ، الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ»، الاية.

قوله: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيموتُوا اى لا يهلكون فيستريحوا، كقوله: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ اى قتله. و قيل: لا يقضى عليهم الموت فيموتوا، كقوله: وَ نَادُوا يَا

مَالِكُ لِيَقْضَ عَلَيْنَا رَبُّكَ أَي لِيَقْضَ عَلَيْنَا الْمَوْتَ فَسْتَرْيِحُ، وَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا أَي مِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَقَوْلُهُ كُلَّمَا خَبِتْ زِدْنَاهُمْ لَا يَدُلُّ عَلَى تَخْفِيفِ عَنْهُمْ بَلْ عَلَى نَقْصَانِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَرَدَّدَ. كَذَلِكَ نَجَزِي كُلَّ كَفُورٍ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو: «يَجْزَى» بِضَمِّ الْيَاءِ وَفَتْحِ الزَّاءِ، «كُلَّ كَفُورٍ» بِالرَّفْعِ عَلَى غَيْرِ تَسْمِيَةِ الْفَاعِلِ. وَقَرَأَ الْآخَرُونَ: «نَجْزَى» بِفَتْحِ النَّوْنِ وَكَسْرِ الزَّاءِ، «كُلَّ كَفُورٍ» بِالنَّصْبِ.

«وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ» أَي يَسْتَعْبِثُونَ وَيَصِيحُونَ فِيهَا. اصْطَرَحَ افْتَعَلَ مِنَ الصَّرَاحِ وَهُوَ الصِّيَاحُ دَخَلَتْ الطَّاءُ فِيهِ لِلْمَبَالِغَةِ كَدُخُولِهَا فِي الْإِصْطِبَارِ وَالْإِصْطِفَاءِ وَالْإِصْطِبَاعِ وَالْإِصْطِيَادِ، وَالصَّرِيخُ الْغِيَاثُ وَالْمَغِيثُ أَيْضًا، «رَبَّنَا أَخْرَجْنَا» الْقَوْلُ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، تَأْوِيلُهُ: يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرَجْنَا مِنَ النَّارِ وَرَدَّنَا إِلَى الدُّنْيَا «نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» مِنَ الشُّرْكِ وَالسَّيِّئَاتِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ تَوْبِيخًا: «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» قَالَ الْحَسَنُ: أَرْبَعُونَ سَنَةً. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سِتُّونَ سَنَةً وَهُوَ الْعَمْرُ الَّذِي اعْذَرَ اللَّهُ إِلَى ابْنِ آدَمَ. رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ اعْذَرَ إِلَيْهِ فِي الْعَمْرِ».

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ وَأَقْلَهُمْ مِنْ يَجُوزُ ذَلِكَ».

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُوْدِي أَيْبَنَ أَبْنَاءِ السِّتِّينَ وَهُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ».

وَقَالَ قَتَادَةُ: الْعَمْرُ حُجَّةٌ عَلَيْكَ يَا ابْنَ آدَمَ.

وَجَاءَ كُمْ النَّذِيرُ مُحَمَّدٌ (ص). هَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْمُفْسِّرِينَ. وَقِيلَ: النَّذِيرُ الْقُرْآنُ. وَقِيلَ: هُوَ الشَّيْبُ، مَعْنَاهُ: أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ حَتَّى شَبَبْتُمْ وَيُقَالُ: الشَّيْبُ بَرِيدُ الْمَوْتِ وَفِي الْآثَرِ: مَا مِنْ شَعْرَةٍ تَبْيِضُ إِلَّا قَالَتْ لِأَخْتِهَا اسْتَعْدِي فَقَدْ قَرِبَ الْمَوْتُ. وَنَظَرَ فَضِيلُ إِلَى رَجُلٍ وَخَطَّهُ الشَّيْبُ فَقَالَ: أَتَى اللَّهُ فَانَّ الْمَوْتَ قَدْ غَرَزَ أَعْلَامَهُ فِي لِحْيَتِكَ؛ وَقِيلَ: النَّذِيرُ مَوْتُ الْإِهْلِ وَالْأَقَارِبِ. «فَذَوْقُوا» أَي الْعَذَابَ، «فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» نَاصِرٍ يَعِينُهُمْ.

«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» يَعْنِي مَا غَابَ فِيهِمَا عَنْكُمْ وَإِنْ شَاهَدَهُ غَيْرَكُمْ، «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» الَّتِي يَشَاهِدُهَا أَحَدٌ. وَقِيلَ: عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَلَا تَضْمَرُوا فِيهَا

ما يكرهه سبحانه. و قيل: إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فلو اخرجكم لعدتم الى ما كنتم عليه لقله: و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ الْأَمَمِ الْخَالِيَةِ كُلِّ قَائِمٍ بَعْدَ ذَاهِبِ خَلِيفَةٍ. و قيل: معناه جعلكم أمة خلفت من قبلها و رأت فيمن قبلها ما ينبغي ان يعتبر به.

و قيل: اورثكم الكتاب و جعلكم خلائف في الارض لتشكروه و لا تكفروه ثم اوعد الكفار. فقال: «فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» اى جزاء كفره و لا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم إلا مقتاً، بغضا و غضبا، و لا يزيد الكافرين كفرهم إلا خساراً تباراً و هلاكاً و خساراً بالجنة.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يُعْنَى الْإِصْنَامُ، تَأْوِيلُهُ: شركائى فاضاف اليهم لانهم زعموا ذلك. اى جعلتموهم شركائى بزعمكم. أرونى ما ذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السموات يعنى قل لهم: ان خلقوا شيئاً من الارض او من السماء فارونيه، أم آتيناهم كتاباً فهم على بينة منه قرأ ابن كثير و ابو عمرو و حمزة و حفص: بينة على التوحيد، و الباقر: بينات بالجمع، تأويله: ام انزلنا كتابا فيه ان لله شركاء فهم على بينة واضحة مما فى ذلك الكتاب او آتيناهم كتابا بان الله لا يعذبهم فهم واثقون به بل ان يعد الظالمون اى ما يعد الظالمون بعضهم بعضاً إلا غروراً اى كفرهم عن تقليد محض و وعد كاذب. قال مقاتل: يعنى ما يعد الشيطان كفار بنى آدم من شفاعة الالهة لهم فى الآخرة غرور باطل.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا يَعْنَى ان لا تزولا كقوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا، يعنى ان لا تضلوا و كقوله: أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ يَعْنَى: ان لا تميد بكم، و لئن زالتا يعنى: لو خلاهما لزلتا و لو زالتا، إِنَّ أَمْسَكُهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ الزوال.

و قيل: من بعد الله، اى من غيره و سواه، اى ما قدر احد على اعادتهما الى مكانهما الا الله، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا. فان قيل فما معنى ذكر الحلم هاهنا؟ قيل: لان السماوات و الارض كادتا تنفطران و تنشقان و تزولان عند قولهم: اتخذ الله وكداً و هممتا بما هممتا من عقوبة الكفار فامسكهما الله عز و جل عن الزوال بحلمه و غفرانه ان يعاجلهم بالعقوبة، و بهذا المعنى دخل الرؤف الرحيم فى قوله: وَ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سَبَبَ نَزُولِ ابْنِ آيَةَ أَنْ بُوِدَ كَهَ كَفَّارِ قَرِيشٍ يَبِيشُ از مبعث

رسول صلی اللہ علیہ و سلم بایشان رسید که اهل کتاب پیغامبران خود را دروغ زن داشتند، ایشان گفتند: لعن الله اليهود و النصارى اتتهم الرسل فكدَّبوهم لعنت باد بر جهودان و ترسایان که پیغامبران خود را دروغ زن داشتند، آن گه سوگند یاد کردند بایمان مغلظه که اگر بما رسولی آید و کتابی آرد او را بپذیریم و راستگوی داریم تا ازشان راست راه تر باشیم، و قریش این سخن را از حسد میگفتند که اهل کتاب را عز کتاب و شریعت بود و قریش را نبود، از حق جل جلاله کتاب و رسول میخواستند، پس چون رسول آمد بایشان و قرآن نپذیرفتند و هم بران کفر و شرک می بودند اینست که رب العالمین فرمود: فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا أَي مَا زَادَهُمْ مَجِيئَهُ إِلَّا تَبَاعِدًا عَنِ الْهُدَى.

استكباراً فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ اى تكبروا عن الايمان و مكروا السَّيِّئِ فى دفع امره، استكباراً منصوب على البدل من النفور، و مَكْرَ السَّيِّئِ يعنى العمل القبيح، اضيف المكر الى صفته كمسجد الجامع. قال الكلبي: و هو اجماعهم على الشرك و قتل النبى (ص). و قرأ حمزة: مكر السَّيِّئِ ساكنة الهمز فى الوصل تخفيفاً، فان وقف فبالياء. و لا يَحِيْقُ اى لا يحل و لا يحيط المكر السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فقتلوا يوم بدر و قال ابن عباس: عاقبة الشرك لا تحل إِلَّا بمن اشرك، و المعنى ان و بال مكرهم راجع اليهم، و فى المثل: من حفر لآخيه وقع فيه.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ السُّنَّةَ الصُّورَةَ و الطريقة، تأويله: ما ينتظرون إِلَّا ان ينزل بهم العذاب كما نزل بمن مضى من الكفار و المكذبين، فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.

أ و لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانَّ مِنْ سَافِرٍ فِيهَا رَأَى آثار نزول العذاب بمن مكر السيئات. و قيل: معناه: اقرؤ القرآن فتعرفوا ما حلَّ بمن قبلكم، و كانوا أشدَّ مِنْهُمْ من اهل مكة قُوَّةً و ما كانَ اللَّهُ يُعْجِزُهُ مِنْ شَيْءٍ اى من احد. فى السماواتِ و لا فى الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا بِهِمْ قَدِيرًا عَلَيْهِم. و قيل: عَلِيمًا بِالْمَعْصِيَةِ قَدِيرًا على العقوبة.

و لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مِنَ الْمَعَاصِي، ما تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا اى على ظهر الارض، مِنْ دَابَّةٍ الدَّابَّةِ فى هذه الاية عند بعضهم الانس و الجن. و قيل: الانس و حدهم. و قيل: عامَّ فيما دبَّ و درج، فانَّ ابن مسعود قال: ان جعل يهلك بخطيئة ابن آدم. و قال انس: انَّ

الضَّبَّ لِيَمُوتَ هَذَا فِي جِرِّهِ بِذَنْبِ ابْنِ آدَمَ.

قال بعض الأئمّة: ليس أنّ البهيمة تؤخذ بذنب ابن آدم ولكنها خلقت لابن آدم فلا معنى لا بقائها بعد افناء من خلقت له. وقيل: معنى ذلك لو أخذ الجاني في الوقت الثاني من معصيته لكان قد فنى الخلق وانقطع النسل لأنه لا أحد الا وقد عصى هو و ابوه او جدّه و لو اهلك اول عاص لانقطع النسل لأنه قديما وقيل يحبس عنهم المطر فيهلك كل شىء. و قيل قد فعل بهم مرة في زمان نوح فلم يبق منهم سوى ما كان في السفينة.

وَلَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى مَعِينٍ، فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ أَي ذَلِكَ الْمَعِينِ، فَلِإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا بِمَكَانِهِمْ فَيُؤَاخِذُهُمْ وَ بِأَعْمَالِهِمْ فَيُجَازِيهِمْ.

عن عبد الله بن عمر قال قال النبي (ص): «اذا اصاب الله عزّ و جلّ قوما بعذاب اصاب به من بين ظهرانهم ثمّ يبعثون يوم القيمة على اعمالهم و الله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ... خداوند عالم كردگار مهربان نوازنده بندگان جلّ جلاله و تقدّست آسماؤه و تعالت صفاته، امّت احمد را اندرين آيت تشريف داد بهفت كرامت تشريفى تمام و تكريمى بزرگ و نواختى بى نهايت، و از فرزندان آدم هيچكس اين هفت كرامت بهم نيافت مگر اين امّت. از ان هفت سه چيز در صدر آيت است: اول اَوْرَثْنَا، ديگر اصْطَفَيْنَا، سديگر عبادنا. اَوْرَثْنَا وارثان خواند، اصْطَفَيْنَا برگزيدهگان خواند، عبادنا بندگان خواند ميراث بران ما، برگزيدهگان ما، بندگان پذيرفتگان ما. چون وارثان خواند، بحقيقت ميراث وانستاند، چون برگزيدهگان خواند در علم وى غلط نيست ردّ نكند، چون پذيرفتگان خواند با عيب بنيفكند. اَوْرَثْنَا ميراث داديم، نور هدى دولت دين عزّ علم آئين معرفت بهاي ايمان برکت سنّت ميوه حكمت اين همه كرا داديم، الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا ايشان را كه برگزيديم چون ميگزيديم عيب مىديديم، رهى را به بى نيازى خود چنانك بود برگزيديم اى محمد! آن روز كه ما امّت ترا گزيديم فريشتگان دراز عمر پر طاعت ميديديم، آن روز كه در نحل ضعيف عسل نهاديم بازان با قوت ميديديم آن روز كه آن كرمك ضعيف را ابريشم داديم ماران با هيبت ميديديم، آن روز كه آهوى دشتى را مشك داديم شيران با صولت ميديديم، آن روز كه گاو بحرى را عنبر داديم پيلان با عظمت

میدیدیم، آن روز که در صدف مروارید نهادیم نهنگان با سطوت میدیدیم، آن روز که آواز خوش بعبندلیب دادیم طاووسان با زینت میدیدیم، آن روز که اَمّت محمد را مدح و ثنا گفتیم و رقم اصطفاّیّت کشیدیم فرشتگان دراز عمر و مقرّبان پر طاعت را بر درگه خدمت میدیدیم.

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام عالم ز برای تو بیاراسته‌ام
در شهر مرا هزار عاشق بیش است تو شاد بزی که من ترا خواسته‌ام

از آن هفت سه رفت سه قسم دیگر آنست که **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** بِإِذْنِ اللَّهِ تقسیمی لطیف و کرامتی عظیم، هرگز از جهانیان هیچ کس از مولی این شرف و کرامت نیافت که این اَمّت یافت، رقم اصطفاّیّت بر همه کشید، آن گه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگرده، دل گیرد و امید تازه دارد. همانست که جای دیگر فرمود: **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ...** طبقات گزیدگان یاد کرد و نظام نیکان این اَمّت پیوسته عرضه کرد و ابتدا بکمینه ایشان کرد: التائبون هر چند گنهکارانند از کرده خود پشیمان‌اند و بتن فروشکسته و بدل انده‌گنان‌اند، عذر خواهان و عفو جویانند، مصطفی علیه الصلاة والسلام فرمود: عرضت علیّ ذنوب اَمّتی و ما یلقى بعضهم من ظلم بعض فسألّت الله الشفاعة فاعطانها

، **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ** طفیلیان‌اند، **وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** خواندگان‌اند، **وَمِنْهُمْ سَابِقٌ** باردادگان‌اند، ظالم ستمکار است عفو من وی را، مقتصد جوینده است عون من وی را، سابق بار داده است فضل من وی را، ظالم بتازیانه غفلت زده، بتیغ ناپاکی کشته، بر درگاه مشیّت افکنده، امید بر رحمت نهاده. مقتصد بتازیانه‌ای نیاززده، بتیغ خجل کشته، بر درگاه طلب افکنده، بر امید نزدیکی نشسته، سابق بتازیانه آشنایی زده، بتیغ دوستی کشته، بر درگاه آرزومندی سوخته، امید بر دیدار نهاده. ای ظالم عفو ترا تا لطف پیدا شود، ای مقتصد عون ترا تا فضل پیدا شود، ای سابق قربت ترا تا برّ و احسان پیدا شود. ای ظالم ستر ترا و ننگ نیست، ای مقتصد قبول ترا و باک نیست، ای سابق قربت ترا و بخل نیست. اگر ظالمی من را حرام، و مقتصدی من عالم‌ام، و سابقی من ناظرم. اگر ظالمی عذری بس، و مقتصدی سعیی بس، و سابقی قصدی بس. ظلم ظالم زیر ستر من، جهد مقتصد زیر عون من، سبق

سابق زیر لطف من، این همه بفضل بزرگوار من. سه فرقت بر سه مرتبت یاد کرد، باعمال از هم جدا کرد و بفضل درهم رسانید.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ این فضل کبیر هفت کرامت است که با این امت کرد. ای دوست هر چه فضل برگیرد عیب بنیفکند، عدل با فضل هرگز برنیاید.

ابن الاعرابی گوید: هر کجا در قرآن ذکر عذاب و ذکر رحمت آید تو مینگر اگر پیشتر رحمت یاد کرده پس عذاب، وعید است، و اگر پیشتر عذاب یاد کرده پس رحمت، عذاب منسوخ است، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست، از بهر آنکه حکیم بر حق خویش بنا کند اما حق کس فرو نگذارد، و رب العالمین در خدایی خود از خلق و خدمت خلق بی نیاز است و از معاصی خلق بی گزند بردبار و فراخ فضل و بر خلق مهربان.

اهل معرفت گفته اند: این هر سه فرقت که یاد کردیم هر یکی را از مشرب توحید آبشخوری است بر اندازه روش خویش یکی شاره یکی ساقیه یکی سائمه، شاره سابقان اند، ساقیه مقتصدان اند، سائمه ظالمان اند. شاره محققان اند، ساقیه خاکیان اند، سائمه متعرضان اند و الیه الاشارة بقوله: لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، شاره از جام عیان آشامیدند در ساقی مینگرستند چون شراب میچشیدند، ساقیه هر چند که نیافتند آنچه شنیدند اما در شنیده بهره رسیدند، سائمه نه شنیدند و نه دیدند اما هم بی بهره نباشند چون انکار نگزیدند. شاره در پیشگاه اند، ساقیه در طلب همراه اند، سائمه موقوف مانده بر درگاه اند، هر یکی را آنچه سزاست میدارد نه نامستحق را زیادت کند نه از سزای سزاواران بکاهد، ذلک هو الفضل الکبیر الذی ذکر الظالم مع السابق.

و قيل: الظالم مع السابق. و قيل: الظالم هو الافضل لانه اراد به من ظلم نفسه لكثرة ما حملها من الطاعة. و قيل: لما ذكر بلفظ الايرات ففي الميراث يبدأ بذوى الفرض ثم ما يبقى فللعصبة و ان كان صاحب الفرض اضعف استحقاقا كذلك قال الله عز و جل: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ فَقَدَّمَهُ عَلَى السَّابِقِ. و قيل: الظالم الذى ترك الحرام و المقتصد الذى ترك الشبهة و السابق الذى ترك الفضل فى الجملة. و قيل: الظالم من له علم اليقين و المقتصد من له عين اليقين و السابق من له حق اليقين. و قيل: الظالم صاحب المودة و المقتصد صاحب الخلة و السابق صاحب المحبة. و قيل: الظالم صاحب سخاء و المقتصد صاحب جود و السابق

صاحب ایثار. و قیل: الظالم صاحب خوف و المقتصد صاحب خشية و السابق صاحب هبیه و قیل: الظالم طالب دنیا و المقتصد طالب العقبی و السابق طالب المولی و قیل: الظالم صاحب تواجد و المقتصد صاحب وجد و السابق صاحب وجود.

و قیل: الظالم صاحب المحاضرة و المقتصد صاحب المكاشفة و السابق صاحب المشاهدة. و قیل: الظالم یراه فی الآخرة بمقدار ایام دنیا فی کلّ جمعة مرة و المقتصد یراه فی کلّ یوم مرة و السابق غیر محبوب عنه البتة ذلك هو الفضل الكبير. جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا لَمَّا ذَكَرَ اصْنَافَهُمْ رَتَبَهَا وَ لَمَّا ذَكَرَ الْجَنَّةَ ذَكَرَهُمْ عَلَى الْجَمْعِ فَقَالَ: جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا نَبَهُ عَلَى أَنَّ دَخُولَهُمُ الْجَنَّةَ لَا لِاسْتِحْقَاقٍ بَلْ بِفَضْلِهِ وَ لَيْسَ فِي الْفَضْلِ تَمْيِيزُ.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ أَي جَوَانِمِد! قدر تریاق مار گزیده داند، قدر آتش سوزان پروانه داند، قدر پیراهن یوسف، یعقوب غمگین داند، او که مغرور سلامت خویش است اگر او را تریاق دهی قدر آن چه داند؟ جان بلب رسیده ای باید تا قدر و خطر تریاق بدانند، درویشی دل شکسته ای غم خورده ای اندوه کشیده ای باید تا قدر این نواخت و عزّ این خطاب بدانند که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ.

باش تا فردا که آن درویش دل ریش را در حظیره قدس بر سریر سرور نشانند و آن غلمان و ولدان چاکروار پیش تخت دولت او سماطین برکشند، شب محنت بیایان رسیده خورشید سعادت از افق کرامت برآمده و از حضرت عزّت الطاف کرم روی بدرویش نهاده بزبان ناز و دلال همیگوید بنعت شکر: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ. ای مسکین! این دنیا عالم مجاز است، در عالم مجاز پدید بود که از حقایق چه کشف توان کرد، بر پر پشه ای پیدا بود که چه نقش توان کرد، دنیا زندانست بر زندانیان جز حزن و اندوه و حسرت چه نشان توان کرد، روز بازار و هنگام بار این اندهگنان فردا بود که مکنونات لطف و مخزونات غیب از ستر غیرت بیرون آرند نابسوده دستها و نابرماسیده خاطرها و درویش را حوصله ای دهند فراخ تا قدح قدح بلکه بحر بحر شراب رؤیت می کشد و نعره هل من مزید میزند. الحمد لله وحده.

۳۶- سورة یس - مکیة

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
یس (۱) ای سید.

وَ الْقُرْآنَ الْحَكِیْمِ (۲) باین قرآن راست درست.

إِنِّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ (۳) که تو از فرستادگانی.

عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ (۴) بر راه راست.

تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ (۵) فرو فرستاده خداوند توانای مهربان.

لِتُنذِرَ تَا آگَاه كنى، قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ گروهی که آگاه نکرده‌اند پدران ایشان را، فَهُمْ
غَافِلُونَ (۶) ایشان ناآگاه‌اند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ دَرَسْتُ شَدَّ سَخْنِ خَدَاى، عَلَى أَكْثَرِهِمْ بِرِیْشْتَرِیْنَ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (۷) تا
ایشان به نگریدند.

إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا مَا دَرُغْدَنَاهِیْ اِیْشَانَ زَنْجِیْرَاهَا كَرْدِیْمَ فَهَیْ اِلَى الْاَذْقَانِ تَا
دَسْتَهَیْ اِیْشَانَ بَزَنْجِیْرَاهَا بِرِگَرْدَنِ بَسْتِیْمِ، فَهُمْ مُّقْمَحُونَ (۸) تا سرهای ایشان برداشته آمد
بسر باز زدن و ابا کردن.

وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَ كَرْدِیْمَ بَیْشِ اِیْشَانَ دِیْوَارِی وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا وَ اِزِ بَسِ
اِیْشَانَ دِیْوَارِی، فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ (۹) پرده‌ای بر چشم و دل ایشان افکنندیم تا
بندیدند.

وَ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ وَ یَكْسَانِ اِسْتِ بِرِ اِیْشَانَ، أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ كِه اِیْشَانَ رَا آگَاه كنى یَا
نكنی، لَا یُؤْمِنُونَ (۱۰) به نخواهند گروید.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ تُو كَسِی رَا آگَاه تَوَانِی كَرْدِ كِه بِسِی مِیْبِرْدُ بَسَخْنِ مَنْ، وَ خَشِیَ
الرَّحْمٰنِ بِالْغَیْبِ وَ اِزِ رَحْمٰنِ مِیْتَرَسْدِ نَادِیْدَه، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِیْمٍ (۱۱) وَ شَاد كُنِ اُو
را و بشارت ده بآمرزش و مزد نیکو.

النوبة الثانية

این سوره یس سه هزار حرف است و هفتصد و بیست و نه کلمت و هشتاد و سه آیت، جمله به مکّه فرو آمد و در مکیّات شمردند، و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ. روى عن ابى بكر الصديق (رض) قال قال رسول الله (ص): ييس تدعى المعمة قيل: يا رسول الله و ما المعمة؟ قال: يعم صاحبها خير الدنيا و خير الآخرة و تدعى الدافعة و القاضية تدفع عنه كل سوء و تقضى له كل حاجة. و عن عائشة قالت قال رسول الله (ص): ان فى القرآن سورة يشفع قارئها و يغفر لمستمعها الا و هى سورة ييس.

و روى عنه صلى الله عليه و سلم قال: من قرأها عدلت له عشرين حجة و من سمعها كانت له الف دينار فى سبيل الله و من كتبها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء و الف نور و الف بركة و الف رحمة و نزع منه كل داء.

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة ييس فى ليلة اصبح مغفورا له. و قال صلى الله عليه و سلم: من دخل المقابر و قرأ سورة ييس خفف عنهم يومئذ و كان له بعدد من فيها حسنات.

و عن يحيى بن ابى كثير قال: بلغنا ان من قرأ ييس حين يصبح لم يزل فى فرح حتى يمسى و من قرأها حين يمسى لم يزل فى فرح حتى يصبح.

يس باخفاء نون قراءت ابن عامر و كسايبى و ابو بكر و نافع است و باماله ياء قراءت حمزه و كسايبى و ابو بكر. مفسران گفتند: ييس معنى آنست كه: يا انسان، يعنى محمدا صلى الله عليه و سلم. ابو العالية گفت: معناه يا رجل. بو بكر و راق گفت: يا سيّد البشر. ابن عباس گفت: تأويل اين تأويل حروف مقطّعه است در اوائل سور و شرح آن هر جاى در موضع خویش رفت.

وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ قسم است كه رب العزّة ياد ميفرمايد به قرآن. ميگويد: باين قرآن راست درست بى غلط كه تو اى محمد از فرستادگاني، يعنى تو يكي از پيغامبران مرسل، جواب بو جهل است و وليد مغيرة كه ميگفتند: لست مرسلا. و حكيم اينجا صفت قرآن است بمعنى محكم، اى احكامه الله، كالسعيد اسعده الله همانست كه جاى ديگر فرمود: كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ. و قيل: الحكيم الحاكم.

علی صراطِ مُسْتَقِيمٍ در موضع حال است و صفت مصطفی است، یعنی که تو از مرسلانی بر طریقی راست بر دینی درست و شریعتی پاک و سیرتی پسندیده، همانست که جایی دیگر فرمود: إِنَّكَ أَعْلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ. و روا باشد که صراط مستقیم صله مرسلین بود و المعنی: اَنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ الذِّی اَرْسَلُوْا عَلٰی صِرَاطِ مُسْتَقِیْمٍ وَ هُوَ الْاِسْلَامُ تَوْ اَزْ اَنْ فَرَسْتَادْگَانِی که ایشان را بر راه راست و دین اسلام فرستادند.

تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ حمزه و کسایی و ابن عامر و حفص تنزیل بنصب خوانند بر مصدر یعنی نزل تنزیلا. باقی برفع خوانند بر خبر مبتدای محذوف کانه قال: هو تنزیل العزیز الرحیم. و قیل: المراد به المنزل و لهذا نظائر فی القرآن و تقول العرب: هذا الدرهم ضرب الامیر، ای مضر و به. و تنزیل بناء کثرت و مبالغت است، اشارت است که این قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرات و مرات فرو آمد بمدت بیست و سه سال سیزده سال به مکه و ده سال به مدینه نجم نجم آیت آیت سوره سوره چنانک حاجت بود و لایق وقت بود. تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ ای عزیز بالأعداء، رحیم بالمؤمنین. عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند، رحیمم تا مؤمن در عقبی مرا به بیند.

لِتُنذِرَ قَوْمًا اَیْنِ سَخْنٍ مَّتَّصِلٍ اِسْتِ بَارَسَالٍ، ای ارسلت لتنذر قوما. ما اُنذِرَ اَبَاؤُهُمْ قَوْمًا درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا فرستادیم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشان را آگاه کرده اند، چنان که انبیا پدران ایشان را آگاه کردند تو ایشان را آگاه کن. و قیل: معناه لتنذر قوما العذاب الذی انذر اباؤهم، ذلک کقولہ: نَا اُنذِرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا. وجه دیگر آنست که: این مای نفی است یعنی: لم ینذر اباؤهم، کقولہ: وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَّذِیْرٍ یعنی العرب و المراد: اباؤهم الادنون و هم قریش فان اباؤهم الاقدمین اتاهم المنذرين لا محالة.

گفته اند: این در روزگار فترت بود میان رفع عیسی و بعثت محمد مصطفی علیهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشار الیه بقوله عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ رَسُوْلًا اِلٰی قَوْلِهِ: وَ اِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ.

فَهُمْ غَافِلُوْنَ عَنِ الْاِیْمَانِ وَ الرَّشْدِ کِنَایَةِ عَنِ الْقَوْمِ. و من جعله نفیا جاز ان يعود الی الآباء و

الغفلة ذهاب المعنى عن النفس و النسيان ذهاب المعنى عن النفس بعد حضوره. لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ اى و جب العذاب و السخط لانهم لا يؤمنون، و القول حكم الله عز و جل انهم اهل النار. و قيل: قوله لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ نظيره قوله: وَ لَكِنَّ حَقَّقْتُ كَلِمَةَ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

قول درين آيت قضيت از ليست، ميگويد: واجب شد و درست گشت سخن خدای در ازل که بيشترين كافران و بيگانگان ايمان نيارند، اى محمد تو ايشان را ميخوان لکن پيش از خواندن تو هر کس که خشم من در وى رسيد هرگز ايمان نيارد، و هم ازین باب است آنچه گفت: غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا، جاي ديگر فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ.

و فى الخبر الصحيح روى عبد الله بن عمرو بن عاص قال: خرج رسول الله (ص) و فى يده كتابان فقال للذى فى يده اليمنى: هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء اهل الجنة و أسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزداد فيهم و لا ينقص منهم ابدا ثم قال للذى فى شماله: هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء اهل النار و أسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزداد فيهم و لا ينقص منهم ابدا، ثم قال بيده فنبذهما ثم قال: فرغ ربكم من العباد فريق فى الجنة و فريق فى السعير.

قوله: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا، التأويل: جعلنا فى ايديهم اغلالا الى اعناقهم لان الغل لا يكون فى العنق دون اليد. و فى قراءة ابن عباس و ابن مسعود: جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى الْإِيمَانِ الْمَحذُوفَةِ فِي الْآيَةِ، يعنى فتلك الايمان مجموعة الى اذقانهم فهُمْ مُفْمَحُونَ غاضوا الأبصار رافعو الرؤس لان المغلول اذا ردّ يده الى ذقنه رفع رأسه، و اصل الاقماح غضّ البصر و رفع الرأس يقال: بعير مقمّح و مقماح اذا روى من الماء فاقمّح، معنى آنست که مادر گردهای ايشان زنجيرها کرديم تا دستهای ايشان بزنجها و بر گردن بستيم، فهُمْ مُفْمَحُونَ تا سرهای ايشان برداشته آمد يعنى که نتوانند که سر در پيش افکنند يا در پيش نگرند که هر آن کس که دست او بغلّ با گردن و زنج بسته شود سرش برداشته بماند و از متحيرى چشمش در آسمان خيره بماند. ابو عبيد گفت: اين مثلى است که ربّ العالمين زد از بهر آن بيگانگان ناگرویده، و معنى آنست که ما دستهای ايشان از نفقه کردن در راه خدای و سعى کردن در تقربّ بخدای فرو بستيم استوار تا هيچ

تواند که دستی بخیر فرا کند یا تقریبی بالله کنند. مفسران گفتند: این آیت علی الخصوص در شأن بو جهل فرو آمد و آن یا روی از قبيلة مخزوم، و سبب آن بود که بو جهل سوگند یاد کرد به لات و عزی که بروم و چون محمد نماز کند سنگی بسر وی فروگذارم و عرب را ازو باز رهانم، رفت و سنگ برداشت و رسول خدا در نماز بود، بو جهل دست برداشت تا سنگ بیندازد بتقدیر الهی آن دست وی با سنگ در بر گردن وی بسته شد، بو جهل نوید بازگشت و با یاران خود بگفت آنچه دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد، آن مخزومی گفت: انا اقتله بهذا الحجر. سنگ برداشت و رفت، چون نزدیک مصطفی (ص) رسید الله چشم وی نابینا کرد تا حس و آواز می شنید و کس را می ندید، پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

ابن عباس گفت: رسول خدا در نماز قراءت بلند میخواند و مشرکان قریش را خوش نمی آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار بسر وی زخم برند و او را هلاک کنند، در آن حال که قصد کردند دستهایشان و ابر گردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفی (ص) آمدند، گفتند: ای محمد خدا ترا بر تو سوگند می نهیم و حرمت قرابت و حق رحم شفیع می آریم دعا کن تا ما بحال خود باز شویم و نیز قصد تو نکنیم.

آن گه رب العالمین در بیان این قصه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان از ان ایمان می نیارند که ما ایشان را از راه هدی باز داشته ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده ایم و دست همت ایشان از عروه اسلام دور داشته ایم و مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا.

قوله: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا قَرَأَ حَمْرَةَ وَ الْكِسَائِي وَ حَفْص سدا بفتح السين، و الباقون بضمها، و هما لغتان، و قيل: السد بالفتح ما كان معمولاً من فعل بنى آدم، و بالضم ما كان خلقه من فعل الله. و قيل: بالفتح المصدر و بالضم الاسم و هو معنى قوله عز و جل: جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا.

فَأَغْشَيْنَاهُمْ أَيْ اعميناهم، من الغشية و هى التغطية، فهُمْ لَا يُبْصِرُونَ سبيل الهدى این آیت هم در شأن ایشانست که قصد رسول خدا کردند یعنی که ایشان را بمنزلت کسی کرد که پس و پیش وی دیواری برآرند و دو دست وی بغل با گردن بندند و نابینا گردانند تا

چنانک این کس به هیچ چیز و هیچکس راه نبرد و در ماند ایشان نیز در ماندند و برسول خدا دست نیافتند. و گفته اند: این آیت حرزی نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن خواند، اللّٰه تعالی شران دشمن از وی باز دارد و دشمن را از وی در حجاب کند چنانک با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصد وی کردند بدر سرای وی آمدند تا بسر وی هجوم برند و رسول خدای علی (ع) را بجای خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا... الی آخرها، و دشمنان او را ندیدند و در حجاب بماندند رسول بر گذشت به ایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای هجرت وی بود صلوات اللّٰه و سلامه علیه.

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ اِی من اضلّٰه اللّٰه هذا الضلال لم ینفعه الانذار روی ان عمر بن عبد العزیز دعا غیلان القدری فقال: یا غیلان بلغنی انک تکلم فی القدر فقال: یا امیر المؤمنین انهم یکذبون علیّ. قال: یا غیلان اقرأ اوّل سورة یس فقراً: یس وَ الْقُرْآنَ الْحَکِیمِ... الی قوله: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، فقال غیلان: یا امیر المؤمنین و اللّٰه لکاتی لم اقرأها قطّ قبل الیوم اشهدک یا امیر المؤمنین ائی تائب ممّا کنت اقول فی القدر، فقال عمر بن عبد العزیز: اللّٰهم ان کان صادقاً فتب علیه و تبّته و ان کان کاذباً فسلط علیه من لا یرحمه و اجعله آیه للمؤمنین، قال فاخذ هشام فقطع یدیه و رجليه، قال ابن عون: انا رأیته مصلوباً علی باب دمشق.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ اِی انما ینفع انذارک من اتّبع الذکر یعنی القرآن فعمل بما فیہ، وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ اِی و خاف عقاب اللّٰه و لم یره. و قیل: بالغیب فی سریرته، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ حسن و هو الجنّة، نظیره قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزیز من اشتاق الی لقیاه استعذب فیہ ما یلقاه من بلواه فان طلب مونساً فی دنیاہ او عقباه ضلّ من یدعو الّا ایاہ بنام او که خرد را باو راه نیست و هیچکس از حقیقت جلال او آگاه نیست، بنام او که مفلسان را جز حضرت او پناه نیست و عاصیان را جز درگاه او درگاه نیست، بنام او که جهانیان را چو او پادشاه

نیست و در آسمان و زمین جز او الله نیست. ای خداوندی که دستگیر درماندگان جز توفیق جلال تو نیست: ای مهربانی که رهنمای متحیریان جز منشور رحمت تو نیست، ای کریمی که آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نیست، ای عزیزی که عربده مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاگین تو نیست، ای لطیفی که انس جان مشتاقان جز در انتظار دیدار و رضای تو نیست، و الله الموفق و المعین

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست

نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: یس گفته‌اند که یس نام سوره است بدلیل آن خبر که مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «ان الله تعالی قرأ یس و طه قبل ان خلق آدم بالفی عام فلما سمعت الملائكة قالوا طوبی لامة ينزل عليهم هذا و طوبی لالسن تکلم بهذا و طوبی لأجواف تحمل هذا»

حقّ جلّ جلاله و تقدّست أسماؤه پیش از آفرینش آدم بدو هزار سال طه و یس بر خواند، ملائکه ملکوت چون آن بشنیدند گفتند: خنک مران امّتی را که این کلام پاک بایشان فروآید، خنک مران زبانها را که این خواند، خنک مران سینه‌ها را که صدف این جوهر مکنون بود. و در خبر است که چون دوستان و مؤمنان در آن بوستان سعادت روند و بآن ناز و نعیم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید وقت آن آمد که از ما شنوید فیسمعهم سورة الفاتحه و طه و یس. مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «کان الناس لم یسمعوا القرآن حین سمعوه من فی الرحمن یتلوه علیهم»، گل باید که از درخت خود بازکنی تا بوی آن بشرط یابی.

اسمعه ممّن قاله تزدد به شعفا فطیب الورد من اغصانه

پس یک قول آنست که «یا انسان»، و این خطاب با صورت و بشریت مصطفی است چنانکه جای دیگر فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ. از آنجا که انسانیت و جنسیت او مشاكل خلق است، و این خطاب با انسان بر وفق آنست و از آنجا که شرف نبوت است و تخصیص رسالت خطاب با وی اینست که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ، یا أَيُّهَا الرَّسُولُ، و این خطاب که با

صورت و بشریت است از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند و هر نامحرمی را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند، این چنانست که گویند: ارسلانم خوان تا کس به نداند که که‌ام. دریغ بود آن چنان جمالی و کمالی که پر ماس دیده بو جهل و عتبه و شبیه گردد و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ دیده بو جهل که خیره شده انکارست از وی جز انسانیت و بشریت نبیند، دیده صدیق اکبر باید ز دوده استغفار تا جمال نبوت و کمال رسالت وی ببیند، دیده عتبه و شبیه که حجاب افکنده شب ردّ از لست جز نسبت عبد المطلب نبیند، دیده صدیق و فاروق باید روشن کرده صبح قبول ازل تا شرف و نواخت محمد رسول الله ببیند. آری حرم را بنا محرم نمودن شرط نیست کسی باید محرم شریعت و طریقت شده و گرد متابعت سید صلوات الله و سلامه علیه در دیده طلب وی توتیای حرمت گشته تا اهلیت آن دارد که آن جمال ببیند.

و قیل: یس، الباء اشاره الی یوم المیثاق و السین اشاره الی سرّه مع الاحباب فکانه قال بحق یوم المیثاق و بسرّی مع الاحباب و بالقرآن الحکیم إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

قوله: تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ این قرآن فرو فرستاده خداوندیست که نام وی عزیزست و رحیم، عزیز اوست که دشخوارست دریافتن او، الله تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست.

بیر طریقت گفت: ای نادر یافته یافته و نادیده عیان، ای در نهانی پیدا و در پیدایی نهان، یافت تو روز است که خود برآید ناگاهان، یاونده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان، بسر بر ما را کاری که از آن عبارت نتوان. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ هم عزیز است هم رحیم، عزیز به بیگانگان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی رحیم هرگز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی عزیز همه کس او را یابد، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم است در عقبی تا مؤمنان او را به ببینند.

لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ غافلان دواند یکی از کار دین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیده فکرت و عبرت بر هم نهاده حاصل وی آنست که رب العزّة فرمود: وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ، أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ

النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَ فِي الْخَبْرِ: عَجِبْتَ لِعَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ دَيْغَرِ غَافِلِي اسْتِ
 پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل، سلطان حقیقت بر باطن وی استیلا نموده، در
 مکاشفه جلال احدیت چنان مستهلک شده که از خود غائب گشته، نه از دنیا خبر دارد نه
 از عقبی، بزبان حال میگوید:
 این جهان در دست عقلست آن جهان در دست روح پای همت بر قفای هر دو دیه سالار زن

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتِي مَا لِمِمْ كِه زنده كنيم مردگان را، وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ
 مینویسیم هر چه پیش میفرستند، وَ آثَارَهُمْ وَ نشانها و رسمها و نهادها که می‌نهادند، وَ كُلَّ
 شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ وَ همه چیز را دانسته‌ایم و شمرده، فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲) در لوح محفوظ آن
 پیشوای روشن پیدا.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اِيشَان رَا مِثْلَ زَن وَ هِمْسَان سَا، اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مَرْدِمَان آن شهر را، اِذْ
 جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) آن گه که بایشان آمد فرستادگان.

اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اَتْنِينَ فَرَسْتَادِيمِ بایشان دو تن، فَكَذَّبُوهُمَا دروغ زن گرفتند ایشان را هر
 دو، فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ قَوِي كَرَدِيمِ آن دو رسول بآن سه دیگر، فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴)
 ایشان را گفتند ما بشما فرستادگانیم.

قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا كَفْتَنِدِ نَيْسْتِيدِ شَمَا مِگر مردمی همچون ما، وَ مَا اَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ
 شَيْءٍ وَ فرو نفرستاد خدای هیچیز، اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) نیستید شما مگر دروغ
 می‌گویید.

قَالُوا رَبَّنَا يَعْلمُ كَفْتَنِدِ خِدَاوند مَا مِيدَانِدِ، اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) که ما بشما فرستادگانیم.

وَ مَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) وَ نَيْسْتِ بَرِ مَا مِگر پیغام رسانیدن آشکارا.
 قَالُوا اِنَّا تَطْيَرْنَا بِكُمْ كَفْتَنِدِ مَا بَشَمَا فَال بَدِ كَفْتِيمِ، لَيْنَ لَمْ تَنْتَهُوا اِگر باز نشوید ازین سخن،
 لَنْرَجُمَنَّكُمْ شَمَا رَا بَسَنِگِ بَكَشِيمِ، وَ لَيَمَسَنَّكُمْ مِنْنا عَذَابٌ اَلِيمٌ (۱۸) و بشما رسد از ما عذابی
 دردناکی.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ كَفْتَنِدِ اِنْچه شَمَا از ان مِیترسید آن با شماسْت، اِنْ ذُكِّرْتُمْ بَاشِ از بهر

آنکه شما را پند دادند دروغ زن میگیرید؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) بلکه شما گروهی گزاف کاران اید.

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ وَ آمَدَ مِنْ دُورٍ جَاىِ اِزَانِ شَهْرِ، رَجُلٌ يَسْعَى مَرْدِى شَتَابَانَ، قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) گفت ای قوم بر پی این فرستادگان ایستید. اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا بِرِى ايشان ایستید که از شما مزدی نمیخواهند وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) و ایشان بر راه راست اند و بشان راست.

وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ چِه رسید مرا که نپرستم آن خداوند که مرا آفرید؟ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) و شما را همه با او خواهند برد.

أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً مَنْ فَرُودَ از الله خدایان گیرم؟ إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بُضْرًا كِه اِگر رحمن بمن گزندى خواهد، لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا بَكَارِ نِيَايدِ مَرَا بَا مِنْ بُوْدَنِ ايشان هِيچ، وَ لَا يُنْفِقُونَ (۲۳) و مرا ازان گزند نرهانند.

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) آن گه که من چنین کنم پس من در گمراهی آشکارا باشم. إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونَ (۲۵) من بگرویدم بخداوند شما که یکتاست همه بمن بنویسید. قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ او را گفتند در رو در بهشت، قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) گفت: کاشکی قوم من دانندی.

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بَانِجِه بِيَاْمَرْزِيْدِ مَرَا خِداوند من، وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرَمِينَ (۲۷) و مرا از نواختگان کرد.

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ فَرُو نَفَرَسْتَاْدِيْمِ بِرِ قَوْمِ او پَس او، مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ هِيچ سپاهی از آسمان، وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) فرو نفرستادیم برایشان هِيچ عذابى. إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً نَبُوْدِ مِگَرِ يَكِ بَانَكِ جَبْرِيْلِ فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) که همه بيکبار مرده شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَيَّ الْعِبَادِ اى دَرِيغَا بِرِ رَهِيكَا، مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُوْلٍ نِيَاْمِدِ بَايشان هِيچ فرستاده اى، إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۰) مگر برو افسوس میکردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى مِيگويد جل جلاله: مايم که مرده زنده گردانيم. و مرده

زنده گردانیدن در وصف باری جل جلاله آنست که در بنده و در حیوان حیاة آفریند و آفریننده حیاة جز آن قادر بر کمال نیست، یقول الله تعالی: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ وَ اَيْنَ فِي سَه طُورِ اسْتِ، در طُورِ اوَّل حیاة در نطفه آفریند اندر رحم مادر، در طُورِ دیگر حیاة در مرده آفریند اندر زاویه لحد تا با وی رود سؤال چنانک در خبر صحیح است، در طُورِ سوم روز قیامت خلق را زنده گرداند فصل و قضا را و ثواب و عقاب را و از ان پس جاوید همه زندگی بود هیچ مردگی نه، اما خلود فی الجنَّة و اما خلود فی النار.

وَ نَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا اِی نَحْفِظُ عَلَیْهِمْ مَا اسْلَفُوا مِنْ خَیْرٍ وَ شَرٍّ. همانست که جای دیگر فرمود: یُنَبِّئُوا الْاِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ اٰخَرَ

وَ قَالَ تَعَالَى: عَلِمْتَ نَفْسُ مَا قَدَّمْتَ وَ اٰخَرْتَ. وَ اَثَارَهُمْ لِلاَثَارِ وَ جِهَانٍ: اِحدهما الخطی الَّتِی کَانُوا یَمشُونَهَا فِی الْخَیْرِ وَ الشَّرِّ.

وَ فِی الْخَیْرِ اَنَّ بَنِی سَلَمَةَ مِنَ الْاَنْصَارِ ارَادُوا اَنْ یَنْتَقِلُوا اِلَى قَرَبِ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) لِشُهَدِ الْجَمَاعَةِ فَهَاجَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) وَ قَالَ: «یا بَنِی سَلَمَةَ اَثَارِكُمْ اَثَارِكُمْ یَعْنِی الزَّمُوا بَیوتَکُمْ وَ اغْتَنَمُوا کَثْرَةَ خَطَاکُمْ فَانْهَآ تَکْتَبُ حَسَنَاتٍ وَ فِیْهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْاِیةُ.

وَ عَنِ ابِی مُوسَى قَالَ قَالَ النَّبِیُّ (ص): اعْظَمُ النَّاسِ اِحْرَا فِی الصَّلَاةِ اِبْعَدَهُمْ فَاِبْعَدَهُمْ مَمشِی وَ الَّذِی یَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ حَتّٰی یَصِلَیْهَا مَعَ الْاِمَامِ اعْظَمُ اِحْرَا مِنَ الَّذِی یَصَلِیْ ثُمَّ یَنَامُ.

الْوَجْهَ الثَّانِی: اَثَارُهُمْ مَا سَنُوا مِنْ سَنَّةٍ حَسَنَةٍ اَوْ سَیِّئَةٍ، وَ فِی ذَلِکَ مَا رَوَى عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: «مَنْ سَنَّ سَنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ اِحْرَا وَ اِحْرَا مِنْ عَمَلٍ بِهَا اِلَى یَوْمِ الْقِیَمَةِ وَ مَنْ سَنَّ سَنَّةً سَیِّئَةً فَعَلِیْهِ وَ زَرَّهَا وَ زَرَّ مِنْ عَمَلٍ بِهَا اِلَى یَوْمِ الْقِیَمَةِ».

روایت کنند از انس رضی الله عنه.

که گفت: «و آثارهم» گامهاست که روز آدینه بردارند علی الخصوص بقصد نماز آدینه ازینجاست که آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه و جماعت اندر شریعت اولی تر است و پسندیده تر از شتاب کردن، و فی معناه ما روی ابو هریره قال قال النبی (ص): «اذا اقیمت الصلّاة فلا تبتوها و انتم تسعون و لکن اتتوها و انتم تمشون و علیکم السکینة فما ادركتم فصلوا و ما فاتکم فاتموا».

وَ کُلُّ شَیْءٍ اَحْصِیْنَاهُ حَفْظْنَاهُ وَ عَدَدْنَاهُ وَ بَیِّنَاهُ فِی اِمَامٍ مُّبِیْنٍ هُوَ الْوَلْحُ الْمَحْفُوظُ سَمِی اِمَامَا

لأنه اصل النسخ و الالواح و الكتب كلها. این لوح محفوظ همان ذکر است که در خبر صحیح است که هر شب حق جل جلاله بجلال عزّ خود برگشاید و در آن نگرد و کس را بعد از او نیست و نرسد که در آن نگرد، و ذلک

فی خبر ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): «ينزل الله تعالى في آخر ثلاث ساعات يبقين من الليل فينفتح الذكر في الساعة الاولى الّذي لا يراه احد فيمحو ما يشاء»، و ذکر الحديث.

قوله: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا» ای اذکر لاهل مکه شبها مثل حالهم من قصّة «أَصْحَابِ الْقَرْيَةِ» و هی انطاکیه من قرى الروم، إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ یعنی رسل عیسی علیه السلام. قال الزجاج معناه: مثل لهم مثلاً من قولهم هذه الاشياء على ضرب واحد، ای علی مثال واحد و عندی من هذا الضرب کثیر، ای من هذا المثال، و ضرب المثل هاهنا تعدی الی مفعولین احدهما: «مثلاً»، و الآخر: «اصحاب القرية».

و قيل: «اصحاب القرية» بدل من مثل كأنه قال: اذکر لهم اصحاب القرية، ای خبر القرية: میگوید: ای محمد ایشان را بگوی خبر اصحاب شهر انطاکیه آن گه که رسولان عیسی بایشان آمدند و ذلک قوله: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ اسند الارسال الی نفسه سبحانه لانّ عیسی ارسلهم بامرہ عز و جل. و قصه آنست که: ربّ العالمین وحی فرستاد به عیسی علیه السلام که من ترا بآسمان خواهم برد، حواریان را یکان یکان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بر دین حقّ دعوت کنند عیسی ایشان را حاضر کرد و رئیس و مهتر ایشان شمعون و ایشان را یکان یکان و دوان دوان بقوم قوم میفرستاد و شهر ایشان را نامزد میکرد و ایشان را گفت: چون من بآسمان رفتم شما هر کجا که من معین کرده ام میروید و دعوت میکنید و اگر زبان آن قوم ندانید در آن راه که میروید شما را فریشته ای پیش آید جامی شراب بر دست نهاده از آن شراب نورانی باز خورید تا زبان آن قوم بدانید، و دو کس را بشهر انطاکیه فرستاد نام ایشان تاروص و ماروص، و قيل: یحیی و یونس، و قيل صادق و صدوق، صادق کهل بود و صدوق جوان، و این جوان خدمت آن کهل میکرد، چون بدر شهر انطاکیه رسیدند پیری را دیدند که گوسپندان بچرا داشت، بروی سلام کردند، پیر گفت: شما که باشید؟ گفتند ما رسولان عیسی علیه السلام آمده ایم تا شما

را بر دین حق دعوت کنیم و راه راست و ملت پاک بشما نمایم که دین حق توحید است و عبادت یک خدای، آن خدای که یگانه و یکتاست و معبود بسزاست، پیر گفت: شما را بر راستی این سخن هیچ آیتی و حجّتی هست؟ گفتند آری هست که بیماران را در وقت شفا پدید کنیم و ناینای مادرزاد را بینا کنیم و ابرص را از علّت برص پاک کنیم، این همه بتوفیق و فرمان الله کنیم، پیر گفت: مرا پسریت دیرگاه است تا وی بیمارست و درد وی علاج اطّبا می‌نپذیرد خواهم که او را به بینید، ایشان را بخانه برد نزد آن بیمار، دعا کردند و دست بوی فرو آوردند، آن بیمار هم در آن ساعت تندرست برخاست، این خبر در شهر آشکارا گشت و بیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند و بدست می‌پاسیدند و رب العزّة بر دست ایشان شفا پدید میکرد، تا آن خبر با ملک ایشان افتاد و آن ملک بت‌پرست بود نام وی انطیخس و قیل: سلاحن و کان من ملوک الروم، این ملک ایشان را حاضر کرد و احوال پرسید، ایشان گفتند ما رسولان عیسی‌ایم آمده‌ایم تا شما را از بت‌پرستی با خداپرستی خوانیم و از دین باطل با دین حق بریم، ملک گفت: بجز این خدایان ما خدایی هست؟ گفتند آری خدایی هست که ترا آفریننده است و دارنده. ملک چون این سخن بشنید گفت: اکنون روید تا من در کار شما نظر کنم، ایشان رفتند و جمعی در ایشان افتادند و ایشان را زدند و در حبس و بند کردند، این خبر به شمعون رسید و شمعون این «ثالث» است که رب العزّة فرمود: فَعَزَّزْنَا بَثَالِثِ، او را شمعون الصفا گویند و شمعون الصخره گویند. قراءت بو بکر از عاصم فَعَزَّزْنَا مَخْفَفٌ است بمعنی غلبه من قولهم: من عزّ بزّ، ای من غلب سلب. و معنی آنست که: ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر. باقی قراء «فَعَزَّزْنَا» مشدّد خوانند یعنی فقوینا بثالث، ای برسول ثالث پس شمعون از راه تلطّف و مدارا با ایشان درآمد و ایشان را باسلام در آورد و یاران خود را برهانید، و بیان این قصّه آنست که: شمعون چون به انطاکیه رسید بدانست که آن دو رسول بزندان محبوس‌اند، رفت و گرد سرای ملک متنکروار میگشت تا جماعتی را از خاصگیان ملک با دست آورد و با ایشان بعشرت خوش درآمد تا با وی انس گرفتند و ملک را از وی خبر کردند، ملک او را بخواند و صحبت و عشرت وی پسندید و از جمله مقربان و نزدیکان خویش کرد، بر آن صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت: اَيُّهَا الْمَلِكُ بَمَنْ

رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلت باز داشته‌ای و ایشان را رنجها رسانیده‌ای از آن که ترا بر دینی دیگر دعوت همی کردند چرا نه با ایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن بر تو روشن گشتی و پیدا شدی؟ ملک گفت: حال الغضب بینی و بین ذلک من بر ایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم، شمعون گفت: اگر رای ملک باشد اکنون بفرماید تا ببیند و آنچه دانند بگویند، ملک ایشان را حاضر کرد، شمعون گفت: من ارسلکما الی هاهنا؟ قالوا: اللّٰه الذی خلق کلّ شیء و لیس له شریک. شمعون گفت: آن خدای را که شما را فرستاده است صفت چیست؟ گفتند: انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. شمعون گفت: چه نشان دارید و چه آیت بر درستی این دعوت؟ گفتند: هر چه شما خواهید، ملک بفرمود تا غلامی را حاضر کردند مطموس العینین چشم خانه وی با پیشانی راست بود چنانکه نه روشنایی بود نه چشم خانه ایشان باشکارا، دعا کردند و شمعون بسرّ دعا کرد تا بفرمان و قدرت اللّٰه موضع چشم و حدقه شکافته شد، ایشان دو بندقه از گل بساختند و در هر دو حدقه وی نهادند دو دیده روشن گشت بفرمان اللّٰه، ملک در عجب ماند و در خود مضطرب گشت، شمعون گفت: ایها الملک اگر تو نیز از خدایان خود بخواهی تا مثل این صنعی بنمایند هم ترا و هم خدایان را شرفی عظیم باشد و نیز جواب ایشان داده باشی، ملک گفت: من راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع نتوانند و از ان عاجزتراند که چنین کار توانند که ایشان نه شنوند نه بینند نه سود کنند نه گزند نمایند، ملک چون آن حال دید گفت: اینجا مرده‌ایست پسر دهقانی که هفت شبانروزست تا بمرد و من او را دفن نکردم که پدرش غائب بود تا باز آید، اگر او را زنده کنید نشان درستی دعوی شما بود و ما قبول کنیم و بخدای شما ایمان آریم، آن مرده را بیاوردند و ایشان باشکارا و شمعون بسرّ دعا کردند تا مرده زنده گشت و بدست خویش کفن از خویشتن باز کرد و بر پای بیستاد، ملک گفت: چند روز است تا مرده‌ای؟ گفت: هفت روز. گفت: چه دیدی درین هفت روز؟ گفت چون جانم از کالبد جدا گشت مرا بهفت وادی آتش بگذرانیدند از آنک بکفر مرده بودم، اکنون شما را می‌ترسانم و بیم می‌نمایم، زینهار کفر بگذارید و بخدای آسمان ایمان آرید تا برهید، آنک درهای آسمان می‌بینم گشاده و عیسی پیغامبر ایستاده زیر عرش و از بهر این شفاعت میکند و میگوید

خداوند ایشان را نصرت ده که ایشان رسولان من اند. ملک گفت: و این سه کس کدام اند؟ گفت: یکی شمعون و آن دو رسول دیگر شمعون بدانست که آن قصه و آن حال در دل ملک اثر کرد و زبان نصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون آمد و کلمه حق بگفت. آن ملک با جماعتی ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاک شدند. وهب منبه گفت و کعب احبار که آن ملک و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولان را هر سه بگرفتند و ایشان را تعذیب همی کردند، و این در روزگار ملوک طوایف بود.

پس آن رسولان گفتند: «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»، ایشان جواب دادند که «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»، همانست که جای دیگر فرمود: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ».

آن کافران و بیگانگان گفتند: ما أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذُوبُونَ.

رسولان گفتند: بِنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ یعنی تشاء منا بکم حیث خالفتم آباؤکم فترکتهم معبودکم فلا نأمن سوء عاقبة ذلك. و قيل: حبس عنهم المطر عام اتاهم الرسل فنسبوا ذلك اليهم.

و فی الخبر ان رسول الله (ص) كان يحب الفأل و يكره التطير، و الفرق بينهما ان الفأل انما هو من طريق حسن الظن بالله عز و جل و التطير انما هو من طريق الاتكال على شيء سواه و هو التشاؤم بطير الشؤم و سئل ابن عون عن الفأل فقال هو ان يكون مريضا فيسمع يا سالم. و فی الخبر ان النبي (ص) لما توجه نحو المدينة خرج بريدة الاسلامي في سبعين راكبا فتلقى نبي الله ليلا فقال له: من انت؟ فقال: بريدة. قال: فالتفت الى ابي بكر فقال: برد امرنا و صلح ثم قال (ص) ممن؟ قال: بريدة من اسلم، فقال (ص) لابي بكر: سلمنا.

قال اهل اللغة: قوله «برد امرنا»، اي سهل امرنا، و منه قوله: «الصوم في الشتاء الغنيمية الباردة».

قوله: «لئن لم تنتهوا» يعني عن مقاتلتكم هذه «لنرجمنكم» اي لنقتلنكم بالحجارة «و ليمسنكم منا عذاب اليم».

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» اي شؤمكم معكم بكفركم و تكذيبكم يعني اصابكم الشؤم من قبلكم لان الشؤم كله في عبادة الصنم و هو معكم، «أِنْ دُرُوتُمْ» هذا استفهام محذوف الجواب مجازة: اتن وعظنم بالله تطيرتم بنا و كذبتنم و تواعدتم بالرجم و العذاب، «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

مُسْرُفُونَ» مشرکون مجاوزون الحدّ. گفته‌اند: کافران و بیگانگان دارها زدند و آن رسولان را با چهل تن که ایمان آورده بودند گلوهاشان سوراخ کردند و رسنها بگلو در کشیدند و از دار بیاویختند، خبر به حبیب نجار رسید مؤمن آل یس که خدای را عز و جل می‌پرستید در آن غاری اندر میان کوه‌ها چنانک ابدال در کوه نشینند و از خلق عزلت گیرند و اندر سرّ با خدا خلوت دارند، این حبیب با خدا خلوت داشت، و این عزلت و خلوت سنّت مصطفی است صلوات اللّٰه و سلامه علیه که که روزگاری با کوه حرا نشسته بود و میگفت: «ان حراء جبل یحبّنا و نحبه».

اگر کسی گوید معنی عزلت فرقت است و شریعت از فرقت نهی کرده قال اللّٰه تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، و قال تعالی: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و قال النبی (ص): «من فارق الجماعة فمات جاهلیة و من شقّ عصا المسلمین و المسلمون فی اسلام فقد خلع ربقة الاسلام»، جواب آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقة الآراء و الادیان، دیگر فرقة الاشخاص و الأبدان، اما آن فرقت که محظور و محرم است و اشارت این آیت و خبر بوی است، فرقة الآراء و الادیان است از قضایای شریعت و اصول دین برگشتن و جاده سنّت و جماعت بگذاشتن و مخالف ائمّه هدی و اهل اجماع بودن، این چنین فرقت داعیه ضلالت است و سبب تعطیل و ابطال فوائد بعثت انبیا و رسل لا جرم در شرع محظور آمد و در عقل منکر. اما آن فرقت و عزلت که در شریعت و حقیقت مستحبّ است و مندوب الیه آنست که ربّ العالمین در شأن و قصّه اصحاب الکهف فرمود: وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ إِلَّا اللّٰهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ یُنشِرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، و مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه آلا من فرّ بدینه من قریة الی قریة و من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالتعلب الذی یروغ»، قالوا: و متى ذاک یا رسول اللّٰه؟ قال: «اذا لم تنل المعیشة آلا بمعاصی اللّٰه عزّ و جلّ فاذا کان ذلك الزمان حلّت العزوبة»، قالوا: و کیف ذاک یا رسول اللّٰه و قد امرتنا بالتزووج؟ قال: «أنه اذا کان ذلك الزمان کان هلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته و ولده فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلی یدی قرابته»، قالوا: و کیف ذاک یا رسول اللّٰه؟ فقال (ص): «یعبرونه بضیق المعیشة فیکلّف ما لا

بطبق حتى يورده موارد الهلكة».

و قال عبد الله بن عمرو بن العاص بينما نحن حول رسول الله (ص) اذ ذكر الفتنة او ذكرت عنده فقال (ص): «اذا رأيت الناس مرجت عهدهم و خفت اماناتهم و كانوا هكذا» و شبك بين اصابعه، قال فقمتم اليه فقلت: كيف افعل عند ذلك جعلني الله فداك؟ فقال عليه السلام: «الزم بيتك و املك عليك لسانك و خذ ما تعرف و دع ما تنكر و عليك بامر الخاصة و دع عنك امر العامة».

بزرگان دین و علمای شریعت و طریقت متفق اند که در روزگار فتنه و استیلاء اهل بدعت و ظهور ظلم و خیانت عزلت اولی تر از صحبت که عزلت در چنین وقت سنت انبیاست و عصمت اولیا و سیرت حکما. عمر خطاب رضی الله عنه گفت: خذوا حظکم من العزلة ففي العزلة راحة من خلیط السوء. و قال ابن سیرین: العزلة عبادة. و قيل لعبد الله بن زبیر: الا تأتي المدينة؟ فقال: ما بقی بالمدينة الا حاسد نعمة او فرح بنقمة. و قال داود الطائي فر من الناس فرارك من الاسد. و قال الفضیل: كفى بالله محبا و بالقرآن مونسا و بالموت واعظا اتخذ الله صاحبا و دع الناس جانبا. و قيل لمالك بن مغول و هو فی داره بالكوفة جالسا وحده: اما تستوحش فی هذه الدار؟ فقال: ما كنت اظن احدا يستوحش مع الله.

قوله تعالى: وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى چون خبر به حبیب نجار رسید که رسولان عیسی را گرفتند و بخواهند کشت، از ان منزل خویش بیامد بشتاب، قومی گفتند: خانه داشت در ان گوشه شهر بدورتر جای از مردمان و کسب کردی، هر روز آنچه کسب وی بود یک نیمه صدقه دادی و یک نیمه بخرج عیال کردی. و گفته اند: مردی بود شکسته تن بیمار چهر خدای را عز و جل پنهان عبادت کردی و کس از حال وی خبر نداشتی تا آن روز که رسولان عیسی را برنجانیدند و جفا کردند از ان منزل خویش بشتاب بیامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت: یا قوم اتبعوا المرسلین قتاده گفت: چون بیامد نخست رسولان را بدید گفت شما باین دعوت که میکنید و باین پیغام که میگزارد هیچ مزد میخواهید؟ ایشان گفتند: ما هیچ مزد نمی خواهیم و جز اعلاء کلمه حق و اظهار دین الله مقصود نیست. حبیب بیامد آن گه و قوم را گفت: اتبعوا من لا یستلکم اجرا و هم مهتدون مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «سباق الامم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفة

عین: علی بن ابی طالب (ع) و صاحب یس یعنی حبیب النجار و مؤمن آل فرعون یعنی حزییل فهم الصدیقون».

چون حبیب رسولان را نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند: و انت مخالف لدیننا و متابع لهؤلاء الرسل؟ حبیب جواب داد: و ما لی لا أعبدُ الَّذِی فَطَرَنی ای خلقنی و إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ای و مصیر الكلّ الیه.

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً یعنی الاصنام، إِنَّ بُرْدَانَ الرَّحْمَنِ بَصْرًا ای بسوء و مکروه، لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ای لا شفاعة لها فتغنی، وَلَا يُنْقِذُونَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكْرُوهِ. و قیل: لَا يُنْقِذُونَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ لو عذبنی الله ان فعلت ذلك إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ.

ثمّ اقبل علی الرسل و قال: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ای اشهدوا علیّ و قیل: خاطب به القوم فلما سمعوا منه هذا الكلام وثبوا علیه فقتلوه و قیل: علّقوه من سور المدينة و قبره فی سوق انطاکیه. سدی گفت: دست بسنگ بوی فرا داشتند و او را بسنگ بکشتند و وی در ان حال میگفت: اللهم اهد قومی اللهم اهد قومی. این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق. این همچنانست که ابو بکر صدیق بنی تیم را گفت آن گه که او را می رنجانیدند و از دین حق با دین باطل می خواندند گفت: اللهم اهد بنی تیم فانهم لا یعلمون یا مرونی بالرجوع من الحق الی الباطل. کمال شفقت و مهربانی بو بکر بر خلق خدا غرفه ای بود از بحر نبوت محمد عربی صلوات الله و سلامه علیه بآن خبر که گفت: «ما صبّ الله تعالی شیئا فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر».

و خلق مصطفی صلوات الله علیه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندان عزیز وی می شکستند و نجاست بر مهر نبوت می انداختند و آن مهتر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ چون حبیب را بکشتند، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی: ادْخُلِ الْجَنَّةَ حبیب چون در بهشت شد و نواخت و کرامت حق دید آرزو کرد گفت: کاشک قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم! قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بما غفر لي ربِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ حسن بصری گفت: رحمت خدا بر حبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت

دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی.

قوله: بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي «ما» هاهنا للمصدر، ای بمغفرة ربِّي. وقيل: «ما» بمعنى الَّذِي، ای بِالَّذِي غَفَرَ لِي رَبِّي بسببه. وقيل: لَمَّا اراد القوم ان يقتلوه رفعه الله اليه فهو في الجنة ولا يموت الا بفناء السماوات. پس چون رسولان عیسی را هلاک کردند و حبیب را بران صفت بکشتند، رب العالمین اثر خشم خود بایشان نمود و عذاب و نعمت فرو گشاد، جبرئیل را فرمود تا یک صیحه بر ایشان زد همه بیکبار فرو مردند و چون خاکستر گشتند.

اینست که رب العالمین فرمود: وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ يَعْنِي قَوْمِ حَبِيبٍ مِنْ بَعْدِ قَتْلِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ لِنُصْرَةِ الرَّسُولِ، ای لم نحتج في اهلاكهم الى ارسال جند و ما كنا منزلين كرهه تأكيدا. وقيل: «ما» بمعنى الَّذِي: تقديره: من جند من السماء و مما كنا منزلين على من قبلهم من حجارة و ریح و امطار شديدة.

ثُمَّ بَيَّنَّ عَقُوبَتَهُمْ فَقَالَ: إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً أَي مَا كَانَتْ عَقُوبَتُهُمْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً: قَالَ الْمَفْسُورُونَ: اخذ جبرئيل بعضادتي باب المدينة ثم صاح بهم صيحة واحدة فإذا هم خامدون مبيتون.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ معنی حسرت غایت اندوه است و کمال غم که دل را شکسته کند و کوفته، یعنی يدع القلب حسيرا. و تأويل کلمه آنست که: يا حسرة ان كنت آتية فهذا اوانك، و این ندای درد زدگانست بر خویشان همچنانک يعقوب پیغامبر عليه السلام گفت: «يا اسفَى على يوسف» ای اندها که آمد بر فراق يوسف.

و هم ازین باب است که آنچه فردا در قیامت گناهکاران گویند از تحیر و حیرت: يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ... عكرمه گفت: «يا حسرة» درین موضع بر دو وجه است: یکی آنکه از گفت الله است یعنی يا حسرة و كآبة عليهم حين لم يؤمنوا ای حسرتا و اندوها که بر ایشانست که ایمان نیاوردند و نه گرویدند. وجه دیگر: این کلمه از گفتار هالکان است آن گه که معاینه عذاب دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لکن سود نداشت که در وقت معاینه ایمان سود ندارد.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ خلاصه سخن آنست که: ای دریغا بر بندگان!

هیچ فرستاده نیامد بایشان مگر که برو افسوس میکردند تا آن افسوس کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان. و معنی این حسرت آنست که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «ان المستهزئين بالناس فى الدنيا يفتح لهم يوم القيمة باب من ابواب الجنة فيقال لهم: هلم هلم، فيأتيه بكربه و غمه فاذا اتاه اغلق دونه فلا يزال يفعل به ذلك حتى يفتح له الباب فيدعى اليه فلا يجيب من الاياس».

و قال مالك بن دينار قرأت فى زبور داود: طوبى لمن لم يسلك سبيل الأئمة و لم يجالس الخطائين و لم يدخل فى هزوء المستهزئين، و فى انجيل عيسى: طوبى للرحماء اولئك يكون عليهم الرحمة ويل للمستهزئين كيف يحرقون بالنار!

النبوة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى ارباب معرفت در احیاء موتی معنی دیگر دیده‌اند و فهمی دیگر کرده‌اند گفتند: اشارت است بزنده گردانیدن دل‌های اهل غفلت بنور قربت و زنده کردن جانهای اهل هوا و شهوت بنسبیم مشاهدت و روح مواصلت، اگر همه جانهای عالمیان ترا بود و نور قربت ترا حیاة طیبه ندهد مرده زندانی تویی، و اگر هزار سال در خاک بوده‌ای چون ریحان توحید رحمن در روضه روح تو بود مایه همه زندگانی تویی، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمه حیاة رسد. و خضروار درو غسلی بیارد تا حیّ ابد گردد.

بیر طریقت گفت: الهی! زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو، و جان آنست که در و شناخت تو، الهی! موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دل‌های ذاکرانی، از نزدیکت نشان میدهند و برتر ازانی، و از دورت می‌پندارند و نزدیکت از جانی، ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی، جان را زندگی می‌باید تو آنی.

وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ یعنی خطاهم الی المسجد فی ظلم اللیل و وقوفهم علی بساط المناجاة معنا. و فی الخیر بشر المشائین فی اللیل الی المساجد بالنور التام یوم القيمة.

در وقت سحرگاه که بنده از حجره اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب، و قدم بر بساط مناجات نهد، هر چه در اطراف و اکناف سماوات مقرب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل انا جلیس من ذکرنی روان گردد،

آن ساعت آسمان و زمین از غیرت فرو گدازند و در این اطباق کونین زبانهای تعطش از عین شوق بگشایند که و للارض من كأس الکرام نصیب، عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید، شریف وقتی که آنست، عزیز ساعتی آن ساعت که جلال احدیت بنعت صمدیت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که هل من سائل؟ هل من تائب؟ هیچ درد زده‌ای را سؤالی هست تا جام اجابت در کام او ریزیم؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال او فرستیم؟ هیچ عاصی هست تا جریده جریمه او را توقیع غفران کشیم.

خلیلی هل ابصرتما او سمعتما با کرم من مولی تمشی الی عبد؟
 وَ اضْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ خَیْرٌ مِّمَّا تُكْفِرُونَ، وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ یَسْعَى نِشَان میده‌د از برداشتگان لطف قدم، آن برداشتگان عدل را داغ قطیعت بر نهاد که لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُظْهِرْ قُلُوبَهُمْ، این برداشتگان لطف ازل را بالزام از راه تقوی در کشید که وَ الزَّمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَى، آن رانده اخسوا فیها وَ لَا تُكَلِّمُونِ وَ این خواننده وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ مقبولان حضرت دیگراند و مطرودان قطیعت دیگر، مقبولان حضرت را میگوید: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، مطرودان قطیعت را میگوید: أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ کرم و رحمت او مفرغه عزت پیش مرکب دولت حزب الله میزند و چون و چرانه، جبروت و کبریای او کوس قهر و سیاست در دماغ حزب الشیطان میگوید و روی سؤال نه، و کس را بر اسرار جلال ذو الجلال اطلاع نه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گوید: یکی را در خاک می‌نهدم سه بار روی او بجانب قبله کردم هر بار روی از قبله بگردانید، پس ندایی شنیدم که ای علی دست بدار آن را که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز نتوانی کرد. کرامت خوانندگان و اهانت رانندگان همه از درگاه جلال اوست و بارادت و مشیت اوست تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ نِشَان کرامت بنده آنست که مردوار در آید و جان و دل و روزگار فدای دین اسلام کند چنانکه آن جوانمرد کرد حبیب نجار مؤمن آل یس، تا از حضرت عزت این خلعت کرامت بدو رسید که: ادْخُلِ الْجَنَّةَ دُوسْتَانِ او چون بآن عقبه خطرناک رسند بایشان خطاب آید که أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا، باز ایشان را بشارت دهند که وَ أَبْشِرُوا

حاضر کردگان.

وَ آيَةٌ لَهُمْ وَ يَكُ نَشَانُ الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ أَحْيَيْنَاهَا زَمِينَ مُرْدَةً اسْتِ كِه بِيَارَانِ زَنْدَه گَرْدَانِيم، وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا وَ بِيَرُونِ آرِيمِ اَزِينِ زَمِينَ دَانَه دَرُودَنِی، فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) تا اَز اِن مِيخُورِنْد.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ وَ دَر اِن زَمِينَ بُوَسْتَانِهَا كَرْدِيمِ وَ آفَرِيدِيمِ، مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ اَزِينِ خَرْمَانَبَانِ وَرْزَانِ، وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) وَ بَرگَشَادِيمِ دَر اِن زَمِينَ چِشْمَه‌هَای رُوانِ. لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ تا مِيخُورِنْد اَز مِيوه‌هَای اَن، وَ مَا عَمِلْتَهُ اَيْدِيهِمْ وَ اَز اَنچِه ايشان كَشْتَنْد وَ نَشَانَدَنْد، أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) بَازادِي نَباشَنْد وَ كَرْدگارِ را نِپَرسَتَنْد؟

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا پاكِي وَ بِي عِيبي اَن خُدَایِ را كِه بِيافَرِيدِ هَمِه گُونِهَا را اَز آفَرِيدگانِ جَفْتِ جَفْتِ، مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ اَز اَنچِه زَمِينَ مِيروِيانَد، وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ اَز تَنهَایِ مَرْدَمَانِ وَ دِبگَرِ هَمِه جانُورانِ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ اَز اَنچِه آفَرِيدگانِ نَدانَنْد.

وَ آيَةٌ لَهُمْ وَ نَشَانِي اسْتِ ايشانِ رَا، اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ اِينِ شَبِ كِه مِي دَر كَشِيمِ اَزُورُوزِ، فِإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (۳۷) تا ايشانِ دَر تاريكِي مِيشُوند.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا وَ خُورَشِيدِ مِيروُدِ آرا مِگَاهِ خُودِ رَا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) اَن راسْتِ داسْتَه وَ باز اِنداختَه خُدَایِ تِوانايِ داناسْتِ.

وَ الْقَمَرُ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ وَ ماهِ اِندازَه كَرْدِيمِ اَن را دَر رَفْتَنِ مَنزَلِها دَر شَبانِروزِ، حَتَّى عَادَ تا اَن گِه كِه باز گَرْدَدِ، كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) چُون شَاخِ خَرْمَا بِنِ يَكِ سالِه خَشَكِ.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا نَه اَفْتابِ را سَزَدِ، اَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ كِه ماهِ را دَر يابَدِ، وَ لَآ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ نَه شَبِ روزِ را كَمِ آردِ وَ عاجزِ، وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ هَر دُو دَر فَلَکِ فَرَاخِ مِيروِنْد.

وَ آيَةٌ لَهُمْ وَ نَشَانِي اسْتِ ايشانِ رَا، اِنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ كِه ما بَر داسْتِيمِ پِدَرانِ ايشانِ را كِه فَرزندانِ را زانَدِنْد، فِي الْفَلَکِ الْمَسْحُونِ (۴۱) دَر اَن كَشْتِي گَرانِ بارِ پَر كَرْدَه.

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ وَ بِيافَرِيدِيمِ ايشانِ رَا، مِنْ مِثْلِهِ اَز هَمِ مِمانَدِ كَشْتِي نُوحِ، ما يَرْكَبُونَ (۴۲) اَنچِه مِي بَر نَشِينَنْد بَرانِ.

وَ اِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ وَ اگَر خِواهِيمِ ايشانِ را دَر آبِ كَنِيمِ، فَلَآ صَرِيخَ لَهُمْ فَرِيادِرِسِ نَبُودِ ايشانِ

را، وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ (۴۳) و ایشان را نرهانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر بخشایشی از ما، وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) و برخوردارایی تا فراسرانجام. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ چون ایشان را گویند: اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ پرهیزید از پاداش گناهان که کردید از پیش، وَمَا خَلْفَكُمْ و گناهان که خواهید کرد ازین پس لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) مگر ببخشایند بر شما.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ نیاید بایشان هیچ نشانی از نشانهای خداوند ایشان، إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) مگر از آن روی گردانیده میباشند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا و چون ایشان را گویند نفقه کنید بر درویشان، مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه اللَّهُ شما را روزی داد، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا ناگرویدگان ایشان گویند گرویدگان را: أُنْظِعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ مَا طَعَامُ دَهِيمٍ کسی را که اگر اللَّهُ خواهد او را خود طعام دهد؟ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷) نیستید شما مگر در گمراهی آشکارا.

وَيُقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ و میگویند این هنگام رستاخیز کی خواهد بود؟ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) اگر راست می‌گویید.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً چشم نمیدارند مگر یک بانک، تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) که فرا گیرد ایشان را و ایشان با هم بر آویخته.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً نه اندرزی توانند که کنند، وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) و نه توانند که با خاندان خویش آیند.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دردمند در صور، فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) ایشان از گورها بسوی خداوند خویش می‌بویند شتابان.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای ویل و نفریغ و هلاک بر ما، مِمَّنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا که بیدار کرد و بینگیخت ما را از این خوابگاه ما؟! هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ این آنست که رحمن وعده داده بود ما را، وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) و فرستادگان او راست گفتند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً نبود مگر یک بانک، فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ که ایشان را همه بهم، لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) نزدیک ما حاضر کردگان باشند.

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا امروز بیداد نکنند بر هیچکس، وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(۵۴) و باداش ندهند شما را مگر آنچه میکردید.

النوبة الثانية

قوله: أَلَمْ يَرَوْا يَعْنِي اَهْلَ مَكَّةَ كَمَا أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ الَّتِي يَعْتَبِرُوا بِمَنْ هَلَكَ قَبْلَهُمْ فَيُؤْمِنُوا مَخَافَةَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمْ مِثْلَ مَا نَزَلَ بِمَنْ قَبْلَهُمْ. مشركان مكه را ميگويد: نه نگرند و عبرت نگیرند بآن گذشتگان و رفتگان ازین جهان و جهانیان داران و ستمکاران که ما چون ایشان را هلاک کردیم و از خانه و وطن برانداختیم و نام و نشان ایشان از زمین برگرفتیم، نترسند اینان که با ایشان همان کنیم که با آنان کردیم. اهل کلّ عصر قرن سمّوا بذلك لاقتراهم فی الوجود، و «کم» موضعه نصب باهلکنا، و الجملة فی تقدیر النَّصَب بیروا.

و أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بَدَلَ مِنَ الْجُمْلَةِ، و المعنى: أَنَّهُمْ لَا يَعُودُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَمِيدَانَد و نمی بینند که ما چند هلاک کردیم پیش ازیشان از گروه گروه و آنکه از ان هلاک کردگان و گذشتگان هیچکس باز نمی آید، همه میروند و کس را بازگشت نه، همه میروند و دیده عبرت نه.

فِي الذَّاهِبِينَ الْاُولَى	ن من القرون لنا بصائر
لَمَّا رَأَيْتَ مَوَارِدَا	للموت ليس لها مصادر
و رَأَيْتَ قَوْمِي نَحْوَهَا	تمضى الاكابر و الاصاغر
لَا يَرْجِعُ الْمَاضِي إِلَى	و لا من الباقيين عاير
اَيَقْنَتِ اُنَى لَا مَحَا	لته حيث صار القوم صائر

وَ اِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ اَي نَجْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ عَلَى الْاَعْمَالِ. ابن عامر و حمزه و عاصم «لَمَّا» بتشديد خوانند و باين قراءت «ان» بمعنى جحد است و «لَمَّا» بمعنى الا، اى و ما كلّ الا جميع لدینا محضرون. باقى قرأ «لَمَّا» بتخفيف خوانند. و باين قراءت «ان» تحقيق سخن راست و «ما» صلت و زيادت توکيد يعنى: و ان كلّ لجمیع لدینا محضرون.

«و آية» رفع بالابتداء «لهم» خبره، «الارض الميتة» اى اليابسة. «احييناها» بالمطر، وَ اُخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا مِنْ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ مَا اشْبَهَهُمَا الْحَبِّ الَّذِي يَطْحَنُ وَ الْبِذْرَ الَّذِي يَعْصُرُ

منه الدَّهْنُ وَ الْحَبَّةُ عَجْمُ الْعَنْبِ، «فمنه» ای من الحَبِّ «بأكلون».
 «وَ جَعَلْنَا فِيهَا» ای فی الارض، «جَنَّاتٍ» بساتین، مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ
 الْعُيُونِ.

«لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ» ای ثمر الماء، لَانَّ الماء اصل الجميع. و قيل: من ثمر ذلك.
 قرأ حمزة و الكسائي: «من ثمره» بضمّتين، و الباقون «ثمره» بفتحيتين. «وَ مَا عَمِلَتْ» بغير
 الهاء قراءة اهل الكوفة، و بالهاء قراءة الباقين. «ما» درین موضع بر دو وجه است: یکی
 بمعنی «الَّذِي» یعنی: و الَّذِي عملت ايديهم، ای غرست و زرعت و حفرت ميگويد: بستانها
 كرديم از آنچه ايشان كشتند و نشاندند و چشمه ها گشاديم از آنچه ايشان كندند و
 كاويدند. وجه دوم ماء نفى است يعنى: لياكلوا من ثمره و لم تعمله ايديهم تا از ان ميوه ها
 خورند كه نه از صنع ايشانست رويايدين آن و نه كار ايشانست بيرون آوردن آن، ايشان
 كشتند اما بپر نياوردند ايشان نشاندند اما ببار نياوردند ايشان كندند اما از سنگ آب
 نياوردند، همانست كه جاى ديگر فرمود ميوه را: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا» و آب را
 گفت: «وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» جاى ديگر فرمود: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» «أَأَنْتُمْ
 أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ السَّمَاءِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» و قيل: اراد العيون و الانهار التى لم تعملها يد
 خلق مثل دجلة و الفرات و النيل و نحوها. و قوله «ايديهم» هذا كناية عن القوّة لَانَّ اقوى
 جوارح الانسان فى العمل يده فصار ذكر اليد غالبا فى الكناية، و مثله قوله: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ
 أَيْدِيَكُمْ. و فى كلام العجم: بدست خویش كردم بخويشتن: و انت لا تنوى اليد بعينها. أَ فَلَا
 يَشْكُرُونَ استفهام بمعنى الامر، ای ليشكروا نعمی.

ثُمَّ نَزَّ نَفْسَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا ای الاجناس و الاعمال و
 الانواع، مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنَ الْحَبِّ وَ الثَّمَرِ وَ الْحَشِيشِ وَ الْأَشْجَارِ، وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يعنى
 الذَّكَورَ وَ الْأُنثَى وَ مِمَّا خَلَقَ مِنَ الْأَشْيَاءِ مِنْ دَوَابِّ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ يَقَالُ خَلَقَ اللَّهُ دَابَّةً مَلَأَتْ
 ثَلَاثِي الْأَرْضِ وَ دَوَابَّ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الْفَصْلُ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ أَكْثَرَهَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: وَ
 نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

وَ آيَةٌ لَهُمْ ای لاهل مكة تدلّ على قدرتنا: «اللَّيْلُ نَسْلَخُ» ای نزع و نكشط منه النهار فاذا
 هُمْ مُظْلِمُونَ داخلون فى الظلمة، و المعنى: نذهب بالنهار و نجىء بالليل و ذلك انّ الاصل

هی الظلمة و النهار داخل علیها اذا غربت الشمس سلخ النهار من الليل فتظهر الظلمة، ای سلخنا الضوء الذی هو شعاع الشمس من الهواء و کان کاللباس للهواء فصار لیلاً کما ینزع اللباس من الشیء، و منه قولهم: سلخت المرأة جلبابها ای نزعته.

وَ الشَّمْسُ تُجْرِي یعنی: و آیه لهم الشمس تجری، «لِمُسْتَقَرِّ لَهَا»، ای الی مستقر لها. معنی آنست که: خورشید می‌رود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وی زیر عرش عظیم است. خبر درست است از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه که فرمود فرا بو ذر غفاری: یا با ذر هیچ دانی که این آفتاب که فرو میشود کجا می‌رود؟ بو ذر گفت: الله و رسوله اعلم، رسول فرمود: همی رود تا بزیر عرش او را قرار گاهی است، چون آنجا رسد سجود کند، پس دستوری خواهد تا از مشرق برآید بر عادت خویش، هر روز دستوری می‌یابد و از مطلع خویش بر می‌آید تا روزی که او را دستوری ندهند، شفیع طلب کند و شفیع نیابد، دیر بماند و وقت در گذرد بداند که اگر نیز دستوری یابد بمشرق نرسد بنالد گوید: خداوندا مشرق دور است چه فرمایی؟ فرمان آید که از جای خویش برآی آن گه از مغرب برآید و آن نشان مهین است از نشانه‌های قیامت، آن گه مصطفی فرمود علیه السلام: «أ تدرّون متی ذاکم؟ حین لا ینفخ نفسا ایمانها لم تکن آمنتم من قبل».

و گفته‌اند: مستقرّ وی آنست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است، آن روز که باقصی المشارق و آخر المغارب رسد بمستقرّ خویش رسد، لانها لا تجاوزه. و قیل: «مستقرّها» نهایت ارتفاعها فی السماء فی الصّیف و نهایت هبوطها فی الشتاء. و در شواذ خوانده‌اند: «و الشمس تجری لا مستقر لها» و هو قراءة ابن مسعود یعنی انها جاریة ابدًا لا تثبت فی مکان، همانست که جای دیگر فرمود: «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ» این خورشید بر دوام همی رود او را آرام نه و باز ایستاد نه تا آن گه که دنیا بسر آید و بنهایت روش خویش رسد.

«وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ» نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب «و القمر» برفع خوانند بر معنی ابتدایا بر تقدیر: و آیه لهم القمر. باقی بنصب خوانند یعنی: و قَدَرْنَا الْقَمَرَ. «قَدَرْنَا» اختیار بو حاتم رفع است و اختیار ابو عبید نصب، نظیره قوله تعالی: وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّئِينَ وَ الْحِسَابَ میگوید: ماه را در رفتن اندازه کردیم منزلهایی که اول آن شرطین

است و آخر آن بطن الحوت تا درین منزلها می‌رود هر شب بمنزلی فروآید بیست و هشت منزل اندر دوازده برج فلک در هر برجی دو روز و سه یکی بماند تا در یک ماه فلک بتمامی باز برد و آن روز که بمنزل آخر رسد «عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» آن شاخ خرما بن که بر سر خوشه دارد چون یک سال برآید کهن گردد و خشک شود باریک و ضعیف و زرد شود و از خشکی متقوس گردد، رب العالمین میفرماید: ماه نو در آخر ماه هم چنان گردد، و در آن آیت دیگر فرمود: لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَ الْحِسَابَ این زیادت و نقصان ماه از آنست تا بر دیدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روزگار میدانید.

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا» ای یسهل لها، بغیت الشیء فانبعی لی، ای استسهلته فتسهل لی و طلبته فتیسر لی، يقول عز و جل: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ لِاخْتِلَافِ مَكَانَيْهِمَا فَانَّ الْقَمَرَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ الشَّمْسُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ. «وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» لِاخْتِلَافِ زَمَانَيْهِمَا فَانَّ زَمَانَ النَّهَارِ وَقْتَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ زَمَانَ اللَّيْلِ زَمَانَ غَيْبَتِهَا، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز، میگوید: نیست ایشان را که امروز بر هم رسند یا بر سلطان یکدیگر زور کنند و پیشی گیرند تا بروز قیامت، پس چون قیامت پدید آید هر دو بر یکدیگر رسند چنانکه رب العزة فرمود: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ اما امروز یکی در فلک خویش می‌رود و بسطان خویش مینازد. فذلک قوله: وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ السَّبْحَ الانبساط فی السیر کالسباحة فی الماء.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ قَرَأَ نَافِعُ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ: ذُرِّيَّاتِهِمْ «عَلَى الْجَمْعِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «ذُرِّيَّتِهِمْ» عَلَى التَّوْحِيدِ، وَ الْمُرَادُ بِالذَّرِّيَّةِ هَا هُنَا الْآبَاءُ وَ الْآجِدَادُ. وَ اسْمُ الذَّرِّيَّةِ يَقَعُ عَلَى الْآبَاءِ الَّذِينَ ذَرَى مِنْهُمْ الْوَالِدَ وَ الذَّرِّيَّةُ فِي قَوْلِهِ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ هُمُ الْوَالِدُ الَّذِينَ ذَرَوْا مِنَ الْإِمَاءِ، وَ الذَّرَى الْخَلْقُ، وَ «الْفُلُوكِ الْمَشْحُونِ» هُوَ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْآبَاءُ فِي سَفِينَةِ وَ الْآبَاءُ فِي اصْلَابِهِمْ.

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ يعى الزوارق و صغار السفن. و قال ابن عباس: هو الإبل تحمل في البر كما تحمل السفن في البحر. میگوید: در بر آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بر آن می‌نشینند و از آن منفعت همی گیرند. جای دیگر فرمود: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ما فرزندان آدم را برداشتیم در دشت و در دریا، در دشت و صحرا باشران و در

دریا بکشتی. و گفته‌اند: سه چیز آنست که الله راند بکمال قدرت خویش: شتران در صحرا و میغ در هوا و کشتی در دریا.

قوله: «وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ نِعْمَتَهَا خَوْشٍ بِرِشْمَرْدٍ وَعَطَاهَا بِرِدادِ أَنْ كِهَ آيْتِ قَهْرٍ وَهَيْبَتِ بِرِ بِرِي أَنْ دَاشْتِ تَا ايشان را تنبيه كند و خبر دهد كه نعمت بشكر مقابل كنيد و عطا بطاعت او بكار داريد، اگر نكنيد نعمت بر شما و بال كنم و آن كشتی و آن دریا سبب هلاك كنم فذلک قوله: «وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ إِي لَا مَغِيثَ لَهُمْ، وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ يَنْجُونَ مِنَ الْعَرَقِ».

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعاً إِلَى حِينٍ إِي الا ان نرحمهم و نمتّهم الى انقضاء آجالهم فهما منصوبان على المفعول له، و الرحمة هاهنا المهلة.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ قَالَ ابن عباس: «مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» يعنى الآخرة فاعملوا لها، «وَ مَا خَلْفَكُمْ» يعنى الدنيا فاحذروها و لا تغتروا بها. و قيل: معناه اتَّقُوا الذى قدمتم بين ايديكم من الذنوب و الذى خلفكم منها لم تعملوها بعد و انتم عاملوها.

قال شقيق البلخي: لانا ممّا لم اعلم من الذنوب اشدّ خوفا مما عملت. و قال قتادة: «اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» إِي اتَّقُوا نكالا كئكال من كان قبلكم من الامم «وَ مَا خَلْفَكُمْ» إِي اتَّقُوا قيام الساعة ميفرمايد: بيرهيزيد از چنان فضيحت و چنان عقوبت كه پيشنان را بود، آن مكنيد كه ايشان كردند كه بشما رسد آن عقوبت كه بايشان رسيد، همانست كه فرمود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ». «وَ مَا خَلْفَكُمْ» إِي اتَّقُوا قيام الساعة التى خلفكم بترسيد از قيامت كه ميايد در قفاى شما، يعنى آن مكنيد كه در قيامت شما را بآن عذاب كنند و جواب اين سخن محذوف است، إِي اذا قيل لهم اتَّقُوا لم يتَّقُوا و لم يرتدعوا.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِي دلالة على صدق محمد (ص)، «إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ». قوله: «مِنْ آيَةٍ» اين «مِنْ» تحقيق نفي است «مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ» «مِنْ» تبعيض است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ، يعنى لمشركى قريش: «انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» تصدّقوا على الفقراء و

انفقوا على المساكين ممّا زعمتم من اموالكم انه لله و هو ممّا جعلوه لله من الحرث و الانعام، قال الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اُنْظِعُوا مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اَطَعَمَهُ قَالُواهَا استهزاء، لا نطمعهم و لا نعطيههم و لم يعرفوا ان الله امرهم بذلك تعبداً و امتحاناً للعباد ليلبوا الغنى بالفقير فيما فرض له فى مال الغنى، ان اَنْتُمْ اِلَّا فى ضَلالٍ مُّبِينٍ فيه ثلاثة اقوال: احدهما انه من تمام كلام الكفار قالوا للمؤمنين: انتم فى ضلال مبين حيث تركتم دين آبائكم و اتبعتم محمداً صلى الله عليه و سلم. و قيل: هو جواب من الله لهم. و قيل امر المؤمنين بان يقولوا لهم «ان اَنْتُمْ اِلَّا فى ضَلالٍ مُّبِينٍ».

و يَقُولُونَ متى هذا الوعدُ يعنون وعد البعث و فيه اضمار، التأويل: ارونا ان كُنْتُمْ صادِقِينَ و انما ذكر بلفظ الوعد دون الوعيد لانهم زعموا ان لهم الحسنى عند الله ان كان الوعد حقاً.

«ما يَنْظُرُونَ» اى ما ينتظرون، «اِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً» هذه الصيحة صعقة القيامة ينفخ فى الصور ثلث نفخات: الاولى نفخة الفزع و الثانية نفخة الصعقة و الثالثة نفخة القيام لرب العالمين بين كل نفختين اربعون سنة، و هذه الآيه فى النفخة الثانية، «تَأْخُذُهُمْ» اى تلحقهم «وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» قرأ حمزة «يخصمون» بسكون الخاء و تخفيف الصاد، اى يغلب بعضهم بعضاً بالخصام، و قرأ الآخرون بتشديد الصاد، اى يختصمون، فادغمت التاء فى الصاد، ثم ابن كثير و يعقوب و ورش يفتحون الخاء، و ابو عمرو يختلس فتحه الخاء، و قرأ الباقون بكسر الخاء.

روى ان النبى (ص) قال: «اتقوا من الساعة و قد نشر الرجلان ثوبهما فلا يتبايعانه و لا يطويانه و اتقوا من الساعة و قد رفع الرجل اكلته فلا يطعمها».

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً» اى لا يقدرّون على ان يوصى بعضهم بعضاً، «وَ لَا اِلَىٰ اٰهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» يعنى ان الساعة لا تمهلهم لشيء بل يموتون حيث يسمعون الصيحة. معنى آيت آنست كه: اسرافيل در صور دمدم يعنى نفخه صعق و مردم غافل باشند از قيامت و با يكديگر در آويخته در معاملت و متاجرت، چنان كه جامه اى در دست دو كس باشد بايع و مشتري و مى پيمايند در ان حال آواز صور بر آيد و هر دو در مقام خویش بميرند يكى ترازو در دست دارد و بار مى سنجد ناگاه مرده بيفتند و ترازو هم چنان در دست وى، يكى گاو ميدوشد يكى آب ميكشد هر كس بر سر شغل خویش و از قيامت و رستاخيز بيخبر

که ناگاه ایشان را صعقه افتد، اینست که رب العالمین فرمود: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» این نفخه سوم است نفخه بعث که خلق از گورها برآیند، و ذلك قوله: فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ الاجداث القبور، واحدها جدث «يَنْسِلُونَ» ای یخرجون من القبور احياء، نسل، ای خرج من مضيق، و منه قيل للولد: نسل لخروجه من بطن أمه، و الصور قرن فيه ارواح الموتى ينفخ فيه. و ذهب ابو عبيد الى أنه جمع صورة كصوفة و صوف، ای تنفخ في الاجسام فيحيون «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» يسرعون.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ قَتَادَةُ: أَمَا يَقُولُونَ هَذَا لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْهُمْ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ فَيُرْقِدُونَ فَإِذَا بَعَثُوا بَعْدَ النَّفْخَةِ الْآخِرَةِ وَ عَايَنُوا الْقِيَمَةَ دَعَا بِالْوَيْلِ. وَ قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: إِنَّ الْكُفَّارَ إِذَا عَايَنُوا جَهَنَّمَ وَ أَنْوَاعَ عَذَابِهَا صَارَ عَذَابُ الْقَبْرِ فِي جَنِبِهَا كَالنُّوْمِ فَقَالُوا: «مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا»، ثُمَّ قَالُوا: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»، أَقْرَبُوا حِينَ لَمْ يَنْفَعَهُمُ الْإِقْرَارُ. وَ قِيلَ: قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لَهُمْ: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».

«إِنْ كَانَتْ» یعنی ما كانت «إِلَّا صِيْحَةً وَاحِدَةً» یعنی النفخة الآخرة، «فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ» للحساب و الخصومات. هلاك ایشان بصيحه ای و بعث و احياء ایشان بصيحه ای، میگوید: نباشد مگر یک بانگ چون بنگری همه بهم نزدیک ما حاضر کردگان باشند، همانست که گفت: «وَ حَسْرَتُهُمْ فَلَمْ يُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا». و گفته اند: صيحه بعث آنست که اسرافیل گوید بر صخره بیت المقدس: أَيَّتْهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ هَلُمُّوا إِلَى الْعَرَضِ عَلَىٰ جِبَارِ الْجَبَابِرَةِ.

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يجوز ان يكون «ما» مفعولا، و يجوز ان يكون تقديره: بما كنتم تعملون، فحذف الجار، و نظير هذه الآية قوله: الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، لَا تُظَلَّمُ الْيَوْمَ وَ قوله: وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ قوله: وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قوله: وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: أَلَمْ يَرَوْا... نه نگرند بدیده سر تا بدایع صنایع بینند؟ نه نگرند بدیده سر تا لطایف و ظایف بینند؟ نگرند بدیده سر تا آیات آفاق بینند؟ نگرند بدیده سر تا آیات انفس بینند؟ نگرند بدیده دل تا انوار هدایت بینند؟ نگرند بدیده جان تا اسرار عنایت بینند؟ نگرند بدیده شهود تا حضرت مشهود بینند؟ نگرند بدیده وجد تا رایت وجود بینند؟ نگرند بدیده بیخودی تا دوست عیان بینند؟ نگرند بدیده فنا تا جهانی بیکران بینند؟!

الا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی جهانی کاندرو و هر جان که بینی شادمان بینی

ای مسکین تا کی در صنایع نگری؟ یک بار در صانع نگر! تا کی بیدایع مشغول باشی؟ یک بار بمبدع مشغول شو! تا کی مرد هر دری باشی؟ مرد هر دری را هرگز صلاح و فلاح نبود، لا تکن امعة فتهلك. هزار حصن روئین از جای برکندن آسان تر ازان بود که مرد هر دری را بیک در باز آوردن. بویزید بسطامی را حدیث دل پرسیدند، گفتا: دل آن بود که بمقدار یک ذره آرزوی خلق درو نباشد.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه هر گه که بخرابه‌ای بر گذشتی توقف کردی بزاری بنالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی گفتی: کجا اندایشان که این بنا نهادند و ازان مسکن ساختند دل بدادند و مال و جان درباختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گل بر بار بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند.

سل الطّارم العالی الذری عن قطنیه نجا ما نجا من بوس عیش و لینه
فلما استوی فی الملک و استعبد الوری رسول المنایا تلّه لجبینه

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ صفت روز رستاخیز است که در ان روز رزمه‌های نفاق برگشایند و سرپوشهای زرقاقی از سر آن بر گیرند و گویند: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ». مدعیان بی معنی را بینی که زبانه‌اشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویه‌اشان میدارند که «أَقْرَأَ كِتَابَكَ»، و هر ذره‌ای که بظلم سسته

باشند یا از زکاة باز گرفته داغ قهر میگردانند و بر پیشانیهای عوانان خویشتن پرست می‌نهند. ای مسکین! آخر نگویی که تا چند از این مکابره بر دوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان، از حال طفولیت تا جوانی و برنایی و از جوانی و برنایی تا بکھلی و از کھلی تا بیبری و از پیری تا بکی؟! سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا... الآية پاکی و بی‌عیبی آن خدای را که در زمین از یک آب و یک خاک و یک هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات و رایات قدرت پدید کند، بینا کردن بندگان را و باز نمودن نشان را که آن کس که ندیده بود ببیند و آن کس که در نیافته بود دریابد که این کرده را کردگاری است و این ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آراینده ایست و رسته را روپاننده‌ای، هر یکی بر هستی الله گواه و بر یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد نه نشان دهنده را زبان،

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ يَبْزُغُ بَرُوقًا لَئِن لَّمْ يَظْهَرِ عَلَيْكَ إِسْرَارُهُ وَ خِطَابُهُ لَنَنَسُوهُ أَف تَعْتَدُ؟

جواب داد که شب فاضلتر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج و دشواری بود اندر طلب معاش و رنج و دشواری از دوزخ است. و نیز گفت: شب حظّ مخلصان است که عبادت باخلاص کنند ریاداران نه، روز حظّ مرائیان است.

که عبادت بریا کنند اخلاص در آن نه، شب وقت خلوت دوستانست و میعاد آشتی جویان و سلوت مشتاقان و هنگام راز محبان. وحی آمد ببعضی انبیا: کذب من ادعی محبتی اذا جنّه اللیل نام عنی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبها انا مطلع علیکم اسمع و اری». و گفته‌اند: شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است، گهی شب قبض بود ایشان را و گهی روز بسط، در شب قبض همه فترت و هیبت بینند، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال نماید بنده بزارد در خواهش آید، در روز بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنده بنزاد در رامش آید.

پیر طریقت گفت: گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که می‌بود، گاه نوری تابد که بشریت در جنب آن ناپدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشانست و بر سجل

زندگانی عنوانست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.
هم درد دل منی و هم راحت جان هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان

وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ... از روی حکمت گفته‌اند که زیادت و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدای آفرینش نور او بر کمال بود بخود نظری کرد، عجیبی در وی پیدا شد، رب العزة جبرئیل را فرمود تا پر خویش بر روی ماه زد و آن نور از وی بستد ابن عباس گفت: آن خطّها که بر روی ماه می‌بینید، نشان پرّ جبرئیل است نور از وی بستد اما نقش بر جای بماند و نقش کلمه توحید است بر پیشانی ماه نبشته «لا اله الا الله محمد رسول الله»، چون نور از ماه بستند او را خدمت درگاه منع کردند، ماه از فرشتگان مدد خواست تا از بهر وی شفاعت کردند گفتند: بار خدایا ماه در خدمت درگاه عزّت خوی کرده هیچ روی آن دارد که یکبارگی او را مهجور نکنی؟ رب العزة شفاعت ایشان قبول کرد و او را دستوری داد تا هر ماهی یک بار سجود کند در شب چهارده، اکنون هر شب که بر آید و بوقت خدمت نزدیکتر میگردد نور وی می‌افزاید تا شب چهارده که وقت سجود بود نورش بکمال رسد، باز از چهارده چون در گذرد هر شب در نور وی نقصان می‌آید که از بساط خدمت دورتر میگردد. و قیل: شبیه الشمس عبد یكون ابداء فی ضیاء معرفته و هو صاحب تمکین غیر متلون اشرف شمس معرفته من بروج سعاده دائما لا یأخذہ کسوف و لا یستره سحاب و شبیه القمر عبد یكون احواله فی التنقل و هو صاحب تلوین له من البسط ما یرقیه الی حد الوصال ثم یردّ الی الفتره و یقع فی القبض ممّا کان به من صفاء الحال فیتناقص و یرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثم یرجع الی ان یقرب سبحانه فیوقفه لرجوعه عن فطرته و افاقته عن سکرته فلا یزال تصفو حاله الی ان یقرب من الوصال و یرتقی الی ذرّوة الکمال فعند ذلک یقول بلسان الحال:

ما زلت انزل من و دادک منزلا تتحیّر الالباب عند نزوله

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ بَهْتِيانٍ آن روز در ناپرداختند، فَاكْهُونَ (۵۵) شادان و نازان میوه خواران.

هُمَّ وَ أَرْوَاهُمْ فِي ظِلَالِ إِيشَانِ وَ جَفْتَانِ إِيشَانِ دَر زِيرِ سَايَه‌هَانِدِ، عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِيُونَ (۵۶) بر تختهای آراسته و بر حجله‌های تکیه زده.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ إِيشَانِرَاسْتِ دَر اَن هَر مِيوَه، وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ (۵۷) و ایشانراست هر چه آرزو کنند و خواهند.

سَلَامٌ قَوْلًا سَلَامِي بَگفتار، مِّن رَّبِّ رَحِيمِ (۵۸) از خداوند مهربان که خود گوید. وَ اِمْتَاژَاوَالْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) و گویند فرا کافران که از هم جدا شوید امروز ای ناگرویدگان.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ نَه يَمَانِ بَسْتَمِ بَا شَمَا اِي فَرزندانِ آدَم، اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ كَه دِيو مِيرستيد، اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مَّيْبِينٌ (۶۰) كه او شَمَا رَا دَشْمَنِي آشْكَارِ اسْت؟ وَ اَنْ اَعْبُدُونِي وَ مَرَا پَرستيد، هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ (۶۱) كه راه رَاسْتِ اِينسْت؟ وَ لَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ بَدْرَسْتِي كَه بِيْرَاهِ كَرْدِ اَز شَمَا، جِبِلًّا كَثِيرًا غَرْوَهَانِي اَنْبَوَه، اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) خَرْدِ نَدَاشْتِيد؟

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اِينِ اَنْ دُوزَخِ اسْتِ كَه شَمَا رَا مِيْگفتند و وعده مِيدادند. اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِاَتْشِ اَنْ دَر شُويدِ امْرُوز، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) بَاَنْ كَه كَافِرِ شَدِيدِ وَ نَاسِپَاسِ.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى افْوَاهِهِمْ اَنْ رُوزِ مَهْرِ نَهيمِ بَرِ دَهانهایِ ايشان، وَ تَكَلَّمْنَا اَيْدِيهِمْ وَ دَسْتَه‌ایِ ايشان بَا مَا بَسْخَنِ آيد، وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ وَ پايه‌ایِ ايشان بَرِ ايشانِ گَواهيِ دَهد، بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) بَاَنْچَه مِيكَردند

وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى اَعْيُنِهِمْ مَا اِگرِ خَواهِمِ چِشمه‌ایِ ايشانِ نَپيدا كَنيمِ فَاَسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ تا آهنگِ راهِ كَند، فَاَنِّي يُبْصِرُونَ (۶۶) هَرگِزِ چَونِ فَرَا راهِ بِيينند؟

وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ وَ اِگرِ مَا خَواهِمِ ايشانِ رَا صُورْتِ بَگَرْدانيمِ بَرِ جَايِ خَويش، فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ (۶۷) تا نَه اَزِ بِيشِ تَوانند كَه رُوند و نَه اَزِ بَس. وَ مَن نَعْمَرُهُ وَ هَر كَرَا عَمْرِ دَرِازِ دَهِيم، نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ خَلْقِ وِي بَرگَرْدانيمِ بَپَس، اَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) دَر نَمِي يابند؟

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ مَا وِي رَا شَعْرِ نِياموختيم، وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ وَ او رَا خُودِ نَسَزْدِ شَعْرِ گَفْتَن،

إِنَّهُوَ إِلَّا ذِكْرٌ نَبِئْتَ أَنْ مَكْرَ يَادِي، وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (٦٩) و قرآنی آشکارا پیدا کننده.
لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا تَابِيمَ نَمَائِدِ و آگاه کند هر که زنده دل بود، وَ يَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (٧٠) و عذاب واجب شود بر ناگرویدگان.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ نَمِي بَيْنِدِ كِه بِيَا فَرِيدِيمَ مَا ائِشَان رَا، مِمَّا عَمَلْتُمْ ائِيدِينَا اَز اَنچِه مَا كَرْدِيمَ و آفَرِيدِيمَ، اَنْعَامًا چَهَار پايان شتران و گاو و گوسپندان فَهْمُ لَهَا مَا لِكُونَ (٧١) تا ايشان را زير دست ميدارند و با ايشان مي تاوند.

وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و اَن چَهَار پايان نرم كَرْدِيم ائِشَان رَا، فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ اَز اَن لَغْتِي بَر نَشَسْتَنِي اَنِد بَر اَن مِي نَشِينِنْد، وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ (٧٢) و اَز اَن لَخْتِي خُورْدَنِي اَنِد اَز اَن مِي خُورِنْد.

وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ و ائِشَان رَا دَر اَن سُودِه اَسْت و بَكَار اَمْدِهَا، أَفَلَا يَشْكُرُونَ (٧٣) بآزادی نيند و سِپاس داری نكنند ؟

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً كَافِرَانِ فَرُود اَز اَللَّهِ خُدَايَانِ كَرَفْتِنْد، لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (٧٤) تا ايشان را بكار آيند و ياری دهند.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ يَارِي دَادِن ائِشَان نَتُوانِنْد، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (٧٥) ائِين كَافِرَانِ فَرْدَا بَتَان رَا سِيَاهِي اَنِد حَاضِر كَرْدِه

فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ سَخِن ائِشَان اَنْدِه كِن مَدَارْد تَرَا، إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٦) كِه اَنچِه مِي كُويِنْد بَر مَا پُوشِيْدِه نَبِئْتَ، مِي دَانِيم اَنچِه نَهَان مِي دَارِنْد و اَنچِه اَشْكَارَا مِي دَارِنْد.
أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ نَمِي بَيْنِد ائِين مَرْدَم، أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نَطْفَةٍ كِه مَا بِيَا فَرِيدِيم اُو رَا اَز نَطْفَه اَي، فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (٧٧) اَن گِه بَا مَا خَصْمِي كِنْد خَصْمِي اَشْكَارَا.

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا مَا رَا مِثْلَ زِد، وَ نَسِيَ خَلْقَهُ و آفَرِينِش اُو فَرَا مُوش كَرْد، قَالِ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ كَفْت اَن كِي سْت كِه اَسْتِخْوَان رَا زِنْدِه خُوا هِد كَرْد؟ وَ هِيَ رَمِيمٌ (٧٨) و اَن رِي زِيْدِه و تَبَاهِ گِشْتِه.

قُلْ يُحْيِيهَا كُوي زِنْدِه كِنْد اَن اَسْتِخْوَانَهَايِ پُوسِيْدِه تَبَاهِ گِشْتِه، اَلَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ اُو كِه بِيَا فَرِيدِ نَخَسْت بَار اَن رَا، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (٧٩) و اُو بَهْمِه آفَرِيْدِه اَي و هَمِه آفَرِينِش دَانَا سْت

اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اَن خُدَايِي كِه شَمَا رَا كَرْد و آفَرِيدِ، مِنْ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا اَز دَر خْت سَبْزِ

آتشی، فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) که تا شما از آن آتش می‌فروزید. أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ نَبِيٍّ أَنْ كَسَّ أَنْسَانَ. و زمین آفرید توانا، عَلَيَّ أَنْ يُخْلَقَ مِثْلَهُمْ بَرَّانٍ كَمَا أَفْرَسَانِ رَا أَفْرَسَانِ؟ بَلَى وَهُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ (۸۱) آری اوست آن آفریدگار آسان آفرین دانا، إِنَّمَا أَمْرُهُ فَرْمَانٌ أَوْ أَنْسَتَ، إِذَا أَرَادَ شَيْئًا كَمَا شَيْءٌ يَخْتَارُ كَمَا يَخْتَارُ، أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) آن را گوید که باش و می‌بود فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ يَأْتِيهِ أَوْ رَا كَمَا بَدَسْتِ أَوْسْتِ پادشاهی همه چیز، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳) و بازگشت همگان با اوست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِينُونَ ابْنِ كَثِيرٍ وَ نَافِعٍ وَ أَبُو عَمْرٍو «فِي شُغْلٍ» مَخْفَفٌ خَوَانِدٌ وَ بَاقِي قَرَاءٌ مَثْقَلٌ خَوَانِدٌ، وَ هُمَا لَفْتَانٌ مِثْلُ السَّحْتِ وَ السَّحْتِ، وَ تَفْسِيرُ «شُغْلٍ» يَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ اِفْتِنَاضُ اِبْكَارِ اسْتِ. مِصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ دَرِ تَفْسِيرِ اِبْنِ آيَةِ كَفْتِهِ: «أَنَّ أَحَدَهُمْ لِيَفْتِنُ فِي الْغَدَاةِ الْوَاحِدَةَ مِائَةَ عِذْرَاءٍ» قَالَ: «فَفِي هَذَا شُغْلُهُمْ».

وَ قَالَ عِكْرَمَةُ: فَتَكُونُ الشَّهْوَةُ فِي اِخْرِيهِنَّ كَالشَّهْوَةِ فِي اُولِيهِنَّ وَ كَلَّمَا اِفْتِنَاضُ رَجَعَتْ عَلَيَّ حَالَهَا عِذْرَاءٌ. وَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اِنْفِضِي إِلَيَّ نِسَائِنَا فِي الْجَنَّةِ كَمَا نَفِضِي الْبِيَهْنَ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: «وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ الْمُؤْمِنَ لِيَفِضِي فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ إِلَى الْفِ عِذْرَاءٍ».

گفته‌اند که در صحبت بهشتیان منی و مذی و فضولات نباشد چنانکه در دنیا، بلی لذت صحبت آن باشد که زیر هر تار مویی یک قطره عرق بیاید که رنگ عرق بود و بوی بوی مشک. و عن عبد الله وهب قال: ان في الجنة غرفة يقال لها العالية فيها حوراء يقال لها الغنجة اذا اراد ولي الله ان ياتيها اتيها جبرئيل فاذا فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذياها و ذوائبها يبخرنها بمجامر بلاتار.

کلبی گفت: «فی شغل» یعنی عمّا فیہ اهل النار، ای لا یهمهم امرهم فلا یذکرونهم، معنی آنست که: بهشتیان را چندان ناز و نعیم بود که ایشان را پروای اهل دوزخ نبود نه خبر ایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند. و گفته‌اند: قومی عاصیان امت احمد

در عرصات قیامت بمانند از دوزخ رسته و بهشت نرسیده، ربّ العزة با ایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب و سخط ما گرفتاراند و از محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز و نعیم غرق‌اند و بانعام و افضال ما مشغول، ایشان را چندان شغل است در آن ناز و نعیم خویش که با دیگری نمی‌پردازند، فذلک قوله: «فی شُغْل فاکهُونَ»، آن گه گوید: عبادی چون از هر دو فریق باز ماندید، اینک من با شما رحمت کردم و شما را آموختم. ابن کبیر گفت: شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این زیارت آن می‌رود و آن زیارت این می‌آید، وقتی پیغامبران زیارت صدیقان و اولیا و علما روند، وقتی صدیقان و اولیا و علما زیارت پیغامبران روند، وقتی همه بهم جمع شوند زیارت درگاه عزت و حضرت الهیّت روند. و فی الخبر عن ابن عباس رضی اللّٰه عنه عن النبی (ص) قال: «انّ اهل الجنّة یزورون ربّهم عز و جل فی کلّ یوم جمعة فی رمال الکافور و اقرههم منه مجلسا اسرعههم الیه یوم الجمعة و ابکرهم غدواً».

و عن انس بن مالک رضی اللّٰه عنه قال قال رسول اللّٰه (ص): «بینما اهل الجنّة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب و لجامها من ذهب یتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربّهم عز و جل ان اجیبوا ربکم فینزلون عن خیولهم الی کتب من مسک ابیض اتیح منابر من ذهب و منار من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من فضّة فیجلسون علیها فیقول الجبّار جلّ جلاله: مرحبا بخلقی و زواری و اهل طاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاما ما طعموا قبله مثله فی الجنّة ثمّ یقول جلّ جلاله: مرحبا بخلقی و زواری و اهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شرابا ما شربوا مثله فی الجنّة قطّ، ثمّ یقول جلّ جلاله: مرحبا بخلقی و زواری و اهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیابا ما لبسوا مثلها قطّ فی الجنّة ثمّ یقول تبارک و تعالی: مرحبا بخلقی و زواری و اهل طاعتی عطّروهم فیعطّرونهم بعطر ما عطّروا بمثله فی الجنّة قطّ، ثمّ یقول: مرحبا بخلقی و زواری و اهل طاعتی اکلوا و شربوا و کسوا و عطّروا و احق لی ان اتجلّی لهم فیتجلّی لهم تبارک و تعالی فینظرون الی وجهه عز و جل فیغشاهم من نوره ما لولا انّ اللّٰه عز و جل قضی ان لا یموتوا لاحترقوا ثمّ یقال لهم ارجعوا الی منازلکم فیرجعون الی منازلهم و قد خفوا علی ازواجهم بما غشیهم من نوره تبارک و تعالی فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا

بصورة و رجعتم الينا بغيرها فيقولون تجلّى لنا ربّنا عز و جل فنظرنا اليه». وقال بعض المفسرين: قوله «فِي شُغْلٍ فَاكُهُونَ» يعني في ضيافة الله عز و جل و سياق الحديث الذي اوردناه يدل عليه. خدای را عز و جل دو ضیافت است مر بندگان را یکی اندر ربض بهشت بیرون بهشت و یکی اندر بهشت و شرح این دو ضیافت از پیش رفت.

قوله: «فاكهون» و «فكهون» لغتان مثل الحاذر و الحذر و المعنى ناعمون فرحون. و قيل: الفاكه كثير الفاكهة كاللّابن و التامر، قال الشاعر: و دعوتني و زعمت أنّك لابن في الضيف و تامر و الفكه الذي يتناول الفاكهة او الطّعام، قوله: «هُمُ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ» قرأ حمزة و الكسائي: «في ظلل» بضمّ الظاء من غير الف جمع ظلّة. و قراءة العامّة «في ظلال» بالالف و كسر الظاء على جمع ظل نظيره قوله: «وَ نَدْخَلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا» «وَ دَائِبَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا». معنى آنست که: ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه‌ها‌اند، همانست که فرمود: «وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ». و اگر «ظلل» خوانی معنی آنست که: ایشان و جفتان ایشان در سایه‌وانها‌اند بناها و خیمه‌ها که از بهر ایشان ساخته‌اند، در بهشت خیمه‌هاست از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و در آن خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن، بهشتی چون خواهد که بر آن تخت شود تخت بزمین بهن باز شود تا بهشتی آسان بیرنج بر آن تخت شود، اینست که رب العالمین فرمود: عَلَيَّ الْأَرَائِكِ مُتَّكُونَ یعنی علی السرر فی الحجال.

واحدتها اريكة، قال ثعلب: لا تكون اريكة حتى تكون عليها حجال. و قيل: هي الوسائد الفرش، «متكئون» ای جالسون. و قيل: «متكئون» ذوا تكأة.

«لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ» یعنی ما يتمنون، تقول: ادع عليّ، ای تمنّ و قيل: «يدعون» يفتعلون من الدعاء، ای لهم فيها ما يدعون الله به. و قيل: للمؤمنين في الجنة ما يدعون في الدنيا من الثواب و الدرجات فيها و ينكره الكافرون.

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» گفته‌اند: آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحیم است، معنی هر دو آیت درهم بسته و «سلام» بدل «ما يدعون» است، میگوید: ایشانراست هر چه آرزو کنند و آرزوی ایشان سلام است، یعنی لهم سلام يقول الله قولاً ایشان را آرزوی سلام است و ایشانراست آن سلام که آرزوی ایشانست، سلامی که از گفتار خداوند مهربان

است نه واسطه در میان و نه آنجا سفیر و ترجمانست، گفته‌اند: معنی سلام آنست که سلمتم عبادی من الحرقة و الفرقة، و آنچه گفت: «مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» اشارت رحمت درین موضع آنست که ایشان را برحمت خویش قوّت و طاقت دهد تا بیواسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی به بینند و ایشان را دهشت و حیرت نبود.

روی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «بینا اهل الجنة فی نعیمهم اذ سطع لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب عزّ و جلّ قد اشرف عليهم من فوقهم فقال: السلام علیکم یا اهل الجنة فذلک قوله: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» فينظر اليهم و ينظرون اليه فلا يلتفتون الى شيء من النعيم ما داموا ينظرون اليه حتى يحتجب فيبقى نوره و برکته عليهم فی دیارهم.

«وَ امْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» القول ها هنا مضمّر، التأویل: و يقال للكفار: «امْتَاذُوا الْيَوْمَ» یعنی تمیزوا من المؤمنین. و فی معناه قوله تعالى: يَصَّدَّغُونَ يَنْفِرُونَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا قَالَ قتادة: معناه اعتزلوا عن كلّ خير. و قال السدي: ای كونوا علی حدة. و قال الضحاک: انّ لكلّ كافر فی النار بيتا يدخل فيه و یردم بابه بالنار فيكون فيه ابد الآبدين لا یری و لا یری، و كان النبی (ص) كثيرا یقول: «اللّهم انی اعوذ بک من النار و بیل لاهل النار».

قوله: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ» ای الم آمرکم، الم اوصیکم یا بنی آدمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ عِبَادَةَ الشَّيْطَانَ طاعته، و كذلك تأویل قوله تعالى: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا یعنی اطاعوهم فی الباطل. و قيل: معناه ان لا تعبدوا الاصلنام، فاضاف الى الشيطان لانهم عبدوها بامرهم فكانتهم عبدوه، و المراد بالعهد ما عهد اليهم فی قوله: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ.. الآية. و قيل: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بارسال الرسل و انزال الكتب؟ يقول الله لهم هذا يوم القيمة، و یحتمل ان يكون هذا من خطاب الله تعالى عباده فی الدنيا، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ظاهر العداوة.

وَ أَنْ اعْبُدُونِي اطيعونی و وحدونی، هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ دین قیّم. وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا نافع و عاصم جبلاً بکسر جیم و باو تشدید لام خوانند، یعقوب بضمّ جیم و با و تشدید لام. ابن عامر و ابو عمرو بضمّ جیم و سکون با. باقی قرأ

بضمّ جیم و با و تخفیف لام. و الجبل جمع الجبلّة، و الجبل جمع الجمع و الجبل بالتخفیف جمع جبیل، و کلها لغات معناها الخلق و الجماعة، ای خلقا کثیرا جبله ای خلقه. معنی آنست که شیطان از شما گروهانی انبوه بپراه کرد، و این بر طریق تسبّب است، یعنی سار الشیطان سببا لضلالتهم، کقوله تعالی للاصنام رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ، و بحقیقت هدایت و ضلالت و رشد و غوایت از خداست تعالی و تقدّس.

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ استفهام تقرّیع علی ترکهم الانتفاع بالعقل. و قیل: أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ما اتاکم من هلاک الامم الخالیة بطاعة ابلیس.

و یقال لهم لَمَّا دَنُوا مِنَ النَّارِ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بِهَا فِي الدُّنْيَا. اَصْلُوهَا الْيَوْمَ ادخلوها و الزموها و ذوقوا حرّها بما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ قال ابو هريرة: اوقدت النار الف عام فايضت ثم اوقدت الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت فهي سوداء كالليل المظلم.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ روز قیامت عمل کافران بر کافران عرضه کنند و صحیفه های کردگار ایشان بایشان نمایند آن رسواییها بینند و کردهها بر مثال کوههای عظیم، انکار کنند و خصومت در گیرند و بر فریشتگان دعوی دروغ کنند گویند: ما این که در صحیفههاست نه کردهایم و عمل ما نیست و الله ربنا ما کنا مشرکین، همسایگان بر ایشان گواهی دهند، همسایگانرا دروغ زن گیرند، اهل و عشیرت گواهی دهند و ایشان را نیز دروغ زن گیرند، پس رب العالمین مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان بسخن آرد تا بر کردههای ایشان گواهی دهند، اینست که ربّ العزة فرمود: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمُوا أُيْدِيهِمْ. و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی (ص): ان اول عظم من الانسان ينطق يوم يختم على الافواه فخذ من رجله الشمال.

و قال (ص): انکم تدعون يوم القيمة مقدمة افواکم بالقدام ای مشددة فاول ما یسئل عن احدکم فخذہ و کفه.

و روی آنهام یقولون لجوارحهم: ما شهادتکنّ هذه و عنکنّ کنا نناضل، ای نجادل. و فی کیفیة هذا الکلام قولان: احدهما انّ الله یمكنها من الکلام و یجعل لها خلقة تصلح

لنطق، و الثانی انّ المتکلم هو الله سبحانه الا انه یسمع من جهتها فنسب اليها.
 و فی الخبر عن جابر بن عبد الله قال: لما رجعت مهاجرة البحر قال رسول الله (ص): الا
 تحدتونی باعجب ما رأیتم بارض الحبشة قالوا بینما نحن جلوس اذ مرّت علينا عجوز من
 رها بنتهم تحمل علی رأسها قلة من ماء فمرّت بفتی منهم فجعل احدی یدیه بین کتفیهما ثمّ
 دفعها فخرّت علی رکتیهما فانکسرت قلتها فلما ارتفعت التفتت الیه فقالت سوف تعلم یا
 غدر اذا وضع الله الكرسي و جمع الاولین و الآخیرین و تکلمت الایدی و الارجل بما كانوا
 یکسبون سوف تعلم کیف امری و امرک فقال رسول الله (ص): صدقت ثمّ صدقت کیف
 یقدّس الله قوما لا یؤخذ من شدیدهم لضعیفهم.

و لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَعْنَاهُ: لَوْ
 نَشَاءُ لَفَقْنَا أَعْيُنَ ضَلَالَتِهِمْ فَاعْمَيْنَا هُمْ عَنْ غَيْبِهِمْ وَ حَوْلْنَا أَبْصَارَهُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ إِلَى الْهُدَى
 فَابْصُرُوا رَشْدَهُمْ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ؟ وَ لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ. مَعْنَى آنَسْتَ كَه: أَكْرَمَ مَا خَوَاهِيمَ دِيدَهُ
 ضَلَّاتِ إِيشَانَ بِرِ كَنِيمٍ وَ هِدَايَتِ دَهِيمٍ تَا رَاهَ بَيْنِنْدٍ وَ بَرَاهَ رَاسْتِ رُونْدٍ، آنَ كِهَ فَرَمُودٍ: فَأَنَّى
 يُبْصِرُونَ وَ لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ. چُونِ فَرَا رَاهَ بَيْنِنْدٍ وَ اَيْنَ نَكْرَدَمَ بَا اِيشَانَ. زَجَاچَ كَفْتٍ: مَعْنَى
 آنَسْتَ كِه: مَا أَكْرَمَ خَوَاهِيمَ اِيشَانَ رَا نَابِينَا كَنِيمٍ تَا اَز رَاهَ بَرِگَرْدَنْدٍ، وَ أَكْرَمَ اَيْنَ كَنِيمٍ اَز كَجَا
 بِنَابِي بَابَنْدٍ وَ چُونِ فَرَا رَاهَ بَيْنِنْدٍ؟

و لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِيهِمْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ: عَلَىٰ مَكَاتِيهِمْ يَعْنِي: لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُمْ قَرْدَةً
 وَ خَنَازِيرَ فِي مَنَازِلِهِمْ أَكْرَمَ خَوَاهِيمَ اِيشَانَ رَا صُورَتِ گَرْدَانِيمَ بَا كَبِيَانَ وَ خُوكَانَ تَا بَرِ جَايِ
 خُويشِ بِرِ مَنَزَلِ خُويشِ مِي بَاشَنْدٍ. وَ قِيلَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُمْ حِجَارَةً عَلَى الْمَكَانِ، اِي
 سَاعَتُنْذَ لَا يَسْتَطِيعُونَ الذَّهَابَ وَ لَا الرَّجُوعَ، وَ الْمَكَانَ وَ الْمَكَاتَةَ وَاحِدًا.

وَ قِيلَ: لَوْ نَشَاءُ لَأَقْعَدْنَاهُمْ عَن أَرْجُلِهِمْ فَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى ذَهَابٍ وَ لَا رَجُوعٍ. وَ قِيلَ: فَمَا
 اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا اِي مَا قَدَرُوا اِنْ يَجَاوِزُوا تَكْذِيبَهُمْ، وَ لَا يَرْجِعُونَ اِي لَا يَتُوبُونَ.

وَ مَن نَعْمَرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخُلُقِ اِي مَن اَطْلَنَّا عَمْرَهُ رَدَدْنَاهُ اِلَى اِرْذَلِ الْعَمْرِ شَبَّهَ الصَّبِيَّ فِي اَوَّلِ
 الْخُلُقِ وَ قِيلَ: نُنَكِّسُهُ فِي الْخُلُقِ اِي نَصِيْرَهُ اِلَى الضَّعْفِ بَعْدَ الْقُوَّةِ وَ اِلَى النُّقْصَانِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ.
 نُنَكِّسُهُ بَضْمٌ نُونِ اَوَّلٍ وَ فَتْحٌ دُومٍ وَ تَشْدِيدٌ كَافٍ قِرَاءَتِ عَاصِمٍ وَ حَمَزُهُ اسْتِ، بَاقِي بَفَتْحِ نُونِ
 اَوَّلٍ وَ اسْكَانِ نُونِ دُومٍ وَ ضَمْ كَافٍ وَ تَخْفِيفِ خَوَانْدٍ.

أَفَلَا يَعْقِلُونَ بَتَاءَ مَخَاطِبِهِ قِرَاءَتِ نَافِعِ وَ ابْنِ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبِ اسْتِ، بَاقِي بَيَا خَوَانِدِ. مِيكَوَيْدِ:
هر کرا عمر دراز دهیم خلق وی برگردانیم به پس و او را بشبه کودکان باز داریم، یعنی که
پس از زیادت او را نقصان دهیم و پس از قوت او را ضعف دهیم، همانست که در آن آیت
فرمود: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا
وَ شَيْبَةً... وَ قَالَ سَفِيَانُ: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ ثَمَانِينَ سَنَةً تَغَيَّرَ جِسْمَهُ. أَفَلَا يَعْقِلُونَ فَيَعْتَبِرُوا وَ
يعلموا أَنَّ الَّذِي قَدَرَ عَلَى تَصْرِيفِ أَحْوَالِ الْإِنْسَانِ يَقْدِرُ عَلَى الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ.

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يُنْبِئُ لَهُ إِنْ جَوَابَ مُشْرِكَانَ قَرِيشٍ اسْتِ كَمَا مِيكَوَيْدِ: رَسُولُ خَدَا
شاعر است و آنچه میگوید و میخواند شعر است، و ذلك فی قوله تعالى: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ
تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ أَمْ لِنَارِكُوا أَلْهِنَا لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ.

رب العالمین فرمود: ما او را شعر نیاموختیم و او شاعر نیست، شعر گفتن شهت آر و در
وی شبهت نیست و در گفتار وی تهمت نیست و ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بَضِينِ ای بمتهم.

او در هر چه خبر داد از غیب متهم نیست و پیغام که آورده جز وحی پاک نیست اِنْ هُوَ
إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يُنْبِئُ لَهُ.

روی عن الحسن انَّ النبی (ص) كان يتمثل بهذا البيت: كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا.
فقال: كفى بالاسلام والشيب للمرء ناهيا.

فقال ابو بكر: يا نبي الله انما قال الشاعر: كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا. ثم قال ابو بكر
او عمر اشهد انك رسول الله يقول الله عز وجل: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يُنْبِئُ لَهُ. وَ عَنِ
قَتَادَةَ قَالَ: بَلَّغْنِي اِنْ عَائِشَةَ سَأَلَتْ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَتَمَثَّلُ بِشَيْءٍ مِنَ الشُّعْرِ؟ قَالَتْ: كَانَ
الشعر ابغض الحديث اليه، قالت: و لم يتمثل بشيء من الشعر الا بيت اخي بنى قيس طرفة:

سبتدى لك الايام ما كنت جاهلا و يأتيك بالاخبار من لم تزود

فجعل يقول (ص): و يأتيك من لم تزود بالاخبار. فقال ابو بكر: ليس هكذا الشعر انما هو:
و يأتيك بالاخبار من لم تزود، فقال (ص): ما علمت الشعر و ما ينبغى لى.

اِنْ هُوَ يَعْنِي الْقُرْآنَ اِلَّا ذَكَرُ اى موعظة و قرآن مبین فيه الفرائض و الحدود و الاحكام.
لِيُنْذِرَ قَرَأَ اهل المدينة و الشام و يعقوب: لتندرتاء المخاطبة و كذلك فى الاحقاف و ائقهم
ابن كثير فى الاحقاف، اى لتندرتاء يا محمد. و قرأ الآخرون بالياء، اى لينذر القرآن مَنْ كَانَ

حَبًّا یعنی مؤمنای حیّ القلب لانّ الکافر کالمیت فی انه لا یتدبّر و لا یتفکر. وَ یَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ ای تجب حجّة العذاب علی الکافرین. حی اینجا بمعنی عاقل و مؤمن است و خصّه بالذکر لاتنفاعه به کقوله: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ. و معنی آنست که: تو کسی را توانی که آگاه کنی که عاقل بود و مؤمن تا سخن دریاورد و انذار تو در دل وی اثر کند و پند تو وی را سود دهد، اما کافر و جاهل دل‌های مرده دارند و در شمار مردگان اند نه پند تو ایشان را سود دارد نه انذار تو در دل ایشان اثر کند، این حکم ما در ازل کردیم و در لوح چنان نبشتیم که زنده دلان را پند تو سود دارد و بر مرده دلان عذاب ما واجب آید، اینست که ربّ العزّة فرمود: وَ یَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ ای و یجب العذاب علی الکافرین واجب شد و درست گشت بر کافران سخن الله در ازل که اهل عذاب اند.

أَوْ لَمْ یَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا ای تو لینا خلقها بابداعنا من غیر اعانة احد، و ذکر الایدی ها هنا یفید ان الله تعالی خلقها بذاته سبحانه من غیر واسطه.

معنی خلق بحقیقت آفریدن است از نیست هست کردن و از نبود بود آوردن و از آغاز نو ساختن، و حقیقت این فعل جز کردگار قدیم و خداوند حکیم را نیست که کمال قدرت و حکمت و جلال عزّت جز وی را نیست. و در قرآن خلق بچند معنی بیاید: خلق است بمعنی تصویر کقوله: وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ ای تصویر، و خلق است بمعنی دروغ کقوله: وَ تَخْلُقُونَ إِفْکًا و خلق است بمعنی دین کقوله: لَا تُبَدِّلْ لِحَلْقِ اللَّهِ ای لدینه، و خلق است بمعنی ابداع و اختراع کقوله: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ و کقوله: أَوْ لَمْ یَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا قال القتیبی: الْأَيْدِی هَاهُنَا الْقُدْرَةُ وَ الْقُوَّةُ و قوله: عَمِلَتْ أَيْدِينَا حکایت عن الفعل و ان لم یباشر الفعل بالید، هذا کقوله: جرى بناء هذه القنطرة و هذا القصر علی یدی فلان.

و فی الخبر: علی الید ما اخذت حتی تؤدیه فالأمانة مؤداة و ان لم تباشر بالید.

و تقول: ما لی فی ید فلان، و الیتیم تحت ید القیم فالید یکنی بها عن الملكة و الضبط. أنعاماً فهُمْ لَهَا مَالِکُونَ ضابطون قاهرون، ای لم نخلق الانعام و حیثیة نافرة من بنی آدم لا یقدرون علی ضبطها بل هی مسخرة لهم، و هی قوله: وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ سَخِرْنَاهَا لَهُمْ، فَمِنْهَا رُكُوبُهُمُ الرُّكُوبُ و الركوبة ما یركب من الإبل، و كذلك الحلوب و الحلویة ما یحلب منها

بالحاء و بحذف الهاء قيل: الركوب جمع و الركوبة واحد. وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ أَي سَخَّرْنَا لَهُمْ لِيَرْكَبُوا ظَهْرَهَا وَ يَأْكُلُوا لَحْمَهَا.

وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ الْمَنَافِعِ الْأَصْوَافِ وَ الْأَوْبَارِ وَ الْأَشْعَارِ وَ الْأَوْلَادِ، وَ الْمَشَارِبِ اللَّبَنِ، أَمْ فَلَا يَشْكُرُونَ اسْتِفْهَامَ بِمَعْنَى الْأَمْرِ. وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ يَعْنِي لَعَلَّ أَصْنَافَهُمْ تَنْصِرُهُمْ إِذَا حَزَنَهُمْ أَمْرٌ وَ تَمْنَعُهُمْ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ قَطًّا.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ مَنَعَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ أَي الْكَفَّارُ جُنْدٌ لِلْأَصْنَافِ يَغْضَبُونَ لَهَا وَ يَحْضَرُونَهَا فِي الدُّنْيَا هِيَ لَا تَسُوقُ إِلَيْهِمْ خَيْرًا وَ لَا تَسْتَطِيعُ لَهُمْ نَصْرًا. وَ قِيلَ: هَذَا فِي الْآخِرَةِ يَأْتِي بِكُلِّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَعَهُ اتِّبَاعُهُ الَّذِينَ عَبْدُوهُ كَأَنَّهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ فِي النَّارِ.

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ فِيهِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا قَوْلُهُمْ فِي اللَّهِ أَنْ لَهُ شَرِيكًا وَ وَلَدًا، إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ فَجَازَيْهِمْ عَلَى أَقْوَالِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ، وَ الثَّانِي قَوْلُهُمْ فِيكَ يَا مُحَمَّدُ أَنْكَ شَاعِرٌ وَ مَجْنُونٌ وَ سَاحِرٌ. وَ قِيلَ: قَوْلُهُمْ أَي تَهْدِيدُهُمْ أَيَّاكَ بِالْقَتْلِ وَ وَعِيدُهُمْ، إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ فَحَوْلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ.

أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ جَدَلٌ بِالْبَاطِلِ مَبِينٌ بَيْنَ الْخِصْمَةِ، يَعْنِي أَنَّهُ مَخْلُوقٌ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَخَاصِمُ فَكَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي بَدْوِ خَلْقِهِ حَتَّى يَدْعَ الْخِصْمَةَ نَمِي بَيْنَهُمْ مَرْدَمٌ كَمَا بِيَا فَرِيدِيْمٍ أَوْ رَا مِنْ أَبِي مَهْيَبِ فِي قَرَارِي مَكِينِ، جَهْلٌ رَوْزٌ أَوْ رَا فِي طُورِ نَظْفَةِ نَكْهَ دَاشْتِيْمِ تَا عِلْقَهَ كَشْتِ وَ أَنْ كَهَ فِي طُورِ عِلْقَهَ جَهْلٌ رَوْزِ بَدَاشْتِيْمِ تَا مَضْغَهَ كَشْتِ. مِصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ فَرَمُودُ: أَنْ خَلَقَ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مَضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ يَقُولُ: اكْتُبْ أَجَلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ شَقِيَّ أَوْ سَعِيدَهُ.

أَنْ كَهَ تَقْطِيعَ هَيْكَلِ أَوْ وَ صُورَتِ شَخْصِ أَوْ فِي ظُهُورِ أَوْرَدِيْمِ وَ أَوْ رَا كَسُوتِ بَشْرِيْتِ يَوْشَانِيْدِيْمِ وَ مِنْ أَنْ قَرَارِ مَكِينِ بَيْنَ فِضَائِ رَحِيْبِ أَوْرَدِيْمِ وَ مِنْ پَسْتَانِ بِرَازِ خُونِ أَوْ رَا شِيْرِ صَافِي دَادِيْمِ وَ بِعَقْلِ وَ فَهْمِ وَ سَمْعِ وَ بَصَرِ وَ دَلِّ وَ جَانِ أَوْ رَا بِيَارِاسْتِيْمِ وَ بِقَبْضِ وَ بَطْشِ وَ مَشْيِ وَ حَرَكَاتِ أَوْ رَا قُوَّتِ دَادِيْمِ، بِأَنَّ هَمَّةَ نَعْمَتِ وَ كَرَامَتِ كَمَا بِأَوْ رَا كَرْدِيْمِ وَ مِنْ أَنْ نَظْفَةَ

باین رتبه رسانیدیم همی با ما خصمی کند، اینست که رب العالمین فرمود: فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ خصیم درین موضع ابی بن خلف الجمحی است و این آیت در شأن وی آمده، استخوانی ریزیده کهن گشته برداشت، گفت: یا محمد اُ ترى یحیی الله هذا بعد ما رم؟ فقال علیه الصلاة والسلام: نعم و یبعثک و یدخلک النار، فانزل الله تعالی هذه الآيات. وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ اى خلقنا آيَاه، مصدر مضاف الى المفعول قال مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ يقال: رم الشيء و رممته فهي رميم، ككف خضيب و عين كحيل. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشأها خلقها أَوَّلَ مَرَّةٍ ابتداء حين وجد، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ لا يخفى عليه أجزاؤه و ان تفرقت فى البرِّ و البحر فيجمعه و يعيده خلقا كما كان يقال العلم هاهنا مشتمل على سعة الاقتدار على الامر فان العلم بالخلق اعجب من القدرة على الخلق. الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا قال ابن عباس: هما شجرتان يقال لاحديهما المرخ و للأخرى العفار فمن اراد منهم النار قطع غصنين مثل السواكين و هما خضراوان يقطر منهما الماء فيستحق المرخ و هو ذكر على العفار و هى اثني فتخرج منهما النار باذن الله، و تقول العرب: فى كل شجر نار و استمجد المرخ و العفار. و يقال: فى كل عود نار الاعود العناب و الشجر يذكر و يؤنث، فى قوله: وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ مذكر، و فى قوله: مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَالُؤُنْ مِنْهَا الْبُطُونُ مَوْتٌ. فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوْقِدُونَ اى تقدحون و توقدون النار من ذلك الشجر، این آیت از روی اشارت حجت است بر منکران بعث، آن خداوند که آتش در درخت سبز بیافرید قادر است که زندگی در استخوان پوسیده ریزیده بیافریند و بر وی دشوار نیاید و قدرت بر وی تنگ نبود.

پس در حجت بیفزود و آفرینش آسمان و زمین بر ایشان حجت آورد فرمود: أُولَئِكَ سِمْبُوتُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ قَرَأَ يَعْقُوبُ: يقدر بالياء على الفعل، اى يقدر على ان يخلق مثلهم، ثم قال: بلى اى قل بلى هو قادر على ذلك إذ ليس له جواب غير ذلك، وَ هُوَ الْخَلَّاقُ يَخْلُقُ خَلْقًا بَعْدَ خَلْقٍ، الْعَلِيمُ بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ. إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا فَمَنْ أَوْ أَنْتَ كَمَا هُوَ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا فَمَنْ أَوْ أَنْتَ كَمَا هُوَ، أَنْ يَقُولَ لَهُ اى لذلك الشيء: كُنْ فَيَكُونُ اى فهو يكون على ما قدر و اراد. آن چیز را گوید که: باش، هر

چند که آن چیز حاضر نبود اما معلوم حق بود و آنچه معلوم حق است بمنزلت حاضر است و خطاب با وی درست. در بعضی اخبارست که حق جل جلاله فرمود: انی جواد ماجد عطایی کلام و عذابی کلام و اذا اردت شیئا فانما اقول له کن فیکون.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ كَلِمَةً تَعْظِيمُ اسْتِ و اجلال حق جل جلاله و تنزیه و تقدیس وی از آن که در قدرت وی نقصانی آید یا از عجز و عیب در وی نشانی بود، و الملکوت هو الملك با بلغ الالفاظ فلا يكون الا لله وحده. و در قرآن سبحان بدو معنی آید: یکی بمعنی تنزیه، دیگر بمعنی تعجب، آنچه بمعنی تنزیه است با ذات احدیت گردد جل جلاله، و آنچه بمعنی تعجب است با افعال وی گردد عز شأنه، تنزیه آنست که فرمود: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا و هم ازین باب است حکایت از قول موسی و عیسی و یونس: سُبْحَانَكَ تَبَّتْ اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و آنچه بمعنی تعجب است: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْاَرْوَاجَ كُلَّهَا سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرَى بَعْبُدِهِ، و هم ازین باب است: سُبْحَانَهُ اِذَا قَضَىٰ اَمْرًا، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پَاكِي و بی عیبی خدای را که بدست اوست و بداشت او پادشاهی همه چیز، و اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بازگشت همه خلق با اوست و بازگشت همه کار با خواست او و بازگشت هر بودنی با حکم او، و قِيلَ: وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اَمَّا اِلَى الْجَنَّةِ وَ اَمَّا اِلَى النَّارِ.

اگر کسی خواهد که او را بسطی باشد در سخن از روی وعظ و تذکیر درین سوره یس مفرد جمعی کرده ام آن را تحصیل کند که تفسیر بیش ازین احتمال نکند و نسق تفسیر بگذاشتن شرط نیست، النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكُهُونَ وَ كَيْعِ بْنِ الْجِرَّاحِ كَفَتْ: شغل ایشان در بهشت سماع است، همانست که جای دیگر فرمود: فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ اَنْتُمْ وَ اَرْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ فهذا الخبر هو السماع في الجنة، بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند، رب العزة اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بیستند و قرآن خواندن گیرد، داود بر چپ وی بایستد زبور خواندن گیرد، بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد،

جان وی فرا سماع آید، دل وی فرانشاط آید، سر وی فرا کار آید، از تن زبان ماند و بس، از دل نشان ماند و بس، از جان عیان ماند و بس، تن در وجد واله شود، دل در شهود مستهلک شود، جان در وجود مستغرق گردد، دیده آرزوی دیدار ذوالجلال کند، دل آرزوی شراب طهور کند، جان آرزوی سماع حق کند، رب العزة پرده جلال بردارد، دیدار بنماید، بنده را بجام شراب بنوازد، طه و یس خواندن گیرد جان بنده آن گه بحقیقت در سماع آید. ای جوانمرد! از تن سماع نیاید که در بند برتری است، از دل سماع نیاید که رهگذری است، سماع سماع جانست که نه ایدری است. تن سماع نکند که از خود بدرد است، دل سماع نکند که روز گرد است، جان سماع کند که فرد را فرد است.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید و گفته‌اند: شغل بهشتیان ده چیز است: ملکی که در و عزل نه، جوانی که با او پیری نه، صحتی بر دوام که با او بیماری نه، عزّی پیوسته که با او ذلّ نه، راحتی که با او شدت نه، نعمتی که با او محنت نه، بقایی که با او فنا نه، حیاتی که با او مرگ نه، رضایی که با او سخط نه، انسی که با او وحشت نه.

پیر طریقت گفت: این شغل عامّه مؤمنان است که مصطفی (ص) در حق ایشان گفته: اکثر اهل الجنة البله.

اما مقربان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند، بزبان حال همی گویند:

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

چون خلاق از عرصات قیامت بروند، ایشان بر جای بمانند و نروند، فرمان آید که شما نیز بهشت روید و ناز و نعیم بهشت ببینید، گویند کجا رویم که آنچه مقصود است ما را خود اینجا حاضر است پیر بو علی سیاه گفت: او را کسانی اند که اگر یک لحظه شان بی او میباید بود زهره هاشان آب گردد، اوصالشان بند بند از هم جدا شود. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: لو حجت عنہ ساعة لمت.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ، سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ سلام خداوند کریم ببنده ضعیف دو ضرب است: یکی بسفیر و واسطه، یکی بی سفیر و بیواسطه. اما آنچه بواسطه است اول سلام مصطفی است، و ذلک فی قوله: وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ای محمد چون مؤمنان بر تو آیند و نواخت ما طلبند، تو بنیابت ما بر ایشان سلام کن و بگوی: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. باز چون روزگار حیاة بنده برسد و برید مرگ در رسد در ان دم زدن باز پسین ملک الموت را فرمان آید که تو برید حضرت مایی و درگاه مایی بفرمان ما قبض روح بنده همی کنی، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی بر دل خسته وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن.

اینست که رب العزة فرمود: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا. آن فرشتگان دیگر که اعوان ملک الموت اند چون آن نواخت و کرامت ببینند، همه گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». ای بنده مؤمن بخوش دلی و دیعت جان تسلیم کردی نوشت باد و سلام و درود مر ترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه که کار کار تست و دولت دولت تو. و از ان پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود بدر بهشت رسد، رضوان او را استقبال کند گوید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» سلام و درود بر شما خوش گشتید و خوش آمدید و پاک زندگی کردید، اکنون در روید درین سرای جاودان و ناز و نعیم بیکران و از ان پس که در بهشت اندر غرغه خویش آرام گیرد، فرستادگان ملک آیند و او را مژده دهند و سلام رسانند گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بزبان افتقار در حالت انکسار بر بساط انبساط که: ای معدن ناز من نیاز من تا کی؟ ای شغل جان من این شغل جان من تا کی؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی؟ ای ساقی سر من این تشنگی من تا کی؟ ای مشهود جان من این خبر پرسیدن من تا کی؟ خداوندا! موجود دل عارفانی، در ذکر یگانه، آرزوی جان مشتاقانی، در وجود یگانه، هیچ روی آن دارد خداوندا که دیدار بنمایی و خود سلام کنی برین بنده. فَيَتَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ و يقول.

سلام عليكم يا اهل الجنة فذلک قوله: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

قوله تعالى: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ... الآية گفته‌اند: هم چنان که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده‌های بد اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر کرده‌های نیک در آثار آورده‌اند که بنده مؤمن را خطاب آید که چه آوردی؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات. ربّ العزّة دست وی بسخن آرد تا گوید: چندین صدقه داد، پای وی گوید: چندین نماز کرد، انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات.

قال النبی (ص) لبعض النساء: «عليكن بالتسبيح و التهليل و اعقدن بالانافل فانهنّ مسئولات مستنطقات».

آن یکتا موی مژگان چشم بنده را گواهی دهد، يقول الله تعالى: تکلمی یا شعرة جفن عین عبدی فاحتجی عن عبدی ای موی مژگان چشم بنده مؤمن من بیار حجّت از بهر بنده من، گوید: بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و در آرزوی دیدار تو بسیار گریست، الله گوید: راست می‌گویی و من می‌دیدم، آن گه گوید: این بنده را بگواهی یک تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق الله بشعرة، این سخن گفتن اندامهای بنده ازان غیبه‌است که بر خرد آدمی پوشیده است و بر خواست الله حوالت است و در توان وی آن را جای است، نادر یافته پذیرفته و آن را گردن نهاده، و هم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی بر کردار وی دهد، و ذلك فی قوله: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» ای تشهد علی کلّ عبد و امة بما عمل علی ظهرها و هم ازین باب است که الله در قرآن دوزخ را خشم گفت «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ»، و آسمان و زمین که الله را پاسخ داد: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، همچنین تسبیح جمادات و چیزها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا و درختان و باد و باران و امثال آن این همه آنست که عقل می‌پذیرد و دل از ان می‌شورد و دین آن را می‌پذیرد و الله آن را گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و نادر یافته می‌پذیرند كما قال تعالى: امرنا لنسلم لرب العالمین.

قوله: وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ این آیت بندگان را تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت، یعنی که خود را دریا بید و روزگار جوانی و قوت بغنیمت دارید و عمل کنید پیش از ان که نتوانید.

قال النبی (ص): «اغتنم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هرمک و صحّتک قبل سقمک و

غناک قبل فقرک و حیاتک قبل موتک و فراغک قبل شغلک».

پس اگر روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند بر سر پیری و عجز عذری باز خواهد هم نیکو بود.

قال النبی (ص): «اذا بلغ الرجل تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و كتب اسير الله في الارض و شفع في اهل بيته، و اذا بلغ مائة سنة استحبى الله عزّ و جلّ منه ان يحاسبه».

و ما عَلَّمَهُ الشَّعْرَ و ما يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ و قُرْآنٌ مُّبِينٌ اشارت آیت آنست که این قرآن نه بر اوزان اشعار عرب است نه مشابه سخن آفریدگان، معجزه مصطفی است و برهان نبوت و رسالت وی، هر پیغامبری که آمد برهان نبوت وی از راه دیده‌ها درآمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها در آمد، هر پیغامبری را معجزه‌ای ظاهر دادند: معجزه ابراهیم آتش بود که وی را نسوخت و همچون بستان گشت، معجزه موسی عصا و ید بیضا بود، معجزه عیسی احیاء موتی بود، اینهمه ظاهر بود محل اطلاع دیده‌ها، معجزه مصطفی عربی بوستان دوستان با صفوت بود، گلستان مستان شربت محبت بود «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ»، بلی مصطفی را معجزات بسیار بود که محل اطلاع دیده‌ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذنب و اسلام ضبّ و غیر آن. اما مقصود آنست که موسی تحدی بعضا کرد، عیسی تحدی باحیاء موتی کرد، مصطفی صلوات الله و سلامه علیه تحدی بکلام الله کرد: «فَاَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»، عصای موسی هر چند که در و صنعت ربّانی تعبیه بود از درخت عوسج بود، و دم عیسی هر چند که در و لطف الهی تعبیه بود اما ودیعت سینه بشر بود، ای محمد تو که میروی دمی و چوبی با خود مبر، چوب بابت خران باشد و دم نصیب بیماران، تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما با خود ببر تا معجزه تو صفت ما بود نه صفت بشر. کافران چون عاجز ماندند از مثل این قرآن آوردن، زبان طعن درو کشیدند یکی میگفت: «سحر مستمر» دیگری میگفت: «اساطیر الاولین، ان هذا الا فک افتراه» و مصطفی را شاعر خواندند و ساحر و کاذب تا رب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که: فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اى تکذیبهم و اذاهم ای محمد نباید که سخن بیگانگان و دشمنان ترا اندهگن دارد، اگر ایشان ترا دروغ زن

میدارند و بنوّت تو گواهی می‌دهند ترا چه زیان و چه باک؟ من که خداوندم ترا گواهی میدهم که محمد رسول الله اگر ایشان ترا بطعن می‌گویند اجیر و فقیر است، من میگویم بشیر و نذیر است، اگر ایشان می‌گویند یتیم و صنوبر است، من میگویم شفا و رحمت و نور است. ای محمد از گفتار دشمنان چرا اندهگن شوی؟ ترا این شادی نه بس که همه عالم مرا می‌ستانند و من ترا می‌ستایم یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا الآیة همه عالم ثنای من می‌گویند و من ثنای تو میگویم که إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ همه رضای من می‌جویند و من رضای تو میجویم که وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى همه عالم قسم بمن یاد میکنند و من قسم بتو یاد میکنم که «لعمرك»، بر پیشانی عرش نبشته: «محمد رسول الله»، بر کرسی نبشته: «محمد حبیب الله»، بر لوح نبشته: «محمد صفی الله»، بر لوای حمد نبشته: «محمد خیرة الله».

ای محمد اینجهانی و ان جهانی نیستی	لا جرم اینجا نداری صدر و آنجا متکا
هر کجا گام تو آمد افتخار آرد زمین	هر کجا گام تو آمد انقیاد آرد سما
و الضحی میخوان و میدان قصد آن چندان حسود	و الضحی میخوان و می بین شکر آن چندان عطا

۳۷ - سورة الصافات - مکیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) بفرشتگان پرستندگان او قطار قطار.
فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) بآیتهای قرآن که باززندست از بدیها.
فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) بخوانندگان سخن خداوند عز و جل.
إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ (۴) که خداوند شما یکی است.
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا خَدَوْنِدَ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِهَا وَ هِرْ چِه مِيَانِ آن، وَ رَبُّ
المَشَارِقِ (۵) و خداوند مشرق و مغرب آفتاب.
إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا مَا بِيَارَسْتِمِ آسْمَانِ دُنْيَا رَا، بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۶) بآرایش ستارگان.
وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) آن ستارگان نگاه داشت کردیم و کوشیدن از هر دیوی
سنتبه شوخ.
لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى نَمِي نِيوشند بآن گروهان زبرین، وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) و
می اندازند ایشان را از هر سوی.
دُخُورًا براندن ایشان، وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) و ایشانراست عذابی پیوسته همیشه.
إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ مِگر که دیوی سخن دزد سخنی ربايد، فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) در
پی او نشیند شاخی آتش درفشان سوزان.
فَاسْتَنْتَفْتِهِمْ پِرس از ایشان، أ هُمْ أَشَدُّ خَلْقًا که ایشان سخت تراند بر آفریدگار در آفرینش أَمْ
مَنْ خَلَقْنَا يَا او که بیافریدیم، إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱) ما بیافریدیم ایشان را از
گلی دوسنده.
بَلْ عَجِبْتَ شِگفت می آید ترا، وَ يَسْخَرُونَ (۱۲) و افسوس میدارند بر تو و سست
می فرادارند ترا.
وَ إِذَا دُكِّرُوا وَ چُون ایشان را پند دهند و در یاد ایشان دهند، لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) یاد نکنند و
پند نپذیرند.

وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً وَ أَنْ گه که نشانی ببینند از نشانه‌های، يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) یکدیگر را بر سخریت می خوانند.

وَ قَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۵) و آن نشان را میگویند نیست این مگر جادویی آشکارا.

أ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً بَاش ما آن گه که خاک گردیم و استخوان، أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أ وَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) ما با پدران پیشینان ما برانگیختنی ایم؟

قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) گوی «نعم» آری برانگیختنی اید و شما درمانده و کم آمده. فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) چنین بود جز ازین نه یک راندن بود که ایشان زنده می شوند می نگرند.

وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا وَ مِیگویند ای هلاکا بر ما و نفریغ، هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) آنک این روز شمار و پاداش.

هَذَا يَوْمُ الْفِضْلِ این آن روزگار بر گزاردن است، الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ (۲۱) آن روز که شما بدروغ می داشتید و می گفتید که دروغ است.

احْتَرَبُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَرْوَاهُمْ فَرَاهِمَ آرید ایشان را که بر خود ستم کردند و همسران ایشان را، وَ مَا كَانُوا يَعْْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ و هر چه می پرستیدند فرود از الله، فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) و ایشان را فرا سر راه دوزخ دهید.

النوبة الثانية

این سوره و الصافات صد و هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران آن را مکی شمردند و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر چهار آیت، از ان چهار هر دو آیت متلاصق یکدیگر، یکی: «وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَ أُبْصِرُ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» دیگر: «وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَ أُبْصِرُ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» این چهار آیت سیف منسوخ اند. و در بیان فضیلت این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی علیه الصلاة و السلام

قال: «من قرأ و الصافات اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد كل جنى و شیطان و تباعدت منه مردة الشیاطین و بریء من الشرك و شهد له حافظه يوم القيمة انه كان مؤمنا

بالمرسلین».

قوله: وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا ابن عباس گفت: فرشتگان اند که در آسمان خدای را می پرستند صفها برکشیده هم چنان که در دنیا نمازگران صفها برکشند.

همانست که در آخر سوره فرمود: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، جایی دیگر فرمود: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا روی جابر بن سمرة قال قال رسول الله (ص): «الاصفون الملائكة عند ربهم؟» قلنا و كيف تصف الملائكة عند ربهم؟ قال:

«يتمون الصفوف المقدّمة و يتراصون في الصف»

و كان عمر بن الخطاب اذا اراد ان يفتتح بالناس الصلاة قال: استوتوا تقدّم يا فلان تاخر يا فلان ان الله عزّ و جلّ يرى لكم بالملئكة اسوة يقول: «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا». و قيل: هم الملائكة تصف اجنحتها في الهواء واقفة حتى يأمرها الله بما يريد. و قيل: هي الطير دليله قوله تعالى: وَ الطَّيْرُ صَفَّاتٍ، و الصف ترتيب الجمع على خط كالصف في الصلاة.

قوله: فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا» يعني الملائكة تزجر السحاب و تسوقه الى حيث امر الله.

بفرشتگان که میغ می رانند و باران را فراهم می آرند تا آنجا که فرمان الله بود. و قيل: هي زواجر القرآن یعنی آیات النواهي تنهى عن المحظورات و تزجر عن القبيح.

«فالتاليات ذكراً» هم الملائكة يتلون كتاب الله على الانبياء. و قيل: هم جماعة قرآء القرآن. و قيل: المراد بالثلثة الغزاة كقوله: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا وَ هم الصَّافَّاتِ فِي الْحَرْبِ الزاجرات للكفار التاليات لذكر الله بالتسبيح و التكبير و التهليل. الصافّ واحد، و الصافات جمع و الصافات جمع الصافة و الزجر الصّرف عن الشيء بخوف و تخويف. و التلاوة القراءة و التلو الاتباع. و قيل: فيه اضمار، یعنی و ربّ الصَّافَّاتِ وَ الزَّاجِرَاتِ وَ التاليات. قرأ ابو عمرو و حمزة كلهن بالادغام، و قرأ الباقون بالاظهار.

جواب مشركان قريش است که گفتند: «اجعل الآلهة الها واحدا» اين مرد خدايان را همه با يکی آورد، ربّ العالمين قسم ياد کرد باين سه چيز تعظيم و تشريف آن سه چيز که خداوند شما يکی است إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ. آن گه فرمود: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ یعنی مشارق الشمس و مغاربها في الصيف و الشتاء، مائة و ثمانون مشرقا و مائة و ثمانون مغربا فنزلت الشمس منها كلّ منزل في السنة مرتين مرة في الصيف

صاعدة و مرة في الشتاء منحدره، كل يوم لها مشرق و مغرب لا تنزلها في السنة الا مرتين و اما قوله: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فالمشرقان مشرق الشمس اطول يوم من السنة و مشرقها اقصر يوم منها و المغربان مغرب الشمس اطول يوم من السنة و مغربها اقصر يوم منها. و اما قوله: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ «فهو افق شروق الشمس و افق غروبها.

«إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا» تأنيث الادنى و هي التي تدنوا من الارض، «بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» قرأ عاصم برواية ابى بكر: «بزينة» منونة «الكواكب» نصبا، اى بتزييننا الكواكب، و قرأ حمزة و حفص «بزينة» منونة «الكواكب» خفضا على البدل، اى بزينة بالكواكب، يعنى زينها بالكواكب. و قرأ الآخرون: «بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» بلا تنوين على الاضافة. قال ابن عباس: معناه بضوء الكواكب.

«و حفظا» اى و حفظناها حفظا. و قيل: جعلنا الكواكب حفظا، «مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» اى متمرد خال عن الخير خبيث.

«لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى» اى الى كلام الملاء الاعلى و هم الملائكة، و تقديره: ان لا يسمعوها اى لتلا يسمعوها، فلما حذف ان رفع الفعل و عداه بالى لانه فى معنى الاصغاء. و قيل: سمعت اليه بمعنى صرفت الى جهته سمعى. قرأ حمزة و الكسائى و حفص: «يَسْمَعُونَ» بتشديد السين و الميم، اى يتسمعون فادغمت التاء فى السين. و قرأ الآخرون: «يَسْمَعُونَ» باسكان السين و تخفيف الميم من سمع يسمع و المعنى لا يستطيعون الاستماع الى الملاء الاعلى.

وَ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا اى سخن را دو وجه است يكى آنست كه مى اندازند ايشان را از هر سوى. ديگر وجه: آتش بايشان مى اندازند از هر سوى، تقول: قذفت الشىء اى طرحته، و قذفته بحجر رميت اليه حجرا و منه قذفه بالفجور.

«دحورا» مصدر من غير لفظ الفعل الاول اى يقذفون قذفا. و قيل: فعله مضمّر تقديره: و يدحرون دحورا، اى يبعدون عن مجالس الملائكة. و قيل «دحورا» جمع دحر و هو ما يرمى به فيكون تقديره بدحور فحذف ليجارّ و نصب. و قرأ بعضهم: «يقذفون» بفتح الياء و كسر الذال يعنى الملائكة يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيرها «للزاجرات زجرا».

«وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» اى الشياطين عذاب دائم و المواصبة و المواظبة سواء و تاويله: ان

كلَّ شَيْطَانٍ ادْرَكَهُ الشَّهْبُ لَمْ تَفَارِقْهُ نَارُهُ ابْدًا. وَقِيلَ: «عَذَابٌ وَّاصِبٌ» أَي مَوْجِعٌ مِنَ الْوَصْبِ. «إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ» أَي الْإِسْتَرْقَ يَخْتِطِفُ كَلِمَةً مِنْ لِسَانِ مَلِكٍ مَسَارِقَةٌ فَيَزِيدُ فِيهَا كَاذِيبَ «فَاتَّبَعَهُ» أَي لِحْقَهُ «شَهَابٌ ثَاقِبٌ» كَوَكَبٌ مَضَى قَوِيًّا لَا يَخْطِنُهُ فَإِذَا قَذَفُوا احْتَرَقُوا. وَقِيلَ: تَصْيِبُهُمْ آفَةٌ فَلَا يَعُودُونَ. وَقِيلَ: لَا يَقْتُلُونَ بِالشَّهْبِ بَلْ يَحْسِبُ بِذَلِكَ فَلَا يَرْجِعُ وَلهَذَا لَا يَمْتَنِعُ غَيْرُهُ عَنْ ذَلِكَ. وَقِيلَ: تَصْيِبُهُمْ مَرَّةً وَيَسْلُسُونَ مَرَّةً فَصَارُوا فِي ذَلِكَ كِرَاكِبَ الْسَفِينَةِ فِي الْبَحْرِ لِلتَّجَارَةِ قَالَ عَطَاءٌ: سَمِيَ النُّجْمُ الَّذِي يَرْمِي بِهِ الشَّيَاطِينُ ثَاقِبًا لِأَنَّهُ يَثْقِبُهُمْ. «فَاسْتَفْتَهُمْ يَعْنِي قَرِيشًا» «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا» اسْتَفْتَاهُمْ بِمَعْنَى التَّقْرِيرِ أَي أَهْمُ أَشَدُّ عَلَى الْخَالِقِ فِي الْإِعَادَةِ أَمْ آدَمُ فِي الْإِنشَاءِ وَالْإِبْتِدَاءِ «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ طِينٍ» يَعْنِي خَلَقْنَاكُمْ مِنْ آدَمَ وَخَلَقْنَا آدَمَ مِنْ طِينٍ. وَقِيلَ: «أَمْ مِنْ خَلَقْنَا» يَعْنِي أُمَّمَ الْخَالِيَةِ وَالتَّقْدِيرِ: أَمْ خَلَقْنَا قَبْلَهُمْ وَسِوَاهُمْ، أَي هَؤُلَاءِ لَيْسُوا بِأَحْكَمَ خَلْقًا مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأُمَّمِ وَقَدْ أَهْلَكْنَاكُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَمَا الَّذِي يُؤْمِنُ هَؤُلَاءِ مِنَ الْعَذَابِ. قَالَ الْحَسَنُ فِي جَمَاعَةٍ «أَمْ مِنْ خَلَقْنَا» يَرِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ كَقَوْلِهِ: «لَخَلِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» فَيَكُونُ «مِنْ» حَيْثُ ذُكِرَ لَزْدَوَاجُ الْكَلَامِ.

ثُمَّ ذَكَرَ خَلْقَ الْإِنسَانِ فَقَالَ: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ طِينٍ لِأَرْبَ» أَي جَيِّدٌ حَرًّا لِأَصْقٍ يَلْعَقُ بِالْيَدِ لَا رَمْلٌ فِيهِ وَاللَّازِبُ اللَّازِمُ وَالْبَاءُ بَدَلٌ مِنَ الْمِيمِ مِثْلُ بَكَّةً وَمَكَّةً وَقَالَ الشَّاعِرُ:

فَمَا وَرَقَ الدُّنْيَا بِيَاقٍ لِأَهْلِهَا وَ لَا شِدَّةَ الْبَلْوَى بِضَرْبَةِ لَازِبٍ

وَقَالَ مِجَاهِدٌ وَ الضَّحَّاكُ: «مِنْ طِينٍ لِأَرْبَ» أَي مَمْتَنٌ.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ أَي عَجِبْتَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ وَ هُمْ يَسْخَرُونَ مِنْ تَعْجَبِكَ وَقِيلَ: عَجِبْتَ مِنْ انْكَارِهِمْ شَأْنَكَ مَعَ مَعَانِيَتِهِمْ انْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ آيَاتِ النَّبُوَّةِ وَ اعْجَازِ الْقُرْآنِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ» قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: «بَلْ عَجِبْتَ» بِضَمِّ التَّاءِ وَ هِيَ قِرَاءَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْفَضْلِ: الْعَجَبُ مِنَ اللَّهِ أَرْكَانُ الشَّيْءِ وَ تَعْظِيمُهُ وَقِيلَ: الْعَجَبُ مِنَ اللَّهِ اسْتِعْظَامُهُ إِدْعَاؤُهُمْ عَلَيْهِ الشَّرْكَاءَ فَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى الْإِنْكَارِ وَ الذَّمِّ وَ قَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى الْاسْتِحْسَانِ وَ الرِّضَا كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: «عَجِبَ رَبِّكُمْ مِنْ شَابٍ لَيْسَتْ لَهُ صَبُوءَةٌ» وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: «عَجِبَ رَبِّكُمْ مِنَ الْكَمِّ وَ قُطُوعِكُمْ وَ سُرْعَةَ أَجَابَتِهِ أَيَاكُمْ».

وقال (ص): «عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل».
وسئل جنيد عن هذه الآية فقال: ان الله تعالى لا يعجب من شيء ولكن الله وافق رسوله
لما عجب رسوله.

فقال «وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» اي هو كما يقوله، و الجملة ان العجب صفة من صفات
الله عز وجل جاءت في الكتاب والسنة، قال الله عز وجل في مواضع في القرآن: كَيْفَ وَ
هو تعجب كقوله: إِنِّي وَ هُوَ تَعْجَبُ كقوله: فَأَنِّي يُؤْفِكُونَ، أَنِّي يُصْرَفُونَ وَ سبيله سبيل سائر
الصفات التي وردت في الكتاب والسنة لا تزال عن وجهها واسمها ولا تضرب لها الامثال
ولا يقال فيها بالتوهم والرأى ولا تحمل على المعانى الوحشية الشاذة والمستحسن من
العقول ولا يقال فيها لم ولا كيف، معانيها اسماءها وتفسيرها ظواهرها وليس علينا في
ذلك الا الاقرار والتسليم والاذعان والتصديق والله اعلم.

قوله: وَإِذَا ذُكِرُوا لَا يَذْكُرُونَ اي اذا وعظوا بالقرآن لا يتعظون.
وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ اي يسخرون وهذه السين زائدة دخلت للمبالغة كما دخلت في
الاستضحاك. وقيل: يستدعى بعضهم بعضا الى ان يسخروا. الآية، هاهنا انشقاق القمر.

وَ قَالُوا إِنْ هَذَا اى ما هذا الذى نراه اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ اى ظاهر.
أ إِذَا مِنَّا وَ كُنَّا تَرَابًا وَ عِظَامًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ. أ وَ آبَاؤُنَا قراء نافع وابن عامر او آباؤنا
بسكون و اوست اينجا و در سورة الواقعة، و در كلام تقديم و تأخير است يعنى: ائنا او
آباؤنا الأولون لمبعوثون باش آن گه كه ما خاك و استخوان گرديم ما يا پدران پيشينان ما
برانگيختنى ايم؟ باقى بفتح واو خوانند و معنى آنست كه: باش و پدران و پيشينان ما
برانگيختنى اند؟ قُلْ نَعَمْ تَبْعُونَ وَ آبَاؤُكُمْ وَ أَنْتُمْ دَاخِرُونَ صاغرون اذلاء على زغم منكم.
فَإِنَّمَا هِيَ اى القيامة او نفخة القيامة زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ صيحة واحدة فَإِذَا هُمْ يُنظَرُونَ اى احياء
ينظرون: وقيل: ينتظرون امر الله فيهم الزجر السوق على الغضب.

و يروى ان اغضب ما يكون الله عز وجل حين ينفخ في نفخة البعث.
وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا معناه وجب لنا الويل والحزن، وقيل: حل بنا اشد شيء نكرهه، هذا يَوْمُ
الدين. قيل: هو من تمام كلامهم، اى هذا يوم الجزاء الذى كنا ننكره. وقيل: تم الكلام على
قوله: يَا وَيْلَنَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُ: هَذَا يَوْمُ الدِّينِ.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ بَيْنَ الْمُحْسِنِ وَالْمُسِيءِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ أَيْ كَفَرُوا وَأَزْوَاجَهُمْ أَيْ نِسَاءَهُم اللَّاتِي عَلَى دِينِهِمْ وَقِيلَ اتَّبَاعَهُمْ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: امْتَالَهُمْ وَ اضْرَابَهُمْ وَ نظراءُهم الزَّانِي مع الزَّانِي وَ صاحب الخمر مع صاحب الخمر. وَ قَالَ مقاتل: قرناؤهم من الشياطين كل كافر مع شيطانه في سلسلة. وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَعْنِي الْأَصْنَامَ لِيُعَذِّبَ بِهَا الْكُفَّارَ، فَأَهْدُوهُمْ أَيْ ادعُوهم وَ قيل دلوهم. وَ قيل: قَدَّمُوهم، وَ السَّابِقُ يَسْمَى الْهَادِي وَ منه هادِيَةُ الشَّاةِ لِرَقَبَتِهَا. إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ أَيْ وَسْطِهَا. وَ قيل: طَرِيقُهَا.

التوبة الثالثة

قوله: بِسْمِ اللَّهِ اسم عزيز شفيح المذنبين جوده، بلاء المهيمين مقصوده، ضياء الموحدين عهوده، سلوة المحزونين ذكره، حرفة المستمحين شكره، كلمة عزيزة عز لسان ذكرها، و اعز منه روح احبها، و اعز منه سر شهدها، ليس كل من قصدها وجدها، و لا كل من وجدها بقي معها.

بنام او كه روح دلها مهر او، آيين زبانه ذكر او، بنام او كه سور گوشها گفتار او، نور چشمها ديدار او بنام او كه ميعاد نواختها ضمان او، آسائش جانها عيان او. بنام او كه منزل جوانمردان كوي او، مقصود عارفان گفت و گوي او، نسيم وصل دمان از بوي او.

بوی تو باد سحرگه بمن آرد صنما بنده باد سحرگه ز پی بوی توام.

خداوندا! عظیم شأنی و همیشه مهربانی، قدیم احسان و روشن برهانی، هم نهانی هم عیانی، از دیده ها نهانی و جانها را عیانی، نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی، آئی که خود گفתי و چنانک خود گفתי آئی.

رفیع القدر فی عز المکان کریم القول فی لطف البیان

قوله: وَ الصَّافَاتِ صَفًا خداوندان تحقیق سخن گفته اند تا این صفهای فریشتگان کدام است، قومی گفتند: مراد باین جمله صفهای فریشتگان است که عالم علوی بایشان آراسته و هفت آسمان بایشان منور گشته، در هر آسمان از ایشان صیفی و در هر زمره از ایشان وصفی: بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت، بعضی در مقام هیبت در دثار مراقبت، بعضی در حالت مجاهدت در تنسم ارواح مشاهدت. بعضی در جذب عشقی با دوست در

ناز، بعضی در سوق شوقی با حق در راز، بعضی در مهره مهری از فراق در گداز.

زجل تسبیح ایشان گوش فلک را کر گردانیده، تسبیح و تقدیس ایشان عالم قدس را معنبر کرده، شعله انفاس ایشان ساحت عرش را منور کرده، همه در فضاء علی در ریاض رضا نشسته، همه بر درگاه عزت در حجب هیبت کمر بسته. در عبادت ایشان قصور نه، در طاعت ایشان حسور نه، در خدمت ایشان فتور نه، لا یُعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ. قومی گفتند: مراد باین صفهای فریشتگان بیت المعمور است علی الخصوص که در آسمان چهارم اند چنانک آدمیان اندرین مرکز غیرا هر سال روزی خانه کعبه را زیارت کنند. سید مملکت کد خدای شریعت صدر انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیه گفت: شب قرب و کرامت شب زلفت و الفت شب معراج که مادرین گلشن بلند خرام کردیم، چون بآسمان چهارم رسیدیم زیارت بیت المعمور رفتیم، اند هزار مقرر دیدیم در جانب بیت المعمور همه از شربت وصل مست و مخمور از راست همی آمدند و طواف همی کردند و لیبیک میگفتند و بجانب چپ همی گذشتند گفتی عدد ایشان از عدد اختران فزونست و از شمار برگ درختان زیادت، نه و هم ما شمار ایشان دانست، نه فهم ما عدد ایشان دریافت، گفتم: ای جبرئیل ایشان که اند و از کجا می آیند؟ جبرئیل گفت: ای سید و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پنجاه هزار سالست تا همچنین می بینم یک ساعت ایشان را آرام نه، هزاران از این جانب می آیند و می گذرند، نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام، و نه آنان که گذشته اند هرگز دیگرشان باز بینم، ندانم که از کجا آیند ندانم تا از کجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم.

آری دوست! عجب کاری و طرفه حالی که اینست. آسمانیان را روی فراسنگی و زمینیان را روی فراسنگی، بدست عاشقان بیچاره چیست جز تک و پوی، هزار شادی ببقای آن جوانمردان باد که جز از روی معشوق نسازند و جز با دوست مهره مهر نوازند.

ان حجّ قوم الی ترب و احجار
سراً بسر و اضمارا باضمار
عاشقان را روی معشوق است و بس
قبله من کوی معشوق است و بس

یا من الی وجهه حجّی و معتمری
لیبیک عن قرب و عن بعد
این جهان با آن جهان و هر چه هست
گر نباشد قبله عالم مرا

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ قَسَمَ بَدِينِ صَفِّهَا يَادُ كَرَدَ كَهْ خَدَاوَنَدُ شَمَا يَكِي اسْتِ، دَر ذَاتِ يَكْتَا، وَ دَر قَدْرِ بِي نَظِيرِ، وَ دَر صَفَاتِ بِي هَمْتَا، نَهْ أُو رَا بَكْسِ حَاجَتِ، نَهْ كَسَ رَا بَرُو حِجَتِ. اِي سَيِّدِ! مَن دَانِمَ كَهْ أَن كَافِرٍ مَلْحَدٍ مَرَا بَسُوگَنَدُ بَاوَرِ نَدَارَدُ وَ أَن مُؤْمِنٍ مَوْحَدٍ بِي سُوگَنَدُ بَاوَرِ دَارَدُ، سُوگَنَدُ يَادُ كَنِمَ تَأَكِيدُ وَ تَأَيِّدُ وَ تَهْمِيدُ رَا، تَعْرِيفُ وَ تَشْرِيفُ رَا، تَا دُوسْتِ مِي شَنُودُ بِي جَانِ مِي نَازِدُ، دَشْمَنِ مِي شَنُودُ بَدَلِ مِي گَدَازِدُ.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ خَدَاسْتِ كَهْ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ رَا آفَرِيدِگَارِ وَ نَگَه دَارِ اسْتِ، مَصُورٌ هَرِ صُورَتِ وَ مَزِينٌ هَرِ نَگَارَسْتِ، بِي شَرِيكِ وَ بِي شَبِيهٍ وَ بِي نَظِيرِ وَ بِي يَارَسْتِ، بَا دُوسْتَانِ وَ فَادَارِ وَ مُؤْمِنَانِ رَا دُوسْتِ دَارَسْتِ، اللَّهُ وَ لِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا بَا عَارِفَانِ كَرِيمِ وَ بَا بَنَدِگَانِ لَطِيفِ وَ نِيكُوكَارَسْتِ.

اللَّهُ لَطِيفٌ بَعِبَادِهِ از رُوی اِشَارَتِ مِي گُويَدِ آفَرِيدِگَارِ بِي عَلَّتِ مَنِمِ، كَرْدِگَارِ بِي آلَتِ مَنِمِ، قَهَّارِ بِي حِيلَتِ مَنِمِ، غَفَّارِ بِي مَهَلَتِ مَنِمِ، سِتَّارِ هَرِ زَلَّتِ مَنِمِ، بِيَا فَرِينِمِ تَا قَدْرَتِ بِيِنِي، دُوزخِ بِنَمَايِمِ تَا عَقُوبَتِ بِيِنِي، بَرِ صِرَاطِ نَگَه دَارِمِ تَا عِنَايَتِ بِيِنِي، گَنَاهَتِ بِيَا مَرزَمِ تَا فَضْلِ وَ رَحْمَتِ بِيِنِي، بَجَنَّتِ رَسَانِمِ تَا كِرَامَتِ بِيِنِي، بَرِ تَخْتِ نَشَانِمِ تَا عَزَّتِ بِيِنِي، شَرَابِ دَهَمِ تَا لَدَّتِ بِيِنِي، سَلَامِ كَنِمِ تَا تَحِيَّتِ بِيِنِي، جَلَالِ جَلَالِ بَر دَارِمِ تَا لَقَا وَ رُؤْيَتِ بِيِنِي.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَفُّوهُمُ بَازِ دَارِيْدِ اِيْشَانِ رَا بَرِ پِلِ صِرَاطِ، اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ (۲۴) كَهْ اِيْشَانِ پَرِ سِيْدِنِي اَنْدِ.

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ (۲۵) «چيست شما را كه يكديگر را بكار نمي آئيد امروز، بَلْ هُمْ اَلْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) بَلَكِهْ اِيْشَانِ اَن رُوزِ خُوِيْشْتَنِ رَا اَفَكَنْدِه اَنْدِ وَ اَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) رُويِ فَرَا رُويِ يَكْدِيْگَرِ كَنْنَدِ وَ يَكْدِيْگَرِ رَا مِي گُويَنْدِ اِيْنِ چِيْسْتِ كَهْ بَا مَن كَرْدِي؟

قَالُوا گویند اِنْكُمْ كُنْتُمْ تَاتُونَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) شما راست از بزرگ تر سوی بر ما در آمدید بر گرامی تر سوی قَالُوا گویند: بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) بلکه شما خود بنه گرویدید.

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ وَ مَا رَا بَرِ شَمَا دَسْتِ رَسِي نُبُودِ، بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰)

شما خود قومی بودید از اندازه در گذارنده.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا دَرَسْتُ شَدَّ سَخْنِ خَدَاوْنِدْ مَا بَرَّ مَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) که ما هر دو گروه را چشنده عذاب می‌باید بود.

فَأَعْوَبْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) شما را کثر راه کردیم که خود کثر راه بودیم. فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) آن روز همه بدکاران در عذاب انبازانند. إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) چنین کنیم ما با بدکاران.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۳۵) از پذیرفتن آن گردن می‌کشیدند.

وَيَقُولُونَ وَمِيقَاتِنَا يُبَدِّلُ اللَّهُ سَمْعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَامُوا الصَّلَاةَ فَجَعَلَهُمْ سَمْعًا يَسْمَعُونَ (۳۶) از بهر سخن سخن سازی دیوانه‌ای؟! لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶) از بهر سخن سخن سازی دیوانه‌ای؟! بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ بَلَكَةً سَخْنِ رَاسْتِ آوَرْدِ، وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) و پیغامبران پیشین را گواهی داد و استوار گرفت.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) ایشان را گویند شما را عذابی درد نمای می‌باید چشید. وَ مَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) و پاداش نخواهند داد شما را مگر آنچه میکردید.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) لکن بندگان خدای که ایشان را پاک کرده‌اند از بیگانگی ایشانند.

که ایشانراست رزقی معلوم نه پوشیده بغیب. فَوَاكِهُ آوَرْدِ رِزْقِ مِیوَه‌ه‌اسْتِ، وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) و ایشان نواختگان‌اند در بهشت‌های ناز.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) بر تخت‌های روی در روی. يُطَافُ عَلَيْهِمْ مِیگَرْدانند بر سرهای ایشان، بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) جامهای روان در جوی.

بِضَاءٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) سپید رنگ خوش خوار آشنندگان را. لَا فِيهَا غَوْلٌ دَرِ آن می و در آن مجلس شراب نه درد سرست نه درد شکم نه ناپکار.

وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) و نه هیچ از آن شراب درمانند. وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ وَ بَنَدِیكِ ایشان کنیزکانی فرو داشته چشمان و فروشکننده

چشمان، عین* (۴۸) فراخ چشمان‌اند.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ چنانک گویی ایشان در رنگ خویش خایه اشتر مرغ‌اند، مَكُونُ* (۴۹) نگه داشته و گوشیده نه دست بایشان رسیده نه گرد.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) روی فرا روی کنند و از یکدیگر می‌پرسند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوینده‌ای گوید از ایشان: إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) مرا یاری بود.

يَقُولُ أَمْ أَنَا لِمَنْ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) که میگفت مرا: باش تو از استوار گیرندگان و از گرویدگانی؟

أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا که آن‌گه که ما بمردیم و خاک گردیم و استخوان، أِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳) ما پاداش دادنی‌ایم و با ما شمار کردنی؟! قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) اللّٰه فرماید شما بران قرین فرو نگرید.

فَطَّلَعَ فَرُو نگرده فرآه فی سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) او را ببند در میان آتش دوزخ.

قَالَ تَاللّٰهِ إِنْ كِدْتَ تُتْرَدِينَ (۵۶) آن بهستی گوید بخدای که نزدیک بودی.

تو که مرا هلاک کردی و تباه.

وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّيْ وَ إِنْ نِيكَوْكَارِيْ خَدَاوْنِدْ مِنْ بُوْدِيْ، لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ (۵۷) من از حاضر کردگان بودمی.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸) باش ما بنخواهیم مرد پس زنده کردن؟

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ جَزَازِ مَرْدِنِ پِشِيْنِ دَر دُنْيَا. وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِيْنَ (۵۹) و ما عذاب کردنی نیستیم.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) اینست پیروزی بزرگوار!

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) این چنین را باد که کارگران کار کنند.

أَذَلِكَ خَيْرٌ نَزْلًا أَمْ جَايَ وَ خُورَش؟ أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۶۲) یا درخت زقوم؟

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) ما درخت زقوم را آزمونی و دل شوری ناگرویدگان کردیم.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) درختی است که آن بیرون می‌آید از میان آتش.

طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) خوشه‌های آن درخت در غلافها گویی سرهای دیوان

است.

فَإِنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا إِيْشَانَ مِيْخُوْرند از آن، فَمَا لَوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ (۶۶) شکمها پر میکنند از آن. ثُمَّ إِنْ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْأٌ و پس آن گه ایشانراست بر زیر آن زقوم که خوردند آمیغی، مِنْ حَمِيْمٍ (۶۷) از آب گرم که بر آن می آمیزند در شکمها. ثُمَّ إِنْ مَرَجِعُهُمْ لِإِلَی الْجَحِيْمِ (۶۸) و آن گه بازگشت ایشان از خوردن زقوم و حمیم با آتش سوزنده است.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّیْنَ (۶۹) ایشان پدران خویش را بیراهان یافتند. فَهُمْ عَلَی آثَارِهِمْ یَهْرَعُوْنَ (۷۰) ایشان بر پیهای پدران هم بگمراهی می شتابند. وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ بَدْرَسْتِیْ که بیراه بودند پیش از قریش، أَكْثَرُ الْأَوَّلِیْنَ (۷۱) بیشتر پیشینان. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِیْهِمْ مُنْذِرِیْنَ (۷۲) و فرستادیم ما بر ایشان آگاه کنندگان. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِیْنَ (۷۳) در نگر که چون بود سرانجام آگاهی دادگان. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِیْنَ (۷۴) مگر بندگان خدای پاک دلان. وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ خواند ما را نوح، فَلَنَعْمَ الْمُجِیْبُوْنَ (۷۵) ای نیک پاسخ کنندگان که ما بودیم او را!

وَ نَحِیْنَاهُ وَ أَهْلَهُ رَهَانِیْدِیْمِ او را و کسان او را مِنْ الْكُرْبِ الْعَظِیْمِ (۷۶) از آن اندوه بزرگ. وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِیْنَ (۷۷) و نژاد او را از جهانیان و جهانداران کردیم. وَ تَرَكْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِیْنَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ (۷۹) گذاشتیم برو درود پسینان بر زبان جهانیان تا جهان بود میگویند: نوح علیه السلام إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ (۸۰) ما چنان پاداش دهیم چنان نیکوکاران را. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ (۸۱) که او از بندگان گرویدگان ما بود. ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِیْنَ (۸۲) آن گه دیگران را بآب بکشتیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ قَفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ تَقُوْل: وَقَفْتَهُ وَقَفَا فَوْقَ وَقُوفَا، ای احبسوهم، قال المفسرون: لَمَّا سَبَقُوا إِلَى النَّارِ حَبَسُوا عِنْدَ الصَّرَاطِ لِأَنَّ السُّؤَالَ عِنْدَ الصَّرَاطِ. مفسران گفتند: روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند ندا آید از جبار عالم

بفرشتگان که احبسوهم باز دارید این کافران را بر پل صراط. بعضی مفسران گفتند که همه خلق را بر پل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند چنانکه ربّ العزّة فرمود: فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. صراط هفت قطره است ثلاثة صعود و ثلاثة هبوط و السابعة وسطها فی اعلی الصراط و اللّٰه عزّ و جلّ علی القنطرة العلیا ثانی رجلیه یقول: و عزّتی لا یمربی الیوم ظلم ظالم، فذلک قوله تعالی: إِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. قال ابن عباس: یسئلون عن جمیع اقوالهم و افعالهم. و روی عنه ایضا: إِنَّهُمْ یسئلون عن لا اله الا اللّٰه ایشان را پرسند از کلمه لا اله الا اللّٰه که حدّ آن چون شناختید و حقّ آن چون گزاردید، و گزاردن حقّ وی آنست که امر و نهی در آن بجای آرند و از محرّمات شرع بپرهیزند. عمر خطاب گفت: من قال لا اله الا اللّٰه فلیعرف حقّها. حسن بصری را پرسیدند: چه گویی درین خبر که «من قال لا اله الا اللّٰه دخل الجنّة؟ قال: لمن عرف حدّها و ادّی حقّها.

و عن جابر بن عبد اللّٰه قال: خطبنا رسول اللّٰه (ص) فقال فی خطبته «من جاء بلا اله الا اللّٰه لم یخلط معها غیرها و جبت له الجنّة»، فقام الیه علی بن ابی طالب علیه السلام و کان احبّ من قام الیه ذلک الیوم فی مسئله فقال: یا رسول اللّٰه بابی انت و امّی ما لم یخلط معها غیرها فسرّه لنا، قال: «حبا للدّینیا و رضا بها و طلبا لها یقولون اقویل الانبیاء و و یفعلون افعال الجبایرة فمن جاء بلا اله الا اللّٰه لیس فیها شیء من هذا و جبت له الجنّة و عن ابن مسعود قال قال النبیّ (ص): «لا یزول قدما ابن آدم حتّی یسأل عن اربع خصال عن شبابه فیما ابلاه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقّه و ما ذا عمل فیما علم».

و عن ابن عمر قال قال رسول اللّٰه (ص): «اذا کان یوم التّیمة دعا اللّٰه عزّ و جلّ بعبد من عبیده فیوقفه بین یدیه فیسائله عن جاهه کما یسائله عن ماله».

گفته‌اند: سؤال از کافران آنست که خازنان آتش ایشان را گویند بر سبیل توییح و تقریع: «ما لکم لا تتأصرون» چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت نمی‌دهید چنانکه ایشان را در دنیا نصرت می‌دادید؟ و ها هی تحشر الی النار آنک ایشان را بدوزخ می‌برند. و ایشان را بکار نمی‌آئید و از دوزخ نمی‌رهانید. و گفته‌اند: این جواب بو جهل است که روز بدر گفت: نحن جمیع منتصر ما همه هم پشت‌ایم یکدیگر را تا کین کشیم از محمد.

روز رستاخیز او را گویند خزنه جهنم: «ما لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ» چون است که امروز هم پشت نه‌اید و نه کین کش؟ ربّ العالمین فرمود: بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ای خاضعون اذلاء منقادون لا حيلة لهم.

«وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» یعنی الرؤساء و الاتباع، «يَتَسَاءَلُونَ» يتخاصمون قال الاتباع للرؤساء: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ای من قبل اليمين فتصلوننا عنه، ای تأتوننا عن اقوى الوجوه و ايمينها كأنكم تنفعوننا نفع السانح فجنحنا اليكم فهلكننا. و قيل: «عن اليمين» عن الخير، ای ترونا انكم تريدون بنا الخير و قال بعضهم: كان الرؤساء يحلفون لهم ان ما يدعونهم اليه هو الحق. فمعنى قوله: «تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» ای من ناحية الايمان التى كنتم تحلفونها فوثقنا بها: و قيل. عن اليمين، ای عن القوّة و القدرة فتكرهونا عليه، كقوله: «لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ». قال الشماخ:

اذا ما رايته رفعت لمجد تلقاها عرابية باليمين

ای بالقوّة، و عرابية اسم ملك اليمين.

«قَالُوا» یعنی الرؤساء «بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ای ما كنتم مؤمنين فرددناكم عن الايمان. و ما كان لنا عليكم من سلطان ای من حجة و برهان. و قيل: من قوّة و قدرة فنقهركم على متابعتنا، «بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ» كفرتم بطغيانكم.

«فَحَقَّ عَلَيْنَا» ای و جب علينا جميعا «قَوْلَ رَبَّنَا» كلمة العذاب و هى قوله: لَأْمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

إِنَّا لَذَاتِقُونَ الْعَذَابِ، ای ان الضالّ و المضلّ جميعا فى النار. و قيل: «حقّ علينا قول» الله و اخباره انا جميعا نكفره و نصير الى النار و نذوق العذاب.

فَأَغْوَيْنَاكُمْ ای دعوناكم الى الغي إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ و قيل: خيبتناكم كما خبنا و الغواية الغيبة. قال الله عزّ و جل: فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ الرؤساء و الاتباع جميعا، إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ای بالمشركين.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ يتكبرون عن كلمة التوحيد و يتكبرون على من يدعوهم الى قول لا اله الا الله و يقولون أ إِنَّا لَنَارِكُوا آلَهُنَّ لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ يعنون محمد (ص) فردّ الله عليهم فقال: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ» ای بالقرآن و التوحيد «وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ»

وافق ما كان معهم اى أنه اتى بما اتى به المرسلون.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ الْقَوْلِ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، اى يقال للكفار: إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ. وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فى الدنيا من الشرك. ثم الكلام ها هنا، ثم قال إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ هذا الاستثناء منقطع يعنى: لكن عباد الله المخلصين. أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ اى معلوم دوامه، وقيل: معلوم وقته بكرة و عشياً، كما قال: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا.

«فَوَاكِهَ» جمع فاكهة و هى التمار كلها رطبها و يابسها و هى كل طعام يوكل للتلذذ لا لحفظ الصحة و القوّة «وَهُمْ مُكْرَمُونَ» بثواب الله فى جنات النعيم لا شىء فيها آلا النعيم. «على سرر متقابلين» يقابل بعضهم بعضا لا يرى بعضهم قفا بعض و قيل لا عداوة بينهم. «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ» إناء فيه شراب و لا يكون كاسا حتى يكون فيه شراب و آلا فهو اناء و قوله «مِن مَّعِينٍ» اى من خمر جارية فى الانهار ظاهرة تراها العيون. تقول: معن الماء اذا جرى على وجه الأرض. و قيل: «معين» فعيل من المعن و هو المنفعة.

«بيضاء» من صفة الكأس. و قيل: من صفة الخمر. قال الحسن: خمر الجنة اشدّ بياضا من اللبن و البياض احسن الالوان، و قيل: «بيضاء»، اى صافية فى نهاية اللطافة. قال الاخفش: كل كأس فى القرآن و هو خمر. قوله «لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ».

«لا فيها غَوْلٌ» الغول داء فى البطن، و اصل الغول الهلاك و الفساد و الغائلة كل ما يحملك على الكراهة و يدعوك اليها، و المراد بالغول هاهنا السكر و هلاك العقل و فساده، و ذلك لان خمر الدنيا يحصل منها انواع من الفساد منها السكر و ذهاب العقل و وجع البطن و الصّداع و القيء و البول و لا يوجد شىء من ذلك فى خمر الجنة. «وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ» قرأ حمزة و الكسائى: «ينزفون» بكسر الزاء و اتصال افتقهما عاصم فى الواقعة، و قرأ الآخرون بفتح الزاء فيها. من قرأ بفتح الزاء فالمعنى لا تغلبهم على عقولهم و لا يسكرون، و من قرأ بكسر الزاء فله معنيان: احدهما لا يسكرون، من قولهم: انزف الرجل اذا سكر، و الثانى: لا ينفذ شرابهم، من قولهم: انزف الرجل فهو منزف اذا نفذ شرابه. و قيل: المنزف الذى اتى على شرابه كله.

قال الشاعر:

لعمری لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامی انتم آل ابجرا
 «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ» یقال: فلانة كانت عند فلان اذا كانت تحته و زوجته. و
 قاصرة الطرف هي التي قصرت طرفها على زوجها عن غيره، و قصر الطرف جنس من
 التغمّج. و «عين» جمع عينا، اي نجلاء، واسعة العين، یقال: رجل اعين و امراة عينا و
 رجال و نساء عين.

«كَأَنَّهُنَّ بَيضٌ» جميع البيضة و هي بيض النعام يشوب بياضا صفرة و هو احسن الالوان
 عند العرب و «المكثون» المصور یقال كنت الشيء اذا صنته، و اكننت الشيء اذا اخفيته فى
 كنان. و انما ذكر المكثون و البيض جمع لانه ردة الى اللفظ شبهن ببيض النعام لانها تكنها
 عن الريح و الشمس و الغبار بريشها.

«فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» يعنى اهل الجنة يتذاكرون احوال الدنيا و احوال
 اصدقائهم.

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» بهشتیان در بهشت احوال دنیا از یکدیگر پرسند، و احوال دوستان
 ایشان و دشمنان ایشان در دنیا، گوینده ای گوید از بهشتیان که مرا قرینی بود در دنیا، یعنی
 شریکی یا برادری که بعث و نشور را منکر بود. مقاتل گفت: آن دو برادرند که قصه ایشان
 در سورة الكهف است: «وَأَضْرَبُ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» یکی مسلمان و یکی کافر. برادر کافر
 میگفت مران مسلمان را که: «أَأَنْتَ لِمَنِ الْمُصَدِّقِينَ» بالبعث تو ازیشانی که بعث و نشور
 میگردند و آن را استوار میگیرند؟

«أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ» مجزیون و محاسبون. استفهام انکارست،
 میگوید: ما چون بمردیم و خاک گردیم و استخوان، باز انگیختنی ایم، و با ما شمار کردنی
 و پاداش دادنی؟

آن گه رب العالمین فرماید با آن بهشتیان: هَلْ أَنتُمْ مُطْعُونَ خواهید که فرو نگرید بدوزخ
 تا جای ایشان ببینید و قدر و منزلت خویش بدانید: و گفته اند آن برادر بهشتی گوید فرا
 بهشتیان: «هَلْ أَنتُمْ مُطْعُونَ» الى النار لنظر كيف منزلة اخي، نیائید تا فرو نگریم بآتش و
 منزلت آن برادر و آن قرین به بینیم که چون است؟ بهشتیان گویند: انت اعرف به منا
 فاطلع انت تو فرو نگر که تو او را از ما به شناسی و دانی.

قال ابن عباس: ان في الجنة كوى ينظر اهلها منها الى النار و اهلها و يناظرون اهلها لان لهم في توبيخ اهل النار لذة و سرورا، پس آن برادر فرو نگرده، و آن قرین و برادر خویش را در میان دوزخ ببیند، اینست که رب العالمین فرمود: فَاطَّلَعَ فَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ اى فى وسطه. بهشتى گوید با وى: «تَاللَّهِ اِنْ كِدْتَ لِتُرْدِينَ» اى كدت ان تهلكنى، «وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّى» اى عصمته و رحمته، «لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ» معك فى النَّارِ. الاحضار لا يستعمل الا فى الشرّ.

«أَ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَى» هذا استفهام تعجب، يقول اهل الجنة للملائكة حين يذبح الموت: «أَ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ» فتقول لهم الملائكة: «لا»، فيقولون: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ» بهشتیان گویند: پس ازین ما نخواهیم مرد، جز از آن مردن پیشین در دنیا و ما را عذاب نخواهند کرد، فریشتگان گویند: «بلى» چنین است، نه مرگ است اینجا و نه عذاب. آن گه بهشتیان گویند: اینت پیروزی بزرگوار و کرامت بی نهایت! و محتمل است که این سخن بهشتیان فرا یکدیگر گویند از شادى و خرّمى، يعنى أ فما نحن بمن شأنه ان يموت كقوله: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» يعنى انك من شأنه ان يموت، و قيل: هذا من تمام كلام المؤمن لقرينه يقوله على جهة التوبيخ بما كان ينكره من امر البعث، ثم قال الله عزّ و جلّ: لِمِثْلِ هَذَا اى لمثل هذا المنزل و لمثل هذا النعيم الذى ذكرناه فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

«أَ ذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا» يعنى اذلك الذى ذكرت من نعيم اهل الجنة خير نزلا «أَمْ شَجَرَةٌ الزَّقُّومِ» التى هى نزل اهل النار. الزقوم ثمرة شجرة خبيثة مرة منتنة كريهة الطعم يكره اهل النار على تناوله فهم يتزقومونه على اشدّ كراهية و منه قولهم: تزقّم الطعام، اذا تناوله على كره و مشقة. روى ان ابن الزبعرى قال لصناديد قريش: ان محمدا يخوفنا بالزقوم و ان الزقوم بلسان بربرة و افريقية الزيد و التمر. و روى ان ابا جهل لما سمع ذكر الزقوم الذى نزل به القرآن جمع زيدا و عسلا و جعل يقول للجارية: زقمينا فان محمدا يتهددنا بالزقوم حتى نتزقم يستهزئ فانزل الله صفة الزقوم.

فقال: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ» اى الكافرين. ففتنتها قول الكفار: كيف ينبت الشجر فى النار و النار تأكل الشجر «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» اى منبتها فيها. قال الحسن: اصلها فى قعر جهنم و اغصانها ترفع الى دركاتها.

«طَلَعُهَا» اى ثمرها. سَمَى طلعاً لطلوعه «كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ» فيه ثلاثة اقوال قال ابن عباس: هم الشَّيَاطِينُ باعيانهم شَبَّهَ بِهَا لِقَبْحِهِ لَأَنَّ النَّاسَ إِذَا وَصَفُوا شَيْئًا بِغَايَةِ الْقَبْحِ قَالُوا كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ وَ إِنْ كَانَتِ الشَّيَاطِينُ لَا تَرَى لِأَنَّ قَبْحَ صَوْرَتِهَا مَتَّصِرٌ فِي النَّفْسِ وَالْعُقُولِ تَتَشَاهَدُ بِقَبْحِهَا إِلَى غَيْرِ غَايَةٍ. الثَّانِي أَنَّ الْمُرَادَ بِالشَّيَاطِينِ الْحَيَّاتِ وَالْعَرَبُ تَسْمَى الْحَيَّةَ الْقَبِيحَةَ شَيْطَانًا. وَقِيلَ هِيَ نَوْعٌ مِنَ الْحَيَّاتِ تَعْرِفُهَا الْعَرَبُ وَ تَسْمِيهَا الشَّيْطَانَ لَهَا أَعْرَافٌ وَ رُؤْسٌ قَبَاحٌ. وَ الْقَوْلُ الثَّلَاثُ: إِنَّهَا شَجَرَةٌ قَبِيحَةٌ مُنْتَنَةٌ تَكُونُ فِي الْبَادِيَةِ تَسْمِيهَا الْعَرَبُ رُؤْسَ الشَّيَاطِينِ شَبَّهَ طَلْعَ الزَّقُّومِ بِهَا فِي قَبْحِ الْمَنْظَرِ.

«فَأَنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْنٌ مِنْهَا الْبُطُونُ» الملاء حشو الوعاء بما لا يحتمل الزيادة عليه.
«ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا» اى على اكل الشجرة «لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ» اى خلطاً من ماء حار شديد الحرارة و من الصديد و العساق، يقال: انهم اذا اكلوا الزقوم شربوا عليه الحميم فيخلطونه به.
«ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» الالف فى «الى» فى نسخة المصاحف و هى زائدة، و المعنى: انهم فى وقت اكلهم و شربهم لا يعذبون بالنار ثم يردون الى الجحيم. و قيل: هذا كقولهم: فلان يرجع الى مال و نعمة، اى هو فيها يريد لا مخلص لهم و لا مرجع الامن نوع من العذاب الى نوع من العذاب.

«إِنَّهُمْ أَلْفُوا آبَاءَهُمْ» اى وجدوا آباءهم «ضالين»، «فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» يزعجون و يستحثون. و الاهراع الاسراع فى الشئ و قال الكلبي: يعملون مثل عملهم.

«وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ» قبل اهل مكة «أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ» من الامم الخالية.
«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ» رسلاً و انبياء، «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ» الكافرين، اى كان عاقبتهم العذاب، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» الموحدين نجوا من العذاب.
«وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ» اى دعا ربه على قومه فقال: «أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ»، «فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» نحن اجبنا دعاءه و اهلكتنا قومه.

«وَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» اى من كرب الغرق و الطوفان و احوال السفينة. و قيل: من تكذيب قومه اياه و استدلاله.

«وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ»، فالخلق كلهم من نسل نوح. قال ابن عباس لما خرج نوح من السفينة مات من كان معه من الرجال و النساء الا بنيه الثلاثة سام و حام و يافث و

نساء هم. اصحاب تواریخ گفتند: فرزندان یافت هفت بودند. نامهای ایشان: ترک و خزر و صقلاب و تاریس و منسک و کماری و صین، و مسکن ایشان میان مشرق و مهبّ شمال بود. هر چه ازین جنس مردم اند از فرزندان این هفت برادران اند، و همچنین فرزندان حام بن نوح هفت بودند، نامهای ایشان، سند و هند و زنج و قبطه و حبش و نوبه و کنعان، و مسکن ایشان میان جنوب و دبور و صبا بود، و جنس سیاهان همه از فرزندان این هفت برادران اند. اما فرزندان سام میگویند پنج بودند، و قومی میگویند که هفت بودند: ارم و ارفخشد و عالم و یفر و اسود و تارخ و تورخ ارم پدر عاد و ثمود بود، ارفخشد پدر عرب بود و از ایشان فالغ و قحطان بود، ففالغ جدّ ابرهیم علیه السّلام و قحطان، ابو الیمن و عالم پدر خراسان بود، و اسود پدر فارس بود، و یفر پدر روم بود، و تورخ پدر ارمین بود صاحب ارمینیه، و تارخ پدر کرمان بود، و این دیار و اقطار همه بنام ایشان باز میخوانند. و بعد از نوح خلیفه وی سام بود و بر سر فرزندان نوح فرمانده بود، و کار ساز و مسکن وی زمین عراق بود و ایران شهر. و قیل: کان یشتو بارض جوخی و یصیف بالموصل. و نوح را پسری چهارمین بود، نام او یام و هو الغریق و لم یکن له عقب.

«وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» ای ابقینا له ثناء حسنا و ذکرا جمیلا فیمن بعده من الانبیاء و الامم الی یوم القیمة. تمّ الکلام.

ثمّ قال الله سبحانه و تعالی: سلامٌ علی نوح ای سلام علیه منّا فی العالمین و قیل: تاویلہ: وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ فِي الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ و لم ينتصب السلام لانّ الحکایة لا تزال عن وجهها و کرر فی الآخِرین فی العالمین «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ» للکلام الذی عرض بینهما. و قیل: معناه و ترکنا علیه ان یقول الآخرون: «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» «إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ای سائر المحسنین ننجیهم و نشئ علیهم کما انجینا نوحا و اثنینا علیه.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» خصّ الايمان بالذکر و النبوة، اشرف منه بیانا لشرف المؤمنین لا لشرف نوح کما تقول: ان محمدا علیه السلام من بنی هاشم. و قیل: فيه بیان انه انما استحقّ ذلك بايمانه فضيلة للايمان و ترغيبا فيه.

«ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ» یعنی قومه الکافرین.

النویة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قومی را سؤال از روی عتاب بود، قومی را سؤال سبب عذاب بود، ایشان را که اهل عذاب اند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد، از ایشان سؤال کنند و الله جل جلاله با ایشان بخشم، ایشان را گویند: امروز حکم شما با شما افکنديم كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا، جریده سیاه و کردار بد ایشان بر روی ایشان دارند، گویند کسی را که عمل وی این بود، جزای او چه بود؟ بنا کام گویند: جزاؤه النار، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم.

آورده اند که فرعون چون دعوی خدایی کرد و گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» جبرئیل آمد براه وی بصورت بشر و از وی پرسید که: چگویی خواهی ای را که غلام خود بر کشد و او را مال و جاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند، آن گاه غلام خواهد که بر خواجه خویش نیز مهتر باشد، جزای وی چه بود؟ فرعون گفت: جزای وی آنست که او را بآب غرق کنند تا دیگران بوی عبرت گیرند. از حضرت عزت فرمان آمد که ای جبرئیل این فتوی یاد دار تا آن روز که او را بدریا در کشیم و بحکم فتوی وی او را غرق کنیم.

اما قومی که سؤال ایشان از روی عتاب رود و نه سبب عذاب بود مؤمنانند باعتقاد، موحدانند بمهر دل و صدق محبت، اما گنهکارانند و مقصران در عمل. از ایشان سؤال کند حق جل جلاله، لکن از خلق بیوشد عیب ایشان، گناه با یاد ایشان دهد، لکن عفو و مغفرت از ایشان باز نگیرد و سؤال ایشان در خلوت کند و فی الخبر الصّحیح «ان الله عز و جلّ یدنی المؤمن فیضع علیه کفنه و یستره فیقول: أتعرف ذنب کذا؟ أتعرف ذنب کذا؟ فیقول: نعم ای ربّ حتی قرره بذنوبه و رأى فی نفسه انه هلك، قال: سترتها علیک فی الدنیا و انا اغفرها لک الیوم.

بو عثمان حیری قدس الله روحه وقتی در محبت سخن میگفت، جوانی برخاست گفت: کیف السبیل الی محبته چکنم تا بدوستی او رسم؟ بو عثمان گفت: تترک مخالفته، بترک مخالفت او بگوی تا بدوستی او رسی. جوان گفت: کیف ادعی محبته و لم اترک مخالفته؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه مخالفت باز نکشیده ام: آن گاه برخاست

نعره‌ای همی کشید و همی گریست. بو عثمان گفت: صادق فی حبه مقصّر فی حقه بظاهر از جمله مقصّران است، بیاطن در زمره دوستان است.

ای جوانمرد! اگر چنان است که در جهد و در عمل تقصیر داری، در آن کوش که در صدق محبت و درد شوق تقصیر نباشد که صدق محبت تقصیر عمل را جبر کند، اما توفیر عمل تقصیر محبت را جبران کند. آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمردند، ایشان را گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ای فریشتگان بجفای عمل ایشان چه نگرید، بصفای علم ما نگرید ای ابلیس، بحما مسنون چه نگری، بخلعت صفت ما نگر، اگر بر دوستان ما زلتی رود و نقد معاملات ایشان بمعصیت مغشوش گردد، بوته توبه با ایشان برابر میداریم که «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» حکمت زلت آنست که تا بنده از زلت بخود می‌نگرد، افتقار می‌آرد و از طاعت بما مینگرد، افتخار می‌آرد، و بنده باید که پیوسته میان افتقار و افتخار روان بود، میان خوف و رجا گردان بود، در خوف می‌زارد کفّارت گناهان را، در رجا می‌نازد یافت نعیم جاودان را.

پیر طریقت از اینجا گفت: بر خبر همی رفتم جویان یقین، خوف مایه و رجا قرین، مقصود از من نهان و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز بینند و از دوست چنین.

کسی را که این حال بود و روش وی برین صفت بود، سرانجام کار و ثمره روزگار وی آن بود که ربّ العزّة فرمود: **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ فَوَاكِهُ، لَهُمْ فِي الْجَنَّةِ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ لَا يَبْسَارُهُمْ فِي أَوْقَاتٍ مَّعِيْنَةٌ بَكْرَةٌ وَعَشِيًّا، وَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ لَا سَرَارَهُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ.**

یحیی معاذ را پرسیدند که: هل یقبل الحبیب بوجهه علی الحبیب؟ فقال: و هل یصرف الحبیب وجهه عن الحبیب؟ گفتند هرگز بود که دوست روی بدوست آرد؟ گفت و خود کی بود که دوست روی از دوست بگرداند؟! هزار جان فدای آن جوانمرد باد که رمز عشق بداند. او جلّ جلاله کسانی را که طوق محبت در گردن دارند در حجر فضل و مهد عهد و قبه قربت تربیت میدهد، فیکاشفهم بذاته؟؟ و یخاطبهم بصفاته. عرش در صفت رفعت است، او را رفعت بس. کرسی در نعت عظمت است، او را عظمت بس.

آسمان را آرایش و زینت است، او را آرایش و زینت بس. نفس را دعوی انیت است، او

را دعوی اثبیت بس. اما دلی که رفعت عرش ندارد، عظمت کرسی ندارد، زینت آسمان و بسطت زمین ندارد، دعوی هستی و اثبیت ندارد، همه انکسار و افتقار دارد. فضل و رحمت ما او را بس «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا».

قوله: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» اگر مؤمنانرا سزااست که بر امید ناز و نعیم بهشت و دیدار غلمان و ولدان گویند: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» پس عارفان سزاتراند که بر امید دیدار جلال احدیت و یافت حقایق قربت و تابشیر وصلت، دیده و دل فدا کنند و جان و روان در این بشارت نثار کنند.

علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه و ان بات من سلمی علی الیاس طاویا

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (۸۳) و از هم دینان نوح، ابراهیم است.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ كَمَا خَدَى خُوَيْشٍ رَا أَمَد، بِقَلْبِ سَلِيمِ (۸۴) بدلی رسته از گمان و انبازن.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ أَنْ كَمَا كَمَا خُوَيْشٍ رَا و كسان خُوَيْشٍ رَا:

مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) این چه چیز است که می پرستید؟

أَفِإِكَآ إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) بدروغ خدایان فرود از الله میخواهید.

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) چه پندارید و ظن چه برید بخداوند جهانیان؟

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) نگرستی در نگرست در شمار نجوم بفریب و دستان.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) گفت من بیمار میخوام شد.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) برگشتند ازو و برو پشت کردند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ بِآخِشَانِ كَشْتِ بِنَهَانِ، فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) گفت چیزی

نخوردید؟

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ (۹۲) چرا سخن نگوئید؟

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا دَر كَشْتِ بَرِ إِشَانِ بِنَهَانِ از ان قوم بزخم، بِالْيَمِينِ (۹۳) بآن سوگند که

داشت راست کردن آن را.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ رَوِي دَادَنَدِ بَاو، يَزِفُونَ (۹۴) و دوستند درو.

قَالَ أَ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) ابراهیم گفت می پرستید آنچه می تراشید؟
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶) و الله هم شما را آفریده و هم آنچه شما می کنید.
قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا لَكُمْ غَتُّنَا كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۷) و در آتش او کنید او را.
فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِ ابْنُوا لِي بُيُوتًا كَمَا بَنَيْتُمُ الْمُسَاجِدَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِكُمْ لِيُتِلَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِي وَلِيُذَكِّرُوا (۹۸) و ما ایشان را
زیر آوردیم و کم.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي اِبْرَاهِيمَ كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۹) او خود راه
نجات و کفایت مرا نماید.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) خداوند من! مرا پسری ده از نیکان.

فَبَشِّرْنَاهُ بِعَلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) بشارت دادیم او را بیسری زیرک.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ چُون پسر فرا کار رسید، قَالَ يَا بَنِيَّ كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۱۰۲) ای پسر من، إِنِّي أَرَى فِي
الْمَنَامِ مِنْ مِي بِنَمِ دَر خَوَابِ، أَنِّي أَذْهَبُ كَمَا كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۱۰۳) که میفرماید مرا که ترا گلو باز برم، فَانظُرْ مَاذَا
تَرَى دَر نَگَرِ كَمَا كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۱۰۴) در دل خویش چه بینی؟

قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلٌ مَا تُؤْمَرُ كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۱۰۵) ای پدر بکن آنچه میفرماید ترا، سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ
الصَّابِرِينَ (۱۰۶) آری مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان یابی، فَلَمَّا أَسْلَمَا چُون هر دو تن
بدادند و خویشتن را بفرمان سپردند، وَ تَلَّهٌ لِلْجَبِينِ (۱۰۷) و پدر پیشانی او را بر زمین زد.
وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۸) خواندیم او را که یا ابراهیم: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا رَاسْتِ كَرْدِي
خَوَابِ رَا كَمَا كَقَوْلِهِمْ كَيْدًا أَوْ رِجَالًا أَمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۱۰۹) ما چنین پاداش دهیم چنو
نکوکاران را.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) اینست آن آزمایش آشکارا.

وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) با و فروختیم او را بکشتنی بزرگوار پذیرفته شایسته.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) گذاشتیم برو درود در میان
پسینان که میگویند: ابراهیم علیه السلام.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) که او از بندگان گرویدگان ما بود.

وَ بَشِّرْنَاهُ بِسَحَابٍ مِمَّنْ يَنْزِلُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) پیغامبری از

نیکان.

وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ بَرَكْتَ كَرِيمُ بَرُو وَ بَر إِسْحَاقَ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا وَ از فرزندان ایشان، مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳) هم گرویده نیکوکارست و هم ناگرویده ستمکار بر خویشان آشکارا.

وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۱۴) سپاس نهادیم بر موسی و هارون. وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) و رهانیدیم ایشان را هر دو و کسان ایشان را از آن اندوه بزرگ. وَ نَصَرْنَاهُمْ وَ دَسْتِ گَرَفْتِيمِ ایشان را، فَكَانُوا هُمُ الْعَالِيْنَ (۱۱۶) تا ایشان بیامدند و دشمن شکستند.

وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُنْتَبِينَ (۱۱۷) و دادیم ایشان را نامه راستی و درستی را سخت پیدا. وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) و راه نمودیم ایشان را هر دو بر راه راست. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۰) و گذاشتیم بر ایشان هر دو در پسینان جهانیان درود بر موسی و هارون.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) ما پاداش چنین کنیم چنان نکوکاران را إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲) که ایشان هر دو از بندگان گرویدگان ما بودند. وَ إِنَّ الْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) الیاس از فرستادگان ما بود. إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) قوم خویش را گفت از دروغ به نپرهیزید؟ أَ تَدْعُونَ بَعْلًا بَعْلًا رَا خدای میخوانید، وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) و نیکو آفرین تر آفریدگان می بگذارید؟!

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶) اللَّهُ خدایند شماست و خداوند پدران پیشینان شما. فَكَذَّبُوهُ دَرُوغَ زَن گَرَفْتند او را، فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) اکنون حاضر کردگان اند در آتش. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) مگر بندگان خدای که بدل او را راست بودند از قوم او وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰) گذاشتیم برو در پسینان درود بر الیاس تا جهان بود میگویند: الیاس علیه السلام.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) ما پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را.
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) که او از بندگان گرویدگان ما بود.
 وَإِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) لوط از فرستادگان ما بود.
 إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) رها نمودیم او را و کسان او را همگان.
 إِذَا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) مگر پیر زنی در بازماندگان.
 ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۳۶) پس دمار برآوردیم از دیگران.
 وَإِنكُمْ لَتَمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) و باللیل و شما میروید بر ایشان بروز و شب.
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) در نمی‌یاوید؟

النبوة الثانية

قوله تعالى: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ أَي مِنْ أَهْلِ دِينِهِ وَنَسَبِهِ، وَ الشَّيْعَةُ الْجَمَاعَةُ تَتَّبِعُ سَيْدَهُمْ، مُشْتَقٌّ مِنْ: شَاعَهُ، بِشِيعَةٍ، شَيْعًا، إِذْ اتَّبَعَهُ. وَ قِيلَ: الشَّيْعَةُ الْإِعْوَانُ وَ أَصْلُهُ مِنَ الشَّيَاعِ وَ هُوَ الْحَطْبُ الصَّغَارُ تَوْضِعُ مَعَ الْكِبَارِ عَلَى النَّارِ.

«إِذْ جَاءَ رَبَّهُ» أَي قَصْدٌ وَ اقْبَلُ إِلَى طَاعَةِ رَبِّهِ، «بِقَلْبِ سَلِيمٍ» مِنَ الشَّرْكِ وَ الشَّكِّ خَالَ مِنْ كُلِّ دَنْسٍ وَ قِيلَ: سَلِيمٌ مِنْ كُلِّ عِلَاقَةٍ دُونَ اللَّهِ وَ قِيلَ: أَي حَزِينٌ مِنْ قَوْلِهِمْ: فَلَانِ سَلِيمٌ أَي لَدِيغٍ. وَ قِيلَ: مَعْنَى سَلِيمٍ لَا يَكُونُ لَعْنًا.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» وَ هُوَ آزَرُ بْنُ بَا عَزْ بْنِ تَاخُورِ بْنِ ارْغُو بْنِ فَاغِ بْنِ شَاخِ بْنِ ارْفَخْشَدِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ «وَ قَوْمِهِ» عِبْدَةُ الْاَوْثَانِ: «مَا ذَا تَعْبُدُونَ» يَعْنِي لَأَيِّ شَيْءٍ تَعْبُدُونَ؟ فَانِ السُّؤَالُ وَقَعَ عَنِ الْعَرَضِ لَا عَنِ الْجِنْسِ وَ «مَا ذَا» أَنْ جَعَلْتَهُ كَلِمَةً وَاحِدَةً نَصَبٌ وَ أَنْ جَعَلْتَهُ كَلِمَتَيْنِ مُبْتَدَأٌ وَ خَبَرٌ وَ هُوَ اسْتِفْهَامٌ تَوْبِيخٌ وَ تَقْرِيعٌ.

«أَفْكَاءُ آلِهَةٍ» يَعْنِي أَ تَأْفِكُونَ أَفْكَاءَ وَ تَعْبُدُونَ آلِهَةَ سِوَى اللَّهِ؟ وَ الْاَفْكَاءُ أَسْوَأُ الْكُذْبِ.

وَ قِيلَ: «أَفْكَاءُ نَصَبٌ عَلَى الْحَالِ، أَي كَاذِبِينَ وَ «آلِهَةٍ» مَنْصُوبٌ «تَرِيدُونَ».

«فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» أَنَّهُ مِنْ أَيِّ جِنْسٍ مِنْ أَجْنَاسِ الْأَشْيَاءِ حَتَّى شَبَّهْتُمْ بِهِ هَذِهِ الْاِصْنَافِ، أَي لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ.

«فَنظَرُ نَظْرَةٍ فِي النُّجُومِ» ابْنُ عَبَّاسٍ كَفَتْ: قَوْمِي بَدَدُوا كَمَا عَلِمُوا نَجُومَ بَكَارٍ دَاشْتَنْدُ وَ بَهْرَكَارٍ كَمَا بِيَشِ گَرْفَنْدُ دَرِ آن نَظَرِ مِیگَرْدَنْدِ اِبْرَاهِیْمِ خِوَاَسْتِ كَمَا مَعَامَلْتِ بَا اِیْشَانِ هَمِ اَزِ آن طَرِیْقِ

کند که ایشان بدست دارند تا بروی منکر نشوند و در دل ابراهیم بود که بتان ایشان را کیدی سازد تا حجت بر ایشان الزام کند و آشکارا بنماید که ایشان معبودی را نشایند و ایشان را عیدی بود در روزی معین چون خواستند که عید را بیرون شوند نخست پیش بتان شدند و جامه‌ها بپفکندند و طعام بنهادند و مقصود ایشان آن بود که بتان برکت در آن طعام کنند و چون از عید باز گردند آن طعام بکار برند ابراهیم را گفتند: در عید ما با ما مساعدت کن. ابراهیم از روی فریب بر عادت ایشان در مقیاس نگرست و در شمار نجوم گفت: «إِنِّي سَقِيمٌ» ای مطعون کانوا یفرون من الطّاعون فرارا عظیمًا فخرجوا و خلفوه تطیّرًا، ابراهیم گفت: در مقیاس نجوم نگرستم و مرا طاعون خواهد رسید. ایشان چون نام طاعون شنیدند از وی بر میدند و بوی فال بد گرفتند و بجای بگذاشتند. اینست که رب العالمین فرمود: فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَ فِي الْخَبْرِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لَقَدْ كَذَبَ اِبْرَاهِيمُ ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ مَا مِنْهَا وَاحِدَةٌ اِلَّا وَ هُوَ يَمَاحِلُ وَ يَنَاضِلُ بِهَا عَنِ دِينِهِ وَ هِيَ قَوْلُهُ: اِنِّي سَقِيمٌ وَ قَوْلُهُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ قَوْلُهُ لَسَاةٌ: هَذِهِ اِخْتَى.

و قیل: «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» ای فَكَرَ فِي الْحَيْلِ «فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ» فَانْتَعَمَهُمْ «فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ».

«فَرَاغَ اِلَى آلِهِمْ» الرَّوَّانَ الْمَيْلَ خَفِيًّا، اى مال اليها فى خفية. «فَقَالَ» استهزاء بها: «أَ لَا تَأْكُلُونَ» يعنى الطعام الذى بين يديكم «مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ» «فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا» بعلی لانّ راغ بمنزلة مال فکما تقول فى المحبوب: مال اليه، و فى المکروه: مال عليه، کذلک راغ اليه و راغ عليه «ضربًا» اى يضرب ضربًا فيكون مصدر الفعل المحذوف «بِالْيَمِينِ» اى باليد اليمين لانها اقوى على العمل من الشمال و قيل «بِالْيَمِينِ» اى بالقوة و قيل: «بِالْيَمِينِ» اى بالقسم الذى سبق منه و هو قوله: تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ.

«فَأَقْبَلُوا اِلَيْهِ» اى الى ابراهيم بالآلهتهم فاسرعوا اليه ليأخذوه. قرأ حمزة «يَرْفُونَ» بضمّ الياء و قرأ الآخرون بفتحها، و هما لغتان. و قيل: بضمّ الياء، اى يحملون دوائهم على الجدّ و الاسراع.

«قَالَ» لهم ابراهيم على وجه الحجاج: «أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْنُتُونَ» بايدىكم «وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» بايدىكم من الاصنام و فيه دليل على انّ افعال العباد مخلوقة

اللَّهِ تَعَالَى.

«قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا» قال مقاتل: بنوا له حائطا من الحجر طوله ثلاثون ذراعا فى السماء و عرضه عشرون ذراعا و ملثوه من الحطب و اوقدوا فيه النار و طرحوه فيها بالمنجنيق و كان ذلك ببابل.

و عن عائشة عن رسول الله (ص) قال: «ان ابراهيم لما القى فى النار كانت الدواب كلها تطفى عنه النار الا الوزغة فانها كانت تنفخ عليه فامر عليه السلام بقتلها». «فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا» شراً و مكرا و هو ان يحرقوه «فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ» يعنى المقهورين حيث سلم الله ابراهيم و رد كيدهم.

«وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» گفته اند: ابراهيم اين سخن آن گه گفت كه او را باتش مى افكندند گفت: من بر خداوند خویش میروم او خود راه نجات و كفايت بمن نمايد. و قيل: انى ذاهب الى ما قضى به على ربى من فراسر قضا و حكم الله مبروم؟ چنان كه قضا کرده و حكم رانده بر من رود و گفته اند اين سخن آن گه گفت كه از آتش خلاص يافت همانست كه آنجا فرمود: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي» معنى آنست كه از دار الكفر هجرت ميكنم و بفرمان و رضای الله سوى شام میروم سيهيدى الى مقصدى. و قيل معناه: انى مهاجر بعملى و نيتى متجرد لعبادة ربى «سَيَهْدِينِ» سيهيدى الى الهدى. ابراهيم چون از دشمن خلاص يافت و از دار الكفر هجرت كرد و بزمين مقدسه رسيد او را گفتند حاجت خواه، گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» اى هب لى ولدا صالحا من الصالحين.

«فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» و قال فى موضع آخر: «وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» قيل: بغلام حلیم فى صغره علیم فى كبره ففیه بشارة انه ابن و انه يعيش و ينتهى فى السن حتى يوصف بالعلم. و قيل: ما اثنى الله عز و جل فى القرآن على بشر بالحلم الا على ابراهيم و ابنه و خصت هذه السورة بحليم لانه عليه السلام حلم و انقاد و اطاع و «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» الآیة.

قوله: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ابْتَدَأَ قَصَّهُ ذَبِيحِ اسْتَقَصَّه اى عظيم و اختلاف علما در ان عظيم، هم در اصل ذبيح خلاف است كه از دو پسر ابراهيم كدام يکى بود اسحاق يا اسماعيل، و هم در موضع ذبح خلاف است كه بيت المقدس بود يا منحر مکه؟ طايفه اى

عظیم از علمای دین و صدر اول از صحابه و تابعین چون ابو بکر صدیق و ابن عباس بیک روایت و ابن عمرو ابن عبد الله بن عمرو و محمد بن کعب القرظی و سعید مسیب و شعبی و حسن بصری و مجاهد و ضحاک و کلبی و غیر ایشان میگویند: ذبیح اسماعیل بود و علیه اکثر العرب و در خبر است که: «انا ابن الذبیحین» مصطفی (ص) فرمود: من پسر دو ذبیح ام یکی جد پیشین اسماعیل و یکی پدر خویش عبد الله.

و سبب آن بود که عبد المطلب نذر کرد که اگر مرا ده فرزند آید یکی را قربان کنم چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانه کعبه جمع کرد و میان ایشان قرعه زد و قرعه بر عبد الله آمد که پدر مصطفی (ص) بود و عبد المطلب او را از همه فرزندان دوستتر داشتی که نور فطرت مصطفی با وی بود عبد المطلب ده شتر را فدا کرده بود قرعه بر عبد الله آمد، ده شتر دیگر فدا کرد سوم بار قرعه زد میان وی و میان آن بیست شتر، قرعه هم بر عبد الله آمد، ده دیگر فدا کرد همچنین قرعه میزد و هر بار بر عبد الله میآمد و او ده شتر می افزود تا آن گه که صد شتر تمام گشت آن گه قرعه بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، عبد المطلب آن صد شتر قربان کرد و در شریعت دیت مرد مسلمان صد شتر گشت. و دلیل بر آن که ذبیح اسماعیل بود قول رب العزة بعد الفراغ من قصة المذبوح: «وَبَشِّرْنَا هُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» فدلَّ انَّ المذبوح غیره و همچنین در سوره هود فرمود: «فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» فَلَمَّا بَشَّرَ بِإِسْحَاقَ بَشْرًا بَانِهَ يَعْقُوبَ فَكَيْفَ يَأْمُرُهُ بِذِيحِ إِسْحَاقَ وَقَدْ وَعَدَ لَهُ بِنَافِلَةٍ مِنْهُ. اما عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و ابن مسعود و کعب الاحبار و سعید بن جبیر و قتاده و مسروق و عطا و مقاتل و جماعتی علمای تابعین و تبع تابعین میگویند ذبیح اسحاق بود و دلیل ایشان خبر مصطفی است (ص) که پرسیدند: یا رسول الله من اکرم الناس و اشرفهم نسبا گرامی ترین مردمان و شریف ترین ایشان بنسب کیست؟ گفت: یوسف صفی الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله

و علیه عامّة اهل الكتاب مثل عبد الله بن سلام و کعب الاحبار و غیرهما، و من قال بهذا القول فسّر البشارتين فقال: اما قوله فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ انه بشر بمولد اسحاق و اما قوله فَبَشِّرْنَاهَا بِبَشْرٍ بَنِيَّةٍ اسحاق. ایشان که گفتند ذبیح اسحاق بود موضع ذبح بیت المقدس

گفتند و ایشان که گفتند اسماعیل بود موضع ذبیح منحر منی گفتند در در مکه، و قول درست اینست زیرا که اسماعیل در مکه مقام داشت و اسحاق در شام.

اصمعی پرسید از ابو عمرو و علا که ذبیح اسماعیل بود یا اسحاق؟ گفت: یا اصیمع این ذهب عقلک متی کان اسحاق بمکه انما کان اسماعیل بمکه و هو الذی بنی البیت مع ایبه و من الدلیل علیه ان قرنی الکبش کان میراثا لولد اسماعیل عن ابیهم و کانا منوطین بالکعبه الی ان احترق البیت و احترق القرن فی ایام ابن الزبیر و الحجاج.

اما قصه ذبیح بر قول سدی آنست که ابراهیم بر سر پیری از حق تعالی فرزند خواست چون او را بشارت دادند بفرزند گفت: هو اذا لله ذبیح، نذر کرد که الله را قربان کند، پس روزگار آن نذر فراموش کرد و هر وقت از شام زیارت اسماعیل شدی به مکه، وقتی ابراهیم از راه درآمده بود مانده و رنجور تن شده، شب ترویبه پیش آمد بخفت، بخواب نمودند او را که: یا ابراهیم اوف بندرک آن نذر که کرده‌ای وفا کن. ابراهیم از خواب درآمد با خود می‌اندیشید که این خواب گویی نموده شیطان است یا فرموده حق. آن روز همه در آن اندیشه و فکر بود، فسمی ذلک الیوم یوم الترویة ای کان یروی مع نفسه ان ما رأیت کان من الله او من الشیطان. دیگر شب بخفت، او را همین خواب نمودند، بدانست که فرموده الله است و بجای آورد که خواب پیغامبران وحی باشد از حق جلّ جلاله، فسمی ذلک الیوم یوم عرفة اذ عرف انه من الله عزّ و جلّ. و اسماعیل آن روز هفت ساله بود و بقولی سیزده ساله. اما قول محمد بن اسحاق آنست که ابراهیم هر بار که قصد زیارت اسماعیل کرد او را بر براق نشانده‌ی بامداد از شام برقتی نماز پیشین به مکه بودی زیارت کردی و بازگشتی شبانگاه به شام بودی. چون اسماعیل بزرگ شد او را هنری و روز افزون دید، همگی دل وی بگرفت و دل در حیاة او بست، لما کان یأمل فیه من عبادة ربه و تعظیم حرمانه. تا شبی که نمودند او را بخواب که گوینده‌ای گوید: ان الله یأمرک بذبح ابنک هذا. ابراهیم چون این خواب دید دانست که وحی خداوندست و فرمان وی، هاجر را گفت: می‌خواهم که خدای را عزّ و جلّ قربانی کنم اندران وادی که گوسپندان ایستاده‌اند و می‌خواهم که اسماعیل را با خود ببرم، سرش بشوی و موی را شانه کن و گیسوانش بباف و او را نیکو بیارای تا خرّم شود و با خود ببرم، آن گه گفت: جان پدر

کارد و رسن بردار تا در آن شعب رویم و گوسپند را قربان کنیم. چون آنجا رسیدند ابراهیم گفت: «یا بُنَّیَّ اِنِّیْ اَرَى فِی الْمَنَامِ اَنِّیْ اُذْبِحُكَ» ای پسر بسی محتتها و بلاها که بما رسید و همه بسر آمد و اکنون فرمانی رسیده از همه صعب تر می فرمایند مرا که ترا قربان کنم، «فَانظُرْ مَا ذَا تَرَى» درنگر تا در دل خویش چه بینی و ترا درین فرمان چه رای است؟ حمزه و کسایبی «ما ذَا تَرَى» بضمّ تا و کسر را خوانند، یعنی در نگر که درین فرمان از خویشتن چه نمایی؟ میخواست که بداند از وی که صبر خواهد کرد یا جزع خواهد نمود. اسماعیل گفت: «یا اَبْتَ اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ». ابو هریره روایت کند از کعب الاحبار که شیطان آن روز گفت: لئن لم افتن عند هذا آل ابراهیم لا افتن منهم احدا ابا اگر امروز درین حال آل ابراهیم را بفتنه نیفکنم و بر ایشان مرا دستی نبود پس هرگز نتوانم و نه مرا بر ایشان دسترس بود، در آن حال شیطان بر صورت مردی ناصح آمد پیش هاجر مادر اسماعیل گفت: هیچ دانی که ابراهیم پسر خود را اسماعیل کجا میبرد؟ هاجر گفت او را میبرد که گوسپند قربان کند. گفت: نه که خود پسر را قربان میکند.

هاجر گفت: کَلَّا هو ارحم به و اشدّ حبّاً له من ذلک این چه سخن است که تو می گویی او بروی از ان مهربان تر است و دوستر که این کند. شیطان گفت: خدای میفرماید که چنین کند. هاجر گفت: اگر خدای میفرماید خدای را فرمان است و طاعت داشت وی واجب از وی نوید گشت براه ایشان آمد، پسر را دید که بر اثر پدر میرفت گفت: ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد؟ گفت: میرویم تا گوسفند را قربان کنیم، گفت: نه که ترا قربان خواهد کرد. گفت از بهر چه فرزند را قربان کند؟ گفت: اللّٰه او را چنین میفرماید. گفت: اگر اللّٰه میفرماید فسمعا و طاعة. از وی نوید بازگشت فرا پیش ابراهیم شد گفت: ایها الشیخ کجا میروی؟ گفت مرا حاجتی است درین شعب حاجت خویش را میروم گفت: و اللّٰه که شیطان در خواب بتو نموده که این فرزند را قربان کن ابراهیم بدانست که او خود شیطان است گفت: الیک عَنِّیْ یا عَدُوَّ اللّٰه فو اللّٰه لامضینّ لامر ربی. ابن عباس گفت: ابراهیم آن ساعت از پیش شیطان تیز برفت و گرم تا برو سابق شد، چون به جمره العقبه رسید شیطان دیگر باره فرا پیش وی آمد، ابراهیم هفت سنگ بوی انداخت و همچنین در جمره

الوسطی و جمرة الكبرى شیطان فرا پیش می‌آمد و ابراهیم بروی سنگها می‌انداخت. رب العالمین آن تیز رفتن ابراهیم در آن موضع و آن سنگ انداختن سنتی گردانید بر امت احمد تا در مناسک حج بجای می‌آرند و ابراهیم را ثنا می‌گویند.

«فَلَمَّا أَسْلَمَا» ای انقادا و خضعا لامر الله. و قیل: سلم الذبیح نفسه و سلم ابراهیم ابنه، «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» ای صرعه علی جبینه، و الجبین احد جانبی الجبهة اسماعیل گفت: ای پدر مرا بتو سه حاجت است: یکی آنکه دست و پای من سخت بندی زیرا که چون نیش کارد بخلق من رسد خرد از من زایل گردد و در اضطراب آیم آن گه قطرات خون بر جامه تو افتد و مرا بدین بی حرمتی گرفتاری بود و ثواب من ضایع شود. دیگر حاجت آنست که بوقت ذبح مرا بر وی افکنی تا در سجود باشم آن ساعت که جان تسلیم کنم، و نیز نباید که تو در روی من نگری رحمت آید ترا بر من و در فرمان الله سست شوی، و من در روی تو نگرم بر فراق تو جزع؟ آرم و بخدای عاصی گردم. سوم حاجت آنست که چون بنزدیک مادرم شوی و من با تو نباشم او سوخته گردد که درد فراق فرزند سخت بود با وی مدارا کن و او را پند ده و سلام من بدو رسان و پیراهن من بدو ده تا بیوی من می‌دارد، ای پدر و کارد تیز کن و زود بخلق فرود آر تا مرگ بر من آسان شود که مرگ دردی صعب است و کاری سخت! ابراهیم چون این سخن از وی بشنید بگریست و روی سوی آسمان کرد گفت: الهی انا ابراهیم الذی عبدتک و لم اعبد غیرک و قومی کانوا یعبدون الاصنام، الهی انا الذی قذفت فی النار فنجیتنی منها، الهی ابتلیتنی بهذا البلاء الذی اهتز منه عرشک العظیم و لا تطیق حمله السموات و الارضون، الهی ان تجرب عبدک فانت تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت علّام الغیوب خداوندا من آن ابراهیم ام که قوم من بت پرستیدند و من ترا یگانه پرستیدم دشمن مرا بآتش افکند و تو بفضل خود مرا رهانیدی و از کید دشمن خلاص دادی، اکنون بلائی بدین عظیمی بر من نهادی، بلائی که عرش عظیم از آن بلرزد و آسمان و زمین طاقت کشیدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می‌آزمایی ترا رسد که خداوندی و من بنده تو دانی که در نفس من چیست و من ندانم که در نفس تو چیست، دانای نهان و خدای همگان تویی. پس ابراهیم کارد بر خلق نهاد تا فرمان بجای آرد، کارد همی کشید و حلق نمی‌برید، تا بدانی که کارد که میبرد

نه بطبع میبرد که بفرمان میبرد، همچنین آتش که میسوزد نه بطبع میسوزد که بفرمان میسوزد، ابراهیم را بآتش انداختند فرمان آمد که مسوز نسوخت، اینجا نیز کارد را فرمود که مبر نبرید لکن در آتش فرمان آشکارا کرد قهر اعدارا و اینجا که دشمن نبود امر آشکارا نکرد. جبرئیل از سدره منتهی در پرید و کارد برگردانید. جبرئیل را پرسیدند هیچ تعب و ماندگی هرگز بتو رسید؟ گفت: در سه وقت رسید: یکی آن وقت که ابراهیم را بآتش انداختند، دیگر آن وقت که یوسف را بچاه انداختند، سدیگر آن وقت که کارد بر حلق اسماعیل نهادند من به سدره منتهی بودم ندا آمد که: ادرك عیدی «وَنَادَيْنَاهُ» این واو درین موضع زیادت است، تقدیره: فَلَمَّا اسْلَمْنَا وَتَلَّ لِلْجَبِينِ، «نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» ندا آمد که یا ابراهیم خواب که دیده‌ای راست کردی. اینجا سخن تمام شد. آن گه گفت: «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» یعنی: کما عفوننا عن ذبح ولده نجزی من احسن فی طاعتنا. قال مقاتل: جزاه الله باحسانه فی طاعته العفو عن ذبح ابنه.

اگر کسی گوید او را بخواب ذبح نمودند و ذبح نکرد «صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» چه معنی دارد؟ جواب آنست که: او را در خواب چندان نمودند که کرد و در امکان و قدرت وی همان بود که کرد، تن در فرمان دادن و تسلیم کردن و کارد بر حلق راندن، چون این بجای آورد تصدیق وی درست آمد. گفتند: ای ابراهیم مقصود آن بود که تو سر خود از وی ببری اکنون که سر ببری ما سر در کار تو کردیم.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» ای الاختبار و الامتحان الظاهر حیث امتحن بذبح ابنه. و قال مقاتل: «البلاء» هاهنا هو التعمه و هی ان فدی ابنه بالكبش.

«وَوَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» الذبح اسم لما یذبح كالطحن اسم لما یطحن. نظر ابراهیم فاذا هو بجبرئیل معه كبش ابيض اعین اقرن کبیر الشخص فقال: هذا فداء لابنک فاذبحه دونه، فکبر جبرئیل و کبر ابراهیم و کبر اسماعیل ابراهیم برنگرست جبرئیل را دید بر هوا که می آمد و آن نرمیش عظیم فدای اسماعیل با وی و جبرئیل میگفت: الله اکبر الله اکبر الله اکبر، ابراهیم بموافقت وی گفت: لا اله الا الله و الله اکبر، اسماعیل گفت: الله اکبر و لله الحمد. این تکبیر سنتی گشت در روزگار عید و در مناسک حج. و گفته اند آن کبش عظیم خواند از بهر آنکه قربان هابیل بود از نخست و پذیرفته حق بود و روزگار دراز در بهشت

چرا کرده بود. قيل: رعى فى الجنة اربعين خريفا سعيد جبير گفت: حق له ان يكون عظيما سزاست که آن را عظيم گویند فرستنده آن رب العالمين، آرنده آن جبرئيل امين، فدای اسماعيل جد سيد المرسلين.

و قال الحسن: ما فدى اسماعيل الا بتيس من الاروى اهبط عليه من ثبير و كان يملأ الهواء يعارا.

«وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ» اى على ابراهيم «فِي الْآخِرِينَ» ثناء حسنا.

«سَلَامٌ عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.»

«وَبَشِّرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِينَ» قيل: اسحاق بالعربية الضحاک و اول من شاب ابراهيم و سم بالشيب لان الناس كانوا لا يعرفونه من اسحاق و لا اسحاق منه لعظم الشبه بينهما فوسم بالشيب ليفرق بينهما ثم شاب الناس بعده.

«وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ» اى على ابراهيم فى اولاده «وَعَلَىٰ اسْحَاقَ» بكون اكثر الانبياء من نسله.

يقال: خرج من يعقوب بن اسحاق اربعة آلف نبي. و صح

فى الحديث: «بعثت على اثر ثمانية آلف نبي.»

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» اى مؤمن و كافر «مُبِينٌ» ظاهر. هذا كقوله فى سورة البقرة: مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ «وَمَنْ كَفَرَ». للعلماء فى الذبح ثلاثة اقوال: احدها انه امر بالذبح ثم نسخ، الثانى انه امر غير ممتد فلا يحتتمل النسخ، و الثالث انه اتى بما امر به على ما سبق بيانه.

«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» اى انعمنا عليهما بالنبوة.

«وَوَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا» يعنى بنى اسرائيل «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» يعنى من استعباد فرعون اياهم و من كرب الغرق.

«وَوَصَّرْنَاهُمُ» يعنى موسى و هارون و قومهما «فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» على القبط.

«وَوَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ» اى المستتير و هو التورية. قيل: هذه السنين كه فى قوله:

«يستسخرون...» بان و ابان و استبان واحد.

«وَوَهَّدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» دين الله الاسلام، اى اثبتناهما عليه.

«وَوَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ، سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ، اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ،

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» عبد الله مسعود گفت: الیاس، ادريس است او را دو نام است همچون یعقوب که او را دو نام است: اسرائیل و یعقوب. و در مصحف ابن مسعود چنین است: «و ان ادريس لمن المرسلين» و قول عکرمه اینست. اما جمهور مفسران برآنند که الیاس پیغامبری بود از بنی اسرائیل بعد از موسی و از فرزندان هارون بود، الیاس بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هارون بن عمران. و قیل: هو ابن عمّ الیسع، و بعثت وی بعد از حزقیل پیغامبر بود چون روزگار حزقیل بسر آمد بنی اسرائیل سر بطغیان و فساد در نهادند، سبطی از ایشان بت پرست شدند در نواحی شام جایی که بعل بک گویند و نام آن بت که می پرستیدند بعل بود، و به سمیت مدینتھم بعلبک، و آن بعل بالای وی بیست گز بود و چهار روی داشت شیطان در جوف وی شدی و با ایشان سخن گفتی تا ایشان را بفتنه افکندی.

«مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» و ایشان را پادشاهی بود نام وی اجب، زنی داشت نام وی ازبیل و کانت قتالة للانبیاء یقال هی التي قتلت یحیی بن زکریا، این پادشاه وزن وی و آن سبط بنی اسرائیل که در آن مدینه بعلبک مسکن داشتند همه آن بعل را میپرستیدند و ربّ العالمین بایشان الیاس پیغامبر فرستاد، الیاس ایشان را بتوحید الله دعوت کرد ایشان سر وازدند و قصد قتل وی کردند الیاس ازیشان بگریخت در میان کوهها با غاری شد و هفت سال آنجا بماند متواری از بن گیاه و نبات زمین میخورد و جاسوسان ملک اجب پیوسته در جست و جوی وی بودند و رب العزة او را از ایشان نگه داشت، بعد از هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانه زنی پنهان شد، مادر یونس بن متی و یونس آن وقت کودک بود رضیع، آن زن شش ماه او را تمهید کرد و تیمار داشت. و در قصه آورده اند که یونس بکودکی فرمان یافت و آن مصیبت در مادر وی اثر کرد دست در دامن الیاس زد گفت تو پیغامبر خدایی و دعای تو مستجاب بود دعا کن تا رب العزة او را زنده گرداند، الیاس دعا کرد و رب العزة او را بدعای وی زنده گردانید، پس دگر باره الیاس با کوه شد و آن قوم و آن پادشاه روز بروز در عصیان و طغیان می افزودند تا آن غایت که ملک اجب وزن وی از بیل پنجاه مرد از قوم خویش برگزیدند، خداوندان بأس و شدت و ایشان را بمکر و خدیعت فرستادند تا بمکر و دستان الیاس را از آن کوه بزیر آرند و او را هلاک کنند آن

پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و با آواز بلند گفتند: ای پیغامبر خدا ما بتو ایمان آوردیم. و
 بهر چه گفتی ترا مصدق داشتیم و ملک اجب و قوم وی همه بتو ایمان آوردند و از گفته و
 کرده خود پشیمان گشتند، از بهر خدا بیرون آی و دیدار خود ما را بنمای تا عذری
 بخواهیم، الیاس گفت: اللهم ان كانوا صادقين فيما يقولون فاذن لی ان ابرز الیهم و ان كانوا
 کاذبین فاکفنیهم و ارمهم بنار تحرقهم! هنوز الیاس این سخن تمام نگفته بود که آتشی
 بیامد از آسمان و همه را بسوخت خبر هلاک ایشان به اجب رسید عبرت نگرفت و از کفر
 و شرک باز نگشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود. بعد از آن الیاس دعا کرد تا رب العزّة
 بر ایشان قحط و جوع مسلط کرد گفت: بار خدایا هفت سال باران از آسمان و نبات از
 زمین باز گیر که ایشان سزای این عذاب‌اند. فرمان آمد که یا الیاس انا ارحم بخلقی من
 ذلک و ان كانوا ظالمین و لکن اعطیک مرادک ثلث سنین. پس سه سال در زمین ایشان نه
 از آسمان باران آمد نه از زمین نبات تا خلقی از آدمیان و دیگر جانوران در آن قحط و
 جوع هلاک شدند، و در بنی اسرائیل کودکی بود نام وی الیسع بن خطوب به الیاس ایمان
 آورده و پیوسته در خدمت وی بود و هر جا که الیاس رفتی او را با خود بردی، چون
 مدت سه سال قحط و نیاز بسر آمد از رب العزّة وحی آمد که: یا الیاس انک قد اهلکت
 کثیرا من الخلق ممّن لم یعص من البهائم و الدواب و الطیور و الهوام ای الیاس خلقی ازین
 بی گناهان چهارپایان و ددان و مرغان درین قحط هلاک شدند و ایشان هم ایمان نیارند.
 بعد از آن رب العزّة ایشان را باران فرستاد و در زمین ایشان خصب و فراخی نعمت پدید
 آمد و ایشان هم چنان بر کفر و شرک خویش مصرّ بودند و قصد قتل الیاس کردند، پس
 الیاس دعا کرد که بار خدایا مرا از ایشان برهان چنان که خودخواهی، او را گفتند در فلان
 جایگه منتظر باش تا اسبی بینی بر وی نشین و مترس. الیاس بمیعاد آمد و یسع با وی
 اسبی دید آتشین آنجا ایستاده. و قیل: لونه کلون النار، الیاس بر آن اسب نشست و اسب
 بالا گرفت، یسع گفت: یا الیاس ما تأمرنی مرا چه فرمایی؟ فرمی الیاس الیه بکسائه من
 الجوّ الیاس گلیم خویش از هوا بوی انداخت، یعنی که ترا خلیفت خویش کردم بر بنی
 اسرائیل فرغ الله الیاس من بین اظھرم و قطع عنه لذة المطعم و المشرب و کسائه الریش
 فكان انسیا ملکيا ارضيا سماویا. و قال بعضهم: الیاس موکل بالفیافی و الخضر موکل

بالبهار و هما يصومان شهر رمضان ببيت المقدس و يوافيان الموسم فى كل عام و هما آخر من يموت من بنى آدم، فذلك قوله عزّ و جلّ و إنّ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ عذاب الله بالايمان به؟

«أَتَدْعُونَ بَعْلًا» و هو اسم الصنم الذى كانوا يعبدونه، و كان صنما من ذهب طوله عشرون ذراعا فى عينيه ياقوتتان كبيرتان. قال مجاهد و قتادة: البعل الربّ بلغة اهل اليمن. و قيل هو اسم امرأه عبدها قوم. و قيل: هو تبيين عبده اهل ذلك الزمان.

و المعنى: أ تدعون بعلا لها و تعرضون عن احسن الخالقين؟
«اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ» قرأ حمزة و الكسائى و يعقوب و حفص: «اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ» بالنصب فيهما على البدل. و قرأ الآخرون برفعها على الاستيناف.

«فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» فى النار «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» من قومه فانهم نجوا من العذاب «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ».

«سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ» قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب: آل ياسين» بفتح الهمزة مشبعة و كسر اللام مقطوعة على كلمتين و يؤيد هذه القراءة انها فى المصحف مفصلة من ياسين. و قرأ الآخرون: بكسر الهمزة و سكون اللام موصولة على كلمة واحدة. فمن قرأ «آل ياسين» مقطوعا اراد آل محمد (ص) روى ذلك عن ابن عباس و جماعة و دليله تفسيرهم قوله تعالى: يس بيا محمد و يجوز أن يكون اسم ذلك النبى «ياسين» لقراءة بعضهم. «وَإِنَّ إِلْيَاسَ» بهمزة الوصل فزيدت فى آخره الياء و التّون كما زيدت فى الياسين، فعلى هذا يجوز ان يكون «آل ياسين» آل ذلك النبى. و من قرأ «الياسين» بالوصل على كلمة واحدة ففيه قولان: احدهما انه لغة فى الياس كسيناء و سينين و ميكال و ميكائيل، و الثانى انه قد جمع، و المراد الياس و اتباعه من المؤمنين و اصله الياسين بياء التّسب فحذف كما حذف من الاعجميين و الاشعرين و فى قراءة ابن مسعود: «سلام على ادراسين» على تأويل ان الياس هو ادريس و هذا قول جماعة من العلماء منهم احمد بن حنبل قال احمد بن حنبل: خمسة من الانبياء لهم اسمان: الياس هو ادريس، يعقوب هو اسرائيل، يونس هو ذو النون، عيسى هو المسيح، محمد هو احمد صلوات الله عليهم اجمعين.

«وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عَجُوزًا» يعنى الخاتنة امرأة لوط

«فی الغابین» ای الباقین فی المدن بعد خروج لوط و اهله منها هلکت کما هلک الغابرون.
«ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ» التدمیر الاهیلاک.

«وَإِنكُمْ» یا اهل مکه «لَتَمُرُّنَّ عَلَيْهِمْ» ای علی آثارهم و منازلهم «مُصْبِحِينَ».

یعنی وقت الصباح، «و بِاللَّيْلِ» ای تمرون علیهم باللیل و النهار اذا ذهبتم الی اسفارکم و رجعتم. و ذلك لان ممرهم من المدينة الی الشام علی سدوم قریة قوم لوط، و هو قوله عز و جل: «وَإِنهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ فَتَعْتَبِرُوا بِهِمْ؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ان من فعل ذلك بهم قادر علی ان یفعل بکم مثله؟

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» ابراهیم از شیعت نوح بود، در اصول توحید اگر چه مختلف بودند، در فروع دین و شرعیات و در شرایع جمله انبیا اصول دین و توحید یکسانست در ان اختلاف نه، همانست که فرمود تعالی تقدس: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا...» الآية. اختلافی که هست در شرایع و احکام است و آن اختلاف رحمت است از خداوند جل جلاله بر خلق تا کار دین بر خلق تنگ نباشد «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»، و مثل ایشان چون قومی است که روی بمنزلی دارند هر یکی برای میروند و آخر منزل یکی، راه بود نزدیک تر و راه بود دورتر، هیچ راه سعادت آخرت نزدیکتر از راه مصطفی (ص) و شریعت وی نیست، ازینجاست که شریعت وی ناسخ شرعها آمد و عقد وی فاسخ عقدها آمد، شرعی منزل نه محدث، و عقدی مبرم نه مختل، شرعی مقدس نه مهوس، و عقدی مؤید نه موقت، شرعی معلوم نه مجهول، و عقدی مبسوط نه مقصور، شرعی که از روشنی چون آفتاب روزست و دوستان را عظیم دل افروزست مصطفی (ص) فرمود: «کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلة البدر و لا یبصره منکم الا البصیر».

«إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» ابراهیم روی نهاد بدرگاه رب العزة بدلی سلیم بی هیچ آفت و بی هیچ فتنه، از علائق رسته و از حظ نفس خویش و ایرداخته، همانست که فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي ذَاهِبَةٌ فِي اللَّهِ أَوْجِبُ ذَاهِبَةٌ إِلَيْهِ. در کار الله نیک برفت تا در راه الله راست رفت، حق تعالی ابراهیم را فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي أَخْبَارُكَ مِنْ قَوْلِ أَوْ، موسی را

گفت: جاء موسى لميقاتنا اخبارست از صفت او، مصطفی را فرمود: أُسْرَى بَعْبِدِهِ از صفت خود اخبارست در حق او. ابراهیم در مقام تفرقت بود، موسی در عین جمع بود، مصطفی در جمع جمع بود. نشان تفرقت ابراهیم «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، نشان جمع موسی «وَقَرَّبْنَا نُجِيًّا»، نشان جمع جمع مصطفی علیه الصلاة والسلام «دَنَا فَتَدَلَّى». بر ذوق اهل معرفت «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» اشارت است بانقطاع بنده، و معنی انقطاع با حق بریدن است در بدایت بجهد و در نهایت بکل در بدایت تن در سعی و زیان در ذکر و عمر در جهد، و در نهایت با خلق عاریت و با خود بیگانه وز تعلق آسوده، صد سال آفتاب از مشرق برآید و بمغرب فرو شود تا منقطعی را دیده آن دهند که مقام خلق از مقام حق باز شناسد و بدایت از نهایت باز داند واسطی گفت: خلیل از خلق بحق میشد و حبیب از حق بخلق می آمد، او که از خلق بحق شود حق را بدلیل شناسد و او که از حق بخلق آید دلیل را بحق شناسد، نه بینی که خلیل از راه دلیل در آمد بهر دلیلی که میرسید در و همی آویخت که «هذا ربی» و این بدایت حال وی بود چون بنهایت رسید جمال توحید بدیده عیان بدید گفت: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينِ».

پیر طریقت گفت: الهی! او که حق را بدلیل جوید بییم و طمع پرستند، و او که حق را باحسان دوست دارد روز محنت برگردد، و او که حق را بخویشتن جوید نایافته یافته ندارد. الهی! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمی تواند، در آتش مهر میسوزد و از نار باز نمی پردازد.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ» اسماعیل کودکی روز به روز افزون بود، کریم برآمده و عزیز برخاسته، سلاله خلت بود و صدف در محمد مرسل بود، گوشه دل خلیل درو آویخت، بچشم استحسان درونگرس، از درگاه عزت عتاب آمد که ای خلیل ما ترا از بت آزری نگه داشتیم تا دل در بند عشق اسماعیلی کنی؟ هر چه حجاب راه خلت باشد چه بت آزری و چه روی اسماعیلی.

بهر چه از راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا ای

بهر چه از راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چه از دوست و امانی چه زشت

آن نقش و چه زیبا ای خلیل دعوی دوستی ما کردی و مریدوار در راه ارادت آمدی که: *إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ،* از خلاق و علایق بیزاری گرفتی که «انهم عدوٌ لی الارب العالمین»، اکنون آمدی و دلی که بر محبت جلال و جمال ما وقف است فا او پرداختی و مهر مهر برو نهادی، قربه لی قربانا و انقطع الی انتقطاعا خیز او را قربان کن و ما را میخواهی درد خود را درمان کن.

تا دل ز علایقت یگانه نشود یک تیر ترا سوی نشانه نشود

تا هر دو جهانانت از میانه نشود کشتی سلامت بکرانه نشود

پیران طریقت مریدان را در ابتدای ارادت از دیده فرو گیرند تا در هیچ چیز ننگرند برای آنکه هر چه بیرون نگرند آن چیز و بال ایشان گردد و مایه محنت. یعقوب روزی بدیده استحسان در جمال یوسف نگرست، ببین که چه محنت کشید و چون مبتلا گشت بفراق یوسف! مصطفی (ص) روزی فرمود: من عایشه را دوست دارم، کشید آنچه کشید و دید آنچه دید از گفتار و افک منافقان! خلیل را همین حال افتاد، گوشه دل بمهر اسماعیل داد، هم خود ببلا افتاد و هم اسماعیل را بمحنت افکند. چون قصه خواب با وی بگفت که «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُذْبِحُكَ» اسماعیل خود رشید بود، کریم طبع و نیکو خلق، جواب داد که: «يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» ای پدر آنچه فرموده اند بجای آر، راه خلّت تو پاک باید و پسندیده، ما را گو خواه سر باش و خواه مباش. سخن گفته اند تا ازیشان هر دو کدام سخی تر بود، او که فرزند می فدا کرد یا او که جان و تن فدا کرد؟ ابراهیم گفت: کار من عجب تر که فرزند عزیز می فدا کنم، اسماعیل گفت: سخاوت من عظیم تر که جان عزیز و تن نفیس می فدا کنم، ابراهیم گفت: ترا درد یک ساعته بیش نبود، و مرا در هر نفسی دردی بود، و در هر لحظه ای اندوهی که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم، چنانستی که رب العزّة گفتی: من از شما هر دو جوادترم و کریم تر که ناکشته بکشته برداشتم و ناخواسته فدا فرستادم «وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» چرا بزرگوار و عظیم نباشد ذبیحی که الله فرستد! جبرئیل آرد، ابراهیم پذیرد فدای اسماعیل شود.

قوله: وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ محمد بن احمد العابد گوید: در مسجد اقصی نشسته بودم،

روز آدینه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی بر صفت و هیئت ما، و آن دیگر شخصی عظیم بود قدی بلند و پیشانی فراخ بهن قدر ذراعی، این شخص عظیم از من دور نشست و آنکه بر صفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام کرد، جواب سلام دادم و گفتم: من انت رحمک الله تو کیستی و آن که از ما دور نشسته کیست؟ گفت من خضرم و او برادر من است الیاس. گفتا: ربی از ایشان در دل من آمد و بلرزیدم، خضر گفت: لا بأس علیک نحن نحبک ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری؟ آن گه گفت: هر که روز آدینه نماز دیگر بگذارد و روی سوی قبله کند و تا بوقت فرو شدن آفتاب همی گوید: یا الله یا رحمن، رب العزة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی روا کند. گفتم: آنستنی آنسک الله بذکره، گفتم طعام تو چه باشد؟ گفت: کرفس و کماه، گفتم: طعام الیاس چه باشد؟ گفت: دور غیف حواری هر شب وقت افطار، گفتم: مقام او کجا باشد؟ گفت: در جزائر دریا، گفتم: شما کی با هم آئید گفت: چون یکی از اولیا از دنیا بیرون شود هر دو برو نماز کنیم، و در موسم عرفات بهم آئیم و بعد از فراغ مناسک او موی من باز کند و من موی او باز کنم. گفتم: اولیاء الله را همه شناسی؟

گفت: قومی معدود را شناسم، آن گه گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد زمین بالله نالید که: بقیت لا یمشی علی نبی الی یوم القیمة، رب العالمین فرمود: من ازین. امت مردانی را پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد. آن گه خضر برخاست تا رود من نیز برخاستم تا با وی باشم، گفت: تو با من نتوانی بودن من هر روز نماز بامداد به مکه گزارم در مسجد حرام، و هم چنان نشینم نزدیک رکن شامی در حجر تا آفتاب بر آید، آن گه طواف کنم و دو رکعت خلف المقام بگزارم و نماز پیشین به مدینه مصطفی گزارم و نماز شام به طور سینا و نماز خفتن بر سدّ ذو القرنین، و همه شب آنجا پاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد با مکه برم در مسجد حرام

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) یونس از فرستادگان ما بود.
 إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) آن گه که با کشتی گران بار گریخت.
 فَسَاهَمَ تَبِيرَ انْدَاخْتِ وَقَرَعَايَ زِدْ، فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) و هر بار بروی افتاد.

فَأَلْتَمَعَهُ الْحَوْتُ مَاهِي فَرُو بَرْدٍ أَوْ رَا، وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۳) و گناه او را بود و خویشتن را بجای سرزنش آورد.

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) اگر نه آن بودی که او در روزگار گذشته از ستاینندگان بود و پرستگاران.
لَلْبَثِ فِي بَطْنِهِ مِی بودی در شکم آن ماهی، إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) تا آن روز که خلق را برانگیختندی.

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ أَوْ رَا بِهَا هَامُونَ انْدَاخْتِيمِ، وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) و او بیمار.
وَ انْتَبْنَا عَلَيْهِ وَ بَرُ رُو یَانِیدِیمِ بَرُو، شَجَرَةٌ مِنْ يَقْطِینِ (۱۴۶) درختی گسترانیده بی ساق.
وَ ارْزَلْنَاهُ وَ فَرَسْتَادِیمِ أَوْ رَا، إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ (۱۴۷) بصد هزار مردم و بیش از آن.

فَأَمَّا بَگَرُودِیْنِدِ، فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِینِ (۱۴۸) و ایشان را بر خورداری و زندگانی دادیم درین جهان تا آن گه که اجلها در رسید.

فَأَسْتَفْتِهِمْ پِیرِسِ از ایشان، أَلرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹) باش خداوند ترا دختران و ایشان را پسران؟

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) یا ما چون فریشتگان میآفریدیم ایشان حاضر بودند؟

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ آگَاہِ باشید که ایشان از دروغ زنی ایشانست، لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَ لَدَّ اللَّهُ که میگویند که الله فرزند زاد، وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) ایشان دروغ زنانند.

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) برگزید دختران را بر پسران؟
مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) چه رسید شما را چونست این حکم که میکنید و این سخن که می گوئید؟!

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) در نیابید و نپذیرید؟

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) یا شما را حجتی پیدا و دست آویزی درست هست؟
فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) بیارید این نامه خویش که دارید از من اگر می راست گوئید.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا مِثْلَ مِثْلِ اللَّهِ وَ مِثْلَ مِثْلِ الْفَرِيشْتَانِ نَزَادَ سَاخْتِنْدِ، وَ لَقَدْ عَلِمَتْ الْجَنَّةُ
و بدانسته اند فریشتگان، إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) که پرستگاران ایشان در آتش حاضر
کردنی اند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) پاکی و بی عیبی خدای را از آن صفت و چونی که ایشان
میگویند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۰) مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاکدلان میکنند او را.
فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) شما و اینان که بیاطل می پرستید.

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِتِينَ (۱۶۲) بی راه کننده نیستید کسی را برو که الله است.

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) مگر کسی را که او خود درخواست من و دانش من با آتش
شدنی است.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی
است پرستش را، شناخته و دانسته، وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵) و ما قطار داران ایم
پرستش الله را

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) و ما ستایندگانیم بیاکی او را.

وَ إِن كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) هیچ نبود مگر که میگفتند: لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولَئِينَ (۱۶۸)
اگر بنزدیک ما بودی سخنی و نامه ای و باز گفتمی از قصه های پیشینان.

لَكِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۹) ما بآن نامه خدای را بر راستی پرستگاران بودیمی و از دل
پاک رهیکان.

فَكَفَرُوا بِهِ پس بآن یاد و نامه که بایشان آمد کافر شدند، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) آری آگاه
شوند.

وَ لَقَدْ سَقَتْ كَلِمَتُنَا بَدْرَسْتِي که پیش شد سخنان ما، لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) بندگان
فرستادگان ما را.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) که ایشان آند که یاری دادگان من اند.

إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ (۱۷۳) و سپاه ما ایشان اند که آخر به آمده و از شکننده ایشانند.

فَقَوْلًا عَنْهُمْ رَوَى گردان از ایشان، حَتَّى حِينٍ (۱۷۴) تا یک چندی.

وَ أَبْصِرْهُمْ وَ اِيشَان رَا سِير بِيِن، فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) كه ايشان روز خویش بخوانند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) باش عذاب ما می شتابند؟
فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ أَنْ كِه كه عذاب بدر سرايهای ايشان فرو آید، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) بدا بامداد آگاه کردگان بیم نمودگان.

وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ رُوی گردان از ايشان، حَتَّى حِينِ (۱۷۸) تا يك چندی.
وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) و می نگر تا ببینی كه ايشان چه روز ببینند
سُبْحَانَ رَبِّكَ يَا كِي وَ بِي عِيِي خدواند ترا، رَبُّ الْعِزَّةِ خدواند توانایی و خدواند بی همتایی،
عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) از ان چونها كه دشمنان می گویند.

وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) و درود بر فرستادگان او.
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲) و ستایش نيكو الله را خدواند جهانيان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ بعثه الله الى اهل نينوى من الموصل و اسم اييه متى و اسم امه تنحيس و هو ذو النون و هو صاحب الحوت سمى به لانه التقمه «إِذْ أَبَقَ» اي هرب و تباعد «إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» اي المثلث المملوء، و كان يونس عليه السلام وعد قومه العذاب فلما تأخر العذاب عنهم كالمشور عنهم فقصده البحر و ركب السفينة. و قيل: لَمَّا وَعَدَهُمُ الْعَذَابَ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ كَعَادَةِ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا نَزَلَ بِقَوْمِهِمُ الْعَذَابَ. و قيل: وَعَدَهُمُ الْعَذَابَ لثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَاعْلَمَهُمْ وَ خَرَجَ مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يُؤْمَرَ بِالْخُرُوجِ فَلَمَّا أَتَيْهِمُ الْعَذَابُ بَعْدَ ثَلَاثِ فَرَغُوا إِلَى يُونُسَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَفَرَعُوا إِلَى اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ وَ خَرَجُوا إِلَى الصَّحْرَاءِ بِأَهْلِيهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ وَ دَوَابَّهُمْ وَ فَرَّقُوا بَيْنَ الْأَمْهَاتِ وَ الْأَطْفَالِ بَيْنَ الْأَتْنِ وَ الْجَحُوشِ وَ بَيْنَ الْبَقْرِ وَ الْعَجُولِ وَ بَيْنَ الْإِبِلِ وَ الْفِصْلَانِ وَ بَيْنَ الضَّانِ وَ الْحِمْلَانِ وَ بَيْنَ الْخَيْلِ وَ الْإِفْلَاءِ فَتَرَفَعَ الضَّجِيحُ إِلَى السَّمَاءِ فَلَمَّا أَمْسَى يُونُسَ سَأَلَ مُحْتَبِطًا مَرَّ بِقَوْمِهِ فَقَالَ: هُمُ سَالِمُونَ، فَبَاقَ مَغَاضِبًا حَتَّى أَتَى الْبَحْرَ وَ قَالَ: أَنَّهُمْ يَكْذِبُونَني فَمَاذَا أَرَى يَفْعَلُونَ بِي آلَانَ وَ قَدْ آمَنُوا فَلَمَّا رَكِبَ السَّفِينَةَ احْتَبَسَتِ السَّفِينَةُ، وَ قِيلَ: رَسَتْ، فَقَالَ الْمَلَّاحُونَ هَاهُنَا عَبْدُ أَبَقٍ مِنْ سَيِّدِهِ فَافْتَرَعُوا فَاصَابَهُ الْقَرَعَةُ يُونُسَ، قِيلَ: ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَامَ يُونُسَ وَ قَالَ: أَنَا الْآبَقُ، فَالْقَى نَفْسَهُ

فى البحر فصادفه حوت جاء من قبل اليمى فابتلعه فسفل به الى قرار الارضى حتى سمع تسبيح الحصى. وقيل للحوت: ما جعلناه لك رزقا انما جعلناك له مسجدا. و تمام القصة مذكور فيما سبق.

«فساهم» المساهمة المقارعة، و ذلك القاء السهام على وجه القرعة، «فَكَانَ مِنْ الْمُدْحَضِينَ» اى المقروعين المغلوبين بالحجة. يقال: دحضت حجته فهى داحضة و ادحضت زيدا اذا ادحضت حجته و غلبته. وقيل: «المدحض» الملقى فى البحر، و الدحض الزلق و منه قولهم: اللهم ثبت اقدامنا يوم دحض الاقدام، و «المليم» هو الذى يأتى امرا يلام عليه و ان لم يلم و المومم الذى اخذته اللسنة باللائمة و ان لم يأت ذنبا.

«فلو لا أنه كان من المُسَبِّحِينَ» اى المصلين العابدين الذاكرين لله قبل ذلك و كان كثير الذكر. قال الضحاك: شكر الله له طاعته القديمة. و قال سعيد بن جبير: «فلولا انه كان من المسبحين» فى بطن الحوت، و ذلك قوله: لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين. «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» فيه ثلاثة اوجه: احدها بقى هو و الحوت الى يوم البعث، و الثانى يموت الحوت و يبقى هو فى بطنه، و الثالث يموتان ثم يحشر يونس من بطنه فيكون بطن الحوت له قبرا الى يوم القيمة، فلم يلبث لكونه من المسبحين، و اختلفوا فى مكته فى بطن الحوت، فقيل: لبث ستة اشهر و قيل: اربعين يوما و عليه الاكثرون. و قيل: سبعة ايام. و قيل: التقمه صباحا و نبذه مساء و هو قول الحسن.

«فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ» اى رميناه بالمكان الخالى عن الشجر و النبات و البناء. و قيل: «العراء» الساحل و قيل: وجه الارض. «وَهُوَ سَقِيمٌ» مريض مما ناله من التقام الحوت فصار كبدن الاطفال فى الرقة و الضعف. و قيل: كالفرخ الممعط.

«وَأَبْنَيْنَا عَلَيْهِ شَجْرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» يعنى القرع، و عليه اكثر المفسرين، و خص بالقرع لانه لما نبذ بالعراء كان فى غاية الرقة و اللطافة فكان يؤذيه وقوع الذباب عليه و ورق القرع لا يحوم حوله الذباب. و قيل: «اليقطين» كل شجرة تنبطح على وجه الارض ليس لها ساق تسموا عليه من بطيخ او قنء أو قند او حنظل او قرع او غيره.

قيل: هو يفعيل من القطن و هو الاقامة، و القاطين المقيم الساكن، و القطنى الزرع الذى يقيم فى الارض من الخضر. و قال مقاتل بن حيان: كانت تختلف اليه و علة يشرب من

لبنها حتى قوى ثم يبست الشجر فيكى حزنا عليها فاوحى الله تعالى اليه: أ تبيكى على هلاك شجرة و لا تبيكى على هلاك مائة الف او يزيدون؟ فان قيل: قال هاهنا: «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» و قال فى موضع آخر: «لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنَبَذَ بِالْعَرَاءِ» فهذا يدل على انه ينبذ، فالجواب قوله: «لولا» هناك يرجع الى الذم معناه: لولا نعمة ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم، لكنه تداركته النعمة فنبت و هو غير مذموم.

قوله وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ قيل: ارسل الى اهل نينوى من الموصل قبل ان يصيبه ما اصابه، و المعنى: و قد ارسلناه. و قيل: ارسل بعد خروجه من بطن الحوت الى قوم آخرين. و يجوز ان يكون ارسل الى الاولين بشريعة اخرى فآمنوا بها. و قوله: أَوْ يَزِيدُونَ يعنى بل يزيدون. و قيل: «او» هاهنا بمعنى الواو كقوله: عُذْرًا أَوْ نُذْرًا. و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال: «يزيدون عشرين الفا».

و قال ابن عباس: ثلثين الفا. و قيل: خمسة و ثلثين الفا. و قيل: سبعين الفا. فآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ يعنى الى انقضاء آجالهم، و هذا كناية عن ردّ العذاب عنهم و صرف العقوبة، فان قيل لم لم يختم قصة لوط و يونس بالسلام اسوة من تقدم من الانبياء فى السورة؟ قلنا: لانه لما قال: «وَ إِنْ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ إِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» فكانه قد قال: سلام عليهما لان الله عز و جل قد سلم على جميع المرسلين آخر السورة، فقال: «وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» فاكتمى بذلك عن ذكر كل واحد منفردا بالسلام.

«فَأَسْتَفْتِيهِمْ» يعنى: سل يا محمد اهل مكة، سؤال توبيخ و تجهيل: «أَلِرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ» و ذلك ان بنى خزاعة زعموا ان الملائكة بنات الله لذلك يستترهن، يقول: اى قياس يقتضى ان يختار سبحانه لنفسه الانقص و يجعل لكم الافضل؟

«أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ» حاضرون خلقنا اياهم، هذا كقوله: «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ» فيشهدون عن مشاهدة و عيان؟

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَ كَذَّابٌ اللَّهُ» اى لم يقولوا عن قياس و لا مشاهدة بل عن كذب محض يقولون ولداهم الله «وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فى هذا و فى سائر ما يتدبثون به.

«أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبُنِينَ» رجع من الحكاية الى الخطاب، «اصطفى» هذه الف استفهام خفيف فيه الف الوصل اصله «اصطفى» و الاصطفاء اخذ صفوة الشيء يقول: فكيف اخذ

الشائب الكدر و ترك الصفو الخالص.

«مَا لَكُمْ» اى شىء لكم فى هذه الدّعى «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» لربكم ما لا ترضونه لانفسكم؟
«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» انه واحد لا ولد له لا ذكر و لا انثى.
«أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» برهان بيبن على ان لله ولدا ام لكم كتاب من عند الله فيه ان
الملائكة بنات الله؟

«فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ» اى فاتوا بذلك «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فى دعوياكم، رب العالمين اندرين
آيات حجّت آورد بر بنى خزاعه كه فریشتگان را دختران الله گفتند، میفرماید جلّ جلاله:
درین دعوی كه كرديد حجّت و برهان از سه وجه تواند بود: یا قیاسی روشن یا عیانی و
مشاهده‌ای درست یا کتابی از نزدیک خدا بحقیقت، و شما را ازین سه چیز هیچ نیست نه
قیاس نه مشاهده نه كتاب پس بدانید كه دعوی شما باطل است دروغی بر ساخته و
عنادی ظاهر گشته.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا» هذا تکرار للكلام الاول بعينه و هو تعظیم لافكهم و
الجنة هاهنا الملائكة، سميت بهذا الاسم للمعنى الذى سميت به الجن و هو اجتنانهم من
العيون و استتارهم و منه سمى الجنين و كذلك الجنون لانه خفاء العقل و اجنت الميّت اذا
دفنته. و قال: ابن عباس: حى من الملائكة يقال لهم الجن و منهم ابليس قالوا هم بنات الله
و قال الكلبي: قالوا لعنهم الله الملائكة بنات الله. فقال ابو بكر الصديق: فمن امهاتهم قالوا
سروات الجن، اى تزوج من الجن فخرجت منها الملائكة تعالى الله عن ذلك. و قال بعض
الكفار: البارئ جلّ جلاله و ابليس اخوان و النور و الخير من الله و الظلمة و الشر من
ابليس، و قال الحسن: معنى النسب انهم اشركوا الشيطان فى عبادة الله «وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ
إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» اى علمت الملائكة ان الذين قالوا هذا القول لمحضرون فى النار. و قيل:
معناه علمت الملائكة انهم ميّتون ثم يحضرون الموقف، كقوله: «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا
مُحْضَرُونَ» نحيوان گفتند: «ان» چون از قفاى علم و شهادت آيد مفتوح باشد مگر كه در
خبر لام درآيد كه آن گه مكسور باشد كقول العرب: اشهد ان فلانا عاقل و اشهد ان فلانا

لعاقل.
ثم نزه نفسه عما قالوا فقال: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» تقديره:

آنهم لمحضرون آلا عباد الله المخلصين فانهم لا يحضرون. معنی آنست که ایشان در دوزخ حاضر کردنی اند مگر بندگان که خدای را باخلاص عبادت کنند و او را یکتا دانند و روا باشد که استثنا از واصفان بود یعنی پاکی و بی عیبی خدای را از آن صفت که دشمنان میکنند مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاک دلان میکنند او را.

«فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ» این آیت حجّتی روشن است بر قدریان. گفته‌اند: عمر بن عبد العزیز این آیت حجّت آورد بر غیلان قدری. غیلان چون این آیت از وی بشنید گفت: یا امیر المؤمنین گویی این آیت هرگز نشنیده بودم اکنون از ان مذهب بازگشتم و توبه کردم و نیز نگویم. عمر گفت: ارفع یدیک فقال عمر: اللهم ان كان غيلان صادقا في توبته فتقبلها منه و ان كان كاذبا فسلط عليه من يسمل عينيه و يقطع يديه و رجله و يصلبه. فلما كانت ليالي هشام عاد غيلان الي كلامه في القدر فاخذه هشام و سمل عينيه و قطع يديه و رجله و صلبه.

قوله: فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ، ما أنتم عَلَيْهِ الهاء في قوله «عليه» راجعة الى الله عز و جل، تأويل الآية: انكم ايها العابدون معبودا من دوني لستم انتم ضالين و لا مضلين على الله احدا آلا من هو داخل النار في علم الله السابق. قال: حماد بن زيد قال لي خالد الحذاء: اتيت الحسن البصري فقلت له: يا با سعيد ما معنى قوله عز و جل: فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ ما أنتم عَلَيْهِ بفاتنين الآية؟ فنظر الي الحسن و قال: ما كان هذا من كلامك يا با المنازل؟ قلت: أريد أن اعلم ذلك، قال: يقول عز و جل: ما انتم بمضلين.

«آلا من هو صالى» النار فى علم الله السابق ميفرمايد شما که بت پرستان ايد شما و معبودان شما هيچکس را بيراه نتوانيد کرد مگر کسی که در علم من و درخواست من خود شقى است و باتش شدنى است، معنی این «عليه» همان است که مردمان گویند: افسد فلان على غلامى، افسد على خادمى، افسد على شريكى فلان كس غلام من بر من تباه کرد، شاگرد من بر من تباه کرد، انباز من بر من تباه کرد.

قوله وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ جمهور مفسران برانند که این سخن فریشتگان است. جبرئیل آمد و مصطفی را گفت: ما منّا ملک آلا له فى السماء مقام معلوم يعبد الله هناك نيست از ما هيچ فرشته‌ای مگر که او را در آسمان مقامی است معلوم که خدای را جل

جلاله در آن مقام می پرستد و تسبیح و تقدیس میکند. یعنی که ما بندگان ایم و عابدان نه معبودان چنانک کافران میگویند، نظیره قوله: نْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَأَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ. قال ابن عباس: ما فى السماء موضع شبر ألى و عليه ملك يصلى او يسبح. و قال النبى (ص): «أطت السماء و حق لها ان تتط و الذى نفسى بيده ما فيها اربع اصابع ألى و ملك واضع جبهته ساجدا لله».

ابو بكر و راق گفت: مقام معلوم ایشان مقامات راه دين است و منازل تعبد چون خوف و رجا و توكل و محبت و رضا و غير آن. سدّى گفت: «مقام معلوم» فى القرية و المشاهدة. «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» قال الكلبي، هم صفوف الملائكة فى السماء للعبادة كصفوف الناس فى الارض.

«وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» اى المصلون المنزهون لله عن السوء. و قيل. هم الصافون حول العرش. و قيل: فى الهواء. قال قتادة: كان الرجال و النساء يصلون معا حتى نزلت: «وَ ما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مُقَامٌ مَعْلُومٌ» فتقدم الرجال و تأخر النساء فكانوا يصلون منفردا حتى نزلت: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» و قيل: الضمير هاهنا راجع الى النبى (ص) و المؤمنين و من خاطبهم من الكفار يعنى ليس منا و منكم ألى من له فى الآخرة مقام معلوم كقوله: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الى آخر الآيتين.

و كذلك قوله: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» المراد به النبى (ص) و المؤمنون يعنى نحن الصافون لله فى الصلاة و نحن المسبحون الممجدون المنزهون لله عن السوء. و قيل: ما منا يوم القيمة ألى من له مقام معلوم بين يدى الله عز و جل.

ثم اعاد الكلام الى الاخبار عن المشركين فقال: «وَ إِن كَانُوا» يعنى و قد كانوا «لَيَقُولُونَ» هذه لام التأكيد.

«لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ» اى كتابا مثل كتاب الاولين، «لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» هذا كقوله عز و جل: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ... الآية.

«فَكَفَرُوا بِهِ» يعنى فلما اتاهم ذلك كفروا به. و فى الآية وجه آخر و هم انهم قالوا لو علمنا حال آبائنا و ما آل اليه امرهم و كان ذلك كما يقوله محمد لا متا به و اخلصنا لكننا على شك مما يقوله فلا نصدقه فذلك قوله: فَكَفَرُوا بِهِ اى بمحمد «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» هذا

تهدید لهم، ای سوف یعلمون عاقبة کفرهم.

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِإِِبَادِنَا الْمُرسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ» ای سبق وعدنا إِبَاهم بالنصرة و هو قوله: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» و قوله: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ.

«إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» ای حزب الله لهم الغلبة بالحجة و بالنصرة فى العاقبة. قيل: لم یقتل نبیّ فى معركة و قتال و إنما قتل منهم من لم یؤمر بالقتال، قال الكلبي: ان لم یبصروا فى الدنيا نصروا فى الآخرة. و قيل: «لَهُمُ الْمَنصُورُونَ» بالحجة و البرهان و الغالبون بالسلطان.

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» ای اعرض عن قولهم «حَتَّى حِينٍ» یعنی الى یوم بدر. و قيل: الى فتح مكة. و قيل: الى الموت. قال السدی: معناه فتول عنهم حتى تأمرک بالقتال.

و قال مقاتل بن حیان: نسختها آية القتال.

«وَأُبْصِرْهُمْ» ای ابصر ما ینالهم یومئذ «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» ذلك. و قيل: ابصر حالهم بقلبك «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» معاينة. و قيل: اعلمهم فسوف یعلمون. و قيل: «أُبْصِرْ» ما ضیعوا من امرنا «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» ما یحل بهم من عذابنا. چون این آیه فرو آمد و ایشان را بعذاب تهدید کردند گفتند: متى هذا العذاب این عذاب که ما را بوی می بیم دهند کی خواهد بود؟

رب العالمین فرمود: أ فَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ بعذاب ما می شتابند و بتعجیل می خواهند؟ در توریة موسی است: ابی یغترون ام علیّ یجترءون بمهلت دادن و فرا گذاشتن من می فریفته شوند یا بر من دلیری میکنند و نمی ترسند.

«فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» نزل محمد بدرهم او نزل العذاب بفنائهم «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ» ای بس صبح الکافرین، الذین انذروا بالعذاب.

روی عن انس بن مالک قال: نزل رسول الله (ص) باهل خیبر لیلا فلما اصبحوا اخرج الاکارون بمکاتلهم و مساحیهم فأروا رسول الله (ص) و اصحابه فاذا سرعانهم نحو الحصن یقولون محمد و الله و الخمیس، فقال رسول الله (ص): خربت خیبر نحن اذا نزلنا بساحة قوم «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ».

ثم كرر ما ذکر تأکیداً لوعد العذاب و تعظیماً للتقریح، فقال: «وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَ

أَبْصِرُ» العذاب اذا نزل بهم «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ». و قيل: الاول في الدنيا و الثاني في الآخرة. ثم نزه نفسه و امر المؤمنين بالتنزيه فقال: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» من اتخاذ الصاحبة و الاولاد. قوله: رَبُّ الْعِزَّةِ معناه ذى العزة لان العزة صفته لا مربوبه و فى الحديث ان بن عباس سمع رجلا يقول: اللهم رب القرآن فانكر عليه، و قال القرآن ليس بمربوب لكنه كلام الله.

«وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» عمم الرسل بالسلام بعد ما خصّ البعض فى السورة لان تخصيص كل واحد بالذكر يطول و المعنى: و سلام على المرسلين الذين بلغوا عن الله التوحيد و الشرائع.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» على هلاك الاعداء و نصرة الانبياء عليهم السلام.

روى عن على بن ابى طالب (ع) قال: «من احب ان يكال له غدا بالكيل الا وفى فليكن آخر كلامه حين يقوم من مجلسه: سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِن يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.. خداوند كريم مهربان لطيف و رحيم بيندگان چون يونس را در شكم ماهى بزندان كرد مونس وى ياد و نام خود كرد تا همى گفتم: «لا إلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ» نام الله چراغ ظلمت او بود، ياد الله انس زحمت او بود، مهر الله سبب راحت او بود، هر كرا در دل مهر الله نقش بود،

عیش او با مهر الله خوش بود	گرچه اندر آب و در آتش بود
آرایش هر چه در جهان مجلس گشت	نام تو چراغ ظلمت یونس گشت

هر چند که از روی ظاهر شکم ماهی بلای یونس بود اما از روی باطن خلوتگاه وى بود. میخواست تا بى زحمت اغیار با دوست رازی گوید چنانک یونس را شکم ماهی خلوتگاه ساختند خلیل را در میان آتش نمرود خلوتگاه ساختند، و صدیق اکبر را با مهتر عالم در آن گوشه غار خلوتگاه ساختند. همچنین هر کجا مؤمنى موحدى است او را خلوتگاهی است و آن سینه عزیز وى است و غار سر وى نزول گاه لطف الهى و موضع نظر ربانى. اى مؤمن موحد گر بنازی ترا زبید، و ر طرب کنى شاید که خود میگوید جل جلاله: غار

سینه مؤمن تعبیه‌گاه اسرار الهیّت ماست، و بر درخت ایمان مؤمن آشیان مرغ اقبال ماست، و در مرغزار دل مؤمن چشمه فیض نظر جلال ماست، اینت خلوتگاه مبارک! اینت روضه با نزهت! اینت چشمه زلال بی هیچ آفت! غاری که ما در سینه تو سازیم مأوی گاه دیو نباشد، درختی که در باطن تو ما نشانیم که «أصلها ثابتٌ و فرعها فی السّماء» بر آن درخت مرغ و سوسه شیطان آشیان‌گاه نسازد، چشمه‌ای که از ساحت سینه تو سازیم و بر جو شد از آن چشمه جز آب افضال نیاید، آن غار که در سینه تو ساختیم متعهد آن غار ما بودیم. درختی که در سینه تو نشانیدم مربی آن درخت ما بودیم، گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم حارس آن گوهر ما بودیم.

در قصّه آورده‌اند که چون یونس علیه السلام از آن ظلمت نجات یافت و از آن محنت برست و با میان قوم خود شد، وحی آمد بوی که فلان مرد فخاری را گوی تا آن خنورها و پیرایه‌ها که باین یک سال ساخته و پرداخته همه بشکند و بتلف آرد، یونس باین فرمان که آمد انده‌گن گشت و بر آن فخاری بخشایش کرد گفت: بار خدایا مرا رحمت می‌آید بر آن مرد که یک ساله عمل وی تباه خواهی کرد و نیست خواهد شد، آن گه الله فرمود: ای یونس بخشایش می‌نماید بر مردی که عمل یک ساله وی تباه و نیست میشود و بر صد هزار مرد از بندگان من بخشایش نمودی و هلاک و عذاب ایشان خواستی یا یونس لم تخلقهم و لو خلقتهم لرحمتهم.

بشر حافی را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد؟ گفت با من عتاب کرد گفت: ای بشر حافی آن همه خوف و وجل در دنیا ترا از بهر چه بود؟ اما علمت ان الرحمة و الکرّم صفتی ندانستی که رحمت و کرم صفت منست؟! فردا مصطفی عربی را در کار گنهکاران امت شفاعت دهد تا آن گه که گوید خداوندا مرا در حق کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی نکرده‌اند، فبقول الله عز و جل یا محمد هذالی ای محمد این یکی مراست حق من و سزای من است، آن گه خطاب آید که: اخرجوا من النار من ذکرنی مرّة فی مقام أو خاف منی فی وقت.

این آن رحمت است که سؤال در وی گم گشت، این آن لطف است که اندیشه در وی نیست گشت، این آن کرم است که و هم در و متحیر گشت، این آن فضل است که حد آن

از اندازه غایت در گذشت، بنده اگر طاعت کنی قبول بر من، و سؤال کنی عطا بر من، و ر
گناه کنی عفو بر من، آب در جوی من راحت در کوی من، طرب در طلب من انس با
جمال من، سرور ببقای من شادی ببقای من.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» این آیت بر لسان طریقت اشارت است بمنازلات و مکاشفات
ارباب حقیقت: یکی در شکر وجد یکی در برق کشف، یکی در حیرت شهود یکی در نور
قرب، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع یکی در حقیقت افراد. این هفت دریاست
بر سر کوی توحید نهاده، رونده درین راه تا برین هفت دریا گذر نکند روا نباشد که بسر
کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر از هفت درگاه قرآنست که مصطفی علیه
الصلاة والسلام خبر داد که: «انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف لكل آية منها
ظهر و بطن و لكل حرف حدّ و مطلع».

و چنانک صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنید تا بتوحید رسید این
هفت بحر را فرمودند که بر سده رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنید و هر موجی از
شرع او توقیعی بستانید و هر قطره‌ای از عهد او مدد خواهید تا پس آن گه منازل دوستان
ما را بشائید اینست رمز آن پیر طریقت که گفت: هر حقیقتی که از سینه عارف سر برزند
تا دو گواه شریعت بر درستی وی گواهی ندهد آن مقبول حق نشود.

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا...» الایة کلمت اینجا مشتمل است بر سه اصل یکی علم دیگر
ارادت سوم حکمت. اول سبق علم است، پیش از کرد دانست که می باید کرد، دیگر سبق
ارادت است، آنچه دانست که باید کرد خواست که کند، سوم سبق حکمت است، آنچه کرد
راست کرد و بسزا کرد. و بدان که الله را حاجت بمدت نیست که مدت علت است و او را
در کرد علت نیست. او را ناآمده نقد است و گذشته یاد، آن تویی که از ناآمده بیاید
اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر نگه باید داشت، او را جل جلاله گذشته یاد نباید
آورد که آن در علم اوست و از ناآمده اندیشه نباید که آن در حکم اوست و حاضر نگاه
نباید داشت که آن در ملک اوست، از ازل تا ابد باو کم از یک نفس و صد هزار سال باو
کم از یک ساعت، دی و فردا بنزدیک او نیست، او در عزت دائم است و بقدر خویش
قائم جل جلاله و عظم شأنه. اینست سرّ آن سخن که عبد الله بن مسعود گفت: ان ربکم

لیس عنده لیل و لا نهار. نظیر آیت خوان «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، عبدی پیش از آن که تو گفتی که من بنده توام من گفتم که من خداوند توام، «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» پیش از آن که تو گفتی که من دوست توام من گفتم که من دوست توام «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ». عبدی تو نبودی و من ترا بودم خود را بعزت بودم ترا برحمت بودم «كن لي كما لم تكن فاكون لك كما لم ازل».

بیر طریقت گفت: از کجا بازیابم آن روز که تو مرا بودی و من نبودم، تا باز آن روز نرسم میان آتش و دودم، و بدو گیتی آن روز را بازیابم بر سودم، و بود تو دریابم بنسود خود خوشنودم.

۳۸ - سورة ص - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
«ص» راست گفت الله راست گفت محمد (ص)، «وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱)» باین قرآن
باشرف با بیان.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيشَانِ كَافِر شَدَنَد، فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ (۲) در زور کین و حمیت و ستیزاند
و برگشتن از راه صواب.

كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ چَند هَلاک کردیم پیش از قریش از گروه گروه جهانداران،
فَنَادَوْا بَانَگِ دَرِ گَرفَتَنَد، وَ لَاتِ حَیْنِ مَنَاصٍ (۳) نَیست هَنگام بازگشتن و گریختن.

وَ عَجِبُوا بزرگ آمد ایشان را و شگفت داشتند أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ که ایشان آمد آگاه
کننده ای هم از ایشان مردی همچون ایشان، وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ* (۴)
ناگرویدگان گفتند نیست این مگر جادوی دروغ زن.

أَجْعَلُ الْاِلَهَةَ اِلَهًا وَ اِحْدًا گَفتند این مرد خدایان را همه با یکی آورد، اِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجَابٌ*
(۵) این چیز است سخت شگفت.

وَ اَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ رَفَتَنَدِ سَروَران و مَهتران ایشان، اَنْ اَمْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلٰی اِلَهَتِكُمْ با
یکدیگر گفتند روید و بر خدایان خود شکبیا باشید، اِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ* (۶) این چیز است
که بما میخوانند و مگری که بر ما میسازند.

ما سَمِعْنَا بِهَذَا نَشَنیدَه اَیَمِ این سَخَن، فِی الْمَلَّةِ الْاَآخِرَةِ دَرِ کِیشِ پَسینَه، اِنَّ هَذَا اِلَّا اِخْتِلاَقٌ* (۷)
نیست این مگر دروغی فرا ساختن

أَنْزَلَ عَلَیْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَیْنِنَا باشِ این پیغام و این ذکر راست بوی فرو فرستادند از میان ما؟
بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِیْ دَرِوَعِ نَیست که ایشان در گمانی اند از سخن من، بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا
عَذَابٌ (۸) دروغ نیست که ایشان نیز نچشیده اند عذاب من.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ یا نَزَدِیکِ ایشان است خزینہ های بخشایش خداوند تو،
الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ (۹) خداوندی بزرگ توان فراخ بخش.

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَا بَادِشَاهِي آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا وَ أَنِجْه آن مِيان ايشانراست، فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) گوی تا برانند در درهای آسمان.

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ این سپاه که ایدراند از دشمنان تو، مَهْرُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) هم سپاهی‌اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو باز شکستنی و برتاختنی.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ دَرُوعٌ زَنْ گِرفَت پيش از قريش، قَوْمٌ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) قوم نوح، نوح را و عاد، هود را و فرعون آن کشنده بمیخ بند دروغ زن گرفت موسی را، وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمٌ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ ثَمُود، صالح را و قوم لوط لوط را و اصحاب ایکه، شعیب را، أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) این‌اند آن سپاههای پیشینان.

إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَبَ الرَّسُلَ نَبُودَ از ايشان کس مگر که پیغامبران مرا دروغ زن گرفت، فَحَقَّ عِقَابُ (۱۴) تا سزا گشت و کردنی و رسانیدنی سرانجام بد نمودن من ایشان را. وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ چِشم نمی دارند اینان، إِلَّا صَبْحَةً وَاحِدَةً مگر یک بانگ، مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) که از آن هیچ بر آسودن نه.

وَ قَالُوا رَبَّنَا وَ گِفتند خدایان ما، عَجَلْنَا لَنَا قِطْنَا فِرَاشْتَابَ ما را بهره ما، قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) پیش از روز شمار.

اصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ شَكِيْبِي كُنْ بر آنچه ايشان میگویند. وَ اذْكَرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ وَ يَادَ كُنْ رَهِی ما را داود، ذَا الْأَيْدِ مَرْدٌ بَا نِيْرُوی در پرستگاری ما إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) که او پرستگاری بود خدای ستای با خدای گردنده.

التوبة الثانية

بدان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصد و سی و دو کلمه و سه هزار و شصت و هفت حرف، جمله به مکه فرو آمد از آسمان و مکی شمرند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر دو آیت: یکی إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ معنی نذرات درین آیت منسوخ است بآیت سیف، دیگر آیت وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ منسوخ است بآیت سیف. سعید مسیب گفت: بلغنی انه ما من عبد يقرأ ص كل ليلة الا اهتر له العرش.

قوله تعالى: «ص» مفسران را درین حرف قولهاست مختلف ابن عباس گفت و ضحاک: «ص» ای صدق الله و صدق محمد. باین قول «وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» قسم است و جواب

قسم فرا پیش داشته میگوید: باین قرآن بزرگوار با شرف با بیان که الله راست گفت و محمد راست گفت. و گفته‌اند: در آسمان بحری است که عرش الله بران بحر است و «ص» نام آن بحر است. و قیل: هو اسم من أسماء الله. و قیل: هو اسم للقرآن. و قیل: هو اسم للسورة. و در شواذ خوانده‌اند: «صاد» بفتح دال، یعنی اقرأ صاد و بکسر دال خوانده‌اند فیکون مشتقاً من المصاداة و هی الملاینة و المساهلة، باین قول معنی آنست که: ای محمد رفق بکار دار و سهل فراگیر، همانست که جای دیگر فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ». و قیل: هی المعارضة، ای عارض القرآن بعملک و کلّ شأنک.

«وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» ای ذی الشرف و الصّیت، کقوله: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ». و شرفه انه لیس بمخلوق و قال ابن عباس و مقاتل: «ذِي الذِّكْرِ» ای ذی البیان. و قیل: «ذِي الذِّكْرِ» ای فيه ذکر الاولین و نبأ الآخِرین. و در جواب قسم علمای تفسیر مختلف‌اند، قومی گفتند: جواب قسم «كَمْ أَهْلَكْنَا» است، و تقدیره: لكم اهلکنا، فحذف اللام لتطاول الکلام، کقوله فی سورة الشمس: «قَدْ أَفْلَحَ» تقدیره لقد افلح، لکن لَمَّا حیل بین القسم و المقسم علیه حذف اللام فکذلک هاهنا. و گفته‌اند: جواب قسم در آخر سوره است: إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ و قیل: ان هذا لرزقنا.

و قیل: جوابه: «إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُولَ» کقوله: تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا وَ كقوله فی: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ. و قال النحاس: جواب القسم محذوف. و قیل: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا» حلّ محلّ الجواب، تقدیره: و القرآن ذی الذکر ما آمن بک قومک و ما الامر كما يقول هؤلاء الکفار.

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ» رب العزة سوگند یاد میکند بصاد و بقرآن که این قوم تو نگر ویدند بتو و نه چنانست که ایشان گفتند که تو دروغ زنی و سخن دروغ آوردی، بلکه ایشان در سستی‌زند و در عداوت ظاهر و از راه صواب برگشته و از حق روی گردانیده. «فِي عِزَّةٍ» ای فی انفة من الانقياد للحقّ و فی تکبر عن قبول الحقّ، «وَ شِقَاقٍ» ای خلاف و عداوة، و منه قیل للعصیان: شقّ العصا.

قوله: كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ ای من قبل قریش، «مِنْ قَرْنٍ» یعنی من الامم الخالیة، و القرن اسم لاهل کل عصر. و قیل: هو اسم للزمان، و تقدیره: من اهل قرن و هو ثلاثون سنة، و قیل: ستون. و قیل: ثمانون. و قیل: مائة. و قیل: مائة و عشرون

«فَنَادُوا» ای استغاثوا و رفعوا اصواتهم بالویل عند نزول العذاب و حلول النقمة «وَلَاتَ»
بمعنی لیس بلغة اهل اليمن. قال الشاعر:

طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان لیس حین بقاء

و نصب «حین» لانّ معنی لات لیس فنصب بلات كما ینصب بلیس، ای لیس الحین حین
مناص. و یجوز «وَلَاتَ حین» برفع النون علی انه اسم لیس و خبره محذوف ای لیس
حین مناص لهم. و الکسر شاذ شبيه بالخطا عند البصریین و لم یروه سیبویه و الخلیل و
الذی علیه العمل النصب و الرفع. و قال الاخفش: انّ «لَاتَ حینَ مناص» نصبها بلا، كما
تقول: لا رجل فی الدار، و دخلت التاء للتأنیث. و قیل: هی «لا» زیدت فیها التاء کقولهم:
ربّ و ربّت، و ثمّ و ثمّت. و قیل: التاء یلحق بحین کقول الشاعر:

العاطفون تحین ما من عاطف و المطعمون زمان ما من مطعم

و «المناص» مصدر ناص، ینوص، نوصا و مناصا، و هو الفرار و الهرب، ابن عباس گفت:
کافران در حرب بوقت عزیمت با یکدیگر میگفتند: مناصا، ای اهربوا و خذوا حذرکم. روز
بدر بوقت نزول عذاب همچین گفتند: مناصا بگریزید و حذر کنید.
ربّ العالمین بجواب ایشان فرمود: لات حین مناص نه جای این سخن است و نه وقت
گریز.

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ» ای من ان جاءهم، «مُنْذِرٌ مِنْهُمْ» ای رسول من انفسهم و نسبهم،
یعنی محمدا علیه الصلاة و السلام، استبعدوا ان یکون النبی من البشر.

«وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» یسحر اعیننا فی اظهار المعجزات، «كَذَّابٌ» یکذب
علی الله انه رسوله.

«أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» معنی «جعل» هاهنا سمی و حکم. «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» ای
عجیب فی النهایة و کیف یسع الخلق کلهم اله واحد! العجیب و العجاب واحد، یقال: رجل
کریم و کرام، و طویل و طوال، و عریض و عراض، و جمیل و جمال، و قریب و قراب، و
کبیر و کبار، و قد یشدد للمبالغة فیقال: جمال و حسان و کبار، و منه قوله: وَ مَكْرُوا مَكْرًا
كُبَّارًا.

سبب نزول این آیت آن بود که چون عمر خطاب باسلام درآمد مسلمانان شاد شدند و

کافران بغایت اندوهگن و غمگین گشتند و کار بریشان سخت شد و دشوار، تا ولید مغیره که مهتر و پیر ایشان بود فرا صنادید و اشراف قریش گفت، و کانوا خمسة عشر رجلا: بر بو طالب روید و او را گوئید: انت شیخنا و کبیرنا و قد علمت ما فعل هؤلاء السفهاء بنا فرّقوا جمعنا و سفّوا احلامنا و انا جئناک لتتقضى بیننا و بین ابن اخیک، پانزده مرد از ان صنادید و اشراف قریش برخاستند و بر بو طالب شدند و بو طالب بیمار بود، او را عیادت کردند آن گه گفتند: می بینی که این نادانان و ناکسان بما چه کردند و ما بچه روز رسیدیم؟ جمع ما پراکنده کردند و پیران ما را حرمت برداشتند و خدایان ما را خوار کردند، اکنون ما بر تو آمدیم که سرور و مهتر ما تویی و تیمار بر ما تویی تا این برادرزاده خود را بخوانی و میان ما و وی براستی حکم کنی، او ما را با خدایان ما فروگذارد تا ما وی را بخدای وی فروگذاریم، نه او ما را رنجاند و نه ما او را رنجانیم، بو طالب کس فرستاد و رسول را (ص) بخواند، رسول خدا آمد و بر بالین وی بنشست، و بو طالب سخنان ایشان با وی بگفت. رسول الله جواب داد که: انما ادعوهم الی کلمة واحدة یملکون بها العرب و تدین لهم بها العجم من ایشان را که میخوانم بر یک کلمه میخوانم تا بدان بر عرب و عجم دست یابند و خلق ایشان را زیر دست شوند. بو جهل گفت: ما هی لک فهی لک و عشر امثالها آن چه کلمت است و چه درخواست بگو تا مرادت بدهیم این و ده چندین. رسول خدای فرمود: «تشهدون ان لا اله الا الله».

آن بدبختان بیگانگان چون کلمت شهادت شنیدند نفور گشتند و بخشم و غیظ برخاستند و رفتند و میگفتند: «أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» می بینی که چه میگوید، خدایان را با یکی آورد، یک خدای کار همه عالم و همه خلق چون راست دارد، فانزل الله هذه الآيات. آن گه ولید مغیره با قوم میگوید: «أَمْشُوا» و اترکوا محمدا «وَأَضْبِرُوا عَلٰی آلِهِتُمْ» ای علی عبادتها «إِنَّ هَذَا» یعنی التوحید «لَشَيْءٌ يُرَادُ» ای هذا امر یریده محمد گفتند این توحید چیزی است و کاری که محمد خود میخواهد و می باید که او را پیش شود تا ما را زیر دست خود کند. و قیل: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ» ای هذا الاستعلاء و الترفع و الریاسة شیء یریده کل احد و کل ذی همة. و قیل: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ» بنا و مکر یمکر علینا. «ما سَمِعْنَا بِهَذَا» ای بهذا الَّذی یقولہ محمد من التوحید «فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ» یعنی النصرانیة

التي هي آخر الملك فانهم لا يوحدون بل يقولون ثالث ثلاثة. وقيل: «فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ»
 اى فى زمان قريش و دينهم الذى هم عليه. «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» كذب و افتعال اختلقه
 محمد من تلقاء نفسه. «أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» يعنى: و انزل عليه القرآن و اعطى النبوة من بيننا
 و ليس هو باكرنا و لا اشرفنا، يقوله اهل مكة حسدا فاجابهم الله تعالى: بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
 مِنْ ذِكْرِي وَحْيِي وَوَحْدَانِيَّتِي، اى انهم لا يكذبونك و لكن جحدوا آياتي: بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا
 عَذَابِ اى لم يذوقوه بعد و سيذوقون.

قال قتادة: هو يوم بدر اخبرهم الله به قبل ان يكون. وقيل: لم يذوقوا عذابي و لو ذاقوه لَمَا
 قالوا هذا القول.

«أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ» الرحمة فى هذه الآية كه فى قوله: أَمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ
 رَبِّكَ معنا هما الرسالة، يقول تعالى: أَعِنْدَهُمْ مَفَاتِحُ الْنبِوءَةِ فَيَعْطُونَهَا مَنْ يَشَاءُ. وقيل:
 «خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ» اى علم ربك فهم يعلمون على من ينزل و حى ربك «الْعَزِيزِ» فى
 ملكه «الْوَهَّابِ» لمن يشاء ما يشاء.

«أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» فيفعلون ما يشاءون من الا عطاء و المنع،
 اى ليس لهم ذلك و كيف يتجاسرون على عداوتى ولى ملك السماوات و الارض و ما
 بينهما، ثم قال: «فَلْيَبْتَغُوا فِي الْأَسْبَابِ» يعنى ان يملكوا السماء فليصعدوا اليها و ليأتوا منها
 بالوحى الى من يختارون. و هذا امر توبيخ و تعجيز. و اسباب السموات ابوابها.
 قال زهير بن ابى سلمى:

و من هاب اسباب المنايا ينلنه و لو رام اسباب السماء بسلم
 «جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ» اى هؤلاء الذين يقولون هذا القول: «جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ» و «ما» صلة
 مهزوم، اى مقهور مغلوب «مِنَ الْأَحْزَابِ» اى من جملة الاحزاب الذين يتحزبون عليك يوم
 بدر و يهزمون الحزب الجند المتحزبون على من عداهم. تقول حزبت عليك الاحزاب، اى
 هيجت عليك الاعداء. و قيل: «مِنَ الْأَحْزَابِ» اى هم من القرون الماضية الذين تحزبوا و
 تجمعوا على الانبياء بالتكذيب فقهروا و اهلكوا. و قيل: «الاحزاب» هاهنا ابليس و اتباعه.
 نزول اين آيه به مكة بود و وقوع اين حالت روز بدر بود و «هُنَالِكَ» اشارت است بروز
 بدر و بمصارع قوم، خلاصه معنى آنست كه كفار مكة حزبى اند از احزاب ابليس و اتباع

وی سیاهی از سپاههای پیشین دشمنان پیغامبران که بر پیغامبران جمع آمدند و ایشان را دروغ زن گرفتند تا همه مقهور و مغلوب گشتند و هلاک شدند، اینان هم چنان بر دشمنی تو جمع آیند روز بدر و باز شکسته شوند مغلوب و مقهور، همانست که جای دیگر فرمود «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ».

ثم قال تعالى معزياً لنبيه (ص): كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ اى قبل اهل مکه «قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ» يعنى فرعون موسى «ذُو الْأَوْتَادِ» اى ذو الملك الشديد الثابت و القوّة و البطش، من قول العرب: هم فى عزّ ثابت الاوتاد، اى دائم شديد. و قيل ذو الجنود و الجموع الكثيرة، يعنى انهم كانوا يقوون امره و يشددون ملكه كما يقوى الوجد الشىء. و قيل: ارادوا اوتاد الخيام و كانت فيها كثيرة. قال ابن عباس و محمد بن كعب: «ذُو الْأَوْتَادِ» اى ذو الأبنية المحكمة و ذلك انه بنى ابنية طويلة محكمة صارت كالأوتاد تطول بقائها و ثباتها. و قال الكلبي و مقاتل: «الاوراد» جمع الوجد، و كانت له اوتاد يعذب الناس عليها فكان اذا غضب على احد مدة مستلقيا بين اربعة اوتاد يعذب الناس عليها شدّ كل يد و كل رجل منه الى سارية و كان كذلك فى الهواء بين السماء و الارض حتى يموت. و قال مجاهد و مقاتل بن حيان: كان يمدّ الرجل مستلقيا على الارض ثم يتد يديه و رجليه و رأسه على الارض بالأوتاد و يرسل عليه العقارب و الحيات. و قال قتاده و عطاء: كانت له اوتاد و ارسان و ملاعب يلعب عليه بين يديه.

«وَ تَمُودُ» و هم قوم صالح. قال ابن عباس: ان قوم صالح آمنوا به فلما مات صالح رجعوا بعده عن الايمان فاحيا الله صالحا و بعثه اليهم فاعلمهم انه صالح فكذبوه فاتاهم بالناقة فكذبوه فعقروها فاهلكهم الله. «وَ قَوْمُ لُوطٍ» و قال مجاهد. كانوا اربع مائة الف بيت فى كل بيت عشرة. و قال عطاء: ما من احد من الانبياء الا يقوم معه يوم القيمة قوم من امته الا لوط فانه يقوم وحده. «وَ اصْحَابُ الْاَيْكَةِ» كذبوا شعيبا. و قيل: هم اصحاب الرس ايضا يأتون فى الصيف الرس و يعودون فى الشتاء الى الايكة «أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» اى احزاب الشياطين بالموالاة. و قيل: «أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» الذين تحزبوا على الانبياء بالعداوة، فاعلم يا محمد ان مشركى قريش حزب من هؤلاء الاحزاب.

«إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلِ» اى ما كل الا كذب الرسل، «فَحَقَّ عِقَابِ» اى وجب عقابى و

نزل بهم عذابي.

«وَمَا يَنْظُرُ» اى ما ينتظر «هُؤُلَاءِ» يعنى كفار مكة، و المعنى يلحقهم لحوق المنتظر و ان كانوا لا يتوقعون، «إِلَّا صِيحَةً وَاحِدَةً» و هى النفخة الاولى نفخة الفزع، «مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» قرأ حمزة و الكسائى: «فَواقٍ» بضم الفاء، و قرأ الآخرون بفتحها، و هما لغتان، بالفتح لغة قريش و بالضم لغة تميم، و المعنى: مالها من رجوع و مرد، اى ما يرد ذلك الصوت فيكون لها رجوع. و قيل: مالها نظرة و لا مثوية، اى تلك الصيحة التى هى ميعاد عذابهم اذا جاءت لم تردّ و لم تصرف. و قيل: الفواق بالفتح الافاقة و الفواق بالضم ما بين الحلبتين، اى العذاب لا يمهلهن بذلك القدر اليسير.

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنَا» هذا قول النضر بن الحارث بن علقمة بن كعدة الخزاعى كان من شياطينهم و نزل فى شأنه فى القرآن بضع عشرة آية، و هو الذى قال: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» و القَطُّ الصَّكُّ و هو الحظُّ اخذ من القَطِّ و هو القطع، فالقَطُّ فى الاصل النصيب المقطوع. فقيل للكتاب الذى يكتب للرجل بنصيبه القَطُّ، و المعنى: عَجَلْنَا لَنَا نَصِيبَنَا المَقْطُوعَ مِنَ الْعَذَابِ. و قال الكلبي: لَمَّا نَزَلَتْ: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» قاله استهزاء: عَجَلْنَا لَنَا كِتَابَنَا فى الدُّنْيَا «فَبَلَّ يَوْمَ الْحِسَابِ».

«أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ» اى اصبر على اذى قومك فانك مبتلى بذلك كما صبر سائر الانبياء على ما ابتليتهم به، ثم عدّهم و بدأ بدّاود عليه السلام فقال: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِي» اى ذا القوّة فى العبادة كان يصوم يوما و يفطر يوما و ذلك اشد الصوم و كان يقوم الليل كله.

قال رسول الله (ص): «ان احبّ الصيام الى الله صوم داود و احبّ الصلاة الى الله صلاة داود و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان ينام نصف الليل و يقوم ثلثه و ينام سدسه».

و قيل: ذا القوّة فى الملك. و قيل: فى الحرب. «إِنَّهُ أَوَّابٌ» رجّاع الى الله عزّ و جل بالتوبة عن كلّ ما يكره. و قيل: مطيع. و قيل: مسبح بلغة الحبشة.

التوبة الثالثة

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزيز اعترفت المعارف بالقصور عن ادراكه، اسم جليل تقنعت العلوم خجلا من الطمع فى احاطته، اسم كريم صغرت الحوائج عن ساحة جوده، اسم

رحیم تلاشت قطرات زلات عبادۀ فی تلاطم امواج رحمته بنام او که وجود ما بعنایت او و سجود ما بهدایت او، بنام او که صلاح ما بولایت او و فلاح ما برعایت او، بنام او که حیاء ما بنعمت او و نجات ما برحمت او، خداوندی که از او بسر نه، و از درگاه او گذر نه، با احسان او عصیان را خطر نه، با عنایت او جنایت را اثر نه، بر عاصیان و مفسدان از او رحیم تر و کریم تر نه. ای خداوندی که در الهیت یکتایی و در احدیت بی‌همتایی، در ذات و صفات از خلق جدایی، متصف بعلائی، متحد بکبریایی، مایه هر بینوایی، پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرائی.

در چشم منی روی بمن نمایی و اندر دلمی هیچ بمن نگرایی
قوله تعالی «ص» مفتاح اسمه الصمد و الصمد الّذی تقدّس عن احاطة علم المخلوق به و تنزّه عن وقوف المعارف علیه میفرماید: من صمدم که همه را بمن نیازست و مرا بکس نیاز نیست، احدم که مرا شریک و انباز نیست، جبارم که کس را در وصال من رنگ نیست مالک الملکام هر چه کنم کس را زهره اعتراض و روی جنگ نیست.

بو الحسن خرقانی گفت: دل‌های صدیقان بتیغ قهر پاره کرد و جگرهاشان در انتظار آب گردانید و خود را بکس نداد، آب و خاک را آن محرمیت از کجا آمد که حدیث وصال لم یزل و لایزال کند، نعت حدثان را بقدم چه راهست، نبود پس بود پس نبود را بحضرت جلال ذی الجلال چه ادراک است، نکو گفت آن جوانمرد که:

از باغ وصال تو دری بگشادند تا خلق بتو در طمعی افتادند
بس جان عزیزان که بغارت دادند و اندر سر کوی تو قدم نهادند

گفته‌اند: حق جل جلاله صمد است و معنی آن که بندگان حاجتها بدو بردارند و شغلاها یکسر بدو تفویض کنند و خویشان را بدو سپارند و او جل جلاله با بی‌نیازی خود بنیاز همه نظر کند و شغل همه کفایت کند، بنده مؤمن موحد چون این اعتقاد کرد جز درگاه او پناه نسازد و آب روی خود بر در هر حقیری فقیری نریزد و داند که: استغاثة المخلوق من المخلوق کاستغاثة المسجون من المسجون فریاد خواستن مخلوق بر درگاه مخلوق همچون فریاد خواستن زندانی است بزندانی. در آثار بیارند که فردای قیامت مرد باشد ازین امت که زناهای فراوان از میانش باز کنند، زناز دل میگویم نه زناز ظاهر، هر کرا

دل در خلق بسته شود، زناری بر میان دلش بسته شود. ای جوانمرد! مرکب تیزتر از مرکب محمد عربی نبود و میدانی فراخ‌تر از میدان او نباشد، آسمان و زمین را خاک قدم او کردند، روح الله را فراش وار بر حاشیه بساط دولت او بداشتند، روح القدس را غاشیه سلطنت او بر دوش نهادند با این حشمت و مرتبت او را گفتند: ای محمد کوس عجز خود فرو کوب و بگو «لَا أُمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» بدست ما هیچیز نیست و نفع و ضرر بندگان جز بحکم و تقدیر الهی نیست، تا دوستان را معلوم گردد که شریعت توحید مزاج بشریت نپذیرد «من کان یعبد محمداً فان محمداً قد مات و من کان یعبد الله فانه حی لا یموت» و گفته‌اند: «ص» قسم است بصفای مودت دوستان او، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده‌ای بود که رب العزة بصفای مودت وی سوگند یاد کند، این سوخته دلی شکسته تنی مفلس رنگی که همه توانگریهای عالم غلام یک ذره افلاس وی بود، همه طاعات مطیعان و حسنات مقربان فدای یک لحظه سوز مفلسی وی بود، در بر جگر آب ندارد و در خانه ساز ندارد، دلی دارد سوخته و کار دنیا ناساخته او را چه زیان، که در باغ قربت تخت بخت وی می‌نهند و جلال احدیت بصفای محبت وی سوگند یاد میکند که: «ص».

عبد الله بستی از کبار مشایخ بود، در بدو ارادت چون این حدیث او را در پذیرفت قباله‌ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه بایشان باز داد و ذمت همه بری کرد آن گه او را اندیشه مکه افتاد، با پیر مشورت کرد و از او تدبیر خواست عبد الله بستی چون اندیشه مکه با پیر گفت، پیر گفت: نیک آمد نگر که ازین نفس آمن نباشی. عبد الله این نصیحت بر دل نگاشت، قدم فرو نهاد و از خانه خود برفت تا به کوفه رسید، نفس وی آرزوی ماهی حلال کرد تا با نفس خود عهد بست که اگر این مراد برآرم تا به مکه هیچ آرزوی دیگر نکنی، در کوفه خراسی بود، مردی آنجا نشسته با وی گفت: این ستور به چند داری؟ گفت: بچندین، گفت: مردمی کن و این ستور یک امروز بیرون آر و مرا بجای وی در بند، بیک درم سیم خویشتن را بمزد داد، در خراس شد و کار ستوران کرد، درمی بستند و نان و ماهی خرید و بخورد، آن گه با نفس خود گفت: هر آرزو که ترا پدید آید یک روزت در خراس باید بود تا آن آرزو بتو رسد. ای جوانمرد! همه آلت استطاعت در

کار باید کرد تا عجز پدید آید، چون عجز پدید آمد همه کارها خود روی بتو نهد که: «العجز عن درک الادراک ادراک».

بیر طریقت گفت: آه! از دوستی که همه گرد بلا انگیزد، آب از چشمه چشم ریزد، آتشی است که جان و دل سوزد، معلمی است که همه بلا و جور آموزد، از کشتن عاشقان همواره دست در خون دارد، از برای آنکه حجره از کوی عاقبت بیرون دارد، هر جا که نزول کند جان خواهد بنزول، تا عاقبت در سر بلا شود و فراغت در سر شغل.

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا» کفار مکه را و صنادید قریش را شگفت آمد که کوس دولت نبوت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سر سبکساری و طیش خود گفتند: چونست این که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر سر یتیم بو طالب نهادند! آن شوربختان و بدبختان و بدروزان ندانستند که آن را که عنایت قدم و الطاف کرم در پیشگاه دولت دین بنشانند، اگر عالمیان خلاف آن خواهند جز خبیث نصیب ایشان نبود، و آن را که سیاست و سطوت عزت از بساط دین بیفکند، اگر جهانیان ضد آن خواهند جز جهالت صفت ایشان نبود، ای مشتی جاهلان بیحرمت خود را چه عشوهِ دهید در کار این مهتر عالم؟ نمیدانید که بارگاه عز و رفعت بر درگاه اوست، این عالم فانی نظرگاه اوست و آن عالم باقی جلوه‌گاه اوست، درین عالم سنت جماعت اوست، در آن عالم توقیع شفاعت اوست، اما دیده شما مدبران دیده تهمت آلودست کحل اقبال ازل بدو نرسیده، و جمال و کمال این مهتر بدیده‌ای بتوان دید که روشن کرده صحیح قبول ازل بود و سرمه کشیده کحل نور حق بود.

پس آن خاکساران و مدبران بر انکار و جحود نبوت قناعت نکردند تا در منازل کفر قدم برتر نهادند و در الهیت و وحدانیت بطن سخن گفتند که: «أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» شگفت داشتند که حدیث وحدانیت شنیدند، گفتند: ما را سیصد و شصت بت است و کار این یک شهر مکه راست داشتن می‌توانند یک خدای که محمد میگوید کار همه عالم چگونه راست دارد؟! رَبِّ الْعَالَمِينَ بجواب ایشان آیت فرستاد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» او آن خداوندست که در مخلوقات شب تاریک آفرید و روز روشن، آفتاب تا بنده و ماه درخشنده. شب یکی است و تاریکی وی بهمه

عالم بسنده، روز یکی و روشنایی وی بهمه عالم بسنده، آفتاب یکی و طبّاحی وی همه عالم را بسنده، ماه یکی و صباغی وی همه عالم را بسنده چه، عجب باشد اگر خالق یکی بود و قدرت وی بهمه عالم رسیده و همه عالم را بسنده، یک قادر به از هزار عاجز «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» بتهای پراکنده به یا خدای یکتای قهار قهر کننده؟ و ازین عجب تر که در نهاد آدمی دل آفرید و آن را سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نگرَد که دل خواهد، زبان آن گوید که دل خواهد، پای آنجا رود که دل خواهد، دست آن گیرد که دل خواهد، دل یکی و تأثیر وی بهمه اندامها رسیده، همچنین پادشاه آفریدگار یکی و قدرت او بهمه اهل مملکت رسیده.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ مَا كَوْهَهَا مَسْخَرُ كَرَدِيمٍ فَرْمَانَ بَرْدَارٍ وَ گویا با داود، يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) تا مرا می ستایند با داود بشبانگاه و چاشتگاه. وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً وَ مَرغانِ فَرَاهِمِ آورده نرم نرم کردیم و فرمان بردار، كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) همه خدای را ستاینده و فرمان برنده.

وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ قَوِي كَرَدِيمِ بَر جَای بَدَاشته مَلِكِ او او را، وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ او را دادیم زیرک سخنی و دانش، وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ (۲۰) و سخن گشادن و برگزاردن. وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخِضْمِ رَسِيدِ بَتُو خَبِرِ آن خِصْمَانِ؟ إِذِ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) آن هنگام که بران کوشک شدند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ أَنْ گَه که بر داود در شدند، فَفَزِعَ مِنْهُمْ وَ بيم زد داود را ازیشان، قَالُوا لَا تَخَفْ كَفْتَنَدِ مَتْرَسِ، خِصْمَانِ وَ تِنِ ايمِ بَا يَكْدِيگَرِ بَدَاوَرِي، بَعِي بَعْضُنَا عَلَي بَعْضِ از ما دو تن یکی بر ديگر افرونی ميجويد، فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ دَاوَرِي كِن ميان ما براستی، وَ لَا تُشْطَطْ وَ در حکم بيداد مکن و اندازه داد در مگذران، وَ اِهْدِنَا اِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) و ما را راه داد راست بنمای.

إِنَّ هَذَا أُخِي اَيْنِ بَرَادِرِ مَنَسْتِ، لَهُ تَسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً او را نود و نه ميش است، وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ وَ مرا يک ميش، فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا مِيگويد آن گوسفند فرامن و مرا خداوند آن کن، وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) و می بازشکند مرا در سخن گفتن و می زور کند بر من

بچیره زبانی.

قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ داودُ گفت ستم کرد بر تو، بِسْؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ بخواستن میش تو که با میشان وی بهم بود، وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فراوانی از انبازان و هم کاران افزونی میجویند بر یکدیگر، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر گرویدگان و نیک کاران، وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ و ایشان اندکی اند، وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ داود بدانست بدرستی که ما او را می آزمودیم، فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ آمرزش خواست از خداوند خویش، وَ خَرَّ رَاكِعًا و سجود را در آمد، وَ أَنَابَ (۲۴) و بدل و آهنگ با ما گشت.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ بِيَامِرِيزِدِيمِ او را آن گناه، وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى و او راست بنزدیک ما نزدیکی، وَ حُسْنُ مَأَبٍ (۲۵) و نیکویی بازگشتن گاه.

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ كَفْتِيمِ ای داود ما ترا خلیفه و پس رو حکم خویش کردیم در زمین.

فَأَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ داوری کن میان مردمان براستی، وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى و پس رو دل مباش و خواست خود را، فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ که گمراه کند ترا از راه خدای و از راه داد، إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ایشان که گمراه بودند از راه خدای، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ایشان را عذابی است سخت، بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) آنچه فراموش کردند روز شمار و بگذاشتند کار کردن آن را.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا نِيَا فَرِيدِيمِ آسمان و زمین و آنچه در میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود و بس، ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا آن پنداره ناگرویدگان است، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) وای بر ناگرویدگان از آتش.

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ ما گرویدگان نیک کاران را چون گزاف کاران کنیم که بتباه کاری میروند در زمین؟! أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) یا پرهیزگاران چون بدکاران کنیم!؟

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ نامه ایست که فرو فرستادیم بتو برکت کرده، لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ تا بر پی آن میروند و در وی اندیشند، وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹) و تا پند گیرند زیرکان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ، تَأْوِيلُهُ: إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ يَسْبَحُنَ مَعَهُ، وَكَانَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْمَعُ وَيَفْهَمُ تَسْبِيحَ الْجِبَالِ عَلَى وَجْهِ تَخْصِيصِهِ بِهِ كِرَامَةً لَهُ مَعْجَزَةٌ. وَقِيلَ: تَسْخِيرُهَا إِنَّمَا كَانَتْ تَسِيرٌ مَعَهُ إِذَا أَرَادَ سِيرَهَا إِلَى حَيْثُ يَرِيدُ مَعْجَزَةٌ لَهُ، هَذَا كَقَوْلِهِ: وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَ.

وَقَوْلِهِ: بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ أَي غَدْوَةٌ وَعَشِيًّا. وَالْإِشْرَاقُ أَنْ تَشْرُقَ الشَّمْسُ وَيَتَنَارَ ضَوْءُهَا، تَقُولُ: شَرِقَتِ الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ، وَاشْرَقَتْ أَضَاءَتْ، وَهُوَ أَصْلُ صَلَاةِ الضُّحَى فِي الْقُرْآنِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَمْرًا بِهَذِهِ الْآيَةِ لَا أَدْرِي مَا هِيَ حَتَّى حَدَّثْتَنِي أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) دَخَلَ عَلَيْهَا فَدَعَا بِضَوْءٍ فَتَوَضَّأَ فَصَلَّى الضُّحَى، فَقَالَ: يَا أُمَّ هَانِي هَذِهِ صَلَاةُ الْإِشْرَاقِ.

«وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً» أَي وَسَخَرْنَا الطَّيْرَ مَحْشُورَةً لَهُ، أَي مَجْمُوعَةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ تَحْشُرُ إِلَيْهِ مَا أَمْتَنَعَ عَلَيْهِ مِنْهَا. وَقِيلَ: زَادَ اللَّهُ فِيهَا مَا فَهَمْتَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ وَالزَّجْرَ بِهِ، «كُلُّ لُؤْ أَوْابٍ» أَي الْجِبَالُ وَالطَّيْرُ لِلَّهِ مَسْبُوحٌ. وَقِيلَ: «لَهُ» أَي لِدَاوُدَ عَلَى مَذْهَبِ التَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ كَمَا ذَكَرْنَا.

«وَوَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» أَي ثَبَّتْنَاهُ فِي بَيْتِهِ حَتَّى وَرَثْنَاهُ ابْنَهُ وَقِيلَ: «وَوَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» أَي قَوَّيْنَاهُ بِالْحِرْسِ وَالْجُنُودِ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ أَشَدَّ الْمُلُوكِ سُلْطَانًا كَانَ تَحْرُسُهُ كُلَّ لَيْلَةٍ ثَلَاثَةَ وَثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ. وَقِيلَ: «وَوَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» بِالْعَدْلِ فِي الْقَضِيَّةِ وَحَسَنِ السَّيْرَةِ فِي الرَّعِيَّةِ وَقَبْضِ أَيْدِي الظُّلْمَةِ «وَوَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ» يَعْنِي الْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ. وَقِيلَ: أَحْكَامَ الرَّأْيِ وَالتَّدْبِيرِ.

«وَوَفَّلْنَا الْخَطَابَ» يَعْنِي الشُّهُودَ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينَ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ، وَذَلِكَ لِأَنَّ كَلَامَ الْخُصُومِ يَنْقَطِعُ وَيَنْفَصِلُ بِهِ. وَقِيلَ: «فَصَلَ الْخَطَابَ» هُوَ قَوْلُ الْإِنْسَانِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالتَّنَاءُ عَلَيْهِ، أَمَّا بَعْدُ إِذَا أَرَادَ الشُّرُوعَ فِي كَلَامٍ وَأَوَّلَ مِنْ قَالَهُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَقَالَ مِقَاتِلٌ: «فَصَلَ الْخَطَابَ» عِلْمَ الْحُكْمِ وَالْبَصَرَ بِالْقَضَاءِ.

عَكَرَمَهُ كَقَوْلِهِ: دُو مَرْدٍ بَرِخَاسْتَنْدُ بِخُصُومَتِ، نَزْدِيكَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَنْدُ، يَكِي بَرِ دِيكَرُ دَعْوَى كَرْدِ بَغَاوِي كَهْ أَزْ مِنْ بَغْضَبِ دَارْدِ، مَدْعَى عَلَيْهِ آنْ دَعْوَى رَا مَنكَرُ شَدُ وَبَا أَنْكَارُ لَطْمَةِ أَي بَرِ رُوِي آنْ مَدْعَى زَدِ، دَاوُدَ أَزْ مَدْعَى بِيْنْتِ خَوَاسْتِ، بِيْنْتِ نَبُودِ، دَاوُدَ كَقَوْلِهِ: أَمْرُوزَ بَرِخِيْزِيدِ تَا مِنْ دَرِ كَارِ شَمَا أَنْدِيْشِهْ كَنْمِ، آنْ شَبِ دَاوُدَ رَا بِخَوَابِ نَمُودَنْدِ كَهْ مَدْعَى عَلَيْهِ

کشتنی است او را بکش و گاو بمدعی تسلیم کن. داود گفت: این خوابست که مرا نمودند و اندرین حکم تعجیل نکنم تا آن گه که بوحی مرا محقق شود، پس وحی آمد از حق جلّ جلاله که آنچه ترا فرمودیم حکم ماست و فرموده ما حکمی درست و قضیتی راست. داود هر دو خصم را حاضر کرد و گاو بمدعی داد و بر مدعی علیه حکم قتل کرد، آن مرد گفت: و بی حجت قتل من از کجا روا میداری؟ گفت: وحی خداوند است و فرمان حقّ جلّ جلاله. گفت: اگر چنین است باری من راست گویم: پدر این مرد را کشته‌ام و گاو از وی بغضب سنده‌ام اینچه بر من می‌رود جزای آنست و قصاص آن و بر اللّٰه جلّ جلاله چیزی فرو نشود و آنچه بر آدمی پوشیده شود بر حق پوشیده نشود، آن گه داود بفرمود تا او را بکشند. پس هیبتی عظیم از داود بر بنی اسرائیل افتاد همه منقاد وی شدند و سر بر خطّ وی نهادند، گفتند: داود ملک که میراند و حکم که میکند بوحی آسمان میکند و بتأیید و نصرت الهی، اینست که ربّ العالمین فرمود: وَ شَدَدْنَا مُلْكُهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلْنَا الْخِطَابَ.

قوله: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ این آیت ابتدای قصّه داود است، و علمای تفسیر مختلف‌اند که سبب آن امتحان چه بود. قول سدی و کلبی و مقاتل آنست که داود علیه السلام روزگار خود قسمت کرده بود، هر روزی را کاری ساخته و وردی نهاده، روزی حکم را بود و فصل خصومات میان مردم، روزی عبادت را بود و خلوت داشتن با حق باخلاص و صدق، روزی زنان را بود کار ایشان راست داشتن و معاش خویش را ترتیب دادن، و داود در کتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و اجداد خویش ابراهیم و اسحاق و یعقوب و آن درجات و کرامات و فضل و افضال که حق جلّ جلاله با ایشان کرده و ایشان را بمحلّ رفیع رسانیده، داود منزلت و درجت ایشان آرزو کرد، وحی آمد از حقّ جلّ جلاله که: ای داود ایشان بلاها چشیدند و رنجه کشیدند تا بآن نواخت و کرامت رسیدند، اگر ابراهیم بود در آتش نمود و ذبح فرزند دید آنچه دید، و اسحاق بود در ذبح خویش و تن فراکشتن دادن چشید آنچه چشید، و یعقوب بود در فراق یوسف رسید بوی آنچه رسید، داود گفت: بار خدایا اگر بلائی بر من نهی و مرا در آن ممتحن کنی من صبر کنم چنانک ایشان صبر کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند. فرمان آمد که ای

داود ما حکم کردیم و قضا راندیم که فلان روز در فلان ماه روز بلای تو خواهد بود و هنگام امتحان تو.

داود آن روز که الله او را وعده نهاد در محراب شد و خویشتن را با عبادت پرداخت، ساعتی نماز کرد و ساعتی زبور خواند، شیطان آمد بصورت مرغی حمامه مرغی که هر دو بال وی مروارید و زبرجد بود و نهاد وی از زر بود و از هر رنگ نیکو او را رنگی بود، از بالا در پرید و میان دو پای داود بنشست، داود را سخت عجب آمد آن مرغ و آن رنگ وی، دست فراز کرد تا آن را بگیرد و فرا بنی اسرائیل نماید تا در عجائب قدرت الله نظر کنند، آن مرغ پاره‌ای فراتر شد چنانک دست داود بدان نرسید، اما از وی نومید نگشت که نزدیک بود، داود بر روزن شد، مرغ بر پرید، داود از بالا نظر کرد که کجا پرید تا صیاد را فرستد و او را بگیرد، آن ساعت چشم داود بر زنی آمد برهنه در بوستانی بر شطّ برکه‌ای غسل میکرد، زنی را دید بغایت جمال و حسن، آن زن باز نگرست، سایه مرد دید بدانست که کسی مینگرد، موی خویش بیفشاند در میان موی خویش پنهان شد، داود را از حسن وی این عجب‌تر آمد، پرسید که این زن کیست؟

گفتند: بتشایع بنت شایع زن اوریا ابن حنانا، اینجا مفسّران را اقوال مختلف است: قومی گفتند ذنب داود بیش از آن نبود که در دل خود دوست میداشت و آرزو کرد که اوریا در غزاة کشته شود و زن وی را بزنی کنم. قومی گفتند: داود نامه نوشت به ایوب بن صوریا که روز جنگ اوریا را فرا پیش کن که جنگ کند، و مقصود وی آن بود که کشته شود و زن وی را بزنی کند، و این قول ضعیف است و محققان نپسندیده‌اند.

روی انّ علیا رضی الله عنه قال: «من حدّث بحديث داود علی ما یرویه القصاص معتقدا صحّته جلدته مائة و ستین»

ای حدّین لعظیم ما ارتکب من الاثم و کبیر ما احتقّب من الوزر. قومی گفتند: اوریا آن زن را خطبه کرده بود او را بخواسته و از قوم وی اجابت یافته و دل بر وی نهاده، اما عقد نکاح هنوز نرفته بود، چون اوریا بغزاة رفت داود بسر وی در آمد و او را بخواست، تزوّجت منه لجلالته، فاعتمّ لذلک اوریا و صار ذلک من داود معصية فعاتبه الله علی ذلک حیث لم یترک هذه الواحدة لخطبها و عنده تسع و تسعون امرأة. قومی گفتند: کشتن اوریا

در غزاة و شهيد گشتن وی بی قصد داود بود و بی آگاهی وی، اما ذنب وی آن بود که چون خبر قتل وی رسید او را دشخوار نیامد و برنا یافت وی جزع نکرد چنانکه بر دیگران کرد و پیش از آن تمنی کرده و گفته.

کاشک این زن مرا حلال بودی، علی الجملة از داود این ذنب صغیره بود، و صغیره الانبياء عند الله عظیمه فعاتبه الله علی ذلك. پس چون خبر قتل اوریا برسد و عدت آن زن بسر آمد، داود او را بخواست و از وی سلیمان زاد، بعد از آن که وی را خواسته بود و دخول کرده رب العالمین دو ملک فرستاد بوی بر صورت دو خصم، گویند جبرئیل بود و میکائیل، فذلک قوله تعالی: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، و «الخصم» ها هنا بمعنی الخصوم، تقول: رجل خصم و قوم خصم و امرأة خصم و نسوة خصم، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و نسوة عدل، و كذلك رجلان و امرأتان، و انما صلح للواحد و الاثنین و الجماعة و الذکر و الاثنی لانه مصدر، تقول: خصمته اخصمه خصما، فاذا قلت: هما خصم و هم خصم فالمعنی هما ذوا خصم و هم ذوا خصم، و كذلك اذا قلت: هی خصم و هن خصم فالمعنی هی ذات خصم و هن ذوات خصم، كما تقول: هما عدل و هم عدل ای هما ذوا عدل و هم ذوا عدل و هی عدل و هن عدل، ای هی ذات عدل و هن ذوات عدل، و ما كان من المصادر و قد وصف به الاسماء فتوحیده جائز و ان و صفت به الجماعة، فتذکیره جائز و ان و صفت به الاثنی، تقول: هو رضی و هما رضی و هم رضی و هذه رضی، و ان قلت: هم خصوم و هم عدول جاز. و التسور الصعود، و المحراب ها هنا القصر.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ» الاثنان فما فوقهما جماعة، كان دخل عليه جبرئيل و ميكائيل في صورة رجلين، «فَفَزِعَ مِنْهُمْ» ای فزع منهما، و انما فزع لانهما دخلا عليه في غير حين الاذن، فقال: ما ادخلكما علي؟ «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ» ای نحن خصمان «بِعْنَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» جئناك لتقضى بيننا، فان قيل: كيف قالوا بعنى بعضنا على بعض و هما ملكان لا يبيغان؟ قلنا معناه: أ رأيت خصمين بعنى احدهما على الآخر، هذا من معاريض الكلام لا على تحقيق البغى من احدهما، «فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ» ای بالعدل «وَلَا تُشْطِطْ» ای لا تجر يقال: شطّ الرجل شططا و اشطّ اشطاطا اذا جار في حكمه، و معناه: مجاوزة الحدّ و اصل

الكلمة من شطت الدار اذا بعدت، و يقرأ «لا تشطط» و يجوز «لا تشطط»، يقال: شطَّ يشطُّ و يشط، و معناه: لا تبعد عن الحق، قال الشاعر:

تشطَّ غدا دار جيراننا و للدار بعد غد ابعده

«و اهدنا إلى سواء الصراط» ای ارشدنا الی طریق الصواب و العدل.

فقال داود لهما تكلمما، فقال احدهما: «إن هذا أخي» ای علی دینی و طریقتی. و قيل: صاحبی، «لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً» ای امرأة، «و لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ» و العرب تكنی عن المرأة بالنعجة و بالشاءة ایضا. قال الاعشى:

فرمیت غفلة عینه عن شاته فاصبت حبة قلبها و طحالها

قال الحسين بن ابو الفضل: هذا تعريض للتنبيه و التفهيم لانه لم يكن هناك بغى و لا نجاج، فهو كقولهم: ضرب زيد عمروا، و اشترى بكر دارا، و ليس هناك ضرب و لا شری.

«فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا» قال ابن عباس: اعطينها. و قال مجاهد: انزل لی عنها.

و قال اهل اللغة: «أَكْفَلْنِيهَا» ای اجعلنی كافلا لها اقوم بامرها، و المعنى طلقها لا تزوجها.

«وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» ای غلبنی فی الخصومة، ای كان اقدر علی الاحتجاج منی و صار اعز منی فی مخاطمته ای ای ان تكلم كان افصح منی و ان حارب كان ابطش منی فغلبنی.

«قال» داود: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسْؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِجَاحِهِ» ای مضمومة الی نجاهه.

گفته اند: سخنگوی درین قصه جبرئیل بود، با داود گفت: این برادر منست در دین و طریقت و صاحب من، او را نود و نه میش است و مرا یک میش، او را مهمانی رسید قصد کشتن میش من کرد مهمان را از دریغ داشتن میش خویش داود چون این سخن شنید خشم گرفت گفت: و الله لاقتلنه ان ذبحها، فقال جبرئیل: أ تقتل فی ذبح شاة و لا تقتل من استلب امرأة جاره و استنكحها.

«وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ» هذا كلام مستأنف ليس من قول داود، و الخلطاء الشركاء، جمع خلیط كظریف و ظرفاء، «لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای لیطلم بعضهم بعضا، «إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» فانهم لا یظلمون احدا، «وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ» ای و قليل هم، و «ما» زیادة، معناه: الصالحون الذين لا یظلمون قليل. داود چون حکم ایشان برگزارد، جبرئیل با صاحب خویش نگرست بخندید و گفت: حکم علی نفسه بر خویشتن حکم کرد. این

سخن بگفت و هر دو باسماں شدند، داود بدانست که ایشان فریشته بودند و آزمودن وی را آمده بودند، اینست که ربّ العالمین فرمود: وَظَنَّ دَاوُدُ اٰی عِلْمٍ وَاٰیْقَنَ دَاوُدُ، «أَنَا فَتَنَاهُ» ای ابتلیناه، «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ» سأل ربه الغفران، «وَخَرَّ رَاكِعًا» ای سقط ساجدا، و الركوع ها هنا السجود لان الساجد يهوى راکعا الى السجود. قال مجاهد: سجد اربعين يوما و ليلة لا يرفع رأسه و لا يرقاء دمه، «وَأَنَابَ» ای رجع من خطيئته. «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ» ای سترنا له ذلك الذنب، «وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ» ای قربة و منزلة رفيعة، الزلْفى القربى، و الزلفة القربة، و الازلاف التقريب، و الازدلاف الاقتراب، و منه سميت المزدلفة لقربها من الموقف، «وَ حُسْنُ مَا بَ» ای حسن مرجع، و هو الجنة. قال ابن عباس: سجدة «ص» ليست من عزائم السجود و قد رأيت النبي (ص) يسجد فيها، يعنى عند قوله: وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ، فقال صلى الله عليه و سلم: «سجدها نبى الله داود توبة و سجدناها شكرا»

و قال ابن عباس: جاء رجل الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله رأيتنى الليلة و انا نائم كانى اصلى خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودى فسمعتها و هى تقول: اللهم اكتب لى بها عندك اجرا وضع عنى بها وزرا و اجعلها لى عندك ذخرا و تقبلها منى كما تقبلها من عبدك داود، قال ابن عباس فقرأ النبي (ص) سجدة ثم سجد فسمعتة و هو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة.

«يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ» القول هاهنا مضمّر، تأويله: قلنا يا داود انا جعلناك، «خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» ای خليفة ممن كان قبلك من الرسل، و الخليفة المدبّر للامر من قبل غيره على جهة البدل من تدبيره. و قيل: جعلناك خليفة الله فى الارض. بدانکه خليفه كسى را گویند كه وى مأمور بود با قامت امور و تنفيذ احكام و سياست ملك چنانك موسى فرا هارون گشت: اخلفنى فى قومى خليفه من باش در نگهداشت بنى اسرائيل، و مصالح دين و دنياى ایشان درست گشت كه خليفه در لغت بمعنى كار ران بود بامر كسى ديگر، آدم و داود صلوات الله عليهما هر دو مأمور بودند از جهت حقّ جلّ جلاله بتبليغ و حى و رسالت بخلق و بيان كردن امر و نهى و با قامت حدود شريعت تا ایشان را هر دو در قرآن خليفه نام نهاد، و بعضى علما كراهيت داشته اند كه ایشان را گویند خليفة الله گفتند: نام خليفه

مضاف بالله جلّ جلاله در قرآن نیامده است در قرآن مطلق آمده بی‌اضافت چنانکه آمده می‌باید گفت. عبد الملک بن مروان خطبه می‌کرد گفت: اللهم اصلح خلیفتک كما اصلحت خلفاءک الراشدين، فقام رجل و قال: یا امیر المؤمنین لا تقل خلیفتک و لكن قل خلیفة المتقدّمین، فقال عبد الملک: اما علمت قول الله تعالى: اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً و قال: «یا داوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ»؟ فقال الرجل: ذکر الخلیفة مطلقا و لم یقل خلیفتی و لا خلیفة لی، فتحریر عبد الملک. اما بیشترین علما روا داشته‌اند آدم را و داود را خلیفة الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌ای شایسته وحی الله بود، و باین تأویل همه انبیا را خلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام روا داشته‌اند در خطبه‌ها خلیفة الله گفتن و فی الحدیث عن النبی (ص) انه کان یذکر الدجال فقالت امرأة: یا رسول الله انی لاعجن العجین فاخاف ان یرج الدجال قبل الخبز، فقال رسول الله (ص): «ان یرج و انا فیکم فانا حجیجه دونکم و ان یرج بعدی فالله خلیفتی علی کلّ مسلم».

چون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را عز و جل خلیفه خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارنده امت منست از شرّ دجال، هم روا بود آدم و داود را خلیفة الله گفتن بر معنی آن که بیان کننده دین حق‌اند و نگاه دارنده احکام شریعت.

قوله عزّ و جلّ: فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ اِی بِالْعَدْلِ «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی» اِی لَا تَحْمِلِ الْاِیْ هَوٰی نَفْسْکَ فَتَقْضِیْ بِغَیْرِ عَدْلِ. و قیل «لَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی» کما فعلت بامرأة اوریا، «فَیُضِلْکَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ» اِی فِیَسْتَرْکِ الْهَوٰی عَنْ طَاعَةِ اللّٰهِ، «اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ» اِی عَنْ طَاعَةِ اللّٰهِ، و قیل: عَنْ دِیْنِ الْاِسْلَامِ، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ» اِی اَعْرَضُوا عَنْهُ و تَرَکُوا الْعَمَلَ بِمَا یَنْفَعُهُمْ فِیْهِ، و قیل: لَمْ یُؤْمِنُوْا بِهِ، و «یَوْمَ الْحِسَابِ» مَفْعُولٌ «نَسُوا». و قیل: لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ یَوْمَ الْحِسَابِ بِمَا تَرَکُوا مِنَ الْقِضَاءِ بِالْعَدْلِ.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا» مِنَ الْخَلْقِ «بِاطِلًا» عِبْثًا لِغَیْرِ شَیْءٍ فَتَتَرَکُ الْخَلْقَ سَدِیْ بِلَا ثَوَابٍ و لَا عِقَابٍ بَلِ تَتَّبِعُ هَذِهِ الدَّارَ دَارًا اٰخَرٰی نَفْصَلُ فِیْهَا بَیْنَ الْمَحْسَنِ و الْمَسِیْءِ و ینتصف المظلوم من الظالم. و قیل بل خلقنا هما للدلالة علی خالقهما، «ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا» اِی ظَنُّهُمْ اَنْ لَا یَبْعَثُ و لَا حِسَابَ و لَا جَنَّةَ و لَا نَارَ، «فَوَيْلٌ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا

مِنَ النَّارِ».

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» و هم الكفار، یعنی: لو سوینا بینهما لکننا خلقناهما باطلا. و فی التفسیر انها نزلت فی ثلاثة رهط: علی و حمزة و عبیده بن الحارث، «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» و هم الكفار عتبه و شیبیه ابنی ربیعته و الولید بن عتبه و هم الذین تبارزوا یوم بدر فقتل علی (ع) الولید و قتل حمزة، عتبه و قتل عبیده، شیبیه. و قیل: هو عام، «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرَّ وَالْمَعَاصِيَ كَالْفُجَّارِ» فی الثواب؟! «كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ» ای هذا کتاب انزلناه «إِلَيْكَ» یعنی القرآن «مُبَارَكٌ» فیهِ البرکة کثیر خیره و نفعه و فیهِ مغفرة الذنوب لمن آمن به، «لِيَذَّبُرُوا آيَاتِهِ» ليقفوا علی ما فیهِ و یعلموا به، و تشدید الدال لادغام التاء فیها، اصله لیتدبروا. و قال الحسن: تدبر آياته أتباعه، «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» ای لیتعظ بالقرآن ذووا العقول.

النوبة الثالثة

قوله: إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... الآية تسبیح کوهها و سنگها با داود هم از ان غیبهاست که نادر یافته پذیرفته است و آن را گردن نهاده اگر چه بر عقلها پوشیده از قدرت الله بدیع نیست و جز برخواست الله حوالت نیست. اعتقاد کن که هر ذره‌ای از ذرات موجودات که هست بزبان حال همی گوید: ساکنان کوی دوست خود ما ایم، خلعت حیاة خود ما پوشیده‌ایم، اشارت قرآن مجید اینست که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

جوانمردی در صحرائی میگذشت سنگی را دید که بسان قطرات باران پیوسته ازو همی چکید، ساعتی در ان نظر میکرد و در صنع خدای عز و جل اندیشه میکرد، رب العالمین کرامت آن دوست را سنگ باواز آورد تا گفت: یا ولی الله هزاران سالست تا مرا بیافرید و از بیم قهر او و سیاست خشم او چنین میترسم و اشک حسرت همی ریزم، و الیه الاشارة بقوله تعالی: وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ. آن ولی خدا گفت: بار خدایا این سنگ را ایمن گردان، ولی برفت چون باز آمد هم چنان قطره‌ها میریخت، در دل وی افتاد که مگر ایمن نگشت از قهر او، سنگ باواز آمد که: یا ولی الله مرا ایمن کرد اما باوّل اشک همی ریختم از حیرت و بیم عقوبت و اکنون اشک همی ریزم از ناز و رحمت، و ما را برین درگاه جز گریستن کاری دیگر نیست یا گریستن از حسرت و نیاز یا گریستن از

رحمت و ناز.

بیر طریقت گفت: الهی! در سرگریستی دارم دراز، ندانم که از حسرت کریم یا از ناز، گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود، این قصه ایست دراز.

«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ..» چون آن فریشتگان بر صورت خصمان با داود سخن گفتند و آن گه بر آسمان شدند، داود بدانست که ایشان فرستاده حق بودند تا گناه داود فرا پیش وی برند، داود در کار خود بدید و بتضرع و زاری در آمد، چهل روز سر بر زمین نهاد بسان ساجدان بر نعت تضرع، و کان لا یرفع رأسه الا للحاجة و لوقت صلاة مكتوبة و لا يأكل و لا يشرب و هو يبكي حتى نبت العشب حول رأسه و هو ینادی ربه عز و جل و یسئله التوبة و كان من دعائه فی سجوده: سبحان الملك الاعظم الذي یتلی الخلق بما یشاء، سبحان خالق النور، الهی انت خلقتنی و كان فی سابق علمك ما انا اليه صائر، سبحان خالق النور، الهی الویل لداود اذا كشف عنه الغطاء فيقال هذا داود الخاطيء، سبحان خالق النور، الهی باي عين انظر اليك يوم القيمة و باي قدم اقوم امامك يوم تزل اقدام الخاطئين، سبحان خالق النور، الهی من اين يطلب العبد المغفرة الا من عند سيده، سبحان خالق النور، الهی انا الذي لا اطيق حر شمسك فكيف اطيق حر نارك، سبحان خالق النور، الهی انا الذي لا اطيق صوت رعدك فكيف اطيق صوت جهنم، سبحان خالق النور، الهی الویل لداود من الذنب العظيم الذي اصاب، سبحان خالق النور، الهی قد تعلم سرى و علانيتى فاقبل معذرتى، سبحان خالق النور، الهی برحمتك اغفر لى ذنبا و لا تباعدنى من رحمتك لهوائى، سبحان خالق النور، الهی فررت اليك بذنوبى و اعترفت بخطيئتى لا تجعلنى من القانطين و لا تخزنى يوم الدين، سبحان خالق النور. بعد از چهل روز وحی آمد از حق جل جلاله که یا داود ترا آمرزیدم اما بسر خاک اوریا شو و او را بر خوان تا من آواز تو او را بشنوانم و از وی حلالی بخواه. داود پلاسی در پوشید با چشمی پر آب و دلی پردرد و جانی پر حسرت آمد بسر خاک اوریا شد و او را بخواند، بلبلیک جواب داد و گفت: من هذا الذي قطع على لذتي و ايقظني كيست اينکه لذت خواب خوش از من و ابرید؟ گفت: منم داود، گفت: بچه آمدی یا نبی الله؟ گفت: آمده‌ام تا مرا در حل

کنی بهر چه از من بتو رسید، گفت: ترا بحل کردم و در گذاشتم. داود چون آن سخن شنید آرامی و سکونی در وی آمد و بازگشت دیگر با روحی آمد که یا داود نمیدانی که من داوری بعدل و انصاف کنم نه بتعنت، بازگرد و با وی بگوی: من زن تو بخواستم و بوی رسیدم از من راضی شو و مرا بحل کن. داود بازگشت و این سخن بگفت، اوریا چون این سخن شنید خاموش گشت و نیز جواب داود نداد، داود هم بر سر قبر وی خاک بر سر نهاد و بزاری و خواری نوحه در گرفت که: الویل لداود ثمّ الویل الطویل لداود اذا نصبت الموازين بالقسط يوم القيمة فيؤخذ داود و يدفع الى المظلوم، سبحان خالق النور، الویل لداود ثمّ الویل الطویل لداود حين يسحب على وجهه مع الخاطئين الى النار، سبحان خالق النور. چون تضرّع و زاری داود بغایت رسید، از آسمان عزّت ندای وحی آمد از بارگاه قدم آواز کرم آمد که: ای داود دعای تو نپوشیدیم، گناهت بعفو خود بپوشیدیم، توبه تو پذیرفتیم و بر تو رحمت کردیم. داود گفت: الهی کیف و صاحبی لم یعف عني! چون آرام گیرم و خصم از من ناخشنود و دلم از بیم خصمی وی پر آتش و پر دود! ندا آمد که: یا داود انی استوهبک منه فیهبک لی و اعطیه من الثواب ما لم تر عیناه و لم تسمع اذناه. فیقول یا ربّ من این لی هذا و لم یبلغ عملی؟ فاقول هذا عوض من عبدي داود، فقال داود: یا ربّ الآن عرفت انک قد غفرت لی، فذلک قوله: «فَعَفَّرَ لَهُ اِنَّهُ» وهب منبه گفت: داود پس از آنکه توبه او قبول کردند سی سال میگریست که از گریستن نیاسود نه بشب نه بروز، گهی در میان بیابان نوحه کردی بزاری و بنالیدی از خواری، مرغان هوا و وحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردند، گهی در میان کوهان سنگ و کلوخ و درختان او را مساعدت کردند، گهی در ساحل دریاها ماهیان و جانوران دریا در گریه او را مساعدت کردند، چون بخانه باز آمدی سوگوار پلاس در پوشیدی و بر خاک نشستی و راهبان بسیار قریب چهار هزار گرد وی در آمدندی و در مساعدت وی همه بزاری بگریستندی تا از اشک چشم ایشان سیل روان گشتی. مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «انّ مثل عینی داود کالقربین تطفان ماء و لقد خدّت الدموع فی وجهه کخدیذ الماء فی الارض»

و قال الحسن: کان داود بعد الخطیئة لا یجالس الاّ الخاطئين یقول: تعالوا الی داود الخاطیء

و لا يشرب شراباً الا مزجه بدموع عينيه و كان يجعل خبز الشعير اليابس فى قصعته فلا يزال يبكى عليه حتى يبتل بدموع عينيه و كان يذر عليه الملح و الرماد فيأكل و يقول: هذا كل الخاطئين، قال و كان داود قبل الخطيئة يقوم نصف الليل و يصوم نصف الدهر فلما كان من خطيئته ما كان صام الدهر و قام الليل كله.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ بَخْسِيْدِمِ دَاوُدَ رَا سَلِيْمَانَ، نَعْمَ الْعَبْدُ نِيكَ بِنْدِهِ اِيَسْت سَلِيْمَانَ، اِنَّهُ اَوْأَبُ (۳۰) مرا ستايندهاى بود نيكو و بمن گراينده.

اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ اَنْ گَه كَه عَرَضَه كَرَدَنَد بَرُو، بِالْعَشِيِّ بَعْدَ اَز نِيْم رُوْز، الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) اَنْ اَسْبَانَ تَنَدَرَسْتُ تِيْز رُو، فَقالَ اِنِّي اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ كَفتَ مَن بَرگَرِيْدَم مَهْر اَسْبَانَ و چِيْز اِيْن جِهَانَ، عَن ذِكْرِ رَبِّي بِرِ يَاد خَدَاوَنَد خُوِيْش، حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) تا اَنْ گَه كَه اَفْتَابَ دَر پَرْدَه مَغْرَبَ نَزْدِيْكَ اَمَدَ كَه فَرُو شَدِي.

رُدُوْها عَلَيَّ باز گَرْدَانِيْد اَنْ اَسْبَانَ رَا بَر مَن، فَطَفَّقَ مَسْحاً دَر اِيَسْتَادَ دَر بَرِيْدَن، بِالسُّوقِ وَ الْاَعْنَاقِ (۳۳) پايها و گَرْدَنهاى اَسْبَانَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بِيْاز مُوْدِيْمِ سَلِيْمَانَ رَا، وَ اَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيَهٗ جَسَدًا وَ بَر كَرَسِي اَوْ كَالْبَدِي اَفكَنْدِيْم، ثُمَّ اَنَابَ (۳۴) اَنْ گَه سَلِيْمَانَ با ما گَسْتُ.

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي كَفتَ خَدَاوَنَد مَن بِيَاْمَرِز مَرَا، وَ هَبْ لِي مُلْكًا وَ مَرَا پادشاهيى بَخَس، لا يَنْبَغِيْ لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي كَه نَسَزْدَ كَسِي رَا اَز پَس مَن، اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) كَه تُو خَدَاوَنَد فَرَاخَ بَخْسِي.

فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ نَرَمَ كَرْدِيْمِ اَوْ رَا بَاد، تَجَرِيْ بِأَمْرِهِ تا مِي رُوْدَ بَفَرْمَانَ اَوْ، رُخَاءً اَهْسَتَه نَرَمَ بَانْدازَه، حَيْثُ اَصَابَ (۳۶) هَر جَا كَه اَوْ خَوَاهَدَ وَ اَهْنِگَ دَارَد.

وَ الشَّيَاطِيْنَ وَ فَرْمَانَ بَرْدَارَ كَرْدِيْمِ اَوْ رَا دِيْوان، كُلُّ بِنَاءٍ وَ عَوَاصٍ (۳۷) اَزِيْن هَر دَاوَرانِي وَ گُوهر جُوِي.

وَ اٰخَرِيْنَ مُفْرَنِيْنَ فِي الْاَصْفَادِ (۳۸) وَ دِيْگَرانَ دَر بِنْدَهَا اَسْتُوَارَ كَرْدَه.

هَذَا عَطَاؤُنَا اِيْن بَخْسِيْدَه مَاسْتُ بَتُو، فَاْمُنُّ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) بِيْخَشَ يَا نَگَها دَارَ بِي شِمَارِي با تُو.

وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَ اَوْ رَا بِنَزْدِيْكَ ما نَزْدِيْكِي اَسْتُ فَرْدَا، وَ حُسْنَ مآبٍ (۴۰) وَ نِيكُوِي

بازگشتن گاه.

وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ يَادِ كُنْ قَوْمِ خُوَيْشِ رَا قَصَّهُ بِنْدَه مَآ اِيُوبِ، اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْ گَه كَه بَاوَا
خَوَاَنَد خَدَاوَنَد خُوَيْشِ رَا، اَتَّى مَسْنَى الشَّيْطَانِ يُنْصَبِ وَ عَذَابِ (٤١) كَه دِيُو بَمَن رَنجُوْرِي
وَ عَذَابِ رَسَاَنِيْد.

ارْكَضْ بِرِجْلِكَ پَايِ بَرِ زَمِيْنِ زَن، هَذَا مُعْتَسِلٌ اِيْنِ يَكِ اَبِ خُوَيْشْتَنِ شُوِي تُو اَسْت، بَارِدٌ وَ
شَرَابٌ (٤٢) وَ اِيْنِ دِيْگَرِ اَشَاْمَه تُو اَسْت اَبِي سَرْد.

وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ بِخَشِيْدِيْمِ اُو رَا كَسَاَنِ اُو، وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وَ هَمِ چَنْدَاَنِ بَا اِيْشَاَنِ اَزِ فَرَزَنْدَاَنِ وَ
بَرْدَاَنِ، رَحْمَةً مِّنَّا بِخَشَايِشِي اَزِ مَآ، وَ ذِكْرِيْ لِاَوْلَى الْاَلْبَابِ (٤٣) وَ يَادَاگَارِيْ زِيْر_Kَاَنِ اِيْنِ
اُمّتِ رَا

وَ خُذْ بِبِيْدِكَ ضِعْفًا وَ كَفْتِيْمِ بَدَسْتِ خُوَيْشِ دَسْتَه خَاَشَه گِيْر، فَاضْرِبْ بِهِ وَ اَنْ زَن رَا بَزَن
بَاَن، وَ لَا تَحْنُتْ وَ سُوْگَنَدِ خُوَيْشِ تَبَاهِ وَ دَرُوْغِ مَكْنِ وَ مَشْكَنِ، اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا مَآ اُو رَا
شَكِيْبَا يَافْتِيْمِ، نَعْمَ الْعَبْدُ نِيَكِ بِنْدَه اِيْ كَه اِيُوبِ اَسْت، اِنَّهُ اَوَّابٌ (٤٤) هَمُوَاْرَه سَرِ وَ كَاْرِ اُو وَ
بَاَزَاگَسْتِ اُو بَا مَن بُوْد.

وَ اذْكَرُ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ يَادِ كُنْ رَهِيْكََاَنِ مَآ رَا اِبْرَاهِيْمِ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ،
اَوْلَى الْاَيْدِيْ وَ الْاَبْصَارِ (٤٥) كَسَاَنِ بَا دَسْتَاگَاْهَا وَ بَا بَاْرِيَكِ بِيْنِي وَ بَاْرِيَكِ دَاْنِيْهَا.
اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ مَآ اِيْشَاَنِ رَا صَافِيْ كَرْدِيْمِ وَ بَرَاگَزِيْدَه صَافِيْ كَرْدَنِيْ وَ بَرَاگَزِيْدَنِيْ
چُوْن، ذِكْرِيْ الدَّارِ (٤٦) كَه تَا گِيْتِيْ بُوْد اَزِ اِيْشَاَنِ اَوَايِ نِيَكُو بُوْد.

وَ اِيْتُهُمْ عِنْدَنَا لِمَنْ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ (٤٧) وَ اِيْشَاَنِ بَنَزْدِيَكِ مَآ اَزِ گَزِيْدَاَنِ بَهِيْنَاَنَد.
وَ اذْكَرُ اِسْمَاعِيْلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ يَادِ كُنْ اِسْمَاعِيْلِ وَ يَسَعَ وَ ذُو الْكِفْلِ رَا، وَ كُلٌّ مِّنْ
الْاَخْيَارِ (٤٨) وَ هَمَه اَزِ بَهِيْنَاَن بُوْدَنَد.

هَذَا ذِكْرٌ يَادِ كَرْدِ اَزِ اِيْشَاَنِ اِيْنَسْتِ وَ سَخْنِ دَرِ اِيْشَاَنِ چِيْنِ، وَ اِنَّا لِمُتَّقِيْنَ لِحُسْنِ مَآبِ (٤٩)
وَ بَرَهِيْزِگَاْرَاَنِ رَا نِيَكُوْبِيْ بَاَزَاگَسْتَنِ گَاْهِ اَسْت.

جَنَاتِ عَدْنِ بَهَسْتَهَايِ هَمِيْشَه اِيْ، مُفْتَحَةً لَهُمْ الْاَبْوَابُ (٥٠) دَرِهَا بَاَزِ گِشَاْدَه اِيْشَاَنِ رَا.
مُتَّكِيْنِ فِيْهَا اَرْمِيْدَاَنِ بِيْ بِيْمِ دَرِ اَنْ سَرَايِ، يَدْعُوْنَ فِيْهَا مِيْ فَرَا خُوَاْهَنْدِ اَنْجَا، بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ
وَ شَرَابِ (٥١) مِيُوَهه اِيْ فَرَاوَاَنِ وَ شَرَاْبَهَايِ فَرَاوَاَنِ.

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ بِنزْدِيكَ ايشان کنیزکان فرو داشته چشمان از جز شوپان؟
خویش، اُتراب* (۵۲) هم زادان در دیدار.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) این آن بهشت است و آن پاداش که شما را بآن وعده
میدهند در روز شمار.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا اِیْنَ رُوْزِی مَاسْت اِیْشَان رَا، مَا لُهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴) آن را برسیدنی و بسر آمدنی
نیست.

هَذَا اِیْنَسْت جَزَای پَرِهیزگاران و صفت بازگشتن گاه ایشان، وَ اِنَّ لِطَاغِیْنِ لَشَرِّ مَا بٍ (۵۵)
و گردن کشان و ناپاکان و نافرمان برداران را بد بازگشتن گاهی است.

جَهَنَّمَ یَصْلُوْنَهَا دُوْزَخْ کِه دَر شُوْنَد بَاتَشِ اَنْ، فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) بد جای که ایشانراست.
هَذَا فَلْيَذُوْقُوْهُ حَمِیْمٌ وَ عَسَاقٌ (۵۷) آنک آب جوشیده و خونابه که از گوشت و پوست
دوزخیان می‌رود تا می‌چشند آن را.

وَ اٰخِرُ مِنْ شَکْلِهِ و اِیْشَانرَاسْت اَنجَا دِیْگَرَانِی اَزِیْن سَان و اَزِیْن گُوْنِه، اَزْوَاجٌ* (۵۸) نوعهای
گوناگون.

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ فَرِیْشْتِگَانِ گُویند اَنک جَوْقِی اَسْت کِه بَا شَمَا خُویشْتِن رَا
می‌درا‌فکنند در دوزخ و بسر و روی می‌درا‌فتند در آتش با شما بهم، لَا مَرْحَبًا بِهَمْ فِرَاخِ
جَهَان مِبَاشِیْد و نِه فِرَاخِ حَال، اِنَّهَمْ صَالُوْا النَّارِ (۵۹) فِرَاخِ جَهَان کِی بَاشَنْد و اِیْشَان بَاتَشِ
رسیدند.

قَالُوْا پَس رُوَان گُویند فِرَاسَالَارَان: بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ بَلْکِه شَمَا رَا فِرَاخِ جَهَانِی مِبَادَا و
نِه فِرَاخِ حَالِی، اَنْتُمْ قَدَمْتُمُوْهُ لَنَا اِیْن شَمَا کَرْدِیْد بَمَا و پِیْش فِرَا فِرَسْتَا دِیْد مَا رَا، فَبِئْسَ الْقَرَارُ
(۶۰) بد آرامگاهی که اینست.

قَالُوْا رَبَّنَا گُویند خِدَاوَنْد مَا: مَنْ قَدَمَ لَنَا هَذَا اَنْ کَس کِه اِیْن پَادَاشِ پِیْش فِرَا فِرَسْتَاد مَارَا،
فَزَدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِی النَّارِ (۶۱) او را تویی از عذاب بیفزای در آتش.

وَ قَالُوْا گُویند سَالَارَان و پَس رُوَان هَمِه: مَا لَنَا لَا نَرِی رِجَالًا چِه رَسِیْد مَارَا کِه دَرِیْن
سَرَای نَمِی بِنِیْمِ مَرْدَانِی، کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ الْاَشْرَارِ (۶۲) که ما ایشان را در آن جهان از بترینان

می‌شمریم

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا مَا إِيشَان رَا زِير دَسْت خُوِيَش مِي دَاشْتِيْم، أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (٤٣) يَا
امروز چشمها بر ایشان نمی آید.

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ آيِن چِه شِمَا رَا كَفْتَم رَاسْت اسْت، تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ (٤٤) خِصُومَت كِرْدِن
اهل دوزخ با يكديگر.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ بَكُوِي آي مَحْمَد مِّنْ آكَاه كِنْدَهِي ام، وَ مَا مِّنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
(٤٥) وَ نِيَسْت هِيِچ خِدَايِي مَكْرَ اللَّهُ أَن يَكْتَاي كَم آوَرْنَدَه مِيرَانْدَه فِرُو شَكْنْدَه.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا خَدَاوْنَدَه هَفْت آسْمَان وَ هَفْت زَمِيْن وَ هَر چِه مِيَان آن
الْعَزِيْزُ الْعَفَّارُ (٤٦) آن تَوَانْدَه تَاوْنْدَه آمَرْزَنْدَه پُوشَنْدَه.

النبوة الثانية

قوله: وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ قَالَ ابْن عباس: اولادنا من مواهب الله تعالى: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ
إِنَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، وَ قد سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْوَلَدَ الْهَيْبَةَ فِي الْقُرْآنِ فِي مَوَاضِعَ
مِنْهَا قَوْلُهُ: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَيًّا لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا.

«نِعْمَ الْعَبْدُ» كِنَايَةُ يَكْتِي بِهَا عَنْ كُلِّ مَدْحَةٍ، آي نَعَمَ الْعَبْدِ سَلِيْمَانَ «إِنَّهُ أَوْأَبُ» رَجَعَ إِلَى اللَّهِ
بِالْعِبَادَةِ.

«إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ» آي عَلَي سَلِيْمَانَ، «بِالْعَشِيِّ» آي بَعْدَ الظُّهْرِ، «الصَّافِنَاتُ» آي الْخِيُولُ الَّتِي
تَتَنَّى أَحْدَى قَوَائِمِهَا وَ تَقِفُ عَلَي سَنَبِكِهَا وَ السَّنَبِكُ طَرَفُ مَقْدَمِ الْحَافِرِ.

وَ قِيلَ: الصَّافِنُ مِنَ الْخَيْلِ الْقَائِمُ بِأَيِّ صِفَةٍ كَانَتْ، وَ فِي الْحَدِيثِ: «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَقُومَ لَهُ
الرِّجَالُ صَفُونًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، يَعْنِي قِيَامًا، وَ «الْجِيَادُ» الْخِيَارُ السَّرَاعِ، وَ أَحَدُهَا جَوَادٌ،
وَ قِيلَ: وَ أَحَدُهَا جُودٌ كَسُوطٌ وَ سِيَاطٌ وَ قِيلَ: الْجِيَادُ الطُّوَالُ الْإِعْنَاقُ مُشْتَقٌّ مِنَ الْجِيَدِ.

«فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ» آي آثَرْتُ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ يَعْنِي
يُؤْتِرُونَ. «حُبُّ الْخَيْرِ» يَعْنِي حُبُّ الْخَيْلِ، سَمِّيَتْ الْخَيْلُ خَيْرًا لِكَثْرَةِ مَا فِيهَا مِنَ الْخَيْرِ.

وَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ: «الْخَيْلُ مَعْقُودَةٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

وَ قد سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ فِي مَوَاضِعَ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَ الظُّفْرُ بِهَا خَيْرًا عَلَى مَا هِيَ عِنْدَ
النَّاسِ حَتَّى قَالَ: «وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا».

وَ قَوْلُهُ: عَنْ ذِكْرِ رَبِّي آي عَلَي ذِكْرِ رَبِّي، وَ «الذِّكْرُ» هَاهُنَا صَلَاةُ الْعَصْرِ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ:

«بِالْعَشِيِّ» و كانت فرضا عليه و سمّيت لصلوة ذكرها لانها مشحونة بالذكر من قوله عزّ و
جلّ: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي وَ يُذَكِّرْ فِيهَا اسْمَهُ اى يصلّى فيها.
قوله: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ اى توارت الشمس بالحجاب يعنى بالليل لانّ الليل يستر كلّ
شىء. و قيل: الحجاب جبل قاف. و قيل: هو جبل دون قاف مسيرة سنة و الشمس تغرب
من ورائه. خلاف است میان علمای تفسیر که آن اسبها چند بودند و بر چه صفت بودند و
از کجا بوی رسیدند. عکرمه گفت: بیست هزار بودند. ابراهیم تیمی گفت: بیست بودند.
حسن گفت: هزار بودند و پرها داشتند، اسبهای بحری بودند شیاطین از بهر سلیمان آورده
بودند. مقاتل گفت: اسبهای داود بودند سلیمان آن را میراث برد از پدر. کلبی گفت:
سلیمان بغزاة اهل دمشق و نصیبین شد و ازیشان بغنیمت یافت، اسبهای تازی بودند نیکو
رنگ نیکو قدّ تیزرو سلیمان نماز پیشین بگزارد و بر کرسی نشست و بفرمود تا آن اسبها
بر وی عرضه کردند، بآن مشغول گشت و نماز دیگر فراموش کرد، چون نهصد بر وی
عرضه کرده بودند در بافت که نماز دیگر نگزارده، بآفتاب نگرست، آفتاب بمغرب رسیده
بود و وقت نماز بر وی فوت شده، دلتنگ و غمگین گشت، گفت: «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» باز آرید
بمن آن اسبها که بر من عرضه میکردید تا نماز از من فائت شد، «فَطْفِقَ مَسْحًا» اى ما زال
بمسح، اى يَقْطَعُ قِطْعًا بِالسَّوْقِ، جمع ساق کدار و دور فجعل يقطع اعناقها و يعرقب ارجلها
و لم يفعل ذلك الا و قد اباح الله له ذلك و ما اباح الله فليس بمنكر. قال محمد بن
اسحاق: لم يعنّفه الله على عقر الخيل اذ كان ذلك اسفا على ما فاته من فريضة ربه. و قال
بعضهم انه ذبحها ذبحا و تصدّق بلحومها و كان الذّبح على ذلك الوجه مباحا فى شريعته. و
قيل: معناه انه حبسها فى سبيل الله و كوى ساقها و اعناقها بكى الصدقة. ابن عباس گفت:
سلیمان آن اسبها را بشمشیر پی کرد و گردن زد و آن از سلیمان بحق جلّ جلاله تقرب
بود و او را مباح بود، هر چند که درین امت کشتن اسبان بر ان صفت مباح نیست و حلال
نیست، و يجوز اباحه الله الشىء فى وقت و حضره اياه فى وقت. و گفته‌اند: اسبان هزار
بودند اما بوقت عرض نهصد، او را مشغول داشتند تا نماز از وی فائت شد، آن نهصد را
بکشت و صد بماند، امروز هر چه در دنیا اسب تازی است از نژاد آن صد است.
و روى عن على (ع) قال: قال سلیمان بامر الله عزّ و جلّ للملائكة الموكلين بالشمس،

«رَدَّوْهَا عَلَيَّ» یعنی الشَّمْسُ فرَدَّوْهَا عَلَيْهِ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ فِي وَقْتِهَا، و ذلک انه کان یعرض علیه الخیل لجهاد عدوِّ «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ».

قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا اِخْتِلَافَ عَظِيْمٍ است علما را درین آیت بآن که فتنه سلیمان را چه سبب بود و آن جسد که بود و ما آنچه بصحّت نزدیکتر است بگوئیم: محمد بن اسحاق روایت کند از وهب منبه گفت: سلیمان مردی بود غازی پیوسته در غزاة بودی و باعلاء کلمه حقّ و اظهار دین اسلام کوشیدی، وقتی شنید که در جزیره دریا شهرستانی است که آن را صیدون گویند و آن را پادشاهی است عظیم که آنجا ملک میراند و بت میپرستد و هیچ پادشاه را و هیچ لشکر را بر وی راه نیست از انک در پیش وی دریاست، اما سلیمان بر مرکب باد با خیل و حشم آنجا رسید و بر وی غلبه کرد و او را بکشت و هر چه داشت بغنیمت برداشت و در میان غنیمت دختر آن پادشاه بود ببردگی آورده نام وی جراده و کانت اکثر ما فی العالم حسنا و جمالا فاصطفاه سلیمان لنفسه و دعاها الی الاسلام فاسلمت. دختر باسلام درآمد و سلیمان او را خاصه خویش کرد و او را بر زنان دیگر افزونی نهاد هم بدوستی و هم بمراعات، دختر پیوسته بر یاد پدر خویش و ملک میگریست و زاری میکرد، لا یرقاء دمعها و لا یدهب حزنها و لا تنظر الی سلیمان الا شزرا و لا تکلمه الا نزرا. و سلیمان از انک او را دوست میداشت هر چه خواست مراد وی میداد، سلیمان را گفت: اگر میخواهی که اندوه من کم شود و سکون دل من پدید آید تا با مهر و محبت تو پردازم، شیاطین را فرمای تا تمثالی سازند بر صورت پدر من تا وی را می بینم و تسلی خود بدان حاصل میکنم، سلیمان بفرمود تا تمثال پدر وی بساختند و فرا پیش وی نهادند و آن را جامه پوشانیدند، شیاطین در غیبت سلیمان با وی گفتند: عظمی اباک و اسجدی له پدر خود را گرامی دار و او را سجود کن، دختر او را سجود میکرد، کنیزکان و خدمتکاران که او را چنان دیدند همه سجود کردند و گفتند: هذا دین الملك و دین امرأة الملك و هی اعلم بما تصنع، چهل روز در خانه سلیمان آن بت را می پرستیدند و سلیمان از آن ناآگاه. پس بنی اسرائیل گفتند بوزیر سلیمان و هو آصف بن برخیا و کان صدیقا: ایها الصّدیق انّ الملك یعبد فی داره صنم من دون الله خبر داری که در خانه ملک بت می پرستند؟ آصف آن قصّه با سلیمان گفت، سلیمان بغایت اندوهگن و

غمگین گشت، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بخانه باز رفت و آن بت را بشکست و بسوخت و بباد برداد و آن زن را و آن قوم را همه عقوبت کرد و خود غسلی برآورد و لبس ثياب الطَّهْرَةَ ثيابا لا یغزلها الاّ الأبکار و لا ینسجها الاّ الأبکار و لا یغسلها الاّ الأبکار و لم تسمّها امرأةٌ قد رأت الدّم. آن گه بفرمود تا خاکستر خانه باز کردند و در میان خاکستر نشست و بزاری و خواری بگریست و بسیار تضرّع کرد و گفت: الهی غافر ذنب داود انا سلیمان بن داود و الخطّاء بن الخطّاء، الهی ما کان هذا جزءک من آل داود ان نعبد الاصلنام فی دورنا من دونک و انما بعثتنا ان ننکس الاصلنام علی وجوهها، الهی لا تمح اسمی من أسماء النبیین بخطیبتی، الهی غافر ذنب داود اغفر لی ذنبی و عزّتک ما کفرت منذ آمنّت و ما خرجت ممّا ادخلتني فيه من دینک. و گفته‌اند: ملک سلیمان در خاتم وی بود و نگین آن خاتم کبریت احمر بود، هر گاه که بوضوگاه رفتی آن خاتم بزنی دادی از زنان وی نام آن زن امینه، آن شب که این واقعه افتاده بود، بر عادت خویش بوقت طهارت خاتم به امینه داد، شیطانی بود نام وی صخر و کان صاحب البحر، ربّ العالمین صورت سلیمان بر وی افکند تا بیامد و آن خاتم از امینه بخواست، امینه او را بصورت سلیمان دید و خاتم بوی داد، صخر خاتم در انگشت کرد و بر سریر سلیمان نشست و جنّ و انس او را منقاد شدند و ربّ العزّة او را بر مملکت سلیمان مسلّط کرد مگر بر زنان وی که او را بر ایشان دست نبود، فذلک قوله تعالی: وَ الْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا این جسد شیطان است یعنی صخر که چهل روز بر کرسی سلیمان نشست هر روزی بر مقابل روزی که در خانه وی بت پرستیدند. سلیمان چون از وضوگاه باز آمد، امینه را گفت: هاتی خاتمی خاتم من بیار، امینه گفت: دادم، سلیمان باز نگرست، شیطان را دید بر کرسی وی نشسته، بدانست که آن ابتلاء حق است و عقوبت ذنب وی و وقت را ملک از وی بستند، روی نهاد بصحرا و روز و شب همی زارید در اللّٰه و توبه همی کرد و عذر گناهان میخواست، و در آن مدّت که صخر ملک همی راند بنی اسرائیل سیرت وی مستنکر داشتند و حکمی که میکرد نه بر وجه خویش میدیدند، همی گفتند: چه رسید ملک را که امسال حکم بر خلاف آن میکنند که پارسال کرد؟ چون استنکار ایشان بغایت رسید و سیرت زشت وی ظاهر گشت، مردی بود در بنی اسرائیل مانند عمر خطاب درین امّت،

کمین کرد بر ان شیطان تا بر وی هجوم کند، شیطان بدانست که بنی اسرائیل بقصد وی برخاستند و او را خواهند گرفت، از میان ایشان بگریخت و سوی دریا شد، انگشتری در دریا افکند و خود در آب شد و سلیمان را مدّت محنت و بلا بسر آمد، چهل روز گذشته برخاست بساحل دریا شد، قومی صیّادان را دید که صید ماهی میکردند، سلیمان از ایشان طعام خواست، ماهی که از ان ردی تر و کمتر نبود بوی انداختند، سلیمان آن را برداشت و شکم وی بشکافت تا بشوید، انگشتری از شکم وی بیرون آمد، سلیمان انگشتری را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد، با سریر و ملک خویش گشت. اینست که ربّ العالمین فرمود. **ثُمَّ أَنَابَ إِي رَجَعَ إِلَى مَلِكِهِ. ثُمَّ أَنَّهُ بَعَثَ فِي طَلَبِ صَخْرٍ فَاتَى بِهِ وَجَعَلَهُ فِي صَنْدُوقٍ مِنْ حَدِيدٍ أَوْ حَجَرٍ وَخَتَمَ عَلَيْهِ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ الْقَاهُ فِي الْبَحْرِ وَقَالَ: هَذَا سَجْنَكُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.** گفته اند که گناه سلیمان اندرین فتنه و محنت که بوی رسید آن بود که او را نهی کرده بودند که زنی خواهد بیرون از زنان بنی اسرائیل، و او بر خلاف این نهی دختر ملک صیدون بخواست، و کان من قوم یعیدون الاصنام، تا دید آنچه دید و رسید بوی آنچه رسید. و قیل: **أَنَّ سَلِيمَانَ قَالَ: لَا طَوْفَنَ اللَّيْلَةَ عَلَيَّ تَسْعِينَ امْرَأَةً تَأْتِي كُلَّ وَاحِدَةٍ بِفَارَسٍ يَجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَمْ يَقُلْ أَنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ تَحْمَلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً وَاحِدَةً جَاءَتْ بِشَقِّ وَ لَد.**

قال النبي (ص): **«فَوَ الَّذِي نَفَسَ مُحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَوْ قَالَ: أَنْ شَاءَ اللَّهُ لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَرَسَانًا أَجْمَعِينَ.»**

قیل: **فَجَاءَتْ الْقَابِلَةُ فَالْقَتَ هَذَا الْمَوْلُودَ عَلَيَّ كَرَسِيَّهِ عَقُوبَةَ لَهُ حِينَ تَرَكَ الْإِسْتِنَاءَ، ثُمَّ تَابَ وَأَنَابَ. وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: وَ لَدَ لِسَلِيمَانَ ابْنِ فَاجْتَمَعَتِ الشَّيَاطِينُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْ عَاشَ لَهُ وَ لَدَ لَمْ نَنْفَكْ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الْبَلَاءِ وَ السَّخْرَةِ فَسَبَّيْنَا أَنْ نَقْتُلَ وَ لَدَهُ فَعَلِمَ بِذَلِكَ سَلِيمَانَ فَامَرَ السَّحَابَ حَتَّى حَمَلْتَهُ الرِّيحُ إِلَيْهِ فَغَذَا ابْنَهُ فِي السَّحَابِ خَوْفًا مِنْ مَعْرِةِ الشَّيْطَانِ فَعَاقَبَهُ اللَّهُ بِخَوْفِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ مَاتَ الْوَلَدُ وَ الْقِي مَيَّنَا عَلَيَّ كَرَسِيَّهِ فَهُوَ الْجَسَدُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.**

قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي تَأْوِيلُهُ: هَبْ لِي مَلِكِي شَيْئًا لَا يَكُونُ لِأَحَدٍ غَيْرِي. قال مقاتل بن حيان: كان سليمان ملكا و انما اراد بقوله: لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ

من بَعْدِي تسخير الرياح و الطير و الشياطين ليكون ذلك بعد المغفرة آية في ملكه يعلم بها الناس ان الله قد رضى عنه. و قيل: انما سأل بهذه الصفة ليكون معجزة له لا منافسة و حسدا. و قيل: معناه: هب لى ملكا لا تسلبه منى فى آخر عمرى و تعطيه غيرى كما سلبته منى فيما مضى من عمرى، و انما سأل ذلك باذن الله له فى السؤال: و قيل: «لأحدٍ مِن بَعْدِي» اى غيرى ممن بعثت اليهم، و لم يرد من بعده الى يوم القيمة. و فى الخبر ان النبى (ص) صلى يوما صلاة الغداة فقال: كنت اصلى البارحة فدنا منى شيطان ليفسد على صلاتى فاخذته حتى سال لعابه على يدي فاردت ان اربطه بسارية فى المسجد يتلعب به ولدان المدينة ثم ذكرت دعوة اخى سليمان «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» فخلّيته. «فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً» لينة ليست بعاصفة «حَيْثُ أَصَابَ» اى قصد، كما تقول للذى يجيبك عن المسئلة: اصب، اى قصدت المراد.

«وَالشَّيَاطِينِ» اى سخرننا له الشياطين، «كُلُّ بِنَاءٍ» يبنون له ما يشاء من محاريب و تماثيل «وَأَعْوَابٍ» يستخرجون اللؤلؤ من البحر، و هو اول من استخرج له اللؤلؤ من البحر. «وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ» يعنى مردة الشياطين موثقة مشدودين فى القيود ما لم يؤمنوا فاذا آمنوا خلّى سبيلهم. الصفد القيد يقال منه: صفده، يصفده، و الصفد العطيّة لأنك تقيّد من اعطيته بمنتك، تقول منه: اصفده، يصفده.

«هَذَا عَطَاؤُنَا» القول ها هنا مضمّر، اى قلنا لسليمان هذا الذى ذكر عطاؤنا لك، «فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» فى الكلام تقديم و تاخير، تقديره: هذا عطاؤنا بغير حساب فامنن او امسك، و قيل: معناه اعطه من شئت و امسك عمّن شئت بغير حساب، اى لا تحاسب و لا عليك تبعة يوم القيمة على ما تعطى و تمنع، قال الحسن: ما انعم الله على احد نعمة الا عليه تبعة الا سليمان فانه ان اعطى أجر و إن لم يعط لم يكن عليه تبعة. و قال مقاتل: هذا فى امر لجنّ و الشياطين، اى اعتق من الجنّ من شئت و احبس من شئت بغير اثم عليك.

«وَأَنَّ لَهُ عِنْدَنَا لُزْفَى» اى القرية فى الآخرة، «وَأَحْسَنَ مَأْبٍ» يعنى الجنة و نعيمها. «وَأَذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ» كان ايوب فى زمان يعقوب بن اسحاق و امرأته ليا بنت لايان، «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» قرأ ابو جعفر: «بنصب» بضم النون و الصاد،

و قرأ يعقوب بفتحها، و قرأ الآخرون بضمّ النون و سکون الصاد، و معنى الكلّ واحد، اى بمشقة و ضرّ فى بدنى و عذاب فى اهلى و مالى، و كان الشيطان سلط عليه فاحرق زرعه و اسقط الأبنية على اهله و اولاده و ممالিকে و نفخ فى ايوب نفخة خرجت به التفاحات ثمّ تقطّرت بالدمّ الاسود و اكله الدود سبع سنين، و قيل: ثمانى عشرة سنه، و كان سبب ابتلائه ان رجلا استعانه على دفع ظلم فلم يعنه.

و قيل: كانت مواشيه فى ناحية ملك كافر فداهنه و لم يغزه و قيل: ذبح شاة فاكلها و جاء جائع لم يطعمه. و قيل: رأى منكرا فسكت عنه. و قيل: ابتلاه الله لرفع الدرجات و لم يكن منه ذنب يعاقب عليه و قد ذكرنا تمام قصته فى سورة الانبياء.

فلما انقضت مدة بلائه قال له جبرئيل: «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ» الارض، ففعل فنبعت عين حارة، فقال له: اغتسل منها، فاغتسل فصحّ ظاهر بدنه، ثمّ قال له: اضرب برجلك الأخرى الارض، ففعل فنبعت عين باردة، فقال له: اشرب منها، فشرّب فصحّ باطن جسده و عاد الى اصحّ ما كان و اشبّ و احسن، و تقدير الآية: هذا مغتسل اى ماء يغتسل به، و هذا شراب بارد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ» احيى الله عزّ و جلّ له اهله و اولاده و ممالিকে و وهب له «مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» اى زاده مثلهم من اولاد الصّلب. و قيل: من نسلهم فيكون مثلهم اولاد الاولاد. «رَحْمَةً مِنَّا» اى رحمانه رحمة، و يجوز ان يكون مفعولا له، «وَوَذَّرْنَا لِأُولَى الْأَلْبَابِ» يعنى اذا ابتلى لبيب بمحنة ذكر بلاء ايوب فصير.

«وَوَذَّرْنَا لِأُولَى الْأَلْبَابِ» و هو ملاء الكفّ من الشجر و الحشيش.

مفسران گفتند: ابليس بر صورت طبيى بر سر راه نشست و بيماران را مداوة ميکرد زن ايوب آمد و گفت: بيمارى كه فلان علت دارد او را مداوة كنى؟ ابليس گفت: او را مداوة كنم و شفا دهم بشرط آنكه چون او را شفا دهم او مرا گويد: انت شفيتنى تو مرا شفا دادى و از شما جز از اين نخواهم. زن بيامد و آنچه از وي شنيد با ايوب گفت، ايوب دانست كه آن شيطان است و او را از راه ميبرد، گفت: و الله لئن برئت لاضربنك مائة. و گفته اند: ابليس زن را گفت كه اگر ايوب قربانى كند بنام من او را در حال شفا دهم، زن ناقص

العقل بود و ضعیف یقین، از تنگدلی گفت افزع الیه و اذبح له عناقا. ایوب ازین سخن وی در خشم شد و سوگند یاد کرد که چون ازین بیماری برخیزم و شفا یابم ترا صد ضربت زخم. پس چون ایوب از بیماری به شد، خواست که سوگند راست کند، جبرئیل آمد و پیغام آورد از حقّ جلّ جلاله که آن زن ترا در ایام بلا خدمت نیکو کرد اکنون تخفیف وی را و تصدیق سوگند خود را دسته‌ای گیاه و ریحان که بعدد صد شاخ باشد یا قبضه‌ای ازین درخت گندم که خوشه بر سر دارد آن را بدست خویش گیر و او را بآن یک بار بزن تا سوگند تو تباه و دروغ نگرده و تخفیف وی حاصل آید. مجاهد گفت: این حکم ایوب را بود علی الخصوص و در شریعت ما منسوخ است.

قتاده گفت: در حقّ این امت همانست که در حقّ ایوب. و قول درست آنست که: بیمار نزار را رواست و دیگران را نه.

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» علی بلائنا، «نِعْمَ الْعَبْدُ» کان لنا، «إِنَّهُ أَوْلَابٌ» مقبل علی طاعته. «وَأَذْكَرَ عِبَادَنَا» قرأ ابن کثیر: «عبدا» علی التوحید، و قرأ الآخرون: «عبادنا» بالجمع، فمن جمع فابراهیم و من بعده بدل منه و کلّهم داخلون فی العبودیة و الذّکر، و من وحّد فابراهیم وحده بدل منه و داخل فی العبودیة و الذّکر و غیره عطف علی العبد داخل فی الذّکر فحسب، «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» قال ابن عباس: ای اولى القوّة فی العبادة و البصيرة فی الدّین، فعبر عن القوّة بالید لأنّ بها یكون البطش و عبر عن المعرفة بالابصار لأنّ البصيرة تحصل المعارف. و قيل: الایدی النعمة لأنّ الله تعالی انعم علیهم، تقول: ایادیک عندی مشکورة، و الایدی و الایادی النعم. و قيل: «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» ای اولى العلم و العمل فالمراد بالایدی العمل و بالابصار العلم.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ» نافع مضاف خواند بی تنوین، و المعنی: اخلصناهم بذكر الدار الآخرة و ان يعملوا لها و يدعوا الناس إليها و يرغبهم فيها، و «الذکری» بمعنی الذکر. میگوید: ایشان را برگزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند یاد کرد آن جهان را و ستودن آن و باز خواندن خلق با آن و پیوسته سخن گفتن از آن و عمل کردن از بهر آن. قال مالک بن دینار: نزعنا من قلوبهم حبّ الدنیا و ذکرها و اخلصناهم بحب الآخرة و ذکرها. و قال ابن زید: معناه اخلصناهم بافضل ما فی الجنّة، كما تقول: اخلصناهم بخیر

الآخرة. بر قراءت نافع «ذِكْرَى الدَّارِ» سرای آخرت است چنانکه گفتیم، و بر قراءت باقی قرآ که بتنویین خوانند بی اضافت «ذِكْرَى الدَّارِ» سرای دنیاست، و المعنی: اخلاصناهم بفضیلة خالصه لهم دون غیرهم، ای لهم فیها ذکر رفیع جلیل القدر. میگوید: برگزیدیم ایشان را و فضیلتی خالص دادیم که دیگران را نیست.

این فضیلت آنست که: ایشان را آوای جهان کردیم که تا گیتی بود ایشان را آوای نیکو بود، همانست که جای دیگر گفت: «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» یعنی الثناء الحسن فی الدنیا «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ» ای اصطفیناهم من کلّ دنس، و الاخیار جمع خیر کمیّت و اموات.

«وَ اذْکُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكُفْلِ» الیسع هو خلیفة الیاس فی قومه. و قیل: هو ابن عمّ الیاس. و قیل: هو ابن الیاس و ذو الکفل قال الحسن کان نبیّا، و قال قتادة کان رجلاً صالحاً یصلّی کلّ یوم مائة صلاة و لم یکن نبیّاً و سمّی ذا الکفل لانه تکفّل بالجنّة لملک کان فی بنی اسرائیل ضمن له الجنة ان اسلم، فاسلم الملک علی کفالتہ. و قیل: هو یوشع بن نون «وَ کُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ» ای کلّهم من الاخیار.

«هذا ذِکْرٌ» کلمه تمّ بها الکلام، ای هذا شرف و ثناء جمیل یذکرون به ابدًا. و قیل: معناه هذا القرآن ذکر، ای بیان من اللّٰه لخلقہ. و قیل: هو ذکر لک و لقومک، ای شرف لک و لقومک «وَ إِنِّ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَّآبٍ» ای لحسن مرجع فی الآخرة. ثمّ فسّر فقال: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» دار اقامة، «مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» اذا و صلوا إليها وجدوها مفتوحة الأبواب لا یحتاجون الی فتح بمعاناة. و قیل: هذا مثل کما تقول: متى جئتنی وجدت بابی مفتوحاً، ای لا تمنع من الدخول و قیل: هذا وصف بالسّعة حتی یسافر الطّرف فی کلّ جانب.

«مُنْكَبِّينَ فِيهَا» ای جالسین فیها جلسة المتنعمین للراحة، «يَدْخُلُونَ فِيهَا بِفَاكِهِةٍ كَثِيرَةٍ» الفاكهه ما یوکل للذّة لا للغذاء «وَ شَرَابٍ» یعنی: و شراب کثیر فحذف اکتفاء بالاول، ای یتحرّمون فی ثمارها و شرابها فاذا قالوا لشیء منها: اقبل، حصل عندهم.

یقال: نطق القرآن بعشرة اشربة فی الجنة منها الخمر الجارية من العیون و فی الانهار. «وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» هذا کقولهم: فلانة عند فلان، ای زوجته. و «قَاصِرَاتُ

الطَّرْفِ» هي التي قصرت طرفها على زوجها لا تنظر الى غيره: «أتراب» اي لدات مستويات فى السن لا عجوز فيهن ولا صبيّة بنات ثلث و ثلثين سنة. وقيل: على خلق ازواجهن لا اصغر ولا اكبر. وقيل: متواخيات لا يتباغضن ولا يتغايرن. و فى الخبر الصّحيح: «يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين أبناء ثلث و ثلثين سنة لكل رجل منهم زوجتان على كل زوجة سبعون حلّة يرى مخّ ساقها من ورائها».

«هذا ما تُوعَدُونَ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو: «يوعدون» بالياء، اي يوعد المتّقون. و قرأ الآخرون بالتاء، و المعنى: قل للمؤمنين هذا ما تُوعَدُونَ «لِيَوْمِ الْحِسَابِ» اي فى يوم الحساب.

«إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ» اي فناء و انقطاع كقوله: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ».

«هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ» التأويل هذا هو جزاء المتّقين و نعت مآبهم، «وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرًّا مَّآبٍ» اي لشرّ مصير و مرجع.

«جَهَنَّمَ» بدل منه «يَصْلُونَهَا» اي يدخلونها و يقاسون حرّها، «فَيَسَّ النَّارِ» اي بئس ما مهّد لهم و بئس ما مهّدوا لانفسهم. الطّاغى هو الباغى و الطّغيان و الطّغو و الطّاغية و الطّغوى العتوّ.

«هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ» فيه تقديم و تأخير، اي هذا حميم فليذوقوه، و «الحميم» الماء الحارّ الذى انتهى حرّه و قيل: «الحميم» دموع اعينهم تجمع فى حياض النار يسقونها، «وَ غَسَّاقٌ» ما يسيل من ابدان اهل النار من القيح و الصّديد، من قولهم: غسقت عينه، اذا سالت و انصبت، و الغسقان الانصباب. و قال ابن عباس: الغساق الزّمهرير يحرقهم ببرده كما تحرقهم النار بحرّها. و قيل: هو شراب منتن بارد يحرق برده كما تحرق النار. قرأ حمزة و الكسائى و حفص: «غساق» بالثشديد حيث كان. و قرأ الآخرون بالتخفيف، فمن شدّد جعله اسما على فعّال نحو الخبّاز و الطّبّاخ. و من خفّف جعله اسما على فعال نحو العذاب.

«وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ» يعنى: و عذاب آخر و انواع آخر مثل الحميم و الغساق. قرأ اهل البصرة: «و آخر» بضمّ الالف على جمع اخرى مثل الكبر و الكبرى، و قرأ الآخرون بفتح الهمزة مشبعة على الواحد.

«هذا فَوْجٌ مُّقْتَنِحٌ مَعَكُمْ» الفوج الجماعة، و الاقتحام الدخول على شدة، يعنى: أنهم يضربون بالمقامع حتى يوقعوا انفسهم فى النار خوفا من تلك المقامع، و المعنى يقول الخزنة للطّاعين اذا دخلوا النار: هذا فوج من اتباعكم يدخلون النار معكم كما دخلتم، فيقولون جوابا للخرزنة: «لا مَرَحِباً بِهِمْ» اى بالاتباع، فيقول الخزنة: «إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ» اى صائرون اليها معكم.

«قَالُوا» اى يقول لهم الاتباع: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرَحِباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا» اى زَيَّنْتُمْ لَنَا الْكُفْرَ و دعوتونا اليه حتى صرنا الى العذاب، «فَبَيْسَ الْقَرَارُ» اى بئس المستقرّ. و قوله: «مَرَحِباً» معناه بلغت مرحبا و نزلت مرحبا، اى وردت موردا فيه رحب و سعة، و تقول: رَحِبَ بى فلان اذا قال لك مرحبا، و الرَّحِبُ السَّعَة، و رجل رَحِبَ الصَّدر و اسعته، و فلان رَحِبَ الكفّ، و رحبة المسجد العرصة ببابه، و جمع الرحبة رحاب، و تقول: ضاقت على الارض بما رحبت و ضاقت على الارض برحبها، و قال بعضهم لغيره مرحبا، فاجابه: رحبت عليك الدنيا و الآخرة.

«قَالُوا رَبَّنَا» هذا من قول الاتباع، «مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا» اى من شرعه و سنّه لنا هذا «فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفًا» اى مضاعفا على عذابنا «فِى النَّارِ». قال ابن مسعود: يعنى حَيَّات و افاعى. «وَقَالُوا» يعنى: المضلّين و الاتباع جميعا: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ الْأَشْرَارِ» اى نعدّهم من الارذال فى الدنّيا، يعنون المؤمنين الذين كانوا يسخرون منهم فى الدنّيا و يهزؤون بهم و يضحكون و هم عمار و خياب و صهيب و بلال و سلمان و غيرهم من صالحيك المهاجرين الذين كانوا يقولون لهم: «أ هُوَ لَاءِ مِنْ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا» ثم ذكروا انهم كانوا يسخرون من هؤلاء فقالوا: «أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا» قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائى: «مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ» موصولة الهمزة فى الدّرج مكسورة فى الابتداء. و قرأ الآخرون بقطع الالف و فتحها فى الحالين على الاستفهام و يكون «ام» على هذه القراءة بمعنى بل، و من فتح الالف قال هو على اللفظ لا على المعنى ليعادل «ام» فى قوله: أم زَاغَتْ كَقَوْلِهِ: أ أَنْذَرْتُهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ. و قال القراء: هذا من الاستفهام الذى معناه التوبيخ و التّعجب. «زَاغَتْ» يعنى مالت «عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ»، و مجاز الآية: ما لنا لا نرى هؤلاء الذين اتّخذناهم سخريّا لم يدخلوا معنا النار ام دخلوها فراغت عنهم ابصارنا فلم نرهم دخلوا، و

قیل: ام كانوا خیرا منا و نحن لا نعلم فكانت ابصارنا تزیغ عنهم فی الدنيا تحقیرا لهم.
«إِنَّ ذَلِكَ» الَّذِي ذَكَرْتَ «لِحَقٍّ» ثُمَّ بَيَّنَّ وَ صرَّحَ فَقَالَ: «تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» فِي النَّارِ حَقٌّ،
هَذَا أَخْبَارٌ عَمَّا سَيَكُونُ.

«قُلْ» يَا مُحَمَّدَ لِمَشْرُكِي مَكَّةَ: «إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ» أَي رَسُولٌ أَخَوَفَكُم عَذَابَ اللَّهِ، «وَمَا» لَكُمْ
«مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ الْوَّاحِدِ» لَا شَرِيكَ لَهُ «الْقَهَّارُ» لَخَلْقِهِ.
«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ» فِي مَلِكِهِ «الْغَفَّارُ» لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ.

النبوة الثالثة

قوله: وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ أَي نعم العبد لانه اواب الى الله، رجاع في
جميع الاحوال في النعمة بالشكر و في المحنة بالصبر. نيكو بنده ای که سلیمان بود،
بازگشت وی در همه حال با الله بود، در نعمت شاکر و در محنت صابر بود، بظاهر ملک
و مملکت میراند و بیاطن فقر و فاقت همی راند و می پرورد، و یعجبنی فقری الیک و لم
اکن لیعجبنی لولا محبتک الفقیر. سلیمان روزی تمنی کرد گفت: بار خدایا جن و انس و
طیور و وحوش بفرمان من کردی چه بود گر ابلیس را نیز بفرمان من کنی تا او را در بند
کنم؟ گفت: ای سلیمان این تمنی مکن که در آن مصلحت نیست، گفت: بار خدایا گر هم
دو روز باشد این مراد من بده، گفت دادم. سلیمان ابلیس را در بند کرد و معاش سلیمان
با آن همه ملک و مملکت از دست رنج خویش بود، هر روز زنبیلی بیافتی و بدو قرص
بدادی و در مسجد با درویشی بهم بخوردی و گفتی: مسکین جالس مسکینا. آن روز که
ابلیس را در بند کرد، زنبیل بیازار فرستاد و کس نخرید که در بازار آن روز هیچ معاملت
و تجارت نبود و مردم همه بعبادت مشغول بودند، آن روز سلیمان هیچ طعامی نخورد،
دیگر روز هم چنان بر عادت زنبیل بافت و کس نخرید، سلیمان گرسنه شد بالله نالید
گفت: بار خدایا گرسنه ام و کس زنبیل نمی خرد، فرمان آمد که ای سلیمان نمیدانی که تو
چون مهتر بازاریان در بند کنی در معاملت بر خلق فرو بسته شود و مصلحت خلق نباشد،
او معمار دنیاست و مشارک خلق در اموال و اولاد، يقول الله تعالی: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ
وَ الْأَوْلَادِ.

قوله: إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشيِّ... این آیت بآیت اول متصل است، یعنی: نعم العبد اذ عرض

علیه. سلیمان نیک بنده ایست که در راه خدا آن همه اسبان فدا کرد و دل از آن زینت و آرایش دنیا برداشت و با عبادت الله پرداخت، لا جرم رب العزة او را به از آن عوض داد، بجای اسبان باد رخا مرکب او ساخت و بسبب آن اندوه که بوی رسید بر فوت عبادت، فریشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نماز دیگر بوقت خویش بگزارد و آن وی را معجزه ای گشت، و چنانکه این معجزه از بهر سلیمان پیغامبر پیدا گشت، درین امت از بهر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از روی کرامت پیدا گشت.

در خبر است که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه سر بر کنار علی نهاد و بخت، علی (ع) نماز دیگر نکرده بود، نخواست که خواب بر رسول قطع کند، مرد عالم بود گفت: نماز طاعت حق و حرمت داشت رسول طاعت حق، هم چنان می بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد. مصطفی (ص) از خواب در آمد، علی گفت: یا رسول الله وقت نماز دیگر فوت شد و من نماز نکردم، رسول گفت: ای علی چرا نماز نکردی؟ گفت: نخواستم که لذت خواب بر تو قطع کنم، جبرئیل آمد که یا محمد حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب باز آرم تا علی نماز دیگر بوقت بگزارد، بعضی یاران گفتند: قرص آفتاب را چندان باز آورد که شعاع آفتاب دیدیم که بر دیوارهای مدینه میتافت.

«قال رب اغفر لي و هب لي ملكا لا ينبغي لأحد من بعدی» لم يطلب الملك الظاهر إنما اراد به ان يملك نفسه فان الملك على الحقيقة من يملك نفسه و من ملك نفسه لم يتبع هواه. سلیمان باین دعا ملک خواست بر نفس خویش گفت: بار خدایا چنانکه خلق عالم را زیر دست من کردی این نفس را زیر دست من کن تا در طاعت وی نباشم و بر پی هوای وی نروم، طاعت نفس و طاعت حق ضد یکدیگراند، و الضدان لا يجتمعان. نکو گفت آن جوانمرد:

با دو قبله در ره توحید توان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

مصطفی علیه الصلاة و السلام پیوسته گفتی: «اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين و لا اقل من ذلك».

یوسف صدیق را علیه السلام آن همه بلا رسید از چاه و زندان و غیر آن و از هیچ بلا

بفریاد نیامد چنانکه از نفس اماره آمد تا میگفت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»، و آنچه گفت: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» از بیم نفس اماره میگفت نه از بیم شیطان که شیطان ار چه خصم است از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و نفس طمع کفر دارد میکوشد و بر هواها و بدعتها میخواند تا او را بکفر کشد. ربّ العالمین در قرآن دو چیز یاد کرد و نگفت که چیست: نفس را یاد کرد و نفرمود که چیست، دنیا را یاد کرد و نفرمود که چیست. اما علمای دین دنیا را بسه حرف بیان کرده‌اند گفتند: ما صدک عن مولاک فهو دنیاک هر چه ترا از خدا باز دارد آن دنیاست، اگر نان یک شبه نداری و بخود معجب باشی، آن عجب تو دنیاست، و اگر ملک شرق و غرب داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیاست که آن عقبی است. اما نفس آنست که مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنیبک».

نفس خواهنده هواست و دل خواهنده بلا، نفس نظرگاه شیطان است و دل نظرگاه رحمن، نفس مصطبه دیو است و دل خزینه معرفت، این خزینه معرفت در کنار دشمن نهاد اما بحفظ خود بداشت و از دشمن نگاه داشت.

موسی را با بنی اسرائیل در آورد و ایشان را در حفظ خود بداشت تا یک دامن ایشان تر نشد، ابراهیم را در آتش آورد و یک رشته از جامه وی نسوخت، همچنین دل که خزینه معرفت است در کنار نفس نهاد و آن گه بحمایت و رعایت خود بداشت تا دشمن بران دست نیافت. روی انّ عامر بن عبد قیس کان من افضل العابدین ففرض علی نفسه کلّ یوم الف رکعة یقوم عند طلوع الشمس فلا یزال قائما الی العصر ثم ینصرف و قد انتفخت ساقاه و قدماه فیقول: یا نفس انما خلقت للعبادة یا امارة بالسوء فوالله لا عملنّ بک عملا یاخذ الفراه منک نصیبا.

قوله: لا ینبغی لأحدٍ من بعدی لم یضنّ به علی الانبیاء علیهم السلام و لکن قال «لا ینبغی لأحدٍ من بعدی» من الملوک لا من الانبیاء، و انما سأل الملک لسیاسة الناس و انصاف الناس بعضهم من بعض لما فیه من القیام بحقّ الله و لم یسئله لاجل میله الی الدنیا و هو کقول یوسف علیه السلام: «اجعلنی علی خزائن الارض».

قوله: فسخرنا له الریح تجری بأمره رُخاءً سلیمان را علیه السلام باد مسخر کردند تا در

روزی مسافت دو ماهه باز برید، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام. اما مقام مصطفی (ص) بزرگوارتر و منزلت وی شریفتر که حشمت و جاه او را و شرف و منزلت او را در امت وی از چاکران و پس روان وی کس هست که بیک ساعت بادیه‌ای بدان درازی باز برد تا بکعبه رسد، و این در کرامات اولیا معروفست و حکایات مشایخ در آن فراوان است.

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ...» الآية قال ابن مسعود: أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسُ الصَّابِرِينَ الِى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، در هر دوری بار بلا را حمّالی برخاست و هیچ حمّالی چون ایوب پیغامبر برنخاست. از جبار کائنات وحی آمد که این بلا بستر انبیاست و ذخیره اولیا و اختیار اصفیا، هر یکی بنوعی ممتحن بودند: نوح بدست قوم خویش گرفتار، ابراهیم با آتش نمود، اسحاق بفتنه ذبح، یعقوب بفرق یوسف، زکریا و یحیی بمحنت قتل، موسی بدست فرعون و قبطیان، و علی هذا اولیا و اصفیا یکی را محنت غربت بود و مذلت، یکی را گرسنگی و فاقه، یکی را بیماری و علّت، یکی را قتل و شهادت. مصطفی (ص) گفت: «انّ الله عزّ و جلّ ادّخر البلاء لأوليائه كما ادّخر الشّهادة لأحبّائه».

ایوب چون جام زهر بلا بر دست وی نهادند، گفت: بار خدایا ما جام زهر با پا زهر صبر نوش توانیم کرد، رب العالمین هم از وجود او جام پا زهر ساخت که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ»، ایوب گفت: اکنون که از بارگاه قدم ما را این خلعت کرامت دادند که «نِعْمَ الْعَبْدُ» تا امروز بار بلا بتن کشیدیم، از امروز باز بجان و دل کشیم. در خبر آمده که چون ربّ العزّة آن بلاها از ایوب کشف کرد، روزی بخاطر وی بگذشت که نیک صبر کردم در آن بلا، ندا آمد که: انت صبرت ام نحن صبرناک یا ایوب لولا انا وضعنا تحت کلّ شعرة من الباء جبلا من الصبر لم تصبر؟ جنید گفت: من شهد البلاء بالباء ضجّ من البلاء و من شهد البلاء من الملبى حنّ الی البلاء قوله: وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ اى اولی القوّة و البصائر فى مقاساة البلیا و المحن تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است و تسکین دل وی در ان رنجه و محنتها که میکشید از کفار قریش. اسما دختر ابو بکر روایت کند که: مصطفی (ص) روزی در انجمن قریش بگذشت، یکی ازیشان برخاست گفت: تویی که خدایان ما را بد می‌گوئی و دشنام میدهی؟ رسول خدا گفت: من

میگویم که معبود عالمیان و خداوند جهانیان یکیست بی شریک و بی انباز، بی نظیر و بی نیاز و شما در پرستش اصنام بر باطل اید. ایشان همه بیکبار هجوم کردند و در رسول آویختند و او را میزدند، اسما گفت: آن ساعت یکی آمد بدر سرای بو بکر و گفت: ادرک صاحبک صاحب خویش را دریاب که در زخم دشمنان گرفتار است، بو بکر بشتاب رفت و با ایشان گفت: وایلیکم أ تقتلون رجلا ان یقول ربی اللّٰه و قد جاءکم البینات من ربکم. ایشان رسول را بگذاشتند و با ابو بکر گردیدند و او را بی محابا زدند و ابو بکر گیسوان داشت، چون بخانه باز آمد دست بگیسوان فرو می آورد و موی بدست وی باز می آمد و میگفت: تبارکت و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام. ربّ العالمین این همه بلا و رنج بر دوستان نهد که ازیشان دو چیز دوست دارد: چشمی گریان و دلی بریان دوست دارد، که بنده میگرید و او را در آن گریه می ستاید که: «تَرَىٰ أُعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ»، و دوست دارد که بنده مینالد و بر درگاه او می زارد و او را در آن می ستاید که: «وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ».

بیر طریقت گفت در مناجات: ای یار مهربان بارم ده تا قصه درد خود بتو پردازم، و بر درگاه تو میزارم و در امید بیم آمیز می نازم، الهی! فاپذیرم تا با تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم.

«هذا ذِکْرٌ...» اینست قصه پیغامبران و سرگذشت ایشان. آن گه بیان کرد ثواب و درجات در آن جهان بآن رنجها که کشیدند و بلاها که در دنیا چشیدند گفت: «وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ، جَنَّاتٍ عَدْنٍ...» متقیان را بر عموم گفت تا دانی که نه خود پیغامبران را میگوید بر خصوص بلکه همه مؤمنانرا میگوید بر عموم.

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» ای اذا جاءوها لا یلحقهم ذلّ الحجاب و لا کلفة الاستیذان تستقبلهم الملائكة بالتبجیل و الترحیب و الاکرام یقولون: سلامٌ عَلَیْکُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

روی ابو سعید الخدری قال قال رسول اللّٰه (ص): «انّ اللّٰه تعالی بنی جنّة عدن بیده و بناها بلبنة من ذهب و لبنة من فضة و جعل ملاطها المسک و و تراها الزّعفران و حصباءها الیاقوت، ثمّ قال لها: تکلمی، فقالت: «قَدْ أُفْلِحَ الْمُؤْمِنُونَ» قالت الملائكة: طوبی لک منزل الملوک.

۴ النوبة الاولى

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) گوی ای محمد آن خبری بزرگ است.
أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) شما از آن روی گردانیده‌اید.

ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ مَرَّا دَانَش نَبُود و آگاہی، بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى بَانَ جُوق بَرْتَرِين از فریشتگان،
إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) که با یکدیگر خصومت می‌کردند.
إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ بِمَنْ يَبِغَام نَبِيسْت إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) مگر آنکه نیستم من مگر آگاه
کننده باز نماینده‌ای.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ أَنْ كِهَ كِهَ خَدَاوند تَو كَفت فریشتگان رَا، إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ
(۷۱) من مرد می‌خواهم آفرید از گل.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ چُون وِی رَا رَاسْت كَرْدَم، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و جَان خُویش دَرُو دَمِیدَم،
فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) او را بر روی افتید.

فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ بَر رُوی اَفْتَادند فریشتگان، كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) همگان بهم.
إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ مَگر اَبلیس که گَرْدن كَشِید، وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) و از ناگرویدگان
بود.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ اللَّهُ كَفت ای اَبلیس، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ چِه بازداشت ترا که سَجُود كَرْدِید
تو؟ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي چِيزی رَا که بِيَا فَرِیدَم بَدُو دَسْت خُویش، اسْتَكْبَرْتَ بَاش گَرْدن
كَشِیدي؟ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) یا بَرْتَرِي جَسْتِي و خُویشْتِن رَا از بَرْتَرَان دِیدي؟
قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ اَبلیس كَفت: مَن بِه از وَا، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مَرَّا از آتَش آفَرِیدي وَ خَلَقْتَهُ
مِنْ طِينٍ (۷۶) و او را از گل آفَرِیدي.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا اللَّهُ كَفت: بِيرون شو از آسْمَان، فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) که تو نَفَرِیدِه‌ای و
رانده.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) و بَر تو نَفَرِين و رَانْدن مَن تا رُوز شَمَار.
قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي اَبلیس كَفت: خَدَاوند مَن پَس مَرَّا دَرَنگ دِه، إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۷۹) تا آن
رُوز که اِيشَان رَا بَرَانگِيزَانْدن.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) اللَّهُ كَفت: تو از دَرَنگ دَادگَانِي.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) تا روزی که هنگام آن دانستنی است.
قَالَ فَبِعِزَّتِكَ اَبْلَيْسُ كَقَوْلِ بَخْدَائِي تَو، لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) که ایشان را بیراه کنم
همگان.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۸۳) مگر آن بندگان تو از ایشان که ترا یکتا شناسندگان اند از
دل پاک.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ اللَّهُ كَقَوْلِ: رَاسِتٌ مِیْگَویْم، رَاسِتٌ مِیْگَویْم، بَرَاَسِتِی بَرَاَسِتِی: لَأُمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ نَاجِرًا بَیْهَرِ حَالٍ پَرِ کَنَمِ دُوزَخِ، مِیْنِکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۴) از تو و از هر
که در بی تو رود از ایشان همگان.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ گوی نمیخواهم از شما بر این پیغام رسانیدن هیچ مزدی، وَ مَا
أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۵) و نیستم از ایشان که از خویش چیزی بر سازند.
إِنْ هُوَ نَبِیْسٌ اِیْنِ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ (۸۶) مگر یادی و سخنی جهانیان را.
وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ وَ بَدَانِیْدُ خَبَرِ اِیْنِ چِه بَا شَمَا مِیْگَویْنْد بَعْدَ حَبِیْنِ (۸۷) پس هنگامی.

النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ فِيهِ ثَلَاثَةٌ اقْوَال: اَحْدَهَا اِنَّه الْقُرْآنُ وَ سَمَاهُ عَظِيمًا، لَانه كَلَامُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِهِ: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.

قاله ابن عباس و مجاهد و قتادة. و قيل: هو يوم القيمة كقوله: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَاِ
الْعَظِيمِ. و القول الثالث: نبوة الرسول، يعنى النبأ الذى انبأكم به عن الله نبا عظيم و انتم
تعدونه لعبا و تعرضون.

«ما كان لى من علم بالملأ الأعلى» يعنى الملائكة «إذ يختصمون» اى لو لم اكن نبيا
يوحى الىّ لما كان لى علم بالملأ الاعلى و اختصاصهم.

«إن يوحى إلىّ إلاّ أنما أنا نذيرٌ مبينٌ» اى ما يوحى الىّ إلاّ الاذذار. نظم این آیات و معنی
آنست که: اى محمد کفار قریش را گوی: این پیغام که من از الله رسانیدم و قرآن که
آوردم و بر شما خواندم و وعده رستاخیز و بعث و نشور که دادم کارى عظیم است و
خبرى بزرگوار درست و شما آن را بازى میشمردید و از تصدیق آن روی میگردانید، اگر
نه من پیغامبر بودمى پیغام رسان و وحى گزار الله من کجا دانستمى اختصاص فریشتگان در

آسمان؟ اکنون که شما را از اختصام فریشتگان و گفت و گوی ایشان در کار آدم و غیر وی خبر دادم بدانید که آن از وحی پاک میگویم و از نبوت درست.

و در معنی اختصام فریشتگان ابن عباس گفت: اختصموا فی امر آدم علیه السلام، یعنی حین قال الله عز و جل: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ... الآية. و قيل: اختصامهم تنازعهم فی الكلام فی فضل الاعمال و اختلافهم فی ذلك و انما اختلفوا فی بیان الاجر و کمیة الفضیلة فیها لا فی جحود الاصل، و دلیل هذا التناویل الخبر الصحيح و هو ما روى عبد الرحمن بن عائش الحضرمی قال قال النبی (ص): «رأيت ربی فی احسن صورة» یعنی فی المنام، فقال: فیم یختصم الملائة الاعلی یا محمد؟

قلت: انت اعلم ای رب، قال: فوضع كفه بین كتفی فوجدت بردها بین ٲدیی فعلمت ما فی السماء و الارض، قال: ثم تلا هذه الآية: وَكَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ، ثم قال. فیم یختصم الملائة الاعلی یا محمد؟ قلت فی الكفارات و الدرجات، قال: و ما الكفارات؟ قلت: اسباغ الوضوء فی السبرات و المشی علی الاقدام الی الجمعات و انتظار الصلاة بعد الصلاة، قال: و ما الدرجات؟ قلت: اطعام الطعام و افشاء السلام و لین الكلام و الصلاة باللیل و الناس نیام، قال: صدقت یا محمد من یفعل ذلك یعش بخیر و یمت بخیر و یکن من خطیئته کیوم ولدته امه.

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا» یعنی آدم علیه السلام «مِنْ طِيْنٍ» ای تراب مبلول.

«فَاِذَا سَوَّيْتُهُ» اتممت خلقه «وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ فَسَجَدُوْا لَهُ سٰجِدِيْنَ».

«فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ» هذه ثلاثة الفاظ بمعنى واحد كل لفظ منها يفيد فائدة حسنة الملائكة جماعة لو لم يزد عليها لجاز أن يكون سجد منهم طائفة، فقلوه: كُلُّهُمْ افاد انهم سجدوا له عن آخرهم، و قوله: اٰجْمَعُوْنَ افاد انهم سجدوا له في وقت واحد لا تراخي فيه.

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): ان الله عز و جل خلق آدم من تراب فعجنه بماء من ماء الجنة و جعله طينا ثم تركه حتى اذا كان حمأ مسنونا خلقه و صوره حتى اذا كان

صلصلا كالفخار كان يمرّ به ابليس فيقول: لقد خلقت لامر عظيم. ثمّ نفخ اللّٰه فيه من روحى و كان اوّل شىء اجرى فيه الرّوح بصره و خياشيمه، فلمّا بلغ الرّوح خياشيمه عطس فالفاه اللّٰه حمده فحمد ربه عزّ و جلّ فقال اللّٰه: يرحمك ربك، ثمّ قال: يا آدم اذهب الى اولئك النفر، فقل: السّلام عليكم فانظر ما يقولون، فجاءهم فسلمّ عليهم فقالوا: و عليك السّلام و رحمة اللّٰه، فجاء الى اللّٰه فقال: ما ذا قالوا لك؟ و هو اعلم بما قالوا، قال: قالوا و عليك السلام و رحمة اللّٰه، قال: يا آدم هذه تحيّتك و تحيّة ذريّتك، قال: يا رب و ما ذريّتى؟ قال: اختر يدي، قال: اخترت يمين ربى و كلتا يدي ربى يمين، فنسف اللّٰه كفّه فاذا من هو من ذريّته فى كفّ الرحمن عزّ و جلّ.

و عن ابى موسى عن النّبى (ص) قال: «انّ اللّٰه عزّ و جلّ يوم خلق آدم قبض من صلبه قبضتين فوق كلّ طيّب بيمينه و وقع كلّ خبيث بيده الأخرى، فقال: هؤلاء اصحاب اليمين اصحاب الجنّة و لا ابالى، و هؤلاء اصحاب الشمال اصحاب النّار و لا ابالى، ثمّ اعادهم فى صلبه فعلى ذلك ينسلون».

قوله: اِلَّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ اى امتنع من السجود «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» فى علم اللّٰه عزّ و جلّ. «قال يا اِبْلِيسُ» اى قال اللّٰه لابليس حين امتنع من السجود: «ما منعك انّ تسجد لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اى ما الذى دعاك الى ترك السجود لمن خصصته بخلقى اياه بيديّ كرامة له، «اسْتَكْبَرْتَ» الف استفهام دخلت على الف الوصل، و هو استفهام توبيخ و انكار، «أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» المتكبرين. يقول: استكبرت بنفسك حين ابیت السجود، ام كنت من القوم الذين يتكبرون فتكبرت عن السجود لكونك منهم؟ يقال: العلوّ اسم، اسم من أسماء التكبر، كقوله: اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْاَرْضِ و كقوله: لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى الْاَرْضِ. «قال اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ظنّ انّ ذلك شرف له و لم يعلم انّ الشرف يكتسب بطاعة اللّٰه.

«قال فَاخْرُجْ مِنْهَا» يعنى من الجنّة. و قيل: من السّموات. قال الحسن و ابو العالیه: اى من الخلقة الّتى انت فيها و هى صورة الملك. قال الحسين بن الفضل: هذا تأويل صحيح لانّ ابليس تجبرّ و افتخر بالخلقة فغيّر اللّٰه خلقته فاسودّ و قبح بعد حسنه. و قيل «فاخْرُجْ مِنْهَا» اى من الارض الى جزائر البحور، «فَاِنَّكَ رَجِيمٌ» اى لعين طريد.

«وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» على السنة عبادى يلعنونك فلا تنقطع عنك الى يوم القيمة و قيل: «ان عليك لعنتى» اى طردى من الجنة و ابعادى من كل خير «إلى يوم الدين» يعنى الى الابد. گفته‌اند: روز قیامت روزى است که هرگز آن را سپرى شدن نیست، مدتی خلق در عرصات ایستاده باشند فصل و قضا را، و بعد از آن لا یزال بهشتى در بهشت شود و دوزخى در دوزخ، و ازینجاست که حقّ جلّ جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و گفت: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»، اگر آن روز را هرگز سپرى شدن بودى لعنت ابلیس منقطع شدى بانقطاع قیامت، و مراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تأیید است و تخلید، ازینجا معلوم شد که قیامت را هرگز سپرى شدن نیست.

«قال رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» انما قال: «يبعثون» لئلا يذوق الموت، فابى الله سبحانه ان يعطيه سؤله فقال: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» يعنى نفخة الموت، و هذا اخبار من الله سبحانه لا استجابة لدعائه. و قال بعضهم: لم يعلمه الوقت الذى انظره اليه.

«قال فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ» اى لاحتلتهم على الغي و هو ضدّ الرشد، «إلّا عبادك منهم المخلصين» اى الذين عصمتهم منى. و قرئ «المخلصين» بكسر اللام، اى الذين اخلصوا طاعتهم لله.

«قال فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ» قراءت عاصم و حمزه و يعقوب: «فالحق» برفع است «وَ الْحَقُّ أَقُولُ» بنصب، يعنى: انا الحقّ و الحقّ اقول ميگويد: من خداوند راستگوی استوارم و راست ميگويم، باقى هر دو حقّ بنصب خوانند، يعنى: فالحقّ قلت و الحقّ اقول، «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» راست گفتم و راست ميگويم كه: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» و قيل: معناه القسم، اى حقّا حقّا اقول ميگويم حقّا حقّا لأملأنّ جهنّم. و در شواذّ هر دو حقّ برفع خوانده‌اند، يعنى سخن راست اينست و بودنى. آن گه گويد: «اقول لأملأنّ جهنّم منك و ممن تبعك منهم أجمعين» يعنى من الجنة و الناس.

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ» اى على تبليغ الرسالة «مِنْ أَجْرٍ» اى جعل و رزق، «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» المتكولين القرآن من تلقاء نفسى، و كلّ من قال شيئاً من تلقاء نفسه فقد تكلف له. و صحّ في الحديث عن رسول الله (ص) النهي عن التكلف.

و عن مسروق قال: دخلنا على عبد الله بن مسعود فقال يا أيها الناس من علم شيئاً فليقل به، و من لم يعلم فليقل: الله اعلم، فإن من العلم ان يقول لما لا يعلم: الله اعلم، قال الله لنبیّه: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ».

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» ای ما هذا القرآن الا تذكرة و شرف و عظة للخلق.

«وَلَتَعْلَمُنَّ» انتم یا کفار مکه، «نَبَأُهُ» یعنی خبر صدقه «بَعْدَ حِينٍ» ای بعد الموت.

قال الكلبي: من بقى علم ذلك اذا ظهر امره و من مات علمه بعد موته. قال الحسن: ابن آدم عند الموت يأتيك الخبر اليقين و قيل: «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ» یعنی نبأ القرآن و ما فيه من الوعد و الوعيد و ذكر البعث و النشور، «بَعْدَ حِينٍ» یعنی يوم القيمة. فتح السورة بالذکر و ختمها بالذکر.

النوبة الثالثة

قوله: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ این «نبأ عظیم» بیک قول اشارت است نبوت و رسالت مصطفی علیه الصلاة و السلام و جلالت حالت وی. میگوید: خبر نبوت وی خبری عظیم است و شأن او شأنی جلیل و شما از ان غافل، از جمال او روی گردانیده و از شناخت او وامانده، ندانید که چه گم کرده اید و از چه وامانده اید، مهتری که در عالم خود دو کلمه است و بس: «لا اله الا الله محمد رسول الله»، یک کلمه الله را و دیگر کلمه محمد را، فرمان آمد که: یا محمد تو در حضرت خود ثنای ما میگوی که ما در حضرت خود ثنای تو می گوئیم، یا محمد تو می گویی: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ما می گوئیم: «محمد رسول الله». ذره ای از طلعت زیبای آن مهتر در انگشت آدم تعبیه کردند، هشت بهشت بدرود کرد و گفت: ما را خود توانگر آفریده اند سر ما بحجره هر گدایی فرو نیاید، آن ذره هم چنان میرفت و بهر که میرسید در عین حسرت در شوق آن جمال میسوخت، حشمت نوح و جاه خلیل و کرامت کلیم همه قطره ای بود در مقابل بحر رسالت او، دولت بلال و خباب و عمار و دیگر یاران بود که ابراهیم و موسی و عیسی در عداد احیاء صورت نبودند که اگر ایشان زنده بودندی آن جاروب خدمت که ایشان برداشتند، ابراهیم و موسی برداشتندی، «لو كان موسى حيًا لما و سبعة الا اتباعي». مهتری با این همه منقبت و مرتبت و کمال و جمال با مشتی گدای بی نوا میگوید: «انما انالکم مثل الوالد لولده»

و میگوید: «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی».

ما امروز مینگریم تا کجاست کافری ناگرویده که او را دعوت کنیم تا هدایت ربانی آشکارا گردد، و فردا در عرصات قیامت می‌نگریم تا کجاست فاسقی آلوده که او را شفاعت کنیم تا رحمت الهی آشکارا شود. و گفته‌اند: این نبأ عظیم سه چیز است: هول مرگ و حساب قیامت و آتش دوزخ. یحیی معاذ گفت: لو ضربت السّموات و الارض بهذه السّیاط لانقادت خاشعة فکیف و قد ضرب بها ابن آدم الموت و الحساب و النار! مسکین فرزند آدم، او را عقبه‌های عظیم در پیش است و از آنچه در گمانها می‌افتد بیش است، اما در دریای عشق دنیا ب موج غفلت چنان غرق گشته که نه از سابقه خویش می‌اندیشد، نه از خاتمه کار می‌ترسد، هر روز بامداد فریشته‌ای ندا میکند که: «خلقتم لامر عظیم و انتم عنه غافلون» در کار و روزگار خود چون اندیشه کند، کسی که زبان را بدروغ ملوٓث کرده و دل را بخلف آلوده و سر را بخیان‌ت شوریده گردانیده، سری که موضع امانت است بخیان‌ت سپرده، دلی که معدن تقوی است زنگار خلف گرفته، زبانی که آلت تصدیق است بر دروغ وقف کرده، لا جرم سخن جز خداع نیست و دین جز نفاق نیست.

اذا ما الناس جرّهم لیب فانی قد اکلتهم و ذاقا
فلم ار ودهم الا خداعا و لم ار دینهم الا نفاقا

اکنون اگر میخواهی که درد غفلت را مداوای کنی راه تو آنست که تخته نفاق را بآب چشم که از حسرت خیزد بشویی و بر راهگذر بادی که از مهبّ ندامت بر آید بنهی و بدبیرستان شرع شوی و سوره اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندگان اخلاص در می‌خواهد، میگوید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، و مصطفی علیه الصّلاة و اللام گفت: «اخلاص العمل یجزک منه القلیل».

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ...» تا آخر سوره قصه آدم و ابلیس است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر زلتی آمد از آدم و معصیتی از ابلیس. آدم را گفتند گندم مخور، بخورد. ابلیس را گفتند سجده کن، نکرد. اما سرمایه ردّ و قبول نه از کردار ایشان خاست که از جریان قلم و قضایای قدم خاست، قلم

از نتایج مشیت قدم در حقّ آدم بسعادت رفت هم از نهاد وی متمسّکی پیدا آوردند و جنایت وی بحکم عذر بوی حوالت کردند گفتند: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا». و ابلیس را که فلم بحکم مشیّت قدم بردّ و طرد او رفت، هم از نهاد وی کمینگاهی بر ساختند و جنایت وی بدو حوالت کردند گفتند: «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» قلاده‌ای از بهر لعنت بر ساختند و بحکم ردّ ازل برجید روزگار او بستند تا هر جوهری که از بوته عمل وی برآمد در دست نقّاد علم نفایه آمد، عملش نفایه آمد، عبادتش سبب لعنت گشته، طاعتش داعیه راندن شده و از حقیقت کار او این عبارت برون داده که: الحکم لا یکابد و الازل لا ینزع.

ایّ محبّ فیک لم احکّه ؟ و ایّ لیل فیک لم ابکّه ؟

ان کان لا یرضیک الادمی فقد اذنالک فی سفکّه

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم ردّ، هر کجا درودی و تحیّتی است روی بآدم نهاده، هر کجا لعنتی و طردی است روی بابلیس نهاده. این که ناصیه آن لعین در دامن قیامت بستند نه تشریف او بود، لکن مقصود الهی ان بود تا هر کجا کودکی را سر انگشتی در سنگ آید سنگ لعنتی بر سرش میزنند که: لعنت بر ابلیس باد. از جناب جبروت خطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقربان درگاه که یکی را از میان شما منشور عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم، ایشان همه عین حسرت و سوز گشتند، جبرئیل نزدیک عزایل آمد، این که امروز ابلیس است، گفت: اگر چنین حالی پدید آید دست بر سر من دار، و او میگفت: این کار بر من نویس، و آن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین درخواست میکردند و او هر یکی را ضمان میکرد که دل فارغ دارید که من شما را ایستاده‌ام، پس جواز آمد از درگاه عزت که: اسجدوا لآدم. آن لعین عنان خواجگی باز نکشید که نخوت «انا خیر» در سرداشت بخواجگی پیش آمد که من به‌ام ازو «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» آن لعین قیاس کرد و در قیاس راه خطا رفت. ای لعین از کجا می‌گویی که آتش به از خاک است؟ نمیدانی که آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت؟ آتش آلت گسستن است و خاک آلت پیوستن؟ آدم که از خاک بود پیوست تا او را گفتند: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» ابلیس که از آتش بود بگسست، تا او را گفتند: «عَلَيْكَ لَعْنَتِي

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» خاک چون تر شود نقش پذیرد، آتش چون بالا گیرد همه نقشها بسوزد، لا جرم نقش معرفت ابلیس بسوخت و نقش معرفت دل آدم و آدمیان را بیفروخت
«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ».

درویشی در پیش بو یزید بسطامی شد ازین درد زده‌ای شوریده رنگی سر و پای گم کرده‌ای، بسان مسافران درآمد، از سر و جد خویش گفت: یا با یزید! چه بودی اگر این خاک بی‌باک خود نبود، بو یزید از دست خود رها شد، بانگ بر درویش زد که اگر خاک نبود، این سوز سینه‌ها نبود، ور خاک نبود شادی و اندوه دین نبود، ور خاک نبود آتش عشق نیفروختی، ور خاک نبود بوی مهر ازل که شنیدی؟ ور خاک نبود آشنای لم یزل که بودی؟ ای درویش! لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاکست، صور اسرافیل تعبیه اشتیاق خاکست، سؤال منکر و نکیر نایب عشق سینه خاکست، رضوان با همه غلمان و ولدان خاک قدم خاکست، اقبال ازلی تحفه و خلعت خاکست، تقاضای غیبی معدّ بنام خاکست، صفات ربانی مشاطه جمال خاکست، محبت الهی غذای اسرار خاکست، صفات قدم زاد توشه راه خاکست، ذات پاک منزّه مشهود دل‌های خاکست.

عالم زیرای تو بیاراسته‌ام
تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام
در شهر مرا هزار عاشق بیش است

۳۹ - سورة الزمر - مکیة

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فَرُو فَرَسْتَادِن اَيْن نامه، مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) از الله است آن توانای
تاونده دانا.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مَا فَرُو فَرَسْتَادِيمِ بَتُو اَيْن نامه براستی، فَأَعْبُدِ اللَّهَ بِسْمِ اللَّهِ رَا
پرست مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲) پرستش وی را و دین وی را پاک دارنده از شک و نفاق.
أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ أَگَاه باشید که الله راست سزا و واجب پرستش پاک از انباز گرفتن
با او و بگمان بودن در یگانگی او و در سخن او، وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ و ایشان
که فرود از الله خدایان گرفتند، مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى و میگویند نمی پرستیم
ایشان را تا مگر نزدیک کنند ما را با الله نزدیکی، إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمُ اللَّهُ دَاوْرِي كُنْد
میان ایشان، فِی مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه ایشان در آن اختلاف میگویند إِنَّ اللَّهَ لَا
يَهْدِي اللَّهُ رَاهَ نَمَائِدِ، مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) کسی را که او دروغ زن است ناسپاس
ناگرویده، لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا أَگَرِ اللَّهُ خَوَاسْتِي که فرزندی گیرد، لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ
ما یشاء خود گزیدی از آنچه می آفریند آنچه خواستی، سُبْحَانَهُ پَاكِي و بی عیبی ویراست،
هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳) اوست خدای یکتا فرو شکننده همگان.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِيَا فَرِيدٍ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ، بِالْحَقِّ بَفْرِمَانِ رَوَانِ، يُكْوِّرُ
اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ بَرِ مِي بِيچد شب بر روز، وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ و برمی بیچد روز بر
شب، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و نرم کرد و روان آفتاب و ماه، كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى هَر
دو میروند هنگامی را نام زده کرده از سرانجام جهان، أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) أَگَاه باشید
که اوست آن توانای تاونده آمرزگار پوشنده.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بِيَا فَرِيدٍ شَمَا رَا از یک تن، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا پَسِ بِيَا فَرِيدِ از ان
یک تن جفت او، وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ و فرو فرستاد شما را از چهارپایان خوردنی،
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هَشْتِ جَفْتِ، يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ مِي آفریند شما را در شکمهای

مادران شما، خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ آفَرِيْنَشِيْ از پس آفَرِيْنَشِيْ، فِيْ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی، ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ آن کس که این میکند اللّٰه است خداوند شما، لَهُ الْمُلْكُ پادشاهی او راست، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيسْتِ خدایي جز او، فَأَنْتِيْ تُصْرَفُونَ (۶) چون می‌برگردانند شما را از راه راست و کار راست و سخن راست!

إِنْ تَكْفُرُوا اگر همه کافر شوید و به نگرید، فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ اللّٰه بی‌نیاز است از شما، وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ و بندگان خویش را کفر نپسندد، وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاس دارید و بگرید، يَرْضَهُ لَكُمْ پسندد آن شما را، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و نکشد هیچ بارکشی بار کسی دیگر، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ پس با خداوند شماست بازگشت شما، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ تا خبر کند شما را بآنچه میکردید، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) که او داناست.
بهر چه در دلهاست.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ و آن گه که بمردم رسد گزندی، دَعَا رَبَّهُ خواند خداوند خویش را، مُبِيئًا إِلَيْهِ بِازْغَثِهِ بَا و ی بدل، ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ پس آن گه که او را نعمتی داد از خود وزیر دست او کرد آنچه خواست، نَسِيَ فَرَامُوش کرد و بگذاشت، مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ آن رنج که اللّٰه رامی با آن خواند تا آن را ببرد ازین پیش، وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدَادًا و خدای را همتایان گفت و انبازان نهاد، لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا خویشتن را از راه سپاس داری گم کند، قُلْ گوی ای محمد، تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا روزگار می‌فرا گذار بکفر خویش روزی چند اندک، إِنَّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) که تو از دوزخیانی.

التوبة الثانية

این سوره را دو نام است: سورة الزمر و سورة العرف. قال وهب بن منبه اليماني: من احب ان يعرف قضاء الله عز وجل في خلقه فليقرأ سورة العرف. این سوره چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است و هزار و صد و نود و دو کلمت و هفتاد و پنج آیت. جمله به مکه فرو آمد از آسمان مگر سه آیت که به مدینه فرو آمد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا» الی تمام ثلث آیات. و درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت سیف یکی: إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. دیگر: فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ. سوم: أَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ. چهارم: قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ. پنجم: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ

عَذَابٌ يُخْزِبُهُ وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. ششم: فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ. هفتم: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... الآية نسخ معناها بآية السيف. و عن ابى بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الزمر لم يقطع الله رجاءه و اعطاه ثواب الخائفين».

و عن عائشة قالت: كان رسول الله (ص) يقرأ كل ليلة بنى اسرائيل و الزمر. قوله: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ اى هذا تنزيل الكتاب. و قيل: تنزيل الكتاب مبتدا و خبره «مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» اى تنزيل القرآن من الله لا كما يقول المشركون ان محمدا تقوله من تلقاء نفسه. و قيل: معناه تنزيل الكتاب من الله فاستمعوا له و اعملوا به، «العزیز» فى سلطانه «الحكيم» فى تدبير.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» يعنى لاثبات الحقّ و هو الايمان بالله و صفاته. و قيل: بالصدق فى الاخبار عمّا كان و عمّا يكون و قيل: «بالحق» يعنى بما حقّ فى الكتب من انزاله عليك، و ليس قوله: «إِنَّا أَنْزَلْنَا» تكرر لانّ الأوّل كالعنوان للكتاب، و الثانى لبيان ما فى الكتاب.

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» الخطاب للنبي، و المراد به هو و أمته، اى اعبوده مخلصين له الطاعة من غير شائبة شكّ و نفاق، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» «الدين» هاهنا كلمة لا اله الا الله و قيل: هو الاسلام. و قيل: هو الطاعة، يعنى: الا لله الطاعة الخالصة التى تقع موقع القبول. و قيل: معناه لا يستحقّ الدين الخالص الا لله.

قال النبى (ص): «قال الله سبحانه: من عمل لى عملا اشرك فيه معى غيرى فهو له كله و انا منه برىء و انا اغنى الاغنياء عن الشرك».

و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يقبل الله عملا فيه مقدار ذرة من رياء». «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» يعنى الاصنام، «مَا نَعْبُدُهُمْ» القول هاهنا مضمّر، اى و يقولون ما نعبدهم، «إِلَّا لِيُقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ» قال قتاده: انهم كانوا اذا قيل لهم: من ربكم و من خلقكم و من خلق السماوات و الارض؟ قالوا: الله. فيقال لهم: فما معنى عبادتكم الاوثان؟ قالوا: «لِيُقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» اى قربى، و هو اسم اقيم مقام لمصدر كأنه قال، الا ليقرّبونا الى الله تقريبا و يشفعوا لنا عند الله. قيل: هم الملائكة و عيسى و عزيز.

«إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» اى يحكم بين المسلمين و المشركين فيظهر المحق من المبطل، و هذا ردّ لقولهم و وعيد و قيل: هذا الاختلاف قوله: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فالاحزاب من النصارى تحزبوا فى عيسى و افترقوا ثلث فرق: النسطورية و الملكائيه و اليعقوبية، فرقة تقول: عيسى هو الله، و فرقة تقول: هو ابن الله، و فرقة تقول: هو شريك الله، و فى ثلاثهم نزل قوله عزّ و جلّ: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و قوله: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، و قوله: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ... الْآيَةَ.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي» لا يرشد الى دينه. و قيل: لا يهدى الى الجنة «مَنْ هُوَ كَاذِبٌ» فى قوله: الملائكة بنات الله، و عزيز ابن الله، و المسيح ابن الله، «كَفَّارٌ» يكفر نعمته و يعبد غيره. «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» كما زعموا، «لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» يعنى الملائكة، كما قال: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا». و قيل: معناه لو اتّخذ من خلقه ولد لم يتّخذ باختيارهم بل يصطفى من خلقه من يشاء، ثم نزه نفسه فقال سبحانه تنزيها له عن ذلك ممّا لا يليق بطهارته: «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ» لا شريك له «الْقَهَّارُ» لخلقته.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ» يعنى بقوله الحقّ و هو «كن». و قيل: خلقهما لاقامة الحقّ بهما، «يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» ينقص من الليل فيزيد فى النهار و ينقص من النهار فى الليل، و منتهى النقصان تسع ساعات و منتهى الزيادة خمس عشرة ساعة، و معنى الكور الزيادة، من قولهم: نعوذ بالله من الحور بعد الكور، اى من النقصان بعد الزيادة. و قيل: اصل التكوير اللفّ و الجمع، و منه كور العمامة و منه كارة القصار.

«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» ذلّهما لمنافع بنى آدم، «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» يعنى يجريان من ادنى منازلها الى اقصى منازلها، ثم يعودان كذلك لا يجاوزانه. و قيل: «الاجل المسمّى» قيام الساعة، «أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ» اى الا من فعل ذلك هو العزيز الذى لا يغالّب فى ملكه، «الْغَفَّارُ» الذى لا يتعاضمه غفران الذنوب و ان كثرت.

بعضى اهل علم گفته اند: آفتاب شصت فرسنگ است و ماه چهل فرسنگ: و از ابن عباس روايت کرده اند که آفتاب چندان است که همه زمين از شرق تا غرب و ماه چندان که نيمه زمين. و فى رواية اخرى سئل ابن عباس: كم طول الشمس و القمر و كم عرضها؟ فقال:

تسع مائة فرسخ في تسع مائة فرسخ و طول الكواكب اثنا عشر فرسخا في اثني عشر فرسخا. و گفته‌اند: آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور عرش آفرید و عرش از نور کلام خود آفرید، قال الله تعالى: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و گفته‌اند: ربّ العزّة هر یکی را از این آفتاب و ماه گردونی آفریده که سیصد و شصت گوشه دارد، بر هر گوشه‌ای فریشته‌ای موکل کرده تا آن را میکشد، چون بمغرب فرو شوند همی روند تا زیر عرش ملک جلّ جلاله، فذلک قوله تعالی: وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا و قد سبق شرحه. و عن ابی امامة الباهلی قال قال رسول الله (ص): «وکلّ بالشمس سبعة املاک یرمونها بالتلج و لو لا ذلک ما اصابت شیئا الا احرقته»

و عن حیان بن عطیة قال: الشمس و القمر و النجوم فی فلک بین السماء و الارض تدور. گفته‌اند: چهار چیز در عالم یگانه است و آثار ایشان بهمه عالم رسیده، آفتاب یکی و ماه یکی و نور ایشان بهمه عالم رسیده، این دلیل است که الله جلّ جلاله یکی و قدرت و رحمت وی بهمه عالم رسیده، و به قال الله عزّ و جلّ. وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. و گفته‌اند: ستارگان آسمان دو قسم‌اند قسمی بر آفتاب گذر کنند و از وی روشنایی گیرند و قسمی آفتاب بر ایشان گذر کند و ایشان را روشنایی دهد. از روی اشارت میگوید: مؤمنان دو گروه‌اند گروهی بدرگاه شوند بجهد و اجتهاد تا نور هدایت یابند لقوله تعالی: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و گروهی آنند که عنایت ازلی بر ایشان گذر کند و ایشان را نور معرفت دهد لقوله: أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ.

قوله: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ یعنی آدم «ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْهَا رِزْقَهَا» یعنی حواء خلقت من قصیری آدم و هو آخر اضلاعہ. و فی الخبر: «لن تستقیم المرأة علی خلق انها خلقت من ضلع اعوج».

«وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ» معنی الانزال هاهنا الاحداث و الانشاء كقوله: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا. و قيل: انزل الماء الذي هو سبب نبات القطن الذي يكون منه اللباس و سبب التبات الذي تبقى به الانعام. و قيل: انزلنا من الجنة على آدم. و قيل: «أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ» ای جعلها لكم نزلا و رزقا. «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» یعنی ثمانية اصناف، «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ وَ

مِنَ اللَّيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ النَّهْرِ اثْنَيْنِ» و خصت هذه بالذكر لكثرة الانتفاع بها من اللبن و اللحم و الجلد و الشعر و الوبر. الأزواج جمع زوج، و الزوج الفرد له مثل، و قد يقال لهما زوج تقول: زوج حمامة و زوج خفّ.

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» اى فى ارحامهنّ «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ» نطفة ثمّ علقته ثمّ مضغة ثمّ عظاما ثمّ لحما ثمّ انشأناهم خلقا آخر صورهم ثمّ نفخ فيهم الرّوح، نظيره قوله: وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا. و قيل: «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ» اى خلقا فى بطن الامّ بعد خلق فى صلب آدم عليه السّلام، «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» يعنى البطن و الرّحم و المشيمة. «ذَلِكَ كُمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ» اى الذى خلق هذه الاشياء هو ربكم على الحقيقة، «لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» عن طريق الحقّ بعد هذا البيان؟

«إِنْ تَكْفُرُوا» يا اهل مكة «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ» اى عن عبادتكم كقوله: إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. و كقوله: فَكْفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ، وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ» اى لعباده المؤمنين «الْكُفْرَ» و هم الذين قال الله تعالى: إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَيَكُونُ عَامًّا فِي اللَّفْظِ خَاصًّا فِي الْمَعْنَى كقوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يَعْنِي بَعْضُ عِبَادِ اللَّهِ و اجراء قوم على العموم، و هو قول السّلف قالوا: كفر الكافر غير مرضى لله عزّ و جلّ و ان كان بارادته و افعال العباد كلّها خيرها و شرّها مخلوقة لله عزّ و جلّ و ان كان بارادته و افعال العباد مرادة له لا تجرى فى الملك و الملكوت طرفة عين و لا لفته خاطر و لا لفته ناظر الا بقضاء الله و قدره و بارادته و مشيئته، و لا رادّ لقضائه و لا معقب لحكمه يضلّ من يشاء و يهدى من يشاء لا يسئل عمّا يفعل و هم يسئلون».

بدانكه افعال بندگان نيک و بد ايشان طاعت و معصيت ايشان حركات و سکونات ايشان همه بقضا و حکم الله است و بارادت و مشيئت او، هر چه هست و بود و خواهد بود همه بتدبير و تقدير او، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند بر حکم و فعل او، کوزه گر را رسد در حرفت خود که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خنبره و کس را نرسد که اعتراض کند بر وی، سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوربانى دهد و بعضی را خزينه دارى و بعضی را جان دارى و کس را نرسد که برو اعتراض کند، پس خداوند کونين و عالمين که هفت آسمان و هفت زمين ملک و ملک

اوست همه بنده و چاکر او اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و بیندازد کرا رسد که بر او اعتراض کند، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده، او را جلّ جلاله تکبر رسد و ازو نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوندست و ما بنده، او آفریدگارست و ما آفریده، او جلّ جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند کردش نیکو بود زیرا که نخواهد که کند مگر آنکه در حکمت نیکو بود. نگونسار باد معتزلی که گفت: الله گناه نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود، نه چنانست که معتزلی گفت، الله در ازل آزال دانست که بنده چکند خواست که آنچه وی داند چنان نبود که پس علم وی خطا بود، الله در ازل دانست که قومی کافر شوند و الله ایشان را بیراه کند چنانک فرمود: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» چون از کسی کفر داند و آن گه نخواهد که آن کفر که از وی داند هم چنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن در خداوندی نقص بود تعالی الله عما يقول المعتزلی علواً کبیرا. اعتقاد چنان کن که حقّ جلّ جلاله از ما گناه داند و ما جز آن نکنیم که وی از ما داند و آن دانش وی گناه را بر وی عیب نه و ما را در علم وی حجت نه، همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه از وی زشت نه و خواست وی ما را حجت نه، و درین خواستن گناه از ما غرض آنست تا دانسته وی حاصل آید همچنانک وی دانست. قال عمر بن عبد العزیز: اذا خاصمتکم القدریة فخاصموهم بالعلم تخصموهم، معنی ذلک ان الرجل اذا اقر بان الله عزّ و جلّ علم من العبد ما هو عامله ثمّ قال: لم یشأ الله ان یعمل العبد ما علم منه فقد نقض فی نفسه ما حاول ابرامه و وصف الله با عجز عجز، و ان قال لم یعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل و لهم الویل ممّا یصفون.

قوله: وَ اِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ معنی الشکر هاهنا التصدیق و التوحید یعنی: ان تؤمنوا بریکم و توحّدوه یرضه لکم فیحببکم علیه. قرأ ابو عمرو: «یرضه» ساکنه الهاء، و یختلسها اهل المدینة، و عاصم و حمزة و الباقون بالاشباع. «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی» ان لا یؤخذ احد بذنب غیره، «ثُمَّ اِلٰی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَيُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ اِنَّهُ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْر» فیحاسبکم علیها و یجازیکم.

«وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ ضُرٌّ» ای بلاء و شدّة «دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا اِلَيْهِ» راجعا الیه مستغیثا به، ای

لم يدع سواه لعلمه بانه لا يقدر على كشف الضرّ غيره، «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ» اى اعطاه «نِعْمَةً مِنْهُ» اى من الله. التّخويل التمليك، و الخول على وجهين: الخول الخدم و المايك و ربما ادخلوا فيه الانعام، و الخول السّاسة، يقال: فلان تخول اهله، اى يسوسهم و يمونهم، و واحد الخول خائل. و فى الخبر فى صفة ملوك آخر الزّمان: «يَتَّخِذُونَ دِينَ اللَّهِ دَخْلًا وَ مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا»

معناه: يقهرونهم و يتّخذونهم عبيدا.

«نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ» اى نسى الضرّ الذى كان يدعو الله الى كشفه، هذا كقوله: مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسْئَةٍ وَ قِيلَ: نَسِيَ اللَّهُ الَّذِي كَانَ يَدْعُوهُ، فيكون «ما» بمعنى «من»، كقوله: «وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

«وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» يعنى ليزلّ عن دين الاسلام و عن سبيل الشكر. و اللّام لام العاقبة، و قرئ بضمّ الباء، اى ليضلّ نفسه عن الشكر. و قيل: ليضلّ النَّاسَ، و اللّام لام العلة.

«قُلْ» يا محمد لهذا الكافر، «تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا» هذا امر بمعنى التّهديد، اى عش بكفرك قليلا فى الدّنيا الى اجلك، «إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» فى الآخرة. نزلت هذه الآية فى عتبة بن ربيعة، و قال مقاتل: فى ابي حذيفة بن المغيرة المخزومي. و قيل: عامّ فى كلّ كافر.

النوبة الثالثة

«بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب للقلوب شفاءها و للارواح ضياءها و للاسرار سناها و علاها و بالحقّ بقاءها، فالاسم اسم لسموه من العدم و الحقّ حقّ لعلوه بحقّ القدم. نام خداوندى كه نام او دلها را بستانست و ياد او شمع تابانست. نام خداوندى كه مهر او زندگاني دوستانست و يك نفس با او بدو گيتى ارزانست، يك طرفه العين انس با او خوشتر از جانست، يك نظر ازو بصد هزار جان را يگانست.

و لا اصافح انسى بعد فرقتكم
و لا امل مدى الايام ذكركم
حتمى تصافح كف اللامس القمر
حتمى يمل نسيم الروضة السّحرا
دلم جز از تو کسی را شكار خواهد بود
گمان مبر كه مرا جز تو يار خواهد بود

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» کتاب عزیز من ربّ عزیز انزل علی عبد عزیز
بلسان ملک عزیز فی شأن امر عزیز.

ورد الرسول من الحبيب الاول يعبد التلاقي بعد طول تزييل

این قرآن نامه خداوند کریم است، بندگان را یادگار مهر قدیم است، نامه‌ای که مستودع آن در جهان است و مستقر آن در میان جانست، هفت اندام بنده بنامه دوست نبوشان است، نامه دوست نه اکنونیست که آن جاودان است، نامه خیر و خیر مقدمه عیان است. هذا سماعك من الفاری فكيف سماعك من الباری! هذا سماعك في دار الفناء فكيف سماعك في دار البقاء! هذا سماعك وانت في الخطر فكيف سماعك وانت في النظر؟! قال النبي (ص): «كان الناس لم يسمعو القرآن حين سمعوه من في الرحمن يتلوه عليهم».

امروز در سرای فنا میان بلا و عنا لذت سماع اینست، فردا در سرای بقا در محل رضا بوقت لقا گویی لذت سماع خود چونست؟

غنت سعاد بصوتها فتخارست الحان داود من الخجل

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» ای محمد! ما این قرآن بتو فرو فرستادیم تا گمشدگان را براه نجات خوانی، مهجوران را از زحمت هجران براحتم وصال آری، رنجوران را از ظلمت ادبار بساحت اقبال آری، مکارم اخلاق باین قرآن تمام کنی، قوانین شرع بوی نظام دهی. ای محمد! هر کجا نور ملت تو نیست همه ظلمت شرک است، هر کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شک است. ای محمد! ما عز دولت تو و شرف رسالت تو تا ابد پیوستیم.

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» اکنون همه ما را باش سر خود با ما پرداخته و از اغیار دل برداشته و از بند خویش و تحکم خویش باز رسته، رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه باین خطاب چنان ادب گرفت که جبرئیل آمد و گفت: یا محمد! تختاران تکنون ملکا نبیا او عبدا نبیا آن دوست تر داری که ملکی پیغامبر باشی یا بنده‌ای پیغامبر؟

گفت: خداوندا بندگی خواهم و ملکی نخواهم ملکی ترا مسلم است و بندگی ما را مسلم، مأوی من جز لطف تو نیست و پناه من جز حضرت عزت تو نیست، اگر ملک اختیار کنم با ملک بمانم و آن گه افتخار من بملک من باشد لکن بندگی اختیار کنم تا مملوک تو

باشم و افتخار من بملک تو باشد، ازینجا گفت: «انا سیّد ولد آدم و لا فخر»

منم مهتر فرزند آدم و بدین فخر نیست، فخر ما که هست بدوست نه بغیر او، کسی که فخر کند بچیزی کند که آن بر او بود نه فرود او، در هر دو کون هیچیز بر ما نیست پس ما را به هیچ چیز فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جز او، اگر بغیر او فخر کنم بغیر او نگرسته باشم و فرمان «فاعبد الله مخلصا» بگذاشته باشم و بگذاشت فرمان نیست و بغیر او نگرستن شرط نیست لا جرم بغیر او فخر نیست.

فان سمّیتنی مولیٰ فمولای الذی تدری و ان فتّشت عن قلبی تری ذکراک فی صدی

«ألا لله الدّینُ الخالصُ» سزای الله عبادت پاک است بی نفاق و طاعت باخلاص بی ریا، و گوهر اخلاص که یابند در صدف دل یابند در دریای سینه، و از اینجاست که حدیفه گوید رضی الله عنه: از ان مهتر کائنات پرسیدم صلوات الله و سلامه علیه که اخلاص چیست؟ گفت: از جبرئیل پرسیدم که اخلاص چیست؟ گفت: از ربّ العزّة پرسیدم که اخلاص چیست؟ گفت: «سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی»

گفت: گوهری است که از خزینه اسرار خویش بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم. این اخلاص نتیجه دوستی است و اثر بندگی، هر که لباس محبّت پوشید و خلعت بندگی بر افکند هر کار که کند از میان دل کند. دوستی حقّ جلّ جلاله با آرزوهای پراکنده در یک دل جمع نشود. فریضه تن نماز و روزه است و فریضه دل دوستی حقّ. نشان دوستی آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید بر دیده نهی.

و لو بید الحیب سقیّت سمّا	و لکان السّمّ من یده یطیب
آن دل که تو سوختی ترا شکر کند	و ان خون که تو ریختی بتو فخر کند
و انّ دما اجریته لک شاکر	و انّ فؤادا رعته لک حامد
زهری که بیاد تو خورم نوش آید	دیوانه ترا ببند و با هوش آید

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت خود بخلق نماید، بدانند که او قادر بر کمال است و صانع بی احتیال است، بر وحدانیت او از صنع او

دلیل گیرند. آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشان را خزینه اسرار قدم گرداند، و نشانه الطاف کرم «کنت کنزاً خفياً فاحببت ان اعرف»

ذات و صفات منزّه داشتیم عارف میبایست، جلال و جمال بی نهایت داشتیم محبّ میبایست، دریای رحمت و مغفرت بموج آمده مرحوم میبایست. مخلوقات دیگر با محبتّ کاری نداشتند از انک هرگز در خود همّت بلند ندیدند، آن یک تویی که همّت بلند داری. فریشتگان و کاری راست بسامان از ان است که با ایشان حدیث محبتّ نرفته، و آن کنوز رموز که در نهاد آدمیان تعبیه است در ایشان نهاده، آن زیر زبری آدمیان آن تحیر و دهشت ایشان آن قبض و بسط ایشان حزن و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع و تفرقت ایشان شربتهای زهرا میغ ساخته بر دست ایشان تیغها آهخته بر گردن ایشان، اینهمه با ایشان از انست که شمه‌ای از گل محبتّ رسیده بمشام ایشان.

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد
و رنه بسلامت و بسامان بودم
بو یزید بسطامی گوید: وقتی در خمار شراب عشق بودم در خلوت «انا جلیس من
ذکرنی»

بستاخی بکردم و از ان بستاخی بار بلا بسی کشیدم و جرعه محنت بسی چشیدم گفتم:
الهی! جوی تو روان این تشنگی من تا کی، این چه تشنگی است و جامها می بینم پیایی!
زین نادره تر کرا بود هرگز حال
من تشنه و پیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی چند نهان باشی و چند پیدا، دل حیران گشته و جان شیدا، تا کی ازین
استتار و تجلی آخر کی بود آن تجلی جاودانی، چند خوانی و چند رانی، بگداختم در
آرزوی روزی که در ان روز تو مانی، تا کی افکنی و برگیری، این چه وعد است بدین
درازی و بدین دیری؟ گفتا بسرم الهام دادند که با یزید خبر نداری که باین طائفه گوشت
بی جگر نفروشد و در انجمن دوستی جز لباس بلا نپوشند، بگریز اگر سر بلا نداری و رنه
خونت بریزند. بو یزید گفت: در بستاخی بیفزودم و به بیخودی گفتم: الهی! من گریختم
لطف تو در من آویخت، آتش یافت بر نور شناخت کرم تو انگیخت، از باغ وصال نسیم
قرب مهر تو انگیخت، باران فردائیت بر گرد بشریت فضل تو ریخت.

اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می ساز
 ما کی گنجیم در سرا پرده راز لافیست بدست ما و منشور نیاز
 گفت: آخر بسمّ ندا آمد و از آسمان لطف باران بر آمد، درخت امید بپر آمد و اشخاص
 پیروزی بدر آمد، کی پای بگل فرو شده دست بیار.
 بپر طریقت گفت: نه پیدا که عزّت قدم رهی را چه ساخته از انواع کرم، رهی را اوّل
 قصدی دهد غیبی تا از جهانش باز برد، پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش باز برد،
 پس کششی دهد قربی، تا از آب و گل باز برد، چون فرد شود آن گه وصال فرد را شاید.
 جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علّت و دردی باید
 زان می نرسد بوصل تو هیچ کسی کاندر خور غمهای تو مردی باید

۲ النوبة الاولى

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آن کس که او فرمان بر دارست و ایستاده به بندگی، آناءَ اللَّيْلِ در پاسهای
 شب، ساجداً وَقَائِمًا گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بیای، يَحْذَرُ الْآخِرَةَ و می باز
 پرهیزد از عذاب آن جهان، وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ و می بیوسد بخشایش خداوند خویش، قُلْ
 هَلْ يَسْتَوِي گوی هرگز همسان باشند؟

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ایشان که دانند و ایشان که ندانند؟ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو
 الْأَلْبَابِ (۹) ایشان پند پذیرند و حق دریابند که خرد دارند.

قُلْ بگو ای محمد خدای میگوید: يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا ای بندگان من که گرویده اید، اتَّقُوا
 رَبَّكُمْ پرهیزید از خشم و عذاب خداوند خویش، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ایشانراست که نیکویی
 کردند و نیکو در آمدند در اسلام، فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین جهان نیکویی، وَأَرْضُ اللَّهِ
 وَاسِعَةٌ و زمین خدای فراخ است، إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) جز ازین
 نیست که بشکیبایان سپارند مزد ایشان بی شمار و بی اندازه.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو ای محمد مرا فرمودند، أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ که الله را پرستم، مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ
 (۱۱) پاک دارنده او را پرستش خویش.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) و فرمودند مرا بانک اوّل کسی باشم از گردن
 نهادگان.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ بَغْوَ مِنَ مَيْتَرَسَمِ، إِنَّ عَصَيْتُ رَبِّيَ إِنْ كَرِهْتَ مِنْ خَدَاوَنَدِ خَوِيْشِ وَ نَافِرْمَانِ
باشم، عَذَابِ يَوْمِ عَظِيمِ (۱۳) ترسم از عذاب روزی بزرگ.

قُلْ اللَّهُ أَغْبُدُ بَغْوَ اللَّهِ رَا پَرَسْتَمِ، مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) پاک دارنده او را پرستش خویش.
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ می پرستید هر چه خواهید فرود ازو، قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بَغْوَ زَبَانِكَارَانِ اِيْشَانَدِ كِهْ اَزْ خَوِيْشْتَنِ دَرْمَانَدِ، وَ أَهْلِيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اَزْ
كسان خویش در مانند روز رستاخیز، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) آگاه باشید که
زبانکاری آشکارا آنست.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ بَرِزْرِ اِيْشَانِ طَبَقْهَائِيْ اَزْ آتَشِ، وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلْمٌ وَ زَبِرِ اِيْشَانِ
طَبَقْهَائِيْ اَزْ آتَشِ، ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ اِيْنَ اَنْسَتْ كِهْ اللَّهَ مَيْتَرَسَاَنَدِ بَانَ بِنْدِگَانِ
خویش را، يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) ای بندگان من بپرهیزید از من.

وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ وَ اِيْشَانِ كِهْ بِيْرَهِيْزِيْدِنْدِ اَزْ پَرَسْتِيْدِهْ هَايِ نَاسِزَا، اَنْ يَّعْبُدُوْهَا كِهْ اَنْ
را پرستند، وَ اَنَابُوا اِلَى اللَّهِ وَ بَا اللَّهَ گَشْتَنَدِ بِنْدِگِي، لَهُمُ الْبُشْرَى اِيْشَانِرَاَسْتِ بَشَارَتِ، فَبَشِّرْ
عِبَادِ (۱۷) بشارت ده بندگان مرا.

الَّذِينَ يَسْتَعْبُونَ الْقَوْلَ اِيْشَانِ كِهْ سَخَنِ مِيْ نِيْوَشْنَدِ اَزْ تَوِ، فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ وَ پِيْ مِيْرِنْدِ
بَنِيْكَوْتَرِ اَنْ، اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ اِيْشَانِ اَنْدِ كِهْ رَا هِ نَمُوْدِ اللَّهَ اِيْشَانِ رَا، وَ اُولَئِكَ هُمُ
اُولُوا الْاَلْبَابِ (۱۸) و ایشانند که زیرکند و خردمندان.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ كَسِيْ كِهْ بَرُوْ دَرَسْتِ گَشْتِ وَ عِيْدِ اللَّهِ وَ دَرْ عِلْمِ اللَّهِ سِزَايِ
عَذَابِ گَشْتِ، أَفَأَنْتَ تَنْقُذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) باش توانی که از آتش بیرون آری آن کس را
که او در آتش است؟

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِيْشَانِ بَارِيْ كِهْ بِيْرَهِيْزِيْدِنْدِ اَزْ خَشْمِ وَ عَذَابِ خَدَاوَنَدِ خَوِيْشِ، لَهُمْ
عُرْفٌ اِيْشَانِرَاَسْتِ وَرَكْدَهَا، مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ اَزْ زَبْرَهَايِ اَنْ نِيْزِ وَرَكْدَهَا، مَبِيْنِيَّةٌ بَخْشْتِ زَرِيْنَ
وَ سِيْمِيْنَ بَرَاوْرَدِهْ، تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ مِيْرُوْدِ زَبِرِ دَرِخْتَانِ اَنْ جَوِيْهَا، وَعَدَّ اللَّهُ لَا
يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيْعَادَ (۲۰) وعده ایست که الله داد، نکند الله وعده خویش را جز بنیکویی.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبِيْنِيْ كِهْ اللَّهَ فَرُوْ فَرَسْتَادِ اَزْ اَسْمَانِ اَبِيْ، فَسَلَكَهُ يَنْبَايِعَ
فِي الْاَرْضِ بَرَاَنَدِ اَنْ رَا چِشْمِهْ چِشْمِهْ دَرْ زَمِيْنِ، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا پَسِ مِيْ بِيْرُوْنِ اَرْدِ بَانَ

کشت زار، مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ جدا جدا رنگهای آن، ثُمَّ يَهْبِجُ آن گه پس خشک شود، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا آن را بینی زرد گشته، ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا آن گه آن را خرد کند ریزه ریزه، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۲۱) در آنچه نمودم یاد کردی است و یادگاری خردمندان را.

النوبة الثانية

قوله تعالى: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ حَمْرَةُ: «امن» بتخفيف الميم، و قرأ الآخرون بتشديدها، فمن شدد فله وجهان: احدهما ان يكون الميم في «ام» صلة، و معنى الكلام استفهام و جوابه محذوف، مجازه: امَّن هو قانت كمن هو غير قانت؟

و الوجه الآخر انه عطف على الاستفهام، مجازه: الَّذِي جَعَلَ لِلَّهِ اَنْدَادًا خَيْرٌ امَّنْ هُوَ قَانِتٌ؟ و من قرأ بالتخفيف فهو الف استفهام دخل على «من» معناه: أ هذا القانت كالَّذِي جَعَلَ لِلَّهِ اَنْدَادًا؟ و قيل: الالف بمعنى حرف النداء، تقديره: يا من هو قانت: و معنى الآية: قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار يا من هو قانت آناء الليل انك من اهل الجنة.

هذا كقول القائل: فلان لا يصلّي و لا يصوم فيامن يصلّي و يصوم ابشر. و قيل: المنادى هو الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و المعنى: يا من هو قانت آناء الليل.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» معنى قنوت درين آيت قيام است در نماز. مصطفى را عليه السلام پرسيدند: اى الصلّاة افضل؟ فقال: «طول القنوت» فسمّى الصلّاة قنوتا لانها بالقيام تكون. و قال النبي (ص): «مثل المجاهد فى سبيل الله كمثل القانت الصائم» يعنى المصلّى الصائم، ثم قيل: للدعاء قنوت لانه انما يدعو به قائما فى الصلّاة قبل الرُكُوع او بعده. و در قرآن قنوت است بمعنى اقرار بعبوديت كقوله: وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ اى مَقْرُونٌ بعبوديته. و قنوت است بمعنى طاعت كقوله: وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ اى المطيعين و المطيعات، و قال تعالى: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ اى مطيعا.

«آناء اللَّيْلِ» ساعاته، واحدها «انى» و «انى» اين آيت تحريض است بر نماز شب، همانست كه مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود فرا معاذ جبل: «الا ادلك على ابواب الخير: الصّوم جنّة و الصّدقة تطفئ الخطيئة و صلاة الرّجل فى جوف الليل».

«ساجداً وَ قائماً» يعنى مصلّيا. و قال ربيعة بن كعب الاسلامي: كنت ابيت مع رسول الله

(ص) فَآتِيهِ بوضوئه و حاجته فقال لي: سل، فقلت: اسئلك مرافقتك في الجنة فقال: او غير ذلك، قلت: هو ذلك، قال: فاعنني على نفسك بكثرة السجود، اي بكثرة الصلاة.

«يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» اين آيه بقول ابن عباس در شأن ابو بكر صديق فرو آمد، و بقول ابن عمر در شأن عثمان عفان فرو آمد. كلبی گفست: در شأن ابن مسعود و عمار و سلمان فرو آمد.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اي كما لا يستوى العالم و الجاهل لا يستوى المطيع و العاصي. و قيل: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» هم المؤمنون الموقنون، «وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» الكافرون المرتابون. و قيل: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» ما لهم و عليهم، «وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» ذلك. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» انهما ليسا سواء. فان قيمة كل امرئ ما يحسنه.

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ» بامتثال اوامر و اجتناب نواهيه، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا» اي اطاعوا الله في الدنيا، اي قالوا لا اله الا الله و ثبتوا على ايمانهم و عملوا صالحا لهم حسنة في الآخرة و هي الجنة و الكرامة. اين قول مقاتل است ميگويد: ايشان كه در اين جهان نيكوكار بودند و فرمان بردار و موحد، ايشانراست در ان جهان بهشت و كرامت. سدى گفست: در آيت تقديم و تاخير است يعنى: للذين احسنوا حسنة فى هذه الدنيا و هى الصّحة و العافية و الثناء الجميل و بهاء الوجه و نور القلب.

ميگويد: ايشان كه ايمان آوردند و نيكو در اسلام ماندند و بران بايستادند ايشانراست درين دنيا صحت و عافيت و ثنای نيكو، بهای ظاهر و نور باطن. و قيل: معناه لهم فى هذه الدنيا مهاجر حسن و هو مدينة الرسول (ص) ايشان كه در اسلام آمدند ايشانراست در دنيا هجرت گاهى نيكو مدينة رسول الله عليه افضل الصلوات تا هجرت كنند بمدينه، فذلك قوله: «وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ». و قيل: نزلت فى مهاجرى الحبشة. و قال سعيد بن جبیر: من امر بالمعاصى فليهرب.

«إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى دِينِهِمْ فَلَمْ يَتْرَكُوهُ لِأَذَى. قيل: نزلت فى جعفر بن ابى طالب و اصحابه حيث لم يتركوا دينهم لما اشتدّ فيهم البلاء و صبروا و جاهدوا. و قال على (ع): كل مطيع يكال له كيلا و يوزن له وزنا الا الصابرين فانه يحتى عليهم حثيا».

و فى الخبر يؤتى باهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان و لا ينشر لهم ديوان و يصبّ عليهم الاجر صبا بغير حساب حتى يتمنى اهل العافية فى الدنيا ان اجسادهم تقرض بالمقاريض مما يذهب به اهل البلاء من الفضل.

و سئل النبى (ص): اى الناس اشدّ بلاء؟ قال: «الانبياء ثم الامثل فالامثل بيتلى الرجل على حسب دينه فان كان فى دينه صلبا اشتدّ بلاؤه و ان كان فى دينه رقة هوّن عليه فما زال كذلك حتى يمشى على الارض ماله ذنب».

و قال صلى الله عليه و سلّم: «ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعلمه ابتلاه الله فى جسده او فى ماله او فى ولده ثم صبره على ذلك حتى يبلغه المنزلة التى سبقت له من الله و ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و ان الله عزّ و جلّ اذا احبّ قوما ابتلاهم فمن رضى فله الرضا و من سخط فله السخط».

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ» اى بان اعبد الله «مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» اى التوحيد لا اشرك به شيئا.

«وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ» اى لاجل ان اكون «أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ» من هذه الامّة فاخلص له العبادة قبل امتى.

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي» و عبدت غيره «عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» و هذا حين دعى الى دين آباءه. و قيل: المراد به امته. و قيل: منسوخ. و قيل: نزلت قبل ان غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر.

«قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي» اى قد امتثلت ما امرت به، «فَاعْبُدُوا» يا معشر الكفار «مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ» هذا امر توبيخ و تهديد كقوله: اعملوا ما شئتم «اعملوا على مكاتبتكم» «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» «قل استهزاء» «فانتظروا و ارتقبوا» كلّها كلمات خرجت مخرج الاستغناء.

«قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ» قيل له: خسرت ان خالفت دين آباءك فانزل الله: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» بالتخليد فى النار، «و اهليهم» بانهم لم يدخلوا الجنة فيكون لهم اهلون من الحور العين و ليس فى النار اهل. قال ابن عباس: ان الله جعل لكل انسان منزلا فى الجنة و اهلا فمن عمل بطاعة الله كان ذلك المنزل و الاهل

له و من عمل بمعصية الله دخل النار و كان ذلك المنزل و الاهل لغيره ممن عمل بطاعة الله، «ألا ذلك هو الخسران المبين» حين استبدلوا بالجنة نارا و بالدرجات درجات. «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ» لان النار تحيط بهم كما قال: «أحاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» و سُمِّي النَّارُ ظِلَّةً لغلظها و كثافتها و لانها تمنع من النظر الى ما فوقهم. و قيل: الظل الاطباق. و قال فى موضع آخر: «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ» اطباق النار غواش و اطباق الجنة غرف و المنافقون فى الدرك الاسفل من النار، و انما جاز ان يسمي ما تحتهم ظلالا لأنها اطباق فوق تحتهم، و الظلة هى ما اظلك من فوقك، «ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ» اى ذلك الذى وصف من العذاب، يخوف الله به عباده فى القرآن ليؤمنوا، «يا عِبَادِ فَاتَّقُونَ» و حدونى و اطيعونى.

«وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا» كل من عبد شيئا غير الله فهو طاغ و معبوده طاغوت. التاء ليست باصلية هى فى الطَّاغوت كه فى الملكوت و الجبروت و اللاهوت و الناسوت و الرحموت و الرهبوت «وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ» اى رجعوا الى عبادة الله «لَهُمُ الْبُشْرَى» فى الدنيا بالجنة فى العقبى. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» مثال هذا الاحسن فى الدين ان ولى القتل اذا طلب بالدم فهو حسن، فاذا عفا و رضى بالدية فهو احسن، و من جزى بالسبيته مثلها فهو حسن فان عفا و غفر فهو احسن، فان وزن او كال فعدل فهو حسن فان ارجح فهو احسن، فان اتزن و عدل فهو حسن و ان طفف على نفسه فهو احسن، فان رد السلام فقال: و عليكم السلام فهو حسن، فان قال: و عليكم السلام و رحمة الله فهو احسن على هذا العيار. فان حج راكبا فهو حسن فان فعله راجلا فهو احسن. فان غسل أعضائه فى الوضوء مرة مرة فهو حسن، فان غسلها ثلاثا ثلاثا فهو احسن. فان جزى ظالمه بمثل مظلمته فهو حسن، فان جازه بحسن فهو احسن. فان سجد او ركع ساكتا فهو جائز و الجائز حسن و ان فعلها مسيحا فهو احسن. و نظير هذه الآية قوله عز و جل لموسى عليه السلام: فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا وَ قَوْلُهُ: وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. قال ابن عباس: آمن ابو بكر بالنبي (ص) فجاءه عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و الزبير و سعد بن ابى وقاص و سعيد بن زيد فسألوه و اخبرهم بايمانه فآمنوا و نزلت فيهم: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ» یعنی یستمعون القول من ابی بکر فیتبعون احسنه و هو قول لا اله الا الله. و در اسلام عثمان رضی الله عنه، روایت کرده‌اند اصحاب اخبار که: عثمان مردی بود سخت زیبا روی نیکو قدّ خوش سخن شرمگن حلیتی و هیئتی نیکو داشت و کس بجمال وی نبود در آن عصر وزن نخواستہ بود و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه دختری داشت نام وی رقیه، و عثمان میخواست که او را بزنی کند اما پیش از وی عتبه بن ابی لهب او را بخواست و بوی دادند، عثمان اندوهگن شد، برخاست و در خانه مادر شد و خاله وی آنجا بود و خاله وی کاهنه بود، گفت: ای عثمان خبر داری که یتیم بو طالب چه میگوید؟ دینی نو آورده و کاری نو بر ساخته همی گوید که من رسول خدا ام بنماز همی فرماید و روزه و زکاة و دیگر خیرات و پیوستن با خویشان و قرابات. عثمان گفت: ای خاله مرا ازین سخن هیچ خبر نیست، اما در دلم این سخن جای گرفت و اثری تمام کرد، عثمان گفت: و مرا با ابو بکر دوستی بود بغایت، برخاستم و نزدیک وی شدم و این سخن باو گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد، ابو بکر بدانست که از عالم غیب دری در دل وی گشادند و حلقه دل وی بجنابیندند او را بر سر راه آوردند در نصیحت بیفزود گفت: ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری و زیرک، نمیدانی که پرستش جماد نه کار زیرکان است و نه مقتضی عقل؟ اگر تو رسول را بینی کار بر تو روشن شود و چنان دانم که این بند گشاده گردد، عثمان برخاست و رفت تا بحضرت آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلوات الله و سلامه علیه، گفتا: چون چشم من بر وی افتاد مهر و محبت وی همه دلم بگرفت، گویی شمعی در سینه من بیفروختند و از کمینگاه غیب کمندی بینداختند، رسول خدا علیه الصلاة و السلام آثار آن در چهره من بدید، گفت: ای عثمان من فرستاده الله ام، وحی گزار و پیغام رسان او بتو و بهمه جهانیان، بگو: لا اله الا الله محمد رسول الله، عثمان کلمه شهادت بگفت و رسول بایمان وی شاد گشت، آن گه بس روزگاری بر نیامد که رقیه را از عتبه باز ستد و به عثمان داد و از نیکویی که هر دو بودند، مردمان گفتند:

جمع الشمس و القمر ماه و آفتاب بهم رسیدند

روی عن عائشة قالت: كان رسول الله (ص) مضطجعا في بيته كاشفا عن فخذيه او ساقيه فاستأذن ابو بكر فاذن له و هو على تلك الحال يتحدث ثم استأذن عمر و اذن له و هو

كذلك يتحدث ثم استأذن عثمان فجلس رسول الله (ص) و سَوَى ثيابه فلمّا خرج قالت عائشة: دخل ابو بكر فلم تهتَشْ له و لم تباله ثمّ دخل عمر فلم تهتَشْ له و لم تباله ثمّ دخل عثمان فجلست و سَوَيْت ثيابك؟

فقال: الا استحيى من رجل تستحيى منه الملائكة و قال: «لكلّ نبيّ رفيق و رفيقى فى الجنّة عثمان».

و عن انس قال: لمّا امر رسول الله (ص) ببيعة الرضوان كان عثمان رسول الله (ص) الى مكة فبايع الناس فقال رسول الله (ص): «انّ عثمان فى حاجة الله و حاجة رسوله» فضرب باحدى يديه على الأخرى فكانت يدا رسول الله (ص) لعثمان خيرا من ايديهم لانفسهم.

قوله: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ لِدِينِهِ» وَ «أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» اى اولوا العلم بالله. «أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتُ تُنقِذُ» تكرر الف الاستفهام فى هذه الآية من اللفظ الخطاب و اشدّ الوعيد. «حقّ عليه» اى وجب عليه عدلا فى علم الله و من حكمه انه فى النار، أَفَأَنْتُ يا محمد تنقذه من النار. و قوله: كَلِمَةُ الْعَذَابِ قوله: لَأُمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ و قيل: «هؤلاء فى النار و لا ابالى». قال ابن عباس: يريد ابا لهب و ولده. در صفت دوزخيان گفته اند كه اگر يكي ازيشان بروز روشن سر از زمين بردارد، همه جهان تاريخ شود از سياهى و تاريخى ايشان، بجشم ازرق باشند لقوله: وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا بروى سياه باشند لقوله: وَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ، بر گردنها شان غلّ باشد لقوله: إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ بر دستهاشان زنجير بود لقوله: وَ السَّلَاسِلُ، بر پاهایشان بند بود لقوله: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا، جامه شان قطران بود لقوله: سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانَ، خوردشان حميم و زقوم بود، وا ويلشان از گرسنگى بود، جايبهايشان تنگ بود، ديوشان قرين بود، گريه بسيار كنند و فريادشان نرسند، زينهار خواهند و زينهارشان ندهند چون نوميد شوند گويند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ».

قوله: «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ» اى لهم فى الجنّة منازل رفيعة من فوقها منازل ارفع منها و احسن، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» اى من تحت اشجارها انهار الماء و اللبن و الخمر و العسل. «وَ عَدَدُ اللَّهِ» نصب على المصدر، اى وعدهم

اللَّهِ تَلِكُ الْغُرْفِ وَ الْمَنَازِلِ وَعَدَا لَا يَخْلِفُهُ.

عن ابى سعيد الخدرى عن النبىِّ (ص) قال: «ان اهل الجنة يتراءون اهل الغرف من فوقهم كما تتراءون الكوكب الدرّى فى الافق من الشرق او الغرب لتفاضل ما بينهم»، قالوا: تلك منازل الانبياء لا يبلغها غيرهم؟ قال: «بلى و الذى نفسى بيده رجال آمنوا باللّٰه و صدّقوا المرسلين».

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» يريد المطر و كلّ ماء فى الارض فاصله من السماء ينزله الله من السماء الى الغيم ثم ينزله من الغيم الى الارض ثم يجرى من العيون، «فسلكه» اى ادخله، «ينابيع» جمع ينبوع و هو الماء الذى يخرج من الارض، و «ينابيع» نصب على الحال. و قيل: الينبوع موضع الذى يخرج منه الماء كالعيون و الآبار فيكون نصبا على الظرف، اى فى ينابيع فيكون «فى الارض» صفة لينابيع، «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ» اى اصنافه كالبرّ و الشعير و سائر الحبوب. و قيل: «الوانه» من الصفرة و الحمرة و الخضرة و غيرها، «ثُمَّ يَهْبِيجُ» اى يتمّ جفافه، تقول: هاج الرطب اذا ذوى، «فتراه» بعد خضرته «مصفرًا» ليبسه، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» اى فيما ذكرته لكم «لذكري» اى عظة و تفكّرا، «لأولى الألباب» يتفكّرون فيذكرون ان هذا يدلّ على توحيد اللّٰه.

النوبة الثالثة

قوله: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا... القنوت القيام بأداب الخدمة ظاهرا و باطنا من غير فتور و لا تقصير يحذر العذاب الموعود فى الآخرة و يرجوا الثواب الموعود. صفت قومى است كه پيوسته بر درگاه اللّٰه در مقام خدمت باشند، بوقت نماز نهاد ايشان بکلیت عين تعظيم گردد و از خجل گناه همواره با سوز و حسرت باشند. يکى از بزرگان دين گفته: فرمانهاى اللّٰه بزرگ بايد داشت، نه پيدا که قرب اللّٰه در کدام فرمانست و از منهيّات جمله پرهيز بايد کرد، نه پيدا که بعد اللّٰه در کدام نهى است. و گفته اند: فرمان اللّٰه بکار داشتن از دو وجه است: يکى بحکم عبوديت، يکى بحکم محبت، و حکم محبت برتر است از حکم عبوديت، زيرا که محبّ پيوسته در آرزوى آن باشد که دوست او را خدمتى فرمايد، پس خدمت وى همه اختيارى بود، هيچ اکراهى در ان نه، منت پذيرد و هيچ منت

بر نهادن و گوش بمکافات داشتن نه. باز خدمتی که از روی عبودیت رود در آن هم اختیار بود هم اکراه هم ثواب جوید هم مکافات طلبید، این مقام عابدان است و عامّه مؤمنان و آن صفت عارفان است و منزلت صدیقان، هرگز کی برابر باشد این بنعمت قانع شده و از راز ولی نعمت باز مانده و آن بحضرت رسیده و در مشاهده دوست بیاسوده؟ پیر طریقت گفت: من چه دانستم که پاداش بر روی دوستی تاش است، من همی پنداشتم که مهینه خلعت پاداش است، کنون دریافتم که همه یافتها دریافت دوستی لاش است.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» علم سه است: علم خبری و علم الهامی و علم غیبی، علم خبری گوشها شنود، علم الهامی دلها شنود، علم غیبی جانها شنود. علم خبری بظاهر آید تا زبان گوید، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید علم غیبی بجان آید تا وقت گوید. علم خبری بروایت است، علم الهامی بهدایت است، علم غیبی بعنایت است. علم خبری را گفت: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، علم الهامی را گفت: «إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ»، علم غیبی را گفت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». و ورای این همه علمی است که و هم آدمی بدان نرسد و فهم از آن درماند، و ذلک علم الله عز و جلّ بنفسه علی حقیقت، قال الله: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا».

جنید را گفتند: این علم از کجا می‌گویی؟ گفت: اگر از «کجا» بودی پرسیدی. «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ...» این خطاب با قومی است که مراد نفس خویش بموافقت حق بدادند و رضای الله بهوای نفس برگزیدند تا صفت عبودیت ایشان را درست گشت، و ربّ العالمین رقم اضافه بر ایشان کشید که: «یا عبادی» مصطفی علیه الصّلاة و السلام گفت: «من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب يوم القيمة».

بو یزید بسطامی گوید: اگر فردای قیامت مرا گویند که آرزویی کن، گویم: آرزوی من آنست که بدوزخ اندر آیم و این نفس را بر آتش عرض کنم که در دنیا ازو بسیار بیچیدم و رنج وی کشیدم. النفس مرآتیه فی الاحوال کلّها منافقة فی اکثر احوالها مشرکه فی بعض احوالها. خبائث نفس بسیار است و بیهوده‌های وی نهمار است، با دنیا آرام گیرد، بحرام اشتابد. از معصیت نیندیشد و آن را خرد دارد، بطاعت کاهلی کند، در خدمت عجب آرد و ربّاء خلق جوید، این خصلتها همه آنست که بیم زوال ایمان در آنست.

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ وِيلَ نَفْرِينَ وَ تَبَاهَى سَخْتِ دِلَانِ رَا اَز يَادِ خَدَا، اَوْلَيْكَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲) ايشان در گمراهی آشکاراند.

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ اللَّهُ فَرُو فَرَسْتَادِ بَدْرَنَگِ نِيكُوتَرِ سَخْنِ، كِتَابَا مُتَشَابِهَا نَامَهَايِ هَمُوَارِ مَانَنْدِ يَكْدِيگَرِ دَرِ نِيكُوبِي وَ رَاسْتِي، مَتَانِي دُو تُو دُو تُو وَ دِيگَرِ بَارَه دِيگَرِ بَارَه، تَقْشَعْرُ مِنْهُ بَلِرَزْدِ وَ بَخِيزْدِ اَز اَنْ، جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پُوسْتِ ايشان كِه اَز خَدَاوَنْدِ خُوِيشِ مِيْتَرَسَنْدِ، ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللَّهِ اَنْ كِه بِيَارَمْدِ پُوسْتَهَا وَ مُوِيهَايِ ايشان بَرِ تَنْهَا وَ دَلَهَايِ ايشان بَا خَدَايِ، ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ اَيْنِ رَاهِنُمُونِي اللَّهُ اَسْتِ، يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ رَاهِ مِيْنَمَايْدِ بَانَ اَوْ رَا كِه مِيخَوَاهْدِ، وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ وَ هَر كِه اللَّهُ اَوْ رَا بِيْرَاهِ كَرْدِ، فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) اَوْ رَا رَاهِنَمَايِي نِيَسْتِ.

أَفَمَنْ يَتَّقِي بَوجِهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ بَاشِ اَنْ كَسِ كِه بَرِ وِي خُوِيشِ اَز آتَشِ مِي پَرِهِيْزْدِ وَ بَدِ عَذَابِ اَز خُودِ بَا زَمِيْدَارْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ؟ وَ قِيْلَ لِلظَّالِمِيْنَ وَ كُويَنْدِ سَتْمَكَارَانِ رَا: ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) چَشِيْدِ يَادَاشِ اَنْچِه مِي كَرْدِيْدِ

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَرُوعِ زَنْ كَرَفْتَنْدِ پِيغَامْبِرَانِ رَا ايشان كِه پِيَشِ اَز قُومِ تُو بُوْدَنْدِ، فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ تَا بَايشانِ اَمْدِ عَذَابِ، مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) اَز اَنْجَا كِه دَنَاَسْتَنْدِ. فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تَا بَجَشَانِيْدِ اللَّهُ ايشان رَا رَسُوَابِي دَرِ زَنْدِگَانِي اَيْنِ جِهَانِ، وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ وَ عَذَابِ اَنْ جِهَانِ مَهْتَرِ وَ بَزَرْگَتَرِ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) اِگَرِ دَانْدِي.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ زَدِيْمِ مَرْدَمَانَ رَا دَرِيْنِ قُرْآنِ اَز هَرِ سَانِي، لَعَلَّهُمْ يَنْذَكَّرُونَ (۲۷) تَا مِگَرِ پَنْدِ پَذِيْرَنْدِ.

قُرْآنًا غَرِيْبًا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ قُرْآنِي تَا زِي بِي هِيْجِ كَزِي، لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) تَا مِگَرِ اَز عَذَابِ مَنْ بِيْرِهِيْزَنْدِ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا زِدِ اللَّهُ مَسْلَمَانَ وَ مَشْرَكَ رَا، رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مَرْدِي غَلَامِ كِه دَرُو اَنْبَازَانَ بَاشَنْدِ چَنْدِ كَسِ بَخَدَاوَنْدِي، مُتَشَاكِسُونَ بَا يَكْدِيگَرِ تَنْگِ خُوِي وَ نَاسَاَزْكَارِ، وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ وَ مَرْدِي غَلَامِ رَسْتَه اَز اَنْبَازَانَ يَكِ خَوَاجَه رَا، هَلْ يَسْتُوِيَانِ مَثَلًا هَرْگَزِ يَكْسَانَ بَاشَنْدِ هَرِ دُو دَرِ صَفْتِ؟ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَتَايشِ اللَّهُ رَاسْتِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) بَلَكِه بِيَشْتَرِ

ایشان نادانند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ تُو مَرْدَه‌ای، وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) و ایشان مرده‌اند.
ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس آن گه شما روز رستاخیز، عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) نزدیک
خداوند خویش خصم‌ها خواهید کرد.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ پس کیست ستمکارتر از او که دروغ گوید بر خدای، وَ
كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ وَ رَاسْتی که باو آید دروغ شمرد، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ
(۳۲) در دوزخ بنگاهی بسنده نیست ناگرویدگان را؟!

التوبة الثانية

قوله: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» ای وسعه لقبول الحقّ، «فَهُوَ عَلَى نُورٍ» ای علی
معرفة «مِنْ رَبِّهِ». و قيل: علی بیان و بصيرة. و قيل: النور القرآن فهو نور لمن تمسك به. و
فی الكلام حذف، ای من شرح الله صدره للإسلام فاهتدى كمن قسى الله قلبه فلم يهتد؟
روى عبد الله بن مسعود قال: تلا رسول الله (ص): «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ
عَلَى نُورٍ» قلنا یا رسول الله فما علامة ذلك؟ قال: «الانابة الى دار الخلود و التجافی عن
دار الغرور و التأهب للموت قبل نزول الموت».

قال المفسرون: نزلت هذه الآية في حمزة و علی و ابی لهب و ولده فعلى و حمزة ممن
شرح الله صدره للإسلام و ابو لهب و ولده من الذين قست قلوبهم من ذكر الله فذلك قوله:
فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ القلب القاسى اليابس الذى لا ينجع فيه الايمان و لا
الوعظ. و قيل: القاسى الخالى عن ذكر الله، و «ذكر الله» القرآن.

«أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» قال مالك بن دينار: ما ضرب احد بعقوبة اعظم من قسوة قلب
و ما غضب الله على قوم الا نزع منهم الرحمة. و عن جعفر بن محمد قال: «كان في مناجاة
الله عز و جل موسى عليه السلام: يا موسى لا تطول في الدنيا املك فيقسو قلبك و القلب
القاسى متى بعيد و كن خلق الثياب جديد القلب تخف على اهل الارض و تعرف فى اهل
السماء».

و قال النبى (ص): «تورث القسوة فى القلب ثلث خصال: حبّ الطعام و حبّ النوم و حبّ
الراحة».

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» عن عون بن عبد الله قال: قالوا يا رسول الله لو حدثتنا، فنزلت: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ». و القرآن احسن الحديث لكونه صدقا كله. وقيل: احسن الحديث لفصاحته و اعجازه. وقيل: لانه اكمل الكتب و اكثرها احكاما. «كِتَاباً مُتَشَابِهًا» يشبه بعضه بعضا في الحق و الحسن و البيان و الصدق و يصدق بعضه بعضا ليس فيه تناقض و لا اختلاف. وقيل: «متشابهها» يشبه اللفظ اللفظ و المعنى المعنى غير مختلفين.

«مثنى» في المثنى وجهان من المعنى: احدهما ان يكون تتنى قصصها و احكامها و امثالها في مواضع منه كقوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي فالقرآن كله مثنان و الوجه الثانى ان تكون المثنى جمع مثنى و هو ان يكون الكتاب مزدوجا فيه ذكر الوعد و الوعيد و ذكر الدنيا و الآخرة و ذكر الجنة و النار و الثواب و العقاب. وجه اول معنى آنتست كه: اين قرآن نامه ايست دو تو دو تو و ديگر باره ديگر باره. و بر وجه دوم معنى آنتست كه: نامه ايست جفت جفت، سخن درواز دو گونه. «مثنى» مفعل من تثيت و تثيت مخفف و مثقل بمعنى واحد و هو ان تضيف الى الشئ مثله. وقيل: سَمَى «مثنى» لان فيه السبع المثنى و هى الفاتحة. قال ابن بحر: لما كان القرآن مخالفا لنظم البشر و نثرهم جعل أسماؤه بخلاف ما سموا به كلامهم على الجملة و التفصيل فسمى جملة قرآنا كما سموه ديوانا و كما قالوا: قصيدة و خطبة و رسالة، قال: سورة، و كما قالوا: بيت قال: آية، و كما سميت الأبيات لاتفاق او اخرها قوافى سمى الله القرآن لاتفاق خواتيم الآى فيه مثنى.

«تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» القشعريرة تقبض يعرو جلد الانسان و شعره عند الخوف و الوجل. وقيل: المراد من الجلود القلوب، اى اذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله و اذا ذكرت آيات الرحمة لانت و سكنت قلوبهم كما قال تعالى: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، و حقيقة المعنى ان قلوبهم تضطرب من الوعيد و الخوف و تلبين من الوعد و الرجاء.

روى العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله (ص): «اذا اقشعرت جلد العبد من خشية الله تحاتت عند ذنوبه كما يتحاتت عن الشجرة اليابسة ورقها».

و قال (ص): «اذا اقشعرت جلد العبد من خشية الله حرّمه الله على النار».

و قال قتاده: هذا نعت اولياء الله نعمتهم بان تقشعر جلودهم من خشية الله و تطمئن قلوبهم بذكر الله و لم ينعتهم بذهاب عقولهم و الغشيان عليهم انما ذلك فى اهل البدع و هو من الشيطان. و قيل: لاسماء بنت ابى بكر: كيف كان اصحاب رسول الله يفعلون اذا قرئ عليهم القرآن؟ قالت: كانوا كما نعمتهم الله عز و جل تدمع اعينهم و تقشعر جلودهم، قال: فقلت لها: ان اناسا اذا قرئ عليهم القرآن خرّ احدهم مغشياً عليه، فقالت: اعوذ بالله من الشيطان. و روى ان ابن عمر مرّ برجل من اهل العراق ساقط، فقال: ما بال هذا؟ قالوا: انه اذا قرئ عليه القرآن و سمع ذكر الله سقط، فقال ابن عمر: انا لنخشى الله و ما نسقط ان الشيطان يدخل فى جوف احدهم ما كان هذا ضيع اصحاب محمد (ص).

قوله: «ذلك» اشارة الى الكتاب، «هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ» اى يوفقه للايمان و قيل: «ذلك» اشارة الى الطريق بين الخوف و الرجاء «يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؟» «أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ» «يَتَّقِي» يعنى يتوقى، و ذلك ان اهل النار يساقون اليها و الاغلال فى اعناقهم و السلاسل فيتوقون النار بوجوههم. قال عطاء: ان الكافر يرمى به فى النار منكوسا فاوّل شىء منه تمسه النار وجهه، و المعنى لا يترك ان يصرف وجهه عن النار. و قال مقاتل: هو ان الكافر يرمى به فى النار مغلولة يده الى عنقه و فى عنقه صخرة مثل الجبل العظيم من الكبريت تشتعل النار فى الحجر و هو معلق فى عنقه فحرّها و وهجها على وجهه لا يطيق دفعها على وجهه للاغلال التى فى عنقه و يده. و هذا الكلام محذوف الجواب، تأويله: أ فمن يتقى بوجهه سوء العذاب كمن يأتى آمنا يوم القيمة؟! «وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ» اى يقول الخزنة للكافرين اذا سحبوا على وجوههم فى النار: «ذُوقُوا مَا كُنتُمْ» اى جزاء ما كنتم «تَكْسِبُونَ» من تكذيب الله و رسوله.

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اى من قبل كفار مكة كذبوا الرّسل «فَأَنذَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» يعنى و هم آمنون غافلون عن العذاب. و قيل: لا يعرفون له مدفعا و لا مردّا. «فَأَذَاهُمْ اللّهُ الْخِزْيَ» اى العذاب و الهوان، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» يعنى: احسّوا به احساس الذائق المطعوم، «وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ» المعدّ لهم «أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» المعنى: لو علموا شدة العذاب ما عصوا الله و رسوله.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ رَأَيْنَا الْمصلحةَ فى ضربه، يريد هاهنا

تخويفهم بذكر ما اصاب من قبلهم ممن سلكوا سبيلهم فى الكفر، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ اى يتعظون.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا نَصَبَ عَلَى الْحَالِ، غَيْرَ ذِي عِوَجٍ اى مستقيما لا يخالف بعضه بعضا لانَّ الشَّيْءَ الْمَوْجَّ هُوَ الْمَخْتَلَفُ. و فى رواية الضحاک عن ابن عباس: غَيْرَ ذِي عِوَجٍ اى غير مخلوق، و يروى ذلك عن مالک بن انس، و حكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين: ان القرآن ليس بخالق و لا مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته، يعنى اذا قرأه قارى او كتبه كاتب او حفظه حافظ او سمعه سامع كان المقرؤ و المكتوب و المحفوظ و المسموع غير مخلوق لانه قرآن و هو الذى تكلم الله به و هو نعت من نعوت ذاته و لم يصر بالقراءة و الكتابة و الحفظ و السماع مخلوقا و ان كانت هذه الآلات مخلوقة فقد اودعه الله جلَّ جلاله قبل ان ينزله اللوح المحفوظ فلم يصر مخلوقا و كتب التوراة لموسى عليه السلام فى الألواح و لم تصر مخلوقة و سمعه النبى (ص) من جبرئيل و الناس من محمد (ص). و قال تعالى: فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَسَمَاهُ كَلَامَهُ و ان كان مسموعا من فى محمد (ص). و فى بعض الاخبار ان النبى (ص) قال: «ان هذه الصلاة لا يصلح فيها شىء من كلام الناس انما هى التكبير و التسبيح و قراءة القرآن» ففرق رسول الله (ص) بين كلام الناس و بين قراءة القرآن و هو يعلم ان القرآن فى الصلاة يتلوه الناس بالسنتهم فلم يجعله كلاما لهم و ان ادوه بألة مخلوقة و ذلك ان كلام الله لا يكون فى حالة كلاما له و فى حالة كلاما للناس بل هو فى جميع الاحوال كلام الله صفة من صفاته و نعت من نعوت ذاته.

قوله: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا... هذا مثل ضربه الله عز و جل للمشرك و لما يعبده من الشركاء و للموحد و المعبود الواحد الذى يعبده و المعنى: ضرب الله مثلا عبدا مملوكا فيه عدة من ارباب يدعونه يأمره هذا و ينهاه هذا و يختلفون عليه و عبدا مملوكا لا يملكه الا رب واحد فهو سلم لمالك واحد سالم الملك خالص الرق له لا يتنازع فيه المتنازعون و هو الرجل السالم فى الآية مثل ضربه الله لنفسه يدل على وحدانيته و يهنئ به الموحد بتوحيده، اعلم الله تعالى بهذا المثل ان عدولهم من الاله الواحد الى آلهة شتى سوى ما فيه من العذاب فى العاقبة هو سوء التدبير و الرأى الخطاء فى طلب الراحة لانه ليس طلب رضا واحد كطلب رضا جماعة، و الى هذا المعنى اشار يوسف عليه السلام: أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ

الواحدُ القَهَّارُ؟

قوله تعالى: مُتَشَاكِسُونَ أى متضايقون مختلفون سيئة اخلاقهم كل واحد منهم يستخدمه بقدر نصيبه فيه. يقال: رجل شكس شرس اذا كان سيئ الخلق مخالفا للناس لا يرضى بالانصاف. قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب: «سالما» بالالف، اى خالصا لا شريك و لا منازع له فيه، و قرأ الآخرون: «سلما» بفتح اللام من غير الف و هو الذى لا ينازع فيه من قولهم: هو لك سلم، اى مسلم لا منازع لك فيه. هل يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اى لا يستويان فى المثل، اى فى الصفة.

و قوله تعالى: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تَنْزِيهًا عَارِضٌ فِى الْكَلَامِ، اى لله الحمد كله دون غيره من المعبودين. و قيل: تقديره قولوا الحمد لله شكرا على ذلك، بل اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَوْقِعَ هَذِهِ النِّعْمَةِ. و قيل: لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمَا لَا يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا فَهُوَ لَجْهَلِهِمْ بِذَلِكَ يَعْبُدُونَ آلِهَةً شَتَّى وَ الْمِرَادُ بِالْأَكْثَرِ الْكُلَّ.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ اى انك ستموت و انهم سيموتون. قيل: اعلم الله بذلك ان الخلق للموت سواء و لئلا يختلفوا فى موت النبى (ص) كما اختلفوا فى موت غيره من الانبياء. روى عن عائشة قالت قال رسول الله (ص): «إِيَّهَا النَّاسُ أَيُّمَا أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي أَصِيبَ بِمَصِيبَةٍ بَعْدِي فَلْيَتَعَزَّ بِمَصِيبَتِهِ بِي عَنْ الْمَصِيبَةِ الَّتِي تَصِيبُهُ بَعْدِي».

و فى رواية اخرى قال (ص): «مَنْ أَصِيبَ بِمَصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مَصِيبَتَهُ بِي فَانْهَافُ أَفْضَلُ الْمَصَائِبِ».

و انشد بعضهم:

اصبر لكل مصيبة و تجلّد
و اذا اعترتك وساوس بمصيبة
و اعلم بان المرء غير مخلّد
فاذكر مصابك بالنبي محمد

و قيل: المراد بهذا الآية حثّ الناس على الطاعة و الاستعداد للموت، قال النبى (ص): «إِيَّهَا النَّاسُ ان اكيسكم اكثركم للموت ذكرا و احزمكم احسنكم له استعدادا الاوان من علامات العقل التجافى عن دار الغرور و الانابة الى دار الخلود و التزوّد لسكنى القبور و التأهب ليوم النشور».

قصه وفات مصطفى عليه الصلاة و السلام در سورة الانبياء بشرح گفتميم و اينجا وفات آدم

گوئیم صلوات الله عليه. روایت کرده‌اند از کعب احبار گفت: خوانده‌ام در کتب شیث بن آدم علیهما السلام که آدم را هزار سال عمر بود، چون روزگار عمر وی با آخر رسید وحی آمد از حق جل جلاله که: یا آدم اوص وصیتک الی ابنک شیث فانک میّت فرزند خود را شیث وصیت کن که عمرت با آخر رسید و روز مرگت نزدیک آمد، گفت: یا رب و کیف الموت این مرگ چیست؟ و صفت کن، وحی آمد که: ای آدم روح از کالبدت جدا کنم و ترا نزدیک خویش آرم و کردار ترا جزا دهم، ای آدم هر کرا کردار نیکو بود جزا نیکو بیند و هر کرا کردار بد بود جزا بیند. آدم گفت این مرگ مرا خواهد بود بر خصوص یا همه فرزندانم را خواهد بود بر عموم؟ فرمان آمد که: ای آدم هر که حلاوت حیاة چشید ناچار مرارت مرگ چشد، الموت باب وکل الناس داخله، الموت کأس و کلّ الناس شاربها. هر که در زندگانی در آمد ناچار از در مرگ در آید، قرارگاه عالمیان و بازگشتن گاه جهانیان گور است. موعد ایشان رستاخیز قیامت است، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است. پس هیچ اندیشه مهم‌تر از تدبیر مرگ نیست. مصطفی علیه الصلّاة و السلام گفت: «الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، پس آدم، شیث را حاضر کرد و او را خلیفه خویش کرد در زمین و او را وصیت کرد گفت: علیک بتقوی الله و لزوم طاعته و علیک بمناب الخیر ل و ایتاک و طاعة النساء فانها بئست الوزیرة و بئست الشریکة و لا بدّ منها و کلمات ذکرته الله فاذا ذکر الی جانبه محمدا (ص) فانی رأیته مکتوبا فی سرادق العرش و انا بین الروح و الطین ای پسر تقوی پیشه گیر و در همه حال پرهیزگار و طاعت دار باش و در خدمت لزوم گیر و در خیرها بکوش و زنان را طاعت دار مباش و بفرمان ایشان کار مکن که من بفرمان حوا کار کردم و رسید بمن آنچه رسید، ای پسر ذکر محمد بسیار کن، هر که نام الله گویی نام وی و نام الله بند که من نام او دیدم نوشته بر سرادق عرش و بر اطراف حجب و پرده‌های بهشت و در هیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میبردند و ذکر او میکردند. شیث گفت: و این محمد کیست بدین بزرگواری و بدین عزیزی؟! آدم گفت: نبیّ آخر الزمان آخرهم خروجا فی الدنیا و اولهم دخولا فی الجنّة طوبی لمن ادرکه و آمن به.

کعب گفت: روز آدینه آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت وقت وفات وی بود، فرمان آمد بملک الموت علیه السلام: ان اهبط علی آدم فی صورتک الّتی لا تهبط فیها الّا

علی صفیی و حبیبی احمد فرو رو بقبض روح آدم هم بران صفت که قبض روح احمد کنی آن برگزیده و دوست من، ای ملک الموت نگر که قبض روح وی نکنی تا نخست شراب عزا و صبر بدو دهی و با وی گویی: لو خلدت احدا لخلدتك اگر در همه خلق کسی را زندگانی جاودان دادمی ترا دادمی لکن حکمی است این مرگ رانده در ازل و قضایی رفته بر سر همه خلق، و انی انا الله لا اله الا انا الدیان الکبیر اقضی فی عبادی ما اشاء و احکم ما ارید منم آن خداوند که جز من خداوند نیست دیان و مهربان و بزرگوار و بزرگ بخشایش بر بندگان حکم کنم و قضا رانم بر ایشان چنان که خواهم و کس را باز خواست نیست و بر حکم من اعتراض نیست لا اسئل عما افعل و هم یسئلون ای ملک الموت با بنده من آدم بگو: انما قضیت علیک الموت لاعیدک الی الجنة التی اخرجتک منها دل خوش دار و انده مدار که این قضاء مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا بآن سرای پیروزی و بهشت جاودانی باز برم که از انجات بیرون آوردم و در آرزوی آن بمانده‌ای. ملک الموت فرو آمد و پیغام ملک بگزارد و شراب عزا و صبر که الله فرستاد بوی داد، آدم چون ملک الموت را دید زار بگریست ملک الموت گفت: ای آدم آن روز که از بهشت واماندی و بدنی آمدی چندین گریه و زاری نکردی که امروز میکنی بر فوت دنیا، آدم گفت: نه بر فوت دنیا میگیریم که دنیا همه بلا و عناست لکن بر فوت لذت خدمت و ذکر حق میگیریم، در بهشت لذت نعمت بود و در دنیا لذت خدمت و راز ولی نعمت، چون راز ولی نعمت آمد لذت نعمت کجا پدید آید. بروایتی دیگر گفته‌اند: پیش از آنک ملک الموت رسید، آدم فرا پسران خویش گفت: مرا آرزوی میوه بهشت است روید و مرا میوه بهشت آرید، ایشان رفتند و در آن صحرا طواف همی کردند، و گفته‌اند که بر طور سینا شدند و دعا همی کردند، جبرئیل را دیدند با دوازده فریشته از مهتران و سروران فریشتگان و با ایشان کفن و حنوط بهشتی بود و بیل و تبر و آن کفن از روشنایی فروغ میداد و بوی حنوط میان آسمان و زمین همی دمید، جبرئیل فرزندان آدم را گفت: ما بالکم محزونین چیست شما را و چه رسید که چنین اندهگن و غمناک ایستاده‌اید؟ گفتند: ان ابانا قد کلفنا ما لا نطیقه پدر ما میوه بهشت آرزو میکند و دست ما بدان نمیرسد، بر ما آن نهاده که طاقت نداریم، جبرئیل گفت: باز گردید که آنچه آرزوی اوست ما آورده‌ایم،

ایشان بازگشتند، چون آمدند جبرئیل را دید و فریشتگان و ملک الموت بر بالین آدم نشستند، جبرئیل گوید: کیف تجدک یا آدم خود را چون بینی این ساعت ای آدم؟ آدم گفت: مرگ عظیم است و دردی صعب، اما صعب تر از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می‌بازمانم، آن گه جبرئیل گفت: یا ملک الموت ارفق به فقد عرفت حاله هو آدم الذی خلقه الله بیده و نفخ فیہ من روحه و امرنا بالسجود له و اسکنه جنّته. آدم آن ساعت گفت: یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظیم خطیئتی فاذکر فی السماء تائباً او خاطئاً چکنم ای جبرئیل ترسم که مرا در آن حضرت آب روی نبود که نافرمانی کرده‌ام و اندازه فرمان در گذشته‌ام، ای جبرئیل اگر چه عفو کند نه شرم زده باشم و شرمسار در انجمن آسمانیان که گویند: این آن تائب است گنهکار، آدم میگوید و جبرئیل میگوید و فریشتگان همه بموافقت میگیرند، در آن حال فرمان آمد که: ای جبرئیل آدم را گو سر بردار و بر آسمان نگر تا چه بینی، آدم سر برداشت از بالین خود تا سادات عرش عظیم و فریشتگان را دید صفها برکشیده و انتظار قدوم روح آدم را جنّات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن آراسته و حور العین بر آن کنگره‌ها ایستاده و ندا میکنند که: یا آدم من اجلک خلقنا ربنا، آدم چون آن کرامت و آن منزلت دید گفت: یا ملک الموت عجل فقد اشتدّ شوقی الی ما اعطانی ربی فلم یزل آدم یقدّس ربه حتّی قبض ملک الموت و روحه و سجّاه جبرئیل بثوبه ثمّ غسله جبرئیل و الملائکة و حنطوه و کفّوه و وضعوه علی سریره ثمّ تقدّم جبرئیل و الملائکة ثمّ بنوا آدم ثمّ حواء و بناتها و کبر جبرئیل علیه اربعاً، و یقال: انه قدّم للصلوة علیه ابنة شیث و اسمه بالعربیة هبة الله ثمّ حفروا له و دفنوه و سنّوا علیه التراب ثمّ التفت جبرئیل الی ولد آدم و عزّاهم و قال لهم: احفظوا وصیّة ابیکم فانکم ان فعلتمّ ذلك لن تضلّوا بعده ابدًا و اعلموا ان الموت سبیلکم و هذه سنّتکم فی موتاکم فاصنعوا بهم ما صنعنا بابیکم و انکم لن ترونا بعد الیوم الی یوم القیمة: روی ان آدم لما اهبط الی الارض قیل له: لد للفناء و ابن للخراب.

من شاب قد مات و هو حیّ
 یمشی علی الارض مشی هالک
 لو کان عمر الفتی حساباً
 فان فی شیبه فذلک
 قوله: ثمّ انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون قال ابن عباس یعنی المحقّ و المبطل و

الظالم والمظلوم.

روى ان الزبير بن العوام رضى الله عنه قال: يا رسول الله أ نختصم يوم القيمة بعد ما كان بيننا فى الدنيا مع خواصّ الذنوب؟ قال: «نعم حتى يؤدّى الى كل ذى حقّ حقّه»، قال الزبير: و الله ان الامر اذا لشديد. و قال ابن عمر: عشنا برهة من الدهر و كنا نرى ان هذه الآيّة انزلت فينا و فى اهل الكتابين، قلنا: كيف نختصم و ديننا واحد و كتابنا واحد حتى رأيت بعضنا يضرب وجوه بعض بالسيف فعرفت انها نزلت فينا. و عن ابى سعيد الخدرى قال: كنا نقول ربنا واحد و ديننا واحد و نبينا واحد فما هذه الخصومة؟ فلما كان يوم الصّفين و شدّ بعضنا على بعض بالسّيوف قلنا: نعم هو هذا.

و عن ابراهيم قال: لما نزلت: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ قالوا: كيف نختصم و نحن اخوان، فلما قتل عثمان قالوا: هذه خصومتنا. و سئل النّبى (ص) فيم الخصومة؟ فقال: «فى الدّماء فى الدّماء»

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص) «من كانت لآخيه عنده مظلمة من عرض او مال فليتحلله اليوم قبل ان يؤخذ منه يوم لا دينار و لا درهم فان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته و ان لم يكن له عمل اخذ من سيّآته فجعلت عليه».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «أ تدرّون ما المفلس؟» قالوا: المفلس فينا من لا درهم له و لا متاع، قال: «ان المفلس من امّتى من يأتى يوم القيمة بصلاة و صيام و زكاة و كان قد شتم هذا و قذف هذا و اكل مال هذا و سفك دم هذا فيقضى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثمّ طرح فى النار».

قيل لآبى العالیه: قال الله لا تَخْتَصِمُوا لَدَىَّ ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ كيف هذا؟ قال: قوله لا تَخْتَصِمُوا لَدَىَّ لاهل الشرك، و قوله عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ لاهل الملة فى الدّماء و المظالم التى بينهم. و قال ابن عباس: فى القيامة مواطن فهم يختصمون فى بعضها و يسكنون فى بعضها.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ فَرَعَمَ أَنْ لَهُ وَلَدًا وَ شَرِيكًا وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ ائِى بِالْقُرْآنِ إِذْ جَاءَهُ، وَ الْقُرْآنُ اصْدَقُ الصِّدْقِ. و قيل: «بالصدق» ائِى بالصّادق يعنى محمدا صلى الله عليه

و سلم. أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ استفهام تقریر، یعنی: أَلَيْسَ هَذَا الْكَافِرِ يَسْتَحِقُّ
الخلود فی النار.

النوبة الثالثة

قوله: أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... بدانکه دل آدمی را چهار پرده است: پرده اول
صدر است مستقر عهد اسلام لقوله تعالى: أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، پرده دوم قلب
است محل نور ایمان لقوله تعالى: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، پرده سوم فؤاد است سراپرده
مشاهدت حق لقوله: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، پرده چهارم شغاف است محط رحل عشق
لقوله: قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا. این چهار پرده هر یکی را خاصیتی است و از حق بهر یکی نظری،
رب العالمین چون خواهد که رمیده‌ای را بکمند لطف در راه دین خویش کشد، اول نظری
کند بصد روی تا سینه وی از هواها و بدعتها پاک گردد و قدم وی بر جاده سنت مستقیم
شود، پس نظری کند بقلب وی تا از آلائش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب و حسد و
کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت پاک گردد و در راه ورع روان شود پس نظری
کند بفؤاد وی و او را از علائق و خلائق باز برد، چشمه علم و حکمت در دل وی گشاید،
نور هدایت تحفه نقطه وی گرداند، چنانک فرمود: فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ، پس نظری کند
بشغاف وی، نظری و چه نظری! نظری که بر روی جان نگارست و درخت سرور از وی
ببارست و دیده طرب بوی بیدارست. نظری که درخت است و صحبت دوست سایه آن،
نظری که شراب است و دل عارف پیرایه آن.

چون این نظر بشغاف رسد او را از آب و گل باز برد، قدم در کوی فنا نهد، سه چیز در
سه چیز نیست شود: جستن دریافته نیست شود، شناختن در شناخته نیست شود، دوستی
در دوست نیست شود.

بیر طریقت گفت: دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نه می‌یارم
گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست	با دیده مرا خوش است تا دوست دروست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست	یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

قوله: فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ نور بر سه قسم است: یکی بر زبان یکی بر دل یکی در تن. نور

زبان توحید است و شهادت، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبت. نور زبان بجنّت رساند، لقلوله: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ نُّورٍ تَنْبُرُ مِنْهَا نَهْرٌ مِنْ دُونِهَا وَمِنْ أَسْفَلِ مِنْهَا نَعِيمٌ مُنْتَمِتٌ لَمْ يَحْمِلُوا فِيهَا كِبَرًا هُنَّ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، نور دل بقاء دوست رساند، لقلوله: وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند: اول مهابت تا از وی شکوه دارند بی آنکه از وی بیم دارند، دوم حلاوت تا او را جویند بی آنکه با وی سببی دارند، سوم محبت تا او را دوست دارند بی آنکه با وی نسبتی دارند.

پیر طریقت گفت: آن مهابت و حلاوت و محبت ازان است که نور قرب در دل او تابانست و دیده وری دوست دیده دل او را عیانست.

قلوله: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ بَدَانِكَةَ اَيْنَ قَسْوَةَ دَلْ اَز بَسْيَارِي مَعْصِيَةِ خِيَزِدْ و بسياری معصیت از کثرت شهوات خیزد، و کثرت شهوات از سیری شکم خیزد عایشه صدیقه گوید: اول بدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود، نفس های خود را سیری دادند تا شهوتهای اندرونی و بیرونی سر بر زد و سرکشی در گرفتند. ذو النون مصری گوید: هرگز سیر نخوردم که نه معصیتی کردم.

بو سلیمان دارابی گوید: هر آنکس که سیر خورد در وی شش خصلت پدید آید از خصال بد: یکی حلاوت عبادت نباید، دیگر حفظ وی در یاد داشت حکمت بد شود، سوم از شفقت بر خلق محروم ماند بپندارد که همه همچون وی سیراند، چهارم شهوات بر وی زور کند و زیادت شود، پنجم طاعت و عبادت الله بر وی گران شود، ششم چون مؤمنان گرد مسجد و محراب گردند وی همه گرد طهارت گردد. و در خبر است از مصطفی علیه الصلاة والسلام گفت که دلهای خویش را زنده گردانید بانگ خوردن و پاک گردانید بگرسنگی تا صافی و نیکو شود. و گفت: هر که خویشتن را گرسنه دارد دل وی زیرک شود و اندیشه وی عظیم. شبلی گفت: هیچ وقت گرسنه نه نشستم که نه در دل خود حکمتی و عبرتی تازه یافتم و قال النبی (ص): «افضلکم عند الله اطولکم جوعا و تفکرا و ابغضکم الی الله کلّ اکول شروب ثوم، کلوا و اشربوا فی انصاف البطون فانه جزء من النبوة».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي... روندگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه‌اند، گروهی مبتدیان راه‌اند «تَقشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» در شأن ایشان، گریستن بزاری و نالیدن بخواری صفت ایشان، ناله ایشان ناله تائبان، خروش ایشان خروش عاصیان، اندوه ایشان اندوه مصیبت زدگان، آن ناله ایشان دیو راند گناه شوید دل گشاید. گروه دیگر سرهنگان درگاه‌اند، نواختگان لطف الله تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ صفت ایشان، ذکر الله مونس دل ایشان، وعد الله آرام جان ایشان، نفس ایشان نفس صدیقان، وقار ایشان وقار روحانیان، ثبات ایشان ثبات ربانیان. یکی از صحابه روزی با آن مهتر عالم گفت صلوات الله و سلامه علیه: یا رسول الله چرا رخساره ما در استماع قرآن سرخ میگردد و آن منافقان سیاه؟ گفت: زیرا که قرآن نوری است ما را می‌افروزد و ایشان را می‌سوزد «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»، آن خواندن که در سالها اثر نکند از آنست که از زبانی آلوده بر می‌آید و بدلی آشفته فرو میشود. دل خویش بکلی با کلام ازلی قدیم باید داد تا بمعانی آن تمتع یابی و بحقیقت سماع آن رسی، يقول الله عز و جل: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ.

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ آ نَ كَسَ كَ رَ اسْتِي آ رَدَ فَرْدَا، وَ صَدَقَ بِهِ وَ رَ اسْتِ دَ انستِه بود وی آن را، أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) ایشانند باز پرهیزنده.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشانراست هر چه خواهند نزدیک خداوند ایشان، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) آنست پاداش نیکوکاران.

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا تَابَسْتَرِدَ اللَّهُ ازیشان بترکار که کردند، وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَ پاداش دهد ایشان را بمزد ایشان، بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) نیکوتر کاری را که میکردند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ بَسَنَدَه نِيسْتِ اللَّهُ رَهِيكَان خُوِيش را بداشت و باز داشت، وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مِيْتَرَسَانَدِ تَرَا بَايِنِ پَرَسْتِيدِگَانِ جِزِ اللَّهِ، وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) و هر که را بیراه کرد خدا، او را رهنمایی نیست.

وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ وَ هَر كَه رَا رَاهِ نَمُودِ اللَّهِ، او را بی راه کننده‌ای نیست، أ

لَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) بگو الله نه تواناییست تاونده کین ستان؟
 وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَاگر پرسى مشرکان را، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که کی آفرید آسمانها
 و زمینها را؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ناچار گویند که الله، قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ گوی چه
 بینید این چه می پرستید فرود از الله، إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ أَفَرَأَيْتُمْ أَنَّ اللَّهَ بِمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ لِحِمْيَلٍ
 هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ ايشان باز برنده اند گزند او را؟ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يَا بَمَنْ بَخَشَائِشِي
 خواهد کرد و نیکویی که بمن رسد، هَلْ هُنَّ مُّسْكِرَاتُ رَحْمَتِهِ ايشان بازگیرنده اند
 بخشایش او را؟ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو الله مرا بخدایی بسنده است، عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
 (۳۸) باو پستی دارند پستی داران و برو چسبند کارسپاران.

قُلْ يَا قَوْمِ گوی ای قوم من، اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ هم بر آن که هستید میباشید و کار
 میکنید، إِنِّي عَامِلٌ که من هم بر آن که هستم میباشم و کار میکنم، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹)
 مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ آری بدانید که آن کیست که باو آید عذابی که رسوا کند او را، وَ
 يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۴۰) و فرو آید بدو عذابی پاینده که بسر نیاید.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ ما فرورستادیم بر تو این نامه، لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ مردمان را براستی،
 فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ هر که براه راست رود خویشتن را رود، وَ مَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ
 هر که بر گمراهی رود گمراهی او بر او، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) و تو بر ايشان
 خداوند و کارساز نه ای.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ اللَّهُ اوست که می میراند هر تنی را، حِينَ مَوْتِهَا بهنگام مرگ او، وَ الَّتِي
 لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا وَ هر کس که بنمرده بود در خواب خویش، فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا
 الْمَوْتَ می میراند و جان باز میستاند در خواب آن را که قضای مرگ او در رسید و يُرْسِلُ
 الْأُخْرَىٰ وَ می گشاید از خواب و زنده باز می فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در
 نرسید انیز، إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا بهنگامی نام زده کرده مرگ او را، إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
 يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) درین آفرینش خواب نشانه است صراح ايشان را که در اندیشند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ فرود از الله شفیعان میگیرند، قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا
 وَ لَا يَعْلَمُونَ (۴۳) گوی باش و اگر بر هیچ کار پادشاه نباشند و هیچیز در نیابند؟
 قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا گوی شفاعت خدا بر است بهمگی، لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

پادشاهی آسمان و زمین او راست، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) پس آن گه شما را وا او برند. و إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَ آن گه که الله را نام برند بیکتایی، اَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بر مد دل‌های ایشان که به نیگروند برستاخیز، و إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ چون پیش ایشان معبودان دیگر را یاد کنند إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) ایشان تازه روی ورا مشکین می‌باشند.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ گوی خدایا کردگار آسمان و زمین، عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکارا، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ تو آنی که داوری بری میان بندگان خویش، فِی مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) در آنچه ایشان در آن بودند خلاف رفتند و خلاف گفتند.

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و اگر ایشان را بودی که کافر شدند هر چه در زمین چیست و مِثْلَهُ مَعَهُ و هم چندان دیگر با آن، لَأَفْتَدَوْا بِهِ خويشتن را باز خریدندی، مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از بد عذاب آن روز رستاخیز، وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ و با دید آید ایشان را از الله، مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) کاری و چیزی که هرگز در پنداره ایشان نبود.

وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا و پیش آید ایشان را بدهای آنچه میکردند، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) و فرا سر نشست ایشان را و نبود بایشان آنچه می‌خندیدند از آن و افسوس میداشتند بران.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا هر گه که بمردم رسد گزندی یا رنجی خواند ما را، ثُمَّ إِذَا خَوَّلَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا چون او را نیکویی این جهانی بخشیم از نزدیک خود، قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ گوید این مال و این نعمت مرا بزیرکی من دادند، بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ نَه چنانست که آن آزمایش او را دادند، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ گفت همچنین ایشان که پیش از ایشان بودند، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) سود نداشت ایشان را و بکار نیامد آنچه میکردند و میساختند. فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا تا بایشان رسید بدهای آنچه میکردند، وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ و ایشان که کافر شدند ازینان، سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا آری بایشان رسد بدهای آنچه

میکند، و ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) و ایشان پیش نشوند و بر ما در نگذرند.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا نَمِيدًا، أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ كَمَا أَنَّ اللَّهَ فَرَّاحٌ مِغْشَرَانِد رُوزِي اُو رَا كِه خَوَاهِد؟ اِنِّ فِي ذَلِكْ لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) در ان نشانهای روشن است ایشان را كِه بگروند.

النوبة الثانية

قوله: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ جَاءَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ صَدَّقَ بِهِ الرَّسُولُ أَيْضًا بَلَّغَهُ الْخَلْقَ. وَ قَالَ السُّدِّيُّ: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ جَبْرَائِيلُ جَاءَ بِالْقُرْآنِ «وَ صَدَّقَ بِهِ» مُحَمَّدًا (ص) تَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ. وَ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ وَ الْكَلْبِيُّ: «جَاءَ بِالصِّدْقِ» رَسُولَ اللَّهِ (ص)، «وَ صَدَّقَ بِهِ» أَبُو بَكْرٍ. وَ قِيلَ: «صَدَّقَ بِهِ» الْمُؤْمِنُونَ، لِقَوْلِهِ: أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَ قَالَ الْحَسَنُ: هُمُ الْمُؤْمِنُونَ صَدَّقُوا بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ جَاءُوا بِهِ فِي الْآخِرَةِ. وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِالْقُرْآنِ فَيَقُولُ: هَذَا الَّذِي أَعْطَيْتُمُونَا صَدَّقْنَا بِهِ وَ عَلِمْنَا بِمَا فِيهِ. أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ عَذَابَ اللَّهِ.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ أَيْ لَهُمْ مَا يَتَمَنُّونَ فِي الْجَنَّةِ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِذَا دَخَلُوهَا، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ أَيْ ثَوَابِ الْمُوحِدِينَ. يُقَالُ: أَجْمَعَ الْعِبَارَاتِ عَنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ أَنَّ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَ أَجْمَعَ الْعِبَارَاتِ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ قَوْلُهُ: وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.

لِيُكْفَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ اللَّامُ فِي قَوْلِهِ: لِيُكْفَرَ مُتَّصِلٌ بِالْمُحْسِنِينَ، يَعْنِي: الَّذِينَ أَحْسَنُوا رَجَاءً أَنْ يَكْفَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ وَ يَجْزِيهِمْ بِمَحَاسِنِهَا. وَ قِيلَ: مُتَّصِلٌ بِالْجَزَاءِ يَعْنِي: جَزَاهُمْ كَمَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ، أَسْوَأُ الَّذِي عَمِلُوا أَيْ الْكُفْرَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْمَعَاصِيَ بِطَاعَتِهِمْ، وَ يَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ أَيْ يُعْطِيهِمْ ثَوَابَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ أَيْ بِسَبَبِ إِيمَانِهِمْ. وَ قِيلَ: أَسْوَأُ الَّذِي عَمِلُوا قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ أَحْسَنَ الَّذِي عَمِلُوا فِي الْإِيمَانِ.

قوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ مفسران گفتند این آیت دو بار از آسمان فرو آمد، یک بار در حق مصطفی صلوات الله علیه و یک بار در شأن خالد بن الولید، و روا باشد نزول یک آیت دو بار از آسمان چنان که سوره فاتحه بیک قول از بهر آن آن را مثنای گویند که دو بار از آسمان فرو آمد یک بار به مکه و یک بار به مدینه، همچنین أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، هر چه مکاران عالم در هلاک کسی بکوشند، کفار مکه در هلاک مصطفی (ص) بکار

داشتند و مکر و دستان بروی ساختند چنانکه رب العزّة فرمود: **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، أَمَا آن مکر و دستان ایشان از پیش نرفت و بروی دست نیافتند که رب العزّة این آیت فرستاده بود در حقّ وی: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** یعنی محمدا (ص) و نزول دوم و شأن خالد بن ولید آنست که قومی از مشرکان عرب درختی را بمعبودی گرفته بودند و دیوی در زیر بیخ آن درخت قرار کرده بود نام آن دیو عزّی و رب العزّة آن را سبب ضلالت ایشان کرده، مصطفی (ص) خالد بن ولید را فرمود درخت را از بیخ بر آرد و آن دیو را بکشد، مشرکان گرد آمدند و خالد را بترسانیدند که عزّی ترا هلاک کند یا دیوانه کند، خالد از مقاتلت ایشان مصطفی (ص) را خبر کرد و رب العزّة در حقّ وی این آیت فرستاد که **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ،** خالد بازگشت و آن درخت را از بیخ بکند، و مشرکان میگفتند: جنینه یا عزّی حرّقیه، خالد از آن نیندیشید و درخت بکند و زیر آن درخت شخصی یافت عظیم سیاه کریه المنظر و او را بکشت، پس مصطفی (ص) گفت: **تلك عزّی و لن تعبد ابدأ.**

حمزه و کسایی و ابو جعفر «بکاف عباده» خوانند بجمع و المراد به الانبیاء علیهم السلام قصدهم قومهم بالسوء كما قال تعالی: **وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ فَكَفَاهُمْ اللَّهُ شَرًّا مِنْ عَادَاهُمْ.**

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ اِی من اضلّه الله عن طریق الرشاد و سبیل الحق فلا یهدیه غیره.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ اِی من یهدیه الله لدینه لا یستطیع احد ان یضله او یخذله، أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ اِی منیع فی ملکه، ذی انتقام من أعدائه.
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اِی لو سألت یا محمد هؤلاء المشرکین الذین یخوفونک بآلهتهم فقلت لهم: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، فسألهم النبی علیه الصلّاة و السلام عن ذلك فقالوا: اللَّهُ خلقهما، فقال الله لمحمد علیه الصلّاة و السلام. قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ شَدِيدٍ وَ بِلَاءٍ وَ ضِيقٍ مَعِيشَةٍ. الضّرّ اذا قرن بالنفع فتح الضاد و اذا افرد ضمّ و هو اسم لكلّ مکروه، هل هنّ کاشفاتُ ضرّه اِی هل الاصنام دافعات شدته عنّی؟ أو أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ نِعْمَةٍ وَ بَرَكَةٍ هَلْ هُنَّ مُمَسِّكَاتُ رَحْمَتِهِ قَرَأَ اهل البصرة: «کاشفات»

«ممسكات» بالتنوين «ضرة» و «رحمته» بنصب الراء و التاء.

و قرأ الآخرون بلاثنتين على الاضافة. قال مقاتل: فسألهم النبي (ص) عن ذلك فسكتوا فقال الله لرسوله: قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ثقتي به و اعتمادى عليه عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ اى به يثق الواثقون، اى اذا قال الكفار انا نعبد الاصنام ليقربونا الى الله زلفى فقل لهم «حسبى الله» قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ اى على ناحيتكم التى اخترتموها و تمكنت عندكم. قال اهل اللغة: المكانة مصدر مكن فهو مكين، اى حصلت له مكانة و قدرة، اِنِّى عاملٌ فى الكلام اضمار، اى اعملوا على مكانتكم انى عامل على مكانتى. و قيل: اعملوا على شاكلتكم و عادتكم انى عامل على شاكلتى و عادتى.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ هذا تهديد و وعيد، اى سوف تعلمون من ياتيه عذاب يهينه و يفضحه فى الدنيا، وَ يَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّهِمٌّ. دائم لا يفارقه فى الآخرة. اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ يعنى القرآن «للناس» اى لجميع الناس بالحق اى بسبب الحق ليعمل به. و قيل: «بالحق» اى بالخبر عن الحشر و الحساب و جميع ما هو حق و كائن ممّا اخبر الله عز و جل عنه، فَمَنْ اهْتَدَىٰ الْحَقُّ و لزمه «فلنفسه» نفع ذلك وَ مَنْ ضَلَّ فارق الحق فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا اى فضلالته على نفسه، يعنى اثم ضلالته و وبال امره راجع اليه، وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى بمسلط تحملهم على الايمان، انما عليك البلاغ. در ابتداى سوره اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ گفت و درين موضع اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ گفت، و فرق آنست كه در هر موضع كه «انزلنا عليك» گفت خطابى است با تخفيف، و هر جا كه «انزلنا اليك» گفت خطابى است با تكليف، نبينى كه در اول سوره مصطفى را با خلاص در عبادت مكلف كرد گفت: فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، و درين موضع ختم آيت بتخفيف كرد گفت: وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى لست بمسؤل عنهم، فخفف عنه ذلك.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ النَّفْسَ اسْمَ لِحَرَكَةِ الْحَيِّ، و لكل انسان نفسان: نفس حياة و نفس يقظة يحيى باحديهما و يستيقظ بالآخري، و التوفى على وجهين: توفى النوم كقوله: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ، و توفى الموت كقوله: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ فَالْمَيِّتِ متوفى تفارقه نفس الحياة عند الموت و انقضاء الاجل و النائم متوفى تفارقه نفس اليقظة و التمييز عند النوم، و معنى الآية الله يتوفى الانفس مرتين مرة حين موتها و مرة حين نومها، فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ

عَلَيْهَا الْمَوْتُ فَلَا يَرُدُّهَا إِلَى الْجَسَدِ وَيُرْسِلُ الْآخِرَى بِعَنَى وَيُرَدُّ الْآخِرَى الَّتِي لَمْ يَقْبُضْ عَلَيْهَا الْمَوْتُ إِلَى الْجَسَدِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى أَى إِلَى أَنْ يَأْتِيَ وَقْتُ مَوْتِهِ. قَرَأَ حَمْزَةً وَالْكَسَائِي: «قَضَى» بِضَمِّ الْقَافِ وَ كَسْرِ الضَّادِ عَلَى مَا لَمْ يَسْمَعْ فَاعْلَمَ الْمَوْتَ بَرَفْعِ التَّاءِ. وَقَرَأَ الْبَاقُونَ «قَضَى» بِفَتْحِ الْقَافِ وَالضَّادِ عَلَى تَسْمِيَةِ الْفَاعِلِ لِقَوْلِهِ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ الْمَوْتَ بِنَصْبِ التَّاءِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ فِي الْإِنْسَانِ نَفْسٌ وَرُوحٌ بَيْنَهُمَا مِثْلُ شِعَاعِ الشَّمْسِ فَالْنَفْسُ الَّتِي بِهَا الْعَقْلُ وَالتَّمْيِيزُ وَ الرُّوحُ الَّتِي بِهَا النَفْسُ وَ الْحَرَكَةُ فَإِذَا نَامَ الْعَبْدُ قَبِضَ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ لَمْ يَقْبُضْ رُوحَهُ. وَ عَنِ عَلِيٍّ (ع) «يُخْرِجُ الرُّوحَ عِنْدَ النُّوْمِ وَ يَبْقَى شِعَاعُهُ فِي الْجَسَدِ فَبِذَلِكَ يَرَى الرُّؤْيَا فَإِذَا انْتَبَهَ مِنَ النُّوْمِ عَادَ الرُّوحَ إِلَى الْجَسَدِ بِاسْرِعٍ مِنْ لِحْظَةٍ».

وَيُقَالُ: أَنْ أَرْوَّاحَ الْأَحْيَاءِ وَ الْأَمْوَاتِ تَلْتَقِي فِي الْمَنَامِ فَتَعَارَفَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ تَأْتَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ بِلَادِ الْأَرْضِ وَ مِنَ السَّمَاءِ وَ مِنَ الْغَيْبِ وَ إِذَا أَرَادَتِ الرَّجُوعَ إِلَى أَجْسَادِهَا أَمْسَكَ اللَّهُ أَرْوَّاحَ الْأَمْوَاتِ عِنْدَهُ وَ أَرْسَلَ أَرْوَّاحَ الْأَحْيَاءِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى أَجْسَادِهَا إِلَى انْقِضَاءِ مَدَّةِ حَيَاتِهَا. وَ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ فَلْيَنْفِضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ أَرَاهُ فَانَّهُ لَا يَدْرِي مَا خَلْفَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ بِأَسْمِكِ رَبِّي وَضَعْتَ جَنْبِي وَ بَكَ أَرْفَعُهُ أَنْ أَمْسَكَتَ رُوحِي فَارْحَمِهَا وَ أَنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِدَلَالَاتٍ عَلَى قُدْرَتِهِ حَيْثُ لَمْ يَغْلُظْ فِي أَمْسَاكِ مَا يَمْسِكُ مِنَ الْأَرْوَّاحِ وَ أَرْسَالَ مَا يَرْسِلُ مِنْهَا. وَقَالَ مَقَاتِلٌ: لِعَلَّامَاتٍ، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فِي أَمْرِ الْبَعْثِ، أَى تَوَفَّى نَفْسَ النَّائِمِ وَ أَرْسَالَهَا بَعْدَ التَّوَفَّى دَلِيلَ عَلَى الْبَعْثِ.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ «أَمْ» هَا هُنَا هِيَ الْمَعَادِلَةُ لِهَمْزَةِ الْاسْتِفْهَامِ، تَقْدِيرُهُ: اْعْبُدُوا الْإِوتَانِ لِأَنَّهَا خَلَقَتْ الْكَائِنَاتِ أَمْ لِأَنَّهَا تَدْفَعُ الْمَكْرُوهَ أَمْ لِأَنَّهَا تَشْفَعُ لَهُمْ. وَقِيلَ: «أَمْ» بِمَعْنَى بَلْ، يَعْنِي أَنَّ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارِ لَا يُؤْمِنُونَ بِمَا يُخْبِرُهُمْ بِهِ بَلْ يَتَّخِذُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شَفَعَاؤُهُمْ عِنْدَهُ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا يَعْنِي قُلْ يَا مُحَمَّدُ وَ أَنْ كَانَتْ آلِهَةٌ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً مِنَ الشَّفَاعَةِ وَ لَا يَقْبَلُونَ أَنْكُمْ تَعْبُدُونَهُمْ، وَ جَوَابُ هَذَا مَحْذُوفٌ، تَقْدِيرُهُ: وَ أَنْ كَانُوا بِهَذِهِ الصِّفَةِ يَتَّخِذُونَهُمْ: قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَا يَشْفَعُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ قَوْلُهُ «جَمِيعاً» نَصَبٌ عَلَى الْحَالِ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ يَعْنِي إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ فَاحْذَرُوا سَخَطَهُ وَ اتَّقُوا عِقَابَهُ.

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ نَفَرْت. قال ابن عباس: «اشمأزت» أى انقبضت عن التوحيد.
و قال قتادة: استكبرت، و اصل الاشمئزاز النفور و الاستكبار.

وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ يَعْنَى الْإِصْنَامَ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ يَفْرَحُونَ قَالَ مُجَاهِدٌ وَمَقَاتِلٌ: وَ ذَلِكَ حِينَ قَرَأَ النَّبِيُّ (ص) سُورَةَ النَّجْمِ فَالْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ تَلَكَ الْغَرَانِيقَ الْعُلَى ففَرِحَ بِهِ الْكُفَّارَ.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

روى عن ابى سلمة قال: سألت عائشه بما كان رسول الله (ص) يفتتح الصلاة من الليل قالت كان يقول: اللهم رب جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السماوات و الارض عالم الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدنى لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدى من تشاء الى صراط مستقيم.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ أَيْ مِنْ شِدَّةِ الْعَذَابِ «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» لَوْ كَانَ يَخْلُصُهُمْ ذَلِكَ. و قيل: لا يقبل منهم ذلك، و بدأ لهم ظهر لهم مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ فِي الدُّنْيَا أَنَّهُ نَازِلٌ بِهِمْ فِي الْآخِرَةِ أَيْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ ثَوَابًا عَلَى حَسَنَاتِهِمْ فَلَمْ تَنْفَعِهِمْ حَسَنَاتِهِمْ مَعَ الشَّرِكِ بِاللَّهِ وَ قِيلَ: لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَنْكُرُونَ الْبَعْثَ، وَ الْإِحْتِسَابَ الْإِعْتِدَادَ بِالشَّيْءِ مِنْ جِهَةِ دَخُولِهِ فِيهَا يَحْسِبُهُ. وَ قِيلَ: أَنَّهُمْ كَانُوا يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِعِبَادَةِ الْإِصْنَامِ فَلَمَّا عَوْقَبُوا عَلَيْهَا بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا.

روى ان محمد بن المنكدر جزع عند الموت فقبل له فى ذلك فقال: اخشى ان يبدو لى ما لم احتسب و بدأ لهم سيئات ما كسبوا اى مساوى اعمالهم من الشرك و ظلم اولياء الله، و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون احاط بهم جزاء استهزائهم.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا قِيلَ: هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي أَبِي جَهْلٍ. وَ قِيلَ: فِي أَبِي حَذِيفَةَ بْنِ الْمُغِيرَةَ وَ قِيلَ عَامٌّ فِي جَمِيعِ الْكُفَّارِ، وَ الْمَعْنَى مِنْ عَادَةِ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارِ أَنَّهُ إِذَا مَسَّهُمْ ضَرْبٌ مِنْ شِدَّةٍ وَ مَرَضٍ أَخْلَصُوا الدُّعَاءَ لِأَيُّوْنِ لِكَشْفِهِ غَيْرِنَا.

روى ان النبي (ص) قال للحصين الخزاعى قبل ان اسلم: كم تعبد اليوم لها؟ قال سبعة واحدة فى السماء و ستة فى الارض، فقال: انهم تعده ليوم رغبتك و رهبتك، فقال: الذى

فی السَّمَاءِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ أَى اعطیناه نِعْمَةً مِّنَّا أَى صِحَّةَ و رخاء فی العیش، قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ أَى عَلَى عِلْمٍ مِنَ اللَّهِ بَانِي لَهُ أَهْل. قَالَ مِقَاتِل: أَى عَلَى خَيْرِ عِلْمِهِ اللَّهُ عِنْدِي وَ ذَكَرَ الْكِنَايَةَ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالنِّعْمَةِ الْإِنْعَامَ، بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ يَعْنِي تِلْكَ النِّعْمَةُ فِتْنَةٌ اسْتَدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ امْتِحَانٌ وَ بَلِيَّةٌ. وَ قِيلَ: بَلْ كَلِمَتُهُ الَّتِي قَالَهَا فِتْنَةٌ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ اسْتَدْرَاجٌ وَ امْتِحَانٌ.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ مِقَاتِل: يَعْنِي قَارُونَ فَانَّهُ قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي، فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَعْنِي فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مِنَ الْكُفْرِ حِينَ أَتَيْتَهُمُ الْعَذَابَ.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا أَى جَزَائِهَا يَعْنِي الْعَذَابَ، ثُمَّ أَوْعَدَ كَفَّارَ مَكَّةَ فَقَالَ: وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَى بِفَائِتِينَ لِأَنَّ مَرَجِعَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ هَذَا جَوَابٌ لِقَوْلٍ مِنْ قَالَ: إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ أَى لَيْسَ كَمَا يَظُنُّهُ أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَقْدِرُ عَلَى بَسْطِ الرِّزْقِ وَ تَقْتِيرِهِ إِلَّا اللَّهُ يَوْسَعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ أَى يَقْتَرُّ عَلَى يَشَاءَ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ أَى فِي ضَيْقِ حَالِ الْكَلْبِ وَ سَعَةِ حَالِ الْأَبْلَى دَلِيلٌ عَلَى الرِّزْقِ، وَ تَقْدِيرِهِ يَرُدُّ بِهِذِهِ الْآيَةَ عَلَى مَنْ يَرَى الْغِنَاءَ مِنَ الْكَيْسِ وَ الْفَقْرِ مِنَ الْعَجْزِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

و لا كل ما يحوى الفتى من تلاده لحزم و لا ما فاته لتوان

النوبة الثالثة

قوله: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ... بدانکه معنی صدق راستی است و راستی در چهار چیز است در قول و در وعده و در عزم و در عمل، راستی در قول آنست که حق جل جلاله گفت مصطفی را صلوات و سلامه علیه: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ. راستی در وعده آنست که اسماعیل پیغامبر را گفت علیه السلام: إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ. راستی در عزم آنست که اصحاب رسول را گفت: رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. راستی در عمل آنست که مؤمنان را گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا. کسی که این خصلتها جمله در وی مجتمع شود او

را صدیق گویند، ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه برین مقام بود که رب العزة در حق وی فرمود: **إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا** مصطفی (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت: گفتار بحق و کردار بصدق. پیری را گفتند: صدق چیست؟ گفت: آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی. صدق در قول آنست که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند، چون گوید: **وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** میگوید: روی آوردم در خداوند آسمان و زمین، اگر درین حال روی وی با دنیا بود پس دروغ بود. چون گوید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** من بنده توام ترا پرستم و آن گه در بند دنیا و در بند شهوت بود دروغ گفته باشد، زیرا که مرد بنده آنست که در بند آنست، ازینجا گفت مصطفی علیه الصلاة والسلام: «تعس عبد الدرهم تعس عبد الدينار»

او را بنده زر و سیم خواند چون در بند زر و سیم بود. بنده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی حق مرورا درست گردد.

بو یزید بسطامی گفت: **اوقفني الحق سبحانه بين يديه الف موقف في كل موقف عرض عليّ المملكة، فقلت: لا اريدها، فقال لي في آخر الموقف: يا با يزید ما تريد؟**

قلت: ارید ان لا ارید، قال انت عبدی حقاً گفت در عالم حقایق از روی الهام حق جل جلاله مرا ترقی داد و در هزار موقف بداشت در هر موقعی مملکت کونین بر من عرض داد، بتوفیق الهی خود را از بند همه آزاد دیدم، گفتم ازین ذخایر و درر الغیب که در پیش ما ریختی هیچ نخواهم، آن گه در آخر موقف گفت: پس چه خواهی؟ گفتم: آن خواهم که نخواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود، نفس بت است و دل غول علم خصم اشارت شرک عبارت **علت** پس چه ماند یکی و بس باقی هوس. اما صدق در وفای عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود و در امر با غیرت و در وقت با استقامت، چنان که صحابه رسول بودند که بعزم خویش وفا کردند و در قتال دشمن تن سبیل و جان فدا کردند تا رب العزة ایشان را در ان وفای عزم و تحقیق عهد بستود که **رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، وَ** آن مرد منافق که با خدا عهد کرد و در دل عزم داشت که اگر مرا مال دهد بذل کنم و راه تقوی را از ان مرکب سازم پس عزم خویش را نقض کرد و بوفای عهد باز نیامد تا رب العزة در حق وی میگوید: **وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ**

لَيْنَ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ تَا آنجا که گفت: بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ او را دروغ زن گفت و کاذب نام کرد بآن خلف وعد و نقض عهد که از وی برفت. اَمَّا صَدَق صَادِقَانِ در سلوک راه دین و اعمال ایشان آنست که در هر مقامی از مقامات راه دین چون توبه و صبر و زهد و خوف و رجا و غیر آن، حقیقت آن از خویشتن طلب کنند و بظواهر و اوائل آن قناعت نکنند، نه بینی که رب العزة در صفت مؤمنان فرمود: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. جای دیگر فرمود: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ وَ بآخر آیت گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا، تا شرایط حقایق ایمان در ایشان مجتمع نشد ایشان را صادق نخواند، و اگر مثالی خواهی کسی، که از چیزی ترسد نشان صدق وی آن بود که بتن میلرزد و بر وی زرد بود و از طعام و شراب بازماند چنانکه داود پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه بآن زلت صغیره که وی را افتاد چهل روز بسان ساجدان سر بر زمین نهاد و میگریست تا آن گه که از اشک چشم وی گیاه از زمین برآمد ندا آمد که ای داود چرا میگری، اگر گرسنه‌یی تا ترا طعام دهم و تشنه‌ای تا آب دهم و برهنه‌ای تا بپوشم، داود از سر سوختگی بنعت زاری ناله‌ای کرد که از آن نفس وی چوب بسوخت، آن گه گفت: بار خدایا بر گریستن من رحمت کن و گناه من بر کف دست من نقش کن تا هرگز فراموش نکنم رب العالمین صدق وی در معاملات وی بشناخت توبه وی پذیرفت و دعای وی اجابت کرد. و هم در اخبار داود است که چون بر گناه خود خواست که نوحه کند نخست هفت روز هیچیز نخورد و گرد زنان نگشت پس روی بصحرا نهاد و سلیمان را گفت تا ندا کند در انجمن بنی اسرائیل که هر که میخواهد که نوحه داود بشنود تا حاضر آید، خلق بسیار جمع شدند و مرغان هوا و وحوش صحرا همچین و داود ابتدا بتسبیح و ثنای الله کرد و آن گه صفت بهشت و دوزخ در آن پیوست و بآخر نوحه کرد بر گناه خویش و سخن در خوف گفت تا خلق بسیار در سماع آن بیجان گشتند تا آن حد که سلیمان بر سر وی ایستاده بود، گفت: ای پدر بس کن که جمع بسیار هلاک شدند. آورده‌اند که روزی چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاک شدند، اینست نشان صدق در ابواب معاملات و در خیر است از مصطفی علیه الصلاة

و السلام که هرگز جبرئیل از آسمان فرو نیامد بر من که نه من او را ترسان و لرزان دیدم از بیم حق جل جلاله، و علی بن الحسین را رضوان الله علیهما دیدند که طهارت کرد و بر در مسجد بیستاد روی زرد گشته و لرزه بر اندام وی افتاده، او را گفتند: این چه حال است؟ گفت: نمیدانید که پیش که خواهم رفت و بحضرت که خواهم ایستاد؟! داود طئانی عالم وقت بود و در فقه فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که: یا اهل الارض ان داود الطائنی قدم علی ربه و هو عنه راض با این منزلت و منقبت در صدق عمل چنان بود که بو بکر عیاش حکایت کند که در حجره وی شدم او را دیدم نشسته، پاره‌ای نان خشک در دست داشت و میگریست، گفتم: مالک یا داود؟ فقال: هذه الکسرة ان آکلها و لا ادری أ من حلال هی ام حرام حقاً که هر که عزت دین بشناخت هرگز هوای بشریت ازو بر نخورد، اگر یک نفس از صدق صدیقان سر از قبه صفات خود بیرون کند و بما فرو نگرند جز بی قدری نعت ما هیچ چیز نبیند.

قوله: أ لیسَ اللهُ بِکافی عَبْدَهُ هِدایَه حَتّی عرفه وفقه حَتّی عبده لَقنه حَتّی سألَه نورَ قلبه حَتّی احبّه. بناوخت تا بشناخت، توفیق داد تا عبادت کرد، تلقین کرد تا بخواست، دل را معدن نور کرد تا دوست داشت، هر که کار خود بکلیت بحق جل جلاله باز گذاشت وی ثمره از حیاة طیبه برداشت و حق را وکیل و کارساز خود یافت. من تیراً من اختیاره و احتیاله و صدق رجوعه الی الله فی احواله و لا یستعین بغير الله من اشکاله و امثاله آواه الی کنف اقباله و کفاه جمیع اشغاله و هیاله محلا فی ظلال افضاله بکمال جماله.

هر که از حول و قوه خود بیزار گشت و در احتیال و اختیار بر خود بیست و بصدق افتقار خود را بر درگاه قدرت بیفکند از علایق بریده و دست از خلائق شسته، جلال احدیت بنعت رأفت و رحمت او را در پرده عنایت و کنف حمایت خود بدارد و مهمّات وی کفایت کند.

«من اصبح و همومه همّ واحد کفاه الله هموم الدنيا و الآخرة».

عبد الواحد زید را گفتند: هیچ کس در دانی که در مراقبت خالق چنان مستغرق بود که او را پروای خلق نباشد؟ گفت: یکی را دانم که همین ساعت در آید، عتبه الغلام در آمد، عبد

الواحد گفت: ای عتبه در راه کرا دیدی؟ گفت هیچ کس را و راه وی بازار بود انجمن خلق.

۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای رهبران من، الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ایشان که گزاف کردند در ستم بر خویشان. لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ نومید مباشید از بخشایش الله، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا که اوست آن خداوند آمرزگار بخشاینده مهربان که گناهان همه بیامزد، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) که اوست آمرزگار مهربان.

وَأَيُّوا إِلَى رَبِّكُمْ باز گردید با خداوند خویش، وَأَسْلَمُوا لَهُ و گردن نهید او را، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه عذاب آید بشما، ثُمَّ لَا تَنْصَرُونَ (۵۴) و آن گه یاری نرسد شما را از کس.

وَأَتَّبِعُوا و پی برید و پذیرید، أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ نیکوتر آنچه فرو فرستادند بشما از خداوند شما، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً پیش از آنکه عذاب آید بشما ناگاهی، وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) و شما ندانید.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه هر تنی گوید: يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ای نفریغا بر آن سستی که کردم در کار خدا و در فرمانبرداری او، وَإِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّآخِرِينَ (۵۶) و نبودم مگر از افسوس گران و از سست فرا دارندگان.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي یا پیش از آنکه هر تنی گوید اگر الله مرا راه نمودی، لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) من از پرهیزگاران بودمی.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ یا پیش از آنکه هر تنی گوید آن گه که عذاب ببیند، لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً ای کاشک مرا بازگشتی بودی ازین جهان، فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) تا من از نیکوکاران بودمی.

بَلَىٰ بازگشت نیست، قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي آمد بتو پیغامهای من، فَكَذَّبْتَ بِهَا دروغ زن گرفتی بآن، وَ اسْتَكْبَرْتَ و گردن کشیدی، وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) و از ناگرویدگان بودی.

و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ و روز رستاخیز ایشان را بینی که دروغ گفتند بر الله، وَ جُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رویهای ایشان سیاه گشته، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِمُتَكَبِّرِينَ (۶۰)

در دوزخ بنگاهی بسزا و بسنده نیست گردن کشان ناگرویده را؟
وَيُجَبِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِرِهَانِ اللَّهِ اِيشَانِ رَا كِه بِه پرهيزند از انباز گفتن او رَا بِمَفَازَتِهِمْ بَانَ
کردارهایی که رستگاری و پیروزیهای ايشان بَانَ بود، لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ بَد بَايشَان نرسد، وَ
لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) و ايشان هرگز اندوهگن نباشند.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ اللَّهُ آفَرِيدگار همه چيز است، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ (۶۲) و او بر
همه چيز خداوند است و کارساز و کار از پيش برنده.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ رَاسْت كَلِيدهای آسمانها و زمينها.
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِ اللَّهِ وَ اِيشَانِ كِه بَنگرويدند بسخنان اللَّهُ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳)
ايشانند زيانكاران.

قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ بگو باش چيزی جز الله، تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ مِيفرماييد مرا تا پرستم، أَهْيَا
الْجَاهِلُونَ (۶۴) ای نادانان؟

وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِيغَامِ دَادِه اند بتو و بيغامبران پيش از تو، لَئِنْ
أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ كِه اگَر انباز گيری با الله تباه شود و نيست کردار تو، وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ
الْخَاسِرِينَ (۶۵) و از زيانكاران باشی

بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ انباز نه، الله را پرست، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶) از سپاس داران باش از
گرويدگان براست داران.

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ بِنِدَانِستند چندی و چونی الله، وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَ زمينها همه بدست گرفته او روز رستاخيز، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَ آسمانها در
نوشته در راست دست او، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) پاکی او را و برتری از ان
انبازان که با او ميگيرند.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ وَ دَرْدَمند در صور، فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ مَرْدِه بيفتند
از ان آواز هر که در آسمان و زمين کس است، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر او که خدا خواهد، ثُمَّ
نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى پَس آن گه دَرْدَمند در صور دميدنی ديگر، فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) آن
گه ايشان بر پای خاسته باشند همگان ايستاده مينگردن.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ رُوشن شود زمين بروشنایی خداوند او وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ

شمار و نسخت کردارها بنهند وَ جِيءَ بِالْبَنِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ آرند پیغامبران و گواهان را، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ داوری برگزارند میان ایشان براستی و داد، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹) و از هیچ کس چیزی نکاهدند.

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ تمام بسپارند بهر تنی پاداش آنچه کرد، وَ هُوَ أَغْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) و الله داناتر دانای است با آنچه میگردند.

وَ سِيَقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا وَ رانند ایشان را که نگر ویدند بدوزخ گروه گروه، حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا تَأَنُّوا وَ آیدند باتش، فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا باز گشایند درهای آن بر ایشان، وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ عذاب سازان دوزخ ایشان را گویند أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ نِيَأْمُرُكُمْ بِشِمَا فرستادگان همچون شما؟ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ که میخواندند بر شما سخن خداوند شما، وَ يَنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ میترسانیدند شما را از دیدن این روز شما؟ قَالُوا بَلَىٰ گویند آری آمد، وَ لَكِنَّ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) لکن واجب گشت و درست بر ناگرویدگان سخن الله در ازل که اهل عذاب اند.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ گویند در روید از درهای دوزخ، خَالِدِينَ فِيهَا ایشان جاودان در آن، فَبَسَّسَ مَتَوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) بد جای و نگاه گردنکشان را از حق. وَ سِيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ وَ رانند ایشان را که پرهیزبندند از انباز گفتن با الله، إِلَى الْجَنَّةِ سَوِي بِهِشت، زُمَرًا گروه گروه، حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا تَأَنُّوا وَ آیدند بهشت، وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ درهای آن باز گشایند بر رویهای ایشان، وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ ایشان را گویند بهشت سازان: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما طِبُّتُمْ خوش زندگانی گشتید و پاک، فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) در روید درین سرای جاودان.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ گویند ستایش نیکو الله را، الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدُّهُ او که راست گفت در وعده خویش با ما، وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ وَ باز گرفته از دشمنان زمین بهشت بما داد، تَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ جای میگیریم از بهشت هر جایی که خواهیم، فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) نیکامزد کارگران.

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ وَ بینی فرشتگان را، حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ حلقه گرفته گرد عرش، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ میستایند بستایش نیکو خداوند خویش را، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ کار

برگردد میان آفریدگان براستی و داد، وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵) و الله گوید ستایش نیکو الله را خداوند جهانیان.

التوبة الثانية

قوله: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ابن عباس گفت: این آیت تا آخر سه آیت در شأن وحشی فرو آمد که رسول خدا (ص) بعد از اسلام وحشی در وی نمی نگرست که وی حمزه را کشته بود و بروی مثلث کرده و آن در دل رسول (ص) تأثیر کرده بود چنان که طاقت دیدار وی نمیداشت. وحشی پنداشت که چون رسول بوی نمی نگرست اسلام وی پذیرفته نیست، رب العالمین این آیت فرستاد تا رسول بوی نگرست و آن وحشت از پیش برداشت. ابن عمر گفت: این آیات در شأن عیاش بن ابی ربهعه فرو آمد و در شأن ولید بن الولید و جماعتی دیگر که در مکه مسلمان شدند اما هجرت نکردند و مشرکان ایشان را معذب میداشتند تا ایشان را از اسلام برگردانیدند، صحابه رسول گفتند الله تعالی از ایشان نه فرض پذیرد نه نافله هرگز که از بیم عقوبت مشرکان بتبرک دین خویش بگفتند، رب العالمین در حق ایشان این آیات فرستاد، عمر خطاب این آیت بنوشت و بایشان فرستاد، ایشان بدین اسلام باز آمدند و هجرت کردند.

عبد الله عمر گفت: ما که صحابه رسول بودیم باول چنان میدانستیم و میگفتیم که حسنات ما جمله مقبول است که در ان شک نیست، پس چون این آیت فرو آمد که: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْغُلُوا أَعْمَالَكُمْ گفتیم که آن چه باشد که اعمال ما باطل کند، بجای آوردیم که آن کبائر است و فواحش، پس از ان هر که از وی کبیره ای آمد یا فاحشه ای گفتیم که کار وی تباه گشت و سرانجام وی بد شد تا آن روز که این آیت فرو آمد: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، نیز آن سخن نگفتیم، بلی بر گناهکار ترسیدیم و امید برحمت داشتیم. باین قول اسراف ارتکاب کبائر است. عبد الله مسعود گفت: روزی در مسجد شدم دانشمندی سخن میگفت از روی وعید، همه ذکر آتش میکرد و صفت اغلال و انکال، ابن مسعود گفت او را گفتیم: ای دانشمند این چه چیز است که بندگان را از رحمت الله نومید میکنی نمی خوانی آنچه رب العزة فرمود: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؟ خیر درست است که رسول خدا علیه الصلاة والسلام

این آیت برخواند گفت: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً و لا يبالي و بروایتی دیگر مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود.

ان تغفر اللهم فاغفر جمّا و اى عبد لك لا المّا

چون آمرزی خداوند همه بیامرز و آن کدام بنده است که او گناه نکرد. و فی الخبر الصحيح عن ابی سعید الخدری عن النبی (ص) قال: «كان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعين انسانا ثم خرج یسأل فدلّ علی راهب فاتاه فقال: انی قتلت تسعا و تسعين نفسا و هل بی من توبة؟ قال: لا، فقتله، فکمل به مائة، ثمّ سأل عن اهل الارض فدلّ علی رجل عالم فقال له: قتلت مائة نفس فهل لی من توبة؟ قال: نعم و من یحول بینک و بین التوبة انطلق الی ارض کذا و کذا فانّ بها ناسا یعبدون الله فاعبد الله معهم و لا ترجع الی ارضک فانها ارض سوء، فانطلق حتی اذا اتی نصف الطريق اتاه الموت، فاخصمت فیهِ ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب فاتاهم ملک فی صورة آدمی فجعلوه بینهم فقالوا: قیسوا بین الارضین فالی ایتها ادنی فهو لها، فقاوسا فوجدوه ادنی الی الارض التی اراد فقبضته ملائكة الرحمة».

و عن ابی هريرة ان رسول الله (ص) قال: «قال رجل لم یعمل خیرا قطّ لاهله اذا مات فحرّقه ثمّ اذروا نصفه فی البرّ و نصفه فی البحر، فو الله لئن قدر الله علیه لیعدّنه عذابا لا یعدّبه احدا من العالمین، قال: فلمّا مات فعلوا به ما امرهم، فامر الله البحر فجمع ما فیهِ و امر البرّ فجمع ما فیهِ ثمّ قال له: لم فعلت هذا؟ قال: من خشیتک یا رب و انت اعلم، فغفر له».

و قال النبی (ص): «ما احبّ ان لی الدنیا و ما فیها بهذه الآیة».

و یقال: هذه الآیة تعمّ کلّ ذنب لا یبلغ الشریک ثمّ قید المغفرة بقوله: وَ اُنْبِیُوا اِلَی رَبِّکُمْ، فامر بالتوبة. قیل: هذه الآیة متّصلة بما قبلها. و قیل: الکلام قد تمّ علی الآیة الاولى ثمّ خاطب الکفار بهذه الایة فقال: اُنْبِیُوا اِلَی رَبِّکُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ فتكون الانابة هی الرجوع من الشریک الی الاسلام.

و قیل: «اَسْلِمُوا له» ای اخلصوا له التوحید. مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیْکُمُ الْعَذَابُ اِی مَنْ قَبْلَ اَنْ تموتوا فتستوجبوا العذاب ثمّ لا تُتَصَرُّونَ اِی لا تمنعون من العذاب.

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ يَعْنِي الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ كُلَّهُ حَسَنٌ.

قال الحسن: ان الذي انزل في القرآن على ثلاثة اوجه: ذكر القبيح لتجنبه و ذكر الاحسن لتخاره و ذكر ما دون الاحسن لئلا ترغب فيه، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بَعْتَةً فَجَاءَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ حِينَ يَفْجَأُكُمْ. و قيل: من قبل ان يأتيكم العذاب الموت فتقعوا في العذاب.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي أَوْ تَقُولَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ الثَّلَاثَ مَرْدُودَةٌ عَلَى قَوْلِهِ: مِنْ قَبْلِ، كَانَهُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً، وَ ان شئت جعلته مما حذف منه «لا» فيكون التأويل في الكلمات الثلاث: ان لا تقول نفس. كقوله عز و جل: يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا يَعْنِي ان لا تَضِلُّوا و كقوله: أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ يَعْنِي ان لا تَمِيدَ بِكُمْ، و كقوله: أَنْ تَزُولَا يَعْنِي ان لا تَزُولَا. بر حذف لا معنى آنتت كه: مبادا كه هر كس گويا فردا از شما كه «يا حسرتي»، مبادا كه هر كس گويا از شما فردا لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي، مبادا كه هر كس گويا از شما فردا كه لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً. و في الخبر «ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مقعده من الجنة فيقول: لو ان الله هداني لكنت من المتقين فتكون عليه حسرة».

تقول العرب: يا حسرة يا لهفا، يا حسرتي يا لهفي، يا حسرتاي يا لهفای. تقول هذه الكلمة في نداء الاستغاثة و الحسرة ان تأسف النفس اسفا تبقى منه حسيرا، اي منقطعا و قيل: «يا حسرتي» يعني يا آيتها الحسرة هذا اوانك، على ما فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ اي قَصَّرْتُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ و اقامة حقه. و قيل: على ما ضيَّعت في ذات الله. قال مجاهد: فِي جَنْبِ اللَّهِ اي في امر الله، كقول الشاعر:

أَمَّا تَنْتَقِينَ اللَّهَ فِي جَنْبِ عَاشِقٍ لَه كَبِدَ حَرَّى عَلَيْكَ تَقَطَّعَ

و قيل: معناه: قَصَّرْتُ فِي الْجَانِبِ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى رِضَاءِ اللَّهِ، وَ الْعَرَبُ تَسْمِي الْجَانِبِ جَنْبًا. اين كلمه بر زبان عرب بسيار رود و چنانست كه مردمان گویند: در جنب فلان توانگر شدم، از پهلوى فلان مال بدست آوردم. وَ إِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّاحِرِينَ أَي الْمُسْتَهْزِئِينَ بِدِينِ اللَّهِ وَ كِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَتَادَةَ: لَمْ يَكْفِهِمْ مَا ضَيَعُوا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ حَتَّى سَخَرُوا بِأَهْلِ طَاعَتِهِ.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَي مَرَّةً تَقُولُ هَذَا وَ مَرَّةً تَقُولُ ذَلِكَ. و قيل: ان

قوما يقولون هذا و قوما يقولون ذلك.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ عَيَانًا: لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ رَجَعَةَ إِلَى الدُّنْيَا، فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ أَيْ
الموحدين.

ثُمَّ يُقَالُ لِهَذَا الْقَائِلِ: بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي يَعْنِي الْقُرْآنَ فَكَذَّبْتَ بِهَا وَقَلْتَ إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ
اللَّهِ، وَاسْتَكْبَرْتَ أَيْ تَكَبَّرْتَ عَنِ الْإِيمَانِ بِهَا، وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ يَرَوِي أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَرَأَ
قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ بِالتَّأْنِيثِ فَيَكُونُ خُطَابًا لِلنَّفْسِ وَمِنْ فَتْحِ
التَّاءِاتِ رَدَّهَا إِلَى مَعْنَى النَّفْسِ وَهُوَ الْإِنْسَانُ.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ بَانَ لَهُ وَلِدَا وَصَاحِبَةٌ وَشَرِيكًا، وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ
مِنْ قَوْلِهِ: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ. وَقِيلَ: وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ مِمَّا يَنَالُهُمْ مِنْ نَفْخِ النَّارِ.
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى أَيْ مَقَامًا وَمَنْزِلًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَنِ الْإِيمَانِ؟ يَعْنِي: أَلَيْسَ حَقًّا أَنْ
نَجْعَلَ جَهَنَّمَ مَكَانًا لَهُمْ؟

وَيُجَبَّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ قَرَأَ حَمْزَةً وَالكسائي و ابو بكر: «بمفازاتهم» بالالف على
الجمع، اى بالطرق التى تؤدِّيهم الى الفوز و النجاة و هى اكتساب الطاعات و اجتناب
المعاصى. و قرأ الآخرون: «بمفازتهم» على الواحد و هى بمعنى الفوز، اى ننجيهم بفوزهم
من النار باعمالهم الحسنة و قيل: هى شهادة ان لا اله الا الله.

لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَيْ لَا يَمَسُّ إِبْدَانَهُمْ إِذَى وَ لَا قُلُوبَهُمْ حَزَنٌ.
اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ بَائِنٌ مِنْهُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ أَيْ كَلَّمَا مَوْكُولَةٌ إِلَيْهِ
فهو القائم بحفظها.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْمَقَالِيدُ الْمَفَاتِيحُ، وَاحِدُهَا مَقْلَادٌ، أَيْ لَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَفْتَحُ الرِّزْقَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْلِقُهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ. قَالَ أَهْلُ اللُّغَةِ:
المقْلَادُ الْمُفْتَاخُ، وَ الْمَقْلَادُ الْقِفْلُ، قَلْدُ بَابِهِ، أَيْ أَغْلَقَهُ وَ قَلَدَهُ إِذَا فَتَحَهُ.

و قِيلَ: مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ الْأَمْطَارُ وَ مَقَالِيدُ الْأَرْضِ النَّبَاتُ، وَ مَعْنَى الْآيَةِ: لَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكٌ وَ لَا قَطْرَةٌ وَ لَا يَنْبِتُ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ.

رَوَى عَنْ عِثْمَانَ بْنِ عَفَانَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) سَأَلَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ: «تَفْسِيرُ
المَقَالِيدِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا

بالله الاول و الآخر و الظاهر و الباطن يحيى و يميت بيده الخير و هو على كل شىء قدير».

و فى الخبر ان رسول الله (ص) قال: «اتيت بمفاتيح خزائن الارض فعرضت على فقلت: لا، بل اجوع يوما و اشبع يوما».

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ اى جحدوا قدرته على ذلك، أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ فى الآخرة. قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ قَالِ مَقَاتِل: ان قريشا: دعته الى دين آباءه فنزلت هذه الآية «قل» لهم يا محمد بعد هذا البيان: أَعْبُدُوا اللَّهَ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؟ قرأ ابن عامر «تأمرونى» بنونين خفيفتين. و قرأ نافع: «تأمرونى» بنون واحدة خفيفة على الحذف و قرأ الآخرون: «تأمرونى» بنون واحدة مشددة على الادغام.

وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى: و اوحى الى الذين من قبلك بمثل ذلك لئن أشركت ليحبطن عملك الذى عملته قبل الشرك. فهذا خطاب مع الرسول، و المراد به غيره. و قيل: هذا ادب من الله لنبىه و تهديد لغيره لان الله عز و جل عصمه من الشرك. وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

بَلِ اللَّهِ فَاَعْبُدْ اى وحد و اخلص له العبادة، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ لِلَّهِ فيما انعم به عليك من الهداية و النبوة.

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اى ما عرفوه حق معرفته و ما عظموه حق عظمتهم حيث اشركوا به غيره، ثم اخبر عن عظمتهم فقال: وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ القبضة مصدر اقيم مقام المفعول، اى الارض مقبوضة فى قبضته يوم القيامة. وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ مِنَ الطُّيِّ وَ هُوَ الْاِدْرَاجُ، بيانه قوله: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ.

«سبحانه» اى تنزيها له و تعظيما من ان يكون له نظير فى ذاته و صفاته، وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ اى و هو متعال عما يصفه المشركون. روى عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضى الله عنهما ان حبرا من اليهود اتى رسول الله (ص) فقال: يا محمد اشعرت ان الله يضع يوم القيامة السماوات على اصبع و الارضين على اصبع و الجبال على اصبع و الماء و الثرى و الشجر على اصبع و جميع الخلائق على اصبع ثم يهزهن و يقول: انا الملك اين الملوك؟

فضحك رسول الله (ص) تعجباً منه و تصديقاً له، فانزل الله هذه الآية: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ فِي رَاوِيَةِ ابْنِ هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «يَقْبُضُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ بِيَمِينِهِ وَ الْأَرْضِينَ بِيَدِهِ الْأُخْرَى ثُمَّ يَهْزَنُّ وَ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ ابْنُ مَلُوكِ الْأَرْضِ».

و قيل: لله يدان كلتاها يمينان.

و في الخبر: «كلتا يدي ربنا يمين».

و قال الشاعر:

له يمينان عدلا لا شمال له و فى يمينيه آجال و ارزاق

و قال ابن عباس: ما السماوات السبع و الارضون السبع فى يد الله الا كخردلة فى يد احدكم سبحانه و تعالى عما يشركون.

و نفخ فى الصور هذه هى النفخة الثانية و هى نفخة الصعقة بعد نفخة الفزع باربعين سنة. قال بعض المفسرين: النفخة اثنتان، الاولى للموت و الثانية للبعث و بينهما اربعون سنة.

و الاكثر على انها ثلاث نفخات، الاولى للفزع و الثانية للموت و الثالثة للبعث. «فصعق» اى مات من فى السماوات و من فى الارض يقال: صعق فلان و صعق اذا اصابته الصعقة و الصاعقة هى الصوت معه العذاب او معه النار. اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ: يَعْنِي اللَّهُ وَحْدَهُ وَ قِيلَ: اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَزْنَةِ وَ الْحُورِ وَ الْغُلَّامِ وَ مَنْ فِي جَهَنَّمَ مِنَ الْخَزْنَةِ.

و قيل: هم حملة العرش. و قيل: هم الشهداء و هم متقلدون السيوف حول العرش. و قيل:

هم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت

و فى الخبر: «ان الله عز و جل يقول حينئذ: يا ملك الموت خذ نفس اسرافيل، ثم يقول من بقى؟ فيقول: جبرئيل و ميكائيل و ملك الموت فيقول خذ نفس ميكائيل حتى يبقى ملك الموت و جبرئيل و يقول مت يا ملك الموت فيموت ثم يقول يا جبرئيل من بقى؟ فيقول: تباركت و تعاليت ذا الجلال و الاكرام و جهك الدائم الباقي و جبرئيل الميِّت الفانى، فيقول: يا جبرئيل لا بد من موتك، فيقع ساجدا يخفق بجناحه فيموت».

قوله: ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى هَذِهِ هِيَ النَّفْخَةُ الثَّلَاثَةُ وَ هِيَ النَّفْخَةُ الْبَعْثُ، فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ مِنْ قُبُورِهِمْ

«ينظرون» الى البعث. وقيل: ينتظرون امر الله فيهم.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ ذَلِكَ حِينَ يَنْزِلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى كُرْسِيِّهِ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ. وقيل: يتجلى فتشرق عرصات القيامة بنوره عز وجل. وَ وُضِعَ الْكِتَابُ كَقَوْلِهِ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ. وقيل. وَ وُضِعَ الْكِتَابُ يَعْنِي كِتَابَ الْأَعْمَالِ لِلْمَحَاسِبَةِ وَ الْجَزَاءِ. وقيل: وضع ايدى اصحابه حتى يقرأوا منها اعمالهم. وقيل: الكتاب اللوح المحفوظ تقابل صفح اعمالهم بما فى اللوح المحفوظ.

وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَعْنِي الَّذِينَ يَشْهَدُونَ لِلرَّسْلِ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَ هُمْ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ (ص). وَ قَالَ عَطَاءٌ. يَعْنِي الْحَفِظَةَ يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ. وقيل: الشهداء هم الأبرار فى كل زمان يشهدون على اهل ذلك الزمان. وقيل: تشهد على العباد يوم القيمة الجوارح و المكان و الزمان. وَ قَضَى بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ بِالْعَدْلِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَى لَا يَزَادُ فِى سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ.

وَ وُفِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ أَى ثَوَابَ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ قَالَ عَطَاءٌ: أَى هُوَ عَالِمٌ بِأَعْمَالِهِمْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى كَاتِبٍ وَ لَا شَاهِدٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ. إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَدَّلَ اللَّهُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ زَادَ فِي عَرْضِهَا وَ طَوْلَهَا كَذَا وَ كَذَا فَإِذَا اسْتَقَرَّتْ عَلَيْهَا أَقْدَامُ الْخَلَائِقِ بَرَّهْمَ وَ فَاجِرَهُمْ أَسْمَعَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى كَلَامَهُ يَقُولُ: أَنْ كِتَابِي كَانُوا يَكْتُبُونَ عَلَيْكُمْ مَا أَظْهَرْتُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ عِلْمٌ بِمَا اسْرَرْتُمْ فَانَا عَالِمٌ بِمَا أَظْهَرْتُمْ وَ بِمَا اسْرَرْتُمْ وَ مُحَاسِبِكُمْ الْيَوْمَ عَلَى مَا أَظْهَرْتُمْ وَ عَلَى مَا اسْرَرْتُمْ ثُمَّ اغْفِرْ لِمَنْ أَشَاءَ مِنْكُمْ.

وَ سَبِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ سَوْقًا عَنِيْفًا يَسْحَبُونَ عَلَى وَجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ «زَمْرًا» أَى جَمَاعَةٌ بَعْدَ جَمَاعَةٍ مَعَ أَمَامِهَا. وَقِيلَ: بَعْضُهُمْ قَبْلَ الْحِسَابِ وَ بَعْضُهُمْ بَعْدَ الْحِسَابِ. حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ هِيَ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ وَ كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ مَغْلُقَةً فَفُتِحَتْ لِلْكَفَّارِ. قَرَأَ أَهْلَ الْكُوفَةِ: «فُتِحَتْ» وَ «فُتِحَتْ» كِلَاهِمَا بِالْتَّخْفِيفِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّشْدِيدِ عَلَى التَّكْثِيرِ. وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا تَوْبِيخًا وَ تَقْرِيعًا لَهُمْ: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ أَى مِنْ أَنْفُسِكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؟ يَأْخُذُونَ أَقْرَارَهُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَقُّوا الْعَذَابَ: قَالُوا بَلَى وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ تَقْدِيرُهُ: وَ لَكِنْ كَفَرْنَا فَحَقَّتْ

کلمة العذاب على الكافرين. و كَلِمَةُ الْعَذَابِ عِلْمُ اللَّهِ السَّابِقُ كَقَوْلِهِ: غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كَقَوْلِهِ: إِنَّا كُلُّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ. و قيل: كلمة العذاب قوله سبحانه: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَي عَالَمِينَ انكُمْ مَخْلُدُونَ فِيهَا، فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ النَّارِ.

وَ سَبَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا دُوخِيَانِ رَا كَفْت: «سَبَقَ» وَ بَهْشْتِيَانِ رَا كَفْت: «سَبَقَ»، اَزْدَوَاجِ سَخَنِ رَا چنين كَفْت نِه تَسْوِيَتِ حَالِ رَا، وَ فَرَقِ اسْتِ مِيَانِ هَرِ دُو سَوَقِ، دُو زَخِيَانِ رَا مِيرَانِدِ بَقْهَرِ وَ عَنَفِ بَرِ رَوِي، هَمِي كَشَنِدِ ايشان رَا بَزَجَرِ وَ سِيَاَسْتِ تَابَا تَشِ سَقَرِ لَقَوْلِهِ: يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وَجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. بَهْشْتِيَانِ رَا هَمِي بَرِنْدِ بَعْزٍ وَ نَازِ بَرِ نَجَائِبِ نَوْرِ وَ بَرِ يَرِهَائِ فَرَشْتِگَانِ تَا بَجَنَّةِ الْخَلْدِ.

قال النبي (ص): «عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل». حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا اِيْنِ وَاوْ ثَمَانِيَه كُوِيْنِدِ دَلَالَتِ كَنْدِ كِه دَرِهَائِ بَهْشْتِ هَشْتِ اَنْدِ بَرِ وَفَقِ خَبَرِ مَصْطَفِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ قَالَ: «اِنْ لِلْجَنَّةِ لَثَمَانِيَه اِبْوَابِ مَا مِنْهَا بَابَانِ اِلَّا بَيْنَهُمَا سِيْرُ الرَّاَكِبِ سَبْعِيْنِ عَامَا وَ مَا بِيْنِ كُلِّ مَصْرَاعِيْنِ مِنْ مَصَارِيْعِ الْجَنَّةِ مَسِيْرَةُ سَبْعِ سَنِيْنِ». وَ فِي رَوَايَةِ «مَسِيْرَةُ اَرْبَعِيْنِ سَنَةٍ». وَ فِي رَوَايَةِ «كَمَا بِيْنِ مَكَّةَ وَ بَصْرَةَ». وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «بَابُ اُمَّتِي الَّذِي يَدْخُلُونَ مِنْهُ الْجَنَّةَ عَرْضُهُ مَسِيْرَةُ الرَّاَكِبِ الْمَجْوُودِ ثَلَاثًا ثُمَّ اِنْهَمَ لِيَضْغَطُونَ عَلَيْهِ حَتَّى تَكَادَ مَنَاكِبُهُمْ تَزُولُ»

وَ قَالَ (ص): «اَنَا اَوَّلُ مَنْ يَأْتِي بَابَ الْجَنَّةِ فَاسْتَفْتَحَ فَيَقُولُ الْخَازِنُ: مَنْ اَنْتَ؟ فَاَقُولُ مُحَمَّدٌ، فَيَقُولُ: نَعَمْ بِكَ اَمْرٌ اِنْ لَا اَفْتَحَ لِاحَدٍ قَبْلِكَ».

وَ فِي رَوَايَةِ اُخْرَى: «اَنَا اَوَّلُ مَنْ يَحْرُكُ حَلْقَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لِي فَيَدْخُلْنِيهَا». وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: تَفْتَحُ اِبْوَابَ الْجَنَّةِ كُلَّ اَثْنِيْنِ وَ خَمِيْسٍ».

حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا هَذَا كَلَامُ جَوَابِهِ مَحْذُوفٌ، تَقْدِيرُهُ: حَتَّى إِذَا جَاءَهَا وَ فَتَحَتْ اِبْوَابَهَا سَعَدُوا بِدُخُولِهَا. وَ قِيلَ: جَوَابُهُ: قَالَ لَهُمْ خَزْنَتُهَا، وَ اَلْوَاوُ فِيهِ مَلْغَاةٌ، تَقْدِيرُهُ: حَتَّى إِذَا جَاءَهَا وَ فَتَحَتْ اِبْوَابَهَا قَالَ لَهُمْ خَزْنَتُهَا: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ مُؤْمِنَانِ چُونِ بَدْرِ بَهْشْتِ رَسَنْدِ خَازِنَانِ بَهْشْتِ بَرِ ايشان سَلَامِ كَنْنِدِ بِفَرْمَانِ اَلَّهِ وَ كُوِيْنِدِ: «طَبْتُمْ» اِي طَبْتُمْ

عیشا و طاب لکم المقام خوش جایی که جای شماسست و خوش عیسی که عیش شماسست. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: بر در بهشت درختی است که از بیخ آن دو چشمه آب روانست مؤمن آنجا رسد بیکی از آن دو چشمه غسل کند تا ظاهر وی پاک شود و روشن، و از دیگر چشمه شربتی خورد تا باطن وی از همه آلائش پاک گردد و نیکو شود، آن گه رضوان و اصحاب وی او را استقبال کنند و گویند: سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خَالِدِینَ.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ اٰی اَنْجَز لَنَا مَا وَعَدَنَا فِي الدُّنْيَا مِنْ نَعِيمِ الْعَقَبِي وَ اَوْرَثَنَا الْاَرْضَ اٰی اَرْضِ الْجَنَّةِ، وَ ذَلِكْ قَوْلُهُ: اَنَّ الْاَرْضَ يَرْتُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ. نَتَّبِعُوا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ اٰی ثَوَابِ الْمَطِيعِينَ.

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ اٰی مَحِيطِينَ بِالْعَرْشِ مُحَدِّقِينَ بِحَفَافِهِ، اٰی جَانِبِيهِ وَ ذَلِكْ بَعْدَ اَنْ اَحْبَاهُمْ اللّٰهُ. تَقُولُ: حَفَّوْا بِي وَ اَحْفَاوْا بِي، اٰی اِحاطوا بِي. وَ قِيلَ: الْحَافُّ بِالْشَيْءِ الْمَلْزَمُ لَهُ. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ تَلَذُّذًا لَا تَعْبِدًا لِانَّ التَّكْلِيفَ مَتْرُوكًا فِي ذَلِكِ الْيَوْمِ. وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي بَيْنَ اهلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، «بِالْحَقِّ» اٰی بِالْعَدْلِ، فَاسْتَقَرَّ فِي الْجَنَّةِ اهلِ الْجَنَّةِ وَ اهلِ النَّارِ فِي النَّارِ. وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَأْوِيلُ هَذَا الْكَلَامِ اِنْ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنْدَمُ عَلٰى اَمْرٍ قَدْ قَضَاهُ وَ لَا يَتَرَدَّدُ فِي حُكْمِ امْضَاهُ، كَقَوْلِهِ: وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا، مَجَازُ قَوْلِهِ: قِيلَ اٰی قَالَ اللّٰهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ قَالَ الزَّجَّاجُ: اِنْ اللّٰهُ اَبْتَدَأَ خَلْقَ الْاَشْيَاءِ بِالْحَمْدِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ، كَذَلِكَ خْتَمَ بِالْحَمْدِ فَقَالَ لَمَّا اسْتَقَرَّ اهلِ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ اهلِ النَّارِ فِي النَّارِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

وَ قِيلَ: هَذَا مِنْ كَلَامِ الْمَلَائِكَةِ، اٰی الْحَمْدُ لَهُ دَائِمٌ وَ اِنْ اِنْقَطَعَ التَّكْلِيفُ. وَ قِيلَ: هُوَ مِنْ كَلَامِ اهلِ الْجَنَّةِ شُكْرًا عَلٰى مَا صَارُوا اِلَيْهِ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ.

النوبة الثالثة

قوله: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... الآية بدان که از آفریدگان حق جل جلاله کمال کرامت دو گروه راست: یکی فریشتگان و دیگر آدمیان، و لهذا جعل الانبياء و الرسل منهم دون غيرهم، و غایت شرف ایشان در دو چیز است: در عبودیت و در محبت، عبودیت محض صفت فریشتگان است و عبودیت و محبت هر دو صفت آدمیان است

فریشتگان را، عبودیت محض داد که صفت خلق است و آدمیان را بعد از عبودیت خلعت محبت داد که صفت حق است تا از بهر این امت میگوید: «یحبههم و یحبونه» و در عبودیت نیز آدمیان را فضل داد بر فرشتگان که عبودیت صفت فرشتگان بی اضافت گفت: **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ وَ عبودیت آدمیان با اضافت گفت: «یا عبادی»**، آن گه بر مقتضای محبت فضل خود بر ایشان تمام کرد و عیبهای ایشان و معصیتهای ایشان بانوار محبت بیوشید و پرده ایشان ندرید، نه بینی که زلت بریشان قضا کرد و با آن همه زلات نام عبودیت ازیشان بنیفکند و با ذکر زلت و معصیت تشریف اضافت ازیشان وانستد فرمود: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ** و آن گه پرده بر ایشان نگه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد سر بسته و آن عین پوشیده گفت: «اسرفوا» اسراف کردند گزاف کردند از بهر آنکه در ارادت وی مغفرت ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت بیفکند، سبحانه ما ارافه بعاده.

آورده اند که موسی علیه السلام گفت: **الهی ترید المعصية من العباد و تبغضها معصیت بندگان بارادت تست آن گه آن را دشمن میداری و بنده را بمعصیت دشمن میگیری؟! حق جل جلاله فرمود: یا موسی ذاک تأسیس لعفوی آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می نهم خزینه رحمت ما پر است اگر عاصیان نباشند ضایع ماند.**

در خبر است: «لو لم تذنبوا لَجاءَ اللهُ بقوم یذنبون کی یغفر لهم».

باش تا فردای قیامت که امر حق بخصمی بنده بیرون آید و فضل حق جل جلاله بنده را در پناه گیرد شریعت دامن بگیرد رحمت شفاعت کند. در خبر است که نامه بدست بنده ای دهند، آن معصیتهای ببیند، شرمش آید که برخواند، از حق جل جلاله خطاب آید که آن روز که می کردی و شرم نداشتی فضیحت نکردم و بیوشیدم، امروز که می شرم داری فضیحت کی کنم؟! و به قال النبی (ص): «ما ستر الله علی عبد فی الدنيا ذنبا فیبعثه به یوم القیمة».

کسری عیدی عظیم ساخته بود، فراشی جامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که در آن غرفه بخلوت نشستته بود، بسیار بجستند و نیافتند، کسری گفت بسیار مجوئید که او که یافت باز نخواهد داد و او که دید نخواهد گفت. پس روزی آن فراش بر سر کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت و جامه های نیکو ساخته، کسری گفت: ای فلان

این از انست؟ فراش گفت: این و صد چندین از انست.

«و انبیوا الی ربکم...» انابت بر سه قسم است: یکی انابت پیغامبران، ابراهیم را گفت: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. داود را گفت: وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ. شعیب را گفت: عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. مصطفی را فرمود: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ. نشان انابت پیغامبران سه چیز است: بیم داشتن با بشارت آزادی، خدمت کردن با شرف پیغامبری، بار بلا کشیدن بر دل‌های پر شادی، و جز از پیغامبران کس را طاقت این انابت نیست. دیگر قسم انابت عارفان است: در همه حال بهمه دل با الله گشتن، قال الله تعالی: وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ وَ نشان انابت عارفان سه چیز است: از معصیت بدرد بودن و از طاعت خجل بودن و در خلوت با حق انس داشتن. رابعه عدویه در حالت انس بجایی رسید که میگفت: حسبی من الدنيا ذکرک و من الآخرة رؤیتک خداوندا در دنیا مرا ذکر تو بس و در عقبی مرا دیدار تو بس. ای جوانمرد! کسی که راز ولی نعمت مونس وی بود دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند؟ پیر طریقت گفت: الهی بهشت و حورا چه نازم، اگر مرا نفسی دهی از آن نفس بهشتی سازم.

و الله ما طلعت شمس و لا غربت
آلآ و ذکرک مقرون بانفاسی
و لا جلست الی قوم احدتهم
آلآ و انت حدیثی بین جلاسی

ای جلالی که هر که بحضرت تو روی نهاد همه ذره‌های عالم خاک قدم او توتیای چشم خود ساختند، و هر که بدرگاه عزت تو پناه جست همه آفریدگان خود را علاقه فتراک دولت او ساختند. آن عزیزی گوید از سر حالت انس خویش و دیگران را پند میدهد که:
اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارستی
ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی
و گر رنگی ز گلزار حدیث او بدیدی تو
بچشم تو همه گله‌ها که در باغست خارستی

سدیگر قسم انابت توحید است که دشمنان را و بیگانگان را با آن خواند گفت: وَ انبیوا إلی ربکم وَ أسلموا له. و نشان انابت توحید آنست که باقرار زبان و اخلاص دل خدای را یکی داند، یگانه یکتا در ذات بی‌شبیبه و در قدر بی‌ظنیر و در صفات بی‌همتا. گفته‌اند: توحید دو باب است، توحید اقرار و توحید معرفت، توحید اقرار عامه مؤمنان راست،

توحید معرفت عارفان و صدیقان راست، توحید اقرار بظاهر آید تا زبان ازو خبر دهد، توحید معرفت بجان آید تا وقت و حال ازو خبر دهد، او که از توحید اقرار خبر دهد دنیا او را منزل است و بهشت مطلوب، او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت او را منزل است و مولی مقصود.

و اسکر القوم دور کأس و کان سگری من المدیر
آن کس را که کار با گل افتد گل بوید و آن کس که کارش با باغبان افتد بوسه بر خار
زند، چنانک آن جوانمرد گفت:
از برای آنکه گل شاگرد رنگ روی اوست گر هزارت بوسه باشد بر سر یک خار زن

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ تَانِينَدَارِي كِه اَيْن نوحه بدین زاری
و خواری خود کافران را خواهد بود و بس، و قومی فساق و فجّار که پیراهن مسلمانی بر
تن ایشان باشد و آن گه خرّقه‌های معصیت و فجور بر آن دوخته و روزگار عمر خود
بغفلت و جهل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان رفته و از مسلمانی با بضاعت
مزجاة دست و پای زده، ایشان این کلمات دریغ و تحسّر نخواهند گفت! ای مسکین هزار
سال باران رحمت باید که ببارد تا گردی که تو از معصیت انگیخته‌ای بنشانند، هیچ ادبار
صعب تر ازین نیست که ترا بیافریدند تا بهشت را بتو بیارند و تو خود را بجایی رسانیدی
که آتش دوزخ بتو گرم کنند. در خیر است که آتش دوزخ مرکب هیبت خویش بنزدیک
عاصیان چنان تازد که شیر از گرسنگی بشکار تازد. باش تا فردای قیامت که کرده و گفته
خویش بینی و آن عشرتهای رنگارنگ و معصیتهای لونالون که امروز دست جهالت و
ناپاکی آن را از تو پوشیده میکنند فردا چون از خواب مرگ برخیزی و دیده بگشایی در
روزنامه خویش اول سطر آن بینی، بزبان خجالت و ندامت گویی: کاشک شب مرگ مرا
هرگز سحر نبود! قوله: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا الْيَوْمَ اشراق و غدا اشراق غدا فی
القیامة اشراق الارض و الیوم اشراق القلب غدا فی القیامة اشراق الارض بنور ربها و الیوم
اشراق القلب بحضورها عند ربها غدا اشراق التجلی للمؤمنین عموماً و الیوم اشراق التجلی
للعارفين خصوصاً.

روی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «ان الله عز وجل يجمع الامم يوم القيمة فينزل عز وجل من عرشه الى كرسيه وكرسيه وسع السماوات والارض فيقول لهم: اترضون ان تتولى كل امّة ما تولوا في الدنيا اعدل ذلك من ربكم؟ فيقول: نعم، فتتبع كل امّة ما كانت تعبد» قال: «فذلك حين اشرفت الارض بنور ربها»

آن روز که صبح قیامت بدمد و عظمت رستاخیز بیای شود و سرپرده قهاری در آن عرصات سیاست بزند و کرسی عظمت بیرون آرند و از انوار تجلی ذوالجلال عالم قیامت روشن شود از اسرار آن انوار همان کس برخوردار که امروز در دنیا آفتاب معرفت در مشرقه دل وی تافته و نظر الهی بجان وی پیوسته، آن نظر چون از کمین غیب تاختن آرد مرد را بیقرار کند حلقه دوستی در دلش بجنابند، آن دوستی خاطر گردد آن خاطر همت گردد آن همت نیت گردد آن نیت عزیمت گردد آن عزیمت قوت گردد آن قوت حرکت گردد مرد را بینگیزد، شبی سحرگاهی آن عاشق صادق را قلقی پدید آید، خواب از دیده اش برمد، جامه نرم و خوابگاه خوش بگذارد، وضویی بر آرد متضرع وار بحضرت عزت آید.

یا ربها روان کند، آن ساعت از جبار کائنات ندای کرامت آید که: «بعینی ما یتحمّله المتحمّلون من اجلی» بنده من آن همه برای من میکند من می بینم و میدانم، کرامت وی در دنیا اینست و در عقبی آنست که او را در شمار آن جوانمردان آرند که رب العزة میگوید: وَ سَبِقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا.

خبر درست است از سعید مسیب سید تابعین که بوهریره دوستی بر من رسید مرا گفت: از الله آن میخواهم که در بازار بهشت ما را با هم آرد تا با یکدیگر باشیم در آن منزل جاودان و نعیم بیکران، گفتم: یا باهریره و در بهشت بازاری هست؟ گفت: نعم خبرنی رسول الله (ص) «ان اهل الجنة اذا دخلوها نزلوا فيها بفضل الله اعمالهم ثم يؤذن لهم فی مقدار يوم الجمعة من ایام الدنيا فیزورون ربهم عز وجل و یبرز لهم عرشه و یتبدی لهم فی روضة من ریاض الجنة فتوضع لهم منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من زبرجد و منابر من ذهب و منابر من فضة و یجلس ادناهم و ما فیهم من دنی علی کتبان المسک و الکافور ما یرون ان اصحاب الکراسی بافضل منهم مجلسا»، قال ابوهریره

قلت: يا رسول الله و هل نرى ربنا؟ قال: «نعم، هل تتمارون فى رؤية الشمس و القمر ليلة البدر»؟ قلنا: لا. قال: «كذلك لا تمارون فى رؤية ربكم تبارك و تعالى و لا يبقى فى ذلك المجلس رجل أا حاضره الله محاضرة حتى يقول للرجل منهم: يا فلان بن فلان أ تذكر يوم قلت كذا و كذا؟ فيذكره بعض غدراته فى الدنيا فيقول: يا رب او لم تغفر لى؟ فيقول: بلى فبسعة مغفرتى بلغت منزلتك هذه فبيناهم على ذلك غشيتهم سحابة فامطرت عليهم طيبا لم يجدوا مثل ريحه قطّ و يقول: ربنا قوموا الى ما اعددت لكم من الكرامة فخذوا ما اشتهيتم فنأتى سوقا قد حفّت به الملائكة ما لم تنظر العيون الى مثله و لم تسمع الآذان و لم يخطر على القلوب فيحمل لنا ما اشتهينا ليس يباع فيها و لا يشتري و فى ذلك السوق يلقى اهل الجنة بعضهم بعضا، قال: فيقبل الرجل ذو المنزلة المرتفعة فيلقى من هو دونه و ما فيهم دنى فيروعه ما عليه من اللباس فما ينقضى آخر حديثه حتى يتحيّل عليه ما هو احسن منه و ذلك انه لا ينبغي لاحد ان يحزن فيها ثم نتصرف الى منازلنا فتتلقانا ازواجنا فيقلن: مرحبا و اهلا لقد جئت و ان بك من الجمال افضل ممّا فارقتنا عليه فنقول: انا جالسنا اليوم ربنا الجبار و يحقنا ان تنقلب بمثل ما انقلبنا».

۴۰ - سورة المؤمن - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

حم (۱) بحلم من بملک من.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ فَرُوا فَرَسْتَادِنِ اَيْنِ نَامِهْ اَزْ خَدَاسْتِ، الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) اَن تَاوَنَدِهْ دَانَا. غَاغِرِ الذَّنْبِ اَمْرَزَنَدِهْ گَنَاهْ، وَ قَابِلِ التَّوْبِ وَ پَذِيرِنَدِهْ بَا زْگَسْتِ، شَدِيدِ الْعِقَابِ سَخْتِ عَقُوبَتِ، سَخْتِ گِيرِ، ذِي الطَّوْلِ بَا بِي نِيَا زِي وَ نِيكوكارِي، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيَسْتِ خَدَايِي جَزَاوِ، إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) بَا اوست بَا زْگَسْتِ.

ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَبِيعُ نِيَارِدْ دَرِ سَخْنَانِ اللَّهِ، إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَ ايشان كِهْ كَا فِرْ سَدَنَدِ، فَلَا يَغْرُرْكَ مَفْرِيَا تَرَا، تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) گَسْتِنِ ايشان اِيْمَنِ دَرِ جِهَانِ. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ دَرُوعُ زَنِ گِرَفْتِ بِيَشِ اَزِ ايشان قَوْمِ نُوحِ نُوحِ رَا، وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ سِيَاهَا اَزِ پَسِ ايشان، وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ وَ آهَنگِ كَرْدِ هَرِ گِرُوهِي اَزِ ايشان بِيِغَامْبِرِ خُوِيَشِ، لِيَأْخُذُوهُ تَا اَوِ رَا بَغِيرِنَدِ، وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ وَ بَدْرُوعُ خُوِيَشِ بِيكَا رَهَا كَرَدَنَدِ، لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ تَا حَقِّ وَ سَخْنِ رَا سَتِ بَا اَنِ دَرُوعُ تِيَاهِ كَنَدِ، فَأَخَذْتُهُمْ فَرَا گِرَفْتِمِ ايشان رَا فَكَيْفَ كَانِ عِقَابِ (۵) چُونِ بُوَدِ گِرَفْتِنِ مَنِ بَعْقُوبِ.

كَذَلِكَ هَمَّجَنَانِكِ تَهْدِيدِ اللَّهِ دَرَسْتِ گَسْتِ دَرِنِ جِهَانِ بَرِ نَاگِرُويَدگانِ، حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) هَمِ چِنَانِ دَرَسْتِ گَسْتِ بَرِ ايشان كِهْ ايشان اصحابِ آتَشِ اِنَدِ.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ايشان كِهْ عَرَشِ مِي بَرِ دَارَنَدِ، وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ ايشان كِهْ گَرْدِ بَرِ گَرْدِ عَرَشِ اِنَدِ، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بَسْتَايَشِ خَدَاوَنَدِ خُوِيَشِ اَوِ رَا بِيَاكِي مِي سَتَايِنَدِ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِي بَغِرُونَدِ بَاوِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَمْرَزَشِ مِي خَوَاهَنَدِ گِرُويَدگانِ رَا، رَبَّنَا خَدَاوَنَدِ مَا، وَ سَعَتِ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا رَسِيْدِهْ اِي بَهْرِ چِيْزِ بِيخْشَايَشِ وَ دَانَشِ، فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا پَسِ بِيَاْمَرِ ايشان رَا كِهْ بَا زْگَسْتِنَدِ اَزِ شَرِكِ، وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ بَرِي رَا تُو رَفْتِنَدِ، وَ قِهِمْ عَذَابِ الْجَحِيمِ (۷) وَ بَا زْ دَارِ اَزِ ايشان عَذَابِ آتَشِ.

رَبَّنَا خُذْنَا مَعَهُ وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ فِيهَا نَجْمٌ مِّنَ الْأَشْجَارِ وَأَنْهَارٌ جَارِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدْنُهُمْ
آنکه وعده داده‌ای ایشان را، وَ مَنْ صَلَّحَ وَ هَر كَه نِيكَ بُوَد وَ اِيْمَان آرد، مِّنْ اَبَائِهِمْ اَز
پدران ایشان، وَ اَرْوَا جِهِهِمْ وَ جَفْتَان ايشان، وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ فَرَزَنْدَان ايشان، اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ
الْحَكِيْمُ (۸) كه تو خداوند توانای دانایی.

وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ بَاذِرَار ازشان بدها، وَ مَنْ تَقَّ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ وَ هَر كه بازداشتی ازو
بدهای آن روز، فَقَدْ رَحِمْتَهُ بِيخْشُوْدِي بَر وِي، وَ ذَلِيْكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ (۹) وَ اَنْسْت اَن
پيروزی بزرگوار.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ايشان كه كافر شدند در دنيا، يُنَادُوْنَ اَوَا ز مِي دهنْد ايشان را، لَمَقَّتْ اللّٰهُ
براستی كه زشتی الله شما را در دنيا، اَكْبَرُ مِّنْ مَّقْتِكُمْ اَنْفُسِكُمْ مه بود ازین زشتی شما
امروز خويشتن را، اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيْمَانِ اَن گه كه شما را با ايمان ميخوانند، فَتَكْفُرُوْنَ
(۱۰) و شما می‌کافر شدید.

قَالُوا رَبَّنَا كَوْنِد خُداوند ما: اَمْتَنَا اَنْتَيْنِ بِميرانیدی ما را دو بار، وَ اَحْيَيْتَنَا اَنْتَيْنِ وَ زَنْدِه
کردی ما را دو بار، فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا مَقْرَّ آمَدِيم وَ بِيْزبان خويش گویا بگناهان خويش، فَهَلْ
اِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيْلِ (۱۱) فَرَا بِيرون آمد ما را هيچ راهی هست؟
ذَلِكُمْ بَاْنُهُ اَيْنِ بِشما اَن را بود، اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَ خَدُهُ كه اَن گه كه خدای را يكتا ميخوانند،
كَفَرْتُمْ شما می‌کافر شدید، وَ اِنْ يُشْرِكْ بِهِ وَ اِگر مِي اِنباز گرفتند با او، تُؤْمِنُوْا باو
مِي گرویدید، فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پَس حَكْم وَ كار گزاردن الله راست، الْعَلِيُّ الْكَبِيْر (۱۲) اَن بَرْتَر
بزرگوار.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ او آنست كه مينمايد شما را نشانه‌های توانایی خويش، وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مِي فَرَسْتد شما را از آسمان روزی، وَ مَا يَنْذَرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ
بند نپذيرد مگر او كه دل با من دارد.

فَادْعُوا اللّٰهَ خدای را خوانيد، مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ پاك داران او را وَ فرمان برداری خويش،
وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) وَ اِگر كراهيت دارند ناگرويدگان.

النوبة الثانية

اين سوره را سورة المؤمن خوانند از بهر آنكه درين سوره ذكر مؤمن آل فرعون است،

چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و نود و نه کلمت و هشتاد و پنج آیت. و بقول ابن عباس جمله سوره به مکه فرو آمد. مجاهد و قتاده گفتند: سوره مکی است مگر دو آیت که به مدینه فرو آمد: **إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ**.

الی آخر الآيتين. حسن گفت: سوره مکی است مگر یک آیت: **«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ قَالَ لَانَ الصَّلَوَاتِ فَرَضْتُ بِالْمَدِينَةِ. و از منسوخات درین سوره سه آیت یکی: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ إِنَّ قَدْرَ آيَةٍ مَنسُوحَةٍ اسْتَبَاحُ سَيْفٍ، و كذلك قوله: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرَبِّيكَ بِعِضِ الدَّيْرِ نَعُدُّهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيْنِكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ، اول و آخر این آیت منسوخ است بآیت سیف سوم: فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ نسخ معنی الحکم فی الدنيا بآية السيف. و فی الخبر عن النبی (ص) قال: «ان لكل شیء ثمرة و ان ثمرة القرآن ذوات حاميم هی روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن احب ان يرتع فی ریاض الجنة فليقرأ الحواميم».**

و قال (ص): «الحواميم ديباح القرآن».

و قال ابن عباس: لكل شیء لباب و لباب القرآن الحواميم و قال ابن مسعود: اذا وقعت فی آل حم یعنی فی جماعة الحواميم وقعت فی روضات دمنات اتانق فیها. فاما ما يختص بهذه السورة من الفضيلة ما روى ابی بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ حم المؤمن لم يبق روح نبی و لا صديق و لا شهيد و لا مؤمن الا صلوا عليه و استغفروا له».

قوله: حم قال رسول الله (ص): «حم اسم من أسماء لله عز و جل و هی مفاتيح خزائن ربك».

و قيل: هو اسم الله الاعظم. و قيل: هو اسم القرآن. و قيل: اسم السورة.

و قيل: هو قسم اقسام الله عز و جل بحلمه و ملكه. و قال ابن عباس: الر و حم و نون حروف الرحمن مقطعة. و قال الضحاک و الكسائي معناه: ما هو كائن، ای قضی ما هو كائن قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر «حم» بكسر الحاء و الباقون بفتحها.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ ای هذا تنزیل الكتاب «من الله». و قيل: «تنزیل الكتاب» رفع بالابتداء و خبره «من الله» ای القرآن انزله الله لم یختلفه محمد كما قال الكافرون.

و «العزیز» الذي لا یغالب و لا یمتنع علیه شیء، «العلیم» الواسع المعلوم.

ابو العالیه گفت: دو آیت است در قرآن که در آن تهدید عظیم است مجادلان را در آیات قرآن، یکی اینست. ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، دیگر آیت: وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ. و رسول خدا گفت صلوات الله عليه: «المراء فی القرآن کفر».

و عن ابی الدرداء و ابی امامة و وائلة بن الاسقع و انس بن مالک رضی اللہ عنہم قالوا: خرج الینا رسول اللہ (ص) و نحن نتماری فی شیء من الدین، فغضب غضبا شديدا لم یغضب مثله ثم انتهرنا فقال: «با امة محمد لا تهيجوا على انفسکم و هج النار» ثم قال: «بهذا امرتم ا و ليس عن هذا نهيتم ا و ليس انما هلك من كان قبلكم بهذا ذروا المراء لقلّة خيره ذروا المراء فان نفعه قليل و يهيج العداوة بين الاخوان ذروا المراء فان المراء لا يؤمن فتنته ذروا المراء فان المراء يورث الشک و يحبط العمل ذروا المراء فان المؤمن لا يمارى ذروا المراء فان الممارى لا اشفع له يوم القيمة ذروا المراء فاننا زعيم ثلاثة ابيات فى الجنة و سطها و رياضها و اعلاها لمن ترك المراء و هو صادق ذروا المراء فان اول ما نهانى ربى عز و جل عنه بعد عبادة الاوثان و شرب الخمر المراء ذروا المراء فان الشيطان قد ايس ان يعبد و لكنّه قد رضی منكم بالتحريش و هو المراء فى الدين».

اگر کسی گوید این مرا و مجادلت در قرآن که رسول خدا عليه السلام بدین مبالغت از ان نهی میکند کدام است؟ جواب آنست که رب العزة قرآن را که فرستاد بهفت لغت فرستاد از لغات عرب چنانک مصطفی عليه الصلاة و السلام گفت: «نزل القرآن على سبعة احرف»

ای علی سبع لغات و رسول خدا صلوات الله عليه هر قبيله ای را تلقین میداد بر لغت ایشان چنانک احتمال میکرد، و کان ذلك تخفيفا من الله عز و جل بامّة محمد (ص).

پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیزی از قرآن نه بر لغت خویش از دیگری می شنیدند جدال می درگرفتند و بر یکدیگر می پیچیدند و قراءت یکدیگر را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا بما نه چنین آموخت و نه چنانست که تو میخوانی باین نسق، خلاف و جدال در میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشان را از ان خلاف باز زد و گفت هر کسی چنانک از ما شنیدید بر ان لغت که شما را آموختند میخوانید و یکدیگر را خلاف مکنید که این خلاف کفر است فذلک قوله (ص): «المراء فى القرآن کفر»

روایت کنند از عمر خطاب گفت: مردی صحابی در نماز سورة الفرقان بر خواند نه بر آن نسق که من میخواندم و رسول مرا تلقین کرده بود، دست وی گرفتم و او را بحضرت نبوت بردم گفتم: یا رسول الله این مرد سورة الفرقان میخواند بر خلاف آن که مرا تلقین کرده‌ای، رسول خدا آن مرد را گفت: بر خوان، آن مرد بر خواند همچنانک در نماز خواند، رسول گفت: «هكذا انزلت ان هذا القرآن نزل على سبعة احرف فاقروا ما تيسر منه».

و عبد الله مسعود یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف آن که عبد الله میخواند، گفت او را پیش رسول خدا بردم گفتم: یا رسول الله اختلافنا فی قراءتنا فتغیر وجه رسول الله (ص) رسول خدا متغیر گشت و اثر خشم بر روی مبارک وی پیدا شد گفت: «انما هلك من كان قبلکم بالاختلاف فليقرأ کل رجل منکم ما اقرئ».

قوله: فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ التَّقَلُّبُ الْجِيئَةُ وَ الذَّهَابُ يَعْنِي كَثْرَتُهُمْ وَ تَمَكُّنُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ قَرِيشٌ يَرِيدُ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ، يَقُولُ تَعَالَى: فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ بِالتَّجَارَاتِ وَ تَصَرُّفِهِمْ فِيهَا كَيْفَ شَاءُوا وَ سَلَامَتِهِمْ فِيهَا مَعَ كُفْرِهِمْ فَانْ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمُ الْهَلَاكُ وَ الْعَذَابُ، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ تَحَزَّبُوا عَلَى الْإِنْبِيَاءِ بِالتَّكْذِيبِ وَ هُمُ عَادٌ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لُوطٍ. وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لِيَقْتُلُوهُ وَ يَهْلِكُوهُ. وَ قِيلَ: لِيَأْسُرُوهُ وَ الْعَرَبُ تَسْمَى الْأَسِيرَ آخِذَاً وَ آخِذَا النَّاسُ لَا يَسْتَعْمَلُ إِلَّا فِي مَكْرُوهِ. وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ أَيْ لِيَبْطَلُوا بِهِ «الْحَقُّ» الَّذِي جَاءَ بِهِ الرِّسَالُ وَ مَجَادَلْتَهُمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ وَ نَحْوَ ذَلِكَ. يُقَالُ: دَحَضْتَ حِجَّتَهُ، أَيْ بَطَلْتَهُ. وَ قِيلَ: «لِيُدْحِضُوا» لِيَزْلِقُوا «بِهِ الْحَقُّ». وَ فِي الْخَبَرِ «الْصَّرَاطُ دَحْضٌ مَرَّلَةٌ».

«فاخذتهم» ای اهلکتهم بالعقوبة. فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ هَذَا سَوَالِ عَنْ صَدَقِ الْعَذَابِ وَ عَنِ صِفَةِ الْعَذَابِ. قَالَ قَتَادَةُ: شَدِيدٌ وَ اللَّهُ.

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ أَيْ كَمَا حَقَّتْ وَ وَجِبَتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْأَمَمِ الْمَكْذِبَةِ فِي الدُّنْيَا فَعَذَّبُوا كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِكَ أَنْتُمْ أَصْحَابُ النَّارِ يَعْنِي بَانِهِمْ أَصْحَابُ النَّارِ.

ثم اخبر بفضل المؤمنين فقال: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ هُم اربعة املاك: ملك فى صورة رجل يسترزق لبني آدم، و ملك فى صورة ثور يسترزق للبهائم، و ملك فى صورة اسد يسترزق للسباع، و ملك فى صورة نسر يسترزق للطير و العرش عليهم و هو ياقوتة حمراء و الملك الذى فى صورة رجل هو اسرافيل و انشد رسول الله (ص) قول امية:

رجل و ثور تحت رجل يمينه و النسر للأخرى و ليس مرصد

فقال: «صدق». و اما حملة العرش يوم القيمة فهم ثمانية املاك فى صورة الاوعال فالعرش على قرونهم. و مَنْ حَوْلُهُ هُم الحافون الصّافون يسمون الكروبيين و هم سادة الملائكة. قال ابن عباس: حملة العرش ما بين كعب احدهم الى اخره مسيرة خمس مائة عام و يروى «ان اقدامهم فى تخوم الارضين و الارضون و السماوات الى حجرهم و هم يقولون: سبحان ذى العزّ و الجبروت سبحان ذى الملك و الملكوت سبحان الحى الذى لا يموت سيّوح قدوس رب الملائكة و الرّوح».

و عن جابر قال قال رسول الله (ص): «اذن ربى ان احذث عن ملك من حملة عرشه ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة عام»

و قيل: هم خشوع لا يرفعون طرفهم و هم اشدّ خوفا من اهل السّماء السابعة و اهل السّماء السابعة اشدّ خوفا من اهل السّماء التى تليها و التى تليها اشدّ خوفا من التى تليها. و عن جعفر بن محمد (ص) عن ابيه عن جدّه انه قال: «ان بين القائمة من قوائم العرش و القائمة الثانية خفقان الطير المسرع ثلثين الف عام و العرش يكسى كلّ يوم سبعين الف لون من النور لا يستطيع ان ينظر اليه خلق من خلق الله و الاشياء كلّها فى العرش كحلقة فى فلاة».

و قال وهب بن منبه انّ حول العرش سبعين الف صفّ من الملائكة صفّ خلف صفّ يطوفون بالعرش يقبل هؤلاء و يدبر هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضا هلّل هؤلاء و كبر هؤلاء و من ورائهم سبعون الف صفّ قيام ايديهم الى اعناقهم قد وضعوها على عواتقهم فاذا سمعوا تكبير اولئك و تهليلهم رفعوا اصواتهم فقالوا سبحانك و بحمدك ما اعظمك و اجلك انت الله لا اله غيرك انت الاكبر الخلق كلّهم لك راجون و من وراء هؤلاء مائة الف صفّ من الملائكة قد وضعوا اليمنى على اليسرى ليس منهم احد الاّ و هو يسبّح بتحميد لا يسبّحه الاّخر ما بين جناحي احدهم مسيرة ثلاثمائة عام و ما بين شحمة اذنه الى عاتقه

مسيرة اربع مائة عام و احتجب الله من الملائكة الذين حول العرش بسبعين حجابا من نار و سبعين حجابا من ظلمة و سبعين حجابا من نور و سبعين حجابا من درّ ابيض و سبعين حجابا من ياقوت احمر و سبعين حجابا من زبرجد أخضر و سبعين حجابا من ثلج و سبعين حجابا من ماء و سبعين حجابا من ما لا يعلمه الا الله عز و جل، قال و لكل واحد من حملة العرش و من حوله اربعة اوجه و وجه ثور و وجه اسد و وجه نسر و وجه انسان و لكل واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلى و وجهه مخافة ان ينظر الى العرش فيصعق و اما جناحان فيهفو بهما ليس لهم كلام الا التسبيح و التحميد و التكبير و التمجيد و عن ابن عباس رضى الله عنه قال: لما خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم: احملوا عرشي، فلم يطيقوا فخلق مع كل ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من فى السماوات من الملائكة و من فى الارض من الخلق فقال: احملوا عرشي، فلم يطيقوا فخلق مع كل واحد منهم مثل جنود سبع سماوات و سبع ارضين و ما فى الارض من عدد الحصى و الثرى فقال: احملوا عرشي، فلم يطيقوا فقال: قولوا لا حول و لا قوة الا بالله فلما قالوها استقلوا عرش ربنا فنفذت اقدامهم فى الارض السابعة على متن الثرى و استقرت و روى فكتب فى قدم ملك منهم اسما من أسمائه فاستقرت اقدامهم. و فى بعض الروايات لا تتفكروا فى عظمة ربكم و لكن تفكروا فيما خلق فان خلقا من الملائكة يقال له اسرافيل زاوية من زوايا العرش على كاهله و قدماه فى الارض السفلى و قد مرق رأسه من سبع سماوات و انه ليتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوضع. قوله: يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ اى يسبحونه بان يحمده، اى يعظمونه بالحمد له و هو الاعتراف بالنعمة ان كلها منه، و يُؤْمِنُونَ بِهِ اى يهللونه. و قيل: يجددون الايمان به و قيل: يصدقون بانه واحد لا شريك له. قال شهر بن حوشب: حملة العرش ثمانية فاربعة منهم يقولون: سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و اربعة يقولون: سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك.

وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَسْتَلُونَ رَبَّهُمْ مَغْفِرَةَ ذُنُوبِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَهُمْ يَرُونَ ذُنُوبَ بَنِي آدَمَ. «ربنا» اى يقولون: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا اى نالت رحمتك فى الدنيا كل شىء و احاط علمك بكل شىء.

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا مِنَ الشَّرْكِ وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ اى دينك الاسلام، وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ قَالَ

مطرف: انصح عباد الله للمؤمنين الملائكة و اغش الخلق الشياطين.
 رَبَّنَا وَ اَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ روى ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: ما
 جنات عدن؟ قال: قصور من ذهب فى الجنة يدخلونها النبیون و ائمة العدل و عن ابن
 عباس قال: جنة عدن هى قسبة الجنة و هى مشرفة على الجنان كلها و هى دار الرحمن
 تبارك و تعالى و باب جنة عدن مصراعان من زمرد و زبرجد من نور كما بين المشرق و
 المغرب «و من صلح» اى و من آمن كقوله: يَرِثُهَا عِبَادِى الصَّالِحُونَ. مِنْ آبَائِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ
 وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ قال سعيد بن جبیر: يدخل المؤمن الجنة فيقول اين ابى اين امى اين ولدى اين
 زوجتى؟ فيقال: انهم لم يعملوا مثل عملك، فيقول: انى كنت اعمل لى و لهم، فيقال:
 ادخلوهم الجنة.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم القيمة نودى فى اطفال
 المسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم و ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة
 زمرا فيقولون يا ربنا و والدينا معنا فينادى فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا
 ربنا و والدينا معنا فيبسم الرب تعالى فى الرابعة فيقول و والديكم معكم فيثب كل طفل الى
 ابويه فياخذون بايديهم فيدخلونهم الجنة فهم اعرف بابائهم و امهاتهم يومئذ من اولادكم
 الذين فى بيوتكم.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْكَ مَرَادُ «الْحَكِيمِ» لَا تَسْهَوْ فِي حَكْمِكَ.
 وَ قَهْمُ السَّيِّئَاتِ اى العقوبات، وَ مَنْ تَقَى السَّيِّئَاتِ يَعْنِي وَ مَنْ تَقَهَ السَّيِّئَاتِ، اى العقوبات. و
 قيل: جزاء السيئات. يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ اى فقد رحمته يوم القيمة وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَّا عَايَنَ الْكُفَّارَ النَّارَ وَ دَخَلُوهَا مَقْتُوا انفسهم، اى لاموها و غضبوا
 عليها لاعمالهم فى الدنيا حتى اكلوا اناملهم فناداهم خزنة النار: لَمَقْتُ اللّٰه اى غضب الله و
 سخطه عليكم اَكْبَرُ مِنْ مَّقْتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيْمَانِ فى الدنيا «فتكفرون» و قيل:
 معناه لمقت الله اياكم فى الدنيا اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيْمَانِ فتكفرون اكبر من مقتكم انفسكم
 اليوم عند حلول العذاب بكم.

قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا اٰتَيْنِيْنَ وَ اٰحْيَيْتَنَا اٰتَيْنِيْنَ قال ابن عباس و قتادة و الضحاک: كانوا امواتا فى
 اصلاب آبائهم فاحياهم الله فى الدنيا فى ارحام الامهات ثم اماتهم الموتة التى لا بد منها

ثم احياهم للبعث يوم القيمة فهما موتتان و حياتان و هذا كقوله تعالى: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ. و قال السدى: اميتوا فى الدنيا ثم احيوا فى قبورهم للسؤال ثم اميتوا فى قبورهم ثم احيوا فى الآخرة.

«فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا» اى اقررنا بكفرنا و ظهر لنا ان البعث حق، فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ يعنى فهل الى خروج من النار الى الدنيا سبيل فتصلح اعمالنا و نعمل بطاعتك، نظيره قوله: هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ. كافرين روز رستاخيز بگناهان و كفر خویش مقرر شوند و بيد سزای خود اقرار دهند آن گه که رستاخيز پيای شود و عذاب معاينت بينند گویند هيچ روى آن هست که ما را وادنيا فرستند تا فرمان بردار شويم و عمل شايسته کنيم؟ ايشان را جواب دهند که: لا سبيل الى ذلك و هذا العذاب و الخلود فى النار بسبب بَأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ اى اذا قيل لا اله الا الله انكرتم جواب آرزوى ايشان اين بود که بازگشت با دنيا نيست و اين عقوبت که بشما ميرسد و عذاب که مى بينيد بآنست که در دنيا چون شما را با کلمه توحيد مى خواندند مى کافر شديد و توحيد مى انکار کرديد و مى گفتيد: أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، و چون با کفر ميخواندند صدق مى زديد و آن را حق مى شناختيد و بر پي آن مى رفتيد. آن گه گفت: فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ اين هم چنان است که گفت: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ، اکنون حکم آنست که الله کرد و کار آنست که الله گزارد که شما جاويد در آتش خواهيد بود و سزای شما اينست. جایی ديگر فرمود: فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ بگناهان و كفر خود معترف شدند و ايشان را جواب دهند که دورى بادا دوزخيان را.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ اى منزل هذا الكتاب هو الذى يريكم آياته الدالة على وحدانيته و هي السماوات و الارض و الشمس و القمر و النجوم و السحاب و الليل و النهار و الاشجار و الثمار و الرياح و الفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس، وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا اى مطرا يكون به الرزق، هذا كقوله: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ اى داعيا تدرک بأجابتك رحمتى، و كقوله: أَعْصِرْ خُمُرًا اى عنبا تحصل منه الخمر، وَ مَا يَتَذَكَّرُ اى لا يستعظ بالقرآن و ما يتفكر فى هذه الاشياء فيوحده الله، إِلَّا مَنْ يُنِيبُ يعنى اَلَا مَنْ يَرْجِعُ إِلَيْهِ بالطاعة.

ثُمَّ أَمَرَ عِبَادَهُ بِالطَّاعَةِ وَالْإِخْلَاصِ فَقَالَ: فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ أَي مَخْلُصِينَ لَهُ الطَّاعَةَ وَالْعِبَادَةَ، وَلَا تُكْرَهُ الْكُفْرُونَ عِبَادَتِكُمْ أَيَاهُ وَالْإِخْلَاصَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او که قدر او بی منتهاست و صحبت او با دوستان بی بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکار است. بنام او که از ماندگی دور و از اوهام جداست، دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست. بنام او که نه در صفت او چون و نه در حکم چراست، در شنوایی و دانایی و بینایی یکتاست.

آن عزیزی گوید در مناجات: الهی در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدااست، چون تو مولی کراست و چون تو دوست کجاست، هر چه دادی نشانست و آیین فرداست، آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست، نشانت بیقراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهده جلال چگونیم که چون است.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد	دانم که زمانه را زیون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی	یا رب چه جگرهاست که خون
_____ کرد	_____ خواهی ک_____رد

«حم» حا اشارتست بمحبت و میم اشارت است بمنت، میگوید ای بحای محبت من دوست گشته نه بهنر خود، ای بمیم منت من مرا یافته نه بطاعت خود، ای من ترا دوست گرفته و تو مرا ناشناخته، ای من ترا خواسته و تو مرا نادانسته، ای من ترا بوده و تو مرا نابوده، صد هزار کس بر درگاه ما ایستاده، ما را خواستند و دعاها کردند بایشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمد بی خواست شما گفتیم: «اعطیتکم قبل ان تستلونی و اجبتکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی».

آن رغبت و شوق انبیاى گذشته بتو تا خلیل میگفت: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، و کلیم میگفت: اجعلنی من امة احمد، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتید، همه دامن از شما در چیدندید، لکن از ان بود که افضال و انعام خود با شما ایشان را شرح دادیم، پیش از شما هر که را برگزیدیم یکان یکان را برگزیدیم، چنان که اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران. چون نوبت بشما رسید

على العموم و الشمول گفتیم: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ هَمَّ بِرِزْدِكَا ن مَا اید، جای دیگر فرمود: اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، در تحت این خطاب هم زاهد و هم عابد است هم ظالم و عاصی. غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ توبه مؤخر آمد و غفران مقدّم بر مقتضی فضل و کرم، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم، خلق بینداشتندی که تا از بنده توبه نبود از الله مغفرت نباید نخست بیامرزم آن گه توبت پذیرم تا عالمیان دانند که چنانک بتوبت آمرزم بی توبت هم آمرزم. اگر توبه مقدّم غفران بودی توبه علت غفران بودی و غفران ما را علت نیست و فعل ما بحیلت نیست، نخست بیامرزم و بزال افضال بند مرا پاک گردانم، تا چون قدم بر بساط ما نهد بر پاکی نهد چون بر ما آید بصفه پاکی آید، همانست که جای دیگر فرمود: ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا. غافر آن معاصی را که توبه نکرد، قابلم آن را که توبه کرد، مراد از غفران ذنب درین موضع غفران ذنب غیر تائب است بدلیل آنکه و او عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیه دیگر لکن در حکم یکسان باشد چنانک گویی: جاءنی زید و عمرو، زید دیگر است و عمرو دیگر، لکن هر دو را حکم یکیست در آمدن، اگر حکم مخالف بودی عطف خطا بودی و اگر هر دو یکی بودی هر دو غلط بودی. لطیفه ای نیکو شنو در غفران ذنب و قبول توبه اول صفت خود کرد جلّ جلاله فرمود: غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ، و صفت او جلّ جلاله محلّ تصرف نیست، و پذیرنده تغییر و تبدیل نیست پس چون حدیث عقوبت کرد شدید العقاب گفت، شدید صفت عقوبت نهاد و عقوبت محلّ تصرف هست و پذیرنده تغییر و تبدیل هست، گفت سخت عقوبتم لکن اگر خواهم سست کنم و آن را بگردانم که در ان تصرف گنجد و تغییر و تبدیل پذیرد. و گفته اند: شدید العقاب اشارت بملک دارد و اگر همه ملک عالم نیست کند در جلال و کمال وی نقصان و قصور نیاید. غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ اشارت بصفت دارد و در صفات او جلّ جلاله هرگز تغییر و تحوّل نیاید، و یقال: غَافِرِ الذَّنْبِ لِلظَّالِمِينَ وَ قَابِلِ التَّوْبِ لِلْمُقْتَصِدِينَ شَدِيدِ الْعِقَابِ لِلْمُشْرِكِينَ ذِي الطَّوْلِ لِلْسَّابِقِينَ. سنت خداوند است جلّ جلاله که بنده را بآیت وعید بترساند تا بنده در ان شکسته و کوفته گردد سوزی و نیازی در بندگی بنماید زاری و خواری بر خود نهد، آن گه رب العزة نعت رأفت و رحمت بآیت وعد تدارک دل وی کند و بفضل و رحمت خود او را بشارت دهد، نه بینی که شدید

العقاب گفت تابنده در زاری و خواهش آید، ذی الطول در ان پیوست تا بنده در ناز و در رامش آید، بنده در سماع شدید العقاب بسوزد و بگدازد بزبان انکسار گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

باز در سماع ذی الطول بنازد و دل بیفروزد، بزبان افتخار گوید:

چکند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم

بو بکر شبلی یک روز چون مبارزان دست اندازان همی رفت و میگفت: لو کان بینی و بینک بحار من نار لخصتها اگر درین راه صد هزار دریای آتش است همه بدیده گذاره کنم و باک ندارم، دیگر روز او را دیدند که می آمد سر فرو افکنده چون محرومی درمانده نرم نرم میگفت: المستغاث منک بک فریاد از حکم تو زینهار از قهر تو، نه با تو مرا آرام نه بی تو کارم بنظام، نه روی آنکه باز آیم نه زهره آنکه بگریزم.

گر باز آیم همی نبینم جاهی ور بگریزم همی ندانم راهی

گفتند: ای شبلی آن دی چه بود و امروز چیست؟ گفت: آری جغد که طاووس نبیند لاف جمال زند، لکن جغد جغد است و طاووس طاوس.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ بردارنده درجه ها افزونی زبر یکدیگر بندگان را خداوند عرش است، يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ می افکند پیغام که زندگانی دلهاست از سخن و فرمان خویش، عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ برو که خواهد از بندگان خویش، لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) تا آگاه کند مردمان را از روز هم دیداری.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ آن روز که آشکارا باشند ایشان چشمها یکدیگر را، لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ پوشیده نماند بر الله از ایشان هیچ چیز، لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ الله گوید: که راست پادشاهی امروز؟ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) هم خود گوید: الله راست آن یگانه میراننده فروشکننده کم آورنده.

الْيَوْمَ تُجْزَى و گوید امروز پاداش دهند، كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر تنی را بآنچه کرد، لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز بر کس، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) الله آسان توان زود

شمارست.

وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ آگَاهِ كُنْ ايشان را و بترسان از آن روز نزدیک آمده، إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ آن گه که دلها بر گلوها آید، كَاطِمِينَ از بیم و اندوه، نفس خود فرو میگیرند، مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ناگرویدگان را آن روز هیچ دوست نیست که ایشان را بکار آید، وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (۱۸) و نه هیچ شفیع که بسخن او کار کنند.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند خیانت چشمها در نگرستن، وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) و آنچه می‌نهد دارد دلها.

وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ اللَّهُ براستی و درستی و سزا کار راند، وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ وَ ايشان که ناگرویدگان ایشان را می‌خدایان خوانند فرود ازو، لَا يَقْضُونَ شَيْءً هیچ کار نراند و هیچ کار بر نگرارند و نتوانند، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) الله اوست که شنواست و بینا.

أَمْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ به نروند در زمین؟ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ايشان سخت نیروتر بودند ازینان، وَ أَنْارًا فِي الْأَرْضِ وَ با نشانهاتر بودند در زمین در داشت و در توان، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ فرا گرفت الله ایشان را بگناهان ایشان، وَ مَا كَانُوا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) و هیچ باز پوشنده‌ای نبود که ایشان را از الله باز پوشیدی.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَنْ بَانَ بُوْدُ بَايشان، كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ که بایشان می‌آمد پیغامبران پیغامها و نشانه‌های روشن، فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِنُكْرِهِمْ تا الله فراگرفت ایشان را، إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) که او با نیروی است سخت‌گیر.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا فرستادیم موسی را بسخنان و نشانه‌های خویش، وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) و حجتی آشکارا.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) گفتند جادوی است دروغ زن. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا چون بایشان آمد موسی به پیغام راست از نزدیک ما، قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ فِرْعَوْنَ گفت و هامان: بکشید پسران ایشان که بموسی گرویده‌اند، وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ دختران ایشان زنده گذارید، وَ مَا كَيْدُ

الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) و نیست کوشش و ساز ناگرویدگان مگر در بیراهی و بیهودگی.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ فَرَعُونَ كَفْت ملاء خویش را: ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى كذارید مرا تا بکشم موسی را، وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ وَ موسی را گوئید تا خدای خویش را خواند آن گه، إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ که من می ترسم که کیش شما جدا کند و بگرداند، أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) و در زمین مصر دو گروهی و تباهی پدید آید.

وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عَزْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ موسی گفت: من فریاد میخوامم و زینهار بخداوند خویش و خداوند شما، مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) از هر گردنکشی که بنمی گردد بروز شمار.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ كَفْت گرویده بخدای از کسان فرعون، يَكْتُمُ إِيمَانَهُ كِه ایمان خویش نهم میداشت: أَمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ می بکشید مردی را از بهر آنکه میگوید خداوند من الله؟

وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بشما آورد نشانها و معجزتهای آشکارا از خداوند شما، وَ إِنَّ يَكُ كاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ اگر می دروغ گوید دروغ او او را زیان دارد، وَ إِنَّ يَكُ صَادِقًا وَ اگر می راست گوید، يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ كمينه آنست که بشما رسد لختی از ان عذاب که شما را وعده میدهد، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي اللَّهَ رَاه نمانید و نه کار سازد، مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) کسی را که گزاف کار است دروغ زن.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ای قوم شما راست امروز پادشاهی، ظاهرين فِي الْأَرْضِ وَ شما بر زمین غالب، فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا پس آن کیست که فریاد رسد و ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر بما آید، قَالَ فِرْعَوْنُ فَرَعُونَ كَفْت: ما أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى نمانیم شما را مگر آنچه صواب می بینم و راست، وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) و راه نمانیم شما را مگر براه راستی.

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ این مرد گفت که گرمیده بود: ای قوم، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ من بر شما میترسم، مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) از روزی چون روزهای سپاههای کفر که پیش از شما بودند.

مَثَلِ ذَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ چُونِ رُوزِ قَوْمِ نُوحٍ وَ قَوْمِ هُودٍ وَ قَوْمِ صَالِحٍ وَ اِيشَانِ كِه پَس اِيشَانِ بُوَدَنَد، وَ مَا اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ (۳۱) اللّٰهُ بِيَدَادِ خَوَاصِ رَهِيكَانِ رَا.

وَ يَا قَوْمِ اِنِّيْ اُخَافُ عَلَيْكُمْ اِي قَوْمِ مِنْ مِيْتَرَسَمِ بَرِ شَمَا، يَوْمَ التَّنَادِ (۳۳) از رُوزِي كِه بِيكديگر رَا مِي باز خَوَانِيْدِ دَرِ بِيچارگِي وَ زَارِي.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِيْنَ رُوزِي كِه از بِيْمِ پِشْتِهَا بَرِ مِيگرْدَانِيْدِ، مَا لَكُمْ مِنْ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ شَمَا رَا از اللّٰهِ نِگَاهِ دَارِنْدِه اِي نِه، وَ مَنْ يُضِلِّ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَ هَر كِه اللّٰهُ او رَا بِي رَاه كَرْدِ او رَا هِيچِ رَاهِ نَمَايِنْدِه نِيَسْتِ.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ آمَدَ بِشَمَا يُوْسُفُ پِشِ از بِيْنِ بِهِ پِيغَامِهَايِ رُوْشَنِ، فَمَا زَلْتُمْ فِيْ شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ هُمُوَارِ دَرِ گِمَانِ بُوَدِيْدِ از اِنْجِه اُوْرْدِ او بَشَمَا، حَتَّى اِذَا هَلَكَ تَا اَنِ گِه كِه بَمَرْدِ، قُلْتُمْ لَنْ يَبِيْعَتَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُوْلًا كَفْتِيْدِ كِه اللّٰهُ پَسِ او فَرَسْتَادِه اِي نَفَرَسْتَدِ، كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ هَمِ چِنَانِ بِي رَاه كُنْدِ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ (۳۴) كِْسِي رَا كِه كِرْزَافِ كَارِ بُوْدِ بَغِمَانِ.

الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ آيَاتِ اللّٰهِ اِيشَانِ كِه پِيكَارِ مِيكُنْدِنْدِ دَرِ نِشَانِهَايِ اللّٰهِ، بَغِيْرِ سُلْطَانِ اَتَاهُمْ بِي حِجْتِي كِه از آسْمَانِ آمَدِ بَاِيشَانِ دَرِسْتِي اَنِ رَا، كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ اٰمَنُوا سَخْنِي سَخْتِ زِشْتِ اسْتِ نَزْدِيكِ خُدَايِ وَ نَزْدِيكِ گِرُوِيْدِگَانِ، كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ هَمِ چِنَانِ مِهْرِ مِيْنِهْدِ اللّٰهُ، عَلٰى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ (۳۵) بَرِ دَلِ هَرِ گِرْدِنِ كِشِي خُوْدِ كَامِه اِي كَامِكَارِ. وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ اِنِّي لِيْ صَرَحًا فِرْعَوْنَ كَفْتِ اِي هَامَانَ بَرِ او رَا زِ مِنْ طَارِمِي، لَعَلِّي اُبْلُغُ الْاَسْبَابَ (۳۶) تَا مِگَرِ مِنْ بَدْرِهَا رِسَمِ.

اَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ دَرِهَايِ آسْمَانِ، فَاطَّلَعَ اِلَى اِلٰهِ مُوسَى تَا مِگَرِ مَرَا دِيْدَارِ اِفْتِدِ بَخُدَايِ مُوسَى، وَ اِنِّي لَأُظَنُّهُ كَاذِبًا وَ مِنْ مِي پِنْدَارَمِ مُوسَى رَا كِه دَرُوغِ مِيگوِيْدِ، وَ كَذٰلِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوْءِ عَمَلِهِ هَمِ چِنَانِ بَرِ آرَاَسْتِنْدِ فِرْعَوْنَ رَا بَدِ كَرْدِ او، وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيْلِ وَ بَرِگِرْدَانِيْدِنْدِ او رَا از رَاهِ رَاسْتِ، وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فِيْ تَبَابٍ (۳۷) وَ دِسْتَانِ گِرِي فِرْعَوْنَ نَبُوْدِ مِگَرِ دَرِ تَبَاهِي وَ نِيَسْتِي.

النوبة الثانية

قوله: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ رَفِيعٌ بِمَعْنَى رَافِعٍ اسْتِ هَمْجُونٌ سَمِيعٌ بِمَعْنَى سَامِعٍ، مَيِّكُوبِد: بَرْدَارِنْدَه دَرَجَه‌هَآ بِنْدِگَانِ اسْتِ زَبَرِ يَكْدِيگَرِ چَه دَر دُنْيَا چَه دَر عَقْبِي. دَر دُنْيَا اَنَسْتِ كِه فَرْمُود: وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوكُمُ فِي مَا آتَاكُم بِرَدَاثْتِ شَمَا رَا اَز بَرِ يَكْدِيگَرِ دَرَجَه‌هَآ اَفْرُونِي، يَكِي رَا بَدَانَشِ يَكِي رَا بِنَسَبِ يَكِي رَا بِمَالِ يَكِي رَا بِشَرَفِ يَكِي رَا بِصُورْتِ يَكِي رَا بِصُوتِ يَكِي رَا بِقُوْتِ. جَايِ دِيگَرِ فَرْمُود: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا بَرْدَاثْتِيْمِ اِيْشَانِ رَا زَبَرِ يَكْدِيگَرِ دَر عَزِّ وَ مَالِ دَر رَزَقِ وَ مَعِيْشْتِ يَكِي مَالِكِ يَكِي مَمْلُوكِ يَكِي خَادِمِ يَكِي مَخْدُومِ يَكِي فَرْمَانِ دِه يَكِي فَرْمَانِ بَر. اَمَّا دَرَجَاتِ عَقْبِي اَنَسْتِ كِه كَفْت: وَ لَلْآخِرَةِ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ اَكْبَرُ تَفْضِيْلًا سَرَايِ اَنْ جِهَانِي مِه دَر كَمَا بِيْشِي وَ مِه دَر اَفْرُونِي دَادِنِ بَرِ يَكْدِيگَرِ، هَر كِه دَر دُنْيَا بِمَعْرِفْتِ وَ طَاعْتِ اَفْرُونِ تَر دَر عَقْبِي بِحَقِّ نَزْدِيكِ تَر وَ كَرَامْتِ وَيْ بِيْشْتَر. مَصْطَفِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ كَفْت: «اَنْ اَدْنِي اَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةٌ لِمَنْ يَنْظُرُ اِلَيْ جَنَانِهْ وَ اَزْوَاجِهْ وَ نَعِيْمِهْ وَ خَدْمِهْ وَ سَرْرِهْ مَسِيْرَةَ الْفِ سَنَةِ وَ اَكْرَمَهُمْ عَلٰى اللّٰهِ مَنْ يَنْظُرُ اِلٰى وَجْهِهْ غَدُوَّةً وَ عَشِيَّةً».

وَ رُوي «اَنْ اَسْفَلَ اَهْلِ الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ لِيُعْطٰى مِثْلَ مَلِكِ الدُّنْيَا كَلْهَآ عَشْرَ مَرَارٍ وَ اِنِهْ لِيَقُول: اِي رَبِّ لَوْ اَذْنْتُ لِيْ اَطَعْتِ اَهْلَ الْجَنَّةِ وَ سَقِيْتَهُمْ لَمْ يَنْقُصْ ذَلِكُ مِمَّا عِنْدِي شَيْئًا، وَ اَنْ لَهْ مِنْ الْحُورِ الْعِيْنِ ثَنْتِيْنِ وَ سَبْعِيْنِ زَوْجَةٍ سَويِ اَزْوَاجِهْ مِنَ الدُّنْيَا»

وَ رُوي «اَنْ اَخْسَ اَهْلَ الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ وَ لَيْسَ فِيْهَا خَسِيْسٌ رَجُلٌ لَهْ قَصْرٌ مِنْ يَاقُوْتَةِ حَمْرَاءٍ لَهْ اَرْبَعَةٌ اِبْوَابٍ فَبَابٍ تَدْخُلُ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّحِيَّةِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ بَابٍ تَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ اَزْوَاجِهْ مِنَ الْحُورِ الْعِيْنِ وَ بَابٍ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ خَدْمُهْ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ بَابٍ يَنْظُرُ مِنْهُ اِلٰى وَجْهِ رَبِّهْ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى وَ هُوَ اَكْرَمُ الْاِبْوَابِ».

وَ قِيْل: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اِي رَافِعِ السَّمَاوَاتِ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ.

ذُو الْعَرْشِ يَعْنِي هُوَ عَلٰى الْعَرْشِ. وَ قِيْل: خَالِقُ الْعَرْشِ. وَ الْعَرْشُ عِنْدَ الْعَرَبِ سَرِيْرُ الْمَلِكِ. يُلْقٰى الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ الرُّوحَ هَاهُنَا هُوَ الْوَحْيُ كَقَوْلِه: اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ اَمْرِنَا سَمٰى رُوْحًا لِاَنَّ حَيَاةَ الْقَلْبِ بِهْ كَمَا اَنَّ حَيَاةَ الْاَجْسَادِ بِالْاَرْوَاحِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ اَمْرِهِ اِي مِنْ قَضَائِهْ. وَ قِيْل: مِنْ قَوْلِه. وَ قَالَ مَقَاتِل: مَعْنَاهُ يُلْقٰى الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ اِي بِاَمْرِهْ.

عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهْ اِي عَلٰى مَنْ يَخْتَصُّهْ بِالرِّسَالَةِ. يَخَاطَبُ بِهَذَا مَنْ كَرِهَ نَبُوَّةَ مُحَمَّدٍ

(ص). «لينذر» اى لينذر النبى بالوحى يَوْمَ التَّلَاقِ و هو يوم القيمة يتلاقى فيه الاولون و الآخرون و الجنّ و الانس و اهل السماء و الارض و الظالم و المظلوم و قيل: يلتقى فيه الخالق و الخلق. و قيل: معناه يوم يلقى فيه المرء عمله. و قيل: تتلاقى الملائكة. يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ من قبورهم ظاهرون لا يسترهم شىء و يكشف ما كان مستورا من امرهم، لا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ، كقوله: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ. و قيل: لا يبقى احد الا حضر ذلك الموقف و لا يخفى شىء من اعمالهم التى عملوها. و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فناء الخلق و بعد ان يطوى السماوات و الارض بيديه: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ و لا احد يجيبه فيجيب نفسه فيقول: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الذى قهر الخلائق بالموت.

و قال بعض المفسرين: يقول الله ذلك لخلائق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفار كانوا ينازعونه فى الملك لعبادتهم غيره فيجيب الجميع: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ يقوله المؤمن تلذذاً و يقوله الكافر صغارا و هو انا و على سبيل التحسر و الندامة. روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال: يجمع الله عز و جل الخلق يوم القيمة فى صعيد واحد بارض بيضاء كانها سبيكة فضة لم يعض الله فيها قطّ فاول ما يتكلم به ان ينادى لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ و روى انه جل جلاله يقول: «انا الديان و هذا يوم الذين الا لا ظلم اليوم الا لا يميز بي اليوم ظلم ظالم حتى آخذ لمظلومه منه ظلامته و عزتى لاقصن من القرناء الجماء ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم».

وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ اى انذر يا محمد اهل مكة يوم القيمة. سميت القيمة آزفة لقربها، أُرْفِتِ الْآزِفَةُ اى قربت القيامة. قال الله تعالى: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ وَ نَرَاهُ قَرِيباً وَ فى الخبر: «انا النذير و الموت المغير و الساعة الموعد بعثت انا و الساعة كهاتين ان كادت لتسبقنى».

إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ و ذلك ان الكفار اذا عاينوا النار فى الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلا هى تعود الى اماكنها و لا تخرج من افواههم فيموتوا و يستريحوا. و قيل: ينتفخ السحر جبنا فيرفع القلب الى الحنجرة. و قيل: يَوْمَ الْآزِفَةِ

يوم الوقت وقت خروج الروح إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ. كَاطِمِينَ اى مكرويين ممتلئين خوفا و حزنا، و الكظم تردّد الغيظ و الخوف و الحزن فى القلب حتى يصيق. و قيل: «كاظمين» اى سكوتا لا معذرة لهم. ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ قَرِيبٍ يَنْفَعُهُمْ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ فَيَشْفَعُ فِيهِمْ.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ يَعْنِي النُّظْرَةَ الْخَائِنَةَ وَ هِيَ اللَّحْظَةُ الثَّانِيَّةُ.

و فى الخبر: «يا بن آدم لك النظرة الاولى فما بال الثانية؟»

و قيل: هى مسارقة النظر الى ما لا يحلّ و قيل: هى الرمز بالعين على وجه العيب و الخائنة و الخيانة مصدران كالكاذبة و الخاطئة. وَ مَا تُخْفَى الصُّدُورُ اى يعلم ما يسرّ كل امرئ فى قلبه من الخير و الشرّ.

وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ اى بالعدل و يجزى المحسن و المسىء وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ يَعْنِي الْاَوْثَانِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ لِأَنَّهَا لَا تَعْلَمُ شَيْئًا وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ لَيْسُوا بِأَهْلِ الْقَضَاءِ اصْلا. قرأ نافع «تدعون» بناء المخاطبة. و قرأ الآخرون بالياء. إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ لِاقوال الخلق الْبَصِيرُ بِأفعالهم.

ثُمَّ خَوْفٌ كَقَارِ مَكَّةَ فَقَالَ: أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَعَادٍ وَ ثَمُودٍ وَ قَوْمِ لُوطٍ «كانوا هم اشدّ منهم هاهنا عماد و فصل.

قيل: هو تأكيد للضمير الذى هو اسم كان. و قرأ ابن عامر «اشدّ منكم قوّة» بالكاف على الرجوع عن الغيبة الى الخطاب و هو حسن. وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي أَكْثَرَ زِرَاعَةٍ وَ عِمَارَةٍ وَ اِبْنِيَّةٍ وَ اشدّها طلبا و ابعد غاية. و قيل: اكثر جيشا و اموالا و ملكا فى الارض من اهل مكة فلم ينفعهم ذلك فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ يَقِيهِمْ مِنَ اللَّهِ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اى ذلك الاخذ بسبب انهم كانت تأتيهم رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اى بِالآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ كَرَّرَ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ لِبَيَانِ عِلَّةِ الْاِخْتِارِ إِنَّهُ قَوِيٌّ فِي أَمْرِهِ وَ سُلْطَانُهُ، شَدِيدُ الْعِقَابِ إِذَا عَاقَبَ.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا التَّسْعِ وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ حِجَّةَ ظَاهِرَةٍ قَاهِرَةٍ لِلْبَاطِلِ يَعْنِي عِصَاهُ. إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ كَانَ فِرْعَوْنُ الْمَلِكُ وَ هَامَانُ وَزِيرُهُ، فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ اى موسى ساحر حين اخرج يده بيضاء و حين صارت العصا حيّة، كذّاب حين زعم انه رسول

رب العالمين.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ اى فَلَمَّا جَاءَهُم موسى بالدين الحق، مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اى قال فرعون و قومه: اَقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ قَالَ قَتَادَةَ: هذا القتل غير القتل الاول فى الزمن الذى كان يخافهم سببا لزوال ملكه عند مولد موسى عليه السلام، انما هذه القتلته كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الأبناء عن متابعة موسى وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ يعنى للخدمة و غيرها و كان يزوّج بناتهم من القبط. وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِيْنَ اِلَّا فِى ضَلَالٍ عَمِّمِ الْاَخْبَارِ فَتَضَمَّنْ كَيْدِ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودِهِ.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ لِاشْرَافِ قَوْمِهِ: ذَرُونِيْ اَقْتُلْ مُوسَى انما قال هذا بعد قولهم له: اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ كانوا يزعمون ان موسى ساحر فان قتله فرعون هلك فمنعوه عن قتله. و قيل: خوّفوه من قتله و قالوا: لا نأمن ان نعجز أو ينالنا من الالهة و عصاه مكروه.

وَ لِيُدْعُ رَبَّهُ اى و ليدع موسى ربه الذى يزعم انه ارسله فيمنعه منا، اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ الذى اتتم عليه أو اَنْ يُظْهِرَ فِى الْاَرْضِ الْفَسَادَ قرأ يعقوب و اهل الكوفة «اوان»، و قرأ الآخرون: «وان»، و قرأ اهل المدينة و البصرة و حفص: «يظهر» بضم الياء و كسر الهاء على التعدية «الفساد» بالنصب رداً على قوله: اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ حتى يكون الفعلان على نسق واحد. و قرأ الآخرون: «يظهر» بفتح الياء و الهاء على اللزوم «الفساد» بالرفع و اراد بالفساد تبديل الدين و عبادة غيره. و قيل: اراد بالفساد ان موسى يقتل أبناءكم كما قتلتم أبناءهم و يستحيى نساءكم كما استحييتن نساءهم.

«وَ قَالَ مُوسَى لَمَّا تَوَعَّدَهُ فِرْعَوْنُ بِالْقَتْلِ: اِنِّيْ عُدْتُ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ اى اعتصمت بالله الذى هو ربي و ربكم و استعدت به من تسليطه اياكم على ايها المتكبرون و معنى لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ اى لَا يَعْتَقِدُ الْبَعْثَ وَ الْجَزَاءَ عَلَى الْاَعْمَالِ فيكون اجرا على الاساءة، و هذا مثل قوله: وَ اِنِّيْ عُدْتُ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ، و مثل قول مريم لجبرئيل لَمَّا تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا: اِنِّيْ اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا، و كذلك قاله سعيد بن جبير للحجاج حين علاه بالسيف.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خِلافِ اسْتِمْتِ مِيانِ عِلْمَايَ تَفْسِيْرُ كِهْ اَيْنِ مَوْمِنٌ اَلِ فِرْعَوْنَ كَيْسَتْ وَ نَامِ وى چيست. مقاتل و سدى گفتند: مردى بود قبطى ابن عمّ فرعون شوهر

ماشطه دختر فرعون، پنهان از فرعون و کسان وی ایمان آورده بود بوحدانیت الله پیش از مبعث موسی، گفته‌اند که صد سال ایمان خویش از ایشان پنهان داشت، همان مرد است که رب العالمین از وی حکایت کرد که: وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ... الآية. قومی دیگر گفتند از مفسران که مردی اسرائیلی بود نه قبطی، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: و قال رجل مؤمن يكتُم ايمانه من آل فرعون، زیرا که از آل فرعون هرگز هیچ مؤمن برنخاست. اما نام او از قول ابن عباس و بیشترین علما حزیبیل بود، و گفته‌اند خبرل، و گفته‌اند سمعان، و گفته‌اند حبیب چون بسمع وی رسید که فرعون قصد قتل موسی کرد، ایمان خویش آشکارا کرد، فرا پیش آمد و گفت: أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. خبر درست است که عروة بن الزبير گفت فرا عبد الله بن عمرو بن العاص: مرا خبر کن از صعب‌تر کاری که مشرکان با رسول خدا کردند، گفت: رسول خدا صلوات الله و سلامه عليه روزی بفناء کعبه در نماز بود، عقبه بن ابی معیط فراز آمد و منکب رسول بگرفت و جامه در گردن وی کرد و حلق وی بگرفت و به پیچید سخت تا ابو بکر صدیق فرارید و او را از دست دشمن بستند و گفت: أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ.

قوله: وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا أَيْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا، فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ أَيْ وَ بِال كَذِبِهِ عَائِدٌ إِلَى نَفْسِهِ، وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ قَالَ أَبُو عبيدة: المراد بالبعض هاهنا الكل كقوله: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بَعْضَ ذُنُوبِهِمْ، وَ الْمَعْنَى: أَنْ قَتَلْتُمُوهُ وَ هُوَ صَادِقٌ أَصَابَكُمْ كُلَّ مَا يَتَوَعَّدُكُمْ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ. وَ قِيلَ: «بَعْضٌ» هَاهُنَا صِلَةٌ يَعْنِي: يُصِيبُكُمْ الَّذِي يَعِدُكُمْ. وَ قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: هَذَا عَلَى الْمَظَاهِرَةِ فِي الْحِجَاجِ كَأَنَّهُ قَالَ: أَقَلُّ مَا فِي صَدَقِهِ أَنْ يُصِيبَكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ وَ فِي بَعْضِ ذَلِكَ هَلَاكُكُمْ، فَذَكَرَ الْبَعْضَ لِیُوجِبَ الْكُلَّ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي إِلَى دِينِهِ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ الْمُسْرِفُ الَّذِي يَتَجَاوَزُ الْحَدَّ فِي الْمَعْصِيَةِ. وَ قِيلَ الْمُسْرِفُ السَّفَاكُ لِلدَّمِ بغير حق، وَ الْكَذَّابُ الَّذِي يَكْذِبُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى. وَ قِيلَ: كَذَّابٌ عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ.

یا قوم لکم الملک ای قال المؤمن لفرعون و قومه: لکم الملک الیوم و انتم ظاهرون غالبون علی ارض مصر و بنی اسرائیل فاترکوا موسی و شأنه و لا تتعرضوا لعذاب الله بتکذیبه و قتله و احفظوا نعمکم بمداراته فانه ان کان صادقا فاتانا بعض ما یعد من عذاب الله من

يرده و من يمنعه منا؟ فاجابه فرعون و قال: ما أريكُم من الرأى و النصيحة إِلا ما أرى
لنفسى انه حقّ و صواب. قال الضحاک: ما أريكُم إِلا ما أرى اى ما اعلمکم آلا ما اعلم، و
ما أهديکُم إِلا سَبِيلَ الرَّشَادِ اى آلا طريق الهدى و الرشد.
وَ قَالَ الَّذِى آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمُ فِى تَكْذِيبِهِ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ اى مثل عذاب
الامم الخالية.

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ اى مثل عاداتهم فى الاقامة على
التكذيب حتى اتتهم العذاب، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ لا يهلكهم قبل ايجاب الحجّة و لا
يعاقب بغير ذنب. و قيل: معنى الآية: انى اخاف عليكم ان يجرى الله فيكم من العادة ما
اجراه فى قوم نوح من الطوفان او فى عاد من الريح او فى ثمود من الصيحة. و هذا تخويف
من عذاب الدنيا.

ثُمَّ خَوَّفَهُمْ عَذَابَ الْآخِرَةِ فَقَالَ: وَ يَا قَوْمِ إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمُ يَوْمَ التَّنَادِ يعنى يوم القيمة يدعى
كلّ اناس بامامهم و ينادى بعضهم بعضا فينادى اصحاب الجنة اصحاب النار و اصحاب
النار اصحاب الجنة و ينادى اصحاب الاعراف و ينادى المنادى بالسعادة و الشقاوة آلا ان
فلان بن فلان سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا و فلان بن فلان شقى شقاوة لا يسعد بعدها
ابدا و ينادى حين يذبح الموت يا اهل الجنة خلود فلا موت و يا اهل النار خلود فلا موت.
و قرئ فى الشواذ: «يوم التناد» بتشديد الدال، و الندود النفور و ذلك انهم هربوا فندوا فى
الارض كندود الإبل اذا شردت عن اربابها، قال الضحاک: كذلك اذا سمعوا زفير النار ندوا
هربا فلا يأتون قطرا من الاقطار الا وجدوا الملائكة صفوفا فيرجعون الى المكان الذى كانوا
فيه فذلك قوله: وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ قوله: إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا قوله: يَوْمَ تُؤْتُونَ مَدْبَرِينَ اى منصرفين من موقف الحساب الى النار. و
قيل: فآرئين غير معجزين. ما لكم من الله من عاصمٍ يعصمكم من عذابه. وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا
لَهُ مِنْ هَادٍ يَهْدِيهِ اى دينه.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ يعنى يوسف بن يعقوب «من قبل» اى من قبل موسى «بالبينات» يعنى
تعبير الرؤيا. و قيل: شهادة الطفل على برائته. و قيل: هو قوله: أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. و فرعون موسى هو فرعون يوسف آمن بيوسف ثم ارتدّ و عاد الى كفره بعد

موت يوسف و عاش حتى ادركه موسى. و قيل: هو يوسف بن ابراهيم بن يوسف بن يعقوب اقام فيهم عشرين سنة، و القول الاول اصحّ و عليه اكثر المفسرين فما زلتم في شك مما جاءكم به من عبادة الله وحده لا شريك له، قاله ابن عباس. حتى إذا هلك اى مات قلتم لئن نبعت الله من بعده رسولا اى اقمتم على كفركم و ظننتم ان الله لا يجدد عليكم الحجة و لا يأتكم احد يدعى الرسالة و ذلك عند انقطاع الرسل بعد يوسف زمانا طويلا. كذلك يضل الله من هو مسرف مشرك «مرتاب» شاك.

الذين يجادلون في آيات الله قال الزجاج: هذا تفسير المسرف المرتاب يعنى هم الذين يجادلون في آيات الله، اى فى ابطالها بالتكذيب بغير سلطان حجة «اتاهم» من الله. و قيل: هذه الآية عارضة فى قصة موسى و مؤمن آل فرعون و آية الله فى هذه الآية هى الدجال و المجادلون هم اليهود يتولونه و ينتظرونه و يقولون هو الذى يبذل الدين العربى.

«كبر مقتا» فيه اضمار، تأويله: كبر جدالهم و قولهم مقتا عند الله و عند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار قرأ ابو عمرو ابن عامر «قلب» بالتثنية، و قرأ الآخرون بالاضافة، فمن نون جعل الكبرياء و الجبروت نعتين من نعت القلب و يعنى به صاحبه كقول العرب: يد بخيلة و يد يابسة يعنون صاحبها.

و فى الخبر: «زنا العينين النظر» يعنى زنا صاحبهما. و قال الشاعر: عفا الجنان و لكن فاسق النظر.

و من اضاف جعل تقديره: على قلب كل متكبر جبار، و هى قراءة عبد الله بن مسعود. و قال فرعون يا هامان ابن لى صرحا كان هامان وزير فرعون و لم يكن من القبط و لا من بنى اسرائيل يقال انه لم يغرق مع فرعون و عاش بعده زمانا شقيا مجروبا يتكفف الناس. و الصرح كل بناء مشرف ظاهر لا يخفى على الناظر و ان بعد، مأخوذ من التصريح و هو الاظهار. لعلى أبلغ الأسباب.

أسباب السماوات اى طرفها و ابوابها من سماء الى سماء، فأطلع الى اله موسى. و قيل: السبب ما يتوصل به الى الشئ و المعنى: لعلى اصل الى السماء فاطلع الى اله موسى. قراءة العامة برفع العين نسقا على قوله: أبلغ الأسباب. و قرأ حفص عن عاصم: «فاطلع» بنصب العين على جواب لعل بالفاء. و انى لأظنه اى اظن موسى «كاذبا» فيما يقول ان له الها

غیری فی السماء ارسله البنا. قيل: امر فرعون هامان ببناء الصرح بالآجر لقوله: فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ... و سبق شرحه.

«و كذلك زَيْنَ لفرعون سوء عمله» هذا كقوله: زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ. وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ قَرَأَ اهل الكوفة و يعقوب: «و صد» بضم الصاد نسقا على قوله: زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ، قال ابن عباس: صدّه الله عن سبيل الهدى. قرأ الآخرون بالفتح، اى و صدّ فرعون الناس عن السبيل. وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابِ التَّبَابِ الْهَلَاكِ وَ الْفَسَادِ وَ الْخَسَارِ وَ الضِّيَاعِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ وَ قَوْلِهِ: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ رافع الدرجات للعصاة بالنجاة و للمطيعين بالثوبات و لذوى الحاجات بالكفايات و للاولياء بالكرامات و للعارفين بالمراقبات و المنازلات. بردارنده درجات بندگان است، هر یکی را بر مقامی بداشته و هر کسى را آنچه سزاست بدو داده. عاصیان را نجات، مطیعان را ثوبات، خاوندگان را کفايات، اولیا را کرامات، عارفان را مراقبات و منازلات. درجات مؤمنان و دوستان یکی امروزست یکی فردا، امروز بعلم و ایمان لقوله: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ فَرَدَا در روضه رضوان، روح و ریحان، بجوار رحمان لقوله: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ. اما درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر، زیرا که اهل صورت دیگراند و اهل صفت دیگر، اهل صورت در وادى تفرقت اند و اهل صفت در نقطه جمع، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ در عالم صورت بود، و آنچه مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «المؤمنون كنفس واحدة»

در عالم صفت است. یکی از اجلاء عرب بنزدیک مصطفی (ص) در آمد و سؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده اند و درجات ما تا کجاست؟ و این کس از اهل صورت بود، رسول خدا (ص) جواب داد که: «فیها انهار من ماء غیر آسن و فیها کذا و کذا»

از ان آب روان و مرغ بریان و میوه های الوان بر می داد چنانک قرآن بدان ناطق است. دیگری از اهل صفت هم از این معنی سؤال کرد، رسول الله (ص) دانست که مرد صفت

است مرد صورت نیست گفت: «فیها ما لا عین رأَت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

باش ای درویش دل ریش تا این کالبد را بمرگ درهم شکنند و در خاک لحد ذره ذره کنند، آن گه بکمال قدرت دیگر باره آن را خلعت اعادت پوشانند، آن گه در بوتّه دوزخ فرو گدازند و از انجا بنهر الحیاة برند و مطهّر کنند و از انجا بفردوس برند و معطر کنند، هفتاد حله در پوشانند، آن حله را گریبان یکی بود و دامن هفتاد بر مثال گل صد برگ که از آن حقه زبرجد بیرون آید گریبان یکی و دامن صد، آن گه طراز اعزاز بقابر کسوت عزت تو کشند، گاه شراب زنجبیل دهندگاه شراب کافور گاه شراب تسنیم، ظاهر باطن شده و باطن ظاهر شده، صورت دل گشته و دل صورت گشته چنانک امروز حق را جل جلاله می‌دانی و تهمت نه، فردا می‌بینی و شبهت نه.

بیر طریقت گفت: بس نماند که آنچه خیر است عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصه آب و گل نماند، دوست ازلی عیان شود، تا دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود.

و قیل: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اِی هُوَ جَل جَلالَه عالی الصفات جلیل القدر لا یبلغ کنهه و لا یعرف قدره و لا یدرک حدّه قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد، هیچ فهم حدّ او در نیابد، هیچ دانا قدر او نداند، صفت کس در برابر صفت او نیاید، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد.

ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِی ما عظموه حق عظمته، آب و خاک را با لم یزل و لا یزال چه آشنایی، قدم را با حدوث چه مناسبت، حق باقی در رسم فانی چه پیوندد، ماسور تلوین بهیئت تمکین چون رسد؟! او جل جلاله فردا چون دیدار دهد بعبا دهد نه بسزا دهد، سزاوار دیدار او نیست هیچ چشم، سزاوار گفتار او نیست هیچ گوش، سزاوار معرفت او نیست هیچ دل، سزاوار راه او نیست هیچ قدم سزاوار طریق او نیست.

چشمم همی بخواهد دیدارت گوشم همی بخواهد گفتارت
همت بلند کردند این هر دو هر چند نیستند سزاوارت

لِیُنذِرَ یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ صفت روز رستاخیز است، روزی که رازها در آن روز

آشکارا شود، پرده‌های متواریان فرو درند، توانگران بی‌شکر را در مقام حساب بدارند، درویشان بی‌صبر را جامه نفاق از سر برکشند، آتش فضیحت در طیلسان عالمان بی‌عمل زند، خاک ندامت بر فرق قرآء مرائی ریزند، یکی از خاک وحشت بیرون آید چنانک خاکستر از میان آتش، یکی چنانک درّ از میان صدف، یکی میگوید: این الفرار من اللّٰه، یکی میگوید: این الطریق الی اللّٰه، یکی بزاری و خواری خاک حسرت بر سر می‌ریزد و میگوید: ما لهذا الکتاب لا یُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، یکی بآستین شکر گرد اندوه از فرق شوق می‌فشاند و میگوید: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ.

آن روز پادشاهان روی زمین را می‌آرند و دست سلطنت ایشان برشته عزل بر پس پشت بسته و ملک ایشان بر خاک مذلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ پادشاهی کرا سزد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست و پادشاهی وی نه بحشم و سپاه است، آفریننده زمین و آسمان و آفتاب و ماه است، خلق را دارنده و دوستان را نیک پناهست سلطانان جهان لشکر را عرض دهند و خدم و حشم را برنشانند و خیل و خول را آشکارا کنند پس بملک و ملک خود فخر کنند و بنعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار برافرازند، و ملک الهی بر خلاف اینست که او جل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی‌نیازی در زند و عالم را هباء منشور گرداند و تیغ قهر بر هیاکل افلاک زند همه نهادها را ذره ذره کند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لگام اعدام بر سر مرکب وجود کند، پس ندا در دهد که: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، کرا زهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید؟ تا هم جلال احدیتت جمال صمدیتت را پاسخ دهد که: لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ای مسکین! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین در پناه کرم و لطف قدم جای دهند، ندانم که ترا با این سینه آلوده و عمل شوریده کجا نشانند و رخت کجا فرو نهند؟ زخمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که در ان نهاد حیاة نیست. ای مسکین! اگر بیماری آخر ناله‌ای کو؟ ور بی‌یاری آخر طلبی کو؟

طیلسان موسی و نعلین هارونت چه سود چون بزیر یک ردا فرعون داری صد هزار

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ... هر که اعتقاد کرد که او را روزی در پیش است که در آن روز با وی سؤالی و جوابی و حسابی و عتابی رود شب و روز بیقرار بود، دم بدم مشغول و مستغرق کار بود، میزان تصرف از دست فرو نهد، بیعب کس ننگرد، همه عیب خود را مطالعه کند، همه حساب خود کند در خبر است که: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تهیؤا للعرض الاکبر».

یکی از بزرگان دین روزی نامه‌ای نوشت و در خانه‌ای عاریتی بود، گفتا خواستم که آن نامه را خاک برکنم تا خشک شود، بر خاطرم گذشت: نباید که فردا از عهده این مظلومه بیرون نتوانم آمد. هاتفی آواز داد: سيعلم المستجف بتتريب الكتاب ما يلقى عند الله غدا من طول الحساب آری فردا روز عرض و حساب بدانند که چه کرد آن کس که نامه خویش بخاک خانه کسان خشک کرد! يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ خِيانت چشمها می‌بیند، اندیشه دلها می‌داند، روش قدمها می‌شمرد و بعدل و راستی فردا مر آن را حکم کند. کس هست که هر قدم که برگیرد و بنهد آن قدم بلسان حال مرو را لعنت میکند، و کس هست که هر قدم که برگیرد آن قدم از عالم خلت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شادی یحیی زکریا خبر میدهد. در عالم هیچ قدم عزیزتر از قدم حرمت نیست، بخدمت بهشت یابند و نعمت، و بحرمت برضا و لقا رسند و براز ولی نعمت.

آن مرد اعرابی را دیدند که با روی سیاه و دلی چون ماه در طواف کعبه بود. چون بدان سنگ سیاه رسید که آن را حجر الاسود گویند خواست که دهانی بران سنگ سیاه نهد، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت، چون نگاه کرد صورت روی خود در آن سنگ سیاه چنانک بود بدید، نعره‌ای برکشید و گفت: سوّد وجهی فی الدارین، و در آن حال جان بحضرت فرستاد. فردای قیامت که عالم صفت است و صورتها آن روز تبع صفت بود، آن مرد اعرابی همی آید با روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت برنگ صفت گشته، همچنین بلال حبشی را بینی روی وی چون ماه دو هفته، و عالم قیامت از نور روی وی روشن گشته. آن عزیزی گوید در حق وی:

آن سیاهی کز پی ناموس حق ناقوس زد	در عرب بو اللیل بود اندر قیامت بو النهار
باش تا کلّ یابی آنها را که امروزند جزو	باش تا گل بینی آنها را که اکنونند خار

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَقَالَ الَّذِي آمَنَ وَآنَ مَرْدٍ غُرِيْدَهْ گفـت: يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ اِي قَوْمِ بِي بريد بمن، اَهْدِكُمْ سَبِيْلَ الرَّشَادِ (۳۸) تا راه نمايم شما را براه راستی.

يا قَوْمِ اِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اِي قَوْمِ اَيْنَ زَنْدِگَانِي اَيْنَ جِهَانِي رُوْزِي فَرَا رُوْزِي بَسْرِ بَرْدَنِ اسْتِ نَآپَاينْدَهْ، وَ اِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) وَ اَنَ جِهَانَسْتِ سَرَايِ اَرَامِ وَ پَاينْدَهْ.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هَر كِه بَدِي كَنْد، فَلَا يُجْزِي اِلَّا مِثْلَهَا پَا دَاشِ نَدَهَنْد. اَو رَا مِگَرِ هَمْ چِنَان، وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا وَ هَر كِه نِيكِي كَنْد، مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى اَز نَرِيْنَه وَ مَادِيْنَه، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ اَو گُرُوِيْدَه بُوْد، فَاوْلَيْكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ اَيْشَانِ اَنْدُ كِه دَر اَرَنْدِ دَر بَهْسْتِ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بَغِيْرِ حِسَابِ (۴۰) رُوْزِي مِيْدَهَنْد اَيْشَانِ رَا دَر اَن بَهْسْتِ بِي شَمَارِ.

وَ يَا قَوْمٌ مَا لِيْ اَدْعُوْكُمْ اِلَى النَّجَاةِ اِي قَوْمِ اَيْنَ چِيَسْتِ كِه مَرَا رَسِيْدِ وَ اَيْنَ چُوْنَسْتِ مَرَا كِه مِيخَوَانِمِ شَمَا رَا بَا رَهَايِي، وَ تَدْعُوْنِيْ اِلَى النَّارِ (۴۱) وَ مِيخَوَانِيْدِ شَمَا مَرَا بَاتَشِ.

تَدْعُوْنِيْ لِكُفْرٍ بِاللّٰهِ مِيخَوَانِيْدِ مَرَا تَا كَافِرِ شُوْمِ بَه اللّٰهِ وَ اَشْرِكٍ بِهْ مَا لَيْسَ لِيْ بِهْ عِلْمٌ وَ اَنْبَازِ گِيْرِمِ بَا اَو چِيْزِي كِه مِنْ اَو رَا اَنْبَازِ نَدَانِمِ، وَ اَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ الْعُقَابِ (۴۲) وَ مِنْ شَمَا رَا مِيخَوَانِمِ بَا تَوَانَايِي تَاوَنْدَهْ، اَمْرَزْگَارِي فَرَاخِ اَمْرَزِ.

لَا جَرَمَ اِنَّمَا تَدْعُوْنِيْ اِلَيْهِ بِيُوْدِ اَكْنُوْنِ نَآچَارَهْ كَآنْچَهْ شَمَا مَرَا بَا پَرَسْتَشِ اَن مِيخَوَانِيْدِ، لَيْسَ لَهْ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ اَو رَا اَن حَقِ نَيْسْتِ كِه كَسِي رَا بَا پَرَسْتَشِ خُوِيْشِ خَوَانِدِ هَر گَزِ نَه دَرِيْنِ جِهَانِ نَه دَر اَن جِهَانِ، وَ اَن مَرَدَّنَا اِلَى اللّٰهِ وَ بَازِ گَرْدِيْدِنِ مَا بَا اللّٰهِ اسْتِ، وَ اَنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) وَ گَزَافِ كَارَانِ اَتْشِيَانِ اَنْدِ.

فَسْتَذْكُرُوْنَ مَا اَقُوْلُ لَكُمْ اَرِي يَادِ كَنْيِدِ هَنْگَامِي اَنْچَه مِنْ مِيگُوِيْمِ شَمَا رَا، وَ اَفْوَضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ وَ كَارِ خُوِيْشِ بَا خُدا گُذَارِمِ، اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) كِه اللّٰهُ بِيْنَا وَ دَانَاسْتِ بِنْدِگَانِ.

فَوَقَاهُ اللّٰهُ بَا زِدَاسْتِ اَيْشَانِ اللّٰهُ اَزُو، سَيِّئَاتِ مَا مَكْرُوْا بَدَهَايِ اَنْچَه اَيْشَانِ سَاخْتَنْدِ اَزِ سَازِ بَدِ، وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سَوْءُ الْعَذَابِ (۴۵) وَ فَرَا سَرِ نَشَسْتِ كَسَانِ فَرَعُوْنِ رَا بَدِ عَذَابِ.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا اَنْ عَذَابِ اَتْشِيِ اسْتِ كِه اَيْشَانِ رَا بَرَانِ عَرْضَه مِيكَنْدِنِ، غُدُوْا وَ عَشِيًّا بَا مَدَادِ وَ شَبَانْگَاَهْ پِيُوْسْتَهْ دَرِيْنِ جِهَانِ، وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَ اَن رُوْزِ كِه رَسْتَاخِيْزِ بِيَايِ

شود، اَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) گویند درشید ای فرعون و کسان او در سخت‌تر عذاب.

وَ إِذْ يَتَحَاوَنَ فِي النَّارِ وَ آن‌گه که پیکار میکنند در آتش، فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا پس روان گویند گردنکشان را: اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ما شما را پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا، فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) هیچ ما را بکار آئید که از ما بازدارید بهره‌ای از آتش؟

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گردنکشان گویند: اِنَّا كُلُّ فِيهَا ما همه ای‌دریم در آتش، اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) اللّٰه بخواست خویش کار برگزارد میان بندگان.

وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ اِيشان گویند که در آتش‌اند، لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ خازنان دوزخ را: اذْعُوا رَبِّكُمْ خوانید خداوند خویش را و خواهید ازو، يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) تا از ما عذاب یک روز فرو نهد: قَالُوا گویند: اَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ رسول شما بشما نیامد با بیغامها و نشانهای روشن؟ قَالُوا بَلَى گویند بلی آمد، قَالُوا فَادْعُوا خازنان گویند: پس شما خدای را میخوانید، وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰) و دعای کافران نیست مگر در ضایعی و گمراهی.

اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ما یاری خواهیم داد و دست خواهیم گرفت فرستادگان خویش را، وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا و ايشان را که گرویدگان‌اند، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ (۵۱) و آن روز که گواهان بیای ایستند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ آن روز که سود ندارد کافران را، مَعْذِرَتُهُمْ عذر دادن ايشان، وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ و ايشانراست نفرین و دوری، وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲) و ايشانراست سرای بد. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى و دادیم موسی نامه راه شناختن را، وَ اَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) و میراث دادیم فرزندان یعقوب را توریت.

هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۵۴) راه نمونی و یادگاری خردمندان را. فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ شکیبایی کن که وعده دادن اللّٰه ترا بنصرت راست است، وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و گناه خویش را آمرزش میخواه، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و بستایش نیکو خداوند خویش را می‌ستای، بِالْعَشِيِّ وَ الْاِطْمَارِ (۵۵) ششبانگه و بامداد.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ اِيشَانِ كِه بِيكَار مِيكَننډ دَر سَخْنَانِ اللّٰه، بَغَيْرِ سُلْطَانِ اَتْاهُمْ بِي حَجْتِي كِه بَايشَان اَمَدِ اَز اَسْمَانِ، اِنْ فِي صُدُورِهِمْ اِلَّا كَيْفٌ نَيْسَتْ دَر دِلْهَآيِ اِيشَانِ مَكْرُ مَرَادِي بَزْرِكِ، مَا هُمْ بِبَالِغِيْهِ كِه هِرْكَزِ بَانَ نَخَوَاهَنْدِ رَسِيْدِ، فَاَسْتَعِذُّ بِاللّٰهِ فِرْيَادِ مِيخَوَاهِ بَخْدَآيِ عَزِ وَجَلِّ، اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ (۵۶) كِه اَوْ خَدَاوَنْدِي شَنْوَآيِ بِيِنَاسْتِ.

لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ اَفْرِيْنَشِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ مِه اَسْتِ اَز اَفْرِيْنَشِ مَرْدَمِ، وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (۵۷) وَ لَكِنْ بِيَشْتَرِ مَرْدَمَانِ نَمِي دَاَنْدِ.

وَ مَا يَسْتَوِي الْاَعْمَى وَ الْبَصِيْرُ هِرْكَزِ چُونِ هَمْ نَبُوْدِ نَابِيْنَا اَزِ حَقِّ وَ بِيْنَا بِحَقِّ، وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ وَ لَا الْمُسِيْءُ وَ هِرْكَزِ چُونِ هَمْ نَبُوْدِ گَرْوِيْدِگَانِ نِيكُوْكَارِ وَ بَدْكَارِ، قَلِيْلًا مَا تَتَذَكَّرُوْنَ (۵۸) چُونِ اَنْدَكِ پَنْدِ پَذِيْرِيْدِ.

اِنَّ السّٰعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا رَسْتَاخِيْزِ اَمْدَنِيْ اَسْتِ گَمَانِ نَيْسَتْ دَرِ اَنْ، وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُوْنَ (۵۹) لَكِنْ بِيَشْتَرِ مَرْدَمِ بِهِ نَمِي گَرْوَنْدِ.

النوبة الثانية

قوله: وَ قَالَ الَّذِيْ اٰمَنَ يَا قَوْمِ اَعْنِيْ مَوْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ: اَتَّبِعُوْنَ اَهْدِيْكُمْ سَبِيْلَ الرَّشَادِ اَقْبَلُوْا عَظْمِيْ اَبِيْنَ لَكُمْ طَرِيْقَ السَّعَادَةِ وَ صِلَاحِ الْاَمْرِ وَ سَبِيْلَ الْهَدْيِ. الرَّشَادُ وَ الرَّشْدُ وَ الرَّشْدُ الْهَدْيُ، يَقَالُ: رَجُلٌ رَشِيْدٌ وَ رَاشِدٌ وَ رَشَادٌ. قَالَ الشّاعِرُ:

انافى امر رشاد بين غز و جهاد
بدنى يغزو عدوى والهوى يغز و فوآدى

وَ يَقَالُ: فَلَانِ لَغَيْرِ رَشْدَةٍ، اِذَا كَانَ وَلَدُ الزَّانَا. وَ قَوْلُهُ: وَ مَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيْدٍ اِيْ بِصَوَابِ.

يَا قَوْمِ اِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اِيْ مُنْفَعَةٌ قَلِيْلَةٌ لَلْبَثِّ تَنْتَفِعُوْنَ بِهَا مَدَّةً ثُمَّ تَنْقَطِعُ. وَ اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ الَّتِي لَا تَزُولُ فَلَا تَبِعِيْعُوا الْبَاقِيَّ بِالْفَانِي.

قال النّبى (ص): «من احبّ دنياه اضرّ باخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنياه فآثروا ما يبقى على ما يفنى.»

وَ عَنِ سَهْلِ بْنِ سَعِيْدٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ دَلَّنِيْ عَلَى عَمَلٍ اِذَا اَنَا عَمَلْتَهُ اَحْبَبْنِيْ اللّٰهَ وَ اَحْبَبْنِيْ النَّاسَ، فَقَالَ: «اَزْهَدْ فِيْ الدُّنْيَا يَحْبِبْكَ اللّٰهَ وَ اَزْهَدْ فِيمَا عِنْدَ النَّاسِ يَحْبِبْكَ النَّاسَ.»

و عن ابن مسعود: ان رسول الله (ص) نام على حصير فقام و قد اثر فى جسده، فقال ابن مسعود: يا رسول الله لو امرتنا ان نيسط لك و نعمل، فقال: «ما لى و للدنيا و ما انا و الدنيا الا كراكب استظل تحت شجرة ثم راح و تركها».

و عن انس بن مالك ان النبي (ص) قال: «يا بنى اكثر ذكر الموت فانك اذا اكثر ذكر الموت زهدت فى الدنيا و رغبت فى الآخرة و ان الآخرة دار قرار و الدنيا غرارة لاهلها و المغرور من اغتر بها».

ثم اخبر بمستقر الفريقين فقال: مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اى من عمل شركا، فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا يعنى الا النار، فان جزاء الشرك النار، و هما عظيمان كقوله: جَزَاءٌ وفاقاً اى وافق الجزاء العمل. وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً اى و من عمل بطاعة الله من الذكور و الاناث وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ لا مكيال فيه و لا ميزان. و قيل: يعطون فى الجنة من الخير ما لا تبعه عليهم فيه.

وَ يَا قَوْمِ ما لى اذعوكم اى ما لكم، كما تقول: مالى اريك حزينا اى مالك. و هذا كلام يوضع موضع «كيف»، و المعنى: اخبرونى عنكم كيف هذه الحال؟ اذعوكم اى النجاة من النار بالايمان بالله وَ تَدْعُونِى اِلى النَّارِ اى الى الشرك الذى يوجب النار.

ثم فسر فقال: تَدْعُونِى لِأَكْفَرِ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكِ بِهِ ما لیس لى به علم انه شريك له. و قيل: ما لا يصح ان يعلم، و انا اذعوكم اى العريز القادر على الانتقام ان اقمتم على كفركم، «الغفار» ان تبتن من شرككم.

«لا جرم» فيها و جهان لاهل اللغة: احدهما انها كلمة واحدة وضعت موضع «حقاً»، و قيل: وضعت موضع «لا بد». و الوجه الآخر انها كلمتان: احدهما ردّ و جحد لما قبلها، التاويل: تدعونى لاكفر و اشرك «لا». و قوله «جرم» اى حقّ و وجب انما تدعونى اِليه يعنى الوثن، لیس له دعوة اى اجابة دعوة فى الدنيا و لا فى الآخرة كقوله تعالى: اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ اِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ سِوَا عَالِيكُمْ اذعوتهم اى اذعوتهم اى اذعوتهم صامتون.

و قيل معناه: ليس له دعوة الى عبادته فى الدنيا، لان الاوثان لا تدعى الربوبية و لا تدعوا

الى عبادتها و في الآخرة تتبرأ من عابديها و فيه وجه ثالث: لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ اى ليس من حقه ان يدعى الها. وجه اول معنى آنتست كه: مرا ميخوانيد با پرستش چيزى كه او را توانايى نيست كه دعای كسى پاسخ كند هرگز. وجه دوم: او را آن حق نيست كه كسى را با پرستش خواند هرگز. وجه سوم: او سزای آن نيست كه او را خدای خواند هرگز.

وَ أَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ اى و حقّ انّ مرجعنا بعد الموت الى الله فيجازى كلاً بما يستحقّه، كقوله: ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ. وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ يَعْنَى: وَ حَقَّ اَنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ مَا لَمْ يَمُوتُوا السَّرْفِ ضِدَّ الْقَصْدِ. وَ قِيلَ: هُمُ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ بغير حق.

فَسَتَذَكِّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ اى اذا عاينتكم العذاب حين لا ينفعكم الذكر و تندمون حين لا ينفعكم الندم. وَ أَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَوَعَّدُونَ لِمُخَالَفَتِهِ دِينَهُمْ إِنْ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ يَعْلَمُ الْمُحِقَّ مِنَ الْمَبْطَلِ.

فَوَقَّاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَ قِيلَ: الضمير يعود الى موسى، اى دفع الله عن موسى عليه السلام ما مكروه آل فرعون حتى عبر البحر. وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ الْغَرَقُ فِي الدُّنْيَا وَ النَّارِ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: الضمير فى قوله: فَوَقَّاهُ يَعُودُ إِلَى مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ فَانَّهُ لَمَّا وَعظهم خرج هاربا الى جبل يصلّى فيه، فارسل فرعون جماعته فى طلبه فوجدوه قائماً يصلّى و السباع و الوحوش صفوف عنده تذبّ عنه، فرعب القوم منه رعباً شديداً فرجعوا فقتلهم فرعون فذلك قوله: وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ اى قتل فرعون آباهم.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا النَّارُ رَفَعَ عَلَى الْبَدَلِ مِنَ السُّوءِ وَ قِيلَ: «النار» مبتدأ، خبره: يعرضون عليها. غُدُوًّا وَ عَشِيًّا اى صباحاً و مساءً. قال ابن مسعود: ارواح آل فرعون فى اجواف طير سود تعرض على النار كل يومين مرتين تغدو و تروح الى النار و يقال بآل فرعون: هذه مأويكم حتى تقوم الساعة، و كان ابو هريرة كلّمّا اصبح صاح: اصبحنا و عرض آل فرعون على النار و كلّمّا امسى صاح امسينا و عرض آل فرعون على النار.

و فى هذه الآية دلالة ظاهرة على ان عذاب القبر حق و فى الخبر الصحيح عن عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال: «انّ احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة و العشى ان كان من اهل الجنة فمن الجنة و ان كان من اهل النار فمن النار و يقال له: هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيمة»، و سألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر، فقال: «نعم»

عذاب القبر حق» قالت عائشة: فما رأيت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة الآت تعود من عذاب القبر.

و فى اخبار المعراج قال (ص): «نظرت (يعنى فى السماء الدنيا) فاذا انا بقوم لهم بطون كانهما البيوت و هم على ممر آل فرعون فيتوطأهم آل فرعون بارجلهم و هم يعرضون على النار غدواً و عشياً، قلت: من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال: هؤلاء اكلة الربوا».

ثم اخبر الله عز و جل عن مستقرهم يوم القيمة فقال: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوا قُرْآءَ ابْنِ كَثِيرٍ و ابن عامر و ابو عمرو و ابو بكر: السَّاعَةُ اَدْخِلُوا بِحَذْفِ الْاَلِفِ فى الوصل و ضمها فى الابتداء و ضم الخاء من الدخول، اى يقال لهم، اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ. و قرأ الآخرون: «ادخلوا» بقطع الالف و كسر الخاء من الادخال، اى يقال للملثكة: اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ. قال ابن عباس: يريد الوان العذاب غير الذى كانوا يعدون به منذ غرقوا، يقال: اهل جهنم فيها على دركات كما ان اهل الجنة فيها على درجات.

قال رسول الله (ص): «اهون اهل النار عذابا رجل فى رجليه نعلان من نار يغلى منهما دماغه».

و قال العباس بن عبد المطلب: يا رسول الله هل نفعت عنك ابا طالب بشيء فانه كان يحوطك و يصونك، قال: «وجدته فى غمرة من النار فاخرجته الى ضحاح» و من هذا الباب قوله: فى الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.

قوله: وَ اِذْ يَتَحَاوُونَ فى النَّارِ اى و اذكر يا محمد لقومك اذ يتخاصم اهل النار فى النار، فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فى الدنيا، تبع جمع تابع. و قيل: هو جمع لا واحد له و جمعه اتباع. فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَنَّا اى حاملون عَنَّا بعض العذاب باتباعنا اياكم؟ قال الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُلٌّ فىها اى لو قدرنا ان نغنى عنكم لا غنينا عن انفسنا، نحن و انتم جميعا فى النار. اِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ فَاَنْزَلْنَا مَنَازِلَنَا و انزلكم منازلكم. وَ قَالَ الَّذِينَ فى النَّارِ حِينَ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ لِحَزْنَةٍ جَهَنَّمَ اذْغُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنْ ايام الدنيا مِنَ الْعَذَابِ.

فتجيبهم الحزنة: اَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اى بالبراهين و المعجزات. و قيل: الم تخبركم الرسل ان عذاب جهنم مخلص لا تخفيف فيه و لا انقطاع. قالوا بلى قد

جاءتنا الرسل بالبينات قَالُوا فَادْعُوا اِذَا رِيكُم اِن نَفَعَكُم فَحَن لَّا نَدْعُو لَكُم، لِاَنَّهُمْ عَلِمُوا اَنَّهُ لَّا يَخْفَفُ عَنْهُمْ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِيْنَ اِلَّا فِى ضَلَالٍ، يَبْطِلُ وَ يَضِلُّ وَ لَّا يَنْفَعُهُمْ لِاَنَّهُ لَّا يَسْمَعُ وَ لَّا يَجَاب.

اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا بِاَلْغَلْبَةِ وَ الْقَهْرِ وَ الْحِجَّةِ وَ الْاِنْتِقَامِ مِنَ الْاَعْدَاءِ. قَالَ السَّدَى مَا قَتَلَ قَوْمٌ نَبِيًّا قَطًّا اَوْ قَوْمًا مِنْ دَعَاةِ الْحَقِّ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِلَّا بَعَثَ اللّٰهُ مِنْ يَنْتَقِمُ لَهُمْ فَصَارُوا مَنْصُورِيْنَ فَان قَتَلُوْا كَمَا نَصَرَ يَحْيٰى بِن زَكَرِيَّا لَمَّا قَتَلَ قَتْلَ بِهِ سَبْعُوْنَ الْفَا. قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بِن سَلَامٍ: مَا قَتَلَتْ اُمَّةٌ نَبِيَّهَا اِلَّا قَتَلَ بِهِ مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ الْفَا وَ لَّا قَتَلُوْا خَلِيْفَتَهُ اِلَّا قَتَلَ بِهِ خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثُوْنَ الْفَا. وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِى وَ نَصَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى سَائِرِ الْاَدْيَانِ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِالْغَلْبَةِ وَ الْحِجَّةِ وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ اِى وَ لَهُمُ الْغَلْبَةُ اَيْضًا فِى الْقِيَامَةِ حِيْنَ تَحْضُرُ الشُّهُودُ وَ هُمْ الْحَفِظَةُ فَتَشْهَدُ لِلْاَنْبِيَاءِ بِالتَّبْلِيْغِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ بِالتَّصْدِيْقِ وَ عَلٰى الْكُفَّارِ بِالتَّكْذِيْبِ.

الاشهاد جمع شاهد كصاحب و اصحاب و قيل: جمع شهيد كشريف و اشراف. يَوْمَ لَّا يَنْفَعُ الظَّالِمِيْنَ مَعْذِرَتُهُمْ اِن اعْتَذَرُوا عَنْ كَفْرِهِمْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُمْ وَ اِن تَابُوا لَمْ يَنْفَعَهُمْ. وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ الْبَعْدَ مِنَ الرَّحْمَةِ، وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ يَعْنِي جَهَنَّمَ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى الْهُدٰى يَعْنِي التَّوْرِيَّةَ وَ اَوْزَنَّا بَنِيْ اِسْرٰئِيْلَ الْكِتٰبَ اِى اعطيناهم على لسان الرسل التوروية و الانجيل و الزبور.

«هدى» من الضلالة وَ ذَكَرَى لِأَوْلٰى الْاَلْبَابِ اِى مَوْعِظَةً لِّذَوٰى الْعُقُوْلِ اِى كَذَّبَ قَوْمُ فِرْعَوْنَ، مُوسٰى كَمَا كَذَّبَكَ قَرِيْشٌ يٰ مُحَمَّد.

«فاصبر» كَمَا صَبَرَ مُوسٰى، اِنَّ وَعَدَ اللّٰهُ فِى اِظْهَارِ دِيْنِكَ وَ اِهْلَاكِ اَعْدَائِكَ «حَقٌّ» وَ اسْتَغْفَرَ لِدُنْبِكَ قِيلَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْاٰيَةُ قَبْلَ قَوْلِهِ: لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. وَ قِيلَ: اسْتَغْفَرَ لِدُنْبِكَ اِن كَانَ مِنْكَ. وَ قِيلَ: اسْتَغْفَرَ لِدُنْبِ اُمَّتِكَ وَ قِيلَ: تَعَبَّدَ بِالْاِسْتِغْفَارِ لِزِيَادَةِ دَرَجَتِهِ وَ لِيَصِيْرَ سَنَةً لِمَنْ بَعْدَهُ، وَ سَبَّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ اِى صَلَّى شَاكِرًا لِرَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ يَعْنِي صَلَاةَ الْعَصْرِ وَ صَلَاةَ الْفَجْرِ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَعْنِي الصَّلٰوَاتِ الْخَمْسِ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: كَانَ هَذَا قَبْلَ فِرْضِ الصَّلٰوَاتِ بِمَكَّةَ رَكَعَتَانِ بَكْرَةً وَ رَكَعَتَانِ بِالْعَشِيِّ اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِى آيَاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اَتَاهُمْ دَرُ نَزْوِلِ اَيْنَ آيَةٍ مِّفْسِرَانِ رَا دُو قَوْلِ اسْتِ: يَكِيْ اَنْسَتْ كِه دَر شَأْنِ كُفَّارِ قَرِيْشِ فَرُوْ اَمَدُ كِه بِيُوْسْتِه بَرِ مِصْطَفٰى صَلٰوَاتِ اللّٰهِ وَ سَلَامِهْ عَلَيْهِ وَ مُؤْمِنَانِ

می‌پسندیدند و در ابطال آیات می‌کوشیدند، رب العالمین فرمود: آن جدال و خصومت ایشان با شما از کبر و حسد است، آن مرادی بزرگ است که در دل ایشان که طمع میدارند که بر شما غلبه کنند و شما را بر خود کم آرند، و ایشان هرگز باین مراد نرسند و این مقصود نیابند، قال النبی (ص): «یحشر الجبارون المتکبرون يوم القيمة فی صورة الذر يطوهم الناس لهوا نهم على الله عز و جل و لا یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال ذرة من خردل من کبر».

قول دیگر آنست که این آیت در شأن جهودان فرو آمد که گفتند: صاحب ما مسیح بن داود یعنی دجال در آخر الزمان بیرون آید و سلطان او در بر و بحر منبسط گردد و ملک زمین با ما افتد و ما بر عرب غلبه کنیم، رب العالمین گفت: ما هم ببالغیه این جهودان که این سخن باطل میگویند خود بدجال در نرسند، اما تو ای محمد بما استعادت کن از فتنه دجال و شری فاستعذ بالله من فتنه الدجال، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

قال رسول الله (ص): «تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار، ثم قال: تعوذوا بالله من عذاب القبر، قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر، ثم قال: تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن، قالوا نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن، ثم قال: تعوذوا بالله من فتنه الدجال، قالوا: نعوذ بالله من فتنه الدجال».

خبر درست است از أسماء بنت یزید الانصاریه گفت: رسول خدا در خانه من بود و حدیث دجال می‌رفت، مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: پیش از خروج وی سه سال یک سال آسمان باران ثلثی باز گیرد و زمین از نبات خویش ثلثی باز گیرد، دیگر سال آسمان از باران خویش دو ثلث باز گیرد و زمین از نبات خویش دو ثلث باز گیرد، سوم سال آسمان باران همه باز گیرد که یک قطره باران بزمین نیاید و زمین نبات همه باز گیرد که یک شاخ گیاه بر نیاید و در زمین یک بهیمه ازین چرنده و رونده بنماند، و صعب‌ترین فتنه وی آنست که اعرابی را گوید که پدر و برادر وی از دنیا رفته‌اند: اگر من پدر و برادر ترا زنده گردانم بمن ایمان آری و مرا خدای خود خوانی و دانی؟ اعرابی گوید: بلی ایمان آرم، آن گه دو شیطان بر صورت پدر و برادر وی فرا دید آیند، اسماء گفت: یا رسول الله ما یک ساعت بگرسنگی صبر نمی‌توانیم کرد مؤمنان آن روز چون کنند؟ گفت:

يجزئهم ما يجزئ اهل السماء من التسبيح و التقديس آن خداوند كه غذاى اهل آسمان تسبيح و تقديس كرد تا ايشان را كفايت افتاد زمينيان را نيز از تسبيح و تقديس كفايت دهد. آن گه گفت: درنگ وى در زمين چهل سالست سالى چون ماهى و ماهى چون هفته‌اى و هفته‌اى چون روزى و روزى چندان كه يك برگ از درخت خرما در آتش بيفروزد و بسوزد.

و روى عن ابن عمر قال: قام رسول الله (ص) فى الناس فائتى على الله بما هو اهله ثم ذكر الدجال فقال: «انى لانذركموه و ما من نبى الا انذره قومه لقد انذر نوح قومه و لكنى ساقول لكم فيه قولاً لم يقله نبى لقوم، تعلمون انه اعور و ان الله ليس باعور مكتوب بين عينيه كافر يقرءوه كل مؤمن كاتب و غير كاتب».

و قال (ص): «ان الدجال يخرج و ان معه ماء و ناراً فامّا الذى يراه الناس ماء فنار و امّا الذى يراه الناس ناراً فماء عذب طيب بارد فمن ادرك ذلك منكم فليقع فى الذى يراه ناراً فانه ماء عذب طيب».

و عن انس بن مالك قال قال النبى (ص): «ليس من بلد الا سيطأ الدجال الا مكة و المدينة فانه لا يأتيهما من نقب من انقلبهما الا عليه الملائكة صافين يحرسونها ثم ترجف المدينة باهلها ثلث رجفات فتخرج اليه كل كافر و منافق».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «يأتى المسيح من قبل المشرق و همته المدينة حتى ينزل دبر احد ثم تصرف الملائكة وجهه قبل الشام و هنالك يهلك».

و عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص): «يتبع الدجال من امتى سبعون الفاً عليهم السيجان»، و فى رواية ابى امامة عنه (ص) قال: «و مع الدجال يومئذ سبعون الفاً يهودى كلهم ذو ساج و سيف محلى».

قوله: لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ اى اعظم فى الصدور من اعادتهم بعد الموت، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَعْنَى الْكُفَّارَ لَا يَعْلَمُونَ حِينَ لَا يَسْتَدْلُونَ بِذَلِكَ عَلَى تَوْحِيدِ خَالِقِهِمَا. و قيل: أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ اى اعظم من خلق الدجال وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يعنى اليهود الذين يخاصمون فى امر الدجال.

روى عن هشام بن عامر قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ما بين خلق آدم الى قيام

الساعة خلق اكبر من الدجال».

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ الْأَعْمَىٰ عَنِ الْهُدَىٰ وَالْبَصِيرَ بِالْهُدَىٰ، يَعْنِي الْكَافِرَ وَالْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَوِيَانِ فِي الْحُكْمِ وَلَا فِي الْفَضْلِ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ، دَخَلَتْ «لَا» فِي قَوْلِهِ: وَلَا الْمُسِيءُ تَوْكِيدًا لِنَفْيِ الْمَسَاوَاةِ، أَيْ وَلَا يَسْتَوِي الْمُؤْمِنُ الْمُحْسِنُ وَالْكَافِرُ الْمُسِيءُ. قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ أَيْ قَلِيلًا مِنْكُمْ مَنْ يَتَّعِظُ. قَرَأَ أَهْلَ الْكُوفَةِ «تَتَذَكَّرُونَ» بِالتَّاءِ عَلَى الْمَخَاطَبَةِ، وَالْبَاقُونَ بِالْيَاءِ.

إِنَّ السَّاعَةَ أَيْ الْقِيَامَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَعْنِي كَفَّارَ مَكَّةَ «لَا يُؤْمِنُونَ» لَا يَصْدُقُونَ بِالْبَعَثِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ... الآية تمامی سخن مؤمن آل فرعون است، نزدیک فرعون سخن بحق گفتم و مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «افضل الجهاد كلمة حق عند امير جائر»، زبان موعظت بگشاد و ايشان را پند بليغ داد گفت: يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اَيْنَ دُنْيَا پلي گذشتنی است و بساطی در نوشتنی، مرتع و لافگاه مدعیان و بی سرمایگان، مجمع و بارگاه بی خطران و بی حاصلان.

صد هزاران تخت و رخت ملوک بینی بر خاک افکنده، صد هزاران تاج تاجداران بتاراج بر داده، در هر زاویه ای از خط عنبرین جوانان خرمنی نهاده، در هر گوشه ای از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی زده، و تو مسکین بی باک وار بر سر این خاکستان ویران قرار گرفته، و عاشق وار حلقه غلامی دنیا در گوش کرده و آن سرای سرور باین سرای غرور فروخته. اکنون دیده عقل بر گمار و بگوش هوش این ندای تهدید بشنو، اگر سمع پند شنو داری.

تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا گذار
تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا گذار
نیزه هاشان شاخ شاخ و تیر هاشان تار تار
تن بدوزخ برد امسال آنک گردون بود پار

تا کی از دار الفروری سوختن دار السرور
در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک
بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ
بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ
سر بخاک آورد امروز آنک افسر بوددی

مؤمن آل فرعون ایشان را پند نیکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که نه سمع نصیحت شنو داشتند نه دل پندپذیر، چنانکه رب العزّة فرمود: وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ. کسی که در وهده نبایست افتاد و حکم ازل در سابقه قسمت بغویات و ضلالت او برفت پند واعظان او را چه سود دارد و نصیحت نیک مردان از کجا دل وی گیرد؟

لا جرم آن بیگانگان و بدبختان چون سخن وی شنیدند خشم بر خشم بیفزودند و قصد قتل وی کردند، وی بگریخت، از میان قوم با کوه شد و در حرم نماز و عبادت شد، رب العالمین سباع و وحوش بیابان برانگیخت تا گرد وی در آمدند و دشمن از وی دفع کردند. در تفسیر آورده‌اند که فرعون از خاصگیان خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند، آن جمع چون بر وی رسیدند او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که پاس وی میداشتند، ربی عظیم در دل ایشان آمد، بترسیدند، چون آن حال دیدند و بازگشتند فرعون آن جمع را همه سیاست کرد، و رب العزّة مؤمن آل فرعون را خلاص داد و از ایشان ایمن کرد، اینست که رب العالمین فرمود: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ. هر انکس کار خود بکلّیت بحق تفویض کند و حق را جل جلاله وکیل و کاران خود شناسد، الله تعالی کار وی بسازد و شغل دو جهان او را کفایت کند، اینست مقام مؤمن آل فرعون که رب العزّة حکایت از وی میفرماید که فرمود: وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ مَعْنَى تَفْوِيضِ كَارِ بِأَخْدَاوْنِ كَارِ كَذَاثْتِنِ اسْتِ دَرِ سِهْ چيز: در دین و در قسم و در حساب خلق. اما تفویض در دین آنست که تکلف خود در هر چه الله ساخت نیامیزی و چنانکه ساخته وی میگردد با آن می‌سازی و تفویض در قسم آنست که بهانه دعا با حکم او معارضه نکنی و باستقصاء طلب یقین خود را متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بر بدیی بینی آن را شقاوت نشمری و بترسی و اگر بر نیکی بینی آن را سعادت نشمری و امید داری و بر ظاهر هر کس فروآیی و بصدق ایشان را مطالبت نکنی، و یقرب من هذا

حدیث ابی هریره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «أَنْ رَجَلَيْنِ كَانَا فِى بَنِي إِسْرَائِيلَ مَتَحَابِّينِ أَحَدُهُمَا مَجْتَهِدٌ فِى الْعِبَادَةِ وَالْآخَرُ كَانَهُ يَقُولُ مَذْنِبٌ فَجَعَلَ الْمَجْتَهِدُ يَقُولُ: اقْصِرْ

اقصر عما انت فيه، قال فيقول: خلّني وربي، قال حتّى وجده يوما على ذنب استعظمه فقال: اقصر، فقال: خلّني وربي ابعث عليّ رقيبا، فقال: واللّه لا يغفر الله لك ابدا ولا يدخلك الجنة ابدا، قال: فبعث الله اليهما ملكا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب: ادخل الجنة برحمتي، و قال للآخر: أ تستطيع ان بخطر على عبدى رحمتى؟ فقال: لا يا رب، قال: اذهبوا به الى النار»

قال ابو هريرة: و الذى نفسى بيده لتكلم بكلمة او بقت دنياه و آخرته.
 إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ... گفته اند اين مجادلان داعيان بدعت اند و منكران صفات حق، و اين مجادلت اقتحام متكلفان است و خوض معترضان و جدال مبتدعان و تأويل جهميان و ساخته اشعريان و تزوير فلسفيان و قانون طباييعيان. در هر عصرى قومى فراديد آمدند چون غيلان قدرى و بشر مريسى و شيطان الطاق و ابن ابى داود و جهم صفوان و عمر و عبید و امثال ايشان كه صفات حق را منكر شدند و دين قديم بگذاشتند و كتاب و سنت سست ديدند و راى و قياس محكم داشتند، مقصود ايشان آنست كه كتاب و سنت باز پس دارند و معقول فراپيش، اين آرزوى بزرگ است كه در دل دارند و هرگز نخواهند رسيد باين آرزوى خويش اِنْ فِي صُدُورِهِمْ اِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ ميگويد كه دو امام است و دو طريق شايد كه دو سراى است و دو فريق، مذهب سنيان آنست كه وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، و مذهب مبتدعان آنست كه فرعون گفت: مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اُرَى. ضامن ايشان راى است و ضامن ما خداى است، مصطفى ما را پيشواى و الله ره نماى است، و فرعون و ابليس ايشان را پيشواى و دوزخ سراى است، هرگز كى يكسان باشند: ناينا از حق و بينا بحق؟ هرگز كى چون هم باشند: رونده در روشنايى سنت و مانده در تاريخى بدعت؟ اينست كه رب العالمين فرمود: وَ مَا يَسْتَوِي الْاَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ لَا الْمُسِيءُ اى ما يستوى المؤمن و الكافر و لا مربوط بشهوته كالمبسوط بصفوته و لا المجذوب بقربته كالمحجوب بعقوبته و لا المجدود بسعادته كالمردود بشقاوته. قال الشاعر:

اَيُّهَا الْمُنْكَحُ الثَّرِيَا سَهِيْلًا عَمْرُكَ اللهُ كَيْفَ يَلْتَقِيَانِ
 هِيَ شَامِيَةٌ اِذَا مَا اسْتَقَلَّتْ وَ سَهِيْلٌ اِذَا اسْتَقَلَّ يَمَانِ

۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ خَدَاوَنَد شَمَا كَفْت مَرَا خَوَانِيَد و فريَاد رسي از من جوييد، اَسْتَجِبْ لَكُمْ تَا پَاَسْخ كَنَم شَمَا رَا، اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَن عِبَادَتِيْ اِيْشَان كَه مِيْ گَرْدَن كَشَنَد از پَرَسْتَش مَن، سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ (۶۰) آري در شَوَنَد در دُوَزْخ بِيْچَاَرَه و خَوَار.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ اللَّهُ اوست كه شما را شب آفريد، لَتَسْكُنُوا فِيْهِ تَا آرام گيريد درو، وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا و روز روشن آفريد تا بينيد درو، اِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ اللَّهُ بَا نِيكوكاري است بر مردمان، وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) لکن بيستر مردمان آزادي نمي کنند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ اَن اللَّهُ است خدَاوَنَد شَمَا، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفَرِيْدگار هر چيز، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيست خدائي جز او، فَأَنِّي تُوْفِكُوْنَ (۶۲) شَمَا رَا از حق چون برمي گردانند؟ كَذَلِكَ يُؤْفِكُ هَم چنان برمي گردانيدند، الَّذِيْنَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۳) ايشان كه سخنان اللَّه را مي منكر شدند و از پذيرفتن آن مي بازنشستند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا اللَّهُ اوست كه زمين شما را آرامگاه كرد وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ آسْمَان كَازِي برداشته، وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ و شما را بيكر نگاشت و نيكو نگاشت، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و شما را از خوشيها و پاكيها روزي داد، ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ اَن اللَّهُ است خدَاوَنَد شَمَا كه آن كرد، فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴) چون پاكَ و برتر و بزرگوارست اللَّه خدَاوَنَد جَهَانِيَان.

هُوَ الْحَيُّ اوست آن زنده هميشه، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كه نِيست خدائي جز او، فَادْعُوْهُ او را خدای خوانيد، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاكَ داريْد او را پَرَسْتَش و كردار، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۵) ستايش نيكو بسزا خدَاوَنَد جَهَانِيَان را.

قُلْ اِنِّي نُهَيْتُ بَگو مَرَا باز زده اند، اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كه ايشان را پَرَسْتَم كه شما مي خدايان خوانيد فرود از اللَّه، لَمَّا جَاءَتِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّيْ اَن گه كه پيغامها آمد مَرَا از خدَاوَنَد مَن، وَ اَمِرْتُ اَنْ اُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶) و فرمودند مَرَا تا گَرْدَن نَهَم خدَاوَنَد جَهَانِيَان را.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَأَنْتُمْ كِه شَمَا رَا بِيَا فَرِيدٍ اَز خَاكِي، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پَس اَز آبِي، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پَس اَز خُونِي بَسْتِه، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پَس اَن گِه شَمَا رَا بِيرون مي آرد كودك خرد، ثُمَّ لِنَبُلُغُوا اَشْدَّكُمْ پَس تا اَن گِه كِه بَرُوز جَوَانِي خُوِيش رَسِيد، ثُمَّ لِنَكُونُوا شُيُوخًا و پَس تا اَن گِه كِه پيران شويد، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ و اَز شَمَا كَس اسْت كِه بَمِيرَد پيش اَز اَن كِه پير گَرَدَد، وَ لِنَبُلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّى وَ نَمِيرَد تا هَنگَامِي كِه نَام زَد كَرْدِه رَسَد، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦٧) و تا مگر كِه بَخرد رَسِيد اِگر بَكودكِي نَمِيرَد.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ و اَنسْت كِه مَرْدِه مي زَنْدِه كَنَد و مي زَنْدِه مِيرَا نَد فَاِذَا قَضَى اَمْرًا هَر گَاه كِه كَارِي رَا نَد و فَرْمَانِي گَزَارَد، فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٦٨) اَنسْت جَز اَن نِيَسْت كِه گُوِيَد اَن رَا كِه بَاش تا بُوَد.

أَلَمْ تَرَ نَبِيْنِي، نَنگَرِي، اِلَى الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ آيَاتِ اللّٰهِ بَايْشَان كِه پِيكَا ر مِي كَنَد ر سَخْنَان و نَشَا نَهَاي اللّٰه، اَنِّي بَصُرْتُ فَوْنَ (٦٩) چُون بَر مِي گَرْدَا نَد اِيْشَان رَا اَز اَن.

الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ اِيْشَان كِه دَرُوغ زَن مِي گِيْرِنَد و نَمِي پَذِيْرِيْد و كَا فَر مِي شُوْنَد بَايْن نَا مِه، وَ بِمَا اَرْسَلْنَا بِه رُسُلْنَا وَ بَا نِچِه فَر سْتَا د گَا ن خُوِيْش بَا ن فَر سْتَا دِيْم، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٧٠) آري بُوَد رُوْزِي كِه اِگَاه شُوْنَد.

إِذِ الْاَغْلَالُ فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَن گِه كِه غَلْهَا كِه دَر دِسْتَهَاي اِيْشَان بُوَد دَر گَرْدَنَهَاي اِيْشَان اَف كَنَد و السَّلَاسِلُ و اِيْشَان رَا دَر زَنجِيْر هَا كَشَنَد، يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ (٧١) اِيْشَان رَا بَر رُوِيْهَا دَر آب جُوْشَان دُوْزَخ مِي كَشَنَد، ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (٧٢) و اِيْشَان رَا مِي سُوْزَنَد و دُوْزَخ بَايْشَان مِي تَاوَنَد.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ اَن گِه گُوِيْنَد اِيْشَان رَا، اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (٧٣) مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَجَاسْتِ اَنچِه مِي اَنبَا ز آوَرْدِيْد فَرُوْد اَز اللّٰه؟ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا گُوِيْنَد اَن اَنبَا زَا ن كَم شَدَنَد اَز مَا، بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا نِه مَا خُوْد اَز اَنبَا زَا ن هِيْجِيْز نَكَفْتِيْم دَر اَن جِهَان و نَخَوَا نَدِيْم و نِيْرَسْتِيْدِيْم، كَذَلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَا فِرِيْنَ (٧٤) هَم چَنَان بِيْرَاه مِي كَنَد اللّٰه نَا گَرُوِيْد گَا ن رَا.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْاَرْضِ بِيْغِيْرِ الْحَقِّ اِيْشَان رَا گُوِيْنَد اَيْن پَا دَا ش شَمَا رَا بَا نَسْت كِه شَمَا شَا د مِي زِيْسْتِيْد دَر زَمِيْن بِيَا طَل و نَا رَا سْت، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (٧٥) و بَا نِچِه بَنَا ز و كَشِي مِي خَرَا مِيْدِيْد دَر زَمِيْن.

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ در روید از درهای دوزخ، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن، فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) بد جایگاهی گردن گردن‌کشان را.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ شکیبایی کن که وعده دادن الله راست است، فَإِمَّا تَرَىٰ كَافِرًا تَوَلَّىٰ تو نمائیم، بَعْضَ الَّذِينَ نَعِدُهُمْ چیزی از آنچه وعده دهیم ایشان را از عذاب، أَوْ تَقِفْ كَافِرًا تَدْفَعُ بِهِ تو از آن بمیرانیم ترا، فَإِنَّمَا يَرْجِعُونَ (۷۷) با ما خواهند آورد ایشان را.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَرَسَدْنَا مَا رَسُلَانِ رَا بِرِيش از تو، مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ و ایشان کس است که سخن و قصه او گفتیم با تو در قرآن، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ و از ایشان کس است که قصه او و سخن او نگفتیم با تو، وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مِگر بدستوری خدای، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ چون فرمان الله در رسد، قُضِيَ بِالْحَقِّ كَارِ بَرِگزارده آید بداد، وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) و ناراستان و دروغ زنان زیانکار مانند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِلَّهِ اوست که بیافرید شما را اشتران، لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تَابِرَانِ می‌نشینید، وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) و از آن می‌خورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ و شما را در آن سودمندهاست، وَتَلْبَسُوهَا عَلَيْهَا حَاجَةٌ فِي صُدُورِكُمْ و تا می‌رسید و ران بدروایست خویش و مراد که در دل دارید، وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) و بر شتران و بر کشتیها شما را بر می‌دارند. يُرِيكُمْ آيَاتِهِ و شما می‌نماید شگفتیهای خویش در کردگاری خویش، أَى آيَاتِ اللَّهِ تُتَكْرَمُونَ (۸۱) کدام را از نشانههای الله که نمود و شگفتیها که ساخت منکر می‌باشید؟

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ نَه روند در زمین، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تَا نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ از ایشان بیشتر بودند و انبوه‌تر، وَ أَشَدَّ قُوَّةً و سخت نیروتر، وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ و با نشانهاتر بودند از ایشان و با بازماندهاتر در زمین، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) بکار نیامد ایشان را آنچه می‌ساختند و گرد می‌کردند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ چون بایشان آمد فرستادگان من پیغامهای روشن، فَارْحَبُوا بِمَا عِنْدَهُمْ شَاد نشستند بآنچه نزدیک ایشان بود، مِنْ الْعِلْمِ از دانش بکارهای اینجهانی و

خوش آمد ایشان، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳) تا فرا سر ایشان نشست آنچه می‌بران خندیدند و افسوس می‌داشتند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا چون زور گرفتن ما دیدند بدر مرگ، قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ گفتند بگرویدیم بالله که یکتاست، وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) و از انباز که می‌گفتیم بیزار گشتیم. فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ هِیچ سود نداشت ایشان را گرویدن ایشان، لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن‌گه که عذاب ما دیدند، سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ نَهَادَ اللَّهُ اینست که بود همیشه در روزگار گذشته در بندگان او، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵) و زیان کار و نومید ماندند آنجا ناگرویدگان.

النبوة الثانية

قوله تعالی: وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ مفسران را در این آیه سه قول است، قومی گفتند: دعا بمعنی عبادت است و استجابت بمعنی اثابت، ای اعبدونی و وحدونی اثبکم و اغفر لکم، لَمَّا عبر عن العبادة بالدعاء جعل الإثابة استجابة. می‌گوید مرا پرستید و مرا معبود خود دانید یگانه تا شما را ثواب پرستش دهم نعیم باقی و ملک جاودانه. و خبر درست است که رسول خدا (ص) گفت.

«الدعاء هو العبادة» ثم قرأ «و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین».

قومی گفتند: دعا اینجا بمعنی استغاثت است، ای استغیثونی فی الضراء اغثکم فریاد خواهید بمن بوقت گزند و درماندگی تا شما را فریاد رسم و از گزند رهایی دهم چنانک جایی دیگر فرمود: اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجِبْ لَكُمْ.

قول سوم آنست که دعا بمعنی سؤال است و استجابت بمعنی اعطا، ای سلونی اعطکم میفرماید: سؤال که کنید از من کنید، عطا که خواهید از من خواهید که جواد و مفضل منم، بخشنده فراخ بخش منم، اگر طاعت کنید قبول ور من، اگر سؤال کنید عطا بر من، اگر گناه کنید عفو بر من، آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی بلقا و رضای من مصطفی علیه لصلاة و السلام فرمود: «من لم یسئل الله یغضب علیه».

و قال صلى الله عليه و سلم: «إذا سألتم الله فسلوه ببطون اكفكم و لا تسئلوه بظهورها و اذا فرغتم فامسحوا بها و جوهكم و ما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسئل العافية».

و گفته‌اند: دعا لفظی جامع است بیست خصلت از خصال حسنات در ضمن آن مجتمع، همچون معجونى ساخته از اخلاق متفرق، و آن عبادت است و اخلاص و حمد و شكر و ثنا و تهليل و توحيد و سؤال و رغبت و رهبت و ندا و طلبت و مناجات و افتقار و خضوع و تذلل و ممكنت و استغاثه و استكانت و التجا، رب العالمين باين كلمات مختصر كه فرمود: ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ترا با اين بيست خصلت مى خواند و ثواب آن بيست خصلت ترا ميدهد، تا بدانی كه اين قرآن جوامع الكلم است. آن روز كه اين آيت فرو آمد: قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ صحابه رسول گفتند: لو نعلم اى ساعة و اى وقت ندعوه ا فى ليلة ام فى نهاره كاشك مادانستيمى كه كى او را خوانيم در کدام ساعت از ساعات شب و روز او را خوانيم، بروايتى ديگر گفتند: اين ربنا ا قريب فنناجيه ام بعيد فنناديه صحابه گفتند: يا رسول الله ما را مى فرمايد تا او را خوانيم، نزديك است بما تا بر از خوانيم يا دورست از ما تا باواز خوانيم؟ بجواب ايشان اين آيت آمد: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اى خبرهم انى قريب من كل عبد اسمع دعاءه و احوال بينه و بين قلبه و انا اقرب اليه من حبل الوريد و انا اقرب الى القلب من ذى القلب الى قلبه، ثم قال: اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ اى استجيب لكل عبد دعاه اذا دعانى بالشرط الذى شرطه عليه و قوله: فَلْيَسْتَجِيبُوا لِيْ يعنى فليجيبونى فيما افترضت عليهم من الدعاء لى فالاستجابة من الله عز و جل إعطاء ما يسئل و من العبد الاتقياد و الطاعة.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ قرأ ابن كثير و ابو جعفر و ابو بكر: «سيدخلون» بضم الياء و فتح الخاء. و قرأ الآخرون بفتح الياء و ضم الخاء.

«داخريين» اى صاغرين دليلين. قيل لسفيان: ادع الله، قال: ترك الذنوب هو الدعاء.

ثم ذكرهم النعم فقال: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ اى لتستريحوا فيه من تعب النهار. و قيل: تخلو بنفسك فتحاسبها، وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اى مضيئا، يقال: ابصر النهار اذا أضاء، اى يبصر به المبصرون ممن يبغى الرزق و يسعى فى طلب المعاش.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بخلق الليل و النهار، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ربهم فى

نعمه. قال ابن هيصم: جعل الليل مناسباً للسكون من الحركة لان الحركة على وجهين: حركة طبع و حركة اختيار، فحركة الطبع من الحرارة و حركة الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس، فخلق الليل بارداً ليسكن الحركة مظلماً ليسد الحواس. ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ اى الله الذى جعل الليل و النهار هو ربكم خالق كل شىء «كل» هاهنا بمعنى البعض. و قيل: عام خص منه ما لا يدخل فى الخلق. لا إله إلا هو فأنى تؤفكون اى تصرفون عن الحق؟

«كذلك» اى كما افكتكم عن الحق مع قيام الدلائل كذلك يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجهلون.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا اى موضع استقرار تستقرون عليها و تمشون فيها، و السَّمَاءَ بِنَاءٍ سقفا مرفوعا فوقكم كالقبة، و صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ صورة الانسان احسن الامور، لقوله تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ قال مقاتل اى خلقكم فاحسن خلقكم. و قال ابن عباس: خلق ابن آدم قائماً معتدلاً يأكل و يتناول بيده و غير ابن آدم يتناول بفيه. و رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ اللذيذات الحلاوات من غير رزق الدواب و الطير، اى جعل رزقكم اطيب. ثم دل على نفسه فقال: ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ اى الذى صنع هذه الاشياء و انعم بهذا كله هو ربكم الذى يستوجب منكم العبادة، فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

هُوَ الْحَىُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ معنى الحى هو الفعال الدراك حتى ان من لا فعل له اصلا و لا ادراك فهو ميت، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لا يشعر بنفسه فهو الجماد الميت فالحى الكامل المطلق هو الله عز و جل فهو الذى يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لا يشذ عن علمه مدرك و لا عن فعله مفعول و كل ذلك لله تعالى فهو الحى المطلق و كل حى سواه فحياته بقدر ادراكه و فعله. ثم قال: فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى اخلصوا له دينكم و عبادتكم فانه لا يقبل من الدين الا ما اخلص له. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قال الفراء: هو خير و فيه اضمار الامر، مجازة: فادعوه و احمده. قال ابن عباس: من قال لا اله الا الله فليقل على اثرها الحمد لله رب العالمين فذلك قوله عز و جل: فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ رَوَى أَنْ كَفَّارَ قَرِيشٍ قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ الْا تَنْظُرُ اى ملّة ابيك عبد الله و ملّة

جدك عبد المطلب فتأخذ بها؟ فانزل الله عزّ وجل: قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ كَلَّمْتُ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي إِي الْقُرْآنَ وَالْوَحْيَ، وَأَمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ إِي اسْتَقِيمَ لَهُ وَ اخضع و اخلص له التوحيد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ إِي خلق اصلكم من تراب يعنى آدم عليه السلام ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ إِي ثم خلقكم من ماء الصلب يوضع فى الرحم، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ إِي يصير النطفة دما جامداً ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً إِي اطفالا. العرب توحد الجماعة كثيراً كالارض مع السماوات بمعنى الارضين و كالسمع مع الأبصار بمعنى الاسماع. ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ إِي منتهى شبابكم و قوتكم. يقال: اذا بلغ الانسان احدى و عشرين سنة دخل فى الاشدّ و ذلك حين اشتدت عظامه و قويت أعضائه، ثُمَّ لَتَكُونُوا شُبُوحاً إِي تصيروا الى حالة الشيخوخة. يقال: اذا ظهر البياض بالانسان فقد شاب و اذا دخل فى الهرم فقد شاخ، قال الشاعر.

فمن عاش شبّاً و من شبّ شاب و من شاب شاخ و من شاخ ماتا

روى ان ابا بكر قال: يا رسول الله قد شبت، فقال: «شبيبتنى هود و اخوانها»

يعنى سورة هود. و كان الشيب برسول الله (ص) قليلا. يقال كان شاب منه احدى و عشرون شعرة، و يقال: سبع عشرة شعرة. و قال انس: لم يكن فى رأسه و لحيته عشرون شعرة بيضاء.

و قال بعض الصحابة: ما شانہ الله ببيضاء، و سئل آخر منهم فاشار الى عنفقتہ، يعنى كان البياض فى عنفقتہ و انما اختلفوا لقلتها، يقال، كان اذا ادهن خفى شبيهه.

وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلِ إِي من قبل ان يشيخ، وَ لَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى إِي وقتا محدودا لا تجاوزونه يريد اجل الحياة الى الموت. و قيل: الاجل المسمى يوم القيمة يعنى تتناسلون الى ذلك الاجل ثم ينقطع، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ إِي ابقاكم لتتفكروا فيما لكم و عليكم و لكى تعقلوا توحيد ربكم و قدرته.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ لا خالق للحياة و الموت اّلا الله فلا محيى و لا مميت اّلا الله، فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا إِي اذا اراد امرا كان فى علمه كونه فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مَرَّةً وَاحِدَةً لا يشنى قوله مرتين. و قيل فيكون من غير كلفة و عناء.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَعْنِي الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. و قيل: انها نزلت

فی القدریة. و قیل: نزلت فی المشرکین، اُنّی یُصْرَفُونَ ای کیف یصرفون عن دین لحق ذکر الجدال مکرر فی السورة فی اربعة مواضع فجاز ان یكون فی اربعة اقوام او اربعة اصناف، و جاز ان یكون التکرار للتأكيد.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ اى بالقرآن الذى انزلت عليك يا محمد، و بما اُرسلنا به رُسُلنا اى بالدين الحق الذى ارسلنا به رسلنا و قیل: بما اُرسلنا به رُسُلنا يعنى سنة النبى (ص) كان جبرئيل ينزل بهما جميعا. و مثله قوله عز و جل: و لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ و قوله: فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ يعنى و بال فعلهم يوم القيمة.

إِذِ الْأَغْلَالُ فى أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يعنى اذ الاغلال فى ايديهم الى اعناقهم، كقوله: إِنَّا جَعَلْنَا فى أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا. قیل: «السلاسل» عطف على «الاغلال» و قیل: رفع بالابتداء و ما بعده خبره، و التقدير: يسحبون بالسلاسل فى الحميم ايشان را بر رويها در آب جوشان دوزخ ميكشند.

ثُمَّ فى النَّارِ يُسْجَرُونَ تسجر بهم جهنم عذاب دوزخيان انواع است: يکى از ان سلاسل است در دست زبانيه، زنجيرها آتشين که دوزخيان را بدان ببندند هر زنجيرى هفتاد گز هر گزى هفتاد حلقه، اگر يک حلقه آن بر کوه‌هاى دنيا نهند چون ارزيز بگدازد، آن زنجيرها بدهن کافر فرو کنند و بزيرش بيرون کشند و بآن زنجير ايشان را در حميم کشند. حميم آب گرم است جوشان، اگر يک قدح از ان بدرياهى دنيا فرو ريزند همه زهر شود، قدحى از ان بدست کافر دهند هر چه بر روى وى پوست و گوشت و چشم و بينى بود همه اندران قدح افتد، اينست که رب العزة فرمود: يَشْوَى الْوُجُوهُ.

چون حميم بشکم رسد هر چه اندر شکم بود بزير بيرون شود، فذلک قوله: سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ و از ان حميم بر سر ايشان مى‌ريزند تا پوست و گوشت و پى و رگ از ايشان فروريزد استخوان بماند سوخته، ندا آيد که: يا مالک جدد لهم العذاب فانى مجدد لهم الأبدان. گفته اند که عاصيان مؤمنان را در دوزخ ده چيز نباشد روى ايشان سياه نبود، چشم ايشان ازرق نبود، در گردن ايشان غل نبود، در دست ايشان زنجير نبود، بر پاى ايشان بند نبود، گزیدن مار و کزدم نبود، حميم و زقوم نبود، مقارنت ديو نبود، نوميدي

نبود، جاوید فرقت و قطعت و لعنت نبود، چون حرارت و زبانه آتش بایشان رسد ندا آید که: «یا نار کفی عن وجوه من سجدنی فلا سبیل لک علی مساجدهم».

«ثم قيل لهم» ای يقول لهم الخزنة و هم فی ذلك العذاب أين ما كنتم تُشركون من دون الله خازنان دوزخ ایشان را گویند: كجا اند آن انبازان که می گرفتید فرود از الله؟ ایشان دو گروه شوند، گروهی بگناه و كفر خویش معترف شوند. لقلوله: فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ جَوَابَ دَهْنَدِ وَ گویند: «ضَلُّوا عَنَّا» ای فقدناهم و لا نراهم، يعنون عيسى و عزيزا و الملائكة. و گروهی انكار کنند گویند: لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، همانست که جایی دیگر فرمود. مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. قال الحسين بن الفضل: بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا ای ضاعت عبادتنا لها فلم نكن نضع شيئا، كما يقول من ضاع عمله: ما كنت اعمل شيئا. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَنِ الرشد و الايمان و عن طريق الجنة.

ذِكْرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِي الْقَوْلِ هَاهُنَا مَضْمُرٌ، ای يقال لهم: ذلکم العذاب بما كنتم تفرحون ای تبطرون و تتكبرون فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ای بالباطل، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ای هذا جزاء فرحكم بتكذيب الانبياء و اشراككم و كفركم نعم الله و استهزائكم بالمؤمنين. يقال: الفرح الشرك و المرح العدوان و قيل: فرحوا بما كان يصيب رسول الله (ص) و المؤمنین من المصائب. و قيل: فرحوا بغير ما كان يجوز لهم الفرح به، قال الله عز و جل: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرِحُوا.

ادخلوا أبواب جهنم ای يقال لهم ادخلوا الأبواب السبعة، خالدين فيها مقيمين لا تخرجون، فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ عَنِ الْايمان بالله.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ای اصبر يا محمد على ما تلقاه من قومك من الاذى فان وعد الله في الانتقام لك منهم حق، فَأَمَّا نُرِيَنَّكَ يَا مُحَمَّدُ فِي حَيَاتِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ وَ هُوَ الْقَتْلُ وَ الْاَسْرُ، أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ قَبْلَ أَنْ نُرِيَكَ عَذَابَهُمْ فِي الدنیا، فَإِنَّا يُرْجَعُونَ فِي الْآخِرَةِ فنجزيهم باعمالهم.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ ای بعننا الى الماضية رسلا كما بعنناك الى قومك، مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ ای سميناهم لك فانت تعرفهم، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ ای لم نسّمهم لك فصبروا على اذى القوم فتأس بهم و اصبر. ذهب بعض المفسرين الى ان الانبياء

معدودون و ان عددهم مائة الف و اربعة و عشرون الفا، و ذلك فى خبر ابى ذر رضى الله عنه قال قلت: يا رسول الله كم الانبياء؟ قال: «مائة الف و اربعة و عشرون الفا» قلت: يا رسول الله كم الرسل من ذلك؟ قال: «ثلاثمائة و ثلاثة عشر جم غفير» قلت: كثير طيب، قلت: من كان اولهم؟ قال: «آدم» قلت: يا رسول الله أنبى مرسل؟ قال: «نعم خلقه الله عز و جل بيده و نفخ فيه من روحه» قال: «يا با ذر اربعة سريانيون: آدم و شيث و ادريس و نوح و اربعة من العرب: هود و شعيب و صالح و نبيك، يا با ذر اول انبياء بنى اسرائيل موسى و آخرهم عيسى و اول الرسل آدم و آخرهم محمد» و ذهب بعضهم الى ان عدد الانبياء ثمانية آلاف، و فى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال: «بعثت على اثر ثمانية آلاف نبى».

و ذهب بعضهم ان عددهم غير معلوم و لا يجوز حصرهم بل يجب الايمان بجملتهم. و عن على (ع) قال: «بعث الله رسولا اسود لم يقصه فى القرآن» و ما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله اى بأمر الله و ارادته، فإذا جاء أمر الله يعنى بالعذاب لهم و هو القتل بيد قضي بالحق اى اهلكوا بالحق، يعنى على استحقاق، و خسير هنالك المبطلون اى الكافرون، و المبطل صاحب الباطل.

«الله الذى جعل لكم الأنعام» الانعام هاهنا الإبل خاصة، و فى قوله: «و من الأنعام حمولة و فرشا الإبل و البقر و الماعزة و الضائنة، لتركبوا منها اى بعضا منها، و منها تأكلون اى و تأكلون بعضا منها، اى منها ما يصلح للركوب و منها ما يصلح للاكل، و لكم فيها منافع اى الالبان و الاوبار و الجلود، و لتبلغوا عليها حاجة فى صدوركم اى تحمل ائقالكم فى اسفاركم من بلد الى بلد و تستعملونها فى الزراعة و الدياسة، و عليها اى على الإبل فى البر و على الفلک فى البحر «تحملون» هذا كقوله عز و جل: «و حملناهم فى البر و البحر. يريكم آياته اى دلائل قدرته، أى آيات الله تنكرون أنها ليس من عند الله، هذا كقوله: فبأى آلاء ربكما تكذبان.

ثم خوف كفار مكة مثل عذاب الامم الخالية ليحذروا فلا يكذبوا محمدا (ص) فقال: أ فلم يسيروا فى الأرض فيظنوا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم فيعتبروا بما يشاهدونه من آثار الامم الماضية كانوا أكثر من اهل مكة عددا و أشد قوة فى الأبدان و العدد و آثارا فى

الأَرْضِ یعنی ما احدثوا من القصور و الأبنية، فَمَا أُغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اى ما كانوا يلدون و بينون و يغرسون و يجمعون، هذا كقوله: مَا أُغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ اى و ما ولد و جمع.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ هَذَا كقوله: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. و معنى العلم هاهنا الحيل كقول قارون: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي. و قَالَ مجاهد: هو قولهم: نحن نعلم ان لن نبعث و لن نعذب، سَمَى ذلك علما على ما يدعونه و يزعمونه و هو فى الحقيقة جهل. و قيل: فى الآية تقديم و تأخير، تقديره: فلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ من العلم فرحوا بما عندهم و حاقَّ بِهِمْ اى احاط بهم و لزمهم ما كانوا به يَسْتَهْزِئُونَ اى جزاء فعلهم و قولهم.

فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا اى عاينوا العذاب عند الموت، قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ اى تبرأنا من الاصنام و ممَّا كُنَّا نعدل بالله.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ اى تصديقهم بالوحدانية اضطرارا فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا اى عذابنا يعنى لم يأتوا به فى الوقت المأمور به فلم ينفعهم ذلك، سُنَّتَ اللّٰهُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ، اى سنَّ اللّٰهُ سنَّةً بَيْنَهُمْ و هى عذاب الكفار و عدم الانتفاع بالايمان وقت البأس. و قيل: سنة اللّٰهُ نصب على الاغراء، اى احذروا سنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ انهم اذا عاينوا العذاب لم ينفعهم الايمان، هذا كقوله: فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ. وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ بِذَهَابِ الدَّارَيْنِ. قال الزجاج: الكافر خاسر فى كلِّ وقت و لكنّه يتبيّن له خسارانه اذا رأى العذاب.

التوبة الثالثة

قوله: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ خدائنا و مهربان كريم و لطيف و رحيم بيندگان، مايه رميدگان و پناه مضطران و پادگار بيدلان، جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته اندرين آيت بندگان را مى نوازد و نواخت خود بر مؤمنان مى نهد و فضل و لطف خود بر ايشان عرضه ميکند که ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ميفرمايد: بندگان مرا خوانيد تا شما را پاسخ کنم، اميدها بمن برداريد تا اميدهاتان وفا کنم، کوشش از بهر من کنيد تا کوششهاتان جزا دهيم.

پاسخ کننده دعاها بعبا منم، پاسخ کننده اميدها بوقا منم، پاسخ کننده کوششها بجزا منم.

ادعونی بلاغفلة استجب لکم بلامهله مرا خوانید بی غفلت تا شما را پاسخ کنم بی مهلت، مرا خوانید باعتذار و تتصل تا شما را پاسخ کنم با کرام و تفضل، مرا خوانید بقدر طاقت تا شما را پاسخ کنم بکشف فاقت، مرا خوانید بدعا و سؤال تا شما را پاسخ کنم بعطا و نوال، مرا خوانید بطاعات موقت تا شما را پاسخ کنم بمشوبات مؤبد. من آن خداوند که از بنده عمل خرد پذیرم و عطای بزرگ دهم، آن عمل خرد بنده بزرگ دانم و عطای بزرگ خود اندک شمرم. کریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر بنده نثار کند و ذره‌ای نشمرد و کاهی از بنده کوهی انگارد، هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند، هر که ناز باو کند عزیزش گرداند.

ادعونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ ای عاصیان شکسته، ای مفلسان در مانده و پای بگل فرو شده، ای مشتاقان درد زده، ای دوستان یک دله در هر حال که باشید غرقه لطف و عطا، یا خسته تیر بلا، همه ما را خوانید، همه ما را دانید، گرد در ما گردید، عزّاز ما جوید رونق مجمع عزیزان قرب ماست، قرب ما خواهید، جمال محفل دوستان حضور ماست حضور ما جوید، هر کجا سه گدا بهم فراز آمدند، قرب حضرت ما آنجا جوید، ما یكون من نجوى ثلاثه اِلَّا هُوَ رابعُهُمْ. هر کجا درد زده‌ای دمی گرم برآورد. نسیم قرب حضرت از نسیم نفس او طلبید، هر کجا غمگینی آهی کرد. خود را در زیر آه آن غمگین تعبیه کنید. ای ملاء اعلیٰ چندین هزار سال عبادت کردید و باواز تقدیس خویش پاکی حضرت ما یاد کردید، لکن از نسیم وصال ما آگاهی ندارید. ای گدایان برهنه بی‌نوا عبادت فرشتگان ندارید، نوای کر و بیان ندارید، سرمایه روحانیان ندارید، لکن یک ذره سوز عشق دارید، آن یک ذره سوز و درد شما بعبادت هزار ساله فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهیم، زبان حال بنده بنعت شکر از سر افتقار و افتخار میگوید:

کنون باری بنقص دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً این باز نعمتی و لطفی دیگر است که با یاد بنده می‌دهد و راه بندگی بروی روشن میدارد و آثار کرامت و دلائل قدرت بوی می‌نماید و منت بر وی می‌نهد می‌فرماید: آسمان و زمین که آفریدم از بهر تو آفریدم، زمین قرارگاه تو کردم، آسمان نظرگاه تو ساختم اگر گاه نظر سوی آسمان بودی آسمان این

تشریف از کجا یافتی که زینَّ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ». و اگر زمین مخیم جلال سلطنت تو نبود، این نواخت کی دیدی که وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.

نور قمر و ضیاء آفتاب و زینت ستارگان جمله برای تو است، آفتاب طَبَاحِ تو ماه شمع تو ستاره دلیل تو آسمان سقف تو زمین بساط تو، فردا که تو نباشی آن سقف فرو گشایند این بساط در نوردند، آن ستارگان فرو ریزانند. بساطی که از بهر دوست گسترده چون دوست رفت ناچار برچینند. عیدی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا زیرا که امروز روز حجاب است، واسطه ناچار است، اما فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، ساقی، لطف من بود وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ. زمین واسطه ساختم تا ترا طعام دهد فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا. فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، خود گویم: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا. آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز در عالم صورت نور معارف در استار اسرار دل‌های محبّان نهانست، فردا در عالم صفت که نور معارف آشکار گردد، آفتاب صورت چه بکار آید و او را چه محل بود، برهان آن وقت باید که عیان نبود، چون عیان آمد برهان چکند.

وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ جَای دیگر فرمود: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ از موجودات و مخلوقات هیچ کس را آن صورت و آن جمال ندادند که آدمی را دادند، با هیچ مخلوق آن سر نبود که با آدمی بود نه با عرش نه با کرسی نه با فلک نه با ملک، زیرا که همه بندگان مجرداند و آدمیان هم بندگان‌اند و هم دوستان ایشان را می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا. صاحب جمالی باید تا رقیب را بر وی گمارند، حق جل جلاله نگفت من رقیب آسمان و زمینم، نگفت من رقیب عرش و کرسی‌ام، آدمیان را گفت من رقیب شما، زیرا که رقیب شرط صاحب جمال است و بجمال آدمی هیچ مخلوق نیست، هفت قبه خضرا برکشید و بستارگان و اختران بنگاشت، هفت دائره غبرا پهن باز کشید، جبال راسخات راسیات نصب کرد و صد هزار بدایع و صنایع از کتم عدم در وجود آورد، خورشید عالم آرای را مدور کرد، ماه آسمان پیمای را مصور کرد، و کون را بجمال ایشان منور کرد، و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و این تشریف نداد که «وَ صَوَّرَكُمُ»، مگر این مشتی خاک را.

از جمله نیکوان و خوبان سپاه زیبای کمر تویی و زیبای کلاه
وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ چون میدانی که حق جل جلاله رزق تو پیش از وجود تو انداخته و
سببهای آن ساخته و رسانیدن آن را خود ضمان کرده، نیکو نبود که تو خود را دست مال
اطماع هر کس کنی و نیاز خود بمخلوق برداری. گفته ایشانست: «استعانة المخلوق
بالمخلوق كاستعانة المسجون بالمسجون» یاری خواستن مخلوق از مخلوق چون یاری
خواستن زندانی است از زندانی.

بشر حافی گفت: امیر المؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده، گفت: «ما
احسن عطف الاغنياء على الفقراء طلبا لثواب الله و احسن من ذلك تيه الفقراء على
الاغنياء ثقة بالله» چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان از بهر طلب ثواب! و از آن
نیکوتر تکبر درویشان است بر توانگران از غایت اعتماد بر کرم حق جل جلاله!! استاد بو
علی دقاق گفت فرا دیگری که اعتقاد تو آنست که ترا از روزی چاره نیست و اعتقاد من
آنست که روزی را از تو چاره نیست. آه! کجاست درویشی: میزر تجرید بر بسته، رداء
تفرید برافکنده، سینه از غبار اغیار پاک کرده، از کون تبراً و بمکون توالاً کرده، تا از زیر
قدم جمعیت وی بحکم لطف قدم چشمه طیبات رزق بر جوشد و ازین شربتهای جان
افزای بردارد و بدیدار دوست نوش کند! هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نگارنده صورتهای آدمیان،
نماینده قدرتها در زمین و آسمان، رساننده روزیهای بندگان کیست؟ «هو الحي» آن زنده
پاینده که همیشه بود و هست و خواهد بود، هستی وی را اول نه، بود وی را آخر نه، باقی
پس جهانیان و جهان. میراث بر جهان از جهانیان، بازگشت کار خلق با اوست جاودان.

۴۱ - سورة المصايح - مكية

۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) حم

فرو فرستاده‌ای است از ان خداوند فراخ رحمت مهربان.

کتابِ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ نامه‌ایست پیدا کرده و بازگشاده و روشن و درست آیات و سخنان او،
قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) ایشان را که بدانند گردانیدند بیشتر ایشان، فَهَمُّ
لَا يَسْمَعُونَ (۴) تا نمی‌شنوند و نمی‌پذیرند.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ گفتند دل‌های ما در غلاف‌هاست و پوششها، مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ از آنچه
میخوانی ما را با آن، وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوشهای ما باری است، وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ
حِجَابٌ و میان ما و میان تو پرده‌ای است، فَاعْمَلْ إِنَّا عامِلُونَ (۵) تو همان که میکنی
میکن تا ما همان که میکنیم میکنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بگو نیستم من مگر مردمی همچون شما، يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ
وَاحِدٌ بمن پیغام می‌فرستند که خدای شما خدایی است یکتا فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ بِتَوْحِيدٍ با او
گردید و بران بیائید، وَ اسْتَغْفِرُوهُ و ازو آمرزش جویید، وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ای وای بر ان انبازگویان الله

را که زکاة نمی‌دهند، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) و برستاخیز ناگرویدگان‌اند. إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ
(۸) ایشان را مزدی ناکاست.

قُلْ أَ إِنكُم لَتَكْفُرُونَ بگو کافر می‌شوید شما و نمی‌گروید، بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ
بآتکس که بیافرید زمین را در دو روز، وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا و او را در سخن می‌انبازان
کنید، ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) و او خداوند جهانیان است.

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا و در زمین کوه‌ها آفرید بر زبر او، وَ بَارَكَ فِيهَا وَ بَرَكَتٌ كَثُرَتْ
در زمین، وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا و باز انداخت در ان روزها، فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تمامی چهار

روز، سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) یکسان میرسد آن روزیها آن را که جوید و خواهد
ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ آن گه پس آهنگ آسمان کرد: وَ هِيَ دُخَانٌ و آن نیز دود بود، فَقَالَ
لَهَا وَ لِلْأَرْضِ آسمان را گفت و زمین را: أَتَيْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا با فرمان برداری آئید و
بایستید خوش کامه یا بناکام، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) هر دو گفتند آمدیم خوش کامگان.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ سپری کرد آن را هفت آسمان، فِي يَوْمَيْنِ در دو روز، وَأَوْحَىٰ فِي
كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا و فرمان داد در آسمانها بهر کار که خواست، وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
و بیاراستیم آسمان دنیا را بچراغها، وَ حِفْظًا و نگه داشت کردیم ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
(۱۲) آن ساخته و باز انداخته آن توانای داناست.

فَإِنْ أَعْرَضُوا اگر روی برگردانند، فَقُلْ أُنذَرْتُكُمْ گوی آگاه کردم و بیم نمودم شما را،
صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳) بانگی سوزان چون صاعقه که بعاد و ثمود رسید.
إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ آن گه که بایشان آمد هود و صالح، مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ بیشتر
هود آمد به عاد و پس صالح به ثمود، أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ که میرستید مگر الله، قَالُوا لَوْ شَاءَ
رَبُّنَا كَفْتُنَا اگر خداوند ما پیغام خواستی که فرستد، لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَرِيشَتگان را فرو
فرستادی، فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) پس ما آنچه شما را بآن فرستادند
ناگرویدگانیم.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ اما عاد گردن کشیدند در زمین، بَغَيْرِ الْحَقِّ به ناحق، وَ قَالُوا
مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً و گفتند کیست از ما با نیروتر؟ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ ندانستند
که آن خدای که ایشان را آفرید، هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً از ایشان سخت نیروی ترست، وَ كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) و بسخنان ما کافر می شدند و نمی گرویدند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فروگشادیم بر ایشان بادی سرد سخت با بانگ فِي أَيَّامٍ
نَحِيسَاتٍ در روزهای نحس شوم، لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ تا بچشانیم ایشان را عذاب
رسوایی، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى و عذاب آن جهان
رسوا کننده تر، وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ (۱۶) و ایشان را فریاد نرسند و یاری ندهند.

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ و اما ثمود ما ایشان را نشان راه دادیم، فَاسْتَجَبُوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ
برگزیدند ایشان نادانی و نادیدن راه بر راست راهی و یافتن راه، فَأَخَذْتَهُمْ فَرَا گرفت

ایشان را، صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بانگ عذاب با خواری، بما كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) بآن کرده که میکردند.

وَنَجِّينَا الَّذِينَ آمَنُوا و رهانی‌دیم ایشان را که بگرویدند، وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸) و می‌برهیزیدند.

و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ آن روز که با هم آرند و بدوزخ رانند دشمنان الله را، فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) پیشینان را می‌نیاوند تا پسینان در رسند.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا تا آن گه که بدوزخ آید، شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان، سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و فرجهای ایشان، بما كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) بآنچه در دنیا میکردند.

وَ قَالُوا لِمَ جُودِهِمْ اندامان خویش را گویند: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا چرا گواهی دادید بر ما ؟ قَالُوا أَنْظَقْنَا اللَّهُ گویند الله ما را گویا کرد، الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ او که هر چیز را گویا کرد، وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و اوست که اول شما را آفرید، وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) و با او آورند شما را.

وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَبْرُونَ و شما نتوانستید که باز پوشیده آئید، أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ تا گواهی ندهد بر شما گوشها و چشمها و اندامان خویش، وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنْ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) و خود چنان می‌پنداشتید که الله نمی‌داند فراوانی از آنچه میکردید.

ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ و آن ظن که بخداوند خود می‌بردید که کردار ما نمی‌داند، أَرْدَأَكُمْ هَلَكَ از شما برآورد و به نیست بداد شما را، فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) تا از زیانکاران گشتید.

فَإِنْ يَصْبُرُوا فَالْنَارُ مَثْوًى لَهُمْ اگر شکیبایی کنند جای ایشان آتش است، وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) و اگر خشنودی جویند، از ایشان خشنود نشوند.

التوبة الثانية

این سوره را دو نام گفته‌اند: یکی حم السجده، دیگر سورة المصاييح.

سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است و هفتصد و نود و شش کلمت و پنجاه و چهار آیت

جمله به مکه فرو آمد و در مکیات شمزند باتفاق مفسران. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت: **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** بآیت سیف منسوخ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم، **تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ای هذه الحروف تنزیل من الرحمن الرحیم نزل بها جبرئیل من عند الله. میگوید: این حروف تهجی که حا و میم از آن جمله است، فرو فرستاده رحمن است، چنانک کودک را گویی: چه می آموزی یا گویی در لوح چه نبشته ای؟ گوید: الف و با، نه خود این دو حروف خواهد که جمله حروف تهجی خواهد. این همچنانست که جبرئیل از آسمان فرو آورد و بر محمد خواند صلوات الله و سلامه علیه، تا دانایان را معلوم شود که کلام خداوند جل جلاله بی حرف و صوت نیست، چنانک قرآن کلام اوست ناآفریده حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست ناآفریده.

اشعریان گفتند: حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است، و گفتند: کلام خداوند معنی است قائم بذات او بی حرف و بی صوت، و این عقیده اهل سنت و اصحاب حدیث نیست، و اهل سنت را بر ایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است، منها قوله تعالی: **وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ** میگوید: اگر از مشرکان کسی خواهد که با پناه و زینهار تو آید او را با پناه و زینهار خودگیر تا کلام حق بشنود. خلاف نیست که آنچه می شنود حرف و صوت است نه آن معنی که بذات باری قائم است که آن را مسموع نگویند، عرب معنی را فهم گوید و کلام را سماع، **يقال: سمعت الكلام** و فهمت المعنى، و لا يقال: سمعت المعنى. حاصل سخن آنست که رب العزة کلام خود را مسموع گفت، و مسموع جز حرف و صوت نیست، دلیل شد که در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت.

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود: **يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ** بیگانگان میخواهند که کلام خدای را تبدیل کنند و از نسق خود بگردانند. این تبدیل که رب العزة اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است بایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قائم است و بایشان نارسیده، و آن کلام که بایشان رسید جز حرف و صوت نیست.

سدیگر دلیل آنست که رب العالمین با موسی فرمود **ليلة النار** که: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** اجماع است

که موسی بحقیقت کلام باری شنید، و معلوم است که بسمع وی جز حرف و صوت نرسید. چهارم دلیل آنست که الله فرمود: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ.. اهل لغت و ارباب صناعت متفق اند که «هذا» اشارت فرا حاضر است اگر کلام خداوند آن معنی است که بذات او قائم است نه این حروف که می بینند و می خوانند پس اشارت باطل است و فایده آیت ضایع، و جل کلام الباری ان يحمل علی ما لا یفید.

بنجم دلیل خبر است از مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود قال: «و من قرأ القرآن فاعر به فله بكل حرف خمسون حسنة و من قرأه و لحن فيه فله بكل حرف عشر حسنات اما انی لا اقول «الم» حرف بل الف حرف و لام حرف و میم حرف».

و قیل: حم» اسم القرآن، ای هذا القرآن تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ فَسَّرَ فَقَالَ: كِتَابٌ فَضَّلَتْ آيَاتُهُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَقِيلَ: فَضَّلَتْ آيَاتُهُ بِفَوَاصِلِ فَصَاحَتِ وَبِالْبَلَاغَةِ وَاعْجَازِ وَقِيلَ: فَضَّلَتْ آيَاتُهُ أَي أَنْزَلَتْ مُتَفَرِّقَةً. قُرْآنًا عَرَبِيًّا بِلِسَانِ الْعَرَبِ، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ الْعَرَبِيَّةَ، وَقُرْآنًا نَصَبَ عَلَى الْمَدْحِ. وَقِيلَ: عَلَى التَّمْيِيزِ. وَقِيلَ: نَصَبَ عَلَى الْحَالِ.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا صَفْتَانِ لِلْقُرْآنِ، أَي يَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيُنذِرُ الْكَافِرِينَ بِمَا فِيهِ مِنَ الْبَشَارَةِ وَالنَّذَارَةِ فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ أَي أَعْرَضَ أَكْثَرُ أَهْلِ مَكَّةَ عَنْ قَبُولِهِ وَاتِّبَاعِهِ. وَقِيلَ: أَعْرَضَ أَكْثَرُ الْعَرَبِ، فَهَمْ لَا يَسْمَعُونَ أَي لَا يَنْتَفِعُونَ بِسَمَاعِهِ وَلَا يَعْلَمُونَ بِهِ. وَقِيلَ: إِذَا تَلَاهَ النَّبِيُّ (ص) لَا يَصْغُونَ إِلَيْهِ تَكْبَرًا. وَقِيلَ: لَا يَسْمَعُونَ أَي لَا يَقْبَلُونَ كَقَوْلِهِ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ أَي قَبِلَ اللَّهُ.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ وَاحِدِ الْاِكِنَّةِ كِنَانٌ وَهُوَ الْجَعْبَةُ، مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ فَلَا نَفْهَمُهُ وَ لَا نَعِيهِ، وَ فِي آذَانِنَا وَقُرْأى صمم فلا نسمع ما تقول، و المعنى: أنا فى ترك القبول منك بمنزلة من لا يفهم و لا يسمع. وَ مِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ أَي خِلافٌ فِي الدِّينِ وَ مَانِعٌ يَمْنَعُنَا عَنْ اتِّبَاعِ أَمْرِكَ. قَالُوا ذَلِكَ اسْتَهْزَاءً وَ أَنْ كَانَ حَقًّا بِدَلِيلِ قَوْلِهِ: وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَقِيلَ: أَمَّا قَالُوا ذَلِكَ لِيُؤَيِّسُوا رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ قَبُولِهِمْ دِينَهُ. فَاعْمَلْ أَنْتَ عَلَى دِينِكَ، إِنَّا عَامِلُونَ عَلَى دِينِنَا. وَقِيلَ:

«فاعمل» فی ابطال امرنا، إِنَّا عَامِلُونَ فی ابطال امرک.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ فِي الطَّبَعِ وَالْجِنْسِ، یعنی انا کواحد منکم و لولا الوحی ما دعوتکم، یوحی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ اِی لست بملک و لا ملک و لا اطلب بمقاتلتی ریاسته، کقول نوح: وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ أَنَّمَا عَلَّمَكُم مَّا يُوْحَىٰ إِلَيَّ اِنْ الْمَعْبُودِ إِلَهٌ وَاحِدٌ. قال الحسن: علّمه الله التواضع بقوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ.

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ اِی توجّهوا الیه بالطاعة و لا تمیلوا عن سبيله، وَ اسْتَغْفِرُوا اِی آمنوا به لتستحقّوا مغفرتة، وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ قال ابن عباس یعنی الذین لا یقولون لا اله الا الله و هی زکاة الانفس، و المعنی لا یظهرون انفسهم من الشرك بالتوحید فانما المشرکون نجس. و قال الحسن و قتادة: لا یعتقدون وجوب الزکاة. و کان یقال: الزکاة قطرة الاسلام فمن قطعها نجا و من تخلف عنها هلك. وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ یعنی بالبعث بعد الموت و الثواب و العقاب.

ذکر زکاة در قرآن بر دو وجه است: یا در نماز پیوسته یا منفرد گفته، آنچه در نماز پیوسته چنانست که الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ هَذَا و اشباهه. مراد باین زکاة مال است که الله فرض کرده بر خداوندان مال. و آنچه منفرد گفته چنانست که وَ حَنَاناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَی مراد باین پاکی است و زیادتى و دین داری یعنی دین اسلام که زکاة قطره آنست.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ اِی غیر مقتطوع و لا منقوص و لا ممنون به علیهم. سدّی گفت: این آیت در شأن بیماران و زمنان و پیران ضعیف فرو آمد، ایشان که از بیماری و ضعیفی و عاجزی از طاعت و عبادت الله باز مانند و باداء حق وى نرسند و بآن سبب اندوهگن و غمگین باشند. رب العالمین ایشان را در ان بیماری همان ثواب می دهد که در حال صحت بطاعت و عبادت می داد. مصطفی (ص) فرمود: «ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض قيل للملك الموكل به: اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا حتى اطلقه او اكفته الى»

و فی روایة اخرى قال (ص): «ما من احد من المسلمين يصاب ببلاء في جسده الا امر الله

عز و جل الحافظین الذین یحفظانه فقال: اکتبا لعبدی فی کل یوم و لیلۃ مثل ما کان یفعل من الخیر ما دام فی وثاقتی»

عبد الله مسعود گفت: با رسول خدا (ص) نشسته بودیم که رسول بر آسمان نگرست و تبسم کرد، گفتیم: یا رسول الله از چه تبسم فرمودی و چه حال بر تو مکشوف گشت، گفت: عجب آید مرا از بنده مؤمن که از بیماری بنالد و جزع کند اگر بدانستی که او را در این بیماری چه کرامت است و با الله چه قربت، همه عمر خود را بیماری خواستی، این ساعت که بر آسمان می نگرستم دو فرشته فرو آمدند و بنده ای که پیوسته در محراب عبادت بود او را طلب کردند در آن محراب و نیافتند بیمار دیدند آن بنده را و از عبادت باز مانده، فرشتگان بحضرت عزت بازگشتند گفتند بار خدایا فلان بنده مؤمن هر شبانروزی حسنات و طاعات وی می نوشتیم اکنون که او را در حبس بیماری کردی هیچ عمل و طاعت وی نمی نویسیم، از حق جل جلاله فرمان آمد که: اکتبوا لعبدی عمله الذی کان یعمل فی یومه و لا تنقصوا منه شیئا فعلی اجر ما حبسته و له اجر ما کان صحیحا.

مجاهد گفت: لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ای غیر محسوب یعنی که نعمت دنیا ایشان را از ثواب آن جهان بنه انگارند.

قُلْ أَيْنَ كُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ اسْتَفْهَامَ بِمَعْنَى انْكَارِ اسْتِ و معنی آنست که: می کافر شوید بآن خداوند که قدرت وی اینست که زمین را بدو روز بیافرید؟ یعنی روز یکشنبه و روز دوشنبه. اگر خواستی بیک لحظه بیافریدی، لکن خواست که با خلق نماید که سکونت و آهستگی به از شتاب و عجلت، و بندگان را سنتی باشد بسکونت کار کردن و راه آهستگی رفتن. وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَاداً شُرَكَاءَ و اشباها، ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ خَالِقِ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ و سَيِّدِهَا و مَرَبِّهَا.

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا ای جبالات ثوابت من فوق الارض، وَ بَارَكَ فِيهَا بِمَا خَلَقَ فِيهَا مِنْ الْبَحَارِ و الْاَنْهَارِ و الْاشْجَارِ و الثَّمَرَاتِ شَجَرَهَا مِنْ غَيْرِ غَرَسِ و اَخْرَجَ زَرْعَهَا مِنْ غَيْرِ بَذَرِ وَ جَعَلَ فِيهَا مَعَادِنَ الذَّهَبِ و الْفِضَّةِ و سَائِرَ الْفَلَازَاتِ، وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا یعنی ارزاق العباد و البهائم: تقول: قاته يقوته، اذا رزقه و اجرى عليه، و اقاته اذا جعله ذا قوت، و الله عز و جل مقیت. قال الضحاک: قَدَّرَ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ فِي الْآخِرَى لِيَعِيشَ بَعْضُهُمْ

من بعض بالتجارة من بلد الى بلد و قال الكلبي: قدّر الخبز لاهل قطر و التمر لاهل قطر و الذرة لاهل قطر و السمك لاهل قطر و كذلك اخواتها.

فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ اى فى تنمة اربعة ايام هذا كقول القائل: سرت من البصرة الى بغداد فى عشر و الى الكوفة فى خمس عشرة معنى آيت آنست كه: رب العزة زمين را بيافريد بدو روز روز يك شنبه و دوشنبه و تقدير اقوات و ارزاق كرد در تمامى چهار روز يعنى روز سه شنبه و چهار شنبه.

روى عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله (ص) و انا رديفه يقول: «خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة و خلق الارزاق قبل الارواح باربعة آلاف سنة «سواء» لمن سأل و لمن لم يستل و انا من الذين لم يستلوا الله الرزق و من سأل فهو جهل منه».

قراءت عامه قرأ «سواء» نصب است بر مصدر يعنى استوت سواء.
و قيل معناه: جعلنا الاقوات المقدرة محتومة سواء لمن سأل أ و لم يستل طلب او لم يطلب عاجزا كان الانسان أو حيولا. ابو جعفر «سواء» بجر خواند بر نعت ايام، و معنى آنست كه: تقدير ارزاق كرد در چهار روز راست نه بيش نه كم. آن گه فرمود: «للسائلين» پرسندگان را مى گويم كه مى پرسند كه چون بود. بر رفع نيز خوانده اند، و معنى آنست كه: الرزق المقدر سواء للمسترزق و الساكت.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ يَعْنِي عَمِدَ وَ صَعِدَ وَ هِيَ دُخَانٌ بَعْدَ. قال ابن عيسى الدخان جسم لطيف مظلم متفشٍ و قيل: هو بخار الماء.

يروى «ان اول ما خلق الله عز و جل العرش على الماء و الماء ذاب من جوهرة و هى كانت ياقوتة بيضاء فاذا بها ثملقى فيها نارا ففار الماء و اجفأ غثاء فخلق الارض من الغثاء لم يبسطها ثم استوى الى الدخان الذى ثار من الماء فسمكه سماء ثم بسط الارض فكان خلق الارض قبل خلق السماء و بسط الارض و إرساء الجبال فيها و تقدير الارزاق و خلق الاشجار و الدوابّ و البحار و الانهار بعد خلق السماء»

لذلك قال الله عز و جل: وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا هذا جواب عبد الله بن عباس، لنافع بن الازرق الحرورى.

فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قال ابن عباس: قال الله عز و جل: ائْتِيَا اى جيئا بما

خلقت فيكما اما انت يا سماء فاطلعي شمسك و قمرک و نجومک و انت يا ارض فشققى انهارک و اخرجى ثمارک و نباتک و قال لهما: افعلما ما آمركما طوعا و الا ألجأتكما الى ذلكما حتى تفعلاه کرها فاجابتا بالطوع و قالتا أتیننا طائعين اى جئنا بما احدثت فينا مستجيبين لامرک. يقال اجابه من الارض الاردن من بلاد الشام فسُمى لسان الارض. و قيل: اجاب و نطق من الارض موضع الكعبة و من السماء ما بحذائها فجعل الله لها حرمة على سائر الارض.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ اى اتمهنَّ و فرغ من خلقهنَّ فى يَوْمَيْنِ اى فى اليومين الباقيين من الايام الستة يوم الخميس و يوم الجمعة. قال ابن عباس: ابتداء الله عز و جل بخلق الارضين يوم الاحد فخلق سبع ارضين فى يوم الاحد و يوم الاثنين، ثم جعل فيها رواسى من فوقها و بارک فيها و قدرَّ فيها اقواتها، ارسى الجبال و شقَّ الانهار و غرس الاشجار و جعل المنافع فى يومين يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء، ثم استوى الى السماء فخلقها سبع سماوات فى يوم الخميس و يوم الجمعة و خلق آدم فى آخر ساعة من يوم لجمعة و فيها تقوم الساعة قال فلذلك سميت الجمعة لانه اجتمع فيها الخلق و اوحى فى كلِّ سماءٍ امرها اى امر اهل كلِّ سماء امرهم من العبادة و قال ابن عباس: خلق ما فى كلِّ سماء خلقها من الملائكة و ما فيها من الشمس و القمر و النجوم و البحار و جبال البرد و ما لا يعلم الا الله فذلك امرها. و قال مقاتل: اوحى الى كل سماء ما اراد من الامر و النهى. وَ زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ اى بكواكب فتضىء فى الليل كالمصابيح. «و حفظا» يعنى: و حفظناها حفظا، اى حفظناها بالكواكب من مسترقى السمع، كقوله: وَ حَفِظْنَاها مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ حَفِظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ وَ جَعَلْنَاها رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ قيل: خلقت الكواكب للزينة و الحفظ جميعا. «ذلك» الذى ذكر من صنعه تَقْدِيرُ العَزِيزِ فى ملكه «العليم» بخلقه.

فَإِنْ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ، فَقُلْ أُنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ الصَاعِقَةَ عِنْدَ الْعَرَبِ عَذَابٌ مَعَهُ صَوْتُ، وَ أَكْثَرُ مَا يَقُولُونَهُ إِذَا كَانَ مَعَ الصَّوْتِ نَارٌ. «إِذْ جَاءَتْهُمْ» يعنى عادا و ثمود، الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اراد بقوله: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ الرسل الذين ارسلوا الي آبائهم من قبلهم، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ يعنى و من بعد الرسل الذين ارسلوا الى آبائهم، الذين ارسلوا اليهم هود و صالح فالكناية فى قوله: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ راجعة الى

عاد و ثمود و فی قوله: وَ مِنْ خَلْفِهِمْ رَاجِعَةٌ إِلَى الرَّسْلِ.
أَلَّا تَعْبُدُوا يَعْنِي بَانَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا مَنَا الْإِيمَانَ الَّذِي تَدْعُونَ أَنَّهُ يَرِيدُهُ
بَارِسَالِكُمْ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً بِدَلِّ هَوْلَاءِ الرَّسْلِ فَلَمْ يَتَخَالَجْنَا شَكَّ فِي أَمْرِهِمْ.
فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ أَي أَنَا بِمَا تَدْعُونَ أَنْكُمْ أَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ، كَقَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا الَّذِي
نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ... وَ هَذَا وَاسِعٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ.

روایت کنند از جابر بن عبد الله و از محمد بن کعب القرظی که جمع قریش روزی بهم
نشسته بودند با یک دیگر میگفتند: این کار محمد بر ما مشکل شد و نفری از عزیزان ما
چون حمزه عبد المطلب و عمر خطاب و دیگران با دین وی گشتند و کار وی روز بروز
بالا میگردد، کسی باید که در کهنات و سحر دستی دارد و صنعت شعر نیکو داند تا با وی
سخن گوید و باز داند که مادّت علم وی از کجاست و حاصل دعوی وی چیست. عتبه بن
ربیعہ برخاست گفت: کار منست که من شعر شنیده‌ام و در سحر و کهنات بیگانه نباشم،
اگر سخن محمد ازین جنس است بر من پوشیده نشود.

و رسول صلوات الله و سلامه علیه تنها بمسجد نشسته بود عتبه بیامد و با رسول علیه
السلام برفق و بحرمت سخن در گرفت گفت: یا محمد ما ترا از خویشتن دانیم و مکانت و
منزلت خود در نسب قریش شناخته‌ایم: اما کاری عظیم با ایشان بر دست گرفته‌ای، جمع
ایشان پراکنده کردی، پیران ایشان را حرمت برداشتی، خدایان ایشان را عیب کردی، دین
پدران بباد بردادی، اکنون چند سخن از من بشنو و در آن نظری کن، چند چیز بر تو
عرضه کنم و اختیاری بکن. رسول (ص) فرمود: قل یا ابا الولید هان بگو تا چه خواهی
گفت ای بو الولید. عتبه گفت: یا ابن اخی اگر این کار که بیش گرفته‌ای و این دین که تو
آورده‌ای مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع کنیم که در قریش هیچ کس از
تو توانگرتر نباشد، و اگر شرف و سیادت و سروری میخواهی ما ترا بر همه قریش لا بل
بر همه عرب سرور و مهتر کنیم، و اگر غلتم شهوت ترا رنجه میدارد ده زن از کرایم
قریش بزنی بتو دهیم، و اگر ریّی بتو می‌آید از روی کهنات ترا درمان ساز پدید کنیم، اگر
شعرست که در صدر تو میجوشد، عجب نیست که شما بنی عبد المطلب را در شعر آن
قوت و قدرت هست که دیگران را نیست، و رسول خدا خاموش همی بود تا سخن با آخر

راند. آن گه فرمود: یا با الولید همی بگفتی و از گفت خود فارغ شدی؟ گفت: نعم فارغ شدم حضرت مصطفی علیه الصلاة و السلام گفت اکنون از من بشنو تا من نیز خواندنی برخوانم، در گرفت گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، حم، تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیٰتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا.. تا آخر این آیت بر خواند که فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ و گفته اند، تا آیت سجده بر خواند و رسول علیه السلام سجود تلاوة کرد، و عتبه در شنیدن کلام حضرت خداوند جل جلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که جای سخن در وی نماند و بآخر دست بر دهن رسول نهاد و گفت: بحق رحم که نیز نخوانی که طاقتم برسید و درین سخن سرگردان و حیران شدم. برخاست و چون متحیرى بخانه خود باز شد و بانجمن قریش که در انتظار وی بودند بازنگشت. بو جهل گفت: ای معشر قریش عتبه بر ما بازنگشت ترسم که صابی شد و در طعام محمدش رغبت افتاد، همه برخاستند و بخانه عتبه شدند بو جهل او را گفت: ترانه بران صفت می بینیم که برفتی، همانا که بطعام محمد رغبت کردی و باو میل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهیم که از طعام محمد بی نیاز شوی. عتبه از ان سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد که هرگز با محمد سخن نگوید، آن گه گفت: من سخن خویش با محمد بگفتم و او بجواب من سورتی بر خواند، و الله که هرگز مانند آن سخن نشنیدم! نه شعر بود و نه سحر و نه کھانت، کار بجایی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که بس کند خواندن آن که حیران شده بودم و دلم زیر زیر گشته. اکنون میگویم شما را اگر فرمان من برید: رای من آنست که این مرد را فرو گذارید با دین خویش و تعرض او نرسانید و بر عداوت او نکوشید که آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آن را عاقبتی است و در ان بسته کاری و چیزی، او را بعرب باز گذارید، اگر عرب بدو دست یابند خود شغل شما کفایت کردند و اگر او بر عرب دست یابد ملک او ملک شماست عزّ او عزّ شما. بو جهل گفت: چنان می دانم که سحر او در تو اثر کرده و ترا از حال خود بگردانیده. عتبه گفت رای من اینست، شما هر چه خواهید میکنید.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ طَلَبُوا الْعُلُوَّ بغير وجهه لانهم طلبوه بمخالفة الرسل و عاقبة ذلك الذلّ و الصغار، وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً اى نحن نقدر على دفع العذاب

عنا بفضل قوتنا، و كانوا ذوى اجسام طوال و خلق عظيم ينزعون الصخرة من الجبل و يدخلون اقدامهم فى الارض و كان طول كل واحد منهم ثمانية عشر ذراعاً، قال الله تعالى رداً عليهم: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَوْسَعُ قُدْرَةً. وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ هَذِهِ مَعْطُوفَةٌ عَلَى قَوْلِهِ: فَاسْتَكْبَرُوا.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا أَيْ عَاصِفًا شَدِيدَ الصَّوْتِ، مُسْتَقَمٌّ مِنَ الصَّرِيرِ وَ قَيْلٌ: هِيَ الرِّيحُ الباردة مُسْتَقَمٌّ مِنَ الصَّرِّ وَ هُوَ البَرْدُ الشَّدِيدُ الَّذِي يَحْرِقُ كَمَا تَحْرِقُ النَّارُ وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّهَا الدَّبُورُ. فِي أَيَّامِ نَحْسَاتٍ يُقَالُ: كَانَتْ آخِرَ شَهْرِ صَفَرٍ أَوَّلَهَا يَوْمَ الْارْبِعَاءِ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ. وَ قَيْلٌ: كَانَتْ آخِرَ شَوَالٍ مِنَ الْارْبِعَاءِ وَ مَا عَذَّبَ قَوْمَ الْآ فِي يَوْمِ الْارْبِعَاءِ. قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ يَعْقُوبُ: «نَحْسَاتٍ» بِسُكُونِ الْحَاءِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِكسْرِ الْحَاءِ، نَحْسٌ، أَيْ مَشُومَاتٌ ذَاتُ نَحُوسٍ عَلَيْهِمْ لَيْسَ فِيهَا مِنَ الْخَيْرِ شَيْءٌ يُقَالُ: نَحَسَ، أَيْ صَارَ ذَا نَحْسٍ فَهُوَ نَحَسٌ وَ التَّنْكِيسُ تَخْفِيفُهُ قَالَ الضَّحَّاكُ: امسك الله عنهم المطر ثلاث سنين و دامت الرياح عليهم من غير مطر. لِنُدْبِقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ أَيْ عَذَابَ الْهُونِ وَ الذَّلَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْعَذَابُ الْآخِرَةَ أَخْزَى أَشَدَّ أَهَانَةً وَ أَكْثَرَ إِذْلَالًا وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ لَا يَمْنَعُ الْعَذَابَ عَنْهُمْ.

وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ أَيْ دَعَوْنَاهُمْ وَ بَيَّنَّا لَهُمْ سَبِيلَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ وَ دَلَّلْنَاهُمْ إِلَى طَرِيقِ الرُّشْدِ فَعَدَلُوا عَنْهُ إِلَى طَرِيقِ الْعَمَى، هَذَا كَقَوْلِهِ: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا. وَ قَوْلِهِ: فَاسْتَجَبُوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى أَيْ اخْتَارُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ أَيْ ذَى الْهُونِ. وَ الْهُونُ الْهُونُ وَ هُوَ الَّذِي يَهِينُهُمْ وَ يَخْزِيهِمْ. قَيْلٌ: هِيَ صَيْحَةٌ كَانَتْ مِنَ السَّمَاءِ، بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بِاخْتِيَارِهِمُ الْكُفْرَ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي آمَنُوا بِصَالِحِ أَيْ نَجَّيْنَاهُمْ مِنَ تِلْكَ الصَّاعِقَةِ، وَ كَانُوا يَتَّقُونَ الشَّرْكَ.

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ قَرَأَ نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ: «نَحْشَرُ» بِالنُّونِ وَ فَتَحَهَا وَ ضَمَّ الشَّيْنِ، «أَعْدَاءُ» بِالنَّصْبِ. وَ الْبَاقُونَ «بِحْشَرُ» بِالْيَايِ وَ ضَمَّهَا وَ فَتَحَ الشَّيْنِ، «أَعْدَاءُ» بِالرَّفْعِ، أَيْ يَجْمَعُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ أَيْ يَمْنَعُونَ مِنَ التَّفَرُّقِ. وَ قَيْلٌ الْوَزْعُ الْحَبْسُ، يَعْنِي يَحْبِسُ أَوْلَاهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ لِيَتْلَاحِقُوا.

حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا أَيْ جَاءُوا النَّارَ، شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ أَيْ بَشَرَاتِهِمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ أَهْلُ التَّفْسِيرِ: الْمُرَادُ بِالْجُلُودِ الْفُرُوجِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَيٌّ يَكْنَى رَوَى

عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال: يجادل المنافق عند الميزان و يدفع الحق و يدعى الباطل فيختم على فيه ثم تستنطق جوارحه فتشهد عليه ثم يطلق فيقول: بعدا لكن و سحقا، فعنك كنت اناضل، اى اجادل.

و فى الخبر: «اول ما يتكلم من الانسان فخذة من رجله الشمال». و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذى انطق كل شىء ناطق هو خلقكم اول مرة غير ناطق ثم انطقكم، و اليه ترجعون اى كما احياكم كذلك يعيدكم. و يحتمل ان الكلام تم عند قوله: انطق كل شىء ثم استأنف فقال الله: و هو خلقكم اول مرة فى الدنيا و اليه ترجعون فى العقبى.

و ما كنتم تستترون قال عبد الله بن مسعود: كنت مستترا باستار الكعبة فاذا ثلاثة نفر كثير شحم بطونهم قليل فقه قلوبهم قرشيان و ختن لهما ثقفى او ثقفيان و ختن لهما قرشى فقال احدهم: هل يسمع الله ما نقول؟ فقال احدهما: ارى انه يسمع اذا جهرنا و لا يسمع اذا اسرنا، و قال الثانى: ان كان يسمع اذا جهرنا فانه يسمع اذا اسرنا، فاتيت رسول الله (ص) فاخبرته فنزلت: و ما كنتم تستترون اى ما كنتم تستخفون من ان يشهد عليكم سماعكم و لا ابصاركم و لا جلودكم «لا» فى الموضوعين زائدة تأكيداً للنفى، و المعنى: لم يكن يمكنكم ان تستروا اعمالكم عن اعضائكم لانه اعوانكم فجعلها الله شهودا عليكم. و قيل معناه: ما كنتم تخافون فتحدروا ان يشهد عليكم سماعكم و ابصاركم و جلودكم. و قيل معناه: و ما كان قصدكم باستتاركم وقت المعاصى ان تستروها من الجوارح فان ذلك غير ممكن، لكن ظننتم انكم تسترونها عن الله و هو قوله: و لكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيراً مما تعملون. و ادخل الكثير لان الرجلين اتفقا على ان الله يعلم ما يجهر به و اختلفا فى علمه بما يسر به.

و ذلكم ظنكم الذى ظننتم بربكم ارداكم اى ظنكم ان الله لا يعلم ما تعملون اهلككم و طرحكم فى النار. يقال الظن ظنان: ظن ينجى و ظن يردى، فاما الذى ينجى فكقوله: يظنون انهم ملاقوا ربهم ظننت انى ملاق حسابيه و انا ظننا ان لن نعجز الله فى الارض و اما الذى يردى فهو الذى هاهنا. فاصبحتن من الخاسرين الهالكين المغبونين.

ثم اخبر عن حالهم فقال: فان يصبروا فالنار متوى لهم يعنى: ان يصبروا او يجزعوا فالنار

مسکن لهم. و قيل: ان يصبروا على آلهتهم لقوله: ان امشوا واصبروا على آلهتكم. و ان يستعيبوا فما هم من المعتبين يعنى: و ان يستقبلوا فما هم من المقالين.

و قيل: الاستعتاب طلب الرضا. و المعنى: ان يطلبوا الرضا فما هم بمرضى عنهم. و قيل معناه: ان يستلوا ان يرجع بهم الى ما يحبون لهم لم يرجع بهم. و قيل: ان يعتذروا فما هم ممن يقبل عذرهم. يقال: استعته، اى طلب منه الرجوع الى الرضا. و اعتبه، اى ازال عنه المكروه و عاد به الى المحجوب. و قولهم: لك العتبي، اى الرجوع الى ما تحب. و قرئ فى الشواذ: و ان يستعيبوا فما هم من المعتبين يعنى: و ان اقبلوا فما هم من التائبين المرضين، كقوله عز و جل: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ.

النبوة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» اخبار عن وجود الحق بنعت القدم، «الرحمن الرحيم» اخبار عن بقاءه بوصف العلاء و الكرم، فالارواح دهشى فى كشف جلاله و النفوس عطشى الى لطف جماله. سماع نام الله موجب هيبت است و هيبت سبب فنا و غيبت است، و سماع نام رحمن موجب حضور بحضرت است و حضور سبب بقا و قربت است، يكى بسماع نام الله در كشف جلال مدهوش يكى بسماع نام رحمن در بسط جمال بيهوش. الله اخبار است از قدرت او جل جلاله بر ابداع، رحمن رحيم اخبار است از نصرت او بامتاع، پس وجود مراد او بقدرت او، و توحيد عباد او بنصرت او.

قوله تعالى: حم اى حم ما هو كائن مى فرمايد: بودنى همه بود، كردنى همه كردم، راندنى همه راندم، گزیدنى همه گزیدم، پذیرفتنى همه پذیرفتم، برداشتنى همه برداشتم، افكندنى همه افكندم، آنچه خواستم كردم آنچه خواهم كنم، آن را كه پذیرفتم بدان ننگرم كه ازو جفا دیدم بلکه عفو كنم و در گذارم و از گفته خود باز نيايم ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَى.

بیر طریقت گفت: الهی! همه عالم ترا مى خواهند، کار آن دارد كه تا تو كرا خواهی، بناز كسى كه تو او را خواهی، كه اگر بر گردد تو او را در راهی. اى جوانمرد! آن را كه خواست در ازل خواست و آن را كه نواخت در ازل نواخت، كارها در ازل كرده و امروز كرده مى نمايد، سخنها در ازل فرموده و امروز فرموده مى شنوند، خلعتها در ازل دوخته و امروز مى رساند كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ. عبدی تو مرا امروز میدانی، من نه امروز بنم، دانش

تو امروز است و رنه من قدیم‌ام، دیرست تا من با تو راز گفتم، تو اکنون می‌شنوی، سمع قدیم در ازل نیابت تو می‌داشت در سماع کلام ازلی، علم قدیم در ازل نیابت تو میداشت در دانش صفات ازلی. قیّم که مال. طفل دارد بنیابت طفل می‌دارد، چون طفل بالغ شود آن مال بوی باز دهد، شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می‌ساخت و نیابت شما می‌داشت. ای منتظران وارد لطف ما! ای نظارگیان شاهد غیب ما! ولایت نراند در دل شما، مگر سلطان سرّ ما، حلقه در دل شما نکو بد مگر رسول برّ ما.

قوله: تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این قرآن فرو فرستاده آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است، رحمن است بمبارّ، رحیمست بانوار، رحمن است بنعمت، رحیم است بعصمت، رحمن است بتجلی، رحیم است بتولی، رحمن است بتخفیف عبادت، رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت، اذا فاض بحر الرحمة تلاشی کلّ زلّة لان الرحمة لم تزل و الزلّة لم تكن ما لم يكن ثمّ كان كيف يقاوم ما لم يزل و لا يزال چون دریای رحمت موج کرامت و مغفرت زند جمله زلز و معاصی منعدم و متلاشی گردد، زیرا که زلّت صفت لم یکن ثمّ کان است و رحمت صفت لم یزل و لا یزال، لم یکن ثمّ کان کی مقاومت تواند با لم یزل و لا یزال؟! قوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ قال الحسن: علّمه الله التواضع بقوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ حسن گفت: حق جل جلاله مصطفی را علیه الصلاة و السلام باین آیت تواضع در آموخت و او را بر تواضع داشت که بنده را هیچ حلیت زیباتر از حلیت تواضع نیست و بر قدّ خاک هیچ لباس راست‌تر و نیکوتر از لباس خشوع نیست. رسول الله (ص) باین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متادّب گشت که کان يعود المريض و یشیع الجنازة و یرکب الحمار و یجیب دعوة العبد، و کان یوم قریظة و النضیر علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف من لیف. هر چند که سید صلوات الله و سلامه علیه منشور تقدّم کونین در آستین کمال داشت و خال اقبال بر رخساره جمال داشت و شب معراج جبرئیل و میکائیل که از سادات فریشتگان اند پیش براق دولت او و مرکب عزت او چاکروار ایستاده طرقتوا می‌زدند، با این همه کمال و جمال و حشمت و مرتبت در کوی تواضع چنان بود که در عالم بندگی و در حالت افکندگی بر خرکی مختصر نشستی و اگر غلامی او را بخواندی اجابت کردی، روز قریظه و نضیر بر خرکی نشسته بود افسار آن از لیف و بر وی پالانی

نهاده از لیف. عجب کاری است! گاه مرکب وی براق بهشتی بران صفت، گاه مرکب وی خرکی مختصر برین حالت. آری، مرکب مختلف بود، اما در هر دو حالت راکب یک صفت و یک همّت و یک ارادت بود. اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش غبار مذلت نبود.

قُلْ أَيْنَ كُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ... الآية هر که اعتقاد کرد که آفریدگار جهان و جهانیان خداست که یگانه و یکتاست و در کمال قدرت بی همتاست و داند که بشریت محلّ عجز و سرمایه ضعف است، دامن از مخلوقات باز برد و دل از معلومات و مرسومات برگیرد، و کار خود بکلیت تفویض با ربّ الارباب کند، علایق و خلائق بگذاشته و روی بدرگاه الله نهاده، و حکم او را منقاد بوده و فرمان او را گردن نهاده و زبان اعتراض بریده، زیرا که مخلوق را بر خالق روی اعتراض نیست، وز حکم او زهره اعراض نیست. آن عزیزی را پرسیدند که: ما العبودیّة بندگی چیست؟

قال: الاعراض عن الاعتراض اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن، و زهر حکم مرّ را بدندان تسلیم خائیدن قال الله تعالی: وَأَمْرًا نُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَ اوتاد الارض فی الصورة و الاولیاء اوتاد الارض فی الحقیقة، ببرکاتهم یأتی المطر من السماء و النبات من الارض، و بدعائهم یندفع البلاء عن الخلق کوهها اوتاد زمین است از روی صورت و اولیای خدا اوتاد زمین اند از روی حقیقت، در جبال شامخات بسته نظام کار عالم، و استقامت احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و برکات ایشان بسته، بتن با خلق حاضراند اما بدل از خلق غائباند و با حق حاضر، خلق ایشان را حاضر میدانند و ایشان از خلق غائباند و با حق حاضر.

بو یزید بسطامی گفت: چهل سال است تا من با خلق سخن نگفتم، هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام. ازینجا مصطفی گفت علیه السلام «ایست عند ربی یطعمنی و یسقینی»، او صلوات الله علیه بشخص با خلق بود گزاردن شریعت را و بسط ملت را، و بسرّ با حق بود غلبات محبت را و دوام مشاهدت را. محبّ از محبوب جدا نگردد چون محبت غلبه گیرد.

استاد بو علی دقاق گفت قدس الله روحه: ليس للجنة شغل معنا ولا للنار سبيل ابنا لانه ليس في قلبنا الا السرور برنا بهشت را با ما شغلی نیست و دوزخ را با ما کاری نه، زیرا که در دل ما جز شادی بقاء حق نیست.

هر چه جز یار دام او بشکن
هر چه جز عشق نام او غم کن
تمنیت من حبی بشینه انسا
علی رمث فی البحر لیس لنا وفر

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا در ایشان ساختیم و بریشان بستیم هم نشینان و هم سازان، فَرَيْتُو لَهُمْ تا می آریند ایشان راه، ما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ هر چه پیش ایشان فاست از آخرت تا بآن کافر می شوند و ما خَلْفَهُمْ و هر چه پس ایشان فاست از دنیای ایشان تا گرد میکنند، وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و برایشان سخن خدا بتهدید واجب گشت و راست شد، فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ همچون گروهانی که پیش ایشان بودند و گذشتند، مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ از پری و آدمی، اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵) که ایشان زیان کاران بودند و از خویشتن درماندگان.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناگرویدگان گفتند: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ مشنويد اين قرآن راه، وَالْعَوَا فِيهِ و سخن نابکار در آن افکنید «۲»، لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲۶) تا مگر او را از خواندن باز شکنید.

فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا براستی که بچشانیم ناگرویدگان راه، عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) و پاداش دهیم ایشان را بتر پاداشی بر بترکاری که میکردند.

ذَلِكَ جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللَّهِ آنست پاداش دشمنان الله، النَّارُ آن پاداش آتش است، لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ ایشانراست در آن آتش سرای جاویدی، جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸) پاداش را بآنچه بسنخان ما می کافر شدند و از گرویدن می بازنشستند.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناگرویدگان گویند در آتش: رَبَّنَا ارْنَا الَّذِينَ اَضَلَّانَا خداوند ما با ما نمای آن دو تن که ما را بی راه کردند، مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ از پری و آدمی، نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ اَقْدَامِنَا تا ایشان را در زیر پای آریم، لِيَكُونَ مِنَ الْاسْفَلِينَ (۲۹) تا از ما که فرودیم فروتر باشند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ إِيَّاهُ كَفَتُوا خَدَاوَدَ مَا اللَّهُ اسْتَقَامُوا وَ أَنْ گه بر آن بیایند، تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ می فرود آیند برایشان فریشتگان، أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا میگویند که مترسید و اندوه مدارید، وَ أُبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) و شاد باشید بآن بهشت که شما را وعده می دادند.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دست گیران و یاری دهان شمایم، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ در زندگانی این جهان و در آن جهان، وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ شما راست در بهشت هر چه دل‌های شما خواهد، وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) و شما راست در آن هر چه شما را آرزو خواهد.

تُزَلُّوا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) پیش آورده‌ایست از آمرزگاری مهربان. وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا كَيْسَتْ نِيكُوتَرِ سخن، مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آن کس که با خدای میخواند. وَ عَمَلٍ صَالِحًا وَ کار نیک میکند، وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) و میگوید که من از گردن نهادگانم.

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ هرگز یکسان نبود نیکویی و بدی، اذْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ جفا و سفه باز زن بیاسخ دادن و پاداش کردن هر چه آن نیکوتر، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ که آن کس که میان تو و میان او دشمنی است، كَانَهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) گویی که دوستی است یاری بدل نزدیک.

وَ مَا يُلْقَاهَا وَ در دل و در دهن ندهند این خصلت و این حسنه و این عادت و خوی نیکو را، إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر شکیبایان را، وَ مَا يُلْقَاهَا وَ در دل ندهند آن را، إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵) مگر کسی با بهره‌ای نیکو از ایمان و از بهشت.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ وَ هر گاه که بتو رسد از دیو گردن گشتنی و بسر برداشتنی و در خشم کردنی و وسوسه افکندنی، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فِرِيَادِ خَواهِ بِاللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶) که او شنواست و دانا.

التوبة الثانية

قوله: وَ قِيضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا ای الزمنا و سببنا لهم من حيث لا يحتسبون، كقوله: نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا. يقال: هذا قِيضه، ای مثله. و قيل معناه: بدلنا لهم شياطين بدل هدى الله و الطاقه. و

القيض البدل، و منه قولهم: قايضت فلانا بكذا اذا بادلته. و قيل: هذا التقييض هو احواجه بعضهم الى بعض كالمرأة الى الرجل و الرجل الى المرأة و الغنى الى الفقير و الفقير الى الغنى يستعين بعضهم ببعض. و قيل معناه: هيئنا لهم فى الدنيا اولياء من الشياطين و قرناء السوء من الانس حتى ضلّوهم و سولوا لهم اعمالهم السيئة، و هو قوله: فَرِيئُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ من امر الدنيا حتى آثروه على الآخرة و ما خَلَفَهُمْ من امر الآخرة فدعوهم الى التكذيب به و انكار البعث، و حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ اى و جب عليهم العذاب. و قيل: حق عليهم القول انهم يكفرون فيعذبون، فى اُمِّ اى مع امم قد خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ اى من قبل اهل مكة مِنَ الْجِنِّ و الْإِنْسِ كانوا فى الدنيا عملوا بمثل معاصيهم، اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ مثلهم.

و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ اين آيت در شأن بو جهل فرو آمد كه فراسفهای اصحاب خویش گفت: چون محمد قرآن خواند شما باواز بلند شغبی و جلبی در گیرید دست كوید و صفي زنيذ و شعر و رجز گوئيد و سخنان نابكار بى حاصل در ميان قراءت وى افكنيد چنانك بر وى غلبه كنيد تا او خاموش شود يا قراءت بر وى شوریده گردد و فراموش كند. اللغو و اللاغية من الكلام ما لا حقيقة له و لا فائدة فيه، يقال: لغى يلغى و لغا يلغو، و اللغو و اللغط واحد.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ الْقَتْلُ بِيَدِ، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْرًا الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ اى نجزيمهم فى الآخرة اقبح جزاء باقبح فعلهم و هو الكفر.

«ذَلِكَ» الذى ذكرت من العذاب الشديد جزاء أعداء الله، ثم بيّن ذلك الجزاء فقال: «النَّارُ» اى هو النار، لهم فيها اى فى النار دارُ الخلدِ دار اقامة لا انتقال منها جزاء بما كانوا باياتنا يَجْحَدُونَ.

و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقُولُونَ فى القيامة حين صاروا الى النار: رَبَّنَا ارْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ يعنى ابليس «و الانس» يعنى ابن آدم الذى قتل اخاه و هو قابيل لأنهما سنا المعصية. يروى ان قابيل شدت ساقاه بفخذيّه يدور مع الشمس حيث دارت يكون فى الشتاء فى حظيرة ثلج و فى صيف فى حظيرة نار. و صحّ

عن رسول الله (ص): «ما من دم يسفك على وجه الارض بغير الحق الا و على ابن آدم

منه کفل لانه اول من سن القتل».

نَجَعُلهُما تَحْتَ أَقْدَامِنَا فِي النَّارِ لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ أَيْ لِيَكُونَا فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.
قال ابن عباس: لِيَكُونَا أَشَدَّ عَذَابًا مِنَّا.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ابن عباس گفت: این آیت در شأن ابو بکر صدیق
فرو آمد، هر فرقتی رَبُّنَا اللَّهُ میگفتند اما شرک در آن می پیوستند، مشرکان میگفتند: رَبُّنَا
اللَّهُ و با این کلمه میگفتند: الملائكة بنات الله، جهودان رَبُّنَا اللَّهُ میگفتند و عَزِيرُ ابْنُ اللَّهِ با
وی میگفتند و انکار نبوت مصطفی (ص) میکردند، ترسایان رَبُّنَا اللَّهُ می گفتند و گفت
الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ و انکار نبوت مصطفی (ص) در آن می پیوستند. بو بکر صدیق بگفت:
«رَبُّنَا اللَّهُ» و آن گه بوفای کلمه باز آمد شرک از آن نفی کرد بر راه سنت و جماعت
راست رفت در اداء فرایض بکوشید اخلاص و صدق در آن بجای آورد و بر آن پبائید تا
بر الله رسید. استقامت لفظی جامع است مشتمل بر جمله این معانی. و هر یکی از مفسران
در قول خویش باین معانی اشارت کرده. مصطفی فرمود در تفسیر این آیت: إِنَّ الَّذِينَ
قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا

قال: من مات عليها فهو ممن استقام».

ابو بکر صدیق گفت: ثُمَّ اسْتَقَامُوا ای لم یشرکوا بالله شیئا و لم یرجعوا عنها بعد ما قالوا
عمر خطاب گفت: استقاموا علی الامر و النهی و لم یروغوا وروغان الثعالب، عثمان بن عفان
گفت: ثُمَّ اسْتَقَامُوا ای اخلصوا العمل لله.

علی مرتضی (ع) گفت: «ادّوا الفرائض».

ابن عباس گفت: استقاموا علی اداء فرضه.

حسن گفت: استقاموا علی امر الله فعملوا بطاعته و اجتنبوا معصيته. مجاهد گفت: استقاموا
علی شهادة ان لا اله الا الله حتی لحقوا بالله. حسن بصری هر گه که این آیت بر خواندی
گفتی: اللهم انت ربنا فارزقنا الاستقامة. انس مالک گفت: آن روز که این آیت فرو آمد،
رسول خدا شاد شد و از شادی فرمود: «امتی و رب الکعبة».

و خبر درست است از سفیان بن عبد الله الثقفی که گفت: یا رسول الله قل لی امرا من
الایمان لا اسئل عنه احدا بعدک، قال: «قل آمنت بالله ثم استقم» قال: قلت یا رسول الله

بماذا استقيم؟

قال: فإشار بيده الى لسانه

گفت: یا رسول اللہ کلمه ای گوی مرا در مسلمانی که من دست در آن کلمه زبم، اصلی بیان کن که بر آن اصل بروم، رسول فرمود: بگو ایمان آوردم بگرویدم آن گه راست باش و استوار باش و بر جاده ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این خبر از خود باز دادی بصورت از روی حقیقت وفای این خبر بجای آر، و از روی روش داد این کلمه بده اول او را بقبول دعوت کرد آن گه بعمل فرمود که استقامت عمل است با اخلاص نیت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت.

و فی الخبر «لا یقبل قول الّا بعمل و لا یقبل قول و عمل الّا بنیة».

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ. و قیل: عند الخروج من القبر، قائلین أَلَا تَخَافُوا مِنَ الْمَوْتِ و ما بعده وَ لَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا خَلَفْتُمْ فِی الدنیا من اهل و ولد فَاَنَا نَخْلَفُكُمْ فِی ذَلِكْ كَلِّهِ. و قال عطاء بن ابی رباح: لا تخافوا و لا تحزنوا علی ذنوبکم فانی اغفرها لکم. وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فِی الدنیا علی لسان الرسل.

قال وكيع بن الجراح: بشرى المؤمن تكون في ثلث مواطن: عند الموت و في القبر و عند البعث.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ قِيلَ: هذا من قول الملائكة الذين تنزل عليهم الملائكة بالبشارة، ای نحن احبّاءكم و انصاركم فی الدنيا بالاستغفار و فی الآخرة با الشفاعة.

و قیل: هم الحفظة، و المعنى: نحن قرناؤکم الذین کما معکم فی الدنيا و لن نفارقکم فی الآخرة حتى تدخلوا الجنة. و قیل: هو من قول الله عز و جل، ای نحن انصارکم کقوله: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، و کقوله: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...

الآية. و قال بعض المفسرين: كفى بالمؤمن فخرًا ان يقول له الرب: نحن أولياؤكم في الحياة الدنيا أرزقك و ابصرک فی الآخرة ارحمک و ادخلک جنتی، وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَ اللَّذَاتِ وَ الْبِقَاءِ السَّرْمَدِ، لان الناس يشتهون ذلك، وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ یعنی: ما تتمنون. و قیل: وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ فِی الدنیا أنّها لکم فی الآخرة و قیل: من ادعى شيئا في الجنة فهو له، لان الانسان في الجنة لا يدعى ما لا يستحقه.

قوله: نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ النزل ما يهَيء للضيف اذا نزل وانتصابه على المصدر اي انزلكم الله فيما تشتهون نزلاً. و قيل: هو جمع نازل و انشدوا: فانا معشر نزل.

فيكون حالاً عن الضمير في قوله: «تَدْعُونَ».

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَيْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ تَوْحِيدِهِ، وَ عَمِلَ صَالِحاً أَدَّى الْفَرَائِضَ، وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَفَاخِراً بِالْإِسْلَامِ وَ تَمَدِّحاً. قَوْمِي كَقَوْلِكَ: حَكَمَ أَيْنَ آيَةٍ بِرِ عَمُومٍ اسْتِ، هَرِ مُسْلِمَانِي كِهْ كَلَقَ رَا دَعْوَتِ كَنْدِ بِرِ خَيْرِي دَرِ تَحْتِ أَيْنِ آيَةِ مَنْدَرَجِ اسْتِ، اِگَرِ پِيغَامِبِرِ بَاشَدِ كِهْ اَمْتِ رَا بِرِ اِسْلَامِ وَ تَوْحِيدِ دَعْوَتِ كَنْدِ، يَا عَالَمِ بَاشَدِ كِهْ كَلَقَ رَا پَنْدِ دَهْدِ وَ ايشان را بر طاعت و عبادت الله خواند، يا مجاهد باشد كه مؤمنانرا بر غزو خواند. و قومی تخصيص کردند گفتند: مراد باين آيت مصطفی است صلوات الله و سلامه عليه فانه دعا الى شهادة ان لا اله الا الله، كقوله: اَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَ مَنْ اَتَّبَعَنِي. و قوله: اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ اراد ما امره الله تعالى بقوله: وَ اَمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. عايشه صديقه گفت: در شأن مؤذنان اهل اسلام فرو آمد. عمر خطاب گفت: لو كنت مؤذناً ما باليت ان لا اجاهد و لا احجّ و لا اعتمر بعد حجة الاسلام. قومی گفتند: در شأن بلال فرو آمد مؤذن مصطفی (ص)

قال النبي (ص). «الملك في قريش و القضاء في الانصار و الاذان في الحبشة»

و قال ابو امامة الباهلي رضى الله عنه: وَ عَمِلَ صَالِحاً اَيْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنِ الْاِذَانِ وَ الْاِقَامَةِ.

قال النبي (ص): «بين كل اذنين صلاة ثلث مرات» و قال: «في الثالثة لمن شاء»

و قال: «لا يردّ الدعاء بين الاذان و الاقامة».

فضيل رفيده گفت: مؤذن بودم در روزگار اصحاب، عبد الله بن مسعود و عاصم بن هبيرة مرا گفت: چون از بانگ نماز فارغ شوى بگو: و انا من المسلمين، نبينى كه رب العالمين گفت: وَ قَالَ اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ «لا» هاهنا زائدة دخلت للتأكيد كقول الشاعر:

ما كان يرضى رسول الله فعلهم و الطيبان ابو بكر و لا عمر

اي ابو بكر و عمر. و معنى الآية: لا يستوى الايمان و الشرك و الحلم و الضجر و الطاعة و

المعصية و الرفق و العنْف. اذْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اشارت است بمكارم الاخلاق ای احسن الى من أساء اليك و سلّم عليه اذا لقيته می گوید: کسی که ترا جفا گوید بهره نیکوتر او را پاداش کن، چون او را بینی بر وی سلام کن، و جهل وی بحلم خود دفع کن، همانست که گفت: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ، و قال الشاعر:

تنح عن القبيح و لا ترده و من اوليته حسنا فزده
ستكفي من عدوك كل كيد اذا كان العدو و لم تكده

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ای اذا دفعت بالاحسن خضع لك عدوك و لان جانبه لك و مال اليك. مقاتل بن حيان گفت: اين آيت در شأن بو سفیان بن حرب فرو آمد که اول دشمن بود و در دل عداوت داشت با رسول خدا و با مؤمنان و با آخر دوست گشت بآن مصاهره که میان وی و میان رسول خدا رفت و ببرکت حلم رسول و رفق وی مسلمان گشت تا در دين دوست بود و در نسب خویشاوند، اينست که رب العالمين گفت: كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ای ولی بالاسلام حميم بالقرابة، نظيره قوله: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً.

و ما يُلْقَاهَا ای ما يلقى هذه الخصلة هي دفع السيئة بالحسنة إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا على كظم الغيظ و احتمال المكروه، و ما يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ في الخير و الثواب.
و قيل: الحظّ العظيم الجنة، ای ما يلقياها آلا من وجبت له الجنة.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ أَي وَسوسة و غضب و دعاك الى مقابلة القبيح بالقبيح ليصدك عن الحلم، فاستعذ بالله ای اعتصم بالله و استعمل الحلم، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ لاستعاذتك «العليم» بقصدك و نيّتك فيعينك على ما تريد. نظير اين آيت آنست که در سوره بنی اسرائیل فرمود: وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ، و نزغ شيطان در هر دو آيت سورة غضب است يعنى تيزى خشم که از حدّ اعتدال در گذرد و بهتور کشد و از ان خصلتهاى بد خيزد چون کبر و عجب و عداوت، اما اصل خشم از خود بيفکندن ممکن نباشد زیرا که آن در خلقت است و چون از حدّ اعتدال بکاهد بد دلی و بی حميتی بود و چون معتدل بود آن را شجاعت گویند و از ان حلم و کرم و کظم غيظ خيزد، و في الخير: «خلق الغضب من النار التي خلق منها ابليس»، و قال صلى الله عليه و

سلم: «الغضب من نار الشيطان الا ترى الى حمرة عينيه و انتفاخ اوداجه و المتغاضبان شيطانان يهاتران و يتكاذبان» و قال (ص): «اذا غضبت و كنت قائما فاقعد و ان كنت قاعدا فقم و استعد بالله من الشيطان»، و قال (ص): «ليس الشديد بالصرعة اَمَّا الشديد الذى يملك نفسه عند الغضب».

النوبة الثالثة

قوله: وَ قَبِضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا... الآية اذا اراد الله بعبد خيرا قَبِضَ له قرناء خيرا يعينونه على الطاعة و يدعونه اليها و اذا اراد الله بعبد سوءا قَبِضَ له اخدان سوءا يحملونه على المخالفات و يدعونه اليها. قرين بد شيطان است كه نقاب تلبیس بر بسته و در باطن بنده روش خود را راه يافته و بروى مسلط گشته تا بدوام و سوسه او را در مخالقات مى كشد و سيآت اعمال بر وى مى آرايد و بنده را از راه هدى و طريق صواب بر ميگرداند همانست كه جاى ديگر فرمود: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، و از شيطان صعب تر قرين بد مر بنده را نفس اوست، زيرا كه شيطان اگرچه خصم است و قرين بد در مؤمن طمع ايمان نكند، از وى طمع معصيت دارد، اَمَّا نفس مر بنده را بكفر كشد و از وى طمع كفر دارد. به داود عليه السلام وحى آمد كه: عاد نفسك يا داود فقد عزمت على معاداتك كازار نفس خویش را كمر بند كه او كار زار ترا كمر بست. اين معادات آنست كه مصطفى عليه السلام فرمود: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر».

جهاد نفس از جهاد دشمن بزرگتر گفت و صعب تر، زيرا كه دشمن بشمشير از خود دور توان كرد و نفس را از خويشتن دور كردن روى نيست و از شروى ايمن بودن روى نيست، با هر دشمنى اگر بسازى از شروى ايمن گردى و با نفس اگر بسازى هلاك شوى. پير بو على دقاق را در نفس بازيسين پرسيدند كه خويشتن را چگونه مى بينى؟ گفت: چنان مى بينم كه اگر پنجاه ساله عمر مرا بر طبقي نهند و گرد هفت آسمان و هفت زمين بگردانند مرا از هيچ ملك مقرب در آسمان شرم نبايد داشت و از هيچ آفريده اى در زمين حلالى نبايد خواست. اين مرد بدین صفت كه شنيدى بوقت نزع كوزه اى آب پيش وى داشتند گفتند: در حرارت جان دادن جگر را تبريدى بده، گفت هنگام آن نيست كه اين دشمن اصلى را و اين نفس ناكس را شربتى سازم، نبايد كه چون فوت يابد دمار از من

برآرد. و فی الخبر: «من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب يوم القيمة».
 قوله: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا اشارت است بتوحید اقرار، ثُمَّ اسْتَقَامُوا اشارت
 است بتوحید معرفت. توحید اقرار عامه مؤمنان راست، توحید معرفت عارفان و صدیقان
 راست، توحید اقرار آنست که الله را یکتا گویی، توحید معرفت آنست که الله را یکتا
 باشی. بو یزید بسطامی وقتی بر مقام علم ایستاده بود از توحید اقرار نشان میداد مریدی
 گفت: ای شیخ خدای را شناسی؟ گفت: در کلّ عالم خود کسی باشد که خدای را شناسد
 یا نداند. وقتی دیگر غریق بحر توحید معرفت بود حریق نار محبت بود، او را گفتند:
 خدای را شناسی؟ گفت: من که باشم که او را شناسم و در کلّ عالم خود کسی باشد که او
 را شناسد؟

در عشق تو من که ام که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من

توحید معرفت که عبارت از ان استقامت آمد آنست که: در تصدیق بنهایت تحقیق رسد و
 در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین بخرامد و بر جاده صراط مستقیم قدم ثابت
 دارد، قلاده تجرید بر جید تفرید بندد، شراب محبت از دست ساقی صدق بکشد، در باغ
 لطائف گل معارف بیوید، عالم علوی و سفلی را بر هم زند، بزبان بی خودی گوید:

آدم علم عشق درین عالم زد صد عالم عالمان همه برهم زد
 تا در نفس خویش زمانی دم زد در باخت بهشت و هر دو عالم کم زد

پیر طریقت گفت: صحبت با حق دو حرف است: اجابت و استقامت، اجابت عهد است و
 استقامت وفا، اجابت شریعت است و استقامت حقیقت است، درک شریعت هزار سال
 ساعتی در توان یافت و درک حقیقت ساعتی بهزار سال در نتوان یافت.

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ... این عزیزان که براه
 استقامت رفتند و در میدان تسلیم گوی توحید پایان بردند، ایشان را بوقت نزع خلعت
 کرامت پوشانند، فرشتگان از آسمان فرو آیند و ایشان را بشارت دهند که: لا تخافوا من
 عزل الولاية و لا تحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة و ابشروا بحسن العنایة فی البدایة
 مترسید که شما را از عزل ولایت محبت بیم نیست، اندوه مدارید که شما را بر جنایت

مواخذت نیست، شاد باشید که جز عنایت ازلی شما را بدرقه و همراه نیست. لا تخافوا فطال ما كنتم من الخائفين و لا تحزنوا فقد كنتم من العارفين و ابشروا بالجنة فلنعم اجر العالمين مترسید ای خائفان که روز ترس بسر آمد، اندوه مبرید ای عارفان که وقت راحت در آمد، شاد باشید و بنازید در بهشت که از دوست بشادی پیغام و خیر آمد.

ای جوانمرد! نگر تا گمان نبری که فردا چون مستقیمان راه دین و مشتاقان درگاه رب العالمین و مستغرقان بحر یقین بمشاهده ذوالجلال رسند ذره‌ای از شوق ایشان کم گردد، در جگر ماهی تبشی است که اگر همه بحار عالم جمع کنی ذره‌ای از تبش او کم نشود، ایشان امروز در عین شوق‌اند و فردا در عین ذوق هم بر سر سوز شوق.

اهیم بها وجدا و ان دام وصلها و يحسن منها القول و هو معاد

فردا هر چه شرایع است همه را قلم نسخ در کشند، نماز و روزه و حج و جهاد، روا باشد که بیایان رسد و منسوخ شود، اما عقد محبت و عهد معرفت هرگز نشاید که منسوخ شود، چون در بهشت روی، هر روزی که بر تو بگذرد از شناخت حق سبحانه و تعالی بر تو عالمی گشاده شود که پیش از آن نبوده، این کاریست که هرگز بسر نیاید و مبادا که بسر آید نیز.

تا من بزیم پیشه و کارم اینست آرام و قرار و غمگسارم اینست

روزم اینست و روزگام اینست جوینده صیدم و شکارم اینست

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِالْإِيمَانِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْغُرْفَانِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ وَفِي الْآخِرَةِ بِتَحْصِيلِ الْمَغْفَرَةِ، فِي الدُّنْيَا بِالرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَفِي الْآخِرَةِ بِاللِّقَاءِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ، فِي الدُّنْيَا بِالْمَحَبَّةِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْقُرْبَةِ، فِي الدُّنْيَا بِالْمَشَاهِدَةِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْمَعَايِنَةِ.

اگر آدمی را عمر نوح دهند و جمله روزگار عمر خود در شکر این نعمت و این کرامت بسر آرد که رب العزة در حق وی میفرماید: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ عمرش برسد و هرگز بشکر این نعمت و شناخت این کرامت نرسد که میفرماید جل جلاله: ما دوست شمایلیم و یار مهربان شمایلیم و یاری دهنده شمایلیم هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا اندیشه کن که حق جل جلاله از بهر تو جواب فرشتگان چون داد آن گه که

گفتند: أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، اللَّهُ نَفَرَمُودَ كِه ايشان فساد نكنند لكن فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ شما را برا اسرار الهيّت ما اطلاع نيست و بر الطاف ربوبيّت ما با آدميان وقوف نيست.

ما حطّك الواشون من رتبة عندي و لا ضررٌ مغتاب
 كأنهم اثنوا و لم يعلموا عليك عندي بالذی عابوا

اگر ناهل اند اهلشان گردانم، اگر دورانند نزدیک شان گردانم، اگر دليل اند عزيزشان گردانم، اگر شما جفاي ظاهر ايشان می بينيد من صفای باطن ايشان می بينم، اگر شما بمخالفت اعضا و جوارح ايشان مينگرید، من بموافقت دلها و سرهای ايشان می نگرم، اگر شما در صدره طاعت ايد، ايشان در قرطه و صلوات اند، اگر شما در حله عبادت ايد ايشان در كله مغفرت اند، اگر شما دست بعصمت خود زده ايد ايشان دست برحمت ما زده اند، چه خطر دارد عصمت شما اگر قبول ما نبود؟

چه ضرر از معصيت ايشان چون عفو و مغفرت ما بود؟ ايشان برداشته لطف ازل اند و نواخته فضل ابد، و الزلّ لا يزاحم الازل.

بو يزید بسطامي قدّس الله روحه در راهی ميرفت، آواز جمعی بگوش وی رسيد، خواست که آن حال باز داند، فراز رسيد کودکی ديد در لژن سپاه افتاده و خلقي بنظاره ايستاده، همی ناگاه ما در آن کودک از گوشه ای در دويد و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را بر گرفت و برفت، بو يزید چون آن بدید وقتش خوش گشت، نعره ای بزد ايستاده و میگفت: شفقت بيامد آلايش ببرد، محبت بيامد معصيت ببرد، عنایت بيامد جنایت ببرد.

العذر عندي لك مبسوط و الذنب عن مثلك محطوط

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ... الْآيَةُ سخن در فضيلت و آداب مؤذنان لختی رفت در سورة المائدة، اينجا نیز طرفی بگوئيم: حقّ جلّ جلاله و تقدّست أسماؤه با مؤذنان امت احمد پنج کرامت کرده: حسن التناء و کمال العطاء و مقارنة الشهداء و مرافقة الانبياء و الخلاص من دار الشقاء.

کرامت اوّل ثنای جميل است و پسند خداوند کریم که در حق مؤذن ميگويد: وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ كدام سخن است نيكوتر و زيباتر از سخن آن کس که بندگان را بر

نماز میخواند و بر حضرت راز «فان المصلی یناجی ربه»، احسن بر لفظ مبالغت گفت همچنانک تعظیم قرآن را گفت: اللّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ. قرآن احسن الآیات است و بانگ نماز احسن الكلمات، در بانگ نماز هم تکبیر است و هم توحید، هم تعظیم و هم تمجید، هم اثبات وحدانیت خداوند اعلى هم اثبات نبوت محمد مصطفی (ص) و فی الخیر: «من کثرت ذنوبه فلیؤذن بالاسحار» هر که گناهان بسیار دارد، تا بوقت سحر بانگ نماز گوید. عمر خطاب گفت: یا رسول اللّهُ این وقت سحر را باین معنی چه خاصیت است؟ فرمود: «و الذي بعث بالحق محمدا انّ النصارى ضربت نواقيسها فى ادبارها فيثقل العرش على مناكب حملة العرش فيتوقعون المؤذنون من امتى فاذا قال المؤذن: اللّهُ اكبر اللّهُ اكبر، خفّ العرش على مناكب حملة العرش».

و اما كمال العطاء فما روى انّ النبی (ص) قال: «المؤذنون أمناء المؤمنین على صلواتهم و صیامهم و دمائهم لا یسلون اللّهُ تعالی شیئا الاّ اعطاهم و لا یشفعون لشیء الاّ شفّعوا فیہ» قال: «و یغفر للمؤذن مدى صوته و یشهد له کل شیء سمع صوته من شجر او حجر او مدر او رطب او یابس و یکتب للمؤذن بكل انسان صلّی معه فی ذلك المسجد مثل حسناته».

و اما مقارنة الشهداء فما روى انّ النبی (ص) قال: «من اذن فی سبیل اللّهُ تعالی ایمانا و احتسابا جمع بینہ و بین الشهداء فی اللّجنة».

و اما مرافقة الانبیاء فما روى انّ رجلا جاء الى النبی (ص) فقال: یا رسول اللّهُ من اولّ الناس دخولا الجنة؟ قال: «الانبياء»، قال: ثمّ من؟ قال: «الشهداء»، قال: ثمّ من؟ قال: «مؤذنوا مسجدي هذا»، قال: ثمّ من؟ قال: «سائر المؤذنین على قدر اعمالهم».

و قال (ص): «من اذن عشرين سنة متوالية اسكنه اللّهُ تعالی مع ابرهیم علیه السلام فی درجته».

و اما الخلاص فی دار الاشقیاء فما روى ابو هريرة ان النبی (ص) قال: «اذا قال المؤذن: اللّهُ اكبر اللّهُ اكبر، غلّقت ابواب النیران السبعة، و اذا قال: اشهد ان لا اله الاّ اللّهُ فتحت ابواب الجنان الثمانية، و اذا قال: اشهد انّ محمدا رسول اللّهُ، اشرفت علیه الحور العین: و اذا قال: حیّ علی الصلّاة، تدلت ثمار الجنة له، و اذا قال: حیّ علی الفلاح قالت الملائكة: افلحت و افلح من اجابک، و اذا قال: اللّهُ اكبر اللّهُ اكبر، قالت الملائكة کبّرت کبیرا و عظمت عظیما،

و اذا قال: لا اله الا الله قال الله تعالى له: حرمت بدنک و بدن من اجابتک على النار.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ از نشانهای توانایی اوست شب و روز و آفتاب و ماه، لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ سجدو مبريد آفتاب و ماه را، وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ سجدو او را بريد که آن همه او آفريد، اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) اگر او را خواهيد پرستيد که او خدای بسزاست.

فَاِنْ اسْتَكْبَرُوا اگر گردن کشند از سجود الله را، فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ ايشان باری که نزديک خداوند تواند از فرشتگان، يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ او را می پرستند و می ستايند بشب و روز، وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ (۳۸) و هيچ از پرستش و ستایش او سير نيابند.

وَ مِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی اوست، اَنْكَ تَرَى الْاَرْضَ خاشعَةً که تو زمين را بينی فرومرده، فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ چون آب برو فرستاديم، اهْتَزَّتْ نبات را بجنبانيد، وَ رِبَتْ و بر دميد و بر خنجيد، اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا اَنْ كَسَّ که زنده کرد آن را، لَمْحِي الْمَوْتِي او زنده کننده مردگان است، اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) و او بر همه چيز تواناست.

اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا ايشان که کژ می روند در سخنان ما، لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا پوشيده نمانند بر ما، اَمْ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ اَنْ كَسَّ که فردا آرند و افکنند در آتش به است؟ اَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يا آن کس که می آيد بی بيم روز رستاخيز؟ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ می کنيد هر چه خواهيد، اِنَّهُ بما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) که او آنچه کنيد بينا و داناست.

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ ايشان که کافر شدند بسخن و پيغام که بايشان آمد، وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) و اين قرآن نامه ايست بشکوه و بی همتا و بر دشمنان بزور.

لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نِيَايِدُ بَانَ هَيْجِ بَاطِل، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ نه از پيش آن و نه از پس آن، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) فرو فرستاده ايست از دانای سترده.

ما يُقَالُ لَكَ نَمِي گويند ترا، اِلَّا ما قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ مگر همان که فرستادگان را پيش از تو، اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ خداوند تو با آمرزگاريست، وَ ذُو عِقَابٍ اَلِيمٍ (۴۳) و با گرفتاری سخت.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا و اگر ما اين نامه را بزبان عجم فرستاديمي و آن را پارسی

کردیمی لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتَ آيَاتَهُ كَفْتَنَدِي چِرا پيدا و گشاده نكردند آن را، ءَ اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ كَوِيَنَدِي باش نامه‌اي عجمي و رسولي عربي؟ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ كَوِي اين سخن گرويدگان را راه نموني است و آساني‌اي، وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ ايشان كه نمي گروند بآن در گوشه‌اي ايشان گراني است و كرئي، وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى وَ آن نامه بر ايشان كورئي، اُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (٤٤) ايشان را ميخوانند از جاي بس دور.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مُوسَى را نامه داديم، فَاخْتَلَفَ فِيهِ در مخالفت گفتن ايستادند در ان، وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ وَ گرنه سخني بودي، سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ كه پيشي كرد از خداوند تو اجلها و روزيها را، لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ بَرَكْرَارَدَنَدِي ميان ايشان كار و عذاب فرستادندي بايشان، وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (٤٥) و ايشان از ان درگمانند و پنداره نمائي.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر كه نيكي كند خويشتن را، وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ هر كه بد كند بر خويشتن كند، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (٤٦) و خداوند تو ستمكار نيست رهيكان را.

اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بازو گردانند آخر دانستن هنگام رستاخيز، وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ اَكْمَامِهَا وَ بيرون نيابد هيچ ميوه از غلاف خويش، وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثَى وَ بار برنگيرد هيچ ماده، وَ لَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَ بار نهد مگر بدانش او، وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ وَ آن روز كه ايشان را خواند و گويد: اَيْنَ شُرَكَائِيَ اين انبازان من كجاند، قَالُوا اَذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (٤٧) گويند بگفتيم ترا امروز از ما كس بر خويشتن بشرك گواهي دهنده نيست.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ گم شد از ايشان هر چه مي خدای خواندند پيش از اين، وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (٤٨) و بدانند بدرست كه ايشان را بازگشت و جاي آن نيست.

لَا يَسْأَلُ الْاِنْسَانَ سِيرَ نِيَايدِ مردم هرگز، مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از وايستن جهان و خواستن خير آن، وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطًا (٤٩) و اگر بد بدو رسد بد انديش بود نوמיד.

وَ لَئِنْ اَذَقْتَاهُ رَحْمَةً مِنَّا وَ اگر او را بچشانيم بخشايشي از ما و فراخبي و آساني‌اي مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهُ پَس تنگي و دشواري كه بدو رسيد، لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي كَوِيَدِ سَزَايَ مَنْ اِيْنَسْتِ وَ من اين را ارزاني ام، وَ مَا اُظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ نپندارم كه رستاخيز پياي شدني است، وَ لَئِنْ

رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي پس اگر مرا با خداوند من برند، إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى مرا بنزدیک اوست آنچه او نیکوتر، فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا بِخَبَرٍ كَنِيمٍ ناگرویدگان را از آنچه می‌کردند، وَ لَنُذَيِّقُهُمْ مِنْ عَذَابِ غَلِيظٍ (۵۰) و بچشانیم ایشان را از عذاب بزرگ.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ وَ آن‌گه که نیکویی کنیم با مردم و نعمت گسترانیم برو، أَعْرَضَ رُوی گرداند از شکر و طاعت، وَ نَأَى بجانِبِهِ و بیک سو بیرون شود و خویشتن در کشد، وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وَ چون بدی بدو رسد، فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱) با بانگ و خواندنیی فراوان بود.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَكُورِي چه بینید، إِنَّ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ اگر این پیغام که آوردم از نزدیک الله است و شما کافر می‌شوید بآن مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِی شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) آن کیست بی‌راه‌تر از آن کس که در ستیزیست از راستی دور.

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا می‌نمائیم ایشان را نشانهای خویش، فِی الْأَفَاقِ در هر سوئی از جهان، وَ فِی أَنْفُسِهِمْ وَ در تنهای ایشان، حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا آن‌گه که پیدا شود ایشان را، أَنَّهُ الْحَقُّ که قرآن و محمد و اسلام راست است، أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ خَدَاوَنَد تو بسنده نیست، أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) که او بر همه چیز گواه است.

أَلَا إِنَّهُمْ فِی مَرِيَّةٍ بدانید که ایشان در گمانند، مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از دیدار خداوند خویش و خاستن از گور، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (۵۴) بدانید که الله بهمه چیز داناست.

النوبة الثانية

قوله: وَ مِنْ آيَاتِهِ یعنی و من آیات قدرته و دلالات وحدانیتته، اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ و ان کثرت منافعهما. و قيل: خَصًّا بِالذِّكْرِ لِعِبَادَةِ الْمَجُوسِ آيَاهَا وَ الصَّابِئِينَ. عن عكرمة قال: انَّ الشَّمْسَ إِذَا غَرَبَتْ دَخَلَتْ بَحْرَ تَحْتِ الْعَرْشِ فَتَسْبِحُ اللَّهَ حَتَّى إِذَا هِيَ أَصْبَحَتْ اسْتَعْفَتْ رَبَّهَا مِنَ الْخُرُوجِ فَقَالَ لَهَا الرَّبُّ جَلِّ جلاله: وَ لِمَ ذَلِكْ؟ وَ الرَّبُّ اعْلَمْ، قَالَتْ: أَنِّي إِذَا خَرَجْتُ عِبَدْتُ مِنْ دُونِكَ، فَقَالَ لَهَا الرَّبُّ: اِخْرَجِي فليس عليك من ذلك شيء حسبهم جهنم ابعثها اليهم مع ثلاثة عشر الف ملك يقودونها حتى يدخلوهم فيها.

قوله: وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ أَي خَلَقَ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ، إِنَّ كُنْتُمْ إِبَاهُ تَعْبُدُونَ فَاعْبُدوه

وحده فإن من عبد مع الله غيره لا يكون عابدا له.

قال معدان بن طلحة: لقيت ثوبان مولى رسول الله (ص) فقلت: اخبرنى بعمل يدخلنى الله به الجنة، فقال: سألت عن ذلك رسول الله (ص) فقال: «عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة و حطّ بها عنك خطيئة».

و قال ربيعة بن كعب الاسلمى: كنت ابيت مع رسول الله (ص) فأتيه بوضوءه و حاجته، فقال لى: سل، فقلت: اسئلك مرافقتك فى الجنة، قال: او غير ذلك، قلت: هو ذلك، قال: «فاعنى على نفسك بكثرة السجود».

قال (ص): «اقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد فاكثروا الدعاء».

و عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «ليس فى امتى رياء ان راءوا فبالاعمال فاما الايمان فتأبث فى قلوبهم امثال الجبال و اما الكبر فان احدهم اذا وضع جبهته لله ساجدا فقد برىء من الكبر».

فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا اى تكبروا عن الاجابة الى ما تدعو هم اليه و لم يتركوا السجود لغير الله، فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يَعْنَى الملائكة يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اى يسبحون و يمجّدون و يكبرون و يهللون دائما و كلها تسبيح. و قيل: يصلّون، وَ هُمْ لَا يَسْأُمُونَ اى لا تلحقهم سامة و لا ملالة من التسبيح فان التسبيح منهم كالتنفس من الناس. اختلفوا فى موضع السجود، اعنى سجود التلاوة من هاتين الآيتين، فقال ابن عباس: اسجد بالآية الآخرة. و كان عبد الرحمن السلمى و مجاهد يسجدان بالاولى.

روى «ان لله سبحانه ملكا يقال له حزقيئيل له ثمانية عشر الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام فخطر له خاطر هل فوق العرش شىء فزاده الله مثلها اجنحة اخرى فكان له سنّة و ثلاثون الف جناح بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام ثم اوحى الله سبحانه اليه: ايها الملك طر، فطار مقدار عشرين الف سنة فلم ينل رأس قائمة من قوائم العرش ثم ضاعف الله له فى الجناح و القوّة و امره ان يطير، فطار مقدار ثلاثين الف سنة، فلم ينل ايضا فاوحى الله عز و جل اليه: ايها الملك لو طرت الى نفخ الصور مع اجنحتك و قوتك لم تبلغ ساق عرشى، فقال الملك: سبحان ربى الاعلى فانزل الله عز و جل: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فقال النبى (ص): اجعلوها فى سجودكم.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً أَي يَابَسَتْ غَيْرِ الْإِنْبَاتِ فِيهَا فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ
يعنى المطر «اهتزت» اى تحركت و انفطرت لخروج النبات، «و ربت» اى انتفخت عند
نزول المطر. و قيل: فيه تقديم و تأخير، اى ربت و اهتزت اِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمْحَى الْمَوْتَى
فِي الْآخِرَةِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْإِحْيَاءِ وَالْإِمَاتَةِ «قدير» اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا اى
يميلون عن الحق فى ادلتنا، قال مجاهد يلحدون فى آياتنا بالمكء و التصديء و اللغو و
اللغظ حين قالوا: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ. و قال السدى: يعاندون و يشاقون و
قيل: يضعونها على غير معناها. لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا فَتَلْقِيهِمْ فِي النَّارِ. ثم قال: أَمْ مَنْ يُلْقَى فِي
النَّارِ وَ هُوَ أَبُو جَهْلٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قيل: هو حمزة و قيل: عثمان. و قيل:
عمار بن ياسر، اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ هَذَا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ وَ وَعِيدٌ، اى لا يضر الله تعالى عملكم بما لا
يرضيه و لا يخفى عليه فأثروا ما شئتم فانكم لا تضرّون الا انفسكم، اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
فيجازيكم عليه.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ اى بالقرآن لَمَّا جَاءَهُمْ وَ هُوَ حِكَايَةٌ عَنِ الَّذِيْنَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِهِ، ثُمَّ
اخذ فى وصف الذكر و ترك الجواب على تقدير: ان الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ يَجَازُونَ بِكُفْرِهِمْ. و
قيل: خبره قوله: أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ قال ابن عباس: اى كريم
على الله: و قيل: عزيز لا يقدر احد ان يأتى بمثله.

و قيل: عزيز من تمسك به اعزه الله فى الدنيا و الآخرة.
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ قال قتادة: «الباطل» هو الشيطان اى لا يستطيع
الشيطان ان يغيره او يزيد فيه او ينقص منه. و قال مقاتل: لا يأتيه التكذيب من الكتب التى
قبله و لا يجىء من بعده كتاب فيبطله. و قيل معناه: لا يأتيه الكذب فى اخباره عما تقدم و
لا عما تأخر. تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ اى منزل من حكيم يقع افعاله محكمة، «حميد» اى
حامد لنفسه و حامد لعباده المؤمنين.

ثُمَّ عَزَىٰ نَبِيِّهِ (ص) على تكذيبهم اياه فقال: مَا يُقَالُ لَكَ اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ
يعنى: قد قيل للانبياء قبلك من الساحر و المجنون و الكاهن كما يقال لك و كذبوا كما
كذبت، هذا كقوله: كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ و فيه
وجه آخر: اى ما يقول الله لك فى الوحي و التنزيل الا ما قال للرسول من قبلك فيما اوحى

اليهم، هذا كقوله: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ كقوله: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ كقوله: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ. إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ لِلْكَافِرِينَ.

ثم عاد الى وصف الذكر فقال: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا اى لو جعلنا هذا الكتاب الذى تقرأه على الناس قرآنا اعجميا بغير لغة العرب لقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتَ آيَاتُهُ اى هَلَّا بَيَّنْتَ آيَاتِهِ بالعربية حتى نفهمها من غير ترجمان أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ يعنى: اكتاب اعجمي و رسول عربى؟ و هذا استفهام على وجه الانكار اى انهم كانوا يقولون المنزل عليه عربى و المنزل اعجمي. الاعجمي و الاعجم الذى لا يفصح و ان كان عربيا، و العجمي الذى ولدته العجم و ان كان فصيحاً، و الاعرابي هو الذى يفصح و ان كان ولدته العجم، و العربى الذى ولدته العرب و ان كان لم يفصح.

بعضى مفسران گفتند اين آيت جواب آن كافرانت كه ربّ العزة ايشان را ميفرمايد: كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ چون قرآن بايشان آمد كافر شدند گفتند: چرا نه قرآن بزبان عجم فرستادند تا بمعجزه نزديك تر بودى و از شك و گمان دورتر كه محمد زبان عجم نداند و بر وى گمان نبرند كه از ذات خویش مى گوید و نتواند كه بزبان عجم كتاب نهد، رب العالمين بجواب ايشان گفت: اگر ما اين قرآن بزبان عجم فرو فرستاديمى چنانك اقتراح كردند هم ايشان گفتندى: چرا نه بزبان عرب فرستاد كه لغت ماست تا ما بي ترجمان بدانستيمى و دريافتيمى. آن كه گفت: قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً بَگوى مؤمنان را در ان شكى نيست كه ايشان را هدى و شفاست، هدى من الضلالة و شفاء من الشك. اگر شكى است و گمانى كافرين راست كه كرى و گرانى در گوش دل دارند تا حق در نمى يابند، و قرآن برايشان پوشيده تا فراحق نمى بينند. أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ اى لا يسمعون و لا يفهمون كما ان من دعى من مكان بعيد لم يسمع و لم يفهم مثل ايشان چون كسى است كه او را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده نشنود، او را از ان ندا چه منفعت باشد و چه حاصل بود؟

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ هَذَا الْاِخْتِلَافُ هُوَ اِخْتِلَافُ الْيَهُودِ آمَنَ بِهِ بَعْضُهُمْ بِتَصْدِيقِهِ مُحَمَّدًا وَ كَفَرَ بِهِ بَعْضُهُمْ بِتَكْذِيبِهِ مُحَمَّدًا وَ مِنْهُمْ مَنْ حَرَّفَ وَ بَدَّلَ، كقوله: يُحَرِّفُونَ

الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَقِيلَ: اختلف اليهود في كتابهم كما اختلف قومك في القرآن. و تمَّ الكلام على قوله: فَاخْتَلَفَ فِيهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْقَوْلِ فِي الْعَرَبِ فَقَالَ: وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ قِيلَ: هِيَ الْاَجَلُ الْمَسْمِيُّ، وَقِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ». وَقِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ. وَقِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. وَ الْمَعْنَى: لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ فِي تَأْخِيرِ الْعَذَابِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي لَفَرَّغَ مِنْ عَذَابِهِمْ وَ عَجَّلَ اهْلَاكِهِمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ أَي مِنْ صَدَقِكَ «مَرِيبٌ» مَوْجِعٌ لَهُمْ الرِّيْبَةُ.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ثَوَابُهُ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا عِقَابُهُ هَذَا اسْتِغْنَاءٌ فِيهِ طَرَفٌ مِنَ الْوَعِيدِ، وَ مَا رَبُّكَ بظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ أَي هُوَ مُنَزَّهٌ عَنِ الظُّلْمِ يُقَالُ: مِنْ ظَلَمَ وَ عِلْمٌ أَنَّهُ يَظْلِمُ فَهُوَ ظَلَامٌ. إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ أَي عِلْمُ وَقْتِ السَّاعَةِ عِنْدَ اللَّهِ فَحَسَبَ كَقَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ. وَقِيلَ: مِنْ سَأَلَ عَنْهَا فَعَلِمَهَا مُرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ. وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ حَفْصُ: «ثَمَرَاتٌ» عَلَى الْجَمْعِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «مِنْ ثَمَرَةٍ» عَلَى التَّوْحِيدِ مِنْ أَكْمَامِهَا أَي مِنْ أَوْعِيَّتِهَا يَعْنِي الْكُفْرَى قَبْلَ أَنْ يَنْشَقَّ. وَقِيلَ: قَشَرَهَا الْأَعْلَى مِنَ الْجُوزِ وَ اللُّوزِ وَ الْفَسْتَقِ وَ غَيْرِهَا.

وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَتْنِي وَ لَا تَضَعُ حَمْلَهَا «أَلَّا يَعْلَمَهُ» أَي الْإِلَهَ وَ اللَّهُ عَالِمٌ بِهِ وَ الْمَعْنَى: يَرُدُّ إِلَيْهِ عِلْمُ السَّاعَةِ كَمَا يَرُدُّ إِلَيْهِ عِلْمُ الثَّمَارِ وَ النَّتَاجِ. وَ يَوْمٌ يُنَادِيهِمْ ينادى الْمُشْرِكِينَ: أَيَنْ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنهَا آلِهَةٌ؟ قَالُوا أَذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ. «أَذْنَاكَ» أَي أَعْلَمْنَاكَ.

و قِيلَ: اسْمَعْنَاكَ، مِنْ قَوْلِهِ: أَذْنْتُ لِرَبِّيْهَا. مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ فِيهِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ مِنْ قَوْلِ الْآلِهَةِ، أَي مَا مِنَّا مِنْ يَشْهَدُ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَرِيكَكَ. وَ قِيلَ: هُوَ مِنْ قَوْلِ الْمُشْرِكِينَ، أَي مَا مِنَّا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِالشَّرْكِ، لِأَنَّهُمْ لَمَّا عَايَنُوا الْقِيَامَةَ وَ الْعَذَابَ تَبَرَّأُوا مِنَ الْإِصْنَامِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ أَي يَعْبُدُونَ مِنْ قَبْلُ فِي الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا أَيَقْنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحْيِصٍ مَهْرَبٍ.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانَ أَي الْكَافِرَ. وَقِيلَ: هُوَ عَامٌّ لِلْجِنْسِ، أَي لَا يَمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ مَسْئَلَةِ الْمَالِ وَ تَمْنَى الْغِنَى وَ الصَّحَّةَ، وَ إِنَّ مَسَّةَ الشَّرِّ أَي نَالَهُ الْفَقْرَ، «فَيُؤْسُ قَنُوطٌ» هُمَا اسْمَانِ مَتَغَايِرَانِ فِي اللَّفْظِ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ كَالرُّؤْفِ الرَّحِيمِ، وَ الْعَفْوِ وَ الصَّفْحِ، وَ الْمَعْنَى: يُوْسُ مِنَ الْخَيْرِ قَنُوطٌ مِنْ عَوْدِ النِّعْمَةِ، أَي ظَنَّ أَنَّ لَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْخَيْرِ أَبَدًا. وَقِيلَ: يُوْسُ قَنُوطٌ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ الْإِجَابَةِ

بسوء الظن.

وَلَيْنُ أَدَقْنَا رَحْمَةً مِنَّا أَيِ اصْبَاهِ عَافِيَةٍ وَغِنَى مِنْ بَعْدِ ضَرَاءِ مَسْتُهُ أَيِ مِنْ بَعْدِ شِدَّةِ اصْبَابِهِ، لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي يَعْنِي أَنَا أَهْلُ لِهَذَا وَمَسْتَحَقَّهُ، أَيِ لَا يَرَى ذَلِكَ تَفَضُّلاً مِنَ اللَّهِ يَجِبُ عَلَيْهِ شُكْرُهُ لَهُ، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنِ آلِ فِرْعَوْنَ: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً أَيِ مَا أَرِيهَا تَكُونُ، وَلَيْنُ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنْ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى هَذَا كَقَوْلِهِ: وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى يَعْنِي يَفْضَلُنِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا فَضَّلَنِي فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ تَفْضِيلَهُ أَيُّهُ يَدُلُّ عَلَى رِضَاهُ عَنِّي، فَلَنَنْتَبِثَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمَلُوا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لِنَفَقَتِهِمْ عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ، وَلَنَذِيقَتُهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ شَدِيدٍ لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ.

وَإِذَا اتَّعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ عَنِ الشُّكْرِ وَالطَّاعَةِ مُتَكَبِّراً مُتَجَبِّراً، وَنَأَى بِجَانِبِهِ تَبَاعَدَ بِكَلِمَتِهِ. وَقِيلَ: أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ. وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ أَيِ ذُو صِيَاحٍ طَوِيلٍ. وَقِيلَ: فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ أَيِ أَقْبَلَ عَلَى الدَّعَاءِ الْكَثِيرِ، وَالْمَعْنَى: لَا يَشْكُرُ عَلَى النِّعَمِ وَلَا يَصْبِرُ عِنْدَ فَقْدِ النِّعَمِ وَلَا مَنَافَاةَ بَيْنَ قَوْلِهِ: «يُؤَسُّ قَنُوطٌ» وَبَيْنَ قَوْلِهِ: فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ لِأَنَّ الْأَوَّلَ فِي قَوْمٍ وَالثَّانِي فِي قَوْمٍ. وَقِيلَ: يُؤَسُّ قَنُوطٌ بِالْقَلْبِ دُعَاءً بِاللِّسَانِ. وَقِيلَ: يُؤَسُّ قَنُوطٌ مِنَ الصَّنَمِ دُعَاءً لِلَّهِ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ الْآنَ، مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ مَعْنَاهُ: أَلَمْ تَكُونُوا حِينَئِذٍ مُشَاقِقِينَ. وَقِيلَ: مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ صَارَ فِي شِقِّ غَيْرِ شِقِّ الْحَقِّ. سُنَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْآيَاتُ فِي الْأَفَاقِ هِيَ مَنَازِلُ الْمُهْلِكِينَ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا، كَقَوْلِهِ: مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ وَبُئْرٌ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ. وَفِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ انْتِقَالِ الْأَحْوَالِ وَتَدَاوُلِ الْإَيَّامِ. وَقِيلَ: فِي أَنْفُسِهِمْ بِالْبَلَايَا وَالْأَمْرَاضِ. وَقِيلَ: فِي أَنْفُسِهِمْ كَانُوا نَظْفًا ثُمَّ عُلِقًا ثُمَّ مَضْغًا ثُمَّ عَظْمًا وَلَحْمًا ثُمَّ صَارُوا مِنْ أَهْلِ التَّمْيِيزِ وَالْعَقْلِ.

وَقِيلَ: فِي الْأَفَاقِ وَقَائِعِ اللَّهِ فِي الْأُمَمِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ. وَقِيلَ: فِي الْأَفَاقِ مِنْ فَتُوحِ الْبِلَادِ وَالْأَمْصَارِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ فَتْحِ مَكَّةَ كَقَوْلِهِ: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا. وَقِيلَ: «فِي الْأَفَاقِ» يَعْنِي: أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالنَّبَاتِ وَالْأَشْجَارِ وَالْأَنْهَارِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ لَطِيفِ الصَّنْعَةِ وَبَدِيعِ الْحِكْمَةِ وَسَبِيلِ الْغَائِطِ وَالْيَوْلِ حَتَّى أَنْ الرَّجُلَ لِيَأْكُلَ وَيَشْرَبَ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ وَيَخْرُجَ مَا يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ مِنْ

مکانین. و قیل: فی انفسهم إحياءهم عند الصباح من النوم. و قیل: الآيات فی الآفاق» هو ما اخبرهم النبي عليه السلام بوقوعه من الفتن و ظهور الآيات فی آفاق الارض بعده و لم يصدقوه ثم كان كما اخبره. و قیل: هي طلوع الشمس من مغربها. و قیل: هي انشقاق القمر. قال بعض المفسرين: ان ابا جهل قال للنبي (ص): ائتنا بعلامة، فانشق القمر بنصفين، فقال ابو جهل: يا معشر قريش قد سحرکم محمد فوجهوا رسلکم فی الآفاق هل عاینوا القمر كذلك فان عاینوا شيئاً فهو آية و الا فذلك سحر، فوجهوا رسلهم فی الارض فاذا الناس يتحدثون فی انشقاق القمر، فقال ابو جهل: هذا سحر مستمر: فنزل: سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنْ الْقُرْآنَ وَ الْاِسْلَامَ وَ مُحَمَّدًا «حق».

أ و لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ يَعْنِي: او لا يكفيك ربك ناصرًا، كقوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. و قیل: او لم يكف بربك شهيدا لانجاز ما وعد. و قیل: أ و لم يكف الانسان من الزاجر و الرادع عن المعاصي كون الله شهيدا عليه. و قیل: او لم يكفهم من الدلائل شهادة ربك أنه على كل شئ من اعمالهم «شهيد».

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ فِي شَكٍّ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ احاط بكل شئ علماء، اي عالم بكل شئ قادر عليه حافظ له.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ... الآية كلام خداوندی که ملكش را عزل نیست و جدش را هزل نیست، عزش را ذل نیست و حكمش را رد نیست، او را ند نیست و از وی بد نیست. خدایی که جز از وی ملك نیست و ملك وی بسپاه و حشم نیست، عزت وی بطل و علم و خیل و خدم نیست. پادشاهی که هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت بساط منیع مقرر خاصگیان او، خورشید عالم آرای چون جام سیماب بحکمت او، هیکل ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقه سیمین بقدرت او، عالم علوی و عالم سفلی همه نشانست بر وحدانیت و فردانیت او.

بر صنع اله بی عدد برهانست	در برگ گلی هزارگون پنهانست
روز از چه سپید و روشن و تابانست	آن را که ندید روز و شب یکسانست

کسی که خواهد تا ملکی را بسزا بداند و بشناسد نخست در ولایتش نگرد، آن گه در

سپاهش نگرد، آن گه در صنع و فعلش نگرد، پس آن گه درو نگرد تا او را بسزا بداند. چنانستی که رب العزة گفتی: عبدی اگر خواهی که در ولایت نگری لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و گر خواهی که در سپاهم نگری لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و خواهی که در فاعلم نگری فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و خواهی که در صنعم نگری وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ و خواهی که فردا در من نگری امروز از صنع من با من نگر بدیده دل آلم تر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ تا فردا بفضل من در نگری بدیده سر و جوه و يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

ای جوانمرد! هر که جلال حق بدانست و از صنع وی با وی نگرست مقصدش درگاه الله بود، دست تصرفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، دلش در قبضه عزت پادشاه بود، بر ظاهرش کسوت عبودیت بود، در باطنش حلیه نظر.

باسرار ربوبیت بود، بروز در راز بود، بشب در ناز بود، این که رب العزة گفت: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ نه آن را گفت تا تو صورت آن به بینی و از آن در گذری، لیکن آن را گفت تا تو در آن تفکر کنی و حقایق آن باز جویی و بر رموز و اشارات آن واقف شوی، بدانی که شب خلوتگاه دوستانست، موسم و میعاد آشتی جویانست، وقت نیاز نمودن مریدانست، هنگام راز و ناز عاشقانست. بنده باید که با حق جل جلاله بروز در منزل راز بود، بشب در محمل ناز بود، بروز در نظر صنایع بود، بشب در مشاهده صانع، بروز با خلق در خلق بود، بشب با حق بود در قدم صدق، بروز در کار بود، بشب در خمار بود، بروز راه جوید، بشب راز گوید، تا حق لیل و نهار گزارده بود و از صورت بصفت رسیده بود، و آنچه گفت تعالی و تقدس: الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت که از برج ازلیت تابد و از مطلع قربت برآید و بر سینه دوستان تابد. آفتاب و ماه صورت زینت آسمان است که می فرماید جل جلاله: زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحِ آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت دلهای مؤمنان است که میگوید: وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ ماه در آسمان گاه گاه بمیغ پوشیده شود لکن باطل نگرده، اشارت است که معصیت گاه گاه معرفت را بیوشد لکن هرگز باطل نکند.

قوله: لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ آدم صلوات الله عليه در

ان حال که بزّت مبتلا شد بسیار بگریست و بآخر سجده توبت بیاورد، در آن سجده توبت وی بمحل قبول افتاد، جبرئیل آمد و آدم را خبر کرد که توبت تو مقبول شد آدم از آن سجده سر برداشت و این بشارت از جبرئیل بشنید، بشکر این بشارت که یافت دیگر باره بسجده شتافت، سجده دیگر بیاورد، اول سجده عذر بود، دوم سجده شکر بود، تعلیم است مر بندگان را که در نماز دو سجده آرید یکی عذر زلّتها خواستن، دیگر شکر نعمتها کردن، و گفته اند: این دو سجده که بنده آرد در حال عبادت یکی حکایت حال ازلی است آن روز که رب العزة فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ همه بسجود در افتادند در آن حال که خطاب حق شنیدند، دیگر سجده مثال حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذو الجلال اندر بهشت، چنانک در خبر است: «اذا سطع لهم نور فيخرون سجدا فيقال لهم: ليس هذا اوان السجود بل هذا اوان الوجود».

یک سجده در حال وجود است دیگر سجده در حال شهود، بنده مؤمن چون این دو سجده بیارد بوقت نماز و هنگام راز، خویشتن را از آن عزیزان شمارد، سجده اول حال وجود انگارد، سجده دوم حال شهود انگارد، هم چنان بود که از ازل تا ابد در سجود گذارد. و گفته اند: دین خداوند که سبب رستگاری بندگان است و مایه آشنایی ایشان بنای آن بر دو چیز است: یکی نمایش از حق، دیگر روش از بنده. نمایش آنست که گفت جل جلاله: سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ، روش آنست که گفت: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ تَا از حق نمایش نبود از بنده روش نیاید، و آن نمایش هم در آیات آفاق است هم در آیات انفس، در آیات آفاق آنست که گفت: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و در آیات انفس آنست که گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ میگوید: خویشتن را ننگرید و اندیشه نکنید در نهاد خویش که ربّ العالمین چندین دقایق حکمت و حقایق صنعت بقلم لطف قدم بر لوح این نهاد ثبت کرده و انوار اصطناع و آثار تکریم بر وی نگاشته، سری مدور که سرا پرده عقل است و مجمع علم از وی صومعة الحواس ساخته، این نهاد مجوف و این شخص مؤلف، قیمت که گرفت بعقل و علم گرفت. قیمت آدمی بعقل است و حشمت او بعلم، کمال آدمی بعقل است و جمال او بعلم، پیشانی چون تخته سیم آفرید، دو ابرو بر مثال دو کمان از مشک ناب بروی بزه کرده، دو نقطه نور چشم در دو پیکر ظلمت

ودیعت نهاده، صد هزار گل مورّد از گلشن دو رخ او برآورده، سی و دو دندان بر مثال درّ در صدف دهان نهان کرده، مهری از عقیق آبدار بر وی نهاده، از آنجا که بدایت لب است تا آنجا که نهایت حلق است بیست و نه منزل آفریده و آن را مخارج بیست و نه حرف گردانیده، از دل سلطانی در وجود آورده و از سینه او را میدانی ساخته و از همّت مرکبی تیز رو و از اندیشه بریدی مسرع، دو دست گیرا دو پای روا آفریده. این همه که رفت خلعت خلقت است و جمال ظاهر، و بالای این کمال و جمال باطن است، یکی تأمل کن در لطایف و عواطف ربانی و آثار عنایت و رعایت الهی که تعبیه این مشتی خاک است، و انواع کرامت و تخصیص قربت که بر ایشان نهاده که همه عالم بیافرید و بهیچ آفریده نظر محبت نکرد. بهیچ موجود رسول نفرستاد، بهیچ مخلوق پیغام نداد، چون نوبت بآدمیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار، اسرار ایشان را محل نظر خود گردانید، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگان را رقیبان ایشان کرد، سوز عشق در دلها نهاد، بواعث شوق و دواعی ارادت پیایی کرد. مقصود ازین عبارت و اشارت آنست که آدمی مشتی خاک است، هر چه یافت ازین تشریفات و تکریمات همه لطف و عنایت خداوند پاک است. او جل جلاله عطا که دهد بکرم خود دهد نه باستحقاق تو، بچود خود دهد نه بسجود تو، بفضل خود دهد نه بفعل تو، بخدایی خود دهد نه بکدخدایی تو.

۴۲ - سورة الشوری - مکيه

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ بِنَامِ خَدَاوَدِ الرَّحْمٰنِ فِرَاحٍ بِخَشَايِشِ الرَّحِيْمِ مَهْرَبَانَ
حم (۱) عسق (۲) كَذٰلِكَ، اَيْنِ سُوْرِهِ حَم

عسق، همچنین،، يُوْحِيْ اِلَيْكَ وَ اِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ بِيْغَامٍ مِيْدِهْدُ بَتُو و ايشان كه پيش از
تو بودند، اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ. (۳) اَن خدای توانای، اَن راست دانش.

لَهُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ اَوْ رَاسْتِ هَر چِه در آسمانها و هر چِه در زمينها وَ هُوَ
الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ (۴) و اوست اَن برتر بزرگوار.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ كَامِيْدٌ وَ نَزْدِيْكَ بُوْدِ آسْمَانِهَا، يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهَا نَّ كِه از زبر خویش

درشکنند، وَ الْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ فَرِشْتَاگانِ مِى ستايند خدَاوَدِ خُوِيْشِ رَا وَ

يَسْتَعْفِرُوْنَ لِمَنْ فِى الْاَرْضِ وَ اَمْرَزشِ مِيْخُوَاهَنْدِ ايشانِ رَا كِه در زمين اند، اَلَا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ

الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ. (۵) آگاه باشيد كه اللّٰهُ اوست اَن اَمْرَزگارِ بَخَشَايِنْدِه.

وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ، و ايشان كه مِى خدَايَانِ گِيْرَنْدِ فِرُوْدِ از او، اللّٰهُ حَفِيْظٌ عَلَيْهِمْ

اللّٰهُ كُوْشَنْدِه وَ نَگِه بانِ ايشانست بر ايشان، وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ. (۶) تو بر ايشان كارساز

و گماشته و نَگِه بانِ نِيْستى.

كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ هَم چنان بِيْغَامِ كَرْدِيْمِ بَتُو، قُرْاْنَا عَرَبِيًّا قُرْاْنِي تَاْزِي، لَتُنْذِرُ اُمَّ الْقُرَى تَا

بِيْمِ نِمَايِي مَرْدَمَانَ مَكِه رَا وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ هَر كِه گَرْدِ بَرِ گَرْدَانِ، وَ تُنْذِرُ يَوْمَ الْجَمْعِ وَ آگَاه

كُنِي وَ بِيْمِ نِمَايِي از رُوْزِ فِرَاهَمِ اَوْرَدَنْ خَلْقِ، لَا رَيْبَ فِيْهِ، كِه گمانِ نِيْستِ در اَن، فَرِيْقٌ فِى

الْجَنَّةِ وَ فَرِيْقٌ فِى السَّعِيْرِ. (۷) گروهي در بهشت و گروهي در آتش.

وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلْنٰهُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَّ اِگر اللّٰهُ خُوَاسْتِي، هَمِه خَلْقِ رَا يَكِ گِرُوْهِ اَفْرِيْدِي

گَرْدِيْدِه وَ لَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِى رَحْمَتِيْ لَكِنْ مِى دَر اَرْدِ او رَا كِه خُوَاهَدِ در بَخَشَايِشِ

خُوِيْشِ، وَ الظَّالِمُوْنَ مَا لَهُمْ مِنْ وَّلِيٍّ وَ لَا نَصِيْرٍ. (۸)

و ستمكارانِ نَاگِرُوِيْدِگانِ اَنْدِ كِه نِيْستِ ايشانِ رَا هِيْچِ يَارِي دِهِي وَ نِه هِيْچِ فِرِيَادِرِسى.

اَمْ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ فِرُوْدِ از او خدَايَانِ گَرَفْتَنْدِ و يارانِ جِسْتَنْدِ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ اللّٰهُ

اوست که یاور و فریادرس است، وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى و اوست که زنده کند مردگان را، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۹) و اوست بر همه چیز توانا.
 وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ و هر چیزی که در آن مختلف شوید فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ برگزاردن آن و بریدن آن با الله است.
 ذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي بگو آن الله است خداوند من، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و بر او توکل کردم وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. (۱۰) و باو میگردم بدل و بگردار.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کردگار آسمان و زمین جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا شما را هم از شما جفتان آفرید، وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا، و چهارپایان را هم از چهارپایان جفتان آفرید، يَذْرُؤُكُمْ فِيهِ مِآفِرِينَد شما را لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مانده نیست او را هیچیز وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (۱۱) اوست آن شنوا و بینا.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ او راست کلیدهای آسمان و زمین، يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ فراخ میگذراند روزی او را که خواهد، وَ يَقْدِرُ و می فروگیرد باندازه، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (۱۲) او بهر چیزی داناست.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ پيدا کرد و نهاد و راه ساخت شما را از دین، ما وَصَّى بِهِ نُوحًا آن چیز که وصیت کرد الله بآن نوح را وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه پیغام دادیم بتو، وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى و آنچه وصیت کردیم بآن، ابراهیم و موسی و عیسی را أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ شریعت و وصیت باین بود که این دین را بیای دارید، وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و مپراکنید جوک جوک در آن، كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ گران آمد بر انباز گیران با من، ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ آنچه می بآن خوانی ایشان را، اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ میگزیند بخود، او را که خواهد وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. (۱۳) و راه مینماید بخود او را که می باو گراید.

وَ مَا تَفَرَّقُوا و دو گروه نشدند إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس آنکه بایشان آمد آگاهی و دانش بَغْيًا بَيْنَهُمْ از افزون جویی و بدنیتی میان ایشان، وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى و گرنه آید سخنی از خداوند تو پیش شد از کرد ایشان تا هنگامی نام زد کرده، لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ داوری بریدند میان ایشان در وقت، وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس، لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ. (۱۴) در گمانی اند

از این بیگام دل را سوزنده.

فَلِذَلِكَ فَادُعْ بآن دین و آن شرع میخوان، وَ اسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ و بر ایستاده‌دار بان چنانک فرمودند ترا، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و بر بی‌راستیهای ایشان مرو، وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ گوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد، وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ و فرمودند مرا تا داد کنم و راست روم میان شما، اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ اللَّهُ خداوند ماست و خداوند شما، لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ دین و کرد ما ما را، و دین و کرد شما شما را، لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ میان ما و میان شما پیگار نیست، اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا اللَّهُ با هم آرد ما را وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. (۱۵) و بازگشت با اوست.

وَ الَّذِينَ يَحَايُونَ فِي اللَّهِ و ایشان که می‌حجت جویند و آرند در الله مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ پس آنکه پاسخ کردند او را و بگرویدند باو حُجَّتُهُمْ دَاخِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ حجت ایشان، ایشان ناچیزست و نابرجای بنزدیک خداوند ایشان، وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ خَسَمَ اللَّهُ بر ایشان، وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ. (۱۶) و ایشانراست عذابی سخت.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ خدای اوست که نامه فرو فرستاد برآستی وَ الْمِيزَانَ وَ ترازو وَ مَا يُدْرِكُ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ. (۱۷) دانا کرد ترا و چه دانی که رستاخیز نزدیک است. يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ایشان بآن میشتاوند که نگرویده‌اند بآن، وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا و ایشان که گرویده‌اند ترسانند از آن، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آن بودنی است، أَلَا آگَاح بید و بدانید إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ ایشان که در کار رستاخیز در گمان میباشند، لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ. (۱۸) ایشان در گمراهی‌اند دور.

الثوبة الثانية

این سوره «حم، عسق» سورة «الشوری» خوانند، و در مکیات شمرند. ابن عباس گفت: جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا تا آخر چهار آیت. و جمله سوره پنجاه و سه آیت است و هشتصد و شصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف. و در این سوره هفت آیت منسوخ است: الاولی قوله تعالی: وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ نَسِخَ ذَلِكَ بقوله: وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا. الثانية. قوله: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ نَسَخَهَا آية السيف.

الثالثة قوله: لَنَا أَعْمَانَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ نَسَخْتُ بِقَوْلِهِ: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ. الرابعة قوله: وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا نَسَخْتُ بِقَوْلِهِ: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ.

الخامسة قوله: وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَ الَّتِي تَلِيهَا نَسَخْتُ بِقَوْلِهِ: وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

السادسة قوله: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ نَسَخْتُهَا آيَةَ السِّيفِ.

السابعة قوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى اختلف في تأويلها و اكثر المفسرين على انها نسخت بقوله: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ. و من فضائل هذه السورة: ما روى ابى ابن كعب قال رسول الله ص: من قرأ سورة حم عسق كان ممن تصلى عليه الملائكة و يستغفرون له و يسترحمون له.

قوله: حم، عسق. حسين فضل را پرسيدند، چونست که حروف تهجی در اوائل سور همه متصل نوشتند چون: المص، المر، كهيعص و حم عسق منقطع نوشتند، حم از عسق باز بریده؟ جواب داد: که حم مستقل است بنفس خویش كالحواميم قبله و بعده. و مفسران این را دو آیت شمردند: حم یک آیت و عسق یک آیت، حم مبتدا و عسق خبره. و آن دیگر حروف تهجی در اوائل سور همه یک آیت شمردند.

و نیز اهل تأویل را اجماع است که كهيعص و اخوات آن از حروف تهجی است، و در حم خلاف است: قومی آن را از حيز حروف بیرون کردند و به حيز افعال بردند، گفتند معنی آنست که حم ای قضی ما هو کائن، اما در تفسیر این حروف مفسران دراز گفته اند، صحیح و سقیم، و ما لختی از آن که بحق نزدیک تر است بگوئیم.

ابن عباس بجواب نافع بن الازرق که از وی تفسیر این حروف پرسید گفت: حا، حلم خداوند است جل جلاله، میم مجد او، عین علم او، سین سناء او، قاف، قدرت او. محمد بن کعب گفت: قسم است که رب العالمین یاد کرده، یعنی «اقسم الله بحلمه و مجده و سنائه و علمه و قدرته» انه كذلك یوحى الیک و الی الذین من قبلک» ای کما او حینا الی سائر الانبیاء من قبلک كذلك نوحی الیک.

و قيل اقسام الله بهذه الحروف ان لا يعذب من عاد اليه به لا اله الا الله مخلصا من قبله. و گفته اند آن روز که این آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت. گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی؟ گفت مرا خبر دادند که در این امت من فتنه ها خواهد بود پیوسته تا بوقت نزول عیسی و خروج دجال.

از اینجا گفت شهر بن خوشب و عطاء بن ابی ریحان در تفسیر حم عسق: حا، حرب یعزّ فیها الذلیل و یذلّ فیها العزیز فی قریش، ثم تفضی الی العرب ثم الی العجم، ثم تمتد الی خروج الدجال. میم، ملک یتحول من قوم الی قوم. عین عدو لقریش یقصدهم. سین سبیّ یمکن فیهم. قاف، قدرة الله النافذة فی خلقه.

و قيل معنى حم عسق ای قضی عذاب سیکون واقعا.

قوله تعالى: كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ قال ابن عباس: ليس من نبیّ صاحب کتاب الا و قد اوحى اليه حم عسق، فلذلك قال كذلك يوحى اليك و الی الذين من قبلك. قال مقاتل: نزل حکمها على الانبياء. و قيل حروف المعجم، يوحى اليك و الی الانبياء من قبلك. قرأ ابن كثير: يوحى، بفتح الحاء و حجته قوله: و لقد اوحى اليك و الی الذين من قبلك. و على هذه القراءة قوله الله العزیز الحکیمُ تبيين للفاعل، كأنه قيل من يوحى؟ فقيل الله العزیز الحکیم. و قيل تم الكلام عند و له و إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ، ثم تبندی فيقول، الله العزیز الحکیم.

قوله تعالى: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، میگوید چنین بیغام میدهند بتو و بایشان که پیش از تو بودند، اینجا سخن تمام شد، آن گه گویى الله آن توانای دانا است که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها همه فلک و ملک اوست، وَ هُوَ الْعَلِيُّ ای الرفیع فوق خلقه الْعَظِيمُ. فلا اكبر منه.

قوله تعالى: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ أَي يَتَشَقَّقْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ یعنی ممن فوقهن، ای من عظمتة الله و جلاله فوقهن، آسمانها نزدیک بود که همه در هم شکند از عظمت و جلال الله که بالای آسمانهاست. و قيل: تكاد السماوات كل واحدة منهن تنفطر فوق التي تليها من قول المشركين اتخذ الله ولدا نظيره، قوله تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ منه و تنشق الارض و تخر الجبال. هذا، ان ادعوا للرحمن ولدا. و قيل معناه قربت الساعة و انفطار السماوات. و قوله:

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، اى باذنه، وقيل بشكره.
وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، كقوله: وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا، وقال فى الكفار: وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَاسْتَغْفَارَ الْمَلَائِكَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَتَهُمْ لَهُمْ، و قيل يستلون لهم الرزق. أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ هذا بشارة باجابتة للمستغفرين، قال بعضهم هيب فى الابتداء ثم بشر و الطف فى الانتهاء.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اى اعوانا و انصارا، اشركوهم معه فى العبادة اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ حَافِظٌ لَاعْمَالِهِمْ، فيجازيهم عليها، و مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى انما انت يا محمد رسول عليك البلاغ، و ليس عليك حملهم على الايمان. و قيل لم توكل عليهم حتى تؤخذ بهم. وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا اى كما اوحينا الى الانبياء قبلك كتبا بلغات اممهم، اوحينا اليك قرآنا عربيا، بلغة قومك ليفهموا ما فيه.

لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا، يعنى لتنذر اهل مكة، و لتنذر من حولها، يعنى قرى الارض كلها، و سميت مكة ام القرى، لانها اشرف البلاد لكون الحرم و بيت الله العتيق فيها، و لان الارض دحيت من تحتها، فمحل القرى منها محل البنات من الامهات. وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ اى تنذر الناس بيوم القيمة فيكون مفعولا به لا ظرفا، و يوم الجمع يوم القيمة يجمع الله الاولين و الآخريين و اهل السماوات و اهل الارض، لا رَيْبَ فِيهِ اى لا شك فى الجمع انه كائن.

ثم بعد الجمع يتفرقون: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ كقوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ يعنى اصحاب اليمين و اصحاب الشمال و هو قوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا.
قال ابن السماك: «ان خوف المنصرف للفريقين قطع نياط قلوب العارفين. روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: «خرج علينا رسول الله (ص) و فى يديه كتابان. و فى رواية خرج رسول الله (ص) ذات يوم قابضا على كفيه و معه كتابان فقال: أ تدررون ما هذان الكتابان؟ قلنا، لا، يا رسول الله. فقال للذى فى يده اليمنى هذا كتاب من رب العالمين، باسماء اهل الجنة و اسماء آباؤهم و عشائريهم وعدتهم قبل ان يستقروا نطفا فى الاصلاب. و قيل ان يستقروا نطفا فى الارحام، اذ هم فى الطينة منجدلون، فليس بزائد فيهم و لا بناقص منهم اجمال، من الله عليهم الى يوم القيمة.

فقال عبد الله بن عمرو ففيم العمل اذا؟ فقال اعملوا و سدّدوا و قاربوا فان صاحب الجنة يختتم له بعمل اهل الجنة و ان عمل اى عمل. و ان صاحب النار يختتم له بعمل اهل النار و ان عمل اى عمل. ثم قال: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ عدل من الله عز و جل .

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. قال ابن عباس: اى على دين واحد.
و قال مقاتل: على ملة الاسلام كقوله: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى، و قوله وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ، وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ اى فى دينه الاسلام. وَ الظَّالِمُونَ اى الكافرون، ما لَهُمْ مِنْ وَّلِيٍّ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ، وَ لَا نَصِيرَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ النَّارِ.
أَمْ اتَّخَذُوا يَعْنَى بَل اتَّخَذُوا، مِنْ ذَوْنِهِ أَوْلِيَاءَ اصناما يعبدونها فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ، قال ابن عباس: وليك يا محمد (ص) و ولى من اتبعك و هو الذى ينفع و لا يته يونس لا الصنم. وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ليس فى السماء و الارض معبود تحبى الموتى غيره. هو قول ابراهيم رَبِّى الَّذِى يُحْيِى وَيُمِيتُ.

و لما نزل العذاب بقوم يونس لجاءوا الى عالم فيهم كان عنده من العلم شىء و كان يونس ذهب مغاضبا، فقال لهم قولوا يا حىّ حين لا حىّ، يا حىّ يحيى الموتى، يا حىّ لا الله الا انت، فقالوا ما، فكشف عنهم العذاب.

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ مِنْ اُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، فَحُكْمُهُ اِلَى اللَّهِ اى فعلمه عند الله. و قيل معناه كلوا علمه الى كتاب الله و سنة الرسول كقوله:، فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ قِيلَ: فَحُكْمُهُ اِلَى اللَّهِ وَ قد بين ذلك فى القرآن اما ظاهرا منصوصا و اما مضمنا فيه تضمينا قريب المآخذ، او تضمينا بعيد المآخذ. قال مقاتل: ان اهل مكة كفر بعضهم بالقرآن و آمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل، فيصير المحق الى النعيم و المبطل الى الجحيم.

و قيل يحكم فى الدنيا باظهار المؤمنين عليهم و قتلهم و اسرهم. ذَلِكُمْ اللَّهُ الَّذِى يَحْكُمُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ هُوَ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ فى جميع امورى وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ فيما ينوبنى.
قوله تعالى: فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، جَعَلَ لَكُمْ اى خلق لكم مِنْ اَنْفُسِكُمْ يعنى من جنسكم اَزْوَاجًا حَلَالًا، وَ مِنْ الْاَنْعَامِ اَزْوَاجًا اى اصناما، ذكورا و انانا لترتفقوا بها. و قيل انما قال من انفسكم لان حواء خلقت من ضلع آدم. قال مجاهد: نسلا بعد نسل من الناس،

و الانعام يَذْرُوكُمْ فِيهِ اى يخلقكم فى البطن و فى الرحم، و قيل فى، هاهنا بمعنى الباء، تأويله: يخلقكم و يكثركم بالتزويج. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هذا رد على الذين اتخذوا من دونه اولياء و منسوق على قوله يُحْيِ الْمَوْتَى. و الكاف زائده دخلت للتأكيد، و المعنى: ليس مثله شىء، و قيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام و تقديره: ليس كهو شىء، كقوله: فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ. و فى حرف ابن مسعود فان آمنوا بما آمنتم به . ثم قال: وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لثلا يتوهم انه لا صفات له كما لا مثل له، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة و نفى التشبيه، و التوحيد كلمة بين هذين الحرفين: اثبات صفة من غير تشبيه و نفى تشبيه من غير تعطيل، فمن نزل عن الاثبات و ارعى اتقاء التشبيه وقع فى التعطيل، و من ارتقى عن الظاهر و اتقى اتقاء التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، اى مفاتيح السماوات و الارض و من ملك المفتاح ملك الخزانة، و قال الكلبي: فى السماء خزانة المطر، و فى الارض خزانة النبات، و قيل خزانة السماوات الغيوب و خزانة الارض الآيات. يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَفْدِرُ، لان مفتاح الرزق بيده، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، من مصالح العباد، عَلِيمٌ فيعطيههم بقدر مصالحهم قوله: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ الشَّرْعَ السَّنَّةَ و الشرع المصدر و الشريعة السبيل المسنونة السوية، و القوم شرع فى الامر و الشارح الطريق الذى لا يملكه مالك، و يكون الخلق فيه شرعا واحدا، شَرَعَ لَكُمْ، اى: بين لكم و تبين لكم و اختار لكم من الاديان دينا، ما وَصَّى بِهِ نُوحًا اى: الذى امر به نوحا و قدم نوحا لانه اول من اوحى اليه الحلال و الحرام، و اول من اوحى اليه تحريم الامهات و الاخوات و البنات، وَ الَّذِى أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى، اى شرع ذلك كله، قال مجاهد: لم يبعث الله نبيا، الا وصاه باقامة الصلاة و ايتاء الزكاة و الاقرار لله بالطاعة، فذلك دينه الذى شرع لهم و قال: هو التوحيد و البراءة من الشرك و قيل هو قوله: أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ بَعَثَ الانبياء كلهم باقامة الدين و الالفة و الجماعة و ترك الفرقة و المخالفة.

قال على (ع): لا تتفرقوا فالجماعة رحمة و الفرقة عذاب، كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، من التوحيد و خبر البعث و قيل ما خصصت به من النبوة و الرسالة، اى: ثقل عليهم

ذلك، ثم قال: اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ أَي بِصُطْفَى لِنُبُوتِهِ وَرِسَالَتِهِ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ قِيلَ بِصُطْفَى لِدِينِهِ، مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُبِيبُ. أَي : يَرْجِعُ إِلَى طَاعَتِهِ. وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، الْعِلْمُ هَاهُنَا الْقُرْآنُ وَ هَؤُلَاءِ الْمَتَفَرِّقُونَ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ تَفَرَّقُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَمِنْ بِهِ بَعْضُهُمْ وَ كَفَرَ بِهِ بَعْضُهُمْ، وَ قَدْ كَانُوا قَبْلَ مَبْعَثِهِ مَجْتَمِعِينَ عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ، فَلَمَّا بَعَثَ تَفَرَّقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْقُرْآنُ. بَعْثًا بَيْنَهُمْ، أَي : حَسَدًا وَ عِدَاوَةً وَ الْبَغْيَ الْحَسَدِ الْمَطَاعِ، وَ قِيلَ الْمَتَفَرِّقُونَ أَهْلُ الْأَدْيَانِ الْمَخْتَلِفَةِ، وَ الْعِلْمُ هُوَ الْعِلْمُ بِإِقَامَةِ الدِّينِ وَ تَرْكِ التَّفَرُّقِ فِيهِ وَ قِيلَ جَاءَهُمْ سَبَابُ الْعِلْمِ فَلَمْ يَنْظُرُوا فِيهَا لِأَنَّهُ خَتَمَ الْآيَةَ بِقَوْلِهِ: وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ، وَ الشُّكُّ وَ الْعِلْمُ لَا يَجْتَمِعَانِ، بَعْثًا بَيْنَهُمْ، يَعْنِي لِابْتِغَاءِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ مَلِكِهَا.

وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، فِي تَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْهُمْ، إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى، وَ هُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَ الْكَلِمَةُ السَّابِقَةُ، قَوْلُهُ: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ، لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، أَي : لَعُوجِلُوا بِالْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا، وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ يَعْنِي الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ بَعْدِهِمْ، أَي : مِنْ بَعْدِ أَنْبِيَائِهِمْ مِثْلَ الْيَهُودِ مِنْ بَعْدِ مُوسَى وَ النَّصَارَى مِنْ بَعْدِ عِيسَى، لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، أَي : مِنْ كِتَابِكَ الَّذِي هُوَ الْقُرْآنُ، مُرِيبٍ أَي : شَكٍّ مَعَ تَهْمَةٍ. وَ قِيلَ لَهُمُ الْعَرَبُ، أَوْرَثُوا الْكِتَابَ، بَعْدَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فَشَكُّوا فِيهِ. فَلِذَلِكَ فَادَعُ، أَي : فَالِي ذَلِكَ فَادَعِ كَقَوْلِهِ: أَوْحَى لَهَا، أَي : أَوْحَى إِلَيْهَا وَ «ذَلِكَ» إِشَارَةٌ إِلَى مَا وَصَّى بِهِ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ إِقَامَةِ الدِّينِ، وَ اسْتَقَمَّ كَمَا أَمَرْتُ، أَي : اثْبَتَ عَلَى الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ، وَ قِيلَ اسْتَقَمَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ كَمَا أَمَرْتُ فِي الْقُرْآنِ، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، وَ ذَلِكَ حِينَ ارْتَادُوا مِنْهُ الْمَدَاهِنَةَ كَقَوْلِهِ: وَ دُوًّا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُدْهِنُونَ، فَهَاهُنَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ وَ شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ حِينَ وَعَدَهُ الْوَلِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُ نِصْفَ مَالِهِ وَ وَعَدَهُ شَيْبَةُ أَنْ يُزَوِّجَهُ ابْنَتَهُ أَنْ رَجَعَ عَنْ دَعْوَتِهِ وَ دِينِهِ إِلَى دِينِ قَرِيشٍ، وَ قُلُوبُ آمَنَتْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ، أَي : آمَنَتْ بِكُتُبِ اللَّهِ كُلِّهَا، وَ أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ، أَي : أَسْوَى بَيْنَكُمْ فِي التَّبْلِيغِ.

قال قتادة: أمر أن يعدل، فعدل حتى مات وقيل معناه، أمرت أن أسوي بيني وبينكم فاعمل بما أمركم به و انتهى عما أنهيكم عنه، روى أن داود عليه السلام قال: ثلاث من كن فيه فهو الفائز: القصد في الغنى، و الفقر و العدل في الرضا و الغضب، و الخشية في السر و العلانية، و

ثلث من كن فيه اهلكته: شح مطاع، و هوى متبع، و اعجاب المرء بنفسه. و اربع من اعطيهن فقد اعطى خیر الدنيا و الآخرة: لسان ذاکر و قلب شاکر و بدن صابر و زوجة مؤمنة. اللّٰهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ. یعنی إلهنا واحد و ان اختلافت اعمالنا فكل يجازى بعمله و لا يؤاخذ بعمل غيره، لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، ابن عباس گفت حجت اينجا بمعنی خصومت است، فالحجة بمعنی الحجاج كالخصومة بمعنی الخصام، ميگويد: خصومت میان ما و شما بقتال نیست که مرا بدعوت، فرموده اند و بقتال نفرموده اند، پس چون او را بقتال فرمودند، این آیت منسوخ گشت. مجاهد گفت: حجت اينجا برهانست و بينت، و آيه محکم است، و منسوخ نه، ای: ظهر الحق و وضحت الدلائل و قامت الحجج فلا نحتاج الى حجة نقيهما، اما الاسلام و اما السيف. ميگويد: پس از آنکه حق روشن گشت، بدلائل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن و دلائل نمودن، اکنون از شما اسلام پذيريم يا شمشير؟ و گفته اند تأويل این سخن آنست که: لا تستوی الحجة بيننا و بينکم، حجتنا بالغة و حجتکم داحضة، حجت ما و حجت شما در دين یکسان نیست، حجت ما تمام است و روشن، رسیده بهر جای و بهر کس و حجت شما باطل و تباه، اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا، فی القيامة للخصومة، وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ وَ المعاد لفصل القضاء.

وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللّٰهِ، ای یخاصمون فی دين الله نبيه. قال قتاده: هم اليهود، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبينا قبل نبیکم، فنحن خير منکم. مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ ای: من بعد ما استجاب له العرب و دخلوا فی دينه لظهور معجزاته.

و قيل من بعد ما استجاب له اهل الكتاب و اقرؤا نبوته لوجودهم نعته فی كتبهم و استفتحوا به. بیشترين مفسران ميگویند که این آیت در شأن جهودان فرو آمد، که با مصطفی و با مؤمنان خصومت میکردند در کار دين و حجت میآوردند که کتاب ما بیش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد، ما بحق سزاتریم از شما، و دين ما به است از دين شما، رب العالمين فرمود: این خصومت بعد از آن کردند که نبوت وی اقرار داده بودند و بنعت و صفت وی که در توراة یافتند ایمان آورده و در وقایع بوی نصرت خواسته.

معنی دیگر: این خصومت که جهودان کردند با رسول، بعد از آن کردند که عرب او را منقاد شدند و دعوت وی اجابت کردند و بدین وی درآمدند، بآن معجزات ظاهر که از وی دیدند و حق بشناختند. قومی گفتند این مخاصمت قریش است و مشرکان با رسول خدا (ص) با مؤمنان در کار توحید، مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ اى: من بعد ما استجاب الله محمدا باظهار المعجزة الدالة على نبوته، میگوید پس از آنکه رب العالمین، محمد را اجابت کرد بهر چه خواست از اظهار معجزات، و دلائل و آیات نمود بر صدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند و حجت آرند، حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، آن حجت ایشان تباه است و باطل، ناچیز و نابرجای، و قیل هؤلاء المحاجون هم المتكلمون فى الله عز و جل بغیر کتاب و السنة، مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ، اى: من بعد ما استجاب المؤمنون لربهم و آمنوا، باین قول، محاجت در الله، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و افتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل جهمیان و ساخته فلسفیان که برأى و عقل خود در الله سخن گفتند، و صواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند، و معقول، فرمایش کتاب منزل و سنت مسند داشتند، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرموده الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت درنگذشتند، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند. آن گه فرمود: حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ. حجت ایشان تباه است و بر ایشان خشم و عذاب الله است، رای فرعون رأی ایشان که گفت: مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى، و ابلیس پیشوای ایشان، و دوزخ سرای ایشان است.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ، اى: انّ الذى ادعوكم الى عبادته، هو الله الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ اى بالحقیقة و المیزان، یعنی العدل، و سَمَّى الْعَدْلَ مِيزَانًا لِأَنَّ الْمِيزَانَ آلَةَ الْإِنصَافِ وَ التَّسْوِيَةِ. و قیل معنى انزال الميزان الهامه الخلق، العمل به و امره بالعدل و الانصاف، كقوله: قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا.

و قیل: الهم اتخاذ الميزان، و قال علقمة الميزان محمد (ص) يقضى بينهم بالكتاب و ما يُدْرِيكَ يَا مُحَمَّدَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ. و لم يقل قريبة لان تأنيثها غير حقيقى و مجازه الوقت. و قيل معناه: اتيانها قريب و هذه الآية تدل على البعث و على الاستعداد للقيامة.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، وَ هُم الَّذِينَ كَانُوا يَقُولُونَ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ عَجَلْنَا قَطُّنَا، أَتَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا، قَالَ مِقَاتِلُ: ذَكَرَ النَّبِيُّ السَّاعَةَ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالُوا تَكْذِيبًا وَ اسْتَهْزَاءً: مَتَى تَكُونُ السَّاعَةُ؟ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ، قَوْلُهُ: يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، يَعْنِي ظَنُّهُمْ أَنَّهَا غَيْرُ آتِيَةٍ، وَ قِيلَ طَمَعًا مِنْهُمْ أَنَّهَا غَيْرُ آتِيَةٍ وَ قِيلَ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي أَنْ يَذَكَرَ النَّبِيُّ لَهَا وَقْتًا مَعِينًا، ثُمَّ يَمْضِي الْوَقْتُ فَلَا يَقَعُ فَيَصِيرُ حِجَّةً لَهُمْ عَلَيْهِ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا لِأَنَّهُمْ إِيقَنُوا أَنَّهَا وَقِيعَةٌ لَا مَحَالَةَ، مُشْفِقُونَ مِنْهَا، أَنْ تَقُومَ فَتَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ التَّوْبَةِ، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ، الْكَائِنُ لَا مَحَالَةَ. وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ مُحَاسِبُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ.

أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ، أَيِ يَجَادِلُونَ فِيهَا لِيَشْكُوكَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قِيلَ الَّذِينَ يَدْخُلُهُمُ الشُّكُّ فَيَجْحَدُونَ كَوْنَهَا، لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ. لِأَنَّهُمْ لَوْ فَكَّرُوا لَعَلَّمُوا أَنَّ الَّذِينَ أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ أَوْلَ مَرَّةً قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَبْعَثَهُمْ.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ بِهَا مِنْ تَحَقُّقِهَا، خَلَعَ عَلَى نَفْسِهِ رِذَاءَ الْإِفْضَالِ وَ الْبَسَ قَلْبَهُ جَلَالَ الْإِقْبَالِ، وَ أَفْرَدَ رُوحَهُ بِرُوحِ لُطْفِ الْجَمَالِ، وَ اسْتَخْلَصَ سِرَّهُ بِوَصْفِ كَشْفِ الْجَلَالِ.

نَامَ خَدَاوَنْدِي كَهْ ذَكَرَ أَوْ آرَائِشِ كُفْتَارِ اسْتِ وَ مَهْرِ أَوْ رُوشِنَايِي اسرار، دِيدَارِ أَوْ نَزْهَتْ اِبْصَارِ اسْتِ وَ رِضَاءِ أَوْ دَرِ دَارِ الْقَرَارِ خَلَعْتَ اِبْرَارِ.

رُوي كُفْتَارِ رُوشِنِ نَشُودِ تَا نَكُويِي تَوْحِيدِ أَوْ، دَلِ مَعْنَى شَادِ نَكُرْدَدِ تَا نَجُويِي رِضَاءِ أَوْ، جَانِ عَقْلِ نَنَازِدِ تَا نَبُويِي كَلِّ شَكْرِ أَوْ. خُدَايِ كَهْ اَزْ اِدْرَاكِ عَقُولِ مَنزَهِ اسْتِ جَلَالِ أَوْ، اَزْ اِحَاطَتِ اَوْهَامِ، مَقْدَسِ اسْتِ جَمَالِ أَوْ. آبِ وَ خَاكِ چَهْ دَانَدِ قَدْرِ عَزْتِ صَمْدِيَّتِ أَوْ؟ عَقْلِ وَ خَرْدِ چُونِ رَسَدِ بَكْنَهْ جَلَالِ بَرِ كَمَالِ أَوْ؟

أَدْمِي وَ پَرِي كِي دَرِ يَابَدِ نَعُوتِ اَحْدِيَّتِ وَ صِفَاتِ سَرْمَدِيَّتِ أَوْ؟

عَرَشِ عَظِيمِ ذَرَهْ اِي دَرِ جَنْبِ قَدْرَتِ أَوْ، وَ جُودِ كَلِّ عَالَمِ قَطْرَهْ اِي اَزْ بَحْرِ وَ جُودِ أَوْ، جِزْ دَلِ سُوخْتِگَانِ شَكَارِ نَكْنَدِ كَمَنْدِ جَذْبِ أَوْ، جِزْ سِينَهْ آشِنَايَانِ فِكَارِ نَكْنَدِ تِيرِ بِلَاءِ أَوْ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص) عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِدْخَرَ الْبِلَاءَ لِأَوْلِيَائِهِ كَمَا اِدْخَرَ الشَّهَادَةَ لِأَحْبَائِهِ

قوله: حم عسق قیل الاشارة من هذه الحروف الى علو شأن محمد.
 فالحاء حوضه المورود، و الميم ملكه الممدود، و العين عزه الموجود، و السين سنائه
 المشهود، و القاف قيامه فى المقام المحمود، و قربه فى الكرامة من المعبود.
 هر حرفى از اين حروف اشارت بعلو مرتبت و كمال كرامت مصطفى است صلوات الله و
 سلامه عليه، كه در خزائن غيب اوست كه جواهر دولت دارد، و در دست روزگار اوست
 كه حقوق جلالت دارد، پس از پانصد و اند سال تباشير صبح روز دولت شريعت او تابنده،
 و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده.
 آسایش خلق از اقوال و اخبار او، آرایش دهر از شمایل شرف سنت و احوال و آثار او،
 ماه در عزت نقاب او، فلک در حسرت حجاب او. كمالش: نشان لطف رحمن، جمالش:
 ترجمان فضل یزدان، كمالش: آشوب دل مشتاقان، جمالش: عذر گناه عاشقان.
 حاء اشارت است بحوض مورود او.

قال النبى (ص) «حوضى ما بين عدن الى عمان، شرابه اشد بياضا من اللين و احلى من
 العسل، من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا و اول من يرده صعاليك المهاجرين.
 ميم اشارت است بملك ممدود او: زويت لى الارض فاريت مشارقتها و مغاربها و سيبلغ
 ملك امتى ما روى لى منها. عين، اشارت است بعز موجود او: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ
 لِّلْمُؤْمِنِينَ. سين، اشارت است بسناء مشهود او: وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ، الشاهد الانبياء و
 المشهود محمد. قاف اشارت است فراقيام او بر مقام محمود: عَسَىٰ اَنْ يَّيْعَتَكَ رَبُّكَ مَقَامًا
 مَّحْمُودًا، و قرب او بدرگاه خداوند معبود: دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَىٰ، وَ كَذٰلِكَ
 اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّنُنذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا. اى محمد (ص) اين قرآن كه ما بتو
 داديم منشور نبوت تو است، حجت رسالت تو، معجز دعوت تو، حبل الله المتين و نوره
 المبين و صراطه المستقيم، آن را بتو وحى كرديم تا تو بر عاليمان خوانى و ايشان را از
 قهر و سياست ما آگاه كنى و از روز رستاخيز بترسانى. آن روز كه: يجمع بين المرء و
 عمله و بين الجسد و روحه. آن روز كه هر روحى با جسد خود شود و هر كسى بجزاء
 عمل خود رسد، نيكو كردار جزاء نيكو بيند و در نعيم بهشت نازد بشادى و آزادى. و بد
 كردار جزاء بد بيند و در آتش دوزخ سوزد بزارى و خوارى. اينست كه رب العالمين

فرمود: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. کما انهم اليوم فریقان: فریق فی راحة الطاعات و حلاوة العبادات و فریق فی ظلمات الشرك و عقوبات الجحد، غذا فریق هم اهل اللقاء و فریق هم اهل الشقاء و البلاء.

قوله تعالى: فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِّنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ، آفریدگار هفت آسمان و هفت زمین خداست و در آفرینش یگانه و یکتاست، نیستها را هست کننده، و زنبود، بود آرنده، و بهیچ هست نمانده. نه در قدرت او فتور، نه در قوت او قصور، قدر او از دریافت دور نه، فعلش بآلت نه، صنعش بعلت نه، کردش بحیلت نه، عرش عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید، ذره حقیر بیافرید و از دیده‌ها بیوشید.

از روی قدرت، عرش چون ذره‌ای و از روی حکمت، ذره چون عرشی. اگر بعالم قدرت نظر کنی، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید.

از آنجا که قیاس عالم اساس بی‌نیازی است و جلال عزت الهی را وجود خلیقت بحقیقت نمی‌باید، و کون ایشان زحمتی مینماید، لکن خود فرموده جل جلاله: خَلَقْنَاكُمْ لِتَرْحَبُوا عَلَيْنَا لَا لِتَرْحَبَ عَلَيْكُمْ، شما را که آفریدم نه بدان آفریدم تا بر شما سود جویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی مبیاید.

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

لکن بدان آفریدم تا شما بر ما سود جوید و حظ خود از فضل ما بردارید. صفت فضل برخاست بطلب مطیعان، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان، صفت جلال و جمال برخاست بطلب عاشقان.

او جل جلاله قهری و لطفی داشت بر کمال، جلالی و جمالی داشت بی‌زوال. خواست که این گنجها نتار کند، یکی را در باغ فضل تاج لطف بر سر نهد، یکی را در زندان عدل داغ قهر بر جگر نهد، یکی را در نار جلال بگدازد، یکی را در نور جمال بنوازد، شمعی از دعوت برافروخت که: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، هزاران هزار بیچاره غمخواره خود را بر این شمع زدند و سوختند و ذره‌ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه

زیادت.

غم خواره آنم که غم من نخورد
فرمان بر آنم که دل من ببرد
من جور و جفای او بصد جان بخرم
او مهر و وفای من بیک جو نخرد

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّهُ خداوندیست که هیچ چیز و هیچ کس او را مانده نیست. و او را همتا و هم صفت و هم سر نیست، در اوصاف و در نعوت، در قدرت و در علم، در رد و در قبول، در نشان و در برهان، چنانکه نیست، هر که عقیده جان او این نیست، او را در دین بوی نیست.

این آیه بی راهی دو گروه بر آن دو گروه درست کرد: گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند ماندگی هست، بی صفتی نیستی است، و الله هست است. و ماندگی از انباز نیست و الله تعالی از انباز و انبازی پاک است. او که ماندگی روا دارد، از حظیره اسلام بیرونست. و او که نفی صفت کند، زندیق است.

حق جل جلاله فرمود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و لم یقل لیس هتاک شیء، نفرمود آنجا هیچ چیز نیست، که آنجا صفت هست، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است، چنانکه سمیع هیچ نیست. بصیر است، چنانکه بصیر هیچ نیست. همانست که جای دیگر فرمود: أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ اللَّهُ را صفت بسزای ویست، خلق از آن دور، و مخلوق را صفت بسزای ویست و خالق از آن پاک. مخلوق موجود است بایجاد الله و الله موجود است بقیام خویش باز لیت و هستی و بقاء خویش. مخلوق، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام، و الله زنده بحیاة خویش و بقاء خویش باولیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی چون. مخلوق، صانع است، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه. و الله صانع است، بقدرت و حکمت، بی آلت و بی حیل و بی علت. هر چه خواهد چنانکه خواهد هر گه که خواهد، جل جلاله و تقدست اسمائه و عزت صمدیته و حقت کلمته حقا.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ، اللَّهُ باریک دانست ببندگان خویش. يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد او را که خواهد، وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) و اوست با نیروی بی همتا.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، هر که بر آن جهان میخوهد و پاداش آن را، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ
ما خود بر آن جهان فرا فرزائیم، وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، و هر که بر این جهان را
کشت کند و پاداش این جهان را کوشد، نُؤْتِهِ مِنْهَا بَدْهِيمًا او را از آن چیز، وَمَا لَهُ فِي
الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰). و او را در آن جهان بهره‌ای نه.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ، ایشان را انباز انست با خدای، شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ، که ایشان را می‌راهی
نهند از دین، مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ، که الله و دستوری نداد، وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ، و اگر نه
سخن راست و درست، لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ، میان تو با ایشان کاری برگزاده آمید، وَإِنَّ الظَّالِمِينَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) و ستمکاران ناگرویدگان را عذابی است دردناک.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ، ستمکاران را می‌بینی ترسان و هراسان، مِمَّا كَسَبُوا، از کرد بد
خویش که میکردند، وَ هُوَ وَاوَقِعُ بِهِمْ، و آن بایشان بودنی است، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، در
مرغزارهای بهشتهایند، لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ایشانراست هر چه ایشان خواهند بنزدیک
خداوند ایشان، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) آنست فضل بزرگوار.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ، این آنست که می‌بشارت دهد الله بندگان خویش را، الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا، گوی نمیخواهم از شما بر این هیچ مزدی، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ، لکن بدوست داشتن
که نزدیکی جوید، وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً وَ هَرَّكَ يَدًا يُنْفِقُ فِيهَا حَسَنًا، ما
درفزائیم او را در آن نیکویی، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳). الله بزرگ آمرز است خریدیر.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، میگویند که دروغی ساخت بر خدا.
فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ، اگر الله خواهد، مهر بر دل تو نهد و يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ، و
خود بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترده، وَيُحِقُّ الْحَقَّ، و راستی پیدا کند و باز نماید که
راست است، بِكَلِمَاتِهِ، بسخنان خویش، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) که او دانا است بهر
چه در دلها است و هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، اوست که می‌پذیرد بازگشت از بندگان،
و يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ، و می‌فرا گذارد بدیهای ایشان، و يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵). و میداند
آنچه بندگان خواهند کرد.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و پاسخ میکند ایشان را که بگرویدند و نیکبها کردند، و يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ناخواسته ایشان را میافزاید، و الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶) و ناگرویدگان را عذابی است سخت.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ، و اگر الله روزی بر بندگان خویش، فراخ بگسترانیدی، لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، ایشان نافرمان و شدند در زمین و لَكِنْ يُنْزَلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ، لکن می فروفرستد روزی باندازه و آنچه خواهد.

إِنَّهُ بَعِيدٌ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) او به بندگان خویش دانا است و بینا. وَ هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، و اوست که میفرستد باران، پس انک خلق نو مید شدند، و يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ، و بخشایش خویش می پراکند و هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) و اوست آن خداوند یاری ده ستوده.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و از نشانههای اوست آفرینش آسمانها و زمینها، و مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ، و آنچه در آن هر دو پراکند از جنبنده و هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ، و او بر هم فرا آوردن ایشان، إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹) هر گاه که خواهد توانا است.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ، و هر چه بشما رسد از رسیدنی، فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، بدان بکرد دو دست شما است، و يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) و فراوانست که می فرو گذارد.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، و شما نه آنید که در زمین او را عاجز آرید، و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۳۱) و شما را فرود از الله نه یاری ده است و نه فریادرس.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) و از نشانههای اوست در دریا چون کوه. إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ، اگر الله خواهد باد کشتی ران را بیاراماند، فَيُظِلُّنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ، تا فرو ایستاده، إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) در آن نشانههایی است آشکارا، هر شکیبایی را سپاس دار.

أَوْ يُوقِنُ، یا تباه کند آن کشتیها را، بِمَا كَسَبُوا، بآن که ایشان کردند، و يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) و فراوانی هم فرا گذارد

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا، و بدانند ایشان که می پیکار کنند نشانههای ما، مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِصٍ (۳۵) که ایشان را از عذاب باز پس نشستن نیست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ أَي بَارٌّ بِهِمْ رَفِيقٌ حَفِيٌّ. قال مقاتل: يعنى بالبر و الفاجر، حيث لهم يهلكهم جوعا بمعاصيهم. يدل عليه قوله: يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ، فكل من رزقه الله من مؤمن و كافر و ذى روح، فهو ممن يشاء الله ان يرزقه و قال الصادق (ع): اللطف فى الرزق انه جعل رزقهم من الطيبات، و رزقهم من حيث لا يعلمون، و لم يدفعه اليهم بمرة بل يرزق كل عبد منهم، قدر ما يصلحه و يصلح له.

و قيل لطفه بهم ان لا يعاجلهم بالعقوبة كى يتوبوا. و قيل اللطيف الذى يعلم دقائق المصالح و غوامضها ثم يسلك فى ايصالها الى المستصلح سبيل الرفق، دون العنف. فاذا اجتمع الرفق فى الفعل، و اللطف فى العلم، تم معنى اللطف و لا يتصور كمال ذلك فى العلم و الفعل الا لله وحده، يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ، كما يشاء، من شاء موسعا و من شاء مقتررا و من شاء حلالا و من شاء حراما و من شاء فى خفض و دعة و من شاء فى كد و عناء و من شاء بحساب و من شاء بغير حساب، وَ هُوَ الْقَوِيُّ، بتعذيب الكفار يوم بدر، الْعَزِيزُ فى الانتقام منهم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، أَي ثَوَابَ الْآخِرَةِ بِعَمَلِهِ، نَزَدَ لَهُ فِي حَرْثِهِ، فَنَعَطِيهِ بِالْوَاحِدِ عَشْرًا و مائة و اضعافا، و قيل: نَزَدَ لَهُ فِي حَرْثِهِ، أَي: نَجَمَ لَهُ الدُّنْيَا و الْآخِرَةُ، وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتَهُ مِنْهَا، مَا قَسَمْنَاهُ و من هاهنا للتبويض، وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ، أَي: فى خير الآخرة، مِنْ نَصِيبٍ لَأنه كَذَّبَ بِهَا.

قال قتاده: نُؤْتَهُ بِقَدْرٍ مَا قَسَمَ لَهُ كَمَا قَالَ: عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ، و قيل: ندفع عنه من آفات الدنيا، وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

این آیت در شأن قومى فرو آمد که با رسول خدا بودند در غزاهای با اعداء دین جنگ کردند، قومى را غرض، ثواب آخرت بود و رضاء حق، رب العالمین ایشان را وعده دیدار و رضاء خود داد در آخرت، و در دنیا ایشان را مال و غنیمت داد فضل آنان، ثواب آخرت. باز قومى منافقان بودند که غرض ایشان در آن حربها مال غنیمت بود نه ثواب آخرت، رب العزه ایشان را از آن مال غنیمت محروم نکرد، لکن از ثواب آخرت محروم ماندند، اینست که مصطفی (ص) فرمود: بشر هذه الامة بالتناء و الرفعة و النصر و التمكين فى الارض، فمن عمل منهم عمل الآخرة للدنيا لم يكن له فى الآخرة نصيب.

و گفته اند که بر سلیمان پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که از این سه یکی اختیار کن، سلیمان علم اختیار کرد، مال و ملک فرافزودند او را.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ، هم قریش و کفره العرب من خزاعه و غیرهم بحروا البحیره و سببوا السوائب و وصلوا الوصیلة و حموا الحامی و ذبحوا لطواغیت و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصیباً و نستوا النسیء و بدلوا دین ابراهیم و تاویل الآیة: لهم شركاء فيما شرع الله من الدين يشرعون معه غير شرعه. ما لم يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ، ای لم یأمر به الله. وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفُضْلِ، ای لو لا ان الله حکم فی کلمة الفصل بین الخلق بتأخیر العذاب عنهم الی یوم القيمة حيث قال: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ، لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ، لفرغ من عذاب الذين يكذبونك في الدنيا، إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فی الآخرة.

تَرَىٰ الظَّالِمِينَ، المشركين يوم القيمة، مُشْفِقِينَ، ای: و جلین ممَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ، ای: جزاء كسبهم واقع بهم لا محيص لهم عنه. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، الروضات و الروض جمع الروضة، و الرياض جمع الروض جمع الجمع، و هی الاماكن المعشبة المونقة ذات الرياحين و الزهر، لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ای: لهم ما يتمنون و يشتهون فی الجنة، ذَلِكَ ای اعطاء هذه الاشياء، هُوَ الْفُضْلُ الْكَبِيرُ. النعيم الدائم على القليل من العمل.

ذَلِكَ ای: «الفضل الكبير» هو، الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ای هو لهم خاصة فانهم اهله. قرأ ابو عمرو و ابن كثير يبشر بفتح الياء و ضم الشين مخففا، و التخفيف و التشديد في المعنى واحد. قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، ابن عباس گفت: این آیه بمدينه فرو آمد، و سبب نزول آن بود که، چون رسول خدا (ص) هجرت کرد بمدينه، انصار آمدند و گفتند: انک ابن اختنا و قد هدانا الله على يدیک و تنوبک نواب و حقوق و ليس لك عندها سعة، فرأينا ان نجمع لك من اموالنا شطرا فنأتیک به و تستعين على ما ينوبک.

انصار گفتند یا رسول الله تو خواهرزاده مايي و رب العالمين بوسيلت رسالت و نبوت تو، ما را هدايت داد و بمكان تو ما باسلام گرامی و عزيز گشتيم و حق تو بر ما واجب گشت و دانيم که ترا دستگاهی نيست و مالی نداري که حقها بدان بگذاري و آفتها بدان دفع کنی.

اگر صواب بینی، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و بر تو آریم و بعضی شغل‌های تو کفایت کنیم.

رب العالمین در شأن و جواب ایشان، این آیت فرستاد: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، بگو ای محمد نمی‌خواهم از شما بر این پیغام رسانیدن هیچ مزدی و لم یسأل نبی علی البلاغ اجرا قط، و هرگز هیچ پیغامبر بر تبلیغ رسالت هیچ مزد، نخواست، همانست که آنجا گفت: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.

و در سوره الشعراء حکایت از جماعتی پیغامبران کرد که گفتند: وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. آن گه گفت إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی آنست که لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا لکن ودونی فی القربى.

اکنون معنی این سخن بر سه وجه گفته‌اند: یکی آنست که: آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بیته، مزد نمی‌خواهم، لکن شما را میفرمایم که خویشان مرا و اهل بیت مرا دوست دارید. ابن عباس گفت: آن روز که این آیت فرو آمد گفتند یا رسول الله من قربتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم. قال علی (ع) و فاطمه و ابناهما و فیهم نزل: إِنْ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ.

و عن علی ابن ابی طالب قال: شکوت الی رسول الله (ص) حسد الناس لی، فقال اما ترضی ان تكون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین (ع) و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من ورائنا.

و عن زید بن ارقم عن النبی قال: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته قیل لزید بن ارقم من اهل بیته، قال: هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس و قال رسول الله لعباس بن عبد المطلب: و الذی بعثنی بالحق لا یؤمنون، حتی یحبوکم لی و قیل هم الذین تحرم علیهم الصدقة من اقاربه و یقسم فیهم الخمس و هم بنو هاشم و بنو المطلب الذین لم یفترقوا فی جاهلیة و لا فی اسلام.

وجه دوم در معنی آیت، قول حسن بصری است: ای لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، لکن آمرکم بموده التقرّب الی الله عز و جل و التودد الیه بالطاعة و العمل الصالح، مزد نمی‌خواهم لکن

میفرمایم شما را بدوست داشتن هر کس که نزدیکی جوید بالله، بطاعت و عمل نیکو، و بر وفق این قول، هر کس که الله را فرمان بردار است و تقرب را بوی نیکوکار است، واجب است بر تو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی.

حسن بصری از اینجا گفت: من تقرب الی الله بطاعته، وجبت علیک مودته.

وجه سوم قول ضحاک و مجاهد و سدی و جماعتی مفسران. گفتند: این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب با مشرکان قریش است و با کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند: آ ترون محمدا (ص) یسئل علی ما یتعاطاه اجرا؟ گویی این محمد باین کار که پیش گرفته، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد که: لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، لکن، آمرکم ان تودونی لاجل قرابتی و ان لم تصدقونی برسالتی فلا تودونی.

و روی انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا قَوْمِ إِذَا ابْتِئْتُمْ أَنْ تَتَابَعُونِي فَاحْفَظُوا قَرَابَتِي فَيُكَمُّ وَ لَا تَوَدُونِي فَانْكُمْ قَوْمِي وَ احق بان تصلوا رحمی.

مزد نمی خواهم، لکن شما را می فرمایم که اگر مرا برسالت استوار نمی دارید و دعوت مرا اجابت نمیکنید، باری بحکم قرابت که میان من و شماست مرا مرنجانید و مرا دوست دارید و رحم پیوندید.

قال ابن عباس: لم يكن بطن من بطون قریش الا كان للنبي (ص) فيهم قرابة و قيل العرب كلها ولدتها و قال بعض المفسرين: كان المشركون، يؤذون رسول الله (ص) فانزل الله هذه الآية، فامرهم فيها بمودة رسول الله (ص) و صلة رحمه، فلما هاجر الى المدينة و آواه الانصار و نصره احب الله عز و جل ان يلحقه باخوانه من الانبياء عليهم السلام، حيث قالوا: وَ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فانزل الله: قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.

فصارت منسوخة بهذه الآية و هذا القول غير مرضى لان مودة النبي (ص) و كف الاذى عنه، و مودة اقاربه، و التقرب الی الله بالطاعة و العمل الصالح من فرائض الدين، فلا يجوز نسخ شيء منها و المعنى الصحيح في الآية ما ذكرناه من اقاويل السلف، و الله اعلم.

وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزَدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، الاقتراف الاكتساب، و الاعتمال اي: من يكتسب طاعة، نَزَدَ لَهُ فِيهَا، من الثواب حُسْنًا، بالتضعيف. و قيل معناه، يثبت على القليل من الطاعة

الكثير من الثواب، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ، لمن اذنب شَكُورٌ لمن اطاع. و قيل غُفُورٌ، لذنوب آل رسول الله شَكُورٌ لحسناتهم.

أَمْ يَقُولُونَ، اى: بل يقولون يعنى كفار مكه، افترى على الله كذباً. فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ، قال مجاهد: يربط على قلبك بالصبر على اذاهم، فلا يدخل قلبك حزن و لا ضيق. معنى آنست كه كفار مكه ميگويند كه، تو بر الله دروغ ميسازى، و اين قرآن از بر خود مى نهى و گر الله خواهد دل تو بر بيطه صبر ببندد، تا بر اذای ايشان صبر كنى و بر آنچه ايشان ميگويند، در دل تو تنگى و اندوهى نيايد.

آن كه بر سبيل ابتدا گفت: وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ، اى: ان ما يقولونه باطل يمحه الله آنچه ايشان ميگويند باطل است و الله آن را محو كند. وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، اى: يظهر الحق و يثبت به بما انزل من كتابه، و ينصر دينه بوعده. و قيل: فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ، تم الكلام هاهنا و هذا كالوعيد للرسول (ص) و المراد به جواب الذين قالوا: افترى على الله كذباً فخرج الجواب مخرج الاستغناء، و المعنى: فان يشأ الله يمسخ ما اوحى اليك و يمح بنفسه الكفر من قلوب العابدين واسطة و لا سفارة، اين سخن هر چند كه ظاهر آن وعيد رسول (ص) مى نمايد اما جواب مشركان است كه ميگفتند: افترى على الله كذباً و در اين جواب بى نيازى خود جل جلاله پيدا ميكنند يعنى كه ما را حاجت بواسطه و سفارت نيست. اگر خواهيم مهر بر دل تو نهيم و قرآن كه بتو داديم از دل تو ببريم، تا فراموش كنى و بخودى خود، باطل و كفر از دلها بسترديم، يعنى شما كه كافرين ايد چرا مى گوييد كه محمد (ص) بر الله دروغ ميسازد؟، وى دروغ بر ما نمى سازد كه اگر سازد با وى اين كنيم كه گفتيم.

قوله: وَيَمْحُ حذف الواو منه لا للجزم و انما كتب فى المصحف على اللفظ كما كتب قوله: سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ. و يَدْعُ الْإِنْسَانَ مُحذوف الواو ثم قال: إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. اى: بضمائر القلوب، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراء لعاجله بالعقوبة، فكيف اذا نطق به و صرح. وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، اذا تابوا، لانه ان لم يقبل كان اغراء بالمعاصى، وَيَعْفُوا عَنْ السَّيِّئَاتِ، اى: تجاوز عما كان منهم قبل التوبة من القبائح، وَيَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ. تاويله يعفو عنها و هو يعلم انهم يعودون اليها، فلا يمنعه.

علمه من عفوه ولا يرجع بعد عودهم الى السيئات عن عفوه نظيره. قوله عز وجل: وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ. التأويل: يبعثكم حتى تخوضوا في مثل ما جرحتم بالنهار، فلا يمنعه علمه عن كلامكم. وقيل يعلم ما يفعلون اى: يعلم اعتقادهم، فلا يقبل الا التوبة النصوح، و التوبة النصوح ما روى جابر قال: دخل اعرابي على رسول الله و قال اللهم انى استغفرک و اتوب اليک سريعاً و كبر، فلما فرغ عن صلاته، قال له يا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة الكذابين و توبتك تحتاج الى توبة. قال: و ما التوبة، قال: اسم يقع على ستة معان، على الماضى، من الذنوب: الندامة و لتضييع الفرائض: الاعادة و رد المظالم و ازاقة النفس فى الطاعة كما ربيتها فى المعصية و اذاقة النفس مرارة الطاعة كما اذقتها حلاوة المعصية و البكاء بدل كل ضحك ضحكته.

وقيل حقيقة التوبة ترك المعاصى نية و فعلا و الاقبال على الطاعة نية و فعلا.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله: الله اشد فرحاً بتوبة عبده حين يتوب اليه من احدكم كان راحلته بارض فلاة فانفلتت و عليها طعامه و شرابه فايس منها، فاتى شجرة فاضطجع فى ظلها قد يئس من راحلته فبينما هو كذلك اذ بها قائمة عنده فأخذ بخطامها، ثم قال من شدة الفرح: انت عبدى و انا ربك اخطأ من شدة الفرح. و فى رواية ابي هريره: الله افرح بتوبة عبده من العقيم الوالد و من الظمان الوارد فمن تاب الى الله توبة نصوحاً، انسى الله حفظته و بقاع الارض خطاياهم و ذنوبهم. قرأ حمزة و الكسائى و حفص، و يعلم ما تفعلون. بالتاء، و هو خطاب للمشركين، و الباقرن بالياء لانه بين خبرين عن قوم فقال قبله عن عبادته و بعده. و يزيدهم من فضله.

و يستجيب الذين آمنوا، اى: يجيب الله الذين آمنوا، و عملوا الصالحات، اذا دعوه كقولهم: ادعوني استجب لكم، اوجب دعوة الداع اذا دعان. و قال ابن عباس: معناه يثيب الذين آمنوا و عملوا الصالحات على اعمالهم، و يزيدهم من فضله، سوى ثواب اعمالهم تفضلاً منه. و فى رواية ابي صالح عن ابن عباس قال: و يستجيب الذين آمنوا، اى. يشفعهم فى اخوانهم، و يزيدهم من فضله، يشفعهم فى اخوان اخوانهم.

و فى الخبر عن رسول الله (ص): و يزيدهم من فضله، الشفاعة لمن وجبت له النار، و قيل الذين آمنوا فى موضع الرفع و هو استجابة العبيد لربهم كقوله: فليستجيبوا لى، و يزيدهم من

فَضْلِهِ، اى بَزِيدُ اللّٰهُ لَهُمُ الْهُدٰى مِنْ فَضْلِهِ، كَقَوْلِهِ: بَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اِهْتَدَوْا هُدٰى. وَ الْكَافِرُوْنَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ.

فى الآخرة. معنى هر دو آيه آنست كه: اللّٰهُ تعالى توبه بندگان پذيرد، هر گه كه باخلاص و صدق بوى باز گردند و توبه ايشان نصح باشد و گناهان گذشته ايشان همه بيامرزد، هر چند كه ميداند كه ايشان پس از توبه گناه كنند، توبه ايشان رد نكند و از عفو خود فراپس نيايد و خواندن ايشان مر او را جل جلاله، اجابت كند، و كردار نيك ايشان را ثواب دهد، و بفضل خود، زيادتى بر سر نهد، اين كرامت و نواخت اللّٰهُ است مؤمنانرا هم در دنيا و هم در آخرت، و كافران را عذاب سخت است در دنيا و در آخرت.

وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِى الْاَرْضِ، اى لو جعلهم اللّٰهُ اغنياء لَطغوا و بغوا بعضهم على بعض. قال ابن عباس: بغيم طلبهم منزلة بعد منزلة و مركبا بعد مركب و ملبسا بعد ملبس و قيل معناه: لتراموا الى افساد الارض بان لا يحتاج بعضهم الى بعض فلا يتعاونوا قال شقيق بن ابراهيم: معنى الآيه لو رزق اللّٰهُ العباد من غير كسب و تفرغوا عن المعاش و الكسب لَطغوا و بغوا و سعوا فى الارض فسادا، و لكن شغلهم بالكسب و المعاش رحمة منه و امتنانا، وَ لَكِنْ يُنْزَلُ بِقَدْرِ مَا يَشَاءُ، يوصل الرزق الى من يشاء كما يشاء بالقدر الذى يعلم مصلحته فيه.

گفته اند: اين آيه در شأن قومى از عرب فرو آمد كه بوقت خصب و فراخى نعمت، با محاربت و معادات يكديگر ميپرداختند و مال يكديگر بگارت ميبردند و در زمين تباه كارى ميکردند و بوقت قحط و جدوبت با انتجاع و تجارت و طلب رزق ميپرداختند. و فى ذلك يقول الشاعر:

قوم اذا نبت الربيع بارضهم نبتت عداوتهم مع البقل
خباب ارت گفت: اين آيه در شأن ما فرو آمد، جمع اصحاب صفه، كه بر اموال بنى قريظه و نضير و بنى قينقاع ما را نظر آمد، آن مواشى ايشان ديديم فراوان و عروض تجارت و نعمت بى كران، آرزوى آن در دل ما تحرك كرد و رب العالمين باين آيه ما را از سر آن تمنى فرا داشت و سكينه قناعت بدل ما فرو آورد.

مصطفى (ص) گفت: اخوف ما اخاف على امتى زهرة الدنيا و كثرتها.

و قال بعض الحكماء: ان من العصمة ان لا تجدد. و قال مقاتل: يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ فَيَجْعَلُ واحدا فقيرا و آخر غنيا. إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.

روى انس بن مالك عن النبي (ص) عن جبرئيل عن الله عز و جل انه قال: «من اهان لى وليا فقد بارزنى بالمحاربة. و انى لاسرع شىء الى نصره اوليائى انى لا غضب لهم كما يغضب الليث الحرد و ما تقرب الى عبدى المؤمن بمثل اداء ما افترضت عليه، و ما زال عبدى المؤمن يتقرب الى بالنوافل حتى احبه، فاذا احببته، كنت له سمعا و بصرا و يدا و مؤيدا. ان دعانى اجبته و ان سألنى اعطيته و ما ترددت فى شىء انا فاعله ترددى، فى قبض روح عبدى المؤمن، يكره الموت و اكره مسائته و لا بدله منه و ان من عبادى المؤمنين لمن يسألنى الباب من العبادة، فاكفه عنه ان لا يدخله عجب فيفسده ذلك. و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الغنى و لو افقرته لا فسده ذلك. و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الفقر و لو اغنيته لافسده ذلك.

و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الصحة، و لو اسقمته لافسده ذلك.

و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا السقم و لو اصلحته لافسده ذلك.

انى ادبر امر عبادى بعلمى بقلوبهم. «انى بعبادى خبير بصير».

وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، الْغَيْثَ الْمَطْرَ، سَمِيَ غَيْثًا لِأَنَّهُ غِيَاثُ الْخَلْقِ بِهِ بَقَائِهِمْ وَ عَلَيْهِ نَمَائِهِمْ. وَ قِيلَ الْغَيْثُ مِنَ الْمَطْرِ مَا يَكُونُ نَافِعًا، وَ يَكُونُ فِي وَقْتِهِ لِأَنَّ الْمَطْرَ قَدْ يَكُونُ مَضْرًا، وَ قَدْ يَكُونُ فِي غَيْرِ وَقْتِهِ، مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، يَتَسَوَّأُ مِنْهُ لِتَأَخُّرِ نَزْوِلِهِ وَ الْغَيْثُ بَعْدَ الْيَأْسِ ادْعَى لَهُمْ إِلَى الشُّكْرِ، وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ نِعْمَتَهُ وَ خَصْبَهُ وَ قِيلَ مَطْرُهُ فَيَعْمُ السَّهْلُ وَ الْجَبَلُ وَ الْعَامِرُ وَ الْغَامِرُ. وَ نَشَرَهَا، عَمومها، جميع الخليفة. وَ هُوَ الْوَلِيُّ، اى: ولى المؤمنين بانزال الغيث، الْحَمِيدُ الَّذِي لَا يَفَاهُ بِهِ إِلَّا مَدْحًا وَ لَا يَذْكُرُ إِلَّا حَمْدًا.

قال مقاتل: حبس الله المطر عن اهل مكة سبع سنين، حتى قنطوا، ثم انزل الله المطر فذكرهم نعمته، قوله: وَ مِنْ آيَاتِهِ، اى من علامات قدرته، خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مع عظمهما و كثرة اجزائهما، وَ مَا بَثَّ اى: خلق و فرق فيهما من دابة، اى: ذى روح الانس و الجن و الملائكة و ساير الحيوان، وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ، اى: على احيائهم بعد الموت، إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ. كامل القدرة.

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ، اى غمّ و الم و مكروه، فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، يعنى فهو عقوبة للمعاصى التى اكتسبتموها، كقوله: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ، وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ قَرَأَ اهل المدينة و الشام، بما كسبت بغير فاء و كذلك هو فى مصاحفهم فيكون ما فى اول الاية بمعنى الذى اصابكم بما كسبت بغير فاء و كذلك هو فى مصاحفهم فيكون ما فى اول الاية بمعنى الذى اصابكم بما كسبت ايديكم، و هو مع الفاء احسن و اشهر فى اللغة كما هو فى مصاحف اهل العراق لانه شرط و جوابه، وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. من الذنوب، فلا يعاقب عليه. و قيل: يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.

من الناس فلا يعاجلهم بالعقوبة اما عطفًا و رحمة و اما زيادة فى العذاب و استدراجا. قال الحسن: ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، اراد به اقامة الحدود على المعاصى، وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. فلم يجعل له حداً.

و قال الضحاك: ما تعلم رجل القرآن ثم نسيه الا بذنب، ثم قرأ: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، اى مصيبة اعظم من نسيان القرآن.

و قال الحسن: لما نزلت هذه الاية، قال رسول الله (ص): «و الذى نفسى بيده ما من خدش و لا عثرة قدم و لا اختلاج عرق الا بذنب و ما يعفو الله عنه اكثر.

و قال على بن ابي طالب (ع): الا اخبركم بافضل آية فى كتاب الله حدثنا بها رسول الله (ص)، ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. قال و سافسرها لك يا على ما أَصَابَكُمْ، من مرض أو عقوبة او بلاء فى الدنيا، فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، و الله عز و جل اكرم من ان يثنى عليهم العقوبة فى الآخرة، و ما عفا الله عنه فى الدنيا، فالله احلم من ان يعود بعد عفوه. و قال عكرمة: ما من نكبة اصابت عبداً فما فوقها الا بذنب لم يكن الله ليغفر له الا بها او درجة لم يكن الله ليلبغها الا بها.

و عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال: اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة فى الدنيا و اذا اراد بعبده الشر، امسك عليه بذنبه حتى يوافى به يوم القيمة.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، اى: و ما انتم بفائتين هربا فى الارض، قال اهل اللغة اعجزته اى صيرته عاجزا و عجزته فته و سبقته، يعنى اذا اراد الله العقوبة بكم فلا تفوتونه حيثما كنتم و لا تسبقونه، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ، يحفظكم، وَ لَا نَصِيرٍ. يدفع عنكم

العذاب اذا حل بكم.

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ، يعنى السفن واحدها جارية وهى السائرة، فى الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ، يعنى كالجبال فى العظم.

إِنْ يَسَاءَ يُسْكِنِ الرِّيحَ التى تجريها، فَيَطْلُنَّ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ، يعنى فيبقيان واقفة على ظهر البحر، تقول ركد الماء اذا وقف، إِنْ فِى ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. يعنى لكل مؤمن لان صفة المؤمن: الصبر فى الشدة و الشكر فى الرخاء.

و فى الخير: الايمان نصفان، نصف صبر، و نصف شكر.

أَوْ يُوبِقُهُنَّ بما كَسَبُوا يهلك كثيرا من السفن و من فيها بذنوبهم أوبقته ذنوبه أى: اهلكته، وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ. فينجيهم، و قيل: يعف عن كثير. من ذنوبهم فلا يعاقب عليها وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ، قرأ أهل الكوفة و الشام و يعلم برفع الميم استأنف به الكلام كقوله فى سورة التوبة: وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، و قرأ الآخرون و يعلم بالنصب على الصرف كقوله: وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ. أى: صرف من حال الجزم الى النصب استخفافا و كراهية لتوالى الجزم و كقول الشاعر:

لا تنه عن خلق و تأتى مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

و معنى الآية، انما نفعل ذلك من العفو و الالهلاك وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ انبياءنا «فى»، رد آياتنا، ان ليس، لَهُمْ مِنْ، عذاب الله محيص. مهرب و انه ليس بمنج من ذلك غير الله عز و جل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى عز و جل: الله لطيف بعباده، الله لطيف است به بندگان، رفيق است و مهربان بر ايشان لطف وى بود كه ترا توفيق داد تا او را پرستيدى، توفيق كرد، تا از او خواستى دل معدن نور كرد تا نادیده دوست داشتى و نادريافته بشناختى.

لطف وى بود كه از تو طاعات موقت خواست و ثنوبات مؤيد بداد عطاءً غيرَ مَجْدُودٍ. لطف وى بود كه نعمت بقدر خود داد و از بنده شكر بقدر بنده خواست فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

لطف وى بود كه بنده را توفيق خدمت داد و آن گه هم خود مدحت و ستايش بر سر نهاد

که: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ إِلَىٰ آخِرٍ.

لطف وی بود که بوقت گناه ترا جاهل خواند تا عفو کند آنکه مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ بوقت شهادت عالم خواند تا گواهییت پذیرد إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. بوقت تقصیر ضعیف خواند، تا تقصیرت محو کند. وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا.

آن درویش گوید، از سر سوز و نیاز در آن خلوت راز: الهی تو ما را ضعیف خواندی، از ضعیف چه آید جز از خطا و ما را جاهل خواندی و از جاهل چه آید جز از جفا و تو خداوندی کریم و لطیف، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا. سزای بنده آنست که چون لطف و رفق او جل جلاله بر خود بشناخت، دامن از کونین درچینند، بساط هوس در نوردد، کمر عبودیت بر میان بندد بر درگاه خدمت و حرمت لزوم گیرد، دیده از نظر اغیار بردوزد، خرمن اطماع بخلق بسوزد، با دلی بی غبار و سینه‌ای بی بار، منتظر الطاف و مبار الهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی میسازد. و دل وی در مهد عهد مینوازد اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ خدای را جل جلاله هم لطف است و هم مهر. بلطف او کعبه و مسجدها بنا کردند، بقهر او کلیساها و بت کده‌ها برآوردند.

توفیق را فرستاد تا طلیعه لشکر لطف بود، خذلان را برانگیخت تا مقدمه لشکر عدل بود. مسکین آدمی بیچاره که او را گذر بر لشکر لطف و مهر آمد، نداند که طلیعه لشکر لطف او را دربرگیرد بناز، یا مقدمه لشکر عدل او را بیای فرو گیرد، زار و خوار. ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی، مبادا که عمر میگذاری، زیر مکر نهانی. آه از پای بندی نهانی، فغان از حسرتی جاودانی.

ای بسا پیر مناجاتی که بر ظاهر اسلام عمری بسر آورده شب را بالونه آب گرم دیده کرده بروز سبحة تسبیح در دست گرفته و امیدی در سرانجام کار خویش بسته، بعاقبت چون رشته عمرش باریک شود، روز امیدش تاریک شود.

وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ مؤذنی بود چندین سال بانگ نماز گفته روزی بر مناره برفت، دیده وی بر زنی ترسا افتاد، در کار آن زن برفت، چون از مناره فرود آمد، هر چند با خویشتن برآویخت برنیامد، بدر سرای آن زن ترسا شد، قصه با وی بگفت، آن زن گفت اگر دعوی راست است و در عشق صادقی، موافقت شرط است. زنار ترسایی بر

میان باید بست، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسایی بریست،

بیم است که از عشق تو رسوا گردم دفتر بنهم گرد چلیپا گردم

گر تو ز پی رهی مسلمان نشوی من خود ز پی عشق تو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد، چون مست گشت، قصد آن زن کرد، زن بگریخت و در خانه ای شد آن بدبخت بر بام رفت تا بحیلتی خویش را در آن خانه افکند، خذلان ازلی تاختن آورد، از بام درافتاد و بر ترسایی هلاک شد.

چندین سال مؤذنی کرده و شرایع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسایی هلاک شده و بمقصد نارسید وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد، ناله صلحجویان نبیو شد، عیب عذرخواهان پوشد.

اگر بتقدیر بنده ای صد سال معصیت کند، آنکه گوید تبت، الله گوید قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت، تو حرفت خود رها نکنی، من صفت خود کی رها کنم. عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی، تا نخواندم، نیامدی، توبه دادن از من، توبه پذیرفتن بر من.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا توبه کردن تو، به ندم، توبه دادن من بحلم و کرم توبه کردن تو بدعا، توبه دادن من بعتا، توبه کردن تو بسؤال، توبه دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت، توبه دادن من باجابت.

خبر درست است از مصطفی (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت شوند و در درجات و منازل خود فروآیند، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آن را ساکنان نباشند، تا رب العزه خلقی نوآفریند و آن جایگاه بایشان دهد، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت ناکرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد، اولی تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند. بروم و ترک و هند کس میفرستد تا ناآمده را بیارد، آمده را کی راند.

در خبر است که روز قیامت بنده ای را بدوزخ میبرند، مصطفی (ص) ببیند، فرماید یا رب امتی، امتی، خطاب آید که یا محمد، تو ندانی که وی چه کرد، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند، مصطفی (ص) گوید: «سحقا سحقا»

دور بادا و هلاک دور بادا و هلاک، چنانستی که رب العزه فرمودی: بنده من، او که ترا شفیع است چون بدانت جفاهای تو، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من، نکشد بار جفاء ترا، جز فضل من نپوشد عیب و عوار تو.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ زِيَادَتِ بَقُولِ مَفْسَرَانِ
اهل سنت، دیدار خداوند است جل جلاله.

هم چنان که جای دیگر گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ وَ بنده که بدیدار الله رسد، بفضل الله میرسد نه بطاعت خود، چنان که فرمود و يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بشر مختصر را هرگز زهره آن نبود که باین تقاضا پیدا آید. عجب کاریست، از آنجا که عزت غیرت است از دیده اغیار، نقاب نقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند:

هر چند نهفت است بیرده در هموار نور دو رخس در همه آفاق عیانست
ابو بکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت: «بار خدایا فردا همه را نابینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند» باز وقتی دیگر گفت: بار خدایا شبلی را نابینا انگیز، دریغ بود که چون من ترا ببیند، آن سخن اول غیرت بود بر جمال، از دیده اغیار و آن دیگر غیرت بود بر جمال از دیده خود. و در راه جوانمردان این قدم از آن قدم تمامتر است و عزیزتر.
از رشک تو بر کنم دل و دیده خویش تا اینت نبیند و نه آن داند بیش

و دلیل بر آنکه دیدار خداوند ذو الجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که: «اذا دخل اهل الجنة، نودوا يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا يريد ان ينجزكموه...»
الحديث.

چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل و مساکن طیبه خود قرار گیرند، ندا آید که ای دوستان حق، شما را بنزدیک خداوند وعده ایست، حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده را تحقیق خواهد کرد، ایشان گویند آن چه وعده ایست؟. حبذا وعده دوستان و گرچه خلاف بود، فکیف که آن وعده، خود عین صدق باشد و گفته مخلوقی

است در حق مخلوقی: امطلبینی و سوفی و عدینی و لا تفسی، بهشتیان گویند، آن وعده موعود چیست؟ و نه آن باشد که ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند. این چنانست که شافعی را گفتند عاقل کیست؟ گفت: الفطن المتغافل دانایی که خود را بنادانی آورد. قال: فیکشف الحجاب فیظرون الیه. حق جل جلاله حجاب از دیده‌ها برگیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عز کبریائه و عظم شأنه. وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، الاشارة من هذه الایة، ان العبد اذا ذبل غصن وقته و تکدر صفو وده و کسفت شمس انسه و بعد بساحات القرب طراوة عهده فریما ینظر الیه الحق ینظر رحمته فینزل علی سره امطار الرحمة و یعید عوده طریبا و ینبت من مشاهد انسه وردا جنیا و انشدوا:

ان راعنی منک الصدود	فلعل ایامی تعود
و لعل عهدک باللوی	یحیی فقد یحیی العهود
و الغصن، ییبس تارة	و تریبه مخضراً یمید

پیر طریقت گفت: چون نیک ماند آخر این کار، باول این کار. راه بدوست حلقه‌ایست، از او درآید و هم باو باز گردد، اول این کار بهار ماند و بشکوفه، مرد در او خوش بود و تازه و پرروح، پس از آن نشیبه و فرازها بیند، ناکامیها و تفرقه‌ها پیش آید که: در عبودیت هم جمع است و هم تفرقت و در مقامات هم نور است و هم ظلمت. بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش بیند که گوید آه که میلرزم از آنک نیزم، چه سازم جز زآنکه می‌سوزم، تا از این افتادگی برخیزم آن گه چه بود. يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، ابر جود، باران وجود ریزد، سحاب افضال در اقبال فشانند، گل وصال در باغ نوال شگفته گردد، آخر کار باول باز شود. بنده از سر ناز و دلال گوید: بر خبر همی رفتم جویان یقین. ترس مایه و امید قرین. مقصود از من نهان و من کوشنده دین. ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان بیند وز دوست چنین.

۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ، هر چه شما را دادند از چیز، فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آن

نایابنده است برسیدنی در زندگانی این جهان، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، و آنج بنزدیک
اللَّهُ است، به است و پاینده‌تر، لِلَّذِينَ آمَنُوا، ایشان را که بگرویدند، وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
(۳۶) و بخداوند خویش پستی میدارند.

وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ، و ایشان که می‌پرهیزند، كِبَائِرَ الْإِثْمِ، از بزرگهای گناهان، وَ الْفَوَاحِشَ، و
از کارهای زشت، وَ إِذَا مَا غَضِبُوا و چون در خشم شوند، هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷)، ایشان را
می‌آمرزند.

وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، و ایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش را، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، و
نماز پیای میدارند، وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، و کار ایشان در میان ایشان در مشاورت بود، وَ
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸). و از آنج ایشان را روزی دادیم، هزینه میکنند.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، و ایشان آنند که چون افزونی جستن بایشان رسد، هُمْ يَنْتَصِرُونَ
(۳۹). ایشان از کین میکشند و داد می‌ستانند.

وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، پاداش بدی، بدی است هم چنان، فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ، هر که فرا
گذارد و آشتی کند، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، مزد او بر خدای است، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰).
اللَّهُ ستمکاران را دوست ندارد.

وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، و هر که کین کشد، پس ستم کردن او، فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ
(۴۱). ایشان آنند که بر ایشان راهی نیست.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ، راه بر ایشانست که ستم میکنند بر مردمان، وَ يَبْغُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، و افزونی میجویند در زمین، به بی‌حق، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲)،
ایشانراست عذابی دردناکی.

وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ، هر که شکیبایی کند و بیامرزد، إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳). آن از
کارهای جد است و قصدهای درست.

وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ، و هر که، اللَّهُ او را بی‌راه کند، فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ، او را یاری دهی
نیست از پس الله، وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ، و کافران را بین آن گه که ایشان
عذاب بینند، يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۲۴)؟ میگویند، باز بردن را هیچ راهی هست؟
وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا، و بینی ایشان را که با ایشان مینمایند، خاشعینَ مِنَ الذُّلِّ، فرومانده

و از دست افتاده از خواری، یَنْظُرُونَ، مینگرند، مِنْ طَرَفِ خَفِيٍّ، از چشم نهان مینگرند،
وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، و گرویدگان گویند، إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ، زیان کاران ایشانند که از خویشتن و کسان خویش در ماندند، أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي
عَذَابٍ مُّقيمٍ (۴۰) آگاه باشید که کافران در عذابی اند پاینده و همیشگی.

وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ، و ایشان را هیچ یاری دهی نبود، يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، که
ایشان را فریاد رسد و یاری دهد فزود از الله، وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ، و هر که الله او را بی راه
کند، فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶). او را هیچ راهی نیست.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ، پاسخ کنید خداوند خویش را، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ، پیش از آنکه روزی
آید، لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، که آن روز از خدای هیچ باز پس بردنی نیست، مَا لَكُمْ مِنْ مُجَابِلٍ
يَوْمَئِذٍ، شما را آن روز، هیچ پناهی نه، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷). و نتوانید که گوئید، این
شاید و نیاید.

فَإِنْ أَعْرَضُوا، اگر برگردند از پذیرفتن، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، که ترا بر ایشان نگهبان
نفرستادیم، إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغَ، نیست بر تو مگر پیغام رسانیدن، وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا
رَحْمَةً، و ما هر گه که مردم را بچشانیم از خویشتن بخشایشی، فَرِحَ بِهَا، شادی درگیرد
بان، وَ إِن تَصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهُمْ، و اگر رسد بایشان بدی، بکرد دو دست ایشان،
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸). آدمی ناسپاس است.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ،
میآفریند آنچه خواهد، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا، میبخشد او را که خواهد فرزندان مادینه، وَ
يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹). میبخشد او را که خواهد پسران.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ، یا ایشان را صنف صنف کند آمیخته، ذُكْرَانًا وَ إِنِائًا، نرینان و مادینان، وَ يَجْعَلُ
مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا، و هر که را خواهد سترون کند نازاینده، إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰). او دانایی
توانا است.

وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ هَرَكُزٌ بِهَيْجٍ مَرْدَمٍ رَا، أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ، که الله سخن گفتید با او، إِلَّا وَحِيًّا،
مگر بنمودن در خواب، أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، از پس پرده، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا، یا رسول
فرستد، فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ، تا پیغام رساند بدستوری و فرمان او آنچه میخواهد، إِنَّهُ

عَلِيَّ حَكِيمٌ (۵۱). او بر است زبر خلق، دانایی راست کار.
وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، و هم چنان پیغام دادیم بتو، رُوحاً، نامه زندگانی دلها را، مِنْ أَمْرِنَا،
از فرمان و سخن ما، مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ، تو ندانستی که نامه چه بود و
ندانستی که ایمان چه بود.

وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا، لکن ما این نامه را روشنایی کردیم، نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا، راه
مینمائیم باین نامه، هر که را خواهیم از بندگان خویش را.

وَ أَنْكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲). و تو راه می‌نمایی براه راست.
صِرَاطِ اللَّهِ، راه خدای، الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، آن خدای که او راست
هر چه در آسمانها و هر چه در زمینها، أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳). آگاه باشید که با
خواست خدا گردد، همه کارها.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ای: اموالکم تنفعکم مدة حیاتکم فی
الدنیا، و هو نفع یسیر، و ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أُبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. و منافع
الآخرة المعدة للمؤمنين المتوكلين، خیر لانه امتع و الذ و ابقی، لانه دائم لا ينقطع، و قيل
معناه فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ رِیَاشِ الدنیا فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لیس من زاد المعاد. و ثواب الآخرة، لا
خیر وَ أُبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا فیه بیان ان المؤمن و الکافر، یستویان، فی ان الدنیا متاع لهما
یتمتعان بها و اذا صارا الى الآخرة كان ما عند الله خیرا للمؤمن الذي يتوكل عليه و يفوض
امره اليه و یفزع اليه بالدعاء فی السراء و الضراء.

بیان آیت آنست که: دنیا و هر چه در آنست از لذات و شهوات و منافع، متاعی اندک
است، بقدر حیاة آدمیان، مؤمن و کافر در آن یکسان: عرض حاضر یا کل منه البر و
الفاجر. نیکان و بدان را از آن برخوردار است، چندان که زندگانی است، پس چون
بآخرت بازگردند و بر الله رسند، آنچه الله ساخته، مؤمنان و متوکلان را بنزدیک خویش،
از آن نعیم باقی و ملک جاودانی، آن نیکوتر است و بهتر که هرگز بترسد و منقطع نگردد،
چنانکه رب العزة فرمود: أَكُلُّهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ، عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٌ.

قوله: وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ، عطف علی الذين آمنوا، و محلّه جر، و معنی آنست که نعیم باقی

باينده، مؤمنانرا ساخته و متوكلان را و ايشان را كه از كبائر و فواحش پرهيز كنند، و من الكبائر و الفواحش، الاشراك بالله و اليأس من روح الله و الامن من مكر الله و عقوق الوالدين و قتل النفس التي حرم الله و قذف المحصنات و اكل مال اليتيم و الفرار من الزحف و اكل الربوا، و السحر و الزنا و اليمين الفاجرة و الغلول و منع الزكاة و شهادة الزور و كتمان الشهادة و شرب الخمر و نقض العهد و قطيعة الرحم. و اختلاف العلماء فى عد الكبائر ذكرناه فى سورة النساء و قوله: كَبَائِرَ الْإِثْمِ، اضاف الى الاثم، فان من الاثم الصغيرة و الكبيرة، و الصغيرة مغفورة اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى إِنَّ تَجَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُهَوَّنَ عَنْهُ، نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ قَرَأَ حمزة و الكسائى كبير الاثم على الواحد هاهنا و فى سورة و النجم و المراد به الشرك. قاله ابن عباس قوله: وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ يَحْلَمُونَ و يكظمون الغيظ.

وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ اجابوه الى ما دعاهم اليه من طاعته، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ يعنى الصلوات الخمس فى مواقيتها بشرائطها وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ اى: اذا حزنهم امر استشاروا ذوى الرأى، منهم. اصله من الشور و هو الإخراج. سمي به لان كل واحد من المتشاورين فى الامر كذلك يستخرج من صاحبه ما عنده، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

فى طاعة الله و الدين و قيل ينفقون مقرين بانه من رزق الله فان الكافر ايضا ينفق مما رزقه الله لكنه جاحد. وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ اى: الظلم هُمْ يَنْتَصِرُونَ. ينتقمون من ظالمهم من غير ان يعتدوا، قال مقاتل: هذا فى المجروح ينتصر من الجارح، فيقتص منه. مدح هاهنا المنتقم من ظالمه و عذره فى الاية الثالثة و هى قوله: وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ الاية. و مدحه فى آخر الشعراء فى قوله: وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، و ذلك لانه يكره للمؤمن ان يعرض نفسه للذل. و فى الخبر: لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه، قيل يا رسول الله و كيف هو، قال: يتعرض من البلاء لما يطبق.

و قيل نزلت هذه الآيات فى ابى بكر الصديق و قال ابن زيد: جعل الله المؤمنين صنفين. صنف يعفون عن ظالمهم، فبدأ بذكرهم و هو قوله: وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ، و صنف ينتصرون من ظالمهم، و هم الذين ذكروا فى هذه الاية، و قال عطاء: هم الذين اخرجهم الكفار من مكة و بغوا عليهم، ثم مكثهم الله فى الارض حتى انتصروا ممن ظلمهم ثم ذكر

الانتصار. بقوله: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، الاولى هي السيئة في اللفظ و المعنى، و الثانية سيئة في اللفظ و عاملها ليس بمسئء لانها مجازاة بالسوء لا توجب ذنبا كقوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ قال مقاتل: يريد به القصاص في الجراحات و الدماء و قال السدي هو ان يجب قائل الكلمة القبيحة بمثلها من غير ان يعتدى فاذا قال اخزاك الله يقول، اخزاك الله. ثم ذكر العفو، فقال: فَمَنْ عَفَا يُعْفِ عَنْ ظِلْمِهِ وَ اصْلَحَ بِالْعَفْوِ بينه و بين ظالمه، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. و في الخبر اذا كان يوم القيمة نادى مناد: من كان له اجر على الله فليقم، قال: فيقوم عنق كثير، قال: فيقال ما اجركم على الله، قال: فيقولون نحن الذين عفونا عن ظلمنا و ذلك قوله عز و جل: فَمَنْ عَفَا وَ اصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فيقال لهم: ادخلوا الجنة باذن الله. و قال صلى الله عليه و آله و سلم: ما زاد عبد بعفو الا عزاء، و قال (ص): من سره ان يشرف له النبيان او ترفع له الدرجات فليعف عن ظلمه، و ليصل من قطعه و ليعط من حرمه.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. هذا راجع الى السيئة الاولى. قال ابن عباس: يعنى الذين يبدئون بالظلم.

قوله: وَ لِمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ اى بعد ظلم الظالم، اياه فأولئك يعنى المنتصرين، ما عليهم من سبيل. بعقوبة و مؤاخذة و ملام.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ، اى يبدئون بالظلم و يُبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يعملون فيها بالمعاصى، اى: يطلبون فيها ما ليس لهم بحق، أولئك لهم، عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَ لِمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اى صبر على مظلمة و لم يقتص و لم ينتصر و تجاوز عنه، إِنَّ ذَلِكَ الصبر و المغفرة لِمَنْ عَزَمَ الْأُمُورَ. عزم الامور جدتها و حقيقتها تقول عزمت عليك، اى: امرتك امرا جدا، و العزيمة و الصريمة الرأى الجد، و قوله: فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ، اى: جد الامر.

و في الخبر عن رسول الله (ص) فى بعض الاحكام عزمة من عزمات ربي و العازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق له قصدك.

وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ، بالخذلان، فما له من ولى من بعده، اى: ما له احد يلى هدايته بعد اضلال الله اياه و خذلانه، وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ. اى: هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك.

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا آي: يساقون إليها. أنت العذاب حملاً على المعنى و هو النار خاشعين آي: ساكتين متواضعين، مِنَ الذُّلِّ وَ الخِزْيِ، يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيٍّ آي بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل. و الطرف: العين، و اصله مصدر، فلم يجمع و قيل معناه: من طرف خفي النظر. آي: يسارقون النظر الى النار من الفزع لا يملثون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم و قيل: الطرف الخفي عين القلب، آي: ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عمياً، وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، فِي الْآيَةِ اَضْمَارًا، يَعْنِي: وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِذَا عَايَنُوا الْمَشْرُكِينَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ، إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بَانَ صَارُوا إِلَى النَّارِ، وَ أَهْلِيهِمْ: آي خسروا اهلهم فى الجنة اذ صاروا لغيرهم، أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ. دائم لا يزول عنهم.

وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ، مِنْ أَقْرَبَاءَ، يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ آي يمنعونهم من عذاب الله، وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ. طريق الى الوصول الى الحق فى الدنيا و الجنة فى العقبى قد انسد عليهم طريق الخير.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ بِالْإِيمَانِ وَ الطَّاعَةِ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. و قيل يوم الموت، لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ آي: لا يردده الله، و قيل معناه يوم من الله لا يقدر احد على رده و دفعه، مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ الْمَلْجَأُ هَاهُنَا هُوَ الْوِزْرُ فِي سُورَةِ الْقِيَامَةِ، وَ الْمَنَاصِ فِي سُورَةِ ص، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ. منكر يغير ما حل بكم من العذاب.

فَإِنْ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، وَ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ، وَ قِيلَ: مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، تَحْفَظُهُمْ عَلَى الْإِيمَانِ وَ تَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكُفْرِ، إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ آي ليس عليك الا تبليغ الرسالة، و قد فعلت و هذا قبل ان امر بالقتال، وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً، نِعْمَةً وَ خَصْبًا وَ سَعَةً، فَرَحَّ بِهَا آي: بطر لاجلها و زهى اعجابا بها، فلم يشكر من ازلهها و اسداها، وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ مِحْنَةٌ وَ قَحْطٌ وَ ضَيْقٌ، بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ آي: بسبب معاصيهم عقوبة لها، فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ. هذا من كفران النعمة، آي يسخط من قضاء الله و لم يره عقوبة و قيل ينسى و يجحد باول شدة جميع ما سلف من النعم. و يحتمل انه خاص و المراد به الكفر بالله سبحانه و لهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم عظم نفسه عز و جل فقال: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، المعنى: فان لم يستجيبوا لك فاعرض

عنهم و اعبد الله الذى له ملك السماوات و الارض له التصرف فيهما بما يريد يخلق ما يشاء من غير اعتراض عليه، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا فلا يكون له ولد ذكر. و فى الخبر: ان من يمن المرأة تبيكرها بالانثى قبل الذكر، و ذلك لان الله عز و جل بدأ بالاناث، فقال: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ. فلا تكون له انثى.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا اى: يجمع له بينهما فيولد له الذكور و الاناث. معنى هذا التزويج التصنيف و الازواج الاصناف، كقوله عز و جل: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ اى من كل صنف حسن.

قال مجاهد: هو ان تلد المرأة غلاما ثم جارية ثم غلاما ثم جارية و قال ابن الحنيفة: تلد توأما غلاما و جارية و العرب تقول هؤلاء ولد فلان شطرة اذا كانوا بنين و بنات: وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا. فلا تلد و لا يولد له. قيل: هذه الاية خاصة فى الانبياء، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ يعنى لوطا لم يولد له ذكر انما ولد له ابنتان، وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ. ابراهيم (ع)، لم يولد له انثى، كان له اولاد ذكور أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا، محمد (ص) ولد له بنون و بنات، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا عيسى و يحيى كانا عقيمين لم يولد لهما ولد و قيل هذا على وجه التمثيل، و الاية عامة فى حق كافة الناس.

و عن عائشة قالت: قال رسول الله (ص): ان اولادكم هبة الله لكم، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، و اموالهم لكم اذا احتجتم اليها و قيل معنى الاية يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا: و يهب لمن يشاء الدنيا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ الآخرة. أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا، الدنيا و الآخرة، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا لا دنيا و لا عقبى، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِمُصَالِحِ الْعِبَادِ، قَدِيرٌ، قادر على الكمال.

وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا، سبب نزول ابن آيت آن بود كه: جهودان گفتند: اى محمد تو دعوى نبوت ميكنى، مى گويى پيغامبرم و فرستاده الله بخلق، هيچ با الله سخن گويى و در وى نگرى چنان كه موسى بالله سخن گفت و در الله مينگرىست؟ و تا ترا با الله اين كلام و اين نظر نبود، چنان كه موسى را بود با او، ما بتو ايمان نياريم. مصطفى (ص) فرمود: لم ينظر موسى الى الله، حديث نظر مكثيد در حق موسى، كه موسى الله را نديد، سخن شنيد و لكن گوينده را نديد. رب العالمين بر وفق اين سخن وى، اين آيت

فرستاد: قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ هَرَّكَزْ هَيْجَ بَشَرٍ رَا نُبُودَ پِيشِ از تُو اِي مُحَمَّدِ كِهَ اللّٰهَ بَا وِي سَخَنِ گُفْتِي مَگَرِ از سِهَ گُونِه: اَمَا وَحِيَا يُوْحٰى اِيهٖ اُو فِى الْمَنَامِ اُو بِالْهَامِ، وَ رُؤْيَا الْاَنْبِيَا وَحٰى. يَكِ وَجِهَ اَنْسَتِ كِهَ بَا نَمُودَن دَرِ خَوَابِ يَا اَفْكَنْدَن دَرِ دَلِ، وَ بِيَشْتَرِيْنِ وَحٰى پِيْغَمْبِرَانِ پِيشِ از مُصْطَفٰى (ص) از اَيْنِ دُو وَجِهَ بُوْدِه، يَا الْهَامِ يَا رُؤْيَا. گُفْتِهْاَنْد، كِهَ دَاوُدَ (ع) بِالْهَامِ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهٖ زَبُورِ بَدَانَسْتِ تَا از حَفْظِ بَنُوشْتِ، اَمَا پِيْغَمْبِرَانِ مَرْسَلِ كِهَ سِيْصَدِ وَ سِيْزِهْاَنْد اِيْشَانِ فَرَشْتِهٖ اِي رَا دِيْدَنْد، يَا اَوَازِ فَرَشْتِهٖ شَنِيدَنْد، يَا كَلَامِ حَقِّ از پَسِ پَرْدِهٖ شَنِيدَنْد. وَ رُوِي اَنْ النَّبِيَّ (ص) قَال: مِنْ الْاَنْبِيَا مِنْ يَسْمَعُ الصَّوْتِ فَيَكُونُ بَذَلِكِ نَبِيًّا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْفِثُ فِى اِذْنِهٖ وَ قَلْبِهٖ فَيَكُونُ بَذَلِكِ نَبِيًّا وَ اَنَّ جِبْرِيْلَ، يَأْتِيْنِي فَيَكْلِمُنِي كَمَا يَكْلِمُ اَحَدَكُمُ صَاحِبِه.

هشام بن عروة عن ابيه عن عايشه: انّ الحرث بن هشام، سأل رسول الله (ص): كيف يأتيك الوحي فقال احيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس و هو اشد علي، فيفصم عني و قد وعيت عنه ما قال، و احيانا يتمثل لي الملك رجلا، فيكلمني فاعى ما يقول، قالت عائشة: و لقد رأيتَه ينزل عليه الوحي من اليوم الشديد البرد، فيفصم عنه و ان جبينه، ليتفصد عرقا. و جِهَ دِيْگَرِ سَخَنِ گُفْتَنِ اللّٰهَ اسْتِ، بَا بَشَرِ از پَسِ پَرْدِهٖ، چِنَانِ كِهَ بَا مُوسٰى (ع) گُفْتِ، كَلْمَهٗ وَ بِيْنِهَمَا حِجَابِ مِنْ نَارِ، مُوسٰى از حَقِّ بِيْ وَاَسْطَهٗ سَخَنِ شَنِيدِ، حِجَابِ دَرِ مِيَاْنِ وَ رُؤْيَتِ نَه. وَ مُصْطَفٰى (ص) شَبِّ مَعْرَاجِ از حَقِّ جَلِّ جَلَالِهٖ سَخَنِ شَنِيدِ بِيْ وَاَسْطَهٗ وَ حَقِّ رَا دِيْدِ بِيْ حِجَابِ، وَ مُؤْمِنَانِ فَرْدَايِ قِيَامَتِ دَرِ بَهْشْتِ حَقِّ رَا جَلِّ جَلَالِهٖ بِيْئِنْدِ بِيْ حِجَابِ، وَ سَخَنِ وِي شَنِوْنْدِ بِيْ وَاَسْطَهٗ. وَ جِهَ سُوْمِ اَنْسَتِ كِهَ فَرْمُود: اَوْ يُرْسَلُ رَسُوْلًا اَمَّا جِبْرِيْلُ اُو غَيْرِهٖ مِنْ الْمَلٰٓئِكَةِ فَيُوْحٰى ذَلِكِ الرَّسُوْلَ اِلَى الْمَرْسَلِ اِيهٖ، بَاذَنْ اللّٰهَ مَا يَشَاءُ اللّٰهَ. اَرْسَالَ رَسُوْلٍ يَكِ قِسْمِ نِهَادِ از اَقْسَامِ كَلَامِ يَعْنِي كِهَ رَسُوْلِ فَرَسْتَنْدِ تَا پِيْغَامِ رَسَاَنْدِ بَدَسْتُوْرِيْ وَ فَرْمَانَ وِي، چِنَانِ كِهَ جِبْرِيْلَ رَا فَرَسْتَادِ بِمُحَمَّدِ (ص) تَا پِيْغَامِ اللّٰهَ بَگَزَارَدِ وَ مُحَمَّدِ (ص) رَا فَرَسْتَادِ بَخَلَقِ تَا پِيْغَامِ اللّٰهَ بَرَسَانِيْدِ. اللّٰهَ بَا جِبْرِيْلَ فَرْمُودِ وَ جِبْرِيْلُ بَا مُحَمَّدِ (ص) گُفْتِ وَ مُحَمَّدِ بَا خَلْقِ گُفْتِ: قَرَأْ نَافِعِ اُو يَرْسَلُ بَرَفْعِ اللّٰمِ عَلٰى الْاِسْتِيْنَاَفِ تَقْدِيْرِهٖ اُو هُوَ يَرْسَلُ رَسُوْلًا فَيُوْحٰى سَاكِنَةَ الْبِيَا، وَ قَرَأْ الْآخِرُوْنَ اُو يَرْسَلُ بِنَصْبِ اللّٰمِ، فَيُوْحٰى، بِنَصْبِ الْبِيَا عَطْفًا عَلٰى مَحَلِّ الْوَحٰى، لَانَ مَعْنَاهُ، وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يَكْلِمَهٗ اللّٰهَ اِلَّا اَنْ يُوْحٰى اِيهٖ، اُو يَرْسَلُ رَسُوْلًا اِنَّهٗ عَلِيٌّ

حَكِيمٌ. يدبر ما يريد.

وَكَذَلِكَ، يعنى و كما اوحينا الى سائر رسلنا اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا، الروح هاهنا الوحي و الكتاب سمي روحا لانه حياة القلوب كما ان الارواح حياة الاجساد، ما كنت تدرى يعنى قبل الوحي فى اربعين سنة، مَا الْكِتَابُ وَ لَأَشْرَاعِ الْإِيمَانُ و معلمه، يعنى لولا اصطفاؤنا اياك بالايمان و الكتاب و الرسالة، مَا كُنْتَ تَدْرِي، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خَزِيمَةَ: الْإِيمَانُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الصَّلَاةُ كَقَوْلِهِ: وَ مَا كَانَ اللَّهُ يُضَيِّعُ إِيْمَانَكُمْ، و اهل الاصول على ان الانبياء (ع) كانوا مؤمنين قبل الوحي و كان النبي (ص)، يعبد الله قبل الوحي على دين ابراهيم، و لم يتبين له شرايع دينه، وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا لِهَاءِ رَاجِعَةِ السُّلْبِ إِلَى الْكِتَابِ لِأَنَّهُ الْأَصْلُ وَالْإِيمَانُ، فرج، و الكتاب دليل على الايمان، و معنى جعلناه: الزمناه و رسمناه. و ليس جعل الخلق، و قوله: فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاكُولٍ، ليس معناه جعل الخلق، انما معنى الكلام، صيرناه، نَهْدِي بِهِ، اى: نرشد بالكتاب، مِّنْ نَّشَأٍ مِّنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي، اى لتدعو إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. يعنى الاسلام، هدى الله الارشاد و هدى الرسول الدعوة.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ خَلْقًا وَ مَلَكًا، اى، كلمة تذكرة لتبصرة او تنبيه لحجة، إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. اى: امور الخلائق فى الآخرة، فيجزئهم باعمالهم. هذا و عيد بالجحيم و وعد بالجنة و النعيم. قال بعض السلف: احترق مصحف فلم يبق الا قوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى... الاية، مفهوم آيت آنست كه: ايمان راست و توكل درست، كسى را بود كه در جمله احوال اعتماد بر ضمان الله كند و نظام كار و راستى حال خود، از عنايت و رعايت الله جويد، نه از دنيا و متاع دنيا، كه اين دنيا پلى گذشتنى است و بساطى در نوشتنى و منزلى كه بناكام مى ببايد گذاشت و عمر عزيز سرمايه اى كه بى مراد، مى دربايد باخت. پس سزاي بنده آنست كه از اين آلايش دنيا كرانه گيرد و روى بارايش دين نهد، تا فردا داغ خسار، برخسار خود نبيند و در هاويه حرمان و خسران نيفتند.

و فى الخبر: من جعل الهموم هما واحدا كفاه الله كل هم، و من تشعبت به الهموم لم يال

اللَّهُ فِي آيِ وَادِ اَهْلِكِهِ.

دنیا همه پراکندگی است و گسستگی، بایستهای گوناگون و اندیشه‌های رنگارنگ، هر که این پراکندگی و این بایستهای بیهوده، از دل بیرون کند و بدلی صافی و سینه‌ای خالی و همتی عالی روی بقبله حق نهد، و جز درگاه او پناه خود نسازد، رب العزة همه اندوه وی، کفایت کند و از هر چه ترسد او را ایمن گرداند، و راهش بخود نزدیک کند.

ای درویش، اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقه قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف الحال بو بکر شبلی قدس اللّٰه روحه: پیش از آنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میر سیه پوشان بغداد بود، عادت داشت که دزدیده بمجلس جنید رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده در این کوی سری دارد. روزی بر زبان جنید برفت که: اگر همه بت پرستان و ناکسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق کرم خود نگزارده است. شبلی از جای برجست، نعره زنان و جامه دران و گفت منم میر سیه پوشان و از ناکسی خویش، خروشان، چه کویی مرا پذیرد؟ در این حال جنید گفت: ای جوانمرد، بمراسلت موسی و هارون، چندین سال فرعون مدبر را میخواند تا بپذیرد، اگر بیابد سوخته‌ای موحد که بیای خود آید و درو زارد چون که نپذیرد. شبلی در کار آمد و هر چه داشت از ضیاع و اسباب و اموال، پاک در باخت و مجرد بایستاد، آن گه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و در یوزه باید کرد.

هم چنان کرد تا چنان گشت که کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه‌ای بوی داد و گفت در این سردابه شو و دل را، با اندوه و درد دین پرداز و چشم را بآب حسرت و ندامت سپار، و هر گه، که جز حق در خاطر گذر کند، باین تازیانه اندامهای خویش، در هم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی ریخت و بر روزگار گذشته دریغ و تحسر همی خورد و زینهار همی خواست، بعد از سه سال، سکری در وی پدید آمد، همچون مستان، واله و سرگردان از آن سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در بغداد همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کار، سرش از تن جدا کنم، آن خبر به جنید رسید، جنید گفت: او را شربتیی داده‌اند و مست گشته، از

مستی و بیهودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. یک سال در آن مقامش بداشتند، چون از آن مقام درگذشت، دامن خویش پر از شکر کرد و بگرد محلها میگشت و میگفت: هر که بگوید الله، دهانش پر از شکر کنم. پس عشق وی روی در خرابی نهاد، پیوسته در همه اوقات همی گفت: الله الله، تا روزی که جنید گفت: یا با بکر، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترک ادبی از کجاست؟ سخن جنید او را ساکن کرد، پس جنید بفرمود تا او را بحمام بردند و موی چند ساله از سر وی فرو کردند، آن گه، دست وی گرفت و بمسجد شونیزیه برد، هشتاد و اند کس، از این جوانمردان طریقت و سلاطین حقیقت حاضر بودند. بو الحسین نوری و بو علی رودباری و سمون محب و رویم بغدادی و جعفر خلدی و امثال ایشان.

جنید گفت: ای اصحاب و مشایخ، هر چه پیر ما سری سقطی قدس سره از ریاضت و مجاهدت از ما بدید، ما از این کودک بدیدیم، اگر اجازت فرمائید تا لباس بگرداند، باشد که برکات این لباس او را بر استقامت دین بدارد و اگر حق این لباس فرو نهد لباس، خود، از وی، داد خود بستاند.

جنید بر پای خاست و مرقع از سر خود برکشید و در گردن شبلی افکند.

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیز است که بدست هر دون همتی رسد، درّی است که جز در صندوق صدق صدیقان نیابند، عبهریست که جز در باغ راز و ناز دوستان نبینند، کسی را که این دولت در راه بود، اگر بهزار کوی فرو شود، آخر هر کوی بخود بر بسته بیند، تا قبله وی، یکی گردد و مقصد وی یکی شود، یک دل و یک همت بود، کار از یک جای و حکم از یک در بیند. و الیه الاشارة بقوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. منه الابتداء و الیه الانتهاء، قال الله تعالى: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى، وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.

۴۳ - سورة الزخرف - مکیه

۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ بِنَامِ خَدَاوَنْدِ، الرَّحْمَنِ، فِرَاخِ بَخْشَايشِ، الرَّحِيمِ مَهْرِبَانِ.

حَم (۱) بِحَلْمِ مَنْ وَبِمَجْدِ مَنْ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲). وَ بَايْنِ نَامِهِ رُوشَنِ.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، مَا كَرْدِيمِ قُرْآنِي تَازِي، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) تَا مَگر شَمَا دَرِیَايِدِ.

وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ، وَ اَيْنِ نَامِهِ دَرِ مَهِينِهِ هَمِهِ كِتَابِهَاسْتِ، لَدَيْنَا نَزْدِيكَ مَا، لَعَلِّي حَكِيمٌ* (۴) بَلَنْدِ قَدْرِ اسْتِ.

أَفَضْرَبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا، بَاشِ مَا اَيْنِ سَخَنِ وَ اَيْنِ پِيغَامِ اَزِ شَمَا بَازِ گَرْدَانِيهِمْ، أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵)، اَزِ بَهْرِ آنَكِهِ شَمَا گِرُوهِی گِرَانِكارَانِيْدِ.

وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَ چَنْدِ فِرِسْتَا دِيْمِ اَزِ پِيغَامِيْرِ، دَرِ پِيشِيْنِيَانِ وَ گِذْشْتِگَانِ. وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ، وَ نِيَاْمِدِ بَايْشَانِ هِيچِ پِيغَامِيْرِی، إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۷) مَگرِ اَفْسُوسِ مِيكِرْدَنْدِ بَرُو.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا، هَلَاكَ كَرْدِيْمِ وَ تِبَاهِ، بَا نِيروْتَرِ اَزِ ايشَانِ وَ بَا زورْتَرِ، وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ بَرَفْتِ پِيْشِ اَزِ اَيْنِ پِيْشِيْنِيَانِ رَا كِه مَثَلِ زَنْدِ بَاَنْ.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ اگِرِ پِرِسي ايشَانِ رَا: كِه اَفْرِيْدِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِهَا، لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹). ايشَانِ گُوِيَنْدِ اَنْ تُوَانَايِ دَاْنَا اَفْرِيْدِ اَنْ رَا.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا، اَوْ اَنْسْتِ كِه شَمَا رَا زَمِيْنِ اَرَامْگَاهِ كَرْدِ، وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا، وَ شَمَا رَا دَرِ اَنْ رَا هَا سَاخْتِ، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰). تَا رَاهِ مِيْدَانِيْدِ بَرْدِ.

وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ. وَ اَنْسْتِ كِه فِرُو فِرِسْتَا دِ اَسْمَانِ اَبِي بَاَنْدَازِهِ، فَاَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْنًا، زَنْدِه كَرْدِيْمِ بَاَنْ اَبِّ، كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱). هَمِ چَنْانِ كِه بِيروْنِ اَرَنْدِ.

وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْوَاجَ كُلَّهَا، وَ اَنْسْتِ كِه بِيَاْفِرِيْدِ هَمِهِ گُوْنَاگُوْنِهَا وَ چَنْسِهَا، وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ، وَ شَمَا رَا بِيَاْفِرِيْدِ اَزِ كَشْتِيْهَا وَ سْتُوْرَانِ، مَا تَرَكُبُونَ (۱۲). اَنْچِه بَرِ اَنْ

برنشینید.

لِئَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ، تا راست نشینید بر پشت‌های ستوران، ثُمَّ تَذَكُّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ، آن گاه نیکوکاری خداوند خویش یاد میکنید، إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، آن گاه که بر ستور راست نشینید. وَ تَقُولُوا وَ آن گاه گوئید، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، پاک‌ی و بی‌عیبی او را که زیر دست کرد و نرم ما را این ستور، وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) یانه، ما با او برتوانستیم و برنیامدیم، وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴) و ما در این نعمت با خداوند خویش میگردیم. وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا او را از رهیگان او بهره‌ای ساختند، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵) این مردم ناسپاسی است آشکارا.

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ، باش از آنچه خود آفرید، دختران گرفت و مادینه گزید خود را، وَ أَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) و شما را خالص کرد و برگزید پسران. وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ، و آن گاه که بشارت دهند یکی را از ایشان، بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا، بآنچه رحمن را صفت ساخت، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا، روی وی سیاه گردد، وَ هُوَ كَظِيمٌ (۱۷) و او پرانده.

أَوْ مَنْ يَنْشُرُوا فِي الْحُلِيِّةِ، باش کسی که در زیور برآید و ببالد، وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) و او در داوری بی‌زبان و بی‌سخن بود.

وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنْثَاءً، و فریشتگان را که ایشان بندگان رحمانند مادینان کردند، أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ، بودند آنجا که فرشتگان را می‌آفرید، سَتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ، می‌نویسند گواهیهای ایشان وَ يُسْئَلُونَ (۱۹) و پپرسند ایشان را.

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ، گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگان را نپرستیم نپرستیدیم ایشان را.

مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، ایشان را هیچ دانش نیست بآنچه می‌گویند، إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) نیستند مگر دروغ زنان.

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ، یا ما ایشان را پیش از قرآن نامه‌ای داده‌ایم، فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱)، ایشان دست در آن زده‌اند

بَلْ قَالُوا، نه که گفتند، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم، وَ إِنَّا

عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) و ما بر پیهای ایشان راه میبریم. وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا، وَ هُمْ چنان نفرستادیم، مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ، پیش از تو در هیچ شهر هیچ آگاه کننده‌ای، إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ مَا پدران خویش را بر کیشی یافتیم، وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) و ما بر پیهای ایشان پس رو میباشیم.

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتَكُمْ، گفت باش و اگر من بشما آمدم و آوردم، بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ، راست‌تر از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتید، قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴)، گفتند ما آنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم.

فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ، کین کشیدیم از ایشان، فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (۲۵)، نگر چون بود سرانجام دروغ زن گیران.

وَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ، ابراهیم گفت پدر خویش را و قوم خویش را: إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) من بیزارم از آنچه شما میپرستید.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي، مگر آن خدای که مرا آفرید، فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) که او خود مرا راه مینماید.

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً، آن سخن را سخنی پاینده کرد، فِي عَقِبِهِ، در نژاد فرزندان خویش، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) تا مگر با خدا آیند.

بَلْ مَنَعْتُ، بلکه برخوردار کردم هُوَلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ، اینان را و پدران ایشان را، حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ، تا آن گه که بایشان آمد قرآن، وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۲۹) و رسولی آشکارا، وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، چون بایشان آمد چیزی درست و راست قَالُوا هَذَا سِحْرٌ، گفتند این مر دیو است و جادویی، وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) و ما بآن ناگرویدگانیم.

وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ كُفْتُنَا، چرا نه این قرآن فرو فرستادند، عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْبِيِّينَ عَظِيمٍ (۳۱) بر مردی بزرگ از این دو شهر.

النوبة الثانية

این سوره الزخرف سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت و هشتاد و نه آیت، جمله بمکه فرو آمد، باتفاق مفسران، مگر مقاتل که گفت: و سئل من

ارسلنا، به بیت المقدس فرو آمد، شب معراج، و این آیت هم مکی شمرند، زیرا که از مکه مصطفی (ص) را به بیت المقدس برده بودند و در این سوره سه آیت منسوخ است: اول: **فَأَمَّا نَذْهَبِينَ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ** دوم. **فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا**. سوم: **فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ**. تا اینجا منسوخ است و باقی آیت محکم.

این هر سه آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الزخرف كان ممن يقال لهم يوم القيمة يا عبادي لا خوف عليكم اليوم و لا انتم تحزنون، ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحيرون. **حم. و الْكِتَابِ الْمُبِينِ**. الكتاب، القرآن. اقسام الله تعالى به و بصفاته، انه جعله قرآنا عربيا، و ليس بمفترى كما زعمه بعضهم. و قيل الكتاب، اللوح المحفوظ. و قيل الكتاب، الخط و اقسام به تعظيما لنعتمه فيه. **المُبِينِ** الذى ابان طريق الهدى من طريق الضلالة و ابان ما يحتاج اليه الامة من الشريعة و قيل **المُبِينِ** البين لانه من حروف يعرفونها.

قال ابن عيسى: البيان ما يظهر به المعنى للنفس عند الادراك بالبصر او السمع. و ذلك على خمسة اوجه، لفظ و خط و اشارة و عقد و هيئة كالاعراض و تكليح الوجه. **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا**، اى بيناه و انزلناه على لغة العرب. و قيل وصفناه و سميناه كقوله: **ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ** **إِنثَاءً**، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عَظِيمًا، أ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ، كلها بمعنى الوصف و التسمية و يستحيل ان يكون بمنى الخلق، **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**. لكى تفهموا معانيه و ما شرع لكم فيه. **وَ إِنَّهُ**، يعنى القرآن، **فِي أُمِّ الْكِتَابِ**، اى فى اللوح المحفوظ، كقوله: **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** اى: القرآن نسخ من اللوح المحفوظ الذى عند الله. قال ابن عباس: ان اول ما خلق الله القلم، فامر به ان يكتب ما يريد ان يخلق بالكتاب عنده ثم قرأ: **وَ إِنَّهُ** فى **أُمِّ الْكِتَابِ** **لَدَيْنَا** **لَعَلِّي حَكِيمٌ** اى على الشان رفيع الذكر، محكم من التناقض و الاختلاف، تقدير الاية، «و انه لعلى حكيم فى ام الكتاب لدينا».

قال قتاده: يخبر عن منزلته و شرفه، اى: ان كذبتهم بالقرآن يا اهل مكة فانه عندنا لعلى رفيع شريف محكم من الباطل.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا، يقال: ضربت عنه و اضربت عنه اذا تركته و امسكت عنه، و الصفح مصدر قولهم صفحت عنه، اذا عرضت عنه، لان من اعرض عنك اراك صفحة عنقه و سمي العفو صفحا لانه اعراض عن الانتقام. و المراد بالذكر: القرآن. و المعنى أفتترك عنكم الوحي و نمسك عن انزال القرآن صَفْحًا، اعراضا عن تنبيهكم، فلا نأمر و لا نهأكم، من اجل انكم اسرفتم في كفركم و تركتم الايمان و العمل به، مع علمنا بانه سيأتي من يقبله، و يعمل به، استفهام است بمعنى انكار، ميگويد: باش ما اين بساط وحي و تنزيل در نورديم و وعظ و تنبيه از شما باز گردانيم و امر و نهی در باقی كنيم، از بهر آنكه شما ايمان نياورديد و در كفر و شرک، گز افكاري كرديد، يعنى اين نكنيم كه ما ميدانيم بعلم قديم كه قومى خواهند بود از آفريدگان كه اين قرآن و اين وحي و پيغام، بجان و دل بپذيرند و بر موجب آن عمل كنند.

همانست كه قتاده گفت: و الله لو كان هذا القرآن رفع حين رده اوائل هذه الامة، لهلكوا و لكن الله عاد بعائده و رحمته، فكرره عليهم عشرين سنة او ما شاء الله. گفتا و الله كه اگر در صدر اين امت، رب العزه قرآن از زمين برداشتي بكفر كافران و رد ايشان، خلق همه هلاك شدندى و يك كس بنماندى، لكن حق جل جلاله بانكار و كفر ايشان ننگرست، بفضل و رحمت خود نگرست، هم چنان، قرآن روز بروز ميفرستاد، تمامى بيست سال، تا كار دين تمام گشت و اسلام قوى شد.

قال مجاهد و السدي: الذكر فى هذه الآية الوعيد و المعنى: أ فنعرض عنكم فلا نعاقبكم على كفركم، أن كنتم قوماً مسرفين. نافع و حمزه و كسابي، أن كنتم، بكسر همزة خوانند، يعنى: ان تكونوا قوما مسرفين، نضرب عنكم، ميگويد: ما اين سخن و اين وعيد باز گردانيم از شما، نه آگاه كردن، نه ترسانيدن، نه عقوبت كردن. اگر شما گروهى مشركان گزافكاران ايد، المسرف هاهنا المشرك، وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ اى اشرك.

وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ اى كم بعثنا فى القرون الماضيه من الرسل و الانبياء. و ما يأتهم من نبيٍّ إلا كانوا به يستهزؤن، كاستهزاء قومك بك، يعزى نبيه (ص) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا، اى اشد بطشا من قريش، كعاد و نمود.

وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ، كقوله: مَضَتْ سُنْتُ الْأَوَّلِينَ، و معناهما العبرة و العقوبة و قيل: مضى

ذكرهم و حديثهم فى القرآن و تبين لكم كيف فعلنا بهم، و ضربنا لكم الامثال. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اِى سَنَلْتُكُمْ كِفَارِ مَكَّةَ، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ. اقروا بان الله خالقها و اقروا بعزه و علمه ثم عبدوا غيره و انكروا قدرته على البعث، لفرط جهلهم. ثم قال: الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا، فيه و جهان: احدهما ان الكلام متصل و تأويل الآيات الثلاث: من الذى جعل لكم الارض مهدا، من الذى نزل من السماء ماء بقدر، من الذى خلق الأزواج كلها مع قوله: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ.

الوجه الثانى: ان الكلام تم عند قوله: الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ، ثم ابتداء الله عز و جل دالا على نفسه بصنعه فقال: الَّذِى جَعَلَ، اى هو الذى جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا، اى موضع قرار و طمأنينة، وَ جَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا، طرفا لَتَسْلُكُوا مِنْهَا لامور الدين و الدنيا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ الى مقاصدكم فى اسفاركم و قيل تهتدون الى الايمان.

وَ الَّذِى نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، اى بمقدار حاجتكم اليه، فَأَنْشَرْنَا اى احيينا، بِلَدَّةٍ مِيْتًا، لا زرع فيها و لا نبات، و لم يُوْنث الميْت كانه اراد المكان او الفضاء كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ اى كما احيينا الارض بعد موتها يحييكم «١» بعد موتكم فتخرجون من قبوركم احياء. قرأ ابن عامر و حمزة و الكسائى: تخرجون بفتح التاء و ضم الراء. و قرأ الباقر: تخرجون بضم التاء و فتح الراء.

وَ الَّذِى خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا، يعنى الاصناف كلها كالذكر و الانثى و السماء و الارض و الشمس و القمر و الليل و النهار و الصيف و الشتاء و الجنة و النار وَ جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الْفُلُكِ، اى السفن، وَ الْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا، عَلَى ظُهُورِهِ، لم يقل ظهورها لموضع ما، ثُمَّ تَذَكَّرُوا، نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، بتسخير المركب فى البر و البحر وَ تَقُولُوا، سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ الْاقران: الضبط و الطاقة، تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساويته فى القوة، فصرت له قرنا، كان الحسن بن على ابن ابى طالب و يروى عن الحسين: انه كان اذا ركب دابة قال: الحمد لله الذى هدانا للاسلام و الحمد لله الذى اكرمنا بالقرآن و الحمد لله الذى من علينا بنبينا محمد (ص). ثم قال: الحمد لله الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين.

و روى عنه: انه كان اذا عثرت دابته قال: اللهم لا طير الا طيرك، و لا خير الا خيرك، و لا

اله غيرك و لا ملجأ و لا منجى منك الا اليك، و لا حول و لا قوة الا بك.
و روى عن على بن ربيعه انه شهد عليا (ع) حين ركب، فلما وضع رجله فى الركاب، قال:
بسم الله، فلما استوى قال: الحمد لله.

ثم قال: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ثم حمد ثلاثا
و كبر ثلاثا، ثم قال: لا اله الا انت ظلمت نفسى فاغفر لى انه لا يغفر الذنب الا انت، ثم
ضحك فقيل له: ما يضحكك يا امير المؤمنين؟ قال رأيت رسول الله (ص) فعل ما فعلت،
و قال مثل ما قلت، ثم ضحك، فقلنا، مم ضحك يا رسول الله؟ قال: يعجب ربنا عز و جل
من عبده اذا قال لا اله الا انت ظلمت نفسى، فاغفر لى انه لا يغفر الذنوب الا انت. و يقول:
علم عبدى، انه لا يغفر الذنوب غيرى.

قوله: وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ يعنى منقلبون اليه، بالشكر و قيل منقلبون اليه فى المعاد،
مقرون بالبعث.

وَجَعَلُوا لَهُ، اى اعتقدوا و اثبتوا له، مِنْ عِبَادِهِ، يعنى الملائكة، جُزءٌ، اى: ولدا، لان الولد
بعض ابيه و جزء منه و قيل: جزء، اى: بنتا من قول العرب، اجزأت المرأة اذا اثنت. و هم
قبائل من العرب، قالوا: ان الله صاهر الجن فولدت له الملائكة، تعالى الله عن ذلك و قيل
الجزء، هاهنا النصيب، و معنى هذه الاية، معنى قوله: وَجَعَلُوا لَهُ مِمَّا ذُرَأً مِنَ الْحَرثِ وَ
الْأَنْعَامِ نَصِيبًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ اى ان الانسان فى قوله ذلك كافر ظاهر.
أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ، هذا استفهام توبيخ و انكار، يقول اتخذ ربكم لنفسه البنات و هن
ادون و أصفاكم، اى اخلكم بالبنيين و هم افضل، هذا كقوله: أ فَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ
اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاتًا.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ، بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا، اى جعل له نعتا و قيل جعل له شيها و ذلك ان
ولد كل شىء، شبيهه، و المعنى: اذا بشر احدهم بالبنات، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا، لما يعتربه من
الكأبة و النعم، وَ هُوَ كَظِيمٌ، مملو حزنا و غيظا.

أَوْ مَنْ يُنْشَوُا، قرأ حمزة و الكسائى و حفص: ينشؤ بضم الياء و فتح النون و تشديد الشين،
و معناه: التربية. و قرأ الآخرون: ينشؤ، بفتح الياء و سكون النون و تخفيف الشىء، اى ينبت
و يكبر، فى الْحِلْيَةِ، فى الزينة، يعنى النساء، وَ هُوَ فِى الْخِصَامِ، اى فى المخاصمة، غَيْرُ مُبِينٍ

للحجة، من ضعفهن و سفههن.

قال قتاده فى هذه الاية: قلما تكلمت امرأة فتريد أن تتكلم بحجتها، الا تكلمت بالحجة عليها. وقيل: عنى بها اوثانهم يزبنونها وهى لا تتكلم و لا تبين و من فى محل النصب على الاضمار، مجازه او من يشؤ فى الحلية، تجعلونه بنات الله. وقيل محله الرفع على الابتداء و خبره مضمر، تأويله: او من يشؤ فى الحلية كمن هو ضده.

و فى الاية تحليل لبس الذهب و الحرير للنساء و ذم تزين الرجال بزينة النساء و الحلية ما يتحلى به الانسان و سى الله عز و جل اللؤلؤ فى موضعين من القرآن حلية و يقال حلية و حلى و جمع الحلية حلى و جمع الحلى حلى.

وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ، قرأ ابن عامر و ابن كثير و نافع: عند الرحمن، بالنون و نصب الدال على الظرف و تصديقه قوله: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، و قرأ الآخرون عِبَادُ الرَّحْمَنِ جمع عبد، و قيل جمع عابد، إناثاً، اى وصفوهم بالتأنيث خطأ، كما وصفوه بالولد خطأ ثم بالادون خطأ و جهلا. و معنى، جعلوا، فى هذه الاية: وصفوا و عدوا، كقول النبى (ص) حين قال له رجل: ان شاء الله و شئت فقال ا جعلتنى لله ندا، قل ما شاء الله ثم شئت.

أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ، يعنى: احضروا خلقهم حين خلقوا، كقوله: أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثاً وَ هُمْ شَاهِدُونَ.

قرأ نافع: ا أشهدوا خلقهم، على ما لم يسم فاعله و لىن الهمزة الثانية بعد همزه الاستفهام، و المعنى: ا احضروا خلقهم، سُنْكَتَبُ شَهَادَتُهُمْ، هذا تهديد، كقوله: وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَئُونَ، و كقوله: سُنْكَتَبُ مَا قَالُوا و هذا كتابة الملك عليهم اعمالهم، و قرء فى الشواذ، سنكتب شهادتهم. و قال الكلبي و مقاتل: لما قالوا هذه القول، سألهم النبى، فقال: ما يدريكم انهم اناث، قالوا سمعنا من آبائنا و نحن نشهد انهم لم يكذبوا.

فقال الله تعالى: سُنْكَتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْتَلُونَ عنها فى الآخرة.

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ، اى الملائكة و قيل الاصنام، قالوا لو شاء الرحمن، ما امرنا بعبادتهم، كقولهم: وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا، و كانوا يقولون ذلك على وجه الاستهزاء. و قيل لم يعجل عقوبتنا على عبادتنا اياها لرضاه منا بعبادتها.

قال الله تعالى: ما لهم بذلك من علم، اى ما لهم بحقيقة ما يقولون علم، ان هم ائلا يخرصون. اى ما هم الا كاذبين، فى قولهم: ان الله رضى عنا بعبادتها، وقيل: ان هم الا يخرصون، فى قولهم: ان الملائكة اناث و انهم بنات الله.

أم آتيناهم كتاباً من قبله، اى من قبل القرآن بان يعبدوا غير الله فهم به، اى بذلك الكتاب، مستمسكون آخذون عاملون و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره اشهدوا خلقهم ام آتيناهم كتاباً فيه ان الملائكة اناث و انهم بنات الله.

بل قالوا، اى لم يقولوا ذلك عن سمع و لا عن مشاهدة، بل قالوا انا وجدنا آباءنا على أمة، اى على دين و ملة و طريقة، و انا على آثارهم مهتدون.

جعلوا انفسهم باتباع آباؤهم مهتدين، اى قلدوا آباؤهم من غير حجة. قيل: نزلت هذا فى الوليد بن المغيرة و ابى جهل بن هشام و عتبة و شيبه ابى ربيعة من قريش.

و كذلك ما أرسلنا من قبلك فى قرية من نذير إلا قال مترفوها، متنموها و رؤساؤها، انا وجدنا آباءنا على أمة و انا على آثارهم مقتدون. بهم. هذا تسلية للنبي (ص) اى هذا دأب كل قوم و ان تقليد الآباء و الكبراء داء قديم.

قل ا لو جئتكم. قرأ ابن عامر و حفص، قال، على الخبر، اى: قال النذير ا لو جئتكم، و قرأ الباقر: قل، على الامر اى قل يا محمد (ص) ا لو جئتكم بأهدى، اى: بدين اصب، ممّا وجدتم عليه آباءكم، اين سخن محذوف الجواب است، و معنى آنست كه يا محمد (ص) ايشان را گوى كه تقليد پدران ميکنند بکيش باطل، كه: اگر من بشما آوردم دينى راست تر از آنکه پدران خویش را بر آن يافتيد، هم بر آن دين پدران خویش خواهيد بود و اتباع دين من نخواهيد کرد.

وجه ديگر گفته اند: ا لو جئتكم بأهدى ممّا وجدتم عليه آباءكم، ما تقولون. اگر من دينى به از آن كه پدران خویش را بر آن يافتيد آورم شما چه گوئيد؟

ايشان جواب دادند كه: انا بما أرسلتم به كافرون ما بانچه شما را بآن فرستادند نخواهيم گرويدن. قيل هذا اخبار عنهم و عن تقدمهم من الامم، انهم اجابوا الانبياء بذلك حين دعوهم الى ترك التقليد، ثم رجع الى ذكر الامم الخالية، فقال: فانتقمنا منهم. اهلكتناهم، هلاك استيصال، فانظر كيف كان عاقبة المكذبين. قال الفقهاء ليس هذا لمحمد و لا لامته.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ، يَعْنِي وَ اذْكَر، إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ أَيْ بَرِيءٌ، مِمَّا تَعْبُدُونَ
و البراءة مصدر وضع موضع النعت، لا يثنى و لا يجمع و لا يؤنث، تقول رجل براء و رجال
براء و امرأة براء و نساء براء، فاما البرئ فانه يؤنث و يجمع، يقال برىء و بريئون و بريئة و
بريئات.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي، اى خلقنى، فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ، اى يرشدنى لدينه.

يَحْتَمِلُ انِ الْاِسْتِثْنَاءَ مُتَّصِلٌ وَ كَانَ فِيهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ، وَ يَحْتَمِلُ اَنَّهُ مُنْقَطِعٌ.

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ، عَقِبَ الرَّجُلِ: وَلَدُهُ الذَّكَورُ وَ الْاُنَاثُ وَ اَوْلَادُ ذَكَورِهِمْ وَ لَا يَزَالُ
فِي عَقْبِ اِبْرَاهِيمَ مِنْ يُوْحَدِ اللَّهُ. وَ الْكَلِمَةُ هِيَ لَا، فِي قَوْلِكَ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةُ الْبِرَائَةِ مِمَّا
دُونَ اللَّهِ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، التَّرْجِيحُ لِاِبْرَاهِيمَ، اى قَالَ مَا قَالَ لِقَوْمِهِ، رَجَاءُ قَبُولِهِمْ ذَلِكَ مِنْهُ. وَ
قِيلَ: قُلْ: يَا مُحَمَّدُ مِثْلَهُ لِقَوْمِكَ فَانْهَمُ وَلَدَهُ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اِلَى اللَّهِ وَ اِلَى مِلَّتِهِ.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَ اَبَاءَهُمْ، يَعْنِي قَرِيْشًا وَ اَبَائِهِمْ. مَتَّعْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا بِالْاِمْهَالِ وَ السَّلَامَةِ مِنْ
الْعَذَابِ، لِعِلْمِي بِمَنْ يُوْلِدُ مِنْهُمْ فَيُؤْمِنُونَ. حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ اى التَّوْحِيدُ وَ الْاِيْمَانُ وَ الْقُرْآنُ،
وَ رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ يَبِيْنُ لَهُمُ الْاِحْكَامَ وَ قِيلَ مُّبِيْنٌ ظَاهِرٌ بِالْمُعْجَزَاتِ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ (ص).

وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، اى الْقُرْآنُ وَ الْمُعْجَزَةُ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ اِنَّا بِهٖ كَافِرُونَ.

وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ، اى هَلَا نَزَلَ، هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰى رَجُلٍ مِنْ الْقُرَيْشِيِّنَ عَظِيْمٍ، الْقُرَيْشِيَّانِ مَكَّةَ وَ
طَائِفَ، وَ عَظِيْمُ مَكَّةَ جَبَّارُ قَرِيْشٍ: عْتَبَةُ بْنُ رَبِيْعَةَ وَ قَيْلُ ابْنِ جَهْلٍ وَ قَيْلُ الْوَلِيْدِ بْنِ الْمَغِيْرَةَ، وَ
عَظِيْمُ الطَّائِفِ هُوَ ابْنُ عَبْدِ يَالِيْلٍ «١» الثَّقَفِيُّ وَ قَيْلُ هُوَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُوْدِ الثَّقَفِيُّ وَ قَيْلُ عَمْرُو
بْنِ مَسْعُوْدٍ وَ قَيْلُ عَمِيْرُ بْنُ عَمْرُو بْنِ عَوْفِ كُنِيْتَهُ اَبُو مَسْعُوْدِ الثَّقَفِيُّ وَ رُوِيَ اَنْ الْوَلِيْدَ بْنَ
الْمَغِيْرَةَ، قَالَ: لَوْ كَانَ مَا يَقُوْلُ مُحَمَّدٌ حَقًّا اَنْزَلَ عَلَيَّ اَوْ عَلٰى اَبِيْ مَسْعُوْدِ الثَّقَفِيِّ.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نام خداوندی نكونام بهر نام، ستوده بهر هنگام، اینت خوش نظام
و شیرین کلام و عزیز نام، دل را انس است و جان را پیغام. از دوست یادگار و بر جان
عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که بیاد او یازان، و آباد آن دل، که بمهر او نازان، و شاد آن
کس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یک دم توست شادان بود آن دل که در آن دل، غم توست

دانی صنما که روشنایی دو چشم در دیدن زلف سیه پر خم توست

پیر طریقت گفت: الهی گر در عمل، تقصیر است، آخر ایندل پر درد کجاست و گر در خدمت، فترت است آخر این مهر دل بجاست، ور فعل ما تباه است، فضل تو آشکار است، ور آب و خاک، برشد بل تا برسد، نور ازلی بجاست:

محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

قوله: حم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ حَا، اشارت است بحیات حق جل جلاله، میم اشارت است بملک او، قسم یاد میکند، میفرماید: بحیات من، بملک من، بقرآن کلام من، که عذاب نکنم کسی را که گواهی دهد بیکتایی و بی همتایی من. من آن خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایشان را محل خطاب خود گردانیدم، نعمت بر ایشان ریختم و بید کرد ایشان، نعمت باز نبریدم. چگویی مؤمن موحد که در دنیا بذات و صفات من ایمان آورد و بیکتایی و بی همتایی من گواهی داد، اگر چه در عمل تقصیر کرد، فردا که روز بازار و هنگام بار بود، او را از لطائف رحمت و کرائم مغفرت خود کی نوید گردانم.

فذلک قوله تعالی: أَمْ نَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ، من لا یقطع الیوم خطابه عن تبادی فی عصیانه و اسرف فی اکثر شأنه، کیف یمنع غدا لطائف غفرانه و کرائم احسانه، عن لم یقصر فی ایمانه، و لم یدخل خلل فی عرفانه، و ان تلتخ بعصیانه.

پیر طریقت در مناجات خویش گفته: الهی تو آنی که از بنده، ناسزا بینی، و بعقوبت، نشتابی. از بنده کفر میشنوی، و نعمت از وی بازنگیری، توبت و عفو بروی عرضه میکنی، و به پیغام و خطاب خود، او را می بازخوانی، و گر باز آید وعده مغفرت میدهی، که إِنَّ يَنْتَهُوا يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. چون با دشمن بدکردار چینی، چگویم که با دوستان نیکوکار چونی. وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ، وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ عجب کاریست. هر جا که حدیث دوستان درگیرد، داستان بیگانگان در آن پیوندد، هر جا که لطافتی و کرامتی نماید، قهری و سیاستی در برابر آن نهد. هر جا حقیقتی است، مجازی آفریده، تا بر روی حقیقت گرد میافشاند. در هر حجتی شبهتی آمیخته تا رخساره حجت میخراشد. هر جا که علمی است، جهلی پیش آورده تا با سلطان علم برمیآویزد.

هر جا که توحیددست شرکی پدید آورده تا با توحید طریق منازعت میسپرد. بعدد هر دوستی هزار دشمن آفریده، بعدد هر صدیقی صد هزار زندیق آورده، هر کجا مسجدیست کلیسایی در برابر او بنا کرده، هر کجا صومعه‌ای، خراباتی، هر کجا طیلسانی، زناری، هر کجا اقراری، انکاری، هر کجا عابدی، جاهلی، هر کجا دوستی، دشمنی، هر کجا صادقی، فاسقی. از شرق تا غرب پرزینت و نعمت کرده و در هر نعمتی تعبیه محنتی و بلیتی ساخته، من نکد الدنيا مضرة اللوزینج و منفعة الهلیلج، مسکین آدمی عاجز، میان اینکار متحیر فرومانده و زهره دم زدن نه.

میکشد این جور از آن رخان چوماه
 از آنک رویش بسان آینه است
 زهره آن نه و راکه آه کند
 و آه آئینه را تباه کند.

پیر طریقت گفت: آدمی را سه حالت است که وی بآن مشغولست: یا طاعت است که او را از آن سودمندست، یا معصیت است که او را از آن پشیمانست، یا غفلت است، که او را از آن زیانکاری است، پند نیکوتر از قرآن چیست؟ ناصح مهربانتر از مولی کیست؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست؟ رابحتر از تجارت با الله چیست؟ مگر که آدمی را بزبان خرسندیست و بقطیعت رضا دادنی است، و او را از مولی بیزاریست، بیدار آن روز گردد که ببودیوی هر چه بود نیست. پند آن گه پذیرد که باو رسد هر چه رسید نیست. اینست صفت آن قوم که رب العزة گوید: فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ، پیغامبران ما را دروغ زن گرفتند، و بایشان افسوس میکردند و پند ایشان می‌پذیرفتند، لا جرم ایشان را سیاست و قهر خود نمودیم، بر انداختیم و از بیخ برکندید، هر که با ما کاود، قهر ما با وی تاود، ما دادستان از گردن کشانیم و کین خواه از برگشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أ هُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو، نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ، ما بخش کردیم میان ایشان، مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، زیش ایشان و جهان داشتن ایشان در زندگانی این جهانی، وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، و برداشتیم ایشان را

زیر یکدیگر در عز و در مال، پایه‌ها افزونی، لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا تا یکدیگر را بچاکری و بندگی گیرند و زیر دستی سازند، وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) و بهشت خداوند تو، به است از آنچه ایشان می‌فراهم کنند.

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، و اگر نه آن بودی که مؤمن و کافر، چون هم باشند، لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ، ما ساختمی و کردیمی هر کس را که برحمن کافر شود، لِيُبَيِّنَ لَهُمْ سَفَاهًا مِنْ فَضْلِهِ، خانهای ایشان را کاذب سیمین، وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) و نردبانهای سیمین که بآن بر میشدندی و لِيُبَيِّنَ لَهُمْ أُبُوبًا وَ سُرُرًا، و خانه‌های ایشان را ما، درها و تختها کردیم، عَلَيْهَا يَتَكَوَّنُونَ (۳۴) که بر آن تکیه میزدندی.

وَ زُخْرَفًا، و آن همه ایشان را زرین کریمی، وَ إِنْ كُلُّ لُذِّكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، و نبودی آن مگر چیز این جهانی، وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵) و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو، پرهیزگاران راست.

وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ، و هر که بگردد از ذکر رحمن، نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا، دیوی را فرا، دست او سازیم، فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) تا او را دمساز می‌بود.

وَ أَنَّهُمْ لَيَصْدُقُنَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، تا آن دیو ایشان را از راه باز میگرداند، وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) و ایشان میپندارند که بر راه راست‌اند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا، تا آن گه که هر دو آیند بما، قَالَ، گوید آدمی، يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، کاش میان من و میان تو، بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ، چندان بودی که میان دو گوشه جهان، فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) بد دمساز که تویی.

وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ، سود ندارد شما را آن روز که ستمکارانید، أَنُكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید.

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ، باش تو آنی که گوش دل کردلان شنوانی، أَوْ تَهْدِي الْعُمْى، یا چشم دل نابینادلان را راهنمایی، وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰) یا او که در گمراهی آشکار است، با راه آری.

فَأَمَّا نَذَبْنَبَّكَ، اگر تو را ببریم، فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) ما از ایشان کین خواهیم ستد. أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ، یا با تو نمائیم آنچه ایشان را می‌وعده دهیم، فَإِنَّا عَلَيْهِمْ

مُقْتَدِرُونَ (۴۲)، ما بر ایشان پادشاهیم.

فَاسْتَمْسِكْ بِالذِّبْيِ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ، سخت دار و دست محکم در این پیغام زن که بتو فرستادم،
إِنِّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) که تو بر راه راستی.

وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ، و این قرآن تازی و دین تازی و حکم تازی و قبله تازی و عید
تازی آوا و بزرگ نامی توست، و عرب که قوم تواند، وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴) و شما را از
شکر این بخواهند پرسید.

وَ سَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا پرس ایشان را که فرستادیم پیش از تو از
فرستادگان ما، أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ (۴۵) پرس که ما فزود از رحمن،
خدایان کردیم تا پرستند هرگز از ما پسند و دستوری آن بود.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه‌های خویش، إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَ مَلَائِهِ، بفرعون و حشم او، فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) گفت من فرستاده خداوند
جهانیانم.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا، چون بایشان آمد، بپیغامها و نشانه‌های ما إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷)
ایشان از آن خنده در گرفتند.

وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ، نمودیم ایشان را هیچ نشانی، إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا، مگر همه از
یکدیگر مهتر و بهتر، وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ، و فرا گرفتیم ایشان را بعذاب، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
(۴۸) تا مگر بتوبه بازگردند.

وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ، گفتند ای جادو، خوان خداوند خویش بما عَهْدًا
عِنْدَكَ، بآن عهد و پیمان که نزدیک تو نهاده است، إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) که ما بر آن پیمان
بخواهیم پائید و با راه خواهیم آمد.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ، چون بازبردیمی از ایشان عذاب، إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ایشان پیمان
میشکستندی.

وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ، بانگ زد فرعون در قوم خویش، قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ
مِصْرَ، گفت ای قوم نه مراست پادشاهی زمین مصر، وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي، و
این جویها آنک روان زیر من، أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۰).

أَمْ نَمِي بَيْنِيذ يَآ مِيْبِيْبِيْدِيْ؟ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِيْنٌ، مَن بَهَامِ اَز اِيْن مَرْدِ كِه خَوَار اِسْت،
وَلَا يَكَاذُ بِيْبِيْنُ (٥١) وَ نَمِيْتَوَانْد كِه سَخْنِ گِشَايْدِ اَسَان.

فَلَوْ لَا اَلْتَمِيَّ عَلَيْهِ اُسُوْرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ، چَرَا بَرُو، دِسْتِيْنَهَاءِ زَرِيْنِ نِيُوَكَنْدَنْدِ وَ نِيَارَاِسْتَنْدِ، اَوْ جَاءَ
مَعَهُ الْمَلَاِيْكَةُ مُقْتَرِنِيْنِ (٥٢) يَآ چَرَا بَاوِ فَرِشْتِگَانِ نِيَاْمَنْدَنْدِ، دِسْتِ دَرِ دِسْتِ.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوْهُ، سَبِيْكَ وَ بِيْ مَغْزِرِ دَرِ دِسْتِ اَمْدِ اَوْ رَا قَوْمِ اَوْ، وَ اِيْشَانِ رَا زِيُوْنِ
گِرِفْتِ، وَ تِنِ فَرَاوِيْ دَاْدَنْدِ، اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا فَاَسِيْقِيْنِ (٥٣) كِه اِيْشَانِ گِرُوْهِيْ بُوْدَنْدِ نَاْفَرْمَانَانِ
وَ بَدَانِ.

فَلَمَّا اَسْفُوْنَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، چُوْنِ مَآ رَا بَخْشَمِ اَوْرْدَنْدِ، كِيْنِ كِشِيْدِيْمِ اَز اِيْشَانِ، فَاَغْرَقْنَاهُمْ
اَجْمَعِيْنِ (٥٤) بِآبِ بَكْشِيْتِيْمِ اِيْشَانِ رَا هَمِه.

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا، اِيْشَانِ رَا سَرِگِزْدِسْتِيْ كَرْدِيْمِ، وَ مَثَلًا لِّلْآخِرِيْنِ (٥٥) وَ دَاِسْتَانِيْ پَسِيْنَانِ رَا.
وَ لَمَّا ضَرَبَ اِبْنُ مَرِيْمَ مَثَلًا وَ اَنَ گِه كِه پَسِرِ مَرِيْمَ رَا مِثْلِ زَنْدِ، اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُوْنَ
(٥٦) وَ قَوْمِ تُو قَرِيْشِ اَز اَنِ، بَاَنِگِ وَ خَنْدِهِ دَرِ گِرِفْتَنْدِ وَ اَزِ تَصْدِيْقِ بَرِگِشْتَنْدِ.

وَ قَالُوْا، اَلْهَتْنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ، گِفْتَنْدِ: اِيْنِ خِدَايَاْنِ مَآ بَهْتَرِ كِه بَتَاْنِ اَنْدِ يَآ عِيْسَى، مَآ ضَرَبُوْهُ لَكَ
اِلَّا جَدَلًا، بَعِيْسِيْ مِثْلِ زَرْدَنْدِ تَرَا دَرِ اِيْنِ سَخْنِ مَگَرِ بِهِ پِيْكَارِ وَ پِيْچِيْدِيْنِ دَرِ حَقِّ، بَلْ هُمْ قَوْمٌ
خَصِيْمُوْنَ قَرِيْشِ قَوْمِيْ اَنْدِ جَنْگِيْنِ.

اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ، نِيْسْتِ عِيْسَى مَگَرِ بَنْدِهْ اِيْ كِه بِنُوَاخْتِيْمِ اَوْ رَا وَ نِيْكَوِيْبِيْ كَرْدِيْمِ بَا
اَوْ، وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِيْ اِسْرَائِيْلَ، وَ اَوْ رَا عِبْرَتِيْ كَرْدِيْمِ بِنِيْ اِسْرَائِيْلِ رَا، وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا
مِنْكُمْ مَلَاِيْكَةً، وَ اِگَرِ مَآ خَوَاَسْتِيْمِيْ هَمِ اَزِ شَمَا فَرِشْتِگَانِ اَفْرِيْدِيْمِيْ، فِى الْاَرْضِ يَخْلُفُوْنَ
(٦٠) كِه دَرِ زَمِيْنِ مِيْبُوْدَنْدِيْدِ، يَكِيْ پَسِ دِيْگَرِ وَ جُو كِيْ پَسِ جُو كِيْ.

وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ، وَ عِيْسَى اَگَاْهِيْ خَلْقِ اِسْتِ رَسْتَاخِيْزِ رَا، فَلَا تَمْتُرُنَّ بِهَا نَگَرِ بَگْمَانِ نِيْبِيْدِ
دَرِيْنِ، وَ اَتَّبِعُوْنَ، بَرِيْ مَنِ رُوِيْدِ، هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ (٦١) كِه رَا هِ رَاَسْتِ اِيْنِسْتِ.

وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ، وَ نَبَاْدَا كِه شَيْطَانِ شَمَا رَا اَزِ رَا هِ بَرِگِرْدَانْدِ، اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ (٦٢)
كِه اَوْ شَمَا رَا دِسْمَنِيْ اِسْتِ اَشْكَارَا.

وَ لَمَّا جَاءَ عِيْسَى بِالْبَيِّنَاتِ، وَ اَنَ گِه كِه عِيْسَى اَمْدِ بِيْغَاْمَا وَ نِشَاْنَهَايِ رُوْشَنْ، قَالَا قَدْ
جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ، گِفْتِ اَوْرْدَمِ شَمَا رَا سَخْنِ رَاَسْتِ، دَرِسْتِ، وَ لِيَايِيْنِ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِيْ

تَخْتَلِفُونَ فِيهِ، و تا بیان کنم شما را چیزی از آنچه در آن مختلف شدید، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) بپرهیزید از خشم و عذاب خدا و مرا، فرمانبردار باشید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبُّكُمْ، اللَّهُ اوست که خداوند من و خداوند شماست، فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) او را پرستید که راه راست اینست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ، مختلف شدند، جدا جدا گوی سپاهها از میان ترسایان، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْاَلِيمِ (۶۵) پس ویل ایشان را که ستم کردند بر خویشان، از عذاب روزی دردناکی.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، چه چشم دارند، مگر رستاخیز را، أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً، که بایشان آید ناگه، وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) و ایشان نمیدانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ، یعنی النبوة و الرسالة، قال مقاتل: معناه: أَمْ أَبْأَيْدِهِمْ مَفَاتِيحَ الرِّسَالَةِ، فیضعونها حیث یشاءون، این آیت جواب ایشانست که گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند؟. آن گه گفت: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فجعلنا هذا غنيا و هذا فقيرا و هذا مالكا و هذا مملوكا، فكما فضلنا بعضهم على بعض في الرزق كما شئنا، كذلك اصطفينا بالرسالة من شئنا، قسمت معيشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم، که خود کردیم، بعلم و حکمت خویش، یکی توانگر، یکی درویش، یکی مالک، یکی مملوک. چون قسمت معیشت و رزق با اختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی تر که با اختیار ایشان نبود، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم، چنانکه خواستیم، و کسی را بر حکم ما اعتراض نه، هم چنان قومی را بر رسالت و نبوت برگزیدیم بخواست خویش، و کسی را روی اعتراض نه. آن گه بیان کرد که تفاوت ارزاق از بهر چیست؟

گفت: لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا این لام لام غرض گویند، ای لیستخدام بعضهم بعضا، فیسخر الاغنياء باموالهم الفقراء بالعمل فيكون بعضهم لبعض سبب المعاش، هذا بماله و هذا بعمله، فيلتم قوام امر العالم، وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ، یعنی النبوة، خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَالِ،

میفرماید توانگری نبوت، به است از توانگری مال، و آنکه توانگری مال در دست شما و باختیار شما نیست، کرامت نبوت و توانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیار شما نبود، و قیل معناه: وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ، عبادۀ بالایمان و الاسلام، خَيْرٌ مِنَ الاموال التی یجمعونها، مؤمنانرا ایمان و اسلام به است از خواسته دنیا که جمع میکنند، زیرا که خواسته دنیا، اگر حلالست، حسابست، و اگر حرامست، عذابست، و قیل: وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ یعنی الجنة، خَيْرٌ، لِلْمُؤْمِنِينَ، مِمَّا يَجْمَعُونَ يَجْمَعُ الْكُفَّارُ مِنَ الْاِمْوَالِ.

وَلَوْ لَا اَنْ يَكُونَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً، ای لو لا قضاء الله السابق فی الخلق، ان یكونوا اغنیاء و فقراء، لجعلنا الکفار کلهم اغنیاء، لیعلموا انه لا قيمة للدنیا، این هم جواب ایشانست که گفتند لَوْ لَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِیْنَتَيْنِ عَظِیْمِ اِیْشَانِ ظَنُّ چنان بردند که استحقاق نبوت و رسالت، بمال و خواسته دنیاست. و تا مال نباشد، سزاواری نبوت نباشد.

رب العالمین و ایشان نمود که این دنیا و مال دنیا محلی و قیمتی نیست، اگر نه حکم رفته و سابقه ازل بودی که خلق باید که چون هم باشند بتوانگری و درویشی، ما این کافران را همه توانگر آفریدی و خانه های ایشان سیمین و زرین کردی، از خواری و ناچیزی دنیا.

و فی الخبر: لو كان الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء و عن المستور دین شداد احد بنی فهر قال: كنت فی الركب الذین وقفوا مع رسول الله (ص) علی السخلة المیتة، فقال رسول الله: أ ترون هذه هانت علی اهلها حین القوها، قالوا: من هوانها القوها. قال رسول الله: الدنيا اهون علی الله من هذه علی اهلها.

و قال الحسن. معنی الاية لَوْ لَا اَنْ يَكُونَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً مجتمعین علی الكفر و علی اختیار الدنيا علی الآخرة، لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ و ذلك، لهوان الدنيا علی الله. قرء ابن كثير و ابو عمرو سقفا بفتح السين و سکون القاف علی الواحد و معناه الجمع، كقوله: فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ و قرء الآخرون سقفا بضم السين و القاف علی الجمع، و هی جمع السقف مثل رهن و رهن و قیل: هی جمع السقيف و قیل: هی جمع الجمع سقف و سقوف و سقف و قیل: سقيفة و سقائف و سقف، و معارج ای مصاعد و مراقی و قرء: معاریج و هما لغتان، واحدهما: معراج مثل مفتاح و مفاتيح و مفاتيح.

عَلَيْهَا يَطَّهَّرُونَ ای يعلون و يرتقون، يقال: ذهب على السطح اذا علوته، قال النابغة:

بلغنا أَلستما فى مجدنا و علونا و انا لَنرجو فوق ذلك مظهرا
اى: مصعدا، اى: جعلنا معارج من فضة عليها يعلون.

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُورًا مِنْ فَضَّةٍ عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ، يجلسون و ينامون.
و زُخْرَفًا الزخرف فى اللغة، الزينة، قال الله عز و جل: حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ
قال: زُخْرَفُ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ المزخرف المزين و المراد به هاهنا الذهب و هو معطوف على
محل مِنْ فَضَّةٍ، يعنى سقفا من فضة و زخرف اى: ذهب. و قيل: معنى الاية: لو فعلنا ذلك
بالكفار، لافتتن بهم غيرهم و توهّموا ان ذلك لفضيلة فى الكفار فيكفرون و يكونون فى
الكفر امة واحدة. قوله: وَ إِن كُنتُمْ كُفْرًا كَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، قرء عاصم و حمزة: لما
بالتشديد بمعنى الا اى: و ما كل ذلك الا متاع الحياة الدنيا و قرء الباقون لما بالتخفيف. و
الوجه انّ، ان على هذا هى المخففة من الثقيلة، و زائدة، و التقدير: و ان كل ذلك لمتاع
الحياة الدنيا، يزول و يذهب، وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ اى ثواب الآخرة خير للمتقين.
و قيل معناه: و الجنة عند ربك للمتقين خاصة.

روى ان عمر كان يقول: لو ان رجلا هرب من رزقه لا تبعه حتى يدركه كما ان الموت
يدرك من هرب منه، له اجل هو بالغه و اثر هو واطئه و رزق هو آكله و حتف هو قاتله،
فاتقوا الله و اجملوا فى الطلب و لا يحملنكم استبطاء شىء من الرزق ان تطلبوه بمعصية
الله فان الله عز و جل لا ينال ما عنده الا بطاعته و لن يدرك ما عنده بمعصيته، فاتقوا الله
و اجملوا فى الطلب.

وَ مَنْ يَعِشْ، اى: يعرض عن ذكر الرحمن فلم يخف عتابه و لم يرج ثوابه، تقول عشوت الى
كذا، اى: ملت اليه و عشوت عنه، اى: ملت عنه كما تقول، عدلت الى فلان و عدلت عنه.
و قرء ابن عباس: و من يعيش بفتح الشين اى يعم يقال عشى يعشى عشى اذا عمى، فهو
اعشى و امراة عشواء و قيل: عن ذكر الرحمن، اى: عن معرفته و طاعته لانه لا يذكره الا
من عرفه و اطاعه. و قيل يحتمل ان المراد به، من نزل فيهم قوله: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا
لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ نَظِيرُ الْآيَةِ قوله: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي نُقِيضُ
لَهُ شَيْطَانًا اى نهيبى له و نسب له شيطانا و نضمه اليه و نسلطه عليه فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ لا يفارقه
يزين له العمى و يخيل اليه انه على الهدى.

و قيل ذلك فى القيامة يقرن كل انسى بالشيطان الذى كان يدعوه، قرء يعقوب و حماد عن عاصم يقيض له بالباى على ضمير الرحمن و قرء الباقون: نقبض بالنون على اخبار الله تعالى عن نفسه بالتقييض. وَ اِنَّهُمْ يَعْنَى الشَّيَاطِينَ لَيُصْذَوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ اى: يصدون الكافرون عن الاسلام و يمنعونهم على الهدى وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ اى يحسب الكفار انهم على هدى و انهم محقون فى قولهم و عملهم. حَتَّىٰ اِذَا جَاءَنَا قرء اهل العراق غير ابى بكر على الواحد يعنون الكافر و قرء الآخرون جاءنا على التثنية يعنون الكافر و قرينه جعلنا فى سلسلة واحدة، فقال الكافر لقرينه يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ اى: بعد ما بين المشرق و المغرب فغلب اسم احدهما على الآخر كما يقال للشمس و القمر، القمران و لابي بكر و عمر العمران، فَبَسَّ الْقَرَيْنُ كُنْتُ فى الدنيا و قيل فَبَسَّ الْقَرَيْنُ انت فى النار قال ابو سعيد الخدرى اذا بعث الكفار، زَوَّجَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بقرينه من الشياطين فلا يفارقه حتى يصير الى النار وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اشرکتكم فى الدنيا اُنْكُمْ فى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ اى لن ينفعكم اليوم اشرکتكم فى العذاب، اين سخن جواب آن كس است كه بدى ميكنند و ميگويد كه اين نه همه من ميكنم كه ديگران نيز مي كنند، يعنى كه اشرتك در عذاب، شما را سود ندارد و در عذاب تخفيف نيارد كه در دوزخ، تأسى و تسلى بيكديگر نبود، هر كسى بخود مشغول بود و در عذاب خود گرفتار.

و قال مقاتل معناه لن ينفعمكم الاعتذار و الندم اليوم لانكم اتمتم و قرناؤكم مشتركون اليوم فى العذاب كما كنتم فى الدنيا مشتركين فى الكفر، عذر و پشيمانى امروز شما را سود ندارد كه شما امروز با قرناء خويش در عذاب مشترك خواهيد بود، چنان كه در دنيا در كفر مشترك بوديد.

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَ مَنْ كَانَ فى ضَلَالٍ مُّبِينٍ. هذا خطاب للنبي (ص) اى لا يضيّق صدرك فان من سبق علم الله بكفره لا يسمع و لا يهتدى. فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ بَانَ نميتك قبل ان نعذبهم، فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بالقتل بعدك.

أَوْ نُرِيَنَّكَ فى حياتك اَللّٰى وَعَدْنَاهُمْ من العذاب فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ متى شئنا عذبناهم و اراد به مشركى مكة انتقم منهم يوم بدر. هذا قول اكثر المفسرين و قال الحسن و قتاده عنى به اهل الاسلام من امّة محمد، و قد كان بعد النبي نعمة شديدة فى امته، فاكرم الله نبيه و

ذهب به و لم ير في امته الا الذي تقر عينه به و ابقى النعمة بعده.

و روى ان النبي ارى ما يصيب امته بعده فما روى ضاحكا متبسمما حتى قبضه الله.
فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ اى تمسك بالقرآن و اتله حق تلاوته و امتثل اوامره، و اجتنب نواهيه، إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اى على الدين الذى لا عوج له و إِنَّهُ يَعْنَى قِرْآنَ لَذِكْرِكُمْ لَكَ اى شرف لك و لقومك قريش، نظيره: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ اى شرفكم و سَوْفَ تُسْأَلُونَ عَنْ حَقِّهِ و اداء شكره.

روى الضحاک عن ابن عباس: ان النبي (ص) اذا سئل: لمن هذا الامر بعدك لم يخبر بشيء حتى نزلت هذه الاية و كان بعد ذلك اذا قال: لقريش.

و عن ابن عمر قال قال رسول الله لا يزال هذا الامر فى قريش ما بقى اثنان.

و قال ان هذا الامر فى قريش لا يعاديهام احد الا اكبه الله على وجهه ما اقاموا الدين و قال (ص) من يرد هوان قريش اهانه الله.

و قال مجاهد: القوم هم العرب فالقرآن لهم شرف اذ نزل بلغتهم ثم يختص بذلك الشرف، الاخص فالأخص من العرب حتى يكون الاكثر لقريش و لبنى هاشم.

و عن ابى بردة قال قال رسول الله الامراء من قريش لى عليهم حق و لهم عليكم حق ما حكموا، فعدلوا. و استرحموا، فرحموا. و عاهدوا، فوفوا، فمن لم يفعل ذلك، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين.

وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، لهذا الكلام و جهان، احدهما ان الله عز و جل جمع رسله ليلة اسرى برسوله فى مسجد بيت المقدس فاذن جبرئيل ثم اقام و قال يا محمد: تقدم فصل بهم فتقدم و صلى بهم فلما فرغ من الصلاة قال له جبرئيل «سل» يا محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَمْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ فقال رسول الله (ص) لا اسئل قد اكتفيت و هذا قول الزهرى و سعيد بن جبیر و ابن زيد قالوا: جمع له الرسل ليلة اسرى به و أمر أن يسألهم فلم يشكّ و لم يسئل و هذه الاية عدت مكية لان رسول الله (ص) لم يكن هاجرا ليلتذ بعد و كل ما نزل من القرآن بعد مهاجرة رسول الله بمكة فى عمرة القضاء و فى الفتح فى اسفاره.

فانه يعد مدنيّة و الوجه الثانى: و سئل من ارسلنا اليهم من قبلك رسولا من رسلنا، يعنى

سل مؤمنی اهل الكتاب الذين ارسلنا اليهم الانبياء هل جاءتهم الرسل الا بالتوحيد و المراد بالسؤال، التقرير لمشرکی قريش انه لم يأت رسول و لا كتاب بعبادة غير الله عز و جل. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ آيَاتِهِ الْعَصَا وَ الْيَدَ الْبَيْضَاءَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ اسْتَهْزَءُوا بِهَا وَ قَالُوا إِنهَا سِحْرٌ وَ تَخْيِيلٌ وَ هَذَا تَسْلِيَةٌ لِلنَّبِيِّ (ص) وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا إِنْ أَنَسْتَ كَهَ پارسيان گویند که همه از یکدیگر نیکوتر، همه از یکدیگر بهتر و مهتر، اکبر من اختها ای قریبها و صاحبها التي كانت قبلها وَ أَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ يَعْنِي بِالسِّنِينَ وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَ الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و الطمس فكانت هذه دلالات لموسى و عذابا لهم و كانت كل واحدة اكبر من التي قبلها لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عَنْ كُفْرِهِمْ وَ قَالُوا لِمُوسَىٰ لِمَا عَاينُوا الْعَذَابَ، يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ يَا أَيُّهَا الْعَالِمُ الْكَامِلُ الْحَاقِقُ وَ انما قالوا هذا توقيرا و تعظيما له لان السحر عندهم كان علما عظيما و صفة ممدوحة ادْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِي بَمَا اخبرتنا عن عهده اليك، انا ان آمنا كشف عنا العذاب فسله بكشف العذاب عنا إِنَّا لَمُهْتَدُونَ مؤمنون، فدعا موسى فكشف عنهم العذاب فلم يؤمنوا فذلك قوله عز و جل: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ إِي يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ وَ يَصْرُونَ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ.

وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ چون موسى دعا کرد و رب العزة بدعاء وى عذاب از قبطيان باز برد، فرعون ترسيد که ايشان بموسى ايمان آرند همه را جمع کرد و ملك خود و قوت خود فرا ياد ايشان داد و ضعف موسى فرا نمود تا نيندارند که كشف عذاب بدعاء موسى بود که اگر بدعاء وى بودى و او بدعوى صادق بودى، ملك وى را بودى و دعاء از بهر خود کردى تا آن لثغة که بر زبان وى است زائل گشتى، گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي نه ملك زمين مصر مرا است و اينک جويهاى نيل زير قصر من و در بوستان و رزان من ميرود بفرمان من، و آن جويهاى نيل سيصد و شصت بودند، اصل آن و معظم آن چهارند: يکى نهر ملك، ديگرى نهر طولون سوم نهر دمياط، چهارم طنيس أ فَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ سَخِنَ اَيْنِجَا تمام است يعنى أ فلا تبصرون ام تبصرون، نمى بينيد يا مى بينيد آن که گفت: انا خيرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ و قيل معناه ا فلا تبصرون شده ملكى و عجز موسى. ثم قال: ام انا خير بل انا خير من هذا الذى هو مهين اى: فقير لا حشم معه

وَلَا يَكَادُ يُبِينُ أَي لَا يَكَادُ يَفْصَحُ بِكَلَامِهِ لِلشَّعْغَةِ الَّتِي فِي لِسَانِهِ، كَانَ مُوسَى (ع) بَلِيغًا فَصِيحًا وَكَانَتْ عَلَيْهِ حَلَاوَةٌ وَمَهَابَةٌ وَمَلَاخَةٌ غَيْرَ أَنَّ لِسَانَهُ كَانَتْ بِهِ عَقْدَةٌ فَلَمَّا قَالَ: وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي قِيلَ لَهُ أُوتِيَتْ سُؤْلُكَ فَبَقِيَتْ مِنْهَا لِنُغَةٍ. فَرَعُونَ خُودَ رَا فَضَّلَ نَهَادَ بَرِ مُوسَى وَ كَافَتْ طَاعَتِ مِنْ أُولَيْتَرِ كِه مَرَا مَلِكِ اسْتِ وَ فَرْمَانِ وَ حَشْمِ مِنْ بَرَمِ، اَز اَيْنِ مُوسَى حَقِيرِ ضَعِيفِ وَ دَرُوشِ كِه اَو رَا نِه حَشْمِ اسْتِ وَ نِه مَالِ وَ نِه مَعِيشَتِ كِه بَدَانِ زَيْشِ كَنْدِ وَ نِه فَصَاحَتِي كِه بِيَانِ سَخْنِ كَنْدِ.

فَلَوْ لَا أَلْقَى عَلَيْهِ إِنْ كَانَ صَادِقًا أُسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ جَمْعُ الْاِسْوَرَةِ وَ هِيَ جَمْعُ الْجَمْعِ قَرءِ حَفْصِ وَ يَعْقُوبِ اِسْوَرَةٍ وَ هِيَ جَمْعُ سَوَارِ قَالِ مَجَاهِدُ كَانُوا إِذَا سَوَّدُوا رِجْلًا سَوْرُوهُ بِسَوَارِ وَ طَوْقُوهُ بِطَوْقِ مَنْ ذَهَبَ يَكُونُ ذَلِكَ دَلَالَةً لِسَيَادَتِهِ وَ عَلَامَةً لِرِيَاسَتِهِ فَقَالَ فَرَعُونَ هَلَّا الْقَى رَبِّ مُوسَى عَلَيْهِ اِسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبِ إِنْ كَانَ سَيِّدًا يَجِبُ طَاعَتُهُ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ مُتَتَابِعِينَ يِقَارَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَشْهَدُونَ لَهُ بِصَدَقِهِ وَ يَعِينُونَهُ عَلَى أَمْرِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْتَخَفَّ قَوْمُهُ فَاطَاعُوهُ، أَي اسْتَخَفَّ فَرَعُونَ قَوْمَهُ الْقَبْطِ يَعْنِي وَجَدَهُمْ جَهَالًا وَ اسْتَخَفَّ عَقُولَهُمْ وَ قِيلَ طَلَبَ مِنْهُمْ الْخَفَةَ فِي الطَّاعَةِ وَ هِيَ الْاِسْرَاعُ إِلَيْهَا فَاطَاعُوهُ يُقَالُ اخْفَ إِلَى كَذَا أَي اِسْرَعَ إِلَيْهِ وَ اسْتَخَفَّهُ غَيْرُهُ دَعَا إِلَى ذَلِكَ، أَي: وَ اسْتَخَفَّهُمْ بِهَذَا الْكَلَامِ الْمَزْخَرَفِ فَاطَاعُوهُ إِنْهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ خَارِجِينَ عَنِ دِينِ اللَّهِ.

فَلَمَّا آسَفُونَا أَي اِغْضَبُونَا وَ الْاِسْفُ اَشَدُّ الْغَضَبِ، اُنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، أَي اِحْلَلْنَا بِهِمُ النِّقْمَةَ وَ الْعَذَابَ فَاغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ.

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا قَرَأَ حَمْزَةٌ وَ الْكَسَائِي سَلَفًا بِضَمِّ السَّيْنِ وَ الْاِلَامُ جَمْعُ سَلِيفِ مِنْ سَلَفِ أَي تَقَدَّمَ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ سَلَفًا بِفَتْحِ السَّيْنِ وَ الْاِلَامُ عَلَى جَمْعِ السَّالِفِ مِثْلُ حَارِسِ وَ حَرَسِ وَ خَادِمِ وَ رَا صِدِّ وَ رَصْدِ وَ هُمُ الْمَاضُونَ الْمُتَقَدِّمُونَ مِنَ الْاِمْمِ، وَ الْمَعْنَى، جَعَلْنَاهُمْ مُتَقَدِّمِينَ لِيَتَعَظَّ بِهِمُ الْآخَرُونَ وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ أَي عِبْرَةٌ وَعِظَةٌ. وَ قِيلَ سَلَفًا لِكِفَارِ هَذِهِ الْاِمَّةِ إِلَى النَّارِ أَي مُقَدِّمَةً كِفَارِ هَذِهِ الْاِمَّةِ إِلَى النَّارِ وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ أَي يَضْرِبُ بِهِمُ الْاِمْتِثَالَ فِيمَا بَيْنَهُمْ.

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا مُفْسِرَانِ اِنْدَرِينَ آيَتِ مُخْتَلَفِ الْقَوْلِ اِنْدِ بَرِ سِهْ گَرُوه: قَوْمِي كَفْتَنْدِ الضَّارِبِ لِمِثْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزَّبْعَرِيِّ كَانَ مِنْ مَرْدَةِ قَرِيشِ قَبْلَ اَنْ يَسْلَمَ اِبْنِ مِثْلِ عَبْدِ اللَّهِ

الزبیری زد کہ آمد برسول خدا صلوات اللہ و سلامہ علیہ گفت تو می گویی انکم و ما تعبدون من دون اللہ حسب جہنم شما و ہر چہ فرود از اللہ می پرستید (عیسی) ہیزم دوزخ است و تو می گویی عیسی برادر منست و پیغامبر خدای. چون وی چنین گفت، مصطفی صلی اللہ و السلام (ص) خاموش گشت منتظر وحی تا از حق جواب چہ آید عبد اللہ الزبیری گفت خصمتہ و اللات و العزی، قریش کہ حاضر بودند دست زدند و خندہ در گرفتند و از تصدیق برگشتند. اینست کہ رب العالمین فرمود إِذَا قَوْمُكَ يَعْني قریشا مِنْهُ يَصِدُّونَ اٰی يَضجون و يصيحون و يضحكون و قيل يعرضون عن القرآن و عن التصديق.

وَ قَالُوا اٰ آلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ كَفَتند این خدایان ما بہتر یا عیسی اگر عیسی باتش شاید بتان، ہم شاید. قول دوم آنست کہ این مثل مشرکان زدند ایشان کہ ملائکہ را دختران گفتند یعنی اذا جاز ان یكون عیسی ابن اللہ، جاز ان تكون الملائكة بنات اللہ. باین قول، إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ مؤمنانند کہ این سخن بر ایشان صعب آمد از آن برگشتند و دیگران را از آن برگردانیدند قال قتادة: یصدون اٰی یخرجون و قال القرظی: یضجرون. قول سوم آنست کہ الضارب للمثل هو اللہ عز و جل این مثل آنست کہ اللہ زد در قرآن کہ اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ. مثل عیسی بنزدیک اللہ چون مثل آدم است آدم را بیافرید از خاک بی پدر و بی مادر، عیسی را بیافرید از باد بی پدر. در تخیف بنزدیک اللہ در قدرت او ہر دو یکی اند. چون این آیت فرو آمد کافران گفتند محمد می خواهد کہ ما او را خدای خوانیم و او را پرستیم چنانک ترسایان عیسی را پرستیدند: باین قول إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ مشرکان قریش اند کہ از ضرب مثل برمیگشتند و می خندیدند وَ قَالُوا اٰ آلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ، یعنیون محمدا خدایان ما بہ اند پرستیدن را یا محمد یعنی کہ خدایان خود فرونگذاریم و او را پرستیم، یَصِدُّونَ بضم صاد قرائت نافع و ابن عامر و کسایب است و باقی بکسر صاد خوانند ہما لغتان مثل یعرشون و یعرشون ما ضَرْبُہُ لَکَ اِلَّا جَدَلًا اٰی انہم قد علموا انک لا ترید منہم ان ینزلوک منزلة المسیح و ما قالوا هذا القول اٰلًا جدلا اٰی خصومة بالباطل و علی القول الاول ما ضربوا هذا المثل لک الا جدلا بالباطل لانہم علموا ان المراد من قوله اِنكُمْ و ما تعبدون من دون اللہ حسب جہنم ہؤلاء الاصنام دون عیسی

(ع) بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ حاذقون في الخصومه.

عن ابى امامة قال قال رسول الله (ص) ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه، الا اوتوا الجدل ثم قرأ ما ضربوه لك اِلاَّ جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ثم ذكر عيسى عليه السلام فقال: اِنَّ هُوَ اِلاَّ عَبْدٌ اُنْعَمْنَا عَلَيْهِ بالتقوى وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا اى آية و عبرة لبنى اسرائيل يعرفون قدرة الله على ما يشاء حيث خلقه من غير اب و لو نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً اى لو نشاء لاهلكناكم و جعلنا بدلکم و مکانکم ملائکة فی الارض يَخْلُفُونَ يَكُونُونَ خلفاء منكم يعمرون الارض و يعبدونى و يطيعونى. و قيل يخلفون اى يخلف بعضهم بعضا و قيل معنى الاية: لو نشاء لجعلنا من الانس ملائكة و ان لم تجر العادة كما خلقنا عيسى من غير اب و انه لعلم للساعة اى ان عيسى نزوله من اشراط الساعة يعلم بنزوله، قربها و ثبوتها و قيل ان عيسى كان يحيى الموتى فعلم به الساعة و البعث و قراء ابن عباس و ابو هريرة و انه لعلم للساعة بفتح العين و اللام اى علامة و اماره للساعة فلا تَمْتَرَنَّ بها يعنى اذا انزل فلا تشكن فى قيامها. يقولها لقريش

قال النبى صلى الله عليه و اله سلم ليوشكن ان ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر الصليب و يقتل الخنزير و يضع الجزية و يهلك فى زمانه الملك كلها، الا الاسلام. و يروى انه ينزل على ثنية بالارض المقدسة يقال لها افيق و عليه ممصران يعنى ثوبين مصوغين بالصفرة و شعر راسه ذهين و بيده حربة يقتل بها الدجال فياتى بيت المقدس و الناس فى صلاة العصر و الامام يؤم بهم فيتاخر الامام فيتقدمه عيسى و يصلى خلفه على شريعة محمد (ص) ثم يقتل الخنازير و يكسر الصليب و يخرب البيع و الكنائس و يقتل النصرى الا من آمن به.

و قال الحسن و جماعة و انه يعنى و ان القرآن لعلم للساعة يعلمكم قيامها و يخبركم باحوالها و احوالها فلا تَمْتَرَنَّ بها اى لا تشكن فيها قال ابن عباس اى لا تكذبوا بها وَ اَتَّبِعُونَ القول هاهنا مضمرا اى قل يا محمد اتبعونى على التوحيد هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ اى هذا دين قيم و قال الحسن هذا القرآن صراطه الى الجنة مستقيم.

وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ عن الايمان بالساعة و القرآن اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ظاهر العداوة و لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ اى بالحجج و المعجزات قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ اى بالنبوة و قيل

بالانجيل وَ لِأَيِّينَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ مِنْ أَحْكَامِ التَّوْرَةِ قَالَ قَتَادَةَ يَعْنِي اخْتِلَافَ الْفِرْقِ الَّذِينَ تَحْزَبُوا عَلَى أَمْرِ عَيْسَى وَقِيلَ: لَا يَبِينُ لَكُمْ مَا كَانَ بَيْنَكُمْ مِنَ الْاِخْتِلَافِ فِي السِّدِّينِ قَالَ. الزَّجَّاجُ الَّذِي جَاءَ بِهِ عَيْسَى فِي الْاِنْجِيلِ اِنَّمَا هُوَ بَعْضُ الَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ بَيْنَ لَهُمْ فِي غَيْرِ الْاِنْجِيلِ مَا اِحْتَاجُوا اِلَيْهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ خَالِقِي وَ رَازِقِي وَ اَنَا عَبْدٌ مَخْلُوقٌ مَحْتَاجٌ اِلَى الرِّزْقِ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ أَي فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ هُمُ احْزَابُ النَّصَارَى تَحْزَبُوا فِي عَيْسَى ثَلَاثَ فِرْقٍ الْمَلَكَائِيَّةِ وَ النَّسُطُورِيَّةِ وَ الْيَعْقُوبِيَّةِ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا أَي قَالُوا فِي عَيْسَى مَا كَفَرُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمِ الْعَذَابِ.

هَلْ يَنْظُرُونَ أَي يَنْتَظِرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ يَعْنِي اِنهَا تَأْتِيهِمْ لَا مُحَالَةً، فَكَانَهُمْ يَنْتَظِرُونَهَا، يَعْنِي الْقَاعِدِينَ عَنِ الْاِيْمَانِ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ فَجَاءَتْ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ بِمَجِيئِهَا.

النوبة الثالثة

قوله: أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا صناديد قریش از سر سبکباری و طیش میگفتند که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم بو طالب نهادند اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست، پیغام رسان ولید مغیره بودی سرور قریش و عظیم مکه، یا بو مسعود ثقفی سید ثقیف و عظیم طائف. ایشان چنین میگویند و منادی عزت ندا میکند که نَحْنُ قَسَمْنَا ما آن را که نخواهیم در مفازه تحیر همی رانیم و آن را که خواهیم بسلسله لطف بدرگاه میکشیم، یکی را بهر لحظه در منازل درجات بدست ترقی جلوه میکنیم و آن را که نخواهیم هر ساعتی سرنگونتر همی داریم. نَحْنُ قَسَمْنَا قسمت ما چنین است و حکم ما اینست.

شهریست بزرگ و من بدو درمیرم تا خود ز من و خود کشم و خود گیرم

فرمان آمد: که ای جبرئیل بآن روضه رضا رو و رخس فضل را برگستوان عنایت، بر نه، یتیم بو طالب را بحضرت آر، عنان براق دولت او در شاخ سدره بند، ما میخواستیم که از خزانه غیب، او را خلعتها روان کنیم، گفتند جلوه گری فرزند با علی علین و خواری ما در اسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که: نَحْنُ قَسَمْنَا بر قسمت ما اعتراض نیست و کس را

روی سؤال نیست لا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات مأوی، میان نعیم و فوز مقیم شادان و نازان و جگر گوشه نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئة سوزان و گدازان چیست؟ نَحْنُ قَسَمْنَا قسمت الهی را مرد نیست و حکمی که در ازل کرد آن را تغییر و تبدیل نیست. ما يُدَلُّ الْقَوْلُ لَدَىٰ. ابلیس مهجور را از آتش بیافرید و در سدره منتهی او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بر وی فرستاد و صد هزار سال او را بر مقام خدمت بداشت آن گه زنار لعنت بر میان او بست، آدم خاکی را از خاک تیره برکشید و ناکرده خدمت، تاج کرامت و اصطفاء بر فرق وی نهاد، گفتند این عز و منقبت آدم از کجا و آن ذل و نومیدی ابلیس چرا، گفت نَحْنُ قَسَمْنَا بر قسمت ما چون و چرا نیست و هر که چون و چرا گوید او را بر درگاه ما بار نیست.

او جل جلاله چون از کسی اعراض کرد جراحی است که هیچ علاج نپذیرد و چون بر کسی اقبال کرد از خاک خانه او همه گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دو گروهند: توانگران مال و توانگران حال. توانگران مال بمال مینازند و توانگران حال با نَحْنُ قَسَمْنَا میسازند و اگر از این باریکتر خواهی توانگران حال دو گروهند: گروهی را دیده بر قسمت قسام آمد، بهر چه یافتند رضا دادند و قانع گشتند، گروهی دیده بر نَحْنُ آمد قَسَمْنَا ندیدند از شهود قسام نپرداختند، هر دو کون بر ایشان جلوه کردند در آن نیاویختند، بر سنت سید المرسلین و خاتم النبیین راست رفتند و بر سیرت وی که ما زَاغَ الْبَصْرُ وَ مَا طَعَىٰ، پی بردند لا جرم امروز مفتاح در رشاد گشتند و مصباح سرای سداد و فردا ایشان را آن ساختند که: لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. بو بکر رضی شیخ شام وقتی در بادهای بود بتجربید و در اللّٰه زارید و گفت: الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهره من بر دل من چیزی آشکارا کن تا جان من بیاساید، دری از آن حقایق قربت بر وی گشادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که تباہ گشتید. گفت: الهی بیوش که من طاقت آن ندارم، آن را بیوشیدند شیخ الاسلام انصاری گفت نھان: کردن غیب و پوشیدن حقایق آن از اللّٰه تعالی رحمت است که آن در این جهان ننگد. هر چه از آن آشکارا شود یا آن بود که آن کس را در وقت ببرند، یا عقل وی طاقت آن ندارد، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نھان به تا در سرای

غیب و حقیقت بر سر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است و زندان اندوه تا روزی که این مدت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در حقایق و غیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و صبح کرامت از مشرق قربت برآید، اشخاص پیروزی بدر آید، ظلمت فرقت را نور وصلت با برآید، گیر چنان که تو خواهی چنان برآید. بس نماند که آنچه خبر است عیان شود، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود. دست علایق از دامن حقایق رهان شود، قصه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود. مَنْ يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيسٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَ الْخُلُوةِ مَعَ اللَّهِ فَحَادٌّ عَنْ ذِكْرِهِ وَ اخْلُدْ إِلَى خَوَاطِرِهِ الرَّدِيئَةِ، قَبِضَ اللَّهُ لَهُ مِنْ يَشْغَلُهُ عَنِ اللَّهِ. هر که قدر خلوت با حق نداند از ذکر او بازماند و هر که از ذکر او بازماند، حلاوت ایمان از کجا یابد. لا جرم بجای ذکر رحمن و ساوس شیطان نشیند و هواجس نفس بیند و هر که بر پی شیطان رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر الله چه داند و از درد دین چه خبر دارد، بلال سوخته باید و سلمان ریخته و معاذ کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند.

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز
نگش _____ آید _____ و دردا

اگر بلال است از تیمار مسلمانی بیمار و نحیف گشته، و معاذ است سراپرده عشق در صحرای درد نیافت، زده که: تعالوا نوؤمن ساعة، و سلمان است جان و دل خویش غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سر خود گم کرده، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر مسجد رسول (ص) برگذشت از خود چنان بیخود گشته و در مذکور چنان مستغرق شده که سلام بر رسول فراموش کرد، جلال و عظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بر رسول نگذاشته.

مصراع: يعلم الله گر همی دائم نگارا شب ز روز. چون برگذشت و سلام نکرد مصطفی (ص) تیز در وی نگریست دل وی را دید، چون کشتی در بحر غیب افکنده، باد جلال از مهب تجلی خاسته، کشتی بشکسته و سلمان سرگشته. زبان سلمان بزیارت دل رفته، دل

در جان آویخته، جان در حق گریخته. مصطفی (ص) دانست که سلمان از خود رها شده و مرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده. ای جوانمرد، کار آن مرغ دارد. قفس که در او مرغ نبود بچه شاید. گفته‌اند قفس، قالب است و امانت مرغ، پر او عشق، پرواز او ارادت، افق او غیب، منزل او درد، استقبال از راه اتینته هرولته. هر گه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند، کروییان عالم قدس دستها بدیده خویش باز نهند، تا برق این جمال دیده‌های ایشان نریاید. مصطفی (ص) هر چند که از احوال سلمان با خبر بود غیرتی بر صحرای سینه وی گذر کرد گفت: ای سلمان می‌برگذری و سلام می‌نکنی، سلمان جواب نداد، رسول فرمود ای سلمان آخر نه من راحت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری، سلمان هم جواب نداد، سرّ سلمان آن ساعت در الله زارید که الهی یا زبانی بازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده. جبرئیل آن ساعت از هواء قدرت بشتاب درآمد رسول فرمود: ای جبرئیل امروز بشتاب آمدی، گفت آری که سلمان در غرقاب است. ای محمد الله ترا سلام میکند میفرماید که با سلمان می‌گویی نه راحت من نمودم؟ ترا راه که نمود؟ می‌گویی نه امید بشفاعت من داری؟ در کل عالم کرا زهره شفاعت بود تا دستوری من نباشد؟

ای محمد تو بر طور نبودی آن روز که ما ندا کردیم آن ذره سلمان در میان ذره‌ها متواری، خیمه عشق بر صحرا زد و غیرت ارنی استقبال کرد، که یا موسی تو پنداری که در این مملکت، عاشق خود تویی، درنگر باین خاک طور، تا در زیر هر ذره‌ای، عاشقی بینی ایستاده و می‌گوید: ارنی ارنی، قال النبی (ص): من أراد أن ينظر الی عبد نور الله قلبه، فلينظر الی سلمان.

۳ النبوة الاولى

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، دوستان همه آن روز یکدیگر را دشمن باشند، إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷) مگر پرهیزندگان.

یا عباد: ای بندگان من، لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) بر شما نه بیم است امروز و نه اندوه.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ای ایشان که بگرویدند و مسلمانان بودند.

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در روید در بهشت، أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و جفتان شما، تُحْبِرُونَ (۷۰) شما را شادان میدارند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِرِيشَانِ مِیگرددانند، بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ کاسه‌های زرین و آبدستهای زرین، وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ، وَ دَرِ آن بهشت است هر چه دلها خواهد، وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ، وَ چشما را خوش آید، وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) و شما در آن جاویدان.

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ وَ آن بهشت آنست الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا که شما را میراث دادند، بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) بآنچه میکردید.

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ شما راست در آن، میوه‌های فراوان، مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) از آن میخورید.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان‌اند. لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ، هِیچ کم نکنند و سست از ایشان عذاب آن، وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) و ایشان در آن عذاب‌اند فرومانده بیچاره و نومید و خوار.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ بر ایشان ستم نکردیم، وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) لکن ایشان ستمکاران بودند.

وَ نَادُوا يَا مَالِكُ بَأْوَاخِ خازن دوزخ را مالک و گویند، لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، تا مرگ راند بر ما، قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُونُونَ (۷۷) مالک ایشان را جواب دهد که ای‌در خواهید بود. لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بِيغام راست آوردیم بشما در دنیا، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) لکن بیشتر شما سخن راست را دشواردار بودید و ناخواه.

أَمْ أَبْرَأُوا أَمْرًا يَا ایشان کاری محکم میسازند فراهم، فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) ما نیز کاری محکم میسازیم فراهم.

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ یا می‌پندارند که ما نمی‌شنویم نهان ایشان در دلها، و راز ایشان در زبانه‌ها، بلی، آری، وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰) و فرستادگان ما بنزدیک ایشان، می‌نویسند.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ، گوی اگر رحمن را فرزند بودی، فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱) من پیشین کسی بودمی که ننگ داشتی از پرستش او.

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ، پاکی و بی‌عیبی خداوند آسمان و زمین را خداوند عرش، عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) از آن صفتها. فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا، گذار ایشان را تا همان نابکار میکنند و میگویند و يَلْعَبُوا و ببازی میزنند، حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳) تا آن گاه که بآنروز رسند که ایشان را می‌وعده دهند.

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ، اوست که در آسمان خدا اوست، وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ و در زمین خدا، هم اوست، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) و اوست آن راست کار راست دانش. تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و برتر است و پاکتر و بزرگوارتر آن خدای که او راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین و ما بینهما و هر چه میان آن هر دو، وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و بنزدیک اوست روز رستاخیز، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) و همه آفریده را با او خواهند برد.

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ و نه پادشاهند ایشان که بخدای میخوانند ایشان را فرود از او بر شفاعت ایشان راه، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) مگر کسی که گواهی دهد بر راستی و بدل میدانند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ، و اگر پرسی ایشان راه، که آفرید ایشان راه؟، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، ناچار گویند که الله، فَأَنِّي يُؤْفَكُونَ (۸۷) پس ایشان را از حق چون برمیگرداند. وَ قِيلَ يَا رَبِّ، میگوید: یا ربِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) اینان گروهی‌اند پند بنمی‌گیرند.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ، فراگذار از ایشان، وَ قُلْ سَلَامٌ و گوی من از پاسخ نابکار گوی، بیزارم فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹) آری آگاه شوند.

النوبة الثانية

قوله: الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مفسران را در این آیت دو قولست: یک قول آنست که مراد باین، کفار و احزاب‌اند که روز قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند، همانست که جای دیگر فرمود: ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا روز قیامت بیکدیگر کافر شوید و یکدیگر را نفرین کنید.

قول دیگر آنست که: الا خلاء على المعصية في الدنيا يوم القيمة بعضهم لبعض عدو إنا الْمُتَّقِينَ اى الا المتحابين فى الله على طاعة الله. ایشان که در دنیا بر معصیت و بر مخالفت شریعة با یکدیگر دوستی گیرند و دمساز یکدیگر باشند، فردا در قیامت ایشان را از آن دوستی نفعی نیاید بلکه دشمن یکدیگر شوند.

مجاهد گفت: اصحاب المعاصی متعادون يوم القيمة، آن گه استثنا کرد گفت: إنا الْمُتَّقِينَ مگر ایشان که از معصیت بیرهیزند و در دنیا از بهر خدا، در طاعت خدا، دوست یکدیگر باشند. آن دوستی پیبوند و در قیامت گسسته نشود.

قال النبى (ص): ان الله تعالى يقول يوم القيمة: اين المتحابون بجلالى، اليوم اظلمهم فى ظلى يوم لا ظل الا ظلى.

و فى رواية اخرى: يقول الله تعالى المتحابون فى جلالى لهم منابر من نور يغبطهم النبيون و الشهداء.

و قال ابن عباس: احب لله و ابغض لله و وال لله و عاد لله، فانه انما ينال ما عند الله بهذا و لن ينفع احدا، كثرة صومه و صلاته و حجّه حتى يكون هكذا و قد صار الناس اليوم يحبون و يبغضون للدنيا و لن ينفع ذلك اهله، ثم قراء: اَلْاَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ و قال على (ع) فى هذه الاية: خليلان مؤمنان و خليلان كافران، فمات احد المؤمنين فقال يا رب ان فلانا كان يأمرنى بطاعتك و طاعة رسولك و يأمرنى بالخير و ينهانى عن الشر و يخبرنى انى ملائكتك، يا رب فلا تضلّنه بعدى و اهده كما هديتني و اكرمه كما اكرمتني، فاذا مات خليله المؤمن، جمع بينهما فيقول ليشن احدكما على صاحبه فيقول نعم الاخ و نعم الخليل و نعم صاحب. قال و يموت احد الكافرين فيقول يا رب ان فلانا كان ينهانى عن طاعتك و طاعة رسولك و يأمرنى بالشر و ينهانى عن الخير و يخبرنى انى غير ملائكتك، فلا تهده بعدى و اضلله كما اضللتني و اهنه كما اهننتني، فاذا مات خليله الكافر جمع بينهما فيقول ليذمّ احدكما، صاحبه، فيقول بئس الاخ و بئس الخليل و بئس صاحب. ثم قرأ: يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ يا عبادِ لا خَوْفُ القول هاهنا مضمّر يعنى يقول الله تعالى للمتقين: يا عبادِ گفته اند در روز قیامت در وقت بعث که رب العالمین خلق را زنده گرداند، همه ترسان و لرزان باشند، جانها از فرع قیامت

بچنبر گردن رسیده‌اند، ندا آید که: یا عبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ خَلَقَ هَمَّهِمْ دَارُونَ كَهَ اَيْنَ نَدَا عَامَسْتِ هَمَّكَانَ رَا، تا بر بی آن، ندا آید که: الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ آن‌گه، کافران همه نومید شوند و مسلمانان از کافران جدا شوند و ایشان را گویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ مفسران گفتند نظم این آیات بر دو وجه است: یکی بر تقدیم و تأخیر، یعنی یا عبادی الذین آمنوا بآیاتنا و كانوا مسلمین لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون. ای بندگان من که بسخنان من بگرویدید و مسلمان بودید، شما را امروز نه بیم است و نه اندوه.

وجه دیگر: یا عبادِ، لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ سخن اینجا تمام شد، آن‌گه بر معنی ندا گفت بی حرف ندا: الَّذِينَ آمَنُوا یعنی یا ایها الذین آمنوا کقولہ: یوسفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا یعنی یا یوسف، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ دررودید در بهشت، أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ای تَسْرُونَ و تَنَعَّمُونَ و قیل الخبر، السماع، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ الطائف الخادم و الصحاف القصاع الواسعة، واحدتها: صحفة. و الاكواب: جمع كوب، و هو انا مستدير مدور الرأس، لا عروة له و لا اذن و لا خرطوم، و المعنى: بایدی الغلمان صحاف من ذهب فيها طعام، و اكواب من ذهب فيها شراب فيها ای فی الجنة ما تشتهيہ الأنفسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ هذا من جوامع القرآن لانه جمع بهاتین اللفظتین، ما لو اجتمع الخلق کلهم علی وصف ما فیها علی التفصیل، لم یخرجوا عنه. قرأ نافع و ابن عامر و حفص، ما تشتهيہ الانفس، و كذلك هی فی مصاحفهم و قرأ الآخرون بحذف الهاء. و حذف الضمیر من الموصول، احسن من الاثبات، تقول: لَذَا الشیء یلذ فهو ملذوذ و لذیذ، قال الشاعر:

و لقد هممت بقتلها من اجلها کیما تكون خصیمتی فی المحشر
کیما یطول خصامنا و نزاعنا فتلذَّ عینی من لذیذ المنظر

تقول: هذا الشراب ملذوذ و لذیذ و لذَّة. قال الله تعالى عز و جل: وَ أَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ المصدر: اللذاعة، قال الحسن البصری: لذاعة شهادة ان لا اله الا الله فی الآخرة لذاعة الماء البارد فی الدنيا و تَلَذُّ الْأَعْيُنُ ای تجد للنظر الیه لذة لافراط حسنه فی مرآها و ما التذ به العین، قبلته النفس، لانها رائد العین، وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ لان نعيمها لا يزول و لا

ينقطع. و فى الخبر: ان اعرابيا قال يا رسول الله ا فى الجنة ابل فانى احبّ ابل، فقال يا اعرابى ان ادخلك الله الجنة، اصبت فيها ما اشتهدت نفسك و لذت عينك.

و عن ابى هريره قال: قال رسول الله (ص): ان ادنى اهل الجنة منزلة، من له سبع درجات و هو على السادسة و فوقه السابعة، و ان له ثلاثمائة خادم و انه يغدى عليه و يراح فى كل يوم ثلاثمائة صحفة، فى كل صحفة لون من الطعام ليس فى الأخرى، و انه ليلذ اوله كما يلذ آخره و ان له من الاشربة، ثلاثمائة اناء فى كل اناء شراب ليس فى الآخر، و انه ليقول يا رب، لو اذنت لى، لاطعمت اهل الجنة و سقيتهم و لم ينقص ذلك مما عندى شيئا، و ان له من الحور العين ثنتين و ستين زوجة، سوى ازواجه من الدنيا.

و عن ابى ظبية السلمى قال: ان الشرب من اهل الجنة لتظللهم سحابة، فتقول ما امطركم، فما يدعوا داع من القوم، بشىء، الا امطرتة، حتى ان القائل منهم، ليقول: امطرينا كواعب اترابا. و عن ابى امامة قال ان الرجل من اهل الجنة ليشتهى الطائر و هو يطير، فيقع متعلقا نضيحا فى كفه، فيأكل منه حتى تنتهى نفسه ثم يطير و يشتهى الشراب، فيقع الإبريق فى يده فيشرب منه ما يريد ثم يرجع الى مكانه.

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يُقَالُ لَهُمْ: هَذِهِ الْجَنَّةُ الَّتِي وَعَدَكُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ يُورِثُكُمُوهَا فِي قَوْلِهِ: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا. و فى قوله: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قِيلَ: وَرِثَ اللَّهُ الَّذِينَ قَبَلُوا أَمْرَهُ، مَنَازِلَ الَّذِينَ لَمْ يَقْبَلُوهُ. لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ تَتَعَلَّلُونَ بِهَا بَعْدَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ مِنْهَا تَأْكُلُونَ أَيْ: مَا اشْتَهَيْتُمْ مِنْهَا. و فى الخبر: لا يَنْزَعُ رَجُلٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ ثَمَرِهَا إِلَّا نَبَتَ مَكَانَهَا مِثْلَهَا، ثُمَّ ذَكَرَ جِزَاءَ الْكُفَّارِ لِلتَّقَابِلِ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ رَفَعَ خَالِدُونَ بِالْخَيْرِ لِأَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالذِّكْرِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا بَعْدَ خَيْرٍ.

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ أَيْ لَا يَخْفَى عَنْهُمْ زَمَانًا وَ لَا نَقْصَانًا وَ هُمْ فِيهِ أَيْ فِي الْعَذَابِ مُبْلِسُونَ آتْسُونَ مِنَ النَّجَاةِ، مُتَحِيرُونَ.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بِكُفْرِهِمْ، وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِمَا نَيْسُوا مِنْ فَتُورِ الْعَذَابِ، نَادُوا يَا مَالِكُ وَ هُوَ خَازِنُ النَّارِ، لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ يَعْنِي لِيَمْتَنَّا رَبِّكَ فَتَسْتَرِيحُ فِيجِيبُهُمْ مَالِكٌ بَعْدَ مِائَةِ سَنَةٍ وَ قِيلَ بَعْدَ أَلْفِ سَنَةٍ، إِنَّكُمْ مَكِينُونَ فِي الْعَذَابِ،

لا تتخلصون عنه لا بموت و لا فتور. و قيل هذه تمنّ منهم لا طمع، لأنهم يعلمون انه لا مخلص لهم.

قال عبد الله بن عمرو: ينادون مالكا اربعين سنة فيجيبهم بعدها إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ ثُمَّ ينادون رب العزة رَبَّنَا أَخْرَجْنَا مِنْهَا، فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ فلا يجيبهم مثل عمر الدنيا ثم يقول اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ، فليس بعدها الا كصياح الحمير اوله زفير و آخره شهيق.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ اى بالقرآن و النبى، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ كرهتم ما جاءكم الرسول به و خفتهم زوال رياستكم.

أَمْ أَبْرُمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ يعنى احكموا امرا فى المكر بمحمد (ص) فانا محكمون امرا فى مجازاتهم و ذلك حين اجتمع كفار قريش فى دار الندوة بعد موت ابى طالب، ليمكروا بالنبى، (ص) فنزل جبرئيل فاخبره بمكرهم و امره بالخروج، فخرج من ليلته الى الغار و قتل اولئك النفر بيدر فذلك قوله: انا مبرمون.

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ ما يتحدثون فيما بينهم و يخفونه عن غيرهم، بلى نسمع ذلك و نعلم، وَ رُسُلْنَا اىضا يعنى الحفظة، لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ثم يعرض عليهم فى القيامة ليعلموا انه لا يخفى على ملائكتنا فكيف علينا.

این آیت در شأن سه کس فرو آمد: صفوان بن امیه و ربیعة و حبیب بن عمرو الثقفیین، بر در کعبه نشسته بودند و با یکدیگر راز میگفتند، حبیب گفت: محمد با اصحاب خویش میگوید که خداوند من راز نهانی که میان دو کس رود میداند و هر جا که سه کس فراهم آیند چهارم ایشان بود، گویى آنچه میان ما می رود میداند. ربیعة گفت: مگر بعضی داند همه نه، صفوان گفت و نه یک کلمه که اگر دانستید همه دانستید حبیب گفت: چنانست که صفوان میگوید، از این رازها و نهانیا هیچ نداند، بجواب ایشان این آیت آمد، مبیندارند که ما سرّ دل ایشان نمیدانیم و راز ایشان نمی شنویم، بلى میدانیم و میشنویم و فرشتگان نیز مینویسند که بر ایشان موکلند. قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فِى قَوْلِكُمْ وَ عَلَى زَعْمِكُمْ، فَإِنَّا أَوْلُ الْعَابِدِينَ اى فانا اول من عبده بانه واحد لا شریک له و لا ولد و اول من کذبکم و خالفکم فيما قلتهم. قال ابن عباس، ان، هاهنا بمعنى النفى و الجحد، اى ما كان للرحمن ولد و انا اول الشاهدين له بذلك، العابدين له و قيل العابدين، بمعنى الآنفین، يعنى انا اول

الآنفين من هذا القول، المنكرين ان له ولدا، يقال عبد يعبد عبدا، اذا انف و غضب، و المعنى: انا اول من غضب للرحمن، ان يقال له ولد، قرأ حمزة و الكسائي، ولد بضم الواو و سكن اللام و قرأ الباقون ولد بفتحيتين و الوجه انها لعتان كالصلب و الصلب و يجوز ان يكون ولد جمع ولد كاسد لجمع الاسد. ثم نزه نفسه عن الولد فقال: سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ اى عما يقولون من الكذب. فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا، فى باطلهم وَ يَلْعَبُوا فى دنياهم حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ يعنى يوم القيمة.

وَ هُوَ الَّذِى فى السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فى الْأَرْضِ إِلَهُ قوله فى الارض، فى هاهنا زائدة، تأويله: و هو الذى فى السماء و الارض اله، قال قتاده: يعبد فى السماء و الارض تعبده الملائكة فى السماء و تعبده الانس و الجن فى الارض، ليس له فيهما ولد و لا شريك، وَ هُوَ الْحَكِيمُ فى تدبير خلقه الْعَلِيمُ بمصالحهم.

تَبَارَكَ الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اى جل لم يزل و لا يزال الذى له ملك السماوات و الارض و ما بينهما يعنى ما فيهما من المخلوقات، و قيل و ما بينهما، هو الهواء، وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ اى تفرد بعلم قيام الساعة وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و يعقوب برواية رويس، بالياء و الوجه انه على الغيبة لان ما قبله كذلك و هو قوله: فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا و قرأ الباقون و يعقوب برواية روح، ترجعون بالتاء، و الوجه انه على تقدير قل، كانه قال: قل لهم و اليه ترجعون. و يجوز ان يراد به مخاطبون و غائبون، فغلب حكم الخطاب و كان يعقوب وحده يفتح اوله و يكسر الجيم، و الباقون يضمون اوله و يفتحون الجيم يعنى: اليه ترجعون للتواب و العقاب.

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ اى يدعونهم فهو عام فى المدعويين، من الملائكة و الانس و الجن و الاصنام، ثم استثنى فقال اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُوَ عِيسَى وَ عَزِيرُ وَ الْمَلَائِكَةُ فَانَّهُمْ يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ لانهم يشهدون بالحق وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. حقيقة ما شهدوا به، ميگويد، روز رستاخيز اين معبودان كه ايشان را فرود از الله مى پرستند، شفاعت نكنند و شفاعت نتوانند هيچ كس را مگر عيسى و عزير و فرشتگان، اگر چه ايشان را فرود از الله ميپرستند، ايشان شفاعت توانند، زيرا كه ايشان براستى، الله را گواهى ميدهند بيكتابى و بى همتايى و

بدل و اعتقاد و یقین، یکتایی و بی‌همتایی وی میدانند. این قول قتاده است که: **الَّذِينَ يَدْعُونَ** بر عموم میراند، اما قول مجاهد آنست که: **الَّذِينَ يَدْعُونَ** خاص است بعیسی و عزیر و فرشتگان و معنی آنست که: لا یملک عیسی و عزیر و الملائكة الشفاعة **إِلَّا مَنْ شَهِدَ** ای الا لمن شهد بالحق فیقول لا اله الا الله و يعلم بقلبه ما شهد به لسانه، میگوید: عیسی و عزیر و ملائکه که ایشان را فزود از الله میپرستند، شفاعت نتوانند، مگر کسی را که گواهی دهد الله را بیکتایی و بدل یقین داند که الله یکی است.

قولی دیگر گفته‌اند که: **الَّذِينَ يَدْعُونَ** عابدان می‌خواهد نه معبودان، و باین قول یملک بمعنی ینال است و الا بمعنی لکن و هو الاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فزود از الله کسی را میپرستند، شفاعت، هیچ شفیع در نیابند و بر هیچ شفاعت، پادشاه نه‌اند که هیچ کس از بهر ایشان شفاعت نکند، لکن کسی که براستی گواهی دهد که الله یکی است و بدل داند که یکی است، او مالک شفاعت باشد و شفاعت شفیعان در یابد.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، یعنی قریشا من خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون یصرفون عن الحق الی الباطل.

وَ قِيلَ يَا رَبَّ الهاء راجعة الی النبی (ص). عاصم و حمزة، و قیله بکسر لام خوانند عطف است بر ساعت، یعنی **وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** و قیل النبی (ص): یا رب، میگوید آگاهی بنزدیک الله است از سخن رسول که میگوید: یا رب باقی بفتح لام خوانند، عطف بر سر و نجوی، معناه: ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم و قیله یا رب. میپندارند که ما سر و نجوی ایشان نمی‌شنویم و سخن رسول که میگوید: یا رب **إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ** رسول خدا از قریش به الله نالید و گفت: یا رب **إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ** اینان گروهی‌اند که بنمی‌گروند.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ القول هاهنا مضمّر، التاویل فقلنا له فاصفح عنهم. و الصفح الاعراض و العفو و هو منسوخ بآیه القتال، **وَ قُلْ سَلَامٌ** هذه براءة و لیست بتحیة، کقول ابراهیم لاییه، **سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي** و کقوله تعالی: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** لا نبتغی الجاهلین ثم هددهم فقال: **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**. قرأ نافع و ابن عامر بالتاء علی المخاطبة ای قل لهم یا محمد فسوف تعلمون و الباقرن بالیای للغیبة.

النویة الثالثة

قوله تعالى: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس، زیرا که جمال بر کمال و جلال بی‌زوال او راست، ذات ازلی و صفات سرمدی او راست، و وجود بی‌غایت وجود بی‌نهایت او راست، علم بی‌آلت و قدرت بی‌حیلت او راست.

بو بکر صدیق گفت: من ذاق من خالص محبة الله عز و جل، منعه ذلك من طلب الدنيا و اوحشه من جميع البشر.

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل کرد، کدورت طلب دنیا و قبول خلق، از دل وی رخت برداشت، اگر کسی را دوست دارد از مخلوقان، از آن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد، یا از روی دوستی با حق مناسبتی دارد. هر کرا دوستی بود، بحقیقت سرا و کوی و محلت او، او را دوست بود. قال الشاعر:

و ما عهدی بحب تراب ارض و لکن ما یحلّ به الحیب

مصراع: مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود.

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید: إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ دوستی رسول خدا از آنست که خود میفرماید: احبّونی لحب الله عز و جل، پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت است و الیه الاشارة بقوله: وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى و نشان محبت آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید آن را بر دیده نهی، مصطفی (ص) گفت: لخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ریح المسک.

بوی متغیر از دهن روزه‌دار عطر سراپرده قدوسیت است. بر همه عطرهای عالم مقدم دار چون دوست آن را می‌پسندد.

قال الشاعر:

و لو یبید الحیب سقیّت سما	لکان السم من یدیه یطیب
آن دل که تو سوختی ترا شکر کند	و ان خون که تو ریختی بتو فخر کند
و ان دما اجریته لک شاکر	و ان فؤادا رعته لک جامد
زهری که بیاد تو خورم نوش آید	دیوانه ترا بیند باهوش آید

و گفته اند ای هر که ترا دید بشناخت و هر که بشناخت بیاویخت و هر که بیاویخت بسوخت. و سوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند، باین نداء کرامت که: یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

چنان که در ازل گفت، عبادی، در ابد هم خود گوید، عبادی. در ازل گفت: عبادی انتم خلقی و انا ربکم الیّ فارفعوا حوائجکم، و در ابد گوید: عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ این خود خطاب است با عامه مؤمنان.

اما خطاب با صدیقان و نزدیکان آنست که گوید: عبادی هل اشتقتم الیّ، عبادی هل احببتم لقای. اینست عزیز حالتی و بزرگوار منزلتی، قاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب، درخت وصل برآمده و رسول مقصود بدر آمده، یار بشرط عشق درآمده.

یار هم آخر بشرط عشق درآید رنج من از عاشقیش هم بسر آید

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ این نصیب زاهدان و عابدان است که یکبارگی خود را با طاعت و عبادت دارند و بحکم ریاضت و مجاهدت بر وفق شریعت، روزگار بگرسنگی و تشنگی بسر آوردند. و ملذوذات اطعمه و اشربه دنیا بکار نداشتند، لا جرم فردا در بهشت غلمان و ولدان، پالهای زرین بر سر ایشان میگردانند و میگویند: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ این نصیب عارفانست و مشتاقان، که تا بودند در آرزوی دیدار جلال و جمال حق بودند، با دلی تشنه و نفسی سوخته و جانی بعشق افروخته، شمه‌ای از عالم دوستی بایشان رسیده و ایشان در آن شمه سراسیمه و متحیر گشته، تحیری که درون پرده است نه برون پرده، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده، از آثار کمال جلال الهی است. هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گمراهست، هر که از حق بخلق نتواند آمد، متحیر حضرت درگاهست، هر چند که رود جز بوی بازنگردد.

پیر طریقت ازینجا گفت: روزگاری او را می‌جستم، خود را مییافتم، اکنون خود را میجویم او را مییابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته‌اند که: یا دلیل المتحیرین، زدنی تحیرا و انشدوا.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا

قومی خدای را پرستند بر بیم و طمع، دیده ایشان برین آمد که: يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ مزدوران‌اند در بند پاداش مانده و دل در غم خلد بسته، قومی او را بمهر و محبت پرستند، عارفان‌اند دل با مهر او داده و در آرزوی دیدار وی سوخته. پیر طریقت گفت: من چه دانستم که مزدور است، کسی کو را بهشت رأس المال است و عارف اوست که در آرزوی یک لحظه وصالست، من دانستم که حیرت بوصول تو طریق است و ترا او بیش جوید که در تو غریق است:

کی خند اندر روی من بخت من از میدان تو کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو
تا کی روم بر بوی تو در کوی جست و جوی تو با مهر و گف و گوی تو از هر سوی جویان تو

به داود وحی آمد که: یاد اود، انَّ اَوْدَ الْاَوْدَاءِ الیّ، من عبدنی لغير نوال و لکن لبعطی الربوبیة حقها. یاد اود من اظلم ممن عبدنی لجنة او نار، لو لم اخلق الجنة و نار لم اکن اهلا ان اطاع؟. و مر عیسی علیه السلام بطائفة من العباد قد نحلوا و قالوا نخاف النار و نرجوا الجنة، فقال مخلوقا خفتم و مخلوقا رجوتهم، و مر بقوم آخر، کذلک فقالوا نعبده حببا له و تعظیما لجلاله، فقال انتم اولیاء الله حقا، معکم امرت ان اقیم.

میگوید: عیسی (ع) بقومی عابدان برگذشت که از عبادت گداخته بودند و میگفتند از دوزخ میترسیم و بهشت امید داریم، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امید دارید و بقومی دیگر برگذشت که میگفتند، ما او را بدوستی او میپرستیم، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که با شما باشم نشینم، و الله اعلم.

۴۴ - سورة الدخان

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) باین نامه پیدا کننده حق از باطل إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ، ما فرو فرستادیم این نامه را در شبی با برکت خیر افزای، إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) که ما می آگاه کنیم خلق را باین نامه.

فِيهَا يُفْرَقُ دَرِينِ شَبِّ حَكَمِ كُنْدٍ وَ بَرِّ جَايِ خَوِيْشِ بِنَهْنَدٍ، كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) هر فرمانی نیکو و کاری راست.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا بِفَرْمَانِ از نزدیک ما، إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) ما فرو فرستیم این شب فرشتگان خویش.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ، به بخشایشی از خداوند تو، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) که او خداوندیست شنوا و دانا.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، خداوند آسمانها و زمین و هر چه میان آن، إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) اگر خداوندان یقین اید بی گمان بدانید که چنین است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَيْسْتِ خَدَائِي جَزَاو، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، زنده میکند و میمیراند رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأُولِينَ (۸) خداوند شماست و خداوند پدران پیشینیان شما. بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) آری ایشان در گمان خویش بازی میکنند.

فَارْتَقِبْ، چشم دار، يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) آن روز که آسمان دودی آرد آشکارا.

يَغْشَى النَّاسَ يَبِجِدُ در مردمان، هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) اینست عذابی دردناک.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ خدایان ما، باز بر از ما این عذاب، إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲)، که ما بگرویدیم.

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى ایشان را آن گه از کجا جای پند پذیرفتن است و چه جای عتاب نبوشیدن است، وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) و بایشان آمد فرستاده ای آشکارا.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ، آن گه برگشتند از او، وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ* (۱۴) و گفتند بشریست مجنون، در وی آموخته آنچه می‌خواهد و می‌گوید.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا، ما عذاب می‌بازیریم از شما یک چندی اندک، إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا (۱۵) و شما می‌بازگردید با کفر.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ آن روز که برکوبیم بر کوفتن مهترین، إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) ما کین ستانیم از ایشان.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ، و بیازمودیم پیش از ایشان قوم فرعون و جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) و ایشان آمد فرستاده‌ای پاک راست نیکو آزاده.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، گفت با من دهید بندگان خدای، إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* (۱۸) که من بشما رسولی استوارم.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ، و که بالله گردن مکشید، إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹) که من بشما برهانی آشکارا آورم.

وَإِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰). و من می‌فریاد جویم بخداوند خویش و خداوند شما که مرا بکشید بسنگ.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ (۲۱) و اگر بنگرید بمن از من بازشید و مرا فروگذارید. فَدَعَا رَبَّهُ، پس موسی خداوند خویش را خواند و گفت، أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲) اینان گروهند که بنه خواهند گروید.

فَأَسْرِبِعَادِي لَيْلًا، بندگان مرا بشب بر، إِنَّا كُمْ مَتَّبِعُونَ (۲۳) که دشمن پس شما بیرون خواهد آمد، بر پی شما.

وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهَوًّا و دریا را هم چنان آرمیده گذار، إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴) که ایشان قومی اند بآب کشتنی.

كَمْ تَرَكَوْا، چند فرو گذاشتند، مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) از رزان و چشمه‌ها. وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) و کشتزارها و نشستن گاههای نیکو بشکوه.

وَ نِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَيْفَ هِنَ (۲۷) و تن آسانی که در آن بودند، شادان و نازان و خندان. كَذَلِكَ وَ أَوْزُنْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸) آن را هم چنان آراسته و ساخته از ایشان بازمانده،

دادیم در دست قومی دیگر.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ نَهَ آسْمَانِ بَإِيشَانِ بَغْرِيسْتِ وَ نَهَ زَمِينِ، وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
(۲۹) وَ نَهَ اِيشَانِ رَا هِيچِ دَرَنگِ دَادَنَد.

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، بَرَهَانِيدِيمِ فَرَزَنْدَانِ يَعْقُوبَ رَا، مِنْ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) اَزْ عَذَابِ
خَوَارِ كَنْنَدَه.

مِنْ فِرْعَوْنَ، اَزْ فِرْعَوْنَ، إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) كِهْ اَوْ بَرْتَرِي بُوْدِ اَزْ كَرَاغِ كَارَانِ.

الثوبة الثانية

این سوره الدخان هزار و چهارصد و سی و یک حرف است و سیصد و چهل و شش
کلمه و پنجاه و نه آیت. جمله بمکه فروآمد. جمهور مفسران آن را در مکیات شمردند. و
در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سوره: فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ
این یک آیت منسوخ است بآیت سیف و در فضائل این سوره ابوهریره روایت کند از
مصطفی (ص) فرمود: هر که سوره الدخان شب آدینه بخواند، بامداد که بر وی روشن
شود هفتاد هزار فرشته از بهر وی استغفار کنند، گناهان وی را آمرزش خواهند.

و بروایت ابو امامه مصطفی (ص) فرمود: هر که شب آدینه سوره الدخان بخواند یا روز
آدینه بنی الله له بیتا فی الجنة.

حَمَّ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اِخْتَلَفُوا فِي جَوَابِ الْقِسْمِ، قِيلَ جَوَابُهُ مَقْدَمٌ، اِیْ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ حَمَّ
مَا هُوَ كَائِنٌ وَ قِيلَ جَوَابُهُ قَوْلُهُ: اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ وَ هُوَ الْاِصْحَاحُ وَ الْمَعْنَى اِنَا اَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةِ
مُبَارَكَةٍ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ اَنْزَلَهُ جَمَلَةٌ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ
نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (ص) نَجُومًا فِي عَشْرِينَ سَنَةً. وَ قِيلَ اَنْزَلَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مَا
يَحْتَاجُ اِلَيْهِ فِي طَوْلِ السَّنَةِ اِلَى قَابِلٍ. وَ قِيلَ كَانَ بَدُوْهُ اَنْزَالَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ قِيلَ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
يَعْنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

وَ قِيلَ اِنَا اَنْزَلْنَاهُ اِلَى الْاَرْضِ وَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ جَمَّ غَفِيرًا. قَالَ عِكْرَمَةُ: اللَّيْلَةُ الْمُبَارَكَةُ لَيْلَةُ
النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اَنْزَلَ اللهُ جِبْرَائِيلُ اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ حَتَّى اَمْلَى الْقُرْآنَ عَلَى
الْكِتَابَةِ وَ سَمَّاهَا مَبَارَكَةً لِاَنَّهَا كَثِيرَةُ الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ لَمَا يَنْزِلُ فِيهَا مِنَ الرَّحْمَةِ وَ يَجَابُ فِيهَا مِنْ
الدَّعْوَةِ، وَ فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ عَنْ رَسُولِ اللهِ (ص) قَالَ يَنْزِلُ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ

شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل نفس الا انسانا فى قبله شحناء او مشركا بالله. و روى انه قال (ص) اذا كان ليلة النصف من شعبان فقوموا ليلها و صوموا نهارها، فان الله عز و جل ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا فيقول الا مستغفر فاغفر له، الا مبتلى فاعافيه، الا مسترزق فارزقه، الا كذا الا كذا حتى يطلع الفجر و فى رواية حتى تطلع الشمس.

و عن ابى ثعلبة الخشنى، قال سمعت رسول الله (ص) يقول ان الله ليطلع على عباده فى ليلة النصف من شعبان فيغفر للمؤمنين و يمهل الكافرين و يدع اهل الحقد بحقدهم. و عن ابى امامة الباهلى قال قال رسول الله (ص) يهبط الله الى سماء الدنيا الى عباده فى نصف من شعبان فيطلع اليهم، فيغفر لكل مؤمن و مؤمنة و كل مسلم و مسلمة الا كافرا و كافرة او مشركا او مشركة، او رجلا بينه و بين اخيه مشاحنة و يدع اهل الحقد بحقدهم. و فى رواية اخرى: الا قاطع رحم او قاتل نفس او مشاحنا.

فسر اهل العلم المشاحن فى هذا الموضع اهل البدع و الاهواء و الحقد على اهل الاسلام. فيها يُفَرَّقُ اى يحكم و يثبت. تقول فرقت الامر اذا حكمته و فرغت منه و هو قوله عز و جل: وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ اى احكمناه و قوله: كُلُّ امْرٍ حَكِيمٍ اى صواب حسن مستقيم. قال ابن عباس: يكتب ام الكتاب فى ليلة القدر اى فى ليلة التقدير ما هو كائن فى السنة من الخير و الشر و الارزاق و الآجال حتى الحجاج، يقال يحج فلان و يحج فلان. قال اكثر المفسرين هو عام فى الرزق و الاجل و الحياة و الموت و السعادة و الشقاوة. و قال ابن عمر الا السعادة و الشقاوة فانهما فى ام الكتاب لا يغير و لا يبدل.

و فى الخبر عن رسول الله قال: يقطع الآجال من شعبان الى شعبان، حتى ان الرجل لينكح و يولد له و لقد اخرج اسمه فى الموتى.

و روى ابو الضحى عن ابن عباس قال: ان الله يقضى الاقضية فى ليلة النصف مى شعبان و يسلمها الى اربابها فى ليلة القدر، قوله: امراً من عندنا نصب على المصدر اى امرنا امرا من عندنا. و المعنى كل الذى يقضى فى تلك الليلة فهو امر من عندنا لا يشركنا فى تقديره احد و قيل امرا من عندنا اى بيانا منا نبين للملئكة ما هم موكلون عليه من سنة الى سنة، اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ يعنى محمد (ص) و من قبله من الانبياء. رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اى رأفة منى بخلقى و

نعمه عليهم بما بعثنا اليهم من الرسل. وقيل معناه: انزلنا القرآن امرا من عندنا، وارسلنا محمدا رحمة منا لقوله: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ يسمع اقوال الخلق و يعلم اعمالهم.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا قَرَأَ اهل الكوفة رب بالجر ردا على قوله «من ربك» و الباقرن بالرفع ردا على قوله: هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ فِي اقراركم اذا سألتكم من خلقها فقلتم الله فاتقنوا انه لا يهلكهم و قيل: إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ بِشَيْءٍ فایقنوا بما اخبرتكم لا إله إِلَّا هُوَ، اى لا معبود يستحق العبادة، إِلَّا هُوَ يُحْيِي لِلْبَعثِ وَيُمِيتُ فِي الدنیا، رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ، لم يزل ربا و لا يزال ربا.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ اى ليسوا بموقنين، بل قلدوا آبائهم يلعبون، فى كلامهم، فان كلامهم ينقض بعضه بعضا و قيل يلعبون فى الدنيا لا يتفكرون و لا يتدبرون.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ. نزول اين آية بر طريق وعيد است مرقريش را كه رسول خدا را اذی مینمودند، رب العالمين فرمود: فَارْتَقِبْ اى انتظار لهم هذا اليوم و توقعه.

يا محمد چشم بر روزی نه كه آسمان ايشان را دخان آرد، خلافت میان علماء دين كه اين دخان چيست و هنگام آن كى، قومی میگفتند اين نه دود آتش است كه اين عبارتست از گرسنگی صعب كه مردم چون گرسنه شود در بصر وى ضعف آيد چون بر آسمان نگرند مانند دودی بيند و اين واقعه قریش را بود كه رسول خدا (ص) بر ايشان دعاء بد گفت كه: اللهم اشدد وطأتك على مضر و اجعلها سنين كسنى يوسف و ذلك بعد قتلى بئر معونة.

هفت سال بدعاء رسول ايشان را قحط رسيد كه مردارها و استخوانها میخورند، فكان يرى الرجل منهم ما بين السماء و الارض كهيئة الدخان بو سفیان آمد گفت: يا محمد تو بصلت رحم می فرمایی و بر قوم خویش رحمت نمیکنی كه از گرسنگی هلاک شدند. دعا كن تا رب العزة اين عذاب گرسنگی و قحط از ما باز برد و ما ايمان آريم، فذلك قوله: رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ قومی گفتند اين صفت روز بدر است كه كافرين بوقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی بسر و چشم ايشان درآمد كه بر هوا همه دود میدیدند. اينست بطشه كبرى كه رب العزة میفرماید: يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ هذا قول ابن مسعود فانه قال: خمس قد مضين الزمام و الروم و البطشة و القمر و

الدخان و قومی دیگر گفتند، دخان نگذشت و در مستقبل خواهد بود، نشانی است از نشانهای مهین قیامت و هو قول ابن عباس و ابن عمر و الحسن. گفتند: دودی پدید آید میان آسمان و زمین، چنان که در خانه‌ای آتش افروزند و پردود شود، همه روی زمین پردود شود و در خلق بیچد.

اما مؤمن را مانند زکامی درگیرد و بیش از آن او را رنج نبود و بر کافر و منافق صعب باشد، که دود در باطن وی شود و از بینی و گوش و زیر وی بیرون می‌آید و ظاهر و باطن وی میسوزد.

از رسول خدا پرسیدند که ما الدخان؟ این آیت را برخواند که: **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ** آن گه فرمود: **يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ** یکمکث اربعین یوما و لیلة، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئة الزکمة و اما الکافر کمنزلة السكران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره. و قیل: هو دخان یظهر من نار تسوق الناس الی المحشر، تجمعهم بالشام تنزل اذا نزلوا و ترحل اذا رحلوا و هو من نذر الساعة، و عن ابی هریره قال قال رسول الله (ص) بادروا بالاعمال سنّا: الدّجال و الدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العامة و خویصة احدکم.

و عن حذیفة قال قال رسول الله (ص): اول الآیات: الدخان و نزول عیسی بن مریم و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر.

و قیل الدخان، یکون فی القيامة اذا خرجوا من قبورهم تأتي السماء بدخان مبین یحیط بالخلائق، فذلک قوله: **يَعُشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ** ای یقولون هذا عذابٌ أَلِيمٌ، رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای هذا العذاب، **إِنَّا مُؤْمِنُونَ** ای، آمنا فاكشف العذاب عنا، **أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى** هذا كقوله: **فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ أَنَّى لَهُمُ** یعنی من این لهم ان يتذكروا و يتعظوا و كيف يتذكرون و يتعظون. **وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ** یعنی محمدا (ص) فلم يتذكر و بالرسول و هو مُّبِينٌ ظاهر الصدق **ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ** اعرضوا، **وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ** ای یعلمه بشر مجنون كقوله: **إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ** و قیل معناه یعلمه بشر و مع ذلك به جنون و قیل ما اتى به من البیان و القرآن یعلمه الشیطان كما یعلمه الكهنة.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا یعنی عذاب الجوع و القحط بدعاء النبی (ص) قَلِيلًا ای زمانا یسیرا

الی یوم بدر. و قیل قالت قریش رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ فَكَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ. لم یلق قریش یوما کیوم بدر قتلا و اسرا.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ اِیْ اِبْتَلَيْنَا قَبْلَ قَرِیْشٍ، قوم فرعون بالعذاب. و قیل امتحناهم بالایمان و طاعة الله و رسوله و جاءهم رَسُولٌ كَرِيمٌ كَرِيمِ الاخلاق نسیب فی قومه و هو موسی بن عمران.

أَنْ أَدُّوا یعنی بان ادوا اِلَى عِبَادِ اللَّهِ بنی اسرائیل. هذا كقوله: فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَانهم عباد الله ليسوا بعبیدكم. فرعون قبطی بود و قوم وی قبط بودند و بنی اسرائیل در سرزمین ایشان غریب بودند، از زمین کنعان بایشان افتادند، نژاد یعقوب بودند با پدر خویش یعقوب، بمصر شدند بر یوسف و آن روز هشتاد و دو کس بودند و ایشان را در مصر توالد و تناسل بود و بعد از غرق شدن فرعون، چون از مصر بیرون آمدند با موسی بقصبه فلسطین، هزار هزار و ششصد بودند، فرعون ایشان را در زمین خویش زبون گرفته بود و ایشان را معذب همی داشت و کارهای صعب دشخوار همی فرمود تا رب العزة موسی را پیغامبری بایشان فرستاد بدو کار: یکی آوردن ایمان بوحدانیت الله جل جلاله و عبادت وی کردن.

دیگر بنی اسرائیل را با موسی دادن و ایشان را از عذاب رها کردن. اینست که رب العالمین فرمود: أَنْ أَدُّوا اِلَى عِبَادِ اللَّهِ و قیل: ادوا الی حق الله، و ما وجب علیکم من الایمان به و الاعتراف بنعمه یا عباد الله بحذف حرف النداء.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ عَلَى وَحْيِ اللَّهِ و قیل أَمِينٌ غیر متهم فی ارادة الخیر لكم. وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ اِیْ لَا تَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِ و لَا تَرْفَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ طَاعَتِهِ و طاعة رسوله. إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ اِیْ برهان بین علی صدق قولی، و هو العصا و الید البیضاء فلما قال ذلك، توعدوه بالقتل فقال موسی: وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ هذا كلام يعاذ به من شر الظلمة و الجبابة، و به عادت مریم حین تمثل لها جبرئیل بشرایا سویا، و به عاذ مؤمن آل فرعون حین خافهم، و به عاذ سعید بن جبیر من الحجاج حین قام بین یدیه. و المعنی انی التجأت الی ربی و ربکم و توکلت علیه من ان تعذبونی رجما بالحجارة، و قیل:

من ان تشتمونى و تقولوا هو ساحر. و قيل: مجاز قوله: عُدْتُ رَبِّى نَشَدْتُكَ اللَّهُ و اقسمت عليك بان تفعل كذا و اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لى فَاَعْتَزِلُونِ اى ان لم تصدقونى فيما اخبركم به عن الله ففارقونى و كونوا بمعزل منى، لا على و لالى. فلم يؤمنوا. فَدَعَا رَبَّهُ، شاكيا قومه اَنْ هُوَ لاءِ قَوْمٍ مُّجْرِمُونَ مصرون على الكفر، فاعمل بهم ما يعمل بالمجرمين، فاجابه الله عز و جل و امره ان يخرج بقومه من ارضهم قبل نزول العذاب بالعدو، كما امر لوطا بقوله: فَاسْرِ بِأَهْلِكَ فَكذلك قال لموسى: فَاسْرِ بِعِبَادى يعنى بنى اسرائيل و من آمن بموسى من غيرهم، لَيْلًا قَبْلَ الصَّبْحِ اِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ يتبعكم فرعون و قومه، اذا علموا بخروجكم من مصر. وَ اَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا، الرهو: الشىء الساكن تقول: رها، يرها، رهوا فهو راه، اى: ساكن مطمئن، معناه: اترك البحر رهوا راهيا اى ساكنا فسمى بالمصدر اى ذا رهو، و هذا حين جاوز موسى بقومه البحر، فأراد أن يضرب البحر بعصاه حتى يطمّ و يلتئم ليتحصن به من العدو، فقال جبرئيل: اتركه رهوا كما هو اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرُقُونَ اخبر جبرئيل انهم مغرقون، ليطمئن قلب موسى فى تركه البحر كما هو. و قيل رهوا صفة سير موسى، لانه عجل حين دخل البحر فقيل له سر ساكنا و لا تخف من العدو، اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرُقُونَ. ثم ذكر ما تركوا بمصر فقال، كَمْ تَرَكُوا يعنى بعد الغرق، مِنْ جَنَاتٍ بَسَاتين كثيرة الاشجار و عُيُونَ نَابعة بالماء، قال سعيد بن جببر يعنى الذهب و زُرُوع فنون الاقوات و الوان الاطعمة، اى كانوا اهل ريف و خصب خلاف حال العرب، وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ محافل الاجتماعات للتدبير و التشاور فيها، و قيل هى مجالس الملوك وَ نِعْمَةٌ اى، و تنعم فى عيش كانوا فيها فَاكِهِينَ لَاعِبينَ لاهين و قيل: اشرين بطرين، كَذَلِكَ اى هكذا كانت القصة فلا تشكّن فيه. و قيل كذلك افعل بمن عصانى، وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ اى ملكنا هذه النعم بنى اسرائيل و قيل اراد به غير بنى اسرائيل لانهم لم يعودوا الى مصر، فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ و ذلك ان المؤمن، اذا مات تبكى عليه السماء و الارض اربعين صباحا و هؤلاء لم يكن يصعد لهم عمل صالح فتبكى السماء على فقدهم و لا لهم على الارض عمل صالح، فتبكى الارض عليهم.

روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): ما من عبد الا له فى السماء بابان، باب يخرج منه، رزقه، و باب يدخل فيه عمله. فاذا مات فقدها و بكيا عليه، و تلا: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.

و قال (ص): ان المؤمن يبکی عليه من الارض مصلاًه و موضع عبادته و من السماء مصعد عمله.

و روى: اذا مات كافر استراح منه السماء و الارض و البلاد و العباد، فلا تبکی عليه ارض و لا سماء.

قال عطاء: بكاء السماء حمرة اطرافها.

و قال السدّي لما قتل الحسين بن علی (ع)، بکت عليه السماء و بكائها حمرتها. و قيل كانت العرب يجعلون الخسوف و الكسوف و الحمرة تحدث فی السماء، بكاء علی الميت و لهذا

قال عليه السلام عند موت ابنه ابراهيم، يوم كسفت الشمس، و قال الناس كسفت لموت ابراهيم، فخطبهم، فقال ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله لا ینكسفان لموت احد و لا لحياته، فاذا رأیتم ذلك فافزعوا الى الصلاة و ما كانوا مُنْظَرِينَ لم ينظروا حين اخذهم العذاب لتوبة و لا لغيرها.

و لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ اسْتِعْبَادِهِ إِيَاهُمْ وَ اسْتِخْدَامِهِ لَهُمْ وَ قَتَلَهُ أَوْلَادَهُمْ، ثم فسّر العذاب، فقال مِنْ فِرْعَوْنَ وَ قرأ ابو جعفر من فرعون بفتح الميم، فيكون جوابا لقوله: فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى و قوله: مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ كقوله كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ و كقوله: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ قِراءه ابو جعفر، جواب فرعون است كه فرا موسى گفت: اين خدای شما خود کیست تا نام او برند؟ جواب وی اینست كه: من فرعون إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ فرعون خود کیست از این ناپاکی، شوخ گزاف کاری از جمله گزاف کاران.

التوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بنام او كه آئين زبان ما ذكر او، قوت دل ما مهر او، بنام او كه شاهد جان ما نظر او، روح روح ما ياد او، مبارك آن كس كه مونسش نام او، عزيز آن كس كه همراهش ياد او، و شاد آن دل كه در آن دل مهر او، آباد آن زبان كه بر آن زبان ذكر او، آزاد آن كس كه بود وی در بند او، بزرگوار آن نفس كه بر امید دیدار او.

الهی يادت چون کنم كه من خود همه يادم، من خرمن نشان خویش فرا باد نهادم. الھی

یادی و یادگاری و دریافتن خود، یاری. معنی دعوی صادقانی، فروزنده نفس‌ها دوستانی، آرام‌دل‌گریبانی، چون در میان جان‌حاضری، از بی‌دلی می‌گوییم که کجایی. جان را زندگی میباید، تو آئی. بخود، از خود ترجمانی. بحق تو بر تو، که ما را در سایه‌غرور ننشانی و بعز وصال خود رسانی.

اذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث النفس التي انت قوتها
جان و جهانم تویی و گرت نیبم یکسر بد روز باد جان و جهانم.

حم وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ این شب مبارک بقول بیشتر مفسران، شب نیمه شعبان است، آن را مبارک خواند از بهر آنکه پر خیر و پر برکت است. همه شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیت است، مجتهدان را معونت است، مطیعان را مشویت است، عاصیان را اقلت است، محبان را کرامت است. همه شب درهای آسمان گشاده، جنات عدن و فرادیس اعلی درها باز نهاده، ساکنان جنة الخلد بر کنگره‌ها نشسته، ارواح انبیاء و شهداء در علیین فراطرب آمده، همه شب نسیم روح‌ازلی، از جانب قربت، بدل دوستان میدمد و باد کرم از هواء فردانیت بر جان عاشقان میوزد و از دوست خطاب می‌آید: هل من سائل فاعطيه؟ هل من مستغفر فاغفر له؟ ای درویش بیدار باش در این شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل وصال جانان در باغ رازداری شکفته، نسیم سحر مبارک، بهاری‌وار میدمد، و پیغام ملک بر مزی باریک و برازی عجیب می‌گوید: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ و انشدوا:

الم يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ و انشدوا:
و للعاشق الصب الذی ذاب و انحنی و للعود غصن البان ان يتضرما
و فی بعضی الآثار: عجا لمن آمن بی کیف يتکل علی غیری، لو انهم نظروا الی لطائف
بری ما عبدوا غیری. ای عجب کسی که ما را شناخت با غیر ما آرام چون گیرد. کسی که
ما را یافت با دیگری چون پردازد. کسی که رنگ و بوی وصال و یاد ما دارد، دل در
رنگ و بوی دنیا چون بندد.

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کی عجب هر که زلف یار دارد چنگ چون در ما زند

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ تَنْزِلُ النُّسخةُ مِنَ السَّمَاءِ لَمَّا يَحْصُلُ فِي السَّنَةِ مِنْ أَقْسَامِ الْحَوَادِثِ. شب نیمه شعبان را نامهاست: شب برات گویند و شب نسخه، شب فرق، شب عرض. هر که از این شب تا دیگر سال از دنیا رفتنی است، نسخت آن از لوح محفوظ بردارند و بعزرائیل دهند، گویند این شغل تو است تا دیگر سال.

هر چه خسف و مسخ بود، سیاسات و بلیات و انواع عذاب، نسخت کنند و بجبرئیل دهند، گویند این کار تو است تا دیگر سال. هر چه نعمت و راحت و روزی بندگان بود نسخت کنند و بمیکائیل دهند، هر چه عز و مرتبت و اقبال و دولت بود نسخت کنند و باسرافیل دهند و ذلک قوله: *إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* گفته‌اند در میان فرشتگان، فرشته‌ای حلیم‌تر و رحیم‌تر و مهربانتر از میکائیل نیست و فرشته‌ای مهیب‌تر و با سیاست‌تر از جبرئیل نیست.

در خبر است که روزی هر دو مناظره کردند، جبرئیل گفت: مرا عجب آید که با این همه بی حرمتی و جفا کاری خلق، رب العزة بهشت از بهر چه می‌آفرید؟

میکائیل گفت مرا آن عجب می‌آید که با آن همه فضل و کرم و رحمت که الله را بر بندگان است دوزخ از بهر چه می‌آفرید؟ از حضرت عزت و جناب جبروت ندا آمد که: *احببکما الیّ احسنکما بی ظنا*، از شما هر دو، آن را دوست‌تر دارم که بمن ظن نیکوتری برد یعنی میکائیل، که رحمت بر غضب فضل می‌نهد و قد قال الله عز و جل، *ان رحمتی سبقت غضبی*.

عایشه صدیقه گفت: شب نیمه شعبان رسول خدا در حجره و نوبت من بود، در میانه شب او را نیافتم، بخاطر من گذشت، مگر بدیگر حجره‌ای از حجره‌های زنان خود رفته، با خویشتن برنامه‌ام، برخاستم بطلب وی بیرون شدم، او را در سجده یافتم، سر بر سجده نهاده و میفرماید: *اعوذ بعفوک من عقابک*، *اعوذ برضاک من سخطک*، *اعوذ بک منک*، لا احصی ثناء علیک. انت کما اتیت علی نفسک.

این چند کلمت اشارت است بمنازل و مراتب راه روان سوی حق، روشی از روی هم، نه از روی قدم. رسول خدا اول نظاره فعل کرد فرمود: *اعوذ بعفوک من عقابک*. آن گه از این مقام درگذشت، نظاره صفت کرد، فرمود: *اعوذ برضاک من سخطک*، آن گه از صفت

درگذشت، نظاره ذات کرد فرمود: اعوذ بک منک، آن گه از صفات خود مجرد گشت، فرمود: لا احصى ثناء عليك، آن گه فردا نیت حق جل جلاله یاد کرد، فرمود: انت کما اثبتت علی نفسک.

اول مقام استدلال است.

دیگر مقام افتقار. سوم مقام مشاهده. چهارم مقام حیا. پنجم مقام فناء.

بروایتی دیگر عایشه گفت: رأیت النبی (ص) فی لیلة النصف من شعبان ساجدا يدعو، فنزل جبرئیل، فقال: ان الله عز و جل قد اعتق من النار اللیلة بشفاعتک ثلث اَمّتک. فزاد النبی فی الدعاء. فنزل جبرئیل فقال: ان الله یقرئک السلام و یقول اعتقت نصف اَمّتک من النار. فزاد النبی فی الدعاء، فنزل جبرئیل و قال: ان الله اعتق جمیع اَمّتک من النار بشفاعتک، الا من کان له خصم حتى یرضی خصمه. فزاد النبی فی الدعاء، فنزل جبرئیل عند الصبح و قال: ان الله تعالی قد ضمن لخصماء اَمّتک ان یرضیهم بفضلہ و رحمته، فرضی النبی (ص) و قال: ان لله تعالی عتقاء من النار فی لیلة النصف من شعبان بعدد شعور غنم بنی کلاب.

و فی روایة انس بن مالک رضی الله عنه قال: بعثنی النبی الی عایشه، فقلت لها اسرعی، فانی ترکت رسول الله (ص) یحدّثهم بحديث لیلة النصف من شعبان، فقالت یا انس اجلس حتی احدثک عن لیلة النصف من شعبان، قالت کان لیلة النصف من شعبان لیلتی، فجاء النبی (ص) حتی دخل معی فی لحاف، فانتبھت من اللیل فلم اجده قلت ذهب الی جاریته ماریة القبطیة، قالت: فخرجت و مررت بالمسجد فوقعت رجلی علیه و هو ساجد و هو یقول: سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فوادى و هذه یدى التی جنیت بها علی نفسی، فیا عظیم هل یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم، اغفر لى الذنب العظیم، ثم رفع رأسه، فقال: اللهم هب لى قلبا تقیا نقیاً من الشریک بریاً، لا کافراً و لا شقیاً. ثم عاد فسجد فقال: اقول لک کما قال اخى داود، اعفرّ وجهی فی التراب لسیدی و حق لسیدی ان تعفّر الوجوه لوجهه. ثم قال یا حمیراء ا ما تدرین ما هذه اللیلة؟ هذه لیلة النصف من شعبان، ان لله فی هذه اللیلة عتقاء من النار بعدد شعر غنم کلب. قالت: قلت یا نبی الله، و ما بال غنم کلب.

قال: لیس الیوم فی العرب قوم اکثر غنما منهم، لا اقول منهم سته نفر: مدمن خمر و لا عاق

لوالديه و لا مصر على زنا و لا مصارم و لا مصور و لا فتاة.
و روى مجاهد عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله (ص): يا علي من صلى من مائة
ركعة فى ليلة النصف من شعبان فقرأ فى كل ركعة بفاتحة الكتاب مرة و قل هو الله احد،
عشر مرات.

قال النبى (ص): يا علي ما من عبد يصلى هذه الصلاة الا قضى الله عز و جل له كل حاجة
طلبها تلك الليلة، قال و يبعث الله عز و جل سبعين الف ملك يكتبون له الحسنات و
يمحون عنه السيئات و يرفعون له الدرجات الى رأس السنة.

قال و يبعث الله عز و جل فى جنات عدن سبعين الف ملك او سبع مائة الف يبنون له
المدائن و القصور و يغرسون له الاشجار ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على
قلب المخلوقين، و ان مات من ليلته قبل ان يحول الحول، مات شهيدا. قال: و يعطيه الله
بكل حرف من قل هو الله احد فى ليلته تلك، سبعين حوراء.

٢ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَى عِلْمٍ، برگزیدیم ایشان را بر دانشی بى غلط، عَلَى الْعَالَمِينَ
(٣٢) بر جهانيان.

وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ، و دادیم ایشان را از نشانهها، مَا فِيهِ بَلُوًا مُّبِينٌ (٣٣) چیزهایی که در
آن آزمایشی آشکارا بود.
إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (٣٤) اینان میگویند.

إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى، نیست مگر یک مرگ پیشین، وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (٣٥) و ما
برانگیزانیدنى نیستیم.

فَاتُوا بَابَائِنَا، پس پدران ما باز آرید امروز، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٣٦) اگر مى راست گوئید.
أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَعِّ، ایشان به اند یا قوم تبع؟ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ایشان که پیش از
ایشان بودند، أَهْلَكْنَاهُمْ نَيْسْت كَرِيمِمْ ایشان را، إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (٣٧) ایشان قومى
بدکاران بودند.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، نیافریدیم آسمان و زمین را، وَ مَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
آنست، لَا عِيبَ (٣٨) بیازى گری

ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ نِيَا فَرِيدِيمِ آن را مگر بفرمان روان و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ رُزْغَارٍ بِرِ گزاردن، مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) هنگام نامزد کرده ایشانست همگان.

يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا، آن روز که هیچ خویش هیچ را بکار نیاید، و لَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۱) و نه ایشان را فریاد رسند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، مگر کسی که الله برو ببخشد، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) که الله توانای است دانا.

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) درخت زقوم، طَعَامُ الْأَتِيمِ (۴۴) خورش بدکاران است.

كَالْمُهَلِّ چون مس گداخته یغلی فی الْبُطُونِ (۴۵) میجوشد در شکمها.

كَغَلِي الْحَمِيمِ (۴۶) چون جوشیدن آب جوشان.

خَذُوهُ گیرید او را، فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) کشید او را تا میان دوزخ.

ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ آن گه بر سر او ریزید، مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) آب گرم، عذاب کردن را.

ذُقْ چش آتشم، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) تو آن عزیز و کریمی بار خدا و مهتر.

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) آن آتش است که در آن بگمان بودید و پیکار کردید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ آمِينَ (۵۱) پرهیزکاران در جای جاویدی اند.

جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ در بهشت و چشمه‌های روان.

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ می پوشند از جامه سندس و استبرق، مُتَقَابِلِينَ (۵۳) رویها فای رویها.

كَذَلِكَ چنان است، وَ زَوَّجْنَاهُمْ وَ ایشان را جفت دادیم، بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) کنیزکان سخت

پاکیزه سپیدی چشم و سیاهی چشم، فراخ چشمان

يَدْعُونَ فِيهَا، می فراخوانند در آن بهشت، بِكُلِّ فَاكِهَةٍ از هر میوه‌ای آمین (۵۵) بی ترس و

بی بیم.

لَا يَدْعُونَ فِيهَا الْمَوْتَ مگر نچشند، إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى لکن مگر اول که در دنیا چشیدند، وَ

وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) و بازداشت الله از ایشان عذاب آتش. فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ، نیکویی از خداوند تو، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) آنست پیروزی بزرگوار. فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ مَا آسَانَ كَرِيمٍ این سخن خویش بر زبان تو، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) تا دریابند و یاد دارند و پند پذیرند. فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹) چشم میدار تا ایشان چشم میدارند.

النوبة الثانية

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ يَعْنِي مَوْمِنِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، عَلَى عِلْمٍ مِنَّا بِاسْتِحْقَاقِهِمْ ذَلِكَ وَ قِيَامِهِم بِالشُّكْرِ عَلَيْهِ، عَلَى الْعَالَمِينَ أَي عَالَمِي زَمَانِهِمْ فَجَعَلْنَا فِيهِمُ الْكِتَابَ وَ النُّبُوَّةَ وَ الْمُلْكَ وَ قِيلَ: اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ بِمَا جَعَلْنَا فِيهِمْ مِنْ كَثْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَذِهِ خَاصَّةٌ لَهُمْ لَيْسَتْ لغيرهم.

وَ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَاتٍ يَعْنِي مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ الْمَذْكُورَةِ فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ: وَ بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ. فَالْحَسَنَاتِ: الْمَنِّ وَ السَّلْوَى وَ الْمَاءِ الْمُنْبِجِسِ مِنَ الْحَجَرِ بَعْدَ الْخَلَاصِ مِنْ فِرْعَوْنَ. وَ السَّيِّئَاتِ: مَا كَانُوا يَلْقَوْنَ، مِنْ ذَبْحِ أَوْلَادِهِمْ وَ اسْتِحْيَاءِ نِسَائِهِمْ وَ تَعَذِّبَتِهِمْ.

قال ابن زيد: ابتلاهم بالرخاء و الشدة كقوله: وَ نَبِّلُوكُمُ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً إِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ، لَيَقُولُونَ.

إِنَّ هِيَ أَي مَا هِيَ، إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى أَي لَا مَوْتَةَ إِلَّا هَذِهِ الَّتِي نَمُوتُهَا فِي الدُّنْيَا ثُمَّ لَا بَعثَ بَعْدَهَا. وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ مَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ أَي بِمَبْعُوثِينَ بَعْدَ مَوْتِنَا.

فَأَتَوْا بِأَبَائِنَا، الَّذِينَ مَاتُوا، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَنَا نَبِئْتُ أَحْيَاءَ بَعْدَ الْمَوْتِ. سَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ قَصِيَّ بْنَ كَلَابٍ قَالُوا أَنَّهُ كَانَ شَيْخًا كَبِيرًا نَسَأَلُهُ عَنْكَ، فَلَمْ يَجِبْهُمُ اللَّهُ بَلْ أَوْعَدَهُمْ وَ أَمَّا لَمْ يَجِبْهُمُ لِأَنَّ الْبَعْثَ الْمَوْعُودَ، أَمَّا هُوَ فِي دَارِ الْجَزَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الَّذِي كَانُوا يَطْلُبُونَهُ بَعثَ فِي الدُّنْيَا فِي حَالَةِ التَّكْلِيفِ وَ بَيْنَهُمَا تَغَايُرٌ. وَ قَوْلُهُ، فَأَتَوْا، مُخَاطَبَةٌ لِلنَّبِيِّ (ص) وَحْدَهُ عَلَى مَا يَسْتَعْمَلُهُ الْعَرَبُ فِي مُخَاطَبَةِ الْجَلِيلِ. ثُمَّ خَوَّفَهُمْ مِثْلَ عَذَابِ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ، فَقَالَ: أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تَبِعَ مَعْنَاهُ أَهْلُ هَوْلَاءِ عَزَّ وَ اشَدُّ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ أَمْوَالًا، أَمْ قَوْمٌ تَبِعَ مَفْسِرَانِ كَفَتْنَدُ: تَبِعَ پادشاهی بود از پادشاهان یمن از قبیله قحطان، چنان که در اسلام،

ملوک را خلیفه گویند، و در روم، قیصر و در فرس، کسری، ایشان تبع گویند. و سَمی تبعاً لکثرة تبعه، و معروف از ایشان سه بودند: یکی مهینه اول بوده، یکی میانه، یکی کهنه آخر بوده. و او که در قرآن نام برده است تبع آخر بود، نام وی اسعد بن کلیکرب الحمیری. مردی مؤمن صالح بوده و بعیسی (ع) ایمان آورده و چون حدیث و نعت و صفت رسول ما (ص) شنید از اهل کتاب، برسالت وی ایمان آورد و گفت:

شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم

عایشه گفت: لا تسبوا تبعاً فانه کان رجلاً صالحاً ذم الله قومه و لم یذمه.

و قال سعید بن جبیر: هو الذی کسى الکعبة الانطاع و البرود المعضدة و نصب علیها الباب و جعل له اقلیداً، و قیل: هو الذی بنی الحیرة و بنی سمرقند. و ذکر ابو حاتم عن الرقاشی قال: کان اسعد الحمیری من التباغعة، آمن بالنبی (ص) قبل ان یبعث بسبع مائة سنة. و عن سهل بن سعد قال: سمعت رسول الله (ص) یقول لا تسبوا تبعاً فانه قد کان اسلم. و عن ابی هريرة قال: رسول الله (ص) ما ادری تبع نبیا کان او غیر نبی.

و در قصه بتبع و اسلام وی روایات مختلف است: اما روایة محمد بن اسحاق و عکرمة از ابن عباس آنست که تبع آخر که نام وی اسعد و کنیت او ابو کرب است مردی آتش پرست بود بر مذهب مجوس، از نواحی مشرق درآمد با لشکری عظیم و حشمی فراوان بمدینه مصطفی بگذشت و پسری از آن خویش آنجا رها کرد. اهل مدینه آن پسر را بکشتند بفریب و حیلت. تبع بازگشت بر عزم آن که مدینه را خراب کند و اهل آن را استیصال کند، جماعتی که انصار رسول از نژاد ایشانند همه مجتمع شدند و بقتال وی بیرون آمدند، بروز با وی جنگ میکردند و بشب او را مهمان داری میکردند، تبع را سیرت ایشان عجب آمد، گفت: ان هؤلاء لکرام، اینان قومی اند کریمان و جوانمردان. پس دو حبر از احبار بنی قریظه نام ایشای کعب و اسد هر دو ابن عم یکدیگر بودند، برخاستند و پیش تبع شدند و او را نصیحت کردند، گفتند: این مدینه هجرت گاه پیغامبر آخر الزمان است و مهبط وحی بدو، پیغامبری از قبیله قریش خاتم پیغامبران و گزیده خداوند جهان، صاحب القضیب، و الناقة و التاج و الهراوة. و ما در کتاب خدای، نعت و صفت وی خوانده ایم و بر امید دیدار وی اینجا نشسته ایم و دانیم که ترا بر اهل این شهر دستی نباشد و نصرتی نبود، مکن،

خویشتن را در معرض بلا و عقوبت حق جل و علا منه، نصیحت ما بشنو و عزم و نیت خود بگردان و بر خویشتن بدخواه، مبادا که ترا نکیتی رسد که در سر آن شوی. آن وعظ و نصیحت ایشان بر تبع اثری عظیم کرد و از آن عزم و نیت که کرده بود بازگشت و از ایشان عذر خواست. ایشان چون اثر قبول در وی دیدند، او را بر دین خویش دعوت کردند.

تبع دعوت ایشان را اجابت کرد و بدین ایشان بازگشت و ایشان را گرامی کرد و از مدینه بازگشت بسوی یمن، و آن دو حبر و نفری دیگر از یهود بنی قریظه با وی مساعدت کردند و رفتند، جمعی از بنی هذیل فرا پیش وی آمدند، گفتند: ایها الملک انا ندلک علی بیت فیه کنز من لؤلؤ و زبرجد. ما ترا دلالت کنیم بر خانه‌ای که زیر آن کنزیست از مروارید و زبرجد. اگر خواهی که برداری، بر دست تو آسان بود. گفت آن کدام خانه است؟ گفتند خانه ایست در مکه و مقصود هذیل هلاک وی بود که از نعمت وی میترسیدند، دانستند که هر که قصد خانه کعبه کند بزودی دمار از وی برآرند و نیست گردد.

تبع با احبار یهود مشورت کرد و آن سخن که هذیل گفته بود با ایشان گفت، احبار گفتند: زینهار که اندیشه بد نکنی در کار آن خانه، که در روی زمین خانه‌ای از آن بزرگوارتر و عظیم تر نیست، آن را بیت الله گویند بروی رقم اضافت ازلی و فرّ الهی، مقرر ابرار و منزل اخیار، بزرگ داشته حق و عبادت گاه خلق، و آن قوم که ترا این دلالت کردند جز هلاک تو نخواستند، چون آنجا رسی تعظیم آن در دل دار و مقدس و معظم دان و مناسک آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر تا ترا سعادت ابد حاصل شود.

تبع چون این سخن بشنید از ایشان، آن جمع هذیل را بگرفت، و بر ایشان سیاست راند، آن گه روی سوی مکه نهاد.

و تعظیم خانه کعبه در دل داشت، چون آنجا رسید طواف کرد و کعبه را در نبود آن را در بر نهاد و قفل بر زد و آن را جامه پوشید، و اول کسی که کعبه را جامه پوشید تبع بود، و شش روز آنجا مقیم گشت، هر روز در منحر، هزار شتر قربان کرد و موی باز کرد، آن گه از مکه بازگشت و سوی یمن شد و قوم وی حمیر بودند کاهنان و بت پرستان. تبع ایشان

را بر دین خویش و بر حکم تورات دعوت کرد و ایشان اجابت نکردند و دین او نپذیرفتند تا آن گه که حکم خویش بر آتش بردند و آن آتشی بود که فرایند آمدی در دامن کوه و هر که را خصمی بودی و حکمی که در آن مختلف بودند هر دو خصم بنزدیک آتش آمدندی، آن کس که بر حق بودی او را از آتش گزند نرسیدی، و او که بر حق نبودی بسوختی. جماعتی از حمیر بتان خود را برداشتند و آمدند بدامن آن کوه و همچنین آن دو حبر که با تبع بودند. دفتر توریه را برداشته و بدامن کوه آمده و در راه آتش نشسته، آتش از مخرج خویش فرا دید آمد و آن قوم حمیر را و آن بتان ایشان را همه نیست کرد و بسوخت و آن دو حبر که توریه داشتند و میخواندند، از آتش ایشان را هیچ رنج و گزند نرسید، مگر که از پیشانی ایشان، عرقی روان گشت و آتش در گذشت تا بمخرج خویش باز شد، آن گه باقی حمیر که بودند همه بدین احبار بازگشتند. فمن هناک اصل اليهودیه البلیمن، بروایتی دیگر، تبع که به رسول خدا پیش از مبعث وی ایمان آورد، تبع پیشین بود و ملک جهان وی را بود و بهر شهر که رسیدی علماء و حکماء آن شهر با خود بردی تا قریب دو هزار مرد عالم حکیم بر وی جمع آمدند بیرون از دویست و چهل هزار سوار و پیاده که داشت. و اوّل به مکه رسید و اهل مکه او را طاعت نداشتند و خدمت نکردند.

تبع گفت وزیر خویش را، که این چه شهر است و چه قومند که در خدمت و طاعت ما تقصیر کردند، بعد از آنکه جهانیان همه سر بر خط طاعت ما نهادند.

وزیر گفت ایشان را خانه ایست که آن را کعبه گویند مگر به آن خانه معجب شده اند، تبع در دل خویش نیت کرد که این خانه را خراب کنم و مردان این شهر را بکشم و زنان را اسیر گیرم، هنوز این اندیشه تمام نکرده بود که رب العزه او را بدرد سر مبتلا کرد، چنان که او را طاقت نماند و آب گنبدیده از چشم و بینی و گوش وی گشاد، چنان که هیچکس را بنزدیک وی قرار نبود و اطباء همه از معالجه وی عاجز گشته گفتند این بیماری از چهار طبع بیرون افتاده، کار آسمانی است، و ما بمعالجه آن راه نبریم. پس دانشمندی فرا پیش آمد، گفت: ایها الملک اگر سرّ خود با من بگویی من این درد را درمان سازم، ملک گفت من در کار این شهر و این خانه کعبه چنین اندیشه کرده ام، دانشمند گفت، زینهار ای

ملک، این اندیشه مکن و از این نیت بازگرد که این خانه را خداوندیست قادر که آن را بحفظ خویش میدارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی برآرد. تبع از آن اندیشه توبت کرد و تعظیم خانه و اهل آن در دل خود جای داد و در حال شفا یافت، عنایت الهی و سابقه ازلی در رسید و از آن دین و ملت کفر که داشت برگشت و بخداوند کعبه ایمان آورد و در دین ابراهیم خلیل علیه السلام شد. پس کعبه را جامه پوشانید و قوم خود را فرمود تا آن را بزرگ دارند و با اهل آن نیکویی کنند. از مکه بزمین یثرب شد آنجا که مدینه مصطفی است (ص) و در آن وقت رقم شهر و بنا نبود، چشمه آب بود و تبع با حشم و لشگر بسر آن چشمه فرو آمد. دانشمندان که با وی بودند در کتاب خوانده بودند که آن زمین یثرب مهاجر رسول آخر الزمان است و مهبط وحی قرآنست، چهارصد مرد از ایشان که عالمتر و فاضلتر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند و بر امید دیدار او آنجا مقام کنند، اگر او را خود دریابند و الا فرزندان و نسل ایشان ناچار او را دریابند و برکات دیدار او با عقاب و ارواح ایشان برسد. این قصه با تبع بگفتند و تبع را همین رغبت افتاد. یک سال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهارصد قصر بنا کردند آنجایکه، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزی بخريد و آزاد کرد و بزنی بوی داد با جهاز تمام و ایشان را وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تا پیغامبر آخر الزمان را دریابید و خود نامه ای نبشت و مهر زرین بر آن نهاد و بآن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر محمد را دریابی این نامه بدو رسان و اگر نیابی بفرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود: ای پیغامبر آخر الزمان، ای گزیده خداوند جهان، ای بروز شمار شفیع بندگان، من که تبع ام، بتو ایمان آوردم و گرویده، گواهی دهم که نبوت تو حق است و دین تو پاک و قول تو صدق. تو خاتم پیغمبرانی، فرستاده حق جل و جلاله بعالمیانی، ایمان آوردم بآن خداوند که تو بنده و پیغامبر اویی، فرستاده و پیغام رسان اویی، گواه باش که من، بر ملت توام و بر ملت پدر تو ابراهیم خلیل (ع)، اگر ترا بینم و اگر نه بینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آن گه نامه را مهر بر نهاد و بر آن مهر نبشته بود: **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ وَ عِنَانٍ نَابِهٍ وَ عِلْمٍ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** و عنوان نامه نبشته بود: **إلى محمد بن عبد الله خاتم**

النبيين و رسول رب العالمين (ص) من تبع، امانة الله في يد من وقع الى ان يوصل الى صاحبه.

گفته اند مردمان مدینه ایشان که انصار رسول خداوند از نژاد آن چهارصد مرد علماء بودند و ابو ایوب انصاری که رسول خدا بخانه او فرو آمد از فرزندان آن عالم بود که تبع را نصیحت کرده بود تا از آن علت شفا یافت. و خانه بو ایوب که رسول آنجا فرو آمد از جمله آن بناها بود که تبع فرموده بود و چون رسول خدا هجرت کرد بمدینه، نامه تبع بوی رسانیدند رسول نامه بعلى داد تا برخواند، رسول سخنان تبع بشنید و او را دعا کرد و آن کس که نامه رسانید نام وی بو لیلی او را بنواخت و گرامی کرد. قوله: وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَمُنُّونَ مِنَ الْكُفْرَةِ، أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ اى لیس كفار قريش بخیر من اولئك، فاهلكهم الله، هذا كقوله: أَكْفَارَكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَغْنِيَنَّكُمْ عَنْهُنَّ إِنَّمَا خَلَقْنَاهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّكُمْ كَانُوا كَافِرِينَ. اى ما خلقناهما لئلا يكون بعث و لا نشور و لا حساب كقوله: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى وَ كقوله: أَمْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا.

ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ، يعنى الا للمجازاة بالقسط اى: ليجزى المحق و المبطل ما يستحقانه، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ يعنى كفار قريش لا يعلمون انا لم نخلقهما باطلا ثم خوفهم فقال: إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ، يعنى يوم القيمة يفصل بين المحق و المبطل و يفصل بين الوالد و ولده و الرجل و زوجه و المرء و خليله. قيل جعله الله وقتا لفصل الحكم فيه بين خلقه، مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ اى وقت موعودهم كلهم يعنى يوافى الاولون و الآخرون من الامم الخالية و من هذه الامّة ثم نعت ذلك اليوم فقال: يَوْمٌ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا يعنى لا ينفع قريب قريبه و لا يدفع عنه شيئا. هذا كقوله: لَا يَجْزَى وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ اى: لیس لهم من ينصرهم من عذاب الله بالشفاعة فان النصرة فى القيامة بالشفاعة.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِنَاءُ مُتصِلًا يعنى الا المؤمنين فانه يشفع بعضهم لبعض باذن الله. و قيل الاستثناء منقطع و معناه: لكن من رحمه الله فانه مغفور له إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ عَلَى أَعْدَائِهِ، الرَّحِيمُ لِأَوْلِيَائِهِ.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ عَلَى صُورَةِ شَجَرِ الدُّنْيَا لَكُنْهَآ مِنَ النَّارِ وَ الزَّقُومُ ثَمْرَهَا وَ هُوَ مَا أَكَلَ بِكَرِهِ شَدِيدٍ وَ قِيلَ كُلُّ طَعَامٍ ثَقِيلٌ فَهِيَ زَقُومٌ. وَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّ ابْنَ الزَّبْعَرِيِّ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْيَمَنِ يَسْمَوْنَ أَكْلَ التَّمْرِ بِالزَّبْدِ التَّرْقَمِ فَعَدَا أَبُو جَهْلٍ بَتَمْرٍ وَ زَبْدٌ فَقَالَ تَرَقَمُوا فَإِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي يَخُوفُكُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ فَزَلْ: إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ يَعْنِي بِالْأَثِيمِ: أَبَا جَهْلٍ وَ الْأَثِيمُ: الْكُفْرُ لِأَنَّ الْكُفْرَ اعْظَمَ الْأَثَمِ.

رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةَ مِنَ الزَّقُومِ قَطَرَتْ عَلَى الْأَرْضِ لَا مَرَّتْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا مَعِيشَتَهُمْ فَكَيْفَ بِمَنْ هُوَ طَعَامُهُ وَ لَيْسَ لَهُ طَعَامٌ غَيْرُهُ.

كَالْمُهْلِ وَ هُوَ النَّحَاسُ الْمَذَابُ وَ الصَّفْرُ الْمَذَابُ، وَ قِيلَ هُوَ دَرْدَى الزَّيْتِ اسْوَدَّ، وَ عَرَضَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ حِينَ احْتَضَرَ، ثَوْبًا حَبْرَةً لِيَكْفَنَ فِيهِمَا، فَقَالَ كَفَنُونِي فِي ثَوْبِي هَذَيْنِ يَعْنِي اللَّذَيْنِ عَلَى جَسَدِهِ فَإِنَّمَا هُمَا لِلْمُهْلِ يَعْنِي لِلصَّدِيدِ وَ مَا يَسِيلُ مِنَ الْبَدَنِ، وَ الْحَى أَوْلَى بِالْجَدِيدِ مِنَ الْمَيِّتِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ حَفْصُ بَالِيَاءَ جَعَلُوا الْفَعْلَ لِلْمُهْلِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالنَّاءِ لِتَأْنِيثِ الشَّجَرَةِ، كَعَلَى الْحَمِيمِ يَعْنِي كَالْمَاءِ الْحَارِّ إِذَا اشْتَدَّ غَلِيَانُهُ. خُذُوهُ أَيْ يَقَالُ لِلزَّبَانِيَةِ خُذُوهُ يَعْنِي الْأَثِيمِ، فَأَعْتَلُوهُ، قَرَأَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ أَبُو جَعْفَرٍ بِكَسْرِ النَّاءِ. وَ الْبَاقُونَ بِضَمِّهَا وَ هُمَا لُغَتَانِ، أَيْ: ادْفَعُوهُ وَ سَوِّقُوهُ يَقَالُ عَتَلَهُ يَعْتَلُهُ وَ يَعْتَلُهُ عَتَلًا إِذَا سَاقَهُ بِالْعَنْفِ وَ الدَّفْعِ وَ الْجَذْبِ، إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ وَ سَطْحِهَا الَّذِي يَسْتَوِي الْمَسَافَةَ إِلَيْهِ مِنْ جَمِيعِ اطْرَافِهِ.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ تَأْوِيلُهُ: ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ الْحَمِيمَ لِلتَّعْذِيبِ، كَقَوْلِهِ: يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ قَالَ مِقَاتِلٌ: إِنَّ خَازِنَ النَّارِ يَضْرِبُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَنْقَبُ رَأْسَهُ عَنْ دِمَاقِهِ ثُمَّ يَصَبُّ فِيهِ مَاءَ حَمِيمًا قَدْ انْتَهَى حَرُّهُ ثُمَّ يَقَالُ لَهُ: ذُقْ هَذَا الْعَذَابِ، إِنَّكَ قَرَأَ الْكِسَائِيَّ إِنَّكَ بِفَتْحِ الْأَلْفِ يَعْنِي لِأَنَّكَ قَلْتَ أَنَا الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْكَسْرِ عَلَى الْإِبْتِدَاءِ أَيْ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ عِنْدَ قَوْمِكَ بِزَعْمِكَ وَ ذَلِكَ

أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَقِيَ أَبَا جَهْلٍ فَهَزَّهُ فَقَالَ أَوْلَى لَكَ يَا أَبَا جَهْلٍ فَأَوْلَى، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا قَالَهُ لَهُ، وَ رَدَّ عَلَيْهِ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: مَا تَقْدِرُ أَنْتَ وَ لَا رَبِّكَ عَلَيَّ أَنِّي لَا كَرَمَ أَهْلُ الْوَادِي وَ اعْزَمَهُمْ فَيَقُولُ لَهُ خِزْنَةُ النَّارِ عَلَى طَرِيقِ الْاسْتِخْفَافِ وَ التَّوْبِيخِ ذُقْ ذَلِكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ أَيْ ذُقْ

بسبب هذا القول الذى قلته

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ أَي ان هذا العذاب ما كنتم فيه تشكّون فى دار الدنيا فقد لقيتموه فذوقوه، ثم ذكر مستقر المتقين فقال: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ قرأ اهل المدينة و الشام فى مقام بضم الميم على المصدر اى فى اقامة و قرأ الآخرون بفتح الميم اى فى مجلس امين يأمن فيه صاحبه من الغوائل و الآفات و الاحزان فى جنّاتٍ و عُيُونٍ. يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ و هو ما رقّ من الحرير فجرى مجرى الشعار لهم و هو البين من الدثار فى المعتاد و اِسْتَبْرَقٍ يعنى ما غلظ و صفق نسجه يجرى مجرى الدثار و هو ارفع نوع من انواع الحرير، و الحرير نوعان: نوع كلما كان ارق كان انفس، و نوع كلما كان ارنز بكثرة الأبريسم كان انفس. و قيل: استبرق من كلام العجم و هو الديباج الغليظ عربت بالقاف مُتَقَابِلِينَ كناية عن التآلف و التوادّ و التواخى، كَذَلِكَ وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ اى كما اكرمناهم بما وصفنا من الجنات و العيون و اللباس، كذلك اكرمناهم بان زوّجناهم بحور عين، و قيل كذلك هم فى حكم الله و محله رفع، اى الامر كذلك و زوجناهم بحور عين، يقال زوّجته امرأة و زوّجته بامرأة لغتان و انكره بعضهم فقال ليس هذا من عقد التزويج لانه لا يقال زوّجته بامرأة و انما المعنى جعلناهم ازواجاً لهن كما يزوّج النعل بالنعل اى جعلناهم اثنتين. و الحور، هنّ النساء النقيات البيضاء، يحار فيهن الطرف من بياضهن و صفاء لونهنّ.

و قال ابو عبدة: الحور: شدة بياض العين يكون ذلك اظهر لسوادها، و العين جمع العيناء و هى العظيمة العينين.

يَدْعُونَ فِيهَا، اى يحكمون فىأمرون باحضار ما يشتهون، بَكُلِّ فَاكِهَةٍ، اى فاكهة كلّ زمان و كلّ مكان و ذلك لا يجتمع فى الدنيا، آمِنِينَ من الزوال و الانقطاع و تولّد ضرر من الاكثار.

لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ، سخن اينجا تمام شد، ميگويد: بهشتيان در بهشت، مرگ نچسند هرگز. و در خبر ميايد كه در بهشت ده چيز نيست: ليس فيها هرم و لا موت و لا خوف و لا ليل و لا نهار و لا ظلمة و لا برد و لا خروج، آن گه گفت: اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولَى ايين نه مستثنى است از اول كه اين استثنا منقطع گويند الا بمعنى لكن اى لكن الموتة الاولى فى الدنيا قد ذاقوها، لكن مرگ اول كه در دنيا چشيدند مؤمنانرا مرگ آنست، قولى ديگر گفته اند الا بمعنى سوى اى سوى الموتة الاولى التى ذاقوها فى الدنيا، كقوليه: وَ لَا تَنْكِحُوا

مَا نَكَّحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ يَعْنِي سَوَى مَا قَدْ سَلَفَ، وَ الضَّمِيرُ فِي فِيهَا رَاجِعٌ إِلَى حَالِ الْمُتَّقِينَ الَّتِي هُمْ فِيهَا، مِثْلُ مِثْلِ الْمُتَّقِينَ رَا وَ نِيكَ مُرْدَانَ رَا جَزْآنَ مُرْغٍ كِهْ دَرِ دُنْيَا چَشِيدَنَدَن، مُرْغِي دِيْغَرِ نَخَوَاهِدُ بُوَد، دَرِ آنِ حَالِ تَقْوَى وَ نِيكِي كِهْ اَيْشَانِ دَرِ آنِ اَنَدِ، بِخِلَافِ مُجْرِمَانِ وَ اِحْوَالِ اَيْشَانِ كِهْ بَرِ اَيْشَانِ دُو مُرْغٍ جَمْعِ اَيِد. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: رَبَّنَا اٰمَنَّا اٰتِنْتَيْنِ مَقْصُودٌ وَ مُرَادٌ اَنْتَ كِهْ تَا فَضْلَ مُتَّقِيَانِ بَرِ مُجْرِمَانِ ظَاهِرٌ گَرْدَدِ وَ مَعْلُومٌ شُوَد كِهْ مُجْرِمَانِ رَا دُو مُرْغٍ اسْتِ وَ مُتَّقِيَانِ رَا يَكِ مُرْغٍ.

وَ لِهَذَا الْمَعْنَى لَمَّا كَشَفَ أَبُو بَكْرٍ عَنِ وَجْهِ النَّبِيِّ (ص) وَ قَدْ قَبِضَ قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَوْتَيْنِ، اَمَّا الْمَوْتَةُ الَّتِي كَتَبْتَ عَلَيْكَ فَقَدْ مَتَّهَا. وَ قَوْلُهُ الْأُولَى يَدُلُّ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ ثَانِيَةً نَفَاها عَنِ الْمُتَّقِينَ وَ اَثْبَتَهَا لِلْمُجْرِمِينَ فِي حَالِ مَا ثَمَّ يَحْيُونَ بَعْدَهَا.

وَ قِيلَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي وَقْتِ الْمَعَايِنَةِ يَصِيرُونَ بِلُطْفِ اللَّهِ إِلَى اسْبَابِ الْجَنَّةِ يَلْقَوْنَ الرُّوحَ الرِّيحَانَ وَ يَرُونَ مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ فَكَانَ مَوْتُهُمُ الْأُولَى فِي الدُّنْيَا كَانَتْ فِي الْجَنَّةِ لَا تَصَالُهُمْ بِاسْبَابِهَا وَ مَشَاهِدَتُهُمْ اِيَّاهَا. بَرِينِ قَوْلِ اسْتِثْنَاءِ مُتَّصِلِ اسْتِ وَ مُرْغٍ اَوَّلِ كِهْ دَرِ دُنْيَا چَشِيدَنَدَن، گُوبِي خُودِ دَرِ بَهْشْتِ چَشِيدَنَدَن، زِيْرَا كِهْ مُؤْمِنِ بُوَقْتِ مَعَايِنَةِ، بَهْشْتِ بَرُو عَرْضَه كَنَدَن تَا دَرِ رُوحِ وَ رِيحَانِ وَ مَنَازِلِ آنِ مِينِگَرْدِ، گُوبِي كِهْ دَرِ بَهْشْتِ مُرْغٍ مِيچَشْدِ وَ جَانِ تَسْلِيمِ مِيكَنْدِ. بَرِينِ مَعْنَى گَفْتِ لَا يَدُوْقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ صَرَفِ عَنَّهُمْ عَذَابَ النَّارِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ اَيِ فَعَلَ ذَلِكَ تَفَضُّلاً مِنْهُ.

رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) اَنَّهُ قَالَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اِلَّا بِفَضْلِ اللَّهِ، فَقِيلَ وَ لَا اَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ وَ لَا اَنَا اِلَّا اِنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اَيِ ذَلِكَ الثَّوَابِ الَّذِي هُوَ صَرَفِ الْعَذَابِ وَ دَخُولِ الْجَنَّةِ، هُوَ الْفَلَاحُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَعْلَمُ كُنْهَهُ اِلَّا اللَّهُ. فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ يَعْنِي عَلَى لِسَانِكَ، وَ لَوْ لَا اَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْرَهُ عَلَى السَّنَةِ الْعِبَادِ لَمَا اسْتَطَاعَ لِسَانُ اِنْ يَحْمِلُ كَلَامَ الْخَالِقِ اَوْ يُؤَدِّيهِ وَ قِيلَ فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ اَيِ اَنْزَلْنَاهُ بِلِغَتِكَ لِيَكُونَ ايسر للعرب و يسهل عليهم تعلمه، لَعَلَّهُمْ يَنْذَكُرُونَ لَكَى يَتَعَطَّوْا بِمَوَاعِظِهِ. فَارْتَقِبْ اَيِ فَاَنْتَظِرِ النَّصْرَ مِنْ رَبِّكَ، اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ اَيِ مُنْتَظِرُونَ بَزْعَمِهِمْ، قَهْرُكَ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى اَمْرِهِ وَ قِيلَ فَارْتَقِبْ اَيِ اَنْتَظِرْ لَهُمُ الْعَذَابَ وَ الْهَلَاكَ اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ مُنْتَظِرُونَ السُّدُورِ وَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ. وَ قِيلَ: فَارْتَقِبْ، فَعَنْ قَرِيبٍ يَتَحَقَّقُ الْمَلِكُ وَ يَخِيبُ اَمَالَهُمْ، وَ اللَّهُ اَعْلَمُ.

النویة الثالثة

قوله: وَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ اخترناهم على علم بمحبة قلوبهم لنا مع كثرة ذنوبهم فينا، و اخترناهم على علم مما نودع عندهم من اسرارنا و نكاشفهم به من حقائق حقنا. هر چند که نزول این آیه علی الخصوص، مؤمنان بنی اسرائیل راست، اما از روی فهم، بر طریق اشارت، تشریف فرزند آدم است علی العموم، و تفضیل ایشان بر همه آفریدگان، چنان که جای دیگر فرمود: وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، میگوید ایشان را که برگزیدیم نه بغلط گزیدیم، که بعلم پاک گزیدیم و بدانش تمام دانستیم که از همه آفریدگان سزاء گزیدن ایشانند از آن گزیدیم. اختیار ما بعلم و ارادت ماست بی علت، نواخت ما بفضل و کرم ماست بی سبب، آن را که خواهیم، گزینیم و نوازیم و کس را بر فعل ما چون و چرانه، و آن را که خواهیم، رانیم و سوزیم و بر حکم ما اعتراض نه.

آن روز که دائره تکوین برین شخص کاین کشید، خطاب کرد که شخصی میآفرینم که هرگز چنین نیافریده‌ام، نه آنکه در قدرتم مستحیل است، لکن غیرت، عنان قدرت فرو گرفت، عبارت این آمد که: و الزمهم كلمة التقوى و كانوا احق بها و اهلها. ای جوانمرد در قدرت چون ما را صد هزار آفریدن بلحظتی روا است، اما از روی محبت و غیرت نه رواست، زیرا که سرّ محبت بی کیفیت، علی الخصوص ما راست، يُجِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا كَدَامَ خَلَعْتَ مَا رَانَاد كَدَامَ تَشْرِيفَ كَمَا رَانَادَ لَطْفَ كَمَا رَانَادَ جَرِيدَةَ كَرَمَ بِنَامَ مَا ثَبِتَ نَكَرَدَ.

مقربان درگاه عزت و ساکنان حضرت جبروت، انگشت تحیر در دهان تعجب گرفته، که شگرف کاری و عجب حالی که خاکیان را برآمد. نواختگان لطف اواند، برکشیدگان عطف اواند، عارفان بتعریف اواند، مشرفان بتشریف اواند، و اصلان بایصال اواند، نازان بوصول اواند. نرگس روضه جود ایشانند، سرو باغ وجود ایشانند، حقه در حکمت ایشانند، نور حدقه عالم قدرت ایشانند، خالق بی نظیر یکی است و مخلوق بی نظیر ایشانند، احسن الخالقین یکی است، احسن المخلوقین ایشانند. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ عَالَمٍ وَ آدَمَ نَبُوْدَ، عَرَشٍ وَ لَوْحٍ وَ قَلَمٍ نَبُوْدَ، بَهْشْتٍ وَ دُوْرَخِ نَبُوْدَ، كَمَا رَانَادَ لَطْفَ كَمَا رَانَادَ جَرِيدَةَ كَرَمَ بِنَامَ مَا ثَبِتَ نَكَرَدَ.

سقیبا بمعهدک الذی لو لم یکن ما کان قلبی للصبابة معهدا

ای جوانمرد توسل بندگان بدو، هم باحسان قدیم اوست. حسن بن سهل وزیر مامون بوده است، روزی یکی بر وی درآمد، حسن وی را نمی‌شناخت، گفت: تو کیستی؟ آن مرد گفت: انا الذی احسنت الیّ عام کذا، من آنم که تو با من در فلان سال احسان کردی. حسن گفت: مرحبا بمن توسّل إلینا بنا، مرحبا بکسی که باحسان ما بما وسیلت جست، پس آن گه بفرمود، تا او را صلّه دادند و بناوختند. همین است حال درویشان و مؤمنان که بحق جل جلاله وسیلت میجویند، هم باحسان قدیم وی میجویند.

انّ ابتداء العرف مجد باسق و المجد کل المجد فی استتمامه
هذا الهلال یروق ابصار الوری حسنا و لیس کحسنة لتمامه

الهی عنایت ازلی تخم هدی کشتی، برسالت انبیا آب دادی، بمعونت و توفیق رویابیدی، بنظر و احسان خود بیر آوردی، از لطف تو درمی‌خواهم که سموم قهر از آن باز داری و باد عدل بر وی نهانی، کشته عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی.

وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ابتلا هم بالرخاء و البلاء، فطالبهم بالشکر عند الرخاء و الصبر عند البلاء. آدمی گهی خسته تیر بلاست، گهی غرقه لطف و عطا. حق جل جلاله از وی تقاضای شکر میکند بوقت راحت و نعمت، و تقاضای صبر میکند در حال بلا و شدت. مصطفی (ص) قومی را دید از انصار، گفت: شما مؤمنانید، گفتند آری مؤمنانیم، گفت نشان ایمان شما چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در غضب صبر کنیم و بقضاء

اللّه راضی شویم. گفت مؤمنون و رب الكعبة.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ، إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ، ای صنایع قریش وای رؤساء کفر که پیغامبر ما را دروغ زن میگیرید و بعداوت وی برخاسته‌اید و دین اسلام بازی می‌شمرید و از بطش و قهر ما ایمن نشسته‌اید، خبر ندارید که ما با کفار پیشین و اعداء دین که سروران کفر و ضلالت بودند و پیشروان شرک و غوایت بودند چه کردیم؟! و بسطوت و نقیمت خویش چون دمار از ایشان برآوردیم، آنک آن نمرود لعین، آن مردود شقی، که عالم از کفر و استکبار خود پر کرد پشه ضعیف را فرستادیم تا سزاء وی در کنار او نهاد و آن دیگر، فرعون طاغی یاغی که دعوی خدایی کرد و نعره انا ربکم

الأعلى زد، پاره‌ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر وی بوی نمود و دریا را فرمان دادیم تا او را در چنگ قهر خود گرفت. و آن دیگر اصحاب فیل که قصد خانه ما کردند و بر ساز و عدت و آلت خود اعتماد ساختند، مرغکی چند ضعیف فرستادیم، تا دمار از ایشان برآورد.

و علی هذا قوم تبع و قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود و امثال ایشان که از شما قویتر بودند و از شما باسازتر و جهاندارتر بودند، چون بر ما عصیان و کفران آوردند و تحیر و تمرد نمودند، نگر که ایشان را بیطش خویش چون کم آوردیم و از جهان برانداختیم و نام و نشان ایشان محو کردیم، شما نیز اگر همان کنید که ایشان کردند، همان بینید که ایشان دیدند. امروز عذاب و هلاک و استیصال، و فردا حمیم و زقوم، فذلک قوله تعالی: إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ، كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ.

۴۵ - سورة الجاثية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَسْمَانِ وَزَمِينِ، لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) نشانهاست گرویدگان را.

و فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا بِيَتْ مِنْ دَابَّةٍ وَ در آفرینش شما و در آنچه آفریدگار میپراکند در جهان از جنبنده، آیاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) نشانهاست ایشان را که بی گمان اند.

وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ در آمد شد شب و روز پس یکدیگر، وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ در آنچه فرو فرستاد الله از آسمان مِنْ رِزْقٍ، از بارانی که روزی خلق بآنست، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگی آن، وَ تَصْرِيْفِ الرِّيحِ وَ گردانیدن بادها از روی بروی جهان، آیاتِ نشانهاست، لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) گروهی را که خرد دارند و دریابند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ، این آیات و سخنان الله است، تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ که میخوانیم بر تو براستی، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) پس بکدام سخن پس الله و سخنان او بخواهید گروید.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) و تباهی هر دروغ زنی را بزه کار.

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ مِشْنُودِ سَخْنَانِ اللَّهِ که میخوانند بر او، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا آن گه می ستیهد بگردنکشی، كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گویی هرگز آن را نشنید، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) بشارت ده او را بعدایی درد نمای.

وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا وَ هر گه که و بداند از سخنان ما چیزی اَتَّخَذَهَا هُزُوًا آن را بافسوس گیرد، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹) ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده.

مِنْ ورائِهِمْ جَهَنَّمُ از پیش ایشانست دوزخ، وَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَ بکار نیاید

ایشان دو گروه میباشند.

النوبة الثانية

این سوره را سه نام است: سورة الجاثية، سورة الشريعة و سورة الدهر.

دو هزار و صد و نود و یک حرف است و چهار صد هشتاد و هشت کلمت و سی و نه آیت، جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا... این یک آیت بمدینه فرود آمد در شأن عمر خطاب. و درین سورة از منسوخات همین یک آیت است: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا... منسوخ است بآیت قتال. و در فضیلت سورة، ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص)

قال: من قرأ سورة حم الجاثية، ستر الله عورته و سكن روعته عند الحساب، حم محله رفع بالابتداء فيمن جعله اسم السورة، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ خبره. و من جعله قسما فالمقسم عليه تنزيل الكتاب، و من جعله لافتتاح الكلام كقولهم الا، فتنزيل الكتاب رفع بالابتداء و قوله: مِنْ اللَّهِ خَبْرَهُ، و المعنى القرآن كلام الله العزيز في انتقامه الحكيم في تدبيره و ليس كما زعم المبطلون، انه شعر او كهانة او تقوله محمد (ص) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ يجوز ان يكون المراد في السماوات و الارض دلائل على الوحدانية، و يجوز ان يكون المراد بالآيات.

ما في السماء من الشمس و القمر و النجوم و غيرها و في الارض من الجبال و الاشجار و الانهار و غيرها، فأن كل واحد منها آية دالة على توحيد الله عز و جل، و خص المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها.

و فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ اى من تأمل فى خلق نفسه و خلق الحيوان جميعا و اختلاف طبائعها و عجائب صنعها يتيقن ان لها صانعا حكيما، و خص الموقنين، لان اليقين يقع بالاستدلال، و اختلاف الليل و النهار بالظلمة و الضياء و قيل بتعاقبهما، و ما أنزل الله من السماء اى من السحاب من رزق اى مطر، لانه سبب رزق الحيوان، فأحيا به الأرض بعد موتها انبت بالمطر نباتها و اشجارها و تلك حياتها بعد يبسها بانقطاع الماء عنها، و تصريف الرياح جنوبا و شمالا و دورا و صباء و نكباء و قيل تصريفها رحمة و عذابا، آيات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ خص العقلاء بالذكر لان بالعقل يمكن الوقوف

على الدلائل المذكورة في هذه الآيات الثلث.

قرأ حمزة و الكسائي: وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ آيَاتٌ وَ كَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ بِكسر التاء فيهما عطفاً على قوله لآياتٍ و هو في موضع النصب في الاعراب. و قرء الآخرون برفعهما، عطفاً على موضع ان مع ما عملت فيه، و الآيات في المواضع الثلاثة اللاتى قدمناها، هى الصنائع و فى قوله: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ هى آيات القرآن كما هى فى الآية التى تليها و التى بعدها و اما الآيات فى قوله فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ فهى آيات القرآن و آيات الصنائع معاً، قوله: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ اى هذه آيات القرآن، تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ لَا يَسْتَعْمَلُ التَّلَاوَةَ الا فى كتب الله، و الاصل فيها اتيان الثانى اثر الاول. فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ اى بعد حديث الله كقوله: أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ يعنى من لم يؤمن بكلام الله، فلن يؤمن بحديث سواه، و قيل معناه: القرآن آخر كتب الله و محمد (ص) آخر رسله فان لم يؤمنوا به فبأى كتاب يؤمنون و لا كتاب بعده و لا نبى. قرأ ابن عامر و حمزة و الكسائي و ابو بكر و يعقوب، تؤمنون بالتاء على معنى قل لهم يا محمد «فبأى حديث تؤمنون» و قرأ الباقون بالياء حملاً على القوم.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ كَثِيرٍ لِّكذِبٍ، أْتَيْمٌ كَثِيرٌ الْاِثْمِ، يعنى النضر بن الحرث يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ، اى يبقى بعد سماع القرآن كافراً و الاصرار العزم على الامر، و اكثر ما يستعمل، فى الاقامة على الذنب مُسْتَكْبِرًا، اى عن الايمان كأن لم يَسْمَعْهَا فى عدم الانتفاع بها و القبول لها، فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اخبره خبراً يظهر اثره على بشرته من الترح، و إذا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً هذا العلم معناه السماع كقولك اعلم، تريد اسمع، اَتَّخَذَهَا هُزُؤاً اى استهزأ بها و عارضها بحديث الفرس يرى العوام انه لا حقيقة لذلك، اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ذكر بلفظ الجميع ردا الى كل فى قوله: لِكُلِّ أَفَّاكٍ.

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ يعنى قدامهم. لانه لم يأت بعد، و قيل من خلفهم لانه يكون بعد انقضاء آجالهم و قيامهم من قبورهم، و كل ما توارى عنك فهو وراء، تقدم او تأخر و لا يُعْنَى عَنْهُمْ اى لا يدفع عنهم ما كَسَبُوا اى كسبهم المال و الاولاد شَيْئاً من عذاب الله، و لا مَا اَتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْلِيَاءَ يعنى الاصنام و ما عبده، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ دائم لا ينقطع. هذا هُدًى اى هذا اعلام و عظة و بلاغ، و قيل هذا القرآن سبب الهداية و الرشاد لمن تدبره و

تفکر فيه، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ.

الرجز اشد العذاب ای لهم عذاب من اشد العذاب.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ أَيْ سَهَّلَ لَكُمْ رُكُوبَ الْبَحْرِ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ أَيْ بِتَسْخِيرِهِ ذَلِكَ لَكُمْ، وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ لِيَتَّخِذُوا الْمَالَ بِالتَّجَارَةِ فِي الْبَحْرِ وَ اسْتَخْرَاجِ الْجَوَاهِرِ مِنْهُ وَ صِيدَ مَا فِيهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ عَلَى هَذِهِ النِّعَمِ.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً أَيْ صَبَّرَهُ بِحَيْثُ تَتَصَرَّفُونَ فِيهِ وَ تَتَنَفَعُونَ بِهِ فِي دُنْيَاكُمْ وَ دِينِكُمْ بِالِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى التَّوْحِيدِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ يَعْنِي الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ وَ الْمَطَرَ وَ الرِّيحَ، وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي النَّبَاتَ وَ الْأَشْجَارَ وَ الثَّمَارَ وَ قَبِيلَ الْحَيَوَانَاتِ وَ الْجِمَادَاتِ جَمِيعاً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ مِنْهُ أَيْ هَذِهِ النِّعَمُ كُلُّهَا مِنْهُ خَلَقَهَا، فَيَكُونُ خَيْرٌ مَبْتَدَأً مَحْذُوفاً، وَ قِيلَ تَسْخِيرُ الْجَمِيعِ مِنْهُ، وَ قِيلَ تَقْدِيرُهُ: مَنْ خَلَقَهُ، فَحَذَفَ الْمُضَافَ وَ يَجُوزُ أَيْ يَكُونُ صِفَةً لِلْمَصْدَرِ أَيْ تَسْخِيرًا مِنْهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ أَيْ فِي تَسْخِيرِ الْقُوَى لِلضَّعِيفِ دَلَالَةً عَلَى صَانِعِ قَدِيرٍ حَكِيمٍ.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا أَيْ لِيُغْفَرُوا يَعْنِي لِيُغْفَرُوا وَ لِيُصْفَحُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ أَيْ لَا يَخَافُونَ سَطْوَاتِهِ. وَ قِيلَ لَا يَخَافُونَ مِثْلَ عِقُوبَاتِ الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ. وَ الْعَرَبُ تَعْبَّرُ عَنِ الْوَقَائِعِ بِالْأَيَّامِ كَيَوْمٍ أَحَدٍ وَ يَوْمٍ حَنِينٍ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ نَصْرَةَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ قِيلَ لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الَّتِي وَعَدَهَا اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَضَافَ إِلَى اللَّهِ كِبِيَّتَ اللَّهِ.

ابن عباس گفت این آیت در شأن عمر خطاب فرو آمد، در غزاه بنی المصطلق بودند و لشکر اسلام، بسر چاهی فرود آمد که آن را مریسیع میگفتند. عبد الله ابی که سر منافقان بود، غلام خود بطلب آب فرستاد، دیر باز آمد، عبد الله گفت چه سبب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت از آن دیر آمدم، که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود و آب میکشید تا قریهای پیغامبر پر کرد و قریهای بو بکر و قریهای مولی خویش عبد الله منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته اند: سمن کلبک یا کلبک. این سخن بعمر رسید، عمر در خشم شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، جبرئیل آمد و این آیت آورد، عمر بحکم آیت برفت و آن عزم خویش فسخ کرد.

سدی گفت و جماعتی مفسران که این آیت در شأن جمعی صحابه فرو آمد که از اهل مکه

در رنج عظیم بودند، از گفتار و کردار ایشان و از رنج و اذی مشرکان به رسول خدا نالیدند و از وی دستوری قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود، رب العزه این آیت فرستاد و ایشان را بحکم وقت، عفو و صفح فرمود، چنانک حائی دیگر فرمود: فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، پس آیت قتال فرو آمد و این آیت منسوخ گشت: لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، قرأ ابن عامر و حمزة الكسائي «لنجزی» بالنون و قرأ الآخرون لِيَجْزِيَ بالياء یعنی لیجزی الله قوما، و قرأ ابو جعفر، «لیجزی» بضم الياء و فتح الزاء، تأویل لیجزی الجزاء قوما، فیکون الجزاء مضمرًا و نصب قوما لانه المفعول الثاني.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا أَي لَهَا الثَّوَابُ وَعَلَيْهَا الْعِقَابُ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ فِي الْمَعَادِ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا نَبِيَّ إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ بِعَنِ التَّوْرَةِ وَ الْحُكْمَ بِعَنِ الْحِكْمَةِ وَ السَّنَةَ وَ قِيلَ الْقَضَاءُ بَيْنَ النَّاسِ وَ النَّبُوَّةَ، فان ابراهيم كان شجرة الأنبياء وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَي الْحَلَالَاتِ وَ هِيَ الْمَنَ وَ السَّلْوَى وَ الْمَاءِ الْمَنْفَجِرِ مِنَ الْحَجَرِ فِي التَّيْبِ وَ مَوَارِيثِ فِرْعَوْنَ، وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ أَي عَالَمِي زَمَانِهِمْ وَ قِيلَ خَصَصْنَاهُمْ بِكَثْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَيْنِ سَائِرِ الْأُمَمِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعَالَمِينَ أَحَدٌ فِي زَمَانِهِمْ، أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُمْ.

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ بِعَنِ الْعِلْمِ بِمَبْعَثِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ عِلْمَاتِ نُبُوَّتِهِ وَ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ، فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ هَذَا الْعِلْمُ هُوَ الْقُرْآنُ أَي مَا اخْتَلَفُوا فِي كَوْنِهِ بَيْنًا حَتَّى جَاءَهُمُ الْقُرْآنُ وَ لَمَّا بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَبِيًّا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَرِيقَيْنِ: فَرِيقٌ صَدَقَهُ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّنَ وَ قَالَ تَعَالَى: يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ قَالَ تَعَالَى: فَسُئِلَ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ بِعَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَ غَيْرِهِ، وَ فَرِيقٌ جَحَدُوهُ وَ كَذَّبُوهُ، بُعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ لَا مِنْ جَهْلِ يَكُونُ بِهِ الْإِنْسَانُ مَعْدُورًا وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ بِعَرَفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ كَانُوا كَلِمَةً وَاحِدَةً فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَبْعَثَ، يَشْهَدُونَ لَهُ وَ يَسْتَفْتِحُونَ بِهِ وَ يَنْتَظِرُونَ وَ يَبْشُرُونَ بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ تَحَزَّبُوا عَلَيْهِ، إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. وَ قِيلَ أَرَادَ بِالْاِخْتِلَافِ اِخْتِلَافَهُمْ فِي أَوْامِرِ اللَّهِ وَ نَوَاهِيهِ فِي التَّوْرَةِ.

النویة الثالثة

بسم الله معراج قلوب الاولياء. بسم الله نور سر الاصفياء. بسم الله شفاء صدور الانقياء.
بسم الله كلمة التقوى وراحة النكلى وشفاء المرضى. بسم الله اصل همه دولتهاست، مایه
همه سعادتھا است، ختم همه عزتهاست توقيع منشور نیازهاست.
بسم الله بريد حضرت انبياست، كليلد قربت اولياست، سلوت و سکون اصفياست. بسم الله
آشنايي را سبب است و روشنايي را مدد است. از قطبعت امانست، و بی قراری را
درمانست، نام خداوند جهان و جهانيانست. پادشاه بر همه شاهانست، پيش از هر زمان و
پيش از هر نشانست. خدایي که وجودش را بدایت نه، جودش را نهایت نه، یکی یگانه که
او را مثل و مانندی نه، فرد داننده که او را خویش و پیوند نه، صمدی پاینده که دریافت او
را بخرد راه نه. حکیمی که یاد وی، دلها را بستانت. لطیفی که انس با وی، زندگانی
دوستانست، کریمی که مهر وی شادی جاودانست، شیرین سخن و زیبا صنع و راست
پیمانست.

مهر تو بمهر خاتم جم ندمم وصلت بدم مسیح مریم ندمم
عشقت بهزار باغ خرم ندمم یک دم غم تو بهر دو عالم ندمم.
الحاء تدل علی حیاته، و المیم تدل علی مودته، کانه قال جل جلاله: بحیاتی و مودتی
لاولیائی لا شیء احب علی احبائی من لقایي. بحیاء من، بمهر من و دوستان من، که
دوستان را عز دو جهانست امید دیدار من، هر که را امروز در سرای فنا انس جان او نامه
من، فردا در سرای بقا توتیای چشم او لقاء من.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تنزیل او نامه او و نامه او پیغام او و پیغام او نشان
مهر او، با دوستان او. مؤمنان چون نامه دوست خوانند بر بصرشان بصیرت بیفزاید، زنگار
غمان از دلشان بزدايد، نسیم صباي معرفت از جانب قربت درآید، ریحان حیاة سر از باغ
وصال بر کشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادی از مطلع آزادی سر برزند.
آری قدر نامه دوست، دوستان دانند. عزت آن خطاب، مؤمنان شناسند.

بو بکر شبلی وقتی بیزار بغداد بگذشت پاره ای کاغذ دید که نام دوست بر وی رقم بود و
در زیر اقدام خلق افتاده. شبلی چون حروف نام او بر آن صفت دید، همه اجزاء او حرمت

گشت، اضطرابی بر اعضاء وی افتاد، سر فرو کرد و آن رقعہ برداشت و ببوسید، آن را معطر و معنبر کرد و قبلہ دیدہ خود ساخت و پیوستہ با خود داشت کہ بر سینہ نہادی ظلمت غفلت بزودوی، کہ بر دیدہ نہادی، نور چشم بیفزودی. ہم چنان با خود میداشت تا آن روز کہ بقصد بیت اللہ الحرام از بغداد بیرون آمد، روی ببادیہ نہاد آن رقعہ در دست گرفته و آن را بدرقہ روزگار خود ساختہ، در میان بادیہ جوانی را دید فرید و حید غریب و طرید بی زاد و بی راحلہ، بی رفیق و بی قافلہ، از خاک بستر کردہ و از سنگ بالین ساختہ، سرپرده اندوہ و حیرت گرد او زدہ، سرشک از چشم او روان شدہ و دیدہ در هوا نہادہ، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفتہ. شبلی بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیدہ او داشت، گفت: ای جوان برین عہد ہستی، جوان روی بگردانید، شبلی گفت، انا لله مگر اندرین سكرات و غمرات، حال این جوان را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای شبلی نہمار در غلطی آنچه تو در کاغذ میبینی و میخوانی ما در صفحہ دل می بینیم و میخوانیم.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ. اندرین آیت کمال قدرت خود بخلق مینماید، در آفرینش آسمان و زمین.

و فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ اِظْهَارِ لَطْفِ خود میکند در آفرینش ہمہ جانوران و خاصہ آدمیان، وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ نِعْمَتِ خود با یاد خلق میدہد، در آفرینش آب و باد و باران و تعبیہ روزی ایشان در آن، آن گہ گفت: آیات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عاقل کسی باید کہ اندرین آیات تدبیر و تفکر کند، تا از آیت اولی قدرت او جل جلالہ فہم کند و مقتضی قدرت خوف است، از سیاست و سطوت او بترسد و از آیت دوم لطف او فہم کند و مقتضی لطف رجاست، دل در کرم او بندد و از آیت سوم نعمت او بر خود بشناسد، بشکر آن قیام کند.

اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است، سوم مقام شاکران. و در مقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب العزۃ فرمودہ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اشارت فرا کشف و حجاب است.

روز روشن مثال کشف است و شب تاریک نشان حجاب. و بندہ میان هر دو حال گردان.

در حال کشف همه منعم ببیند، نه در نعمت، شادی برد، نه در محنت، غم خورد. در مشاهده منعم او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. و فی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد مشغول بفرق باشم آن گه نه بتو
و در وقت حجاب مشاهده منعم از وی روی بیوشد، همه التفات وی با نعمت و محبت بود، لا جرم در نعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد.
پیر طریقت گفت درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست در منازل راه. اما مرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل، نه وقت و نه حال نه جان و نه دل.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مینازم و زیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگذازم درد و راحت هر دو براندازم.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانیدیم و کردیم، فَاتَّبِعْهَا، بر پی آن میرو، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو.

إِنَّهُمْ لَن يُعْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، که ایشان از خدای ترا هیچ بکار نیابند. وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، و ستمکاران یکدیگر را بر بدی یا رند و بر بیداد ساخته، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) و الله نیکان را یار.

هذا بصائرُ للنَّاسِ، این قرآن باز نمودهاست و دیدورها راست مردمان را، وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) و راهنمونی و بخشایشی ایشان را که بی گمانان اند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْعَدْوِ، یا می پندارند ایشان که می بدیها کنند، أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، که ما ایشان را چون ایشان کنیم که بگریزند و نیکیها کردند، سَوَاءٌ مَّخِيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ، بر همسانی است زندگانی و مرگ ایشان، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)

چون بد حکم و کز آوری که میکنند.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَبْفِرِدُ اللَّهُ آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا بِسَخْنِ رَوَانِ وَ بِنْتَهَائِي، وَ لِيُجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، آن را تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) وَ از ایشان هیچ چیز نگاهند و بی گناه از ایشان کس را نگیرند.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ چه بینی و چه گویی، دیدی آن مرد را که پسند خویش، خدای خویش گرفت، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ، و گمراه کرد الله او را که دانست که باید کرد، وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ مَهْرَ بَرِ غُوشِ او نهاد و مهر حق بر دل او نهاد، وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عِشَاوَةً وَ پَرْدَه حَقِّ به نه دیدن، بر چشم او او کند، فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، پس کی راه نماید او را، پس الله، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)؟ پند نپذیرید؟

وَ قَالُوا، گفتند، مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نیست مگر زندگانی ما این جهانی، نَمُوتُ وَ نَحْيَا، میزییم و میمیریم، وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ نمی میراند ما را مگر گیتی، وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، و ایشان را بآنچه میگویند هیچ دانشی نیست، إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) نیستند مگر قومی که پنداره‌ای میندازند.

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا وَ هر گه که بر ایشان خوانند سخنان ما، بَيِّنَاتٍ سَخْنَانَ دَرَسْتِ رُوشَنِ پیدَا، مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ، نباشد حجت ایشان و درستی ساختن ایشان سخن خویش را، إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا، مگر آنکه گویند پدران ما را از گور باز آرید، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) اگر می راست گوئید که پس مرگ زندگان نیست.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ، گوی الله شما را زنده میکند و زنده میدارد در این جهان، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ وَ پس شما را میمیراند، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ آن گه شما را پس ریزیدن فراهم آرد روز رستاخیز، لَا رَيْبَ فِيهِ شَكٌّ نَيْسْتِ دَرِ آن رُوزِ وَ دَرِ فَرَاهِمِ آوَرْدَنِ دَرِ آن رُوزِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)، لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ، وَ آن روز که رستاخیز پیدای شود، يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) آن روز آنست که دروغ زنان و کز راهان و ناراستی ورزان زیان کار آیند.

وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً، وَ هر گروهی را بینی آن روز بزانو در افتاده از فرع.

كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا، هر گروهی می‌باز خوانند با نامه کردار ایشان، الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) امروز پاداش دهند شما را بآنچه میکردید.

هذا كِتَابُنَا، این نامه ماست، يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، گواهی میدهد بر شما بعدل و راستی، إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) ما نسخه می‌فرمودیم آن را که شما میکردید.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اما ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، فَبَدَّلْهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، در آورد الله ایشان را در بخشایش خویش و مهربانی خویش، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) آنت پیروزی بزرگوار.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما ایشان که کافر شدند، أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ، سخنان ما نه بر شما میخواندند، فَاسْتَكْبَرْتُمْ گردن کشیدید از آن، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) و قومی بدان بودید.

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، و آن گه که شما را گفتند که وعده الله راست است، وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا، و رستاخیز بی‌گمانست، قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ سَخَنَ شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست؟ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا، نه مگر پنداره‌ای که میندازیم، وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (۳۲) و ما هیچ بی‌گمان نیستیم.

وَ بَدَأْ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا، بروی آمد ایشان را و با دید آمد ایشان را سرانجامها بد آنچه میکردند، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳) و فراسر ایشان نشست آنچه بر آن افسوس میکردند.

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَسَاكُمْ، و گویند ایشان را امروز شما را فرو گذاریم، كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا چنان که در آن جهان فراموش کردید دیدار این روز، وَ مَا وَاكُمُ النَّارُ، و بنگاه شما آتش، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) و شما را هیچ یاری ده و فریادرس نه.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ آتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا، آن بآنست که شما سخنان الله بافسوس گرفتید، وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، و زندگانی دنیا شما را بفریفت فَاَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا آن روز ایشان را از آتش بیرون نکنند، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) و ایشان را فرا عذر دادن و خشنودی جستن نگذارند.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ، خدایراست ستایش نیکو و آزادی، رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(۳۶) خدای آسمان و خدای زمین و خدای جهانیان.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و او راست بی همتایی و بزرگواری در آسمانها و زمینها، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷) و اوست آن توانای دانا.

النبوة الثانية

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ أَي بعد اختلاف اهل الكتاب جعلناك يا محمد على طريقة و منهج من الأُمُرِ أَي من الدين و قيل على ملّة مشروعة من امرنا الذي امرناه من قبلك من رسلنا و قيل من الأمر الذي انت بصدده.

قال قتاده: الشريعة الفرائض و الحدود و الامر و النهي. و قال ابن عيسى: الشريعة علامة تنصب على الطريق دلالة على الماء فَاتَّبَعَهَا یعنی فَاتَّبَعَ هذه الشريعة و اعمل بها و اتَّخَذَهَا اماما، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَي لَا تَتَّبِعِ الْكَافِرِينَ و الْمُنَافِقِينَ، وَ لَا تَعْمَلْ بِهَوَاهِمِ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أَي لَنْ يَدْفَعُوا عَنْكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شَيْئاً ان اتَّعْتِ اهْوَاءَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ لَهُ: ارْجِعْ إِلَىٰ دِينِ آبَائِكَ فَأَنَّهُمْ كَانُوا أَفْضَلَ مِنْكَ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً.

وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ أَي الْكَافِرُ الظَّالِمُ يُوَالِي ظَالِمًا مِثْلَهُ وَ يَنْصُرُهُ وَ يَعِينُهُ. وَ قِيلَ هُمْ مُتَّفِقُونَ عَلَىٰ عِدَاوَتِكَ، وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُتَّقِينَ أَي يُوَالِي الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْفَوَاحِشَ. هَذَا، أَي هَذَا الْقُرْآنُ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ، مَعَالِمٌ لِلنَّاسِ فِي الْحُدُودِ وَ الْإِحْكَامِ يَبْصُرُونَ بِهَا، وَ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةٌ، مِنَ الْعِقَابِ، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ لَا يَشُوبُ إِيْمَانَهُمْ شَكٌّ وَ رِيبٌ. وَ قِيلَ هَذَا أَي مَا تَقَدَّمَ مِنْ اتِّبَاعِ الشَّرِيعَةِ وَ تَرْكِ طَاعَةِ الظَّالِمِ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ أَي بَيِّنَاتٌ وَ دَلَائِلٌ فِي أُمُورِ دِينِهِمْ، وَ هُدًى أَي رِشْدٌ، وَ رَحْمَةٌ أَي نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

أَمْ حَسِبَ يَعْنِي بَلْ حَسَبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَي اِكْتَسَبُوا الْمَعَاصِيَ وَ الْكُفْرَ، أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، إِيْن آيَةٌ فِي شَأْنِ نَفْرِي مُشْرِكِينَ فَرُودَ أَمَدٍ كَمَا كُنْتُمْ: أَكْرَ أَنْجَحَهُ مُحَمَّدٌ مِثْلَهُ حَقٌّ اسْتِ وَ رِاسْتِ، بَسْ مَا رَا فِي دُنْيَا جِهَانِ بِرِيشَانِ افْزُونِي دَهْنِدِ فِي نِعْمَتِ وَ رِاحَتِ، چنان كه در دنيا ما را افزونی دادند. رب العالمين بجواب ايشان فرمود: أَمْ حَسِبَ يَعْنِي أَوْ حَسِبَ، اسْتَفْهَامٌ اسْتِ بِمَعْنَى انْكَارِ، مَبِينِدَارِنْدِ اِيْشَانِ كِه شَرْكَ اَوْرَدَنْدِ وَ كُفْرَ وَرَزِيدَنْدِ يَعْنِي عْتَبَةٌ وَ شَبِيهَةٌ وَ وِلِيدِ كِه اِيْشَانِ رَا هَمْچُونِ مُؤْمِنَانِ وَ گَرْوِيْدِگَانِ كُنِيْمِ يَعْنِي

علی و حمزة و عبیده بن الحرث. آن گه گفت: سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ، حمزه و کسایبی و حفص و یعقوب، سَوَاءٌ بَنَصَبِ خَوَانِدٍ وَ هُوَ نَصَبٌ عَلٰی الْحَالِ، یعنی احساسوا ان یسوی بین الفریقین فی المحیا و الممات، میبندارند که زندگانی ایشان چون زندگانی نیکان است و مرگ ایشان چون مرگ نیکان یکسان، کَلَّا وَ لَمَّا، نیست، که مؤمنانرا نصرت است و رفعت، در دنیا و آخرت، و کافران را خزی و نکال و عقوبت، در دنیا و آخرت.

معنی دیگر: میبندارند کافران که با مؤمنان مشارک خواهند بود در نعیم آخرت چنان که مشارک ایشانند در نعمت دنیا، یا محمد تو ایشان را جواب ده که: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، باقی قراء سواء برفع خوانند، یعنی: محیاهم و مماتهم سواء، فقدم الخبر علی الابتداء. میگوید بر هامسانی است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماته یعنی فی الدنيا و الآخرة، و الکافر کافر فی الدنيا و الآخرة. مؤمن را در ایمان، زندگانی و مرگی یکسان، یعنی در عقبی هم چنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافر است هم در دنیا و هم در عقبی.

خبر درست است که مصطفی (ص) در مسجد شد و اصحاب صفه دید فرمود، المحیا محیایکم و الممات مماتکم.

ثم قال: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ أَي بَسْ مَا يَقْضُونَ لَانْفُسِهِمْ.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ أَي بِالْعَدْلِ فَلَا يَقْتَضِي التَّسَاوِي بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ. و قيل بالحق یعنی للحق، ای لم يخلقه عبثا لكن للجزاء، ثم بيّنه، فقال: وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ أَي لَا يَنْقُصُ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ وَ لَا يَزَادُ عَلٰی سَيِّئَاتِهِمْ.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تقدیره، ا فرأيت من اتخذ هواه الهه، كقول الشاعر: كما جعل الزناء فريضة الرجم یعنی كما جعل الرجم فريضة الزناء. قال ابن عباس: ليس بين السماء و الارض اله يعبد ابغض الى الله من هوى متبع. و فی الخبر عن رسول الله: ثلث مهلكات: شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء برأيه.

و قال الحسن و قتاده: ذلك الكافر اتخذ دينه ما يهويه فلا يهوى شيئا الا ركبه من غير زاجر، لانه لا يؤمن بالله و لا يخافه و لا يحرم ما حرم الله. و قيل اتخذ دينه بهواه و ايشاره لا بالادلة و البراهين.

و قال سعيد بن جبیر كانت العرب، يعبدون الحجاره و الذهب و الفضة، فاذا وجدوا شيئاً احسن من الاول، رموه و كسروه و عبدوا ما هو احسن، و قال الشعبي انما سمي الهوى لانه يهوى بصاحبه فى النار، و أَضَلَّهُ اللَّهُ عن الايمان، على عِلْمٍ منه بعاقبه امره و قيل على ما سبق فى علمه انه ضالّ قبل ان يخلقه، وَ خَتَمَ اى طبع على سَمْعِهِ كى لا يسمع الحق و قَلْبِهِ كى لا يفهم الحق و جَعَلَ على بَصَرِهِ غِشَاوَةً.

قرأ حمزة و الكسائي: غشوة بفتح الغين و سكون الشين، و الباقرن غشاوة اى ظلمة فهو لا يبصر الحق و الهدى، هذا كقوله: وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ. فَمَنْ يَهْدِيهِ مَنْ بَعَدَ اللَّهُ اى من بعد اضلال الله، أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ، تَتَعَطَّوْنَ بالقرآن، انّ الله واحد، قوله: مَنْ اتَّخَذَ جوابه: فَمَنْ يَهْدِيهِ.

وَ قَالُوا ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، هذا من قول الزنادقة الذين قالوا: الناس كالحشيش قالوا ما الحياة الا حياة الدنيا نموت و نحيا فيه تقديم و تأخير، اى نحيا و نموت و قيل يموت الآباء و يحيى الأبناء و حياة الأبناء حياة الآباء، لان الأبناء بحياة الآباء صاروا احياء، و ما يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ اى ما يفينا الا مر الزمان و طول العمر و اختلاف الليل و النهار، و ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ اى لم يقولوه عن علم علموه و قيل ما لهم بذلك من حجة و لا بيان، إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ اى ما هم فى اعتقاد هذا القول الا على شك.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): قال الله تعالى: لا يقل ابن آدم يا خيبة الدهر، فانى انا الدهر ارسل الليل و النهار، فاذا شئت قبضتهما.

و فى رواية اخرى عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): لا يسب احدكم الدهر فان الله هو الدهر و لا يقولن للعب الكرم، فان الكرم هو الرجل المسلم.

وَ إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ يعنى القرآن و اضحات الدلائل و يريد بالايات هاهنا ما فيه ذكر البعث و النشور، ما كان حُجَّتُهُمْ اى جوابهم و ما احتجوا به، فسمى حجة على زعمهم، إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآيَاتِنَا احيوهم، إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى دعوى البعث.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ اى قل يا محمد لابى جهل و اصحابه، الله يحييكم فى الدنيا ثم يميتكم، منها، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ فى القبور، إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. و قيل معناه ثم يحييكم و يجمعكم فى القيامة، لا رَيْبَ فِيهِ اى فى اليوم و قيل فى الجمع، اى لا ترتابوا فيه و قد قامت الدلالة على صحة

البعث، فلم يبق فيه ارتياب، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قدرة الله على البعث لاعراضهم عن التدبر والتفكر فى الدلائل.

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ يعنى الكافرين الذين هم اصحاب الأباطيل يظهر فى ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار.

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً هَذَا كَقَوْلِهِ: حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا اى ترى أمة كل نبي يوم القيمة باركة على الركب وهى جلسة المخاصم بين يدى الحاكم، ينتظر القضاء. وقيل مستوفزا لا يصيب الارض الا ركبته و اطراف انامله. قال سلمان الفارسى: ان فى القيامة ساعة هى

عشر سنين يخر الناس فيها جناة على ركبهم، حتى ابراهيم ينادى: نفسى لا اسئلك الا نفسى، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا قَرَأَ يَعْقُوبُ كُلَّ أُمَّةٍ بِالنَّصْبِ يعنى و ترى كل أمة تدعى الى كتاب عملها، اى كتاب الحفظة ليقروه و يستوفوا الجزاء و هو قوله: الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ فى الدنيا. هذا كتابنا اى يقال لهم هذا كتابنا الذى كتبنا فيه اعمالكم يعنى ديوان الحفظة يُنْطَقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، اى يشهد عليكم بالعدل و بالبيان، كانه ينطق اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ما من صباح و لا مساء الا نزل فيه ملك من عند اسرافيل الى كاتب اعمال

كل انسان بنسخة عمله الذى يعمل فى يومه و فى ليلته و ما هو لاق فيهما، و قال الحسن: نستنسخ اى نحفظ و قال الضحاک: ثبت، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو، نحو قولهم هلم و اذهب.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيَدْخُلُهُمْ رَيْبُهُمْ فِى رَحْمَتِهِ جَنَّتِهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. الظفر الظاهر و هم الذين يعطون كتابهم بايمانهم.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَمْ لَمْ تَكُنْ آيَاتِي الْقَوْلِ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، يعنى يقال لهم: أَمْ لَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُنَلَى عَلَيْكُمْ يعنى الكتب المنزلة على الانبياء، فَاسْتَكْبَرْتُمْ. تعظمتتم عن الانقياد و الايمان بها، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ منكرين كافرين.

وَ إِذَا قِيلَ لِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا اى اذا قيل لكم ان الجزاء و البعث كائن، وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا اى القيامة قائمة لا محالة.

قَرَأَ حَمْزَةً: و الساعة بالنصب عطفها بها على الوعد و الباقي بالرفع على الابتداء، قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا اى ما نحن الا نظن ظنا، اى لا نعلم ذلك الا حدسا و

توهما، وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَقْبِلِينَ.

وَ بَدَأَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ اى ظهر لهم حين شاهدوا القيمة و اخرج لهم ما كتبت الحفظة من اعمالهم، سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا اى قبائح افعالهم فى الدنيا، اى بدا لهم جزاؤها، وَ حَاقَ بِهِمْ اى احاط بهم و لزمهم، ما كانوا به يَسْتَهْزِؤْنَ اى جزاء استهزائهم بالرسل و الكتب. وَ قِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّأَكُمُ اى تقول لهم الملائكة: اليوم نترككم فى النار ترك الشىء المنسى الذى لا يذكر، كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا، يعنى كما تركتم الايمان و العمل للقاء هذا اليوم. و قيل كما عرضتم عن تدبير الوعيد. و الانذار اعراض من نسى الشىء وَ مَا وَاكُمُ النَّارُ مَنْزِلَكُمْ وَ مَثْوِيَكُمْ جَهَنَّمَ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ من ينصركم و يدفع عنكم ممن كنتم تتعززون بهم فى الدنيا.

ذَلِكُمْ، اى ذلكم العذاب، بِأَنكُمُ اى بسبب انكم، اَتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللّهِ هُزُوًا، تنزلونها منزلة الهزؤ الذى لا يقبل عليه و لا يتدبر فيه، وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اغترتم بما مد لكم فيها من الحياة السريعة الانقضاء و ما وسع عليكم من اسباب دنياكم حتى قلتى لا بعث و لا حساب، فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الكسائى: بفتح الياء و ضم الراء، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ اى لا يطلب منهم ان يرجعوا الى طاعة الله لانه لا يقبل ذلك اليوم عذر و لا توبة. و قيل لا يقبل منهم العتبى و هو اعطاء الرضا.

فَلِلّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ختم السورة بكلمة الاخلاص و قيل معناه: قولوا فَلِلّهِ الْحَمْدُ عرفهم كيف يحمدون ربهم.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اى له العظمة و الجلال، و قيل استحقاق التعظيم فى اعلى المراتب له وحده، وَ هُوَ الْعَزِيزُ، بسلطانه، الْحَكِيمُ. فيما امر و نهى و خلق و قضى.

روى ابو هريرة: قال قال رسول الله (ص): يقول الله عز و جل: الكبرياء رداى و العظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما ادخلته النار.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا اى افردناك بلطائف فاعرفها و سننا لك طرائق فاسلكها و اثبتنا لك حقائق فلا تتجاوزها و لا تجنح الى متابعة غيرك إِنَّهُمْ لَنُ

يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ان اراد الله بك نعمة فلا يمنعه احد و ان اراد بك فتنة فلا يصرفها احد، فلا تعلق بمخلوق فكرک و لا توجه بضميرک الى شيء وثق بربک و توکل عليه.

ای مهتر عالم، ای سید ولد آدم، ای خورشید فلک سعادت، ای ماه آسمان سیادت، ای منزل عالم علم، ای درّ صدف شرف، ای طراز کسوت وجود، ما ترا از جهانیان باز بریدیم، و از پدر و مادر یتیم کردیم، و خویش و پیوند بر تو بیرون آوردیم، تا دل خویش از همه فارغ داری و یکبارگی باطاعت و خدمت ما برداری.

از شرایع ترا راه دین ساختیم، و از حقائق ترا شمع معرفت افروختیم، تا بتأیید و تمکین ما آن راه روی، و عالمیان را بآن راه خوانی، قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ اى مهتر، ما شب معراج ترا در قبه قربت بنشانیدیم و صد هزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشانیدیم و کونین را خاک قدم تو گردانیدیم و هیکل علوی و مرکز سفلی در تحت رایت ولایت تو آوردیم و مقصود آن بود که تا ترا بر بساط شفاعت انبساط دهیم، تا قصه درد عاصیان امت، بر ما برداری و عذری از آن، بهر ایشان بخواهی که: لَا تَوَاضَعْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا یا محمد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی، هنوز خاک قدم خود خواسته باشی، و اگر ما بلطف قدم، خاک آن قدم در کار خادمی از خدم تو کنیم از کمال ما مستبعد نبود.

آن مهتر انبیاء (ص) در دیده نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند، دانست که خاک را بار کش باید بود نه سرکش، که خاک بارکشی راست، نه سرکشی را، نه بینی که رب العزة ایشان را که سر کشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینماید که: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ

و هم ایشان را میگوید که در بیراهی و سرکشی بر پی هواء خویش رفتند و بر انبیا و داعیان راه حق، افسوس داشتند که: فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ.

پس از آن که الله ایشان را بی راه کرد در کلّ عالم کیست که ایشان را براه باز آرد و کرا و سیلت گیرند چون راه و سائل بر ایشان فرو بستند. ایشان را امروز درخت نومیدی پیر شده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و از هدم عدل گرد نویست برآمده، و فردا منادی عدل

بانگ بیزاری در گرفته که: الْيَوْمَ نَسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَا وَكُمُ النَّارُ أرى
گفتم خاک را بار کشی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نوایی را از میان راه
برگیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود
که خود را فراموش نکند و قدر خود بداند. همواره آن بینوایی و بی‌آبی خویش پیش دیده
خویش میدارد.

بسمع عمر بن عبد العزیز رسانیدند که پسر تو انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده
و در وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدم که انگشتی ساخته و نگینی بهزار
درم خریده‌ای و در وی بنشانده؟ اگر رضاء من میخواهی آن نگین بفروش و از بهاء آن
هزار گرسنه را طعام ده و از پاره‌ای سیم، خود را انگشتی ساز و بر آنجا نقش کن که:
رحم الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای بر آن بنده باد که قدر خود بداند و خویشتن
بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس بر قد خاک راست‌تر و زیباتر از لباس تواضع نیست.
الذی جرى فی مجرى البول مرتین لیس له ان یتکبر. کسی که دو بار در ره گذر بول رفته
باشد او را نرسد که سر تکبر برافرازد. تکبر و کبریا و عز و علاء و عظمت و بهاء صفت
خداوند ذو الجلال است.

قال الله عز و جل: وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ او راست
برتری و بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگواری در قدر و در کردار، بزرگواری در نام و
در گفتار. در پاکی خود برتر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، در قدر خود
بیشتر از حد شناخت. سبحانه جل جلاله و عظم شأنه و عز کبریاؤه و جلّت احدیته و
تقدّست صمدیته.

۴۶ - سورة الاحقاف

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

حم (۱)، این حروف

تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ، فروفرستاده نامه است، مِنْ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲) از الله، آن توانای بی‌همتای دانا.

ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا، نیافریدیم آسمانها و زمینها و آنچه میان آن، إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بر راستی و یکتایی، وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى و هنگامی نامزد کرده، وَالَّذِينَ كَفَرُوا، و ایشان که کافر شدند، عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ (۳) از آنچه ایشان را بآن می‌ترسانند و بآن می‌آگاه کنند روی گردانیده‌اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ، گوی یا محمد چه بینید، به بینید، ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آنچه میپرستید فزود از الله، أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ با من نمائید که چه آفریدند از زمین و از جهان، أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ یا ایشان را انبازی هست با الله در آسمان، ائتوني بكتاب، بیارید نامه‌ای، مِنْ قَبْلِ هَذَا، که پیش از این قرآن آمد از الله، أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) اگر می‌راست گوئید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ، و کیست گمراه‌تر از آن کس که بخدای میخواند فرود الله، مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، چیزی که او را پاسخ نکند تا روز رستاخیز و هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) و آن پرستیدگان از آن پرستکاران بی‌آگاهند.

وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ، و برستاخیز چون مردمان فراهم آرند، كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً، آن پرستیدگان ایشان را دشمن باشند، وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) و بیرستش ایشان کافر باشند.

وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، و آن گه که بر ایشان خوانند سخنان ما، چنان روشن و نیکو، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، ناگرویدگان گویند، لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، سخن راست را که بایشان آمد، هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) اینست جادویی آشکار.

أَمْ يَقُولُونَ افترأه، یا میگویند که محمد این سخن فرا ساخت.

قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ، گوی اگر من فرا نهادم و من فرا ساختم، فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، من خدای نتاوم بر شما، رهایی مرا از خدای هیچ چاره ندارید، هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ، او داناتر عز جلاله بآنچه شما میروید در آن، كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، او بگواهی بسنده است میان من و میان شما، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) و اوست آن آمرزگار مهربان.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ، گوی من از پیغامبران نه پیشین‌ام، وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ، و ندانم که با من چه خواهند کرد و نه با شما، إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ، پی نمیرم مگر پیغامی که بمن میرسانند، وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)، و نیستم من مگر ترساننده آشکارا.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ، گوی و چه بینید، إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ، اگر این سخن و پیغام از نزدیک الله است و شما بآن می‌کافر شید، وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ وَ گواهی بداد گواهی از بنی اسرائیل بر آن، فَآمَنَ وَ إِيْمَانٌ أورد، وَ اسْتَكْبَرْتُمْ وَ شما از گواهی، گردن کشیدید، إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) الله پیش برنند کار و راه نمای ستمکاران نیست.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا، ناگرویدگان گفتند گرویدگان را: لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ، اگر آن دین راست بودید ایشان بآن بر ما پیشی نیافتید، وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ، و چون راه نمی‌یابند بآن فَسَبِقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ (۱۱) میگویند اینست دروغی کهن.

وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ، و پیش از قرآن نامه موسی اماماً وَ رَحْمَةً، راهی و پیشوایی بود، وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ، و این قرآن نامه‌ایست، گواه درست دارنده، لِسَانًا عَرَبِيًّا، زبانی تازی، لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا، تا بیم نماید ستمکاران را، وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲)، و بشارتی نیکوکاران را.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ، ایشان که گفتند خداوند ما الله است، ثُمَّ اسْتَقَامُوا، بپایندند بر آن، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳).

بر ایشان بیم نیست و اندوهگن نباشند.
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ، ایشانند بهشتیان، خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) بپاداش آنچه میکردند.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، وصیت کردیم مردم را بپدر و مادر، إِحْسَانًا، بنیکویی با ایشان، حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا، مادر او را بدشواری و گران باری برداشت.

وَ وَضَعْتَهُ كُرْهًا، و بدردمندی و دشواری بنهاد، وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و برداشتن او در شکم و شیر دادن تا از شیر باز کردن سی ماه، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ، تا مردآسا گردد و بسختی خوی و اندام و هنرهای خویش رسد، وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، و تا بچهل سال رسد، قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي، گفت خداوند من فرا دل من ده و فرا زبان من و مرا بر آن دار، أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ، تا آزادی کنم آن نیکویی را که با من کردی و نعمت که بر من نهادی، وَ عَلَى الْوَالِدَيَّ، و بر دو زاینده من، وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ، و تا کردار کنم نیک به پسند تو، وَ أَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و فرزندان و نژاد من نیکان کن، إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ، من بازگشتم با تو وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) و من از مسلمانانم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَلُ عَنْهُمْ اِيشَانِ آنَدِ كِه فِرَايْذِرِنْدِ اَز اِيشَانِ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا، نيكوتر آنچه ميکردند، وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ، و از بدهای ایشان فرا گذارند، فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ، در بهشت، وَعَدَ الصَّدُوقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) وعده‌ای راست آن وعده که ایشان را میدادند.

وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ وَ آن مرد که پدر و مادر خویش را گفت: أَفْ لَكُمَا اف شما را ستوهی از شما، أَ تَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ بَاشِ مِرَا مِي وَعِدِه دِهيد كِه مِرَا اَز گور بیرون خواهند آورد، وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي، و جهانیان پیش از من بمردند، يَكِي باز نیامد، وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللّٰهَ، و پدر و مادر او از خدای فریادرسی میجویند از جفای او، وَيَلِكْ آمِنْ و میگویند ای ویل بر تو، بپذیر و استوار گیر، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، که وعده الله راست است، فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) و میگوید نیست این سخن مگر اوسانه پیشینیان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، ایشان آنند که درست گشت و رایشان سخن الله، فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، در گروهانی که هم این سخن گفتند و گذشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان، إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) که ایشان زیانکارانند.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ، و هر کسی را در فروتری و برتری چند درجه است و چند پایه، مِمَّا عَمِلُوا، از پاداش آنچه میکردند، وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ اللّٰهَ بَايشَانِ خَوَاهِدِ گَزَارْدِ پَادَاشِ

کردار ایشان، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

النوبة الثانية

این سوره الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دو هزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت که در مدینه فرو آمد و خلافت که آن یک آیت کدام است، قومی گفتند: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَاؤُ الْعَزْمِ. ابن عباس و قتاده گفتند: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و در این سوره دو آیت است منسوخ: یکی وَ مَا أَدْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ قَدَرْنَا مِنْ قَدْرِ اللَّهِ وَ مَا أَدْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ قَدَرْنَا مِنْ قَدْرِ اللَّهِ. دیگر آیت: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَاؤُ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. و در فضیلت سوره، ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الاحقاف اعطى من الاجر بعدد كل رمل في الدنيا عشر حسنات و محى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات.

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَضَى تفسیره و أما كرر تنزِيل الكتاب لانه بمنزلة عنوان الكتب ثم ذكر ما انزل فقال: ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ يُعْنَى الا بالتوحيد و الوحداية من غير شريك كقوله: ما لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَ كقوله: أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ، و قيل إِلَّا بِالْحَقِّ أَي بِالْعَدْلِ فِي الْخَلْقِ وَ قيل لِلْحَقِّ وَ لاقامة الحق وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى أَي خَلْقُهُ مَقْرُونًا بِأَجَلٍ سَمِيَ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ، قد سماه و ان كان قد طوى علمه عن عباده. و قيل المراد به يوم القيمة و هو الاجل الذي تنتهي اليه السماوات و الارض و هو اشارة الى فنائها و قيل الاجل المسمى، قوله: فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ يُعْنَى خَلْقُهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، بِالْآخِرَةِ، عَمَّا أَنْذَرُوا بِهِ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ، مُعْرِضُونَ لَا يَتَفَكَّرُونَ وَ قيل اعرضوا بعد ما قامت الحجة عليهم.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ، أَي هَلْ خَلَقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ، أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ، فِي خَلْقِهَا وَ مَلَكُهَا. هذا كقوله في سورة الملائكة: قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي... الآية و كقوله: هذا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَا ذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا، أَي بِكِتَابٍ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَبْلَ الْقُرْآنِ فِيهِ بَيَانٌ مَا تَقُولُونَ وَ بَرَهَانٌ مَا تَدْعُونَ يُعْنَى التَّوْبِيحَةَ وَ

الانجيل و الزبور و سائر كتبه التى انزلها قبل القرآن، أو آثاره من علمه. فسروه على ثلاثة اوجه، قال الكلبي معناه او بقية من علم يؤثر عن الاولين و يسند اليهم جعله من الاثر الذى هو الباقي من الشيء. و قال قتادة، أو آثاره، يعنى او خاصة من علم، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشيء اذا ضننت به و اختصت به نفسك. الوجه الثالث و هو قول مجاهد و عكرمة و مقاتل: او اثاره يعنى رواية عن الانبياء تقول اثرت الحديث عن فلان و انا آثره عنه اى ارويه اثرا و اثاره و منه قيل للخبر اثر و مأثور و منه المأثور من الدعاء. قال ابن عباس: الاثاره علم الخط، سئل رسول الله (ص) عن الخط فقال فعله نبى من الانبياء فمن وافقه خطه، فذاك يقال معناه ان يهتم الرجل بالامر بين ان يفعله او لا يفعله فيخط خطوطا من غير تأمل و لا روية بل بالعجلة لئلا يلحقها العدد ثم يعد فيقول لخط افعل و لا آخر لا افعل الى آخر الخطوط فاذا انتهى الى افعل فعل و اذ انتهى الى لا افعل لم يفعل، و روى عن ابن عباس قال: هذا الخط علم قديم تركه الناس و من أضل معناه اى هل احد ابين ضلالا، ممن يدعوا اى يعبد و قيل يطلب و يسئل، من دون الله من لا يستجيب له، دعاه، الى يوم القيامة، اى يسئل شيئا لو دعاه الى يوم القيمة لم يستجب دعائه و هم عن دعائهم غافلون يعنى الاصنام التى هى جماد لا تسمع و لا تفهم، فاجرى مجرى العقلاء فى الاخبار على زعمهم. و قيل هم الملائكة و الجن و الانس مشتغلون عنهم غير عالمين بعبادتهم.

وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ، هَذَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ هَذَا كَحِكَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُمْ: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يُعْبُدُونَ.

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، وَاضِحَاتِ الدَّلِيلِ وَ هِيَ الْقُرْآنُ، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، يَعْنِي الْقُرْآنَ، هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَيْ لَا حَقِيقَةَ لَهُ يُوْهَمُ إِذَا قَرِعَ السَّمْعُ أَنَّهُ شَيْءٌ وَ لَا أَصْلَ لَهُ وَ قِيلَ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَيْ كَلَامٌ مَنْظُومٌ نَظْمًا دَقِيقًا يَأْخُذُ الْقُلُوبَ كَمَا يُقَالُ هُوَ السِّحْرُ الْحَلَالُ. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، اخْتَلَقَهُ مُحَمَّدٌ وَ أَضَافَهُ إِلَى اللَّهِ كَذِبًا، قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، هُنَا تَهْدِيدٌ لِنَفْسِهِ (ص) لَوْ فَعَلَ، أَيْ لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَذَابَهُ عَلَى افْتِرَائِي فَكَيْفَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ مِنْ أَجْلِكُمْ، هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ، أَيْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَقُولُونَ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بِنُومُونِي بِهِ وَ تَخُوضُونَ فِيهِ مِنَ التَّكْذِيبِ بِالْقُرْآنِ وَ الْقَوْلِ فِيهِ أَنَّهُ سِحْرٌ، كَفَى بِهِ

شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، ان القرآن جاء من عنده، و قيل معناه ان افتريتبه فغاية ذلك ان اخدكم فقتبوني و ما انتفاعى باتباعكم و انتم لا تملكون دفع عذاب الله عنى كفى به شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، اى هو شاهدى على صدق ما ادعوكم اليه، اذ هو المرسل اليكم وَهُوَ الْغُفُورُ الرَّحِيمُ فى تأخير العذاب عنكم.

قال الزجاج: هذا دعاء لهم الى التوبة، معناه: ان الله غفور لمن تاب منكم و اسلم، رحيم به. قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ، البدع ما لا سابق له، و البدع و البديع واحد مثل نصف و نصيف و جمع البدع ابداع و المعنى لست باول رسول ارسله الله و لا جئتكم بامر بديع لم يكن لى الى مثله سابق فكيف تنكرون نبوتى، هذا كقوله: قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ، و فى الخبر الصحيح قال النبى (ص): بعثت على اثر ثمانية آلاف نبى، منهم اربعة آلاف من بنى اسرائيل، و مَا أُدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ، علماء تفسير در معنى اين آيت مختلف اند، ابن عباس و جماعتى گفتند: اين در احكام دنياست نه در احكام آخرت كه رسول خدا را معلوم بود كه در آخرت، وى در بهشت است و هر كس كه در دنيا او را دروغ زن گرفت در دوزخ.

اما در دنيا بوى پوشيده گشت كه او را و قوم وى را چه خواهند فرمود و بر سر ايشان چه خواهد رفت از رنج و راحت و نفع و ضرر. ابن عباس گفت رسول خدا در مكه بود و در خواب او را نمودند زمينى فراخ، نخلستانى كه در آنجا هم درختان بود و هم آب روان و رسول بآن زمين هجرت ميكرد، اين خواب با ياران بگفت و ياران آن وقت در بلا و شدت بودند و در اذى و رنج، مشركان گفتند: يا رسول الله، متى نهاجر الى الارض التى اريت؟، اين هجرت ما كى خواهد بود بآن زمين كه ترا نمودند در خواب؟. رسول ايشان را جواب نداد تا اين آيت فرو آمد، گفت: ما أُدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ، اترك فى مكاني، ام اخرج و اياكم الى الارض التى رفعت لى. من ندانم كه با من چه خواهند كرد و نه با شما، هم درين مكه ما را بخواهند گذاشت يا بآن زمين كه مرا نمودند هجرت خواهند فرمود. و گفته اند معنى آنست كه: من ندانم كه در اين دنيا با من چه خواهند كرد و آخر كار من بچه باز آيد. بيرون كنند مرا از وطن خويش چنانك با انبياء پيشين كردند، يا بخواهند كشت مرا چنانك قومی را كشتند از پيغمبران گذشته. و شما كه ياران و مؤمنان ايد، ندانم كه با

من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت و شما که ناگرویدگان اید و تکذیب میکنید، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانک پیشینیان را بود. آن گه گفت: **إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْ،** من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و مرا از آن خبر کنند بوحی، و من بر پی آن وحی میروم. پس رب العالمین بوحی پاک او را خبر داد که وی را بر دشمنان نصرت باشد و دین وی بر همه دنیا غلبه دارد. و ذلک فی قوله: **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** و در کار امت خبر داد که: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ.**

قومی گفتند: **ما أدرى ما يفعلُ بى وَ لا بكمُ** یعنی **یوم القيمة**. و الایة منسوخة، نسختها فاتحة سورة الفتح، قتاده و عکرمه گفتند: آن روز که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند، گفتند کار ما و کار محمد هر دو یکسانست و او را بر ما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش، و این دلیل است که محمد آنچه میگوید از بر خویش میگوید و از ذات خویش می نهد، که اگر فرستاده الله بودی با وی بگفتید که چه خواهد کرد با وی و عاقبت وی چه خواهد بود، پس ما اتباع وی چون کنیم که با وی و با اصحاب وی چه خواهند کرد و آن گه حکم این آیت دراز بکشید، ده سال به مکه و شش سال به مدینه و منافقان مدینه همین سخن میگفتند که مشرکان مکه میگفتند، تا سال حدیبیه که رب العالمین ناسخ این آیت فرستاد: **لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**. رسول خدا عظیم شاد شد بنزول این آیت و از شادی، روی مبارک وی می فروخت و می فرمود: و لقد نزلت علیّ اليوم آیات هن احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس.

یاران را گفت خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آیتی چند فرو آورد که نزول آن دوست تر دارم از دنیا و هر چه در دنیا است، آن گه بر ایشان خواند، **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ** الی قوله: **وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا**، یاران گفتند یا رسول الله هینتا لک قد علمنا ما يفعل بک فما ذا يفعل بنا. نوشت باد یا رسول الله این کرامت که الله با تو کرد و معلوم گشت که با تو چه خواهد کرد، گویی با ما چه خواهد کرد که یاران توایم. جبرئیل آمد و آیت آورد: **لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ**

الى قوله: وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً منافقانِ مدينة و مشركان مكه گفتند معلوم شد كه با محمد و بس روان و ياران وى چه خواهد كرد، با ما گويى چه كند، فانزل الله تعالى: وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، الى قوله: وَسَاءَتْ مَصِيرًا.

قوله تعالى: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ، هذا كلام محذوف الجواب، تقديره: ان كان من عند الله و كفرتم به فما عذرکم. و قوله «ان» هاهنا ليس بشك كقول شعيب أ وَ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ لَوْ هَاهُنَا لَيْسَ بِشَكِّ، هما من صلوات الكلام، وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّنَ الشَّاهِدَ هَاهُنَا وَ فِي خَاتِمَةِ سُورَةِ الرَّعْدِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ حَبْرُ أَهْلِ التَّوْرَةِ عَلَى مِثْلِهِ أَيْ عَلَى مَا شَهِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ تَنْبِيئِ رِسَالَتِهِ فِي قَوْلِهِ: كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. وَ قِيلَ عَلَى مِثْلِهِ، المثل صلة، يعنى عليه اى على انه من عند الله، فآمن، يعنى فآمن الشاهد، و الفاء هاهنا تفسير ان شهادته ايمانه وَ اسْتَكْبَرْتُمْ، عن الايمان به يعنى شهد عبد الله بن سلام على نبوة المصطفى و آمن به و استكبر اليهود فلم يؤمنوا.

روى عن سعد بن ابى وقاص، قال: ما سمعت النبى (ص) يقول لاحد يمشى على الارض انه من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام

و فيه نزلت هذه الآية: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. و قال بعضهم الشاهد من بنى اسرائيل، هو موسى عليه السلام، اى شهد موسى على القرآن فآمن به بنو اسرائيل و كفرتم يا معشر العرب بمحمد و القرآن، إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَأَمَّا هَاهُنَا لَأَمَّ الْعَلَّةُ، يعنى و قال الكافرون لاجل المؤمنين، و المراد بالَّذِينَ كَفَرُوا اليهود، قالوا لَوْ كَانَ، ما اتى به محمد خيراً، اى صدقا و حقا، ما سَبَقُونَا إِلَيْهِ، و لكننا اسرع الى قبوله من الَّذِينَ آمَنُوا لَأَنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَ الْكِتَابِ. و قيل المراد بهم مشركو العرب و ذلك انه لما اسلمت جهينة و مزينة و اسلم و غفار، قالت بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع: لَوْ كَانَ ما جاء به محمد خيراً، ما سَبَقُونَا إِلَيْهِ، و نحن ارفع منهم حالا و اكثر مالا و هؤلاء رعاء الغنم. قال الله تعالى: وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ، اى بالقرآن كما اهتدى به اهل الايمان، فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ، القديم هاهنا كقولهم: أساطيرُ الأوَّلِينَ وَ هذا كقوله تعالى بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

وَ مِنْ قَبْلِهِ أَيْ وَ مِنْ قَبْلِ الْقُرْآنِ، كِتَابُ مُوسَى يعنى التورية، إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ، وَ رَحْمَةً، لِمَنْ

آمن به و هما منصوبان على الحال، و قيل فيه اضمار اى جعلناه اماما و رحمة. و فى الكلام محذوف تقديره: جعلنا كتاب موسى اماما و رحمة و لم يهتدوا به و هذا كتاب، اى و هذا القرآن كتاب مُصَدِّقٌ، للكتب التى قبله. و فى مصحف ابن مسعود: «مصدق لما بين يديه»، لساناً عربياً، يعنى بلسان عربى، و قيل منصوب على الحال يعنى يصدق التوراة و الانجيل فى هذه الحال، لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ، لتنذر بالتاء على خطاب النبى (ص) و الباقرين بالباى يعنى لينذر الكتاب، وَ بُشِّرَى لِلْمُحْسِنِينَ بشرى فى محل الرفع، اى هذا كتاب مصدق و بشرى للمحسنين.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مضى تفسيره.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا، قرأ اهل الكوفة احسانا كقوله: و بالوالدين احسانا. حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا، اى بالمشقة و الصعوبة، يريد حالة ثقل الحمل فى بطنها لا فى ابتداء الحمل، وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا يريد شدة الطلق. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو بفتح الكاف، و الباقرين بضمها و هما لغتان. و قيل الفتح المصدر و الضم الاسم. و قيل الفتح ما اكرهت عليه و الضم ما كرهته، وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ، اى فطامه و قرأ يعقوب و فصله بغير الف، ثَلَاثُونَ شَهْرًا، يريد اقل مدة الحمل و هى ستة اشهر و اكثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهرا و ليس هذا حتما واجبا. قال ابن عباس: اذا حملته المرأة تسعة اشهر ارضعته احد و عشرين شهرا، و قيل هذه الاية خاصة لرسول الله (ص) و كان حملة ستة اشهر. و فى الاية دليل ان الولد يلحق بستة اشهر، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ اى نهاية قوته و غاية شبابه و استوائه و هو ما بين ثمانى عشرة سنة الى اربعين سنة فذلك قوله: وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، اين آيت بقول سدّى و ضحّاك در شأن سعد بن ابى وقاص فرود آمد و قصه وى گفته آمد در سورة العنكبوت و بقول ابن عباس و جماعتى مفسران، در شأن بو بكر صديق فرود آمد و پدر وى ابو قحافة و اسمه عثمان بن عامر بن عمرو، و مادر وى ام الخير بنت صخر بن عمرو.

على بن ابى طالب (ع) گفت از مهاجران هيچ كس با پدر و مادر در اسلام مجتمع نشد مگر بو بكر صديق. و رب العزة او را وصيت كرد بنيكوبى كردن با ايشان اندرين آيت. و فى الخبر، رضاء الرب فى رضاء الوالدين و سخط الله فى سخطهما.

و گفته‌اند بو بکر هشده ساله بود که بصحبت رسول افتاد، روایت کنند از وی گفت: من بتجارت شام میرفتم و رسول خدا در آن کاروان بود و زیر درخت سدره فرو آمد، برابر صومعه بحیراء راهب. بو بکر گفت من بدر صومعه بحیراء شدم تا از کار دین چیزی پرسم از وی، بحیراء گفت آن کیست که زیر آن درخت سدره فرو آمد؟ گفتم محمد بن عبد الله (ص). بحیراء گفت و الله که او نیست مگر پیغامبر خدای، که من در کتاب خوانده‌ام که بعد از عیسی بن مریم (ع) هیچ کس در سایه این درخت فرو نیامد مگر پیغامبری که نام وی محمد است. بو بکر را تصدیق و یقین آن روز در دل افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از رسول خدا مفارقت نکرد، و قیل لابی بو بکر أخبرنا عن نفسک هل رأیت شیئا قط قبل الاسلام من دلائل نبوة محمد (ص)، فقال ابو بکر نعم و هل بقی احد من قریش او غیر قریش لم يجعل الله عليه بمحمد فی نبوته حجة، و فی غیرها، و لكن الله هدی به من شاء و اصل به من شاء، بینا انا قاعد فی فیء شجرة فی الجاهلیة اذ تدلی علی غصن من اغصانها حتی صار علی رأسی فجعلت انظر الیه و اقول ما هذا، فسمعت صوتا من الشجرة: هذا النبی یخرج فی وقت کذا و یوم کذا فکن انت من اسعد الناس به، فقلت بیّنه ما اسم هذا النبی

قال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الهاشمی قال ابو بکر فقلت صاحبی و الیفی و حبیبی، فتعاهدت الشجرة متی تبشرنی بخروج النبی (ص)، فلما اتاه الوحی سمعت صوتا من الشجرة: جدّ و شمرّ یا ابن ابی قحافة فقد جاء الوحی و ربّ موسی لا یسبقک الی الاسلام احد قال فلما اصبحت، عدوت الی النبی (ص) فلما رآنی قال یا بکر انی ادعوک الی الله و الی رسوله، قلت اشهد انک رسول الله بعنک بالحق سراجا منیرا، فأمنت به و صدقته

قال رَبُّ أَوْزَعْنِي این دعاء ابو بکر است آن گه که عمر وی بجهل سال رسید، چنان که گفت وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و ایمان آورد و مصطفی را تصدیق کرد، گفت: رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ خدایند من، فرا دل و زبان من ده شکر این نعمت اسلام که مرا دادی و این کرامت که با من کردی و این نواخت که بر من نهادی وَ عَلَيَّ وَالِدِي، و بر پدر و مادر من که ایشان را باسلام و ایمان راه نمود و هدایت دادی، وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً

تَرَضًا، ابن عباس گفت عمل صالح که بو بکر، بدعاء از الله خواست و الله اجابت کرد و از وی بیسندید، آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند، بو بکر ایشان را باز خرید و از عذاب برهانید و ایشان را آزاد کرد. از ایشان دو مرد بودند یکی بلال بن رباح و دیگر عامر بن فهیره. بلال غلامی بود در بنی جمح مولد، ایشان او را عذاب میکردند در بطحاء مکه، امیه بن خلف دست و پای وی ببست و در آفتاب حجاز او را بیفکند و سنگی عظیم بسینه وی فرو گذاشت، گفت اگر از دین محمد باز گردی و الا همچین ترا فرو گذارم تا هلاک شوی و بلال در آن حال میگفت احد، احد. بو بکر صدیق آنجا بگذشت و او را چنان دید، فرا امیه گفت: الا تتقی الله فی هذا المسکین، حتی متی. تا کی این مسکین را در عذاب گرفتار داری از الله خود نمیترسی؟ امیه گفت تو او را باز رهان. بو بکر گفت چنین کنم. مرا غلامی سیاه است بر دین تو از وی قویتر و در کار شما مردانه تر، این را بمن ده تا تا من او را بتو دهم هم چنان کردند و بلال از عذاب بازرسر و بو بکر او را آزاد کرد، مصطفی (ص) فرمود: یرحم الله ابا بکر، زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله، و عامر بن فهیره از قبیله ازد بود مولد ایشان، بو بکر او را بخرد و آزاد کرد و آن وقت که مصطفی (ص) و بو بکر در غار ثور بودند وی گوسفندان چرا داشت، هر شب گوسفندان بدر غار بردید و ایشان را شیر دادید و در هجرت با ایشان بمدینه رفت و عاقبت در بئر معونه شهید گشت. و از زنان مؤمنات پنج کس در عذاب کافران بودند، بو بکر ایشان را بخرد و آزاد کرد.

یکی زبیره. دیگر ام عیسی. سوم نهديه با دختر وی. پنجم کنیزکی مسلمان در بنی عدی بن کعب. قوله: وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي، این هم دعاء بو بکر است که کار فرزندان خود را از الله اسلام خواست، و رب العزه دعاء وی اجابت کرد و همه را اسلام کرامت کرد و این کرامت از صحابه هیچ کس را نبود مگر بو بکر را.

قال موسى بن عقبه: لم يدرک اربعة النبی (ص) هم و ابناؤهم الا هؤلاء: ابو قحافة و ابو بکر و ابنه عبد الرحمن و ابو عتيق بن عبد الرحمن بن ابي بکر، اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ و اِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا، یعنی اعمالهم الصالحة التي عملوها في الدنيا و

كلها حسن، فالاحسن بمعنى الحسن فنشبههم عليها، وَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ، فلا نعاقبهم وقرأ حمزة و الكسائي و حفص تنقيل و تتجاوز بالنون و احسن بالنصب، و الباقون بالياء و ضمها و احسن بالرفع فى أصحاب الجنة، اى مع اصحاب الجنة وَعَدَّ الصَّدْقُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ، تأويله نعدهم وعد الصدق الذى كانوا يوعدون فى قوله: وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ وَ قِيلَ وَعَدَّ اللَّهُ عَلَى بَرِّ الْوَالِدِينَ قَبُولَ الطَّاعَةِ بقوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فقبول الطاعة و غفران الزلة مشروط ببرِّ الوالدين.

قوله: وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ، يعنى و اذكر الذى قال لوالديه اذا دعواه الى الايمان بالله و الاقرار بالبعث، أَفْ لَكُمْ، هى كلمة تبرم يقصد بها اظهار السخط، أ تَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ، من قبرى حيا، وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي، يعنى و قد تفانت الامم فلم يرجع احد منهم الى الدنيا و لا خرج من قبره، وَ هُمَا يعنى الأبوين، يَسْتَعِيثَانِ اللَّهَ، عليه و يسألانه ان يوفقه للايمان و يقولان له: وَيَلْكَ آمِنٌ، بالله و البعث، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ، بالبعث و ثواب المؤمن و عقاب الكافر، حَقٌّ وَ صَدَقَ فَيَقُولُ لَهَا، ما هذا، الذى تدعونى اليه، إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

ابن عباس گفت و سدى و مجاهد، كه: اين آيت در شأن عبد الرحمن بن ابى بكر فرو آمد پيش از اسلام وى، پدر و مادر، او را بر اسلام ميخواندند و وى از اسلام سر مى باز زد و ميگفت عبد الله بن جدعان و عامر بن كعب و مشايخ قريش را زنده گردانيد و از خاك بر آريد زنده، تا از ايشان پرسى درستي اينكه شما مى گوييد و پدر و مادر وى در الله مى زارند و اسلام وى از الله بدعا ميخواهند و او را تهديد ميكنند كه: وَيَلْكَ آمِنٌ تَارِبٌ الْعِزَّةَ دَعَاءِ اَيْشَانِ دَر وى مستجاب كرد و او را ايمان و اسلام كرامت كرد، اما عايشه و جماعتى مفسران، اين قول را منكرند و ميگويند.

نزول اين آيت در حق كافرست كه بر پدر و مادر خود عاق بود، و دليل بر اين قول آنست كه بر عقب گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، اى و جب لهم العذاب فى أمم، اى مع امم، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِيْتَهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ خسروا انفسهم.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، قال ابن عباس: يريد من سبق الى الاسلام فهو افضل ممن تخلف عنه و لو بساعة، و قيل معناه: و لكل واحد من الفريقين المؤمنين و الكافرين

درجات ای منازل و مراتب عند الله يوم القيمة باعمالهم فيجازيهم عليها.
 قال ابن زيد في هذه الآية درج اهل النار تذهب سفالا و درج اهل الجنة تذهب علويا، وَ
 يُؤَفِّيهِمْ، قرأ ابن كثير و اهل البصرة و عاصم: بالياء و قرأ الباقر بالنون و المعنى ليوفيهم
 جزاء أعمالهم وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه فراخ علم است و شیرین گفتار. بنام او كه
 فراخ رحمت است و نغز کردار. بنام او كه یگانه ذات است و پاک صفات. بنام او كه از کسی
 پیش و پیش از جا. بنام او كه پیش از ما آن ما و بی ما بهره ما. در صنعهاش حکمت پیدا
 و در نشانهاش قدرت پیدا. در یکنائیش حجت پیدا و در صفاتش بی‌همتایی پیدا. همه
 عاجزند و او توانا، همه جاهلند و او دانا. همه در عدداند و او واحد. همه معیوب‌اند و او
 صمد. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، عَلَّامٌ سِرِّ عَارِفَان. ستار عیب عیبیان. غَفَّار
 جرم مجرمان. قَهَّار و قدوس و نهان دان. واحد و وحید در نام و در نشان. قادر و قدیر از
 ازل تا جاودان.

قدیر عالم حی مرید سمیع مبصر لبس الجلالا

و فی بعض کتب الله: عبدی اگرمتک باسمى و ربیتک بنعمتی و اقمتک فی خدمتی و
 اهلتک لصحبتی و اجلتک برویتی فمن الطف منی.

بنده من ترا بنام خود گرامی کردم و بنعمت خود پیروردم و در خدمت خود بر درگاه خود
 بداشتم. بلطف خود بصحبت خود رسانیدم، بفضل خود دیدار خودت کرامت کردم. از من

لطیف‌تر و مهربان‌تر بر بندگان بگو کیست؟ چون فضل من در عالم بگو فضل کیست؟

حم حاء مفتاح اسمہ حی. میم مفتاح اسمہ ملک. یقول تعالی: انا الحی انا الملک. منم
 خداوند زنده همیشه. منم پادشاه تواننده، در ذات و در صفات پاینده. هر هست و بودنی
 را داننده و بتوان و دریافت هر چیز رسنده. خداوندی هست و بوده و بودنی. گفت او
 شنیدنی، مهر او پیوستنی و خود دیدنی. ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان، عظیم
 الشأنی و همیشه مهربانی. نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم
 غارت جان، بر آر خورشید شهود یک بار از افق عیان وز ابر جود قطره‌ای چند بر ما

باران.

ای نکونام رهی دار مهربان کریم، گفتت شیرین و صنع زیبا، فضل تمام و مهر قدیم.
ای پیش رو از هر چه بخویست جمالت ای دور شده آفت نقصان و کمالت

قال اهل الاشارة فى قوله: حم ای حمیت قلوب اهل عنایتی فصفتها عن خواطر العجب و عربتها عن هواجس النفس فلاح فيها شواهد الدین و اشرفت بنور الیقین.
میگوید دل‌های مؤمنان و سر‌های دوستان در حمایت خود آوردم و در عنایت و رعایت خود بداشتم. تا نه کدورت خواطر عجب در آن شود، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد و هر که ازین دو خصلت خلاص یافت، اندر راه دین بروشنایی شمع یقین روان گشت. عمل او همه اخلاص بود، گفت او همه صدق بود، قبله او حق بود سر او صافی بود، همت او عالی بود، سینه او خالی بود، روش او مکاشفه فی مکاشفه و ملاطفه فی ملاطفه و مشاهده فی مشاهده.

قوله: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ این حروف فرو فرستاده خداوند است، نامه و پیغام او، گفت شیرین و سخنان پرافرین او.

از خداوندی که عزیز است نام او. و یقال العزیز هو المعز للمؤمنین بانزال الكتاب علیهم.
عزیز بمعنی معز است یعنی که مؤمنان را عزیز کرد که ایشان را اهل خطاب خود کرد و ایشان را سزاءنامه و پیغام خود کرد. دل‌هاشان معادن انوار اسرار خود کرد. هفتصد هزار سال آن پاکان مملکت و مقربان درگاه عزت، سجاده طاعات در مقام کرامات فرو کرده بودند و در خانگاه عصمت بر مصلای حرمت تکیه خدمت زده که: **وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ**. هرگز بر درگاه عزت آن قربت نیافتند و آن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگان‌اند و دوستان، «یحیبهم و یحبونه نحن اولیائکم» آن فرشتگان مرغان پرنده‌اند و اینان قاتنان و ساجدان‌اند. نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلت پیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است و صدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی، صدف جوهر دل است و دل، صدف جوهر سرست و سر، صدف جوهر نظر حق است. تو گویی خاک سبب خرابی است، من گویم گفته

ایشانست که: الخراب وطن الحق. تو گویی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانت. آن عزیزی گفته:

دین ز درویشان طلب زیرا که شاهان را مقیم رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ مُعِينَهُ الْإِلَهُ لِلْحَقِّ وَأَقَامَةَ الْحَقِّ. هفت آسمان و هفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که از عدم در وجود آوردم، آن را آفریدم، تا تو حق خداوندی و کردگاری ما بر خودشناسی و بحکم بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی. ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است و خصلتی بزرگ. هفتصد هزار سال ابلیس مهجور بندگی کرد و یک دم بنده نتوانست بود. العبودیة ترک الاختیار فیما یبدو من الاقدار.

العبودیة ترک التدبیر و شهود التقدیر. خار اختیار در مجاری اقدار، از قدم کام خود بیاید کند و در تصاریف تقدیر ربانی، دست از تدبیر بشری بیاید شست. زیر بار حکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، در باقی باید کرد، تا بمقام بندگی رسی.

آن کس که او را بنصیب پرستند، بنده نصیب است نه بنده او. پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار نکنی، دو رکعت نماز اختیار کن، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله، و هر کجا نصیب تو در میان آمد اگر چه کرامت بود، روا باشد که کمین گاه مکر گردد، و گزارد حق او بی غائله و بی مکر است.

موسی (ع) چون بنزدیک خضر آمد دو بار بروی اعتراض کرد یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود خضر صبر میکرد اما در سوم حالت چون بنصیب خود پیدا آمد که: لَوْ شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا خضر گفت ما را با تو روی صحبت نماند. هذا فراقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، و آن روز که آتش با ناگرویدگان نمایند و ایشان را فرا آن دارند، أَدَّهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ، همه خوشهای خویش ببردید، فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا

در زندگانی آن جهانی خویش، و استمئعتم بها و بر آن بخوردید، فاليوم تجزون عذاب الهون امروز شما را پاداش دهند عذاب خواری بما كنتم تستكبرون في الارض بآنچه گردن‌کشی میکردید در زمین، بغير الحق به بی حق که شما را آن نیامد و نه سزید، و بما كنتم تفسقون (۲) و بآنچه از طاعات خدای می‌بیرون آمدید.

وَ اذْكَرُ اَخَا عَادٍ و یاد کن آن مرد عاد: هود، اذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ، آن گه که آگاه کرد قوم خویش را، بِالْاَحْقَافِ بریگستانهای یمن، وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و پیش از او پیغامبران و بیم‌نمایان و آگاه‌کنان بودند و گذشتند، وَ مِنْ خَلْفِهِ، و از پس او بودند و گذشتند، اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ، که مپرستید مگر الله را.

اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) من بر شما میترسم از عذاب روزی بزرگ. قَالُوا اَجْتَنَّا، گفتند باش آمدی بما، لِنَاْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا، تا برگردانی ما را از خدایان ما، فَاَتِنَا بِمَا تَعْبُدُوْنَ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۲) بما آر آنچه می‌وعده دهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی.

قال، هود گفت، اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ، دانش نزدیک خدا است، وَ اُبَلِّغُكُمْ مَا ارْسَلْتُ بِهِ، و آنچه مرا بآن فرستادند بشما میرسانم، وَ لَكِنِّيْ اُرَاكُمُ قَوْمًا يَّجْهَلُوْنَ (۲۳) و شما را قومی می‌بینم که هیچ نمی‌دانید.

فَلَمَّا رَاوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلًا اُوْدِيْتِهِمْ، چون می‌دیدند که از برابر رودهای ایشان پدید آمد، قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطَرٌ، گفتند این می‌غ می‌غی است که بر ما باران خواهد بارید، بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ، آن عذابست که می‌شناوید بآن، رِيْحٌ فِيْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۴) بادبست در آن باد عذابی دردناکی.

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ دَمَارٍ می‌برآورد آن باد از هر چیز که بآن رسید و تباه می‌کرد، بِاَمْرِ رَبِّهَا، بفرمان خداوند خویش، فَاَصْبَحُوا لَا يَرِيْ اِلَّا مَسَاكِيْنَهُمْ چنان شدند که نه بینی مگر نشستگاههای ایشان، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ (۲۵) بدان را چنین پاداش دهیم ما.

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاھُمْ فِیْمَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِیْهِ، ایشان را دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن ندادیم، وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ اَبْصَارًا وَ اَفْئِدَةً، و ایشان را گوشها و چشمها و دلها دادیم، فَمَا اَغْنٰی عَنْھُمْ سَمْعُھُمْ هِیْجٌ نَدَاھُمْ اِشَانٌ رَا کُوشَھَا اِشَانٌ، وَ لَا اَبْصَارُھُمْ وَ لَا اَفْئِدَتُھُمْ

مِنْ شَيْءٍ، وَ نَهَ جِشْمَهَی ایشان وَ نَه دلهای ایشان هیچ، إِذْ كَانُوا یَجْحَدُونَ بآیَاتِ اللّهِ، آن گه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند وَ نَه پذیرفتند، وَ حَاقَ بِهِمْ وَ فَرَا سَرِ ایشان نشست، مَا كَانُوا بِه یَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) آنچه بر آن میخندیدند وَ افسوس می کردند.

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى، نیست کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها، وَ صَرَّفْنَا الْآیَاتِ وَ سَخَانَ وَ پند وَ عبرت روی بر روی گردانیدیم، لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۲۷) تا مگر باز گردند.

فَلَوْ لَا نَصَرَهُمْ چَرا یاری ندادند ایشان را وَ دَست نگرفتند، الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً، آن پرستیدگان که فرود از الله ایشان را خدایان میخواندند وَ بپرستیدن ایشان را بالله من نزدیکی جستند، بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ، گم گشتند از ایشان بوقت، وَ ذَلِكَ اِفْکُهُمْ، وَ آنچه میگفتند دروغزنی ایشان بود، وَ مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ (۲۸) وَ آن نادرست وَ ناراست که میساختند.

وَ اِذْ صَرَّفْنَا اِلَیْكَ، یاد کن آن گه که بسوی تو گردانیدیم، نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ، جوکی از پریان، یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می نیوشیدند قرآن.

فَلَمَّا حَضَرُوهُ، چون بقرآن رسیدند، قَالُوا اَنْصِتُوا، یکدگر را گفتند خاموش، بنیوش، فَلَمَّا قُضِيَ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمد، وُلُّوا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) هر یکی با قوم خویش شد آگاه کنان.

قَالُوا یَا قَوْمَنَا، قوم خویش را گفتند ای قوم ما، اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مَا نَمَاهُ اِی شنیدیم که فرو فرستادند از پس موسی، مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ، راست گیرنده وَ استوار دارنده وَ گواه هر نامه ای را که پیش از آن فرستادند، یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ راه مینماید بر راستی.

وَ اِلَی طَرِیقِ مُسْتَقِیْمٍ (۳۰) وَ براه راستی.

یَا قَوْمَنَا اَجِیْبُوا دَاعِیَ اللّهِ، ای قوم استوار گیرید وَ پاسخ کنید باز خواننده را با خدای، وَ اَمِنُوا بِه وَ بگروید باو، یَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا بیامزد شما را گناهان شما، وَ یَجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ اَلِیْمٍ (۳۱) وَ زینهار دهد شما را از عذابی دردنامی.

وَ مَنْ لَا یُجِبْ دَاعِیَ اللّهِ، وَ هر که پاسخ نکند خواننده را بالله، فَالَیْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْاَرْضِ،

او را خدای پیش نشود درین جهان، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ و او را فرزند از الله یاران نیست، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) و ایشان در بی‌راهی آشکارا اند. أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، نَمِي بَيْنَهُمْ كَمَا اللَّهُ آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا، آفرید، وَ لَمْ يَعْبَ بِخَلْقِهِنَّ، و در نماند در آفریدن آن، بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى، تواناست بر آنچه مردگان زنده کند.

بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) آری او بر همه چیز توانا است. وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، آن روز که آتش با ناگرویدگان نمایند و ایشان را فرا آن دارند، أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، ایشان را گویند آنچه می‌بینند راست نیست، قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا گویند آری راست است بخدای ما، قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ، فرشته گوید ایشان را چشید عذاب، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) آنچه می‌کافر شدند.

فَاصْبِرْ شَكِيَابِي كُنْ، كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، چنان که شکیبایی کردند خداوندان آهنگ درست از پیغامبران، وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، و مشتاب قوم و خویش را، كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ آن روز که آن بینند که ایشان را میگفتند و وعده میدادند، لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ گویی نبودند مگر یک ساعت از روز، بِلَاغٍ، این سخن وعید است و پند رسانیدن. فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵) و نیست خواهند کرد مگر آن گروه که از طاعت بیرون اند.

النوبة الثانية

قوله: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، فيقال لهم، أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ. قرأ ابن كثير آذهبتم بالاستفهام ممدودا و ابن عامر بالاستفهام من غير مدّ و الباقر بلا استفهام على الخبر. و المعنى نلتهم لذاتكم و احببتهم شهواتكم في الدنيا غير متفكرين في حرامها و حلالها. و استمتعتم بملاذها و قيل: اذهبتم طيباتكم، من الرزق و الحلالات الذي انفقتموها في شهواتكم و لذاتكم و لم تنفقوها في مرضات الله عز و جل. و قيل: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي الْآخِرَةِ بِمَعَاصِيكُمْ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

روی عمر قال: دخلت على رسول الله (ص) فاذا هو مضطجع على زمال حصير قد اثر الزمال في جنبه. فقلت يا رسول الله ادع الله فليوسع على امتك فان فارس و الروم قد

وسَّع لهم و هم لا يعبدون الله قال ذاك قوم عجلوا طيباتهم فى الحياة الدنيا.
 و قال جابر بن عبد الله: رأى عمر بن خطاب لحما معلقا فى يدي. فقال ما هذا يا جابر؟
 قلت اشتهيت لحما فاشتريته، فقال او كلِّما اشتهيت يا جابر اشتريت، اما تخاف هذه الاية:
 أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: لو شئت لجعلت اكبادا و
 اسنمة وصلا و صنابا و صلاتق و لكن استبقى حسناتى لان الله تعالى وصف قوما فقال:
 أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و
 الصلاتق الرقاق العريض و عن عمر ايضا ان رجلا دعاه الى طعام فاكل ثم قدّم شيئا حلوا
 فامتنع و قال رأيت الله و بَخ قوما بالتمتع بالطيبات فى الدنيا فقال: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى
 حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا، فقال الرجل اقرأ يا امير المؤمنين ما قبلها. وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى
 النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا، فلست منهم فاكل و سره ما سمع، فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
 عَذَابَ الْهُونِ، الهون و الهوان واحد، بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ
 تَفْسُقُونَ اى باستكباركم و فسقكم.

وَ اذْكَرُ أَخَا عَادٍ، يعنى هودا، إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ، جمع حقف و هو ما استطال و اعوجَّ
 من الرمل العظيم و هى مساكن عاد و كانوا عربيا و هى اكثر ارض رملا.

قال ابن عباس: الاحقاف و ادبين عمان و مهرة و مهرة موضع بحضرموت تنسب اليها الإبل
 المهريه. و قال قتاده: ذكر لنا ان عادا كانوا حيا من العرب باليمن كانوا اهل رمل مشرفين
 على البحر بارض يقال لها الشجر و هى الاحقاف.

روى عن على (ع) قال خير و ادبين فى الناس واد بمكة و واد نزل به آدم بارض هند و
 شرّ واد بين فى الناس وادى الاحقاف و واد بحضرموت يدعى برهوت تلقى فيه ارواح
 الكفار. قال و خير بئر فى الناس بئر زمزم و شر بئر فى الناس بئر بلهوت فى ذلك الوادى
 الذى بحضرموت.

قوله: وَ قَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ، اى سبقت الرسل، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، اى قبل هود و بعده، أَلَّا
 تَعْبُدُوا اى قال لهم: أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِيَّىْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ، ان لم تؤمنوا، عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
 هائل يعنى يوم القيمة و قيل يوم عذابهم فى الدنيا.

قَالُوا أَ جِئْنَا لِنَتَّكِفَنَّ اى لتصرفنا، عَنْ آلِهَتِنَا، الى دينك و هذا ما لا يكون، فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا،

من العذاب، إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ أَنْ الْعَذَابَ نازل بنا قالَ هود: إِنَّمَا أَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ، يعنى الله يعلم علم تأخر العذاب عنكم، وَأَبْلَغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إى ابلاغكم الذى امرت بتبليغه اليكم وليس فيه تعيين وقت العذاب، وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ لاستعجالكم العذاب. فَلَمَّا رَأَوْهُ، إى راوا ما وعدوا به و استعجلوه و هو العذاب، عارضاً، إى سحاباً عرض فى نواحي السماء، مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هذا عارضٌ مُمَطِّرُنَا، إى سحاب يأتينا بالمطر و كانوا اصيبوا بالجدب و وجهوا و فدا يستسقونهم بعرفات فيهم لقمان صاحب لبد و كانوا سبعة نفر فبدوا فسألوا الله الحوائج ثم استسقوه لقومهم فبعث الى قومهم سحابة سوداء فى واد يقال له المغيث فخرجوا من دورهم و ابنيتهم بالطبول و المزامير و الخمر الى الوادى يستبشرون بالسحاب. فقال هود: بل هو ما بالطبول و المزامير و الخمر الى الوادى يستبشرون بالسحاب. فقال هود: بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ، من العذاب حيث قلت: أَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا ثم فسره، فقال: رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ قيل كانت ريحا تنسف رمادا حارا و هى رمدد و اول ما عرفوا انها عذاب، راوا ما كان خارجا من ديارهم من الرجال و المواشى تطير بهم الريح بين السماء و الارض فدخلوا بيوتهم و اغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالريميم.

و قيل امر الله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت الرمل سبع ليال و ثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم فرمت بهم فى البحر. روى عن عايشه قالت: كان النبى (ص) اذا رأى مخيلة تغيّر وجهه و تلون و دخل و خرج و اقبل و ادبر، فاذا امطرت السماء سرى عنه فقلت يا رسول الله انّ الناس اذا رأوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه المطر و اذا رأيتهم عرف فى وجهك الكراهية، فقال يا عايشه ما يؤمّننى ان يكون فيه عذاب. قد عذب قوم بالريح و قد رأى القوم العذاب فقالوا: هذا عارضٌ مُمَطِّرُنَا.

قوله: تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا، يعنى تدمر كل شىء مرّت به من رجال عاد و اموالها كقوله: ما تذر من شىءٍ أتت عليه إلا جعلته كالريميم و التدمير اهلاك استيصال، فَأَصْبَحُوا لَا يَرَى إِلَّا مَسَاكِينَهُمْ قرأ عاصم و حمزة و يعقوب يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون، و قرأ الآخرون بالتاء و فتحها و مساكنهم بالنصب إى لا ترى يا محمد الا مساكنهم لو حضرت

بلادهم، لأن السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا هود و من آمن معه. و فى الخبر عن النبى (ص) نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور، كذلك نجزي القوم المجرمين اى كذلك نجزي من اجرم مثل جرمهم و هذا تحذير لمشركى العرب.

و لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ، اى فيما لم نمكنكم فيه من قوة الأبدان و طول العمر و كثرة المال. قال المبرد ما فى قوله فيما، بمنزلة الذى و «ان» بمنزلة ما و تقديره: و لقد مكنناهم، فى الذى ما مكنناكم فيه. و قيل ان للشرط و جزائه مضمّر تقديره: فى الذى ان مكنناكم فيه كان بغيكم اكثر، و جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً، قال وهب بن منبه: كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللبن فى البيت المظلم ليلا من غير سراج و يسمعون السرار من ميل و يشبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمى يا ريح و يدخلون فى الصخرة الصماء الى الركب، فما أغنى عنهم سمعهم و لا أبصارهم و لا أفئدتهم من شىء إذ كانوا يجحدون بآيات الله، اى كانت لهم آلة الدفع فلم يقدروا على دفعها لاقامتهم على الجحود باعلامه الدالة على التوحيد و صدق الرسول، و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون اى نزل بهم و احاط بهم جزاء استهزائهم.

و لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ، يقوله لقريش، من القرى، كحجر ثمود و قرى قوم لوط و نحوها مما كان يجاور بلاد الحجاز، و صَرَفْنَا الْآيَاتِ، بتكرير ذكرها و اعادة اقاصيص الامم الخالية بتكذيبها و شركها، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عن شركهم.

فَلَوْ لَا نَصَرَهُمْ، اى هلا نصرهم، الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً، يعنى الاوثان اتخذوها آلهة فيتقربون بها الى الله عز و جل، قُرْبَانًا مفعول له يعنى للقربة بزعمهم و آلهة مفعول ثان، و القربان كل ما يتقرب به الى الله عز و جل و جمعه قربانين كالرهبان و الرهايين، بل ضلوا عنهم قال مقاتل ضلت الالهة عنهم فلم ينفعهم عند نزول العذاب، و ذَلِكَ إِنْكُفُّهُمْ و ما كانوا يفترون. اى هذا محصول افكهم الذى كانوا يقولون، انما نقرهم الى الله عز و جل و نشفع لهم و قيل: معناه ذلك عاقبة افكهم و افتراءهم.

وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ، معطوف على قوله: وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ، نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَعِينُونَ الْقُرْآنَ. قال ابن عباس كانوا تسعة نفر من جن نصيبين من ارض الموصل و كانوا يهودا و كانوا من رؤسهم و ملوكهم، و اسماؤهم: حصا و مصا و شاصر و ناصر و افحم و يرد و اينان و زوبعه

و عمر بن جابر. مفسران گفتند رسول خدای از مبعث وی ده سال و سه ماه گذشته بود که این جن نصیبین باسلام آمدند و بعد از آن بیک سال و شش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء قصه آنست که: بو طالب از دنیا رفته بود و مشرکان او را رنجه میداشتند، رسول تنها برخاست و بطائف شد تا از قبیله ثقیف قومی با دست آرد که او را نصرت کنند و بقوت ایشان، قریش از خود باز کند و در ثقیف سه برادر بودند سادات و اشراف ایشان یکی عبد یالیل دیگر مسعود، سوم حبیب پسران عمرو بن عمیر، ایشان را باسلام دعوت کرد و ایشان هر سه سروا زدند و ناسزا گفتند، رسول از ایشان نومید برخاست و ایشان سفیهان و جاهلان قوم خویش فرا پی وی داشتند تا بر وی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را در باغی پیچیدند از آن عتبه و شیبیه، پسران ربیعه، رسول (ص) در آن باغ شد و در گوشه‌ای بنشست و عتبه و شیبیه هر دو در آن باغ بودند و میدیدند که آن سفیهان ثقیف، با وی چه میکنند و تغافل میکردند تا آن سفیهان از وی بازگشتند. رسول در آن حال از سر آن ضجرت و حیرت، زبان تضرع بگشاد و در الله زارید و گفت: اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس انت ارحم الراحمین، انت رب المستضعفین، انت ربی الی من تکلنی الی بعید یتجهمنی او الی عدو ملکته امری ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع لی، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الآخرة، من ان تنزل بی غضبک او تحل علیّ سخطک، لک العتبی، حتی ترضی لا حول و لا قوّة الا بک.

عتبه و شیبیه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس. گفتند یا عداس انگور پاره‌ای در آن طبق کن و پیش آن مرد بنه تا بخورد، عداس طبق انگور پیش رسول بنهاد، رسول دست فراز کرد گفت بسم الله.

عداس در روی رسول مینگرد و میگوید: و الله ان هذا الکلام ما یقوله اهل هذه البلدة، و الله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند رسول گفت: تو از کدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت: من نصرانی‌ام بر دین ترسایی از شهر نینوی، رسول گفت: تو از شهر یونس بن متی ای، آن مرد صالح نیک رای پاک راه؟ عداس گفت تو چه دانی که یونس بن متی کیست؟ رسول گفت: او برادر منست پیغامبر خدای و من پیغامبر

خدای. عداس، بیای رسول در افتاد و بوسه بر پای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند. عتبه و شیبه او را چنان دیدند گفتند غلام ما بتباه برد آن گه گفتند یا عداس چرا بوسه بر دست و پای وی مینهدی، نباید که ترا از دین خود بر گرداند که این دین تو، به است از دین او. عداس گفت: یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل. لقد اخبرنی بامر ما یعلمه الانبی. پس رسول خدا از آنجا برفت تنها بسوی مکه، چون بطن نخله رسید میان مکه و طائف شب بود، نماز خفتن آنجا میگزارد. بعضی مفسران گفتند بامداد میکرد و در نماز سوره الرحمن میخواند، در میانه نماز قومی از جن نصیبین بر وی بگذشتند و بکار خویش میرفتند، آواز خواندن رسول بسمع ایشان و از حرص سماع قرآن بسر یکدیگر میافتادند و نزدیک بود که برسول در افتاد دید.

و ذلک قوله تعالی: کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لَیْدًا و رسول در زیر درخت سمره نماز میکرد، رب العالمین آن درخت باواز آورد تا رسول را آگاهی داد از ایشان و رسول چون از نماز فارغ شد، ایشان را بر اسلام دعوت کرد و نبوت خود بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: من یشهد لک؟ کیست که در این نبوت ترا گواهی دهد؟. رسول گفت این درخت سمره. پس رسول از آن درخت گواهی خواست، درخت باواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خواست، ایشان نه کس بودند بر دین جهودی و بروایتی هفتاد کس بودند از بنی اقلیقی، همه مسلمان شدند و برسول ایمان آوردند و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ابلیس و ابلیس ایشان را بشغلی میفرستاد چون برسول در افتادند و ربّ العزه ایشان را اسلام کرامت کرد نیز با پیش ابلیس نرفتند و مصطفی (ص) ایشان را با قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بر دین اسلام، آگاه‌کنان و بیم‌نمایان.

اینست که رب العالمین فرمود: فَلَمَّا قُضِيَ اِیْ فَرَحِ النَّبِیِّ مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَكَلُوا اِلَی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِیْنَ. انصرفوا الیهم مخوفین داعین بامر رسول الله (ص).

فكانوا رسل رسول الله و قیل لم یكونوا رسلا بل كانوا منذرین. و يجوز ان یکون الرجل نذیرا و لا یکون نبیا، النذارة فی الجن من غیر نبوة. و گفته‌اند رسول خدا در بطن نخله ایشان را وعده داد که بر شما قرآن خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن قصه لیلۃ الجن رفت در شعب حجون.

عبد الله مسعود روایت کند که رسول خدا روزی گفت: انی امرت ان اقرء علی الجن اللیلة، فایکم یتبعنی.

مرا فرمودند که امشب قرآن خوانم بر جن. کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید. عبد الله مسعود گفت: من با وی برفتم و دیگر هیچ کس با ما نبود چون بشعب حجون رسیدیم وادی ای است بالای مکه، رسول خدا خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه نهی تا من بتو باز آیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و قرآن خواندن گرفت و پریان را دیدم بر مثال مرغان کرکس که از بالا در زیر میپرویدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید که فراوی مییازیدند و لفظی و شعبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم و چندان آواز و شعب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی برآمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشان را بعضا میزد که اجلسوا، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب با آخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانکه پاره‌های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر از ایشان فارغ شد و بنزدیک من باز آمد و فرمود یا عبد الله هیچ خفتی امشب؟ گفتم لا و الله یا رسول الله، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که فریاد خوانم و بگریزم اما قول تو مرا بر جای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسول (ص) فرمود لو ذهب ما التقینا الی یوم القیمة، اگر تو از این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول الله آن سیاهان با جامه‌های سپید که بودند؟ گفت جن نصیبین بودند که از من متاع و زاد می‌خواستند، فمتعتهم بکل عظم حائل و روثه و بعة فقلوا یا رسول الله یقدرها الناس علینا فنهی النبی (ص) ان یستنجی بالعظم و الروث. قال: فقلت یا رسول الله و ما ینغی ذلک عنهم قال انهم لا یجدون عظما الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل و لا روثه الا وجدوا فیها حیها یوم اكلت.

گفتم یا رسول الله آنچه آشوب و شعب بود که از ایشان بسمع من میرسید. گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند، من ایشان را داوری بریدم و براستی حکم کردم. آن گه رسول خواست که وضو کند. گفت هل معک ماء قلت

يا رسول الله معى اداوة فيها شىء من نبيذ التمر فاستدعاه فصببت على يده فتوضأ و قال
تمرة طيبة و ماء طهور.

و روى مسلم بن الحجاج عن محمد بن المثنى عن عبد الاعلى عن داود بن ابى هند عن
عامر قال سألت علقمة، هل كان ابن مسعود شهد مع رسول الله (ص) ليلة الجن قال فقال
علقمة انا سألت ابن مسعود فقلت هل شهد احد منكم مع رسول الله (ص) ليلة الجن فقال
لا و لكننا كنا مع رسول الله ذات ليلة ففقدناه فالتمسناه فى الاودية و الشعاب فقلنا استطيعر
او اغتيل. قال فبتنا بشر ليلة بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حراء قال فقلنا
يا رسول الله فقدناك فطلبناك فلم نجدك فبتنا بشر ليلة بات بها قوم، فقال اتانى داعى
الجن فذهبت معه فقرأت عليهم القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم و آثار نيرانهم و سألوه الزاد
فقال لكم كل عظم ذكر اسم الله عليه يقع فى ايديكم او فر ما يكون لحم و كل بعرة علف
لدوابكم فقال رسول الله (ص) فلا تستنجوا بهما فانهما طعام اخوانكم من الجن.

و فى الحديث ان الجن ثلاثة اصناف صنف لهم اجنحة يطيرون فى الهواء و صنف حيّات و
كلاب و صنف يحلون و يطعنون.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا، مُوَافِقًا، لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، مِنَ الْكُتُبِ،
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، يَعْنِي إِلَى دِينِ الْحَقِّ، وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ.

قال ابن عباس: فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعين رجلا من الجن فرجعوا الى رسول
الله (ص) فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم.

و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثا الى الجن و الانس جميعا. قال مقاتل: لم يبعث قبله نبي
الى الانس و الجن جميعا.

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ، يَعْنِي مُحَمَّدًا (ص)، وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ
عَذَابِ أَلِيمٍ.

وَ مَنْ لَا يُجِيبْ دَاعِيَ اللَّهِ، أَيْ كَفَرَ بِمُحَمَّدٍ (ص)، فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، لَا يَعْجِزُ اللَّهُ
فَيْفُوتَهُ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ يَمْنَعُونَهُ مِنَ اللَّهِ، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

اختلف العلماء فى حكم مؤمنى الجن فقال قوم ليس لهم ثواب الا نجاتهم من النار و تأولوا
قوله: يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. و اليه ذهب ابو حنيفة. و قال الحسن:

ثوابهم ان يجاروا من النار ثم يقال لهم: كونوا ترابا مثل البهائم. و عن ابى الزناد قال: اذا قضى بين الناس قيل لمؤمنى الجن عودوا ترابا فيعودون ترابا فعند ذلك قول الكافر يا لئبىنى كُنتُ تراباً

و قال آخرون يكون لهم الثواب فى الاحسان كما يكون عليهم العقاب فى الاساءة كالانس و اليه ذهب مالك و ابن ابى ليلى. و قال الضحاك يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر النقاش فى تفسيره حديثاً أنهم يدخلون الجنة، فقيل هل يصيبون من نعمها قال يلهمهم الله تسبيحه و ذكره فيصيبون من لذته ما يصيبه بنو آدم من نعيم الجنة و قال ارطاة ابن المنذر: سألت ضمرة بن حبيب هل للجن ثواب قال نعم و قرأ: لَمْ يَطْمِئِنُّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ. قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن و قال عمر بن عبد العزيز: ان مؤمنى الجن حول الجنة فى رضى و رحاب و ليسوا فيها.

أ و لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْبُدْهُنَّ، اى لم يعجز عن ابداعهن بقادر هكذا قراءة العامة و الباء زائدة دخلت للتأكيد، كقوله تنبت بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفى فى اول الكلام لان المعنى: أ ليس الله بقادر على ان يحيى الموتى بلى، جواب للنفى، إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، من الاحياء و الاماتة، قَدِيرٌ. و قرأ يعقوب يقدر بالياء على الفعل و هو اختيار ابى حاتم.

و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، فيقال لهم أ لَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، يعنى اليس هذا الجزاء بالعدل، قالوا بلى و ربنا، انه لحق اعترفوا به و حلفوا عليه، قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ يعنى بكفركم فى الدنيا.

فَاصْبِرْ، يا محمد على اذى الكفار، كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعُزْمِ، ذووا الحزم. و قال الضحاك: ذووا الجد و الصبر و قيل العزم القوة و الثبات و اختلفوا فيهم. قال ابن زيد: جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبيا الا كان ذا عزم و حزم و رأى و كمال عقل و من، هاهنا للتبيين لا للتبعيض كقوله: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ و قال بعضهم الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه ا لا ترى انه قيل للنبي (ص) و لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ.

و قيل هم الذين ذكرهم الله فى سورة الانعام، لقوله بعد ذكرهم: اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ، و قيل هم ستة: نوح و هود و صالح و لوط و شعيب و موسى و هم

المذكورون على النسق فى سورة الاعراف و الشعراء. و قال مقاتل: هم ستة: نوح صبر على اذى قومه و ابراهيم صبر على النار و اسحاق صبر على الذبح و يعقوب صبر على فقد ولده و ذهاب بصره و يوسف صبر فى البئر و السجن و ايوب صبر على الضرّ. و قال ابن عباس و قتادة: هم نوح و ابراهيم و موسى و عيسى اصحاب الشرائع فهم مع محمد (ص) خمسة ذكرهم الله على التخصيص فى قوله: وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ. و فى قوله: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا... الاية

روى عن الشعبى عن مسروق، قال قالت عائشة قال لى رسول الله (ص): يا عائشة ان الدنيا لا تتبغى لمحمد و لا لال محمد. يا عائشة ان الله لم يرض من اولى العزم الا بالصبر على مكروهاها و الصبر عن محبوبها لم يرض الى ان كلّفنى ما كلّفهم و قال: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، و انى و الله ما بدّ لى من طاعته و الله لاصبرن كما صبروا و اجهدن و لا قوة الا بالله.

قوله: وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، اى لا تستعجل العذاب لهم، فانه نازل بهم لا محالة، كانه ضجر بعض الضجر فاحب ان ينزل العذاب بمن ابى منهم فامر بالصبر و ترك الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ، من العذاب فى الآخرة، لَمْ يَلْبَثُوا، فى الدنيا، اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، اى اذا عاينوا العذاب، فصار طول لبثهم فى الدنيا و البرزخ كانه ساعة من نهار لانّ ما مضى و ان كان طويلا كان لم يكن و قيل ينسيهم هول ما ينزل بهم مدة اللبث. ثم قال: بَلَاغٌ، اى هذا القرآن و ما فيه من البيان بلاغ من الله اليكم و البلاغ بمعنى التبليغ و قيل هذا بلاغ اى الايمان بالرسالة بلاغ، يعنى اذا بلغت فقد فعلت ما وجب عليك و قيل بلاغ واقع موقع بلغ اى بلغ الرسالة، فَهَلْ يَهْلِكُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ. اى لن يهلك بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله.

قال الزجاج تأويله لا يهلك مع رحمة الله و فضله، اِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ الخارجون من امر الله و هم المشركون و لهذا. قال قوم ما فى الرجاء لرحمة الله آية اقوى من هذه الاية و قال مقاتل: انها نزلت يوم احد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهِبَتْكُمْ طَبِيبَاتِكُمْ...

الایة. لما وصف الله الكافرين بالتمتع بالطيبات في الدنيا أثر النبي (ص) و اصحابه و الصالحون اجتناب اللذات في الدنيا رجاء ثواب الآخرة.

مفهوم آیت آنست که هر که طیبیات و لذات دنیا بکار دارد از ناز و نعیم آخرت بازماند، هر که سود خود در تنعم دنیا فانی جوید، تنعم جاودانی در سرای باقی بر خود بزیان آورد.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهنده آن جز نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتصار کرد و فقر و فاقت اختیار کرد.

خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیغامبر میگفت: لم ینم علی السریر و لم یشبع من خبز الشعیر.

بروایتی دیگر گفت: لقد کان یأتی علینا الشهر لم نوقد فیه ناراً و ما هو الا الماء و التمر، غیر انه جزی الله نساء من الانصار خیرا، کنّ ربما اهدین لنا شیئا من اللبن.

گفت بودی که ما یک ماه در خاندان نبوت آتش نیفروختی ما را معلوم جز آب و خرما نبود، جز آن نبود که زنان انصار الله جزاء ایشان بخیر کناد، گاه گاه ما را شربت شیر دادید. این نه از آن بود که بر ایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل ایشان یافتند، لکن مصطفی (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیبیات دنیا حجاب طیبیات عقبی است. و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و از اینجا بود که ملک زمین بروی عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد گفت: اجوع یوما و اشبع یوما، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی وی را بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند بکار شدی، با این همه نعمت، پلاس پوشیدی و آرد جوین با خاکستر بیامیختی و با میغ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی، آن قرص برداشتی و بمسجد رفتی، با درویشی

با هم بخوردی، گفتید: مسکین جالس مسکینا، و موسی پیغامبر حال وی چنان کرد که بمدین رسید، سر و پای او برهنه و شکم گرسنه، محتاج قرص جوین، همی گفت: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ بگوشه‌ای باز شد، سر بر خاک نهاد گفت: الهی غریبم و بیمار و درویش، تا از جبار کائنات ندا آمد که: یا موسی کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود، کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود؟ و در کار عیسی مریم اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمه وی گیاه بود و شراب وی آب بود، بستر وی زمین بود، آتش وی آفتاب بود، چراغ وی مهتاب بود. روزی گفت، خداوندا سگ را و خوک را مأوی است و پسر مریم را مأوی نیست تا از حضرت عزت جواب آمد که: انا مأوی من لا مأوی له، از انبیا در گذری در کار اولیاء اندیشه کن، صحابه رسول که بعد از انبیا و رسل هیچ کس در حضرت عزت ذو الجلال آن قربت و زلفت نداشت که ایشان داشتند. مهران حضرت رسالت بودند، اختران آسمان ملت بودند، اعلام اسلام و امان ایمان بودند. ظاهر و باطن ایشان سرمایه شریعت و پیرایه حقیقت بود و حال ایشان در فقر و فاقه چنان بود که خبر درست از بو هریره، قال: لقد رأيت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء اما ازار و اما كساء قد ربطوا في اعناقهم فمنها ما يبلغ نصف الساقين و منها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته.

مهیینه صحابه بو بکر بود در بیماری مرگ او را شربتیی آوردند از آب و عسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد، چنانک او را غشی رسید، چون با خود آمد پرسیدند که این گریستن و زاری از چه بود؟ گفت آن وقت که مصطفی (ص) از دنیا میرفت در خاندان او چندان عسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار تنگ رسید و نزدیک است که بحضرت او رسم و در کدخدای من عسل است من بار خجالت این مخالفت چون کشم بعد از آنکه خود دیده‌ام که مصطفی (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از بر خود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول الله کرا دفع کنی؟ گفت: دنیا بصورتی پیش من آمده و خود را عرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست، مقتا و بغضا لها اکنون که

محروم بازگشت گفت من صبر کنم تا تو از میان امت بیرون شوی و من بر دل‌های ایشان حمله بپریم و همه را بخود مشغول کنم و از متابعت تو بازگردانم. اکنون منکه بو بکرم میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بریشان تحقق کند، این گریستن و زاری من از آنست.

و فی الخبر عن البراء بن عازب قال قال رسول الله (ص): من قضی نهمته فی الدنيا حیل بینه و بین شهوته فی الآخرة و من مد عینه الی زینة المترفین کان مهینا فی ملکوت السماوات و من صبر علی الفوت الشدید اسکنه الله الفردوس حیث شاء.

بیر طریقت گفت: هر که شعله‌ای از نور صدق برو تافت، ثقل دنیا نتوان کشید و زینت و تنعم دنیا نتواند دید و هر که از تفرقه رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط بر فطرة او وزید، ناز بهشت نتواند کشید.

بو سلیمان دارانی گفت، خدای را دوستانی اند که جمال و نعیم بهشت ایشان را صید نکند و از خدا باز ندارد دنیا را خدای را صید کند و از خدا باز دارد.

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ رَسُولَ خِدا (ص). از پس طعن‌ها و ناسزاها که از کافران می‌شنید و رنج‌ها که از ایشان میکشید ضجر گشت و از سر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشان را عقوبتی رسیدی و عذابی چشیدندی. رب العالمین این آیت فرستاد که: فاصبر و لا تستعجل صبر کن یا محمد بر اذی و طعن مشرکان و مشتتاب بعداب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته، ایشان که بر رنج‌ها و مکروه‌های قوم خویش صبر کردند، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت نمودند. تو همان کن یا محمد که ایشان کردند، فَبِهْدَاهُمْ أَقْتَدَهُ نَمِي دَانِي که نامی از نام‌های من صبور است. صبور اوست که بعقوبت نشتابد یمهل و لا یمهل مهلت دهد، اما مهمل فرو نگذارد.

بنده مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتمم و متمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید. مصطفی گفت: الصبر نصف الايمان و اليقين، الايمان كله.

صبر یک نیمه ایمانست و یقین همه ایمان. مقام صبر مقام عابدان است و مقام یقین مقام عارفان. مصطفی (ص) ابن عباس را گفت: ان استطعت ان تعمل لله فی الرضا و اليقين

فافعل و الاففى الصبر على ما تكره خير كثير.

اول او را بر يقين خواند که مقام مهين است و همگی ايمان است. پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام نرسی قدم بر مقام صابران ثابت دارد که در صبر خير هاء فراوانست. **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.**

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست؟ گفت تجرع البلوی من غیر دعوی زهر بلا چشیدن و آن گه از دعوی دم در کشیدن. الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة و صبر نهان داشتن محنت است و آشکارا کردن نعمت.

پیر طریقت گفت: الهی دوستان تو سران و سرهنگان اند بی گنج و خواست توانگران اند بنام درویشان اند و توانگران جهان خود ایشانند. دردها دارند و گفتن آن بی زبانند.

ای بسا در حقه جان غیورانت که هست	نعره‌های سرّ بمهر از درد بی‌فریاد تو
حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست	جز وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ نَقْشٌ بر بنیاد تو.

۴۷ - سورة محمد

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، ایشان که کافر شدند و از راه الله برگشتند، أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) الله کردار ایشان همه باطل کرده، الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ، و ایمان آوردند آنچه فرو فرستاده آمد بر محمد (ص)، وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، و آن سخن راست است و از خداوند ایشان، كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، الله بخشست از ایشان گناهان ایشان، وَ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ (۲)، و همه کار ایشان باز ساخت و راست کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ، آن از بهر آنست که کافران به بیهوده و باطل پی بردند، وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ گرویدگان بر راستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) همچنین پیدا میکند الله مردمان را سانها و صفتهای ایشان.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا، هر گاه که کافران ببیند، فَضْرَبِ الرِّقَابِ، بر شما بادا بگردن‌ها زدند، حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ، تا آن گه که ایشان را بسیار کشتید، فَشَدُّوا الْوَتَاقَ، آن گه که میگیرید اسیر و سخت می‌بندید، فَمَا مَتَّأَ بَعْدُ بِسِ آنَ گه یا سپاس می‌نهدید و می‌گذارید، وَ إِمَّا فِدَاءً، یا می‌باز فروشید، حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، تا جنگ ساخت خویش بنهد از دست، ذَلِكِ، چنین است، وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ، و اگر الله خواهد بلا و کین ستاند از دشمنان خویش بی‌غازبان، وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ، لکن خواست که شما را بیکدیگر بیازماید، وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و ایشان که بکشتند ایشان را در جنگ با دشمنان خدای، فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) الله کردار ایشان باطل نکند.

سَيُهْدِيهِمْ، آری ایشان را راه نجات باز نماید، وَ يُصْلِحَ بِأَلْفِهِمْ (۵) و کار ایشان باز سازد. وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ، و در آورد ایشان را در بهشت، عَرَفَهَا لَهُمْ (۶) آن را شناخته ایشان کرد و ایشان را خوشبوی کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اى ايشان که بگرويدند، اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ، اگر خدای را یاری دهید، خدای شما را یاری دهد، وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) و پس شما بر جای میدارد. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و ايشان که کافر شدند، فَتَعَسَا لَهُمْ، سرنگونی باد ايشان را و بر وی افتاده، وَ أَصَلَ أَعْمَالَهُمْ (۸) و باطل کرد الله کردار ايشان و ناپیدا.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، آن از بهر آنست که ايشان را دشوار آمد و ناخوش، اين نامه که الله فرو فرستاد، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) نيست بداد الله کردارهای ايشان را. أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا، روند در زمين تا ببينند، كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، که سرانجام ايشان که پيش از ايشان بودند چوونست، دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بر سر ايشان فرو هشت، وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) و اين كافران را اكنون همچنانست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، اين بآن چنانست که الله يار گرويدگانست، وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) و ناگرويدگان را يار نيست.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، الله درآرد ايشان را که بگرويدند و کردارهای نيك كردند، جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در بهشتهای زير درختان آن جويها روان، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ، و ايشان که نگرويده‌اند کام ميرانند، وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، و خورد می‌خورند چنانک ستوران خورند، وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) و آتش بنگاه ايشان.

وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ، اى بسا شهرها، هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً، که شهريان آن سخت نيروتر بودند، مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ، از شهريان شهر تو که ترا بيرون كردند، أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)، هلاک كرديم و تباه و ايشان را هيچ ياری ده نبود.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، چه گویی کسی که بر درستی و بينايی است از خداوند خویش، كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، او چنان ديگر کس است که بد کرد او برآراستند او را، وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) و ايشان بر پی خوش آمد خویش ميروند.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، صفت و شأن آن بهشت که پرهيزگاران را وعده داده‌اند، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، در آن بهشت جويهاست از آب نه گندا و نه حال گشته، وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ، و جويها از شير نه ترش گشته و نه طعم آن گشته، وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ

لَذَّةَ لِلشَّارِبِينَ، و جویها از می که آشمنندگان را خوش آید، وَ أَنهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى، و جویها از عسل پالوده آفریده، وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، و ایشانراست در آن بهشت از همه میوه‌ها، وَ مَعْفِرَةٌ مِّنْ رَبِّهِمْ، و آمرزش از خداوند ایشان، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، او چنان کس است که در آتش جاوید است، وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا، و می‌آشامند او را آب جوشانیده، فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) رودگانی ایشان میبرد.

وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، و از ایشان کس است که می‌آید و می‌نوشد، حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ، تا آن‌گاه که بیرون شوند از نزدیک تو، قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، دانایان را گویند، مَاذَا قَالَ آيِنًا، چه چیز میگفت او اکنون، أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، ایشان آنند که مهر نهاد الله بر دل‌های ایشان.

وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)، و بر پی خوش آمدهای خویش میروند. وَ الَّذِينَ أَهْتَدُوا، و ایشان که بر راه راست ایستادند، زَادَهُمْ هُدًى، الله ایشان را راست راهی افزود، وَ أَنَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) و ایشان را پرهیزگاری داد.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، چشم نمی‌دارند مگر رستاخیز را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ، که بایشان آید ناگه، فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا نِشَانَهَايِ آن پیش باز آمده، فَأَنَّى لَهُمْ، چون و از کجا ایشان را جای پذیرفتن بود، إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) چون رستاخیز بایشان آمده بود.

النوبة الثانية

این سوره دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است و پانصد و سی و نه کلمت و سی و هشت آیت. خلافت میان علماء تفسیر که این سوره مکی است یا مدنی.

سدی و ضحاک گفتندی مکی است، مجاهد گفت مدنی است. ابن عباس گفت و قتاده مدنی است مگر یک آیت: وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً. میگویند این آیت آن روز فرو آمد که از مکه بیرون آمد بهجرت، رسول خدا (ص) با مکه مینگریست و اندوه مفارقت وطن در دل وی اثر میکرد، تا رب العزة تسلی دل وی را این آیت فرستاد. و در این سوره دو آیت منسوخ است: یکی فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ الی قوله: فَإِمَّا مِّنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً این منسوخ است بآن آیت که در سوره الانفالست گفت: فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ.

آیت دیگر: وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ، منسوخ است بقوله: إِنَّ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَ يُخْرِجَ أَعْزَانَكُمْ، و در فضیلت سوره، ابی کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة محمد كان حقا على الله ان يسقيه من انهار الجنة.

قوله: الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. ای امتنعوا عن الايمان صدودا و صدوا الناس عن الايمان صدا، أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ای ابطالها فلم يقبلها.

این آیت در شأن قومی مشرکان فرود آمد که در کفر خویش صله رحم پیای داشتند و عمارت مسجد حرام میکردند و مردمان را طعام میدادند. رب العالمین آن عملهای ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت و ثواب آن ضایع. زیرا که خود از راه هدی برگشتند و دیگران را نیز از ایمان برمیگردانیدند.

ابن عباس گفت در شأن مطعمان روز بدر فرود آمد، دوازده مرد بودند: بو جهل و عتبه و شیبیه و ولید بن عتبه و عقبه بن ابی معیط و امیه بن خلف و منبه و نبیه و حکیم بن حزام و زمعه بن الاسود و الحارث ابن عامر بن نوفل و ابو البختری. این دوازده مرد، ورزیدن کفر، بر عداوت رسول (ص) هزینه میکردند و طعام میدادند و پیوسته در راهها رصد داشتند تا مردم را از رسول خدا و اسلام باز میداشتند و بکفر میفرمودند.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مهاجران و انصاران، مهاجران هجرت کردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بر دوستی خدا و رسول و انصار با مهاجران مواسات کردند و ایشان را در آنچه داشتند بر خود میگزیدند، آمَنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ یعنی القرآن وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، لانه ناسخ لسائر الكتب و الناسخ حق، و قيل هو يعود الى محمد (ص) و قيل يعود الى ايمانهم، كَفَرَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، ای الله كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ غفرها لهم و سترها عليهم، وَ أَصْلَحَ بِالْهُمُ ای حالهم و شأنهم فی دینهم و دنیاهم، و البال لا یشنی و لا یجمع، قال ابن عباس عصمهم ایام حیاتهم یعنی ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لا یعصوا و قيل البال القلب و انشداوا:

لو كنت من بالك لم تتسنى لكننى لم اك فى بالكا
ذَلِكَ اشارة الى الاضلال و الاصلاح، بَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی بسبب ان الذين كفروا، اتَّبَعُوا
الْبَاطِلَ، وَ هُوَ الشَّرْكَ «و» بسبب ان الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ، وَ هُوَ الْقُرْآنُ، كَذَلِكَ

يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ اى هكذا يبين الله لامّة محمد (ص) امثال من كان قبلهم و هلاكهم و قبل يبين الله امثال حسنات المؤمنين و سيئات الكافرين.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ، نصب على الاغراء، اى فاضربوا رقابهم و هذا كناية عن القتل بالسلاح، حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ، اى بالغتم فى القتل و قهرتموهم، فَشُدُّوا الوَتَاقَ، يعنى فى الاسر، شدّ و هم بالحبال و السيور المحكمة الوثيقة حتى لا يقتلوا منكم و الاسر يكون بعد المبالغة فى القتل، كما قال تعالى: مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُشْخِنَ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا مَنَّا بَعْدَ وِإِمَّا فِدَاءً، يعنى بعد ان تاسروهم فاما ان تمنوا عليهم منّا باطلاقهم من غير عوض و اما ان تفادوهم فداء. علماء دين در حكم اين آيت مختلفاند. قول قتاده و سدى و ضحاک و ابن جريح آنست که اين آيت منسوخ است و ناسخ آن، آيات قتل است که رب العزة ميگويد: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَإِذَا تَقَفَّيْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ و اين مذهب اوزاعى است و اصحاب رأى، گفتند بحکم اين آيات چون کافر در دست مسلمان افتاد باسيرى، من و فدا بروى روا نيست و جز قتل وى روى نيست، اما ابن عمر و حسن و عطا و بيشتريين صحابه ميگويند که: اين آيت محکم است و منسوخ نيست و حکم آن ثابت است و مذهب شافعى و احمد و سفيان ثورى و اسحاق اينست که گفتند: مرد بالغ عاقل کافر که اسير افتاد در دست مسلمانان امام در حق او مخير است، اگر خواهد او را بکشد و گر خواهد برده گيرد و گر خواهد منت بر وى نهد و بى عوض و بى فدا او را رها کند و گر خواهد او را بمال باز فروشد يا باسيران مسلمان که در دست کافران باشند باز فروشد، يک اسير کافر، بدو اسير مسلمان. ابن عباس گفت: آيت من و فدا آن گه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشتند و کار اسلام و سلطان دين قوى گشت و اين حکم ثابت بود در روزگار رسول (ص) و در روزگار خلفاء راشدين. و خبر درست است که ثمامة ابن اثال از بنى حنيفه اسير گرفتند ياران رسول، و او را در ستون مسجد بستند. رسول خدا (ص) بنزد يک وى شد گفت: ما عندک يا ثمامة نزديک تو چيست يا ثمامة يعنى سر چه دارى و چه خواهى کرد و رسول خدا از وى تعرف اسلام ميکرد. و ثمامة گفت: يا محمد ان تقتلنى تقتل ذا دم و ان تنعم، تنعم على شاکر و ان کنت تريد المال فسل منه ما شئت.

یا محمد اگر بکشی خونیی را کشته باشی و اگر انعام کنی و منت نهی، بر شاکری سپاس دار منت نهاده باشی و اگر مال خواهی چندان که خواهی هست. رسول او را هم چنان فرا گذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید.

سوم روز باز آمد و همان سؤال و همان جواب رفت. آن گه رسول خدا منت نهاد و او را رها کرد، گفت: اطلقوا ثمامة، از بند اسر، او را بگشائید و رها کنید. ثمامة در آن حال رفت و غسلی بر آورد و بمسجد باز آمد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. آن گه گفت یا محمد و الله که از نخست هیچ کس بمن از تو دشمن تر نبود و اکنون در روی زمین هیچ کس بمن از تو دوست تر نیست و الله که بمن هیچ دین دشمن تر از دین تو نبود و اکنون هیچ دین بمن دوست تر از دین تو نیست و الله که بمن هیچ بقعت بغیض تر از بقعت تو نبود و اکنون هیچ بقعت بدل من شیرین تر و عزیزتر از بقعت تو نیست.

و عن عمران بن حصین قال: اسر اصحاب رسول الله (ص) رجلا من بنی عقیل فاوثقوه و کانت ثقیف قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الذین اسرتهما ثقیف. قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ای انتقالها و احوالها یعنی حتی تضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب و اصل الوزر ما یحمله الانسان فسمی الاسلحة اوزارا لانها تحمل و قیل الحرب هم المحاربون کالشرب و الרכب و قیل الاوزار الآثام و معناه حتی يضع المحاربون آثامها، بان یتوبوا من کفرهم، فیؤمنوا بالله و رسوله. و قیل حَتَّى تَضَعَ حَرْبُکُمْ و قتالکم اوزار المشرکین و قبائح اعمالهم بان یسلموا.

قال مجاهد و سعید و قتاده حتی تنقطع الحرب و لا یكون فی الارض مشرک و هذا یكون زمان نزول عیسی بن مریم و الجهاد لا ینقطع ما دام فی الارض مشرک و معنی الاية: ائخنوا المشرکین بالقتل و الاسر حتی یدخل اهل الملك کلها فی الاسلام و یكون الدین کلّه لله فلا یكون بعده جهاد و لا قتال و ذلك عند نزول عیسی بن مریم (ع).

و جاء فی الحدیث عن النبی (ص): الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال، و قال (ص): یوشک من عاش منکم ان یلقى عیسی اماما هادیا و حکما عدلا یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر، و تضع الحرب اوزارها حتی تدخل کلمة الاخلاص کل بیت

من و بر او مدر بعز عزيز او ذل دليل و يبتز قريشا الا مارة بان ينزعها عنهم.
ابتز أى سلب.

قوله: «ذلك» اى الحكم فيهم ذلك، فهو مبتداء و خبر، وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ فَاهْلِكْهُمْ
بغير قتال، وَ لَكِنْ، امر بالقتال، لِيَبْلُغُوا بَعْضُكُمْ بَعْضًا، يمتحنكم بمقاتلة الكفار ليظهر المحق
من المبطل و يصير من قتل من المؤمنين الى الثواب و من قتل من الكافرين الى العذاب، وَ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قرأ ابو عمرو و يعقوب و حفص: قتلوا بضم الكاف و كسر التاء
بالتخفيف، يعنى الشهداء و قرأ الآخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة و هم المجاهدون، فَلَنْ
يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ خِلافَ الْكُفَّارِ.

قال قتاده: نزلت هذه الاية يوم احد و قد فشيت فى المسلمين الجراحات و القتل، سَيَهْدِيهِمْ
ايام حياتهم فى الدنيا الى ارشد الامور و فى الآخرة الى الدرجات و يُصْلِحُ بِاللَّهِمُ اى يرضى
خصمائهم و يقبل اعمالهم. و قيل سَيَهْدِيهِمْ الى جواب المنكر و النكير فى القبر، وَ يُصْلِحُ
بِاللَّهِمُ حالهم فى النعيم و كرر لان الأول سبب للنعيم و الثانى نفس النعيم، يصلح بالهم اى
قلوبهم باخراج الغل منها.

وَ يَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ، اى بين لهم منازلهم فى الجنة، حتى يهتدوا الى مساكنهم كأنهم
سكَّانها منذ خلقوا فيكون المؤمن اهدى الى درجته و خدمه منه الى منزله و اهله فى الدنيا.
هذا قول اكثر المفسرين و قيل عَرَفَهَا لَهُمْ اى عَرَفَ ان طريق الوصول اليها الحسنات و روى
عطاء عن ابن عباس، عرفها لهم، اى طيَّبها لهم من العرف و هو الريح الطيبة و طعام معرف
اى مطيَّب.

روى عن اسماعيل بن رافع عن انس بن مالك (رض) قال: قال رسول الله (ص): بينما اهل
الجنة على خيول من ياقوت سروجها من ذهب و لحمها من ذهب، يتحدثون تحت ظل
الشجرة كل ورقة منها يسبح الله عز و جل و يحمده و يقده فبينما هم يتحدثون عن الدنيا
اذ اتاهم آت عن ربه عز و جل ان اجبيوا ربكم فينزلون عن خيولهم الى كتب من مسك
ابيض افيح فيها منابر من ذهب و منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من ياقوت و منابر
من فضة فيجلسون عليها فيقول الجبار جل جلاله و تقدست اسماؤه مرحبا بخلقى و زوارى
و اهل طاعتى، اطعموهم فيطعمونهم طعاما ما اطعموا قبله مثله فى الجنة قط، ثم يقول جل

جلاله مرحبا بخلقى و زوارى، و اهل طاعتى البسوهم فيلبسونهم ثيابا ما لبسوا مثلها قط فى الجنة، ثم يقول تبارك و تعالى مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى اكلوا و شربوا و البسوا و عطروا، حق لى ان اتجلى لهم فينظرون الى وجهه عز و جل فيتجلى لهم تبارك و تعالى فيقعون له سجدا فيقول عبادى ارفعوا رؤسكم فليس هذا موضع عبادة فيرفعون رؤسهم و يركبون خيولهم فيبعث الله عز و جل عليهم سحابة تمطرهم مسكا ابيض ثم يبعث الله عز و جل عليهم ريحا تدعى المثيرة فتدخل ثيابهم المسك الأبيض فاذا رجعوا الى ازواجهم من الحور العين قلن يا ولى الله الا نسمعك شيئا ليس من مزامير الشيطان فيسمعنه من حمد الله عز و جل و تقديسه و تهليله شيئا ما دخل اذنيه قط، ثم ينظر الى واحدة لم يكن يراها فى منزله فيقول من انت فتقول انا المزيد زادنيك ربى عز و جل.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَعْزِمِ اللَّهُ دِينَهُ وَرَسُولَهُ، يُنصِرْكُمْ عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ. و قال قتادة حق على الله ان ينصر من نصره لقوله: إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ ان يَزِيدَ مِنْ شُكْرِهِ لِقَوْلِهِ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، و ان يَذْكَرَ مِنْ ذِكْرِهِ لِقَوْلِهِ: فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ، و ان يوفى بعهدهم لقوله تعالى: أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ.

و الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا بِالْقَتْلِ وَ فِي الْعُقُوبِ بِالرَّذَىٰ فِي النَّارِ اى عتارا لهم ضد الانتعاش و تثبيت الاقدام و قيل تعسا لهم اى بعدا لهم و شفاء و خيبة و المعنى اتعبهم الله فتعسوا تعسا، و أضلَّ أَعْمَالَهُمْ لانها كانت فى طاعة الشيطان.

ذَلِكَ اى ذلك التعس و الاضلال، بِأَنَّهُمْ كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اسْتَقْلُوا الْقُرْآنَ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ فلم ينالوا بها خيرا. قال ابن عيسى انما كرر ليكون كلما ذكروا وصل ذكرهم بالذم و التحقير و الاخبار بسوء الحال ثم خوف الكفار.

فَقَالَ تَعَالَى: أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ اى اهلكهم، و لِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا اى لمشركى قريش امثال تلك العقوبات ان لم يؤمنوا، هذا كقوله: أ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُنْعِمُهُمُ الْآخِرِينَ.

ذَلِكَ اى ذلك الذى ذكرت من نصر المؤمنين و تعس الكافرين، بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، وَلَهُمْ وَ ناصرهم، و أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ اى لا ناصر لهم.

قال المبرد: الله مولى العبد من ثلاثة اوجه: الاختراع و ملك التصرف فيه و هو غير

الاختراع و النصره و الولاية، فهو جل جلاله ولى المؤمنين و الكافرين من جهة الاختراع و التصرف فيهم. و مولى المؤمنين خاصة من جهة النصره و الولاية. ثم ذكر مآل الفريقين فقال: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَحِنُونَ فِي الدُّنْيَا، وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، لَيْسَ لَهُمْ هِمَّةٌ إِلَّا بِطُونِهِمْ فَرُوجِهِمْ وَ هُمْ لَاهُونَ سَاهُونَ عَمَا فِي غَدٍ وَ قِيلَ مِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَأْكُلُ، فَقِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. وَ قِيلَ الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا يَتَزَوَّدُوا الْمَنَافِقَ يَتَزَيَّنُ وَ الْكَافِرُ يَتَمَتَّعُ.

و قيل الاكل على وجهين: اكل للشهوة و المصلحة و هو اكل العاقل و اكل للشهوة فقط و هو اكل الانعام و البهائم و قيل شبههم بالانعام لاكلهم بالشره و النهم و لجهلهم عاقبة امرهم و ما يجب عليهم معرفته و لتركهم الاستدلال بالآيات، وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمَثْوَى فِي مَحَلِّ الرَّفْعِ بِالْخَبَرِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي مَحَلِّ النَّصْبِ بِالْحَالِ وَ لَهُمُ الْخَبَرُ. وَ كَأَيِّنُ مِنْ قَرْيَةٍ، اى كم من قرية يعنى اهل قرية، هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ، يعنى مكة اخرجك منها اهلها، أَهْلَكُنَّاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ.

قال ابن عباس: لما خرج رسول الله من مكة الى الغار، التفت الى مكة و قال: انت احب بلاد الله الى الله و احب بلاد الله الى. و لو ان المشركين لم يخرجونى لم اخرج منك، فانزل الله هذه الاية: أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ، اى على يقين من دينه و قيل على حجة و بيان و برهان و عقل. قيل هو محمد (ص) و البينة القرآن و قيل هم المؤمنون و البينة معجزة النبى (ص)، كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، زين له الشيطان و سولت له نفسه وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ هُمْ أَبُو جَهْلٍ وَ الْمَشْرُكُونَ.

مَثَلُ الْجَنَّةِ، اى صفة الجنة، الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ، فى قوله: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ، وَ الْمُتَّقُونَ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ (ص)، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، يعنى غير آسن و منتن. قرأ ابن كثير: اسن بالقصر و الباقون بالمد و هما لغتان يقال اسن الماء ياسن اسنا و اجن ياجن، اجنا و اسن ياسن اسونا و اجن ياجن اجوتا اذا تغير و انتن، وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ، الى حموضة و غيرها مما يعترى الالبان فى الدنيا لانه لم يخرج من ضرع، وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، لذيد طعمها يقال شراب لذ و لذة و لذيد و يحتمل ان يكون مصدرا و تقديره من خمر ذات لذة للشاربين. تطرب و لا تسكر و لا تصدع و ليست

بحامض و لا مرّ و لا منتن لانها لم تعصر بالايدي و الارجل، و أنّهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، من الشمع و الرغدة و الكدر لانه لم يخرج من بطن النحل.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): سيحان و جيحان و الفرات و النيل كل من انهار الجنة و قال كعب الاحبار: نهر دجلة نهر ماء اهل الجنة و نهر الفرات نهر لبنتهم و نهر مصر نهر خمهم و نهر سيحان نهر عسلهم و هذه الانهار الاربعة تخرج من نهر الكوثر، و لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، مما يعرف و مما لا يعرف، و مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، ستر الذنوب و ترك العتاب و التذكير. و فيه كمال لذاتهم، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، اى من كان فى هذا النعيم، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا، شديد الحرّ اذا ادنى منهم شوى و جوههم و وقعت فروة رؤسهم فاذا اشربوا، قطع امعاءهم فخرجت من ادبارهم و الامعاء جميع ما فى البطن من الحوايا و احدها معاء.

وَ مِنْهُمْ، اى من المنافقين، مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، اى الى خطبتك يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين و هم عبد الله بن ابي بن سلول و رفاعة بن زيد و مالك بن جعشم و عمرو بن الحرث و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبى و الجمعات و يستمعون كلامه و لا يعونه كما يعيه المسلم حتى إذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، من الصحابة قيل هو ابن عباس و ابن مسعود و ابو الدرداء قالوا اى شىء قال محمد الآن و سؤلهم هذا استهزاء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله. قوله: أَنِفًا، اى فى ساعتنا هذه و الأنف اقرب حين منك و سمى انف الرجل لانه اقرب جسده منك و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر، اذا استقبل اوله.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَمْ يُؤْمِنُوا، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فى الكفر و النفاق. وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا يعنى المؤمنين، زادهم، ما قال الرسول، هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ. و قَقَّهْم للعمل بما امر به و هو التقوى و قال سعيد بن جبیر: آتاهم ثواب تقواهم.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً، روى ابو هريرة قال: قال النبى: ما ينتظر احدكم الا غنى مطغيا، او فقرا منسيا، او مرضا مفسدا، او هر ما مقتدا او موتا مجهزا، او الدجال و الدجال شر غايب ينتظر، او الساعة و الساعة هى ادهى و امرّ قوله: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا اى اماراتها و علاماتها من انشقاق القمر و غيره و كان النبى (ص) من اشراط الساعة فانه قال

طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده و دست در فتراک دولت او زده و این منشور اقبال در پیش او داشته که: **سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِالْهَمِّ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ**. یکی را در ضحاح ظلمت نفس خود بمانده کفران و طغیان و عصیان گرد او درآمده و در عرصات سیاست این ندا برو زده که: **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ** بنده مؤمن اگر او را خود این شرف بودی و این کرامت که رب العزة میفرماید: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ**. او را شرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافران را نه. من دوست مؤمنانم و کافران را نه. دوست کافران طاغوت است که در دنیا او را پرستیدند و دوست داشتند چنانکه فرمود: **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** نتیجه دوستی و پرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشان را از نور معرفت با ظلمت کفر برد تا در عقبی از روشنایی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند. کافران را چنین فرمود که **أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ**. و مؤمنانرا فرمود: **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ** ای مؤمن موحد، ای درویش دل ریش، ای رنج و بلاء دنیا بسی کشیده، ای در بی کامی و بی نوایی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در برگرفته، باش تا فردا که رستاخیز بیای شود و سیاست و عظمت جباری بر خلق ظاهر گردد و این قوالب و اشباح و این اجزاء و اعضاء متفرق و این تن های خراب شده و صورتهای از هم جدا گشته و این اشخاص ریزیده و ذره در عالم پراکنده شده همه را در عرصات قیامت جمع کند.

در آن موقف هیبت و در آن صفت قهر بدارد و جبار وار بخودی خود خطاب فرماید نامهای خود را بشنوند فرماید: **انا الله، انا الرحمن، انا الملك، انا القدوس، انا السلام، انا المؤمن، انا المهيم، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الذي ابدأت السماء و لم تک شيئا، انا الذي اعيدها، اين الملوك و الجبابرة**.

ای جوانمرد، امروز این نامها از خلق میشنوی در سرای فانی، فردا از حق بشنوی در سرای باقی. امروز از مخلوق میشنوی در سرای خاکی، فردا از خالق لم یزل بشنوی در سرای پاک. میفرماید: **الله منم، رحمن منم، ملک منم، قهر کننده منم، سلام منم، سلامت دهنده منم، مؤمن و مهیم منم، داننده راز خلق منم، عزیز و بی نیاز از خلق منم، جبار و**

کامران منم، داد مظلوم از ظالم ستاننده منم، متکبر با کبریا منم. خلق این نامها از حق جل جلاله بی واسطه شنوند، آن گه خطاب کند که دنیا من آفریدم، نیست بود من هست کردم، باز من آن را نیست کردم. خلق میآفریدم و از آفرینش ایشان در مملکت ما زیادتی نه و از نابودن ایشان ما را نقصانی نه. امروز آن روز است که مؤمنانرا بفضل خود بیمارزم و کافران را بعدل خود قهر کنم. نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قهر. مؤمنان و موحدان مخلصان و معتقدان را حور و قصور است و شراب طهور، از ملک غفور در آن سرای سرور که صفتش اینست: فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، و دشمنان و بیگانگان را ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی و فضحیت و رسوایی، ملک با ایشان بخشم و ایشان در عذاب، نه رستن را امید و نه خواندن را جواب، با آن عیش ناخوش، جاوید در آتش، چنانک رب العزه فرمود: كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، میدان که نیست خدای مگر الله و اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ، و آمرزش میخواه گناه خویش را، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، و مردان و زنان گرویدگان را، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبُكُمْ وَ مَتَوَاكُمُ (۱۹) الله میداند گردیدن شما و بنگاه شما. وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا، گرویدگان میگویند، لَوْ لَا نَزَلَتْ سُورَةٌ، چرا سورتی فرو نمیفرستند از قرآن، فَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً مُحَكَّمَةً، و چون سورتی بر جای بداشته فرو فرستاده آید، وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ، و در آن سوره کشتن کردن با دشمنان یاد کرده، رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، ایشان را بینی که در دل ایشان شک و گمانست، يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مِينِغْرَدٍ در تو، نَظَرَ الْمُعْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ چنانک نگرد کسی که مرگ برو درآمد، فَأَوْلَى لَهُمْ (۲۰) نزدیک آمد بایشان آنچه میترسند از آن.

طاعةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم و اندام، فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ چون کار فرا کار نشیند و کاری با دید آید از کردگار، فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ اگر راست میرفتند با الله، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) ایشان را که بودید.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ، چه میندازید و در سر چه میندازید، إِنْ تَوَلَّيْتُمْ، که اگر روزی ولایت‌داران باشید و جهانداران و پادشاهان، أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، که در زمین تباهی کنید و جهانیان را دو گروه کنید، وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)، و خویشاوندیها ببرید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فرقت او کنندگان و جدایی میان مسلمانان آنند که لعنت کرد الله بریشان، فَأَصَمَّهُمْ، و گوش دل ایشان کر کرد، وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) و چشم دل ایشان کور.

أَفَلَا يَنْدَرُونَ الْقُرْآنَ، در نیندیشند درین قرآن، أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴) یا بر دل‌های ایشان مهر است.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، ایشان که برگشتند از دین خویش با پس واه، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ، پس آنکه ایشان را پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ، دیو ایشان را آن بر آراست، وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ (۲۵) و دیو ایشان را امل و وعده زندگانی دراز نمود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشان را که دشوار آمد ایشان را قرآن که الله فرو فرستاد، سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ، که ما شما را فرمان بریم در کار کار، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) و الله میداند نهانهای ایشان.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، چون بود آن گه که میمیرانند ایشان را فرشتگان، يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ (۲۷) میزنند بر رویهای ایشان و قفاهای ایشان.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ، آن از بهر آنست که ایشان بر پی کاری رفتند که الله خشم گرفت بر ایشان بآن، وَ كَرَهُوا رِضْوَانَهُ وَ دُشِرُوا بِأَمْرِ اللَّهِ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) تباه کرد و فرانیست داد کردارهای ایشان.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، میندازند ایشان که در دل‌های ایشان گمانست، أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَرْحَامَهُمْ (۲۹) که الله بیرون نیارد از ایشان کینههای ایشان.

وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ، و اگر خواهیم ایشان را بتو نماییم، فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ (۳۰) تا ایشان را بنمون و سان ایشان بشناسی.

وَ لَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، و بشناسی ایشان را در آسای سخن، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۱)

و الله کردارهای شما میداند.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ، و ناچار شما را بیازمائیم، حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ، تا ببینیم که کوشنده از شما کیست، وَ الصَّابِرِينَ و شکبیا از شما کیست، وَ نَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ (۳۲) و تا بررسیم بر خبرهای شما.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، ایشان که بنگرویدند، وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، و برگشتند از راه خدای، وَ شَاقُوا الرَّسُولَ، و پیچ کردند با رسول او و ستیز، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، از پس آنکه ایشان را پیدا شد راستی نامه و استواری رسول، لَنْ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا، الله را هیچ نگزایند بنمود خویش، وَ سَيَحِيطُ أَعْمَالَهُمْ (۳۳) و کردارهای ایشان تباه کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، فرمان برید الله را و فرمان برید رسول را، وَ لَا تَتَّبِعُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۴)، و کردارهای خویش تباه نکنید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، ایشان که بنگرویدند و برگشتند از راه خدای، ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ، و در کافری مردند، فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۵) نیامزد الله ایشان را هرگز. فَلَا تَهْنُوا، سست مگردید، وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ، و صلح و آشتی نجوئید، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، و شما برترید و به، وَ اللَّهُ مَعَكُمْ، و الله با شما با یاری، وَ لَنْ يَرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۶) و الله نکاهد از شما کردار شما هیچیز

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، این جهان بازی است و فرا داشتی، وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا، و اگر بگروید و بیرهزید، يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ، بشما دهد الله مردهای شما، وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ، و از شما مالهای شما همه نخواهد که بدرویشان دهید.

إِنْ يَسْئَلُكُمْوَهَا، اگر خواهد از شما آن را، فَيُحْفِكُمْ و هر چند که بر شما پیچد، تَبَخَّلُوا، بخیل آئید و دست فرو بندید، وَ يُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) و بیرون آرد کینههای شما آگاه بید.

هَا أَنْتُمْ، شماها گوش دارید، هُوَ لَاءِ تَدْعُونَ، میخوانند شما را و میفرمایند، لِنُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تا نفقه کنید از بهر خدای، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، از شما کس هست که می دست فرو بندد، وَ مَنْ يَبْخُلُ، و هر که دست ببخل فرو بندد، فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ، از خود فرو بندد، وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ، و الله بی نیاز است، وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، و شما نیازمندان و درویشان اید، وَ إِنْ تَوَلَّوْا، و اگر برگردید، يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ، الله بجای شما گروهی آرد جز شما، ثُمَّ لَا

يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ، و آن گه چون شما نباشند که قریبش اید و آخر بشرف شما نباشند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ای اعلم خبرا یقینا ما علمته نظرا و استدلالا یا محمد آنچه بنظر و استدلال دانسته‌ای از توحید ما، بخر نیز بدان و یقین باش که الله یگانه و بکتاست. یگانه در ذات و یگانه در صفات، بری زعلات، مقدس از آفات، منزّه از حاجات، نامور پیش از نامبران، و راست نامتر از همه ناموران، خدای جهان و جهانیان، دارنده آفریدگان و فراخ بخشایش در دو جهان.

و قیل معناه فاعلم یا محمد انه لیس شیء فضله کفضل لا اله الا الله، فاذکر لا اله الا الله و اثبت علی قول لا اله الا الله بدان یا محمد که هیچیز آن شرف و فضیلت ندارد که کلمه لا اله الا الله دارد. یاد کن این کلمه را و آن را محکم دار و بر آن ثابت باش.

روی ابو هریره عن النبی (ص) انه قال جدّوا ایمانکم قالوا یا رسول الله کیف نجدد ایماننا قال: اکثروا من قول لا اله الا الله و روی انه قال (ص): جدّوا الاسلام بلا اله الا الله و روی انه (ص) بعث معاذ بن جبل الی اهل الیمن فاوصاه و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سألوکم عن مفتاح الجنة فقل لا اله الا الله. و عن ابی هریره قال: قیل یا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتک يوم القيامة قال: اسعد الناس بشفاعتی يوم القيامة، من قال لا اله الا الله خالصا من قبل نفسه.

و روی انه قال (ص) اقول یا رب شفعی فیمن قال: لا اله الا الله فقال یا محمد لیس ذلک لک و عزتی و کبریایی و عظمتی لا ادع فیها احدا یشهد ان لا اله الا الله الا اخرجته منها. و عن عثمان بن عفان قال: سمعت رسول الله (ص) یقول من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة

و قیل فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الخطاب مع النبی و المراد به امته واحدا بعد واحد. ابو العالیه گفت و ابن عیینة که این آیت متصل است بآیت پیش، یعنی إذا جاءتهم الساعة فاعلم انه لا ملجأ و لا مفرج عند قیامها الا الله، چون رستاخیز آید یا محمد بدان که در آن احوال و احوال رستاخیز، پناهی و درگاهی نیست که با وی گریزند مگر درگاه و پناه الله آن خداوند که جز وی خداوند نیست. ثم قال: وَاسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ، گناهان کبائر بر

پیغامبران روا نیست، اما صغائر، روا باشد که بر ایشان رود که بشراند و بشر از صغائر خالی نباشد و صغائر مصطفی (ص) که در جاهلیت برو رفت یا بعد از نبوة، گذشته و آینده همه آمرزیده است که رب العالمین فرمود: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ اما در این آیت، او را استغفار فرمود تا امت وی استغفار کنند و بر سنت وی در استغفار راست روند.

روی عن حذيفة قال: شكوت الي رسول الله (ص) ذربا في لسانی فقال اين انت من الاستغفار فانی لاستغفر الله كل يوم مائة مرة و جاء رجل فقال يا رسول الله انى ذرب اللسان و اكثر ذلك على اهلى فقال له النبى (ص) فاين انت من الاستغفار انى استغفر الله فى اليوم و الليلة مائة مره

و قال (ص) و توبوا الى ربكم فو الله انى لأتوب الى الله فى كل يوم مرة.
و روى انه قال (ص): الملائكة لا يذنبون و انتم تذنبون.

فشربوها انتم بالاستغفار فان افضل العلم لا اله الا الله و ان افضل الدعاء استغفر الله. ثم تلا رسول الله (ص): فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، قوله: وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، هذا اكرام من الله تعالى لهذه الامة حيث امر نبیهم (ص) ان يستغفر لذنوبهم و هو الشفيح المجاب فيهم. كرامتى و فضلى عظيم است که رب العزة اين امت را داد که فرمود پیغامبر را تا گناهان ایشان را مغفرت خواهد، و مغفرت خواست وى آنست که از بهر ایشان شفاعت کند و رب العزة شفاعت وى قبول کند.

روى ابو موسى الاشعري قال: قال رسول الله (ص): خيِّرت بين الشفاعة و بين ان يدخل نصف امتى الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم و اكفى، أ ترونها للمتقين المؤمنين لا و لكنها للمذنبين الخطأين و المتلوئين

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُتَوَاكُمُ اى تصرفكم فى الدنيا و منزلکم فيها، و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ، فى الدنيا وَ مُتَوَاكُمُ، فى الآخرة، و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ منتشرکم فى النهار، وَ مُتَوَاكُمُ، اى مستقرکم بالليل و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُتَوَاكُمُ انقلابکم من اصلاب الآباء الى ارحام الامهات.

ثم منها الى الدنيا ثم منها الى القبر ثم منه الى الجنة او الى النار.

و المعنى انه عالم بجميع احوالکم، فلا يخفى عليه شىء منها، وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا حرصا

منهم على الجهاد، لَوْ لَا نَزَلَتْ سُورَةٌ تَأْمُرُنَا بِالْجِهَادِ مُؤْمِنَانِ صَحَابِهِ مِنْ سِرِّ إِيْمَانٍ وَ صَدَقَ خَوِيْشٍ وَ اسْتِيْنَاسٍ بِوَحْيِ مَنْزَلٍ، بِيُوسْتَهْ آرْزُوِيْ نَزُوْلِ وَحْيٍ مِيْكَرْدَنْدٍ وَ نِيْزِ تَقَاضَايِ قِتَالِ مِيْكَرْدَنْدٍ، تَحْمَلِ مَشَقَّتْ رَا دَر رَاهِ حَقِّ وَ تَحْصِيْلِ مَثُوْبِتِ دَر آخِرْتِ، وَ لَانَ فِى الْقِتَالِ اَحْدَى الْحَسَنِیْنَ: اَمَّا الشَّهَادَةُ وَ الْجَنَّةُ وَ اَمَّا الظَّفَرُ وَ الْغَنِيْمَةُ. وَ مَنَافِقَانِ نَزُوْلِ وَحْيٍ كِرَاهِيْتِ مِيْدَاشْتَنْدِ. مِيْتْرَسِيْدَنْدِ كِه اِكْرَفَرْمَانَ بَقِتَالِ اَيْدِ وَ قِتَالِ بَرِيْشَانَ كِرَانَ بُوْدِ وَ صَعْبِ يَا مِيْتْرَسِيْدَنْدِ كِه سَرَّ اِيْشَانَ بُوْحَى اَشْكَارَا كِرْدَدِ. وَ ذَلِكْ فِى قَوْلِهِ: وَ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَ قَوْلِهِ: فَاِذَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ، كَلَّ مَا لَمْ يَنْسَخْ مِنَ الْقُرْآنِ مُحْكَمٌ وَ قِيْلَ مُحْكَمَةٌ يَعْنِيْ فِيْهَا اَحْكَامُ الْغَزْوِ وَ قَالَ قِتَادَةُ: كَلَّ سُورَةٌ، ذَكَرَ فِيْهَا الْقِتَالَ، مُحْكَمَةٌ وَ هِيَ اَشَدُّهَا عَلٰى الْمَنَافِقِيْنَ، رَأَيْتَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ يَعْنِي الْمَنَافِقِيْنَ، يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ شِزْرًا، نَظَرَ الْمُعْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، يَعْنِيْ كَمَنْ هُوَ فِيْ غَشِيَانِ الْمَوْتِ كِرَاهِيَةً قِتَالِهِمْ مَعَ الْعَدُوِّ وَ قِيْلَ يَشْخُصُوْنَ نَحْوَكْ بِاَبْصَارِهِمْ نَظْرًا حَدِيْدًا كَمَا يَنْظُرُ الشَّخْصُ بَصْرَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ لِكِرَاهَتِهِمُ الْقِتَالَ، فَاَوْلٰى لَهُمْ، كَلِمَةٌ وَعِيْدٌ وَ تَهْدِيْدٌ كَقَوْلِهِ: اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى اَخَذَتْ مِنَ الْوَالِيِّ وَ هُوَ الْقَرْبُ اِيْ وَ لِيْكَ مَا تَكْرَهُ وَ قَارِبِكْ وَ قِيْلَ مَعْنَاهُ اَوْلٰى الْاَشْيَاءِ لَهُمْ اِنْ يَعْاقِبُوْا. وَ يَحْتَمَلُ اَنْ هَذَا الْكَلَامُ لَيْسَ لِلْوَعِيْدِ وَ الْمَعْنٰى طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ، اَوْلٰى لَهُمْ مِنَ الْجَزْعِ عِنْدَ الْجِهَادِ، اِيْ لَوْ اطَاعُوْا وَ قَالُوْا قَوْلًا مَعْرُوْفًا بِالْاِجَابَةِ كَانَ اَمْثَلًا وَ اَحْسَنًا وَ ذَكَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنْهٗ قَالَ: اَوْلٰى، وَعِيْدٌ وَ الْكَلَامُ بِهِ تَامَ ثُمَّ قَالَ: لَهُمْ طَاعَةٌ اِيْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ طَاعَةٌ لِّلَّهِ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ وَ اَمَّا وَزْنُ اَوْلٰى فَقَدْ قِيْلَ اَنْهٗ اِسْمٌ عَلٰى وَزْنِ اَفْعَلٍ جَعَلَ عِلْمًا لِّلْتَهْدِيْدِ وَ الْوَعِيْدِ فَلَمْ يَنْصَرَفْ وَ قِيْلَ وَزْنُهُ فَعْلٰى مِنْ اَلْ يُوْلُ اِيْ يُوْلُ اَمْرًا اِلٰى شَرِّ فَاحْذَرُهُ وَ قِيْلَ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ مَعْنَاهُ يَجِبُ عَلَيْهِمْ وَ يَنْبَغِيْ لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ وَ قِيْلَ هَذَا كَانَ مِنَ الْمَنَافِقِيْنَ قَبْلَ الْاَمْرِ بِالْجِهَادِ اِيْ اَمْرًا طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ فَلَمَّا اَمْرُوْا بِهِ اَمْتَنَعُوْا عَنْهُ، فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ، اِيْ جَدَّ الْاَمْرُ وَ لَزِمَ فَرَضَ الْقِتَالِ وَ صَارَ الْاَمْرُ مَعْرُوْفًا، فَلَوْ صَدَّقُوا اللّٰهَ، فِى اِظْهَارِ الْاِيْمَانِ وَ الطَّاعَةِ، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. وَ قِيْلَ: جَوَابُ اِذَا مَحْذُوْفٌ، تَقْدِيْرُهُ فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ نَكَلُوْا وَ كَذَبُوْا فِيمَا وَعَدُوْا وَ لَوْ صَدَّقُوا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ، مَعْنَاهُ فَلَعَلَّكُمْ اِنْ اَعْرَضْتُمْ عَنِ الْقُرْآنِ وَ فَارَقْتُمْ اَحْكَامَهُ، اَنْ تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ، اِيْ تَعُوْدُوْا اِلٰى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ فِى الْجَاهِلِيَّةِ فَتُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ بِالْمَعْصِيَةِ وَ الْبَغْيِ

و سفک الدماء و ترجعوا الى الفرقة بعد ما جمعکم الله بالاسلام، وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ قَرَأَ يعقوب و تقطعوا بفتح التاء و التخفيف و الباقر بالتشديد من التقطیع علی التکثیر لاجل الارحام. معنی آنست که هیچ بر آن اید، هیچ می اندیشید و می پندارید که اگر روزی از دین برگردید شما بحال جاهلیت باز شید که عصیان آرید و خون یکدیگر ریزید و دو گروه شوید و خویشاوندیها ببرید. بعضی مفسران گفتند: إِنْ تَوَلَّيْتُمْ مُشْتَقٌ از ولایت است یعنی فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ امر الناس، أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، بِالظلم چه پندارید و در سر چه دارید که اگر روزی ولایت دار و جهاندار شید و پادشاهان بید که در زمین تباهی کنید بظلم و معصیت و خویشاوندیها برید و دلیل بر این، قراءة علی بن ابی طالب (ع) است: إِنْ تَوَلَّيْتُمْ بضم تاء و واو و کسر لام یعنی ان اطعتم و ملکتم، چه مبیندارید در خوشتن چه میسگالید اگر روزی شما را سالاران پسندند و بر خوشتن پادشاهان، که تباهی کنید در زمین و خویشاوندیها برید.

قال بعضهم: المخاطبون في هذه الآية المنافقون و قیل هم قريش و قیل هم الخوارج. أولئك الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، ابعدهم من رحمته، فَأَصَمَّهُمْ، عن الحق، وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ، عن الحق و الهدى فلا يهتدون سبيلا.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ، فيعرفوا ما لهم و عليهم، أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا قِيلَ «ام» بمعنی بل و اضاف الاقفال الى القلب لانها ليست من حديد و انما هي طبع و ختم و رين او غشاء و غلاف مما وصف قلوب الكفار به فذلك اقفال القلوب و قيل هذا جواب لهم حين قالوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ قُلُوبُنَا غُلْفٌ.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، رجعوا كفارا، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ قَالَ قَتَادَةُ هُمُ كَفَارِ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی اليهود كفروا بمحمد (ص) بعد ما عرفوا و وجدوا نعته في كتابهم و قال ابن عباس و الضحاک و السدّي: هم المنافقون ارتدوا بعد ما سمعوا القرآن، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ، التسويل التصوير و التزيين ای زين الشيطان لهم القبيح وَ أَمَلَى اللَّهُ لَهُمْ، ای امهلهم في العمر و اخر عنهم العذاب و قيل الشيطان املى لهم ای طول امهلهم فاغترتوا به. قرأ اهل البصرة: املى بضم الالف و كسر اللام و فتح الياء على ما لم يسم فاعله، و قرأ مجاهد: املى بارسال الياء على وجه الخبر من الله عز و جل عن نفسه انه يفعل ذلك و تروى هذه

القراءة عن يعقوب هذا كقوله: وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ذَلِكَ، اى ذلك الاملاء، بَأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا، دو قولست در اين آيت يکى: قَالُوا جِهودان اند، لِلَّذِينَ كَرَهُوا منافقان اند يعنى که جهودان فرا منافقان گفتند: سَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ ما شما را فرمان بریم در بعضى کارها يعنى که نعت و صفت محمد بپوشيم و او را تکذيب کنيم.

قول ديگر آنست که منافقان فرا يهود گفتند که ما در عداوت محمد و بازنشستن از جهاد، شما را فرمان بریم و شما را پشتی دهيم و اين سخن در سرِّ با يکديگر ميگفتند. رب العالمين سرِّ ايشان آشکارا کرد و مصطفی و مؤمنان را از آن خبر کرد، وَاللَّهِ يُعَلِّمُ إِسْرَارَهُمْ اى اسرار اليهود مع المنافقين. قرأ اهل الكوفة اسرارهم بكسر الهمزة على المصدر و الباقون بفتحها على جمع السرِّ ثم وصف عظيم ما حلَّ بهم عند الموت فقال: فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وَجُوهَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ أَدْبَارَهُمْ حَالَةَ السُّوقِ اى النار.

ذَلِكَ اى ذلك الضرب بسببِ بَأَنَّهُمْ أَتَّبَعُوا ما أسخطَ اللهُ، يعنى المعاصى و معاونة المشركين. قال ابن عباس يعنى ما كتموا من التورية و كفروا بـمحمد (ص)، وَ كَرَهُوا رِضْوَانَهُ، اى ما فيه رضوان الله من الايمان و الطاعة و نصرة المؤمنين، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ اى ابطال حسناتهم فى اليهودية و قيل نزلت، من قوله إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا اى هاهنا فى شأن المنافقين الذين رجعوا من المدينة الى مكة مرتدين.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، شك و نفاق، أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ، اى لن يظهر احقادهم و عداوتهم و حسدهم على المؤمنين فيبيدها حتى يعرفوا نفاقهم و فى بعض الآثار لا يموت ذو زيغ فى الدين حتى يفتضح.

وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، بعلامتهم بان نجعل فى وجوههم علامة تعرفهم بها. قال انس: ما خفى على رسول الله (ص) بعد نزول هذه الاية شىء من المنافقين، كان يعرفهم بسيماهم، وَ لَتَعَرَّفْنَاهُمْ فى لَحْنِ الْقَوْلِ فيه قولان: احدهما فى صورة القول و فحواه يقال فلان الحن حجته من فلان و منه الحديث عن النبى (ص) لعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض

و الفعل منه لحن بكسر الحاء يلحن لحناً فهو لحن اذا فطن بالشىء و القول الثانى: ما قال الكلبي فى لحن القول، فى كذبه و هو ازالة الكلام عن جهته و الفعل منه لحن بفتح الحاء

يلحن لحنا فهو لاحن و المعنى انك تعرفهم فيما يتعرضون من تهجين امرك و امر المسلمين و الاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الاية لا يتكلم منافق عند النبى (ص) الا عرفه بقوله و استدل بفحوى كلامه على فساد دخلته و اللّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و يرى ظاهرها و باطنها و يميّز خبيرها عن شرها.

وَ لَنُبَلِّغَنَّكُمْ اى لنعامنكم معاملة المختبرون نأمركم بالجهاد و القتال حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ، اى علم الوجود و المعنى حتى يتبين المجاهد و الصابر على دينه من غيره و قيل حتى نعلمهم عيانا كما علمناهم غيبا، فان المجازاة تقع على ما يظهر منهم، وَ نَبَلَّوْا أَخْبَارَكُمْ، اى نظرها و نكشفتها باباء من يابى القتال و لا يصبر على الجهاد. قرأ ابو بكر عن عاصم «و ليلونكم حتى يعلم المجاهدين و يبلوا» بالياء فيهن لقوله: وَ اللّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و قرأ الآخرون بالنون فيهن لقوله: وَ لَوُ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ، و قرأ يعقوب: و نبلو ساكنة الواو ردا على قوله: وَ لَنُبَلِّغَنَّكُمْ و الآخرون بالفتح ردا على قوله حتى يعلم: كان الفضيل اذا قرأ هذه الاية بكى. و قال اللهم لا تبلنا فانك ان بلوتنا هتكت استارنا و فضحتنا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ، اى عادوه، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، اى ظهر لهم انه الحق و عرفوا الرسول، لَنْ يَضُرُّوا اللّهُ شَيْئًا، انما يضرّون انفسهم، وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ، فلا يرون لها ثوابا فى الآخرة.

قال ابن عباس: هم المطعمون يوم بدر و نظيره قوله عز و جل: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهُ، بتوحيده، وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، بتصديقه، وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ، بالشك و النفاق.

قال الكلبي: لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ بالرياء و السمعة و قال الحسن: لا تبطلوا اعمالكم، بالمعاصى و الكبائر. و قال ابو العالية كان اصحاب رسول الله (ص) يرون انه لا يضر مع الاخلاص بقول لا اله الا الله ذنب كما لا ينفع مع الشرك عمل فخافوا الكبائر بعده ان تحبط الاعمال قال الله تعالى: لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ، فان الشر يبطل الخير و الخير يبطل الشر و ملاك العمل خواتمه و قيل: معناه لا ترجعوا بعد الايمان كفارا و لا بعد الطاعة عصاة. و

قال مقاتل: معناه لا تمنوا على رسول الله بالاسلام، نزلت في بنى اسد ابن خزيمة كانوا يمتنون على رسول الله اذ اسلموا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نزلت في أصحاب القليب و حكمها عام و قال مقاتل: نزلت في رجل سأل النبي (ص) عن والده و قال انه كان محسنا في كفره فقال (ص) هو في النار فولى الرجل و هو يبكي فدعاه فقال (ص) والدك و والدي و والد ابراهيم في النار، فنزلت هذه الاية.

فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ، يعنى و لا تدعوا، فاكتفى بالاولى من الآخرة اى لا تضعفوا و لا تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء، منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح و امرهم بحربهم حتى يسلموا، السلم و السلام لغتان و قيل السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء، وَ أَنْتُمْ الْأَغْلُونَ، اى انتم الغالبون عليهم. قال الكلبي آخر الامر لكم و ان غلبوكم في بعض الاوقات و قيل كان رسول الله (ص) اتقى العدو يوم احد فلجاء الى الشعب فنزلت هذه الاية، وَ اللَّهُ مَعَكُمْ، بالعون و النصر، وَ لَنْ يَتْرُكُكُمْ أَعْمَالُكُمْ اى لن ينقصكم شيئا من ثواب اعمالكم يقال وتره يتره و ترا و ترة اذا نقص حقه و منه سمي الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حض على طلب الآخرة. فقال: إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ اى باطل و غرور ينقطعان فى اسرع مدة، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ تَتَّقُوا الشَّرْكَ وَ الْمَعَاصِيَ، يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ، اى جزاء اعمالكم فى الآخرة، تم الكلام، ثم قال: وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ يعنى لا يستلکم الله و رسوله اموالکم كلها فى الصدقات انما يستلکم العشر و ربع العشر فطيوا بها نفسا و الى هذا القول ذهب ابن عيينة، يدل عليه سياق الاية.

إِنْ يَسْئَلُكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ، اى يجهدكم و يلحف عليكم بمسئلة جميعها، تَبَخَّلُوا بِهَا فلا تعطوها، وَ يُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ، بغضكم و عداوتكم، اى يبعث ذلك منكم حقدا يظهر و لا يخفى و قيل يصير سببا للاضغان لان المؤمنين لم يكن فى قلوبهم اضغان. قال قتاده: علم الله عز و جل ان ابن آدم ينقم ممن يريد ماله و نظير هذه الاية قوله: وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ... الاية و الاحفاء و الالاح و الالاحاف واحد و هو المبالغة فى المسئلة و قيل معنى قوله: لا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ اى لا يستلکم اموالکم لنفسه سبحانه و قيل لا يستلکم اموالکم انما ذلك ماله و هو المنعم باعطائه كقوله: وَ اتَّوَهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ.

قوله: ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي اخراج ما فرض الله عليكم، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ معناه كيف يأمركم باخراج جميع اموالكم و قد دعاكم الى انفاق البعض في سبيل الله فمنكم من يبخل فلا ينفق و قيل فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، بما فرض عليه من الزكاة. و مَنْ يَبْخُلُ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَفْسِهِ، عن بمعنى على اي يبخل على نفسه بالجزاء و الثواب، و قيل انما يبخل عن نفسه يعني عن بخل نفسه لان نفسه لو كانت جوادا لم يبخل بالنفقة في سبيل الله و قيل يبخل عن داعي نفسه لا عن داعي ربه، وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ، اي الغنى عن انفاقكم لا حاجة به الى مالكم، وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، اليه و الى ما عنده من الخير، وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ الْخَطَابُ لقریش، و البديل الانصار هذا كقوله: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا... الاية و قيل الخطاب للعرب و البديل العجم.

روى ابو هريرة قال: تلا رسول الله (ص) هذه الاية: وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ. قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين ان تولينا استبدلوا بنا ثم لا يكونوا امثالنا فضرب يده على منكب سلمان الفارسي و قال هذا و قومه، و لو كان الدين معلقا بالثريا لناله رجال من فارس.

قال الكلبي: شرط الاستبدال بهم بشرط توليهم، ثم لم يتولوا فلم يستبدل بهم. و قيل تهدد ثم مدح، فقال: ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): لَهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ خَيْرَتَانِ مِنْ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ قَرِيشٌ خَيْرَةٌ لِلَّهِ مِنَ الْعَرَبِ وَ فَارِسٌ خَيْرَةٌ لِلَّهِ مِنَ الْعَجَمِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَدَانُ كِه اَيْن كَلِمَةُ تَوْحِيدِ مَائِهِ دِينِ اسْتِ وَ اسْلَامِ رَا رَكْنَ مَهِينِ اسْتِ. حِصَارِ اَمَانَسْتِ وَ شِعَارِ اَهْلِ اِيْمَانِ اسْتِ وَ مِفْتَاحِ جِنَانَسْتِ، بِي كَفْتَارِ اَيْنِ كَلِمَةِ نَهِ اسْلَامَسْتِ نَهِ سَلَامَسْتِ. بِي يَذِيرْفَتْنِ اَيْنِ كَلِمَةِ، نَهِ اِيْمَانَسْتِ نَهِ اَمَانَسْتِ. تَا بَزْبَانِ نَكُوْبِي دَرِ دُنْيَا سَلَامَتِ نَيْسْتِ، تَا بَدَلِ نَيْذِيْرِي دَرِ عَقْبِي كَرَامَتِ نَيْسْتِ، هَر كِه دَر حِمَايَتِ اَيْنِ كَلِمَةِ بَزْرُگَوَارِ اَمَدِ دَر سَرَاپْرَدِه اَمَانِ خُدَايِ جِبَارِ اَمَدِ. مَرْدِي كِه هَفْتَادِ سَالِ دَر كَفْرِ وَ شَرِكِ بُوْدِه وَ دَر وَهْدِه ضَلَالَتِ وَ غَوَايَتِ اِفْتَادِه وَ دَر تَعْذِيْبِ خَذَلَانِ وَ هَجْرَانِ مَانَدِه، چُونِ رُوِي بَقْبُولِ دِيْنِ اسْلَامِ اَرَدِ وَ اَيْنِ كَلِمَاتِ بَزْبَانِ بَگُوِيْدِ وَ بَدَلِ بِيْذِيْرِدِ اَن شَرِكِ وَ كَفْرِ وِي هَمِه نَيْسْتِ گَرْدَانَدِ وَ دَر تَاوَشِ بَرَقِ اَيْنِ كَلِمَاتِ دَر صَدْرِ تَوْحِيدِ بَرِ سَاطِ اَمِنِ بَنْشِيْنَدِ. پَسِ

آن کس که بیگانه است و میخواهد که در سرای آشنایی آید، مفتاح وی این کلمات است و آن آشنا که در حظیره اسلامت و خواهد که از کوره صورت درگذرد و بمنهاج معانی رسد ابتداء وی گفتار این کلمات است و آن کس که خواهد از حجره رسم و نهاد خود هجرت کند بدرقه راه وی حقایق این کلمات است.

معانی اوراق آدم و صحف شیث و ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زیور داود و فرقان محمد (ص)، آن جمله در ضمن این حروف و کلماتست.

آدم صفی که بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت بود، در نخستین منزل وجود در صدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنکه ترنم حال پاک وی در طنین انس این کلمات بود.

ادریس که از وهده ظلمت خاک، بسرای پاک توانست شد، معتصم وی این کلمات بود. نوح شکور که در سفینه نجات سلامت و کرامت یافت، بعصمت و حشمت این کلمات بود. خلیل که آتش گاه دشمن بر وی بوستان انس و روضه قدس گشت، از روح نسیم و فوح شمیم این کلمات بود. موسی کلیم که از زحمت و ظلمت مجاورت فرعون برست و راه مکالمت و مناجات حق بر وی روشن گشت از تاوش برق این کلمات بود.

مهتر عالم و سید ولد آدم خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان، تا بود در مطاف الطاف این کلمات بود و در نور بهجت این کلمات بود و عزت خطاب این کلمات بود.

تا رب العزة با وی این بفرمود: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فرمان آمد که یا محمد کتاب الهی براست تو، تیغ سیاست بچپ تو، برق کلمه توحید شمع راه تو، محو و اثبات بدولت و صولت تو، دولت با کتاب و صولت با تیغ. کتاب از بهر اثبات و تیغ از بهر محو. یا محمد ما حکم چنان کردیم که هر که بر تو تمرّد نماید و روح خود را بروح این کلمه: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ معطر نکند، بریق شعاع تیغ قهر شرع تو دمار از آشیان صورت وی برآرد و هر که در حمایت ولایت قبول این کلمه شهادت آید همین تیغ پاسبان حریم وی باشد. اینست که مصطفی (ص) فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل»

گفت: مرا فرموده‌اند که در صف جهاد با کفار، قتال همی آرم تا آنکه بگویند: لا اله الا الله

محمد رسول الله. چون صیغت این کلمات بر زبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان در حمایت و عصمت این کلمات شد. نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم، مگر بحقی واجب و سببی لازم که شرع آن را واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندر آن جهان با خداوند بود عز و جل و صحت عقیدت ایشان آنجا ظاهر گردد.

ای جوانمرد، نجات از تیغ ظاهر بتیغ ظاهرست و نجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بزبان ظاهر گفتی لا اله الا الله، تیغ این سرای از گردنت برخاست و چون بدل پذیرفتی لا اله الا الله، عقوبت آن سرای از تنت برخاست. زبان مؤمن پاسبان دلست. بذکر تسبیح و تهلیل پاسبانی دل کند. هر گه که دل بصفه اخلاص و پیرایه صدق آراسته بود، پاسبان بر جای خود بود. اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد، خراب بود و در خانه خراب پاسبان نشانند محال بود. چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحد وطن گرفت. همه راهها بقهر عز خود فرو بندد. عبرت بدیده فرستد، تا پرده داری کند. حکمت بگوش فرستد تا جاسوسی کند. شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند. ولایت جوارح سلطان وار فرو گیرد. نسیم روح او روح را معطر همی دارد و صولت نعمت او تزویر و سحر شیطان را معطل همی دارد. و الله ولی التوفیق.

فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ لَهُ (ص) عِلْمُ الْيَقِينِ فَأَمَرَ بَعِينَ الْيَقِينِ وَكَانَ لَهُ عَيْنُ الْيَقِينِ فَأَمَرَ بِحَقِّ الْيَقِينِ.

مصطفی (ص) را علم یقین بود، باین خطاب او را از علم یقین با عین یقین خواندند و آن گه از عین یقین او را بحق یقین بردند، شعر

ما زلت انزل من وداك منزلا يتحير الالباب عند نزوله

علم یقین استدلالی است، عین یقین استدراکی، حق یقین حقیقی است. علم یقین مطالعت است، عین یقین مکاشفت است، حق یقین مشاهدت است. علم یقین از سماع بود، عین یقین از الهام روید، حق یقین از عیان خیزد. علم یقین سبب بشناختن است، عین یقین از سبب بازرسن است، حق یقین از انتظار و تمییز آزاد گشتن است. کسی که خواهد تا از علم یقین بعین یقین رسد او را سه چیز بکار باید: استعمال علم و تعظیم

امر و اتباع سنت. چون خواهد که از عین الیقین بحق الیقین رسد، ترک تدبیر باید و لزوم رضا و حرمت در خلوت و خجل از خدمت. پس چون بحق الیقین رسد آنست که پیر طریقت گفت: باران که بدریا رسید برسید. در خود برسید آن کس که بمولی رسید. اگر کسی گوید ابراهیم خلیل را گفتندی: اسلم جواب داد که: اسلمت.

مصطفی حبیب را گفتند: فاعلم، نگفت که: علمت. جواب آنست که خلیل رونده بود در راه *إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي*، در وادی تفرقت مانده لا جرم جوابش خود بایست داد و حبیب ربنده حق بود در نقطه جمع، نواخته اسری بعبد، حق او را بخود باز نگذاشت از بهر وی جواب داد که *آمَنَ الرَّسُولُ* و الایمان هو العلم، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم، اتم من اخباره بنفسه انی علمت.

قوله: *وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ*، ای اذا علمت انک علمت «فاستغفر لذنبک» هذا فان الحق علی جلال قدره لا یعلمه غیره یا محمد چون در خود بدانی که ما را دانستی، از این دانش توبه بیار و استغفاری بکن که جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند.

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

ترا که داند، ترا تو دانی تو ترا نداند کس، تو را تو دانی بس

وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ عن طاعتکم و انتم الفقراء، الی رحمته، الله غنی است، او را بکس نیاز نیست. واحد است، او را شریک و انبار نیست. جبار است، کس را در وصال او رنگ نیست. مالک الملک است، هر چه کند کس را زهره اعتراض و روی جنگ نیست. اگر اعمال صدیقان زمین و طاعات قدیسان آسمان جمع کنند در میزان جلال ذو الجلال پر پشهای نسجد.

نگر تا باین عمل شوریده خود ننگری و درین عقل مختصر خود بدیده اعجاب نظر نکنی و او را که جویی بفضل او جویی نه بعقل و عمل خود.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكٰى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا ای جوانمرد عزت صفت اوست و غنی نعت او. علم و فهم و عقل کجا زهره آن دارد که پیش عزت او باز شود. فضل صفت اوست و عزت صفت او و پیش صفت او که باز شود هم صفت او باز شود. هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و او را نومید باز گردانید و هر که در پناه

فضل او رفت بردا برد او با علی علیین رسید.

هر که تکیه بر اعمال خویش کرد، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او
آویخت او را بجنات نعیم برگذاشتند و بمقعد صدق رسانیدند عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ.
قال النبی (ص): ما منکم من احد ینجیه عمله، قالوا و لا انت یا رسول اللّٰه، قال: و لا انا الا
ان یتغمّدنی اللّٰه برحمته.

۴۸-سورة الفتح - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ، ما برگزاردیم ترا حکم و برگشادیم ترا داوری، فَتَحاً مُّبِيناً (۱) بر گشادی بی شبهت و برگزاری بر خیرت بی تهمت.

لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ، تا الله بپامزد ترا، ما تَقَدَّمْ مِنْ ذَنْبِكَ، هر چه گذشت از گناه تو، و ما تَأَخَّرْ، و هر چه با پس ماند، وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، و تمام کند بر تو نیکویی خویش که کرد، وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (۲) و راه مینماید ترا براه راست.

وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصراً عَظِيماً (۳) و یاری دهد خداوند ترا یاری دادنی بزرگ بنیروی. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، اللّٰهُ آنست که فرو فرستاد آرام در دلهای گرویدگان، لِيَزِدُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ، آن را تا ایمان افزایند با ایمان خویش که دارند، وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خدایراست سپاههای آسمان و زمین، وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۴) و الله دانایی است راست کار.

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، تا در آرد گرویدگان را مردان و زنان جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در بهشتها که می رود زیر درختان آن جویها، خَالِدِينَ فِيهَا، جاویدان در آن، وَ يُكْفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، و بسترده از ایشان کرده های بد ایشان، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً (۵) و آن نزدیک الله پیروزیست بزرگوار.

وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ، و تا عذاب کند دورویان را مردان و زنان، وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ، الظَّالِمِينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ، آن بد اندیشان در خدای، عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، بدنیت ایشان و بد افتادن جهان گرد ایشان بادا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، و خشم گرفت الله بریشان، وَ لَعَنَهُمْ، و بنفرید ایشان را، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ، و ایشان را دوزخ ساخت، وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست.

وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدایراست سپاههای آسمان و زمین، وَ كَانَ اللّٰهُ عَظِيماً حَكِيماً (۷) الله است آن توانای دانا همیشه.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، ما فرستادیم ترا، شاهداً، تا گواه باشی، وَ مُبَشِّرًا، و بشارت رسانی. وَ نَذِيرًا (۸)، و بیم نمایی.

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، تا بگروید شما که مؤمنان اید بالله و فرستاده او، وَ تُعْزِرُوهُ، و یاری دهید او را، وَ تُوَفِّرُوهُ، و شکوه دارید او را و بزرگ، وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً (۹) و الله را بستائید و پرستید بامداد و شبانگاه.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ، ایشان که بیعت میکنند با تو، إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، بیعت با الله میکنند، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، دست الله زیر دستهای ایشان، فَمَنْ نَكَثَ، هر که پیمان شکند، فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، بدنامی و زیان آن بر خویشتن میاورد، وَ مَنْ أَوْفَى، و هر که بوفای باز آید، بما عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ، بآن پیمان که کرد و عهد که بست بالله، فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) آری باو دهد الله مزد بزرگوار.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ، آری میگویند ترا با پس کردگان خدای از این اعراب بادیه نشین، شَغَلْتَنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا، ناپرداخته داشت ما را مال ما و کسان ما، فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا، آمرزش خواه ما را از خدای، يَقُولُونَ بِالْأَسْتِثْمِ، بزبانهای خویش چیزی میگویند که در دلهای ایشان نیست، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ، گوی از خدای و کار خدای شما را بدست که چیز نیست، إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا، اگر بشما گزندى خواهد، أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا، یا بشما سودى خواهد، بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)، نه که الله بآنچه شما میکنید دانا و آگاه است.

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ، آری چنان مپنداشتید که رسول بازنگردد، و با پس نیاید، وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا، و مؤمنان هرگز با خانمان خود نیابند، وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ، و آن پنداره در دلهای شما آراسته اند، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوءِ وَ پنداره بد پنداشتید، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) و شما قومى اید بنیست شده.

وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و هر که بنگرود بخدای و رسول او، فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) ما بساختیم ناگرویدگان را آتش.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ، و يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، میگیرد او را که خواهد و آمرزد او را که خواهد، وَ كَانَ اللَّهُ

غَفُوراً رَحِيماً (۱۴) و الله آمرزگار است بخشاینده همیشه.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، آری میگویند با پس کردگان خدای، إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ آن گه که شما بغنیمتهای خیربر رفتید لِنَا خُذُوهَا تا آن را در دست آرید، ذُرُونَا تَتَّبِعْكُمْ، گذارید ما را تا با شما بیاییم يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، میخواهند که گفت خدای دیگرگون کنند، قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا، گوی نه که شما نیائید با ما، كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ، چنین گفته است الله باز فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا، آری ایشان خواهند گفت که شما می حسد آرید بما، بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً (۱۵) که ایشان گروهی اند کم دانان.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ، گوی با پس بردگان را از اعراب، سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ، شما را با جنگ گروهی خواهند خواند، أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ گروهی با زور سخت، تَقَاتَلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند، فَإِنْ تَطِيعُوا، اگر آن روز فرمان برید، يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا، شما را دهد الله مزدی نیکو، وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر آن روز برگردید از طاعت، كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ، چنان که پیش باز برگشتید يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) عذاب کند الله شما را عذابی دردناک، لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ، بر نابینا تنگی نیست، وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ، و نه بر لنگ و نه بر بیمار، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، و هر که فرمان برد الله را و رسول او را، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در آرد او را در بهشتهای زیر درختان آن جویها روان، وَمَنْ يَتَوَلَّ، و هر که برگردد از فرمان برداری، يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷) عذاب کند الله او را عذابی دردناک.

التوبة الثانية

این سوره الفتح باجماع مفسران مدنی است. دو هزار و چهارصد و هشت حرف و پانصد و شصت کلمه و بیست و نه آیت جمله بمدینه فرو آمد آن گه که از حدیبیه بازگشته بودند و رسول خدا گفت: انزلت علیّ اللیلة سورة لهی احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس.

و روایة انس بن مالک قال لما رجعنا من الحدیبیة و قد حیل بیننا و بین نسکنا فنحن بین الحزن و الکابة انزل الله، إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): لقد انزل علیّ آیه هی احب الیّ من الدنیا کلها، و در خبر است که هر که این سوره بر خواند شب اول از ماه رمضان در نماز تطوع، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و

از آفات و مکاره نگه دارد و این سوره از آن سورتهاست که در آن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره یک آیت است: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ نسخ قوله: ما أدري ما يفعلُ بي قوله: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا، خلافت میان علماء که این کدام فتح است.

قتاده گفت: فتح مکه است، مجاهد گفت: فتح خیبر است و جمهور مفسران بر آنند که این صلح حدیبیه است. معنی الفتح فتح المنغلق و الصلح مع المشركين بالحدیبیة كان متعذراً حتی فتحه الله عز و جل. کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب العزه بفضل خود آن کار فرو بسته برگشاد و آن دشواری آسان کرد و آن را فتح نام کردند.

مصطفی (ص) را پرسیدند آن روز که: افتح هذا فقال عظیم. گفتند یا رسول الله این فتحی است، گفت فتحی عظیم، آن را عظیم گفت که در آن روز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان را وعده نصرت و ظفر دادند و غنائم خیبر در آن پیوست و غلبه روم بر پارس که پیغامبر خدای آن را وعده داده بود در آن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند.

قال الزهري: لم يكن في الاسلام فتح اعظم من صلح الحدیبیة و ذلك ان المشركين اختلفوا بالمسلمين فسمعوا كلامهم فتمكن الاسلام في قلوبهم و اسلم في ثلث سنين خلق كثير و كثر بهم سواد الاسلام.

روی اسرائیل عن ابی اسحاق عن البراء قال تعدون انتم الفتح فتح مكة فتحا و نحن نعد الفتح بيعة الرضوان كنا مع النبي (ص) اربع عشرة مائة، و الحدیبیة بئر فنزحناها فلم نترك فيها قطرة فبلغ ذلك النبي فجلس على شفيرها، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فيها فجاء بالماء حتى عمهم و قيل سمى يوم الحدیبیة فتحا لانه كان سبب فتح مكة و المعنى دنا فتحه و كان يوم الحدیبیة في سنة ست من الهجرة. مجمع بن جارية الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می بازگشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می شتافتند و بنزدیک رسول خدا میشدند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیک رسول چیست؟

جواب دادند که وحی آمده از آسمان میشتابند تا آن را بشنوند و بدانند گفتا چون مردم فراهم آمدند، رسول خدا آغاز کرد و برخواند: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** عمر خطاب گفت: یا رسول الله او فتح هو قال نعم و الذی نفسی بیده إنه لفتح قوله: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا**، ای قضینا لک قضاء بینا غیر مختلف و لا ذا شبهة لكن علی خیرة و الفتح عند العرب هو القاضی و منه قوله عز و جل یمدح نفسه: **وَ هُوَ الْفَتْحُ الْعَلِيمُ**، و منه قوله: **رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ** و المعنی قضینا لک بهذه المهادنة قضاء مبینا.

قال مقاتل: یسرنا لک یسرا مبینا بغير قتال **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ**، قبل هذه اللام لیست بلام کی و لكنها لام عدة لیست من الکلام الاول کقوله عز و جل: **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا** بما عملوا فهو کلام عدة مستأنف تأویله، فتح لک فتحا و هو یغفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر. و قيل اللام لام کی و معناه انا فتحنا لک فتحا مبینا لکی یجتمع لک من المغفرة تمام النعمة فی الفتح. و قيل هو مردود الی قوله: **وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ** و **لِلْمُؤْمِنِينَ** و **الْمُؤْمِنَاتِ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ** ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و **لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ**، قوله: **ما تقدم من ذنبک**، یعنی فی الجاهلیة قبل الرسالة، و ما تأخر من ذنبک الی وقت نزول هذه السورة، و قيل ما تأخر مما یكون و هذا علی طریقة من یجوّز ارتکاب الصغائر علی الانبیاء و قال سفیان الثوری: **ما تقدم**، ما عملت فی الجاهلیة و ما تأخر کل شیء لم تعلمه و یذكر مثل ذلك علی طریق التأكيد كما یقال اعطى من رآه و من لم یره و ضرب من لقیه و من لم یلقه و قال عطاء الله الخراسانی **ما تقدم من ذنبک**، یعنی ذنب ابویک آدم و حوا بیرکتک و ما تأخر ذنوب امتک بدعوتک، **و یتیم نعمته علیک** تمام النعمة هاهنا النبوة و ثوابها نظیره فی سورة یوسف **کما أتمها علی ابویک من قبل**، و قيل **یتیم نعمته علیک**، باعلاء دینک و فتح البلاد علی یدک، **و یهدیک صراطاً مستقیماً** ای یشتک علیه و قيل **و یهدیک**، ای یربک.

وَ یَصْرُکَ اللَّهُ نَصراً عزیزاً، ذا عز لا ذل بعده. و قيل **عزیزاً**، ای معزاً و قيل ممتنعاً علی غیرک مثله.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ، هذه السکينة طمأنينة الايمان فی قلب المؤمن التی بها یحمل القضايا و یقوی بالبلايا و هو قوله عز و جل **وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ**، **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ**

الْقُلُوبُ وَ هُوَ الَّذِي لَا يَهِيْجُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَرُدُّهُ مَانِعٌ وَ هُوَ فِي قَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، وَ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ثُمَّ فِي مَآثِرِ أَصْحَابِهِ.

وَ قِيلَ السَّكِينَةُ الصَّبْرُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ الثِّقَّةُ بِوَعْدِ اللَّهِ وَ التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ. لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا صَدَّقُوهُ زَادَهُمُ الصَّلَاةُ ثُمَّ الزَّكَاةُ ثُمَّ الصِّيَامُ ثُمَّ الْحَجُّ ثُمَّ الْجِهَادُ حَتَّى أَكْمَلَ دِينَهُمْ لَهُمْ فَكَلَّمَا أَمَرُوا بِشَيْءٍ فَصَدَّقُوهُ، أَزْدَادُوا تَصَدِّيقًا إِلَى تَصَدِّيقِهِمْ وَ يَقِينَا مَعَ يَقِينِهِمْ.

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... الْآيَةُ. جُنُودُ السَّمَاوَاتِ الْمَلَائِكَةُ وَ جُنُودُ الْأَرْضِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ قِيلَ كُلُّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِمَنْزِلَةِ الْجَنْدِ لَهُ لَوْ شَاءَ لَا انْتَصَرَ بِهِ كَمَا يَنْتَصِرُ بِالْجَنْدِ وَ تَأْوِيلُ الْآيَةِ: لَمْ يَكُنْ صَدِّ الْمَشْرِكِينَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ قَلَّةِ جُنُودِ اللَّهِ وَ لَا عَنْ وَهْنِ نَصْرِهِ لَكِنْ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ عِزِّ وَ جَلِّ وَ اخْتِيَارِ قَوْلِهِ: لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قِيلَ لَهُ: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أُدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ فَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ شَرِّعًا فَلَمَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) انزَلت على سورة هي احب الي من الدنيا و ما فيها قالوا له هنيئا لك يا رسول الله بين الله لك امرك فما لنا فنزلت: لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، هَذَا فِي آيَةِ قَوْلِهِ: وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، وَ يُكْفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ هَذَا بَازَاءُ قَوْلِهِ: لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ التَّكْفِيرُ التَّغْطِيَةُ وَ هُوَ بِمَعْنَى الْمَغْفِرَةِ أَيْ يُكْفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ لِيَدْخُلُوهَا مَعْرِينَ مِنَ الْآثَامِ، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ، أَيْ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ وَ فِي حُكْمِ اللَّهِ، فَوْزًا عَظِيمًا لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ قَالَ الْمُنَافِقُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ الْمَشْرُوكُونَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَدْ أَعْلَمَ مَا يَفْعَلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ فَمَا عَسَى يَفْعَلُ بِنَا فَنَزَلَتْ: وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمَشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ أَنْ لَنْ يَنْصُرَ مُحَمَّدًا وَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قِيلَ ظَنَّهُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ قِيلَ ظَنَّهُمْ أَنْ لِلَّهِ شَرِيكًا وَ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا. قَوْلُهُ: عَلَيهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ، أَيْ يَدُورُ عَلَيْهِمْ وَ يَعُودُ إِلَيْهِمْ ضَرًّا مَا دَبَّرُوا وَ يَقَعُ الْفَسَادُ وَ الْهَلَاكُ بِهِمْ، هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرُ، وَ الدَّوَائِرُ مَا يَدُورُ بِالرَّجُلِ مِنْ حَوَادِثِ الدَّهْرِ وَ نَكْبَاتِهِ، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ أَبْعَدَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ هَيَّاها لَهُمْ، وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فيدفع كيد من عادى نبيّه و المؤمنين بما شاء منها. هو الذى جند البعوض على نمروود و الهدهد على بلقيس، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا، فى امره، حَكِيمًا فى فعله. روى انَّ عبد الله بن ابي بن سلول قال هب محمدا هزم اليهود و غلبهم فكيف استطاعته بفارس و الروم، فانزل الله تعالى: وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْثَرُ عِدَدًا مِنْ فِارِسَ وَ الرُّومِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا، منيعا فى سلطانه، حَكِيمًا، فى تدبيره و صنعته.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا، على امّتك يوم القيمة شاهدا لهم بعملهم و قيل شاهد الأنبياء بالتبليغ، وَ مُبَشِّرًا، للمؤمنين، وَ نَذِيرًا للكافرين. مُبَشِّرًا، لمن اطاع. نَذِيرًا لمن عصى. ثم رجع الى خطاب المؤمنين فقال: لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزَّرُوهُ اى تطيعوه و تنصروه و تقاتلوا معه بالسيف. العزر و التعزير النصر مرة بعد اخرى، وَ تُوقِّرُوهُ اى تعظموه و تفخموه و تدعوه باسم الرسول و باسم النبي و هاهنا وقف تام ثم تتبدء فتقول: وَ تُسَبِّحُوهُ، هذه الهاء واحدة راجعة الى الله سبحانه فى هذه الاية اى تسبحوا الله و تصلوا له بُكْرَةً وَ أَصِيلًا بِالْغَدَاةِ وَ العشى. قرأ ابن كثير و ابو عمرو ليؤمنوا و يعزروه و يوقروه و يسبحوه بالياء فيهن لقوله: فى قلوب المؤمنين.

الَّذِينَ يَبِيعُونَكَ، بالحديبية، إِنَّمَا يَبِيعُونَ اللَّهَ لَانَّهُمْ باعوا انفسهم من الله بالجنة كقوله: اشترى من المؤمنين انفسهم. روى عن يزيد بن ابي عبيد قال: قلت لسلمة بن الاكوع على اى شىء بايعتم رسول الله يوم الحديبية. قال على الموت. و روى عن معقل بن يسار قال: لقد رأيتنى يوم الشجرة و النبی (ص) يبايع الناس و انا رافع غصنا من اغصانها عن رأسه و نحن اربع عشرة مائة قال لم نبايعه على الموت و لكن بايعناه على ان لا نفر. قال ابو عيسى معنى الحدِيثين صحيح فبايعه جماعة على الموت اى لا بانزال نقاتل بين يديك ما لم نقتل، و بايعه آخرون و قالوا لا نفر فقال لهم النبي (ص) انتم اليوم خير اهل الارض. قوله: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، قال ابن عباس: يَدُ اللَّهِ بِالْوَفَاءِ لِمَا وَعَدَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ، فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، بالوفاء.

و قال السدى: كانوا يأخذون بيد رسول الله (ص) و يبايعونه و يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، عند المبايعه. و قيل عقد الله فى هذه البيعة فوق عقدهم، فَمَنْ نَكَثَ، اى نقض و لم يف به فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، اى عليها و بال ذلك، وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ، اتى به و افيما غير

منتقض «فسنوتیه»، و قرأ اهل العراق فسؤتیة بالياء، أجزراً عظيماً جزیلاً و هو الجنة و نعیمها.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ ابن عباس گفت آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد از قبایل عرب: جهینه و مزینه و نخع و اسلم و غفار، قومی در مدینه مسکن داشتند و قومی در نواحی مدینه. رسول خدا (ص) شش سال از هجرت گذشته او را آرزوی عمره خاست و طواف کعبه و زیارت خانه، کس فرستاد باین قبایل عرب و ایشان را بخواند تا چون روند جمعی بسیار باشند نباید که قریش ایشان را از خانه منع کنند و پیش ایشان بحرب باز آیند، از این جهت ایشان را میخواند و جمع میکرد.

قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند و بیامدند و قومی که منافقان بودند باز نشستند و تخلف کردند و عذر دروغ آوردند که: شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را مخلف خواند، یعنی که ایشان با پس کرده‌اند از صحبت رسول، همانست که جای دیگر فرمود: كَرِهَ اللَّهُ أَنْبِعَاتِهِمْ فَنَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا، و قَالَ تَعَالَى: رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوْلَ مَرَّةٍ فَأَقْعُدُوا، گفتند ما را اهل و عیالست و جز ما ایشان را قیم نیست و خرما بنان داریم درین نخلستان و آن را تیمار بر نیست، اکنون ما را آمرزش خواه از خدای باین تخلف که از ما آمد. و کان رسول الله (ص) اذا قبل عذر انسان استغفر له و این سخن آن گه گفتند که رسول باز آمد از حدیبیه و ایشان را عتاب کرد بآن تخلف که کردند. رب العالمین ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن کرد گفت يَقُولُونَ بِاللَّيْسِ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ أَمْرِ الْأَسْتِغْفَارِ فَانْهَمُوا لَّا يَبَالُونَ اسْتَغْفَرُوا لَهُمْ النَّبِيُّ أَوْلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمْ. آنچه بزبان میگویند که از بهر ما آمرزش خواه در دلشان نیست که ایشان در بند آن نه‌اند که رسول از بهر ایشان آمرزش خواهد یا نخواهد.

و گفته‌اند معنی آنست که در دلشان جز زانست که بزبان گویند زیرا که عذر ایشان نه شغل اهل و عیالست بلکه خبث نیت ایشانست و نفاق که در دل دارند، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي ضَرًّا بِضَمِّ الضَّادِ وَ الْآخِرُونَ بفتحها.

ایشان ظن بردند که آن تخلف که نمودند وقت را سبب نفع ایشانست در نفس و مال و

سبب دفع مضرت از ایشان. رب العالمین خبر داد که اگر از آن نفع و ضرر چیزی در راه شماست و بتقدیر و ارادت ماست هیچ کس نتواند که آن دفع کند.

آن گه فرمود: بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا نه چنانست که شما می گویند و عذر کثر میارید که الله تعالی خود داناست و آگاه از عمل شما و نیت شما.

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا، ای ظننتم ان العدو يستأصلهم فلا يرجعون، وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ، ای زین الشیطان ذلک فی قلوبکم، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ، من علو الکفار و انتشار الفساد و ذلک انهم قالوا ان محمدا و اصحابه اکلته رأس فلا يرجعون فاین تذهبون، انتظاروا ما یکون من امرهم، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا هالکین فاسدین لا تصلحون لخير. يقال للواحد و الجمع و الذکر و الانثی بور. بار الشیء، هلک و فسد و بارت الارض، لم تثر و لم تنبت. میگوید بازماندن شما از حدیبیه نه آن را بود که گفتید بل که شما پنداشتید که مشرکان قریش رسول را و مؤمنان را از خان و مان و دیار خویش مستأصل خواهند کرد، یا بکشند ایشان را یا بگریزند و در عالم پراکنده شوند، و این ظن بد که بایشان بردید نموده شیطانست که بر شما آراست و در دل شما افکند. و گفته اند ظن بد ایشان آن بود که با یکدیگر میگفتند که هیچ مروید با ایشان و خویشتن را عشوہ مدهید و میندازید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل مکه ایشان را هلاک کند و نیست آرند.

رب العالمین فرمود: وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا. شما اید که هلاک کنند شما را و نیست آرند، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا نارا مسعورة مלהیة. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، عن الحدیبیة، إِذَا أَنْظَلْتُمْ، ایها المؤمنون، إِلَىٰ مَعَانِمَ، خبیبر، لِنَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ، الی خبیبر نشهد معکم قتال اهلها و ذلک انهم لما انصرفوا من الحدیبیة و عدهم الله فتح خبیبر و جعل غنائمها لمن شهد الحدیبیة خاصة عوضا من غنائم اهل مکه اذ انصرفوا منهم علی صلح و لم یصیبوا شیئا منهم، قال الله عز و جل: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، قرأ حمزة و الکسائی: کلم الله بغير الف جمع کلمة معناه یریدون ان یغیروا وعد الله تعالی لاهل الحدیبیة بغنیمة خبیبر خاصة، قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا، تأویلہ: لن تستطيعوا ان تتبعوننا،

كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ، اى من قبل مرجعنا اليكم ان غنيمه خيبر لمن شهد الحديبيه ليس لغيرهم فيها نصيب، فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا، اى لم يامر كم الله به بل تحسدوننا ان نشارككم فى الغنيمه، بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا، اى لا يعلمون عن الله ما لهم و عليهم من الذين الا قليلا منهم و هو من صدق الله و الرسول و قيل لا يفقهون من كلام الله الا شيئا قليلا.

بيان اين قصه آنست كه: رسول خدا در ماه ذى الحجه از حديبيه بازگشت و در مدينه همى بود تا ماه محرم درآمد قصد خيبر كرد و جمله ياران مهاجر و انصار كه در حديبيه با وى بودند با وى بخيبر رفتند، چون ديده ايشان بر حصار خيبر افتاد، رسول خدا گفت خربت خيبر، انا اذا نزلنا بساحة قوم، فساء صباح المُنذرينَ بسمع منافقان رسيد كه در خيبر غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحى الله آن جمله قسمت ميكند بر ايشان كه در حديبيه با وى بودند، بعوض آنكه از آنجا بصلح بازگشتند و هيچ غنيمت نيافتند و ديگران را با ايشان در آن مشاركت نيست.

منافقان چون اين بشنيدند گفتند: ذَرُونَا تَتَّبِعْكُمْ، گذاريد ما را تا با شما بياييم بقتال خيبر و مقصود ايشان نصيب غنيمت بود، رب العالمين فرمود: يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، كلام اينجا فرمان الله است كه جز اهل حديبيه به خيبر نروند و غنيمت خيبر جز با ايشان ندهند، منافقان خواستند كه اين حكم را تغيير كنند، رب العالمين فرمود: يا محمد قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا ايشان را گوى شما نتوانيد كه كلام خداى را و وعده خداى را ديگرگون كنيد و اين حكم بگردانيد، منافقان گفتند: بَلْ تَحْسُدُونَنَا فرمان خداى نه چنين است كه شما اين بحسد مى گوييد تا غنيمت همه شما را باشد و ما را در آن نصيب نبود و خيبر ناحيتى بود در آن حصارهاى بسيار و مال و غنيمت فراوان، مسلمانان از آن حصارها يكان يكان مى ستندند و مال همى برداشتند و صفيه دختر حيسى اخطب و دو دختر وى را اسير گرفتند و در بعضى آن حصارها بلال مؤذن ايشان را نزديك رسول آورد، در راهى كه كشتگان خود راديدند افتاده، يكى از ايشان فرياد برآورد و بر روى تپانچه زد و بر سر خاك همى كرد. رسول خدا بلال را گفت، اى بى حاصل، رحمت نكردى برين ضعيفان كه ايشان را بدین راه آوردى كه قرابت خويش را كشتهديدند و تقدير الله چنان بود كه آن صفيه دختر حيسى

اخطب جفت رسول خدای گشت و روزی ببر روی وی نشان زخم دید، پرسید از وی که این چیست؟ صفیه گفت وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان در کنار من افتاد، این خواب با شوی خویش کنانه بن الربیع بگفتم کنانه گفت: ترا همی باید که ملک حجاز پادشاه عرب و عجم محمد شوی تو باشد و بر روی من تپانچه زد، این نشان از آنست.

پس رسول قصد حصار سعد معاذ کرد حصار عظیمی که در همه عرب حصار از آن حصین تر نبود، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند، هر ده شبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست، رسول خدا محمد بن مسلمه پیش وی فرستاد بجنگ و گفت: اللهم انصره. ایشان روی بهم آوردند، درختی بود میان ایشان، هر یکی از ایشان بآن درخت پناه همی برد، آن جهود حمله آورد، محمد بن مسلمه آن زخم وی بدرخت زد کرد، آن گه با جهود گشت و برو ضربتی زد که یک نیمه سرش با روی بدو نیم کرد، پس برادر آن جهود بیرون آمد و مبارزت خواست، زبیر عوام پیش وی باز شد. مادر وی صفیه گفت یا رسول الله پسرم را بکشد رسول گفت نه که پسرت او را کشد، زبیر ضربتی زد که کتف وی با یک نیمه پهلو بیرون انداخت، پس رسول علم ببو بکر داد، آن روز و جهد کرد و حصار گشاده نیامد، دیگر روز بعمر داد هم گشاده نیامد رسول گفت: و الله لاعطین الراية غدا رجلا يحبه الله و رسوله.

پس دیگر روز علی را بخواند و علم بوی داد، علی رفت و علم بر در حصار خیبر بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من علی ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق موسی و توریة، پس علی بتأیید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر کند و ببینداخت چنان که زلزله در حصار خیبر افتاد، بورافع گوید مولی رسول که: با من هفت تن دیگر از مبارزان عرب بودند خواستیم که در از یک جانب بدیگر جانب گردانیم نتوانستیم، گویند که حلقه آن چهارصد من بود و بعد از آن علی رفت تا آن حلقه برگردد و نتوانست از آن که آن گه که می برکند جبرئیل با وی بود بمعاونت، پس علی گفت: ما قلعتها بقوة جسمانية انما قلعتها بقوة ربانية، پس آن اموال و غنائم که از حصارهای خیبر یافتند باهل حدیبیة قسمت کردند.

قال الزهري: ان غنائم خيبر كانت بين اهل الحديبية من حضر منهم خيبر و من غاب قُلِّ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ هُمُ الْمَخْلُفُونَ عَنِ الْحَدِيثِ، سَتُدْعَوْنَ، يعنى يدعوكم النبى (ص) إلى قَوْمٍ يعنى الى قتال قومِ أُولى بَأْسٍ شَدِيدٍ هُمُ هُوَازِنٌ وَ غَطْفَانٌ وَ قَيْلٌ هُمُ الرُّومُ غَزَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فى تبوك و قيل يدعوهم ابو بكر الى بنى حنيفة مع مسيلمة الكذاب و قيل يدعوهم عمر الى فارس و قيل المخلفون عن تبوك و كانوا ثلاثة اصناف: صنف كفروا و نزل فيهم: سُنْعِدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَ صنف اسلموا و هم الذين اعترفوا بذنوبهم و صنف هم آخرون مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ هُمُ الْمَعْنِيُّونَ بِهذه الاية: تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ، يعنى او هم يسلمون و قيل معناه الى ان يسلموا فلما حذف ان رفع الفعل، فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا فى الدنيا الغنيمة و فى الآخرة الجنة و قيل الغنيمة فحسب فى قول من حمل هم على المنافقين و جعل الداعى غير النبى (ص) لانهم اذا اظهروا الايمان لزم الخلفاء و المؤمنين اجرائهم مجرى المخلصين، وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ عَنْ غَزْوَةِ الْحَدِيثِ، يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا فى الآخرة. فلما نزلت هذه الاية قال اهل الزمان و كيف بنا يا رسول الله فانزل الله تعالى: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ، اى ليس عليه اثم فى التخلف عن الجهاد لانه كالطائر المقصوص الجناح لا يمتنع على من قصده، وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ، من العلة اللازمة احدى الرجلين او كليهما، حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ الَّذِى لَا قُوَّةَ بِهِ، حَرَجٌ.

و تم الكلام ثم قال: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فيما يأمره و ينهاه، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ، اى يعرض عن الطاعة، يُعَذِّبُهُ عَذَابًا أَلِيمًا وَ قرأ اهل المدينة و الشام ندخله و نعذبه بالنون فيهما و قرأ الآخرون بالياء لقوله: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ.

النوبة الثالثة

بدانكه صعب ترين احوال بندگان چهار حالت است: يكى سكرات مرگ و جان كندن. ديگر در چهار ديوار لحد جواب منكر و تكبير بصواب دادن. سديگر برستاخيز از خاك حسرت برخاستن. چهارم بر سر دوزخ پل صراط باز گذاشتن. بنده مؤمن در حال نزع بگويد بسم الله، سكرات مرگ برو آسان شود. در ظلمت لحد بگويد، خاك برو روضه رضوان شود. در قيامت و رستاخيز بگويد، رويش

چون ماه دو هفته تابان شود. قدم بر پل صراط نهد بگوید: بسم الله، آتش دوزخ از وی گریزان شود: قال النبي (ص): ان في الجنة جبلا اسمه جبل السرور و فيه مدينة اسمها مدينة الرحمة و فيها قصر اسمه قصر السلامة و فيه بيت اسمه بيت الجلال خلق الله تعالى لهذا البيت مائة الف باب من الدر و الياقوت ما بين كل باب مسيرة خمس مائة عام لا يفتح بابها الا بقول بسم الله الرحمن الرحيم.

مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) فرمود: جبار قدیم صانع حکیم جل جلاله و عظم شأنه در جنات عدن کوهی آفریده در نهایت لطافت و غایت ظرافت نام آن کوه جبل السرور است یعنی کوه شادی که هر که گام برو نهد بر سریر سرور نشیند، همه شادی و طرب بیند در آن کوه.

شارستانی است بنهایت جمال و غایت کمال، نام آن شارستان مدینه الرحمة، هر که بوی رسید از زحمت رست و برحمت پیوست و اندر آن شارستان کوشکی است آراسته و پیراسته، نام وی قصر السلامة است، هر که در آن کوشک شد، آفتاب سلامت برو تافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست، رب العزة آن را بیت الجلال نام نهاده، بدایع قدرت و صنایع فطرت در شکل وی بنموده، صد هزار در از در و یاقوت بر وی نهاده، از دری تا دری پانصد ساله راه و آن درها را بند کرده و گفتار بسم الله الرحمن الرحيم کلید آن درها ساخته، چون بنده مؤمن این نام باخلاص و صدق بر زبان براند، درها گشاده شود و از حضرت عزت ندا آید که ملک این خانه و ولایت این شارستان بتو سپردیم و عزا بدی و جلال سرمدی شعار روزگار تو کردیم، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت از عالم میندیش و از افلاس باک مدار.

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص)، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید، جامه درویشی در پوشید و از روی تواضع بر درگاه عزت، نیاز خود عرضه کرد: احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین، تا لا جرم از حضرت عزت او را خطاب آمد که، اکنون خویشتن را بچشم حقارت مینگری و نام خود را مسکین می نهی، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان و زمین بیاراستیم و در خزائن غیب بر تو گشادیم که: إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً چند سوره است در قرآن که مفتوح آن، انا است: إنا أنزلناه، إنا أرسلنا، إنا

أَعْطَيْنَاكَ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ.

آن مهجور در گاه عزازیل گفت: انا خیر. دمار از او برآوردیم و هفتصد هزار ساله طاعت و خدمت او بیاد بی‌نیازی بر دادیم و داغ خذلان و هجران بر جگر او نهادیم. فرعون بی‌عون گفت: اَلیس لی ملک مصر؟ او را از نعمت و ملک و شوکت فرد کردیم و بآب بکشتیم. قارون گفت: عَلِی عِلْمٍ عِنْدِی، بتیغ قهر سرش برگرفتیم و نگونسار بزمین فرو بردیم.

فرشتگان گفتند: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ هزاران از ایشان بآتش جلال بسوختیم تا جهانیان بدانند که جز ما کس را نرسد که گوید که من، یا ما. زیرا که خداوند مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا، در ذات یکتا، و در صفات بی‌همتا. با عزت و با کبریا، با عظمت و با بها. الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما ادخلته النار.

قوله: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، یا محمد ما بحرمت و حشمت تو گناه آدم و حوا آمرزیدیم. بدعوت و شفاعت تو گناهان امت آمرزیدیم، عاصیان امت در پناه تواند، همه عالم طفیل جاه تواند. آفتاب دولت تو بر انبیا تافت، تا هر کس از شعاع تو بهر یافت. تکریم آدم بجاه تو بود، رفعت ادريس بسبب تو بود، شرف نوح بطفیل تو بود، خلت خلیل بنسب تو بود، عز موسی بشوق تو بود، عیش عیسی در عشق تو بود.

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسبحان درگاه جبروت همه داغ مهر این مهتر بر دل نهید، آتش شوق او در جان زبید و در راه انتظار او بنشینید تا آخر دور که ما او را بفیض جود در وجود آریم و سراپرده نبوت او از قاف تا قاف باز کنیم و بر تخت بخت در صدر رسالت بنشانیم تا هر که برو برگردد، خلعتی و کرامتی یابد و بهر که نظر کند رفعتی و عزتی ببیند. مردی که با وی در سفر غار بود صدیق اکبر شود. مردی که از بهر وی تیغی بر کشد فاروق انور شود. مردی که لشکر او را جهازی سازد، ذوالنورین ازهر شود. مردی که علم او بردارد و در پیش او تیغ زند، عالم او را مسخر شود، حبشیی که او را مؤذنی کند از دهر مخیر شود. رومی که بدرگاه او آید، در عالم مشهر شود. سنگی که برو پای نهد، در و گوهر شود.

خاکی که برو گذرد مشک و عنبر شود. هر که بوی ایمان آرد، نیک اختر شود.

هر که دوست او بود از عیب مطهر شود. هر که از امت او بود گناهش مکفر شود، دلش منور و جاننش معطر شود، و از رحمت نصیب او موفر شود، شربت او از حوض کوثر شود، جای او بهشت معبر شود، خلعت او دیدار خدای اکبر شود.

قوله: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ سَكِينَةً آرامی است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش، آزادی آن دلها را و آن در دو چیز است: در خدمت و در یقین. اما سکینه در خدمت سه چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندک توانگر کشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وساوس آزاد گشت و خلق در آن فراموش کرد تا از ریا آزاد گشت. و سکینه در یقین در دل سه چیز کرد: بقسمت قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضرر و نفع از یک جا دید تا از حذر فارغ گشت و وکیل بیسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فرو آید آنست که مرد بخشاینده و بخشنده گردد، بخشایشی که همه دنیا بکافری بخشد و منت نهد، بخششی که همه نعیم عقبی بمؤمنی بخشد و گر بپذیرد منت دارد. اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. در خبر است که خالد ولید از سفری باز آمد از جانب روم و جماعتی از ایشان اسیر آورده، رسول خدا اسلام بر ایشان عرضه کرد، قبول نکردند. بفرمود تا چند کس را از ایشان بکشند، بآخر جوانی آوردند تا او را بکشند، خالد بن ولید گوید: تیغ بر کشیدم تا زخم. رسول گفت (ص) این یکی را مزن. یا خالد گفتم یا رسول الله در میان این قوم هیچ کس در کفر قوی تر ازین جوان نبوده است، سید فرمود (ص): جبرئیل آمده و میگوید این را مکش که او در میان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست، آن جوان همی گوید: چه بوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند در حق تو وحی آمده که ای سید ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را در آن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست، ایمان بر من عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبر نداشته‌اند. اکنون یقین همی دانم که این سید راستگوی است، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، پس رسول گفت: این جوانمرد خلعت ایمان ببر که جوانمردی یافت.

٢ النوبة الاولى

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، خشنود شد الله از گرویدگان، إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، آن گه که بیعت میکردند با تو در زیر آن درخت، فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، بدانست الله آنچه در دلهای ایشان بود، فَانزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ، آرام بر دلهای ایشان فرو فرستاد، وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) و ایشان را پاداش داد پیروزی نزدیک.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا، و غنیمتهای فراوان که بدست آرید، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) و الله توانای داناست همیشه.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ، وعده داد الله شما را، مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا، غنیمتهای فراوان که بدست آرید آن را، فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ، این یکی فراشتاید شما را، وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ، و دست مردمان از شما کوتاه کرد، وَ لَتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ، و تا نشانی بود مؤمنانرا، وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) و تا راه مینماید الله شما را بر راه راست.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا، و چیزی دیگر که دست نیافتید بر آن، قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا، و الله رسیده است بآن، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) و الله بر همه چیز توانا است.

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، و اگر کشتن کردند با شما ایشان که کافر شدند، لَوْلُوا الْأَذْبَارَ، پشت برگردانیدند بگریز، ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)، آن گه نه یاری یافتنید و نه فریادرسی.

سُنَّةَ اللَّهِ، این از نهاد الله است، الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ، آن سنت که روزگار گذشت بر آن پیش باز، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)، و نهاد الله را تبدیل کردنی نیایی.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ، و الله اوست که بازداشت دستهای ایشان از شما، وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، و دستهای شما از ایشان، بَطْنِ مَكَّةَ، در میان مکه، مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ، پس آن دست که داد شما را بر ایشان، وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) و الله بدانچه شما میکردید بیناست.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، ایشان آنند که کافر شدند بالله، وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ بَاز گردانیدند شما را از مسجد حرام، وَالْهَدْيِ، شتران که بهدیه میآوردند، مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ، بازداشته که تا بجای، وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ، و اگر نه آن بودید که مردانی بودند در مکه گرویدگان، وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ، و زنانی بودند گرویدگان، لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ، شما

ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشان را بکشید بنادانی، فَتَصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةً بَغَيْرِ عِلْمٍ، و شما رسیدی از ایشان گزندی، لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، تا پیش در آرد در رحمت خویش (و در اسلام) او را که خواهد، لَوْ تَزِيلُوا، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتندید و از مکه بیرون آمدید، لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)، ما عذاب کردید ناگرویدگان ایشان را عذابی دردناکی.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ، در دل گرفت آن ناگرویدگان روز کین، حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، کین نادانانه، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ، فرو فرستاد الله آرام و آهستگی ایمان، عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، بر رسول خویش و بر گرویدگان، وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیز، وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا، و ایشان خود سزاتر بودند بآن، وَ أَهْلَهَا، و از در آن بودند، وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶)، و الله بهمه چیز داناست همیشه.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَاسِتًا، راست نمود الله رسول خویش را، الرَّؤْيَا بِالْحَقِّ، آن خواب برآستی و درستی، لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، که ناچار در روید در مسجد حرام، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، اگر خدای خواهد آمینین، ناترسندگان و بی‌بیمان، مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ، موی از سر ستردگان، وَ مُقَصِّرِينَ، موی از سر کم کردگان، لَا تَخَافُونَ، شما از کس نترسید، فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا، الله آن دانست که شما ندانستید، فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)، الله کرد و داد پیش از دخول مسجد فتحی نزدیک. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى، الله اوست که فرستاد رسول خویش را برآست راهی، وَ دِينَ الْحَقِّ، و دین درست راست، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، تا آن را مه آرد و پیروز و غالب بر همه دنیها، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)، و الله رسول خویش را بگواهی بسنده است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، محمد رسول خداست و پیغامبر خدای، وَ الَّذِينَ مَعَهُ، و ایشان که با وی اند (از گرویدگان)، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، سخت‌اند بر کافران، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، با یک دیگر بر یکدیگر مهربان‌اند، تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا، ایشان را بینی راکعان و ساجدان يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا، از خدای عز و جل نیکویی و پاداش میجویند و خوشنودی او، سَيِمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ، نشامندی ایشان در رویهای ایشان، مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، از نشان نماز، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي

التَّوْرَةَ، صفت ایشان در توریة موسی اینست، وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ، و مثل ایشان در انجیل عیسی، كَزَّرَعٍ أَخْرَجَ شَطَأَهُ، چون نو کشتی که بیرون داد تخ خویش، اللَّهُ بیرون آورد تخ آن، فَأَزْرَهُ، و نیروی داد آن را، فَاسْتَعْلَظَ، تا محکم شد، فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ، تا بر بنه‌ها خویش راست ایستاد، يُعْجَبُ الزَّرَّاعُ، سخت خوش آید بزرگران را تا ایشان را بشگفت آرد، لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، تا الله برسول خویش و یاران او کافران را بدرد آرد. وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، وعده داد الله ایشان را که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ كَارِهَي نِيكَ كَرَدَنَد، مِنْهُمْ، از ایشان، مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) آمرزشی و مزدی بزرگوار.

النبوة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ اَيْنَ آيَتِ دَر شَأْنِ اَهْلِ حَدِيثِ فَرُو آمَد. اصحاب بیعة الرضوان و سبب این بیعت آن بود که رسول خدا در سال ششم از هجرت قصد زیارت کعبه کرد و هفتاد شتر با خود میبرد که قربان کند. این خبر بمکه رسید و قریش هم جمع شدند، با ساز حرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر باز گردانند و نگذارند که در مکه شود. رسول گفت: ما را کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند. دلیلی فرا پیش آمد و ایشان را بکوه و شکسته همی برد تا بهامون حدیبیه رسیدند. چون مکیان آگاه شدند، ایشان فرو آمده بودند. مرکب رسول (ص) آنجا زانو بزمین زد. رسول گفت: حبسها حابس الفیل، آن گه گفت: هر چه قریش از من درخواست از تعظیم خانه و صلت رحم، ایشان را میذول دارم. در آن حال عکرمه با پانصد سوار کفار بحرب بیرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت. رسول خدا با خالد بن ولید گفت این عمّ تو است شرّ وی ترا کفایت باید کرد. خالد بیرون آمد. و گفت: انا سیف الله و سیف رسوله. این نام بر وی برفت و حقیقت شد، پس یاران ایشان را بسنگ بتاختند و بهزیمت کردند. پس رسول خدا خراش بن ابی امیة الخزاعی بمکه فرستاد تا با اشراف قریش سخن گوید و ایشان را خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نیامده که بعمره آمده و زیارت کعبه، و خراش را بر شتر خود نشاند، شتری که نام وی ثعلب بود.

کافران بوی التفات نکردند و سخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست، آن را

پی زدند و خواستند که خراش را بکشند اما قومی دیگر ایشان را از قتل وی منع کردند و او را رهایی دادند. خراش باز آمد و احوال با رسول بگفت. رسول (ص) خواست که عمر خطاب را فرستد پیغام بایشان. عمر گفت یا رسول الله ایشان صلابت من دانند و مرا بنزدیک ایشان خویش و پیوند نیست، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند، اما عثمان مردی رفیق مشفق است و در میان ایشان خویشان دارد که وی را یاری دهند، فرستادن وی مگر صوابتر آید. رسول خدا سخن عمر بیسندید و عثمان را گفت ترا بمکه باید رفت و قریش را بیاید دید و بوجه الفت و رفق سخن باید گفت مگر صلاحی پدید آید. یا عثمان قریش را گوی که محمد بحرب شما نیامده و قصد وی جز زیارت کعبه و طواف نیست و شتران آورده قربانی را او، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لا بد با شما حرب کند.

عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء مکه بر لشکر قریش رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت، آن گه گفت ای جماعت قریش: این احلامکم و این عقولکم؟ کجا رفت عقل و حلم شما که بچنگ محمد آمده اید؟ یاد ندارید که روز بدر با اشراف شما چه کرد. گمان مبرید که نشستن وی در صحرا حدیبیه از روی عجز است. او را عجز نیست اما بر شما شفقت میبرد و حق خویشی نگه میدارد، و رنه اهلاک شما بر دست وی و بر یاران وی آسانست. وی از بهر عمره و زیارت کعبه آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پشیمان شوید. و در میان آن جمع مردی بود از خویشان عثمان، نام وی ابان بن سعید بن ابی العاص، برخاست و عثمان را در برگرفت و سخن وی بیسندید و گفت اشراف ما و مهتران ما در شهراند و این سخن با ایشان میباید گفت. ترا امان دادم تا این پیغام محمد (ص) بایشان برسانی. بر این اسب نشین تا من ردیف تو باشم و بمکه اندر رویم و این سخن که همی گویی بسمع اشراف مکه رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند. عثمان رفت و سادات و اشراف مکه را دید، مر ایشان را گفت محمد مصطفی رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما و پیغام داد که من نه بحرب و جنگ آمده ام، و مقصود من زیارت کعبه و حرم است و عمره، شما مرا بعرب باز گذارید. اگر هلاک شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز و شرف شما را بود. جماعتی

گفتند آنچه محمد میگوید طریق انصاف است و ما را با وی حرب کردن روی نیست. باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما محمد را بگذاریم که در مکه آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز مکه او را خالی کنیم تا در آید بی سلاح، و عمره کند و باز گردد.

آن گاه عثمان را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن. عثمان گفت من چون طواف کنم و آن کس که از من بر خدای عز و جل عزیزتر است طواف نمیکند. پس عثمان را نگذاشتند که نزدیک رسول بازگشت روزی چند در مکه توقف کرد و اندر مکه جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند و بدیدار عثمان شاد گشتند و سکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آن روز از شادی دیدار عثمان ایمان ظاهر کردند. و در آن روزها مر عثمان را تبع بسیار پدید آمد از مؤمنان و بآن سبب گفت و گوی در مکه افتاد و عداوت قریش ظاهر گشت و جماعتی از لشکر قریش شب بربخاستند و بطرف لشکر اسلام آمدند و فرصت همی جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و ببیکدیگر درآویختند و قومی از هر دو جانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، پس خبر در افتاد که مکیان عثمان را بکشند، رسول خدا عظیم دلنگ شد. سوگند یاد کرد که اگر او را کشته اند من باز نگردم الا بحرب و بقتل هر که فرا پیش آید تا مکافات ایشان بایشان رسانم. آن گاه رسول برخاست و در زیر آن درخت شد که قرآن آن را نام برده که: *تَحْتَ الشَّجَرَةِ* و کانت سمرة و معقل بن یسار المزنی قائم علیه رافع غصنا من اغصانها. عمر خطاب را فرمود که باواز بلند ندا کن تا یاران جمله حاضر آیند که جبرئیل آمده از حضرت عزت و ما را بیعت فرمود. عمر آواز برداشت و ندا کرد. خروشی و جوشی در لشکرگاه افتاد. هر که در لشکرگاه بود روی بر رسول آورد مگر یک تن که در نفاق متهم بود و هو جد بن قیس فانه اختبأ تحت ابط ناقته. همه با رسول بیعت کردند که با قریش حرب کنند و از قتال نگریزند و پشت بندهند و این بیعت را بیعة الرضوان گویند و آن اصحاب را اصحاب الشجرة گویند. و کان علامة اصحاب رسول الله (ص) معه فی غزاة یا اصحاب الشجرة، یا اصحاب سورة البقرة. چون از بیعت فارغ شدند و ساز حرب بساختند، قریش اندیشمند شدند. عروة ابن مسعود الثقفی قریش را گفت شما دانید که من

با شما موافق‌ام و در من تهمتی نیست اگر صواب باشد تا من بروم و از حال وی بررسم تا در هر چه کنیم بر بصیرت باشیم. عروۀ آمد بنزدیک رسول و گفت یا محمد کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آیی و ترا ظفر بود، خلقی را از ایشان بکشی و مستاصل کنی. و هرگز شنیدی که کسی قوم و قبیلۀ خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیایی این قوم تو بگریزند و ترا تنها بگذارند و بهیچ حال ترا صواب نباشد. با قریش قتال کردن و بسبب این قوم رذال اهل خود را مقهور داشتن. بو بکر صدیق خشم گرفت و برو حرج کرد و بتان را دشنام داد و کسی را که با ایشان نازد و گفت شما برای بت حرب همی کنید و جان فدا همی کنید و ما برای خدای حرب نکنیم. و عروۀ صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سر از پیش وی برنمیداشتند و باواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرک همی کردند و دست بدست همی دادند و عروۀ در حال سخن گفتن با رسول دست فراخ همی زد، مغیره بن شعبۀ ایستاده بود تیغ کشیده، گفت ای بی حرمت دست بجای دار و بحرمت باش و رنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. عروۀ برخاست و بنزدیک قریش باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوک جهان بسیار دیدم از عرب و عجم، کسری را دیدم و قیصر را دیدم و هرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم را ندیدم که توقیر و تعظیم و احترام کسی چنان در دل دارند که اصحاب وی از وی دارند مانا که اگر روی باهل شرق و غرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد.

این حرب در باقی نهید و جنگ چندان کنید که آشتی را جای باشد. او میگوید من بطواف کعبه و زیارت خانه آدمم و کس را نرسد که او را از زیارت کعبه منع کند.

مردی برخاست از بنی کنانۀ گفت: من بروم و حقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا تا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیک لشکرگاه اسلام رسید رسول (ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از بنی کنانۀ و ایشان قومی اند که شتران قربانی را نشان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آن را تعظیم نهند، این شتران را پیش وی باز برید. یاران احرام گرفته و شتران قربانی در پیش کرده، لیبک گویان پیش وی باز شدند. آن مرد چون ایشان را بدان حال دید گفت: سبحان الله ما ینبغی لهؤلاء ان یصدوا عن

البیت. کسی را نرسد و نرسد که ایشان را از خانه کعبه منع کند. دیگری پیامد نام وی حلّیس بن علقمة سید اعراب، و یاران را در آن حال بر آن صفت دید، بازگشت قریش را گفت کسی که قصد خانه کعبه دارد بر آن صفت که من دیدم شتران قربانی با قلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت کعبه و طواف خانه در دل داشته از کجا روا بود منع ایشان کردن و باز گردانیدن. قریش گفتند تو مردی اعرابی در این کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت و الله که من با شما درین کار همداستان نهام و شما محمد را از خانه بازگردانید، من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند تا چندان بهم آیند که شما طاقت ایشان ندارید، قریش بترسیدند و راه صلح جستند. سهیل بن عمرو را فرستادند بنزدیک رسول تا صلح کند. رسول خدا چون سهیل را دید بنام وی فال زد بر عادت عرب، گفت سهیل لکم من امورکم و این صلح آن فتح است که رب العالمین فرمود در ابتداء سورة: اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا قَوْلَهُ: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، من الصدق و الوفاء و صحة العقائد و نصرة الرسول، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي الصَّبْرَ وَ سَكُونِ النَّفْسِ إِلَى صَدَقِ الْوَعْدِ وَ قُوَّةِ الْقَلْبِ حَتَّى اطْمَأَنَّتْ إِلَى اطَاعَةِ الرَّسُولِ، وَ أَتَاهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا يَعْنِي فَتْحَ خَيْبَرَ، وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا مِنْ أَمْوَالِ يَهُودِ خَيْبَرَ وَ كَانَتْ خَيْبَرَ ذَاتَ عَقَارٍ وَ أَمْوَالٌ فَاقْتَسَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَيْنَهُمْ، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا، وَ هِيَ الْفَتْوحُ الَّتِي تَفْتَحُ لَهُمْ مَعَ النَّبِيِّ (ص) وَ بَعْدَهُ وَ كُلِّ مَغْنَمٍ يَقْسِمُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ، يَعْنِي غَنِيمَةَ خَيْبَرَ، وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمَّا قَصَدَ خَيْبَرَ وَ حَاصِرَ أَهْلِهَا هَمَّتْ قِبَائِلُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ وَ غَطَفَانَ أَنْ يَغِيرُوا عَلَى عِيَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ ذَرَارِيهِمْ بِالْمَدِينَةِ فَكَفَّ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ بِالْقَاءِ الرَّعْبِ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قِيلَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ يَعْنِي أَيْدِيَ أَهْلِ مَكَّةَ بِالصَّلْحِ، وَ لَتَكُونَ كَفَّهُمْ وَ سَلَامَتَكُمْ، آيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى صَدَقِكَ وَ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُتَوَلَّى حَيَاتِهِمْ وَ حِرَاسَتِهِمْ فِي مَشَاهِدِهِمْ وَ مَغِيبِهِمْ، وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا يَنْبِتْكُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ يَزِيدَكُمْ بَصِيرَةً وَ يَقِينَا بِصَلْحِ الْمَدِينَةِ وَ فَتْحِ خَيْبَرَ وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا، أَيْ وَعَدَكُمْ اللَّهُ فَتْحَ بَلَدَةِ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَى فَتْحِهَا فِيمَا مَضَى، قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا، عَلِمَا أَنَّهَا سَتَصِيرُ إِلَيْكُمْ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ

الحسن و مقاتل هي غنائم فارس و الروم و قال قتاده هي فتح مكة، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.

وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، معناه لو قاتلكم قريش يوم الحديبية، لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ، لانهمزوا، اى لم يكن قتال و لو كان قتال لكان بهذه الصفة، ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلْيَاءَ، ينصرهم، وَ لَا نَصِيرًا يَلِي أَمْرَهُمْ.

سُنَّةَ اللَّهِ، يعنى كسنة الله الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ، فى نصره رسله كقوله: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ كَقَوْلِهِ: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ، فى نصره رسله تَبْدِيلًا تَغْيِيرًا وَ قِيلَ سَنَ سَنَةً قَدِيمَةً فِيمَنْ مَضَى مِنَ الْأُمَمِ أَنْ كُلَّ قَوْمٍ قَاتَلُوا أَنْبِيَاءَهُمْ انْهَزَمُوا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، ظفر المسلمون يومئذ بقوم من اهل مكة يقال كانوا اثنين و ثمانين رجلا، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كَانُوا رَمَوْا عَسْكَرَ الْمُسْلِمِينَ بِالنَّبْلِ وَ آذَوْهُمْ وَ قَتَلُوا مِنْهُمْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ ابْنُ زَنِيمٍ

فقال لهم رسول الله (ص) الكم عهد او ذمام فقالوا لا فخلى سبيلهم فانزل الله هذه الاية. و قال عبد الله بن مغفل المازنى كنا مع النبى (ص) بالحديبية فى اصل الشجرة التى قال الله تعالى فى القرآن و على ظهره غصن من اغصان تلك الشجرة فرفعته عن ظهره و على بن ابي طالب بين يديه يكتب كتاب الصلح فخرج علينا ثلاثون شابا عليهم السلاح فثاروا فى وجوهنا فدعا عليهم نبى الله (ص) فاخذ الله بابصارهم فقمنا اليهم فاخذناهم فقال لهم رسول الله هل جعل لكم احد امانا، قالوا اللهم لا فخلى سبيلهم

فذلك قوله: كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ وَ قِيلَ كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، بالصلح من الجانبين و قيل كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ بالرعب لقوله: نصرت بالرعب و ايديكم عنهم بقوله: وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ الْآيَةِ. بِيْطْنِ مَكَّةَ، هُوَ الْحَدِيبِيَّةُ لِأَنَّهَا مِنْ أَرْضِ الْحَرَمِ وَ قِيلَ بِيْطْنِ مَكَّةَ اى بارض مكة و الحرم كله مكة و قيل مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ بِفَتْحِ مَكَّةَ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى قريشا وَ صَدُّوكُمْ، عام الحديبية، عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، ان تطوفوا للعمرة، وَ الْهُدَى يعنى و صدوا الهدى، مَعْكُوفًا محبوسا، أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ، اى منحره و محل

الهدى منى و قيل محل هدى العمرة مکه و محل هدى الحج منى و الهدى جمع هدية و لم یؤنث لان الجمع اذا لم یکن بین واحده و جمعه الا الهاء جاز تذکیره و تأنیثه و الهدى هى البدن التى ساقها رسول الله (ص) و كانت سبعین بدنة معكوفاً كانت تاكل الوبر من الجوع، وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ، یعنی المستضعفین بمکة، لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ، یعنی ان تقتلوهم، فَتَصِيبُكُمْ مِنْهُمْ اى من جهتهم، مَعْرَةً، اى اثم و قيل دية و قيل كفارة لان الله عز و جل اوجب على قاتل المؤمن فى دار الحرب اذا لم یعلم ایمانه الکفارة فقال تعالى: فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ. قوله: بغير علم، فيه تقديم و تأخير تقدیره ان تطأوهم بغير علم فتصيبكم منهم معرفة و جواب هذا الكلام محذوف تأويله: لاذن لكم فى دخول مكة و لسلطكم عليهم و لكنه حال بینكم و بین ذلك.

میگوید اگر نه از بهر آن مستضعفان بودی که در مکه اند مردان و زنانی که ایمان خویش پنهان دارند و شما ایشان را شناسید و بنادانی ایشان را بکشید و شما را بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما رسد، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خود را کشتید اگر نه این بودید ما شما را بر ایشان مسلط کردید و در مکه گذاشتید آنکه گفت: لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ، اى فى دین الاسلام، مَنْ يَشَاءُ، من اهل مکه بعد الصلح قبل ان تدخلوها، این همه بآن کرد الله تا آن را که خواهد از اهل مکه در دین اسلام آرد پیش از آنکه شما در مکه روید و فتح مکه باشد. ثم قال: لَوْ تَزَيَّلُوا، اى تمیزوا یعنی المؤمنین من الکافرين، لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا بالسبى و القتل بایدیکم. اگر آن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافران را بدست شما عذاب کردید بسبى و قتل قال قتاده فى هذه الاية: ان الله يدفع بالمؤمنين عن الكفار كما دفع بالمستضعفين من المؤمنين عن مشركى مکه.

روى ان عليا (ع): سأل رسول الله (ص) عن قول الله عز و جل: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. قال هم المشركون من اجداد رسول الله و ممن كان بعدهم فى عصره، كان فى اصلاهم المؤمنون فلولا تزييل المؤمنين عن اصلاهم الكافرين لعذب الله الكافرين عذابا اليما.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَعْنَاهُ وَ اذْكَرَ اذْ جَعَلَ وَقِيلَ هُوَ مُتَّصِلٌ بِقَوْلِهِ: لَعَذْبُنَا وَ الْحَمِيَّةَ الْاِنْفَةَ وَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ اَنْفَتَهُمْ مِنْ الْاِقْرَارِ بِرِسَالَةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ الْاِسْتِفْتَاْحَ بِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَ ذَلِكَ اَنَّهُ لَمَّا اَمَرَ رَسُوْلَ اللّٰهِ عَلِيًّا اَنْ يَكْتُبَ كِتَابَ الْمَوَادِعَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَهْلِ مَكَّةَ اَمْلَى عَلَيْهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَقَالَ سَهِيْلٌ اَنَا لَا نَعْرِفُ الرَّحْمٰنَ وَ لَوْ كُنَّا نَصَدُقُكَ مَا قَاتَلْنَاكَ وَ مَا صَدَدْنَاكَ وَ لَكِنْ اَكْتُبْ كَمَا كُنَّا نَكْتُبُ: بِاِسْمِكَ اللّٰهُمَّ. فَفَعَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهُ عَلٰى رَسُوْلِهِ وَ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ اَيَّ وَقَارًا وَ صَبْرًا حَتّٰى لَمْ يَدْخُلْهُمْ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الْحَمِيَّةِ فَيَعْصُوْا اللّٰهَ فِيْ قِتَالِهِمْ، وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ وَ السُّدِّيُّ وَ اَكْثَرُ الْمُفْسِرِيْنَ: كَلِمَةُ التَّقْوٰى لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ رَوٰى عَنْ اَبِيْ بَنْ كَعْبٍ مَّرْفُوْعًا وَ قَالَ عَلِيٌّ وَ ابْنُ عَمْرٍ: كَلِمَةُ التَّقْوٰى لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ.

وَ قَالَ عَطَاءُ بِنِ ابِي رِيَّاحٍ: هِيَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ قَالَ عَطَاءُ الْخُرَّاسَانِيُّ: هِيَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ قَالَ الزَّهْرِيُّ: هِيَ «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ».

وَ مَعْنٰى الزَّمَهُمْ، اَوْجِبْ عَلَيْهِمْ وَ قِيلَ الزَّمَهُمُ الثَّبَاتَ عَلَيْهَا، وَ كَانُوْا اَحَقَّ بِهَا مِنْ غَيْرِهِمْ، «وَ» كَانُوْا اَهْلُهَا، فِيْ عِلْمِ اللّٰهِ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَخْتَارَ لِنَبِيِّهِ وَ صَحْبَةِ نَبِيِّهِ اَهْلَ الْخَيْرِ، وَ قِيلَ اِنَّ الَّذِيْنَ كَانُوْا قَبْلَنَا لَا يَكُوْنُ لِاحَدٍ اَنْ يَقُوْلَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ اِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً لَا يَسْتَطِيْعُ يَقُوْلُهَا اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ كَانَ قَائِلُهَا يَمْدُّ بِهَا صَوْتَهُ حَتّٰى يَنْقَطِعُ النَّفْسُ، التَّمَّاسُ بِرَكْتِهَا وَ فَضِيْلَتِهَا وَ جَعَلَ اللّٰهُ لِهَذِهِ الْاُمَّةِ اَنْ يَقُوْلُوْنَهَا مَتْنًا شَاؤًا وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى وَ كَانُوْا اَحَقَّ بِهَا مِنَ الْاُمَّمِ السَّالِفَةِ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: ثَلَاثٌ لَا يَحْجِبْنَ عَنِ الرَّبِّ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مِنْ قَلْبٍ مُّؤْمِنٍ وَ دَعْوَةِ الْوَالِدِيْنَ وَ دَعْوَةِ الْمَظْلُوْمِ، وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا فَيَجْرٰى الْاُمُوْرَ عَلٰى مَصَالِحِهَا.

لَقَدْ صَدَّقَ اللّٰهُ رَسُوْلَهُ الرَّؤْيٰى بِالْحَقِّ، رَسُوْلَ خُدَاىَ يَبِيْشَ اِزْ اَنْكَهَ بِحَدِيْبِيَّةٍ رَفَتَ دَرِ مَدِيْنَةِ بَخْوَابِ نَمُوْدَنْدِ اَوْ رَاكِهِ فَرَاوِيْ گَفْتَنْد: لِيْفْتَحَنَّ عَلِيْكَ مَكَّةَ. اِيْنِ شَهْرِ مَكَّةَ بِرِ تُوْ گَشَادَه شُوْدِ وَ وَقْتُ اَنْ فَتْحَ دَرِ خَوَابِ مَعِيْنِ نَكْرَدَنْدِ. رَسُوْلُ بَا يَارَانَ گَفْتِ كِه فَتْحَ مَكَّةَ مَرَا دَرِ خَوَابِ نَمُوْدَنْدِ. يَارَانَ هَمَّه شَادِ شُدَنْدِ وَ گَمَانَ بَرَدَنْدِ كِه هَمَانَ سَالَ دَرِ مَكَّةَ رُوْنْدِ. پَسِ چُوْنِ اِزْ حَدِيْبِيَّةٍ بَصَلْحَ بَا زَغَشْتَنْدِ وَ رَسُوْلُ بَصَلْحَ كَرْدَنْ وَ بَا زَغَشْتَنْ رَغْبَتَ نَمُوْدِ يَارَانَ گَفْتَنْدِ بَا

یکدیگر: اَ لیس کان یعدنا رسول اللہ (ص) ان نأتی البیت فنطوف به. در خبر است که عمر بن خطاب گفت یا رسول اللہ نه تو با ما گفته ای که در خانه کعبه رویم و طواف کنیم؟ رسول گفت بلی من گفته ام. اما با تو گفتم که امسال رویم یا دیگر سال گفت نه یا رسول اللہ که وقت آن معین نکردی رسول گفت پس می دان که تو در خانه کعبه روی و طواف کنی و بر وفق این رب العالمین آیت فرستاد.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ رَاسْتِ نَمُودَ اللَّهُ رَسُولَ خَويش را آن خواب برآستی و درستی ثم اخبر الله عن رسوله انه قال: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ آن گه رسول خدای فرمود فرایاران بحکم آن خواب که او را نمودند که شما ناچار در روید در مسجد حرام ناترسندگان و ایمن گشته از دشمنان و هر چند که در آن دخول بیقین بود اما کلمه استثنا بحکم ادب گفت که او را گفته بودند وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ قِيلَ الاستثناء واقع على الامن لا على الدخول لان الدخول لم يكن فيه شك

كقول النبي (ص) عند دخول المقبرة: و انا ان شاء الله بكم لا حقوق. فالاستثناء يرجع الى اللحوق لا الى الموت.

قال الحسين بن الفضل: يجوز ان يكون الاستثناء من الدخول لان بين الرؤيا و تصديقها سنة و مات منهم في تلك السنة اناس فمجاز الآية لتدخلن المسجد الحرام كلکم ان شاء الله. قيل ان هاهنا بمعنى اذ، كقوله تعالى: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اذ كنتم. قال عبد الله بن مسعود من قال لك انت مؤمن فقل ان شاء الله و هو قول جميع اهل السنة في الاسم، اذا سئل أ مؤمن انت قال ان شاء الله. و اما في الفعل فاذا قيل له آمنت فيقول آمنت بالله و لا يستثنى و اما الشاك في ايمانه فليس بمؤمن و انما يستثنى المؤمن لانه يعلم ايمانه و لا يعلم اسمه عند الله عز و جل. قوله: مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ فَالتحليق و التقصير تحلنا الاحرام، و التحليق افضل من التقصير. خلق رسول الله (ص) رأسه بمناء و اعطى شعر شق رأسه ابا طلحة الانصاري و هو زوج ام سليم هي والدة انس بن مالك فكان آل انس يتهادونها بينهم فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا اى علم من تأخير ذلك ما لم تعلموا و هو ما ذكر من قوله: وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ، الآية. و قيل علم الله انه سيكون في السنة الثانية و

لم تعلموا انتم فلذلك وقع في نفوسكم ما وقع. وقيل علم من صلاح الصلح، ما لم تعلموا. وقيل علم انه يفتح خبير و لم تعلموا فجعل من دون ذلك اى من قبل دخولهم المسجد الحرام، فتحا قريبا و هو فتح خبير و قيل صلح الحديبية اسماه فتحا قريبا، اى تصلون بعده قريبا الى دخول مكة. قال الزهري: ما فتح فى الاسلام فتح كان اعظم من صلح الحديبية لانه انما كان القتال حيث التقى الناس فلما كانت الهدنة وضعت الحرب و امن الناس بعضهم بعضا، فالتقوا و تفاوضوا فى الحديث و المناظرة فلم يكلم احد بالاسلام يعقل شيئا الا دخل فيه. لقد دخل فى تينك الستين فى الاسلام مثل من كان فى الاسلام قبل ذلك و اكثر، قوله: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ وَهُوَ الْقُرْآنُ وَ قِيلَ شَهَادَةٌ اِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ دِينِ الْحَقِّ يَعْنِي الْاِسْلَامَ، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، اى ليظفره و يعليه كقوله: فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ اى عالين. تقول ظهرت السطح اى علوته، و المعنى ليظهر دين الاسلام و يبطل سائر الملك و ذلك كائن عند نزول عيسى (ع) و قيل قد فعل ذلك لانه ليس من اهل دين الا و قد قهر هم المسلمون و ظهوروا عليهم و على بلدانهم او على بعضها و ظهورهم على بعض بلدانهم ظهورهم عليهم.

و يحتمل ان تكون الهاء راجعة الى الرسول، تأويله ليظهر محمدا على اهل الدين كله و قيل ليطلع محمدا على كل الفرائض فيكون ظاهرا له كاملا، وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا لِّنَبِيِّهِ وَ شَهَادَتُهُ لَهٗ مَا آتَاهُ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ وَ قِيلَ وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا عَلَىٰ اَنَّهُ نَبِيٌّ صَادِقٌ فِيمَا يَخْبِرُ. مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ. قال ابن عباس: شهد له بالرسالة ثم قال مبتدئا: وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ يَعْنِي الصَّحَابَةَ اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، غلاظ عليهم كالاسد على فريسته لا تأخذهم فيها رافة، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، متعاطفون متوادون بعضهم لبعض كالوالد مع الولد كما قال: اذلة على المؤمنين اذرة على الكافرين. تراهم رُكعًا سُجَّدًا، اخبر عن كثرة صلواتهم و مداومتهم عليها، يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا، اى يتقبل اعمالهم التي اتوا بها على قدر امكانهم. و قيل يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ، ان يدخلهم الجنة، وَ رِضْوَانًا، ان يرضى عنهم سيماهم، اى علامتهم، فى وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ، اختلفوا فى هذا السيماء فقال قوم هو نور و بياض فى وجوههم يوم القيمة يعرفون به انهم سجدوا فى الدنيا و هو رواية عطية العوفى عن ابن عباس و قال الربيع بن انس: استنارت وجوههم من كثرة ما صلوا و قال شهر بن حوشب: تكون مواضع

السجود من وجوههم كالقمر ليلة البدر و قال الثوري: يصلون بالليل فاذا اصبحوا راي ذلك في وجوههم. بيانه قوله من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار. و قيل لبعضهم ما بال المتهجدين احسن الناس وجوها، فقال لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره. و في رواية الوالبي عن ابن عباس قال: هو السميت الحسن و الخشوع و التواضع و المعنى ان السجود اورثهم الخشوع و السميت الحسن الذي يعرفون به. و قال الضحاک هو صفرة الوجه و امارة التهجد في وجوههم من السهر و قال الحسن: اذا رأيتهم حسبتهم مرضى و ما هم بمرضى و قال سعيد بن جبیر: هو اثر التراب على الجباه. قال ابو العالية لانهم يسجدون على التراب لا على الاتواب.

و قال عطاء الخراساني دخل في هذه الاية كل من حافظ على الصلوات الخمس، ذلك مثلهم، اي ذلك الذي ذكرت، صفتهم في التوراة عرفوا الى بنى اسرائيل بهذا الوصف ليعرفوهم اذا ابصروهم ثم ابتداء فقال و مثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطاه قرأ ابن كثير و ابن عامر شطاه بفتح الطاء و قرأ الآخرون بسكونها و هما لغتان كالنهر و النهر و الشط فراخ الزرع التي تنبت الى جانب الاصل، يقال اشطأ الزرع فهو مشطى اذا فرخ فأزره، اي اعان الزرع الشطأ و قواه و الازر القوة فاستغلظ اي غلظ الشطأ، فاستوى على سوقه، اي تناهى و تم و صار كالاصل و سوقه جمع ساق الزرع اي قصبه و هذا مثل ضربه الله تعالى لاصحاب محمد (ص) يعنى انهم يكونون قلبلا ثم يزدادون و يكثرون و يقوون، يُعجِبُ الزَّرَاعُ اي يسر الاكرة و يتعجبون من قوته، لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تاويله ليغيظ الله بهم الكفار اي ان النبي خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتى كثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل مكة و كفار العرب و العجم. قال سفيان بن عيينة لهارون الرشيد من غاظه حسن حال اصحاب رسول الله (ص) فهو كافر و عن مبارك بن فضالة عن الحسن قال: وَالَّذِينَ مَعَهُ ابو بكر الصديق، أشدَاء عَلَى الْكُفَّارِ عمر بن الخطاب، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ عثمان بن عفان، تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا على بن ابي طالب. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا بَقِيَّةَ الْعَشْرَةِ المبشرون بالجنة، كَزَرْعِ الزَّرْعِ محمد (ص) أخرج شطاه أبو بكر فأزره عمر فاستغلظ عثمان يعنى استغلظ عثمان للاسلام، فاستوى على سوقه على بن ابي طالب استقام الاسلام بسيفه، يُعجِبُ الزَّرَاعُ المؤمنون، لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ قول عمر لاهل مكة بعد ما اسلم لا نعبد الله سرا

بعد اليوم.

و فى الخبر الصحيح عن عبد الرحمن بن عوف عن النبى (ص) قال: ابو بكر فى الجنة و عمر بن الخطاب فى الجنة و عثمان بن عفان فى الجنة و على بن ابى طالب فى الجنة و طلحة فى الجنة و الزبير فى الجنة و عبد الرحمن بن عوف فى الجنة و سعد بن ابى وقاص فى الجنة و سعيد بن زيد فى الجنة و ابو عبيدة بن الجراح فى الجنة.

و عن انس بن مالك عن النبى (ص) قال ارحم امتى ابو بكر و اشدهم فى امر اللّٰه عمر و اصدقهم حياء عثمان و اقضاهم على و افرضهم زيد و اقراهم ابى و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل. و لكل امة امين و امين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح.

و عن ابن عمر قال قال رسول اللّٰه لعلى. يا على انت فى الجنة و شيعتك فى الجنة و سيجىء بعدى قوم يدعون ولايتك.

لهم لقب يقال لهم الراضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون: قال يا رسول اللّٰه: ما علامتهم قال يا على انه ليست لهم جمعة و لا جماعة يسبون ابا بكر و عمر

و قال ابن ادريس ما آمن ان يكونوا قد ضارعوا الكفار يعنى الراضة لان اللّٰه عز و جل يقول لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، اى انما كثرتهم و قواهم ليكونوا غيظا للكافرين. قال مالك بن انس من اصبح و فى قلبه غيظ على اصحاب رسول اللّٰه (ص) فقد اصابته هذه الاية قوله: وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قال ابو العالية العمل الصالح فى هذه الاية حب الصحابة، مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرًا عَظِيمًا. الكناية فى قوله منهم راجعة الى معنا الشطأ و هم الداخلون فى الدين بعد الزرع الى يوم القيمة، يعنى من يدخل فى الاسلام بعد الصحابة الى يوم القيمة و فى جملتهم من يوصف بالعمل الصالح و منهم من لا يوصف به. و قيل هى لبيان الجنس و قيل هم الذين ختم منهم الايمان و قيل هذا الوعد لهؤلاء الذين ذكروا فى الاية و هم اصحاب النبى (ص) و ان كان سائر المؤمنين قد وعدهم اللّٰه المغفرة. و قيل قوله منهم كقوله يغفر لكم من ذنوبكم هى كلمة صلة كقول الشاعر:

ما ضاع من كان له صاحب يقدران يصلح من شأنه
فانما المدار بسكانها و انما المرء باخوانه

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ بَدَانِ كَهْ قَصَه بِيَعَةِ الرضوان اصحاب شجرة قصه‌ای عظیم است و کاری بزرگ که در هیچ وقت از اوقات عهد اسلام و در عصر رسالت مثل آن نرفت. و هی من معاقل السوود و الشرف فی الاسلام و آن را بیعة الرضوان از بهر آن خوانند که الله تعالی خلعت رضاء خود نثار آن جمع کرد که در زیر آن درخت دست عهد بیعت گرفتند با رسول (ص)، و اندر آن ساعت فرمان آمد از حق جل جلاله تا درهای آسمان بگشادند و فریشتگان از ذروه فلک بفرمان ملک نظاره کردند مر آن گروه را که با رسول خدا بعشق جان و صدق دل و عهد تن بیعت کردند و از الله تعالی فرمان بود بر طریق مباحات که: ای مقربان افلاک و ای ساکنان ذروه سماک نظاره کنید بآن جمع یاران که از بهر اعزاز دین اسلام و اعلاء کلمه حق میکوشند مال بذل کرده و تن سبیل و دل فدا و در وقت قتال روی عزیز نشانه تیر کرده و سینه منور بنور اسلام سپر ساخته.

شراب از خون و جام از کاسه سر بجای بانگ رود آواز اسپان

بجای دسته گل دسته تیغ بجای قرطه بر تن درع و خفتان

هر چند که درویشان و دل‌ریشان اند لکن در جریده فضل من سطر، مقدم ایشان اند. گواه باشید ای مقربان که من از ایشان خوشنودم و در حشر قیامت هر یکی را از ایشان در امت محمد چندان شفاعت دهم که از من خوشنود گردند. و از این عهد تا آخر دور هر مؤمنی که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان در قبول این بیعت موافق بود، من آن مؤمن را همان خلعت دهم که این مؤمنانرا. و اندر آن ساعت بیعت جمله صحابه می‌گفتند: اگر عثمان زنده است این بیعت از وی فوت شد و از این کرامت باز ماند.

رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که عثمان از این کرامت بی‌بهره نبود، از بهر آن که وی بامر رسول خدا بمکه رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست راست خود برآورد گفت هذہ یمینی عنی و دست چپ برآورد و گفت هذہ شمالی عن عثمان. هر دو بر هم نهاد و گفت بیعت کردم از بهر عثمان، زهی کرامت و رفعت زهی دولت و مرتبت که عثمان را برآمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت و حیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند ید تا آن کرامت و مرتبت بیافتند ید،

غیبت عثمان زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت عثمان حضور شد از بهر آنکه عثمان بویفا امر رسول کمر بسته بود و از دل رسول اثر عنایت و رعایت داشت تا اندر حال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگر دست چپ رسول روز بیعت نیابت عثمان بداشت تا بآن کرامت رسید. شوق باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که بابو بکر میگفت: واشوقاه الی اخوانی. شوق که زبان را به بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست را به بیعت آرد. آثار آن عنایت در حق عثمان بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر در حق امت بزبان وحی گزار رسالت رسان پیدا گشت. این کرامت در حق امت زیادت از آن نیابت آمد. امید است که امت آخر الزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ: الاية. در قرآن چهار هزار جای، ذکر مصطفی است بتصریح و تعریض و انواع تشریف، چندان که رسیدیم از نقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت و صفت وی کردیم و این آیت اشارت است بیدایت بعثت او و تحقیق نبوت و رسالت او و مبدء وحی پاک از علم بی‌نهایت بدو.

خبر درست است از عایشه قالت اول ما بدی به رسول الله من الوحي الرؤيا الصادقة فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح. ابتداء وحی که برسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این خبر آنست که تا روح پاک وی از ظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت را بافاضت جود حق تلقی میکند تا بلطائف مشاهدت مهذب و مقرب گردد.

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف، بتدریج وحی حق قبول همی کرد، چون نسیم وحی پاک بجان پاک وی رسیدی، باشیان صورت بازشتافتی و آن خواب که دیدی کفلق الصبح پیدا آمدی و در آن روزگار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مدد همی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفا و بها. آن گه پیغام و امر الهی بعد از کمال مدت شش ماه بر شخص وی ظاهر گشت و روح القدس جبرائیل بعد از آن که مکاشف روح وی بود مشاهد حس وی شد و بچشم سر بدید.

چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت از صحبت خلق دور شد و سلوت

همه اندر خلوت جست و عزلت اختیار کرد بغار حرا باز شد و آن غار صومعه شخص وی گشت، از خلق نفور گشته و از خویش و پیوند دور شده سرای و خانه یکبارگی وداع کرده. گاهی در هواء بسط جولان کردی، گاهی در عالم قبض میدان کردی.

هفته‌ای برو بگذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی و از او سخن نشنیدی. در بوته اختیارش همی گذاختند و در میدان انتظارش همه تاختند. کس نمی‌دانست که آن مهتر عالم را چه در دست، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند. یکی میگفت عاشق است، درمان او وصال بود. یکی میگفت درویش است، درمان او مال بود. یکی میگفت یتیم است و درمانده، سامان او بخت و اقبال بود. یکی میگفت سودااش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش بر چه حال بود. خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بد رسیده که در اندوه و غم چنین متحیر شده و زبان حال او میگوید:

اندوه این جهان بسر آید جز آن من معروف شد بگیتی نام و نشان من

بو طالب بر وی مشفق و مهربان بود، گفت ای چشم و چراغ من و ای میوه دل من، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می‌بینم. اگر ترا غمی است، غم خویش با من بگوی، تا ترا درمان سازم، اگر مراد تو حشمت و ریاست است، قریش همه مطیع من‌اند. از ایشان ترا خدم و حشم سازم و اگر مراد تو توانگری است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگوی تا بقوت خود از تو دفع کنم. ما را دل و جان از بهر تو بی‌قرار شد. رخسار تو را زرد می‌بینم و باطن پر درد. رخسارت زرد چراست و باطنت پر درد چراست؟

مهتر (ص) بگریست گفت آن درد که مراست زبان من از بیان آن عاجز است و من درمان آن ندانم. دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد. من صبر کنم تا همان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار این ترنم همی کند:

هم تو مگر سامان کنی را هم بخود آسان کنی

وین درد را درمان کنی زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید بیرآمد، شب هجر بیابان رسید و نسیم صبح

وصال بردمید و خورشید نبوت در فلک سعادت بتابید، آن مهتر در آن غار بنالید و در حق زارید، گفت یا دلیل المتحیرین و هادی الضالین ای دست گیر متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان، بنده را صبر بیش نماند و با وی جز تن درویش و دل پر ریش نماند چون قصه نیاز بدرگاه برداشت، فرمان رسید باجزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند. سید عالم از غار بیرون آمد. بهر سنگی که بگذشت، بهر درختی که رسید، هر جانوری که او را پیش آمد، روی بوی کرد که: السلام علیک یا نبی اللّٰه، السلام علیک یا رسول اللّٰه.

و آن مهتر متحیر شده که این چه حالست و چه کار، این چه روز است و چه راز، اندوه دلش یکی هزار شده و صبر از سینه وی بیزار شده، هم در آن غم بخانه باز آمد. خدیجه را گفت ندانم که مرا چه بوده است، همی ترسم که شوریده خواهم گشت، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود. دیگر روز در خود صبر نیافت، هم بدان غار شتافت و بر عادت خود نوحه برآورد که: یا دلیل المتحیرین ندا آمد از جبار قدیم، خداوند عظیم بجبرئیل پیک حضرت برید رحمت که یا جبرئیل پر طاوسی برگشای و از کنگره عرش تا دامن فرش همه معطر و معتبر کن، پیغام و سلام ما بان دوست ما برسان، یا جبرئیل یکبارگی ذات صورت خود بر آن دوست اظهار و جلوه مکن که آن دوست در نقطه جمع، مستغرق مشاهده ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد، تا خوی کند و آرام گیرد و بتدریج حالا بعد حال سینه او قابل وحی گردد. جبرئیل بامر حق از آسمان فرو آمد برابر در غار، بر تختی رفیع بر هواء آواز داد که: السلام علیک یا رسول اللّٰه، رسول برو نگرست جبرئیل را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود، در خبر است که رسول (ص) خویشتن را از بالا کوه در می انداخت و جبرئیل او را بفرمان حق نگه میداشت، بعضی عامه علما گویند آن خویشتن انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار جبرئیل نداشت و در نهایت حال جبرئیل طاقت صحبت وی نداشت. در اول حال رسول از زمین بر جبرئیل مینگرست بر هوا و در آخر حال جبرئیل از سدره منتهی بر رسول مینگرست بر افق اعلی. در اول حال رسول جبرئیل را دید بیهوش شد و در نهایت حال

جبرئیل یک گام بر اثر رسول برداشت، با خود بگذاخت، چون صعوه‌ای شد. در بدایت حال سید را در دیدن جبرئیل اثر در صفات آمد و در نهایت جبرئیل را از صحبت سید اثر در ذات آمد. این خود سخن اهل ظاهر است در بیهوشی رسول (ص)، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنست که آن مهتر اندر غار در مشاهده صفات جلال حق جمع گشته بود و جز کشف غیب مرو را حالی نبود، چون جبرئیل را در آن صورت بدید، تفرقه بوی راه یافت که سرّ وی بعد از آن که جمع بود بمشاهده ملک متفرق شد و صعّب باشد کسی که از جمع با تفرقه افتد. مهتر (ص) آن ساعت از مشاهده حق بنظر غیری محبوب گشت از غیرت که او را بود، بر وقت خود خویشتن را از کوه در می انداخت، گفت اگر بر این غیرت هلاک شوم دوست تر از آن دارم که لمحتی از دوست محبوب گردم و لهذا قال النبی لی مع اللّٰه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل.

رسول بیهوش باز آمد و راست بنشست بهوا برنگرست. دیگر بار جبرئیل خود را بدو نمود و بر وی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجره خدیجه کرد و سلام فریخته اندر همه ذرات زمین سرایت کرد، بهر سنگ و کلوخ که میرسید باواز همی گفت که: السلام علیک یا رسول اللّٰه. هم چنان متغیر و متحیر بدر حجره خدیجه آمد. رخسارش زرد گشته، یک طرف عمامه گشاد شد. گفت یا خدیجه زملینی دثرینی، مرا بخوابان، چادر بر من پوش، تا زمانی آرام گیرم، سر بر بالین نهم من بر خود می ترسم، نباید که دیوانه باشم، اندر هوا شخصی همی بینم که هرگز مثل وی ندیده‌ام، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. با من خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس معروف نیست. ندانم یا خدیجه که در زیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندر خواب شد و باز بیدار گشت. سر از بالین برگرفت، جبرئیل را در هوای حجره بدید، علی کرسی بین السماء و الارض، بوی اشارت کرد که السلام علیک یا رسول اللّٰه. رسول مر خدیجه را گفت که انک آن شخص باجمال با کمال اندر هوا مرا تحیت همی آرد. خدیجه مرو را تنگ در برگرفت گفت اکنون او را همی، بینی گفت همی بینم.

خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده و صفت ملک و حال مقربان شناخته، دست دراز کرد و

مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را هم چنان در برداشت، گفت اکنون او را همی بینی. رسول گفت ناپیدا گشت، خدیجه دیگر بار مقنعه بر سر افکند و موی بپوشید رسول گفت: یا خدیجه اکنون همان صورت خوب باز آمد و او را همی بینم. خدیجه بر پای جست و بخندید گفت یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا و خلق را هم چنان میباید گفت، السلام علیک یا رسول الله، آنچه جستیم یافتیم، غم من بسر آمد درخت امید من ببر آمد، همای عزم من ببر آمد. دیر بود تا این روز را همی جستیم. اکنون روی از گرد ادبار بشستم، یافتیم آنچه همی خواستیم در طلب این دولت بسی نشستیم و خاستیم.

وصل آمد و ز بیم جدایی رستم با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار و خوش باش که آن شخص که تو می بینی فرشته امین است و رسول رب العالمین است، همان فرشته است که برسالت نزدیک موسی کلیم آمده است و من این قصه از پسر عم خویش ورقه نوفل شنیده ام و وی در حق تو خوابها دیده بشارتت باد که سید ولد آدم تویی، گزیده خلق عالم تویی، آنچه در کتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم بیداری یافتیم. ورقه نوفل وقتی نزدیک خدیجه آمد و خدیجه تورات و انجیل خوانده بود و صفت رسول شنیده بود از کتب خوانده، ورقه گفت یا خدیجه سه شب پیوسته بخواب دیدم که در زمین مکه حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی محمد و من در خلق و خلق همه عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین محمد که شوی تو است نمی بینم.

بر وی از همه آدمیان نیکوتر است، بخرد از همه خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خویر است، بامانت از همه امین تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

فصل

بدانکه در اول وحی، روایات مختلف است یک روایت آنست که رسول خدا خفته بود در خانه خدیجه و چادر در سر کشیده، جبرئیل بیامد و گوشه چادر باز گرفت و خود را بوی نمود و با وی این خطاب کرد که: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. دیگر روایت آنست که رسول خبر داد که من در غار حرا بودم اول که جبرئیل بمن آمد یک بار مرا در برگرفت و تنگ بخود درکشید و نیک بمالید و بجنبنانید و باز رها کرد و آن گه دو بار دیگر هم چنان کرد و

حکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریت وی را بعنصر ملکى مزاج داد، آن گه گفت: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ یا محمد برخوان. رسول گفت: ما انا بقاری چه خوانم که که من امی ام و خواندن ندانم، جبرئیل گفت: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ بَیْنَ رَوَایْتِ چنانست که اول سوره که وحی آمد از قرآن، سوره اَقْرَأْ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که جبرئیل برسول آورد آیت، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بود و معنی اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اینست که بگوی بسم الله الرحمن الرحیم. پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سوره: یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سوره اَقْرَأْ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وحی آمد و جمع میان این روایات آنست که اول آیه که وحی آمد آیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود و اینست معنی آن خطاب که جبرئیل گفت علیه السلام: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، و اول سوره که وحی آمد سوره یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ بود آن اول آیت باشد و این اول سوره تا جمله روایات درست بود و الله اعلم.

وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ، تا آخر سوره صفت صحابه رسول است و بیان سیرت ایشان که در مجلس انس رسالت، خلفاء و وزراء بودند و در بساط عهد اسلام، نقباء و نجباء بودند. بصحبت نبوت و رأفت رسالت تأدیب و تهذیب یافته و از نظر جلال صمدیت توفیق و تقریب دیده، رب العالمین هر یکی را از ایشان بتشریفی و تقریبی مخصوص کرده: وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ، ابو بکر، اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ عمر بن خطاب، رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ عثمان بن عفان، تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا، علی بن ابی طالب (ع)، یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا، بقية العشرة المبشرون بالجنة.

همچنین از درگاه نبوت و صدر رسالت هر یکی بر وفق سعی و بر قدر سبقت، خلعتی و مرتبتی یافتند.

فقال (ص): ارحم امتی ابو بکر و اشدّهم فی امر الله عمر. و اصدقهم حياء عثمان. و اقضاهم علی.

و بر عموم ایشان را باین رفعت و اقبال و دولت مخصوص کرد که
 الله الله فی اصحابی لا تتخذونهم غرضا من بعدی فمن احبهم فحببى احبهم و من ابغضهم فببغضى ابغضهم، و من آذاهم فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و من آذى الله فيوشك

ان يأخذه. و لو ان احدكم انفق مثل احد ذهباً ما ادرك مدّ احدهم و لا نصيفه.
بر کافه اهل ايمان واجب است حرمت ايشان نگاه داشتن و قدر ايشان بشناختن و اعتقاد
کردن که بعد از انبياء و رسل هيچ کس را در حضرت عزت ذو الجلال آن رتبت و قربت
و منزلت نيست که ايشان را است و از ايشان صدر مکرم و امام مقدم و پيشگاه محترم
صديق اکبر بود، پس فاروق انور، پس ذو النورين از هر، پس مرتضى اشهر، يکي منبع
صدق، يکي مایه عدل، يکي اصل حياء يکي کان سخاء، واجب بر هر مؤمن موحد که
باطن خود باين صفات بيارايد. بصدق با صديق موافقت کند. بعدل با فاروق موافقت کند.
بحياء با ذو النورين مشايعت کند.

بسخا با مرتضى متابعت کند تا رب العالمين فردا او را با ايشان حشر کند و ايشان را شفيع
وی گرداند.

روی علی بن ابی طالب (ع) قال قال رسول الله (ص) يا علی ان الله عز و جل امرنی ان
اتخذ ابا بکر والدا و عمر مشيراً و عثمان سندا و انت يا علی ظهراً، فانتم اربعة قد اخذ
ميثاقکم فی الكتاب لا يحبکم الا مؤمن و لا يبغضکم الا فاجر، انتم خلائف نبوتی و عقدة
ذمتی لا تقاطعوا و لا تدابروا و تغافروا.

۴۹ - سورة الحجرات

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، پیش خدای
و رسول در مشید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و بپرهیزید از خدای، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) اللَّهُ شَنَوَى
است دانا.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گرویدگان، لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، برمدارید آوازهای
خویش زیر آواز رسول، وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ، و با او بلند سخن مگویید، كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
لِبَعْضٍ، چنانکه با یکدیگر بلند گوئید، أَنْ تَحِطَّ أَعْمَالُكُمْ، که کردارهای شما همه تباه گردد
و نیست، وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۲) و شما نمیدانید.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ، ایشان که فرو دارند آوازهای خویش نزد
رسول خدای، أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا اللَّهَ بَدَلِهَايِ اِيشَانِ
بررسید پرهیز را، لَهُمْ مَعْفَرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار.

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ، ایشان که ترا ببانگ میخوانند از پس حجره، أَكْثَرُهُمْ
لا يَعْقِلُونَ (۴) بیشتر ایشان ندانند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا، و اگر ایشان شکیبایی کردند، حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ تا تو بیرون آمدید بر
ایشان لَكانَ خَيْرًا لَهُمْ، ایشان را به بودید وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) و الله آمرزگار است
مهربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ، و اگر بشما آید دروغ زنی بخری، فَتَبَيَّنُوا، نیک
بررسید، أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بَجهَالَةً، که نرسانید بگروهی بنادانی، فَتُصَبِّحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ
نادمین (۶) که پشیمان شید بر آنچه کردید.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، و بدانید که رسول خدای در میان شماست، لَوْ يَطِيعُكُمْ فِي
كَثِيرٍ مِنَ الْأُمْرِ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی از کارها، لَعَنْتُمْ، در بتری و تباهی افتید،
وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ، لَكن الله دوست کرد بشما ایمان را وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ، و

بر آراست آن را در دل‌های شما، وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ، و دشوار و ناپایسته کرد بشما ناگرویدن، وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ، و سرکشی و نافرمانی، أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) و ایشان راست راه‌اند و رستگان.

فَضَلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً، بنیکوکاری الله و نواخت او، وَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ (۸) و الله دانایست راست دانش.

وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا، و اگر دو گروه از گرویدگان با هم درافتند، فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، میان ایشان آشتی سازید، فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، اگر یکی از ایشان افزونی جوید بر دیگر، فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی، حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، تا آن افزونی جوی باز آید با فرمان خدای، فَإِنْ فَاءَتْ، اگر افزونی جوی با داد آید، فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ آشتی سازید میان ایشان برآستی، وَ أَقْسَطُوا، و داد کار ببید و راست سخن، إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) که الله دادگران دوست دارد.

التوبة الثانية

از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال النبی (ص) ان الله اعطانی السبع الطول مکان التوریه و اعطانی المایین مکان الانجیل و اعطانی مکان الزبور المثنائی و فضلنی ربی بالمفصل.

و فی روایة اخرى قال (ص): انی اعطیت سورة البقرة من الذکر الاول و اعطیت طه و الطواسین من الواح موسی علیه السلام و اعطیت فواتح الكتاب و خواتیم البقرة من تحت العرش و المفصل نافلة.

بدان که این سورة هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف است و سیصد و چهل و سه کلمت و هفده آیت. جمله بمدينة فرو آمد بر قول جمهور مفسران. ابن عباس گفت مگر یک آیت: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، این یک آیت بمکه فرود آمد و باقی

بمدينة. و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت سورة ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، قرأ يعقوب: لا تقدّموا بفتح التاء و

الدال من التقدم ای لا تتقدموا و قرأ الآخرون بضم التاء و كسر الدال من التقديم و هو لازم بمعنى التقدم. تقول العرب قدم فلان بين يدي الامير اذا سبقه بالكلام و غيره و قدّمت فلانا و تقدمته و قدمته خفيفة بمعنى واحد و يجوز ان يكون متعديا فيكون المفعول محذوفا و المعنى لا تقدموا القول و الفعل بين يدي رسول الله (ص). قال ابن عباس: نهوا ان يتكلموا بين يدي كلامه بل عليهم ان يصغوا و لا يتكلموا. علماء تفسیر مختلفاندر معنى اين آیت و در سبب نزول. حسن گفت معنى آنست كه «لا تذبحوا» قبل ذبح النبى (ص)، و سبب آن بود كه جماعتی روز عيد اضحی قربان کردند پیش از آن كه رسول نماز عيد كرد و قربان، پس این آیت فرود آمد و رسول ایشان را فرمود تا اعادت قربان کردند و فی الخبر عن البراء بن عازب قال خطبنا النبى (ص) يوم النحر، قال ان اول ما بدأ به فى يومنا هذا ان نصلّى ثم نرجع فنحرق فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا و من ذبح قبل ان نصلّى فانما هو لحم عجله لاهله ليس من النسك فى شىء.

قومی گفتند این آیت در روزه روز شك فرو آمد و المعنى لا تصوموا قبل ان يصوم نبیکم. و فى ذلك ما روى مسروق قال: دخلنا على عائشة فقالت يا جارية خوضى شرابا، فخاضت فقالت لهم ذوقوا فانی لو كنت مبطرا لذقت لكم مبطرا نحن صيام قالت و ما صومکم، قالوا ان كان من رمضان ادرکناه و ان لم يكن منه تطوّعناه، فقالت انما الصوم صوم الناس و الفطر فطر الناس و الذبح ذبح الناس و انى صمت الشهر فادركنى رمضان و ان ناسا كانوا يصومون حتى نزلت هذه الاية. مقاتل بن حیان گفت: سبب نزول این آیت آن بود كه رسول خدا جمعی یاران بیست و هفت كس بزمین تهامه فرستاد، منذر بن عمرو الانصاری بریشان امیر كرد، چون به بئر معونه رسیدند قومی مشركان بنی عامر بر ایشان رسیدند و همه را بکشتند مگر سه كس بازگشتند تا رسول خدا را از آن حال خبر کنند، چون بدر مدینه رسیدند، دو مرد را دیدند از قبیله بنی عامر كه از نزدیک رسول خدا میآمدند. ایشان آن دو مرد را بی دستوری رسول بکشتند و رسول کشتن ایشان بی دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد كه: لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ای لا تقضوا امرا دون الله و رسوله. بی دستوری و بی فرمان رسول هیچ كار پیش مگیرید و هیچ حکم مکنید، در هیچ شرع از شرایع دین از قتل و قتال و غیر آن. و روى عن ابن عباس:

قال معناه: لا تقولوا خلاف الكتاب و السنة و قيل معناه لا تمشوا بين يدي رسول الله و كذلك بين يدي العلماء فانهم ورثة الانبياء، دليله ما روى عطاء عن ابي الدرداء قال رآني رسول الله (ص) امشى امام ابو بكر فقال تمشى امام من هو خير منك فى الدنيا و الآخرة ما طلعت الشمس و لا غربت على احد بعد النبيين و المرسلين خبير او افضل من ابي بكر و اتقوا الله فى تضييع حقه و مخالفة امره، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ، لاقوالكم، عَلِيمٌ بافعالكم و احوالكم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ در خبر است كه قوم بنى تميم رسیده بودند بحضرت نبوت و ميخواستند كه يكى را بر ايشان مهتر كنند تا امير ايشان باشد. بو بكر يكى اختيار كرد نام وى قعقاع بن معبد. عمر خطاب ديگرى اختيار كرد نام وى اقرع بن حابس. بو بكر گفت: مخالفت من خواستى باين اختيار كه كردى. عمر گفت: من مخالفت تو نخواستم. سخن ميان ايشان دراز گشت و خصومت در گرفتند و باواز بلند سخن گفتند.

انس بن مالك گفت: كاد الخيران ان يهلكا. آن گه در شأن ايشان آيت آمد كه: لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، بو بكر گفت: آيت على نفسى ان لا اكلّم النبى (ص) ابدا الا كاخى السرار، سوگند ياد كردم كه از اين هرگز با رسول خدا سخن بلند نگويم، مگر چنانك با همرازى پنهان سخن گويند و عمر بعد از آن با رسول سخن چنان نرم گفتيد كه رسول دشوار توانستى شنيد. انس مالك گفت ثابت بن قيس بن شماس خطيب رسول بود كه خطباء عرب را جواب دادى در مجلس رسول.

و در مجمع عرب آن روز كه اين آيت فرو آمد بترسيد و در خانه نشست دلتنگ و اندوهگن گريان و زارى كنان و ميگفت انا الذى ارفع صوتى فوق صوت النبى و انا من اهل النار.

مگر اين آيت بشأن من فرود آمد كه من آواز بلند ميدادم بحضرت نبوت. آه كه اعمال من حابط شد و من از آتشيانم و اين سخن از بهر آن ميگفت كه كان جهورى الصوت و فى اذنيه وقر، گوش وى گران بود و سخن بلند گفتيد پس باين سبب از حضرت رسول

بازماند و خانه بر خود زندان کرد. این قصه با رسول گفتند، رسول برخاست و بر خانه وی آمد و او را بهشت اعظم بشارت داد. گفت: بل انت من اهل الجنة. و روی انه قال يا رسول الله لقد خشيت ان اكون قد هلكت قال لم؟ قال نهى الله ان نحب ان نحمد بما لم نفعل و انا رجل احب الحمد و نهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتك و انا رجل جهر الصوت و نهانا عن الخيلاء و انا رجل احب الجمال، فقال يا ثابت اما تحب ان تعيش حميدا و تقتل شهيدا، فقتل يوم اليمامة.

قال سليمان بن حرب ضحك انسان عند حماد بن زيد و هو يحدث بحديث عن رسول الله، فغضب حماد و قال انى ارى رفع الصوت عند حديث رسول الله (ص) و هو ميت كرفع الصوت عنده و هو حى و قام و امتنع عن الحديث ذلك اليوم، و لا تجهرُوا له بالقول كَجَهْرٍ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، اى لا تخاطبوه باسمه و كنيته كما يخاطب بعضكم بعضا، بل خاطبوه بالنبوة و الرسالة بتوقير و تعظيم و قولوا يا نبي الله يا رسول الله كقوله: لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً. ان تحبط أعمالكم، يعنى لثلا تحبط اعمالكم لان ذلك اذا كان عن قصد بعد النهى كفر لان فيه استخفاف النبى و ذلك محبط، و أنتم لا تشعرون انه محبط. ابن عباس گفت: پس از آنکه این آیت فرو آمد، یاران همه متأدب گشتند و حضرت رسول بتعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند. رب العالمین آن پسندید، و ایشان را در آن بستود و وعده ثواب نیکو داد، گفت: إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ، اجلالاً له، أولئك الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، اى اخمصها و اختبرها كما يمتحن الذهب بالنار، فيخرج خالصا، و قوله للتقوى، اللام لام العاقبة اى ادى الامتحان الى التقوى، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لذنوبهم، و أجرٌ عظيمٌ لطاعاتهم.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) لن يزال قلب ابن آدم ممتلئاً حرصاً الا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى، قال راوى الحديث فلقد رأيت رجلاً من اصحاب رسول الله (ص) يركب الى زراعة له و أنها منه على فراسخ و قد أتى عليه سبعون سنة. و روى انه قال (ص) لا يزال قلب ابن آدم جديدا فى حب الشيء و ان التقت ترقوتاه من الكبر الا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى و هم قليل.

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ، قراءة العامة بضم الجيم، و قرأ ابو جعفر بفتح الجيم

و هما لغتان و هي جمع الحجر و الحجر جمع الحجرة و هي جمع الجمع.
الحجرة المكان يتحجر المرء لنفسه غيره من مشاركته فيه مشتقة من الحجر و هو
الحبس.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن قومی فرو آمد از قبیله بنی العنبر و هم حی من بنی
عمرو بن تمیم. رسول خدا لشکری فرستاد بایشان و عیینة بن حصن الفزاری را بر ایشان
امیر کرد. چون دانستند که عیینة نزدیک رسید، عیال و فرزندان بگذاشتند و خود
بگریختند. عیینة فرزندان ایشان برده گرفت و بمدینه آورد، بعد از آن پدران ایشان آمدند
و فدا آوردند تا فرزندان را باز خردند، وقت مهاجرت بود چون در مدینه آمدند و رسول
خدا آن ساعت در حجره بود در خلوت و در قیلولة. فرزندان چون پدران خود را دیدند،
فرا ایشان زاریدند و بگریستند. ایشان در آن وقت بشتافتند بدر حجره رسول و باواز بلند
میگفتند یا محمد اخرج الینا، رسول در قیلولة بود، باواز ایشان از خواب بیدار گشت و
بیرون آمد: ایشان گفتند یا محمد فادنا عیالنا، عیال ما بما باز فروش. جبرئیل آن ساعت
فرو آمد، گفت: یا محمد ملک میفرماید که هم از ایشان حاکم ساز تا این حکم کند،
رسول گفت راضی باشید که سبرة بن عمرو که بر دین شماسست بر شما حکم کند، ایشان
گفتندی راضی باشیم، سبرة گفت: عمّ من حاضر است و او مه من است تا وی حکم کند و
هو الاعور بن بشامة. رسول وی را فرمود تا حکم کند اعور گفت یک نیمه ایشان آزاد
کنی بی فدا و یک نیمه را فدا دهند. رسول خدا گفت فعلت و رضیت. این آیت در شأن
ایشان فرو آمد.

ابن عباس گفت: لو انهم صبروا حتی یخرج الیهم، رسول اللّٰه (ص) لاطلق اسراهم کلهم
بغیر فدی و قوله: أَكثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ فیه قولان احدهما: لَا یفعلون فعل العقلاء لقلّة اناتهم و
کثرة تهورهم، فان النبی (ص) لم یکن یحتجب عن الناس الا فی وقت یخلو فیه بامر نفسه،
فمن أزعه عن ذلك كان منسوبا الی قلة العقل و سوء الادب. و الثانی: لَا یعلمون عظم
حرمتک و ان الصبر خیر لهم، لانک کنت تعتقهم جمیعا.

و روی ان وفد بنی تمیم جاءوا الی النبی (ص) فنادوا علی الباب یا محمد اخرج الینا فان
مدحنا زین و ان ذمنا شین. قال فسمعها رسول اللّٰه (ص)، فخرج علیهم و هو یقول انما

ذلكم الله الذى مدحه زين و ذمه شين، قالوا نحن ناس من تميم جئنا بشاعرنا و خطيبنا لنشاعرك و نفاخرک، فقال (ص) ما بالشعر بعثت و لا بالفخار امرت، و لكن هاتوا. فقال الزبيرقان بن بدر. لشباب من شبانهم قم فاذكره فضلك و فضل قومك، فقال الحمد لله الذى جعلنا خير خلقه فاتانا اموالا نفعل فيها ما نشاء فنحن خير اهل الارض و من اكثرهم عدة و مالا و سلاحا، فمن انكر علينا قولنا فليأت بقول هو احسن من قولنا و فعال خير من فعلنا. فقال رسول الله (ص) لثابت بن قيس بن شماس و كان خطيب رسول الله قم فاجبه فقال الحمد لله احمده و استعينه و اومن به و اتوكل عليه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دعا المهاجرين من بنى عمه احسن الناس وجوها و اعظمها احلاما فاجابوه و الحمد لله الذى جعلنا نصاره و وزراء رسوله و عزاء لدينه، فنحن نقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله، فمن قالها منع منا ماله و نفسه و من اباه قتلناه و كان زعمه فى الله علينا هينا، اقول قولى هذا و استغفر الله للمؤمنين و المؤمنات. فقال الزبيرقان لشباب من شبانهم قم يا فلان فقل ابياتا تذكر فيها فضلك و فضل قومك فقام الشاب، فقال:

نحن الكرام فلا حى يعادلنا	منا الرؤس و فينا يقسم الربع
و نطعم الناس عند القحط كلهم	من السديف اذا لم يونس القرع
اذا ابينا فلا يابى لنا احد	انا كذلك عند الفخر نرتفع

قال: فارسل رسول الله (ص) الى حسان بن ثابت فلما جاء امره ليحييه فقال حسان:

ان الذوائب من فھر و اخوتهم	قد شرعوا سنة للناس تتبع
يرضى بها كل من كانت سريرته	تقوى الاله و كل الخير يصطع

قال فقام الا قرع بن حابس، فقال ان محمد المؤتى له و الله ما ادرى ما هذا الامر تكلم خطيبنا فكان خطيبهم احسن قولاً و تكلم شاعرنا فكان شاعرهم اشعر و احسن قولاً. ثم دنا من النبى (ص) فقال اشهد ان لا اله الا الله و انك رسوله فقال له النبى (ص): ما يضرك ما كان قبل هذا، ثم اعطاهم (ص) و كساهم.

قوله: وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، اى لو صبروا عما فعلوا و انظروا خروجك، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، فى دينهم بما ينالون من الثواب فى تعظيم نبى الله و فى دنياهم بما يكون فى

ذلك من الدلالة على وفور عقلهم باستعمال السكينة والوقار، وَاللَّهُ غَفُورٌ، اى مع هذا غفور لمن تاب منهم، رَحِيمٌ فى قبول التوبة.

قال ابو عبيد قاسم بن سلام ما دقت الباب على عالم قط كنت البر حتى يخرج الى لقوله عز وجل: وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ... الاية.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ، اين آيت در شأن وليد بن عقبه بن ابى معيط فرو آمد كه رسول خدا او را فرستاد بوفد بنى المصطلق، تا از ايشان زكاة ستاند، آن قوم چون خير رسيد بايشان كه وليد ميايد بطلب زكاة، تعظيم فرمان خداى را و حرمت داشت فرستاده رسول را همه سلاح در كردند و بشادى و رامش باستقبال وى بيرون آمدند. وليد چون ايشان را بر آن صفتديد بترسيد پنداشت كه ايشان بقصد خون وى بيرون آمدند، از آن ترس هم از راه بازگشت با مدينه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند، زكاة ندادند و قصد خون من كردند. رسول از ايشان در خشم شد و خواست كه لشكر فرستد بغزاء ايشان، قومى از ايشان در رسيدند و احوال معلوم كردند، بر خلاف آنكه وليد گفت. رسول ايشان را متهم داشت، خالد وليد با جماعتى بايشان فرستاد تا از حال ايشان بر رسد و حقيقت آن باز داند. خالد رفت و ايشان را بر ايمان و طاعتديد و بر بانگ نماز و جماعت و مال زكاة جمع كرده و فرمان خداى و رسول در آن بجاي آورده، خالد حال و قصه ايشان با رسول نمود و در شأن وليد بن عقبه آيت آمد كه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ، اى ان جاءكم كاذب بخير يعظم وقعه فى القلوب، فَتَبَيَّنُوا، اى قفوا حتى يتبين لكم ما جاء به اصدق هو ام كذب، اَنْ تُصَيَّبُوا، يعنى كى لا تصيبوا بالقتل و القتال، قَوْمًا، براءً بِجَهَالَةٍ منكم بحالهم، فَتُصَبِّحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ عَلَى عَجَلَتِكُمْ و كان النبى (ص) يقول التبين من الله، و العجلة من الشيطان، و قال بعض المفسرين دلّت هذه الاية ان خبر الواحد العدل يجب العمل به لان الله تعالى امر بالتثبت فى خبر الفاسق و لو تَثَبَّنَا فى خبر العدل لسوينا بينهما.

و قال ابن عباس: ردّ رسول الله شهادة رجل فى كذبة واحدة و قال: ان شاهد الزور مع العشار فى النار. و قال (ص) من شهد بشهادة زور فعليه لعنة الله و من حكم بين اثنين فلم يعدل بينهما، فعليه لعنة الله و ما شهد رجل على رجل بالكفر الا باء به احدهما ان كان

کافرا فهو كما قال و ان لم يكن كافرا فقد كفر بتكفيره اياه.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، فاتقوا ان تقولوا باطلا فان الله يخبره و يعرفه احوالكم فتفضحوا لو يُطِيعُكُمْ الرسول، في كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ مما تخبرونه به فيحكم برأيكم لكان يخطى في افعاله كما لو قبل من الوليد قتل و قتلتم و اخذ المال و اخذتم، لَعْنَتُمْ، اى لأتتم و هلكتم. العنت الهلاك و الوقوع فيما لا مخلص منه. قال الله تعالى: ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ و قال تعالى: عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ. وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ، فجعله احب الاديان اليكم، وَ زَيْنَهُ، اى حسنه، في قلوبكم، حتى اخترتموه و تطيعون رسول الله و ذلك بتوفيقه اياكم و المعنى و لكن الله حبب اليكم الايمان فاطعموه فوقاكم الله العنت، وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ، اى بغض اليكم الجحود بالله و الرسول، وَ الْفُسُوقَ، يعنى الكذب و النفاق و العصيان، جميع معاصي الله، أولئك، اى اهل هذه الصفة، هُمُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ، اى كان هذا فضلا من الله، وَ نِعْمَةً، رحمة، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ، بكرامة المؤمنين، حَكِيمٌ فيما جعل في قلوبهم حبّ الايمان و بغض الكفر و الفسوق و العصيان. قوله: وَ إِنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا، سعيد جبير گفت و مجاهد كه اين آيت در شأن دو قبيله انصار فرو آمد: اوس و خزرج، كه در عهد رسول خلاف در ميان ايشان افتاد و بهم بر آويختند و يكديگر را زخم كردند بدست و چوب و نعلين، رسول خدا اين آيت بر ايشان خواند و ميان ايشان صلح افكند. قال ابن بحر القتال لا يكون بالنعال و الايدى و انما هذا فى المنتظر من الزمان، ابن بحر گفت: الله تعالى درين آيت ذكر قتال و مقاتله كرد و جنگى كه در آن دست زدن و نعلين زدن بود، آن را قتال نگويند، پس مراد باين آيت اهل بغى اند كه در روزگار پديد آيند و قتال با اهل عدل كنند، حكم ايشان اينست كه الله فرمود: فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، يعنى ادعوها الى كتاب الله و الرضا بما فيه لهما و عليهما، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، و ابت الاجابة الى حكم كتاب الله، فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغَى حَتَّى تَفِىءَ اى ترجع، إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فى كتابه فَإِنْ فَاءَتْ اى رجعت الى الحق، فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ، بحملها على الانصاف و الرضا بحكم الله وَ أَقْسَطُوا، اى اعدلوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدان كه اهل بغى ايشانند كه بر امام عدل خروج كنند و از فرمان وى بيرون شوند. و در ايشان سه چيز موجود بود: يكى آنست كه جمعى انبوه باشند با قوت و با

شوکت. دیگر آنست که خود را تأویلی نهند محتمل. سوم آنست که امامی نصب کنند و مقتدای خود سازند، چون این سه شرط در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند، حکم ایشان آنست که امام اهل عدل نخست ایشان را باطاعت خود خواند، اگر ظلامه‌ای ظاهر کنند که بر ایشان میرود، از ایشان دفع کند و دست ظالم از ایشان کوتاه کند و اگر ایشان را ظلامه‌ای نباشد و رنجی نبود و بر بغی خویش مصرّ باشند امام عدل با ایشان قتال کند، تا بقره ایشان را باطاعت آورد و در قتال ایشان هر که پشت بداد، روا نیست که از پی وی روند و قصد وی کنند. و اسیر که در دست اهل عدل آید روا نیست که او را بکشند و مجروحی که بیفتند، روا نیست که او را تمام بکشند. امیر المؤمنین علی (ع) در حرب جمل منادی را فرمود تا ندا کرد: الا لا يتبع مدبرا و لا یوقف علی جریح.

و در حرب صفین اسیری آوردند پیش علی (ع). علی گفت: لا اقتلک صبرا انی اخاف اللّٰه رب العالمین.

اما هر چه از دو طائفه در حال قتال کشته شود یا مالی بتلف آید در آن حال ضمانی واجب نکند. اما قومی اندک که آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه کثرت و نه تأویل و نه نصب امام، حکم ایشان اگر تعرض مسلمانان کنند حکم قطع طریق بود نه حکم اهل بغی.

روی ان علیا (ع): سمع رجلا یقول فی ناحیة المسجد لا حکم الا للّٰه، فقال علی کلمة حق اید بها باطل لکم علینا ثلث: لا نمنعکم مساجد اللّٰه ان تذكروا فیها اسم اللّٰه و لا نمنعکم الفیء ما دامت ایدیکم مع ایدینا و لا نبداکم بقتال.

و فی الایة دلیل ان البغی لا یزیل اسم الایمان لان اللّٰه عز و جل سماهم مؤمنین مع کونهم باغین.

یدل علیه ما روی الحارث الاعور ان علی بن ابی طالب سئل و هو القدوة فی قتال اهل البغی، عن اهل الجمل و صفین أ مشرکون هم، قال لا من الشرک فرّوا، فقیل منافقون هم: قال لا ان المنافقین لا یذکرون اللّٰه الا قلیلا، قیل فما حالهم قال اخواننا بغوا علینا.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، جعفر صادق را پرسیدند از معنی بسم گفت اسم از

سمة است و سمت داغ بود. چون بنده گوید بسم الله، معنی آنست که داغ بندگی حق بر خود میکشم تا از کسان او باشم. هر سلطانی که بود مرکب خاص خویش بسمت خویش دارد، آن را داغی مشهور بر نهد، تا طمع دیگران از وی بریده گردد، هر مرکبی که داغ سلطان دارد از دست نشست دیگران آسوده بود، عزیز و مصون مکرّم و محترم بود، باز هر مرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول و ذلیل بود. در آسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل جلاله همین است: داغ الهی بر خواص اهل اخلاص، گفتار بسم الله است، هر که این داغ دارد در حمایت جلال است و در رعایت جمال و در خلعت قبول و اقبال، و هر که این داغ ندارد اسیر کسیر است و رنجور و مهجور، ظاهر او سحره دست سلاطین و باطن او پای سپرده مرده شیاطین. پس جهد کن، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کنی تا سعید هر دو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن را در کسی از کسان او بندی تا عزیز هر دو جهان گردی.

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس
هر که او نام کسی یافت از این درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَي لا تقضوا امرا دون الله و رسوله و لا تفعلوا من ذات انفسكم شيئا، ای گرویدگان و حق را جویندگان و در راه اسلام پویندگان، از ذات خویش هیچ مگویید و از بر خویش در عرصه دین هیچ اساس منهدید و تکیه بر دانش و خرد خود نکنید. هر چه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او در مگذرید، عهد او در دل گیرید و حکم او بجان پذیرید، که حکم او حکم ماست و قول او وحی ماست و شریعت او نهاده ماست و سنت او پسندیده ماست و اتباع او دوستی ماست. شما که یاران اوئید و در امید شفاعت و تفضیم او را خوانید، لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي و لا تجهروا له بالقول. خبر ندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم در طینت آدم نهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال و کمال و خلق و خلق او خبر دادیم. گفتیم که ما را دوستی خواهد بود که بر منوال ارادت چنو نسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج ننماید، کل کمالست و جمله جمال.

قبله اقبالست و کعبه آمال. جوهر صدف رسالت و ثمره شجره خلت. سر او از برکت. چشم او از حیا. گوش او از حکمت. زبان او از ثنا، لب او از تسبیح. روی او از رضا. گردن او از تواضع. سینه او از صفا. دل او از رحمت. فؤاد او از وفا. جگر او از خوف. شغاف او از رجا. شکم او از قناعت. پشت او از غناء. ساق او از خدمت. دست او از سخا. استخوان او کافور.

موی او مشک بویا.

قیمت عطار و مشک اندر جهان کاسد شود چون بر افشاند صبا زلفین عنبرسای تو

مقربان در گاه چون وصف آن سید شنیدند، همه شربت مهر او چشیدند و داغ عشق او بر دل کشیدند، همه آفاق عشاق او شدند. اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند. در هر گوشه ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی، در هر دلی شوری و در هر جایی سوزی. زمینیان همه خسته دیدار او، آسمانیان بسته شوق بجمال او، آخر شب انتظار ایشان پایان رسید و صبح روز وصال بر دمید، وقت وجود وی در رسید.

آن سید از مادر خود آمده جدا شد و چهره جمال او در عالم پیدا شد. همه عالم در جمال او فتنه و شیدا شد. همه بفرغان آمدند، جبرئیل گفت: کهتری کنم، میکائیل گفت: چاکری کنم. ماه گفت: دارندگی کنم. خورشید گفت: دایگی کنم. میغ گفت: خادمی کنم. چرخ گفت: بندگی کنم. اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب ندا همی آید که ای عالمیان که در آرزوی صحبت و پرورش محمد ببقرار شده اید، آرام گیرید که ما قضا رانده ایم و حکم کرده که این جوهر مطهر و این عزیز مکرم را در کنار زنی مشرکه نهیم و وی را بشیر او پروریم. ما آن کنیم که خود خواهیم، سامری منافق را در بر جبرئیل پروریم، و حبیب موافق در کنار حلیمه مشرکه بداریم. کس را بدانش این راه نیست و از سر ما کس آگاه نیست. آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسر آمد و صبح روز دولت و کرامت بر آمد و روزگار بعثت وی درآمد، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سرآورده دولت ملت او از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بر وجد محبت زیادت شد و خزینه صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند

خداوندا فرمان ده تا از این عالم بلند بزمین شویم و در پیش حجره نبوت محمد صف برکشیم. تا باشد که گرد میدان او بر ما نشیند و نسیم حضرت او بر ما وزد. فرمان رسید که ای مقربان حضرت آرام گیرید که رفتن شما بزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را بر ندارد و کس هست از شما که جمله اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده ایم در رسد. آتشی در جان وی زنیم و سوزی در دل وی افکنیم و ظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم و غم امت بر وی گماریم تا باضطرار بیقرار شود و از بهر امت قصد حضرت ما کند و شما بطفیل شفاعت امت او را ببینید. پس چون آن میعاد مقدر درآمد، ناگاه روزی سوزی در دل سید آمد.

بیقرار و بی آرام گشت. یکی در عشق حضرت یکی در غم امت. از عشق حضرت بتعریض تقاضای رؤیت جبرئیل میکرد که: «هل رأیت ربک». و از غم امت همی گفت: «ما ادری ما یفعل بی و لا بکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای مقربان و روحانیان، ای جبرئیل، پر طاوسی در پوش، تحفه اقبال بر گیر، نثار افضال بردار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگره عرش تا دامن فرش معطر کن. از سدره منتهی بزمین سفر کن، بحجره امّ هانی گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای محمد خیز و بیا تا مرا ببینی. من منتظرم بی من چه نشینی.

شب هست و شراب هست و چاکر تنهاست برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا محمد تا کی غم امت در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز و بیا تا عذاب بر امت حرام کنم، نعمت و راحت و رحمت بر ایشان تمام کنم. کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان دار السلام کنم. و من که ملک العرشم بخودی خود بر تو سلام کنم که: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، مؤمنان برادرانند، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ، آشتی سازید میان دو برادر خویش، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و بپرهیزید از خشم و عذاب الله، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

تا مگر بر شما بیخشایند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی، عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ، مگر که اینان خود به انداز ایشان، وَ لَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا، عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ، مگر اینان خود به انداز ایشان، وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، و بر یکدیگر طنز مدارید و مخندید، وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ، و یکدیگر را بلقب خوانید، بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد، وَ مَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) و هر که باز نگردد ستمکاران ایشان اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گرویدگان، اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ پرهیزید از فراوانی از پنداره إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، که هست از پنداره لختی که دروغ است و بزه، وَ لَا تَجَسَّسُوا و پوشیده مجوید، وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا، و از پس یکدیگر بد مگوئید، أُجِيبُ أَحَدَكُمْ، دوست میدارد یکی از شما، أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا، که گوشت برادر خویش خورد مرده، فَكَرِهْتُمُوهُ دشوار میدارید آن و نابایسته، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزید از خشم و عذاب اللَّه إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)، اللَّه توبه پذیر است مهربان.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان، إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ، بیافریدیم ما شما را از یک مرد و از یک زن، وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا، و شما را شاخ شاخ کردیم، وَ قَبَائِلَ، و خاندان خاندان، لَتَعَارَفُوا، تا یکدیگر باز شناسید رحم پیوستن را، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ، گوهری تر شما بنزدیک اللَّه پرهیزکارتر شماست، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)، اللَّه دانای است آگاه.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، تازیان گفتند بگرویدیم، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا گوی نیز نگرویده اید، وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، گوئید گردن نهادیم، وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ نیز ایمان در دلهای شما نیست، وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و اگر فرمان برید اللَّه را و رسول او را، لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا، بنکاهد کردارهای شما هیچیز، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۴) که اللَّه آمرزگار است بخشاینده.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ گرویدگان ایشانند که نگرویدند بِاللَّهِ و رسول او، ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، و آن گه در گمان نیفتادند، وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و باز

کوشیدند با دشمنان بمال خویش و تن خویش از بهر الله، اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵) ایشانند که راست گویند.

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ، گوی الله را می آگاه کنید که شما بر چه دین آید، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، و الله اوست که میداند چه در هفت آسمان است و در هفت زمین، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) و الله بهمه چیز داناست.

يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، می سپاس نهند بر تو که گردن نهادند و مسلمان شدند قُلْ لَا تَتَّبِعُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بگو سپاس منهد بر من بگردن نهادن و مسلمان شدن خویش، بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ، بلکه الله می سپاس نهد بر شما، أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ، که راه نمود شما را بایمان، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) اگر می راست گوئید

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، الله میداند پوشیده های آسمان و زمین، وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)، و الله بیناست ب آنچه شما میکنید.

النوبة الثانية

قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، ای متواخون علی ایمان و الایمان اشرف انسابهم و قد قطع الله الولاية بينهم و بین من خلفهم فی الدین من انسابهم. قال ابو عثمان الحیری اخوة الدین اثبت من اخوة النسب.

روی الزهری عن سالم عن ابيه عن النبي (ص) قال المسلم اخو المسلم لا يظلمه و لا يشتمه، من كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته و من فرج عن مسلم كربة فرج الله عنه بها كربة من كرب يوم القيمة و من ستر مسلما ستره الله يوم القيمة.

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله: المسلم اخو المسلم لا يظلمه و لا يعيبه و لا يخذله و لا يتناول عليه في البنیان، فيستر عنه الريح الا باذنه و لا يؤذيه بقتار قدره الا ان يغرف له و لا يشتري لبنیه الفاكهة، فيخرجون بها الى صبيان جاره و لا يطعمونهم منها.

قال رسول الله (ص) احفظوا و لا يحفظه منكم الا قليل.

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ تَنَّى الاخوين لانّ اقل من يقع بينهم القتال اثنان و المعنى اصلحوا بينهما اذا اختلفا و اقتتلا و قيل التنية قد يقع موقع الجمع كقوله: لبيك و سعديك و لا يدى لك و قيل معناه، فاصلحوا بين رئيسي الفريقين لانهما اذا اصطلحا اصطلح الفريقان و قيل

فاصلحوا بین کل مسلمین.

و فی الخبر عن ابی ایوب قال: قال رسول الله (ص) یا با ایوب الا ادلک علی صدقة یحبها الله و رسوله. قال بلی فقال رسول الله (ص) تصلح بین الناس اذا تفسدوا.

و فی روایة تسعى فی صلاح ذات البین اذا تفسدوا و تقرب بینهم اذا تباغضوا.

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): الا اخیرکم بما هو افضل من کثیر من الصیام: اصلاح ذات البین و ایاکم و البغضة فانما هی الحالقة

قال ابو الدرداء لا اقول حالقة الشعر و لكن حالقة الدین و قال (ص) کل الکذب یتکتب علی ابن آدم الا ثلثا: رجل کذب امراته لیرضیها عنه و رجل یحدث بین امرأین مسلمین لیصلح بینهما و رجل کذب فی خدعة حرب.

و فی التوریه الذین یصلحون بین الناس اذا تفسدوا اولئک خصائص الله من خلقه، قرأ یعقوب بین اخوتکم بالتاء علی الجمع و قرأ الحسن بین اخوانکم و الاکثر بالنسب الاخوة، و فی الصداقة الاخوان و یقع کل واحد منهما موقع الآخر، وَ اتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَعْصُوهُ وَ لَا تَخَالَفُوا امْرَهُ، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ابْنِ عَبَّاسٍ كَافَتْ اِیْنَ آیْتِ دَر شَأْنِ ثَابِتِ بِنِ قَیْسِ بِنِ شِمَاسٍ فَرُو آمَدَ كَه نَشَسْتِ وِی دَر هَمِه اَوْقَاتِ بَجَنِبِ رَسولِ بُوَدِ اَز بَهِرِ آن كَه دَر كُوشِ وِی گِرَانِی بُوَدِ، بِنَزْدِیكِ رَسولِ اَز آن مِی نَشَسْتِ تا سَخِنِ رَسولِ آسانِ تَوَانَدِ شَنِیدِ. رُوِزِی دِیرِ رَسیدِ دَر آن مَجْمَعِ و مَرْدَمَانِ نَشَسْتِه بُوَدِنَدِ.

ثابت پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت: تفسحوا تفسحوا. مردی او را گفت: اصبت مجلسا فاجلس، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرانه نشینی؟ ثابت از آن سخن در خشم شد و بنشست. آن گه فرا آن مرد گفت: تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود، آن مرد دلتنگ گشت و از شرم سر در پیش افکند، آن ساعت جبرئیل آمد و این آیت آورد.

و قال الضحاک نزلت فی وفد تمیم الذین نادوا رسول الله من وراء الحجاب کانوا یتستهزءون فقراء اصحاب النبی (ص) مثل عمار و خباب و بلال و صهیب و سلمان و سالم مولی ابی حذیفه لما راوا من رثاة حالهم فانزل الله تعالی فی الذین آمنوا منهم. و اما قوله:

وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءِ قَالَ انس نزلت فی نساء رسول الله عیّن ام سلمة بالقصر و قال ابن عباس ان صفیة بنت حبیب بن اخطب اتت رسول الله فقالت ان النساء یعیرنن و یقلن لى یا یهودیة بنت یهودیین فقال لها رسول الله هلّا قلت ان ابى موسى و عمى هارون و زوجى محمد علیهم السلام فانزل الله هذه الایة

و المعنى لا یتسهزئ قوم بقوم عسى ان یكونوا خیرا منهم عند الله و افضل نصیباً، و لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ اى لا تعیبوا و لا تطعنوا اهل دینکم و قیل اللمز العیب فى المشهد و الهمز فى المغیب و قیل اللمز یكون باللسان و العین و الاشارة و الهمز لا یكون الا باللسان، و لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ، التنابز التفاعل من النبز و هو اللقب و هو ان یدعى الانسان بغير ما سمى به و لا یتعمل الا فى القبیح. قال عكرمة هو قول الرجل للرجل یا فاسق یا منافق یا كافر و قال الحسن كان الیهودى و النصرانى یسلم فیقال له بعد اسلامه یا یهودى یا نصرانى و قال عطاء هو ان تقول لاخیک یا كلب یا خنزیر یا حمار.

و قال ابن عباس التنابز بالالقب ان یكون الرجل عمل السیئات ثم تاب عنها فنهى الله ان یعیّر بما سلف من عمله، بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ. فيه تأویلان احدهما: بئس الاسم اسم الفسق و هى ان یقول له یا یهودى یا نصرانى یا فاسق یا زانى یذكره باسم ذنبه بعد ایمانه و توبته. الثانى: ان من فعل ما نهى عنه من السخریة و اللمز و النبز فهو فاسق و بئس الاسم الفسوق بَعْدَ الْاِيْمَانِ، اى مع الایمان او بعد دخوله فى الایمان فلا تفعلوا ذلك فتستحقوا اسم الفسق و مَنْ لَمْ يَتُبْ، عما نهى عنه، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ، رسول خدا چون بسفر بیرون شدی هر دو مرد توانگر را یکى درویش با ایشان فرا کردی، تا وی ایشان را خدمت کند و ایشان مؤنت وی کفایت کنند. سلمان درویش بود و محتاج و دو کس را از ایشان را در سفر خدمت میکرد و در منزلها طعام و شراب ایشان میساخت و حاصل میکرد. در منزلی از منزلهای سفر، سلمان از پیش برفت بمنزل تا از بهر ایشان طعام سازد، چون بمنزل رسید از ماندگی و رنجوری خواب بر وی غلبه کرد و باطعام ساختن نه پرداختن، ایشان در رسیدند و طعام نیافتند. سلمان را فرستادند برسول و از وی طعام خواستند. رسول او را باسامة فرستاد و اسامة خازن رسول بود. اسامة گفت طعامی مانده نیست بنزدیک ما. سلمان بی طعام و بی مقصود

بازگشت. آن دو مرد گفتند نزدیک اسامه طعام بود، لکن اسامه بخیلی کرد و نداد. سلمان را بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی نگشاد. آن گه بطعن گفتند: لو بعثناه الی بئر سمیحة لغار ماءها، اگر ما این سلمان را بجاهی فرستیم که در آن آب بود، آب بزمین فروشود و سلمان محروم ماند. آن گه آن دو مرد برخاستند و تجسس میکردند که تا خود بنزدیک اسامه طعام بود یا نبود. رسول خدا ایشان را دید گفت چیست اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می بینم، ایشان گفتند یا رسول الله و الله ما تناولنا یومنا هذا لحما.

قال ظللتم تاکلون لحم سلمان و اسامة فانزل الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن، و اراد ان یظن باهل الخیر شرّاً، إن بعض الظنّ اثم، قال سفیان الثوری: الظن ظنّان، احدهما: اثم و هو ان یظن و یتکلم به و الآخر: لیس باثم و هو ان یظن و لا یتکلم به و قیل الظن علی اربعة اوجه مامور به و محظور و مندوب الیه و مباح. اما المأمور به فحسن الظن بالله، قال النبی (ص): لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله و كذلك حسن الظن بالمؤمنین من

قوله علیه الصلاة و السلام ان حسن الظن من الايمان. و من قوله سبحانه ظنّ المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً. و اما المحظور فهو ظن السوء بالله و بالمؤمنین و هو قوله تعالی: إن بعض الظنّ اثم، قال مقاتل: هو ان یتکلم بما ظنه، فان لم یتکلم به فلا یكون اثماً. و اما المندوب الیه، فقول النبی (ص): احترسوا من الناس بسوء الظن.

و قال الحزم سوء الظن و الحزم مندوب الیه و اما المباح فکالظن فی الصلاة و الصوم و القبلة امر صاحبه بالتحری فیها و البناء علی غلبة الظن و لهذا الانقسام قال: کثیراً من الظنّ و لم یقل اجتنبوا الظن مطلقاً قوله: و لا تجسسوا، التجسس هو البحث عما خفی حتی یتظهر. و قرء فی الشواذ لا تحسسوا بالحاء فقیل بالجیم البحث لغیرک و بالحاء البحث لنفسک و کلاهما منهی عنه و معنی الایة خذوا ما ظهر و دعوا ما ستر و لا تتبعوا عورات المسلمین.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص) ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث و لا تحسسوا و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و کونوا عباد الله اخواناً.

و عن ابن عمر ان النبي (ص) قال: يا معشر من آمن بلسانه و لم يفيض الايمان الى قلبه لا تغتابوا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع الله عورته و من يتبع الله عورته يفضحه و لو في جوف رحله.

و قال زيد بن وهب قيل لابن مسعود هل لك في الوليد بن عقبة تقطر لحيته خمرا فقال: أنا نهينا عن التجسس فان يظهر لنا شيئا نأخذ به. قوله: وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يَقُولُ لَا يَتَنَاوَلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا بِظَهْرِ الْغَيْبِ بِمَا يَسُوُّهُ مِمَّا هُوَ فِيهِ.

عن ابى هريرة ان رسول الله قال أ تدرؤن ما الغيبة قالوا الله و رسوله اعلم قال: ذكرك احاك بما يكره قيل أ فرأيت ان كان في اخي ما اقول. قال ان كان فيه ما تقول فقد اغتبتته و ان لم يكن فيه ما تقول فقد بهتته، أ يُحِبُّ

أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا، هَذَا مَثَلٌ وَ الْمَعْنَى كَمَا تَكْرَهُونَ أَكْلَ لَحْمِ أَخِيكُمْ مَيْتًا، فَاجْتَنِبُوا ذِكْرَهُ بِالسُّوءِ غَائِبًا وَ قِيلَ مَعْنَاهُ كَمَا تَتْرَكُونَ أَكْلَ لَحْمِهِ مَيْتًا فَانْهَ عَنْهُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ فَاتْرَكُوا غَيْبَتَهُ فَانْهَ عَنْهُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ وَ انْهَ عَنْهُ بِالْأَكْلِ لِأَنَّ الْمَيْتَ لَا يَشْعُرُ بِمَا يُؤْكَلُ مِنْهُ وَ لَا يَحْسُ بِهِ كَذَلِكَ الْغَائِبُ لَا يَشْعُرُ بِهِ وَ لَا يَحْسُ وَ قَوْلُهُ: فَكَّرَهُتْمُوهُ، يَعْنِي بَلْ عَافَتْهُ نَفْسُكُمْ فَكَّرَهُتْمُوهُ وَ قِيلَ كَرِهْتُمْ أَنْ تَغْتَابُوا، فَلَا تَغْتَابُوا غَيْرَكُمْ.

عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال لما عرج بي مررت بقوم لهم اظفار من نحاس يخمشون وجوههم و لحومهم، فقلت من هؤلاء يا جبرئيل قال: هؤلاء الذين يأكلون لحوم الناس و يقعون في اعراضهم.

و قال صلى الله عليه و آله و سلم الغيبة اشد من الزنا. قالوا و كيف. قال ان الرجل يزني ثم يتوب فيتوب الله عليه و ان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه.

و قال ميمون بن سياه بينا انا نائم اذا انا بجيفة زنجي و قائل يقول كل، قلت يا عبد الله و لم آكل، قال بما اغتبت عبد فلان قلت و الله ما ذكرت فيه خيرا و لا شرًا قال لكنك استمعت و رضيت فكان ميمون لا يغتاب احدا و لا يدع احدا ان يغتاب عنده احدا.

يكي از جمله بزرگان دين و صلحاء سلف حكاييت كرد كه در گورستان نشسته بودم، مردى بمن برگذشت، بر زبان من برفت كه هذا و امثاله وبال على الناس، اين چنين كس بر مردمان وبال باشد. همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه اى كه بر آن مرده اى بود و

مرا گفتند: کل من لحم هذا، گوشت این مرده بخور. چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من او را غیبت کرده بودم گفتم چون خورم گوشت این مرده؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم. مرا جواب دادند که فلم اغتبه اذا، پس چرا غیبت وی کردی؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است. از خواب درآمدم اندوهگن و حزین. یک سال بآن گورستان میرفتم، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یک سال که او را باز دیدم از دور بمن نگریست و گفت تبت، توبه کردی از آن، گفتم بلی توبه کردم و نیز نگویم؟ گفت: ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش باز شو و نیز غیبت کس مکن.

و در خبر است که مصطفی (ص) ماعز را رجم فرمود بحکم آنکه بر نفس خویش چهار بار اقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جایی میگذشت و دو کس با یکدیگر میگفتند می بینی این ماعز را الله بر وی ستر کرد و او خویشتن را رسوا کرد تا چنانک سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آن دو مرد با وی میرفتند تا جایی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت از این گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبه بردارید، گفتند یا رسول الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود آنچه شما خوردید از گوشت آن برادر شما از این صعبت بود، اما انه الان فی انهار الجنة یتغمس فیها. ماعز اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هر ساعتی نوطهارتی در خود می بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، فیما ینهیکم عنه و توبوا الیه عما قد سلف، إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ مَقَاتِلَ گفتم سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح مکه رسول خدا بلال را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت، عتاب بن اسید بن ابی العیص از سر عصیبت جاهلیت گفت: الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یر هذا الیوم، حارث بن هشام گفت اما وجد محمد غیر هذا الغراب الاسود مؤذنا. سهیل بن عمرو گفت: ان یرد الله شیئا یغیره، ابو سفیان گفت: انی لا اقول شیئا اخاف ان یخبر به رب السماء، هر یکی از سر تکبر و تجبر خویش بزرگی مینمودند و عیب درویشان میجستند. جبرئیل فرو آمد و رسول را از آن گفتار ایشان خبر کرد، آن گه این آیت فرو آمد و ایشان را از آن ناسزا گفتن و عیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن بازداشت و زجر کرد. ابن

عباس گفت در شأن ثابت بن قیس فرو آمد که در مجمع رسول آن مرد را گفته بود پسر فلانه و درویش را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من الذاکر فلانته، فقال ثابت انا یا رسول الله فقال انظر فی وجوه القوم فنظر فقال ما رایت یا ثابت؟ قال رایت ابیض و احمر و اسود، قال فانک لا تفضلهم الا فی الدین و التقوی

فانزل الله فی ثابت هذه الاية و فی الذی لم يتفسح له: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا. الاية.

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ يَعْنِي آدَمَ وَ حِوَاءَ أَي كَلَّكُمْ بَنَوَابِ وَاحِدٌ وَ أُمَّ وَاحِدَةٌ مَتَسَاوُونَ فِي النَّسَبِ، وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا مُّجْتَمِعَةً شَعْبٌ بِفَتْحِ السِّينِ وَ هِيَ رُؤُسُ الْقَبَائِلِ مِثْلُ رِبِيعَةَ وَ مَضَرَ وَ الْاَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ سَمَوُا شُعُوبًا لِنَشْعِبِهِمْ وَ اجْتِمَاعِهِمْ كَشَعْبِ اغْصَانِ الشَّجَرِ وَ هُوَ مِنْ الْاَضْدَادِ، يُقَالُ شَعْبٌ أَي جَمْعٌ وَ شَعْبٌ أَي فِرْقٌ وَ قَبَائِلٌ جَمْعُ قَبِيلَةٍ وَ هِيَ دُونَ الشُّعُوبِ مِثْلُ بَكْرِ مِنْ رِبِيعَةَ وَ تَمِيمٍ مِنْ مَضَرَ. وَ دُونَ الْقَبَائِلِ الْعِمَائِرُ وَاحِدَتُهَا عِمَارَةٌ بِكسْرِ الْعَيْنِ وَ هُمُ شِيبَانَ مِنْ بَكْرِ وَ دَارِمٍ مِنْ تَمِيمٍ وَ دُونَ الْعِمَائِرِ الْبَطُونُ مِثْلُ بَنِي غَالِبٍ وَ لَوِيٍّ مِنْ قَرِيشٍ وَ دُونَ الْبَطُونِ الْاَفْخَاذُ وَاحِدُهَا فَخَذٌ كَبْنِي هَاشِمٍ وَ اُمِيَّةٍ مِنْ بَنِي لُؤَيٍّ. ثُمَّ الْفَضَائِلُ وَ الْعِشَائِرُ وَاحِدَتُهَا فَصِيلَةٌ وَ عَشِيرَةٌ وَ لَيْسَ بَعْدَ الْعَشِيرَةِ حَيٌّ يُوصَفُ بِهِ. قَالَ الزَّيْبِرُ بْنُ بَكَّارِ الْعَرَبِ عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ: شَعْبٌ ثُمَّ قَبِيلَةٌ ثُمَّ عِمَارَةٌ ثُمَّ بَطْنٌ ثُمَّ فَخَذٌ ثُمَّ فَصِيلَةٌ. وَ قِيلَ الشُّعُوبُ مِنْ الْعَجْمِ وَ الْقَبَائِلُ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْاَسْبَاطُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ قِيلَ الشُّعُوبُ الَّذِينَ لَا يَعِزُّونَ إِلَىٰ أَحَدٍ بَلْ يَنْتَسِبُونَ إِلَى الْمَدَائِنِ وَ الْقُرَى وَ الْاَرْضِينَ وَ الْقَبَائِلُ الْعَرَبُ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ إِلَىٰ آبَائِهِمْ، لِنَتَّعَرَفُوا يَعْنِي لِيَعْرِفَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فِي قَرَبِ النَّسَبِ وَ بَعْدَهُ لَا لِنَتَّفَاخَرُوا وَ قِيلَ لِكَيْ تَعْرِفُوا إِذَا سَأَلْتُمْ مِمَّنْ أَنْتُمْ فَتَقُولُوا مِنْ قَرِيشٍ، مِنْ كِنْدَةَ، مِنْ تَمِيمٍ.

ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عند الله اتقيهم، فقال: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ بَالٍ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِحَسْبِكُمْ وَ نَسَبِكُمْ خَيْرٌ بِأَعْمَالِكُمْ وَ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ.

قال قتادة في هذه الاية اكرم الكرم التقوى و الام اللؤم الفجور.

قال رسول الله (ص) من سره ان يكون اكرم الناس فليتق الله

و قال: كرم الرجل دينه و تقواه و اصله عقله و حسبه خلقه.

و قال ابن عباس: كرم الدنيا الغنى و كرم الآخرة التقوى.

و عن ابن عمر ان النبي (ص) طاف يوم الفتح على راحلته يستلم الركن بمحجته فلما خرج لم يجد مناخا فخرج الى بطن الوادي فانيخت فيه ثم قام فخطبهم فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال: الحمد لله الذي اذهب عنكم عبية الجاهلية و فخرها بابائها انما الناس رجلان برّ تقى كريم على الله و فاجر شقى هين على الله ثم تلا: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى... الاية، قال اقول قولى هذا و استغفر الله لى و لكم و قال (ص) ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم و انما انتم بنو آدم اكرمكم عند الله اتقاكم سئل رسول الله (ص)

اى الناس اكرم قال: اكرمهم عند الله اتقيهم قالوا ليس عن هذا نسألك؟ قال فاكرم الناس يوسف بن نبي الله بن نبي الله بن خليل الله قالوا ليس عن هذا نسألك؟ قال: فمن معادن العرب تسئلونى، قالوا: نعم، قال فخيراركم فى الجاهلية خيراركم فى الاسلام اذا فقهوا.

و روى عن ابو هريره: ان الناس يحشرون يوم القيمة ثم يوقفون ثم يقول الله عز و جل لهم طالما كنتم تكلمون و انا ساكت فاسكنوا اليوم حتى اتكلم ائى رفعت نسبا و ايتم الا انسابكم، قلت ان اكرمكم عندى اتقيكم و ايتم انتم فقلتم لا بل فلان بن فلان و فلان بن فلان فرفعتم انسابكم و وضعتم نسبي فالיום ارفع نسبي و وضعت انسابكم سيعلم اهل الجمع اليوم من اصحاب الكرم اين المتقون.

قالت الأعرابُ آمناً، اين آيت در شأن بنى اسد بن خزيمه فرو آمد.

قومى باديه نشين بودند، در سال قحط بمدينه آمدند و بظاهر كلمه شهادت ميگفتند و اسلام مينمودند، اما بباطن نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدينه تباه كارى كردند و نرخها گران ميكردند و آن گه باسلام خویش منت بر رسول نهادند، گفتند اتك العرب بانفسها على ظهور رواحلها و جئناك بالانقال و العيال و الذرارى و لم نقاتلك كما قاتلك بنو فلان و بنو فلان، گفتند ما كه آمدیم بجملى آمدیم با عيال و فرزندان و بار و بنه خویش نه چون قومهای ديگر كه تنها آمدند بر راه احلهاى خویش، و آن گه قتال كردند هر گروهى از عرب با تو و ما قتال نكرديم. بر رسول منت مينهادند كه ما مؤمنانيم و از وى عطا و صدقه ميخواستند تا رب العالمين در شأن ايشان اين آيت فرستاد: قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ

لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا يَا مُحَمَّدُ اِيشَان رَا كُوى شَمَا اِيْمَان نِيَاوردِيد كِه اِيْمَان تَصْدِيق دَل اِسْت وَ اِخْلَاص وَ تَصْدِيق وَ اِخْلَاص نِيْز دَر دِلْهَآي شَمَا نِيَاْمَدِه، بَلِي مُسْلِمَانَان اِيْد بْظَاهِر، بَر زَبَان كَلْمَه شَهَادَت رَاْنَدِه وَ اَز بِيْم قَتْل وَ سَبِي طَاعَت رَا اِنْقِيَاد نَمُودِه. اَز اِيْنجا مَعْلُوم شُد كِه اَنْچَه بَر ظَاهِر بَنْدِه مِيْرُود اَز طَاعَت دَاشْتَن وَ حَكْم رَا مُنْقَاد بُوْدَن اَن رَا اِسْلَام كُويْنِد بَر مَعْنَى اِسْتِسْلَام، وَ اَنْچَه بَر بَاطِن مِيْرُود اَز تَصْدِيق وَ اِخْلَاص اَن رَا اِيْمَان كُويْنِد وَ مُصْطَفَى فَرْمُودَه اِلْسِلَام عَلَانِيَه وَ اِلْاِيْمَان سَرِيْرَه، اِسْلَام اَشْكَار اِسْت وَ اِيْمَان نَهَان. اِسْلَام اَنْسْت كِه خَلْق اَز تُو بِيْنِنْد، اِيْمَان اَنْسْت كِه خَالِق اَز تُو شَنَاَسْد. اِسْلَام بَا خَلْق اِسْت وَ اِيْمَان بَا خَالِق. اِسْلَام شَرِيْعَت اِسْت وَ اِيْمَان حَقِيْقَت. اِسْلَام پُوسْت اِسْت وَ اِيْمَان مَغْز. اِسْلَام سُود اِسْت وَ اِيْمَان مَآيَه. اِسْلَام صَدْف اِسْت وَ اِيْمَان دَر وِي دَرّ، اِسْلَام كَالْبِد اِسْت وَ اِيْمَان دَر وِي رُوح. اِسْلَام حَلِيْت اِسْت وَ اِيْمَان عَقِيْدَت. اِسْلَام سَايَه اِسْت وَ اِيْمَان دَرخْت. اِسْلَام خَاْنَه اِسْت وَ اِيْمَان كَدخْدَا. اِسْلَام لُوح اِسْت وَ اِيْمَان نَبَشْتَه. اِسْلَام قَدْح اِسْت وَ اِيْمَان شَرَاب. اِسْلَام زَبَان اِسْت وَ اِيْمَان كَلْمَه. چُون اَز خُود حَكَايْت كُنِي چِنِيْن كُوى: مُسْلِمَانِم بَحْكَم، مُؤْمِنِم بَا مِيْد، سَنِيْ اِم بَاتْبَاع.

قَالَ اَهْلُ اللُّغَةِ: اِلْسِلَام هُوَ الدَّخُوْلُ فِى السَّلْمِ وَ هُوَ اِلْتِقَاْدُ وَ الطَّاعَةُ. يُقَالُ اسْلَمَ الرَّجُلُ اِذَا دَخَلَ فِى السَّلْمِ كَمَا يُقَالُ اشْتَى اِذَا دَخَلَ فِى الشِّتَاءِ وَ اصْفَا اِذَا دَخَلَ فِى الصَّيْفِ وَ اَرْبَعٌ اِذَا دَخَلَ فِى الرَّبِيعِ. فَمِنْ اِلْسِلَامِ مَا هُوَ طَاعَةُ عَلٰى الْحَقِيْقَةِ بِالسَّلْسَانِ وَ الْاَبْدَانِ وَ الْجِنَانِ. كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِاِبْرَاهِيْمَ اُسْلِمَ قَالَ اُسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ مِنْهُ مَا هُوَ اِنْقِيَادٌ بِالسَّلْسَانِ دُوْنَ الْقَلْبِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: قُولُوا اَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْاِيْمَانُ فِى قُلُوْبِكُمْ، وَ رُوِيْ اَنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) قَسَمَ قَسْمًا فَاَعْطٰى رَجَالًا وَ مَنَعَ رَجَالًا، فَقَالَ لِهٖ سَعْدُ بْنُ اَبِي وَقَاصٍ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَعْطَيْتَ فُلَانًا وَ لَمْ تَعْطَ فُلَانًا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) اَوْ مُسْلِمٌ مَّرَّتَيْنِ اَوْ ثَلَاثًا فَعَلِمَ اَنْ اِلْسِلَامِ اسْمُ نَظَاهِرِ الدِّيْنِ الَّذِى يَلْزَمُ بِهِ الْاِحْكَامُ وَ الْاِيْمَانُ اسْمٌ لِلْحَقِيْقَةِ التِّى يَرْجَعُ بِهَا الْعَبْدُ وَ يَنْطَوِيْ عَلَيْهَا الْعَقْدُ فَالْاِسْلَامُ هُوَ الَّذِى مَنَعَ الدِّمَاءَ وَ الْاَمْوَالَ وَ اَقَامَ الذَّمَّ وَ الْاِحْكَامَ. وَ الْاِيْمَانُ حَقِيْقَتُهُ التِّى نَجَّتْ مِنْ مَقْتِ اللّٰهِ وَ خَلَّصَتْ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ وَ الْمُسْلِمُونَ مُتَسَاوُونَ فِى الْاِسْلَامِ وَ الْمُؤْمِنُونَ مُتَفَاوِتُونَ فِى الْاِيْمَانِ. فَاحْسِنُهُمْ عَمَلًا وَ اَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا، اَكْمَلُهُمْ اِيْمَانًا. وَ قَالَتْ الْمَرْجُئَةُ الْمُؤْمِنُونَ لَا يَتَفَاوِتُونَ فِى الْاِيْمَانِ وَ ذَلِكَ لِاَنْهُمْ لَمْ يَعْدُوْا الْاِعْمَالَ مِنْ

الايان و هذا خلاف السنة و اصل البدعة و قد قال النبي (ص) صنفان من امتى ليس لهما فى الاسلام نصيب المرجئة و القدرية.

قوله: وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، ظاهرها و باطنا و سرا و علانية، لا يَلْتَكُمُ قرأ ابو عمرو: و لا يالتمكم بالالف كقوله تعالى: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ وَ قرأ الآخرون بغير الف و هما لغتان بمعنى واحد يقال آلت يالتم التا و لات يلبت لبتا اذا نقص و معنى الآية لا ينقصكم من، ثواب، أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ثم وصف المؤمنين المحققين المصدقين فى ايمانهم فقال: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، لم يشكوا فى ايمانهم بل اخلصوا فى عقايدهم ثم حققوا بافعالهم و هو قوله: وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، اى فى طاعة الله، أولئك هُمُ الصَّادِقُونَ فى ايمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح، هذا هو المؤمن الصادق لا من اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول الله فحلفوا بالله انهم مؤمنون فى السر و العلانية و عرف الله غير ذلك منهم فانزل سبحانه: قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ، دخلت الباء لا لان هذا التعليم بمعنى الاعلام و المعنى أتعلمون و تخبرون الله بدينكم الذى اتمت عليه، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ اى يعلم ما فى قلوب اهل السماوات و ما فى قلوبكم، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لا تخفى عليه خافية فلا يحتاج الى اخباركم.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا وَ هم بنو اسد بن خزيمه و قد سبق بيانه و قيل هم الاعراب الذين ذكرهم الله فى سورة الفتح: جهينة و مزينة و اسلم و اشجع و غطفان كانوا يقولون آمنا ليؤمنوا على انفسهم و اموالهم، فلما استنفروا الى الحديبية تخلفوا و هم الذين منوا بايمانهم على رسول الله و تقديره: يمتنون عليك باسلامهم قُلْ لا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ اى باسلامكم، بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ يعنى بان هديكم، لِلإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى ايمانكم فلسستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكانت المنة لله لا لكم. المن يذكر و المراد به التحمد بالنعمة و هو مذموم من العباد و يذكر و المراد به الانعام و عليه وصف الله بانه منان. قوله: بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ، اى انعم عليكم و قيل بل الله احق بالتحمد بالنعمة.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ما غاب فيها عنكم، وَ اللَّهُ بصير بما يعملون قرأ ابن كثير بالتاء لان فى الآية ذكر الحضور فحسن الوجهان و الله اعلم.

النویة الثالثة

قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ أَي پدید آرنده هر موجودی ای پذیرنده هر دودی. ای کرمت بندگان را بروزی ضامن، ای ملک تو از فنا و زوال ایمن.

عزیز کرده تو کس خوار نکند بر کشیده تو کس نگوینسار نکند. بداغ گرفته تو کس در او طمع نکند. مؤمنان همه بداغ تواند و در روش خویش با چراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، از تارات خلقیت و حالات بشریت در دایره عهده قدم بر نقطه رضا دارند. گاه چون سروی در چمن در مقام خلوت اند، گاه چون چفته چوگانی بر مقام خدمت اند. ایشانند که در ازل رب العالمین ایشان را نواخته و میان ایشان برادری افکنده که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ برادری که هرگز منقطع نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد بپیوندد، همانست که خبر میآید: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی. مراد باین نسب دین و تقوی است نه نسب آب و گل.

اگر نسبت آب و گل بودی بولهب و بو جهل را در آن نصیب بودی و هو المشار الیه فی قوله: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ ای جوانمرد چون می دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزار و شرط خویش بجای آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار و فتوت پیش گیر و خدمت بی معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظّ خود یکسر فرو گذار و نصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای و رنه هجرت کن. ذو النون مصری را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست و خاست با که کنیم، گفت: من لا یملک و لا ینکر علیک حالا من احوالک و لا یتغیر بتغیرک. فرمود صحبت با کسی کن که وی را ملک نبود یعنی آنچه دارد از مال و ملک نه حق خویش داند حق برادران در آن بیش از حق خویش شناسد.

هر خصومت که در عالم افتاد از تویی و منی خاست چون تویی و منی از راه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخاست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی دار که بهیچ حال بر تو منکر نگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی‌عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست. مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد، زن گفت آن‌گه که کمال عشق ترا نقصان آمد. مصطفی (ص) فرمود حبّ الشیء یعمی و یصمّ.

دوستی مر مرد را از دیدن عیب محبوب نابینا کند و از ملامت شنیدن کر گرداند تا نه عیب دوست بیند نه ملامت در دوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لا یتغیر بتغیرک باین کلمت او را از صحبت خلق باز برید گفت صحبت که کنی با حق کن نه با خلق زیرا که خلق بگردند چون تو بگردی و حق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش و کمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

پیر طریقت گفت الهی تو مؤمنان را پناهی. قاصدان را بر سر راهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو او را یی، آیا که تا از ما خود کرائی.

ذو النون مصری گفت زنی را دیدم درین سواحل شام، زنی که بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا و ذات وفا بود. ظاهر او همه صفا صفت، باطن او همه بقا معرفت. نه در صورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در باخته، صفات محبوب از صفات خود بیزار شده.

ایها السائل عن قصتنا لو ترانالم تفرق بیننا

فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

ای جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است و شرع محبت بر خلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق و نفع و نواختن است و در شرع محبت همه قهر و عنف و کشتن و خون ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

ذو النون مصری گفت: آن زن را پرسیدم که من این اقبلت و این تریدین؟
 ای زن از کجا رفته‌ای و کجا قصد داری. گفتا اقبلت من عند اقوام تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِلَى رِجَالٍ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشان را بصفت و سیرت معروف کردند نه بنام و نسبت. هر که او شرفی و کرامتی در جهان یافت از صفت و سیرت یافت نه از نام و نسبت، چه شرف دارد آن نسبت که فردا بریده گردد؟ و الحق جل جلاله یقول: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ كَدَامَ كَرَامَتِ اسْتِ بزرگوارتر از این کرامت که رب العزة میفرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. آن گه صفت آن قوم، بیداری نهاد و بیخوابی که صفت مشتاقان است و آئین عاشقان، گفت چون شب درآید و آفتاب نهان شود دل‌های ایشان معدن اندوهان شود، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالند از خواری، گهی روزنامه عشق باز کنند و سوره شوق آغاز کنند، فریاد درگیرند و سوز بزاری دوست را یاد کنند.

همه شب سر بر زانوی حیرت نهاده یا روی بر خاک حسرت مالیده و بدرد دل و سوز جگر این نوحه میکنند که:

تاریکتر است هر زمانی شب من یا رب شب من سحر ندارد گویی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج بیداری چه داند، هر که شبی بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هرگز ترا شبی بود که از درد ناپافت مونس، مونس تو ماه بود و ستاره با تو همراز بود. ای شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده و روز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت را شب آمد، بهار جوانی درگذشت، گلنارت زرد شد، عقیقت کاه شده چراغت فرو مرد، حساب عمر فذلک شد، روز شمرده باخر رسید و برید در رسید. امروز ماتم خود بدار و اشک حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینایی، نه تن ماند نه توانایی، نه قوت ماند نه دانایی نه کمال ماند نه زیبایی.

وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
 بیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
 بیش از آن کین جان عذر آور فرو ماند ز نطق

۵۰ - سورة ق

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. ق منم خداوند قادر و قهار قدوس و قریب و الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ (۱) باین قرآن بزرگوار. بَلْ نِيسْت چنانک کافران میگویند، عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، شگفت داشتند که بایشان آمد آگاه کننده ای هم از ایشان، فَقَالَ الْكَافِرُونَ، ناگرویدگان گفتند، هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) این چیز یست شگفت.

أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا، باش که ما بمیریم و خاک گردیم، ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) این باز بردی است دور.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ، میدانیم هر چه زمین از ایشان کاهد، وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴) و نزدیک ما نوشته ای است آن را نگه دارنده.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، آری ایشان دروغ شمردند سخن راست که بایشان آمد، فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ (۵) ایشان در کاری اند شوریده گمان آمیز.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ، در ننگردند در این آسمان زبر ایشان. كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، که چون افراشتیم، وَ زَيَّنَّاهَا، و چون نگاشتیم.

وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶)، و آن را هیچ شکاف و عیب نه. وَ الْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا، و زمین باز کشیدیم، وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، و در آن او کندیم کوه ها بلند،

وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) و رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو. تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى باز نمودن و در یاد دادن را لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) هر بنده را باز گردانیده بدل با الله.

وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، و فرو فرستادیم از آسمان، مَاءً مُبَارَكًا آبی برکت کرده در آن، فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ، تا رویانیدیم بآن درختستانها، وَ حَبَّ الْحَصِيدِ (۹) و تخم هر نبات درودنی.

وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ، و خرما بنان بلند بارور، لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) آن را خوشه میوه آن در هم نشسته.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ، داشت بندگان را، وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْنًا، و زنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱) هم چنان رستاخیز. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، دروغزن گرفتند پیش از ایشان قوم نوح، وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ، و اصحاب چاه، وَ تَمُودُ (۱۲) و تمود قوم صالح وَ عَادٌ، اول قوم هود، وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) و فرعون موسی و کسان لوط. وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ ثَبَعٍ، و مردمان پیشه‌ای که و قوم ثبَع، كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند، فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) تا واجب گشت و سزا آنچه بیم داده بودم ایشان را بآن.

أَعْيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ، بماندیم یا درماندیم بآفرینش نخستین، بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)، بلکه ایشان در گمان‌اند از این آفرینش نو. وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بِيَا فَرِيدٍ مردم را، وَ نَعْلَمُ مَا تُوسَّسُ بِهِ نَفْسُهُ و میدانیم آنچه در دل او میانید، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) ما نزدیک‌تریم با او از رگ جان. إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ سخن می‌ربایند آن دو سخن ربای و می‌فراگیرند از او، عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَعِيدٌ (۱۷) یکی از راست سوی او نشسته و یکی از چپ سوی او نشسته. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ، بیرون ندهد هیچ سخن از دهن، إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) مگر نزدیک اوست گوشوانی ساخته.

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است: سوره «ق» و سوره «الباسقات»، هزار و چهارصد و نود و چهار حرف است. سیصد و پنجاه و هفت کلمت و چهل و پنج آیت، جمله بمکه فرو آمد مگر یک آیت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ این یک آیت بمدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده و باقی همه یکی است و در این سوره دو آیت منسوخ است یکی: فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ، دیگر: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف.

و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة ق هون الله عليه ثارات الموت و سكراته.

قوله تعالی: ق اقوال مفسران مختلف است در معنی ق ابن عباس گفت: نامی است از نامهای الله. سوگند بآن یاد کرده چنانک بقرآن یاد کرده.

محمد بن کعب القرظی گفت افتتاح نام الله است قادر و قاهر و قابض قدوس و قریب و قیوم و معنی آنست که انا الله القادر القابض انا القدوس القوی، و بر یک حرف اختصار کرد بر مذهب اختصار و عادت عرب که گفته‌اند: قد قلت لها قفی فقالت قاف.

قتاده گفت نام قرآن است، شعبی گفت نام سوره است، ضحاک گفت کوهی است گرد زمین درآمده از زمرد سبز و سبزی آسمان از فروغ آنست و هر چه در زمین بدست خلق افتاده از زمرد همه از آنست. وهب منبه آورده که ذو القرنین گرد عالم میگشت تا بکوه قاف رسید و گرد کوه قاف کوه‌های خرد دید. رب العالمین کوه با وی بسخن آورد تا از وی پرسید که ما انت؟ تو چه باشی و نامت چیست؟

گفت: انا قاف، منم قاف گرد عالم درآمده، گفت این کوه‌های خرد چیست؟

گفت این رگهای منست و در هر بقعتی و در هر شهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته، هر آن زمین که بارادت حق آن را زلزله خواهد رسید مرا فرماید تا رگی از رگهای خود بجنابانم که بآن زمین پیوسته تا آن را زلزله افتد. ذو القرنین گفت یا قاف از عظمت الله با ما چیزی بگوی گفت یا ذا القرنین ان شأن ربنا لعظیم کار خداوند ما عظیم است و از اندازه و هم و فهم بیرونست. بعظمت او خبر کجا رسد و کدام عبارت بوصف او رسد. گفت آخر آنچ کمتر است و در تحت وصف آید چیزی بگوی، گفت وراء من زمینی است آفریده پانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن، همه کوهان اند پر از برف، و رنه آن برف بودی من از حرارت دوزخ چون از زیر بگداختید، ذو القرنین گفت زدنی یا قاف، نکته‌ای بگوی دیگر از عظمت و جلال حق گفت جبرئیل امین کمر بسته در حجب هیبت ایستاده، هر ساعتی از عظمت و سیاست درگاه جبروت بر خود بلرزد رعه‌ای بر وی افتد. رب العالمین از آن رعه وی صد هزار ملک بیافریند، صفها برکشیده در حضرت، بنعت هیبت سر در پیش افکنده و گوش بر فرمان نهاده، تا یک بار از حضرت عزت ندا آید که سخن گوئید، همه گویند «لا اله الا الله» و بیش از این نگویند، اینست که رب العالمین گفت: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا اِلَى قَوْلِهِ وَقَالَ

صَوَاباً يَعْنِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ قِيلَ مَعْنَى قَوْلِهِ: ق: قَفَّ يَا مُحَمَّدُ عَلَىٰ إِدَاءِ الرِّسَالَةِ وَ الْعَمَلِ بِمَا أَمَرْتُ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ قَضَى الْأَمْرَ كَقَوْلِهِ: حَم، أَيْ حَمَّ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ الْإِحْسَانُ أَنْ يُقَالَ هُوَ مِنْ الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ عَلَىٰ مَا سَبَقَ امْتَالِهِ.

وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، أَيْ الشَّرِيفَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ الْكَثِيرَ الْخَيْرِ، الْعَظِيمَ الشَّانِ، هَذَا قَسَمَ جَوَابَهُ مَحْذُوفٍ لِدَلَالَةِ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، تَأْوِيلُهُ: وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ أَنْ الرِّسُولَ صَادِقٌ وَ السَّاعَةَ حَقٌّ. وَ بِرِقُولِ إِيشَانَ كَمَا كُفِّتُنْدَ قَضَى الْأَمْرَ جَوَابَ مُقَدِّمِ اسْتِ تَقْدِيرِهِ: وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، قَضَى الْأَمْرَ بَيْنَ قُرْآنٍ بَزْرُغَوَارٍ كَمَا كَرَّارُ دَنْدِ وَ حَكْمِ رَانْدَنْدِ دَرِ اَزَلِ وَ قِيلَ جَوَابُهُ: بَلْ عَجِبُوا وَ جَوَابَاتِ الْقَسَمِ سَبْعَةٌ: أَنْ الشَّدِيدَةَ كَقَوْلِهِ: وَ الْفَجْرِ وَ لِيَالِ عَشْرِ السِّ قَوْلِهِ: إِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. وَ أَنَّ الْخَفِيفَةَ كَقَوْلِهِ: تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، وَ مَا النَّفْسِ كَقَوْلِهِ: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ، وَ اللَّامِ الْمَفْتُوحَةَ، كَقَوْلِهِ: فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهِنَّ، وَ لَا كَقَوْلِهِ: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ وَ قَدْ كَقَوْلِهِ: وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا، أَيْ قَوْلِهِ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ بَلْ كَقَوْلِهِ: ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُونَ نَسَبَهُ وَ صَدَقَهُ وَ أَمَانَتَهُ، فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا، أَيْ هَذَا الَّذِي يَقُولُ أَنْ نَبَعْتُ، شَيْءٌ عَجِيبٌ وَ قِيلَ اخْتِيَارَ اللَّهُ مُحَمَّدًا لِلرِّسَالَةِ وَ الْإِنْدَارِ شَيْءٌ عَجِيبٌ، أَكْرَ كَسَى كَوَيْدِ دَرِ سُوْرِهِ ص وَ قَالَ الْكَافِرُونَ بَوَاوُ وَ كَفْتُ وَ اَيْنَجَا بَفَا كَفْتُ چِه فَرْقِ اسْتِ؟ جَوَابُ آنَسْتِ كَمَا عَرَبِ اسْتِعْمَالِ فَا جَائِي كَنْدِ كَمَا ثَانِي بَاوُلِ مُتَّصِلِ بُوْدِ كَمَا دَرِ فَا مَعْنَى اتِّصَالِ اسْتِ وَ اَيْنَجَا شَيْءٌ عَجِيبٌ مُتَّصِلِ اسْتِ بَأَنْجِه كَفْتُ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ وَ اَيْنِ مَعْنَى اتِّصَالِ دَرِ سُوْرِهِ ص نَيْسْتِ لَا جَرْمِ بَوَاوُ كَفْتُ نَهْ بَفَا.

أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا، اسْتِفْهَامُ انْكَارٍ وَ اسْتِبْعَادُ وَ الْعَامِلُ فِيهِ مُضْمَرٌ تَقْدِيرُهُ اَنْبَعْتُ؟ اِنْ رَجَعْتُ؟ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجَعْتُ بَعِيدٌ، عَنِ الصِّدْقِ لَا يَكُونُ. وَ لَيْسَ الْمُرَادُ بَعْدَ الزَّمَانِ وَ قِيلَ بَعِيدٌ أَيْ مَحَالٌ هَذَا كَقَوْلِهِ: إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ.

الرَّجْعُ الْجَوَابُ وَ الرَّجْعُ الرَّدُّ وَ الرَّجْعُ الْمَطْرُ، نَطَقَ بِكُلِّهَا الْقُرْآنُ، فَالرَّجْعُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ، وَ فِي قَوْلِهِ: وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي، مَعْنَاهُمَا الرَّدُّ وَ الرَّجْعُ فِي قَوْلِهِ: أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا مَعْنَاهُ الْجَوَابُ. وَ الرَّجْعُ فِي قَوْلِهِ: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، مَعْنَاهُ الْمَطْرُ.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ، اى ما تاكل من لحومهم و دمائهم و عظمهم لا يعزب عن علمنا شيء. قال السدى هو الموت يقول قد علمنا من يموت منهم و من يبقى و عِنْدَنَا اى مع هذا عندنا كِتَابٌ كتب فيه ذلك و هو اللوح المحفوظ مكتوب فيه موتهم و مكثهم فى القبور و مبعثهم يوم القيمة و الحفيظ بمعنى المحفوظ و قيل الحفيظ بمعنى الحافظ اى حافظ لعدتهم و اسمائهم، قال الحسن هذا وعد من الله لنبيه بنصرته و اظهار دينه على سائر الاديان، فقال: قد علمنا ما تنقص منهم بان يقتلوا او يموتوا او ينتقلوا عن دينهم، و عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ فيه نصرک عليهم فلا تضيقن صدرک. و قيل قد علمنا ما تنقص الارض، اى ما يبلى منهم و ما يبقى. لان العصص لا تأكله الارض كما جاء فى الحديث كل ابن آدم يبلى الا عجب الذنب و فيه یرکب و ابدان الانبياء و الشهداء ايضا لا تبلى و عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ محفوظ من الشياطين و من ان يتغير.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ، اى بمحمد و القرآن، لَمَا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ مختلط ملتبس و معنى اختلاط امرهم انهم يقولون للنبي (ص) مرّة ساحر و مرّة كاهن مجنون و يقولون للقرآن مرّة سحر و مرّة رجز و مرّة مفترى و يقولون فى امر البعث مرّة ان هى اِلَّا حَيَاتِنَا الدُّنْيَا و مرّة لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي و مرّة ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا و قيل فى أَمْرٍ مَرِيحٍ اى متناقض بانكارهم القدرة على الاعادة مع اقرارهم بالقدرة على الابتداء فكان امرهم مختلطا ملتبسا و كل كلام او امر ليس بثابت مقيد فهو مريح فعيل من مرج اذا اضطرب يقال مرج الامر و مرج الدين و مرج الخاتم فى اصبعى اذا قلق من الهزال و فى الحديث مرجت عهودهم و اماناتهم. و قيل مريح فعيل بمعنى مفعول من قوله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ معناه خلاهما.

معنى آنست که دو دريا فرا يکديگر گذاشت. المرج المرعى لان السرح فيه مخللة ليس عليها لجم، مرغزار را مرج گویند يعنى که چرندگان بى لگام سرفرا داده و آنجا فرا گذاشته. ثم دلهم على قدرته. فقال: أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، بغير عمد، وَ زَيَّنَّاهَا، بالكواكب و الشمس و القمر، وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ شقوق و صدوع و عيوب. اى ليس فيها تفاوت و لا اختلاف. و قيل ما لها من فروج يمكن السلوك فيه و اما الملائكة فينزلون من الباب و يعرجون الى الباب ثم يطبق الباب. واحدها فرج و هو الشق و لهذا سمي القباء المشقوق فروجاً ليس رسول الله (ص) فروجاً من حرير ثم نزع. قوله: وَ

الأَرْضَ مَدَدْنَاهَا، اى بسطناها على وجه الماء الى ما لا يعلمون من غايتها و هذا دليل على ان الارض مبسوطة و ليست على شكل الكرة، وَ الْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِي، جبالا ثوابت، وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار و النبات و قال فى موضع آخر ذات بهجة و قيل الضمير يعود الى الرواسى. و الزوج البهيج الذهب و الفضة و سائر الفلزات.

تَبْصِرَةً اى جعلنا ذلك تبصرة، وَ ذِكْرِي، اى تبصيرا و تذكيرا و تنبيها، لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ لَان من قدر على خلق السماوات و الارض و النبات قدر على بعثهم. گفته اند تبصرة و ذكرى دو نام اند شريعت و حقيقت را، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است. شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت، شريعت خدمت است بر شريطة و حقيقت غربه است بر مشاهده. شريعت بى بدى است و حقيقت بيخودى. اهل شريعت فريضه گزاران اند، و معصيت گذاران، اهل حقيقت از خویش گريزان و بيكى نازان. قبله اهل شريعت كعبه است، قبله اهل حقيقت فوق العرش.

ميدان حساب اهل شريعت موقف است، ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان.

ثمره اهل شريعت بهشت است ثمره اهل حقيقت لقاء و رضاء رحمن. قوله: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، اى من السحاب من جانب السماء ماءً مُبَارَكًا، اى مطرا يلبث فى اجزاء الارض فينبع طول السنة و قيل مباركا للخلق فيه بركات و منافع، فَانْبَتْنَا، اى اخرجنا من الارض، به، اى بذلك الماء جَنَاتٍ، اى الاشجار و الفواكه و الثمار، وَ حَبِّ الْحَصِيدِ اى و حبا يحصد كالبر و الشعير و سائر الحبوب التى تحصد و تدخر فاضاف الحب الى الحصد و هو اضافة الشيء الى صفته كمسجد الجامع و ربيع الاول و حق اليقين و حبل الوريد و نحوها و قيل معناه و حَبِّ النَّبْتِ الْحَصِيدِ لَان النبت يحصد لا الحب.

وَ النَّخْلِ بِاسِقَاتٍ اى طوالا عجيبه الخلق يقال بسقت بسوقا اذا طالت. و قيل باسقات، اى حوامل من قولهم بسقت الشاة اذا حملت، لَهَا طَلْعٌ اى ثمر و حمل، سَمِيَّ بِذَلِكَ لانه يطلع و الطلع اول ما يظهر قبل ان ينشق، نَضِيدٌ اى متراكب متراكم منضود بعضه على بعض فى اكمامه فاذا خرج من اكمامه فليس بنضيد و المعنى ثمارها فى حلوقتها و رؤسها لا كسائر الاشجار تتفرق ثمارها، قال ابو عبيدة: نخل الجنة نضيدٌ ما بين اصله الى

فرعه كلما نزعَت رطبة عادت البين من الزبد و احلى من العسل.
 رَزْقًا لِلْعِبَادِ، اى جعلناها رزقا للعباد، وَ أَحْيَيْنَا بِهِ اى بذلك الماء بِلَدَّةٍ مَيِّنًا، فاهتزت بالنبات
 و حييت، روى ابو هريرة قال: كان النبي (ص) اذا جاءهم المطر فسالت الميازيب قال: لا
 محل عليكم العام اى الجذب، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ مِنْ قُبُورِكُمْ يَوْمَ الْبَعْثِ بَعْدَ ان كُنْتُمْ اَمْوَاتًا. قال
 ابن عباس: ينزل اللّهُ من السماء مطرا كَنُطْفِ الرِّجَالِ فَيَنْبِت عَلَيْهِ اللّٰحْمَ وَ الْعِظَامَ وَ الْاَجْسَادَ
 فيرجع كلُّ روح الى جسده.

قوله: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ اصْحَابُ الرَّسِّ، قوم من بقايا ثمود كانوا على بئر بارض
 اليمامة ارسل اليهم نبي اسمه حنظلة بن صفوان فقتلوا نبيهم، وَ تَمُودُ هُم ثمود بن عابر و هو
 عاد الآخرة.

وَ عَادٌ، وَ هُوَ عَادِ ارم و هو عاد الاولى وَ فِرْعَوْنُ موسى اسمه الوليد بن مصعب بن الريان، وَ
 إِخْوَانُ لُوطٍ لفظ عربى لا عن اخوة نسب او دين.

وَ اصْحَابُ الْاَيْكَةِ الْاَيْكَةُ الغيضة من الشجر و ايكة اسم لارض مدين و هم قوم شعيب، وَ
 قَوْمُ تَبَعٍ، هُوَ مَلِكُ الْيَمَنِ سَمِيَ تَبَعًا لِكثْرَةِ اتِّبَاعِهِ وَ كَانَ يَعْبُدُ النَّارَ فَاسْلَمَ وَ دَعَا قَوْمَهُ اِلَى
 الْاِسْلَامِ وَ هُم حَمِيرٌ فَكَذَّبُوهُ وَ ذَكَرْنَا قِصَّتَهُ فِي سُورَةِ الدُّخَانِ، كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُلِ، اى كل
 هؤلاء المذكورين، كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ وَ عِيدِ اى وَ جب انزال ما توعدتهم على السنة الرسل
 من العقاب، ثم انزل جوابا لقولهم: ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ: أَعْيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ، يعنى أ فَعَجَزْنَا عَنْ
 الْخَلْقِ الْأَوَّلِ فَنَعْجِزُ عَنِ الْخَلْقِ الثَّانِي وَ هَذَا تَقْرِيرٌ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ اعْتَرَفُوا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ الَّذِي هُوَ
 الْإِبْدَاءُ وَ انكروا البعث الذى هو الخلق الثانى.

قال الحسن الخلق الاول خلق آدم من تراب، بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ، اى فى شك، مِنْ خَلْقٍ
 جَدِيدٍ بَعْدَ الْمَوْتِ، لِبَسِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ بِشَبَهَةِ اللَّبْسِ اِخْتِلَاطِ الظَّنِّ وَ التَّبَاسِ الْأَمْرِ تَقُولُ
 لَبَسَ فُلَانٌ هَذَا الْأَمْرَ تَلْبِيسًا وَ لِبَسَهُ عَلَيَّ خَفِيفًا. قال اللّهُ عز و جل: وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا
 يَلْبَسُونَ.

قوله: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوسْوَسُ بِهِ نَفْسُهُ، اى يحدث به قلبه و يخطر بباله لم
 يفعله بعد اى لا يخفى علينا سرائره و ضمائره، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ هَذَا قَرَبُ
 الْعِلْمِ اى نحن اعلم بضميره ممن كان فى القرب منه بمنزلة حبل الوريد و الحبل هو الوريد

فاضاف الى نفسه لاختلاف اللفظين و جمعه اوردة و هى العروق التى تجرى فيها النفس و الاوداج التى فيها الدم. و يقال الوريدان عرقان خلف النياط و يقال خلف الودجين و هو فى العنق و الصدر وريد و فى الساق نسا و فى اليد ابجل و فى الظهر ابهر.

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ، التَّلَقَى و التَّلَقْنَ واحد قال الله تعالى: فَتَلَقَى آدَمُ مَعْنَاهُ تَلَقَّنَ و المتَلَقِّيَانِ الملكان الموكَّلان بالانسان و هما كاتباه و هو ان الله عز و جل و كل بالانسان مع علمه باحواله ملكين بالليل و ملكين بالنهار يحفظان عمله و يكتبان اثره الزاما للحجة، احدهما عن يمينه يكتب الحسنات و الآخر عن شماله يكتب السيئات فذلك قوله: عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ و لم يقل قعيديان لانه اراد عن اليمين قعيدياً و عن الشمال قعيدياً فاكتفى باحدهما عن الآخر و القعيد المقاعد كالجليس و الاكيل و الشريب. ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ، اى ما يتكلم من كلام فيلفظه اى يرميه من فيه، اَلَا لَدَيْهِ رَقِيبٌ حَافِظٌ، عَتِيدٌ. حاضر اينما كان. قال الحسن: ان الملائكة يجتنبون الانسان على حالين عند غائطه و عند جماعه. و قال مجاهد: يكتبان عليه حتى انينه فى مرضه، و قال عكرمة: لا يكتبان الا ما يوجر عليه او يوزر فيه. قال الحسن: عجبت لابن آدم ملكاه على ناييه قعد هذا على نابه و قعد هذا على نابه، لسانه قلم لهما و ريقه مداد لهما، كيف يتكلم فيما لا يعنيه. و عن على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص) ان مقعد ملكيك على ثنيتيك لسانك قلمهما و ريقك مدادهما و انت تجرى فيما لا يعنك لا تستحيى من الله و لا منهما.

و عن ابى امامة: قال قال رسول الله (ص) كاتب الحسنات على يمين الرجل و كاتب السيئات على يسار الرجل و كاتب الحسنات امير على كاتب السيئات. فاذا عمل حسنة كتبها صاحب اليمين عشرا و اذا عمل سيئة قال صاحب اليمين لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله يسبح او يستغفر، و عن الحسن عن ابى هريرة و انس قالا: قال رسول الله ما من حافظين يرفعان الى الله ما حفظا فيرى الله تعالى فى اول الصحيفة خيرا او فى آخرها خيرا الا قال لمثلثته شهدوا انى قد غفرت لعبدى ما بين طرفى الصحيفة، و عن ثابت عن انس ان رسول الله (ص) قال: ان الله تبارك و تعالى و كل بعبد المؤمن ملكين يكتبان عمله فاذا مات قال الملكان اللذان و كلا به يكتبان عمله قد مات فلان فتأذن لنا فنصعد الى السماء فيقول الله عز و جل سمائى مملوءة من ملائكتى يسبحون فيقولان فاين فيقول قوما

علی قبر عبدی فکبرانی و هلالانی و اکتبا ذلك لعبدی الی یوم القیمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بدان که عناصر عالم چهار است: باد و آتش و آب و خاک. و این چهار عنصر، وجود که یافتند در بدو آفرینش ازین چهار کلمت یافتند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نسیمی و شمیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید، تا این چهار عنصر در عالم پیدا آمد. آن گه در دور اول تا عهد آخر این چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی. در عهد نوح قوت آب بود و طغیان آن. لِقَوْلِهِ تَعَالٰی: اِنَّا لَمَّا طَغٰی الْمَآءُ. و در عهد هود قوت باد صرصر بود لِقَوْلِهِ بِرِیْحٍ صَرْصَرٍ عَاتِیَةٍ. و در عهد موسی زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالتقام قارون ظاهر کرد که فَخَسَفْنَا بِهٖ وَبِاٰرِضِ الْاَرْضِ. و در عهد یونس شرارت آتش در هواء قدرت فروغ گرفت. همچنین در هر عهدی هر باد که بوزیدی و هر موجی که از دریا بخاستی یا کشتی غرق کردی یا شهری خراب کردی و هر برقی که بجستی ولایتی بسوختی و همیشه زمین را زلزله همی بودی و خسف و مسخ ظاهر همی گشتی تا عهد این مهتر عالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوت بسر آمد و صبح روز فطرت دین اسلام برآمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هواء عالم آواز داد که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرات عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طنینی و ضجیجی شنیدند. قالت عایشه: لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ضَجَّتِ الْجِبَالُ حَتّٰی سَمِعَ اَهْلُ مَكَّةَ دَوِیْهَا فَقَالُوا سِحْرُ مُحَمَّدِ الْجِبَالِ و قال ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَكَنَتِ الرِّیَاحُ و ماجت البحور و اصغت البهائم باذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف رب العزة لا یسمى اسمه علی شیء الا بارک علیه. و آن گه هر کلمتی از این کلمات تسمیة یکی را از آن عناصر جمالی و کمالی داد. از کلمه «بسم» بندی بر باد نهادند. و از هیبت نام «الله» داغی بر زبان آتش نهادند. و از رحمت «رحمن» شمّتی بر آب زدند. و از رأفت «رحیم» نسیمی بخاک رسانیدند. باد شرّت بگذاشت. آتش شرر فرو نشاند. آب از

طغیان توبت کرد. خاک زلزله بگذاشت و باستقامت درآمد. این همه بآنست که عهد عدل گذشت و عهد فضل آمد، عهد خسف و مسخ گذشت و عهد رأفت و رحمت آمد و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. نسبت این امت که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافه کنی بامت پیشینیان، اضافه آدمی بود بحیوان، از آنکه در عهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ پذیر بود و عقد ایشان فسخ پذیر بود، از آنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهتر عالم آمد، فیض تنزیل الهی روایح خویش باسماع ذریت آدم رسانیدند. ندا درآمد که ای سید، همه شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همه عقدها را فسخ و عقد ترا فسخ نه. همه امتان را مسخ و امت ترا مسخ نه. قوله تعالی: ق قال ابن عطاء اقسام الله عز و جل بقوة قلب حبیبه محمد (ص) حیث حمل الخطاب و لم یؤثر ذلك فيه لعلو حاله.

کسی که دوستی عزیز دارد در همه احوال رضاء وی جوید، پیوسته در او مینگرد، رازش با وی بود، سوگندانش بجان و سروی بود. حدیث وی بسیار گوید در حضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد و هر چه کند از او نیکو دارد و در هیچ جای، حدیث و سلام از وی بازنگیرد. پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی مر آن حبیب خویش را خاتم پیغامبران (ص) ارزانی داشت، تا عالمیان بدانند که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت و منقبت نیست که آن مهتر راست. کائنات و موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست.

ما خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعْنُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً قیل معناه لِنَفْسٍ وَاحِدَةٍ و مراد از این نفس ذات مصطفی (ص) است، در همه احوال رضای وی جست چنانک فرمود: وَ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى. در قبله رضاء وی جست: فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا. در شفاعت امت رضای وی جست: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

بحیاه وی قسم یاد کرد که: لَعَمْرُكَ. بقوت دل وی قسم یاد کرد که: ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ بصفاء مودت وی قسم یاد کرد که: ص وَ الْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ بقدمگاه وی قسم یاد کرد که: لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. بر وی و موی وی قسم یاد کرد که: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى. هرگز او را از نظر خود محبوب نکرد: فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا أَلَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. در خواب و بیداری

عصمت بر وی داشت که: وَاللَّهِ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ جَمْلَهُ احوال او را کفایت کرد: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ در هر جای و در هر حال وحی بدو پیوسته داشت. در خواب بود که وحی آمد: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ. بر ناقله بود که وحی آمد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. در راه غزا بود که وحی آمد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ. از مکه بیرون آمده بود بجحفه که وحی آمد: إِنَّ الْأَذَى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ در غار بود که رب العزة او را جلوه کرد: ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. در اندوه بود که وحی آمد: وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ. در شادی بود که وحی آمد: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. شب معراج در بیت المقدس بود که وحی آمد: وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا. در حضرت قاب قوسین بود که بی واسطه بر بساط ناز راز شنید که: فَأَوْحَى إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى.

عشق آمد و جان و دل فراجانان داد
معشوق ز جان خویش ما را جان داد
ز آن گونه شرابها که او پنهان داد
یک ذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته اند در معنی ق گفتند: آن کوه قاف که گرد عالم در کشیده نمود، کاری است از آن قاف که گرد دل‌های دوستان در کشیده، پس هر که در این دنیا خواهد که از آن کوه قاف درگذرد قدم وی فرو گیرند، گویند وراء این قاف راه نیست و بر وی گذر نیست. همچنین کسی که در ولایت دل و صحرای سینه قدم زند چون خواهد که یک قدم از صفات دل و عالم سینه بیرون نهد قدم وی در مقام دل فرو گیرند، گویند کجا میشوی ما خود همین جای با توایم: انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی. پیر طریقت گفت: الهی گر دارم چون که بوی نمی‌بویم و ندارم من این حسرت با که گویم. الهی او که یک نظر دید عقل او پاک برمید، پس او که دائم بدیده دل ترا دید چون بیارمید. عجب کاریست کار او که مینگرد درو و میجوید او را هم از او. او جل جلاله با جوینده خود همراه است. پس این جستن او را چه بکار است. اینست که رب العالمین فرمود: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را. اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ وَ مصطفی گفت مخبراً عن الحق سبحانه لا يزال يتقرب الى العبد بالنوافل حتى احبّه. قرب بنده مر حق را

اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق. و الاحسان ان تعبد الله کانک تراہ فان لم تکن تراہ فانه یراک.

این خبر اشارت است بملاقات دل با حق و معارضه سرِّ با غیب و مشاهده جان در مناجات نھان. اما قرب حق مر بنده را دو قسم است: یکی کافہ خلق را بعلم و قدرت، کقولہ: و هو معکم اینما کنتم.

دیگر خواص در گاہ را بخصائص برّ و شواہد لطف، کقولہ: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ.

اول او را قربی دھد غیبی تا از جھانش باز برد. پس او را قربی دھد کشفی تا از جھانیانش باز برد. پس او را قربی دھد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. از شاہد بنده میکاھد و از شاہد خود، میافزاید تا چنان کہ در اول خود بود در آخر ہم خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل، حدود متلاشی و اشارت متناھی و عبارت منتفی و خبر منمھی و حق یکتا بحق خود باقی، وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.

رَأَيْتَ حَبِيْبِي بَعِيْنِ قَلْبِي فَقَالَ مِنْ أَنْتَ قَلْتَ أَنْتَا

أَنْتَ الَّذِي حَزْتَ كُلَّ حَدْ بِمَحْوِ أَيْنِ فَايْنِ أَنْتَا

قولہ: إِذْ يَنْلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِيْنِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيْدٌ در خبر است کہ این دو فریشتہ کہ بر بنده موکل اند چون بنده نشستہ باشد یکی از سوی راست حسنات وی مینویسد، یکی از سوی چپ سیئات وی مینویسد. چون بنده بخسبد یکی بر سر بالین وی بیستد، یکی بر قدمگاہ و او را نگاہ میدارند. چون بنده در راه میرود، یکی از پیش میرود و یکی از قفا و آفات از وی دفع میکنند. و گفته‌اند فریشتہ حسنات هر روز و شب ایشان را بدل کنند و دو دیگر فرستند و حکمت درین آنست کہ: تا فردا گواھان طاعات و حسنات وی بسیار باشد و فرشتہ سیئات بدل نکنند تا عیب وی جز آن یک فرشتہ نداند. نظیر این در قرآن: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ اسْرَفُوا مَجْمَلْ كَقْتِ سِرْبَسْتِهٖ بِي تَفْضِيْلِ، ای جبرئیل تو وحی میگزار کہ اسرفوا و بتفصیل بدان کہ چه کردند. ای محمد تو وحی میخوان کہ اسرفوا و بدان کہ چه کردند.

کریمہ، خداوند، رحیمہ، پادشاھا نحواست کہ جبرئیل گناھ بنده بداند و رسول معصیت او بخواند، کی روا دارد کہ شیطان بنده را از درگاہ وی براند. قولہ: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ

رَقِيبٌ عَتِيدٌ. فریشته دست راست فریشته فضل است و فریشته دست چپ فریشته عدل و چنانکه فضل بر عدل سالار است فریشته دست راست بر فریشته دست چپ سالار است. ای فریشته دست راست، تو امیر باش هر حسنتی ده مینویس. ای فریشته دست چپ تو رعیت باش. جز آنکه فریشته دست راست گوید مینویس. چون بنده معصیت کند فریشته دست راست گوید هفت روز بگذارد و مینویس مگر عذری بخواهد و توبه کند. این همه چیست نتیجه یک حکم که در ازل کرد که سبقت رحمتی غضبی.

از این عجیب تر شنو: بنده معصیت میکند فرمان آید که پرده ایمان وی در کشید تا جرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آن گه چندان جرم و معاصی بهم آید که گویند بار خدایا جرم بسیار است پرده ایمان آن را نمپوشد، گوید: اگر پرده ایمان وی نمپوشد پرده کرم من در کشید تا بپوشد.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، آورد مستی مرگ کار راست و داد پیاک، ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) این آن کار و روز است که همه عمر از آن دور باز میشدی. وَنُفِخَ فِي الصُّورِ، و دردمند در صور، ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) آنست آن روز وعید. وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ وَآمَدَ هَر تَنِي فَرْدَا مَعَهَا سَائِقٌ، با او راننده، وَشَهِيدٌ (۲۱) و گواهی بر. لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، در بی آگاهی و ناساخته بودی ازین کار و ازین روز، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ، باز بردیم و برکشیدیم از تو پرده گمان تو، فَبَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)، چشم تو امروز تیزبین است.

وَ قَالَ قَرِينُهُ، فریشته او گوید دبیر و گواه او، هَذَا مَا لَدَى عَتِيدٌ (۲۳) این آن است که بنزدیک من ساخته و کوشیده و نوشته بود.

الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ، که در افکنید در دوزخ، كُلَّ كَفَّارٍ عَتِيدٍ (۲۴) هر ناگرویده گردنکشی شوخ. مَنَاعَ لِلْخَيْرِ، باز دارنده از گرویدن بخدای، مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵) اندازه در گذارنده بایمان. الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ او که با الله خدایی دیگر می جوید و میپرستد، فَالْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) در افکنید او را در عذاب سخت.

قَالَ قَرِينُهُ، دیو او گوید، رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ خَدَاوَنَدُ مَا مِنْ او را بر نافرمانی و گزافکاری

نداشتم، وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور. قَالَ لَا تَخْصِمُوا لَدَيَّ، گوید نزدیک من جنگ مکنید و خصومت مگیرید، وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) و پیش از این سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید. مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، جز نگردانند سخن من، وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْغَبِيِّدِ (۲۹) و من ستمکار نیستم رهبران خویش را.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ، آن روز که دوزخ را گوئیم، هَلِ امْتَلَأَتْ، پر شدی؟ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰) و دوزخ گوید انیز داری؟

وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را، غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) نه دور. هَذَا مَا تُوْعَدُونَ، این آنست که شما را وعده میدادند، لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) هر باز گردیده‌ای را با خدای نگه دارنده.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، او که میترسد از رحمن نادیده او را، وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) و آید و دلی آرد گراینده با او.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ، در روید در آن سرای بدرود و آزادی، ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) آن روز روز جاوید است کان را شب ناید.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا، ایشان را در آن هر چه ایشان خواهند، وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) و نزدیک ما نیز از خواسته و نابیوسیده.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ، و چند نیست کردیم پیش از ایشان، مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا، ازینان بزورتر بودند و برکونیده تر، فَفَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ، دور شدند و فراوان رفتند در زمین، هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) تا هیچ از مرگ رستند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى، درین سخن پند است، لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، آن کس را که او را دلی زنده است، أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ، و یا گوش فرا دارد، وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷) و او دریافت را حاضر است بر جای.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، بیافریدیم هفت آسمان و هفت زمین و ما بینهما، و هر چه در میان آنست، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، در شش روز، وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) و ماندگی بما نرسید.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ، شکیبایی کن بر آنچه میگویند، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ نَمَازَ كُن بِحَمْدِ خدایند خویش، قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) پیش از برآمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ، و از شب او را نماز کن، وَأَذْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) و پس نماز شب بر وقت دمیدن.

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) گوش بر روزی دار که آواز دهنده آواز دهد از جایی سخت نزدیک.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ، آن روز که بانگ شنوند بکار پیش شدنی و فرمان روان، ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۴۲) آنست روز بیرون آمد از گورها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ، ما ئیم که مرده زنده کنیم و زنده میرانیم، وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) و بازگشت با ماست.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ، آن روز که پاره پاره باز شکافت زمین از ایشان، سِرَاعًا، زودزود، ذَلِكَ حَشْرٌ، آن فراهم آوردی است و انگیختنی، عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) بر ما آسان.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، ما داناتریم از تو آنچه ایشان میگویند، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، و تو بر ایشان نه پادشاهی و نه کامران، فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵) پند ده بقرآن او را که ترسد از تهدید و وعید من.

النوبة الثانية

قوله: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، ای غمزه الموت و شدته الی ان تغشى الانسان و تغلب علی عقله بِالْحَقِّ یعنی ببیان ما یصیر الیه الانسان بعد موته من جنة او نار و قیل بِالْحَقِّ، ای بامر الله و حکمه الذی عمّ به جمیع الاحیاء و قیل بما یؤل الیه الامر من السعادة و الشقاوة. روی ان ابا بکر الصدیق لما احتضر قالت عائشة: شعر:

لعمرك ما یغنی الثراء عن الفتی إذا حشرت یوما و ضاق به الصدر
فقال ابو بکر: یا بنیة لا تقولی ذلك و لكن قولی كما قال الله عز و جل: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ. ذَلِكَ اشارة الی الموت، ما كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدُ ای تکره ذکره و تستبعد وقوعه و المعنی فاستعد له.

قوله: وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ، يعنى نفخة البعث، ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ اى ذلك اليوم يتحقق فيه الوعيد.

وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ السائق و الشَهِيدُ هما المتلقيان يسوق الكافر سائقه الى النار و يشهد الشَهِيد عليه بمعصيته، و يسوق السائق المؤمن الى الجنة و يشهد الشَهِيد عليه بمعصيته و يشهد الشَهِيد له بطاعته. و قال ابن عباس و الضحاک: السائق من الملائكة و الشَهِيد من انفسهم الا يدى و الا رجل فيقول الله تعالى: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فِي الدُّنْيَا، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَلْبِكَ وَ سَمِعَكَ وَ بَصَرَكَ. الغطاء الستر غطاه و غَطَّاهُ ثقيلًا و خفيفًا.

قال الشاعر:

سلام قبل معذرتى سلام و ان لم آت ما فيه ملام
على الشمس الطلوع فان غطاها غمام فالمليم هو الغمام
فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ اى حاد هذا كقوله: أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا، و المعنى بصرك اليوم نافذ تبصر ما كنت تنكر فى الدنيا. و قيل اراد بالبصر العلم اى علمك اليوم نافذ فى البعث علم حين لم ينفعه العلم و ابصر حين لم ينفعه البصر.

و قال ابن زيد: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا خُطَابٍ لِلنَّبِيِّ اى كنت قبل الوحي فى غفلة من هذا العلم، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ بِمَا اَوْحَيْنَا لِيكَ، فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ يعنى فعلمك ثاقب نافذ، و هذا كقوله: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْاِيْمَانُ.

وَ قَالَ قَرِيْنُهُ، هذا القرين هو الملك الموكل به، هذا مَا لَدَى عَتِيْدٍ مَعْدٍ محضر، يعنى عمله الذى يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان و الجنة احضر كتاب حسناته لان سيئاته قد كَفَّرَتْ، و ان كان من اهل الكفر و النار احضر كتاب سيئاته لان حسناته حبطت بكفره. و قال مجاهد: يقول هذا الذى و كَلَّمْتَنِي بِهِ مِنْ ابْنِ آدَمَ قَدْ احضرتَه و احضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه: اَلْتَبِيا فِي جَهَنَّمَ، فى هذه الكلمة وجهان احدهما: انه امر الى الملكين السائق و الشَهِيد و هذا الوجه اظهر. و الثانى: انه امر لواحد و هو كلام عربى، يقولون خيلسىّ و صاحبيّ و منه قوله: قفا نيك. و قال امرؤ القيس:

خيلسىّ مرّ ابى على امّ جندب لتنقى حاجات الفؤاد المعذبّ

الم تر أنى كلما جئت طارقا وجدت بها طيبا وان لم تطيب
فنتى فى البيت الاول و وحد فى البيت الثانى. كُلَّ كَفَّارٍ مَبَالِغٍ فى كفره عَنِيدٍ معاند يعرف
الحق فيجحده و العناد اقبح الكفر.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ، يعنى يمنع الزكاة المفروضة و كلَّ حق اوجبه الله فى ماله، فعلى هذا الخير
المال و قيل الخير الاسلام و المراد به الوليد بن المغيرة، كان يمنع بنيه و بنى اخيه و لحمته
من الاسلام، مُعْتَدٍ، يظلم الناس بلسانه و يده مُرِيبِ اى.

داخل فى الريب و قيل هو الذى اتى الريبة، الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَالْتَبَاهُ فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ الاول امر باللقاء فى النار و الثانى باللقاء فى العذاب الشديد.

قَالَ قَرِينُهُ، يعنى الشيطان الَّذِي قَيَّضَ لِهَذَا الْكَافِرِ يدعوه الى الضلالة، رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتَهُ وَ ذَلِكَ
انه اذا القي فى النار ادعى على قرينه من الشياطين فيقول قرينه رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتَهُ كَمَا زَعَمَ، وَ
لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ فصحبته على طغيانه و ضلاله قال ابن عباس و مقاتل و سعيد بن
جبير: هذا القرين هو الملك ايضا يقول الكافر ربَّ اَنْ الْمَلِكُ زَادَ عَلَيَّ فِي الْكِتَابَةِ فيقول
الملك رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتَهُ يعنى ما زدت عليه و ما كتبت الا ما قيل او عمل، وَ لَكِنْ كَانَ فِي
ضَلَالٍ بَعِيدٍ طويل لا يرجع عنه الى الحق فيقول الله تعالى: لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْ، فقد قضيت ما
انا قاضٍ، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ فى القرآن و انذرتكم و حذرتكم على لسان الرسل فلا
عذر لاحد عندي. قوله: لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْ، يقال هذا للكافر و قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ
رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ يقال للمسلمين و هذا فى الموقف. و اما قوله: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ
النَّارِ فى جهنم.

قوله: مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَى اى لا تبديل لقولى و هو قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ
أَجْمَعِينَ وَ قيل هو اخلاص الكفار فى النار و قيل هو قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ
أَمْثَلِهَا... الاية، اى لا يحرف و لا يزداد و لا ينقص، و قال قوم معنى قوله: مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ
لَدَى اى ما يغير القول عندى بالكذب لآتى اعلم الغيب و اعلم حقه من باطله و هذا قول
الكلبي و اختيار الفراء لانه قال: مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَى، و لم يقل ما يبدل قولى، و ما انا بظلام
للعبيد فاعاقبهم بغير جرم.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ اى انذرهم يوم نقول، كقوله: وَ أَنْذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، قرأ نافع و ابو بكر

يقول بالبلاء اى يقول الله لجهنم هل امتلأت كما وعدتك يعنى فى قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ هَذَا السُّؤَالُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِتَصْدِيقِ خَبْرِهِ وَ تَحْقِيقِ وَعْدِهِ وَ التَّرْقِيعِ لِأَهْلِ عَذَابِهِ وَ التَّنْبِيهِ لِجَمِيعِ عِبَادِهِ، وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا: أَنَّهُمَا امْتَلَاتَ وَ صَارَتْ بَحِثٌ لَا تَتَجَعُّ فِيهَا إِبْرَةٌ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ فَيَكُونُ اسْتِفْهَامُ انْكَارٍ، اى لَمْ يَبْقَ فِيَّ مَوْضِعٌ زِيَادَةٌ

كقول النبى: هل ترك لنا عقيل من دار اى لم يترك، و هذا قول عطاء و مجاهد و مقاتل بن سليمان. و القول الثانى: انها تستزيد و الاستفهام بمعنى الاستزادة و هذا قبل دخول جميع اهلها فيها، قال ابن عباس: ان الله تعالى سبقت كلمته: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، فَلَمَّا سَبِقَ اِعْدَاءُ اللَّهِ اِلَى النَّارِ لَا يَلْقَى فِيهَا فَوْجَ الْاِذْهَبِ فِيهَا وَ لَا يَمْلَأُهَا شَيْءٌ فَتَقُولُ السُّتُّ قَدْ اُقْسِمْتُ لِتَمْلَأَنِي فَيَضَعُ قَدَمَهُ عَلَيْهَا ثُمَّ يَقُولُ هَلْ اِمْتَلَأَتْ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ قَدْ اِمْتَلَأَتْ فَلَيْسَ فِيَّ مَزِيدٌ. وَ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اَيْضًا اَنَّهُ قَالَ لَمْ يَكُنْ يَمْلَأُهَا شَيْءٌ حَتَّى وَجَدْتُ مَسَّ قَدَمِ اللَّهِ تَعَالَى فَتَضَايَقْتُ فَمَا فِيهَا مَوْضِعُ اِبْرَةٍ وَ دَلِيلُ هَذَا التَّأْوِيلِ الْخَبْرُ الصَّحِيحُ وَ هُوَ مَا رَوَى قَتَادَةُ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يَلْقَى فِيهَا وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزَوِي بِعَظْمِهَا اِلَى بَعْضِ وَ تَقُولُ قَطُّ قَطُّ

و روى قد قد بعزتك و كرمك، و لا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقا فيسكنهم فضل الجنة، و فى رواية ابو هريرة قال رسول الله: تحاقب الجنة و النار، فقالت النار أوثرت بالمتكبرين و المتجبرين و قالت الجنة فما لى لا يدخلنى الا ضعفاء الناس و سقطهم فقال الله تعالى للجنة انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى، و قال للنار انما انت عذابي اعدب بك من اشاء من عبادى.

و لكل واحدة منكما ملؤها فاما النار فانهم يلقون فيها وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهَا رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ. فَهَذَا كَمَا تَمْتَلِي وَ يَنْزَوِي بِعَظْمِهَا اِلَى بَعْضِ وَ لَا يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَ اَمَّا الْجَنَّةُ فَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَنْشِئُ لَهَا خَلْقًا. قَوْلُهُ: وَ اُرْلَفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ اى قَرَّبَتْ وَ اَدْنَيْتْ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْفَوَاحِشَ وَ هَذَا قَبْلَ الدُّخُولِ، يَرَوْنَهَا مِنْ قَرَبٍ اِلَى اَنْ يَدْخُلُوهَا بَعْدَ الْحِسَابِ وَ مِثْلُهُ: وَ اُرْلَفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

وَبُرِّزَتْ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَ هَذَا بَعْدَ الدَّخُولِ اى قَرِبَتْ لَهُمْ مَوَاضِعُهُمْ فِيهَا فَلَا يَطْلُبُونَ مِنْهَا بَعْدًا.

هَذَا مَا تُوعَدُونَ، قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ: يُوْعَدُونَ بِالْيَأْسِ، اى يُقَالُ لَهُمْ هَذَا الَّذِى تَرَوْنَهُ مَا تُوعَدُونَ فِى الدُّنْيَا عَلَى السَّنَةِ الْاَنْبِيَاءِ، لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيزٍ هَذَا مَوْضِعُهُ رَفَعَ بِالاِبْتِدَاءِ مَا تُوعَدُونَ صَفْتَهُ لِكُلِّ اَوَّابٍ خَيْرِهِ. الْاَوَّابُ الرَّاجِعُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ اِلَى الطَّاعَةِ.

قَالَ سَعِيدٌ هُوَ الَّذِى يَذْنِبُ ثُمَّ يَتُوبُ ثُمَّ يَذْنِبُ ثُمَّ يَتُوبُ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ الْمَسِيحُ مِنْ قَوْلِهِ: يَا جِبَالَ اُوْبِي مَعَهُ وَقَالَ قَتَادَةُ: هُوَ الْمَصْلِيُّ، وَ الْحَفِيزُ هُوَ الْحَافِظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ قِيلَ هُوَ الَّذِى حَفِظَ ذَنْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْهَا وَ يَسْتَغْفِرُ مِنْهَا، وَ قِيلَ حَفِيزٌ لَمَّا يَسْمَعُ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ وَ سَنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَ قِيلَ يَحْفِظُ نَفْسَهُ فَلَا يَشْرَعُ فِى مَعْصِيَةٍ وَ قِيلَ الْحَفِيزُ الْمَر_اقِبُ الْمَح_افِظُ لِاَوْقَاتِهِ وَ هِمَاتِهِ وَ خَطَرَاتِهِ. قَوْلُهُ: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، مَحَلٌّ مِنْ حَفِظَ عَلَى نَعْتِ الْاَوَّابِ وَ الْمَعْنَى مَنْ خَافَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ. وَ لَمْ يَرَهُ وَ قِيلَ مَنْ آمَنَ بِالْبَعْثِ وَ الْجِزَاءِ ذَلِكَ غَيْبٌ. وَ قَالَ السُّدِىُّ وَ الضَّحَّاكُ خَشِيَ الرَّحْمَنَ فِى الْخُلُوةِ حَيْثُ لَا يَرَاهُ اَحَدٌ، وَ جَاءَ بِقَلْبِ مُنِيبٍ مُخْلِصٍ مُقْبِلٍ اِلَى طَاعَةِ اللَّهِ.

اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ، اى يُقَالُ لِاهْلِ هَذِهِ الصَّفَةِ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ اى بِسَلَامَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْهَمُومِ وَ مِنْ زَوَالِ النِّعَمِ. وَ قِيلَ بِسَلَامٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ عَلَيْهِمْ، ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ اَمَّا فِى الْجَنَّةِ وَ اَمَّا فِى النَّارِ. وَ التَّقْدِيرُ اَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ. لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا، هَذَا كَقَوْلِهِ: «مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ. وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ».

وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ بِالْوَاحِدِ عَشْرًا وَ قِيلَ وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ يَعْنِى الزِّيَادَةَ لَهُمْ فِى النِّعَمِ مِمَّا لَمْ يَخْطُرْ بِاَلْهَمِ وَ ذَلِكَ اَنْهُمْ يَسْئَلُونَ اللَّهَ حَتَّى تَنْتَهِيَ مَسْئَلَتُهُمْ فَيُعْطُونَ مَا شَاءُوا، ثُمَّ يَزِيدُهُمُ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ مَا لَمْ يَسْئَلُوهُ.

قَالَ جَابِرٌ وَ اَنَسُ الْمَزِيدُ اِنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ جَلَالُهُ فَيَنْظُرُونَ اِلَى وَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ وَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِهِ: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ وَ قِيلَ يَتَجَلَّى لَهُمْ كُلُّ جَمْعَةٍ، وَ لِهَذَا سَمَّى الْجَمْعَةَ يَوْمَ الْمَزِيدِ. قَوْلُهُ: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ، اى مِنَ الْقُرُونِ الَّذِينَ كَذَّبُوا رُسُلَهُمْ هُمْ أَشَدُّ مِنْ قَوْمِكُمْ، بَطْشًا، قُوَّةً وَ اقْوَى اِبْدَانًا وَ اَشَدُّ سَطْوَةً عَلَى النَّاسِ، فَتَقَبَّوْا فِى الْبِلَادِ، اى اَبْعَدُوا فِيهَا السَّيْرَ وَ اَبْحَثُوا عَنِ الْاَسْبَابِ وَ الْاُمُورِ. قَالَ اَمْرُؤُ الْقَيْسِ:

لقد نَقَبتْ فى الافاق حتى رَضيت من الغنيمه بالاياب
هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ اى لم يجدوا محيصا من امر الله و لم يجدوا مفرًا من الموت، تقول خاص
عن الامر و حاد اى بعد. و قرء فى الشّواذ فنقبوا مكسورة القاف مشدودة على الامر كقوله:
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا، و النقب الخرق و الدخول فى الشىء.
و النقب الطريق ايضا، و المعنى ساروا فى طرفها حتى نقتب دوابهم اى صارت فى خفّها
نقوب. و قيل هو من النقابة و هى الرياسة و النقباء فوق العرفاء.
إِنَّ فِي ذَلِكَ اى فيما ذكر فى هذه السورة. و قيل فيما ذكر من العبر و اهلاك القرى،
لَذِكْرِي، اى تذكيرا و عظة، لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، اى عقل.
قال ابن عباس و كنى عن العقل بالقلب لانه موضعه و منبعه و تقول العرب مالک قلب اى
مالک عقل. و فى الخبر لا يعجبنيكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقده عقله.
و قال (ص) قد افلح من جعل الله له عقلا، الناس يعملون بالخير و انما يعطون اجورهم
على قدر عقولهم.

و كان رسول الله (ص) اذا بلغه عن رجل شدة فى عبادة، سأل كيف عقله، فان قالوا حسن
قال ارجوه و ان قالوا غير ذلك، قال: لم يبلغ صاحبكم حيث تظنون.
و عن ابي الدرداء انّ النبي (ص) قال يا عويمر ازدد عقلا تزدد من ربك قريبا، قلت بابى و
امى يا رسول الله و من لى بالعقل قال اجتنب مساخط الله و اذ فرائض الله تكن عاقلا ثم
تنفّل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قريبا و عليه عزّا.

و قيل لعمر بن العاص ما بال قومك لم يؤمنوا و قد وصفهم الله بالعقول. قال تلك عقول
كادها الله اى لم يصحبها التوفيق، أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ اى اصغى الى مواعظه و زواجره. القاء
السمع و اصغاؤه صرفه كله الى القائل، وَ هُوَ شَهِيدٌ من الشهادة التى بها تثبت الحقوق. و
المعنى و هو شاهد على ما يقرأ و يسمع فى كتاب الله من نعت محمد (ص) و ذكره. و قيل
شهاد من الشهادة التى هى الحضور اى حاضر القلب و الفهم، ليس بغافل و لا ساه. و قال
السدى يسمع القرآن يتلى و هو شهيد يعيه قلبه.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ اى اعياء و
تعب.

روى عكرمة عن ابن عباس: ان اليهود اتت النبي (ص) فسأله عن خلق السماوات و الارض فقال خلق الله الارض يوم الاثنين و خلق الجبال و ما فيها من المنافع يوم الثلاثاء و خلق الشجر و النبات و الماء و الاقوات يوم الاربعاء و خلق السماوات يوم الخميس و خلق النجوم و الشمس و القمر و الملائكة يوم الجمعة. فقالت اليهود ثم ما ذا يا محمد قال: ثم استوى على العرش قالوا: قد اصبحت لو اتممت، ثم استراح يوم السبت و استلقى على العرش، فانزل الله تعالى هذه الاية ردًا عليهم

و قال قتادة فى الاية اكدب الله عز و جل لليهود و النصارى و اهل القرى على الله عز و جل، و ذلك أنهم قالوا ان الله عز و جل:

خلق السماوات و الارض و ما فيها فى ستة ايام، ثم استراح يوم السابع و ذلك عندهم يوم السبت و هم يسمونه يوم الراحة. و عن ابى مجلز ان عمر بن الخطاب دخل حائطا من حيطان المدينة فاستلقى و وضع احدى رجليه على الأخرى، و كانت اليهود تفترى على الله عز و جل و تقول ان الله لما فرغ من الخلق فعل هذا و قد قال الله عز و جل: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسْنَا مِنْ نُجُوبٍ وَ كَانَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَكْرَهُونَهُ حَتَّى رَأَوْا عَمْرَ فَعَلَهُ.

قوله: فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ، اى على ما قالت اليهود، فان الله لهم بالمرصاد. و قيل فاصبر على اذى الكفار و لا تستعجل عذابهم و هو منسوخ بآية القتال، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ، اى صل بامر ربك و توفيقه قبل طلوع الشمس، يعنى صلاة الظهر و العصر.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ، يعنى صلاة المغرب و العشاء. قال مجاهد: وَ مِنَ اللَّيْلِ يعنى صلاة الليل اى وقت صلى، وَ ادْبَارَ السُّجُودِ، قرأ ابن كثير و حمزة و ادبار بكسر الهمزة و هو مصدر ادبر ادبارا، و الباقر بفتحها و هو جمع دبر و المعنى واحد لان انقضاء الشئ انما يكون بآخره و آخره انما يكون بانقضائه، و التقدير وقت ادبار السجود.

قال عمر بن الخطاب و على بن ابى طالب (ع) و الحسن و الشعبى و النخعى و الازاعى ادْبَارَ السُّجُودِ الركعتان بعد صلاة المغرب و ادبار النجوم الركعتان قبل صلاة الفجر.

و عن ابن عباس مرفوعا قال: قال رسول الله (ص) يا ابن عباس ركعتان بعد المغرب ادبار السجود.

و قال انس: قال رسول الله من صلى بعد المغرب ركعتين قبل ان يتكلم كتبت صلوته فى عليين.

قال انس يقرأ فى الركعة الاولى: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَ فى الأخرى: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. قال عبد الله بن مسعود ما احصى ما سمعت رسول الله يقرأ فى الركعتين بعد المغرب و فى الركعتين قبل صلاة الفجر بقل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد.

و عن عائشة قالت: قال رسول الله (ص): ركعتنا الفجر خير من الدنيا و ما فيها و قال مجاهد: قوله وَ أَذْبَارَ السُّجُودِ هو التسييح باللسان فى ادبار الصلوات المكتوبات. روى ابو هريرة قال: قال رسول الله من سبح فى دبر كل صلاة ثلثا و ثلثين و كبر الله ثلثا و ثلثين و حمد الله ثلثا و ثلاثين فذلك تسعة و تسعون. ثم قال تمام المائة لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شىء قدير. غفرت خطاياها و ان كانت مثل زبد البحر.

و فى رواية اخرى عن ابى هريرة: قالوا يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات و النعيم المقيم، قال و كيف ذلك؟ قالوا صلوا كما صلينا و جاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم، و ليست لنا اموال. قال افلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم و تسبقون من جاء بعدكم و لا يأتى احد بمثل ما جئتم به الا من جاء بمثله، تسبّحون فى دبر كل صلاة عشرا و تحمدون عشرا و تكبرون عشرا.

قوله: وَ اسْتَمِعْ، السمع ادراك المسموع و الاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه، يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ، اى صفة يوم ينادى، محذوف المضاف و هو مفعول به و ليس بظرف و المنادى هو الملك النافع فى الصور و هو اسرافيل و النداء نفخه، سَمَى نداء من حيث أنه جعله للخروج و الحشر و أما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذن و علامات الرحيل فى العساكر. و قيل هو النداء حقيقة، مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يعنى صخرة بيت المقدس هى اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا و موضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه فى اذنيه و ينادى ايتها العظام النخرة و الاوصال البالية و اللحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة قومي الى محاسبة رب العزة و سَمَى قريبا لان كل انسان يسمعه من طرف اذنه. و قيل المنادى هو الله، و المكان القريب الاذن.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةََ یعنی النفخة الاخيرة، بِالْحَقِّ، ای بما هو حقّ من الجزاء و الثواب و العقاب و قيل بِالْحَقِّ ای بالنداء المسموع و الامر النافذ، ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ مِنَ الْقُبُورِ. قال ابو عبيدة: يوم الخروج من اسماء القيامة و سمى يوم العيد يوم الخروج ايضا تشبيها به. إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي، الخلق للبعث، وَ نُمِيتُ هُمْ یعنی فی الدنيا، وَ إِنَّا الْمَصِيرُ بعد الموت. يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا، جمع سریع ای یخرجون سراعاً مسرعین، هذا كقوله: مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ، ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ هَبْنِ يقول له: كُنْ فَيَكُونُ.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، هذا تعزية للرسول (ص) و تصبير له. يقول نحن اعلم بما يقول المشركون من تكذيبك و الافتراء على ربك و نحن لهم بالمرصاد، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، هذا عذر للرسول (ص) كقوله: لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ، و المعنى ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِمَسْلُطٍ تجبرهم على الاسلام انما بعثت مذكراً محذراً يقال اجبر فهو جبّار كادرك فهو درّاك و قيل الجبّار من قولهم جبرته على الامر بمعنى اجبرته و هي لغة كنانة و هما لغتان و الجبّار فى اسم الله عز و جل هو الذى جبر العباد على ما اراد، و الجبّار من النخل هو الطويل الغليظ، فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَ عِيدٌ هَذَا كقوله عز و جل: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، ای انما تنذر فيقبل من اتبع الذكر و خشى الرحمن قال ابن عباس: قال المؤمنون يا رسول الله لو خوفتنا و ذكرتنا فانزل الله تعالى: فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَ عِيدٌ.

النوبة الثالثة

قوله: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، بدان ای جوانمرد که از عهد آدم تا فناء عالم کس از مرگ نرست، تو نیز نخواهی رست.

الموت كأس و كلّ الناس شاربه.

روزگاری که آدم را وفا نداشت تراکی وفا دارد، عمری که بر نوح بپایان رسید با تو کی به بقا دار. اجلی که بر خلیل تاختن آورد ترا کی فرو گذارد. مرگی که بر سلیمان کمین ساخت با تو کی مسامحت کند. موکلی که جان مصطفی را تقاضا کرد با تو کی مدارا کند. اگر عمر نوح و مال قارون و ملک سلیمان و حکمت لقمان بدست آری بدر مرگ سود ندارد و با تو محابا نکند. هفت هزار سال کم کسری گذشت تا آدمیان اندر این سفرند. از اصلاب بارحام میآیند و از ارحام پیشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین میروند. همه

ای محمد اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**. منشور رسالت برخواندی، مکه گشادی، بر اعدا ظفر یافتی، دامن کفر چاک کردی، صناید قریش هلاک کردی، کعبه را از بتان پاک کردی، قیصر روم از بیم تو در قصر خویش بی آرام است، نجاشی در حبشه ترا بنده غلام است، هرقل در روم ترا مطیع فرمان و پیامست، آسمان بفرق تو مینازد، زمین بخاک قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی بگذاری. کار چون بکمال رسد نقصان گیرد. ماه در آسمان تا هلال بود در زیادت بود، چون بدر گردد و شعاعش تمام شود نقصان گیرد.

شاخ درختان بوقت بهار هر روزی در زیادت بود، برگ میآراید گل میشکفاند، عالم معطر میدارد، بوستان منور میدارد، چون بکمال رسد و میوه دهد در نقصان افتد. ای سید عالم و ای مهتر اولاد آدم، گاه آن آمد که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی و قصد حضرت ما کنی، تا ما آن کنیم که تو خواهی.

و قد مضت قصة وفاته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سُوْرَةِ الْاَنْبِيَاءِ.
وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، هر چند که حالت مرگ بظاهر صعب می‌نماید، لکن مؤمنانرا و دوستان را اندر آن حال در باطن همه عز و ناز باشد و از دوست هر لمحتی راحتی و در هر ساعتی خلعتی آید مصطفی (ص) از اینجا فرمود: تحفة المؤمن الموت. هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد.

حسین بن علی (ع) پدر را دید که بیک پیراهن حرب میکرد. گفت: لیس هذا زی المحاربین.

علی گفت: ما بیالی ابوک اسقط علی الموت ام سقط الموت علیه.
صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست.
من احب لقاء الله احب الله لقاءه.

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند. پیراهن خلق از سر برمیکشند و خلعت نو در سر میافکنند. مردی که هفتاد سال بر یک پیراهن بیبود و آن پیراهن خلق گشت آن پیراهن را از سر وی برمیکشند و قرطه ملک ابد در وی میپوشند،

جای شادی است نه جای زاری.

عمار یاسر عمر وی بنود سال رسید نیزه در دست گرفتی دستش میلرزیدی مصطفی (ع) او را گفته بود آخر قوت تو از طعام دنیا شیر باشد، در حرب صفین عمار حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بر وی افتاده، شربتبی آب خواست، قدحی شیر بوی دادند. پادش آمد حدیث مصطفی (ص)، گفت امروز روز دولت عمار است. آن شربت بکشید و پیش رفت و میگفت: *اليوم القى الّا حبة محمدا و حزبه.*

ای جوانمرد این حیاة دنیوی پرده ایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده، روز مرگ این پرده بدست لطف در کشند، تا تو بسر نقطه حیاة ابد رسی و تا این حیاة بر جای است بقاء ابدی در پرده است. چون این پرده برگرفتند بقاء ابدی روی بتو آرد. و ذلک قوله: *فَلنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً.*

گفته اند مؤمن در گور همچون آن کودک است در رحم مادر، بیندیش تا اول در رحم مادر حالت چون بود: ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت، نه رفتن و گرفتن، نه شنود و گفتن. ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادر بسان آئینه پیش روی تو بداشتم. شکل تو در وی پیدا آوردم تا هر چه ترا بایست بود ما در آن همی خورد و بتو همی رسید تو در ناز و راحت و کس را از تو خبر نه.

بآخر همان کنم که باول کردم. بینایی و گویایی و شنوایی و گیرایی و روایی بستانم، آن گه در لحد نهم، چنانک در اول جگر مادر آئینه ساختم، لحد آئینه سازم، تا چنانک آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس را خبر نه، بآخر راحت بوی بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیفام. بنده من، قادر بودم که بی زندان رحم ترا پیدا آوردمی، قادر بودم که زندان لحد تو را بقیامت رسانیدمی، لکن نه ماه در زندان رحم بداشتم و سالهای دراز در خاک بداشتم چرا چنین کنم؟

بنده من چون خواستم که یوسف را از دست حسد برادران برهانم سه روز او را در زندان چاه بداشتم و چون خواستم که ملک مصر بدو سپارم هفت سال او را بزندان بداشتم. ای یوسف صدیق، راحت از دست حاسدان سه روز زندان چاه آرزو. مملکت و ولایت

مصر هفت سال زندان مصر ارزد. مؤمن موحد، دیدار جمال مادر و پدر، نه ماه زندان رحم ارزد. دیدار لم یزل و لا یزال و جوار خداوند ذو الجلال، هزار سال زندان لحد ارزد. قوله تعالی: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَكْرَ صَد بار روی در خاک مالی و عالم بر فرق سر بیمایی، تا آن نقطه حقیقی که نام وی دل است رفیق این طاعت نباشد، همه را رقم نیستی درکشند که در خبر است: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل هم چنان گرفتار شغل دنیا مانده، رقم خذلان بر آن طاعت کشند و بر وی وی باز زند که گفته اند: من لم يحضر قلبه في الصلاة فلا تقبل صلوته، دلی که از قید عبودیت اغیار خلاص یافت آن دل مر حق را یکتا شد. نه رنگ ربیاء خلق دارد نه گرد سمعت بر وی نشیند، لکن در سفینه خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که: و المخلصون علی خطر عظیم.

هر که مخلص تر، بحق نزدیکتر. و هر که بحق نزدیکتر لرزانتر. مقربان حضرت و ملازمان درگاه صمدیت و پاکان مملکت، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل جلاله: وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ مصطفى (ص) فرموده: انا ارجو ان يكون اخشاكم لله اصدق نبي الله.

نزدیکان را بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر، پیوسته از مراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه، زیرا که سینه وزیر خزینه اسرار سلطان است و مهر خزینه شکستن خطرناک بود.

حذیفه یمان صاحب سر رسول بود، گفتار روزی شیطان را دیدم که میگریست گفتم ای لعین این ناله و گریه تو چیست، گفت از برای دو معنی یکی آنکه: درگاه لعنت بر ما گشاده، دیگر آنکه: درگاه دل مؤمنان بر ما بسته. بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم.

بداود وحی آمد: که یا داود، زیانت دلالی است که بر سر بازار دعوی او را در صدر دار الملک دین محلی نیست، محلی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیت و ازلیت آید.

عزیز مصر با برادران گفت: رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دلهای

شما بوی مهر یوسفی می‌نیاید. اینست سر آنچه رب العالمین فرمود: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... الأية قوله: وَ اسْتَمَعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ، اى انتظر يا محمد صيحة القيامة و هول البعث حين ينادى المنادى، مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. گوش دار اى محمد، منتظر باش صيحة رستاخیز را و هول قیامت را، آن روز که اسرافیل از صخره بیت المقدس ندا کند که اى استخوانهای ریزیده و گوشتهای پوسیده، اى صورتهای نیست شده و اعضای از هم جدا گشته، همه جمع شوید بفرمان حق، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است. چون این ندا در عالم دهد، اضطراب در خلق افتد. آن گوشتها و پوستها پوسیده و استخوان ریزیده و خاک گشته و ذره ذره بهم برآمیخته، بعضی بشرق و بعضی بغرب، بعضی ببر و بعضی ببحر، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده. همه با هم میآید و ذره ذره بجای خود باز میشود. هر چه در هفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتداء دور عالم تا روز رستخیز همه با هم آید، تنها راست گردد، صورتها پیدا شود، اعضاء و اجزاء مرتب و مرکب گردد. ذره‌ای کم نه و ذره‌ای بیش نه. مویی ازین با آن نیامیزد و ذره‌ای از آن با این نمیوندد.**

آه، صعب روزی که روز رستاخیز است. روز جزاء خیر و شر است. ترازوی راستی آویخته، کرسی قضا نهاده، بساط هیبت باز گسترده، همه خلق بزانو درآمده که: **و تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةً دُوخًا مِیْ غَرْدٍ که: تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ زبَانِهِ در عاصی آویخته که: خُدُوهُ فُغْلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوُهُ هر کس بخود در مانده و از خویش و پیوند بگریخته: لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُغْنِيهِ آورده‌اند که پیش از برآمدن خلق از خاک، جبرئیل و میکائیل بزمین آیند براق می‌آرند و حلّه و تاج از بهر مصطفی (ص) و از هول آن روز ندانند که روضه سید کجاست؟ از زمین می‌پرسند و زمین می‌گوید: من از هول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم. جبرئیل شرق و غرب همی نگرد از آنجا که خوابگاه سید است نوری برآید جبرئیل آنجا شتابد. سید از خاک برآید چنان که در خیر است: انا اول من تنشق عنه الارض. اول سخن این گوید که اى جبرئیل حال ائمتم چیست؟ خبر چه داری؟ گوید اى سید اول تو برخاسته‌ای ایشان در خاکند. اى سید، تو حلّه در پوش و تاج بر سر نه و بر براق نشین و بمقام شفاعت رو، تا ائمت در رسند مصطفی (ص) همی رود تا بحضرت**

عزت سجده آرد و حق را جل جلاله بستايد و حمد گويد، از حق جل جلاله خطاب آيد که: ای سيّد، امروز نه روز خدمت است، که روز عطا و نعمت است. نه روز سجود است که روز کرم وجود است. سر بردار و شفاعت کن هر چه تو خواهی آن کنم. تو در دنيا همه آن کردی که فرموديم. ما امروز ترا آن دهيم که تو خواهی و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

۵۱- سورة الذاریات

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الذَّارِیَاتِ، ببادها که خرمن می پرکند، ذَرَوُا (۱) پرکندگی.

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) بمیغها که بار گران می کشد.

فَالْجَارِیَاتِ یُسْرًا (۳) بکشتیها که باسانی می رود.

فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا (۴) بفرشتگان که روزی می بخشند بفرمان.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵) که روز رستاخیز که شما را می وعده دهند راست است.

وَ إِنَّ الدِّیْنَ لَوَاقِعٌ (۶) و شمار و پاداش فرا سرنشستنی است و بودنی.

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) باین آسمان بارایش محکم آفرینش با حظها خاسته.

إِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۸) که شما در سخن گوناگون اید.

یُؤْفَكُ عَنْهُ، می برگرداند از ایمان و تصدیق، مَنْ أُفِكَ (۹) آن کس را که برگردانیده اند او را.

قَتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) نفریده بادا آن دروغ زنان.

الَّذِیْنَ هُمْ فِی غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) ایشان که در نایافت و بی سامانی بازماندگانند.

یَسْئَلُونَ أَبَانَ یَوْمَ الدِّیْنِ (۱۲) میپرسند که روز پاداش و شمار کی؟

یَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ یُفْتَنُونَ (۱۳) آن روز در آتش از ایشان می برسند.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ، چشید پاداش آنچه پاسخ دادید و مقر آمدید، هَذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴) این آنست که بآن میشتاوبدید.

إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی جَنَّاتٍ وَ عِیْنٍ (۱۵) پرهیزکاران در بهشتهایند و چشمه های روان.

أَخِذِیْنَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، میگیرند آنچه الله ایشان را دهد در بهشت إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِیْنَ (۱۶) ایشان پیش از روز آخرت نیکوکاران بودند.

كَانُوا قَلِیْلًا مِنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ (۱۷) از شبهای اندک می خفتند.

وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) و در آخر شبها آمرزش میخواستند

وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹) و در مالهای خویش حقی میدانند خواهنده را و فرو گذاشته نایابنده را.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ (۲۰) و در زمین نشانهایی است بی گمانان آن دانند و بینند.

وَ فِي أَنْفُسِكُمْ، و در تنها شما، أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) نمی‌نگرید و نمی‌بینید.

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ، و در آسمانست روزیهای شما، وَ مَا تُوَعَّدُونَ (۲۲) و آنچه شما را می‌وعده دهند.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، بخداوند آسمان و زمین، إِنَّهُ لَحَقُّكُمُ که این سخن راست است.

مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطَفُونَ (۲۳) همچنانک شما سخن گوئید.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) رسیدتو حدیث مهمانان ابراهیم، آن گرامیان.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ، آن گه که بر او در شدند، فَقَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو، قَالَ سَلَامٌ،

پاسخ من هم سلام است، قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) نمی‌شناسم این قوم را.

فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ، نهان با اهل خویش گشت، فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) گوساله فربه آورد.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ، پیش ایشان بنهاد آن گوساله، قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) گفت نخورید؟

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً، بترسید قائلو لا تَخَفْ، گفتند که مترس، وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) و

بشارت دادند او را به پسری دانا.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ، پیش آمد زن او باوازی بلند، فَصَكَّتْ وَجْهَهَا، انگشتان دست

خویش بر پیشانی خود زد و بانگ کرد، وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) و گفت و من پیر زنی

از زادن در گذشته و نازاینده گشته.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ، گفتند چنین خداوند تو گفت، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) اوست آن

خداوند راست دان راست کار و بهمه چیز دانا.

جزء بیست و هفتم

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) گفت پس بچه کار فرستاده‌اند شما را ای فرستادگان؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) گفتند ما را فرستادند بگروهی بدکاران.

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ، تا فرو گشائیم و ریشان حجارةً مِنْ طِينٍ (۳۳) سنگهایی از گل.

مُسَوَّمَةً، نشان کرده و نام برنوشته، عِنْدَ رَبِّكَ، نزدیک خداوند تو، لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) گزاف‌کاران را.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) بیرون آوردیم هر که در آن بود از گرویدگان. فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) نیافتیم در آن جز یک خاندان از مسلمانان. وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً، گذاشتیم در آن نشانی، لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷) ایشان را که میترسند از عذاب دردناک.

وَ فِي مُوسَى، و در موسی، إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ، که فرستادیم او را بفرعون، بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) بچستی آشکارا.

فَتَوَلَّىٰ بَرَكْنَهُ، او با سپاه خویش برگشت، وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) و گفت جادویی است و دیوانه‌ای.

فَاخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ، فرا گرفتیم او را و سپاه او را، نَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ و او کندهیم او را در دریا، هُوَ مُلِيمٌ (۴۰)

و او بجای ملامت بود و از در نکوهیدن.

وَ فِي عَادٍ، و در عاد، إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) آن گه که فرو گشادیم بر ایشان باد تیز.

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ، نگذاشت هیچ چیز که بر آن آمد، إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرِّمِيمِ (۴۲) مگر که آن چیز خرد کرد.

وَ فِي ثَمُودَ، و در ثمود هم نشانی و عبرتی است، إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) آن گه که ایشان را گفتند زندگانی کوشید تا زمان

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ برگشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش و از.

فَاخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ، فرا گرفت ایشان را بانگ با عذاب وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) و ایشان چشمها گشاده.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ، از آن افتادن هیچ برخاست نتوانستند، وَ مَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ (۴۵) و کین سندن نتوانستند.

وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ، و قوم نوح را پیش، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) ایشان قومی بودند

از فرمانبرداری بیرون.

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ، وَ آسْمَانَ رَا بَرِ اُو دَاسْتِيم بِنِيرُوى وَ تَوَان، وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (٤٧) وَ مَا فَرَاخَ تَوَانَانَ وَ فَرَاخَ دَارَانَ اِيم.

وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا، وَ زَمِينَ رَا بَارَ سَاخْتِيم وَ يَهِنَ بَارَ كَرْدِيم، فَ نِعْمَ الْمَاهِدُونَ (٤٨) وَ نِيكَ گَسْتِرَانْدِگَانَ كِه مَائِيم.

النوبة الثانية

این سوره هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است، سیصد و شصت کلمت و شصت آیت، جمله بمکه فرو آمد باجماع مفسران و در این سوره دو آیت منسوخ است، یکی: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ مَّنْسُوخٌ اسْتِ بَايْنِ آيْتِ كِه بوى متصل است: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

آیت دوم: وَ فِى أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ، منسوخ است بآیت زکاة. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ قَرَأَ سُورَةَ، وَ الذَّارِيَاتِ ذَرَوًا أُعْطِيَ مِنَ الْاَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ رِيحٍ هَبَّتْ وَ جَرَتْ فِى الدُّنْيَا.

قوله: وَ الذَّارِيَاتِ ذَرَوًا يَعْنِى الرِّيَّاحِ التِّى تَذَرُوا التُّرَابَ ذَرَوًا كَقَوْلِهِ: تَعَالَى تَذَرُوهُ الرِّيَّاحُ، تَقُولُ ذَرَوْتُ الشَّيْءَ ذَرَوًا اِذَا اطْرَقَتْ فِى الْهَوَاءِ وَ اذْرَبْتَ الشَّيْءَ اِذْرَاءً اِذَا نَثَرْتَهُ بِالْاَرْضِ وَ قَوْلِهِ: ذَرَوًا، مَصْدَرٌ اِفَادَ الْمُبَالَغَةَ فِى الْكَثْرَةِ وَ قِيلَ ذَرَوًا مَفْعُولٌ وَ الْمُرَادُ بِهِ الْمَذْرُوبُ.

فَالْحَامِلَاتِ وَ قِرَأَ يَعْنِى السَّحَابِ تَحْمِلُ ثِقْلًا مِنَ الْمَاءِ كَقَوْلِهِ: السَّحَابُ الثَّقِيلُ وَ قَوْلِهِ: سَحَابًا ثِقَالًا.

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، هِىَ السَّفِينُ تَجْرِى فِى الْمَاءِ جَرِيًا سَهْلًا كَقَوْلِهِ: لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِى الْبَحْرِ وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِى الْبَحْرِ حَمَلْنَاكُمْ فِى الْجَارِيَةِ.

فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا. يَعْنِى الْمَلَائِكَةُ مِيكَائِيلُ وَ جَنْدُهُ يَقْسِمُونَ ارْزَاقَ الْمُرْتَزِقِينَ بِاَمْرِ اللَّهِ. وَ قِيلَ الْمَلَائِكَةُ تَاتَى بِاَمُورٍ مُخْتَلَفَةٍ: جِبْرِيئِيلُ بِالْغَلْظَةِ وَ مِيكَائِيلُ بِالرَّحْمَةِ وَ عِزْرَائِيلُ بِاَلْمَوْتِ وَ اسْرَافِيلُ بِالنَّفْخِ.

روى ان عبد الله بن كواء سأل عليا (ع) عن الذَّارِيَاتِ فَقَالَ الرِّيَّاحُ وَ عَنِ الْجَوَارِ فَقَالَ الْمَلَائِكَةُ وَ عَنِ السَّحَابِ وَ عَنِ الْجَوَارِيَاتِ يُسْرًا فَقَالَ السَّفِينُ وَ عَنِ الْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا فَقَالَ الْمَلَائِكَةُ.

و روى ان رجلا من اهل البصرة اسمه صبيغ جاء الى عمر بن الخطاب فقال ما الذاريات ذروا؟ قال الرياح و لو لا اتي سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك قال فما الحاملات وقرأ قال السحاب و لو لا اني سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، قال فما الجاريات يسرا قال السفن و لو لا اتي سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، قال فما المقسمات امرا قال الملائكة و لو لا اتي سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، اقسام الله بهذه الاشياء لما فيها من الدلالة على صنعته، و قيل فيها اضمار تقديره: و رب الذاريات.

روى عن كعب الاحبار قال: لو حبس الله عز و جل الريح عن الارض ثلاثة ايام ما بقى على الارض شيء الا تنتن و عن العوام بن حوشب قال: تخرج الجنوب من الجنة فتمر على جهنم فغمها منها و بركاتها من الجنة و تخرج الشمال من جهنم فتمر على الجنة فروحها من الجنة و شرها من النار. و قيل الشمال تمر بجنة عدن فتأخذ من عرف طيبها فتمر على ارواح الصديقين. و عن عبد الله شداد قال: ان الريح من روح الله عز و جل فاذا رايتموها فسلوا الله من خيرها و عوذوا به من شرها و عن جابر رضى الله عنه قال: هاجت ريح كادت تدفن الراكب من شدتها

فقال النبي (ص): هذه ريح ارسلت لموت منافق، فقد منا المدينة فاذا رأس من رءوس المنافقين قد مات.

و روى ان مساكن الرياح اجنحة الكروبيين حملة الكراسى فتهيج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهيج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع في البر فتأخذ الشمال حدها من كرسى بنات النعش الى مغرب الشمس و تأتي الدبور حدها من مغرب الشمس الى مطلع سهيل و تأتي الجنوب حدها من مطلع سهيل الى مطلع الشمس و تأتي الصبا حدها من مطلع الشمس الى كرسى بنات النعش، فلا تدخل هذه في حد هذه و لا هذه في حد هذه. و قال ابن عمر الرياح ثمان، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة اما الرحمة فالناشرات و المبشرات و الذاريات و المرسلات و اما العذاب فالعاصف و القاصف و الصرصر و العقيم و اراد ابن عمر ما في القرآن من الفاظ الرياح.

قوله: فَالْحَامِلَاتِ وَ قَرَأَ هِيَ السَّحَابِ تَحْمِلُ الْمَطَرَ، روى عن خالد بن معدان قال ان في

الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التي نضجت تحمل المطر و البيضاء التي لم تنضج لا تحمل المطر و قال كعب السحاب غريال المطر و لو لا السحاب لا فسد المطر ما اصاب من الارض. و فى رواية لو لا ذلك لخد فى الارض اخدودا و كان الحسن اذا نظر الى السحاب قال لله و الله رزقكم و لكن تحرمونه بخطاياكم و اعمالكم، و عن عكرمة قال: ما انزل الله عز و جل من السماء قطرة الا انبت بها فى الارض عشب او فى البحر لؤلؤة و قال كعب المطر زوج الارض.

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا روى عن عبد الله بن عمر قال البحر زق بيد ملك لو يغفل عنه الملك لطم على الارض و قال النبي (ص) لا يركب رجل البحر الا غازيا او حاجا او معتمرا فان تحت البحر نارا و ان تحت النار بحرا و ان تحت البحر نارا.

و قال الحسن: البحر طبق جهنم. و قال كعب: ما من ليلة الا و البحار تشرف على الخلائق، فتقول يا رب ائذن لنا نغرق الخطائين فيأمرها تبارك و تعالى فتسكن و سأل سليمان بن داود ملك البحر فخرجت اليه دابة من البحر فجعلت تنسل من حيث طلعت الشمس حتى انتصف النهار، تقول هذا و لما يخرج نصفى بعد فتعوذ بالله من البحر و من ملكه.

قوله: فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً هذا كقوله: فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْراً. قال عبد الرحمن بن سابط: يدبر امر الارض اربعة من الملائكة جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت عليهم السلام فجبرئيل على الجنود و الرياح و ميكائيل على القطر و النبات و ملك الموت على قبض الارواح و اسرافيل يبلغهم ما يؤمرون به و فى الخبر ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل ان يتراءى له فى صورته فغشى على رسول الله حين رآه ثم افاق و جبرئيل يسنده واضعا احدى يديه فى صدره و الأخرى بين كتفيه فقال سبحان الله ما كنت اظن شيئا من الخلق هكذا، فقال جبرئيل فكيف لو رأيت اسرافيل

و قال (ص) رأيت جبرئيل و قد هبط قد ملأ بين الخافقين عليه ثياب سندس معلق به اللؤلؤ و الياقوت

و قيل المراد بالكل الملائكة لاجماعهم على ان المقسمات امرا هم الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها على بعض بالفاء و ذلك يقتضى اتصالا و تعقيبا فتصير التقدير اقسام بالملائكة التى تذرو الرياح فتحمل السحاب فتجرى بها و يقسمها فى البلاد بين

العباد ثم ذكر المقسم عليه. فقال: إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِصَادِقٍ أَى انَّ مَا تُوَعَّدُونَ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ لِصَدَقٍ وَقَعَ اسْمُ الْفَاعِلِ مَوْعِ الْمَصْدَرِ. وَ قِيلَ لِصَادِقٍ أَى ذُو صَدَقٍ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ أَى الْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ لِكَائِنٍ، ثُمَّ ابْتَدَأَ قَسَمًا آخَرَ فَقَالَ: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ حَبِكَهَا حَسَنُهَا وَ اسْتَوَاءَهَا، يُقَالُ لِلنَّسَاجِ إِذَا نَسَجَ الثَّوْبَ فَاجَادَ مَا أَحْسَنَ حَبِكَه وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ ذَاتِ الْحَبِكِ أَى ذَاتِ الزِينَةِ، مَعْنَاهُ النَّجُومُ وَ قَالَ مَقَاتِلُ وَ الْكَلْبِيُّ: الْحَبِكُ الطَّرَائِقُ الْحَسَنَةُ مِثْلُ مَا يَظْهَرُ عَلَى الْمَاءِ مِنَ هُبُوبِ الرِّيحِ وَ عَلَى الرَّمْلِ وَ الشَّعْرِ الْجَعْدِ وَ لَكِنِّهَا لَا تَرَى لِبَعْدِهَا مِنَ النَّاسِ، وَاحِدَتُهَا حَبِيكَةٌ كَالطَّرِيقَةِ وَ الطَّرِيقُ قِيلَ الْحَبِكُ الْخَطُوطُ وَ قِيلَ جَمَعَ حَبَاكٌ كَالْمِثَالِ وَ الْمِثْلُ. ثُمَّ ذَكَرَ جَوَابَ الْقَسَمِ فَقَالَ: إِنُّكُمْ، يَعْنَى يَا أَهْلَ مَكَّةَ، لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلَفٍ. فِي الْقُرْآنِ. وَ فِي مُحَمَّدٍ (ص) يَقُولُونَ فِي الْقُرْآنِ سِحْرَ وَ كِهَانَةَ وَ اسَاطِيرَ الْاَوَّلِينَ وَ فِي مُحَمَّدٍ سَاحِرٍ وَ شَاعِرٍ وَ مَجْنُونٍ وَ قِيلَ قَوْلٌ مُخْتَلَفٌ أَى مَصْدَقٌ وَ مَكْذَبٌ وَ مَقْرٌ وَ مَنكَرٌ وَ مَحَقٌّ وَ مِبْطَلٌ وَ قِيلَ اخْتِلَافُهُمْ فِي السَّاعَةِ بِالتَّكْذِيبِ وَ الشُّكِّ لِقَوْلِهِ: إِنَّ نَظْنَ إِبْلًا ظَنًّا وَ قَالَ تَعَالَى: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

قَوْلُهُ: يُؤْفِكُ عَنْهُ هَذِهِ الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى قَوْلِهِ: لَصَادِقٌ وَ الْاِفْكَ الصَّرْفُ تَأْوِيلُهُ يَصْرَفُ عَنِ تَصْدِيقِ ذَلِكَ الْوَعْدِ الصَّادِقِ مِنْ صَرْفِ عَنِ الْهَدْيِ فِي الْاِزْلِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَصْرَفُ عَنِ الْحَقِّ مِنْ كَذْبٍ وَ دَعَى إِلَى الْبَاطِلِ.

قُتِلَ الْخَرَاصُونَ أَى لَعْنُ الْكُذَّابُونَ الْمُرْتَابُونَ الظَّانُّونَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ التَّخَرُّصَ التَّقْوِيلَ بِالظَّنِّ وَ هُمُ الْمُقْتَسِمُونَ الَّذِينَ اقْتَسَمُوا اِعْقَابَ مَكَّةَ وَ اقْتَسَمُوا الْقَوْلَ فِي النَّبِيِّ (ص) لِيَصْرَفُوا النَّاسَ عَنِ دِينِ الْاِسْلَامِ، وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: هُمُ الْكُهَنَةُ.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ أَى فِي غَفْلَةٍ مَتْنَاهِيَّةٍ وَ الْغَمْرَةُ فَوْقَ الْغَفْلَةِ وَ السُّهُوُّ دُونَ الْغَفْلَةِ وَ الْمَعْنَى هُمْ فِي غَايَةِ الْجَهْلِ سَاهُونَ عَنِ الْحَقِّ غَافِلُونَ عَنِ امْرِ الْآخِرَةِ. يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ أَى يَقُولُونَ اسْتَهْزَاءً وَ تَكْذِيبًا يَا مُحَمَّدُ مَتَى الْيَوْمِ الَّذِي تُوَعَّدُنَا فِيهِ بِوُقُوعِ الْجَزَاءِ، إِيَّانَ كَلِمَةٌ مَعْنَاهَا مَتَى وَ اَصْلُهَا أَى اَوَانٌ، فَحُذِفَتِ الْهَمْزَةُ وَ الْوَاوُ.

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ هَذَا جَوَابٌ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ أَى تَكُونُ هَذِهِ الْجَزَاءُ فِي يَوْمٍ هُمْ عَلَى النَّارِ أَى بِالنَّارِ يَفْتَنُونَ، يَعْذِّبُونَ وَ يَحْرِقُونَ بِهَا كَمَا يَفْتَنُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ يُقَالُ يَفْتَنُ الشَّيْءَ أَى اِحْرَقَتْ خَبِيثَةً لِيُظْهِرَ خِلَاصَهُ، وَ الْكَافِرُ كَلَّمَهُ خَبِيثٌ فَيَحْرِقُ كَلَّمَهُ.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ اى يقول لهم خزنة النار ذوقوا عذابكم و احراقكم بالنار هذا العذاب و هذا اليوم الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ بقولكم: متى هذا الوعدُ، و بقولكم: فَأَتِنَا بِمَا تَعَدُّنَا، و قيل يُفْتَنُونَ اى يختبرون، و يسئلون عمَّا كانوا فيه فى الدنيا كقوله: ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ «ما ذا كنتم تفعلون»، ثم بيّن مستقرًّا المؤمنين فقال: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ فِيهِ وَجْهَانِ احدهما: أنه حال ثابت لهم فى الدنيا اى عاملين بما يأمرهم ربهم فى الدنيا كقوله: ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و منه قولهم: اخذت بقول فلان فى مسألة كذا. و الوجه الثانى: آخِذِينَ فى الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم، إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ، اى قبل دخول الجنة كانوا مُحْسِنِينَ مؤمنين مطيعين فى الدنيا ثم فسّر فقال: كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ ما صلة و المعنى قليلا من الليل ينامون.

قال الحسن يمدون الصلاة الى السحر ثم يستغفرون. و قال قتادة لا ينامون عن صلاة العشاء و قيل يصلون ما بين المغرب و العشاء و قيل معناه قل ليلة تاتى عليهم الا صلوا فيها شيئا اما من اولها او من اوسطها، و وقف بعضهم على قوله قليلا، اى كانوا من الناس قليلا ثم ابتداءً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ و جعله جحدا اى لا ينامون بالليل البتة بل يقومون للصلاة و العبادة و هو قول الضحاك و مقاتل.

و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ قال الكلبي و مجاهد و مقاتل: و بالاسحار يصلون و ذلك ان صلواتهم لطلب المغفرة و فى الخبر الصحيح روى ابو هريرة قال: قال النبى ينزل الله الى السماء الدنيا كل ليلة حين يبقى ثلث الليل فيقول انا الملك من الذى يدعونى فاستجيب له، من الذى يسئلى فاعطيه، من الذى يستغفرنى فاغفر له.

و عن ابن عباس قال: كان النبى (ص) اذا قام من الليل يتهجد قال اللهم انت الحمد انت نور السماوات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت ضياء السماوات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت قيم السماوات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت الحق و وعدك حق و لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و التبيون حق و محمد حق و الساعة حق. اللهم لك اسلمت و بك آمنتم و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاكمت فاغفر ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و لا حول و لا

قوة الا بالله.

قوله: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ فِيهِ قَوْلَانِ، احدهما: الزكاة و الثانى: حق سوى الزكاة تصل به رحما او تقرى به ضيفا او تحمل به كلاً و ذهب بعضهم الى انه منسوخ بآية الزكاة و السائل هو الذى يسئل الناس لحاجته و فاقتنه فيجب ان يعطى من غير تفتيش عن حاله لقوله: للسائل حق و ان جاء على فرس و المحرووم هو الذى حرم من الرزق ما يكفيه و فيه اقوال احدها: ان المحرووم الذى ليس له فى الفى نصيب و لا فى الزكاة سهم، قاله ابن عباس و قيل هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عز و جل: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ و قيل هو المحارف الذى لا تستقيم له حرفة و قيل هو المتعفف الذى لا يظهر فاقتنه بالسؤال و لا يفتن له فيصدق عليه، و قيل هو ابو البنات. و فى الخبر افضل الصدقة، الصدقة على ذى الرحم الكاشح.

الكاشح العدو. و عن انس ان النبى (ص) قال: يا انس ويل للاغنياء من الفقراء يوم القيمة يقولون يا ربنا ظلمونا حقوقنا التى فرضت لنا عليهم قال: فيقول و عزتى لاقرينكم و لابعدهم و تلا رسول الله (ص) هذه الاية: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ، اى عبر و عظات اذا ساروا فيها، لِلْمُوقِنِينَ يريد ما فيها من الجبال و البحار و الاشجار و النبات و قيل يريد ما وقع فيها من العذاب بالامم الخالية. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ يعنى وَ فِي أَنْفُسِكُمْ، آيات و عبر و هى اقرب الاشياء اليكم و آياتها تبرى على آيات السماوات و الارض، منها: استواء المفاصل و قيل يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل آياتها انها كانت نطفة ثم علقه ثم مضغة ثم عظما الى ان نفخ فيها الروح و قال عطاء: يريد اختلاف اللسنة و الصور و الالوان و الطبائع، أَ فَلَا تُبْصِرُونَ. كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث، وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ، قال ابن عباس و مقاتل: يعنى المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل فى بمعنى على و تقديره على رب السماء رزقكم كقوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، وَ مَا تُوعَدُونَ من الجنة و النار و الثواب و العقاب، ثم اقسام بنفسه فقال: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ يعنى ان الذى ذكرت من امر الرزق، لِحَقٍّ، روى ان النبى (ص) قال قاتل الله اقواما اقسام لهم ربهم ثم لم يصدقوه، مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ. قال ابن عباس: معناه انه لحق كما ان قول لا

اله الا الله حق وقيل كما لا شك انكم ناطقون كذلك لا شك فى وقوع ما توعدون. و قال الزجاج شبه الله تعالى تحقق ما اخبر عنه بتحقق نطق الآدمى و وجوده وقيل معناه كما لا يدري احدكم من اين نطقه و من اين يجتمع الكلام حرفا حرفا، كذلك يأتيه رزقه قوتا قوتا و لا يدري من اين يأتيه وقيل كما ان كل انسان ينطق بلسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فكذلك كل انسان ياكل رزق نفسه الذى قسم له و لا يقدر ان يأكل رزق غيره.

قرأ حمزة الكسائى و ابو بكر عن عاصم مثل برفع اللام على انه نعت للحق و الباقون بالنصب على انه صفة مصدر محذوف اى انه لحق حقا مثل ما انكم تتلقون. قوله: هل أتاك حديث ضيف إبراهيم المكرمىن سماءهم مكرمىن لانهم كانوا ملائكة كراما و قد قال الله عز و جل: بل عباد مكرمون و قيل لانهم كانوا ضيف ابراهيم و كان ابراهيم اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون و قيل لان ابراهيم (ع) اكرمهم بتعجيل قراءهم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه.

و قال ابن عباس: سماءهم مكرمىن لانهم جاءوا غير مدعوين. و فى الخبر عن النبى (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه.

إذ دخلوا عليه فقالوا سلاما، اى سلموا عليه سلاما للتحية، قال سلام، اى رد عليهم السلام بمثل ما سلموا و قيل معناه نحن سلم لك غير محاربين لتسكن نفسه فاجابهم بمثل ذلك فقال سلم اى نحن ايضا، قوم منكرون اى غرباء لا اعرفكم. قال ابن عباس ظن ابراهيم انهم بنو آدم فقال فى نفسه هؤلاء قوم لا نعرفهم، و قيل انما انكر امرهم لانهم دخلوا عليه من غير استئذان و قيل لم يكن السلام تحيتهم فى ذلك الزمان فلما سلموا عليه نكرهم. فراغ إلى أهله، اتاهم فى خفية من ضيفه لئلا يعلموا بما يتكلفه لهم، راغ اى اسرع فى خفاء، فجاء بعجل سمين مشوى و كان اكثر ماله (ص)، البقر و اختار السمين زيادة فى اكرامهم.

فقربه إليهم لياكلوا فلم يأكلوا لانهم لا يأكلون و لا يشربون، قال ابراهيم، أ لا تأكلون لم يأمرهم بالاكل تعظيما لهم، فأوجس منهم خيفة، اذ رفعوا ايديهم عن طعامه و ظن انهم جاءوه بشر يريدونه، قالوا لا تخف، انا رسل الله و قيل ان جبرئيل مسح العجل بجناحه

فقام يدرج حتى لحق بأمه و كانت فى الدار فصدقهم و امن، وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ يعنى اسحاق عليه السلام.

فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ اى صيحة تقول اوه الد و انا عجوز و الصرة الصيحة الرفيعة منها صرير الباب. و قيل فى صرة اى فى حياء لآنها رأت اثر الحيض، فَصَكَّتْ وَجْهَهَا، اى لطمت وجهها و قيل جمعت اصابعها فضربت جبينها تعجبًا كعادة النساء اذا انكرن شيئًا، وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ اى انا عجوز و قيل معناه أ تلد عجوز و لها تسع و تسعون سنة و كانت فى شبابها عقيما لم تلد.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ، اى كما قلنا لك قال ربك أنك ستلدين غلاما، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ، فى فعله، الْعَلِيمُ بعباده. قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ اى ارسلتم لامر جليل و شأن عظيم فما ذاكم.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ يعنى لاهلاكهم و هم قوم لوط و مدينتهم سدوم. لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ اى آجر فانه طين طيخ فصار حجارة و قيل حجارة الارض كلها كانت طينا صارت حجارة على مر الدهور.

مُسَوَّمَةٌ، اى معلّمة و كانت حجارة سوداء عليها خطوط حمر على كل واحد منها اسم من رمى بها مكتوبا، عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْسِرِينَ المشركين المجاوزين الحد فيه.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا اى فى قرى قوم لوط، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يعنى لوطا و من آمن به كقوله: فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ، اى غير اهل بيت، مِنَ الْمُسْلِمِينَ يعنى لوطا و ابنتيه، وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ جَمِيعًا لِأَنَّهُ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُسْلِمٌ.

وَ تَرَكْنَا فِيهَا، اى فى مدينة قوم لوط، آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ اى علامة للخائفين تدلهم على ان الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم كقوله: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى وَ كقوله: ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي.

وَ فِي مُوسَى، يعنى و تركنا فى ارسال موسى ايضا عبرة و قيل هو معطوف على قوله: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ. إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بحجة ظاهرة.

فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ، اى اعرض فرعون عن الايمان بجموعه و جنوده و قيل بركنه اى بجانبه و

جميع بدنه وهو كناية عن المبالغة في الاعراض، وقيل بقوته وقومه والركن ما ركن اليه الانسان من مال و جند وقوة، وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ اَوْ هَاهُنَا لِلعَطْفِ، تَأْوِيلُهُ سَاحِرٌ وَمَجْنُونٌ، كَقَوْلِهِ: إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ يَعْنِي وَيَزِيدُونَ.

أَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ أَيِ اغْرَقْنَاهُمْ فِي الْبَحْرِ يَعْنِي بَحْرَ اسَافِ هُوَ مُلِيمٌ أَيِ بِمَا يَلَامُ عَلَيْهِ.

وَ فِي عَادٍ مَعطُوفٌ عَلَى قَوْلِهِ: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ أَيِ وَ فِي أَهْلَاكِ عَادٍ أَيْضًا عِبْرَةٌ، إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ وَ هِيَ الَّتِي لَا خَيْرَ فِيهَا وَ لَا بَرَكَةَ وَ لَا تَلْقَحُ شَجَرًا وَ لَا تَحْمِلُ مَطْرًا وَ لَا تَنْشِئُ سَحَابًا وَ هِيَ الدَّبُورُ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَرْتُ بِالصَّبَا وَ أَهْلَكْتُ عَادَ بِالْدَّبُورِ وَ قِيلَ هُوَ الْجَنُوبُ.

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ، مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْعَامِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ، إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ يَعْنِي كَالشَّيْءِ الْهَالِكِ الْبَالِيِ وَ هُوَ نَبَاتُ الْأَرْضِ إِذَا بَيَسَ وَ دَيْسَ وَ قِيلَ كَالرَّمَادِ وَ قِيلَ كَالترَابِ الْمَدْقُوقِ.

وَ فِي ثَمُودَ يَعْنِي قَوْمَ صَالِحٍ، إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ، يَعْنِي إِلَى وَقْتِ فَنَاءِ آجَالِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَمَّا عَقَرُوا النَّاقَةَ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بَعْدَ مَضَى الْأَيَّامِ الثَّلَاثَةِ، وَ الصَّاعِقَةُ كُلُّ عَذَابٍ مَهْلِكٍ وَ قِيلَ هِيَ الْمَوْتُ وَ قُرَأَ الْكِسَائِيُّ الصَّعِقَةُ وَ هِيَ الصَّوْتُ الَّذِي يَكُونُ مِنَ الصَّاعِقَةِ، وَ هُمْ يَنْظُرُونَ، أَيِ يَرُونَ ذَلِكَ عِيَانًا.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ، فَمَا قَامُوا بَعْدَ نَزُولِ الْعَذَابِ بِهِمْ وَ لَا قَدَرُوا عَلَى نَهْوِضٍ وَ قِيلَ مَا اسْتَطَاعُوا مِنْ أَنْ يَقِيمُوا بِهِ فَيُدْفَعُوهُ عَنْ أَنْفُسِهِمْ: وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ أَيِ مُنْتَقِمِينَ مِنْهَا وَ لَا مَمْتَنِينَ مِنَ الْعَذَابِ.

وَ قَوْمُ نُوحٍ قُرَأَ حَمِزَةً وَ الْكِسَائِيُّ وَ أَبُو عَمْرٍو بِكسْرِ المِيمِ مَعطُوفًا عَلَى قَوْلِهِ: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ، يَعْنِي وَ فِي قَوْمِ نُوحٍ أَيْضًا آيَةٌ وَ عِبْرَةٌ، وَ قُرَأَ الْآخَرُونَ بِالنَّصْبِ مَعطُوفًا عَلَى قَوْلِهِ: أَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ

يَعْنِي فَاغْرَقْنَا قَوْمَ نُوحٍ، مِنْ قَبْلُ، عَادَ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ. وَ السَّمَاءُ بَنِينَاهَا بِأَيْدِيهِ، الْإِيدِ الْقُوَّةُ، تَقُولُ أَيْدِيكَ اللَّهُ أَيِ قَوَاكِ اللَّهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: عَمِلْتُ أَيْدِينَا أَنْعَامًا وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ أَيِ قَادِرُونَ، وَ قِيلَ مَعْنَاهُ نَحْنُ فِي سَعَةِ مِمَّا نَزِيدُ وَ لَا يَضِيقُ عَنَّا شَيْءٌ

نریده. وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا، ای بسطناها و مددناها لیستقرّوا علیها، فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ نحن. قال ابن عباس: ای نعم ما وطّأت لعبادی.

النبوة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ»، اخبار عن قدرته و عزّته بنعت الجلال، «الرحمن الرحيم» اخبار عن رأفته و رحمته بوصف الجمال، فبقدرته وجد من وجد من مراده و برأفته وجد من وجد من عباده. بسم الله اخبار است از عزت و قدرت ذو الجلال. الرحمن الرحيم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال بر کمال.

جمال الوهیت صد هزار جان طالبان بسوخت. جمال صمديت صد هزار جان عاشقان بیفروخت. قومی در قهر جلال از بیم قطیعت میسوزند. قومی در لطف جمال بر امید وصلت میفروزند و دلهای بندگان روز و شب از تأثیر این دو صفت گاه در خوف و گاه در رجا، و از قضیت این دو اصل گاه در قبض است و گاه در بسط.

بگاہ قبض همه فترت بیند و هیبت، بگاہ بسط همه لطف بیند و رحمت.

بگاہ قبض صرصر قهر آید، شواهد جلال نماید، بنده بسوزد، بزارد، در خواهش آید، بگاہ بسط نسیم لطف بوی وصال آرد، شواهد جمال نماید بنده بنازد، در رامش آید.

بگاہ قبض بعظمت نگرد همه درد و گداز بیند، بگاہ بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بیند.

بیر طریقت از اینجا گفت بقرب می نگر تا از او انس زاید. بعظمت می نگر تا حرمت فزاید. میان این و آن منتظر می باش تا سبق ازل خود چه نماید.

قوله: وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا اشارة الى الرياح الصبحية تحمل انين المشتاقين الى ساحات العزة ثم تأتي بنسيم القربة الى مشام اسرار اهل المحبة فيجدون راحة من غلبات اللوعة و في معناه انشدوا:

و انى لاستهدى الرياح نسيمكم اذا اقبلت من نحوكم بهبوب

و اسئلهما حمل السلام اليكم فان هى يوما بلّغت فاجيبى

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود و لشکر روشنائی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر در هواء عالم دمیدن گیرد، باد صبحی پیکوار از جناب جنات عدن براه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رسانند.

عزیز است آن ساعت و بزرگوار آن وقت که بر بساط و نَحْنُ أَقْرَبُ در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ سرّاً بسرّ شراب انا جلیس من ذکرنی بی زحمت اغیار بدوستان خود رساند و منادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشان را که من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم. چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لا تَخَفُ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ. فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقْسَمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ. باین مخلوقات و مصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی است و هر کسی را جزا کردار خود بخیر و شرّ دادنی. معتقد کافه اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر و نشر خلائق را جمع کند، ارواح و اشباح را بهم آرد چنانکه در نشئه اول روح و شخص جمع بودند از بهر ابتلا، هم چنین در روز حشر و نشر جمع باشند از بهر یافت جزا. فالحشر حق و قراءة الكتاب حق و المیزان و السؤال حق و ممرّ الخلق علی الصراط حق و لواء الحمد حق و الشفاعة حق و الجنة و النار حق. قال الله تعالی: وَیَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ، قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ و قال تعالی: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَوْمَنَانِ که باین غیبا ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند و براست داشتند، جزا ایشان فردا در آن جهان چیست؟

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عِيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، صفت و سیرت ایشان امروز درین جهان چیست؟ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و فی بعض الاخبار یقول الله عز و جل ان احبّ احبائى الیّ الذین یستغفرون بالاسحار. اولئک الذین اذا اردت باهل الارض شیئا ذکرتهم فصرفت بهم عنهم.

بنده را هیچ کرامت بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک برخیزد متواری، بر درگاه باری. در مناجات و زاری.

شی که وصفش اینست: لیل هادی و قمر بادی و رب ینادی عبادی عبادی. فرمان آمد که ای محمد و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ من کلمه تبعیض است اینجا و معنی آنست که ای محمد بعضی از شب بیدار باش و بعضی از شب در خواب بیاسای که اگر همه شب در خواب باشی امت ضایع مانند و اگر شب بیدار باشی همه را بشفاعت تو بیمارزم، آن گه نصیب رحمت من پیدا نیاید. ای محمد ترا شفاعت است و مرا رحمت است و چنانکه

شفاعت ترا نصیب باید رحمت مرا نصیب باید. پس بعضی از شب بیدار باش و بعضی در خواب، تا بسبب بیداری تو بعضی را بیامرزم تصدیق شفاعت را و بحرمت خواب تو بعضی بیامرزم تحقیق رحمت را تا هم نصیب شفاعت تو پدید آید و هم نصیب رحمت من.

قوله: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ اصمعی گوید در بصره بودم نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده که اعرابی را دیدم بر شتری نشسته و نیزه در دست گرفته، چون مرا دید گفت تو از کجایی و از کدام قبیله‌ای. گفتم از قبیله اصمعی. گفت: تو آنی که ترا اصمعی، گویند: گفتم آری من آنم. گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم از خانه خدای عز و جل گفتم: ا و لله بیت فی الارض و خدای را در زمین خانه‌ای هست، گفتم آری خانه مقدس معظم بیت الله الحرام. گفت آنجا چه می‌کردی گفتم کلام خدا می‌خواندم گفت ا و لله کلام خدای را کلامی هست، گفتم آری کلامی شیرین و سخنی پرافرین. گفت چیزی از آن بر من خوان، درگرفتم: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وَ الذَّارِیَاتِ ذُرَّوْاۗتِ اَیْنَجَا رَسِیْدِم: وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ گفتم یا اصمعی هذا کلام الباری. این کلام خداست و سخن او که گفته، گفتم آری سخن او، خود گفته و بمحمد فرو فرستاده، اصمعی گفت گویی آتشی از غیب دروزدند سوزی در وی پدید آمد، دردی بو العجب از درون وی سر برزد. نیزه و شمشیر داشت هر دو بشکست و شتر را بکشت و بدرویشان فرو گذاشت و جامه لشکریان از تن بیرون کرد و گفت: یا اصمعی تری یقبل من لم یخدمه فی شبابه، چگویی کسی که در جوانی خدمت او ناکرده امروز او را بپذیرد، گفتم چون که نپذیرد پیغامبران را میفرستد که تا ناآمده را بیارند آمده را چون رد کنند.

بیر طریقت در مناجات خویش گفته: الهی هر چند که از بد سزای خویش بدردم لکن از مفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدر تو نادانم و سزاء تو را ناتوانم.

در بیچارگی خود سرگردانم و روز بروز بر زیانم. الهی من کیم که بر درگاه تو زارم یا قصه درد خود بتو بردارم.

در عشق تو من کیم که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من آن گه گفت یا اصمعی این درد زده را دارویی بیفزای و خسته معصیت را مرهمی نه. گفتا بر خوان: فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ. چند بار خویشتن را بر

زمین زده و نعره‌ای چند بکشید، همچون و الهی سرگردان و حیران روی نهاد بر بیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم و رفتم، بوقت طواف او را دیدم در استار کعبه آویخته و میگوید: من منلی و انت ربی، من منلی و انت ربی.

گفتم یا اعرابی مردم را از طواف مشغول داشته‌ای باین سخن که می‌گویی گفت: یا اصمعی خانه خانه او و بنده بنده او، بگذار تا نازی کنم بر او. آن گه اعرابی این بیتها بر گفت:

یا رجال اللیل ما احسنکم بایبی انتم و ما اجملکم
اقرعوا الباب علی سیدکم و لعلّ الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت: بعد از آن در میان خلق نهان شد. بسی جستم او را و نیافتم فبیت متحیرا مدهوشا لا صبر لی الا البكاء و النحیب.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا رَوْحِیْنَ، و از هر چیز بیافریدیم جفتی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) تا مگر دریابید و پند بپذیرید.

فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ، گریزید، اِنِّی لَكُمْ مِنْهُ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ* (۵۰) من شما را آگاه کننده ترساننده ام آشکارا.

وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، و با خدای، خدای دیگر انباز مکنید، اِنِّی لَكُمْ مِنْهُ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ* (۵۱) که من شما را آگاه کننده‌ایم ترساننده آشکارا.

كَذَلِكَ، هم چنان، ما اَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ، نیامد بایشان که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده‌ای، اِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ* (۵۲) مگر که گفتند جادوست و دیوانه.

اُتَوَاوَا بِهِ وَصِیْتٍ و اندرز کردند، بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ* (۵۳)، ایشان قومی‌اند از طاعت سرکش.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ، روی گردان، از ایشان فرا گذار، فَمَا اَنْتَ بِمَلُومٍ* (۵۴) بر تو جای ملامت و نکوهیدن نیست.

وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ* (۵۵) و پند ده در یاد که پند و یاد کرد سود دارد گرویدگان را.

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ، نیافریدیم پری و آدمی را، اِلَّا لِيُعْبُدُونِ* (۵۶) مگر مرا پرستید و

مرا خوانید.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ، نَمِي خَواهِم از ايشان كه مرا روزی دهند، وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ (۵۷) و نَمِي خَواهِم كه مرا چیزی خوراندند.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ اللَّهُ اوست كه روزی ده است و روزی رسان، ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) با نیروی پاك صفت.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا، ايشانراست كه ستم كردند بهره‌ای از عذاب، مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ، همچون بهره پیشینیان كه چون ايشان بودند، فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) ایدون باد كه نشتاوانند مرا.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَلَاكٌ وَ نَفْرِينِ وَ تَبَاهِي ايشان را كه كافر شدند، مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰) از آن روز كه ايشان را می‌وعده دهند و می‌تهدید کنند.

النوبة الثانية

قوله: وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ، من الحيوان الذكر و الانثى، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسما و الارض و الشمس و القمر و الليل و النهار و البر و البحر و السهل و الجواب و الشتاء و الصيف و النور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ و قيل التلقيح للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذي بين الحيوان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فتعلمون ان الله فرد وتر ليس كمثل شئ فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ، القول هاهنا مضمّر تأويله فقل: فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ اى فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان و الطاعة و مجانبة العصيان. و قال ابن عباس: فَرُّوا مِنْهُ اليه و اعملوا بطاعته. و قيل فَرُّوا من الجهل الى العلم و من طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن، إِنَّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ، مِنْهُ، اى من العذاب، نَذِيرٌ مُبِينٌ و يحتمل ان قوله منه صلة لنذير اى انى لكم نذير من عند الله و قيل فى الاية تقديم و تأخير تقديره: «ففرّوا الى الله منه، انى لكم نذير مبين».

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنَّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ التكرار على تأكيد التوبيخ و هو ابلغ فى الوعيد و قيل الاول متصل بالمعصية و الثانى بالشرك و اذا اختلفا لا يكون تكراراً، كَذَلِكَ، اى كما كذّبك قومك و قالوا ساحر او مجنون، كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

رَسُولَ إِلَآ قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أ تَوَاصَوْا بِهِ، الْآلِفَ لِلتَّوْبِيخِ وَالْمَعْنَى أَوْصَى أَوْلَهُمْ آخِرَهُمْ وَ أَوْصَى بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ بِالتَّكْذِيبِ وَ تَوَاطَّأُوا عَلَيْهِمْ، بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ أَى مُتَجَاوِزُونَ الْحَدَّ فِى الْعَصِيَانِ أَى لَمْ يَتَوَاصَوْا وَ لَكِنْ اتَّفَقُوا فِيمَا أَوْجَبَ ذَلِكَ وَ هُوَ الطَّغْيَانُ.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ مَنسُوخٌ بِآيَةِ السِّيفِ وَ قِيلَ مَنسُوخٌ بِالْإِقْبَالِ عَلَيْهِمْ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَ مَعْنَى الْآيَةِ: «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٌ» فَقَدْ آدَيْتِ الرِّسَالَةَ وَ مَا قَصَّرْتَ فِيمَا أَمَرْتُ. قَالَ الْمَفْسِّرُونَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ حَزَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ ظَنُّوا أَنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ وَ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ حَضَرَ إِذَا أَمَرَ النَّبِىُّ (ص) أَنْ يَتَوَلَّى عَنْهُمْ فَانزَلَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ: وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ فَطَابَتْ أَنْفُسُهُمْ. قَالَ مَقَاتِلٌ: أَى عَظَّ بِالْقُرْآنِ كَفَّارَ مَكَّةَ، فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ مَنْ فِى عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يُؤْمِنَ مِنْهُمْ، وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: عَظَّ بِالْقُرْآنِ مَنْ آمَنَ مِنْ قَوْمِكَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُهُمْ.

وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ لَيْسَتْ هَذِهِ الْكَلَامُ بِكَلِمَةِ الْإِرَادَةِ لَوْ إِرَادَ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ كَلِّهِمْ وَ شَاءَ مِنْهُمْ تَوْحِيدَهُ لَوْحَدَّوهُ، أَمَّا تَأْوِيلُ الْحَرْفِ اعْنَى الْإِلَامَ لِأَمْرِهِمْ أَنْ يَعْبُدُونِى وَ ادْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِى. ثُمَّ أَمَرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهَا فَقَالَ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ثُمَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ مِنَ الْخَلْقِ. فَقَالَ تَعَالَى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِىَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ثُمَّ خَصَّ الْمَصْطَفَى مُحَمَّدًا (ص) مِنْ بَيْنِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ. وَ هَذَا قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ عِزَّ وَ جَلَّ: وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا.

وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ الضَّحَّاكُ هَذَا خَاصٌّ لِأَهْلِ طَاعَتِهِ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ يَدُلُّ عَلَيْهِ قِرَاءَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ ثُمَّ قَالَ فِى آيَةٍ أُخْرَى لِغَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ وَ مَا خَلَقْتَ السَّعْدَاءَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِلَّا لِعِبَادَتِى وَ الْإِشْقِيَاءَ إِلَّا لِمَعْصِيَتِى وَ هَذَا مَعْنَى قَوْلِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ هُمْ عَلَى مَا جَبَلُوا عَلَيْهِ مِنَ الشَّقَاءِ وَ السَّعَادَةِ وَ قِيلَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِعِبَادَةِ خَلْقِ جَبَلَةٍ وَ أَجْبَارٍ وَ أَمَّا خَلْقُهُمْ لَهَا خَلْقٌ تَكْلِيفٌ وَ اخْتِبَارٌ فَمِنْ وَفَّقَهُ وَ سَدَّدَهُ أَقَامَ الْعِبَادَةَ الَّتِى خَلَقَ لَهَا وَ مِنْ خَذَلَهُ وَ طَرَدَهُ حَرَمَهَا وَ عَمِلَ بِمَا خَلَقَ لَهَا كَقَوْلِ النَّبِىِّ (ص): اعْمَلُوا فَكُلِّ مَيْسَرٌ لِمَا خَلَقَ لَهُ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَكُونُوا عِبَادًا لِي وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: إِنَّ كُلُّ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

إِلَّا آتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا وَقَالَ مُجَاهِدٌ مَعْنَاهُ الْإِبْعَرْفُونِي وَ لَوْ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لَمْ يَعْرِفْ وَجُودَهُ وَ تَوْحِيدَهُ. دَلِيلُهُ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ الْإِبْعَرْفُونِي وَ يَتَذَلَّلُوا وَ مَعْنَى الْعِبَادَةِ فِي اللُّغَةِ التَّذَلُّلُ وَ الْإِتْقِيَاءُ وَ كُلُّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ خَاضِعٌ لِقَضَاءِ اللَّهِ مُتَذَلِّلٌ لِمَشِيئَتِهِ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ لِنَفْسِهِ خُرُوجًا عَمَّا خَلَقَ عَلَيْهِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ أَيْ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يَرْزُقُوا أَحَدًا مِنْ خَلْقِي وَ لَا أَنْ يَرْزُقُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ مَعْنَاهُ أَنْ يَطْعَمُوا أَحَدًا مِنْ خَلْقِي وَ أَمَّا اسْتِدْجَالُ الطَّعَامِ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّ الْخَلْقَ عِيَالُ اللَّهِ وَ مِنْ أَطْعَمَ عِيَالًا أَحَدٌ فَقَدْ أَطْعَمَهُ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: اسْتَطْعَمْتَكُ فَلَمْ تَطْعَمْنِي أَيْ لَمْ تَطْعَمْ عَبْدِي. ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّ الرَّازِقَ هُوَ لَا غَيْرَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ، لِجَمِيعِ خَلْقِهِ النَّفَاعَ لِغَيْرِهِ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ذُو الْاِقْتِدَارِ الشَّدِيدِ أَيْ غَالِبٌ لَا يَغْلَبُ وَ قَاهِرٌ لَا يَقْهَرُ وَ قَادِرٌ لَا يَعْجُزُ وَ قِيلَ مَعْنَى ذُو الْقُوَّةِ أَيْ الْقُوَّةِ الَّتِي يَتَقَوَّى بِهَا جَمِيعَ خَلْقِهِ لَهُ.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا، هَذِهِ أَيْضًا مَعْطُوفَةٌ عَلَى قَوْلِهِ: فَتَوَلَّى عَنْهُمْ أَيْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ حَظًّا وَ نَصِيبًا مِنَ الْعَذَابِ مِثْلَ مَا كَانَ لِلْأَمَمِ قَبْلَهُمْ وَ أَصْلُ الذُّنُوبِ الدُّلُ الْعَظِيمِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

لَكُمْ ذُنُوبٌ وَ لَنَا ذُنُوبٌ وَ أَنْ أَيْبِئْتُمْ فَلَنَا الْقَلِيلُ

قَالَ الزَّجَّاجُ لَا تَسْمَى الدُّلُ ذُنُوبًا إِلَّا إِذَا كَانَتْ مَلِيَّةً وَ قِيلَ إِذَا أَنْحَدَرَ فَهُوَ دَلُ وَ إِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ ذُنُوبٌ وَ سَجَّلَ لِأَنَّهَا فِي الْاِنْحِدَارِ فَارِغَةٌ وَ فِي الْارْتِفَاعِ مَلِيَّةٌ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عَذَابًا بَعْدَ عَذَابٍ كَالدُّلُ يَتَّبِعُ الدُّلُ، فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ هَذَا جَوَابٌ لِلنَّضْرِ بْنِ الْحَرِثِ وَ أَصْحَابِهِ حِينَ اسْتَعْجَلُوا الْعَذَابَ فَلَحَقَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَعْنِي مِنَ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ يَوْمَ بَدْرٍ.

النُّبُوءَةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زُجُجِينَ دَرَضْمِنْ أَيْنَ آيَاتِ اثْبَاتِ فِرْدَاوَيْتِ وَ وَحْدَانِيَّتِ خِدَاوَنْدِ اسْتِ جَلِّ جَلَالِهِ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ.

هَرُ چِه آفَرِيدِ اَز مَحْدَثَاتِ وَ مَكُونَاتِ هَمِه جَفْتِ آفَرِيدِ قَرِينِ يَكْدِيدِگَرِ يَا ضَدِّ يَكْدِيدِگَرِ چِنَانَكِ نَرِينِه وَ مَادِينِه، رُوزِ وَ شَبِّ، نُورِ وَ ظَلْمَتِ، آسْمَانِ وَ زَمِينِ، وَ بَرِّ وَ بَحَرِّ، شَمْسِ وَ

قمر، جن و انس، طاعت و معصیت، سعادت و شقاوت، هدی و ضلالت، عز و ذل، قدرت و عجز، قوّه و ضعف، علم و جهل، زندگی و مردگی.

صفات خلق چنین آفرید، جفت یکدیگر آفرید و یا ضد آفرید تا صفات آفریدگار نماند و وحدانیت و فردانیت او بر خلق ظاهر گردد، که عزّش بی ذلّ است و قدرت بی عجز و قوت بی ضعف و علم بی جهل و حیا بی موت و فرح بی غم و بقاء بی فنا.

خدای یگانه یکتا یگانه در ذات و صفات، یکتا در سزا، از همه کس منزّه و از همه چیز جدا، لیس کمتله شیء، چو او کس نیست و او را مثل و مانند نیست.

ماندگی از انباز نیست و الله جل جلاله بی شریک و بی انباز است، بی نظیر و بی نیاز است. در منعی بنده و در جود و از است. گناه آمرز و معیوب نواز است. پیدا کننده مهر خود بنده نوازی، دوست دار بنده با بی نیازی. و مهر او کننده میان خود و بنده بی شرکت و بی انبازی. پس سزاء بنده آنست که در هر حال که بود اگر خسته تیر بلا بود یا غرقه لطف و عطا، دست در کرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق با وی گریزد، چنانک خود میفرماید جل جلاله: *فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ*، فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی. کسی که این مقام او را درست شود نشانش آنست که همه نفس خود غرامت ببندد، همه سخن خود شکایت ببندد، همه کرد خود جنایت ببندد، امید از کردار خود ببرد و بر اخلاص خود تهمت نهد. اگر دولتی آید در راه وی، از فضل حق ببندد و از حکم ازل، نه از جهد و از کردار خود.

بو الحسین عبّادانی مردی بود از جوانمردان طریقت، درویشی با وی محبّت داشت، هر دو رفتند از رمله تا بکران دریا رسیدند، ملّاح ایشان را در مرکب نشانند و دو روز در آن مرکب بودند. درویشی را دیدند در آن مرکب در کنجی سر فرو برده وقت نماز برخاستند و فریضه بگذارید باز سر بمرقّع فرو بردید و هیچ سخن نگفتید.

بو الحسین گفت: من فرا پیش وی شدم گفتم ما یاران توایم، اگر ترا چیزی بکار باید با ما بگوی. گفت: فردا نماز پیشین از دنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی ببینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقّع من ضایع مکنید. در راه شهر جبله شما را جوانی ظریف نظیف پیش

آید، این مرقع از شما بخواهد بدو دهید.

دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سر فرو برد چون فراز شدیم رفته بود از دنیا چنانک خود گفته بود. رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود. دیدیم گوری کنده و کفن و حنوط و هر چه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده. او را دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی بجبله نهادیم. آن جوان که نشان داده بود، در راه آمد، گفت آن ودیعت بیارید، گفتم برای خدای با ما بگویی که این چه قصه است و چه حال و آن مرد که بود و تو کیستی؟ گفت: درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد، مرا بوی نمودند. شما میراث بمن سپارید و روید آن مرقع بوی سپردیم.

ساعتی از چشم ما غائب گشت باز آمد مرقع پوشیده و جامه خویش همه از تن بیرون کرده و گفت این بحکم شماس و برفت. ما در مسجد جبله شدیم، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره ای از آن جامه بآن یار خود دادیم بازار برد تا بفروشد و خوردنی آرد، ساعتی بود و وی میآمد و خلقی عظیم در وی آویخته، درآمدند و مرا نیز گرفته و میکشیدند، گفتم چه بودست، گفتند پسر رئیس جبله سه روز گذشت تا ناپدید است و اکنون جامه وی با شما می بینیم.

پس ما را بردند پیش رئیس و از حال پسر پرسید ما قصه وی بگفتیم از او تا آخر چنانک بود. آن رئیس بگریست و روی باسماں کرد، گفت الحمد لله که از صلب من کسی بیامد که شایسته درگاه تو بود.

پیر طریقت گفت: ای باری ببر و هادی بکرم، فروماندم در حیرت یک دم آن دم کدام است.

دمی که نه هوا در آن گنجد نه آدم. گر من آن دم بیابم چون من کیست، بیچاره زنده ای که بی نفسش میباید زیست. همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد.

این مردگی آنست که مصطفی (ص) از ابو بکر صدیق نشان داد که من اراد ان ينظر الی میّت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابی بکر. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَالَّذِينَ سَخَطْت عَلَيْهِمْ فِي آزَالِي وَ رَبَطْتَهُمْ الْيَوْمَ

بالخذلان فيما كلفتهم اليوم من اعمالى و خلقت النار لهم بحكم الهيتى و وجوب حكمى فى
سلطانى ما خلقتهم الا لعذابى و انكالى و الله اعلم.

۵۲- سورة الطور

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الطُّورِ (۱) بآن کوه که الله در آن با موسی سخن گفت.
وَ کِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) و بنامه نوشته.

فِی رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) در ورقی گشاده.

وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ (۴) و بآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن و گروندگان گرد آن.
وَ السَّفْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) و باین کاز برداشته آسمان افراشته.

وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) و بآن دریا از آب پر کرده.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ (۷) که عذاب خداوند تو بودنی است.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) آن را باز دارنده نیست.

یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوراً (۹) آن روز که در هم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی.

وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَیراً (۱۰) و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی.

فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکذِبِیْنَ (۱۱) و یل آن روز دروغ زن گیران را.

الَّذِیْنَ هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ (۱۲) ایشان که در دروغ و نابکاری و باطل می بازی کنند.

یَوْمَ یَدْعُونَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) آن روز که ایشان را و می رانند راندنی بآتش دوزخ.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِی کُنْتُمْ بِهَا تُکذَّبُونَ (۱۴) این آن آتش است که شما می آن را دروغ خواندید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا جَادوی است این و دروغی اَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) یا شما نمی بینید.

اصْلَوْهَا می رسید بآن آتش و می سوزید فاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا شکیبایی کنید یا نکنید سَوَاءٌ عَلَیْکُمْ یکسانست بر شما إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) شما را پاداش بآن خواهند داد که میکردید.

إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَعِیْمٍ (۱۷) پرهیزگاران در بهشتهانند با ناز و زبید.

فَاکْبِهِنَّ شادان و نازان، نیک روزان و میوه خواران.

بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُم بآنچه الله داد ایشان را. وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُم عَذَابَ الْجَحِیْمِ (۱۸) و بازداشت از

ایشان عذاب آتش.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا: می خورید و می آشامید.

هَنِيئًا گوارنده و نوش، بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) بآنچه میکردید.

مُتَكَبِّرِينَ تکیه زدگان و باز خفتگان، عَلٰی سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختها بر کنار.

وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) و با ایشان جفت کنیم سیاه چشمان فراخ چشمان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وایشان که گرویدگان بودند، و اتبعناهم ذریاتهم ما پس ایشان فرا داشتیم و

در ایشان رسانیدیم فرزندان ایشان یایمان اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بآنچه گرویده بودند فرزندان

ایشان را در پدران رسانیدیم هر چند که در صلاح و عبادت چون پدران نبود، و مَا

الْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ و از کردار بهینان چیزی نکاستیم. كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ

(۲۱) هر مردی بآنچه خود کرد گروگانست.

وَأَمْدَدْنَاَهُمْ بِفَاكِهَةٍ وایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها، وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) و هر

گوشتی که ایشان را آرزو بود.

يَتَنَارَعُونَ فِيهَا كَأَسَا می‌روانند از یکدیگر در آن سرای پیرایهای لَا لَعْنُو فِيهَا وَلَا تَأْتِيْمٌ

(۲۳) و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگر نه.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و میگردد بر سر ایشان غِلْمَانٌ لَهُمْ غِلْمَانِ ایشانشان، كَانَهُمْ لَوْلُو مَكْنُونٌ (۲۴)

گویی که ایشان مرواریدند از گرد و آرایش کوشیده.

وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ رُوى فرا یک دیگر گردانند يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) یک دیگر را از

گذشته‌ها می‌پرسند.

قَالُوا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِيْ اَهْلِنَا مُشْفِقِيْنَ (۲۶) گویند ما هر چند که در میان کسان خویش و

جهانیان خویش بودیم پیش باز ترسنده بودیم.

فَمَنْ اللّٰهُ عَلَيْنَا سِوَا نِهَادِ اللّٰهِ بِرِ مَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) و بازداشت از ما عذاب

آتش.

اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ مَا يَشِينُ بَا ز مِ يَخْوَانِدِيْمِ اَوْ رَا اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيْمُ (۲۸) که او آن

نوازنده مهربانست.

فَذَكَّرْ يَادِ كُنْ وَ پند ده فَمَا اَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَّبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ (۲۹) که تو بآن نیکویی که

خداوند تو با تو کرد نه اختر گویی و نه دیوانه.
 أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ مِّمَّنْ قَبْلُ أَمْ كَانُوا فِي سَعْيٍ أَدْبَارًا يَوْمَئِذٍ أَمْ أَعْيُنُهُمْ غَشِيَتْ أَمْ نَسُوا الْآيَاتِ الَّتِي أَنزَلْنَا لَهُمْ فَجَاءُوا رَبَّهُمْ نَحْوَابًا
 نهاده ایم و در افتاد جهان.
 قُلْ تَرَبُّوا لِي حَتَّىٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) که من چشم
 بر هم نهادم بروز شما.
 أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا خُرْدَاهُ الْإِنشَانِ الْإِنشَانِ رَا بَآئِن سَخِن مِيفِرْمَايِد، أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
 (۳۲) بلکه ایشان قومی اند ناپاک شوخ از اندازه بیرون.
 أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ مِيفِرْمَايِد او فرا نهاد این سخن و او فرا ساخت این قرآن بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ نَه
 ساخت که ایشان بنمی گروند.
 فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) گوی تا سخنی آرند همچون این سخن اگر
 می راست گویند.
 أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ آفَرِيْدِه گشتند بی هیچ آفریدگار أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) یا خود را
 خود آوردند.
 أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا آسْمَانِ وَزَمِيْن ايشان آفَرِيْدِنْد بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۶) بلکه
 ایشان بی گمان نمی باشند.
 أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِيبْكَ يَا زَرِيْبِك ايشانست خزانه های خداوند تو أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ (۳۷)
 یا ایشان پادشاهان اندو کامکاران بر کام خویش.
 أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيْهِ يَا ايشان را نردوانیست که بآسمان نپوشند بر آن.
 فَلْيَأْتِ مُسْتَمْعِيْهِمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِيْن (۳۸) گوی تا نپوشنده ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.
 أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) یا او را دختران و شما را پسران.
 أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا يَا ازشان مزدی می خواهی فَهَمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُتَّقِلُونَ (۴۰) که ایشان از تاوان
 مزد گران بارند.
 أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ يَا زَرِيْبِك ايشانست دانش آن چیز که از خلق نهانست، فَهَمْ يَكْتُبُونَ تَا
 ایشان بگویند و از آن خبر دهند.
 أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا يَا دِسْتَانِي مِيفِرْمَايِد و ساز بدنهایی.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ (۴۲) ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و درمانده ساز نهانی او.

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) پاکی خدای را از آن انبازان که ایشان میگویند.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا وَ أِغْرَاهَا بَيْنَهُمْ كَمَا إِذَا سَمِعُوا وَقْعَ السَّحَابِ الْمَرْكُومِ (۴۴) گویند این میغی است توی بر توی افکنده.

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا أَهْلَهُمْ بِمَا لَمْ يَحْتَسِبُوا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ الْأَعْمَى (۴۵) آن روز که در آن روز بر روی بر عذاب افتند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَلَا يَنْصَرُونَ (۴۶) و ایشان را یار نرسند و یاری ندهند.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا و این ستمکاران بر خویشان را عذابی است دُونَ ذَلِكَ پیش از عذاب دوزخ، و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، شکیبایی کن حکم خداوند خویشان را و چشم دار کار برگزاردن او را، فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا، که تو بر دیدار دو چشم مایی، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ. و خداوند خویش را بستای بیباکی، حِينَ تَقُومُ (۴۸)، آن گه که از خواب برخیزی.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و شب نماز کن او را و به بی عیبی یاد کن، وَ إِذْ بَارَ النُّجُومِ (۴۹) و پس روی به ناپیدایی نهادن ستارگان.

التوبة الثانية

این سوره الطور باجماع مفسران مکی است، بمکه فرو آمد از آسمان. هزار و پانصد حرف است و سیصد و دوازده کلمت و چهل و نه آیت و در این سوره دو آیت منسوخ است یکی: قُلْ تَرَبُّوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ بآیت سیف منسوخ است و دیگر آیت: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از

مصطفی (ص) قال من قرأ سورة الطور كان حقاً على الله عز و جل ان يؤمنه من عذابه و ان ينعمه في جنته.

قوله: وَ الطُّورِ نامی است از نامهای کوه بلغة سربانی و درین موضع مراد آن کوه است که رب العالمین سخن فرمود با موسی بر آن کوه در آن زمین مقدسه در ناحیه مدین و گفته اند نام آن کوه زبیر است همانست که رب العالمین جایی دیگر فرمود: وَ طُورِ سِینِینَ یعنی جبل المبارک. مقاتل بن حیان گفت دو کوه اند در شام یکی طور تینا یکی طور زیتا و هما ینبتان التین و الزیتون و قیل هنّ اربعة طور تینا و هو دمشق و طور زیتا و هو بیت المقدس و طور سینا و هو جبل موسی و طور تمینایا و هو مکه و قیل معناه و رب الطور قوله: وَ كِتَابِ مَسْطُورٍ، فِی رَقٍّ مَنشُورٍ السَّطْرِ الْکِتَابَةِ وَ الْمَسْطُورِ الْمَكْتُوبِ وَ الرَّقِّ وَ الْوَرَقِّ وَاحِدٌ وَ الْمَنشُورُ الْمَفْتُوحُ الَّذِی نَشَرَ عَنِ الطِّیِّ لِلْقِرَاءَةِ.

و اختلفوا فی هذا الْکِتَابِ. فقال الْکَلْبِیُّ هو ما کتَبَ اللَّهُ بیده لموسى (ع) من التوریه و موسی سمع صریر القلم و قیل هو اللوح المحفوظ و قیل الْکِتَابِ الْمَسْطُورِ آخِرَ سَطْرِ فِی اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ وَ هو سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضْبِی، من اتانی بِشَهَادَةِ ان لا اله الا اللَّهُ ادخلته الْجَنَّةَ وَ قیل هو الْقُرْآنُ الْمَكْتُوبُ فِی الْمَصَاحِفِ وَ قیل هو دِیْوَانُ الْحَفْظَةِ تَخْرُجُ الْبِیْهَمِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ مَنْشُورَةً فَآخِذْ بَیْمِینِهِ وَ آخِذْ بِشِمَالِهِ، نظیره قوله: وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُورًا وَ قَالَ تَعَالَى: وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَ قیل هو ما کتَبَ اللَّهُ فِی قُلُوبِ الْاَوْلِیَاءِ مِنَ الْاِیْمَانِ، دَلِیلُهُ قوله: اُولَئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیْمَانَ.

وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ، اى الْمَأْهُولِ وَ هو بَیْتٌ فِی السَّمَاءِ السَّابِعَةِ حِذَاءَ الْعَرْشِ بِحِیَالِ الْکَعْبَةِ یَقَالُ لَهُ الصَّرَاحُ، حَرَمَتُهُ فِی السَّمَاءِ کَحَرَمَةِ الْکَعْبَةِ فِی الْاَرْضِ یَدْخُلُهُ کُلُّ یَوْمٍ سَبْعُونَ الْفَا مِنْ الْمَلَائِکَةِ یَطُوفُونَ بِهِ وَ یَصَلُّونَ فِیهِ ثُمَّ لَا یَعُودُونَ اِلَیْهِ اَبَدًا، وَ قیل کَانَ بَیْتُ الْمَعْمُورِ مِنَ الْجَنَّةِ فَحَمَلُ الْاَرْضِ لِاجْلِ اَدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ رَفَعَ اِلَى السَّمَاءِ اِیَّامَ الطُّوفَانِ. وَ فِی اَخْبَارِ الْمَعْرَاجِ قَالَ النَّبِیُّ (ص) رَايْتُ فِی السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ وَ اِذَا اَمَامَهُ بَحْرٌ وَ اِذَا بَزَمَرَ مِنَ الْمَلَائِکَةِ یَخُوضُونَ الْبَحْرَ وَ یَخْرُجُونَ فِیَنْتَقِضُونَ فِی اجْنَحَتِهِمْ فِیَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ کُلِّ قَطْرَةٍ مَلِکًا یَطُوفُ بِهِ فَدَخَلْتُهُ وَ صَلَّیْتُ فِیهِ

وَ قَالَ الْحَسَنُ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ الْکَعْبَةُ الْبَیْتِ الْحَرَامِ الَّذِی هُوَ مَعْمُورٌ مِنَ النَّاسِ یَعْمُرُهُ اللَّهُ کُلَّ سَنَةٍ، اَوَّلَ مَسْجِدٍ وَضِعَ لِلْعِبَادَةِ فِی الْاَرْضِ، وَ الْمَعْمُورُ الْمَأْهُولُ وَ قیل هو من الْقَصْدِ وَ قیل من الْعِمَارَةِ.

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، يعنى السماء نظيره قوله: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ قِيلَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ الْعَرْشِ.

وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ يعنى المملوء ماء و هو البحر الذى عليه العرش و عن على (ع) قال البحر المسجور بحر تحت العرش غمره كما بين سبع سماوات الى سبع ارضين، فيه ماء غليظ يقال له بحر الحيوان يمطر العباد بعد النفخة الاولى اربعين صباحا فينبتون فى قبورهم و هذا قول مقاتل و قال ابن عباس و الضحاک و محمد بن كعب: الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، اى الموقد نارا بمنزلة التنور المسجور و ذلك ما روى ان الله عز و جل يجعل البحار كلها يوم القيمة نارا فيزيد بها فى نار جهنم كما قال تعالى: وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَ جَاءَ فِى الْحَدِيثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يَرْكَبَنَّ رَجُلٌ بَحْرًا إِلَّا غَايَبَا أَوْ مَعْتَمَرَا أَوْ حَاجًّا فَانَّ تَحْتَ الْبَحْرِ نَارًا وَ تَحْتَ النَّارِ بَحْرٌ أَوْ قَالَ (ص) الْبَحْرِ نَارٌ فِى نَارٍ. اقسام الله بهذه الاشياء. إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، العذاب هاهنا هو الساعة لانها بما فيها للكافرين عذاب.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ هَذَا كَقَوْلِهِ: لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ. قال جبير بن مطعم قدمت المدينة لآكلم رسول الله (ص) فى اسارى بدر. فدفعت اليه و هو يصلى باصحابه المغرب و صوته يخرج من المسجد فسمعته يقرأ: وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ الى قوله: إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ. فكانما صدع قلبى حين سمعته فكان اول ما دخل قلبى الاسلام فاسلمت خوفا من نزول العذاب و ما كنت اظن انى اقوم من مكانى حتى يقع بى العذاب. ثم بين انه متى يقع فقال: يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا. اى تدور كدوران الرحى و تتكفأ باهلها كما تتكفأ السفينة. قال قتاده تتحرك و قال عطاء الخراسانى تختلف اجزاؤها بعضها فى بعض و قيل تضطرب، و المور جميع هذه المعانى فهو فى اللغة، الذهاب و المجىء و التردد و الدوران و الاضطراب، هذا كقوله عز و جل فَإِذَا هِيَ تَمُورُ. يقال تنقاض السماء ثم تمور فتنهار فتختلط بعض الملائكة ببعض. قوله: وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا هَذَا كَقَوْلِهِ يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ يعنى فى الهواء و قيل تزول عن اماكنها و تصير هباء منبثا.

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ، اى يخوضون فى الباطل يلعبون غافلين لاهين، الخوض و

اللعب و الكذب واحد و التاويل: الذين هم فى انكار البعث و تكذيب محمد (ص) و سائر الانبياء يلعبون من غير بيان و حجة و قيل فى اسباب الدنيا يلعبون من غير فكر فى ثواب و عقاب.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ أَي يَدْفَعُونَ إِلَيْهَا دَعَا أَي دَفَعَا بَعْنَفٍ وَ جَفْوَةٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ خِزْنَةَ جَهَنَّمَ يَغْلُونَ أَيْدِيَهُمْ إِلَىٰ اعْتَاقِهِمْ وَ يَجْمَعُونَ نَوَاصِيَهُمْ إِلَىٰ أَقْدَامِهِمْ ثُمَّ يَدْفَعُونَهُمْ إِلَىٰ النَّارِ دَفْعًا عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ وَ زَخَا فِي أَقْفَيْتِهِمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوا النَّارَ فَإِذَا دَنَوْا مِنَ النَّارِ قَالَ لَهُمُ الْخِزْنَةُ: هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ فِي الدُّنْيَا.

أَفَسِحْرٌ هَذَا يَعْنَىٰ أَمَا كَانَ الْوَعِيدُ بِهَذَا الْعَذَابِ وَ الْإِخْبَارُ سِحْرًا كَمَا زَعَمْتُمْ فِي الدُّنْيَا، أَمْ أَنْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ وَ قِيلَ عَنَّفَا وَ وَيَخَوَا بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَنْسُبُونَ النَّبِيَّ (ص) إِلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ تَسْكِيرِ الْبَصْرِ وَ الْإِخْذُ بِالْأَعْيُنِ فَقِيلَ لَهُمْ أَمْ تَمْوِيهِ هَذَا وَ حِيلَةٌ أَمْ غَطَّىٰ عَلَىٰ أَبْصَارِكُمْ فَلَا تَبْصُرُونَ.

أَصْلُوهَا ادْخُلُوهَا وَ قَاسَا شِدَّتْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سِوَاءَ عَلَيَّكُمْ الصَّبْرُ وَ الْجَزَعُ إِذَا مَا تُجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ أَي هَذَا جَزَاءُ أَعْمَالِكُمْ. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ.

فَآكِهِنَّ أَي مَعْجِبِينَ وَ الْفَاكِهِ الْمَعْجَبُ وَ قِيلَ نَاعِمِينَ فَرَحِينَ وَ قِيلَ الْفَاكِهِ الَّذِي عِنْدَهُ الْفَاكِهِةُ وَ الْفَاكِهِةُ طَعَامٌ مِنْ ثَمَارٍ يَتَنَاوَلُونَ لِلذَّيْلِ لِغَدَاءِ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ وَ يُقَالُ لَهُمْ.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا لَا دَاءَ وَ لَا غَائِلَةَ وَ لَا آثَمَ وَ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ لَا تَنْقِصَ لِلذَّاتِ هَنِيئًا مَصْدَرٌ أَي هَنَيْتُهُمْ هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

مُتَّكِبِينَ جَالِسِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ جَمَعَ سُرُرٍ مَصْفُوفَةً أَي مَوْصُولَةً بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ قِيلَ مَرْمُولَةٌ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الصَّفِّ مَدُّ الشَّيْءِ عَلَى الْوَلَاءِ وَ زَوْجَانَهُمْ قَرْنَاهُمْ بِحُورٍ عَيْنٍ وَ الْمَعْنَى جَعَلْنَا ذَكَرَانَ أَهْلَ الْجَنَّةِ أَزْوَاجًا لِلْحُورِ الْعَيْنِ وَ مَعْنَى الْبَاءِ أَنَّهُمْ صَارُوا بِسَبْهِنَ أَزْوَاجًا وَ قِيلَ زَوْجَتْ بِهِ لُغَةً.

قَوْلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ مَعْنَاهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ نَدَخَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَ اتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍ اتَّبَعْنَاهُمْ بِقَطْعِ الْآلِفِ عَلَى التَّعْظِيمِ، ذُرِّيَّتُهُمْ بِالْآلِفِ وَ كَسْرِ التَّاءِ

فيها لقوله الحقنا بهم و ما التناهم ليكون الكلام على نسق واحد و قرأ الآخرون و اتبعتهم بوصل الالف و تشديد التاء بعدها و سكون التاء الآخرة ثم، اختلفوا فى ذريتهم قرأ نافع الاولى بغير الف و ضم التاء و الثانية بالالف و كسر التاء و قرء ابن عامر و يعقوب كليهما بالالف و ضم التاء فى الاولى و نصبها فى الثانية.

و اختلفوا فى معنى الاية فقال قوم و الذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان يعنى اولادهم الصغار و الكبار فالكبار بايمانهم بانفسهم و الصغار بايمان آبائهم فان الولد الصغير يحكم باسلامه تبعا لاحد الأبوين... الحقنا ذريتهم المؤمنين بدرجاتهم و ان لم يبلغوا باعمالهم درجات آبائهم تكرمه لآبائهم لتقرّ بذلك اعينهم و هى رواية سعيد بن جبير عن ابن عباس و قال آخرون معناه و الذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم البالغون بايمان الحقنا بهم ذريتهم الصغار الذين لم يبلغوا الايمان بايمان آبائهم و هو قول الضحاک. و رواية العوفى عن ابن عباس اخبر الله عز و جل انه يجمع لعبد المؤمن ذريته فى الجنة كما كان يحب فى الدنيا ان يجتمعوا له و يدخلهم الجنة بفضله و يلحقهم بدرجته لعل ابيهم من غير ان ينقص الآباء من اعمالهم شيئا فذلك قوله: وَ مَا أَتْنَاهُمْ اى ما نقصناهم مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. الهاء و الميم راجعتان الى الذين آمنوا، يقال آلت يالت و آلت يالت و لات يليت اذا نقص. قرء ابن كثير التناهم بكسر اللام و الباقون بفتحها و فى الخبر عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) ان الله يرفع ذرية المؤمن فى درجته و ان كانوا دونه فى العمل لتقرّ بهم عينه ثم قرء وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ... الاية

و عن على (ع) قال سألت خديجه النبى (ص) عن ولدين لها ماتا فى الجاهلية فقال (ص) هما فى النار فلما رأى الكراهية فى وجهها قال لو رايت مكانهما لا بغضتهما قالت يا رسول الله فولدى منك قال فى الجنة ثم قال رسول الله (ص) ان المؤمنين و اولادهم فى الجنة و ان المشركين و اولادهم فى النار ثم قرء رسول الله (ص) و الذين آمنوا و اتبعناهم ذرياتهم... الاية

و عن ابن عباس عن النبى (ص) قال اذا دخل اهل الجنة الجنة يسأل عن ابويه و زوجته و ولده فيقال انهم لم يدركوا ما ادركت فيقول لقد عملت لى و لهم فيؤمر بالحقهم به و تلا ابن عباس هذه الآية كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ اى بما كسب من الخير و الشر مرهون

فِيؤخذ بذنبه و لا يؤخذ بذنب غيره هذا كقوله و لا تَزِرُ وازِرَةً وِزْرَ أُخْرَى، و قال تعالى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ.

قوله: و أَمْدَدْنَاَهُمْ بِفَاكِهَةٍ و لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ اى ذلك دائم لهم لا ينقطع و فى الخبر انك لتشتهى الطير فى الجنة فيخرب بين يديك مشويا و قيل يقع الطائر بين يدي الرجل فى الجنة فياكل منه قديرا و قديرا و شواء ثم يطير الى النهر.

قوله: يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا. يتعاطونها طربا و الكأس كلها فى القران كاس الخمر لا لغو فيها اى لا فضول فيها و قيل لاسباب فيها و لا تخصص و لا كذب و لا باطل... و لا تَأْتِيْمٌ اى لا اثم فى شربها كما فى الدنيا. قال ابن عطاء اى لغو يكون فى مجلس محلّه جنة عدن و الساقى فيه الملائكة و شربهم على ذكر الله و ريحانهم تحية من عند الله مباركة طيبة و القوم اضياف الله.

و يَطُوفُ عَلَيْهِمْ بِالْخِدْمَةِ و قيل بالكأس و الفاكهة غلمان لهم كَأْتِيْمٌ فى الحسن و البياض و الصفاء لَوْلُوٌّ مَكْنُونٌ مخزون مصون لم تمسه الايدى و قيل مصون يعنى فى الصدف مستور عن الشمس و الغبار و قيل هم اولادهم الذين سبقوهم اقر الله بهم اعينهم. و قال الحسن اولاد المشركين ذكورهم غلمان اهل الجنة و اناثهم هنّ الحور العين و اولاد المؤمنين مع آبائهم على هبّتهم التى كانوا عليها.

روى عابشه قالت قال رسول الله (ص) ان ادنى اهل الجنة منزلة من ينادى الخادم من خدامه فيجيبه الف ينادى كلهم ليبيك ليبيك

و عن عبد الله بن عمرو قال ما من احد من اهل الجنة الا يسعى عليه الف غلام كل غلام على عمل ما عليه صاحبه

روى ان الحسن تلا هذه الاية قال قالوا يا رسول الله الخادم كاللؤلؤ فكيف المخدم قال فضل المخدم على الخادم كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب.

و أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ اى يسئل بعضهم بعضا عن سبب نيلهم الجنة. قالوا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فى أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ موقنين بوعدده و وعيده خائفين من عصيانه قال ابن جرير ان هذا التساؤل عند البعث من القبور.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ قَبِيلَ بِالْهَدَايَةِ وَ التَّوْفِيقِ فِي الدُّنْيَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ
يعنى الحر الشديد من نار او هواء او ريح و قال الحسن السموم اسم من اسماء جهنم.
إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ يَعْنِي فِي الدُّنْيَا نَدْعُوهُ. ان يتفضل و يمن علينا بالمغفرة، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ
قرء نافع و الكسائي و ابو جعفر انه بفتح الالف اى لانه او بانه هو البر الصادق فى وعده،
اللطيف الرحيم بالمؤمنين.

فَذَكَرَ يَا مُحَمَّدَ بِالْقُرْآنِ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ أَى بِرَحْمَةِ رَبِّكَ وَ قَبِيلَ بِرِسَالَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا
مَجْنُونٍ كَمَا زَعَمُوا، وَ التَّقْدِيرِ مَا أَنْتَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ. الكاهن الذى يقول ان
معى ربيًا من الجن اى أنهم علموا انه ليس لك كهانة و لا جنون و انما قالوه على جهة
الاشتفاء كالسفيه اذا بسط لسانه فيمن يسبه مما يعلم انه برىء مما يقوله.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ سَمَّوهُ شَاعِرًا لَانَ عِنْدَهُمُ الشَّاعِرُ يَقُولُ الشَّعْرَ بِمَعَاوَنَةِ الْجِنِّ أَيْاهُ، فَقَالُوا لِكُلِّ
شَاعِرٍ مَعِينٍ مِنَ الْجِنِّ وَ كَذَلِكَ الْمَجْنُونُ عِنْدَهُمْ مِنْ يَكُونُ مَعَهُ جَنِّي يَعْلَمُهُ وَ عَلَى هَذَا قَالُوا
مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ. تَرْتَبِّصُ بِهِ رَبِيبَ الْمُنُونِ أَى حَوَادِثِ الدَّهْرِ، وَ الْمُنُونُ الدَّهْرُ وَ قَبِيلَ هُوَ الْمَوْتُ، وَ
الْمَنْ النَّقْصُ، سَمِيًّا بِذَلِكَ لِأَنَّ الدَّهْرَ وَ الْمَوْتَ كِلَاهُمَا يَقْطَعَانِ الْأَجَلَ وَ يَنْقُصَانِ الْعَمْرَ. وَ فِي
بَعْضِ التَّفَاسِيرِ أَنَّ الْمَجْتَمِعِينَ فِي دَارِ النَّدْوَةِ قَالُوا تَرْتَبِّصُوا بِمُحَمَّدِ الْمَوْتَ يَكْفِكُمُوهُ كَمَا كَفَاكُمْ
شَاعِرُ بَنِي فَلَانَ وَ شَاعِرُ بَنِي فَلَانَ، قَالُوا إِنَّ أَبَاهُ مَاتَ شَابًّا وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ يَكُونَ مَوْتُهُ
كَمَوْتِ أَبِيهِ.

قُلْ تَرْتَبِّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكُمْ، مَعْنَاهُ مَا تَرْجُونَهُ فِي مُحَمَّدٍ
لَا يَكُونُ وَ مَا يَنْتَظِرُهُ فِيكُمْ يَقَعُ عَنِ قَرِيبٍ وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّ جَمِيعَهُمْ مَاتُوا قَبْلَ رَسُولِ
اللَّهِ. وَ قَبِيلَ الَّذِي هَدَّاهُمْ بِهِ نَالَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَبِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ مَنْسُوخَةٌ بِآيَةِ الْقِتَالِ أَمْ تَأْمُرُهُمْ
أَحْلَامُهُمْ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ الزَّامَاتِ وَ هِيَ خَمْسَةٌ عَشْرَ قَبْلَتَهُ عَقُولَهُمْ أَنَّ لَمْ يَكَابِرُوا، وَ أَمْ فِي
هَذِهِ الْآيَاتِ لِلِاسْتِفْهَامِ بِمَعْنَى بَلٍ وَ بِمَعْنَى الْإِلْفِ وَ مَعْنَى أَكْثَرِهَا الْإِنْكَارُ وَ مَعْنَى بَعْضِهَا
الْإِثْبَاتِ. أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ أَى عَقُولَهُمْ وَ الْحَلْمُ أَى الْعَقْلُ وَ قَبِيلَ الْحَلْمِ أَشْرَفُ فَيُوصَفُ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ بِالْحَلْمِ وَ لَا يُوصَفُ بِالْعَقْلِ وَ قَدْ يَنْفَى الْحَلْمُ عَمَّنْ يُوصَفُ بِالْعَقْلِ وَ قَبِيلَ الْحَلْمِ
الْإِهْمَالُ الَّذِي يَدْعُو إِلَيْهِ الْحِكْمَةُ. قَالَ الْمَفْسُورُونَ أَنَّ عِظْمَاءَ قَرِيشٍ كَانُوا يُوصَفُونَ بِالْأَحْلَامِ وَ
العقول فى الجاهلية فازرى الله بعقولهم حين لم تثمر لهم معرفة الحق من الباطل و قيل

لعمرو بن العاص ما بال قومك لم يؤمنوا و قد وصفهم الله بالعقول فقال تلك عقول كادها الله اى لم يصحبها التوفيق و فى الخبر ان الله عز و جل لما خلق العقل قال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال انى لم اخلق خلقا اكرم علىّ منك، بك اعبد و بك اعطى و بك آخذ.

قال ابو عبد الله المغربى لما قال الله ذلك تداخله العجب فعوقب من ساعته فقبيل له التفت فلما التفت نظر الى ما هو احسن منه فقال من انت قال انا الذى لا تقوم الا بى، قال و من انت، قال التوفيق. روى ان صفوان بن امية فخر على رجل فقال انا صفوان ابن امية بن خلف بن فلان فبلغ ذلك عمر فارسل اليه و غضب فلما جاء قال شكلك امك ما قلت، قال فهاب عمر ان يتكلم فقال عمر ان كان لك تقوى فان لك كرما و ان كان لك عقل فان لك اصلا و ان كان لك خلق حسن فان لك مروة و الا فانت شر من الكلب.

... أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ مَعْنَاهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ مَجَاوِزُونَ الْحَدَّ فِي الْكُفْرِ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَمْ تَأْمُرُهُمْ إِحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ طَغْيَانُهُمْ يَحْمِلُهُمْ عَلَى هَذَا.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوْلُهُ مُحَمَّدٌ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ، بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ أَيْ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا زَعَمُوا بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْقُرْآنِ اسْتِكْبَارًا وَ عِتْوًا.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. معناه ان كانوا صادقين فى ان محمدا تقوله من نفسه فليأتوا بكلام مثله فانه بلسانهم و هم فصحاء زمانهم.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَيْ مِنْ غَيْرِ خَالِقٍ خَلَقَهُمْ فوجدوا بلا خالق و ذلك مما لا يجوز ان يوجدوا بلا خالق أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ لَانْفُسِهِمْ وَ ذَلِكَ فِي الْبَطْلَانِ أَشَدُّ، لِأَنَّ مَا لَا وَجُودَ لَهُ كَيْفَ يَخْلُقُ، فَاذَا بَطَلَ الْوَجْهَانِ قَامَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ بَانَ لَهُمْ خَالِقًا فليؤمنوا به و قال ابن كيسان ام خلقوا عبثا و تركوا سدى لا يؤمرون و لا ينهون فهو كقول القائل فعلت كذا و كذا من غير شىء اى لغير شىء. أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ لَانْفُسِهِمْ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ اللَّهُ أَمْرًا.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ عَطْفَ عَلَى قَوْلِهِ: أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ وَ الْمَعْنَى أَمْ خَلَقُوا أَنْفُسَهُمْ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ. بَلْ أَيْ لَمْ يَخْلُقُوا شَيْئًا مِنْهَا لَا يُوقِنُونَ أَيْ لَا يَتَدَبَّرُونَ فِي الْآيَاتِ فَيَعْلَمُوا خَالِقَهُمْ وَ خَالِقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ سَائِرِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ قِيلَ لَا يُوقِنُونَ وَ عَدَّ اللَّهُ فَهَانَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِي.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَيْبِكَ يُعْنَى خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَيَعْلَمُوا أَنْ لَا بَعَثَ وَلَا حِسَابَ، وَقِيلَ خَزَائِنُ الرِّزْقِ فَلَا يَحْتَاجُوا إِلَى مَنْ يَرْزُقُهُمْ وَقَالَ مُقَاتِلُ مَعْنَاهُ أَيْ بَايَدِهِمْ مَفَاتِيحُ رَيْبِكَ بِالرِّسَالَةِ فَيَضَعُوا حَيْثُ شَاءُوا، هَذَا كَقَوْلِهِ: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يُعْنَى النُّبُوَّةَ أَمْ هُمْ الْمُصَيِّرُونَ وَمِنْهُ قَوْلُهُ: لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ أَيْ بِمَسْلُطٍ، يُقَالُ تَسَيَّرَ عَلَى فُلَانٍ بِالسَّيْنِ وَالصَّادِ أَيْ تَسَلَّطَ. قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ بِالسَّيْنِ هَاهُنَا وَفِي قَوْلِهِ بِمَسِيْرٍ وَقَرَأَ حَمَزُهُ بِالشَّمَامِ الزَّيَّ فِيهِمَا وَقَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ هَاهُنَا بِالسَّيْنِ وَقَوْلُهُ «بِمَسِيْرٍ» بِالصَّادِ وَالْآخِرُونَ بِالصَّادِ فِيهِمَا، أَمْ لَهُمْ سَلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ السَّلْمَ الْمَرْقَاةَ وَكُلِّ سَبَبٍ يَصْعَدُ بِهِ، يَسْتَمْعُونَ فِيهِ أَيْ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ: فِي جُدُوعِ النَّخْلِ أَيْ عَلَيْهَا وَالْمَعْنَى لَهُمْ سَلْمٌ يَرْتَقُونَ إِلَى السَّمَاءِ فَيَسْتَمْعُونَ عَلَيْهِ الْوَحْيَ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا هُمْ عَلَيْهِ حَقٌّ بِالْوَحْيِ فَهَمْ مَتَمَسِّكُونَ بِهِ لِذَلِكَ... فَلَيَأْتِ مُسْتَمْعُهُمْ أَنْ ادَّعُوا ذَلِكَ، بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ حُجَّةً بَيِّنَةً وَقِيلَ مَعْنَاهُ لَيْسَ مَعَهُمْ كِتَابٌ، فَهَلْ لَهُمْ سَلْمٌ هُوَ سَبَبٌ إِلَى بَلُوغِ السَّمَاءِ وَاسْتِمَاعِ مَا يَدْعُونَ إِلَيْهِ، وَإِنْ ادَّعَا أَنَّهُمْ يَسْتَمْعُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَا يَسْتَمْعُونَ بِهِ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَيَأْتِ مُسْتَمْعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ عَلَى صَدَقِ دَعْوَاهُ.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلكُمْ الْبَنُونَ هَذَا انْكَارٌ عَلَيْهِمْ وَتَسْفِيهِ لِحِلَامِهِمْ حَيْثُ جَعَلُوا لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَاخْتَارُوا لَهُ مَا يَنْفُونَ هُمْ عَنْهُ كَقَوْلِهِ: فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ. أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا أَيْ جَعَلَا عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أَيْ مِنْ آدَاءِ ذَلِكَ مُثْقَلُونَ. الْمَغْرَمُ الزَّامُ الْغَرْمِ وَالْغَرْمُ الْمَطَالِبَةُ بِالْحَاجِ.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ قَالَ قَتَادَةُ هَذَا جَوَابٌ لِقَوْلِهِمْ: نَتَرَبَّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمَنُونِ. يَقُولُ أَعِنْدَهُمُ الْغَيْبُ حَتَّى عِلْمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا يَمُوتُ قَبْلَهُمْ فَهُمْ يَكْتُبُونَ أَيْ يَحْكُمُونَ وَالْكِتَابُ الْحُكْمُ وَمِنْهُ

قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) لِرَجُلَيْنِ تَخَاصَمَا إِلَيْهِ: سَأَقْضِي بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ أَيْ بِحُكْمِهِ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَعْنَاهُ أَعِنْدَهُمُ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ فَهَمْ يَكْتُبُونَ مَا فِيهِ وَيَخْبِرُونَ النَّاسَ بِهِ. أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا أَيْ مَكْرًا وَبِكَ فِي دَارِ النَّدْوَةِ، فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ الْمَمْكُورُ بِهِمْ، يَعُودُ الضَّرْرُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ قَتَلُوا بِيَدِهِ. أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُهُمْ وَيَنْصُرُهُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ قَالَ الْخَلِيلُ مَا فِي هَذِهِ السُّورَةِ مِنْ ذِكْرِ «أَمْ» كَلَّمَهَا اسْتِفْهَامٌ وَلَيْسَ بِعَطْفٍ.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا هَذَا جَوَابٌ لِقَوْلِهِمْ: نَسْفُطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ يَقُولُ لَوْ عَذَبْنَاَهُمْ بِسُقُوطِ بَعْضِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَنْتَهُوا عَنِ كُفْرِهِمْ وَ يَقُولُوا لِمَعَانِدَتِهِمْ وَ فَرَطُ غِيَاوَتِهِمْ وَ دَرَكُ شِقَاءِهِمْ هَذَا سَحَابٌ مَرْكُومٌ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ يَسْقِينَا. فَذَرَّهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ أَيْ لَا يَنْفَعُ أَنْذَارٌ هَوَّلَاءُ فَدَرَّهُمْ حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يَمُوتُونَ. قَرَأَ عَاصِمٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ يُصْعَقُونَ بِضَمِّ الْيَاءِ أَيْ يَهْلِكُونَ. يَوْمًا لَا يُعْنَى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ أَيْ لَا يَنْفَعُهُمْ كَيْدُهُمْ يَوْمَ الْمَوْتِ وَ لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ مَانِعٌ.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ كَفَرُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ أَيْ عَذَابًا فِي الدُّنْيَا، قَبْلَ عَذَابِ الْآخِرَةِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَعْنِي الْقَتْلَ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَالَ مُجَاهِدٌ يَعْنِي الْجُوعَ وَ الْقَحْطَ سَبْعَ سِنِينَ وَ قَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ يَعْنِي عَذَابَ الْقَبْرِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ الْعَذَابَ نَازِلٌ بِهِمْ.

وَ أَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ أَيْ لَا يَقَعُ بِهِمُ الْعَذَابُ الَّذِي حَكَمْنَا عَلَيْهِمْ وَ قِيلَ وَ أَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ أَيْ لِبَلَاءِهِ فِيمَا ابْتَلَاكَ بِهِ مِنْ قَوْمِكَ وَ لَمَّا حَكَمَ مِنْ تَأْخِيرِ عَذَابِهِمْ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا أَيْ بِمَرَايِنَا وَ بَعَلْمَنَا وَ حَفِظْنَا وَ الْمَعْنَى أَنْكَ مَرَاعَى مَحْفُوظٍ مَحْرُوسٍ لَا يَصِلُونَ إِلَيْكَ بِمَكْرُوهِ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَيْ نَرَى مَا يَعْمَلُ بِكَ وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ قَالَ عَطَاءٌ وَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ أَيْ قُلْ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ حِينَ تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ فَإِنْ كَانَ الْمَجْلِسُ خَيْرًا لَزِدَدْتَ إِحْسَانًا وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ كَانَ كَفَارَةً لَهُ.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ، (ص) قَالَ مِنْ جَلَسَ فِي مَجْلِسٍ كَثُرَ فِيهِ لُغْطُهُ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ، غُفِرَ لَهُ مَا كَانَ فِي مَجْلِسِهِ ذَلِكَ.

وَ قَالَ ابْنُ زَيْدٍ مَعْنَاهُ وَ صَلِّ بِأَمْرِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ مِنَ الْمَنَامِ، يَعْنِي صَلَاةَ الصُّبْحِ وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ أَيْ أَذْكَرُ اللَّهُ بِاللِّسَانِ حِينَ تَقُومُ مِنْ فَرَاشِكَ أَيْ أَنْ تَدْخُلَ الصَّلَاةَ وَ قَالَ الضَّحَّاكُ يَعْنِي قُلَّ حِينَ تَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بَكْرَةً وَ أَصِيلًا. وَ قَالَ الرَّبِيعُ إِذَا قَمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقُلْ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَى جَدُّكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ. وَ قِيلَ هُوَ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ فِي الرُّكُوعِ وَ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى فِي السُّجُودِ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ يَعْنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ قَالَ مِقَاتِلٌ يَعْنِي صَلَوَاتِي الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ. قَوْلُهُ وَ

إِدْبَارَ النُّجُومِ يَعْنِي الرُّكْعَتَيْنِ الْمَسْنُونَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ ذَلِكَ حِينَ تَدْبِرُ النُّجُومَ.

و فِي الْخَبَرِ أَنَّهُمَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا

و قِيلَ هِيَ فَرِيضَةٌ صَلَاةُ الصُّبْحِ وَ اسْتَدْلُّ بَعْضُهُمْ بِهَذَا عَلَى أَنَّ الْإِسْفَارَ بِصَلَاةِ الصُّبْحِ أَفْضَلُ وَ كَذَلِكَ قِرَاءَةُ يَعْقُوبَ: وَ ادْبَارَ بَفَتْحِ الْآلِفِ لِأَنَّ النُّجُومَ لَا ادْبَارَ لَهَا وَ لَا ادْبَارَ وَ أَمَّا ذَلِكَ بِالْإِسْتِثْنَاءِ عَنِ الْعَيُونِ.

النُّوْبَةُ الثَّلَاثَةُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ آيِينَ زِيَانِ اسْتِ وَ جِرَاحِ جَانِ وَ ثِنَاءِ جَاوِدَانِ. بِسْمِ اللَّهِ كَلِيدِ گُوشَهَا اسْتِ وَ آئِينَهِ چَشْمَهَا وَ يَادِگَارِ دَلْهَا. بِسْمِ اللَّهِ مَجْلِسَهَا مَعْطَّرَ كَنْدِ، جَانَهَا مَنْوَّرَ كَنْدِ، زَبَانَهَا مَعْبِرَ كَنْدِ، گَنَاهَا مَكْفَّرَ كَنْدِ.

دَلْهَا عَارْفَانِ از شُوقِ اَيْنِ نَامِ بَرِ آتَشِ اسْتِ. وَ قَتَهَا دُوسْتَانِ دَرِ سَمَاعِ اَيْنِ نَامِ خُوشِ اسْتِ. سِينَهَا دُرُوشَانِ از مَهْرِ وَ مَحَبَّتِ اَيْنِ نَامِ مَنْقَشِ اسْتِ. بِيْمَارِي دُوسْتَانِ رَا جِزَّ اللَّهُ طَيِّبِ نِيَسْتِ، دَرْمَانْدِگَانِ وَ زَارَنْدِگَانِ رَا جِزَّ اللَّهُ مَجِيْبِ نِيَسْتِ.

مُؤْمِنَانِزَا دَرِ هَمِهٖ اِحْوَالِ جِزَّ او يَارِ وَ حَبِيْبِ نِيَسْتِ. وَيَلِ اَنْ رَا كِهٖ از لَذْتِ سَمَاعِ نَامِ او وِي رَا نَصِيْبِ نِيَسْتِ.

نَامِ خُدَاوَنْدِي كِهٖ از پَارِهٖ گِلِ دَلِي بِنِگَاشْتِ وَ مَرَّ اَنْ دَلِ رَا بِمَرْتَبِتِ از هَرِ دُو كُونِ بَرِ گِذَاشْتِ وَ اِنْوَارِ جَمَالِ وَ جَلَالِ خُودِ بَرُو گِمَاشْتِ وَ اَنْ رَا دَرِ كَنْفِ لُطْفِ خُودِ نِگِهٖ دَاشْتِ وَ دَرِ قَبْضِهٖ صِفْتِ خُودِ بَدَاشْتِ، هَمَايِ هَمْتِ او تَا شَرَفَاتِ سَرَادَقَاتِ حَضْرَتِ بَرَا فَرَاشْتِ وَ از نَظَرِ خُودِ بِيْرُونِ نِگِذَاشْتِ. وَ فِي الْخَبَرِ اَنْ اللَّهُ لَا يَنْظُرُ اِلَى صُورِكُمْ وَ لَا اِحْسَابِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ.

قَوْلُهُ: وَ الطُّورِ، اِقْسَمَ اللَّهُ عِزِّ وَ جَلِّ بِالطُّورِ الَّذِي كَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى لِأَنَّهُ مَحَلُّ قَدَمِ الْإِحْبَابِ وَ قَتِ سَمَاعِ الْخُطَابِ. رَبِّ الْعِزَّةِ قَسَمَ يَادِ مِيكَنْدِ بَقَدَمِ گَاهِ مُوسَى، اَنْ وَ قَتِ كِهٖ دَرِ سَمَاعِ كَلَامِ حَقِّ بُوْدِ وَ دَرِ مَنْزَلِ: وَ قَرَبْنَاهُ نَجِيًّا شَرَابِ شُوقِ از جَامِ مَهْرِ نُوْشِ كَرْدِهٖ وَ دَرِ عَشَقِ حَضْرَتِ مَسْتِ وَ مَخْمُورِ اَنْ شَرَابِ گِشْتِهٖ وَ از سَرِ مَسْتِي وَ بِيِ خُودِي نَعْرَهٖ اَرِنِي زَدِهٖ تَا او رَا گُفْتَنْدِ كِهٖ يَا مُوسَى اِگَر مِيخُوَاهِي كِهٖ دَرِ مِيْدَانِ مِشَاهَدَتِ نَسِيْمِ قَرَبِ اَزَلِ از جَنَابِ جَبْرُوتِ بَرِ جَانِ تُو دَمْدِ، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، چِنَانِكِ دُو تَا نَعْلِيْنِ از پَايِ بِيْرُونِ كَنْنَنْدِ، دُو عَالَمِ از دَلِ خُودِ

بیرون کن. از دو گیتی بیزار شو و دوست را یکتا شو.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت	یا رضاء دوست باید یا هواء
راس_____ت	خویش_____تن
این جهان و آن جهانت را بیک دم در	گر نهنگ درد دین ناگاه بگشاید دهن
کش_____د	

در خبر است که همه ذرات موجودات و صفات متلاشیات در وقت سحر که در طلب درد دین از اوطان خویش هجرت کنند، بعد از اوج علی قصد تحت الثری کنند، طائفه از تخوم زمین بدین گلشن بلند بر خرامند و با یک دیگر این ندا می‌کنند که: هل مرّ بک ذاکر، هیچ ذاکری بتو برگذشت؟ هیچ جوینده در راه دین آمد؟ هیچ دردزده بطلب او برخاست.

آری هر که در آرزوی عیان بود پیوسته دوست را نشان پرسیان بود.
وَ الطُّورِ عزیز مکانی و شریف مقامی که حق جل جلاله با موسی بر آن مقام مناجات کرد و موسی را اهل خطاب و کرامات کرد و رب العزة قسم بدان مقام یاد کرد که وَ الطُّورِ دامغانی گفت لَمَّا تَمَكَّنَ موسی من ذلك المقام و سمع الکلام من الملك العلام قال موسی بلسان الدلال علی بساط الوصال یا ذا الکرّم و الافضال و الجمال و الجلال، ارنی انظر الیک ها انا ذا بین یدیک، فاجابه الجلیل سبحانه لن ترانی الا بدلائلی و برهانی و شواهدی و بیانی. فانک لا تحمل نور جلالی و سلطانی و لکن انظر الی الجبل تری قدرتی و برهانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع، کذلک قلب موسی صار علی اربع قطع: قطعة سقطت فی بحر الهیبة و قطعة سقطت فی روضة الحجة و قطعة فی وادی القدر، و قطعة فی نسیان رویه المنة ثم صاح بلسان الحیاء ثبت الیک.

جعفر خلدی حکایت کند که شاه طریقت جنید قدس الله روحه با جماعتی فقرا قصد زیارت طور سینا کرد چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز داد که اصعد یا جنید فانّ هذا المكان مقام الانبیاء و المرسلین و مقام الاولیاء و الاصفیاء بر خرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدیقان و دوستان گفتا بر سر کوه شدیم و جنید چون قدمگاه موسی دید بشورید و در وجد آمد، درویشی این بیت بر گفت:

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند. هر یکی را شوری و سوزی و از هر گوشه آوازی و نیازی و در هر دلی دردی و گدازی. یکی از حسرت و نیاز می‌نالد، یکی از راز و ناز می‌گیرد. این چنانست که پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز.

گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود آن قصه ایست دراز.

راهبی آنجا در غاری نشسته چون ایشان را بدان صفت دید، سوگند برنهیید که یا امة محمد بالله علیکم کلمونی. بعاقبت که جماعت را سکون در آمد جنید را خبر کردند از حال آن راهب. برخاست و پیش وی رفت. راهب گفت این رقص شما و این وقت و وجد شما همه امت راست بر عموم، یا قومی را بر خصوص، جنید گفت قومی راست بر خصوص، گفت این قوم را صفت و سیرت چیست، گفت قومی که دنیا و عقبی در بادیه وقت ایشان دو میل است، بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل، و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل.

بروز نظاره، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند.

بی خیل و حشم پادشاهانند، بی گنج و خواسته توانگرانند. دردها دارند در دل وز گفتن آن بی زبانند زبان جان حالشان بنعت افتقار می‌گوید: الهی وقت را بدرد می‌نازیم و زیادتی را می‌سازیم، بامید آنکه چون درین درد بگدازیم، درد و راحت هر دو براندازیم.

راهب گفت ای شیخ راست است می‌گویی و من در انجیل عیسی هم چنین خوانده‌ام که خواص امة محمد قومی خرقه‌دارانند، بصورت درویشان و بدل توانگرانند. در وطن خود غریب و از خلق بر کرانند. از دنیا بلقمه و خرقه راضی و از تعلق آزادگان و آسودگانند. و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و انکم اولیاء الله و اصفیائه و ان دینکم دین الحق و ان اصواتکم من صفاء اسرارکم.

قوله: وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ بِلِسَانِ الْاِشَارَةِ مَا كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ جَل جلاله ان سبقت رحمتی غضبی. بزبان اشارت بر ذوق اهل حقیقت، کتاب مسطور آن نبشته است که در عهد ازل

بر خود نبشت که سبقت رحمتی غضبی. هزار جان عزیز فدای آن وقت دل نواز باد که ما را بی ما خلوت گاه داد و در الطاف بی نهایت بر ما گشاد و بعنایت ازلی و لطف سابق لم یزلی می فرمود: سبقت رحمتی غضبی.

ای جوانمرد شکر کن مر آن خدای را که ترا پیش از سؤال و معارضه، آن داد که اگر بتو باز گذاشتی و تو هزاران سال اندیشه کردی بتحکم بر سر آن نرسیدی، دعاک و انت غافل، علمک و انت جاهل خلقک و لم تک شیئا مذکورا، سقاک بکأس بره فی مجلس سره شرابا طهورا. این همه آثار سبقت رحمت است که می فرماید جل جلاله سبقت رحمتی غضبی.

پیر طریقت گفت الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی، برسالت انبیاء آب دادی، بمعونت و توفیق رویانیدی، بنظر لطف پرورانیدی. اکنون سزد که باد عدل نه وزانی، و سموم قهر نه جهانی و کشته عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ اشارة الى قلوب العارفين المعمورة بالمعرفة و المحبة.
بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت الله آبادان است، بنظر او زنده، و بلطف او شادان است.

پیر طریقت گفت سه چیز است که سعادت بنده در آن است و روی عبودیت روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. و امتلاء سر از نظر حق. نخست از حق نظر آید و دل بمهر بیاراید و زبان بر ذکر دارد.

پیر طریقت گفت الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفا دانی که چنین است. آن عزیزی گفته: زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جایی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت معمور بود. این حال را سه نشان است و کمال عبودیت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

يَوْمَ يَدْعُونَ اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً اِذْ هُمْ فِي حُفْرٍ مَّوْبِقَةٍ يَوْمَ يَدْعُونَ اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً اِذْ هُمْ فِي حُفْرٍ مَّوْبِقَةٍ
اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ مَوْجِبَ رَجَا اِسْت.
رب العالمين فرا پی یکدیگر داشت تا بنده پیوسته میان خوف و رجاء روان بود. این

خوف و رجا جفت یکدیگراند، چون با یکدیگر صحبت کنند از میانه جمال حقائق ایمان روی نماید. هر روشی که از این دو معنی خالی بود، یا امن حاصل آید یا قنوط و هر دو صفت کفار است، زیرا که امن از عاجزان بود و اعتقاد عجز در الله کفر است و قنوط از لثیمان بود و اعتقاد لوم در الله شرک است. و نیز نه همه خوف از عقوبت باید و نه همه رجاء و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد: چراغی که در وی روغن نباشد روشنایی ندهد، چون روغن باشد و آتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش باشد تا بلیته نباشد که هستی خود فدا کند تمام نبود.

پس خوف بر مثال آتش است و رجا بر مثال روغن و ایمان بر مثال بلیته، و دل بر شکل چراغ دان. اگر همه خوف باشد چون چراغی بود که در وی روغن نیست. و همه رجا بود، چون چراغی است که در وی روغن است و آتش نیست.

چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمد که در وی هم روغن است که مدد بقاء است، هم آتش که ماده ضیاء است، آن گه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد، از یکی ببقا و از یکی بضیا و مؤمن ببدرقه ضیاء راه می رود و ببدرقه بقا قدم می زند. و الله ولیّ التوفیق.

۵۳ - سورة النجم

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) بپاره‌ای از قرآن هر گه که فرود آید از آسمان.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ (۲) گم راه نگشت این مرد شما و راه کثر نرفت.

وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) و هیچ سخن نگوید بخواهست تن خویش.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) نیست آن مگر پیغامی که میدهند.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) در آموخت در وی آن سخت نیروها.

ذُو مِرَّةٍ أَنْ مَحْكَمٍ نَيْرِوَىٰ فَاسْتَوَىٰ (۶).

وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ (۷) بآن سوی برترین.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) آن گه بس نزدیک شد و فرود آمد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹) یا نزدیک‌تر.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰)

آگاهی او کند برهی خویش آنچه او کند.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) دروغ ندید دل آنچه دید.

أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) می‌بیکار کنید با او بر آنچه او دید می‌نااستوار گیرید او را

وران.

وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) و دید او را باز باری دیگر.

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۴) بنزدیک درخت سدره آنجا که دانش خلق تا آنجا بیش نرسد،

چون آنجا رسد برنگذرد.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی دوستانست و جانها

شهیدان.

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ أَنْ هُوَ كَمَا يَبْجِدُ (۱۶) آنچه می‌پیچد.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ (۱۷) چشم کثر نشد و از راست دیدن در نگذشت.

لَقَدْ رَأَىٰ وَ حَقًّا كَمَا دَعَىٰ، مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (١٨) از شگفتها و نشانهها بزرگ.
أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (١٩) وَ مَنَاتَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (٢٠) چه بینید این بتان شما که
می پرستید:

لات و عزی و مناة.

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (٢١) باش شما را پسر و او را دختر.

تَلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (٢٢). اکنون پس بخششی است سخت کثر و ستمکارانه.

إِنَّ هِيَ، نیست این بتان که می پرستید، إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ، مگر نامهای که
شما کردید و پدران شما. مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَرَوُّهُ نَفَرَسْتَادَ اللَّهِ بِرَآن هِیچ عذری و
حجتی.

إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ نَه می روند مگر به پی پنداشت، وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ آنچه تن آدمی
فراواید وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (٢٣) وَ آمد بایشان از خداوند ایشان، کار راست و
پیغام درست و مزد استوار.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ (٢٤) باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ (٢٥) الله راست آن گیتی و این گیتی.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ چند فرشته که در آسمانست: لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً هِیچ
سود ندارد و بکار نباید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ مگر
پس آن که دستوری دهد، لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ (٢٦) که خواهد و که پسندد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ایشان که برستاخیز می نگرند لِيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ
(٢٧) فرشتگان را می زنان نام کنند وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ ایشان را بآن هِیچ دانش نیست،
إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ نمی روند مگر بر بی پنداشت، وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (٢٨) و
پنداشت بجای سخن راست و کار راست هِیچ بکار نباید

فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا رُوی گردان و فرا گذار از آن کس که برگشت از پذیرفتن
سخن ما و از یاد ما وَ لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (٢٩) و نخواست مگر همین جهان نزدیک
خست.

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ تا این رسید دانش ایشان و بس، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ

سَبِيلِهِ خدایند تو میدانند و او داناتر بهر که گم گشت از راه خدای، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (۲۰) و او داناتر داناست که بر راه راست رفت.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ رَاسِتٌ هَر چِه در آسمانها و زمینها چیز است، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا تا پاداش دهد ایشان را که بد کردند، بما عَمِلُوا بآنچه کردند. وَ يَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱) و پاداش دهد ایشان را که نیکویی کردند پاداش نیکو.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ ایشان که باز می‌پرهیزند از بزرگیها بزه و زشتیها. إِلَّا اللَّمَمَ مگر آهنگ و پیرامن گشت. إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَعْفَرَةِ خدایند تو فراخ آمرزش است. هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ او داناتر دانای است بشما و بود، إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ آن گه که می‌آفرید شما را در زمین، وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَتٌ و آن گه که شما پوشیده بودید و نازاد، فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خویش، فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ خویشتن بی‌گناه مدانید و مخوانید، هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (۳۲) الله داناتر دانایست باو که می‌پرهیزد از ناپسند.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳) دیدی آن مرد که برگشت.

وَ أُعْطِيَ قَلِيلًا و اندک بخشید، وَ أَكْدَى (۳۴) و آن گه باز ایستاد.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ بنزدیک او است آگاهی از غیب، فَهُوَ يَرَى (۳۵) و می‌داند او.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ یا او را آگاه نکردند، بما فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) که چیست در صحیفهای موسی.

وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷) و در صحیفهای ابراهیم آن ابراهیم که سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و باز ایستاد و باز آمد آن را که پذیرفت.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) نکشد هیچ بارکش بار کسی دیگر.

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) و نیست مردم را از پاداش مگر پاداش آنچه خود کرد.

وَ أَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى (۴۰) و کردار او آری باز نمایند او را.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) آن گه پاداش دهند او را بان سپری تر پاداش.

وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) و بازگشت هر کس با اوست و بازگشت هر کار با حکم

اوست و بازگشت هر چیز با علم اوست و بازگشت هر بودنی با خواست و مراد او است.
وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) اوست که بخندانید و بگریانید.
وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) و اوست که میراند و زنده گرداند.
وَ أَنَّهُ خَلَقَ الرُّوحَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۴۵) و اوست که بیافرید هر دو جفت: نر جفت ماده و ماده جفت نر.

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶) از نطفه آن گه که آن را باز اندازند چهل روز آب و چهل روز خون و چهل روز گوشت.

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى (۴۷)، و بر الله است آفرینش پسین

وَ أَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَ أَقْنَى (۴۸) و اوست که بی‌نیاز کرد و مال داد.

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى (۴۹) و اوست خداوند شعر و آفریدگار او.

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) و اوست که تباہ کرد و هلاک عاد پیشین را.

وَ تَمُودَ فَمَا أَبْتَقَى (۵۱) و تمود را هیچ بازمانده نگذاشت.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ وَ قَوْمِ نُوحٍ رَا هَمَّ هَلَاكٍ كَرَدَ پِيشِ از عاد و تمود.

إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى (۵۲) کایشان ستمکارتر بودند و نافرمان تر.

وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳) و آن نگونسارانرا در آن زمین نگونسار در شیب او کند.

فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى (۵۴) و فراسر ایشان نشاند آنچه نشاند.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكَ تَمَارَى (۵۵) بکدام از نعمتها خداوند خویش می‌نگروی یا در گمان می‌باشی.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى (۵۶) این محمد آگاه کننده‌ایست از آگاه کنندگان پیشینان.

أَرْقَتِ الْأَرْقَةَ (۵۷) نزدیک آمد رستاخیز.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) آن روز که پدید آید، نیست آن را باز برنده‌ای جز از

الله، نیست هنگام آن را پیدا کننده‌ای جز از الله.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) ازین سخن شگفت می‌دارید و انکار همی کنید.

وَ تَضْحَكُونَ، و می‌خندید و لا تَبْكُونَ (۶۰) نگرید.

وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) و شما می‌بازی و افسوس کنید باین سخن.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲) سجود الله را کنید و او را پرستید.

النوبة الثانية

این سوره هزار و چهارصد و پنج حرف است سیصد و هشت کلمه و شست و دو آیت، جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت: الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَارَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشِ این یک آیت بقول ابن عباس بمدینه فرود آمد. و درین سوره دو آیت منسوخ است یکی: فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا معنی اعراض منسوخ است بآیت سیف.

دیگر آیت: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى منسوخ است بقوله تعالی: «و الذين آمنوا اتبعناهم ذرياتهم بايمان الحقنا بهم ذرياتهم» و در فضیلت سوره روایت کنند از ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرء و النجم اذا هوى اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و جحد به.

و عن ابن مسعود قال هذا اول سورة اعلنها رسول الله (ص) بمکه.

قوله: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى مفسران را در معنی وَ النَّجْمِ قولهاست، بعضی گفته اند اسم جنس است و مراد باین جمله ستارگان آسمان است. و هوى بمعنی سقط، قسم یاد می کند رب العالمین بجمله ستارگان آن گه که از هول قیامت و رستاخیز همه فرو ریزند، همانست که جایی دیگر گفت: وَإِذَا الْكُوكِبُ انْتَثَرَتْ.

و گفته اند مراد باین ثریاست که عرب بنجم مطلق ثریا گویند. مصطفی (ص) فرموده اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی الثریا، و فی روایة ما طلع النجم قطّ و فی الارض من العاهة شیء الارتفاع.

و هویها طلوعها و ارتفاعها. قسم یاد می کند بثریا بانگه که برآید و آفات و عاهات از زمین بردارد. و روی عکرمة عن ابن عباس انه الرجوم من النجوم یعنی ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع.

مجاهد گفت و کلبی و روایت از ابن عباس وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى یعنی و القرآن اذا نزل. قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست و سه سال. همانست که آنجا گفت فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ.

جعفر بن محمد گفت (ع) و النجم یعنی محمدا (ص) إِذَا هَوَى ای نزل من السماء لیلۃ

المعراج. سَمَاهُ نَجْمًا كَمَا سَمَاهُ سَرَاجًا فِي قَوْلِهِ: وَ سِرَاجًا مُنِيرًا. وَ قِيلَ النَّجْمُ النَّبَاتُ إِذَا هَوَىٰ
أَي سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ، فَانَ النَّجْمُ لَيْسَ لَهُ سَاقٌ كَقَوْلِهِ: وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ. وَ يَحْتَمَلُ
مِنَ التَّوَابِلِ الْمَصْلَى إِذَا سَجَدَ وَ الْغَازَى إِذَا قَتَلَ شَهِيدًا وَ الْعَالَمُ إِذَا مَاتَ، فَانَ هَؤُلَاءِ نَجُومُ
الْأَرْضِ وَ الْإِخْبَارِ نَاطِقَةٌ بِهَا.

گفته‌اند آن روز که این آیت فرو آمد و رسول خدا بر قریش آشکارا کرد، عتبه بن ابی
لهب گفت کفرت برب النجم اذا هوی و دختر رسول را که زن وی بود طلاق داد، رسول
خدای دعا کرد گفت اللهم سلط عليه کلبا من کلابک.

بعد از آن این عتبه بتجارت شام رفت با پدر خویش بو لهب، در منزلی از منازل راه فرو
آمدند و آنجا دیری بود، راهبی از دیر فرو آمد و گفت هذا ارض مسبعة، درین زمین سباع
فراوان بود، نگر تا خویشتن را از شیر نگه دارید. بو لهب گفت فرا اصحاب خویش این
پسر مرا نگه دارید که می ترسم که دعاء محمد در وی رسد. ایشان همه گرد وی درآمدند
و او را در میان گرفتند و پاس وی میداشتند. در میانه شب، رب العالمین خواب بر ایشان
اوکند و شیر بایشان درگذشت و لطمه بر وی زد و او را هلاک کرد. قوله: وَ النَّجْمُ إِذَا
هَوَىٰ اصحاب معانی گفتند قسم در قرآن بر دو وجه است، یکی: قسم بذات و صفات
خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست، که ذات و صفات وی را استحقاق آنست، چنان که
فرمود فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِينَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ قُلْ إِي وَ رَبِّي. این قسم است
بذات او جل جلاله. و قسم بصفات آنست که فرمود قِ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ص وَ الْقُرْآنِ ذِي
الذِّكْرِ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَبِعِزَّتِكَ، و همچنین حروف تهجی در اوائل سور، هر حرفی اشارتی
است بصفتی از صفات حق جل جلاله و قسم بآن یاد کرده.

وجه دوم: قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است، یکی: اظهار قدرت را چنانکه
فرمود وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا وَ النَّازِعَاتِ غُرُقًا هَذَا وَ امثاله تَبَّهَ الْعِبَادَ عَلَى
مَعْرِفَةِ الْقُدْرَةِ فِيهَا. دیگر: قسم است برستاخیز اظهار هیبت را کقوله: لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ،
اقسم بها ليعلم هيئته فيها. سدیگر: قسم یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را بر
خود بشناسند و شکر آن بگزارند، کقوله: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ. چهارم: قسم است ببعضی
مخلوقات بیان تشریف را تا خلق شرف و عز آن چیز بدانند که قسم بوی یاد کرده، کقوله:

لا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ يَعْنِي مَكَّةَ وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَطُورِ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَمَنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ لِلْمِصْطَفَى (ص) لَعْمَرَك. وَهَذَا عَلَى عَادَةِ الْعَرَبِ فَانْهَذَا تَقْسِمٌ بِكُلِّ مَا تَسْتَغْظِمُهُ وَتُرِيدُ إِظْهَارَ تَعْظِيمِهِ، وَقِيلَ كُلُّ مَوْضِعٍ أَقْسَمَ فِيهِ بِمَخْلُوقٍ فَالرَّبُّ مُضْمَرٌ فِيهِ كَقَوْلِهِ: وَالنَّجْمِ يَعْنِي رَبَّ النُّجُومِ وَرَبَّ الذَّرَايَا وَاشْبَاهَ ذَلِكَ.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى أَي مَا ضَلَّ عَنِ التَّوْحِيدِ قَطُّ وَمَا زَاغَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ سَبْحَانَهُ وَعَنِ الرَّشْدِ قَطُّ. وَقِيلَ مَا نَكَبَ عَنِ الْحَقِّ وَالصِّدْقِ وَالْإِمَانَةِ قَطُّ وَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُ: وَوَجَدَكَ ضَالًّا لَيْسَ مِنْ ضَلَالِ الْغَىِّ. وَقِيلَ مَا غَوَى أَي مَا خَابَ سَعْيُهُ وَذَلِكَ أَنَّ قَرِيشًا قَالُوا ضَلَّ مُحَمَّدٌ عَنِ دِينِ آبَائِهِ وَغَوَى ثُمَّ تَقَوَّلَ عَلَى اللَّهِ وَافْتَرَى.

فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى يَا مُحَمَّدُ أَكْرَمُ مَنْ سَبَّتْ ضَلَالَتٌ وَغَوَايَتٌ بَا تُو مَيَكْنَنْدُ تُو دَل بَتَنْگِ مِيَاوَر، بَاك مِدَارِ تُو آن بَيْنِ كِه مَا لَوْحِ مِدْحِ وَتِنَاءِ تُو بِقَلَمِ لَطْفِ قَدَمِ مِي نُويسِيْمِ، چُون ايشان تخته هجر تُو خوانند تُو سوره مِدْحِ وَتِنَا مَا آغَاژ كُن: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ.

قَوْلُهُ: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى أَي لَمْ يَأْتِكُمْ بِالْقُرْآنِ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ وَبِهَوَاهُ وَمِرَادُهُ. وَعَنْ بِمَعْنَى الْبَاءِ قَدْ يَتَعَاقَبَانِ كَقَوْلِهِ: فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا أَي عَنْهُ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ أَي بِقَوْلِكَ. دَرِ ضَمَنِ اَيْنِ آيَتِ تَشْرِيفِ وَتَخْصِيصِ مُصْطَفَى اسْتِ (ص) رَبِّ الْعِزَّةِ رَتَبَتِ قَرِيبَتِ وى بلند نهاد و تشریف عظیم داد که خصم وى را بخودى خود جواب داد و برسول باز نگذاشت. آن گه که او را ضالَّ گفتند، حق جل جلاله از بهر وى جواب داد که: مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى، نِه چُون دِيگَرِ پِيغامبرانِ كِه جَوَابِ خِصْمِ ايشانِ هِم بَايشانِ باز گذاشت، چنانک نوح، قوم او را گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ نوح خود جواب ايشان را داد که لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَهُودٌ رَا كُفْتَنْدُ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ هُودٌ جَوَابِ داد كِه لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ، هَمچنين داود پيغامبر را فرمان آمد که فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى يَا داود نگر تا حکمی که میان خلق کنی بعدل و راستی کنی و بر پی هوا و مراد خود نروی. چُون نوبتِ بِمِصْطَفَى عَرَبِي (ص) رَسِيدِ حَقِّ جَلِ جَلالهِ فَرَمُود: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى او بر پی مراد و هوا خود نرود و آنچه گوید جز از وحی و پیغام ما نگوید.

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى أَي مَا هَذَا الْقُرْآنُ إِلَّا وَحْيٌ مِنَ اللَّهِ يُوحَى إِلَيْهِ.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ الهاء راجعة الى الرسول و شديد القوى هو جبرئيل عليه السلام و كان قوته انه اقتلع مدائن لوط من سبع ارضين و رفعها الى السماء ثم قلبها على الماء الاسود. و من قوته انه ابصر ابليس و هو يكلم عيسى على بعض العقاب، فنفخه بجناحيه نفخة القاه فى اقصى جبل الهند، و كذلك صيحته بتمود. فاصبحوا جاثمين خاملين، و كذلك هبوطه من السماء على الانبياء و صعوده اليها فى اقل من الطرف.

ذُو مِرَّةٍ يعنى ذو منظر حسن، قيل ذو قوَّة و شدَّة و قيل شَدِيدُ الْقُوَىٰ اخبار عن قوته فى امر الله و ذو مِرَّةٍ اخبار عن قوة جسمه. و المِرَّةُ القوة، تقول حبل ممرأى محكم القتل و قيل هى فعلة من المرور و المعنى ذو مرور فى البحر فى صعوده و هبوطه و قيل شديد القوى ذو مِرَّةٍ هو الله عز و جل. هذا كقوله: هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ قوله: فَاسْتَوَىٰ يعنى جبرئيل و هو يعنى محمدا (ص) و المعنى استوى جبرئيل و محمد ليلة المعراج بالافق الاعلى و هو اقصى الدنيا عند مطلع الشمس و قال سعيد بن المسيب الافق الاعلى قاع تحت العرش و قيل فَاسْتَوَىٰ يعنى جبرئيل و قوله: وَهُوَ كَنِيَاةٌ عَنْ جِبْرِئِيلٍ ايعنى استوى على صورته التى خلقه الله عليها و هو اذ ذاك بالافق الاعلى و ذلك ان جبرئيل كان يأتى رسول الله (ص) على صورة رجل من الآدميين كما يأتى الانبياء فانه اتى ابراهيم عليه السلام فى صورة الاضياف و اتى داود عليه السلام فى صورة الخصم فسأله رسول الله (ص) ان يريه نفسه على صورته التى جبل عليها، فاراه نفسه مرتين، مرة فى الارض و مرة فى السماء فاما فى الارض ففى الافق الاعلى و المراد بالاعلى جانب المشرق و ذلك ان محمدا (ص) كان بحراء فطلع له جبرئيل من المشرق فسد الافق الى المغرب فخر رسول الله (ص) مغشياً عليه فنزل جبرئيل فى صورة الآدميين فضمَّه الى نفسه و جعل يمسح الغبار عن وجهه، يدل عليه قوله.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ.

و اما فى السماء فعند سدرة المنتهى فذلك قوله: وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ و لم يره احد من الانبياء على تلك الصورة الا محمد (ص).

فان قيل كيف يجوز ان يغير الملك صورة نفسه و هل يقدر غير الله تعالى تغيير صورة المخلوقين و قد علم ان جبرئيل عليه السلام اتى رسول الله مرة فى صور رجل و مرة فى

صورتی التي ابتدأه الله عليها. و ان ابليس اتى قريشا في صورة شيخ من اهل نجد. فالجواب عنه ان تغيير الصور الذي هو تغيير التركيب و التأليف لا يقدر عليه الا الله تعالى، فاما تغيير صفة جبرئيل ففعل الله تعالى تبينا للمصطفى (ص) و ليعلم انه امر من الله تعالى اذا راه في صور مختلفه فان ذلك لا يقدر عليه الا الله تعالى و هو ان يراه مرة قد سد الافق و اخرى يجمعها مكان ضيق. و اما ابليس فكان ذلك منه تخيلا للناظرين و تمويها دون التحقيق كفعل السحرة بالعصى و الحبال. قال الله تعالى فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى و لم يقل سعت.

و قيل فاستوى و هو بالافق الاعلى من فعل الله عز و جل كقوله استوى على العرش و الافق الاعلى فوق السموات السبع يعنى العرش. و گفته اند فاستوى صفت مصطفى است (ص) معنى آنت که راست بايستاد بنفس در مجاهدت و بدل در مشاهدت، بروح در مکاشفت، بسر در ملاطفت. راست بايستاد، از امر ما قدم بيرون نهاد و بنهى ما قدم در نهاد و بى فرمان ما دم نزد، راست بايستاد، مراد ما را، هر چه مراد وى بود زير قدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ما خود آن کردیم که مراد وى بود. فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

راست بايستاد در دوستی که از دوست جز دوست نخواست، راست بايستاد در نفس موافقت قلب را، راست بايستاد قلب موافقت سر را، راست بايستاد سر موافقت حق را، راست رفت، براست و چپ نگاه نکرد تا بمنزل ثم دنا رسيد بر بساط فتدلى قدم نهاد. بقاب قوسين قرب بر رفته، بر متكاء عزت او ادنى تکیه زده، بمشاهدت رسیده، شراب چشیده، راز شنیده دوست دیده.

دردی که من از عشق تو کردم حاصل دل داند و من دانم و من دانم و دل

هر که تحفه ما زاع البصر و ما طعى برد، هدیه فأوحى إلى عبده ما أوحى
آرد. شعر:

لا يكتم السر الا كل ذى خطر و السر عند الكرام الناس مكتوم
و السر عندى فى بيت له غلق قد ضاع مفتاحه و الباب مختوم

قوله: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، هذا من المقلوب تأويله تدلَّى فدنا، و التدلَّى التنزّل، اخذ من الدلو. و صحّ

عن رسول الله (ص) فى حديث شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) انه قال دنا الجبار رب العزة فتدلَّى

و هو قول الحسن البصرى: دنا ربنا فتدلَّى، و روى موقفا على انس بن مالك قال دنا الجبار رب العزة فتدلَّى حتى كان منه قاب قوسين او ادنى. و هذا رواية ابي سلمة عن ابن عباس و قال الضحاك دنا محمد من ربه فتدلَّى فاهوى للسجود فكان منه قاب قوسين أو أدنى و قيل دنى محمد من ساق العرش فتدلَّى، اى جاوز الحجب و السراقات لا يقله مكان و هو قائم باذن الله عز و جل كالمعلق بالشىء لا يثبت فيه قدمه على مكان و قيل دنو الله من العبد على نوعين احدهما: باجابة الدعوة و اعطاء المنية و رفع المنزلة كقوله تعالى: فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ.

و الثانى: بمعنى القرب فى الحقيقة دون هذه المعانى كقوله: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى كما قال انس و ابن عباس و كما

جاء فى الخبر الصحيح عن النبى (ص): يدنو المؤمن من ربه عز و جل... الحديث. قوله: فَكَانَ قاب قوسينِ. هذا من كون الوقت. مجازه صار قاب قوسين اى قدر قوسين من قسى العرب المخاطبين بهذا الكلام و هذا اشارة الى تأكيد القرب و اصله ان الحليفين من العرب كانا اذا ارادا عقد الصفاء و العهد خرجا بقوسيهما فالصقا بينهما يريدان بذلك انهما متظاهران يحامى كل واحد منهما عن صاحبه و قيل معناه فى القرب من الوتر الى الكبد. و قال عبد الله بن مسعود و سعيد بن جبیر قاب قوسين اى قدر ذراعين و سمى الذراع قوسا لانه يذرع بها الاشياء و يقاس بها كل شىء و هى لغة بعض اهل الحجاز و فى الخبر لقاب قوس احدكم من الجنة خير من الدنيا و ما فيها.

و قوله: أو أدنى هذا حكاية عن تخمين الناظر و حدسه يعنى لو انتم عاينتم القرب لحرزتموه قاب قوسين او قلتهم فى انفسكم انه ادنى. قيل انما قال او ادنى لانه لم يردان يجعل لذلك حدا محصورا و سئل ابو العباس بن عطاء عن هذه الاية فقال كيف أصف لكم مقاما انقطع عنه جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و لم يكن الا محمد و ربه.

قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

اى اوحى الله تعالى الى عبده محمد ما اوحى و تكلم معه بما تكلم و امره بما امر سرّاً
بسرّاً واسطة و لا ترجمان و فيه يقول القائل شعر:

بين المحبين سرّ ليس يفشيه قول و لا قلم للخلق تحكيه
سرّ يمازجه انس مقابله نور تحيّر فى بحر من التيه

قال سعيد بن جبير اوحى اليه الم اجدك يتيما فأويتك الم اجدك ضالا فهديتك الم اجدك
عائلا فاغنيتك الم اشرح لك صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذكرك و قيل
اوحى اليه ان الجنة محرّمة على الانبياء حتى تدخلها و على الامم حتى تدخلها امتك.

و قال على (ع) اوحى الله اليه يا محمد لو لا انى احب معاتبه امتك لما حاسبتهم
و قال بعضهم انه مفسر فى الاخبار و نظقت به الروايات من احوال القيامة و غيرها و لهذا
قال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

و قيل ابهم ما اوحى تعظيما لشأن ذلك و تعبدا للخلق بالايمان بكونه على الجملة. و قيل
اوحى جبرئيل الى رسول الله (ص) ما اوحى اليه ربه.

قوله ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، قرأ أبو جعفر ما كَذَّبَ بالتشديد اى ما كَذَّبَ قلب محمد ما
رأى بعينه تلك الليلة بل صدّقه و حقّقه و قرء الآخرون بالتخفيف اى ما كذب فؤاد محمد
الذى رأى بل صدقه يقال كذبه اذا قال له الكذب و قيل ما جحد الفؤاد و ما انكر ما رآه
الرسول و قيل ما كذب فؤاده قبل ذلك ما رآه فى تلك الليلة ببصره لانه كان قد آمن بقدرة
الله سبحانه على امثال ذلك و اضعافه ثم اختلفوا فى الذى رآه فقال قوم رأى جبرئيل و
هو قول ابن مسعود و عايشه و قال آخرون هو الله عز و جل ثم اختلفوا فى الرؤية فقال
بعضهم رآه بقلبه دون عينه و هذا خلاف السنة. و المذهب الصحيح انه (ص) رأى ربه عز و
جل بعين رأسه و هو قول الحسن و انس و عكرمة، روى عن ابن عباس انه قال ان الله
اصطفى ابراهيم بالخلة و اصطفى موسى بالكلام و اصطفى محمدا بالرؤية و اما عايشه فانها
انكرت ذلك عن نفسها و لم تقل سمعت رسول الله (ص) يقول فيه مقالا كيف و قول
عايشه نفى و قول ابن عباس اثبات و الحكم للمثبت لا للنافية لان النافية انما نفاه لانه لم
يسمع و المثبت لانه سمعه و علمه.

قوله: أفتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى قرأ حمزة و الكسائي و يعقوب أفتَمَارُونَهُ بفتح التاء بلا الف، يعنى ا فتجحدونه و تدفعونه يقال مريت الرجل حقه اذا جحدته، و اصل المرى من مريت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج و قرأ الآخرون أفتَمَارُونَهُ بالالف و ضم التاء على معنى أ فتجادلونه على ما يرى، و ذلك أَنَّهُم جادلوه حين اسرى به فقالوا صف لنا بيت المقدس و اخبرنا عن غيرنا فى الطريق و غير ذلك مما جادلوه به و المعنى أ فتجادلونه جدالا ترومون به دفعه عما رآه و علمه، و المرء هو الجدل بالباطل و فى الحديث: لا تماروا فى القرآن فان المرء فيه كفر.

وَلَقَدْ رآه نَزْلَةً أُخْرَى الخِلاف فيه كالخِلاف فى الاول. قال ابن مسعود رأى جبرئيل على صورته مرتين: مرّة عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى و مرّة بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ يعنى باجساد مكه و قد سدّ الافق و عليه تهاويل الدرّ و الياقوت و على قول ابن عباس رأى ربّه نزلة اخرى و ذلك انه كانت للنبي (ص) عرجات فى تلك الليلة لمسئلة التخفيف فى اعداد الصلوات فتكون لكل عرجة نزلة فرأى ربه فى بعضها و تقديره رآه نازلا نزلة اخرى.

و فى بعض الروايات عن النبي (ص) قال كلّمَا رجعت الى ربى وجدته مكانه.

قوله: عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى السدرة شجرة النبق سميت سدرة المنتهى لانه ينتهى اليها علم الخلاق و اعمالهم لا يعلم احد ما ورائها الا الله و قيل ينتهى اليها مقامات الانبياء، و الملائكة ينتهى اليها من فوقها و يصعد اليها من تحتها و لم يجاوزها احد الا نبينا (ص). قال كعب الاحبار سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى عن يمين العرش اليها انتهى علم العلماء لا يعلم احد ما وراءها. فى حديث المعراج قال (ص) ثم صعد بي الى السماء السابعة فاذا ابراهيم فسلمت عليه ثم رفعت الى سدرة المنتهى فاذا نبقها مثل قلال هجر احلى من العسل و الين من الزبد و اذا ورقها مثل آذان الفيلة.

و عن ابى هريرة قال لما اسرى بالنبي (ص) انتهى الى السدرة فقيل له هذه السدرة ينتهى اليها كل احد خلا من امتك على سنتك فاذا هى شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غير آسن الى قوله: مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و هى شجرة يسير الراكب فى ظلها سبعين عاما لا تقطعها. و عن اسماء بنت ابى بكر قالت سمعت النبي (ص) يذكر سدرة المنتهى قال يسير الراكب فى ظل الفنن فيها مائة عام و يستظل فى الفنن منها مائة الف راكب، فيها فراش من ذهب

كان ثمرها القلال و قال مقاتل هي شجرة تحمل الحلّى و الحلل و الثمار من جميع الالوان، لو ان ورقة منها وضعت في الارض لاضاءت لاهل الارض و هي طوبى التى ذكرها الله سبحانه في سورة الرعد.

عندها جنة الماوى قال ابن عباس جنة ياوى اليها جبرئيل و الملائكة و قال مقاتل و الكلبي ياوى اليها ارواح الشهداء، نظيره قوله: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى و قيل هي التى كان فيها آدم و قيل هي الجنة التى وعد المتقون و الماوى مصدر تقديره جنة الرجوع. قيل سميت جنة الماوى لان ارواح الشهداء تسرح في الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوى الى قناديل فيها تحت العرش.

إِذْ يَعْشَى السَّدْرَةَ ما يَعْشَى قال ابن مسعود يغشاها فراش من ذهب و قيل جراد من ذهب و قال مقاتل تغشيتها الملائكة امثال الغربان حين يقعن على الشجر و فى الحديث قال (ص) رايت على كل ورقة منها ملكا قائما يسبح الله عز و جل.

و قال الحسن غشيتها نور رب العزة فاستنارت و قال ابن عباس يغشاها الرب سبحانه قيل اراد ابن عباس بذلك نور الرب سبحانه.

و فى بعض الحديث ان النبى (ص) قال يغشيتها رفر من طير خضر و عن انس عن النبى (ص) قال انتهيت الى السدرة و انا اعرف انها سدرة اعرف ورقها و ثمرها و اذا نبقها مثل الجرار و اذا ورقها مثل آذان الفيلة فلما غشيتها من امر الله ما يغشيتها تحولت ياقوتا و زمردا حتى ما يستطيع احد يصفها.

و فى الحديث انه اعطى رسول الله (ص) عندها ثلثا: الصلوات الخمس و خواتيم البقرة و غفر لمن تاب من امته لا يشرك بالله شيئا.

ما زاعَ الْبُصْرُ و ما طَعَى اى ما مال بصر محمد (ص) و لا عدل يمينا او شمالا و لا جاوز ما امر به و هذا وصف ادبه في ذلك المقام اذ لم يلتفت جانبا.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى يعنى الآيات العظام و هي الجنة و النار و الانبياء و الكوثر و راى جبرئيل فى صورته التى تكون فى السماء، له ستمائة جناح و راى رفرفا اخضر من الجنة قد سدّ الافق و راى امورا من امور الغيب كقوله: لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى و الكبرى يجوز ان يكون المفعول و المعنى «لقد راى الكبرى من آيات ربه» فيكون من للتبعيض و

يجوز ان يكون صفة للآيات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنى لقد راى آيات من آيات ربه الكبرى، و يجوز ان يكون من زيادة و آيات ربه الكبرى مفعول و زيادة من فى الاثبات قليل.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ سَمَّوْا اوتانهم باسماء الله فقالوا من الله اللات و من العزيز العزى. و اللات صنم كان بالطائف تعبده ثقيف. و العزى سمرة كانت تعبدها غطفان قطعها خالد بن الوليد بالفاس و هو يقول:

كفرانك لا سبـحانك انى رايت الله قد اهانك.

فخرجت منها شيطانة فى صورة امراة عريانة ناشرة شعرها، داعية و يلهأ، واضعة يدها على راسها، فقتلتها ثم رجع الى النبى (ص) و اخبره بذلك فقال تلك العزى و لن تعبد ابدا، قرء ابن كثير اللات بتشديد التاء و قال هو رجل كان يلت السويق بالسمن و الزيت للحاج فلما مات عكفوا على قبره فعبدوه.

و مائة حجر كان تعبده خزاعة و هذيل، يقولون انه الحجر الذى نقله الامير محمود من سومناة. قرأ ابن كثير مائة بالمد و الهمزة اشتقاقا من. مناه يمينه اذا قطعه، قيل كانوا يذبحون عندها القرابين و منه سمى منا لان هناك تذبح النسائك و فى الاية تقديم و تأخير مجازها: ا فرأيتم اللات و العزى الأخرى و مائة الثالثة، و تأويل الاية: ا فرأيتم هذه الاوثان و الاصنام التى تعبدونها هل تقدر هى ان تخلق ما خلق الله بقدرته من الآيات الكبرى، ثم قال للذين كانوا يعبدون الملائكة فيقولون هم بنات الله، منكرأ عليهم: ألكم الذكركم ترضونه لانفسكم و له الأنتى و انتم تكرهونها و لا ترضونها لانفسكم.

تلك إذا قسمة ضيزى اى قسمة عوجاء غير معتدله ان يكون لكم الذكور و لله الاناث. قرء ابن كثير ضزى بالهمزة و هما لغتان، يقال ضاز يضيض ضيزا و ضاز يضوز ضوزا و ضأز يضأز ضأزا اذا ظلم و نقص و جار فى الفضية و تقدير ضيزى من الكلام فعلى بضم الفاء لانها صفة و الصفات لا تكون أا فعلى بضم الفاء كالحبلى و بشرى و أنتى او فعلى بفتح الفاء نحو غضبى و سكرى و عطشى و ليس فى كلام العرب فعلى بكسر الفاء فى النعوت، أنما يكون فى الاسماء، مثل ذكرى و شعرى، غير انهم كرهوا ضم الضاد و خافوا انقلاب الياء او او و هو من باب الياء فكسروا الضاد لهذه العلة كما قالوا فى جمع ابيض بيض و

اصله بيض كالأحمر والاحمر والاصفر والصفّر. فاما من قال ضاز يضوز، فالاسم منه ضوزى مثل شورى.

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى قَدَمِ اسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَانْهَاءِ اسْمَاءٍ لَهُ لَمْ تَزَلْ وَ لَيْسَتْ مِنْ تَسْمِيَةِ الْخَلْقِ أَيَاهُ بِهَا. مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ أَيْ مِنْ عَذْرٍ وَ حُجَّةٍ لِمَنْ يَعْبُدُهَا إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ أَيْ مَا يَتَّبِعُونَ فِي ذَلِكَ إِلَّا الظَّنَّ دُونَ اليَقِينِ وَ مَا تَهْوَى النَّفْسُ أَيْ وَ يَتَّبِعُونَ مَا يُوَافِقُ أَهْوَاءَهُمْ فِي عِبَادَتِهِمْ الْأَصْنَامَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى أَيْ الْبَيَانَ بِالْكِتَابِ وَ الرَّسُولِ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِآلِهَةٍ وَ انْ عِبَادَةَ لَا تَصْلَحُ إِلَّا لِلوَاحِدِ الْقَهَّارِ. أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى يَظُنُّ الْكَافِرُ أَنَّ لَهُ مَا يَتَمَنَّى وَ يَشْتَهَى مِنْ شَفَاعَةِ الْأَصْنَامِ كَمَا ظَنُّوا وَ تَمَنَّوْا.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى خَلَقَا وَ مَلَكَ يَعْطَى مَا يَشَاءُ وَ يَمْنَعُ مَا يَشَاءُ لَا مَا تَمَنَّى الْإِنْسَانُ وَ اسْتَهَى.

وَ قِيلَ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا اسْتَهَى مِنْ طَوْلِ الْحَيَاةِ وَ انْ لَا بَعَثَ وَ لَا حَشَرَ. فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ يَعْنِي بِاعْتِادِ الثَّوَابِ وَ الْكِرَامَةِ وَ الشَّفَاعَةِ وَ الْأُولَى يَعْنِي بِاعْتِادِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْفِيقِ.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ مِمَّنْ يَعْبُدُهُمْ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ وَ يَرْجُونَ شَفَاعَتَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرِيدُ لَا تَشْفَعُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا لِمَنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَوْلُهُ: لِمَنْ يَجُوزُ لِلشَّفَاعِ وَ يَجُوزُ لِلشَّفَعِ لَهُ.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونُ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنْتَى أَيْ بِتَسْمِيَةِ الْإِنْتَى حِينَ قَالُوا بِهِمْ بَنَاتِ اللَّهِ.

وَ مَا لَهُمْ بِهِ أَيْ بِمَا يَقُولُونَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ هُوَ تَقْلِيدُ الْآبَاءِ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً وَ الْحَقُّ بِمَعْنَى الْعِلْمِ أَيْ لَا يَقُومُ الظَّنُّ مَقَامَ الْعِلْمِ. وَ قِيلَ الْحَقُّ بِمَعْنَى الْعَذَابِ أَيْ انْ ظَنَّهُمْ لَا يَدْفَعُ عَنْهُمْ مِنَ الْعَذَابِ شَيْئاً.

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا هَذَا التَّوَلَّى هُوَ التَّكْذِيبُ وَ الصَّدَّعُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ مَعْنَى الْأَعْرَاضِ مَنْسُوخَ بآيَةِ السِّيفِ وَ لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَعْنِي أَبَا جَهْلٍ وَ أَصْحَابَهُ. ثُمَّ صَغَّرَ

رأيهم فقال ذلك مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اى ذلك نهاية علمهم و قدر عقولهم ان آثروا الدنيا على الآخرة. و قيل لم يبلغوا من العلم الا ظنهم ان الملائكة بنات الله و انها تشفع لهم، فاعتمدوا ذلك و اعرضوا عن القران و الايمان، و قيل معناه علموا ما يحتاجون اليه فى معاشهم و نبذوا الآخرة من وراء ظهورهم.

إِنَّ رَبَّكَ يَا مُحَمَّدُ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ دِينَهُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى لِدِينِهِ، هَذَا مُتَعَلِّقٌ بِقَوْلِهِ: فَأَعْرَضُوا، وَ الْمَعْنَى كُلَّهُمْ اِلَى فَنَانِي عَالَمٍ بِالْفَرِيقَيْنِ اِجَازَى مُحْسِنُهُمْ وَ مُسِيئُهُمْ. وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مُلْكًا وَ مُلْكًا لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، اى الذين اشركوا على شركهم وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا اى الذين آمنوا بالحسنى اى بالجنة يعنى له الملك و له الحكم، يتصرف فى ملكه بحسب مشيئته، ثم وصفهم فقال الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ قِيلَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ الشَّرْكَ بِاللَّهِ وَ الْفَوَاحِشُ الْمَعَاصِي كُلَّهَا. وَ قِيلَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ مَالَهُ حَدٌّ فِي الدُّنْيَا وَ الْفَوَاحِشُ الزُّنَا خَاصَّةً.

و سئل النبي (ص) عن اكبر الكبائر فقال ان تدعو لله نذًا و هو خلقك، و ان تقتل ولدك مخافة ان ياكل معك و ان تزانى حلييلة جارك

وقوله: اِلَّا اللَّمَمَ قال ابن عباس معناه الا ان يلم بالفاحشة مرة ثم يتوب و لم يثبت عليها فان الله يقبل توبته، الم تسمع

ان النبي (ص) كان يقول

ان تغفر اللهم تغفر جما و اى عبادك لا التما

و قال عبد الله بن عمرو بن العاص اللمم ما دون الشرك. و قال ابو صالح سئلت عن قول الله عز و جل اِلَّا اللَّمَمَ فقلت هو الرجل يلم بالذنب ثم لا يعاوده فذكرت ذلك لابن عباس، فقال اعانك عليها ملك كريم. و اصل اللمم و الالمام ما يعمله الانسان الحين بعد الحين و لا يكون له عادة و لا اقامة عليه. فعلى هذا، الاستثناء صحيح، و اللمم من الكبائر و الفواحش، و قال قوم هو استثناء منقطع مجازه لكن اللمم و لم يجعلوا اللمم من الكبائر و الفواحش، ثم اختلفوا فى معناه، فقال بعضهم هو ما سلف فى الجاهلية فلا يؤاخذهم الله به و ذلك ان المشركين قالوا للمسلمين انهم كانوا بالامس يعملون معنا، فانزل الله هذه الاية، و قال بعضهم هو صغار الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة.

قال عبد الله بن مسعود العينان تزنيان و زناهما النظر، و الشفتان تزنيان و زناهما التقبيل، و اليدان تزنيان و زناهما اللمس، و الرجلان تزنيان و زناهما المشى و يصدّق ذلك و يكذّب به الفرج فان واقع فذلك زنا و ان لم يواقع فهو لمم. و قال الكلبي اللمم على وجهين: كلّ ذنب لم يذكر الله عليه حدّا في الدنيا و لا عذابا في الآخرة فذلك الذي تكفّره الصلوات ما لم يبلغ الكبائر و الفواحش. و الوجه الآخر هو الذنب العظيم يلمّ به المسلم المرّة بعد المرّة فيتوب منه و قال الحسين بن الفضل اللمم النظرة من غير تعمدّ فهو مغفور فان اعاد النظرة فليس بلمم و هو مذنب و قيل اللمم النكاح.

و قال محمد ابن الحنفية كلّ ما هممت به من خير و شرّ فهو لمم و دليله قوله (ص): ان للشيطان لمة و للملك لمة، فلمّة الشيطان الوسوسة و لمة الملك الالهام.

قوله: إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ قال ابن عباس واسع المغفرة لمن فعل ذلك و تاب تمّ الكلام هاهنا، ثم قال هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ابْتِدَاكُمْ فِيهَا يَعْنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ جَمَعَ جَنِينٍ سَمَى جَنِينًا لِاجْتِنَانِهِ فِي الْبَطْنِ، فِي بَطْنٍ أُمَّهَاتِكُمْ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَحْوَالِ مَا يَكُونُ مِنْكُمْ، فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ فَلَا تَبَرِّتُوها عَنِ الْآثَامِ وَ لَا تَمْدَحُوها بِحَسَنِ أَعْمَالِكُمْ.

قال الكلبي و مقاتل كان ناس يعملون اعمالا حسنة فزكّوا انفسهم و قالوا صلوتنا و صيامنا و حجنا، فانزل الله هذه الاية هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ أَتَقَى وَ بِمَنْ لَمْ يَتَّقِ مِنْكُمْ.

قال النبي (ص) اذا رايتهم المدّاحين فاحثوا في وجوههم التراب

و قيل كانت اليهود تقول اذا هلك لهم صبيّ هو صديق، فبلغ ذلك النبي (ص) فقال كذبت اليهود ما من نسمة يخلقه الله في بطن امه الا هو شقيّ او سعيد فانزل الله هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ... الاية.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَ أُعْطِيَ قَلِيلًا وَ أَكْدَى نَزَلَتْ فِي ابْنِ جَهْلٍ كَانَ يَسْتَمِعُ إِلَى الْقُرْآنِ ثُمَّ يَعْزُضُ عَنْهُ وَ كَانَ يَبْخُلُ، قَالَ الشَّاعِرُ فِيهِ وَ فِي أَخِيهِ الْحَارِثِ شِعْرًا:

لعمرك ما يغنى هشام غناهم و ما يجمعان من مأين و من الف

يقولان نستغنى و و الله ما الغنى من المال الا ما يعفّ و ما يكف.

و قوله: أكدي اي قطع العطاء، و اصله من قول العرب اكدي الحافر اي بلغ الكدية و هي

حجر صلب لا يعمل فيه المعول فيترك الحفر، فصار مثلاً لكل من منع خيره و يقال للبخيل مكذّ.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى هَذِهِ الرَّؤْيِيَةَ هِيَ الْعِلْمُ، اى فهو يعلم، يجوز للاعمى ان يقول رايت فلانا فصيحاً اى علمته و وجدته فصيحاً و تاويل الاية هذا المعطى قليلاً المكدى عالم بالغيب فيعلم طول عمره فيبخل بماله..؟ و قيل نزلت فى الوليد بن المغيرة كان قد اتبع النبى (ص) فى دينه فعيره بعض المشركين و قال له اتركت دين الاشياخ و ضللتهم قال انى خشيت عذاب الله، فضمن الذى عاتبه ان هو اعطاه كذا من ماله و رجع الى شركه ان يتحمل عنه عذاب الله فرجع الوليد الى الشرك و اعطى الذى عيّره بعض ذلك المال الذى ضمن و منعه تمامه، فانزل الله أ فرأيتَ الَّذِي تَوَلَّى ادبر عن الايمان و أعطى صاحبه قليلاً ثم أكدى بخل بالباقي أ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ما غاب عنه و يعلم ان صاحبه يتحمل عنه عذابه.؟ و قيل نزلت فى العاص بن وائل السهمى لانه كان ربما يوافق النبى (ص) فى بعض الامور و كان يقول و الله ما يامرنا محمد الا بمكارم الاخلاق فذلك قوله: أعطى قليلاً و أكدى اى قطع و لم يؤمن به و قيل هو المنافق الذى يعين على الجهاد قليلاً ثم يقطع ذلك أ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ما صنعه حقاً.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ لَمْ يَخْبُرْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَى.

وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِى وَفَّى ما ارسل به من تبليغ رسالة الله و هى قوله: اَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى قال ابن عباس كانوا قبل ابراهيم يؤخذ الرجل بذنب غيره يقتل الأب بالابن و الاخ بالاخ و الزوج بامراته و السيّد بعبده حتى جاء ابراهيم فنهاهم عن ذلك و بلغهم عن الله اَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى اى لا يؤخذ احد بذنب غيره.

و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التوراة عشر صحائف.

قوله: الَّذِى وَفَّى قرء مشدداً و مخففاً فاذا شدت فهو توفية عدد الامور التى امر بها من ذبح الولد و الصبر على النار و الاختنان و الهجرة و ترك اهله و ولده بواد غير ذى ذرع و توفية عمل يومه باربع ركعات اول النهار و هى صلاة الضحى.

عن ابى ذر عن النبى (ص) عن الله تبارك و تعالى قال ابن آدم اركع لى اربع ركعات من

اول النهار اكفك آخره. و اذا خفت فهو من الوفاء و هو قضاء ما عهد و نذر.
روى ان ابراهيم كان قد عهد ان لا يستل مخلوقا شيئا، فلما قذف في النار و اتاه جبرئيل فقال أ لك حاجة فقال اما اليك فلا فائتي الله سبحانه عليه بقيامه بما قال و وفائه بما عهد فقال تعالى وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و قيل و فى سهام الاسلام و هو قوله: وَ اِذِ ابْتَلَى اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ.

قوله: وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى يعنى و كان فى صحف موسى و ابراهيم ان ليس للانسان الاثواب ما عمل من خير او شر و ما عمل غيره فليس له و لا عليه. قال ابن عباس هذا منسوخ بقوله: «و الذين آمنوا و اتبعناهم ذرياتهم بايمان الحقنا بهم ذرياتهم».
فادخل الأبناء بصلاح الآباء الجنة. قال عكرمه كان ذلك لقوم ابراهيم و موسى فاما هذه الامّة فلهم ما سعوا و ما سعى غيرهم، فمن يصدّق عنه او يصام له او يحجّ عنه لا حق به و ان لم يأمر. و فى الخبر ان سعدا سأل رسول الله (ص) هل لامى ان تطوّعت عنها قال نعم و روى ان امرأة سألته فقالت ان ابى مات و لم يحجّ، قال فحجّى عنه.

و قال (ص) اذا مات الانسان انتقطع عمله الا من ثلث: صدقة جاريه او علم ينتفع به او و ولد صالح يدعو الله.

و قال الربيع بن انس وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى يعنى الكافر فاما المؤمن فله ما سعى و ما سعى له. و قيل ليس للكافر الا ما عمله فيثاب عليه فى الدنيا حتى لا يبقى له فى الآخرة خير.

دعا عبد الله بن طاهر والى خراسان، الحسين بن الفضل فقال اشكل علىّ ثلث آيات دعوتك لتكشفها لى، قال و ما هى ايها الامير. قال قوله تعالى فى وصف ابن آدم: فَاصْبَحَ مِنْ النَّادِمِينَ وَ صَحَّ الْخَيْرِ بَانَ النَّدَمِ تَوْبَةً.

و قوله: كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ وَ صَحَّ فِي الْخَيْرِ بَانَ الْقَلَمِ جَفَّ بِمَا هُوَ كَائِنٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

و قوله: وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى فما بال الازعاف.

فقال الحسين بن فضل يجوز ان لا يكون ندم قابيل توبة له و يكون ندم هذه الامّة توبة لان الله تعالى خصّ هذه الامّة بخصائص لم يشركهم فيها الامم.

و فيه قول آخر و هو ان ندم قابيل لم يكن على قتل هابيل انما كان على حمله.

و اما قوله: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى يعنى من طريق العدل و مجاز الاية: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى عدلا ولى أن اجزيه بواحد الفا فضلا.
و اما قوله: كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فانه شؤن يعيدها لا شؤن يبيدتها و مجاز الاية: سوق المقادير الى المواقيت.
قال فقام عبد الله بن طاهر و قبل رأسه و سوَّغ خراجه قبل و كان خراجه. خمسون الف درهم.

وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى فى ديوانه و ميزانه يوم القيمة، هذا كقوله: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.
ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى يعنى الاكمل و الأتمّ بالحسن حسنا و بالسئى سئنا.
وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى اى منتهى الخلق و مصيرهم اليه و هو يجازيهم باعمالهم. و قيل منه ابتداء المنّة و اليه انتهاء الآمال. و قيل معناه اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا و من تعاطى ذلك هلك.

و فى ذلك ما روى انس عن النبى (ص) قال اذا ذكر الله فانتهوا.
و روى ابى بن كعب عن النبى (ص) فى قوله: وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى قال لا فكرة فى الرب.
و هذا مثل ما روى عن ابى هريرة مرفوعا تفكروا فى الخلق و لا تتفكروا فى الخالق فانه لا تحيط به الفكرة.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى فهذا يدلّ على ان كلّ ما يعمله الانسان فبقضائه و خلقه حتى الضحك و البكاء. قال مجاهد و الكلبي اضحك اهل الجنة و ابكى اهل النار فى النار. و قال الضحاك اضحك الارض بالنبات و ابكى السماء بالمطر. و قيل معناه افرح و احزن. لان الفرح يجلب الضحك و الحزن يجلب البكاء.

روى عن عايشه قالت مرّ النبى (ص) على قوم يضحكون، فقال لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا و لضحكتم قليلا، فنزل عليه جبرئيل فقال ان الله عز و جل يقول وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى فرجع اليهم فقال ما خطوت اربعين خطوة حتى اتانى جبرئيل فقال انت هؤلأ فقل لهم ان الله عز و جل يقول هو اضحك و ابكى.

و سئل طاهر المقدسى أ تضحك الملائكة فقال ما ضحك من دون العرش منذ خلقت جهنم و قيل لعمر هل كان اصحاب رسول الله (ص) يضحكون، قال نعم و الله و الايمان اثبت فى قلوبهم من الجبال الرواسى.

و عن سماك بن حرب قال قلت لجابر بن سمرة أ كنت تجالس النبى (ص) قال نعم و كان صاحبه يجلسون فيتناشدون الشعر و يذكرون اشياء من امر الجاهلية فيضحكون و يتبسّم معهم اذا ضحكوا يعنى النبى (ص). و قال ذو النون فى قوله: أَضْحَكَ وَ أَبْكَى اى اضحك قلوب العارفين بشمس معرفته و ابكى قلوب العاصين بظلمة معصيته. و قال سهل اضحك المطيع بالرحمة و ابكى العاصى بالسخطة. و قيل اضحك المؤمن فى الآخرة و ابكاه فى الدنيا. و اضحك الكافر فى الدنيا و ابكاه فى الآخرة و قيل معناه خلق القوتين اللتين منهما ينبعث الضحك و البكاء و الانسان لا يعلم ما تلك القوة.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا اى امات فى الدنيا و احبى للبعث: و قيل امات فى الدنيا و احبى فى القبر اما للراحة و اما للاحساس بالعقوبة. و قيل امات الآباء و احبى الأبناء.

و قيل امات الكافر بالثكرة و احبى المؤمن بالمعرفة. و قيل خلق الموت و الحياة.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى الذَّكَرَ زَوْجَ الْأُنْثَى و الانثى زوج الذكر.

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى اى تصبّ فى الرحم، و قيل يقدرّ منها الولد، اذ ليس كل منى يصير ولدا، يقال منيت الشيء اذا قدرته و المنى الماء يقدرّ منه الولد و سميت المنية لانها مقدرة و اصلها ممنيّة.

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى الاحياء بعد الموت. اى عليه تصديق ما اخبر به من اعاتهم بعد الموت للجزاء ثوابا و عقابا. و النشأة نشأتان: نشأة فى الرحم و هى النشأة الاولى فى سورة الواقعة و هذه نشأة الآخرة و هى نشأة البعث كقوله: ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ. تقول انشأته نشأة و نشأة كقوله: انبتته نباتا.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى اغنى الناس بالاموال و اقنى اعطى القنية، و هى اصول الاموال و ما يدخرونه بعد الكفاية. و قيل هو كل منتج او مغلّ من زرع او ضرع. و قال ابن عباس اغنى بالمال و اقنى، اى ارضى بما اعطى و قال الحسن اقنى اى اخدم و قال ابن زيد اغنى اى اكثر، و اقنى اى اقل، و قرأ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ.

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى الشَّعْرَى كوكب خلف الجوزاء كانت خزاعة تعبده فى الجاهلية فاعلم الله عز و جل انه خالقها. و هما شعريان: الغميصاء و العبور و المجرّة بينهما و اراد هاهنا الشعرى العبور و هى اشدّهما ضياء و خصّت بالذكر لانّ ابا كبشة احد اجداد رسول الله (ص) من قبل امّه قال لا ارى شمسا و لا قمرا و لا نجما يقطع السماء عرضا غيرها، فليس شىء مثلها فعبدها، و عبدها خزاعة، فخالقوا قريشا فى عبادة الاوثان، و كانت قريش سمّى محمدا (ص) ابن ابى كبشة اى نزع اليه فى مخالفة ديننا كما خالف ابو كبشة.

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى. «ان» فى هذه الآيات كلها فى محلّ الجرّ بدلا من بما فى صُحُفِ مُوسَى. قرء اهل المدينة و ابو عمرو و عادا الولى بلام مشدّدة بعد الدال و العرب تفعل ذلك فتقول قم الان عنا، اى قم الآن عنا و صم الاتنين، اى صم الاتنين و عاد الاولى قوم هود اهلكهم الله بالريح.

وَ ثَمُودَ يَعْنِي قَوْمَ صَالِحٍ، اهلكهم الله بالصيحة فما ابقى اى لم يترك منهم احدا.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ اى اهلك قوم نوح من قبل عاد و ثمود اِنَّهُمْ يعنى قوم نوح كانوا هم اَظْلَمَ وَ أَطْعَى من عاد و ثمود لطول دعوة نوح اياهم و عتوّهم على الله بالمعصية و التكذيب، دعاهم نوح الف سنة الا خمسين عاما ف ما آمنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

وَ الْمُؤْتَفِكَةَ اى المنقلبة يعنى قرى قوم لوط: صبوا ايم و داد و ما و عامورا و سدوم اتفتكت باهلها اى انقلبت أهوى اى اهويا جبرئيل، يعنى رفعها ثم قلبها.

وَ قِيلَ اِهْوَاهَا جَعَلَهَا تَهْوَى. و قيل قلبها فى موضعها فهوت خسفا.

فَغَشَّاهَا اى البسها الله ما غشّى يعنى الحجارة المنضودة المسوّمة، و ايهم ليكون اوقع فى القلوب.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى اى تشكّ و تجادل ايها الانسان بما اولاك من النعم او بما كفاك من النقم...؟ و قيل باى نعم ربك الدالة على وحدانيته تشك...؟.

قيل اراد بهذا المخاطب الوليد بن المغيرة من عند اهل التفسير.

هذا نذيرٌ يعنى محمدا (ص) مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى اى رسول من الرسل.

و النذير بمعنى المنذر اى ارسل اليكم بالانذار كما ارسل غيره من الانبياء الى قومهم.

و قيل معناه هذا الذى انذرتكم به من وقايح الامم الخالية العاصية فى صحف ابراهيم و

موسى.

أَزَفَتِ الْآزَفَةُ أَي قَرِبَتِ الْقِيَامَةُ.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَي دَافِعَةٌ، وَقِيلَ لَا يَكْشِفُ وَقْتَهَا وَلَا يَزِيلُ غَطَاؤَهَا أَحَدٌ دُونَ اللَّهِ، كَقَوْلِهِ: لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ. وَهَاءُ فِيهِ لِلْمَبَالِغَةِ أَوْ عَلَى تَقْدِيرِ نَفْسٍ كَاشِفَةٌ، وَقِيلَ هِيَ مَصْدَرٌ كَالطَّاعِيَةِ وَالكَاذِبَةِ. ثُمَّ قَالَ لِمَشْرُكِي الْعَرَبِ: أَمْ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ يَعْنِي آمَنَ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ مُحَمَّدٌ تَعْجِبُونَ كَقَوْلِهِ: أَمْ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا... الْآيَةُ.

وَتَضْحَكُونَ اسْتَهْزَاءً وَلَا تَبْكُونَ مِمَّا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ.

وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ لَاهُونَ غَافِلُونَ. وَقِيلَ السَّمُودُ لُغَةٌ يَمَانِيَّةٌ لِكُلِّ لَاعِبٍ أَوْ رَاقِصٍ فِي شَرْبٍ أَوْ لَهْوٍ أَوْ نَوْحٍ وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزَّبِيرِ:

وَفِي الْحَدِيثَانِ نَسْوَةٌ آلِ حَرْبٍ بِمَقْدَارِ سَمْدَنٍ لَهُ سَمُودَا
فَرَدَّ شَعُورَهُنَّ السُّودَ بِيضًا وَرَدَّ وَجُوهَهُنَّ الْبَيْضَ سُودَا

سَمْدَنٌ أَي زَفَنٌ وَنَحْنُ وَرَفَعْنَا أَيْدِيَهُنَّ وَالْمَعْنَى أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَمِعُوا الْقُرْآنَ عَارِضُوهُ بِالْغِنَاءِ وَاللَّهُوُ لِيَشْغَلُوا النَّاسَ عَنِ اسْتِمَاعِهِ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِكَيْ أَهْلِ الصَّفَةِ حَتَّى جَرَى دُمُوعُهُمْ عَلَى خُدُودِهِمْ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَنِينَهُمْ بِكَيْ مَعَهُمْ فَبَكَيْنَا بِيكَاثِهِ، فَقَالَ (ص) لَا يَلِجُ النَّارَ مِنْ بِكَيْ مَنْ خَشِيَ اللَّهَ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَصْرًا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَوْ لَمْ تَذْنُبُوا لَجَاءَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ ثُمَّ يَغْفِرُ لَهُمْ.

وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ مِنْ هَذَا، فَقَالَ فُلَانٌ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ أَنَا نَزَنُ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ كُلِّهَا إِلَّا الْبُكَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُطْفِئَ بِالْأَلْمَةِ بِحُورًا مِنْ نَيْرَانِ جَهَنَّمَ.

وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) مَا رَوَى ضَاحِكًا بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ

وَقَالَ (ص) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَابْكُوا فَإِنَّ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا أَي صَلُّوا لِلَّهِ وَوَحَّدُوهُ.

رَوَى عِكْرَمَةُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سُورَةَ النُّجُومِ فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمَشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَوَّلُ سُورَةٍ أَنْزَلَتْ فِيهَا سَجْدَةٌ، النَّجْمُ فَسَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَسَجَدَ مِنْ

خلفه الا رجلا رايته اخذ كفاً من تراب فسجد عليه فرأيته بعد ذلك قتل كافرا و هو اميية بن خلف.

و عن زيد بن ثابت قال قرأت على النبي (ص) و النجم فلم يسجد فيها و هذا دليل على ان سجود التلاوة غير واجب و قال عمر بن الخطاب ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و هو قول الشافعي و احمد و ذهب قوم الى وجوب سجود التلاوة على القارئ و المستمع جميعا و هو قول سفيان الثوري و اصحاب الرأي.

النبوة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اسم يدل على جلال من لم يزل. اسم يخبر عن جمال من لم يزل. اسم ينبه على اقبال من لم يزل. اسم يشير الى افضال من لم يزل.

فالعارف شهد جلاله فطاش و الصفي شهد جماله فعاش و الولي شهد اقباله فارتاش.

نام خداوندی که او را جلال بی‌زوال است و جمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوز است و جمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال او آسایش جان ممتحنان. جلال او غارت کننده دلی که درو رخت نهد، جمال او چون جلوه گردد غمان از دل برکند.

عارف بجلال او نگرد بنالد، محب بجمال او نگرد بنازد. آن یکی مینالد از بیم فصال، این یکی می‌نازد بامید وصال. بیچاره کسی که نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جمال او اثر بیند.

می‌نداند که این نام کهسار را بلاله آرد، و دل بیداران را بناله آرد.

سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت رباید. دلهای عارفان بجوش آرد عاصیان را بفریاد و خروش آرد.

نام تو بصد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می‌جان بسپارند

آن عزیزی پیوسته در همه حال بهمه اوقات این نام همی گفت، بعد از وفات او بخواب دیدند که حالت چیست، گفت نجوت من الجحيم و وصلت الى دار النعيم ببركة بسم الله الرحمن الرحيم.

رستم از جحيم. رسیدم بدار النعيم از برکات این نام عظیم. و یاد کردیم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ.

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ بِدَانِ كِه حَقِّ جَلِّ وَ جَلَالِه وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهْ اَنَدَرِينِ سُوْرَه، اَز مَعْرَاجِ مَهْتَرِ عَالَمِ سَيِّدِ وَ لَدِ آدَمِ وَ سَفَرِ كَرْدَنِ وِی بَآسْمَانِ وَ بَازْگِشْتَنِ اَز مَشَاهِدِه وَ عِيَانِ خَبَرِ دَادِ تَا اَمْتِ وِی بَدَانَسْتَنِ اَيْنِ قِصَه رُوحِ رَا رُوحِ دِهَنْدِ وَ دَلِ رَا نُوْرِ وَ سُرُوْرِ اَفْزَايَنْدِ. دَرِ اَبْتِدَاءِ سُوْرَه بِنِیِ اسْرَائِيْلِ قِصَه رَفْتَنِ وِی يَادِ كَرْدِ وَ تَعْظِيْمِ اَنِّ رَا تَنْزِيَهِ خُودِ جَلِّ جَلَالِه دَرِ پِيْشِ دَاشْتِ: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ. وَ اَنَدَرِينِ سُوْرَهٗ بَازْگِشْتِ وِی اَز حَضْرَتِ بِيَانِ كَرْدِ وَ تَشْرِيفِ اَوْ رَا بِشَخْصِ قَسْمِ يَادِ كَرْدِ گُفْتِ: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.

بَآنِ سِتَارَه رُوشَنِ، بَآنِ مَاهِ دُوْ هَفْتَه، بَآنِ چِرَاغِ اَفْرُوخْتَه، اَنِّ گَه كِه اَز حَضْرَتِ عِيَانِ بَازْگِشْتِ، شَخْصِ اَوْ مَقَامِ قُرْبَتِ دِيْدَه، دَلِ اَوْ رُوحِ مَشَاهِدَتِ يَافْتَه، سَرِّ اَوْ بَدُوْلَتِ مَوَاصِلَتِ رَسِيْدَه، دَرِ خُلُوْتِ اَوْ اَدْنِيِ بَرِ بَسَاطِ، اَنبِساَطِ رَازِ شَنِيدَه.

وَ بَدَانَكِ رَفْتَنِ اَنِّ سَيِّدِ بَآنِ مَنَزَلِ غَرِيْبِ نَبُوْدِ، اَمَّا اَرَامِ وِی دَرِيْنِ مَنَزَلِ عَجِيْبِ بُوْدِ، زِيْرَا كِه خَلْقِ عَالَمِ دَرِ ظَلْمَتِ بَعْدِ بُوْدَنْدِ وَ اَنِّ مَهْتَرِ دَرِ نُوْرِ زَلْفَتِ وَ قُرْبَتِ بُوْدِ. چُوْنِ اَنِّ مَهْتَرِ عَالَمِ جَبْرِيْلِ رَا دَرِ مَقَامِ مَعْلُوْمِ خُودِ بَگِذَاشْتِ وَ بَرِگِذَشْتِ، اسْرَارِ اَنْوَارِ ظَاهَرِ وَ بَاطِنِ اَوْ رَا بَجَذَبِ حَضْرَتِ سِيْپَرِدِ، تَا اَنَدَرِ دَرِيَا نُوْرِ وَ بَحْرِ عَظْمَتِ غُوصِ كَرْدِ وَ رَفْرَفِ شَرَفِ رَا بِيَايِ هَمْتِ بَسْپَرِدِ وَ چِنَانَكِ مَغْنَاطِيْسِ اَهْنِ رَا بَخُودِ جَذَبِ كَنْدِ، شَرَفَاتِ عَرَشِ مَجِيْدِ اَنِّ مَهْتَرِ رَا بَخُودِ جَذَبِ كَرْدِ وَ اَزِ عَرَشِ مَجِيْدِ قَصْدِ حَضْرَتِ قَابِ قَوْسِيْنِ كَرْدِ وَ دَرِ مَقَامِ قَابِ قَوْسِيْنِ دَرِ مَسْنَدِ جَمَالِ بُوَصْفِ كَمَالِ دَرِ مَشَاهِدِه جَلَالِ تَكِيَه گَاهِ سَاخْتِ، تَنْزِيْلِ عَزِيْزِ اَيْنِ اسْرَارِ دَرِ رَمُوْزِ اَيْنِ كَلِمَاتِ بِيَانِ كَرْدِ كِه: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

اَز جَمْلَه خَلَايِقِ، دَرِ عَالَمِ حَقَائِقِ، كَسِيْ بَزْرْگُوْرَتَرِ اَزِ مَحْمَدِ مِصْطَفَى نَبُوْدِ.

مَرَادِ اَصْلِيِ اَزِ حَكْمِ اِلَهِيِ بَرِ وَفَقِ عِلْمِ اَزْلِيِ اِبْدَاعِ حَالَتِ وَ اَظْهَارِ جَلَالَتِ اَنِّ مَهْتَرِ بُوْدِ. اَوَّلِ جُوْهَرِيِ كِه اَزِ اَمْرِ كُنِ خَلْعَتِ يَافْتِ وَ اَفْتَابِ لُطْفِ حَقِّ بَرُو تَافَتِ، جَانِ پَاكِ اَنِّ مَهْتَرِ بُوْدِ.

هَنُوْزِ نَهْ عَرَشِ بُوْدِ نَهْ فَرَشِ، نَهْ زَحْمَتِ شَبِّ وَ نَهْ رَحْمَتِ رُوْزِ، كِه صَنْعِ اِلَهِيِ مَرُوْرِ اَزِ مَسْتَوْدَعِ عِلْمِ اَزْلِ بَمَسْتَقَرِّ مَجْدِ اَبَدِ اَوْرُدِ وَ دَرِ رُوْضَه رِضَا بَرِ مَقَامِ مَشَاهِدِه اَوْ رَا جَلُوَه كَرْدِ وَ هَرِ چِه بَعْدِ اَزُوْ مَوْجُوْدِ گِشْتِ طَفِيْلِ وَجُوْدِ اَوْ بُوْدِ وَ هَرِ چِه بُوْهَمِ خَلْقِ دَرَايِدِ اَزِ اَلْفَتِ وَ

زلفت و رأفت و رحمت و سیادت و سعادت، بر فرق ذات و صفات او نثار کرد، آن گه مر او را بقالب آدم صفی در آورد و بمدارج تلوین و مناہج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشانند و مرو را امر کرد تا خلائق را بحضرت دین دعوت کند. گم شدگان را براه باز آورد و روندگان را بدرگاه خواند.

گویی بازی بود آن مهتر بر دست فضل آموخته، بر بساط قربت و زلفت پرورش داده، و از جمعیت مشاهده او را بتفرقه دعوت درآورده تا عالمی را صید کند، همه را پیش لطف و قهر حق بدارد. امروز همه را بشریعت شکار خود گرداند و فردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت کردند، از هر گوشه طلیعه بلا سر برآورد و از آسمان فطرت باران محنت باریدن گرفت، قرآن قدیم از قصه غصه ایشان چنین خبر میدهد که: **وَلْتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَقَالَ تَعَالَى لَتَبْلُوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ... الْآیة.**

ای جوانمرد، هر که خیمه بر سر کوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن جفا چاره نبود. ما دام تا قدم در عالم عافیت داری، همه عالم بساط تو بود، چون قدم در عالم عشق نهادی، بزنجیر ز حیرت بر عقابین بلا پیچند و از حلقه در بی نیازی، حلق نیازت را برآویزند.

اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار، نداء هل من مزید می زنی و رنه که از الم زخم تیغ قهر، لا طاقه بر آری. تازیانه عتاب بر سرت فرو گذارند و گویند:

چون دانستی که نیست مهر تو درست چند نیّت هواء ما نایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت و عزیزان حضرت نبوة بغایت رسید و اذی کفار و طعن ایشان از حد درگذشت، فرمان آمد بجبرئیل بیک حضرت، برید رحمت سفیر رسالت که ای جبرئیل دلها آن مؤمنان و عزیزان صحابه در حیرت و غصه مانده و سینه هاشان معدن اندوه و حسرت شده، مانا که خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف کرم که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته ایم و آن طرف و غرف که نامزد ایشان کرده ایم، برخیز و طبقات

آسمان گذار کن و بعالم سفلی سفری کن، بدرگاه محمد عربی شو، آن مهتر عالم و سید ولد آدم که پیغامبر ایشانست و پیغام رسان ما، بگوی تا بحضرت آید و مآل و مرجع ایشان ببند و آن و ناز و نعیم و فوز عظیم که ایشان را ساخته باز گوید و دل ایشان را مرهم نهد، تا آن مشقت و بلا که در دنیا می‌کشند بامید این کرامت و عطا بر ایشان آسان شود.

ای محمد، یاران خود را گوی از حلاوت حلوا وصال کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد.

آن کس که طمع دارد بملک کبیر، در جوار خداوند کریم، بر دیدار و رضا ذو الجلال عظیم، کم از آن نباشد که درین زندان دنیا، روزی چند، بار محنت بکشد و بامید آن نعمت، این محنت دولت انگارد.

چنانک آن پیر طریقت گفته الهی، بر امید وصل چندان اشک باریدم که بر آب چشم خویش تخم درد بکاریدم،

ور سعادت ازلی دریابم ایمن درد پسندیدم

ور دیده من روزی بر تو آید آن محنت همه دولت انگاریدم.

در خبرست که مصطفی (ص) بامداد آن روز که شبانگاه بمعراج بود از بدایت سفر خود بر زمین تا به بیت مقدس خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند و قبول کردند و این خبر در مکه منتشر گشت و ابو بکر صدیق آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، بو جهل چون این خبر بشنید، با خود گفت اگر هیچ ممکن شود که بو بکر را از اتباع محمد بسببی بر توان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه بو بکر شد، مرو را گفت ای پسر بو قحافه، این یار تو محمد محالی میگوید که هیچ عاقل مر آن را قبول نکند، می گوید دوش ازین مسجد برفته ام و به بیت مقدس شده ام و هم در شب باز آمده ام، یا با بکر تو باور کن که اندر شبی کسی از مکه به بیت مقدس شود و هم در شب باز آید...؟ که یک ماهه را هست مر کاروان را و مر مرد رونده را، اگر باور داری این خبر محال، در نقصان عقل تو هیچ شک نبود. صدیق بو بکر مرو را تلقین داد، جوابی محترز، بیبانی ملخص، گفت ان قال هو فقد صدق. ای ابا جهل اگر این چه تو می گویی محمد

گوید، راست گوید. بو جهل از او نومید گشت و بو بکر بشتاب آمد بنزدیک رسول و پیش از آنکه بنشست، صادق وار و عاشق وار گفت یا رسول الله مرا خبر ده از آن سفر دوشین تو.

گفت یا با بکر دوش جبرئیل آمد و براق آورد و مرا به بیت مقدس برد، ارواح پاک انبیا را دیدم و سادات ملاء اعلی، و ایشان را امامی کردم و از آنجا بخطه ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم و هم در شب بخطه مکه باز آمدم.

بو بکر گفت صدقت یا رسول الله، بعزت آن خداوند که ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت و شخص اندرین سفر از مکانی بمکانی برده اند، جان مرا اندر صحبت و خدمت تو همی برده اند، سفر تو بصورت و قالب بوده و سفر من در خدمت تو بجان و سرّ بوده. مرا بخواب نمودند در خدمت تو و ترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، جبرئیل امین آمد و آیت آورد وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ از این روز باز لقب بو بکر، صدیق گشت و تا قیام الساعة اهل سنت و جماعت اقتدا بوی دارند در تصدیق معراج، و تمامی قصه معراج و لطائف و حقائق آن در افتتاح سوره بنی اسرائیل شرح گفته ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید روایت کرده اند که شب معراج چون آن مهتر عالم خواست که پای در رکاب نهد براق از وی برمید، آن رمیدن براق از چه بود..؟
جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر برآورد و بنازید و بخرامید، گفت ای سید، مرا از تو امیدی باید که بعد از این روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانکه امشب به بیت مقدس می شوی، باید که آن روز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هر که در شب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد با وی تحقیق کرد و برأفت نبوت و شفقت رسالت گفت که در قیامت مرکب من تو باشی. آن گه گفت ای مهتر عالم با این همه از تو یادگاری خواهم تا بر گردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دو تار موی بوی بخشید، براق آن را بدست نیاز بر گردن خود بست و تا قیام الساعة در خمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته‌اند که براق گفت که از آن برمیدم که از دست وی بوی بت همی آید و جبرئیل از رسول سؤال کرد که این چون است و رسول گفت روزی به بتی برگزیدم و دست فرا کردم و گفتم بیچاره بت نداند که وی را که می‌پرستد و بیچاره‌تر آن کس که وی را پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده‌اند لکن ناقل معتمد نیست و این جواب درست نیست جواب درست آنست که اول گفتم.

اگر کسی گوید چه حکمت بود که شب معراج موسی علیه السلام با وی سخن گفت در طلب تخفیف نماز و هیچ پیغامبر دیگر نگفت.

جواب آنست که موسی صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت کس بلندتر از مرتبت او نیست و معراج کس وراء معراج او نیست، اما معراج موسی تا طور بود و معراج محمد تا بساط نور بود و موسی را چهل روز روزه فرمودند و چون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتزمات او بعضی بایجاب مقرون داشتند بعضی نه.

و محمد (ص) که در یتیم بحر فطرت بود، او را خواب آلود بحضرت بردند و در یک لحظه چندین بار تخفیف خواست همه باجابت مقرون گردانیدند، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت مصطفی (ص) و استغفار کند از آن گفت که جوانی را از سر ما در گذرانیدند.

و از این عجبت که موسی چون دیدار خواست که اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ، او را بصمصام غیرت لَنْ تَرَانِي جواب دادند، پس چون تاوان زده آن سؤال گشت بغرامت تُبْتُ اِلَيْكَ وادید آمد، باز چون نوبت بمصطفی (ص) رسید دیده وی را توتیای غیرت لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ در کشیدند، گفتند ای محمد دیده که بآن دیده ما را خواهی دید نگر بعاریت بکس ندهی. مهتر، عصابه عزت: ما زَاغَ الْبَصْرُ وَ ما طَعَى بر دیده خود بست، بزبان حال گفت:

بر بندم چشم خویش نگشایم نیز تا روز زیارت تو ای یار عزیز
لا جرم چون حاضر حضرت گشت، جلال و جمال ذو الجلال بر دیده او کشف کردند که:
ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى شعر:

همه تنم دل گردد چو با تو راز کنم همه جمال تو بینم چو دیده باز کنم

ان تذکرتہ فکلّی قلبوب و ان تأملتہ فکلّی عیون
گفته اند موسی چون از حضرت مناجات بازگشت با وی نور هیبت بود و عظمت، لا جرم
هر که در وی نگریست نابینا گشت، باز مصطفی (ص) چون از حضرت مشاهدت
بازگشت با وی نور انس بود، تا هر که در وی نگرید بینایی وی بیفزود.
آن مقام اهل تلوین است و این مقام ارباب تمکین.
قوله تعالی: فَأُوْحِیْ اِلَیْ عِبْدِهِ مَا اُوْحِی

هر چند که این سخن سر بسته گفت و مبهم فرو گذاشت تعظیم آن حال را و بزرگواری
قدر مصطفی را (ص)، اما در بعضی کتب آورده اند که قومی از یاران پرسیدند از مصطفی
(ص) که این وحی چه بود، و مصطفی آن قدر که حوصله ایشان بر تافت بیان کرد گفت
رب العالمین از امت من گله کرد گفت یا محمد، من که خداوندم بنیک عهدی خود برای
امت تو در دوزخ هیچ درک نیافریده ام و ایشان به بد عهدی خود خویشتن را بجهد در
دوزخ افکنند. یا محمد، معز و مدلّ منم. عزیز اوست که من عزیز کنم، ذلیل اوست که من
ذلیل کنم، ایشان عزّ از جای دیگر می جویند و ذلّ از جای دیگر می بینند.

یا محمد، عمل فردا امروز از ایشان نمی خواهیم و ایشان رزق فردا امروز می جویند از من.
یا محمد، رزقی که ایشان را نام زد کرده ام بدیگری ندهم و ایشان عملی که حق ماست و
سزا ما، بر یا بدیگری می دهند.
یا محمد، نعمت از ماست و دیگری را شکر می کنند.

یا محمد، با این همه اطلب العلل لغفران امتک، بهانه جویم تا ایشان را بآن بهانه بیامرزم.
یا محمد، لو لا انی احب المعاتبه لما حاسبتهم، اگر نه آن بودی که دوست دارم با ایشان
عتاب کردن و با ایشان سخن گفتن و رنه خود حساب ایشان نکردم.
یا محمد، با امتّهای پیشین چهار چیز کردم که با امت تو نکردم: قومی را بزمین فرو بردم،
قومی را صورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را بآتش حریق هلاک کردم،
و از بهر شرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.
یا محمد، این خلوت که ساختم با تو، بآن کردم تا با خلق نمایم که تو کیستی و با تو
نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون از درگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت بار خدایا، اُمّت مرا جمله بمن بخش. فرمان آمد که ای محمد امشب تنها آمده‌ای دندان مزد ترا ثلثی بخشیدم و فردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشم، تا عالمیان مرتبت و منزلت تو بنزدیک ما بدانند و اللّهُ الموفق و المعین.

۵۴ - سورة القمر

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد رستاخیز، وَ انشَقَّ الْقَمَرُ (۱) و باز شکافت ماه. وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً و اگر چه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ، يُعْرَضُوا روى گردانند، وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) و گویند این جادویی است شدنی و تباه گشتنی. وَ كَذَّبُوا و دروغ زن گرفتند. وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ و بر پی هواء خود رفتند. وَ كُلُّ اَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) و هر کاری آخر ور جای خویش آرام گیرد. وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبِیاءِ و آمد بایشان از اخبار، ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴) آنچه در آن جای آن هست که بآن وا ایستند. حِكْمَةٌ بِالْغَةِ سخنی راست بر جای خویش رسیده که بحاجت خلق سپری، فَمَا تُغْنِ التُّذُرُ (۵) و چه بکار آید آگاه‌کنندگان و بیم‌نمایندگان. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ روى گردان ازیشان و فرو گذار. يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ آن روز که باز خواند باز خواننده‌ای، اِلَى شَيْءٍ نَكْرًا با چیزی دشوار منکر. خُشَعًا اَبْصَارُهُمْ فرو شکسته و فرو شده چشمها ایشان، يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ بیرون آیند از گورها خود، كَانَهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) گویی که ایشان ملخ‌اند که می‌پراکنند. مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ بسوی اسرافیل می‌شتاوند، چشمها دور بمانده، يَقُولُ الْكٰفِرُونَ وَ ناگرویدگان می‌گویند هذا يَوْمٌ عَسِرٌ (۸) اینت روزی دشوار. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح از پیش، فَكَذَّبُوا عِبْدَنَا دروغ زن گرفتند رهی ما را، وَ قَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند که دیوانه است، وَ اَزْدَجَرٌ (۹) و می‌ترسانیدند او را و می‌رانند. فَدَعَا رَبَّهُ خواند خداوند خویش را، اَنِّي مَغْلُوبٌ که مرا کم آوردند و باز شکستند، فَاتَّصِرْ (۱۰) را کین کش.

فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ باز گشادیم در هاء آسمان را. بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (۱۱) بآبی سخت بار بزور. وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ و برگشادیم زمین را. غُيُونًا چشمه چشمه.

فَأَلْتَقَى الْمَاءَ بِهِمْ آمِدٌ وَ دَرَهُمْ رَسِيدٌ آب، عَلِيٌّ أَمْرٌ قَدْ قُدِرَ (۱۲) بَرِكَارِي وَ فَرْمَانِي بَاز
انداخته و ساخته.

وَ حَمَلْنَاهُ وَ بَرَدَاثِيمِ نُوْحٍ رَا عَلِيٌّ ذَاتِ الْوَاْحِ وَ دُسْرٍ (۱۳) بَرِ كَشْتِي اَز تَخْتِه وَ مِيخِ وَ رَسَنِ.
تَجْرِي بَأَعْيُنِنَا كِه مِي رَفْتِ بَرِ آبِ بَرِ دِيْدَارِ دُو عَيْنِ مَا. جَزَاءٌ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) پاداش را
از بهر آن كه بدو كافر شدند و ناسپاس.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً غَذَاثِيمِ كَشْتِي رَا تَا نَشَانِي بُوْدِ دَرِيْنِ جِهَانِ اَز نَخْسْتِيْنِ كِيْنِ كَشِيْدِنِ مَا،
فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۱۵) هِيْجِ پَنْدِيْذِيْرِ هَسْتِ...؟.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۱۶) چُونِ بُوْدِ گَرْفْتَنِ مَنِ وَ سِرَانِجَامِ تَرْسَانِيْدِنِ مَنِ.
وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ آسَانَ كَرْدِيْمِ قُرْآنِ خَوَانْدَنِ رَا وَ يَادِ گَرْفْتَنِ رَا، فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ
(۱۷) هَسْتِ جُوِيْنِدِه عِلْمِ.

كَذَّبَتْ عَادٌ دَرُوغِ زَنِ گَرْفْتَنْدِ عَادِ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۱۸) چُونِ بُوْدِ گَرْفْتَنِ مَنِ وَ
سِرَانِجَامِ تَرْسَانِيْدِنِ مَنِ.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فَرُوْ گِشَادِيْمِ وَرِ اِيْشَانِ بَادِي سَخْتِ وَ سَرْدِ، فِيْ يَوْمِ نَحْسٍ
دَرِ رُوْزِي شُوْمِ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) شَرِّ او فِرَاخِ وَ شُوْمِ او بَرِ جَايِ.

تَنْزِعُ النَّاسَ مِي دَرِ كَشِيْدِ مَرْدِمَانِ رَا، كَأَنَّهُمْ أَعْجَازٌ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) گُوِيِي كِه اِيْشَانِ بِنْهَایِ
خَرْمَا بِنَانِ اَنْدِ، اَز زَمِيْنِ بَرِاْفْتَادِه.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرٍ (۲۱) چُونِ بُوْدِ گَرْفْتَنِ مَنِ وَ بْتَرْسَانِيْدِنِ مَنِ.
وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ آسَانَ كَرْدِيْمِ يَادِ دَاشْتَنِ رَا، فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۲۲) هِيْجِ پَنْدِيْذِيْرِ
هَسْتِ...؟.

كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِالنَّذْرِ (۲۳) دَرُوغِ زَنِ گَرْفْتَنْدِ ثَمُوْدِ بِيْمِ نِمَايَانِ رَا.
فَقَالُوا كَفْتَنْدِ أَ بَشَرًا مِئْنَا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ بَاشِ يَكِ مَرْدِ اَز مِيَاْنِ مَا اَنْ بُوْدِ كِه مَا رَا بَرِ پَسِ او بَايْدِ
رَفْتِ وَ فَرْمَانَ او بَايْدِ بَرْدِ، إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ (۲۴) پَسِ مَا اَكْتُونِ دَرِ خَطَايِيْمِ وَ دَرِ
بِي هُوْشِي.

أَلْتَقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا اَز مِيَاْنِ مَا هَمْمِه، رَاسْتِ اِيْنِ پِيْغَامِ بَرُو او كَنْدَنْدِ، بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ
(۲۵) نِه كِه دَرُوغِ زَنِي اَسْتِ بَطْرِ گَرْفْتِه.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِيرِ (۲۶) آری آگاه شند فردا که این کیست آن دروغ زن بطر گرفته.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ مَا فرستنده ماده شتریم. فِتْنَةً لَهُمْ آزمون ایشان را، فَأَرْتَفِبُهُمْ تو چشم و ریشان دار و اصْطَبِرُ (۲۷) و شکبیا باش.

وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ و خبر کن ایشان را که آب بر بخش است میان ایشان و میان شتر. كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) هر نصیبی بآن آمدنی اند.

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را، فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) دست برد ناچه را و پی زد.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۰) چون بود گرفتن من و ترسانیدن من.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فرو گشادیم ور ایشان یک بانگ.

فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (۳۱) همچون برگ ریزیده سایه و ان، که سایه و ان سازنده سازدگشتند.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ آسان کردیم و یادداشت را. فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۲) هست هیچ پندپذیر...؟

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٌ بِالنُّذْرِ (۳۳) دروغ زن گرفتند قوم لوط ترساننده خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ما فرو گشادیم ور ایشان سنگ باران إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر کسان لوط، نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) باز رهانیدیم ایشان را و از میان ایشان بیرون بردیم بآخر شب.

نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا بِنِكَاحِي از نزدیک ما، كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) همچنین پاداش دهیم سپاس دار را.

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا و لوط ایشان را ترسانید از بگرفتن ما، فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ (۳۶) بیکار کردند بآگاه کنندگان ما.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ لوط را از مهمانان او می و آموختند.

فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ ناپیدا کردیم چشمها ایشان را، فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۷) چشید عذاب من و ترسانیدن من.

وَلَقَدْ صَحَّحَهُمْ بُكْرَةً بِأَمْدَادٍ كَرَدَ وَرِيشَانِ بِأَمْدَادَانِ، عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ (۳۸) عذابی پاینده جاوید.
فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذُر (۳۹) چشید عذاب من و ترسانیدن من.
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) آسان کردیم این قرآن و یادداشت را، هست
هیچ پندپذیری...؟

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ (۴۱) آمد بکسان فرعون آگاه کنندگان.
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا دروغ زن گرفتند بنشانها و سخنان ما همه، فَأَخَذْنَاَهُمْ فَرَا گرفتیم ایشان
را، أَخَذَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٌ (۴۲) چنانک سخت گیر فراخ توان گیرد.
أَكْفَارِكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيَّتِكُمْ بَاشِ نَاغْرُویدگان شما به اند ازیشان همه، أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ يَا شَمَا رَا
براءة نامه ایست از عذاب. فِی الزُّبْرِ (۴۳) در نامها.
أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرٌ (۴۴) می گویند ما هام پشت ایم یک دیگر را کین کش، سَهْزَمُ
الْجَمْعِ آری بر تازند و باز شکنند آن هام پشتان انبوه را، وَ يُؤَلِّونَ الدُّبْرَ (۴۵) و پشت
برگردانند.

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ بَلَكه رستاخیز روز وعده ایشان وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ (۴۶) و
رستاخیز صعبر و بی سامان تر و تلختر از همه.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (۴۷) بدان در بی راهی اند و در بیهوشی و سبکساری.
يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ أَنْ رَوْز که ایشان را می کشند در آتش، عَلَى وَجُوهِهِمْ بِرِوِيهَا
ایشان، ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) چشید زور زخم دوزخ.
إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) ما هر چیزی را بیافریدیم باندازه و دانش.
وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ وَنِست فرمان ما مگر یکی، یک سخن، یک بار، كَلَّمَحٍ بِالْبَصْرِ (۵۰)
چون یکتا دیدن که نگریستن تاود.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ وَ هَلَک کردیم چون شمایان فراوان، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۵۱) هیچ
پندپذیر هست...؟

وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ وَ هر کردار که کردند فِی الزُّبْرِ (۵۲) آن همه در نامهای کردار ایشانست
نافراموش و بریشان نوشته.

وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) و هر خرد و بزرگ نوشته.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) پرهیزگاران در بهشتهاوند و در جویها.
فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ در نشستگاه برآستی راست نشینان را، عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵) بنزدیک
پادشاه فراخ توان.

النوبة الثانية

این سوره هزار و چهارصد و بیست و سه حرف است و سیصد و دو کلمه و پنجاه و پنج
آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهور مفسران آن را مکی شمردند مگر ابن عباس که آن را
مدنی شمرد.

و درین سوره منسوخ یک آیت است: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ اول آیت
منسوخ است بآیت سیف و آخر آیت محکم.

و در فضیلت سوره، ابی بن کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة اقتربت الساعة
في كلِّ غبٍّ، بعث يوم القيمة و وجهه على صورة القمر ليلة البدر، و من قرأ في كلِّ ليلة،
كان افضل، و جاء يوم القيامة و وجهه مسفر على و جوه الخلائق يوم القيمة.

قوله: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ و انشَقَّ الْقَمَرُ خبر درست است از عبد الله بن مسعود گفت اهل مکه
از رسول خدا درخواستند تا ایشان را آیتی نماید، یعنی بر صدق نبوت خویش، گفتند
خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدو نیم گشت. ابن مسعود
گفت کوه حرا را دیدم میان دو نیمه قمر، بروایتی دیگر گفت یک نیمه بالاء کوه دیدم و
یک نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر یک نیمه بر کوه قبیعان دیدند و یک نیمه بر کوه بو
قبیس، و رسول خدا در آن حال گفت اشهدوا اشهدوا.

انس مالک گفت انشق القمر على عهد رسول الله (ص) و هو بمكة مرتين یعنی فی وقت
واحد، كانهما التأمًا ثم انشق المرة الثانية. انس مالک گفت دو بار شکافته شد ماه در آن
یک شب، در آن یک وقت: یک بار شکافته گشت بدو نیم شد، سپس با هم شد هر دو
نیمه، و دیگر باره هم در آن وقت شکافته گشت، قریش گفتند هذا سحر ابن ابی کبشة
سالوا السفار فاسئلوهم فقالوا لهم قد رآناه فانزل الله عز و جل اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ و انشَقَّ
القَمَرُ. فی الکلام تقدیم و تأخیر تأویله و الله اعلم انشق القمر و اقتربت الساعة، كان فی
علم الله عز و جل ان من آیات اقتراب الساعة انشقاق القمر فی آخر الزمان.

روی ان حذیفة خطب فقال الا ان الله يقول اقتربت الساعة وانشق القمر الا و ان الساعة قد قربت الا و ان القمر قد انشق، الا و ان الدنيا قد آذنت بفراق، الا و ان المضمار اليوم و غدا السباق، الا و ان الغاية النار و السابق من سبق الى الجنة.

قبل لبعض الرواة أ يستبق الناس غدا فقال انما هو السابق بالاعمال.

وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً تَدَلُّ عَلَىٰ صِدْقِ النَّبِيِّ (ص) يُعْرَضُوا عَنْهَا وَ عَنِ الْإِيمَانِ بِهَا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمَرٌّ اى ذاهب يبطل لا يبقى، من قولهم مر الشيء و استمر اى ذهب، مثل قولهم: قر و استقر، و قيل مستمر اى قوى شديد يعلو كل سحر من قولهم: مر الحبل اذا صلب و اشتد و امره اذا احكم مثله. و استمر الشيء اذا قوى و استحکم.

وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ اى كذبوا النبي (ص) و ما عاينوا من قدرة الله عز و جل و اتبعوا ما زين لهم الشيطان من الباطل. وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ اى امر الدنيا فسيظهر فيثبت الحق و يزهق الباطل و اما امر الآخرة فسيبقى من ثواب او عقاب. هر كارى آخر و رجاى خویش قرار گیرد آنچه اين جهانى است فرا دید آید، راستى كار راست و ناراستى كار ناراست. و اما آن جهانى، قرار گیرد نيك بخت در پاداش نيك بختى خویش، و بدبخت در پاداش بدبختى خویش. و قيل وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ اى كل ما قدر كائن واقع لا محالة و قيل كل امر منته الى غاية لان الشيء اذا انتهى الى غايته استقر و ثبت.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ بِعَنَىٰ مُشْرِكِي مَكَّةَ مِنَ الْأَنْبَاءِ اى من اخبار الامم المكذبة فى القرآن ما فيه مُزْدَجَرٌ اى ازدجار عن الكفر و المعاصى، تقول زجرته و ازدجرته اذا نهيته و وعظته و اصله مزجر لانه مفتعل من الزجر، جعلت التاء دالاً لان التاء مهموسة و الزاى مجهورة. قوله: حِكْمَةٌ بِالْعَةِ هَذَا بَيَانٌ مَا فِي قَوْلِهِ: مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ و قيل معناه هو حكمة بالغة، اى القرآن حكمة تامّة فى الزجر و قيل بالغة من الله اليكم فما تغن النذر. يجوز ان يكون ما نفيا و المعنى فليست تغنى النذر، و يجوز ان يكون استفهاما و المعنى فای شيء تغنى النذر اذا خالفوهم و كذبوهم.

و النذر له وجهان: احدهما انه جمع النذير و الثانى انه بمعنى الانذار كقوله: فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي اى عذابي و انذارى. و تمام هذا الكلام فى قوله: وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ: چه بكار آيد بيم نمودن و بيم نمايندگان قومى را كه ايشان

نمی خواهند گروید.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَقَدِ ادَّيَّتِ الرِّسَالَةَ وَ دَعْنَى وَ اِيَّاهُمْ. وَ هَذَا تَهْدِيدٌ وَ قِيلَ تَوَلَّى عَنْهُمْ اِلَى اَنْ تَوَمَّرَ بِالْقِتَالِ وَ تَمَّ الْكَلَامُ، ثُمَّ قَالَ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِى اذْكَرَ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ وَ هُوَ اسْرَافِيلُ يَدْعُو الْاَمْوَاتَ بِالنَّفْخِ فِى الصُّورِ وَ هُوَ الْمُنَادِى فِى قَوْلِهِ: وَ اسْتَمَعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ قَالَ مِقَاتِلُ يَنْفِخُ قَائِمًا عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ مَنكَرٍ فَظَلَمَ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهُ فَيَنْكُرُونَهُ اسْتِعْظَامًا. قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ نَكَرَ بِسُكُونِ الْكَافِ وَ الْآخَرُونَ بِضَمِّهَا وَ هُوَ الشَّيْءُ الْكَرِيهَ الْمَنكَرَ.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍ وَ حَمَزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ يَعْقُوبُ خَاشِعًا عَلَى الْوَاحِدِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ خُشَعًا بِضَمِّ الْخَاءِ وَ تَشْدِيدِ السِّينِ عَلَى الْجَمْعِ اِى ذَلِيلَةً اِبْصَارَهُمْ عِنْدَ رُؤْيَا الْعَذَابِ وَ هُوَ مَنْصُوبٌ عَلَى الْحَالِ وَ اِضَافٌ إِلَى الْبَصْرِ لِأَنَّ ذَلَّةَ الدَّلِيلِ وَ عِزَّةَ الْعَزِيزِ يَتَبَيَّنُ فِى نَظَرِهِ، يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ مِنَ الْقُبُورِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مِنْبَثٌ حَيَارَى، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: كَأَلْفَرَّاشِ الْمَبْتُوثِ وَ ارَادَ أَنَّهُمْ يَخْرُجُونَ فَرَعِينَ لِأَنَّ جِهَةَ لِاحِدٍ مِنْهُمْ يَقْصِدُهَا كَالْجَرَادِ لِأَنَّ جِهَةَ لَهَا تَكُونُ مَخْتَلِطَةً بَعْضُهَا فِى بَعْضٍ.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ اِى مُسْرِعِينَ إِلَى صَوْتِ اسْرَافِيلَ. اِهْطَاعَ الرَّجُلِ اسْرَاعَهُ فِى الْمَشْيِ شَاخِصًا بِبَصَرِهِ، يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ صَعْبٌ شَدِيدٌ، لِتَوَالِي الشَّدَائِدِ عَلَيْهِمْ. كَقَوْلِهِ: يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرٌ يَسِيرٌ.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ اِى قَبْلَ أَهْلِ مَكَّةَ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا نُوحًا وَ الْمَعْنَى كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ بِآيَاتِنَا فَكَذَّبُوا رِسُولَنَا لِأَنَّ ذَلِكَ، وَ قَالُوا مَجْنُونٌ اِى هُوَ مَجْنُونٌ، وَ ارْدُجِرَ اِى زَجِرَ عَنِ اِدَاءِ الرِّسَالَةَ بِالشَّتْمِ وَ هَدَّدَ بِالْقِتَالِ.

وَ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ فَدَعَا رَبَّهُ جَاءَ فِى التَّفْسِيرِ اِنْ الرَّجُلُ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ يَلْقَى نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَخْنُقُهُ حَتَّى يَخْرُ مَعْشِيًا عَلَيْهِ فَاذَا اِفْأَقَ قَالَ: اَللّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَانَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَلَمَّا بَلَغَ تِسْعِمَائَةَ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فَدَعَا رَبَّهُ اَنِّى مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ اِى بَانِى مَغْلُوبٌ مَقْهُورٌ فَانْتَصِرْ اِى فَانْتَقِمْ لِى مِنْهُمْ.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ قَالَ (ع) فَتَحَتْ السَّمَاءُ مِنَ الْمَجْرَّةِ وَ هِىَ شَرْجُ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَرٍ مَنْصَبٌ انْصِيَابًا شَدِيدًا كَمَا يَسِيلُ مِنَ اِفْوَاهِ الْقُرْبِ. وَ قِيلَ بِمَاءِ سَائِلٍ خَارِجٍ عَنِ الْمَعْتَادِ لَمْ

ينقطع اربعين ليلة و لم يكن قطرات.

وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا مَعْنَاهُ شَقَقْنَا الْأَرْضَ عَنِ الْمَاءِ عِيُونًا تَتَّبِعُ مِنْهَا فَصَارَتْ الْأَرْضُ كُلُّهَا كَالْعِيُونِ، فَالْتَقَى الْمَاءُ يَعْنِي مَاءَ السَّمَاءِ وَ مَاءَ الْأَرْضِ، وَ أَمَّا قَالَ فَالْتَقَى الْمَاءُ وَ الْاِلْتِقَاءُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ فَصَاعِدًا، لِأَنَّ الْمَاءَ يَكُونُ جَمْعًا وَ وَاحِدًا عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِّرَ تَأْوِيلُهُ: قَدْ قُدِّرَ يُقَالُ قَدَّرْتُ الْأَمْرَ وَ قَدَّرْتَهُ. أَي قَدَّرَ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ. وَ قَالَ مُقَاتِلُ قَدْرِ اللَّهِ أَنَّ يَكُونُ الْمَاءُ أِنْ سَوَاءٍ فَكَانَا عَلَى مَا قَدَّرَ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عَلَى أَمْرٍ عَرَفَ اللَّهُ مَقْدَارَهُ وَ مَبْلَغَهُ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ كَانَتْ الْأَقْوَاتُ قَبْلَ الْأَجْسَادِ وَ كَانَ الْقَدْرُ قَبْلَ الْبَلَاءِ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ.

وَ حَمَلْنَاهُ يَعْنِي نُوحًا وَ مِنْ أَمْنٍ مَعَهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ أَي عَلَى سَفِينَةِ ذَاتِ الْوَاوِحِ، ذَكَرَ النَّعْتُ وَ تَرَكَ الْأِسْمَ، أَرَادَ بِالْأَوْحِ، خَشَبَ السَّفِينَةِ الْعَرِيضَةَ وَ دُسُرٌ هِيَ الْمَسَامِيرُ الَّتِي تَشَدُّ بِهَا الْأَوْحِ وَ أَحَدُهَا دَسَارٌ وَ دَسِيرٌ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْحَسَنُ الدَّرْسُ صَدْرُ السَّفِينَةِ وَ كَلِكُلُهَا وَ قَالَ الضَّحَّاكُ طَرَفَاها.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا أَي بِمَرَأٍ مِنَّا وَ بِحِفْظِنَا. جَزَاءٌ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا مِنْ كُنَايَةِ عَنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقْدِيرُهُ كَفَرَ بِهِ قَالَ الْكِسَائِيُّ كَفَرْتَهُ وَ كَفَرْتَ بِهِ لِغَتَانِ أَي فَعَلْنَا ذَلِكَ ثَوَابًا لِمَنْ كَفَرَ وَ جَحَدَ أَمْرُهُ وَ هُوَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ قِيلَ بِمَعْنَى مَاءِ الْمَصْدَرِ، أَي جَزَاءٌ لِكْفَرِهِمْ وَ قُرِئَ فِي الشَّوَادِ جَزَاءٌ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا بِفَتْحَتَيْنِ.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا أَي تَرَكْنَا السَّفِينَةَ «آيَةٌ» عَبْرَةٌ، قَالَ قَتَادَةُ إِبْقَاهُ اللَّهُ بِأَقْرَدًا مِنْ أَرْضِ الْجَزِيرَةِ عَبْرَةٌ وَ آيَةٌ، حَتَّى نَظَرْتَ إِلَيْهَا أَوَائِلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ نَظَرًا وَ كَمَ مِنْ سَفِينَةٍ كَانَتْ بَعْدَهَا قَدْ صَارَتْ رِمَادًا، وَ قِيلَ بِقِيَّتِ خَشْبِهِ مِنْ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي الْكَعْبَةِ الْآنَ وَ هِيَ سَاجَةٌ غَرَسَتْ حَتَّى تَرَعَرَعَتْ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَطَعَتْ فَتَرَكْتَ حَتَّى يَبْسُتَ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ تَرَكْنَا أَمْثَالَهَا مِنَ السَّفِينِ آيَةٌ، يَعْنِي سَفْنَ الدُّنْيَا هِيَ تَذَكْرَةُ سَفِينَةِ نُوحٍ. كَانَتْ هِيَ أَوَّلُ سَفِينَةٍ فِي الدُّنْيَا، عَلَّمَ صَنْعَتَهَا جِبْرِئِيلُ نُوحًا وَ كَانَ نُوحٌ نَجَّارًا، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ أَي هَلْ مِنْ مَتَّعٍ يَتَّعِظُ وَ يَعْتَبِرُ فِيخَافُ مِثْلَ عَقُوبَتِهِمْ، أَصْلُهُ مَذْتَكَّرٌ، مُقْتَعَلٌ مِنَ الذِّكْرِ.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي أَي أَنْذَارِي. قَالَ الْفَرَّاءُ الْأَنْذَارُ وَ النَّذْرُ مَصْدَرَانِ، تَقُولُ الْعَرَبُ أَنْذَرْتُ أَنْذَارًا وَ نَذَرْتُ كَقَوْلِهِمْ: أَنْفَقْتُ أَنْفَاقًا وَ نَفَقَةٌ وَ إِيْقَنْتُ إِيْقَانًا وَ يُقِينَا، أَقِيمِ الْأِسْمَ مَقَامَ الْمَصْدَرِ. وَ قِيلَ النَّذْرُ جَمْعُ النَّذِيرِ يَعْنِي فَكَيْفَ كَانَ حَالُ نَذْرِي، اسْتَفْهَامٌ تَعْظِيمٌ وَ تَخْوِيفٌ لِمَنْ يَوْمُنْ

بمحمد (ص). و كرر هذه الكلمات لان كل واحد وقع مع قصة اخرى فلم يكن تكرارا فى المعنى.

وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ يَسِّرًا بِلِسَانِكَ وَسَهَّلْنَا قِرَائَتَهُ وَتَلَاوَتَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا اطَّاقَ الْعِبَادُ ان يَتَكَلَّمُوا بِكَلَامِ اللَّهِ، وَ الذِّكْرَ التَّلَاوَةَ وَ الْحَفْظَ كِلَاهِمَا، لَا تَكَادُ تَجِدُ كِتَابًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَحْفُوظًا غَيْرَ الْقُرْآنِ يَحْفَظُهُ الصَّبِيُّ وَ الْكَبِيرُ وَ الْعَرَبِيُّ وَ الْعَجْمِيُّ وَ الْإِمَّيُّ وَ الْبَلِيغُ، وَ سَائِرِ كِتَابِ اللَّهِ يَقْرَأُ وَنَهْ نَظْرًا. وَ قِيلَ يَسِّرْنَا اسْتِنْبَاطَ مَعَانِيهِ وَ سَهَّلْنَا عِلْمَ مَا فِيهِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ أَى هَلْ مِنْ طَالِبٍ عِلْمَ فَيَعَانُ عَلَيْهِ. وَ هَذَا حَتَّى عَلَى الذِّكْرِ لِأَنَّهُ طَرِيقٌ لِلْعِلْمِ. كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرُ.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا الصَّرَصُ الشَّدِيدُ الصَّوْتِ الْبَارِدِ، وَ الصَّرُّ الْبَرْدُ. وَ قِيلَ هِيَ رِيحُ الدَّبُورِ، فِى يَوْمٍ نَحَسُّ أَى مَشْتُومٌ مُسْتَمِرٌّ دَائِمٌ الشُّومُ ثَابِتٌ الشَّرُّ اسْتَمَرَّ عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ. وَ قِيلَ اسْتَمَرَّ بِهِمُ الْعَذَابُ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ، وَ قِيلَ اسْتَمَرَّ شَدِيدٌ مَاضٍ عَلَى الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدًا. وَ قِيلَ الْمُسْتَمِرُّ الْمَرُّ وَ كَانَ يَوْمَ الْارْبَعَاءِ آخِرَ الشَّهْرِ وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ آخِرَ أَيَّامِهِمُ الثَّمَانِيَةَ فِى الْعَذَابِ يَوْمَ الْارْبَعَاءِ

وَ كَانَ سَلْخٌ صَفْرٌ وَ هِيَ الْحَسُومُ فِى سُورَةِ الْحَاقَّةِ تَنْزِعُ النَّاسَ تَقْلَعُ النَّاسَ مِنْ أَمَاكِنِهِمْ فَتَرْمِي بِهِمْ عَلَى رُؤُوسِهِمْ فَتَدَقُّ رِقَابَهُمْ. وَ قِيلَ كَانُوا اسْتَتَرُوا عَنِ الرِّيحِ بِحُفْرِ حُفْرُوهَا وَ تَغَطَّوْا فِيهَا، فَفَزَعَتْهُمُ الرِّيحُ مِنْ تِلْكَ الْحُفْرِ وَ صَرَعَتْهُمُ مَوْتِي، كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ أَى أَصُولِ نَخْلٍ مُنْقَلَعٍ مِنْ مَكَانِهِ سَاقَطٌ عَلَى الْأَرْضِ. وَ قِيلَ كَانَتِ الرِّيحُ تَقْلَعُ رُؤُوسَهُمْ مِنْ مَنَاكِبِهِمْ ثُمَّ تَلْقِيهِمْ أَجْسَامًا بِلَا رِءُوسٍ كَأَعْجَازِ النَّخْلِ الَّتِي قَطَعْتَ رُؤُوسَهَا. وَ النَّخْلُ يَذْكَرُ وَ يُؤنثُ فَذَكَرَ هَاهُنَا وَ أَنْثُ فِى الْحَاقَّةِ: أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ. قَالَ مُقَاتِلٌ كَانَ طُولُ الْوَاحِدِ مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ ذِرَاعًا وَ قِيلَ أَرْبَعُونَ وَ قِيلَ سِتُونَ وَ قِيلَ ثَمَانُونَ. وَ فِى الْقِصَّةِ أَنَّ سَبْعَةَ فِيهِمْ قَامُوا مُصْطَفِينَ عَلَى بَابِ الشَّعْبِ يَرُدُّوهُ الرِّيحَ عَمَّنْ فِى الشَّعْبِ مِنَ الْعِيَالِ فَجَعَلَتْ تَجْعَفُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى هَلَكُوا.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرُ أَعَادَ فِى قِصَّةِ عَادَ مَرَّتَيْنِ فِقَبِيلِ الْأَوَّلِ فِى الدُّنْيَا وَ الثَّانِي فِى الْعَقْبَى كَمَا قَالَ فِى مَوْضِعٍ آخَرَ: لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى. وَ قِيلَ الْأَوَّلُ لِتَحْذِيرِهِمْ قَبْلَ هَلَاكِهِمْ وَ الثَّانِي لِتَحْذِيرِهِمْ غَيْرِهِمْ بِهِمْ بَعْدَ هَلَاكِهِمْ. وَ لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ النَّذر الرسل و أما قال بالنذر، لان من كذَّب رسولا واحدا كان كمن كذَّب جميع الرسل.

فَقَالُوا أَ بَشَرًا مِثَّا وَاحِدًا يَعْنِي صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَتَّبِعُهُ أَي نَحْنُ جَمَاعَةٌ وَ هُوَ وَاحِدٌ كَيْفَ تَتَّبِعُهُ وَ لَيْسَ لَهُ فَضْلٌ عَلَيْنَا إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ أَي ذَهَابٌ عَنِ الصَّوَابِ وَ سَعُرٌ أَي جَنُونَ. تَقُولُ الْعَرَبُ نَاقَةٌ مَسْعُورَةٌ إِذَا كَانَ بِهَا جَنُونَ وَ قِيلَ السَّعْرُ هَاهُنَا جَمْعُ السَّعِيرِ وَ هُوَ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَكُونُ هَذَا مِنْ قَوْلِ الْكُفَّارِ كَقَوْلِهِ: قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ. وَ قَالَ بَعْضُ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ لئن كَانَ مَا يَقُولُهُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَتَحْنُ شَرًّا مِنَ الْحَمِيرِ.

أَلْتَقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا يَعْنِي أُنزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ وَ الْوَحْيُ مِنْ بَيْنِنَا وَ كَيْفَ خَصَّ بِالنَّبُوَّةِ مِنْ بَيْنِنَا، بَلْ هُوَ كَذَّابٌ فِيمَا يَدَّعِيهِ أَشْرٌ أَي بَطْرٌ مُتَكَبِّرٌ يَرِيدُ أَنْ يَتَعَزَّزَ عَلَيْنَا بِادِّعَائِهِ النَّبُوَّةِ مِنْ بَيْنِنَا.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرُ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ حَمْزَةٌ سَيَعْلَمُونَ بِالنَّارِ عَلَى مَعْنَى قَالَ لَهُمْ صَالِحٌ سَيَعْلَمُونَ غَدًا يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِينَ يَنْزِلُ بِهِمُ الْعَذَابُ وَ قِيلَ غَدًا يَرِيدُ بِهِ يَوْمَ الْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَأَلُوا صَالِحًا تَعَنَّتْنَا أَنْ يَخْرُجَ لَهُمْ نَاقَةٌ حَمْرَاءَ عَشْرَاءَ مِنْ صَخْرَةٍ ثُمَّ تَضَعُ حَمَلَهَا ثُمَّ تَرُدُّ مَاءَهُمْ فَتَشْرِبُهُ ثُمَّ تَغْدُو عَلَيْهِمْ بِمِثْلِهِ لَبْنًا، فَاجَابَ اللَّهُ صَالِحًا إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ أَي بَاعَثُوهَا وَ مَخْرُجُوهَا مِنَ الْهَضْبَةِ الَّتِي سَأَلُوا فِتْنَةً لَهُمْ أَي امْتِحَانًا وَ اخْتِبَارًا لَهُمْ، يُؤْمِنُونَ أَوْ لَا يُؤْمِنُونَ فَارْتَبِئْهُمْ أَي انظُرْ أَمْرَهُمْ مَعَ النَّاقَةِ وَ مَا هُمْ صَانِعُونَ. وَ مَا يَأُولُ إِلَيْهِ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمْ مِنْ عَقْرِ النَّاقَةِ وَ هَلَاكِهِمْ وَ اصْطَبِرْ حَتَّى يَأْتِيَ حَكْمَنَا.

وَ نَبَّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ لَهُمْ يَوْمَ وَ لِلنَّاقَةِ يَوْمَ وَ أَمَّا قَالَ بَيْنَهُمْ عَلَى جَمْعِ الْعُقَلَاءِ، لِأَنَّ الْعَرَبَ إِذَا اخْبِرَتْ عَنِ بَنِي آدَمَ وَ عَنِ الْبَهَائِمِ غَلِبَتْ بَنِي آدَمَ عَلَى الْبَهَائِمِ كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضِرٌ الشَّرْبِ النَّصِيبُ مِنَ الْمَاءِ وَ الْمُحْتَضِرُ الْمُحْضَرُ حَضَرَ وَ احْتَضَرَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، أَي يَحْضُرُهُ مَنْ كَانَتْ نَوْبَتُهُ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ النَّاقَةِ حَضَرَتْ شَرِبَهَا وَ لَا يَحْضُرُونَ وَ إِذَا كَانَ يَوْمَهُمْ حَضَرُوا شَرِبَهُمْ وَ لَا تَحْضُرُ النَّاقَةَ، أَي لَا يَزَاحِمُ الْبَعْضُ الْبَعْضَ كَمَا قَالَ فِي سُورَةِ الشَّعْرَاءِ لَهَا شَرِبٌ وَ لَكُمْ شَرِبٌ يَوْمٍ مَعْلُومٍ.

و قال قتاده و مجاهد معناه اذا غابت الناقة حضرتم الماء و اذا حضرت الناقة الماء حضرتم اللبن فعلى هذا، الشرب النصيب من الماء و اللبن فمكثوا على ذلك زمانا ثم اجتمع تسعة نفر فتواطئوا على عقرها فتأدوا صاحبهم يعنى قدار بن سالف و كان اشقر ازرق و لذلك يقال له احمر ثمود و قيل اشام عاد يعنى عادا الآخرة تشأم به العرب الى اليوم فتعاطى فعقر يعنى فتناول الناقة بسيفه فعقرها.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي عَذَابِي اِيَاهُمْ وَ انذاري لهم ثم بين عذابهم. فقال: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً اى صاح بهم جبرئيل فماتوا عن آخرهم. و قيل كان صوت الفصيل، فكأنوا كهشيم الْمُحْتَظِرِ هشيم بمعنى مهشوم. اى مكسور و هو ما هشمته الريح و السابلة باقدامها من الورق اليابس. و عن ابن عباس فى قوله: كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ قال هو الرجل يجعل لغنمه حظيرة من الشجر و الشوك دون السباع فما سقط من ذلك فداسته الغنم فهو الهشيم فالمحظر صاحب الحظيرة و المحظر بفتح الظاء اسم الحظيره و هو المكان الذى يجمع فيه من يابس النبت.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ.
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنَّذْرِ.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اى ريحا ترميهم بالحصباء و هى الحصى و قيل سحابة تمطر عليهم الحصباء اى آل لوط يعنى بناته و من آمن به من ازواجهن نجبناهم من العذاب بسحر من الاسحار يعنى عند السحر و هو آخر الليل، نعمة من عندنا اى جعلناه نعمة منا عليهم حيث انجيناهم كذلك نجزي من شكر اى كما انعمنا على آل لوط نجزي من شكر نعمة ربه فاطاعه. و قيل الشكر هاهنا التوحيد و هو فى القران كثير، قال مقاتل من وخذ الله لم يعذبهم مع المشركين.

وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ لُوطٌ بِطُغْيَانِنَا شِدَّةَ اخْتِنَانِنَا فَتَمَارَوْا بِالنَّذْرِ اى فكذبوا بانذاره و شكوا فيه و قيل جادلوا لوطا فى الرسل الذين اتوه فى صورة الاضياف ليمكثهم منهم و قيل تماريهم قولهم: أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ و قولهم: مَا لَنَا فِي بِنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ.
وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ اى طالبوه و سألوه ان يخلى بينهم و بين اضيافه لما يريدونه من الفاحشة فطمسنا أعينهم، الطمس محو الاثر اى صيرناها كسائر الوجه لا يرى لها شق قيل

فى التفسير لَمَا قصدوا دار لوط و عالجوا الباب ليدخلوا، قالت الرسل للوط خلّ بينهم و بين الدخول فدخلوا فمسح جبرئيل عليه السلام اعيينهم بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحيرين لا يهتدون الى الباب.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ اى قال الله لهم عند ذلك على لسان الملائكة ذوقوا جزاء معصية انذارى.

وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً اى جاءهم العذاب وقت الصبح بكرة من الايام عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ دَائِمٌ اسْتَقَرَّ فيهم حتى اهلكهم. و قيل استقرّ بهم الى يوم القيمة.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ كَرَّرَ لان الثانى قام مقام قوله: فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرْ. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ.

وَ لَقَدْ جَاء آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ يعنى موسى و هارون عليهما السلام.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا يجوز ان يكون الضمير لفرعون و آله و المراد بالآيات الآيات التسع و عليه جمهور المفسرين و يجوز ان يتم الكلام على قوله: النُّذُرُ ثم قال كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فيكون اخبارا عن جميع من تقدم ذكرهم و لهذا لم يأت بواو العطف فَأَخَذْنَاهُمْ بالعذاب أَخَذَ عَزِيزٌ غالب لا يغلب مُقْتَدِرٌ قادر لا يعجزه شىء كقوله: إِنَّ أَخَذَهُ الْيَمُّ شَدِيدٌ أَخَذَهُ رَابِيَةٌ أَخَذًا وَبِيلاً ثم خوف اهل مكة فَقَالَ أ كُفَّارُكُمْ يا معشر العرب خَيْرٌ اى اشدّ و اقوى مِنْ أَوْلِيكُمْ الكفار الذين ذكرناهم و قد اهلكناهم جميعا يعنى عادا و ثمود و قوم لوط و آل فرعون و هذا استفهام بمعنى الانكار اى ليسوا باقوى منهم. أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنَ الْعَذَابِ فى الكتب انه لن يصيبكم ما اصاب الامم الخالية.

أَمْ يَقُولُونَ يعنى كفار مكة نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ اى نحن يد واحدة على من خالفنا، منتصر مَمَّنْ عَادَانَا. و قيل نحن كثير مجموعون على الانتقام من محمد و لم يقل منتصرون، لموافقة رءوس الآى.

قال الله تعالى سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ قرأ يعقوب سنهزم بالنون الْجَمْعُ و نصب يعنى جمع كفار مكة وَ يُؤَلِّوْنَ الذُّبْرَ اى الادبار.

فوحّد لاجل رءوس الآى، اخبر الله انهم يؤلّون ادبارهم منهزمين، فصدّق الله وعده و هزمهم يوم بدر قال. سعيد بن المسيّب سمعت عمر بن الخطاب يقول لَمَا نَزَلَتْ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ

وَيُؤَلِّقُونَ الدُّبُرَ كَنتَ لَا ادرى اىّ جمع يهزم، فلَمَّا كَانَ يَوْمَ بدر رَأَيْتَ النَّبِيَّ (ص) يَلْبِسُ الدَّرْعَ وَيَقُولُ: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُؤَلِّقُونَ الدُّبُرَ. و عن ابن عباس قال قال النبي (ص) يوم بدر اللهم انى انشدك عهدك و وعدك اللهم ان شئت لم تعبد بعد اليوم. فاخذ ابو بكر بيده فقال حسبك يا رسول الله فقد ألححت على ربك، فخرج و هو يقول سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُؤَلِّقُونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ اى القيامة موعدهم. اى موعدهم عذابهم، وَ السَّاعَةُ اُدْهَى وَ اَمْرُ اى عذاب يوم القيامة اعظم بليّة و امر مذاقا من الاسر و القتل يوم بدر.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ، اى المشركين فى ضلال عن الحق يعنى فى الدنيا وَ سُعْرُ اى فى عذاب النار فى الآخرة و قيل فى ضلال و سحر اى جنون، جواب لقولهم: إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ. قال محمد بن كعب القرظى نزلت هذه الآيات الاربعة فى القدرية. ثم بين عذابهم فقال: يَوْمَ يُسْحَبُونَ فى النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، و يقال لهم ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ اى اصابة جهنم اياكم بالعذاب. و سقر من اسماء جهنم.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ اى كل ما خلقناه مقدور مكتوب فى اللوح المحفوظ، و قيل كل ما خلقناه جعلناه على مقدار نعلمه، كقوله: وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ و قيل كل شىء خلقناه فهو على قدر ما اردناه، لا زائدا و لا ناقصا.

قال ابو هريرة جاءت مشركو قريش الى النبي (ص) يخاصمونه فى القدر فنزلت هذه الآية. إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فى ضلالٍ وَ سُعْرٍ اى قوله: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. و روى مرفوعا الى النبي (ص) ان هذه الآية نزلت فى اناس من آخر هذه الامّة يكذبون بقدر الله.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال سمعت رسول الله (ص) يقول كتب الله مقادير الخلائق كلها قبل ان يخلق السماوات و الارض بخمسين الف سنة.

قال و عرشه على الماء و قال رسول الله (ص) كل شىء بقدر حتى العجز و الكيس. و عن على بن ابى طالب (ع) قال قال رسول الله (ص) لا يؤمن عبد حتى يؤمن باربعة: يشهد ان لا اله الا الله، و انى رسول الله بعثنى بالحق، و يؤمن بالبعث بعد الموت، و يؤمن بالقدر خيره و شره.

وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ، اى مرّة واحدة و المعنى ما أمرنا للشىء اذا اردنا تكوينه، الا كلمة

واحدة و هي كن فيكون بلا مراجعة و لا معالجة، كَلَمَحَ بِالْبَصْرِ اى على قدر ما يلمح احدكم ببصره فى السّرة. و عن ابن عباس قال معناه ان قضايى فى خلقى اسرع من لمح البصر، و قيل المراد بامرنا القيامة اى ما امرنا لمجىء الساعة فى السرعة الا كلمح البصر كقوله: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ. وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ أَي امثالكم و نظراءكم فى الكفر من الامم المتقدمة، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ، اى متعظ يعلم ان ذلك حق فيخاف و يعتبر.

وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ، اى فعله الاشياح من خير و شرّ، فى الزُّبْرِ اى فى كتب الحفظه. و قيل كان مكتوبا فى اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه، ثم فسّر فقال وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ، من اعمالهم، مُسْتَطَرٌّ مكتوب عليهم، فى اللوح المحفوظ المستطر المسطور و المحتضر المحضور و اعاد الذكر لانّ الاول خاص و هذا عام. و قيل وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ من الارزاق و الآجال و الموت و الحياة و غير ذلك مكتوب.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ اى انهار. فوحد لاجل رءوس الآى و اراد انهار الجنة من الماء و الخمر و اللبن و العسل. و قال الضحاك «فى نهر» اى فى ضياء و نور و سعة. و منه النهار و قرئ فى الشواذّ وَ نَهْرٍ بضمّتين جمع نهار يعنى لا ليل لهم. فى مَقْعَدٍ صِدْقٍ، اى فى مجلس حق لا لغو فيه و لا تأثيم، و قيل فى صدق اللّٰه و عده اوليائه فيه فاكتفى بالمصدر. و المقعد موضع القعود و كذلك القعود. قال الصادق و قيل سمى الجنة مقعد صدق لان كل قاعد على سرور او فى نعيم يزعم عن مقعه يوما و يزاح عن مكانه الا القاعد فى نعيم الجنة، تأويله فى مقعد حقيقة، عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ اى عند اللّٰه المالك القادر الذى لا يعجزه شىء.

النوبة الثالثة

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم ذابت اشباح الطالبين فى عرصة كبريائه. تفتّرت ارواح المريدين فى عز بقائه احترقت قلوب المشتاقين فى تعزز جلاله و جماله و بيهائه. طربت اسرار الموحدّين فى ذكر صفاته و اسمائه. اللّٰه است كه گم شدگان را آرد بر سر راه. شاهان از درگاه او برند حشمت و جاه. بر هر چیزی قادر است و بر هر شاهى شاه. دستگیر درماندگان و عاجزان را نيك پناه.

او که نه وی را خواند، خاسر کسی که اوست و کارش تباه.

آنست که رب العالمین فرمود: ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا.

رحمن است روزی گمار و دشمن پرور، خالق خیر و شر، مبدع عین و اثر، نگارنده آدم نه از مادر نه از پدر.

یکی را بینی در دنیا با منزلت و خطر و سینه او از حق بی خبر، دیگری را بینی درخت ایمان در دل و داغ آشنایی بر جگر، نه کفش در پای و نه دستار بر سر.

آنست که رب العزه میفرماید: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم، مؤمنانرا رهاوند از نار جحیم، بخلق فرستاد رسولی کریم. بستود او را بخلق عظیم. برو خطبه کرد که: حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ يَا مُؤْمِنِينَ رُؤُفٌ رَحِيمٌ.

قوله: أَفْتَرَبْتِ السَّاعَةَ وَ أَنْشَقَّ الْقَمَرَ شُورَ از جانها بیگانگان برخاست، دود حسد از سینه هاهاشان برآمد، غبار عداوت بر رخسارشان نشست، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت.

هر یکی از ایشان باعتراض بیرون آمد، یکی میگفت سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. یکی میگفت هذا ساحرٌ كَذَّابٌ. یکی میگفت مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ باین بس نکردند و در طعن بیفزودند، یکی گفت مال ندارد درویش است.

یکی گفت حشمت و جاه و تبع ندارد یتیم و دلریش است. در مانده و سرگشته در کار خویش است.

هر کسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر و شرک خود همی مصر بود، و از درگاه جلال آن سید را نواخت و شرف همی فزود که: اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است، معادن و رکاز عالم خزینه اوست، در لشکر و سپاه می باید، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست. و حشمت و جاه میخواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست.

شرق و غرب مملکت گاه اوست. آفرینش آسمان و زمین طفیل قدم اوست.

جبرئیل امین، سفیر درگاه اوست. محشر قیامت میدان شفاعت اوست. حوض کوثر مجلس

انس اوست. قاب قوسین قدمگاه عز اوست. بقاء و رضاء خداوند ذو الجلال تحفه و خلعت اوست.

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ موسی کلیم را انفلاق بحر بود. مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود. چه عجب گر بحر بر موسی به ضرب عصا شکافته گشت که بحر مرکوب و ملموس است، دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثر دارد.

اعجوبه مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آن گه باشارت دو انگشت مبارک، مصطفی (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت.

و در انشقاق قمر اشارت است، و مؤمنانرا در آن بشارتی است. چنان که قمر مقهور حق است، آتش هم مقهور حق است. پس بوقت اظهار معجزه رسول، قمر را فرمود تا باشارت وی بدو نیم گشت. اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا بر گنه کاران سرد گردد چه عجب باشد.

قوله: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ فَالتَّقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

این هر سه آیت در این سوره حجّت است بر قدریان و معتزلیان و خارجیان و رد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر، همه از خود بینند و گویند الله تعالی آلت آفرید و قوت در وی نهاد و فرمان فرمود. بنده مستغنی شد از حق جل جلاله و او را بتوفیق و معونت حاجت نیست.

لا جرم لازم آید ایشان را که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را عز و جل در آفرینش شریک گفته باشند. و نیز کارها بخواست خود اضافه کنند نه بخواست الله جل جلاله.

و این مذهب ثنویان است و این سه آیت ردّ ایشان است.

و مذهب اهل سنت آنست که نیکی و بدی هر چند کسب بنده است و بنده بآن مشاب و معاقب است اما بخواست الله است و بقضا و تقدیر او. چنانک رب العزة فرمود: قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مصطفی (ص) فرمود: القدر خیره و شره من الله عز و جل.

وَ قَالَ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ: إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

هر چه بود و هست و خواهد بود همه آفریده ماست، بقضا و تقدیر ما، بارادت و مشیّت ما. قضایی رفته و حکمی رانده و کاری پرداخته، نه خواست تو است که امروز می‌دروا کند، کرده ازلی است که می‌آشکارا کند.

یکی را رقم فضل بلطف ازل کشیده، قبول وی از عمل وی بیش، اجابت او از دعاء وی بیش. عطاء او از سؤال وی بیش. خلعت او از خدمت وی بیش. عفو او از جرم وی بیش. یکی را روز اول در عهد ازل داغ عدل بر نهاده و از درگاه خود برانده.

عذاب او از معصیت وی بیش، عقوبت او از جرم وی بیش. ای مسکین، از او جز او مخواه. خدمت بمقاطعت مکن مقاطعه با الله مذهب ابلیس است. ابلیس گفت: اکنون که مرا مطرود و ملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده: *أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ* همه دنیا بوی داد اما خویشان را از او بازستد. او که از او درماند اگر چه همه یافت هیچ نیافت و او که او را یافت اگر هیچ چیز نیافت، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی عبدی تو نبودی و من ترا بودم. خود را بعزت بودم، مزدور را برحمت بودم، دوست را بصحبت بودم. ترا فکنده دیدم برگرفتم. ترا گذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن برگرفتم برجاست، برداشته خود بیفکنم..؟! *بَعْزٌ عَزَّ* خود نیفکنم. *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* قیمت و عز آن بقعت نه بمرغ بریان است و جوی روان و خیرات حسان. قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدر شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقا نه بآن است که در او ماکول و مشروب است. قیمت و شرف وی بآنست که رقم تقریب حق دارد و سمت تخصیص که: *فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ*. و فی معناه اشدوا شعرا:

و ما عهدی بحب تراب ارض و لکن من یحل بها حبیب. مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود.

کلمه *عِنْدَ* رقم تقریب و تخصیص دارد.

ما مصطفیٰ عربی را (ص) در سرای حکم این خلعت قربت و شرف و رتبت دادیم که می‌گفت ابیت عند ربی.

همین خلعت و رتبت، بر قدر روش مؤمنان فردا در کنار ایشان نهیم که: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.**

روی صالح بن حیان عن عبد الله بن بریده انه قال فی قوله تعالی: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** ان اهل الجنة یدخلون فی کل يوم مرتین علی الجبار تبارک و تعالی فیقرأون علیه القرآن و قد جلس کل امرئ منهم مجلسه الذی هو مجلسه علی منابر الدر و الیاقوت و الزمرد و الذهب و الفضة باعمالهم فلم تقرّ اعيینهم بشیء قط كما تقرّ اعيینهم بذلك و لم یسمعوا شیئا اعظم و لا احسن منه.

ثم ینصرفون الی رحالهم ناعمین قریرة اعيینهم الی مثلها من الغد.

۵۵ - سورة الرحمن

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
الرَّحْمٰنُ (۱) رحمن، عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) در آموخت قرآن.
خَلَقَ الْاِنْسَانَ (۳): بیافرید مردم را.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) در آموخت به او سخن گفتن و صواب دیدن و باز نمودن.
الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ بِحُسْبَانٍ (۵) آفتاب و ماه میروند بشمار.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) و درخت خرد و درخت بزرگ سجود میبرند هر دو الله را.
وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَاسْمَانَ را برداشت، وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) و ترازو نهاد.

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) از بهر آن تا گزاف کار نبید در ترازو و نگاهید و نه افزائید.
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ، راست دارید سختن بداد، وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) و زیان نمائید
در ترازو.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) و زمین نهاد جهانیان را.
فِيهَا فَاكِهَةٌ، در آن زمین میوههاست، وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) و خرما بنها خوشها آن در
غلاف.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) و دانه با کاه و با آرد و رزق مردم.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) بکدام از نعمتها خداوند خویش، خداوند خویش را
می ناستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) بیافرید مردم را از سفال خام.
وَخَلَقَ الْجَانَّ وَبِإِيفْرِيدِ پری را، مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) از آمیغی از آتش.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را
می ناستوار گیرند.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خداوند هر دو برآمد جای آفتاب، وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) و خداوند هر دو
فروشد جای آفتاب.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) بکدام از نعمتها خداوند خویش، خداوند خویش را می ناستوار گیرید.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، فراهم گذاشت دو دریا، يَلْتَقِيَانِ (۱۹) هر دو بر هم میرسند. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ، میان آن دو دریا حاجزی است از قدرت، لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) تا بر یک دیگر زور نتوانند کرد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱).

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) می بیرون آید از آن دو دریا مروارید بزرگ و مروارید خرد و بسد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳).

وَلَهُ، او راست، الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ، کشتیها ساخته در رفتن، فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) در دریا چون کوه کوه.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵).

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) هر چه بر زمین است بسر آمدنی است. وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ، و خداوند تو ماند، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) با شکوه و با بزرگواری با نواخت و نیکوکاری.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸).

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اِزْوِ مِیخواهد هر چه در آسمان و زمین کس است، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) هر روز او در کاری است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰).

سَنَفْرُغُ لَكُمْ آری باز پردازیم با شما.

أَيُّهُ النَّقْلَانِ (۳۱) ای آدمیان و پریان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲).

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، ای گروه آدمیان و پریان، إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا، اگر توانید که بیرون شوید تا دور شید، مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، از کرانی از کرانها آسمان و زمین، فَانْفُذُوا بیرون شید و دور شید لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) و بیرون نشید مگر بسطانی و

برهانی و حجتی.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴)

یُرْسَلُ عَلَيْكُمَا، فرو گشایند بر شما، سُوَاطٍ مِّنْ نَّارٍ، شاخی آتش بی دود، وَ نَحَاسٌ، و شاخی دود بی آتش، فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) با هیچکس نتاوید و برنیائید و از کس کین نستانید.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)

فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ، آن گه که باز شکافد آسمان.

فَكَانَتْ وُرْدَةً سَرَخٍ شُودِ گِلگون، كَالذَّهَانِ (۳۷) همچون ادیم رنگین یا روغن روز کرد.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ، آن روز نپرسند از گناه او کس را جز زو، إِنْسٌ وَلَا جَانٌ (۳۹) نه آدمی نه پری.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰)

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ، بدان و ناگرویدگان را باز شناسند، بِسِيمَاهُمْ، بنشان ایشان، فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ (۴۱) پایها ایشان گیرند و موی سر.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳). اینست دوزخ، کافران آن را دروغزن می گرفتند.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن (۴۴). میگردند میان آن و میان آب جوشیده رسیده بغایت.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵). بکدام از نعمتهای خداوند خویش، خداوند خویش را می ناستوار گیرید.

النوبة الثانية

این سوره الرحمن هزار و ششصد و سی و شش حرف است و سیصد و پنجاه و یک کلمت و هفتاد و هشت آیت. جمله بمکه فرود آمد و آن را مکی شمرند مگر یک آیت: يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

این یک آیت بقول ابن عباس و قتاده مدنی است و باقی سوره مکی.

مقاتل گفت سوره همه در مدینه فرود آمد و قول اول درست تر است و الله اعلم.
و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و در خیر است که این سوره عروس قرآن
است. و ذلك ما

روی علی بن الحسین (ع) عن ابیه، عن علی (ع) قال سمعت النبی (ص) یقول: لكل شیء
عروس و عروس القرآن سوره الرحمن.

و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ سوره الرحمن رحم الله ضعفه و اذی
شکر ما انعم الله علیه.

و گفته اند اول چیزی از قرآن که در مکه بر قریش آشکارا خواندند بعضی آیات از اول
این سوره بود. روایت کردند از عبد الله بن مسعود گفتا صحابه رسول مجتمع شدند گفتند
قریش تا این غایت از قرآن هیچ نشنیدند در میان ما کیست که ایشان را قرآن شنواید
آشکارا.

عبد الله مسعود گفت آن کس من باشم که قرآن آشکارا بر ایشان خواند اگر چه از آن
رنج و گزند آید. پس بیامد و در انجمن قریش بیستاد و ابتداء سوره الرحمن در گرفت و
لختی از آن آیات بر خواند. قریش چون آن بشنیدند از سر غیظ و عداوت او را زخمها
کردند و رنجانیدند.

پس چون بعضی خوانده بود او را فرا گذاشتند و بنزدیک اصحاب بازگشت فقالوا: هذا
الذی خشینا علیک یا ابن مسعود.

اما سبب نزول این سوره آن بود که قریش نام رحمن کم شنیده بودند، چون آیت فرو آمد
که: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ چون ایشان را گویند که رحمن را سجود برید، ایشان
گویند وَ مَا الرَّحْمَنُ اِینِ رَحْمَنِ كَيْسَتْ وَ چيست.

رب العالمین بجواب ایشان فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ اِی الرَّحْمَنِ الذی کفر به اهل مکه
هو الذی، عَلَّمَ الْقُرْآنَ.

الرَّحْمَنُ اسم من اسماء الله لا یقال لغيره و لا یستطیع الناس ان ینتحلوه و معناه مبالغه
الوصف بالرحمة، و هو الذی وسع کل شیء رحمة هؤلاء و هؤلاء و فی بعض الدعاء،
رحمن الدنيا و رحیم الآخرة لانه عمّ الرزق فی الدنيا و خصّ المؤمنین بالعرفو فی الآخرة.

عَلَّمَ الْقُرْآنَ هَذَا رد على من قال: انما يعلمه بشر و ان هذا الا اختلاق. اى الرحمن عَلَّمَ محمدا القرآن ليعلمه امته و قيل معنى عَلَّمَ الْقُرْآنَ اى مَكَّنَّهُمْ من تعلّمه بان انزله عربيا و يسره لان يحفظ و يذكر. و التعليم تبين ما يصير المرء به عالما و الاعلام ايجاد ما به يصير عالما.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، قال ابن عباس و قتادة معناه خلق آدم (ع) و علّمه اسماء كل شىء و علّمه اللغات، كلها كان آدم (ع) يتكلم بسبع مائة لغة افضلها العربية. و قيل الانسان اسم الجنس و اراد به جميع الناس. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، يعنى النطق و الكتابة و الخط بالعلم و الفهم و الافهام حتى عرف ما يقول و ما يقال له.

و قيل عَلَّمَ كل قوم لسانهم الذى يتكلمون به. هذا قول ابى العالية و ابن زيد و الحسن. و قال ابن كيسان خَلَقَ الْإِنْسَانَ يعنى محمدا (ص)، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ يعنى النطق و الكتابة، يعنى القرآن فيه بيان ما كان و ما يكون لانه كان ينبىء عن الاولين و الآخريين و عن يوم الدين. الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ الحسبان قد يكون مصدرا مثل الغفران و الكفران و الرجحان و النقصان، تقول حسب يحسب حسابا و حسبانا، و قد يكون جمع الحساب كشهاب و شهبان و المعنى الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ يجريان بحساب و منازل فالشمس تقطع بروج السماء فى ثلاثمائة و خمسة و ستين يوما، و القمر يقطعها فى ثمانية و عشرين يوما و قيل ذاب كل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف و اربعمائة فرسخ فى مثلها و سعة القمر الف فرسخ فى الف فرسخ و الله اعلم.

و قيل لها اجل و حساب كأجال الناس فاذا جاء اجلها هلكا. و قيل لمدة نهايتهما اجل مضروب و حساب معدود لا يزيد و لا ينقص. و قيل يعرف من جريهما حساب عدد الشهور و الاعوام كقوله: لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ.

و قيل مكتوب فى وجه الشمس: لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته و اجراها بامرہ. و فى بطنها مكتوب: لا اله الا الله رضاه كلام و غضبه كلام و رحمته كلام. و فى وجه القمر مكتوب: لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر و خلق الظلمات و

النور و فى بطنه مكتوب: لا اله الا الله خلق الخير و الشر بقدرته يبتلى بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن اجرى الله الشر على يديه.

وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يُسْجُدَانِ النَّجْمُ هَاهُنَا كُلُّ نَبَاتٍ لَا سَاقَ لَهُ وَ الشَّجَرُ مَا لَهُ سَاقٌ يَبْقَى فِى الشِّتَاءِ وَ بَيَانَ سَجُودِ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ فِى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: يَتَّقِيُوا زَلَّالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ.

و قال مجاهد النجم هو الكوكب و سجوده طلوعه و قد اثبت الله عز و جل الصلاة و السجود و التسييح للجماد فى القرآن فى مواضع و حققها بقوله: وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ كَمَا اثْبَتَ الْكَلَامَ لِلسَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَ اثبت الكلام لجهنم انها تقول هل من مزيد و الذى أنطق كل شىء و اثبت الغيظ للنار و الارادة للجدار و اثبت الكلام و الشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما فى معناه مما لم ينكره من المسلمين احد الا المعتزلة الذين ليسوا هم بالمسلمين عند المسلمين.

وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا اِى رَفَعَتْ مِنَ السُّفْلِ اِلَى الْعُلُوِّ، اِذْ هِىَ دَخَانٌ فَاْرِبِهِ مَوْجُ الْمَاءِ الَّذِى كَانَ فِى الْاَرْضِ، وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ يَرِيدُ الْمِيزَانَ الْمَعْهُودَ لَهُ لِسَانَ وَ عَمُودَ وَ كَفَّتَانَ اِى الْهَمَّ النَّاسِ كَيْفِيَّةَ اتِّخَاذِ الْمِيزَانَ لِيَتَّوَصَّلَ بِهِ اِلَى الْاِنصَافِ وَ الْاِتِّصَافِ.

قال مجاهد الميزان هاهنا العدل، يقال وَضَعَ الْمِيزَانَ اِى قَامَ بِالْعَدْلِ وَ دَعَا اِلَيْهِ، مِنْهُ قَوْلُهُ: وَ نَضَعَ الْمَوَازِينَ وَ قِيلَ الْمِيزَانَ الْقُرْآنَ، فِيهِ بَيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ اِلَيْهِ.

«أَلَا تَتَطَوَّعُونَ» التَّأْوِيلُ: لِأَنَّ لَا تَطْغَوْا اِى لِأَنَّ لَا تَجَاوِزُوا الْحُدُودَ وَ الْاِنصَافَ فِيمَا لَكُمْ وَ عَلَيْكُمْ. وَ قِيلَ اِنْ لِلتَّفْسِيرِ وَ لَا لِلنَّهْيِ اِى لَا تَطْغَوْا فِى الْمِيزَانَ.

وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ اِى اَقِيمُوا لِسَانَ الْمِيزَانَ، بِالْفِسْطِ، اِى بِالْعَدْلِ.

قال ابن عيينة: الاقامة باليد و القسط بالقلب، وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ اِى لَا تَدْخُلُوا النِّقْصَ فِيهِ وَ لَا تَطْغَوْا فِى الْكَيْلِ وَ الْوِزْنِ، يُقَالُ اخْسَرْتَ الْمِيزَانَ وَ خَسَرْتَهُ اِى نَقَصْتَهُ وَ قِيلَ الْمِيزَانَ مِيزَانَ الْقِيَامَةِ اِى لَا تَخْسِرُوا مِيزَانَ اَعْمَالِكُمْ. وَ قِيلَ الْمِيزَانَ الْعَقْلَ فَلَا تَخْسِرُوهُ بَانَ يَكُونُ مَعْطَلًا غَيْرَ مَتَّبَعٍ وَ اَعِيدَ ذِكْرُ الْمِيزَانَ مَصْرَحًا غَيْرَ مُضْمَرٍ لِيَكُونَ النِّهْيُ قَائِمًا بِنَفْسِهِ غَيْرَ مُحْتَاجٍ اِلَى الْاَوَّلِ. وَ قِيلَ لِأَنَّهَا نَزَلَتْ مُتَّفَرِّقَةً فِى اَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ فَتَفْتَضِى الْاِظْهَارَ.

و قال قتادة فى هذه الاية اعدل يا ابن آدم كما تحب ان يعدل عليك و اوف كما تحب ان

يوفي لك فان العدل صلاح الناس.

وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ اى بسطها على وجه الماء للخلق ليكون قرارهم عليها. «و الانام» الجن والانس. وقيل الانام كل ذى روح من الخلق.

فيها فاكهة، نكر لكثرتها وعمومها، يعنى فيها انواع الفواكه. قال ابن كيسان فيها ما يتفكّهون به من النعم التي لا تحصى و كل النعمة يتفكّه بها... وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ اى ذات الاوعية التي تكون فيه الثمر لان ثمر النخل تكون فى غلاف ما لم ينشق، واحدها كمّ و كل ما ستر شيئا فهو كمّ و كمّة و منه كم القميص و كانت لرسول الله (ص) كمّة بيضاء يعنى القلنسوة.

وَ الْحَبُّ، اى حب البرّ و الشعير و غيرهما من الحبوب التي خلقه الله سبحانه فى الدنيا قوتا للانام، ذُو الْعَصْفِ العصف و العصيفة و رق الزرع. يقال يبدو اول ورقا ثم يكون سوقا ثم يحدث الله فيه اكماما ثم يحدث فى الاكمام الحب.

وقيل العصف التبن. سمى بذلك لان الرياح تعصفه بشدة هبوبها، اى تطيره و منه الريح العاصف و الريحان هو الرزق.

قال ابن عباس كل ريحان فى القرآن فهو رزق، تقول العرب خرجنا نطلب ريحان الله اى رزقه. قال الحسن و ابن زيد هو ريحانكم الذى يشمّ و قيل الريحان لباب القمح و قراءة العامة: وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ كُلُّهَا مرفوعات بالرد على الفاكهة. و قرأ ابن عامر وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ بنصب الباء و النون و ذا بالالف على معنى خلق الانسان و خلق هذه الاشياء.

و قرأ حمزة و الكسائى: وَ الرَّيْحَانُ بِالْجَرِّ عطفها على العصف تقديره: و الحب ذو علف الانعام و طعام الانام.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لما ذكر سبحانه ما مضى ذكره من فنون نعمه، قال فبأى نعمة من هذه النعم تجحدان ايها الثقلان.

و الحكمة فى تكرير هذه الاية ما ذكره القتيبي ان الله تعالى عدّد فى هذه السورة نعماءه و ذكّر خلقه آلائه، ثم اتبع ذكر كل كلمة وصفها و نعمة ذكرها بهذه الآية و جعلها فاصلة بين كل نعمتين لينبّههم على النعم و يقرّهم بها، كقولك لرجل احسنت اليه و تابعت عليه بالابادى و هو فى كل ذلك ينكرك و يكفرك الم تك فقيرا فاغنيبتك، أفتنكر هذا. الم تك

عريانا فكسوتك، أفتنكر هذا. ام لم تك خاملا فعزّزتك، أفتنكر هذا. و مثل هذا التكرار سائغ في كلام العرب، حسن في هذا الموضع.

و قال الحسين بن الفضل التكرار لطرد الغفلة و تأكيد الحجة.

روى جابر بن عبد الله قال قرأ رسول الله (ص) سورة الرحمن في صلاة الفجر فلما انصرف قال للجن كانوا احسن رداً منكم، ما قرأت فباي آلاء ربكمما تكذبان الا قالوا و لا بشيء من نعمك ربنا نكذب.

و اعلم ان في بعض هذه السورة ذكر الشدائد و العذاب و النار. و النعمة فيها من وجهين.

احدهما: في صرفها من المؤمنين الى الكفار و تلك نعمة عظيمة تقتضى شكرا عظيما.

و الثاني: ان في التخويف منها و التنبيه عليها نعمة عظيمة، لان اجتهاد الانسان رهبة مما يؤلمه اكثر من اجتهاده رغبة فيما ينعمه، و كرر هذه الاية في السورة احدى و ثلاثين مرة،

ثمانية منها ذكرها عقيب آيات فيها تعداد عجائب خلق الله عز و جل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم، ثم سبعة منها عقيب آيات فيها ذكر النار و شدائدها على عدد ابواب

جهنم، و بعد هذه السبعة ثمانية في وصف الجنان و اهلها على عدد ابواب الجنة، و ثمانية اخرى بعدها للجنيتين اللتين دونهما، فمن اعتقد الثمانية الاولى و عمل بموجبها استحق كلتي

الثمانيتين من الله و وقاه السبعة السابقة و الله اعلم.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ يَعْنِي آدَمَ، مِنْ صَلْصَالٍ لِلصَّلْصَالِ مَعْنِيَانِ: احدهما هو الطين اليابس الذي اذا وطىء صلصل و صح عن رسول الله (ص) انه قال اذا تكلم الله بالوحي سمع اهل

السموات لصوته صلصلة كصللة الجرس على الصفوان.

و الثاني الطين المنتن و هو الحمأ المسنون. يقال صل اللحم اذا اتن فاذا قد جمعهما القرآن فهو الطين اليابس المنتن و الله عز و جل خلق آدم من تراب صبّ عليه ماء فصار طينا ثم

تركه حتى اتن و لذب ثم سلّه فصار سلالة ثم تركه حتى يبس فصار كالفخار و الفخار هو الطين المطبوخ بالنار و يكون له صوت ثم صبّ عليه ماء قيل ماء الاحزان، فلا ترى ابن

آدم الا يكابد حزنا.

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارِ الْمَارِجِ اللَّهَبِ الْمُخْتَلَطُ بِسَوَادِ النَّارِ مِنْ قَوْلِهِمْ مَرَجَ امْرُ الْقَوْمِ اذا اختلط و قوله: فِي أَمْرِ مَرِيحٍ اى مختلط و قيل المارج هي التي برأس الذبالة من خضرة

النار و حرمتها المختلطين بالدخان خلق الله عز و جل الجن منها و الملائكة من نورها و الشياطين من دخانها. و الجن ابو الجن كما ان الانسان ابو الانس و ابليس ابو الشياطين. و قيل خلق ابليس من النار التي تكون منها الصواعق و قيل من نار الجحيم.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ احد المشرقين: هو الذى تطلع منه الشمس فى اطول يوم من السنة. و الثانى: الذى تطلع منه فى اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقا و كذلك الكلام فى المغربين.

و قيل احد المشرقين للشمس و الثانى للقمر. و كذلك المغربان.

و اما قول عبد الله بن عمر: ما بين المشرق و المغرب قبله. يعنى لاهل المشرق و هو ان تجعل مغرب الصيف على يمينك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يعنى فباى آلاء ربكما التي انعم عليكما من اتيانه بالصيف اثر الشتاء و بالشتاء اثر الصيف و من تصريفه الا زمان من حال الى حال و من حر الى برد، تكذبان فتزعمان ان ربهما غير الله.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، اى ارسل، من مرجت الدابة اذا ارسلتها للرعى. و قيل مرج اى خلط، من قوله: «مر مريج» اى مختلط و البحرين فى بحر واحد و هو ماء عذب بجنب ماء ملح فى بحر واحد، و قيل هما بحر فارس و الروم، يَلْتَقِيَانِ فى معظم البحر.

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ، البرزخ الحائل بين الشيبين و منه سَمَى القبر برزخا لانه بين الدنيا و الآخرة و قيل الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين، لا يَبْغِيَانِ اى لا يختلطان و لا يتغيران و قيل لا يَبْغِيَانِ على الناس فيغرقاهم.

و عن ابن عباس قال بحر فى السماء و بحر فى الارض يلتقيان كل سنة مرة و منه المطر، بينهما حاجز يمنع بحر السماء من النزول و بحر الارض من الصعود.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فتزعمان انهما ليست من عند الله.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ قَرَأَ اهل المدينة و البصرة: يخرج بضم الياء و فتح الراء و قرأ الآخرون بفتح الياء و ضم الراء، و اللؤلؤ اسم لكبار الدر، وَ الْمَرْجَانُ صغار اللؤلؤ. و قيل المرجان هو البسد و هو خزر حمر، يقال يلقيه الجن فى البحر.

قال ابن عباس يخرج منهما معنى من ماء بحر السماء و بحر الارض لان ماء السماء اذا وقع

فى صدف البحر انعقد اللؤلؤ فكان خارجا منها. و قيل يخرج من الاجاج و العذب جميعا. و ذهب اكثرهم الى انهما يخرجان من المالح و لا يخرجان من العذب و لكن لما ذكرهما جميعا اضاف الإخراج اليهما كما قال تعالى: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا و انما هو فى السماء الدنيا لكن لما ذكر سبع سماوات و ذكر القمر بعدها اضافها الى ماجرا ذكره قبله.

و قال اهل الاشارة و حكى عن سفيان الثورى فى قول الله عز و جل: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، قال فاطمة و على (ع) يَبِينُهُمَا بَرْزَخٌ محمد (ص). يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ الحسن و الحسين (ع). و قيل هما بحر العقل و الهوى يَبِينُهُمَا بَرْزَخٌ لطف الله سبحانه يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ اى التوفيق و العصمة. و قيل بحرى الحجة و التشبهة، بينهما برزخ النظر و الاستدلال يخرج منهما الحق و الصواب.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بالعذب ام بالملح.

و لَهُ الْجَوَارِ هذه اللام لها معنيان، احدهما انها لام الملك. و الثانى انها لام الاستحسان و التعجب كقولهم: لله انت، لله درك و الجوارى جمع الجارية و هى السفينة هاهنا، اقام الصفة مقام الموصوف، الْمُنْشَأَاتُ قرأ حمزة و ابو بكر المنشآت بكسر الشين، اى المبتدئات و الآخذات فى السير، فيكون الفعل لهن و قرأ الآخرون بفتح الشين اى المصنوعات و المتخذات اللاتى انشئن و خلقن و المعنى له السفن تجرى، فى الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فى البر. و الاعلام الجبال الطوال، واحدها علم، شبه السفن فى البحر بالجبال فى البر.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ أ البحر تكذبان ام بالسفن.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ اى كل من على وجه الارض يموت.

وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ، تأويله: و يبقى ربك بوجهه، و العرب تضع الصفات موضع الذوات كقول رسول الله (ص): يد الله على الجماعة، و قول الله عز و جل: يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ و قول العرب: انشدك بوجه الله يعنى بالله. و عين الله عليك. و قال الشاعر:

جزى الله خيرا من امير و باركت يد الله فى ذاك الاديم الممزق

قال ابن عباس لما نزلت هذه الآية، قالت الملائكة هلك اهل الارض.

فانزل الله عز و جل: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، فايقنت الملائكة بالهلاك و وجه النعمة فى فناء الخلق التسوية بينهم فى حكم الفناء من غير تخصيص بعضهم بالبقاء دون بعض.

و يحتمل ان يكون وجه النعمة فيه ما يبتنى عليه من الاعادة ليصل المؤمنون الى ما وعدوا به من النعيم الدائم السرمذ.

ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ جلال الله سبحانه عظمته و استحقاقه لاوصاف الكمال.

و قيل الجلال التنزيه، من قولهم: هو اجلّ من هذا. و معنى الاكرام الاعظام بالاحسان و قيل مكرم انبيائه و اوليائه بلطفه مع جلاله و عظمته.

روى ان رسول الله (ص) مر برجل يصلى و يقول يا ذا الجلال و الاكرام. فقال رسول الله (ص) قد استجيب لك.

و عن انس قال قال رسول الله (ص) الظّوا «١» بيا ذا الجلال و الاكرام و عن سعيد المقبرى قال الحّ رجل فقعد ينادى يا ذا الجلال و الاكرام، فنودى ان قد سمعت فما حاجتك.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ مَلِكٍ وَ انْسٍ وَ جِنٍّ لَّا يَسْتَعْنِي عَنْهُ اهل السماء و الارض طرفة عين. قال ابن عباس اهل السماوات يستلونه المغفرة و القوة، و اهل الارض يستلونه الرزق و المغفرة، و قيل يستلون الرزق و المغفرة للمؤمنين، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ اى كل وقت له امر و هو اجراء المقادير الى مواقيتها من احياء و اماتة و اغناء و افقار و تحريك و تسكين و غير ذلك.

روى عن ابى الدرداء عن رسول الله (ص): انه قال يغنى فقيرا و يفقر غنيا و يذلّ عزيزا و يعزّ ذليلا.

و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال الميزان بيد الله يرفع اقواما و يضع آخرين. و عن ابن عباس ان مما خلق الله عز و جل لوحا من درّة بيضاء دفّناه ياقوته حمراء قلمه نور و كتابه نور، ينظر فيه كل يوم ثلاثمائة و ستين نظرة، يخلق و يرزق و يحيى و يميت و يعزّ و يذلّ و يفعل ما يشاء. فذلك قوله: كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ.

و قيل شأنه انه يخرج كل يوم و ليلة عسكريا من اصلاّب الآباء الى ارحام الامهات و عسكريا من الارحام الى الدنيا و عسكريا من الدنيا الى القبور. ثم يرتحلون جميعا الى الله عز و جل.

و قيل كل يوم هو فى شأن يبيديه لا فى شأن يبتدئه.

قال سفيان بن عيينة الدهر كله عند الله يومان، مدة الدنيا يوم فالشأن فيه الامر والنهي و الاحياء و الاماتة و الاعطاء و المنع و تدبير العالم.

و الآخر يوم القيامة فى الآخرة فالشأن فيه الجزاء و الحساب و الثواب و العقاب.

قال مقاتل نزلت فى اليهود حين قالوا ان الله لا يقضى يوم السبت شيئا.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بسؤال اهل السماء ام بسؤال اهل الارض.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ قَرء حمزة و الكسائى: سيفرغ بالياء لقوله: يَسْئَلُهُ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ يَبْقَى وَجْهُهُ رَبِّكَ وَ لَهُ الْجَوَارِ.

فاتبع الخبر الخبر. و قرأ الآخرون بالنون، و ليس المراد منه الفراغ عن شغل لانه سبحانه ليس له شغل يكون له فراغ و لا يشغله شأن و لكنه تهديد و وعيد من الله للخلق بالمحاسبة، كما تقول لمن تهدده سافرغ لك، و ما به شغل. و قيل معناه سنقصدكم و نأخذ فى امركم بعد ترك و امهال و ننجز لكم ما وعدناكم و نوصل كلاً الى ما وعدناه. و فى الخبر قددنا من الله فراغ لخلقه.

و النَّقْلَانِ الْانْسِ و الجن اتقل بهما الارض احياء و امواتا. قال الله تعالى: وَ أَخْرَجْتَ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

و قال بعض اهل المعانى كل شىء له قدر و وزن ينافس فهو ثقل، قال النبى (ص) انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى.

فجعلهما ثقلين اعظاما لقدرهما، فكذاك سمى الثقلان لعقلهم و رزانتهم و قدرهم. و قيل لانهما مثقلان بالذنوب، و قيل مثقلان بالتكليف.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بقصدنا الى انجاز ما وعدناكم او بايصال الوعيد اليكم.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ اختلفوا فى معنى هذه الآية. قال بعضهم خاطبهم به فى الدنيا فيقول إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا، اى تجوزوا و تخرجوا، مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، من جوانبها و اطرافها، فَانْفُذُوا، معناه ان استطعتم ان تهربوا من الموت و الخروج من اقطار السماوات و الارض فاهربوا و اخرجوا منها. يعنى حيث ما كنتم ادرككم الموت كقوله: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ، لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ يعنى حيث خرجتم اليه فتم سلطانى. فلا تخرجون من سلطانى.

و قال الزجاج حيث ما كنتم شاهدتم حجة الله و سلطانه يدل على انه واحد. و قال بعضهم يخاطبهم به فى القيمة و القول هاهنا مضمراى يقال لهم يوم القيامة: يا معشر الجنّ و البانسِ إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات و الأرض فتعجزوا ربكم حتى لا يقدر عليكم. فانفذوا لا تنفذون إلا بسطان.

اى حيث ما توجهتم كنتم فى ملكى و سلطانى و لا يمكنكم الهرب من الجزاء. و قيل لا تنفذون إلا بسطان يعنى الا بشهادة ان لا اله الا الله و ارضاء الخصوم و بغض من الله عز و جل. و قيل لا تنفذون الا بعد معاينة سلطان الله فى محاسبته خلقه و مجازاته. قال ابن عباس ان الله تعالى يأمر ملائكته يوم القيامة فتحفّ باقطار السماوات و الارض فلا يستطيع انس و لا جان ان يخرج من اقطارها.

فبأى آلاء ربكم تكذبان بملكه فى السماء ام بملكه فى الارض. يُرسل عليكم شواظ، قرأ ابن كثير شواط بكسر الشين و الآخرون بضمها و هما لغتان و هو اللهب المتجاج الذى لا دخان فيه. و النحاس الدخان لا لهب معه و قيل النحاس الصفر المذاب يصب على رؤوسهم. قرأ ابن كثير و ابو عمر و نحاس بكسر السين عطفا على النار و قرأ الباقر برفعها عطفا على الشواط و قيل النحاس المهمل و هو دردى الزيت، فلا تنصيران اى لا تقدران على الامتناع مما يعمل بكما و لا يكون لكما ناصر من الله. فبأى آلاء ربكم تكذبان بارسال الشواط او النحاس وجه النعمة فى هذا دلالة ايانا على ما ينجينا من ذلك.

فإذا انشقت السماء، اى انفرجت فتصير ابوابا لنزول الملائكة كقوله: و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزيلا.

و قيل تصدعت السماء و انفك بعضها من بعض لقيام الساعة، فكانت وردة يعنى كلون الورد المشموم و قال ابن عباس يصير كلون الفرس الورد و هو الأبيض الذى يضرب الى الحمرة و الصفرة، اى تتلون السماء يومئذ من الخوف كلون الفرس الوردية يكون فى الربيع اصفر و فى اول الشتاء احمر فاذا اشتد الشتاء كان اغبر فشبه السماء فى تلوتها عند انشقاقها بهذا الفرس فى تلوته، كالدّهان جمع دهن شبه تلون السماء بتلون الورد من الخيل و شبه الوردية فى اختلاف الوانها بالدهن يعنى دهن الزيت فانه يتلون الوانا بين صفرة و خضرة و

حمرّة. هذا قول الضحاك و مجاهد و قتادة و الربيع. و قال ابن جريح يصير السماء كالدهن الذائب و ذلك حين يصيبها حرّ جهنم.

و قال الكلبي كالدّهان، اى كالاديم الاحمر و جمعه ادهنة. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بانشقاق السماء ام بتلوّثها و وجه النعمة فيه، التخويف و الزجر بما اخبرنا من ذلك.

فَيَوْمَئِذٍ يعنى فيوم تنشقّ السماء. لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ و قال فى سورة اخرى فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ و لا تناقض لان التقدير لا يسئل سؤال استعلام و استفهام لانهم يعرفون بسيماهم، لكن يسئلون سؤال توبيخ و تفرّيع، لا يسئلون هل عملتم كذا و كذا لان الله تعالى علمها منهم و كتبت الملائكة عليهم، و لكن يسئلون لم عملتم كذا و كذا. و قال ابو العالية لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ غَيْرُهُ مِنْ اِنْسٍ وَلَا جَانٍ. اى لا يؤخذ احد بذنب غيره. و قيل ان يوم القيمة يوم مقداره خمسون الف سنة و له اوقات فوقت يسئلون و وقت لا يسئلون و وقت ينطقون و يختصمون و وقت يصمتون.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بسؤال الانس ام بسؤال الجن و وجه النعمة فيه ما ذكرنا من التخويف.

يُعرفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ؛ بزرقة العيون و سواد الوجوه و المجرم هاهنا الكافر و اما المؤمن فاغر محجل. قال الله تعالى يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ، فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ.

قيل يجمع بين نواصيمهم و اقدامهم فيسحبون الى النار. و قيل تأخذهم الملائكة مرّة بنواصيمهم فيجرّونهم على و جوههم فى النار و تارة يأخذون باقدامهم فيقدفونهم فى النار ثم يقال لهم: هذه جهنّم الّتي يُكذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ اى كان يكذب بها المشركون.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا اى بين جهنم، وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اى ماء حار قد انتهى حرّه يقال انى يانى فهو اى اذا انتهى من النَّضج. يطاف بهم بين الحميم و الحميم و انهم يستغيثون فى النار من شدة حرّها و يسئلون قطرة من الماء فيذهب بهم الى حميم اى فيغمسون فى ذلك الوادى فتتخلع اوصالهم هذا كقوله: اِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ.

فكلّ ما ذكر الله تعالى من قوله: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَاِنْ مَوَاعِظُ و زواجر و تخويف و كل ذلك

نعمه من الله تعالى لانها تزجر المعاصي و لذلك ختم كل آية بقوله: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان.

التوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ای عزیزی که اقبال محبان بر سر کوی طلب نعره عاشقان تست.
در دریا محبت سیاحت و غوص جویندگان تست، در میدان بلا تاختن شیفتگان تست.
آن دل که تو سوختی تو را شکر آرد و آن خون که تو ریختی بتو فخر کند
و ان دما اجریته بک فاخر و ان فؤادا رعته لک حامد

ای جمالی که سوختگان فراق تو ثنا و مدح تو بر دفتر بی نیازی تو بخون حیرت می نویسند.

ای جلالی که سرگشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت بر فرق دهشت می گذارند.

آن کدام دل است که آتش خانه حیرت تو نیست.

آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست.

بای نواحي الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحوکم قصد
ماها بکدام آسمانت جویم سروا بکدام بوستانت جویم
حورا بکدام خان و مانت جویم سر گشته منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق، چه راهی که قدمها در تو واله شد.

ای آتش محبت حق، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد.

ای قبله ناگزیر چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جانش بر آوری. شعر،

راه طلبت گر آشکارا بودی هر مرحله ای ز راه پیدا بودی

گر راه تو افکنده بصحرا بودی عشاق تو ز نار چلیبا بودی

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ آسان نرسد دست هیچکس بحلقه درگاه قرآن مگر بتوفیق و تیسیر رحمن.

اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن، آن کس مصطفی بودی خاتم پیغامبران، که آن جلالت و منزلت که او راست کس را نیست از آفریدگان.

و حق جل جلاله در حق او میفرماید: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ اِی عَلَّمَ مُحَمَّدًا الْقُرْآنَ.

هر چند معلّمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند، این همه اسباب‌اند و آموزنده بحقیقت خداست.

هر آموخته‌ای را آموزنده اوست. هر افروخته‌ای را افروزنده اوست.

هر سوخته‌ای را سوزنده اوست. هر ساخته‌ای را سازنده اوست.

آدم را علم اسامی درآموخت: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.

داود را زره‌گری درآموخت: وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ.

عیسی را علم طب درآموخت: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ.

خضر را علم معرفت درآموخت: وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

مصطفی عربی را اسرار آلهیت درآموخت: وَ عَلَّمَكَمَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ.

عالیمان را بیان درآموخت: خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.

قومی گفتند خَلَقَ الْإِنْسَانَ جمله مردم میخواهد بر عموم، مؤمن و کافر و مخلص و منافق، صدیق و زندیق، هر چه مردم است در تحت این خطاب است.

میگوید همه را بیافرید و همه را بیان درآموخت، یعنی همه را عقل داد و فهم و فرهنگ تا بمصالح خویش راه بردند و میان نیک و بد تمیز کردند. و هر کسی را لغتی داد که بآن لغت مراد یکدیگر بدانستند، در هر قطری لغتی، لا بل در هر شهری لغتی، لا بل در هر محلتی لغتی.

مردم را باین مخصوص کرد و ایشان را از دیگر جانوران باین تخصیص و تشریف جدا کرد.

و گفته‌اند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَامَّهُ مؤمنان اُمَّت محمداند و عَلَّمَهُ الْبَيَانَ راه حق است و شریعت پاک و دین حنیفی که ایشان را در آموخت و بآن راه نمود.

همان راه که جایی دیگر فرمود قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ.

و آن گه آن راه بر سه منزل نهاد: یکی معرفت شرع ظاهر، دیگر معرفت مجاهده و ریاضت باطن. سدیگر حدیث دل و دل آرام و داستان دوستان.

و آن گه بر سه قوم حوالت کرد و بر زبان این سه قوم ایشان را تعلیم کرد فرمود: سائل العلماء و خالط الحکماء و جالس الکبراء. از علماء علم شریعت آموز. از حکماء علم ریاضت، از کبراء علم معرفت.

و گفته اند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ انسان اینجا آدم صفی است. همان انسان که گفت خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ هر چند بصورت فخار و صلصال است، بسیرت سزا سراپرده قرب و وصال است.

بظاهر نگاشته آب و گل است، بیاطن سلطان محبت را محمل است.

بظاهر سُلَّالَةٌ مِنْ طِينٍ است، بیاطن خاتم دولت را نگین است.

العبرة بالوصل لا بالاصل. الوصل قرابة و الاصل تربة.

الاصل من حيث النطفة. و الوصل من حيث النصرة.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ علم اسماست که وی را در آموخت و بآن یک علم او را بر فرشتگان پیشی داد تا از بهر وی بجواب فرشتگان گفت: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

ای عجب، اسرار ربوبیت جایهایی آشکارا شود که عقول عقلا هرگز بدان نرسد.

چگویی قبضه خاک را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد، آن گه چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت هستی از وی برفت. آن گه ملائکه ملکوت را فرمان داد که بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید و آستان جلال او را ببوسید.

مشتی خاک را چه اهلّیت آن بود که سگان حظائر قدس و خطباء منابر انس پیش وی سجده کنند.

نه نه، که آن مرتبت و منقبت و منزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان دل را بود.

و القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن.

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهاد وی دو بحر آفریده: یکی بحر

سَرِّ دیگر بحر دل، و الیه الاشارة بقوله عز و جل: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ.

از بحر سرّ لؤلؤء مشاهدت و معاینت برون آید و از بحر دل مرجان موافقت و مکاشفت. و ذلك قوله: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ.

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده و حاجز قدرت میان هر دو بداشته: بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ نه

آن بر آن نیرو کند، نه این آن را بگرداند.

و گفته‌اند بحرین اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانان را، و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان را، و بحر هیبت و انس انبیا را و صدیقان را.

از بحر خوف و رجا گوهر زهد ورع بیرون آید و از بحر قبض و بسط گوهر فقر و وجد آید و از بحر هیبت و انس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقاء بیاساید.

اینست که گفت **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ**.

قوله: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ** همانست که جای دیگر فرمود **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ**.

و مصطفی (ص) فرمود **فَاْتَرَوْا مَا يَبْقَى عَلٰى مَا يَفْنٰى**.

دنیا دار الغرور است و عقبی دار السرور. دنیا دار الفنا و عقبی دار البقاء.

نسیم عقل بمشام آن کس نرسید که فانی بر باقی برگزیند، دار السرور بگذارد و دار الغرور عمارت کند.

گر مملکت عالم و ملک بنی آدم در زیر نگین تو نهند و مفاتیح خزائن دنیا بجملگی ترا دهند، چون عاقبت آن فناست دل برو نهادن، خطاست.

بشنو این چند حکمت از وصایای حکیمان و نصیحت بزرگان: بگفتار از کردار کفایت کردن کار مغرورانست.

بر مایه دیگران اعتماد نمودن حرفت مفلسانست.

بجامه عاریتی نازیدن عادت بطلان است.

بخلعت دیگران شاد بودن سیرت بی خردان است.

جفا کردن و وفا طمع داشتن فعل زرقانست.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مؤمنان دو گروه‌اند: عابدان‌اند و عارفان، سؤال هر یکی بر قدر همت او و نواخت هر یکی سزاء حوصله او.

عابد همه ازو خواهد، عارف خود او را خواهد.

احمد بن ابی الحواری حق را بخواب دید که گفت **جَلْ جَلَالَهُ** یا احمد **كُلَّ النَّاسِ يَطْلُبُونَ** منی الا ابا یزید **يَطْلُبُنِي**.

عالمیان همه از ما میخواهند و بو یزید خود ما را میخواهد.

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو.

برین درگاه هر کسی را مقامیست و هر یکی را سزاییست.

بیر طریقت گفت الهی، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را
طیبی است، از سعت رحمت تو هر کسی را تیری است.

هر یکی را جایی بداشته و هر یکی را برنگی رشته، اینست که میفرماید کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی
شأنٍ یرفع قوما و یضع آخرین.

یکی را صدر قدر بنعت عزت داده، یکی را در صف نعال در حین مذلت بداشته، یکی را
بر بساط لطف نشانده، یکی را در زیر بساط قهر آورده.
آدم خاکی را از خاک مذلت برمیکشد و تاج اقبال بحکم افضال بر هامة همت وی مینهد،
و لا میل.

عزازیل معلّم ملک بود از عالم علوی در میکشد و بر سر چهار سوی ارادت بی علت از
عقابین عقوبت میآویزد، و لا جور قومی را میگوید فَاَسْتَبْشِرُوا بِبِئَعِبِكُمْ، قومی را میگوید:
مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ.

موسی کلیم بطلب آتش برخاست، چون میشد شبانی بود در گلیم، چون میآمد پیغامبری
بود کلیم.

بلعام باعورا که نام اعظم دانست، ولیی بحکم صورت بکوه برشد، سگی بحکم معنی و
صفت فرو آمد.

آدم هنوز گل بود که کلاه اجتناء وی ساخته بودند.

ابلیس مدبر هنوز سرباز نرده بود که تیر لعنت بزهر قهر آب داده بودند.

این را فرمودند که سجد کن، نکرد و آن را فرمودند که گندم مخور، بخورد.

آدم را عذر بنهاد که وی در ازل دوست آمد و زلت دوستان در حساب نیارند.

و اذا الحیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که در ازل دشمن آمد و طاعت دشمنان محسوب نبود.

من لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) آن را که میترسد از ایستاد نگاه پیش خداوند خویش، او راست دو بهشت.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می ناستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) آن دو بهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون نعمتها و شادیهها.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹).

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰). در آن دو بهشت دو چشمه روانست.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱).

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) در آن دو بهشت از هر میوه دو جفت است، دو طعم و دو رنگ و دو بوی.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳).

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ، بازنشستگان اند خفتگان بر جامها باز گسترده.

بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ آسترها آن فراش از دیبا ستبر.

وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٌ (۵۴) و میوه آن دو بهشت از دست چنندگان نزدیک

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵).

فِيَهُنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ، در آن فراشها کنیزکان اند فرو داشته چشمان.

لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۵۶)، دست بایشان نبرده هیچ آدمی و نه پری.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷).

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸)، گویی که آن کنیزکان مرواریداند و یاقوت.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹).

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰)، هست پاداش نیکویی مگر هم نیکویی..؟.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱).

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲). و جز از آن دو بهشت دو بهشت دیگرند.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳)

مُدَاهَمَتَانِ (۶۴) دو بهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵).

هِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶)

، در آن دو چشمه اند که آب از بوم بهشت برمی اندازند و برمیجوشند.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷).

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸)، در آن دو بهشت میوه هاست و خرما ستان و انار.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹).

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰)، در آن بهشتها کنیزکان اند نیکان در آفرینش و در خوی،

نیکوان اند در چهره و در روی.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱).

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲)، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان نگه داشته و در

خیمها بداشته.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳).

لَمْ يَطْمِئُنْ بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَلَا بِنَارٍ خَالِي نَدِيدٍ (۷۴) خالی ندید ایشان را پیش از خداوندان ایشان هیچ

کس نه مردم نه پری.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵).

مُتَّكِبِينَ عَلَى رُفُوفٍ خُضْرٍ بِنَازِئِ نَشِيطِينَ (۷۶) بر رُفُوفِ سبِزِ در باغها رنگارنگ، وَ عَبَقَرِيٍّ

حِسَانِ (۷۶)، و بساطها گران مایه نیکو.

فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ، چون پاک است و بی عیب خداوند تو، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)،

خداوند با بزرگواری و بنده‌نوازی.

النوبة الثانية

قوله: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ آيَاتٌ مَوَاعِظٌ وَزَوَاجِرٌ وَذِكْرٌ عَذَابٍ وَعَقُوبَةٍ كَافِرَانِ در پیش

داشت تا مؤمنان بدان عبرت گیرند و پند پذیرند و در خوف و خشیت بیفزایند و در طاعت و عبادت کوشش نمایند و فرا اسباب نجات خود بینند و این عظیم تر نعمتی است از حق جل جلاله بر بندگان و لهذا ذکر عقیب کلّ آیه: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس مآل و مرجع مؤمنان و بیان ثواب طاعات ایشان در گرفت فرمود: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ مَقَامٍ هُمْ مُصَدَّرُونَ و هم مکان، اگر مصدر نهی، معنی آنست که آن کس که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بحضری عزت در مقام حساب، و از آن ترس معصیت و شهوت بگدازد، فردا او را دو بهشت است، یکی ثواب خوف را و دیگری ترک معصیت را.

و اگر مقام بر موضع و مکان نهی پس اینجا مضموری محذوف است یعنی خاف مقام حساب ربه، آن کس که از مقام حساب حق بترسد داند که او را در آن مقام بدارند و از وی سؤال کنند کقوله تعالی: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. او را دو بهشت است یکی جنّة عدن و دیگری جنّة النعیم. یکی نشستگاه خویش و دیگر نشستگاه جفتان و خادمان وی.

مفسران گفتند این آیت در شأن بو بکر صدیق فرو آمد، شرب لبنا فقیل له انه من غیر حل فاستقواء. و قال قتاده ان المؤمنین خافوا ذلك المقام فعملوا الله و قاموا باللیل و النهار. و فی الخبر الصحیح عن ابی هريرة قال قال رسول الله (ص) من خاف ادلیج و من ادلیج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالیة الا ان سلعة الله الجنة.

و عن عطاء بن یسار عن ابی الدرداء: انه سمع رسول الله (ص) یقصد علی المنبر و هو یقول: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ. قلت و ان زنا و ان سرق یا رسول الله فقال رسول الله (ص) الثانية: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ. فقلت الثانية: و ان زنا و ان سرق یا رسول الله. فقال رسول الله (ص) الثالثة: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ فقلت الثالثة: و ان زنا و ان سرق یا رسول الله. فقال: و ان رغم انف ابی الدرداء.

قال بعض المفسرین فی قوله: جنتان ای جنّة للانس و جنّة للجن. معنی آنست که هر که از مقام حساب پیش حق تعالی ترسد از آدمی و پری، هر یکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمان را بهشتی و پرهیزکاران پریان را بهشتی.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بایّ نعمته من نعمه فی الجنّین، ثم وصف الجنّین، فقال ذواتا

أَفْنَانٌ أَيْ اغْصَانٌ وَاحِدُهَا فَنَنْ وَهُوَ الْغُصْنُ الْمُسْتَقِيمُ طَوِيلًا وَقِيلَ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ أَيْ السَّوَانُ وَ
أَنْوَاعٌ مِنَ الْأَشْجَارِ وَالثَّمَارِ وَاحِدُهَا فَنَنْ يُقَالُ: هُوَ الْجَنَّةُ كُلُّهَا أَفْنَانٌ الْأَشْجَارِ مُتَكَوِّسَةٌ غَيْرُهَا
لَا تَرْدُ شَيْئًا. وَقِيلَ جَنْتَانٌ مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَ الزَّبْرَجْدِ الْأَخْضَرِ، تَرَابِهَا الْكَافُورُ وَ الْعَنْبَرُ
وَ حَمَاتُهَا الْمَسْكُ الْأَذْفَرُ، كُلُّ بَسْتَانٍ مَسِيرَةٌ مِائَةٌ سَنَةً فِي وَسْطِ كُلِّ بَسْتَانٍ دَارٌ مِنْ نَوْرٍ.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بِالْأَغْصَانِ أَمْ بِاللَّوَانِ.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ بِالْمَاءِ الزَّلَالِ أَحْدِيهَا التَّنْسِيمُ وَ الْأُخْرَى السَّلْسَبِيلُ.
وَ قِيلَ أَحْدِيهِمَا مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسَنِ وَ الْأُخْرَى مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ، تَجْرِيَانِ مِنْ جَبَلٍ مِنْ
مَسْكٍ.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الرَّاقِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ لِمَنْ كَانَتْ لَهُ فِي الدُّنْيَا عَيْنَانِ
تَجْرِيَانِ بِالْبِكَاءِ.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بَأَيِّ الْعَيْنَيْنِ تَجْحَدَانِ.
فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ أَيْ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ مَا يَتَفَكَّهُ بِهِ صِنْفَانِ رَطْبٍ وَ يَبَاسٍ كَالرَّطْبِ وَ
التَّمْرِ وَ الْعَنْبِ وَ الزَّبِيبِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا فِي الدُّنْيَا ثَمْرَةٌ حَلْوَةٌ وَ لَا مَرٌّ إِلَّا وَ هِيَ فِي الْجَنَّةِ حَتَّى الْحَنْظَلُ إِلَّا أَنَّهُ حَلْوٌ.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. بَأَيِّ الصَّنْفَيْنِ تَجْحَدَانِ.

مُتَّكِّئِينَ أَيْ جَالِسِينَ جَلْسَةَ الْمُلُوكِ جُلُوسَ رَاحَةٍ وَ دَعَا عَلَى فُرْشٍ جَمَعَ فَرَاشٌ وَ هُوَ مَا
اسْتَمْتَدَ لِلْجُلُوسِ وَ النَّوْمِ.

بَطَانَتُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ جَمَعَ بَطَانَةٌ وَ الْإِسْتَبْرَقُ الدِّيَابِجُ الثَّخِينُ الْغَلِيظُ.

قِيلَ لِسَعِيدِ بْنِ جَبْرِ الْبَطَانُ مِنَ اسْتَبْرَقٍ فَمَا الظَّوَاهِرُ.

قَالَ هَذَا مِمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.

وَ قِيلَ بَطَانَتُهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ وَ ظَوَاهِرُهَا مِنْ نَوْرِ جَامِدٍ.

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَصَفَ الْبَطَانُ وَ تَرَكَ الظَّوَاهِرَ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْرِفُ مَا
الظَّوَاهِرُ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ أَيْ مَا يَجْتَنِي مِنَ ثَمَرِ الْجَنَّتَيْنِ قَرِيبٌ يَنْالُهُ الْقَائِمُ وَ الْقَاعِدُ وَ
النَّائِمُ.

وَ قِيلَ إِذَا أَرَادَ دَنَا مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، فَيَتَنَاوَلُونَ مِنْ غَيْرِ تَعَبٍ.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بِالظَّهَارَةِ امِ بِالْبَطَانَةِ.

فِيهِنَّ أَي فِي الْجَنَانِ وَقِيلَ فِي الْفَرَشِ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ يَعْنِي الْحَوَارِي قَصْرْنَ أَعْيُنَهُنَّ عَلَى أَزْوَاجَهُنَّ فَلَا يَطْمَحْنَ إِلَى غَيْرِهِمْ وَتَقُولُ لَزَوْجِهَا وَعِزَّةٌ رَبِّي مَا أَرَى فِي الْجَنَّةِ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْكَ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ زَوْجِي وَجَعَلَنِي زَوْجَكَ.

وَقَصْرُ الطَّرْفِ أَيْضًا مِنَ الْحَيَاءِ وَالْغَنَجِ. قَصْرُ الطَّرْفِ چُونِ بَرِ مَعْنَى حَيَا وَغَنَجٌ بُوَدَ مَعْنَى قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ أَنْتَ كَه: كَنِيْزَكَانَ بَهْشْتِي نَازَنِيْناَنَد، اَز نَاز فَرُو شَكْسْتِه چَشْمَانِ اَنَد.

لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ. الطَّمْتُ الْمَجَامَعَةُ بِالتَّدْمِيَةِ أَي مَا أَدْمَاهُنَّ بِالْمَجْمَاعِ أَحَدٌ.

قَالَ مُجَاهِدٌ إِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ فَلَمْ يَسِمِ اللَّهَ انْطَوَى الْجَانُّ عَلَى أَحْلِيلِهِ فَجَامَعَ مَعَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ.

گفته اند که إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ دَلِيلُ أَنْتَ كَه مُسْلِمَانِ جَنِّ دَرِ بَهْشْتِ بَاشَنْد وَ اَز ايشان جَمَاعِ بُوَدُ بَا جَنْسِ خُوِيْشِ نَه بَا جَنْسِ اَنَسِ وَ مَعْنَى الْاِيَةِ: حُورِ الْاَنَسِ لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ اَنَسِ وَ حُورِ الْجِنِّ لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ جِنِّ.

مَقَاتِلُ گُفْتُ: مُرَادُ بَايِنِ حُورِ بَهْشْتِي اَنَد كَه ايشان رَا دَرِ بَهْشْتِ آفَرِيْدَنْد وَ هَرگِزِ هِيْچِ كَسِّ بَايشان نَارَسِيْدِه وَ نَه دَسْتُ بَايشان بَرْدِه.

حَسَنُ گُفْتُ زَنَانِ دَنِيُوِي اَنَد كَه بَعْدُ اَز اَنَكِه ايشان رَا دَرِ اَنِ جِهَانِ بَازِ نُو آفَرِيْدَنْد دَرِ بَهْشْتِ هِيْچِ كَسِّ بَايشان نَرَسِيْدِ پِيْشِ اَز شُوِيَانِ خُوِيْشِ.

دَرِ اَيْنِ سُورَةِ دُو جَايِ فَرَمُوْدَ لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ. كَسَايِي يَكِي اَز اَنِ بَضْمِ مِيْمِ خَوَانَد وَ اَنِ دِيْگَرِ بَكْسَرِ مِيْمِ. اِگَرِ اَوَّلِ بَضْمِ خَوَانَدِ اَخْرَ بَكْسَرِ خَوَانَدِ وَ اِگَرِ اَوَّلِ بَكْسَرِ خَوَانَدِ اَخْرَ بَضْمِ خَوَانَدِ وَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ مَا رَوَى أَبُو إِسْحَاقَ السَّبِيْعِيُّ قَالَ كُنْتُ اصْلَى خَلْفَ اصْحَابِ عَلِيٍّ (ع) فَاسْمَعُهُمْ يَقْرَءُونَ: لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ، بَضْمِ الْمِيْمِ وَ كُنْتُ اصْلَى خَلْفَ اصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَاسْمَعُهُمْ يَقْرَءُونَ بَكْسَرِ الْمِيْمِ فَكَانَ الْكَسَائِي يَضْمُ احْدِيْمَا وَ يَكْسَرُ الْاُخْرَى لِئَلَّا يَخْرُجَ عَنِ هَذَيْنِ الْاَثَرَيْنِ.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بِقَصْرِ اطْرَافِهِنَّ، اَمِ بَانَهِنَّ لَمْ يَطْمِئْتُهُنَّ، كَأَنَّهِنَّ الْيَأْقُوتُ وَالْمَرْجَانُ أَي كَأَنَّهِنَّ الْيَأْقُوتُ حَمْرَةٌ وَ صَفَاءٌ، وَ الْمَرْجَانُ بِيَاضٌ وَ ضِيَاءٌ.

رَوَى عَنِ أَبِي سَعِيدٍ فِي صِفَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ زَوْجَانُ عَلَى

كل زوجة سبعون حلة يرى مخ سوقهن دون لحمها و دمائها و حللها.
و روى عن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال اول زمرة تدخل الجنة على صورة القمر
ليلة البدر و الذين على اثرهم كاشدّ كوكب اضاءة. قلوبهم على قلب رجل واحد لا اختلاف
بينهم و لا تباغض، لكل امرئ منهم زوجتان كل واحدة منهما يرى مخ ساقها من وراء
لحمها من الحسن.

«يسبحون الله بكرة و عشيا لا يسقمون و لا يمتخطون و لا يبصقون، آتيتهم الذهب و
الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة و ريحهم المسك.

و عن عبد الله بن مسعود عن النبى (ص) ان المرأة من اهل الجنة ليرى بياض ساقها من
وراء سبعين حلة من حرير و مخها.

ان الله عز و جل يقول كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ فاما الياقوت فانه حجر لو ادخلت فيه
سلكا ثم استصفيته لرأيته من ورائه.

و قال عمرو بن ميمون ان المرأة من الحور العين لتلبس سبعين حلة فيرى مخ ساقها من
ورائها كما يرى الشراب الاحمر فى الزجاجة البيضاء.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بمشابهته الياقوت ام بمشابهته المرجان.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ هل هاهنا بمعنى ما كقوله: فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ
المُبِين. يعنى ما جزاء من احسن فى الدنيا الا ان يحسن اليه فى الآخرة.

و قال ابن عباس هل جزاء من قال: لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد (ص) الا الجنة.

عن انس بن مالك قال قرأ رسول الله (ص) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.

ثم قال هل تدرون ما قال ربكم قالوا الله و رسوله اعلم، قال يقول هل جزاء من انعمت
عليه بالتوحيد الا الجنة.

و فى رواية ابن عباس و ابن عمر قالوا قال رسول الله (ص) يقول الله تعالى ما جزاء من
انعمت عليه بمعرفتهى و توحيدى الا ان امكنه جنتى و حظيرة قدسى برحمتى.

و قال محمد ابن الحنفية هى مسجلة للبر و الفاجر اى سواء فى هذا ابرار الخلق و فجّارهم،
انه من احسن احسن اليه، للفاجر فى دنياه و للبر فى اخراه.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ باحسان التوفيق فى الدنيا ام باحسان الثواب فى الآخرة.

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ اى من دون الجنةين الاوليين جنتان اخريان: جنتان من فضة آنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيهما و لكل رجل و امرأة من اهل الجنة جنتان، احديهما جزاء اعماله و الأخرى ورثوها عن الكفار و هو قوله عز و جل: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الْآيَةَ و قوله: نُورَتْ مِنْ عِبَادِنَا.

و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) جنتان من فضة آنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيهما و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم أَلَا كبرياء على وجهه فى جنة عدن. و قيل لكل واحد منهم اربع جنان فى الجهات الاربع: بين يديه و من خلفه و يمينه و شماله.

و قيل اربع جنان على التوالى ليتضاعف له السرور بالتنقل من جنة الى جنة و يكون امتع لانه ابعد من الملك فيما طبع عليه البشر.

و قيل الجنةان الاوليان افضل منهما.

و الآخريان ادون منهما فالاوليان: جنات عدن و جنة الفردوس و الآخريان: جنة النعيم و جنة المأوى.

و قيل الاوليان للمقربين السابقين، فيهما من كل فاكهة زوجان و الآخريان لاصحاب اليمين و التابعين فيهما فاكهة و نخل و رمان.

و قيل الاوليان جنتان فى القصر و الآخريان خارج القصر.

و قيل الاوليان للرجال و الولدان و الآخريان للنساء و الحور العين.

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بآى الجنةين تجحدان.

مُدْهَامَّتَانِ، اى، ناعمتان سوداوان من ربيهما و شدة خضرتهما لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الى السواد و الفعل منه ادهامّ يدهامّ فهو مدهامّ و هما مدهامتان اى الغالب على هاتين الجنةين النبات و الرياحين المنبسطة على وجه الارض و فى الاوليين الاشجار و الفواكه.

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، منهما.

هِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ

، تفوران بالماء لا تنقطعان. و النضج ان تفور العين بالماء و هو اكثر من النضج و انما وصفها

بالنضخ لان الماء الذى يفور و يجرى امتع من الماء الراكد.

قال ابن مسعود تنضخان على اولياء الله بالمسك و الكافور. و قال ابن عباس تنضخان بالخير و البركة على اهل الجنة. و قال سعيد بن جبير: بالماء و الوان الفاكهة. و قال انس بن مالك تنضخان بالمسك و العنبر فى دور اهل الجنة كطش المطر.
فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُما تُكذِّبانِ، من العينين.

فِيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان و هما من جملة الفواكه للتفضيل و عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر و ورقها ذهب احمر و سعفها كسوة لاهل الجنة، منها مقطعاتهم و حللهم و ثمرها امثال القلال او الدلاء اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل، و الين من الزبد ليس له عجم كلما نزعتم ثمرة عادت مكانها اخرى و انهاها تجرى فى غير اخدود.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُما تُكذِّبانِ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان.
فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ، فِيهِنَّ، اى: فى الجنان الاربع جوار خيرات حسان، واحدة الخيرات خيرة، و اصلها خيرات، واحدها خيرة و الرجل خير فخفف كهين و لين.
روى عن ام سلمة قالت قلت لرسول الله (ص) اخبرنى عن قوله: خيرات حسان، قال خيرات الاخلاق حسان الوجه.

و قيل فى تفسير الخيرات، اى لسن بدفرت و لا بخرات و لا متطلعات و لا متشوفات و لا ذربات و لا سليطات و لا طماحات و لا طوافات فى الطرق.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُما تُكذِّبانِ، بالخيرات ام بالحسان.
حُورٌ مَّقْصُوراتٌ، لاهل اللغة فى الحور قولان: قال قوم الحور البياض و الحوارى سمى لبياضه، و الحواريون كانوا قصارين، يبيضون الثياب. و خبز محورّ و الحواريات نساء القرى لبياض لونهن.

و قال قوم الحور السواد.

و جمع المفسرون بينهما فقالوا حوراي شديديات سواد العين، شديديات بياضاها.

و قيل معناه شديديات سواد العين شديديات بياض الوجه.

مَقْصُوراتٌ، اى محبوبسات عن اعين ازواج غيرهن.

و قيل مَقْصُورَاتُ اى مخدّرات مستورات فى الحجال.

يقال امراة مقصورة، اذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج.

روى عن النبى (ص)، قال لو ان امراة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض لاضاعت ما بينهما و لمألت ما بينهما ريحا. و لتصيفها على راسها خير من الدنيا و ما فيها فى الخيام قيل فى التفسير خيمة من درة مجوفة طولها فى السماء ستون ميلا و قيل الخيمة لؤلؤة اربعة فراسخ فى اربعة فراسخ لها الف من باب ذهب.

و روى لو ان حوراء بزقت فى بحر، لعذب ذلك البحر من عذوبة ريقها

و روى انهن يقفن نحن الناعمات فلا نبأس. الراضيات فلا نسخط نحن الخالدات فلا نبئد. طوبى لمن كنا له و كان لنا.

و فى الاثر اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنيا نحن المصلّيات و ما صليتن، نحن الصائمات و ما صمتن، نحن المتصدقات و ما تصدقتن، فغلبنهن.

و قال ابن مسعود لكل زوجة خيمة طولها ستون ميلا.

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، بالحورام بالخيام.

لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ اى لم يمسهن آدمى قبلهم و لا جان، كرّر ذلك زيادة فى التشويق تاكيدا للرغبة فيها.

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، مما ذكرنا. قال محمد بن كعب ان المؤمن يزوّج الف ثيب و الف بكر و الف حوراء.

مُتَّكِبِينَ عَلَى رَفْرِفٍ خُضْرٍ قال سعيد بن جبیر و ابن عباس الرفرف رياض الجنة، خضر مخضبة. واحدها رفرفة، و الرفارف جمع الجمع مشتق من رف التبت يرف اذا صار غصّا نضرا.

و قيل هى الوسائد و النمارق و البسط اى كما اتكأوا فى الاوليين على فرش بطائنها من استبرق، اتكأوا فى هاتين الجنتين على رفرف خضر و عبقرى حسان.

العبقرى الزرابى الطنافس الثخان و قيل هى الديباج واحدها عبقرية كما يقال: تمرّة و تمر و لوزة و لوز و العبقرى عند العرب كل ثوب موشى منسوب الى عبقر و هى بلدة يعمل فيها الوشى.

و قیل عبقر اسم ارض یسکنها الجن، ینسب الیها خیار کل شیء و قیل عبقر اسم رجل کان بمکة یتخذ الزرابی و یجیدها فینسب الیه کل شیء جید حسن.

و العبقریّ ایضا عند العرب: القویّ الشدید القوة، الحاذق فی الصنعة.

قال رسول الله (ص): رأیت عمر بن الخطاب فی المنام یتسقی من بئر فلم ار عبقریا یفری فریه. ای یعمل عمله.

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بالرَّفرف ام بالعبقری.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ای تبارک ربک و الاسم صلة کقولہ: تَبَارَكَ الَّذِي و قال لبيد: الی الحول ثم اسم السلام علیکما.

ای ثم السلام علیکما. و الاسم صلة و الاسم هو المسمى و من قال بغير هذا قال بخلق اسماء الله تبارک ای تقدس و تعظم و تمجدّ و تعالی و دام الذی لم یزل و لا یزال، ذی الْجَلالِ وَ الْاِکرامِ قرأ اهل الشام: ذو الجلال بالواو و كذلك فی مصاحفهم اجراء علی الاسم و الجلال لا یتعمل الا لله سبحانه و تعالی. وَ الْاِکرامِ هو ان یكرم اولیائه بالانعام علیهم و الاحسان الیهم.

ختم الله سبحانه هذه السورة بذكر تمجیده و تحمیده كما عدد فنون نعمه و صنوف مبرته و روى عن عائشة قالت کان رسول الله (ص) اذا سلم من الصلاة لا یقعد الا مقدار ما یقول اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت ذا الجلال و الاکرام.

النوبة الثالثة

قوله: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ.

نعیم باقى و ملک جاودانى و قرب حضرت الهی کسى را بود که در همه حال از الله ترسد و احوال و احوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد.

خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح و تازیانه حق و حصار دین.

تخّم خوف صبر است و آب آن ورع و ثمره آن نجات.

یقول الله تعالی وَ خَافُونَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

مالک دینار گفته: ولیّ که درو خوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد.

بو القاسم حکیم گفته که ترس از خالق دیگر است و ترس از مخلوق دیگر.
هر که از مخلوق ترسد از وی بگریزد و هر که از خالق ترسد با وی گریزد.
يقول الله تعالى: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ.

ترس از الله با شهوات دنیا به نسازد هر که اسیر شهوات گشت ترس از دل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهر دری که خواهد او را میکشد.
در آثار بیارند که یحیی زکریا صلوات الله علیهما بر ابلیس رسید و بر دست ابلیس بندها دید از هر جنس و هر رنگ. گفت ای شقی، این چه بندهاست که در دست تو می بینم، گفت این انواع شهوات فرزند آدم است که ایشان را باین دربندم آرام و بر مراد خویش میدارم. گفت یحیی زکریا را هیچ بند داری که او را بآن بند در حکم خود آری..؟ گفت نه که او را از ما معصوم داشته اند و دست ما بدو نرسد گفت آخر از وی هیچیز شناسی که بان در وی طمع کنی..؟ گفت نه مگر یک چیز هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز و ذکر الله مشغول دارد.

یحیی گفت از خدای عز و جل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هرگز طعام سیر نخورم.
در خبر است که هر که اندک خورد و صوف پوشد چنانک بلقمه ای و خرقه ای از دنیا قناعت کند، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد. و آن کس که طعام بسیار خورد از تفکر بازماند و دل وی سخت گردد. و القلب القاسی بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار.
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ وَمِنْ دُونِهَا جَنَّاتٍ تَرْسُدَانِ را و اندوهگنان را چهار بهشت است: دو بهشت زرین و دو بهشت سیمین مصطفی (ص) از این چهار بهشت خبر داده و گفته

جنتان من فضة آنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيهما، و ما بينهما و بين ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن.
ترسی باید که روزگار مرد همه عین اندوه گرداند. چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بر دل وی نتابد که ان الله يحب كل قلب حزين.
عالیمان قدر اندوه ندانستند، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی و طرب

اختیار کردند.

اگر بجمستگی روی بعالم اندوه نهادندی، بهر میلی که در بادیه اندوه رفتندی جز حذقه کروبیان و روحانیان قدمگاه ایشان نبود.

چهره ترس و صورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برسازد.

هر نفسی که بترسی بر کشیده باشند نوری گردد. و هر قدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند.

عالمیان همه در عتاب و حساب رستاخیز باشند. و اندوه خوارگان بر بساط انس در خیمه وَ هُوَ مَعَكُمْ با حق در مناجات باشند که یکی از ایشان را نیز از بهشت یاد نیاید.

بزرگی را پرسیدند که خدای عز و جل با اندوهگنان و ترسندگان چه خواهد کرد. گفت اگر اندوه برای او دارند و محمل ترس از بهر او کشند، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بر دستشان نهند بر آن نبشته که أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ.

گاه آن آمد که بادی خوش بر جان شما وزد. نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید و شاد باشید. شعر:

اندوه غریبان بسر آید روزی در کار غریبان نظر آید روزی

۵۶ - سورة الواقعة

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) آن گه که بودنی ببود و افتادنی بیفتد.

لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَازِبَةٌ (۲) در بودن آن نه شک بود و نه در افتادن آن دروغ. خَافِضَةٌ، فرو برنده ناگرویدگان را، رَافِعَةٌ (۳) بردارنده گرویدگان را.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴) آن گه که بجنبانند جنبانیدنی.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) و بر کنند کوهها بر کنندنی.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا (۶) تا گردی شود از زمین خیزان ریزان.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) و شما سه گروه بید از سه گونه.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) خداوندان راست دست آن چه مردمانند که مردمان راست دست است و راست سوی.

وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹) و خداوندان چپ سوی و چه مردمانند خداوندان چپ سوی.

وَالسَّابِقُونَ، و پیشوایان، السَّابِقُونَ (۱۰).

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) پیشوایان ایشانند آن مقربان و نزدیکان که در بهشتها با نازاند.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۳) گروهی از پیشینان.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴) و اندکی از پسینان.

عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ (۱۵) بر تختها زربافت.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) نشستگان بر آن تختها بی‌بیم، پشت باز نهادگان روی در روی.

يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ، بر سر ایشان می‌گردد و ولدانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) غلامان جوانان آراسته، جوانی و جاودانی را آفریده.

بأَكواب، می گردانند بر سر ایشان صراحی و کوز آوریها بی گوشه و اَبَارِيقَ، و آب دستانها با گوشه و دسته، و كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) و جام از می از چشمه روان.
لا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا، ایشان را از آن شراب باز نه پراکنند و لا يُنْزِفُونَ (۱۹) و هیچ از می درنمانند.

وَ فَاكِهَةً مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) و از هر مجلس که گزینند.
وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) و از هر گوشت مرغ که خواهند.
وَ حُورٍ عِينٍ (۲۲) و سیاه چشمان و فراخ چشمان، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) مانندگان مروارید در صدف.

جَزَاءً بما كانوا يَعْمَلُونَ (۲۴) پاداش آن کردار که میکردند.
لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْواً آنجا در آن بهشت نابکار نشنوند و لا تَأْتِيماً (۲۵) و نه هیچ بزه.
إِلَّا قَيْلاً سَلاماً سَلاماً (۲۶) مگر سخنی بی رنج سخنی از جفا آزاد.
وَ أَصْحَابُ الِّيمِينِ ما أَصْحَابُ الِّيمِينِ (۲۷) و خداوندان راست دست چه مردمان که ایشانند.

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) در درختستانی پر بار خار از میوه آن چیده.
وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹) و درخت موز میوه آن در هم نشسته.
وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) و سایه درختان کشیده.
وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان بی کنده.
وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) و میوهها فراوان.
لا مَقْطُوعَةٍ نه بسر آمده و باز بریده. و لا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) نه از خوردن بازداشته.
وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴) و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آرایش و کاهش.
إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً (۳۵) بیافریدیم ایشان را هم چنان آفریدنی.
فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً (۳۶) ما ایشان را دوشیزگان آفریدیم.
عُرْباً شوی دوستان، اُتْرَاباً (۳۷) هام بالا هام آسا یکدیگر.
لِأَصْحَابِ الِّيمِينِ (۳۸) خداوندان راست دست راست.
ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۳۹) جوکی از پیشینیان.

وَتُلَّةٌ مِّنَ الْأَخْرِبِ (۴۰) و جوکی از پسینان.
وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) و خداوندان چپ دست و چپ سوی چه
مردمان که ایشانند.
فِي سَمُومٍ دَرَّ آتَشٌ وَ تَفَتْ بَادَانِدْ، بادی سخت گرم و بادی سخت سرد، وَ حَمِيمٍ (۴۲) و
آبی جوشیده.
وَ ظِلٌّ مِّنْ بَحْمُومٍ (۴۳) و سایه دود صعب سیاه.
لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ (۴۴) نه خنک و نه آسان.
إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) ایشان پیش از آن روز منعمان و گردن‌کشان بودند.
وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْجَنَّتِ الْعَظِيمِ (۴۶) و می‌سپیدند پیش از آن روز بر آن بزه‌ی بزرگ.
وَ كَانُوا يَقُولُونَ، وَ مِیْگفتند، أِذَا مِنَّا، باش آن گه که ما بمیریم وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا وَ خَاكٍ
گردیم و استخوان، أِ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) ما برانگیختنی‌ایم...؟
أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ (۴۸) و پدران پیشین ما هم برانگیختنی‌اند...؟
قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۴۹) گوی پیشینان و پسینان جهانیان، لَمَجْمُوعُونَ هَمَّةً بَاهِمٍ
آوردنی‌اند، إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰) هنگام روزی دانسته نامزد را.
ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ (۵۱) پس شما ای گمراهان دروغ‌زن‌گیران.
لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) می‌خورید آن درخت زقوم را.
فَمَا لُونُ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) تا بر میکنید از آن شکمها.
فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) آن گه بر زیر آن آب جوشان می‌آشמיד.
فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَبِيمِ (۵۵) می‌آشמיד آشמידن ریگ خشک با شتران تشنه.
هَذَا نَزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) برین فرود آیند ایشان روز پاداش و روز داوری.
نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ، ما بیافریدیم شما را نخست، فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) پس چرا استوار
نمی‌دارید.

النبوة الثانية

این سوره هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش
آیه جمله بمکه فرو آمد و آن را مکی شمرند مگر یک آیت بقول ابن عباس: أَيْ هَذَا

الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ.

گفت این یک آیت بمدینه فرود آمد و باقی بمکه.

و قیل الّا قوله: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت بقول مقاتل بن سلیمان: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. مقاتل گفت: این یک آیت منسوخ است بآیت دیگر که ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

در خبر است که عثمان بن عفان عبادت کرد عبد الله مسعود را در بیماری مرگ، گفت یا عبد الله این ساعت از چه می نالی. گفت اشکی ذنوبی، بر گناهان خود می نالم گفت چه آرزوست ترا در این وقت گفت: رحمة ربی، آرزوی من آن است که الله بر من رحمت کند و بر ضعف و عجز من ببخشد.

عثمان گفت: ا فلا ندعو الطيب، طيب را خوانيم تا درد ترا مداوات کند؟

گفت الطيب امراضی. طيب خود مرا بروز بیماری افکند.

گفت خواهی تا ترا عطائی فرمایم که بعضی حاجتهای خود صرف کنی.

گفت لا حاجة لی به وقتی مرا باین حاجت نیست و هیچ دربايست نیست.

گفت دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشان را حاجت بود، گفت نه، که ایشان را حاجت نیست و اگر حاجت بود به از این من ایشان را عطائی داده ام، گفته ام که بوقت حاجت و ضرورت، سوره الواقعة بر خوانید که من از رسول خدا (ص) شنیدم: من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا.

هر که سوره الواقعة هر شب برخواند فقر و فاقه هرگز بدو نرسد.

و عن هلال بن يساف عن مسروق قال من اراد ان يعلم نبأ الاولين و الآخريين و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار و نبأ الدنيا و نبأ الآخرة فليقرأ سورة الواقعة.

قوله تعالى: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ تَقْدِيرُهُ: اذكر اذا وقعت الواقعة اي قامت القيامة و نزلت صيحتها و هي النفخة الاخيرة، هذا كقوله: فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ كقوله: إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

لَيْسَ لَوْعَتِهَا كاذِبَةٌ اي ليس لكونها اكدوبة و لا مثنوية. و كاذبة هاهنا في موضع المصدر

كقوله عز و جل: لا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَغِيَّةَ الكاذِبَةِ الكذب و اللاغية اللغو. تقول كذب يكذب كذبا و كاذبة كالعافية و العاقبة. و المعنى من اخبر عنها صدق و لم يكذب. و قيل ليس الخبر عن وقوعها كذبا.

ياد كن اي محمد آن روز که دردمند در صور در آن نفخه آخر که قیامت پیاپی شود و صیحه رستاخیز و زلزله ساعت پدید آید، روزی که در آن شک نیست، وعده که در وی خلاف نیست. هر که ازو خبر دهد راست گوید، که در آن گفت وی دروغ نیست، بودنی که آن را مردّ نیست. افتادنی که درو گمان نیست و وقت وقوع آن جز بعلم الله نیست.

خافِضَةٌ رَافِعَةٌ هذه صفة القيامة. اذا وقعت تبلغ و تسمع من بعد كمن قرب. و قيل تخفض اعداء الله في النار و ان كانوا اعزّة في الدنيا و ترفع اولياء الله الى الجنة و ان كانوا اذلاء في الدنيا.

قال ابن عطاء خففت قوما بالعدل و رفعت قوما بالعدل.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا اى حرّكت الارض تحريكا شديدا، كقوله: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا قال الكلبي و ذلك ان الله عز و جل يوحى اليها فتضطرب فرقا. و قيل ترجّ كما يرجّ الصبيّ في المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل من عليها من الجبال و غيرها، تقول رججته فارتجّ اى حرّكته فتحرّك.

و بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا قال الحسن: اى نسفت و قلعت من اصلها كقوله: يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا و قال مقاتل و مجاهد فتت فتّا و كسرت كسرا حتى صارت كالدقيق و قال الكلبي سيّرت على وجه الارض تسييرا، كقوله: و يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالِ.

قوله: فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا، صارت الجبال هباء و هو حشو الجو. و المنبث المنتسف المتفرّق. و قيل الهباء المنبث ما سطع من سنايب الخيل و قيل ما تطاير من شرر النار و قال فى موضع آخر وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و فى التفسير ان الله سبحانه يبعث ريحا من تحت الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض و لا تزال كذلك حتى تصير غبارا و يسقط ذلك الغبار على وجوه الكفار و ذلك قوله: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً و قال فى صفة الكفار وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ.

وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا اى صرتم اصنافا ثلثه و عند العرب كل ماله نظير فهو زوج، فردا كان او

شفعا ثم فسّرهم فقال: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ. اى ما هم و اى شىء هم. و هذا اللفظ فى العربية تجرى مجرى التعجب و هو من الله تعظيم الشأن عند من يخاطبه به فكانه عجب نبيه (ص) و عظم شأن المذكورين عنده. و فى تفسير هذه الكلمة اربعة اقوال. احدها: انهم هم الذين يؤخذ بهم عن الموقف ذات اليمين الى الجنة و اصحاب الشمال هم الذين يؤخذ بهم ذات الشمال الى النار.

و القول الثانى و هو قول ابن عباس: هم الذين اخرجوا من الكتف اليمنى من آدم (ع) حين اخرج الله ذريته من صلبه. و قال الله لهم هؤلاء للجنة و لا ابالى و اصحاب المشأمة اصحاب الشمال الذين اخرجوا من الكتف اليسرى من آدم (ع) و قال الله لهم هؤلاء للنار و لا ابالى.

و القول الثالث و هو قول الضحاک: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم. وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم.

و القول الرابع و هو قول الحسن و الربيع: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، هم الذين كانوا ميامين مباركين على انفسهم و كانت اعمارهم فى طاعة الله، و هم التابعون باحسان و أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ هم المشائيم على انفسهم و كانت اعمارهم فى المعاصى.

تقول يمين و شمال و يمنى و شؤمى و الايمن و الاشأم.

و صحّ فى الحديث ان الكافر يسئل يوم القيمة فيقال له ما ذا قدّمت فينظر ايمن منه فلا يرى الا النار و ينظر اشأم منه فلا يرى الى النار.

و جمع اليمين الميامن و جمع المشأمة المشائم و كان رسول الله (ص) اذا توجّأ يبدأ بميامنه و كان يحب التيامن فى كل شىء. تقول تيامن الرجل اذا بدأ بيمينه و اصل اليمين السعادة و اصل التيامن الزجر و الفال الحسن و اما الشمال فجمعه شمائل و شمل و اشملة و شمالات و سمي اليمن لان اليمن عن يمين الكعبة و الشام عن شمال الكعبة و ذلك اذا دخل الحجر تحت الميزاب.

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ يحتمل ان يكون السابقون مبتداء و خبره السابقون الثانى و معناه و السابقون الى طاعة الله فى الدنيا هم السابقون غدا الى الجنة و الرضوان. و يجوز ان يكون السابقون الثانى تأكيدا للأول و خبر الابتداء قوله: أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

و يحتمل ان يكون تقدير الآية و السابقون ما السابقون فحذف ما لان الاوليين تدلان عليه فيكون الكلام فى الثلاثة على نسق واحد.

و فى التفسير انهم السابقون الى الاسلام ثم السابقون الى الهجرة ثم السابقون الى التكبيره الاولى فى الصلاة الخمس ثم السابقون الى الخيرات. قال الله عز و جل وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ وَ قَالَ تَعَالَى اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

و هذا هو التقسيم الذى فى قوله عز و جل: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ.

و يقال السابقون الذين سبقت لهم من الله الحسنى فسبقوا الى ما سبق لهم. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ لم يقل المتقربون بل قال المقربون و هذا عين الجمع و علم الكافه انهم بتقريب ربهم سبقوا لا بتقربهم. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ مِنَ اللَّهِ.

فى جَنَاتِ النَّعِيمِ. و قيل الناس ثلاثة رجل: ابتكر الخير فى حادثة سنه ثم داوم عليه حتى خرج من الدنيا فهو السابق المقرب. و رجل ابتكر عمره بالذنوب و طول الغفلة ثم يراجع بتوبة فهذا صاحب يمين. و رجل ابتكر الشر فى حداثته ثم لم يزل عليه حتى خرج من الدنيا فهذا صاحب شمال.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى، اى هى ثلة من الاولين و الثلثه فى اللغة الجماعة من الناس، و الثلثه بفتح الثاء الجماعة من النساء.

و تكلموا فى الثلثة الاولين فقالوا هم اتباع الانبياء قبلنا، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَنِيبًا بِهَا فَنَحْنُ فى كثرتهم قليل، قال الزجاج الذين عاينوا جميع النبيين من لدن آدم و صدقوهم اكثر ممن عاين النبي (ص) لكثرة الانبياء.

وَ قَلِيلٌ ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ كِلَاهُمَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (ص)

فقد روى انه قال (ص) كلتا الثلثين امتى.

روى عن ابى هريرة قال لما نزل ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى اصحاب النبي (ص) و استوحشوا حتى بكى عمرو قال يا نبى الله آمننا بك و صدقتناك و ما ينجو منا الا قليل فانزل الله تعالى ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فصارت هذه الاية

ناسخة لقوله: وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. ثم قال (ص) انى لارجو ان تكونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونها فى النصف الثانى. و روى انه قال (ص) اهل الجنة مائة و عشرون صفاً ثمانون صفاً منها امّتى و هم الفائزون الاخير.

و روى انه قال تبعث هذه الامّة يوم القيامة تسدّ الافق و انى مكاثّر بكم الامم. و قال (ص) مثل امّتى مثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره. قوله: عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ الْمَوْضُونِ الْمَنْسُوجِ مَضَاعِفًا يُقَالُ لِلدَّرْعِ مَوْضُونَةٌ إِذَا كَانَتْ بِحَلْقَتَيْنِ حَلْقَتَيْنِ.

قال اهل التفسير على سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مَنْسُوجَةٍ بِقَضْبَانِ الذَّهَبِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ قِيلَ جَعَلَ كُلَّ سُرِيرٍ بِجَنْبِ سُرِيرٍ طُولَ كُلِّ سُرِيرٍ ثَلَاثُمِائَةَ ذِرَاعٍ إِذَا ارَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَجْلِسَ عَلَيْهَا تَوَاضَعَتْ إِذَا جَلَسَ عَلَيْهَا ارْتَفَعَتْ.

مُتَكَبِّينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ بَنَظَرَ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ لَا يَرَى بَعْضُهُمْ قَفَا صَاحِبِهِ، وَصَفُوا مَعَ نَعِيمِهِمْ بِحَسَنِ الْعَشْرَةِ وَ صَفَاءِ الْمَوَدَّةِ وَ تَهْذِيبِ الْإِخْلَاقِ.

يُطُوفُ عَلَيْهِمْ، أَي يَخْدُمُهُمْ وَ يَنْقَلِبُ إِلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ غُلْمَانٌ جَمَعَ وَ لَيْدٌ. وَ خِدْمَةُ الْعُلَمَاءِ أَمْتَعٌ مِنْ خِدْمَةِ الْكِبَارِ وَ هُمْ وَ لِدَانٌ أَنْشَأَهُمُ اللَّهُ لِخِدْمَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

و قال الحسن: هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها و لا سيئات فيعاقبوا عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

و جاء فى بعض الاخبار: ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة، مُخَلَّدُونَ، أَي بَاقُونَ لَا يَمُوتُونَ، خَلَقُوا لِلْخُلْدِ. وَ قِيلَ يَبْقُونَ عَلَى غُلُومَتِهِمْ لَا يَتَغَيَّرُ نَضَارَتُهُمْ وَ لَا يَحْوِلُونَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ. وَ قِيلَ مُخَلَّدُونَ مُسْتَوْرُونَ مَقْرَطُونَ يُقَالُ خَلِدَ جَارِيَتُهُ إِذَا زَيَّنَّهَا وَ حَلَّاهَا بِالْخُلْدِ وَ هُوَ الْقِرْطُ. وَ الْخُلَادَةُ الْقَلَادَةُ لُغَةٌ قَحْطَانِيَّةٌ. قَالَ الشَّاعِرُ:

وَ مَخَلَّدَاتٌ بِاللَّجِينِ كَانَمَا اعجازهن اقاواز الكثمان

أى مزيّنات محليات.

بَأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ الْإِكْوَابُ جَمْعُ كُوبٍ وَ هِيَ الْإِقْدَاحُ الْمُسْتَدِيرَةُ الْإِفْوَاهُ لَا أَدَانَ لَهَا وَ لَا عَرَى وَ الْأَبَارِيقُ جَمْعُ اِبْرِيقٍ، وَ هِيَ ذَوَاتُ الْخِرَاطِيمِ وَ لَهَا عُرُوةٌ سَمِيَتْ اِبْرِيقَ لِبُرُوقِ لَوْنِهَا

من الصفاء و قيل انها عجمية معربة آب ريز، وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ اى قدح مملوء من خمر.
الكأس القدح فيه الشراب و المعين الخمر تجرى من العيون يقال الكوب للماء و غيره، و
الإبريق لغسل الايدي و الكأس لشرب الخمر.

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا. اى تطربهم و لا تؤذيهم بصداع. تقول صدع الرجل و صدع اذا اصابه
الصداع. و قيل لَا يُصَدَّعُونَ، اى لا يفرقون، عَنْهَا تقول صدعهم فانصدعوا اى فرقهم فتنفروا،
و لَا يُنْزِفُونَ اى لا يسكرون فتذهب عقولهم، يقال نزع الشارب فهو نزيف و منزوف اى
سكر. و قيل لا يتقيئون و لا يبولون.

قال ابن عباس: فى الخمر اربع خصال: السكر و الصداع و القيء و البول و اللّه عز و جل
نزه خمر الجنة عنها كلّها.

و قرئ يُنْزِفُونَ بكسر الزاى، يعنى لا تفنى خمرهم تقول انزع القوم اذا فنى شرابهم و قيل
انزع سكر.

وَ فَاكِهَةٌ مِمَّا يَنْخَبِرُونَ اى يختارون فكلّها خيار.

وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَنْتَهُونَ. قال ابن عباس يخطر على قلبه لحم الطير فيصير بين يديه على ما
اشتتهى و يقال انه يقع على صحيفة الرجل فياكل منه ما يشتهى ثم يطير فيذهب.
وَ حُورٌ عِينٌ قرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائى بكسر الراء و النون اى و بحور عين. و قرأ
الباقون بالرفع يعنى و لهم حور عين اى بيض عين، اى ضخام العيون هذا تفسير النبى (ص)
فى جواب ام سلمه.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ المخزون فى الصدف لم تمسه الايدي.

روى انه سطع نور فى الجنة فقالوا ما هذا قالوا حوراء ضحكت فى وجه زوجها. و روى ان
الحوراء اذا مشت سمع تقديس الخلاخيل من ساقيتها و تمجيد الاسورة من ساعديها و ان
عقد الباقوت يضحك من نحرها و فى رجليها نعلان من ذهب شراكهما من لؤلؤ تصران
بالتسبيح.

و كان يحيى بن معاذ يقول اخطب زوجة لا تسلبها منك المنايا و اعرس بها فى دار لا
يخربها دوران البلايا و شبك لها حجلة لا تحرقها نيران الرزايا.

و روى انهن خلقن من الزعفران.

قوله: جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اى يفعل ذلك بهم لجزاء اعمالهم.
قوله: جَزَاءٌ مَنْصُوبٌ عَلَى اَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ وَ قِيلَ مَنْصُوبٌ عَلَى الْمَصْدَرِ اى يَجَازُونَ جَزَاءً بِاعْمَالِهِمْ.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا اى فِى الْجَنَّةِ، لَعْنًا، اى بَاطِلًا مِنَ الْقَوْلِ وَ لَا صِيَاحًا وَ صَخْبًا وَ عَيْثًا، وَ لَا تَأْتِيْمًا اى اِثْمًا وَ قِيلَ وَ لَا تَأْتِيْمًا اى لَا يُقَالُ لَهُمْ اِثْمٌ وَ اِسْأْتُمْ. وَ لَيْسَ التَّأْتِيْمُ مِمَّا يَخْتَصُّ بِالسَّمَاعِ وَ اِنَّمَا جَازَ بِمَجَاوِرَةِ اللَّغْوِ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: اَكَلْتُ خَبْزًا وَ لَبَنًا، اللَّبَنُ مَشْرُوبٌ لَا مَأْكُولٌ وَ اِنَّمَا جَازَ بِمَجَاوِرَةِ الْخَبْزِ.

قوله: اِنَّمَا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا يَعْنِي الْاِقْوَالَا ذَا سَلَامَةٍ يَعْنِي قَوْلَا يَسْلَمُ مِنَ اللَّغْوِ وَ الْاِثْمِ وَ فِى نَصْبِ سَلَامًا ثَلَاثَةَ اقْوَالٍ: اَحَدُهَا اِنْ يَكُوْنُ صِفَةً لِلْقَيْلِ كَمَا ذَكَرْتُ.

وَ الثَّانِي اِنْ يَنْتَسِبُ بِالْقَوْلِ اى الْاِنْ يَقُوْلُوْا سَلَامًا. وَ الثَّلَاثُ عَلَى الْمَصْدَرِ وَ تَقْدِيْرُهُ الْاِنْ يَقُوْلُوْا سَلَّمَكَ اللّٰهُ سَلَامًا.

ثُمَّ ذَكَرَ اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ عَلَى التَّعَجُّبِ مِمَّا لَهُمْ، فَقَالَ: وَ اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ مَا اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ تَقْدِيْرُهُ مَا لِاَصْحَابِ الْيَمِيْنِ. قَالَ اَبُو الْعَالِيَةِ وَ الضَّحَّاكُ: نَظَرَ الْمُسْلِمُوْنَ اِلَى وَجِّهِ وَ هُوَ وَاوَدَ مَخْضَبًا بِالطَّائِفِ فَاعْجَبَهُمْ سَدْرُهَا فَقَالُوْا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ هَذَا فَانزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى هَذِهِ الْاَيَاتِ.
فِى سِدْرٍ مَّخْضُوْدٍ السَّدْرُ شَجَرُ النَّبِقِ وَ الْمَخْضُوْدُ الَّذِى لَا شَوْكَ لَهُ وَ الْخَضْدُ الْقَطْعُ كَاَنَّهُ قَطَعَ شَوْكَهُ وَ يَجُوْزُ فِى الْعَرَبِيَّةِ اِنْ يُقَالُ هَذَا شَجَرَةٌ مَخْضُوْدَةٌ الشَّوْكُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا شَوْكٌ اَصْلًا يَجِبُ خَضْدُهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَ هُوَ عَسَلٌ لَمْ يَكُنْ فِيْهِ شَمْعٌ قَطُّ يَحِبُّ تَصْفِيَّتَهُ مِنْهُ. وَ قَالَ ابْنُ كَيْسَانَ: هُوَ الَّذِى لَا اَذَى فِيْهِ. قَالَ: وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ ثَمْرِ الْجَنَّةِ فِى غُلْفٍ كَمَا يَكُوْنُ فِى الدُّنْيَا مِنَ الْبَاقِلِ وَ غَيْرِهِ بَلْ كُلُّهَا مَأْكُوْلٌ وَ مَشْرُوبٌ وَ مَشْمُوْمٌ وَ مَنْظُوْرٌ اِلَيْهِ.

وَ طَلْحٍ مَنْضُوْدٍ جَاءَ فِى التَّفْسِيْرِ اَنَّهُ شَجَرُ الْمُوْزِ لِاَنَّ ثَمْرَهُ يَكُوْنُ مَنْضُوْدًا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ قِيلَ شَجَرُ الْجَنَّةِ مَوْقَرٌ بِالْحَمْلِ مِنَ اَسْفَلِهِ اِلَى اَعْلَاهُ لَيْسَتْ لَهُ سُوْقٌ بَارِزَةٌ وَ قَالَ الْحَسَنُ لَيْسَ هُوَ بِالْمُوْزِ وَ لَكِنَّهُ شَجَرٌ عَظِيْمٌ نَاضِرٌ رَفِيْفٌ لَهُ ظِلٌّ بَارِدٌ طَيِّبٌ وَ قِيلَ هُوَامٌ غِيْلَانٌ وَ الْعَرَبُ تَحِبُّهُ لِنُوْرِهِ اى لَطِيْبِ نُوْرِهِ. وَ خُوْطِبُوْا بِمَا عَقَلُوْا وَ اِنَّمَا فَضَلَهُ عَلَى مَا فِى الدُّنْيَا كَفَضْلِ سَائِرِ مَا فِى الْجَنَّةِ عَلَى مَا فِى الدُّنْيَا.

وَظِلٌّ مَمْدُودٌ دَائِمٌ تَامٌّ لَا تَنْسَخُهُ الشَّمْسُ كَمَا بَيْنَ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ.
وَقَالَ مَقَاتِلٌ هُوَ ظِلُّ الْعَرْشِ وَصَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجْرَةً يَسِيرُ
الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا
وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: وَظِلٌّ مَمْدُودٌ قَالَ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ عَلَى سَاقٍ يُخْرِجُ إِلَيْهَا أَهْلَ
الْجَنَّةِ فَيَتَحَدَّثُونَ فِي أَصْلِهَا وَيَتَذَكَّرُ بَعْضُهُمْ وَيَسْتَهَيُّ لَهُو الدُّنْيَا فَيُرْسِلُ اللَّهُ عِزَّ وَجِلَّ رِيحًا
مِنَ الْجَنَّةِ فَتَحْرُكُ تِلْكَ الشَّجْرَةَ بِكُلِّ لَهْوٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا.
وَيَحْتَمِلُ أَنَّ الظِّلَّ عِبَارَةٌ عَنِ الْحَفِظِ. تَقُولُ فُلَانٌ فِي ظِلِّ فُلَانٍ أَي فِي كَنْفِهِ لِأَنَّهُ لَا شَمْسَ
هِنَاكَ.

وَمَاءٌ مَسْكُوبٌ مُصْبُوبٌ يَجْرِي دَائِمًا فِي غَيْرِ أَخْدُودٍ وَيَصْعَدُ إِلَى الْقُصُورِ وَالْعَالِيِ وَ
يَنْسَكِبُ مَنَحْدَرًا لَا يَلْطُخُ شَيْئًا وَقِيلَ يَسْكَبُ عَلَى الْخَمْرِ فَيَشْرَبُ مَمْزُوجًا.
وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ أَي كَثِيرَةُ الْأَجْنَاسِ وَالْأَنْوَاعِ لَا مَقْطُوعَةٌ بِالزَّمَنِ وَلَا مَمْنُوعَةٌ بِالثَّمَنِ وَقِيلَ
ثَمَرَةُ الدُّنْيَا فِي الشِّتَاءِ مَقْطُوعَةٌ وَفِي الرَّبِيعِ مَمْنُوعَةٌ لَمْ يَنْع.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا تَنْقَطِعُ إِذَا جَنَيْتَ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنْ أَحَدٍ إِذَا أَخَذَهَا.
وَقِيلَ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ أَي لَا مَحْصُورَةٌ بِالْجِدَارِ كَمَا يَحْصُرُ عَلَى بَسَاتِينِ الدُّنْيَا وَ جَاءَ فِي
الْحَدِيثِ مَا قَطَعْتَ ثَمْرَةً مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهَا ضَعْفَيْنِ.
وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ أَي عَالِيَةٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي قَوْلِهِ: وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ أَي عَالِيَةٌ قَالَ ارْتِفَاعُهَا لِكَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ وَ أَنَّ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لِمَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ
وَ قِيلَ إِذَا ارْتَفَعَتْ الْفُرُشُ بِالنِّسَاءِ وَ الْعَرَبُ تَسْمِي الْمَرْأَةَ فَرَاشًا وَ لِبَاسًا عَلَى الْإِسْتِعَارَةِ.
قَالَ النَّبِيُّ (ص) الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ.

فَسَمِي الْمَرْأَةُ فَرَاشًا. مَرْفُوعَةٌ رَفَعْنَ بِالْجَمَالِ وَ الْفَضْلِ عَلَى نِسَاءِ الدُّنْيَا وَ قِيلَ: رَفَعْنَ عَنْ أَنْ
يَبْلُنَ أَوْ يَحْضَنَ أَوْ يَتَغَوَّطْنَ أَوْ يَمْتَحِطْنَ أَوْ يَشِينْنَ. دَلِيلٌ هَذَا التَّوَابِيلُ قَوْلُهُ فِي عَقْبِهِ: إِنَّا
أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِّشَاءً أَي خَلَقْنَاهُنَّ خَلْقًا جَدِيدًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَعْنِي الْآدَمِيَّاتِ الْعَجَائِزِ الشَّمْطِ يَقُولُ خَلَقْنَا هُنَّ بَعْدَ الْهَرَمِ خَلْقًا آخَرَ
فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عَذَارَى.

قال مجاهد روى عن رسول الله (ص) انه قال فى امرأة عند عايشه من بنى عامر و كانت عجوزا ان الجنة لا تدخلها العجز، فولّت تبكى فقال (ص) اخبروها انها يومئذ ليست بعجوز. ان الله تعالى يقول: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً الْآيَةِ.

و عن انس بن مالك عن النبى (ص) فى قوله: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً قَالَ: عجائزكن فى الدنيا عمشا رمسا فجعلهن ابكارا.

قال بعض المفسرين و قد فعل الله سبحانه فى الدنيا بذكرى فقال تعالى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ سئل الحسن عن ذلك الصلاح، فقال جعلها شابة بعد أن كانت عجوزا، و ولودا بعد ان كانت عقيما.

و قال مقاتل و غيره هن الحور العين انشأهن الله عز و جل على جهة الابتداء لم تقع عليهن ولادة.

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عَذَارَى لَا يَأْتِيهَا الرَّجُلُ الْإِلَّا وَجَدَهَا بَكَرًا.

عُرْبًا جمع عروب و هى المتحبيبة الى زوجها بغنجها و قيل عُرْبًا مشتبهات للازواج، يقال ناقة عروبة اذا اشتهدت الفحل و قيل هى الحسنه التبعل و قيل هى الخفرة المتبدلة لزوجها و قيل هى اللعوب بزوجه انسابه.

و فى بعض التفاسير عُرْبًا اى كلامهن عربى أتراباً جمع ترب.

اى مستويات على سن واحد، بنات ثلث و ثلثين، و قيل هن لدات فى شكل ثلث عشره سنة فى قد صاحبها.

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ اى خلقهاهن لاصحاب اليمين، و عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال يدخل اهل الجنة الجنة جردا و مردا بيضا جعادا مكحلين ابناء ثلث و ثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعا فى سبع اذرع.

و عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص) ادنى اهل الجنة الذى له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و ياقوت كما بين الجايبة الى صنعاء.

و فى بعض الروايات ينظر الى وجهه فى خدها اصفى من المرأة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضىء ما بين المشرق و المغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوبا ينفذها بصره حتى يرى مخّ

ساقها من وراء ذلك.

و روى ان فى الجنة غرفة يقال لها العالية فيها حوراء يقال لها الغنجة اذا اراد ولى الله ان يأتيتها اتاها جبرئيل فأذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف و صيفة يجمعن اذيالها و ذوائبها يبخرنها بمجامر بلا نار.

و عن عبد الرحمن البيلماني قال ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيها سبعون غرفة فى كل غرفة زوجة من الحور العين ينظر فى وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه فى وجهها و ترى هى وجهها فى وجهه من الحسن، مكتوب فى نحر كل واحدة منهن انت حبيبى و انا حبيبك بياضن كبياض المرجان و صفاؤهن كصفاء الياقوت.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) تقول الحوراء لولى القيامة لولى الله كم من مجلس من مجالس ذكر الله قد اكرمك به العزيز اشرفت عليك بدلالى و غنجى و اترابى و انت قاعد بين اصحابك تخاطبنى الى الله عز و جل، فترى شوقك كان يعدل شوقى او حبيك كان يعدل حبى و الذى اكرمنى بك و اكرمك بى ما خطبتنى الى الله عز و جل مرة الا خطبتك الى الله سبعين مرة فالحمد لله الذى اكرمنى بك و اكرمك بى وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ الْآخِرِينَ من مؤمنى هذه الامة.

هذا قول بعض المفسرين. و يروى عن النبى (ص) قال من آدم (ع) الينا ثلثة و منى الى يوم القيمة ثلثة و لا يستتمها الا سودان من رعاة الإبل ممن قال لا اله الا الله. و عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال خرج رسول الله (ص) يوما فقال عرضت على الامم فجعل يمر النبى معه الرجل و النبى معه الرجلان و النبى معه الرهط و النبى ليس معه رهط و النبى ليس معه احد و رايت سوادا كثيرا سدّ الافق فقيلى لى انظر هكذا و هكذا فرأيت سوادا كثيرا سدّ الافق فقيلى هؤلاء امّتك و مع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب.

و فى رواية عبد الله بن مسعود عن رسول الله (ص) قال عرضت على الانبياء الليلة باتباعها حتى اتى على موسى فى كبكبة بنى اسرائيل فلما رايتهم اعجبونى فقلت اى رب من هؤلاء قيل هذا اخوك موسى و من معه من بنى اسرائيل، قلت فاين امّتى قيل انظر عن يمينك فاذا ظراب مكه قد سدّت بوجوه الرجال فقيلى هؤلاء امّتك أ رضيت قلت رب

رضيت قيل انظر عن يسارك فاذا الافق قد سدّ بوجوه الرجال، قيل هؤلاء امتك ارضيت قلت رب رضيت رب رضيت فقيل ان مع هؤلاء سبعين الفا يدخلون الجنة بلا حساب عليهم. فقال نبي الله (ص) ان استطعتم ان تكونوا من السبعين فكونوا و ان عجزتم و قصرتم فكونوا من اهل الطراب و ان عجزتم فكونوا من اهل الافق فاني قد رأيت ثم اناسا يتهاوشون كثيرا.

و روى انه قال (ص) اني لارجو ان تكونوا شطر اهل الجنة ثم تلا رسول الله (ص): **ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.**

و قال ابو العالية و مجاهد و عطاء بن ابي رباح و الضحاک **ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ**، يعنى من سابقى هذه الامّة و **ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ** من هذه الامّة فى آخر الزمان يدل عليه قول النبی (ص): **هما جميعا من امتى.**

قوله: **وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ** ما أصحابُ الشَّمَالِ المشأمة و الشمال واحد و هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم طريق الشمال الى النار و يلزمهم الشوم و النكدة. فى سَمُومٍ و هو الريح الحارة تدخل فى المسامّ و جمعه سماءم و قيل السموم حرّ جهنم و فيحها و هو بالنهار و الحرور بالليل و قيل سموم جهنم ریح باردة شديدة البرد تخرج من تحت صخرة فى جهنم تقطع الوجوه و سائر اللحوم و منه قول الشاعر:

اليوم يوم بارد سمومة من جزع اليوم فلا نلومه

وَ حَمِيمٍ و هو الماء الحار فى النهاية.

وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ دخان شديد السواد تقول العرب اسود يحموم اذا كان شديد السواد. قال الضحاک النار سوداء و اهلها سود و كل شىء فيها اسود. و قيل يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار. قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة.

لا باردٍ و لا كريمٍ اى لا بارد المدخل و لا كريم المنظر. و قيل لا ماؤهم بارد، و لا مقيلهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشىء نفت عنه الكرم، و قال فى موضع آخر لا ظليل و لا يُعْنَى مِنَ اللَّهَبِ و هذا الظل هو سرادق جهنم يجمع الخلق يوم القيامة، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم، و تنطبق عليهم شعبة

فتملأ اجواف الكفار و مساهمهم و يأخذ المؤمن كهيئة الزكمة.
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ مُتَنَعِّينَ فَمَنْعَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْانْزِجَارِ وَ شَغْلَهُمْ عَنِ الْاِعْتِبَارِ.
 المترف الجبار المتنعّم المعجب بنفسه و الترف السرف فى العيش.
 وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ اى يقيمون على الذنب العظيم لا يتوبون و لا يستغفرون،
 و الحنث العظيم هاهنا الشرك، يقال بلغ الغلام الحنث اى بلغ مبلغا بحيث يسىء العمل و
 التحنث من الاضداد التحنث التأثم و التحنث التبرر و التحرج عن الاثم. و كان رسول الله
 (ص) يتحنث فى غار حراء اى يتعبّد.

و قيل الحنث العظيم اليمين الغموس و معنى هذا: انهم كانوا يحلفون انهم لا يبعثون و ذلك
 فى قوله: أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ يَقويه ما بعده: وَ كَانُوا يَقُولُونَ أ
 إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ قرأ ابو جعفر و نافع و الكسائى: إِذَا مِتْنَا بِالْخَبْرِ،
 أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ بِالاسْتِفْهَامِ. و قرأ الباقرن بالاستفهام فيها أ وَ أَبَاؤُنَا قَرَاءُ نَافِعٍ وَ ابْنِ عَامِرٍ
 يسكون الواو و الباقرن بفتح الواو، من فتح الواو جعله عظفا و استفهاما و من سكنه جعله
 عظفا. و كانوا يقولون، ذلك تكذيبا للبعث.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اى قل لهم يا محمد ان الاولين و الآخريين.
 لَمَجْمُوعُونَ، محشورون، اِلى مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَ هُوَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ مَعْلُومٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى
 متى يكون.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْيَا الضَّالُّونَ، اى ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمِ انكُمْ أَهْيَا الضَّالُّونَ عَنِ الدِّينِ الذَّاهِبُونَ عَنِ
 الْحَقِّ، الْمُكْذِبُونَ بِاللَّهِ وَ رِسلِهِ.

لَاكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ شجرة الزقوم هى الشجرة الملعونة فى القرآن و هى شجرة تنبت
 فى النار ترعرع و تورق و تثمر كان طلعها رؤس الحيات.

فَمَا لُونُ مِنْهَا اى من الشجر، البُطُونُ لَانِ اللّٰهُ يَسَلِّطُ عَلَيْهِمْ جوعا شديدا فيملاؤن بطونهم
 رجاء زوال الجوع فاذا امتلئوا منه وجدوا عطشا شديدا فيعرض عليهم الحميم. فيشربون
 شرب الهيم و هى العطاش من الإبل و قيل هى ابل تصيبها داء فلا تروى من الماء فلا تزال
 تشرب حتى تهلك. و قيل الهيم جمع الاهيم و هو الرمل الذى لا يرويه المطر.

و قوله: فَسَارِبُونَ عَلَيْهِ، اى على الزقوم او على الاكل او على الشجر قرأ اهل المدينة و

عاصم و حمزة شرب الهيم بضم الشين و الباقون بفتحها، و هما لغتان فالفتح على المصدر و الضم اسم بمعنى المصدر كالضعف و الضعف.

هذا نزلهم يوم الدين اي هذا الطعام و الشراب ما اعد لضيافتهم يوم الجزاء و قوتهم و غذاؤهم ابدًا.

نحن خلقناكم، خطاب لمشركي قريش اي نحن خلقناكم و لم تكونوا شيئًا و انتم تعلمون ذلك، فلو لا تصدقون فهلا تصدقون بالله و رسوله و هلا تصدقون بالبعث بعد أن علمتم النشأة الاولى.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ای نامی که بهر جای قدم زنی و بهر کوی قدم نهی و رنگ کس نگیری و همه را برنگ خود برآری.

بر ملکوت گذر کردی ملک و ملائکه زیر و زبر کردی. بدیوان دیوان رسیدی لشکر تلبیس ابلیس را هزیمت کردی. بمیدان سلطان درآمدی، سر سروران و گردن کشان را بچنبر طاعت آوردی. ببازار راغبان دنیا برآمدی، ساکنان دکان رغبت را برانگیختی. هنگامها مخلوقات را تاراج کردی. بجمع عاشقان رسیدی نعره عاشقان بعیوق رسانیدی. از کنشت و کلیسا، مسجد و صومعه ساختی. بیت کده آمدی بت را با بت گر بسجود آوردی. در عقبه عاقبت بی حرمتان را لا بشری و حرمت داران را لا تخف شنوایدی.

تو آنی که در حجره تنگ و تاریک لحد چراغ معرفت و توحید دوستان را افروزی. در قیامت زیانه آتش و زبانه دوزخ را از گوینده خود باز داری. بنور خود نائره نار الله الموقدة بنشانی، اینست که دوزخ بنده مؤمن را گوید: جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک لهبی: قوله: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ مَعْنَاهُ اذْكَرَ یَا مُحَمَّدٍ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

یاد کن ای محمد آن روز که افتادنی بیفتد. قیامت را واقعه فرمود از زودی که بیفتد چون فرا دید آید. نه بینی که هر چه بیفتد زودتر از آن بزمین رسد که بنهند. همانست که جایی دیگر فرمود: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

روز سیاست و هیبت است روز تعابن و حسرت است، يوم الأرزفة و العاشية يوم القارعة و الواقعة.

آن روز قبه اخضر فرو گشایند و بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند، چهره ماه و خورشید سیاه کنند. اختران را از فلک فرو ریزند. سما را بر سمک زنند. زمین را بجنایند.

رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا كَوْهَهَا رَا از بیخ برکنند بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا تا همچون دودی و گردی شود بر هوا.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا آن روز بلال درویش را میآرند با تاج و حله و مرکب برد ابرد میزنند تا بفردوس اعلی برند و خواجه او را امیه بن خلف با اغلال و انکال و سلاسل بر وی میکشند تا بدرک اسفل برند.

اینست که رب العالمین فرمود خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ، یکی را بردارنده تا با علی علیین برند یکی را فرو برنده تا باسفل السافلین. آن طیلسان پوش منافق را بآتش میبرند و آن قبا بسته مخلص را بهشت میفرستند. آن پیر مناجاتی مبتدع را بآتش قهر میسوزند و آن جوان خراباتی معتقد را بر تخت بخت می نشانند.

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد

آن روز عالمیان سه گروه باشند چنانک حضرت رب العزة فرمود: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ هَمَانِ تقسیم است که در آخر سوره فرمود: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ.

سابقان که در اول سوره فرمود مقربان اند که در آخر سوره فرمود ایشان را چه کرامت است و چه دولت فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. ایشان را منازل با رفعت است و مساکن با سعت. میان غرف و طرف، در ریاض اریض و غیاض عریض مطاف ساخته، بر اطراف سریر و اعطاف حریر تکیه زده، غلمان مخلصون و ولدان چون در مکنون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق و اکواب بخدمت میان بسته، مطربان ملیح با او تار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل و ماء معین و شیر و می و انگبین پیش آن مقربان و سابقان در باغ

معرفت در ظل درخت محبت بر حافات جوی قربت شراب زلفت و الفت نوش همی کنند
و بر بساط انبساط در خلوت وَ هُوَ مَعَكُمْ با دوست مهره مهر همی بازند.

وَ حُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ حوران بهشتی را بمروارید مانند کرد آن مروارید
خوشاب که در صدف پوشیده باشد، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب.

همچنین کنیزکان بهشتی در میوه بهشت تعبیه اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان
نیفتد تا آنکه بنده مؤمن بهشت رسد، میوه باز کند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته.
از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

مصطفی (ص) در وصف این کنیزکان فرموده در تفسیر حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ قال علی
کل امرأة سبعون حلة لیست منها حلة علی لون الأخری و سبعون لونا من الطیب لیس منها
لون علی لون الآخر لكل امرأة سبعون سریرا من یاقوتة حمراء منسوجة بالدر، علی کل
سریر سبعون فراشا بطائنها من استبرق و فوق السبعین فراشا سبعون ایکة لكل امرأة منهن
سبعون وصیفة بید کل وصیفة صحفتان من ذهب فیهما لون من طعام یجد لآخر لقمه منها
لذة لا یجد لاولها و یعطی زوجها مثل ذلک علی سریر من یاقوت احمر علیه سواران من
ذهب موشح بیاقوت احمر ثم قال اللہ تبارک و تعالی: جزاء بما كانوا یعملون.

اینست پاداش کردار مؤمنان و ثواب طاعات و عبادات ایشان. و این صفت مزدوران است
که کار کنند و مزد خواهند.

اما خدای را دوستانی اند که ایشان سر بهشت رضوان فرو نیارند و حور و قصور و انهار و
اشجار ایشان را صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند و ساکنان عالم عشق و
سلاطین جهان معرفت و مشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت و جمال خود بریشان عرضه میکند و ایشان یقین و معرفت خود برو
جلوه میکنند.

بهشت جوی می و شیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و
دریاهای تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد و
حیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدرات معرفت و مخبات مشاهدت برو جلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل بازگردد و ایشان درگذرند و تا به مَفْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ دیده همت بکس باز نکنند.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) چه بینید این آب زه که می او کنید؟
أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹)؟ شما آن فرزند میآفرینید یا ما آفریدگار آنیم.
نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، ما اجلهای شما باز انداختیم، مرگ بر شما تقدیر کردیم، و مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ و ما نتوان نیستیم که امثال شما بر شما بدل آریم، وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱)

و شما را باز در صورتی دیگر آفرینیم، از هر صورت که خواهیم و شما ندانید.
و لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى، و خود دانسته‌اید آفرینش اول، فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) چرا آفرینش نخست در یاد نیارید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) چه بینید این کشت که می‌ورزید؟
أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ، شما آن را میرویانید، أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) یا رویاننده آن منم.
لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا، اگر خواهیم آن بر را کاه کنیم، فَظَلَّمْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) تا شما در نفریغ خوردن آید.

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (۶۶) آن رنج که در زمین بردیم بر ما تاوان آمد.
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) بلکه ما را بی‌روزی گذاشتند.
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) چه بینید این آب که می‌آشامید.
أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ، شما آن را می‌فرو آرید از میغ، أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) یا ما فرو بارندگان آنیم؟

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا، اگر ما خواهیم آن باران را تلخ کنیم یا شور، فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ (۷۰)
چرا از من آزادی نکنید؟

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) چه بینید این آتش که میاوروزید.
أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا، شما میرویانید و می‌فرا آرید درخت آتش أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲)

یا ما آفریدگار آنیم.
نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا، ما این آتش را یادگار کردیم.
وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) و بکار دروایست دشتیان را.
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) یاد کن بپاکی آن خداوند بزرگوار خویش را.
فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵)، سوگند میخورم بافتادنگهها قرآن.
وَ إِنَّهُ لَفَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) و این سوگندیست کاشک شما دانید که بزرگوار است.
إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) این قرآنیست نیکو آزاده آسان.
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) در نامه پوشیده نوشته و یاد داشته و شنیده.
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) نه پاسد آن را مگر پاک کردگان و پاکیزگان.
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) فرو فرستاده است از خداوند جهانیان.
أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) باین سخن می دروغ زن گیرید.
وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) و روزی خویش آن میکنید که روزی ده را
می دروغ زن گیرید؟
فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) چرا آن گه که جان بگلو رسد.
وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) و آن گه شما مینگرید.
وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ، و ما نزدیک تریم با او از شما، وَ لَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ (۸۵) لکن شما
نمی دانید و نمی بینید.
فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرَجِعُونَهَا چرا اگر شما نه انگیختنی اید و پاداش دادنی آن
جان را از گلو با پس نیارید، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) اگر راست میگویید.
فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ (۸۸) اما آن کس که از نزدیک کردگانست.
فَرُوحٌ، او را آسایشی است و آسانی و زندگانی، وَ رِيحَانٌ، و روزی و تن آسائی و بویی
خوش، وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ (۸۹) و بهشت بازید و ناز و شادی.
وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) و اما ایشان که از خداوندان راست دست اند.
فَسَلَامٌ لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) تو رستی از اندوه خداوندان راست دست.
وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) و اما آن کس که از دروغ زن گیران است و

گمراهان.

فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) فرو آمدن وی بر شرابی است از آب جوشیده.
وَتَصَلِيَةً جَحِيمٍ (۹۴) و رسانیدن او بآن.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) این سخن راست بی گمان است و گفتار درست.
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶).

النوبة الثانية

قوله: أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَي تَصْبُونَ فِي الْأَرْحَامِ مِنَ النُّطْفِ يُقَالُ أَمِنَ الرَّجُلُ يَمْنِي لَا غَيْرَ وَ
مَنِيَتِ الشَّيْءُ إِذَا قَضَيْتَهُ وَ سَمِيَ الْمَنِي مَنِيًّا لِأَنَّ الْخَلْقَ مِنْهُ يَقْضَى وَ تَقُولُ مَذَى الرَّجُلُ يَمْذَى
وَ أَمَذَى يَمْذَى لَعْتَانِ: وَ أَمَا الْوَدَى فَلَا اشْتِقَاقَ مِنْهُ وَ هُوَ عِنْدَ أَبِي عُبَيْدَةَ بِالذَّالِ غَيْرِ الْمَعْجَمَةِ
وَ عِنْدَ الْمَاسْتَوِيِّ بِالذَّالِ الْمَعْجَمَةِ قَالَ وَ بِالذَّالِ غَيْرِ الْمَعْجَمَةِ هُوَ غَرَسَ النَّخْلَ. احْتَجَّ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ بِابْتِدَاءِ الْخَلْقِ عَلَى صِحَّةِ الْبَعْثِ فَقَالَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَي أَنْتُمْ تَخْلُقُونَ مَا تُمْنُونَ بِشْرًا،
أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ وَ قَدْ كَانُوا مَقْرَبِينَ بَانَ اللَّهُ خَالِقَهُمْ.

نَحْنُ قَدَرْنَا، قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِتَخْفِيفِ الدَّالِ وَ الْبَاقُونَ بِتَشْدِيدِهَا. وَ هُمَا لَعْتَانِ. التَّقْدِيرُ: تَرْتِيبُ
الشَّيْءِ عَلَى مَقْدَارٍ وَ الْمَوْتُ يَجْرَى بَيْنَ الْخَلْقِ عَلَى مَقْدَارٍ مَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ وَ حِكْمُهُ فَسَوَّى
بَيْنَهُمْ وَ جَعَلَ أَهْلَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الشَّرِيفِ وَ الْوَضِيعِ فِيهِ وَاحِدًا وَ قِيلَ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ
الْمَوْتَ، بَانَ كَتَبْنَا عَلَى مَقْدَارٍ لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نَقْصَانَ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ صَغِيرًا وَ مِنْهُمْ مَنْ
يَمُوتُ كَبِيرًا، وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ لَا يَسْبِقُنَا أَحَدٌ إِلَى أَمَاتِكُمْ قَبْلَ الْوَقْتِ.

عَلَى أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ عَلَى بِمَعْنَى اللَّامِ وَ هُوَ مُتَّصِلٌ بِقَوْلِهِ: قَدَرْنَا.

.. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ اعْتِرَاضٌ وَ الْمَعْنَى: قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، لِنُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ قِيلَ السَّبْقُ
بِمَعْنَى الْغَلْبَةِ وَ عَلَى أَنْ تُبَدِّلَ مُتَّصِلٌ بِالْغَلْبَةِ، يَعْنِي وَ مَا نَحْنُ بِمَغْلُوبِينَ عَاجِزِينَ عَنِ أَهْلَاكِكُمْ
وَ أِبْدَالِكُمْ بِأَمْثَالِكُمْ. هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ. وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا
لَا تَعْلَمُونَ أَي لَا يَعْيِنَا أَحَدٌ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نُنشِئَكُمْ فِي خَلْقٍ آخَرَ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَهُ مِنْ أَعَادَتِكُمْ
فِي الْوَقْتِ الَّذِي أَرِيدُهُ وَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أَرِيدُهُ.

وَ قِيلَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ أَي أَنْ أَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَ مِنْكُمْ الْقِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ لَمْ نَسْبِقْ وَ لَا
فَاتِنَا ذَلِكَ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ نَحْنُ قَادِرُونَ عَلَى أَحْيَائِكُمْ وَ انْشَائِكُمْ ثَانِيًا وَ أَنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت فى بطون الامهات نطفة ثم علقه ثم مضغة الى تمام الخلقة و ليست الأخرى كذلك فَلوْ لا تَذَكَّرُونَ فتعلمون انى قادر على اعادتكم كما قدرت على ابدائكم و قيل النشأة الاولى خلق آدم من طين.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ اى تثيرون الارض و تلقون فيها البذر.
أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ، تَنْبِتُونَهُ، أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ الْمُنْبِتُونَ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله و حده و لهذا

قال النبى (ص) لا يقولن احدكم زرعت و ليقل حرثت، و قد سمى الحارث زارعا على انه فعل اسباب الزرع و الانبات.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اى ابطلناه حتى يكون متحطما اى تبنا لا حب فيه و لا قمح اى جعلناه يابسا بعد خضرته بآفة تصيبه حتى لا يكون فيه الحب، فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ اى صرتم تتعجبون لهلاكه و يبسه بعد خضرته و قيل تفكّهون اى تندمون على نفقاتكم بقوله: فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا. و قال الحسن تندمون على ما سلف منكم من المعصية التى اوجبت تلك العقوبة.

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ قرأ ابو بكر عن عاصم «اينا» بهمزيين، و قرء الآخرون على الخبر و مجاز الآية: فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ و تقولون إِنَّا لَمُعْرَمُونَ اى غرنا اموالنا و صارما انفقنا فى حرائتنا غرما علينا و المغمم الذى ذهب ماله بغير عوض.

بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ ممنوعون عن الرزق اى حرمانا ما كنا نطلبه من الربيع و الزرع.
روى عن انس بن مالك قال مر رسول الله بارض الانصار فقال ما يمنعكم من الحرث قالوا الجدوبة قال: فلا تفعلوا فان الله عز و جل يقول انا الزارع ان شئت زرعت بالماء و ان شئت زرعت بالريح و ان شئت زرعت بالبذر. ثم تلا رسول الله (ص): أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ.
أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِى تَشْرَبُونَ يعنى الماء العذب.
أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ و هو السحاب و احدتها مزنة، أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ بقدرتنا.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا ملحا شديد الملوحة و قيل مرًا و المر الذى اذا شرب احرق الخلق، من تاججت النار اذا استعرت فَلوْ لا تَشْكُرُونَ اى هلا تشكرون على عظيم منتى عليكم

حيث لم اجعل ذلك اجاجا.

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَي تَقْدَحُونَ وَ تَسْتَخْرِجُونَ مِنْ زَنْدِكُمْ يُقَالُ وَرَى الزَّندَ يَرَى وَرِيَا فَهُوَ وَارٌ إِذَا انْقَدَحَتْ وَ أُورِيتُ الزَّندَ أَي قَدَحْتَهَا.

أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا الَّتِي تَقْدَحُ مِنْهَا النَّارُ وَ هِيَ الْمَرْخُ وَ الْعِفَارُ، أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤْنَ الْخَالِقُونَ. وَ فِي الْمَثَلِ: فِي كُلِّ شَجَرٍ نَارٌ وَ اسْتَمَجَدَ الْمَرْخُ وَ الْعِفَارُ.

يُقَالُ يَثْقُبُ الرَّاعِي عُودَ أَحَدِهِمَا وَ يَدْخُلُ رَأْسَ الْآخَرِ فِي الثَّقْبَةِ فَيُولِدُ النَّارَ.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرَةً، أَي جَعَلْنَا نَارَ الدُّنْيَا تَذَكُّرَةً لِلنَّارِ الْكَبِيرِ إِذَا رَأَاهَا الرَّائِي ذَكَرَ جَهَنَّمَ. قَالُ مَقَاتِلُ وَ مُجَاهِدٌ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرَةً، أَي مَوْعِظَةً يَتَعَطَّى الْمُؤْمِنُ. وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالُ: نَارُ بَنِي آدَمَ الَّتِي يُوقِدُونَ جِزءً مِنْ سَبْعِينَ جِزءً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنْ كَانَتْ لِكَافِيَةٍ قَالُ: فَإِنَّهَا فَضِلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَ سِتِينَ جِزءً.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ جَعَلْنَا النِّعْمَ الَّتِي تَقَدَّمَتْ تَذَكُّرَةً لِحَقِّ اللَّهِ وَ مَا يَجِبُ مِنْ طَاعَتِهِ وَ مَتَاعاً، أَي بَلْعَةً وَ مَنفَعَةً لِلْمُقْوِينَ أَي الْمَسَافِرِينَ الَّذِينَ نَزَلُوا بِالْقَوَاءِ وَ الْقِي وَ هِيَ الْأَرْضُ الْخَالِيَةُ الْبَعِيدَةُ مِنَ الْعِمْرَانِ وَ الْأَهْلِينَ فَفِي النَّارِ اعْظَمَ نَفْعٌ لِلْمَسَافِرِ إِذَا نَزَلَ بِالْأَرْضِ الْفَقْرِ، يَخْبِزُ بِهَا خَبْزَهُ وَ يَصْلِحُ طَعَامَهُ وَ يَسْتَدْفِي بِهَا فِي حَالِ بَرْدِهِ فَحَاجَةُ الْمَسَافِرِ إِلَيْهَا اعْظَمُ مِنْ حَاجَةِ الْمَقِيمِ.

ثُمَّ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَى السَّعَادَةَ بِأَهْطَارِ النَّارِ وَ خَلَقَهَا إِذَا أُورِيَ الزَّندَ لِأَنَّهُ لَوْ أَحْتَاجَ الْمَسَافِرُ إِلَى حَمَلِهَا مَعَ نَفْسِهِ لَشَقَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَفِي هَذَا اعْظَمَ عِبْرَةٌ وَ اعْظَمَ حِجَّةٌ.

وَ قِيلَ الْمَقْوَى الَّذِي نَفَدَ زَادَهُ مِنْ قَوْلِهِمْ أَقْوَتُ الدَّارِ إِذَا خَلَّتْ مِنْ سَاكِنِيهَا.

وَ قِيلَ الْمَقْوَى الْمَسَافِرُ الَّذِي مَعَهُ دَابَّةٌ قَوِيَةٌ.

بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَقَالُ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْتُونُ لِأَنَّ النِّعْمَةَ فِيهِ سَابِقَةٌ عَلَى جَمِيعِ النِّعْمِ ثُمَّ بِمَا فِيهِ قَوَامُ النَّاسِ وَ هُوَ الْحَبُّ فَقَالُ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ثُمَّ بِالمَاءِ الَّذِي يَعْجَنُ بِهِ وَ يَشْرَبُ عَلَيْهِ، فَقَالُ أَفَرَأَيْتُمْ المَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ثُمَّ بِالنَّارِ الَّتِي يَخْبِزُ بِهَا، فَقَالُ أَفَرَأَيْتُمْ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ فَصَارَ بِمَجْمُوعِ الثَّلَاثَةِ طَعَاماً لَا يَسْتَعْنِي عَنْهُ الْجِسَدُ مَا دَامَ حَيًّا وَ ذَكَرَ عَقِيبَ كُلِّ وَاحِدٍ مَا يَأْتِي عَلَيْهِ وَ يَفْسُدُهُ.

فَقَالُ فِي الْأَوَّلِ: نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ المَوْتَ.

وَ فِي الثَّانِي: لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً. وَ فِي الثَّلَاثِ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجاً وَ لَمْ يَقْلُ فِي

الرابعة ما يفسدها بل قال: نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا يَتَعَذَّبُونَ بِهَا، وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ الْمَسَافِرِينَ يَنْتَفِعُونَ بِهَا.

ثم قال فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ امر بتنزيه الله تعالى و تقدس عمّا لا يليق بوصفه بعد ما ذكر ما يدل وحدانيته من عظيم آياته، و قيل معناه قل سبحان ربي العظيم. و جاء مرفوعا أنه لما نزلت هذه الآية.

قال عليه السلام اجعلوها فى ركوعكم و لما نزلت: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، قال اجعلوها فى سجودكم.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ معناه فاقسم و دخلت لا صلة للتوكيد و قيل لا نفى و معناه: ليس الامر كما قال الكفار فى القرآن انه سحر و شعر و كهانة ثم ابتداء فقال أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ. قرأ حمزة و الكسائى: بموقع النجوم على التوحيد. و قرأ الباقون: بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ على الجمع. قال ابن عباس: اراد نجوم القرآن و سوره فانه كان ينزل على رسول الله (ص) متفرقا نجوما فكانه اقسام بنزول القرآن نجوما على رسول الله (ص) و قيل اقسام بقلب محمد (ص) لانه محل وقوع نجوم القرآن و قيل مواقع النجوم قلوب العلماء و قيل هى مغارب كواكب السماء و قيل منازلها، فكانه اقسام بقدرته على مساقطها و مجاريها فى افلاكها، و قيل هى الارض تسقط عليها الكواكب و تتناثر ليوم القيامة و يحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته.

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ اى القسم، بنجوم القرآن قسم عظيم القدر لو تعلمون. إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا و الآخرة و الرؤية و النعيم و قيل كَرِيمٌ اى عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين و قيل كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه، و قيل كريم يكرمه المؤمنون و الملائكة المقربون و قيل كريم لان يسره يغلب عسره.

فى كِتَابٍ مَكْنُونٍ اى محفوظ مصون محروس عند الله فى اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين و قيل فى كِتَابٍ مَكْنُونٍ اى محفوظ فى المصاحف عن التبديل فلا يغير منه حرف و لا لفظ كقوله: إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ قال قتاده هى المصاحف التى فى السماء بايذى الملائكة السفرة

الكرام البررة لا يمسّها أأ ملك مطهّر، اما المصاحف فى الدنيا فىمسه الكافر النجس و المناق الرجس و قيل ظاهر الآفة نفى و معناه نهى اى لا ينبغى ان يمسّه جنب او حائض او محدث و هو قول عطاء و طاووس و اكثر اهل العلم و به قال مالك و الشافعى و قال ابو حنيفة يجوز للمحدث و الجنب حمل المصحف و مسّه و الاول قول اكثر العلماء لما روى عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ان فى الكتاب الذى كتبه رسول الله (ص) لعمر بن حزم ان لا يمسّ القرآن الا طاهر و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآنا على قرب الجوار و الاتساع كما روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن، الى ارض العدو و اراد به المصحف. و روى سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه ان النبى (ص) قال لا تمسّ القرآن الا و انت طاهر. و لانه اجماع الصحابه، و سئل على (ع) أ يمسّ المحدث المصحف؟ فقال لا.

و قال عطاء: لا يقلّب الورق من المصحف الا المتوضّى. و اما الصبيان فلاصحابنا فيه و جهان: احدهما انهم يمنعون منه كالبالغين. و الثانى انهم لا يمنعون لمعنيين: احدهما ان الصبى لو منع ذلك ادى الى ان لا يتعلّم القرآن و لا يحفظه لان وقت تعلّمه و حفظه حال الصغر. و الثانى ان الصبى و ان كان له طهارة فليست بكاملة لان النبّة لا تصح منه فاذا جاز ان يحمله على غير طهر كامل جاز ان يحمله محدثا و الله اعلم. تنزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اى القرآن من عند رب العالمين. سمى المنزل تنزيلا على اتساع اللغة كالتقدير للمقدور و الخلق للمخلوق.

أ فبهذا الحديث، اى بهذا القرآن، سمّاه حديثا لان فيه ذكر حوادث الامور، انتم مُدْهِنُونَ اى مكذّبون كافرون و المدهن المناق الذى يجرى فى الظاهر على خلاف ما هو فى الباطن. ادهن و داهن اذا اسرّ خلاف ما اظهر. و قيل المدهن المناق الذى يلين جانبه ليخفى كفره و اصله من الدهن.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنْكُمْ تُكذّبُونَ اى تجعلون شكر رزقكم ان تكذّبوا رازقكم، نزلت فى المستمطرين بالانواء و ذلك انهم كانوا يقولون اذا مطروا بعد الجدوبة امطرنا بنوء كذا و لا

يروون ذلك من قبل الله عز و جل، و روى عن ابن عباس: ان النبي (ص) خرج فى بعض اسفاره فعطش اصحابه و احتاجوا الى الماء. فقال (ص) أ رأيتم ان دعوت لكم، فسقيتم فلعلكم تقولون سقينا هذا المطر بنوء كذا، فقالوا يا رسول الله ما هذا بحين الانواء ثم صلى ركعتين و دعا فهاجت ريح هيمت سحابة فمطروا حتى سالت الاودية و ملثوا الأسقية، ثم ركب النبي عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات، فمرّ برجل يغترف بقدح له و يقول سقينا بنوء كذا و لم يقل هذا من رزق الله فانزل الله سبحانه تعالى و تقدّس وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ.

و كان عليه الصلاة و السلام يقول لو حبس الله سبحانه القطر عن امّتى عشر سنين ثم انزل لاصبحت طائفة منهم يقولون: سقينا بنوء كذا.

و عن زيد بن خالد الجهنى قال: صلى لنا رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كان من الليل فلما انصرف اقبل على الناس، فقال هل تدرون ما ذا قال ربكم قالوا الله و رسوله اعلم قال اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر فاما من قال مطرنا بفضل الله و رسوله و برحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب و اما من قال مطرنا بنوء كذا و كذا، فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب.

و عن ابى هريرة عن رسول الله (ص) قال: ما انزل الله من السماء من بركة الا اصبح فريق من الناس بها كافرين ينزل الله الغيث فيقولون بكوكب كذا و كذا.

و قيل وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اى حظكم و نصيبكم من القرآن، أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ.

قال الحسن خسر عبد لا يكون حظه من كتاب الله الا التكذيب به. و يروى انه (ص) قال: ان اخوف ما اخاف على امّتى ثلث: حيف الأئمة و تكذيب بالقدر و ايمان بالنجوم ثم حدّهم فقال: فلو لا إذا بلغت الحلقوم الحلقوم مجرى النفس و البلعوم مجرى الطعام. يقول تعالى فهلا اذا بلغت الحلقوم عند النزاع و أنتم يا اقرباء الميت الذين حوله تنظرون اليه متى تخرج نفسه و قيل تنظرون الى امرى و سلطاني لا يمكنكم الدفع و لا تملكون شيئا و قيل و انتم تنظرون ان يحلّ بكم ما حلّ به.

و فى الخبر لا يموت احد حتى يعلم أ هو من اهل الجنة ام من اهل النار. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ يعنى بالقدرة و العلم، وَ لَكِنَّ لَا تُبْصِرُونَ قَرِينَا مِنْهُ. و قيل نحن

اقرب اليه و اقدر منكم عليه، وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ قُرْبِي وَ لَا تَعْرِفُونَ قُدْرَتِي.
فَلَوْ لَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اى هلا ان كنتم غير مجزيين،
محاسبين تَرْجِعُونَهَا، اى تردون روح هذا الميت الى جسده، اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى قولكم: لَوْ
كُنَّا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا.

و قيل اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى ان لا بعث. و قوله: تَرْجِعُونَهَا، جواب لو لا الاولى و الثانية و
مثل هذا جائز فى كلامهم كقوله: فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
اجيبا بجواب واحد و تقدير الآية: ان كان الامر كما تقولون انه لا بعث و لا حساب و لا اله
يجازى فهلا تردون نفس من يعز عليكم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم يمكنكم ذلك فاعلموا ان
الامر الى غيركم و هو الله عز و جل فآمنوا.

ثم ذكر طبقات الخلق عند الموت و بين درجاتهم فقال: فَاِمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ هَذَا
رجوع الى التقسيم فى اول السورة فالمقربون هم السابقون و هم اهل جنة عدن.
فَرَوْحٌ، قرأ يعقوب: فروح بضم الراء و الباقون بفتحها. فمن قرأ بالضم فمعناه الحياة الدائمة
لهم.

و قال الحسن: معناه تخرج روحه فى الريحان اى يشم عند الموت ريحانة فتخرج بها
روحه.

و من قرأ بالفتح فمعناه فله روح اى راحة و فرح عند الموت.
و قيل الروح الاستراحة و الريحان الرزق و قيل الروح فى القبر و الريحان فى الجنة معدلهم
و قيل الروح النجاة من النار و الريحان دخول دار القرار.

و قال الزجاج: الريحان هاهنا التحية لاهل جنة عدن.
وَ اَمَّا اِنْ كَانَ، المتوفى، مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ اى سلامة لك يا
محمد منهم فلا تهتم لهم فانهم سلموا من عذاب الله عز و جل و انك ترى فيهم ما تحب
من السلامة.

و قيل فَسَلَامٌ لَكَ، اى امن لك من شقاوتهم.

أوردهاند در بعضى كتب كه عايشه از حضرت سلطان كوين و امام الثقلين النبى الهاشمى
اعنى النبى الامى العربى محمد المصطفى (ص) پرسيد كه يا رسول الله از آن رازها كه شب

معراج رفت و حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید که فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ چه بود؟ اگر لختی که گفتنی است با من گویی.

رسول هاشمی و نبیّ مطلبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود: یا عایشه گفتم خداوندا اُمّتهای گذشته چون سر از اطاعت بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی، قومی را بزمین فرو بردی، قومی را صورت بگردانیدی، خداوندا با امت من چه خواهی فرمود و ایشان را حکم چه رانده‌ای؟

حضرت عزت جل و علا فرمود فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.
تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت‌دان و دل خویش از ایشان بسلامت دار و ایمن باش.

اگر گذشتگان را سنگ باران فرستادم، امت تو را رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده‌ام و حکم رانده که: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.
و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را با آسمان بر آرم و بجنّات مأوی رسانم که من در ازل فرموده‌ام: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا.

و اگر ایشان را صورت خلقت بگردانیدم، اینان را صورت عمل بگردانم، سیئات را حسنات کنم. که من در ازل فرموده‌ام.
فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

یا محمد و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با امت تو سخن گویم و عتاب کنم، خود با ایشان من حساب نکردی، لو لانی احب معاتبتهم لما حاسبتهم.

و قیل قوله: فَسَلَامٌ لَّكَ، هذا خطاب لكل من مات منهم يقول له الملائكة ببشرونة عند قبض روحه سلام لك انك من اصحاب اليمين و قیل ببشرونة عند الخروج من القبر و قیل هذا من المقلوب ای سلام لاصحاب اليمين منك ای انك تلقاهم فی الجنة.

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ، بالبعث، الصَّالِّينَ عن الهدى و هم اصحاب المشأمة فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ای له نزل من حمیم ای غذاؤهم و معاشهم و نصیبهم من جهنم ماء حار.
وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ای اقامة فی جحیم و هو ما عظم من النار.

إِنَّ هَذَا الَّذِي ذَكَرْتَ لَهُوَلَاءِ الْفِرْقِ الثَّلَاثِ وَقِيلَ كُلُّ مَا ذَكَرْنَا فِي هَذِهِ السُّورَةِ، لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ أَيُّهُ هُوَ يَقِينُ حَقَّ الْيَقِينِ، أَيُّ الْخَبَرِ الَّذِي لَا شَكَّ فِيهِ أَضَافَ إِلَى نَفْسِهِ كَيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَسْجِدِ الْجَامِعِ.

وَقِيلَ التَّقْدِيرُ: حَقُّ الْأَمْرِ الْيَقِينِ. وَ الْيَقِينُ عِلْمٌ يَحْصُلُ بِهِ ثَلَجُ الصَّدْرِ وَيُسَمَّى بِرَدِّ الْيَقِينِ وَقِيلَ هُوَ عِلْمٌ يَحْصُلُ بِالذَّلِيلِ.

وَقَالَ قَتَادَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ تَارِكًا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ حَتَّى يَقِفَهُ عَلَى الْيَقِينِ مِنْ هَذَا الْقُرْآنِ. فَامَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقِينُ فِي الدُّنْيَا فَنَفَعَهُ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَامَّا الْكَافِرُ فَيَقِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِينَ لَا يَنْفَعُهُ.

فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ الْأَسْمَ هُوَ الْمَسْمِيُّ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمَسْبُوحُ غَيْرَ اللَّهِ وَ الْمَعْنَى أَذْكَرَهُ بِأَسْمَائِهِ الْعُلَى وَ صِفَاتِهِ الْحَسَنَى وَقِيلَ نَزَّهُ اللَّهُ عَمَّا نَسَبَ إِلَيْهِ مِنَ السُّوءِ.

رَوَى صَلَةُ بْنُ زَفَرٍ عَنْ حَذِيفَةَ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ (ص)، فَكَانَ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ: «سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ» وَ فِي سَجُودِهِ: «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى». وَ مَا أَتَى عَلَى آيَةِ رَحْمَةِ الْإِوْقْفِ وَ سَأَلَ وَ مَا أَتَى عَلَى آيَةِ عَذَابِ الْإِوْقْفِ وَ تَعَوَّذَ.

وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ. وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ لَمْ تَصِبْهُ فَاقَةٌ أَبَدًا.

النُّوْبَةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ: أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ. حَضَرَتْ حَقُّ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَائُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ، دَرِينِ آيَةِ كَرِيمِهِ كَلَامٍ قَدِيمٍ أَزَلَى أَظْهَارِ قَدْرَتِ خَوْشِشِ مِيكَنْدِ بَرِّ عَالَمِيَانِ دَرِ آفَرِينِشِ آيْشَانِ. تَا بَدَانْتَدِ كِه صَانَعِ بِي عِلْتِ أَوْ اسْتِ، كَرْدِگَارِ بِي آلتِ أَوْسْتِ قَهَارِ بِي عِلْتِ أَوْسْتِ غَفَارِ بِي مَهْلَتِ أَوْسْتِ. سِتَّارِ هَر زَلْتِ أَوْسْتِ.

خَدَاوَنْدِي كِه بِيَا فَرِيدِ أَزْ آبِ ضَعِيفِ صَوْرَتِي لَطِيفِ. بِنَمُودِ صَنْعَتِي مَتِينِ أَزْ نَظْفِهِ مَهِينِ.

نقشه‌ها گوناگون راست کرده بکن فیکون. اعضاء متشاکل، اضداد متمائل.
هر عضوی بنوعی از جمال آراسته. نه بر حد او فروده نه از قدر او کاسته.
هر یکی را صفتی داده و در هر یکی قوتی نهاده.

حواس در دماغ، بها در پیشانی، جمال در بینی، سحر در چشم، ملاحظت در لب، صباحت در خد، کمال حسن در موی، حسد در جگر، حقد در سپرز، شهوت در عروق، ایمان در دل، محبت در سر، معرفت در جان. نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین‌تر.

میان آب لطیف و خاک کثیف چنین نگار چیست. چون نگارنده یکیست در کس کس این خوار چیست. چندین غرائب و عجائب از قطره آب..؟! عاقل در نظاره صنعت، و غافل در خواب.

ای جوانمرد تا چند بدیده ظاهر بنشان شواهد نگری، یک بار بدیده باطن بنشان لطائف نگر.

چنانستی که رب العزة فرمودی: عبدی رویت آراستم و دلت آراستم، رویت آراستم از بهر نظاره خلق. دلت آراستم از بهر نظاره خود. رویت خلق ببیند و دلت من بینم. بر روی تو که نظاره‌گاه خلق است حد شریعت راندن روا نداشتم. در دلت که نظاره‌گاه من است درد قطیعت رسانیدن کی روا دارم.

ما آن خداوندیم که در صفت قدرت ما هم آفریدن است، هم میرانیدن از آفریدن خیر داد که: **أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.**

از میرانیدن خبر داد که: **نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ.**

در آفریدن صفات لطف نمودم. در میراندن کمال قهر نمودم.

بیافریدم، تا قدرت و لطف بینی، بمیرانم، تا سیاست و قهر بینی، باز زنده گردانم تا هیبت و سلطنت بینی.

چون میدانی که قادر و توانام، حکیم و دانام. و در توانایی و دانایی بی‌همتایم، فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ. بیایکی مرا بستای و بیکنایی و بزرگواری مرا یاد کن تا فردا ترا در زمره مقربان فَرُوحٍ وَ رِيحَانٍ پیش آرم که من در ازل حکم چنین کرده‌ام و خود در کلام قدیم

فرموده‌ام: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَارْوْحُ وَرِيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ.

یکی از بزرگان دین گفته که روح و ریحان هم در دنیاست و هم در عقبی.

روح در دنیاست و ریحان در عقبی. روح آنست که دل بنده مؤمن را بنظر خویش بیاراید تا حق از باطل و اشناست. آن گه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آن گه بینا کند تا بنور منت می‌بیند. شنوا کند تا پند ازلی می‌نیوشد. پاک کند تا همه صحبت او جوید. ببطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند تا از او باو نگرَد. بصیقل عنایت بزداید تا در هر چه در نگرَد او را ببیند.

بنده چون برین صفت بسرای سعادت رود آنجا ریحان کرامت ببیند. نسیم انس دمیده، زیر درخت وجود تخت رضا نهاده، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته. بنده ملک‌وار نشسته و دوست ازلی پرده برگرفته بسمع بنده سلام رسانیده و دیدار ذوالجلال نموده.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ اصحاب الیمین از سابقان و مقربان بمنزلت و مرتبت فروتراند عابدان‌اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بنواز و نعیم بهشت رسند و عاملان‌اند، در دنیا عمل میکنند تا در عقبی. ثواب یابند و رب العزه میفرماید: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهر چه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملک کریم ایشان را نومید نکنیم. مزد کارشان تمام دهیم. فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَفَضْلَ خُودِ بَرِ سِرْ نَهِيْمٍ وَ يَزِيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ.

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته، انوار لطفها افروخته، انواع عطرها سوخته، غلمان و ولدان، خدم و حشم بخدمت ایستاده، ساقیان دل فریب جامهای شراب بر دست نهاده، مطربان شورانگیز نغمهای دلربای درگرفته.

هر یکی چون ملکی نشسته، در غرف و شرف و ریاض و غیاض خویش بر تخت عز تکیه زده، تاج ولایت مرصع بجواهر عنایت بر سر نهاده، بر بساط انبساط از مشاهده مشهود داد بداده، طوق جمال در گردن وصال قلاده کرده، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته: مالا عين رأْت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر نقد گشته، بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان نوازد که اللّٰه تعالی

بنده عاصی را نوازد بوقت غیاب.

۵۷- سورة الحديد

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
سَبَّحَ لِلَّهِ بِيَاكِي وَبِي عَيْبِي بَسْتُود وَنَامُ بَرْدُ خُدَاي رَا، مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هَرَّ چَه در
آسمانهاست و در زمينهاست، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) و اوست آن توانا، دانا.
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَوْ رَاسْتُ پَادشاهي آسمانها و زمينهها، يُحْيِي وَ يُمِيتُ زنده
ميکند و مي ميراند وَهُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) و اوست بر همه چيز توانا.
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ اوست آن پيشين و پسين، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ أَشْكَارَا وَ نَهَان، وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) و او بهمه چيز داناست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اوست که بيافريد هفت آسمان و هفت
زمين در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوي شد بر عرش، يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي
الْأَرْضِ ميداند هر چه در زمين شود، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ هر چه بيرون آيد از آن، وَ مَا يَنْزِلُ
مِنَ السَّمَاءِ وَ هر چه فرود آيد از آسمان، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هر چه بر شود بر آسمان، وَهُوَ
مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ او با شماست هر جا که باشيد، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) و الله
بکرد شما بيناست.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَوْ رَاسْتُ پَادشاهي آسمانها و زمينهها، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
(۵) و با الله گردد همه کار.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ مِي دَر آرد شب در روز، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ مِي دَر آرد روز در
شب، وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶) و او داناست بهر چه در دلهاست.
آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بگرويد با الله و فرستاده او، وَ أَنْفَقُوا وَ نَفَقُوا وَ صدقه دهيد، مِمَّا
جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ از اين مرده بازمانده که از پيشينيان باز گرفته بشما دادند و شما را
در آن دراز دست کردند، فَأَلْذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ايشان که بگرويدند از شما بخدا و رسول، وَ
أَنْفَقُوا وَ زَكَاةً وَ صدقه دادند از مال خويش، لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) ايشانراست مزدی بزرگ.
وَ مَا لَكُمْ لَا تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ چيست شما را که بگرويد بخداي، وَ الرَّسُولُ يُذْعَوُكُمْ وَ رسول

میخواند شما را، لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا بگروید بخداوند خویش، وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ و پیمان از شما بسته آمده است، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) اگر گروید گانید.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ سَخَنَانِي پیدا روشن درست، لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا بیرون آرد شما را از تاریکها بروشنایی، وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ و الله بشما مهربان است سخت بخشاینده.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و چیست شما را و چه رسید که نفقه نمی کنید در سبیل خدا، وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و الله راست میراث آسمانها و زمینها، لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ يَكْسَانٌ نِيسْت از شما، مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ آن کس که نفقه کرد و مال داد در سبیل خدای پیش از گشادن و جنگ کرد با ایشان، أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً ايشان مهترانند در درجه، مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا از ایشان که از پس نفقه کردند و جنگ، وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى و همه را بهشت وعده داد، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) و الله بدانچه شما می کنید داناست و آگاه.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا آن کیست که وام دهد بالله عز و جل، قَرْضًا حَسَنًا و امی نیکو، فَيُضَاعِفُهُ لَهُ تا آن وام او را اندتویی کند و اند باره، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) و او راست مزدی نیکو.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در آن روز که گرویدگان را بینی يَسْعَى نُورُهُمْ روشنایی ایشان، بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ در پیش ایشان و دست راست ایشان، بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ بَشَارَتِ شما امروز بهشتهایی است، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها روان، خَالِدِينَ فِيهَا و شما جاوید در آن، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) آنست آن رستگی و پیروزی بزرگوار.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ آن روز که دورویان گویند مردان و زنان، لِلَّذِينَ آمَنُوا مؤمنین و گرویدگان را، أَنْظَرُونَا درنگ کنید ما را، نَقْتَسِسْ مِنْ نُورِكُمْ تا از روشنایی شما خویشتن را روشنایی فروزیم، قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ ايشان را گویند بازگردید و با دنیا روید، فَالْتَمِسُوا نُورًا و نور جوید از آنجا که مؤمنان آورند، فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ میان آن دو قوم دیواری زند بارویی لَهُ بَابٌ بر آن باروی دری بود بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ اندرون آن

باروی بهشت، وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) و بیرون آن باروی دوزخ. يُنَادُوهُمْ مَنَاظِقَانَ مَوْمِنَانَا آواز دهند از پیش خویش و خوانند و گویند: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ نَه ما با شما بودیم قَالُوا بَلَىٰ پاسخ کنند مؤمنان و گویند آری وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ لَكِنْ شما دلها خویش تباہ کردید و تنها خویشتن، وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ تَوْبَهُ دَرِ دَرَنگ نهادید و چشم بر بد افتاد رسول من نهادید و مؤمنان، وَ ارْتَبْتُمْ وَ دَرِ گمان افتادید وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ وَ دروغه‌آء شما که در آن بودید شما را فرهیفته کرد، حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تَا آن گاه که کار خدای و فرمان او در رسید، وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) و فرهیفته کرد شما را بخدای آن دیو فرهیونده.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ أَمْرُ آن روز است که نه از شما باز خرید پذیرند و نه باز فروشند، وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ نَه ازیشان که کافر شدند، مَا وَأَكُمُ النَّارُ جَايگاه و بنگاه شما آتش است، هِيَ مَوْلَاكُمْ آن بشما نزدیکتر و شما را حق تر وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۵) و بد جایگاه و شدن گاه که آن است.

التوبة الثانية

این سوره الحديد بیست و نه آیت است و پانصد و چهل کلمه و دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف، جمله بمدینه فرود آمده است.

مفسران آن را مدنی شمردند، مگر کلبی که او این سوره از مکیات شمرد و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

و در فضیلت سوره روایت کند ابی کعب از مصطفی (ص) قال من قرأ سورة الحديد كتب من اللذين آمنوا بالله و رسوله.

قوله: سَبَّحَ لِلَّهِ در قرآن ذکر تسبیح بچهار لفظ بیاید: بلفظ مصدر و ماضی و مستقبل و امر، مصدر آن است که گفت: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى، ماضی آن است که گفت: سَبَّحَ لِلَّهِ مستقبل آنست که: يَسْبِحُ لِلَّهِ امر آنست که: سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ.

و این کلمه بر اختلاف الفاظ بر دو معنی حمل کنند یا بر معنی صلاة یا بر معنی تنزیه و تمجید ابن عباس بر معنی صلاة نهاد سَبَّحَ لِلَّهِ ای صَلَّى لِلَّهِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ ای صَلَّى لِلَّهِ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ ای صَلَّى رَبِّكَ و باین قول ما فی السَّمَاوَاتِ معنی آن است که من فی السَّمَاوَاتِ

تا بر عقلا افتد که نماز میکنند.

و بر قول دیگر مفسران تسییح تنزیه است و تمجید و ما فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ از بهر آن گفت که عقلا و غیر عقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت و إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.

سئل عن علی بن ابی طالب (ع) عن سبحان فقال كلمة رضيها الله لنفسه.
و سئل ابن عباس عن التسييح فقال انزاه الله عن سوء.

و الاسم منه سبوح ای طاهر لا سوء به و لا دام و قال امیة:

سَبَّحُوا اللَّهَ وَ هُوَ الْمَجْدُ أَهْلٌ رَبَّنَا فِي السَّمَاءِ أَمْسَى كَبِيرًا
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَزِيزُ هُوَ الْمُتَمِّينُ فِي صَنْعِهِ الشَّدِيدُ فِي بَطْشِهِ الْمُنِيعُ فِي قَدْرِهِ الْغَالِبُ
عَلَى غَيْرِهِ الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ.

و قيل هُوَ الْعَزِيزُ فِي أَمْرِهِ الْحَكِيمُ فِي قَضَائِهِ وَ قِيلَ الْعَزِيزُ فِي انْتِصَارِهِ الْحَكِيمُ فِي تَدْبِيرِهِ.
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَي الْقُدْرَةُ عَلَى إِدْعَائِهَا وَ اتِقَانِهَا وَ مَا فِيهَا مِنَ الْمَطَرِ وَ الْإِرْزَاقِ
وَ الدَّفَائِنِ وَ النَّبَاتِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ يُحْيِي النُّطْفَةَ الْمَيْتَةَ وَ يُمِيتُ الْحَيَّ.

و قيل يحيى للبعث و يميت في الدنيا. و قيل يحيى الارضين بالنبات و يميتها عنه بيبسها و
قيل يحيى قلوب المؤمنين بالايمان و يميت قلوب الكافرين بالكفر، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ مِنَ الْإِحْيَاءِ وَ الْإِمَاتَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ هُوَ الْأَوَّلُ يَعْنِي قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِلَا إِبْتِدَاءٍ كَانَ هُوَ وَ لَمْ
يَكُنْ شَيْءٌ مَوْجُودٌ وَ الْآخِرُ بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ بِلَا انْتِهَاءٍ يَفْنَى الْأَشْيَاءَ وَ يَبْقَى هُوَ وَ الظَّاهِرُ
الْغَالِبُ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَ الْبَاطِنُ الْعَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ.

هذا معنى قول ابن عباس.

و قال السَّدي: هُوَ الْأَوَّلُ بِهِرِهِ إِذْ عَرَّفَكَ تَوْحِيدَهُ وَ الْآخِرُ بِجُودِهِ إِذْ عَرَّفَكَ التَّوْبَةَ عَلَى مَا
جَنَيْتَ، وَ الظَّاهِرُ بِتَوْفِيقِهِ إِذْ وَفَّقَكَ لِلسُّجُودِ لَهُ الْبَاطِنُ بِسُتْرِهِ إِذْ عَصَيْتَهُ فَسُتَرَ عَلَيْكَ.
و قال ابن عمر هُوَ الْأَوَّلُ بِالْخَلْقِ وَ الْآخِرُ بِالرِّزْقِ وَ الظَّاهِرُ بِالْإِحْيَاءِ وَ الْبَاطِنُ بِالْإِمَاتَةِ.

و قال الضحاک هُوَ الَّذِي أَوَّلَ الْأَوَّلِ وَ آخَرَ الْآخِرِ وَ أَظْهَرَ الظَّاهِرِ وَ أَبْطَنَ الْبَاطِنِ.

و قال مقاتل بن حيان هُوَ الْأَوَّلُ بِلَا تَأْوِيلٍ أَحَدٍ وَ الْآخِرُ بِلَا تَأْخِيرٍ أَحَدٍ، وَ الظَّاهِرُ بِلَا أَظْهَارٍ

احد وَ الْبَاطِنُ بلا ابطان احد.

و قال يمان هو الاول القديم و الآخر الرحيم و الظاهر الحليم. و الباطن العليم.
و قال ابن عطاء هُوَ الْأَوَّلُ بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها وَ الْآخِرُ بكشف احوال
العقبى حتى لا يشكّوا فيها وَ الظَّاهِرُ على قلوب اوليائه حتى يعرفوه وَ الْبَاطِنُ عن قلوب
اعدائه حتى ينكروه.

و قيل هذه الواوات مقحمة و المعنى هو الاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولاً
لا يكون آخراً و من كان ظاهراً لا يكون باطناً.

و قيل هُوَ الْأَوَّلُ كان قبل كل شىء باسمائه و صفاته و كلامه لم يكن شىء غيره وَ الْآخِرُ
بعد كل شىء يمضى ما قد اراد و يجبر على مشيئته العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً و لا
يزال اولاً كما يكون آخراً وَ الظَّاهِرُ الغالب العالى عز و جل و هو البارئ فى صنعه الدال
على قدرته و حكمته وَ الْبَاطِنُ الذى بطن كل شىء علماً فهو يبطنها و يرى سرائرها و يعلم
خفاياها و هو عز و جل خفى كنهه و كيفه و قدره.

و قيل هُوَ الْأَوَّلُ علماً و حكماً وَ الْآخِرُ امضاء و قسماً وَ الظَّاهِرُ صنعا و رسماً وَ الْبَاطِنُ كيفاً
و قدراً.

و سأل عمر كعباً عن هذه الآية فقال معناها: ان علمه بالاول كعلمه بالآخر و علمه بالظاهر
كعلمه بالباطن وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ما كان منها و ما هو كائن مما لم يكن لا يخفى عليه
شىء.

روى عن ابى هريرة قال دخلت فاطمة بنت رسول الله على النبى (ص)، فسالته خادماً
فقال لها رسول الله (ص) الا ادلك على ما هو خير لك من ذلك ان تقولى اللهم رب
السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا و رب كل شىء منزل التورينة و الانجيل و
الفرقان فالحب و النوى اعوذ بك من شر كل ذى شر انت آخذ بناصيته انت الاول
فليس قبلك شىء و انت الآخر فليس بعدك شىء و انت الظاهر فليس فوقك شىء و انت
الباطن فليس دونك شىء اقض عنى الدين و اغنى من الفقر.

هُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ قال ابن عباس: كل يوم كالف سنة ممّا
تعدّون و قال الحسن: ستة ايام من ايام الدنيا و لو أراد أن يجعلها فى طرفة عين لكان قادراً

على ذلك، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، الاستواء اذا عَقَّبْتَهُ على فهو فى العربية استقرار كقوله عز و جل: وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ هو فى هذه المواضع الاربع استقرار.

قال يزيد بن هارون من وضع استقراء الله على العرش على غير ما يقرر فى قلوب العامة فهو جهمى.

و الاستقراء اذا عَقَّبْتَهُ الى فهو الصعود و العمد كقوله تعالى فى موضعين من القرآن: اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ.

و عن على بن الحسين بن شقيق، قال: قلت لعبد الله بن المبارك: كيف نعرف ربنا عز و جل. قال: فى السماء السابعة على عرشه و لا نقول كما تقول الجهمية هنا هنا فى الارض و قد شرحنا الكلام فى هذه المسئلة فيما تقدم.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ مِنْ عَرَقٍ أَوْ دَابَّةٍ أَوْ مَاءٍ أَوْ بَذْرٍ أَوْ كَنْزٍ، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ دَابَّةٍ أَوْ نَبَاتٍ أَوْ مَاءٍ أَوْ جَوْهَرٍ، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ أَمْرٍ أَوْ قَضَاءٍ أَوْ مَلِكٍ أَوْ قَطْرٍ، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا مِنْ مَلِكٍ أَوْ عَمَلٍ، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا أَنْ مَعْنَاهُ عِلْمُهُ مَعَكُمْ وَ قِيلَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَمَا كُنْتُمْ بِالْقُدْرَةِ وَ الْعِلْمِ عَلَى الْعُمُومِ وَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ بِالرَّحْمَةِ وَ النُّصْرَةِ عَلَى الْخُصُوصِ، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فَيَجَازِيكُمْ عَلَى أَعْمَالِكُمْ.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَرَّرَ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَوَّلِ حَالَةَ الدُّنْيَا وَ الْمُرَادَ بِالثَّانِيَةِ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لِهَذَا خْتَمَ بِقَوْلِهِ: وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ أَي لِهَ الْمَلِكِ أَوَّلًا وَ آخِرًا فَالْأَوَّلُ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ وَقْتُ الْحَيَاءِ وَ الْإِمَامَةِ وَ الْآخِرُ فِي الْآخِرَةِ حِينَ تَرْجَعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ وَ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ سِوَاهُ لَا مَلِكًا وَ لَا مَلِكًا فَقَرَنَ بِالْأَوَّلِ يَحْيَى وَ يَمِيتُ وَ قَرَنَ بِالْآخِرِ مَا يَكُونُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ مَرْجَعِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ جَزَائِهِ أَيَّاهُمْ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ أَي يَنْقُصُ مِنَ اللَّيْلِ وَ يَزِيدُ فِي النَّهَارِ، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ أَي يَنْقُصُ مِنَ النَّهَارِ وَ يَزِيدُ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَي بِمَا فِي الْقُلُوبِ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ تَوْحِيدٍ وَ جَحْدٍ.

آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفَقُوا مِنَ الزَّكَاةِ وَ الْجِهَادِ وَ وَجْهِ الْبِرِّ، مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ أَي جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْمَالِ بِالْوَرَاةِ مِمَّنْ قَبْلَكُمْ. وَ قِيلَ جَعَلَكُمْ مَمْلُوكِينَ فِيهِ بِتَمْلِيكِهِ أَيَّكُمْ ذَلِكَ

و حقيقة الاستخلاف استدعاء القادر الى ان يقوم بالامر بدلا من قيام غيره.

فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ، جزاء حسن.

و ما لَكُمْ لا تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يُدْعُواكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ فِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى الزَّامِ الْإِيمَانِ
بالسمع و المعنى اى عذر لكم فى حال ترككم الايمان و دعاء الرسول اياكم الى الايمان
حاصل موجود، وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو أَخَذَ عَلَى مَا لَمْ يَسْمُ فاعله، مِيثَاقَكُمْ بضم
القاف و قرأ الآخرون، بفتح الهمزة و الخاء ميثاقكم بفتح القاف اى اخذ الله ميثاقكم حين
اخرجكم من ظهر آدم عليه السلام بان الله ربكم لا اله لكم سواه اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، باخذ
ذلك الميثاق و قيل: اخذ ميثاقكم باقامة الحجج و الدلائل التى تدعو الى متابعة الرسول ان
كنتم مؤمنين يوما فاليوم احرى الاوقات ان تؤمنوا لقيام الحجج و الاعلام ببعثه محمد (ص)

و نزول القرآن.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ يَعْزِمُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ يَعْنِي الْقُرْآنَ لِخُرُوجِكُمْ، اللَّهُ
بِالْقُرْآنِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، و قيل ليخرجكم الرسول بالدعوة من ظلمات الشرك الى
نور الايمان، وَ اِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرْؤُفٌ رَحِيمٌ، وَ مَا لَكُمْ اَلَّا تَتَفَقَّهُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَقُولُ اى شىء لكم فى ترك الانفاق فيما يقربكم الى الله و انتم ميتون
تاركون اموالكم كانه يحثهم على الانفاق فى سبيله بتنبئهم على انهم مخلفون ما يملكونه و
انهم لا يخلدون فى الدنيا و ان ما فى ايديهم يأول الى الله سبحانه بعد فناءهم ثم بيّن فضل
من سبق بالانفاق فى سبيل الله و بالجهاد فقال: لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ،
يعنى فتح مكة و قيل فتح الحديبية و قاتل، يعنى لا يستوى فى الفضل من انفق ماله و قاتل
العدو مع رسول الله (ص) قبل فتح مكة مع من انفق و قاتل بعده اُولَئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ
الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا، و ذلك لان العرب كانت تعتر بمكة فلما فتحت قويت قلوب
المؤمنين و انكسرت قلوبهم و كان الانفاق قبل فتح مكة افضل و كذلك الجهاد لما كان فيها
من المشقة و لما كان بالمؤمنين اليها من الحاجة، قال الكلبي نزلت هذه الاية فى ابي بكر
الصديق و فيها دلالة واضحة و حجة ظاهرة على تفضيل ابي بكر و تقديمه فانه اول من
سلم و ذلك فيما روى ان ابا امامة قال لعمر بن عبسة: باى شىء تدعى انك ربع الاسلام
قال انى كنت ارى الناس على الضلالة و لا ارى للاوثان شيئا ثم سمعت عن رجل يخبرنا

اخبار مكة فركبت راحلتى حتى قدمت عليه قال: قلت ما انت قال انا نبي، قلت و ما نبي، قال رسول الله قلت باى شىء ارسلك قال اوحد الله لا اشرك به شيئا و كسر الاوثان و صلة الارحام قلت: من معك على هذا، قال: حر و عبد و اذا معه ابو بكر و بلال فاسلمت عند ذلك فرأيتنى ربع الاسلام.

و انه اول من اظهر الاسلام على ما روى عن عبد الله قال كان اول من اظهر الاسلام رسول الله (ص) و ابو بكر و عمار و امه سمية و صهيب و بلال و المقداد و لانه اول من قاتل على الاسلام.

روى عن عبد الله قال: اول من اظهر اسلامه بسيفه النبى (ص) و ابو بكر و انه اول من انفق على رسول الله (ص).

روى عن ابن عمر قال كنت عند النبى و عنده ابو بكر الصديق و عليه عباءة قد خلها فى صدره بخلال فنزل جبرئيل فقال مالى ارى ابا بكر عليه عباءة قد خلها فى صدره بخلال فقال انفق ماله علىّ قبل الفتح. قال فان الله عز و جل يقول اقرأ عليه السلام و قل له ا راض انت عنى فى فقرك هذا ام ساخط، فقال رسول الله (ص) يا ابا بكر ان الله عز و جل يقرأ عليك السلام و يقول لك ا راض انت فى فقرك ام ساخط، فقال: اسخط على ربي..؟ انى عن ربي راض.

و لهذا قدّمه الصحابه على انفسهم و اقرّوا له بالتقدم و السبق و ذلك فيما روى عبد الله بن سلمة عن على (ع) قال: سبق رسول الله (ص) و صلى ابو بكر و ثلث عمر فلا اوتى برجل فضلنى على ابي بكر و عمر الا جلدته جلد المفترى و طرح الشهادة و قوله: وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى السَّابِقِ و اللاحق و عدهم الله الجنة. قال عطا درجات الجنة يتفاضل فالذين انفقوا قبل الفتح فى افضلها.

و قرأ ابن عامر: و كلّ بالرفع اى كل و وعد الله الحسنى وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فثبتت كلا على ما يستحقه.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا كُلِّ مَنْ قَدَّمَ عَمَلًا صَالِحًا يَسْتَحِقُّ بِهِ مَثُوبَةً فَقَدْ اقْرَضَ مِنْهُ قَوْلُهُم: الايدى قروض و كذلك كلّ مَنْ قَدَّمَ عَمَلًا سَيِّئًا يَسْتَوْجِبُ بِهِ عِقَابًا فَقَدْ اقْرَضَ. لذلك قال عز و جل: قَرْضًا حَسَنًا لَانِ الْمَعْصِيَةَ قَرْضٌ سِئَاءٌ قَالَ امِيَّة:

لا تخلطن خبيثات بطيبة و اخلع ثيابك عنها و انج عريانا
كل امرئ سوف يجزى قرضه حسنا او سيئا و مدين مثل ما دانا
و قيل المراد بالقرض الصدقة.

و اختلفوا فى القرض الحسن فقيل: ان يكون من الحلال و قيل لا ربا فيه و قيل: طيبة بها
نفسه و قيل القرض الحسن ان يقول: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر».
روى انه لما نزلت هذه الاية جعل ابو الدحداح يتصدق بنصف كل شىء يملكه فى سبيل
الله حتى انه خلع احدى نعليه ثم جاء الى ام الدحداح فقال: انى بايعت ربى فقالت: ربح
بيحك، فقال النبى (ص): كم من نخلة مدلاة عدوقها فى الجنة لابي الدحداح
فِيضَاعِفُهُ بِالرَّفْعِ عَلَى الِاسْتِيفَانِ عَلَى مَعْنَى فَهُوَ يَضَاعَفُهُ وَ بِالنَّصْبِ عَلَى جَوَابِ الِاسْتِفْهَامِ وَ
لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ. ثواب حسن و قيل كريم لانه لم يتبذل فى طلبه و قيل كريم صاحبه.
يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اِى لَهُمْ اِجْرٌ كَرِيمٌ، فى ذلك اليوم يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
لان طريق اهل الجنة يمنة و تجاههم و طريق اهل النار يسرة ذات الشمال. رفت بهشتيان
سوى بهشت ميان دست راست است و پيش روى و رفت دوزخيان سوى دوزخ ميان پس
بشت است و دست چپ و قال النبى (ص): بينا انا على الحوض انادى هلم، فاذا ناس اخذ
بهم ذات الشمال فاختلجوا دونى فانادى الا هلم فيقال انك لا تدرى ما احدثوا بعدك
فاقول سحقا.

قال ابن مسعود نورهم على قدر اعمالهم يمرّون على الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل و
منهم من نوره مثل النخلة و من نوره كالرجل القائم و ادناهم نورا من نوره فى ابهامه يتقد
مرّة و يطفأ اخرى.

قال الضحاک ليس من احد الا يعطى يوم القيامة نورا فاذا انتهوا الى الصراط طفئ نور
المنافقين فلما رأى المؤمنون ذلك اشفقوا ان يطفأ نورهم كما طفئ نور المنافقين فيقولون
رَبَّنَا اُتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا اِى بَلِّغْنَا بِهِ اِلَى جَنَّتِكَ وَ قِيلَ الْبَاءُ بِمَعْنَى فِى يَعْنِى فِى اِيْمَانِهِمْ كَتَبَهُمُ التِّى
اعطوها بايمانهم دخلها نورهم و قيل الباء بمعنى عن و التقدير: يسعى نورهم بين ايديهم و
عن ايمانهم، اراد جميع جوانبهم فعبّر بالبعض عن الكل و قيل بايمانهم يعنى بسبب
صدقاتهم التى اعطوها بايمانهم لان الغالب فى اعطاء الصدقات ان يكون بالايمان و قوله:

بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ، اى تقول لهم الملائكة بشاركم اليوم، جَنَاتٌ اى بشارتكم من الله اليوم جنات فيكون مبتداء و خيرا، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اى النجاة العظيمة.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ، اى اذكر ذلك اليوم و هو يوم القيامة، يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ اذاً رأوا المؤمنين و هم فى ضياء و نور و المنافقون خلفهم فى ظلمة لا يبصرون مواقع اقدامهم، انظرونا اى انتظرونا، و قرأ حمزة: انظرونا بفتح الهمزة و كسر الظاء اى امهلونا و قيل انتظرونا يقول العرب نظرته و انتظرته كقوله عز و جل: غَيْرَ نَاطِرِينَ اِنَاءَهُ، اى منتظرين و قوله عز و جل: فَتَنْظِرُهُ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ اى فانظار. قال الشاعر:

فان يك صدر هذا اليوم ولّى فان غدا لناظره قريب

اى لمنظره و تأويل الآية: قفوا لنا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ، نأخذ من نوركم قبسا سراجا او شعلة و قيل معنى نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ: نمشى فيه معكم و ذلك ان الله تعالى يعطى المؤمنين نورا على قدر اعمالهم يمشون به على الصراط و يعطى المنافقين ايضا نورا خديعة لهم و هو قوله عز و جل: وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

فبيناهم يمشون اذ بعث الله ريحا و ظلمة فاطفاً نور المنافقين.

و قال الكلبي: بل يستضىء المنافقون بنور المؤمنين و لا يعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون و بقوا فى الظلمة قالوا للمؤمنين: انظرونا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ، قِيلَ ارْجِعُوا و رَاءَكُمْ.

قال ابن عباس يقول لهم المؤمنون. و قال قتادة يقول لهم الملائكة، ارْجِعُوا و رَاءَكُمْ، اى ارجعوا الى الموضع الذى اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لا سبيل لكم الى الاقتباس من نورنا فيرجعون فى طلب النور و لا يجدون شيئا فينصرفون اليهم فيمیز بينهم و بين المؤمنين و هو قوله: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ و قيل معناه ارجعوا الى حكم الازل و اطلبوا النور من القسمة و هذا على جهة ضرب المثل و استبعاد ذلك و قيل ارْجِعُوا و رَاءَكُمْ يعنى الى الدنيا فاعملوا عملا يجعله الله بين ايديكم نوراً فان نورنا انما اقتبسنا، فى الدنيا و قيل ارْجِعُوا و رَاءَكُمْ هذا استهزائهم جزاء على استهزائهم فى الدنيا كقوله: لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ و كقوله: ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْبُرُونَ و قوله: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ الباء صلة و معناه: فضرب بينهم سور و هو سور بين الجنة و النار و يقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون على اهل الجنة و اهل النار و هو السور الذى يذبح

عليه الموت يراه الفريقان معا و قيل هو سور بيت المقدس باطنه المسجد و ظاهره وادى جهنم.

روى عن ابى سنان قال كنت مع على بن عبد الله بن عباس عند وادى جهنم يحدث عن ابيه و قرأ: فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ، ثم قال قال ابى هذا موضع السور يعنى وادى جهنم. و عن عبد الله بن عمرو قال ان السور الذى ذكر الله عز و جل فى القرآن: فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ سور بيت المقدس الشرقى، باطنه منه المسجد و ظاهره وادى جهنم.

و قام عبادة على سور بيت المقدس الشرقى فبكى فقال بعضهم ما يبكيك يا با الوليد فقال من هاهنا اخبرنا رسول الله (ص) انه رأى جهنم و قيل له باب هو الباب الذى سمى باب الرحمة ببيت المقدس، باطنه فيه الرحمة، اى ينتهى الى الجنة، و ظاهره من قبله العذاب اى من قبل ذلك الظاهر العذاب يعنى النار و هو الجانب الذى يلي المنافقون.

يُنَادُونَهُمْ اى ينادى المنافقون المؤمنين حين حجز بينهم السور فبقوا فى الظلمة و العذاب و صار المؤمنون فى النور و الرحمة، أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ، يعنى فى الدنيا نصلى كما تصلون و نصوم كما تصومون و كنا معكم فى المناكحة و الموارثة، قَالُوا بلى و لَكِنَّكُمْ فتنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، اى اهلكتم انفسكم بالنفاق، وَ تَرَبَّصْتُمْ اى انتظرتم موت محمد (ص) و قلتُم يوشك ان يموت فنستريح منه و انتظرتم نزول الدوابر بالمؤمنين. و قيل تَرَبَّصْتُمْ بالايمان و التوبة، وَ ارْتَبْتُمْ، اى شككتُم فى كتاب الله و نبوة محمد (ص) و قيل ارْتَبْتُمْ يعنى فى قوله عز و جل: وَ يَقُولُونَ فى أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بما نقول، وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ يعنى ما كنتم تمنون على الله من الجنة و المغفرة و هو قوله: سَيُعْزِبُنَا، و قيل ما كنتم تمنون من نزول البلاء بالمؤمنين و طول الحياة لكم و ان تكون لكم السلامة فى الدنيا و ان لا بعث بعد الموت حتى جاء أمر الله، يعنى الموت و قيل ظهور الاسلام و نصره المؤمنين، وَ غَرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ اى غرکم الشيطان اى اطمعكم فى بطلان الاسلام و ان لا بعث و لا حساب، و الغرور الشيطان الذى يغر كثيرا و هو من اسماء المبالغة كالاكول الذى ياكل كثيرا.

قال قتادة ما زالوا على خدعة من الشيطان حتى قذفهم الله فى النار.

و قيل الغرور هو الدنيا تغر اهلها فى طول الحياة و دوام السلامة.

روی انس بن مالک ان النبی (ص) خط خطوطا و خط خطا منها ناحیه فقال تدرون ما هذا، هذا مثل ابن آدم و مثل التمنی و ذلك الخط الامل، بینما هو یتمنی اذ جاءه الموت. فَأَلِیَوْمَ لَا یُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْیَةٌ، قرأ ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب: توخذ بالتاء، و قرأ الباقون: بالياء، و الفدیة الفداء و المعنی: لَا یُؤْخَذُ مِنْكُمْ ایها المنافقون، و لَا مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا، فداء بنفس و لا فداء بمال یعنی لَا یُؤْخَذُ مِنْكُمْ دِیة و لا نفس اخرى مكان انفسکم، مَاوَأَكُمُ النَّارُ ای مصیرکم و منقلبکم إليها، هِیَ مَوْلَاكُمْ، ای هی اولی بکم لما اسلفتم من الذنوب، وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ای المرجع و المنقلب.

التوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او که سزاوار است. در ذات بی نظیر و در صفات بی یار است. در کامرانی با اختیار و در کارسازی بی اختیار است. فضایح زلات را غفار و قبايح علات را ستار است. عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است.

آرنده ظلمات و برآورنده انوار است، بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدار است با بوی سر زلف تو عنبر خوارست
آن را صنما که با وصالت کار است از جان و تن و دیده و دل بیزارست

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آفریدگار جهان و جهانیان، پروردگار انس و جان، خالق زمین و زمان، میدع مکین و مکان خبر میدهد که هر چه در آسمان و زمین است باد و آتش و خاک و آب و کوه و دریا، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جمله جانوران و بی جان، همه آند که ما را بپاکی میستایند و به بزرگواری نام میبرند و بیکتایی گواهی میدهند.

تسبیحی و توحیدی که دل آدمی در آن میشود و عقل آن را رد میکند اما دین اسلام آن را می پذیرد و خالق خلق بدرستی آن گواهی میدهد.

هر کرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد، آن را نادریافته، بجان و دل قبول کند و بتعظیم و تسلیم و اقرار پیش آید تا فردا در انجمن صدیقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جای یابد.

زینهار ای جوانمرد، نگر تا یک ذره بدعت بدل خود راه ندهی و آنچه شنوی و عقل تو درمی نیابد تهمت جز بر عقل خود ننهی. راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار، خار از پای برون کردن است.

مرد دانا زهر نیازماید داند که آن در هلاک خود شتافتن است. بخار، خار از پای برون نکند، داند که درد افزودن است.

نیکو گفت آن جوانمردی که گفت:

راه توحید را بعقل مجوی

بخدای ار کسی تواند بود

سایق و قاید صراط الدین

جز بدست دل محمد نیست

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ مَلِكِ وَ مَلِكِ اَوْسْتِ، جَلِ جَلَالِه.

داشت آن بعون او، نافذ در آن مشیت او، روان بر آن حکم او.

خلق همه عاجزاند قادر و قدیر او، ضعیفاند قاهر و قوی او. همه جاهلاند عالم و علیم او.

مصنوعات و مقدرات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات از حکمت او بیانست، موجودات و معلومات بر وجود او برهانست. نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست قدیر و قدیم، علیم و حکیم خدای همگانست.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، اوست اول که نبوده دانست، آخر که میداند آنچه دانست، ظاهر بآنچ ساخت باطن از و همها پنهان.

اولست پیش از همه آفریده بود و ابتداء. نه آخرست، پس از همه باشد انتها نه. ظاهر است بر هر کس و هر چیز، غالب و مانع نه. باطن است، همه پوشیدهها داند و حجاب نه.

اول است بازلتیت. آخرست بابدیت. ظاهر باحدیت باطن بصمدیت.

اول بهیبت، آخر برحمت، ظاهر بحجت، باطن بنعمت.

اول بعطا، آخر بجزا، ظاهر بثنا، باطن بوفاء.

اول بهدایت، آخر بکفایت، ظاهر بولایت، باطن برعایت.

اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت.
 از روی اشارت میگوید ای فرزند آدم خلق عالم در حق تو چهار گروه‌اند: گروهی در ابتدا حال و اول زندگانی ترا بکار آیند ایشان پدرانند.
 گروهی در آخر عمر و ضعف پیری ترا بکار آیند ایشان فرزندان‌اند.
 سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان که در ظاهر با تو باشند و شفقت نمایند.
 چهارم گروه عیال و زنان‌اند که در باطن و اندرون تو باشند و ترا بکار آیند.
 رب العالمین گفت اعتماد و تکیه بر اینان مکن و کارساز و تیماردار از خود ایشان را مپندار که اول و آخر منم، ابتدا و انتهای کار و حال تو من شایم، ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهایتهای تو من راست کنم.
 اول منم که دل‌های عاشقان بموایب ازل محکم بیستم.
 آخر منم که جانهای صادقان بمواعید خود صید کردم.
 ظاهر منم که ظواهر را با خود در قید شریعت آوردم.
 باطن منم که سرائر بحکم خود در مهد عهد حقیقت نهادم.
 چون مرد سفر در اولیت کند آخریت تاختن می‌آرد و چون سفر در صفت ظاهریت کند باطنیت سرمایه او بتاراج برمی‌دهد.

بیچاره آدمی، میان دو صفت مدهوش گشته، میان دو نام بیهوش شده.

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان
 حضرتش عز و جلال و بی‌نیازی فرش او منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او بهمه چیز دانایست کارگزار و راست‌کار و تیماردار، بینا بهر چیز، دانا بهر کار، آگاه بهر گاه.

در آیت دیگر فضل و کرم بیفزود گفت: وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ.

بندگان من، رهبران من، هر جا که باشید من بعنایت و رحمت و عنایت با شما.

هر جا که در عالم درویشی است خسته جرمی، درمانده در دست خصمی من مولی او ام.

هر جای که خراب عمریست، مفلس روزگاری من جوای او ام.

هر جا که سوخته‌ایست، اندوه زده‌ای من شادی جان او ام.

هر جا که زارنده ایست از خجلی، سرگذارنده ای از بی کسی من برهان اوام.
 من آن خداوندم که از طریق مکافات دورم و همه افکنندگان و رمیدگان را برگیرم از آنکه
 بر بندگان رئوف و رحیم‌ام: وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ.
 از رأفت و رحمت اوست که بنده در کتم عدم و او جل جلاله سازنده کار او.
 بکمال فضل و کرم، بنده در کتم عدم و او وی را برگزیده بر کل عالم.
 از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا از خفا یا شرک و دقائق ریا تحرز کند.
 گفت من رءوف و رحیم‌ام، تا عاصیان نومید نگردند و او امید بفضل و کرم وی قوی دارند.
 یحیی معاذ گفت تَلَطَّفْتَ لَأَوْلِيَانِكَ فَعَرَفُوكَ و لو تَلَطَّفْتَ لَاعِدَانِكَ مَا جَحَدُوكَ.
 عبهر لطف و ریحان فضل در روضه دل دوستان برویابندی تا بلطف و فضل تو بسر
 معارف و اداء وظائف رسیدند اگر با اعدا دین همین فضل و کرم بودی، دار السلام جای
 ایشان بودی.

و لکن قومی بفلک رسیده و قومی بمغاک، فریاد ز تهدید تو با مشتی خاک.
 قومی را از این تاج کرامت بر فرق نهاده که یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ.
 قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ
 ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ.
 سحره فرعون در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهبّ لطف و کرامت بوزید، نه
 سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری.

شیخ ابو سعید بو الخیر گفت هر که بار از بوستان عنایت برگیرد بمیدان ولایت فرو نهد.
 هر کرا چاشت آشنایی دادند، او امید داریم که شام آموزش بوی رسانند، و الله الموفق.

۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا، هنگام نیامد اینان را که بگریزند، أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ
 اللَّهِ، که آگاه شود و فرو ماند دل‌های ایشان یاد و سخن خدای را، وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، و
 آنچه فرو فرستاد از پیغام راست درست، وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ وَ
 هنگام نیامد گرویدگان را که همچون ایشان نباشند که ایشان را توریة و انجیل دادند پیش
 از این، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، دراز شد و ایشان درنگ و روزگار و فرا گذاشت، فَفَسَّتْ

قُلُوبُهُمْ، تا دل‌های ایشان سخت شد، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) و بیشتر آنان آن‌اند که کافر شدند از طاعت و از ایمان بیرون.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، بدانید که الله زنده میکند زمین را پس مرگ آن، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ، پیدا کردیم نشانه‌ها، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷)، تا مگر دریابید.

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ، ایشان که صدقه دهندگان مردان و زنان، وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، و وام مینهند بالله و امی نیکو، يُضَاعَفُ لَهُمْ، آن ایشان را توی بر توی کنند در پاداش، وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) و ایشانراست مزدی نیکو.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و ایشان که بگرویدند بخدای و فرستادگان او، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند آن راست سخنان راست ایمانان، وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش، لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ، ایشانراست مزد ایشان و روشنایی ایشان، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما دروغ شمردند، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) ایشان دوزخیان‌اند.

اعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، بدانید که زندگانی این جهانی، لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، بازی است و نابکاری، وَ زِينَةٌ، و آرایش، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، و لا فی میان شما، وَ تَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ، و نورد کردنی در سوزیان و فرزندان، كَمَثَلِ غَيْثٍ، راست برسان بارانی، أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، که نیکو آمد و خوش بزرگران را نبات که از آن است، ثُمَّ يَهْبِجُ، پس خشک گردد، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا، تا آن را بینی زرد گشته، ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا، پس کاه گردد، وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، و آن جهان یا عذابی است سخت، وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ، یا مغفرت از خدای و خشنودی، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰) و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، بشتابید و بر یکدیگر پیشی جوئید با آمرزش از خداوند خویش، وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، و بهستی که فراخی آن چون فراخی آسمان و زمین است، أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، ساخته آن بهشت ایشان را که بگرویدند بخدای و فرستادگان او، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، آن نیکوکاریست، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، میدهد او را که خود خواهد، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) و الله با نیکوکاری بزرگوار

است.

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ، نرسد هیچ رسیدنی بد، فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ، در زمین و در تنهای شما، إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا، مگر در نامه‌ایست پیش از آنک زمین آفریدم و تنهای شما، إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) و دانستن و شمردن آن و کوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازه آن و بازداشت آن بر الله آسانست.

لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، تا مگر اندوه نبرید بر آنچه از دست شما شد، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، و شادی نبرید بآنچه الله شما را از این جهان داد، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) و الله دوست ندارد هیچ در خود لاف زنی، خرامان، خویشتن ستای.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ، آنان که دست می‌فرو بندند از بخشیدن، وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، و مردم را ببخل میفرمایند، وَمَنْ يَتَوَلَّ، و هر که برگردد، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) الله بی‌نیازست راد بخود ستوده.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، فرستادیم فرستادگان خویش را به بیغامهای روشن و حق درو پیدا، وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، و فرو فرستادیم با ایشان نامه، وَالْمِيزَانَ وَالتَّرْزُوقَ النَّاسِ بِالْقِسْطِ، تا مردمان بر ایستاد کنند بدادگری، وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ، و فرو فرستادیم آهن، فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، در آن است زور سخت رسانیدن، وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ، و منفعتها مردمان را، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ، تا الله ببیند، مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ، که آن کیست که او را و فرستاده او را یاری دهد، بِالْغَيْبِ، از بهر خدای نادیده باو امید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) الله تاونده است تمام توان سخت‌گیر.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ، و فرستادیم نوح و ابراهیم را، وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ، و در فرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین، فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) و فراوانی از ایشان از فرمان‌برداری بیرون‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا أَنْ گاه از پس ایشان فرا داشتیم دیگران پیغمبران خویش را وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، و از پس همه فرا داشتیم عیسی بن مریم و آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و او را کتاب انجیل دادیم، وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ، و نهادیم و کردیم در دلهای ایشان که

بی بران بودند باو، رَأْفَةً وَرَحْمَةً، مهربانی سخت و دلسوزی و رَهْبَانِيَّةً اِتِّدَعُوها، و رهبانیه که از خود فرا گرفتند و بخود ساختند، ما كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ، نوشتیم، آن را و ایشان هیچ اِلَّا اِبتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ، مگر آنکه خشنودی اللّٰه بجویند، فَمَا رَعَوْها حَقَّ رِعَايَتِها، بنه کوشیدند و بسر نبردند آن را بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن، فَاتَيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ، ایشان که بگرویدند از ترسایان، مزد ایشان بایشان دادیم، وَ كَثِيْرٌ مِنْهُمْ فاسِقُوْنَ و از ایشان فراوانی از فرمان برداری بیرون اند.

يا أَيُّها الَّذِيْنَ اٰمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، اتَّقُوا اللّٰهَ بیرهزید از خدای، وَ اٰمَنُوا بِرَسُوْلِهِ، و بگروید برسول او، يُؤْتِيْكُمْ كِفْلِيْنَ مِنْ رَحْمَتِهِ تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُوْنَ بِهِ، و شما را نوری دهد و کند تا میروید با آن، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ و بیامزد شما را، وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ و اللّٰه پوشنده ایست بخشاینده آمرزگار مهربان. لَيْلًا يَعْلَمُ اَهْلُ الْكِتٰبِ، تا بدانند جهودان و ترسایان، اَلَّا يَقْدِرُوْنَ عَلٰی شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ، که ایشان بر هیچیز پادشاه نیستند از پاداش اللّٰه، وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ، و بدانند که پاداش نکو به ید خداست، يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ، میدهد آن را باو که خود خواهد، وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و اللّٰه بافضل و پاداش و نیکوکاری بزرگوار است.

النوبة الثانية

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوا، علماء تفسیر مختلف اند، در سبب نزول این آیه، مقاتل و کلبی گفتند در شأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بیک سال، منافقان از سلمان درخواست کردند که ما را از تورات سخنی گوی که در تورات عجائب است، بجواب ایشان آیه فرود آمد که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ، سلمان ایشان را گفت القرآن احسن من غیره قرآن از همه نیکوتر و با بیان تر، چه حاجت است بغیر قرآن، ایشان مدتی فرو گذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند از سلمان و بجواب ایشان آیت فرود آمد که اللّٰهُ نَزَلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ، نیکوتر سخنی که اللّٰه از آسمان فرو فرستاد این قرآن است.

ایشان یک چند از این سؤال خاموش گشتند، آن گه سیم بار همین درخواست کردند از سلمان که: حَدَّثَنَا عَنِ التَّوْرَةِ فَاِنْ فِيْها الْعَجَائِبِ، این آیه فرود آمد: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، یعنی اما حان لهم وقت الاخلاص و قد ظهرت

لهم الآيات و المعجزات، این منافقان که ایمان بظاهر آورده‌اند بر زبان، بی‌اخلاص دل، هنوز وقت آن نیامد که دلهاشان باخلاص ایمان آرد و سر بر خط قرآن نهند که فرستاده خداست برآستی و درستی.

ابن عباس و جماعتی گفتند که عتابی است که از الله تعالی بمؤمنان صحابه فرود آمد بعد از نزول قرآن بسیزده سال از آنک طبیعت فراوان و خنده و نشاط لختی در ایشان پدید آمد و عبد الله مسعود گفت: ما بین اسلامنا و بین ان عوتبنا بهذه الایة الا اربع سنین و قد روی سبع سنین، و المعنی الم یحزن للذین آمنوا ان تخشع و ترق و تتواضع و تلین قلوبهم لذكر الله، و ما نزل قرأ نافع و حفص عن عاصم: نزل بالتخفيف و قرأ الباقون بالتشدید من الحق و هو القرآن تقول انی وقت کذا یأنی آناء و اینا و آن یأین مثل حان یحین و الخشوع هو الخبوع و الخضوع و اصله الاتضاع للحق مع الخلق و اخبات القلب و سمی الله الارض خاشعة و الأبصار خاشعة یوم القيامة و لا یكونوا یعنی و ان لا یكونوا محله نصب بالعطف علی تخشع و قرأ یعقوب بروایة رویس «و لا تكونوا» بالتاء علی النهی ای لا تكونوا ایها المؤمنون کالذین أوتوا الکتاب من قبل و هم اليهود و النصارى، فطال علیهم الامد ای الزمان بینهم و بین انبیائهم فقست قلوبهم، و المعنی ان الله عز و جل ینهی المؤمنین ان یكونوا فی صحبة القرآن کالیهود الذین قست قلوبهم یعنی لما طال علیهم الدهر.

روی ان ابا موسی الاشعری بعث الی قرآء البصرة فدخل علیه ثلاثمائة رجل و قد قرءوا القرآن فقال انتم خیار اهل البصرة و قرأهم فاتلوه و لا یطولن علیکم الامد فتقسو قلوبکم كما قست قلوب من کان قبلکم.

در بعضی اخبارست که بنی اسرائیل چون روزگار دراز بی‌پیغمبر بر ایشان بگذشت دلهای ایشان سخت شد و کتاب خدا بگذاشتند و از بر خویش کتابی بنهادند بهوا و مراد خویش، آن گه گفتند این کتاب بر فلان عالم از علماء ایشان عرضه کنید اگر متابعت ما کند و الا بکشید او را که بعد از وی کس در آن مخالفت ما نکند. آن مرد عالم ورقی از کتاب الله تعالی زیر جامه خویش تعبیه کرد، چون ایشان گفتند ایمان داری باین کتاب یعنی این که ساخته ماست، عالم دست بزیر جامه برد و اشارت بکتاب خداوند کرد گفت باین کتاب

ایمان آوردم، ایشان باین فریفته گشتند و از وی بازگشتند. پس این عالم را اصحاب بودند و ازین قصه بعد از وفات وی خبر بداشتند و اتباع دین وی بنی اسرائیل مختلف شدند تا هفتاد و اند فرقت گشتند و بهینه ایشان اصحاب آن عالم بودند. حق تعالی با مؤمنان صحابه خطاب میکند که در صحبت قرآن چون آن جهودان مباشید که درنگ و روزگار بر ایشان دراز شد تا دلهاشان سخت شد و از طاعت و فرمان ما بیرون شدند.

روی ان عیسی (ع) قال لا تکثروا الکلام بغير ذکر الله عز و جل فتفسو قلوبکم فان القلب القاسی بعید من الله و لا تنظروا فی ذنوب العباد کانکم ارباب و انظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فانما الناس رجلاّن: مبتلى و معافی، فارحموا اهل البلاء و احمداوا الله على العافية. اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون ای کما احیا الارض بعد موتها کذلک یحیی الموتی و قیل کما احیا الارض یحیی الکافر بالایمان و قیل کما احیا الارض یلین القلوب القاسیة لیتفکروا فی الآیات.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ، قرأ ابن كثير و ابو بكر عن عاصم بتخفيف الصاد فيهما من التصديق يعنى المؤمنين و المؤمنات و قرأ الآخرون بتشديد الصاد ای المتصدقين و المتصدقات فادغمت التاء فى الصاد، و أقرضوا الله قرضاً حسناً بالصدقة و النفقة فى سبيل الله، يُضَاعَفُ لَهُمْ، ذلك القرض الحسنات من عشر امثالها الى ما شاء الله من الاضعاف.

قرأ ابن كثير و ابو جعفر بضعف بالتشديد، و لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ثواب حسن فى الجنة و قیل أَجْرٌ كَرِيمٌ ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماء، و الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، الصديق هو الذى يصدق قوله و فعله و عهده تقول صدق فلان القتال اذا ثبت فيه، و لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَدَهُ، ای فى وعده قال الضحاک الصديقون ثمانية نفر من هذه الامّة سبقوا اهل الارض فى زمانهم الى الاسلام: ابو بكر و على و زيد و عثمان و طلحه و الزبير و سعد و حمزة بن عبد المطلب و تاسعهم عمر الخطاب الحقه الله بهم لما عرف من صدق نيته، و الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ، اختلفوا فى نظم هذه الآية منهم من قال هى متصلة بما قبلها و الواو واو النسق و الآية عمّت جميع المؤمنين و المؤمنون كلهم صديقون شهداء، قال مجاهد كل مؤمن صديق شهيد و تلا هذه الآية و معنى قوله: عِنْدَ رَبِّهِمْ، على هذا التأويل ای فى علمه و حكمه و الشهداء هم عدول الآخرة كقوله: وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.

و قال قوم تمّ الكلام عند قوله: هُمُ الصّٰدِقُونَ ثمّ ابتداءً فقال: وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ السَّوَابُ وَ اسْتِيفَانِ، وَ الشَّهَدَاءُ هُمُ الْمَقْتُولُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِأَنَّ الشَّهِيدَ إِذَا أُطْلِقَ تَنَاوَلَ الْمَقْتُولَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ تَعَالَى وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا، السّي قولُه: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، وَ قِيلَ الشَّهَدَاءُ عَلَى ثَلَاثِ دَرَجَاتٍ. الدَّرَجَةُ الْأُولَى الشَّهِيدُ بَيْنَ الصَّفِينِ وَ هُوَ أَكْبَرُهُمْ دَرَجَةٌ ثَمَّ كُلٌّ مِنْ قَضَى بِقَارِعَةٍ أَوْ بَلِيَّةٍ، وَ هِيَ الدَّرَجَةُ الثَّانِيَّةُ مِثْلَ الْغَرِيقِ وَ الْحَرِيقِ وَ الْهَالِكِ فِي الْهَدْمِ وَ الْمَطْعُونِ وَ الْمَبْطُونِ وَ الْغَرِيبِ وَ الْمَيْتَةِ فِي نَفْسِهَا وَ الْمَيْتَةِ بِجَمْعٍ وَ الْمَيْتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ الْمَيْتَ عَلَى الطَّهَارَةِ وَ الدَّرَجَةُ الثَّلَاثَةُ مَا نَطَقَ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ الْعَامَّةُ لِلْمُؤْمِنِينَ.

رَوَى عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ مُؤْمِنُوا أُمَّتِي شُهَدَاءُ ثَمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ قَوْلَهُ: لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ الَّذِي يَعْطُونَ فِي الْقِيَامَةِ لِيَهْتَدُوا بِهِ إِلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ وَ يَجُوزُوا بِهِ عَلَى الصَّرَاطِ، وَ قِيلَ نُورُهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أَيْ بِالْقُرْآنِ، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ أَيْ سَكَّانُ النَّارِ.

اعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا أَيْ أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ مَا صَلَاةٌ أَيْ الْحَيَاةَ الْقَرِيبَى فِي الدَّارِ الْأُولَى، لَعِبٌ، أَيْ عَبَثٌ وَ بَاطِلٌ لَا حَاصِلَ لَهُ، وَ لَهْوٌ، أَيْ فَرَحٌ يَنْقُضِي لَاقِيَاءَهُ، وَ زِينَةٌ، هُوَ أَنْ تَتَزَيَّنَ الْمَرْءُ فِيهَا بِمَا لَا يَحِبُّهُ اللَّهُ وَ لَا يَرْضَاهُ، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، هُوَ أَنْ تَفَاخَرَ الرَّجُلُ جَارَهُ وَ قَرِينَهُ، وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ، أَيْ مَبَاهَاةٌ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ.

قال ابن عباس هو ان يتناول على اولياء الله بماله و اولاده و قيل لعب، كلعب الصبيان و لهو كلهو الفتیان، و زينة، كزينة النسوان و تفاخر كتفاخر الاقران، و تكاثر، كتكاثر الدهقان.

و قال على (ع) لعمار لا تحزن على الدنيا فان الدنيا ستة اشياء: مطعموم و مشروب و ملبوس و مسموم و مركوب و منكوح. فأكبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة، و أكبر شرابها الماء و يستوى فيه جميع الحيوان، و أكبر الملبوس الديباج و هو نسيج دودة، و أكبر المسموم المسك و هو دم فارة ظبية، و أكبر المركوب الفرس و عليها يقتل الرجال، و أكبر المنكوح النساء و هو مبال في مبال.

ثم ضرب لها مثلا و اخبر انها و ان كانت بهذه الصفة فانها غير باقية و لا هم مخلصون فيها، فقال: «كمثل الغيث»، الكاف في موضع رفع على معنى انما الحياة مثل غيث أعجب الكفار،

اي الحرّاث نباته و سمى الحرّاث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجابا بالدنيا و اشدّهم حرصا عليها و قيل لان المؤمن يعرف موجهه فلا يعجبه و الكافر لا يعرف الموجب فيعجبه، ثُمَّ يَهَيِّجُ، يَيْبَسُ و يأخذ فى الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا، بعد خضرته، ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا، متحطّما متكسّرا بعد يبسه، وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ، اى صار الناس كلهم فى الآخرة الى هذين الحرفين اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه و اهل طاعته، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ قال سعيد بن جبير مَتَاعُ الْغُرُورِ لمن لم يستعمل فيها بطلب الآخرة و من استعمل بطلبها فله متاع بلاغ الى ما هو خير منه.

قال ابن بحر الغرور جمع غر الثوب و هو طيه اى متاع ينطوى و ينفضى سريعا. سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ، اى سارعوا و بادروا الى عمل يوجب لكم، مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالى و التوبة اليه. قال انس بن مالك يعنى الى التكبيرة الاولى من الصلاة مع الامام و قيل الى الصف الاول و كان النبى (ص) يقول ان الله و ملائكته يصلون على المصلين فى الصفوف الاول.

و قيل الى متابعة محمد (ص) فان متابعتة محبة الله عز و جل: وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وصف الله تعالى عرضها و لم يذكر طولها تنبيها بذكر العرض على ما يليق بها من الطول.

قال القتيبي ليس هو العرض الذى هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها، يقال فضاء عريض اى واسع و انما شبه عرضها بعرض السماوات و الارض تمثيلا للعباد بما يعقلونه و يقع فى نفوسهم مقدار السماوات و الارض فلذلك قال كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

و قيل انما قال هاهنا كعرض السماء و الارض و قال فى آل عمران وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، لان الجنان اربع قال الله تعالى: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ وَ قَالَ: وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ، فالذى هاهنا اراد به جنة من الجنان و ذكران عرضها كعرض سماء و ارض و الذى فى آل عمران عنى به الجنان، كلها أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ. هذا دليل على انها مخلوقة و هو مذهب اهل السنة و الجماعة، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، اخبر و بيّن ان ذلك

الثواب غير مستحق على الطاعات فان ذلك عطاؤه يعطيه من يشاء من خلقه المؤمن و الله ذو الفضل العظيم، اى المن الكبير و قيل المراد بالفضل النبوة.

و قال ابن عباس ذلك اشارة الى الدين يعطيه من يشاء من عباده.

ما أصاب من مُصيبةٍ فى الأرضِ و لا فى أنفسِكُمْ، المصيبة فى الارض و الانفس نقص النفس و الثمرات و ظهور الفساد فى البر و البحر و الموت و الوجود اى فى كتاب يعنى فى اللوح المحفوظ من قبل أن تُبرأها اى من قبل ان نخلق تلك الارض و تلك الانفس، إن ذلك على الله يسير، اى حفظ ذلك على الله يسير هين و هو تنفيذ القضاء على ما سبق به العلم و حق فيه الحكم فانه هين عند الله لانه خالقها و ان ذلك مقضى فى الكتاب قبل ان خلقها لا يشغله شأن عن شأن.

لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، اى هذا الذى بينت لكم من حكم القضاء و القدر انما بينت لكم لكيلا تأسوا على ما فاتكم من الدنيا و نعمها و لا تفرحوا بما آتاكم قرأ ابو عمرو بقصر الالف اى بما جاءكم من الدنيا اعتبارا بقوله: على ما فاتكم و لم يقل افاتكم فذكر الله سبحانه ان التأسف على فوات الدنيا و نعيمها و الفرح بما ينال منها مذموم و ان الامر صادر عن القضاء و القدر فلا التأسف يرد فائتا و لا الفرح و الحرص يقرب معدوما و انما ذم تأسفا يوجب الجزع و الخروج عن حد الصبر الى الاعتراض و الشكاية و كذلك ذم فرحا يوجب بطرا و اشرا و لذلك قال تعالى و الله لا يحب كل مُخْتالٍ فخورٍ، فالفرح الذى يؤدى الى التفاخر بالدنيا و التكاثر فيها و يوجب الخيلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغير مذموم لانه يوجب الشكر و يعين على الطاعة بل هو عبادة الله حيث علم نعمة الله عليه.

قال ابن مسعود لان الحس جمره احرق ما احرق و ابقت ما ابقت احب الى من ان اقول لشيء كان لبيته لم يكن او لشيء لم يكن لبيته كان.

و قال جعفر بن محمد يا بنى آدم مالك تأسف على معدوم لا يردك اليك الفوت و مالك تفرح بوجود لا يتركه فى يديك الموت، و قال الشاعر:

لا تطل الحزن على فائت فقل ما يجدى عليك الحزن

سيان محزون على ما مضى و مظهر حزنا لما لم يكن

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ مِنْ صَلَةِ قَوْلِهِ: وَاللَّهِ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ صَفَتْهُمْ أَنَّهُمْ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ.

قيل هم اليهود، بخلهم كتمان صفة المصطفى محمد (ص) و كانوا يأمرون اتباعهم بكتمان صفته لئلا يكسد سوقهم و لا يبطل رياستهم و لا ينقطع عن اموال السفلة مأكلتهم.

و قيل كان بخلهم منع الصدقات و ذلك ان الله سبحانه و تعالى امرهم باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و اليهود و امروا اصحابهم بالبخل و مَنْ يَتَوَلَّ يَعْنَى عَنِ الْإِيمَانِ و اعطاء الصدقات فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ يَسْتَعْنَى عَنْهُمْ فلا يعود اليه شىء من معاصيهم الْحَمِيدُ لا يلحقه نقص و لا عيب و قيل حميد يحمد عباده المؤمنين.

قرأ اهل المدينة و الشام فان الله الغنى باسقاط هو كما فى مصاحفهم. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، اى ارسلنا الانبياء بالمعجزات الدالة على صدقهم فى دعوى النبوة و أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ اى مع الانبياء الكتب التى يتضمن مصالح دينهم و دنياهم يعرف منها مائة كتاب و اربعة كتب.

و قيل: الرسل هاهنا الملائكة لقوله: مَعَهُمْ و الانبياء ينزل عليهم و اليهم و الْمِيزَانَ فِيهِ ثَلَاثَةٌ اقوال: احدها انزل عين الميزان زمن نوح (ع) و قيل على آدم (ع) و القول الثانى: انزل عليهم و عرفهم كيف يتخذونه. و القول الثالث الميزان هو العدل اى امرهم باقامة العدل و بالعدل فى الميزان و الدليل عليه انه ذكر مَعَهُمْ بلفظ الجمع و الميزان الذى يتعامل عليه انما نزل على واحد منهم و الامر باقامة العدل مع جميع الانبياء لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، اى بالعدل فى معاملاتهم ايفاء و استيفاء و لا يظلم احد احدا فى ذلك.

و أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ، جمهور المفسرين على ان آدم (ع) نزل الى الارض و معه العلاء و المطرقة و الكلبتان و الإبرة و عن ابن عباس قال: ثلاثة اشياء نزلت مع آدم (ع): الحجر الاسود و كان اشدَّ بياضا من الثلج. و عصا موسى و كانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع. و الحديد.

و عن ابن عمر عن النبى (ص) قال ان الله عز و جل انزل اربع بركات من السماء الى الارض و الحديد و النار و الماء و الملح.

و قيل معنى انزل هاهنا خلق و اظهر كقوله: و أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ الْوَسْقَ.

وقيل: انزل الماء فانعقد به جوهر الحديد فاصله من الماء و هو منزل فيه بَأْسٌ شَدِيدٌ، اى يتحصن به عن العدو باتخاذ الدرع و المغفر منه و باتخاذ السيف و السنان و غير ذلك منه و منافع للناس، فى الحرث و الحصاد و سائر الصناعات.

وقيل لا يتم فى الدنيا من امورها الا بالحديد و منفعتها، و لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ اى ليرى الله من ينصر دينه و من يضرب بالسيف و الزجاج و النصال فى سبيله و ينصر اولياءه و رسوله قوله بِالْغَيْبِ يعنى و هم مؤمنون بالله يظهر غيب منهم لم يعاينوه و انما يحمد و يثاب من اطاع بالغيب اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ، اى قدير منيع منتقم من عباده غالب لا يغلبه احد اشار بهذا الى غناه فى نصره دينه عن الانصار و الضارين فى سبيله بالسيف.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ خَصًّا بذكر لانهما ابوان للانبياء فالبشر كلهم من ولد نوح و العرب و العبرانيون كلهم من ولد ابراهيم و جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ اى الكتب فهو للجنس و قيل الخط بالقلم فَمِنْهُمْ اى من الذرية مُهْتَدٍ اى من اهتدى باتباع الرسل و اخذ بما فى الكتاب وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ خارجون عن الايمان و الطاعة.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا، اى ارسلنا رسولا بعد رسول على اثر نوح و ابراهيم و من مضى من الانبياء، وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، اى اتبعنا آثار هؤلاء الرسل بعيسى بن مريم وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ، جاءه دفعة واحدة وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ عَلَى دِينِهِ رَاقَةً، هى اشد الرحمة وَ رَحْمَةً لِبَعْضٍ عَلَى بَعْضٍ كانوا متوآدين متراحمين كما قال الله تعالى فى وصف اصحاب النبى (ص) رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ و قيل امروا بالصفح عن اذى الناس و قيل لهم من لطم خدك الايمن فوله خدك الايسر و من سألک رداک فاعطه قميصک، و صفوا بالرحمة خلاف اليهود الذين و صفوا بالقسوة، وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا لیس هذا بعطف على ما قبله و انتصابه بفعل مضمرة كانه قال و ابتدعوا رهبانية و الرهبانية من الرهبة و معناها البلوغ فى النسك اعلى المبالغ مع الانقطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فى الصوامع و البيوت و ترك المطاعم الترفه، ابْتَدَعُوهَا، من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها.

قال ابن عباس هم قوم رأوا المنكر فلم يقدروا على تغييره فساحوا فى الارض و لزموا البرارى.

و قال قتادة: رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع ما كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ اى لم نامرهم و لم نوجبها

عليهم إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ يَعْنِي لَكُنْهُمْ ابْتِغَاءُ رِضْوَانِ اللَّهِ بِتِلْكَ الرَّهْبَانِيَةِ الَّتِي حَمَلُوهَا
انفُسَهُمْ مِنَ الْمَشَاقِّ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا وَضَيَعُوهَا وَكَفَرُوا بِدِينِ عَيْسَى فَتَهَوَّدُوا وَ
تَنَصَّرُوا وَدَخَلُوا فِي دِينِ مَلُوكِهِمْ وَتَرَكُوا التَّرْهيبَ وَاقَامَ مِنْهُمْ اِنَاسٌ عَلَى دِينِ عَيْسَى (ع)
حِينَ ادْرَكُوا مُحَمَّدًا (ص) فَأَمَّنُوا بِهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَهُمْ الَّذِينَ
ثَبَتُوا عَلَيْهَا وَهُمْ اَهْلُ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَقِيلَ هُوَ النَّجَاشِيُّ وَ مَنْ آمَنَ مِنْ قَوْمِهِ وَ مَنْ نَصَارَى
نَجْرَانَ وَ تَغَلَّبَ وَ لَحِمَ وَ تَمِيمَ وَ الرُّومَ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَرَكُوا الرَّهْبَانِيَةَ وَ
كَفَرُوا بِدِينِ عَيْسَى (ع).

وَ فِي ذَلِكَ مَا رَوَى ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ كُنْتُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ يَا بَنَ ام
عَبْدِ هَلْ تَدْرِي مِنْ اَيْنَ اتَّخَذَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ الرَّهْبَانِيَةَ قُلْتُ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ اَعْلَمُ، قَالَ ظَهَرَتْ
عَلَيْهِمُ الْجَبَابِرَةُ بَعْدَ عَيْسَى (ع) يَعْمَلُونَ بِمَعَاصِي اللَّهِ فَغَضِبَ اَهْلُ الْاِيْمَانِ فَقَاتَلُوهُمْ فَهَزَمَ اَهْلُ
الْاِيْمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَلِيلُ فَقَالُوا اِنْ ظَهَرْنَا لَهُؤُلَاءِ اَفْنُونَا وَ لَمْ يَبْقَ لِلَّذِينَ
اِحَدٌ يَدْعُو اللَّهَ فَتَعَالَوْا تَنْفَرُوا فِي الْاَرْضِ اِلَى اَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي وَعَدْنَا عَيْسَى يَعْنُونَ
مُحَمَّدًا (ص) فَتَفَرَّقُوا فِي غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَ اِحْدَثُوا رَهْبَانِيَةَ مِنْهُمْ مِنْ تَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ
كَفَرَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاَيَةَ: وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوْهَا.. الْاَيَةَ، فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ يَعْنِي مَنْ
ثَبَتُوا عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص) يَا بَنَ ام عَبْدُ اُ تَدْرِي مَا رَهْبَانِيَةُ اُمَّتِي، قُلْتُ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ
اَعْلَمُ، قَالَ الْهَجْرَةُ وَ الْجِهَادُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصُّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْعِمْرَةُ وَ التَّكْبِيْرُ عَلَى التَّلَاعِ.

قَالَ الزَّجَّاجُ قَوْلُهُ: إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ، مَوْضِعُهُ نَصَبٌ لِاَنَّهُ بَدَلَ مِنَ الْهَاءِ فِي قَوْلِهِ: مَا
كَتَبْنَاهَا وَ التَّقْدِيْرُ: «مَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» فَيَكُونُ مَفْعُولًا بِهِ وَ الْمَعْنَى مَا كَتَبْنَا
عَلَيْهِمُ اِلَّا اِئْتِمَارَ مَا اَمْرَانَاهُمْ بِهِ وَ مَا رَعَوْا مَا اَمْرَانَاهُمْ بِهِ مِنْ ابْتِغَاءِ الرِّضْوَانِ حَقَّ رِعَايَتِهَا، اِى
اَنْهُمْ قَصَرُوا فِي طَاعَتِنَا وَ فِيمَا اَمْرَانَاهُمْ بِهَا وَقِيلَ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا اِذْ بَدَلُوا دِيْنَهُمْ وَ لَمْ
يُؤْمِنُوا بِمُحَمَّدٍ، فَيَكُونُ الْمُرَادُ بِهِمْ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ (ص) فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا،
بِمُحَمَّدٍ (ص)، مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، كَافِرُونَ.

رَوَى عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ يَا بَنَ مَسْعُودُ اِخْتَلَفَ مِنْ كَانَ
قَبْلَكَ عَلَى اِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً نَجَا مِنْهَا ثَلَاثٌ وَ هَلَكَ سَائِرُهُنَّ: فَرَقَةُ اَذْتِ الْمَلُوكِ وَ
قَاتَلُوهُمْ عَلَى دِينِ عَيْسَى (ع) فَاحْذَوْهُمْ فَقَاتَلُوهُمْ وَ فَرَقَةُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ طَاقَةٌ بِمَوَازَاةِ الْمَلِكِ وَ

لا بان یقیموا بین ظهرانیهم یدعوهم الی دین اللّٰه عز و جل و دین عیسیٰ (ع) فساحوا فی البلاد و ترهبوا

و هم الذین قال اللّٰه تعالیٰ: وَ رَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَیْهِمْ، قال النبی (ص) من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقد رعاها حق رعایتها و من لم یؤمن بی فاولئك هم الهالكون، فلما بعث النبی (ص) و لم یبق منهم الا قلیل، حط رجل من صومعته و جاء سائح من سیاحته و صاحب الدیر من دیره و آمنوا به فقال اللّٰه عز و جل: یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، بموسیٰ و عیسیٰ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمَنُوا، بمحمد (ص)، یُؤْتِكُمْ كَفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ، یعنی یؤتکم اجرین لایمانکم بعیسیٰ و الانجیل و بمحمد و القرآن.

و فی الحدیث الصحیح عن رسول اللّٰه (ص) قال: ثلاثة یؤتون اجرهم، مرتین: رجل كانت له جاریة فادّٰبها فاحسن ادبها ثم اعتقها و تزوّجها و رجل من اهل الكتاب آمن بکتابه و آمن بمحمد (ص) و عبد احسن عبادة للّٰه و نصح سیّده.

سعید بن جبیر گفت: رسول خدای (ص) جعفر را فرستاد بحیثه با هفتاد کس از اصحاب خویش تا نجاشی را و قوم وی را بدین اسلام دعوت کنند. نجاشی با چهل مرد از قوم وی ایمان آوردند و دین اسلام قبول کردند، چون خواستند که باز گردند، آن چهل مرد گفتند راه ایشان بحر است، و احوال بحر ما بهتر دانیم تا با ایشان برویم و ایشان را بیحر باز گذرانیم، و نیز پیغامبر (ص) به بینیم و بدیدار وی بیاساییم و فائده گیریم، ایشان پیامدند و درویشان صحابه را دیدند سخت درویش و بی‌نوا و بی‌حال از رسول خدا دستوری کردند، تا بروند و از مال و نعمت خویش بهره‌ای بیارند برای درویشان صحابه و مواساة با ایشان. رسول خدا ایشان را دستوری داد تا بفرستند و مال آوردند و بصحابه تفرقه کردند، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: الَّذِینَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ. قومی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند با مسلمانان گفتند که اللّٰه تعالیٰ ایشان را که بهر دو کتاب ایمان آوردند از مزد دو بهر داد. ما کتاب خویش را ایمان آوردیم از مزد یک بهره است همچون مزد شما، پس شما را بر ما فضل نیست.

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمَنُوا بِرَسُولِهِ، یُؤْتِكُمْ كَفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ.

یعنی که اندو بهره از مزد کسی را بود که ایمان آرد بمحمد (ص) و نیز او را نور دهند و مغفرة. اما کسی که ایمان بمحمد نیارد، او را هیچ مزد نیست.

قوله: وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ يَعْنِي عَلَى الصَّرَاطِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَقِيلَ النُّورُ هُوَ الْقُرْآنُ يَحْمَلُهُ الْمُؤْمِنُ يَقْظَانُ وَ نَائِمًا وَ قَاعِدًا وَ قَائِمًا. وَقِيلَ هُوَ الْهُدَى وَ الْبَيَانُ أَيْ يَجْعَلُ لَكُمْ سَبِيلًا وَاضِحًا فِي السَّبِيلِ تَهْتَدُونَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

لَيْتَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ، لَا فِي هَذِهِ الْكَلِمَةِ زَائِدَةٌ كَمَا فِي قَوْلِهِ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ يَعْنِي أَنْ تَسْجُدَ وَ أَمَّا يَحْسَنُ ادْخَالَهَا فِي كَلَامٍ يَدْخُلُ فِي آخِرِهِ أَوْ أَوَّلِهِ جَعْدٌ، وَ الْمَعْنَى: لِيَعْلَمَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْمِنُوا أَنَّهُمْ لَا أَجْرَ لَهُمْ وَ لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِي الْفَضْلِ.

و قِيلَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ اطَّوَلُ زَمَانًا وَ أَكْثَرَ اجْتِهَادًا وَ أَقَلَّ اجْتِهَادًا وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَقْصَرَ مَدَّةً وَ أَقَلَّ سَعْيًا وَ اعْظَمَ اجْتِهَادًا وَ بِهِ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَمَّا مِثْلُنَا وَ مِثْلَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا مِثْلَ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ اجْتِرًا فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيْرَاطٍ قِيْرَاطٍ فَعَمَلُ قَوْمٍ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ نِصْفَ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي نِصْفَ النَّهَارِ إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيْرَاطٍ قِيْرَاطٍ، فَعَمَلُ قَوْمٍ إِلَى الْعَصْرِ عَلَى قِيْرَاطٍ قِيْرَاطٍ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى اللَّيْلِ عَلَى قِيْرَاطِينَ قِيْرَاطِينَ.

فَعَمَلُ قَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ عَلَى قِيْرَاطِينَ قِيْرَاطِينَ. فَقَالَ الطَّائِفَتَانِ الْأُولَيَانِ: مَا لَنَا أَكْثَرَ عَمَلًا وَ أَقَلَّ اجْتِهَادًا. فَقَالَ: هَلْ نَقَصْتُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا، قَالُوا: لَا قَالَ: ذَلِكَ فَضْلِي أَوْتِيَهُ مِنْ أَشْيَاءٍ وَ مَعْنَى الْآيَةِ: أَنْ الْقُرْآنَ وَ الْجَرَ وَ النَّبُوَّةَ وَ الرِّزْقَ يَبْدُ اللَّهُ يَمْلِكُهُ دُونَهُمْ، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، أَيْ يَعْطِيهِ مَنْ هُوَ أَهْلٌ لَذَلِكَ، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ أَيْ ذُو الْإِفْضَالِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

النوبة الثالثة

قوله: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ، الْآيَةُ. فَرَمَانَ دَرْغَاهِ عَزَّتْ اسْتِ وَ خَطَابِ حَضْرَتِ الْهَيْتِ بِسَاكِنَانِ سَرَايِ آدَمِيَّتِ وَ خُوَيْشْتَنِ بَيْنَانِ عَالَمِ انْسَانِيَّتِ كَمَا هُنُوْزِ گَاهِ أَنْ نِيَامَدِ كَمَا عِمَامَةِ خَوَاجِگِي از سر بنهند و جامه خويشتن بيني از تن برکشند و خود را

بر عتبه عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را گردن نهند.
نمیدانند که خود بینان و عادت پرستان را بر درگاه ما آب‌رویی نیست و از الطاف کرم
ایشان را هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خودپرور بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار
عادات پرست زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و در سر سودای عجب و بازمانه تکبر
است، چون ستارگانند که بافتاب در روشنی شرکت میجویند، لا جرم هم چنان که چون،
آفتاب از مطلع خود سر بر زند ستاره نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد، و
ظهور نور خود تیری کند، همچنین خویشتن بین که تکیه بر پنداشت و غرور خود کند و
با اعمال و اقوال خود نگرد چون آفتاب جلال الهیت از برج کمال صمدیت طالع گردد،
روی در نقاب خجالت کشد و انگشت تحیر بدنندان تحسر گیرد و معلومش گردد که
بدست وی جز باد نیست. و آن درویش دلریش بی خویش، شکسته عجز و گرفته ذل، بدل
خاشع و بتن خاضع، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده، مثل وی مثل آن ذره
است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده، وی بصفعت عجز و نعت تذلل پیش آفتاب به
خدمت آید لا جرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی در وی پوشاند تا در آن نور و
ضیا بر دیده‌ها روشن گردد.

همچنین درویش سر او کنده شکسته، خویش را بر درگاه عزت سرکنده بزبانوی تذلل و
خشوع درآمده و دست نیاز برداشته تا کرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص در وی
پوشاند که در آن خلعت بر دیده‌ها آشکارا گردد بزبان حال گوید:

خورشید تویی بذره من ماندم چون ذره بخورشید همی بیندم

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا، سبب توبه فضیل عیاض میگویند که سماع این آیت بود: در بدو کار
مردانه راه زدید و بر ناشایست قدم نهادید. وقتی سودای عشق صاحب جمالی در سر وی
افتاد و با وی میعادی نهاد، در میانه شب بسر آن وعده باز شد بدیوار بر میکشید که
گوینده گفت: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ.

این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست، دردی و سوزی از درون وی سر برزد. کمین

عنایت بر وی گشاده، اسیر کمند توفیق گشت، از اینجا بازگشت و همی گفت: بلی و الله قد آن، بلی و الله قد آن.

از آنجا بازگشت در خرابه شد، جماعتی کاروانیان آنجا بودند و با یکدیگر میگفتند فضیل بر راه است، اگر برویم راه بر ما بزند و رخت ما ببرد. فضیل خود را ملامت کرد، گفت: ای بد مردا که منم این چه شقاوت است، روی بمن نهاده در سایه میانه شب بقصد معصیت از خانه بدر آمده و قومی مسلمانان از بیم من در این کنج گریخته، روی سوی آسمان کرد و از دلی صافی توبه نصح کرد. گفت: اللهم انی تبت الیک و جعلت تویتی الیک جوار بیتک الحرام.

الهی از بد سزای خود در دردم و از ناکسی خود بفغان، دردم را درمان ساز ای درمان ساز همه دردمندان، ای پاک صفت از عیب، ای عالی صفت از شوب، ای بی نیاز از خدمت من، ای بی نقصان از حسابت من.

من بجای رحمتم بیخشای بر من، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند. الله تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کرامتها کرد. از آنجا برگشت و روی بخانه کعبه نهاد سالها آنجا مجاور شد و از جمله اولیاء گشت. ما أصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ. آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد و ایمان آرد که هر چه بوی رسد نعمت یا مصیبه، آسانی یا دشواری، سعادت یا شقاوت، همه بتقدیر و تدبیر خداوند است، بارادت و مشیت او بدانش و خواست او.

سابقه رانده چنانک خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانک خود خواسته. مؤمن چون این اعتقاد کرد و درین بیابید از حضرت عزت سه کرامت یافت: یکی عاقبت، دیگر دولت، سیم سعادت.

طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.

عافیت بهره تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل و دین.

عافیت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.

این هر سه جمع باید، همیشه تا کار دل، و دین بر نظام بود.

از اینجا گفت مصطفی (ص): اللهم انى اسئلك العفو و العافية و المعافاة فى الدنيا و الآخرة.

و يروى: اللهم انى اسألك اليقين و العافية.

و روى: اللهم ارزقنى الفقر و العافية و المعافاة فى الدين.

يكي از بزرگان دين گفته: كه عافيت تنى بود بى بلا و علت دمی بى هوا و بدعت دلی بى حسد و عداوت ديوانی بى جفا و زلت، طاعتی بى ربا و سمعت.

چون این پنج معنى مرد را مسلم گردد نعمت دين و دنيا بر وی تمام گردد.

و گفته اند كه: عافيت آنست كه امروز همه خلق از دست و زبان تو سلامت يابند و فردا تو از دست دعوى و زبان خصومت خصمان سلامت يابی چون برین جمله باشد عافيت دنيا و آخرت در حق تو جمع شد.

اما دولت، بزرگان گفته اند كه: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلائل دولة اتفاقهای نيكوست.

مردی را بينی از كار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همی ناگاه طلعه دولت بسر وی آید. دست دولت در دل وی بکوبد، وی از خواب غفلت در آید.

رسول دولت بر سر خود ببند، لباس دولت بر تن خود ببند.

بیر طريقت اینجا سخنی نغز گفته: الهی دانی بچه شادم بآنکه نه بخويستن بتو افتادم.

الهی تو خواستی نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم.

شعر:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلبا فارغا فتمكننا

آن دولتی بود كه ناگاه بدر دل بلال حبشی آمد. آن بى دولتی بود كه بو طالب قریشی را دریافت.

هیچ قدم از روی صورت برسول خدا نزدیکتر از قدم بو طالب نبود لکن چه سود داشت چون دولت دستگیر نبود. دولت بلال را بر تخت بخت نشاند و بى دولتی بو طالب را در ودهه مذلت و هوان افکند. «يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد». اما سعادت حکمی است ازلی و کاری ابدی. جد و جهد بنده را در آن مجال نیست آنها كه بدان رسیدند، لا بل كه

بقضیت ربوبیت و مشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر ليس يدرکها
اهل السعادة الا بالمقادير
مکتوبه عن اناس طالبين لها
وقد تساق الى قوم بتقدير
سعادت تاج و هاج است تا بر سر که نهند، طراز اعزاز است تا بر آستین که کشند. کمر
عزاست تا بر میان که بندند، قباء بقاست تا در تن که پوشند.
نشانش آنست که گفته اند: الطاعة بعد الطاعة علامة السعادة و المعصية بعد المعصية علامة
الشقاوة.

علم سلطان سعادت چون در عالم نهاد بند بنده برزند، علامتها بر احوال او ظاهر شود تا
بدلیل و سؤال حاجت نبود.

فر کو نه بدی باشه آن را که سها بود عاشق بهمه جای انگشت نما بود

اسلام ابو طالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از
مشایخ معتزلی نیز مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی نیز بر این عقیده اند
ادله ای فراوان و اخباری بسیار از طریق عامه و خاصه برای اثبات اسلام ابو طالب
آورده اند. سید ابو علی فخار بن معد موسوی رساله ای مستقل در باب اسلام ابو طالب
پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و از آن جمله است روایت مسند
ابو الفرج اصفهانی از عکرمه از ابن عباس بدین مضمون: ابو بکر روزی پدر کور خود ابو
قحافه را بخدمت رسول الله (ص) کشانید تا مسلمان شود. و در پاسخ سخنی از حضرت
رسول (ص) گفت: اسلام ابو طالب بیش از اسلام پدرم مرا شادمان ساخت. در کافی
شریف اخباری صریح در اسلام ابو طالب آمده و در عده ای از این اخبار تصریح شده
است که ابو طالب مانند اصحاب کهف اسلام خود را نهان میداشته است.

۵۸ - سورة المجادلة - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بَشْنِيدِ خَدَايَ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سَخَنَ آن زن که می‌بیچید با تو فی زَوْجَهَا در کار شوی خویش وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ مِينَالِيدِ بِاللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمْ. و خدای می‌شنود گفت و گوی شما با یکدیگر، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱). خدای شنواست و بیناست. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ ايشان که می‌ظهار کنند از مردان شما از زنان خویش مَا هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ زَنَانِ ايشان مادران ايشان نیستند. اِنْ اُمَّهَاتُهُمْ اِلَّا اللَّائِي وَلَدْتُهُمْ ايشان را مادران جز از آنکه ايشان را زادند نیست. وَ اِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا و ايشان که آن می‌گویند، منکری می‌گویند از سخن ناپسندیده. وَ اِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲). و خدای فراگذارنده و مهربان است

وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ و ايشان که می‌ظهار کنند از زنان خویش، ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا و آن گه با سخن خود می‌گردند، فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ آزاد کردن برده‌ایست مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَاسًا پيش از آنکه بهم رسند. ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ اَيْنَ سَخْنِي است و فرمانی که پند می‌دهند شما را بآن. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳). و خدای بآنچه شما می‌کنید داناست و از آن آگاه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هِرَ كَه بَرْدَه نِيَابِد، فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَاسًا كَفَّارَتِ او روزه دو ماه است پيوسته پيش از آنکه بهم رسند. فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ هِرَ كَه روزه نتواند، فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا كَفَّارَتِ او طعام دادن شصت درویش است.

ذَلِكَ اَيْنَ پند و فرمان آن راست اِتِّمُوا بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ تا فرمان برید خدای و رسول را. وَ تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و اين اندازه‌های خدايست که در دين خویش نهاد خلق را. وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ (۴).

و ناگرویدگان را عذابی است درد نمای.

اِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ ايشان که می‌خلاف آرند و حد رفتن با خدا و با رسول. كُتِبُوا ايشان را خجل و رسوا خواهند کرد، كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنان که ايشان را

کردند که بیش از ایشان بودند، وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَفَرَّسْتَدِيمُ سَخْنَهَا وَآبْتَهَاي رُوشَن. وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (ه) و کافران راست عذابی خوار کننده. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا آن روز که ایشان را بر انگیزد الله همه را بهم، فَيُبْتَلُهُمْ بِمَا عَمَلُوا و ایشان را آگاه کند از آنچه میکردند أَحْصَاهُ اللَّهُ خَدَاي كَرْدَار ايشان دانسته و یاد داشته و شمرده وَ نَسُوهُ و ایشان آن را فراموش کرده، وَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٦). و خدای بر همه چیز گواه است و حاضر.

أَلَمْ تَرَ نَمِي دَانِي أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ كَه خدای میدانند هر چه در آسمانها و در زمینهاست. مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ هَيْجِ سَه راز کننده بهم نباشند، إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر خدای تعالی چهارم ایشانست، وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ نَه پَنج تَن، مگر که او ششم ایشانست. وَ لَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ وَ نَه كَم از آن و نه بیش. إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر که او با ایشانست. أَيْنَ مَا كَانُوا هَر جَاي كَه باشند، ثُمَّ يُبْتَلُهُمْ بِمَا عَمَلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس ایشان را خیر دهد بآنچه میکردند روز رستاخیز. إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٧).

كه الله بهمه چیز داناست.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى نَبِينِي ايشان را كه می باز زنند از راز كردن. ثُمَّ يُعْوَدُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ و آنكه می وا كردند بآنچه ایشان را می باز زنند از آن. وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْآثِمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ بَا يَكْدِيْكَر راز میکنند بیزه و ستم. وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ وَ نَافَرْمَانِي رَسُول. وَ إِذَا جَاؤُكَ بَر تُو آيْنِد حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ. تَرَا تَحِيَّتَ كَنْدِ نَه آن تحیت كه خدای فرموده و ترا گفته. وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ بَا خُود ميگویند در دلهاى خویش: لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ چُونست كه خدای ما را بآنچه می گوئیم بنمیگیرد، حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا بسنده است ایشان را دوزخ كه بآن شوند فَبَيْسَ الْمَصِيرُ (٨). و بد جاىگاه كه آنست!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرویدگان! إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چُون راز كنيد با يكديگر، فَلَا تَنَاجَوْا بِالْآثِمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ راز مكنيد بيزه و ستم و نافرمانی رسول. وَ تَنَاجَوْا بِالْبَئِرِ وَ التَّقْوَى راز بنيكوكارى كنيد بجای خلق، و ترسيدن از خدای. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٩). و پرهيزيد از خشم و عذاب آن خدای كه شما را با هم خواهند آوردن. بیش او.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ إِنْ رَازَ كَرْدنَ از دَبو است. لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا گرویدگان را اندوهگن کند. وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ آن راز گزندکننده نیست مگر بخواست خدای تعالی.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) و ایدون باد که پستی داشتن گرویدگان بخدای باد.
النوبة الثانية

این سوره مجادله بیست و دو آیت است. چهار صد و هفتاد و سه کلمه و هزار و هفتصد و نود و دو حرف، و جمله به مدینه فرو آمده، بقول بیشتر مفسران، کلبی گفت: مگر یک آیت که به مکه فرو آمده: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ عَشْرَةَ آيَاتٍ: ده آیت از اول سوره مدنی است و باقی سوره مکی. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر یک آیت: أَسْأَلْتُمْ أَنْ تُتَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ الْآيَةَ... و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة المجادلة كتب من حزب الله يوم القيمة».

قوله: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا. این آیت در شأن خوله فرو آمد، دختر ثعلبة بن مالک الانصاری، و شوهر وی، اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت الانصاری العقبی النقیب. و شرح قصه مجادله بر قول.

جمهور مفسران آن است که: اوس بن الصامت از اهل خویش وقتی کام خود طلب کرد، خوله سر باز زد و مراد وی بن داد. اوس مردی زود خشم بود، در وی نیز گفته‌اند که پاره‌ای خلل بود، اوس از سر آن خشم با وی گفت: «انت علیّ کظهر امی» و این لفظ ظهار و ایلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت بود، زنان خود را چنین طلاق دادندی.

اوس بعد از آنکه این سخن گفته بود، پشیمان شد با خوله گفت: «ما اظنک الا قد حرمت علیّ!» چنان دانم که تو بر من حرام گشتی؟! خوله از فراق بترسید و بانگ برآورد، گفت: و الله ما ذاک طلاق و انت رسول الله فسله، و الله که این طلاق نیست، رو برسول خدا و از وی بپرس تا شفا پدید آید. اوس گفت: من شرم دارم که از رسول خدا (ص) این مسأله پرسم، تو برو و بپرس. خوله برخاست و آمد بخانه عایشه، و رسول خدا (ص) در خانه عایشه بود، و عایشه سر مبارک رسول (ص) می‌شست. خوله گفت: «یا رسول الله ان زوجی اوس بن الصامت تزوجنی و انا شابة غنیة ذات مال و اهل، حتی اذا اکل مالی و

افنی شبابی و کبر سنّی ظاهر منّی». فقال رسول الله (ص): «حرّمت علیه لا أرى لك اليه سيلا».

رسول خدا (ص) چون حدیث ظهار شنید، گفت: تو بروی حرام گشتی و نمی بینم ترا بوی راهی که بوی باز گردی. زن از حضرت رسول (ص) بازگشت، پاره‌ای فراتر شد، حیران و گریان و همی گفت: «فالی من؟! فالی من؟! پس من کجا روم، بر که شوم؟! بازگشت، دیگر بار گفت: یا رسول الله از وی فرزندان خرد دارم، اگر بوی بگذارم، ضایع شوند، و اگر من دارم، بی کام شوند. «اشکو الی الله فاقتی و وحدتی!» بخدای مینالم از درویشی و تنهایی خویش. رسول (ص) همان سخن گفت که: «حرّمت علیه و لم اومر فی شأنک بشیء»

تو بروی حرام گشتی و در کار تو مرا چیزی نفرمودند.

خوله از سر سوز و تحیّر روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم انّی اشکو الیک فانزل علی لسان نبیک». خداوندا بتو مینالم و در تو می زارم، فرو فرست به بیغمبر خویش در کار من ضعیفه حکمی. باز روی برسول آورد، گفت: «انظر فی امری جعلنی الله فداک یا نبی الله» آخر بنگر در کار من بیچاره یا رسول الله که مادر و پدرم فداء تو باد. آن ساعت عایشه گفت: «اسکتی ان رسول الله یوحی الیه» خاموش باش ای خوله که وحی آمد برسول خدا. آن ساعت جبرئیل آمد و آیت آورد: قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا اللهُ سَخَنَ آن زن شنید که با تو جدال در گرفته در کار شوهر خویش. عایشه گفت: «سبحان من وسع سمعه الاصوات ان كان ليخفي على بعض كلامها فانزل الله: قَدْ سَمِعَ اللهُ... پاکست و بی عیب آن خداوند که او بهمه آوازاها میرسد. من در گوشه خانه ببعضی آواز وی میرسیدم و ببعضی نه، رب العالمین از وراء هفت طبقه آسمان بسمع قدیم خود همه شنید و خبر داد که: قَدْ سَمِعَ اللهُ... و اوّل ظهار که در اسلام رفت این بود. قوله: الَّتِي تُجَادِلُكَ اى تخاصمک فی زَوْجِهَا اى فی امر زوجها» حذف المضاف.

وَ تَشْتَكِي اِلَى اللهِ اى تظاهر ما بها من المکروه. و الاشتکاء: اظهار ما بالانسان من المکروه و الشکوى اظهار ما يصنعه غيره به، وَ اللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمْ اى مراجعتكما الکلام و التحوار: التجاوب، و هو رجع الکلام و جوابه اخذ من الحور و هو الرجوع، يقول حار بعد

ما كار. قوله: وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمْ لَيْسَ هَذَا تَكَرَّرَ لِأَنَّ الْأَوَّلَ لَمَّا حَكَّتْهُ مِنْ زَوْجِهَا، وَ الثَّانِي لَمَّا كَانَ يَجْرِي بَيْنَهَا وَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِأَنَّ الْأَوَّلَ مَاضٍ وَ الثَّانِي مُسْتَقْبَلٌ. إِنَّ اللَّهَ سَمِعَ لِكَلَامِهَا بِصِيرٍ بِحَالِهَا، وَ قِيلَ: سَمِعَ لِأَقْوَالِ الْعِبَادِ، بِصِيرٍ بِأَفْعَالِهِمْ، ثُمَّ ذَمَّ الظَّهَارَ. فقال: الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةُ وَ الْكَسَائِيُّ بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ الْهَاءِ وَ تَشْدِيدِ الظَّاءِ وَ الْآلِفِ بَعْدَهَا، وَ قَرَأَ عَاصِمٌ يُظَاهِرُونَ بِضَمِّ الْيَاءِ وَ تَخْفِيفِ الظَّاءِ مَعَ الْآلِفِ وَ كَسْرِ الْهَاءِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ يُظَاهِرُونَ بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ تَشْدِيدِ الظَّاءِ وَ الْهَاءِ مِنْ غَيْرِ الْآلِفِ، وَ مَعْنَى الْجَمِيعِ وَاحِدٌ. يُقَالُ: ظَاهَرَ وَ تَظَاهَرَ وَ أَظَاهَرَ وَ أَظْهَرَ. مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ بِخَفْضِ التَّاءِ عَلَى خَبَرِ مَا وَ مَحَلِّهِ نَصَبٌ كَقَوْلِهِ: مَا هَذَا بَشَرًا، وَ قِيلَ: تَقْدِيرُهُ «مَا هُنَّ بِأُمَّهَاتِهِمْ» أَي مَا صَرْنَ مَعَهُمْ فِي مَحَلِّ الْأُمَّهَاتِ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَ لَدَنَّهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ لَا يَعْرِفُ فِي شَرْعٍ، وَ زُورًا أَي كَذِبًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ عَفَا عَنْهُمْ وَ غَفَرَ لَهُمْ حِينَ بَيَّنَّ لَهُمُ الْكُفَّارَةَ.

فصل

بدانکه سخن درظهار بر دو ضرب است: یکی در بیان صورتظهار و دیگر در بیان حکمظهار، اما صورتظهار آنست که: مردی از اهل تکلیف زن خویش را گوید: «انت علیّ کظهر امّی» اگر بجای «انت» جزئی از اجزای زن گوید، چنان که شعرک علیّ کظهر امّی «یدک، بطنک، رأسک. هر عضوی از اعضاء زن بجای «انت» شاید، وظهار بود و اگر بجای علیّ منّی گوید، یا عندی، یا معی،ظهار بود و اگر صلت بگذارد و گوید: «انت کظهر امّی»ظهار بود. و اگر بجای ظهر عضوی دیگر گوید، چنان که: «انت علیّ کراس امّی، کید امّی، کبطن امّی»ظهار بود، و اگر گوید: «کامّی» او «مثل امّی» کنایت باشد. اگر بقصد و نیت اعزاز و اکرام گوید،ظهار نباشد و اگر بقصد و نیتظهار گوید،ظهار باشد. و اگر بجای امّی «جدّه» گوید، یا «اخت» یا «عمّه» یا زنی از ذوات المحارم که تحریم وی او را مؤید بود، از جهت نسبت یا از جهت رضاع،ظهار باشد. اما حکمظهار دو چیز است: تحریم و طی و وجوب کفّارت. حرام است بروی بزن رسیدن بعد ازظهار، تا آن گه که کفّارت کند و کفّارت بعود واجب شود. چنانکه ربّ العزّة گفت: ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ.

اکنون خلافت میان علماء که عود چیست؟ شافعی گفت: عود آن است که بعد ازظهار
 زمانی برآید، چندان که ممکن باشد طلاق گفتن و فرقت جستن و نه طلاق گوید و نه
 فرقت جوید، آن گه عود حاصل گشت و کفّارت لازم شد. اگر بعد ازظهار در آن حال
 طلاق گوید، یا یکی را از ایشان مرگ رسد، کفّارت واجب نشود که عود حاصل نیاید.
 ابن عباس گفت در تفسیر یعودون قال: یندمون فیرجعون الی الالفه. و ذلك لأنّ العود
 للقول هو المخالفة، یقال: عاد فلان لما قال، ای رجع عمّا قال، هذا یوافق قول الشافعی
 رجع، و ذلك لأنّ قصده بالظهار التحريم فاذا امسکها علی النکاح و لم یطلّق قد خالف
 قوله، و رجع عمّا قال فتلزمه الکفّارة. و قال اهل الظاهر: العود هو اعادة لفظ الظهار، و
 معنی قوله: ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا ای الی ما قالوا فان لم ینکرّ اللفظ، فلا کفّارة علیه، و هو
 قول «ابی العالیة»: و ذهب قوم الی ان الکفّارة تجب بنفس الظهار، و معنی العود هو العود
 الی ما كانوا علیه فی الجاهلیة من نفس الظهار، یعنی: اذا عاد الرجل فی الاسلام الی مثل
 ذلك القول لزمته الکفّارة و هو قول مجاهد و الثوری و قال قوم: المراد من العود هو
 الوطی، و هو قول الحسن و قتاده و طاوس و الزهری. و قالوا: لا کفّارة علیه ما لم یطأها،
 و قال قوم: هو العزم علی الوطی و هو قول مالک و اصحاب الرأی. قوله: فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ ای
 رقبة مؤمنة، لأنّ الله سبحانه قید الرقبة بالایمان فی کفّارة القتل و اطلق فی هذا الموضع.
 و من حکم المطلق ان یحمل علی المقید. مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَّاسًا ای من قبل ان یتجمعا.
 فالجماع محرّم علی المظاهر، حتی یکفرّ فان وطئ قبل التکفیر فقد فعل محرّمًا و لا یسقط
 عنه الکفّارة، بل یأتی بها علی وجه القضاء كما لو اخر الصلاة عن وقتها فانه لا یسقط عنه
 اتیانها، بل یلزمه قضاؤها و سواء کفرّ بالاعتناق او الصیام او الاطعام، فانه یجب علیه تقدیم
 الکفّارة علی الوطی. و قال ابو حنیفة: «ان کفرّ بالاطعام جاز له ان یطأ ثم یطعم، لأنّ الله
 تعالی قید العتق و الصوم بما قبل المسیس و قال فی الاطعام: فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فِاطْطَاعِ سِتِّینَ
 مِسْکِینًا و لم یقل من قبل ان یتماسًا و عند الآخین الاطلاق فی الاطعام، محمول علی
 المقید فی العتق و الصیام.

فهذا حکم و طی المظاهر، امّا غیر الوطی من القبلة و التلذذ، فانه لا یحرّم قبل التکفیر فی
 قولی اکثر العلماء و هو قول حسن و سفیان. و اظهر قول الشافعی كما انّ الحیض یحرّم

الوطى دون سائر الاستمتاع، و ذهب بعضهم الى أنه يحرم جميعها لان اسم التماس تناول الكل، ذلکم تُوعظون به ای ذلکم التغليظ فى الکفارة تؤمرون به و تخبرون بان فرضکم ذلک.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَاَنْ افطر يوما متعمدا او نسى النية يجب عليه استيناف شهرين، و ان افطر بعذر المرض او السفر، ففيه القولان: و ان تخلل صوم الشهرين زمان لا يصح فيه الصوم، كالعبدین و ايام التشريق و ايام شهر رمضان ينقطع التتابع و يجب الاستيناف. و ان وطىء المظاهر فى الشهرين ان وطئها نهارا بطل التتابع و عليه الاستيناف، و ان وطئها ليلا لم يبطل التتابع. و قال ابو حنيفة: سواء وطىء ليلا او نهارا، فانه يبطل التتابع و عليه الاستيناف.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ يعنى: المظاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط شهوة و لا يصبر عن الجماع، يجب عليه اطعام ستين مسكينا.

روى ان النبى (ص) قال لىخولة بنت ثعلبة حين جاءته مريه، يعنى زوجها: فليعتق رقبة. قالت: و الذى بعثك بالحق ما عنده رقبة و لا يملكها. قال: فليصم شهرين متتابعين، فقالت: و الذى بعثك بالحق لو كلفته ثلاثة ايام ما استطاع.

قال مريه: فليطعم طعام ستين مسكينا. قالت: و الذى بعثك بالحق ما يقدر عليه. قال مريه: فليذهب الى فلان بن فلان فقد اخبرنى ان عنده شطر تمر صدقة فليأخذه صدقة عليه ثم ليتصدق به على ستين مسكينا. و فى رواية اخرى: لما نزل فتحرير رقبة انقطع الكلام دعا رسول الله (ص) اوسا فقرأها عليه، قال اوس: ما املك رقبة، فنزل الصيام و انقطع الكلام، فقرأها عليه

و قال اوس: انى اذا لم آكل فى يوم مرارا اصابنى دوران، فنزل الاطعام، فقرأها عليه فقال: لقد بتنا طاوئين الليلة. فقال: اذهب الى بنى زريق، يعنى قبيلة من الانصار، فخذ صدقتهم فاطعم منها ستين مسكينا و كل الباقي مع اهلك.

و روى ان رسول الله (ص) اتى بخمسة عشر صاعا فاعطاه اوسا فقال تصدق به. و روى ان المجادلة أتت يوما عمر بن الخطاب فسألته حاجة و اغلظت له فى الكلام شديدا.

فنهاها الناس و اغلظوا لها و قالوا لها: ترفعين صوتك على امير المؤمنين؟ فنهاهم عمر فقال: دعوها فانها امرأة سمع الله قولها من فوق سبع سماوات.

ذلك لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ اى ذلك الحكم، و قيل: فرض ذلك لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ و رسوله و لا تستعملوا احكام الجاهلية. وَ تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يعنى: ما وصف من الكفارات و الظهار. و اصل الحد المنع و الحداد البواب يمنع الناس. و أخذ احداد المرأة من امتناعها من التبعل و الزينة. وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ لتركهم العمل بهذا الحكم.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ المحادّة المشاقّة و المخالفة، و هى ان تكون فى حدّ و شقّ و صاحبك فى حدّ و شقّ. كُتِبُوا اى اخزوا و هزموا، كقوله: «او يكتبهم» و يقال: كبتّه لوجهه. كما كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كفّار الامم الخالية الذين حادّوا الله و رسوله. و قيل: اخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة و ردّ كيدهم فى نحورهم كما اخزى الكفّار قبلهم. وَ قَدْ أَنْزَلْنَا اوحينا الى محمد (ص) آياتٍ بَيِّنَاتٍ يعنى: القرآن المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام. و قيل: انزلنا آياتٍ فيمن حادّ الله و رسوله من قبلهم فيما فعلنا بهم من الاهلاك.

وَ لِلْكَافِرِينَ فى الدنيا و الآخرة عَذَابٌ مُهِينٌ يذلهم و يخزيهم. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ يَحْيِيهِمْ و يحشرهم، جميعاً فى حالة واحدة، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا من خير و شرّ ليعلموا وجوب الحجّة عليهم، أحصاهُ اللَّهُ اى احاط علمه بتفصيل اعمالهم و نَسُوهُ اى و قد سهوا عنه، ناسين ما قدّمت ايديهم. و قيل: نَسُوهُ اى تركوا العمل به و بما امروا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ لا يغيب عنه شىء، و قيل: يشهد عليهم فلا يستطيعون ردّها دفعا و انكارا.

أَلَمْ تَرَ اى الم تعلم؟ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فى السَّمَاوَاتِ وَ ما فى الْأَرْضِ لا يعزب عن علمه شىء ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ اى ما يقع من مناجاة ثلاثة، فيكون النجوى بمعنى الاسرار و هو مصدر على وزن فعلى، مشتق من النجوة و هى المرتفع من الارض، لبعد الحاضرين عنها. و قيل: النجوى القوم، المتناجون، كقوله: «و إذ هم نجوى» و قوله: ثَلَاثَةَ خفض باضافة النجوى اليه. و يجوز ان يكون خفضاً لانها من نعت النجوى: إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمُ بالعلم يعلم نجويهم. وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ خَفْضَ لِاتِّبَاعِهِ الثلاثة و الخمسة. و قرأ يعقوب: اكثر بالرفع رداً على محل من نجوى كقوله: «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ

فِي الْأَرْضِ» و «لَا طَائِرَ» فِي قِرَاءَةِ مِنْ رَفْعِهَا. أَيْنَ مَا كَانُوا مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَوْيِخًا لَهُمْ وَ تَأْكِيدًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ. إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ سَبَبُ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ مَضَى ذِكْرَهُمْ فِي سُورَةِ الزَّخْرَفِ.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى إِنْ آيَهُ فِي شَأْنِ جَهودَانِ وَ مَنَافِقَانِ فَرَوُا آمِدَ كَمَا مِيخُوا سَتَنْدُ كَمَا يَبُوسْتُهُ رَنْجِي وَ اَنْدُوهُي بِرِ دَلِّ مَسْلَمَانَانِ مِي نَهَنْدِ. قَوْمِي اَزِينِ مَنَافِقَانِ فَرَاهِمِ مِي نَشْتَنْدُ وَ يَوْشِيْدُهُ بَا يَكْدِيْغَرِ سَخْنِ مِيْگِفْتَنْدُ وَ پَنْهَانِ اَزِ مَسْلَمَانَانِ بِنَا صَوَابِ رَا زَهَا مِيْگِفْتَنْدُ، چُونِ مَسْلَمَانَانِ رَا مِيْدِيْدَنْدُ، بَا يَكْدِيْغَرِ بِيْچِشْمِ مِيْنَمُوْدَنْدُ. وَ بَا مَسْلَمَانَانِ مِيْ نِگَرِ سَتَنْدُ وَ چِنَانِ مِيْنَمُوْدَنْدُ كَمَا مَادِرِ حَقِّ شَمَا اَنْ مِيْدَانِيْمِ كَمَا اِگَرِ شَمَا بَشْنُوِيْدِ اَنْدُوْهَگَنْ شُوِيْدُ. وَ مَسْلَمَانَانِ رَا تَهْمَتِ دَرِ دَلِّ مِيَاْفْتَادِ دَرِ حَقِّ بَرَادِرَانِ وَ خُوِيْشَانِ كَمَا دَرِ غَزَاهَا بُوْدَنْدِ مِيْگِفْتَنْدُ: مِگَرِ اِيْنَانِ خَبْرِيْ اَزِ قَتْلِ وَ مَرِگِ شَنْيِدِهْ اَنْدُ وَ بَرِ اَزِ بَا يَكْدِيْغَرِ مِيْگُوِيْنِدُ، وَ بِيْكْدِيْغَرِ بِيْچِشْمِ هَمِيْ نَمَايَنْدُ كَمَا هِيْچِ مِگُوِيْدُ؟ وَ مَسْلَمَانَانِ بِيْ اِيْنِ مَعْنِيْ دَلْتَنْگِ هَمِيْ گِشْتَنْدُ. وَ مَقْصُوْدِ مَنَافِقَانِ دَرِ اَنْ رَا زِ بَاطِلِ هَمِيْنِ بُوْدُ كَمَا مَسْلَمَانَانِ رَا تَهْمَتِيْ دَرِ دَلِّ اَفْکَنْدُ وَ اَنْدُوْهَگَنْ کَنْدُ پَسِ تَا اَنْ گَهْ كَمَا اَنْ قَوْمِ اَزِ غَزَاهَا بَا زِ مِيْگِشْتَنْدُ وَ بَسْلَامَتِ بُوْطْنِ خُوْدِ مِيْرِ سِيْدَنْدُ، اِيْشَانِ دَرِ اَنْدُوْهِ مِيْبُوْدَنْدُ. اَخْرِ اِيْنِ مَسْلَمَانَانِ شْكَايْتِ كَرْدَنْدُ بَرِ سُوْلِ خُدا (ص) اَزِ اِيْنِ اِحْوَالِ وَ رِسُوْلِ اِيْشَانِ رَا فَرْمُوْدُ كَمَا: نِيْزِ بَرِ اَزِ سَخْنِ مِگُوِيْدُ وَ بَا يَكْدِيْغَرِ بِيْ اِيْنِ مَعْنِيْ مَنَشِيْنِيْدُ.

اِيْشَانِ فَرْمَانِ رِسُوْلِ بَرِ كَارِ نَمِيْگِرْفْتَنْدُ وَ بَا زِ بَرِ مَنَاجَاتِ بَاطِلِ خُوْدِ بَا زِ مِيْ گِشْتَنْدُ، تَا دَرِ شَأْنِ اِيْشَانِ اِيْنِ آيَةِ اَمْدِ كَمَا: اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعودُوْنَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ اِيْ يَرْجِعُوْنَ اِلَى الْمَنَاجَاةِ الَّتِيْ نُهُوا عَنْهَا. وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْاِثْمِ وَ الْعُدُوَانِ اِيْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ الظُّلْمِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُوْلِ. يَعْنِيْ: وَ بَمَا يَصِيْرُوْنَ عَاصِيْنَ لِرِسُوْلِ اِذَا كَانِ نَهَاهُمْ عَنِ ذَلِكِ، وَ قِيْلُ: يَوْصِيْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمَعْصِيَةِ الرَّسُوْلِ فِيْ نَجْوِيْهِمْ وَ يَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: خَالِفُوْا اَمْرَهُ، وَ قَرَأُ حَمْزَةً «وَ يَنْتَجُوْنَ» يَقُوْلُ: تَنَاجِيْنَا وَ اَنْتَجِيْنَا بِمَعْنِيْ وَاحِدٍ، وَ تَقُوْلُ: نَاجِيْتِ فُلَانًا وَ نَجُوْتُهُ بِمَعْنِيْ وَاحِدٍ، وَ هُوَ نَجِيٌّ وَ اَنَا نَجِيْهِ. وَ اِذَا جَاؤَكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ هُوْلَاءِ قَوْمِ الْيَهُودِ، كَانُوا يَدْخُلُوْنَ عَلَيَّ النَّبِيِّ (ص) وَ يَقُوْلُوْنَ السَّامُ عَلَيْكَ وَ السَّامُ الْمَوْتُ، وَ هُمْ يُوْهَمُوْنَ

اَنْهُمْ يَقُوْلُوْنَ السَّلَامُ عَلَيْكَ، وَ كَانِ النَّبِيُّ (ص) يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَقُوْلُ: عَلَيْكُمْ!

فاذا خرجوا، قالوا: لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ يَعْنِي: لو كان هذا نبيا، لعذَّبنا الله بما نقول. قال الله تعالى رَدَّ عَلَيْهِمْ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ أَي كَافِيهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ. يَصَلُّونَهَا فَيَسُّ الْمَصِيرُ الْمُنْقَلَبُ وَالْمَأْوَى.

روى عن ابن ابى مليكة عن عائشة «أن اليهود اتوا النبي (ص) فقالوا: السام عليك يا محمد. قال: و عليكم. فطنبت عائشة فقالت: عليكم السام و اللعنة يا اولاد القردة و الخنازير. فقال رسول الله: مهلا يا عائشة، عليك بالرفق، و اياك و العنف و الفحش، ان الله يبعث الفحش و التفحش». قالت: أ و لم تسمع ما قالوا؟ قال: «أ و لم تسمعى ما قلت؟ رددت عليهم! فيستجاب بى فيهم و لا يستجاب لهم فى».

و قال رسول الله (ص): اذا سلّم عليكم اهل الكتاب، فقولوا: و عليكم

ثم ان الله تعالى نهى المؤمنين ان يتناجوا فيما بينهم كفعل المنافقين و اليهود. فقال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ كَفَعَلَ الْمُنَافِقِينَ. و قال مقاتل: هذا خطاب للمنافقين، يعنى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فى الظاهر بلسانهم إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى اى بما ثبت فى القلوب من طاعة الله وَ التَّقْوَى اى بالعفاف عما حرم الله عز و جل. ثم خوفهم. فقال: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ اى تجمعون بعد الموت فتردون الى حكمه.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ اى النجوى بالاثم و العدوان من فعل الشيطان و تزيينه و تسويله، لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا. حزنه و احزنه واحد، اى ليغم مؤمنى الصحابة به بما يتوهمون انه لوقوع بليّة و مصيبة. و ليس الشيطان و لا نجويهم فيما بينهم بضر المؤمنين، شيئا إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ بعلمه و قضائه و قدره.

و قيل: لا يضرهم شيئا إِلا اذا اراد الله ذلك: وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اى فليفوضوا امورهم اليه و ليثقوا به و قيل: فى معنى قوله: إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ هو احلام النوم التى يراها الانسان فى نومه فيحزنه. و صحَّ

عن رسول الله (ص) قال: «اذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى اثنان دون الثالث، فان ذلك يحزنه».

و فى رواية: «إِلا ان يستأذنه».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای مرغی که تا از آشیان قدم بر آمدی شکارت همه جگرهای صدیقان است، تماشاگاهت همه ارواح عاشقان است، آشیانت دل‌های محبانست، پروازت همه بر هوای جان عاشقانست. ای عزیزی که تا تو نقاب از چهره جمال برداشتی همه خرابات‌ها کعبه وصال گشت، کنشت و کلیسا بمسجد و محراب بدل گشت، زناها کمر عشق دین شد:

چون تو نمودی جمال، عشق بتان شد هوس رو که ازین دلبران، کار تو داری و بس!

قوله تعالى: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ مِنَ كَانِ الضَّعْفِ، فَالِرَّبِّ بِالطُّف. رَبُّ الْارباب، خداوند همه خداوندان، لطیف و کریم و مهربان، کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تعجب آیند. صد هزار مقرب مسیح مقدس در بحار رکوع و سجود غوص کردند و بر درگاه عزت آواز تسبیح و تقدیس برآوردند و کس حدیث ایشان نکرد، و آن ضعیفه بینوای عاجز، آن مجادله، که از سر سوز و تحیر بر آن درگاه بزارید و از نومیدی بنالید، بنگر که قرآن مجید رقم اعزاز بر کسوه راز وی چون کشید که: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ مَا آن شکوی وی نیوشیدیم و ناله و دعاء وی شنیدیم و آن رنجوری و بندوری که در آن بمانده بود، از جهت ظهار شوهر گشایش پدید کردیم. ما آن خداوندیم که هر درمانده‌ای را کش یار نماند، نیک یاریم، هر بندوری را بند گشائیم هر غمگینی را غم زدائیم شنونده آواز درویشانیم، نیوشنده راز بیچارگانیم، پاسخ کننده نیاز درماندگانیم.

در خبر است که این زن مجادله روزی پیش عمر خطاب آمد، در روزگار خلافت وی، شغلی را که بوی داشت و بدرستی با وی سخن گفت. جماعتی که حاضر بودند، بانگ بر وی زدند، گفتند: نمیدانی که با امیر المؤمنین سخن درشت نباید گفت؟! عمر با ایشان گفت: خاموش باشید و این ضعیفه را حرمت دارید، که این آن زن است که حق جلّ جلاله از وراء هفت طبقه آسمان سخن وی بشنید و این نواخت و کرامت بر سر وی نهاد که: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ. ای مسلمانان درویشان را حرمت دارید و بمراعات و مواسات با ایشان بخدای تقرب کنید، که ایشان اگر چه امروز بیچارگان و بینویانند، فردا ملوک جنت مأوی و بزرگان فردوس اعلیٰ ایشان‌اند.

وَ إِذَا قِيلَ اَنْشُرُوا فَاَنْشُرُوا و چون شما را گویند: برجهید، برجهید يَرْفَعُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ تا اللّٰهُ بر دارد ایشان را که گرویدند از شما. وَ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و ایشان که دانش دادند ایشان را درجه‌هاشان بر دارد در مزد، هم گوینده و هم شنونده را در مجلس. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱). و اللّٰهُ بآنچه شما میکنید داناست و از آن آگاه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ گرویدگان! إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که با رسول من راز کنید، فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ پیش از راز خویش صدقه‌ای فرا فرستید. ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ آن به است شما را و أَطْهَرُ و آن پاک دارنده‌تر بود دل مسلمانان را، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا و اگر نمی‌یابید چیزی که صدقه دهید، فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲). اللّٰهُ آمرزگار و بخشاینده آنچه گذشت بیامرزید.

أَأَشْفَقْتُمْ بترسیدید؟ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ که پیش از راز خویش صدقه‌ای دهید؟ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا اکنون که نکردید، وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ و از شما توبه و عذر بپذیرفت فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس نماز بیای دارید، وَ اٰتُوا الزَّكَاةَ و زکاة مال دهید. وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ و فرمان برید خدا و رسول او را وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳). و اللّٰهُ داناست بآنچه شما میکنید و آگاه.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا نِسِيْنَ ایشان را که بدوستی گرفتند و بپذیرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ قومی را که اللّٰهُ بر ایشان بخشم است. مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ نه از شما اند که مسلمانانید و نه از ایشانند که جهودانند. وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ و سوگند میخورند بدروغ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴). و ایشان میدانند که دروغ زنанд.

أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا بساخت اللّٰهُ ایشان را عذابی سخت، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵). که ایشان بدکردار قومی اند و بدکار که میکنند.

اتَّخَذُوا اٰيْمَانَهُمْ جُنَّةً سوگندان خویش سپر گرفتند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ تا برگشتند از راه خدای. فَالَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۶). ایشان راست عذابی خوار کننده.

لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ بَكَارَ نِيَابِدِ ایشان را اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا نه مالهای ایشان و نه فرزندان هیچیز اَوْلِيَّكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷). ایشان در آتشند جاویدان. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا آن روز که بر انگیزد اللّٰهُ ایشان را همه فَيَخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ

و او را سوگندان میخورند، همچنانک شما را سوگند میخورند درین جهان بدورغ. وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ و می‌پندارند که بر چیزی‌اند اَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸). آگاه باشید که قومی دروغ‌زنانند.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ چیره شد بر ایشان دیو و زور گرفت فَانْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ بر ایشان فراموش کرد یاد الله و بایشان سست کرد و خوار. أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ایشان سپاه دیواند اَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹).

آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران و نومیدان و کم‌آمدگان‌اند. إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ایشان که خلاف میکنند با خدای و رسول او و در جز راه میروند. أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰). ایشانند که در گروه خوارتر همه خواران‌اند. كَتَبَ اللَّهُ خدای نوشت لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي که من کم‌آرم و رسول من دشمن را. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱).
الله تاونده است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا نیاوی هرگز هیچ گروه يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ که گرویده باشند بخدای و روز رستاخیز یُؤَادُونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ که دوستی میدارند با کسی که خلاف دارد و کزی با خدای و رسول او، وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ وَ هُرَّ جَدِّدَانِ ایشان باشند، أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان، أَوْ إِخْوَانَهُمْ، یا برادران ایشان أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خاندان ایشان أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ایشان آند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و او کند. وَ أَيْدِيَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ وَ نِيْرُوبِي داد ایشان را و یاری کرد پیغامی و بخشایشی از خود، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در آرد ایشان را در بهشتهایی زیر آن جویها روان. خَالِدِينَ فِيهَا ایشان جاویدان در آن. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ الله از ایشان خشنود وَ رَضُوا عَنْهُ و ایشان از الله خشنود أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ایشان که چنین‌اند، سپاه خدای‌اند اَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲) آگاه‌بید که سپاه خدا جاوید پیروزانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ الْآيَةِ، مقاتل گفت: سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول در مجلسها که رسول (ص) حاضر بودی هر یکی

از ایشان می‌شتافتند تا نشست وی برسول نزدیکتر بودی، و باین معنی منافست میان ایشان رفتی. وقتی رسول خدا در صفّه نشسته بود و جایگه بس تنگ بود و جمعی مهاجر و انصار، که نه بدریان بودند، حاضر آمده و بقرب رسول جای گرفته. پس قومی بدریان بآخر رسیدند و جای نشست نیافتند، برابر رسول ایستاده منتظران که تا ایشان را جای دهند. کس ایشان را جای نداد.

رسول (ص) اهل بدر را همیشه گرامی داشتی و ایشان را نواخت کردی. رسول چند کس را گفت از آن نشستگان: «قم یا فلان، قم یا فلان» قومی را از ایشان برانگیخت و اهل بدر را بجای ایشان نشانند. آن قوم را بر روی کراهیت پدید آمده و قومی منافقان بیهوده سخن در گرفتند که این نه عدلست که وی کرد. سابقان را برانگیخت و لاحقان را بجای ایشان نشانند. در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد. رسول خدا (ص) بر قوم خواند. و بعد از آن بهر مجلس که نشستند، چون دیگری در آمدی جای بر وی فراخ داشتندی ابن عباس گفت: در شأن ثابت بن قیس بن شماس فرو آمد که در مجلس رسول (ص) آمد و مجلس غاص بود و جایگه تنگ، پای بر سر جمع می‌نهاد و می‌گفت: «توسّعا و تفسّحا» تا نزدیک رسول (ص) رسید. آخر آن یکی مرد که نزدیک رسول نشسته بود، او را جای نداد و نجنبید. ربّ العالمین در شأن آن مرد این آیه فرو فرستاد.

حسن گفت: این آیه در غزا فرو آمد، در مجالس حرب و قتال همانست که جای دیگر گفت: «تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» و كانوا لشدّة رغبتهم فی الجهاد يتزاحمون علی الصف الاول و يقول بعضهم لبعض توسّعا الی لنلقى العدوّ و نصیب الشهادة، فلا یوسّعون له رغبة منهم فی الجهاد و الشهادة فانزل الله تعالی هذه الآیة و قیل: «ان رجلا من الفقراء دخل المسجد فاراد ان یجلس بجنب احد من الاغنیاء فلما قرب منه قبض الغنی ثوبه الیه، فرأی رسول الله (ص) ذلك، فقال للغنی: أ خشیت ان تعدیه غناک او یعدیک فقره؟

روی عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «لا یقیمن احدکم الرجل من مجلسه ثم ینخلفه فیهِ و لکن تفسّحوا و توسّعا».

و فی روایة جابر بن عبد الله انّ النبی (ص) قال: لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة و لکن لیقفل افسحوا».

التفسيح التوسع يقال: انت في فسحة من دينك، اى فى سعة و رخصة و فلان فسيح الخلق،
اى واسع الخلق و قال الشاعر:

يا قومنا الى متى نصيح و لا يروج عندكم فصيح
ان البلاد عرضها فسيح و زوزن قد خربت فسيحوا

قرأ عاصم: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ لِأَنَّ لِكُلِّ جَالِسٍ مَجْلِسًا مَعْنَاهُ لِيَتَفَسَّحَ كُلُّ رَجُلٍ فِي
مَجْلِسِهِ وَ قَوْلُهُ: يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ أَيْ يَفْسَحُ ذَلِكَ الْمَجْلِسَ بَازَالَةً وَ حِشَّةَ التَّضَاقُيقِ وَ تَطْيِيبِ
النَّفُوسِ بِهِ وَ قِيلَ: يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ: يَفْسَحُ اللَّهُ فِي الْقَبْرِ.

وَ إِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَانْشُرُوا قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ عَاصِمٌ بضم الشينين و قرأ الآخرون
بكسرهما و هما لغتان و المعنى: اذا قيل لكم ارتفعوا عن مواضعكم و تحرّكوا حتى توسّعوا
لاخوانكم فافعلوا. و قال عكرمة و الضحاك: كان رجال يتشاقلون عن الصلاة اذا نودى لها،
ف قيل لهم: انهضوا الى الصلاة و الذكر و عمل الخير و قيل: معناه لا تطيلوا المكث عند رسول
الله (ص) فان له حوائج كقوله و لا مستأنسين لحديث.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ذَهَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى أَنَّ الدَّرَجَاتِ لِأُولَى الْعِلْمِ خَاصَّةٌ، أَيْ يَرْفَعُ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ يَرْفَعُ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ قِيلَ: تَقْدِيرُهُ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ لِإِيْمَانِهِ وَ طَاعَتِهِ دَرَجَةً وَ مَنْزَلَةً، وَ يَرْفَعُ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنْ لَيْسَ
بِعَالِمٍ دَرَجَاتٍ. قَالَ الْحَسَنُ: قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ هَذِهِ الْآيَةَ وَ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ افْهَمُوا هَذِهِ الْآيَةَ
وَ لَتَرْغَبَنَّكُمْ فِي الْعِلْمِ، فَانَّ اللَّهَ يَقُولُ: يَرْفَعُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ الْعَالِمَ فَوْقَ الَّذِي لَا يَعْلَمُ، دَرَجَاتٍ
بَيْنَ اللَّهِ عِزٍّ وَ جَلٍّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَضَلَ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَنْ دُونِهِمْ.

روى عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «فضل العالم على الشهيد درجة و
فضل الشهيد على العابد درجة و فضل النبي على العالم درجة، و فضل العالم على سائر
الناس كفضلي على ادناهم».

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ جَاءَتْهُ مَنِيَّتُهُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ
دَرَجَةٌ».

و يروى عن كثير بن قيس قال: كنت مع ابي الدرداء فى مسجد دمشق فجاء رجل فقال: يا
ابا الدرداء انى جئتك من مدينة الرسول (ص) فى حديث بلغنى أنك تحدث عن رسول الله

(ص)، قال: ما كانت لك حاجة غيره؟ قال: لا قال: لا جئت لتجارة؟ قال: لا قال: و لا جئت أأ فيه؟ قال: نعم قال: فأني سمعت رسول الله (ص) يقول: من سلك طريق علم سهل الله له طريقا من طرق الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها رضا لطالب العلم و ان السماوات و الارض و الحوت في الماء لتدعو له و ان فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر: «و ان العلماء هم ورثة الانبياء» و ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما، انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر».

عن نافع عن عبد الله بن عمر قال: ان رسول الله. مر بمجلسين في مسجد، واحد المجلسين يدعون الله و يرغبون اليه و الآخر يتعلمون الفقه و يعلمونه. قال: «كلا المجلسين على خير، واحد عما افضل من صاحبه. اما هؤلاء فيدعون الله و يرغبون اليه، و اما هؤلاء فيتعلمون الفقه و يعلمون الجاهل فهؤلاء افضل و انما بعثت معلما». ثم جلس فيهم

و عن ابن مسعود: قال النبي (ص): «من خرج يطلب بابا من علم ليرد به ضالاً الى هدى او باطلا الى حق، كان عمله كعبادة متعبدا ربيعين عاما». و قال صلى الله عليه و سلم: «من علم علما، فله اجر ما عمل به عامل، لا ينقص من اجر العالم شيئا».

و عن محمد بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «لا يصلح بعالم ان يسكت على علمه، و لا يصلح لجاهل ان يسكت على جهله حتى يسأل و تصديق ذلك في كتاب الله «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و عن زيد بن ثابت قال: من غدا او راح الى المسجد ليتعلم علما او يعلمه او يحيى سنة قد درست، كان مثله كمثل الغادي الرائح في سبيل الله. و عن ابي الدرداء قال: لان اتعلم مسألة احب الي من ان اصلي الف ركعة. و عن ابي سلمة قال: قال ابو هريرة و ابو ذر باب من العلم نتعلمه احب الينا من الف ركعة تطوع و باب من العلم نعلمه عمل به أ و لم يعمل به احب الينا من مائة ركعة تطوع و قالوا: سمعنا رسول الله (ص) يقول: «اذا جاء الموت طالب العلم على هذه الحال، مات و هو شهيد».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ سَبِّبْ نَزُولَ آبٍ مِنْ سَمَوَاتِ سَمَاءٍ مَوْسُطًا مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ كَبِيرٍ ذَلِكُمْ لِيَذَرَ الْبِغِيَّةَ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ رَبَّهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ إِذْ يَسْتَجِيبُ اللَّهُ لِلَّذِينَ يَدْعُونَهُ مِنْ سَمَاءٍ عَذْبًا كَثِيرًا يُمْسِكُ غَيْمًا عَظِيمًا يَنْزِلُ فِيهِ الْمَاءُ الْغَيْبُ الَّذِي لَا يَأْتِي السَّمَاءَ إِلَّا فِي سَحَابٍ فَأَنْزَلْنَاهُ فِيهَا مَاءً غَدِيقًا أَلَمْ نَجْعَلِ الْيَوْمَ لَكَ مُبَارَكًا نَدِيمًا وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ غَدِيقٍ إِن يَظُنُّونَ أَنَّهُ غَدِيقٌ حَرَامٌ أَلَمْ نَجْعَلِ الْيَوْمَ لَكَ مُبَارَكًا نَدِيمًا وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ غَدِيقٍ إِن يَظُنُّونَ أَنَّهُ غَدِيقٌ حَرَامٌ أَلَمْ نَجْعَلِ الْيَوْمَ لَكَ مُبَارَكًا نَدِيمًا وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ غَدِيقٍ إِن يَظُنُّونَ أَنَّهُ غَدِيقٌ حَرَامٌ

مقاتل حیان گفت: توانگران در مجلس رسول و مناجات با وی و سؤال کردن از وی دراز می‌نشستند و بر درویشان مزاحمت داشتند، تا ایشان نشسته بودند درویشان را تمکّن آن نبود که با رسول سخن گفتندی و نه آن توانگران سخن کوتاه میکردند، تا رسول را تخفیف بودی پس ربّ العالمین تأدیب توانگران را و تخفیف رسول (ص) را بفرمود تا هر که مناجات رسول خواهد که کند، نخست صدقه‌ای در پیش دارد، آن گه مناجات کند. اینست که ربّ العالمین گفت: إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً. پس درویشان از نایافت و توانگران از بخل نمیکردند و کار بر صحابه دشوار شد که از مناجات و محادثت رسول (ص) بازمانده بودند. بعضی مفسران گفتند: چند روز این حکم ثابت بود، پس منسوخ گشت، و قومی گفتند: یک ساعت روز ثابت بود، پس رخصت آمد و ناسخ که: أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیت نرفت، مگر علی بن ابی طالب (ع).
روی انّ علیا (ع) کان یقول: «آیة فی کتاب اللّٰه لم یعمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی، و هی آیة المناجاة».

روی انه قال: «کان عندی عشرة دراهم، فکنت اذا ناجیت النبی (ص) تصدّقت بدرهم فنسخت و لم یعمل بها احد غیری»

و قیل: تصدّق علی (ع) بدینار. و روی انّ رسول اللّٰه (ص) قال: «یا علی بکم یتصدّق الرّجل قبل نجاه»؟ فقال علی (ع): «اللّٰه و رسوله اعلم»! فقال: بدینار. فقال علی: «الدینار کثیر لا یطیقونه»، فقال: رسول اللّٰه: «فبکم یا علی»؟ قال «حیة او شعيرة». فقال رسول اللّٰه: «انک لرجل زهید» ای قلیل المال. قال علی (ع): «فبی خفف اللّٰه عن هذه الامة».

قال ابن عمر: کان لعلی بن ابی طالب کرم اللّٰه وجهه ثلث لو کانت لی واحدة منهن کانت احبّ الیّ من حمر النعم: تزویجه فاطمة علیها السلام، و اعطاءه الراية یوم خیبر، و آیة

النجوى.

وقال بعضهم: ان رسم النثرات للملوك وغيرهم من الكبراء والرؤساء مأخوذ من آداب الله تعالى في شأن رسوله حيث قال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ قَوْلُهُ. ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ أَي ذَلِكَ التَّصَدُّقُ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الْبَخْلِ. وَأَطْهَرُ لِنَفْسِكُمْ وَأَزْكَى لَهَا فَإِنَّ لَمْ تَجِدُوا مَا تَصَدَّقُونَهُ قَبْلَ النَّجْوَى فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ يَغْفِرُ لَكُمْ لِعِلْمِهِ بِضُرُورَتِكُمْ وَصَدَقَ نِيَّاتِكُمْ، رَحِيمٌ بِكُمْ حَيْثُ لَمْ يُوَاخِذْكُمْ بِذَلِكَ. أَسْأَلُكُمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ابْخَلْتُمْ وَقَالَ الشَّاعِرُ:

هَوْنٌ عَلَيْكَ وَ لَا تَوْلَعُ بِأَشْفَاقٍ فَاتَّمَا مَا لَنَا لِلوَارِثِ الْبَاقِي.

والمعنى: أ خشيتهم الفقر والفاقة من هذه الصدقة و عصيتهم الله بان لم تفعلوا ما امركم به ثم قال: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْمَعْصِيَةِ وَ اسْقَطَ عَنْكُمْ هَذَا الْفَرْضَ. فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ فِي مَالِكُمْ فَان هَذَا لَا يُوَضَعُ عَنْكُمْ بِوَجْهِهِ. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِيمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ. قَالَ مِقَاتِلُ بْنُ حَيَّانٍ: كَانَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ ثُمَّ نَسَخَ. وَقَالَ الْكَلْبِيُّ: مَا كَانَ إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ وَقِيلَ: قِصَّةُ الْآيَةِ أَنَّهُمْ لَمَّا نَهَوُوا عَنِ النَّجْوَى فَلَمْ يَنْتَهُوا امْرَأُوا أَنْ يَتَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ إِذَا ارْتَادَ أَنْ يَسَارَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) ثُمَّ يَسَارَهُ ثُمَّ نَسَخَتْ بَعْدَ سَاعَةٍ بِقَوْلِهِ: أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ وَ تَجَاوَزَ عَنْهُمْ بِقَوْلِهِ: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. قِيلَ: الْوَاوُ صَلَةٌ مَجَازَةٌ وَ إِذْ لَمْ تَفْعَلُوا تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ نَسَخَ الصَّدَقَةَ ثُمَّ قَالَ: فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. هَذَا كَلَامٌ عَارِضٌ وَ هُوَ تَعْظِيمٌ لِلصَّلَاةِ هَذَا كِفْعَلُ الْخَطِيبِ فِي الْخُطْبَةِ لِلصَّلَاةِ وَ الْخُطْبَةِ لِلنِّكَاحِ يَبْدَأُ بِتَعْظِيمِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ إِقَامَةِ أَمْرِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ فِي الْمَقْصُودِ بَدَأَ عَزَّ وَ جَلَّ بِتَعْظِيمِ اعْظَمَ مَا كَتَبَ عَلَى الْعِبَادِ وَ هُوَ إِقَامَةُ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَاءُ الزَّكَاةِ ثُمَّ أَخَذَ فِي قِصَّةِ الْحَالِ فَقَالَ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي تَرْكِ النَّجْوَى وَ تَجَنُّبِ إِذَى الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. إِيْن آيَةٌ فِي شَأْنِ سِرَانِ مَنَافِقَانِ فَرَوُا أَمَدَ: عَبْدُ اللَّهِ أَبِي سَلُولٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَبْتَلٍ كَمَا فِي جَهْدَانَ كَمَا غَضِبَ وَ سَخَطَ اللَّهُ بِرِيشَانَسْتِ دُوسْتِي دَاشْتَنْدِ وَ اسْرَارِ مَوْمَنَانِ بِأَيْشَانِ مِيْ كَفْتَنْدِ وَ دَرِ عِدَاوَتِ رَسُولِ (ص) بِأَيْ كَيْدِيْكَرِ عَهْدِ مِيْ سَتَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ: مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ

این منافقان نه بر دین شما اند که مؤمنان آید، و نه از جمله جهودان اند. همانست که جای دیگر گفت: «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ».

وَيُخَلِّفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ كاذِبُونَ. ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) در حجره‌ای از حجره‌های خویش نشسته بود، و جمعی مسلمانان با وی نشسته بودند، رسول (ص) گفت: همین ساعت یکی در آید بدلی ناپاک، جبّاری گردنکش، شوخ و بد، و بدیده شیطنت بشما نگرد، بدل جبّار است و بدیده شیطان. چون در آید، با وی سخن مگوئید. پس عبد الله نبتل می‌آمد، او را بدر حجره در نگذاشتند، پیام حجره در آمد. مردی بود ازرق چشم، رسول خدا (ص) با وی گفت: «انت الذي تسبني و فلان و فلان» تویی که ما را ناسزا می‌گویی و فلان و فلان؟ چند کس از منافقان برداد.

وی برفت و آن قوم را که رسول خدا (ص) نام ایشان برده بود، بیاورد، و همه سوگند خوردند که ما ترا ناسزا نگوئیم و بد نگوئیم و عذرهای دروغ نهنداد.

ربّ العالمین این آیات فرو فرستاد، او ایشان را بآنچه گفتند دروغ زن کرد. گفت: يَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ كاذِبُونَ منافقون.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا مِنَ النِّفَاقِ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ الكاذِبَةَ «جَنَّةً» وَقَايَةَ دُونَ دِمَائِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ. ای عن طاعته و الايمان به و قيل: صدّوا المؤمنین عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم، فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ يَعْنِي: يوم القيامة، وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ: ان كان ما يقوله محمد (ص) حقا لندفعن العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاكذبهم الله عزّ و جل في قولهم و أخبر أنّهم أصحاب النار هم فيها خالدون. ای مقيمون دائمون.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا. ای «لن تغني عنهم اموالهم». يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا. وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: فَيَخْلِفُونَ لَهُ. ای لله في الآخرة أنّهم كانوا مخلصين في الدنيا غير منافقين. كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ قَوْلُهُمْ: «وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ ای يظنون أنّهم على شيء» ينفعهم في الآخرة كما نفعهم في الدنيا حين قالوا لا اله الا الله فحقنوا بها دماءهم الا إنّهم هم الكاذبون في دعواهم و في حسابهم.

روى مقسم عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «ينادى مناد يوم القيمة ابن خصماء الله؟ فيقوم القدرية مسودة وجوههم مزراقة عيونهم مائلا شدتهم يسيل لعابهم فيقولون والله ما عبدنا من دونك شمساً ولا قمراً ولا صنماً ولا وثناً ولا اتخذنا من دونك الها» ، فقال ابن عباس: وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. هم والله القدرية، هم والله القدرية.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ. الاستحواذ: الاستيلاء والغلبة، يقال: استحوذ واستحاذ وحاذ واحاذ كلها بمعنى واحد اى غلب عليهم الشيطان. فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ طاعته والايان به. أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اى جنده، يقال: تحزب القوم على فلان، اى صاروا فرقا وحزب الامير جنده على احزاب. أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ الْمَغْبُونُونَ.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ «الاسفلين الصاغرين فى الدنيا بالقتل و السبى و فى الآخرة بالعذاب و النار، كَتَبَ اللَّهُ اى حكم الله و قضى و كتب فى اللوح المحفوظ. لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ «و» يغلب «رسلى» بالنصر و الحجة و العاقبة. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بِنَصْرَةِ دِينِهِ «عزیز» بانتقامه من اعدائه، نظيره قوله: «لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». قال الزجاج: غلبه الرسل على نوعين: من بعث منهم بالحرب، فهو غالب فى الحرب و السيف و من لم يومر بالحرب، فهو غالب بالحجة. روى ان المؤمنين قالوا: لئن فتح الله لنا مكة و خيبر و ما حولهما فانا لنرجو ان يظفرنا على الروم و فارس. فقال عبد الله بن ابي: أ تَتَّظَنُونَ انَّ فَارِسَ وَ الرُّومَ كَبَعَضِ الْقَرَى. التى انتم غلبتم عليها؟ و الله لهم اكثر عددا و اشد بطشا من ذلك! فانزل الله عزَّ و جلَّ: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِيَّ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حادَّ الله و رسوله و لو كانوا آباءهم أو أبناءهم الآياتة... اخبر أن ايمان المؤمنين يفسد بموادة الكفار و ان من كان مؤمنا لا يوالى من كفر و ان كان من عشيرته. نزلت فى حاطب بن ابي بلتعة حين كتب الى اهل مكة، يخبرهم بخروج رسول الله (ص) و سيأتى ذكره فى سورة الممتحنة. و قال السدى: نزلت فى عبد الله بن عبد الله بن ابي بن سلول. و ذلك

أنه جلس الى جنب رسول الله (ص) فشرب رسول الله (ص) الماء، فقال عبد الله: يا

رسول الله ابق فضلة من شرابك! قال: «فما تصنع به»؟ قال: اسقيها ابي لعل الله تعالى يطهر قلبه! ففعل فاتاها اياه فقال ما هذا؟ قال: فضلة من شراب رسول الله (ص) جئتكم بها لتشربها لعل الله يطهر قلبك. فقال له ابوه: هلا جئتنى ببول امك؟! فرجع الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله ائذن لي في قتل ابي. فقال رسول الله (ص): بل ترفق به و تحسن اليه. قال ابن جريج: حدثنا ان ابا قحافة، قبل ان اسلم، سب النبي (ص) فصكه ابو بكر صكة خرا منها ساقطا، ثم ذكر ذلك للنبي (ص) فقال: او فعلته؟ قال: نعم قال: فلا تعد اليه. فقال: ابو بكر و الله لو كان السيف منى قريبا، لقتلته! فانزل الله تعالى هذه الآية.

و عن ابن مسعود فى قوله: وَ لَوْ كَانُوا اَبَاءَهُمْ يَعْنِي: ابا عبدة بن الجراح قتل اياه يوم احد أو ابناءهم يعنى: ابا بكر دعا ابنه يوم بدر الى البراز فقال. يا رسول الله (ص) دعنى اكن فى الرعدة الاولى، و هى القطعة من الفرسان. فقال له رسول الله (ص): متعنا بنفسك يا ابا بكر اما تعلم انك عندى بمنزلة سمعى و بصرى؟

! أو إخوانهم يعنى مصعب عمير قتل اخاه يوم احد أو عشيرتهم يعنى: عمر و عليا و حمزة و عبدة بن الحارث. قتل عمر خاله العاص بن هشام بن المغيرة يوم بدر، و قتل حمزة شيبه و قتل على الوليد بن عتبة و ضرب عبدة بن الحارث عتبة، ثم كرا على و حمزة على عتبة باسيافهما ففرغا منه. قيل: خرج هذا مخرج المدح، و قيل: خرج مخرج النهى و قيل: نفى الله عز و جل ان يكون حكم من و اذ الكافر حكم المؤمن، فمن و اذهم معتقدا لذلك فهو كافر و من و اذهم على اعتقاد منه انه خطأ فهو فاسق.

قوله: أولئك كتب اى اثبت، فى قلوبهم الايمان. و زينته و كتابة الايمان فى قلوبهم سمة و علامة تدل على ان الايمان فى قلوبهم يعلم بها كل من شاهدهم من الملائكة. ان فى قلوبهم الايمان. و قيل: كتب على قلوبهم انهم مؤمنون كقوله: «فى جدوع النخل» اى على جدوع النخلة، أيدهم بروح منه. اى قواهم و اعانهم بنصر منه و قيل: بروح منه يعنى: بالقرآن كقوله: أوحيانا إليك روحاً من أمرنا و قيل: أيدهم بنور الايمان، و قيل: برحمة منه، و قيل: جبرئيل (ع). وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فى الدنيا بطاعاتهم.

وَ رَضُوا عَنْهُ فى الآخرة بالجنة و الثواب و قيل: رضوا عنه بما قضى عليهم فى الدنيا من

غیر کراهیه. حکى عن ابى عثمان النيسابورى، قال: منذ اربعين سنة ما اقامنى الله تعالى فى حال كرهته و لا نقلنى الى غيره فسخطته. أولئك حِزْبُ اللَّهِ انصار حقّه و رعاة خلقه. أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ الْبَاقُونَ فى النعيم المقيم: روى ان داود (ع) قال: «الهى من حزبك؟ فاحى الله تعالى اليه: يا داود الغاضّة ابصارهم، النقية قلوبهم، السليمة اكفهم، اولئك حزبي و حول عرشى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فى الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ. بعضى مفسّران گفته اند: فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ فى القبور. اگر ميخواهى كه فردا چون در خاك ت نهند گور بر تو فراخ بود، و عروس وار ترا در خواب كنند، امروز جاى بر مسلمانان فراخ دار و رنج خویش از ایشان بازدار. اى مسكين خبر ندارى كه گورخانه ظلمت است و كان وحشت است و مكان وحدت و منزل غربت. لشگرگاه حشرات و موضع حسرات، يكى را حفره دوزخ است، يكى را روضه بهشت. چراغ ايمان آنجا افروزند و سپاهى شب كفر آنجا آشكارا كنند! در زير پهلو آنجا يا مهاده طاعت بود، يا حسك معصيت در زير سر يا و ساده رحمت بود، يا خشت لعنت. سائل يا مبشّر و بشير بود، يا منكر و نكير. جواب يا از نفس صنم دهند، يا از تلقين صمد. چون جواب داد از دو بيرون نباشد يا بر تخت بخت خوابش چون خواب عروس بود، يا بختش نگون و طالعش منكوس و منحوس بود. يزید بن مذعور گوید: اوزاعى را بخواب دیدم، گفتم: مرا خبر ده از آن عمل كه بهترين اعمال است تا بدان تقرب كنم. گفت: هيچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم، و از آن گذشته درجه اندوهگنان. اين خواب موافق آنست كه ربّ العالمين گفت: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ علماء دين و فقهاء اسلام را درجات بلند دادند، هم در دنيا و هم در عقبى. در دنيا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت مصطفى (ص) كه ميگويد: «العلماء ورثة الانبياء»، «فضل العالم على سائر الناس كفضلى على ادناهم».

چندان كه درجه مصطفى (ص) در عالم نبوت بر درجات خلق فضل دارد، درجه عالم در عالم ولايت بر درجه ديگران فضل دارد. اما اين شرف و منزلت عالمى را باشد كه در باغ سينه وى هميشه عبر مهر حق بود، نسرین شوق و ريحان انس و گل مودت رويد. دل

وی معدن انوار حقیقت و خزینه اسرار ربوبیت بود. جان وی کعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود. سرّ وی از حقایق و دقایق محبت آگاه بود. وجد وجود و کشف شهودش همراه بود. عالم چون برین صفت بود، درجات وی در عقبی برتر از درجات دنیا بود. قال الله تعالی: «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» چنان که در دنیا بمنازل طاعات و عبادات و حقایق مکاشفات و مواصلات از عامّه خلق برگزید، فردا او را از منازل بهشتیان بر گذرانند تا در علّیین عندلیب باغ عندیّت بود، باز راز احدیّت بود، طاووس بوستان قدس بود، دل در قبضه عزّت و جان در کنف مشاهدت «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». و فی الخبر عن النبی: «انّ اهل الجنة لیتراءون اهل علیین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السماء و انّ ابا بکر و عمر لمنهم و انعماء».

یا ائبها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجاؤکم صدقة امیر المؤمنین علی (ع) گفت. در بعضی روایات، که: چون این آیت فرو آمد، یک دینار بصدقه دادم و ده سؤال از رسول خدا کردم. گفتم: یا رسول الله کیف ادعو الله، خدای را جلّ جلاله چون خوانم و چگونه پرستم؟ گفت: «بالصدق و الوفاء».

عهدی که روز «بلی» با وی رفته بوفای آن باز آیی و در گفتار و کردار خود صدق بجای آری. آنچه نمایی داری و آنچه گویی کنی و از آنجا که آواز دهی باشی. گفتم: «ما اسأل الله»؟

از خدا چه خواهی؟ گفت: «السلامة فی الدنيا و الآخرة»
در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات بشریّت و عافیت تن از انواع بلیّت. گفتم: «ما اصنع لنجاتی»؟

چکنم تا در انجمن رستاخیز از رستگان باشم؟ ایمن از فرعات قیامت و رسیده بدرجات جنت؟ گفت: «کل حلالا و قل صدقا»

آنچه خوری حلال خور و آنچه گویی صدق گوی. حرام را بخود راه مده، که حرام بد سرانجام بود. از دروغ بپرهیز که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود. گفتم: «ما الحیلة»؟

حیلت چه کنم تا آن بود که من خواهم؟ گفت: «ترک الحیلة حیلة، حیلت بگذار و بدانکه

همه آن بود که الله خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگز با تقدیر الله برنیاید. گفتیم: «ما علیّ»؟

بر من چیست از احکام تا بگزارم؟ و از عهده آن بیرون آیم؟ گفت: «امر الله و رسوله»
بهر چه الله فرمود از واجبات و مفروضات و هر چه رسول گفت از مستنونات و مندوبات.
گفتم: «ما الراحة»؟

آسایش و راحت چیست؟ قال: «الجنة».

گفت: راحت آنست که در بهشت با نعمت فرود آیی و از دوزخ با عقوبت ایمن شوی.
گفتم: «ما السرور»؟ قال «الرؤية»! گفتم: شادی چیست و آن کامشادی کی؟ گفت: شادی
آن شادی که شب فراق بسر آید و صبح وصال از مطلع اقبال برآید و بنده شاهد جمال ذو
الجلال بیند. گفتم: «ما الحق»؟ قال: «الاسلام»!

گفتم: آن حق که باطل را در آن راه نیست چیست؟ گفت: دین اسلام. گفتم: «ما الفساد»؟
قال: «الکفر»!

آن فساد و تباهی که از راستی و پاکی دور است چیست؟ گفت: کفر ورزیدن و حق
پوشیدن. گفتم: «ما الوفاء» وفا چیست و مرد وفادار کیست؟ قال: «شهادة ان لا اله الا
الله» گفت: کلمه شهادت گفتن و بر ایمان و توحید و اخلاص مستقیم بودن.

۵۹ - سورة الحشر - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ بپاکی میستاید الله را، هر چه در آسمان و در زمین است. وَ هُوَ الْعَزِیْزُ و او است آن تواننده تاوانده به هیچ کس نماننده الْحَكِیْمُ (۱) راست کار راست دانش.

هُوَ الَّذِیْ اَخْرَجَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ اللّٰهُ اوست که آن ناگرویدگان، اهل تورات، را بیرون کرد. مِنْ دِیَارِهِمْ از سرایهای خویش و از خان و مانهای خویش. لِاَوَّلِ الْحَشْرِ نخست فراهم آوردن خلق را. مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ یَخْرُجُوْا شما هرگز نپنداشتید که ایشان بیرون شوند.

وَ ظَنُّوْا و ایشان پنداشتند. اَنْهُمْ مَا نِعْتُهُمْ حُصُوْنُهُمْ مِنَ اللّٰهِ که حصارهای ایشان، ایشان را نگهدارد از خدای. فَاتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوْا تا آمد بایشان کار و فرمان خدای از آنجا که نبیوسیدند و نپنداشتند. وَ قَدَفَ فِی قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و در دلهای ایشان افکند ترس. یُخْرَبُوْنَ بَبُوْتِهِمْ خانه‌های خویش تهی میکردند و می فرو گذاشتند. بِاَیْدِهِمْ وَ اَیْدِی الْمُؤْمِنِیْنَ بدستهای خویش و دستهای گرویدگان. فَاعْتَبِرُوْا یا اُولِی الْاَبْصَارِ (۲) شگفتی را پند گیرید ای زیرکان.

وَ لَوْ لَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلٰءَ و رنه آن بودی که الله بر ایشان نوشته بود، بیفتادن از خان و مان. لَعَذَبُهُمْ فِی الدُّنْیَا ایشان را درین جهان عذاب کردی وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) و ایشان را در آن جهان عذاب آتش بجاست.

ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ شَاقُّوْا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اَنْ بَانَ بود که ایشان خلاف کردند از فرمان خدای و رسول او وَ مَنْ یُشَاقِّ اللّٰهَ وَ هِر که جدا رود از فرمان خدای. فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ (۴) الله سخت عقوبت است و سخت گیر.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَیْنَةٍ هر چه بریدند از درختان خرما لینه. اَوْ تَرَکْتُمُوْهَا قَائِمَةً عَلٰی اَصُوْلِهَا یا گذاشتید بر پای فِیْاِذِنِ اللّٰهِ اَنْ بیسند الله بود و دستوری او. وَ لَیُخْزِی الْفٰسِقِیْنَ (۵) و آن

این سوره بنی النضیر است که جمله در شان و قصه ایشان فرو آمده و گفته‌اند: قریظه و نضیر دو قبیله بودند از دو سبط بنی اسرائیل و هر دو جهودان بت پرست بودند، و کثرت و شوکت بنی النضیر بیشتر بود، و مسکن ایشان در نواحی مدینه بود، در دهی که آن را زهره میخواندند و نیز قلعه‌ها و حصارهای محکم داشتند در نواحی مدینه، و از مدینه تا بمنازل و مساکن ایشان یک میل بود، و رئیس ایشان کعب اشرف بود و در عداوت رسول (ص) با کفار عرب هم‌داستان بودند و منافقان ایشان را تربیت و تقویت میدادند و بر محاربت رسول (ص) و مؤمنان تحریض میکردند و شرح قصه ایشان آنست که: رسول خدا (ص) چون در مدینه شد، بنو النضیر از روی مصالحت پیش آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس بر جای خود ایمن نشیند رسول خدا (ص) این مصالحت از ایشان بپذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: و الله انه النبي الذي وجدنا نعته في التوراة لا ترد له راية، و الله که وی آن پیامبر است که مانعت و صفت وی در تورات خوانده‌ایم و نتواند بود که کسی بر وی ظفر یابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در غزای احد چون هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول (ص) بشک افتادند و از آن کلمات که پیشین سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامه قریش از مکه بایشان رسید، بتهدید و وعید، که شما محمد را بپذیرفتید و با وی عقد مصالحت بستید اگر شما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم. پس کعب اشرف با چهل سوار جهود برنشست و روی به مکه نهادند و در مسجد حرام برابر کعبه با قریش عهد کردند و پیمان بستند که در عداوت رسول (ص) و قتال با وی دست یکی دارند و خلاف نکنند. کعب اشرف با قوم خود به مدینه باز آمد و جبرئیل امین (ع) رسول (ص) را خیر داد از آن عهد و پیمان که در مکه میان ایشان رفت و رسول را قتل کعب اشرف فرمود. و رسول محمد مسلمه را فرستاد بخانه کعب اشرف و او را کشت و قصه قتل وی در سوره النساء بشرح رفت. پس از آنکه کعب اشرف کشته شد، رسول (ص) با لشگر اسلام روی نهاد بحرب بنی النضیر و ایشان را دید بر قتل کعب مجمع ساخته و بر نایافت وی جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسول (ص) را دیدند و لشگر اسلام، گفتند: یا محمد واعیة علی اثر واعیة و باکیة

علی اثر باکیه یا محمد درد بر دردی نهی و حسرت بر حسرت می افزایی. بگذار تا نخست برنیافت مهتر خویش بگرییم و آن گه هر چه فرمایی فرمانبردار باشیم رسول (ص) فرمود: «اخرجوا من ارض المدينة»

شما را نیز در زمین مدینه نگذاریم، بیرون شوید ازین دیار و نواحی. گفتند: یا محمد الموت اقرب الینا من ذلک، ما بمرگ زودتر از آن شتابیم که بآنچه فرمایی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و عبد الله ابی سلول منافق و اصحاب وی بحصارها پیغام پنهان میفرستادند که حصارها گوش دارید و روی از قتال بگردانید که در همه احوال ما با شماستیم و نصرت شما کنیم و ذلک فی قوله تعالی: وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنْ نُنْصُرَنَّكُمْ. پس ایشان مکر ساختند و از روی تلبیس کس فرستادند برسول خدا (ص) که از میان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت‌ساز تا ما سه کس از احبار و دانشمندان خویش بر تو فرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند اگر ایشان ترا تصدیق کنند و بتو ایمان آرند، ما همه ایمان آریم و تصدیق کنیم. و آن سه کس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خدا (ص) ضربت زدند. رسول خدا (ص) بطمع ایمان ایشان فراراه بود. زنی جهود برادری مسلمان داشت، در میان مسلمانان، کس فرستاد بوی و او را خبر کرد که جهودان چنین فکری ساختند و با رسول غدر خواهند کرد. آن مرد چون این خبر بوی رسید، بشتاب رفت و رسول (ص) را خبر کرد رسول (ص) پاره‌ای رفته بود، هم از آنجا بازگشت و با جمع انبوه روی بایشان نهاد و ایشان را در حصارها پیچید. بیست و یک روز ایشان را حصار داد و ایشان از نصرت منافقان نومید گشتند و رب العزّة در دل‌های ایشان رعب افکنده و ذلک فی قوله: وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ. ایشان چون بتنگ رسیدند و کار بر ایشان دشوار گشت، از رسول خدا طلب صلح کردند. رسول (ص) با ایشان بصلح سر در نیاورد و حکم کرد که ایشان را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرعات و اریحای شام فرستند که ربّ العالمین گفت: هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَعْنِي بَنِي النَّضِيرِ. مِنْ دِيَارِهِمْ يَعْنِي الْمَدِينَةَ. قَالَ الضَّحَاكُ: صَالِحِهِمْ عَلِيٌّ أَنْ يَحْمِلَ كُلُّ أَهْلِ ثَلَاثَةِ آيَاتٍ عَلِيٌّ بَعِيرٌ وَسَقَاءُ فَعَلُوا ذَلِكَ وَ خَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ إِلَى أَدْرَعَاتٍ مِنْ دِمَشْقٍ وَ أَرِيحَاءِ فِلَسْطِينَ، أَلَا أَهْلَ بَيْتِنِ مِنْهُمْ آلُ أَبِي الْحَقِيقِ وَ آلُ

حيى بن اخطب، فانهم لحقوا بخيبر و لحقت طائفة منهم بالحيرة و قيل: صالحهم على ان لهم ما اقلت الابل من اموالهم الا الحلقة و هى السلاح، و على أن يخلوا له ديارهم و عقارهم و سائر اموالهم. و فى رواية: الا السلاح و الذهب و الفضة. و قال ابن عباس: صالحهم على ان يحمل كل اهل ثلاثة ابيات على بعير ما شاؤوا من متاعهم. و لنبى الله (ص) ما بقى.

قال ابن اسحاق كان اجلاء بنى النضير عند مرجع النبى من احد و كان فتح قريظة عند مرجعه من الاحزاب. قوله تعالى: لِأَوَّلِ الْحَشْرِ هذه اللام لام العلة و المعنى: اخرجوا، ليكون حشرهم الى الشام اول الحشر و اختلفوا فى اول الحشر، قال بعضهم: اول الحشر حشر اليهود من المدينة الى خيبر و الحشر الثانى من جزيرة العرب الى الشام فى ايام عمر بن الخطاب رضى الله عنه و قيل: الحشر الاول حشرهم الى الشام من المدينة و الحشر الثانى حشر الخلق جميعهم يوم القيامة الى الشام. قال ابن عباس من شك ان المحشر بالشام فليقرأ هذه الآية و ذلك

ان النبى (ص) قال لهم يومئذ: اخرجوا. قالوا: الى اين؟ قال: الى ارض المحشر، فانزل الله عز و جل «لأَوَّلِ الْحَشْرِ»

و قال حسن البصرى: اظعنوا الى الشام و نحن بالانثر و قال قتادة كان هذا اول الحشر و الحشر الثانى اذا كان آخر الزمان جاءت نار من قبل المشرق فحشرت الناس الى ارض الشام تبيت معهم حيث باتوا و تقبل معهم حيث قالوا و تأكل منهم من تخلف و بها تقوم عليهم القيامة.

و قال الكلبي: معناه ان بنى النضير اول من حشروا من اهل الكتاب و نفوا عن جزيرة العرب. قال خليل بن احمد: مبدأها من حفر ابى موسى الى اليمن فى الطول و من رمل يبرين الى منقطع السماوة فى العرض و سميت جزيرة لان بحر الحبش و بحر فارس و دجلة و الفرات قد احاطت بها. قوله: «ما ظننتم» ايها المؤمنون «ان يخرجوا» من المدينة لعزهم و منعتهم و ذلك انهم كانوا اهل حصون و عقار و نخل كثيرة. «وَ ظَنُّوا» اى و ظن بنو النضير ان حصونهم التى كانوا يتحصنون بها تمنعهم من امر الله و قضائه، المنع: الحفظ و فى اسماء الله عز و جل المانع و فلان فى منعة من قومه. و الامتناع: الآباء و التحفظ، و

المنيع: الحافظ و المحفوظ ايضا فَاتَاهُمُ اللَّهُ هَذَا كَقَوْلِهِ: «فَأَتَى اللَّهُ نُبِيَانَهُمْ» و التأويل من الآيتين اتى امر الله و عذابه مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا اى من حيث لم يرتقبوا من قتل كعب غيلة و احضار النبى (ص) اِيَاهُمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ بقتل سيدهم كعب بن الاشرف. و قال النبى (ص): «نصرت بالرعب مسيرة شهر»

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ قَرَأَ ابو عمرو بالتشديد و الآخرون بالتخفيف و معناهما واحد و قيل: الإخراب: التعطيل و الاخلاء و التخريب: الهدم. قال ابو عمرو: أما اخترت التشديد لان الإخراب ترك الشىء خرابا بغير ساكن و ان بنى النضير لم يتركوا منازلهم فيرتحلوا عنها و لكنهم خربوها بالنقض و الهدم لانها كانت مزخرقة و حسدوا المسلمين ان يسكنوها فخربوها «بأيديهم» من داخل و خربها المسلمون من خارج ليتسع لهم موضع القتال. قال الزهرى: لَمَّا صَلَّحَهُمُ النَّبِيُّ (ص) عَلَى اَنْ لَهُمْ مَا أَقَلَّتِ الْإِبِلُ، كَانُوا يَنْظُرُونَ إِلَى الْخَشَبِ فِي مَنَازِلِهِمْ فَيَهْدِمُونَهَا وَ يَنْزِعُونَ مِنْهَا مَا يَسْتَحْسِنُونَهُ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى اِبْلِهِمْ وَ يَخْرِبُ الْمُؤْمِنُونَ بِأَقْيَاهَا وَ قِيلَ: يَخْرِبُ الْمُؤْمِنُونَ الْجُدْرَانَ لِيَرْتَقُوا إِلَيْهَا وَ قِيلَ: أَضَافَ التَّخْرِيْبَ إِلَى «الْمُؤْمِنِينَ» لِأَنَّهُمْ مَكْنُوهُمْ مِنْهُ وَ تَسَبَّوْا لَهُ «فَاعْتَبِرُوا» اى اَتَعَطَّوْا وَ اعْبَرُوا مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِيْنِ.

يا اُولَى الْاَبْصَارِ: يا ذوى العقول.

وَ لَوْ لَا اَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَتَبَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْجَلَاءَ وَ كَانَتْ النُّضَيْرُ سِبْطًا لَمْ يَصِبْهُمْ جَلَاءٌ اَرَادَ اللَّهُ اَنْ يَمْضَى مَا كَتَبَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا بِالْقَتْلِ وَ السَّبْيِ كَمَا فَعَلَ بِنَبِيِّ قَرِيْظَةَ. وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ وَ هُوَ اَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ اى ذَلِكَ الَّذِى لِحَقِّهِمْ سَبَبَ أَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ خَالِفُوهُمَا وَ عَصَوْهُمَا وَ صَارُوا فِي شِقِّ آخِرٍ وَ مَنْ يُشَاقُّ اللَّهَ اى يَخَالِفُ اَمْرَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ اِذَا عَاقَبَ.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةِ الْآيَةِ، وَ ذَلِكَ اَنْ رَسُوْلَ اللَّهِ (ص) لَمَّا نَزَلَ بِنَبِيِّ النُّضَيْرِ وَ تَحَصَّنُوا بِحَصُونِهِمْ، اَمْرٌ بِقَطْعِ نَخْلِهِمْ وَ اِحْرَاقِهَا فَجَزَعِ اَعْدَاءِ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ وَ قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ زَعَمْتَ اَنَّكَ تَرِيدُ الصَّلَاحَ! اُفْ مِنْ الصَّلَاحِ عَقْرُ الشَّجَرِ وَ قَطْعُ النَّخْلِ؟ وَ هَلْ وَجَدْتَ فِيمَا زَعَمْتَ اَنَّهُ اَنْزَلَ عَلَيْكَ: الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ. فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ (ص) وَ وَجَدَ الْمُسْلِمُونَ فِي اَنْفُسِهِمْ مِنْ قَوْلِهِمْ وَ خَشَوْا اِنْ يَكُوْنُ ذَلِكَ فَسَادًا وَ اِخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ.

فقال بعضهم: لا تقطعوا فإنه مما «أفاء الله» علينا، و قال بعضهم: بل نغيظهم بقطعها، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهى عن قطعه و تحليل من قطعه من الاثم، اخبر أن ما قطعوه و ما تركوه فبإذن الله و ليُخزىَ الفاسقين اى و ليزلَّ اليهود و يخزيهم و يغيظهم بذلك. اللينة. النخلة و الجمع لين و هى الوان النخل ما لم تكن العجوة و البرنى. و قيل: العجوة تسمى لينة ايضا، و العجوة كانت قوتهم التى يعتمدون عليه و تمرها يغدو ما لا يغدو غيره و اصل اللينة اللونة فقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها و تجمع لبانا كانه قيل: لون من النخل، اى ضرب منه. و قيل: لينة من لان يلين و جمعها ليان و الاول اصحّ و قيل: اللينة كرام النخل. قوله: و ما أفاء الله على رسوله اى و ما ردّ الله على رسوله منهم من اموال بنى النضير. فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ اى لم تنالوا فيها مشقة و لم تلقوا حربا و لم تبلغوا مؤمنة و انما كانت بالمدينة فمشوا اليها مشيا و لم يركبوا خيلا و لا ابلا الا النبى (ص) فإنه ركب جملا فافتتحها صلحا و اجلاهم و احرز اموالهم فطلب المسلمون من رسول الله (ص) أن يقسمها بينهم كما فعل بغنائم خيبر، فبين الله فى هذه الآية أنها فىء لم يوجف المسلمون عليها خيلا و لا ركابا و جعلها لرسول الله (ص) خاصة يقسمها حيث يشاء، فقسمها رسول الله بين المهاجرين و لم يعط الانصار منها شيئا الا ثلاثة نفر كان بهم حاجة و هم: ابو دجانة، سماك بن خرشة، و سهل بن حنيف و الحارث بن الصمة و لم يسلم من بنى النضير الا رجلان احدهما سفيان بن عمير بن وهب و الثانى سعد بن وهب، اسلما على اموالهما فاحرزها. قال اهل اللغة: الركاب الإبل و الوجيف السير السريع، اى لم تسبوا اليه فرسا و لا بعيرا و ذلك أنهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم و كان بينهم و بين بنى النضير من المدينة مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فيئا و لم يجعلها غنيمة. وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ كَمَا سَلَّطَ مُحَمَّدًا عَلَى بَنِي النَّضِيرِ و على قريظة بعدهم. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ذو قدرة كاملة.

روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال: ان اموال بنى النضير كانت مما أفاء الله على رسوله مما لم يوجف المسلمون عليه و كانت لرسول الله (ص) خالصا و كان رسول الله (ص) ينفق على اهله منه نفقة سنة و ما بقى جعله فى الكراع و السلاح عدة فى سبيل الله. قوله: ما أفاء الله على رسوله من اهل القرى الفىء فى اللغة: الرجوع و هو فى الشرع عبارة

عن كلِّ مال يرجع من الكفَّار الى المسلمين بغير قتال و لا ايجاف خيل و ركاب كمال يصلحون عليه او يهزمون عنه، و كالجزية و عشور تجارتهم و مال من مات منهم فى دار الاسلام لا وارث له. و معنى الآية: ما أفاء الله على رَسُوْلِهِ من اموال «أهل القرى» يعنى: قريظة و النضير و فدكا و خيبر. و قرى عرنية و ينبع جعلها الله سبحانه لرسوله (ص). و لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ اختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين. قال بعضهم: ما أفاء الله على رَسُوْلِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ هِيَ الْغَنَائِمُ الَّتِي يَأْخُذُهَا الْمُسْلِمُونَ مِنْ اموال الكفَّار عنوة و غلبة. و الفىء و الغنيمة واحد، و كان فى بدو الاسلام تقسيم الغنيمة على هذه الاصناف و لم يكن لمن قاتل عليها شىء الا ان يكون من هذه الاصناف ثم نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الغانمين الموجبين عليها و هذا قول قتادة و يزيد بن رومان. و قال بعضهم: الآية الاولى بيان حكم اموال بنى النضير خاصة لقوله تعالى: وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ وَ الْآيَةُ الثَّانِيَةُ بَيَانُ حُكْمِ سَائِرِ الْاَمْوَالِ الَّتِي اصْبِيَتْ بِغَيْرِ قِتَالٍ وَ لَمْ يُوْجَفْ عَلَيْهَا بِالْخَيْلِ وَ الْجِمَالِ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هُمَا وَاحِدٌ، وَ الْآيَةُ بَيَانُ قِسْمِ الْمَالِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي الْآيَةِ الْاُولَىٰ.

و اعلم ان جملة الاموال التي للائمة و الولاة فيها تدخل على ثلاثة اضرب، احدها ما اخذ من المسلمين على تطهير بدنهم كالصدقات. و الثانى الغنائم و هو ما يحصل فى ايدى المسلمين من اموال الكفَّار بالحرب و القهر. و الثالث الفىء و هو ما رجع الى المسلمين من اموال الكافرين عفوا و صفوا من غير قتال و لا ايجاف خيل و لا ركاب.

فاما صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال الله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ... الآية... و اما الغنائم فانها كانت فى بدو الاسلام لرسول الله يصنع بها ما يشاء كما قال الله تعالى: قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ. ثم نسخ بقوله: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ الْآيَةَ. و اما الفىء فانه كان يقسم على عهد رسول الله (ص) على خمسة و عشرين سهما اربعة اخماسها و هى عشرون سهما لرسول الله (ص) يفعل بها ما يشاء و يحكم فيها بما اراد، و الخمس الباقي يقسم على ما يقسم عليه خمس الغنيمة. و اختلفوا فى مصرف الفىء بعد رسول الله (ص) فقال قوم: هو للائمة بعده و للشافعى فيه قولان: احدهما للمقاتلة و

الثانى لمصالح المسلمين و يبدأ بالمقاتلة ثم بالاهمّ فالاهمّ من المصالح و اختلفوا فى تخميس مال الفىء فذهب بعضهم الى انه يخمس فخمسه لاهل خمس الغنيمة و اربعة اخماسه للمقاتلة او للمصالح، و ذهب الاكثرون الى انه لا يخمس بل مصرف جميعه واحد و لجميع المسلمين فيه حقّ. قرأ عمر بن الخطّاب رضى الله عنه قال: ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى حتى بلغ للفُقراءِ «و الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ» وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ اسْتَوْعَبَتِ الْمُسْلِمِينَ عَامَّةً وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مُسْلِمٌ إِلَّا لَهُ فِي هَذَا الْفِئَاءِ حَقٌّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، قوله: «كَيْ لَا يَكُونَ» اى الفىء، «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» و الْأَقْوِيَاءِ فَيَغْلِبُوا عَلَيْهِ الْفُقَرَاءُ وَ الضَّعْفَاءُ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا إِذَا غَنِمُوا غَنِيمَةً أَخَذَ الرَّئِيسُ رُبْعَهَا لِنَفْسِهِ وَ هُوَ الْمَرْبَاعُ، ثُمَّ اصْطَفَى بَعْدَ الْمَرْبَاعِ مَا يَشَاءُ وَ فِيهِ يَقُولُ شَاعِرُهُمْ:

لك المرباع منها و الصّفايا و حكمك و النشيطة و الفضول
فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) يقسمه فى المواضيع التى امر بها. «و الدّولة» و الدّولة لغتان عند بعض اهل اللغة و فرّق بينهما قوم فقالوا: الدّولة بفتح الدال: المرّة الواحدة من استيلاء و غلبة. و الدّولة بضمّ الدال نقلة النعمة من قوم الى قوم، و قيل: الدّولة بالفتح فى الحرب و الدّولة بالضمّ فى المال و قرأ ابو جعفر: كى لا تكون بالتاء «دولة» بالرفع على اسم كان، فجعل الكينونة بمعنى الوقوع، يعنى: كى لا تقع «دولة» و حينئذ لا تحتاج الى الخبر. ما آتاكم الرّسول فخذوه اى ما اعطاكم من الفىء و الغنيمة فخذوه و ما نهاكم عنه من الغلول و غيره فانتهوا و هذا نازل فى اموال الفىء و هو عامّ فى كلّ ما امر به النبى (ص) و نهى عنه. روى عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال لعن الله الواشمات و المستوشمات و المشمصات للحسن المغيرات خلق الله. فبلغ ذلك امرأة من بنى اسد يقال لها: امّ يعقوب، فجاءت فقالت: انه قد بلغنى انك قلت كيت و كيت. فقال: و ما لى لا لعن من لعن رسول الله (ص) و من هو فى كتاب الله، فقالت: لقد قرأت ما بين اللوحيتين فما وجدت فيه ما تقول، قال: لئن كنت قرأته لقد وجدته. اما قرأت ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا قالت بلى. قال: فانه قد نهى عنه. قال اهل اللغة: الوشم: ما يوشم به اليد من نور او نيل، يقال وشمّت الجارية و استوشمت و المشمصّة هى التى تنتف شعرها و كذلك قرأ ابن عباس هذه الآيّة للنهى عن الدّباء و الختم و النّقر و المزفت. و روى عن

النبي (ص) قال: ان القرآن صعب عسر على من كرهه، متيسر على من تبعه و حديثي صعب مستصعب و هو الحكمة فمن استمسك بحديثي و حفظه كان مع القرآن، و من تهاون بالقرآن و بحديثي خسر الدنيا و الآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولي و تتبعوا سنتي، فمن رضى بقولي فقد رضى بالقرآن، و من استهزأ بقولي فقد استهزأ بالقرآن.

قال الله عز و جل: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و روى ان ابن مسعود لقي محرما ثيابه فقال انزع عنك هذا. فقال الرجل: اتقوا علىّ بهذه الآية من كتاب الله، قال: نعم ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا. و اتقوا الله في اوامره و نواهيه ان الله شديد العقاب لمن عصاه و انتهك محارمه.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اي صيقل آئينه يقين، اي حلقه در سراي قدم، اي كيمياي دولت كلمات، اي علم لشگر قرآن، اي مرغی كه پر و بال از قدم، و منقار از مشیت، مخلب از حكمت، از هواء فردا نیت در آمده و بر شاخ قدس آشیان نهاده و صد هزار و اند هزار مرغ نبوت بزیر آورده و در عالم احكام گذاشته كه رائي؟ تا آستانش ببوسیم! يا كه باشی؟ تا از تو نشانی جوییم! در کدام بادیه ای؟ تا جانها در آن بادیه در طلب تو نفقت كنیم!:

بسیار خلاق اند جویان رهت كشته شده عالمی بهول سپهت
تا برمه چارده نهادی كلهت بینم كله ملوك در خاك رهت.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ بِر ذوق جوانمردان طریقت، تسبیح اینجا سباحت اسرار دوستانست در بحار اجلال حق، ایشان كه در بحر نور اعظم غوص میکنند و جواهر توحید بیرون همی آرند و در سلک ایمان میکشند جوانمردانی كه قدم بر بساط قرب دارند بحد اتحاد رسیده و دویی برخاسته دست اغیار از ایشان کوتاه شده و سرهشان بر حقائق حق مطلع شده، از علائق و خلائق بیریدند تا مجاور كعبه وصال گشتند بوسائط و شرایط بگذشتند تا معتكف كوی اقبال شدند.

مردی از شبلی سؤال كرد كه: ترا دیده بكا نیست؟ گفت: يا فلان آنچه دل ما را با جان ما افتاده از دیده پنهانست. هر چه برون قالبست بیگانه راهست، تعبیه ای در درون باید!

جوانمردا اندوه او ازلی است، لکن نه با هر کسی بود. این اندوه چون بر دل عاشقی سایه افکند، در وقت رعد حالت بخروشیدن آید، برق امید بجستن آید، باران مراد بر ساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میروید، گه نرگس رضا، گه ارغوان قناعت، گه سوسن توکل، گه یاسمین تواضع، و عاشق در کار ایستاده، زیر ابر اندوه، از باغ دل ریاحین گوناگون میدرود، و دسته‌ها می‌بندد:

باش تا خارین کوی ترا نرگس وار دسته بندند و سوی مجلس سلطان آرند
عاشقانت سوی تو تحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمه حیوان آرند

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ كُلِّ وَاَقِفْ عَلٰى الْبَابِ بِشَاهِدِ الطَّلَبِ وَ لَكِنَّهُ عَزِيزٌ لَا يَدْرِكُهُ طَالِبُوهُ وَ لَا يَعْجِزُهُ هَارِبُوهُ. طالبان بامید ادراک، روی در بادیه طلب نهاده عاشقان بطمع وصال، جان و دل هدف تیر بلا ساخته و حقیقت صمدیت و کمال احدیت عزیز است از ادراک بشر و منزّه از دریافت عقل مختصر. او جلّ جلاله همه عالم را ببوی و گفتگویی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعه قدح عزت بکس نداده! مرد در آینه مینگرد و صورت خویش در آینه می‌بیند پیش دیده خود از آنجا که ظاهر گمان است، گوید: دست فراز کنم و آن صورت را در قبضه خود آرم. هیهات، آن قریبی است که عین بعد است! اگر در طلب آن صورت برخیزد، عمر بی پایان رسد و هرگز دست وی بدان نرسد و از وجود آن ذره‌ای نیابد:

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمُ الْآيَةَ...

اذا اراد الله نصره قوم استأسد ارنبهم، و اذا اراد الله قهر قوم استرنب اسدهم. چون الله تعالى قومی را بر دشمن نصرت دهد، روباه ایشان شیر شود و قومی را که بر ایشان خذلان آرد و مقهور کند، شیر ایشان روباه گردد. آن مدبران بنی النضیر بخصمی پیغامبر (ص) برخاستند و پناه با حصارها بردند و از مکر و قهر الله ایمن نشستند «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» لا جرم بطش جباری و قهاری روی بایشان نهاد تا بدست خویش خانه خویش خراب کردند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند، تا خرابی باطن بظاهر سرایت کرد، و خانه خود نیز خراب کردند رب العالمین گفت: فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ: ای زیرکان و دانایان و خردمندان اگر پند

می‌پذیرید و عبرت می‌گیرید، جای پند پذیرفتن هست و جای عبرت گرفتن. مؤمنان و مخلصان بتوفیق موافق و سعادت مساعد گفتند: خداوندا بنظر عبرت مینگریم و باندیشه صادق پند می‌پذیریم، اکنون چه کنیم تا درین حال بمانیم؟ فرمان آمد از حق، جلّ جلاله که: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** هر شرتی که از دست اقبال محمد عربی، پیغمبر هاشمی (ص)، درآید بستانید، که حیات شما در آنست.

آن لوح خوانید که او نویسد. بندگی از خلق وی آموزید، طالبی از همت وی گیرید، سنت وی بکار دارید، در همه احوال پس رو او باشید. غایت روش بندگان و کمال حال ایشان محبت ماست و محبت ما در متابعت سنت و سیرت پیغامبر شماسست هر که بر پی وی رفت راست، او بحقیقت دوست ماست. **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** آن مؤمنان صحابه بوفاء عهد ازل باز آمدند و قدم در متابعت و سنت مصطفی (ص) راست داشتند و صدق در عمل بجای آوردند، تا ربّ العالمین ایشان را در آن صدق ستود، گفت: **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، الصِّدْقُ صَدَقَةُ السَّرِّ وَ صَدَقُ الْجَنَّةِ وَ صَدِيقُ الْحَقِّ**. صدق صدقه ملک سرّ و صدق سرای سرور است و صدیق پادشاه حق است:

راستکاری پیشه کن، کاندرا مضاف رستخیز نیستند از خشم حقّ جز راست کاران رستگار

۲ النوبة الاولى

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ درویشان را که از خان و مان خود هجرت کردند. **الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ** که ایشان را بیرون کردند از خان و مانهای ایشان و از سود و زیانهای ایشان. **يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا فَضْلَ خدای میجویند و خشنودی او وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ** یاری میدهند دین خدای را و رسول او را. **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** (۸) ایشانند آن راست گویان.

وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ ایشان که جایگاه گرفتند سرای اسلام را. **وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ**. و دین را و ایمان را پیش از قدم مهاجران. **يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ** دوست میدارند هر که بایشان آید. **وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ هِيجَ وَائست و نیاز نیافتند در تن خویش از هر چه الله مهاجران را داد. وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ** و بر خود میگزینند.

وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ هَرَّ جُنْدٌ مِنْهُمْ وَبِئْسَ مَا لِقَاءَ الْيَوْمِ لِمَنْ كَفَرَ. وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ وَ هَرَّ كَه
باز داشتند ازو نتاوستن با خویشتن در کار مال دنیا فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹). ایشان آندند
که بنیک روز بماندند.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ وَ ایشان که از پس مهاجران و انصار در رسند.
يَقُولُونَ رَبَّنَا مِثْلَ آبٍ سَالٍ مِمَّا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ خَدَّوْنَا مَا غَفِرَ لَنَا بِيَامِرِمْ مَا رَا. وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ
آن برادران ما را که پیشی کردند بر ما بایمان. وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ در
دلہای ما کین منہ گرویدگان را. رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰). خداوند ما تو بخشاینده‌ای
سخت مهربان.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بُيِّنَىٰ أَيْنَانَ رَا كَه دُو رُوِي گزیدند. يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ بَرَادِرَانَ خُوِيش رَا مِیگُویند از کافران اهل تورات. لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ
مَعَكُمْ اِگر شما را بیرون کنند، ما با شما بیرون آئیم. وَ لَا نَطِيعُ فِيكُمْ اَحَدًا اَبَدًا وَ کسی را
در دشمنی شما فرمان نبریم هرگز. وَ اِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اِگر با شما جنگ کنند، ما
شما را یاری دهیم. وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱).

وَ اللّٰهُ گواهی میدهد که ایشان بدرست دروغ زنانند.
لَئِن أُخْرِجُوا بَرَاستی که اِگر بیرون کنند. لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ اِن مَنَافِقَانِ بَا ایشان بیرون
نشوند. وَ لَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ اِگر با ایشان جنگ کنند، منافقان ایشان را یاری
ندهند. وَ لَئِن نَصَرُوهُمْ وَ اِگر گرد یاری دادن ایشان کردند، لَيُؤْتِنَنَّ الْأَدْبَارَ بَهْمَه حَالِ پِشْت
بهریمنت گردانند.

ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ (۱۲) پس ایشان را یاری ندهند،
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ بَرَاستی که شما بشکوه‌ترید در دلہای ایشان وَ
ترسنده‌تر از اللہ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) آن بآنست که ایشان گروهی‌اند که حق
در نمی‌یابند.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا بَا شما هرگز جنگ نیبوندند. اِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ مَّگَر دَر بَرَزَنہای
دیوار بست. اَوْ مِنْ وَّرَاءِ جُدُرٍ يَا اِز پِس دیوارها بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ زُور ایشان بر یکدیگر
در دشمنی سخت است. تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى. می‌پندارند که ایشان یک دل‌اند، وَ

نه یک دل‌اند که پراکنده دل‌اند. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) آن بآنست که ایشان قومی‌اند که فرا صواب هوش نمی‌دارند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً رَاسِتٌ مِثْلٌ وَ سَانَ جَهْدَانَ قَرِيطَهُ هَمَانَسْتِ كَه نَضِيرِ دِيدِنِ اَز بِيَشِ. ذَافُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ غَرَانِي وَ نَاسَازْغَارِي سِرَانْجَامِ خَوِيَشِ آخِرِ بَجَشِيدِنِ. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) و ایشان راست در آن گیتی عذابی درد‌نمای.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ رَاسِتٌ هَمْچُونِ دِيوِ. إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرْ أَنْ گَه كَه آدَمِي رَا گُفْتِ: كَافِرْ شَوْ! فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ چُونِ كَافِرْ شَدْ، گُفْتِ: مَن اَز تُو بِيزارم! إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) مَن مِي تَرْسَمِ اَز خُدَاوَنَدِ جَهَانِيَانِ.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ سِرَانْجَامِ ايشان هر دو آنست که با هم در آتش‌اند. خَالِدِينَ فِيهَا هر دو جاوید در آن. وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) و پاداش ناگرویدگان آنست. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! اتَّقُوا اللّٰهَ! بترسید از خشم و عذاب خدای و لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ وَ ايدون باد که هر کس می‌نگرد ما قَدَمْتُ لَعْدٍ که چه چیز فرا فرستد فردا خود را وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ بترسید از خشم و عذاب خدای إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) که اللّٰه داناست و آگاه برکرد شما.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ وَ چُونِ ايشان مَباشید کَه اللّٰه رَا فراموش کردند فَانْسَاهُمْ أَنفُسُهُمْ تا اللّٰه تيمار داشتن تنهای ایشان بر ایشان فراموش کرد. أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) ایشانند که از دین و طاعت اللّٰه بیرون‌اند.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هرگز دوزخیان چون بهشتیان یکسان نباشند. أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) بهشتیان‌اند که رستگان‌اند و پیروز آمدگان. لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ اگر ما فرو فرستادیم این قرآن بر کوهی لَرَأَيْتُهُ خَاشِعاً تو آن کوه را دیدی فرو شده. مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ پاره پاره شکافته از ترس خدای. وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ این مثلها می‌زنیم مردمان را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) تا مگر در اندیشند.

هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست که نیست خدای جز او عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکارا. هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) اوست آن فراخ بخشایش مهربان.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَوْسَتْ كَه نَبِسْتِ خَدَايَ جِزْ أَوْ. الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ: يَادشاه
 پاك بى عيب. الْمُؤْمِنُ: ايمَن كَنده. الْمُهَيِّمُنُ: گواه راست استوار. الْعَزِيزُ: تاونده تواننده بهيچ
 هست نماننده. الْجَبَّارُ: خلق بر مراد خود دارنده الْمُتَكَبِّرُ: برتر از آنكه ستم كند بر كس.
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳):. پاكي خدای را از انباز كه او را ميگویند.
 هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ أَوْسَتْ خَدَايَ آفَرِيدْگَار. الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ آن آفَرِيدْگَار نيكوكار. لَهُ الْأَسْمَاءُ
 الْحُسْنَى او راست نامهای نيكو. يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِيَاكِي ميستايد او را
 هر چه در آسمان و زمين چيزست وَ هُوَ الْعَزِيزُ أَوْسَتْ آن سخت توان بيهمتا. الْحَكِيمُ
 (۲۴): راست دانش راست كار.

الثوبة الثانية

قوله تعالى: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ الْفَيْءَ لِمَنْ هُوَ، وَ التَّقْدِيرِ: كى لا يكون ما
 افاء الله على رسوله دولة بين الاغنياء منكم و لكن يكون للفقراء المهاجرين، الَّذِينَ تَوَلَّوْا
 الدِّيَارَ وَ الْأَمْوَالَ وَ الْآهْلِينَ وَ الْعَشَائِرَ فَخَرَجُوا حَبًّا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اخْتَارُوا الْإِسْلَامَ عَلَى مَا
 كَانُوا فِيهِ مِنَ الشَّدَّةِ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يَعْصِبُ الْحَجْرَ عَلَى بَطْنِهِ لِيَقِيمَ صَلْبَهُ مِنَ الْجُوعِ وَ كَانَ
 يَتَّخِذُ الْحَفِيرَةَ فِي الشِّتَاءِ مَالَهُ دَنَارًا غَيْرَهَا. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: كَانَ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
 لِأَحَدِهِمُ الدَّارُ وَ الزَّوْجَةُ وَ الْعَبْدُ وَ النَّاقَةُ يَحِجُّ عَلَيْهَا وَ يَغْزُو فَنَسَبَهُمُ اللَّهُ إِلَى أَنَّهُمْ فُقَرَاءُ وَ
 جَعَلَ لَهُمْ سَهْمًا فِي الزَّكَاةِ. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ أَيْ يَطْلُبُونَ رِزْقًا مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ الْغَنِيمَةُ. وَ
 رِضْوَانًا. أَيْ: مَرْضَاتِ رَبِّهِمْ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ مَعَ رَسُولِهِ.

وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ بِمُجَاهَدَةِ الْأَعْدَاءِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ وَفَّوْا بِعَهْدِهِمْ
 وَ عَقُودِهِمْ مَعَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجَهُمُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ مَكَّةَ وَ كَانُوا نَحْوًا مِنْ
 مِائَةِ رَجُلٍ وَ صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ كَانَ يَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِيكِ الْمُهَاجِرِينَ وَ قَالَ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «أَبْشَرُوا يَا مَعْشَرَ صَعَالِيكِ الْمُهَاجِرِينَ بِالنُّورِ النَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَدْخُلُونَ
 الْجَنَّةَ قَبْلَ الْآغْنِيَاءِ بِنِصْفِ يَوْمٍ وَ ذَلِكَ مِقْدَارُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ»

ثم ذكر الانصار فقال: وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ أَيْ لَزَمُوا الْمَدِينَةَ وَ دَوْرَهُمْ بِهَا، وَ الْإِيْمَانَ مَنْصُوبٌ
 بِفِعْلِ مَضْمَرٍ يَعْنِي: وَ قَبَلُوا الْإِيْمَانَ وَ آثَرُوهُ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَزَمُوا الْمَدِينَةَ وَ مَوَاضِعَ الْإِيْمَانَ وَ
 ذَكَرَ النَّقَاشُ أَنَّ الْإِيْمَانَ اسْمُ الْمَدِينَةِ سَمَّاهَا النَّبِيُّ (ص) بِهِ. مِنْ قَبْلِهِمْ أَيْ مِنْ قَبْلِ قُدُومِ

المهاجرين عليهم اتَّخذوا في دورهم المساجد بستين ربوا الاسلام كما يربى الطير الفرخ و
عن انس قال: قال رسول الله (ص): «آية الايمان حبّ الانصار، آية التفاق بغض الانصار»
و عن زيد بن ارقم قال: قال رسول الله (ص): «اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و ابناء
ابناء الانصار»

و قال: «خير دور الانصار بنو النجار ثم بنو عبد الاشهل ثم بنو الحارث بن الخزرج ثم بنو
ساعدة و في كل دور الانصار خير»

و «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» كناية است از مهمان دوستی انصار كه مهاجران را بجان
پذيرفتند و بهمگی دل دوست داشتند و خان و مان خود از ایشان دريغ نداشتند. و بهر
چه داشتند از مال و وطن ایشان را شريك خود ساختند و كام و مراد و بی نیازی ایشان
بر فقر و فاقه خود اختيار كردند. و این غایت جود است و كمال سخا كه ربّ العالمين از
ایشان بپسندید و ایشان را در آن بستود و گفت: يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي
صُدُورِهِمْ حَاجَةً أَى حَسَدًا وَ غِيظًا مِمَّا أُوتُوا: اى مِمَّا اعطى المهاجرون من الفىء، آن روز
كه رسول خدا (ص) غنيمت بنى النضير میان مهاجران قسمت كرد و بانصار نداد، مگر سه
كس را از ایشان هيچ حسدى و غيظى پديد نیامد و بتخصیص مهاجران در آن اموال
كراهيتى نمودند. و بآن قسمت راضى شدند هر چند كه ایشان را حاجت و دربايست بود
و بغایت خصاست و فقر و فاقت رسیده بودند، اما حقّ مهاجران بر حقّ خود مقدّم داشتند
و راه ايثار رفتند اينست كه ربّ العالمين گفت: وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ
خُصَاصَةٌ. و فى الخبر: «لم يجتمع فى الدّنيا قوم قطّ أَلَا و فيهم اسخياء و بخلاء أَلَا فى
الانصار فأنهم كلهم اسخياء، ما فيهم من بخيل».

خبر درست است از بو هريرة، گفت: رسول خدا (ص) را مهمانى رسيد، كس فرستاد
بخانه های مادران مؤمنان تا هيچ طعامى بود آن مهمان را؟ و در همه خانه های ایشان هيچ
طعام نبود. پس رسول گفت: «من يضيف هذا هذه الليلة؟» كيست كه يك امشب اين
مهمان را بخانه برد و او را مهمانى كند؟ مردى انصارى گفت: من او را مهمانى كنم يا
رسول الله. او را بخانه برد و با اهل خویش گفت: هذا ضيف رسول الله، اينك آوردم
مهمان رسول خداى، او را گرامى دار و عزيز دار. اهل او گفت: در خانه ما طعام بيش از

آن نیست که قوت ما و این کودکان باشد، مگر این کودکان را بهانه‌ای در خواب کنیم و ما بوی ایثار کنیم، تا وی را کفایت باشد. آن گه چراغ بیفروختند و مهمان را بنشانند و طعام پیش نهادند، و عادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خویش گفت: اگر ما با وی خوریم، او را کفایت نباشد و نه خوب بود که مهمان رسول (ص) در خانه ما طعام سیر نخورد تو برخیز در میانه و بهانه آنکه چراغ را اصلاح می‌کنم، چراغ فروکش، تا ما در تاریکی دهان می‌جنبانیم و او چنان پندارد که ما طعام میخوریم هم چنان کردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد که بحضرت نبوت و رسالت صلی الله علیه و سلم رسیدند، رسول در ایشان نگرست و تبسم کرد و گفت: «ضحک الله الليلة»

و فی روایة: «عجب الله من فعالکما»
 فانزل الله عز و جل: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ اَبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: رسول خدا آن روز که اموال بنی النضیر قسمت میکرد، انصار را گفت: اگر خواهید شما را در این قسمت آرم، تا مشارک ایشان باشید، درین مال بشرط آنکه مهاجران نیز مشارک شما باشند در مال و ضیاع شما. و اگر خواهید این غنیمت جمله بمهاجران تسلیم کنیم و در ضیاع و مال شما مشارک نباشند. ازین هر دو خصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه جوانمردی و ایثار رفتند، گفتند: نه که ما در قسمت غنیمت با ایشان مشارک نباشیم و همه بایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارک باشند در خان و مان و ضیاع و اسباب ما. رب العالمین ایثار ایشان بیسندند و در شأن ایشان آیت فرستاد: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ قَالَ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: اهدى لبعض الصحابة رأس شاة مشویة و كان مجهودا له فوجه به الى جاره فتداولته تسعة انفس، ثم عاد الى الاول فانزل الله جل ذكره وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. وَ قَالَ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: الشح، منع الواجب و قيل: اكل مال الغير ظلما. و قال النبي (ص): بریء من الشح من آتی الزکاة و قرى الضیف و اعطی فی النّائبة.
 و قيل: الشح: ان تطمح عين الرجل الى ما ليس له، فقال صلی الله علیه و سلم: «من الشح، نظرک الى امرأة غیرک».

قال الحسن: هو العمل بمعاصي الله. و قال طاوس: الشحّ بما في يد غيرك، و البخل بما في يدك.

و روى أن رجلا قال لعبد الله بن مسعود أتى اخاف أن اكون قد هلكت، فقال و ما ذاك؟ قال اسمع الله يقول: وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ. فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و انا رجل شحيح لا يكاد يخرج من يدي شيء فقال عبد الله: ليس ذاك بالشح الذي ذكر الله عزّ و جلّ في القرآن و لكن الشحّ ان تأكل مال اخيك ظلما، و لكن ذاك البخل و بئس الشيء البخل. و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «أتقوا الظلم، فان الظلم ظلمات يوم القيامة و أتقوا الشحّ فان الشحّ اهلك من كان قبلكم حملهم على ان يسفكوا دماءهم و استحلّوا محارمهم. و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يجتمع الشحّ و الايمان في قلب عبد ابدا».

وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَعْنَى: التابعين و هم الذين يجيئون بعد المهاجرين و الانصار الى يوم القيامة ثم ذكر أنهم يدعون لانفسهم و لمن سبقهم بالايمان بالمغفرة فقال: يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا غَشًّا وَ حَسَدًا وَ بَغْضًا. لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ و كلّ من كان في قلبه غلّ لاحد من الصحابة و لم يترحّم على جميعهم فانه ليس من عناه الله بهذه الآية، لانّ الله ربّ المؤمنين على ثلاثة منازل: المهاجرين، و الانصار، و التابعين الموصوفين بما ذكر الله، فمن لم يكن من التابعين بهذه الصفة كان خارجا من اقسام المؤمنين. قال ابن ابي ليلى: الناس على ثلاثة منازل: الفقراء، المهاجرون وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ فاجهد ان لا تكون خارجا من هذه المنازل و روى عن عائشة رضی الله عنها قالت: امرتم بالاستغفار لاصحاب محمد (ص) فسببتموهم سمعت نبيكم (ص): «لا تذهب هذه الامة حتى يلعن آخرها اولها».

و عن جابر قال قال رسول الله (ص): «اذا لعن آخر هذه الامة اولها فليظهر الذي عنده العلم فانّ كاتم العلم يومئذ ككاتم ما انزل الله على محمد (ص) و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «كلّ الناس يرجو النجاة الا من سبّ اصحابي فانّ اهل الموقف يلعنهم».

و قال مالك بن انس: تفاضلت اليهود و النصرى على الرافضة بخصلة. سئلت اليهود من

خير اهل ملتكم؟ فقالت: اصحاب موسى. سئلت النصارى من خير اهل ملتكم؟ فقالت: حواري عيسى و سئلت الراضة من شر اهل ملتكم؟

فقالوا: اصحاب محمد. امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف عليهم مسلول الى يوم القيامة لا تقوم لهم راية و لا يثبت لهم قدم و لا تجتمع لهم كلمة، كلّموا اوقدوا نارا للحرب أطفأها الله بسفك دمائهم و تفريق شملهم و ادحاض حجّتهم. اعادنا الله و اياكم من الاهواء المضلّة. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «إذا رأيتم الذين يسبون اصحابي، فقولوا: لعن الله شرّكم، و عن عطا قال قال رسول الله (ص): «من حفظني في اصحابي كنت له يوم القيامة حافظا، و من شتم اصحابي فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين».

أَلَمْ تَرَ يَا مُحَمَّد. إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا وَ هُم عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي بِنِ سُلُوبِ وَ رِفَاعَةُ بْنُ تَابُوتِ عَاضِدُوا قَرِيظَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَعْدَ اجْتِلاءِ بَنِي النَّضِيرِ بِسَنْتَيْنِ وَ عَاقِدُوهُمُ عَلَى مَا فِي الْآيَةِ وَ سَمَّاهُمْ إِخْوَانًا لَهُمْ لِأَنَّهُمْ سَاوَوْهُمُ فِي الْكُفْرِ، قَالُوا: لَيْنَ أُخْرِجْتُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ. لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا سَأَلْنَا خِلافَكُمْ وَ خَذَلْنَاكُمْ أَبَدًا يَعْنِي مُحَمَّد (ص) أَي لَا نَمْتَلِ أَمْرَهُ فِي إِيدَانِكُمْ وَ إِن قَوْلْتُمْ أَي: اِنْ قَاتَلَكُمْ مُحَمَّد (ص) لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ لِنَعَاوَنَنَّكُمْ أَحْسَنَ الْمَعَاوَنَةِ. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ فِي قَوْلِهِمْ ذَلِكَ فَأَنَّهُمْ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ لَمْ يَخْرُجِ الْمَنَافِقُونَ مَعَهُمْ وَ قَاتَلُوا فَلَمْ يَنْصُرُوهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: لَيْنَ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَيْنَ قَاتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ قَوْلُهُ: وَ لَيْنَ نَصَرُوهُمْ أَي: لَوْ قَصَدُوا نَصْرَ الْيَهُودِ لَيُؤَنَّ الْأَذْبَارَ مِنْهُمْ. ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ يَعْنِي: بَنِي قَرِيظَةَ لَا يَصِيرُونَ مَنْصُورِينَ إِذَا انْهَزَمَ نَاصِرُوهُمْ. مَعْنَى أَنْتَ كَه: أَكْرَ تَقْدِيرًا بَنَصْرَتِ إِيشَانَ بَرخيزيد، پِشت بهزيمت برگردانند و آن گه نه نصرت ايشان باشد كه آن خذلان ايشان باشد. و قيل: وَ لَيْنَ نَصَرُوهُمْ أَي: لَوْ ارادوا نَصْرَهُمْ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ أَي: إِذَا ارادتم ان تقوموا الى الصلاة إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ أَي: ارادتم ان تناجوا. أَكْرَ مَنَافِقَانِ خَواهند كه ايشان را يارى دهند نتوانند، وَ اللَّهُ ايشان را در آن قصد و خواست يارى ندهد، مَنَافِقُ نَه يارى دهنده است نه يارى داده نه كس او را ياراست نه خدا او را يار.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ أَي: لَأَنْتُمْ يَا اصحاب محمد اشدّ رهبة في قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة الله عزّ و جلّ أَي اوقع الله الرعب في قلوبهم. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

يَفْقَهُونَ لَا يَعْلَمُونَ معانى خطاب الله و لا يعرفون شدة بأس الله و لا يعلمون حقيقة ما يوعدهم الله به.

لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً یعنی: اليهود، لا يحاربونكم مؤتلفين مجتمعين.
إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ اى: اذا اجتمعوا لقتالكم لم يجسروا على البروز و انما يقاتلونكم من وراء حصونهم المحصنة بالسور أو من وراء جُدُر بالنبل و الحجر.
قرأ ابن كثير و ابو عمرو جدار على الواحد و قرأ الآخرون جدر بضم الجيم و الدال على الجمع. بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ اى: هم متعادون مختقون عداوة بعضهم بعضا شديدة. و قيل: نكائتهم فيما بينهم شديد. اذا تحاربوا فاما معكم فالله ارهبهم منكم فلا يغنون شيئا: و قيل: هذا امتنان من الله عز و جل اى هم مع قوتهم و شدتهم يخافون منكم. تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً یعنی: المنافقين و اليهود جميعا مجتمعين فى الرأى و قلوبهم شتى مختلفة متفرقة. قال مجاهد: اراد ان دين المنافقين يخالف دين اليهود. و قال: قتادة: اهل الباطل مختلفة اهاؤهم، مختلفة شهاداتهم، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون. قال ابن بحر: القى الله فى قلوبهم البأس الشديد ففرقوا خلاف ما فعل بالمؤمنين من قوله و ألف بين قلوبهم. ذَلِكَ بَأْنَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ امره و نهيه.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً اى: مثل و عيذى لقریظة مثل ما القى بنو النضير و كان بينهما ستان. و قيل: مثل هؤلاء اليهود كمثل مشركى مكة. ذاقوا و بال أمرهم یعنی: القتل بيد و كان قبل غزوة بنى النضير قاله مجاهد. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مع ذلك فى النار ثم ضرب مثلا للمنافقين و اليهود جميعا فى تخاذلهم فقال: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ اى: مثل المنافقين فى وعدهم بنى قريظة بالغرور كمثل الشيطان فى وعده الانسان بالغرور فلما احتاج اليه اسلمه للهلاك. فقيل يراد بالانسان الجنس و معناه الذى يوسوس اليهم بالكفر و يدعوهم الى الجحد. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ يَتَّبِعُ مِنْهُ اى: اذا رأى العذاب يوم القيامة و يقول: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ و قيل: شبههم بتسويل الشيطان اليهم فى قوله: لا غالب لكم اليوم من الناس و اننى جاز لكم فلما تراءت الفتنان نكص على عقبيه. الآية كذلك هؤلاء المنافقون غرّوا اليهود بوعد النصرة ثم قعدوا عنها وقت الاحتياج. جماعتى مفسران گفتند: انسان درين آيه برصیصاء عابد است، راهبى بود در بنى اسرائیل در روزگار فترت صومعه اى ساخته بود،

هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خدای را عزّ و جلّ پرستیده و ابلیس در کار وی فرومانده و از اضلال وی بازمانده و از سر آن درماندگی روزی مرده شیاطین را جمع کرد و گفت: من یکفینی امر هذا الرجل؟ آن کیست از شما که کار این مرد را کفایت کند؟ یکی از آن مرده شیاطین گفت: من این کار کفایت کنم و مراد تو از وی حاصل کنم. بدر صومعه وی رفت بر زیّ و آسای راهبان و متعبّدان. گفت: من مردی راهبم عزلت و خلوت می طلبم، ترا چه زیان اگر من بصحبت تو بیاسایم و درین خلوت خدای را عزّ و جلّ عبادت کنم؟ برصیصا بصحبت وی تن در نداد و گفت: انّی لفی شغل عنک، مرا در عبادت اللّٰه چندان شغل است که پروای صحبت تو نیست. و عادت برصیصا آن بود که چون در نماز شدی ده روز از نماز بیرون نیامدی و روزه دار بود و هر بده روز افطار کردی. شیطان برابر صومعه وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت برصیصا بیفزود چنانک بچهل روز از نماز بیرون آمدی و هر بچهل روز افطار کردی آخر برصیصا او را بخود راه داد، چون آن عبادت و جهد فراوان وی دید و خود را در جنب وی قاصر دید. آن گه شیطان بعد از یک سال گفت: مرا ریفقی دیگر است و ظنّ من چنان بود که تعبّد.

و اجتهاد تو از آن وی زیادتست اکنون که ترا دیدم نه چنانست که می پنداشتم و با نزدیک وی میروم! برصیصا مفارقت وی کراهیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود. شیطان گفت: مرا ناچار است برفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بر وی خوانی اللّٰه تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت. برصیصا گفت: این نه کار منست که آن گه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریرت من در سر شغل مردم شود.

شیطان تا آن گه میکوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت. شیطان از وی بازگشت و با ابلیس گفت: قد و اللّٰه اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق کرد، چنان که دیو با مردم کند. آن گه بصورت طبیبی برآمد بر در آن خانه گفت: انّ بصاحبکم جنونا فأعالجه؟ این مرد شما دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم؟ چون او را دید گفت: انّی لا اقوی علی جنّیه. من با دیو او بر نیایم، لکن شما

را ارشاد کنم بکسی که او را دعا کند و شفا یابد و او برصیصاء راهب است که در صومعه نشیند. او را بر وی بردند و دعا کرد و آن دیواز وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت. آن زن جمالی بکمال داشت و او را سه برادر بود. شیطان بصورت طبیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: انّ الّذی عرض لها مارد لا یطاق و لکن سأرشدکم الی من یدع الله لها. گفت: دیوی است ستنبه او را رنجه داشته و من با وی برنیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان ما نبرد. گفت: صومعه‌ای سازید در جنب صومعه وی و زن در آن صومعه بخوابانید و با وی گوئید که این امانت است بنزدیک تو نهادیم و ما رفتیم، از بهر خدا و امید ثواب را نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد.

ایشان هم چنان کردند و راهب از صومعه خود بزیر آمد و او را دید زنی بغایت جمال. از جمال وی در فتنه افتاد. شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقعها ثمّ تب! کام خود از وی بر باید داشت آن گه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان! راهب بفرمان شیطان کام خود از وی برداشت و زن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را بباید کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گوئیم: دیو او را ببرد و ایشان مرا براست دارند و از فضیحت ایمن گردم. آن گه از زنا و از قتل توبه کنم. برصیصا آن نموده شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد. چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: جاء شیطانها فذهب بها و لم اقا علیه: شیطان او را ببرد و من با وی برنیامدم! ایشان او را براست داشتند و بازگشتند. شیطان آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت و در فلان جایگه دفن کرد. سه شب پیاپی ایشان را چنین بخواب مینمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاک برداشتند. برادران او را از صومعه بزیر آوردند و صومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا بفعل و گناه خود مقرر آمد. و پادشاه بفرمود تا او را بر دار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته منست، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمایی ترا

فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان آن گه گفت: **إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**. فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا يَعْنِي شَيْطَانَ وَ بَرَصِيصَاءَ الْعَابِدِ كَانِ خِرَ امْرِهِمَا أَتُهُمَا فِي النَّارِ مَقِيمِينَ لَا يَبْرَحَانِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ الكافرين قال ابن عباس: ضرب الله هذا المثل ليهود بنى النضير و المنافقين من اهل المدينة و ذلك ان الله عز و جل امر نبيه (ع) أن يجلي بنى النضير عن المدينة فدرس المنافقون اليهم فقالوا: لا تجيبوا محمدا الى ما دعاكم و لا تخرجوا من دياركم فان قاتلكم كنا معكم و أن اخرجكم اخرجنا معكم. قال: فاطاعوهم و تحصنوا في ديارهم رجاء نصر المنافقين حتى جاءهم النبي (ص) فناصره الحرب يرجون نصر المنافقين فخذلوهم و تبرؤوا منهم كما تبرأ الشيطان من برصيصا و خذله. قال ابن عباس: فكانت الرهبان في بنى اسرائيل لا يمشون الا بالتقية و الكتمان و طمع اهل الفجور و الفسق في الاختيار فرموهم بالبهتان و القبيح، حتى كان امر جريح الراهب فلما برأ الله جريحا الراهب مما رموه به انبسطت بعدها الرهبان و ظهروا للناس.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ بَدَاءَ فَرَائِضِهِ وَ اجْتَنَابِ مَعْاصِيهِ «وَ لَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ» يعنى ليوم القيامة. اى لينظر احدكم الذى قدم لنفسه عملا صالحا ينجيه ام سيئا يرديه. اتقوا الله كَرَّرَ تعظيما لتحذيره. **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** وَ فى الاثر ان ابن آدم اذا مات قال الناس: ما خلف؟ و قالت الملائكة ما قدم؟ و قيل: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ** انما كَرَّرَ الامر بالتقوى، لان الاول اراد به تقوى الكفر و اجتناب الجحد. و الثانى اراد به تقوى المراقبة و العلم، و قيل: معناه اتقوا مخالفتى فان لم تفعلوا فاتقوا مفارقتى. و معاقبتى. و قيل: للتقوى مقامات فدعاهم الى مرتبة بعد اخرى، و قيل: المراد بالاول البداية به و بالثانى الثبات عليه.

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ يَعْنِي الْمُنَافِقِينَ تَرَكُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَانْسَهُمْ مَا فِيهِ النِّجَاةُ انفسهم و خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير. و قيل: نسوا الله بترك ذكره و شكره. فَانْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ بِالْعَذَابِ الَّذِي نَسَى بِهِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. **أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**: الخارجون عن طاعة الله سبحانه.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ لِلآيَةِ مَعْنِيَانِ: احدهما لا يتساوى الكافر و المؤمن لان المؤمن فى النعيم المقيم و الكافر فى العذاب الاليم، المؤمن من اولياء الله و

الكافر من اعداء الله. و المعنى الثانى: لا يستوى اصحاب النار فى النار بل فيها دركات و لا اصحاب الجنة فى الجنة بل فيها درجات و به قرأ ابن مسعود لا يَسْتَوِي اَصْحَابُ النَّارِ وَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ. اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ الناجون.

لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ قِيلَ: هذا توبيخ للناس. اى لو جعل فى الجبل تمييز و انزل عليه القرآن لخشع و تصدع و تشقق من خشية الله مع صلابته و رزاقته حذرا من ان لا يؤدى حق الله عز و جل فى تعظيم القرآن و الكافر يعرض عما فيه من العبر كان لم يسمعا يصفه بقساوة القلب و قيل: هذا امتنان على النبى (ص) اى لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَمَا ثَبَتَ لَهُ وَ تَصَدَّعَ لِنَزْوَلِهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ اَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ وَ ثَبَّتْنَاكَ لَهُ كَقَوْلِهِ: ما تثبت به فؤادك و كذلك يسر و سهل و خفف على بنى آدم ما ثقله على السماوات و الارضين. و قد روى عن ابن عباس: ان السماء اطت من ثقل الالواح لما وضعها الله سبحانه عليها فى وقت موسى (ع) فبعث الله لكل حرف منها ملكا فلم يطبقوا حملها فخففها على موسى و كذلك الانجيل على عيسى (ع) و الفرقان على محمد (ص). وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. فى امثال الله و يتعظون و لا يعصون الله.

هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قال الزجاج: هذا يرجع الى اول السورة حيث قال: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَادِرٌ عَلَى اخْتِرَاعِ الْاَعْيَانِ وَ لَا مُسْتَحَقٌّ لِكَمَالِ التَّعْظِيمِ وَ نَعْوَتِ الْجَلَالِ. إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ يَعْنِى السِّرِّ وَ الْعَالِيَةِ، وَ قِيلَ: الْغَيْبُ مَا غَابَ عَنِ الْعِبَادِ فَلَمْ يَعْبُونَهُ وَ لَمْ يَعْلَمُوهُ، وَ الشَّهَادَةُ: مَا عَابَنُوهُ وَ عَلِمُوهُ. هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الرَّحْمَةِ الْكَامِلَةِ.

هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الَّذِى لَهُ الْمَلِكُ وَ حَقِيقَتُهُ الْقُدْرَةُ عَلَى اِيْجَادِ وَ اِنْ يَكُونُ لَهُ التَّصَرُّفُ فِي الْمَلِكِ لَهُ مِنْ غَيْرِ حِجَّةٍ عَلَيْهِ. الْقُدُّوسُ الطَّاهِرُ عَمَّا اَضَافُوا إِلَيْهِ مِمَّا لَا يَلِيقُ بِهِ وَ الْقُدْسُ الطَّهَارَةُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: نَقَدَسْ لَكَ: اى نَزَّهَكَ عَنِ الصِّفَاتِ الدَّمِيمَةِ.

السَّلَامُ الَّذِى يَنَالُ عِبَادَهُ مِنْهُ. السَّلَامَةُ: سَلَمَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ عَذَابِهِ، وَ قِيلَ: سَمَّى نَفْسَهُ سَلَامًا لِسَلَامَتِهِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ. الْمُؤْمِنُ الَّذِى أَمِنَ النَّاسُ مِنْ ظَلْمِهِ وَ أَمِنَ مِنْ آمَنَ بِهِ مِنْ عَذَابِهِ. وَ قِيلَ: الْاِيْمَانُ: التَّصَدِيقُ. اى هُوَ الَّذِى يَصَدِّقُ عَبْدَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ اِقْرَارِهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ يَصَدِّقُ رِسَالَهُ بِاِظْهَارِ الْمَعْجَزَةِ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ الْمَصَدِّقُ لِنَفْسِهِ فِي اِخْبَارِهِ الْمُهَيَّبِينَ اى الْقَائِمِ عَلَى خَلْقِهِ

باعمالهم و ارزاقهم و آجالهم و أنّما قيامه عليهم باطلاعه و حفظه، و قيل: معناه الرقيب
يقال: هيمن يهيمن هيمنة إذا كان رقبيا على الشيء.

و قيل: هو فى الاصل مئيمن قلبت الهمزة هاء كقوله: «ارقت و هرقت» و معناه: المؤمن.
العزیز: المنیع الذى لا يقدر عليه احد. و الغالب لا يغلب. و العزة فى اللغة الشدة، و قيل:
العزیز الذى لا مثل له من قولهم عزّ الطعام اذا قلّ وجوده، و قيل: العزیز بمعنى المعزّ كالأليم
بمعنى المولم. الجبار: هو العظيم و جبروت الله عظمتة اى هو العظيم الشأن فى الملك و
السلطان: و قيل: هو من الجبر و هو الاصلاح فهو يغنى الفقير و يصلح الكسير و قيل: هو
الذى يقهر الناس و يجبرهم على ما اراد ينفذ مشيئته على سبيل الاجبار فى كلّ احد و لا
ينفذ فيه مشيئة احد. المتكبر المتعظم عن مجانسة خلقه و تعظم من مشابهة فعله و تقدّس
عن صفات الذمّ فى نعوته و هو المستحق لصفات التعظيم و قيل: ذو الكبرياء و هو الملك،
من قوله: «و يكون لكما الكبرياء فى الارض». سبحانه الله عما يُشركون نزه نفسه تعالى و
تقدّس عما يلحدون فى اسمائه و يجهلون من اوصافه.

روى عن عبد الله بن عمر قال: رأيت رسول الله (ص) قائما على هذا المنبر، يعنى منبر
رسول الله (ص)، و هو يحكى عن ربه تعالى فقال «انّ الله عزّ و جلّ اذا كان يوم القيامة
جمع السماوات و الارضين فى قبضته تبارك و تعالى ثمّ قال: هكذا و شدّد قبضته ثمّ بسطها
ثمّ يقول: انا الله، انا الرحمن، انا الرحيم، انا الملك، انا القدّوس، انا السلام، انا المؤمن، انا
المهيمن، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الذى بدأت الدنيا و لم تك شيئا، انا الذى
اعدتها. اين الملوك اين الجبابره؟!».

قوله: هو الله الخالق البارئ المصورّ كلّ ما يخرج من العدم الى الوجود يفتقر الى التقدير
اولا و الى الابداع على وفق التقدير ثانيا و الى التصوير بعد الابداع ثالثا، و الله تعالى
خالق من حيث انه مقدّر و بارئ من حيث انه مرتّب صور المخترعات احسن ترتيبا. له
الأسماء الحُسنى لانها مشتقة من افعال كلّها حسنة. و قيل: وصفها بالحسنى لانها تدلّ على
كمال نعوته و جلالة اوصافه. يُسبّحُ له ما فى السماواتِ و الأرضِ اّما بيانا و نظقا و اّما
برهانا و خلقا. و هو العزيز الحكيم. ختم السورة بما فتحها به فسبحان الله على كلّ حال.
روى معقل بن يسار عن النبى (ص) من قال حين يصبح ثلاث مرّات: «اعوذ بالله السميع

العلیم من الشیطان الرجیم» و قرأ الثلاث آیات من اخر سورة الحشر وكل الله به سبعین الف ملك یصلون علیه حتی یمسی، فان مات من ذلك الیوم مات شهیدا و من قال حین یمسی كان بتلك المنزلة.

و عن ابی امامة یقول قال رسول الله (ص): من قرأ خواتیم الحشر من لیل او نهار فقبض فی ذلك الیوم او اللیلة فقد اوجب الجنة.

و عن ابی هریره قال سألت حبی رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم. فقال: علیک بأخر سورة الحشر فاکثر قراءتها فاعدت علیه فاعاد علیّ.

التوبة الثالثة

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الْآيَةَ... مفهوم این آیت صفت و سیرت مهاجر انست که غریبان این سرای اند و شهیدان آن سرای، سلاطین دولت اند و در خانه ایشان نانی نه، امیران مملکت اند و در بر کهنه ای نه، آفتاب رویان قیامت اند و درین سرای از هیچ جانب روی نه، آتش دلان اند و شرر ایشان را دودی نه، درد زدگانند و جراحت ایشان را درمانی نه، مسافران اند و راه ایشان را پایانی نه، همه در کوره بلا گذاخته و بازخواستی نه. و با اینهمه نعره عاشقی ایشان در ملکوت افتاده که جان برای گوی میدان تو داریم. هر کجا خواهی میانداز. تو نظاره ما باش و با ما هر چه خواهی میکن.

جانی دارم بعشق تو کرده رقم خواهیش بشادی کش و خواهیش
بعینیک ما یلقى الفؤاد و ما لقی بغم

و للحبّ ما لم یبق منه و ما بقی

مصطفی (ص) گوید: ما مهتر کلّیت عالم ایم و بهتر ذریت آدم، و ما را بدین فخر نه. شربتهای کرم بر دست ما نهاند و هدیه های شریف بحجره ما فرستادند و لباسهای نفیس در ما پوشیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست؟ گفت: اختیار ما آنست و افتخار ما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جویم و با این فقرای مهاجرین چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوئیم:

بر دل ز کرامتش نثار است مرا وز فقر لباس اختیار است مرا

دینار درم خود چه بکارست مرا با حق همه کار چون نگارست مرا؟!
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ بدانکه فقر دو است: یکی آنست که رسول خدا (ص) از آن استعاضت کرده و گفته: «اعوذ بک من الفقر»

و دیگر آنست که رسول خدا گفته: «الفقر فخری»
آن یکی نزدیک بکفر و این یکی نزدیک بحق. اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقر دلست که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد، تا دل ازین ولایتها درویش گردد، و چون زمین خراب شود. و دل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد آن گه چون شیطان فرو آمد، سپاه شیطان روی بوی نهند شهوت و غضب و حسد و شرک و شک و شبهه و نفاق. نشان این فقر آن بود که هر چه ببند همه کز ببند، سمع مجاز شنود، زبان همه دروغ و غیبت گوید، قدم همه بکوی ناشایست نهد، این آن فقر است که رسول خدا گفت: «کاد الفقر ان یکون کفرا، اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الکفر».
اما آن فقر که گفت: «الفقر فخری»

آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیک گردد.

و فی الخبر: «الایمان عریان و لباسه التقوی»

همانست که متصوفه آن را تجرید گویند، که مرد مجرد شود از رسوم انسانیت، چنانکه تیغ مجرد شود از نیام خویش و تیغ ما دام که در نیام باشد هنرش آشکارا نگردد و فعل از وی پیدا نیاید. همچنین دل تا در غلاف انسانیت است هنر وی آشکارا نگردد و از وی کاری نگشاید، چون از غلاف انسانیت برهنه گردد صورتها و صفتها درو ننماید.

آورده اند در بعضی کتب که فردا چون خلایق بصحراء قیامت بیرون آیند، جنات عدن، بصفات جمال خویش، عاشقان و طالبان را استقبال کند که «وَ أُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ.»
ازین سوخته ای بینی کوفته ای دل شکسته ای روز فرو شده ای با دلی پر درد و جانی پر حسرت در صعید قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده ها پر آب کرده، ناگاه بویی از کوی وصال لم یزل و لا یزال بمشام او رسد یک نعره بزند که فزع آن در قیامت افتد، فریاد برکشد. حق تعالی گوید: شما همه اهل قیامت را بعتاب و حساب مشغول دارید که ما را با آن گدا کارهاست و رازها که در دنیا هزاران شب بعشق بروز آوردست، در خاک

خفته و بادیه‌ها بریده و مذلتها کشیده، بلاء ما را اسیر شده می‌خواهد که امروز با ما رازی گوید. آن بیچاره گوید: یا ربّ الارباب آتش مهر در دلم زدی، مرا زیر و زیر کردی، از خان و مانم بیفکندی اول «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بسمعم رسانیدی، باز شربت‌های بلا چشانیدی، عاشق جمال خویش گردانیدی اینهمه بروی من آوردی، امروز جمال بدیگران نمایی مرا محروم گردانی؟! بجلال و عزّ تو که دیده باز نکنم تا جمال ذو الجلال ترا نبینم. حقتعالی حجاب جلال بردارد، جمال بنماید، درویش بیخویش، سرگشته شوق، غارتیده عشق، بی‌واسطه کلام حق بشنود، بی‌حجاب جمال و جلال حق ببیند. فیحدّته کما یحدّث الرجل جلیسه.

قوله: وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. انصار نبوت و رسالت‌اند، اصحاب موافقت و مراقبت‌اند، منبع جود و سخاوت‌اند. ربّ العالمین روش ایشان ستوده و ایثار ایشان پسندیده که: وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ قومی که از بیشه حسد هرگز خاری بدامن ایشان نیاویخت، از بیابان نفس هرگز غباری بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشست. از هاویه هوی هرگز دودی بدیده ایشان نرسید.

سلاطین راه‌اند در لباس درویشان، ملکی صفت‌اند بصورت آدمیان روندگان در راه فناء خویش خرامان.

شیخ بسطام گفته: که اگر هشت بهشت را درین کلبه ما بگشایند و این سرای و آن سرای بولایت بما دهند، هنوز بدان یک آه سحر گاهی که بر یاد او از سینه برآید بندھیم. ملک یک نفس که بدرد عشق او برآوریم با ملک هزده هزار هزار عالم برابر نکنیم. معاذ جبل را دیدند که در بازار مکه میگردید و ریزه تره می‌چید و میگفت: هذا ملک مع رضاک و ملک الدنیا مع سخطک عزل. گفت: اگر هیچ رضاء تو ممکن است، خداوندا این قدر ما را پادشاهی تمام است، و اگر رضای تو نیست ملک عالم جز عزل نیست.

خیز یارا تا بمیخانه زمانی دم زنیم آتش اندر ملکت آل بنی آدم زنیم
هر چه اسبابست جمع آئیم و پس جمع آوریم پس بحکم حال بیزاری همه برهم زنیم.

الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ. لآیه...: اندر این آیه تابعین را و سلف صالحین را، پسینان امت را، تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابه صدق در رسانید و در حکم برابر کرد و بر وفق

این مصطفی (ص) گفت: «مثل امتی مثل المطر، لا یدری اوّله خیر أم آخره»
گفتا: کسانی که اَمّت من اند و از اهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و
فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران اند و کرامت را سزاوارند و در
منفعت و راحت همچون باران بهاراند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن،
نفعی است عام را و عامه خلق را حال اَمّت من همچنین است. همان درویشان آخر
الزمان، آن شکستگان سرافکنده، و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادران اند و در
مقام منفعت و راحت و شفقت همه یک دست و یکسان اند.
«هم کالمطر حیث ما وقع نفع».

بر مثال باران اند هر جای که رسد نفع رساند، هم در بوستان وهم در خارستان، هم بر
ریحان هم بر امّ غیلان. همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رأفت بر یکدیگر
یکسانند و یک نشان اند. تحقیق قول سید را (ص) که: «امّتی کالمطر لا یدری اوّله خیر ام
آخره».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِدْوٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ.

در یک آیه دو بار ذکر تقوی کرد. اول تقوای عام است از محرّمات پرهیز کردن.
دوم تقوای خاص است از هر چه دون حق است پرهیز کردن. و گفته اند: اول اشارتست
باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی. و عقبه قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی
همه مرادها بریاید داشت و بی مرادی دربیاید گرفت همه زهرها نوش باید گرفت و همه
نوشها زهر باید پنداشت. چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید.

واسطی گفته که: اهل تقوی که تکبر کنند بر ابناء دنیا، ایشان در تقوی مدعی اند برای آنکه
اگر دنیا را در دل ایشان وقعی نبودی برای اعراض کردن از آن تکبر نکردندی. عزیزی
گفته که: دنیا سفالی است و آن نیز در خواب. و آخرت جوهری است یافته در بیداری
مرد نه آنست که در سفال بخواب دیده متقی شود، مرد مردانه آنست که در گوهر در
بیداری یافته متقی شود. و در جمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است: قدم
شریعت در قالب روشن کند. قدم طریقت در دل روشن کند. قدم حقیقت در جان روشن
کند. چون روندگان قالب در رسند نزلشان «جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ» پیش آرند، چون روندگان دل

در رسند نزلشان «مَقْعَدِ صِدْقٍ» آرند. چون روندگان جان در رسند نزلشان از «عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» پیش آرند.

قوله: لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ الْآیة...: نشر بساط توفیر قرآن است، و اخبار از بیان تعظیم آن قرآنی که جلال الهیّت مطلع قدم اوست و بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست کلامی خطیر، نظامی بی نظیر، جان آسایی دلپذیر، راهنمایی دستگیر، هاربان را بند، عاصیان را بند، ظلمت حیرت را نور مبین، عصمت عبودیت را حبل متین، لفظ او موجز، معنی او معجز، آیه او واضح، برهان او لائح، امر او ظاهر، نهی او زاجر، خبر او صدق، شهادت او حق، تأویل او جان آویز، تفسیر او مهر انگیز بس قفلها که باواز دلها برداشتند، بس رقمهای محبت که باو در سینه‌ها نگاشتند، بس بیگانگان که باو آشنا گشتند، بس خزائن معرفت که باو پیدا گردند، بس خفتگان که باو بیدار گردند، بس غافلان که باو هشیار گردند، بس طالبان که باو بمقصود رسیدند، بس مشتاقان که باو دوست را یافتند هم یادست و هم یادگار، بنازش میدار تا وقت دیدار!

دل را اثر روی تو گل پوش کند	جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند	از لطف تو سوختن فراموش کند.

۶۰- سورة الممتحنة - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
يا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّیْ وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِیاءَ. ای گرویدگان دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مگیرید. تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ بایشان در نهان دوستی می افکنید و قد کَفَرُوا بما جاءكم مِنَ الْحَقِّ. و ایشان کافر شده اند بآنچه از خدا بشما آید از پیغام راست. يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ یَأْکُمُ بیرون کردند رسول مرا و شما را. اَنْ تُوْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ از بهر آنکه شما بگرویدید بالله خداوند خویش. اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیْلِی اگر از خان و مان خود که بیرون آمدید کوشیدن را در سبیل من بیرون آمدید: وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی و جستن خشنودی مرا بیرون آمدید. تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ در نهان با ایشان می دوستی نمائید وَ اَنَا اَعْلَمُ بما اَخْفَيْتُمْ وَ ما اَعْلَنْتُمْ و من دانام بآنچه شما نهان میدارید و آنچه آشکارا میکنید. وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْكُمْ وَ هر که این کند از شما فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِیْلِ (۱) از راه راست گم گشت.

اِنْ یَتَّقَوْكُمْ اگر شما را دریابند جای. یَكُونُوا لَكُمْ اَعْداءَ شما را دشمنان باشند. وَ یَسْطُوا اِلَیْكُمْ اَیْدِیْهِمْ وَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ و دست و زبان گشایند بید شما وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) و دوست آن گه شوند که شما کافر شوید.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحَامُكُمْ وَ لَا اَوْلادُكُمْ سود ندارد و بکار نیاید شما را خویشاوندان شما و نه فرزندان شما. یَوْمَ الْقِیامَةِ یَفْضِلُ بَیْنَكُمْ روز رستاخیز میان شما داوری برگزاردند و خصومت برگسلند. وَ اللّٰهُ بما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۳) و الله بآنچه شما میکنید دانا و بیناست.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی اِبْرٰهیمِ شما را به ابراهیم پی بردنی نیکو است وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ و ایشان که بر ملت او بودند و با او بودند. اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اَنْ گه که قوم خویش را گفتند: اِنَّا بَرّاءُ مِنْكُمْ ما بیزاریم از شما. وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ و از آنچه شما می پرستید فرود از الله. كَفَرْنَا بِكُمْ كافریم بشما وَ بَدَّ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ اَبَدًا و پدید آمدن میان ما و میان شما دشمنی و بزمندی همیشه حَتّٰی تُوْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ حُدَّهُ تا بگروید بالله

خدای یگانه. اِلَّا قَوْلَ اِبْرَاهِيمَ لِابْنِهِ مَگر در آن یک سخن که پدر را گفت: لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ
که ترا آمرزش خواهم. وَ مَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ و بدست من ترا از خدای هیچیز
نیست، اگر نیامرزد من هیچیز نتوانم. رَبَّنَا عَلَيْنَكَ تَوَكَّلْنَا خداندا ما پشت بتو باز کردیم، وَ
إِلَيْكَ اُنَبْنَا و بدل و کردار با تو گشتیم.

وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) و بازگشت با تو است.

رَبَّنَا. خداندا ما لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ما را گمان و شک افزودن کافران مکن. وَ اغْفِرْ
لَنَا و بیامرز ما را. رَبَّنَا خداندا ما.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) که تویی آن عزیز که با تو کس نتاود و ترا غلط نیفتد.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ شما را در ابراهیم و قوم او که بر ملت او بودند، پی بردنی
نیکوست. لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ آن کس را از شما که از خدا ترسد و روز
رستاخیز و مَنْ يَتَوَلَّ و هر که برگردد. فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶). اللّٰه اوست آن بی نیاز
ستوده.

عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً. بیگمان اللّٰه میان شما و میان
ایشان که دشمنی دارید با ایشان از میان کافران دوستی سازد و نهد. وَ اللّٰهُ قَدِيرٌ. وَ اللّٰه
توانا است. وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) و اللّٰه آمرزگار و بخشاینده است.

لا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ باز نمیزند اللّٰه شما را. عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُفَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ از آن کسان که با
شما تیغ زدند در کار دین. وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و بیرون نکردند شما را از خان و
مان و سرایهای شما. أَنْ تَبْرُوهُمْ که نیکویی کنید با ایشان. وَ تَقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و داد ایشان
بایشان رسانید إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) که اللّٰه دادگران را دوست دارد.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ شما را باز میزند اللّٰه. عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ از ایشان که با شما کشتن
کردند در دین. وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و شما را بیرون کردند از سرایها و خان و مانهای
شما. وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ و دشمنان را یاری دادند بر بیرون کردن شما از مکه. أَنْ
تَوَلَّوْهُمْ باز میزند که ایشان را بدوستی گیرید و بیاری. وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
(۹) و هر که ایشان را بدوستی و یاری گیرید، ستم کاراند بر خود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ چون بشما آید زنان گرویدگان.

مهاجرات بریده از خان و مان فامتنوهن بر رسید ازیشان. اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ وَ اللَّهُ خود به داند ایمان ایشان. فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ إِنْ إِيَّاهُنَّ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِمَا فِي أَنْفُسِهِنَّ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ.

ایشان را با کافران مفرستید. لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ هُمْ لَا يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ نَهَى مَرَدَانَ كَافِرًا حَلَالَ زَنَانِ مُسْلِمَانِ رَا. وَ اتَّوَهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَ آن کاوین که ایشان کردند آن مهاجرات را با ایشان فرستید. وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُواهُنَّ بِرِشْمَا نَنگِی نیست که آن مهاجرات را بزنی کنید.

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بَآنِ شَرَطٍ كَمَا كَانُوا رَا. لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَ بَمَه ایستید نگه داشت زنان کافر، و ایشان را بزنان خویش مشمرید.

وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ كَاوین که آن زن را باز داده بودید باز خواهید. وَ لَيْسَ لَكُمُ أَنْفَقُوا وَ تا ایشان هم کاوین آن زن که از ایشان بشما آید بزنی کنید باز خواهند. ذَلِكَ كَمَا حُكِمَ اللَّهُ بِكُمْ وَ بَيْنَكُمْ إِنْ حُكِمَ اللَّهُ اسْتِ وَ کار بر گزاردن میان شما. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ اللَّهُ داناست و راست دان.

وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ إِنْ زَنَى زَنَانِ شَمَا بَكَافِرَانِ شُود. فَعَاقِبْتُمْ وَ بر پی آن غزائی کنید و غنیمت یابید. فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مِنْ مَالِ غَنِيمَتِ كَاوین زنان شده فراشویان ایشان دهید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ بترسید از آن خدایی که با و گرویده اید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِي پِغَامِبِرِ. إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چُونِ بَتُو آيِنْدِ زَنَانِ گُرُوِيْدِگَانِ يُبَايِعُنَكَ وَ بیعت کنند با تو. عَلِيٌّ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا بِرِ آنکه بِاللَّهِ انباز نیارند. وَ لَا يَسْرِقَنَّ وَ دزدی نکنند وَ لَا يَزْنِينَ وَ زنا نکنند وَ لَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَ فرزندان خود نکشند. وَ لَا يَأْتِينَ بُهْتَانًا وَ فرزندِی از حرام نیارند، یا از شوی پیشین و شوی پسین را گویند که این از تو است بَدْرُوعٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ نسبت آن فرزند در دست و پای افکنند وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ وَ در تو عاصی نشوند در سخن و فرمان پسندیده نیکو. فَبَايِعُهُنَّ وَ بیعت کن با ایشان وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ وَ آمرزش خواه از الله ایشان را. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) که الله آمرزگار است و مهربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرویدگان! لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بدوستى و یارى مگیرید قومی که الله ورشان بخشم است. قَدْ يَسُّوْا مِنَ الْآخِرَةِ نومیید شدند از آخرت کما يَسُّ الْكُفَّارُ چنان که نومیید شدند ناگرویدگان مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳) از دیدار ایشان که در گورهایند.

النوبة الثانية

این سوره سیزده آیت است و سیصد و چهل و هشت کلمه و هزار و پانصد حرف جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران، و درین سوره سه آیت منسوخ است بجای خویش آن را شرح دهیم. و در بیان فضیلت آن ابی بن کعب روایت کند از

مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الممتحنة كان المؤمنون والمؤمنات له شفعاء يوم القيامة. قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ ابتدا این سوره در شأن حاطب بن ابی بلتعمة فرود آمد مردی بود از جمله مهاجران و بدریان. چون رسول خدا (ص) عزم درست کرد که بغزاء اهل مکه شود، ساز واهبت آن کار پنهان میساخت، میخواست تا ناگاه و بیخبر فرا سرایشان شود، این حاطب ملطفه‌ای نوشت باهل مکه که رسول خدا اینک عزم درست کرد که بجنگ شما آید، بر حذر باشید و این نامه بزنی داد، نام وی ساره: هی الّتی امر رسول الله بقتلها يوم فتح مکه. گفته‌اند که: ده دینار بآن زن داد تا نامه باهل مکه رساند. جبرئیل (ص) مصطفی (ص) را از آنچه حاطب کرد، خبر داد. رسول علی (ع) را و زبیر را بر بی آن زن بفرستاد، گفت: «ائتو روضة خاخ فانکم تجدون بها امرأة معها كتاب، فخذوه منها و خلّوا سبيلها و ان لم تدفعه اليکم فاضربوا عنقها».

روید تا بروضه خاخ آنجا زنی را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه از وی بستانید و زن را تعرّض مرسانید و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا بآن موضع و زن را دریافتند. و گفت: ما معی کتاب، با من هیچ نامه نیست. بجستند او را و نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، علی (ع) گفت: و الله ما کذبنا رسول الله (ص) و الله لنخرجنّ الكتاب او لاضرینک بالسيف.

آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و بایشان داد. ایشان نامه بحضرت نبوت آوردند. رسول خدا آن ساعت

از نماز پیشین باز گشته بود. کس فرستاد و حاطب را برخواند و نامه بوی نمود. حاطب اقرار داد و عذر آورد که: یا رسول الله و الله ما کفرت منذ اسلمت و لا غششتک منذ نصحتک و لا احببتهم منذ فارقتهم و لکن لم یکن احد من المهاجرین الا و له بمکة من ینمع عشیرته، و کنت غریبا فیهم و کان اهلی بین ظهرانیهم فخشیت علی اهلی فاردت ان اتخذ عندهم یدا. و قد علمت ان الله تعالی ینزل بهم بأسه و ان کتابی لا یغنی عنهم شیئا. رسول خدا (ص) عذر از وی بپذیرفت، و او را بآنچه گفت راست گوی داشت. عمر خطاب برخاست، گفت: دعنی یا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق، انه قد خان الله و رسوله. بگذار مرا یا رسول الله تا این منافق را گردن زخم، که با خدای و رسول خیانت کرده رسول خدا از آن گفتار عمر در خشم شد، آن گه گفت: «و ما یدریک یا عمر؟ لعل الله قد اطلع علی اهل بدر، فقال لهم: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم، و هم اهل بدر و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر. فلا تقولوا لحاطب الا خیرا فانزل الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء.

ولد حاطب بن ابی بلتعنة فی زمان رسول الله (ص) و یروی عن عمر بن الخطاب، اصله من الازد و اعتقه عبید الله بن حمید بن زهیر الّذی قتله علی (ع) یوم بدر کافرا، و کان حاطب ینبع الطعام و مات بالمدينة و صلّی علیه عثمان عفان و هو ممّن حضر بیعة الرضوان. تلقون إلیهم بالموّدة ای تلقون الیهم اخبار النبی (ص) و سرّه بالموّدة الّتی بینکم و بینهم. و قیل: معنا تلقون الیهم الموّدة و الباء زائدة، کقوله: «و من یردّ فیهِ بِالْحَادِ» بظلم، ای الحاد. و القاء الموّدة الیهم تقریبهم الیهم بالمکاتبة.

وَ قَدْ کَفَرُوا الْوَاوِ لِلْحَالِ. ای و حالهم انهم. کفروا. بما جاءکم من الحقّ یعنی القرآن و الرسول. یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ مِنْ مَكَّةَ أَنْ تُؤْمِنُوا یعنی: لان تؤمنوا و بان تؤمنوا، کانه قال: یفعلون ذلك لا یمانکم بالله.

إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِی سَبِيلِی وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی هَذَا شَرْطُ جَوَابِهِ مُتَقَدِّمٌ. و التقدير إن کنتم خرجتم اوطانکم للجهاد فی سبیلی و بطلب مرضاتی لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء. معنی اینست که: اگر بیرون آمدن شما از میان ایشان و بریدن شما از خان و مان خویش از بهر جهاد است، در راه من و جستن خشنودی من، پس دوستی مگیرید با

دشمنان خویش و دشمنان من. تُسِرُّونَ إِلَيْهِمُ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ این سخن در هم پیوسته است، میگوید: در نهان با ایشان دوستی مینمائید و من میدانم آنچه شما نهان میدارید از دوستی ایشان و آنچه آشکارا میکنید از ایمان خویش. وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ الْهَاءَ رَاجِعَةٌ إِلَى الْإِتِّخَاذِ الْمُنْهَى عَنْهُ، اِي مَنْ يَفْعَلُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ مِنْ مَوَالِيَتِهِمْ. فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ اِي زَاغَ عَنِ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ. میگوید: هر که آن کند که حاطب کرد، از شما پس از این، او از راه راست بر گشت و طریق ایمان گم کرد.

إِنْ يَتَّقُوكُمْ اِي يَصَادِفُوكُمْ وَيُظْفِرُوا بِكُمْ. يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَلَا يَنْفَعُكُمُ الْقَاءُ الْمَوَدَّةَ إِلَيْهِمْ وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ بِالْقَتْلِ وَالضَّرْبِ.

وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالشِّتْمِ وَالسَّبِّ. خبر میدهد ربّ العالمین که دوستی ایشان و تقربّ بایشان در آن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را دریابند، ایضا نکنند هم دست گشایند بقتل و ضرب، و هم زبان گشایند بسبّ و شتم. وَ وِدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ. کسا کفروا، و آن گه شما را دوست شوند که همچون ایشان کافر شوید. هذا کقولہ: «وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالشِّتْمِ وَالسَّبِّ حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» و قیل: من خالف عقده عقدک، خالف قلبه قلبک.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ الَّذِينَ بِمَكَّةَ، وَ هُمُ الْكُفَّارُ، اِي لَا يَغْنُونُ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ لَا تَهْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِسَبَبِ مَنْ لَا يَنْفَعُكُمْ. يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ قَرَأَ عَاصِمٌ وَ يَعْقُوبُ يَفْصَلُ بَفَتْحِ الْيَاءِ وَ كَسْرِ الصَّادِ مَخْفَفًا وَ قَرَأَهُ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي بَضْمِ الْيَاءِ وَ كَسْرِ الصَّادِ مَشْدُودًا وَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ بَضْمِ الْيَاءِ وَ فَتْحَ الصَّادِ مَخْفَفًا. وَ الْمَعْنَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ قِيلَ: يَفْرُقُ بَيْنَ الْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ وَ بَيْنَ الْقَرِيبِ وَ الْقَرِيبِ فَيَدْخُلُ أَهْلَ طَاعَتِهِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ النَّارَ. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فَيَجَازِيكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ اِي قَدْوَةٌ حَسَنَةٌ وَ سَنَةٌ حَسَنَةٌ. فِي إِبْرَاهِيمَ اِي فِي أَقْوَالِ إِبْرَاهِيمَ. «وَالَّذِينَ مَعَهُ» مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمُ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا بَرَأؤُا مِنْكُمْ جَمْعُ بَرَى كَطَرِيفِ وَ ظَرْفَاءِ وَ بَرَأؤُا مِنْكُمْ اِي مِنْ قَرَابَتِكُمْ.

وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مَنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ «انكرنا دينكم و تبرأنا منكم. «وَ بَدَأَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ»

الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضُ أَبَدًا

بالسيف والقلب. حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَحِينَئِذٍ نَتْرَكَ عِدَاوتَكُمْ وَ نَوَالِيَكُمْ. این خطاب با حاطب است و با مؤمنان، ایشان را اقتدا میفرماید به ابراهیم خلیل که ابراهیم از مشرکان و قرابات کفار بیزاری و دوری گزید. دانست که دشمنان اند و با ایشان دوستی نگرفت و قوله: **إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ هَذَا مُسْتَنَى مِنَ الْأَسْوَةِ،** ای لا تقتدوا به فی استغفاره. **لِأَبِيهِ فَإِنَّ أَبَاهُ كَانَ كَافِرًا وَ ذَلِكَ الْإِسْتِغْفَارُ كَانَ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهُ أَبَاهُ بِأَنْ يُؤْمِنَ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ امْتَنَعَ مِنَ اسْتِغْفَارِهِ وَ قَوْلُهُ: مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** يقول ابراهیم لاییه ما اغنی عنک و لا ادفع عنک عذاب الله ان عصيته و اشركت به و فی هذه الآية دلالة بینة علی تفضیل نبینا محمد (ص) و ذلك أنه حین امر بالاعتداء به امر علی اطلاق و لم یستثن، فقال. **مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَاتَّبِعُوا وَ حِينَ أَمَرَ بِالْإِعْتِدَاءِ بِإِبْرَاهِيمَ اسْتَنَى.** قوله: **رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا.** قیل: هذا من تمام کلام ابراهیم، و قیل: استیناف و معناه: قولوا ایها المؤمنون رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا فهو تعلیم منه سبحانه لهم کیف الثناء علیه، عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا ای بک و ثقنا. وَ إِلَیْكَ أَنْبَأْنَا ای اقبلنا بالطاعة. وَ إِلَیْكَ الْمَصِيرُ ای المرجع و المنقلب.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ای لا تظهر هم علينا فیفتنونا بذلك فیظنوا أنهم علی حقّ و نحن علی باطل و قال مجاهد: لا تعذبنا بأيديهم و لا بعداب من عندک، فیقولون: لو كان هؤلاء علی الحقّ ما اصابهم ذلك وَ اغْفِرْ لَنَا اسْتَرْنَا ذُنُوبَنَا. **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** ای الغالب القوى. **الْحَكِيمُ:** العالم.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ يَعْنِي: فی ابراهیم و من معه من الاولیاء و الانبیاء. **أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ قِدْوَةٌ صَالِحَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ** ای یرجو ثوابه و یؤمل لقاءه فی الیوم الآخر و یخشی البعث و الحساب. وَ مَنْ يَتَوَلَّ أَي یعرض عن الایمان. **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ** عن عباده الحمید المحمود فی ارضه و سمائه لا یلحقه شین من کفر الکافرین و انما اعید ذکر الاسوة لانّ الاولی متعلّقة بالبراءة من الکفار و من فعلهم. و الثانية امر بالائتساء بهم لینالوا من ثوابهم ما نالوا او ینقلبوا الی الآخرة کانتلابهم و قیل: الاولی اسوة باقواله و الثانية بافعاله. قیل لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ أَظْهَرَ الْمُؤْمِنُونَ عِدَاوَةَ أَقْرَبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ فِي اللَّهِ وَ

تَبَرُّوا مِنْهُمْ، فَعَلِمَ اللَّهُ شِدَّةَ وَجَدِ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ فَانزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ أَى مِنْ مُشْرِكِي مَكَّةَ مَوَدَّةً يَعْنِي: بَانَ يَهْدِيهِمُ اللَّهُ لِلَّذِينَ فَيَصِيرُوا لَكُمْ أَوْلِيَاءَ وَ إِخْوَانًا ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياء و اخوانا و خالطوهم و ناكحوهم و قيل: الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ هُوَ أَبُو سَفِيَانَ بْنِ حَرْبٍ. وَ الْمَوَدَّةُ مَوَدَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَزْوِيجُ أُمِّ حَبِيبَةَ ابْنَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كَانَتْ أُمَّ حَبِيبَةَ تَحْتَ عِبِيدِ اللَّهِ بْنِ جَحْشِ بْنِ رَبَابٍ وَ كَانَتْ هِيَ وَ زَوْجُهَا مِنْ مَهَاجِرَةِ الْحَبَشَةِ فَتَنَصَّرَ زَوْجُهَا وَ حَاوَلَهَا أَنْ تَتَابِعَهُ فَأَبَتْ وَ صَبَرَتْ عَلَى دِينِهَا وَ مَاتَ زَوْجُهَا عَلَى النَّصْرَانِيَّةِ فَبِعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيهَا لِيُخَطِبَهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ النَّجَاشِيُّ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَوْلَاكُمْ بِهَا؟ قَالُوا: خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ.

قال: فزوجه من نبيكم، ففعل و مهرها النجاشي اربع مائة دينار و ساق اليها مهرها. عَسَى مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ وَ هُوَ لِلطَّمَعِ وَ الرَّجَاءِ، أَى كُونُوا عَلَى رَجَاءٍ مِنْ ذَلِكَ. وَ قَوْلُهُ: وَ اللَّهُ قَدِيرٌ يَعْنِي: عَلَى أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ غَفُورٌ يَعْنِي: لِمَعَاصِيهِمْ إِذَا اسْلَمُوا: رَحِيمٌ يَعْنِي: بِالْمُؤْمِنِينَ حَيْثُ ادْخَلَ أَقْرَبَاءَهُمْ فِي دِينِهِمْ ثُمَّ رَخَّصَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي صَلَاةِ الَّذِينَ لَمْ يَعَادُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يُقَاتِلُوهُمْ وَ لَمْ يُخْرِجُوهُمْ فَقَالَ: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ أَى عَنْ بَرِّ الَّذِينَ. لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَى لَمْ يُؤْذِكُمْ بِمَكَّةَ حَتَّى اضْطَرَرْتُمْ إِلَى الْخُرُوجِ مِنْهَا أَنْ تَبَرُّوهُمْ فِي مَوْضِعِ الْخَفْضِ بَدَلًا مِنَ الَّذِينَ وَ الْمَعْنَى: لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنْ أَنْ تَبَرُّوا الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ. وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ أَى تَحْسِنُوا إِلَيْهِمْ وَ تَعْطُوهُمْ مِمَّا تَمْلِكُونَ مِنْ طَعَامٍ وَ غَيْرِهِ قَسَطًا وَ الْإِقْسَاطُ أَنْ تَعْطُوهُمْ مِثْلَ مَا يَعْطُونَ.

در سبب نزول این آیت علماء تفسیر مختلف اند. ابن عباس گفت: در شأن خزاعه و بنی جذیمه و بنی مدلج فرو آمد که با رسول خدا (ص) عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از مکه بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. رب العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی الخصوص هر چند که کافراند اگر نیکویی کنید وصلت دهید و داد ایشان بایشان رسانید، شما را منع نیست و در آن نهی نیست. قتاده گفت: حکم این آیت بر عموم بود، هر کافر که با رسول قتال نکردید و مؤمنان را نرنجانیدید با ایشان پیوستن ببر وصلت رخصت بود، تا آیت آمد

که: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ الْآيَةَ... پس منسوخ شد و بقول قتاده این آیت منسوخ است و قیل: الآیة واردة فی شأن الذین آمنوا و اقاموا بمکة و لم یهاجروا لما بهم من الضعف، و قیل: ارید بذلك النساء و الصبیان، و قیل: نزلت فی اسماء بنت ابی بکر و ذلك ان أمها قتيلة بنت عبد العزی قدمت علیها المدینة بهدایا و هی مشرکة، فقالت اسماء: لا اقبل منک هدیة و لا تدخلین بیتی حتی استأذن رسول الله. فسألت لها عائشة رسول الله (ص) فأمرها ان تقبل هدیتها و تحسن الیها ثم ذکر الذین نهاهم عن صلتهم فقال: إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ وَهُمْ كَفَّارُ مَكَّةَ الَّذِينَ أَلْجَأُكُم إِلَىٰ الْهَجْرَةِ مِنْ مَكَّةَ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ يَعْنِي: ينهيكم عن ان تتولَّوهم بالنصر و المودَّة و البر و الصلة.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ بِالْمُودَّةِ وَبِمَكَاتِبَةِ سِرِّ النَّبِيِّ (ص). فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ المستوجبون لعذاب الله. قال بعض المفسرين: نسخت الآیة الاولي بهذه الآیة و نسخ معنى الآيتين بآیة السیف. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ أَي شَمَا كِه مؤمنانید، چون زنان مهاجرات بشما آیند، از مكه هجرت كنند به مدینه.

فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ایشان را امتحان كنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان بتحقیق بازدانید. امتحان، بقول بعضی مفسران آنست كه: رسول خدا ایشان را سوگند دادی كه نه بغض شوهر را آمد و نه نشوز و نه غیرت را و نه عشق و هوای مردی را و نه رغبت بدنیا و التماس مرادی را و نه مجرد دوست داشت زمین مدینه را، بلکه دوست داشت دین اسلام را هجرت كرد و دوستی خدای و رسول را و جز رضای خدای و رسول و رغبت بدین اسلام او را مرادی دیگر نیست. بقول بعضی امتحان آنست كه بزبان بگفتی: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله». رب العالمین گفت: چون این سوگند یاد كرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل بالله افكنید كه شما را بآن راه نیست و جز الله بآن عالم نیست.

اینست كه گفت: الله أعلمُ بِإِيمَانِهِنَّ آن گه گفت: فَإِنَّ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ چون از ایشان بدانستید بدلائل ظاهر كه مؤمنات اند و هجرت ایشان از بهر خدای و رسول است، فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ایشان را فا كافران مدهید كه نه

زن مسلمانان حلالست مرد کافر را، و نه مرد کافر زن مسلمان را حلالست. این آیه در شأن زنی فرود آمد نام وی سبب بنت الحارث الاسلامیة که از شوهر خویش بگریخت سال حدیبیة و هجرت کرد. رسول خدا او را امتحان کرد، چنان که الله فرموده و او را مؤمنه یافت. شوهر وی آمد صیفی بن الواهب گفت: یا محمد ردّ علیّ امرأتی. زن من با من فرست که تو در صلح حدیبیة با ما چنان شرط کردی که هر که آن ما بتو آید با ما فرستی. رسول خدا گفت: این شرط کرده‌ام در مردان نه در زنان که زنان گرویده بهیچ حال کافران را نشایند و ایشان را حلال نباشند و این آیت بر وفق این حکم فرو آمد. پس رسول خدا بفرمود تا کابین که آن شوهر کافر به سبب داده بود، با وی دادند. اینست که ربّ العالمین گفت: وَ اتَّوَهُمْ مَا اتَّفَقُوا یعنی: اعطوا الزوج الکافر ما انفق علیها من المهر. قيل: ان لم يوجد لها مال فی الحال یؤخذ من المؤمن الذی یرید التزویج بها مقدار ذلک المهر و یردّ علی الکافر. فان لم یتزویج بها احد من المؤمنین کان سبیلها سبیل المعسر بالذین الی ان یجد میسرة. و یقال: تزویج سبب عمر بن الخطاب.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِی لَا جُنَاحَ فِی نِكَاحِ الْمُهَاجِرَاتِ. إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ مَهْرَهُنَّ وَ اِیتَاءِ الْمَهْرِ لَیْسَ بِشَرَطٍ لِتَحْلِيلِهَا كَمَا اَنَّ ذَاكَ لَیْسَ بِشَرَطٍ فِی الْمُؤْمِنَاتِ فِی قَوْلِهِ: «وَ اتَّوَا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» لَكِنَّهُ جِثَّ عَلٰی اِتِیَانِهِنَّ مَهْرَهُنَّ اِذَا طَالَبْنَ بِهَا.

و قيل: نزلت هذه الآیة فی امّ كلثوم بنت عقبة بن ابی معیط جاءت مهاجرة فی عام الهدنة فجاء اخوها رسول الله (ص) یستردّها انها فنزلت هذه الآیة، قوله: وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ قَرَأَ ابو عمرو و یعقوب بالتشدید و الآخرون بالتخفیف، معنا هما واحد.

و العصمة الامساک و الكف و هی ها هنا حرمة النكاح، یعنی: اذا تباينت الاديان فقد انقطعت العصمة، و اصل العصمة الحبل، یقال لكل ما امسك شیئا عصمة ای من اسلم و بقیت امرأته كافرة او اسلمت المرأة و بقى الزوج كافرا فقد انقطعت العصمة و لا تمسكوا بها فلا حرمة لها و الْكُوفِرِ طائفتان من النساء طائفة قعدت عن الهجرة و ثبتت علی الكفر و طائفة ارتدت عن الهجرة و لحقت بازواجها الكفار. قال الزهري: لما نزلت هذه الآیة طلق عمر بن الخطاب امرأتين كانتا له بمكة مشركتين احديهما بريعة بنت ابی امية ابن المغيرة فتزویجها بعده معاوية بن ابی سفیان و هما علی شركهما بمكة. و الأخرى امّ كلثوم بنت

عمرو الخزاعية أم عبد الله بن عمر فتزوجها أبو جهم بن حذافة و هما على شركهما و كانت اروي بنت ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب تحت طلحة بن عبيد الله فهاجر طلحة و هي بمكة على دين قومها ففرق الاسلام بينهما حين نهى عن التمسك بعصم الكوافر ثم تزوجها خالد بن سعيد بن العاص بالاسلام و كانت ممن فر الى رسول الله (ص) من نساء الكفار فحبسها و زوجها خالد بن سعيد بن العاص.

قال الشعبي و كانت زينب بنت رسول الله امرأة ابي العاص بن الربيع اسلمت و لحقت بالنبى (ص) فى المدينة و اقام ابو العاص بمكة مشركا ثم اتى المدينة و اسلم فردّها عليه رسول الله (ص). وَ سَأَلُوا أَيَّهَا الْمُؤْمِنُونَ. مَا أَنْفَقْتُمْ أَي ان لحقت امرأة منكم بالمشركين مرتدة فاسئلوا ما انفقتم من المهر ممن تزوجها منهم اذا منعوها.

وَ لَيْسَ سَأَلُوا يَعْنِي: الْمَشْرِكِينَ الَّذِينَ لَحِقَتْ أَزْوَاجُهُمْ بِكُمْ. مَا أَنْفَقُوا مِنَ الْمَهْرِ مِمَّنْ تَزَوَّجَهَا مِنْكُمْ. ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيهِ فَاحْكُمُوا. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَصَالِحِ أُمُورِكُمْ حَكِيمٌ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ مِنَ التَّسْوِيَةِ وَ الْعَدْلِ. قال الزهرى: و لولا الهدنة و العهد الذى كان بين الرسول الله (ص) و بين قريش يوم الحديبية لامسك النساء و لم يردّ اليهم صداقا و كذلك كان يصنع بمن جاءه من المسلمات قبل العهد فلما نزلت هذه الآية اقرّ المؤمنون بحكم الله عزّ و جل و ادّوا ما امروا به من نفقات المشركين و ابى المشركون أن يقرّوا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل الله عزّ و جل.

وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَاتِكُمْ أَي ذَهَبَ عَنْكُمْ شَيْءٌ، أَي أَحَدٌ وَ كَذَلِكَ قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ: فَعَاقِبْتُمْ وَ قَرِئَ فَعَقِبْتُمْ أَي غَزَوْتُمْ بَعْقَبَ ذَلِكَ فَغَنِمْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ إِلَى الْكُفَّارِ مِنْكُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا عَلَيْهِنَّ مِنَ الْغَنَائِمِ الَّتِي صَارَتْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِ الْكُفَّارِ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ فَعَاقِبْتُمْ الْمُرْتَدَّةَ بِالْقَتْلِ. قال ابن عباس و كان جميع من لحق بالمشركين من نساء المؤمنين المهاجرين راجعة عن الاسلام ستّ نسوة فاعطى رسول الله (ص) ازواجهنّ مهور نسايتهم من الغنيمة.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ. اختلف القول فى أن ردّ مهر من اسلمت من النساء الى ازواجهنّ كان واجبا او مندوبا، و اصله انّ الصلح هل كان وقع على ردّ النساء؟
فيه قولان: احدهما انه وقع على ردّ الرجال و النساء جميعا لما روينا انه لا يأتيتك منا احدا

لا رددته ثم صار الحكم في ردّ النساء منسوخا بقوله: فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ فعلى هذا كان ردّ المهر واجبا. القول الآخر: انّ الصلح لم يقع على ردّ النساء لانه يروى على انه لا يأتيك منا رجل و ان كان على دينك الا رددته فعلى هذا كان ردّ المهر مندوبا

و ذهب بعض الفقهاء الى أنّ هذه احكام تبعت الهجرة و الهدنة التي كانت بينهم فلما انقضت زالت تلك الاحكام و نسخت.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ سَمِّتِ الْبَيْعَةَ لِأَنَّ الْمَبَايِعَ يَبِيعُ نَفْسَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ.

قيل: كان النبي (ص) اذا بايع النساء وضع قدحا من الماء فكان يضع يده فيه ثم يأمرهن ان يغمسن ايديهن فيه. و قيل: نزلت هذه الآية يوم فتح مكة

لما فرغ رسول الله (ص) من بيعة الرجال و هو على الصفا و عمر بن الخطاب اسفل منه و هو يبايع النساء بأمر رسول الله يأخذ ايديهن فوق ثيابه و يبيلغهن عنه و ما كان رسول الله (ص) يأخذ بيد امرأة عند البيعة و قيل: امر اخت خديجة خالة فاطمة فبايعت النساء و كانت هند بنت عتبة بن ربيعة امرأة ابي سفيان بن حرب في جملتهن متنقبة متنكرة مع النساء خوفا من رسول الله ان يعرفها فقال النبي (ص) ابايعكن على أن لا يُشركن بالله شيئا فرفعت هند رأسها و قالت و الله أنك لتأخذ علينا امرا ما رأيناك اخذته على الرجال و بايع الرجال يومئذ على الاسلام و الجهاد فقط. فقال رسول الله (ص): «أنك لهند بنت عتبه» قالت: نعم فاعف عما سلف عفا الله عنك، تعنى ما صنعت بحمزة. فقال رسول الله: «ابايعكن أن لا يُشركن بالله شيئا» قالت من الشرك فررنا اليك فما اشركنا منذ اسلمنا.

فقال رسول الله: وَ لَا يَسْرِقَنَّ فَقَالَتْ هِنْدُ. انّ ابا سفيان رجل شحيح و انى آخذ من ماله ما يكفينى و ولده. فقال رسول الله: «بالمعروف»

و قيل: كان ابو سفيان واقفا هناك، فقال: نعم ما اصبت شيئا فيما مضى و فيما غير فهو لك حلال و قال صلى الله عليه و سلم: وَ لَا يَزْنِينَ فَقَالَتْ: هند و هل تزنى الحرة؟ فقال صلى الله عليه و سلم «لا و الله ما تزنى الحرة».

فقال رسول الله: وَ لَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ يعنى: وأد البنات مخافة الفقر، فقالت هند: نحن

رَبِّينَاهُمْ صَغَارًا وَ انْتَم قَتَلْتُمُوهُمْ كِبَارًا، فَانْتَم اعْلَم وَ هُمْ. فَضَحَكَ عَمْرٌ وَ ضَحَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْلِهَا وَ كَانَ قَدْ قَتَلَ ابْنَ لَهَا يَوْمَ بَدْرٍ، يُقَالُ لَهُ حَنْظَلَةٌ بِنُ أَبِي سَفْيَانَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَ لَا يَأْتِيَنَّ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِمْ وَ أَرْجُلَيْهِمْ يَعْنِي: الْكُذْبَ وَ النَّمِيْمَةَ وَ الْمَشْيَ بِالسَّعَايَةِ يَخْتَلِقْنَهُ مِنْ تَلْقَاءِ أَنْفُسِهِنَّ. قَالَتْ: هِنْدُ: وَ اللَّهُ اَنَّ الْبُهْتَانَ لِقَبِيْحٍ وَ اَنْكَ لَا تَأْمُرْنَا اَلَّا بِالرَّشْدِ وَ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ. وَ قِيْلَ: الْمُرَادُ بِالْبُهْتَانِ هَاهُنَا اَنَّ تَلْتَقِطُ مَوْلُوْدًا وَ تَقُوْلُ لِرَوْجِهَا: هَذَا وَلَدِي مِنْكَ، فَهُوَ الْبُهْتَانُ الْمَفْتَرِي. بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَرْجُلَيْهِمْ لِاَنَّ الْوَلَدَ اِذَا وُضِعَتْهُ الْاِمُّ سَقَطَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ رِجْلَيْهَا. وَ لَا يَعْصِيْنَكَ فِيْ مَعْرُوْفٍ

اى فى كل امر وافق طاعة الله و فى كل امر فيه رشدهن. قال سعيد بن المسيب و الكلبي و عبد الرحمن بن زيد: هو النهى عن النوح و الدعاء بالويل و تمزيق الثوب و نشف الشعر و حمش الوجه و ان لا تحدث المرأة الرجال الا ذا محرم و لا تخلو برجل غير ذى محرم و لا تسافر الا مع ذى محرم.

روى ان خولة بنت الحكم الانصارية السلمية قالت: يا رسول الله مات لى اخ، فنحت عليه فاسعدتنى امرأة، و قد مات لها اخ أفتأذن لى ان اذهب فاسعدها على النوح ثم امسك؟ فقال رسول الله: «لا تفعلى! فما زالت تراجعته حتى اذن لها و قال اذهبي فاسعديها لم امسكى»

روى ابو مالك الاشعري عن النبى (ص) قال: «اربع فى امتى من امر جاهلية لا يتركونهن: الفخر بالاحساب، و الطعن فى الانساب و الاستسقاء بالنجوم و النياحة»

و قال صلى الله عليه و سلم: «النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام يوم القيامة عليها سربال من قطران و درع من جرب»

و قال: «ليس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوى الجاهلية».

و قال صلى الله عليه و سلم: «هذه النوائح يجعلن يوم القيامة صفين: صفا عن اليمين و صفا عن اليسار و ينيحن كما تنبح الكلاب»

و روى ان عمر بن الخطاب رضى الله عنه سمع نائحة فاتيتها فضرها حتى وقع خمارها عن رأسها فقيل: يا امير المؤمنين! المرأة قد وقع خمارها! قال: انها لا حرمة لها.

قوله تعالى: فَبَايَعْتُمْ اى اذا بايعنك فبايعهن. وَ اسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ اِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ.

قالت عائشة: كان النبي (ص) يبایع النساء بالكلام بهذه الآية: «لا تشركوا بالله شيئا» قالت: و ما مسّت يد رسول الله يد امرأة الا امرأة يملكها. و قالت اميمة بنت رقيقة بايعت رسول الله في نسوة فقال فيما استطعتنّ و اطقتنّ؟ فقلت رسول الله ارحم بنا من انفسنا! قلت: يا رسول الله صافحنا. فقال: «أتى لا اصافح النساء انما قولى لامرأة كقولى لمائة امرأة».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان! لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و هم اليهود و ذلك ان ناسا من فقراء المسلمين كانوا يخبرون اليهود باخبار المسلمين و يتواصلونهم فيصيبون بذلك من ثمارهم فنهاهم الله سبحانه عن ذلك. قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ يَعْنِي: هؤلاء اليهود يتسوا من الآخرة بأن يكون لهم فيها ثواب و خير كما يَسُّ الْكُفَّارُ الَّذِينَ ماتوا و صاروا فى القبور من ان يكون لهم حظّ و ثواب فى الآخرة و قيل: كما يَسُّ الْكُفَّارُ الَّذِينَ فى القبور من رحمة الله و قيل: كما يَسُّ الْكُفَّارُ الَّذِينَ فى الاحياء من المقبورين ان يرجعوا اليهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سه چیز است که سعادت بنده در آنست و روى عبودیت روشن بآنست. اشتغال زبان بذكر حقّ، و استغراق دل بمهر حقّ و امتلاء سرّ از نظر حقّ. طوبى كسى را كه الله بسرّ وى نظر كند تا دل وى بمهر بيارايد و زبان وى بر ذكر دارد. و هيچ ذكر عزيزتر از نام الله نيست و هيچ نام و ذكر عزيزتر از آيت تسميت نيست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مصطفى (ص) گفت: «كلّ امر ذى بال لم يبدأ فيه بيسم الله فهو ابتر»

: هر كار با خطر كه در آغاز آن بسم الله نبود، آن كار ناقص بود، كه از آن مقصودى برنبايد. بى توقيح بسم الله در مملكت هيچ كارى روان نيست. بى گفتار بسم الله نمازت درست نيست و رازت بكار نيست. در آثار ماثور است كه يكي از اهل توفيق هر روزى بى آنكه بسم الله بگفتى هزار بار سورة الاخلاص برخواندى، پس از آنكه بعالم آخرت رسيده بود، او را در خوابديدند، گفتند: ما فعل الله بك؟ الله با تو چه كرد؟ حالت چونست؟ كارت بچه رسيد؟ گفت: بهر بارى سورة «قل هو الله احد» خوانده بودم، ثواب آن را در بهشت از بهر ما كوشكى بنا كرده بودند، و اکنون كه بديدم نمى پسندم كه ناقص

است. گفتند: آن نقصان بگوی تا از چیست؟ گفتا: از آن بودست که ما در دنیا شرفِ بَسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از سر سورتها فرونهاده بودیم.

بیر طریقت گفته که: اگر همه ملک موجودات بنام تو باز کنند، نگر تا بی توقیع بسم الله
بدان ننگری که آن را بر مقدار پر پشه‌ای قیمت نیست. و اگر جبرئیل و حمله عرش
بچاکری تو کمر بندند، ترا آن محلّ و شرف نبود که سلطان بسم الله داغی از آن خویش
بر میان جانّت نهد. هر جانی که عاشق تر بود، او را اسیرتر گیرند، هر دلی که سوخته‌تر
بود، رختش زودتر بغارت برند:

گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر بنواز مرا، مزنی تو ای بدر منیر.

گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زیر.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ أَيُّ شَمَا كَه اِيْمَانِ آوَرْدَه اِيْد و پيغام
رسان بر است داشتيد و پيغام مرا بجان و دل پذيرفتيد، دشمن ما و دشمن خود را بدوست
مگيريد. هيچ دشمن شما را مه از نفس اماره نيست، زينهار تا از او ايمن نباشيد و پيوسته
از او بر حذر باشيد. مصطفی (ص) گفت: «اعدا عدوِّك نفسک الّتی بين جنبيک»

دشمن تر دشمنی نفس بد فرمان است، همه آن خواهد که زبان وی در آن است. هر که
نفس خویش را خود کامه دارد خویشتن را تخم حسرت میکارد. در اخبار داود (ع) است
که: «يا داود عاد نفسک فليس لی فی المملکة منازع غيرها»

يا داود عداوت نفس را میان در بند و او را در بند قهر و زندان مخالفت دار که در مملکت
ما را بجز وی منازع نیست. این نفس خاکی و سفلی و ظلمانی است، دشمنی غدار و
مکار است. اصل وی از تنافس است و منافست مقدمه حقد و حسد و بغض و عداوت
است. نه از گراف مصطفی (ص) گفت: «رجعنا من الجهاد الاصر الى الجهاد الاکبر»

غزاه روم را غزاه کهين و غزاه نفس را غزاه مهين خوانده، زیرا که بلشگری اندک روم از
قیصر بتوان ستد و بجمله اولیاء روی زمین نفس را از یکی بتوان ستد، برای آنکه آن کافر
در روم بمعاینه جهاد کند و بر غازی سفه و غضب نماید و بافعال مناکیر خواند. و نفس نه
بمعاینه جهاد کند و بر وی مودت و شفقت نماید و بافعال معارف خواند و مردان راه دین
بدین سبب بسیار طاعتها بگذارند که دانند که آن ملواح نفس است، که صیاد مرغ را هم

بمرغ گیرد. احمد خضرویه بلخی گوید: نفس خود را بانواع ریاضات و مجاهدات مقهور کرده بودم، روزی نشاط غزو کرد، عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید! گفتم: در زیر این گوی چه مکر باشد مگر در گرسنگی طاقت نمیدارد که پیوسته او را روزه همی فرمایم، خواهد که در سفر روزه بگشاید، گفتم: ای نفس اگر این سفر پیش بگیرم روزه نگشایم. گفت: روا دارم! گفتم: مگر از آنست که طاقت نماز شب نمی‌دارد، می‌خواهد که در سفر بخشید.

گفتم: که در سفر قیام شب با کم نکنم، چنان که در حضر، گفت: روا دارم! تفکر کردم که مگر از آن نشاط سفر غذا کرده که در حضر با خلق نمی‌آمیزد، که او را در خلوت و عزلت میدارم، مرادش آنست که با خلق صحبت کند. گفتم: ای نفس هر جای که روم درین سفر ترا بخراه ای فرود آرم که هیچ خلق را نبینی. گفت: روا دارم. از دست وی عاجز ماندم، در اللّٰه زاریدم تضرع کردم تا از مکر وی مرا آگاهی دهد، آخر او را با قرار آوردم، تا گفت: در حضر مرا در روزی هزار بار بکشی، بشمشیر مجاهدت، بخلاف مراد من، و خلق را آگاهی نه. در غذا باری کشتن یک بار باشد و بهمه جهان نام شود که احمد خضرویه بغزا شهادت یافت! گفتم: سبحان آن خداوندی که نفسی آفریند بدین معیوبی که بدنیا منافق باشد و بعد از مرگ مرائی باشد، نه درین جهان حقیقت اسلام خواهد نه در آن جهان. آن گه گفتم: ای نفس اماره و اللّٰه که باین غذا نروم تا تو در زیر طاعت زناز بندی! پس هم در حضر آن ریاضات و انواع مجاهدات که در آن بودم زیادت کردم.

۶۱- سورة الصف - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراع بخشایش مهربان.
سَبَّحَ لِلّهِ بِيَاكِي بَسْتُوْدُ اللّهِ رَا مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ هِرْ چِه در آسمانها و زمينها
چيزست. وَ هُوَ الْعَزِيزُ وَ اوست تاونده با هر كاونده و بهيچ هست نماننده الْحَكِيمُ (۱)
راست دان راست كار.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان! لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲).

چرا مى گوييد آنچه نميكنيد؟

كَبِيرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّهِ بزرگ زشتى است بنزديك اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) كه مى گوييد
آنچه نكنيد.

إِنَّ اللّهِ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ دُوسْت دارد اللّهِ ايشان را كه جنگ ميكنند از بهر او.
صَفًّا قَطَارَ قَطَارَ جُوقَ جُوقَ. كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴) گويى ايشان ديوارى اند درهم
رسته.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ مُوسَى (ع) كَگَت قوم خويش را. يا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي اى قوم چرا
ميرنجانيد مرا؟ وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ وَ ميدانيد كه من فرستاده اللّهِ ام بشما
فَلَمَّا زَاغُوا چون بگشتند از فرمانبردارى اَزَاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمُ اللّهُ دلهاى ايشان بگردانيد. وَ اللّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) و اللّهُ راه ننمايد بيرون شدگان را از اطاعت.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ عِيسَى مَرِيمَ (ع) كَگَت: اى فرزندان يعقوب. إِنِّي
رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ مِنْ فَرَسْتَادِهِ اللّهِ ام بشما. مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ راست دارنده و
پذيرنده آن نامه كه پيش من فرو آمد، تورات و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ
و مزده دهنده برسولى كه از پس من آيد نام او احمد فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ چون بايشان
آمد عيسى (ع) با معجزه هاى روشن قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۶) كَگَتند كه: اين سحر است،
جادويى آشكار! وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللّهِ الْكُذْبَ وَ كيست ستمكارتر از آن كس
كه دروغ ميسازد بر اللّهِ. وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ او را با مسلماني ميخوانند وَ اللّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) و الله راه نماید ستمکاران را.

يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ميخواهند که بکشند روشنایی الله بيف دهنهای خویش. و الله مُتِمُّ نُورِهِ و الله تمام کننده نور خویش است.. و لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) و هر چند که دشوار آید کافران را.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ او آنست که فرستاد رسول خویش را براه نمونی و دینِ الْحَقِّ و راه راست و کیش درست. لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا بردارد آن را بر همه کیشها و لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹) و هر چند که دشوار آید انباز گیران را.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! هَلْ أَذُلُّكُمْ راه نمونی کنم شما را؟
عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) بر بازرگانی که باز رهاند شما را از عذابی درد
نمای.

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ آنچه بگروید بخدای و فرستاده او. وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و
جنگ کنید با دشمنان خدای. بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ بمالهای خویش و تنهای خویش ذَلِكُمْ
خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) شما را آن به است اگر میدانید.

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد شما را، گناهان شما را. وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الأنهارُ و در آرد شما را در بهشتهایی که میروند زیر درختان آن جویهای روان. وَ مَسَاكِنَ
طَيِّبَةً و نشست گاههای خوش. فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ در بهشتهای همیشی. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
(۱۲) آنست بیروزی بزرگوار.

وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و بازرگانی دیگر که دوست میدارید آن را: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ
یاری از خدای و دولت گشادنی نزدیک. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) و بشارت ده گرویدگان را.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان. كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ یاران باشید دین خدای را. كَمَا قَالَ
عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ چنان که عیسی مریم گفت: لِلْحَوَارِيِّينَ حَوَارِيان را. مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟
آن کیست که یاران من اند در روی دادن بالله و آهنگ کردن باو؟. قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حَوَارِيان
گفتند: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران الله ایم: فَأَمَنْتُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بگرویدند گروهی از
فرزندان یعقوب.

وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ و بنگرویدند گروهی. فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ گرویدگان را بر

دشمنان ایشان دست دادیم و نصرت کردیم. فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴) تا بر ایشان برتری یافتند و پیروزی.

التوبة الثانية

این سوره را سه نام است: سورة الحواريين، سورة عيسى، سورة الصف. چهارده آیت است. دویست و بیست و یک کلمه و نهصد حرف. جمله به مدینه فرو آمد بقول بیشتر مفسران و قال عطاء هی مکية. درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و یروی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة عيسى كان عيسى مصلياً مستغفراً له ما دام في الدنيا و يوم القيامة هو رفيقه.

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. انما اعيد ذكر سَبِّحَ لانه افتتاح السورة بتعظيم الرب فحسن اعادته و الاستفتاح به كاعادة به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ في كل سورة للتيمن و التبرك. و قيل: ان سبحان الله كلمة احبها الله و رضىها فاحب ان يقال. و المعنى: قدس الله و نزهه كل شىء خلقه فكل ما خلقه جعله على وحدانيته دليلاً و لمن اراد ان يعرف الهيته طريقاً و سبيلاً اتقن كل شىء و ذلك دليل علمه و حكمته و رتب كل مخلوق و ترتيبه شاهد مشيئته و ارادته.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ فَلَا شَبِيهَ يَسَاوِيهِ وَ لَا شَرِيكَ فِي الْمَلِكِ يَنَازِعُهُ وَ يَضَاهِيهِ. الْحَكِيمُ الَّذِي لَا يُوْجَدُ فِي حِكْمَتِهِ عَيْبٌ وَ لَا يَتَوَجَّهَ عَلَيْهِ عَتَبٌ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ اقوال مفسران در سبب نزول این آیت مختلف است و از روی معنی جمله متقاربانند. جماعتی از صحابه گفتند: که اگر ما دانستیم که از اعمال و طاعات کدام است بنزدیک الله نیکوتر و پسندیده تر و ثواب آن بیشتر، ما آن طاعت کردیم

و در تحصیل آن بذل مال و نفس کوشش نمودیم و جهد بندگی در آن بجای آوردیم. رب العالمین بر وفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا اللَّهُ دوست دارد صفهای برکشیده در معرکه ابطال در مقام قتال با اعداء دین. پس چون غزاء احد پیش آمد، بر گفته خود وفا نمودند و قدم خویش بر جای بنداشتند و راه هزیمت گرفتند.

رَبِّ الْعَالَمِينَ ايشان را در این آیت عتاب کرد که: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ قتاده و ضحاک گفتند: قومی از غزا باز گشته بودند، و هر یکی دعوی میکردند بر خلاف راستی. یکی میگفت: من چندین ضربت زدم، دشمن را بتیر خسته کردم، و ازین هیچ نکرده بود و دیگری گفت: من در معركة صبر کردم و قدم بر جای نداشتم و از دشمن روی نگرداندم و آنچه گفت نکرده بود که راه هزیمت گرفته بود و قدم بر جای نداشته بود. رَبِّ الْعَالَمِينَ ايشان را ازین گفتار بی حاصل نهی کرد که آنچه بفعل نکرده اید بزبان چرا گوئید؟ عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت: در شأن منافقان فرو آمد که با مسلمانان گفتند: ان قاتلتهم قاتلنا معکم و ان خرجتم خرجنا معکم ثم لم یفعلوا و المعنی: یا ایها الذین آمنوا بالسننهم و لم یؤمنوا بقلوبهم. قیل معناه: یا ایها الذین حکمکم الایمان فی الظاهر دون الباطن، بر قول ایشان که خطاب منافقان نهند. معنی آنست که: ای شما که ایمان بزبان آوردید نه بدل، و حکم الله شما را همچون حکم ایمانست از روی ظاهر نه از روی باطن. چرا بزبان آن می گوئید که بفعل نمی کنید؟ قال سفیان بن عیینة: معناه: لم تقولون ما لیس الامر فیه الیکم، فلا تدرن هل تفعلون ام لا تفعلون؟. چرا بزبان چیزی می گوئید که توان آن و بسر بردن آن بدست شما نیست، ندانید که کنید یا نکنید تقدیر الهی با تدبیر بندگی موافق هست یا نیست؟! کَبُرَ مَقْتًا اِیْ بَغْضًا. عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُولُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ. من مقتته الله فله النار كما ان من احبه الله فله الجنة. و قوله: کَبُرَ مَقْتًا نَصَبٌ عَلٰی الْحَالِ، و قیل: نصب علی التمییز ای کبر من مقت. و قیل: کبر المقت مقنا عند الله ان تقولوا فی محلّ الرفع بالابتداء کقولک: نعم الرجل رجلا زید. قال مجاهد: نزلت هذه الآية فی عبد الله بن رواحة الانصاری، شاعر رسول الله (ص)، المستشهد بموتة امیرا و کان یقصد علی اصحاب رسول الله (ص) فی مسجده علی حیاته و جلس الیه رسول الله یوما و قال: امرت ان اجلس الیکم و امر ابن رواحة ان یمضی فی کلامه، فقال یوما فی اصحاب له: لیتنا علمنا ای الاعمال احبّ الی الله فلزمناه ما دمننا. فنزلت: یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله... الآية، فلما نزلت قال ابن رواحة: لا ازال حبیسا فی سبیل الله فلم یزل یجاهد حتی استشهد بموتة ثم تباطوا فنزلت: یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ و قیل اشدّ ای القرآن علی الدعاة الی الدین و الواعظین

ثلاث آيات أتأمرون الناس بالبر...

الآية. و ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه الآية لم تقولون ما لا تفعلون و يقرب منه قوله عز و جل: يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا.

قوله: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا يَحْتَّ عَلَى التَّسَارِعِ فِي الْقِتَالِ، و يدعوا عن التباطؤ و يدل على فضيلة الجهاد. صَفًا أى.. مصطفين، مصدر وقع موقع الحال. كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ المرصوص و المرصوف من البنيان: ما لا خلل فيه و لا فرج. قيل: كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ، بنى بالرصاص لاصق بعضه الى بعض. و قيل: يريد استواء نيأتهم فى حرب عدوهم حتى يكون اجتماع كلمتهم كالبناء لا خلل فيه و لا فرجة و منه قوله صلى الله عليه و سلم: تراصوا فى الصفوف لا يتخللكم الشيطان.

و كان عمر بن الخطاب (رض) يقول اذا قام الى الصلاة: تراصوا و استتوا. و كذلك فى الخبر ان الله عز و جل يقول: الشيوخ ركع و صبيان رضع و بهائم رتع لصب عليهم العذاب صبا ثم لرص رصا.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: يَا قَوْمِ لِمَ تُوذَوْنِي؟ و ذلك أنهم كانوا يقولون ان به عيبا و أنه آدرى لم لا توقروننى مع علمكم انى رسول الله إليكم و الرسول يعظم و يحترم فيه تسليمة للنبي (ص)، اى اذا آذاك المنافقون فتذكر موسى (ع) و ايداء قومه آياه. فلما زاغوا اى عدلوا عن احكام الشريعة بارتكاب ما نهوا عنه من المحظورات و ترك ما امروا به من الواجبات. أزاغ الله قلوبهم بان خلق فيها شكًا و ضلالة و امالها عن الهدى عقوبة لهم عن معاصيهم و قيل: لما زاغوا عن العبادة، أزاغ الله قلوبهم بان خلق فيها شكًا عن الارادة. و قيل: فى نظم الآية تقديم و تأخير و المعنى فلما أزاغ الله قلوبهم زاغوا نظيره. و من يؤمن بالله يهد قلبه. و الله لا يهدى القوم الفاسقين. اى لا يهدى الى دينه الذين فى علمه أنهم يموتون كفارا و نظير الآية قوله فى الاحزاب: لا تكونوا كالذين آذوا موسى كان موسى (ع) حبيبا، كريما، ستيرا، يغتسل مستترا و كان بنو اسرائيل يغتسلون عرا فقالوا: ان موسى لا يستتر الا لسوء به فاتهموه بالادرة فخلا يوما للاغتسال و هم اذ ذاك فى التيه فتعرى و وضع ثيابه على الحجر الذى يسبقهم فسار الحجر و ذهب بثيابه على الماء يهوى كالطير اى يسرع و هو يعد و خلفه بيده العصا و يقول: ثيابى حجر، ثيابى حجر، ثم لحقه و طفق ضربا

بالحجر. قال ابو هريرة فو الله لقد رأيت ندوب عصاه بالحجر و هو قوله عز و جل فَبَرَأَهُ
اللَّهُ مِمَّا قَالُوا و ذلك ان بنى اسرائيل نظروا اليه حين يعد و خلف الحجر.

قوله: وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ المعنى و تذكر ايضا عيسى ابن مريم.

اذ قال لقومه يا بنى اسرائيل انى رسول الله اليكم مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ اى
مؤمنًا. بما جاء به موسى من التوربة. وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ. بِشَرِّ كُلِّ
نبي قومه بنبينا (ص) و الله افرد عيسى بالذكر فى هذا الموضع لانه آخر نبي قبل نبينا
(ص). فبين ان البشارة به عم جميع الانبياء واحدا بعد واحد حتى انتهى الى عيسى (ع).

يروى عن رسول الله (ص) انه قال انا دعوة ابى، ابراهيم، و بشارة اخى، عيسى، و رأت
امى فى منامها نورا خرج منها اضاء لها اعناق الابل بنصرى، يعنى بدعوة ابراهيم.

قوله: رَبَّنَا وَ اَبَعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا و عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه ان رسول الله (ص)
قال: لى خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحى الذى يمحو الله بى الكفر و انا
الحاشر الذى يحشر الناس على قدمى و انا العاقب آخر الانبياء».

و زاد فيه حذيفة بن اليمان و غيره و نبي الرحمة و نبي الملحمة. و قوله اَحْمَدُ الالف فيه
للمبالغة فى الحمد و له و جهان: احدهما، انه مبالغة من الفاعل اى الانبياء كلهم حامدون
الله عز و جل و هو اكثر حمدا لله من غيره.

و الثانى، انه مبالغة من المفعول اى الانبياء كلهم محمودون لما فيهم من الخصال الحميدة و
هو اكثر مناقب و اجمع للفضائل و المحاسن التى يحمد بها. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ يعنى:
جاءهم عيسى بالمعجزات و الدلالات الواضحات. قالوا هذا الذى اتى به سِحْرٌ ظاهر مُبِينٌ.

قرأ حمزة و الكسائى: هذا ساحر، اى عيسى ساحر مبين.

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ و وصف البارئ بما لا يجوز ان يوصف به و نسب
النبي الى السحر وَ هُوَ يُدْعَى اِلَى الْاِسْلَامِ فلا يجيب، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اى لا
يهدى من علم انه كافر فى عاقبة امره و فى سابق حكمه.

يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ. اى يريدون ليردوا كتاب الله بالتكذيب بالستتهم. و قيل:
يريدون ابطال نور الله و هو الاسلام و القرآن و مثل من يريد ان يطفى نور الاسلام و
القرآن بكيدته كمن يحتال و يزاول إطفاء شعاع الشمس بنفته و نفخه فيه و ذلك من المحال.

و قيل يُرِيدُونَ كناية عن اليهود و النور الهدى و هو هذا رسول الله (ص). و قال أيوب السخيتاني: الَّذِينَ يَتَمَنُونَ مَوْتَ أَهْلِ السَّنَةِ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ قَرَأَ بِالتَّنْوِينِ وَ بِالإِضَافَةِ مُتِمُّ نُورِهِ فَحَقَّ مَا وَقَعَ الإِضَافَةُ وَ حَقَّ لِمَا لَمْ يَقَعِ التَّنْوِينُ فَالْمَعْنَى: أَتَمُّ نُورِهِ وَ يَتَمَّمُهُ إِبْدَاءً. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَبْطَأَ الْوَحْيَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) يَوْمًا فَقَالَ كَعْبُ بْنُ الأَشْرَفِ لِلْيَهُودِ: ابْشَرُوا فَقَدْ أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَ مُحَمَّدٍ مِمَّا كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتِمَّ نُورَهُ، فَحَزَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَانزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ثُمَّ اتَّصَلَ الْوَحْيَ.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ يَعْنِي: مُحَمَّدٌ (ص) بِالْهُدَى أَي بِالإِسْلَامِ وَ الْقُرْآنِ وَ دِينِ الْحَقِّ يَعْنِي: دِينَ اللَّهِ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ أَي يَظْهِرُهُ بِالْغَلْبَةِ وَ الإِسْتِعْلَاءِ وَ قَدْ حَصَلَ لِأَنَّ الإِسْلَامَ مَا بَقِيَ دِينًا آلا غَلْبَهُ وَ عِلَاؤَهُ. وَ قِيلَ: يَظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بِنَزُولِ عِيسَى (ع) وَ دَخُولِ أَهْلِ الأَرْضِ قَاطِبَةً فِي الإِسْلَامِ فَلَا تَبْقَى نَفْسٌ إِلا مُسْلِمَةً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا. وَ قَوْلُهُ: حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً. وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يَعْنِي: كَفَّارَ قَرِيشٍ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

سَمِيَ اللَّهُ الإِيمَانَ وَ الجِهَادَ تِجَارَةً لِأَنَّ فِي التِّجَارَةِ رِبْحًا كَذَلِكَ فِي الإِيمَانِ وَ الجِهَادِ حَصُولَ الْحِظِّ الأَوْفَرِ. قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ تُنْجِيكُمْ بِالتَّشْدِيدِ وَ الْمَعْنَى: يَبْعِدُكُمْ عَنِ العَذَابِ الأَلِيمِ.

قِيلَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ حِينَ قَالُوا: لَوْ نَعْلَمُ، أَيَّ الأَعْمَالِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا لَعَمَلِنَاهُ. وَ قَوْلُهُ: تُؤْمِنُونَ بِدَلٍّ مِنَ التِّجَارَةِ أَي تِلْكَ التِّجَارَةُ إِنْ تَوَّعْنَا. فَلَمَّا حَذَفَ إِنْ رَفَعَ وَ تَجَاهَدُونَ أَي تَحَارِبُونَ العَدُوَّ مِنَ المَشْرِكِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ الجِهَادُ وَ الإِيمَانُ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ تَرْكِهِمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَي إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ عَالِمِينَ بِبَدَقِ اللَّهِ.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ الأَعْمَالِ، فَقَالَ: إِيْمَانٌ بِاللَّهِ وَ جِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: جَاهِدُوا المَشْرِكِينَ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ السَّنْتَكَمَ وَ قَالَ رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا عَلَيْهَا وَ جَاءَ رَجُلٌ بِنَاقَةٍ مَخْطُومَةٍ وَ قَالَ: هَذِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُ مِائَةِ نَاقَةٍ كُلُّهَا مَخْطُومَةٌ، وَ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا وَ مَنْ خَلْفَ غَازِيَا فِي أَهْلِهِ فَقَدْ غَزَا»
يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ أَي يَسْتَرُهَا عَلَيْكُمْ وَ لَا يَفْضَحُكُمْ بِهَا إِذَا أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنَ الجِهَادِ.

وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ قَوْلِهِ: يَغْفِرْ لَكُمْ... يُدْخِلْكُمْ جَزْمٌ لِأَنَّهُ جَوَابُ قَوْلِهِ: تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ لِأَنَّ مَعْنَاهُ: آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا بِغَفْرِ لَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ. قَوْلُهُ وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً... قَالَ الْحَسَنُ سَأَلْنَا عِمْرَانَ بْنَ الْحَصِينِ وَابَا هُرَيْرَةَ عَنِ تَفْسِيرِ وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ فَقَالَا عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ، سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْهَا. فَقَالَ: «قَصْرٌ مِنْ لَوْلُؤَةٍ فِي الْجَنَّةِ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ سَبْعُونَ دَارًا مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ بَيْتًا مِنْ زَمْرَدَةٍ خَضْرَاءَ فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ سَرِيرًا عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ سَبْعُونَ فِرَاشًا مِنْ كُلِّ لَوْنٍ عَلَى كُلِّ فِرَاشٍ امْرَأَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ مَائِدَةً عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنْ كُلِّ الطَّعَامِ فِي كُلِّ بَيْتٍ وَصَيْفًا وَوَصَيْفَةً.» قَالَ: «فَيُعْطَى اللَّهُ الْمُؤْمِنَ الْقُوَّةَ مِنْ غَدَاةٍ وَاحِدَةٍ مَا يَأْتِي عَلَى ذَلِكَ كَلِمَةً.» ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ أَي النِّجَاةَ لَا يِعَادِلُهَا شَيْءٌ.

وَ أُخْرَى تُجْبُونَهَا أَي وَ لَكُمْ خِصْلَةٌ أُخْرَى فِي الْعَاجِلِ مَعَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ تُحِبُّونَهَا وَ تِلْكَ الْخِصْلَةُ. نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ أَي ظَفْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ عَوْنٌ عَلَى كَفَّارٍ قَرِيشٍ.

وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ يَعْنِي فَتْحَ مَكَّةَ، وَ قِيلَ: فَتْحُ فَارِسَ وَ الرُّومَ عَجَّلَ لَهُمُ النَّصْرَ وَ الْغَنِيمَةَ وَ الْفَتْحَ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ جَمِيلِ الثَّوَابِ. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَعَدَّ لَهُمْ وَ وَعَدَّهُمْ بِهِ مِنْ نَصْرَتِهِ وَ أَحْسَانِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَكَانَ فِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى صِدْقِ النَّبِيِّ (ص) لِأَنَّهُ أَخْبَرَ عَمَّا حَصَلَ وَ وَقَعَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مِنَ الْإِيَّامِ عَلَى مَا أَخْبَرَهُ ثُمَّ خَصَّهُمْ عَلَى نَصْرَةِ الدِّينِ وَجْهًا الْمَخَالِفِينَ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ قَرَأَ أَهْلُ الْحِجَازِ وَ أَبُو عَمْرٍو أَنْصَارًا بِالنُّونِ لِلَّهِ بِإِلَامِ الْإِضَافَةِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ أَنْصَارَ اللَّهِ مُضَافًا لِقَوْلِهِ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُطَابٌ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ هُمُ الْإِنْصَارُ، وَ كَانُوا سَبْعِينَ نَفَرًا بَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ يَقُولُ تَعَالَى: «انصروا دين الله و رسوله مثل نصره الحواريين» لَمَّا قَالَ عَيْسَى (ع) مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَي مَنْ أَنْصَارِي إِلَى نَصْرَةِ اللَّهِ. وَ قِيلَ: مَنْ أَنْصَارِي وَ اعْوَانِي مَعَ اللَّهِ كَقَوْلِ الْفَائِلِ: الذُّودُ إِلَى الذُّودِ إِبِلٌ، قَالَ الْحَوَارِيُّونَ وَ هُمُ الَّذِينَ أَخْلَصُوا مِنْ كُلِّ عَيْبٍ وَ مِنْهُ الدَّقِيقُ الْحَوَارِيُّ لِأَنَّهُ لِبَابِ الْبَرِّ، وَ قِيلَ: لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَحْوَرُونَ إِلَى نَبِيِّهِمْ فِي كُلِّ أَمْرٍ. أَي يَرْجِعُونَ وَ يَأْتَمِرُونَ لِأَمْرِهِ. نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ أَي أَنْصَارُ الْحَقِّ. فَأَمَنْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَي بَعِيسَى وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ أَي قَوَيْنَا هُمْ وَ

نصرناهم. فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ غَالِبِينَ عَالِينَ. قیل: قاتل اصحاب عیسی بعد عیسی و لم یکن عیسی امر بالقتال و القتل. و ذلك أنه لما رفع عیسی تفرق قومه ثلاث فرق. فرقة قالوا: كان الله فارتفع. و فرقة قالوا: كان ابن الله فرفعه الله اليه، و فرقة قالوا: عبد الله و رسوله. فاقتلوا و ظهرت الفرقة المؤمنة على الكافرة. فذلك قوله: فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ. و قیل: ظاهرین بالحجة لا بالحرب. روى مغيرة عن ابراهيم فاصبحت حجة من آمن بعيسى ظاهرة بتصديق محمد (ص) ان عيسى كلمة الله و روحه.

النوبة الثالثة

قولى تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. آورده اند كه استاد بو على مجلس میداشت، مقری آغاز كرد كه بِسْمِ اللَّهِ. استاد گفت: ای بَاء بسم الله هر چند بر ازل آمدی بلاء ابد گشتی. بلائی كه آن را پایان نه و دردی كه آن را درمان نه، آن كه گفت: ای یار بارم ده تا قصه درد خود بتو بردارم. بر درگاه تو میزارم و در امید بيم آمیز می نازم، الهی واپذیرم تا واتو پردازم یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم. این بَاء بِسْمِ اللَّهِ درگاه عزت قرآن است، قرآن كه خلاق را بار داد از درگاه بَاء بِسْمِ اللَّهِ داد. نگر تا بحرمت فرا روی. و جز بعین تعظیم بننگری كه اگر شرری از سیاست جلال با بحكم قهر بر لم یکن ثم كان مستولی گردد، بردابد هزیمت از هفت آسمان و زمین بخیزد و هر چه سمت حدثان دارد بکتم عدم شود و اگر از ضیاء و فسحت سده با یک برق بصف جمال بر عالم کون و فساد در ظهور آید، همه ظلمتها نور گردد، همه کفرها توحید گردد، همه زناها كمر عشق دین گردد:

یک روزه جمال خویش اگر بنمایی پر نور شود زماه بر تا ماهی.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ من أراد أن يصفو له تسبيحه فليصف عن آثار نفسه قلبه، و من اراد ان يصفو له فى الجنة عيشه فليصف عن اوضاع الهوى دينة. عالميان دو گروه اند: گروهی حیات ایشان بلطف و فضل حق و آسایش ایشان بتسبیح و ذکر حق. و گروهی حیات ایشان نشانه عدل حق. و آسایش ایشان بحفظ نفس. آنان كه اهل لطف و فضل اند، دلی دارند صافی و همتی عالی و سینه‌ای خالی، در او یادگار الهی. زیانشان با شهادت داده و دل با معرفت پرداخته و جان با محبت آمیخته و

سر در الله گریخته و از صفات خود بیزار گشته. گفتند: هر چه صفت خودی است همه بنداست، و هر چه بنداست همه رنگ است، و هر چه رنگ است در راه مردان ننگ است: آن کس که هزار عالم از رنگ نگاهت رنگ من و تو کجا خرد، ای ناداشت؟!

تسبیح و ذکر این گروه از معدن پاک بر آید و بخداوند پاک رسد پذیرفته و پسندیده الله بود. کما قال الله تعالی: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ أَمَا إِيَّانَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ. حیات ایشان بحفظ نفس بود، سینه ایشان آلوده شهوت بود و دل ایشان معدن فتنه بود و باطن ایشان خلاف ظاهر بود، نام ایشان در جریده منافقان بود، فعل ایشان خلاف قول بود، چنان که ربّ العالمین گفت: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ بر قول ایشان که بر منافقان حمل کنند ربّ العالمین گفت: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ سخت زشت است و نابکار و دشمن داشته الله گفتاری که کردار موافق آن نیاید و وعظی که واعظ در عمل از آن بی نصیب بود:

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم
و اوحی الله الی عیسی (ع) یا بن مریم عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس و الّا فاستحی منی.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا مَدْح قَوْمِي است که در اعلاء کلمه حق کوشند و از بهر اعزاز دین اسلام و حفظ بیضه جماعت و ذبّ از حریم شرع مقدّس با اعداء دین جهاد کنند، همانست که در آیت دیگر گفت: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ. تجارت سودمند ایمانست و جهاد با اعداء دین. و اعداء دین که جهاد ایشان مشروع است دو قسم اند: یکی ظاهر، یکی باطن. ایشان که ظاهراند دو قوم اند: قومی کفاراند که بر ملت گبرکی و بت پرستی و جهودی و ترسای و امثال ایشان، و قومی اهل بدعت اند، هفتاد و دو فرقت. چنان که در خبر است، دشمنان باطن همچنین دو صنف اند: یکی لشکر شیاطین که بکید و وسواس دست مکر ایشان گشاده، دیگر هواء نفس که بدست امانی در لباس غرور خود را بر تو جلوه میکند و در هلاک تو میکوشد، چنان که ربّ العزّة گفت: وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى

آن کافر خرابی حصن اسلام خواهد، آن مبتدع ویرانی حصار سنت جوید، آن شیطان در تشویش ولایت دلت کوشد، آن هوای نفس زیر و زبری دین تو خواهد. حق جلّ جلاله ترا بر هر یکی از این دشمنان سلاحی داده تا او را بدان قهر میکنی. قتال با کافران بشمشیر سیاست است. با مبتدعان بتیغ برهان و حجّت است. با شیطان بمداومت ذکر حق و تحقیق کلمت است. با هوای نفس بتیر مجاهده و سنان ریاضت است و اینست بهینه اعمال بنده، و گزیده طاعات رونده، چنان که ربّ العزّة گفت: ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هر کرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد در تحصیل اعمال و تصفیت احوال درست آید تا از خزینه رحمت خلعت مغفرت یابد و در مجامع انس شراب قدس ببند، چنانک ربّ العالمین گفت: وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

۶۲- سورة الجمعة - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. يُسَبِّحُ لِلّهِ بِیَاكۡی مِی ستاید اللّهُ را. مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ هَر چِه در آسمانهاست و در زمین الْمَلِكِ الْقُدُوسِ آن پادشاه پاک ستوده بی عیب، الْعَزِیزِ بۡی همتا. الْحَكِیْمِ (۱) دانای راست کار راست دانش.

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ اللّٰهُ اوست که فرستاد در میان ناخواندگان و نادبیران. رَسُوْلًا مِنْهُمْ فرستاده‌ای هم از ایشان. یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اَیٰتِهٖ مِی خواند سخنان خداوند خویش برایشان. وَ یُزَكِّیْهِمْ و ایشان را هنری میکند و پاک وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ و در ایشان می‌آموزد قرآن وَ الْحِكْمَةَ و علم راست. وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (۲) و نبودند از این پیش مگر در گمراهی آشکارا.

وَ اٰخَرِیْنَ مِنْهُمْ و دیگرانند هم از ایشان. لَمَّا یَلْحَقُوْا بِهِمْ که در نرسیده‌اند نیز با ایشان. وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیْمُ (۳) و اوست بی‌همتای دانا.

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ اَنْ نِّیْکُوْکَاری اللّٰهُ است. یُوْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ او را دهد که خود خواهد. وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ (۴) و اللّٰهُ با فضل بزرگوار است.

مَثَلُ الَّذِیْنَ حَمَلُوْا التَّوْرٰةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا مَثَلِ اِیْشَانِ، که ایشان را گفتند که تورات بردارید، و برنداشتند. کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا راست سان ایشان چون سان خر است که کراسه‌هایی برگیرد. بَشۡی مَثَلُ الْقَوْمِ بَد مَثَلِ اِیْشَانِ قَوْمِ. الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِآیٰتِ اللّٰهِ ایشان بدروغ فرا میدارند سخنان اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ (۵) اللّٰهُ راه‌نمای و کارساز ستمکاران نیست. قُلْ بَکُوْا. یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ هَادُوْا اِیْ اِیْشَانِ که جهود شدند اِنْ زَعَمْتُمْ اَنْکُمْ اَوْلِیَآءُ لِلّٰهِ مِنْ دُوْنِ النَّاسِ اگر می‌گویید که شما دوستان اللّٰه‌اید جز از همه مردمان. فَتَمَنُّوْا الْمَوْتَ پَس مَرگ آرزو خواهید. اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ (۶) اگر راست می‌گویید.

وَ لَا یَتَمَنُّوْنَهٗ اَبَدًا و هرگز بآرزو نخواهند مَرگ بَمَا قَدَّمْتُمْ اَیْدِیْهِمْ بآن که دست ایشان پیش فرستاد. وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظّٰلِمِیْنَ (۷) و اللّٰهُ داناست بآن ستمکاران.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ: بگو آن مرگ که از آن میگریزید. فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ آن شما را بر وی آمدنی است. ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ: پس شما را باز برند با آن دانای نهای و آشکار. فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸): تا خبر کند شما را بآنچه میکردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان. إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ: چون بانگ زنند نماز را روز آدینه. فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ در ساز و آهنگ ایستید بیاد خدای وَ ذُرُّوا الْبَيْعَ و خرید و فروخت بگذارید. ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) این بهشت شما را اگر میدانید.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ: چون نماز گزارده آمد. فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ: بپراکنید و بروید در زمین. وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ: از فضل الله طلب کنید. وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و خداوند خویش را یاد کنید فراوان. لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ (۱۰): تا مگر بنیک روز بمانید.

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و چون بازرگانی ببینند. أَوْ لَهْوًا: یا آواز بازی شنوند. أَنْفَضُوا إِلَيْهَا: بسوی آن پراکنند. وَ تَرَكُوا قَائِمًا و ترا بر پای ایستاده فروگذارند. قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ: بگو آنچه نزدیک الله است آن به است. مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ: از آن طبل و کاروان و بازرگانی.

وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱) و الله بهتر روزی دهان است.

النوبة الثانية

این سوره الجمعة یازده آیتست، صد و هشتاد کلمه هفتصد و بیست حرف، جمله به مدینه فرو آمد، باجماع مفسران، و در مدنیات شمرند. و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ. در فضیلت سوره مصطفی (ص) گفت بروایت ابی بن کعب: «من قرأ سورة الجمعة كتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الى الجمعة في مصر من امصار المسلمين و من لم يذهب».

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، التَّسْبِيحُ: تنزیه الله من كل سوء، و قيل: المعنى يذكر الله ما في السماوات و ما في الارض من شيء غير كفار الجن و الانس.

ثم نعت الرب عز و جل نفسه فقال: الْمَلِكِ ای الَّذِي يملك كل شيء و لا يملك في الحقيقة سواه. الْقُدُّوسِ ای الطاهر عما يخلوه من الشريك و الصاحبة و الولد و الْقُدُّوسِ و

الْقُدُوسِ بِضَمِّ الْقَافِ وَفَتْحِهَا وَاحِدٌ وَقَدْ قُرِئَ بِهِمَا قِرَاءُ ابْنِ السَّمَاكِ.
وَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُمَا قَالَ: رُؤْيَةٌ:

دَعَوْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ الْقُدُّوسَا دَعَاءً لَا يَعْبُدُ النَّاقُوسَا.

وَالْقُدُسُ، الطَّهْرُ، وَالْقُدْسُ فَوْقَ الْقَدْحِ كَالسُّطْلِ. وَالتَّقْدِيسُ: التَّنْزِيهِ وَقِيلَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ: سَأَلَ عَنْ خَيْرِ فِرْوَى أَنَّ الْعَدْسَ قَدَّسَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا، فَقَالَ: لَا وَ لَا نَصْفَ نَبِيٍّ! فَمَعْنَى هَذَا التَّقْدِيسُ الثَّنَاءُ وَقَالَ عَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ عَنْ مَيْسِرَةَ هَذِهِ الْآيَةِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ إِلَى قَوْلِهِ: الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فِي التَّوْرَةِ سَبْعَ مِائَةِ آيَةٍ.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ أَيَّ فِي الْعَرَبِ. رَسُولًا مِنْهُمْ يَعْنِي: مُحَمَّدًا (ص) وَ سَمَّى الْعَرَبِ أُمِّيِّينَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ كِتَابٌ قَبْلَ الْقُرْآنِ، لِذَلِكَ سَمَّى الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى، أَهْلَ الْكِتَابِ، لِيَمْتَاذُوا عَنْهُمْ وَقِيلَ: سَمَّيْتُ الْعَرَبَ أُمِّيِّينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَيَّ نَعْتِ أُمَّيَّتِهِمْ مَذْكَانَتْ بِلَا خَطِّ وَ لَا كِتَابٍ نَسَبُوا إِلَيَّ مَا وَلَدُوا عَلَيْهِ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ لِأَنَّ الْخَطَّ وَ الْقِرَاءَةَ بِالتَّعْلِيمِ دُونَ مَا جَبَلَ الْخَلْقَ عَلَيْهِ وَ مَنْ يَحْسُنُ الْكِتَابَةَ مِنَ الْعَرَبِ فَإِنَّهُ أَيْضًا أُمِّيٌّ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي الْأَصْلِ خَطٌّ وَ كِتَابَةٌ إِلَّا فِي تَقْيِيفِ أَهْلِ الطَّائِفِ تَعَلَّمُوهُ مِنْ أَهْلِ الْحَيْرَةِ، وَقِيلَ: تَعَلَّمَهُ أَهْلُ الْحَيْرَةِ مِنْ أَهْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَاتِبٌ إِلَّا حَنْظَلَةُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: غَسِيلُ الْمَلَائِكَةِ، وَ يُسَمَّى حَنْظَلَةَ الْكَاتِبِ. ثُمَّ ظَهَرَ الْخَطُّ فِي الصَّحَابَةِ بَعْدَ وَ كَانَ مَعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ. وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ يَكْتَبَانِ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كَانَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ يَكْتَبُ لَهُ ثُمَّ ارْتَدَّ. هُوَ الَّذِي قَالَ سَانَزَلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ هُوَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِي أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ بِقَتْلِهِمْ.

وَ كَتَبَ كِتَابَ الصَّلْحِ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ قَرِيْشٍ يَوْمَ الْحَدِيبِيَّةِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع). وَ لَمَّا عَرَضَتْ الْمَصَاحِفُ عَلَيَّ عُثْمَانَ (رَضِيَ) رَأَى فِيهِ أَشْيَاءَ لَحْنٍ فِيهَا الْكَاتِبُ، فَقَالَ: أَرَى فِيهِ لَحْنًا وَ سَتَقِيْمُهُ الْعَرَبُ بِالسُّنَنِهِمْ. وَ قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ: كَانَ عُثْمَانُ وَ عَلِيٌّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَكْتَبَانِ الْوَحْيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا غَابَا كَتَبَ أَبُو بَنِي كَعْبٍ وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ كَانَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَ مَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ يَكْتَبَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي حَوَائِجِهِ وَ كَانَ الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ يَنْوِبُ عَنْهُمَا إِذَا لَمْ يَحْضُرَا وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَرْقَمِ وَ الْعَلَاءُ بْنُ عَتْبَةَ يَكْتَبَانِ بَيْنَ النَّاسِ فِي قِبَائِلِهِمْ وَ مِيَاهِهِمْ وَ فِي دَوْرِ الْإِنصَارِ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ كَانَ حَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانَ

يكتب خرص تمر الحجاز و كان زيد بن ثابت يكتب الى الملوك مع ما كان يكتب من الوحي. و كان حنظلة بن الربيع الكاتب خليفة كل كاتب من كتاب رسول الله غاب عن عمله و كان النبي (ص) يضع عنده خاتمه. و اختلفوا في رسول الله (ص) انه هل تعلم الكتابة باخرة من عمره أم لا؟ لعلمائنا.

فيه وجهان و ليس في كونه حديث يصح. قوله: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ اى يطهرهم من الذنوب و الشرك، و قيل: يأخذ زكاة اموالهم. وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ الْكِتَابُ: القرآن، و الْحِكْمَةُ: السنن. و قيل: الْحِكْمَةُ، الفقه في دين الله و معرفة الحلال و الحرام. وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ اى من قبل بعثة محمد (ع) لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: كفر و جهالة.

قوله: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ في محل قوله آخِرِينَ وَ جِهَان: احدهما انه في محل الخفض، اى بعث في الاميين و في آخِرِينَ رسولا منهم، اى من المبعوثين اليهم.

الثانى، انه في محل النصب و المعنى: يعلمهم الكتاب و يعلم آخِرِينَ و اختلف العلماء فيهم فقال قوم: هم العجم و هو قول ابن عمر و سعيد بن جبير و مجاهد و الدليل عليه ما روى ابو هريرة قال: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) اذ نزلت عليه سورة الجمعة، فلما قرأ: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ قَالَ رَجُلٌ: من هؤلاء يا رسول الله! فلم يراجعه النبي (ص) حتى سأله مرتين او ثلاثا، قال: و فينا سلمان الفارسى. قال: فوضع النبي (ص) يده على سلمان ثم قال: «لو كان الايمان عند الثريا لناله رجال من هؤلاء».

و في رواية اخرى: «لو كان الدين عند الثريا لذهب اليه رجال من ابناء فارس حتى يتناولوه».

و قال ابن زيد: هم جميع من دخل في الاسلام بعد النبي (ص) الى يوم القيامة لان النبي (ص) كان مبعوثا الى كافة الخلق الى يوم القيامة و في الخبر عن النبي (ص): «ان في اصلاب الرجال من اصحابى رجالا و نساء يدخلون الجنة بغير حساب، ثم قرأ: آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ و عن ابن ابى ليلى عن رجل من اصحاب رسول الله (ص) قال قال النبي (ص): رأيتنى يتبعنى غنم سود ثم اتبعها غنم سود، ثم اتبعها غنم عفر، اولها يا با بكر قال: اما السود فالعرب و اما العفر فالعجم يتبعك بعد العرب.

كذلك عبرها الملك سجر العفرة في اللون بياض كلون الطيبي. لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ اى لم

يدركوهم ولكنهم يكونون بعدهم. وقيل لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ فِي الْفَضْلِ وَالسَّابِقَةِ لِأَنَّ التَّابِعِينَ لَا يَدْرِكُونَ شَأْنَ الصَّحَابَةِ وَكَذَلِكَ الْعَجْمُ مَعَ الْعَرَبِ. وَ مِنْ شَرَايِطِ الدِّينِ مَعْرِفَةُ فَضْلِ الْعَرَبِ عَلَى الْعَجْمِ وَحَيْثُمْ لِمَكَانِ الْقُرْآنِ وَالرَّسُولِ وَالْقِبْلَةِ وَالْحَجِّ بِمَشَاعِرِهِ وَالْإِذَانِ وَالْخُطْبَةِ وَ لَفْظَةَ النَّكَاحِ وَالصَّيْدِ وَهُوَ الْحَكْمُ الْعَرَبِيُّ، وَ الْقِيَافَةُ وَالسَّلَامُ وَضَرْبُ الدَّنَائِيرِ وَالدَّرَاهِمِ. أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ بِحَبِّهِمْ وَ مَعْرِفَةُ حَقِّهِمْ، وَ فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَسُولٌ نَفْسُهُ وَ بِلَاغَةُ حِجَّةٍ لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَ مِنْ بَلْغِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَي الَّذِي بَعَثَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

ذَلِكَ يَعْنِي: النَّبَوَّةَ. فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ عَلَى الْخَلْقِ بِرِسَالِ مُحَمَّدٍ إِلَيْهِمْ وَ تَوْفِيقِهِمْ لِمَتَابَعَتِهِ.

مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا يَعْنِي: الْيَهُودَ أَمْرُوا بِقَبُولِهَا فَلَمْ يَقْبَلُوهَا وَ كَلَّفَ الْعَمَلَ بِمَا فِيهَا فَلَمْ يَفْعَلُوا مَا أَمَرُوا فِيهَا مِنْ إِظْهَارِ صِفَةِ مُحَمَّدٍ وَ نَعْتِهِ بِلِ غَيْرِهَا وَ حَرَّفُوا الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا. كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ سُفَاراً فَكَمَا أَنَّ الْحِمَارَ لَا يَنْتَفِعُ بِمَا يَحْمِلُهُ مِنَ الْكُتُبِ كَذَلِكَ الْيَهُودُ يَقْرَءُونَ التَّوْرَةَ وَ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمَا فِيهَا. وَ الْإِسْفَارُ الْكُتُبُ الْكُبْرَى، وَ أَحَدُهَا: سَفْرٌ. بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أَي بِئْسَ الْمَثَلُ مِثْلَهُمْ، بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ هَذَا مِثْلُهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أَي لَا يَهْدِي مَنْ سَمَّاهُ فِي عِلْمِهِ ظَالِماً.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا أَي عَدَلُوا وَ مَالُوا سَمَّيْتُ الْيَهُودَ يَهُودَ لِأَنَّهُمْ عَدَلُوا عَنِ الدِّينِ الْمُسْتَقِيمِ. إِنَّ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ الزَّعْمُ: قَوْلٌ عَنِ ظَنِّ. أَي أَنَّ قَلْتُمْ ظَنًّا أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ أَي مِنْ دُونِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ ذَلِكَ أَنَّ يَهُودَ الْمَدِينَةَ كَتَبَ إِلَى يَهُودِ خَيْبَرَ، أَنَّ مُحَمَّدًا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِ فَمَا تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟ فَقَالَتْ يَهُودُ خَيْبَرَ: وَ نَحْنُ أَوْلَادُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ابْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُوهُ، فَلَا نَدْخُلُ فِي دِينِهِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ. قَوْلُهُ: فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَي فَادْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ بِالْمَوْتِ. إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَنَّكُمْ ابْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُوهُ فَانَّ الْمَوْتَ هُوَ الَّذِي يُوصلُكُمْ إِلَيْهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ فَيَقُومُ مِنْ مَقَامِهِ حَتَّى يَغْضَّ بِرَيْقِهِ فَتَخْرُجَ نَفْسُهُ فَأَبُوا أَنْ يَقُولُوهَا وَ عِلِمُوا أَنَّهُمْ أَنْ قَالُوا مَا تَوَا، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ أَي بِالْيَهُودِ أَنَّهُمْ

كذبة في زعمهم نحن أولياءُ لله من دون الناس و في ذلك دلالة على صدق الرسول و صحة القرآن لأنه اخبر أنهم لا يتمنون الموت فكان كما اخبر.

روى عن ابي هريره قال: قال رسول الله (ص): «لا يتمنين احدكم الموت اما محسنا فان يعيش يزدد خيرا فهو خير له، و اما مسيئا فلعله ان يستعجب.»

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ هَذَا كَقَوْلِهِ: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ و الفاء في قوله فانه جلبها ضمير كانه قال: إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ و ان امعنتم في الفرار و استقصيتم في الحذر فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ اى الى الله الَّذِي يَعْلَمُ مَا غَابَ عَنِ الْعِبَادِ و ما شاهدوه فيخبركم بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا و يجازيكم عليه.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ اى فى يوم الجمعة. كقوله: «أرؤنى ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» اى فى الارض و اراد بهذا النداء، الاذان عند قعود الامام على المنبر للخطبة. لما روى الزهرى عن السائب بن يزيد قال: كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد النبي (ص) و ابي بكر و عمر، فلما كان عثمان و كثر الناس و بعدت المنازل، زاد اذانا فامر بالتأذين الاول على دار له بالسوق، يقال له الزوراء، ليسمع الناس فيما غابوه على ذلك و اول جمعة جمعت بالمدينة كانت قبل قدوم رسول الله (ص) قالت الانصار ان لليهود يوما يتعبد فيه و هو السبت.

و ان للنصارى يوما و هو يوم الاحد. فحُبَّ ان يكون لنا يوم. فقال لهم اسعد بن زرارة اختاروا العروبة و هو يوم الجمعة فسموها جمعة لاجتماع الناس فيه فاختراروا العروبة، فجمعهم اسعد بن زرارة و صلى بهم يومئذ ركعتين و ذبح لهم اسعد بن زرارة كبشا و كانوا قدر ما يشبعهم كبش و ذلك لقلنتهم. ثم انزل الله عزَّ و جلَّ فى ذلك بعد إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْآيَةِ... فهذه اول جمعة جمعت فى الاسلام، فاما اول جمعة جمعها رسول الله (ص) باصحابه ما قال اهل التواريخ: قدم رسول الله (ص) مهاجرا حتى نزل بقبا على بنى عمر و بن عوف و ذلك يوم الاثنين لاثنى عشر ليلة خلت من شهر ربيع الاول حين ارتفع النهار فاقام بقبا يوم الاثنين لاثنى عشرة ليلة و يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء و الخميس ثم خرج من بين اظهرهم يوم الجمعة عامدا المدينة فادركته صلاة الجمعة فى بنى سالم بن

عوف فى بطن و ادلهم و هى اول الجمعة جمعها رسول الله (ص) فخطب فقال: الحمد لله
احمده و استعينه و استغفره و استهديه و او من به و لا اكفره و اعادى من يكفر، و اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله، اوصيكم بتقوى الله فانه خير
ما اوصى به المسلم المسلم و احذروا ما حذرکم الله من نفسه فانه من يتق الله يكفر عنه
سيئاته و يعظم له اجرا و احسنوا كما احسن الله اليكم و جاهدوا فى الله حق جهاده هو
اجتبيكم و اعملوا لما بعد اليوم فانه من يصلح ما بينه و بين يكفه الله بينه و بين الناس و لا
قوة الا بالله العظيم.

و اختلفوا فى تسمية هذا اليوم جمعة: فمنهم من قال لان الله تعالى جمع فيها خلق آدم
عليه السلام و به

قال النبى (ص) فى رواية سلمان: «انما سميت الجمعة لان آدم عليه السلام جمع فيها
خلقه، و قيل: لان الله تعالى فرغ فيه من خلق الاشياء فاجتمعت فيه المخلوقات و قيل:
لاجتماع الناس فيه للصلاة. قرأ الامش من «يوم الجمعة» بسكون الميم.

و قراءة العامة بضم الميم، و قيل: اول من سماها جمعة كعب بن لؤى و كان يقول له يوم
العروبة و اول جمعة جمعت بعد الجمعة بالمدينة بقرية يقال لها جواتا من ارض البحرين.

قوله: فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ اى فامضوا اليه و اعملوا له . ليس المراد من السعى الاسراع، انما
المراد منه العمل و الفعل. و كان عمر بن الخطاب رضى الله عنه يقرأ «فامضوا الى ذكر
الله» و كذلك هى فى قراءة عبد الله بن مسعود و يقول: لو قرأت فَاسْعَوْا لعدوت حتى
يسقط ردائى و قيل: السعى ها هنا قص الشارب و نتف الإبط و تقليم الظفار و الغسل و

التطيب للجمعة و لبس افضل الثياب. و السعى فى اللغة على ضربين احدهما العدو و
الاسراع فى المشى كالسعى بين الصفا و المروة. و الثانى القصد و العمل كقوله عز و جل: إِنَّ
سَعْيَكُمْ لَشَتَّى و سعى لها سعيها و هو مؤمن. فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ و فى الخبر الصحيح عن
ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): اذا اقيمت الصلاة فلا تأتوها تسعون و لكن أتوها

تمشون و عليكم السكينة فما ادركنم فصلوا و ما فاتكم فاتموا

قوله: فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ فالذكر ها هنا الخطبة على قول الجمهور، و قيل: هو صلاة الجمعة
و المعنى: اجيبوا و اقصدوا الى صلاة الجمعة غير متشاقلين. وَ ذَرُّوا الْبَيْعَ يعنى: البيع و الشرى

لأنَّ اسم البيع يتناولهما جميعاً و إنما يحرم البيع و الشرى عند الاذان الثَّانى و قال الزهرى و عند خروج الامام و كان ينادى فى الاسواق فى الزمان الاول اذا اذن للجمعة حرم البيع و راي القاسم بن محمد بن ابى بكر امرأته تشتري عطرا فخرج القاسم الى الجمعة فوجد الامام قد خرج، فلما رجع امر اهله بردَّ البيع. و مذهب الفقهاء انَّ البيع يصحَّ و ان كان محرماً. و قال عطاء بن ابى رباح: يحرم البيع و الرقاد و اللّهُو و الضيعة و ان يكتب كتابا و ان يأتى الرجل اهله. ذلكم خيرٌ لكمُ اى ذلك الذى ذكرت من حضور الجمعة و ترك البيع و الاستماع الى الخطبة و اداء الفريضة خير لكم من المبايعه. ان كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَصالِحَ انفسكم.

روى عن ابن عمر و ابى هريرة أنَّهما سمعا رسول الله (ص) يقول و هو على اعواد منبره لينتهين اقوام عن ودعهم الجمعات او ليختمن الله على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين. و عن جابر ان رسول الله (ص) قال: «من ترك الجمعة ثلاثا من غير ضرورة طبع الله على قلبه».

و روى انه صلى الله عليه و سلم خطب فقال: «ان الله قد افترض عليكم الجمعة فى يومى هذا، فى مقامى هذا، فمن تركها فى حياتى و بعد مماتى و له امام عادل او جائر من غير عذر فلا بارك الله له و لا جمع الله شمله الا فلا حج له الا فلا صوم له و من تاب تاب الله عليه».

و عن ميمون ابن ابى شبيب قال: اردت الجمعة زمن الحجاج. قال: فتهيأت للذهاب ثم قلت اين اذهب اصلى خلف هذا؟ فقلت: مرة اذهب و مرة لا اذهب. فنادانى مناد من جانب البيت: يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله. فصل

اختلف اهل العلم فى موضع اقامة الجمعة و فى العدد الذى تتعقد بهم الجمعة و فى المسافة التى يجب ان يوتى منها. اما الموضع فذهب قوم الى ان كل قرية اجتمع فيها اربعون رجلا من اهل الكمال بان يكونوا احرارا عاقلين بالغين مقيمين لا يظعنون عنها شتاء و لا صيفا الا ظعن حاجة، تجب عليهم اقامة الجمعة فيها. و هو قول عبید الله بن عبد الله و عمر بن عبد العزيز و به قال الشافعى و احمد و اسحاق. و قالوا: لا تتعقد الجمعة باقل من اربعين رجلا

على هذا الصفة و شرط عمر بن عبد العزيز مع عدد الاربعين ان يكون فيهم وال. و والى غير شرط عند الشافعى. و قال على (ع): «لا جمعة الا فى مصر جامع. و هو قول اصحاب الرأى. ثم عند ابى حنيفة تتعقد باربعة و والى شرط.

و قال الوزاعى و ابو يوسف: تتعقد بثلاثة اذا كان فيهم وال. و قال الحسن و ابو ثور: تتعقد باثنين كسائر الصلوات. و قال ربيعة: تتعقد باثنى عشر رجلا و الدليل على اقامتها فى القرى ما روى عن ابن عباس قال: ان اول جمعة جمعت بعد جمعة فى مسجد رسول الله (ص) فى مسجد عبد القيس بجواثا من البحرين. و اذا كان الرجل مقيما فى قرية لا تقام فيها الجمعة. او كان مقيما فى برية فذهب قوم الى انه كان يبلغهم النداء و من موضع الجمعة يلزمهم حضور الجمعة و ان كان لا يبلغهم النداء فلا جمعة عليهم و من هذا قول الشافعى و احمد و اسحاق. و الشرط ان يبلغهم نداء مؤذن جهورى الصوت، يؤذن فى وقت تكون الاصوات هادئة و الرياح ساكنة. فكل قرية تكون من موضع الجمعة فى القرب على هذا القدر يجب على اهلها حضور الجمعة. و قال سعيد بن المسيب يجب على من آوّه المبيت. و قال الزهرى يجب على من كان على ستة اميال. و قال ربيعة: على اربعة اميال. و قال مالك و الليث: ثلاثة اميال و قال ابو حنيفة: لا جمعة على اهل سواد قرية كانت القريبة او بعيدة. و كل من يلزمه صلاة الجمعة لا يجوز ان يسافر يوم الجمعة بعد الزوال قبل ان يصلّى الجمعة، اما قبل الزوال بعد طلوع الفجر، يجوز غير انه يكره الا ان يكون سفره سفر طاعة من حجّ او غزو، و ذهب بعضهم الى انه اذا اصبح يوم الجمعة مقيما فلا يسافر حتى يصلّى الجمعة. و الدليل على جوازه، روى عن ابن عباس، قال: بعث النبى (ص) عبد الله بن رواحة فى سرية، فوافق ذلك اليوم الجمعة فغدا اصحابه و قال: اتخلف فاصلّى مع رسول الله (ص). ثم لحقهم. فلما صلى مع النبى (ص) رآه، فقال: «ما منعك ان تغدو مع اصحابك؟» قال: اردت اصلّى معك. ثم الحقهم فقال: «لو انفتحت ما فى الارض، ما ادركت فضل غدوتهم».

و روى ان عمر بن الخطاب سمع رجلا عليه هيات السفر يقول: لو لا ان اليوم يوم الجمعة، لخرجت.

فقال عمر: اخرج فان الجمعة لا تحبس عن سفر.

أما فضل يوم الجمعة. فقد روى عن أبي هريرة قال: خرجت الى الطور، فلقيت كعب الاحبار، فجلست معه. فحدثني عن التوراة. وحدثته عن رسول الله (ص). فكان فيما حدثته ان قلت له: قال رسول الله (ص): «خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه مات وفيه تيب عليه وفيه تقوم الساعة. و ما من دابة الا وهي مسيخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس شققا من الساعة الا الجن والانس وفيه ساعة لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلي يسأل الله تعالى شيئا الا اعطاه اياه»
و قال كعب: ذلك في كل سنة يوم. فقلت بل في كل جمعة.

قال: فقرأ كعب التوراة. فقال: صدق رسول الله. قال ابو هريرة: ثم لقيت عبد الله بن سلام. فحدثته بمجلسي مع كعب الاحبار. و ما حدثته في يوم الجمعة، قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي؟ هي آخر ساعة في يوم الجمعة. قال ابو هريرة: وكيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة و قد قال رسول الله (ص): «لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلي و تلك ساعة لا يصلي فيها»؟

فقال عبد الله بن سلام: الم يقل رسول الله (ص): «من جلس مجلسا ينتظر الصلاة فهو في صلاة حتى يصليها»؟

قال ابو هريرة: بلى. قال: فهو ذلك. و روى مرفوعا، قال صلى الله عليه و سلم: «الساعة التي يستجاب فيها الدعاء يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس اغفل ما يكون الناس».

و في رواية اخرى. قال: «التمسوا الساعة التي في الجمعة بعد العصر الى غيبوبة الشمس»
و قال: «اذا طلب احدكم حاجة فليطلبها قبل مغيب الشمس يوم الجمعة».
و في رواية ابي بردة عن ابي موسى عن رسول الله (ص): «تلك الساعة ما بين ان تجلس الامام الى انقضاء الصلاة»

و عن عبد الله بن رافع عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اليوم الموعود: يوم القيامة، و المشهود: يوم عرفة، و الشاهد: يوم الجمعة لا طلعت الشمس و لا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيرا الا اعطاه و لا يستعيز من شيء الا اعاده».

و عن اوس بن اوس قال: قال النَّبى (ص): «انَّ من افضل ايامكم يوم الجمعة، فيه خلق آدم و فيه قبض و فيه النفخة و فيه الصعقة، فاكثروا علىَّ من الصَّلَاة فيه. فانَّ صلوتكم معروضة علىَّ»: فقالوا: يا رسول الله، وكيف تعرض صلوتنا عليك و قد ارمت؟ فقال: «انَّ الله عزَّ و جلَّ حَرَّمَ على الارض ان تأكل اجساد الانبياء».

و قال (ص) «اذا كان يوم الجمعة نادى الطير الطير، و الوحوش الوحوش، و السباع السباع، سلام عليكم، هذا يوم صالح كريم». و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انَّ ليلة الجمعة و يوم الجمعة اربعة و عشرون ساعة لله في كل ساعة ستمائة الف عتيق من النار».

و عن انس بن مالك قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «اتانى جبرئيل (ع) و فى يده كهيئة المرأة البيضاء فيه نكتة سوداء فقلت: ما هذه يا جبرئيل؟ قال: هذا لجمعة بعث فيها اليك ربك عزَّ و جلَّ تكون لك عبدا و لأمّتك من بعدك و قلت: ما لنا فيها؟ قال: خيرا كثيرا انتم الآخرون السابِقون يوم القيامة و فيها ساعة لا يوافقها عبد يصلّى يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه. فقلت: ما هذه النكتة السوداء؟ قال: هذه الساعة تقوم يوم الجمعة و نحن نسميها عندنا يوم المزيد. قلت: و ما المزيد؟ قال: انَّ ربك اتَّخذ فى الجنَّة واديا افيح من مسك ابيض، فاذا كان يوم الجمعة من ايام الآخرة هبط الربُّ تبارك و تعالى عن عرشه الى كرسية. و حفَّ الكرسى بمنابر من نور فجلس عليها النَّبِيُّونَ و حفَّت المنابر بكراسى من ذهب فجلس عليها الشَّهداء. و يهبط اهل الغرف من غرفهم فيجلسون على كئبان المسك لا يرون لاهل الكرسىَّ و المنابر عليهم فضا فى المجلس و يبدو لهم ذو الجلال و الاكرام فيقول: «سلونى» فيقولون: نسألك الرضا يا ربَّ فيقال: «رضاي احلَّكم دارى و انا لكم كرامتى» ثمَّ يقول: «سلونى» فيقولون باجمعهم نسألك الرضا، فيشهد لهم على الرضا. فيقول: «يا اهل الجنَّة انى لو لم ارض عنكم لم اسكنكم جنَّتى؟ فهذا يوم المزيد. فسلونى فيجتمعونى على كلمة واحدة قد رضينا فارض عنا» قال: ثمَّ يتبعها عليهم «ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر» .

و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم الجمعة كان على كلِّ باب من ابواب المسجد ملائكة يكتبون النَّاس على منازلهم: الاوَّل فالاول فاذا خرج الامام طويت

الصَّحْفِ وَاسْتَمَعُوا الْخُطْبَةَ وَ الْمَهْجَرَ إِلَى الصَّلَاةِ كَالْمَهْدَى بَدَنَةً ثُمَّ الَّذِي يَلِيهِ كَالْمَهْدَى بِقَرَّةٍ.
ثُمَّ الَّذِي يَلِيهِ كَالْمَهْدَى كَبْشًا»

حتى ذكر الدَّجَاجَةَ وَ الْبَيْضَ». وَ عَنِ عُلُقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ إِلَى الْجُمُعَةِ.

فَوَجَدْتُ ثَلَاثَةَ قَدِّ سَبْقُوهُ. فَقَالَ: رَابِعٌ أَرْبَعَةٌ وَ مَا رَابِعٌ أَرْبَعَةٌ بَعِيدٌ. ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَجْلِسُونَ مِنَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ رَوْحِهِمْ إِلَى الْجُمُعَةِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ الثَّانِي، ثُمَّ الثَّلَاثِ ثُمَّ الرَّابِعِ» وَ قَالَ: «مَا رَابِعٌ أَرْبَعَةٌ بَعِيدٌ». وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فِي رَمَالِ الْكَافُورِ. وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا أَسْرَعَهُمْ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أَبْكَرَهُمْ غَدَاً». فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ أَي إِذَا فَرَّغَ مِنَ الصَّلَاةِ. فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ لِلتَّجَارَةِ وَ النَّصْرِفِ فِي حَوَائِجِكُمْ. وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يَعْنِي الرِّزْقَ. وَ هَذَا أَمْرٌ أَبَاحَهُ كَقَوْلِهِ: وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ شَيْئًا فَارْجَحَ، وَ إِنَّ شَيْئًا فَاقْعَدَ، وَ إِنَّ شَيْئًا فَفَصَلَ إِلَى الْعَصْرِ. وَ قِيلَ: فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ لَيْسَ لَطَلْبُ الدُّنْيَا وَ لَكِنْ لِعِيَادَةِ مَرِيضٍ، وَ حُضُورِ جَنَازَةٍ وَ زِيَارَةِ أَخٍ فِي اللَّهِ، وَ قِيلَ: ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ هُوَ طَلْبُ الْعِلْمِ. وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا اشْكُرُوهُ عَلَى مَا وَفَّقَكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ آدَاءَ فَرَائِضِهِ.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تَظْفِرُونَ بِمَا تَرِيدُونَ.
وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً قِيلَ فِي التَّفْسِيرِ: أَصَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ جُوعٌ وَ غَلَاءٌ سَعَرَ فَقَدِمَتْ عَيْرٌ دَحِيَّةٌ بِنِ خَلِيفَةِ الْكَلْبِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ مَعَهُ مِيرَةٌ وَ كَانَ رَجُلًا تَاجِرًا. وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَسْلَمَ. فَوَافَقَ قَدُومَهُ وَقْتُ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ. فَانْفَضُوا عَنِ النَّبِيِّ (ص) وَ تَرَكَوهُ قَائِمًا فِي الْخُطْبَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ وَ لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ (ص) إِلَّا اثْنَتَا عَشَرَ رَجُلًا. وَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٌ وَ عُمَرُ وَ قِيلَ: لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا ثَمَانِيَةٌ نَفَرًا.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ ابْتَدَرْتُمُوهَا حَتَّى لَا يَبْقَى مَعِيَ أَحَدٌ، لَأَشْتَعَلَ الْوَادِي عَلَيْكُمْ نَارًا»

وَ أَمَّا قَالَ: أَوْ لَهُوَ لِأَنَّ الْعَيْرَ كَانَ يَضْرِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ الطَّبَلِ وَ الْمِزَامِيرِ، يَعْنِي: إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ شَيْئًا يَلِيهِمْ وَ يَشْتَغَلُهُمْ عَنِ الطَّاعَةِ وَ ذَكَرَ اللَّهُ أَنْفَضُوا إِلَيْهَا أَي إِلَى التَّجَارَةِ وَ تَفَرَّقُوا عَنْكَ وَ

خصّ التجارة برجوع الكناية إليها. لأنها هي الهمّ لهم. و أنّما الطبل تبع للتجارة وَ تَرَكُوكَ
ای علی المنبر قائماً تخطب. قال علقمة: سئل عبد الله أ كان النبي (ص) يخطب قائماً او
قاعدا؟ فقال: اما تقرأ وَ تَرَكُوكَ قائماً

روی عن جابر بن عبد الله قال: كان النبي (ص) يخطب يوم الجمعة خطبتين قائماً يفصل
بينهما بجلوس.

و عن جابر بن سمرة قال: كنت اصلي مع النبي (ص) فكانت صلوته قصدا و خطبته قصدا
و في بعض الاخبار فرضت الصلاة في الاصل ركعتين زيدت في الحضر الا في الجمعة
لمكان الخطبة.

قُلْ يا محمد، ما عِنْدَ اللَّهِ مِمَّا اَعَدَّه لاوليائه من الثواب. خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التَّجَارَةِ اى
تنفضوا عن النبي (ص) لطلب الرزق وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ فَايَاهُ فاسألوا و منه فاطلبوا فانه
الرازق. على الحقيقة لانه المبدع للرزق المخرج له عن حدّ العدم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز ازلى، جبار صمدى لكنه للمؤمنين ولى، و
بالعاصيين حفى، ليس له فى جماله كفى و لا فى جلاله سمي و للعصاة من المؤمنين ولى.
اينست نظم لطيف و آراسته تام، دل را انس است و جان را پيغام، از دوست يادگار و بر
جان عاشقان سلام، الله است يگانه يكتا، در ذات و صفات بيهمتا، از هم مانستی جدا، و
در حكم بى چرا. شنونده رازست، و نيوشنده دعا، در آزمائش باعطاست و در ضمانها
باوفا. سمیع است بسمع و بصير بيبصر، مرید باراده، متكلم بكلام، باقى ببقا، رحمان است
مهربان، كه بر بنده بخشايد و جافيان را با همه جفا برّ پيش آيد. بنده اگر چه بدكار است
و از جرم گرانبار است، رحمان او را آمرزگار و جرم او را در گذار است، خوب نگارست
و در گفتار است، عالم را صانع و خلق را نگهدار است، دشمن را دارنده و دوست را يار
است، بصنع در دیده هر كس و در جان احبایش قرار است. هر امیدی را نقد، و هر ضمان
را بسنده كار است، رحيم است كه رحمت خود بر مؤمنان باران كرد و عطای خود بر
ايشان ريزان كرد. هر كس را آنچه صلاح و بهينه آن كس دید آن كرد، معاصی خلق زير
حلم خود پنهان كرد.

امروز ستر او نقد، و فردا عفو او وعد. هر زبان که بنام او ناطق است پاک است، هر دل که بمهر او ذاکر است آباد است. و یاد کننده او در این جهان و در آن جهان آزادست: چون یاد تو آرم از غمان آزادم جز یاد تو هر چه بود رفت از یادم

قوله يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ هو الملك و الملیک، مالک الملک و ملک الملوک. پادشاه بحقیقت اوست که ملکش را عزل نیست، و جدش را هزل نیست، و عزش را ذل نیست، و حکمش را رد نیست، او را ند نیست، و ازو بد نیست. بنده مؤمن معتقد چون داند که مالک بحقیقت اوست جل جلاله لوح دعاوی بشکند، بساط هوس در نوردد، دامن از کونین درکشد، و مالک مطلق را ملک و ملک مسلم دارد، بر مراد خود مقدم دارد. ننگش آید که هیچ مخلوق را تذلل کند، یا از بهر حبه‌ای و لقمه‌ای گردن برافراشته خود بشکند:

و من قصد البحر استقل السواقیا من عرف الله لم یحتمل دلال الخلق

هر که جلال حق بدانست، بدلال خلق تن در ندهد، دست صدقش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، دلش در قبضه عز پادشاه بود، سرش معدن سر ذو الجلال بود، در پیشانی‌ش نشان اقبال بود. در دیده یقینش نور اعتبار افعال بود. در مشامش نفحات روضه وصال بود. خلق با حال و با کام و با نام بود، و او بی حال و بی کام و بی نام بود، چه زیان دارد او را چون فردا در سرای آخرت عندلیب باغ عندیت بود. و باز راز احدیت بود.

حسین منصور را از زهد پرسیدند. گفتا: تنعم دنیا بگذاشتن زهد نفس است. و نعیم آخرت بگذاشتن زهد دلست. و بترک خویش بگفتن درین راه زهد جانست. آنها که در دنیا زاهد شدند، در سرای رضوان فرو آمدند. آنها که در بهشت زاهد شدند، بحظیره قدس فرو آمدند. و آن طایفه که در خودی خود زاهد شدند ایشان را سیلاب وادی لا اله الا الله در ربود، در این سرای از ایشان خبر نه، در آن سرای ایشان را اثر نه. در سرا پرده غیرت فرو آمدند، در قبه قرب صمدیت ایشان را بار دادند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ الْآيَةَ... البسه لباس عز و توجه بتاج الكرامة و خلع

علیه حسن التوّلّی، آثار البشریّة عنہ مندرسة و انوار الحقائق علیہ لائحہ. صفت آن مهمتر عالم است و سید ولد آدم، درّی یتیم بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی روشن بود از فلک اقبال بتافتہ، درختی شگرف بود از بوستان دولت برآمده، آسمان و زمین همه بدو آراستہ، ربّ العالمین او را بحقائق نبوت مزین کرد، و بخصائص قربت گرامی کرد، و بخلقی فرستاد نادانان و نادبیران و از حقّ بی خبران، همه در عالم حیرت و در ظلمت فکرت سرگردان سید چون قدم در عالم بعثت نهاد، بساط شرع باز گسترد. و چنان کہ میزبان از بھر مهمان سفرہ نہد، و صدا و آواز دہد، سید سفرہ دین اسلام نهاد و صلاء دعوت آواز داد.

جان پاکان گرسنه عدل تو بود از دیر باز سفرہ اندر سد رہ بنہادی و در دادی صلا
ای یتیمی دیدہ اکنون با یتیمان لطف کن و ای غریبی کردہ اکنون با غریبان کن سخا.

سید سفرہ دعوت بنہاد و صلا آواز داد، خواجگان قریش اجابت نکردند گفتند: ما را عار بود بر سفرہ گدایان و درویشان نشستن! فرمان آمد کہ ای سید بایشان چه رنج می‌بری؟ طینت خبیثہ ایشان نہ از آن اصل است کہ ہرگز نقش نگین تو پذیرد.

مثلمہم کمثل الحمار یحمل أسفارا مثل ایشان مثل خر است کہ در بار وی دفتر بود. خر را از آن دفتر چہ سود؟ کہ ہوش و گوش دریافت ندارد. ایشان را نیز از دعوت تو چہ سود؟ کہ بر گوش و بر دل ایشان مہر بیگانگی است و بر دیدہ ایشان حجاب غفلت. نہ زبان ایشان سزای ذکر ماست، نہ دل ایشان بابت مہر ما.

اگر نقد دین میجویی، و سوز عشق ما می‌طلبی، از دلہای درویشان صحابہ جوی، عمار و خباب و سلمان و یوذر و صہیب و بلال کہ در دل ایشان سوز عشق ماست و در سر ایشان خمار شراب ذکر ما. دل ایشان حریق مہر و محبت ما، جان ایشان غریق نظر لطف ما:

این درویشان ز وصل بویی دارند گویی ز شراب مہر جویی دارند
در مجلس ذکرہای و ہویی دارند می نعرہ زنند کز و چنویی دارند
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلِّ جَلَالَهُ وَ تَقَدَّسَتْ
اسماؤہ و تعالت صفاتہ در این آیت مؤمنان را بکاری میخواند از کارہای دین کہ تمامی

دین ایشان در آنست، و رستن از عقوبت بآنست. و یافتن بهشت جاودان در گزاردن آنست. و آن نماز آدینه است. میگوید: ای شما که گرویدگان و دوستان و آشنایان اید، پیغام پذیرفتید و پیغام رسان براست داشتید و مرا بر غیب استوار گرفتید، و فرمان برداشتید.

إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ هُمْ نَصِيحَتِ اسْتِ وَ هُمْ وَصِيَّتِ وَ هُمْ فَرَمَانَ نَصِيحَتِ اسْتِ، از نیکوکاری و وصیت است، از دوست داری فرمانست از نیکخواهی. میگوید: بندگان من نیکوکارم. نصیحت من شنوید، دوست دارم وصیت من پذیرید، نیک خواهم فرمان من بجای آرید. ملکا آن چه فرمانست؟

إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ چُونِ شَمَا رَا بَخَوَانِدِ بِنَمَازِ آدِينِه، قصد و آهنگ آن کنید که شما را بمن میخوانند، پاسخ کنید، آهسته آئید و بوقار آئید. سعی اینجا بمعنی قصد است و عمل، یکی بغسل دیگر بسواک، سدیگر بوی خوش، چهارم جامه بهتر، پنجم بگاہ آمدن، ششم چون حاضر آمدید مسلمانان را نرنجانیدن، هفتم خطبه نپوشیدن. اما غسل فرمانست و سنت.

مصطفی (ص) گفت: «إذا أتى أحدكم الجمعة فليغتسل».

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «غسل يوم الجمعة واجب على كل مسلم». اما سواک، رسول گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: رُكْعَةٌ بِسَوَاكٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً بَغَيْرِ سَوَاكٍ.

اما طيب، بکار داشتن بوی خوش و جامه بهتر پوشیدن و مسلمانان را نرنجانیدن و خطبه نپوشیدن، مصطفی (ص) بر جمله گفت: «من اغتسل يوم الجمعة و لبس من احسن ثيابه و مس من طيب ان كان عنده. ثم أتى الجمعة فلم يتخطأ اعناق الناس. ثم صَلَّى ما كتب الله له. ثم انصت اذا خرج امامه حتى يفرغ من صلوته، كانت كفارة لما بينها و بين جمعته التي قبلها»

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «ما على أحدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة سوى ثوبي مهنته».

اما بگاہ آن، خبر درست است که فریشتگان بر درهای مسجد باشند، با قلمها و ورقها،

نامهای بندگان مینویسند. پنج جوق را نویسند: جوق پیشین را هر یکی شتری قربان نویسند و دعا کنند. جوق دیگر را گاوی نویسند قربان و دعا کنند. جوق سوم را کبشی قربان نویسند و دعا کنند. جوق چهارم را مرغی قربان نویسند و دعا کنند. جوق پنجم را خایه‌ای قربان نویسند و دعا کنند. چون خطیب بر منبر شود، درهای مسجد فروگذارند و بشنودن خطبه آیند و پس از آن نام کس ننویسند و نه قربان. و در خبر است که فریشتگان یکی را پیوسته معتاد همی دیدند. پس یک آدینه او را نه بیند گویند: اللَّهُمَّ انِّ فَلَائِنا لَمْ يَأْتِ فَنَ كانَ ضالًّا فاهده، و ان كان عائلا فاغنه، او مریضا فاشفه. و گفته‌اند: ربِّ العالمین در روز آدینه بنده مؤمن را ده چیز وعده داد: یکی آنست که چون نماز آید بهر گامی و قدمی که بردارد، وی را نیکی در دیوان نویسد، دیگر بهر قدمی گناهی از دیوان وی بسترد، سدیگر گناه یک هفته از وی درگذارد، چهارم ساعتی است در روز آدینه که در آن ساعت هر چه بنده از الله خواهد بوی بخشد، پنجم اگر سورة الکهف برخواند در آن روز تا دیگر آدینه از همه آفات نگه دارد، ششم اگر شب آدینه سورة الدخان برخواند هم در آن شب وی را بیمارزد، هفتم هر نیکی که در شبانروز آدینه کند یکی صد نویسد، هشتم اگر بروز آدینه صد بار بر رسول (ص) درود و تحیّت فرستد فردا او را شفیع وی انگیزد، نهم اگر در شبانروز آدینه وی را اجل رسد از عذاب گور ایمن دارد. دهم اگر در جمعه آن جمع که در جامع باشند یکی را آزاد کند دیگران را همه بوی بخشد. هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم.

فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ گفته‌اند: سعی از فرائض نماز آدینه است که الله میگوید: فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ. و دیگر نمازها در خانه گزاردن و در مسجد های دیگر آوردن مباح است. و نماز آدینه جز بجامع و جمع گزاردن روا نیست.

واجب آمد بر بنده بمسجد رفتن و رنج بر خود نهادن و خدمت گزاردن. چنانستی که ربِّ العزة گفتی: چون رنج آمدن بخدمت از بهر من بود، یک نیمه خدمت از بنده بر گرفتم، چهار رکعت با دو رکعت آوردم. عبیدی امروز یک گام که در راه من برداری ضایع نمی‌کنم، هفتاد ساله راه توحید رفته و بدست نیاز در امید کوفته عمر تو کی ضایع کنم و رنج خدمت تو کی باطل کنم؟ امروز از خانه بمسجد می‌آیی، فردا از خانه بگور خواهی

آمد. امروز که باختیار می‌آیی، بمراد و نشاط با جمع دوستان، خدمت خود از تو برگرفتم
و رنج تو ضایع نکردم چه گویی فردا که باضطرار آیی، فریدا و حیدا، عفو و مغفرت از تو
کی دریغ دارم؟!

۶۳ - سورة المنافقين - مدنية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. إذا جاءكَ الْمُنَافِقُونََ که بتو آیند دورویان. قالوا: گویند: نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّهِ گواهی دهیم که تو رسول خدایی وَ اللّهُ یَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ وَ اللّهُ خود میداند که تو رسول اویی. وَ اللّهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَكَاذِبُوْنَ (۱) وَ اللّهُ گواهی میدهد که آن دورویان دروغ زنانند. اتَّخَذُوا اَیْمَانَهُمْ جُنَّةً سَوَّغًا لِّمَنْ کَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ لَعَلَّ یَعْمَلُوْنَ (۲) ایشانند که بد کارست که میکنند. ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا اِیْنَ بَانَیْتَ که بگریزند باز پس کافر شدند، فَطُبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ تا مهر نهادند بر دلهای ایشان. فَهُمْ لَا یَفْقَهُوْنَ (۳) تا روشنایی راستی در آن دلهای نشود و صواب در نیابد.

وَ اِذَا رَأٰیْتَهُمْ تُعْجِبْکَ اَجْسَامُهُمْ وَ چون درنگری تنهای ایشان، چشم ترا خوش آید. وَ اِنْ یَقُوْلُوْا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ وَ اگر سخن گویند گوش فرا سخن ایشان داری. کَانَهُمْ خَشَبٌ مُّسْتَدَدٌ گویی پلهایی اند با دیوار نهاده. یَحْسُبُوْنَ کُلَّ صٰیْحَةٍ عَلَیْهِمْ هَر بَانْگِی رَا بَر خویشتن پندارند. هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ ایشان دشمنانند بیرهیز می باش. قَاتَلَهُمُ اللّهُ بِنَفَرِیْنَادِ اللّهِ ایشان را. اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ (۴) چه چیز ایشان را بر میگرداند.

وَ اِذَا قِیْلَ لَهُمْ وَ چون ایشان را گویند: تَعَالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُوْلُ اللّهِ بیایید تا آمرزش خواهد شما را رسول خدای لَوْ اَوْ رُوْسُهُمْ سر برگردانیدند.

وَ رَأٰیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ وَ هُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ (۵) وَ ایشان را دیدی که بر می گشتند گردنکشان. سِوَاۤءَ عَلَیْهِمْ یَکْسَانُیْتَ بَر ایشان. اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ که آمرزش خواهی ایشان را یا آمرزش نخواهی. لَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ نِیْمَرِزْدِ اللّهِ ایشان را. اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ (۶) اللّهُ راه نماید نافرمانان را.

هُمُ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ اِیْشَانْدِ که میگویند: لَا تُنْفِقُوْا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّهِ نَفَقَه مکنید بر ایشان که نزدیک رسول خداوند. حَتّٰی یَنْفَضُوْا تَا بَاَز پراکنند.

المنافق. فقال: الذي يصف الاسلام و لا يعمل به و هم اليوم شرّ منهم لأنهم كانوا يومئذ يكتُمونه و هم اليوم يظهرونه. و قيل: معنى تشهد نحلف يدلّ عليه.

قوله: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً و قال قيس بن ذريح:

و اشهد عند الله انى احبها فهذا لها عندى فما عندها ليا

و الآيه نزلت فى عبد الله بن ابى و اصحابه، كانوا يشهدون لرسول الله (ص) بالرسالة و هم منكرون له بقلوبهم فكانوا اذا شهدوا مجمعا مدحوه.

و قالوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ صَادِقًا و كانوا يحلفون على ذلك و على أنهم يقولون ذلك عن قلوبهم فقال الله عزّ و جلّ: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ دَخَلْتَ اللَّامَ لِكَسْرَةِ الْاَلِفِ و هذا اعتراض و هو من كلام الله سبحانه فيه تعظيم لنبىّه. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ اى يحلف و قيل: يعلم انّ المنافقين لكاذبون فى قولهم نَشْهَدُ لِأَنَّهُمْ لَا يَشْهَدُونَ اذًا خُلُوا، بل يقولون: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» معنى آيت آنست كه: منافقان در حضرت نبوت و مجمع مسلمانان سوگند ميخوردند كه ما از صدق دل و اعتقاد درست رسالت و نبوت تو پذيرفتيم و از ضمير پاك بى نفاق، گواهي ميدهيم، كه تو رسول خدايى. ربّ العالمين ايشان را بآنچه گفتند، كه از صدق دل گواهي ميدهيم دروغ زن كرد كه نه از صدق دل و اعتقاد پاك ميگفتند، بلكه از نفاق ميگفتند، كه با ياران خود در خلوت ميگفتند: إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ. اين چنانست كه كسى گويد: مِنَ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ميخوانم، تو وى را گويى دروغ گفتى. نسبت اين دروغ با قراءت وى گردد، نه با عين «الْحَمْدُ لِلَّهِ» يعنى كه: تو دروغ مى گويى كه ميخوانم، نه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دروغست. و قيل: معنى قوله: لَكَادِبُونَ اى يكذبون.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ اى حلفهم الكاذب. جُنَّةً: وقاية و سترة يستترون بها. قال الاعشى:

اذا انت لم تجعل لعرضك جنّة من المال سار الذمّ كلّ مسير.

و قيل: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً من القتل يعصموا بها دماءهم و اموالهم فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اى اعرضوا عن طاعة الله. و قيل: صدّوا غيرهم عن الايمان فى السرّ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بئس ما عملوا من النفاق و صرف الناس عن دين الله. و قوله: كانوا افاد أنهم بهذه الصفة مذ كانوا ذلك، اى هذا الاسم لهم بالنفاق.

و هذا التّكذيب من الله لهم بسبب أنهم آمنوا فى الظاهر و بالقول و كفروا فى السرّ بالقلب

آمَنُوا مُتَسْتَرِّينَ وَ كَفَرُوا مُسْتَتْرِينَ فَطُغِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ خَتَمَ عَلَيْهَا حَتَّى لَا يَدْخُلَهَا الْإِيمَانُ
جِزَاءً عَلَى نِفَاقِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ أَى لَا يَعْقِلُونَ الْهُدَى وَلَا يَعْرِفُونَ صِحَّةَ الْإِيمَانِ كَمَا يَعْرِفُهُ
الْمُؤْمِنُونَ.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ يَعْنَى: لِحْسَنِ صُورِهِمْ وَ طُولِ قَامَاتِهِمْ.
قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَسِيمًا، فَصِيحًا، حَلَوُ الْكَلَامِ، وَ كَانَ إِذَا جَاءَ فَاعْتَذَرَ
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) اعْجَبَهُ حَسَنُ كَلَامِهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ يَعْنَى
لِفَصَاحَةِ كَلَامِهِمْ. وَ قِيلَ: تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص): «إِنَّ
اللَّهَ يَبْغِضُ الْبَلِيغَ الَّذِى يَلُوى بِلِسَانِهِ كَمَا تَلُوى الْبَاقِرَةُ بِالسِّنْتِهَا»

كَأَنَّهُمْ خُشْبُ مُسْنَدَةٍ أَى هُمْ فِي قَلَّةٍ تَفْقَهُهُمْ وَ عَدَمِ عَقْلِهِمْ وَ تَدَبَّرِهِمْ. خُشْبٌ مَنْصُوبَةٌ مِمَالَةٌ
إِلَى الْجِدَارِ. يُقَالُ: اسْنَدْتُ الشَّيْءَ إِذَا امْلَيْتَهُ. التَّنْقِيلُ لِلتَّكْثِيرِ وَ ارَادَ أَنَّهَا لَيْسَتْ بِأَشْجَارٍ تُثْمِرُ وَ
لَكِنَّهَا خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ إِلَى حَائِطٍ. وَ قِيلَ: ارَادَ بِالْخَشْبِ الْمُسْنَدَةَ الَّتِى تَأْكَلُتُ أَجْوَافَهَا تَرَى
صَحِيحَةً مِنْ بَعِيدٍ وَ هِىَ خَاوِيَةٌ مُتَأَكَّلَةٌ، أَى هُمْ أَشْبَاحُ خَاوِيَةٍ وَ أَجْسَامٌ عَنِ الْمَعْنَى خَالِيَةٌ. قَرَأَ
أَبُو عَمْرٍو وَ الْكَسَائِيُّ خُشْبٌ بِسُكُونِ الشَّيْنِ جَمْعُ خَشْبَةٍ كَبِدْنَةٍ وَ بَدْنٍ. قَرَأَ الْبَاقُونَ بِضَمِّ
الشَّيْنِ كَنَمْرَةٍ وَ ثَمَرٍ. وَ فِي الْخَبَرِ: «مِثْلُ الْمُؤْمِنِ كَمِثْلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ تَمِيلُهَا الرِّيحُ مَرَّةً هَكَذَا
وَ مَرَّةً هَكَذَا. وَ مِثْلُ الْمَنَافِقِ مِثْلُ الْارْزَةِ الْمَجْذِيَّةِ عَلَى الْآرِضِ حَتَّى يَكُونَ أَنْجَعَافُهَا بِمَرَّةٍ.
ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْجِبَنِ فَقَالَ: يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ. قَالَ مِقَاتِلُ: إِنْ نَادَى
مَنَادٌ فِي الْعَسْكَرِ أَوْ انْفَلَتَتْ دَابَّةٌ أَوْ نَشِدَ نَاشِدٌ ضَالَّةً ظَنُّوا أَنَّهُمْ يَرَادُونَ بِذَلِكَ لَمَّا فِي قُلُوبِهِمْ
مِنَ الرَّعْبِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

وَ لَوْ أَنَّهَا عَصْفُورَةٌ لِحَسْبَتِهَا مَسُومَةٌ تَدْعُو عَيْبِدَا وَ أَزْنَمَا.
وَ قِيلَ: لِأَنََّّهُمْ عَلَى وَجَلٍ مِنْ إِنْ يَنْزِلُ اللَّهُ فِيهِمْ أَمْرًا يَهْتِكُ اسْتَارَهُمْ وَ يَبِيحُ دِمَاءَهُمْ وَ
أَمْوَالَهُمْ. وَ قِيلَ: لَا ثِقَةَ لَهُمْ بِاللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ. وَ لَيْسَ كَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ لِأَنَّهُ قَوِيٌّ
الْقَلْبَ بِاللَّهِ، شَجَاعٌ السَّرِّ ثُمَّ قَالَ: هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ أَى تَوَقَّ كَيْدَهُمْ وَ لَا تَأْمَنْ مَعْرَتَهُمْ وَ لَا
تَتَّقِ بِهِمْ فَأَنَّهُمْ أَعْدَاؤُكَ فِي السَّرِّ. فَاتْلُهُمُ اللَّهُ أَى لَعْنَهُمُ اللَّهُ.
أَنَّى يُؤْفَكُونَ يَصْرِفُونَ عَنِ الْحَقِّ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ يَعْنَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَ أَصْحَابِهِ. تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْوَأَ رُؤُسَهُمْ

ای عطفوا رؤسهم و امالوها تکبیرا عمّا دعوا الیه. قرأ نافع و یعقوب: لَوَّأَ رُؤُسَهُمُ بِالْتَّخْفِيفِ. و الباقون بالتشديد. و معنى التشديد أنهم فعلوا ذلك مرة بعد مرة. وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ اِیْ یعرضون بوجوههم رغبة عن الاستغفار وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ متعظمون عن الحق. ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که نفاق عبد الله بن ابی در میان صحابه آشکارا گشت و سخنهای زشت که گفته بود میان خلق افتاد. قومی از قبيله و عشیره وی گفتند او را که: ترا، و پسران ترا فضیحت رسید و رسوا گشتید بآیات قرآنی که فرو آمد، و اسرار شما بیرون افتاد و زبانها در شما دراز گشت. راه شما آنست که بر رسول خدا شوید و گناه خود را عذر نهید، و بتوبه و استغفار بازگردید، تا رسول خدا از بهر شما آمرزش خواهد از حق سبحانه تعالی. عبد الله منافق چون این سخن شنید، از تکبر و سرافرازی سر بجنبانید و روی بگردانید و گردن بپیچید و گفت: من چه گفته‌ام از ناگفتنی تا مرا عذر باید خواست؟ مرا فرمودید که بوی ایمان آر، آوردم و مرا فرمودید که زکاة مال بدو ده، دادم اینجا نماند مگر سجود فراوی بردن، اگر خواهید تا او را سجود برم؟! و این سخن از انکار و تکبر میگفت، و از ننگ داشت استغفار رسول (ص).

قوله تعالی: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هَذَا نَزَلَ فِي قَوْمٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، علم الله تعالی ان عاقبتهم موت علی النفاق. فقال: ان الاستغفار للنبي (ص) لا ينفعهم فساء استغفر لهم ام لم يستغفر لهم لا يؤمنون و لا ينفعهم استغفاره لانه كان يستغفر لهم علی معنى سؤاله لهم بتوفيق الايمان و مغفرة العصيان.

و قيل: لَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. قَالَ النَّبِيُّ (ص) «لَا زَيْدٌ عَلَى السَّبْعِينَ» فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ وَ قَوْلُهُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ اِیْ لَا يَرشِدُ الْقَوْمَ الْخَارِجِينَ عَنِ طَاعَتِهِ. هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا اِیْ يَنْفَرُوا عَنْهُ وَ يَرْجِعُوا اِلَى قِبَالِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ. وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَفَاتِيحُهَا بِيَدِهِ لِأَنَّهُ هُوَ الْمَالِكُ الْقَادِرُ الرَّزَّاقُ، فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يُعْطِيَ أَحَدًا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا أَنْ يَمْنَعَ شَيْئًا إِلَّا بِمَشِيئَتِهِ. وَ قِيلَ: خَزَائِنُ اللَّهِ، مَقْدُورَاتُهُ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ. وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْفَهُونَ اِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

يَقُولُونَ لَيْنُ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ مفسران گفتند: رسول خدا در غزاه بنی المصطلق بود و حربگاه بر سر آبی بود که آن را مریسیع می‌گفتند، و نصرت و ظفر در آن غزا مسلمانان را بود. رسول خدا (ص) و یاران از آنجا بازگشته با غنیمت فراوان از انواع و اموال و بردگان. دو مرد بر سر آب خلاف کردند، و بهم برآویختند: یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق. آن مؤمن نام وی جعل بود. لطمه‌ای زد بر آن منافق. شوری و شعفی از ایشان بر آمد منافق گفت: یا للانصار. مهاجر گفت: یا للمهاجرین. عبد الله ابی آواز ایشان بشنید بیامد، و مرد خود را چنان دید، گفت: ما صحبنا هذا الرجل لنلطم؟! ما در صحبت این مرد نه بدان آمدمیم تا ما را لطمه زند و خوار دارند! آن گه روی با قوم خویش کرد و گفت: لا تنفقوا علی هؤلاء ليعودوا الی عشائرتهم و تنفروا عن هذا الرجل. این درویشان که گرد این مرد میگردند، ایشان را چیز مدهید و مر ایشان را هیچ نفقت مکنید تا از این مرد باز پراکنند. مثل ما با وی چنانست که گفته‌اند: سمن کلبيک یا کلک. سگت را فربه کن تا ترا خورد. لَيْنُ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ اگر ما با مدینه رویم هر که عزیزتر است بیرون کند از مدینه او را که خوارتر است یعنی که عزیز منم و محمد و اصحاب وی خواریند و من ایشان را از مدینه بیرون کنم. زید بن ارقم کودک بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت و الله الدليل القليل المبعض في قومك و محمد في عز من الرحمن و مودة من المسلمين.

این کودک روی به عبد الله منافق نهاد و گفت: ذلیل و قلیل و خوار و ناکس و ناچیز تویی و دشمن داشته قوم خود تویی و محمد (ص) عزیز است و کریم، بر خدای عزیز و همه مسلمانان او را دوست. عبد الله بترسید، گفت: اسکت فانما كنت العيب.

پس زید بن ارقم بیامد و آن قصه با رسول خدا (ص) بگفت. رسول بحکم آنکه زید کودک بود گفت: «لعلک غضبت علیه فاخطأ سمعک»

مگر با وی بخشم بودی و سمع تو خطا شنید. گفت: لا و الله که راست شنیدم، و بحقیقت این سخن گفت.

رسول (ص) عبد الله را بخواند، گفت: «انت صاحب الكلام الذی بلغنی؟» تو گفته‌ای آن سخن که بمن رسید؟ عبد الله سوگند خورد که من این سخن نگفتم و زید

بر من دروغ می‌نهد. جماعتی از انصار که به عبد الله تعلق داشتند، بیامدند، گفتند: این عبد الله مهتر ماست و رئیس ما، سخن کودکی بر وی شنودن مگر صواب نباشد که آن مهتر چنین سخن نگوید و کودک بغلط شنیده. رسول خدا (ص) سخن ایشان را و تصدیق ایشان را پذیرفت. و بعد از آن جماعتی از انصار زبان در زید کشیدند که بر عبد الله این دروغ نهاد، و زید بن ارقم گفت: من شرمسار همی بودم و خویشتن را از شرم کشیده همی داشتم از مصطفی (ص) و یاران. تا رب العالمین آیت فرستاد که: يَقُولُونَ لَيْسَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. زید گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: «وقت اذنک، وقت اذنک یا غلام»

گوشت بویا بود گوشت بویا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا (ص) بر اسید بن حضیر رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا اسید بتو رسید که آن صاحب شما از بهر ما چه گفت؟ آن گه حکایت باز کرد که وی گفت: لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ اسید گفت: یا رسول الله انت و الله تخرجه ان شئت، فهو الذليل و الله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز تویی و ذلیل او. آن گه گفت: یا رسول الله او را معذور دار که پیش از قدم مبارک تو به مدینه قوم وی تاج می‌ساختند که بر سر وی نهند و او را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارک نبوت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملک و ریاست از وی تو ربودی. از آن بیپوده باطل میگوید.

ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد، پسر وی عبد الله بن عبد الله بن ابی گفت: یا رسول الله بمن چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون بمن فرمای تا سروی نزدیک تو آرم. رسول گفت: «بل ارفق به و احسن صحبت به ما بقی معنا»

نه، که با وی رفق کن و نیکو داشت وی فرو مگذار ما دام که با ما بود. پس چون از آن غزا بازگشتند و بدر مدینه رسیدند، این پسر عنان پدر گرفت و شمشیر کشیده گفت: و الله که ترا در مدینه نگذارم تا نگوویی که: انا ذلیل و محمد عزیز، ذلیل منم و عزیز محمد است، عبد الله منافق هم چنان بگفت. دیگر بار پسر گفت: و الله لا ادعک حتی تقول انا الاذل و محمد الاعز. و الله که نگذارم ترا در مدینه تا نگوویی که: خوارتر و ناچیزتر منم و عزیزتر و بزرگوارتر محمد است. عبد الله این سخن بگفت.

آن گه پسر گفت: اکنون بخواری و فرو مایگی در شو در مدینه تا بدانی که عزّ خدای راست و رسول را و مؤمنان را. قال الله تعالى: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَعِزَّةُ اللّٰهِ قهره من دونه، و عزّة رسوله اظهار دینه علی الادیان کلّها، و عزّة المؤمنین: نصره ایاهم علی اعدائهم. و قیل: عزّة الله: الربوبیّه، و عزّة الرسول: النبوة، و عزّة المؤمنین: العبودیّة. و قیل: عزّة الله: الولاية، لقوله تعالى: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ» و عزّة الرسول: الکفایة لقوله: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»: و عزّ المؤمنین: الرفعة و الرعاية، لقوله: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؟ و جمیع ذلك لله فعزّة القديم، لله صفة و عزّ الرسول و عزّ المؤمنین لله فعلا و منّة و فضلا. فاذا لله العزّة جمیعا و یقال: لا عزّ الا فی طاعة الله، و لا ذلّ الا فی معصیة الله و ما سوى هنا فلا اصل له.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ قال المفسرون یعنی: الصلوات الخمس فی الجماعة نظیرة قوله: «لَا تُلْهِكُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ» و التّقدير «لا تلهوا بها عن ذکر الله» فنسب الفعل إليها. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ اِى مِنْ شَغَلَهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ. فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اِى المغبونون.

وَ أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاهُمْ. قال ابن عباس: یرید زکاة الاموال اى اجعلوا المال فدا انفسکم و ادّوا الزکاة. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ اِى اسبابه و یصیر الی حالة الیأس فیسأل الرجعة فبقول ربّ لو لا اخرتنی الی أجل. قریب اى هلا اخرتنی، امهلتنی. و قیل: لا صلة فیكون الکلام بمعنی التّمنی اى لو اخرتنی الی أجل قریب، اى ابقنی زمانا غیر طویل. «فاصدّق» اى فاتصدّق و ازکی و انفق مالی فی طاعتک كما امرت. وَ اَكُنْ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ اى من التائبین، کفوله: «وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صٰلِحِیْنَ» و قوله: «إِنْ تَكُونُوا صٰلِحِیْنَ» فعلى هذا نزلت الآیة فی المنافقین و هو قول مقاتل و قیل: نزلت الآیة فی المؤمنین و المراد بالصّلاح هاهنا الحجّ. قال ابن عباس: ما من احد یموت و كان له مال لم یؤدّ زکاته و اطاق الحجّ فلم یحجّ الا سأل الرجعة عند الموت و قرأ هذه الآیة و قال: اکن من الصّالِحین اى احجّ. قرأ ابو عمرو و اکون بالواو عطفا علی «فاصدّق» علی حکم اللفظ و قرأ الآخرون «اکن» بالجزم ردّا علی تأویل الفعل لو لم یکن فیہ الفاء کان مجزوما فردّوا اکن علی موضع «فاصدّق» لا علی لفظه اذ موضعه و تقدیره ان اخرتنی اصدّق و اکن.

و فی الخبر الصَّحیح عن رسول الله (ص) «لان یتصدَّق المرء فی حیاته بدرهم خیر من یتصدَّق بمائة عند موته»

و قال صلی الله علیه و سلم: «الَّذی یتصدَّق عند موته او یتعتق کالذی یتصدَّق عند موته»
و عن ابی هريرة قال: قال رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا؟ قال: «ان تصدَّق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل الغنی و لا تمهل حتّی اذا بلغت الحلقوم. قلت لفلان کذا و لفلان کذا و قد کان لفلان».

«وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا» عن الموت. إذا جاءَ أَجْلُهَا المكتوب في اللّوح المحفوظ. وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ قرأ ابو بكر بالياء و قرأ الآخرون بالتاء على الآية الاولى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در جمله قرآن دو هزار و پانصد و شصت و سه جایگه نام الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم و دلایل فضل و رحمت و تعبیه لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که بر اثر او نام رحمن است و رحیم و امید عاصیان و دست آویز مفسدان، نام رحمن و رحیم است. آئین منزل مشتاقان، و انس جان محبان، نام رحمن و رحیم است. تاج صدق بر سر صدیقان، و منشور خاصیت در قبضه خاصگیان، از شرف نام رحمن و رحیم است. علم علم در دست عالمان، و حلّه حلم در بر عابدان، از تأثیر نام رحمن و رحیم است. وجد واجدان و سوز عاشقان و شوق مشتاقان از سماع نام رحمن و رحیم است.

در آثار مأثور است که: ربّ العالمین با موسی کلیم الله گفت: «انا الله الرحمن الرحيم»
الکبریاء نعته، و الجبروت صفتی، و الدیان اسمی، فمن مثلی؟».

قوله تعالى: إذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ الآية... روز اوّل در عهد ازل غواص قدرت را ببحر صلب آدم فرستاد تا گورهای شب افروز و شبه‌های سیه رنگ بر آورد و بر ساحل وجود نهاد. هم مؤمنان بودند و هم منافقان. چنان که مؤمنان را بیاورد منافقان را بیاورد، اما مؤمنان را بفضل خود در صدر عزّ بساط لطف بداشت، و لا میل منافقان را بعدل خود در صف نعال زیر سیاط قهر و ذلّ بداشت، و لا جور.

مؤمنان را تاج سعادت و کرامت بر فرق نهاد، نصیب ایشان از کتاب این بود که:

«فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ». منافقان را بند مذلت و قید اهانت بر پای نهاد. نصیب ایشان از کتاب این آمد که: قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ اینست که ربّ العالمین گفت: أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ. مؤمنان را گفت: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ منافقان را گفت: فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ اعاذنا الله و آیتانا.

تو چنان باش که بخت تو چنان آمد من چنین ام که مرا فال چنین آمد

فردا در عرصات قیامت منافقان بطفیل مؤمنان، و بروشنایی نور ایشان همی روند تا بصراط رسند، آن گه مؤمنان پیشی گیرند و بنور ایمان و اخلاص صراط باز گذارند و کفر و نفاق منافقان دامن ایشان گیرد تا در ظلمت و حیرت بر جای بمانند. آواز دهند، گویند: انظروا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ. نور و روشنایی از مؤمنان طلب کنند، مؤمنان جواب دهند که: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ. ای ارجعوا الی حکم الازل و اطلبوا النور من القسمه. این نور از حکم ازل طلب کنید نه از ما. هر که را نور دادند، آن روز دادند و هر که را گذاشتند آن روز گذاشتند. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لِعَمَلٍ عَمَلٌ.

اهل الجنة و هو عند الله من اهل النار و يعمل عمل اهل النار و هو عند الله من اهل الجنة. همه اعزه طریقت را از خوف این مقام دل و جگر بسوخت. سابقتی رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته بسا خلوتهای عزیزان که آن را آتش در زده. بسا خرمهای طاعت که بباد بر داده. بسا جگرهای صدیقان که در گردش آسیای قضا ذره ذره گردانیده. هزاران هزار ولایت است در این راه، و لیکن جز عزل نصیب بدبختان نیست. و چون شقاوت روی بمرد نهاد اگر بقراب زمین و آسمان کوشش دارد او را سود نیست. و گمان مبر که شقاوت در کفر است، بلکه کفر در شقاوت است و گمان مبر که سعادت در دین است، بلکه دین در سعادت است. سگ اصحاب الکهف خبث کفر داشت، و لباس بلعام باعور طراز دین داشت. لیکن سعادت و شقاوت از هر دو جانب در کمین بود، لا جرم چون دولت روی نمود. پوست آن سگ از روی صورت در بلعام باعور پوشیدند، گفتند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» و مرقع بلعام در آن سگ پوشیدند، گفتند: ثَلَاثَةٌ

رابعُهُمْ كَلْبُهُمْ پس خرمن طاعت که بوقت نزع بباد بی نیازی بر دهند که: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا».

بس سینه آبادان که در حال سكرات مرگ «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» خراب کنند، بس روی که در لحد از قبله بگردانند. بس آشنا را که در شب نخستین بیگانه خوانند.

یکی را میگویند: نم نومة العروس، دیگری را میگویند: نم نومة المنحوس یکی را «سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» بیانست، یکی را يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ نشانست. لا تَغْتَرَّ بِنَاءِ النَّاسِ فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ مَبْهَمَةٌ.

مسکین دل من گر چه فراوان داند در دانش عاقبت فرو می ماند.

۶۴ - سورة التغابن - مکیة

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ بِاِکْبٰرِی مِی ستاید الله را هر چه در آسمانها و زمینها چیز است. «لَهُ الْمُلْکُ» پادشاهی او راست و لَهُ الْحَمْدُ و ستایش نیکو او راست. وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۱) و او بر همه چیز تواناست.

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ اَوْ اَنْتُمْ که بیافرید شما را «فَمِنْکُمْ کٰفِرٌ» هست از شما که ناگرویده‌ای است. «وَ مِنْکُمْ مُّؤْمِنٌ» و هست از شما که گرویده‌ای است. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ (۲) و الله بآنچه میکنید دانا و بیناست.

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ بِالْحَقِّ بیافرید آسمانها و زمینها را بفرمان روان «وَ صَوَّرَکُمْ» و بنگاشت شما را «فَاَحْسَنَ صَوْرَکُمْ» و نگاشت شما را تمام کرد وَ اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ (۳) و آخر بازگشت با اوست.

یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ میدانند هر چه در آسمانها و زمینهاست. وَ یَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ و میدانند هر چه نهان میدارید و آشکارا میکنید. وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ (۴). و الله داناست بهر چه در دلهاست. اَلَمْ یَاْتِکُمْ نَبَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ نِیْمَدُ بِشَمَا خِیْرَ اَنْ نَاگرویدگان که پیش ازین بودند. فَذٰقُوْا وِبٰلْ اَمْرِهْمُ بچشیدند گرانباری کار خویش. وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۵) و ایشان راست عذابی دردناکی.

ذٰلِکَ بِاَنَّهُ کَانَتْ تَاْتِیْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ اَنْ اِیْشَانِ رَا بَانَ پِیْشِ اَمَدُ کِه فِرْسِتَادگان مِی اَمَدُ بایشان بیغامهای روشن. «فَقَالُوْا» گفتند: اَبَشْرٌ یَّهْدُوْنَا بِاَش مِرْدِمَانِ مِی رَا مِی رَاهِ نِمَایْنِد. «فَکَفَرُوْا» کافر شدند. «وَ تَوَلَّوْا» و از بیغام پذیرفتن برگشتند. وَ اسْتَعْنٰی اللّٰهُ وَ اللّٰهُ بِاِیْ نِیازی خویش ماند از ایشان وَ اللّٰهُ غَنِیٌّ حَمِیْدٌ (۶) و الله بی نیازست با ستایش تمام. رَعَمَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَنْ لَنْ یُّعْبَتُوْا نَاگرویدگان گفتند که: اِیْشَانِ رَا اَز گور بنینگیزند. قُلْ بَلٰی وَ رَبِّی لَتُبْعَنَّ بگو آری بخدای من براستی که شما را برانگیزند. ثُمَّ لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمَلْتُمْ وَ پَس

براستی شما را آگاه کنند ناچار بپاداش آنچه میگردید. وَ ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرٌ (۷) و آن بر خدای آسانست.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بَكَرُوا بِاللَّهِ وَ فرستاده او وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ باین روشنایی که فرستادیم. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) و الله بکردار شما داناست و از آن آگاه. يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ أَن رَّوْزِ كِه شَمَا رَا فَرَاهِمُ آرد. لِيَوْمِ الْجَمْعِ أَن رَّوْزِ فَرَاهِمُ آوردن. ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ أَن رَّوْزِ بَرِ يَكْدِيْغَرِ آوَرْدَنِ اسْت. وَ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ هَر كِه بَكَرُوْد بِاللَّهِ. وَ يَعْمَلُ صَالِحًا وَ كَرْدَار نِيْكَ كَنْد. يُكْفَرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ بَسْتَرْد وَ نَاپِيْدَا كَنْد اللهُ اَزُو بَدِيْ هَايِ او. وَ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ دَرآرْدِ او رَا دَر بَهْشْتِهَائِي كِه مِيروود دَر زِيْر دَرخْتَانِ آن جَوِيْهَائِي رَوَان.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اِيْشَانِ دَر آن جَاوِيْدَان. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) آنَسْتِ بِيروزي بزرگوار. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اِيْشَانِ كِه كَاْفِرِ شَدْنْد وَ بَدروغِ دَاشْتَنْدِ سَخْنَانِ وَ پِيْغَامِ مَا. أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ اِيْشَانِ دُوْزَخِيَانِ اَنْد. خَالِدِينَ فِيهَا جَاوِيْدَانِ دَر آن وَ بَسُّ الْمَصِيرُ (۱۰) وَ بَدِ جَايْگَاهِ كِه آنَسْتِ.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ نَّرْسِدِ هِيْجِ رَسِيْدِنِيْ بَكْسِ. إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مَكْرُ بَخَوَاسْتِ خَدَائِي. وَ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ هَر كِه بَكَرُوْد بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ اللهُ رَاهَ نَمَايْدِ دَلِ او رَا. وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ اللهُ بَهْمِه كِيْزِ دَانَاَسْتِ.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ فَرْمَانِ بَرِيْدِ خَدَائِي رَا وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ فَرْمَانِ بَرِيْدِ فَرَسْتَاْدِهِ او رَا. فَإِن تَوَلَّيْتُمْ وَ اَكْر بَرِگَرِيْدِيْد. فَإِنَّمَا عَلَيَّ رَسُوْلُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲) پَسِ بَرَسُوْلِ مَا پِيْغَامِ رَسَانِيْدِنِ أَشْكَارِ اسْتِ.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اللهُ اَوْسْتِ كِه نِيْسْتِ جَزِ او خَدَائِي وَ عَلَيَّ اللهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) وَ بَرِ اللهُ تَوَكَّلِ دَارَنْدِ وَ پِشْتِيْ مَوْمِنَانِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِيْ گَرُوِيْدِگَانِ اِنَّمَا مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ اَزِ زَنَانِ شَمَا وَ فَرَزَنْدَانِ شَمَا كَسِ اسْتِ كِه دَشْمَنْ شَمَاَسْتِ. فَاحْذَرُوهُمْ بَرِ حْذَرِ مِيْ بَاشِيْدِ اَزِ اِيْشَانِ. وَ اِن تَعَفُّوا وَ تَصَفَّحُوا وَ اَكْر دَر گِذَارِيْدِ وَ فَرَا گِذَارِيْدِ وَ تَعَفَّرُوا وَ بِيَاْمَرْزِيْدِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) اللهُ اَمَرْزِگَارِ وَ مَهْرَبَانِ اسْتِ.

انما أموالكم و أولادكم فتنة ما لهاي شما و فرزندان شما فتنه دلند و شور و زيان آن. الله عنده اجر عظيم (١٥) و الله اوست که بنزدیک اوست مزد بزرگوار.

فاتقوا الله ما استطعتم از خشم و عذاب الله پرهیزید چندان که توانید.

و اسمعوا و فرمان پذیرید. و اطيعوا و فرمان برید و انفقوا خيرا لانفسكم و چیزی از مال این جهان نفقه کنید. و من يوق شح نفسه و هر که دست در مال مردمان گزاردن ازو بازداشتند. فاولئك هم المفلحون (١٦) ایشانند که روز به آمدگان اند.

ان تقرضوا الله قرضا حسنا اگر وام نهید نزدیک الله وامی نیکو یضاعفه لكم آن شما را توی بر توی کند. و یغفر لكم و بیامرزد شما را و الله شکور حلیم (١٧) و الله اندک پذیرنده و فراگذارنده است.

عالم الغیب و الشهادة دانای نهان و آشکارا. العزیز الحکیم (١٨) آن توانای دانا، تاونده داننده.

النوبة الثانية

این سوره بیشترین مفسران در مدنیات شمردند. ضحاک گفت: مکی است.

کلبی گفت: سه آیت از این سوره مدنی است. یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم تا آخر سه آیت، به مدینه فرو آمد و باقی همه به مکه. هژده آیت است، دو بیست و چهل و یک کلمه، هزار و هفتاد حرف. و درین سوره ناسخ است و منسوخ نیست. و الناسخ: قوله: فاتقوا الله ما استطعتم نسخ قوله تعالى: اتقوا الله حق تقاته. و عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله (ص): و ما من مولود یولد الا فی تشابیک رأسه مکتوب خمس آیات من فاتحة سورة التغابن.»

و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة التغابن رفع عنه موت الفجاءة.»

قوله: یُسبِحُ لِلَّهِ ما فی السَّمَاوَاتِ وَ ما فی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ هو کمال القدرة و نفاذ التصرف وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هو حمد الحامدين له و حمده سبحانه لنفسه و حقيقة الحمد: التناء بذكر الاوصاف الجميلة و الافعال الجزيلة.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فِيهِ قولان: احدهما، خلقکم فی بطون امهاتکم

كفاراً و مؤمنين، و به قال ابن عباس: انَّ الله تعالى خلق بنى آدم مؤمناً و كافراً، ثمَّ يعيدهم يوم القيامة كما خلقهم مؤمناً و كافراً. و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «انَّ الغلام الذى قتله الخضر طبع كافراً و قال الله تعالى: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغْرًا كَفَّارًا».

و فى بعض الاخبار خلق الله فرعون فى بطن امه كافراً و خلق يحيى بن زكريا فى بطن امه مؤمناً.

و قال صلى الله عليه و سلم: «السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ».

و عن انس عن النبى (ص) قال: «وَكَلَّ اللهُ بِالرَّحِمِ مَلَكًا فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ نَطْفَةٍ، أَيُّ رَبِّ عِلْقَةٍ، أَيُّ رَبِّ مَضْغَةٍ؟ فَاذَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَقْضَى خَلْقَهَا قَالَ: يَا رَبِّ أَذْكَرُ أُنَى سَعِيدٍ أَوْ شَقِيٍّ؟ فَمَا الرَّزْقُ؟ فَمَا الْإِجْلُ؟ فَيَكْتُبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.

و القول الثانى: انَّ الله سبحانه خلق ثمَّ كفروا و آمنوا و تمَّ الكلام بقوله: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ وَصَفَهُمْ بِفِعْلِهِمْ فَقَالَ: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: وَ اللهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ الْآيَةَ... فالله خلقهم و المشى فعلهم ثمَّ اختلفوا فى تأويلها. روى عن ابى سعيد الخدرى انه قال: فمِنْكُمْ كَافِرٌ فى حياته مؤمن فى العاقبة، و مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فى حياته و كَافِرٌ فى العاقبة. و روى انَّ النبى (ص) قال: «الا انَّ بنى آدم خلقوا على طبقات شتى: فمنهم من يولد مؤمناً، و يحيى مؤمناً.

و منهم من يولد كافراً و يحيى كافراً و يموت كافراً. و منهم من يولد مؤمناً و يحيى مؤمناً و يموت كافراً. و منهم من يولد كافراً و يحيى كافراً و يموت مؤمناً».

و قال عطاء ابن ابى رباح: فمِنْكُمْ كَافِرٌ بالله مؤمن بالكواكب، و مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ بالله كافر بالكواكب يعنى: فى شأن الانوار. و قال الزجاج: فمِنْكُمْ كَافِرٌ بانَّ الله خلقه و هو مذهب الدهريه.

و مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ بانَّ الله خلقه و جملة القول فى حكم هذه الآية و الذى عليه المحققون من اهل السنه انَّ الله تعالى خلق الكافر و كفره فعلا له و كسبا، و خلق المؤمن و ايمانه فعلا له و كسبا فللكل واحد من الفريقين كسب و اختيار بتقدير الله و مشيئته.

فالمؤمن يؤمن و يختار الايمان بعد خلق الله اياه لان الله سبحانه اراد ذلك منه و قدر عليه و علمه منه و الكافر يكفر و يختار الكفر بعد خلق الله اياه لان الله سبحانه قدر عليه ذلك و علمه منه و لا يجوز ان يوجد من كل واحد منهما غير الذى قدره الله عليه و علمه منه، لان وجود خلاف المقدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لا يليقان بالله سبحانه و لا يجوز ان عليه و من سلك هذا السبيل سلم من الجبر و القدر و اصاب الحق و الله اعلم. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اى بقوله الحق و هو «كن». و قيل: لاقامة الحق بها عليكم فاقيم الباء مقام اللام. و صَوَّرَكُمْ فى ارحام امهاتكم فَأَحْسَنَ صَوْرَكُمْ اى احكم و عدل و سواها و حسنهما احسن تقويم و اعدل صورة فلم يشارك بنى آدم فى صورته و شكله غيرهم. وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ اى المرجع و المال الى حكمه.

يَعْلَمُ ما فى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُسْرُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ من الايمان و النفاق و الاخلاص و الرياء فارتدعوا عن المعاصى و اقبلوا على الطاعات، فان الله يتولى المجازاة.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ يا اهل المكة. نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قوم نوح و هود و صالح و لوط. فذاقوا الفاء للتعقيب اى كفروا فذاقوا. وَبَالَ أَمْرِهِمْ فى الدنيا. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فى العقبى. ذَلِكَ بِأَنَّهُ اى ذلك العذاب انما انزل بهم بسبب انه كانت تأتيتهم رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ اى بالدلائل و المعجزات و الآيات ففألوا أ بَشَرٌ يرشدوننا، انكروا ان يكون خلق يهديهم و يختص من بينهم بالنبوة و قيل: انكروا ان يكون الرسل من بنى آدم. و البشر اسم جنس يقع على الواحد و الجمع، و هاهنا فى معنى الجمع.

فَكَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسْلِ وَ جحدوا و اعرضوا عن الايمان. وَ اسْتَعْنَى اللهُ عن ايمانهم و لم يضرُوا الله بكفرهم و معاصيهم شيئا انما اضرُوا بانفسهم لان الله غنى حَمِيدٌ يحمده المؤمنون من عبادته و ملائكته و محمود بحمده لنفسه. ثم اخبر عن انكارهم البعث. فقال:

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا يروى فى الحديث: «زعموا مطية الكذب»

و فى رواية: «بئس مطية الكذب زعموا»

لا تكاد تجد زعم أيا فى الكذب و هى لغة حميرية تعنى بها الكلمة، اى قال الكفار كذبا لا بعث و لا حشر. فاكذبهم الله تعالى و قال: قُلْ يا محمد «بلى» ليس الامر كما زعمتم. و

رَبِّي لَتُبْعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ لَتَنْبُوَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ تَجَازُونَ هَذَا النَّبَأَ تَهْدِيدٌ يَمُرُّ بِكَ فِي مَوَاضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ. وَ ذَلِكَ الْبَعْثُ عَلَى اللَّهِ سَهْلٌ هَيِّنٌ يَسِيرٌ غَيْرٌ عَسِيرٌ. لِأَنَّهُ الْعَالَمُ بِمَا ظَهَرَ وَ خَفِيَ.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَيْ صَدَّقُوا بِاللَّهِ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ مُحَمَّدٌ (ص) أَنَّهُ رَسُولُهُ. وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا بِالْقُرْآنِ أَنَّهُ كَلَامُهُ وَ وَحْيُهُ وَ تَنْزِيلُهُ. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ أَيْ ذُو عِلْمٍ بِأَعْمَالِكُمْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ أَيْ إِذْ ذَكَرَ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ. لِيَوْمِ الْجَمْعِ أَيْ لِحَضُورِ يَوْمِ الْجَمْعِ وَ لِأَجَلِهِ وَ هُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَجْمَعُ فِيهِ الْأَوْلَادُ وَ الْآخَرُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ أَجْمَعُونَ. وَ قِيلَ: يَجْمَعُ فِيهِ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الظَّالِمُ وَ الْمَظْلُومُ وَ النَّبِيُّ وَ مَنْ آمَنَ بِهِ. ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ هُوَ تَفَاعُلٌ مِنَ الْغَيْبِ وَ هُوَ فُوتُ الْحِظِّ وَ النِّقْصِ فِي الْمَعَامَلَةِ وَ الْمُبَايَعَةِ وَ الْمَقَاسِمَةِ. وَ اسْتِعْمَالُ الْغَيْبِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ تَوْسُّعٌ كَمَا قَوْلُهُ: فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ الْمَغْبُوبُ فِي الْحَقِيقَةِ مِنْ غَيْبِ دِينِهِ. وَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمٌ يَغْبِنُ فِيهِ أَهْلَ الْحَقِّ أَهْلَ الْبَاطِلِ، وَ أَهْلَ الْهُدَى أَهْلَ الضَّلَالَةِ، وَ أَهْلَ الْإِيمَانِ أَهْلَ الْكُفْرِ فَلَا غَيْبَ لَغَيْبٍ مِنْهُ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ هَؤُلَاءِ يَدْخُلُونَ النَّارَ. وَ فِي الْخَبَرِ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا أَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ إِسَاءَ لِيَزِدَادَ شُكْرًا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا أَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ لِيَزِدَادَ حَسْرَةً».

وَ قِيلَ: مَعْنَى التَّغَابُنِ: أَنَّهُ يَغْبِنُكَ مِنْ اسْتِحْقَاقِهِ فِي الدُّنْيَا وَ تَهَاوَنَتْ بِهِ فَتَرَاهُ فَوْقَكَ وَ فِي الْمِثْلِ الْمَغْبُوبُ لَا مَحْمُودٌ وَ لَا مَاجُورٌ. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا فِي إِدَاءِ مَا افْتَرَضَهُ عَلَيْهِ يُكْفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ أَيْ يَسْتَرُ سَيِّئَاتِهِ عَلَيْهِ فَلَا يَفْضَحُ بِهَا. وَ يَدْخُلُهُ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامُ نَكْفَرُوا وَ نَدَخَلَهُ وَ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ نَدَخَلَهُ بِالنُّونِ فِيهِنَّ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْيَاءِ. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا مُقِيمِينَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا وَ لَا يَمُوتُونَ. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ أَيْ ذَلِكَ الثَّوَابُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ هُوَ الْفَوْزُ الَّذِي لَا فَوْزَ اعْظَمَ مِنْهُ.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ أَيْ سَاءَ الْمَكَانَ الَّذِي صَارُوا إِلَيْهِ.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي نَفْسٍ أَوْ مَالٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ أَيْ بَارَادَتَهُ وَ قَضَائِهِ وَ مَشِيئَتِهِ وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ أَيْ يُوَفِّقُهُ لِلْيَقِينِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيَخْطئه وَ

ما اخطأه لم يكن ليصيبه فيرضى بقضائه ويسلم لحكمه وقال ابو بكر الورّاق: و من يؤمن بالله عند الشدة والبلاء، فيعلم أنّها من عدل الله يهد قلبه للصبر والتسليم وقيل اراد به زيادة الهداية واليقين اى يهد قلبه الى حقائق الرضا وزوائد اليقين وقيل: أنّه مقلوب ومعناه: و من يهد قلبه يؤمن بالله. وقرأ عكرمة و من يؤمن بالله يهد قلبه، اى يسكن قلبه ويطمئنّ. من الهدوء وهو السكون.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَاطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَأْمُرُكُمْ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فِيمَا يُوَدِّي عَنْ اللَّهِ وَفِي سُنَّتِهِ. وقيل: اطيعوا الله فى الرضا بقضائه واطيعوا الرسول فيما يأمركم بالصبر وترك الجزع. فإن توليتم عن الايمان بالله ورسوله فإنما على رسولنا البلاغ المبين اى عليه الإبلاغ و قد فعل كقوله: ما على الرسول إلّا البلاغ.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَى هُوَ الْقَادِرُ عَلَى الْهَدَايَةِ وَالضَّلَالَةِ لَا شَرِيكَ لَهُ فِى الْإِرْشَادِ وَالِإِضْلَالِ. و ليس بيد الرسول شىء من ذلك. وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ فِى تَثْبِيتِ قُلُوبِهِمْ عَلَى الْإِيْمَانِ وَالصَّبْرِ عَلَى الْمَصَائِبِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَؤُلَاءِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ اسْلَمُوا وَارَادُوا أَنْ يَهَاجِرُوا إِلَى الْمَدِينَةِ فَمَنْعَهُمْ أَزْوَاجُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ وَقَالُوا: صَبَرْنَا عَلَى إِسْلَامِكُمْ فَلَا نَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكُمْ، فَطَاعُوهُمْ وَتَرَكُوا الْهَجْرَةَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَاحْذَرُوهُمْ أَنْ تَطِيعُوهُمْ وَتَدْعُوا الْهَجْرَةَ.

وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ هَذَا فِيمَنْ أَقْسَامَ عَلَى الْإِهْلِ وَالْوَلَدِ لَمْ يَهَاجِرْ فَإِذَا هَاجَرَ رَأَى الَّذِينَ سَبَقُوهُ بِالْهَجْرَةِ قَدْ فَفَّحُوا فِى الدِّينِ هُمْ أَنْ يَعْاقِبَ زَوْجَهُ وَوَلَدَهُ الَّذِينَ تَبَطَّوْهُ عَنِ الْهَجْرَةِ وَأَنْ لِحَقُّوْهُ بِهِ فِى دَارِ الْهَجْرَةِ لَمْ يَنْفِقْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَصْبِهِمْ بِخَيْرٍ فَامْرَهُمُ اللَّهُ بِالْعَفْوِ عَنْهُمْ وَالصَّفْحِ، هَذَا كَقَوْلِهِ: وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِى الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَقَالَ عَطَاءُ بْنُ يَسَارٍ: نَزَلَتْ فِى عَوْفِ بْنِ مَالِكِ الْأَشْجَعِيِّ، كَانَ ذَا أَهْلٍ وَوَلَدٍ، فَكَانَ إِذَا ارَادَ الْغَزْوَ بِكُوا إِلَيْهِ وَرَقَّقُوهُ وَقَالُوا: إِلَى مَنْ تَدْعُنَا؟ فِيرَقُّ لَهُمْ وَيَقِيمُ، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ أَى عَدُوًّا لَكُمْ بِجَهْلِهِمْ أَيَّاكُمْ عَلَى تَرْكِ الطَّاعَةِ.

فَأَحْذَرُوهُمْ إِنْ تَقَبَلُوا مِنْهُمْ وَ إِنْ تَعَفَوْا وَ تَصَفَّحُوا فَلَا تَعَاقِبُوهُمْ عَلَيَّ خِلَافَهُمْ إِيَّاكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ لَمَّا اسْلَمَ اصِيدُ بْنُ سَلْمَةَ الْمَخْزُومِيَّ مَهَاجِرًا كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُوهُ سَلْمَةُ مِنْ مَكَّةَ:
 مِنْ رَاكِبٍ يَرِدُ الْمَدِينَةَ مَلْجَأً عَنِّي يَبْلُغُ مَا أَقُولُ الْاصِيدَا
 أ تَرَكْتُ دِينَ آبَائِكَ الشَّمَّ الْعَلِيَّ جَهْلًا وَ بَايَعْتَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
 إِنْ الَّذِينَ شَرَاكُمُ امْتَالَهُمْ مِنْ عَقِّ وَالِدِهِ وَ بَرَّ الْآبَعْدَا
 فَبَايَ امْرُؤًا يَا نَبِيَّ عَقَقْتَنِي وَ تَرَكْتَنِي شَيْخًا كَبِيرًا مَفْرَدًا
 أَمَا النَّهَارُ فَدَمَعُ عَيْنِي سَاجِمًا وَ إِيَّتْ لَيْلِي كَالسَّلِيمِ مَسْهَدًا
 فَكُتِبَ إِلَيْهِ اصِيدُ:

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بِقَدْرَةٍ حَتَّى عَلَا فِي عَرْشِهِ فَتَصَعَّدَا
 بَعَثَ الَّذِي لَا مِثْلَهُ فِيهَا مَضَى يَدْعُو لِرَحْمَتِهِ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
 ضَخَمَ الدَّسِيعَةَ مِنْ ذُرَابَةِ هَاشِمٍ قَدَمَا تَأَزَّرَ بِالْمَكَارِمِ وَ ارْتَدَى
 أَقْبَلَ إِلَى الْإِسْلَامِ أَنْكَ جَاهِلٌ لَا تَعْبُدُ الْعِزَّى وَ رِيكَ فَاعْبُدَا
 وَ اللَّاتُ وَ الْإِوثَانُ فَاهْجُرَا نَنِيَّ أَحْشَى عَلَيْكَ عَذَابَ يَوْمِ سَرْمَدَا
 وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مِنْ مَنَعَ مِنَ الْإِزْوَاجِ وَ الْوَالِدِ عَنِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ عَدُوٌّ يَجِبُ أَنْ يَحْذَرُ، وَ جَاءَ
 فِي الْخَبَرِ: «لَيْسَ عَدُوٌّ الَّذِي قَتَلْتَهُ قَتْلَتَهُ وَ آجَرَكَ اللَّهُ عَلَى قَتْلِهِ، وَ لَكِنْ أَعْدَى عَدُوِّكَ
 نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ وَ امْرَأَتُكَ الَّتِي تَضَاجَعُكَ عَلَى فِرَاشِكَ وَ وَلَدُكَ الَّذِي مِنْ
 صَلْبِكَ».

قَوْلُهُ: نَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
 أَي مَحْنَةٌ وَ بَلِيَّةٌ. وَ اخْتِيَارُ لَكُمْ وَ شُغْلٌ عَنِ الْآخِرَةِ يَقَعُ بِسَبَبِهَا الْإِنْسَانُ فِي الْعِظَائِمِ وَ مَنَعَ
 الْحَقِّ وَ تَنَاوَلَ الْحَرَامَ. اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
 زَهَّدَهُمْ فِي الدُّنْيَا بَانَ ذَكَرَ عَيْبِهَا وَ رَغَبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ بِذِكْرِ وَصْفِهَا وَ نَعِيمِهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ:
 لَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ الْعِدَاوَةَ فِي الْإِزْوَاجِ وَ الْوَالِدِ، ادْخَلَ فِيهِ مِنَ اللَّتَّبَعِيضِ، فَقَالَ: إِنْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَ
 أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ لِأَنَّ كُلَّهُمْ لَيْسُوا بِأَعْدَاءٍ وَ فِيهِمْ مَنْ يَعِينُ عَلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ لَمْ يَذْكَرْ
 مِنَ اللَّتَّبَعِيضِ فِي قَوْلِهِ: نَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
 لِأَنَّهَا لَا تَخْلُو عَنِ الْفِتْنَةِ وَ اشْتِغَالَ الْقَلْبَ بِهَا وَ لِهَذَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: لَا يَقُولَنَّ

احدكم: «اللهم انى اعوذ بك من الفتنة» فانه ليس منكم احد يرجع الى مال و اهل و ولد الّا و هو مشتمل على فتنة. و لكن ليقول: اللهم انى اعوذ بك من مضلات الفتن. و عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال: كان رسول الله (ص) يخطب فجاء الحسن و الحسين عليهما السلام و عليهما قميصان احمران يمشيان و يعثران.

فنزل رسول الله (ص) من المنبر فحملهما فوضعهما بين يديه، ثم قال: صدق الله: انما أموالكم و اولادكم فتنة نظرت الى هذين الصبيين يمشيان و يعثران فلم اصبر حتى قطعت حديثى و رفعتهما».

قوله: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ هَذِهِ آيَةٌ نَاسَخَتْهُ لِقَوْلِهِ: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ.

وَ اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا اى قابلو امره بالقبول و الايتمار. وَ اتَّقُوا من اموالكم خيراً لَانْفُسِكُمْ وَ قيل: انفقوا فى الجهاد و فى الصدقة يكن الانفاق خيراً لانفسكم.

و قيل: هو نفقة المؤمن على نفسه. وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ الشَّحُّ: استحلال اموال الناس، و قيل: هو منع الزكاة. فمن ادّى الزكاة المفروضة فقد وقى شح نفسه.

فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الذين فازوا بالنعيم و نجوا من العذاب الاليم، ذكر نفسه فوحد ثم قال: اولئك فجمع لان من يأتى للواحد و الجماعة.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً اى ان تخرجوا زكاة اموالكم التى افترض عليكم اداها فسمّاها قرضاً كرماً منه، و قوله: قَرْضاً حَسَناً اى طيبة بها انفسكم.

و قيل: يعنى صدقة التطوع يُضَاعَفُهُ لَكُمْ فيكتب بالواحدة عشرة الى سبع مائة. وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ: يقبل القليل و يعطى الجزيل حليمٌ: يعفو و يصفح عمّن قصر و بخل.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الغالب القوى. الْحَكِيمُ فى اموره يجريها على ارادته بحكمته.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه جان را جانست و دل را عيانست، ياد او زينت زيانست و مهر او راحت روانست، وصال او بهر دو عالم ارزانست و هر چه نه او همه عين تاوانست، و هر دل كه نه در طلب اوست ويرانست. يك نفس او بدو گيتى ارزانست، يكي نظر از او بصد هزار جان را يگانست.

امروز که ماه من مرا مهمانست بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست، سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست.

ای خداوندی که خرد را بتو راه نیست و هیچکس از حقیقت تو آگاه نیست،
وجود تو معلل اشباه نیست، شهود تو مقدر اشتباه نیست، مفلسان را جز حضرت تو پناه
نیست، عاصیان را جز درگاه تو درگاه نیست، جهانیان را چون تو پادشاه نیست! در
آسمان و زمین جز تو الله نیست:

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ...** معنی تسبیح تقدیس است
و تنزیه، و تقدیس آنست که: خدای را جلّ جلاله از صفات ناسزا و نعوت حدثان منزّه و
مقدّس دانی پاک از نقص، دور از وهم، بیرون از عقل، قدّوس از قیاس موصوف نه معلول،
معروف نه معقول، پیدا نه مجهول. و چون وی نه معلوم، عقل در او معزول و فهم در او
حیران، هستی دیدنی او را ذات و صفات است پذیرفتنی، نه دریافتنی و شنیدنی و کیف او
نه دانستنی. میگوید: هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن خدای را تسبیح میکند و
او را بیباکی و بی‌همتایی می‌ستاید از خلق پذیرفتن و استوار گرفتن درخواست، نه دریافتن
و دانستن آن نمیخوانی که الله گفت **جَلَّ جَلَالُهُ: وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** شما تسبیح
آسمان و زمین و آب و آتش و باد و خاک و کوه و دریا و همه جانور و بیجان در نیابید
ایمان بآن واجب کرد و خلق را از دریافت آن نومید کرد. چون مخلوق را بعقل در
نمی‌یابی بعقل محض در ذات و صفات الله چه تصرف کنی؟ ظاهر می‌پذیر و باطن
می‌سپار و بمراد خدا بازگذار و سلامت بیاد دار و بدانکه الله جلّ جلاله در بیست صفت
از بیست صفت منزّه است و پاک در احدیّت از شریک و انباز پاک، در صمدیّت از
دریافت پاک، در اولیّت از ابتدا پاک، در آخریّت از انتها پاک، در قدم از حدوث پاک، در
وجود از احاطت پاک، در شهود از ادراک پاک، در قیمومیت از تغییر پاک، در قدرت از
ضعف پاک، در صبر از عجز پاک، در منع از بخل پاک، در انتقام از حقد پاک، در جبروت

از جور پاک، در تکبر از بغی پاک، در منع از بخل پاک، در انتقام از حقد پاک، در جبروت از جور پاک، در تکبر از بغی پاک، در غضب از ضجر پاک، در صنع از حاجت پاک، در کید از غرور پاک، در حیا از ندم پاک، در مکر از حیلت پاک. در تعجب از استنکار پاک، در بقا از فنا پاک. اینست صفات خالق بی ضد و ند، بی شبیه و بی نظیر. و صفات مخلوق اینست که: اضداد آن را قرین است با حیات او ممات، با قدرت او عجز، با قوت او ضعف، با منع او بخل، با غضب او ضجر، با مکر او حیلت، با انتقام او حقد تا بدانی که کرده چون کردگار نیست و صفات خالق چون مخلوق نیست، و خدای را در ذات و صفات و کبریا و عزت مثل و مانند نیست لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ كَارِ أَنْتَ كَرْد، حَكْمَ أَنْتَ كَه در ازل راند. خلعت آنست که در ازل داد. قسمتی رفته نه فزوده و نه کاسته یکی را بآب عنایت شسته، و یکی را بمیخ ردّ و ابسته. حکمی بی میل و قضایی بی جور، یکی را در دیوان سعد نام ثبت کرد و بر لطف ازلی قبول کرد و علل در میانه نه. یکی را در جریده اشقیای نام ثبت کرد و زَنَارَ رَدِّ بر میان بست و از درگاه قبول و اقبال براند و زهره دم زدن نه. «قوم طلبوه فخذلهم، قوم هربوا منه فادرکهم»، قومی شب و روز در راه طلب هیچ نیاسوده و در مجاهدات و ریاضات خویشتن را نحیف و نزار گردانیده و دست ردّ بسینه ایشان باز نهاده که: «الطَّلَبُ رَدٌّ وَ الطَّرِيقُ سَدٌّ».

قومی در بتکده معتکف گشته و لات و هبل مسجود خود گردانیده و نداء عزّت از بهر ایشان پپای شده که: «انتم لی و انا لکم» که شما آن من اید و من آن شما. ابراهیم خواص گفت: در بادیه وقتی بتجرید میرفتم، پیری را دیدم بر آن گوشه نشسته و کلاهی بر سر نهاده و بزاری و خواری میگریست. گفتم: یا هذا؟ تو کیستی؟ گفت: من ابو مرّة ام گفتم: چرا می‌گری؟ گفت: کیست بگریستن سزاوارتر از من؟! چهل هزار سال بر آن درگاه خدمت کرده‌ام و در افق اعلی از من مقدّم تر کس نبود، اکنون تقدیر الهی و حکم غیبی بنگر که مرا بچه روز آورده؟!!

یا سائلی کیف کنت بعدی لقیّت ما ساءنی و سرّه
ما زلت اختال فی وصال حتّی امنت الزّمان مکره

صَالِ عَلِيَّ الصَّدُورِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِمَّا شَهِدَتْ ذَرَّةٌ

آن گه گفت: ای خواصّ نگر تا بدین جهد و طاعت خویش غرّه نباشی که کار بغایت و اختیار اوست نه بجهد و طاعت بنده. بمن یک فرمان آمد که آدم را سجده کن، نکردم و آدم را فرمان آمد که از آن درخت مخور، بخورد در کار آدم عنایت بود عذرش بنهاد که: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، و در کار من عنایت نبود گفت: «أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ» زَلَّتْ او در حساب نیاوردند و طاعت دیرینه ما زَلَّتْ شمرند:

مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْوَصَالِ أَهْلًا فَكُلُّ أَحْسَانِهِ ذُنُوبٌ

قوله تعالی: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ جَای دیگر گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ این دو آیت یکی نسخ است، یکی منسوخ. یکی اشارتست بواجب امر، یکی اشارت است بواجب حقّ. واجب امر بیامد و واجب حقّ را منسوخ کرد، زیرا که حقّ جلّ جلاله بنده را که مطالبت کند، بواجب امر کند، تا فعل او در عفو آید که اگر او را بواجب حقّ بگیرد طاعت هزار ساله با معصیت هزار ساله یک رنگ آید. اگر همه انبیاء و اولیاء و اصفیاء و همه عارفان و محبّان بهم آیند، آن کیست که طاقت آن دارد که بحقّ او جلّ جلاله قیام کند یا جواب حقّ او باز دهد؟! امر او متناهی است، امّا حقّ او متناهی نیست زیرا که بقاء امر بقاء تکلیف است و تکلیف در دنیاست که دنیا سرای تکلیف است، امّا بقاء حقّ بقاء ذات است و ذات متناهی نیست، پس بقاء حقّ متناهی نیست واجب امر برخیزد، امّا واجب حقّ برنخیزد دنیا درگذرد، نوبت امر با وی درگذرد امّا نوبت حقّ هرگز درنگذرد. امروز هر کسی را سودایی در سر است که در امر می نگرند. انبیاء و رسل بنبوّت و رسالت خویش می نگرند، فریشتگان بطاعت و عبادت خویش می نگرند، موحدان و مجتهدان و مؤمنان و مخلصان بتوحید و ایمان و اخلاص حال خویش می نگرند. فردا چون سرادقات حقّ ربوبیت باز کشند، انبیاء با کمال حال خویش حدیث علم خود در باقی کنند. گویند: لَا عِلْمَ لَنَا! ملائکه ملکوت صومعه های عبادت خود آتش در زندند، گویند: «ما عبدناک حقّ عبادتک!» عارفان و موحدان گویند: «ما عرفناک حقّ معرفتک!» و الله اعلم بالصواب.

۶۵- سورة الطلاق - مدنية

۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر. إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون زنان را دست بازدارید.

فَطَلُّوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ ایشان را در پاکی از حیض دست بازدارید، پیش از پاسیدن.

وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ و سه پاکی ایشان می شمارید از حیض عدت را وَ اتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خشم و عذاب خداوند خویش. لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ بیرون مکنید ایشان را از خانه‌ها. وَ لَا يَخْرُجْنَ و بیرون نیایند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ مگر که فاحشه‌ای بر ایشان درست گردد.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَ اِین اندازه‌هایی است که اللّٰه نهاد. وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ هر که اندازه‌های اللّٰه درگذارد. فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ بر خود ستم کرد لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱) ندانی مگر که اللّٰه پس ناساختن کاری نو آورد و مهر.

فَإِذَا بَلَغَ أَجَلُهُنَّ چون آن زنان بکران عدت خویش رسند، فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ باز آرید ایشان را و نگه دارید بنیکویی.

أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا دست باز دارید بنیکویی وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ و گواه کنید دو مرد راست استوار را از میان خویش. وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ وَ بیای دارید گواهی دادن از بهر خدای. ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ باین سخن که با شما میگویند و باین حکم پند میدهند. مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ هر کس را که بگردد بخدای و روز رستاخیز. وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ وَ هر که پرهیزد از ناپسند اللّٰه. يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) اللّٰه او را بیرون آمد سازد و فرج.

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ و روزی دهد او را از جایی که بنیوسد. وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ هر که پشت باللّٰه باز کند و کار باو بسپارد. فَهُوَ حَسْبُهُ اللّٰه بسنده اوست که او را بکس نیازمند نکند. إِنَّ اللّٰهَ بِالْعُمْرَةِ الْبَالِغَةِ أَمْرِهِ فرمان اللّٰه پیش شدنی است. قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) اللّٰه هر چیز را اندازه‌ای و هنگامی نهاد.

وَ اللَّائِي يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ آن زنان که از پیری نومید گشته اند از حیض از

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا بِجَشِيدِنَا كَرَانِي وَ نَاگَوَارِي بِدِ سِرَانجَامِي خَوِيش.

وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) وَ سِرَانجَامِ اِيْشَانِ زِيَانِ كَارِي بُوْد.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا سَاخَتِ اِيْشَانِ رَا اِللهَ عَذَابِي سَخْتِ، فَاتَّقُوا اللهَ بِتَرْسِيْدِ اَزْ خُشْمِ خِدَايِ وَ عَقُوْبَتِ اُو. يَا اُوْلِيْ اَلْاَلْبَابِ (۱۰) اِيْ خِرْدَمَنْدَانِ اَلَّذِيْنَ اَمَّنُوْا اِيْ گِرُوِيْدِگَانِ. قَدْ اَنْزَلَ اللهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرًا بِرِ شِمَا فِرُو فِرِسْتَادِ اللهُ اَزْ خَوِيْشِ سَخْنِي وَ يَادِي.

رَسُوْلًا يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ يَبْعَمْرِيْ تَا بِرِ شِمَا مِيْخَوَانِدِ. اَيَاتِ اللهُ مُبِيْنَاتٍ سَخْنَانِ اللهُ رُوْشَنِ كِرْدِه وَ پِيْدَا فِرُو فِرِسْتَادِه. لِيُخْرِجَ اَلَّذِيْنَ اَمَّنُوْا وَ عَمَلُوْا الصَّالِحَاتِ تَا بِبِيْرُوْنِ اَرْدِ گِرُوِيْدِگَانِ نِيْكَ كِرْدَارَانِ. مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ اَزْ تَارِيْكِهِيْهَا بِرُوْشِنَايِي. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ هَرِ كِه بَگِرُوْد بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا وَ كِرْدَارِ نِيْكَ كِنْدِ. يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا اَلْاَنْهَارُ دِرْاَرْدِ اُو رَا دِرِ بَهِسْتِهِيْ زِيْرِ دِرْخْتَانِ اَنِ جَوِيْهِيْهَا رُوَانِ. خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا جَاوِيْدَانِ دِرِ اَنِ. قَدْ اَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللهُ اُو رَا زَادِ وَ سَاخْتِ كِرْدِ رُوْزِيِيْ نِيْكَو.

اللهُ الَّذِيْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ اللهُ اُوْسْتِ كِه بِبِيْاْفِرِيْدِ هَفْتِ اَسْمَانِ وَ مِّنَ اَلْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ اَزْ زَمِيْنِ هَمِ چِنْدَانِ. يَنْزِلُ اَلْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ فِرُو مِيْاْيِدِ فِرْمَانِ هَايِ اُو مِيْاْنِ اَسْمَانِ هَا وَ زَمِيْنِ هَا. لِيَتَعْلَمُوْا اَنَّ اللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ تَا بِدَانِيْدِ كِه اللهُ تُوَانَسْتِ بِرِ هَرِ چِيْزِ. وَ اَنَّ اللهُ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲) وَ اللهُ مِيْدَانِدِ وَ مِيْرَسِدِ بِهَرِ چِيْزِ چِنَانِ كِه اَنِ چِيْزِ.

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است: سورة الطلاق گویند و سورة النساء القصری، و باجماع مفسران مدنی است، جمله به مدینه فرو آمده هزار و شصت حرف است و دویست و چهل و نه کلمه و یازده آیت است و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الطلاق مات فی سنة رسول الله».

قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ افْتَحِ اللهُ تَعَالَى السُّورَةَ بِخُطَابِ نَبِيِّهِ (ص) وَ خَصَّه بِالنِّدَاءِ لِأَنَّهُ السَّيِّدُ الْمَقْدَمُ. ثُمَّ جَمَعَ الْخُطَابَ وَ عَمَّ بِالْأَمْرِ فَقَالَ: إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فِيهِ أَرْبَعَةُ أَقْوَالٍ: أَحَدُهَا: أَنَّهُ خُطَابٌ لِلرَّسُولِ (ص) وَ ذَكَرَ بِلَفْظِ جَمْعٍ تَعْظِيمًا كَمَا يَخَاطَبُ الْمَلُوكَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ. الثَّانِي: أَنَّهُ خُطَابٌ لَهُ، وَ الْمُرَادُ بِهِ أُمَّتِهِ. الثَّلَاثُ: أَنَّ التَّقْدِيرَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِذَا طَلَّقْتُمْ، فَحَذَفَ لِأَنَّ الْحُكْمَ يَدُلُّ عَلَيْهِ. الرَّابِعُ مَعْنَاهُ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ إِذَا طَلَّقْتُمْ أِيْ إِذَا اَرْدْتُمْ طَلَاقَ

النساء كقوله تعالى: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ إِيَّاكُمْ إِذَا ارْتَمْتُمْ أَنْ تَقُومُوا، وَكَقَوْلِهِ: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ، إِيَّاكُمْ إِذَا ارْتَمْتُمْ قَوْلَهُ. فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ إِيَّاكُمْ فِي طَهْرٍ مِنْ غَيْرِ جَمَاعٍ يَعْنِي لَطَهْرَهُنَّ الَّذِي يَحْصِيْنَهُ مِنْ عَدَّتِهِنَّ وَ لَا تَطَّلَقُوهُنَّ لِحَيْضِهِنَّ الَّذِي لَا يُعْتَدُونَ بِهِ زَمَانَ الْعِدَّةِ وَ أَحْضُوا الْعِدَّةَ إِيَّاكُمْ أَحْضُوا الْإِطْهَارَ لِلْعِدَّةِ وَ أَحْفَظُوهَا وَ هُنَّ ثَلَاثَةٌ إِطْهَارًا لِتَعْلَمُوا وَقْتَ الرَّجْعَةِ لِأَنَّ الرَّجْعَةَ أَمَّا تَجُوزُ فِي زَمَانِ الْعِدَّةِ. وَ مَعْنَى الطَّلَاقِ حُلُّ عَقْدِ النِّكَاحِ وَ الْعِدَّةُ وَ الْعِدَّةُ وَ الْعِدَّةُ وَ أَحَدُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ يُقَالُ: عَدَّ كَذَا وَ اعْتَدَّ. وَ قُرِئَ فِي الشَّوَادِ طَلَّقُوهُنَّ لِقَبْلِ عَدَّتِهِنَّ وَ قَبْلِ الشَّيْءِ مَا أَقْبَلَ مِنْهُ فَيَكُونُ الْمَعْنَى طَلَّقُوهُنَّ فِي أَوَّلِ طَهْرِهِنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجَامَعُوهُنَّ. وَ فِي سَبَبِ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا مَا رَوَى قَتَادَةُ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَفْصَةَ فَاتَتْ إِلَى أَهْلِهَا فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ وَ قِيلَ لَهُ: رَاجِعْهَا فَانَّهَا صَوَامَةٌ قَوَامَةٌ وَ هِيَ أَحَدَى أَزْوَاجِكَ وَ نَسَائِكَ فِي الْجَنَّةِ وَ قَالَ السُّدِّيُّ: نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ وَ ذَلِكَ فِيهِمَا

رَوَى مَالِكٌ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ أَنَّهُ: طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حَائِضٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَسَأَلَ عَمْرُ بْنُ خَطَّابٍ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «مَرَهُ فَلِيرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيَمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرَ ثُمَّ تَحِيضُ ثُمَّ تَطْهَرَ ثُمَّ إِنْ شَاءَ امْسِكْ بَعْدَ وَ إِنْ شَاءَ طَلَّقْ قَبْلَ أَنْ يَمْسَ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ»

وَ رَوَاهُ سَالِمٌ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ قَالَ: مَرَهُ فَلِيرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيَطْلُقْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا. وَ رَوَاهُ يُونُسُ بْنُ جَبْرِ وَ أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ وَ لَمْ يَقُولَا ثُمَّ تَحِيضُ ثُمَّ تَطْهَرُ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الطَّلَاقَ فِي حَالِ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ بَدْعَةٌ. وَ كَذَلِكَ فِي الطَّهْرِ الَّذِي جَامِعَهَا فِيهِ. وَ الطَّلَاقُ السُّنِّيُّ إِنْ يُطَلَّقُ فِي طَهْرٍ لَمْ يَجَامِعْهَا فِيهِ. وَ هَذَا فِي حَقِّ امْرَأَةٍ تَلْزِمُهَا الْعِدَّةُ بِالْإِقْرَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَطْوِيلِ الْعِدَّةِ إِذْ بَقِيَةِ الْحَيْضِ لَا تَحْتَسِبُ. فَأَمَّا إِذَا طَلَّقَ غَيْرَ الْمُدْخُولِ بِهَا فِي الْحَالِ الْحَيْضِ، أَوْ طَلَّقَ الصَّغِيرَةَ الَّتِي لَمْ تَحْضِ قَطُّ وَ الْآئِسَةَ وَ الْحَامِلَ بِبِقِيْنٍ لَا بَدْعَةَ فِي طَلْقِهَا أَصْلًا. وَ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَةً فِي حَالِ الْحَيْضِ أَوْ فِي طَهْرٍ جَامِعَهَا فِيهِ قَصْدًا يَعْصِي اللَّهُ تَعَالَى وَ لَكِنْ يَقْسَعُ الطَّلَاقُ لِأَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَمَرَ ابْنَ عَمْرٍ بِالْمَرَاجَعَةِ وَ لَوْلَا وَقُوعُ الطَّلَاقِ لِمَا أَمَرَهُ بِالْمَرَاجَعَةِ وَ إِذَا رَاجِعْهَا فِي حَالِ الْحَيْضِ يَجُوزُ أَنْ يُطَلَّقَ فِي الطَّهْرِ الَّذِي يَعْقِبُ تِلْكَ الْحَيْضَةَ قَبْلَ الْمَسِيْسِ كَمَا رَوَاهُ يُونُسُ بْنُ جَبْرِ وَ أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ وَ مَا رَوَاهُ نَافِعٌ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ ثُمَّ لِيَمْسِكْهَا

حتّى تطهر ثمّ تحيض ثمّ تطهر فهو محمول على الاستحباب يستحبّ تأخير الطّلاق الى الطّهر الثّانى حتّى لا تكون مراجعته ايّاهما للطّلاق و لا بدعة فى الجمع بين الطّلاقات الثّلاث حتّى لو طلق امرأته فى حال الطّهر ثلاثا يكون بدعيا و لكنّ الاولى التفریق حذرا من النّدم و هو قول الشافعى و احمد و ذهب بعضهم الى أنّه بدعة و هو قول مالك و اصحاب الرأى .
وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ اِذَا كَانَ الْمُسْكِنُ الَّذِي طَلَّقَهَا فِيهِ لِلزَّوْجِ لَا يَجُوزُ اِنْ يَخْرِجُهَا مِنْهُ وَ اِذَا كَانَ الْمُسْكِنُ الَّذِي طَلَّقَهَا فِيهِ بَعْدَ الطَّلَاقِ اِلَى اِنْقِضَاءِ الْعِدَّةِ وَ لِأَنَّهُنَّ كُنَّ يَسْكُنْنَ وَ لَيْسَتْ بِاِضَافَةِ مَلِكٍ وَ لَا يَخْرُجْنَ بِاخْتِيَارِ اِنْفُسِهِنَّ قَبْلَ اِنْقِضَاءِ عِدَّتِهِنَّ فَانْ خَرَجَتْ الْمَعْتَدَّةُ لِغَيْرِ ضَرُورَةٍ اَوْ حَاجَةٍ اِثْمَتْ . فَانْ وَقَعَتْ ضَرُورَةٌ بَانَ خَافَتْ هَدْمًا اَوْ غَرَقًا لَهَا اِنْ تَخْرُجُ اِلَى مَنْزَلٍ آخَرَ وَ كَذَلِكَ اِنْ كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ مِنْ بَيْعِ غَزَلٍ اَوْ شَرَى قَطْنٍ فَيَجُوزُ لَهَا الْخُرُوجُ نَهَارًا وَ لَا يَجُوزُ لَيْلًا .

و اذا لزمته العدة فى السفر تعدد ذاهبة و جائية. قوله: إَلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ اِلِستثناء عند الجمهور من الجملة الاولى و التقدير: لا تخرجوهنّ الا ان يأتين بفاحشة مبيّنة و هى الزنا عند اكثرهم، اى تخرج لاقامة الحدّ عليها ثمّ ترد الى منزلها يروى ذلك عن ابن مسعود و قال ابن عباس: الفاحشة ان تبدو على اهل زوجها فيحلّ.

اخراجها. ميگوید: زن معتده را از خانه شوهر که در آن خانه عده میدارد بیرون مکنید تا عده وی بسر آید مگر که زنا بر وی درست شود، او را بیرون کنند تا حدّ شریعت بر وی برانند. آن گه او را با خانه خود فرستند. یا زنی بد زبان باشد که شوهر را و کسان وی را ستوهی نماید، آن گه بیرون کردن وی با خانه دیگر روا باشد. سدی گفت: الفاحشة نفس الخروج و المعنى الا انّ تفحش فتخرج، اى من خرجت فقد اتت بفاحشة. بیرون نیابند از خانه مگر که ببدکرد و زشتی و نافرمانی خود راضی باشند و همداستان و این فاحشه بر خود روا دارند. وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يَعْنِي: ما ذكر من سنة الطلاق و ما بعدها وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ اى استحقّ عقاب الله. لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا يُوَقِّعُ فِي قَلْبِ الزَّوْجِ مِرَاجِعَتَهَا بَعْدَ الطَّلَاقِ وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى اِنْ الْمُسْتَحَبَّ اِنْ يَفْرُقُ الطَّلَاقِ وَ لَا يُوَقِّعُ الثَّلَاثَ دَفْعَةً وَاحِدَةً حَتَّى اِذَا نَدِمَ اِمْكِنْتَهُ الْمِرَاجِعَةَ .

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ اى اشرفن على انقضاء عدتهنّ. فَأَمْسِكُوهُنَّ اى راجعوهنّ «بِمَعْرُوفٍ» اى

بالمهر و النّفقه و الكسوة و حسن الصّحبة و المعاشرة و قيل: فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ هُوَ أَنْ لَا يَرِيدَ بِالرَّجْعَةِ ضَرَارَهَا. أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ يَعْنِي: بِإِيْفَاءِ الصَّدَاقِ وَ الْمُنْعَةِ، وَ قِيلَ: يَتْرَكُهَا حَتَّى تَبَيَّنَ بِانْقِضَاءِ الْعِدَّةِ هَذَا كَقَوْلِهِ: «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ». وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدَلٍ مِنْكُمْ أَيْ ذَوِي عَدَالَةٍ. تَقُولُ: رَجُلٌ عَدْلٌ، وَ رَجُلٌ ذُو عَدَلٍ، أَيْ أَشْهَدُوا عَلَى الرَّجْعَةِ أَوْ الْفِرَاقِ وَ هُوَ أَمْرٌ نَدْبٌ وَ اسْتِحْبَابٌ كَقَوْلِهِ: وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ كَقَوْلِهِ: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ». ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ يَعُودُ إِلَى جَمِيعِ مَا فِي الْآيَةِ مِنْ حُكْمِ الطَّلَاقِ وَ الْعِدَّةِ وَ السَّكْنَى. وَ قِيلَ: يَعُودُ إِلَى إِقَامَةِ الشَّهَادَةِ كَقَوْلِهِ: «وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ». وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا تَأْوِيلُهُ: مَنْ يَطْلُقُ الْبَتَّةَ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ سَبِيلًا إِلَى الْمَرَاجَعَةِ، وَ قِيلَ: هُوَ عَامٌّ، أَيْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ وَ مِنَ الْعِقَابِ إِلَى الثَّوَابِ وَ مِنَ الْجَحِيمِ إِلَى النَّعِيمِ.

وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ أَيْ يُوَسِّعُ عَلَيْهِ أَمْرَ الْمَعِيشَةِ مِنْ حَيْثُ لَا يَتَوَقَّعُهُ. مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِ: إِبْنُ آيَةِ دَر شَأْنِ عَوْفِ بْنِ مَالِكِ اشْجَعِي فَرُو آمِدَ، مَرْدِي دَر وِيشِ بُوَدِ وَ پَسْرِي دَاشْتِ، مَشْرَكَانِ أَوْ رَا اسِيرِ گَرْفَنْدِ وَ عَوْفِ بَر خَاسْتِ پِيشِ مِصْطَفَى (ص) آمِدِ وَ اَز دَر دِلِ بِنَالِيدِ، يَكِي اَز غَمِ فَرَزَنْدِ وَ دِيگَرِ اَز بِي كَامِي وَ دَر وِيشِي رَسُولِ خُدا كَگفتِ، تَسْكِينِ دِلِ وَ يِ رَا: «مَا امْسِي عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَا مَدَّ دَر خَانَانِ آلِ مُحَمَّدٍ امشَبِ هِيچِ بَر گِي وَ كَامِي نَبُودِ، مَگَرِ مَدِّي طَعَامِ، آنِ گِه كَگفتِ: يَا عَوْفُ: «اتَّقِ اللَّهَ وَ اصْبِرْ وَ اكْثِرْ مِنْ «قَوْلِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

عَوْفِ بَخَانِه بَاز شَدِ، اَهْلِ خَوِيشِ رَا كَگفتِ: رَسُولِ خُدا مَا رَا بَتَقُوِي وَ صَبْرِ مِيفَرَمَايِدِ وَ بَگفتار: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». اَهْلِ وَ يِ كَگفتِ: نِيكُو مَدَاوَاتِي كِه دَر دِ مَا رَا فَرَمُودِ، وَ نِيكُو مَر هَمِي كِه اَنْدُوه مَا رَا سَاخْتِ. پَسِ اَنْچِه رَسُولِ فَرَمُودِ بَر كَارِ گَرْفَنْدِ، يَكِ چَنْدِ، تَا نَاگَاهِ اَنْ پَسْرِ اَز دَر اِيْشَانِ بَاز آمِدِ بَا گَلِهْ اِي گُوسْفَنْدَانِ. وَ قَطَارِي شْتَرَانِ كَگفتِ: اَنْ خُواجِه كِه مَرَا اسِيرِ گَرْفَتِه بُوَدِ، اَز مِنْ غَافِلِ گَشْتِ وَ اِيْنِ گُوسْفَنْدَانِ وَ شْتَرَانِ بَر اَنْدَمِ دَر حَالِ غَفْلَتِ اِيْشَانِ پَسِ عَوْفِ اَز رَسُولِ خُدا (ص) پَر سِيْدِ كِه مَا رَا اِيْنِ غَنِيْمَتِ كِه پَسْرِ اُورِدِ حَلَالِ بَاشِدِ يَا نَه؟ رَسُولِ خُدا (ص) كَگفتِ: شَمَا رَا حَلَالِ اسْتِ وَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ دَر شَأْنِ اِيْشَانِ آيَةِ فَرَسْتَادِ كِه وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ رُويِ اَبُو ذَرِ

قال: قال رسول الله (ص): «أنتى لا علم آية لو اخذ بها الناس لكفتهم: و مَنْ يُتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ فما زال يقولها و يعيد ها».

و قال صلى الله عليه و سلم: «من اكثر الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجا و من كل

ضيق مخرجا

و يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.

و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اى من يفوض امره الى الله و يثق به فى اموره فهو حسبه و كافييه.

قال النبى (ص): «لو أنكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماسا و تروح بطانا».

و قال الربيع: ان الله قضى على نفسه ان من توكل عليه كفاه و من آمن به هداه، و من اقرضه جازاه، و من وثق به انجاه، و من دعاه لباه. و تصديق ذلك فى كتاب الله: و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ و مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». قوله: إن الله بالغ أمره اى منفذ امره و ممض فى خلقه قضاءه. قرأ حفص عن عاصم: بالغ أمره بالاضافة، اى يبلغ ما يريد. قال مسروق: فى هذه الآية ان الله بالغ امره توكل العبد عليه او لم يتوكل، غير ان المتوكل عليه يكفر عنه سيئاته و يعظم له اجرا. قوله: قد جعل الله لكل شىء قدراً اى جعل لكل شىء من الشدة و الرخاء اجلا و ميقاتا ينتهى اليه لا يتأخر عنه و لا يتقدم عليه. هذا كقوله: «لكلُّ أجلٍ كتابٌ» و فى دعاء عيسى بن مريم: «يا

من لم يعجل شيئا انا و قدره»

و القدر و القدر فى اللغة واحد.

و اللَّائِي يَسْنَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمُ الْمَحِيضُ و الْحِيضَةُ و الْحَيْضُ قال ابو طالب لرسول الله (ص):

و مبراً من كل غبر حية و فساد مرضعة و داء مغيل

و اذا نظرت الى اسرة وجهه برقت كبرق العارض المتهلل

و اللَّائِي يَسْنَنُ يعنى: اللواتى قعدن عن الحيض فلا يرجون ان يحضن. إن ارنبتم اى

شككتكم فى حكمهنّ وَ اللَّائِي يَسْنَنَ فلم تدرؤا ما الحكم فى عدّتهنّ. فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ ذلك انّ معاذ بن جبل سأل النّبى (ص) فقال: قد عرفنا عدّة الّتى تحيض فما عدّة الّتى لا تحيض؟ فبيّن الله تعالى الحكم فى ذلك. فقال رجل: يا رسول الله: فما عدّة الصّغير الّتى لم تحض؟ فنزل: وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ يعنى: الصّغار، اى حكم عدّة الصّغيرة الّتى لم تحض بعد بمنزلة الكبيرة الّتى قد بيّست. فقام آخر، فقال يا رسول الله فالحوامل ما عدّتهنّ؟ فنزل: وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اى عدّتهنّ ان يضعن حملهنّ، فاذا وضعت الحامل حملها انقضت عدّتها مطلّقة كانت او متوفى عنها زوجها، و ان كان وضع الحمل بعد موته فى ساعة واحدة فان جاءت باكثر من ولد فقبل انقضت عدّتها بالاول و قيل بالآخر.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فى امر الطّلاق يسهّل عليه امره و اتاه اليسر فى جميع احواله.

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ اى ما ذكر من احكام العدّة حكم الله.

أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ من اللّوح المحفوظ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فى اجتناب معاصيه. يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا قال بعضهم: امر بالتّقوى فى احكام الطّلاق ثلاث مرّات و وعد فى كلّ مرّة نوعا من الجراء فقال أوّلا: يجعل له مخرجا يخرج منه ما دخل فيه و هو يكرهه و يتح له محبوبه من حيث لا يحتسب و لا يتأمّل و قال فى التّانى: يجعل له من أمره يسرا اى يسهّل عليه الصّعب من امره و يتيح له خيرا ممّن طلقها ان كان الطّلاق من جهتها. و التّالث وعد عليه افضل الجزاء و هو ما يكون فى الآخرة من النّعماء قوله: أَسْكِنُوهُنَّ يعنى: مطلّقات نساءكم. مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ من صلة اى اسكنوهنّ. حَيْثُ سَكَنْتُمْ. مِنْ وَجْدِكُمْ اى سعتكم و طاقتكم، يعنى: على قدر ما يجده احدكم ان كان موسرا يوسّع عليها فى المسكن و النّفقه و ان كان فقيرا فعلى قدر الطّاقة وَ لَا تُضَارُوهُنَّ اى لا تؤذوهنّ. لِتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ مساكنهنّ فيحتجن الى الخروج. وَ إِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فيخرجن من عدّتهنّ.

فصل

اعلم ان المعتدّة الرّجعية تستحقّ على الرّوج النّفقة و السّكنى ما دامت فى العدّة و نعنى بالسّكنى مؤنة السّكنى فان كانت الدّار الّتى طلقها فيها ملكا للرّوج يجب على الرّوج ان يخرج و يترك الدّار لها مدة عدّتها و ان كانت باجارة فعلى الرّوج الاجرة و ان كانت عارية

ورجع المعبر فعليه ان يكترى لها دارا تسكنها فاما المعتدة البائنة بالخلع او بالطلاق الثالث او باللعان فلها السكنى حاملا كانت او حائلا عند اكثر اهل العلم و روى عن ابن عباس انه قال لا سكنى الا ان تكون حاملا و هو قول الحسن و الشعبي، و اختلفوا فى نفقتها، فذهب قوم الى انه لا نفقة لها الا ان تكون حاملا. روى ذلك عن ابن عباس و هو قول الحسن و عطاء و الشعبي و به قال الشافعى و احمد و منهم من اوجبها بكل حال. روى ذلك عن ابن مسعود و هو قول النخعى و به قال الثورى و اصحاب الرأى و ظاهر القرآن يدل على انها لا تستحق الا ان تكون حاملا لان الله تعالى قال: **وَ اِنْ كُنَّ اُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**. و اما المعتدة عن وطى الشبهة و المنسوخ نكاحها بعيب او خيار عتق فلا سكنى لها و لا نفقة و ان كانت حاملا، و المعتدة عن وفاة الزوج لا نفقة لها حاملا كانت او حائلا، و اختلفوا فى سكنائها، و للشافعى فيه قولان: احدهما: لا سكنى لها بل تعتد حيث تشاء و هو قول على و ابن عباس و عايشه و به قال عطاء و الحسن و هو قول ابى حنيفة. و القول الثانى: لها السكنى و هو قول عمر و عثمان و ابن مسعود و عبد الله بن عمر و به قال مالك و الثورى و احمد و اسحاق.

قوله: **فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ** اولادكم منهن فأتوهن أجورهن على ارضاعهن اولادكم. و **وَأْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ** اى و ليقبل بعضكم من بعض اذا امره بمعروف و المعروف هاهنا ان لا يقصر الرجل فى نفقة المرأة التى ترضع ولده و لا يؤثر عليها غيرها لان الوالدة ارف بولدها من غيرها به و لا تقصر المرأة فى رضاع ولدها و القيام بشأنه فحق كل واحد منهما ان ياتمر فى امر الولد بمعروف و لا يقصد الضرار.

وَ اِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فِى الرِّضَاعِ و الاجرة فابى الزوج ان يعطى المرأة رضاها و ابت الام ان ترضعه فليس له اكرهاها على ارضاعه لكنه يستأجر للصبي مرضعا غير امه و ذلك قوله: **فَسْتَرْضِعْ لَهُ اُخْرَى**.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ على قدر غناه. **وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ اِى ضَيْقٍ** عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله من المال **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا مَا اَتَاهَا اِى** لا يوجب الله على نفس ان تنفق الا بقدر ما اعطاها من الرزق و المال. **سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا** و عدهم بسط الرزق عليهم بعد ما كانوا فيه من الضيق و الشدة فى زمان النبى (ص) و لقد انجز لهم وعده.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ مَعْنَاهُ: وَكَمْ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ: عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ أَيْ عَصَتْ وَطَغَتْ
 عَمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ مَا أَمَرَ بِهِ رُسُلُهُ. قِيلَ: هُمْ قَوْمٌ عَذَّبُوا بِمَعْصِيَتِهِمْ وَ تَعَذَّبَهُمْ فِي الطَّلَاقِ.
 فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا أَيْ نَاقَشْنَاهَا فِي الْحِسَابِ وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا الْمَعْنَى: عَجَلْنَا لَهَا
 الْعَذَابَ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْرَاضِ وَ الْإِسْقَامِ وَ السَّيْفِ وَ تَسْلِيْطِ الْأَعْدَاءِ عَلَيْهِمْ. وَ قِيلَ: فِيهِ تَقْدِيمٌ
 وَ تَأْخِيرٌ، أَيْ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ نَحَاسِبُهَا حِسَابًا شَدِيدًا فِي الْقِيَامَةِ وَ جَاءَ
 بِلَفْظِ الْمَاضِي لِلتَّحْقِيقِ كَأَكْثَرِ الْفِظَائِ الْقِيَامَةِ.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا أَيْ وَخَامَةً عَاقِبَةَ أَمْرِهَا فِي الدُّنْيَا. وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا فِي الْآخِرَةِ
 «خَسْرًا» أَيْ خَسَارًا وَ هَلَاكًا. خَسَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيَهُمْ، ثُمَّ فَسَّرَ فَقَالَ: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا
 شَدِيدًا يَعْنَى: عَذَابَ النَّارِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ احْذَرُوا مَعَاصِيَهُ. يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا يَا ذَوِي
 الْعُقُولِ الْمُؤْمِنِينَ. لَبَّ كُلِّ شَيْءٍ: خَالِصُهُ. وَ قِيلَ: اللَّبُّ: الْقَلْبُ. قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا يَعْنَى
 الْقُرْآنَ.

«رَسُولًا» مَنْصُوبٌ بِأَضْمَارِ فِعْلِ أَيْ وَ أَرْسَلَ رَسُولًا. وَ قِيلَ «ذِكْرًا» أَيْ ذَا ذِكْرٍ وَ شَرَفٍ وَ هُوَ
 الرَّسُولُ نَفْسُهُ. وَ قِيلَ: هُوَ جِبْرَائِيلُ (ع). وَ انْتَصَبَ رَسُولًا عَلَى الْبَدَلِ مِنَ الذِّكْرِ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ
 أَيْ الرَّسُولُ يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ. آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ اللَّهُ، وَ قِيلَ: لِيُخْرِجَ الرَّسُولَ. الَّذِينَ آمَنُوا
 وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ أَيْ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ وَ مِنَ الْجَهْلِ إِلَى الْعِلْمِ وَ
 مِنَ النَّارِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مِنَ الضَّلَالِ إِلَى الرَّشَادِ وَ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَى الْحَقِّ. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ
 يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا
 أَيْ ثَوَابًا جَمِيلًا فِي الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ: رِزْقًا مِنَ الْمَطَاعِمِ وَ الْمَشَارِبِ.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ أَجْمَعِ الْمَفْسَّرُونَ عَلَى أَنَّ السَّمَاءَ سَبْعَ
 غُلُظِّ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ وَ بَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ وَ سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ، وَ فِي
 كُلِّ سَمَاءٍ نَوْعٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَسْبَحُونَ اللَّهَ وَ يَمَجِّدُونَهُ وَ يَقُدِّسُونَهُ وَ اخْتَلَفُوا فِي الْأَرْضِ عَلَى
 اقْوَالٍ: أَحَدُهَا أَنَّ الْأَرْضَ وَاحِدَةٌ وَ قَوْلُهُ: «مِثْلَهُنَّ» أَيْ فِي الْخَلْقِ لَا فِي الْعَدَدِ، وَ لَيْسَ فِي
 الْقُرْآنِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا سَبْعٌ، وَ الثَّانِي أَنَّ الْمَرَادَ بِهَا الْأَقَالِيمَ سَبْعَةً وَ الدَّعْوَةُ شَامِلَةٌ جَمِيعُهَا. وَ
 الثَّلَاثُ أَنَّهَا سَبْعٌ أَرْضِينَ مَتَّصِلَةٌ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ الْحَائِلُ بَيْنَ كُلِّ أَرْضٍ وَ أَرْضٍ بَحَارٌ لَا يُمْكِنُ
 قَطْعُهَا وَ لَا الْوُصُولُ إِلَى الْأَرْضِ الْأُخْرَى وَ لَا تَصِلُ الدَّعْوَةُ إِلَيْهِمْ. وَ الرَّابِعُ: أَنَّهَا سَبْعٌ أَرْضِينَ

بعضها فوق بعض متصلة لا فرجة بينها. و الخامس: ان بين كل واحدة منها الى الأخرى مسيرة خمس مائة عام كما جاء في ذكر السماء. و في كل أرض منها خلق حتى قالوا في كل أرض آدم و حوا و نوح و ابراهيم و هم يشاهدون السماء من جانب ارضهم و يستهدون الضياء و قيل: جعل الله لهم نور يستضيئون به. و قوله: وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ اى و خلق من الارض مثلهن يتنزل الأمر بينهما اى بين السماء و الارض يريد الامر و النهى و الرسل و الوحي و قيل: «بينهن» اى بين كل سماء و سماء و ارض و ارض. و الامر: القضاء و القدر. و قيل: يريد بالامر الوقائع و الحوادث التى تحدث و كل واحد منهما امر و شأن من الله يتنزل بحكمه و قضاءه و علمه. و قيل: هو ما يدبر فيهن من عجيب تدبيره فينزل المطر و يخرج النبات و يأتى بالليل و النهار و الشتاء و الصيف و يخلق الحيوان على اختلاف هياتها و انواعها و ينقلهم من حال الى حال. «لَتَعْلَمُوا» ايها الناس. ان الله على كل شىء قدير لا يعجزه شىء و لا يمتنع عليه ما يريد. و قوله: لَتَعْلَمُوا اللام متعلق بالخلق، و قيل: متعلق بقوله «يتنزل». و ان الله قد أحاط بكل شىء علماً الاحاطة: العلم البالغ تجده فى مواضع من القرآن و من اسماء الله المحيط و فى قصة الهدد احطت بما لم تحط به، اى علمت ما لم تعلمه. و قال عز و جل: و لا يحيطون به علماً لانه عز و جل يعلم و لا يدرك حده و لا قدره. و اما قوله عز و جل: «أَحِيطَ بِهِمْ وَ أُحِيطَ بِتَمَرِهِ» فهو الهلاك يأتى مجهولاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم من تحقق به و صدق فى اقواله ثم فى اعماله، ثم فى احواله، ثم فى انفاسه، فصدقه فى القول الا يقول الا عن برهان، و صدقه فى العمل الا يكون للبدعه عليه سلطان، و صدقه فى احواله ان يكون على كشف و بيان، و صدقه فى انفاسه ان لا يتنفس الا عن وجود كعيان. نام خداوندی لطیف نشان، کریم پیمان، قدیم احسان، روشن برهان نام خداوندی داننده هر چیز، سازنده هر کار، دارنده هر کس نام خداوندی که کس را با وی انبازی نه، و کس را از وی بی نیازی نه، و فعل وی بیداد و بازی نه، نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و ندید، فهمها فرا حجاب عزت وی رسید برسید عقلها از دریافت کیف او برمید. اى خداوندی که دانای هر ضمیری، سرمایه

هر فقیری، چاره رسان هر اسیری، عاصیان را عذر پذیری، افتادگان را دستگیری، در
صنع بی نظیری، در حکم بی مشیری، در ملک بی وزیری، علیم و خبیری، سمیع و
بصیری، قادر و مقتدر و قدیری:

جمالک فائق البدر المنیر و ریحک دونه نشر العبیر
و حبک خامر الاحشاء حتی جری مجری السرائر فی الضمیر
ای من سگ کوی تو اگر بیذیری.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلُّوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ الْآيَةَ..: بیان حکم طلاقست و هر چند که
طلاق در شرع مباحست، الله تعالی دشمن دارد زیرا که سبب فراقست. مصطفی (ص)
فرمود: «انَّ مِنْ ابْغَضِ الْحَالِلِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقَ»

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُّ مِنْهُ الْعَرْشُ وَإِيْمَا امْرَأَةً
سَأَلْتُ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ».

رسول خدا فرمود، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نكاح كنيد، زن خواهيد، و طلاق مگويد و
فراق مگويد که از طلاق و فراق عرش عظيم بلرزد و هر آن زن که بی گزندی و بی
رنجی از شوهر خویش طلاق جوید بوی بهشت بمشام وی نرسد. نکاح سبب وصلت
است و الله وصال دوست دارد، و طلاق سبب فرقت است و الله فراق دشمن دارد. عالم
فراق را دیوار از مصیبت است، دریای فراق را آب خونابه حسرت است. روز فرقت را
آفتاب نیست و شب قطیعت را روز نیست، اگر هیچ شربت بودی تلختر از فرقت فراق بر
دست آن مطرود درگاه ابلیس، نهادندی از لعنت جامی ساختندی و از قطیعت و فرقت در
و شراب افکندند و بر دست او نهادند، جمله درکشید که جرعتی ازو بسر نیامد عبارت این
بود که: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ بزرگان دین گفته اند که: دو قدح از غیب در آمد
یکی این بود که: «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» دیگر «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» آن قدح کفر پر
شربت فراق بود و این قدح رحمت پر شربت وصال بود. قدح رحمت از کف اقبال با
بدرقه فضل بجان مصطفی عربی فرستاد صلوات الله و سلامه علیه. يقول الله تعالى: وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

و قدح کفر از دست عدل بنعت اذلال به ابلیس مهجور دادند، گفتند: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ

وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» رابعه عدوی گفته که: کفر طعم فراق دارد و ایمان لذت وصال، و آن طعم و این لذت فردای قیامت پدید آید که در آن صحراء هیبت و عرصه سیاست قومی را گویند: «فراق لا وصال له». و قومی را گویند: «وصال لا نهیة له». سوختگان فراق همی گویند:

فراق او ز زمانی هزار روز آرد بلای او ز شبی صد هزار سال کند

افروختگان وصال همی گویند:

سرای پرده وصلت کشید روز نواخت بطبل رحلت بر زد فراق یار دوال.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ در روزگار خلافت عمر خطاب، رضی الله عنه، مردی بیامد و از عمر تولیت عمل خواست، تا در دیوان خلافت عامل باشد. عمر گفت: قرآن دانی؟ گفت: ندانم که نیاموخته‌ام.

عمر گفت: ما عمل بکسی ندهیم که قرآن نداند. مرد بازگشت و جهدی و رنجی عظیم بر خود نهاد در تعلیم قرآن بطمع آنکه عمر او را عمل دهد. چون قرآن بیاموخت و یاد گرفت برکات قرآن خواندن و دانستن آن او را بدان جای رسانید که در دل وی نه حرص ولایت ماند نه تقاضای دیدار عمر پس روزی عمر او را دید، گفت: یا هذا هجرتنا؟ ای جوانمرد چه افتاد که یکبارگی هجرت ما اختیار کردی؟ گفت: یا امیر المؤمنین تو از آن مردان نباشی که کسی روا دارد که هجرت تو اختیار کند، لیکن قرآن بیاموختم و چنان توانگر دل گشتم که از خلق و از عمل بی نیاز شدم.

عمر گفت: آن کدام آیتست که ترا بدین درگاه بی نیازی درکشید؟ گفت: آن آیت که در سورة الطلاق است: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. آن گه گفت: مخرجا من شبهات الدنيا و غمرات الموت و من شدائد يوم القيامة، هر که تقوی شعار و دثار خود گردانید، از سه کار با صعوبت پر فتنه خلاص یافت و ایمن گشت: یکی شبهات دنیا، دیگر غمرات و سكرات مرگ، سوم شدائد احوال و احوال قیامت.

قوله تعالى: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ تَوَكَّلْ آفتابی است که از برج سعادت تابد، بادی است که از سرای قرب وزد، بویی است که بشارت وصل آرد. منزلی شریف است و

مقامی بزرگوار، و درجه‌ای است که دست هر بی قدری بر قدّ او نرسد. و بصر هر مختصر همّتی او را در نیابد. آن جوانمردان که قدم در میدان توکل نهادند ساکنان عالم قرآن بودند، سلاطین جهان هدایت، مستان شربت نیستی. عظیم روشی داشتند که دنیا در راه ایشان افتاد با وی انس نگرفتند. سمعها را صمام برنهادند تا هیچ نباید شنید. دیده‌ها از هر چه نشان حق نداشت باز بستند.

خوی از جهان و جهانیان باز کردند، گفتند: یکی را خوانیم و یکی را دانیم، از همه عالم او ما را بسنده، و همه کارها را سازنده. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ این خود خطاب عموم است عامّه خلائق از اهل تکلیف در تحت این خطاب شوند. باز مصطفی عربی را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مرکز اقبال است و منبع افضال، خطاب تخصیص کرد، گفت: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ای حاکم عالم قضا و ای ساکن سرای رضا، ای محمد مصطفی، رازی که گویی همه با من گوی که از رازت آگاه منم. با من نشین که ناگزیرت منم. همه مرا دان و مرا خوان که من همه ترا میخوانم. گفتار بنی آدم از سر زیانست و گفتار تو از میان جان است. دریغی بود که با ایشان گویی همه با من گوی که قدر تو من دانم. ای مهتر، آفرینش بحرمت و بزرگی قدم تو بیای است، گر نه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم:

گر نه سببش تو بودی ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب.

رَبِّ الْعَالَمِينَ ببعثت او بر عالمیان منت نهاد، گفت: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ما این مهتر عالم و سیّد ولد آدم بشما فرستادیم تا شما را از ما یادگاری باشد، نامه ما بر شما خواند، پیغام ما بشما رساند، گم شدگان را با راه نجات خواند. مهجوران را از زحمت هجران براحتم وصال آرد. سرپرده کفر و ضلالت براندازد، بساط شریعت و حقیقت بگستراند. ای محتشمان عالم و ای محترمان اولاد آدم و ای عقلاء عرب و عجم، خدمت و حشمت او را میان بندید عزّ و مرتبت و رفعت از متابعت و موافقت و مبايعت او جویید، دل در شفاعت او بندید.

بندگی او زندگی ابد دانید. مهتر دوده آدم اوست، سالار جمله اهل عالم اوست، شرح محکم او را نسخ نه، عقد مبرم او را فسخ نه، اَمّت محترم او را مسخ نه، عزّ دولت نبوّت او با ابد پیوسته، شرف رسالت او با ازل بسته که: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطّین» نیکو سخنی که آن عزیزی در نظم آورده و گفته:

دیو را دیوی فروریزد همی در عهد تو آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟
نی تو درّی بودی اندر بحر جسمانی یتیم؟ فضل ما تاجیت کرد از بهر فرق انبیا؟!

۶۶- سورة التحريم - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پیغامبر. لِمَ تَحْرَمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ چرا حرام میکنی و می‌بندی آنچه الله حلال کرد ترا و بگشاد؟. تَبْنَعِي مَرَضَاتِ اَزْوَاجِكَ باین که میکنی، خشنودی زنان خود میجویی و الله غفورٌ رَحِيمٌ (۱) الله آمرزگاری مهربانست.

قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ اَیْمَانِكُمْ الله تقدیر کرد و باز انداخت باز گشادن تنگی سوگندان شما. و اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ و الله یار شماست. وَ هُوَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ (۲) و او دانای است راست دانش.

وَ اِذْ اَسْرَ النَّبِیُّ رَاذِیًّا بِرَاىِٕهِ اِلَیَّ اَزْوَاجِهِ حَدِیثًا بِاِیْکِیْ اَزْ نِسَائِهِ خَوِیْشِ سَخَنِی. فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهٖ چُونِ اَنْ زَنْ اَنْ سَخَنْ بَغَفْتُ دِیْگَرِیْ رَا، وَ اَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَیْهِ و الله او را آگاه کرد از آن عَرَفَ بَعْضَهُ وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ لِحْتِیْ اَزْ قِصَّهِ بَاذِیْ عِتَابِ و بعضی باز نگفت. فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهٖ چُونِ اَنْ زَنْ رَا خَبِرَ كَرْدَ بَاذِیْ قَالَتْ مَنْ اَنْبَاكَ هَذَا؟ گفت: ترا این خبر که کرد؟ قَالَ نَبَّأَنِی الْعَلِیْمُ الْخَبِیْرُ (۳) گفت: خبر کرد مرا آن دانا و آگاه

اِنْ تَتَّوْبَا اِلَیَّ اللّٰهُ اِگر باز گردید بتوبه هر دو. فَقَدْ صَعَتْ قُلُوْبُكُمْ هَسْتِ جَاىِ اَنْكَهٗ دِلْهَیْ شَمَا بَغَسْتَهٗ اَزْ طَاعَتِ و از رسول. وَ اِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ و اگر هم پشت شوید بر او. فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ الله از سوی اوست و یار اوست.

وَ جَبْرِیْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ جَبْرِیْلُ یار اوست و همه نیکان و گرویدگان.

وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرٌ (۴) و فریشتگان پس از آن همه یاران اواند.

عَسَى رُبُّهُ سَزَاةٌ و ناچاره رسول را از خداوند. اِنْ طَلَّقْتَنِّ اِگر طلاق دهد شما را. اَنْ یُبْدِلَهُ که او را بدل دهد از شما. اَزْوَاجًا خَیْرًا مِنْكُنَّ زَنَانِیْ بِهٖ اَزْ شَمَا. «مُسْلِمَاتٍ» خَوِیْشْتِنِ رَا فَرْمَانَ بَرْدَارِیْ دَادِگَانَ «مُؤْمِنَاتٍ» گرویدگان «قَانِتَاتٍ» بفرمان برداری ایستادگان. «تَابِتَاتٍ» از خطای خویش بازگردندگان. «عَابِدَاتٍ» خدای پرستندگان. «سَائِحَاتٍ» روزه داران «تَبِیَّاتٍ» شوی اندگان. «وَ اَبْكَارًا» (۵) دوشیزندگان.

وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و ايشان را گفتند: در روید هر دو در آتش. مَعَ الدَّٰخِلِينَ (۱۰) با دیگر دوزخیان که می در روند.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِثْلَ زِدِ اللَّهِ گرویدگان را در ایمنی ایشان از گزند کفر خویشاوندان برستاخیز امْرَأَاتِ فِرْعَوْنَ مِثْلَ زِدِ بَرْنِ فرعون إِذْ قَالَتْ رَبِّ اَنْ گه که گفت: خداوند من اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مرا بنزدیک خویش خانه‌ای ساز در بهشت. وَ نَجَّيْنَا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و باز رهان مرا از فرعون و کردار او. وَ نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) و باز رهان مرا از این قوم ستمکاران.

وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران. اَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا آن زن که پاک داشت فرج خویش فَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا دمیدیم در آن از روح خویش وَ صَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهُ و بپذیرفت و استوار گرفت سخن خداوند خویش را و نامه او. وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ (۱۲) و از فرمانبرداران بود.

التوبة الثانية

این سوره سیزده آیت است، دویست و چهل و شش کلمه، هزار و صد و شصت حرف. جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة یا ایها النبی لم تحرم اعطاه الله توبة نصوحا».

قوله: یا ایها النبی لِمَ تَحْرِمُ ما اَحَلَّ اللهُ لَكَ هذا اشد ما عوتب به رسول الله (ص) فی القرآن. حق تعالی و تقدس عتاب میکند رسول خویش را که چرا حرام میکند بر خود آنچه ما حلال کرده‌ایم ترا؟ اکنون خلاف است میان علماء تفسیر که آن چه بود که رسول بر خود حرام کرد؟ قومی گفتند: سریت وی بود، ماریة القبطیة، مادر ابراهیم نبی (ص)، بیرون مدینه در نخلستان در سرایی مقام داشت که زنان رسول نمی خواستند که در مدینه با ایشان نشینند، و گاه گاه رسول خدا از بهر طهارت بیرون شدی و او را دیدی و سبب تحریم وی آن بود که رسول هر شبانروزی نوبت داشت بحجره‌ای از حجره‌های زنان، در نوبت حفصه دختر عمر خطاب، حفصه دستوری خواست تا بزیارت پدر شود. رسول خدا (ص) او را دستوری داد و خانه خالی گشت. کس فرستاد و ماریه را بخواند و ساعتی با

وی خلوت داشت.

حفصه باز آمد و رسول را با ماریه خالی دید، بگریست و کراهیت نمود که حرمت من برداشتی و در نوبت من و حجره من با ماریه خلوت ساختی. رسول خدا (ص) گفت: «أیست هی جاریتی احلّها الله لی؟»

این چه ضحرت و دلتنگی است؟ نه کنیزک منست و الله مرا حلال کرده؟ اکنون خاموش باش که از بهر دل تو و برای رضای تو او را بر خود حرام کردم، و نگر که این حدیث پوشیده داری و با هیچ زن از زنان من نگویی. جاء فی التفسیر: انه حرّمها علی نفسه فی الحال و حلف ان لا یطأها شهرا. بعضی مفسران گفتند: این قصّه در نوبت و حجره عایشه (رض) رفت. عایشه حاضر نبود و حفصه بدو در رسید. رسول (ص) او را گفت: این حدیث با عایشه مگوی و از همه زنان من پوشیده دار. حفصه آن ساعت از رسول پیذرفت که پوشیده دارد. بعد از آن بیرون آمد و با عایشه بگفت. عایشه در خشم شد و ضحرت نمود و با رسول (ص) گفت: ا فی یومی و حجرتی ما فعلت هذا باحد من ازواجک؟ رسول (ص) آن ساعت ماریه را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که: در حجره هیچ زنان خود نشود و زنان در این قصّه بگفت و گوی آمدند. و یاران همه بترسیدند، پنداشتند که رسول همه زنان را طلاق داد. ایشان نیز همّت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا بیست و نه روز بگذشت و رسول (ص) بحجره‌ها و نوبتهای ایشان باز گشت و ربّ العالمین رسول را عتاب کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزک را چرا بر خود حرام کردی؟ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللهُ لک؟ قومی گفتند: رسول خدا (ص) عسل بر خود حرام کرد و سبب آن بود که در خانه زینب بنت جحش الاسدیة عکّه‌ای عسل بود، بعضی خویشان وی بهدیه برده بودند، و رسول (ص) حلوا و عسل دوست داشتی و هر روز وی را عادت بود که بامداد بهمه حجره‌ها بگشتی و ایشان را بیرسیدی. در خانه زینب درازتر می‌بود که عسل پیش وی می‌نهاد و می‌خورد. عایشه را و حفصه را غیرت آمد، آن دراز نشستن وی بنزدیک زینب، و ایشان هر دو دوست یکدیگر بودند، بهم برساختند که چون رسول خدا درآید، آن گه که از خانه زینب بازگشته بود و عسل خورده گوئیم از تو بری مغافیر می‌آید و مغافیر صمغی است که ازو بویی ناخوش دمد و رسول (ص) بوی ناخوش

سخت کراهیت داشتی لآنکه یأتیه الملک و نیز با بعضی زنان دیگر بگفتند که: چون رسول (ص) درآید با وی همین گوئید. چون رسول این سخن بیبایی از ایشان می شنید، گفت: من عسل خورده ام مگر آن نحل که عسل نهاده عرفط خورده بود، آن گه سوگند یاد کرد که نیز نخورم و بر خود عسل حرام کردم.

رب العالمین آیت فرستاد که: لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ. و قیل: حلف یمینا فحرّمها بها فامر بالكفارة فی الیمین. و قیل: حرّمها علی نفسه من غیر یمین.

و كان التّحریم موجبا لكفارة الیمین. قال المفسّرون قصّة العسل اسند و قصّة ماریة اشبه. تَبْنَعِي مَرَضَاتِ اَزْوَاجِكَ اى تبتغى بتحریمها مراد ازواجك. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ غفر لك ما فعلت من التّحریم.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ اِيْمَانِكُمْ الفرض: التّقدير، لذلک سمّیت المقدّرات الفرائض لما فيها من الاعداد و الانصاء، من ذلك قوله عزّ و جلّ: سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا اى فرضنا فيها يعنى: قدرنا، و التّقدير: هو تحديد حدّ الزّنا مائة جلدة و حدّ القاذف ثمانين جلدة. و منه قوله تعالى: اَوْ تَفْرِضُوا لِهِنَّ فَرِيضَةً اى تقدروا لهنّ مهرا مقدّرا. و التّحلة: التّحليل. و التّعلة: التّعليل، و كذلك التّبصرة و التّدكرة، و هذا الفرض هو التّحليل بما فى سورة المائدة و هو الاطعام و الكسوة و العتق و الصّوم. و قوله: تَحِلَّةَ اِيْمَانِكُمْ اى كفارة ايمانكم، سمّیت الكفارة تحلة لانّها تحلّل الحرج. وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ اى سيّدكم و متولّى اموركم له ان يتعبّدكم بما يشاء. وَ هُوَ الْعَلِيمُ بما كان من النّبى (ص) و من نسائه. الْحَكِيمُ حكم له بكفارة الیمین و التّحليل لما حرّمه على نفسه. قیل: انه صلّى الله عليه و سلّم كفرّ بعق و عاود ماریة.

وَ اِذْ اَسْرَ النَّبِيُّ اى كلم النّبى (ص) فى سرّ الى بعض ازواجه، و هى حفصة، «حديثا». و هو تحریم جاريتيه او ما كان حرّم على نفسه ممّا احلّه الله له.

و قیل: حلف ان لا يبطأ جاريتيه. فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ اى اخبرت حفصة بالحديث الذى اسرّ اليها رسول الله (ص) صاحبيتها يعنى عائشة. وَ اَظْهَرَهُ اللَّهُ الهاء ضمير النّبى (ص)، اى اطلع الله نبيّه على ان حفصة قد انبأت بذلك عائشة. «عَرَفَ بَعْضُهُ وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ اى اخبر النّبى (ص) حفصة بعض ذلك الحديث «وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ» فلم يعرفها اياه و لم يخبرها به على وجه الكرم و الاغضاء. قال ابن عيينة ما ناقش كريم قطّ. و قال الحسن ما استقصى

کریم قَطُّ. معنی آیت آنست که: رسول خدا (ص) در بدو این قصه با حفصه دو سخن گفته بود: یکی حدیث ماریه و تحریم وی و دیگر حدیث خلافت که بعد از من خلافت ابو بکر و عمر را خواهد بود. گفتار این دو حدیث پوشیده دار و بر کس آشکارا مدار حفصه. هر دو سخن با عایشه بگفت.

ربّ العالمین رسول خویش را (ص) خبر داد که حفصه سرّ تو آشکارا کرد و آنچه تو گفتی که پوشیده دار با عایشه بگفت. پس رسول (ص) حفصه را عتاب کرد و بعضی از آنچه با عایشه گفته بود باز گفت و بعضی باز نگفت. حدیث تحریم ماریه باز گفت و حدیث خلافت باز نگفت و در پوشیدگی بگذاشت، نمی خواست که منتشر شود.

اینست که الله گفت: عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ. کسایبی «عرف» بتخفیف خواند بر معنی وعید، ای جازی علیه کمال تقول: قد عرفت ما صنعت. یعنی: ساجازیک علیه. این چنانست که پاریسیان گویند از سر غضب و تهدید: آری بدانستم فعل تو، یعنی که پاداش فعل تو بتو رسانم. رسول خدا (ص) با حفصه همین گفت و پاداش وی آن بود که او را طلاق داد و با خانه پدر فرستاد.

عمر خطاب گفت: لو كان في آل الخطاب خير لما طلقك رسول الله. مقاتل گفت: رسول خدا او را طلاق نداد، لکن همت کرد که او را طلاق دهد جبرئیل (ع) آمد و گفت: لا تطلقها فانها صوامة قوامة و انها من نسائك في الجنة عَرَفَ بَعْضُهُ عتاب است و أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ مسامحت است هم بیم داد و هم مسامحت کرد. فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ أَي نَبَأَ النَّبِيَّ حَفْصَةَ بِذَلِكَ الْحَدِيثِ «قالت» حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا؟

ای من اخبارک بانّی افشیت السّرّ؟.

«قال» النّبی، (ص): نَبَأَنِي الْعَلِيمُ بسرّاتر عبادۀ و ضمائر قلوبهم.

«الخَبِيرُ» بجميع الامور لا يخفي عليه شيء.

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ إِيْنِ خُطَابِ بَا عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ اسْتِ وَ جَوَابِ شَرْطِ مَحْذُوفِ اسْتِ، إِيْ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَهَذَا الْوَاجِبُ. لِأَنَّ قُلُوبَكُمْ قَدْ زَاغَتْ وَ مَالَتْ عَنِ الْحَقِّ وَ اسْتَوْجِبْتُمَا التَّوْبَةَ. قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: مَالَتْ قُلُوبَكُمْ بَانَ سَرَّ كَمَا مَا كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ تَحْرِيمِ جَارِيَتِهِ. مَيِّگُودِ: إِنْ تَتُوبَا كُنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ دَانَ يَكْدِيگَرُ بِإِذْنِ رَسُولِ خُودَا سَزَايَ شَمَا وَ وَاجِبُ بَرِ

شما اینست که دل‌های شما از راستی بگشته است، که آنچه رسول خدا کراهیت داشت و برنج دل وی بازگشت از تحریم ماریه شما بآن شادی نمودید. و إِنَّ تَظَاهِرًا عَلَيْهِ قَرَأَ اهل الكوفة تظاهرا بتخفيف الظاء، و الآخرون بتشديدِها ای تتعاوننا علی اذی النَّبِیِّ (ص). فلا یضُرُّه تظاهِرُ کما علیه.

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَلِيَّهِ وَ ناصره. «و جبریل» معینه. وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ابا بکر و عمر وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ای مع ذلك. «ظهير» ای اعوان متظاهرون علی من یؤذیه. و قوله «ظهير» واحد بمعنی الجمع كقوله: «وَ حَسَنٌ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا».

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ ای واجب من الله ان طلقك رسولہ. أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ ای خاضعات لله بالطاعة «مؤمنات» مصدقات بتوحيد الله. «قَاتِنَاتٍ» مطيعات لله مصلیات «تائبات» راجعات من الذنوب.

«عابدات» موحّدات. «سائحات» صائمات سَمَى الصَّائِمِ سَائِحًا لِأَنَّهُ يَسْبَحُ فِي النَّهَارِ بِلَا زَاد. و قيل: مهاجرات، و قيل: «سائحات» ای يسحن معه حيث ما ساح.

«تَيِّبَاتٍ» یعنی آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون. «وَأَبْكَارًا» مريم بنت عمران امّ عيسى (ع) یعنی: لو طَلَّقَكُنَّ بعثناهما له. قيل: الآية واردة في الاخبار عن القدرة لا عن الكون، لِأَنَّهُ قَالَ: «إِنْ طَلَّقَكُنَّ» و قد علم أَنَّهُ لَا يَطْلُقُهُنَّ هَذَا كقوله: وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ و هذا اخبار عن القدرة لا ان في الوجود امة هي خير من امة محمد (ص).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا ای مروهم بالخير و انهوهم عن الشرّ و عَمَلُوهُمْ وَ ادَّبُوهُمْ تَقْوَهُمْ بِذَلِكَ. نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ ای حطبها و ما توقد به الناس. اقتصر علی ذکر الناس دون الجنّ، لِأَنَّ الْمَقْصُودَ فِي الْآيَةِ تَحْذِيرَ الْإِنْسِ. «وَ الْحِجَارَةُ» هي حجارة الكبريت لِأَنَّهَا أَشَدُّ حَرَارَةً. و يحتمل ان يريد بها الاصنام المعبودة دليله انكم و ما تعبدون من دون الله حسب جهنم «عليها» ای علی النار «ملائكة» موكلون و هم الزبانية التسعة عشر و اعوانهم. «غِلَاطٌ شِدَادٌ» ای غلاظ الاقوال شداد الافعال. و قيل: غلاظ الخلقة شداد اقوياء، يعملون بارجلهم كما يعملون بايديهم، لم يخلق الله فيهم الرحمة يدفع الواحد منهم بالدفعة الواحدة سبعين الفا في النار لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ فِي عَقُوبَةِ الْكُفَّارِ. وَ يَفْعَلُونَ مَا

يُؤْمَرُونَ مِنْ غَيْرِ تَأْخِيرٍ وَزِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ. وَدَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى وَجُوبِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ فِي الدِّينِ لِلِقَرَبِ فَلِاقْرَبِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ الْقَوْلَ هَاهُنَا مُضْمَرٌ أَيْ يُقَالُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِذْ لَا يَقْبَلُ مِنْكُمْ الْعِتْدَارُ، نَظِيرُهُ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِرَتُهُمْ. إِنَّمَا تُجْزَوْنَ بِالْآخِرَةِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ عَنْ عَاصِمٍ «نُصُوحًا» بِضَمِّ النَّوْنِ وَهُوَ مُصَدَّرٌ نَصَحَ نَصْحًا وَنُصُوحًا، أَيْ تَوْبَةً ذَاتَ نَصَحٍ وَنُصُوحٍ، تَنْصَحُ صَاحِبَهَا بِتَرْكِ الْعُودِ إِلَى مَا تَابَ مِنْهُ. وَقِرَاءَةُ الْعَامَّةِ بِفَتْحِ النَّوْنِ مِثْلَ صَبُورٍ وَشُكُورٍ وَمَعْنَاهُ: الْخَالِصُ الصَّادِقُ. يُقَالُ: نَصَحَ الشَّيْءُ إِذَا خَلَصَ وَنَصَحَ لَهُ: أَخْلَصَ لَهُ الْقَوْلُ. وَقَالَ الزَّجَّاجُ: هُوَ مِنَ النَّصْحِ وَهُوَ الْخِيَاطَةُ وَالْمَنْصُوحُ وَالنَّصَاحُ الْإِبْرَةُ وَالنَّصَّاحُ خَيْطُ الْخِيَاطِ كَانَ التَّوْبَةُ سَمِّيَتْ نَصُوحًا لِأَنَّهَا تُخَيِّطُ مَا يَخْرُقُ الذَّنْبُ. وَفِي الْخَبَرِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «الْمُؤْمِنُ وَاهٍ رَاقِعٌ فَطَوْبِي لِمَنْ مَاتَ عَلَى رَقْعَةٍ».

رَوَى عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: التَّوْبَةُ النَّصُوحُ إِنْ يَتُوبُ ثُمَّ لَا يَعُودُ إِلَى الذَّنْبِ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ. وَقَالَ الْكَلْبِيُّ: التَّوْبَةُ النَّصُوحُ إِنْ يَسْتَغْفِرُ بِاللِّسَانِ وَيَنْدِمُ بِالْقَلْبِ وَيَمْسِكُ بِالْبَدَنِ. وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: هِيَ تَوْبَةٌ مَقْبُولَةٌ وَ لَا تَقْبَلُ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا ثَلَاثٌ: خَوْفٌ إِنْ لَا تَقْبَلُ، وَرَجَاءٌ إِنْ تَقْبَلُ، وَادِمَانُ الطَّاعَاتِ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْوَرَّاقُ: هِيَ إِنْ تَضَيَّقَ عَلَيْكَ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَ تَضَيَّقَ عَلَيْكَ نَفْسُكَ كِتَابَةَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الزَّقَاقُ الْمِصْرِيُّ: هِيَ رَدُّ الْمَظَالِمِ وَاسْتِحْلَالُ الْخُصُومِ وَادِمَانُ الطَّاعَاتِ. وَقَالَ ذُو النَّوْنِ: عَلَامَتُهَا ثَلَاثٌ: قَلَّةُ الْكَلَامِ، قَلَّةُ الطَّعَامِ، وَقَلَّةُ الْمَنَامِ. وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هِيَ: تَوْبَةُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، لِأَنَّ الْمُبْتَدِعَ لَا تَوْبَةَ لَهُ بِدَلِيلٍ

قَوْلِهِ (ص): «حَجَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ صَاحِبٍ بَدْعَةٍ إِنْ يَتُوبُ»

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ إِنْ تَبْتِمُمْ. وَيُدْخِلِكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ أَيْ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ فِي يَوْمٍ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ، أَيْ لَا يَذَلُّهُ وَ لَا يَهِينُهُ وَ لَا يَشُورُهُ فِيمَا يَشْفَعُ وَ لَا يَقَعُ خَلْفَ فِيمَا وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ. وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ لَا يُخْزِيهِمْ أَيْضًا. وَقِيلَ: تَمَّ الْكَلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ: وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ

يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ أَي يَحِيطُ بِهِمْ نُورَ أَعْمَالِهِمْ إِذَا مَشَوْا عَلَى الصِّرَاطِ. وَقِيلَ: أَرَادَ بِقَوْلِهِ وَبِأَيْمَانِهِمْ أَي وَبِأَيْمَانِهِمْ كَتَبَهُمُ الَّتِي فِيهَا بَشَارَتُهُمْ بِالْجَنَّةِ. وَفِي التَّفْسِيرِ أَنَّ نُورَهُمْ مَتَفَاوِةٌ عَلَى حَسَبِ أَعْمَالِهِمْ مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ نُورُهُ إِلَى مَسَافَةِ بَعِيدَةٍ يَسْعَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ نُورُهُ لَا يَتَعَدَّى مَوْضِعَ قَدَمِهِ وَهَذَا عِنْدَ جَوَارِهِمْ عَلَى الصِّرَاطِ. يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمَمْنَا لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَنَّمَا يَقُولُونَ ذَلِكَ إِذَا طَفَعِيَ نُورُ الْمُنَافِقِينَ وَبِيقُونَ فِي الظُّلْمَةِ فَيَخَافُونَ أَنْ يَطْفَأَ نُورَهُمْ أَيْضًا.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ بِاللِّسَانِ وَأَظْهَرِ الْحِجَّةَ.

وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ لَا تَلَايِنُهُمْ وَلَا تَضَعُفٌ فِي مَجَاهِدَةِ الْكُفَّارِ وَمَقَاتِلَتِهِمْ وَجِدَالِ الْمُنَافِقِينَ وَمَحَاجَّتِهِمْ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ عَايِدٌ عَلَى الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا، ثُمَّ أَخْبَرَ تَعَالَى عَنْ مَقَامِهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَمَا أَعَدَّ لَهُمْ، فَقَالَ: وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِسُّ الْمَصِيرِ. قِيلَ: النَّفَاقُ أَمْرٌ مُسْتَتِرٌ فِي الْقَلْبِ وَلَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ (ص) سَبِيلٌ إِلَى مَا فِي الْقُلُوبِ مِنَ النَّفَاقِ وَالْإِخْلَاصِ إِلَّا بَعْدَ إِعْلَامٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَأَمَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَجَاهِدَةِ مَنْ عَلِمَهُ مُنَافِقًا بِإِعْلَامِ اللَّهِ آيَاهُ بِاللِّسَانِ دُونَ السِّيفِ لِحَرَمَةِ تَلَفُّظِهِ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَأَنْ يَجْرَى عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْمُسْلِمِينَ مَا دَامَ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ يَمُوتَ.

قَوْلُهُ: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَاتُ نُوحٍ وَامْرَأَاتُ لُوطٍ خَتَمَ السُّورَةَ بِمَا يَعُودُ إِلَى أَوْلِيَّاهَا مِنْ وَعْظِ نِسَاءِ النَّبِيِّ وَأَعْلَامَهُنَّ أَنْ اتَّصَلَهُنَّ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) لَا يَدْفَعُ عَنْهُنَّ الْعَذَابَ كَمَا لَمْ يَدْفَعْ وَلَمْ يَنْفَعِ امْرَأَةَ نُوحٍ وَاسْمُهَا وَعَدْلَةٌ وَامْرَأَةَ لُوطٍ وَاسْمُهَا وَاهِلَةٌ، وَأَمَّا يَنْفَعُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ، كَأَنَّا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَتُهُمَا بِالنَّفَاقِ وَابْطَانِ الْكُفْرِ وَافْشَاءِ اسْرَارِهِمَا. كَانَتْ امْرَأَةُ نُوحٍ تَقُولُ أَنَّهُ مَجْنُونٌ وَتَخْبِرُ الْجَبَابِرَةَ بِأَيْمَانٍ مِنْ آمَنَ بِهِ لِيَقْتُلُوهُ وَيَفْتَنُوهُ. وَكَانَتْ امْرَأَةُ لُوطٍ تَخْبِرُ الْقَوْمَ إِذَا آتَاهُ ضَيْفٌ لِيَتَعَرَّضُوا لَهُ بِالْفُجُورِ وَلَمْ يَكُنْ خِيَانَتُهُمَا فِي الْفَرْجِ، فَقَدْ عَصَمَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَ مِنْ ذَلِكَ. فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَي لَمْ يَغْنِيَا عَنْ امْرَأَتَيْهِمَا مِنَ اللَّهِ دَفْعَ عَذَابِهِ. وَقِيلَ أَدْخُلَا أَي قِيلَ: لَزُوجَتِي نُوحٍ وَلُوطٍ أَدْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ أَي يُقَالُ لِهَمَا فِي الْقِيَامَةِ. وَذَكَرَ بِلَفْظِ جَمْعِ الْمَذْكَرِ لِأَنَّهُنَّ لَا يَنْفَرْنَ بِالدَّخُولِ وَإِذَا اجْتَمَعَا فَالغلبة للذكور. وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: مِنَ الْقَاتِلَتَيْنِ.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتُ فِرْعَوْنَ نَصَبَ قَوْلُهُ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ بَدَلًا مِنْ قَوْلِهِ مِثْلًا. وَ

يجوز ان يكون معناه ضرب مثلا بامرأة فرعون فلما حذف الباء نصب إذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة قيل: لما آمنت امرأة فرعون امر بها فشدت باربعة اوتاد و وضعت على صدرها صخرة عظيمة، ف قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة فاراها الله بيتها في الجنة من درة و كانت الملائكة تظللها باجنحتها و قيل: لما اتوها بالصخرة: قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة فابصرت بيتها في الجنة من درة و انتزع الله روحها فلقبت الصخرة على جسد ليس فيه روح و لم تجد ألما من عذاب فرعون. و نَجَّيْنَا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ اى من كفره و شركه، و قيل: من تعذيبه، و قيل: من جزاء اعماله و هو النار.

وَ نَجَّيْنَا مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ يعنى: اهل مصر، قوم فرعون، امر الله تعالى ازواج النبى (ص) بان يسلكن سبيلها فى الايمان و الصبر لله و ترك الكفر بالله.

وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا بِعِيسَى: نفخ جبرئيل بامرنا فيه، اى فى جيب درعها و قيل: فى فرجها، و قيل: فى عيسى من روحنا المخلوقة لنا. وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا يعنى: الشرائع التى شرعها الله للعباد بكلماته المنزلة. و قيل: صدقت بعيسى و هو كلمة الله قرأ ابو عمرو و يعقوب و حفص عن عاصم و كتبه على الجمع، اراد الكتب التى انزلت على ابراهيم و موسى و داود و عيسى عليهم السلام. و قرأ الآخرون بكتابه على التوحيد و المراد به الانجيل اى قبلته منه.

وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ الْمُطِيعِينَ لِرَبِّهَا و قيل: يريد بالقانتين رهطها و عشيرتها فانهم كانوا اهل صلاح مطيعين لله .

روى عن النبى (ص) قال: «حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية امرأة فرعون.

و روى عن معاذ بن جبل: ان النبى (ص) دخل على خديجة و هى تجود بنفسها، فقال: أ تكرهين ما نزل بك يا خديجة و قد جعل الله فى الكره خيرا كثيرا، فاذا قدمت على صراتك فاقريهن منى السلام. قالت: يا رسول الله و من هن؟ قال مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم، و حليلة اخت موسى. فقالت بالرفاء و البنين.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز يمهل من عصاه فاذا رجع و ناداه اجابه و

لبّاه. فان لم يتوسّل بصدق قدمه في ابتداء امره فاذا تنصّل بصدق ندمه في آخر عمره اوسعه
 عفرا، و قبل منه عفرا، و اكمل له ذخرا، و اجزل لديه برّاً. نام خداوندی که بی نام او سخن
 مبرتر آید، و بی ذکر او گفتار مختصر آید، بی ستایش او آرایش گفتار نیست، بی آشنایی او
 روشنایی اسرار نیست. بی خدمت او تن را نظام نیست، بی نعمت او جان را قوام نیست.
 بی جود او وجود نیست. بی لطف او شهود نیست. پادشاهی که صنع او بی آلت است، و
 خواست او بی علت. کریمی که کرم او بی حدّ است، و قدرت او بی نهایت. مهربانی که
 بنده حقیر را آن محلّ نهاد که روز بیعت با وی نداء: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ كَرْدَكَ**، وقت میثاق
 تلقینش **«قَالُوا بَلَىٰ»** کرد، در لوح رقمش: **«سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ»** کرد، روز ایثار
 نصیبش: **«وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ»** کرد. اینت کرم و رحمت، اینت عنایت و شفقت! قادری
 که هر چه خواهد تواند.

از پولاد چه سخت تر؟ که بر دست داود چون موم پیچا کرد: **«وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ؟»** از زمین
 و آسمان چه گنگ تر؟ ایشان را بی زبان فرا نوا کرد که: **قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ!** از بنده عاصی
 که بیچاره تر؟ او را بخود آشنا کرد و با وی ندا کرد که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ**
تَوْبَةً نَّصُوحًا! ای گرویدگان آشنایان و دوستان همه توبت کنید، بدرگاه من باز آئید، با من
 گردید اگر شما آن کردید که از شما آید، من آن کنم که از من آید. هیچ جای معیوب
 نپذیرند مگر اینجا، باز آئید. بهیچ درگاه گناه نیامرزد مگر اینجا، پناه با من آرید. از
 نامهربانان بمهربان آئید. از درد نومیدی بامید آئید. ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، باز
 آئید. ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، باز گردید. نظیر آیت خوان: **وَ أُنَبِّئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ**
مَقَامَ آثَابٍ برتر است از مقام توبت. انابت باز گشت بنده است با خداوند خویش بدل و
هَمَّتْ، و توبت بازگشت بنده است از معصیت باطاعت. انابت چیست؟ از وادی نفاق بقدم
 صدق بوادی سکینت آمدن، و از وادی بدعت بقدم تسلیم بوادی سنت آمدن، و از وادی
 تفرّق بقدم انقطاع بوادی جمع آمدن. و از وادی دعوی بقدم افتقار بوادی تفرید آمدن. از
 وادی خرد بقدم فاقت با حق آمدن. توبت چیست؟ شفیع مطاع، وکیل دری مشفق، نائبی
 کریم، نقش گناه محو کند و حق بشفاعت او از بنده گنه کار عفو کند. دیوان بنده از
 عصیان پاک و مطهر کند، مرد تائب را با مرد بی گناه برابر کند. اینست که مصطفی (ص)

گفت: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اِفْرَحَ بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنَ الظُّمَّانِ الْوَاردِ الضَّالِّ الْوَاجِدِ الْعَقِيمِ الْوَالدِ».

میگوید: حقّ تعالی بهیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که بتوبت تائبان. رضاء او بتوبه گناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشک بی آب ناگاه بآب زلال رسد، یا همچون مسافری که در بیابانی مهلک بار و مرکب خویش گم کند، آن گه پس از نومیدی ناگاه بسر مرکب و بار خویش رسد یا چون پیر زنی نازاینده آرزومند فرزند که نایبوسان او را بشارت فرزندى نیکو سیرت، زیبا صورت، رسد در همه عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد و این سه شادی در جنب رضاء حق از توبه تائب ناچیز و متلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی هفتاد سال در خرابات معصیت کند. آن گه روزی بدردی غسلی کند. باندوهی لباس وفا درپوشد، بتشویری بمسجد درآید، بحیرتی نبتی کند بحسرتی دست بردارد، بدهشتی تکبیر گوید، در حضرت نماز و راز شود. هنوز آن نماز تمام نکرده باشد که از جلیل و جبار ندا آید با اهل ملکوت که یا گماشتگان ما، درین آسمانها، امروز همه عبادتهای خویش بگذارید. زجل تسبیح و تقدیس در باقی کنید. و عطر استغفار سوزید آن بنده برگشته ما را که با درگاه ما آمد، آن آبی که به تکلف از آن دیده دردناک او بیرون آمد، در خزانه رحمت بنهید تا فردا در عرصات قیامت رضوان را فرستیم تا دست او گیرد و گرد قیامتش برآرد و این ندا میکند که: «هذا عتبق الله» این آزاد کرده خداوند است و بمغفرت رسیده حق، برای آنکه در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر مادر در دل.

آورده‌اند: که فردا در قیامت بنده‌ای را نامه خویش بدست دهند، آن کردار آلوده خود ببیند سر در پیش افکند، اندوهی عظیم بر وی نشیند. حقّ تعالی بوی نظر رحمت کند، گوید: ای بیچاره روز فرو شده سر بر دار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت. بنده از شرم حقّ هم چنان سر در پیش افکنده میدارد تا ربّ العزّة بکرم خود گوید: بعزّت من که سر از پیش برداری و در جلال من نگری.

اگر تو در دنیا آن نکردی که من فرمودم، من امروز در روز بیچارگی و درماندگی تو آن کنم که تو خواهی قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ هر کس آن کند و از وی آن آید که سزای

وی بود. تو بی وفایی که ترا چنان آفریدم، سزای من همه وفا و کرم که صفت من اینست.
پس جام شراب قدس بر دستش نهند یک دم درکشد نعره زنان چون والهان در آن صحراء
قیامت می آید و زبان حال وی میگوید:

تَبَسُّطْنَا عَلَى الْآثَامِ لَمَّا رَأَيْنَا الْعَفْوَ مِنْ أَثَرِ الذَّنُوبِ
چون عفو تو راه جرم من پاک بیست زین پس همه در معصیت آویزم دست.

اینست که ربّ العالمین گفت: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

۶۷ - سورة الملك - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. «تَبَارَكَ» بزرگست و بزرگوار و با برکت خداوند در کردگاری و کارسازی الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ او که بدست اوست پادشاهی.

وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱) و او بر همه چیز تواناست. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰةَ او که بیافرید مرگی و زندگانی. لِيُبْلُوْكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کیست از شما نکوکارتر و هُوَ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ (۲) و اوست که تواند و تاود اما می پوشد و میا مرزد.

الَّذِي خَلَقَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا او که بیافرید هفت آسمان طبق طبق زیر یکدیگر ما تَرٰی فِيْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰوُتٍ نَّبِيْنِيْ در آفرینش رحمن چیزی فرو شده تا چیزی درمی باید فَارْجِعِ الْبَصَرَ چشَمِ خَوِيْشِ و نگرستن خویش بآن باز گردان. هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُوْرٍ (۳) تا خود هیچ شکافی بینی در آسمان یا گشادی؟.

ثُمَّ اَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتِيْنٍ باز چشم خویش و نگرستن خویش باز آر دیگر باره. يَنْقَلِبُ اِلَيْكَ الْبَصَرُ با پس آید با تو چشم از نگرستن و عیب جستن «خاسِئًا» کم آمده و با پس مانده وَ هُوَ حَسِيْرٌ (۴) و او مانده و باز ایستاده.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰءَ الدُّنْيَا بِمَصٰبِيْحٍ بِيَارَسْتِيْمِ آسْمَانِ پِيْشِيْنِ بِجِرٰغِهَا وَ جَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِلشَّيَاطِيْنِ آن را چنان کردیم تا بآن شیطاين رانند از در آسمان وَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيْرِ (۵) و ساختیم ایشان را عذاب آتش.

وَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ و ایشان راست که بنگرویدند بخداوند خویش عذاب دوزخ وَ بُسِّ الْمَصِيْرُ (۶) و بد جایگاه که دوزخ است. اِذَا الْقَوٰى فِيْهَا چُونِ اِيْشَانِ را درافکنند در آتش سَمِعُوْا لَهَا شَهِيْقًا آتَشِ را آوازی شنوند زشت صعب وَ هِيَ تَفُوْرٌ (۷) و آن میجوشد.

تَكَادُ تَمِيْزُ مِنَ الْغَيْظِ خواهد که پاره پاره گردد از خشم. كَلَّمَا اَلْقٰى فِيْهَا فَوْجٌ هر گه که

گروهی را در آن افکنند سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا بَیْرَسَدِ ایشان را عذاب سازان دوزخ. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) نیامد بشما هیچ آگاه کننده؟ و ترساننده

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ گویند: آری آمد بما آگاه کننده‌ای. فَكَذَّبْنَا دروغ زن گرفتیم او را وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و گفتیم الله هیچ چیز فرو نفرستاد إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹) نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ و گویند: اگر ما می شنیدیم چنانک زیرکان شنوند. أَوْ نَعْقِلُ یا ما در می یافتیم چنان که مؤمنان دریابند ما كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) ما در دوزخیان نمی بودیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ بگناه خویش اقرار کنند. فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱) دوری باد دوزخیان را.

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ ایشان که می ترسند از خداوند خویش نادیده لَهُمْ مَعْفَرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) ایشان را آمرزش است و مزد بزرگوار.

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ نَهَان دارید سخن خویش یا آشکارا ببانگ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) که خدای داناست بهر چه در دلهاست.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ ندادند او که دل آفرید که در دل چیست یا رهی آفرید که حال او چیست؟ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴) و اوست باریک دان دوربین آگاه و دانا.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا اوست که شما را زمین بیافرید فرو دست و فرمانبردار فَاْمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا میروید در کنارهای آن وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و میخورید از روزی او وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) و برخاست از گور رفتن راست بسوی او.

أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ ایمن می باشید ازو که در آسمان أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ که در زمین فرو برد شما را فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) آن گه زمین شما را گرداند.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ یا ایمن باشید ازو که در آسمان أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا که فرو گشاید بر شما سنگباران فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) آری بدانید که چون بود آنچه میترسانیدم از آن.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دروغزن گرفتند ایشان که پیش از ایشان بودند پیغمبران مرا

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸) چون بود و چون دیدی نشان ناخشنودی من.
 أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ نَمِي بَيْنَهُمْ وَ نَمِي نَكَرْتُمْ مَرِغَ زَبْرِ اِيْشَانِ صَافَاتٍ پَرُوَا كَرْدَه وَ
 گسترانیده وَ يَقْبِضْنَ وَ بَاز پَر فَرَاهِمَ آرَنَد پَرِيدَن رَا مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ نَگَه نَمِيدَارَد اَن
 رَا چَنان مَگَر رَحْمَن اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) که او بهمه چیز بیناست و دانا.
 اَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَا اَنْ كَيْسَتْ كَه شَمَا رَا سِپَاهَسْت يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ كَه
 شَمَا رَا يَارِي دَهْد اِگَر اللّٰهُ يَارِي نَدَهْد اِنَّ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰) نِيسْتَنَد نَاگَرُوِيْدِگَان
 مَگَر دَر فَرِيْب.

اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ يَا اَنْ كَيْسَتْ كَه شَمَا رَا رُوْزِي دَهْد اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ اِگَر اللّٰهُ رُوْزِي
 خُود بَاز گِيرَد بَلْ لَجُوا فِيْ عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱) نِيسْت جَز اَنَكَه مِي سْتِيْهَنَد دَر شُوْخِي وَ دَر
 رَمِيْدَن.

اَفَمَنْ يَمْشِيْ مُكِبًّا عَلٰى وَّجْهِهِ اَوْ كَه نَگُونَسَار مِيرُود بَر رُوِي خُوِيْش «اَهْدِي» رَاه رَاسْت تَر
 اَسْت وَ رَاسْت رَوْد سَوِيًّا يَا اَوْ كَه رُود رَاسْت وَ يَجْم عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲)
 بَر رَاه رَاسْت.

قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ پِيْغَامِبْرٍ مِّنْ گُوِي اَوْ اَنْسْت كَه بِيَا فَرِيْد شَمَا رَا پَس اَنَكَه نَبُوِيْدِ وَ جَعَلَ
 لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ وَ شَمَا رَا گُوش اَفَرِيْد وَ شَنُوَايِي وَ چِشْم وَ بِيْنايِي وَ دَل
 قَلِيْلًا مَا تَشْكُرُوْنَ (۲۳) چُون اَنَدَك بَازَادِي وَ سِپَاسْدَارِي مِي بَاشِيْد.
 قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ بَگُو اَوْ اَنْسْت كَه بِيَا فَرِيْد شَمَا رَا دَر زَمِيْن وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ
 (۲۴) وَ شَمَا رَا پِيْش اَوْ خُواْهَنَد بَرْد.

وَ يَقُولُوْنَ مَتٰى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۲۵) وَ مِي گُوِيْنَد كِي اِيْن هَن گَام رَسْتَا خِيْز كَه اِگَر
 رَاسْت مِي گُوِيْد؟

قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بَگُو دَانَش اَن چَه مِي پَر سِيْد نَزْدِيْكَ خُدايَسْت.
 وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ (۲۶) وَ مَن دَرِيْن مِيَا ن آگَا ه كَنْدَه اِي اَشْكَارَا م.
 فَلَمَّا رَاوَهُ زُلْفَةً چُون اَن رَا بِيْئَنَد اَز نَزْدِيْكَ سِيْئَتْ وَ جُوْهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِد اَنْدُوْه وَ بِيْم پِيْدا
 شُود دَر رُوِيْهَای نَاگَرُوِيْدِگَان «وَقِيلَ» وَ گُوِيْنَد اِيْشَان رَا. هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُوْنَ (۲۷)
 اِيْن اَن رُوْز اَسْت وَ اَن كَار كَه اَن رَا دَر اَن گِيْتِي اَز مَا مِي بَاز خُواَسْتِيْد وَ مِي جَسْتِيْد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَـگُو چِه بِنِیدِ اِنْ اَهْلَکَنِی اللّٰهُ وَ مَنْ مَعِیَ اِگَر اللّٰهُ مَرَا بِمِیرَانْد و هَر کِه بَا مَن اَوْ رَحْمَنَا یَا بِیخْشاید بَر مَا فَمَنْ یُجِیرُ الْکَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابِ اَلِیْمٍ ؟ اَنْ کِیْسْت کِه بَزِیْنَهَار دَارْد کَافِرَان رَا اَز عَذَابِ دَرْد نَمای؟

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ اَمَّنَّا بَگُو اَوْسْت اَنْ رَحْمَن کِه بَگَرُویدِیْم بَاو وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا وَ یَسْتِ بَاو بَاز کَرْدِیْم فَسَتَعَلَّمُوْنَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ (۲۹) آری آگَاه شَوِید کِه اَنْ کِیْسْت کِه دَر گَمراهی اَشْکَارا اسْت.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَـگُو چِه بِنِیدِ. اِنْ اَصْبَحَ مَـاؤُکُمْ غَوْرًا اِگَر اِیْن اَب شَمَا هَنگامی دَر زَمِیْن فَرُو شَوْد فَمَنْ یَأْتِیْکُمْ بِمَـاءٍ مَعِیْنٍ (۳۰) اَنْ کِیْسْت کِه شَمَا رَا اَب اَرْد اَشْکَارا بَر رُوی زَمِیْن رَوَان وَ پِیدَا.

النوبة الثانية

این سوره الملك هزار و سیصد حرف است، سیصد و سی کلمه، سی آیت، و جمله به مکه فرود آمد، باجماع مفسران در مکّیات شمردند. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. روى ابو هريرة انّ النّبي (ص) قال: «انّ سورة من كتاب الله ما هي الا ثلاثون آية شفعت لرجل فاخرجه يوم القيامة من النار و ادخلته الجنّة و هي سورة تبارك». و قال صلّى الله عليه و سلّم: «وددت ان تبارك الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ في قلب كل مؤمن». و روى عن ابن عباس: ان رجلا من اصحاب النّبي (ص) ذهب يضرب خباء له على قبر و هو لا يحسب انه قبر، فسمع انسانا يقرأ تبارك الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ فاتى النّبي (ص) فقال: يا رسول الله اننى ضربت خباء لى على قبر و انا لا اعلم انه قبر، فاذا انسان يقرأ سورة الملك. فقال رسول الله (ص): «هى المانعة، هى المخيبة تنجيه من عذاب القبر».

فى خبر آخر: «هى الواقية من عذاب القبر».

و روى: من قرأها فى ليلة فقد اكثر و اطيب.

قوله: «تبارك» معناه: تعالى و تعظم و تمجد. و قيل: تفاعل من البركة.

و قيل: معناه انه الثابت الدائم الذى لم يزل و لا يزال. و قيل: تعالى من جميع البركات منه الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ يؤتیه من يشاء و ينزعه ممن يشاء. و قيل: يريد به النبوة يعزّ بها من اتبع النّبي و يذلّ بها من خالفه. وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْاِنْعَامِ وَ الْاِنْتِقَامِ «قَدِيرٌ».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَرِيدُ الْمَوْتَ فِي الدُّنْيَا وَالْحَيَاةَ فِي الْآخِرَةِ. قَالَ قَتَادَةُ: اذَلَّ اللَّهُ ابْنَ آدَمَ بِالْمَوْتِ وَجَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ حَيَاةٍ وَدَارَ فَنَاءٍ، وَجَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ جَزَاءٍ وَبَقَاءٍ وَأَمَّا قَدَمُ الْمَوْتِ لِأَنَّهُ إِلَى الْقَهْرِ أَقْرَبُ.

وَقِيلَ: قَدَّمَهُ لِأَنَّهُ أَقْدَمُ، لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ فِي الْإِبْتِدَاءِ كَانَتْ فِي حَكْمِ الْمَوَاتِ كَالنُّطْفَةِ وَالتُّرَابِ وَنَحْوَهُمَا ثُمَّ اعْتَرَضَتْ عَلَيْهَا الْحَيَاةُ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: خَلَقَ الْمَوْتَ عَلَى صُورَةِ كِبْشٍ أَمْلَحَ لَا يَمْرَبُ بِشَيْءٍ وَلَا يَجِدُ رِيحَهُ شَيْءٌ وَلَا يَطُأُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا وَمَاتَ وَخَلَقَ الْحَيَاةَ عَلَى صُورَةِ فَرَسٍ انْتَى وَهِيَ الَّتِي كَانَ جَبْرَائِيلُ وَالْأَنْبِيَاءُ يَرْكَبُونَهَا «تَمْرَبُ بِشَيْءٍ وَلَا يَجِدُ رِيحَهَا شَيْءٌ إِلَّا حَيًّا وَهِيَ الَّتِي أَخَذَ السَّامِرِيُّ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِهَا فَالَقَى عَلَى الْعَجَلِ فَحْيِي.

قَوْلُهُ «لِيَبْلُوكُمْ» يَعْنِي: لِيَخْتَبِرَكُمْ فِيهَا بَيْنَ الْحَيَاةِ إِلَى الْمَوْتِ. أُيِّكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا أَيَّ اسْرَعَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَأُورِعَ عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ وَقِيلَ: لِيَبْلُوكُمْ أَيَّكُمْ أَحْسَنَ أَخْذًا مِنْ حَيَاتِهِ لِمَوْتِهِ وَاحْسَنَ أَهْبَةَ فِي دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص) لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو «خُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِسِقْمِكَ، وَ مِنْ شَبَابِكَ لِهَرَمِكَ، وَ مِنْ فِرَاقِكَ لِشِغْلِكَ، وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَمَاتِكَ، فَانْكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا.

وَسَأَلَ النَّبِيُّ (ص) أَيَّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسَ؟ قَالَ: «أَكْثَرَهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا وَاحْسَنَهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا وَ قِيلَ: يَخْتَبِرُهُمْ أَعْلَامًا لِلْمَلَائِكَةِ حَالَهُمْ لِيُظْهَرَ لَهُمْ شُكْرَانُهُمْ وَ كُفْرَانُهُمْ كَيْفَ يَكُونَانِ عِنْدَ الْمَحْنَةِ فِي الصَّبْرِ وَ عِنْدَ النِّعْمَةِ فِي الشُّكْرِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ «الْعُفُورُ» لِأَوْلِيَائِهِ.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ وَ غَلِظَ كُلَّ سَمَاءٍ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ. وَ قَوْلُهُ: «طَبَاقًا» جَمْعُ طَبَقٍ، كَجَبَلٍ وَ جِبَالٍ وَ قِيلَ: جَمَعَ طَبَقَةً، كَرَحْبَةَ وَ رَحَابًا. وَ قِيلَ: «طَبَاقًا» مُصَدَّرٌ مِنْ طَبَقٍ تَقُولُ: طَبَقْتُ بَيْنَ ثَوْبَيْهِ إِذَا لَبَسَ أَحَدُهُمَا فَوْقَ الْآخَرِ. وَ هُوَ نَصَبٌ عَلَى الْمَصْدَرِ. وَ قِيلَ: صَفَةٌ. وَ قِيلَ: نَصَبٌ لِأَنَّهُ مَفْعُولٌ ثَانٍ مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ قَرَأَ حَمِزَةً وَ الْكَسَائِي مِنْ تَفَوُّتٍ بِتَشْدِيدِ الْوَاوِ بِلَا الْفِ وَ هُمَا لَعْنَتَانِ كَالْتَحَمَلِ وَ التَّحَامِلِ، وَ التَّظْهِرِ وَ التَّظَاهِرِ، وَ التَّفَاوُتِ وَ التَّفَوُّتِ، بَعْدَ مَا بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ فِي الصَّحَّةِ وَ فِي مَعْنَاهُ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا «مَا تَرَى» يَا ابْنَ آدَمَ. فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ يَعْنِي السَّمَاءَ مِنْ تَفَاوُتٍ أَيَّ خَلَلٍ وَ اضْطِرَابٍ وَ تَفَرُّقٍ بَلْ هِيَ مُسْتَقِيمَةٌ مُسْتَوِيَةٌ لَا يَفُوتُ بَعْضُهَا لِقَلَّةِ اسْتَوَائِهَا. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي أَنَّهُ عَامٌّ فِي جَمِيعِ خَلْقِ الرَّحْمَنِ أَيَّ لَمْ يَفْتَهُ شَيْءٌ

اراده و لم يخرج شيء عن موجب الحكمة. و قيل: «الخلق» فى الآية مصدر و المعنى يخلق كل شيء صغيرا و كبيرا بامر واحد لا تفاوت فى ذلك و هو قوله: «كن» و قيل: الرؤية فى الآية بمعنى العلم لبعدها عن الادراك بحاسة البصر قوله: فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورِ اى شقوق و صدوع.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ اى اعد النظر ثانيا كرتين اى مرتين يَنْقَلِبُ اِلَيْكَ الْبَصَرُ اى يرجع اليك البصر ايها المخاطب خاسئا اى خاشعا صاغرا ذليلا كذلة من طلب شيئا فاخطاه وَ هُوَ حَسِيرٌ اى معنى كليل لم يدرك ما طلب اى اعيا من قبل ان يرى فى السماء خللا. روى عن كعب قال السماء الذئبية موج مكفوف و الثانية ممرمة بيضاء و الثالثة حديد، و الرابعة صفراء و قال نحاس: و الخامسة فضة، و السادسة ذهب، و السابعة ياقوته حمراء و بين السابعة الى الحجب بحار من نور.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ اى بكواكب، و هى كبار النجوم سميت مصابيح لاضاءتها. و المصباح، السراج لاضاءته. وَ جَعَلْنَاهَا اى بعضها.

رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ اى رميا لهم اذا استمعوا الى السماء. قال قتاده خلق الله النجوم لثلاثة اشياء زينة للسماء و رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و ليهتدى بها فى ظلمات البر و البحر فمن اولها على غير ذلك فقد قال رايه و اخطا حظّه. قال الضحاك: الكواكب التى ترى لا يرجم بها و التى تترجم بها الشياطين لا تريها الناس و قال ابو على الكواكب انفسها لا تترجم لان الكواكب ثوابتة لا تزول عن السماء و لا تفقد انما ينفصل عنها شهاب يحرق. وَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ اى هيبانا لهم فى الآخرة. عذاب السعير و هى النار الموقدة المشعلة، و يقال: سعرت النار فتسعرت اذا قويته و قيل السعير بيت للشياطين فى جهنم هو اسمه.

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اى و اعتدنا للذين كفروا برّبهم. عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ. إِذَا أُلْقُوا فِيهَا اى القى الكفار فى النار سمعوا لها شهيقاً و هو صوت فطيع منكر كشهيق الحمار و هو اول صوته و قد يسمع للنار صوت منكر اذا اشتد لهبها كأنها تطلب الوقود. وَ هِيَ تَقُورُ اى ترتفع بالغليان لشده توقدها اى تغلى بهم كغلى المرجل.

تَكَادُ تَمَيِّزُ اى تنقطع ينفصل بعضها من بعض من شدة غيظها على الكفار كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ هم الملائكة الموكلون بها، أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ألم يأتكم رسول من قبل

اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَنْدِرْكُمْ.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا

روى ابو هريرة عن النبي (ص): انه قال: «النذير والموت المغير والساعة الموعد».

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ آيٍ مِّن نَّبُوَّةٍ وَكِتَابٍ وَحُكْمٍ
فَيَقُولُ الْخِزْنَةُ لَهُمْ. إِن أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ آيٍ مَا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ، كُنْتُمْ عَلَيْهِ
فِي الدُّنْيَا وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ هَذَا مِنْ كَلَامِ الْقَوْمِ، آيٍ وَقُلْنَا لِلرَّسُلِ: مَا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
بَعْدَ مِنَ الصَّوَابِ.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ آيٍ قَالُوا وَهُمْ فِي النَّارِ، لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ سَمْعَ مَنْ يَعْيُ وَيَتَفَكَّرُ أَوْ نَعْقِلُ
عَقْلَ مَنْ يَمَيِّزُ وَيَنْظُرُ، وَقِيلَ: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ الْهَدْيِ فِي الدُّنْيَا أَوْ نَعْقِلُ مَعَانِيَ كَلَامِ اللَّهِ وَمَا كَانَ
يَدْعُونَا إِلَيْهِ الرَّسُلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ آيٍ فِي جُمْلَةِ أَهْلِ النَّارِ.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ أَقْرَبُوا بِكُفْرِهِمْ. فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ آيٍ بَعْدًا لَهُمْ. قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ
الْكِسَائِيُّ «فَسُحِقًا» بِضَمِّ الْحَاءِ وَالْبَاقُونَ بِسُكُونِهَا وَهَمَا لَفْتَانٌ، مِثْلُ الرَّعْبِ وَالرَّعْبِ وَ
السَّحْتِ وَالسَّحْتِ. سَحِقًا نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ آيٍ اسْحَقَهُمُ اللَّهُ سَحِقًا، آيٍ بَاعَدَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
مِبَاعِدَةً وَقِيلَ: السَّحِقُ وَادٌ فِي جَهَنَّمَ.

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ آيٍ يَخَافُونَهُ وَلَمْ يَرَوْهُ وَقِيلَ: يَخَافُونَ اللَّهَ وَيَتْرَكُونَ
مَعْصِيَتَهُ حَيْثُ لَا يَرَاهُمْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لِأَنَّ ذَلِكَ أَذَلُّ عَلَى الْإِخْلَاصِ وَابْعَدَ مِنَ النِّفَاقِ. وَ
قِيلَ: يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ قَبْلَ الْمَصِيرِ إِلَيْهِ. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لِذُنُوبِهِمْ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ثَوَابٍ جَزِيلٍ لَطَاعَاتِهِمْ.

وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ آيٍ. أَخْفُوا كَلَامَكُمْ أَوْ ائْتَمَرُوا بِمَا سَاءَ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَزَلَتْ فِي الْمُشْرِكِينَ كَانُوا يَنْتَلُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَيُخْبِرُهُ
جِبْرَائِيلُ بِمَا قَالُوا وَنَالُوا مِنْهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ.

أَسْرُوا قَوْلَكُمْ كَيْ لَا يَسْمَعَهُ مُحَمَّدٌ فَقَالَ تَعَالَى: قُلْ لَهُمْ: أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ
لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ. وَهَذَا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ كَمَا قَالَ: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ».

ثُمَّ قَالَ: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ آيٍ أَلَا يَعْلَمُ السِّرَّ مِنْ خَلْقِ السِّرِّ. أَلَا يَعْلَمُ مَا فِي الصُّدُورِ، مِنْ
خَلْقِ الصُّدُورِ؟ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مَا فِي صُدُورِ عِبَادِهِ؟ فَفِي هَذِهِ الْوُجُوهِ مِنْ فِي
مَوْضِعِ الرَّفْعِ وَهُوَ اسْمٌ لِلْخَالِقِ وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَسْمَاءِ الْمَخْلُوقِ وَيَكُونَ فِي مَوْضِعِ

النَّصَبِ وَ الْمَعْنَى الْاِ يَعْلَمُ اللّٰهُ مِنْ خَلْقِهِ . وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْعَالِمُ بِدَقَائِقِ الْاَشْيَاءِ وَ بَوَاطِنِهَا وَ يَجُوزُ اَنْ يَكُونَ الْعِلْمُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ ، وَ الْمَعْنَى : الْاِ يَعْلَمُ هَذَا الْكَافِرِينَ مِنْ الَّذِى خَلَقَهُ ، الْاِ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِى هُوَ خَالِقُهُ . وَ هُوَ اللَّطِيفُ الَّذِى الْطَفُّ لَهُمْ فِى تَدْبِيرِهِ وَ اِحْسَانِ الْيَهُمِ فِى اِنْعَامِهِ . « الْخَبِيرُ » بِهِمْ وَ بِاعْمَالِهِمْ .

هُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ ذُلُوْلًا لِّئِنَّهُ سَهْلَةٌ يَسْهَلُ لَكُمْ السَّلُوْكَ فِيْهَا .

وَ قِيلَ : لِيَّبْنَاهَا بِالْجِبَالِ حَتَّى تَسْتَقِرَّ وَ لَا تَزُولَ بِاَهْلِهَا ، وَ قِيلَ : جَعَلَهَا ذُلُوْلًا ، اِى سَهْلًا سَعِيْكُمْ عَلَيْهَا بِحَيْثُ لَا يَمْتَنِعُ الْمَشْيُ فِيْهَا بِالْحَزُونَةِ . فَاْمَشُوْا فِيْ مَنَاكِبِهَا اِى فِيْ جَوَانِبِهَا . وَ قِيلَ : فِيْ فِجَاجِهَا وَ اطْرَافِهَا وَ قِيلَ : فِيْ جِبَالِهَا . قَالَ الرَّجَاجُ : وَ هَذَا اَشْبَهَ لِاَنَّ مَعْنَاهُ سَهْلٌ لَكُمْ السَّبِيْلُ فِيْ جِبَالِهَا فَهُوَ اَبْلَغُ فِي الدَّلَالِ هَذَا اَمْرًا بِاِحْه ، ذَكَرَهُ عَلَى سَبِيْلِ الْاِمْتِنَانِ بِتَسْهِيْلِهِ عَلَيْهِمْ . وَ كَلُّوا مِنْ رِزْقِهِ اِى مِمَّا هَيَّاهُ لِقُوْتِكُمْ وَ غِذَائِكُمْ مَا اِذْنُ لَكُمْ فِيْ تَنَاوُلِهِ وَ اِحْلَاهُ لَكُمْ دُوْنَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وَ حَرَمَهُ عَلَيْكُمْ .

وَ اِلَيْهِ النُّشُوْرُ اِى الْبَعْثُ مِنْ قُبُوْرِكُمْ ثُمَّ خَوْفُ الْكِفَّارِ . فَقَالَ : اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ اِى عَذَابِ مَنْ السَّمَاءِ اِنْ عَصَيْتُمُوهُ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْاَرْضَ يَعْنِى : اِنْ يَغُوْرُ بِكُمْ فِي الْاَرْضِ فَاِذَا هِيَ اِى الْاَرْضِ .

« تَمُوْر » اِى تَتَحَرَّكُ وَ تَدُوْر . وَ ذَلِكَ اِنَّ اللّٰهَ يَحْرِكُ الْاَرْضَ عِنْدَ الْخَسْفِ بِهِمْ حَتَّى يَلْقِيَهُمْ اِلَى اَسْفَلِ وَ الْاَرْضُ تَعْلُوْ عَلَيْهِمْ وَ تَمُوْرُ فَوْقَهُمْ ، تَقُوْلُ : مَا رِيْمُوْرٌ اِذَا جَاءَ وَ ذَهَبَ . اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا اِى رِيْحًا ذَاتَ حِجَارَةٍ . وَ قِيلَ الْحَاصِبُ : مَطْرٌ فِيْهِ حِصْبَاءٌ كَمَا فَعَلَ بِاَصْحَابِ لُوْطٍ وَ قِيلَ : سَحَابٌ فِيْهِ حِجَارَةٌ ، وَ الْحَاصِبُ وَ الْحِصْبَاءُ وَاحِدٌ . « فَسَتَعْلَمُوْنَ » فِي الْآخِرَةِ وَ عِنْدَ الْمَوْتِ « كَيْفَ نَذِيْرٍ » ، اِى اَنْ تَدَارِى اِذَا عَايَنْتُمْ الْعَذَابَ . وَ قِيلَ : فَسَتَعْلَمُوْنَ كَيْفَ نَذِيْرٍ اِى رَسُوْلِيْ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : سَتَعْلَمُوْنَ اِنَّ مُحَمَّدًا كَانَ لَكُمْ نَذِيْرًا .

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْنِى : كَفَّارِ الْاُمَمِ الْمَاضِيَةِ . فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٍ ، اِى اِنْكَارِى . اِذَا اَهْلَكْتَهُمْ اَثْبَتَ بَعْضُ الْقُرَّاءِ الْبِاِءَ فِيْ هَذَا الْحُرُوْفِ وَ اَخَوَاتِهَا عَلَى الْاَصْلِ وَ حَذَفَهَا بَعْضُهُمْ عَلَى الْخَطِّ .

اَوْ لَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ يَصِفْنَ اجْنَحْتَهُنَّ اِذَا طَرْنَ فِي الْهَوَاءِ ، اِى يَبْسُطْنَ

كالحداء و النسر. «وَيَقْبِضَنَّ» يعنى اجنحتهن يضرين بها جنوبهن كالحمام.

وقيل: يصفن احيانا و يقبضن احيانا. و قيل فى الهواء طيور لا يقعن بالارض ابا طعامها التمل و البعوض اذا طرن فى الهواء بضن على اذناهن و اجنحتهن. حكاه ابن هيصم «ما يُمَسِّكُهُنَّ» فى الجو «إِلَّا الرَّحْمَنُ» بقدرته أنه جل جلاله عمّت رحمته الخليفة كلها إنه بكلّ شىء بصير عالم بمصلحة كل شىء. بين لهم فى هذه الآية ما يدلهم على توحيده من تسخير الطير فى جو السماء.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ اِعْوَان لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ و يدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه، و قيل: معناه هل شىء من اصنامكم يدفع عنكم عذاب الله. إن الكافرون إلا فى غرور اى ما الكافرون الا مغترون بغرور الشيطان غير متمسكين بحجة و برهان.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ يَطعمكم و يسقيكم و يعطيكم منافع الدنيا.

إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ يعنى: ان امسك الله المطر او مسك جميع اسباب الرزق، و قيل معناه: من الذى يوسع عليكم نعمكم ان ضيق عليكم فيعاقبكم بالجدب و القحط «بَلْ لَجُوا» اى تمادوا. «فِي عُتُوٍّ» اى استكبار عن الحق و عن الداعى اليه «وَنُفُورٍ» عن قبول الحق فيفرون منه ثم ضرب مثلا فقال: أَمَّنْ يَمْشِي مُكْبِّبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معناه: أَمَّنْ يَمْشِي مطرقا لا يلتفت الى الطريق و اختلافها ارشاد ام الذى يرفع رأسه ينظر الى الجادة و هذا مثل ضربه الله للكافر و المؤمن، فالكافر يمشى مُكْبِّبًا عَلَى وَجْهِهِ رَاكِبًا رَأْسَهُ فِي الضَّلَالَةِ و الجهالة اعى العين و القلب لا يبصر يمينا و شمالا.

قال قتادة اكبّ على المعاصى فى الدنيا فحشره الله على وجهه يوم القيامة و ذلك قوله تعالى وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و المؤمن يمشى سويّا معتدلا يبصر الطريق و هو على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ دين قيّم و هو الاسلام، قيل: نزلت فى عمّار بن ياسر و ابى جهل و قوله: مُكْبِّبًا عَلَى وَجْهِهِ فَعَلْ غَرِيبٌ لَانَّ أَكْثَرَ اللُّغَةِ فى التّعَدَى و اللّزوم ان يكون افعلته نفعل و هذا على ضده يقال: كببت فلانا على وجهه فاكبّ.

قال الله تعالى: فَكُتِبَتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ و قال النبى (ص): «و هل يكبّ الناس على

قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَيُّ قَلْبٍ يَا مُحَمَّدٌ لِمَشْرُكِي مَكَّةَ الَّذِينَ يَتَمَنُّونَ هَلَاكَكَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «أَوْ رَحِمَنَا» فابْقِينَا وَ آخِرَ آجَالِنَا «فَمَنْ يُجِيرُ» كَمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ مِنْ يَمْنَعُكُمْ مِنْ بَأْسِهِ وَ أَيُّ نَفْعٍ لَكُمْ فِي هَلَاكِنَا، وَ هَذَا جَوَابٌ لِقَوْلِهِمْ تَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبُ الْمُنُونِ وَ أَنْ أَمْرٌ مُحَمَّدٌ لَا يَتَمُّ وَ لَا يَبْقَى، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَا تَتَمَنَّوْا مَوْتِي فَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ وَ تَمَنُّوْا مَا يَجِيرُكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْفَعُ لَكُمْ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ نَحْنُ مَعَ إِيْمَانِنَا خَائِفُونَ أَنْ يَهْلِكَنَا بِذُنُوبِنَا لِأَنَّ حُكْمَهُ نَافِذٌ فِيْنَا فَمَنْ يَمْنَعُكُمْ مِنْ عَذَابِهِ وَ أَنْتُمْ كَافِرُونَ.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ الَّذِي نَعْبُدُهُ آمَنًا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَوَضَّعْنَا إِلَيْهِ أُمُورِنَا فَسَتَعَلَّمُونَ غَدًا مَنْ هُوَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ حِينَ لَا يَنْفَعُكُمْ الْعِلْمُ شَيْئًا.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا أَيُّ غَائِرًا ذَاهِبًا فِي الْأَرْضِ لَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الدَّلَاءُ. قَالَ: الْكَلْبِيُّ وَ مِقَاتِلٌ يَعْنِي. مَاءٌ زَمَزَمٌ. فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ظَاهِرٌ جَارٌ تَرَاهُ الْعَيْنُ وَ تَنَالُهُ الدَّلَاءُ ذَكَرَهُمْ عَظِيمٌ نِعْمَتُهُ عَلَيْهِمْ بِظَاهِرِ الْمِيَاهِ لَهُمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَنَّهُ لَوْ جَعَلَهَا غَائِرَةً لَمْ يُمْكِنَهُمُ التَّوَصُّلُ إِلَيْهَا وَ لَكَانَ فِيهِ هَلَاكُهُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمَاعُ اسْمِ اللَّهِ يُوجِبُ الْهَيْبَةَ، وَ الْهَيْبَةُ تَتَضَمَّنُ الْفَنَاءَ وَ الْغَيْبَةَ. سُلْطَانِيَّةٌ أَيْنَ كَلِمَةٍ، چُونِ نِقَابِ مَلِكِي بَغْسَائِدِ وَ جَلَالِ كِبْرِيَاءِ أَوْ پِيدَا گَرْدَدِ، بَر هَر چِه اِفْتَدِ دِمَارِ از وى بر آرد و رِقْمِ نَيْسْتِي بَر و كَشَنَدِ. شَنُونَدِه اَيْنِ كَلِمَتِ از هَيْبَتِ اَيْنِ كَلِمَتِ چَنَانِ از خُودِ فَانِي شُودِ كِه مَرُورَا هَيْچِ خِيَالِ نَمَانَدِ وَ از هَر نِشَانِ كِه دِهَنَدِ از آن نِشَانِ نِهَانِ شُودِ.

مُحَوَّتِ اسْمِي وَ رِسْمِ جِسْمِي وَ غَيْبَتِ عَنِّي وَ دِمَتِ اِنْتَا
وَ فِي فَنَائِي فَنِي فَنَائِي وَ فِي وِرَائِي وَجَدْتِ اِنْتَا

باز بِسَمَاعِ نَامِ رَحْمَنِ وَ رَحِيمِ از مُضِيْقِ دِهَشْتِ بَصَحْرَاءِ اِنْسِ اِفْتَدِ، وَ فَنَاءِ وى بِصِفْتِ بَقَا بَدَلِ گَرْدَدِ. اَيْنِسْتِ سُنَّتِ خَدَاوَنْدِ عَزَّ كِبْرِيَاءُ وَ تَقَدَّسْتِ اِسْمَاؤُهُ. هَيْبَتِ الْهَيْتِ بِنَمَائِدِ كِه مُوجِبِ دِهَشْتِ اِسْتِ، وَ حَيْرَتِ بَازِ مَرْهَمِ نَهْدِ بِصِفْتِ لُطْفِ وَ رَحْمَتِ. اللَّهُ اِشَارَتِ اِسْتِ بِجَلَالِ وَ عَزَّتِ الْوَهِيَّتِ، رَحْمَنِ رَحِيمِ اِشَارَتِسْتِ بِكَمَالِ لُطْفِ وَ رَحْمَتِ. هَر كِرَا تَاجِ دَوْلَتِ دِينِ بَر فَرَقِ نِهَادَنْدِ مَنشُورِ عَزَّ أَوْ از حَضْرَتِ اَيْنِ نَامِ نُويسَنْدِ، وَ هَر كِرَا دَاغِ شَقَاوَتِ بَر جَانِ

نهادند، رقم خذلان او از حضرت این نام کشند. دار و گیر گشاد و بند نواخت و سیاست عزّ و مدّت همه نتیجه قهر و لطف اوست، کونین و عالمین همه ملک و ملک اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ملک هزده هزار عالم بید اوست، سر همه سروران در قبضه تقدیر اوست، گردن همه گردن افزان در ربقه تسخیر اوست، ناصیه همه جبّاران منقاد قهر جبروت اوست. در خبر میآید که: انا الملك قلوب الملوك، و نواصیهم بیدی اقلبها کیف اشاء

ملک منم، پادشاه بر پادشاهان منم، اعزاز و اذلال بندگان در ید منست، دل‌های عالمیان در قبضه منست چنان که خواهم میگردانم و اسرار ایشان بر حسب مراد خود میرانم. خواهم بخوانم و بخندانم، خواهم برانم و بگریانم. ای شما که عالمیان‌اید، سینه بسبب ملوک مشغول مدارید و دل درویشان مبندید، دل در دین ما بندید توکل بر کرم ما کنید، روی بدرگاه طاعت ما آرید، دین پرست باشید تا دنیا شما را تبع شود. خدمت ملک الملوک کنید، تا ملوک جهان شما را خدمت کنند.

خدمت او کن مگر شاهان ترا خدمت چاکر اوباش تا سلطان ترا گردد غلام.
کنند

ملک انسانیت جداست، و ملک دل‌ها جدا، و ملک جانها جدا. انسانیت ملک در دنیا راند و دل ملک در آخرت راند، و جان ملک در عالم حقیقت راند. ملک انسانیت اینست که: *أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ مَلِكٌ دَلِ اَيْنَسْتِ كِه: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ مَلِكٌ جَان اَيْنَسْتِ كِه: وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* آن عزیز راه گوید: فردا که علم کبریای او بقیامت برآید که: *لِمَنِ الْمُلْكُ؟* من از گوشه دل خویش بدستوری او دری برگشایم و دردی از دردهای او بیرون دهم، تا گرد قیامت برآید و گوید: *لِمَنِ الْمُلْكُ؟* اگر معترضی براه برآید، گویم: او که چون ما ضعفا و مساکین دارد، میگوید: *لِمَنِ الْمُلْكُ؟* ما که چون او ملکی جبّاری داریم چرا نگوئیم: *«لِمَنِ الْمُلْكُ؟»* اگر او را چون ما بندگانست، ما را چون او خداوند است، کسی را که در حرم قرآن بار داده باشند، تا زمانی این خلعت پوشد که: *«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»* و زمانی این تشریف یابد که: *«يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»* و زمانی این شریعت کشد که *«وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ»* این چنین کسی را چرا نرسد که بر حدثان

خواجگی کند و بامداد و شبانگاه گوید: «لِمَنِ الْمُلْكُ»؟

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا
سزد این نام کسی را که غلام تو بود
بگسلانم کمر گردون از قوّت خویش
چون بطرف کمرم نقش ز نام تو بود.

۶۸- سورة القلم - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور بیخشايندگی، دوست بخشای بمهربانی.

ن وَالْقَلَمِ بِدَوَاتٍ وَقَلَمٍ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) و بآنچه آسمانیان و زمینیان نویسند. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) تو با آن نیکویی که از خداوند تو است با تو، دیوانه نیستی.

وَإِنْ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) و تراست مزدی ناکاست هرگز.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) و تو بر خوبی بزرگواری.

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) آری تو بینی و ایشان بینند.

بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ (۶) که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خَدَاوَنَد تُو اَسْت کُه اُو دَانَاَسْت. بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بَهِر کُه گَمَشْدَه اَز رَاَه اُو. وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) و او داناست بایشان که راه یافتگان اند بحق.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸) نگر دروغ زن گران را فرمان نبری.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹) دوست میدارند که تو فرا ایشان گرای بیچیزی، تا فرا تو گرایند.

وَلَا تُطِعْ فَرْمَانِ مَبْرِ كُلِّ حَلَّافٍ اَزِیْنِ هَر سُوگَنْدِ دَرُوغِ خَوَارِه مَهَبِنِ (۱۰) خوار فرا داشته‌ای.

هَمَّازِ مَرْدَمِ نَكُوهِ مَشَاءِ بِنَمِيمِ (۱۱) سخن چینی.

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ اَز نِیْکِی بَاَز دَارِی. مُعْتَدٍ گَزَاَف کَارِی، گَزَاَف گُوِی، نَاَسَاَزگَارِی اُئِیْمِ (۱۲) پلیدگاری.

عُتُلٌّ دَرِشْتِ خُوِیِ. بَعْدَ ذَلِکَ رَزِیْمِ (۱۳) با آن همه نادرست اصلی بدنامی.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران.

إِذَا تُلَّتْ عَلَیْهِ آيَاتُنَا چُونِ سَخْنِ مَا بَرُو خَوَانَنْدِ قَالِ اَسْطِیْرُ الْاَوَّلَیْنِ (۱۵) گوید: که این

افسانه پیشینیان است.

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ (۱۶) آری فردا او را نشانی کنیم بر روی.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بِيَازِ موديم ما ايشان را کَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ چنان که بياز موديم خداوندان آن بستان را إِذْ أَقْسَمُوا آن گه که سوگند خوردند همگان لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) که آن میوه خرما و انگور ببرند و با زرع بهم کنند سحرگاهان نزدیک بام.

وَلَا يَسْتَنْوُونَ (۱۸) و نگفتند که: اگر خدای خواهد!

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ گرد آن بستان ايشان گشت بشب گردنده‌ای و بآن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو، وَ هُمْ نَائِمُونَ (۱۹) و ايشان در خواب.

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درونه نبات نه آب.

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱) یکدیگر را آواز دادند نزدیک بام.

أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْبِكُمْ خیزید از خواب، بامداد کنید بر حرث خویش، إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) اگر می چیدن خواهید.

فَانظَرُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) با هم راز میکردند در راه و میگفتند: أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ

عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) میکوشید که هیچ درویش امروز بر شما در آن بستان در نیاید.

وَ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) بامداد کردند بر آهنگ بد، چون نزدیک بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند: که: دست یافتیم!

فَلَمَّا رَأَوْهَا چون آن بستان را دیدند. قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) گفتند: ما راه گم کردیم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷)، بلکه از نعمت بی بهره ماندیم.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ. بهینه برادران ايشان گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نَمِيْ كُنْتُمْ شِمَا را لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (۲۸) چرا خدای را پاک شناسید؟

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند: خداوند ما پاکست از ستمکاری إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) ما ستمکارانیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) روی فرا یکدیگر کردند بسرزنش کردن.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند: ای ویل و درد زدی بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) ما فرمانبرداری بگذاشتیم و از اندازه خود در گذشتیم.

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا أَمِيد داریم که مگر الله ما را بدل دهد به از آن اِنَّا اِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) ما بنیاز و حاجت خواست با خداوند خود میگردیم.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ چنين بود عذاب. وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ و عذاب آخرت مه است او را که در رستاخیز عذاب کنند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) اگر مردمان دانندی.
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ پرهیزگاران را از شرک عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴) بنزدیک خداوند ایشان بهشتهای با ناز و زیدست.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) ما مسلمانان را چون کافران کنیم؟
ما لَكُمْ چه رسید شما را؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) این چیست که می گوئید و چه حکم است که میکنید؟

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) یا شما را نامه ای است از آسمان که اندرو همی خوانید.
إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) که هست شما را در آن نامه آنچه حکم کنید.
أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ یا شما را سوگند انست و پیمان بر ما بوجوب رسیده اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) که شما راست آنچه حکم کنید.
سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ پرس ایشان را تا کیست از ایشان که بدرست کردن آن سوگند میانجی است؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ یا ایشان انبازان دارند با من، یا انبازان میدانند مرا فَلَيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ گوی ایشان را تا انبازان خود بیارند و باز نمایند. إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) اگر می راست گویند.
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقِ آن روز که پرده برکشند از ساق. وَ يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ و خلق را با سجود خوانند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) ناگرویدگان نتوانند که سجود کنند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فروشده چشمهای ایشان از بیم تَرَهَقُّهُمْ ذَلَّةٌ بر رویهای ایشان نشسته خواری بیم و نومیدی وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ و چون ایشان را با سجود خواند و ایشان با سلامت بودند و پشتها نرم اجابت نکردند.

فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بهذا الْحَدِيثِ با من گذار او را که دروغ می شمرد این سخن سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) آری فرا گیریم ایشان را پاره پاره از آنجا که ندانند.

و عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة ن و القلم اعطاه الله عز و
جل ثواب الذين حسن الله اخلاقهم».

قوله تعالى: ن وَ الْقَلَمِ قال اهل التفسير «ن» هو الحوت الذى عليه الارض و هو قول
مجاهد و مقاتل و السدى و الكلبي. و قال ابن عباس: اول ما خلق الله القلم فجرى بما هو
كائن الى يوم القيامة، ثم رفع بخار الماء الى يوم القيامة فخلق منه السماوات، ثم خلق النون
فبسط الارض على ظهره فتحرك النون فمادت الارض فاثبتت بالجبال فان الجبال لتنفخر
على الارض ثم قرأ ابن عباس ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ. و قيل: الحوت على البحر و البحر
على متن الريح و الريح على القدرة.

قال كعب الاحبار: اسم الحوت لويثا، قال: و ان ابليس تغلغل الى الحوت الذى على ظهره
الارض فوسوس اليه فقال له: أ تدرى ما على ظهرك يالويثا من الامم و الدواب و الشجر و
الجبال لو نفضتهم القيتهم عن ظهرك؟ فهم لويثا ان يفعل ذلك. فبعث الله دابة فدخلت.

منخره فوصلت الى دماغه ففج الحوت الى الله منها، فاذن لها فخرجت. قال كعب فو الله
الذى نفسى بيده انه لينظر اليها و تنظر اليه ان هم بشيء من ذلك عادة كما كانت. و قال
الحسن و قتادة و الضحاک: النون الدواة و هى اليق بالقلم. يقال: ان اصحاب البحر
يستخرجون من بعض الحيتان شيئا اسود كالتنقس او اشد سوادا منه يكتبون به فيكون النون
و هو الحوت عبارة عن الدواة يقويه ما

روى عن النبى (ص) انه قال: اول شيء خلقه الله القلم ثم خلق النون و هى الدواة ثم قال
له: اكتب ما هو كائن الى يوم القيامة ثم ختم علم القلم فلم ينطق و لا ينطق الى يوم
القيامة.

و فى رواية عكرمة عن ابن عباس قال: «الر» و «حم» و «ن» حروف الرحمن تبارك و
تعالى مقطعة. و قال معاوية بن قرّة هو لوح من نور و رفعه الى النبى (ص) و قيل: هو قسم
اقسم الله تعالى بنصرته للمؤمنين اعتبارا بقوله و كان حقاً علينا نصر المؤمنين، و قيل: هو
اسم للسورة كاخواتها و قيل: اسم نهر فى الجنة. و اما «القلم» فهو القلم الذى كتب الله به
الذكر و هو قلم من نور طوله ما بين السماء و الارض. و يقال: لما خلق الله القلم و هو اول
ما خلقه، نظر اليه فانشق، فقال: يا رب بما اجرى؟ قال: بما هو كائن الى يوم القيامة. فجرى

على اللوح المحفوظ كما اجراه الله سبحانه. و قال عطا سألت الوليد بن عباد بن الصّامت كيف كان وصية ابيك حين حضره الموت؟ قال: دعاني فقال: اي بنى اتق الله، و اعلم أنّك لن تتقى الله، و لن تبلغ حتى تؤمن بالله وحده و القدر خيره و شره. انى سمعت رسول الله (ص) يقول: ان اول ما خلق الله القلم. فقال له: اكتب.

فقال: يا ربّ و ما اكتب؟ قال: اكتب القدر. قال: فجرى القلم فى تلك الساعة بما هو كائن الى الابد.

و قيل: اراد بالقلم الخطّ و الكتابة من الله تعالى على عباده بتعليمه اياهم الخطّ و الكتابة كما قال تعالى: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. و قيل: القلم الطلسم الاكبر. و قيل: الاقلام مطايا الفطن و رسل الكرام. و قيل: البيان اثنان: بيان لسان و بيان بنان، و من فضل بيان البنان ان ما تشبته الاقلام باقى على الايام و بيان اللسان تدرسه الاعوام. و قال بعض الحكماء: قوام امور الدين و الدنيا بشيئين: القلم و السيف. السيف تحت القلم. لو لا القلم ما قام دين و لا صلح عيش.

و ما يسطرون اى يكتبون اقسام بما يكتبه اهل السماء و اهل الارض من كتابه و كلامه و دينه كقوله: «و كِتَابٍ مَسْطُورٍ» و قيل: ما تكتبه الملائكة الحفظة من اعمال بنى آدم.

ما اَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ هذا جواب القسم، و هو فى موضع قول القائل: ما انت بحمد ربك بمجنون. و قيل: معناه اَنْك لا تكون مجنوناً و قد انعم الله سبحانه عليك بالنبوة و الحكمة. اين جواب مشركان مكة است كه رسول خدا را ديوانه گفتند. و ذلك فى قوله: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» رب العالمين گفت: تو با آن نعمت و كرامت و تخاوص نبوت و حكمت كه الله با تو کرده ديوانه نيستى. و قيل: معناه انتفى عنك

الجنون بنعمة ربك. و قيل: الباء للقسم.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ اى غير منقوص و لا مقطوع بصبرك على افتراءهم عليك. و قيل: و ان لك لاجرا على تبليغ الرسالة و تحمّل المشاق غير محسوب.

يقال: اجر النبى مثل اجر الامة قاطبة غير منقوص.

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. قال ابن عباس و مجاهد: اى على دين عظيم لا دين احب الىّ و لا ارضى عندى منه و هو دين الاسلام. و قال الحسن: على ادب القرآن، اى اَنْك لعلى الخلق الذى نزل به القرآن، سئلت عائشة رضى الله عنها عن خلق رسول الله (ص). فقالت:

كان خلقه القرآن. قال قتادة: وهو ما كان يأتمر به من امر الله و ينتهي عنه من نهى الله و المعنى: أنك على الخلق الذى امرك الله به فى القرآن. و قيل: معناه كان خلقه يوافق القرآن.

رسول خدا (ص) امر و نهى قرآن را چنان پیش رفتی و نگه داشتی بخوش طبعی که گویى خلق وى و طبع وى خود آن بود. و قيل: سمى الله خلقه عظيما لانه امثل تأديب الله اياه بقوله: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ» الآية، و جملة ذلك ان الله تعالى جمع فيه كل خلق محمود لانه تعالى ذكره ذكر الانبياء فى سورة الانعام. ثم اتى عليهم فقال عز و جل: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ امر محمدا (ص) باتباع هداهم، فقال: فَبِهَادِهِمْ أَقْتَدِهِ وَ كان لكل واحد منقبة مدح بها و كان مخصوصا بها فخص نوح بالشكر، و ابراهيم بالخلّة، و موسى بالاخلاص، و اسماعيل بصدق الوعد، و يعقوب و ايوب بالصبر، و داود بالاعتذار، و سليمان و عيسى، بالتواضع. فلما امره الله تعالى بالاعتداء بهم، اقتدى بهم فاجتمع له ما تفرّق فى غيره و حاز مكارم الاخلاق باسرها و لهذا

قال صلى الله عليه و سلم: «ان الله بعثنى لتمام مكارم الاخلاق و تمام محاسن الافعال». و عن البراء بن عازب قال: كان رسول الله (ص) احسن الناس ووجهها، و احسنهم خلقا ليس بالطويل الباین و لا بالقصير. و عن انس بن مالك قال: خدمت رسول الله (ص) عشر سنين فما قال لى اف قطّ و ما قال لى لشيء صنعته لم صنعته، و لا لشيء تركته لم تركته، و كان رسول الله من احسن الناس خلقا و لا مست خزا قطّ، و لا حريرا، و لا شيئا كان بين من كفّ رسول الله (ص) و لا شممت مسكا و لا عطرا كان اطيب من عرق رسول الله (ص)

و عن عبد الله بن عمر قال: ان رسول الله (ص) لم يكن فاحشا و لا متفحشا و كان يقول خياركم احاسنكم اخلاقا.

و عن انس ان امرأة عرضت لرسول الله (ص) فى طريق من طرق المدينة فقالت: يا رسول الله ان لى اليك حاجة. فقال: «يا امّ فلان اجلسى فى اى سلك المدينة شئت اجلس اليك. قال: ففعلت، فقعد اليها رسول الله (ص) حتى قضى حاجتها

و قال انس: كانت الامة من اماء اهل المدينة لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنطلق به حيث

شاءت. و عن ابى الدرداء عن النبى (ص) قال: «ان أثقل شىء يوضع فى ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن و ان الله يبغض الفاحش البذئ.

و عن ابى هريرة قال: قال النبى (ص) لاصحابه: «أ تدررون ما اكثر ما يدخل الناس النار؟». قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فان اكثر ما يدخل الناس النار الأجوفان: الفرج و الفم. أ تدررون ما اكثر ما يدخل الناس الجنة؟» قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فان اكثر ما يدخل الناس الجنة: تقوى الله و حسن الخلق».

عن عائشة (رض) قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل و صائم النهار.

و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «احبكم الى الله احسنكم اخلاقا، الموطون اكنافا. الذين يألفون و يؤلفون. و ابغضكم الى الله المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الاخوان الملتمسون للبراء العثرات».

روى عن على بن موسى الرضا عن ابىه موسى بن جعفر عن ابىه جعفر بن محمد عن ابىه محمد بن على عن ابىه على بن الحسين عن ابىه حسين بن على عن ابىه على بن ابى طالب سلام الله عليهم. قال: قال رسول الله (ص): «عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق فى الجنة لا محالة، و اياكم و سوء الخلق فان سوء الخلق فى النار لا محالة».

قوله: فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ: فسترى يا محمد و يرون يعنى: اهل مكة اذا نزل بهم العذاب بيدر. و قيل: فى القيامة و كان النبى (ص) عالما بذلك و لكنه ذكر على معنى يجتمع مع علمهم بانك لست بمجنون و لا مفتون.

و قوله: بأَيْكُمْ الْمُفْتُونُ معناه بايكم المجنون. فالمفتون مفعول بمعنى المصدر كما يقال: ما بفلان معقول و مجلود، اى عقل و جلادة. و هذا معنى قول الضحاك و رواية العوفى عن ابن عباس، و قيل: الباء بمعنى فى و مجازة. فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ فى اى الفريقين المجنون فى فريقك ام فى فريقهم؟. و قيل: الباء بمعنى مع و المفتون الشيطان و المعنى: مع ايكم الشيطان؟ أ مع المؤمنين ام مع الكفار؟ و هذا معنى قول مجاهد. و قيل: الباء فيه زائدة و المعنى: ايكم المفتون، اى المجنون الذى فتن بالجنون و هذا قول قتادة. و اتفقوا على ان المفتون هاهنا المجنون.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بَمَنْ زَاغَ عَنْ دِينِهِ وَطَرِيقَهُ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَمِنْهُمْ بِالْمُهْتَدِينَ إِلَى دِينِهِ.

فَلَا تَطْعُ الْمُكْذِبِينَ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ وَهُمْ الْمُسْتَهْزُونَ، الَّذِينَ ذَكَرُوا فِي سُورَةِ الْحَجْرِ، أَيْ فِيمَا يَدْعُونَكَ إِلَى مَتَابَعَةِ آدِيَانِهِمْ. وَ النَّبِيُّ (ص) لَمْ يَكُنْ يَطِيعُهُمْ وَلَكِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بِاسْتِنَادَةِ تَرْكِ طَاعَتِهِمْ وَالِاسْتِزَادَةِ فِيهِ.

وَدُّوا لَوْ تَدَهَّنَ فَيُدْهِنُونَ دَاهِنًا وَادِهِنًا: وَاحِدًا، وَاصِلِ الْمَدَاهِنَةِ الْمَدَاجَاةِ.

وَ الْمَعْنَى وَدُّوا لَوْ تَوَافَقَ مَعَهُمْ وَتَتَرَكَ مَنَاصِحَتَهُمْ وَتَلِينُ لَهُمْ فَيَلِينُونَ لَكَ وَ يَقَارِبُونَ لَكَ. قَالَ ابْنُ قَتَيْبَةَ: أَرَادُوا أَنْ يَعْبُدَ آلَهُتَهُمْ مَدَّةً وَ يَعْبُدَ اللَّهُ مَدَّةً وَ قَبِيلُ الْفَاءِ هَاهُنَا لِلْعَطْفِ لَا لِلْجَوَابِ.

وَ لَا تُطْعُ كُلَّ حُلَافٍ مَهِينٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هُوَ أَبُو جَهْلٍ. وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: هُوَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمَغِيرَةِ الْمَخْزُومِي. وَ قَبِيلُ: الْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوثٍ. وَ قَالَ عَطَاءُ الْإِخْنَسِ ابْنُ شَرِيقٍ. وَ «الْحُلَافُ» كَثِيرُ الْحَلْفِ بِالْبَاطِلِ. مَهِينٌ أَيْ حَقِيرٌ ضَعِيفٌ وَ هُوَ فِعْلٌ مِنَ الْمَهَانَةِ وَ هِيَ قَلَّةُ الرَّأْيِ وَ التَّمْيِيزِ. تَقُولُ مَهْنٌ بِالضَّمِّ فَهُوَ مَهِينٌ. وَ لَيْسَ هَذَا مِنَ الْهَوَانِ وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنَ الْأَوَّلِ لِأَنَّ مِنَ أَكْثَرِ الْحَلْفِ الْكَاذِبَةِ وَ هُوَ عِنْدَ النَّاسِ مَهِينٌ وَ أَمَّا يَكْذِبُ لِمَهَانَةِ نَفْسِهِ عَلَيْهِ.

هَمَّازٌ يَغْتَابُ النَّاسَ وَ يَعْيِبُهُمْ بِمَا لَيْسَ فِيهِمْ، وَ يَقَعُ فِيهِمْ مِنْ وَرَائِهِمْ.

مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ أَيْ قَتَاتٍ يَسْعَى بِالنَّمِيمَةِ بَيْنَ النَّاسِ لِلْإِفْسَادِ، وَ فِي الْخَبْرِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ. وَ النَّمِيمُ جَمْعُ نَمِيمَةٍ، وَ قَبِيلُ: النَّمِيمِ وَ النَّمِيمَةُ وَاحِدٌ وَ الْأَسْمُ النَّمَامُ.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ بِخَيْلٍ بِالْمَالِ، وَ قَبِيلُ: يَمْنَعُ النَّاسَ عَنِ الْإِيمَانِ: قَبِيلُ: كَانَ لَهُ مَالٌ.

فَقَالَ لِأَوْلَادِهِ وَ أَوْلَادِ أَوْلَادِهِ مِنْ أَسْلَمٍ مِنْكُمْ مَنَعْتَهُ مَالِي. مُعْتَدٍ أَيْ مُتَجَاوِزٍ لِلْحَدِّ فِي الطَّغْيَانِ أُثِيمٌ كَثِيرُ الْأَثَمِ، فَاجِرٌ عَاصٍ.

عُتْلٌ هُوَ الْغَلِيظُ الْجَافِي، أَكُولٌ، شَرُوبٌ، فَاحِشُ الْخَلْقِ سِوَى الْخَلْقِ.

بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ أَيْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ مَعَ هَذِهِ الرِّذَائِلِ دَعِيَ مَلْصِقٌ بِالْقَوْمِ لَيْسَ مِنْهُمْ. قَالَ عِكْرَمَةُ «الزَّيْمُ» وَلَدَ الزَّنَا، قَالَ الشَّاعِرُ:

زَيْمٌ لَيْسَ يَعْرِفُ مِنْ أَبَوِهِ بَغْيُ الْأَمِّ ذُو حَسَبٍ لَيْثِيمٌ

وَ قَبِيلُ: هُوَ الَّذِي يَعْرِفُ بِالْإِبْنَةِ، رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) إِلَّا أَخْبِرْكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ كُلِّ ضَعِيفٍ

متضعف لو يقسم على الله لأبره، الا اخبركم باهل النار كل عتل جواظ مستكبر، و عن شداد بن اوس: «قال: قال رسول الله (ص): لا يدخل الجنة جواظ و لا جعظرى و لا عتل زنيم». قال: قلت فما الجواظ؟ قال: «كل جماع متاع». قلت: فما الجعظرى قال: «الفظ الغليظ» قلت: فما العتل الزنيم! قال: «كل رحيب الجوف اكول شروب، غشوم، ظلوم». و عن زيد بن اسلم قال: قال رسول الله (ص) «تبكى السماء من رجل اصح الله جسمه و ارحب جوفه و اعطاه من الدنيا مقضما و كان للناس ظلوما، فذلك العتل الزنيم. و عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال: «لا يدخل الجنة ولد الزنا و لا ولده و لا ولد ولده»: و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يزال امتى بخير ما لم يفش فيهم ولد الزنا فاذا فشا فيهم ولد الزنا يوشك ان يعمهم الله بعقاب. و قال صلى الله عليه و سلم: «ان اولاد الزنا يحشرون يوم القيامة فى صورة القرده و الخنازير».

و قال عكرمة: اذا كثر اولاد الزنا قل المطر.

قوله: أن كان ذا مال و بنين قرأ ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب أن كان بالمد و الاستفهام. قرأ حمزة و عاصم برواية ابى بكر بهمزتين بلا مد. و قرأ الآخرون على الخبر بلا استفهام. فمن قرأ بالاستفهام فمعناه: الان كان ذا مال و بنين.

إذا تئلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين و قيل: معناه أن كان ذا مال و بنين تطيعوا و من قرأ على الخبر فمعناه لا تطع كل حلاف مهين لاجل أن كان ذا مال و بنين. و جاء فى التفسير ان الوليد بن المغيرة كان له عشرة بنين. و قيل: اثنا عشر ابنا و كان له تسعة آلاف مثقال فضة و كانت له حديقة فى الطائف ثم اوعده فقال: سنسمه على الخرطوم الخرطوم الانف و السممة التسيويد، و الوسم على الانف افضح و اقبح، و المعنى: سنجعل له علامة فى الآخرة يعرف بها انه من اهل النار من اسوداد الوجه. و جائز ان يفرد بسمه لمبالغته فى عداوة النبى (ص) فى الدنيا فيخص من التشويه بما يتبين به من غيره كما كانت عداوته فى الدنيا زائدة على عداوة غيره و قيل: خص الخرطوم بالذكر و المراد به جميع الوجه لان بعض الشئ يعبر به عن كله.

قوله: إنا بلوناهم اى اختبرناهم و ابتليناهم، يعنى: هل مكة حين دعا عليهم النبى (ص)

فابتلاهم بالجوع حتى اكلوا الجيف و العظام، فقال صلى الله عليه و سلم: «اللهم اشدد وطأتك على مصر و اجعلها سنين كسنى يوسف و امر اهل هجران لا يحملوا الى مكة طعاما و انقطع عنهم الطريق من قبل العراق.

ابتداء این قصه آنست که رسول خدا (ص) چون از قریش و اهل مکه بغایت برنجید، دعاء بد گفت بر ایشان، گفت: بار خدایا بطش خود بر ایشان گمار و کار روزی بر ایشان سخت کن و ایشان را سالها قحط و نیاز پیش آر، چنان که در روزگار یوسف مصریان را بود. الله تعالی دعاء رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین از ایشان باز ایستاد و راه کاروان طعام بر ایشان فرو بسته شد، و سالها در آن قحط و نیاز مردار و استخوان خوردند. رب العالمین ایشان را مثل زد بخداوندان آن بستان. و ایشان سه برادر بودند در صنعاء یمن بستانی داشتند، بدو فرسنگی صنعاء، از پدر ایشان باز مانده و بمیراث بایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما و انگور. و پدر ایشان مردی صالح بود. هر سال ربیع آن بستان سه قسم کردی، قسمی وجه عمارت و نفقه بستان و قسمی درویشان و خواهندگان راه، و قسمی نفقه خویش راه. چون پدر از دنیا برفت و بستان با پسران افتاد، سهم درویشان باز گرفتند آن برادر که بهینه ایشان بود و پارسا تر و بسن کمتر، ایشان را گفت: حق درویشان باز مگیرید و آن سنت که پدر نهاد دست بمدارید که زیان کار شوید و برکات آن منقطع گردد. ایشان فرمان نبردند. چون وقت چیدن میوه بود و درودن کشته سوگند خوردند که سحرگاهان نزدیک بام بروند و خرما و انگور ببرند، و نگفتند ان شاء الله. مقصود ایشان بوقت سحرگاه آن بود که تا درویشان ندانند و حاضر نشوند که در روزگار پدر ایشان هر سال وقت بریدن میوه و زرع معین بود و درویشان حاضر اینست که رب العالمین گفت: اُقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَنْوْنَ اِى لَمْ يَقُولُوا ان شاء الله.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ اِى عَذَابٍ مِّن رَّبِّكَ لَيْلًا وَ لَا يَكُونُ الطَّائِفُ اِلَّا بِاللَّيْلِ وَ كَانَ ذَلِكَ الطَّائِفُ نَارًا نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فَاحْرَقْتُهَا. وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاصْبَحَتْ الْجَنَّةُ كَالصَّرِيمِ اِى محرقة سوداء كالليل. و قيل: بيضاء لم يبق فيها سواد زرع و لا شجر كالنهار و الصريم الليل و الصريم النهار لان كل واحد منهما ينصرم عن صاحبه و قيل: كالصريم يعنى:

کالبدستان الّذی صرم زرعه و ثماره و یكون الصّریم بمعنی المصروم کعین کحیل و کفّ خضیب. ایشان سوگند خوردند بی استثنا که بامداد پگاه پنهان از درویشان روند و میوه چینند. و آن گه در خواب شدند و ربّ العالمین آن شب آتشی فرو گشاد تا هر چه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن عذاب بی خبر، بوقت بام برخاستند و یکدیگر را آواز دادند که: **أَنْ اَعْدُوا عَلٰی حَرْثِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ** ای قاطعین لها فَاَنْطَلِقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ يَتَسَارُونَ بینهم.

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَیْكُمْ مَسْكِينٌ و یخفون انفسهم و کلامهم من النَّاسِ.

وَ اَعْدُوا عَلٰی حَرَدٍ قَادِرِينَ ای علی قصد و حرص و امر اسسوه و اجمعوا علیه قادرین عند انفسهم علی الصّرام.

چون فرا راه بودند، با یکدیگر سخن نرم گفتند و براز، که نباید که امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشان را پوشیده و پنهان میداشتند تا کس نداند ازین درویشان که ایشان بیستان میروند و بر قصدی و آهنگی درست میرفتند و حرصی تمام. چون نزدیک بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند، گفتند که: دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم. در نفس خویش چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست یافتند. و قیل: معنی قادرین ای خرجوا فی الوقت الّذی قدرّوه. بیرون آمدند آن ساعت که در اوّل شب تقدیر کرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدیر خفته، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آن دیدند سوخته و خاکستر گشته و آب سیاه بر آمده گفتند: **اِنَّا لَضَالُّونَ مَا رَاهِ گم کردیم مگر این نه بستان ماست؟ چون نیک نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حقّ درویشان باز گرفتند و گفتند: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ** نه نه راه گم نکردیم که این بستان ماست ما را از میوه و بر آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، بآنکه حقّ درویشان باز گرفتیم.

قَالَ اَوْسَطُهُمْ ای خیرهم و افضلهم و اعدلهم قولوا و کان اصغرهم **سِنًا اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ** ای هَلَّا تَسْتَنُونَ عند قولکم **لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ** و الاستثناء تسبیح لانه تنزیه و تعظیم لله و اقرارا بانه لا یقدر احد ان یفعل فعلا الا بمشیة الله. و قیل: معناه هَلَّا تذكرون نعم الله علیکم فتؤدّوا حقّ الله من اموالکم.

آن برادر کهنه گفت و بهینه ایشان بود عاقلتر و فاضلتر: نمی‌گفتم شما را که خدای را
بیاکی چرا نستائید و از پذیرفتن بیداد چرا پاک نشناسید؟ و چرا ذکر نعمت او بشکر
نکنید؟ تا حقّ او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید.

و آن‌گه که می‌گفتید بامداد به بوستان رویم چرا ان شاء الله نگفتید و رفتن خویش با
مشیت الله نیفکندید. و اگر شما سبحان الله گفتید بهتر از آن اندیشه بودی که کردید پس
ایشان گفتند: سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ پاکست و بی عیب خداوند ما و مائیم ستمکاران
بر خویشتن. بگناه خود معترف شدند و یکدیگر را ملامت کردند.

چنان که ربّ العزّة گفت: فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ يَلُومُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمَا فَعَلُوا
یعنی الهرب من المساکین، هذا يقول كان الذنب لك و يقول الآخر بل كان الذنب لك.
قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ از کرده پشیمان شدند و بتضرّع و زاری بدرگاه الله باز گشتند
و بجرم خود اقرار کردند. گفتند: ای ویل بر ما که از اندازه خود در گذشتیم و از راه
صواب برگشتیم که حقّ درویشان باز گرفتیم با این همه نومید نشدند که بر درگاه الله
نومیدی نیست. گفتند:

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ای راغبون فی المسأله ان يتوب علينا و
ان یرزقنا خیرا منها. قال عبد الله بن مسعود: بلغنی انّ القوم تسابوا و اخلصوا و عرف الله
منهم الصّدق فابدلهم بها جنّة خیرا منها و اسمها الحيوان فیها عنب یحمل البغل منها عنقودا.
كَذَلِكَ الْعَذَابُ ای كما فعلت باهل هذه الجنّة كذلك افعل بامتک اذا لم تعطف اغنياؤهم.
على فقرائهم بان امنعهم القطر و ارسل عليهم الحوائج و ارفع البرکة من زروعهم و تجارتهم.
ثمّ قال: وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ای و ما اعددت لهؤلاء الکفار من الوان
العذاب فی الآخرة اکبر و اعظم و اشدّ لو عقلوا و عملوا ذلك ثمّ اخبر بما عنده للمتّقین
فقال: اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ای بساتین نعيمها مقيم و لا یبید و لا یفنی خلافا
لبساتین الدّنيا فانّها بانیة هالکة صاحبها فی عناء من عمارتها فلا ترغبوا فیها عنها. فلما
نزلت هذه الآیة قال عتبة بن ربيعة: لئن كان ما یقول محمّد حقاً لنكوننّ افضل اجرا منهم
فی الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم فی الدّنيا فانزل الله سبحانه: اُفْجَعِلُ الْمُسْلِمِينَ
كَالْمُجْرِمِينَ استفهام انکار و توییح، ای لا نفعل فان المسلمین فی الجنّة، و المجرمین، و هم

الكافرون، في النار.

ما لَكُمْ يا كَفَّار قريش كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ من اين حكمتهم بالتسوية بين المطيع و العاصى و اى عقل اقتضى ذلك، اى ان هذا الحكم جور ان تعطوا فى الآخرة ما يعطى المسلمون.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فِيهِ تَدْرُسُونَ اى تَقْرُونَ ما فيه.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ اى فى ذلك الكتاب. لَمَا تَخَيَّرُونَ اى ما تختارون لانفسكم و تشتبهون و انما كسرت ان لما دخلت فى خبرها اللام تَخَيَّر و اختار بمعنى واحد.

أَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَهْدٌ و موثيق عَلَيْنَا بِالْغَةِ اى مؤكدة محكمة عاهدناكم عليه فاستوثقتم بها

مِنَّا فلا ينقطع عهدكم اِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ فى ذلك العهد لَمَا تَحْكُمُونَ لانفسكم من

الخير و الكرامة عند الله. خلاصة المعنى: هل وجدتم فى كتاب لى او درستم انى اقسمت

قسما بالغا شديدا لا مثنوية فيه انى افعل ما تحكمون. ثم قال لنبىه (ص): اُيُّهُمْ بما يقولون

من ان لهم فى الآخرة حظاً زَعِيمٌ اى كفيل ضامن فان من كان على بصيرة من شىء تكفل

به و اذ لم يتكفلوا دل على انهم غير واثقين بما يقولون. قال الحسن: الزعيم فى الآية بمعنى

الرسول، اى فيهم رسول او جاءهم رسول بصحة ما يقولون.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ يعنى: آلهة تكفل لهم بما يقولون و قيل: شهداء يشهدون لهم بصدق ما

يدعونه. فليأتوا بشركائهم اى فليأتوا بها: اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فى دعواهم.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقِ يَوْمِ ظَرْفِ و المعنى: فليأتوا بشركائهم فى ذلك اليوم لتنفعهم و تشفع

لهم. و قيل: معناه اذكر يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقِ و قرئ بالنون نكشف عن ساق.

روى البخارى فى الصحيح عن يحيى بن بكير عن الليث بن سعد عن خالد بن يزيد عن

سعيد بن ابى هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى عن رسول

الله (ص) قال: «يكشف ربنا عن ساقه فيخرون له سجدا»

و قال ابن مسعود: يكشف ربنا عن ساقه. و عن ابى موسى الاشعري عن النبى (ص)

يُكْشَفُ عَنْ سَاقِ قَالَ نور عظيم يخرون له سجدا.

و قال اهل اللغة: الكشف عن الساق كناية عن شدة الامر قال الشاعر: «و قامت الحرب

على ساق» و يروى عن ابن عباس انه قال: يكشف عن الامر الشديد و ذلك اشد الساعة

تمر بهم فى القيامة يُدْعَوْنَ اِلى السُّجُودِ فَاَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فيخرون سجدا و اما المنافقون فتصير

ظهورهم طبقا كأنها السقايفد. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السَّجُودَ فَتَسْوَدُ عِنْدَ ذَلِكَ وَجُوهُهُمْ وَ يَتَمَيَّزُ الكافرون من المؤمنين حينئذ و كانوا قبل ذلك مختلطين. و عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال: «يأخذ الله عزّ و جلّ للمظلوم من الظالم حتّى لا تبقى مظلمة عند احد حتّى انه ليكلّف شائب اللبّن بالماء ثمّ يبيعه ان يخلص اللبّن من الماء فاذا فرغ من ذلك نادى مناد يسمع الخلائق كلّهم الا ليلحق كلّ قوم بألّهم و ما كانوا يعبدون من دون الله، فلا يبقى احد عبد شيئا من دون الله الا مثلت له آلّته بين يديه و يجعل الله ملكا من الملائكة على صورة عزيز و يجعل ملكا من الملائكة على صورة عيسى بن مريم فيتبع هذا اليهود و يتبع هذا النصارى، ثمّ تلويهم آلّتهم الى النار و هم الذين يقول الله عزّ و جلّ لو كان هؤلاء آلّته ما و ردوها و كلّ فيها خالدون و اذا لم يبق الا المؤمنون و فيهم المنافقون، قال الله عزّ و جلّ لهم ذهب الناس فالحقوا بألّتكم و ما كنتم تعبدون! فيقولون و الله ما لنا آله الا الله و ما كنا نعبد غيره. فينصرف الله عنهم فيمكث ما شاء الله ان يمكث ثمّ يأتيهم فيقول: ايّها الناس ذهب الناس فالحقوا بألّتكم و ما كنتم تعبدون. فيقولون: و الله ما لنا آله الا الله و ما كنا نعبد غيره فيكشف لهم عن ساق و يتجلّى لهم من عظمتهم ما يعرفون انه ربّهم فيخرون سجدا على وجوههم و يخرّ كلّ منافق على قفاه و يجعل الله اصلاهم كصياصى البقر ثمّ يضرب الصراط بين ظهراى جهنّم.

قوله: خاشعةٌ أبصارُهُمْ و ذلك ان المؤمنين يرفعون رؤسهم من السجود و وجوههم اشدّ بياضا من الثلج و تسود وجوه الكافرين و المنافقين. تَرَهَقُهُمْ ذِلَّةٌ اى تغشاهم ذلّ الندامة و الحسرة. وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ. قال ابراهيم التيمى يعنى: الى الصلّاة المكتوبة بالاذان و الاقامة، و قيل: كانوا يسمعون حىّ على الصلّاة فلا يجيبون. وَ هُمْ سَالِمُونَ اصْحَاءَ فلا يأتونه. قال كعب الاحبار و الله ما نزلت هذه الآية الا فى الذين يتخلّفون عن الجماعات، و قيل: كانت ظهورهم سليمة بخلاف ما كانت فى الآخرة فلا يجيبون.

فَدَرْتَنِي وَ مَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ اى فدعنى و المكذّبين بالقرآن و خلّ بينى و بينهم. قال الزجاج: اى لا تشغل قلبك بهم و كلّهم الى فأتى اكفيكمهم و دعنى ايّاهم. سَسْتَدْرِيْهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ اى سنأخذهم بالعذاب حالا بعد حال و سنقرّبهم من العذاب من حيث لا يشعرون فعذبوا يوم بدر. قال سفيان الثورى الاستدراج ان يبسط عليهم النعم و يمنعهم

الشكر وقال السدي كلما جدّوا معصية جدّنا لهم نعمة و امسيناهم شكرها.

وَأُمْلِي لَهُمْ أَطِيلَ لَهُمُ الْمَدَّةَ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ أَيْ أَنْ أَخَذِي بِالْعَذَابِ شَدِيدٍ.

أَمْ تَسْتَلْهُمُ أَجْرًا أَيْ أَتَطَالِبُهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَيَّ مَا آتَيْتَهُمْ بِهِ مِنَ الرَّسَالَةِ جَعَلًا. فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أَيْ فَهُمْ مِنْ غَرَمٍ ذَلِكَ الْجَعْلُ مُثْقَلُونَ: لَا يَطِيقُونَهُ أَمْ عِنْدَهُمُ الْعَيْبُ أَيْ عِنْدَهُمُ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ، فَهُمْ يَكْتُبُونَ مِنْهُ وَ يَسْتَنْسِخُونَ مِنْهُ وَ قِيلَ: الْعَيْبُ مَا غَابَ عَنْهُ مِنْ خَفِيِّ مَعْلُومَاتِهِ وَ لَطْفٍ تَدْبِيرِهِ وَ كُلُّ ذَلِكَ تَنْبِيهِ عَلَى فِسَادِ مَا هُمْ عَلَيْهِ مُقِيمُونَ أَتْبَاعُ الْهُوَى.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ أَرْضَ بِقِضَاءِ رَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ وَ احْبِسْ نَفْسَكَ وَ قَلْبَكَ عَلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ رَبِّكَ وَ لَا تَضْجُرْ بِقَلْبِكَ وَ لَا تَجْزِعْ بِنَفْسِكَ. وَ لَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ يَعْنِي يُونُسَ بْنِ مَتَى، لَا تَعْجَلْ كَمَا عَجَلَ يُونُسُ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ هُوَ مَكْتُومٌ مَمْلُوءٌ مِنَ الْغَضَبِ مَكْرُوبٌ مَغْمُومٌ. قِيلَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ أَحَدَ لَمَّا انْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ وَ كَسَرَ رَبَاعِيَةَ النَّبِيِّ (ص) وَ قَالَ: كَيْفَ يَفْلَحُ قَوْمٌ شَجَّوْا نَبِيَّهُمْ وَ خَضَبُوا وَجْهَهُ بِالْدَمِّ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ ارَادَ أَنْ يَدْعُوا عَلَى الَّذِينَ قَاتَلُوهُ فَأَمَرَ اللَّهُ بِالصَّبْرِ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّهَا عَامَةٌ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ الَّتِي أَمَرَ فِيهَا بِالصَّبْرِ، وَ الْمَعْنَى: لَا تَسْتَعْجَلْ بِعَقُوبَةِ قَوْمِكَ كَمَا اسْتَعْجَلَ يُونُسُ فَلَقِيَ مَا لَقِيَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَتَّى نَادَى رَبَّهُ وَ هُوَ مَمْتَلِي حَزْنًا عَلَى نَفْسِهِ.

لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَيْ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَابَ عَلَيْهِ وَ خَصَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ لِحَقَّتْهُ نِعْمَةٌ مِنْ قَبْلِهِ. وَ قِيلَ: لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ هِيَ النَّبُوءَةُ. وَ قِيلَ: عِبَادَتُهُ السَّابِقَةُ. لُنَبَذَ بِالْعِرَاءِ أَيْ لَطُرِحَ بِالْأَرْضِ الْفُضَاءِ. وَ هُوَ مَذْمُومٌ أَيْ لَوْلَا ذَلِكَ لُنَبَذَ مَذْمُومًا بَدَلَ مَا نَبَذَ مَحْمُودًا. الْعِرَاءُ، الْفُضَاءُ الْعَارِي مِنَ الْبِنَاءِ.

و يقال: هذا «العراء» عرصه الساعة. العراء في الآية الأخرى «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعِرَاءِ» هِيَ أَرْضُ الْمَوْصِلِ.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ أَيْ جَدَّدْنَا اجْتِبَاءَهُ وَ اعْدَنَّا اصْطِفَاءَهُ بَعْدَ الْمَحْنَةِ كَقَوْلِهِ فِي: آدَمُ: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» وَ قِيلَ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ أَيْ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ أَيْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَوْلُهُ وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ هَاهُنَا مَخْفَفَةٌ مِنَ الثَّقِيلَةِ، وَ الْمَعْنَى: وَ أَنْ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكَادُونَ يَصِيبُونَكَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ ذَلِكَ حِينَ ارَادَ الْكُفَّارُ أَنْ يَعِينُوا رَسُولَ اللَّهِ فَيَصِيبُوهُ بِالْعَيْنِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ قَرِيشٍ وَ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا مِثْلَهُ وَ لَا مِثْلَ حُجْجِهِ وَ كَانَتْ الْعَيْنُ فِي بَنِي

اسد حتى ان الرجل منهم ينظر الى الناقة السمينة او البقر السمينة ثم يعينها ثم يقول للجارية: خذي المكنل والدرهم فاتيينا بلحم من لحم هذه فما تيرح حتى تقع فتنحر و كان الواحد اذا اراد ان يعين شيئا يجوع ثلاثة ايام ثم يعرض له فيقول تالله ما رايت مالا اكثر و لا احسن من هذا فيتساقط ذلك الشيء فارادوا مثل ذلك برسول الله (ص) فعصمه الله من ذلك و انزل هذه الآية. قال الحسن: هذه الآية دواء اصابة العين. و في الخبر: «العين حق تشترك من الخالق»

و يروى: «العين حق تدخل الرجل القبر و الجمل القدر و لو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين».

و قال بعضهم: انما يصيب الانسان بالعين ما يستحسنه و تميل نفسه اليه و كان نظرهم الى النبي (ص) نظرة البغض و ذلك ضده. قالوا و معنى الآية: انهم لشدة عداوتهم لك ينظرون اليك نظرا يكاد يصرعك عن مكانك كما يقال نظر الي فلان نظرا كاد ياكلني به. و الجمهور على القول الاول. قرأ اهل المدينة ليزلقونك بفتح الباء و الآخرون بضمها و هما لغتان يقال: زلقت الرجل و ازلفته اذا صرعته و كان رسول الله (ص) اذا قرأ القرآن كاد المشركون يزلقونه استحسانا و الذكر هاهنا القرآن. و يقولون إنه لمجنون ينسبونه الى الجنون اذا سمعوه يقرأ القرآن و يقولون معه جنني يعلمه الكتاب.

و قيل: مختلط العقل قالوه حسدا و ما هو إلا ذكر للعالمين اى و ما القرآن الا موعظة للمؤمنين و شرف لهم و نجاه، و قيل: و ما هو اى و ما محمد و ارسلنا آياه الا ذكر و شرف للعالمين الجن و الانس.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الباء: برّ الله لاهل السعادة السنين: سبق الرحمة لاهل الجهالة. الميم المقام المحمود لاهل الشفاعة. با اشارتست ببرّ خداوند اهل سعادت را سين اشارتست بسبق رحمت اهل جهالت را. ميم اشارتست بمقام محمود اهل شفاعت را. برّ او آنست كه دلت را بنور معرفت بياراست و در و چراغ توحيد بيفروخت. قال الله تعالى فهو على نور من ربه. سبق رحمت آنست كه: در عهد ازل پيش از وجود آفريش از بهر تو رحمت بر خود نبشت. قال الله: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. مقام محمود آنست كه:

مصطفی عربی (ص) را گفت که: از بهر شفاعت عاصیان اَمّت را فردا ترا بقیامت بر پای کنم در مقامی که پیشینان و پسینان ترا در آن بستایند. قال الله تعالی: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.

قوله تعالی: ن وَالْقَلَمِ ن از حروف تهجی است و حروف تهجی لغات را اصلست و کلمات را وصل است و آیات را فصلست و همه دلیل کرم و فضلست، بعضی مجمل و بعضی مفصل است. از لطف اشارتست، بمهر بشارتست، جرم را کفارتست و دلهای دوستان را غارتست مایه سخنان است، پیرایه سخن گویان است، فهم آن نشان موافقانست. بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست. اعتقاد مؤمنانست که این حروف کلام خداوند جهانست. خداوندی که او را علم و قدرتست علم او بی فکر، قدرت او بی آلت، ملک او بی نهایت، عنایت او بی رشوت عطاء او بی منت. خداوندی که عالم را صانع و خلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست را یارست، بصنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است. هر امیدی را نقد و هر ضمانی را بسنده گارست هر چند بنده ز جرم گرانبارست او حلیم و بردبارست.

پیر طریقت در مناجات خویش گفته: «الهی هر چند که ما گنهکاریم، تو غفّاری، هر چند که ما زشت کاریم، تو ستّاری. ملکا گنج فضل تو داری، بی نظیر و بی یاری. سزد که جفاهای ما درگذاری.»

ن وَالْقَلَمِ «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بر دفتر یاقوت نوشت. قصّه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، بمداد فضل نوشت، بر دفتر لطف نوشت، صفت و نعت معروف نوشت. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ لوح نوشت. و همه آن تو نوشت، دل نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به جبرئیل نمود آنکه از خود نوشت به شیطان کی نماید؟! بعضی مفسّران گفتند: ماهی است بر آب زیر هفت طبقه زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق بر آورده و دنب از مغرب و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا بقیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و ننالید،

قدر آن حضرت مهتر عالم موسی دانست که در آن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل بر آن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان در بندد و درگاه مکه و مدینه بجاروب عاشقی می‌روید و ازینجا بود که با عزرائیل مناظرت کرد، آن گه که آمده بود تا قبض روح وی کند فلطمه لطمه لطمه ای بزد و یک چشم او بکند و از درد این غیرت که جان ما بر خواهد گرفت، و روی ما گرد سر کوی مصطفی ناگرفته. حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او را بدان آورد که با عزرائیل آن راه برفت. ای جوانمرد قدر آن مهتر که داند و کدام خاطر بیدایت او رسد؟ صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند و با آنکه او غائب بود همه نور نبوت ازو گرفتند. چنان که آفتاب اگر چه غایب باشد کواکب نور از وی گیرند، لیکن چون آفتاب پیدا شود. کواکب در نور او همه ناپیدا شوند همچنین همه انبیا نور ازو گرفتند، لیکن چون محمد (ص) بعالم صورت درآمد ایشان همه گم شدند. شعر:

کأنک شمس و الملوک کواکب اذا طلعت لم یبدا منهنّ کوکب

را گوشی دریابنده و نگاه دارنده.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) آن گه که دردمند در صور یک دمیدن.
وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ بَرَدَارِنْدَ زَمِينِهَا وَ كَوْهَهَا. فَذُكِّنَا ذِكَّةً وَاحِدَةً (۱۴) و درهم کوبند
آن را یک در هم کوفتن.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) آن روز آنست که بودنی بود و افتادنی بیفتاد.
وَ أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ وَ آسْمَانُ بَرشَكَافَتْ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۶) آسمان آن روز سست شود و
تباه.

وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ فرشتگان بر کرانهای آسمان ایستاده مینگرند وَ يَحْمِلُ عَرْشَ
رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۱۷) و برگردد عرش خداوند تو زیر ایشان آن روز هشت
فریخته.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ أَنْ رَوْضُونَ آرد شما را لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) پوشیده نماند از شما
هیچ نهن بر الله.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ أَمَا آن کس که او را نامه دهند بر است دست.
فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَمْرُؤٌ كِتَابِيَّةٌ (۱۹) گوید: بیائید نامه من گیرید و بر خوانید.
إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٌ (۲۰) من بی گمان بودم، میدانستم که من امروز می شمار باید
دید.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱) او در زندگانی است پسندیده.
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲) در بهشتی در بالا گزیده و پسندیده.
فَطُوفُهَا دَائِمَةٌ (۲۳) خوشه‌های آن از دست چننده نزدیک.
كُلُوا وَ اشْرَبُوا خورید و آشامید هَنِيئًا نوش باد شما را گوارنده بِمَا أَسْأَلْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
(۲۴) این بآن کردارهاست که پیش خود فرا فرستادید در روزگارهای گذشته.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ وَ اما آنکه نامه او بچپ دست دهند، فَيَقُولُ گوید: يَا لَيْتَنِي لَمْ
أُوتَ كِتَابِيَّةٌ (۲۵) کاشک مرا نامه من ندادندی.

وَ لَمْ أَدْرُ مَا حِسَابِيَّةٌ (۲۶) کاشک من هرگز ندانستمی که شمار من چیست.
يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) ای کاشک آن مرگی که مردم را در دنیا بود، آن مرگ بر من

همیشی بودی.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ (۲۸) مال من مرا امروز بکار نیامد.

هَلَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (۲۹) توان من تباه شد.

خُدُوهُ گیرید او را. فَعْلُوهُ (۳۰) دستهای او را بر گردن او بندید.

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ (۳۱) آن گه سوختن را او را بآتش رسانید.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ اَنگه او را در زنجیر کنید ذَرْعُهَا سَعُونَ ذِرَاعاً درازی آن هفتاد گز. فَاسْلُكُوهُ

(۳۲) اندر کشید او را.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) او بنگرویده بود بآن خدای بزرگوار.

وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳۴) و بر طعام دادن نمی‌انگیخت.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) او را آن روز هیچ دوست نیست.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (۳۶) و نیست او را آنجا هیچ خورش مگر از آنچه از قدرهای

او برفت.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷) نخورد آن را مگر او که در راه حق خطا کرد و از راستی بیفتاد.

فَلَا أُقْسِمُ سَوْگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) بهر چه می‌بینید از

آفریده

و هر چه نمی‌بیند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) که این باز گفت فرستاده‌ای استوارست راستگوی، پاک مقام.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ آن سخن شعرگویی نیست قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) چون اندک می‌گروید.

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نه سخن کاهنی است قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲) چون اندک پند می‌پذیرید و

می‌دریاوید.

تَنْزِيلٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) فرو فرستاده‌ای است که از خداوند جهانیان.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) و اگر رسول بر ما هیچ سخن فرانهادی جز از گفته

ما.

لَا خَدْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) دست او گرفتیمی.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) آن گه مارک دل او بگسستیمی.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) هیچکس از شما باز دارنده عذاب نیست ازو. وَ إِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) و این سخن یادگارست «پرهیزگاران را. وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) و ما دانسته بودیم و میدانیم که از شما گروهی دروغ زن گیرانند باین سخن.

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) و این پیغام بر کافران فردا حسرتی است و پشیمانی. وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) و این راست است بدرستی.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲) بپاکی یاد کن نام خداوند خویش آن بزرگوار.
التوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دو آیت است، دویست و پنجاه و نه کلمت، هزار و چهار صد و هشتاد حرف، جمله به مکه فروآمد و باجماع مفسران در مکیات شمردند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی امامة عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحاقّة حاسبه الله حسابا يسيرا»

و فی بعض الآثار من قرأ احدى عشرة آية من سورة الحاقّة اجير من فتنة الدّجال و من قرأها كان له نور من فوق رأسه الى قدمه.

قوله: الْحَاقَّةُ یعنی: القيامة، سمّیت حاقّة لآنها واجبة الكون و الوقوع من حقّ يحقّ بالكسر ای وجب و صحّ مجبئها للجزاء علی الطّاعة ثوابا و علی المعصية عقابا. قال الله تعالى: وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ. ای وجبت. و قيل: مشتقّ من حقّ يحقّ بالضمّ، تقول حققت علیه القضاء اوجبت. و المعنى: توجب لكلّ احد ما استحقّه من الثّواب و العقاب. و قيل: سمّیت حاقّة لآنها حقّت كلّ من حاقّها من مكذبّ فى الدّنيا فحقّته و غلبته. و قال الكسائي: الحاقّة یعنی يوم الحقّ.

قوله: مَا الْحَاقَّةُ هذا استفهام، معناه التّفخيم لآنها كما يقال زيد ما زيد؟

على التّعظيم لآشانه. قوله: «ما» رفع بالابتداء، الحاقّة خبره و الجملة خبر المبتدا الاول. و ما أدراك ما الحاقّة ای آنک و ان سمعتها لم تعلم بها. لآنک لم تعينها و لم تر ما فيها من الالهوال، و قيل: معناه ليس ذلك من علمک و لا من علم قومک.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقَارِعَةِ ای بالحاقّة، فوضع القارعة موضعها لآنها من اسماء القيامة و

سَمَّيت قَارِعَةً لِأَنَّهَا تَفْرَعُ قُلُوبَ الْعِبَادِ بِالْمَخَافَةِ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْعَذَابِ الَّذِي أَوْعَدَهُمْ نَبِيِّهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فَفَرَّقَ قُلُوبَهُمْ. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ أَي بِسَبَبِ طَغْيَانِهِمْ وَ مَجَاوِرَتِهِمُ الْحَدَّ فِي كُفْرِهِمْ وَ هِيَ مُصَدَّرٌ، كَالْعَافِيَةِ وَ الْعَاقِبَةِ الْخَائِبَةِ. هَذَا كَقَوْلِهِ: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا وَ قِيلَ: الطَّاغِيَةُ الصَّيْحَةُ الْمَتَجَاوِزَةُ فِي الْعِظَمِ كُلِّ صَيْحَةٍ، أَي أَهْلَكُوا بِالرَّجْفَةِ وَ الصَّيْحَةِ الطَّاغِيَةِ، وَ قِيلَ: الطَّاغِيَةُ اسْمُ الْبَقْعَةِ الَّتِي أَهْلَكُوا فِيهَا وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ بِالْفَرْقَةِ الطَّاغِيَةِ وَ هُمْ قَدَارُ بْنُ سَالِفٍ عَاقِرُ النَّاقَةِ وَ اتَّبَاعُهُ.

وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ وَ هِيَ الدَّبُورُ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) «نَصَرْتُ بِالصَّبَا وَ أَهْلَكْتُ عَادَ بِالدَّبُورِ» «صِرَّصِرَّ»

أَي بَارِدَةٌ فِي النِّهَآيَةِ وَ قِيلَ: لَهَا صِرٌّ أَي صَوْتٌ «عَاتِيَةٌ» أَي عَتَّتْ عَلَى خَزَانِهَا فِي شِدَّةِ هُبُوبِهَا غَضَبًا عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَذِنَ اللَّهُ لَهَا مِنْ دُونِ الْخَزَانِ. قَالَ قَتَادَةُ لَمْ تَخْرُجْ إِلَّا بِمَقْدَارِ خَاتِمِ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمْ تَكُنْ فِي الدُّنْيَا سَفُوفَةَ رِيحٍ وَ لَا قَطْرَةَ مَطَرٍ إِلَّا بِمِكْيَالٍ وَ وَزْنَ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ رِيحٍ عَادَ فَأَنَّهَا عَتَّتْ عَلَى الْخَزَانِ فَلَمْ يَمْلِكُوهَا وَ خَرَجَتْ عَلَى قَدَرِ حَلْقَةِ خَاتِمِ وَ مَا كَانَ طُوفَانِ قَوْمِ نُوحٍ فَآنَهُ طَغَى عَلَى الْخَزَانِ فَلَمْ يَمْلِكُوهُ وَ عَلَا فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ خَمْسَةَ عَشَرَ ذِرَاعًا.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ أَي سَلَّطَهَا وَ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ يُقَالُ: آخِرَ اسْبُوعٍ مِنْ شَهْرٍ صَفْرٍ. «حُسُومًا» مُتَتَابِعَةٌ وَ لَاءٌ بَيْنَ أَرْبَعَاوِينَ أَخَذَ مِنْ جِسْمِ الْجَرَحِ يَتَابَعُ كَيْبًا بَعْدَ كَيْ لِيَقْتَطِعَ الدَّمَ، وَ قِيلَ: «حُسُومًا» أَي شُومًا كَانَهَا حَسَمَتِ الْخَيْرِ عَنْ أَهْلِهَا، كَقَوْلِهِ: «فِي أَيَّامِ نَحْسَاتٍ» وَ قِيلَ: «حُسُومًا» جَمْعُ حَاسِمٍ كَالشَّاهِدِ وَ الشَّهُودِ، وَ الْحَاسِمِ: الْقَاطِعِ الْمَذْهَبِ لِلْآثَرِ، أَي قَاطِعَةِ لِدَابِرِ أَوْلَادِكَ الْقَوْمِ.

فِيكَوْنُ نَصْبًا عَلَى الصِّقَّةِ. وَ قِيلَ: نَصَبٌ عَلَى الْمَصْدَرِ. قَالَ وَهْبٌ: هِيَ الْإَيَّامُ الَّتِي تَسْمِيهَا الْعَرَبُ أَيَّامَ الْعَجُوزِ ذَاتِ بَرْدٍ وَ رِيَّاحٍ شَدِيدَةٍ. سَمَّيْتُ عَجُوزًا لِأَنَّهَا فِي عَجْزَةِ الشِّتَاءِ أَي أَوَّخَرَهَا وَ قِيلَ: سَمَّيْتُ بِذَلِكَ لِأَنَّ عَجُوزًا مِنْ قَوْمِ عَادٍ دَخَلَتْ سَرِيًّا فَتَبِعَتْهَا الرِّيْحُ فَتَقَتَلَتْهَا الْيَوْمَ النَّأْمَنُ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ وَ انْقَطَعَ الْعَذَابُ فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعى أَي لَوْ كُنْتُ حَاضِرًا هُنَاكَ لَرَأَيْتُ الْقَوْمَ فِيهَا، أَي فِي تِلْكَ اللَّيَالِيِ وَ الْإَيَّامِ صَرَعى، أَي هَلَكَى، جَمْعُ صَرِيْعٍ. كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلِ أَي أَصُولِ نَخْلِ «خَاوِيَةٍ» أَي سَاقِطَةٌ خَالِيَةٌ مِنَ الْعَذُوقِ خَالِيَةً مِنْهَا، وَ

قيل: خالية الاجواف، و قال فى موضع آخر: «كَانَهُمْ أَعْجَازٌ نَخَلٍ مُنْقَعِرٍ» قيل: كان طولهم اثني عشر ذراعاً.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ اى نفس باقية كقوله: «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» و قيل: هى مصدر كالعافية، و المعنى: هل ترى لهم من بقاء.

وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ قَرَأَ اهل البصرة و الكسائى بكسر القاف و و فتح الباء، اى و من معه من جنوده و اتباعه، و قرأ الآخرون بفتح القاف و سكون الباء، اى و من تقدمه من الامم الكافرة وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ اى قرى قوم لوط يريد اهل المؤتفكات، و قيل: يريد الامم الذين اتفكوا «بِالْخَاطِئَةِ» اى بالخطئة و المعصية و هى الشرك.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ يعنى: لوط و موسى (ع) و قيل: كل امة عصوا رسولهم الذى ارسل اليهم و يجوز ان يكون الرسول بمعنى الرسالة فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً اى نامية زائدة على ما عملوا باضعافها، و قيل: زائدة على عذاب الامم، اى عاقبهم اشد العقوبة اِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ اى ارتفع و علا و تجاوز الحد المعتاد حتى غرق الارض. و قيل: طغى على خزائنه، اى على ميكائيل و حزيه من الملائكة فخرج من الكيل و الوزن و لم يعلموا قدره و حَمَلْنَاكُمْ اى حملنا آباءكم يا امة محمد و انتم فى اصلاهم. فى الْجَارِيَةِ يعنى السفينة و سَمَّيْت جارية لان من شأنها ان تجرى على الماء.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً اى السفينة الجارية فانها بقيت الواحها دهرًا و قيل: لنجعل ما اتخذ على مثالها فان سفن الدنيا تذكر سفينة نوح و كانت اولها، و قيل: لنجعل هذه الفعلة و هى اغراق قوم نوح لكم تذكرة و وجه كونها تذكرة ان نجاة من فيها و تغريق من سواهم، تقتضى انه من مديبر ابداع امرا لم تجربه العادة.

وَ تَعِيَهَا اى و تحفظها «اذن» انسان شأنه ان يحفظ ما يجب حفظه.
قال النبى (ص): «افلح من جعل الله له قلبا واعيا، الوعى ان يحفظ السامع ما يسمعه و يعمل به»

و عن مكحول قال لَمَّا نَزَلَتْ وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ
قال رسول الله (ص): «دعوت الله ان يجعلها اذنك يا على» قال على (ع): فما نسيت شيئا بعد ذلك و ما كان لى ان انساه.

يقال الوعى فعل القلب و لكن الاذان تؤدى الحديث الى القلوب الواعية فنعتت الآذان بنعت القلوب، تقول: وعيت الكلام اذا فهمته و حفظته و اوعيت المتاع و الزاد اذا جمعته فى الوعاء، قال الشاعر:

الخير يبقى و ان طال الزمان به و الشر اخبث ما اوعيت من زاد.
و منه قوله تعالى: «وَجَمَعَ فَأَوْعَى» فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ نَفْخَةٌ وَ النَّفْخُ وَاحِدٌ وَ ذَكَرَ الْوَاحِدَ لِلتَّكْثِيرِ لِأَنَّ النَّفْخَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا وَاحِدَةً وَ هِيَ النَّفْخَةُ الْأُولَى فِيمَنْ جَعَلَ النَّفْخَةَ نَفْخَتَيْنِ أَحَدِيهَا يَمُوتُ عِنْدَهَا النَّاسُ وَ الثَّانِيَةُ يَبْعَثُونَ عِنْدَهَا.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ أَيْ حَمَلٌ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ جِبَالٍ وَ أَحْجَارٍ وَ أَشْجَارٍ مِنْ أَمَاكِنِهَا فَضْرِبَتْ عَلَى الْأَرْضِ.

فَدَكَّتْ دَكَّةً وَاحِدَةً أَيْ دَقَّتْ دَقَّةً وَاحِدَةً فَصَارَتْهَا هَبَاءً مَبْتَثًا. وَ قِيلَ: دَكَّهَا زَلَزَلْتَهَا. وَ قِيلَ: دَكَّهَا أَنْ تَصِيرَ قِطْعَةً وَاحِدَةً «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا».

فَيَوْمِئِذٍ أَيْ حِينْتِذ. وَ قَعَتِ الْوَأَقِعَةُ الَّتِي تَوْعِدُونَ وَ هِيَ قِيَامُ السَّاعَةِ وَ صِيحَتِهَا.
وَ أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ

قال على (ع): اى عن المجرة

فَهِيَ يَوْمِئِذٍ وَاهِيَةٌ ضَعِيفَةٌ كَالْغَزْلِ الْمَنْقُوضِ، وَ قِيلَ: سَاقِطَةٌ مُتَشَقِّقَةٌ.

وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا الرَّجَا جَانِبُ الشَّيْءِ مَقْصُورٌ وَ الْإِثْنَانُ رَجْوَانٌ وَ الْجَمْعُ أَرْجَاءٌ. قَالَ الشَّاعِرُ:

اذا لم تحظ فى ارض فدعها و حثّ اليعملات على رجاها

و لا يغررك حظّ اخيك منها اذا صفت يمينك من جدها

فأنك واجد دارا بدار و لست بواجد نفسا سواها

وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا أَيْ الْمَلَائِكَةُ عَلَى اطْرَافِهَا وَ نَوَاحِيهَا وَ ابْوَابِهَا.

قال الضحاك: تكون الملائكة على حافاتهما حتى يأمرهم الربّ فينزلوا فيحيطوا بالارض و من عليها و قيل: الملك على أرجائها ينتظر ما يؤمر به فى اهل النار و اهل الجنة من الثواب و العقاب. و قيل: أنما جعلهم فى نواحي السماء لأن الكفار يقصدون الحرب لما يرونه من شدة العقوبة و تردّهم الملائكة و ذلك معنى قوله: «لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» اى لا

تقصدون مهريا آلا و هناك لى اعوان و لى به سلطان. وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ اى فوق رؤسهم يومئذ يوم القيامة. «ثَمَانِيَةٌ» اى ثمانية املاك و جاء فى الحديث: «أَنَّهُم اليوم اربعة و اذا كان يوم القيامة امدهم اللّهُ باربعة آخرين فكانوا ثمانية على صورت الاوعال ما بين اظلافهم الى ركبهم كما بين سماء الى سماء

و فى الخبر الصّحيح عن العباس بن عبد المطلب قال: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) بِالْبَطْحَاءِ فَمَرَّتْ سَحَابَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «أُتَدْرُونَ مَا هَذَا؟» قُلْنَا السَّحَابُ فَقَالَ: «وَالْمَزَنُ» قُلْنَا وَ الْمَزَنُ؟ قَالَ: «وَالْعِنَانُ» فَسَكْتْنَا. فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ؟» قُلْنَا: اللّهُ وَ رَسُولُهُ اعلم. قَالَ: «بَيْنَهُمَا مَسِيرَةٌ خَمْسٌ مِائَةً سَنَةً وَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسٌ مِائَةً سَنَةً، وَ فِى رِوَايَةٍ اُخْرَى، قَالَ (ص): «فَإِنَّ بَعْدَ مَا بَيْنَهُمَا أَمَّا وَاحِدَةٌ وَ أَمَّا اثْنَتَانِ وَ أَمَّا ثَلَاثٌ وَ سَبْعُونَ سَنَةً» قَالَ: «وَ السَّمَاءُ الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا حَتَّى عَدَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: ثُمَّ قَالَ: «وَ فَوْقَ السَّابِعَةِ بَحْرٌ مَا بَيْنَ اِعْلَاهُ اِلَى اِسْفَلِهِ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ وَ فَوْقَ ذَلِكَ ثَمَانِيَةٌ اَوْعَالٌ مَا بَيْنَ اِظْلَافِهِنَّ اِلَى رِكْبِهِنَّ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ وَ فَوْقَ ذَلِكَ الْعَرْشُ وَ اللّهُ تَعَالَى فَوْقَ الْعَرْشِ»

و عن عبد اللّهُ بن وهب عن ابيه: اَنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ الْيَوْمَ اَرْبَعَةٌ، لِكُلِّ مَلِكٍ مِنْهُمْ اَرْبَعَةٌ اَوْجُهُ وَ اَرْبَعَةٌ اَجْنِحَةٌ وَجْهٌ كَوْجِ الْاِنْسَانِ، وَ وَجْهٌ كَوْجِ الْاَسَدِ، وَ وَجْهٌ كَوْجِ الثَّوْرِ، وَ وَجْهٌ كَوْجِ النَّسْرِ وَ جَنَاحَانِ قَدْ غَطَى بِهِمَا وَجْهَهُ لَثْمًا يَصْعَقُ وَجْهَهُ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَ جَنَاحَانِ يَهْفُو بِهِمَا، وَ قَالَ غَيْرُ وَهَبٍ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ الْيَوْمَ اَرْبَعَةٌ مَلِكٌ فِى صُورَةِ اِنْسَانٍ، وَ مَلِكٌ فِى صُورَةِ ثُورٍ وَ مَلِكٌ فِى صُورَةِ اَسَدٍ، وَ مَلِكٌ فِى صُورَةِ نَسْرِ.

رَوَى اَنَّهُ اَنْشَدَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللّهِ (ص) قَوْلَ اُمِّيَّةَ بِنِ اَبِي الصَّلْتِ:

رَجُلٌ وَ ثُورٌ تَحْتَ رِجْلِ يَمِينِهِ وَ النَّسْرُ لِلاُخْرَى وَ لَيْثٌ مَرَصِدٌ.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) صَدَقَ، وَ قِيلَ: فِى ثَمَانِيَةٍ اَنَّهُ ثَمَانِيَةٌ صُفُوفٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْاَوَّلُ اَصْحَى وَ قِيلَ: الْخَلْقُ عَشْرَةٌ اِجْزَاءَ اِجْزَاءِ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ سَائِرِ الْحَيَوَانَ وَ اِجْزَاءَ الْمَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِيْنَ وَ ثَمَانِيَةٌ اِجْزَاءَ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ هُمُ الْكُرُوبِيُّونَ. وَ الْفَائِدَةُ فِى ذِكْرِ الْعَرْشِ عَقِيبٌ مَا تَقَدَّمَ اَنَّ الْعَرْشَ بِحَالِهِ خِلَافَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ. وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: اَنَّ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَرْشَ رَابِعًا لَمْ يَخْلُقْ قَبْلَهُ اِلَّا ثَلَاثَةً:

الهواء، و القلم، و النور، ثم خلق العرش من الوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر و الخضرة و نور اصفر منه اصفر و الصفرة و نور احمر منه احمر و الحمرة و نور ابيض و هو نور الانوار و منه ضوء النهار.

قوله: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ قرأ حمزة و الكسائي: لا يخفى بالياء اى لا يستتر على الله شىء منكم و لا من احوالكم. روى عن ابو موسى الاشعري قال: يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذير و اما العرضة الثالثة فعندها تطير الصحف فى الايدى فاخذ بيمينه و اخذ بشماله و قيل: ليس يعرضهم ليعلم ما لم يكن عالما به و لكنهم يعرضهم مبالغة و مظاهرة فى العدل، و قيل: معنى العرض ان يعرف كل واحد ما يستحقه من ثواب او عقاب، و قيل: يعرضون باعمالهم و اقوالهم كما يعرض السلطان جنده باسلحتهم و دوابهم.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ هذا اخبار عن قول الفريقين اذا وصل اليهم كتاب الحفظه فيقول المؤمنون قيل: نزلت هذه الآية فى ابى سلمة بن عبد الاسد زوج ام سلمة امرأة النبي (ص) هو اول من هاجر الى المدينة من اصحاب رسول الله (ص) ثم هو عام فى كل مؤمن. فَيَقُولُ هَؤُومٌ اَقْرُؤْا كِتَابِيَهٗ تقديره هؤوم كتابى و اقرؤا كتابى فحذف الاول لان الثانى يدل عليه، اى خذوا كتابى و اقرؤا و انظروا الى نجاتى لتقفوا عليها، يقال للرجل «هاء» اى خذ، و للثنين «هاؤما»، و للجميع «هاؤم».

يقال: انه كتاب تكون زلمات صاحبه فى باطنه و طاعاته فى ظاهره يراها الناس و يقولون: طوبى لهذا العبد، فاذا قرأ كتابه وجد فى آخره ائى سترت عليك فى الدنيا و ائى اغفر هالك اليوم فيشرق وجهه و يؤمر بان يقلب كتابه فاذا قلبه راى حسناته و فى آخرها قد قبلتها منك فيقول من فرط سروره: تعالوا اقرؤا كتابي و الهاء فى كتابيه و حسابيه للوقف و لاستراحة.

عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (ص): «اول من اعطى كتابه من هذه الامة عمر بن الخطاب و له شعاع كشعاع الشمس» قيل له: فاين ابو بكر؟ قال: هيهات زفته الملائكة الى الجنة.

قوله: اِنِّى ظَنَنْتُ اَنِّى مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ هذا الظن اسم للعلم ليس من الشك و هو فى القرآن

كثير معناه: اليقين سمى اليقين ظناً لان الظن يلد اليقين، معناه ايقنت فى الدنيا انى معاين حسابى فكنت استعد له.

فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ اى فى حياة مرضية يرضى بها صاحبها و خرجت مخرج سائر روى الآى.

فى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قِيلَ: خلق الله الجنة عالية و النهار هاوية، و قيل: «فى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» المكان عالية القدر و الشان.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ اى ثمارها قريبه ينالها القائم و القاعد و المضطجع يقطفون كيف شاؤا و يقال لهم: كُلُوا وَ اشْرَبُوا من نعيم الجنة هنيئاً سليماً من الآفات و المكاره لا تنغيص فيها و لا تكدير. بما أسلفتم اى بسبب ما قدمتم من الخيرات و الطاعات فى ايام الدنيا الماضية. قال ابن عباس انها نزلت فى الصائمىن خاصة. فى الأَيَّامِ الْخَالِيَةِ اى الجائعة كما تقول: نهاره صائم.

يروى ان الله عز و جل يقول يوم القيامة: «يا اوليائى طالما نظرت اليكم فى الدنيا و قد فلتت شفاهكم عن الاشربة و غارت اعينكم و خمصت بطونكم فكونوا اليوم فى نعيمكم.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بما أسلفتم فى الأَيَّامِ الْخَالِيَةِ. وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ قِيلَ: نزلت فى الاسود بن عبد الاسد اخى ابى سلمة هو له خاص ثم هو عام فى جميع الكفار. قيل: ينزع يده من صدره الى ما خلف ظهره فيعطى كتابه بشماله فيقول: يا ليتنى لم أوت كتابيه.

وَ لَمْ أَدْرَ مَا حِسَابِيهِ يتمنى ان لم يبعث و لم يحاسب لما يرى فيه من قبائح اعماله هذا كقوله: اَلَيْتَنِي كُنْتُ تَرَابًا».

يا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ الهاء راجعة الى موته يقول: يا ليتنى مت ميته قاضية لا حياة بعدها يتمنون الموت عند ذلك فى القيامة من شدة ما يقاسونه من العقوبة و كانوا من اشد الناس كراهية للموت فى الدنيا.

ما أغنى عني ماليه لم ينفعنى ما جمعته فى الدنيا من الاموال و لم يدفع عني من عذاب الله شيئاً.

هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ اى ضلت عني حجتي و زال عني ملكى و قوتي و قيل: كل احد كان له

سلطان على نفسه و ماله و جوارحه فيزول في القيامة سلطانه على نفسه فلا يملك لنفسه .
وقيل: ذلك كان بحيث لو اراد ان يؤمن لقدر على ذلك السّلاطة في اللسان البلاغة و قوّة
الكلام مع الاصابة و السّليط الزّيت و السّلطان المكنة و القدرة في قوله عزّ و جلّ: إِنَّهُ لَيْسَ
لَهُ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ و
مات فلان في سلطان فلان اى فى ولايته .

خُدُوهُ فَعَلُوهُ القول هاهنا مضمّر، اى يقول الله عزّ و جلّ لخزنة جهنّم خُدُوهُ فسدّوه
بالاغلال، اى اجمعوا يده الى عنقه فى الحديد .

ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ اى ادخلوه فيها و احرقوه .

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ يَقَالُ: تدخل السّلسلة فى فيه ثمّ يخرج من مقعدته و معنى فأسلُكُوهُ اى
فاسلكوا فيه السّلسلة و لكنّ العرب يقول: ادخلت القلنسوة فى رأسه، و قيل: هى سلسلة
واحدة يدخلون جميعا فيها و يشدّ بعضهم الى بعض و قيل: بل لكلّ واحد سلسلة ذرّعها
سَبْعُونَ ذِرَاعًا. قال نوف البكائى الشّامى: كلّ ذراع سبعون باعا، كلّ باع ابعده ما بينى و بين
مكة و هو يومئذ بالكوفة، و فى رواية بذراع المترف الجيّار، و الجبّار عند العرب العظيم
الطول. و عن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النّبي (ص) قال: «لو ان رضاضة مثل هذه
و اشار الى مثل الجمجمة ارسلت من السّماء الى الارض و هى مسيرة خمس مائة سنة
لبلغت الارض، قيل: اللّيل و لو أنّها ارسلت من رأس السّلسلة لسارت اربعين خريفا، اللّيل
و النهار قبل ان تبلغ اصلها او عقرها. و عن كعب قال: لو جمع حديد الدّنيا ما وزن حلقة
منها. و قيل: لو ان حلقة منها وضعت على جبل لذاب من حرّها. «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
الْعَظِيمِ» .

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ اى لا يطعم و لا يأمر به بل كان يقول: أ نطعم من لو يشاء
الله اطعمه. كان ابو الدرداء يقول لامرأته ام الدرداء: نجونا من نصف السّلسلة آمنّا بالله
فحضى على اطعام المسكين للنّصف الباقي .

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ الحميم: القريب نسبا او ودّا او لا ينتفع بحميمه كما ينتفع فى
الدّنيا .

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ و هو الصّديد الّذى ينغسل من ابدان اهل النّار .

و قيل: هو طعام أعدّه الله لاهل النار و هو اعلم به هو بعض ما اخفى لهم، يقال: للنار دركات و لكل دركة نوع طعام و شراب.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ الْكَافِرُونَ الجائرون عن طريق الحق عمدا.

فَلَا أُقْسِمُ لَا صَلَوةَ و معناه: اقسام و دخلت لا مؤكدة، و قيل: أنها نفى لردّ كلام المشركين كأنه قال: ليس الامر كما يقوله المشركون: أُقْسِمُ بما تُبْصِرُونَ.

و ما لَا تُبْصِرُونَ هذا من جوامع كلم القرآن، قال قتادة: اقسام بالاشياء كلها فيدخل فيه جميع الموجودات. و قيل: اقسام بالدنيا و الآخرة. و قيل: ما تبصرون ما على ظهر الارض

و ما لَا تبصرون ما فى بطنها. و قيل: تبصرون الاجسام و ما لَا تبصرون الارواح.

و قيل: ما تبصرون الانس و ما لَا تبصرون الملائكة و الجن. و قيل: النعم الظاهرة و الباطنة.

و قيل: ما تبصرون ما اظهر الله للملائكة و اللوح و القلم و ما لَا تبصرون ما استأثر الله بعلمه فلم يطلع عليه احدا. و قال جعفر: بما تبصرون من صنعى فى ملكى و ما لَا تبصرون

من برى باوليائى. و قال جنيد: بما تبصرون من آثار الرسالة و الوحي على حبيبي محمد.

و ما لَا تُبْصِرُونَ من السرّ معه ليلة الاسراء، و قال ابن عطاء ما تبصرون من آثار القدرة و ما لَا تُبْصِرُونَ من اسرار القدرة.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هذا جواب القسم، اى ان هذا القرآن قراءة رسول كريم يعنى محمد (ص). اضاف القول اليه لانه لما قال قول رسول اقتضى مرسلا فكان معلوما ان ما يقرأه

كلام مرسله و انما هو مبلغه و قد يأت القول فى القرآن، و المراد به القراءة قال الله تعالى. حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ اى ما تقرؤن فى صلوتكم.

و قيل: سبب نزول الآية ان الوليد بن المغيرة قال: ان محمدا ساحر، و قال ابو جهل: هو شاعر فانزل الله تعالى: فَلَا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ و ما لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ قيل:

يعنى جبرئيل (ع).

تَنْزِيلٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اى ان الذى يقرأه جبرئيل على محمد (ص) و ما هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ ما صلة دخلت للتوكيد اى قليلا تؤمنون.

و لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا ما تَدْكُرُونَ قرأ ابن كثير و ابن عامر و يعقوب: يؤمنون يذكرون بالياء فيهما. و اراد بالقليل نفى ايمانهم اصلا كقولك: لمن لا يزورك فلما تأتينا و انت تريد لا

تأْتِينَا أَصْلًا. الشَّعْرُ فِي اللُّغَةِ: الْعِلْمُ، يُقَالُ: شَعَرْتُ أَشْعُرُ، أَي عَلِمْتُ، وَ شَعَرَ الرَّجُلُ إِذَا صَارَ شَاعِرًا وَ سَمِيَ الشَّاعِرَ شَاعِرًا لِأَنَّ الشَّعْرَ عِلْمٌ بِرَأْسِهِ لَا يَعْلَمُهُ كُلُّ أَحَدٍ. وَ الْكَاهِنُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّ لَهُ خِدْمًا مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَهُ بِضَرْبٍ مِنَ الْوَحْيِ، وَ قَدْ انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص) لِأَنَّ الْجِنَّ حَبَسُوا وَ مَنَعُوا عَنِ الْاسْتِمَاعِ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَعْنِي بِهِ الْقُرْآنُ نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص).

وَ لَوْ تَقَوْلُ عَلَيْنَا يَعْنِي الرَّسُولَ وَ لَوْ تَحْرُسُ وَ اخْتَلَقَ عَلَيْنَا وَ أَتَى بِشَيْءٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ أَوْ زَادَ فِي الْقُرْآنِ أَوْ نَقَصَ مِنْهُ.

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ أَي لَأَمَرْنَا أَنْ يُؤْخَذَ بِيَدِهِ إِذَا أَخَذَا بِالْعُقُوبَةِ كَالسُّلْطَانِ إِذَا أَرَادَ الْاسْتِخْفَافَ بِبَعْضِ رَعِيَّتِهِ قَالَ لِبَعْضِ أَعْوَانِهِ: خُذْ بِيَدِهِ وَ أَخْرِجْهُ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُ بِالْقُوَّةِ وَ الْقُدْرَةِ أَي عَذَبْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِقَهْرٍ أَخَذَ عَقُوبَةً وَ عَبَّرَ عَنِ الْقُوَّةِ بِالْيَمِينِ لِأَنَّ قُوَّةَ كُلِّ شَيْءٍ فِي مِيَامِنِهِ، وَ قِيلَ: لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ أَي بِالْحَقِّ كَقَوْلِهِ: كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ أَي مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ. وَ قِيلَ: «بِالْيَمِينِ» أَي بِالْهَدْيِ الْغَلِيظِ الَّذِي أَخَذْنَا مِنْهُ. أَي طَالِبِنَاهُ بِعَهْدِنَا لَوْ تَقَوْلُ عَلَيْنَا.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ أَي أَمْتَانَهُ وَ أَهْلَكَانَهُ، لِأَنَّ الْوَتِينَ عِرْقٌ فِي الْقَلْبِ مَتَّصِلٌ بِالظُّهْرِ إِذَا قُطِعَ مَاتَ صَاحِبُهُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْوَتِينَ نِيَاطُ الْقَلْبِ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ هُوَ الْحَبْلُ الَّذِي فِي الظُّهْرِ إِذَا انْقَطَعَ مَاتَ الْإِنْسَانُ.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ أَي مَانِعِينَ يَحْجِزُونَنَا عَنْ عِقُوبَتِهِ وَ الْمَعْنَى: أَنَّ مُحَمَّدًا لَا يَتَكَلَّفُ الْكُذْبَ لِأَجْلِكُمْ مَعَ عِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّفَهُ لِعَاقِبَتِهِ وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى دَفْعِ عِقُوبَتِنَا عَنْهُ وَ جَمْعُ حَاجِزِينَ وَ هُوَ مِنْ نَعْتِ أَحَدٍ لِأَنَّ أَحَدًا يَسْتَعْمَلُ فِي مَعْنَى الْجَمْعِ كَقَوْلِهِ: لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ إِنَّهُ لَتَذَكُّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ أَي أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ خَصَّهُمُ بِالذِّكْرِ لِاتِّفَاعِهِمْ بِهِ وَ التَّذَكُّرَةُ الْعَلَامَةُ الَّتِي يَذَكِّرُ بِهَا الْمَعْنَى وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ بِالْقُرْآنِ جَاحِدِينَ لِلرَّسَالَةِ وَ صِفَاتِ الْأَلْهِيَةِ. وَ قِيلَ: إِنَّا لَنَعْلَمُ مَنْ يَصَدِّقُ وَ مَنْ يَكْذِبُ. قَالَ مَالِكٌ مَا أَشَدَّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ.

وَ إِنَّهُ لِحَسْرَةٌ أَي وَ أَنَّ الْقُرْآنَ لِحَسْرَةٍ وَ نَدَامَةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا رَأَوْا ثَوَابَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ وَ قَدْ خَالَفُوا وَ ضَيَّعُوا الْعَمَلَ بِهِ.

وَ إِنَّهُ لِحَقُّ الْيَقِينِ مُضَافٌ إِلَى النَّعْتِ تَأْوِيلُهُ: وَ أَنَّهُ لِلْحَقِّ الْيَقِينِ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ لِلْيَقِينِ حَقٌّ

الیقین، كما تقول: هو الجواد عين الجواد. و قيل: أنه لحق الامر اليقين ايقن به المؤمن في الدنيا فينفعه و ايقن به الكافر في الآخرة فلم ينفعه.
 و قيل: ان التَّحَسُّرَ للكافر يوم القيامة كائن لا محالة.
 فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تأويله فَسَبِّحْ رَبَّكَ الْعَظِيمِ و الاسم زائد كقول لبيد:
 الى الحول ثم اسم السلام عليكما و من يبيك حولا كاملا فقد اعتذر
 و المعنى: صل له و نزهه عما لا يليق به فسبحان الله دائما و العظیم الذي كل شيء في
 جنب عظمته صغير.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ رُوحَ لِلرُّوحِ و شفاء للقلب المجروح. طوبى
 لمن يغدو بذكره و يروح فالرَّبُّ عليه مَطَّلَعٌ و الباب له مفتوح:
 بين الصباية و الهجران مطروح
 اندر همه عمر من شبی وقت صبح
 قلب بحدّ سنان الشوق مجروح
 آمد بر من خیال آن راحت روح
 پرسید ز من که: چون شدی ای مجروح
 گفتم که: ز عشق تو همین بود فتوح!

خداوندا نشانت بیندگانیم، بنامت زندگانیم، بفضلت شادانیم، بمهرت نازانیم مست مهر از
 جام تو مائیم، صید عشق در دام تو مائیم:
 زنجیر معنیر تو دام دل ماست
 عنبر ز نسیم او غلام دل ماست
 در عشق تو چون خطی بنام دل ماست
 گویی که همه جهان بکام دل ماست

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ قِيَامَتُ و رستاخیز چه گوئیم که چیست، آن قیامت و آن رستاخیز
 حَقَّتْ و بودنی، راست است و افتادنی، هر کس برسد بآنچه سزای اوست و پاداش گیرد
 از نیک و بد که در جریده اوست. گفته‌اند که قیامت دواست: یکی امروز و یکی فردا.
 امروز مرگست که در خبر می‌آید من مات فقد قامت قیامته هر که بمرگ رسید قیامت او
 در رسید هر که این قیامت را یقین بود همیشه در هول و هراس مرگ بود، همواره از
 نهیب این قیامت سوخته و گداخته بود. پیوسته در برگ راه و ساز آن سفر بود. بزرگان
 دین چنین گفته‌اند که: آدمی از دو بیرون نیست، یا بر مثال ستوری است در اصطبل باز

داشته، یا بر مثال مرغی در زندان قفص کرده آن بیچاره کو بر مثال ستورست، از مرگ میترسد و میلرزد، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون بزند در بار کشند و آن جوانمرد که بر مثال مرغ است، پیوسته در انتظار مرگست زیرا که همه شادی و راحت مرغ از شکستن قفص بود چنانکه آن جوانمرد گفت:

کی باشد کین قفص پردازم در باغ الهی آشیان سازم.

اما قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اولین و آخرین را در آن صعید هیبت جمع کنند، چنان که ربّ العزّة گفت: وَ حَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا رُوزی عظیم و کاری صعب و سیاستی بی نهایت. ایوان کبریا برکشیده، میزان عدل درآویخته، صراط راستی باز کشیده، فرادیس جمال آراسته، دوزخ هیبت برآشفته.

روزی که پرده‌ها بردارند و رازها آشکارا کنند و تاجهای هزل بخاک اندازند و کلاههای هوس فرو نهند. و پندارها از آب و خاک بیفشانند و پاداش نیک و بد در کنار نهند. کار از دو بیرون نبود، یا بر بنده سلام کنند و نعمت سلامت اسلام بر وی تمام کنند و نامه وی بدست راست دهند که: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.

یا اسیر عذاب و غرام کنند، و لذات و راحت بر وی حرام کنند، و نامه کردار وی بدست چپ دهند که: وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ.

آن را که نامه بدست راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه‌ای هزار شربت کرامت و لطافت بر دست وی نهند، در آسمانها حدیث وی کنند، در حوالی عرش با مقربان مباهات از بهر وی کنند، آن گه او را بجنّات عدن برند، با حورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند. تاج وقار بر سرش نهند، بر مائده خلدش آرام دهند و از حضرت عزّت این ندا روان گشته که: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ می‌خورید و می‌آشامید ازین نعیم بهشت چنانکه خواهید، از فزع اکبر ایمن گشته و بمقعد صدق رسیده کس را با شما حساب نه و ما را با شما عتاب نه. ایشان چون این ندا شنوند، آواز برآرند و گویند: الحمد لله الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ. حمد آن خداوند را که وعده خود راست گردانید و ما را شراب وصل چشانید.

و آن را که نامه بدست چپ دهند، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ

الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ غَيْرِيدِ او را به قهر و عنف، کشید او را بدوزخ، دست و پای در غل کرده و در زنجیر هفتاد گزی کشیده، و از رحمت حق نومید شده، و بسقر رسیده. اگر شرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند، همه اهل دنیا بیطاقت شوند پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ مصطفی (ص) گفت: بآن خدای که جان من بید اوست که اگر یک حلقه از آن سلاسل و اغلال بر کوه‌های دنیا نهند همه کوه‌ها بگدازد و بزمین فرو شود، پس چون بود حال کسی مرو را بدین سلاسل و اغلال بند کنند؟ و اگر یک جامه از آن جامهای قطران که قرآن از آن خبر می‌دهد که: «سَرَابِيْلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ» از آسمان دنیا بیاویزند همه اهل زمین از گند آن بمیرند. پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی بود؟ نه از گزاف رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ گفتی: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ وَ اعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ حَالِ اَهْلِ النَّارِ».

۷۰- سورة المعارج - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور بیخشايندگی، دوست بخشای بمهربانی.

سَأَلَ سَائِلٌ بِرَسِيْدٍ پُرْسِنْدَه‌اى بَعْدَابٍ وَاَقَعَ (۱) از عذابى كه بودنى است و افتادنى. لِلْكَافِرِيْنَ نَاگروِيْدگان رَا لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲).

مِنَ اللّٰهِ اَن رَا باز دارنده‌اى و باز پس برنده‌اى نيست از خداى عزّ و جلّ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) اَن خداوند صفتهاى بلند و عطاهاى بشكوه.

تَعْرَجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ اِلَيْهِ بِسُوى او بر مى شود فريشتگان و جبرئيل فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِيْنَ اَلْفِ سَنَةٍ (۴) در روزى كه اندازه آن پنجاه هزار سال بود.

فَاَصْبَرَ صَبْرًا حَمِيْلًا (۵) تو شكيبايى كن شكيبايى كردن نيكو. اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيْدًا (۶) ايشان آن روز را نابودنى مى بينند.

وَ نَرَاهُ قَرِيْبًا (۷) و ما آن را بودنى مى بينيم، ايشان آن روز را دور مى بينند و دير و ما آن را نزديك مى بينيم و زود.

يَوْمَ تَكُوْنُ السَّمَا ءُ كَالْمُهْلِ (۸) آن روز كه آسمان از بيم چون دردى زيت گردد، يا چون مس گداخته.

وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) و كوهها چون پشم رنگ كرده بود از رنگ رنگ.

وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيْمٌ حَمِيْمًا (۱۰) و آن روز هيچكس خويش را و دوست را نپرسد.

يُبْصِرُوْنَهُمْ بِرِ دِيْدَارِ چشْمِ او مِيْدَارَنْدِ مِي بِيْنْدِ و نپرسد از بيم. يَوْمَذُ الْمُجْرِمُ دُوسْتِ دَارْدِ و خواهد كافر، لَوْ يَفْتَدِيْ مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ كه خويشتن را باز خرد از عذاب آن روز بِنَبِيْهِ (۱۱).

وَ صَاحِبَتِهِ وَ اَخِيْهِ (۱۲) پسران خويش و برادر خويش.

وَ فَصِيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيْهِ (۱۳) و خاندان او كه او را مى داشتند.

وَ مَنْ فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا و هر كه در زمين كس است همه ثُمَّ يُنْجِيْهِ (۱۴) تا آن وقت كه

کوشندگانند.

أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵) ایشان فردا در بهشتهای اند نواختگان.
فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ چه رسیدست این ناگرویدگان را گرد بر گرد تو؟
مُهْطِعِينَ (۳۶) چشمها نهاده در تو.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ (۳۷) از راست و از چپ تو جوق جوق.
أَطْمَعُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مِى بِيُوسِدِ هِر يِكى از ایشان أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) که دارند او را
در بهشت پر ناز.
كَلَّا نِيسْتِ ايشان را آن نياوند إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ما بيافريديم ايشان را از آنچه
ميدانند.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ سوگند میخورم بخداوند دو سوی
جهان آن سوی که روز برآید و شب و آن سوی که روز فرو شود و شب. إِنَّا لَقَادِرُونَ
(۴۰) که ما تواناییم.

عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ که از ایشان بهتری آریم، یا ایشان را به از آن از سر فا بیا فرینیم. وَ
مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) و ما در هیچ کار درنمانیم و از هیچکس باز پس نمانیم.
فَذَرَهُمْ گذار ایشان را يَخُوضُوا که هم در آن نابکار گفتن می باشند وَ يَلْعَبُوا و هم آن بازی
میکنند حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمْ تا آن روز که روز خویش بینند الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) آن روز که
ایشان را وعده میدهند.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ آن روز که بیرون می آیند از گورها سِرَاعاً زودازود كَانَهُمْ إِلَى
نُصَبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) گویی که ایشان بعلمی همی شتاونند.
خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو مانده چشمهای ایشان از بیم تَرَهُهُمْ ذَلَّةً خَوَارِي بر ایشان
نشسته. ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴) این آن روز است که درین گیتی ایشان را
وعده میدادند.

النوبة الثانية

این سوره چهل و چهار آیتست، دویست و شانزده کلمت، هزار و صد و شصت و یک
حرف جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران، و درین سورت دو آیت منسوخ است یکی:

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا دِيْكَرَ: فَذَرُهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا اَيْنَ هَرِ دُو آيْتِ مَنْسُوخِ اَنْدِ بآيْتِ سِيْفِ.
 وَ فِى رَوَايَةِ اَبِي بِنِ كَعْبِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ: سَأَلَ سَائِلٌ، اَعْطَاهُ اللّٰهُ ثَوَابَ
 الَّذِيْنَ هُمْ لَامَانَاتِهِمْ وَ عَهْدَهُمْ رَاعُونَ».

سَأَلَ سَائِلٌ عِلْمَاءَ تَفْسِيْرِ مَخْتَلِفِ اَنْدِ دَرِ سَبَبِ نَزْوْلِ اَيْنِ آيَاتِ، قَوْمِيْ كَفْتَنَدِ دَرِ شَأْنِ النَّضْرِ
 بِنِ الْحَارِثِ فَرُو اَمَدِ، اَنْ كِهْ كِهْ كَفْتَنَدِ: اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً
 مِنْ السَّمَاءِ. قَوْمِيْ كَفْتَنَدِ: دَرِ شَأْنِ بُو جَهْلِ فَرُو اَمَدِ كِهْ كَفْتَنَدِ: «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنْ
 السَّمَاءِ». وَ كَفْتَنَدِ اَنْدِ: دَرِ شَأْنِ جَمَاعَتِيْ كَفَّارِ قَرِيْشِ اَمَدِ كِهْ بَرِ طَرِيْقِ اسْتِهْزَاءِ كَفْتَنَدِ: «عَجَلُ
 لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ». وَ كَفْتَنَدِ اَنْدِ: سَائِلِ اَيْنِجَا مِصْطَفَى (ص) اسْتِ كِهْ كَاْفِرَانِ اَوْ رَا
 اَذَى مِيْنَمُوْدَنَدِ تَا بَرِ اَيْشَانِ عَذَابِ خَوَاسْتِ بَتَعْجِيْلِ. وَ كَفْتَنَدِ اَنْدِ: مَرَادِ بَايْنِ نُوْحِ اسْتِ (ع) كِهْ
 بَرِ قَوْمِ خَوِيْشِ دَعَايِ بَدِ كَرْدِ وَ عَذَابِ خَوَاسْتِ.

قَوْلُهُ: سَأَلَ سَائِلٌ قَرَأَ نَافِعَ وَ اِبْنِ عَامِرٍ سَأَلَ سَائِلٌ بَغِيْرِ هَمْزِ وَ لِهْ وَجِهَانِ: اِحْدَهُمَا اَنَّهُ بِالْهَمْزِ
 وَ بَغِيْرِ الْهَمْزِ فِى الْمَعْنَى وَاحِدٌ. يُقَالُ سَأَلْتَ اسْأَلُ وَ سَلْتُ اسْأَلُ. وَ الْوَجْهَ الثَّانِيَّ اَنَّهُ مِنَ السَّبِيلِ
 يُقَالُ: سَأَلَ سَائِلٌ سَيْلًا، وَ قِيلَ: السَّائِلُ وَاْدٌ فِى جَهَنَّمَ، وَ الْمَعْنَى: سَأَلَ الْوَادِيَّ بِالْعَذَابِ وَاقِعٌ
 لِلْكَافِرِيْنَ يَقَعُ لَهُمْ وَ يَنْزِلُ بِهِمْ. وَ قِيلَ: اللَّامُ بِمَعْنَى عَلَى، اِى يَقَعُ عَلَيْهِمْ وَ يَحِلُّ بِهِمْ. قَرَأَ
 الْآخَرُونَ بِالْهَمْزِ مِنَ السُّؤَالِ لَا غَيْرِ، وَ لِهْ وَجِهَانِ: اِحْدَهُمَا اِنْ يَكُونُ الْبَاءُ فِى قَوْلِهِ بِعَذَابٍ
 بِمَعْنَى عَنِ عَذَابِ كَقَوْلِهِ: «فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا» اِى عَنهُ. وَ قَالَ الشَّاعِرُ:

فَان تَسْأَلُونِيْ بِالنِّسَاءِ فَانْتِنِيْ بِصِيْرِ بَادِوَاءِ النِّسَاءِ طَيِّبِ.

اِى عَنِ النِّسَاءِ. وَ مَعْنَى الْآيَةِ: سَأَلَ سَائِلٌ عَنِ عَذَابِ وَاقِعٍ نَازِلِ كَايْنِ عَلَى مِنْ يَنْزِلِ وَ لِمَنْ
 هُوَ فَقَالَ تَعَالَى مُجِيْبًا لِهْ.

لِلْكَافِرِيْنَ وَ هَذَا قَوْلُ الْحَسَنِ وَ قَتَادَةَ قَالَا: كَانَ هَذَا بِمَكَّةَ لَمَّا بَعَثَ اللّٰهُ سَبْحَانَهُ مُحَمَّدًا (ص)
 وَ خَوْفَهُمْ بِالْعَذَابِ، قَالَ الْمُشْرِكُونَ لِبَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ مِنْ اَهْلِ هَذَا الْعَذَابِ سَلُوا مُحَمَّدًا لِمَنْ هُوَ
 عَلَى مِنْ يَنْزِلِ وَ لِمَنْ يَقَعُ؟ فَبَيَّنَ اللّٰهُ تَعَالَى. وَ اَنْزَلَ: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِيْنَ اِى هُوَ
 لِلْكَافِرِيْنَ. وَ الْوَجْهَ الْآخَرَ اِنْ يَكُونُ الْبَاءُ صِلَةً وَ مَعْنَى الْآيَةِ دَعَا دَاعٍ سَأَلَ سَائِلٌ عَذَابًا وَاقِعًا.
 لِلْكَافِرِيْنَ اِى عَلَى الْكَافِرِيْنَ وَ هُوَ النَّضْرُ بِنِ الْحَارِثِ حَيْثُ دَعَا عَلَى نَفْسَهُ وَ سَأَلَ الْعَذَابَ
 فَقَالُوا: اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ الْآيَةِ... فَنَزَلَ بِهِ مَا سَأَلَ بَدْرَ فَقَتَلَ صَبْرًا وَ

هذا قول ابن عباس و مجاهد.

لَيْسَ لَهُ اى لذلك العذاب دافعٌ مانعٍ مِنَ اللَّهِ. اى ذلك العذاب واقع من قبل الله سبحانه بالكافرين لا يدفعه عن الكافرين احد.

وقوله: ذِي الْمَعَارِجِ صفةٌ لله و له معنيان: احدهما ذو المصاعد التي تصعد فيها الملائكة و الروح و هى السماوات. و الثانى الْمَعَارِجِ الفواضل و هى هباته السَّيِّبَةِ و عطاياه الهنيئة. و قيل: المعارج تعالى الدرجات و هى التي يعطيها الله اولياها فى الجنة.

و العروج: الصعود و المعرج المصعد و الجمع المعارج و ذكر المعارج هاهنا تنبيها لهم ان من قدر على خلق هذه المعارج للملائكة و هذا الرتب للعباد قدر على ارسال العذاب على الكافرين.

قوله: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ يعنى جبرئيل (ع) خصّ بالذكر بعد العموم تشريفا له. و قيل: عنى بالروح ارواح المؤمنين عند الموت. و قيل: هم قوم موكلون على الملائكة قوله: اِلَيْهِ يعنى الى الله، فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ اراد به يوم القيامة و فيه تقديم و تأخير اى ليس للعذاب دافع من الكفار فى يوم القيامة الذى كان مقداره خمسين الف سنة من سنى الدنيا لو صعد غير الملائكة و ذلك انهم تصعد من اسفل الارض السابعة الى ما فوق السماء السابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة. و اما قوله: «فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» انا هو قدر مسيرهم من السماء الدنيا الى وجه الارض مسيرة خمس مائة سنة هبوطا و مثله صعودا و قيل: هواء الدنيا مسيرة خمس مائة عام و بصر السماء مسيرة خمسمائة عام. و قيل: موقفهم فى الحساب حتى يفصل بين الناس خمسون الف سنة ثم لا ينتهى اليوم الى ليل يردّ النهار الى اهل الجنة مخلدا و الليل الى اهل النار مخلدا و قيل: يوم القيامة فيه خمسون موقعا كل موقف الف سنة و قيل: ان اليوم فى الآية عبارة عن اول ايام الدنيا الى انقضائها و انها خمسون الف سنة لا يدرى احدكم كم مضى و كم بقى الا الله عزّ و جلّ. و روى عن ابن عباس انه قال: هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قيل لرسول الله (ص): يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما طول هذا اليوم! فقال (ص): «و الذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اخفّ

عليه من صلاة مكتوبة يصلّيها فى الدّنيا

و قيل: معناه لو ولى محاسبة العباد فى ذلك اليوم غير الله لم يفرغ منه فى خمسين ألف سنة و يفرغ الله فى مقدار نصف يوم من ايام الدّنيا قوله: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا اى فاصبر يا محمد على تكذيبهم اياك صبرا جميلا لا شكوى فيه و لا جزع و هذا قبل ان امر بالقتال فنسخ.

إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا اى انّ الكفّار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيدا مستحيلا غير ممكن. وَ نَرَاهُ قَرِيبًا من الفهوم ممكننا. و الرّؤية هاهنا بمعنى العلم، و قيل: انّهم يرونه بعيدا اى بطيئا وقوعه و نراه قريبا اى سريعا وقوعه لانّ ما هو آت قريب، هذا كقوله «وَيَقْدِرُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ». ثمّ وصف اليوم فقال: يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ المهل على معان منها ما يسيل من القرع من صديد او قيح و هو فى قول ابى بكر الصديق حين اتى بحبرتين و قد احتضر قال: ادفنوني فى ثوبى هذين انما هما للمهل و ردّ الحبرتين و قال: الحىّ اولى بالجديد من الميت و المهل المذاب من فضة او نحاس او صفر و ما اشبهها و المهل دردىّ الزيت و عكره سمى بذلك لانه يسيل العكر لثخاتته على مهل و على المعنيين الاخيرين تاويل الآية فالسّماء اليوم خضراء و هى تتلون يوم القيامة فتكون وردة كالدّهان فتكون الوانا من الفزع كتلون الانسان للفزع ثمّ تشقق و تنفطر و تمور مورا و تسير سيرا. وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و هو الصّوف المصبوغ الوانا و اوّل ما يتغيّر الجبال تصير رملا مهبلا ثمّ عنها منقوشا ثمّ تصير هباء منثورا.

وَ لَا يُسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا اى لا يسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه و قيل: لا يسأله ليحمل عنه من اوزاره شيئا لياسه عن نصرته. قرأ البزى عن ابن كثير لا يسأل بضمّ الياء اى لا يسأل حميم عن حميم لا يقال لحميم اين حميمك. و قيل: لا يسأل لانقطاع ما بينهم من العصم.

يُبْصِرُونَهُمْ اى يعرفون اقاربهم، فيقال لهم: هذا فلان و هذا فلان زيادة فى فضيحتهم. و قيل: يعرفونهم اى يعرفون الملائكة حتّى يعرفوهم بسيماهم فيعذبوهم بالوان العذاب. و قيل: يبصر المؤمنون الكافرين حتّى يعرفوا الكفّار بسيماهم فيزدادوا شكرا و يزداد الكفّار حسرة و اسفا، و قيل: يعرف المؤمن ببياض وجهه و الكافر بسواد وجهه، و قيل: ليس فى القيامة

مخلوق آلا وهو نصب عين صاحبه فيبصر الرجل اباه و اخاه و اقرباه و عشيرته لا يسأله و لا يكلمه لاشتغاله بما هو فيه. يُوَدُّ الْمُجْرِمُ اى يتمنى المشرك. لَوْ يَفْتَدِي اى يفادى نفسه ببنيه و هم اعز الخلق اليه و صَاحِبَتِهِ: زوجته و سكنه و اَخِيهِ الَّذِي كَانَ نَاصِرًا لَهُ و معينا. وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ اى قبيلته الَّتِي تَضَمُّه لقرابته و يأوى اليها عند الخوف. وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنَ الْإِنْسَانِ اى يودّ لو يفترى بهم جميعا ثُمَّ يُنْجِيهِ ذَلِكَ الْإِفْتِدَاءُ مِنْ عَذَابِ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

كَلَّا اى ليس كذلك لا ينجيه من عذاب الله شيء ثم ابتدا فقال: إِنَّهَا لَطَى هى اسم من اسماء جهنم. قيل: هى الدَّرَكَةُ الثَّانِيَةُ سَمِيَتْ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا تَلَطَّى اى تتلهب. نَزَّاعَةٌ لِلشَّوَى قَرَأَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ نَزَّاعَةً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ وَ الْقَطْعِ فِيهِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالرَّفْعِ اى هى نَزَّاعَةٌ لِلشَّوَى الْإِطْرَافِ الْكَالِيدِينَ وَ الرَّجْلِينَ وَ قِيلَ: هى جِلْدَةُ الرَّأْسِ، وَ قِيلَ: هى مُحَاسِنُ الْوَجْهِ قَالَ الضَّحَّاكُ تَنْزَعُ النَّارُ الْجِلْدَ وَ اللَّحْمَ عَنِ الْعِظْمِ وَ قِيلَ: تَفْصَلُ الْأَعْضَاءُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مَا كَانَ.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى اى تدعو النار الكافر و المنافق فتقول الَى الَى أَيَّهَا الْكَافِرِ أَيَّهَا الْمُنَافِقِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ تَدْعُوهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ثُمَّ تَلْتَقِطُهُمْ كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ تَدْعُو مِنْ أَعْرَاضِ عَنِ الدِّينِ وَ تَوَلَّى عَنِ الْإِيمَانِ وَ الطَّاعَةِ.

وَ جَمَعَ فَأَوْعَى اى جمع المال فاوعاه فى الظروف و لم يُوَدِّ زَكَاتِهِ وَ لَمْ يَنْفِقْهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَ فِي الْخَبْرِ يَجَاءُ بِابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ بَدَجٌ فَيَتَوَقَّفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ لَهُ: اعْطَيْتَكَ وَ خَوْلَتَكَ وَ انعمت عليك فما صنعت؟ فيقول: رَبِّ جَمَعْتَهُ وَ ثَمَّرْتَهُ وَ تَرَكْتَهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ، فَارْجِعْنِي آتَكَ بِهِ كُلَّهُ فَإِذَا عَبْدٌ لَمْ يَقْدَمْ خَيْرًا فَيَمْضَى بِهِ إِلَى النَّارِ.

قَوْلُهُ: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْهَلُوعُ الْحَرِيصُ عَلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ. وَ الْهَلْعُ شِدَّةُ الْحَرِصِ وَ قَلَّةُ الصَّبْرِ، وَ قِيلَ: هَلُوعًا اى نَسَاءً عِنْدَ النِّعْمَةِ دَعَاءً عِنْدَ الْمِحْنَةِ، وَ قِيلَ: مَعْنَى الْهَلُوعِ مَا فَسَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ اى الضَّرُّ وَ الْفَقْرُ جَزَعٌ وَ لَمْ يَصْبِرْ.

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ اى السَّعَةِ وَ الْغِنَى وَ الْمَالُ مَنَعَ حَقَّ الْفُقَرَاءِ وَ لَمْ يَنْفِقْ فِي الْخَيْرِ شَرًّا مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ شَحًّا هَالِعًا وَ حِينَ خَالَعٍ. فَالْهَالِعُ الْمَحْزَنُ وَ الْخَالَعُ الَّذِي يَخْلَعُ قَلْبَهُ. قَالَ مَقَاتِلُ: الْهَلُوعُ

دَابَّةٌ مِنْ وَرَاءِ جَبَلٍ قَافٍ تَأْكُلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ صَحَارٍ مِنَ الْحَشِيشِ وَ تَشْرَبُ سَبْعَ بَحَارٍ مِنْ مَاءٍ لَا تَصْبِرُ مَعَ الْحَرِّ وَ لَا مَعَ الْبَرْدِ، تَتَفَكَّرُ كُلَّ لَيْلَةٍ مَاذَا تَأْكُلُ غَدًا فَشَبَّهَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ بِهَا.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ لَيْسَ هَذَا اسْتِنَاءً مِنَ الْكَلَامِ الْأَوَّلِ وَ مَعْنَاهُ: وَ لَكِنَّ الْمُصَلِّينَ، وَ قِيلَ: اسْتَنْتَنِي الْمُصَلِّينَ مِنَ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ فِي مَعْنَى الْجَمْعِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا. قَوْلُهُ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ أَيُّ يَقِيمُونَ الْفَرَائِضَ فِي أَوْقَاتِهَا، وَ قِيلَ: دَائِمُونَ أَيُّ خَاشِعُونَ لَا يَزِيلُونَ وَجُوهَهُمْ عَنِ السَّمْتِ الْقِبْلَةِ.

وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ مَعِينٌ يَعْنِي الزَّكَاةَ، وَ قِيلَ: سَائِرُ أَبْوَابِ الْبِرِّ مِنْ صَلَاةِ الرَّحْمِ وَ تَعَهَّدِ الْمَسَاكِينَ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ السَّائِلِ الطَّوْفِ الَّذِي يَسْأَلُ النَّاسَ وَ الْمَحْرُومِ الَّذِي لَا سَهْمَ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَيْسَ يَهْتَدِي إِلَى كَسْبٍ وَ لَا يَسْأَلُ.

وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ أَيُّ يَوْمِ الْجَزَاءِ وَ الْحِسَابِ. وَ قِيلَ: يُصَدِّقُونَ الْإِنْبِيَاءَ بِسَبَبِ إِيْمَانِهِمْ يَوْمَ الدِّينِ.

وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ خَائِفُونَ، قَالَ الْحَسَنُ: يَشْفِقُ الْمُؤْمِنُ أَنْ لَا تَقْبَلَ حَسَنَاتِهِ.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ وَ لَا يُؤْمِنُ وَقُوعَهُ لِأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ عَاقِبَتَهُ وَ وَقْتَهُ فَالْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ لَا يَأْمَنَ عَقُوبَتَهُ وَ لَا يَأْمَنُ مَكْرَهُ.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ مَضَى تَفْسِيرُ هَذِهِ الْآيَاتِ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ قَرَأَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبُ بِشَهَادَاتِهِمْ عَلَى الْجَمْعِ، أَيُّ يَقُومُونَ فِيهَا بِالْحَقِّ فَلَا يَكْتُمُونَهَا وَ لَا يَغَيِّرُونَهَا.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ يَعْنِي الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ. أَوْلَيْكَ أَيُّ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ فِي جَنَّتِ مُكْرَمُونَ بِجَمِيلِ ثَوَابِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ.

فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيُّ فَمَا بِالَّذِينَ كَفَرُوا. قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ مُسْرِعِينَ مَقْبَلِينَ إِلَيْكَ مُتَطَلِّعِينَ نَحْوِكَ، أَنْزَلَتْ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْكُفَّارِ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ حَوْلَ النَّبِيِّ (ص) يَسْتَمْعُونَ كَلَامَهُ وَ يَسْتَهْزِءُونَ بِهِ وَ يَكْذِبُونَهُ فَقَالَ اللَّهُ: مَا لَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظْرَ عَدَاوَةٍ وَ يَجْلِسُونَ عِنْدَكَ وَ هُمْ

لا ينتفعون بما يسمعون.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَي حلقا حلقا و جماعة جماعة عن يمين النبي (ص) و عن شماله. و عِزِينَ جمع عزة مثل كرة و كرين، و أما انكر عليهم الاسراع اليه لأنهم اسرعوا اليه لطلب العيب به، و قيل: أنها نزلت في نفر من الكفار قبلت نفوسهم صدق النبي و كانوا يسرعون نحوه و يقصدون مجلسه و يتحلقون حوالبه و لا يؤمنون به أما حياء عن الرجوع عن دين آبائهم و أما مساعدة لعشائهم و كانوا يطمعون في دخول الجنة بالقدر الذي كان منهم فانزل الله تعالى: أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ. كَلَّا أَي لا يدخلونها و قيل: كانوا يقولون لئن دخل هؤلاء الجنة كما يقول محمد لندخلها قبلهم فنحن افضل منها حظا منهم كما لنا الفضل عليهم في الدنيا، فنزلت هذه الآية جوابا لهم.

كَلَّا رَدَعٌ وَ زَجْرٌ عَنْ قَوْلِهِمْ، أَي لا يكون كذلك و ليس الامر كما قالوا: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ مِنْ نَظْفَةٍ وَ عَلَقَةٍ وَ اصْلَحَهُمْ مِنْ تَرَابٍ فَأَنَّى يُسْتَحَقُّونَ عَلَى اللَّهِ الثَّوَابَ وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ مِنْ خَسَاسَةِ اصْلَحَهُمْ وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَأَنَّهُ لَا تُتَوَجَّهَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا أَمَلُوا دُخُولَ الْجَنَّةِ لِأَنَّهُمْ يَرَجُونَهَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ لَا يَرُونَ ذَلِكَ مُسْتَحَقًّا لَهُمْ عَلَى اللَّهِ لِفَضِيلَتِهِمْ وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ بَسْرِ بْنِ جَحَاشٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «و بَصِقَ يَوْمًا فِي كَفِّهِ وَ وَضَعَ عَلَيْهَا اصْبِعَهُ فَقَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَنَى آدَمَ أَنِّي تَعَجَزَنِي وَ قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ؟

حَتَّى إِذَا سَوَّيْتِكَ وَ عَدَلْتِكَ مَشَيْتَ بَيْنَ بَرِّ دِينٍ وَ لَلْأَرْضِ مِنْكَ وَئِيدٌ فَجَمَعْتَ وَ مَنَعْتَ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ التَّرَاقِي قُلْتَ أَتَصَدَّقُ وَ أَنَّى إِيَّاهُ الصَّدَقَةُ
وَ قِيلَ: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ أَي مِنْ أَجْلِ مَا يَعْلَمُونَ وَ هُوَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ فَحَذَفَ أَجْلٌ فَلَا أَقْسَمَ لَا صَلَاةَ دَخَلَتْ لِلتَّأْكِيدِ.

بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ يَعْنِي: مَشْرِقُ كُلِّ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ وَ مَغْرِبُهُ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نَبْدَلَ خَيْرًا مِنْهُمْ أَي عَلَى أَنْ نَخْلُقَ امْتِلَ مِنْهُمْ وَ اطْوَعُ لِلَّهِ وَ اشْكُرْ لَهُ وَ اعْمَلْ بِطَاعَتِهِ. وَ قِيلَ: إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نَبْدَلَ مُحَمَّدًا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ هُمْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ قَدْ فَعَلَ. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ أَي بِمَغْلُوبِينَ أَنْ أَرَدْنَا ذَلِكَ وَ قِيلَ: وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ أَي عَاجِزِينَ لِأَنَّ مِنْ سَبَقِ إِلَى شَيْءٍ عَجْزٌ.

فَدَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ لَهُمْ وَ تَوْبِيخٌ كَقَوْلِهِ: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ: حَتَّى يُلَاقُوا أَي

بعاینوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ یعنی: وم القیامة، وقیل: نسختها آیه القتال.
یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ اى من القبور سیراعاً اى مسرعین الى اجابة الداعی. كَانَهُمْ إِلَى
نُصِبِ اى الى علم منصوب یُوفِضُونَ یسرعون و ذلك حین یسمعون الصیحة الآخرة قرأ ابن
عامر و حفص الى نصب یُوفِضُونَ بضم النون و الصاد قال مقاتل و الکسائی یعنی: الى
اوثانهم الّتی كانوا یعبدهونها من دون الله كقوله تعالى وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و قال الحسن
یسرعون اليها ایتهم یتسلمهم اولاً و قیل: هی جمع نصب کرهن و رهن.
خاشعةً أَبْصَارُهُمْ محزونین متفکّرین فیما دهاهم قوله: تَرَهَقُهُمْ ذَلَّةٌ اى یغشاهم و یعلوهم هو
ان و ذلّ ذلكَ الْیَوْمَ الَّذِی كَانُوا یُوعَدُونَ و عدّهم الله ذلك على السنة رسله فی الدنیا و هم
یکذبون به، یعنی یوم القیامة و الله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «الله» منور القلوب، «الرحمن» كاشف الكروب،
«الرحيم» غافر الذنوب، الله مطلع على الاسرار، الرحمن بقضاء الاوطار، الرحيم بغفران
الاوزار، الله لارواح السابقين الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحيم لذنوب الظالمین. انس
مالک گفت: بالله العظيم که شنیدم از امیر المؤمنین علی (ع) و علی از ابو بکر (رض)
همچنین با سوگند و ابو بکر از مصطفی (ص) و مصطفی از جبرئیل (ع) و جبرئیل از
میکائیل و میکائیل از اسرافیل و اسرافیل علیهم السلام از حق تعالی جلّ جلاله که گفت:
بعزّتی و جلالی و جودی و کرمی من قرأ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ متّصلة بفاتحة الكتاب
مرّة واحدة اشهدوا علیّ انّی قد غفرت له و قبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات و
لا احرق لسانه بالنار و اجيره من عذاب القبر و عذاب النار و عذاب القیامة و الفرع الاکبر
و یلقانی قبل الانبیاء و الاولیاء»

عزیزتر است این نام که کارها بدو تمام و از بر مولی ما را پیغام، خنک مر آن زبان که بدو
گویاست، خنک مر آن دل که بدان شیدا است. بیاد کرد و یاد داشت این نام بنده را امروز
در دنیا حلاوت طاعت است، بدر مرگ فوز و سلامت است. در گور تلقین و حجّت است،
در قیامت سبکباری و راحت است، در بهشت رضا و لقا و رؤیت است.

قوله تعالى: سَأَلْ سَائِلٌ یك قول از اقوال مفسران آنست که: سایل درین آیه مصطفی (ص)

است که کافران و مشرکان در مکه او را رنجه میداشتند و اذی مینمودند، مردان او را ناسزا میگفتند، نجاست بر مهر نبوت می انداختند، دندانش می شکستند. زنان از بامها خاک می ریختند، کودکان بر پی وی می انگیزتند تا بیهوده ها و ناصواب میگفتند. مؤمنان صحابه را یکان یکان می گرفتند و معذب همی داشتند. رسول خدا از سر آن ضجرت و حیرت دعا کرد و از الله تعالی بر ایشان عذاب خواست. ربّ العالمین از آن سؤال و دعای وی حکایت باز میکند که: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ لِّلْكَافِرِينَ دَرِخَوٰسْتِ مِیْکَنْدِ رَسُوْلٌ مَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ فَرُوْغَشَادِ عَذَابِ بِرِ اَیْنِ کَافِرَانَ، و فروگشاد عذاب بودنی است و افتادنی برین کافران هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا روز بدر ایشان را کشتند و در آن قلب بدر بخواری افکندند، و در آخرت ایشان را عذاب کند روزی که اندازه آن پنجاه هزار سالست: اینست که ربّ العالمین گفت: فِیْ یَوْمٍ کَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ اَنْ کَهِ مَصْطَفٰی رَا (ص) تَسَلٰی دَادَ وَ رَنْجُوْرٰی وَ بِرِ اَمْرِ هَمَّ نَهَادَ کَیْفَ: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیْلًا یَا مُحَمَّدُ تَوَّ صَبْرٍ مِیْکَنْ وَ خَوْشِ هَمِّیْ بَاشْ وَ دَلِّ بَتْنِیْکَ مِیَارَ، اَقْتَدَا کَنْ یَبِغْمِبْرَانَ کَذَشْتَه فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ اَوَّلُوْا الْعَزْمِ مِنْ الرَّسُوْلِ. انبیا همه لباس صبر پوشیدند تا بمراد و مقصود رسیدند. صبر بود که یعقوب را بدست فرج و راحت از بیت الاحزان برون آورد که فَصَبْرٌ جَمِیْلٌ. صبر بود که شراب شفا بر مذاق ایوب ریخت که اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا. صبر بود که ندای فدا بگوش اسماعیل رسانید سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ. صبرست که مؤمنان را از سرای بلوی بجنّت مأوی رساند و هر چه مقصودست حاصل کند و بگوش ایشان فرو خواند که: وَ بَشِّرِ الصّٰبِرِیْنَ عَلٰی الْجَمَلَةِ شِیْرْمَرْدٰی بَایْدَ، بزرگ همتی، که در راه دین هر شربت که تلختر بود او را شیرین تر آید و هر راه که دورتر بود او را نزدیک تر آید، تا نام او در جریده صابران اثبات کنند. امروز او را منشور محبّت نویسند که: اِنْ اللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰبِرِیْنَ وَ فَرْدَا اُو رَا اَیْنِ خَلَعْتَ دَهْنَدَ که: سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فِیْنَعْمَ عُقْبٰی الدّٰرِ.

قوله تعالی: اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیْدًا وَ نَرَاهُ قَرِیْبًا کَافِرَانَ اَمْدَن رَسْتَخِیْزِ دَوْرٍ وَ دِیْرٍ مِیْ دَانَدَ وَ اَنْ نَزْدِیْکَتَرِ اَز اَنْسَتِ که ایشان می پندارند. مصطفی (ص) گفت: مَا الدّٰنِیَا مَا مَضٰی وَ مَا بَقِیَ اِلَّا کَتُوْبٌ شَقٌّ بَاطِنِیْنَ وَ بَقِیَ خِیْطٌ وَّاحِدٌ اَلَّا وَ کَانَ ذَلِکَ الْخِیْطُ قَدْ اَنْقَطَعَ.

گفتا: دنیا آنچه مانده در جنب آنچه گذشته بمثل چون جامه ای است که درزی استاد آن

را بدرد، تا آن‌گه که یک رشته بماند و از وی جز آن یک رشته نماند، چه خطر دارد بریدن آن یک رشته در جنب آنچه بریده شده است. انگار که آن یک رشته بریده شد و انگار که مدت دنیا بآخر کشیده شد عالمیان همه مسافران‌اند، روی بسفر قیامت آورده، و دنیا بر مثال رباطی است بر سر بادیه قیامت نهاده، عمرهای خلق بالا و پهنای آن سفرست. سالها چون منازل است، ماهها چون مراحل است، شب و روز بر مثال فرسنگ است، نفسها همچون گامها سفر دور و درازست، و عقبه تند و دشوارست، و مسافر غافل و کاهل و بیگارست.

دنیا چون درختی با سایه و نسیم است، آن‌کس که دل در سایه درخت و منزلگاه بندد او مردی سلیم است:

هل الدّنيا و ما فیها جمیعا سوی ظلّ یزول مع النّهار؟
ما همچو مسافریم در زیر درخت چون سایه برفت زود بر دارد رخت.

اینست که مصطفی (ص) گفت: «ما مثلی و مثل الدّنيا الا کراکب، نال فی ظلّ شجرة ثمّ راح و ترک»

گفتا: مثل ما با دنیا همچون مثل مردی است که در تابستان گرم از بیابانی تافته برآید درختی بیند با نسیمی خوش و سایه‌ای تمام. زمانی با نسیم و سایه آن درخت بیاساید چون برآسود، پای در رکاب مرکب آرد و زود از آنجا رحیل کند و آن درخت را با نسیم و سایه آن بگذارد و دل در آن نبندد و آن را ندیم خود نسازد. ای مسکین کسی که مرکب او شب و روز بود، مراحل و منازل او سال و ماه بود، او را همیشه می‌برند اگر چه نمی‌رود، در آن حال که در خانه نشسته یا بر بستر گرم خفته می‌پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز او را در حرکات دارد، بی‌خواست وی او را می‌رانند، بی‌تدبیر وی او را می‌برند، بی‌تاختن وی او را می‌تازانند:

من می‌نروم که می‌برندم ناکام با چشم پر آب یار نادیده تمام
و من عجب الاّیام آنک قاعد علی الارض فی الدّنيا و انت تسیر
فسیرک یا هذا کسیر سفینة بقوم قعود و القلوب تطیر.

۷۱- سوره نوح - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشایندگی، دوست بخشای بهمهربانی.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ مَا فرستادیم نوح را بقوم او أَنْ أَنْذِرَ قَوْمَكَ که آگاه کن و بترسان قوم خویش را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) پیش از آنکه بایشان آید عذابی دردناکی.

قالَ يَا قَوْمِ نوح گفت: ای قوم إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲) من شما را آگاه کننده‌ای ام آشکارا بدرستی.

أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ که الله را پرستی وَ اتَّقَوْهُ وَ از او بپرهیزید وَ اطِيعُوا و مرا فرمان برید. يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا ببامرزد شما را گناهان شما وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و شما را با اجلهای با درنگ افکند. إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ که آن هنگام نام زد کرده الله چون آید با پس نیفکنند آن رَأَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴) اگر دانید.

قالَ رَبِّ خدایند من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي من قوم خویش را باز خواندم لَيْلًا وَ نَهَارًا بشبها در خانهای ایشان و بروزها در انجمنهای ایشان.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۵) نفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ وَ من هر گاه که خواندم ایشان را لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا ببامرزی ایشان را جَعَلُوا أَصَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ انگشتهای خویش در گوش کردند وَ اسْتَعْشَوْا بُيَاهُهُمْ وَ جامها در سر کشیدند وَ أَصْرُوا بستیدند وَ اسْتَكْبَرُوا استکباراً (۶) و گردن کشیدند گردن کشیدنی.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا (۷) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا
ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ پس من ایشان را آشکارا کردم وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۸) و پنهان کردم ایشان را پنهان کردنی.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ گفتم. خویشان را با آن آرید که سزای آمرزش او گردید إِنَّهُ كَانَ

غَفَّاراً (۹) که الله آمرزگار است فراخ آمرز همیشه.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً (۱۰) فروگشاید بر شما باران را هموار و بهنگام.

وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَبَنِينَ وَبَنِينَ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَبَنِينَ
 و درختستانها سازد و کند و بچها را بچها سازد و کند.

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً (۱۲) چه رسید شما را که از شکوه الله نمی ترسید؟

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً (۱۳) و او بیافرید شما را چند بارها.

أَلَمْ تَرَوْا نَمِيَّ دَانِيْدٍ وَ نَمِيَّ بَيْنِيْدٍ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ كِهَ اللَّهُ چون بیافرید هفت
 آسمان را طیباً (۱۴) براست آفریدن و برابر داشتن.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ مَاهَ رَا رُوشَنایی کرد در آسمانها وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً (۱۵) و
 آفتاب را چراغی کرد در آن.

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً (۱۶) و الله شما را رستنی کرد تا از خاک می روئید رستنی.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا أَنْ گه شما را باز خاک گرداند در آن وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً (۱۷) و باز
 بیرون آرد شما را از خاک بیرون آوردنی.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطاً (۱۸) و الله شما را زمین بر آب گسترانید.

لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً (۱۹) تا میروید در آن و از آن در شاه راههای فراخ پیدا.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ كُفْتُ نُوحَ خَدَاوَنَدٍ مِنْ إِيْشَانِ از من سر کشیدند وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ
 يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ إِلَّا خَسَاراً (۲۰) و پی کسی میروند که نیفزاید او را مال او و فرزند او
 مگر زیان کاری.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَّاراً (۲۱) و کوششها کوشیدند و سازها ساختند سخت بزرگ.

وَ قَالُوا وَ كُفْتَنَدُ يَكْدِيْگَرِ رَا: لَا تَدْرُنَّ آلِهَتِكُمْ كِهَ پَرَسْتَشِ خَدَايَانِ خُوِيْشِ رَا بَمُگَذَارِيْدِ وَ لَا
 تَدْرُنَّ وَدّاً وَ لَا سُوَاعاً (۲۲) وَ لَا يَعْوْثَ وَ يَعْوَقَ وَ نَسْرًا (۲۳) و فرومگذارید پرستش این
 پنج خدایان.

وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيْرًا وَ خَلَقَ فِرَاوَانَ رَا بِيْرَاهَ كَرَدَنَدِ وَ لَا تَرِدِ الظَّالِمِيْنَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴) و مفزای
 این ستمکاران را بر خویشتن مگر گمراهی.

مِمَّا خَطَبَاتِهِمْ أُغْرِقُوا از بدیهای ایشان بود که ایشان را بآب بکشتند فَأَذْخَلُوا نَاراً (۲۵) و

آن گه ایشان را در آتش کردند.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً (۲۶) فرود از الله خود را داوری دار و یار نیافتند.
قال نوحُ رَبِّ نوحٍ گفت: خداوند من لا تَدْرُ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَاْفِرِينَ دِيَّاراً (۲۷) مگذار
بر زمین ازین کافران جهان گردی.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ اگر ایشان را زنده گذاری این بندگان ترا که گرویده اند بیراه
کند

وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْراً كَفَّاراً (۲۸) و جز بدی ناسپاس را نزنند.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ خداوند من بیامرز مرا و زاینده مرا. وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِناً و هر
که در خانه من آمد گرویده و لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و گرویدگان مردان و زنان و لَا تَزِدِ
الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً (۲۹) و مفزای ستمکاران را بر خود و ناگرویدگان را مگر تباهی و
نیستی.

النبوة الثانية

این سوره مکی است به مکه فرو آمده باجماع مفسران و بعدد کوفیان بیست و هشت آیت
است، دویست و بیست و چهار کلمه، نهصد و بیست و نه حرف و درین سوره نه ناسخ
است و نه منسوخ. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) گفت: هر
که این سوره برخواند، خدای عز و جل او را از آن مؤمنان کند که نوح پیغمبر ایشان را
دعا کرد و دعای وی اندرو رساند. قوله إنا أرسلنا نوحاً إلى قومه قال النبي (ص): «هو
أول نبي بعث»

و قال ابن عباس: بعث و هو ابن اربعين سنة و قيل: ابن ثلاثمائة و خمسين سنة. و قيل:
ابن اربعمائة و ثمانين سنة. و لبث فيهم الف سنة الا خمسين عاما و عاش بعد الطوفان
تسعين سنة. و نوح اسم عجمي صرف لخته. و معناه بالسريانية الساكن و قيل: سمى نوحا
لكثرة ما كان ينوح على نفسه و معنى الآية: أرسلنا نوحاً إلى قومه كما أرسلناك الى
قومك أن أنذر قومك يعنى: بأن انذر قومك. اى خوفهم عقاب الله. من قبل أن يأتيهم
عذاب أليم هو الطوفان و العرق. و قيل: هو عذاب الآخرة. قال قتادة ارسل من جزيرة
فذهب اليهم و: قال يا قوم إني لكم نذير اى منذر مخوف. مبین ظاهر ابين لكم رسالة الله

بلغة تعرفونها.

أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ اى وَحْدَهُ وَ اجْتَنِبُوا مَعَاصِيَهُ. وَ اَطِيعُوا فِيمَا امْرُكُم وَ انْهَاطُم عَنْهُ وَ اسند
الاطاعة الى نفسه لَان الاجابة كانت تقع له فى الظاهر وَ لَان طاعة الرسول طاعة الله.
يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ قِيلَ: مِنْ هَاهُنَا لِلتَّبِيينِ، كقوله: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ. وَ قِيلَ:
لِلتَّبَعِيضِ اى يَغْفِرْ لَكُمْ مَا سَبَقَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ. وَ قِيلَ: مِنْ هَاهُنَا صِلَةٌ وَ المعنى يَغْفِرْ لَكُمْ
ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى اى يعافىكم الى منتهى آجالكم وَ لا يعاقبكم بقتل او
غرق او نوع من الالهلاك، لَيْسَ يَرِيدُ اَنْ الْاِيْمَانَ يَزِيدُ فِى اَجَالِهِمْ وَ لَكِنْ خَاطَبَهُمْ عَلَى
المعقول عندهم وَ كانوا يَحْوِزُونَ الموت بهذه الاسباب فاخبر انهم ان آمنوا لم يمتهم بهذه
الاشياء وَ يموتوا اذا ماتوا غير مميّنة المستأصلين بالعذاب وَ يدلّ على ذلك قوله: اِنَّ اَجَلَ
اللّهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ سِوَاكُمْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اَوْ غَيْرِ مُؤْمِنِينَ اسْتَوْصَلْتُمْ
بالهلاك اَوْ مَتَّمْ عَلَى فِرَاطِكُمْ قَالَ: يعنى نوحا يشكو الى الله ما قاساه من قومه.
رَبِّ اِنِّى دَعَوْتُ قَوْمِى لَيْلًا وَ نَهَارًا اى واصلت الدّعوة وَ قِيلَ: دَعَوْتَهُمْ اِحْيَانًا بِاللَّيْلِ وَ اِحْيَانًا
بِالنَّهَارِ. وَ قِيلَ: كَانَ يَأْتِى بَابِ اِحْدِهِمْ لَيْلًا فَيَقْرَعُ الْبَابَ فَيَقُولُ صَاحِبَ الْبَيْتِ: مَنْ عَلَى
الباب؟ فيقول انا نوح قل لا اله الا الله.

فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَايى اِلَّا فِرَارًا اى لم يزدادوا الا تماديا فى الغيّ و اعراضا.
وَ اِنِّى كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ اى دَعَوْتَهُمْ اِلَى الْاِيْمَانِ لِيُؤْمِنُوا فَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِى
اَذَانِهِمْ لئَلَّا يَسْمَعُوا دَعْوَتِى. وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ اى غَطُّوا بِهَا وُجُوهُهُمْ لئَلَّا يَرَوْنِى. وَ اَصْرُوا
على كفرهم وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا اى تَكَبَّرُوا عَنِ الْحَقِّ تَكَبَّرًا وَ تَرَفَعُوا عَنِ الْاِيْمَانِ بِكَ
تَرَفَعًا، فِ قَالُوا: اَنْ تُوْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْاَرْدُّلُونَ.

ثُمَّ اِنِّى دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ظَاهِرًا يَرِى بَعْضُهُمْ بَعْضًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَجَاهِرَةً بِاعْلَى صَوْتِى ثُمَّ
اِنِّى اَعْلَنْتُ لَهُمْ الدِّعَاءَ لِبَعْضٍ وَ اسْرَرْتُ لِبَعْضٍ. وَ قِيلَ: اَعْلَنْتُ اِحْيَانًا وَ اسْرَرْتُ اِحْيَانًا. وَ
قِيلَ: اَعْلَنْتُ لِمَنْ اسْرَرْتُ وَ اسْرَرْتُ لِمَنْ اَعْلَنْتُ. وَ فِى بَعْضِ التَّفْسِيرِ اَنْ نُوْحًا لَمَّا اَذَوْه
اِيْذَاءً شَدِيْدًا حَتَّى كَانُوا يَضْرِبُوْنَهُ فِى الْيَوْمِ مَرَّاتٍ عِيْلَ صَبْرِهِ فَسَأَلَ اللّهُ اَنْ يُوَارِيَهُ عَنِ
اَبْصَارِهِمْ وَ يَسْتَرَهُ عَنِ اَعْيُنِهِمْ بِحَيْثُ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ وَ لَا يَرُوْنَهُ، فَيُنَالُوْهُ بِمَكْرُوْهِ فَفَعَلَ اللّهُ
ذَلِكَ بِه فِدْعَاهُمْ كَذَلِكَ زَمَانًا فَلَمْ يُؤْمِنُوا فَسَأَلَ اللّهُ اَنْ يَعْيِدَهُ اِلَى مَا كَانَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: اَعْلَنْتُ

لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ أَيِ اسْتَدْعُوا مَغْفِرَتَهُ بِطَاعَتِهِ. إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً
كان صلة و المعنى: انه غفّار لمن ترك معصيته و استغفراه.

قال النبي (ص): «من اعطى الاستغفار لا يمنع المغفرة لانّ الله سبحانه قال استغفروا ربكم
انه كان غفّاراً».

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ ذَلِكَ أَنَّ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوهُ زَمَاناً طَوِيلاً حَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ
المطر و اعقم ارحام نساءهم اربعين سنة فهلكت اموالهم و مواشيهم فقال لهم نوح: اسْتَغْفِرُوا
رَبَّكُمْ مِنَ الشَّرِكِ أَيِ اسْتَدْعُوا الْمَغْفِرَةَ بِالتَّوْحِيدِ، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً الْمِدْرَارُ الْمَطْرُ
الكَثِيرُ الدَّرَّ.

وَ يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ أَيِ وَ يَعْطُكُمْ زِينَةَ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْبَيْنِ .

وَ يَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ بَسَاتِينَ وَ اشْجَاراً وَ يَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَاراً جَارِيَةً وَ عَدَّهَمُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ ان يردّ
ذلك عليهم ان آمنوا. روى الشعبي ان عمر (رض) خرج يستسقى فلم يزد على الاستغفار
حتّى رجع فقيل له ما رأيناك استسقيت. فقال عمر لقد طبّيت المطر بمجاديح السماء التي
يستنزّل بها المطر ثمّ قرأ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً.

و روى ان رجلا اتى الحسين بن على عليهما السلام فشكا اليه الجدوبة. فقال له الحسين:
استغفر الله. فاتاه آخر، فشكا اليه الفقر. فقال له: استغفر الله. اتاه آخر فقال.

له ادع الله ان يرزقني ابنا. فقال له: استغفر الله. اتاه آخر فشكا اليه جفاف بساتينه.

فقال له: استغفر الله. فقيل له اتاك رجلا يشكون الوانا و يسئلون انواعا فامرتهم كلهم
بالاستغفار؟ فقال: ما قلت من ذات نفسى فى ذلك شيئا، انما اعتبرت فيه قول الله سبحانه:

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً الْآيَةَ.

قوله: ما لكم لا ترجون لله و قاراً هذا الرجاء بمعنى الخوف و الوقار: العظمة اى لا تخافون
لله عظمة، و قيل: معناه لا تشكرون لله نعمة و لا تعرفون له حقاً. قال الزجاج معناه ما لكم
لا ترجون عاقبة الايمان و لا توحّدون الله و قد جعل لكم فى انفسكم آية تدلّ على
التوحيد من خلقه اياكم اطوارا، اى تارات و مرآت حالا بعد حال نطفا ثمّ علقا ثمّ مضغا الى
تمام الخلق.

و قيل: خلقهم اطوارا يعنى: خلقهم حين اخرجهم من ظهر آدم للعهد ثمّ خلقهم حين اذن

بهم ابراهيم (ع) للحجّ ثم خلقهم ليلة اسرى برسول الله (ص) فاراه اياهم. وقيل: أطواراً اى اصنافاً فى الوانكم ولغاتكم.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَطِبَاقاً جَمَعَ طَبَقٌ وَ هِيَ صِفَةٌ لِسَبْعٍ، اى خلق فيها سبعا ذات طباق، و قيل: نصب على المصدر يقال: طبقت مطابقة و طباقاً اى طباق بينهما طباقاً خلق بعضها فوق بعض يدلهم بذلك على قدرته و مشيئته. وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً مَعْنَاهُ فِي سَمَاءٍ مِنْهُنَّ وَ هِيَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا هَذَا كَقَوْلِكَ فَلَانَ مَتَوَارَ فِي دُورِ بَنِي فَلَانَ وَ هُوَ فِي دَارٍ وَاحِدَةٍ مِنْهَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ جُوهَهُمَا إِلَى السَّمَاوَاتِ وَضُوءَ الشَّمْسِ وَ نُورَ الْقَمَرِ فِيهِنَّ وَاقِفَتُهُمَا إِلَى الْأَرْضِ وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو الْعَاصُ تَضَىءُ الشَّمْسُ فِي الشِّتَاءِ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ عِنْدَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فِي الصَّيْفِ مِنَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ لَوْ اضْأَتِ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَمْ يَقُمْ لَهَا شَيْءٌ وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً اى مصباحاً مضيئاً.

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً اى انبتكم فنبتم نباتاً، يعنى: خلق اباكم آدم من التراب و انتم اولاده.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا عِنْدَ الْمَوْتِ وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً عِنْدَ الْبَعْثِ دَلَّ بِالنَّشْأَةِ الْأُولَى عَلَى جَوَازِ الْبَعْثِ فِي الثَّانِيَةِ.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطَةً اى فرشها لكم لتتصرفوا عليها مجيئاً و ذهاباً و قيل: لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا بَيِّنَةً مِنَ الْأَرْضِ وَ الْفَجَاجِ جَمَعَ الْفَجْجُ وَ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاسِعُ، وَ قِيلَ: سُبُلًا فِجَاجاً اى طرقاً مختلفة.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي فِيمَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ مِنَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً اى اتبعوا اغنياءهم الذين لا يزيدون بانعام الله عليهم بالمال و الولد الا عصبانا و نقصانا فى الآخرة قرأ مدنى و شامى و عاصم «و ولده» بالفتح و قرأ الآخرون «و ولده» بضم الواو على الجمع نحو الاسد و الاسد بالضم العشيرة و القوم.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا كِبَارًا اى مكرًا كبيراً عظيماً، يقال: كبير و كبار و كَبَارٌ بمعنى واحد. و قيل: كَبَارٌ لِلْمَبَالِغَةِ. وَ الْمَكْرُ فِي اللَّغَةِ غَايَةُ الْحِيلَةِ وَ هُوَ مِنْ فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى اخْفَاءَ التَّدْبِيرِ وَ مَعْنَى الْآيَةِ: أَنَّهُمْ مَكْرُوا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ أَفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ بِالْكَفْرِ وَ التَّكْذِيبِ، وَ

قيل: منع الرؤساء اتباعهم عن الايمان بنوح (ع) و حرشوهم على قتله. و قالوا لا تذرنا آلهتكم اى لا تتركوا عبادة آلهتكم و لا تذرنا وداً قرأ اهل المدينة ودا بضم الواو و الباقون بفتحها. و لا سواعاً و لا يعوث و لا يعوق و نسراً هذه اصنام كانت لقوم نوح ثم اتخذت العرب امثالها و عبدتها فكانت وداً لكلب و سواع لهمدان و يعوث لطي و يعوق لكنانة و نسر لحمير. و قيل: ان «وداً» كان على صورة رجل و «سواعا» على صورة امرأة و «يعوث» على صورة اسد و «يعوق» على صورة فرس و «نسرا» على صورة طائفة. قال محمد بن كعب: هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين آدم و نوح فلما ماتوا كان لهم اتباع يقتدون بهم فى العبادة فجاءهم ابليس و قال: لو صورتم صورهم كان انشط لكم و ادعى الى العبادة و ابعدهم من النسيان ففعلوا ثم نشأ قوم بعدهم فقال لهم ابليس: ان الذين قبلكم كانوا يعبدونهم فعبدوهم فابتداء عبادة الاوثان كان من ذلك و سميت تلك الصور بهذه الاسماء لانهم صوروها على صور اولئك القوم من المسلمين.

و روى عن ابن عباس: ان تلك الاوثان لما كان ايام الغرق دفنها الطوفان و طمها التراب فلم تزل مدفونة حتى اخرجها الشيطان لمشركى العرب فاخذوها و عبدوها و كانت العرب اصنام اخر فاللات كانت لتقيف، و العزى لسليم، و غطفان، و مناة لهذيل، و اساف و نائلة و هبل لاهل مكة فكان اساف حيال الحجر الاسود و كانت نائلة جبال الركن اليماني، و كان هبل فى جوف الكعبة ثمانية عشر ذراعاً.

و قد أضلوا كثيراً اى ضل بسبب الاصنام كثير من الناس كقوله: رَبِّ إِنْهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. و قال مقاتل: اضل كبراًوهم كثيرا من الناس.

و لا تزد الظالمين ابداً ضلالاً هذا دعاء عليهم بعد ما اعلم الله نوحاً انهم لا يؤمنون و هو قوله: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ». و جاء فى التفسير ان الرجل من قوم نوح ينطلق بولده الى نوح فيقول له: احذر هذا فإنه كذاب و ان والدى قد حذرنيه فيموت الكبير على كفره و ينشأ الصغير عليه.

مما خطيبتهم قرأ ابو عمرو خطاياهم، و كلاهما جمع خطيئة. اى من خطاياهم و ما صلة و المعنى بسبب خطاياهم أغرقوا فأدخلوا ناراً دخول الفاء دليل على اثبات عذاب القبر لانها للتعقيب قال الضحاك: هى فى حالة واحدة فى الدنيا كانوا يغرقون من جانب و قال مقاتل:

ادخلوا نارا فى الآخرة. فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً اى لم ينفعهم اصنامهم الخمسة و لا غيرها من عذاب الله.

وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً اى احدا، يقال: ما فى الدار ديار اى احد، اى لا تترك احدا يدور فى الارض فيذهب و يجىء و اصله ديوار فيعال من دار يدور و قال القتيبي اصله من الدار اى ساكن دار.

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ اى يدعوهم الى الضلال و لا يلدؤا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا اى اِلَّا من سيفجر و يكفر، قال محمد بن كعب و مقاتل و الربيع و غيره: اِنَّمَا قَالَ نُوحٌ هَذَا حِينَ أَخْرَجَ اللَّهُ كُلَّ مُؤْمِنٍ مِنْ أَصْلَابِهِمْ وَ أَرْحَامِ نِسَائِهِمْ، وَ اعْقَمَ.

ارحام نسائهم، و ايبس اصلاب رجالهم قبل العذاب باربعين سنة و قيل: بسبعين سنة و اخبر الله نوحا: اَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَا يَلِدُونَ مُؤْمِنًا فَحِينَئِذٍ دَعَا عَلَيْهِمْ نُوحٌ فَاجَابَ اللَّهُ دَعَاَهُ وَ أَهْلَكَهُمْ كُلَّهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ صَبِيٌّ وَ قَتَّ الْعَذَابُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: وَ قَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ لَمْ يَوْجِدِ التَّكْذِيبَ مِنَ الْإِطْفَالِ.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ اسْمِ ابِيهِ لِمَكَ بِنِ مَتَوْشَلَخِ وَ امِّهِ هِيَجَلِ بِنْتِ لَامُوشِ ابْنِ مَتَوْشَلَخِ بِنْتِ عَمَّتِهِ وَ كَانَا مُسْلِمِينَ عَلَى مِلَّةِ اَدْرِيسَ (ع). وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا اى مسجدى. و قيل: سفينتى. و قيل: ملتى و دينى و لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ هَذَا عَامٌّ فِى كُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ صَدَّقَ الرُّسُلَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ: مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص).

وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اِلَّا تَبَارًا اى هلاكاً و دماراً و كسراً. وَ التَّبَرُّ دَقَاقُ الذَّهَبِ. وَ قَالَ فِى الْاَوَّلَى ضَلَالًا وَ فِى الثَّانِيَةِ تَبَارًا لِأَنَّ فِى الْاَيَّةِ الْاَوَّلَى اَضَلُّوا كَثِيرًا اى جازهم بالاَضلال ضلالاً ثم دمرهم تدميراً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز من عبده الف سجاهه، من طلبه و دَع و ساده، من عرفه انكر احبابه، من صحبه ترك محابه، من ذكره نسى اسمه، من شهده فقد عقله و لبه، من عرفه اعترف انه وراء ما وصفه. بنام او كه رستگارى بندگان در رضای او، دل مشتاقان بسته بند وفای او، بنام او كه سعادت سعدا بفر فضل او، شقاوت اشقيا از اثر عدل او، بنام او كه بقای عالميان بمشيت او، فنای آدميان بارادت او، هفت آسمان رفيع ايوان

درگاه او، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او، خورشید عالم آرا بحکمت او، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقه سیمین بقدرت او. هر کجا عزیزی است آراسته خلعت کرم او. هر کجا ذلیلی است خسته تیر قهر او.

بیر طریقت در مناجات گفته: الهی در الهیت یکتایی و در احدیت بی همتایی و در ذات و صفات از خلق جدایی، متّصف ببهایی، متّحد بکبریایی، مایه هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرائی:

در چشم منی روی بمن ننمایی و اندر دلمی هیچ بمن نگرایی
ای جان و دل و دیده و ای بینایی چون از دل و دیده در کنارم نایی.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ حَقًّا جَلًّا وَتَقَدَّسَتْ آسَمَاؤُهُ وَتَعَالَتْ صِفَاتُهُ چُون بَعْلَمِ قَدِيمِ دَانَسْتَهُ بُوْد وَ تَقْدِيرِ كَرْدَه بُوْد كِه اَعْمَالِ وَ اَفْعَالِ وَ اَحْوَالِ آدَمِي بَعْضِي سَبَبِ شَقَاوَتِ اِسْتِ وَ بَعْضِي سَبَبِ سَعَادَتِ وَ بَعْضِي زِيَانِ جَانِ وَ بَعْضِي خَسْرَانِ اِيْمَانِ. وَ دَانَسْتِ كِه آدَمِي بَخْرَدِ خُوِيْشِ رَاهِ بِمَصَالِحِ دِيْنِ خُوِيْشِ نَبْرَدِ وَ اَسْبَابِ سَعَادَتِ اَزِ شَقَاوَتِ بَاَزِ نَدَانْدِ، بِحَكْمِ فَضْلِ وَ كَرَمِ خُوِيْشِ پِيْغَمْبَرَانِي رَا كِه دَرِ اَزَلِ بَسْعَادَتِ اِيْشَانِ حَكْمِ كَرْدَه بُوْدِ بَرْگَزِيْدِ وَ اِيْشَانِ رَا اَزِيْنِ رَاَزِ آگَاهِ كَرْدِ وَ اِيْشَانِ رَا پِيْغَامِ دَادِ وَ بَخْلَقِ فَرَسْتَاد: «لِيْبِيْنَ لِهْمِ مَا يَتَّقُوْنَ» تَا رَاهِ خَوْفِ وَ رَجَا بَايْشَانِ نَمَايَنْدِ وَ زَهْرِ وَ پَازَهْرِ دِيْنِ اَزِ هَمْ جَدَا كَنْنَدِ وَ نَفْعِ وَ ضَرِّ اِيْمَانِ بِيَانِ كَنْنَدِ. قَوْمِي رَا كِه اِيْمَانِ آرَنْدِ، بَفَضْلِ كَبِيْرِ بَشَارَتِ دَهَنْدِ. قَوْمِي رَا كِه اَزِ اِيْمَانِ سَرِ بَاَزِ زَنْدِ، بَعْدَابِ اَلِيْمِ نَذَارَتِ كَنْنَدِ. چِنَانِ كِه رَبِّ الْعَزَّةِ كَفْت: «رُسُلًا مُّبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذَرِيْنَ لِيْلَّا يَكُوْنُ لِلنَّاسِ عَلَيَّ اللّٰهُ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ» تَا هِيْچَكَسِ رَا حُجَّتِ نَمَاَنْدِ. وَ اَكْرَ اللّٰهُ خُوَاَسْتِي هَمْ خَلْقِ رَا بِيِ وَاسَطَهْ وَ بِيِ رَسُوْلِ اِيْمَانِ دَادِي لِيْكَنِ خُوَاَسْتِ كِه گَرْوَهِي رَا اَزِ بَنْدِگَانِ خُوْدِ بَرَسَالَتِ وَ نَبُوْتِ گَرَامِي گَرْدَانْدِ وَ هَرِ يَكِي رَا بِنَوْعِي كَرَامَتِ مَخْصُوْصِ كَنْدِ. آدَمِ رَا صَفُوْتِ دَهْدِ، نُوْحِ رَا كَرَامَتِ، اِبْرَاهِيْمِ رَا خَلَّتِ مُوسَى رَا مَكَالَمَتِ، عِيْسَى رَا رَفْعَتِ، مَصْطَفَى رَا (ص) مَحَبَّتِ وَ بَايْنِ خُصَايِصِ عَزِّ وَ مَرْتَبَتِ اِيْشَانِ خُوَاَسْتِ، نَهْ نِظَامِ مَلِكِ خُوِيْشِ كِه عَزَّتِ وَ جَلَالِ اَوْ مَسْتَعْنِي اِسْتِ اَنْ لَمْ يَكُنْ تَمَّ كَان. حَضْرَتِ عَزَّتِ اَوْ رَا اَزِ نَبُوْدِ بَسِ بُوْدِ، پِيُوْنْدِي مِي دَرِ نَبَايْدِ. دَوَامِ مَلِكِ اَوْ رَا آسْمَانِ وَ آسْمَانِيَانِ، زَمِيْنِ وَ زَمِيْنِيَانِ مِي دَرِ نَبَايْدِ. كَبْرِيَايِ اَوْ رَا عَزَّتِ اَوْ بَسِ.

جلال او را جمال او بس:

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل
إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ جَاي دِيْغَرِ كَقْت: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ يَا مُحَمَّد
ما ترا پیغام دادیم چنان که نوح را پیغام دادیم اما پیغام نوح تهدید عقوبت بود، و پیغام
محمد بشارت رحمت بود. نوح را گفت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. محمد
را گفت: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. در پیغام نوح هم عقوبت فرا پیش
داشت، گفت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ أَنْ گَه بآخر حدیث مغفرت کرد گفت: يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ در
پیغام محمد (ص) بشارت رحمت فرا پیش داشت و ذکر بیم وا پس داشت که: إِنَّا
أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا.

نوح قوم خود را وعده عذاب داد گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ايشان گفتند:
«فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» بیار آن عقوبت که ما را وعده میدهی و می ترسانی.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وعده او راست کرد که: فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَقْنَاهُمْ اجمعین مصطفی عربی (ص)
امت خود را وعده مغفرت و فضل داد که: وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا مُؤْمِنَانِ گفتند:
ربنا آتینا ما وَعَدْتَنَا عَلَي رُسُلِكَ خداندا وعده ای که بر زبان پیغامبر ما را داده ای وفای آن
را منتظریم. رَبِّ الْعَالَمِينَ وعده راست کرد گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ
كَرِيمٌ نوح چون از قوم خود برنجید بتظلم بدرگاه عزت شد ایشان را سعایت کرد گفت:
رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. مصطفی محمد (ص) چون از
قوم خود برنجید، دست شفقت بر سر ایشان نهاد. ایشان را شفاعت کرد که: اللهم اهد
قومی فانهم لا يعلمون.

لا جرم قوم نوح بسعایت نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان بعقوبت رسیدند
أَعْرَقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا وَ اَمَّت مُحَمَّد بشفاعت وی درین جهان هدایت یافتند: يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
بِإِيمَانِهِمْ وَ در آن جهان بمغفرت رسیدند. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ. چون نوح از قوم خویش
بنالید و بدرگاه عزت تظلم کرد، رَبِّ الْعَالَمِينَ لختی نعمت و تربیت خویش با یاد آن قوم
داد و ایشان را بر کفران و ناسپاسی آن توبیخ و ملامت کرد که: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا
وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا چه رسید شما را که شکر نعمت نمیگزارید و حق تربیت ما

نمی شناسید و خود میدانید که شما را از چه آفریدند و چون آفریدند حالا فحالا و طورا فطورا. اوّل نطفه‌ای از صلب ضعیفی برحم ضعیفی آوردم اندر آن قرار مکین و مکان حصین گذاشتم. بنگر که بقلم قدرت چون نگاشتم. آن قطره‌ای آب را خون گردانیدم آن خون را گوشت گردانیدم. آن گه استخوان در آوردم. بهم پیوند کردم چون قالب مصوّر مقدّر تمام گشت جان لطیف را فرمان دادم تا بتن درآمد چنان که سلطانی بقصری یا همایی به وکری، تا هر عضوی خلعتی داد. بینایی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، رفتن بیای، ای بنده نیکوت بیاراستم فی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. قد تو بیاراستم، از همه مکونات ترا نیکوتر آفریدم. و از همه موجودات ترا زیباتر نگاشتم:

چون صورت تو بت نگارند بکشور چون قامت تو سرو نکارند بکشمر

چون نقش تو پیش بت آزر بنگارند از شرم فرو ریزد نقش بت آزر.

گردگار حکیم، خداوند کریم، جلّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و بدایع قدرت در فطرت تو بنمود و دلت بتوحید بیاراست و زنگار انکار ازو بزود، چه گویی از حکمت او و رحمت او سزد که آراسته و پیراسته خود را بسوزد؟ کَلَّا و لَمَّا چون درین حال تأمل کنی و در صنع آفریدگار تدبّر کنی بزبان شکر بگویی:

از قطره آب نطفه بنگاشت مرا بر خدمت خود بفضل بگماشت مرا

از جمله خلق سر بر افراشت مرا شکر ایزد را که بس نکو داشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حقّ با یاد ایشان داد و از ایشان شکر نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی از ایشان بگردانید و گفت: رَبُّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا خَدَاوندَا مَرَا بِيَا مَرَز وَ دُو زَا يَنْدِه مَن وَ هَر كِه بَا يْمَان دَر آ مَد دَر عَهْد مَن وَ لِمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ آن مؤمنان امت احمد مردان و زنان ایشان که بآخر عهد در وجود آیند بهینه همه امم و پسندیده تو خداوند.

۷۲ - سورة الجن - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. قُلْ اُوْحِیَ اِلَیَّ بِكُوْیَا مُحَمَّدًا اَکَاھِیْ داندند مرا اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ كَہ نپوشیدند گروهی از پریان. فَقَالُوْا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰنًا عَجَبًا (۱) گفتند که: ما قرآنی شنیدیم شگفت.

یَهْدِیْ اِلَی الرُّشْدِ کہ راه مینماید براستی. فَاَمَّا بِہِ بَکْرُوْدِیْمِ بَآن. وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا (۲) و انباز نگیریم با خداوند خویش هیچ کسی.

وَ اَنَّهُ تَعَالٰی جَدُّ رَبِّنَا بَرْتَر است و پاک و بزرگوارتر خداوند ما مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا (۳) نه زن گرفت بزنی و نه فرزند.

وَ اَنَّهُ كَانَ یَقُوْلُ سَفِیْھِنَا عَلَی اللّٰهِ شَطَطًا (۴) و آن بیخرد نابکار گوی ما بر خدای می دروغ گفت.

وَ اِنَّا ظَنَّنَا وَ مَا چنان می پنداشتیم اَنْ لَنْ نَقُوْلَ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا (۵) که آدمی و پری بر خدای دروغ نگوید.

وَ اَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ وَ مردانی بودند از مردمان یَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ کہ فریاد میخواستند بمردانی از پریان از شرّ بدان ایشان. فَرَاڈُوْھُمْ رَهَقًا (۶) پریان را غلط افزودند و فریب.

وَ اَنَّهُمْ ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ وَ پریان چنان پنداشتند کہ شما پنداشتید. اَنْ لَنْ یَبِیْعَتَ اللّٰهُ اَحَدًا (۷) کہ اللّٰہ هیچکس را بییغام نخواهد فرستاد. وَ اِنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وَ ما در آسمان جستیم فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتْ حَرَسًا شَدِیْدًا آسماں را پر کرده یافتیم از گوشوانان بزور وَ شُهْبًا (۸) و شاخه‌های آتش.

وَ اِنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ وَ ما بروزگار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نپوشیدن را فَمَنْ یَسْمَعُ الْاَنَ هر کہ اکنون نپوشد. یَجِدْ لَہُ شَہَابًا رَصَدًا (۹) خویشان را شاخ آتش دیدبان یابد و گوشوان.

وَ اِنَّا لَا نَذْرِی وَ ما ندانیم اکنون اَشْرُّ اُرِیْدَ بَمَنْ فِی الْاَرْضِ کہ باهل زمین بدی خواسته‌اند.

أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْدًا (۱۰) یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته.
 وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ از ما هست گروهی نیکان. وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ وَ هست از ما جز از آن
 كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (۱۱) ما جوق جوق بودیم از هم جدا.
 وَ أَنَا ظَنَّنَا وَ ما درست بدانستیم و یقین. أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ که از الله پیش نشینیم
 در زمین. وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) و نتوانیم که از او گریزیم.
 وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى وَ ما چون پیغام راست شنیدیم آمَنَّا بِهِ بگرویدیم بآن فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ
 هر که بگروید بخداوند خویش. فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (۱۳) گوی مترس از کاستن
 مزد و گرفتاری بگناه کسی یا فرمودن بکاری ناتوان.
 وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ هست از ما مسلمانان وَ مِنَّا الْفَاسِقُونَ وَ هست از ما کز راهان بر
 خویشتن ستمکاران فَمَنْ أَسْلَمَ هر که مسلمان شد و گردن نهاد فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا (۱۴)
 ایشان آیند که بهینه گزیدند و راستی جستند.

أَمَّا الْفَاسِقُونَ وَ امَّا کز راهان و ستمکاران بر خودکائوا لِيَجْهَنَّمَ حَطْبًا (۱۵)

ایشان دوزخ را هیزم اند.

وَ أَنْ لَوْ اسْتَفْأَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ اگر ایشان بایستند بر راه کفر لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) ما
 ایشان را آب دولت و نعمت روانیم و عیش فراخ خوش دهیم. لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ تا ایشان را در
 آن آزمایش کنیم. وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ وَ هر که از یاد خداوند خویش و پرستش
 خداوند خویش روی گرداند يَسْأَلُكَهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷) او را در عذابی افکند سخت.
 وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ وَ جای نماز الله راست.

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) با الله خدای دیگر مخوانید.

وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ وَ چون بر پای خاست بنده خدای و او را میخواند كَادُوا
 يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹) نزدیک بودید که پریان و افتادندی.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي بگو: من خداوند خویش را خوانم و پرستم وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) و
 با او انباز نگیرم هیچکس.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشْدًا (۲۱) گوی بدست من نیست، نه پادشاهم و نتوانم
 شما را نه گزندگی و نه کاری راست در خور و بچم.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ (۲۲) گوی مرا از خدای کس نگه ندارد و لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۳) و نیامم فرود از او بازگشتنگاهی و زینهار جای.

إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ مگر رسانیدن از الله و آورد پیغام او و مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که سر کشد از خدا و رسول او فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ او راست آتش دوزخ خالِدِينَ فِيهَا أَبَداً (۲۴) جاویدان در آن.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أضعفُ ناصراً آری آگاه شوند که کیست که سست یارترست و أَقَلُّ عَدَدًا (۲۵) و اندک سپاه تر.
قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ گوی من ندانم أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ که این رستاخیز که شما را وعده میدهند نزدیکست أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا يَا اللَّهُ آن را هنگامی نهاده یا درنگی.

عَالِمِ الْغَيْبِ آن دانای نهان فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) آگاه نکند از نهان خویش هیچکس را.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنَ رَسُولٍ مگر آن رسول پسندیده فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اللَّهُ میراند پیش آن رسول و از پس او رَصَداً (۲۷) گوشوانان.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تا محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و الله خود داناست بآنچه نزدیک فریشتگانست و بآنچه نزدیک شیاطین است وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸).

و خود دانسته بود هر چیز پیش از آن چیز و چند آن و چون آن.

النوبة الثانية

این سوره الجن بیست و هشت آیت است، دویست و سی و پنج کلمت و هشتصد و هفتاد حرف. جمله به مکه فرود آمد باجماع مفسران. و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص)، گفتا: «هر که سوره الجن برخواند الله تعالی او را ثواب آزاد کردن بردگان دهد، بعدد هر پیری که به محمد بگروید. و بعدد هر پری که بنگروید باو.

«قل» یا محمد، اخبر قومک ما لیس لهم به علم ثم بین. فقال: أوحیَ إِلَيَّ ای اخبرت بالوحي من الله أنه استمع القرآن نفرًا من الجنّ «الجنّ» جیل رقاق الاجسام، خفیة، خلق

من النَّارِ على صورة تخالف صورة الملك و الانس، موصوف بالعقل كالانس و الملك. و لا يظهرون للانس، و لا يكلمونهم الا صاحب معجزة. بل يوسوسون سائر الناس و هم اولاد ابليس فى قول بعضهم، منهم مؤمن و منهم كافر. و الكافر منهم يسمّى شيطاناً. و قال ابن عباس: الجنّ ولد الجانّ و ليسوا بشياطين و الشياطين اولاد ابليس. و قد سبق الكلام فيهم فى غير موضع. قوله: نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانُوا سَبْعَةً، و قيل: كَانُوا تِسْعَةً مِنْ جِنِّ نَصِيبِينَ مِنْ اَرْضِ الْمَوْصِلِ مِنْ مَلُوكِهِمْ. و قيل: مِنْ جِنِّ الْيَمَنِ. و قيل: كَانُوا هُودًا. و قيل: كَانُوا مُشْرِكِينَ. و قيل: سَبَبُ اسْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ فِيمَا ذَكَرَ اَنَّ الشَّيَاطِينَ قَبْلَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ (ص) اتَّخَذَتْ مِنَ السَّمَاءِ مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَاِذَا سَمِعُوا كَلِمَةً زَادُوا فِيهَا تِسْعًا فَكَانُوا يَلْقَوْنَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ مِنَ الْاِنْسِ فَلَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) مَنَعُوا مَقَاعِدَهُمْ وَ رَمَوْا بِالشَّهْبِ فَمَنْ اسْتَمَعَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ (ص) وَ جَدَّ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا فَاحْرَقَ فَلَمَّا مَنَعُوا مِنْ ذَلِكَ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ خَيْرِ السَّمَاءِ بِارْسَالِ الشَّهْبِ عَلَيْهِمْ اجْتَمَعُوا وَ قَالُوا لِابْلِيسَ ذَلِكَ وَ قَالُوا مَا حَالُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ خَيْرِ السَّمَاءِ اِلَّا شَيْءٌ حَدَثَ فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَانْطَلَقُوا يَطْلُبُونَ ذَلِكَ حَتَّى تَوَجَّهُوا نَحْوَ تَهَامَةٍ فَوَجَدُوا رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَعَ نَفَرٍ مِنْ اَصْحَابِهِ بَطْنِ النَّخْلِ وَ هُوَ وادٍ بَيْنَ جَبَلَيْنِ يُقَالُ لَهُ: سَوْقٌ عَكَازٌ فَوَجَدُوهُ يَصَلِّى بِاَصْحَابِهِ صَلَاةَ الصُّبْحِ فَاسْتَمِعُوا لِقِرَاءَتِهِ وَ قَالُوا: هَذَا الَّذِى حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ خَيْرِ السَّمَاءِ. و قيل: لَمْ يَزَالُوا يَدْنُونَ حَتَّى كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لَيْدًا. ثُمَّ رَجَعُوا اِلَى قَوْمِهِمْ وَ قَالُوا: اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَبَايِنًا لِكَلَامِ الْخَلْقِ فِى النُّظْمِ وَ الْمَعْنَى لَا يَقْدِرُ اَحَدٌ عَلَى الْاِتْيَانِ بِمِثْلِهِ. و العجب حكاية عن غاية استنكارا او استحسانا. قال عيزار بن حريث: كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: كُنَّا فِي سَفَرٍ فَاِذَا نَحْنُ بِحَيَّةٍ جَرِيحَةٍ تَشْحَطُ فِي دِمَاحِهَا فَقَطَعَ رَجُلٌ مِّنَّا قِطْعَةً مِنْ عِمَامَتِهِ فَلَفَّهَا فِيهَا فَدَفَنَهَا. فَلَمَّا امْسَيْنَا وَ نَزَلْنَا اَتَانَا امْرَأَتَانِ مِنْ اِحْسَنِ نِسَاءِ الْجِنِّ فَقَالَتَا: اَيُّكُمْ صَاحِبُ عَمْرُو؟ قُلْنَا: اَيُّ عَمْرُو؟ قَالَتَا: الْحَيَّةُ الَّتِي دَفَنْتُمُوهَا فَاشْرَنَا لِهَمَا اِلَى صَاحِبِهَا. قَالَتَا: اِنَّهُ كَانَ اٰخِرَ مَنْ بَقِيَ مِمَّنْ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص). كَانَ بَيْنَ كَافِرِ الْجِنِّ وَ مُسْلِمِيهِمْ قِتَالٌ فَقَتَلَ فِيهِمْ. فَانْ كُنْتُمْ اَرَدْتُمْ بِهِ الدِّيَابَةَ ثَوْبِنَاكُمْ. فَقُلْنَا: لَا اِنَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ لِلَّهِ. فَقَالَتَا: احْسَنْتُمْ وَ ذَهَبْتَا. يُقَالُ: اسْمُ الَّذِى لَفَّ الْحَيَّةَ صَفْوَانَ بْنِ مَعْطَلِ الْمَرَادِىِّ صَاحِبِ قِصَّةِ الْاَفْكِ وَ الْجَنِّ عَمْرُو بْنُ جَابِرٍ.

يَهْدِي اِلَى الرُّشْدِ اَي اِلَى الصَّوَابِ. وَ هُوَ التَّوْحِيدُ لِلَّهِ وَ الْاِيْمَانُ بِهِ وَ بَرَسُوْلُهُ وَ خَلْعُ الْاِنْدَادِ

لَهُ فَامَنَّ بِهِ صَدَقْنَا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا يَعْنِي: ابليس لانهم لم يرجعوا الى ابليس بعد الايمان و استماع القرآن. وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا اى عظمة ربنا، جلال ربنا، غنى ربنا عن الصّاحبة و الولد. امر ربنا، ملك ربنا، و سلطانه قدرة ربنا، ذكر ربنا هذا كلّ اقوال المفسرين و الجدّ: العظمة و منه قول انس بن مالك: كان الرّجل اذا قرأ البقرة و آل عمران جدّ فى اعيننا، اى عظم، و الجدّ: الغنى. و فى الخبر: «لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ»، اى لا ينفع ذا الغنى منك غناه، أنّما ينفعه طاعتك و العمل بما يرضيك و منه قوله صلى الله عليه و سلّم: «وقفت على باب الجنّة فاذا اكثر من يدخلها الفقراء. و اذا اصحاب الجدّ محبسون»

معناه: و اذا اصحاب الغنى فى الدّنيا محبسون. مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا اى تعالى جلال ربنا و عظّمته عن اتّخاذ زوجة او ولد.

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اخْتَلَفُوا فى هذا الالفاظ فمن نصبها كانت مردودة الى الوحي و هو قراءة اهل الشام و الكوفة و من خفضها كانت حكاية عن الجنّ و هو قراءة الآخرين وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا هذا السّفيه ابليس عَلَى اللّهِ شَطَطًا اى جورا و كذبا، يعنى كلمة الكفر، و قيل: الشّطط: البعيد اى يقول ما هو بعيد من وصف الله. تقول اشطّ الرّجل اتى بما هو بعيد.

وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ قَرَأَ يَعْقُوب: تقول بفتح القاف و تشديد الواو. و التّقول، الافتراء و الكذب، اى كُنَّا نَظُنُّ أَنَّ الْكُفَّارَ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ غَيْرَ كَاذِبِينَ فى دعويهم كلمة الكفر و انّ لله صاحبة و ولدا حتّى سمعنا القرآن. و هذا اعتذار منهم، اى اتبعناهم فيما قالوا على ظنّ ان احدا لا يكذب على الله. فلمّا سمعوا القرآن ايقنوا ان ابليس و من تبعه كانوا كاذبين فيما يزعمون، تمّ كلام الجنّ هاهنا.

ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ كَانَ الرَّجُلُ فى الجاهليّة اذا نزل واديا بالليل قال: اعوذ بسيد هذا الوادى من شرّ سفهاء قومه فبييت فى امن حتّى يصبح. روى عن كردم بن ابى السائب الانصارى قال: خرجت مع الا بى الى المدينة فى حاجة و ذلك اوّل ما ذكر رسول الله (ص) بمكة فأوانا المبيت الى راعى غنم، فلمّا انتصف النّهار جاء ذئب فاخذ حملا من الغنم، فوثب الرّاعى فقال: يا عامر الوادى جارك فنادى مناد لا نراه يقول: يا سرحان ارسله فاتى الحمل يشتدّ حتى دخل

الغنم و لم تصبه كدمة فانزل الله عزّ و جلّ على رسوله (ص) بمكة: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالًا مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالِ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا اى فزاد الانس الجنّ بذلك تكبّرا و عظمة عند انفسهم و قالوا: انهم يخافوننا و قد سدّنا الانس و الجنّ فازدادوا بذلك اثما. و قيل: زاد الجنّ الانس رهقا، اى طغيانا و كفرا و جهلا و هلاكا و بعدا عن الحقّ.
وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا هَذَا اَيْضًا مِّنْ كَلَامِ اللَّهِ، اى انّ الجنّ حسبوا كما حسبتهم ايّها الانس. اُنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا بَعْدَ مَوْتِهِ، و قيل: ان له يبعث الله احدا بالرسالة الى خلقه ليدعوهم الى توحيده كما ظنّ بعض الانس ذلك.

وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ اى طلبنا المصير الى السّماء لاستراق السّمع و منه الحديث الذى ورد ان رجلا قال لرسول الله (ص): ان امرأتى لا تدع عنها يد لامس، اى لا تردّ يد طالب حاجة صرفا يشكو تضييعها ماله. قال اهل اللّغة لمست الشّىء و التمسّت، اى طلبت كما يقال: كسب و اكتسب، و قال الشاعر:

الام على تبكيه و المسه فلا اجد

فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا هَذَا كَلَامُ الْجِنِّ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، اى طلبنا خبر السّماء فوجدنا ابواب السّماء و طرقها مُلِئَتْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَحْرُسُونَ مِنَ الْاِسْتِمَاعِ. وَ شُهَبًا جَمَعَ شَهَابٌ وَ هُوَ الْمَضْيءُ الْمَتَوَقَّدُ مِنَ النَّارِ يَرْمُونَ بِهَا.

وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا اى مِنَ السَّمَاءِ مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ اى مواضع لاستماع الاخبار من السّماء كان لكلّ حىّ من الجنّ باب فى السّماء يستمعون فيه و كانت هذه الشّهب فى الجاهليّة. فاذا جاء الاسلام شدّدت و امّدت و زيد فيها. قال الزهرى: كان يرمى بالنّجوم و ترجم بها الشّياطين فى الجاهليّة لكن غلظّ و شدّد امرها حين بعث النّبى (ص) فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ اى يقصدان يسمع من ذلك شيئا يَجِدُ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا اى نجما قد ارصد له يزرجه عن الاستماع.

وَ اَنَا لَا نَدْرِي حِينَ مَنَعْنَا مِنَ السَّمَاءِ. اَشْرُّ اُرِيدُ بِمَنْ فِى الْاَرْضِ اى هو لاجل خير اراد الله بهم و اضافوا الخير الى الله بالتّخصيص تادبا بادب اولياء الله و المؤمنين.

حيث لم يضيفوا الى الله بالتّفريد الاكل رفيع من الامور. و قيل: معناه لا ندرى اراد الله رشدا يبعث هذا الرّسول فيرشدهم اَمْ اَرَادَ اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ فَيَهْلِكُهُمْ.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ أَي الْمُؤْمِنُونَ وَمِنَّا ذُونَ ذَلِكَ أَي الْكَافِرُونَ.
 وقيل: الصَّالِحُونَ أصحاب الخير و مِنَّا ذُونَ ذَلِكَ أصحاب الشرِّ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا أَي كُنَّا ذَوِي
 مذاهب متفرقة و اديان مختلفة. قال الحسن و السدي: الجنُّ امثالكم فمنهم قدرية و مرجئة
 و رافضة، و يقال: لشريف القوم الطريقة و الطريقة المثلى مشايخ البلد. و القدد جمع القدة و هو
 هي الاجناس المختلفة يقال: صار القوم قددا اذا اختلفت حالاتهم و اصلها من القدّ و هو
 القطع.

وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا الظَّنُّ هاهنا بمعنى اليقين، لأنهم
 و صفوا الله بالقدرة عليهم حيث كانوا. و هذا من دلائل الايمان و المعنى: انا علمنا و ايقنا ان
 لن نسبق الله في الارض و لن نفوته و لا يمكننا ان نهرب منه ان اردنا الهرب.

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى يعنى القرآن و دعوة الرسول الذى يؤدى الى الهدى. آمَنَّا بِهِ أَي
 صدّقنا به و لم يبعث الله نبيا الى الجنِّ الا محمد (ص). و قيل: آمَنَّا بِهِ أَي بِاللَّهِ وَ تَمَّ الْكَلَامُ
 هاهنا ثم قال: فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ هَذَا جَوَابُهُمْ وَ الْعِدَّةُ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا الْبَخْسُ: نقص
 الاجر، و الرهق: تحميل و زر آخر و هذا خبر يراد به التهى. و قيل: فَلَا يَخَافُ بَخْسًا أَي
 نقصا من حسناته و لا رَهَقًا زِيَادَةً فِي سَيِّئَاتِهِ. و قيل: كلُّ مَكْرُوهُ يَغْشَى الْإِنْسَانَ فَهُوَ رَهَقٌ.

وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ الْمُؤْمِنُونَ، المستسلمون لامر الله، المخلصون له.
 وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ الْكَافِرُونَ، الجائرون، الذين كتب الله عليهم الشقاء تمَّ الْكَلَامُ.
 فَمَنْ أَسْلَمَ هَذَا جَوَابٌ وَعِدَةٌ وَ تَصَدِيقٌ فَأَوْلَيْكَ تَحَرُّوا رَشْدًا أَي قَصَدُوا قَصْدَ الْخَيْرِ وَ اتَّبَعُوا
 طريق الرشد و توجّهوا صوابا من القول و الفعل.

أَمَّا الْقَاسِطُونَ الْجَائِرُونَ، العادلون عن الحق. قال اهل اللغة قسط عدل.
 عن الحق و اقسط عدل الى الحق. كانوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا
 توقد بهم النار يوم القيامة ثم رجع الى كفار مكة فقال: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ
 اختلفوا فى تأويلها، فقال قوم: لو استقاموا على طريقة الحق و الايمان و الهدى فكانوا
 مؤمنين مطيعين. لَأَسْفَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا كثيرا و اسعا ينبت زروعهم. قال عمر بن الخطاب:
 حيث ما كان الماء كان المال، و حيث ما كان المال كانت الفتنة. و المعنى: اعطيناهم مالا
 كثيرا و عيشا رغيدا و وسعنا عليهم فى الرزق و بسطنا لهم فى الدنيا.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ اى لنختبرهم كيف شكرهم فيما خولوا وهذا قول سعيد بن المسيب و عطاء بن ابي رباح و الضحاك و مقاتل و الحسن، و دليل هذا التأويل قوله عزّ و جلّ: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنتَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَ قَالَ تَعَالَى: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْآيَةَ... وَ قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ أَنَسٍ وَ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمٍ وَ الْكَلْبِيُّ: معنى الآية و ان لو استقاموا على طريقة الكفر و الضلالة فكانوا كفّاراً كلّهم لاعطيناهم مالا كثيرا و لوسّعنا عليهم لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ عقوبة لهم و استدراجا حتّى يفتتنوا بها فنعذبهم كما قال تعالى: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ الْآيَةَ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوبِتَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ. وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّفِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى قَوْلُهُ: وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ اى عن القرآن و التوحيد يَسْأَلْكَهُ قَرَأَ اهل الكوفة و يعقوب: يَسْأَلْكَهُ بِالْيَاءِ وَ قَرَأَ الْآخِرُونَ بِالتَّوْنِ اى ندخله.

عَذَابًا صَعْدًا يَعْنِي: ذَا صَعْدٍ، اى ذَا مَشَقَّةٍ لَا رَاحَةَ فِيهِ وَ لَا فَرَجَ فِيهِ، اخذ من الصّعاء و هو الشّدّة و نفس الصّعاء هو نفس الكظيم الذى اشتدّ عليه الغمّ و منه قوله: سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا اى عَذَابًا شاقًا. و منه قوله كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ اى يصعد صعودا شاقًا و قيل: الصّعد صخرة ملساء فى جهنّم يكلف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت فى الوليد بن المغيرة. قوله: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ يَعْنِي: الْمَوَاضِعَ الَّتِي بَنِيَتْ لِلصَّلَاةِ وَ ذَكَرَ اللَّهُ. فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ قتادة كانت اليهود و النصارى اذا دخلوا كنا يسهم و بيعهم اشركوا بالله فامر الله المؤمنين ان يخلصوا الدّعوة لله اذا دخلوا المساجد، و اراد بها المساجد كلّها و قال الحسن اراد بها البقاع كلّها لان الارض جعلت كلّها مسجدا للنبي (ص).

وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ قَالَتِ الْجَنُّ لِلنَّبِيِّ (ص): كَيْفَ لَنَا اِنْ نَأْتَى الْمَسْجِدَ وَ نَشْهَدُ مَعَكَ الصَّلَاةَ وَ نَحْنُ نَأْوُونَ عَنْكَ؟ فَنَزَلَتْ: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ: وَ يَرُوى عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: اُنِّى لَاجِدٌ فِي التَّوْرَةِ اِنْ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: اِنْ بِيوتى فى الارض المساجد، و اِنْ الْمُسْلِمُ اِذَا تَوَضَّأَ فَاحْسَنَ الْوَضُوءَ ثُمَّ اَتَى الْمَسْجِدَ فَهُوَ زَائِرُ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَقٌّ عَلَى الْمَزُورِ اِنْ يَكْرُمُ زَائِرُهُ وَ

روى عن سعيد بن جبير ايضا: ان المراد بالمساجد الاعضاء التي يسجد عليها الانسان و هي سبعة: الجبهة، و اليدين، و الركبتان، و القدمان، يعنى: هذه الاعضاء التي يقع عليها السجود مخلوقة لله فلا تسجدوا عليها لغيره.

قال رسول الله (ص): «امرت ان اسجد على سبعة اعضاء: الجبهة و اشار بيده اليه، و اليدين، و الركبتين، و اطراف القدمين، و ان لا اكفّ شعرا و لا ثوبا». و فى رواية العباس بن عبد المطلب: ان رسول الله (ص) قال: «اذا سجد العبد سجد معه سبعة آراب: وجهه، و كفاه، و ركبته، و قدماه»

و هذا الحديث يدل على ان كل عضو من هذه الاعضاء اصل فى السجود و له حظ من العبادة و نصيب من الخدمة و الطاعة. فاذا لم يستعمل بعضها اورث ذلك العضو حرمانا و اوجب فى السجود نقصانا. و عن نافع عن ابن عمر مرفوعا قال: ان اليدين تسجدان كما يسجد الوجه، فاذا وضع احدكم وجهه فليضع يديه و اذا رفعه فليرفعهما.

و اما الحكمة فى ايجاب السجود على هذه الاعظم ان هذه الاعضاء التي عليها مدار الحركة، هى المفاصل التي تفتح و تنطبق فى المشى و البطش و اكثر السعى، و يحصل بها اجتراح السيئات و ارتكاب الشهوات فشرع الله تعالى بها السجود للتكفير و محو الذنوب و التطهير و الله اعلم. و اما المساجد ان جعلتها مواضع الصلاة فواحدها المسجد بكسر الجيم و ان جعلتها الاعضاء فواحدها مسجد بفتح الجيم.

قوله: وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ قَرَأَ نَافِعٌ وَ أَبُو بَكْرٌ وَ أَنَّهُ بِكَسْرِ هَمْزِهِ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِهَا. لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْنِي النَّبِيَّ (ص) «يدعوه» اى و يعبده، و يقرأ القرآن فى صلواته و ذلك حين كان يصلى ببطن النخلة و يقرأ القرآن «كادوا» يعنى: الجن.

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لَبَدًا اى يركب بعضهم بعضا و يزدحمون حرصا على استماع القرآن و رغبة فى الاسلام، هذا قول الضحاك و رواية عطية عن ابن عباس قال مكحول: ان الجن بايعوا رسول الله فى هذه الليلة و كانوا سبعون الفا و فرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. و قال سعيد بن جبير: هذا من كلام الجن الذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: انا رأينا اصحاب محمد (ص) و يركعون بركوعه، و يسجدون بسجوده، و كانوا يثنالون عليه مجتمعين. و قال الحسن و قتادة: لَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) باظهار الدعوة تلمذت الانس و الجن عليه ليبتلوا

الحق الذي جاءهم به «يُظْفَوُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَآ أَن يُتِمَّ نُورُهُ» و ينصر دينه و قوله: «لبدا» جمع لبدة و هى الطائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضا. و قيل: اللبدة هى الرجل من الجراد و منه سمى اللبّد الذى يفرش لتراكمه و تلبّد الشعر اذا تراكم.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّيَ قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ عَاصِمٌ وَ حَمْزَةٌ: «قل» على الامر، و قرأ الآخرون: «قال» يعنى: رسول الله إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّيَ فِي صَلَاتِي وَ لَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْاَوْثَانِ فَكُونُوا أَنْتُمْ كَذَلِكَ.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا فِي دِينِكُمْ وَ لَا دُنْيَاكُمْ وَ لَا رَشَدًا أَرْشِدْكُمْ.

و قيل: لا املك لكم ضلالا و لا هداية لآنى عبد مثلكم بل ذلك الى الله القادر على كل شىء.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ اى لن يمنعنى من عذابه مانع ان عصيته و جاء فى التفسير ان جنيبا من اشراف الجن ذا تبع قال: ان محمدا يريد ان يجيره احد فانا اجيره فانزل الله هذه الآية. و روى عن ابن مسعود قال: لما تقدّم النبى (ص) الى الجن ازدحموا عليه فقال سيّد لهم يقال له وردان: انا ارحلهم عنك، فقال له: لن يجيرنى من الله احد.

قوله: وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا اى مدخلا فى الارض و ملجأ و موثلا.

إِلَآ بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ فَذَلِكَ الَّذِى اَمَلَكَهُ بَعُونَ اللَّهِ وَ تَوْفِيقَهُ. و قوله: «بلاغا» نصب على البدل من قوله: «ملتحدا» و المعنى: لا ينجينى شىء الا ان ابّلع عن الله ما ارسلت به و قيل: معناه: لا املك لكم ضرا و لا رشدا. لكن ابّلع بلاغا من الله فانما انا مرسل لا املك الا ما ملكت. و البلاغ واقع موقع التبليغ. قال الفراء: هذا شرط و جزاء ليس باستثناء و ان منفصلة من لا و تقديره: ان لا بلاغا و المعنى: ان لم ابّلع فلا مجير لى وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِيمَا يَدْعُوهُ اِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ. فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا مُقِيمِينَ لَا يَخْرُجُونَ.

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فِي الْآخِرَةِ. و قيل: يوم بدر فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ عِندَ ذَلِكَ. مَنْ أضعف ناصرا و أقل عددا اهم ام المؤمنون؟ هذا جواب لمشركى مكه حين استعجلوا بالعذاب و قالوا: هم بالاضافة الينا كالحصاة من جبال، و قيل: هذا جواب قولهم محمد صنيور.

قُلْ إِنْ أَدْرَى اى ما ادرى. أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ مِنَ الْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا.

و قيل: يوم القيامة أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا اَجَلًا وَ غَايَةَ تَطُولُ مَدَّتْهَا يَعْنِي: ان علم وقت

العذاب غيب لا يعلمه إلا الله.

عالمُ الغيبِ رفع على نعت قوله: «رَبِّي». وقيل: هو عالم الغيب، قيل: الغيب ما هو كائن لم يكن، وقيل: هو امر القيامة «فَلَا يُظْهِرُ» اى لا يطلع على غيبه أحدًا.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ أَيْ الرَّسُولُ قَدْ ارْتَضِيَهُ لِعَلِمِ بَعْضِ الْغَيْبِ لِيَكُونَ اخْبَارُهُ عَنِ الْغَيْبِ مُعْجِزَةً لَهُ وَقِيلَ: هَذَا الرَّسُولُ هُوَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ» الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ الْمَعْنَى: إِذَا أَرْسَلَ الْوَحْيَ إِلَى رَسُولٍ ارْتَضَاهُ وَ ارَادَ أَنْ يُطْلِعَهُ عَلَى غَيْبِهِ فَأَنَّهُ يَبْعَثُ مَلَائِكَةً بَيْنَ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَ الْوَحْيَ مِنْ اسْتِمَاعِ الشَّيَاطِينِ. وَقِيلَ: يَحْفَظُونَ الرَّسُولَ مِنَ الشَّيَاطِينِ. وَقَوْلُهُ: مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَيْ مِنْ أَمَامِهِ وَ وَرَائِهِ «رِصْدًا» أَيْ حِرْصًا وَقِيلَ: لَنَّا يُطْلَعُ عَلَيْهِ الْكَهَنَةُ قَبْلَ الْوُصُولِ إِلَى النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ إِلَيْهِ فَيَكُونُ الرَّسُولُ هُوَ أَوَّلَ مَنْ يَتَكَلَّمُ بِهِ. وَقِيلَ: كَانَ جِبْرِئِيلُ (ع) إِذَا بَعَثَ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْحَدَرَ مَعَهُ أَهْلَ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى الَّتِي تَلِيهَا وَ أَنْحَدَرَ مَعَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى الْأَرْضِ فَيَحْبِطُونَ بِهِ وَ بِالْوَحْيِ وَ بِالنَّبِيِّ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ أَدَائِهِ.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا قَالَ الرَّجَاحُ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ أَنْ رَسَلَهُ قَدْ بَلَّغُوا عَنْهُ رِسَالَاتِهِ يَعْنِي: إِذَا بَلَّغُوا عِلْمَ اللَّهِ ذَلِكَ. وَقِيلَ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ بَلَّغُوا إِلَى الرَّسَلِ. وَ أَنَّ الرَّسَلَ قَدْ بَلَّغُوا إِلَى الْأَمَمِ. عِلْمٌ أَيْنِجَا بِمَعْنَى رُؤِيَتْ أَسْت وَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ كَقَوْلِهِ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلُهُ بِالْغَيْبِ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَنَبَلِّغُنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ. مَعْنَى آنَسْتَ كَه: تَأْ بَيْنَدُ اللَّهُ كَه يَبْغَامُهَآى أَوْ بَرَامَتْ رَسَانِيدَنْد. وَقِيلَ: لِيَعْلَمَ مُحَمَّدٌ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا تَأْ مُحَمَّدٌ بَدَانَدُ كَه أَيشَانُ كَه يَبْغَامُهَآى أَوْ بَرَامَتْ رَسَانِيدَنْد. أَزْ خَدَاوَنْد أَوْ رَسَانِيدَنْد. وَقِيلَ: لِيَعْلَمَ الشَّيْطَانُ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تَأْ شَيْطَانٌ بَدَانَدُ كَه فَرِيشْتِغَانُ يَبْغَامُ اللَّهُ رَسَانِيدَنْد وَ سَخْنُ أَوْ نَرَسَانِيدَنْد، يَعْقُوبُ «لِيَعْلَمَ» بَضْمٌ يَأْ خَوَانَدُ، أَيْ لِيَعْلَمَ النَّاسُ، تَأْ مَرْدَمَانُ رَأْ آكَاهُ كَنْنَدُ كَه فَرِيشْتِغَانُ يَبْغَامُ اللَّهُ رَسَانِيدَنْد. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ أَيْ وَ عِلْمُ اللَّهِ مَا عِنْدَ الرَّسَلِ فَلَمْ يَخَفْ عَلَيْهِ شَيْءٌ. وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَحْصَى مَا خَلَقَ وَ عَرَفَ عَدَدَ مَا خَلَقَ، لَمْ يَفْتَهُ عِلْمُ شَيْءٍ حَتَّى مَثَاقِيلِ الدَّرِّ وَ الْخَرْدَلِ وَ نَسَبَ عَدَدًا عَلَى الْحَالِ وَ أَنْ شَتَّتَ عَلَى الْمَصْدَرِ، أَيْ عَدَدًا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ سَلَابَةٌ غَلَابَةٌ نَهَابَةٌ وَهَابَةٌ.
 تسلب العقول، و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب، و تهب الارتياح لقوم
 مخصوصين من الطلاب نام خداوندی که عالمان در وصف جلالش حیران، عارفان در
 شهود جمالش گدازان، واجدان در وجود افضالش نازان، دوستان در شوق وصالش
 سوزان، طالبان در بادیه نیازش خروشان محجوران در زاویه فراقش نالان.

هر عزیزی نام و نشانش را جوینان، هر طالبی حمد و ثنائیش را گوینان، هر ذاکری نسیم
 وصلش را بویان، هر سائلی بر امید فضلش پویان:

پویان و دوانند و غریوان بجهان در در صومعه و کوهان، در غار و بیابان
 یکسر همه محوند بدریای تفکر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ كَانِ رَسُولَ اللَّهِ مَبْعُوثًا إِلَىٰ كَافَّةِ الْخَلْقِ، وَ كَانِ مَبْعُوثًا
 إِلَى الْجِنِّ كَمَا كَانِ مَبْعُوثًا إِلَى الْإِنْسِ. آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم، سرور اشراف، و مرکز
 عدل و انصاف، فرستاده باهل زمین از قاف تا قاف.

روزی بمنبر شرف بر آمد، بر سبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که: یا مجتعمان مسجد، و
 یا مستمعان مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند. و ساده
 سیادت رسولان بنام ما کردند. و ما را از حضرت ربّ العزّة به پیغامبری بکلّ عالم
 فرستادند هم بعالم انس و انسیان، هم بعالم جنّ و جنّیان.

همه را در حکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند. آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر
 عالم رسیدند، بطن نخله، با یکدیگر وصیت میکردند که: «انصتوا»، خاموش باشید، بادب
 باشید، حرمت حضرت نبوت بجای آرید، حقّ او بشناسید، قدر او بدانید. این آن مهتر
 است که خاک قدم او مقربان آسمان را توتیا شد. خدمت خطوات او بزرگی و شرف را
 کیمیاء شد. صورت او سورت کمال شد. متابعت او ذخیره خیرت و اقبال شد. قواعد عقاید
 سنّت بیان او مهّمّد شد. آسمان ایمان باشارت او مشید شد. آیین شرع مقدّس بعزّت او
 مؤبّد شد. آن جنّیان رسالت آن مهتر بپذیرفتند و قرآن قدیم نامه خداوند کریم از وی بجان
 و دل بشنیدند. بقبائل و عشائر خویش باز گشتند و بزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را
 گفتند: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَا قُرْآنِي سَنِيْدِيْمُ كَهْ مِنْ فَصَاحَتِ وَ مَلَاحَتِ أَنْ عَجَبْ بَمَانِدِيْمُ.

قرآنی که چراغ روشنایی آشنایی است، روح توانایی و دانایی است، شاهراه استقامت و منهاج سلامت است. معراج کرامت و راحت هر جراحت و قانون هر خیرت است.

خنک مر آن کسی که قرآن رهبر اوست، توفیق رفیق او و دار السّلام مقرّ اوست. او که قرآن قدیم انیس اوست، یقین دان که خداوند کریم جلیس اوست. میگوید جلّ جلاله: انا جلیس من ذکرنی و انیس من استأنس بی حبیب من احبّنی و مطیع من اطاعنی».

این خطاب با موسی کلیم رفت هنگام مناجات. موسی گفت: خداوندا میدان مواصلت کجاست؟ خلوت گاه مناجات کجاست؟ این اجدک؟ کجات یابم؟

بکجات جویم؟ فرمان آمد که یا موسی در خلوت. و هو معکم با ذاکران نشینم بر بساط انبساط دوستان خود را نوازم. یا موسی، من انس جان او ام که انشش با نام من، من یادگار دل او ام که یادگارش کلام من، من دوست او ام که او دوست من.

وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا جلال و عظمت او، کبریا و عزّت او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند که چونست. سزای ثناء خود خود داند، قدر عزّت و عظمت خود خود شناسد.

صفات صمدیّت او از اشراف اسرار متعالی است، نعت احدیّت او بر صیغت عبارت و اشارت مستولیست. عرش عظیم در عظمت و جلال قدرت او ذره‌ای است.

وجود کلّ عالم از بحر جود او قطره‌ای است. از دور آدم تا انتهای عالم همه خواطر و اوهام و افهام در بحر صفات سرمدی او غوص همی کنند تا بر نشانی از نشانهای آثار صمدیّت او مطلع گردند. هر زمانی و هر لحظه‌ای ایشان را نو حیرتی پدید آید که راه طلب بر ایشان بسته گردد، بزبان عجز و حیرت گویند:

وصّاف ترا وصف چه داند کردن؟ تو خود بصفات خود چنانی که تویی!

۷۳ - سورة المزمّل - مکیة

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
یا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (۱) ای جامه در خود پیچیده.

قُمِ اللَّیْلُ بِشَبِّ خَیْزِ نَمَازِ رَا اِلَّا قَلِیْلًا (۲) مگر اندکی.

نِصْفُهُ نِیْمِی از شب. اَوْ اِنْقُصْ مِنْهُ قَلِیْلًا (۳) یا چیزی گاه از نیمی اندک.

اَوْ زِدْ عَلَیْهِ یا چیزی افزای بر نیمی. وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا (۴) و قرآن را گشاده حروف
خوان.

اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیْلًا (۵) ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایه سنگی.

اِنْ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ اِیْنِ سَاعَتَهای شب و اِیْنِ خَاسْتَنِ بِشَبِّ هِیْ اَشَدُّ وَطَنًا سازنده تر است. وَ
اَقْوَمُ قِیْلًا (۶) و موافق ترست و راستر اندیشیدن و خواندن را.

اِنْ لَكَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیْلًا (۷) ترا در روز خواب را و شغل را پرداختی است دراز.

وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ خداوند خویش را نام می بر و یاد می کن. وَ تَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبَتُّیْلًا (۸) و باز و
گسل باز گسستنی او را.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ خداوند دو نیمه جهان لا اِلهَ اِلَّا هُوَ نیست خدای جز او. فَاتَّخِذْهُ
وَ کِیْلًا (۹) او را میانجی گیر و کارسازی بسنده.

وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُوْنَ وَ شَکِیْبَیْیِی کن بر آنچه دشمنان میگویند.

وَ اَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا (۱۰) و فرا بر ایشان فرابردنی نیکو بی مدهانته و بی مداجات.

وَ ذَرْنِیْ وَ الْمُکَذِّبِیْنَ وَ با من گذار این دروغ زن گیران اُولِی النِّعْمَةِ که خداوندان نازند و تن
آسانی وَ مَهْلَهُمْ قَلِیْلًا (۱۱) و فرا گذار ایشان را اندکی از روزگار.

اِنْ لَدَیْنَا اَنْکَالًا نَزِیْکِی ما در غیب ایشان را بندهاست وَ جَحِیْمًا (۱۲) و آتشی عظیم.

وَ طَعَامًا ذَا غِصَّةٍ وَ خورشی گلوگیر وَ عَذَابًا اَلِیْمًا (۱۳) و عذابی درد نمای

یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ اَنْ رَوز که زمین بجنبند و کوهها از جای وَ کَانَتْ الْجِبَالُ کُتَیْبًا
مَهِیْلًا (۴۱) و کوهها ریگ شود روان.

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا مَا فرستادیم بشما رسولی شاهداً عَلَیْكُمْ تا بر شما گواه بود کَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) چنان که فرستادیم به فرعون رسولی. فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ سر کشید فرعون از آن رسول فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِیْلًا (۱۶) فرا گرفتیم او را فرا گرفتنی گران.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ اگر کافر شوید و بر کفر باز ایستید چون پرهیزید؟ یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا (۱۷) از بد آن روز که نوزادگان را از مادر بر جا پیر کند. السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافتنی است آن روز بصبحی آن روز كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) وعده الله بودنی است و کردنی.

إِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ این پیغام و سخن پندی است فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹) تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راه گیرد.

إِنَّ رَبَّكَ یَعْلَمُ میداند خداوند تو أَنْكَ تَقَوْمٌ که تو می خیزی اَدْنَى مِنْ ثُلُثِ اللَّیْلِ کم از دو بهر از شب وَ نِصْفَهُ وَ کم از نیمی از شب وَ ثُلُثُهُ وَ کم از سه یکی از شب وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ گروهی ازینان که با تواند وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ اللَّهُ شَبَّ وَ روز باندازه میداند و می دارد. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ دانست الله که شما این نماز شب نتوانید فَنَابَ عَلَیْكُمْ از شما فرو نهاد و عذر شما بعجز شما پذیرفت فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ میخوانید آنچه از قرآن آسانست بر خوانندگان عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى دانست الله که از شما بیماران بود وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ وَ دانست که از شما دیگران بود که در زمین میروند یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ فضل الله میجویند. وَ آخَرُونَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ دیگران بود غازیان که در سبیل الله با دشمنان او کشتن می کنند فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ چندان که بر شما آسان آید میخوانید از قرآن وَ أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارید. وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زکاة میدهید. وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ کردار نیکو نزدیک الله وام می نهید وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ وَ هر چه پیش فرا فرستید از نیکی خویشان را. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ آن را نزدیک او باز یابید هُوَ خَيْرٌ آن به از آنکه کردید وَ أَعْظَمُ أَجْرًا وَ مزد آن مه از آنکه بیوسیدید وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ آرمزش خواهید از الله إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰) که الله آرمزگارست و بخشاینده.

النوبة الثانية

این سوره از شمار کوفیان بیست آیت است، دو بیست و هشتاد و پنج کلمه، هشتصد و سی و هشت حرف، جمله به مکّه فرو آمد و در مکیّات شمرند. ابن عباس گفت: مگر در آیت **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ** الى آخر السّورة. و درین سوره سه آیت منسوخ است.

در اوّل سوره نماز شب فرض کردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك في قوله: **قُمِ اللَّيْلَ إِذَا قَلِيلًا** الآية... پس آخر سوره منسوخ شد و ذلك قوله: **عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ** فاقْرؤا ما تيسر من القرآن.

دیگر آیه: **وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا** منسوخ است بآیت سیف.

سدیگر آیت **فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا** این قدر از آیت منسوخ است بآنچه ربّ العزّة گفت: **وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفیٰ (ص) قال: «من قرأ سورة يا ايها المزمل رفع عنه العسر في الدنيا والآخرة».

قوله: **يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ** معناه المتزمل ادغمت التاء في الزاى و مثله المدتر اى المتدتر ادغمت التاء في الدال. يقال تزمل و تدتر بثوبه اذا تغطى به. قال ابن عباس: رجع النبى (ص) من جبل حراء لما نزل عليه جبرئيل (ع) مدعورا مرتعدا فرائضه، يقول: زمّلونى زمّلونى، فزمّل بقطيفة. فنزلت: **يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ** اى المتلفف بثيابه، قيل: كان متلففا في ثياب نومه، و قيل: كان متلففا بثيابه للصلوة. قال عكرمة: الزمّل بمعنى الحمل و منه الزاملة، و المعنى: يا ايها المتحمّل باعباء النبوة و قال السدى: هو كناية عن النائم كأنه عزّ و جلّ يقول: ايها النائم الليل كله قم فصل قال بعض الحكماء: كان هذا الخطاب للنبي (ص) قبل تبليغ الرسالة و لم يكن قد شرع فى الامر بعد فلما شرع خاطبه بالنبوة و الرسالة. و قيل: هذا بدا ايناس و ازالة وحشة كما قال: «**وَ مَا تَلَّكَ بِبَيْمِينِكَ يَا مُوسَى**». و قيل معناه: يا خامل الذکر سترفع لك ذكرك.

قُمِ اللَّيْلَ اى صلّ الليل إذا قليلاً اى الا شيئا يسيرا تنام فيه و كان قيام الليل فريضة فى ابتداء الاسلام و بين قدره فقال: **نِصْفُهُ** أو **انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا** الى الثلث أو **زِدْ عَلَى النِّصْفِ** الى الثلثين خيرّه بين هذه المنازل فكان النبى (ص) و اصحابه يقومون على هذه المقادير، فكان الرجل لا يدرى متى ثلث الليل و متى النصف و متى الثلثان فكان يقوم حتى يصبح مخافة

ان لا يحفظ القدر الواجب و اشتد ذلك عليهم حتى انتفخت اقدامهم فرحمهم الله و خففه عنهم بعد سنة و نسخ و جوب التقدير بقوله: عِلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ اى صَلُّوا ما تيسر من القرآن، اى صَلُّوا ما تيسر من الصلاة و لو قدر حلب شاة ثم نسخ و جوب قيام الليل بالصَّلوات الخمس بعد سنة اخرى فكان بين الوجوب و التخفيف سنة و بين الوجوب و النسخ بالكليّة سنتان.

و رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً اى يَبِين الحروف و وفَّ حَقَّهَا من الاشباع كأنك تفصل بين الحرف و الحرف مشتق من قول العرب ثغر رتل و رتل اذا كان فيه فرج. و الترتيل اداء الحروف و حفظ الوقوف. و قيل: معناه اقرأ على ترتيبه لا تقدّم مؤخراً و لا تؤخّر مقدّماً. و قيل: فصله تفصيلا و لا تعجل فى قراءته. و قيل: معناه: ضعّف صوتك و اقرأه بصوت حزين، و قالت امّ سلمة: كان رسول الله (ص) يقطع قراءته آية آية.

و قال ابن مسعود: لا تنثروه نثر الدقل. و لا تهذّوه هذّ الشعر. قفوا عند عجائبه. و حرّكوا به القلوب.

و لا يكن همّ احدكم آخر السورة.

سئل انس: كيف كانت قراءة النّبى (ص)؟ فقال: كانت مدّاء ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم يمدّ بيسم الله و يمدّ بالرحمن يمدّ بالرحيم.

روى ان عمر ان بن حصين مرّ على قاصّ يقرأ ثم يسأل فاسترجع ثم قال سمعت رسول الله (ص) يقول: «من قرأ القرآن فليسأل الله به فانه سيّجىء اقوام يقرءون القرآن يسألون به الناس.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ اى سننزل عليك قولاً ثَقِيلاً يعنى القرآن فالقرآن رزين كريم رصين، ليس بهزل و لا سفساف، له وزن و خطر فى صحّته و بيانه كما يقال: هذا قول له وزن و خطر. قال جعفر: ما ثقله فى تلاوته انما ثقله فى العمل به. و قيل: ثقله بالأمر و النهى و الحدود و الاحكام. و قيل: ثقيلاً لثقله فى الميزان يوم الحساب.

و قيل: ثقيلاً على الكفّار و المنافقين و يحتمل ان يكون ثقيلاً صفة للمصدر اى القاء ثقيلاً لما

روى عن عائشة قالت: لقد رأيتّه ينزل عليه الوحى فى اليوم الشّديد البرد فينفصم عنه و انّ

جبينه ليرفض عرقاً

و قال ابن عباس: نزلت سورة الانعام فبركت ناقه رسول الله (ص) من ثقل القرآن و هيبته. و معنى ثقل القرآن هيبة القرآن. و روى: ان الحارث بن هشام سأل رسول الله (ص) فقال: يا رسول الله كيف يأتيك الوحي؟ فقال: «احياناً يأتينى مثل صلصلة الجرس و هو اشدّ علىّ فينفصم عنى و قد وعيت ما قال و احياناً يتمثل لى الملك رجلاً فيكلمنى فاعى ما يقول».

قوله إن ناشئة الليل اى ساعاته كلها و كل ساعة منها ناشئة سميت بذلك لانها تنشأ بعد النهار اى تبدو فكل ما حدث بالليل و بدا فقد نشأ و هو ناشئ و الجمع ناشئة. قال ابن ابي مليكة: سألت ابن عباس و ابن الزبير عنها، فقالا: الليل كله ناشئة. قال سعيد بن جببر و ابن الزبير اى ساعة قام من الليل فقد نشاء و هو بلسان الحبش نشأ فلان اى قام فقالت عائشة: الناشئة: القيام بعد النوم. و قال ابن كيسان: هى القيام من آخر الليل. و قال عكرمة: هى القيام من اول الليل.

روى عن على بن الحسين عليهما السلام انه كان يصلى بعد المغرب و العشاء و يقول: هذا ناشئة الليل.

و قال الازهرى: ناشئة الليل قيام الليل. مصدر جاء على فاعلة كالعافية بمعنى: العفو، اى ما ينشئه الرجل بالليل من القراءة و الصلاة. هى أشد و طناً قراء ابن عامر و ابو عمرو و طاء بكسر الواو ممدودا بمعنى المواطة و الموافقة. يقال: واطأت فلانا مواطاة و وطأ اذا وافقته و ذلك ان مواطاة القلب و السمع و البصر و اللسان بالليل يكون اكثر ممّا يكون بالنهار، اى أجدر أن يواطأ اللسان القلب و القلب العمل لان الليل تهدأ فيه الاصوات فلا يحول دون تفهمه شىء. و قرأ الآخرون أشد و طناً بفتح الواو و سكون الطاء اى اشد على المصلّى و اثقل على البدن من صلاة النهار لان الليل للنوم و الراحة، فاذا ازيل عن ذلك ثقل على البدن ما يتكلف فيه. و منه

قوله صلى الله عليه و سلم: «اللهم اشدد وطأتك على مضر»

اى اشدد ثقل الأمر عليهم. و قيل: «أشد و طناً» اى اثبت فى القلب، و احفظ للقراءة و ابلىغ فى الثواب، و اسهل على المصلّى من ساعات النهار لان النهار خلق لتصرف العباد فيه و

اللَّيْلِ خَلَقَ لِلنَّوْمِ وَالْخُلُوعِ مِنَ الْعَمَلِ فَالْعِبَادَةُ فِيهِ أَسْهَلُ. وَأَقْوَمُ قَيْلًا أَيْ اصْوَبَ قِرَاءَةً، وَاصْحَاقًا قَوْلًا، وَاشْدَدَّ اسْتِقَامَةً لِفِرَاقِ الْبَالِ وَهُدَاةَ النَّاسِ وَسُكُونَ الْأَصْوَاتِ. يُقَالُ: قَالَ قَيْلًا وَقَوْلًا وَمَقَالًا وَمِقَالَةً وَقَالَ. وَقَالَ الْحَسَنُ إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَسْمَعْ نَفْسَهُ. فَانَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَهُمْ يَحْبُونَ أَنْ يَسْمَعُوهُ مِنْ بَنِي آدَمَ. وَقِيلَ: أَقْوَمُ قَيْلًا أَيْ أَعْجَلَ اجَابَةَ الدَّعَاءِ.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا لَهُ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا: أَنْ لَكَ فِي النَّهَارِ فِرَاقًا وَتَصَرُّفًا وَتَقَلُّبًا طَوِيلًا تَقْدِرُ أَنْ تَسْبِحَ فِي حَوَائِجِكَ وَاشْغَالِكَ بِالنَّهَارِ. وَاصِلُ السَّبْحِ سُرْعَةُ الذَّهَابِ وَمِنْهُ السَّبَّاحَةُ فِي الْمَاءِ. وَالمَعْنَى الثَّانِي إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا أَيْ فِرَاقًا لِلنَّوْمِ فَقَمِ اللَّيْلِ وَنَمِ بِالنَّهَارِ. وَقِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ مَذَاهِبِكَ بِالنَّهَارِ فِيمَا يَشْغَلُكَ كَثِيرَةٌ وَاللَّيْلِ، أَخْلَى لَكَ وَأَعَانَ عَلَى وَعَى مَا يُوحَى إِلَيْكَ فَقَمِ مِنْ نَوْمِكَ بِاللَّيْلِ. وَقَرَأَ يُحْيَى بْنُ يَعْمَرَ: سَبَّخًا بِالْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ، أَيْ اسْتِرَاحَةً وَتَخْفِيفًا لِلْبَدَنِ وَمِنْهُ

قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) لِعَائِشَةَ وَقَدْ دَعَتْ عَلَى سَارِقٍ لَا تَسْبِخِي عَنْهُ بَدْعَائِكَ عَلَيْهِ.

وَأَذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ بِالتَّوْحِيدِ وَالتَّعْظِيمِ وَادْعُهُ بِاسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَقِيلَ: مَعْنَاهُ: أَذْكَرُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» إِذَا أَرَدْتَ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَوْ الصَّلَاةَ وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا أَيْ انْقَطَعَ إِلَيْهِ انْقِطَاعًا وَاخْلَصَ لَهُ الْعِبَادَةَ اخْلَاصًا. وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ تَوَكَّلًا.

وَقِيلَ: التَّبَتَّلَ رَفَضَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالتَّمَسَّاسَ مَا عِنْدَ اللَّهِ. اصِلُ التَّبَتَّلَ الْفُطْعَ. يُقَالُ: تَصَدَّقَ فُلَانٌ صَدَقَةً بَتْلَةً، أَيْ قَطَعَهَا مِنْ مَالِهِ، وَأَخْرَجَهَا مِنْ يَدِهِ. وَقِيلَ لِمَرْيَمَ: التَّبَتَّلِ، لِقَطْعِهَا الدُّنْيَا وَمِنْ سَبَابِهَا وَانْقِطَاعِهَا عَنِ النَّاسِ. وَالْقِيَاسُ تَبَتَّلًا وَلَكِنْ لَمَّا كَانَ التَّبَتِيلُ مِنْ حُرُوفِهِ عَدَلَ إِلَيْهِ لِمُوَافَقَةِ رُؤْسِ الْآيَةِ، لِأَنَّ حِظَّ الْقُرْآنِ مِنْ حَسَنِ النِّظْمِ وَالرِّصْفِ فَوْقَ كُلِّ حِظٍّ وَيَحْتَمَلُ أَنْ الْمَعْنَى تَبَتَّلَ إِلَيْهِ يَبْتَلِكُ تَبْتِيلًا، كَمَا قَالَ تَعَالَى: وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا أَيْ وَتَبْتُونَ نَبَاتًا.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يُرِيدُ بِهِ جِنْسَ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ أَيْ خَالِقَهُمَا وَمَالِكَهُمَا. قَرَأَ أَهْلَ الْحِجَازِ وَابُو عَمْرٍو وَحَفْصُ «رَبِّ» بِرَفْعِ الْبَاءِ.

عَلَى الْإِبْتِدَاءِ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْجَرِّ عَلَى نَعْتِ الرَّبِّ فِي قَوْلِهِ: وَأَذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكَيْلًا أَيْ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَثِقْ بِهِ وَاسْتَكْفِهِ جَمِيعَ الْمَهْمَاتِ.

وقيل: وكبلا اى كفيلا بما وعدك قيما بامورك، ففوضها اليه: وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ لِلَّهِ مِنَ الصَّاحِبَةِ وَالْوَلَدِ وَالشَّرِيكِ وَ لِكِ مِنَ السَّاحِرِ وَالْكَاهِنِ وَالْمَجْنُونِ. وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا الْهَجْرَ الْجَمِيلَ تَرَكَ الْجَفْوَةَ مِنْ غَيْرِ تَرَكَ الدَّعْوَةَ إِلَى الْحَقِّ كَقَوْلِهِ: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» وَقَوْلِهِ: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ» وَ هِيَ مَنْسُوخَةٌ بِآيَةِ السَّيْفِ.
وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ لَكَ يَا مُحَمَّدُ «أُولَى النُّعْمَةِ» اى الثروة و التَّعَمُّ و المال وصفهم بالنَّعْمَةِ تَوْبِيخًا لَهُمْ عَلَى تَرَكَ الشُّكْرِ وَ تَبْيِينًا أَنَّهُ اطغاهم استغناؤهم.

وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا اى انظرهم و اخرهم قليلا و لا تهتم بهم و كل امرهم الى فاني اكفيك شأنهم.
قيل: نزلت فى صنديد قريش المستهزئين. و قال مقاتل نزلت فى المطعمين ببدر و كان بين نزول هذه الآيه و بين بدر سنة.

إِنَّ لَدَيْنَا اى ان عندنا لاهل النار «أَنْكَالًا» قيودا و اغلالا اهانة لهم لا خوفا من فرارهم «وَ جَحِيمًا» اى نارا جاحمة حارّة متناهية، يقال: يوم جاحم شديد الحر.
وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ اى الضريع و الزقوم يغصّ فى الحلق و لا يسوغ. وَ عَذَابًا أَلِيمًا يَخْلُصُ وَجَعَهُ إِلَى الْقَلْبِ. وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ خَرَّ النَّبِيُّ (ص) مَغْشِيًا عَلَيْهِ.
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ اى تتحرك الارض حركة شديدة و تزول الجبال عن اماكنها. وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا اى رملا سائلا.

قال الكلبي: هو الرَّمْلُ الَّذِي اِذَا اخَذْتَ مِنْهُ شَيْئًا تَبَعَكَ مَا بَعْدَهُ يُقَالُ هَلَّتِ الرَّمْلُ اهْيَلَهُ هَيْلًا اِذَا حَرَكْتَ اسْفَلَ حَتَّى اِنْهَالَ مِنْ اعْلَاهُ.

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا يَعْنِي مُحَمَّد (ص) شَاهِدًا عَلَيْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِجَابَةِ وَالْإِمْتِنَاعِ. كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا يَعْنِي مُوسَى (ع).
فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ اى جحد رسالة موسى و لم يؤمن به. فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيْلًا اى شديدا ثقيلًا.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا بِاللَّهِ وَ لَمْ تَوْمِنُوا عَذَابَ يَوْمِ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا لَصُعوبَتِهِ وَ شِدَّةِ اِهْوَالِهِ. قيل: هذا على ضرب المثل، و قيل: بل يصير الولدان فى القيامة شيبا لما يرون من اهوالها. و قيل: انما يصيرون شيبا اذا قال الله لا دم: «قم فابعث من ذريتك بعث النار» فيقول: «يا رب من كم كم». فيقول: «من كل الف تسع مائة و تسعة و تسعين الى النار و

واحدا الى الجنة فحينئذ يشيب الولدان من الفزع». و قيل معنى الآية: كيف لكم بالتقوى يوم القيامة اذ كفرتم فى الدنيا اى لا سبيل لكم الى التقوى اذا وافيتم القيامة و قوله: السماء مُنْفَطِرٌ بِهِ اى السماء منشق بذلك اليوم و شدته. و قيل: الباء بمعنى فى، اى فى ذلك اليوم. و قيل «مُنْفَطِرٌ بِهِ» اى بالله عز و جلّ حين ينزل سبحانه فى ظلل من الغمام و لم يقل منفطرة لان السماء يذكر و يؤنث. و قيل: لان السماء فى المعنى السقف و قيل: معناه ذات انفطار كما يقال امرأة مرضع اى ذات رضاع على النسبة و كان وَعْدُهُ مَفْعُولًا اى ينجز لاوليائه ما وعد و لاعدائه ما اوعد. و قيل: وعده بان يظهر دينه على الدين كله.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ اى هذه الآيات وعظ و عبرة فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اى طريقا الى رضاه بطاعته لأمره. و المعنى: ان الوصول الى طاعته ممكن و الى معرفته لما نصب من الدلائل و اثبت من الشواهد و انزل من الآيات و السور. و قيل: فيه اضمار و معناه: فمن شاء الله ان يتخذ الى ربه سبيلا اتخذ. قوله: إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ اى اقل. مِنْ ثُلثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثُهُ قَرَأَ اهل مكة و الكوفة: نصفه و ثلثه بفتح الفاء و الثاء و اشباع الهاءين ضمًا، اى و تقوم نصفه و ثلثه و قرأ الآخرون بكسر الفاء و الثاء و اشباع الهاءين كسرا عطفًا على ثلثي الليل وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ يعنى المؤمنين و كانوا يقومون معه. قال عطاء:

يريد لا يفوته علم ما تفعلون أنه يعلم مقادير «الليل و النهار» فيعلم القدر الذى تقومون. عِلِمٌ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ هذا نسخ اول السورة اى علم ان لن تطيقوا قيام الليل فى النصف و الثلث و الثلثين. فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَخَفَّفَ عَلَيْكُمْ و وضع عنكم فاقروا ما تيسر من القرآن اى فصلوا ما خفّ عليكم فى الليل من الصلاة. قال الحسن: و لو قدر حلبة شاة، و قيل: فاقروا ما تيسر من القرآن اى ما احببتهم و اردتم من السور القصار التى تقرأ فى صلاة المغرب و العشاء التى عدّها رسول الله (ص) على معاذ يريد فى الصلاة النافلة. و قيل: فى الفرض. و قيل: خارج الصلاة. قال ابن عباس: ما تيسر مائة آية و قال السدى مائتا آية و قيل: ثلاث آيات كاقصر سورة.

قال رسول الله (ص): ان الله تعالى انزل الآيتين من خاتمة سورة البقرة من كنز تحت العرش من قرأهما فى ليلة كفتاه

و عن قيس بن حازم قال: صلّيت خلف ابن عباس بالبصرة فقرأ فى اول ركعة بالحمد و

أول آية من البقرة ثم قام في الثانية فقرأ بالحمد والآية الثانية من البقرة ثم ركب فلما انصرف اقبل علينا فقال: ان الله تعالى يقول: فَأَقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ مِنْهُ. و عن انس بن مالك انه سمع رسول الله (ص) يقول: «من قرأ خمسين آية في يوم او في ليلة لم يكتب من الغافلين و من قرأ مائة آية كتب من القانتين. و من قرأ مائة آية لم يحاجه القرآن يوم القيامة. و من قرأ خمسمائة آية كتب له قنطار من الاجر».

و عن عبد الله بن عمرو قال: قال لى رسول الله (ص): «اقرأ القرآن في كل شهر» قال قلت: انى لا اجد قوّة. قال: «فاقرءه في عشرين ليلة» قال: قلت انى لا اجد قوّة؟ قال: «فاقرأه في سبع و لا تزد على ذلك».

ثم ذكر سبب التخفيف، فقال: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى فَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ قِيَامَ اللَّيْلِ. وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ اى يسافرون فيها.

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ اى يطلبون من رزق الله بالتجارة وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فسوى بين درجة المجاهدين و المكتسبين المال للنفقة على نفسه و على العيال و الاحسان و الافضال. روى ابراهيم عن ابن مسعود قال: ايمّا رجل جلب شيئا الى مدينة من مدائن المسلمين صابرا محتسبا فباعه بسعر يومه كان له عند الله منزلة الشهداء ثم قرأ عبد الله: وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و عن ابن عمر قال: ما خلق الله عزّ و جلّ موتة اموتها بعد القتل في سبيل الله احبّ التى من ان اموت بين شعيتى رجل اضرب في الارض ابتغى من فضل الله.

فَأَقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ مِنْهُ اى من القرآن تطوعا حثهم على التطوع بالتهجد ترغيبا و نسخ افتراضه ترفيها.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ هذا نسخ صلاة الليل بالصلاة الخمس. وَ اتُوا الزَّكَاةَ القصة للصلاة و لكن لم يفرق بين القرينتين وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا كُلّ ما يعبد الله عزّ و جلّ به قرض للعبد عند الله. وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ اى ما تسلفوه لانفسكم من عمل صالح و صدقة. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ اى تجدوا ثوابه عند الله هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ من متاع الدنيا، و قيل: خيرا لكم من الشحّ و التقصير و خيرا نصب مفعول ثان لقلوه: «تجدوه، و دخلت هو فضلا.» وَ أَعْظَمَ أَجْرًا» لانّ الله تعالى يعطى المؤمن اجره بغير حساب وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ من تقصير و ذنب وقع

منکم إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِمَن تَابَ «رَحِيمٌ» لِمَن اسْتَغْفَرَ.

عن الحارث بن سويد قال: قال عبد الله: قال رسول الله (ص): «إيكم ماله أحب إليه من مال وارثه؟» قالوا: يا رسول الله ما منا من أحد إلا ماله أحب إليه من مال وارثه قال: «اعملوا ما تقولون» قالوا: ما نعلم إلا ذلك يا رسول الله قال: «ما منكم رجل إلا مال وارثه أحب إليه من ماله قالوا كيف يا رسول الله؟ قال: «أما مال أحدكم ما قدم و مال وارثه ما آخر

وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

التوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها زهنة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضعفاء، راحة ارواح الاولياء، قوة قلوب الانبياء، سلوة صدور الاصفياء، قرّة عيون اهل البلاء. نام خداوندی که اشباح طالبان سوخته جلال او، ارواح قاصدان افروخته جمال او، انفاس عزیزان بسته نوال او، حواس مقربان سرگشته اقبال او، اسرار عارفان تشنه وصال او، ابصار محبان خسته دلال او. بسا رویها که برو کرد نایافت او، بسا دلها که درو درد ناخواست او:

بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحوکم قصد
بسیار خلايقند جویان رهت کشته شده عالمی بهول سیهت
تا بر مه چهارده نهادی کلهت بینم کله ملوک در خاک رهت

يا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ اى پیغمبر مطهر، اى سید اطهر، اى رسول اکبر، اى مقتدای بشر، اى برج جلالت را ماه انور، اى درج رسالت را درّ اظهر، اى بر سر سیادت افسر، اى بر افسر سعادت گوهر، اى عنوان نامه جلالت نام تو، اى طراز جامه رسالت احکام تو، سرمایه دین کلام تو، پیرایه شریعت اعلام تو، اى ناظم قلاده نبوت، اى ناشر اعلام رسالت، اى مؤید ارکان هدایت، اى کاشف اسرار ولایت، اى واضع منهاج شریعت، اى رافع معراج حقیقت.

قُمِ اللَّيْلَ خِيزِ نَمَازِ شَبِّ كُنْ، لَخْتِى اِزْ شَبِّ بِيْدَارِ بَاشْ شِفَاعَتِ اُمَّتِ رَا، وَ لَخْتِى خَوَابِ كُنْ اَسَاسِشْ نَفْسِ رَا. يا سید اگر همه شب در خواب باشی اُمَّتِ ضایع مانند، و همه شب

بیدار باشی رنجه شوی، و من رنج تو نخواهم. چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیمارزم تصدیق شفاعت را. چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیمارزم تحقیق رحمت را. ای سید تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنان که خلعت در شب یافته باشی شکر خلعت بخدمت هم در شب گزارده باشی.

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری، بر درگاه باری، با تضرع و زاری، در مناجات شود و قصه درد خود بدو بردارد، گوید بزبان نیاز در حضرت راز: الهی بارم ده تا قصه درد خود بتو بردارم، بر درگاه تو می‌زارم و در امید بیم آمیز می‌نازم. الهی فاپذیرم تا وا تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم. عزیز من در شب بیدار و هشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان، شب مرغزار محبان است و نور صادقان، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان.

قوله: وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً یا محمد بشب قرآن بترتیب و ترتیل خوان و در نماز بشب قراءت بلند خوان تا دوستان ما در میادین قدس بالحن انس در لذت سماع کلام ما و در راحت پیغام ما جانهای خویش می‌پرورند و اسرار خویش معطر و مروح میگردانند. یا محمد با دوستان ما بگوی: چون خواهید که با ما راز کنید روی بقبله شرع آرید و قدم و در حضرت نماز نهید. المصلی یناجی ربّه. نماز راز گفتن است و در امید کوفتن، نماز سبب نجاتست و با دوست مناجات، نماز نهایت مجاهدت است و بدایت مشاهدت. نماز خویشتن را از دست نفس ربودن است، و جهد بندگی نمودن و دوست را ستودن. بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر و العبد ترک الصلّاة. مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل است، معرفت در وی چون بوی و نماز بر وی چون گل هر کسی تواند که گل از درخت باز کند و برگش برکند اما نتواند که بویش کم کند و نسیمش ببرد. همچنین شیطان تواند که در نماز ظاهر وسوسه کند تا چیزی از وی بریابد، اما نتواند که معرفت از باطن ببرد.

وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً تَبَتَّلْ مقامی است از مقامات روندگان، ایشان که در

منازلات و مکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت با همه اشجار و انهار در جمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سینه‌های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هرگز دندانی بر روزگار عیش ایشان نتواند نهاد.

خاری از بیسه حسد و کبر بدامن ایشان باز نگیرد. گردی از بیابان نفس اماره بر گوشه رداء اسلام ایشان نشیند. دودی از هاویه هوا بدیده ایشان نرسد و بچشم عبرت بخلق نگرند. بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت الفت گیرند. ملکی صفت‌اند و گدا صورت. سلاطین راهند در لباس مساکین روندگان‌اند و مسافت در میان نه، پرنده‌گان‌اند و علت پر و بال نه، مستان‌اند از شراب عشق، زندگان‌اند بحیاء قرب:

قومی که ز هر چه دون ما پاک زدند آتش ز غمان دل در افلاک زدند
از هر چه برون ماست چون دور شدند بر عرش رسیده خیمه بر خاک زدند.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا چون میدانی که خدای جهان و جهانیان اوست، دارنده بندگان و پرورنده ایشان اوست، کاردان و نگهبان اوست، او را وکیل و کارساز خود دان که بسنده‌تر از همه کار سازندگان اوست. از تکاپوی خود و شغل خود یکسر بیرون آی و خود را یکسر بدو سیار، روی از همه بگردان و تکیه بر ضمان او کن، و دل از خلق بردار و تدبیر بگذار، همگی خود در دست تقدیر او نه تا راه طلب بر تو روشن شود. او خداوند یگانه است، بنده یک همت یک طلب خواهد، از مرد هر جایی و هر دری این حدیث درست ناید: فکن رجلا رجله فی الثری و هامة همته فی الثریا:

مرد یگانه را سر عشق میانه نیست عشق میانه در خور مرد یگانه نیست
یا عشق، یا ملامت، یا راه عافیت جز جان مرد تیر بلا را نشانه نیست

آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم (ص) در نگر تا چه خطاب بدو رسید: وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا «وَلَقَدْ نَعَلِمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» «فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا» «فَاَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرَّسُلِ» «وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا». چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود، زیرا که تریاق زهر بلا صبر است. و نشان اهل محبت و لا صبر است، آن صبر در محنت بس کاری نیست که آن خود خلق را

عادتست، مرد مردانه آنست که در نعمت صبر کند و قدم بر جاده عبودیت نگاه دارد و از رقم خویش در نعمت پای برون نهد. آن نمرود و قارون و فرعون و هامان و امثال ایشان که غرقه دریای هلاک شدند، همه نتیجه بی صبری بود در نعمت آدمی کفور و کنود است، در نعمت قدمش بر جای بنماند و از حدّ خویش درگذرد و اشر و بطر پیش آرد. اینست که ربّ العزّة گفت: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ. لا جرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که: وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا... الآية، و در عقبی آنچه ربّ العالمین گفت درین سوره: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا. وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا.

۷۴ - سورة المدثر - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) ای جامه در خویشتن کشیده.
قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) خیز و مردمان را آگاه کن.
وَ رَبِّكَ فَكْبِّرْ (۳) خداوند خویش را بزرگ دان.
وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴) جامه خویش پاک دار.
وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) و از بدنامی دوری جوی.
وَ لَا تَمُنَّنِمْ تَسْتَكْبِرُ (۶) و چیز مده تا ترا به از آن دهند، سپاس منه بکردار خویش بآنکه
فعل خویش پسندی و آن را فراوان داری.
وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) و از بهر خداوند خویش شکیبایی کن.
فَإِذَا نَقَرُ فِي النَّاقُورِ (۸) آن گه که دردمند در صور.
فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ آن روز هن يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹) روزی دشوار است.
عَلَى الْكٰفِرِیْنَ غَيْرُ یَسِیْرٍ (۱۰) بر کافران نه آسان است.
ذَرْبِیْ وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیْدًا (۱۱) گذار مرا و آن مرد که او را بیافریدم و او تنها بود بی کس
و بی چیز.
وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (۱۲) و مال دادم پیوسته در زیادت و بر افزونی.
وَ بَیِّنٌ شُهُودًا (۱۳) و پسران دادم پیش او بهم.
وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (۱۴) و او را مهتری دادم و کار ساختم کار ساختنی
ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ اَزِيدَ (۱۵) و آن گه بس می اومید دارد که تا افزایش.
كَلَّا نَبْفِزِیْمِ اِنَّهُ كَانَ لِآیٰتِنَا عَنِیْدًا (۱۶) او از سخن و پیغام ما باز نشست و گردن کشید.
سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا (۱۷) آری فرا سر او نشانم عذابی سهمگین سخت.
اِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) او در اندیشید و باز انداخت با خود.
فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) بنفریدند او را چون باز انداخت با خود.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) و باز نفرینند او را چون باز انداخت با خود.

ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲) پس نگرست

و روی ترش کرد و ناخوش.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) انگه پشت برگردانید و گردن کشید.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهًا سِحْرٌ يُؤْتِرُ (۲۴) و گفت: این نیست مگر جادویی که از کسی می و از گویند و می آموزند.

إِنَّ هَذَا إِلَهًا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) نیست این مگر قول مردمان.

سَأْصَلِيهِ سَقَرًا (۲۶) آری سوختن را بسقر رسانیم او را.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (۲۷) و چه دانا کرد ترا و چون نیک دانی که سقر چیست؟

لَا تُثَبِّتِي وَلَا تَذَرِي (۲۸) نه گوشت گذارد ناسوخته و نه استخوان.

لَوْ أَحَاطَ اللَّبْشَرُ (۲۹) روی و پوست و دست و پای سیاه می کند و می سوزد.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) بر تاویدن دوزخ و عذاب کردن اهل آن را از فریشتگان نوزده

سالار است.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً و دوزخ سازان جز از فریشتگان نیافریدیم و ما جَعَلْنَا

عِدَّتَهُمْ و این شماره نوزده ایشان نکردیم. إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا مگر شورانیدن دل

ناگرویدگان را. لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ تا بیگمان گردند ایشان که ایشان را تورات

دادند. وَ يَزِدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا (۳۱) و مؤمن بپذیرد تا بر ایمان ایمان افزاید. وَلَا يَرْتَابَ

الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ (۳۲) و نه تورات خوانان را گمان ماند و نه قرآن خوانان

را وَ لَيَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ و تا منافقان بیماردلان گویند و ناگرویدگان

ما ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا (۳۳) این سخن بر چه سان است که الله میگوید كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ

مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ آری چنان گمراه کند آن را که خواهد و راه نماید آن را که

خواهد. وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و شمار سپاه خداوند تو جز از خداوند تو نداند. وَ مَا

هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۴) و نیست دوزخ و سخن آن مگر پند مردمان را.

«كَلَّا» براستی که نه چنانست که ایشان میگویند وَ الْقَمَرِ (۳۵)

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۶) بماه و شب تاریک که از پس روز میآید.

وَ الصُّبْحِ إِذَا سَفَرَ (۳۷) و بامداد که روشن شود.
إِنَّهَا لَأَحَدَى الْكَبِيرِ (۳۸) باین سوگندان که دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است.
نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۹) بیم نمودنی مردمان را.
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ هَر كَس رَا كَه خَوَاهِد اَز شَمَا اَنْ يَتَقَدَّمَ اَوْ يَتَأَخَّرَ (۴۰) هر که پای فرا پیش
نهد یا پای با پس نهد.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ هَر تَنِي بَكَرْد خَوِيْش گَرْوگان است.
إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۴۱) مگر اصحاب راست دست.
فِي جَنَّاتٍ اِيْشَان دَر بَهْشْتَهَاي اَنْد يَتَسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ (۴۲) می پرسند
از دوزخیان.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۳) چه چیز شما را در دوزخ کرد.
قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۴) گویند: ما از نماز گران نبودیم.
وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ (۴۵) و درویش را طعام ندادیم.
وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ (۴۶) و با خداوندان باطل در باطل میرفتیم.
وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۷) و روز شمار دروغ زن میگرفتیم.
حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِيْنَ (۴۸) آن گه که کی بی گمان بما آمد.
فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ (۴۹) فردا سود ندارد ایشان را شفاعت خواهان.
فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِيْنَ (۵۰) چه رسیدست ایشان را که از چنین پند روی گردانیده
دارند

كَأَنَّهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ (۵۱) گویی خرانند رمانیده و ترسانیده
فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۲) که از شیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته.
بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ بَلْ كَه مِيخَوَاهِد هر يَكِي اَز مُشْرَكَان قَرِيْش اَنْ يُؤْتِي صُحْفًا مُّشْرَةً
(۵۳) که بیالین هر یکی نامه ای بنهند گشاده و مهر برگرفته.
«كَلَّا» نَبُود و نَكْنَنْد اِيْن بَلْ لَا يَخَافُوْنَ الْآخِرَةَ (۵۳) بلکه ایشان از رستاخیز نمی ترسند.
كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ بَرَاْسْتِي كَه اِيْن پَنْد دَاْدَنِي اَسْت و دَر يَاد دَاْدَنِي.
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۴) تا هر که خواهد آن را یاد دارد و یاد کند.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و یاد نکنند و یاد ندارند مگر که الله خواهد، هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى
او بجای آنست و سزای آنست که بپرهیزند از معصیت او و أَهْلُ الْمَعْفَرَةِ (۵۵) و بجای
آنست و سزای آنست که بیامزد او را که معصیت کند.

الثبوة الثانية

این سوره هزار و ده حرفست، دویست و پنجاه و پنج کلمت، پنجاه و شش آیت.
جمله به مکّه فرو آمده باجماع مفسران. و درین سوره یک آیت منسوخ است: ذَرْنِي وَ مَنْ
خَلَقْتُ وَحِيداً در شأن ولید بن المغیره فرو آمد، علی الخصوص، پس حکم آن عام گشت
در ولید و در غیر او، آن گه منسوخ گشت بآیت سیف. و عن ابی ابن کعب قال: قال
رسول الله (ص): «من قرأ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق
بمحمد و كذب به».

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ هذا خطاب النبي (ص) و الْمُدَّثِّرُ المتدثر ادغم التاء في الدال لقرب
مخرجهما. و السبب فيه

ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل النبوة، فلما رأى جبرئيل (ع) في الهواء اول
ما بدا له رجع الى بيت خديجة و قال: «دثروني دثروني» فتدثر بثوبه.
قيل: القى عليه قطيفة فنزل جبرئيل و قال: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بشيابه.

و هذه السورة من اوائل ما انزل من القرآن. قال يحيى بن ابى كثير: سألت ابا سلمة بن عبد
الرحمن عن اول ما نزل من القرآن. فقال: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قلت: يقولون: «اقرأ باسم ربك
الذي خلق»؟!.

فقال ابو سلمة: سألت جابر بن عبد الله عن ذلك. قلت له: مثل الذي قلت، فقال جابر: لا
احدتك الا ما حدثنا رسول الله (ص)، قال: جاورت بحراء شهرا فلما قضيت جوارى
هبطت فنوديت، فنظرت عن يميني فلم ار شيئا. و نظرت عن شمالي فلم ار شيئا. و نظرت
خلفي فلم ار شيئا، فرفعت رأسي فاذا هو على العرش في الهواء.

قال اهل التفسير يعنى جبرئيل (ع). و فى بعض الروايات رفعت رأسي فاذا الرب عز و جل
على العرش فاتيت خديجة فقلت: «دثروني دثروني» قال: فدثروني فنزلت يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ و
عن ابن شهاب قال: سمعت ابا سلمة، قال: اخبرني جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله

(ص) يحدث عن فترة الوحي: «فبينما انا امشى سمعت صوتا من السماء فرفعت بصري، فاذا الملك الذى جاءنى بحراء قاعد على كرسى بين السماء و الارض فجئت منه رعبا حتى هويت الى الارض، فجئت اهلى فقلت: زملونى زملونى، فرملونى فانزل الله يا ايها المدثر فَمُ فَأَنْزِرْ الى قوله: فَاهْجُرْ.

قيل: معناه لا تتم عما امرتك به و لا تستعمل الهوينا فيه بل قم و ارفض الراحة و بلغ الرسالة و انذر الكفرة موضع المخافة مما هم عليه ليتقوه بطاعتي و انذرهم عذاب الله و وقايه فى الامم الخالية. و قيل: اشتقاق المدثر من الدثار و هو الثوب على البدن و الشعار ما تحته، فكانه لما آذاه قريش رجع الى بيت خديجة فتدثر بثيابه استراحة الى النوم من الغم. فقيل له: ايها الطالب صرف الاذى بالدثار اطلبه بالانذار. و قال عكرمة: يا ايها المدثر بالنبوة و ائقالتها قد تدثرت هذا الامر فقم به. و رَبِّكَ فَكَبِّرْ اياه فقدس و شأنه فعظم حتى يصغر عندك فى عظمته العدو و كيدته و ما يعبد دونه.

وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ قال قتادة و مجاهد: اى نفسك فطهر من الذنب، فكنى عن النفس بالثوب و هذا فى كلام العرب كثير. يقال فى وصف الرجل بالصدق و الوفاء: انه طاهر الثياب، و لمن غدر: انه لدنس الثياب. قال الشاعر:

و انى بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدره اتقنع
و قال آخر يمدح رسول الله (ص):

ضخم الدسيعة من ذوابة هاشم
قدما تازر بالمكارم و ارتدى.

و من هذا الباب

قول رسول الله (ص): «الكبرياء رداؤه، و العظمة ازاره»، و قال صلى الله عليه و سلم: «سبحان من تعطف بالعز»

و العطف الرداء. و سئل ابن عباس عن قوله تعالى: وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ فقال: لا تلبسها على معصية و لا على غدر. و قال ابي بن كعب لا تلبسها على غدر و لا على ظلم و لا اثم، البسها و انت بر طاهر و قال الضحاک: وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ اى عملك فاصح، و فى الخبر عن النبي صلى الله عليه و سلم: «يحشر المرء فى ثوبيه اللذين مات فيهما»

يعنى: عمله الصّالح او الطّالح. و قال سعيد بن جبيرة: كنى بالثياب عن القلب، و المعنى: و قلبك و نيّتك فطهر عمّا سوى الله. و قال الحسن: معناه: و خلقتك فحسّن، و فى الخير: «حسّن خلقك و لو مع الكفّار تدخل مداخل الأبرار».

و قيل: معناه: و اهلك فطهرهم من الخطايا بالوعظ و التّاديب، و العرب تسمّى الاهل ثوبا و لباسا، قال الله تعالى: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ. و قال ابن سيرين و ابن زيد امر بتطهير الثياب من النّجاسات الّتى لا يجوز الصّلاة معها و ذلك انّ المشركين كانوا لا يطهّرون و لا يطهّرون ثيابهم. و قال طاوس: معناه: و ثيابك فقصر. فانّ تقصير الثياب تطهير لها. قوله: وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ. قرأ ابو جعفر و حفص عن عاصم و يعقوب وَ الرَّجْزَ بضمّ الرّاء و قرأ الآخرون بكسرها. و هما لغتان بمعنى واحد، و المراد بالرجز: الاوثان، اى اهجرها و لا تقربها. و قيل: الرَّجْزُ بِالضَّمِّ: الاوثان، و بالكسر: العذاب، اى اجتنب المعاصى و كلّ ما يقضى الى العذاب. و قيل: الرَّجْزُ الشَّيْطَانُ اى لا تطعه.

وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ اى لا تعط عطية لتعطى اكثر منها و هذا نهى تحريم للنّبي (ص) خاصّة و لغيره على جهة النّدى و الاستحباب: و قيل: معناه: لا تستكثر عملك فتكون ممّانا به، أمّا عملك من الله منّة عليك، و قيل: لا تمنن بالنّبوة على النّاس فتأخذ عليها اجرا و عرضا من الدّنيا. و قيل: لا تضعف ان تستكثر من الخير. دليله قراءة ابن مسعود: و لا تمنن ان تستكثر.

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ اى فاصبر على طاعته و اوامره و نواهيه لاجل ثواب الله. و قيل: فاصبر على ما اوديت فى ذات الله، و قيل: لوعد الله و لوجه الله. فاصبر على اداء الرّسالة و تعليم الحقّ. و قيل: فاصبر تحت موارد القضاء لاجل الله.

فَإِذَا نَفَخَ فِي النَّافُورِ اى نفخ فى الصّور و هو القرن الذى ينفخ فيه اسرافيل يعنى النّفخة الثّانية الّتى يحيى عندها النّاس فذلك يعنى ذلك النّفخ.

يَوْمَئِذٍ يعنى: يوم القيامة يَوْمَ عَسِيرٍ شَدِيدٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يعسر فيه الامر عليهم غير يسير غير هيّن.

ذُرِّيِّ وَاَمِنْ خَلَقْتُ وَحِيداً نزلت فى الوليد بن المغيرة المخزومى، اى لا تهتمّ لاجله و كل امره الىّ و قوله: خَلَقْتُ وَحِيداً. فيه وجهان. احدهما: خلّفته وحدى لم يشاركنى فى خلقه

احد فيكون وحيداً نصباً على الحال. و الثاني، خلقته وحده لا ناصر له معه و لا مال له و لا ولد. فيكون نصباً بوقوع الخلق عليه. و قيل: وحيداً لغير رشدة كما نزل فيه زعيم اى ملحق بالقوم ليس منهم. و قال «الحسن» كان يسمّى الوحيد فى قومه.

وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا اى كثيرا له مدد يأتى شيئاً بعد شىء من العروض و الذهب و بساينه التى بالطائف. قال مقاتل: كان له بستان بالطائف لا تنقطع ثمارها شتاء و لا صيفا. و قيل: المال الممدود: الانعام تنمى بالتنتاج و تمدد فى الارض بالرعى. و قيل: ارض مغلّة لا تنقضى لها غلّة حتى تأتى لها اخرى.

وَ بَيَّنَّ شُهُودًا اى حضوراً معه بمكّة يستمتع برؤيتهم و يستمتعون به لا يغيبون عنه فى طلب المعاش لغناه. و قيل: «شهوداً» اى نجباء يشهدون مواضع الفخار و بقاع النزال اذا ذكر ذكروا معه و كانوا عشرة. و قال مقاتل: كانوا سبعة، و هم الوليد بن الوليد، و خالد، و عمارة، و هشام، و العاص، و قيس، و عبد شمس اسلم منهم ثلاثة: خالد، و هشام، و عمارة.

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهيدًا اى بسطت له من العيش و طول العمر فى صحّة من البدن مع الرياسة فى قومه. و قيل: التمهيد تسهيل التصرف فى الامور.

ثُمَّ يَطْمَعُ تَقْدِيرَهُ فَعَانِدُ وَ كَفَرُ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ فَحَذَفَ لِأَنَّ أَوَّلَ الْكَلَامِ يَدُلُّ عَلَيْهِ، اى يطمع ان ادخله الجنة، و قيل: يطمع ان ازيد من المال و الولد.

«كَلَّمَ» رَدَعَ وَ زَجَرَ، اى لا يجمع له بعد اليوم بين الكفر و المزيد من النعم فلم يزل بعد نزول هذه الآيات فى نقصان من المال و الجاه و الولد و مات فقيراً. إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا معانداً جاحداً لها.

سَأَرَهُنَّ حُزْنَ صُعُودًا الْارْهَاقَ التَّحْمِيلَ وَ التَّكْلِيفَ وَ الصَّعُودَ الْعَذَابَ الشَّقَاقَ، وَ الْمَعْنَى: سَاكَلَفَهُ مَشَقَّةً مِنَ الْعَذَابِ لَا رَاحَةَ فِيهَا. وَ فِي الْخَبَرِ يَكْلَفُ اِنْ يَصْعَدُ عَقْبَةَ فِي النَّارِ مَلْسَاءً، فَاذَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا ذَابَتْ، فَاذَا رَفَعَهَا عَادَتْ، وَ اِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ ذَابَتْ، وَ اِذَا رَفَعَهَا عَادَتْ. وَ قِيلَ: يَجْذِبُ مِنَ اِمَامِهِ بِسَلْسَلِ الْحَدِيدِ. وَ يَضْرِبُ مِنْ خَلْفِهِ بِمِقْمَاعِ الْحَدِيدِ، فَيَصْعَدُهَا فِي اَرْبَعِينَ عَامًا، فَاذَا بَلَغَ ذُرُوتَهَا رَمَى بِهِ اِلَى اسْفَلِهَا فَذَلِكَ دَابَهُ اِبْدًا.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ سَبَبَ نَزُولِ اَيْنَ آيَاتِ بِقَوْلِ مَفْسَّرَانِ اَنْ بُوِدَ كَه: جَبْرَيْئِيلَ (ع) فَرُو اَمَدُ وَ سُورَةُ حَمِّ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ اِلَى قَوْلِهِ: اِلَيْهِ

المصيرُ فرو آورد، و رسول خدا (ص) در مسجد باز میخواند و ولید مغیره قراءت رسول (ص) می شنید. رسول چون بدانست که ولید می نیوشد آواز برکشید و آیت باز میخواند. ولید را آن عجب آمد، بقوم خویش بنی مخزوم باز گشت، سرگردان و متحیر، ایشان را گفت: و الله که از محمد این ساعت سخنی شنیدم که نه سخن آدمیان بود و نه سخن پریان، نه هیچ بشر طاقت دارد که چنان سخنان گوید، ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمعذق و انه يعلو و ما يعلی.

شیرین سخنی پر آفرین! سخنی که آن را شکوهی است و رونقی. بالاش چون درخت میوه دار زیرش چون چشمه آب حیات. بر هر سخنی بالا افتد و هیچ سخن بر بالای وی نرسد. آن گه سرگردان بخانه خویش باز شد. قریش گفتند: و الله که ولید صابی گشت، و او مهتر قریش است، اکنون همه قریش صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین محمد باز گردند. و کان يقال للولید ریحانة قریش. این خبر به بو جهل رسید، برخاست و بیامد غمگین و اندوهگن. ولید گفت: ما لی اراک حزینا یا بن اخی؟ چه افتادست که ترا بس حزن و غمگین می بینم؟ بو جهل گفت: و ما یمنعی ان لا احزن؟

چرا غمگین نباشم و قریش میگویند: تو سخنان محمد را پسند میدهی و آن را بزرگ میداری و ثنا می گویی تا از فضله طعام ایشان بهره ای برداری! اگر چنین است تا هم قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند، تا از طعام ایشان بی نیاز شوی؟! ولید چون این سخن از بو جهل بشنید، در خشم شد گفت: الم تعلم قریش انی من اکثرهم مالا و ولدا؟ قریش را معلوم نیست که در عرب از من توانگرتر بمال و فرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هر یکی کان سخاوت و معدن جود و این اصحاب محمد خود هرگز از طعام سیر نشوند و از فقر و فاقه هرگز نیاسایند، چه صورت بندد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن قریش شدند. ولید گفت: شما که قریش اید بدانید که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم نزدیک است. عرب آیند و از حال وی پرسند، جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شما را دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون در وی هیچیز نیست، و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، دانند که سخن وی شعر نیست و شما

دروغ زن شوید. و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان شاء الله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد هرگز دروغ شنیده‌اند و در عرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا ابا المغیره؟ تو چه گویی و سخنان وی بر چه نهی؟ او در خود افتاد و تفکر میکرد و با خود میانداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟! اینست که رب العالمین گفت: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ تَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ مَا يَقُولُ فِيهِ وَقَدَّرَ فِي نَفْسِهِ مَاذَا يُمْكِنُ أَنْ يَقُولَ فِيهِ. وَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَتُقْتَلُ أَيْ لَعْنٍ وَ عَذَابٍ وَعُوقِبَ كَيْفَ قَدَّرَ.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ اسْتِفْهَامَ عَلَى وَجْهِ التَّعْجِيبِ وَالْإِنْكَارِ، وَ التَّكْرَارِ لِلتَّأَكِيدِ.

و قیل: احدهما لتقديره القول في محمد و الثاني لتقديره و القول في القرآن. و قیل احدهما لنتفیه عنه الجنون و الكهانة و الشعر و الكذب لا علی وجه قصد به الايمان و الثاني لاثبات صفة السحر له.

ثُمَّ نَظَرَ فِيمَا قَدَّرَ مَعْجَبًا بِذَلِكَ نَظْرَةَ تَفَكَّرَ.

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ أَيْ قَبْضَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَظْهَرَ الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهِ حَيْثُ عَجَزَ عَنِ الْقَوْلِ فِيهِمَا. وَ قِيلَ: تَكَرَّرَهَا فِي وَجْهِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ أَذْبَرَ أَيْ وَلَّى إِلَى قَوْمِهِ وَ اسْتَكْبَرَ أَيْ تَكَبَّرَ عَنِ الْإِيمَانِ.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهًا سِحْرًا يُؤَثِّرُ أَيْ مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُهُ مُحَمَّدًا أَلَّا سِحْرَ يَرُوي، أَيْ يَأْتِرُهُ قَوْمٌ عَنِ قَوْمِ. قَالُوا لَهُ: وَ مَا السِّحْرُ؟ قَالَ: شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّاسِ عَنِ عِلْمِهِ فَرَّقَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ، أَمَا رَأَيْتُمُوهُ فَرَّقَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَهْلِهِ، وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ وَلَدِهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَخِيهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ مَوَالِيهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّ هَذَا إِلَهًا سِحْرًا يُؤَثِّرُ. وَ أَبُو نَهْيَكَةَ يَأْتِيهِ بِهِ مِنْ مَسِيلِمَةَ الْكَذَّابِ. وَ قِيلَ: يَرُويهِ مُحَمَّدٌ عَنِ جَبْرِ وَ يَسَارٍ وَ قِيلَ عَنِ أَهْلِ بَابِلِ.

إِنَّ هَذَا إِلَهًا قَوْلُ الْبَشَرِ أَيْ مَا هَذَا أَلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ تَعَلَّمَهُ مِنْ غِلَامِ رُومِي يَكْنِي أبا نَهْيَكَةَ كَقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ جَهَنَّمَ. وَ قِيلَ: اسْمٌ لِلذَّرَكِ الرَّابِعِ مِنْهَا وَ اسْتِثْقَاةٌ مِنْ سَقَرَتِهِ الشَّمْسِ، أَيْ إِذَا بَتَهُ.

وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرَ تَفْخِيمٌ لِشَأْنِهَا.

لَا تُتْقَى وَلَا تَذَرُ أَي لَا تَبْقَى لِحْمَا وَلَا تَذَرُ عَظْمًا أَلَّا أَكَلْتَهُ وَحَطْمَتَهُ.
وَقِيلَ: لَا تَبْقَى حَيًّا وَلَا تَذَرُ مَيِّتًا كَقَوْلِهِ: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى».
لَوْاحَةً لِلْبَشَرِ أَي مَسْوَدَةٌ لَهَا. وَقِيلَ: تَحْرُقُ الْجِلْدَ حَتَّى تَسْوَدَهُ وَالبشر جمع بشرة و هي
ظاهر الجلد. يقال: لاحته الشمس و لوّحته اذا غيرته.

قال ابن كيسان: تلوح لهم جهنم حتى يروها عيانا كقوله: «وَبُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ». عَلَيْهَا
تِسْعَةُ عَشَرَ أَي عَلَى سَقَرٍ مِنَ الْخِزْنَةِ تِسْعَةَ عَشَرَ، وَقِيلَ: تِسْعَةَ عَشَرَ صِنْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ
قِيلَ: تِسْعَةَ عَشَرَ صِنْفًا مِنْهُمْ. وَقِيلَ: تِسْعَةَ عَشَرَ مَلَكًا مَالِكٌ وَمَعَهُ ثَمَانِيَةُ عَشَرَ جَاءَ فِي الْاِثْرِ
اعينهم كالبرق الخاطف و انياهم كالصياصي يخرج لهب النار من افواههم ما بين منكبى
احدهم مسيرة سنة نزعت منهم الرحمة، يرفع احدهم سبعين الفا فيرميهم حيث اراد من
جهنم. و قال عمرو بن دينار: ان واحدا منهم يدفع بالدفة الواحدة فى جهنم اكثر من ربيعة
و مضر. فلمّا نزلت هذه الآية قال ابو جهل: زعم ابن ابى كيشة ان خزنة النار تسعة عشر و
انتم الدهماء أ فيعجز كل عشرة منكم ان يبطشوا بواحد من خزنة جهنم. فقال ابو الاشدين
كلدة بن خلف الجمحيّ، و كان يوصف بالقوة: انا اكفيكم منهم سبعة عشر عشرة على ظهري
و سبعة على بطنى فاكفونى انتم اثنين، و روى انه قال: انا امشى بين ايديكم على الصراط
فارفع عشرة بمنكبى الايمن و تسعة بمنكبى الايسر فى النار و نمضى ندخل الجنة فانزل
الله عزّ و جلّ: وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ أَي خِزْنَةَ أَصْحَابِ النَّارِ، فَحَذَفَ الْمَضَافَ إِلَى
مَلَائِكَةٍ لَا رِجَالًا أَدْمِيَيْنَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَغْلِبُ الْمَلَائِكَةَ وَ الْوَاحِدَ مِنْهُمْ يَأْخُذُ أَرْوَاحَ جَمِيعِ
الخلق. و للواحد منهم قوة الثقلين، هذا كقوله: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ» وَ مَا جَعَلْنَا
عِدَّتَهُمُ أَي عَدَدَهُمْ فِي الْقَلَّةِ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَي ضَلَالَةٌ لَهُمْ حَتَّى قَالُوا فِيهِمْ مَا قَالُوا. وَ
قِيلَ: مُحَنَةٌ لِيُظْهِرَ مَا يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَ يَعْتَقِدُهُ.

لَيْسْتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لِأَنَّهُ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاتِ وَ الْإِنْجِيلِ انَّ خِزْنَةَ جَهَنَّمَ تِسْعَةَ عَشَرَ.
و قِيلَ: لَيْسْتَيْنِ أَنَّهُمْ مُحَمَّدًا نَبِيًّا صَادِقٌ حِينَ أَخْبَرَهُمْ بِمَا يُوَافِقُ كِتَابَهُمْ وَ هُوَ أَمِّيٌّ لَا يَكْتُبُ وَ
لَا يَقْرَأُ مِنَ الْكِتَابِ. وَ يَزْدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا يَعْنِي: مَنْ آمَنَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَزِيدُونَ
تَصَدِيقًا بِمُحَمَّدٍ (ص) وَ يَزِيدُواوَأَيُّقِينَا إِلَى يَقِينِهِمْ وَ لَا يَرْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ
أَي لَا يَشْكُونَ فِي أَنَّ عَدَدَهُمْ عَلَى مَا أَخْبَرَ بِهِ مُحَمَّدٌ (ص) عَنِ الْوَحْيِ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ وَافِقٌ مَا

في كتابهم.

وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اِىْ شَكٌّ وَ نِفَاقٌ. و قال الحسين بن الفضل: المرض في هذه الآية الخلاف لا التفاق لان السورة مكية و لم يكن حينئذ نفاق. و الكافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلا انما قالوا مشركو مكة و ليس في الآية مثل و لكنهم استغربوا هذا العدد فقالوا: لعله مثل مضروب و في تخصيص خزنة النار بهذا العدد اقوال، احدها: ان جهنم اطباق سبعة و مالك خازن النار في الطبقة الاولى و فيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلصهم الله منها ثم في كل طبقة منها ثلاثة منهم يعذبون اهلها بانواع العذاب و مجموعهم تسعة عشر، الثانى بسم الله الرحمن الرحيم تسعة عشر حرفا. و عدد الزبانية تسعة عشر ملكا فيدفع المؤمن بكل حرف منها واحدا منهم و قد سبقت رحمته غضبه. الثالث ان ساعات الليل و النهار اربع و عشرون ساعة، خمس منها جعلت للصلوات الخمس و بقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيعها عذب بتسعة عشر ملكا في النار و من حفظها بذكر الله ذبت كل ساعة عنه ملكا منهم. الرابع جعل الله اوتاد الارض و هي الجبال تسعة عشر جبلا كذلك جعل اوتاد النار تسعة عشر ملكا. و زعم هذا القائل ان جبال الارض تسعة عشر و الباقي تشعب عنها و قد عدت جبال الارض المتشعبة عنها فبلغت مائة و تسعين جبلا.

كَذَلِكَ اِىْ كَمَا اضلَّ اللهُ مِنْ اَنْكَرِ عَدَدِ الْخَزْنَةِ وَ هَدَى مِنْ صَدَقِ.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ قَالَ مقاتل: هذا جواب ابو جهل حين قال: اما لمحمد اعوان الا تسعة عشر.

قال عطاء: وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ، يعنى: من الملائكة الذين خلقهم لتعذب اهل النار لا يعلم عدتهم الا الله، و المعنى: ان تسعة عشرهم خزنة النار و لهم من الاعوان و الجنود من الملائكة ما لا يعلمهم الا الله عز و جل، و قيل: لا يعلم جميع الخلاق كنههم و كيفيتهم و كميتهم الا الله عز و جل. يروى في بعض الاخبار: ان الادميين مائة و خمسة و عشرون صنفا: مائة منهم في بلاد الهند و منهم ياجوج و ماجوج و تاريس و منسك. لا يعلم عددهم الا الله. كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و اثنا عشر صنفا في بلاد الروم. منهم: النسطورية، و يعقوبية و الملكائية كلهم كفار و مصيرهم الى النار و ستة اصناف في ناحية المشرق منهم: الترك خاقان و خلع و خزر و صقلاب و الروس و غور كلهم كفار و

مصيرهم الى النار. و ستة اصناف فى ناحية المغرب، منهم الزنج و الحبش، و النوبة و النبطية كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و بقى جزء واحد و هم المؤمنون فالمؤمنون فى الكفار كشعرة بيضاء فى جنب ثور اسود، ثم جميع الآدميين فى الجنّ جزء واحد من عشرة اجزاء ثم جميع الآدميين و الجنّ و الشياطين فى ملائكة السماء الدنيا جزء من عشرة اجزاء. ثم جميع ما ذكرنا مع ملائكة السماء الدنيا فى ملائكة السماء الثانية جزء من عشرة اجزاء حتى يبلغ سبع سماوات ثم جميع الآدميين و الجنّ و الشياطين و ملائكة سبع سماوات فى الزبانية جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء كلهم فى ملائكة الرحمة جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء فى الكروبيين جزء من عشرة اجزاء ثم فى الروحانيين جزء من عشرة اجزاء، ثم فى الحافين جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء فى الروح، و هم جنس من الملائكة جزء من عشرة اجزاء. هذا قول كعب الاحبار فقيهل لكعب: ذكرت جنود الله. و قال تعالى: وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ فَضَحِكَ كَعْبٌ وَقَالَ: اين انت؟ من قوله تعالى: وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فخلق فوقنا خلقا لا يراهم احد و خلق تحتنا خلقا لا يراهم احد، و فى البر و البحر خلق لا يراهم احد ثم رجع الى ذكر سقر فقال. وَ مَا هِيَ يَعْنِي: النار إِلَّا ذَكَرَى لِلْبَشَرِ اى: انا تذكرة و عظة للخلق. و قيل: يريد بها النار التي فى الدنيا اى خلقت النار فى الدنيا عبرة و تذكرة تذكر بها النار فى الآخرة.

و قيل: يعنى الجنود ذكرى للبشر ليس ان الله يحتاج الى ناصر و معين، تعالى عن ذلك. كلاً ردع لمن زعم ان جنوده لحاجته اليهم. و قيل: ردع لمن زعم انه يكفى امر الخزنة فيخرج منها و هو ابو جهل و ابو الاشدين. و قيل: معنى «كلاً» اى حقاً «وَ الْقَمَرِ» اقسام بالقمر يعنى: الهلال بعد ثلثه.

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ قَرَأَ نَافِعٌ وَ حَمِزَةٌ وَ حَفْصٌ وَ يَعْقُوبُ «اذ» بغير الف «ادبر» بالالف. و قرأ الآخرون «اذا» بالالف «دبر» بلا الف. و دبر و ادبر لغتان. يقال: دبر الليل و ادبر اذا ولى ذاهبا. و قيل: دبر انقضى و ادبر اى اخذ فى الادبار. و قيل: دبر جاء بعد النهار و فى دبره يقال: دبرنى فلان و خلفنى، اى جاء بعدى و خلفى.

وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ اى أضاء و تبين أنها، يعنى: ان سقر لاحدى الكبر و الكبر العظام

واحدتها الكبرى و هي جماعة اطباق النار جهنم ثم لظى، ثم الحطمة، ثم السعير. ثم سقر، ثم الجحيم، ثم هاوية، وقيل: ان دركة سقر و النار المذكورة لاحد الدواهي و انها لكبيرة العذاب و قيل: ان هذه الآية لاحدى الكبر بذكر اليم عذاب الله. و قيل: ان تكذيبهم لمحمد (ص) لاحدى الكبر، اى لكبيرة من الكبائر.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ اى النار لاحدى الكبر فى حال الانذار و التخويف للبشر و انما ذكر النذير لانه اراد به العذاب و يجوز ان يكون من باب النسبة، اى ذات انذار لهم، كقولهم: امرأة طالق. و قيل: ان نذيرا متعلق باول السورة على معنى: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قم نذيرا اى منذرا للبشر. لِمَنْ شَاءَ بَدَلٍ مِنْ قَوْلِهِ لِلْبَشَرِ مِنْكُمْ أَنْ يُتَّقِدَ فِي الْخَيْرِ وَالطَّاعَةِ أَوْ يَتَأَخَّرَ عَنْهَا فِي الشَّرِّ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْمَعْنَى: ان الانذار قد حصل لكل واحد ممن آمن او كفر. و قيل: المشية متصلة بالله، اى لمن شاء الله ان يتقدم أو يتأخر.

و هذا تهديد من الله و اعلام ان من تقدم الى الايمان لمحمد (ص) جوزى بثواب لا ينقطع و من تأخر عن الطاعة و كذب محمدا عوقب عقابا لا ينقطع.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ اى مرتهنة فى النار بكسبها مأخوذة بعملها و قيل: عند الحساب مرهونة بعملها اما يخلصها و اما يوبقها ثم استنتى فقال: اِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فَانَّهُمْ لَيْسُوا مَرْتَهِنِينَ بِذُنُوبِهِمْ فِي النَّارِ و لكن يغفرها الله لهم و هم الذين كانوا على يمين آدم يوم الميثاق حين قال لهم الله: هؤلاء فى الجنة و لا ابالى. و قيل: هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم. و قال الحسن: هم المسلمون المخلصون. و قال على بن ابى طالب (ع): هم اطفال المسلمين.

و قال ابن عباس: هم الملائكة. و قيل: كل نفس مأخوذة بكسبها من خير او شر الا من اعتمد على الفضل.

فَكُلٌّ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الْكَسْبِ فَهُوَ رَهِينٌ بِهِ. و من اعتمد على الفضل فهو غير مأخوذ. فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ اى يسألون الملائكة. و الملائكة يسألون المجرمين: ما سلككم فى سقر اى ما ادخلكم فى سقر فاجابوا.

و قالوا لم نك من المصلين لله يعنى الصلوات المفروضة اى لم نعتقد وجوبها و فرضها. و لم نك نطعم المسكين كانوا يقولون: «أَنْ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ».

وَكَُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ أَيْ كُنَّا نَشْرَعُ فِي الْبَاطِلِ مَعَ الشَّارِعِينَ فِيهِ، أَيْ كَلَّمَا غَوَى غَاوٍ
بِالدَّخُولِ فِي الْبَاطِلِ غَوَيْنَا مَعَهُ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَكْثَرُ النَّاسِ ذُنُوبًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ خَوْضًا
فِي الْبَاطِلِ. وَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «أَكْثَرُ النَّاسِ ذُنُوبًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ خَوْضًا فِي مَعْصِيَةِ
اللَّهِ».

وَكَُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ أَيْ بِيَوْمِ الْجَزَاءِ.
حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ وَهُوَ الْمَوْتُ، وَقِيلَ: الْبَعْثُ وَالْيَقِينُ: الْعِلْمُ الَّذِي مَعَهُ يُوْجَدُ ثِقَةٌ الْقَلْبِ. وَ
قِيلَ: أَصْحَابُ النَّارِ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعَةٌ أَصْنَافٌ وَكُلٌّ وَاحِدٌ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ كَلَامٌ صَنَّفَ مِنْهُمْ. قَالَ
اللَّهُ تَعَالَى: فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ أَيْ لَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ شَفِيعٌ. قَالَ عَبْدُ
اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: يَشْفَعُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ وَالشَّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ وَجَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَبْقَى
فِي النَّارِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ ثُمَّ تَلَا: قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ أَلَى قَوْلِهِ: بِيَوْمِ الدِّينِ وَقَالَ عِمْرَانُ بْنُ
الْحَصِينِ: الشَّفَاعَةُ نَافِعَةٌ لِكُلِّ أَحَدٍ دُونَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْمَعُونَ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ (ص): «يَصِفُ أَهْلَ النَّارِ فَيَعْدِبُونَ، قَالَ: فَيَمُرُّ بِهِمُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ الرَّجُلُ
مِنْهُمْ: يَا فُلَانُ أَمَا تَعْرِفُنِي؟ أَنَا الَّذِي سَقَيْتَكَ شَرِبَةً، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَنَا الَّذِي وَهَبْتُ لَكَ وَضُوءًا
فِيَشْفَعُ لَهُ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَقُولُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»
أَيْ رَبِّ عَبْدِكَ فُلَانُ سَقَانِي شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فِي الدُّنْيَا فَيَشْفَعُنِي فِيهِ فَيَقُولُ: أَذْهَبُ فَأَخْرَجَهُ،
فَيَذْهَبُ حَتَّى يَخْرُجَهُ مِنْهَا» وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّ مُحَمَّدًا (ص) يَشْفَعُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ تَشْفَعُ
الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَبَاءُ ثُمَّ الْأَبْنَاةُ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: بَقِيَتْ رَحْمَتِي وَلَا يَدْعُ فِي
النَّارِ إِلَّا مَنْ حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ أَيْ عَنْ تَذْكَيرِكِ أَيَّاهُمْ بِالْقُرْآنِ مُعْرِضِينَ وَالْأَعْرَاضَ عَنْ
الْقُرْآنِ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: الْجُحُودُ وَالْإِنْكَارُ، وَالْآخَرُ: تَرَكَ الْعَمَلَ بِمَا فِيهِ وَقِيلَ: التَّذْكَرَةُ
الْإِسْلَامُ وَالنَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. وَ«مُعْرِضِينَ» نَصَبَ عَلَى الْحَالِ.
كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ جَمَعَ حِمَارٌ مُسْتَنْفِرَةٌ قَرَأَ نَافِعٌ وَابْنُ عَامِرٍ بِفَتْحِ الْفَاءِ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِكَسْرِهَا،
فَمَنْ فَتَحَ فَمَعْنَاهُ مَنْفَرَةٌ مَذْعُورَةٌ وَمَنْ كَسَرَ فَمَعْنَاهُ نَافِرَةٌ نَفَرٌ وَاسْتَنْفَرُ، بِمَعْنَى وَاحِدٍ، كَمَا يُقَالُ:
عَجِبَ وَاسْتَعْجَبَ.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةَ يَعْنِي: الاسد. وقيل: كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ يَعْنِي: العير في البرية نافرة فَرَّتْ من الرماة الذين يتصيدون. و عن ابن عباس قال: القسورة ركن الناس اى صوتهم و حسهم. وقيل: القسورة سواد اول الليل و لا يقال لسواد آخر الليل قسورة. وقيل: كل ضخم شديد عند العرب، فهو قسورة و بهذا فسّر زيد بن اسلم اى فَرَّتْ من رجال اقوياء. وقيل: القسورة حبال الصيادين. قوله: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً هذا جواب الذين قالوا: لن نؤمن لرقيبك حتى تنزل علينا كتابا نقرأه كما سألته اليهود ان ينزل عليهم كتابا من السماء. و قال ابن عباس: كان المشركون يقولون: ان كان محمد صادقا فلتصيح عند رأس كل رجل منّا صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى اسرائيل صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى اسرائيل صحيفة فيها ذنبه و كفّارته اذا اصبح. قال مطر الوراق: كانوا يريدون ان يؤتوا براءة بغير عمل. وقيل: كانوا يقولون: يا محمد ان سرّك ان تتبعك فالتنا بكتب من الله فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتبع محمدا و الصّحف: الكتب، و هى جمع الصّحيفة و منشرة: منشورة مبسوطة، فقال الله عزّ و جل: كَلَّا رَدَعٍ عَنِ اقْتِرَاحِ الكُتُبِ. وقيل: اعلام انهم لا يؤمنون و ان جاءهم الكتاب كقوله: وَ لَوْ اَنَّا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ... الْآيَةِ. بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ اى لا يخافون عذاب الآخرة و لا يقدرّون وقوعها و كونها، و المعنى: انهم لو خافوا النار و عذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآيات بعد قيام الادلة. كَلَّا رَدَعٍ و قسم، اى حقاً انه تذكرة، اى القرآن تذكرة للخلق و عظة.

فَمَنْ شَاءَ اتَّعَظْ بِهِ وَ ذَكَرَهُ اذِيسِرَهُ لِلخَلْقِ.

وَ مَا يَذْكُرُونَ قَرَأَ نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ تَذَكُرُونَ بِالتَّاءِ، وَ الْآخِرُونَ بِالْيَاءِ، اى لا يؤمنون الا بمشيئة الله و ارادته. قال مقاتل: لا يذكرّون الا ان يشاء الله لهم الهدى هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى وَ اَهْلُ الْمُغْفَرَةِ اى اهل ان تتقى محارمه و اهل ان يغفر لمن اتقاه. وقيل: اهل ان يتقى فلا يعصى و اهل ان يغفر لمن عصى.

روى عن ثابت عن انس: ان رسول الله (ص) قال فى هذه الآية: هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى وَ اَهْلُ الْمُغْفَرَةِ قال ربكم عزّ و جل: انا اهل ان اتقى و لا يشرك بى غيرى و انا اهل لمن اتقى ان يشرك بى ان اغفر له.

و روى عن عبد القدوس بن بكر قال: سمعت محمد بن النضر الحارثى يذكر فى قوله عز و
جل هو اهل التقوى و اهل المغفرة قال: انا اهل ان يتقيني عبدى فان لم يفعل كنت انا اهلا
ان اغفر له.

النبوة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ:

محوت اسمى و رسم جسمى	و غبت عنى و دمت انتا
و فى فنايى فى فنايى	و فى ورائى وجدت انتا
تا خاک تو از باک تو مفرد نشود	در نفى تو اثبات تو مرتد نشود
تا فقر و غنا هر دو ترا ردّ نشود	توحيد تو از شرک مجرد نشود.

از هر دو سراى سرّ خویش مجرد کن، تا گردى از میدان درگاه بسم الله بر رخسار
روزگارت نشیند و سعید ابد گردى هر چه معانى بشریت است و اندیشه طبیعت در آتش
محبت بسوزد، تا چون نام او گویى سینه تو از حدیث او خبر دارد. یک قدم از خود فرا
نه، تا جمال این نام نقاب عزّت بگشاید و بر دلت متجلی شود.

اندوه و شادى این نام بود که بر تخت سلیمان تافت تا جنّ و انس و طیور و وحوش کمر
خدمت وی بر بستند شطیبه‌ای از حقیقت این نام بر کنگره طور تافت. طبق طبق از هم فرو
ریخت. حشمت این نام روز قیامت رسول خدا را گوید: تو با شفاعت گرد ایشان گرد که
با ما شمار ندارند و اینان را بما بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت خود میداریم. آن
سوختگان اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم در آتش نهند و گویند: «بسم الله» آتش
میگریزد و میگوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک نارى».

قوله يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اى مرکز اقبال و منبع افضال، اى مطلع جمال و مختار ذو الجلال، اى
چادر بشریت در سر کشیده و در گلیم انسانیت پوشیده شده، اگرت قرب ما آرزوست
«قُمْ» بنا و اسقط عنک ما سوانا، از خود برخیز و از برخاستن خود برخیز در حریم عزّت
ما گریز. چادر بشریت از خود باز کن. گلیم انسانیت از راه دل بردار تا دل صحرایی شود،
مرغ وار در عالم ارادت بر هواء طلب پرواز کند، باشيان قرب رسد.

بزرگى را پرسیدند که: معنی قرب چیست؟ اگر قرب بنده مر حق را می‌گویی، عبارت از

او آسانست و اشارت بدو روان، خدمتی است در خلوت از خلق نهان، مکاشفتی در حقیقت از فریشته نهان، استغراقی در صحبت از خود نهان. و اگر قرب حقّ مر بنده را می‌گویی، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت و اشارت را بدو راهست جز آن نیست که خود میگوید جلّ جلاله: «فَإِنِّي قَرِيبٌ» من ناجسته و ناخوانده و نادریافته نزدیکم در نزدیکی من سیاهی چشم از سپیدی دور است و من از آن نزدیکترم نفس از لب دور است، و من از آن نزدیکترم نه بحرز عقل تو نزدیکم که بنعت خود در اولیت خود در صفت خود نزدیکم.

پیر طریقت گفت: «اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود ببیند بسوزد. علم قرب در میان زبان و گوش ننگند، که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است، هر گه که قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است:

تا با تو تویی، ترا بدین حرف چه کین عین حیاتست وز عالم بیزار!

کار؟

یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ ای جبرئیل امین و ای کروبیان سماوات و ای مقرَّبان درگاه، آفرینش را بشارت دهید که محمد مصطفی را (ص) لباس نبوت پوشیدند و بر مرکب رسالت نشانند. ای آسمان تو قندیل‌ها بیفروز. ای بیت المعمور تو محراب اهل ایمان گرد. ای کعبه معظمّ محترم تو قبله سپاه اهل اسلام شو. ای خاک زمین تو مسجد اهل «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شو که آن مهتر عالم را و سید ولد آدم را باین خطاب تشریف مخصوص کردند که: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ و نگر تا ظنّ نبری که پیش ازین خطاب پیغمبر نبود که میگوید، صلوات الله و سلامه علیه: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين و الروح و الجسد». هنوز نه آب و نه خاک که تخت عهد دولت نبوت نهاده و مهتر صلی الله علیه و سلم بر آن تخت نشسته، و ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بخدمت ایستاده و این چهار سرهنگ که خاصگیان درگاه نبوت‌اند، صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی (ع) صف کشیده پیش خدمت آن مهتر، و گفت: یا ایمان پاک بحجره دل صدیق فرو آی و پوشیده می‌باش تا او در اصلاب میگردد. و چون ما سر از میان خاک حجاز برآریم، تو از حجره

سینه صدیق بر بالای زبان او آی و با ما عهد درست کن، پیش از آنکه جهانیان بدانند تا ما این تاج کرامت بر فرق صدیق نهیم که «خلقت انا و ابو بکر من طینة واحدة فسبقت بالنبوة فلم یضره و لو سبقنی بها لم یضرنی».

و یا عز اسلام تو کمر شجاعت بر بند و بسینه عمر فرو آی و با ما باش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که: «لو لم ابعث لبعثت یا عمر».

و یا اخلاص تو تاج حیا بر سر نه و کمر رضا بر بند و بسینه عثمان فرو آی تا بدار دنیا در عالم بیعت بداریم و این رقم کشیم که: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. و ای علم تو لباس عقل درپوش و در صومعه دل علی شو، بر قدم انتظار می باش تا فردا که عقل انبیاء از در حجره ما درآید، ما درو نگاه کنیم، او از علم آینه سازد و از عقل دیده، و درین آینه نگاه کند، ما را باز شناسد و ما او را این توفیق زنییم که: «انت منی بمنزلة هارون من موسی».

قوله: وَ رَبِّكَ فَكْبَرُ یا محمد خداوند خود را بزرگوار دان و بزرگوار شناس، بذات از همه چیزها و بقدر از همه نشانهها برتر، و بعز از همه اندازهها زبر. یا محمد همه قدرها در مقابله قدر او غدر بین، همه جلالها در عالم جلال او زوال دان، همه کمالها در جنب کمال او نقصان و همه دعویها تاوان، که با کمال او کس را کمال نیست، و با جمال او کس را جمال مسلم نیست الا کل شیء ما خلا الله باطل. برهان کبریاء او هم کبریای او. دلیل هستی او هم هستی او، عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یادداشت و یاد کرد او بفرمان او، طلب او بکشش او، یافت او بعنایت او.

جوانمردی از عزیزان راه حق گفته که درگاه ربوبیت نظاره گاه ارواح است. و آن درگاه را بسیار معارف فروگرفته، عزت از یمین و جلالت از یسار، و قهر و کبریا و عظمت در ساحت آن حضرت فرو آمده تا هر نامحرمی را زهره آن نباشد که قصد وصال آن حضرت کند:

هر که او را دلی و جانی بود	شد بمیدان عاشقی کوبش
کشته گشتند عاشقان و هنوز	نشیدست هیچکس بوبش
رحلت عاشقان ز هر سوئی	نیست از قصد دل مگر سوبش.

وَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ يَكُ قول از اقوال مفسران آنست که: و قلبک فطهر عمّا سوى الله. ای محمد دل خود را از اغیار صافی دار و از هر چه ما دون الله بیزار شو و دوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده. و سبب این خطاب آن بود که چون وحی آمد از حقّ جلّ و علا که: فَمُ فَانْدِرْ خِيز و خلق را بدرگاه ما دعوت کن، بر خاطر وی بگذشت که الحمد لله که ما را این منزلت میان عشیرت خود آمد که همه بامانت و دیانت من مقرر آمده‌اند و مرا تصدیق کنند چون بر خاطرش این قدر بگذشت و این مقدار اعتماد افتاد، قصّه برگشت. هر چند دعوت بیش کرد خویشان از وی نفورتر بودند و از قبول دورتر. ای عجباً تا دعوت نبود بنزدیک شما امین بودم، و اکنون که علم رسالت بدرگاه دولت ما زدند خائن گشتم!

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة و کانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

آری ما آن کنیم که خود خواهیم، از عین خوف رجا برآریم، و در عین رجا خوف تعبیه کنیم کن لما لا ترجو ارجی منک لما ترجو. ای محمد آنها که دل بر ایشان نهادی که بدعوت تو آشنا گردند، میان تو و ایشان صد هزار خیمه هجران بزیم، و آنها که بایشان امید نداشتی میان تو و ایشان صد هزار قبه وصال بر بندیم. ای محمد خویشان و تبار را بر تو بیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل بر دوران نهدی.

ما نپسندیم که در هر دو کون اعتماد تو جز بر ما بود، همه را بر تو بیرون آوردیم تا در هر دو کون جز از مات یاد نیاید. همین است حدیث یعقوب (ع)، چون دل بر پسر نهاد و اعتماد بر وی کرد، ربّ العزّة خویشان و نزدیکان را برگماشت تا از پیش پدرش بر بودند و بجاه افکندند و بفروختند، و این همه بآن کردیم تا سرّ وی از همه بریده گردد و بداند که چون از خویشان وفایی نیاید از دوران و بیگانگان اولی تر که نیاید، یکسر دل و اما دهد و اعتماد بر ما کند: پیر طریقت گفت: الهی وا درگاه آدمم بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار. ای مهربان فریاد رس، عزیز آن کس کش با تو یک نفس، ای همه تو و بس. با تو هرگز کی پدید آید کس.

۷۵- سورة القيمة - مکیة

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
لَا اُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ (۱) سوگند میخورم بروز رستاخیز.
وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَّامَةِ (۲) و سوگند میخورم بتن نکوهنده.
أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ مِی پندارد این مردم اَلَّن نَجْمَعُ عِظَامَهُ (۳) که ما فراهم نیاریم اندامان و
استخوانهای او ؟

بلی قادرین آری کنیم و آن را توانایانیم علی أَنْ نُسَوِّیَ بِنَانَهُ (۴) بر آنکه راست کنیم
اندامان او تا بندهای انگشتان او هم چنان که بود.
بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسَانُ لَیْفُجِّرَ أَمَامَهُ (۵) آری میخواهد این مردم که دروغ شمرد هر چه فرا پیش
اوست.

یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ (۶) می پرسد که روز رستاخیز کی؟
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (۷) آن گاه که چشم در چشم خانه روشن بتاود.
وَ حَسَفَ الْقَمَرُ (۸) و در چشم او ماه تاریک گردد.
وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹) و روز و شب باو یکسان.
یَقُولُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ مردم میگوید آن روز اَیْنَ الْمَفْرُ (۱۰) کجا گریزم؟
كَلَّا نَکْرِزِدُ وَ نَتَوَانِدُ لَا وَزَرَ (۱۱) پناه جای نیست او را.
إِلَى رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲)

با خداوند تو است آن روز شدن و آرامیدن و باز گشتن.
یُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ آگاه کنند آن روز مردم را بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ (۱۳) بهر چه از پیش فرستاد
از کرد و کار، یا از پس خویش گذاشت از نهاد بد یا نیک.
بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ (۱۴) این آدمی خود را نیک شناسد و در خود نیک داند.
وَ لَوْ أَلْفَى مَعَاذِیرَهُ (۱۵) و هر چند که خود را می حجت و عذر آرد و می سازد.
لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) زبان خود مجنبن شتابیدن را به قرآن.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) بر ما که قرآن بر تو خوانیم و در یاد تو داریم.
فَإِذَا قَرَأَهُ جُنَّ مِنْهُ لَمَّ سِرَّاتِهِمْ خِشْيَةً مِنْهُ وَرَوَّاحُوا مِنْهُ شَرًّا لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا نَسْمَعُ حَافِظًا مِنْهُ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِتُونَ لِمَا يُحْمَلُ مِنْ شَفَاةٍ مِنْهُ وَمَا يَكُونُ لَهُ مِنْ عِزٍّ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِبِشْرَتِهِمْ عَلَيْهِمْ مِنْ شَرٍّ إِذْ هُمْ بِهِ عَاذُونَ (۱۸) آن گاه تو از پس او میخوان.
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) و آن گاه بر ما که احکام آن پیغام خویش ترا پیدا کنیم.
كُلًّا بَلَّ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) آری شما می دوست دارید این جهان نزدیک فرادست و
شتابنده بخلق.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) و جهان پسین می گذارید.
وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲) رویه‌است آن روز از شادی تازه.
إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) بخداوند خویش نگران.
وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) و رویه‌است آن روز از اندوه گرفته و فراهم کشیده.
تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) که درست میدانند که هر چه بتر بود باو بیود.
كُلًّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) برآستی آن وقت که جان بچنبر گردن رسد
وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) و می گویند کدام پزشک است که افسون کند؟
وَطَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) و بدانست مردم که از دنیا می جدا شود.
وَالنَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ (۲۹) و پای او در کفن می پیچیدند و گور را بساختند.
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) او را بسوی خداوند تو راندند و با او بردند.
فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) صدقه و زکاة نداد و نماز نکرد.
وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۳۲) لکن دروغ زن گرفت و از پذیرفتن برگشت.
ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي (۳۳) آن گاه با کسان خویش شد خرامان.
أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (۳۴) در رسید آنچه از آن میت رسیدی گریز.
ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (۳۵) باز در رسید آنچه از آن می ترسیدی گریز.
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) که او را فرو گذارند نانگپیخت و
نابرسید؟
أَلَمْ يَكُ نُفُفَةً مِنْ مَبْنِيٍّ يُمْنَىٰ (۳۷) نه نطفه‌ای بود نخست که بیفکنندند.
ثُمَّ كَانَ عَاقِبَتُهُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْ عَمَلِكُمْ لَمَّا تَتَذَكَّرُونَ أَنْ كَفَرُوا وَأَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ مَرْجُومًا (۳۸) خداوند تو آن را بیافرید و
صورت و اندام راست کرد.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (٣٩) و از آن دو همتا آفرید نر و ماده.
أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى (٤٠) او که آن را کرد نه توانا است و قادر بر
آنکه مردگان را زنده کند.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان چهل آیت است، صد و نود و نه کلمت، ششصد و پنجاه و دو
حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران. و درین سوره یک آیت منسوخ است: لا
تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

نسخ ذلك بقوله: «سَقَرْتُكَ فَلَا تَنْسَى» و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص):
«من قرأ سورة القيامة شهدت انا و جبرئيل له يوم القيامة أنه كان مؤمنا بيوم القيامة و جاء
و وجهه مسفر على و جوه الخلائق يوم القيامة».

لا أُقْسِمُ لا خِلافَ بَيْنَ النَّاسِ اِنْ مَعْنَاهُ: اقسام، و اختلفوا فى تفسير لا فقيلا: هى تأكيد للقسام
كقول العرب: لا و الله لأفعلن كذا. لا و الله ما فعلت كذا. و قيل: انها صلة كقوله تعالى: لِنَلَّأ
يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ اى لان يعلم اهل الكتاب و قيل: هى ردّ على منكرو البعث، فانها و ان
كانت رأس السورة فالقرآن متصل ببعضه ببعض كله كالسورة الواحدة و المعنى: ليس الأمر
كما قلتم: اقسام بيوم القيامة انكم تبعثون. قرأ الحسن و الاعرج و ابن كثير فى رواية القواس
عنه لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بلا الف قبل الهمزة.

و لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوامةِ على معنى انه اقسام بيوم القيامة و لم يقسم بالنفس اللوامة. و
الصحيح انه اقسام بهما جميعا و لا صلة فيهما، قال الشاعر:

تذكرت ليلي فاعترتنى صباية و كاد ضمير القلب لا يتنقطع

اى يتنقطع. قال المغيرة بن شعبة: يقولون القيامة القيامة و انما قيامة احدهم موته. و شهد
علقمة جنازة فلما دفن قال: اما هذا فقد قامت قيامته و النفس اللوامة هى التى تلوم نفسها
على ما جنت و تأتى يوم القيامة كل نفس برّة او فاجرة تلوم نفسها البرّة على ما قصرت و
لم تستكثر كقوله تعالى: يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي و الفاجرة على ما جنت كقوله: «يا حَسْرَتِي
على ما فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ». قال سعيد ابن جبير و عكرمة تلوم على الخير و الشرّ و لا
تصبر على السراء و الضراء و قال الحسن: هى النفس المؤمنة. قال: ان المؤمن و الله ما تراه

اللَّيْلُومُ نَفْسَهُ مَا ارْتَدَتْ بِكَلَامِي مَا ارْتَدَتْ بِأَكْلَتِي مَا ارْتَدَتْ بِحَدِيثِ نَفْسِي وَ إِنَّ الْفَاجِرَ يَمْضِي قَدَمَا لَا يَحْسَبُ نَفْسَهُ وَ لَا يَعَاتِبُهَا.

وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: هِيَ النَّفْسُ الْكَافِرَةُ إِنَّ الْكَافِرَ يَلُومُ نَفْسَهُ فِي الْآخِرَةِ عَلَى مَا فَرَطَ فِي أَمْرِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا.

قَوْلُهُ: أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّ نَجْمَعَ عِظَامَهُ أَوْ يَظُنُّ الْكَافِرُ أَنَّ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ عِنْدَ الْبَعْثِ بَعْدَ مَا صَارَ رَمِيمًا. أَوْ يَظُنُّ أَنَّ لَا نَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. نَزَلَتْ فِي عَدِيِّ بْنِ رَبِيعَةَ حَلِيفِ بَنِي زَهْرَةَ خَتَنِ الْإِخْنَسِ بْنِ شَرِيقِ التَّقْفِيِّ. وَ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي جَارِيَّ السَّوَاءِ» يَعْنِي عَدِيًّا وَ الْإِخْنَسَ وَ ذَلِكَ

أَنَّ عَدِيَّ بْنَ رَبِيعَةَ أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ حَدِّثْنِي عَنِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَتَى يَكُونُ وَ كَيْفَ أَمْرُهُ وَ حَالُهُ؟ فَخَبَّرَهُ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ: لَوْ عَايَنْتَ ذَلِكَ الْيَوْمَ لَمْ أَصْدَقْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ لَمْ أَوْمِنْ بِكَ أَوْ يَجْمَعُ اللَّهُ الْعِظَامَ

فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ يَعْنِي الْكَافِرُ أَنَّ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَعْدَ تَفَرُّقِهَا وَ بِلَاهَا فَنَحْيِيهِ وَ نَبْعَثُهُ بَعْدَ الْمَوْتِ. ذَكَرَ الْعِظَامَ وَ ارَادَ نَفْسَهُ كُلَّهَا، لِأَنَّ الْعِظَامَ قَالِبَ النَّفْسِ لَا يَسْتَوِي الْخَلْقَ إِلَّا بِاسْتَوَائِهَا. وَ قِيلَ: هُوَ خَارِجٌ عَلَى قَوْلِ الْمُنْكَرِ أَوْ يَجْمَعُ اللَّهُ الْعِظَامَ كَقَوْلِهِ: «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؛ بَلَى قَادِرِينَ أَيْ نَقْدِرُ اسْتِقْبَالَ صَرْفِ الْإِلْحَالِ وَ الْمَعْنَى: بَلَى نَقْدِرُ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ وَ عَلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ هُوَ أَنَّ نُسُوِيَّ بِنَانَهُ فَجَعَلَ أَصَابِعَ يَدَيْهِ وَ رَجْلَيْهِ شَيْئًا وَاحِدًا كَخَفِّ الْبَعِيرِ أَوْ كَحَافِرِ الْحِمَارِ فَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا شَيْئًا وَ لَكِنَّا فَرَقْنَا أَصَابِعَهُ حَتَّى يَأْخُذَ بِهَا مَا شَاءَ وَ يَقْبِضُ إِذَا شَاءَ وَ يَبْسُطُ إِذَا شَاءَ فَحَسَّنَا خَلْقَهُ. هَذَا قَوْلٌ عَامَةٌ الْمَفْسَّرِينَ وَ قَالَ الزَّجَّاجُ وَ ابْنُ قَتَيْبَةَ: مَعْنَاهُ ظَنَّ الْكَافِرَانَا لَا نَقْدِرُ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ بَلَى نَقْدِرُ أَنْ نَعْبُدَ السَّلَامِيَّاتِ عَلَى صَغَرِهَا فَتَوَلَّفَ بَيْنَهَا حَتَّى نُسُوِيَّ الْبِنَانِ فَمَنْ قَدَرَ عَلَى جَمْعِ صَغَارِ الْعِظَامِ فَهُوَ عَلَى جَمْعِ كِبَارِهَا أَقْدَرُ.

بَلَى يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيُفْجِرَ أَمَامَهُ يَقُولُ تَعَالَى ذَكَرَهُ: مَا يَجْهَلُ ابْنُ آدَمَ أَنْ رَبَّهُ قَادِرٌ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَكِنَهُ يَرِيدُ أَنْ يَفْجِرَ أَمَامَهُ أَيْ يَمْضِي قَدَمَا قَدَمَا فِي مَعَاصِي اللَّهِ رَاكِبًا رَأْسَهُ لَا يَنْزِعُ عَنْهَا وَ لَا يَتَوَبُّ. أَيْنَ مَرْدٌ نَهَازَ أَنْسَتَ كَهَ نَمِي دَانَدَ كَهَ اللَّهُ قَادِرَسْتُ كَهَ مَرْدَهُ زَنْدَهُ كَنْدَ، لَكِنَ مِيخَوَاهَدُ كَهَ بِيَاظِلُ وَ مَعْصِيَتُ سِرِّ دَرْنَهْدُ، هَمِيْشَهَ دَرِ نَاطِسَنْدُ مِي رُوْدُ رُوِي

نهاده چنان که میآید و هر چه آید و هر جای که رسد بی هیچ واگشتن. و قیل: يُرِيدُ
الْإِنْسَانَ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ لِيَقْدَمَ الذَّنْبَ وَيُؤَخِّرَ التَّوْبَةَ، يقول: سوف اتوب، حتّى يأتيه الموت على
شرِّ احواله و اسوأ اعماله. میخواهد این مردم که همه گناه فرا پیش دارد و توبه وا پس
میدارد، همیشه توبه در تأخیر مینهد و وعده میدهد که: سوف اتوب، تا ناگاه مرگ آید و
او بر سر معصیت بر بتر حالی و زشتتر عملی.

و قیل: لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ اى لِيَكْذِبَ بما امامه من البعث و الحساب يقال للكاذب و المكذب
فاجر. قال الشاعر: «اغفر له اللهم ان كان فجر». اى كذب.

میخواهد این مردم که هر چه فرا پیش است از بعث و نشور و حساب و جمله احوال
رستاخیز دروغ شمرد. و قال الضحاک: هو الآمل يأمل. و يقول اعیش من الدنیا کذا و کذا
و لا يذكر الموت.

يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اخذ «إيان» من این فاذا شدت و زيد فيها الالف وضعت موضع
متى، اى متى تكون الساعة؟ و متى يكون البعث؟ يسأله استبعادا و استهزاء و تكذيبا به.
قال الله تعالى: فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ بكسر الراء على معنى فزع و تحير و قرأ نافع بفتح الراء من
البريق اى شخص بصره عند النزوع و وقوع الهول به حتّى لا يكاد يظرف و قال الكلبي: عند
رؤية جهنم برق ابصار الكفار و فى هذا جواب هذا السائل اى انما تكون الساعة اذا برق
البرق.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ اظلم و ذهب ضوءه.

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ اى جمعا فى ذهاب ضوءهما. و قیل: يجمعان كأنهما ثوران عقيران
ثمَّ يقذفان فى البحر فيكون نار الله الكبرى. و قال على (ع) و ابن عباس: يجعلان فى نور
الحجب. و قیل: يكوّران من قوله: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و لم يقل: جمعت الشمس لانّ معناه:
جمع بينهما و قیل: المراد بهما الليل و النهار فكنى عن النهار بآيته و عن الليل بآيته. باين
قول معنى آنست که کافر را بوقت جان کندن چشم وى در چشم خانه خيره بماند و ماه
در چشم وى تاريک گردد و روز و شب او را یکسان نمايد.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ اى الكافر يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ اى المهرب لشدة ما يراه من العقوبة.

كَلَّا رَدَعٌ عن تمنى الفرار لا وَزَرَ اى لا حصن و لا حرز، و الوزر ما لجاء اليه الانسان من

ملجاء او منجى او جبل.

إلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

ای المنتهى اذا جعلته مصدرا كقوله: و انّ الى رَبِّكَ المنتهى. انّ الى رَبِّكَ الرَّجعى و ان جعلته مكانا فالجَنَّة و النَّار، اى لا ينزل احدا منزلة الا الله.

يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ

قال ابن مسعود و ابن عباس: بما قدّم قبل موته من عمل صالح و سيّئ و آخر بعد موته من سنّة حسنة او سيّئة يعمل بها، و فى رواية عطية عن ابن عباس: بما قدّم من المعصية و آخر من الطاعة. و قيل: بما قدّم من الذنب و آخر من التوبة. و قيل: بما قدّم من ماله لنفسه و ما آخر منه لورثته. و قيل: ما قدّم لدنياه و ما آخر لآخرته و هو مسئول عن الجميع لانّ اللفظ عامّ. و فى الحديث الصّحيح: «ما منكم من احد الا سيكلّمه ربّه ليس بينه و بينه ترجمان و حجاب يحجبه فينظر ايمن منه فلا يرى الا ما قدّم من عمله و ينظر اشأم منه فلا يرى الا ما قدّم و ينظر بين يديه فلا يرى الا الدّار تلقاء وجهه فاتقوا النّار و لو بشقّ تمرّة.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

اى هو على نفسه بصير بعمله شاهد على نفسه.

و التّاء دخلت للمبالغة كما يقال: رجل نسابة و علامة. و قيل: معناه على نفسه عين بصيرة فحذف الموصوف و اثبت الصّفة. و قيل: على نفسه ذو بصيرة فحذف المضاف، اى يعلم أنّه فى الدّنيا جاحد كافر مذنب مسيء و فى الآخرة يعلم أنّه اى شىء فعل و ان اعتذر. ميگوید: آدمى بخود سخت داناست و از خود سخت آگاه است، ميداند كه در دنيا كافر و جاحد و بدكردار بوده و در عقبى ميداند كه چه آورده از فعل بد.

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ وَ اِگر چه خود را حجّت میآرد و عذر باطل میسازد.

و گفته‌اند: معاذير جمع معذار است. و المعذار: السّتر، لغة حميرية. يعنى آدمى خود را نيك شناسد و هر چند كه پيش خويش مى‌ورايستد و پرده فریب بر چشم خويش افكند. و گفته‌اند: و او زيادتست. المعنى. على نفسه بصيرةً و لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ يعنى: اين مردم در خويشتن نيك داند، اگر بهانه بيفكند و عذر باطل بگذارد و پرده فریب از پيش خويش بيفكند. قيل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

ای علی نفسه من نفسه رقباء یرقبونه بعمله و یشهدون علیه به و هی سمعه و بصره و یداه و رجلاه و جمیع جوارحه، کقوله: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ... الآیة. و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِرَهُ ای یشهد علیه الشاهد و لو اعتذر و ادلی بكلِّ حجة و عذر فلا ینفعه ذلك، فله من نفسه شهود و حجة. میگوید: این آدمی بر وی رقیبی است و نگهبانی بس بینا و آگاه تا گوش بوی میدارد و فردا بر وی گواه بود، اگر چه عذر باطل آرد و گوید: «إِنَّا أَطْعَمْنَا سَادَتَنَا وَكُورَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» این عذر او را سود ندارد و عذاب از وی باز ندارد. کقوله: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ». و قیل: و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِرَهُ ای و لو اسبل الستر لیخفی ما یعمل فأن نفسه شاهدة علیه. و قیل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ای من ببصر امره یعنی الملکین الکاتبین، کقوله: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ». قوله: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ای لَا تُحَرِّكْ بِالْقُرْآنِ لِسَانَكَ استعجالاً بتلقنه. کان جبرئیل (ع) یقرأ علیه القرآن فیقرأه رسول الله (ص) معه مخافة ان لا ینفلت منه و کان یناله منه شدة فنهاه الله عن ذلك. و قال: إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ای جمعه فی قلبک لتقرأه بلسانک.

فَإِذَا قَرَأْتَهُ ای اذا جمعناه فی قلبک. و قیل: اذا قرأه جبرئیل و اضافه الی نفسه علی جهة التخصیص فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

ای اتبع قرآنه، ای اذا فرغ جبرئیل من قراءته فاقراً انت علی اثره.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ هذا مردود علی الکلام الاول، ان علينا جمعه و قرآنه، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ای علينا ان نبین لک احکامه من الحلال و الحرام و نبین لک معناه اذا حفظته. و قال الحسن: ان علينا ان نجزی به یوم القيامة علی ما قلنا فی الدنیا من الوعد و الوعيد و القرآن مصدر کالرجحان و الغفران، تقول: قرأت قراءة و قرآنا و کان رسول الله (ص) بعد نزول هذه الآیة اذا اتاه جبرئیل اطرق فاذا ذهب قراه کما وعده الله عز و جل. و قیل: هذا خطاب للعبد یوم القيامة و الهاء تعود الی کتاب العبد، ای لا تعجل فان علينا ان نجمع افعالک فی صحیفتک و قد فعل و علينا ان نقرأ علیک کتابک.

فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ هل غادر شیئا او احتوی علی زیادة ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اظهار جزاء علیه.

«كَلَّمَا» افتتاح كلام بِلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ قرأ اهل المدينة و الكوفة تحبون و تذرُونَ بالتاء فيهما و قرأ الآخرون بالياء، اى يختارون الدنيا على العقبى و يعملون لها، يعنى كفار مكة. و من قرأ بالتاء، فعلى تقدير قل لهم يا محمد تحبون الدنيا و شهواتها و تذرُونَ الدار الآخرة و نعيمها.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ يَعْنَى: يوم القيامة، «ناضرة» ناعمة مشرقة حسنة نصرت بنعيم الجنة. قال مقاتل: بيض يعلوها النور، يقال: نضر وجهه ينضر نضرة و نضارة. قال الله تعالى: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. قال ابن عباس: تنظر الى ربها عيانا بلا حجاب. قال الحسن: تنظر الى الخالق و حق لها ان تنظر و هى تنظر الى الخالق

روى عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «ان ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى خزائنه و ازواجه و سرره و نعيمه، و خدمه مسيرة الف سنة و اكرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك و تعالى. غدوة و عشية». ثم قرأ رسول الله (ص) و جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): «يتجلى ربنا عز و جل حتى ينظروا الى وجهه فيخرون له سجدا، فيقول: ارفعوا رؤوسكم فليس هذا بيوم عبادة.

و عن عمّار بن ياسر قال: كان من دعاء النبى (ص) «اسألک النظر الى وجهک و الشوق الى لقاءک فى غير ضراء مضرة و لا فتنة مضلة».

و قال اهل العلم: النظر اذا قرن بالوجه و عدى بحرف الجرّ و هو الى لم يعقل منه الا الرؤية و العيان.

و وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ عَابِسَةٌ، كالحمة، كرهية.

«تَظُنُّ» اى يتيقن ان يُفعلَ بها فاقرة داهية عظيمة من العذاب و الفاقة الداهية العظيمة و «الأمر الشديد الذى يكسر فقار الظهر و منه سمى الفقر فقرا لانه يكسر الفقار لشدة. قال

ابن زيد: هى دخول النار. و قال الكلبي: هى ان تحجب عن رؤية الرب عز و جل.

«كَلَّمَا» افتتاح كلام إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ اى بلغت الروح عند الموت الى التراقى، كنى عنها و لم يتقدم ذكرها لان الآية تدل عليها. و التراقى جمع ترقوه و هى العظم المشرف على الصدر و هما ترقوتان.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ اَي يَقُولُ اَهْلُهُ هَلْ مِنْ رَاقٍ يَرْقِيهِ وَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ يَدَاوِيهِ، مُسْتَقٌّ مِنَ الرَّقِيَّةِ.
وَقِيلَ: اِنَّ مَلَائِكَةَ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةَ الْعَذَابِ اِذَا اجْتَمَعُوا، يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مِنَ الَّذِي يَرْقِي
بِرُوحِهِ اَمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ اَمْ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ. مُسْتَقٌّ مِنَ الرَّقِيَّةِ.

وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ اَي وَ تَيَقَّنَ أَنَّهُ مَفَارِقٌ لِلدُّنْيَا.

رَوَى اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اِنَّ الْعَبْدَ لِيُعَالَجُ كَرَبِ الْمَوْتِ وَ سَكَرَاتِهِ وَ
اِنَّ مَفَاصِلَهُ يَسْلَمُ بَعْضُهَا عَلٰى بَعْضٍ يَقُولُ عَلَيْكَ السَّلَامُ تَفَارِقُنِي وَ اِفَارِقْكَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».
قَوْلُهُ: وَ اَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ اَي التَّصَقَّتْ اِحْدِيهِمَا بِالْآخَرَى عِنْدَ الْمَوْتِ.

قَالَ قَتَادَةُ: اَمْ مَا رَأَتْهُ اِذَا ضَرَبَ بِرَجْلِهِ رَجْلَهُ الْآخَرَى، وَ قَالَ الْحَسَنُ: هُمَا سَاقَاهُ اِذَا اَلْتَفَّتَا فِي
الْكَفِّ وَ قِيلَ: مَاتَتْ رَجْلَاهُ فَلَمْ تَحْمَلْهُ اِلَى شَيْءٍ وَ كَانَ عَلَيْهِمَا جَوَالًا، وَ قِيلَ: كُنِيَ عَنِ شِدَّةِ
الْأَمْرِ بِالسَّاقِ اَي اِتَاهُ اَوَّلُ شِدَّةِ اَمْرِ الْآخِرَةِ وَ آخِرُ شِدَّةِ اَمْرِ الدُّنْيَا، فَالنَّاسُ يَجْهَرُونَ بِجَسَدِهِ وَ
المَلَائِكَةُ يَجْهَرُونَ بِرُوحِهِ فَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ شَدِيدَانِ.

وَ قَالَ ابْنُ عَطَاءٍ: اجْتَمَعَ عَلَيْهِ شِدَّةُ مَفَارِقَةِ الْوَطْنِ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْاَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ شِدَّةُ الْقُدُومِ
عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، لَا يَدْرِي بِمَاذَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ لِذَلِكَ. قَالَ عَثْمَانُ: مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا اَلَّا وَ الْقَبْرِ
اَفْطَعَ مِنْهُ لِأَنَّهُ آخِرُ مَنْزِلِ الدُّنْيَا وَ اَوَّلُ مَنْزِلِ الْآخِرَةِ. وَ قَالَ يَحْيَى بْنُ عَمَّادٍ: اِذَا دَخَلَ الْمَيِّتُ
الْقَبْرَ قَامَ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِهِ اَرْبَعَةَ اَمْلَاقٍ وَ اِحْدَ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ الثَّانِي عِنْدَ رَجْلِهِ. وَ الثَّلَاثُ عَنِ
يَمِينِهِ وَ الرَّابِعُ عَنِ يَسَارِهِ، فَيَقُولُ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِهِ: يَا بَنَ اَدَمَ اِرْفُضْ اَلْاَجَالَ وَ اَنْضِيبْ
الْاَمَالَ، اِرْفُضْتَ، اَي تَفَرَّقْتَ وَ اَنْضِيبْتَ، اَي هَزَلْتَ وَ يَقُولُ الَّذِي عَنِ يَمِينِهِ: ذَهَبَتْ الْاَمْوَالُ وَ
بَقِيَتْ الْاَعْمَالُ وَ يَقُولُ الَّذِي عَنِ يَسَارِهِ: ذَهَبَ الْاِشْغَالُ وَ بَقِيَ الْوَبَالَ وَ يَقُولُ الَّذِي عِنْدَ
رَجْلِهِ: طُوبَى لَكَ اِنْ كَانَ كَسْبِكَ مِنَ الْحَلَالِ وَ كُنْتَ مُشْتَغَلًا بِخِدْمَةِ ذِي الْجَلَالِ.

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ اَي مَرْجِعُ الْعِبَادِ اِلَى حَيْثُ اَمَرَ اللَّهُ اَمَّا اِلَى جَنَّةٍ وَ اَمَّا اِلَى نَارٍ وَ اَمَّا
اِلَى عَلِيَّيْنِ وَ اَمَّا اِلَى سَجِّينَ، وَ قِيلَ: تَسْوِقُ الْمَلَائِكَةُ رُوحَهُ اِلَى حَيْثُ اَمَرَهُمُ اللَّهُ.

فَلَا صَدَقَّ وَ لَا صَلَّى نَزَلَتْ فِي اَبِي جَهْلٍ وَ لَا بِمَعْنَى لَمْ، اَي لَمْ يَصَدَّقْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ لَا بِنَبِيِّهِ
وَ لَمْ يَصَلِّ لِلَّهِ عِبَادَةً، وَ قِيلَ: هُوَ مِنَ التَّصَدَّقِ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: هُوَ مِنَ الصَّدَقَةِ وَ حَسَنُ دَخُولِ
لَا عَلٰى الْمَاضِي تَكَرَّارًا، كَمَا تَقُولُ: لَا قَامَ وَ لَا قَعَدَ وَ قَلَّمَا تَقُولُ الْعَرَبُ لَا وَحْدَهَا حَتَّى
تَتَّبِعَهَا اُخْرَى تَقُولُ: لَا زَيْدٌ فِي الدَّارِ وَ لَا عَمْرُو.

وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى اى كَذَّبَ بِاللَّهِ و اعرض عن الايمان و الطَّاعَةَ له .

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَمْتَطِي اى مضى يتبختر و يختال فى مشيه حين وعظه النَّبِيُّ (ص) بالقرآن. يَمْتَطِي اصله يَمْتَطُ اى يتمدد و المطَّ هو المدُّ و يقال: اصله من المطا، اى يلوى مطاه تبختر و فى الخبر اذا مشيتم المطيطاء يعنى التبختر و الخيلاء و خدمتكم فارس و الروم فقد اقتربت الساعة.

قوله: أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى هى كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة، روى أن رسول الله (ص) لقي ابا جهل فاخذ ببعض جسده و قال له: أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى فنزل به القرآن و روى أن ابا جهل قال: أ تخوفنى يا محمد؟ و الله ما تستطيع انت و لا ربك ان تفعلابى شيئا و انى لا عز من مشى بين جبليةا فلما كان يوم بدر صرعه الله شرَّ مصرع و قتله اسوأ قتل، اقصعه ابنا عفراء، و اجهز عليه ابن مسعود

و كان نبيَّ الله (ص) يقول: «ان لكل امة فرعوننا و ان فرعون هذه الامة ابو جهل».

و اصل الكلمة من الولي و هو القرب تأويله ما ربحك ما تكره فاحذره، و التكرار تأكيد للوعيد و قيل: معناه أنك اجدر بهذا العذاب و احق و اولى، يقال للرجل يصيبه مكروه و يستوجهه. و قيل: معناه الويل لك حين تحيي و الويل لك حين تموت و الويل لك حين تبعث و الويل لك حين تدخل النار. قالت الخنساء:

هملت بنفسي بعض الهوم فاولى لنفسي اولى لها

أ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ يعنى ابا جهل أن يُتْرَكَ سُدىً اى مهملا لا يؤمر و لا ينهى و لا يبعث و لا يجازى بعمله، و قيل: أ يظن أنه لا يعاقب على معاصيه و كفره و ايداء الرسول (ص) و المؤمنين، و قال الحسن: يُتْرَكَ سُدىً اى سرمدا فى الدنيا دائما لا يموت. الاسداء: من الاضداد. يقال اسدى الى معروفا و فى الخبر من اسدى اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره. و تقول: اسديت حاجتى و شديتها، اى اهلتها و لم تقضها.

أ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى اى يصب فى الرحم. قرأ ابو عمرو و حفص و يعقوب بالياء لاجل المنى و قرأ الآخرون بالتاء لاجل النطفة.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ اى صار المنى قطعة دم جامد بعد اربعين يوما. فَخَلَقَ فَسَوَّى خلقه فى الرحم فجعل منه الزوجين، اى خلق من مائه اولادا ذكورا و اناثا، أ لَيْسَ ذَلِكَ الَّذِى فعل هذا

بِقَادِرِ عَلِيٍّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى.

روى: ان رسول الله (ص) كان يقول عند قراءة هذه الآية: بلى و الله بلى و الله. و روى عن ابن عباس قال: من قرأ سُبْحَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى اماما كان او غيره، فليقل: سبحان ربّي الاعلى. و من قرأ لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فاذا انتهى آخرها، فليقل: سبحانك اللهم و بلى اماما كان او غيره. و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ منكم وَ التَّيْنِ وَ الزُّيْتُونَ فانتهى الى آخرها «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» فليقل: بلى و انا على ذلك من الشاهدين. و من قرأ: لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فانتهى الى أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى فليقل: سبحانك بلى و من قرأ: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فبلغ «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» فليقل: «آمَنَّا بِاللَّهِ».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جليل، جلاله بلا اشكال و جماله لا على احتذاء و مثال، و افعاله لا باغراض و اعتلال، و قدرته لا بجلادة و احتيال و علمه لا بضرورة و استدلال، فهو الذى لم يزل و لا يزال، و لا يجوز عليه الفناء و الزوال. عزيز صمدى الذات، قديم سرمدى الصفات، مرئى الذات بالابصار، نعمة منه و لطف بالابرار فى دار القرار:

تعاليت معبودا، تعاليت قاهرا تعاليت قدوسا، تعاليت خالقا

تعاليت من رب رفيع مكانه تعاليت رزاقا وسعت الخلائقا

تعاليت اوسعت البرية برها و فاجرها رزقا تعاليت رازقا

بنام او كه عالى ذات است و صافى صفات، مقدس و منزّه از بنين و بنات، كاشف الظلمات، ساتر السيئات، مجيب الدعوات، مقيل العثرات، خالق الارض و السموات، رازق الوحوش و الحشرات:

اي زهر غم تو در دلم آب حيات و اى عشوه عشق تو مرا راه نجات

گفتى: ببرم جان تو اى حور صفات؟ جان از تو مرا دريغ باشد؟ هيهات!

لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قسم ياد ميكند بروز رستاخيز، آن روز كه سرادقات استحقاق ربوبيت باز كشند و بساط جلال و عظمت بگسترانند، و علم جبّارى بصحراء قهّارى برون آرند ايوان كبريا بر كشيده، ميزان عدل در آويخته، و سياست جبروت عزّت

همه را مدهوش و بیهوش کرده انبیا با کمال حال خود می‌آیند و حدیث علم خود در باقی کرده که: «لَا عِلْمَ لَنَا»، ملائکه ملکوت می‌آیند و صومعه‌های عبادت خود آتش در زده که: «ما عبدناک حقّ عبادتک»

عارفان و موحدان می‌آیند و از معرفت خود بیزار گشته که: «ما عرفناک حقّ معرفتک». ای بزرگا حسرتا اگر آن روز فضل او ترا دست نگیرد. ای عظیمایا: مصیبتا اگر در آن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت تو چه آید؟ ور عدل او روی نماید هلاک از تو برآید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم و نه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کرد من چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبه من برعایت تو، شکر من بانعام تو، ذکر من بالهام تو، همه تویی من که ام اگر فضل تو نباشد، من بر چه ام؟! وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ از اقوال مفسران یکی آنست که: نفس لوّامه نفس بنده مومن است که پیوسته بروزگار خود تحسّر میخورد و بر تقصیرها خود را ملامت میکند و خویشتن را می‌ترساند و بیم میدهد و بچشم حقارت و مذلت در خود می‌نگرد و میگوید:

ای نفس خسیس همّت سودایی بر هر سنگی که بر زخم قلب آبی!
ای در راه طلب حقّ باوّل قدم فرو مانده، ای با هزار مرکب میان بادیه تکلیف منقطع شده، ای با هزار شمع و چراغ سر یک موی دولت نادیده، ای در خزانه تبت افتاده و بوی مشک بمشامت نارسیده، ای با همه غواصان بدریا فرو شده و هیچ چیز بدست نیاورده و خویشتن را نیز از دست بداده. ای دیر آمده و زود بازگشته، ای بجای شراب سرور سراب غرور خریده و دل و دین ببها داده «اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»:

سوف تری اذا انجلی الغبار	أ فرس تحتک ام حمار
تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور	تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
باش تا از صدمه صور سرافیلی شود	صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار
یک تپانجه شیر و، زین مردار خواران یک جهان	ک صدای صور و، زین فرعون طبعان صد هزار.

بزرگی را پرسیدند: که راه از کدام جانب است؟ گفت: از جانب تو نیست، چون از تو

درگذشت از همه جانبها را هست. روزی نگذرد که نه از عالم بینهایت این ندا می آید که: ای ما ترا خواسته و تو روی از ما بگردانیده، ای ما ترا بامداد و شبانگاه با دولت صحبت خوانده و تو قدم از کوی ما باز گرفته، ناگزیرت مائیم، با ما بنساز با که سازی؟! اگر پیل توانی بود، باری از پشه‌ای کم مباش که در صورت پیل است، گوید: اگر بقوت پیل نیستیم که باری کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم. چون بنده مؤمن نفس لوّامه را بریاضت در کشد و حقّ وی از روی عتاب و نصیحت بتامی در کنار وی نهد و توفیق او را مدد دهد، عن قریب آن نفس لوّامه نفس مطمئنّه گردد تا خطاب ربّانی بنعت اکرام و اعزاز او را استقبال کند که: «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» ای نفس مطمئنّه و بصحبت ما آرامیده و آسوده، تا امروز از راه نفس آمدی اکنون از راه دل در آی تا بما رسی. بر درگاه ما دل را بارست و نیز هیچ چیز دیگر را بار نیست: خون صدیقان پیالودند و زان ره ساختند جز بدل رفتن در آن ره یک قدم را بار نیست.

آن گه چون بما رسیدی این خلعت یابی که: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» مثل بنده مؤمن مثل بازست. باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته دست شاه گردد مدتی چشم او بدوزند، بندی بر پایش نهند، در خانه‌ای تاریک باز دارند، از جفتش جدا کنند، یک چندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست بدارد. آن گه بعاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی از بهر وی بزنند، طعمه گوشت پیش وی نهند، دست شاه مقرر وی سازند. با خود گوید: در کلّ عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیده من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمه من، دست شاه جای من! بر مثال این حال چون خواهند که بنده مؤمن را حلّه خلّت پوشانند و شراب محبّت نوشانند، با وی همین معامله کنند. مدتی در چهار دیوار لحد باز دارند، گیرایی از دست و روایی از پای بستانند، بینایی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند آن گه ناگاه طبل قیامت بزنند، بنده از خاک لحد سر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت ببیند. «يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، بر مائده خلد بنشیند چنان که آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه ببیند، بنده مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق ببیند سلام ملک شنود، دیدار ملک ببیند. بنده

میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان، در جلال و جمال حق نگران. اینست که ربّ العالمین فرمود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» رویهای مؤمنان و مطیعان، رویهای صدیقان و شهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان و نازان می‌نگرند بخداوند جهانیان، نوازنده دوستان، و دلگشای مشتاقان. خوش روزی که روز وصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برّ و افضال، روز عطا و نوال، روز نظر ذو الجلال، روز شادی و پیروزی، رهی باقی و مولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدَّارُ دَارُكُمْ وَاَنَا جَارُكُمْ».

بیر طریقت گفت: «بهره عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب و دیدار. سماع را گفت: «فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ»، شراب را گفت: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا». دیدار را گفت: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» سماع بهره گوش، شراب بهره لب، دیدار بهره دیده. سماع واجدان را، شراب عاشقان را، دیدار محبّان را. سماع طرب فزاید، شراب زبان گشاید، دیدار صفت رباید.

سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. سماع را هفت اندام رهی. گوش چون ساقی اوست، شراب همه نوش، دیدار را زیر هر مویی دیده‌ای روش.

۷۶- سورة الانسان (الدهر) - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ بَاشِ وِرآمد بر مردم حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ هنگامی از گیتی لَمْ یَكُنْ شَیْئاً
مَذْکُوراً (۱) که او چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بِیافریدیم ما این مردم را مِّنْ نُفْطَةٍ أَمْشَاجٍ از نطفه‌ای آمیخته نَبْتَلِیْهِ ما
می‌آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۲) او را شنوایی بینا کردیم.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ما راه نمودیم مردم را و بر راه داشتیم. إِمَّا شَاکِراً وَ إِمَّا كُفُوراً (۳) هر
یکی را راهی نمودیم، از دو راه، یا سپاس دار یا ناسپاس.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَاحِلًا ما کافران را سَاحِلًا وَ سَعِیراً (۴) زنجیرها و غلها و
آتس.

إِنَّ الْأَبْرَارَ یَشْرَبُونَ نِیکان و مهربانان می‌آشامند مِّنْ كَأْسٍ از جامی کَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۵).
جامی که آمیغ آن کافور است.

عِیناً یَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ از چشمه‌ای که می‌آشامند از آن بندگان اللّٰهُ یُفَجِّرُوهَا تَفْجِیراً (۶)
می‌روانند آن رواندنی.

یُوفُونَ بِالَّذَرِّ پذیرفته‌ها و در دل کرده‌ها می‌گزارند وَ یَخَافُونَ یَوْماً وَ می‌ترسند از روزی
کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً (۷) که بد آن روز هر جایی و بهر کسی رسد.

وَ یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ وَ طَعَامَ دهنند در وقت نیاز وَ تَنگی مَسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أُسَیراً (۸)
درویش را، و بی پدر را، و زندانی و گرفتار را. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ: شما را که طعام

میدهیم از بهر خدا میدهیم، امید دیدار و پاداش او را. لَا نُرِیدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُکُوراً (۹):
از شما پاداش نمی‌خواهیم و نه سپاس داری و نه باز گفت.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا ما می‌ترسیم از خداوند خویش یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً (۱۰) در روزی
ترش صعب سخت.

فَوَقَّاهُمُ اللّٰهُ باز داشت اللّٰهُ ازیشان شَرَّ ذَٰلِكَ الْیَوْمِ بد آن روز وَ لَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَ سُرُوراً (۱۱)

و ایشان را داد تازگی روی و شادی دل.

وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا وَ پاداش داد ایشان را بشکیبایی که می‌کردند جَنَّةً وَ حَرِيرًا (۱۲)
بهشت و جامه حریر.

مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدگان در آن بهشت بر حجله‌ها لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا
زَمَهْرِيرًا (۱۳) نه آفتاب بینند در آن و نه سرما.

وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا نزدیک بایشان سایه‌های آن وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلًا (۱۴) و چیدن
میوه‌ها دستها را نزدیک و آسان.

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ وَ می‌گردانند بر سرهای ایشان بِأَنْبِيَةٍ مِنْ فَضَّةٍ پیرایه‌های سیمین و اُكُوبٍ
كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) و پیرایه‌ها از آبگینه.

قَوَارِيرًا مِنْ فَضَّةٍ آبگینه‌هایی که گویی سیم است قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶) بایست ایشان بر
اندازه شراب راست کرده‌اند.

وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا می‌آشامانند ایشان را می از جامِ كَان مِرَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۱۷) آمیغ آن
می‌زنجبیل است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) چشمه‌ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.
وَ يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَ بخدمت می‌گردد بر ایشان وِلْدَانٌ غِلَامَانِي چون کودکان نوزاد مُخَلَّدُونَ
آراستگان جاوید جوان إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ایشان را بینی حَسْبَتْهُمْ لَوْلُؤًا مَنُشُورًا پنداری که
مرواریداند شطره گسسته و در بهشت پراکنده.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَ چون بینی آنجا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (۲۰) ناز بینی و پادشاهی
جاوید.

عَالِيَهُمْ زورین جامه ایشان ثِيَابٌ سُندُسٌ خُضْرٌ جامه‌های سندس سبز وَ اسْتَبْرَقٌ وَ دِيبَاي
ستبر وَ حُلُوهَا سَاوِرٌ مِنْ فَضَّةٍ وَ زیور کنند بایشان دستینه‌های سیمین وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ
آشامانند ایشان را خداوند ایشان شَرَابًا طَهُورًا (۲۱) شرابی پاک.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً این شما را پاداش است وَ كَان سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (۲۲) و رنج که
می‌بردید پذیرفته و پسندیده و این پاداش سپاسداری آن.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳) ما که مائیم، فرو فرستادیم بر تو این قرآن فرو

فرستادنی.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شَكِيبًا يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَطْعَمُوْنَ مِنْهُُمْ يَوْمًا اَوْ كُفُوْرًا (۲۴) و ازیشان نه بزه‌کار دروغ زن را فرمان بر، و نه ناسپاس ناگرویده را.
وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن خداوند خویش را بنام او بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا (۲۵) بامداد و شبانگاه.
وَ مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و از شب لختی نماز کن او را وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيْلًا (۲۶) و شبهای
دراز او را پرست و ستای.

اِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّوْنَ الْعٰجِلَةَ اِيشَان اِيْنَ جِهَانَ شَتَابِنْدَه رَا دُوسْت مِي دَارِنْد وَ يَذْرُوْنَ وِرَاءَهُمْ
يَوْمًا ثَقِيْلًا (۲۷) و پيشِ خويش را روزی گران می‌گذارند فراموش کرده.
نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ مَا آفَرِيْدِيْم اِيشَان رَا وَ شَدَدْنَا اَسْرَهُمْ وَ آفَرِيْنِس اِيشَان سَخْت بِيْسْتِيْم تَا
آفَرِيْنِس وَ اِنْدَامَان بَر جَاي مِي بُوْد. وَ اِذَا شِئْنَا وَ اَكْر خَوَاهِيْم بَدَلْنَا اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيْلًا (۲۸)
اِيشَان رَا بِيْچُون اِيشَان جَز از اِيشَان بَدَل كَنِيْم.

اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ اِيْنَ پِيْغَام يَاد كَرْدِي اِسْت فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيْلًا (۲۹) تَا هَر كِه
خَوَاهِد بَسُوِي خُدَاوَنْد خُوِيْش رَاهِي گِيْرِد.

وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يِّشَاءَ اللّٰهُ وَ نَخَوَاهِيْد مَكْر كِه اللّٰهُ خَوَاهِد اِنْ اللّٰهُ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا (۳۰)
اللّٰهُ دَانَايِي اِسْت رَاسْت دَانَش رَاسْتگَار.

يُدْخِلُ مَنْ يِّشَاءُ فِي رَحْمَتِيْهِ مِي دَر آرْد او رَا كِه خَوَاهِد دَر بَخْشَايِش خُوِيْش وَ الظّٰلِمِيْنَ
اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا (۳۱) وَ سَتْمَكَارَان رَا سَاخْت عَذَابِي دَرْد نَمَاي.

النوبة الثانية

این سوره هزار و پنجاه و چهار حرفست. دویست و چهل کلمت، سی و یک آیت.
مجاهد و قتاده گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرو آمده. عطا گفت: مکی است به
مکه فرو آمده. حسن گفت و عکرمه: یک آیه ازین سوره به مکه فرو آمد: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ وَ لَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ اَيْمًا اَوْ كُفُوْرًا وَ باقی به مدینه فرو آمد. قومی گفتند: از اول سوره تا
اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ به مکه فرو آمد و باقی به مدینه و درین سوره سه آیت
منسوخ است: اطعام اسیر المشركين منسوخ بآية السيف. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ معنى الصبر
منسوخ بآية السيف. فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيْلًا منسوخ بقوله: وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يِّشَاءَ

اللَّهُ. و عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة هل اتى كان جزاؤه على الله الجنة و حريرا

قوله: هل أتى على الإنسان هذا استفهام تقرير و المعنى: ألم يأت، و قيل: هل هاهنا بمعنى قد، و هى كلمة توضع موضع التقرير كما تقول لانسان قد كافاته على جناية هل وقيتكم ما تستحقه؟، نظيره قوله: هل تُوبَ الكفارُ ما كانوا يفعلون. و «الإنسان» آدم (ع). حين من الدهر اى قد أتى عليه زمان من الدهر لم يكن له ذكر و ان كان شيئاً لأنه كان تراباً و طينا اولاً لا يذكر و لا يعرف و لا يدري ما اسمه و لا ما يراد به ثم نفخ فيه الروح فصار مذكورا للخلق و الملائكة معروفا لهم.

روى فى التفسير: ان آدم كان مطروحا بين مكة و الطائف جسدا لا روح فيه اربعين سنة، ثم من حماء مسنون اربعين سنة، ثم من صلصال اربعين سنة، ثم خلقه بعد مائة و عشرين سنة.

و روى ان عمر سمع رجلا يقرأ هذه الآية: لم يكن شيئاً مذكوراً فقال عمر: لييتها تمت، يريد ليتها بقى على ما كان. و قيل: الانسان بنو آدم، و الحين مدة لبته فى بطن امه تسعة اشهر الى ان صار شيئاً مذكورا. و يحتمل ان «الانسان» عامٌ و حين من الدهر زمان، فترة الرسل بعد عيسى (ع). لم يكن شيئاً مذكوراً اى لم يذكروا يوحى و لا بعث اليهم رسول فى تلك المدة.

إنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ يَعْنِي: اولاد آدم من نطفة اى منى الرجل و منى المرأة «امشاج» اخلاط يعنى: ماء الرجل و ماء المرأة يختلطان فى الرحم فيكون منهما الولد فماء الرجل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق، فايهما علا صاحبه كان الشبه له.

و ما كان من عصب و عظم فمن نطفة الرجل و ما كان من لحم و دم فمن ماء المرأة. و فى الخبر: «ما من مولود الا و قد ذرّ على نطفته من تربة حفرتة كل واحد منهما مشيج بالآخر.

و «أمشاج» جمع مشيج، و قيل: جمع مشج يقال: مشجت الشئ اى خلطته. و وصف النطفة بالامشاج و هى جمع لان النطفة فى معنى النطف، كما ان الانسان فى معنى الانس، لانهما جميعا من اسماء الاجناس. و قال ابن مسعود: الامشاج: العروق التى ترى فى النطفة. و قال الحسن: من نطفة مشجت بدم و هو دم الحيضة، فاذا حبلت ارتفع الحيض.

و قال قتادة هي اطوار الخلق نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم عظما ثم يكسوه لحما ثم ينشئه
 خلقا آخر. و قال ابن عيسى: الامشاج الاخلاط من الطَّبَاعِ الَّتِي ركب عليها الحيوان من
 الحرارة و البرودة و الرطوبة و اليبوسة. «نَبْتَلِيهِ» اى نختبره بالأمر و النهى. و قيل: فيه تقديم
 و تأخير اى فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً، لِنَبْتَلِيَهُ لَانَّ الْاِبْتِلَاءَ لَا يَقَعُ اِلَّا بَعْدَ تَمَامِ الْخَلْقَةِ، و اللّٰهُ عَزَّ
 و جَلَّ يَبْتَلِي لِيُخْرِجَ مَا عَلِمَ مِنْ عِبْدِهِ فَيَرَاهُ و يَرِيهِ.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اى بَيَّنَّا لَهُ سَبِيلَ الْحَقِّ و الْبَاطِلِ و الْهُدَى و الضَّلَالَةَ و عرفناه طريق الخير
 و الشَّرِّ. كقولهِ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. إِمَّا شَاكِرًا بِتَوْفِيقِنَا اِيَّاهُ وَ إِمَّا كُفُورًا بِخَدْلَانِنَا اِيَّاهُ، اى
 خلقناه شقيًّا او سعيدا على ما اردناه.

و قيل: معنى الكلام الجزاء، يعنى: بَيَّنَّا لَهُمُ الطَّرِيقَ اِنْ شَكَرُوا وَ كَفَرُوا وَ الشَّاكِرِ الْمُؤْمِنِ، شَكَرَ
 الْمُنْعَمُ نِعْمَتَهُ فَعَبَدَهُ وَ الْكَافِرِ الْكَافِرِ الْمُنْعَمِ نِعْمَتَهُ فَعَبَدَ غَيْرَهُ. وَ الشُّكْرُ فِي الْقُرْآنِ بِمَعْنَى
 الْاِيْمَانِ كَثِيرًا، وَ الْكُفْرَانُ بِمَعْنَى الْكُفْرِ كَثِيرًا، وَ هُوَ صَرِيحٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ
 غَنِيٌّ عَنكُمْ اِلَى قَوْلِهِ: يَرْضُهُ لَكُمْ ثُمَّ يَبَيِّنُ مَا لِلْفَرِيقَيْنِ. فَقَالَ: اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلَ
 يعنى: فِي جَهَنَّمَ كُلَّ سَلْسِلَةٍ سَبْعُونَ ذِرَاعًا.

قرأ نافع و الكسائي و ابو بكر عن عاصم: «سلاسلا» و «قواريرا» قواريرا كلهنّ باثبات
 الالف فى الوقف و بالتّنوين فى الوصل. و قرأ ابن كثير: «قوارير الاولى بالالف فى الوقف و
 لا تنوين فى الوصل و سلاسلا و قوارير الثانية بلا الف و لا تنوين. و قرأ ابو عمرو و ابن
 عامر و حفص: سلاسلا و قوارير الاولى بالالف فى الوقف و بغير تنوين فى الوصل و
 قوارير الثانية بغير الف و لا تنوين و «أغلّلا» جمع غلّ و هو القيد الذى يجمع اليمين و
 العنق «وَسَعِيرًا» نار موقدة.

إِنَّ الْأُبْرَارَ يعنى: الْمُؤْمِنِينَ الصَّادِقِينَ فِي اِيْمَانِهِمْ، الْمُطِيعِينَ لِرَبِّهِمْ، وَ اِحْدَهُمْ بَارٌّ، مِثْلُ شَاهِدٍ وَ
 اَشْهَادٍ وَ نَاصِرٍ وَ اَنْصَارٍ، وَ بَرٌّ اَيْضًا مِثْلُ نَهْرٍ وَ اَنْهَارٍ «يَشْرَبُونَ» فِي الْآخِرَةِ «مِنْ كَأْسٍ» فِيهِ
 شَرَابٌ، اى خمر يأخذونها «كأسا» و يرذونها اثناء كان مزاجها كافورا اى يمزج لهم بالكافور
 لبرده و عذوبته و طيب عرفه. و قيل: يخلط برائحة الكافور و يختتم بالمسك. و قال اهل
 المعانى: اراد كالكافور فى بياصه و طيب ريحه و برده، لانّ الكافور لا يشرب كقوله: «حَتَّى
 إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» اى كَنَارًا وَ قَالَ ابْنُ كَيْسَانَ: طَيِّبَتِ بِالْكَافُورِ وَ الْمَسْكِ وَ الزَّنْجَبِيلِ. وَ قَالَ

الواسطی: لَمَّا اختلفت احوالهم فی الدنیا اختلف اشربتهم فی الآخرة. و كأس الكافور بردت الدنیا فی صدورهم و قوله: «عیناً» نصب علی البدل من الكافور. و قيل: نصب علی الحال، و قيل: نصب علی المدح. و قيل: من عین. و قوله: «بها» الباء زیادة وصله، ای یشریها. و قيل الباء بمعنی: من، ای یشرّب منها عبادةُ اللّهِ یفجّرونها تفجیراً ای یشقّقونها فی جنانهم و منازلهم و یقودونها حیث شاؤا من قصورهم و غرفهم، کمن یكون له نهر فی الدنیا یفجرها هنا و هاهنا الی حیث یرید. و قيل: هی عین فی دار النبی (ص) تفجر الی دور الانبیاء علیهم السّلام و المؤمنین، ثمّ وصف هؤلاء و ذکر حالهم فی الدنیا فقال تعالی: یوفون بالندّر قال قتادة. یعنی: بما فرض اللّهُ تعالی علیهم من الصّلاة و الزّکاة و الحجّ و غیرها من الواجبات. و قال مجاهد و عکرمه: اذ اندروا فی طاعة اللّهِ و فوا به. و فی الخبر عن رسول اللّهِ (ص) قال: «من نذر ان یطیع اللّهُ فلیطعه و من نذر ان یعصى اللّهُ فلا یعصه» و نهی رسول اللّهِ (ص) عن النذر و امر بالوفاء به و معنی النذر الايجاب. و یخافون یوماً ای عقوبة یوم کان شرّه مُستطیراً ای فاشیا ممتداً منتشرا و هو یوم القيامة یقال استطار الصّبح اذا امتدّ و انتشر. قال مقاتل: کان شرّه فاشیا فی السّماوات فانشقت و تناثرت الکواکب و کورت الشّمس و القمر و فرعة الملائکة، و فی الارض نسفت الجبال و غارت المیاه و تکسر کلّ شیء علی الارض من جبل و بناء.

وَ یُطعمُونَ الطّعامَ عَلَی حُبِّهِ ای علی حبّهم اّیاه و حاجتهم الیه فی حال الضّیق و الجوع و قلّة الطّعام. و قيل: علی حبّ الاطعام. و قيل: علی حبّ اللّهِ عزّ و جلّ مسکینا فقیرا لا مال له، و یتیمان صغیرا لا اب له، و اسیرا. قال مجاهد و سعید بن جبیر و عطا: هو المسجون من اهل القبلة یحبس فی حقّ و قال قتادة: امر اللّهُ بالاسراء ان یحسن الیهم و ان اسراءهم یومئذ لاهل الشّرك، فاخوک المسلم احقّ ان تطعمه. و قيل: الاسیر: المملوک. و قيل: المرأة

لقول النّبی (ص) اتّقوا اللّهُ فی النّساء فانّهنّ عندکم عوان.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن امیر المؤمنین علی (ع) فرو آمد و خاندان وی، و سبب آن بود که حسن و حسین علیهما السّلام هر دو بیمار شدند، رسول خدا (ص) بیعادت ایشان شد، با جمعی یاران، گفتند: «یا با الحسن لو نذرت علی ولدیک نذرا» اگر نذری

کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد. علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را سه روز روزه دارم، تقریباً الی الله عز و جل و طلباً لمرضاته. فاطمة زهرا علیها السلام.

همین کرد، سه روز روزه نذر بر خود واجب کرد، کنیزکی داشتند نام وی فضه بر موافقت ایشان همین نذر کرد ان برأ سید ای ممّا بهما صمت لله ثلاثة ایام شکرا. پس رب العالمین ایشان را عافیت و صحت داد، و ایشان بوفاء نذر باز آمدند و روزه داشتند، و در خانه ایشان هیچ طعام نه که روزه گشایند. علی مرتضی (ع) از جهودی خیبری، نام وی شمعون قرض خواست. آن جهود سه صاع جو بقرض بوی داد.

فاطمه زهرا علیها السلام از آن جو یک صاع باسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بیخت. وقت افطار فرا پیش نهادند تا خورند. مسکینی فرا در سرای آمد آن ساعت و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. سخن درویش بسمع علی (ع) رسید، علی (ع) روی فرا فاطمه علیهما السلام کرد، گفت:

یا بنه خیر الناس اجمعین	فاطم ذات المجد و الیقین
قد قام بالباب له حنین	اما ترین البائس المسکین
یشکو الینا جائع حزین	یشکو الی الله و یستکین

فاطمه علیها السلام او را جواب داد:

امرک یا بن عمّ سمع طاعة	ما بی من لوم و لا ضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخيار و الجماعة

و ادخل الخلد و لی شفاة آن گه طعام که پیش نهاده بود، جمله بدرویش دادند، و بر گرسنگی صبر کردند تا دیگر روز فاطمه علیها السلام صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت.

چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند، یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد.

گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد (ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. علی چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا

فاطمه كرد عليها السلام گفت:

فاطم بنت السيد الكريم
من يرحم اليوم فهو رحيم

قد جاءنا الله بذا اليتيم
موعده في جنة النعيم

فاطمه عليها السلام جواب داد:

انى لاعطيه و لا ابالى
امسوا جيعا و هم اشبالي

و اوثر الله على عيالى
اصغرهم يقتل فى القتال.

هم چنان طعام كه در پيش بود، جمله بيتيم دادند و خود گرسنه خفتند ديگر روز آن صاع كه مانده بود، فاطمه عليها السلام آن را آرد كرد و بنان پخت و بوقت خوردن اسيرى بر در سراى بايستاد گفت: السلام عليكم يا اهل بيت النبوة اطعمونى اطعمكم الله من موائد الجنة. آن طعام باسير دادند، سه روز بگذشت كه اهل بيت على (ع) هيچ طعام نخوردند و بر گرسنگى صبر كردند و آن ما حضر كه بود اينار كردند، مرد درويش را و يتيم را و اسير را، تا رب العالمين در شأن ايشان آيت فرستاد: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا.

قوله: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ هذه حكاية عن عقود القلب و النيات، و القول هاهنا مضمّر، يعنى: و يقولون فى انفسهم إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ اى لطلب ثوابه و لرؤيته لا نريدُ مِنْكُمْ جزاءً اى مكافاة «و لا شكوراً» اى شكرا، يعنى: و لا ان يثنى به علينا. الشكور مصدر كالعقود و الدخول و الخروج. قال مجاهد و سعيد بن جبير: أنهم لم يتكلموا به و لكن علم الله ذلك من قلوبهم فأتى عليهم.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا «عَبُوسًا» اى ضيقاً كريها تعبس فيه الوجوه من هولته و شدته و نسب العبوس الى اليوم كما يقال: يوم صائم و ليل نائم، و قيل: وصف اليوم بالعبوس ممّا فيه من الشدة. «قَمْطَرِيرًا» شديداً غليظاً اشدّ ما يكون من الايام و اطوله فى البلاء. سئل الحسن عن القمطيرير، فقال: سبحان الله ما اشدّ اسمه و هو اشدّ من اسمه و قيل: العبوس و القمطيرير كلاهما من صفة وجه الانسان فى ذلك اليوم العبوس بالشفقتين و القمطيرير بقبض الجبهة و الحاجبين.

فَوَقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ يعنى الذين يخافون و لَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَ سُرُورًا اى اعطاهم «نَصْرَةً»

فى وجوههم و «سُروراً» فى قلوبهم.

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ وَقِيلَ: عَلَى مَا صَبَرُوا عَلَى الْفَقْرِ وَالصَّوْمِ وَالْجُوعِ. وَفِي الْخَبَرِ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنِ الصَّبْرِ. فَقَالَ: «الصَّبْرُ أَرْبَعَةٌ: أَوَّلُهَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ الْأُولَى، وَالصَّبْرُ عَلَى إِدَاءِ الْفَرِيضَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى اجْتِنَابِ مُحَارِمِ اللَّهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ»

قوله: جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ قَالَ الْحَسَنُ: ادْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَالبِسْهُمُ الْحَرِيرَ. كَقَوْلِهِ: «وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ». وَقِيلَ: حَرِيرُ الْجَنَّةِ أَوْاقُ الْأَشْجَارِ. وَقِيلَ: الْحَرِيرُ كُنَايَةٌ عَنِ لِينِ الْعَيْشِ. مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا أَي فِي الْجَنَّةِ عَلَى الْأَرَائِكِ أَي عَلَى السَّرُورِ فِي الْحِجَالِ وَ لَا يَكُونُ أَرِيكَةً إِلَّا إِذَا اجْتَمَعَا. قَالَ مِقَاتِلُ: الْأَرَائِكُ السَّرُورُ فِي الْحِجَالِ مِنَ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتُ مَوْضُوعَةٌ بِقَضْبَانِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْوَانُ الْجَوَاهِرُ. وَقِيلَ: الْأَرِيكَةُ مَا يَتَكَأءُ عَلَيْهِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمَهْرِيرًا أَي قَيْظًا وَ لَا شِتَاءً. قَالَ قَتَادَةُ: عَلِمَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ أَنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ يُوذَى وَ شِدَّةَ الْبَرْدِ يُوذَى. فَوَقَاهُمُ اللَّهُ إِذِيهِمَا جَمِيعًا.

و قَالَ مِقَاتِلُ: الزَّمَهْرِيرُ: شَيْءٌ مِثْلُ رُؤْسِ الْإِبْرِ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي غَايَةِ الْبَرْدِ، وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: اشْتَكَّتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا فَقَالَتْ أَكُلُ بَعْضِي بَعْضًا، فَنَفَسَى فَادْنَ لَهَا فِي كُلِّ عَامٍ بِنَفْسَيْنِ نَفْسٍ فِي الشِّتَاءِ وَ نَفْسٍ فِي الصَّيْفِ، فَاشِدَّ مَا تَجَدُونَ مِنَ الْبَرْدِ مِنْ زَمَهْرِيرِ جَهَنَّمَ وَ أَشَدَّ مَا تَجَدُونَ مِنَ الْحَرِّ مِنْ حَرِّهَا.

رَوَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: فَبَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا رَأَوْا ضَوْءَ كَضْوَى الشَّمْسِ وَ قَدْ اشْرَقَتِ الْجَنَانُ لَهَا فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: يَا رِضْوَانُ قَالَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمَهْرِيرًا فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانُ: لَيْسَتْ هَذِهِ بِشَمْسٍ وَ لَا قَمَرٍ وَ لَكِنْ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ عَلَى ضَحْكَهَا ضَحْكَهَا اشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ نُورِ ضَحْكَهَا

وَ فِيهِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: هَلْ أَتَى عَلَى الْبِإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ إِلَى قَوْلِهِ: وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا.

وَ دَائِيَّةٌ مَنْصُوبٌ عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: مُتَكَبِّرِينَ. وَ قَوْلِهِ: عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا أَي قَرِيبَتْ أَشْجَارُ الْجَنَّةِ مِنْهُمْ حَتَّى صَارَتْ كَالْمِظَلَّةِ عَلَيْهِمْ وَ أَنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ شَمْسٌ وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا أَي ادْنَيْتْ ثَمَارَهَا لَهُمْ يَتِمَكَّنُونَ مِنْ قَطَافِهَا عَلَى الْحَالِ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا قِيَامًا وَ قَعُودًا وَ مِضْطَجِعِينَ تَدْنَى.

اليهم. قال مجاهد: ارضى ارض الجنة من ورق و ترابها المسك و اصول شجرها ذهب و افنانها لؤلؤ و زبرجد و ياقوت و التمر تحت ذلك، فمن أكل قائما لم يوزده و من أكل قاعدا لم يوزده و من أكل مضطجعا لم يوزده فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّبًا. وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ اى يدبر عليهم كؤس الشراب و هى من فضة و قيل: اوانى بيوتهم من فضة. وَ أَكْوَابٌ جَمْعُ كُوبٍ وَ هُوَ الْإِبْرِيْقُ لَا عُرْوَةَ لَهُ، وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: هِيَ الْإِقْدَاحُ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ اى لها بياض الفضة و صفاء القوارير، يرى ما فى داخلها من خارجها و الاختيار ترك الصّرف فى قوارير و من صرف الاول فلكونه رأس آية مرافقة للآيات التى تقدّمت و تأخّرت، و من صرف الثانى ايضا فقد اتّبع اللفظ اللفظ على عادة العرب كقولهم: جحر ضب خرب. قوله: قَدَّرُوْهَا تَقْدِيرًا اى جعلت الاكواب على قدر ربهم، اى لا تزيد على مقدار شربهم و لا تنقص، اى قدرها لهم السقاة و الخدم الذين يطوفون عليهم يقدرونها، ثم يُسْقَوْنَ وَ قِيلَ: قَدَّرُوا فى انفسهم شيئا و تمنوه فكان كما تمنوه. وَ يُسْقَوْنَ فِيْهَا اى فى الجنة كأساً من خمر كان مزاجها زنجبيلًا يشوق و يطرب و الزنجبيل ممّا كانت العرب تستطيبه جدا فوعدهم الله تعالى: أَنَّهُمْ يَسْقَوْنَ فى الجنة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنة، و لا يشبه زنجبيل الجنة زنجبيل الدنيا، زنجبيل الجنة لا مرارة فيها و لا عفوصة.

قال ابن عباس: كلّ ما ذكر الله فى القرآن ممّا فى الجنة و سمّاه له فى الدنيا مثل. و قيل: هو عين فى الجنة يوجد منها طعم الزنجبيل يشربها المقربون صرفا و تمزج لسائر اهل الجنة. قال ابن عيسى اذا مزج الشراب بالزنجبيل فاق فى الالذاذ عينا فيها تُسَمَّى سَلْسَبِيْلًا اى يسقون من عين فى الجنة تُسَمَّى سَلْسَبِيْلًا اى سلسلة منقادة لهم جديدة الجرية بصرفونها حيث شاؤا. و قيل: طيبة الطعم و المذاق، تقول: هذا شراب سلسل و سلسلال و سلسبيل. قال مقاتل بن حيان: سمّيت سلسبيلا لانّها تسيل عليهم فى الطّرق و فى منازلهم تنبع من اصل العرش من جنة عدن الى اهل الجنان و شراب الجنة على برد الكافور و طعم الزنجبيل و ريح المسك و قال الزجاج: سمّيت سلسبيلا لانّها فى غاية السلاسة تتسلسل فى الحلق و معنى قوله: «تُسَمَّى» اى توصف لانّ اكثر العلماء على انّ سلسبيلا، صفة لا اسم و فى تفسير ابن المبارك معناه: سل سبيلا اليها، اى سل الله اليها سبيلا، فيحتمل ان

تكون العين مسمّاة بهذه الجملة و يحتمل ان يكون الكلام قد تمّ على قوله «تُسَمَّى» اى تذكر ثمّ استأنف فقال: سل سبيلا و اتّصّاله فى المصحف لا يمنع صحّة هذا التّأويل لكثرة امثاله.

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ اى غلمان ينشئهم الله لخدمة المؤمنين و قيل: هم الاطفال لتسميتهم ولدانا من الولادة «مُخَلَّدُونَ» اى دائمون لا يموتون و لا يهرمون و قيل: «مُخَلَّدُونَ» اى محلّون عليهم الحلىّ مشتقّ من الخلدة و هى جماعة الحلىّ. و قيل: «مُخَلَّدُونَ»، مقرّطون مستورون. إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لِبَيَاضِهِمْ وَ حَسَنِهِمْ لَوْلُؤًا مَنثورًا وَ اللَّوْلُؤُ اذا نثر من الخيط على البساط كان احسن منه منظوما، و قيل: أنّما شبّهوا بالمنثور لانتثارهم فى الخدمة و لو كانوا صفّا لشبّهوا بالمنظوم، و قيل: معناه كأنهم خلقوا من اللؤلؤ المنثور لصفاء الوانهم و رقّة ابدانهم.

و فى التّفسير: ما من انسان من اهل الجنّة آلا و يخدمه الف غلام. و إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ يَعْنِي: الجنّة رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا و قيل: معناه و إِذَا رَأَيْتَ بِبَصَرِكَ الجنّة رَأَيْتَ ثُمَّ نَعِيمًا لا يوصف و ملكا كبيرا يدوم و لا ينقطع ادناهم منزلة من ينظر فى ملكه مسيرة الف عام يرى اقصاه كما يرى ادناه و قال مقاتل و الكلبي: هو ان رسول ربّ العزّة من الملائكة لا يدخل عليه آلا باذنه. و قيل: الملك الكبير قوله: لهم ما يشاءون فيها.

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ قرأ اهل المدينة و حمزة: عليهم ساكنة الباء مكسورة الهاء، فيكون رفعا بالابتداء و خبره ثيابٌ سُنْدُسٍ. و قرأ الآخرون بِنَصْبِ الْبَاءِ وَ ضَمِّ الْهَاءِ فيكون نصبا على الحال، اى يطوف عليهم ولدان و عليهم ثياب سندس فيكون حالا للولدان و يجوز ان يكون حالا للابرار. و قيل: عَالِيَهُمْ اى فوقهم ثيابٌ سُنْدُسٍ فيكون منصوبا على الظرف و السندس من الدّيباج و الحرير ما رقّ و الاستبرق.

ما غلظ. قرأ نافع و حفص: خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ مرفوعين، عطفًا على الثّياب. و قرأهما حمزة و الكسائي: مجرورين و قرأ ابن كثير و ابو بكر: خضر بالجرّ و استبرق بالرفع، و قرأ ابو جعفر و اهل البصرة و الشّام: على ضده، فالرفع على نعت الثّياب و الجرّ على نعت السندس و حُلُوا أساورَ مِنْ فِضَّةٍ يجوز ان يكون صفة للابرار و ان يكون صفة للولدان، و معناه: لبسوا فى الجنّة أساورَ مِنْ فِضَّةٍ قيل: يوافق اسمه اسم الفضة فى الدّنيا و لكن عينه اجل من عين

الفضة التي في الدنيا، و قال في موضع آخر: «أساور من ذهب». قيل: الفضة للخدم و الذهب للمخدوم. و قيل: الفضة للرجال و الذهب للنساء، و قيل: يجمع بينهما، و قيل: في يد كل واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضة و آخر من ذهب و آخر من لؤلؤ و سقاهم ربهم شراباً طهوراً أى طاهرا من الاقذار و الاقذاء لم تدنسه الايدي و لم تدسه الا رجل كخمر الدنيا. قال ابو قلابة و ابراهيم: يعنى أنه لا يصير بولا نجسا و لكنه يصير رشحا فى ابدانهم كريح المسك و ذلك أنهم يؤتون بالطعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشراب الطهور فيشربون فيطهر بطونهم و يصير ما اكلوا رشحا يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر و تضر بطونهم و تعود شهوتهم. و قيل: يطهرهم من كل اذى و من كل غل و غش، كقوله: «و نزعنا ما فى صدورهم من غل» و قال جعفر: يطهرهم به عن كل شىء سواه اذ لا طاهر من تدنس بشىء من الاكوان و قال بعضهم: صليت خلف سهل بن عبد الله العنمة فقرأ قوله: و سقاهم ربهم شراباً طهوراً فجعل يحرك فمه كأنه يمص شيئا فلما فرغ من صلوته قيل له: أ تقرأ ام تشرب؟ قال: و الله لو لم اجد لذته عند قراءته كلذتي عند شربه ما قرأته.

إن هذا كان لكم جزاء أى يقال لهم ان هذا كان لكم جزاء باعمالكم و كان سعيكم أى عملكم فى الدنيا بطاعة الله مشكوراً محمودا يثنى به عليكم و قيل: عملكم مثاب عليه باكثر منه من قولهم دابة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ما تعطى من العلف، فالعمل المشكور ان يكون الثواب عليه كثيرا.

إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً أى فرقنا انزاله فانزلناه آية بعد آية فى سنين كثيرة. فأصبر لحكم ربك أى ارض بقضائه و احبس نفسك على حد الشريعة على ما امرت به من الاحكام و لا تطع منهم أئماً أو كفوراً. الآثم: الفاجر، و الكفور: المبالغ فى الكفر «او» هاهنا بمعنى الواو، كأنه قال: و لا تطع منهم آئما و لا كفورا. قال قتادة: اراد بالآثم الكفور ابا جهل، و ذلك أنه لما فرض على النبى (ص) و هو يومئذ بمكة نهاه ابو جهل عنها و قال لئن رأيت محمدا يصلى لاطان على عنقه فانزل الله هذه الآية. و قال مقاتل: اراد بالآثم عتبة بن ربيعة، قال للنبي (ص): ان كنت صنعت ما صنعت لاجل النساء فقد علمت قريش انى من اجملها بناتا فانا ازوجك ابنتى و اسوقها اليك بغير مهر، فارجع عن هذا الامر! و قوله: «أو كفوراً» يعنى: الوليد بن المغيرة، قال للنبي (ص): يا محمد ان كنت صنعت ما

صنعت من اجل المال، فقد علمت قريش انى من اكثرهم مالا، فانا اعطيك من المال حتى ترضى فارجع عن هذا الأمر فانزل الله عزّ وجلّ ولا تُطعِ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا. وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا بُكْرَةً اى صلاة الفجر و اصيلًا صلاة الظهر و العصر. و مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ صَلاةَ الْعِشَاءِينِ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا اى التَّطَوُّع بِصَلاةِ اللَّيْلِ، و قيل: المراد به الادامة على ذكر الله فى الاوقات كلها.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْنِي: كَفَّار مَكَّة يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ اى الدَّارَ الْعَاجِلَةَ وَ هِيَ الدُّنْيَا وَ يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَعْنِي: امامهم و قدامهم، كقولهم: «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخٌ» «يَوْمًا ثَقِيلًا» اى يتركون الاستعداد ليوم ثقيل شديد عقوبته على الكافرين و هو يوم القيامة.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ اى خلقهم، يقال: اسر الرجل احسن الاسر، اى خلق احسن الخلق و قيل: احكمنا خلقهم و مفاصلهم و اوصالهم بعضا الى بعض بالعروق و العصب و قيل: معناه حفظ عليهم مخارج حاجاتهم يمسكها متى شاء و يرسلها متى شاء. و إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا اى اذا شئنا اهلكتناهم و جئنا باشباههم فجعلناهم بدلا منهم.

إِنَّ هَذِهِ اى هذه السُّورَةُ وَ هذه الآيات تذكرة، اى عظة و تذكير للخلق و تبين ما هو خير لكم فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اى الى ثواب ربّه بطاعته و ايمانه و توبته و اتّباع رسله. «سَبِيلًا» اى وسيلة، ثم اخبر ان ذلك ليس بموكول الى مشيتهم فانّ المدار فيه على المشيئة القديمة فقال: وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ اى لستم تشاءون الا بمشيئة الله ان الامر اليه لا اليكم. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: يشاءون بالياء و قرأ الباقون بالتاء إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَدِيمًا عَالِمًا بِالْمُهْتَدَىٰ وَ الضَّالِّ «حَكِيمًا» فيما شاء بمن شاء.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ اى فى جنّته و هو المؤمنون المطيعون، و قيل: يوفّق من يشاء لطاعته فى الدُّنْيَا و يدخل الجنّة من يشاء منهم فى الآخرة. و قيل: «فِي رَحْمَتِهِ» اى فى دينه. وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا اى و يعذب الظالمين الكافرين عذابا وجيعا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جبار توحد فى آزاله بوصف جبروته و تفرد فى آباده بنعت ملكوته. فالزله ابده، و ابده ازله. جبروته ملكوته، و ملكوته جبروته. احدى الوصف، صمدى الذات، سرمدى الصفات، لا يشبهه كفو فى ذاته و صفاته. و لا يستغزّه لهو

فی اثبات مصنوعات و لا یعتربه سهو فی علمه و حکمته و لا یعترضه لغو فی قوله و کلمته فهو حکیم لا یلهو و علیم لا یسهو. و کریم یتب و یمحو، فالصدق قوله، و الخلق خلقه و الملک ملکه.

بنام او که عقلها خیره در جلال و عظمت او، بنام او که خردها سراسیمه در عالم مشیت بی علت او، بنام او که برهان کبریاء او هم کبریاء او، دلیل هستی او هم هستی او. بنام او که عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یاد داشت و یاد کرد او بفرمان او. بنام او که طلب او بکشش او و یافت او بعنایت او. کدام تن بینی نه گذاخته قهر او؟ و کدام دل بینی نه نواخته لطف او؟ کدام جانست نه در مخلب باز عزت او؟ کدام سرست نه سرمست شراب محبت او، کدام چشم است نه منتظر دیدار او. کدام گوش است نه در آرزوی گفتار او. رو بزایه درویشان گذری کن تا بینی سوز طلب او، بکوی خراباتیان شو تا بینی درد نیافت او. در کلیسای ترسایان نشاط جست و جوی او، در کنشت جهودان آرزوی یافت او، در آتشگاه گبران درد واماندگی از او.

دل داده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی عدد، یار یکی.

الهی همه عالم ترا میخوانند. کار آن دارد که تا تو کرا خواهی بنام کسی که تو او را خواهی که اگر برگردد ز تو او را در راهی. قوله تعالی: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ مَفْسَرًا گفتند: انسان اینجا آدم است و حین مِّنَ الدَّهْرِ اشارتست بآن روزگار که جسدی بود بیروح میان مکه و طایف افکنده چهل سال، اگر کسی گوید: چه حکمتست در آن که آدم را چهل سال میان مکه و طایف چنان بگذاشت و در آفرینش وی مهلت افکند؟ جواب آنست که: ظاهر آدم از گل بود و در گل مهلت نمی‌بایست، اما در دل مهلت می‌بایست نه مهلت قدرت می‌گوییم که مهلت حشمت می‌گوییم. آدم نه چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد. آدم در آفرینش اصل بود و دیگر مخلوقات تبع وی بود، هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید «خلقتک فردا لفرده».

در نهاد آدم دلی می‌باید که مرا شناسد، زبانی می‌باید که مرا ستاید، دیده‌ای می‌باید که مرا ببیند، دستی می‌باید که کاس وصل گیرد، قدمی می‌باید که در راه ما رود. اگر بلحظتی در

وجود آرم قدرت خود آشکارا کرده باشم، و اگر سالها در میان آرم حشمت و بزرگی وی پیدا کرده باشم، و ما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا ز آن داریم که قدرت خود نمودن، زهی دولت و کرامت که از درگاه عزت روی به آدم نهاد که او را بصد هزار ناز و اعزاز در راه آورد و طراز راز «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ» بر کسوت دولت او کشید. و خال اقبال «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» بر رخسار جمال صفوت او زد، و خلعت رفعت «لَمَّا خَلَقْتُ بَيْدِي» در وی پوشید و بمقامیش رسانید که در صف صفوت بر بساط شهود او را شراب محبت داد. وز مناط ثریا تا منقطع ثری امین حشمت اویست و ملائکه ملکوت را سجود او فرمود و آن گه با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت و رتبت و منزلت وی پدید نیامد، تا خطاب «وَعَصَى آدَمُ» درو پیوست آن گه حشمت وی پیدا شد. زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت نبود، نواخت در وقت مخالفت دلیل عز و کرامت بود. آدم چون بر تخت جمال و کمال بود، تاج اقبال بر سر و حله کرامت در بر، چه عجب بود گر ملک و فلک او را خدمت کنند؟ عجب آن باشد که در وهده زلت افتد و رقم «وَعَصَى آدَمُ» بر وی کشند و آن گه با عصیان و مخالفت تاج «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» بر سر خود بیند! مردی که عیال دارد و با وی در صحبت است، او نداند که عیال خود را دوست میدارد، زیرا که آن محبت پوشیده نعمت و صحبت است باش تا فراق در میان افتد، آن گه دوستی پدید آید. آدم دوست بود، لکن دوستی وی پوشیده نعمت بهشت بود، زیرا که نه هر کجا نعمت بود آنجا دوستی بود. همه روم پر از نعمت زر و سیم است و آنجا ذره‌ای محبت نه پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست، حقیقت محبت آشکارا گشت.

ابلیس آن گه که ابلیس بود، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست، عابدی و ساجدی می نمود، کمر خدمت بسته و چهره بآب موافقت شسته چون پایش بلغزید، پدید آمد که نه دوست است و نه بنده و آدم صفی دوست بود، لکن سر دوستی درستر نعمت بود، چون پایش بلغزید پدید آمد که هم دوست است و هم بنده.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا براستی که نیکان و نیک مردان فردا در بهشت شراب می آشامند از جام لطف، شرابی برنگ کافور، بیوی مشک، شرابی براندازه بایسته، نه از قدر بایست چیزی کاسته و نه افزونی بسر آمده کاسته و در بایسته، هر دو

عیب است و بهشت از عیب رسته.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا چشمه‌ای از بوم بهشت روان و فرمان بهشتی بدو روان، می‌رانند آن را چنان که می‌خواهند آنجا که خواهند در بالا و در نشیب، بر قصور و غرف، بر فرش و بساط، بر سندس و استبرق روان، دریا بنده و رونده و بیجان، نه جامه ازو تر نه او را بر هیچ کدر گذر، چشمها بر هم گشاده، کافور در زنجبیل و زنجبیل در کافور، این از برودت رسته، و آن از حرارت دور هر یکی بر حدّ اعتدال بداشته، نه مصنوع خلق و نه از خلق دریغ داشته شراب بی کدر شارب بی سکر، ساقی دیده ور شراب انس در جام قدس، در مجلس وجود، بر بساط شهود، از دست دوست در عین عیان، بی هیچ زحمت در میان. ای جوانمرد شراب آن شرابست که دست غیب در جام دل ریزد، دیده جان نوش کند:

و اسکر القوم دور کاس و کان سکری من المدیر.
قومی را شراب مست کرد، و مرا دیدار ساقی لا جرم ایشان در آن مستی فانی شدند و من درین مستی باقی.

بزرگی را بخواب نمودند که: معروف کرخی گرد عرش طواف میکرد و ربّ العزّة فریشتگان را میگفت: او را شناسید؟ گفتند: نه گفت: معروف کرخی است، بمهر ما مست شده، تا دیده او بر ما نیاید هشیار نگردد:

آن را که بدوستی ورا مست کند عالم همه در همّت وی پست کند
در دوستیش نیستی هست کند آن گه بشراب وصل سرمست کند

شراب دو است: یکی امروز، یکی فردا: امروز شراب ایناس و فردا شراب کاس امروز شراب از منبع لطف روان، فردا شراب طهور از کف رحمن.

سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا هر کرا امروز شراب محبت نیست، فردا او را شراب طهور نیست امروز شراب محبت از کاس معرفت میآشامند و فردا شراب طهور در حضرت ملک غفور می‌نوشند، امروز شراب محبت در بهشت عرفان، و فردا شراب طهور در بهشت رضوان. بهشت عرفان امروز دل عارفانست، دیوارش ایمان و اسلام و زمینش اخلاص و معرفت،

اشجار تسبیح و تهلیل، انهار تقوی و توکل، دور و قصور از علم و زهد، غرفه و منظر از صدق و یقین، رضوانش رضا بقضا هر کرا امروز فردوس دل او آراسته بطاعت و عبادت بود، فردا او را فردوس رضوان بود آن فردوس که دیوار او از سیم و زر، زمین او از یاقوت و زبرجد، تربت از مشک و عنبر، انهار آب و شیر و می و عسل، شراب تسنیم و رحیق و سلسبیل، طعام لحم طیر بر مائده خلد، خدمتکاران ولدان و غلمان غمگسار حورا و عینا، رفیقان حبیب و خلیل، حریفان شهداء و صالحین، صدیق و فاروق و ذوالنورین و مرتضی نشستگاه مسکن طیبه، تکیه گاه سرر مرفوعه، تماشاگاه «مَقْعَدِ صِدْقٍ» و حظیره قدس، نظاره گاه جلال و جمال حقّ فردا همه مؤمنان حقّ را به بینند، اما هر یکی بر قدر شناخت خویش بیند انّ الله یتجلی للمؤمنین عامّة و لابی بکر خاصّة. چون کس را معرفت بو بکر نبود، کس را با او در دیدار شرکت نبود.

بیر طریقت گفت: «در دیدار بانبازی چه لذّت بود؟ مجلسی باید از زحمت اغیار خالی و دوست متجلی و نگرنده در دیده فانی، آن چشم که درو نگرد هرگز فرا کرده نبود، آن دیده که او را دید بر آن دیده تاش نبود، خوانده او هرگز بدبخت نبود، نزدیک کرده او را در دو گیتی جای نبود. مصحوب او را ببهشت حاجت نبود. مست او را جز ازو ساقی نبود و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً.

۷۷- سورة المرسلات - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) بادهای فرو گشاده پیایی پیوسته.
فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) خاصه آن باد سخت کشتی شکن.
وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) و بفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن را.
فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (۴) خاصه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می افکنند میان حق و
باطل.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) و خاصه آن فریشتگان که قرآن می افکنند بر دل و گوش پیغامبران.
عُذْرًا أَوْ نَذْرًا (۶) عذر باز نمودن را و آگاه کردن را.
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ (۷) که آنچه شما را می ترس دهند، براستی که بودنی است.
فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) آن گاه که ستارگان روشنایی آن بسترند.
وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹) و آن گاه که آسمان بگشایند و بشکافند.
وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) و آن گاه که کوهها از بیخ برکنند و بروانند.
وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْبِتَتْ (۱۱) و آن گاه که پیغامبران را بر هنگامی حاضر کنند.
لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) و چه روز را و هنگام را حاضر کنند.
لِيَوْمِ الْفَضْلِ (۱۳) روز داوری بر گشادن را.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ (۱۴) و چه چیز ترا دانا کرد که روز داوری برگشادن چه
روزست؟

وَ يَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمَكْذِبِينَ (۱۵) و یل آن روز هر دروغ زن گیران را بآن روز.
أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۶) نه پیشینیان را و پدران ایشان را تباه و نیست کردیم و میرانیدیم؟
ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) و آن گاه پسینان را بمرگ پس ایشان می بریم.
كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) هم چنان کنیم با این بدان پس ایشان می بریم.
وَ يَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمَكْذِبِينَ (۱۹) و یل آن روز دروغ زن گیران را.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۰) نه شما را از آبی ننگین و خوار آفریدیم؟
 فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی نهفت.
 إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) تا باندازه‌ای دانسته و هنگامی نامزد کرده.
 «فَقَدَرْنَا» اندازه اندازه نهادیم فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) نیک مقدر که مائیم.
 وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
 أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) زمین را نهران دارنده نکردیم، تا می‌بوشد.
 أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا (۲۶) زندگان را و مردگان را.
 وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَنَهْرًا فِيهَا بِلَادٌ غُرَابٌ (۲۷) و نه در آن کوه‌های بلند گران آفریدیم.
 وَ أَسْفَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷) و نه شما را آبی دادیم خوش گوارنده آشامیدنی.
 وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
 انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) روید بآنچه می دروغ شمردید.
 انْطَلِقُوا رُوَيْدِ هِينٍ إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰) بسایه سه شاخ.
 لَا ظَلِيلٍ نَهْ بَارِزٍ پُوشنده و نه خنک و لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) و نه باز دارنده تف و زبانه
 آتش.
 إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) می اندازد آن زبانه آتش هر برزه‌ای چون کوشکی.
 كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) گویی که شتران سیاه‌اند.
 وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
 هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۵) آن روزست که هیچکس سخن نگوید.
 وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَرُونَ (۳۶) و دستوری ندهند ایشان را تا جرم خویش بحجت بیوشند
 و عذر دهند.
 وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
 هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ إِيَّانَ رَجْمِ دَاوُدَ بْنِ دَاوُدَ (۳۸) و این روز است برگشادن است.
 جَمْعَانِكُمْ وَ الْأُولِينَ (۳۸) شما را با هم آوردیم و ایشان را که پیش از شما بودند.
 فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا (۳۹) اگر شما را دستانی است؟ بسازید، یا سازی توانید؟ با من
 بیش آرید!

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) وِیل آن روز دروغ زن گیران را.
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (۴۱) پرهیزگاران در سایه‌هاوند پای چشمه‌ها.
وَفُؤَاكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) و میوه‌ها از هر چه آرزو کنند.
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِیْخُورِید و میآشامید هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) گوارنده باد و نوش بآن
کردار نیکو که در دنیا می‌کردید.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) ما پاداش چنین دهیم نیکوکاران را
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) وِیل آن روز بدروغ زن گیران.
كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا مِیْخُورِید و برخوردار باشید روزگاری اندك إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) که
شما بد کردارانید.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وِیل آن روز بدروغ زن گیران
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا وَچون ایشان را گویند: نماز کنید لَا يَرْكَعُونَ نماز نکنند.
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) وِیل آن روز دروغ زن گیران را.
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰) بکدام سخن پس این قرآن که بآن نمیگروند بخواهند
گروید؟

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است، سوره المرسلات و سوره العرف. پنجاه آیتست صد و هشتاد و
یک کلمت، هشتصد و شانزده حرف جمله به مکه فرو آمد و در مکّیات شمردند. عبد الله
مسعود گفت: من با رسول خدا (ص) بودم، لیلة الجنّ که این سوره بوی فرو آمد این
عباس گفت: همه سوره مکّی است، مگر یک آیت که به مدینه فرو آمد: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ. درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضیلت این سوره ابی بن
کعب روایت کند از مصطفی (ص) گفت: هر که این سوره برخواند نام او در دیوان مؤمنان
نویسند و گویند: این از مشرکان نیست. در روزگار خلافت عمر مردی بیامد از اهل عراق
نام او صبیغ و از عمر ذاریات و مرسلات پرسید.
صبیغ عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات پرسیدی، یعنی که تا مردم در آن فرو
مانند. عمر او را درّه زد و گفت: لو وجدتك مخلوقا لضربت الذی فیه عیناک.

اگر من ترا سر سترده یافتمی ترا گردن زدمی. عمر این سخن از بهر آن گفت که از رسول خدا (ص) شنیده بود در صفت خوارج که: «سیماهم التلحیق» گفت: در امت من قومی خوارج برون آیند نشان ایشان آنست که میان سر سترده دارند. پس عمر نامه نبشت به ابو موسی اشعری و کان امیرا علی العراق که یک سال این صبیغ را مهجور دارید، با وی منشینید و سخن مگویید. پس از یک سال صبیغ توبه کرد و عذر خواست و عمر توبه وی و عذر وی قبول کرد شافعی گفت: حکمی فی اهل الکلام کحکم عمر فی صبیغ.

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا سَخْنٌ مَّتَّصِلٌ اسْتِ وَ مُنْتَظَمٌ تَا: فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا، وَ مراد از همه فریشتگانست بقول بعضی مفسران وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا یعنی: الملائكة ترسل بالمعروف و طریق البرّ و محاسن الافعال و مکارم الاخلاق، کقوله عزّ و جلّ: وَ اَمْرٌ بِالْعُرْفِ. و العرف: بمعنی المعروف و هو المصدر و یسمی الشیء الحسن عرفا کما یسمی الشیء القبیح: نکرا، ای منکرا.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا یعنی: ملائكة العذاب یعصفون بارواح الکفار «عصفاً» ای یسرعون بها. وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا یعنی: الملائكة تنشر صحائف الوحي علی الانبياء و السفرة تنشر المصاحف فی السماء من قوله: «كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا».

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا یعنی: الملائكة تفرق بالوحي بين الحلال و الحرام. فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا یعنی: الملائكة تلقي الوحي الى الانبياء كقوله: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» الالتقاء: الإبلاغ و الاعلام. قال الله تعالى: اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا وَ الذکر هاهنا القرآن. و قال بعض المفسرين: المراد بالكلّ الرّيح. قالوا: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا یعنی: الرّيح ترسل متتابعة كعرف الديك و كعرف الفرس يتلوا بعضها بعضا لا يخلو الجوّ من ریح قطّ و الا كرب الخلق من عاصف او رخاء او نسيم.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا هي الرّيح الشّديدات الهبوب. وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا هي الرّيح اللينة، و قيل: هي الرّيح التي يرسلها الله نشرًا بين يدي رحمته، و قيل: هي الرّيح التي تنشر السحاب و تأتي بالمطر.

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا هي الرّيح تفرّق السحاب فتجعله قطعاً و تذهب به. فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا هي الرّيح علی معنى انه يتعظّ بها ذوو الأبصار و يحتمل ان المرسلات

عرفا هي لسور المنزلة و الآيات و كذا: فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا آيَاتِ الْقُرْآنِ تَفَرَّقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا اى اعذارا و انذارا. تأويله ارسل الله الملائكة الى الانبياء لاجل الاعذار و الانذار اعذارا من الله الى خلقه لئلا يكون لاحد حجة فيقول: لم يأتني رسول الله (ص) و انذارا من الله لهم من عذابه و انتصبا على المفعول له. قرأ ابو عمرو و حمزة و الكسائي و حفص: «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا». بالتخفيف ساكنة الذال. قالوا: لانهما فى موضع.

مصدرين و هما الاعذار و الانذار و ليسا بجمع فينقلان. و قرأ روح عن يعقوب و الوليد عن اهل الشام: بالتثقيب و التحريك فيهما. و الباكون بتخفيف الاولى و تثقيب الثانية و هما لغتان. عن ابن عباس فى قوله عزّ و جلّ عُذْرًا أَوْ نُذْرًا قال: يقول الله عزّ و جلّ يا ابن آدم انما أمرضكم لا ذركم و امحصّ به ذنوبكم و اكفرّ به خطاياكم و انا ربكم اعلم ان ذلك المرض يشتدّ عليكم و انا فى ذلك معتذر اليكم.

إنما تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ هذا موقع الاقسام الاربعة، اى ما وعدتم من البعث و الحساب لكائن عن قريب ثم يبين وقت وقوعه فقال: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ اى ذهب ضوؤها و محى نورها. و قيل: محيت آثارها كما يمحي الكتاب.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ اى صدعت و شققت و وقعت فيها الفروج التى نفاها بقولها و مالها من فروج. و قيل: فتحت.

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ حَرَّكَتْ و قلعت من اماكنها و اذهبت بسرعة حتى لا يبقى لها اثر، يقال: انتسفت الشئ اذا اخذته بسرعة.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ قرأ اهل البصرة: وَقَتَّتْ بالواو و قرأ ابو جعفر: بالواو و تخفيف القاف و قرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان و العرب تبدل الالف من الواو و الواو من الالف. يقول وسادة و اسادة و كتاب مورخّ و مارخّ و قوس مؤترّ و مآترّ و معنى اقّنت جمعت لميقات يوم معلوم و هو يوم القيامة ليشهدوا على الامم. و قيل: جعل يوم الفصل لهم وقتا كما قال: ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، و قيل: ارسلت لاوقات معلومة، علم الله سبحانه، فارسلهم لاوقاتهم علم ما علمه و اختاره.

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ هذه كلمة تعجيب و تعظيم، يعجب العباد من ذلك اليوم. و معنى «أُجِّلَتْ»

وَقَتَّتْ، كَقَوْلِهِ، عَزَّ وَجَلَّ: وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا ثُمَّ اجَابَ نَفْسَهُ فَقَالَ: لِيَوْمِ الْفَضْلِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَوْمَ يَفْضَلُ الرَّحْمَنُ بَيْنَ الْخَلَائِقِ وَ مَعْنَى «الْفَضْلِ»: الْحُكْمُ. وَ الْفَيْضُ: الْحَاكِمُ، أَيِ يَحْكُمُ بَيْنَ الْمَحْسَنِ وَ الْمَسِيءِ وَ بَيْنَ الرَّسْلِ وَ مَكْذِبِهَا. وَ قِيلَ: لِأَيِّ يَوْمِ أَجَّلْتُ أَيِ لَأَيِّ يَوْمِ آخِرِ الرَّسْلِ وَ ضَرْبِ الْأَجْلِ لَجْمَعِهِمْ لِيَوْمِ الْفَضْلِ أَيِ لِيَوْمِ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْخَلْقِ. ثُمَّ قَالَ عَلَى جِهَةِ التَّهْوِيلِ وَ التَّعْظِيمِ لِشَأْنِ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

وَ مَا أُدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ مِنْ أَيْنَ تَعْلَمُ كُنْهَهُ وَ لَمْ تَعْهَدْ مِثْلَهُ.

وَبَلَّ يَوْمًا لِلْمُكْذِبِينَ هَذِهِ الْآيَةُ تَتَكَرَّرُ فِي هَذِهِ السُّورَةِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ فِيهَا ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ: أَحَدُهَا أَنَّ الْقُرْآنَ عَرَبِيٌّ وَ مِنْ عَادَتِهِمُ التَّكْرَارُ وَ الْإِطْنَابُ كَمَا فِي عَادَتِهِمُ الْإِخْتِصَارُ وَ الْإِيْجَازُ. وَ الثَّانِي أَنَّ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا ذَكَرَتْ عَقِيبَ آيَةٍ غَيْرِ الْأُولَى فَلَا يَكُونُ مُسْتَهْجَنًا وَ لَوْ لَمْ يَكْرُرْ كَانَ مُتَوَعَّدًا عَلَى بَعْضِ دُونَ بَعْضٍ، الثَّلَاثُ أَنَّ بَسْطَ الْكَلَامِ فِي التَّرْغِيبِ وَ التَّرْهِيْبِ ادْعَى إِلَى ادْرَاكِ الْبَغِيَةِ مِنَ الْإِيْجَازِ وَ قَدْ يَجِدُ كُلُّ أَحَدٍ فِي نَفْسِهِ مِنْ تَأْثِيرِ التَّكْرَارِ بِالْإِخْفَاءِ بِهِ ثُمَّ بَعْدَ إِجَابِ الْوَيْلِ فِي الْآخِرَةِ لَمَنْ كَذَّبَ بِهَا بِذِكْرِ مَنْ أَهْلَكَ مِنْ أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ الْأُولَى كَقَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ. فَقَالَ: أَلَمْ نُهْلِكِ الْأُولَى الْمَ نَمْتَهُمْ وَ نَسْتَأْصِلُهُمْ بِالْعُقُوبَةِ، اسْتَفْهَامٌ فِي مَعْنَى التَّفْهِيمِ.

ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ أَيِ نَلْحَقُ الْمُنَآخِرِينَ الَّذِينَ أَهْلَكُوا مِنْ بَعْدِهِمْ بِهِمْ كَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمِ لُوطٍ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكَةِ ثَمَّ تَوْعَدُ الْمَجْرِمِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) فَقَالَ: كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ أَيِ مِثْلَ الَّذِي فَعَلْنَا بِهِمْ نَفْعَلُ بِالْمُكْذِبِينَ مِنْ قَوْمِكَ. وَبَلَّ يَوْمًا لِلْمُكْذِبِينَ أَيِ لَمَنْ كَذَّبَ بِالْآخِرَةِ بَعْدَ أَنْ احْتَجَّ عَلَيْهِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِأَهْلَاكِ الْأُمَّةِ بَعْدَ الْأُمَّةِ وَ أَنَّهُمْ عَلَى آثَرِهِمْ فِي الْهَلَاكِ إِنْ أَقَامُوا عَلَى الْإِشْرَاكِ وَ الْإِشْرَاةِ بِقَوْلِهِ: «يَوْمًا» إِلَى وَقْتِ أَهْلَاكِهِمْ ثُمَّ احْتَجَّ عَلَيْهِمْ فِي الْآيَةِ الْآخِرَى بِقَوْلِهِ: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ أَيِ نَظْفَةٍ ضَعِيفَةٍ. الْمِيمُ فِي الْمَهِينِ أَصْلِيَّةٌ وَ مَهَانَتُهَا قَلَّتْهَا وَ خَسَّتْهَا. وَ قَالَ فِرْعَوْنُ لِمُوسَى. هُوَ مَهِينٌ، أَيِ قَلِيلٌ فَقِيرٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ ابْتَدَلْتَهُ فَلَمْ تَصْنَعْ فَقَدْ امْتَهَنْتَهُ وَ قَالَتْ عَائِشَةُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي مَهْنَةِ أَهْلِهِ.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ يَعْنِي الرَّحْمَ يَسْتَقَرُّ فِيهِ الْمَاءُ وَ يَتِمَّكَّنُ. وَ قِيلَ: يَتِمَّكَّنُ فِيهِ الْوَلَدُ. إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ يَعْنِي: إِلَى وَقْتِ خُرُوجِ الْوَلَدِ وَ بَلُوغِ حَدِّ الْكَمَالِ. وَ قِيلَ: إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ

اربعین یوما نطفه، و اربعین یوما علقه کقوله: «و نقرّ فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی خلقا من بعد خلق».

فَقَدَرْنَا قَرَأَ اهل المدينة و الکسائی: فقدرنا بالتشديد من التقدير و قرأ الآخرون بالتخفيف من القدرة لقوله: فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. و قيل: معناهما واحد فنعم القادرون، ای فنعم المقدرّون یعنی: تقدير الولد نطفة ثمّ علقه ثمّ مضغة ثمّ عظاما و قيل: «فَقَدَرْنَا» من القدرة، ای قدرنا علی خلقکم حالا بعد حال و صورة بعد صورة.

و قيل: «فَقَدَرْنَا» «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» ای فملکنا فنعم المالكون ثمّ احتجّ علیهم فی الثالثة بقوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ای کْنَا و غطاء تضمّ الاحياء علی ظهورها و الاموات فی بطونها. يقال: کفت الشیء. یکفته اذا ضمّه و جمعه. و فی الحديث عن رسول الله (ص):

«امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء و لا اکفت ثوبا و لا شعرا»

و شهد الشعبي جنازة فسئل عن قوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَ أَمْواتاً فإشار الی البيوت و قال: هذه کفات الاحياء، ثمّ اشار الی القبور، و قال: هذه کفات الاموات. و فی الحديث: «ضمّوا فواشيکم و اکفتوا صبيانکم»

ای ضمّوهم اليکم و اجيفوا الأبواب و اطفئوا المصابيح فانّ للشیطان خطفة و انتشارا فعلى هذا القول تقدير الآیة: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا لِلْخَلْقِ أَحْيَاءً وَ أَمْواتاً فيكون الاحياء و الاموات حالین للخلق. معنى آنست که: نه ما این زمین نهان دارنده خلق کردیم، همه را می پوشد، زندگان را و مردگان را. زندگان را مادر است، و مردگان را چادر است، و روا باشد که احیاء و اموات نعت زمین نهند. احیاء زمین مأهول است مزروع که در آن مردم بود و نباتات و درخت، و اموات زمین موات است غیران و بیابان از خلق تهی و از نباتات و درخت خالی. میگوید، جلّ جلاله: ما این زمین را نهان دارنده نکردیم و آن را پاره پاره زنده و مرده نکردیم.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَواسِيَ شامِخاتٍ ای جبالا ثوابت طولا. و رجل شامخ ای متناول متکبر، قال الشاعر:

أيها الشّامخ الّذي لا يرام نحن من طينة عليك السّلام.

ولدى الموت تستوى الاقدام وَ اسْقَيْنَاكُمْ ماءً فُرَاتًا ای جعلناه سقيا لكم و قيل، مکناکم من

شربه و سقيه دوايكم و مزارعكم. قال ابن عباس: اصول انهار الارض اربعة: سيحان و الفرات و النيل و جيحان، فسيحان دجله و جيحان نهر بلخ، و هي من الجنة و تنبع في الارض من تحت صخرة عند بيت المقدس. و معنى الفرات: اعذب العذوبة ضد الاجاج و كل عذب من الماء الفرات.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» بما وعد الله فيها و اخبر عن قدرته عليها. قال الله تعالى: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى و في جميع ما ذكر في الآية دليل على انه قادر عليهم و صانع حكيم، لم يخلق الناس عبثا و لم يتركهم سدى و هو كما بيدي يعيد. قوله: «انْطَلِقُوا» القول هاهنا مضمر، اى تقول لهم الخزنة: يا معشر المشركين انطلقوا الى ظل ذى ثلث شعب ما كنتم به تكذبون اى امضوا الى النار التى كنتم تكذبون من اخباركم بها انطلقوا الى ظلّ ذى ثلاثِ شعبٍ هذا الظلّ هو اليعقوم دخان جهنم يطبق على الخلق. ذى ثلاثِ شعبٍ شعبةٌ عن يمينهم و شعبةٌ عن يسارهم و شعبةٌ من فوقهم، فيحيط بهم كقوله: «أحاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا». و قيل: «ثلاثِ شعبٍ» شعبةٌ من النار و شعبةٌ من الدخان و شعبةٌ من الزمهرير. و قيل: يخرج عنق من النار فتتشعب ثلاث شعب اما التور فيقف على رؤس المؤمنين و الدخان يقف على رؤس المنافقين و اللهب الصافى يقف على رؤس الكافرين ثم وصف ذلك ظلّ فقال: «لا ظليل» اى ليس فيه برد و لا راحة و لا يُغنى مِنَ اللهبِ اى و لا يدفع عنهم شيئا من حرّ جهنم.

«إِنَّهَا» يعنى: النار «تَرْمِي بِشَرَرٍ» هي ما يتطاير من النار واحدها شررة «كَالْقَصْرِ» يعنى: كالبناء العظيم من هذه القصور المبنية و الحصون العظيمة. و قال عبد الرحمن بن عباس: سألت ابن عباس عن قوله: إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ قال: هي الخشب العظام المقطعة و كنا نعمل الى الخشب فنقطعها ثلاثة اذرع و فوق ذلك و دونه ندخرها للشتاء فكنا نسميها القصر و قال سعيد بن جبير و الضحاك: هي اصول النخل و الشجر العظام واحدها قصرة مثل تمر و تمر و حمرة و جمر.

كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ و قرأ حمزة و الكسائي و حفص: جمالة على جمع جمل مثل حجر و حجارة. و قرأ يعقوب بضمّ الجيم بلا الف اراد الاشياء العظام المجموعة المجملة و قرأ الآخرون: جمالات بالالف و كسر الجيم على جمع الجمال و هي جمع الجمع. و قيل: جمع جمل

كرجالات جمع رجل قوله: «صفر» اى سود، و العرب يسمّى السّود من الإبل صفرا لانه تعلق سوادها صفرة كما قيل لبيض: الظباء ادم لانّ بياضها تعلقه كدره. و فى الخير: ان شرّ نار جهنّم سود كالقير. شبه الشرّ بالقصر و بالجمال فى الكبر و فى الكثرة و فى اللّون. و بئله يومئذ للمكذّبين بما ذكرناه ثمّ يقال لهم ثانيا.

هذا يومٌ لا ينطقون يوم القيامة يوم ممتدّ فيه حالات و مواقف فيمكنون من الكلام فى بعضها و ذلك فى قوله: «عند ربّكم تختصّمون» و يمنعون الكلام فى بعضها لقوله: هذا يومٌ لا ينطقون و اضافته الى الفعل يدلّ على ان المراد منه زمان او ساعة كقولك: آتيك يوم يقدم زيد و انما يقدم فى ساعة. و قيل «لا ينطقون» اى لا يجدون حجة يحتجون بها. و لا يؤذّن لهم فيعتدرون اى ليس لهم عذر فيؤذّن لهم فى الاعتذار و لو كان لهم عذر لم يمنعوا. قال الجنيد: اى عذر لمن اعرض عن منعمه و كفر اياديه و نعمه. و قيل: الفاء فى قوله: «فيعتدرون» ليست للجواب انما هى عطف على الجحد فى قوله: «لا ينطقون» و التقدير هذا يوم لا ينطقون و لا يعتدرون.

وبئله يومئذ للمكذّبين بحجج الله ثمّ يقال لهم ثالثا: هذا يومُ الفصل اى هذا يوم الجزاء و يوم يفصل بين اهل الجنّة و النار فيبعث فريق الى الجنّة و فريق الى النار، جمعناكم فيه و الاولين من الامم الماضية.

فان كان لكم كيدٌ فكيدون اى ان كانت لكم حيلة الى التخلص من حكمى فاحتالوا لانفسكم و تخلصوا من حكمى لو قدرتم، يعنى: ان قدرتم على ما كنتم تفعلونه قبل من العناد لرسلى و التّكذيب بآياتى و ترك الاصغاء الى قولى: أ لم نجعل الارض كفاتا الآية فافعلوا ثمّ قال: و بئله يومئذ للمكذّبين بهذه الآية و مضمونها و معناها.

إنّ المتّقين فى ظلال و عيون اى ظلال اشجار الجنّة و عيون تفجر منها انهار الجنّة. و فواكه مما يشتهون لذبذة مشتهة يقال لهم: كلوا و اشربوا هنيئاً لا يشوبه مكروه و لا ينقطع بما كنتم تعملون فى الدّنيا بطاعى.

إنّا كذلك نجزيّ المحسنين اى نثيب الذين احسنوا فى تصديقهم رسولى. و بئله يومئذ للمكذّبين بما ذكرناه ثمّ خاطب فى عصر النبى (ص) من المشركين مبالغة فى زجرهم و انهم فى ايثارهم العاجلة الفانية على الآجلة الباقية من جملة المجرمين الذين قال

فِيهِمْ عِنْدَ مَفْتَحِ هَذِهِ الْآيَةِ كَذَلِكَ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ فَرَجَعَ آخِرَ الْكَلَامِ إِلَى أَوَّلِهِ فَقَالَ: كُلُّوْا وَ تَمَتُّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ أَي عَيْشُوا فِي الدُّنْيَا مَتَمِّعِينَ مَسْرُورِينَ أَيَامًا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَ عَاقِبَةُ الْمَجْرِمِينَ النَّارُ.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِمَا عَدَدْنَاهُ لِلْكَفَّارِ مِنَ الْعَذَابِ الْإِلِيمِ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَسْجُدُونَ لِلْأَصْنَامِ وَ لَا يَرْكَعُونَ لَهَا فَصَارَ الرَّكَوعُ مِنْ أَعْلَامِ صَلَاةِ الْمُسْلِمِينَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَنِي ثَقِيفٍ حِينَ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِالصَّلَاةِ فَقَالُوا: لَا نَنْحَنِي فَإِنَّهُ مَسَبَّةٌ عَلَيْنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَ لَا سُجُودٌ».

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذَا فِي الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: «ارْكَعُوا» فَلَا يَسْتَطِيعُونَ كَمَا يَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِالصَّلَاةِ وَ وَجُوبِهَا.

فَبَأَى حَدِيثٌ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ فَبَأَى كِتَابٍ، وَ بَأَى خُطَابٍ، وَ بَأَى كَلَامٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ يَصَدِّقُونَ وَ قَدْ أَبَوَ الْإِيمَانَ بِالْقُرْآنِ مَعَ كَوْنِهِ مَعْجَزًا قَاطِعًا لِأَعْدَارِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالْمَرَادِ.

النُّوْبَةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ مِنْ ذِكْرِهَا نَالَ فِي الدُّنْيَا وَ الْعَقْبَى بِهَجْتِهِ وَ مِنْ عَرَفِهَا بَذَلٌ فِي طَلْبِهِ مَهْجَتُهُ. كَلِمَةٌ إِذَا اسْتَوْلَتْ عَلَى قَلْبٍ عَطَلَتْهُ عَنْ كُلِّ شُغْلٍ وَ إِذَا وَاطَبَ عَلَى ذِكْرِهَا عَبْدٌ آمَنَتْهُ مِنْ كُلِّ هَوْلٍ. بِنَامٍ أَوْ كَهْ بِرِ يَادِشَاهَانَ يَادِشَاهِي أَسْتِ وَ يَادِشَاهِي وَ يَ نَهْ بِحِشْمٍ وَ سِيَاهِستِ، دَوْرِيينَ وَ نَزْدِيكِ دَانَ وَ اَزْ نِهَانَ آگَاهِستِ. بَيْنَا بَهْرَ چِيَزِ، دَانَا بَهْرَ كَارِ، وَ آگَاهِ بَهْرَ گَاهِ اسْتِ؟ چِهْ بَانَگِ بَلَنْدِ أَوْ رَا، چِهْ سَرِّ دَلِ چِهْ رُوزِ رُوشَنِ، چِهْ شَبِ سِيَاهِستِ. بِنَامِ أَوْ كَهْ اَزْ لُطْفِ أَوْسْتِ كَهْ بِمِشْتَاقِ خُودِ مِشْتَاقِ اسْتِ، وَ اَزْ نِيكِ خُدَايِي أَوْسْتِ كَشِ بَارِ هِي خُودِ عَهْدِ وَ مِثَاقِ اسْتِ:

آبِ وَ گَلِ رَا زَهْرَهْ مَهْرِ تُو كِي بُوْدِي اَگَرِ هَمْ بَلُطْفِ خُودِ نَكْرَدِي دَرِ اَزْلِشَانَ اِخْتِيَارِ؟!

اَگَرِ نَهْ بَلُطْفِ أَوْ بُوْدِي، كَهْ يَارِسْتِي كَهْ ذِكْرِ أَوْ بَخُوابِ اَنْدَرِ بَدِيدِنِ؟ وَرْ نَهْ عِنَايَتِ أَوْ بُوْدِي، كَرَا بُوْدِي بِحَضْرَتِ أَوْ رَسِيدِنِ؟

بیر طریقت گفت در مناجات خویش: «الهی کدام زبان بستایش تو رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد؟ کدام شکر با نیکو کاری تو برابر آید؟ کدام بنده بگزارد عبادت تو رسد؟ الهی از ما هر کرا بینی همه معیوب بینی، هر کردار که بینی همه با تقصیر بینی، با این همه نه باران بر می باز ایستد، نه جز گل کرم می‌روید. چون با دشمن با سخط بچندین بری، پس سود پسندیدگان را چه اندازه و آئین محبان را چه پایان؟

مقام عارفان را چه حد؟ و شادی دوستان را چه کران؟
وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ دَرِينِ آيَاتِ
خود را بتوانایی و دانایی و مهربانی بخلق تعریف میکند و منتهای خود در کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجت خود بر دشمن آشکارا می‌کند و دوستان را نیک خدایی خود بیان میکند، تا نه دوست را ریبیت ماند، نه دشمن را معذرت.

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ سَوَاقِدُ يَادُ مَيِّكُنْدُ بَچَهَار بَاد مَخْتَلَف بَطَبَعَهَائِ
مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگر عاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهانیهای زمین را، پیدا کردن قدرت و توانایی خود را. دیگر عاصفات، بطبع گرم و خشک، فصل تابستان را، زمین خشک گردانیدن را، میوه پختن و غله رسانیدن را، عاهت و آفت زمین سوختن را رنگها نبات و میوه سپردن را، عزت و قدرت خود آشکار کردن را. سوم ناشرات است سرد و نرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن را، و طبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، و طبع تابستان بلطف با طبع زمستان پیوستن را. چهارم فارقاتست، بطبع سرد و خشک فصل زمستان را، دهان زمین باز گشادن را، و عفونت از خاک بر گرفتن را، و خزائن درختان مهر کردن را، و تف از پوست آدمی بیاطن او گردانیدن را، قدرت و عزت خود با خلق نمودن را. این چهار باد است جهان، از چهار روی جهان، در یک سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق، می‌فزاید موج موج، نه پیدا که از کجا در رسید، چون فرو نشست «۳» برسید، نرم تر از آب، گرم تر از آتش، سخت تر از سنگ، بی لون و بی بوی و بی درنگ، برخاسته مکتوم و آرمیده معدوم.

و از این عجب تر آن دو باد است که از بینی و لب خیزد، گاه سرد و گاه گرم. بر اندازه میراند، گرم سرد میگرداند، و سرد گرم، تر خشک میکند و خشک تر، نرم سخت میسازد و سخت نرم، عزت خود آشکارا میکند و قدرت خود مینماید. مؤمنان و موحدان که در ازل ایشان را رقم سعادت کشیده‌اند، و در سرای محبت ایشان را بار داده‌اند، و حیات طیبیه تحفه روزگار ایشان گردانیده‌اند که: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» چون درین آیات و آیات قدرت تأمل کنند و عجائب حکمت و لطائف نعمت ببینند، بهار توحید از دل‌های ایشان سر بر زند، درخت معرفت بیار آید، سایه انس افکند، چشمه حکمت گشاید، نرگس خلوت روید، یاسمن شوق بر دهد. اینست که ربّ العالمین گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ، الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ التَّوْحِيدِ، وَ غَدَا فِي ظِلَالِ حَسَنِ الْمَزِيدِ الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ الْمَعَارِفِ، وَ غَدَا فِي ظِلَالِ اللَّطَائِفِ، الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ التَّعْرِيفِ وَ غَدَا فِي ظِلَالِ التَّشْرِيفِ، يُقَالُ لَهُمْ: كُلُّوْا وَ اشْرَبُوْا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ الْيَوْمَ يَشْرَبُونَ عَلٰى ذِكْرِهِ وَ غَدَا يَشْرَبُونَ عَلٰى شَهْوَاهِهِ، الْيَوْمَ يَشْرَبُونَ عَلٰى مَحَبَّتِهِ وَ غَدَا يَشْرَبُونَ عَلٰى مَشَاهِدَتِهِ. بجلال عزّ بار خدا که در خاصگیان او دل هست که در روزی سیصد و شصت بار از آن دل چنین بهاری با حضرت برند که بویی از آن دل بافرینش ندهد و لهذا

يقول الحقّ جلّ جلاله: اولیائی فی قبایلی لا یعرفهم غیری

یکی از ایشان شیخ بسطام است، قدّس روحه. شبی در مناجات بود، جهانی دید آرمیده مهتاب روشن می‌تافت و ستارگان می‌رخشیدند، سکونی و آرامی در عالم افتاده نه از کس آوازی، نه از هیچ گوشه رازی و نیازی، با خود گفت: دریغا در گاهی بدین بزرگواری و چنین خالی؟ از غیب ندایی شنید که: ای بایزید تو پنداری که خالی است، پرده از گوشت برگرفتند، گوش فرا دار تا ناله سوختگان و زارندگان شنوی. بو یزید گفت: چهار گوشه عالم پیش من نهادند و از هر گوشه‌ای ناله‌ای شنیدم، از هر زاویه‌ای سوزی و نیازی و از هر طرفی دردی و گدازی، همه جهان ناله اوآهان گرفته و از زمین تا آسمان یا رها روان گشته. بو یزید خود را در جنب ایشان ناچیز دید، چون قطره‌ای در دریایی یا ذره‌ای در هوایی. زبان حسرت و حیرت بگشاد، گفت: خداوندا در دریای شوق تو بسی غرق شدگانند، در بادیه ارادت تو بسی متحیرانند، بر درگاه جلال تو بسی کشتگان‌اند، بر امید

وصال تو بسی دلشدگانند، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام. پیر
طریقت اینجا سخنی نغز گفته، بزبان انکسار، بنعت افتقار، لایق حال.
میگوید: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاققت بسر بردن نه جای گریز است.
الهی این چه تیغ است که چنین تیزست؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست! الهی هر کس
بر چیزی و من ندانم بر چه ام؟! بیمم آنست که کی پدید آید که من کیم! الهی کان حسرت
است این تن من، مایه درد و غم است این دل من، می نیارم گفت کین همه چرا بهره من،
نه دست رسد مرا بر معدن چاره من.

۷۸ - سورة النبأ - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) از چه چیز چندین می پرسند؟

عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ (۲) ترا از آن خبر بزرگ می پرسند!

الَّذِیْ هُمْ فِيْهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) آن خبر که درو مختلف شده اند،

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) براستی که آگاه شوند.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) و از براستی که آگاه شوند.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) نه ما این زمین را آرامگاه شما کردیم.

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) و کوهها را میخها کردیم.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) و شما را جفت جفت آفریدیم مرد و زن.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹) و خواب شما شما را آسودن کردیم.

وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا (۱۰) و شب تاریک بر شما پوشیدیم.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) و روز روشن زیش شما را و جهانداری شما را هنگام ساختیم.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) و زور شما هفت آسمان سخت اوراشتیم.

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳) و آفتاب شما را چراغی فروزان سوزان کردیم.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ وِیْرًا و فرستادیم از میغهای پر آب ماءً ثَجَّاجًا (۱۴) آبی ریزان.

لِنُخْرِجَ بِهِ تَارًا از زمین بیرون آریم بآن حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵) دانهها و رستهها که از زمین روید

مردم را و ستور را.

وَجَنَّتِ الْأَفَاةُ (۱۶) و رزان و میوستانهای انبوه هنگفت.

إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِیْقَاتًا (۱۷) روز داوری هنگام الله است با خلق.

یَوْمٌ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ آن روز که دردمند در صور.

فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) تا می آید شما جوق جوق گروه گروه.

وَفُتِحَتْ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) و باز گشایند آسمان را در در.

وَ سَبَّحَتْ الْجِبَالُ وَ كُوهَهَا رَا فَرَا رَفْتَن آرَنَد، تَا زَمِينِ اَز آن تَهِي گَرَدَد.
 فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) چنان که از کور آب تاود.
 إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) دوزخ گذرگاه است.
 لِلطَّاغِيْنَ مَآبًا (۲۲) کافران را بازگشتن گاه است.
 لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) بمانند اندر آن جای سالهای بی شمار.
 لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا (۲۴) نچشند در آن نه خواب و نه آب.
 إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا (۲۵) مگر آبی گرم و خونابه‌ای سرد.
 جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) پاداشی در خور کردار.
 إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) ایشان نمی‌ترسیدند از شمار آن روز.
 وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا (۲۸) و دروغ شمرند سخنان ما را دروغ شمردنی.
 وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) و همه چیز در لوح بشمرده‌ایم و پیوسته نوشتنی.
 فَذُوقُوا وَ چشید فلن نزدیکم إِلَّا عَذَابًا (۳۰) و نفزائیم شما را مگر عذاب و گرفتاری.
 إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) پرهیزگاران را رستنگاهی است جای پیروزی.
 حَدَائِقَ وَ أَعْنََابًا (۳۲) درختستانها با در و دیوار ورزان با انگورها.
 وَ كَوَاعِبَ أُنْرَابًا (۳۳) و کنیزکان هم بالا هم آسا هم زاد.
 وَ كَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) و جامهای شراب پیوسته دمام.
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نَشْنُونَ در آن سرای نافرجام وَ لَا كِذَابًا (۳۵) و نه دروغ زن گرفتن
 کس کس را.

جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ پاداش از خداوند تو عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) بخشیده بسنده
 رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خداوند آسمانها و زمینها وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ آنچه میان هر دو الرَّحْمَنِ
 نام او رحمن لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷) ازو بر هیچ سخنی نه پادشاه‌اند.
 يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ آن روز که روح بیای ایستد وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا وَ فریشتگان صفی لَا
 يَتَكَلَّمُونَ هیچ سخن نگویند إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ مگر کسی که دستوری دهد رحمن او
 رَا وَ قَالَ صَوَابًا (۳۸) و آنچه گوید راست گوید و بچم.
 ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ آن روزست بودنی فَمَنْ شَاءَ هر که خواهد پس آن پیغام و پند اتَّخَذَ إِلَيَّ

رَبِّهِ مَآبًا (۳۹) بخداوند خویش راهی گیرد و باز گشتن گاهی.

انا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا (۴۰) شما را آگاه کردیم و بیم نمودیم از عذابی نزدیک.
يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آن روز که مینگرد مردم فرا کردار خویش، يَقُولُ الْكَافِرُ و ناگرویده گوید: اَلَيْسَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۱) کاشک من خاک بودمی، کاشک من خاک گشتمی.

النوبة الثانية

این سوره را سه نامست: سورة النِّبَا، و سورة التَّسَاوُل و سورة المعصرات، جمله
چهل آیتست، صد و هفتاد و سه کلمت و هفتصد و هفتاد حرف، همه به مکه فرو آمد،
باجماع مفسران در مکّیات شمرند. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، و آخر سورتی
است که به مکه فرو آمد، پس از آن رسول خدا (ص) هجرت کرد به مدینه.

روی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ عم يتساءلون سقاه الله عزّ و
جلّ برد الشّراب يوم القيامة. و عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «تعلموا سورة
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ و تعلموا «ق و الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ»، «وَ النَّجْمِ إِذَا هُوَ»، «وَ
السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»، «وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ»، فأنكم لو تعلمون ما فيهنّ لعطلتم ما انتم فيه و
تعلمتموهنّ و تقربوا الى الله سبحانه بهنّ أن الله يغفر بهنّ كلّ ذنب الّا الشّرك بالله» و عن
ابی بكر الصّدیق قال: قلت يا رسول الله: لقد اسرع اليك الشّيب. قال: شيبتني هود و
الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت.

«عَمَّ» اصله عن ما، فادغمت النون في الميم لاشتراكهما في الغنة و حذف الف ما، كقولهم:
فيم و بم، و معناه: عن اى شىء يتساءل هؤلاء المشركون و ذلك ان النبى (ص) لما دعاهم
الى التوحيد و اخبرهم بالبعث و تلا عليهم القرآن جعلوا يتساءلون بينهم، فيقولون: ما ذا
جاء به محمد. قال الزجاج: اللفظ لفظ استفهام و معناه التّفخيم للقصّة كما تقول اى شىء
زيد؟ اذا عظمت امره و شأنه ثمّ ذكر ان تساءلهم عمّا ذا؟ فقال: عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. قال مجاهد
و الاكثرون: هو القرآن، دليله قوله عزّ و جلّ: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ» و اختلافهم فيه: انهم قالوا:
أ هو من الله ام من كلام بشر ام سحر و كهانة؟ فآمن به بعض و كفر به بعض. و قال قتادة و
الزجاج: هو القيامة و البعث دليل قوله عقيبه: إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. و الضمير فى
يتساءلون للكفار و المؤمنین جميعا، و اختلافهم فيه انهم صاروا ثلاث فرق: فرقة يعلمون

أنها الحقّ، و فرقة نشزت فقالت: لا تأتينا الساعة، و فرقة يمارون فيها و يقولون: احقّ هو ان نظنّ الآ ظنّاً و ما نحن بمستيقنين. و قيل: النَّبِيُّ الْعَظِيمُ امر محمد (ص) و نبوّته، و كانوا مختلفين فى تصديقه و تكذيبه.

«كَلَّا» ردع عن الاختلاف، اى ارتدعوا ليس الامر كما ظننتم «سَيَعْلَمُونَ» عاقبة امرهم. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ما ينالهم يوم القيامة من عذاب جهنّم. و قيل: ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ما ينال المؤمنين من الثواب فى الجنّة ثمّ دلّ بما اظهر من قدرته على ما انزل من وعده فقال: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا استفهام بمعنى التّقرير، اى ذللناها لهم حتّى يسكنوها و يسيروا فى مناكبها. و قيل: «مِهَادًا» اى فراشا يمكن الاستقرار عليها و مهادا يجوز ان يكون واحدا، و يجوز ان يكون جمع مهد و أنّما جاز جمعه لاختلاف امكانها من القرى و البلاد و لاختلاف التّصرف فيها حفرا و زرعا و بناء و سيرا.

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا لِلْأَرْضِ لَوْلَاها ارتجّت بالزلازل و الرّياح. وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا اصنافا و الوانا. و قيل: ذكورا و اناثا. وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا اى قطعنا عن العمل راحة لا بد انكم لانّ اصل السّبب القطع و منه سبت رأسه اى حلقه. قيل اصل السّبب التمدّد و الاستراحة. يقال: سبتت المرأة شعرها اذا مدّته و اطالته و قال الزّجاج: السّبات ان ينقطع عن الحركة و الرّوح فيه. و قيل: للنائم مسبوت لا يعمل و لا يعقل كأنه ميّت.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا يشملكم لتستريحوا، و قيل: غطاء و غشاء يستر كلّ شيء بظلمته وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعاشًا اى وقتنا و سببا لمعاشكم و اكتسابكم و سمّى الكسب معاشا لانه يعاش به. قال ابن عباس: يريد تبتغون فيه من فضل الله و ما قسم لكم من رزقه و المعاش: المصدر، تقول: عاش يعيش عيشا و معاشا.

وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا سُدُودًا اى سبع سماوات طباقا صلابا وثاقا محكمة البناء لا يبليهنّ الايام و اللّياالى وصفها بالشدّة حيث امسكها عن السّقوط و رفعها بغير عمد، فهى لا تزول عمّا خلقها الله تعالى عليه.

وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا اى جعلنا الشّمس سراجاً وَهَاجًا نِيرًا متلألئا وَقَادًا حارًّا. قال مقاتل: جعل فيه نورا و حرارة، و الوهج يجمع النور و الحرارة، و يقال: انّ الشّمس و

القمر خلقا في بدو امرهما من نور العرش و يرجعان في القيامة الى نور العرش و ذلك فيما روى عكرمة عن ابن عباس أنه قال: الا احدتكم بما سمعت من رسول الله (ص) يقول في الشمس و القمر و بدء خلقهما و مصير امرهما؟ قال: قلنا بلى يرحمك الله. فقال: ان رسول الله (ص) سئل عن ذلك، فقال: ان الله عز و جل لما ابرم خلقه احكاما و لم يبق من خلقه غير آدم خلق شمسين من نور عرشه، فاما ما كان في سابق علمه ان يدعها شمسا فانه خلقها مثل الدنيا ما بين مشارقها و مغاربها و ما كان في سابق علمه ان يطمسها و يحولها قمرا فانه خلقها دون الشمس في العظم، و لكن انما يرى صغرهما من شدة ارتفاعهما في السماء و بعدهما من الارض. فلو ترك الله عز و جل الشمس و القمر كما كان خلقهما في بدو امرهما لم يعرف الليل من النهار و لا النهار من الليل و كان لا يدرى الاجير متى يعمل و متى يأخذ اجره، و لا يدرى الصائم متى يصوم و متى يفطر، و لا تدرى المرأة متى تعتد، و لا يدرى المسلمون متى وقت صلواتهم و متى وقت حجهم. فكان الرب جل جلاله انظر لعباده و ارحم بهم، فارسل جبرئيل فامر جناحه على وجه القمر فطمس عنه الضوء و بقي فيه النور

فذلك قوله: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً الْآيَةَ. فالسواد الذي ترون في القمر شبه الخطوط فيه فهو اثر المحو، قال: فاذا قامت القيامة و قضى الله بين الناس و ميز بين اهل الجنة و النار و لم يدخلوهما بعد يدعو الرب جل جلاله بالشمس و القمر فيجاء بها اسودين مكورين قد وقعا في زلال و بلابل ترعد فرائضهما من هول ذلك اليوم و مخافة الرحمن فاذا كانا حيال العرش خر الله ساجدين فيقولان: الهنا قد علمت طاعتنا لك و دؤبنا في عبادتك و سرعتنا للمضي في امرك ايام الدنيا فلا تعذبنا بعبادة المشركين ايانا، فقد علمت اننا لم ندعهم الى عبادتنا و لم نذهل عن عبادتك. فيقول الرب تبارك و تعالي: صدقتما، اني قد قضيت على نفسي ان ابدى و اعيد و اني معيد كما الى ما بدائكما فارجعا الى ما خلقتكما منه. فيقولان: ربنا مم خلقنا؟ فيقول خلقتكما: من نور عرشى فارجعا اليه قال: فتلتنع من كل واحد منهما بركة تكاد تخطف الأبصار نورا فتخلطان بنور العرش فذلك قوله: «يُبدئُ و يُعيدُ». قوله:

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ قَالِ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ وَ مِقَاتِلُ: الْمُعْصِرَاتِ الرِّيحَ لِأَنَّهَا تَعَصِّرُ السَّحَابَ

ليمطر فعلى هذا التأويل من بمعنى الباء، اى انزلنا بالرياح المعصرات ماءً ثَجَّاجاً و ذلك ان الله عزّ و جلّ يبعث الريح فيثير السحاب فيحمل الماء من السماء فيدرّكما تدرّ اللقحة و تضربه الريح فينزل متفرّقا حتّى لا يدقّ الارض و الخلق.

و قال ابو العالبيه و الضحّاك و ابن عباس: «المُعْصِرَاتِ»: السحائب، يقال: اعصر السحاب، اذا حان ان يمطر و اعصرت المرأة اذا دنا حيضها و اركب المهر اذا حان وقت ركوبه: و قال الحسن و سعيد بن جبير و مقاتل بن حيان و زيد بن اسلم: «مِنَ الْمُعْصِرَاتِ» اى من السماوات.

ماءٌ ثَجَّاجاً: صَيَاباً مدرارا متتابعاً يتلوا بعضه بعضاً «لِنُخْرَجَ بِهِ» اى بالمطر «حَبًّا» ممّا يأكله الناس «وَنَبَاتًا» ممّا ترعاه الدّوابّ. و قيل: الحبّ ما يحرث و يزرع، و التّبات ما ينبت من الارض بنفسه. و قيل: الحبّ اللؤلؤ، و اصله من المطر و التّبات ما ينبت على الارض بنفسه و روى عن عكرمة: ما انزل الله من السماء قطرة الا انبت بها فى الارض عشبة و فى البحر لؤلؤة.

وَجَنَاتٍ أَلْفَافاً اى بساتين ملتفة الاشجار واحدها لفّ و لفيّف.
إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ يعنى: يوم القيامة يفصل فيه بين الخلق كان ميفقاتاً لما وعده الله من التّواب و العقاب. و قيل: كان ها هنا صلة.

يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ هذه هى نفخة الدّعوة و هى النّفخة الثّالثة، الاولى نفخة الفزع و الثّانية نفخة الصّعقة و الثّالثة نفخة القيام من القبور. فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً زمرا زمرا كلّ امة بامامهم كقوله: «و يوم نبعث من كلّ امة فوجاً».

روى البراء بن عازب قال: كان معاذ بن جبل جالسا قريبا من رسول الله (ص) فى منزل ابي ايّوب الانصارى فقال معاذ: يا رسول الله أ رأيت قول الله عزّ و جلّ. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً؟ فقال يا معاذ، سألت عن عظيم من الامر ثمّ ارسل عينيه ثمّ قال يحشرون عشرة اصناف من امّتى اشتاتا قد ميّزهم الله تعالى من جماعة المسلمين و بدّل صورتهم، فبعضهم على صورة القردة و بعضهم على صورة الخنازير و بعضهم منكّسين ارجلهم فوق و جوههم يسحبون عليها و بعضهم عمى يتردّدون و بعضهم صمّ بكم لا يعقلون و بعضهم يمضغون السنّتهم فهى مدلاة على صدورهم يسيل القيح من افواههم لعابا يقدرهم

اهل الجمع و بعضهم منقطعة ايديهم و ارجلهم و بعضهم مصليين على جذوع من نار و بعضهم أشدّ تننا من الجيف و بعضهم يلبسون جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم. فأما الذين على صورة القردة فالقتات من الناس يعنى النّمام، و اما الذين على صورة الخنازير فاهل السّحت و المنكسون على و جوههم فاكله الربوا و العمى من يجور فى الحكم و الصمّ البكم المعجبون باعمالهم و الذين يمضغون السنّتهم. فالعلماء و القصاص الذين خالف قولهم اعمالهم و المقطّعة ايديهم و ارجلهم الذين يوذون الجيران و المصلّبون على جذوع من نار فالسّعاة بالنّاس الى السّلطان و الذين هم أشدّ تننا من الجيف فالذين يتمتّعون بالشّهوات و اللذات و منعوا حقّ الله تعالى من اموالهم، و الذين يلبسون الجباب فاهل الكبر و الخيلاء.

قوله: وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ قَرَأَ اهل الكوفة: فتحت بالتخفيف و الباقون بالتشديد، اى شققت لنزول الملائكة فكانت ابوابا، اى ذات ابواب. و قيل: تنحلّ و تتناثر حتّى تصير فيها ابواب و طرق و فروج «و مالها اليوم من فروج». و قيل: ان لكلّ عبد ما بين فى السماء بابا لعمله و بابا لرزقه، فاذا قامت القيامة انفتحت الأبواب.

وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا اى ازيلت عن اماكنها فصارت كالسّراب.

قال ابن عباس: ذلك عند الفزع الاول فزالها عن اماكنها فصارت كما قال سبحانه: تَحْسِبُهَا جامِدةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرٌّ السّحابِ ثمّ يدركها الفزع الثانى فصارت «كَالْعَيْنِ الْمُنْفُوشِ» ثمّ يدركها الفزع الثالث فصارت كثيبا مهيبا، ثمّ يدركها الفزع الرابع فسيّرت فى الارض و ذهب بها و ذلك قوله: «وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ» اى ازيلت بسرعة حتّى لا يبقى اثر: إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا اى طريقا و ممرّا فلا سبيل الى الجنّة حتّى.

تقطع النّار و قيل: محبسا و موضع رصد كالمضمار لحلبة الخيل. الحلبة خيل تجمع للسّباق من كلّ اوب و المضمار: الموضع. قال ابن عباس: انّ على جسر جهنّم سبعة محابيس يسأل العبد عند اولّها عن شهادة ان لا اله الا الله، فان جاء بها تامّة جاز الى الثانى فيسأل عن الصّلاة فان جاء بها تامّة جاز الى الثالث فيسأل عن الزّكاة، فان جاء بها تامّة جاز الى الرابع، فيسأل عن الصّوم فان جاء به تامّا جاز الى الخامس، فيسأل عن الحجّ فان جاء بها تامّا جاز الى السادس، فيسأل عن العمرة فان جاء بها تامّة جاز الى السابع فيسأل عن المظالم فان خرج منها و الاّ يقال: انظروا فان كان له تطوّع اكمل به اعماله، فاذا فرغ به انطلق الى

الجنة. و المرصاد، مفعال من الرصد و المعنى: أنها ذات ارتقاب لاهلها تراصدهم بنكالها و عقوبتها.

لِلطَّاعِينَ مَأْبَأَ اى مرجعا لمن تجاوز الحدّ فى الطّغیان و الكفر.

«لَابِثِينَ» قرا حمزة و يعقوب: «لبثين» و قراءة العامّة «لابثين» بالالف، و هما لغتان. فيها أحقاباً جمع حقب و هو ثمانون سنة كلّ سنة ثلاث مائة و ستون يوماً، كلّ يوم الف سنة ممّا يعده بنو آدم، و روى نافع عن ابن عمر عن النّبي (ص) قال: «و الله لا يخرج من النّار من دخلها حتّى يكونوا فيها أحقاباً و الحقب بضع و ثمانون سنة و السّنة ثلاثمائة و ستون يوماً كلّ يوم كالف سنة ممّا تعدّون فلا يتكلنّ احد على ان يخرج من النّار.

قال الحسن: انّ الله لم يجعل لاهل النّار مدّة، بل قال: لابثين فيها أحقاباً فو الله ما هو الاّ أنّه اذا مضى حقب دخل آخر الى الابد فليس للاحقاب عدّة الى الخلود و عن عبد الله ابن مسعود قال: لو علم اهل النّار أنّهم يلبثون فى النّار عدد حصى الدّنيا لفرحوا و لو علم اهل الجنة أنّهم يلبثون فى الجنة عدد حصى الدّنيا لحزنوا و قال مقاتل بن حيان: الحقب الواحد سبع عشرة الف سنة. قال: و هذه الآية منسوخة نسختها فلنّ تزيدكم الاّ عذاباً يعنى: انّ العدد قد ارتفع و الخلود قد حصل. و عن خالد بن معدان قال: هذه الآية فى اهل القبلة لأنّهم لا يخلدون فيها، و قيل: تمّ الكلام على قوله: «فيها» ثمّ قال: «احقاباً».

لا يدوّقون فيها اى فى جهنّم «بردّاً» اى روحا و راحة. و قيل: البرد النّوم لانّ النّائم يبرد جوفه اذا نام. و قال مقاتل: لا يدوّقون فيها بردا ينفعهم من حرّ و لا شرابا ينفعهم من عطش.

إِلَّا حَمِيمًا ماء حارّاً يحرق ما يأتى عليه. و قيل: هو دموع عيون اهل النّار «وَعَسَّاقًا». قال ابن عباس: العسّاق: الزّمهريّ يحرقهم ببرده. و قيل هو الصّديد و ما سال من جلود اهل النّار. و قيل: هو المنتن الاسود، و قال شهر بن حوشب: العسّاق واد فى النّار فيه ثلاث مائة و ثلاثون شعبا فى كلّ شعب ثلاث مائة و ثلاثون بيتا فى كلّ بيت اربع زوايا، فى كلّ زاوية شجاع كاعظم ما خلق الله من الخلق، فى رأس كلّ شجاع سم.

و قيل: معنى الآية «لا يدوّقون» فى تلك الاحقاب إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَّاقًا ثمّ يلبثون احقابا يدوّقون غير الحميم و العسّاق من انواع العذاب نهر توقيت لانواع العذاب لا لمكثهم فى

النار.

جَزَاءً وَفَاقاً اى جازيناهم جزاء وافق اعمالهم. قال مقاتل: وافق العذاب الذنب فلا ذنب اعظم من الشرك و لا عذاب اعظم من النار، ثم وصف اعمالهم فقال: إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً اى لا يخافون محاسبة الله اياهم. قال الزجاج: يعنى لا يؤمنون بالبعث فيرجوا ثواب حساب.

وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اى بما جاءت به الانبياء «كِذَاباً» اى تكذيبا و هى لغة يمانية فصيحة يقولون: خرقت القميص خرقاً و قرئ «كذاباً» بالتخفيف مصدر كاذب.

وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً اى كل شىء من اعمال الخلق بيناه فى اللوح المحفوظ كقوله: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ. قوله: وَ كُلُّ شَيْءٍ مَنْصُوبٌ بِفِعْلِ مَضْمَرٍ، اى احصينا كل شىء احصيناه. و كتابا نصب على المصدر. اى كتبناه كتابا و يجوز ان يكون نصبا على الظرف، اى فى كتاب و هو اللوح المحفوظ. و قيل: احصته الملائكة فى كتاب، يعنى: فى صحف الاعمال.

«فَذُوقُوا» اى يقال لهم فذوقوا فلن نزيدكم اِلاَّ عَذَاباً سئل الحسن عن اشد آية فى القرآن على اهل النار فقال الحسن: سألنا ابا برزة الاسلمى، فقال: سألت رسول الله (ص) فقال: فذُوقُوا فَلن نزيدكم اِلاَّ عَذَاباً قِيلَ: لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ أَيَسُوا مِنَ الْخُرُوجِ. قوله: إِنَّ لِّلْمُتَّقِينَ مَفَازًا الْمَفَازَ مَوْضِعَ الْفَوْزِ وَ الْفَوْزُ النَّجَاةُ، اى للذين اتقوا من الشرك و الكفر و الفواحش نجاة من العذاب و وصول الى الجزيل من الثواب، ثم فسّر فقال: «حَدَائِقُ» جمع حديقته، و هى البستان المحاط به وَ «أَعْنَاباً» جمع عنب.

«وَ كَوَاعِبُ» اى جوارى عذارى جمع كاعب و هى الناهدة التى بلغت النكاح و ظهر ثديها و تتأنتوء الكعب. «أُتْرَاباً» اى مستويات فى السن على سن ثلاث و ثلاثين سنة. فقيل: اراد بذلك ازواجهن من الآدميات، و قيل: هن الحور و ليس المراد بذلك صغر السن، لكن المراد رواء الشباب، اى ماء الشباب جار فيهن لم يشين و لم يتغير عن حد الحسن حسنهن. وَ كَأْسًا دِهَاقًا مِثْرَعَةً مَمْلُوءَةً مِتَابَعَةً صَافِيَةً، الدهاق مصدر داهق مدهاقه و دهاقا، اى تابع و ادهمت الحوض اى ملأته و الكأس فى القرآن: هى كأس الخمر حيثما وجدتها.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا اى فى الجنة «لَقَوًا» باطلا من الكلام «وَ لَا كِذَاباً» يعنى: و لا تكذيبا، اى

لا يكذب بعضهم بعضا. قرأ الكسائي: «كذابا» بالتخفيف مصدر كاذب، اى لا يكذب بعضهم مع بعض.

جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ اى جازاهم جزاء و اعطاهم عطاء فهما منصوبان بالمصدر و قوله: «حِسَاباً» اى كافيا وافيا كثيرا يقال: احسبت فلانا، اى اعطيته ما يكفيه حتى قال: حسبي و المراد ان لهم فى الجنة جميع ما يشتهون و قيل معنى: عَطَاءٌ حِسَاباً اى على حساب العمل و عند الله المزيد.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ اى خالقهما و مالكهما و مالك ما بينهما الرَّحْمَنِ. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو: «ربّ»، بالرفع على الاستيناف و «الرَّحْمَنِ» خبره. و قرأ الآخرون: «ربّ» بالجرّ اتباعا لقوله: من ربّك، و قرأ ابن عامر و عاصم و يعقوب: «الرَّحْمَنِ» بالجرّ اتباعا لقوله: «رَبِّ السَّمَاوَاتِ» و قرأ الآخرون: «الرَّحْمَنِ» بالرفع و حمزة و الكسائي يقرءان «رب» بالخفض لقرينه من قوله: جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ و يقرءان «الرَّحْمَنِ» بالرفع لبعده منه على الاستيناف. و قوله: «لا يَمْلِكُونَ» فى موضع خبره. و معنى لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً قال مقاتل: لا يقدر الخلق على ان يكلموا الربّ الا باذنه، و قال الكلبي: لا يشفع احد لاحد الا باذنه.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا قال الشعبى و الضحاك: «الرُّوحُ» جبرئيل (ع) و قال عطاء عن ابن عباس: «الرُّوحُ» ملك من الملائكة ما خلق الله مخلوقا اعظم منه فاذا كان يوم القيامة قام هو وحده صفاً و قامت الملائكة كلهم صفاً واحدا فيكون عظم خلقه مثلهم. و قال مجاهد و قتادة و ابو صالح: «الرُّوحُ» خلق من خلق الله على صورة بنى آدم لهم ايد و ارجل و رؤس يأكلون و يشربون، ليسوا من الملائكة و لا من الجنّ و لا من الانس ما نزل من السماء ملك الا و معه واحد منهم. و قال ابن مسعود: «الرُّوحُ» ملك اعظم من السماوات و من الجبال و من الملائكة و هو فى السماء الرابعة يسبح كل يوم اثني عشر الف تسبيحة يخلق من كل تسبيحة ملك يجيء القوم يوم القيامة «صفا» وحده. و قال الحسن: هم بنو آدم، و معناه: ذوو الرُّوح، و قال عطية عن ابن عباس: هى ارواح الناس تقوم مع الملائكة فيما بين النّفختين، قبل ان تردّ الارواح الى الاجساد. و فى رواية الضحاك عن ابن عباس، قال: عن يمين العرش نهرا من نور مثل السماوات السبع و الارضين السبع و البحار

السبعة يدخل جبرئيل (ع) فيه كل سحر فيغتسل فيزداد نوراً الى نوره و جمالا الى جماله و عظماً الى عظمه، ثم ينتفض فيخرج الله من كل قطرة تقع من ريشه كذا و كذا الف ملك يدخل منهم كل يوم سبعون الف ملك البيت المعمور و سبعون الفا الكعبة لا يعودون اليهما الى ان تقوم الساعة. و قال وهب: ان جبرئيل (ع) واقف بين يدي الله عز و جل ترعد فرائضه يخلق الله سبحانه و تعالى من كل رعدة مائة الف ملك و الملائكة صفوف بين يدي الله عز و جل منكبوا رؤسهم فاذا اذن الله تعالى لهم فى الكلام، قالوا: لا اله الا انت، و هو قوله: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ اَنْ يَتَكَلَّمَ و «قال» فى الدنيا «صوابا» و سدادا من القول. و قيل: معناه من قال لا اله الا الله فى الدنيا يأذن الله لهم فى القيامة ان يتكلموا بالشفاعة فيشفعون و بالاعتذار فيقبل عذرهم، و اما الكافرون فلا يقبل عذرهم و لا يسمع شفاعتهم. و قال الحسن: معناه لا يشفعون لاحد الا لمن اذن الله ان يشفع له و قال المشفوع: له فى الدنيا صوابا صدقا و هو لا اله الا الله.

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ لا باطل فيه و لا ظلم، بل ينتصف الضعيف من القوى و مجيئه حق كائن يوجد لا محالة و قد كانوا فيه على شك فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلَى رَبِّهِ مَا بَأَى اى مرجعا حسنا من طاعة يقدمها و زلة يجتنبها ليكون المرجع الى الثواب.

انا اُنذَرْتُمْ عَذَاباً قَرِيباً يعنى: العذاب فى الآخرة و كل ما هوآت قريب.

و قيل هو القتل ببدر. و مَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ اى يرى جزاء الذى قدمه من خير و شر كقوله: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» «وَ اَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى» «لِيُرَوَّاْ اَعْمَالُهُمْ». و قيل: المرء هاهنا المؤمن يرى كل خير قدمه فى صحيفته يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

قال عبد الله بن عمر: و اذا كان يوم القيامة مدت الارض مدّ الاديم و حشر الدواب و البهائم و الوحش ثم يجعل القصاص بين البهائم حتى تقتصّ للشاة الجماء من القرناء نطحها فاذا فرغ من القصاص قيل لها: كوني ترابا. فعند ذلك قول الكافر يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و قال مقاتل: يجمع الله الوحوش و الهوامّ و الطير و كل شىء غير الثقلين فيقول: من ربكم؟ فيقولون: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

فيقول لهم الربّ تبارك و تعالى بعد ما يقضى بينهم حتى يقتصّ للجماء من القرناء: انا

خلقتكم و سخرتكم لبنى آدم و كنتم مطيعين ايام حياتكم فارجعوا، اى الذى كنتم كونوا ترابا فيكونون ترابا. فاذا التفت الكافر الى شىء صار ترابا يتمنى، فيقول: يا ليتنى كنت فى الدنيا فى صورة خنزير رزقى كرزقه و كنت اليوم فى الآخرة ترابا. و قيل: معناه ليتنى لم ابعث و كنت ترابا. و قال عكرمة: بلغنى ان السباع و الوحش و البهائم اذا رأين يوم القيامة بنى آدم و ما هم فيه من الغمّ و الحزن قلن: الحمد لله الذى لم يجعلنا مثلكم فلا جنّة نرجو و لا ناراً نخاف. و قال ابو القاسم بن حبيب: رأيت فى بعض التفاسير ان الكافر هاهنا ابليس و ذلك انه عاب آدم بانه خلق من التراب و افتخر بانه خلق من النار، فاذا عين يوم القيامة فضل بنى آدم و المؤمنين و ما ينالون من انواع الكرامات و راي ما هو فيه من الشدّة و العذاب يتمنى و يقول: يا ليتنى خلقت من التراب و لم يصبنى ما اصابنى. قال ابو هريرة: فيقول التراب للكافر لا و لا كرامة لك، من جعلك مثلى و عن ابى الزناد عبد الله بن ذكوان قال اذا قضى بين الناس و امر اهل الجنة الى الجنة، و اهل النار الى النار قيل لسائر الامم و لمؤمنى الجنّ: عودوا ترابا. فحينئذ قول الكافر يا ليتنى كنت تراباً و قال عمر بن عبد العزيز: ان مؤمنى الجنّ حول الجنة فى ربح و رحاب و ليسوا فيها و الاكثرون على ان مؤمنى الجنّ مع مؤمنى الانس فى الجنة و ان كافر بهم مع كافرى الانس فى النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم ملك تجمل عباده بطاعته و تزين خدمه بعبادته، لا يتجمل بطاعة المطيعين و لا يتزين بعبادة العابدين، فزينة العابدين صدار طاعتهم و زينة العارفين حلّة معرفتهم. و زينة المحبين تاج ولايتهم.

و زينة المذنبين غسل وجوههم بصوب عبرتهم. نام خداوندی که نام او دل افروزست و مهر او عالم سوز. نام او آرایش مجلس است و مدح او سرمایه مفلس. زینت زبانها ثنای او، قیمت دلها بهوای او، راحت روحها بلقای او، سرور سرها برضای او. دلائل توحید آیات او، معالم تفرد آیات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نامخلوق ذات و صفات او. توانایی یگانه بی مگر، دانایی یگانه بی اگر. توانایی که همه کار تواند، دانایی که همه چیز داند. در شناخت حاصل و دریافت حاضر، بسطان عظمت دور، و برهان فضل نزدیک، بیان برّ پیدا و از

دریافت گمان نهان.

بیر طریقت گفت: «الهی من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم، در بیچارگی خود سرگردانم، و روز بروز در زیانم چون منی چون بود؟ چنانم! و از نگرستن در تاریکی بفرغانم، که خود بر هیچ چیز هست ماندنم ندانم! چشم بروزی دارم که تو مانی و من نمانم. چون من کیست؟ گر آن روز ببینم و ببینم بجان فدا آمم.

قوله: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ أَيُّ الْخَيْرِ «الْعَظِيمِ» این خیر عظیم کار و نبوت مصطفی است (ص) و بعثت و رسالت او، و پرسیدن ایشان از یکدیگر از روی تعظیم بود. جماعت قریش فراهم میرسیدند و با یکدیگر میگفتند: ای شیء امر محمد؟ این کار محمد چه چیز است بدین عظیمی و بدین پایدگی؟ روز بروز کار او بالاتر و آوای او بلندتر، و دولت او از جبال راسیات قوی تر و محکم تر. سرا پرده ملت ما برانداخت، و گردن دین خویش بر افراخت. سر افزان عرب او را مسخر میشوند، و گردنکشان قبائل سر بر خط وی می‌نهند. رب العالمین گفت: الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ خَلَقَ فِي كَارٍ وَ مُخْتَلِفٌ شَدْنَدٌ. یکی را سعادت ازلی در رسید و عنایت الهی او را در پذیرفت، تا بدعوت وی عزیز گشت و بتصدیق رسالت وی سعید ابد شد.

یکی در وهده خذلان بمانده شقاوت ازلی دامن وی گرفته باشخاص بیزاری سپرده تا سر در چنبر دعوت او نیاورد و رسالت وی قبول نکرد، شقی هر دو سرای گشت. حکم الهی اینست و خواست الهی چنین. حکم کرد بر آن کس که خواست، بآن چیز که خواست، حکمی بی میل و قضایی بی جور. قومی را در دیوان سعدا نام ثبت کرد و ایشان را بعنایت ازلی قبول کرد، و علل در میان نه و قومی را در جریده اشقیاء نام ثبت کرد و زنار ردّ بر میان بست و زهره دم زدن نه. «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ». روزی عبد الملک مروان عزه را که معشوقه کثیر بود پیش خویش خواند، گفت: نقاب بگشای تا بنگرم که کثیر در تو چه دید که بر تو شیفته گشت؟ عزه گفت: ای عبد الملک مؤمنان در تو چه دیدند که ترا امیر کردند؟ سقیا لایام کنا فی کتم العدم و هو ینادی بلطف القدم بلا سابقه قدم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ».

یک قول از اقوال مفسران آنست که: نبأ عظیم خبر قیامت است و خاست رستاخیز که قوم

در آن مختلف بودند، بعضی در گمان و شک و بعضی بر انکار و جحد، و ربّ العالمین ایشان را بر آن انکار و جحد تهدید کرده و وعید داده که: کَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ آری بدانند و آگاه شوند از آن روز عظیم، چون سرانجام کار خویش ببینند و بجزای کردار خویش برسند. از عظمت آن روز است که بیست و چهار ساعت شبانروز دنیا را بر مثال بیست و چهار خزانه حشر کنند و در عرصات قیامت حاضر گردانند، یکان یکان خزانه می‌گشایند و بر بنده عرض میدهند، از آن خزانه‌ای بگشایند پر بها و جمال، پر نور و ضیا، و آن آن ساعت است که بنده در خیرات و حسنات و طاعات بود. بنده چون حسن و نور و بهاء آن ببیند، چندان شادی و طرب و اهتزاز برو غالب شود که اگر آن را بر جمله دوزخیان قسمت کنند، در دهشت از شادی الم و درد آتش فراموش کنند. خزانه‌ای دیگر بگشایند، تاریک و مظلم پرتن و پر وحشت. و آن آن ساعت است که بنده در معصیت بود و حق آزرده ظلمت، و وحشت آن کردار در آید چندان فزع و هول و رنج و غم او را فرو گیرد که اگر بکلّ اهل بهشت قسمت کنند، نعیم بهشت بدیشان منغص شود.

خزانه‌ای دیگر بگشایند خالی، که درو نه طاعت بود که سبب شادی است و نه معصیت که موجب اندوهست و آن ساعتی که بنده درو خفته باشد، یا غافل یا بمباحات دنیا مشغول شده بنده بدان حسرت خورد و غبن عظیم بدو راه یابد. همچنین خزائن یک یک می‌گشایند و برو عرضه میکنند، از آن ساعت که درو طاعت کرده شاد میگردد و از آن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می‌شود و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن میخورد.

هان ای مسکین، غافل مباش که از تو غافل نیستند، و می‌دان که حقّ تعالی شاهد سرّ و رقیب دل تو است می‌بیند و میداند در هر حال که باشی. باری چنان باش که شایسته جلال نظر او باشی. مصطفی (ص) گفته: «اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک».

۷۹- سورة النازعات - مکیة

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) سوگند است بستارگان شتابان و هموار روان تا آن گه که در چشمه
مغرب فرو شوند.

وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) بستارگان که از مشرق در میگیرند و میروند تا بمغرب رسند.

وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) و بستارگان روان که در فلک در موج اشناو میکنند.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) و بستارگان که در رفتن بر یکدیگر پیشی می کنند.

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا (۵) بفرشتگان که بفرمان کارها میسازند و باز می اندازند.

یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) آن روز که بجنبند زمین جنبیدی.

تَتَّبِعُهَا الرّٰادِفَةُ (۷) و بر پی آن ایستند پسینه آمدنی.

قُلُوبٌ یُّومِئِدٍ وَاحِفَةً (۸) دلهای است آن روز ترسنده و لرزنده.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹) چشمهای ایشان فروشده خواری در آن پیدا، و فرو شکسته از بیم در
دیده نگران.

یَقُولُونَ میگویند: أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَةِ (۱۰) باش ما را با همان زندگانی خواهند برد
که نخست داشتیم.

أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً (۱۱) باش ما را در گور کنند، با زندگانی خواهند برد آن گه که
استخوان گردیم ریزیده.

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) چنین میگویند که: پس آن بازگشتی بس با زیان کاری
است و باید آمد.

فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) اکنون پس چنین است یک آواز است.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴) که ایشان را بآن آواز با هامون رستاخیز رانند.

هَلْ أَتَاكَ حَدِیْثُ مُوسَى (۱۵) آمد بتو و رسید قصه موسی بتو؟

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ أَنْ گه که خواند خداوند او او را بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بَآنِ وادی پاک کرده و بآفرین

طُوى (۱۶) نام او طوى.

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) شو به فرعون شو که او سر کشید نهمار.

فَقُلْ كَوَىٰ أَوْ رَا هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزْكَىٰ (۱۸) اوفتدت که پاک و هنری شوی، ؟

وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (۱۹) و راه نمایم ترا بالله تا بشناسی و او را بدانی و از او بترسی.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ (۲۰) باو نمود آن نشان مهین.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (۲۱) دروغ زن گرفت و سر کشید.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ (۲۲) پس آن گه برگشت بنهیب پیش باز.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ (۲۳) سپاه جادوان گرد کرد و آواز داد.

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ (۲۴) و گفت: منم خداوند برترین شما.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْيَرَةِ وَالْأُولَىٰ (۲۵) بگرفت الله او را بعقوبت سخن پسین و سخن پیشین.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ (۲۶) درین پندی و فرا پوشیده دیدنی است او را که صواب شناسد و ترسد.

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ شَمَا سَخَتْ تَرِيدَ وَ دَشَوَاتِرَ دَرِ عِلْمِ شَمَا بَرِ آفَرِيدِگَارِ ، دَرِ آفَرِينِشِ یَا آسْمَانِ؟ بِنَاهَا (۲۷) آفریدگار آن را برافراشت و بی ستون برداشت.

رَفَعَ سَمَكَهَا كَازِ آن بَالَا دَاد. فَسَوَّاهَا (۲۸) و آن را راست کرد و راغ.

وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ تَارِيكَ كَرَدِ شَبِ آن. وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) و بیرون آورد روز آن.

وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا (۳۰) و زمین را پس آن پهن باز کشید.

أَخْرَجَ مِنْهَا بَيْرُونَ آوَرَدَ از زَمِينِ مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا آبِ آن وَ گِيَازَارِ وَ چِرَاگَاهِ آن.

وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا (۳۲) و کوهها را بر زمین فرو گذاشت و زمین را بآن بر جای بداشت.

مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) نیکوداری شما را و چهارپایان شما را.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ (۳۴) آن روز که داهیه مهین بیفتند.

يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ (۳۵) آن روز که مردم را یاد آید هر چه در دنیا کرد.

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ (۳۶) و بهامون آرند دوزخ نگرنده را.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) اَمَا آن کس که سر کشید و ناپاکی کرد.
 وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۸) و این جهان را گزید و این را بجای آن دیگر بیسندید.
 فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) آتش او را جایگاه است و باز گشتن گاه.
 وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ أَمَّا او که از ایستادن گاه پیش خدای خویش بترسید وَ نَهَى
 النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) و خویشتن را از بایست نبایستی باز زد.
 فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) بهشت او را جایگاه است و باز گشتن گاه.
 يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ مَيِّرْسَدْتَرَا از رستاخیز. أَيَّانُ مُرْسَاهَا (۴۲) که کی است هنگام
 پیدا کرد آن و آوردن آن؟

فِيمَ آتَتْ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) تو در چهای از یاد آن و که ای تو بدانش هنگام آن؟
 إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (۴۴) باز گشت و سرانجام دانستن هنگام رستاخیز با خدای تو است.
 إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا (۴۵) تو ترساننده و آگاه کننده او ای که بآن گرویده است و از
 آن می ترسد.

كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا كَؤُوبِي ايشان آن روز که رستاخیز بینند و کار آن، لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ
 ضُحَاهَا (۴۶) در دنیا نبودند و درنگ نکردند مگر شبانگاهی.

النوبة الثانية

این سوره چهل و پنج آیت است. صد و سی و نه کلمه، هفتصد و پنجاه و سه حرف جمله
 مکی است، به مکه فرو آمده باتفاق مفسران. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی
 الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «النّازعات» لم یکن حبسه
 فی القبر الا کقدر الصلاة المكتوبة حتى یدخل الجنة.

قوله تعالى: وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا قال بعض المفسرين: انّ القسم واقع بربّ هذه المذكورات، و
 قيل: لا بل اقسام الله تعالى بذلك للتنبیه على موقع العبرة فيه، اذ القسم يدلّ على عظم شأن
 المقسم به و له جلّ جلاله ان ینهی عباده عن القسم بالمخلوقات، فانّ له ان یتعبّد عباده بما
 شاء و اختلفوا فی المراد بهذه الكلمات. فقال بعضهم: المراد باجمعا الملائكة لانهم ینزعون
 نفوس بنی آدم باغراق كما یغرق النّازع فی القوس فیبلغ بها غایة المدّ. و الغرق بدل من
 الاغراق. و قيل: معناه «وَ النَّازِعَاتِ» نفسا غرقت «غرقا». قال ابن مسعود: یرید انفس

الكفار ينزعها ملك الموت من اجسادهم من تحت كل شعرة و من تحت الاظافر و اصول القدمين، ثم يفرقها في جسده بعد ما ينزعها حتى اذا كادت تخرج ردها في جسده، فهذا عمله في الكفار.

و قال سعيد بن جبير: نزع ارواحهم ثم غرقت ثم حرقت ثم قذف بها في النار. و قيل: يرى الكافر نفسه في وقت النزع كأنها تغرق. و قال مقاتل: ملك الموت و اعوانه ينزعون روح الكافر كما ينزع السفود الكثير الشعب من الصوف المبتل، فتخرج نفسه كالغريق في الماء.

و النَّاشِطَاتِ نَشْطًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْشِطُونَ نَفُوسَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَفْقٍ وَ سَهُولَةٍ مُشْتَقٌّ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ نَشِطَ الدَّلْوُ إِذَا أُخْرِجَتْهَا مِنَ الْبَثْرِ، وَ قِيلَ: مُشْتَقٌّ مِنَ الْإِنْشَوِطَةِ وَ هِيَ الْعُقْدَةُ يَمُدُّ أَحَدٌ طَرْفِهَا فَتَنْحَلُّ خِلَافَ الْمَبْرَمِ، يَعْنِي: الْمَلَائِكَةُ تَنْشِطُ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ أَيْ تَحُلُّ حَلًّا رَفِيقًا فَتَقْبِضُهَا كَمَا يَنْشِطُ الْعُقَالُ مِنْ يَدِ الْبَعِيرِ إِذَا حُلَّ عَنْهَا وَ هَذَا يَقْتَضِي الْمُنْشِطَاتِ. وَ حَمَلَهَا بَعْضُهُمْ عَلَى نَشْطٍ، أَيْ بَادَرَ إِلَى الشَّيْءِ فَرِحًا بِهِ.

و هذا يقتضى و النَّاشِطَاتِ نَشْطًا يَعْنِي: نَفْسَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ تَنْشِطُ لِلخُرُوجِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا عَرَضَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، فَيَرَى فِيهَا أَشْبَاهًا مِنْ أَهْلِ وَ أَزْوَاجِهِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَهَمُّ يَدْعُوهُ إِلَيْهَا فَنَفْسُهُ إِلَيْهِمْ، نَشْطَةٌ أَنْ تَخْرُجَ فَتَأْتِيهِمْ. وَ السَّابِقَاتِ سَبْحًا هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَقْبِضُونَ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ كَالَّذِي يَسْبِغُ فِي الْمَاءِ فَاحْيَانًا يَنْفَسُ وَ أَحْيَانًا يَرْتَفِعُ يَسْلُونَهَا سَلًا رَفِيقًا: ثُمَّ يَدْعُونَهَا حَتَّى تَسْتَرِيحَ كَالسَّابِغِ بِالشَّيْءِ فِي الْمَاءِ يَرْفِقُ بِهِ وَ قِيلَ: هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْزِلُونَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مُسْرِعِينَ كَمَا يُقَالُ لِلْفَرَسِ الْجَوَادِ: سَابِغٌ إِذَا اسْرَعَ فِي جَرِيهِ.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا هِيَ الْمَلَائِكَةُ تَسْبِقُ بِأَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ: تَسْبِقُ إِلَى مَا أَمَرَهُ اللَّهُ.

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا هِيَ الْمَلَائِكَةُ: جِبْرَائِيلُ عَلَى الْوَحْيِ وَ الْعَذَابِ، وَ مِيكَائِيلُ عَلَى الْمَطَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الْأَرْزَاقِ، وَ إِسْرَافِيلُ عَلَى الصَّوْرِ وَ اللَّوْحِ وَ حَمَلِ رُكْنٍ مِنَ أَرْكَانِ الْعَرْشِ، وَ مَلِكُ الْمَوْتِ عَلَى قَبْضِ الْأَرْوَاحِ. وَ عَطْفٌ فَالسَّابِقَاتِ فَالْمُدْبِرَاتِ بِإِلْفَاءٍ لَمَّا فِيهِمَا مِنْ مَعْنَى التَّعْقِيبِ، أَيْ تَسْبِغٌ فَتَسْبِقُ فَتُدْبِرُ وَ حَمَلُ هَذِهِ الْمَذْكُورَاتِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ قَوْلُ عَلِيِّ وَ ابْنِ

عباس و ابن مسعود. و قال الحسن و قتادة: المراد بها النجوم. وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا هِيَ النُّجُومُ
تنزع من مشارقها حتى تغرق في مغاريها في عين حمئة.
وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا هِيَ النُّجُومُ السَّيَّارَةُ تَنْشِطُ مِنْ أَفْقٍ إِلَى أَفْقٍ أَيْ تَذْهَبُ يُقَالُ حِمَارٌ نَاشِطٌ
ينشط من بلد الى بلد. و يقال للبقر الوحش نواشط لأنها تذهب من موضع الى موضع.
وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا هِيَ النُّجُومُ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا هِيَ النُّجُومُ تَسْبِقُ بَعْضُهَا فِي الطَّلُوعِ وَ الْغُرُوبِ وَ أَمَّا فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا
فهم الملائكة على ما بيّناه لا غير، هذه اقسام محذوفة الموضع، و لكن دلّ ما بعدها أنّها
على تثبيت قيام السّاعة. قال الزجاج: جواب القسم فيه مضمّر. تقديره لتبعثن يدلّ عليه قوله
بعده: أ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً. و قيل: جواب القسم. قوله: إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى.
يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ تَرْجَفُ الْأَرْضُ فَتَلْفِظُ مِنْ فِيهَا ثُمَّ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ فَتَدْعِي كُلَّ
أُمَّةٍ إِلَى كِتَابِهَا وَ تَنَادِي كُلَّ نَفْسٍ بِاسْمِهَا فَتَسَاقُ إِلَى حِسَابِهَا. و قيل: «الرَّاجِفَةُ» النَّفْخَةُ
الأولى التي تموت لها الخلائق.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ أَيْ النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ الَّتِي تَبَعَتْ عِنْدَهَا الْخَلَائِقُ وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ سَنَةً. و قال قتادة.
هما صيحتان فالأولى تميّت كلّ شيء، و الأخرى تحيي كلّ شيء باذن الله عزّ و جلّ. و
قال مجاهد: ترجف الرّاجفة تنزل الأرض و الجبال.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ حَتَّى تَنْشَقَّ السَّمَاءَ وَ تَحْمِلُ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ «فَدَكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً» وَ قَالَ
عطاء: «الرَّاجِفَةُ»: الْقِيَامَةُ وَ «الرَّادِفَةُ»: الْبَعْثُ، وَ الرَّاجِفَةُ الصَّوْتُ وَ الْحَرَكَةُ السَّرِيعَةُ الشَّدِيدَةُ.
و فى الخبر عن ابى بن كعب قال: كان رسول الله (ص) اذا ذهب ربيع الليل، قام و قال: «يَا
أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ، اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتِ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ. جَاءَتِ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ،
جَاءَتِ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ».

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ نَكَرَ الْقُلُوبِ، وَ الْمُرَادُ بِهَا قُلُوبَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ.
و معنى واجفة اى قلقمة مضطربة خائفة جدًا، الوجيف و الرّجيف خفقان القلب، يقال: وجف
القلب يجف و جفا و وجيفا و وجوفا و وجفانا. و قال السدى: زائلة عن اماكنها كقوله: إِذِ
الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ذَلِيلَةٌ، كقوله: خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِّ، وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ: «خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ» وَ

الهاء راجعة الى الانفس التى فيها القلوب.

يَقُولُونَ اى هؤلاء يقولون و هم قريش اَ اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ اَ اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً
يعنى: اذا قيل لمنكرى البعث: انكم مبعوثون من بعد الموت يَقُولُونَ اَ اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي
الْحَافِرَةِ اَ اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً اى الى اَوَّلِ الْحَالِ و ابتداء الامر فنصير احياء بعد الموت كما
كُنَّا قَبْلَ مَمَاتِنَا تَقُولُ الْعَرَبُ: رَجَعَ فُلَانٌ فِي حَافِرَتِهِ، اى رجع الى حيث جاء و الحافرة
عندهم اسم لابتداء الشئ و اَوَّلِ الشئ.

و قيل: الحافرة الارض التى حفرت فيها قبورهم فتكون بمعنى المحفورة كما دافق اى
مدفوق، و عيشة راضية اى مرضية معناه: ائنا لمرودون الى الحياة بعد ما بلينا فى القبور. و
قيل «الْحَافِرَةُ» وجه الارض اى انا نرد الى وجه الارض قالوه استبعادا لها و سمي وجه
الارض حافرة لانهما مستقر الحوافر.

اَ اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً قَرَأَ نَافِعٌ و ابن عامر و الكسائي و يعقوب: ائنا بالاستفهام، اذا على
الخبر بضده ابو جعفر و الباقون بالاستفهام فيهما جميعا. و قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر:
«عظاما ناخرة» و قرأ الآخرون «نخرة» و هما لغتان مثل الطمع و الطامع و الحذر و الحاذر
و معنا هما البالية و قيل: بينهما فرق فالنخرة البالية و الناخرة الجوفاء. يقول العرب: نخر
نخيرا بالفتح اذا صوت و نخر بالكسر اذا بلى.

«قَالُوا» يعنى المنكرين تِلْكَ اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ يعنى لئن رددنا الى اَوَّلِ الامر بعد كوننا عظاما
نخرة فهى كرة خاسرة فيها و عليها، قالوها طنزا و استنكارا للبعث و الكرة الرجعة اى رجعة
ذات خسران كما يقال تجارة رائحة اى ذات ريح ثم اخبر تعالى عن سهولة البعث عليه
فقال: فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ اى صيحة واحدة و هى الرادفة: يعنى: النَّفْخَةُ الثَّانِيَةَ. فَاِذَا هُمْ
بِالسَّاهِرَةِ اى على وجه الارض و هى ارض المحشر: اى: صاروا على وجه الارض بعد ما
كانوا فى جوفها. قال سفيان: هى ارض الشام، و قال ابن عباس: انها ارض من فضة بيضاء
لم يعص الله سبحانه عليها قط خلقها يومئذ و ذلك قوله: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ». و
قيل: هى ارض مكة و قيل: هى اسم من اسماء جهنم. و قيل: سميت «ساهرة» لانهم اذا
اتوها سهروا سهرا لا ينامون بعدها قط فنسب السهر الى الارض اى لا نوم عليها لانهم
يسهرون عليها كما يقال ليل نائم. قوله تعالى: هَلْ اُتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى قال الحسن: اعلام

من الله سبحانه لرسوله (ص) حديث موسى كقول الرجل لصاحبه هل بلغك ما لقي اهل البلد و هو يعلم انه لم يبلغه و انما قال ذلك ليخيره به .
إذ ناداه رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ الْمُبَارَكِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ طُوى مرفوعة الطاء و مكسورتها منوثة و غير منوثة، اسم ذلك الوادى و قيل: معنى طوى مرتين، اى قدس ذلك الوادى مرتين بتكليم الله عز و جل موسى (ع) و قيل: طوى معدول عن طاو فلذلك منع الصِّرف و ذلك لانه مرَّ به موسى (ع) ليلا فطواه. قرأ عاصم و حمزة و الكسائي: طوى بالتَّوِينِ و الباقون بغير تنوين.

أذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى عِلا و تكبَّر و تجاوز الحدَّ فى الكفر و الفساد.
فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى قرأ نافع و ابن كثير و يعقوب: «تَزَكَّى» بتشديد الزاى اى تتزكى و تتطهر من الشَّرِك. و قرأ الآخرون بالتَّخْفِيفِ اى تسلم و تصلح. قال ابن عباس: معناه: تشهد ان لا اله الا الله. و قيل: التَزَكَّى طلب الزَّكَاة و الزَّكَاة النَّمُو فى الخير. و قيل هل لك ميل و حاجة الى ان تصير زاكيا طاهرا عن العيب و الدَّنَس بترك العصيان و الرجوع الى الله.

وَ أَهْدَيْكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى اى ادعوك الى عبادة ربك و توحيدة فتخشى عقابه.
فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى يعنى: فذهب و دعاه الى التَّوْحِيدِ فطالبه بالحجَّة فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى و هى العصا و قيل: البد البيضاء و قيل: جميع الآيات التى بعث بها و يحتمل ان فاعل «فَأَرَاهُ» هو الله لانقطاع الكلام الاول.

«فَكَذَّبَ» فرعون موسى «وَعَصَى» الله و لم يطعه.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى اى تولى و اعرض عن الايمان «يَسْعَى» اى يعمل بالفساد فى الارض.
«فَحَشَرَ» اى جمع قومه و جنوده. و قيل: حشر السَّحرة يوم الزينة «فَنَادَى» لَمَّا اجتمعوا بصوت رفيع انا ربُّكُمْ الأَعْلَى فلا ربَّ فوقى. و قيل: اراد ان الاصنام ارباب و انا ربها و ربكم. قال: هذه الكلمة يوم حشر السَّحرة بعد ما قال ما علمت لكم من آله غيرى باربعين سنة. فقيل لموسى: اَنْتَ اَنْتَ «الأعلى».

فَأَخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الآخِرَةِ وَ الأُولَى يعنى: نكال الكلمة الاولى و الكلمة الأخرى، فالاولى قوله: «مَا عَلِمْتُكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِى» و الأخرى قوله: اَنَا رَبُّكُمْ الأَعْلَى. و قال الحسن و

قتادة: عاقبه الله فجعله نكال الآخرة و الأولى فى الدنيا و الآخرة.

فى الدنيا بالغرق و فى الآخرة بالنار.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأَنِّ فِي أَهْلَانَا فِرْعَوْنَ لِعِظَةِ «لِمَنْ يَخْشَى» اللّهُ سُبْحَانَهُ وَ يَخَافُ أَنْ يُجَلِّبَهُ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ لَوْ عَصَى. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْكَلَامِ عَلَى مُنْكَرِ الْبَعْثِ فَقَالَ: «أَنْتُمْ» اسْتَفْهَامٌ عَلَى جِهَةِ التَّوْبِيخِ وَ التَّقْرِيعِ «أَنْتُمْ» أَيُّهَا الْمُنْكَرُونَ الْبَعْثُ أَصْعَبُ أَنْ تَخْلُقُوا فِي تَقْدِيرِكُمْ «أُمِّ السَّمَاءِ» بِعَظْمَتِهَا وَ كَثْرَةِ أَجْزَائِهَا فَمَنْ قَدَرَ عَلَى خَلْقِهَا قَدَرَ عَلَى إِعَادَتِكُمْ وَ انشَاءِكُمْ وَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ثُمَّ ابْتَدَأَ فِي وَصْفِ السَّمَاءِ فَقَالَ: «بِنَاهَا».

«رَفَعَ سَمَكَهَا» أَي سَفَفَهَا «فَسَوَّاهَا» جَعَلَهَا مُسْتَوِيَةً وَ أَجْزَاءَهَا مُتَلَائِمَةً لَا شَقُوقَ فِيهَا وَ لَا فَطُورَ.

«وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا» أَي أَظْلَمَ لَيْلَهَا، وَ الْغَطْشُ: الظُّلْمَةُ، وَ الْإِغْطَاشُ: الَّذِي لَا يُبْصِرُ «وَ أُخْرِجَ ضُحَاهَا» أَي نَهَارَهَا وَ ضَوْهَا بِأَخْرَاجِ الشَّمْسِ عَنْ مَغْيِبِهَا وَ إِضَافِهَا إِلَى السَّمَاءِ لِأَنَّ الظُّلْمَةَ وَ النُّورَ كِلَاهُمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَي بَسَطَهَا وَ الدَّحْوُ البَسْطُ دَحَا وَ طَحَا وَاحِدًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: خَلَقَ الْأَرْضَ بِأَقْوَاتِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَدْحُوهَا قَبْلَ السَّمَاءِ «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ.

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ عَمْرٍو: خَلَقَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ وَ وَضَعَهَا عَلَى الْمَاءِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِالْفِي عَامٍ ثُمَّ دَحَيْتِ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِ الْبَيْتِ. وَ قِيلَ دَحُوهَا: مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: وَ الْأَرْضُ مَعَ ذَلِكَ دَحَاهَا كَقَوْلِهِ: «عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْبٌ» أَي مَعَ ذَلِكَ. وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى دَحِيَ الْأَرْضَ نَزَلَ بِبَطْنِ وَجِّ فَدَحِيهَا وَ دَحِيهَا أَنْ أَجْرَى فِيهَا الْإِنهَارَ وَ خَلَقَ فِيهَا الْأَشْجَارَ وَ أَرَسَى فِيهَا الْجِبَالَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَاءُهَا وَ مَرَعَاهَا وَ الْجِبَالُ أَرْسَاهَا ثُمَّ صَعِدَ مِنَ الصَّخْرَةِ. قَوْلُهُ: أُخْرِجَ مِنْهَا مَاءُهَا وَ مَرَعَاهَا هَذَا مِنْ جَوَامِعِ الْكَلِمِ فِي غَايَةِ الْحَسَنِ فَإِنَّ كُلَّ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ وَ يَنْتَفِعُ بِهِ الْعِبَادُ مِنْ مَاءِ الْأَرْضِ وَ مَرَعِيهَا حَتَّى الْمَلْحَ وَ النَّارَ، فَإِنَّ الْمَلْحَ مِنَ الْمَاءِ وَ النَّارُ مِنَ الْعُودِ. وَ قِيلَ: جَمِيعُ الْمَايَعَاتِ تَحْتِ قَوْلِهِ: «مَاءُهَا» وَ جَمِيعُ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْحَيَوَانَاتُ دَاخِلَةٌ تَحْتِ قَوْلِهِ «وَ مَرَعَاهَا» وَ قِيلَ: الْمَرَعَى يَعْمُ الْأَشْجَارَ وَ الثَّمَارَ وَ الزَّرْعَ وَ

انواع العشب، وقيل: هو موضع الرعى.

وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا اى اثبتها متاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ اى فعل جميع ذلك متاعاً لكم فيكون منصوباً على أنه مفعول له. قوله: فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى اى الصَّيْحَةُ الَّتِي تَطْمُّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ هِيَ الصَّيْحَةُ الَّتِي يَقَعُ عِنْدَهَا الْبَعْثُ وَ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ. قال الحسن و الزجاج: هِيَ النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ الَّتِي فِيهَا الْبَعْثُ وَ قَامَتِ الْقِيَامَةُ وَ سَمَّيْتُ الْقِيَامَةَ طَامَّةً، لِأَنَّهَا تَطْمُّ عَلَى كُلِّ هَائِلَةٍ مِنَ الْأُمُورِ فَتَعْلُو فَوْقَهَا وَ تَعْمُرُ مَا سِوَاهَا. وَ الطَّمُّ الْبَحْرُ لِأَنَّهُ يَغْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ وَ الطَّامَّةُ عِنْدَ الْعَرَبِ الدَّاهِيَةُ الَّتِي لَا تَسْتَطَاعُ وَ أَمَّا اخَذَتْ مِنْ قَوْلِهِمْ: طَمَّ الْفَرَسُ طَمِيمًا إِذَا اسْتَفْرَغَ جَهْدَهُ فِي الْجَرَى.

يَوْمٌ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى اى يذكره الله جميع ما عمله فى الدنيا من خير و شرّ فيتذكّر، و قيل: يذكره كتاب الحفظه.

وَ بُرِّزَتْ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى اى اظهرت للنّاطرين فرا و ها بعد ان كانوا يسمعون بها. قال مقاتل: يكشف عنها الغطاء فينظر اليها الخلق كلّهم.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى اى جاوز الحدّه فى كفره و آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فلم يسع الّا لها.

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى اى فمأويه الجحيم.

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ اى مقامه بين يدي ربّه يوم القيامة.

وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى اى زجرها عن مخالفة امر الله و عن المحارم الّتي تشتهيها. قال مقاتل: هو الرّجل يهمل بالمعصية فيذكر مقامه للحساب فيتركها.

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى اى فمصيره الجنّة. قيل: نزلت هذه الآية فى مصعب بن عمير هاجر و حضر بدرًا و معه راية النّبي (ص) و شهد احداً و وقى النّبي (ص) بنفسه حين افترق عنه النّاس حتّى نفذت السّماقص و هِيَ السّهام فى جوفه.

فَلَمَّا رَأَاهُ النَّبِيُّ (ص) متشحطاً بدمه قال: عند الله احتسبك، و قال لاصحابه: لقد رأيته بمكة و عليه بردان ما يعرف قيمتهما و انّ شراك نعليه من ذهب و قد آمن بالله و هاجر و دعاه حبّ الله الى ما ترون يعنى قتل، و لم يكن له كفن. و كان رسول الله (ص) اذا اهتديت اليه هديّة حبّها لمصعب بن عمير و هو الذى وجّهه يوم العقبة قبل الهجرة يعلمهم القرآن و هو اول من جمع الصلوات بالمدينة. و اما قوله تعالى: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ

الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى نَزَلَ فِي أَخِيهِ عَامِرِ بْنِ عَمِيرٍ قَتَلَهُ أَخُوهُ مَصْعَبُ يَوْمَ بَدْرٍ. قَوْلُهُ: يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاها سَأَلَ مُشْرِكُو مَكَّةَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَتَى تَكُونُ السَّاعَةُ؟ اسْتَهْزَاءُ! فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: أَيَّانَ مُرْسَاها أَي مَتَى ظَهْرُها وَ قِيَامُها؟

الارساء الاثبات رساء الشيء اذا ثبت والمرسى مصدر تأويله متى ايان ارسائها. فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِها مَتَّصِلٌ بِالسَّوْأْلِ وَ تَقْدِيرُهُ يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاها وَ يَقُولُونَ أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِها. ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ: إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاها وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ فِيمَ يَسْأَلُكَ الْمُشْرِكُونَ عَنْها وَ لَسْتَ تَدْرِي مَتَى قِيَامُها حَتَّى تَجِيبَهُمْ عَنْها أَي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّها تَقُومُ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ وَ يَرُودُ عَنْ يَعْقُوبَ: الْوَقْفَ عَلَى فِيمَ كَأَنَّهُ جَعَلَهَا مَتَّصِلَةً بِالسَّوْأْلِ. ثُمَّ ابْتَدَأَ فَقَالَ: «أَنْتَ مِنْ ذِكْرِها» أَي أَنْتَ مِنْ اشْرَاطِها، كَقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «بَعَثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ».

وَ قَرِئَ فِي الشَّوْاذِ وَ أَنَّهُ لَعَلِمَ السَّاعَةَ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى.

إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاها أَي مَنْتَهَى عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ كَقَوْلِهِ: «عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَخْشَاها أَي يَعْلَمُها فَيَخَافُ شِدَادِها كَقَوْلِهِ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَتُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَي قَدْرَ عَشِيَّةٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا «أَوْ ضُحَاهَا» تِلْكَ الْعَشِيَّةُ يَعْنِي فِي عِلْمِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ يَعْبَأِينَ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَعِيمِها فَيَنْسُونَ إِذَى الدُّنْيَا وَ مَحْنِها. فَيَقَالُ لَهُمْ: «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ؟» «فَيَقُولُونَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» وَ يَعْبَأِينَ أَهْلَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شِدَّتِها وَ عَظَمَ شَأْنِها فَيَنْسُونَ نَعِيمَ الدُّنْيَا وَ زِينَتِها. فَيَقَالُ لَهُمْ: «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ؟» «فَيَقُولُونَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» حَتَّى يَقُولَ قَائِلُهُمْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. يَقُولُونَ ذَلِكَ لِطَوْلِ لَبِثِهِمْ فِي الْقِيَامَةِ بِالإِضَافَةِ إِلَى تِلْكَ الْمُدَّةِ «فَيَقُولُونَ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» وَ الضَّحَى اسْمٌ لِمَا بَيْنَ اشْرَاقِ الشَّمْسِ إِلَى اسْتِواءِ النَّهَارِ ثُمَّ هِيَ عَشَى إِلَى الْغَدَاةِ.

النوية الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسْمٌ عَزِيزٌ لِرَبِّ عَزِيزٍ، سَمَاعُهُ يَحْتَاجُ إِلَى سَمْعٍ عَزِيزٍ وَ ذِكْرُهُ يَحْتَاجُ إِلَى وَقْتٍ عَزِيزٍ، وَ فَهْمُهُ يَحْتَاجُ إِلَى قَلْبٍ عَزِيزٍ.

سَمْعٌ بِسَمَاعِ الْإِغْيَارِ مَبْتَدَلٌ وَ قَلْبٌ بِالِاسْتِغْثَالِ بِالْإِغْيَارِ مُسْتَعْمَلٌ، مَتَى يَصْلِحُ لِسَمَاعِ هَذَا الْاسْمِ الْعَزِيزِ.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی است و صحبت او با دوستان بی بهاست، در قدر نهمان و در صنع آشکارا است، از ماندگی دور و از اوهام جداست. دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست، نه در صفت او چون، نه در حکم او چراست. در شنوایی و بینایی و دانایی یکتاست.

ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصلت حیران و شیداست. چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟ هر چه دادی نشان است و آئین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است و خلعت برجاست. نشانت بی قراری دل و غارت جان است، خلعت وصال در مشاهده جمال چه گویم که چونست؟

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد دانم که زمانه را زبون خواهی کرد!
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد یا ربّ چه جگراست که خون خواهی کرد

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا اَلِیٰ اٰخِرَهَا، اشارتست بصنایع قدرت و بدایع فطرت و لطائف حکمت در آفرینش خلیفت و جمله محلّ نظر عوام است و سبب راه بردن ایشان. عامّه خلق بدیده سرّ بصنایع و بدایع نگرند، آثار رحمت و قدرت بینند. از صنع دلیل گیرند بر وجود صانع، از اسباب روش درگیرند تا برسند بحضرت مسبّب و الیه الاشارة بقوله: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؟

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ»؟ «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا»؟ «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»! «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ»! «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ» الآية....

باز عارفان راه و صدیقان درگاه را حالی دیگر است و نظری دیگر، بدیده سرّ بصانع نگرند، اسرار عنایت بینند بدیده دل بمبدع انوار هدایت بینند.

بدیده جان بحق نگرند، رایت وجود بینند. بدیده شهود بمشهود نگرند، دوست را عیان بینند. ای مسکین تا کی در صنایع و بدایع نگری؟ یک بار در صانع و مبدع نگر تا عجایب لطایف بینی! از صنایع و بدایع آن بینی که از او خیزد، و از صانع و مبدع آن بینی که از او سزد. هر که نظاره گاه او جز شواهد صنایع نیست، او را در راه جوانمردان قدمی نیست و از این حدیث بمشام وی بویی رسیده نیست. بسیار بود که نه صنایع و نه بدایع، نه خلاق،

نه علائق، نه زمان و نه زمین، نه مکان و نه مکین، نه عرش و نه فرش، نه سما و نه سمک، نه فلک و نه ملک، نه ماه و نه ماهی، نه اعیان و نه آثار، نه عیان و نه اخبار. حق بود حاضر و حقیقت حاصل، قیوم پاینده بهیچ هست نمانده، بود و هست و خواهد بود، لم یزل و لا یزال، بی تغییر و انتقال، موصوف بوصف جلال و جمال. هر چه خلق است همه نابودنی و فانی و خالق جلّ جلاله بجلال عزّ خود بودنی و باقی. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبُّكَ». «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». باش ای جوانمرد تا این قبه اخضر فرو گشایند و این بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند، چهره ماه و خورشید سیاه کنند، سماک را بر سمک زنند تا این وعده نقد شود که: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ و این خبر عیان گردد که: قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. ای مسکین تغافل امروز تغابن فرداست. پیرایه‌ای پیش تو نهاده‌اند و سرمایه‌ای در دست تو داده. پیرایه نفس تو است و سرمایه نفس تو، نفس را در کار دار و نفس ضایع مگذار، این را عمارت کن و بدان تجارت کن، تا فردا ازین تجارت سودها بینی که نیکو گفته آن جوانمرد که این شعر گفت:

گر امروزم درین منزل ترا حالی زیان باشد	زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی
ور از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آیی	چو کیوان در میان خود را به هفتم آسمان بینی
و گر زین حضرت قدسی خرامان گردی از عزت	ز دار الملک ربانی جنبیتها روان بینی.

عبد الملک مروان خلیفه روزگار بود و بو حازم امام زاهد وقت بود. از وی پرسید که: یا حازم فردا حال و کار ما چون خواهد بود؟ گفت: اگر قرآن میخوانی، قرآن ترا جواب میگوید. گفت: کجا میگوید؟ گفت: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى بدانکه در دنیا هر نفسی را آتشی است که آن را آتش شهوت گویند، و در عقبی آتشی است که آن را آتش عقوبت گویند. هر که امروز بآتش شهوت سوخته گردد، فردا بآتش عقوبت رسد لا محاله، و هر که امروز بآب ریاضت و مجاهدت آتش شهوت را بنشانند، فردا بآب رحمت و نور معرفت آتش عقوبت را بنشانند تا بغایتی که از نور معرفت مؤمن بفریاد آید گوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک لهبی». همچنین در دنیا در دل هر مؤمن بهستی است

که آن را بهشت عرفان گویند و در عقبی بهشتی است که آن را بهشت رضوان گویند. هر که امروز در دنیا بهشت عرفان بطاعت و عبادت و جهد و عبودیت آراسته دارد، فردا به بهشت رضوان رسد. اینست که ربّ العالمین گفت: فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ بِنْدَةِ الْمُؤْمِنِ فِيهَا مَنَازِلٌ بِرَفْعَتِهَا وَأَنَّ مَسَاكِنَ بِلِسَانِ مَنَازِلِهَا وَتَحْتَهَا تَحْتِهَا تَكِيهٌ زِدَةٌ، تاجِ مَرْصَعِ بَجَوَاهِرِ عَنَانِهَا بِرِيسَالِهَا، غُلْمَانٌ مَخْلُودُونَ وَلِدَانٌ چُونِ دَرِّ مَكْنُونِ سَمَاطِينِ بِرِ كَشْبِهَا، سَاقِيَانٌ بِجَامِ رَحِيْقِهَا وَتَسْنِيمِهَا وَمَاءٌ مَعِينٌ وَشَبِيرٌ وَمِيٌّ وَانْكَبِيبٌ بِرِيسَالِهَا وَبِإِنْشَاءِهَا وَوَعْدِهَا كَرَامَتِهَا وَعَيْنِ لَطَافَتِهَا تَقْدِيسِهَا كَقَوْلِهِ: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَىٰ قَلْبِ بَشَرٍ»

اجماع علماء سلف است و اتفاق اهل سنت که بهشت و دوزخ هر دو محدث‌اند ازلی نه، هر دو امروز آفریده‌اند فانی نه، بهشت با هر چه در وی است از حور و عین و دوزخ با هر چه در وی است از حیّات و عقارب، باقی‌اند همیشه. فنا را بایشان راه نه. ربّ العالمین که آن را آفرید، بقا را آفرید نه فنا را. که این همه ثواب و عقاب‌اند و حقّ جلّ جلاله ثواب و عقاب اعمال بندگان باطل نکند و آنچه عین ثواب و عقاب بود فانی نشود بخلاف مالک و زبانیه و رضوان که بر ایشان مرگ روا است زیرا که نه عین ثواب و عقاب‌اند، بلکه رساننده ثواب و عقاب‌اند بحکم فرمان و الله اعلم.

۸۰- سورة عبس - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) روی ترش کرد و روی برگردانید.
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) که آن نابینا بوی آمد.

وَمَا يُدْرِيكَ وَ چه دانی تو و چه چیز ترا دانا کرد؟ لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳) مگر که این نابینا هنری آید و پاک و حق پذیر.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) و بپذیرد تا پند او را سود دارد.

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) اَمَا آن کس که خود را از الله بی نیاز دید و فرود از او معبود پرستید.
فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) تو خویشتن فرامی او دهی و همه می او گردی و روی سوی او کنی.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي (۷) و چه آید بر تو، نیست باکی بر تو که پاک نگردد از شرک و هنری نگردد باسلام.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) و اَمَا آن کس که آمد بتو به نهیب و شتاب.

وَهُوَ يَخْشَى (۹) و او میترسد

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) تو خویشتن را از وی مشغول سازی و ناپرداخته باو «کَلَّا» نشاید و نپسندم إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) این سخن پندی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) هر که خواهد آن را یاد کند و یاد دارد.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) در کراسه‌های گرامی کرده و نیکو داشته.

مَرْفُوعَةٍ قَدْرٍ أَنْ بَرَّدَا مَطْهَرَةً (۱۴) از دروغ و باطل پاک داشته.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بَدَسْتِهَايَ نُوَسِّنْدُكَانَ وَ خوانندگان.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۵) گرامیان نیکان و پاکان.

قَتَلَ الْإِنْسَانَ كَسْتَهُ بَادٍ أَيْنَ آدَمِي وَ نفریده ما أَكْفَرَهُ (۱۶) چون ناسپاس است او و ناگرویده.

مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۷) از چه چیز آفریده آفریدگار او را؟

مِنْ نُطْفَةٍ (۱۸) از یک آب پشت آفرید او را. خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) اندازه نهاد او را که آب

چند روز بود و خون چند روز بود و گوشت چند روز بود و کی بزیاید!
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) آن گه زادن او آسان کرد و کردار او درین جهان در دست او داد و آن کردار را آسان کرد و ساخته و بسر برنده.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) آن گه بمیرانید او را و در گور کرد او را.
ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) پس آن گه که خواهد برانگیزاند او را و زنده بیای کند.
«كَلَّا» آگاه باشید لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) براستی که مردم هرگز بنگزارد آنچه او را فرمودند چنانک سزد و شاید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) گوی آدمی را تا در نگرَد در خورش خویش.
أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ما فرو ریختیم آب باران فرو ریختنی.
ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) آن گه پس زمین شکافتیم شکافتنی.
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) رویانیدیم در آن بآن آبدانهای آرد.
وَ عِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) و انگور و سبزیها.

وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) و درختهای زیتون و خرما.
وَ حَدَائِقَ عُلبًا (۳۰) و بوستانهای بزرگ و درختهای ستبر.
وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) و میوهها و گیازار.
مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنعَامِكُمْ (۳۲) داشت شما و داشت ستوران شما.
فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَابَةُ (۳۳) آن گه که آن بانگ آید که همه گوشها آن بانگ را از همه آوازاها کر گردد.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنَ الرَّءِيفِ (۳۴) از برادر خویش.
وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) و از مادر و پدر خویش.
وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) و از جفت خویش و پسران خویش.
لِكُلِّ أُمَّرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُغْنِيهِ (۳۷) هر مردی را ازیشان آن روزگاریست بسنده.
وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) رویهاست آن روز نازان و روشن و خندان و شادان.

وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلْبَةٌ (۴۰) و رویهای است آن روز گرد آلود.

تَرَهَّقُهَا قَتْرَةً (٤١) تاریکی خاک و سیاہی بر آن نشستہ.
أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ (٤٢) ایشانند آن ناگرویدگان بد کردان.

النوبة الثانية

این سوره مکی است. جمله به مکہ فرو آمدہ باجماع مفسران. چهل و دو آیت است بعد کوفیان، صد و سی و سه کلمہ، پانصد و سی و سه حرف، و درین سوره یک آیت منسوخ است. قوله: كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ هَذَا مُحْكَمٌ. ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ هَذَا مَنْسُوخٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

روی ابو امامة عن ابی قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة عبس و تولى جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر».

قوله: عَبَسَ وَ تَوَلَّى نزلت فی ابن امّ مكتوم مؤدّن رسول الله (ص) و هو عبد الله ابن عمر و بن الاصمّ من بنی عامر بن هلال. و قيل: عبد الله بن شريح بن مالك ابن ربيعة الفهريّ من بنی عامر بن لؤي و امه امّ مكتوم مخزوميّة اسمها عاتكة كان اعمى و كان رسول الله (ص) يوما جالسا و عنده اميّة بن خلف و كان رئيسا من قريش و رسول الله يكلمه و يأمل ان يسلم و قيل: كان رسول الله (ص) يناجى جماعة من اشراف قريش يدعوهم الى الله و يرجو اسلامهم فجاء ابن امّ مكتوم و ما معه قائد ينكبّ و يعثر و يتلمّس رسول الله (ص) بيديه و قيل: كان ينادى رسول الله و يكرّر النداء و يقول: يا محمد يا محمد! اقرني علمني ممّا علمك الله و لا يدري ان رسول الله (ص) مشغول فكره ذلك. رسول الله (ص) و قال في نفسه يقول هؤلاء الصناديد انما اتباعه العميان و السقطة و الفقراء. فعبس رسول الله (ص) و اعرض عنه و اقبل على الذين يكلمهم فرجع عبد الله محزونا خائفا ان يكون عبوسه و اعراضه عنه انما هو لشيء انكره الله منه. فعاتب الله عزّ و جلّ نبيّه و انكر عليه فعله و انزل فيه: عَبَسَ وَ تَوَلَّى فوضع رسول الله (ص) يديه عليه و هو يقرأ عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

فكان رسول الله (ص) بعد ذلك يكرمه و يتعهده و يتفقّد معاشه و كلّما دخل عليه يبسط له رداءه و يقول: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربّي» و يقول له: «هل لك من حاجة؟» و كان يستخلفه على المدينة اذا خرج غازيا.

قال انس بن مالك: فرأيته يوم القادسية عليه درع و معه راية سوداء و مات بالمدينة كرم الله وجهه. قال الاصم: بقى النبي (ص) حزينا ينتظر ما يحكم الله عليه فيما عاتبه، فلما نزل «كلًا» سرى عنه لان معناه: لا تفعل ذلك بعد هذا. و قال ابن زيد كان يقال: لو كنتم رسول الله (ص) شيئا من الوحي، لكنتم هذا! قوله: «عَبَسَ» اى كلعج و قطب وجهه تکرها «و تَوَلَّى» اعرض عنه و اقبل على غيره.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى اى لان جاء الاعمى، و فى قوله: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» لطف حيث لم يواجهه بما فيه ذكر المعاتبة بل قاله على سبيل الاخبار تعظيما لحرمة ثم لما انقضى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال: وَ مَا يُدْرِيكَ اى أَنْك لا تدرى لعل هذا الذى اعرضت عنه اكرم عند الله لانه «يَزَكِّي» اى يطلب ان يكون زاكيا بالعمل الصالح و بما يتعلمه منك و قيل:

«يَزَكِّي» اى يتركى فادغمت التاء فى الزاء و التزكى التطهر من الذنوب.

أَوْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرُ اى يتعظ فتففعه الموعظة: قرأ عاصم «فَتَنْفَعُهُ» بنصب العين على جواب لعل بالفاء و قراءة العامة برفع العين نسقا على قوله: يَذْكُرُ و عطف بأو لأن التزكى اعلى درجة من التذكر و التذكر دونه، فكأنه اراد مرتبة دون مرتبة. و قيل: «او» هاهنا بمعنى الواو، يعنى: و يَذْكُرُ فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرُ و قيل: تَذَكَّرَ طلب الذكر بالفكر و الانسان مهما تفكر فى شىء فاتعظ به اعتبارا بما حل بغيره نفعه ذلك و قد نص الله تعالى على ذلك فى غير موضع من كتابه.

فَقَالَ تَعَالَى: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ: وَ مَا يَنْذِكُرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ.

قوله: أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى اى استغنى عن الله فى نفسه بمتابعة الشيطان و المستغنى عن الله من لم ينزل عليه حوائجه بتوحيده آياه وحده و من هذا قوله عز و جل فَأَبْتَعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ قيل: استغنى، اى كثر ماله و عنى به امية بن خلف و المذكورين من قريش. و قال ابن عباس: استغنى عن الله و عن الايمان بماله من المال.

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى اى تتعرض له و تقبل عليه و تصغى الى كلامه و التصدى التعرض للشىء على حرص كتعرض الصديان للماء. و اصل الكلمة تصدى فحذفت احدى التاءين تخفيفا و قد تدغم التاء فى الصاد فيقرأ تصدى بتشديد الصاد و هو قراءة اهل الحجاز.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ مَا هَاهُنَا بِمَعْنَى النَّفْيِ، أَي وَ مَا عَلَيْكَ شَيْءٌ أَنْ لَا يَشْهَدَ هَذَا الْكَافِرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَّكَ لَا تَتَوَخَّضُ بِأَنَّهُ لَا يَتَزَكَّى، أَمَّا عَلَيْكَ تَبْلِيغُ الرِّسَالَةِ فَإِذَا تَرَكَ هُوَ الْإِيمَانُ فَلَا عَتَبَ عَلَيْكَ فِيهِ.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى لَطَلِبَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانَ يَعْنِي ابْنَ أَمِّ مَكْتُومٍ.
وَهُوَ يَخْشَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى أَي تَعْرَضُ وَتَتَغَافَلُ وَتَتَشَاغَلُ بغيره «كَلًّا» رَدَعَ وَزَجَرَ، أَي لَا تَفْعَلْ مِثْلَهَا بَعْدَهَا فَإِنَّهُ غَيْرُ مَرْضِيٍّ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا فَعَلْتَ مِنْ إِقْبَالِكَ عَلَى الْغِنَى الْكَافِرِ وَ اعْرَاضِكَ عَنِ الْفَقِيرِ الْمُؤْمِنِ وَ قِيلَ: «كَلًّا» بِمَعْنَى حَقًّا، وَ قِيلَ: بِمَعْنَى الْإِلَا وَ يَكُونُ الْكَلَامُ مُسْتَأْنَفًا وَ الْمَعْنَى الْإِنِّهَا تَذَكِّرُ أَي هَذِهِ السُّورَةُ وَ هَذِهِ الْآيَاتُ مَوْعِظَةٌ وَ تَذَكِيرٌ لِلْخَلْقِ.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ تَأْوِيلُهُ. فَمَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَذْكُرَهُ ذَكَرَهُ، أَي فَهَمَهُ وَ أَعْطَى بِهِ وَ مَنْ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَذْكُرَهُ لَمْ يَذْكُرْهُ، شَاءَ لِابْنِ أَمِّ مَكْتُومٍ ذَلِكَ فَذَكَرَهُ، وَ شَاءَ لِلْكَافِرِ الَّذِي نَاجِيَتُهُ أَنْ لَا يَذْكُرَهُ فَلَمْ يَذْكُرْهُ: وَ لَمْ يَتَّعِظْ بِهِ أَي بِذَلِكَ جَرَى الْقَضَاءُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ قِيلَ: هُوَ كَقَوْلِهِ: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» وَ كَقَوْلِهِ: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا». وَ قَالَ: «ذَكَرَهُ» وَ لَمْ يَقُلْ «ذَكَرَهَا» لِأَنَّهُ ارَادَ بِهِ الْوَعْظَ وَ الْقُرْآنَ ثُمَّ أَخْبَرَ عَنِ عَظْمِ مَحَلِّ الْقُرْآنِ عِنْدَهُ.

فَقَالَ: فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ يَعْنِي مُصَاحِفِ الْقُرْآنِ الْمَكْرَمَةِ الْمَعْظَمَةِ.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَّةٍ قَالَ وَهَبُ بْنُ مَنْبَهٍ: هُمُ الْمُسْلِمُونَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (ص) وَ قِيلَ: فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ يَعْنِي فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ عِنْدَهُ قَدْ شَرَّفَهُ وَ كَرَّمَهُ وَ اعْجَزَ الْخَلْقَ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهِ. وَ الصَّحُفُ جَمْعُ صَحِيفَةٍ وَ كُلُّ مَكْتُوبٍ عِنْدَ الْعَرَبِ صَحِيفَةٌ وَ قِيلَ: فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ هِيَ النَّسْخُ مِنَ الْقُرْآنِ الَّتِي فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ فِي اللَّوْحِ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ.

مَرْفُوعَةٌ يَعْنِي: فِي الْقَدْرِ وَ الرَّتَبَةِ وَ تَعْظِيمِ الْمَنْزِلَةِ وَ الْمَحَلِّ «مُطَهَّرَةٌ» لَا يَمَسُّهَا إِلَّا طَاهِرٌ وَ قِيلَ: «مُطَهَّرَةٌ» عَنْ أَنْ يَنَالَهَا أَيْدِي الْكُفَّارِ. وَ قِيلَ: «مُطَهَّرَةٌ» لَا يَكُونُ فِيهَا مَا لَيْسَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ، مُطَهَّرَةٌ مِنَ التَّنَاقُضِ وَ الْكُذْبِ وَ آفَاتِ الْكَلَامِ.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» أَي كَتَبَتْهُ وَ هُمُ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ، وَ أَحَدُهُمْ سَافِرٌ. يُقَالُ: سَفَرْتُ أَي كَتَبْتُ وَ مِنْهُ قِيلَ: لِلْكِتَابِ سَفَرٌ وَ جَمَعَهُ اسْفَارٌ. وَ قِيلَ: هُمُ الرُّسُلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ أَحَدُهُمْ

سفير و هو الرسول. و الرّسل سفراء الله بينه و بين خلقه.
«كِرَامٌ بَرَزَةٌ» اى كرام عند الله مطيعين. و قيل: السّفرة من الملائكة هم الذين يكتبون، و البررة الذين لا يكتبون و البررة جمع بارّ كفاجر و فجرة.
«قُتِلَ الْإِنْسَانُ» اى لعن و عذب «ما أَكْفَرَهُ» اى ما اشدّ كفره بالله مع كثرة احسانه اليه و اياديه عنده على طريق التعجّب. قال الزجاج: معناه: اعجبوا انتم من كفره و قيل: «ما أَكْفَرَهُ» معناه اى شىء حمله على الكفر و قد بين الله له دلائل وحدانيته ثم ذكر تلك الدلائل فقال: مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ اسْتَفْهَامٌ يَرَادُ بِهِ التَّقْرِيرُ. قال مقاتل: نزلت فى عتبة بن ابي لهب حين قال: كفرت بالنجم اذا هوى و بالذى «دَنَا فَتَدَلَّى»
فدعا عليه رسول الله (ص) و قال: اللهم سلط عليه كلبك اسد الغاضرة.

فخرج من فوره ذلك لتجارة الى الشام، فلما انتهى الى الغاضرة تذكّر دعاء رسول الله (ص) فجعل يضمن لمن معه الف دينار ان اصبح هو حيّا فجعلوه فى وسط الرّفقة و جعلوا المتاع حوله فيبيناهم على ذلك اقبل الاسد. فلما دنا من الرجال وثب فاذا هو فوّه فمزقه، و قد كان ابوه يبكى عليه و يقول: ما قال محمد شيئا قطّ الا كان! و قيل: هو اسم جنس يعنى به جميع الكفار.

قوله: مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ هذا تقرير و تنبيه على القدرة و النعمة.
مِنْ نُطْفَةٍ كَلَامٌ كَافٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ يعنى: قدر ايام حمله نطفة و علقة و مضغّة، و اوان وضعه مسمّى. و قيل: خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ اى خلقه على صفة الاستواء فى الخلفة كما قال فى موضع آخر: «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا». و قيل: «قدره» اى جعله قادرا.

ثُمَّ السَّبِيلُ يَسْرَهُ اى يسّر عليه سبيل الخروج من بطن الامّ و ذلك انه يكون الجنين من قبل رأس المرأة ثم يصير رأسه اسفل عند الخروج و لو لا ذلك لم يمكنها ان تلد و قيل: يسّر عليه سبيل الخير و الشرّ و عرفه كيف التصرف، و قيل: «هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»، يسّر على المسلم سبيل الايمان و على الكافر سبيل الكفر. و قيل: يسّر على كل احد ما خلقه له و قدر عليه دليله، قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «اعملوا فكلّ ميسّر لما خلق له». ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ اى جعل له قبراً يوارى فيه و لم يجعله ممّا يطرح للسباع او يلقى من النواويس و القبر ممّا اكرم به المسلمون.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ أَي أَقَامَهُ حَيًّا وَبَعَثَهُ.

«كُلًّا» هَذَا ابْتِدَاءً كَقَوْلِكَ: أَلَا، وَ قَوْلُهُ: «لَمَّا يَقْضُ» تَأْوِيلُهُ لَمْ يَقْضِ دَخَلَتْ مَا تَأْكِيدًا وَ الْمَعْنَى: لَا يَقْضِي أَحَدًا أَبَدًا «مَا» افْتَرَضَ عَلَيْهِ وَ قِيلَ: لَمْ يَفْعَلْ هَذَا الْكَافِرُ مَا «أَمَرَهُ» اللَّهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ. وَ قِيلَ: لَمْ يَقْضِ اللَّهُ لَهُ مَا أَمَرَهُ بِهِ بَلْ أَمَرَهُ بِمَا لَمْ يَقْضِ لَهُ فَذَلِكَ لَمْ يَفْعَلْهُ وَ لَمَّا ذَكَرَ خَلْقَ ابْنِ آدَمَ ذَكَرَ رِزْقَهُ لِيَعْتَبَرَ فَقَالَ: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ كَيْفَ قَدَرَهُ رَبُّهُ وَ دَبَّرَهُ لَهُ وَ جَعَلَهُ سَبَبًا لِحَيَاتِهِ وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ دَاخِلًا وَ خَارِجًا كَيْفَ يَدْخُلُ إِذَا أَكَلَ وَ كَيْفَ يَخْرُجُ إِذَا طَرَحَ وَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ سَفْيَانَ الْكَلَابِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهُ: يَا ضَحَّاكُ مَا طَعَامُكَ؟ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اللَّحْمُ وَ اللَّبَنُ. قَالَ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى مَا ذَا؟ قَالَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمْتَ.

قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ضَرَبَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ابْنِ آدَمَ مِثْلًا لِلدُّنْيَا وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ مَطْعَمَ ابْنِ آدَمَ جَعَلَ مِثْلًا لِلدُّنْيَا وَ أَنْ قَرَّحَهُ وَ مَلَّحَهُ فَانْظُرْ إِلَى مَا يَصِيرُ. وَ عَنِ أَبِي الْوَلِيدِ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَمْرٍَ عَنِ الرَّجُلِ يَدْخُلُ الْخَلَاءَ فَيَنْظُرُ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. قَالَ يَأْتِيهِ الْمَلِكُ فَيَقُولُ: انْظُرْ إِلَى مَا بَخَلْتَ بِهِ إِلَى مَا صَارَ. وَ قِيلَ: أَمَّا قَالَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ الْإِنْسَانُ أَنَّهُ مَحَلُّ الْأَقْدَارِ وَ لَا يَطْعَى وَ قِيلَ: لِيَسْتَدَلَّ عَلَى اسْتِحَالَةِ الْأَجْسَامِ فَلَا يَنْسَى. قَوْلُهُ: أَنَا صَبَبْنَا قَرَأَ عَاصِمٌ وَ حَمْزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ: «أَنَا» بِالْفَتْحِ عَلَى تَكَرُّرِ الْخَافِضِ مَجَازَهُ «فَلْيَنْظُرْ» «إِلَى» «أَنَا» وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْكَسْرِ عَلَى الْاسْتِيفَانِ «صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» أَي «صَبَبْنَا» مِنَ السَّمَاءِ «الْمَاءَ» عَلَى السَّحَابِ ثُمَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّحَابِ قَطْرَةً قَطْرَةً وَ الصَّبُّ يَسْتَعْمَلُ فِي الْقَلِيلِ وَ الْكَثِيرِ.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا بِالنبَاتِ.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا الْحَبِّ جَمِيعٌ مَا يَحْصَدُ وَ يَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَبُوبِ وَ جَمِيعٌ مَا يَقْتَاتُ بِهِ. وَ «عِنْبًا» ثَمَرَةُ الْكُرْمِ وَ «قَضْبًا» هُوَ الْقَتُّ الرَّطْبُ سَمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَقْضَبُ فِي كُلِّ أَيَّامٍ أَي يَقْطَعُ بِخِلَافِ النَّبَاتِ وَ لِهَذَا أَفْرَدَهُ بِالذِّكْرِ هَاهُنَا تَنْبِيْهُهَا عَلَى اخْتِلَافِ النَّبَاتِ وَ أَنَّ مِنْهَا مَا إِذَا قُطِعَ عَادَ وَ مِنْهَا مَا لَا يَعُودُ وَ قِيلَ: الْقَضْبُ كُلُّ مَا يُوَكَّلُ رَطْبًا كَالْبَطِيْخِ وَ الْخِيَارِ وَ الْبَادَنْجَانِ وَ الدَّبَّاءِ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: الْقَضْبُ الْعَلْفُ لِلدَّوَابِّ.

وَ زَيْتُونًا مَا يَعْصُرُ مِنْهُ الزَّيْتُ «وَ نَخْلًا» جَمْعُ نَخْلَةٍ.

وَ حَدَائِقُ غُلْبًا حَدَائِقُ جَمْعِ الْحَدِيقَةِ وَ هِيَ الْبَسَاتِينُ الْمَحَاطُ عَلَيْهَا مِنَ النَّخِيلِ «غُلْبًا»
غِلَاطُ الْأَشْجَارِ وَاحِدُهَا غُلْبٌ. وَ مِنْهُ قِيلَ: لِلرَّجُلِ الْغُلَيْظُ الرَّقَبَةُ أَغْلَبُ وَ الْغُلْبُ مِنَ الشَّجَرَةِ
الَّتِي لَا تَتَمَرُّ كَالشَّمْشَادِ وَ الْأَرْزِ وَ الْعَرَعْرِ وَ الدَّرْدَاءِ. قَالَ مُجَاهِدٌ وَ مِقَاتِلٌ: الْغُلْبُ الْمَلْتَفَةُ
الشَّجَرِ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَوَالًا عِظَامًا.

«فَاكِهَةٌ» يَرِيدُ الْوَانَ الْفَوَاكِهِهَ كُلَّهَا «وَ أَبًا» يَعْنِي الْكَلَاءَ وَ الْمَرْعَى الَّذِي لَمْ يَزْرَعِ النَّاسُ مِمَّا
تَأْكَلُهُ الْإِنْعَامُ وَ الدَّوَابُّ وَ قَالَ قَتَادَةُ: أَمَّا الْفَاكِهَةُ فَلَكُمْ وَ أَمَّا الْإِبُّ فَلْإِنْعَامِكُمْ.

وَ قِيلَ: الْفَاكِهَةُ الرُّطْبُ مِنَ الثَّمَارِ وَ الْإِبُّ الْيَابِسُ مِنْهَا. وَ سَأَلَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ الْإِبَّ،
فَامْسَكَ عَنِ الْكَلَامِ فِيهَا. فَقَالَ: أَيَّ سَمَاءٍ تَنْظُرُنِي وَ أَيَّ أَرْضٍ تَقْلُنِي إِذَا قَلْتِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا
لَا أَعْلَمُ وَ كَذَلِكَ امْسَكَ عَمْرٌ عَنِ الْكَلَامِ فِيهَا فَقَالَ: نَهَيْنَا عَنِ التَّكْلِيفِ وَ مَا عَلَيْكَ يَا بَنَ امَّ
عَمْرٍ أَنْ لَا تَعْرِفَ مَا الْإِبُّ؟ ثُمَّ قَالَ: اتَّبِعُوا مَا تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَ مَا لَا نَدْعُوهُ.

«مَتَاعًا لَكُمْ» أَيُّ مَنَفَعَةٍ «لَكُمْ» يَعْنِي: الْفَاكِهَةَ. وَ «لِإِنْعَامِكُمْ» يَعْنِي: الْإِبَّ. قَوْلُهُ: «مَتَاعًا» نَصَبٌ
عَلَى أَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ ثُمَّ ذَكَرَ الْقِيَامَةَ فَقَالَ: فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هِيَ اسْمٌ مِنْ
أَسْمَاءِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ: هِيَ صَيِّحَةٌ تَصَمُّ عَمَّا سِوَاهَا مِنَ الْأَصْوَاتِ. فَهِيَ مَصْحُوحَةٌ مَسْمُوعَةٌ أَيُّ تَصَمُّ
الْأَسْمَاعُ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا مَا يَدْعِي لَهَا. وَ الْأَصْحُ الْأَصَمُّ ثُمَّ فَسَّرَ فِي أَيُّ وَقْتٍ تَجِيءُ فَقَالَ
تَعَالَى: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ كَقَوْلِهِ: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ».

«وَ أُمَّهُ» كَقَوْلِهِ: «وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ» «وَ أَبِيهِ» كَقَوْلِهِ: «وَ
تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ».

وَ صَاحِبَتِهِ كَقَوْلِهِ: «وَ لَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا» وَ بَنِيهِ كَقَوْلِهِ: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» هَذِهِ
الْآيَةُ تَشْتَمِلُ النِّسَاءَ كَمَا تَشْتَمِلُ الرِّجَالَ، وَ لَكِنَّهَا خَرَجَتْ مَخْرَجَ كَلَامِ الْعَرَبِ تَدْرُجُ النِّسَاءَ
فِي الرِّجَالِ فِي الْكَلَامِ وَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ مِنْهُ: وَ مَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَا
كُلِّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينًا. «رِجَالٌ صَدَقُوا». «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ» «رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ
يَتَطَهَّرُوا». هَذِهِ الْآيَاتُ تَشْتَمِلُ النِّسَاءَ مَعَ الرِّجَالِ كَقَوْلِهِ: «يَا بَنِي آدَمَ». بَنَاتُهُ مَعَهُمْ.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ قِيلَ: يَعْنِي بِهِ الْكُفَّارَ يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَ قِيلَ: كُلُّ أَحَدٍ مُشْتَغَلٌ
بِأَمْرِهِ لَا يَتَفَرَّغُ إِلَى صَاحِبِهِ وَ لَا يَتَفَرَّغُ إِلَى الْإِهْتِمَامِ بِغَيْرِهِ وَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ أَقْرَبَاتِهِ لِشِدَّةِ مَا
بِنُوبِهِ وَ قِيلَ: يَفِرُّ لَثَلًا يَحْمَلُهُ شَيْئًا مِنْ ذُنُوبِهِ وَ قِيلَ: يَفِرُّ لِأَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَعِينُهُ، وَ قِيلَ: هَذَا

مثل ضرب في حق الاقرب فالاقرب رؤية و اتصلا و معرفة و المراد بالاخ التوام فانه يراه جنينا في بطن امه قبل كل احد ثم امه بعد الولادة ثم اباه ثم صاحبه ثم بنيه و الله اعلم. قال عبد الله بن طاهر الأبهري: يفر منهم اذا ظهر له عجزهم و قلة حيلتهم الى من يملك كشف تلك الكروب و الهموم عنه و لو ظهر ذلك له في الدنيا لما اعتمد سوى ربه الذي لا يعجزه شيء و امكن من فسحة التوكل و استراح في ظل التنفويض. و قال قتادة: في هذه الآية يفر هابيل من أخيه قابيل و يفر النبي (ص) من أمه و ابراهيم من أبيه و لوط من صاحبه و نوح من ابنه.

لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اى يشغله عن شأن غيره.

قالت عائشة: يا رسول الله هل تذكر اهلاليك يوم القيامة؟ فقال: «أما في ثلاثة مواضع فلا، عند الصراط و الحوض و الميزان و عن سودة زوج النبي (ص) قالت: قال رسول الله (ص): «يبعث الناس حفاة عراة غرلا قد أجمعهم العرق و بلغ شحوم الآذان». فقلت: يا رسول الله واسواتاه ينظر بعضنا الى بعض. فقال «قد شغل الناس. لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ثم بين احوال المؤمنين و الكافرين فقال: وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ اى مضيئة تلوح عليها آثار السرور و النظرة و قيل: مُسْفَرَةٌ مشرقة مضيئة ضاحكة بالسرور لما يرى من النعيم مُسْتَبْشِرَةٌ فرحة بما نال من كرامة الله عز و جل و قيل: أنها مضيئة لصلوتها بالليل من

قوله (ص): «من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار».

و قيل: أنها مضيئة من آثار الوضوء لما

في الخبر: «أمتي غرّ محجلون من آثار الوضوء».

و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ قيل: ان التراب الذي تصير اليه البهائم يحول غبرة في وجوه الكفرة. و في الخبر يلجم الكافر العرق ثم تقع الغبرة على وجوههم.

ترهقها قتره اى تركبها ظلمة و تغشيتها ذلة. يقال ان الارض اذا دكت صارت غبرة سوداء فغشيت وجوه الكفار فسودتها. و قيل: هي غبرة الفراق و ذل الحجاب.

أولئك الذين يصنع بهم هذا هم الكفرة الفجرة و هم الكذابون المفترون على الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسمِ کریم من تنصّل الیه من زلّاته تفضّل علیه بِنجاته و من توسّل الیه بطاعاته تطوّل علیه بدرجاته. اسم عزیز من تقرّب الیه باحسانه قابله بلطف افضاله و من تجنّب الیه بایمانه، اقبل علیه بکشف جلاله و جماله.

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهور آمد از جمال نام وی آمد. قواعد شقاوت که پیدا گشت، از حرمان نام وی پیدا گشت. سرا پرده عزّت بسم الله در کنج حجره ادبار هر گدایی نزنند. نزول جلال و جمال بسم الله بولایت سمع و سینه هر دون همّتی نرود. مرد دون همّت بی درد، جلال و جمال «بسم الله» از کجا شناسد؟ مرد خودبین هوا پرست حلاوت و طراوت «بسم الله» از کجا داند؟

لطف نطقت کی شناسد اهل ژاژ و بیهده منّ و سلوی را چه داند مرد سیر و گندنا؟!

اگر جلال استغناء «بسم الله» از عالم ازل بتابد، صد هزار و اند هزار نقطه نبوت را بصمصام لا ابالی بگذارند تا بدیگران خود چه رسد؟! ور عنایت جمال و کرم «بسم الله» از درگاه لطف قدم رو نماید جمله عالمیان را بخود راه دهد و در صدر دولت نشاند. برقی از سرادقات استغناء ازل بجست، بحکم قهر بر امیه خلف افتاد، سوخته آتش طبیعت گشت. بادی از بادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ابن امّ مکتوم وزید و او را ببساط قرب رسانید. ربّ العالمین از قصّه و حال هر دو خبر داد درین سوره که: عَبَسَ وَ تَوَلَّى اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی ابتداء این سوره بیان حال آن دو مرد است، یکی عبد الله بن امّ مکتوم، آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دثار خود ساخته، شب و روز مجاور درگاه نبوت و حاضر حضرت رسالت بوده، اندوه اسلام بجان و دل پذیرفته و بر بی کامی و بی نوایی دنیا رضا داده و دوستی خدا و رسول بر همه اختیار کرده، لا جرم از حضرت مولی نگر تا چه کرامت بدو رسیده و چه دولت روی بوی نهاده که ربّ العالمین از بهر وی پیغامبر خود را عتاب کرده و در شأن وی آیت فرستاده که: عَبَسَ وَ تَوَلَّى اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی این چنانست که ترا دوستی بود یکی از نزدیکان و برادران تو او را برنجانده و تو حرمت این برادر را بر روی وی شکایت و عتاب نکنی. بلی با دیگری شکایت و عتاب وی کنی. ربّ العالمین با فریشتگان میگوید: می بینید که رسول ما (ص) با آن مرد درویش نابینا چه

کرد؟! روی برو ترش کرد، ازو برگشت و روی بدشمن ما آورد. آن گه خطاب با مواجهت گردانید.

گفت: *وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي أَوْ يَذَكِّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى* ای محمد تو چه دانی کار و حال آن درویش؟ پاکی و راستی او ما دانیم یادداشت و یاد کرد او ما بینیم. یا محمد بدرویشی و بینوایی وی منگر بدان نگر که پیوسته در محلت محبت ماست و معتكف درگاه ماست، مجاور كعبه وصال ماست، از علائق و خلائق بریده، قدم بر بساط قرب نهاده، بر سر بادیه دوستی لیبك وفای ما زده. یا محمد آثار و انوار لطف خود بر حال او از آن ظاهر کردیم تا هر که درو نگرد داند که او نواخته ماست و دوست ما. و آن مرد دیگر امیه بن خلف، آن خواجه قریش و سرور ضلالت، بیگانه از راه حق و پیشرو اهل شقاوت، رب العالمین در صفت وی میگوید: *أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى* این مرد از ما بی نیازی نموده و دیگری بجای ما پرستیده و آن گه بمال و نعمت خود غره شده *يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ* می پندارد که آن مال او، او را در دنیا جاوید بدارد! نمی داند که آن مال سبب عقاب وی است و زیادت عذاب وی.

یکی از جمله بزرگان دین گفته که: این زر و سیم و انواع اموال نه عین دنیا است که این ظروف و اوعیه دنیا است. همچنین حرکات و سکنات و طاعات بنده نه عین دین است که آن ظروف و اوعیه دین است. دین جمله سوز و درد است و دنیا جمله حسرت و باد سرد است. قارون آن همه زر و سیم و انواع اموال که داشت، مکروه نبود باز چون ازو حقوق حق تعالی طلب کردند امتناع نمود، حقوق حق بنگذارد آن کشش دل او بجانب زر و سیم و اموال دنیا مکروه بود. ای بسا کسا که دانگی در خواب ندید و فردا فرعون اهل دنیا خواهد بود که دل او آلوده حرص دنیا است.

وای بسا کسا که اموال دنیا در ملک او نهادند و فردا دل خویش باز سپارد که داغی ازین دنیا بر وی ظاهر نبود. سرانجام مرد دین دار دنیا گذار اینست که در آخر سوره گفت: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ* و عاقبت کار دنیا دار دین گذار آنست که گفت: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيهَا غَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ* اولئك هم الكفرة الفجرة.

۸۱- سورة التکویر - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) آن گه که خورشید در گردانند و در زمین اندازند.
وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) و آن گه که ستارگان در زمین ریزند.
وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) و آن گه که کوهها بروانند.
وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) و آن گه که ماده شتران نجویند و نکوشند.
وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) و آن گه که دشتیان و کوهیان از جانوران پس آن که خاک گشتند فراهم آرند.
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) و آن گه که دریاها از یکدیگر بر کنند و آن گه که آن را آتش کنند.
وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) و آن گه که هر کسی را با همکار او جفت کنند.
وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ (۸) و آن گه که دختر خود زنده در گور کرده بپرسند: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) که بچه گناه کشند او را؟!
وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) و آن گه که نامه‌های کردارها باز گشاده آید.
وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) و آن گه که آسمان از زیر در کشند.
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) و آن گه که آتش برافروزند و نیروی دهند.
وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ (۱۳) و آن گه که بهشت را نزدیک آرند.
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُحْضَرَتْ (۱۴) بداند هر کس که چه آورد از کردار.
فَلَا أُقْسِمُ سَوْگَند میخورم بِالْخُنَّسِ (۱۵) بآن ستارگان باز ایستادگان.
الْجَوَارِ راست روندگان الْكُنَّسِ (۱۶) در خانه‌های خویش شدندگان.
وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) و شب تاریک که در آید.
وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) و بامداد که دم برزند.
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) که آن سخن رسانیدن فرستاده‌ای پاک نیکوی راست استوار

است.

ذِي قُوَّةٍ أَنْ بَا نِيْرُوِي بَزْرِكٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِيْنٍ (٢٠) بنزدیک خداوند با پایگاه و جایگاه.

مُطَاعٍ وِي رَا فَرْمَانَ بَرْدَارٍ ثُمَّ أَمِيْنٍ (٢١) بنزدیک الله استوار.

وَمَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُوْنٍ (٢٢) و این مرد شما نه دیوانه است.

وَلَقَدْ رَآهُ دَيْدٍ أَوْ رَا بِالْأَفْقِ الْمُبِيْنِ (٢٣) بآن هامون آشکار ای فراخ.

وَمَا هُوَ عَلَيَّ الْغَيْبِ بَضِيْنٍ (٢٤) و او بآن وحی که در نهان باوست بخیل و دریغ دارنده نیست از شما.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيْمٍ (٢٥) و این سخن دیو رانده نیست و دیو آورد.

فَأَيْنَ تَذْهَبُوْنَ كَجَا مِشْوِيْدٍ؟!

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ (٢٧) نیست این سخن و این نامه و این پیغام مگر یاد کردی جهانیان را.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيْمَ (٢٨) آن را که خواهد از شما که بر طاعت و راه راست بایستد.

وَمَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ (٢٩) و خود نخواهید مگر آنچه خدا خواهد خداوند جهانیان.

النوبة الثانية

این سوره بیست و نه آیتست، صد و چهار کلمت، پانصد و سی و سه حرف. جمله به مکه فرو آمده و مفسران آن را در مکّیات شمردند و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر یک آیت: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيْمَ نَسَخَتْ بِالْآيَةِ الَّتِي تَلِيْهَا وَ هِيَ قَوْلُهُ: وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ.

روی عن «عبد الله بن عمر» قال: قال رسول الله (ص): من أحبّ ان ينظر في يوم القيامة فليقرأ إذا الشمس كورت.

و روی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ إذا الشمس كورت أعاده الله ان يفضحه حين تنشر صحيفته.

قوله تعالى: إذا الشمس كورت التكوير تلفيف على جهة الاستدارة و منه كور العمامة يقال:

كرت العمامة على رأسى اكورها كورا و كورتها تكويرا اذا لفتها و منه كارة القصار.
 فالشمس تكور بان يجمع نورها حتى تصير كالكاراة الملقاة فيذهب ضوءها و يجدد الله
 تعالى للعباد ضياء غيرها. قال الزجاج: جمع بعضها الى بعض ثم لفت كما تلف العمامة
 فرمى بها و اذا فعل ذلك بها ذهب ضوءها و يحتمل ان تكويرها جمعها و لفتها مع القمر من
 قوله: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» و لهذا لم يذكر القمر فى هذه الآية. و قيل: التكوير و الطي
 واحد و قد قال سبحانه: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ وَ فِي طَيِّهَا تَكْوِيرَ الشَّمْسِ. و قال ابن عباس
 يكور الله الشمس و القمر و النجوم يوم القيامة فى البحر ثم يبعث عليها ريحا دورا
 فتضمها فتصير نارا. و عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال: «الشمس و القمر مكوران يوم
 القيامة»

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ اى تناثرت من السماء و تساقطت على الارض يقال: انكدر الطائر
 اى سقط عن عشه. قال الكلبي: تمطر السماء يومئذ نجوما فلا يبقى نجم الا وقع.
 وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ اى ذهبت عن اماكنها فصارت هباء منبثا و صارت الارض كما كانت
 قبل خلق الجبال.

وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ الْعِشَارُ جمع عشراء كنفاس و نفساء، و هى الناقة التى اتى على حملها
 عشرة اشهر ثم لا تزال ذلك اسمها حتى تضع لتمام سنة و هى انفس مال عند العرب
 «عُطِّلَتْ» اى اهملت و تركت يعنى: ان ذلك اليوم لشدة احواله يترك الاموال و الذخائر
 فيه. و قيل: العشار السحاب «عُطِّلَتْ» عن المطر.

و قيل: «الْعِشَارُ» الارض «عُطِّلَتْ» عن الحرث و الزرع.
 وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ روى عن عكرمة عن ابن عباس قال: حشرها موتها قال و حشر
 كل شىء الموت غير الجن و الانس فانهما يوقفان يوم القيامة فقيل اذا اجتمعت فى
 الموت فقد «حُشِرَتْ»، و قيل: تحشر لتصديق الوعد بالاحياء لان الله حكم بالاحياء كل
 ميت. و جاء فى الحديث انها تحشر للقصاص فى الموقف فيقتص للجماء من القرناء ثم
 تصير ترابا و منهم من قال ان القصاص ساقط عنها فيما يولم بعضها بعضا.
 و اما ما ينالها من الآلام و الشدائد، فانها لا محالة تعوض عنها ثم ان منهم من يقول: انها
 تعوض فى الدنيا، و منهم من يقول فى الآخرة، و منهم من يقول فى الجنة.

و قال بعضهم: يخلق الله لها رياضاً فترعى فيها. و قال بعضهم: يعنى ما ليس لاهل الجنة في ابقائها انس و ما كان لهم في لقاءها او صوتها انس يدخلها الجنة.

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ يَعْقُوبُ: بِالتَّخْفِيفِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالتَّشْدِيدِ.

قال ابن عباس: اى احميت و اوقدت فصارت نارا تضطرم كسجر التنور، يقال: كانت البحار نارا فجعلها الله للمؤمنين و المتعبدين ماء لاجل الطهارة و المنفعة فاذا كان يوم القيامة عادت الى خلقتها و قال مجاهد و مقاتل: «سُجِّرَتْ» اى فَجَّرَ بعضها في بعض العذب و الملح و ترفع الحوائل بينها فصارت البحور كلها بحرا واحدا من الحميم فيعذب بها اهل النار. و قال الكلبي ملئت حتى فاضت على الارضين و منه البحر المسجور، و الساجر: الحوض الممتلى. و قال الحسن و قتادة: يبست و ذهب ماؤها فلم يبق فيها قطرة. روى ابو العالية عن ابي بن كعب قال: ست آيات قبل يوم القيامة بينما الناس في اسواقهم اذ ذهب ضوء الشمس فيبيناهم كذلك اذا تناثرت النجوم فيبيناهم كذلك اذ وقعت الجبال على وجه الارض فتحركت و اضطربت و فزعت الجن الى الانس و الانس الى الجن و اختلطت الدواب و الطير و الوحش و ماج بعضهم في بعض فذلك قوله: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ اى اختلطت.

وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ قال: قالت الجن للانس: نحن نأتيكم بالخبر فانطلقوا الى البحر فاذا هي نار تتاجج. قال: فيبيناهم كذلك اذ تصدعت الارض صدعة واحدة الى الارض السابعة السفلى و الى السماء السابعة العليا، فيبيناهم كذلك اذ جاءتهم الريح فاماتتهم. و قال ابن عباس: هي اثني عشرة خصلة ستة في الدنيا و ستة في الآخرة و هي ما ذكر من بعد.

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

روى في الخبر عن رسول الله (ص): الضرباء كل رجل مع كل قوم يعملون عمله و سئل عمر بن الخطاب عنه فقال: يقرن بين الرجل الصالح مع الرجل الصالح في الجنة و يقرن بين الرجل السوء مع رجل السوء في النار.

و هذا قول عكرمة. و قال الحسن و قتادة: الحق كل امرئ بشيعته اليهودى باليهود، و النصراني بالنصارى. و قال عطاء و مقاتل: «زُوِّجَتْ» نفوس المؤمنين بازواجها من الحور

العين وقرنت نفوس الكافرين بقرنائها من الشياطين. و قال عكرمة: «زُوجَتْ» النفوس بالارواح فتردّ الارواح الى الاجساد. و قيل: «زُوجَتْ» النفوس باعمالها. و قيل: هو من قوله: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً».

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ كَانَتْ الْعَرَبُ تَثُدُّ الْبَنَاتِ خَشِيَةَ الْإِمْلَاقِ وَ خَوْفِ الْإِسْتِرْقَاقِ وَ مَخَافَةِ الْعَارِ وَ «الْمَوْؤُودَةُ» هِيَ الْمَدْفُونَةُ حَيَّةً، وَ سَوَّالُهَا تَهْدِيدٌ لَوَائِدِهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ عَيْسَى (ع): «أَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ» الْآيَةَ، أَيِ يَنْتَصِفُ لَهَا وَ يَطْلُبُ دِمَهَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا حَمَلَتْ وَ كَانَ أَوَانٌ وَلَادَهَا حَفَرَتْ حَفْرَةَ فَتَمَخَّضَتْ عَلَى رَأْسِ الْحَفْرَةِ فَانْ وَلَدَتْ جَارِيَةً رَمَسَتْ بِهَا فِي الْحَفْرَةِ وَ انْ وَلَدَتْ غَلَامًا حَبَسَتْهُ. وَ رَوَى ابْنُ قَيْسٍ بَنَ عَاصِمِ الْمَنْقَرِيِّ سَيِّدِ أَهْلِ الْوَبْرِ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ لَهُ فِي خِلَالِ كَلَامِهِ: أَنِّي وَ أَدْتُ تِسْعَ بَنَاتٍ لِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَذْبَحُ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَاةً. فَقَالَ: ابْنُ لِي إِبْلًا. قَالَ: فَانْحَرِ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ جِزُورًا.

وَ قَالَ قَتَادَةُ: الضَّمِيرُ فِي قَوْلِهِ: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ يَعُودُ إِلَى الْقَتْلَةِ، أَيِ يَسْأَلُ الْقَتْلَةَ لِمَ قَتَلُوهَا؟ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ طُلِبَتْ حَتَّى تَدْعَى عَلَى الْوَائِدِ وَ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سَأَلَتْ.

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ أَيِ هِيَ تَسْأَلُ.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ قَرَأَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ عَاصِمٌ وَ يَعْقُوبُ: نُشِرَتْ بِالتَّخْفِيفِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالتَّشْدِيدِ كَقَوْلِهِ: «صُحُفًا مُنْشَرَّةً» وَ الْمَعْنَى: كُلُّ إِنْسَانٍ يُعْطَى كِتَابَ عَمَلِهِ مَنْشُورًا عَنْ طَيْبِهِ يُقَالُ لَهُ: «أَقْرَأَ كِتَابَكَ» وَ فِي الْخَبَرِ يَحْشُرُ النَّاسَ عِرَاةَ حِفَاةٍ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ بِالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «شَغَلُ النَّاسِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ». قَالَتْ: «وَ مَا شَغَلَهُمْ؟» قَالَ: نُشِرَ الصُّحُفُ فِيهَا مِثَاقِيلُ الذَّرِّ وَ مِثَاقِيلُ الْخِرْدَلِ.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ أَيِ نَزَعَتْ فَطُوبِتْ. وَ قَالَ الزَّجَاجُ: قَلَعْتُ كَمَا يَقْلَعُ السَّقْفُ. وَ الْكَشِطُ: الْقَلْعُ مِنْ شِدَّةِ التَّرَاقِ كَكَشِطِ جِلْدَةِ الرَّأْسِ يُقَالُ: كَشِطَهَا إِذَا قَلَعَهَا. وَ قِيلَ: يَنْزَعُ مَا فِيهَا مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ.

وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ قَرَأَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ: «سُعِّرَتْ» بِالتَّشْدِيدِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالتَّخْفِيفِ أَيِ أَوْقَدَتْ وَ أَضْرَمَتْ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ. قَالَ قَتَادَةُ سَعَّرَهَا غَضَبُ اللَّهِ وَ خَطَايَا

بنى آدم.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ قَرِبْتَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَقِيلَ: قَرِبْتَ مِنَ الْغَيْبِ إِلَى الْخَلْقِ.
عَلِمَتْ نَفْسٌ أَى عَلِمَتْ كُلَّ نَفْسٍ «مَا أَحْضَرْتَ» مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ وَاتَّيَبَ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهَا وَ
قَدْ كَانَ قَبِيلَ ذَلِكَ غَافِلًا عَنْهُ وَهَذَا تَمَامُ الْكَلَامِ وَهُوَ جَوَابُ لِقَوْلِهِ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ مَا
بعدها.

فَلَا أُقْسِمُ لَا صِلَةَ وَتَأْكِيدَ أَوْ رَدَّ عَلَى مُنْكَرِ الْبَعْثِ وَ مَكْذِبِ الرَّسُولِ. التَّأْوِيلُ أُقْسِمُ بِالْخُنْسِ
الْجَوَارِ الْكُنْسِ الْخُنُوسِ التَّأَخَّرِ، وَ سَمِيَ الشَّيْطَانُ خَنَسًا لِأَنَّهُ يَدْخُلُ صَدْرَ الْمُؤْمِنِ، فَيُضِعُّ
خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِهِ يُوَسْوِسُ، فَإِذَا ذَكَرَ الْقَلْبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَنَسَ: الشَّيْطَانُ، أَى تَأَخَّرَ «وَ
الْخُنْسُ» جَمْعُ خَانَسٍ «وَ الْكُنْسُ» جَمْعُ كَانَسٍ وَ الْكُنُوسُ، الدَّخُولُ فِي الْكِنَاسِ وَ هُوَ
المَوْضِعُ الَّذِي يَأْوِي إِلَيْهِ الْوَحْشُ، وَ الْمَرَادُ بِهَا خَمْسَةُ أَنْجُمٍ تَجْرِي فِي فَلَكِ السَّمَاءِ جَرِيًا
مِثْلَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ سَائِرِ النُّجُومِ كَالْقَنَادِيلِ مَعْلُوقَةً وَ هُنَّ زَحَلٌ وَ يَسْمَى أَيْضًا كَيُونًا وَ
المَشْتَرَى وَ يَسْمَى أَيْضًا رَاوَيْسَ وَ بَرَجِيْسَ وَ الْمَرِيخَ وَ يَسْمَى أَيْضًا بَهْرَامَ وَ زَهْرَةَ وَ تَسْمَى
أَيْضًا نَاهِيْدَ وَ عَطَارْدَ وَ يَسْمَى أَيْضًا الْكَاتِبَ وَ خُنُوسَهَا رَجُوعُهَا فِي سَيْرِهَا وَ تَأَخَّرُهَا عَنْ
مَطَالِعِهَا فِي كُلِّ عَامٍ تَأَخَّرَ بِتَأَخَّرُهَا عَنْ تَعَجُّيلِ ذَلِكَ الطَّلُوعِ، تَخَنَسَ عَنْهُ وَ كُنُوسَهَا دَخُولُهَا
فِي بَرُوجِ السَّمَاءِ فَإِذَا سَارَتْ رَاجِعَةً فَهِيَ خَانَسَةٌ وَ إِذَا سَارَتْ مُسْتَقِيمَةً فَهِيَ كَانَسَةٌ. وَ قَالَ
قَتَادَةُ: هِيَ النُّجُومُ تَبْدُو بِاللَّيْلِ وَ تَخَنَسَ بِالنَّهَارِ فَتُخْفَى فَلَا تَرَى وَ قِيلَ: لِعَلَى (ع) مَا
«الْخُنْسُ» «الْجَوَارِ الْكُنْسُ»؟ قَالَ هِيَ الْكَوَاكِبُ تَخَنَسَ بِالنَّهَارِ فَلَا تَرَى. وَ تَكُنْسُ بِاللَّيْلِ
فَتَأْوِي إِلَى مَجَارِيهَا.

وَ قِيلَ: الْكُنْسُ بَقَرِ الْوَحْشِ وَ الْكُنْسُ الطَّبَاءُ.

وَ اللَّيْلُ إِذَا عَسَعَسَ أَى أَقْبَلَ بِظِلَامِهِ وَ هُوَ قَوْلُ الْحَسَنِ. وَ قَالَ الْآخَرُونَ أَى ادْبَرَ. تَقُولُ
العَرَبُ عَسَعَسَ اللَّيْلُ وَ سَعَسَعَ إِذَا ادْبَرَ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ أَلَّا الْبَسِيرَ.

وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ أَى أَقْبَلَ وَ إِضَاءَ وَ بَدَأَ أَوَّلَهُ. وَ قِيلَ: امْتَدَّ وَ ارْتَفَعَ حَتَّى يَصِيرَ نَهَارًا.
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ هَذَا جَوَابُ الْقِسْمِ وَ هُوَ مَمْتَدٌّ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، يَعْنِي: أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي
هُوَ كَلَامُ اللَّهِ أَنْزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لِمُحَمَّدٍ (ص) «وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ الْبَشَرِ» كَمَا قَالَ قَرِيْشٌ: «وَ
الرَّسُولُ الْكَرِيمُ» هُوَ جَبْرَائِيلُ (ع) وَ قَوْلُهُ بَلَاغُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْقُرْآنُ قَوْلُ اللَّهِ وَ

كلامه. وقيل: القرآن قول الله وحيا و كلاما و قول جبرئيل تنزيلا و قول محمد (ص) انذارا و ابلاغاً.

«ذِي قُوَّةٍ» يعنى جبرئيل (ع) و كان من قُوَّتِهِ أَنَّهُ اقْتَلَعَ قَرِيَّاتٍ قَوْمَ لُوطٍ مِنَ الْمَاءِ الْأَسْوَدِ وَ حَمَلَهَا عَلَى جَنَاحِهِ فَرَفَعَهَا إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَلَّبَهَا وَ أَنَّهُ ابْصَرَ ابْلِيسَ يَكْلِمُ عِيسَى (ع) عَلَى بَعْضِ عَقَبَاتِ الْأَرْضِ الْمَقْدَسَةِ فَنَفَخَهُ بِجَنَاحِهِ نَفْخَةً قَلَّاهَ إِلَى اقْصَى جَبَلِ الْهِنْدِ وَ أَنَّهُ صَاحِبُ صِيْحَةٍ بِشُمُودٍ «فَاصْبِحُوا جَائِمِينَ» وَ أَنَّهُ يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ يَصْعَدُ فِي اسْرَعٍ مِنَ الطَّرْفِ. عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ أَيْ عِنْدَ اللَّهِ ذِي مَكَانَةٍ وَ مَنْزِلَةٍ وَ قَدْرٍ «مُطَاعٌ ثُمَّ» أَيْ فِي السَّمَاوَاتِ تَطِيعُهُ الْمَلَائِكَةُ فِيمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَنْهِيهِمْ عَنْهُ وَ طَاعَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ كَطَاعَةِ النَّبِيِّ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ مِنْ طَاعَةِ الْمَلَائِكَةِ آيَاهُ أَنَّهُمْ فَتَحُوا أَبْوَابَ السَّمَاوَاتِ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ بِقَوْلِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ فَتَحَ خَزَنَةَ الْجَنَّةِ أَبْوَابَهَا بِقَوْلِهِ: «أَمِينَ» عَلَى وَحْيِ اللَّهِ وَ رَسَّالَتِهِ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَ قِيلَ: «ثُمَّ أَمِينَ» أَيْ عِنْدَ اللَّهِ «أَمِينَ».

وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ يَقُولُ لِأَهْلِ مَكَّةَ «وَ مَا صَاحِبِكُمْ» يَعْنِي مُحَمَّدًا (ص) «بِمَجْنُونٍ» وَ هَذَا أَيْضًا مِنْ جَوَابِ الْقَسْمِ، اقْسَمَ عَلَى أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا (ص) لَيْسَ كَمَا يَقُولُهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ قَالُوا: أَنَّهُ مَجْنُونٌ، وَ مَا يَقُولُ بِقَوْلِهِ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ.

وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ يَعْنِي: رَأَى النَّبِيَّ (ص) جِبْرَائِيلَ (ع) عَلَى صُورَتِهِ الَّتِي خَلَقَ فِيهَا «بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» يَعْنِي: بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ الَّتِي يَجِيءُ مِنْهُ النَّهَارُ قَالَهُ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِجِبْرَائِيلَ: «أَنْتَى أَحَبُّ إِلَيَّ إِنْ أَرَاكَ فِي صُورَتِكَ الَّتِي تَكُونُ فِيهَا فِي السَّمَاءِ». قَالَ: لَنْ تَقْوَى عَلَيَّ ذَلِكَ. قَالَ: «بَلَى» قَالَ: فَإِنْ تَشَاءُ إِنْ اتَّخَيْلُ لَكَ؟ قَالَ «بِالْبَطْحِ». قَالَ: لَا يَسْعُنِي.

قَالَ: «فَبِمَنَا». قَالَ: لَا يَسْعُنِي. قَالَ: «فَبِعَرَفَاتٍ». قَالَ ذَاكَ بِالْحَرِيِّ إِنْ يَسْعُنِي فَوَاعِدُهُ فَخَرَجَ النَّبِيُّ (ص) لِلْوَقْتِ فَذَا هُوَ بِجِبْرَائِيلَ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ جِبَالِ عَرَفَةَ بِخَشْخَشَةٍ وَ كَلْكَلَةٍ قَدْ مَلَأَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ رَأَسَهُ فِي السَّمَاءِ وَ رَجَلَاهُ فِي الْأَرْضِ! فَلَمَّا رَأَاهُ النَّبِيُّ (ص) خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ. قَالَ: فَتَحَوَّلَ جِبْرَائِيلُ فِي صُورَتِهِ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَا تَخَفْ! فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ اسْرَافِيلَ وَ رَأَسَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ وَ رَجَلَاهُ فِي النَّجُومِ السَّابِعَةِ وَ أَنَّ الْعَرْشَ لَعَلَى كَاهِلِهِ وَ أَنَّهُ لِيَتَضَاعَلِ أَحْيَانًا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الْوَصْعِ يَعْنِي

العصفور حتى ما يحمل عرش ربك الا عظمته.

قوله: «وَمَا هُوَ» يعنى محمد (ص) «عَلَى الْغَيْبِ» اى على الوحي و خبر السماء و ما اطلع عليه مما كان غائبا عنه من الانباء و القصص «بِضْنَيْنِ» بمتهم اى يجب ان لا يتهم بزيادة و نقصان فيما اتى به و الضنة: التهمة. قرأ عاصم و حمزة و نافع و ابن عامر «بِضْنَيْنِ» بالضاد و معناه ببخيل يعنى يؤدى ما يوحى اليه و لا يبخل به عليكم بل يعلمكم و يخبركم به. يقال: ضننت بالشئ ب كسر النون اضن به ضنا اى بخلت.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانِ رَجِيمٍ اى ما القرآن بقول شيطان مطرود مرمى بالشهب من قوله و ما تنزلت به الشياطين. و قال الكلبي: يقول ان القرآن ليس بشعر و لا كهانة كما قالت قريش. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ يُقال للراكب رأسه فى الأمر اين يذهب بك و اين تذهب؟

و قيل: معناه اين تعدلون عن هذا القرآن و فيه الشفاء و البيان؟ و قال الزجاج: اى طريق تسلكون ايين من هذه الطريقة التى قد بينت لكم؟ و قيل: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» عن عذاب الله او عن ثواب الله. ثم بين فقال: اِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ اى ما القرآن الا موعظة للخلق اجمعين. ثم خصص فقال: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ اى القرآن نذير لمن احب الاستقامة و اتبع الحق و عمل به و اقام عليه. و عن ابى هريرة قال: لما انزل الله على رسوله: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ قالوا: الأمر لنا ان شئنا استقمنا و ان شئنا لم نستقم. فانزل الله تعالى: و مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ اعلمهم ان الهداية و التوفيق الى الله. اى ما تشاؤون الهداية و الاستقامة إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ توفيقكم. فمن شاء الله له الايمان آمن، و من شاء له الكفر كفر. قال الحسن و الله ما شاءت العرب الاسلام حتى شاءه لها. و عن وهب بن منبه قال: الكتب التى انزلها الله على الانبياء بضع و تسعون كتابا قرأت منها بضعاً و ثمانين كتابا فوجدت فيها من جعل الى نفسه شيئا من المشية فقد كفر. و قال الواسطي: اعجزك فى جميع اوصافك فلا تشاء الا بمشيته و لا تعمل الا بقوته و لا تطيع الا بفضلته و لا تعصى الا بخذلانته. فما ذا يبقى لك و بماذا تفتخر من افعالك و ليس من فعلك شىء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله كلمة سماعها ربيع الجميع من العاصى و المطيع، و الشريف و الوضيع. من اصغى اليه بسمع الخضوع ترك طيب الهجوع و من اصغى

إليه بسمع المحابّ ترك لذیذ الطّعام و الشّراب.

مجنون بنی عامر آن کار افتاده لیلی، وقتی نقش نام لیلی بر دیوار دید، شیفته نقش نام لیلی شد. هفت شبانروز در مشاهده آن نبشته بنشست که هیچ طعام و شراب نخورد. گفتند: ای مجنون هفت شبانروز بی طعام و شراب چون بسر آوردی؟ گفت: ای بیچاره کسی را کش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش کجا یاد آید؟ آن گه گفت:

جئتمانی لتعلما سرّ لیلی تجدانی بسرّ لیلی شحیحا.

این حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی پس چه گویی کسی که قبله جان وی حضرت قدس الهی بود و غالب دل وی مهر ذات قدیم. اگر با نام و ذکر او طعام و شرابش یاد نیاید چه عیب بود؟.

بو بکر شبلی گفت: ذکر ربّی طعام نفسی، و ثناء ربّی لباس نفسی، و الحیاء من ربّی شراب نفسی نفسی فداء قلبی، قلبی فداء روحی، روحی فداء ربّی.

موسی کلیم (ع) چهل شبانروز بر امید سماع کلام حقّ منتظر نشست که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت. باز چون بطلب خضر می شد در دبیرستان علم، یک نیم روز او را از طعام و شراب شکیب نبود تا گفت: «آتِنَا غَدَاءَنَا» این حال نتیجه عشق است و عشق بدانایی و زیرکی و فتوی عقل حاصل نشود: «عشق آمدنی بود، نه آموختنی».

کسی که این راه نرفت، منزل این راه چه داند؟ او که محرم عشق نبوده حرم دوست را چه نشان پرسد؟:

محرم شدم بعشق و جهان شد مرا حرم لبّیک عاشقی زدم از جان و دل بهم.

قوله تعالی: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ الی آخرها.. مصطفی (ص) گفت: هر که خواهد تا قیامت کبری نقدی بیند و احوال رستاخیز برو آشکارا گردد، گوی: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بر خوان تا سیاست و صعوبت آن روز او را معلوم گردد.

چه مایه نشان توان داد از هول و صعوبت روزی که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و بدره قهر سر دهر بردارند و عالم محدث را هباء منثور کنند و تیغ سیاست بر تارک افلاک زنند، غبار اغیار از دامن بیفشانده و لگام اعدام در سر مرکب وجود کشیده

آفتاب منور سیاه و مکور کرده، ستارگان رخشان بسان باران از آسمان بریخته، کوه‌های با صلابت و شدت فرا روش آمده و از بیم حق سست و بی وزن گشته، عالمیان از هول قیامت ذخائر و نفائس اموال از دست بداده و پشت بدان آورده، وحوش و طیور و سباع نامکلف از سیاست و هیبت آن روز همه بیجان گشته، دریا‌های عالم همه درهم گشاده و تعدیب دشمنان را حمیم و غسلین شده، هر کسی و هر تنی با کردار خویش هم بر وهم سر کرده، اینست که ربّ العالمین گفت: *وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ بَارِي بَنُورٍ* ای مسکین که هم برو هم سر خود را چه ساخته‌ای و کرداری که قرین تو خواهد بود هم در گور و هم در قیامت چه اندوخته‌ای؟ و قرآن قدیم ترا این اندیشه میفرماید و ترا این پند میدهد که: *وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ مِصْطَفَى* (ص) گفته: «العبد المؤمن بین مخافین عمر قد مضی لا یدری ما اللّٰه صانع فیہ، و اجل قد بقی لا یدری ما اللّٰه قاض فیہ فلیتزوّد العبد لنفسه من نفسه و من دنیاہ لآخرته و من الشّبیبة قبل الکبر و من الحیاة قبل الممات. فو اللّٰه ما بعد الموت من مستعتب و ما بعد الدّینا الا الجنّة و النّار».

رسول خدا (ص) چنین میگوید: که مؤمن را جای ایمنی نیست میان دو بیم در مانده و گرفتار شده: یکی عمر گذشته و جریده نیک و بد وی نبشته، نداند که با وی در آن چه خواهند کرد ازو درگذارند و عفو کنند، یا او را بآن بگیرند و عذاب کنند؟ و دیگر عمری ناآمده و کاری نابوده و روزگاری نادیده، نداند که حقتعالی در آن بروی چه قضا کرده قضاء بقاء یا قضاء فنا؟ تقدیر طاعت، یا تقدیر معصیت؟ تقدیر سعادت، یا تقدیر شقاوت؟ بنده مؤمن را باین دو حال جای ایمنی نیست. غافل بودن و فارغ نشستن روا نیست. باید که از نفس خود خود را آزادی بر گیرد، و از دنیا عقبی را بهره‌ای ستاند، و از روز فراغ روز شغل را نصیب گیرد و در جوانی پیری را منتظر باشد و در زندگانی مرگ را برگ کند که پس از مرگ روی آشتی نیست. بآن خدای که وحدانیت صفت اوست که پس از دنیا سرایی نیست که آنجا مقام کنند، الا جنّت که نعمت اسلام آنجا بر بنده تمام کنند، یا دوزخ که او را اسیر عذاب و غرام کنند و راحت و لذت بر وی حرام کنند.

۸۲ - سورة الانفطار - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) آن گه که آسمان بشکافتد و پاره گردد.

وَ إِذَا الْكُوكَبُ اتَّشَرَتْ (۲) و آن گه که ستارگان فرو ریزد.

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) و آن گه که دریاها درهم گشایند.

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) و آن گه که گورها برشورند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ بِدَانِدِ هَر كَسَى و هر تنی ما قَدَمَتْ و أَخْرَتْ (۵) آنچه پیش فرا فرستاد از

کردار یا پیش و از گذاشت از نهاد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ اِی مردم ما غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ (۶) چه چیز ترا فریفته کرد بخداوند قرآن

کریم نیکوکار نوازنده.

الَّذِي خَلَقَكَ او که بیافرید ترا فَسَوَّآكَ و ترا راست کرد و هموار آفرید فَعَدَلَكَ (۷) اندامان

همه در خور یکدیگر آفرید و بالای راست.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) بهر صورت که خود خواست آفرید و ترا بر هم ساخت.

كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّیْنِ (۹) آگاه باشید آن شمائید که بروز شمار و پاداش کافر می شوید و

دروغ زن میگیرید.

وَ إِنَّا عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ (۱۰) و بر شما از ما گوشوانانند.

كِرَامًا آزادگان پاكان نیکوان كَاتِبِیْنَ (۱۱) دبیران نویسندگان.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) می دانند هر چه می کنید.

إِنَّا لَأَبْرَارٌ لَفِي نَعِیْمٍ (۱۳) نیکان نوازندگان فردا در نازند و در زید.

وَ إِنَّا لَلْفُجَّارُ لَفِي جَحِیْمٍ (۱۴) و بدان فردا در آتش اند.

يَصَلُّونَهَا یَوْمَ الذِّیْنِ (۱۵) بآن آتش رسند و سوزند روز شمار و پاداش.

وَ مَا هُمْ عَنْهَا غَابِیْبِیْنَ (۱۶) و ایشان هرگز از آن نار و از آن آتش نادیدینند.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا یَوْمُ الذِّیْنِ (۱۷) و چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (١٨) پس چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟
يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا (١٩) روزی که بدست هیچ کس هیچیز نیست کس را و
نتواند و بکار نیاید.

وَالْأَمْرُ يُؤْمَدُ لِلَّهِ (٢٠) و کار همه آن روز خدایراست.

النوبة الثانية

این سوره نوزده آیتست، هشتاد کلمه، سیصد و بیست و هفت حرف. جمله به مکه فرو
آمد، آن را مکی گویند و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی
قال: قال رسول الله (ص): من قرأ إذا السماء أنفطرت أعطاه الله عز وجل من الاجر بعدد
كل قبر حسنة و بعدد كل قطرة ماء حسنة و اصلح الله شأنه يوم القيامة: إذا السماء أنفطرت
ای انشقت و انصدعت، كقوله: «السماء منفطر به» ای بیوم القيامة لشدته و عظم شأنه.
و إذا الكواكب انثرت تناثرت و تساقطت.

و إذا البحار فوجرت ای فجر بعضها فی بعض لان الارض صارت واهية رخوا فصار
البحار بحرا واحدا فيصب ذلك البحر فی جوف الحوت الذي عليه الارضون السبع.
و إذا القبور بعثرت ای بحثت و نثرت و أثيرت، فاستخرج ما فيها من الكنوز و بعث من
فيها من الموتى احياء و هذا من اشراط الساعة ان تخرج الارض افلاذ كبدها من ذهبها و
فضتها و امواتها.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ أَوْ طَالِحٍ وَ مَا «أَخَّرَتْ» مِنْ سَنَةٍ حَسَنَةٍ أَوْ سَيِّئَةٍ. قَالَ
عكرمة: مَا قَدَّمَتْ مِنَ الْفَرَائِضِ الَّتِي ادَّتْهَا وَ أَخَّرَتْ مِنَ الْفَرَائِضِ الَّتِي ضَيَعَتْهَا وَ قِيلَ: مَا
قَدَّمَتْ مِنَ الصَّدَقَاتِ وَ أَخَّرَتْ مِنَ التَّرَكَاتِ. هَذَا كَقَوْلِهِ: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ
أَخَّرَ»

و قيل: مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ مَا كَانَ فِي أَوَّلِ عَمْرِهِ وَ آخِرِهِ.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الْمَغْرُورِ: الَّذِي يَعْمَلُ الْمَعَاصِيَ وَ يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ. مَا
غَرَّكَ أَي مَا خَدَعَكَ وَ سَوَّلَ لَكَ حَتَّى قَصَّرْتَ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْكَ وَ مَا حَمَلَكَ عَلَى
الْإِغْتِرَارِ بِهِ حَتَّى عَمَلْتَ بِمَعَاصِيهِ؟ مَا الَّذِي حَمَلَكَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ مَعَ رَبِّ كَرِيمٍ قَدْ أَنْعَمَ
عَلَيْكَ بِالْخَلْقِ وَ التَّسْوِيَةِ وَ التَّعْدِيلِ؟ وَ قِيلَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى الْقَعُودِ عَنِ طَاعَةِ رَبِّ خَيْرِهِ

عندك كثير؟

قرأ النبي (ص) هذه الآية، ثم قال: جهله، يعني: حمله جهله على ذلك. قال مقاتل: غره عفو الله حين لم يعجل عليه بالعقوبة. و عن ابن مسعود قال: ما منكم من احد الا سيخلو الله به يوم القيامة فيقول: «يا بن آدم ما غرك بي؟ يا بن آدم ما ذا عملت فيما علمت، يا بن آدم ما ذا اجبت المرسلين؟!» و قال ذو النون: كم من مغرور تحت السّتر و هو لا يشعر به و فى معناه انشد:

يا من علا فى الغيِّ و التّيه و غره طول تماديه
املى لك الله فبارزته و لم تخف غبّ معاصيه.

قيل: نزلت هذه الآية فى الاسود بن كلدّة الجمحى قصد النبي (ص) فلم يتمكّن منه و لم يعاقبه الله سبحانه على ذلك فنزلت الآية ما غرّك برّبك الكريّم و معنى «الكريّم» هاهنا انه قدر على ان يعاقبه فلم يفعل. و قيل: نزلت فى الوليد بن المغيرة.

و قيل: هو عامّ فى جميع الكفّار و هو ان كلّ من كفر فهو محلّ التّقرّيع بهذه الآية لاغتراره برّبه. الَّذِي خَلَقَكَ فِى أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ فَسَوَّأَكَ اى سَوَّى خَلْقَكَ فى بطن امك. فَعَدَلْكَ. قرأ عاصم و حمزة و الكسائى و ابو جعفر: فعدلك بالتخفيف و يكون فى بمعنى الى و ما صلة، اى صرفك و امالك الى اى صورة شاء حسنا و قبيحا و طويلا و قصيرا. و قرأ الآخرون بالتشديد، اى جعلك معتدل الخلق مستوى الاعضاء لا تفاوت فيها.

فى اى صورة ما شاء ركبك قال مجاهد: فى اى شبه شاء ركبك شبه اب او امّ او خال او عمّ. و يجوز ان يكون الصّورة بمعنى الصّفة تقول العرب: ارنى «صورة» هذا الامر، اى عرفنى صفته. و يكون فى بمعنى على فيكون معناه خلقتك على «اى» صفة شاء من سعادة و شقاوة و ايمان و عصيان.

«كلّا» ردع عن الغفلة عن الله و الاغترار به. بَلْ تُكذّبونَ قراءة العامّة بالتاء لقوله: وَ اِنَّ عَلَيكُمْ لِحَافِظِينَ و قرأ ابو جعفر بالياء اى يكذبون. بالقيامة التى يكون فيها الجزاء و الحساب و يجوز ان يكون الدّين هاهنا التّوحيد.

وَ اِنَّ عَلَيكُمْ لِحَافِظِينَ يعنى: الملائكة يحفظونكم و يحفظون عليكم اعمالكم بانباتها فى الصّحائف.

كِرَاماً كَاتِبِينَ أَيْ «كِرَاماً» عَلَى اللَّهِ كِتَابَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ. وَقِيلَ: «كِرَاماً» يَسَارِعُونَ إِلَى كِتَابِ الْحَسَنَاتِ وَيَتَوَقَّفُونَ فِي كِتَابِ السَّيِّئَاتِ رَجَاءً أَنْ يَسْتَغْفَرَ وَيَتُوبَ فَيَكْتُبُونَ الذَّنْبَ وَالتَّوْبَةَ مِنْهُ مَعاً.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ عِلْمُهُمْ عَلَى وَجْهِينَ، فَمَا كَانَ مِنْ ظَاهِرِ قَوْلٍ أَوْ حَرَكَةِ جَوَارِحِ عِلْمُوهُ بِظَاهِرِهِ وَكُتُبُوهُ عَلَى جِهَتِهِ. وَ مَا كَانَ مِنْ بَاطِنِ ضَمِيرٍ يُقَالُ أَنَّهُمْ يَجِدُونَ لَصَالِحِهِ رِيحاً طَيِّبَةً وَ لِطَالِحِهِ رِيحاً خَبِيثَةً فَكُتُبُوهُ مَجْمِلاً عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَيِّئًا.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَاحِدٌ «الْأَبْرَارُ» بَارٌّ وَ بَرٌّ وَ هُمُ الَّذِينَ بَرُّوا وَ صَدَقُوا فِي إِيْمَانِهِمْ بِإِدَاءِ فَرَائِضِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ. وَ فِي الْخَبْرِ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَمَّا سَمَاهُمْ اللَّهُ «الْأَبْرَارُ» لِأَنَّهُمْ بَرُّوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ كَمَا أَنَّ لَوْلَادَكَ عَلَيْكَ حَقًّا كَذَلِكَ لَوْلَادَكَ عَلَيْكَ حَقٌّ.

«لَفِي نَعِيمٍ» يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ وَ لِذَاتِهَا.

وَ إِنَّ الْفُجَّارَ الْكُفَّارَ «لَفِي جَحِيمٍ» أَيْ «لَفِي» مَعْظَمِ النَّارِ.

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ أَيْ يَدْخُلُونَهَا وَ يَلْزَمُونَهَا وَ يَخْلُدُونَ فِيهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ هَذَا كَلَامٌ يَشْمَلُ الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا نَضَعُهُ مَوْضِعَهُ مِنْهُمَا.

أَيْ هُمْ خَالِدُونَ فِيهَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لَا يَغَيَّبُونَ عَنْهَا، وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لَا يَغَيَّبُونَ عَنْهَا.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ كَرَّرَ ذِكْرَهُ تَعْظِيمًا لِشَأْنِهِ وَ هُوَ اسْتِفْهَامٌ عَلَى وَجْهِ التَّعْجِيبِ. وَقِيلَ: أَحَدُهُمَا فِي حَقِّ الْكُفَّارِ وَ الْآخَرُ فِي حَقِّ الْمُؤْمِنِينَ.

يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍ وَ يَعْقُوبُ: يَوْمٌ بَضَمَ الْمِيمَ رَدًّا عَلَى الْيَوْمِ الْأَوَّلِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِفَتْحِهَا، أَيْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ فِي يَوْمٍ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا. قَالَ مِقَاتِلٌ: أَرَادَ بِهِ الْكُفَّارَ لِأَنَّ الْمُسْلِمِينَ يَنْفَعُ بَعْضُهُمْ بِالسَّفَاعَةِ.

وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ أَيْ يَنْقَطِعُ دَعَاوَى الْمَخْلُوقِينَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَا يَمْلِكُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَحَدًا شَيْئًا كَمَا مَلَكَهُمْ فِي الدُّنْيَا. وَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ مِنْ سِرِّهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ رَأَى عَيْنٍ فَلْيَقْرَأْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ.

النوبة الثالثة

قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزیز اذا اراد اعزاز عبد و فقه عرفانه، ثم زينه باحسانه، ثم استخلصه بامتتانه، فعضمه من عصيانه، ثم قبضه على ايمانه، ثم بواه فى جنانه، ثم اكرمه بروضانه، ثم اكمل نعمته برويته و عيانه.

نام خداوند کریم مهربان، لطیف و رحیم و نوازنده بندگان، یگانه و یکتا در نام و در نشان، دارنده جهان و نعمت بخش آفریدگان و دلگشای دوستان بنده نوازی معروف، بمهربانی موصوف، بفضل خود باز آمده بوفای امیدواران، بلطف خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، بکرم خود سازنده کار بندگان در دو جهان، بمهربانی خود نوازنده ضعیفان و شنونده دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته‌ای شنو هر شب بوقت سحر، آن ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صباى مهر بر دل مشتاقان وزد، آن ساعت که ربّ العزّة سوگند بوی یاد میکند که: وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ بِرِيسَاطٍ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ فِي خَلْوَةٍ وَ هُوَ مَعَكُمْ سِرًّا بِسِرِّ شَرَابٍ اَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي بِي زَحْمَتِ اِغْيَارِ بِيحَانِ دُوسْتَانِ مِيرِسَانِدِ وَ اَز زَنَادِ يُنَزِّلُ اللّٰهُ اَتَشِ نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ فِي دَلِ سُوخْتِگَانِ مِي زَنْدِ وَ بِيِمَارَانِ رَا تَعَهَّدِ مِي كَنْدِ وَ بَكَمَنْدِ لَطْفِ رَمِيدِگَانِ رَا بِدَرْگَاهِ مِي كَمِشْدِ كِه عِبَادِي اِگْر طَاعَتِ اَرِيدِ، قَبُولِ بَرِ مَن وَرِ سَوَالِ كَنِيدِ، عَطَا بَرِ مَن وَرِ گَنَاهِ كَنِيدِ، عَفْوِ بَرِ مَن. آبِ دَرِ جَوِي مَن، رَا حَتِ دَرِ كَوِي مَن، طَرْبِ دَرِ طَلَبِ مَن اَنْسِ بَا وَصَالِ مَن، شَادِي بَدِيدَارِ مَن.

امروز در دنیا با بنده عاجز چنین خطاب میکند و فردا در عرصه عظمی و انجمن کبری با بنده عاصی گوید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟ این عجب نگر، تهدیدی لطف آمیغ! خود سؤال میکند و در نفس سؤال بنده را تلقین جواب میکند، بآنچه گفت: بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. نام کریم با یاد بنده میدهد تا بنده گوید: غرّنی بک کرمک و لو لا کرمک ما فعلت لآنک رأیت فسترت و قدرت فامهلت:

يقول مولای: اما تستحی
مما اری من سوء افعالک؟!
فقلت: یا مولای رفقا، فقد
افسدنی کثرة افضالک!

یحیی معاذ گفت: روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین را بر آن مقام سیاست و هیبت بدارند و سؤال کنند، اگر از جناب جبروت و درگاه عزت خطاب آید که: ما غرّک بی؟ من بتوفیق الهی و تأیید ربّانی جواب دهم گویم: غرّنی برک سالفا و آنفا. آن نیکوئیهای

قدیم و حدیث، نواخته‌های نهان و آشکارا که از فضل و برّ تو یافته‌ام آنست که دیده مرا بتو فریفته کرد! بو بکر و راق گفت: لو قال لی: ما غرّک برّیکَ الْکَرِیمِ لقلت: غرّنی کرم الْکَرِیمِ! و قیل لفضیل: لو اقامک اللّهُ

بین یدیه یوم الْقِیَامَةِ، فقال: ما غرّکَ برّیکَ الْکَرِیمِ ما ذا کنت تقول؟ قال: اقول: غرّنی سترک المرخی فنظمه محمد بن سماک فقال:

یا کاتم الذّنّب اما تستحی اللّهُ فی الخلوّة ثانیکا؟!

غرّک من ربّک امهاله و ستره طول مساویکا

و فی الحدیث الصّحیح: انّ اللّهُ عزّ و جلّ یدن المؤمن فیضع علیه کفّه و یستره فیقول: «أ تعرف ذنب کذا؟ أ تعرف ذنب کذا؟» فیقول: نعم، ای ربّ، حتّی قرّره بذنوبه، و رأى فی نفسه أنّه هلک. قال: «سترتها علیک فی الدّنّیا و انا. اغفرها لک الیوم».

۸۳- سورة التطفيف (المطففين) - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَيَلُّ لِّلْمُطَفِّفِیْنَ (۱) ویل و تباهی کاهندگان را.

الَّذِیْنَ إِذَا اٰكْتٰلُوا عَلٰی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ (۲) ایشان که چون از مردمان می ستانند پیمانہ بیری می ستانند ناکاست.

وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّرَثُوهُمْ یُخْسِرُونَ (۳) و آن گه که مردمان را می پیمایند یا می سنجند، می کاهند و زیان زد می کنند.

أَلَا یَظُنُّ أُولٰٓئِكَ هِیچ نمیدانند. بی گمانی اینان، أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِیَوْمٍ عَظِیْمٍ (۵) که ایشان انگیختنی اند روزی بزرگ را.

یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ آن روز که بیای ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۶) خداوند جهانیان را.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّیْنٍ (۷) نامه کردار و.

سرانجام بدان در سَجِّیْن است.

وَ مَا أَدْرَاكُ مَا سِجِّیْنٌ (۸) و چه دانی که آن زندان چه چیز است ؟

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) نوشته ای.

وَيَلُّ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُكْذِبِیْنَ (۱۰) ویل آن روز بر دروغ زن گیران.

الَّذِیْنَ یُكْذِبُونَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ (۱۱) ایشان که بروز شمار و پاداش دروغ زن گیرند.

وَ مَا یُكْذِبُ بِهِ و دروغ زن نگیرد بآن إِلَّا كُلُّ مُعْتَدِیْئِیْمٍ (۱۲) مگر هر اندازه در گذرانده ای ناباک ناپاک.

إِذَا تَتَلٰی عَلَیْهِ آیٰتُنَا که برو خوانند سخنان و آیات ما. قَالَ أَسَاطِیْرُ الْأَوَّلِیْنَ (۱۳) گوید: این افسانه پیشینیان است.

«كَلَّا» نه چنانست. بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ ما كانوا یَكْسِبُونَ (۱۴) بلکه زنگ و بار آنچه میکنند بر دلهای ایشان نشست و نشاند.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ (۱۵) ایشان از خداوند خویش آن روز

باز پوشیده‌اند.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) پس ایشان با آتش رسیدنی‌اند.

ثُمَّ يُقَالُ پس ایشان را گویند: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) این آنست که شما آن را دروغ می‌شمردید و دروغ می‌داشتید.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) نامه و کار نیکان در عِلِّيِّين است جایگاه زبرین.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹) و چه چیز ترا دانا کرد که عِلِّيِّين چیست؟
كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) نبشته‌ای.

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) فریشتگان نزدیک کردگان بآن میرسند و آن را می‌بینند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) نیکان در ناز و نعیم‌اند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) در حجله‌ها در تخته‌ها مینگرند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان میشناسی و می‌بینی نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) تازگی ناز و روشنایی شادی.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ می‌آشاماند ایشان را از رحیق. مَخْتُومٌ (۲۵) جام آن مهر کرده.

خِتَامُهُ مِسْكٌ، مهر آن مشک. خِتَامُهُ مِسْكٌ که از دهن باز ایستاند، بوی مشک آید مختوم خِتَامُهُ مِسْكٌ آمیخته آمیغ آن مشک وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) و ایدون بادا که کوشندگان درین کوشند.

وَ مِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) و آمیغ آن از چشمه تسنیم است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) چشمه‌ای که مقربان آن را صرف می‌آشامند.

إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا آن بدان که کافر شدند. كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) می‌خندیدند از گرویدگان.

وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ وَ آن‌گه که مؤمنان بر ایشان برگزشتند، يَتَغَامَزُونَ (۳۰)

ایشان با فسوس بر ایشان در یکدیگر می‌نمودند.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ وَ چون با خانه‌ها و کسان خویش گشتند، انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) بنام و رامش و خنده می‌زیستند.

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ وَ جَوْن اِيشَان رَا دِيدِنْد، قَالُوا اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضَالُّوْنَ (۳۲) گفْتِنْد: اِيْنَان گَم شَدگان اِنْد و در غلظ اِفْتادگان و نادانان.

وَ مَا اُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِيْنَ (۳۳) و کافران رَا نِفِرستاده اِنْد بگوشوانی بر گرویدگان و نَگهبانان کردار ايشان.

فَالْيَوْمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اَنْ رَوِز قِيَامَت، اَنْ مَوْمنان و گرویدگان مِْن الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ (۳۴) از کافران می خندند.

عَلَى الْاَرَائِكِ يَنْظُرُوْنَ (۳۵) در حجله ها بر تختها مینگرند.
هَلْ تُؤَبَّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ (۳۶) کافران رَا پاداش بدادند بر آنچه میکردند در آن گیتی؟

النوبة الثانية

این سوره سی و شش آیت است، صد و هفتاد و هفت کلمه نهصد و سی حرف و در نزول آن علما مختلف اند. قومی گفتند: مکی است، جمله به مکه فرو آمد قومی گفتند: میان مکه و مدینه فرو آمد، آن گه که رسول خدا (ص) هجرت کرد. و بیشترین علما بر آنند که در مدینه فرو آمد. مقاتل گفت: اول سورتی که در مدینه فرو آمد این سورتست و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «المطففين» سقاه الله من الرحيق المختوم يوم القيامة»
قوله تعالى: وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ ابن عباس گفت: رسول خدا در مدینه شد، قومی تجار را دید در پیمانہ و ترازو سخت بد، و بیاعات و معاملات ايشان شبه قمار چون منابذه و ملامسه. جبرئیل آمد و آیت آورد: وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ. رسول خدا (ص) ايشان را حاضر کرد و بر ايشان خواند.

ايشان از آن عادت بد باز ایستادند و با طریق عدل و راستی گشتند. فهم او فی الناس کیلا الی الیوم. و قال السدی: قدم رسول الله (ص) المدينة و بها رجل یقال له ابو جهينة و معه صاعان یکیل باحدهما و یکتال بالآخر فنزلت فی شأنه: وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ و قيل: نهاهم رسول الله (ص) عن ذلك فلم ينتهوا، فانزل الله تعالى: وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ فخرج رسول الله (ص) الی السَّوق و قرأ السَّورة فاصلحوا کیلهم. الویل کلمة یقال لمن وقع فی هلكة و

عذاب. وقيل: هو واد في جهنم من قيح و دم. وقيل: جب في النار و معنى «ويل» اى قد ثبت لهم هذا و المطففون الذين يبخسون حقوق الناس و ينقصون الكيل و الوزن. قال الزجاج: انما قيل: للذى ينقص المكيال و الميزان مطفف لانه لا يكاد يسرق فى المكيال و الميزان الا الشئ اليسير الطفيف. و عن الاصمعي: قال: قال اعرابى: لا تلمس الحوائج ممن مرءوته فى رؤس المكايل و السن الموازين. ثم بين ان «المطففين» منهم. فقال: الذين اذا اكلوا على الناس اى من الناس. و من و على يبدل احدهما من الآخر، اى اذا اكلوا من الناس استوفوا عليهم الكيل اى يأخذون حقوقهم تامة و اذا كألوهم أو وزأوهم اى كألوا لهم و وزنوا لهم، يعنى: للناس. تقول: وزنتك و وزنتك و كلتك و كلت لك، كما يقال: نصحتك و نصحت لك و كسبتك و كسبت لك. «يُخسِرُونَ» اى ينقصون. يقال: خسرته و اخسرته اذا نقصته هذا كقوله: «و لا تُخسِرُوا الْمِيزَانَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ المعنى: اذا استوفى لنفسه اتمه و اذا اعطى غيره ناقصه. قال نافع: كان ابن عمر يمر بالبائع فيقول: اتق الله و اوف الكيل و الوزن فان «المطففين» يوقفون يوم القيامة حتى ان العرق ليلجهم الى انصاف آذانهم. و روى ان عليا (ع) مر على رجل و هو يزن الزعفران و قد ارجح فكفا الميزان. ثم قال: اقم الوزن بالقسط. ثم ارجح بعد ذلك ما شئت.

أ لا يظن أولئك أنهم مبعوثون ليوم عظيم هذا الكلام تعظيم لائم المطفف و تشديد، و هذا الظن يقين و المعنى: الا يستيقن «اولئك» الذين يفعلون ذلك. أنهم مبعوثون ليوم عظيم اى لمجىء يوم عظيم، و هو يوم القيامة. و قيل: معناه أنهم لو ظنوا أنهم يبعثون ما نقصوا فى الكيل و الوزن. و قيل: كل من نقص حق الله من زكاة و صلاة و صوم فهو داخل تحت هذا الوعيد. قال الحسن: المراد به المؤمنون و المعنى أ ليس يعلمون أنهم يبعثون فما عذرهم فى التطفيف.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اى يقومون من قبورهم لحكم رب العالمين بينهم فيقفون فى العرصات على ارجلهم ينتظرون حكم الله فيهم قدر ثلاث مائة عام. و قيل: اربعين سنة لا يكلمهم احد حتى ان اقلهم رشحا يغيب فيه الى انصاف اذنيه. روى عن مالك عن نافع عن ابن عمر: ان النبى (ص) قال: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» حتى يغيب احدهم فى رشحه الى انصاف اذنيه.

و عن المقداد قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «إذا كان يوم القيامة ادنيت الشمس من العباد حتى تكون قيد ميل او اثنين.

قال سليم بن عامر: احد رواة هذا الحديث: لا ادري اىّ الميلىن يعنى مسافة الارض او الميل الذى تكحل به العين. قال فتصهرهم الشمس فيكونون فى العرق بقدر اعمالهم. فمنهم من يأخذه الى عقبه و منهم من يأخذه الى ركبته و منهم من يأخذه الى حقويه و منهم من يلجمه إجماء.

«كلًا» ردع عن التطفيف اى ليس الأمر على ما هم عليه فليرتدعوا و تمام كلام هاهنا. و قال الحسن: «كلًا» ابتداء يتصل بما بعده على معنى حقًا. إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ الَّذِي كُتِبَ فِيهِ أَعْمَالُهُمْ «أَلْفَى سَجِّينَ» قال ابن عباس: السجّين هي الارض السابعة السفلى فيها ارواح الكفّار. و فى الخبر عن النبيّ (ص) قال: «سجّين» اسفل سبع ارضين و «علّيون» فى السماء السابعة تحت العرش، اخبر «إِنَّ كِتَابَ» اعمال الفجار ألفى سجّين وضا لقدرهم و اذلالا لهم على سبيل ضرب المثل لاهانتهم و يكون ذلك علامة عذابهم، ثمّ يحمل الى ما هناك ارواحهم و هذا كما يقال لخسيس القدر أنّه فى الحضيض و أنّه فى التراب. و قيل: السجّين خزانة ارواح الكفّار و هي صخرة خضراء تحت الارض السابعة خضرة السماوات منها رقم فيها اسماء الكفّار و مصيرهم الى النار. و روى انّ ابن عباس قال لكعب الاحبار: اخبرنى عن «سجّين» و «علّيين»؟

فقال كعب: و الذى نفسى بيده لا اخبرتك عنهما الاّ بما اجد فى كتاب الله المنزل. اما «سجّين» فانّها شجرة سوداء تحت الارضين السبع مكتوب فيها اسم كلّ شيطان فاذا قبضت نفس الكافر عرج بها الى السماء فعلقّت ابواب السماء دونها ثمّ رمى بها الى «سجّين» فذلك «سجّين». و اما علّيون فانّها اذا قبضت نفس المرء المسلم عرج بها الى السماء ففتحت لها ابواب السماء حتى تنتهى الى العرش. قال فيخرج كفّ من العرش فيكتب له نزله و كرامته و ذلك «علّيون». و قال اهل اللغة: «سجّين» فعيل من السجّن على جهة المبالغة كما يقال: فسّيق، شربّ، سكّير و المعنى: انّ مصير اصحابه الى ضيق و شدة و خسار و سفال. و قيل: معناه ما كتب عليهم لا يتبدّل و لا يتمحّى كالنقش فى الحجر.

و ما أدراك ما سجّين اى ليس هذا ممّا كنت تعلمه انت و لا قومك حتى عرفناك. قاله

تعظيماً لشأن السَّجِّينِ و تعجبياً منه و تهويلاً لامره ثمَّ قال: كِتَابُ مَرْقُومٍ ليس هذا تفسير السَّجِّينِ بل هو بيان الكتاب المذكور في قوله: إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ اى هو كِتَابُ مَرْقُومٍ اى مكتوب اعمالهم مثبت عليهم كالرقم فى الثوب لا ينسى و لا يمحو حتى يجازوا به. و قال قتادة و مقاتل: رقم عليهم بشر كأنه اعلم بعلامة يعرف بها أنه كافر و قيل: مختوم بلغة حمير.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ اى يوم يخرج المكتوب و يبعث المدفون ثمَّ فسَّره فقال: الَّذِينَ يُكذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ يعنى: يوم القيامة الذى فيه الحساب و الجزاء. ما يُكذِّبُ بِهِ اِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ اى عاص متجاوز للحدِّ فى العيصان «اثيم» مرتكب للخطايا مستحق للعقوبة: إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا اى اذا سمع القرآن يقرأ قال أساطيرُ الأوَّلِينَ. «كلَّا» ردع عن هذا القول «بل» نفى لما قالوه: رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ اى غطى قلوبهم ما كانوا يَكْسِبُونَ من المعاصى، اى كثرت معاصيهم و ذنوبهم فاحاطت بقلوبهم. و قيل: الرِّين كالأصداء يغشى القلب.

روى ابو هريرة قال: سمعت رسول الله (ص) يقول انَّ العبد اذا اخطأ خطأة نكت فى قلبه نكتة سوداء فان هو نزع و استغفر و تاب صقلت، فان عاد عادت حتى تغطى. و روى: ان زاد زادت حتى تعلق قلبه فذلكم الرآن الذى ذكره الله فى كتابه: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ ما كانوا يَكْسِبُونَ قال الحسن: هو الذنب على الذنب حتى يموت القلب. و اصل الرين الغلبة، يقال: رانت الخمر على عقله ترين رينا اذا غلبت عليه فسكر و معنى الآية: غلب على قلوبهم المعاصى و احاطت بها حتى غمرتها.

«كلَّا» تكرار للردع و قيل: معناه حقاً إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ اى عن رؤية ربهم يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ممنوعون.

قال الشيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه: اى عن رؤية الرضا فان الشقى يريه غضبان حين يتجلى فى المحشر قبل دخول الناس الجنة. و فى هذا ان المصدق غير محجوب عن ربه. قال الحسين بن الفضل: كما حجبتهم فى الدنيا عن توحيد حجبهم فى الآخرة عن رؤيته. و سئل مالك بن انس عن هذه الآية فقال: لَمَّا حَجَبَ اعداءه فلم يروه تجلى لاوليائه حتى رآوه. و قال الشافعى: فى هذه الآية دلالة ظاهرة ان اولياء الله يرون

اللَّهِ. قَالَ لَمَّا حَجَبَ قَوْمًا بِالسَّخَطِ دَلَّ عَلَىٰ أَنْ قَوْمًا يَرُونَهُ بِالرِّضَا. قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ سَلِيمَانَ: قُلْتُ لَهُ أَوْ تَدِينُ بِهَذَا يَا سَيِّدِي؟! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُوَقِّنْ مُحَمَّدُ بْنُ أَدْرِيسَ أَنَّهُ يَرَىٰ رَبَّهُ بِالْمَعَادِ لَمَّا عَبَدَهُ فِي الدُّنْيَا. وَقَالَ الْحَسَنُ: لَوْ لَمْ يَعْلَمْ الرَّاهِدُونَ وَالْعَابِدُونَ أَنَّهُمْ يَرُونَ رَبَّهُمْ فِي الْمَعَادِ لَزَهَقَتْ أَنْفُسُهُمْ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ أَخْبَرَ أَنَّ الْكُفَّارَ مَعَ كَوْنِهِمْ مَحْجُوبِينَ عَنِ اللَّهِ يَدْخُلُونَ النَّارَ فَقَالَ: ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ أَي لَدَاخَلُوا النَّارَ. وَقِيلَ: يَصِيرُونَ صَلَاءَ لَهَا وَهُوَ الْوَقُودُ. ثُمَّ يُقَالُ أَي يَقُولُ لَهُمُ الْخِزْنَةُ هَذَا، أَي هَذَا الْعَذَابُ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ وَ يَنْكُرُونَ وَقُوعَهُ وَقِيلَ: هَذَا جَزَاءُ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ. ثُمَّ بَيَّنَّ مَحَلَّ كِتَابِ الْأَبْرَارِ فَقَالَ: «كَلَّا» أَي حَقًّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ هُمْ الَّذِينَ لَا يُؤْذُونَ الذَّرَّ وَلَا يَضْمُرُونَ الشَّرَّ. وَقِيلَ: هُمُ الَّذِينَ صَدَقُوا فِيمَا وَعَدُوا. وَ الْبِرُّ الصَّدَقُ «لَفِي عَالِيَيْنَ» يُقَالُ: «عَالِيُونَ» خِزَانَةُ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ تَحْتَ الْعَرْشِ. وَقِيلَ: هُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ. وَقِيلَ: هُوَ لَوْحٌ مِنْ زَبْرُجْدَةٍ خَضْرَاءَ مَعْلَقٌ تَحْتَ الْعَرْشِ أَعْمَالُهُمْ مَكْتُوبَةٌ فِيهَا وَقِيلَ: رَقْمٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَصِيرُهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ الْجَنَّةُ.

وَقَالَ الضَّحَّاكُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى وَقَالَ كَعْبٌ: هُوَ قَائِمَةُ الْعَرْشِ الْيَمْنَى. وَقَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: مَعْنَى «عَالِيَيْنَ» عُلُوٌّ عَلَىٰ عُلُوٍّ وَ شَرَفٌ بَعْدَ شَرَفٍ. قَالَ أَهْلُ اللَّغَةِ: هُوَ اسْمٌ مَوْضُوعٌ عَلَى صِفَةِ الْجَمْعِ وَ أَعْرَابِهِ كَأَعْرَابِ الْجَمْعِ، كَقَوْلِهِمْ: عَشْرِينَ وَ ثَلَاثِينَ وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: إِنَّ أَهْلَ «عَالِيَيْنَ» لَيَنْظُرُونَ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا اشْرَفَ رَجُلٌ اشْرَقَتِ الْجَنَّةُ، وَقَالُوا: قَدْ أَطْلَعَ عَلَيْنَا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ «عَالِيَيْنَ».

وَمَا أُدْرَاكَ مَا عَالِيُونَ تَعْظِيمٌ لِسَانُهُ وَقِيلَ: مَعْنَاهُ لَيْسَ هَذَا مِنْ عِلْمِكَ وَ لَا مِنْ عِلْمِ قَوْمِكَ. «كِتَابُ مَرْقُومٍ» لَيْسَ هَذَا تَفْسِيرُ «عَالِيَيْنَ» بَلْ هُوَ بَيَانُ «كِتَابِ الْأَبْرَارِ» أَي إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ «كِتَابُ مَرْقُومٍ» فِي «عَالِيَيْنَ» وَ هُوَ مَحَلُّ الْمَلَائِكَةِ وَ «كِتَابُ الْفُجَّارِ» «كِتَابُ مَرْقُومٍ» فِي «سَجِينٍ» وَ هِيَ مَحَلُّ إِبْلِيسَ وَ جَنَدُهُ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ يَعْنِي: الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ فِي «عَالِيَيْنَ» يَشْهَدُونَ وَ يَحْضُرُونَ ذَلِكَ الْمَكْتُوبَ أَوْ ذَلِكَ الْكِتَابَ إِذَا صَعِدَ بِهِ إِلَى «عَالِيَيْنَ» وَ قِيلَ: يَشْهَدُ عَمَلُ الْأَبْرَارِ مَقْرَبُوا كُلَّ سَمَاءٍ.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ أَي تَنْعَمُ فِي الْجَنَانِ. عَلَى الْأَرَائِكِ جَمْعُ أَرِيكَةٍ وَ هِيَ الْإِسْرَةُ فِي الْحِجَالِ «يَنْظُرُونَ» إِلَى مَا يَسِرُّهُمْ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ

عليهم من النعيم و الحور العين. و قيل: «ينظرون» الى عدوهم كيف يعذبون بالنار. قال ابن عطاء: «على ارائك» المعرفة «ينظرون» الى المعروف و «على ارائك» القربة «ينظرون» الى الرءوف.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ اى اذا رأيتهم عرفت أنهم من اهل النعمة ممّا ترى «في وُجُوهِهِمْ» من النور و الحسن و البياض يقال: انضر النبات اذا ازهر و نور. قرأ ابو جعفر و يعقوب: «تعرف» بضمّ التاء و فتح الرءاء على غير تسمية الفاعل «نضرة» بالرفع. يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقِ الرَّحِيقِ الشَّرَابِ الَّذِي لَا غَشَّ فِيهِ. و قيل: الخمر العتيقة الصافية الطيبة. قال مقاتل: الخمر البيضاء «مختوم» امرا لله تعالى بالختم عليه اكراما لاصحابه فختم و منع من ان يمسه ماسّ او تناله يد الى ان يفكّ ختمه الأبرار يوم القيامة.

«خِتَامُهُ مِسْكٌ» اى ختم به «مسك» رطب ينطبع فيه الخاتم. قال ابن زيد «ختامه» عند الله «مسك» و «ختامه» اليوم فى الدنيا طين. قال ابن مسعود: ممزوج «مزاجه» و خلطه «مسك» و قال علقمة: طعمه و ريحه «مسك». و قيل عاقبته و آخر طعمه «مسك»، اى يوجد ريح المسك عند خاتمة شربه. و قال قتادة: يمزج لهم بالكافور و يختم بالمسك. و قيل: يفرح من شاربه ريح المسك من غير خمار و تغير نكهة و صداع. قرأ الكسائي: خاتمه مسك. الختام: المصدر و الخاتم الاسم. و قيل: معناهما واحد، كما يقال: فلان كريم الطابع و الطباع «وَ فِي ذَلِكَ» اى و فى مثل هذا الثواب الذى ذكرت «فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» اى فليبتادر المتبادرون بالاعمال الصالحة و حتى تناولوها. و قيل: فليرغب الرّاعبون و ليستبق المستبقون. التنافس فى الشئ ان يرضى به على الغير لنفاسته. و قيل: يطلبه كل احد لنفسه نظيره: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ».

وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ قال ابن عباس و ابن مسعود: التسنيم اسم لماء ينحدر من تحت العرش و قيل من جنة عدن و هو اشرف شراب فى الجنة يمزج به شراب اصحاب اليمين. و المقرّبون يسقون صرفا غير ممزوج و هو قوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ اى منها «الْمُقْرَبُونَ». و قيل: الباء صلة و المعنى: يشربها «المقربون»، و عينا نصب على الحال. و قيل: تقديره من عين او اعنى عينا.

و قيل. التسنيم عين يجرى ماؤها فى الهواء متسنا فينصبّ فى اوانى اهل الجنة على مقدار

ملئها فاذا امتلأت امسك الماء حتى لا يقع منه قطرة على الارض فلا يحتاجون الى الاستقاء و اصل الكلمة من علو المكان و المكانة، فيقال للشئ المرتفع سنام و للرجل الشريف سنام. و فى بعض الروايات عن ابن عباس قال: هذا مما قال الله عزّ و جلّ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. و قال الجريرى و الواسطى: يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ صرفا على بساط القرب فى مجلس الأنس و رياض القدس بكأس الرضا على مشاهدة الحق سبحانه و تعالى.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا اى اشركوا يعنى كفّار قريش: ابا جهل و الوليد ابن المغيرة و العاص بن وائل و اصحابهم من مترقى مكة كانوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يعنى عمّارا و خبّابا و صهيبا و بلالا و المقداد و سلمان و ابا الدرداء و ابن مسعود و ابن امّ مكنوم «يضحكون» و بهم يستهزءون و من اسلامهم يتعجبون. قال مقاتل و الكلبي: نزلت فى على بن ابى طالب عليه السلام و ذلك انه جاء فى نفر من المسلمين الى النّبىّ (ص) فسخر منهم المنافقون و ضحكوا و تغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا: رأينا اليوم الاصلح فضحكنا منه فانزل الله هذه الآية قبل ان يصل على (ع) و اصحابه الى رسول الله (ص).

وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يعنى المؤمنين بالكفّار يتغامزون. الغمز الاشارة بالجفن و الحاجب، اى يشيرون اليهم بالاعين استهزاء و يقولون: تأملوا هذا الرقيق اتبع محمدا و ترك ملاذّه لجنّة لا تكون ابدا.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ رجعوا الى اهلهم، رجعوا الى منازلهم انقلبوا فكهين معجيين بما هم فيه يتفكّهون بعيب المؤمنين. قرأ حفص: «فكهين» بغير الف و هما بمعنى واحد يقال: فكهه و فاكه كطمع و طامع.

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ اى اذا رآوا المؤمنين قالوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ حيث اتوا محمدا و تركوا دين آبائهم فضلوا عن الطريقة و اخطأوا فيه.

وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ اى ما ارسل هؤلاء الكفّار على اصحاب النّبىّ (ص) ليحفظوا اعمالهم عليهم هذا كقوله: و ما ارسلنا عليهم حفيظا.

فَأَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ كما ضحك «الكفّار» منهم فى الدّنيا و ذلك انه يفتح للكفّار باب الى الجنّة فيقال لهم: اخرجوا اليها فاذا و صلوا اليه اغلق دونهم، يفعل بهم

ذلک مرارا و یضحک المؤمنون منهم و هم: عَلَى الْأَرَائِكِ مِنَ الدَّرِّ وَ الْبِاقُوتِ «ینظرون»
 الیهم کیف یعذبون. و قیل: اذا رأوا اعدائهم و قد حلَّ بهم العذاب سرّوا بذلک و کان احد
 لذاتهم. و قیل: یقرّرون الکفّار أنّهم کانوا بالضحک منهم فی دار الدّیتیا اولی. و قیل: هو قوله:
 «ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا».

هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ اى اذا فعل بالكفّار ما ذکر فهل جوّزوا على سوء صنيعهم و
 استهزائهم بالمؤمنين و معنى الاستفهام هاهنا التّقرير و «توّب» و اثاب بمعنى واحد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

و تلك بحار ليس يطفوا غريقها	ركبت بحار الحبّ جهلا بقدرها
و عيني قد ذابت و سال عروقها	و اوقفت لما دار رأسى سفينتى
فلاحت قليلا ثمّ غاب طريقها	فسرت على ریح تدلّ عليكم
دليلا عليكم غيركم فيسوقها	اليكم بكم ارجو النّجاة و لا ارى
ترا جويم، كه درمانم تو دانى	مرا تا باشد اين درد نهانى

اى خداوند همه خداوندان، اى بار خدای همه بار خدایان، اى پادشاه بر همه شاهان، پیش
 از هر زمان و پیش از هر نشان. خدایا بردباری، و بندگان را فراگذاری، می فراگذاری تا
 فروگذاری، یا می فراگذاری تا درگذاری، اگر فروگذاری بی نیازی، و درگذاری بنده نوازی
 عظیم المنّ و قدیم الاحسان و جهانیان را نوبت سازی.

بنده را بر ناسزا می بینی و بعقوبت نشتاوی. از بنده کفر شنوی، و نعمت بازنگیری و بر باز
 آید وعده عفو و مغفرت دهی که: *إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ كَرِيمٌ وَ رَحِيمٌ وَ لَطِيفٌ*
 خدایی.

در اخبار داود است علیه السّلام که گفت: بار خدایا! خواهیم که بدانم که کرم تو با بنده
 عاصی تا کجاست؟ گفت: یا داود تا آنجا که بنده ای باشد که گناه کند و من او را از سر
 گناه فرا دارم بلطف و نعمت نه بقهر و عقوبت. نعمت بر وی بیشتر ریزم و نواخت خود بر
 وی بیشتر نهم، تا آخر از من شرمی بدارد، و بدرگاه من بازگردد. سزای بنده ضعیف
 آنست که بزبان سپاسداری، بنعت تضرّع و زاری گوید: اى نزدیکتر بما از ما و مهربانتر بر

ما از ما. نوازنده ما بکرم خویش نه بسزای ما. نه کار ما بما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما هر چه کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما هر چه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الْآيَةَ.

روی عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «خمس بخمس». قالوا: يا رسول الله و ما خمس بخمس؟ قال: «ما نقض قوم العهد الا سلط عليهم عدوهم و ما حكموا بغير ما انزل الله فيهم الا فشا فيهم الفقر و ما ظهرت فيهم الفاحشة الا فشا فيهم الموت و لا طففوا الكيل الا منعوا الثبات و اخذوا بالسنيين و لامنعوا الزكاة الا حبس عنهم القطر».

مہتر عالم و سیّد ولد آدم، شمع انور، شمس از ہر، رسول خدا، سیّد و سالار بشر (ص)، چنین میفرماید کہ: در عہد اوّل در سابقہ ازل حاکم حکم کردہ و قلم بر لوح رفتہ کہ پنج چیز بہ پنج چیز مقابل است و معارض. یاران رسول گفتند: آن مجاوران درگاہ نبوت، و حاضران حضرت رسالت کہ: یا رسول اللہ این سخن را چہ معنی است؟ و آن پنج خصلت چیست کہ پنج حکم مقابل آنست؟ گفت: از آدمیان هیچ گروہ نیست کہ ایشان را با خالق یا با خلق عہدی بود و پیمانی و زینہاری آن گہ آن عہد بشکنند و پیمان نقض کنند و زہار بگذارند کہ نہ دشمن بر ایشان مسلط کنند و جوانب ایشان بنکبات و بلیات فرو گیرند تا بجزاء آن نقض عہد خویش رسند. دیگر هیچ گروہ نیست کہ بر یکدیگر حکمی کنند بر خلاف آیات منزل و نہ بر وفق قول صاحب شرع کہ نہ فقر و فاقت درویشی و بی کامی و بی نوایی بر ایشان ظاہر گردد آن فقری کہ رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمدہ و زینہار خواستہ کہ: «اعوذ بک من الفقر و الکفر»

و نگر تا ظنّ نبری کہ فقر ہمہ آنست کہ بی مال و بی کام دنیا باشی. فقر صعب کہ بکفر نزدیک است فقر دل است کہ تعظیم شرع از دل ببرند و بجای علم و حکمت و اخلاص، آز و حرص و شہوت نهند تا چون عادیان قدم بر مقام عدوان نهند و چون قوم صالح روی از عالم صلاح بگردانند، و چون فرعون طاغی غرق طوفان طغیان شوند و چون قارون قرین ہلاک گردند. حرص دنیا راہ دین بر ایشان زدہ، قدم بر خطّ خطا نہادہ، جریدہ خود بجریمہ سیاہ کردہ، آینہ دل پر از زنگار گناہ شدہ و ہر دل کہ خراب و سیاہ

گشت، مستوجب عقوبت و مستحقّ قطیعت پادشاه گشت.

سدیگر خصلت هیچ گروه نیست که نابکار و ناشایست و انواع فواحش در میان ایشان آشکارا گردد و بر امر معروف و نهی منکر چشم بر هم نهند و حسبت نرانند که نه طاعون در ایشان پیچد و مرگ عموم روی بایشان نهند. ای مسکین کار مرگ صعب است و دشخوار، و صعبت از مرگ احوال و احوال رستاخیز است که از پس مرگ پیش آید و دشخوار آنست.

پیر طریقت ازین معنی کلماتی چند نغز گفته بر سبیل موعظه. گفت: ای جوانمرد، سفر قیامت درازست زاد تقوی بر گرفتن باید، و از مقام سؤال اندیشه داشتن باید عقبه صراط بس باریک و تند است مرکب طاعت ساختن باید، و بروز حساب ایمان داری، دست از معصیت برداشتن باید و میدان که دیّان اکبر بر ظاهر و باطن تو مطلع است از نظر او شرم داشتن باید. ای مسکین تا کی ازین غفلت و تا چند ازین غرور؟

امل دراز در پیش گرفته و اجل پس پشت انداخته، معصیت بنقد کرده و توبه در نسیه نهاده خبر نداری که سپیدی موی تو رسول مرگست. ترا آگاهی می دهد که مرگ را کار خود بساز و از روز پسین اندیشه دار! دست از آزار حق بردار و بیش ازین خود را تخم حسرت و ندامت مکار. انس مالک روایت کند از مصطفی (ص). گفتا: «هیچ دانید شما که زیرک ترین مردمان کیست؟» گفتند: الله و رسوله اعلم.

قال: «اکثر هم للموت ذکرا و احسنهم له استعدادا».

و قیل: لابی الدرداء: ما لنا نکره الموت؟ قال: لانکم خربتکم و عمرتم دنیاکم، فکرهتم ان تنتقلوا من العمران الی الخراب.

چهارم خصلت: هیچ گروه نیست که در معاملات پیمانانه و ترازو کاهند و بر مسلمانان زیان خواهند که نه ربّ العالمین از زمین ایشان نبات باز گیرد و برکات ببرد و روزی بکاهد، و بر ایشان قحط و نیاز و گرسنگی گمارد، تا بعد از سختی رسند اینست در دنیا عذاب ایشان و در آخرت الله تعالی ایشان را وعید گفته و بیم داده که: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان که مسلمانان را بد خواهند و حقوق ایشان پیمانانه و ترازو بکاهند، نمی دانند که ایشان را روزی عظیم است در پیش

روز شمار و پاداش، روز تغابن و روز حسرت. دوزخ تافته با انکال و سلاسل آن بهامون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و نامه‌ها پُرآن کنند و خصمان حاضر کنند و اسرار خلق جمله آشکارا کنند و منادی هیبت بر پای کنند.

یکی را ندای بیزاری ززند که: «الا انّ فلانا شقی شقاوة لا یسعد بعدها ابداً». دیگری را ندای بشارت و سعادت ززند که: «الا انّ فلانا سعد سعادة لا یشقی بعدها ابداً».

آن فاجر بد بخت را با قرنء شیاطین به «سجّین» برند، و این جوانمرد نیک بخت را با مقربان درگاه به «علیین»، اینست که ربّ العالمین گفت: وَ مَا أَدْرَاکَ مَا عَلِیُّونَ کِتَابٌ مَّرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. مقربان اهل قرب‌اند، نه قرب مسافت می‌گویم که قرب ولایت می‌گویم. امروز نزدیکان اند و فردا نزدیکان، زندگانی ایشان زور عرش است. نه امروز دورند تا فردا نزدیک شوند، نه امروز غایب‌اند تا فردا حاضر شوند امروز همان‌اند که فردا، و فردا همانند که امروز. مقرب اوست که نه صور گوش او را مشغول دارد، نه فردوس دیده او. او که او را می‌بیند چه آید در دیده او؟ او که ازو می‌شنود چه آید در گوش او؟ او که بشارت قرب او نیافت، کی شاد بود بغیر او؟ مقرب کی بود او که از آواز صور آگاه شود؟ یا هول رستاخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد، یا نعیم بهشت برو آویزد؟ امروز همه جهان پر خلق و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی:

وز هر دو جهان ورا وصال تو بسست
مقصود دل رهی خیال تو بسست.

تسبیح رهی، وصف جمال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصودیست

۸۴- سورة الانشقاق و يقال سورة الكدح -

مکية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) آن گه که آسمان بشکافد.

وَ اذْنَبْتَ لِرَبِّهَا و بفرمان خدای نیوشد و فرمان برد وَ حُقَّتْ (۲) و خود آن را چنین سزد.
وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) و آن گه که زمین پهن باز کشیده آید.

وَ اَلَقْتَ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴) و هر چه دروست بیرون اندازد و تهی گردد.

وَ اذْنَبْتَ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۵) و بفرمان الله نیوشد و خود آن را چنین سزد.

یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای مردم، إِنَّكَ كَادِحٌ تو کار کنی برنج، إِلَى رَبِّكَ روى پیدایش خداوند
«كدحا» کار کردنی بر دوام، «فَمَلَأْتِيهِ (۶)» و پس با خداوند خویش هم دیدار خواهی
گشت.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) اما آن کس که او را نامه او دهند در دست راست.

فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً (۸) با او شمار کنند شماری آسان.

وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۹) و باز گردد با کسان خویش شادان.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) و اما آن کس که او را دهند نامه او از پس پشت او.

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً (۱۱) بر خود بهلاک آواز دهد بنومیدی.

وَ يَصْلَى سَعِيراً (۱۲) و سوختن را بآتش رسد.

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۱۳) و در میان کسان خویش شاد دل می بود.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) او می پنداشت که او با الله نگردد.

«بلی» گردد، إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً (۱۵) خداوند او باو بینا بود.

فَلَا أَفْسِمُ بِالْشَفَقِ (۱۶) نه چنانست که ایشان میگویند، سوگند می خورم بشعاع روز.

وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ (۱۷) و بشب تاریک و بهر چه شب آن را فراهم آورد.

وَالْقَمَرَ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) و بماه آن گه که پر نور و تمام گردد.
لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹) می‌زیند و می‌نشینند از یک حال بر دیگر حال.
فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) چه رسیده است ایشان را که بآن حال گردان بنمی‌گروند.
وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) و چون قرآن بر ایشان خوانند بفرمان سجود
کردن الله را سجود نکنند.
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ (۲۲) نه آن کافران که بنگرویدند پیغام رساننده را دروغ
میشمارند.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) و الله میدانند آنچه ایشان نمان می‌دارند.
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) بشارت ده ایشان را بعدابی دردناکی.
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مگر ایشان را که بگرویدند و کردارهای نیک کردند،
لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵) ایشان را مزدی است ناکاست.
النوبة الثانية

این سوره بیست و پنج آیتست، صد و نه کلمه چهار صد و سی حرف، جمله به مکه فرو
آمد، مفسران در مکیات شمردند و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن
کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «انشقت» اعاده الله ان يعطيه «كتابته وراء
ظهره».

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ تَشَقَّقَتْ وَ تَقَطَّعَتْ ذَاتَهَا. و قيل: تشققت بالغمام كقوله: «وَيَوْمَ تَشَقَّقُ
السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ». و قال على عليه السلام: تشقق من المجرة و المجرة باب السماء و
انشقاق السماء من علامات القيامة.

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا اى سمعت امر ربها بالانشقاق و اطاعت. يقال: اذن للشئ اى اذا اصغى اليه اذنه
الاستماع. «وَ حَقَّتْ» اى حق للسماء ان تستمع لله و تطيع.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ اى بسطت فزید فيها كما يمدّ الاديم. و قال الزجاج: ازيلت عن هیأتها
فبدلت. و قيل: بسطت بانداکاک جبالها و آکامها حتى تصیر كالصحيفة الملساء فلا يبقى فيها
بناء و لا جبل. و قال: ابن بحر مدها تفریجها عما تتضمن حتى يخرج ما فى بطنها. قال: و
معنى ذلك معنى إذا زلزلت الأرض زلزالها و أخرجت الأرض أثقالها. و فى الخبر عن النبى

(ص) قال: «إذا كان يوم القيامة مدَّ الله الأرض مدَّ الاديهم فاكون أوّل من يدعى فارى جبرئيل فاقول: يا ربّ هذا جبرئيل ارسلته الىّ فيقول الله: «صدق، ثمّ اشفع»
 فاقول: عبادك عبدوك فى اطراف الارض و هو المقام المحمود». قوله: وَ أَلَقْتُ مَا فِيهَا اى اخرجت الاموات و الكنوز المدفونة فيها و المعادن وَ تَخَلَّتْ مِمَّا فِيهَا فلم يبق فيها شعرة.
 وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا اطاعت و قابلت امر ربّها بالسّمع و القبول و حقّ لها ان تفعل ذلك و ليس هذا بتكرار فانّ الأوّل للسّماء و الثّانى للارض و جواب قوله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ محذوف يدلّ عليه المعنى و تقديره: اذا كانت هذه الاشياء علم الكافر انّ ما اخبر به الله عزّ و جلّ و الرّسول (ص) من امر البعث حقّ و صدق. و قيل: جواب قوله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ما يدلّ عليه قوله: «فَمَلَأْتِيهِ» يعنى: اذا كان يوم القيامة لقي الانسان عمله و رأى ما قدّم من خير و شرّ. و قيل: فى الآية تقديم و تأخير معناه: يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و قيل: معنى الآية: اذكر اذا السماء انشقت فلا يحتاج فيه الى تقدير جواب.

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ اى عامل ساع عملا و سعيا دائبا.
 و فى الخبر أنّهم قالوا: يا رسول الله فيم نكدح و قد جفّت الاقلام و مضت المقادير؟ فقال:
 «اعملوا فكلّ ميسّر لما خلق له».

إلى رَبِّكَ كَدْحًا اى عامل لربّك عملا مستقبلا ثوابه و عقابه «فَمَلَأْتِيهِ» اى ملاق كدحك اى جزاؤه خيرا كان او شرّا. و قيل: فملاق «ربّك».
 و فى الخبر عن النّبىّ (ص) قال: «النّادم ينتظر الرّحمة و المعجب ينتظر المقت و كلّ عامل سيقدم على ما سلف.

فَأَمَّا مَنْ أوتىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا. قيل: الحساب اليسير أن يغفر ذنوبه و لا يحاسبه بها و به.

قال النّبىّ (ص): «الحساب اليسير التّجاوز عن السيّئات و الاحتساب بالحسنات».
 و قيل: الحساب اليسير يريد به العرض على الله.

روى ابن ابى مليكة عن عائشة أنّها قالت: قال رسول الله (ص): «من نوقش الحساب عذب!» فقلت: يا رسول الله ا و ليس يقول الله عزّ و جلّ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟

فقال: «أما ذاك العرض و لكن من نوقش الحساب يهلك».

وَيَقْلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً أى ينقلب من مقام الحساب الى اهله فى الجنة من الحور العين و الأدميات «مسرورا» بما اوتى من الخير و الكرامة.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ أى يعطى كتابه بشماله من «وَرَاءَ ظَهْرِهِ» و قال الكلبي: يغلب بمين الكافر الى عنقه و يلوى شماله «وَرَاءَ ظَهْرِهِ» فيؤتى كتابه بشماله من «وَرَاءَ ظَهْرِهِ».

فَسَوْفَ يَدْعُوا تُبُوراً أى اذا قرأ كتابه ينادى بالويل و الهلاك فيقول: و اهلكاه و اثوراه.

يَصَلِي سَعِيرًا يدخل جهنم، قرأ ابو جعفر و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و حمزة: «يصلى» بفتح الياء بالتخفيف كقوله: «يَصَلِي النَّارَ الْكُبْرَى» و قرأ الآخرون بضم الياء و فتح الصاد و تشديد اللام، كقوله: «و تصليّة» و كقوله: «تُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوُهُ».

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً أى كان فى الدنيا «مسرورا» بمعاصى الله لا يندم عليها. و هذا الكلام يمر بك فى مواضع من القرآن كقوله: لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «لا تَفْرَحُوا بما آتاكم» «لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» «إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ» «انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و الله عزّ و جل يبغض الفرح بالدنيا و الطمأنينة اليها.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَخُورَ أى لا يرجع بعد الممات أى الحياة و «أنه» غير راجع الى ربّه و الى الآخرة، فلذلك كان يعمل بالمعاصى. ثمّ قال: «بلى» أى ليس الامر كما «ظن» بل «يخور» البنا و يبعث إن ربّه كان به بصيراً أى عالما قبل ان يخلقه «ان» مرجعه اليه فيجازيه على اعماله.

فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ قال مجاهد: هو النار كلّه و فى القرآن اقسام باجزاء النهار و المراد بها النهار، و الشفق: الشّعاع، و هو فى العربيّة فى الحمرة اكثر. قال ابن عباس و اكثر المفسرين: هو الحمرة التى تبقى فى الافق بعد غروب الشمس.

و قال قوم: هو البياض الذى يعقب تلك الحمرة.

وَاللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ أى ما ضمّ و جمع يقال و سقته اسقه و سقا، أى جمعته و استوسقت الإيل اذا اجتمعت و انضمت. و المعنى: جمع «الليل» الى مسكنه ما كان منتشرا بالنهار فى متصرفه و ذلك ان «الليل» اذا اقبل رجع كلّ شىء الى مستقرّه و مأواه.

وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ يعنى: اذا امتلأ و استوى و استدار و تمّ نوره و ذلك ليلة ثلاث عشرة و

اربع عشرة.

لَتَرْكُبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ حَمَزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ «لَتَرْكُبُنَّ» بِفَتْحِ الْبَاءِ يَعْنِي: «لَتَرْكُبُنَّ»
يَا مُحَمَّدُ سَمَاءٌ فَوْقَ سَمَاءٍ وَ ذَاكَ لَيْلَةٌ أَسْرَى بِهِ وَ «عَنْ» بِمَعْنَى بَعْدِ، أَيْ «طَبَقًا» بَعْدَ «طَبَقٍ»
مِنْ أَطْبَاقِ السَّمَاءِ. وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ دَرَجَةٌ بَعْدَ دَرَجَةٍ وَ رَتْبَةٌ بَعْدَ رَتْبَةٍ فِي الْقُرْبَةِ مِنَ اللَّهِ وَ
الرَّفْعَةِ. وَ قِيلَ: يَعْنِي السَّمَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَتَغَيَّرُ لَوْنًا بَعْدَ لَوْنٍ فَتَصِيرُ تَارَةً كَالدَّهَانِ وَ تَارَةً
كَالْمَهْلِ وَ تَنْشَقُّ وَ تَنْفَطِرُ بِالْغَمَامِ وَ مَطْوِيَةٌ بِيَمِينِ اللَّهِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «لَتَرْكُبُنَّ» بِضَمِّ الْبَاءِ
يَعْنِي: بَنَى آدَمُ يَقُولُ: لِتَحْوِلُونَ حَالًا بَعْدَ حَالٍ نَظْفَةً، ثُمَّ مَضْغَةً، ثُمَّ عَظْمًا، ثُمَّ خَلَقَا آخَرَ طِفْلًا،
ثُمَّ صَبِيًّا، ثُمَّ يَافِعًا، ثُمَّ شَابًا، ثُمَّ كَهْلًا، ثُمَّ شَيْخًا، مَرِيضًا وَ صَحِيحًا، مَسْرُورًا وَ حَزِينًا، طَاعِنًا وَ
مَقِيمًا، حَيًّا وَ مَيِّتًا. قَالَتِ الْحِكْمَاءُ: يَشْتَمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ كَوْنِهِ نَظْفَةً إِلَى أَنْ يَهْرَمَ وَ يَمُوتَ عَلَى
سَبْعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ حَالًا وَ سَبْعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ أَسْمَاءً: نَظْفَةٌ، ثُمَّ عِلْقَةٌ، ثُمَّ مَضْغَةٌ، ثُمَّ عَظْمًا، ثُمَّ خَلَقَا
آخَرَ، ثُمَّ جَنِينًا، ثُمَّ وِلِيدًا، ثُمَّ رَضِيعًا ثُمَّ فَطِيمًا، ثُمَّ يَافِعًا، ثُمَّ نَاشِئًا، ثُمَّ مُتَرَعِّرًا، ثُمَّ خُرُورًا،
ثُمَّ مَرَاهِقًا، ثُمَّ مُحْتَمَلًا، ثُمَّ بَالِغًا، ثُمَّ أَمْرَدًا. ثُمَّ طَارًا، ثُمَّ بَاقِلًا، ثُمَّ مَسِيطِرًا، ثُمَّ مَطْرَحَمًا، ثُمَّ
مَخْطَطًا، ثُمَّ صَمَلًا، ثُمَّ مَلْتَحِيًا، ثُمَّ مُسْتَوِيًا، ثُمَّ مُصَدَعًا، ثُمَّ مُجْتَمِعًا.
وَ الشَّبَابُ يَجْمَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ، ثُمَّ مَلْهُوزًا، ثُمَّ كَهْلًا، ثُمَّ أَشْمَطًا، ثُمَّ شَيْخًا، ثُمَّ أَشِيْبًا، ثُمَّ حَوْقَلًا،
ثُمَّ صَفْتَانًا، ثُمَّ هَمًّا، ثُمَّ هَرْمًا، ثُمَّ مَيِّتًا فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: لَتَرْكُبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قَالَ
الشَّاعِرُ:

الصَّبْرُ أَجْمَلُ وَ الدُّنْيَا مَفْجَعَةٌ مِنْ ذَا الَّذِي لَمْ يَذُقْ مِنْ عَيْشِهِ رَتْقًا
إِذَا صَفَالِكُ مِنْ مَسْرُورِهَا «طَبَقٍ» أَهْدَى لِكِ الدَّهْرِ مِنْ مَكْرُوهِهَا «طَبَقًا»

وَ قَالَ مَكْحُولٌ: فِي هَذِهِ الْآيَةِ فِي كُلِّ عَشْرِينَ عَامًا تَحْدُثُونَ أَمْرًا لَمْ تَكُونُوا عَلَيْهِ وَ هَذَا أَدَلُّ
دَلِيلًا عَلَى حَدْثِ الْعَالَمِ وَ اثْبَاتِ الصَّانِعِ. وَ قِيلَ: مِنْ كَانَ الْيَوْمَ عَلَى حَالَةٍ وَ غَدًا عَلَى حَالَةٍ
أُخْرَى، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ تَدْبِيرَهُ إِلَى سِوَاهِ. وَ قِيلَ: لِأَبِي بَكْرٍ الْوَرَّاقِ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ لِهَذِهِ الْعَالَمِ
صَانِعًا؟ فَقَالَ: تَحْوِيلُ الْحَالَاتِ وَ عَجْزُ الْقُوَّةِ وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ وَ فِسْخُ الْعَزِيمَةِ. وَ قَالَ أَبُو
عَبِيدٍ: فِي هَذِهِ الْآيَةِ «لَتَرْكُبُنَّ» سَنَنْ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ أَحْوَالَهُمْ وَ فِي مَعْنَاهُ مَا
رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) لِتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا شَبْرًا وَ ذِرَاعًا ذِرَاعًا

حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم.

قوله: فما لهم لا يؤمنون ای ما لكفار امتك لا يصدقون بالبعث و القرآن و النبوة بعد ما وضح البرهان و ظهرت الحجة دلالة، قاله على جهة التعمير لهم.
وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ یعنی: قری «علیهم القرآن» بالامر بالسجود لله عز و جل و العبادة له «لا یسجدون» له و لا یخضعون و لا یطیعون و الخطاب للكفار. و عن ابی سلمة ان ابا هريرة قرا: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ فسجد فيها فلما انصرف اخبرهم ان رسول الله (ص) سجد فيها. و عن ابی رافع قال: صَلَّيْتُ مع ابی هريرة العتمة، فقرا: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ فسجد فقلت ما هذه؟ قال: سجدت بها خلف ابی القاسم (ص) فلا ازال اسجد فيها حتی القاه.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ بِالْقُرْآنِ وَ الْبَعثِ.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بما يُوعُونَ ای یضمرون و یخفون فی صدورهم و یجمعون من الفكر و التکذیب بالنبی و القرآن فیعذبهم بذلك.

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اخبرهم بعذاب موجه خبرا یظهر تأثیره على بشرتهم.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَانَّهُمْ لیسوا ممن یبشرون بالعذاب.

و قیل: هذا استثناء منقطع، یعنی: لكن الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ای «غیر» مقطوع و لا منقوص. و قیل: «غیر» منغص بالمن علیهم فيه فان المننة تکدر النعمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزیز رداؤه کبریاؤه، سناؤه علاؤه، علاؤه بهاؤه، جلاله جماله، جماله جلاله، المعهود منه لطفه، المألوف منه عطفه، کیف ما قسم للعبد؟ فالعبد عبده! ان اقضاه فالحکم حکمه، و ان ادناه فالأمر أمره.

مؤمنان در گفتار این نام دو قسم اند: قومی را نظر بر جمال لطف و کرم آمد، بنازیدند قومی را نظر بر جلال کبریا قدم آمد، بنازیدند نازیدن ایشان بر امید وصال و نالیدن اینان از بيم فصال. اذا نظروا الى الجلال طاشوا و اذا نظروا الى الجمال عاشوا. ای مسکین که نام او میشنوی و نه از جلال او خبر داری و نه از جمال او اثر شناسی، و حقّ جلّ جلاله با

تو می گوید: ابتدای کارها امروز بنام من کن تا من فردا انتهای کارها بکام تو کنم. نامی که مونس دل غریبانست و پشت و پناه عاصیان، نامی که دل عارفان بجوش آرد و زبان عاصیان بفریاد و خروش آرد، نامی که هر که آن را عزیز دارد در دو جهان عزیز گردد.

بشر حافی در شاهراهی میرفت کاغذ پاره‌ای یافت که بر وی نام الله نوشته بود، برگرفت آن را و ببوی خوش معنبر و معطر کرد همان شب در خواب او را گفتند: تو نام ما خوشبوی کردی، ما نیز نام تو در دو جهان خوشبوی کردیم. قوله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ بِرِ بَعْضِي مِنْ مِثْرِ مَاءٍ أَوْ كَمَا تَرَى الْبُحْرَانَ إِذَا انشَقَّتْ بِرِ بَعْضِي مِنْ مِثْرِ مَاءٍ أَوْ كَمَا تَرَى الْبُحْرَانَ

قول بعضی از مفسران اینجا تقدیم و تأخیر است و المعنی: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ بِهِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ یعنی: ای فرزند آدم روز رستاخیز، روز بعث و نشر، روز فصل و قضا که از هیبت و سیاست الله و از صعوبت و عظمت رستاخیز آسمانها شکافته گردد و بنعت تواضع و صفت طواعیت بفرمان حق درآید و منقاد شود و زمینها همچنین آن روز ای آدمیزاد هر چه کرده‌ای درین جهان و رنجهای که برده‌ای و خیرها و شرها که اندوخته‌ای، همه بینی و جزای آن سزای کردار و گفتار خویش یابی. ای مسکین! اگر میخواهی که عمرت ضایع نبود، و فردا در آن انجمن کبری و عرصه عظمی علی رؤس الاشهاد ترا فضیحت نرسد، امروز نصیحت آن به پیر طریقت بر کار گیر که مرید خود را میگفت: دی از تو گذشت بنادانی، و دریافتن فردا نمی‌دانی دانای! امروز بغنیمت دار که در آنی و عمل میتوانی، تا فردات نبود پشیمانی. مرد باید که صاحب وقت بود، و صاحب وقت کسی بود که شغل و قتش نه با اندیشه ماضی گذارد نه بتفکر مستقبل که تفکر در ایام گذشته و تدبیر در ایام مستقبل تضييع وقت است. و هر که وقت خویش بشناخت، و وقت او را در پذیرفت، در حال با خویشتن در دین چندان کار دارد که پروای دی و فرداش نباشد. گفته عزیز انست که: «الصَّوْفِيُّ ابْنُ الْوَقْتِ». مرد صوفی در حالت صفا فرزند خویش است، دور از هر چه طبع را با او آشنایی است.

حسن بصری گفت: کسانی را یافتم که ایشان بدنیا جوانمرد و سخی بودند، همه دنیا بدادندی و منت نهادندی، و بوقت خویش چنان بخیل بودند که یک نفس از روزگار خویش نه بپدر دادندی نه بفرزند. و این آن سخن است که مهتر عالم، سید ولد آدم (ص) گفت: «لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».

یکی از فقهای ائمت در صدر اوّل تصنیفی همی ساخت در بیان شرع و مسائل فقه. در آن اندیشه بود که ناگاه بانگ مرغی شنید، از سر کار بیفتاد گفت: عقری حلقی، آن مرغ مرده همان ساعت از هوا فرو افتاد. خداوندان دل را وقت بود که خیال حالت ایشان را زحمت آرد، و وقت باشد که اگر همه جهان درهم افتد ایشان را در وقت خویش از آن هیچ خبر نباشد. شیخ بو سعید بو الخیر قدّس روحه در نشابور زنجیر درهای خانه را نمذ بر دوختی تا در وقت جنبانیدن، وقت ایشان را زحمت نیارد و فی معناه انشدوا:

از باد صبا خسته شود رخسارش چون آینه کز نفس رسد زنگارش
زان ترسم اگر برهنه دارد یارش تیزی نظر خلق کند از کارش

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: وقت آنست که جز از حقّ در آن نگنجد و مردان در آن سه اند: وقت یکی سبک است چون برق، و وقت یکی پاینده، و وقت یکی غالب. آنچه چون برق است غاسل است شوینده، و آنچه پاینده است شاغل است مشغول دارنده، و آنچه غالب است قاتل است کشنده. آنچه چون برق است از فکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذّت ذکر آید و آنچه غالب است از سماع و نظر خیزد، آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حقّ معاین گردد، و آنچه غالب است رسوم انسانیّت محو کند تا جز از حقّ نماند.

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. پیر بو علی سیاه وقتی در بازار میرفت، سالی می‌گفت: بحقّ روز بزرگ مرا چیزی دهید. پیر از هوش برفت! چون بهوش باز آمد، او را گفتند: ای شیخ ترا این ساعت چه روی نمود؟ گفت هیبت و عظمت آن روز بزرگ. آن گه گفت: واحزنانه علی قلّة الحزن، واحسرتاه علی قلّة التّحسّر، و اندوها از بی اندوهی، و احسرتا از بی حسرتی! عالمی مشغول باطلال و رسوم، و خالی بگذاشته حضرت آن حیّ قیوم خود هیچکس در اندیشه این آیت نیست که: إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. یکی عروس طبیعت پیش نشانده و بزر و زیور و رنگ و بوی مشغول شده، و آن گه میخواهد که سلاطین شریعت و شاهان حقیقت او را بسرادقات سرّ و خیام برّ خود راه دهند. هیئات یکی قرطه جفا پوشیده و تیغ هوی کشیده و میخواهد که با جوانمردان طریقت بصفّه صفا و قبّه بقا فرو آید کلاً و لمّا:

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر تا نگردد رای تو بر مرکب همّت سوار
 چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ همّت اندر راه بند و گام زن مردانه‌وار
 و
 بوی

اگر میخواهی که فردا کحل لطف لطیفه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» در دیده تو کشند، امروز گردسنب براق شرع در دیده عقل کش، و پای از قید و دام محمد رسول الله بیرون مکش، احوال خود را مراقب باش، و بر اداء فرائض و نوافل مواظب باش و قدم خود را بگزارد حقوق حقّ مطالب باش، و با نفس خویش بذرات و حبات بحکم احتیاط راه دین محاسب باش، تا فردا حقایق فسوفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا بر تو کشف کنند و لطایف غیبی از پرده لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ از بهر تو آشکارا کنند و ترا باین محلّ رفیع رسانند که: لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ لَا مَقْطُوعَ وَلَا مَنْقُوصَ. و گفته‌اند: لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ اشارتست بمقامات مصطفی (ص). رَبِّ الْعِزَّةِ جَلِّ جَلَالَهُ پیش از آنکه جان مطهر منور وی در صدف خاک نهاد، او را بر سه مقام بداشت: بر مقام قرب تا انس یافت، و بر مقام لطف تا انبساط یافت، و بر مقام هیبت تا ادب یافت، بلطف خود کارش بپرداخت، بقریش بناوخت، به هیبتش در بوته خشیت بگداخت. پس چون درین عالم آمد، هر که در وی نظر کرد از مقام هیبت او خوف یافت، و از مقام انس او رجا یافت، و از مقام قرب او مهر یافت، بعضی مفسران گفتند: لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ اشارتست بدرجات و منازل رفعت و قربت او (ص). در شب معراج که حقّ جلّ جلاله سرّ وی را جذب کرد و سرّ وی را جذب کرد، و روح وی را جذب کرد، و روح وی قلب وی را جذب کرد، و قلب وی نفس وی را جذب کرد. کون جویان نفس گشت، نفس جویان قلب گشت، قلب جویان روح گشت، روح جویان سرّ گشت، سرّ جویان مشاهده حقّ گشت کون بفریاد آمد که نفس کو؟ مرا بی نفس قرار نه، نفس بفریاد آمد که قلب کو؟ مرا بی قلب قرار نه، قلب بفریاد که روح کو؟ مرا بی روح قرار نه، روح بفریاد آمد که: سرّ کو؟

مرا بی سرّ قرار نه، سرّ بفریاد آمد که: مشاهده حقّ کو؟ مرا بی مشاهده حقّ قرار نه دنیا بنفسه فتدلّی بقلبه فکان قاب قوسین بروحه او ادنی بسرّه. هذا معنی قوله: لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ

۸۵ - سورة البروج - المكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) باین آسمان با برجها.

وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) و بآن روز نام زد کرده خاست و با هم آمد خلق را.
وَ شَاهِدِ وَ مَشْهُودِ (۳) و گواهی و باو که گواهی دهند و رو.

قَتَلَ اصْحَابُ الْاُخْدُودِ (۴) نفریده و کشته باد خداوندان آن کنده.
النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) آن آتش با افروز.

اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) آن گه که نشسته بودند نزدیک آن آتش.

وَ هُمْ عَلٰی مَا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ شُهُودٌ (۷) و ایشان بر آنچه میکردند با مؤمنان گواهان اند.
وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ وَ دشوار نیامد و ناپسند ایشان را از آن گرویدگان اِلَّا اَنْ یُّؤْمِنُوا بِاللّٰهِ مَکْرَ
آنکه ایشان بخدای عز و جل می بگرویدند الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ (۸) آن بزرگوار نکو نام ستوده.
الَّذِیْ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ آن خداوند که او راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَ
اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ (۹) و الله بر همه چیز گوا هست.

اِنَّ الَّذِیْنَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ اِیْشَانَ که گرویدگان را میسوختند مردان و زنان ثُمَّ لَمْ
یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ پس آن توبه نکردند، ایشان را عذاب دوزخ است وَ لَهُمْ عَذَابٌ
الْحَرِیْقِ (۱۰) و ایشان را عذاب آتش.

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِیْشَانَ که بگرویدند و کردارهای نیک کردند لَهُمْ جَنَّٰتٌ
تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ایشان راست بهشتهها، زیر درختهای آن جویها روان ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْكَبِیْرُ (۱۱) آنست پیروزی بزرگوار.

اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِیْدٌ (۱۲) بر گفتن و گرفتن خداوند تو بس سخت است.
اِنَّهُ هُوَ الْبَدِیْ وَ یُعِیْدُ (۱۳) او آنست که کار می سر کند و باز می با سر آورد.
وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) اوست آن عیب پوش دوست دار.

ذُو الْعَرْشِ آن خداوند با عرش الْمَجِیْدُ (۱۵) بزرگوار بزرگ نام.

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) همه آن کند که خود خواهد.
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸) آن گه آمد بتو خبر سپاههای
فرعون و ثمود.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) ایشان که کافر شدند، در دروغ زن گرفتن رسول من‌اند.
وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) و اللّٰه بر ایشان قادر است و پیش ایشان گرفته و بایشان دانا
و با ایشان تاوانده.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (۲۱) این سخن قرآنی است بشکوه و بزرگواری.
فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲) نگه داشته و کوشیده در لوح نبشته.
النبوة الثانية

این سوره بیست و دو آیتست، صد و نه کلمه، چهار صد و سی حرف، جمله به مکه فرو
آمد باجماع مفسران. و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره
ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: هر که این سوره بر خواند، خدای عزّ و
جلّ او را بعدد هر روز آدینه و هر روز عرفه که درین جهان باشد ده نیکی در دیوان وی
بنویسد. قوله: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ قیل: المراد بها جميع السماوات. و قیل: السَّمَاءِ الدُّنْيَا
فَأَنَّهَا ذَاتِ الْبُرُوجِ ای ذَاتِ الظُّهُورِ. و قیل: ذَاتِ الْبُرُوجِ الخلق الحسن.

و قیل: منازل الشمس و القمر. جماعتی مفسران گفتند: این بروج که ربّ العالمین اندرین
سوره و سوره الفرقان یاد کرده و نام برده، دوازده برج‌اند، منازل شمس و قمر. نام آن
برجها: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت.
آسمانها برین دوازده برج نهاده، چنان که سالها بر دوازده ماه نهاده. و این برجها بر چهار
فصل است: یک فصل از آن وقت بهار است، سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه در حمل و
ثور و جوزا باشد و فصل دوم روزگار صیف است، تابستان گرم، سه ماه، و آفتاب اندرین
سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد و سوم روزگار خریف است، سه ماه، و آفتاب
اندرین سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد. و فصل چهارم روزگار زمستانست، سه
ماه، و آفتاب اندرین سه ماه بجدی و دلو و حوت باشد.

و هر فصلی را طبعی دیگر است و گردش او دیگر و شرح آن در ما تقدّم رفته.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ رَوْزِ رَسْتَاخِيزِ اسْتِ وَ عَدِ الْاَوْلُونِ وَ الْآخِرُونِ بِهَ لِلْقَضَاءِ وَ الْجِزَاءِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ.

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بِنِ رَافِعٍ عَنِ ابِي هَرِيرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْيَوْمُ الْمَوْعُودِ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ الْمَشْهُودِ يَوْمُ عَرَفَةَ وَ الشَّاهِدِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لَا غَرَبَتْ عَلَيَّ يَوْمٍ اَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَدْعُو اللَّهَ فِيهَا خَيْرًا اِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ وَ لَا يَسْتَعِيزُهُ مِنْ سِوَةِ اِلَّا اَعَاذَهُ مِنْهُ.

وَ هَذَا قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْاَكْثَرِيْنَ مِنَ الْمَفْسَّرِيْنَ: اَنَّ الشَّاهِدَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ الْمَشْهُودَ يَوْمُ عَرَفَةَ.

وَ رَوَى عَنِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ: الشَّاهِدُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ الْمَشْهُودُ يَوْمُ النَّحْرِ وَ قَالَ سَعِيدُ بِنِ الْمَسِيْبِ: الشَّاهِدُ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَ الْمَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةَ. وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ مُحَمَّدٌ (ص) لِقَوْلِهِ: «اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا» وَ الْمَشْهُودُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لِقَوْلِهِ: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لُهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ». وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ: الْمَلِكُ يَشْهَدُ عَلَيَّ ابْنِ اَدَمَ لِقَوْلِهِ: «وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ». وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ اَعْضَاءُ بَنِي اَدَمَ وَ الْمَشْهُودُ اَنْفُسُهُمْ، لِقَوْلِهِ: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَيْدِيهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ». وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ هَذِهِ الْاُمَّةُ وَ الْمَشْهُودُ سَائِرُ الْاُمَمِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ. وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْمَشْهُودُ مُحَمَّدٌ (ص) لِقَوْلِهِ: «وَ اِذْ اَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» اِلَى قَوْلِهِ: «فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ». وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ هُوَ اللَّهُ وَ الْمَشْهُودُ نَحْنُ، لِقَوْلِهِ: «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» قُلْ: اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ». وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ الْاَيَّامُ وَ اللَّيَالِي وَ الْمَشْهُودُ بَنِي اَدَمَ لَمَّا

رَوَى فِي الْخَبْرِ: «مَا مِنْ يَوْمٍ اِلَّا وَ يَنَادِي اَنِّي يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ اَنِّي عَلَيَّ مَا يَفْعَلُ فِيَّ شَهِيدٌ، فَاعْتَمَنِي فَلَوْ غَابَتْ شَمْسِي لَمْ تَدْرِكْنِي اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ جَمِيعُ الْخَلْقِ يَشْهَدُونَ لِلَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْمَشْهُودُ اللَّهُ. وَ قِيلَ: الشَّاهِدُ اللَّهُ شَهِدَ لِنَفْسِهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْمَشْهُودُ هُوَ جَلَّ جَلَالُهُ لِاَنَّهُ شَهِدَ لِنَفْسِهِ وَ مَوْضِعُ الْقِسْمِ. قَوْلُهُ: قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُوْدِ وَ التَّقْدِيرِ: لَقَدْ قُتِلَ وَ مِثْلُهُ «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا».

وَ قَالَ الرَّجَّاجُ: مَوْضِعُ الْقِسْمِ اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ: وَ قِيلَ: فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَاخِيْرٌ، تَقْدِيرُهُ: قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُوْدِ وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الْبُرُوجِ كَمَا يُقَالُ: ضَرَبَ زَيْدٌ وَ اللَّهُ وَ مَعْنَى قُتِلَ لَعْنٌ وَ

عَذَّب. و قیل: اراد به حقیقه القتل و الاهلاک. و قیل: الاصحاب الاخدود هم المؤمنون
فیكون القتل حقیقه ایضا و الْأُخْدُودِ الشَّقِّ الْمَسْتَطِيلِ فی الارض کَالنَّهْرِ و جمعه اخادید و
منه الخبر فی وصف الشجرة الَّتِی دَعَاها النَّبِیُّ (ص) جعلت تَخَذُ الارض خَدًا حَتَّى اتت
النَّبِیُّ (ص). در اصحاب اخدود علماء تفسیر مختلف اند.

مسلم بن الحجاج در صحیح آورده از هدبة بن خالد از حماد بن سلمة از ثابت بنانی از
عبد الرحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا (ص) گفتا: «در روزگار پیش پادشاهی
بود بت پرست، جادو پرور، و در مملکت وی مردی بود ساحر حاذق. چون پیر گشت، آن
ساحر کس فرستاد بآن ملک که مرا غلامی فرست تا او را سحر بیاموزم که من پیر گشتم
و روزگار من بآخر رسید تا آن غلام بجای من می نشیند و کار مملکت تو در سحر روان
دارد. ملک بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی فرستادند. آن کودک پیوسته بر آن
ساحر رفتی و بر رهگذر خانه ساحر راهبی یافت خداپرست موحد. با آن راهب بنشست
و حدیث توحید و ایمان از وی میشنید و سحر و شعبده از آن ساحر می شنید، تا روزی
که دابه ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند میرسید، و راه ب مردم فرو بسته. آن
کودک گفت: امروز آن روزست که من بت تحقیق رسانم که راهب فاضلتر و بحق تر یا ساحر؟
چون بنزدیک آن دابه رسید سنگی برداشت و روی سوی آسمان کرد گفت: اللَّهُم ان کان
امر الرَّاهِبِ احبَّ الیک من امر السَّاحِرِ فاقتل هذه الدَّابَّةَ حَتَّى یمشی النَّاسُ. آن گه سنگ بر
دابه انداخت و رب العالمین آن را بدست و زخم وی هلاک کرد و مردم ایمن گشتند و راه
بر ایشان گشاده شد. آن کودک واپیش راهب رفت و این قصه قتل دابه باز گفت. راهب
عظیم شاد گشت و گفت: ای بنی انت الیوم افضل منی، ای پسر تو امروز بعلم و فضل
افزونی داری و ترا بلا و محنت رسد در میان این قوم، نگر تا بوقت بلا آن قوم را بر من
دلالت نکنی و مرا ببلا نه افکنی! بعد از آن کار کودک بجایی رسید که «کان یرئ الاکمه
و الأبرص» و یداوی النَّاس سائر الادواء. پس کار و قصه وی منتشر گشت و هر بیماری
که اطباء از معالجه وی عاجز بودند، بدست وی و دعای وی شفا می یافت، آن ملک
بت پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان و هدیه ها و تحفه های گرانمایه برداشت و آمد
بر این کودک. گفت: اگر مرا شفا پدید کنی و روشنایی چشم دهی، این مال جمله ترا

بخشم. کودک گفت: شفای درد تو نزدیک من نیست و بدست من نیست بلی بنزدیک الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعا گویم تا الله تو را شفا دهد. آن مرد ایمان آورد و ربّ العالمین بدعای آن کودک دو چشم روشن بوی باز داد. آن مرد برخاست و بنزدیک آن ملک باز گشت. ملک او را چنان دید، گفت: این روشنایی و چشم بینا ترا که داد؟ گفت: ربّی و ربّک آن خداوند که آفریدگار و پروردگار منست و آفریدگار و پروردگار تو! آن ملک در خشم شد و او را معذّب همی داشت تا بر آن غلام دلالت کرد. و غلام را بیاوردند و ملک گفت: ای پسر جادوی تو بدانجای رسید که نابینا را بینا کنی و علّت برص میبری؟! غلام گفت: این نه من میکنم خدای من میکند، تعالی و تقدّس، و شفا میدهد. آن غلام را بزخم و عذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و او را بر کفر و شرک دعوت کردند. راهب سرباز زد و بر دین توحید بپایید و محکم باستاد. ملک بفرمود تا ازّه بر فرق وی نهادند و او را بدو شاخ کردند.

و آن ندیم ملک که ایمان آورده بود، او را با کفر خواندند هم چنان سرباز زد و از توحید برنگشت و او را هلاک کردند. آن غلام تنها بماند. ملک جماعتی را از اصحاب خویش بر وی موکل کرد تا او را بر بالای کوه برند و بزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند، غلام دعا کرد، گفت: اللهم اکفنیهم بما شئت. رجفهای و زلزله‌ای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند و هلاک شدند. آن غلام تنها بنزدیک ملک باز آمد. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را هلاک کرد. جماعتی دیگر بر وی گماشت تا او را در کشتی نشانند و در بحر غرق کنند. چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد و ربّ العزّة ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها بنزدیک ملک باز گشت. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد.

ملک درماند. آن گه غلام گفت: ای ملک اگر میخواهی که مرا هلاک کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا بر سر دار کن و یک تیر از ترکش برکش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم الله ربّ الغلام.

تا مقصود خود از هلاک من حاصل کنی ملک هم چنان کرد و در مجمع خلق آن آن تیر

بنام الله بینداخت. تیر بگوشه سر وی رسید. غلام دست خویش بر گوشه سر نهاد و فرمان حقّ بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند گفتند: آمنا بربّ الغلام، آمنا بربّ الغلام! ملک را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر میکردی! خشم ملک زیادت شد و تمرّد و طغیان وی در کفر بالا گرفت و بفرمود تا بر سر کویها اخدودها کردند کوههای عظیم و در آن کوهها آتش افروختند و آن جمع مؤمنان را یکان یکان می آوردند و در آتش میافکندند. کار بزنی رسید که طفلی بر برداشت. او را گفتند: اگر از دین خویش باز گردی و با ملت کفر آیی، و گر نه ترا با این طفل باتش افکنیم. دلش بآن طفل بسوخت. خواست که از دین خویش برگردد، تا آن طفل را نسوزند. آن طفل باواز آمد گفت: یا امّاه اصبری فانک علی الحقّ. ای مادر صبر کن و از دین خویش برمگرد که تو بر حقّی و دین تو حقّ است، راست و درست.

روی عن عطاء عن ابن عباس قال: کان بنجر ان ملک من ملوک حمیر یقال له یوسف ذو نواس بن شرحبیل بن شراحیل فی الفترة قبل مولد النبیّ (ص) بسبعین سنة و کان فی بلادہ غلام یقال له عبد اللّٰه بن تامر و کان ابوه سلّمه الی معلّم یعلّمه السّحر فکره ذلک الغلام و لم یجد بداً من طاعة ابيه فجعل یختلف الی المعلّم و کان فی طریقہ راهب حسن القراءة حسن الصّوت فاعجبه ذلک و ذکر قریبا من معنی حدیث صہیب الی ان قال الغلام للملک: انک لا تقدر علی قتلی الا ان تفعل ما اقول. قال: فکیف اقتلک؟

قال: تجمع اهل ملتک و انت علی سریرک و ترمی بسهم باسم الہی! ففعل الملک فقتلہ. فقال النّاس: لا اله الا اله عبد اللّٰه بن تامر، لا دین الا دینہ. فغضب الملک و اغلق باب المدینة و اخذ افواه السّکک و خدّا خدودا و ملاه ناراً ثمّ عرضہم علیہا رجلا رجلا، فمن رجع عن الاسلام ترکہ، و من قال: دینی دین عبد اللّٰه بن تامر القاه فی الاخدود فاحرقہ. و کان فی مملکتہ امرأة اسلمت فیمن اسلم و لها اولاد ثلاثة، احدہم رضیع. فقال لها الملک: ارجعی عن دینک و انا القیتک و اولادک فی النّار. فابت، فاخذ ابنها الاکبر فالقہا فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی عن دینک. فابت، فلقى النّانی فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی، فابت، فاخذوا الصّبیّ منها لیلقوه فی النّار فہمتّ المرأة بالرجوع، فقال الصّبیّ: یا امّاه لا ترجعی عن الاسلام فانک علی الحقّ و لا بأس علیک، فلقى الصّبیّ فی النّار و القیت امّہ علی

اثره. و في رواية قال لها: يا امّاه ما هي الّا غميضة، فاصبري و لا تنافقي فانّ بين يديك نارا لا تطفأ. و قال محمد بن اسحاق عن عبد الله بن ابي بكر انّ خربة احتفرت في زمن عمر بن الخطاب فوجدوا عبد الله بن تامر واضعا يده على ضربة في رأسه، اذا اميطت يده عنها انبعثت دما و اذا تركت ارتدّت مكانها، و في يده خاتم من حديد فيه «رَبِّي اللهُ». فبلغ ذلك عمر فكتب عن اعيدوا عليه الذي وجدتم عليه. و قال الربيع بن انس نجّى الله المؤمنين الذين القوا في النار بقبض ارواحهم قبل ان تمسّهم النار و خرجت النار الى من على شفير الاخدود من الكفار فاحرقتهم. و كان رسول الله (ص) اذا ذكر اصحاب الاخدود تعوّد بالله من جهد البلاء. و قوله: النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ بدل عن الاخدود و «الوقود» الحطب، اى ذات الحطب الكثير و «الوقود» بضمّ الواو الاتقاد و الاشتعال. و قيل: «الوقود» مصدر كالولوع و الطهور و الوضوء.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ اى عند النار جلوس يعذبون المؤمنين. قال مجاهد: كانوا قعودا على الكراسي عند الاخدود.

«وَهُمْ» يعنى: الملك و اصحابه، الذين خدوا الاخدود على ما يفعلون بالمؤمنين من عرضهم على النار و ارادتهم ان يرجعوا الى دينهم «شهود» اى حضور و قال مقاتل: «شهود» معناه: أنهم يشهدون. «انّ المؤمنين فى ضلال» حين تركوا عبادة الاصنام. و ما تقموا منهم قال الزجاج: ما انكروا عليهم ديننا و ما علموا منهم عيبا «الّا» ايمانهم «بالله العزيز الحميد».

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و قوله: الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فمعناه الغالب القاهر المحمود عند كلّ من له تمييز و اّما وصف ذاته بهاتين الصّفتين فى هذا المكان ليعلم أنّه لم يمهل الكفار لاجل أنّه غير قادر لكنّه اراد ان يبلغ بهؤلاء المؤمنين مبلغا من الثواب لم يكونوا يبلغونه الّا بمثل ذلك الصبر و ان يعاقب اولئك الكافرين عقابا لم يكونوا يستوجبونه الّا بمثل ذلك الفعل، و كان جرى بذلك قضاؤه على الفريقين جميعا فى سابق تدبيره و علمه. و الله على كلّ شىء من افعالهم «شهيد».

إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اى احرقوهم بالنار فى الاخدود. يقال: فتنّت الشىء اذا احرقته و اذبتة و منه قوله: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَنُونَ» ثمّ لم يتوبوا

من الكفر و القتل. و هذا دليل على ان التوبة تزيل عقاب القتل و عقاب كل ذنب فلهم عذاب جهنم بكفرهم و لهم عذاب الحريق في الآخرة بما احرقوا المؤمنين. و قيل: و لهم عذاب الحريق في الدنيا و ذلك ان الله تعالى احرقهم بالنار التي احرقوا بها المؤمنين ارتفعت اليهم من الاخدود على ما قال الربيع بن انس و الكلبي. و قيل: انما قال: عذاب الحريق بعد ما قال: عذاب جهنم لان في «جهنم» سوى عذاب الحريق انواعا من العذاب.

روى عن حذيفة بن اليمان قال: اسرالى رسول الله (ص) حديثا في النار، فقال: «يا حذيفة ان في جهنم لسباعا من نار و كلابا من نار و سيوفا من نار و كلاب من نار و انه يبعث ملائكة يعلقون اهل النار بتلك الكلاب باحناكهم و يقطعونهم بتلك السيوف عضوا عضوا و يلقونها الى تلك السباع و الكلاب. كلما قطعوا عضوا عاد آخر مكانه غضا جديدا».

ثم ذكر ما اعد الله للمؤمنين. فقال: «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجرى من تحتها الأنهار ذلك الفوز الكبير اى النجاة العظيم. قيل: هذا وصف للمؤمنين الذين صبروا على تعذيب «الاخدود» اعلم الله المؤمنين ان قوما بلغت حقيقة ايمانهم الى ان صبروا على ان احرقوا بالنار. و قيل: هذا عام في جميع المؤمنين و هذا اظهر.

ان بطش ربك لشديد اى «ان» اخذ «ربك» بالعذاب «لشديد» يعنى: لمن يأخذه به كقوله: «ان اخذه اليم شديد».

انه هو يبدى و يعيد هذا كقوله: «كل يوم هو فى شأن» تقول العرب: فلان «يبدى و يعيد» اذا كان عوادا فى عمله. و قيل: «انه» «يبدى» الخلق فى الدنيا ثم يعيدهم احياء بعد الموت. و قيل: «يبدى» من التراب ثم «يعيد» الى التراب.

و قيل: يبدنكم ضعافا فى حال الطفولية ثم يعيدكم فى حال الشيخوخة ضعافا. و قيل: «يبدى» العذاب فى الدنيا للكفار ثم «يعيد» عليهم العذاب فى الآخرة. و قيل: «يبدى» على حكم السعادة و الشقاوة كما يريد «و يعيد» كما بدأ كقوله: «كما بدأكم تعودون».

و هو الغفور اى الكثير المغفرة «الودود» يعنى: يوده المؤمنين و يوده المؤمنون. و قيل: يغفر للتائب و يحبه.

«ذو العرش» قال: شيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه معنى «ذو العرش» اى على «العرش» «المجيد» بالجر قراءة حمزة و الكسائى على صفة العرش، اى السرير

العظيم. وقيل: اراد حسنه فوصفه بالمجد كما وصفه بالكرم فى قوله: «رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» ومعناه: الكمال، و العرش احسن الاشياء و اكمله و قرأ الآخرون بالرّفْع على صفة الغفور جلّ ذكره و مجده عظمته و جلاله و استحقاقه لاوصاف الكمال.

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ من افعال نفسه «و لِمَا يُرِيدُ» من افعال عباده، لا يعجزه شىء يريد و لا يمتنع منه شىء يطلبه.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ اى قد «أتيتك» خبر الجموع الكافرة الذين تجنّدوا على الانبياء ثمّ بيّن من هم فقال: «فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودُ»، اى تذكر ما كان من حديثهما و تجنّدهما و حذر قومك مثل ما اصابهم فاصبر فالعاقبة لك.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا من قومك يا محمد فى تكذيب و استيجاب للتّعذيب كدأب من كان قبلهم من الجنود فلا يتذكّرون.

وَاللَّهُ مِنْ ورائِهِمْ مُحِيطٌ لا يفوتونه و لا يعجزونه. قال الزجاج: قدرته مشتملة عليهم. و قيل: «محيط» عالم بهم لا يخفى عليه شىء من احوالهم و هذا تهديد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ كريم شريف كثير الخير ليس كما زعم المشركون انه شعر و كهانة. فى لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ قرأ نافع. «محفوظ» بالرّفْع على نعت القرآن فانّ القرآن «محفوظ» من التبديل و التّغيير و التّحريف. قال الله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. و قرأ الآخرون بالجرّ على نعت اللّوح و هو الذى يعرف باللّوح المحفوظ و هو امّ الكتاب و منه نسخ الكتب «محفوظ» من الشّياطين و من الزيادة فيه و النقصان. روى عن ابن عباس قال: ان فى صدر اللّوح لا اله الا الله وحده، دينه الاسلام و محمد عبده و رسوله فمن آمن بالله و صدّق بوعدده و تبع رسله، ادخله الجنّة. قال و اللّوح من درّة بيضاء طوله ما بين السّماء و الارض و عرضه ما بين المشرق الى المغرب و حافظاه الدرّ و الياقوت و دفتاه ياقوته حمراء و قلمه نور و كتابه برّ معقود بالعرش و اصله فى حجر ملك و قال مقاتل: اللّوح المحفوظ عن يمين العرش و عن انس بن مالك قال: اللّوح المحفوظ الذى ذكره الله عزّ و جلّ فى جبهة اسرافيل و قيل: لله عزّ و جلّ فيه فى كلّ يوم ثلاثمائة و ستون لحظة يحيى و يميت يعزّ و يذلّ و يفعل ما يشاء.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم عزیز، من قصده وجده، و من طلبه عرفه، فاذا عرفه لاطفه، فاذا وجد لطفه الفه، فاذا الفه انف ان یخالفه. نام خداوندی که از جود او هر مفلسی را نصیبی است، و از کرم او هر دردمندی را طیبی است.

لطیفی که از سعت رحمت او هر کسی را تیری و از بسیاری بر او هر نیازمندی را بهره‌ای است. عزیزی که بر سر هر مؤمن از او تاجیست، و در دل هر محبّ از او سراجیست. هر شیفته‌ای را با او سر و کاریست، هر منتظری را آخر روزی شرابی و دیداریست.

پیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعادست برسد هر که صادق، روزی بآنچه مراد است. قوله تعالی: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْاُبْرُوجِ حَقَّ تعالی جلّ جلاله قسم یاد میکند باسمان که نظرگاه مؤمنانست و مصعد اقوال و اعمال بندگانست.

وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ و بروز رستاخیز که روز حشر و نشر است و روز محاسبه و مفاصله است.

وَ شاهدِ و بروز آدینه که عید مؤمنانست و موسم تائبان و میعاد آشتی جویانست و روز حجّ درویشانست. وَ مَشْهُودِ و بروز عرفه که روز نواخت حاجیانست و وقت مناجات دوستانست و از حقّ جلّ جلاله از بهر ایشان مباحات با فریشتگانست که: «ملائکتی انظروا الی عبادی» فریشتگان من در نگرید ببینید بندگان من که از راه دور و دراز آمده‌اند، پایهایشان آبله شده، رویهایشان زرد گشته، قدمهایشان سست شده، خان و مان وداع کرده و بادیه مردم خوار بریده! و ملائکه روی سوی آسمان آورند، گویند: یا ربّ العزّة مهمانان تواند، روی بخانه تو دارند. غریبان کوی تواند، همه توکل بر تو دارند. ندا آید که شما حقّ ایشان گزاردید، باز گردید ما دانیم که جزای ایشان چیست. پس بی‌واسطه ندا کند جلّ جلاله که: عبادی! شما مهمانان من اید، بنعیم رحمت میشتابید رنجه‌ها بر خود نهادید، دوری راه اختیار کردید، بادیه دراز گذاشتید، شربتهای نابایست کشیدید، دل‌های خویش خونین گردانیدید، هلمّوا الی رحمتی فقد غفرت لکم! مسلمانان انصاف بدهید، اگر غریبی بیکسی مسکینی بسرای جهودی شود که از راه دور و دراز در رسیده باشد آن جهود از خویشتن روا ندارد که او را رد کند! پس چه گویی هفتصد هزار دل

بیادیه برده، راه دراز پیش گرفته، تشنگی و گرسنگی اختیار کرده، جان شیرین فدا کرده، بعرفات ایستاده، سر و پای برهنه، رویها بر خاک نهاده، کفن آخرت پوشیده، لیبیک زنان و تکبیرگویان بدرخانه پادشاه عالم آمده که ملکش بی‌زوالست و جلالش بی‌انتقالست. چه گویی چون بدین صفت درگاه او بگیرند و داد خواهند دادشان دهد یا ندهد؟ رحمت و مغفرت باستقبال ایشان فرستد یا نفرستد؟ بجلال و عزّ بار خدایی که خاک نعلین کمتر کسی از وفد حاجّ اگر فردا بدوزخ اندازد هزاران کس که مستوجب عذاب‌اند بطفیل آن خاک بروائح سعادت و نعیم بهشت رسند.

قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ مَوْضِعَ قَسَمِ اسْتِ مِیْگَوید: نفریده و کشته باد اصحاب اخدود که مؤمنان را می‌رنجاندند و بعذاب آتش ایشان را تعذیب همی‌کردند.

فردای قیامت ایشان را دو عذابست، چنان که ربّ العزّة گفت: فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِیقِ. ظاهر ایشان باّتش میسوزد و باطن ایشان بحمیم و زقوم می‌ریزد.

و گفته‌اند: عذاب حریق در دنیاست، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند تا مؤمنان را بدان عذاب کنند، بالا گرفت و با بیرون افتاد و ایشان را همه بسوخت که بر شفیر آن نشسته بودند: «وَلَا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. قَوْلُهُ: إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» اشارتست بعدل او با دشمنان.

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ خبرست از فضل او با دوستان، بفضل بی‌منت. دوست را مینوازد، که ارحم الراحمین است بعدل بی‌علت دشمن را می‌گذارد، که احکم الحاکمین است. دوست موج دریای کرم دید، بفضل او بیفروخت. دشمن زخم کبریاء قدم دید، بعدل او بسوخت عمر خطاب در بتخانه مقبول و سیّات او مغفور، که: وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ عبد الله ابی در مسجد مخدول و حسنات او مردود که: إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ. جرم بایسته در حلم خود پنهان میکند که: «ذَكِّرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ» و نابایسته را در کار خود سرگردان میدارد، که: «سَوُّوا اللَّهَ فَانْسِيهِمْ» درد نبایست را درمان نیست و حسرت راندگان را نهایت نیست:

إذا برم المولى بخدمة عبده تجنى له ذنبا و ان لم یکن ذنب.

۸۶- سورة الطارق - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ (۱) بِأَسْمَانِ وَ بآنچه بشب پیدا می آید.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) چون نیک دانی که آنچه بشب آید چیست؟
النَّجْمِ النَّاقِبِ (۳) ستاره درخشان.

إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) هر کسی و هر تنی آنست که برو گوشوانی است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) در نگرا مردم که از چه چیز آفریدند او را.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) بیافریدند او را از آبی افکنده ریخته.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (۷) بیرون می آید از پشت مرد و استخوانهای سینه زن.

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) آفریدگار او بر باز برد او توانا است.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) آن روز که بر رسند و باز نگرند پنهانها.

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ (۱۰) او را نه نیرویی که بان تاود یا کوشد، و نه یاری که او را یاری دهد.

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) باسماں با باران.

وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) و بزمین با شکاف.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) که این قرآن سخنی است درست و راست.

وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) نه سست و نه گزاف.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) ایشان دستانی می سازند نهانی ساختنی.

وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) و من کاری میسازم نهانی.

فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ اِئِنَّ نَاكِرُويدگان را درنگ ده اُمَّهُمْ رُويداً (۱۷) فرو گذار ایشان را اندک روزگار.

التوبة الثانية

این سوره هفده آیتست، شصت و یک کلمه، دویست و چهل و پنج حرف، جمله به مکه

فرو آمد و درین سوره یک آیه منسوخ است: فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُوِيَ نَسَخَتْ بِآيَةِ السَّيْفِ. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) گفت: «هر که این سوره بر خواند، حقّ جلّ جلاله بعدد هر ستاره‌ای که در آسمانست او را ده نیکی در دیوان بنویسد». روایت کنند از عبد الرحمن بن خالد. و قیل: عبد الله بن عبد الرحمن بن یحیی بن کعب، گفتا: رسول خدا را (ص) دیدم در قبیله ثقیف در مشرقه‌ای فرو آمده و این سوره وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ میخواند، و من هنوز در جاهلیت بودم در اسلام نیامده، و این سوره از لفظ رسول (ص) یاد گرفتم. پس در انجمن ثقیف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند، عتبه و شیبیه پسران ربیعہ با ایشان، قوم از من درخواستند تا این سوره برخوانم. هر چه ثقیفیان بودند گفتند: ما نری هذا الا حقا، سخنی است راست و درست. قرشیان گفتند: نحن اعلم بصاحبنا لو علمنا انه حق لتبعناه. ما محمد را به شناسیم و حال وی از شما بهتر دانیم که او مرد ما است و از قبیله ما. اگر ما دانستمانی که او بر حقست و سخن او راست، ما خود بر پی وی رفتمانی و او را راستگوی داشتیمی. قوله: وَ السَّمَاءِ وَ

الطَّارِقِ

قال الكلبي: نزلت في ابي طالب و ذلك انه اتى النبي (ص) فاتحفه بخبز و لبن فبينما هو جالس يأكل اذا انحطّ نجم فامتلاً ماء ثم نارا ففرع ابو طالب. و قال: اي شيء هذا؟ فقال رسول الله (ص): «هذا نجم رمي به و هو آية من آيات الله سبحانه» فعجب ابو طالب. فانزل الله عزّ و جلّ: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ هذا قسم «وَ الطَّارِقِ» النجم لانّ الطروق يكون بالليل و طلوع النجم بالليل و كل ما جاء ليلا فقد طروق و منه حديث جابر نهى النبي (ص) ان يطرق الرجل اهله. و قال: حتى تستحدّ المغيبة و تمتشط الشعثة. و قالت هند بنت عتبة: يوم احد نحن بنات الطارق نمشي على النمارق.

تعني ان ابانا نجم في شرفه و علوه. و قال الشاعر:

يا راقد الليل مسرورا باوله ان الحوادث قد يطرقن اسحارا

لا تفرحن بليل طاب اوله فرب آخر ليل اجج النارا

ثم فسره فقال: النجم الناقب اي النير المضيء. و قال: في موضع «شهاب ناقب» يقال انقب نارك، اي اضتها. و قيل «الناقب» العالی الشدید العلوّ يقال: ثقب الطائر اي ارتفع ارتفاعا

شديداً كأنه قد ثقب الجوّ الاعلى. قال ابن عباس: اراد به زحل لأنه العالى فى السماء السابعة. و قال ابن زيد: اراد به الثريا و العرب تسميه النجم.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ هَذَا جَوَابُ الْقَسْمِ لَمَّا عَلَيَّهَا حَافِظٌ قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَابْنُ عَامِرٍ وَعَاصِمٌ وَحَمْزَةُ «لَمَّا» بِتَشْدِيدِ الْمِيمِ يَعْنَى: مَا كُلُّ نَفْسٍ آلا «عَلَيْهَا حَافِظٌ» فَيَكُونُ «لَمَّا» بِمَعْنَى آلا وَهِيَ لُغَةٌ هَذِيلٌ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّخْفِيفِ جَعَلُوا مَا صَلَّةٌ وَ الْمَعْنَى: إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَعَلَّيْهَا «حَافِظٌ» وَ الْحَافِظُ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ يَحْفَظُ عَلَى عِبَادِهِ أَعْمَالَهُمْ وَ الْمَلَائِكَةَ حَفِظَةً يَحْفَظُونَ عَلَى بَنَى آدَمَ أَعْمَالَهُمْ وَ ارزاقَهُمْ وَ آجَالَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «وَ إِنْ عَلَيَّكُمْ لِحَافِظِينَ» وَ عَنِ ابْنِ إِمامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): وَكُلُّ بِالْمُؤْمِنِ سِتُونَ وَ مِائَةٌ مَلَكًا يَذُبُّونَ عَنْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ لِلْبَصْرِ سَبْعَةٌ أَمَلَاكٍ يَذُبُّونَ عَنْهُ كَمَا يَذُبُّ عَنْ قِصْعَةِ الْعَسَلِ الذَّبَابُ لَوْ وَكَلَّ الْعَبْدُ إِلَى نَفْسِهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ لَأَخْطَفَتْهُ الشَّيَاطِينُ.

قَوْلُهُ: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ يَعْنَى: الْكَافِرُ الْمُنْكَرُ قُدْرَةَ اللَّهِ عَلَى الْبَعْثِ مِمَّ خُلِقَ أَى مِمَّا ذَا «خُلِقَ» يَعْرِفُهُ أَصْلَ خَلْقَتِهِ لِيَدْلَهُ بِذَلِكَ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ بَيَّنَّ فَقَالَ: خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ أَى مَدْفُوقٍ مَصْبُوبٍ فِى الرَّحْمِ، فَاعِلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ كَقَوْلِهِ: «فِى عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ» أَى مَرْضِيَّةٍ وَ الْمَعْنَى «خُلِقَ مِنْ» مَائِينَ مَاءِ الرَّجْلِ وَ مَاءِ الْمَرْأَةِ. فَوَحَّدَ لِمُتَرَاجِعِهِمَا.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ الرَّجْلِ وَ تَرَائِبِ الْمَرْأَةِ «وَ التَّرَائِبِ» جَمْعُ التَّرْبَةِ وَ هِيَ عِظَامُ الصَّدْرِ وَ النَحْرِ. وَ قِيلَ: مِنْ بَيْنِ صَلْبِ الرَّجْلِ وَ تَرَائِبِهِ. قَالَ الضَّحَّاكُ: «التَّرَائِبِ» الْعَيْنَانُ وَ الْبِدَانُ وَ الرَّجْلَانُ. وَ قِيلَ: هِيَ عِصَارَةُ الْقَلْبِ وَ مِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَ سئلَ عِكْرَمَةُ عَنْ «التَّرَائِبِ» فَقَالَ هَذِهِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ نَظِيرَ الْآيَةِ قَوْلُهُ: «مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» أَى إِخْلَاطٍ مِنْ نُطْفَةِ الرَّجْلِ وَ نُطْفَةِ الْمَرْأَةِ وَ مَاءِ الرَّجْلِ أَيْضٌ غَلِيظٌ وَ مَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرٌ رَقِيْقٌ وَ هُمَا يَجْرِيَانِ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ فَيَجْتَمِعُ مَاءُ الرَّجْلِ فِى صُلْبِهِ ثُمَّ يَجْرِي مِنْهُ وَ يَجْتَمِعُ مَاءُ الْمَرْأَةِ فِى تَرَائِبِهَا ثُمَّ يَجْرِي فِى لَبْتِهَا. وَ «التَّرَائِبِ» ثَمَانِيَةٌ إِضْلَاعٌ فِى الصَّدْرِ خَلَقَتْ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ يَمْنَةً وَ أَرْبَعَةٌ يَسْرَةً أَعْلَاهُمَا مَوْضِعُ الْقَلَادَةِ فَشَبَّهَ الْوَلَدَ فِى الصُّورَةِ بِمَا يَعْلُو مِنْهُمَا وَ اللَّحْمَ وَ الدَّمَ مِنْ مَاءِ الْمَرْأَةِ وَ الْعِظْمَ وَ الْعَصَبَ مِنْ مَاءِ الرَّجْلِ.

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لِقَادِرٌ أَى «أَنَّهُ عَلَى» «رَجَعَ» الْإِنْسَانُ بَعْدَ الْبُلَى إِلَى الْحَيَاةِ «لِقَادِرٍ». وَ قِيلَ: «أَنَّهُ عَلَى» «رَجَعَ» الْمَاءُ الْإِحْلِيلُ وَ إِلَى الصُّلْبِ «لِقَادِرٍ». وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ «أَنَّهُ» «لِقَادِرٍ»

«على» ان ينكسه بعد شيخوخته فيجعله كهلا ثم شابا، ثم طفلا، ثم رضيعا، ثم جنينا ثم مضغة، ثم نطفة. وقال ابن زيد: «إنه على» حبس ذلك الماء «لقادر» حتى لا يخرج. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ اى اذكر يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ واحذر «يوم» تمتحن الصّائِرُ فيجازى كل انسان على معتقده من التكذيب والتّصديق. وقال عطاء بن ابى رباح «السّرائر» فرائض الاعمال كالصّوم و الصّلاة و الوضوء و الاغتسال من الجنابة فانها سرائر بين الله و بين العبد، فلو شاء العبد لقال صمت و لم يصم و صلّيت و لم يصل و اغتسلت و لم يفعل، فتختبر حتى يظهر من اداها ممن ضيعها. و فى الخبر عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله (ص): «ثلاث من حافظ عليهن فهو وليّ الله حقّا و من اختانهن فهو عدوّ الله حقّا: الصّلاة و الصّوم و الجنابة».

و قال ابن عمر: بيدئ الله يوم القيامة كلّ سرّ فيكون زينا فى وجوه و شينا فى وجوه يعنى من اذاهما كان وجهه مشرقا و من ضيعها كان وجهه اغبر. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ اى ما لهذا الانسان المنكر للبعث يومئذ «من قوّة» ينتصر لنفسه و يدفع العذاب بها عنها «و لا ناصر» يمنعه من عذاب الله و يعصمه من بأسه. ثم ذكر قسما آخر فقال: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ اى «ذات» المطر سمى رجعا لانه يرجع كلّ عام و يتكرّر. و قال ابن عباس: هو السّحاب يرجع بمطر بعد مطر. و قيل: ترجع بنجومها و كواكبها و شمسها و قمرها طالعة عقب مغيبها.

وَ الأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ اى «ذات» الانصداع و الانشقاق بالنبات و الاشجار و الانهار و جواب القسم: إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ اى ان القرآن كلام حقّ صدق صحيح جدّ يفصل به بين الحقّ و الباطل و ما هو بالسّفساف و اللّعب و الباطل. ثمّ اخبر عن مشركى اهل مكة فقال: إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا يعنى: فى دار التّدوة حين اجتمعوا على المكر برسول الله (ص) كما قال: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا» الآية. «وَ أَكِيدُ كَيْدًا» اى انتقم منهم فى الدنيا بالسّيف و فى الآخرة بالنّار، اى اخفى عنهم ما ادبر فى امرهم. و قيل: كيد الله استدراج اياهم من حيث لا يعلمون.

فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ قال ابن عباس: هذا وعيد من الله عزّ و جلّ لهم اى انظرهم و اخرهم فلا تستعجل هلاكهم. أمهلهم رويداً اى «امهلهم» امهالا قليلا و ما كان بين نزول هذه الآية و

بین وقعه بدر آلا زمان یسیر. و التمهیل و الامهال لغتان هذا کقوله: «وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا» ثم نسخ الامهال بآیه السیف و رویدا تصغیر رودا و لا یرفع و لا یکسر و اصل الرود الحركة الخفيفة یقال: راد یرود رودا و منه قوله: «وَ رَاوَدْتُهُ اَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا». و قيل: «رویدا» نصب علی المصدر و المعنی: ارودهم «رویدا» یقال: ارودت فی الأمر اذا تأنیت فیهِ تأویلہ ارسلهم فی عتوهم و «أَمَهْلُهُمْ» قلیلا فاخذهم الله یوم بدر و قتلوا بالسیف.

النویة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ انس المحبب فی الدتیا کلام الله و فی العقبی سلام الله. شادی مؤمنان درین جهان از سماع نام و کلام اوست، و در آن جهان از دیدار و سلام او. مؤمن اوست که بزبان نام او میگوید و بجان و دل رضاء او میجوید دست از اغیار می شوید و نسیم گل وصال می بوید، در میدان عبودیت می بوید و بزبان حال این بیت میگوید:

نام تو مرا مونس و یارست بشب و ز ذکر توام هیچ نیاساید لب.

پیر زنی پارسا را گفتند: وقتی که در مناجات باشی ما را بدعا یاد دار. گفت: بیزارم از آن وقت که مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا از چیزی یاد آید. ای مسلمانان همّت بلند دارید و در راه طلب کم از زنی مباحثید. بنگرید که آن پیر زن در علو همّت خویش کجا رسیده:

بر همّت من زمانه را ناز نماند بر دیده من سپهر را راز نماند
در پیکر طبل باز آواز نماند پرواز مکن که جای پرواز نماند

قوله: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در قرآن فراوان قسم یاد میکند. بعضی بذات قدیم خویش، چنانک: «قُلْ اِی وَ رَبِّی» «وَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ»، بعضی بصفات کریم خویش چنانک: «وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ» «وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ»، بعضی بمفعولات و مصنوعات خویش چنانک: «وَ الْمُرْسَلَاتِ» «وَ النَّازِعَاتِ» «وَ الْعَادِیَاتِ» «وَ الذَّارِیَاتِ» «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ امثاله. مؤمن موحد الله را جلّ جلاله بی سوگند باور دارد، بهر چه گوید تصدیق و تحقیق آرد، لکن بجلال عزّ خویش سوگند یاد میکند تأکید و تأیید را، تعریف و تشریف را تا دوست می شنود، بجان می نازد دشمن

می‌شنود، بدل می‌گذارد.

وَالسَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ جواب قسم است سوگند یاد میکند که هیچکس نیست که بر او گوشوانی نیست مگر که بر او گوشوانی و نگهبانی هست، همانست که جای دیگر گفت: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» بر شما گوشوانانند فریشتگان دبیران، و نویسندگان بر شما موکل کرده‌اند تا گفتار و کردار شما می‌نویسند و آن گه بر مصطفی (ص) عرضه میکنند چنان که در خبر است.

قال رسول الله (ص) «تعرض على اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها و ما كانت من سيئة استغفرت الله لكم».

مؤمن موحد معتقد چون میداند که از حق جلّ جلاله بر وی گوشوان است و نگهبان، باید که لباس مراقبت در پوشد، و گوش باحوال و اقوال و اعمال خود دارد و ساحت سینه خود از لوث غفلت پاک دارد. أَلَمْ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ بِرِوَادِمْ خُودِ سَازِدِ، إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ در پیش دیده خود دارد، «وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» نقش نگین یقین خود گرداند.

آورده‌اند که در مکه زنی بود فاجره و گفت: من طاوس یمانی را از راه طاعت برگردانم و در معصیت کشم. و طاوس مردی نکو روی بود و خوش خلق و خوش طبع. آن زن بر طاوس آمد و با وی سخن در گرفت بر سبیل مزاح. طاوس بدانست که مقصود وی چیست. گفت: آری صبر کن تا بفلان جایگه آیم. چون بدان جایگه رسیدند، طاوس گفت: اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود. آن زن گفت: سبحان الله این چه جای آن کار است انجمن گاه خلق و مجمع نظارگیان.

طاوس گفت: أليس الله يرانا في كل مكان؟ ای زن از دیدار مردم شرم میداری و از دیدار الله که بما مینگرد، خود شرم نداری؟! «يستخفون من الناس و لا يستخفون من الله!» آن سخن در زن گرفت، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت.

قوله: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ تا در نگرد مردم که او را خود از چه چیز آفریده‌اند و از بهر چه آفریده‌اند؟ خلق الله وجها يصلح للسجدة، و عينا تصلح للعبرة و بدنا يصلح للخدمة و قلبا يصلح للمعرفة، و سرا يصلح للمحبة: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» حيث زين السنتكم

بالشهادة و قلوبكم بالمعرفة و السعادة. و ابدانكم بالخدمة و العبادة.

خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ اِین مردم را که آفریدند از آبی افکنده ریخته آفریدند. آبی که از پشت مرد بیرون میآید و از استخوان سینه زن. اول نطفه بود و بقدرت خود علقه گردانید، پس بمشیت خود مضغه ساخت، پس باراده خود عظام را پدید آورد. بچود خود کسوه لحم در عظام پوشانید. چون خواست که بر مادر و پدرت جلوه کند، در صدف رحم ترا بصورت نیکو بیاراست چنان که نخاس کنیزک را بیاراید، بوقت عرض، کذلک یزینک فی قبرک بعد ما صیرک ترا یا لیوم العرض علی المرسلین و علی ربّ العالمین. قال الله تعالی: عَرَضُوا عَلٰی رَبِّكَ صَفًّا کوزه که درو آب بود تو آن را نگونسار کنی، در وی هیچ نماند.

ربّ العزة نطفه را در رحم نهاد و نگونسار نگه داشت، بقدرت خود. فسبحان من رکّب جسد ابن آدم ترکیبا احتوی علی جمیع ما خلق فی العالم الاکبر. ربّ العزة بعضی از مخلوقات بر صورت ساجدان آفرید، چون مار و ماهی و حشرات بعضی بر صورت راکعان، چون بهائم و سباع، بعضی بر صورت قائمان، چون اشجار و نبات، بعضی بر صورت قاعدان، چون جبال راسیات این همه بر سجود و رکوع و قعود مجبوراند و ایشان را در آن مدحی نه. و آدمی را بر صورتی آفرید که درو قدرت سجود و رکوع و قعود و قیام است و او را در آن اختیار و استطاعت داده لا جرم مستوجب مدح و ثنا شده که: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ اِلٰی اٰخِرِ الْآیَةِ... سبحان من خلق ابن آدم لاطهار القدرة ثمّ رزقه لاطهار الکرم، ثمّ یمیته لاطهار الجیروت، ثمّ یحییه لاطهار الثواب و العقاب فتبارک الله اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ.

۸۷- سورة الاعلى - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی (۱) بپاکی و بی عیبی بستای خداوند خویش را آن برتر پاکتر.
الَّذِی خَلَقَ فَسَوٰی (۲) او که بیافرید و در خور و هموار آفرید.
وَ الَّذِی قَدَّرَ و او که باز انداخت آفریده خویش را در آفرینش فَهَدٰی (۳) و در دل داد
آنچه خواست و آن راه که خواست برو آراست.
وَ الَّذِی اَخْرَجَ الْمَرْعٰی (۴) و او که بیرون آورد از زمین چراگاه‌های پر گیاه.
فَجَعَلَهُ غُثًا اَحْوٰی (۵) آخر آن را کاه کرد سیاه.
سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسٰی (۶) آری بر تو میخوانیم و نگه میداریم تا فراموش نکنی.
اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه الله خواهد اِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ و مَا یَخْفٰی (۷) که الله میداند آنچه
آشکار است از کردار و آواز بلند و آنچه نهان ماند.
وَ نُیْسِرُكَ لِلْیُسْرِی (۸) و بر تو آسان می‌کنیم راه راستی و رستگی.
فَذَكَرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرٰی (۹) پند ده و در یاد ده که سود دارد پند دادن و در یاد دادن.
سَيَذَكُرُ مَنْ یَخْشٰی (۱۰) پند گیرد و یادگار پذیرد او که خدای شناسد و ازو ترسد.
یَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقٰی (۱۱) و بیرهیزد از پند پذیرفتن آن بدبخت‌تر بدبخت.
الَّذِی یَصْلٰی النَّارَ الْكُبْرٰی (۱۲) او که بآن آتش مهین رسد سوختن را.
ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیْهَا و لَا یَحْیٰی (۱۳) پس آن گه نمیرد که رهد و نه چنان زید که خواهد.
قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكٰی (۱۴) پاک شد و هنری و پیروز آمد او که چیزی داد از بهر الله از مال
خویش.

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلٰی (۱۵) و نام خداوند خویش برد بپاکی و یگانگی و با آن نماز کند.
بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحِیَاةَ الدُّنْیَا (۱۶) نه چنین میکنید که این جهان بر آن جهان برمی‌گزینید.
وَ الْآخِرَةَ خَیْرًا و اَبْقٰی (۱۷) و آن جهان به است که آن جهان بماند.
اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی (۱۸) این سخنان و این پیغام در صحیفه‌های پیش است.

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (۱۹) در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السّلام.

النوبة الثانية

این سوره بقول بعضی مفسران مکی است و بقول بعضی مدنی، نوزده آیتست هفتاد و دو کلمه، دویست و هفتاد حرف، و درین سوره از منسوخات هیچ چیز نیست.

و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی (ص) که: هر که این سوره برخواند اللّٰه تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام فرو فرستاد او را ده نیکی در دیوان اعمال بنویسند. و در آثار سلف است که: هر که سورة الاعلی بر خواند چنانست که پنج یکی از قرآن خواند. و رسول خدا (ص) خواندن این سوره دوست داشتی. و هر گه که بخواندن این سوره آغاز کردی گفتی: «سبحان ربّی الاعلی» و بزرگان صحابه چون علی (ع) و زبیر و عبد اللّٰه عباس و عبد اللّٰه زبیر و عبد اللّٰه عمرو و ابو موسی اشعری رضی اللّٰه عنهم چون در نماز این سوره خواندندی، بگفتندی: «سبحان ربّی الاعلی» ضحاک گفت: من قرأها فلیقرأها كذلك هر که این سوره خواند تا آن کلمات بگوید، چنان که ایشان گفتند. و تأویل سبّح اسم ربّک الأعلی این نهادند که قل: «سبحان ربّی الاعلی». معنی آنست که بگو ای محمد: «سبحان ربّی الاعلی» و اوّل کسی که «سبحان ربّی الاعلی» گفت میکائیل بود. مصطفی (ص) جبرئیل را پیرسید که: «گوینده این کلمات را در نماز یا در غیر نماز ثواب چیست؟»

فقال يا محمد! ما من مؤمن و لا مؤمنة یقولها فی سجوده او فی غیر سجوده الا کانت له فی میزانه اثقل من العرش و الكرسي و جبال الدنيا و یقول اللّٰه صدق عبدی انا اعلی فوق کلّ شیء و لیس فوقی شیء، اشهدوا ملائکتی انّی قد غفرت لعبدی و ادخلته جنتی فاذا مات زاره میکائیل کلّ یوم. فاذا کان یوم القيامة حمله علی جناحه فیوقفه بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ فیقول: یا ربّ شفّعی فیہ، فیقول قد شفّعتک فیہ اذهب به الی الجنة

و قال عقبه بن عامر: لما نزلت فسبّح باسم ربّک العظیم، قال رسول اللّٰه (ص): اجعلوها فی رکوعکم، فلما نزل سبّح اسم ربّک الأعلی قال صلی اللّٰه علیه و سلّم: اجعلوها فی سجودکم.

قوله: سبّح اسم ربّک الأعلی یعنی: قل «سبحان ربّی الاعلی». و الی هذا التّأویل ذهب

جماعة من الصحابة والتابعين. و قال قوم: معناه: نزه ربك الأعلى عما يقول فيه الملحدون و يصفه به المبطلون و جعلوا الاسم زائدة فى الآية دخلت لتحسين الكلام كقوله: «و أصلحوا ذات بينكم» و يحتج بهذا من يجعل الاسم و المسمى واحدا لان احدا لا يقول سبحان اسم الله سبحان اسم ربنا. انما يقول سبحان الله سبحان ربنا. فكان معنى سبح اسم ربك: «سبح ربك». و قيل: الاسم صفته و معناه نزه وصفه عما لا يليق به. و قيل: نزه اسمه عن ان تسمى به غيره فلا يسمى احد الله غيره تعالى ذكره و جلت عظمتة. و قال: ابن عباس: معناه: صل بامر ربك أعلى أى علا كل شىء قدرة و سلطانا و الالف للمبالغة لا للمقابلة.

الذى خلق فسوى اى خلق كل ذى روح فسوى خلقته و خص كل واحد بتأليف و نظم على ما اراده و قيل: سوى اليبدين و الرجلين و العينين. و قيل: سوى اى عدل قامته. و قيل: خلقه مستويا متقنا محكما ليدل على علم فاعله و اراد به.

والذى قدر فهدى قرأ الكسائى بتخفيف الدال قدر و شددها الآخرون و هما بمعنى واحد و المعنى: «قدر» الارزاق «فهدى» لاكتساب الارزاق و المعاش. و قيل: «قدر» الخلق ازواجا ذكرا و انثى ثم هداهم لوجه التوالد و التناسل و علمهم كيف يأتونها و كيف تأتيه. و قيل: هديه الى اجتناب المضار و ابتغاء المنافع.

و قيل: «هدى» الانسان لمصالحه و البهائم لمراتعها. و قيل: «هدية السبيل إيمًا شاكراً و إيمًا كفوراً»، و قيل: «قدر» السعادة و الشقاوة عليهم. ثم يسر لكل واحد من الطائفتين سلوك ما «قدر» عليه. و قيل: «قدر» الذنوب على عباده ثم هداهم الى التوبة.

و قيل: «قدر» فى الرحم تسعة اشهر اقل او اكثر «فهدى» للخروج من الرحم، و قيل: جعل الهداية فى قلب الطفل حتى طلب ثدى امه و ميّزه من غيره.

والذى أخرج المرعى اى انبت ما ترعاه الدواب من بين اخضر و اصفر و احمر و ابيض. «فجعل» بعد الخضرة «غناء» هشيما باليا كالغناء الذى تراه فوق السيل «احوى» اى اسود بعد الخضرة و ذلك ان الكلاء اذا جف و يبس اسود. و قال الزجاج: فيه تقديم و تأخير و تقديره «أخرج المرعى» «احوى» «فجعل غناء» و يكون «احوى» فى موضع نصب على

الحال يريد «وَأَلَّذِي» انبت الزَّرْعَ و النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ اخضر يضرب الى الحوَّة و هي السَّوَادِ، اى من شدَّةِ خضرته يعنى: كه از سيراى سياه بام بود و از سبزی با سياهى ميگرايد. هم چنان كه گفت: «مُدْهَامْتَانِ» ثمَّ «فَجَعَلَهُ غُنَاءً» اى جفَّه حَتَّى صَبَّرَهُ هَشِيمًا جافا كالغناء الَّذِي تراه فوق الماء.

«سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى» اى سنجم حفظ القرآن فى قلبك و قراءته فى لسانك حَتَّى «فَلَا تَنْسَى» كقوله: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ». قيل: كان النَّبِيُّ (ص) يَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ جِبْرِيلَ بِسُرْعَةٍ فَكَانَ إِذَا قَرَأَ آيَةً كَانَ أَنْ يَسْبِقَهُ بِالتَّلَقُّفِ مَخَافَةَ أَنْ يَنْسَى فَانزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى». فلم ينس بعدها شيئاً من القرآن البتة ما عاش و فى هذا اعجاز عظيم. و قوله: إَلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ اى ممَّا لم يقع به التَّكْلِيفُ فى التَّبْلِيغِ و لا يجب عليه ادائه فينسيه الله سبحانه اذا شاء. و قال الحسن و قتادة: إَلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ان ينسيه برفع حكمه و تلاوته كما قال تعالى: «مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا» و الانساء نوع من النَّسْخِ و نسخ الله عزَّ و جلَّ من كتابه ثلاثة الوان، منها ما انسى رسوله و وضع عنه حكمه و منها ما انساه و اثبت حكمه كالرَّجْمِ و لآيتان تشملان معا هذين اللَّوْنَيْنِ و اللَّوْنُ الثَّلَاثُ ما اثبت ظاهره و وضع عنه حكمه. و قيل: سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى اى نعلمك و نحفظ عليك ما نقرأه فلا تترك العمل بما امرت به.

إَلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ان لا تعمل به بالنسخ. حكى ان ابن كيسان النَّحْوِيُّ حضر مجلس الجنيد يوماً فقال: يا با القاسم ما تقول فى قوله عزَّ و جلَّ: «سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى»؟ فاجابه مسرعاً كأنه تقدّم السَّوْأَلُ قَبْلَ ذَلِكَ باوقات لا تنسى العمل به فاعجب ابن كيسان ذلك اعجاباً شديداً. و قال: لا يفضض الله فاك مثلك تصدّر قوله: إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى مِنَ الْقَوْلِ وَ الْفَعْلِ. قيل: يعنى اعلان الصَّدَقَةِ و اخفاها.

وَنُيْسِرُوكَ لِلْيُسْرَى اى للخلَّة اليسرى. و اليسرى الفعلى من اليسر و هو سهولة عمل الخير، اى سهَّلَ لَكَ الْعَمَلَ الَّذِي يُوصلك الى الجنة. و قيل: معناه نوقفك للشريعة اليسرى و هي الحنيفية السَّهْلَةُ السَّهْلَةُ. و قيل: هو متَّصِلٌ بِالْكَلَامِ الْأَوَّلِ معناه: إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ اى ما تقرأه على جبرئيل اذا فرغ من التلاوة و ما يَخْفَى ما تقرأه فى نفسك مخافة النسيان ثمَّ وعده فقال: وَنُيْسِرُوكَ لِلْيُسْرَى اى نهون عليك الوحى حَتَّى تحفظه و تعلمه.

«فَذَكَرُ» اى عظ بالقرآن و بالله رغبة و رهبة «إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى» تجيء فى العربية «ان» مثبتة لا لشرط فيكون بدل قد كقوله عز و جل: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ و معنى هذا انه قد علم (ص) ان «الذُّكْرَى» تنفع لا محالة اما فى ترك الكفر او ترك المعصية او فى الاستكثار من الطاعة و هو حث على ذلك و تنبيه على انه ينفع.

سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى اى سَيَتَعَزَّزُ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ و يخشى عقوبته قيل: نزلت فى عثمان بن عفان. و قيل: قوله: إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى «ان» شرط و جوابه قوله: «سَيَذَكَّرُ» الا انه ارتفع لاجل السنين التى فيه و هى تنوب مناب الفاء و معناه: «ان» تنفع «الذُّكْرَى» يذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى.

يَتَجَبَّبُهَا الْأَشَقَى اى و يَتَجَبَّبُ «الذُّكْرَى» «الاشقى» الكافر.

الَّذِى يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى يعنى: نار جهنم و الصَّغْرَى نار الدنيا. و فى الخبر عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال: ان ناركم هذه جزء من سبعين جزء من نار جهنم غسلت بماء البحر مرتين و لولا ذلك لما خلقت فيها منفعة.

و قيل: النَّارَ الْكُبْرَى الطَّبَقَةُ السَّفْلَى من جهنم.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى مَوتاً بَصْفَةً و حياة بصفة اى لا يموت موتاً مريحاً و لا يحيى حياة ملددة. نزلت هذه الآية فى عتبة بن الوليد و ابى جهل.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اى صادف البقاء و نال الفوز و النجاة من قال لا اله الا الله و تطهر من الشرك هذا قول عطاء و عكرمة و ابن عباس. و قيل: من صار زاكياً بان عمل صالحاً. و قال قتادة: تريد به الزكاة المفروضة و قيل: «تَزَكَّى» اى اسلم و صدق.

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ يعنى الشَّهَادَةَ «فَصَلَّى» يعنى: «و صَلَّى» مع الشَّهَادَةِ و هذه الكلمات تجمع اركان الايمان التزكى: التصديق، و الذكر: الشَّهَادَةُ، و الصَّلَاةُ: العمل.

و قيل: نزلت فى زكاة الفطر و صلاة العيد و التكبير فيه و يروى هذا عن عمرو بن عوف المزنى عن رسول الله (ص) و عن ابى العالية و عمر بن عبد العزيز و غيرهم. و فى هذا التفسير نظر و اضطراب لان هذه السورة فى قول اكثر العلماء مكية و لم يكن بمكة صوم و لا زكاة فطر و لا عيد الا ان تكون السورة مدنية و هو فى قول بعضهم. و قال بعض الفقهاء من المتأخرين: يجوز ان يكون النزول سابقاً على الحكم كما قال: وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

فالسورة مكّية و ظهر اثر الحلّ يوم الفتح حتّى قال (ص): «احلّت لى ساعة من نهار و كذلك نزل بمكة سيهزم الجمع و يولّون الدبر. قال عمر بن الخطاب: كنت لا ادرى اىّ الجمع يهزم، فلما كان يوم بدر رأيت النّبىّ (ص) يقول: «سِيْهُزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبْرَ».

و عن جابر بن عبد الله: قال: قال رسول الله (ص): قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى قَالَ: «من شهد ان لا اله الا الله و خلع الانداد و شهد انى رسول الله».

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى قَالَ: هى الصلوات الخمس و المحافظة عليها حين ينادى بها و الاهتمام بمواقيتها.

قال النّبىّ (ص): «علم الايمان الصلاة فمن فرغ لها قلبه و حافظ عليها بحدودها فهو مؤمن».

و قيل: الصلاة هاهنا الدعاء. قوله: بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قرأ ابو عمرو و يعقوب بالياء و الضمير للاشقين.

و قرأ الآخرون بالتاء يخاطب بها كفار قريش ايضا و تقديره: قل لهم بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا على الآخرة. و قيل الخطاب للمؤمنين اى بَلْ تُؤَثِّرُونَ الاستكثار من الدنيا على الاستكثار من الآخرة.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ «وَ أَبْقَى» للجزاء و الثواب. قال عرفجة الاشجعي كنا عند ابن مسعود و قرأ هذه الآية فقال لنا: أ تدرّون لم آثرنا «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» على الآخرة؟ قلنا: لا . قال: لانّ الدنيا احضرت و عجلّ لنا طعامها و شرابها و نساءها و لذتها و بهجتها، و انّ الآخرة نعتت لنا و زريت عنا فاخذنا العاجل و تركنا الآجل.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى تجىء فى كلام العرب افعل بمعنى الفاعل كثيرا و هذا من جملته، و قال قتادة وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ فى الخير «ابقى» فى البقاء.

«إِنَّ هَذَا» يعنى: ما ذكر من قوله: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اربع آيات لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى اى فى الكتب الاولى التى انزلت قبل القرآن ذكر فيها فلاح المتزكى و المصلّى و ايتار الخلق الدّنيا و انّ الآخرة خَيْرٌ وَ أَبْقَى. ثم بين الصحف. فقال: صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى و قيل: السورة كلّها فى الصّحف الاولى. و قيل جميع القرآن فى الصّحف الاولى، و قيل: انّ فى «صُحُفِ

إِبْرَاهِيمَ» ينبغي للعاقل ان يكون حافظا للسانه، عارفا بزمانه، مقبلا على شأنه و في حديث ابي ذر (رض) قال قلت: يا رسول الله كم انزل الله من كتاب؟ قال: مائة و اربعة كتب، منها على آدم عشر صحف و على شيث خمسين صحيفة و على اخنوخ و هو ادريس ثلاثين صحيفة و هو اول من خط بالقلم و على ابراهيم عشر صحائف، و التوريت و الانجيل و الزبور و الفرقان.

و عن عائشة قالت: كان رسول الله (ص) يقرأ في الركعتين اللتين يؤثر بعدهما بسبح اسم ربك الأعلى قل يا ايها الكافرون و في الوتر «بقل هو الله احد» و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم يخبر عن جلال ازلي و جمال سرمدى جلال ليس له زوال، جمال ليس له انتقال جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملكوته جلال من كاشفه به فاوصافه فناء في فناء، جمال من لاطفه به، فاحواله بقاء في بقاء. بنام او كه در ازل پيش از وجود كائنات و محدثات خود او بود جلّ جلاله، تنها بى قلت، دانا بى علت، توانا بى حيلت، باقى ببقاء خویش، متعالى بصفات خویش، متكبر بكبرياء خویش، قدوس بصمديت خویش، موجود بذات احدى، موصوف بصفات سرمدى، پاك از عيب، دور از وهم، بيرون از قياس، يگانه و يكتا در نام و در نشان، آفريدگار جهان و جهانيان. خلق را بيافرید چنانك خود خواست، تا هستى وى بدانند، خداوندى وى بشناسند از صنع وى بر كمال علم و قدرت وى دليل گيرند، اينست كه ربّ العالمين گفت: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ معناه: اَلَا لآمرهم ان يعبدونى. جنّ و انس را نيافریدم مگر آن را تا بفرمايم كه مرا پرستند، پاكى و بى عيبى من بدانند، سبوحى و قدوسى مرا بشناسند. همانست كه مصطفى (ص) بر خصوص فرمود كه: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى اى «سبح ربك» بمعرفة اسمائه و اسبِح بسرّك فى بحار علائه و استخراج من جواهر علوه و سنائه ما ترصّع به عقد مدحه و ثنائه. ابن عباس گفت: مصطفى را (ص) و امت وى را در اول سوره بنماز و ذكر فرمود. اى صلّ بامر «ربك». و در آخر سوره ایشان را در اداء نماز و ذكر بستود كه: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بيروزی و

وفانماست، کِبَال هوس پیماست، غول مردم هماناست، مردریگی مردار زهری عسل طعم، دیوی فریبنده مردان را بدو ادب کنند، مدعیان را بدو آزمایش کنند. مصطفی (ص) اوّل قلم فتوی در وی این راند که: «حلالها حساب و حرامها عذاب».

اگر حلالست بی حساب و عتاب نیست، و اگر حرام است جز عذاب و عقاب نیست. آن گه برو لعنت کرد که: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا سِوَى ذِكْرِ اللَّهِ».

نیکو گفت آن جوانمرد که در ذمّ دنیا گفته:

اگر دینت همی باید، ز دنیا دار می بگسل	ورت دنیا همی باید، بده دین و بیر دنیا
ور از دوزخ همی ترسی، بمالی بس مشو غره	که اینجا صورتش مالست و آنجا شکلش ازدرها
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی؟	قفص بشکن چو طاووسان، یکی بر پر بر این بالا

اینست اشارت وِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى، سرای آخرت قرارگاه مؤمنانست و جای ناز دوستانست. قال الله تعالى: يَا قَوْمِ اِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ اِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.

۸۸ - سورة الغاشية - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
هَلْ اَتَاكَ حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ (۱) رسید بتو سخن آن روز که در آید بر هر چیز و بر هر کس؟.
وَجُوْهُ یَوْمَیْذٍ خَاشِعَةً (۲) رویهاست آن روز فرو شکسته از خواری.
عَامِلَةً نَّاصِبَةً (۳) درین جهان کار کنندگان و رنجوران.
تَصَلٰی نَارًا حَامِیَةً (۴) و در آن جهان بآتش سوزان رسان.
تُسْقٰی مِنْ عَیْنٍ اَنْیَیَّةٍ (۵) می آشامانند ایشان را از چشمه‌های بغایت گرمی رسیده جوشان.
لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نِّیْسَتٌ اِیْشَانِ رَا هِیْجُ خُوْرَشِ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ (۶) مگر از خار درشت تلخ.
لَا یُسْمِنُوْنَ وَلَا یُغْنِیْ مِنْ جُوْعٍ (۷) که نه فربه کند و نه از گرسنگی سود دارد.
وَجُوْهُ یَوْمَیْذٍ نَّاعِمَةً (۸) رویهاست آن روز بناز.
لِسَعِیْهَا رَاضِیَةً (۹) کردار خویش را پسندگار.
فِی جَنَّةٍ عَالِیَةِ (۱۰) در بهشتی بر بالای.
لَا تَسْمَعُ فِیْهَا لِاَغْبِیَةِ (۱۱) در بهشت هیچ سخن نابکار و ناخوش نشنوند.
فِیْهَا عَیْنٌ جَارِیَةٌ (۱۲) در آن بهشت چشمه‌های روان.
فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوْعَةٌ (۱۳) در آن تختهاست بلند برداشته.
وَ اَكْوَابٌ مَّوْضُوْعَةٌ (۱۴) و پیرایه‌های شراب نهاده.
وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوْفَةٌ (۱۵) و بالشها نهاده بر رسته.
وَ زُرَابِیُّ مَثُوْتَةٌ (۱۶) و طنفسه‌های پراکنده گسترانیده.
اَفَلَا یَنْظُرُوْنَ اِلٰی الْاِلْبٰلِ دَرِ نَمِیْنِیْنَ كَرْدِ دَرِ شَتْرِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) که چون آفریدند آن را؟
وَ اِلٰی السَّمٰوٰتِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) و در آسمان که چون برآوردند آن را؟
وَ اِلٰی الْجِبَالِ كَيْفَ نَصَبَتْ (۱۹) و در کوه‌ها که چون برکشیدند آن را؟
وَ اِلٰی الْاَرْضِ كَيْفَ سَطَحَتْ (۲۰) و در زمین که چون گسترانیدند آن را؟
فَذَكِّرْ یَادِ كُنْ وَ پند ده اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) که تو در یاد دهی پند ده.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) تو بر دشمنان برگماشته‌ای، دسترس دار نیستی.
 إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) لکن هر که برگردد و بنگرود.
 فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) عذاب کند الله او را بعذاب مهین.
 إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ (۲۵) با ماست بازگشت ایشان.
 ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶) پس آن گه بر ما است شمار و پاداش ایشان.

النوبة الثانية

این سوره بیست و شش آیتست، هفتاد و دو کلمه، سیصد و سی حرف. جمله به مکه فرو آمد، آن را مکی گویند. و درین سوره یک آیت منسوخ است: لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ منسوخ است بآیه سیف. ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: «هر که این سوره برخواند الله تعالی در قیامت شمار او آسان کند».

هَلْ أَتَاكَ آيٌ قَدْ «اتیک». و قیل: معناه: لم یکن اتاک کقولہ: «ما کُنتَ تَعَلِّمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ» ای لم یکن هذا من علمک و لا من علم قومک حتی اعلمتکم استفهام و معناه هانها تعظیم المستفهم عنه، ای تنبیه للغاشیة و «الغاشیة» القیامة، لَانْهَا تَغْشَى كُلَّ شَیْءٍ وَ تَرْکِبُهُ کَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشَى كُلَّ شَیْءٍ. و قیل: لَانْهَا تَغْشَى الْقُلُوبَ بِشِدَائِدهَا وَ اِهْوَالِهَا. و قیل: «الغاشیة» النَّارُ تَغْشَى وَجُوهَ الْکُفَّارِ بِالْعَذَابِ لِقَوْلِهِ: «تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ» قال اهل التفسیر استفهم نبیّه (ص) و قد علم انه لم یأتہ حدیث القیامة علی هذا التفصیل و اراد به ان یخبره بذلک علی هذا الوجه المذكور فقال: وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ذَلِیلةٌ مُتَوَاضِعَةٌ وَ الْخُشُوعُ التَّذَلُّلُ وَ الْاِتِّضَاعُ یعنی: «وجوه» الْکُفَّارِ فَهْمٌ «یومئذ» خاشعون من الذل. هذا کقولہ: «وَ تَرَاهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذَّلِّ» عاملةٌ ناصبةٌ قال ابن عباس: یعنی: الذین عملوا و نصبوا فی الدنیا علی غیر دین الاسلام من عبدة الاوثان و کفار اهل الکتاب مثل الرهبان و اصحاب الصوامع الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا لا یقبل الله منهم اجتهادا فی ضلالة یدخلون النار یوم القیامة. و قال عکرمة و السدی: «عاملة» فی الدنیا بالمعاصی «ناصبه» فی النار فی الآخرة. و قیل «عاملة» فی النار «ناصبه» فیها. قال الحسن: لم تعمل لله فی الدنیا فاعملها و انصبها فی النار بمعالجة السلاسل و الاغلال. و قال ابن مسعود: تخوض فی النار کما تخوض فی الوحل. و قال الكلبي: یجرون علی وجوههم فی النار.

و قال الضحاك: يكلفون ارتقاء جبل من حديد فى النار. و الكلام خرج على الوجوه و المراد منها اصحابها.

تُصلى ناراً حاميةً قرأ ابو عمرو و يعقوب و ابو بكر «تصلى» بضمّ التاء اعتبارا بقوله: تُسقى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ و قرأ الآخرون بفتح التاء من صلى يصلى و «تصلى» من اصلاحه الله «ناراً حاميةً» أى متناهية فى الحرارة.

تُسقى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ بلغت اناها فى نضجها و ادراكها لو وقعت منها قطرة على جبال الدنيا لذابت، هذا شرايبهم ثم ذكر طعامهم فقال: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ قال مجاهد و عكرمة و قتادة. هو نبت ذو شوكة لا طيب بالارض، يقال لربطها: الشبرق فاذا يبس سمى ضربعا و هو اخبث طعام و اشعه.

قال الكلبي: لا تقربه دابة اذا يبس. و فى الحديث عن ابن عباس «يرفعه الضريع شىء فى النار شبه الشوك امر من الصبر و انتن من الجيفة و اشد حرا من النار. قال المفسرون: فلما نزلت هذه الآية، قال المشركون: ان الضريع لتسمن عليه ابلنا و كذبوا فى ذلك فانّ الإبل انما ترعاه ما دام رطبا و يسمى شبرقا فاذا يبس كان ضربعا لا يأكله شىء فانزل الله عز و جل: لا يُسْمِنُ و لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ قِيلَ فى التفسير: يلقى عليهم الجوع فاذا استغاثوا اطعموا الضريع و الزقوم فيغصون به فيتذكرون. انهم اذا غصوا فى الدنيا بطعامهم سوغوه بالماء فيسقون مِنْ عَيْنِ آيَةٍ بعد استغاثة طويلة. فاذا ادنوا من وجوههم تناثرت لحوم وجوههم فى الشراب فاذا شربوه قطع امعائهم. ثم وصف اهل الجنة فقال: وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ مُتَنَعِّمَةٌ ذات نضارة و نعمة.

لِسَعِيهَا راضيةً أى رضيت عملها فى الدنيا حين رأت ثوابه فى الآخرة. و قيل: فيه تقديم و تأخير، و التقدير «راضية» لسعيها و اللام زيادة كما تقول: ضارب لزيد، و انت تريد ضارب زيدا. و قيل: بثواب عملها فى الجنة «راضية». قيل: هم اهل السنة. فى جنة عالية أى مرتفعة من وجهين: علو الشرف و الجاه و علو المكان و الارتفاع؛ و قيل: الجنة «عالية» لانها فى السماء درجاتها من فوق و جهنم هاوية لانها فى الارض دركاتها من تحت.

لا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب برواية رويس: لا يسمع باليأى و

ضَمَّهَا «لَاغِيَّة» بِالرَّفْعِ وَ قَرَأَ نَافِعٌ: بِالتَّاءِ وَ ضَمَّهَا «لَاغِيَّة» بِالرَّفْعِ وَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ الْكُوفِيُّونَ وَيَعْقُوبُ بِرَوَايَةٍ رُوحٌ وَ ابْنُ حَسَّانٍ «لَا تَسْمَعُ» بِفَتْحِ التَّاءِ «لَاغِيَّة» بِالنَّبْصِ عَلَى الْخَطَابِ لِلنَّبِيِّ (ص) أَيْ «لَا تَسْمَعُ فِيهَا» كَلِمَةٌ ذَاتُ لَعْوٍ وَ قِيلَ: لَا يَسْمَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَلِمَةً هَجَرَ وَ شَتَمَ كَمَا يَسْمَعُ أَهْلُ الشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ أَرَادَ عِيُونًا، لِأَنَّ الْعَيْنَ اسْمَ جِنْسٍ وَ مَعْنَاهُ: أَنَّهَا تَجْرِي عَلَى مَا يَرِيدُونَهُ تَجْرِي فِي أَيْ مَوْضِعٍ أَرَادُوا جَرِيهَا فِيهِ وَ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ «جَارِيَّةً» أَيْ دَائِمَةً أَبَدًا لَا تَنْقَطِعُ. وَ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الْعَيْنُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِنَ الْخَمْرِ أَوْ مِنَ الْعَسَلِ أَوْ مِنَ اللَّبَنِ.

«فِيهَا سُرٌّ» جَمَعَ السَّرِيرَ الْوَاحِهَا مِنْ ذَهَبٍ مَكْلَلَةٌ بِالزَّبْرِجَدِ وَ الدَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ.

«مَرْفُوعَةٌ» أَيْ رَفِيعَةٌ عَالِيَةٌ طُولُهَا مِائَةٌ فَرَسِيخًا. وَ قِيلَ: مَرْفُوعَةٌ مَا لَمْ يَجِءْ أَهْلُهَا فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ عَلَيْهَا تَوَاضَعَتْ لَهُ حَتَّى يَجْلِسَ عَلَيْهَا ثُمَّ يَرْتَفِعُ إِلَى مَوْضِعِهَا.

«وَأَكْوَابٌ» جَمَعَ كُوبٍ وَ هِيَ الْآنِيَّةُ الَّتِي لَا عُرْوَةَ لَهَا وَ لَا خَرْطُومَ. وَ قِيلَ: الْكُوبُ الْقَدَحُ «مَوْضُوعَةٌ» يَعْنِي: وَضَعْتَ عَلَى حَافَاتِ الْإِنِّهَارِ. وَ قِيلَ: وَضَعْتَ تَزِينًا لِلْمَجَالِسِ.

«وَأَمَارِقٌ» أَيْ وَسَائِدٌ وَ مَرَاقٍ «مَصْفُوفَةٌ» بَعْضُهَا بِجَنْبِ بَعْضٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهَا إِذَا جَلَسُوا وَ يَتَّكِنُونَ وَاحِدَتَهَا نَمْرَقَةٌ بِضَمِّ النَّونِ: «وَأَزَابِيٌّ» أَيْ طَنَافِسٌ «مَبْثُوتَةٌ» أَيْ مَبْسُوطَةٌ لَهَا خَمَلٌ رَقِيقٌ وَاحِدَتُهَا زَرَبِيَّةٌ. وَ قِيلَ: «مَبْثُوتَةٌ» مَتَفَرِّقَةٌ فِي الْمَجَالِسِ مُخْتَلِفَةٌ فِي الْأَلْوَانِ.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ وَ جِهَةٌ تَلْفِيحٌ هَذِهِ الْآيَةُ بِمَا قَبْلُهَا أَنَّ الْقَوْمَ لَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ مَا اتَّخَذَ فِيهَا مِنَ الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ السَّرْرِ الْعَالِيَةِ الَّتِي سَبَّكَهَا كَذَا وَ كَذَا قَالُوا ذَرَاعًا فَكَيْفَ يَقْعُدُ أَحَدُنَا عَلَيْهَا وَ قَامَتُهُ قَصِيرَةٌ وَ هُوَ لَا يَكَادُ يَرْقَى سَطْحًا بِغَيْرِ سَلْمٍ وَ تَعْجَبُ الْمُشْرِكُونَ مِنْهُ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ أَيْ إِذَا أَرَادَ صَاحِبُهَا أَنْ يَرَكِبَهَا.

طَاطَأَتْ رَأْسَهَا لَهُ حَتَّى يَسْتَوِيَ عَلَيْهَا كَذَلِكَ السَّرْرُ تَطَاطَأَ لِلْمُؤْمِنِ بِزُرَابِيَّتِهَا وَ نَمَارِقِهَا حَتَّى يَسْتَوِيَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَمَكَّنَ عَلَيْهَا تَرْتَفَعُ وَ تَصِيرُ عَالِيَةً مُسْتَوِيَةً. وَ قِيلَ: خَصَّ، هَذِهِ الْأَشْيَاءُ الْآرِبَةَ بِالذِّكْرِ لِأَنَّ الْقَوْمَ كَانُوا أَهْلَ خَبَاءٍ وَ بَدُو فَكَانُوا لَا يَشَاهِدُونَ إِذَا بَرَزُوا مِنْ أُخْبِيَّتِهِمْ إِلَّا الْأَرْضَ الْمَبْسُوطَةَ وَ الْجِبَالَ الْمَنْصُوبَةَ وَ السَّمَاءَ الْمَرْفُوعَةَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَالٌ سِوَى «الْإِبْلِ» فَامْرَهُمُ بِالنَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي كَانَتْ مَشَاهِدَةً لَهُمْ لِيَسْتَدَلُّوا بِذَلِكَ عَلَى

وحداية الله عزَّ وجلَّ ثمَّ انَّ «الإبل» من اخصَّ مال العرب و اعزّه فلذلك خصّها بالذكر و فيها من العجائب ما ليس فى غيرها من الدوابِّ خلق فى ذلك العظم يحلوا بالعين و تنهض بالحمل الثقيل و تنقاد بزمام يقودها الصبيان و ينيخونها اىّ موضع يريدونه و تعطش عشرة ايام فتسير و تحمل و تبول من خلفها لانَّ قائدها امامها فلا يترشش عليه و عنقها سلّم اليها و تعتلف شوكا لا يعتلفه من الدوابِّ شىء و تطأ الفيافى و تطوى الليل و ينتفع بدرّها و نسلها و ويرها و لحمها، و هذه الوجوه لا تجتمع الاّ فى «الإبل» من دون سائر الحيوانات. قوله: وَ اِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ فَوْقَهُمْ عَلَى عَظْمِهَا وَ مَتَانَةِ خَلْقِهَا بِلَا عَمَدٍ مِنْ تَحْتِهَا وَ لَا عِلَاقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا.

وَ اِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ عَلَى تَفَاوُتِ خَلْقِهَا وَ مَتَانَةِ اِرْكَانِهَا «كَيْفَ» نَصَبَهَا اللهُ عَلَى هَذِهِ الْاَرْضِ لِيَمْنَعَهَا بِهَا عَنِ الْحَرَكَةِ وَ الْاِضْطِرَابِ.

وَ اِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سَطَحَتْ اى دَحِيثَ وَ بَسَطَتْ. فَذَكَرْ اى ذَكَرَهُمُ الْاِدْلَةَ وَ حَتْمَهُمْ عَلَى التَّفَكُّرِ فِيهَا اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكَّرٌ لَيْسَ عَلَيْكَ اِلَّا الدَّعَاءُ وَ التَّنْذِيرُ.

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ اى بِمَسْلُطٍ فَتَقْتَلَهُمْ وَ تَكْرَهُهُمْ عَلَى الْاِيْمَانِ. نَزَلَ هَذَا قَبْلَ اَنْ يَوْمَرَ بِقِتَالِهِمْ ثُمَّ نَسَخَ بِآيَةِ الْقِتَالِ.

اِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَانَكَ مَسْلُطٌ عَلَيْهِ بِالْجِهَادِ وَ اللهُ فَيُعَذِّبُهُ فِى الْاٰخِرَةِ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ يَكُونُ الْاِسْتِثْنَاءُ مُتَّصِلًا. وَ قِيلَ: هُوَ اِسْتِثْنَاءٌ مُنْقَطِعٌ عَمَّا قَبْلَهُ: مَعْنَاهُ: لَكِنْ مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ بَعْدَ التَّنْذِيرِ.

فَيُعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ وَ هُوَ اَنْ يَدْخُلَهُ النَّارَ وَ اَمَّا قَالِ: الْاَكْبَرَ لِاَنَّهُمْ عَذَّبُوا فِى الدُّنْيَا بِالْجُوعِ وَ الْقَحْطِ وَ الْقَتْلِ وَ الْاَسْرِ.

اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابُهُمْ اى رَجُوعُهُمْ بَعْدَ الْمَوْتِ لَا يَفُوتُنَا وَ اِنْ طَالَ الْمَدَى. ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ فِى الْقِيَامَةِ فَجَازَى الْمَحْسَنَ بِاِحْسَانِهِ وَ الْمَسِيءَ بِاَسَاؤِهِ فَيَكُونُ الْحِسَابُ بِمَعْنَى الْجِزَاءِ كَقَوْلِهِ: «اِنَّ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلَى رَبِّى» اى جِزَاؤُهُمْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الی سامع الاصوات مع بعد المسری
 فیما لیت شعری و الامانی کثیرة
 یار از دل من خبر ندارد گویی
 تاریک‌ترست هر زمانی شب من

شکوت الّذی القاه من الم الذّکری
 أ یشرعی من بتّ ارعی له الشّعری
 یا خواب بمن گذر ندارد گویی
 یا رب شب من سحر ندارد گویی!

ای عنوان نامه آشنایی، ای طغرای منشور دوستی، ای صیقل آینه یقین، ای علمدار لشگر
 دین، ای رباینده جانها و غارت کننده دلها، بر سر کوی یافت ناله واجدان تو، در قعر
 دریای محبت غوص شیفتگان تو، در معرکه معارف جان باختن عاشقان تو، در میدان بلا
 تاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان خویش. آن بازی را که پرواز کند در فضای طلب
 تو فدا کنیم دل خویش. آن مفلسی را که آه کند از درد نایافت تو، نثار کنیم دیده خویش.
 آن منتظری را که بود در آرزوی دیدار تو:

هر شب نگرانم بپمن تا تو بر آیی
 کوشم که ببوشم صنما نام تو بر خلق

زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
 ز اوّل سخنی نام تو اندر دهن آید!

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ يَا مُحَمَّدٌ بَيِّدَارٌ وَ هَشِيَارٌ بَاشٌ وَ خَلْقٌ رَا تَنْبِيهَ كُنْ وَ اِيشَان رَا خَبِرْ
 ده از کار رستاخیز و شداید و عظیم آن روزی و چه روزی؟! روز هیبت و عظمت! روز
 سیاست و صولت! روز تغابن و حسرت! مسمار سکوت بر زبانها زده، مهر قهر بر لبها
 نهاده، بند عدل بر پایها بسته، خاک مذلت بر رخسارها نشانده، منادی عدل برخاسته که:
 ای زبانهای گویا خاموش گردید، ای دستهای خاموش سخن گوئید، ای گواهان ناگویا
 امروز نوبت گفتار شماست، ای جواسیس قدرت آنچه دیده‌اید بنمائید، ای گماشتگان
 حکمت آنچه دانید بگوئید، ای بازرگانان راه آخرت بضاعت‌های خود پیش آرید، ای
 گماشتگان حضرت عزّت نامه‌ها در دست این لشگر نهدید، ای عاصیان و مجرمان سجّلات
 زلّات خود برخوانید. چون این خطاب سیاست و عزّت بخلق رسد، عاصیان و بدکاران
 همه از بیم و خجالت سر در پیش افکنند. اینست که ربّ العزّه گفت: وَ لَوْ تَرَىٰ اِذِ
 الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ دُوخًا رَا فَرْمَايْنَد تَا بَر خُود بَجْنَبِد وَ بَعْرَد، غِيْظٌ وَ زَفِيْر
 وَ خَشْمٌ اَوْ بَسْمَعٌ اَهْل جَمْع رَسَد، همه بزانو در آیند چنان که ربّ العزّه گفت: وَ تَرَىٰ كُلَّ اُمَّةٍ

جائیه فغان و خروش نفسی نفسی از عرصات برآید، آواز گیراگیر در موقف افتد. آن گه در میان همه خلق بیک طرفه العین حکم کنند گروهی را بنوازند بفضل، گروهی را باز دارند بعدل، گروهی را بسرای دولت فرو آرند با رویهای تازه و چون گل بر بار شکفته، ربّ العزّة چنین گفته که **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ**. گروهی را بزندان محنت برند با رویهای فرو شکسته و خوار شده. اینست که میگوید **جَلَّ جَلَالُهُ**: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ** عاملة ناصیه در دنیا رنجهای برده و ریاضتها کشیده و همه هباء منثور گشته. صفت اصحاب صوامع است راهبان ترسایان و رنجوران اهل کتاب که نه بر ملت اهل اسلام اند و نه بر دین حق و با کفر و ضلالت ریاضت و مجاهدت همی کنند و بی ایمان و اسلام عملهای فراوان همی آرند و ربّ العزّة ایشان را میفرماید **ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** معاشر المسلمین اسلام بناز دارید و عزّ ایمان بشناسید و شرع مصطفی (ص) بزرگ دارید، و بحقیقت دانید که حرم امان و حصن حصین عالم اسلام است و شرع مصطفی (ص). در عالم اسلام کعبه است. هر صاحب قدم که در عالم اسلام نرفت و روی به کعبه شرع مصطفی (ص) نداشت روش او برو غرامت است و روزگار او قیامت، و حاصل کار او ضلالت.

بهترین تخمی که در سینه بندگان ریختند تخم اسلام است. عزیزترین مرغی که از آشیان ازل برخاست و در هوای اقبال بپرید مرغ اسلام است، شریفترین بارانی که از ابر حقیقت بر عالم دل بارید باران اسلام است. گفته عزیزان است که: اسلام جبار صفت است، جبار صفتی باید، عالی همتی، بزرگ قدری، که دستش بر قدّ او رسد. مهره مار افعی در دماغ مور خرد مجوی که نیابی، کبریت احمر در طبل پیر زنان چه جویی؟

که نبینی. عزّ اسلام و عهد ایمان از صومعه راهبان و سینه ترسایان چه طلب کنی؟ که هرگز نیابی. ایشان مخذولان درگاه عزّتند و زخم خوردگان عدل ازل. اسلام چهره جمال خود ازیشان بیوشیده و لباس کفر و ضلالت دریشان پوشانیده، حاصل کردار بی ایمان و عاقبت ریاضات و مجاهدات ایشان اینست که: **تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آتِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ**. لا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ باز مؤمنان که آفتاب اسلام از برج سعادت ایشان بتافت و باد کرامت از هوای عنایت بر سرای قرب ایشان بوزید، حاصل

ایمان ایشان و ثواب طاعت ایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: **فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ** هر مؤمنی را بهشتی است بر بالای روضه رضا، بقعه بقا، موعد لقا. بهشتی بر مایده خلد نشسته، بر تخت بخت تکیه زده، شراب وصل نوش کرده، طوبی و زلفی و حسنی یافته. اندر آن بهشت خیمه‌ها بیند مدور آفریده، بقدرت از درّ منور در آن خیمه‌ها تختها نهاده از زر، بر هر تختی هفتصد بستر، بر هر بستری حورائی چون ماه انور، فرشها از سندس و استبرق باز کشیده، پرده‌ها آویخته از دیبای نابافته، زحمت دست خلق نیافته. در آن بهشت چشمه‌ها روان و درختها الوان با روح و ریحان و مرغان با الحان و غلمان و ولدان پیدا شده، از کن فکان تحفه خداوند جهان ساخته از بهر مؤمنان و دوستان.

۸۹- سورة الفجر - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الْفَجْرِ بِامداد روز.

وَ لَیَالٍ عَشْرٍ (۱) و بده شبانه روز.

وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۲) و بجفت و بطاق.

وَ اللَّیْلِ إِذَا یَسُرُّ (۳) و بشب که در آید.

هَلْ فِیْ ذٰلِكَ قَسَمٌ بَسَنده است این بسوگند لَدِیْ حِجْرِ (۴) خردمند زیرک را.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ نَبِیْنِیْ وَ ندانی که چون کرد خداوند تو بَعَادٍ (۵)

إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۶) به عاد ارم با آن بالایهای بزرگ.

الَّتِیْ لَمْ یُخْلَقْ مِنْهَا فِی الْبِلَادِ (۷) که هرگز چون ایشان نیافریدند در جهان.

وَ تَمُودَ الَّذِیْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۸) و ثمود که سنگ می بریدند در وادی خویش.

وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ (۹) و فرعون آن کشنده بمیخ بند.

الَّذِیْنَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ (۱۰) ایشان که از حد بیرون شدند در جهان.

فَأَكْثَرُوا فِیْهَا الْفَسَادَ (۱۱) و فراوان کردند در آن گزاف و تباه کاری.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۲) تا فرو هشت الله بر ایشان تازیانه عذاب.

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمُرْصَادِ (۱۳) خداوند تو بر گذرگاه است.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ أَمَّا مَرْدَمٌ أَن كِه كِه الله او را بیازماید.

فَأَكْرَمَهُ وَ او را به بی نیازی گرامی کند وَ نَعَّمَهُ (۱۴) به بی بیمی و تندرستی نازپرورد کند

فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) گوید: الله مرا بنام میدارد.

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ وَ أَمَّا چون الله او را بیازماید فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ (۱۶) و روزی او بر او

تنگ کند فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۷) می گوید: خداوند من مرا خوار کرد.

«كَلَّا» نه چنانست که او میگوید، نه آن از نازست و نه این از خواری! بَلْ لَا تُكْرِمُونَ

الْيَتِيمَ (۱۸) بلکه پدر مردگان را بنام نمی نوازند.

وَ لَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۹) و بر طعام دادن درویشان یکدیگر را نمی‌انگیزانند.

وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ وَ مَرْدَه بَاز مَآندَه مِیخورند أَكْلًا لَمًّا (۲۰) خوردنی بنهیب.

وَ تَحِبُّونَ أَلْمَالَ وَ دُوسْت مِیدارند مَال رَا حُبًّا جَمًّا (۲۱) دوستی سخت فراوان.

«كَلَّمَا» آری چنین است إِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۲) چون این زمین پاره پاره بشکنند و بگویند کوفتنی سخت.

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ آید خدای تو وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۳) و فرشتگان قطار قطار.

وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ وَ آورند آن روز دوزخ رَا يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ آن روز پند پذیرد مردم وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) و کجا جای پند پذیرفتن است او را.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي مِی گوید کاشک من کردار نیکو پیش فرا فرستادید این روز زنده گشتن خود را.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵) آن روز چون عذاب او کس را عذاب نکنند.

وَ لَا يُوثِقُ وَتَاقَهُ أَحَدًا (۲۶) و چون بند او کس را نبندند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ الْمَطْمَئِنَّةُ (۲۷) ای تن آرمیده، ای کس آرمیده.

ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ بازگرد با خداوند خویش رَاضِيَةً مَرْضِيَةً (۲۸) پاداش و کردار خود پسندیده و خداوند تو از تو از کردار پسندیده.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) در آی در میان رهبران من

وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) در آی در بهشت من.

الثوبة الثانية

این سوره الفجر پانصد و هفتاد و هفت حرفست، صد و سی و هفت کلمه، سی آیه، از شمار کوفیان، و سی و دو آیه از شمار مدنیان، و بیست و نه آیه از شمار بصریان.

اختلافست میان ایشان اندر چهار آیت کوفیان فی عبادی آیت شمارند، مدنیان وَ نَعْمَةُ آیه شمارند، و علیه رزقه آیت شمارند، وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ آیت شمارند. و این سوره مکی است، جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران. و اندرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. روایت کنند از ابی کعب از پیغامبر (ص) گفت: «هر که سوره الفجر برخواند روز آدینه،

خدای عزّ و جلّ او را بیامزد و هر که در دیگر روزها برخواند، نوری باشد او را روز قیامت. قوله: وَ الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرَّ اَيْنَ هَمَّه سَوَّكِدَانِ اسْتِ فِرْوِ آمَدَه بَرِ عَادَتِ عَرَبِ، وَ الْعَرَبِ اَكْثَرَ خَلْقِ اللّٰهِ قَسْمَا فِی كَلَامِهَآ. دَرِ هِیْجِ لَعْتِ اَنْ سَوَّكِدَانِ نِیْسَتْ كِهْ دَرِ لَعْتِ عَرَبِ وَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ مِصْطَفٰی (ص) دَرِ تَبْلِیْغِ رِسَالَتِ وَ سَخْنِ كَفْتَنِ بَا مَشْرَكَانِ سَوَّكِدَانِ مِیْفَرْمَایْد: «قُلْ بَلٰی وَ رَبِّیْ» «قُلْ اِی وَ رَبِّیْ اِنَّهُ لَحَقُّ».

وَ الْفَجْرِ وَ قَتِ الْفَجَارِ الصَّحِّحِ وَ الْمَرَادُ بِه النَّهَارِ كُلَّهُ، كَقَوْلِهِ: «وَ الضُّحٰی» وَ قِیْلِ: فَجْرَه اللّٰهُ لِعِبَادَه فِجْرًا، اِی اَظْهَرَه فِی افقِ السَّمَا فِی الْمَشْرِقِ مَبَشِّرًا بَادِبَارِ اللَّیْلِ الْمَظْلَمِ وَ اِقْبَالَ النَّهَارِ الْمَضِیِّ وَ اِبْتِدَاءِ یَوْمِ مِنَ الْاِیَّامِ، وَ هُمَا فِجْرَانِ مَسْتَطِیْرٍ وَ هُوَ الْمَحْرَمُ لِلْاَكْلِ وَ الشَّرْبِ فِی رَمَضَانَ وَ مَسْتَطِیْلِ وَ هُوَ الَّذِی قَبْلَه كَذَنْبِ السَّرْحَانِ وَ لَا یَتَعَلَّقُ بِه حَكْمٌ. وَ قِیْلِ: مَعْنٰی اَنْفَجَرَ اَنْفَجَارَ الْمَاءِ مِنَ الْعِیُونِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْاَرْضِ. وَ قِیْلِ: اَنْفَجَارَ الْمَاءِ مِنْ اَصَابِعِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) یَوْمِ الطَّائِفِ. وَ قِیْلِ: اَنْفَجَارَ النَّاقَةِ مِنَ الصَّخْرَةِ لِصَالِحِ (ع).

فَعَلٰی قَوْلِ مَنْ یَقُوْلُ: الْفَجْرُ شَقٌّ عَمُودِ الصَّحِّحِ اَخْتَلَفُوْا فِیْ اَنَّهُ اِیَّ فِجْرٍ؟ فَقَالَ قَوْمٌ بِالْعَمُومِ وَ اَنَّهُ فِجْرٌ كُلِّ یَوْمٍ اِلٰی اَنْقِضَاءِ الدُّنْیَا وَ هُوَ قَوْلُ الْقُرْطُبِیِّ وَ خَصَّ الْاٰخَرُوْنَ فَقَالُوْا: هُوَ فِجْرٌ اَوَّلُ یَوْمٍ مِنَ الْمَحْرَمِ تَنْفَجِرُ عَنْهُ السَّنَةُ. وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: هُوَ فِجْرٌ اَوَّلُ ذِی الْحِجَّةِ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی قَرْنَ الْاِیَّامِ بِه. وَ قَالَ مَقَاتِلُ: «فِجْرٌ» كُلُّ جَمْعَةٍ فِی كُلِّ سَنَةٍ. وَ قِیْلِ: هُوَ «فِجْرٌ» یَوْمِ النَّحْرِ. قَوْلُهُ تَعَالٰی: وَ لَیَالٍ عَشْرٌ هِیَ الْعَشْرُ الْاَوَّلُ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ وَ هِیَ اَفْضَلُ اِیَّامِ السَّنَةِ. قَالَ النَّبِیُّ (ص): «سَیِّدُ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ اعْظَمُهَا ذُو الْحِجَّةِ».

وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «اِنَّ اَفْضَلَ اِیَّامِ الدُّنْیَا اِیَّامَ الْعَشْرِ». قَالُوْا: یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ لَا مِثْلَهِنَّ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ؟ قَالَ: «لَا اَلَّا عَفَّرَ وَجْهَه فِی التَّرَابِ». وَ قَالَ (ص): «اَخْتَارَ اللّٰهُ الزَّمَانَ فَاحَبَّ الزَّمَانَ اِلٰی اللّٰهِ الْاَشْهَرُ الْحَرَمِ وَ اَحَبَّ الْاَشْهَرُ الْحَرَمِ اِلٰی اللّٰهِ ذُو الْحِجَّةِ وَ اَحَبَّ ذُو الْحِجَّةِ اِلٰی اللّٰهِ الْعَشْرُ الْاَوَّلُ».

وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رَضِ) قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ (ص): «مَا مِنْ اِیَّامٍ اَزْكَیْ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لَا اعْظَمَ اَجْرًا مِنْ خَیْرِ عَمَلٍ فِی عَشْرِ الْاَضْحٰی». قِیْلِ: یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ لَا الْمَجَاهِدُ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ؟ قَالَ: «وَ لَا الْمَجَاهِدُ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ اَلَّا رَجَلَ خَرَجَ بِنَفْسِهْ وَ مَا لَهْ فَلََمْ یَرْجِعْ مِنْ ذَلِكْ بِشِیْءٍ».

وكان رسول الله (ص) اذا فاتته شىء من رمضان قضاه فى عشر ذى الحجة. قال: «و صيام يوم منها يعدل بصوم سنة و قيام ليلة منها يعدل بليلة القدر».

و قال الضحاك: فى قوله: وَ لَيَالٍ عَشْرٍ قال: هى العشر الاول من شهر رمضان. و قال ابن عباس: هى العشر الاواخر من رمضان، و قيل: هى العشر الاول من المحرم التى عاشرها يوم عاشوراء اقسام الله عزّ و جلّ بها لشرفها و فضيلتها و العرب تذكر الليالى و هى تعنيها بايامها فما تقول بنى هذا لبناء لىالى السامانية. و المراد بها الايام.

وَ الشَّفَعِ وَ الوَتْرِ قال ابن عباس: «الشَّفَعِ» الخلق بماله من الشَّكْلِ «وَ الوَتْرِ» الخالق الفرد بما ليس له مثل، و ذلك ان الله تعالى خلق من كل شىء زوجين. كقوله: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ وَ قال تعالى: وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا وَ الوَتْرِ هو الله الاحد الصمد الذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احدٌ. و قيل: الشَّفَعِ يوم النحر وَ الوَتْرِ يوم عرفة، لان يوم عرفة هو التاسع و هو وتر، و يوم النحر هو العاشر و هو شفع. و قيل: الشَّفَعِ وَ الوَتْرِ الصَّلوات، فان فيها شفعا و و ترا صلاة المغرب وتر و الاربع البواقي شفع. و قيل: الشَّفَعِ ابواب الجنة لانها ثمانية، وَ الوَتْرِ ابواب النار لانها سبعة، فكانه اقسام بالجنة و النار. و قال الحسن: «الشَّفَعِ وَ الوَتْرِ» العدد كله فمنه شفع و منه وتر. و قال مقاتل بن حيان: «الشَّفَعِ» الايام و الليالى، وَ الوَتْرِ اليوم الذى لا ليلة بعده و هو يوم القيامة. قرأ حمزة و الكسائى: الوَتْرِ بكسر الواو و قرأ الآخرون بفتحها و هما لغتان. قوله: وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرٍ اى «اذا» مضى و ذهب كما قال: «وَ اللَّيْلِ إِذَا دُبَرَ».

و قال قتادة: اذا جاء و اقبل. و قيل: «إِذَا يَسْرٍ» يعنى: يسرى فيه السارى كما يقال: ليل نائم، اى ينام فيه النائم، و اراد كل ليلة. و قال مجاهد و عكرمة و الكلبي: هى ليلة المزلفة. و قيل: هى ليلة القدر، و قيل: ليلة الاضحى. قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب: «يسرى» بالياء فى الوصل و يقف ابن كثير و يعقوب بالياء ايضا و الباقون يحذفونها فى الحالين. فمن حذف فلو فاق رؤس الآى و من اثبت فلانها لام الفعل و لام الفعل لا تحذف فى الوقف، نحو قوله: هو يقضى و انا اقضى.

هَلْ فى ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ اى هَلْ فى ذَلِكَ كفاية «لذى» عقل فيعرف عظم هذه الاقسام. و قيل: هَلْ فى ذَلِكَ ما يقسم به اهل العقل اذا بالغوا فى القسم، و قيل: كفى

«ذلك» قسما «لذى» العقل، و سمى العقل حجرا لأنه يحجر صاحبه عن الباطل كما يسمى عقلا لأنه يعقله عن القبائح و جواب القسم قوله: إِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و اعترض بين القسم و جوابه قوله عزّ و جل: أَلَمْ تَرَ مَعْنَاهُ التَّعَجُّبُ اى «الم» «تخبر «الم» تعلم كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بَعَادٍ.

يَخَوْفُ اهل مكة، يعنى: «كيف» اهلكهم؟ و هم كانوا طول اعمارا و اشدّ قوّة من هؤلاء! قيل: هما عادان عاد الاولى و هى آدم و هم قوم هود اهلكوا بالريح و عاد الآخرة و هى ثمود، و هم قوم صالح اهلكوا بالصيحة. و قيل: ارم قبيلة من عاد الاولى. قال محمد بن اسحاق: ارم اسم جدّ عاد و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح، و التقدير: «بعاد» سبط «ارم» و قيل: هو ابو عاد و التقدير «بعاد» ابن «ارم» و هو لا ينصرف يكون فى موضع الجرّ منصوبا. و قيل: «ارم» اسم البلدة و التقدير «بعاد» صاحب «ارم» فحذف المضاف. و قيل: «ارم» اسم دمشق، و قيل: اسم الاسكندرية، و قيل: اسم مدينة بناها شداد بن عاد. قوله: «ذاتِ الْعِمَادِ» اى «ذات» الاجسام الطويلة قال ابن عباس: يعنى: طولهم مثل «العماد» كان الانسان منهم من ستين و سبعين ذراعا الى مائة ذراع، رأى عظم ذراع ميّت منهم اثنى عشر ذراعا او عظم ساق بارض اليمن فعلى هذا معنى: لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ اى «لَمْ يُخْلَقْ» مثل عاد و قبيلته «فى الْبِلَادِ»، من شدّة قوتهم و طول قامتهم و هم الذين قالوا: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً». و قال الكلبي: «ارم» هو الذى يجتمع اليه نسب عاد و ثمود و اهل السّواد و اهل الجزيرة كان يقال: عاد ارم و ثمود ارم فاهلك الله عادا ثمّ ثمود و بقى اهل السّواد و الجزيرة و كانوا اهل عمد و خيام و ماشية سيّارة ينتجعون الغيث و الكلا فذلك قوله: «ذاتِ الْعِمَادِ» اى «ذات» العمد و الخيام ينتقلون من مكان الى مكان للانتجاع. و قيل: «ذاتِ الْعِمَادِ» اى «ذات» البناء الرّفيع «الَّتِي لَمْ» تخلق مدينة «فى الْبِلَادِ» مثل مدينتهم و هى المدينة «الَّتِي» بناها شداد بن عاد على صفة لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ الدّنيا. و بيان اين قصّه آنست كه از امام عصر خویش عثمان بن سعید الدارمی روایت کردند از عبد الله بن صالح از ابن لهيعة از خالد بن عمران از وهب بن منبه از عبد الله بن قلابه، اين عبد الله بن قلابه گفت: شتری گم کردم در صحراى عدن همی گشتم در آن بیابان در طلب شتر، تا در افتادم بدیوار بستی عظیم، چنان پنداشتم كه آنجا مردم اند شهرنشین: قصد

کردم در درون دیوار بست شدم شهرستانی عظیم دیدم، اساس آن از جزع یمانی، دیوارها از زر و سیم، قصرها بر بالا بر ستونهای زبرجد و یاقوت بداشته و بالای قصرها غرفه‌ها از زر و سیم و لؤلؤ و یاقوت ساخته، درهای آن قصور و غرف بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از یاقوت سپید همه مقابل یکدیگر ساخته، همه زمین آن بنادق مشک و زعفران ریخته، در کویهای آن درختهای میوه‌دار ببار آمده، و زیر درختان جویها روان، درکنده‌ها سیم خام و بجای سنگ ریزه مروارید و مرجان. آن مرد در آن جایگه مدهوش و متحیر شد. با خود گفت: و الذی بعث محمدا بالحقّ ما خلق الله تعالی مثل هذا فی الدنیا. مثل این در دنیا نیست، مگر آن بهشت است که ربّ العالمین در کتاب خویش وصف آن کرده! گفتا: دستم بدان زبرجد و یاقوت نمیرسید که سخت استوار و محکم بود. یکی از آن مروارید و بنادق مشک و زعفران لختی برداشتم و بیرون آمدم. و من خانه در یمن داشتم با خانه خود رسیدم و از آن قصّه بعضی باز گفتم و از آنچه داشتم اثر توانگری بر من پیدا شد. آن قصّه و خبر منتشر گشت و خلیفه آن روزگار معاویه بود.

این خبر بوی رسید، مرا بخواند و شرح آن قصّه از من درخواست. من آنچه دیده بودم بخلوت با وی بگفتم. معاویه کس فرستاد و کعب احبار را حاضر کرد، گفت: یا با اسحاق هل فی الدنیا مدینه من ذهب و فضّه؟ در دنیا هیچ شارستانی را دانی که بنای آن از زر و سیم نهاده‌اند؟ کعب قصّه آن مدینه از کتب پیشینیان خوانده بود، گفت: بلی آن مدینه که ربّ العالمین در کتاب قرآن میگوید اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ مدینه‌ای است که شدّاد عاد بنا نهاده. عاد اولی را دو پسر بود، یکی شدّاد و دیگر شدید، عاد هالک شد و این دو پسر از وی باز ماندند و دیار و بلاد بقهر بستند و خلق را مقهور خود کردند. شدید نیز هالک شد و شدّاد بر همه زمین مالک شد تنها، و دیگر ملوک زمین همه منقاد وی گشتند و سر بر خط فرمان وی نهادند. و این شدّاد بر خواندن کتب پیوسته مولع بود و در کتابها و قصّه‌ها حدیث بهشت خداوند جلّ جلاله و صفات آن بسیار خوانده بود و دانسته. نفس وی بر وی آراست از سر تمرّد و تکبّر و طغیان که من چنان بهشت در دنیا بسازم. و در ممالک وی دویست و شصت ملک بود. بفرمود تا هر ملکی در مملکت خویش هر چه داشت از زر و سیم و جواهر همه بوی فرستاد و استادان حاذق از همه دیار و اقطار جمع کرد تا آن

مدینه بر آن صفت بساختند. بسیصد سال از آن فارغ شدند. آن گه بفرمود تا گرد آن شارستان دیوار بستی بر آوردند تا حصنی حصین گشت و بفرمود تا گرد بر گرد آن حصن هزار قصر بساختند و در هر قصری وزیری از وزراء خویش بنشانند با اهل و عیال و مال، و بفرمود تا هزار علم بر مثال منارها بساختند و مردان مبارزان بسان پاسبانان بر آنجا نشانند، آن گه ده سال دیگر ساز و جهاز خود می ساخت و ترتیب آن میداد که خود با آن مدینه تحویل کند با خیل و حشم و وزرا و ندما و سپاه فراوان، فرا راه بود و عمر وی بنهصد سال رسیده، چون میان وی و میان مدینه یک روزه راه مانده بود، ربّ العالمین از آسمان بفرمان روان صیحه‌ای فرستاد و همه را بیکطرف هلاک کرد که از ایشان یکی زنده نماند. آن گه کعب احبار معاویه را گفت: در روزگار خلافت تو مردی از جمله مسلمانان ازین سرخی کوتاه مردی که بر پیشانی و بر گردن خالی دارد، و در آن بیابان شتری می طلبد، در آن شارستان شود! و آن مرد عبد الله قلابه بود و در آن مجلس حاضر بود نزدیک معاویه! کعب با وی نگرست گفت: هذا و الله ذلك الرجل.

اینست قصه إرم ذات العماد الّتی لم یخلق مثلها فی البلادِ قوله: وَ تَمُودُ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ ای و بشمود الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ الْجُوبِ: القطع، تقول: جبت القمیص، و منه سَمِیَ الجیب و النَّاقَةُ تجوب الفلاة كانوا یقطعون الصَّخْرَ بوادی القرى وادی الحجر من الشام و یتخذون منها بیوتا كما قال الله عزّ و جلّ: وَ یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا آمِنِینَ. قال اهل السّیر: اول من نحت الجبال و الصَّخْرَ الرّخام ثمود فبنوا من الدّور و المنازل الفی الف دار و سبعمائة الف کلّها من الحجارة. اثبت ابن کثیر و یعقوب الیاء من الوادی وصلا و وقفا علی الاصل و اثبتها، و رشّ عن نافع وصلا، و الآخرون یحذفونها فی الحالین علی وفق رؤس الآی.

وَ فِرْعَوْنُ ذِی الْأُوتَادِ یعنی: فرعون موسی و هو الولید بن مصعب بن ربان ابن ثروان ابو العباس القبطی و الیه تنسب الاقداح العباسیّة «وَ فِرْعَوْنُ» لقب، و القبط تسمی الجبارة فراعنة. قوله: «ذِی الْأُوتَادِ» اختلفوا فیه فقال بعضهم: یعنی الجنود و الجموع الکفرة الفجرة الَّذِینَ كانوا «اوتاد» مملکت و یقوّن امره. و قال سعید بن جبیر: کانت له منارات یعذب النّاس علیها. و قیل: «الاولاد» عبارة عن ثبات مملکت و طول مدّته کثبوت «الاولاد» فی

الارض قال الشاعر: في ظلّ ملك ثابت «الاولاد».

و قال ابن عباس: سمّي فرعون ذا «الاولاد»، لانه اذا كان غضب على احد مده بين اربعة «اولاد» حتى يموت و كذلك فعل بامرأته آسية بنت مزاحم و بامرأة خازنه خربيل و كانت ماشطة هيبل بنت فرعون. اصحاب سير گفته‌اند که: این ماشطه دختر فرعون را موی بشانه میزد، شانه از دست وی بیفتاد، گفت: تعس من کفر بالله.

دختر فرعون گفت: هل لك من آله غير ابي؟! جز از پدر من ترا خدایی هست؟! ماشطه گفت: الهی و آله ایبک و آله السماوات و الارض و احد لا شریک له. دختر برخاست گریان پیش پدر شد. پدر مرو را گفت: چرا میگیری؟ گفت: ماشطه مرا گفت که: خدای من و خدای پدر تو و خدای هفت آسمان و زمین یکی است، یگانه و یکتا که او را شریک و انباز نیست. فرعون مرو را بخواند و او را بعداب خویش بیم داد، گفت: اگر از این گفتار و این دین که داری برنگردی و بخدایی من اقرار ندهی ترا بمیخ بند هلاک کنم. ماشطه با وی همان گفت که با دختر گفت و از توحید الله برنگشت.

فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کردند و او را بمیخها در زمین دوختند و مار و کژدم فرا سینه وی گذاشتند. فرعون گفت: ترا دو ماه در این عذاب فرو گذارم، اگر از دین خویش بازنگردی. گفت: من از توحید و از دین حق بازنگردم و اگر هفتاد ماه در این عذاب داری! ماشطه دو دختر داشت: یکی خرد که شیر همی خورد و یکی بزرگ بزنی رسیده. آن بزرگ را بیاوردند و سر وی بر سینه مادر بردند و مادر از این برنگشت. آن طفل رضیع را بیاوردند. مادر چون آن طفله دید بگریست و جزع کرد. رب العالمین آن طفله را زبان فصیح دید تا گفت: یا امّاه لا تجزعی فانّ الله قد بنی لك بیتا فی الجنّة! اصبری فانّک تفیضین الی رحمة الله عزّ و جلّ و کرامته. ای مادر صبر کن، جزع مکن! اینک برحمت و کرامت الله می‌روی و ببهشت جاودان. پس او را هلاک کرد و الله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و فرعون کس بطلب شوهر وی فرستاد، خربیل، و او را نیافتند. پس فرعون را گفتند که: خربیل در فلان جایگه بر فلان کوه گریخته. فرعون دو مرد فرستاد بآن جایگه، خربیل را دیدند در نماز ایستاده سه صف از وحوش بیابان بر متابعت وی ایستاده، ایشان هر دو بازگشتند و خربیل دعا کرد بالله گفت: اللهم انک تعلم انی

کتمت ایمانی مائة سنة و لم يظهر على احد، فايما هذين الرجلين كتم على فاهده الى دينك و اعطه من الدنيا سؤله و ايما هذين الرجلين اظهر على فعجل عقوبته فى الدنيا و اجعل مصيره فى الآخرة الى النار. گفت: خداوندا خود ميدانى كه صد سال ايمان پنهان داشتى و هيچ دشمن بر من ظفر نيافت و حال من بر كس آشكارا نگشت. خداوندا ازين دو مرد آن يكي كه كار و حال من بر من بپوشد او را راه نماي بدين خويش و ايمان كرامت كن و از دنيا آنچه خواهد مرادش حاصل كن، و از اين دو مردان يكي كه حال من ظاهر كند و دشمن را بر كار من اطلاع دهد، در دنيا او را بعقوبت شتابان و در عقبى او را بآتش رسان. ايشان هر دو بازگشتند، دعای خرييل در يكي رسيد ايمان آورد و مسلمان پاك دين گشت و با پيش فرعون نشد و آن ديگر بر فرعون شد و قصه خرييل باشكارا گفت على رؤس الملاء. فرعون گفت: با تو هيچكس بود كه بآنچه تو ميگويى گواهي دهد گفت: فلان كس با من بود، و همان گويد كه من گفتم. آن مرد را بياوردند و فرعون از وي پرسيد كه: آنچه اين مرد ميگويد راست است؟ او جواب داد كه: لا ما رأيت مما قال شيئاً: از آنچه او ميگويد خبر ندارم و هيچ نديدم. فرعون بفرمود تا آن مرد بدگوى را بردار كردند و آن ديگر را بناوخت و عطا داد. پس خبر به آسيه رسيد كه فرعون ماشطه را بميخ بند هلاك كرد. آسيه گفت: اين دين اسلام تا كى پنهان دارم و بر ناشايست ديدن چند صبر كنم؟! با فرعون گفت: انت شر الخلق و اخبثه عمدت الى الماشطة فقتلتها اى فرعون بترين آفريدگان تويى، خبيث ترين عالميان تويى كه آن ماشطه را چنان بعداب بكشتى. فرعون گفت: مگر آن جنون كه ماشطه را گرفت ترا نيز گرفت؟! گفت: من ديوانه نهام و مرا جنون نگرفته من همى گويم كه: خداى من و خداى تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمين است آن يگانه يكتاى بى شريك و بى انباز.

فرعون او را نيز بميخ بند دركشيد، هم چنان كه با ماشطه كرد، و آسيه سنگى عظيم بر سينه وي فرو گذاشت. رب العزة آن ساعت در بهشت بر وي گشاد و ناز و نعيم بهشت فرا پيش چشم وي داشت تا آن عذاب بر وي آسان گشت و گفت: «رَبِّ اِنَّ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجِّنِيْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ». قوله: اَلَّذِيْنَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ اى كفروا و جاوزوا قدرهم و توثبوا على الله عز و جل و نصبوا له الحرب و همّت

برسله ليأخذوهم.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ بِالْكَفْرِ وَالْقَتْلِ وَالنَّهْبِ وَ مَنَعَ النَّاسَ عَنِ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ طَالَتْ أَعْمَارُهُمْ وَ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ بَارِضَ الْيَمَنِ وَ ثَمُودَ بَارِضَ الشَّامِ وَ نَمْرُودَ بِالسَّوَادِ وَ قَبْطَ بِمِصْرَ . فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ أَيْ أَرْسَلَ مِنْ فَوْقٍ عَذَابًا سَطَا بِهِمْ فَدَمَّرَهُمْ . قَالَ الزَّجَّاجُ : جَعَلَ سَوْطُهُ الَّذِي ضَرَبَهُمْ بِهِ الْعَذَابَ .

إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ قَالَ مِقَاتِلُ : مَمَرَّ النَّاسِ عَلَيْهِ لَا يَفُوتُهُ أَحَدٌ وَ يُوْخَذُ كُلُّ مَا يَفْعَلُهُ . وَ فِي التَّفْسِيرِ أَنَّ الصَّرَاطَ سَبْعَ قَنَاطِرٍ ثَلَاثَ صَعُودٍ وَ ثَلَاثَ هَبُوطٍ ، وَ السَّابِغَةُ وَسْطُهَا فِي أَعْلَى الصَّرَاطِ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْأُولَى الْإِمَانَةُ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهَا إِلَّا مَنْ آدَاهَا فِي الدُّنْيَا . وَ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الثَّانِيَةِ الرَّحْمُ لَا يَجَاوِزُهَا إِلَّا مَنْ وَصَلَهَا فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْأَعْلَى ثَانِي رَجُلِيهِ : « يَقُولُ : « وَ عِزَّتِي لَا يَمُرُّ بِي الْيَوْمَ ظَلَمَ ظَالِمٌ » وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ أَنَّ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ سَبْعَ قَنَاطِرٍ يَسْأَلُ الْعَبْدُ عَنِ الشَّهَادَةِ . فِي أَوَّلَاهَا فَاِنْ أَتَى بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الثَّانِيَةِ ، فَيَسْأَلُ عَنِ الصَّلَاةِ فَاِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الثَّلَاثَةِ ، فَيَسْأَلُ عَنِ الزَّكَاةِ فَاِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الرَّابِعَةِ ، فَيَسْأَلُ عَنِ الصَّوْمِ ، فَاِنْ جَاءَ بِهِ تَامًا جَازَ إِلَى الْخَامِسَةِ ، فَيَسْأَلُ عَنِ الْحَجِّ وَ فِي السَّادِسَةِ عَنِ الْعِمْرَةِ وَ فِي السَّابِغَةِ عَنِ الْمِظَالِمِ ، فَاِنْ خَرَجَ مِنْهَا قَيْلٌ لَهُ : « أَنْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ » .

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ نَزَلَتْ فِي عَتَبَةِ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَ قِيلَ : فِي أُمِيَّةِ بْنِ خَلْفِ الْجَمْحِيِّ « ابْتَلَاهُ » أَيْ أَمْتَحَنَهُ « رَبِّهِ » بِالنَّعْمَةِ « فَأَكْرَمَهُ » بِالْمَالِ « وَ نَعَّمَهُ » بِمَا وَسَّعَ عَلَيْهِ « رَزَقَهُ » « فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي » أَيْ فَضَّلَنِي بِمَا أَعْطَانِي يَرَى الْإِكْرَامَ فِي كَثْرَةِ الْحِظِّ مِنَ الدُّنْيَا هَذَا كَقَوْلِهِ : « لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي » .

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ بِالْفَقْرِ « فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ » أَيْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ « وَ قِيلَ : جَعَلَهُ عَلَى مِقْدَارِ الْبَلْغَةِ وَ الْكِفَايَةِ » « فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي » أَيْ أَدْنَيْتَنِي ، بِالْفَقْرِ يَرَى الْهَوَانَ وَ الْمَذَلَّةَ فِي قَلَّةِ الْحِظِّ مِنْهَا ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَى مَنْ ظَنَّ أَنَّ سَعَةَ الرِّزْقِ أَكْرَامًا وَ أَنَّ الْفَقْرَ أَهَانَةٌ فَقَالَ : « كَلَّا » أَيْ لَيْسَ الْإِكْرَامُ وَ الْإِهَانَةُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ وَ قَلَّتِهِ . وَ أَمَّا الْإِكْرَامُ وَ الْإِهَانَةُ فِي الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ . وَ قِيلَ مَعْنَى : « كَلَّا » هَاهُنَا أَيْ لَمْ يَكُنْ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمَةٍ دُونَ فَقْرِهِ ، بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ حَمْدُهُ عَلَى الْحَالِينَ جَمِيعًا . قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ : « فَقَدَرَ » بِتَشْدِيدِ الدَّالِّ وَ الْآخَرُونَ

بالتخفيف و هما لغتان. و قرأ نافع و ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب اكرمنى و أهاننى بإثبات الباء فى الوصل و يقف ابن كثير و يعقوب بالياء و الآخرون يحذفونها وقفا و وصلا. قوله: بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ قَرَأَ اهل البصرة: «يكرمون» و «يحصّون» و «يأكلون» و «يحبّون» بالياء فيهنّ و قرأ الآخرون: بالتاء لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ اى «لا» تحسنون اليه، و قيل: «لا» تعطونه حقّه. قال مقاتل: كان قدامة بن مطعون يتيما فى حجر امّية بن خلف فكان يدفعه عن حقّه فنزل فيه: لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ.

و لا تحاضون على طعام المسكين اى لا يأتونه و لا يأمرن به، و تقديره: «على» اطعام «طعام المسكين». و قيل: وقع الطعام موقع الاطعام كالنبتات موقع الانبات. و قرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائى و عاصم «تحاضون» بفتح الحاء و الف بعدها اى «لا» يحضّ بعضكم بعضا عليه.

و تأكلون الثراث اى ميراث اليتامى و اموالهم «أكلًا لَمًّا» اى شديدا بالغلبة و هو ان يأكل نصيبه و نصيب غيره و ذلك أنّهم كانوا لا يورثون النساء و الصبيان و يأكلون نصيبهم. و قال «ابن زيد» الاكل اللّمّ الذى يأكل كلّ شىء يجده لا يسأل عنه احلال ام حرام؟ و يأكل الذى له و لغيره. و قيل: «أكلًا لَمًّا» اى جمعا. يقال: لممت ما على الخوان المّمّ اذا جمعته فاكلته اجمع.

و تحبون المال حُبًّا جَمًّا اى كثيرا مفرطا فيه. يقال: جمّ الماء فى الحوض اذا اجتمع فيه و كثر.

«كلًا» اى ما ينبغى ان يكون الامر هكذا. و قال مقاتل: اى لا يعقلون ما امروا به فى اليتيم و فى المسكين. ثمّ اخبر عن تلّهفهم على ما سلف منهم حين لا ينفعهم فقال عزّ من قائل: إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ كَسَرَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ جَبَلٍ وَ بِنَاءٍ وَ شَجَرٍ فَلَمْ يَبْقَ عَلَى ظَهْرِهَا شَيْءٌ. قال الزجاج: «دكّت» زلزلت. قوله: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا هذا كقوله: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا» اى تصف الملائكة صفوفًا كصفوف اهل الدنيا. قيل: اهل كلّ سماء صفّ على حدة فتكون سبعة صفوف. قوله: وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ قلل عبد الله بن مسعود و مقاتل فى هذه الآية: تقاد جهنّم بسبعين الف زمام كلّ زمام بيد سبعين الف ملك، لها تغيط و زفير حتّى تنصب على

يسار العرش و روى فلا يراها ملك مقرب و لا نبي مرسل الا جثا لركبته يقول: نفسى نفسى، و نبينا (ص) يقول: امتى امتى.

«يومئذ» يعنى: يوم يجاء «بجهنم» «يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» اى يتذكر ما اخبر به فى الدنيا فيتعظ و انى له الذكرى اى «انى» ينفع ذلك و من اين له التوبة. قال الزجاج: يظهر التوبة و من اين له التوبة و ليس بدار التكليف.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي اى «قَدَّمْتُ» من الاعمال الصالحة «لحيوتى» بعد موتى. فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا قَرَأَ الْكِسَائِي وَيَعْقُوبُ: «لَا يُعَذِّبُ» و «لَا يُوثِقُ» بفتح الذال و الثاء على معنى «لا يعذب» «احد» فى الدنيا كما «يعذب» هو فى الآخرة.

«وَلَا يُوثِقُ» مثل وثاق الله «احد» «يومئذ». و قيل: هو رجل بعينه و هو امية بن خلف، يعنى: «لا يعذب» كعذاب هذا الكافر «احد» «و لا يوثق» كوثاقه «احد»، فعلى هذه القراءة الهاء الاولى و الثانية راجعتان الى الانسان. و قرأ الآخرون بكسر الذال و الثاء، و معناه: «لا» «احد» فى الدنيا «يعذب» مثل ما «يعذب» الله ذلك اليوم و «لا» «احد» فى الدنيا «يوثق» مثل «وثاقه» للكافر ذلك اليوم و يجوز ان يكون معناه: «لا يُعَذِّبُ» عذاب الله «احد» اى «لا» يتولى «عذابه» غيره فهو الذى يتولى تعذيب الكفار و توثيقهم بنفسه من غير ان يكلفهما الى غيره، فيكون فيه زيادة فى التهويل. و يجوز ان يكون ذلك فى بعض اوقاتهم و على هذه القراءة الهاء الاولى و الثانية راجعتان الى الله. و يروى ان ابا عمرو رجع فى آخر عمره الى قراءة من قرأ بفتح الذال و الثاء. و قيل: هى قراءة النبى (ص). قوله: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اى الْمُطْمَئِنَّةُ بِاللَّهِ و بِالْإِيمَانِ مِنْ قَوْلِهِ: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. و قيل: اطمانت بالبشرى من الملائكة، من قوله: وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ. و قيل: اطمانت اذا اوتيت كتابها بيمينها. قال الحسن: «النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» المؤمنة الموقنة، الراضية بقضاء الله، الآمنة من عذاب الله. و قيل: القلب الساكن بسكينة اليقين لا يخالجه شك. يقال: نزلت فى حمزة بن عبد المطلب و اختلفوا فى وقت هذه المقالة فقال قوم: يقال لها ذلك عند الموت، فيقال لها:

ارْجِعِي إِلَى اللَّهِ «راضية» بما اعطيت من الثواب «راضية» عنك اى الله عنك راض. و قال الحسن: اذا اراد الله قبضها اطمانت الى الله و رضيت عن الله و رضى الله عنها. و قال

عبد الله بن عمرو: اذا توفى العبد المؤمن، ارسل الله عز و جلّ ملكين و ارسل اليه بتحفة من الجنة، فيقال لها: اخرجي أيتها النفس المطمئنة اخرجي «الى» روح و ريحان و رب عنك راض فتخرج كاطيب ريح مسك و جده احد فى انفه و الملائكة على ارجاء السماء يقولون: قد جاء من الارض روح طيبة و نسمة طيبة فلا تمرّ باب الآ فتتح لها و لا يملك الآ صلى عليها حتى يؤتى بها الرحمن فتسجد. ثمّ يقال لميكائيل: «اذهب بهذه فاجعلها مع انفس المؤمنين» ثمّ يومر فيوسّع عليه قبره سبعين ذراعا عرضه و سبعين ذراعا طوله و ينيذ له فيه الريحان ان كان معه شىء من القرآن كفاه نوره و ان لم يكن جعل له نور مثل الشمس فى قبره، و يكون مثله مثل العروس ينام فلا يوقظه الآ احبّ اهله اليه. و اذا توفى الكافر ارسل الله اليه ملكين و ارسل قطعة من بجاد أتنن و اخشن من كلّ خشن، فيقال: أيتها النفس الخبيثة اخرجي «الى» جهنّم و عذاب اليم و ربّ عليك غضبان. و قال ابو صالح فى قوله: ارجعي إلى ربك راضية مرضية. قال هذا عند خروجها من الدنيا فاذا كان يوم القيامة، قيل: فادخلي في عبادى و ادخلي جنّتى و قال آخرون: أنّما يقال لها ذلك عند البعث. قال ابن عباس: الخطاب لروح المؤمن يأمرها الله بالرجوع الى الجسد فيكون قوله: «إلى ربك» اى «الى» امر «ربك»، و قيل: «إلى ربك» اى «الى» بدن صاحبك فسمّى ذلك ربّا كما يقال: ربّ الدار و ربّ الدابة.

فادخلي في عبادى اى مع «عبادى» «جنّتى». و قيل: «فى» جملة «عبادى» الصالحين مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين. و قيل: فى عبادى اى «فى» عبادتى و طاعتى فحذف التاء كاقام الصلاة.

و قال بعض اهل الاشارة: يا أيتها النفس المطمئنة الى الدنيا «ارجعي» الى الله بتركها و الرجوع الى الله سلوك سبيل الآخرة. و فى بعض التفاسير انّ هذه الآية نزلت فى حبيب بن عدى الذى صلبه اهل مكة و جعلوا وجهه الى المدينة فقال:

اللهم ان كان لى عندك خير فحوّل وجهى نحو قبلتك، فحوّل الله وجهه نحو القبلة من غير ان يحوله احد فلم يستطع احد ان يحوله. و قيل: نزلت فى عثمان بن عفان بين انه سيقتل شهيدا مظلوما. و قال سعيد بن جبير: مات ابن عباس بالطائف فشهدت جنازته فجاء طائر لم ير على خلقته فدخل نعشه ثمّ لم ير خارجا منه فلما دفن تليت هذه الآية على

شفیر القبر لا یری من تلاها.

یا اَیُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي
التوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كلمة منيعة ليس يسموا الي فهمها كل خاطر، فخاطر غير عاطر عن علم حقيقته متقاصر، كلمة عزيزة من ذكرها عز لسانه و من صحبتها اهتز جنانه. قدر بِسْمِ اللَّهِ کسی داند که دلی صافی دارد، و در دل یادگار الهی دارد، ساحت سینه از لوث غفلت پاک دارد، نظر الله پیش چشم خویش دارد، خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» نقش نگین یقین خود گرداند، عین بیداری و هشیاری شود، تا چون نام او گوید، طنطنه حروف بسمعها میرسد و غلغله عشق بجانها می‌بود. قوله تعالى: وَ الْفَجْرِ جلیل و جبار خداوند کردگار، سوگند یاد میکند بمصنوعات و افعال خود، و او را جلّ جلاله رسد، و از خداوندی وی سزد که اگر خواهد سوگند بذات خود یاد کند چنان که: فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ. و اگر خواهد بصفات خود یاد کند، کقوله: ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ. و اگر خواهد بافعال خود یاد کند، کقوله: وَ الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ این را تفسیرهاست از اقوال مفسران میگوید: بیام محرم که اول سالست، بیام ذی الحجّه که ماه حجّ و زیارتست، بیام روز آدینه که حجّ درویشانست، بیام همه روز در همه سال که وقت مناجات دوستانست و ساعت خلوت عارفانست بیام دل دوستان که محلّ نظر خداوند جهانست، بروشنایی صحیح معرفت که آسایش مؤمنانست و و راحت ایشان از آنست.

وَ لَيَالٍ عَشْرٍ بشبهای دهه ذی الحجّه که روز عرفه در آنست، بشبهای دهه محرم که عاشوراً آخر آنست، بشبهای دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه آنست، بشبهای دهه نیمه شعبان که شب برات با آنست، بشبهای دهه موسی که: وَ اَتَمَّنَّاها بَعَثْ بِيان آنست و مناجات موسی با حق حاصل آنست.

وَ الشَّفْعِ بجمله خلق عالم که همه جفت آفرید دوان دوان قرین یکدیگر یا ضدّ یکدیگر، چنان که نرینه و مادینه، روز و شب، نور و ظلمت، آسمان و زمین، برّ و بحر، شمس و قمر، جنّ و انس، طاعت و معصیت، سعادت و شقاوت، عزّ و ذلّ، قدرت و عجز، قوّت و

ضعف، علم و جهل، حیات و ممات، صفات خلق چنین آفرید با ضد آفرید، و جفت یکدیگر آفرید، تا بصفات آفریدگار نماند که عزّش بی ذلّ است، و قدرت بی عجز، و قوّت بی ضعف، و علم بی جهل، و حیات بی موت، و بقا بی فنا. پس او «وتر» است یکتا و یگانه. دیگر همه شفعاوند جفت یکدیگر ساخته. قومی علماء گفتند: «شفع» کوه صفا است و کوه مروه، و «وتر» خانه کعبه «شفع» مسجد حرام است و مسجد مدینه، و «وتر» مسجد اقصی. «شفع» روز و شب است جفت یکدیگر، «وتر» روز قیامت است که آن را شب نیست. «شفع» نفس و روح است، امروز قرین یکدیگر، «وتر» روح باشد فردا که از قالب جدا شود. «شفع» ارادت است و نیّت، «وتر» همّت است غریب و بیکس. «شفع» زاهد است و عابد قرین یکدیگر، «وتر» مرید است، مرید تنها رود بی قرین و بی خدین:

فرید عن الخلّان فی کلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد

خلیل صلوات الله علیه دعوی مریدی کرد، گفت: «و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعوا ربی فانهم عدو لی الا رب العالمین» «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» الآية... هر کجا در عالم قرینه ای بود، یا پیوندی، از همه بیزار شد، آواز برآورد که: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينِ» بقیّتی با وی بماند و ندانست که: المکاتب عبد ما بقی علیه درهم.

گوشه دل وی بفرزند مشغول شد ندا آمد که: «قَرَّبَهُ لِي قَرْبَانًا» ای ابراهیم اگر دعوی مریدی میکنی، مرید باید که «وتر» بود قرینه ندارد، تنها بود، تنها رود این فرزند قرینه تو است، او را از دل برون کن بقریان ده تا مریدی صادق باشی. و گفته‌اند: نشان صدق ارادت آنست که از پیش خویش برخیزد، بود خود نابود انگارد، چنان که آن پیر طریقت گفت: الهی بود من بر من تاوان است، تو یک بار بود خود بر من تابان الهی معصیت من بر من گرانست، تو رود جود خود بر من باران الهی جرم من زیر حلم تو پنهانست، تو پرده عفو خود بر من گستران. و گفته‌اند: ارادت مرید خواست و پست و در راه بردن، و خواست مرد از خاست وی خیزد، و خاست او از شناخت خیزد، تا نشناسد نخیزد و تا نخیزد نخواهد، و تا نخواهد نجوید. این همه منازل عبودیت‌اند و مراحل عبادت. مرید چون این منازل باز برد. مطلوب او جمله طالب او گردد، از غیب این ندا بجان وی رسد که: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً سَيِّدُ وَ شَصَتْ نَظْرَ از

ملکوت قدس میآید و با هر نظری این تقاضا می‌رود که: «ارجعی» هنوز گاه آن نیامد که باز آیی و با ما بسازی؟ وقت نیامد که ما را باشی؟:

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست.

و زینها که چون آیی از راه دنیا نیایی که قدمت بوحل فرو شود، و از راه نفس نیایی که بما نرسی. بر درگاه ما دل را بارست نیز هیچیز دیگر را راه نیست و بار نیست.

بزرگی را پرسیدند که: راه حقّ چو نیست؟ گفت: قدم در قدم نیست، اما دل در دل است و جان در جان. بجان رو تا بدرگاه رسی، بدل رو تا ببیشگاه آیی:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خوشا روزی را که این قفس بشکنند و این مرغ باز داشته را باز خوانند و این رسم و آیین خاکیان از راه مقربان بردارند، شیطان پوشیده در صورت آدمیت بیرون شود و جوهر ملک چهره جمال بنماید و دشمن از دوست جدا شود. عزیزا گمان مبر که عزرائیل را فرستند تا ترا بگرداند از آنچه تو در آنی. او غشاوت انسانیت از روی دل برکشد و بداغ نگاه کند، اگر نشان معرفت در آن داغ بندگی بیند بحرمت باز گردد و گوید: مرا درین معدن تصرف نیست که بضاعت حقّ است، و گوید: یا ربّ العزّة مرا زهره آن نیست که در آن تصرف کنم. این مرد از آن جمله باشد که قرآن مجید خبر می‌دهد که: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا. عزیزا نگر تا از آن جمله نباشی که عزرائیل را ننگ آید از جان سندن تو، لا بل از آن قوم باشی که عزرائیل را یارای آن نباشد که بحضرت جان تو در شود.

بزرگی را پرسیدند که: جانها درین راه حق بوقت نزع چون بود؟ گفت: چون صیدها در دام آویخته و صیاد با کارد کشیده، بر سر وی رسیده! گفتند: چون بحقّ رسد چون بود؟ گفت: چون صید از فتراک در آویخته! ای درویش اگر روزی صید دام وی شوی و کشته راه وی گردی، بعزّت عزیز که جز بر کنگره عرش مجیدت نبندد «من احبّنی قتلته و من قتلته فاناديته»:

دیدی ملکی که دست درویش گرفت آن گه بناخت در بر خویش گرفت

آن گه بولی و صاحب جیش گرفت آن گاه بکشت و کشته را پیش گرفت؟!

۹۰- سورة البلد - المكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. «لا» نه چنانست که مشرکان و منکران بعث میگویند اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) سوگند میخورم باین شهر مکه.

وَ اَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) و تو دست در گشادهای درین شهر.

وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلَدٌ (۳) و بهر زاینده و زاده و نازاینده.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بیافریدیم مردم را فِیْ كَبَدٍ (۴) در رنج و سختی بر کار ایستاده.

أَ یَحْسَبُ می پندارد او أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ (۵) که کس با او بر نیاید.

یَقُولُ میگوید: اَهْلَکْتُ مَا لَأُبْدَأُ (۶) در دشمنی محمد مال فراوان برهم نفقه کردم.

أَ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ (۷) می پندارد او که الله را نمی دید که نفقه می کرد.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ (۸) نه او را دو چشم بینا آفریدیم؟!

وَ لِسَانًا وَ شَفَتَیْنِ (۹) و زبانی گویا و دولب؟

وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ (۱۰) و راه نمودیم او را بدو راه؟

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) نیز خویشتن را در آن عقبه نیفکنده است؟

وَ مَا اُدْرَاکُ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) و چه دانی تو که آن عقبه صراط چیست؟

فَكَرَّ رَکْبَةً (۱۳) سبب نجات از آن عقبه گشادن گردنی است.

أَوْ اِطْعَامٌ فِیْ یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ (۱۴) یا طعام دادن در روزی با گرسنگی.

یَتِیْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) خاصه یتیمی که خویشاوند بود.

أَوْ مَسْکِیْنًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) یا درویشی که در خاک افتاده بود.

ثُمَّ کَانَ مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یا آنکه از گرویدگان بود وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بشکیبایی

اندرز می کنند وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) و یکدیگر را ببخشودن وصیت می کنند.

اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ (۱۸) ایشانند اصحاب راست دست با یمن و با برکت.

وَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِآیَاتِنَا و ایشان که کافر شدند بسخنان ما، هُمْ اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)

ایشانند اصحاب چپ دست بر خویشان شوم
عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّوَصَّدَةٌ (۲۰) بر ایشان طبقی پوشیده و بسر فرا افکنده آتشی تافته.

النوبة الثانية

این سوره بیست آیتست، هشتاد و دو کلمه، سیصد و سی حرف. جمله به مکه فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی کعب است از مصطفی (ص) که گفت: هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را روز رستاخیز از غضب خویش ایمن کند. قوله: لا أُقْسِمُ اعْلَمَنَّ انَّ «لا» لیست لنفی القسم انما هی کقول العرب: لا والله ما فعلت کذا، لا والله لافعلن کذا، فتکون تأکیداً للقسم. و قيل: انّها صلة ای أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، و قيل: انما هی ردّ للكلام من انکر البعث و الجزاء فانها و ان کانت رأس السورة، فالقرآن متصل بعبه بعض. و قال بعض المفسرين فی الکلام همزه الاستفهام مضمرة و التقدير: لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ مع علوّ شأنک.

أَنْتَ حِلٌّ ای حال نازل فیه، ای لنزولک فیه، «اقسم» به و «هذا» تنبیه علی شرف النبی (ص). و قيل: أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ای «انت» حلال بِهَذَا الْبَلَدِ تصنع فیه ما تريد من القتل و الاسر، لیس علیک ما علی الناس فیه من الاثم. يقال: رجل «حلّ» و حلال و محلّ، كما يقال: رجل حرم و حرام و محرم، و جمع الحرام حرم. قال الله عزّ و جلّ «وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ». و كان رسول الله (ص) دخل مكة يوم فتح مكة محلا و احلّت له ساعة من نهار حتّى قتل من شاء و اسر من شاء و قتل ابن خطل و هو متعلّق باستار الكعبة و كذلك قتل مقيس بن ضبابه و غیرهما، فاحلّ دماء قوم و حرمّ دماء قوم و حرمّ دار ابی سفیان، فقال: من دخل دار ابی سفیان فهو آمن ای «حلّ» لک ان تفعل ذلك فامّا غیرک فلا يحلّ له ذلك اصلا. و قيل: معناه: «وَ أَنْتَ» فی «حلّ» ممّا صنعت فی «بهذا البلد».

قال (ص): «ان الله حرم مكة يوم خلق السماوات و الارض لم تحلّ لاحد قبلی و لا تحلّ لاحد بعدی و انما احلّت لی ساعة من نهار فهی حرام بحرمة الله الی يوم القيامة».

و المعنى: ان الله عزّ و جلّ لما اقسام بمكة دلّ ذلك علی عظم قدرها مع حرمتها فوعد نبیه (ص) انه يحلّها له حتّى یقاتل فیها و ان یفتحها علی یده فهذا وعد من الله عزّ و جلّ بان يحلّها له. و قال شرحبیل بن سعد معنی قوله: وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ قال: یحرمون ان یقتلوا

بها صيدا او يعضدوا بها شجرة و يستحلون اخراجك و قتلک .
وَالِدٍ وَ مَا وَكَّدَ يَعْنِي آدَمَ وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ «مَا» بِمَعْنَى مَنْ كَقَوْلِهِ: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا اى و من بناها. و قيل: معناه: و كلّ «والد» و مولود من جميع الخلق، و قيل «وَالِدٍ» يَعْنِي: الَّذِي يَلِدُ، «وَ مَا وَكَّدَ» يَعْنِي: الْعَاقِرُ الَّذِي لَا تَلِدُ، وَ «مَا» عَلَى هَذَا الْقَوْلِ بِمَعْنَى النَّفْسِ.
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ هَذَا جَوَابُ الْقِسْمِ وَ الْمُرَادُ بِالْإِنْسَانِ بَنُو آدَمَ كُلَّهُمْ «فِي كَبَدٍ» يَعْنِي: فِي شِدَّةٍ وَ مَقَاسَاةٍ يَكَابِدُ شِدَائِدَ الدُّنْيَا وَ يِقَاسَى شِدَائِدَ الْآخِرَةِ وَ لَا يِقَاسَى أَحَدًا مَا يِقَاسَى هُوَ. قَالَ عَطَا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: «فِي كَبَدٍ» اى فِي شِدَّةٍ خَلَقَ حَمَلَهُ وَ وِلَادَتَهُ وَ رِضَاعَهُ وَ فِطَامَهُ وَ مَعَاشَهُ وَ حَيَاتِهِ وَ مَوْتَهُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ خَلْقًا يَكَابِدُ مَا يَكَابِدُ ابْنُ آدَمَ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ أضعف الخلق. و قيل: «فِي» بِمَعْنَى اللَّامِ اى خَلَقَ لِلْكَبَدِ وَ هُوَ التَّعَبُ.
وَ قَالَ مُجَاهِدٌ وَ عِكْرَمَةُ وَ الضَّحَّاكُ، مَعْنَاهُ: خَلَقَ مُنْتَصِبًا مُعْتَدِلَ الْقَامَةِ وَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ فَآنَهُ «يَمْشِي مُكْبِّيًا» وَ لَا يَمْشِي مُنْتَصِبًا إِلَّا الْإِنْسَانُ، وَ الْكِبْدُ الْإِسْتِوَاءُ وَ الْإِسْتِقَامَةُ.
وَ قَالَ ابْنُ كَيْسَانَ: مُنْتَصِبًا رَأْسَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا أذِنَ اللَّهُ فِي خُرُوجِهِ انْقَلَبَ رَأْسُهُ إِلَى رِجْلِي أُمِّهِ. وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: «فِي كَبَدٍ» اى «فِي» قُوَّةٍ نَزَلَتْ فِي أَبِي الْأَشَدِّينَ وَ اسْمُهُ اسِيدُ بْنُ كَلْدَةَ مِنْ جَمَحٍ، وَ كَانَ شَدِيدًا قَوِيًّا يَضَعُ الْإِدِيمَ الْعِكَاطِيَّ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَيَقُولُ: مَنْ أزالني عنه، فله كذا و كذا، فلا يطاق ان ينزع من تحت قدمه أآ قطعاً و يبقى موضع قدمه. و قيل. معناه: مضبعا لما يعنیه مشتغلا بما لا يعنیه.
«أَ يَحْسَبُ» يَعْنِي: أبا الْأَشَدِّينَ مِنْ قُوَّتِهِ وَ بَطْشِهِ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ اى يظنّ من شدّته «ان» لا «يقدر» «عليه» اللّهُ، ألم يعلم ذلك الشقى أنّ من خلق له القوّة هو اقوى منه.
يَقُولُ أَهْلَكْتُ اى انفقّت مآلاً لُبْدًا اى كثيرا فى عداوة محمد (ص). اللبّد الكثير الذى تراكب بعضه على بعض، يقال: تلبّد الشىء اذا كثر و اجتمع و منه اللبّد و كان الرّجل كاذبا متسوفا فى دعواه أنّه انفق «مالا» فى عداوة النّبىّ (ص) فقال تعالى: أ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ إِلَّا حُدَّ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْمَعْنَى: أ يظنّ انّ اللّهُ «لم يره» و لا يسأله عن ماله من اين كسبه و فى اى شىء انفقّه.

روى مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): لا يزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه، و عن ماله من اين كسبه و فيما انفقّه، و عن علمه ما ذا

عمل فيه، و عن حبنا اهل البيت ثم عدّد نعمه عليه و على غيره من خلقه فقال: أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ يَبْصُرَ بِهِمَا.

وَلِسَانًا يَعْبَرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ، وَ شَفَتَيْنِ يَسْتَرُ بِهِمَا ثَغُورَهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «نَحْنُ فَعَلْنَا بِهِ ذَلِكَ وَ نَحْنُ نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَبْعَثَهُ وَ نَخْفِي عَلَيْهِ مَا عَمَلَهُ» وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: «أَنْ نَازَعَكَ لِسَانَكَ فِيمَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ، وَ أَنْ نَازَعَكَ بَصْرَكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ. وَ أَنْ نَازَعَكَ فَرْجَكَ إِلَى مَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ.

قَوْلُهُ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ قَالَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ يَعْنِي: طَرِيقَ الْخَيْرِ وَ طَرِيقَ الشَّرِّ الْمَفْضِيانِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، كَقَوْلِهِ: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا، وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ قَالَ: التَّدْيِينُ يَسْقُطُ مِنْ أُمَّهِ وَ يَثْبُغُ إِلَى الشَّدِيدِينَ، وَ النَّجْدُ طَرِيقٌ فِي ارْتِفَاعِ.

فَلَا اقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ «لَا» هَاهُنَا بِمَعْنَى لَمْ، أَيْ هَذَا الْكَافِرُ لَمْ يَقْتَحَمْ، «الْعُقَبَةُ» هَلَّا مَا انْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي عِدَاوَةِ النَّبِيِّ (ص) عَلَى زَعْمِهِ انْفَقَهُ لِاقْتِحَامِ الْعُقَبَةِ يَعْنِي: لِمَجَاوِزَةِ الصَّرَاطِ وَ الْاِقْتِحَامِ الدَّخُولِ فِي الْأَمْرِ الشَّدِيدِ وَ الْمَجَاوِزَةَ لَهُ بِصُعُوبَةٍ. قَالَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ: «الْعُقَبَةُ» سَبْعُونَ مَنْزِلًا مِنَ الصَّرَاطِ وَ الصَّرَاطُ جِسْرٌ جَهَنَّمُ ذُرْعُهُ ثَلَاثَةُ آلَافِ ذِرَاعٍ وَ هُوَ أَحَدٌ مِنَ السَّبْفِ، الْفِ ذِرَاعٌ مِنْهُ صَعُودٌ وَ الْفِ هَبُوطٌ وَ الْفِ سَوَاءٌ، يَوْقِفُ عَلَيْهِ الْخَلْقُ وَ يَحَاسِبُونَ. وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ «فَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَمْرٍ عَلَيْهِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرٍ عَلَيْهِ كَالرِّيحِ كَالرَّيْحِ الْعَاصِفِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرٍ عَلَيْهِ كَالْفَارِسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرٍ عَلَيْهِ كَالرَّجْلِ الْيَعْدُو، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرٍ كَالرَّجْلِ يَسِيرٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزْحَفُ زَحْفًا، وَ مِنْهُمْ الزَّالُونَ وَ الزَّالَاتُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكْرُدُّ فِي النَّارِ وَ اقْتِحَامَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ»

وَ قَالَ: قِتَادَةُ ذِكْرِ الْعُقَبَةِ هَاهُنَا مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ تَعَالَى لِمَجَاهِدَةِ النَّفْسِ وَ الْهَوَى وَ الشَّيْطَانِ فِي أَعْمَالِ الْبِرِّ فَجَعَلَهُ كَالَّذِي يَتَكَلَّفُ صَعُودَ الْعُقَبَةِ، يَقُولُ: لَمْ يَحْمَلْ عَلَى نَفْسِهِ الْمَشَقَّةَ بِعِتْقِ الرَّقَبَةِ وَ الْإِطْعَامِ. وَ قِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ هَلَّا انْفَقَ مَالَهُ فِي فَكِّ الرِّقَابِ وَ إِطْعَامِ السَّعْبَانِ لِيَجَاوِزَ بِهِمَا «الْعُقَبَةُ» فَيَكُونُ خَيْرًا لَهُ مِنْ انْفَاقِهِ عَلَى عِدَاوَةِ النَّبِيِّ (ص).

وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ هَذَا تَعْظِيمٌ لَهَا وَ تَفْخِيمٌ لِسَأْنِهَا.

فَكَ رَقَبَةً هَذَا تَفْسِيرُ سَبَبِ النَّجَاةِ مِنَ الْعَقْبَةِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ الْكَسَائِيُّ: «فَكَ»
بِفَتْحِ الْكَافِ «رَقَبَةً» بِالنَّصْبِ.

أَوْ إِطْعَامٌ بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ وَ الْمِيمِ عَلَى الْمَاضِي. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ «فَكَ» بِضَمِّ الْكَافِ «رَقَبَةً» بِالْجَرِّ
أَوْ إِطْعَامٌ عَلَى الْمَصْدَرِ وَ ارَادَ بِفَكَ الرَّقَبَةَ اعْتَاقَهَا وَ إِطْلَاقَهَا، وَ مِنْ اعْتَقَ «رَقَبَةً» كَانَتْ فَدَاهُ
مِنَ النَّارِ.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «مَنْ اعْتَقَ «رَقَبَةً» مُؤْمِنَةً اعْتَقَ اللَّهُ
بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ حَتَّى يَعْتَقَ فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ».

وَ جَاءَ أَعْرَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي عَمَلًا يَدْخُلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ:
«اعْتَقِ النَّسْمَةَ وَ «فَكَ» الرَّقَبَةَ». قَالَ: أَوْ لَيْسَا وَاحِدًا؟ قَالَ: «لَا اعْتَقِ النَّسْمَةَ عَنْ تَفَرُّدٍ
بِعْتَقِهَا وَ «فَكَ» الرَّقَبَةَ إِنْ تَعَيَّنَ فِي ثَمْنِهَا»، فَعَلَى هَذَا «فَكَ» الرَّقَبَةَ الْإِعَانَةَ فِي مَالِ الْكِتَابَةِ.
وَ قِيلَ: فَكَ رَقَبَةً مِنَ الذَّنُوبِ بِالتَّوْبَةِ.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ أَيْ «فِي» زَمَانٍ قُحِطَ وَ جُوعَ.

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَيْ «ذَا» قَرَابَةٍ فِي النَّسَبِ.

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ قَدْ لَصِقَ بِالتَّرَابِ مِنْ فُقْرِهِ وَ ضُرِّهِ. وَ قِيلَ: «ذَا» عِيَالٌ لَا مَالَ لَهُ. فَضَّلَ
إِطْعَامَ الْيَتِيمِ وَ الْمَسْكِينِ عَلَى إِطْعَامِ غَيْرِهِمَا فِي الْمَثُوبَةِ. تَقُولُ: تَرَبَّ فُلَانٌ يَتَرَبُّ تَرَبًا وَ مَتْرَبَةً
إِذَا افْتَقَرَ، وَ مِنْهُ تَرَبَتْ يَدَاكَ وَ اتَرَبَّ فُلَانٌ إِذَا اسْتَغْنَى.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا «ثُمَّ» هَاهُنَا بِمَعْنَى مَعَ كَقَوْلِهِ: «بَعْدَ ذَلِكَ زَيْبٌ» يَعْنِي: إِذَا فَعَلَ هَذِهِ
الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، أَيْ إِنْ هَذِهِ الْأَعْمَالُ لَا تَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا إِذَا كَانَ مُؤْمِنًا. وَ قِيلَ: ثُمَّ بِمَعْنَى
الْوَاوِ. «وَ تَوَاصَوْا» أَيْ أَوْصَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا «بِالصَّبْرِ» عَلَى فِرَاطِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ الصَّبْرِ عَنْ
ارْتِكَابِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ بَانَ يَرْقُ لِلْفَقِيرِ وَ الْمَسْكِينِ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِمَا. وَ قِيلَ:
«تَوَاصَوْا» بِالْآخِرَةِ لِأَنَّهَا دَارُ الرَّحْمَةِ.

«أَوْلَئِكَ» أَيْ الْمَوْصُوفُونَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ يَأْخُذُونَ نَحْوَ الْيَمِينِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ
يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ بِإِيمَانِهِمْ وَ هُمْ الْمِيَامِينُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ يَأْخُذُونَ نَحْوَ الشَّمَالِ إِلَى النَّارِ وَ
يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ بِشِمَالِهِمْ وَ هُمْ الْمَشَائِيمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ أَيْ مَطْبُوقَةٌ اغْلَقَتْ عَلَيْهِمْ

ابوابها فلا يخرج منها غم و لا يدخل فيها روح. قرأ ابو عمرو و حمزة و حفص: «مؤصدة بالهمز هاهنا و فى الهمزة. و قرأ الآخرون بلا همز، و هما لغتان يقال: اصدت الباب و اوصدته اذا اغلقتة و اطبقته. و قيل: معنى الهمز المطبقة و غير الهمز المغلقة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نام ملكی که از کفی مرکز غربا کرد و از دودی قبّه خضرا کرد، شواهد قدرت در خطه فطرت پیدا کرد، از پاره‌ای گوشت زبان گویا کرد، از پاره‌ای پیه چشم بینا کرد، و از پاره‌ای خون دل دانا کرد. عاصی را بلطف خود آشنا کرد، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد، هر چه کرد بجلال و کبریا کرد. از جمله خلائق بنده‌ای را جدا کرد، نام او محمد مصطفی کرد، او را کان کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد، قاعده جود و سخا کرد، قانون خلق و حیا کرد، مایه نور و ضیا کرد، زینت دنیا و عقبی کرد و از شرف و کرامت او بقدمگاه او سوگند یاد کرد که: لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ هر کرا دوستی بود پیوسته در جستن رضای او بود، نظر خود از وی بازنگیرد، با وی رازها کند، در سفر و در حضر ذکر و مراعات وی بنگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام از وی بازنگیرد، قدمگاه وی عزیز دارد، بجان وی سوگند خورد. خداوند کریم جبار، عزیز و رحیم جلّ جلاله حقایق این معنی جمله آن رسول مکرم را و سید محترم را ارزانی داشت، تا جهانیان را معلوم گردد که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت نیست که او راست. نبینی که در بسی احوال رضای او نگه داشت؟: وَ مِنْ اَنْاءِ اللَّیْلِ فَسَبَّحْ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰی، در قبله رضای او نگه داشت: فَلَنُوَلِّیْكَ قِبْلَةً تَرْضٰها، شفاعت در رضای او بست: وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی. هرگز او را از نظر خود محجوب نکرد: فَانْكَرْ بِاَعْیُنِنَا الَّذِیْ یَرٰاكَ حِیْنَ تَقُومُ. رازها با وی گفت: فَأَوْحِیْ اِلٰی عَبْدِهِ مَا اَوْحٰی. در خواب و در بیداری، در سفر و در حضر او را نگه داشت: وَ اللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. احوال او همه کفایت کرد: اَلْیَسَّ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ. در هیچ حال وحی از او منقطع نگردانید. در خواب بود که وحی آمد: یا اَیُّهَا الْمُدْتَرُّ. بر مرکوب بود که وحی آمد: الْیَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ. در راه غزات بود که وحی آمد که: اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ. از مکه بیرون آمده بود که وحی آمد: اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لَرٰادُّكَ اِلٰی مَعَادٍ.

در غار بود که او را جلوه کرد: ثانیَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. در اندوه بود که وحی آمد: وَ لَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ. در شادی بود که وحی آمد: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. در حضرت قاب قوسین بود که بی واسطه این خطاب میرفت که: «أَمِنَ الرَّسُولُ». از عزیزی وی بود که گاه قسم بجان وی یاد میکرد که: «لعمرك» و گاه بقدمگاه و نزولگاه وی سوگند یاد می کرد که: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. علی الجملة در قرآن چهار هزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد. بعضی بتعریض و بعضی بتصریح.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ جواب قسم است و بر قول مجاهد و عکرمه و ضحاک معنی «کبد» استوا و استقامت است. ربّ العالمین منت مینهد بر آدمی که: ترا قد و بالای راست دادم و خلقت و صورت نیکو دادم و باعضای ظاهر و صفات باطن بیاراستم. بنگر که نطفه مهین در آن قرار مکین بچه رسانیدم؟ بقلم قدرت چون نگاهشتم؟ هر عضوی را خلعتی و رفعتی دادم بینایی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، خدمت به پای:

چون صورت تو بت ننگارند بکشم
چون قامت تو سرو نکارند بکشور!

مسکین آدمی بد عهد ناسپاس که فردا شکر این نعمت از وی در خواهند و گزارد حقّ این تکریم که: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از وی طلب کنند! گویند: ای خواجه ای که امانتهای ما عمری بداشتی اگر آراسته باز نفرستی باری ناکاسته بازرسان. در خبر است که: «الفرج امانة والعین امانة والاذن امانة والید امانة والرّجل امانة، و لا ایمان لمن لا امانة له».

او را گویند: ما دو دیده بتو سپردیم پاک، تو بنظرهای ناپاک ملطّخ کردی تا آثار تقدیس از وی برخاست و خبیث شد. اکنون میخواهی که دیدار مقدّس ما بنظر خویش بینی؟ هیئات هیئات! ما پاکیم و پاکان را پاک شاید «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ». دو سمع دادیم ترا تا از آن دو خزینه سازی و درّهای آثار وحی درو تعبیه کنی و امروز باز سپاری. تو آن را مجال دروغ شنیدن ساختی و راه گذر اصوات خبیثه کردی، و ندای ما پاک است جز سمع پاک نشنود. امروز بکدام گوش حدیث ما خواهی شنیدی؟! زبانی دادیم ترا تا با ما راز گویی در خلوت و قرآن خوانی در عبادت و صدق در وی فرو آری و با دوستان ما سخن گویی، تو خود زبان را بساط غیبت ساختی و روزنامه جدل و دیوان خصومت کردی. تو امروز بکدام زبان حدیث ما خواهی کرد؟

مفلسا که تویی چه عذر خواهی آورد؟ بعد از این خبر که بتو رسید
ان الله عز و جل يقول: ابن آدم ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک علیه
بطبقتین فاطبق، و ان نازعک بصرک الی بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین
فاطبق، و ان نازعک فرجک الی ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق.
مسلمانان بیدار باشید و هشیار که: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ در پیش است، بادیه قیامت و عقبات
صراط هفتاد منزل بر جسر دوزخ، باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر، می بپاید گذاشت و
گذاشتن این عقبات بر کسی آسان بود که برده‌ای از بند بندگی مخلوق آزاد کند و گردن
خویش از بند معاصی رها کند و در روزگار قحط درویش گرسنه را طعام دهد و یتیم
بی پدر را دست شفقت بر سر نهد و نواخت کند. اینست سبب نجات از عقبات و رسیدن
بدرجات جنّات و الله ولی الباقیات الصّالحات.

۹۱ - سورة الشمس - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا (۱) وَ بَآفتَابٍ وَ برتافتن آن.

وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) و بماه که بر پی خورشید ایستد.

وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) و بروز که زمین پیدا کند.

وَ اللَّیْلِ إِذَا یَغْشَاهَا (۴) و شب که آفتاب بپوشد.

وَ السَّمَآءِ وَ مَا بَنَاهَا (۵) و بآسمان و باو که آن را برآورد.

وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا (۶) و بزمین و باو که آن را بگسترانید.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) و بمردم و باو که آفرینش او راست کرد.

فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) و در دل او شناخت نهاد تا بدانست بدی خویش و نیکی خویش.

فَدَأْفَلِحَ مَنْ رَزَّاهَا (۹) پیروز آمد و رسته آن کس که تن خویش باصلاح آورد و هنری کرد.

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) و با پس ماند و نومید آمد او که تن خویش فرو مایه کرد و گم نام.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) دروغ زن گرفت ثمود پیغامبر خویش را بوی اندامی خویش و بناپاکی خویش.

إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) آن گه که بخاست آن بدبخت تر ایشان.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ اِیْسَانَ رَا كَفْتُ بِیْغَامِبِرِ خَدَاى نَاقَةَ اللّٰهِ وَ سَقِیْاهَا (۱۳) بازشید و گذارید شتر خدای را و آبشخور او.

فَكَذَّبُوهُ دَرُوعِزْنَ كَرَفْتَنْدِ اُو رَا فَعَقَرُوْهَا بَكَشْتَنْدِ اُو رَا وَ پى زَدَنْدِ.

فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ در سرایشان پوشید و بر سر ایشان فرو هشت عذاب خداوند ایشان بگناه ایشان فسوآها (۱۴) ایشان را با زمین یکسان کرد.

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵) و از سرانجام کرد خویش نترسید.

النوبة الثانية

این سوره دویست و چهل حرفست، پنجاه کلمه و پانزده آیه، جمله به مکّه فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «و الشمس» فكأنما تصدق بكلّ شيء طلعت عليه الشمس والقمر. قوله: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا ای اشراقها اذا ارتفعت و بلوغها «ضحی» النهار. و قيل: المراد به النهار كلّهُ «وَ الشَّمْسُ» سراج النهار لقوله: وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا. و قيل: «ضحی» حين تطلع «الشمس» فيصفو ضوءها. و قال مقاتل «ضحیها» ای حرّها كقوله فی سورة طه: «وَ لَا تَضْحَى» ای لا یوذیک الحرّ.

وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا ای تبعها «و القمر» يتلوا «الشمس» ليلة الهلال تغرب «الشمس» و یغرب «القمر» بعقبها یقال. هذا تلو هذا، ای تابعه و نظیره. قال الزجاج: ليلة البدر يتلوها فی الاضاءة و النور الكامل.

وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا الهاء راجعة الى الارض، ای «جلی» الارض او الى «الشمس» ای «جلی» «الشمس» و كشفها باضاءتها و ذلك لانّ «الشمس» انما یتبین اذا انبسط «النهار». و قيل: الهاء كناية عن الظلمة فان لم یجر كما ذکر لانّ معناها معروف. وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ای یغشى الشمس حين تغيب فتظلم الآفاق و قيل: «یغشى» الارض بالظلمة.

وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا ای و من بناها و هو الله عزّ و جلّ، و ما بمعنى من كقوله تعالى: فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ای من طاب لكم: و كان عبد الله بن زبير يقول للرعد: سبحان ما سبّحت له.

وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا ای و من بسطها.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ای «سوئی» خلقها و تركيبها. فسوّی الیدين و الرّجلین و سائر الاعضاء. قيل: اراد به آدم (ع) و قيل: هو عامّ اراد جمیع الانس و الجنّ.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ای بین لها الخیر و الشرّ و علّمها الطّاعة و المعصية.

قال الزجاج: معنى الالهام التّوفيق و الخذلان ای وفقّها للإیمان و الطّاعة و خذلها بالكفر و

المعصية. وهذا بين أن الله عزّ وجلّ خلق في المؤمن التقوى و في الكافر الفجور. و في الخبر الصحيح عن عمران بن حصين عن رجلين من مزينة قالوا: يا رسول الله أ رأيت ما يعمل الناس يكدحون فيه الشيء قضى عليهم و مضى فيهم من قدر سبق ام فيما يستقبلون؟

فقال: «لا بل شيء قضى عليهم و تصديق ذلك في كتاب الله عزّ وجلّ: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.

و عن جابر قال: جاء سراقه بن مالك بن جعثم فقال: يا رسول الله! بين لنا ديننا كأننا خلقنا الآن فيم العمل اليوم فيما جفّت به الاقلام و جرت به المقادير، او فيما يستقبل. قال: «بل فيما جفّت به الاقلام و جرت به المقادير».

قال: ففيم العمل؟ فقال: «اعملوا فكلّ ميسّر لما خلق له».

قد أفلح من زكّاهها هذا جواب القسم تأويله: لقد «أفلح» لما طال الكلام جعل طول الكلام عوضا من اللام فحذفت و المعنى: فازت و سعدت نفس «زكّاهها» الله اى اصلحها و طهرها من الذنوب و وفقها للطاعة.

و قد خاب من دسّاهها اى خابت و خسرت نفس اضلّها الله و خيبها من كلّ خير. و قال الحسن: معناه: قد افلح من ذكى نفسه فاصلحها و حملها على طاعة الله عزّ وجلّ.

و قد خاب من دسّاهها اى خسر من «دسى» نفسه بمعصية الله، اى اخفاها، فكان العاصى بركوبه المعصية ايدا يخفى نفسه و يخمل ذكره، و اللّثيم ايدا خفى المكان و الشريف مشهور المكان. و «دسّاهها» اصله «دسّاهها» من التدسيس و هو اخفاء الشيء فابدل من سين الثانية ياء تخفيفا و كراهية للتضعيف. و فى الخبر عن زيد بن ارقم قال: لا اقول لكم الا ما قال رسول الله (ص) لنا: «اللهم انى اعوذ بك من العجز و الكسل و البخل و الجبن و الهمّ و عذاب القبر.

اللهم آت نفسى «تقواها» و زكّاهها، انت خير من «زكّاهها»، انت وليها و مولياها. اللهم انى اعوذ بك من علم لا ينفع و من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من دعوة لا يستجاب لها». كذّبت نمود بطغواها اى بطغيانها و عدوانها و بخروجها عن طاعة الله اى الطغيان حملهم على التّكذيب. الواو فيه مقلوبة عن الياء، تقول: طغى يطغى طغيانا و طغوى. و قيل:

«بَطَّغُواها» ای بزدلیها و هو اسم لذلك العذاب كقوله: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ، و قيل: «بَطَّغُواها» ای باجمعها.

إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا ای نهض و قام اشقاها لعقر النَّاقَةَ و الانبعاث الاسراع فى الطَّاعَةَ للباعث، ای كذبوا بالعذاب و كذبوا صالحا لَمَا أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا و هو قدار بن سالف و كان رجلا اشقر ازرق قصيرا. و قيل: كانا رجلين قدار بن سالف و مصدع بن دهر.

«فَقَالَ لَهُمْ» ای للقوم كُلِّهِمْ «رَسُولُ اللَّهِ» يعنى: صالحا (ع) نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِّيَاها ای ذروا «نَاقَةَ اللَّهِ» و ذروا «سُقِّيَاها» ای احذروا «نَاقَةَ اللَّهِ» و شربها فى يومها.

فَكَذَّبُوهُ يعنى: صالحا فيما اخبرهم بحلول العذاب «فَعَقَرُوهَا» يعنى: النَّاقَةَ اسند الفعل اليهم جميعا لانهم رضوا به فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ قال عطا و مقاتل: ای: دَمَر «عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» فاهلكهم و اطبق عليهم العذاب. و الدَّمْدَمَةُ اهلاک باستیصال تقول العرب: دممت على فلان ثم تقول من المبالغة: دممت بالتشديد، ثم تقول من تشديد المبالغة دمدمت «بِذَنبِهِمْ» يعنى: بتكذيب الرسول و عقر النَّاقَةَ «فَسَوَّاهَا» ای «سَوَّى» الدَّمْدَمَةَ «عَلَيْهِمْ» يعنى: عمهم بها فلم يفلت منهم احد. و قيل: «سَوَّى» ثمود بالهلاك، ای انزل بكبيرها و صغيرها «فَسَوَّى» بينهم، و ذلك لانهم كُلِّهِمْ رضوا بعقر النَّاقَةَ فعمهم الله بالعقوبة. يقال: لم ينبعث قدار حتى دامرهم كُلِّهِمْ «فَسَوَّى» العذاب بينهم. و قيل: «سَوَّى» الارض بهم فجعلهم غثاء و هشيمًا.

وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و الكسائى: فلا يخاف بالفاء ای «لا يَخَافُ» الله عاقبة ما صنع بهم و لا يبالى و الفعل لله سبحانه. و قرأ الباقون: بالواو و الفعل للاشقى و فى الكلام تقديم و تأخير ای أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و قيل: «لا يَخَافُ» صالح «عقبى» ما صنع الله بهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب روحا لمن كان يشاهد الايقان، و ذكرها يوجب لوحا لمن كان يوصف البيان، فالروح من جود الاحسان، و اللوح من شهود السلطان، و كل مصيب و له من الحق سبحانه نصيب.

بنام او كه مصنوعات از قدرت او نشان، مخلوقات از حكمت او بيان، موجودات بر وجود او برهان نه متعاور زيادت، نه متداول نقصان. انس با او زندگاني دوستان، و مهر او شادى

جاودان. شیرین سخن است و زیبا صنع و راست پیمان. خداوندی که در هر جای صنعی حیی دارد، و در هر امری لطفی خفی دارد، عقل و فهم آدمی عاجز از دریافت آثار قدرت او، دست فکرت آدمی هرگز نرسد بدامن حکمت او! یکی اندیشه کن درین آب و گل که چه نقش آمد از قلم تقدیر و تصویر او؟ باز در نطفه مهین نظاره کن که جنین هیکل جسمانی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه چون ظاهر گشت بقدرت او؟! اینست که ربّ العالمین گفت در قرآن مجید کلام قدیم او: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. بیچاره آدمی که عزّ و شرف خود نمی‌شناسد و ازین قالب خاکی جز باسمی و جسمی و رسمی راه نمیرد و نمیداند که: «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» چه سرّ دارد؟ «خَلَقَكُمُ أَطْوَاراً» چه حکمت دارد؟

فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ چه بیانست؟ و صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمُ چه عیانست؟! ای جوانمرد از نهاد انسانی و شخص آدمی نخست در صورت او اندیشه کن که ربّ العالمین از قطره آب ریخته چه صنع نموده!، نقشهای گوناگون حاصل شده بکن فیکون اعضاء متشاکل، اضداد متماثل، هر یکی بمقدار خویش ساخته هر عضوی بنوعی از جمال آراسته، نه بر حدّ او فزون، نه از قدر او کاسته. هر یکی را صفتی داده و در هر یکی قوتی نهاده. حواسّ در دماغ، بها در پیشانی، جمال در بینی، سحر در چشم، ملاحظت در لب، صباحت در خدّ، کمال حسن در موی نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین‌تر! چندین غرائب و عجائب آفریده از قطره آب، عاقل در نظاره صنع است و غافل در خواب. چون بدیده ظاهر بنشان شواهد قدرت نظر کردی، بدیده باطن در لطائف حکمت نیز نظر کن تا دلایل محبّت و آثار عنایت بینی! آدمیت عالم صورت است و دل عالم صفت، آدمیت صدف دل است و دل صدف نقطه سرّ. چنان که اجرام و اجسام عالم در صورت آدمیت متحیر شده، آدمیت در صورت دل متحیر شده و دل در نقطه سرّ متحیر شده و سرّ بر طرف حدّ فنا و بقا مانده، گهی در فنای فناست گهی در قبای بقا. چون در فنا بود عین سوز و نیاز شود، چون در بقا بود همه راز و ناز شود. چون در فنا بود گوید: از من زارتر کیست؟ چون در بقا بود گوید: از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که: من از هر چه بعالم بترم!

چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگرم!!

۹۲ - سورة الليل - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ اللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی (۱) بشب که در سر جهانیان درآید.
وَ النَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی (۲) و بروز که روشن گردد و پیدا.
وَ مَا خَلَقَ الذَّکْرَ وَ الْاُنثٰی (۳) بآفرینش نر و ماده.
اِنَّ سَعِیْکُمْ لَشَتٰی (۴) که کردار شما بس پراکنده است و دورادور از یکدیگر.
فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی اَمَّا اَنْ کَسَّ کَسَّ اَوْ مَالٍ خَوِیْشِ حَقَّ بَدَادٍ وَ اَتَقٰی (۵) و بپرهیزید.
وَ صَدَقَ بِالْحُسْنٰی (۶) و وعده نیکو استوار داشت.
فَسْتَنْبِیْرُهُ لِّلْعُسْرِی (۷) آری او را ساخته کنیم و آسان.
وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنٰی (۸) و اما آن که دست فرو گرفت و خود را بی نیاز دید.
وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنٰی (۹) و وعده را دروغ شمرد.
فَسْتَنْبِیْرُهُ لِّلْعُسْرِی (۱۰) آری ساخته کنیم و آسان کار راه دوزخ او را.
وَ مَا یُعْنٰی عَنْهُ مَالُهُ وَ چِه سود دارد و چه بکار آید او را مال او؟ اِذَا تَرَدَّدٰی (۱۱) آن گاه
که بسر در دوزخ افتد!
اِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدٰی (۱۲) بر ماست آگاه کردن.
وَ اِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَ الْاُولٰی (۱۳) و ما راست آن گیتی و این گیتی.
فَاَنْذَرْتُمْکُمْ اَکَاهَ کَرِیْمٍ شَمًا رَا نَارًا تَلَطَّی (۱۴) از آتشی زبانه زنان.
لَا یَصْلٰهَا نَسُوذَ بَانَ اِلَّا الْاَشَقٰی (۱۵).
الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی (۱۶) مگر آن بدبخت که دروغ زن گرفت و برگشت.
وَ سَیَجْزِیْهَا وَ از آتش دور کرده آمد الْاَتَقٰی (۱۷) آن پرهیزگار.
الَّذِی یُوْتٰی مَالَهُ اَنْ کَسَّ مَالٍ خَوِیْشِ مِی دَهِدَ یَتَرَكَّی (۱۸) بآن پاکی و هنری و نیکو نامی
میجوید

وَ مَا لِاحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ وَ نِیْسَتِ هِیْچِکَسَ رَا بِنزَدِیْکَ اَوْ دَسْتِی تُجْزٰی (۱۹) که آن را

پاداش مبیاید کرد.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) مگر جستن خشنودی خدای خویش را آن برتر
بزرگوارتر.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱) و آری خشنود گردد.

النوبة الثانية

این سوره بیست و یک آیتست، هفتاد و یک کلمه، سیصد و ده حرف، و درین سوره هیچ
ناسخ و منسوخ نیست و از مکّیات شمردند باجماع مفسّران. و فی الخبر عن ابی بن کعب
قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة و اللیل اذا یغشی اعطاه الله حتی یرضی و عافاه
الله من العسر و یسرّ له یسر».

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى اى «یغشى» «النَّهَار» فیذهب بضوئه. قال الحسن: «یغشى» الافق
بظلامه.

وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى اى: ظهر و بان. و قیل: یجلى «اللَّيْلِ» فیذهب ظلمته.

وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى «ما» فیها ثلاثة اوجه حسان، سه وجه نیکو دارد معنی ما درین
موضع: یکی آنست که: «ما» ی مصدریة گویند، فیکون «ما» و ما بعده فی تقدیر المصدر
ای و خلقه الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى بآفرینش نر و ماده. وجه دوم «ما» بمعنی من است، ای و من
خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى باو که نر و ماده آفرید وجه سوم «ما» کنایت است از مخلوق بر
قراءت کسایبی بروایت ابو حاتم: وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى بکسر را، و معنی آنست که: بهر
چه آفرید نر و ماده آن. و قیل: یرید بهما آدم و حوا و قیل: هو عامّ فی بنی آدم و قیل:
عامّ فی کلّ ذی زوج.

و فی قراءه ابن مسعود و ابی الدرداء و الذکر و الانثی. قوله: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى هذا جواب
القسم، اى ان عملکم و کسبکم لمختلف و متباعد جدا فساع للدنيا الفانية و المعصية و
العقاب و ساع للدّار الباقية و الطّاعة و الثّواب يدلّ علیه

قول النبی (ص): «النّاس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها و بايع نفسه فموبقها»

در سبب نزول این آیه گفته‌اند: مردی نخلستانی داشت در جنب سرای درویشی صاحب
عیال، و از آن درختان یک خرما بن سر فرا هوای سرای آن درویش داشت، و خرما از

آن فرو میریخت بوقت چیدن و اگر یکی از طفلکان آن درویش از آن خرمای فرو ریخته یکی برداشتی، این مرد بقره از وی بازستدی، تا آن حدّ که اگر در دهن نهادی از دهن وی بیرون کردی. آن درویش صاحب عیال این حال و قصّه با رسول خدا گفت. رسول (ص) آن مرد را بخواند و گفت: اوفتدت که آن خرما بن که سر فرا خانه آن درویش دارد بمن دهی تا ترا در بهشت عوضی دهم به از آن؟ مرد اجابت نکرد و گفت: آن یک خرما بن سخت بارور است و نیکو و دوست میدارم.

آن مرد برفت و دیگری که آن ساعت حاضر بود و از رسول خدا (ص) می شنید، گفت: یا رسول الله اگر من آن خرما بن بعوضی از وی بستانم و بتو دهم آن ضمان در بهشت از بهر من میکنی؟ گفت: آری ضمان میکنم. آن مرد برفت و آن یک خرما بن از وی بخريد بجهل خرما بن که بوی داد. آن گه بیامد و گفت: یا رسول الله ان النّخله قد صارت فی ملکي و هي لك. رسول خدا (ص) آن مرد درویش صاحب عیال را بخواند و گفت: «النّخله لك و لعیالك»

رو که آن خرما بن تراست و عیال ترا و کس را با تو در آن مزاحمت نیست. ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد از ابتداء سوره تا اینجا که گفت: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى میگوید: اعمال شما و کوشش شما در کسب و کار بر تفاوت است یکی بمعصیت میکوشد تا عذاب و بعقوبت رسد، یکی بطاعت میکوشد تا بصواب و کرامت رسد. ابن عباس و ابن مسعود گفتند: این سوره در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد و امیّه بن خلف و آنچه گفت: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى «سعی» ابو بکر است در ایمان و طاعت الله و «سعی» امیّه خلف در کفر و معصیت و بینهما بون بعید. و تفسیر این «سعی» آنست که بلال بن رباح الحبشی غلام عبد الله جدعان بود و بلال مسلمان بود پاک دین و هنری. هر روز رفتی به بتخانه و پلیدی بر بتان افکندی. و در بتخانه زنی بود مجاور که بتان را حراست میکرد و نگه میداشت. آن زن برفت و کافران را از فصل بلال خبر داد. ایشان شکایت کردند بعبد الله بن جدعان که: غلام تو با خدایان ما این معامله می کند! عبد الله جدعان بلال را با صد شتر بایشان بخشید که این شتران را از بهر خدایان قربان کنید و با بلال آن کنید که خود خواهید. امیّه خلف بلال را در بطحای مکه بوقت هاجره بر آن زمین گرم خوابانید و سنگی عظیم بر

سینه وی فرو گذاشت و بیم همی داد که: لا تزالها کذا حتی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللّات و العزى. گفتا: بر دوام ترا این عذاب خواهد بود تا آنکه از دین محمد برگردی و عبادت لات و عزى را گردن نهی و بلال در میان آن بلا و عذاب همی گفت: احد احد! معبود را یکی دانه، یگانه در الهیّت، یگانه در صمدیّت! رسول خدا (ص) بوی برگذشت و او را در آن عذاب دید، گفت: یا «بلال ینجیک احد احد».

همان یگانه یکتا ترا رهاوند ازین عذاب و بلا.

رسول خدا (ص) ابو بکر را گفت: «انّ بلالا یعذب فی اللّهِ»

بلال را در دین اللّهِ بعذاب دارند و میرنجانند. خلافت میان علما که ابو بکر او را بچه خرید. قومی گفتند: بیک رطل زر ازیشان باز خرید. قومی گفتند: بیکتا برد و ده اوقیه زر. قومی گفتند: ابو بکر چون از رسول خدا (ص) شنید که بلال را بعذاب دارند، برخاست پیش امیه خلف شد. گفت: یا امیه الا تتقی اللّهِ فی هذا المسکین حتی متی؟ تا کی این بیچاره را چنین بعذاب داری خود از اللّهِ بنترسی بآنچه با وی؟ امیه گفت: تو او را بتباه بردی، اکنون هم تو او را باز رها. ابو بکر گفت: مرا غلامی است سیاه از او جلدتر و در کار قویتر و بر دین شما است، نام وی نسطاس. من آن غلام بتو بحشم و تو بلال را بمن بخش. هم چنان کردند و ابو بکر بلال را از ایشان بستند و از آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا مصطفی (ص) در حقّ وی گفت: «یرحم اللّهُ ابا بکر زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله».

و کان عمر بن الخطاب یقول: بلال سیّدنا و مولی سیّدنا قوله: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى یعنی: ابا بکر اعطى الحقّ من ماله «وَ اتَّقَى» اللّهِ فی سرّه.

وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى ای بموعود ربّه الّذی وعده ان یتبیه. و قیل: صَدَّقَ بِالْحُسْنَى ای بلا اله الا اللّهِ. قال مجاهد وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى ای بالخلف یعنی: ایقن ان اللّهِ سیخلفه. یدلّ علیه ما

روی ابو الدرداء قال. قال رسول اللّهِ (ص): «ما من یوم غربت شمسهُ الا و بجنبیها ملکان ینادیان یسمعه خلق اللّهِ کلّهم الا التقلین اللّهم اعط منقفا خلفا و اعط ممسکا تلفا

و انزل اللّهِ فی ذلك القرآن فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى الی قوله «لِلْعُسْرَى» و قیل: «الحسنی» الجنّة، دلیلّه قوله: «لِلَّذینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى» یعنی: الجنّة و قیل: «الحسنی» هی النّعمه

العظمى التي يحسن موقعها عند صاحبها.

فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى اى للخلة «اليسرى» فى الدنيا وبقى العمل بما يرضاه الله عزّ و جلّ و قيل: «اليسرى» العمل السهل الذى لا يقدر عليه الا المؤمنون و لا يتسهّل انا عليهم. و قيل: «سنيسره» للعود الى مثل ما فعله من العمل الصّالح و قيل: معناه فسندخله الجنة و نوقفه لما يوصله اليها.

وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ اى منع الواجب و لم يعط الزّكاة من ماله «و استغنى» فى نفسه و اعتقاده عن ثواب ربّه فلم يرغب فيه.

وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى اى بلا اله الا الله و بالجنة و بالخلف فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى اى للخلة المؤدّية الى النار و لفظ التيسير للازدواج. و فى الخبر الصّحيح عن رسول الله (ص): «ما منكم من احد الا و قد كتب مقعده من النار و مقعده من الجنة».

قالوا: يا رسول الله! ا فلا نتكل على كتابنا و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له اّمّا من كان من اهل السعادة، فسييسر لعمل السعادة و اّمّا من كان من اهل الشقاوة فسييسر لعمل الشقاوة». ثمّ قرأ: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صدّق بالحسنى الى قوله: «للعسرى» و عن عمران بن حصين قال: قام شابان الى رسول الله (ص) فقالا: يا رسول الله أ رأيت ما يعمل الناس فيه أ فى امر قد جرت به المقادير و جنّت به الاقلام ام فى امر نستأنفه؟ قال: «بلى فى امر قد جرت به المقادير و جفّت به الاقلام». قالوا: ففيم العمل يا رسول الله؟ قال: اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له. قالوا: الآن نجدّ و نعمل.

اين خبر دليل است كه اعمال و احوال بندگان را جمله بنا بر تقدير است. پيش از آفرينش ايشان الله بر ايشان نبشته و حكم کرده و قضا رانده و جز آن كه نبشته و حكم کرده بر سر ايشان نرود و تغيير و تبديل در آن نشود چنانك گفت جلّ جلاله: «ما يبدّل القول لدى».

اگر كسى گويد: چون حوالت همه بر تقدير است، ثواب و عقاب چراست و مستند آن چيست؟ جواب آنست كه: ثواب و عقاب از احكام تكليف است نه از احكام تقدير و بناء آن بر امر و نهى است نه بر توفيق و خذلان. زيرا كه تقدير اصل است و عمل فرع، و ثواب و عقاب از احكام فروع است نه از احكام اصول همچنانك علم باوقات نماز و

شرائط و ارکان آن اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب بر فرع است نه اصل. خبر صحیح است از مصطفی (ص): «ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینہ و بینہا الا ذراع فیسبق علیہ الكتاب.

فیعمل بعمل اهل النار فیكون من اهلها الحديث الى آخره».

«فیسبق علیہ الكتاب»: اشارتست کہ: تقدیر اصل است، «فیعمل بعمل اهل النار» اشارتست کہ عمل فرع است، «فیكون من اهلها» اشارتست کہ بظاهر عمل است معلوم گشت کہ مستند عمل تقدیر است و مستند ثواب و عقاب و اللہ اعلم. قوله: و ما یغنی عنہ ما لہ إذا تردی ای لا ینفعه ماله الذی حبسه عن حقوق اللہ اذا مات و لا یدفع شیئا من عذاب اللہ کقوله: «یوم لا ینفع مال و لا بنون» الآیة فعلى هذا القول «تردی» تفعل من الردی و هو الهلاک. و قيل: إذا تردی ای سقط فی النار.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ یعنی: الانذار و الارسال و الاعلام ای «علینا» البیان.

قال الزجاج: «علینا» ان نبین طریق «الهدی» من طریق الضلال بما تنصب علیہ من الآیات فاقصر من ذلك علی «الهدی» كما قال: «سراییل تقیبکم الحر» و لم یذكر البرد لانه یدل علیہ. و قيل: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ای ثواب «الهدی» كما «إِنَّ عَلَيْنَا» عقاب الضلالة. و قال الفراء: معناه: من سلك «الهدی» فعلى اللہ سبیلہ کقوله تعالی: وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيلِ ای من اراد اللہ فهو علی السبیل القاصد.

وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْاُولٰٓئِی فَمَنْ طَلِبْهُمَا مِنْ غَیْرِ مَالِكُهُمَا فَقَدْ اَخْطَا الطَّرِیْق.

و قيل: إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْاُولٰٓئِی فنعز المؤمن فی الآخرة بالثواب كما اعزناه فی الدنیا بالایمان و نهین الكافر بالعذاب فی الآخرة كما اذلناه فی الدنیا بالضلال.

فَأَنْذَرْتُكُمْ يَا اهل مكة ناراً تَطْلَىٰ ای تتلظى یعنی: تتوقد و تتوهج و تلتهب.

لا یصلاها لا یدخلها و لا یسیر صلی لها ای حطباً و لا یلازمها إلا الأشقی یعنی: الشقی. و العرب تسمی الفاعل افعال فی کثیر من کلامها، منه قوله: «وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ» و قوله: «وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ».

الذی کذب رسل اللہ «وَ تَوَلَّى» اعرض عن الايمان استدلل المرجئة بهذه الآیة علی ما یزعمون انه لا یدخل النار الا کافر مکذب معرض عن الايمان. و لیس فیہ دلیل لان هذه

نار خصّ الكافرون بها وللنار دركات. هذا معنى كلام الزّجاج و تنكير النّار فى الآيه دليل على صحّة هذا التأويل: وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى يَعْنِي: التّقى كالأشقى بمعنى الشقى:

تمنى رجال ان اموت و ان امت فتلك سبيل لست فيها باوحد

اي بواحد.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ الْفُقَرَاءُ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مِنْ أَمْرِ صَرْفِهِ إِلَيْهِ نَزَلَتْ فِي أَبُو بَكْرٍ الصّدِيقِ اسلم له و له اربعون الفا فانفقها كلّها. يَتَزَكَّى اى يطلب ان يكون عند الله زاكيا لا رياء و سمعة. قال ابن الزبير: كان ابو بكر يبتاع الضعفة فيعتقهم، فقال له ابوه: اى بنى لو كنت تبتاع من يمنع ظهرك. قال منع ظهري اريد. فنزل فيه.

وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَ روى ان ابا بكر الصديق اعتق ممن كان يعذب فى الله بمكة سبعة انفس رجلين و خمس نسوة فالرجلان بلال بن رباح و عامر بن فهيرة الذى آمنه رسول الله (ص) على نفسه فى الغار و خرج مع النّبي (ص) الى المدينة فقتل شهيدا يوم القيامة بئر معونة. و اما النسوة الخمس فالتهديّة و ابنتها و امّ عميس و جارية بنى عمرو بن المؤمّل و زنيرة. يقال: انّ زنيرة كانت امرأة ضعيفة البصر، فلما اسلمت كان شبيبة بن ربيعة و عتبة بن ربيعة و امية بن خلف فى اشباههم من اشراف مشركى قريش يستهزءون بها فيقعدهونها فيضحكون بها و يقولون: و الله لو كان ما جاء به محمد خيرا ما سبقتنا اليه زنيرة! فانزل الله تعالى فى ذلك: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ فَذَهَبَ بَصْرَ زَنيرِهُ وَ كَانَ عِظْمَاءَ قَريشِ يَقُولُونَ: اذهب اللّات و العزى بصرك حين خالفت دينهما. فتقول زنيرة: لا و الله ما اضرّتانى و لا اصابتانى فردّ الله تبارك و تعالى بصرها بعد ذلك.

وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى قَالَ الْمَفْسُورُونَ لَمَّا اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ بِلَالًا فَاعْتَقَهُ، قَالَ الْمَشْرُكُونَ: مَا فَعَلَ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَلَا لِيَدَ كَانَتْ عِنْدَهُ لِبَالٍ، فَفَنِيَ اللَّهُ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَالَ.

وَ مَا لِأَحَدٍ اى لبال و غيره عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى لکن فعل ما فعل «ابتغاء وجه» الله و طلبا لرضاه.

وَ لَسَوْفَ يَرْضَى اى «يرضى» الله عنه «و يرضى» بما يعطيه الله عزّ و جلّ فى الآخرة من الجنة و الكرامة جزا على ما فعل لم ينزل هذا الوعد الا لرسول الله (ص) فى قوله: «وَ

لَسَوْفَ» يعطیک ربّک فترضی و لابی بکر هاهنا

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم من لم تتعطر القلوب ألبا بنسيم اقباله، و لم تنظّر الدموع ألبا للوعة فراقه او روح وصاله، فدموعهم على الحاليتين منسكبة و قلوبهم فى عموم احوالهم ملتهبة، و عقولهم فى غالب اوقاتهم منتهبة.

تا عزت «بسم الله» جمال و جلال خویش درین سرای حکم آشکارا کرد، جهانیان دل از خواجگی خویش برگرفتند، تا رأیت دولت این نام از غیب ظاهر گشت، از عرش مجید تا بفرش مهید همه موجودات کمر استقبال بر میان بستند تا در بطحاء مکه این نواخت بآن مهتر عالم رسید. که افرأ باسم ربّک کس را درین عالم پروای خویش نماند.

آن عزیزی گفته در مناجات: ای پذیرنده عذر هر بشیمانی، ای سازنده کار هر بی درمانی، کدام دلست که در آتش شوق تو نیست؟ کدام دیده است که در انتظار دیدار تو نیست؟ کدام جانست که در مخلب باز عزت تو نیست؟ کدام سر است که سرمست شراب محبت تو نیست؟

در زاویه درویشان همه سوز طلب تو، در کوی خراباتیان همه درد نایافت تو، در کلیسای ترسایان همه نشاط جست و جوی تو، در آتش گاه گبران همه درد واماندگی از تو:

دلداده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی عدد، یار یکی!

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى اللَّهُ تَعَالَى شَبَّ رَافِعِي وَ مَرْتَبِي دَادَ كَهْ دَرِ قُرْآنِ مَجِيدِ آن را محلّ قسم خود گردانید گفت: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ این شرف از آن یافت که چون شب درآید دوستان خدای و خاصگیان درگاه پادشاه در مناجات شوند: تنها شان در نماز، دلهاشان در نیاز، جانهاشان در راز، همه شب شراب صفا می نوشند و خلعت رضا می پوشند و عتاب محبوب می نوشند. چون وقت سحر باشد فرمان، رسد، تا این درهای قبّه پیروزه باز گشایند و دامنه‌های سرداقات عرش مجید براندازند و مقربان حضرت بامر حقّ جلّ جلاله خاموش شوند. آن گه جبار کائنات در علوّ و کبریاء خود خطاب کند: الا تدخلا کلّ حبیب بحیبه فاین احبّای؟» هر دوستی با دوست خود در خلوت و شادی آمدند، دوستان من کجانند؟

«اللَّيْلِ» داج و العصا نیام و العابدون لذی الجلال قیام!

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ يَكُ سَرَّازٍ اسرار این سوره آنست که حقّ جلّ جلاله اندرین سوره حالت دو کس بیان کرد و سیرت ایشان بنشان عیان کرد: یکی ابو بکر صدیق، او که «اتقی» وصف و نعت او دیگر بو جهل پر جهل، او که «اشقی» حالت و صفت او. سر همه معاندان در شقاوت بو جهل و صفت او در کتاب خدا «اشقی». سالار و مهتر همه مؤمنان ابو بکر است و نعت او در کتاب آسمان «اتقی». ابو بکر آراسته ایمان و اسلام و نام او در جریده اتقیا. بو جهل آلوده کفر و شرک و نام او در جریده اشقیا. از روی اشارت میگوید چنانک از اهل کفر و و زمره شقاوت کس را آن قسوت و جفا نیست که بو جهل را. نیز از اهل ایمان و ارباب معرفت کس را آن صدق و وفا نیست که ابو بکر را و در فاتحه سوره که ربّ العالمین گفت: وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ گویی از روی معنی شب و روز را در قسم از بهر آن یاد کرد در افتتاح سوره که صورت حال هر دو کس را در اثناء سوره یاد کرد. معنی چنانست که اندر شب فترت ضلالت کس را آن گمراهی نبود که بو جهل شقی را بود و اندر روز دعوت رسالت کس را آن ثبات قدم نبود که ابو بکر نفی را بود. اضداد در برابر یکدیگر کمال وصف بنمایند.

عناد بو جهل و اعتقاد ابو بکر هر دو را در یک سوره بیان کرد تا حقیقت شود اهل سنت را بیان نصّ و منت حقّ عزّ و جلّ در حال بو بکر صدیق و این انوار و آثار که از وی پیدا شد، ثمره صحبت و ادب مراقبت بود و کمال یقین او که در او امر حقّ کس را آن رتبت امتثال نبود که بو بکر را بود، هم در مجاهده و هم در مشاهده و چندان نور سرور در باطن وی استیلا یافت که هر چه داشت در برابر امر حقّ نثار کرد و اغیار را بر آن اینار کرد لباس خویش در باخت مجرّد شد. حطام دنیا جمله برانداخت مفرد شد. سر را عمامه نگذاشت، تن را جامه نگذاشت، قدم را نعلین نگذاشت، گفت: محبّت رسول (ص) سرما را تاج بست، سینه ما را لباس تقوی بست و «لباسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكْ خَيْرٌ» لا جرم از حضرت عزّت امر آمد بمقربان آسمان و زمره عالم ملکوت که نظاره کنید مر حالت ابو بکر را! و ابو بکر بمجلس سید (ص) رسیده و هم بر آن حالت قرار گرفته و سید ولد آدم نظر رأفت بر اخلاق او گذاشته. آن ساعت جبرئیل امین فرو آمد از حضرت عزّت و گفت: یا سید ملک جلّ جلاله میگوید: سلام ما به ابو بکر برسان و با او بگو که: «انا عنک راض فهل

انت عنی راض؟» بعد از انبیا و رسل در طبقات اولیا هرگز هیچکس را از حضرت عزّت
ذو الجلال چنین تشریف و نواخت نیامد که ابو بکر را آمد.
و باش تا فردای قیامت که گویند: ای مقربان درگاه و ای چاوشان بارگاه عزّت! دست ابو
بکر گیرید و او را در سراپرده زنبوری و قدس الهی آرید تا لطف جمال ما دیده اشتیاق
صدق او را این توتیا درکشد که: يتجلى الرحمن للناس عامّة و لابی بکر خاصّة.

۹۳ - سورة الضحی - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الضُّحٰی (۱) بروز روشن و چاشتگاه.

وَ اللَّیْلِ اِذَا سَجٰی (۲) و شب که آرام گیرد.

مَا وَدَّعٰكَ رَبُّكَ خداوند تو ترا بدرود نکرد و فرو نگذاشت وَ مَا قَلٰی (۳) و زشت نگرفت.

وَ لَلْآخِرَةِ خَیْرٌ لَّكَ مِنَ الْاٰوَلٰی (۴) و سرای آن جهانی ترا به ازین جهانی.

وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی (۵) و میبخشد ترا خداوند تو تا خشنود شوی.

اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا نِه ترا بی پدر یافت فَأَوٰی (۶) و ترا پناه ساخت.

وَ وَجَدَكَ ضَالًّا و نه ترا نهانی یافت فَهَدٰی (۷) راه نمود.

وَ وَجَدَكَ عَائِلًا و ترا درویش یافت فَأَغْنٰی (۸) و بی نیاز.

فَاَمَّا الْیَتِیْمَ فَلَا تُقَهِّرْ (۹) یتیم را فرو مشکن و.

وَ اَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) و خواهنده را و پرسنده را بانگ بر مزن.

وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱) به قرآن سخن گوی و رسان و خوان مهتر نیکویی که الله با

تو کرد.

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صد و نود و دو حرف، جمله به مکه فرو آمد و سوم

سوره است که از آسمان فرو آمد. اول سوره اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ فَرو آمد، پس سوره «ن وَ

الْقَلَمِ»، پس سوره و الضحی. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند، از مصطفی (ص)، که گفت: «هر که سوره «و

الضحی» برخواند، حقّ جلّ جلاله او را در جمله آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد

که پیغامبر (ص) از بهر ایشان شفاعت کند و آن گه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که در عالم

است ده نیکی در دیوان وی بنویسند». و در سبب نزول این سوره علماء تفسیر

مختلف اند. قومی گفتند: روزگاری وحی از آسمان منقطع گشت. ابن عباس گفت: پانزده

روز. مقاتل گفت: چهل روز. ابن جریر گفت: دوازده روز. کافران مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و جبریل نمی‌آید، گفتند: انّ محمداً ودّعه ربّه و قلاه. ربّ العالمین بخواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلافت که انقطاع وحی را سبب چه بود قومی گفتند: جهودان از مصطفی (ص) سه مسأله پرسیدند قصّه ذو القرنین و اصحاب الکهف و مسأله روح. رسول خدا (ص) ایشان را جواب این داد که: «ساخبرکم غدا»

و لم یقل ان شاء الله گفت: آری خبر کنم شما را فردا و نگفت ان شاء الله باین سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. پس ربّ العالمین مصطفی (ص) را فرمود که: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». و شرح این در سوره الکهف مستوفی رفت. قومی گفتند: سبب احتباس وحی آن بود که سگ بچهای در خانه رسول (ص) شد و در زیر سریر گریخت و آنجا بماند تا بمرد و رسول را (ص) از آن هیچ خبر نه. پس رسول (ص) خوله را گفت: «یا خولة ما حدث فی بیتی لا یأتینی جبرئیل» گویی در خانه ما چه حادث شده که جبرئیل نمی‌آید و از ما وامانده؟ خوله در جست و جوی ایستاد تا آن جرو مرده را از زیر سریر بیرون آورد و بیفگند. پس جبرئیل فرو آمد و رسول عتاب میکند او را در آن تأخیر که رفت و جبریل میگوید: «یا خولة اما علمت ان لا ندخل بیتا فیه کلب او صورة. و در حدیث خوله است: فجاء نبی الله (ص) یرعد و کان ذلک علامة الوحی.

فقال: یا خولة دثّرتینی. فانزل الله تعالی: الضحی. وروی انّ المسلمین قالوا: یا رسول الله اما ینزل علیک الوحی؟ فقال: «و کیف ینزل علی الوحی و انتم لا تتفون براجمکم و لا تقلمون اظفارکم. فانزل الله جبرئیل بهذه السورة. فقال النبی (ص): «یا جبرئیل ما جئت حتی اشتقت الیک!» فقال جبرئیل (ع): انی کنت اشدّ شوقا الیک و لکنی عبد مأمور و ما ننزلّ الا بامر ربّک.

و فی الخبر عن جندب بن سفیان قال: اشتکی رسول الله (ص) فمکث لیلتین او ثلثا لا یقوم فجاءت امرأة فقلت: ما اری شیطانک الا قد ترکک لم اراه قربک منذ لیلتین او ثلاث؟! ثلاث؟!!

يقال انّ المرأة التي قالت ذلك امّ جميل امرأة ابي لهب اخت ابي سفيان فانزل الله تعالى: «وَ الضُّحَى» يعنى: النهار كله من طلوع الشمس الى الغروب و كل ساعة النهار ما دامت الشمس صاعدة ضحى و ضحوة. و العرب تستغنى بذكر بعض الشئ عن كُله. و فى القرآن كثير من ذكر ساعات النهار بمعنى كُله و ذكر ساعات الليل بمعنى كُله. و قيل: اقسام الله تعالى بصلاة «الضحى». و قيل: هى السّاعة التي كلم الله فيها موسى (ع) و هى السّاعة التيلقى السّحرة فيها سجدا لقوله تعالى وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى. و قال اهل المعانى: فيه و فى امثاله اضمار و تقديره: و ربّ «الضحى».

وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى اى سكن و استقرّ ظلامه و تناهى فلا يزداد بعد ذلك يقال بحر ساج اى ساكن. و قيل: سكن فيه الخلق. و قيل: عنى بالليل ليلة المعراج. قوله: ما ودّعَكَ رَبُّكَ هذا جواب القسم، اى «ما» تركك «رَبُّكَ» من انعامه و اكرامه و وحيه و الهامه و اشتقاقه من توديع المسافر. و قيل: هو من توديع الثوب و هو صونه عن الابتذال وَ ما قَلَى اى ما ابغضك منذ احببك.

وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْاُولَى اى و الدار «الآخرة» و ما اعدّ الله سبحانه فيها «خَيْرٌ لَكَ» من الدار الدنّيا و ما فيها لانها تدوم و تبقى و هذه تبيد و تفنى و فيه اضمار القسم و اللام خبره مجازه و الله لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْاُولَى. و قيل: معناه: و لآخر عمرك «خير» من اوله لَمَّا تنال فيه من النّصر و الفتح و الظّفر. و فى الخبر عن علقمة عن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «انا اهل بيت اختار الله لنا» الآخرة على الدنّيا».

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى اى «يُعْطِيكَ» من النّصر و الفتح و التّمكين و كثرة المؤمنين فى الدنّيا و من الثّواب و الكرامة فى العقبى ما يرضيك، و قيل: «يعطيك» الف قصر من لؤلؤ تراها المسك و فيها ما يليق بها من الازواج و غيرها.

و قال ابن عباس: هو الشّفاعة فى مذنبى امّته و لَمَّا نزلت هذه الآية

قال النّبى (ص): «اذا لا ارضى و واحد من امّتى فى النار».

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص: انّ النّبى (ص) تلا قول الله تعالى فى ابراهيم (ع): «فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

و قال عيسى (ع): «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

فرفع يديه ثم قال: «اللهم امتى امتى» فبكى. فقال الله عزّ و جلّ: «يا جبرئيل اذهب الى محمد و ربك اعلم فستله ما يبكيك». فاتاه جبرئيل فسأله فاخبره رسول الله (ص) فقال الله عزّ و جلّ: «يا جبرئيل اذهب الى محمد فقل: انا سنرضيك فى امتك و لا نسوؤك» و قال حرب بن شريح: سمعت ابا جعفر محمد بن على (ع) يقول: «انكم معشر اهل العراق تقولون ارجى آية فى القرآن ارجى «يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» و انا اهل البيت نقول: ارجى آية فى كتاب الله: و لسوف يعطيك ربك فترضى. و عن جعفر بن محمد (ع) قال: دخل رسول الله (ص) على فاطمة عليها السلام و عليها كساء من نلّة الإبل و هى تطحن بيدها و ترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله (ص) لَمّا ابصرها. فقال: «يا بنيتاه تعجلى مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله على: و لسوف يعطيك ربك فترضى».

قال موسى عليه السلام: «وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى». و قال لمحمد (ص): و لسوف يعطيك ربك فترضى فلنولينك قبلة ترضاها فكم بين من يتكلف ليرضى ربه و بين من يعطيه ربه ليرضى. ثم اخبر الله عزّ و جلّ عن حاله التى كان عليها قبل الوحي و ذكره نعمه فقال جلّ ذكره: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى روى عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص) «سألت ربى مسألة وددت انى لم اكن سألته قلت: يا رب انك آتيت سليمان بن داود ملكا عظيما و آتيت فلانا كذا و آتيت فلانا كذا. قال: يا محمد ا لم اجدك يتيما فاويتك؟ قلت: بلى اى رب. قال: ا لم اجدك ضالا فهديتك؟ قلت: بلى اى رب. قال: ا لم اجدك عائلا فاغنيتك؟ قلت: بلى اى رب»

و معنى الآية أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا صغيرا فقيرا حين مات ابواك و لم يخلفا لك مالا و لا مأوى فجعل لك مأوى و ضمك الى عمك ابى طالب حتى احسن تربيتك و كفاك المؤنة. اليتيم عند العرب الذى مات ابوه و العجمى ماتت امه. فاذا ماتا عنه جميعا فهو لطيم هذا كله قبل الحلم. و فى الخبر: لا يتم بعد حلم.

و سئل جعفر بن محمد الصادق (ع) لم اوتم النبى (ص) عن ابويه؟ قال: «لئلا يكون عليه حق لمخلوق»

و قيل: لئلا يسبق الى قلب بشر ان الذى نال من العزّ و الشرف و القهر على اعدائه كان

ذلك عن تظاهر او توارث احدا و تعاضد عشيرة او اكتساب نسب بقوة الوالدين و كذا القول فى حكمة ما كان من فقره و قلة ذات يده اذ لو كان له مال لكان يسبق الى الاوهام ان الذى نال نال بالمال و الاتفاق فايتمه و افقره كى يتم حجتة بان مثل هذا فى ضعفه و قلة ذات يده و انقطاعه من عشيرته يعلو كل هذا العلو و يقهر كل هذا القهر على الاغنياء و الملوك و اهل القبائل لا يكون الا الحق من جحده زل و من اعرض عنه ذل. و قيل: معنى «اليتيم هاهنا الشريف الفريد الذى هو مفقود المثل عديم النظير كالذرة اليتيمة التى لا يوجد لها مثل و لا نظير فيكون المعنى: أ لم يجدك فى العز و الشرف و النباهة كالذرة اليتيمة لا مثل لها:» فاويك فى دار اعدائك فكنت بين القوم معصوما محروسا و آويك الى كرامته و اصطفاك لرسالته.

و وجدك ضالاً فهدى اى ضالاً عن معالم النبوة و احكام الشريعة غافلا عنها فهديك اليها كما قال تعالى: و ان كنت من قبله لمن الغافلين ما كنت تدري ما الكتاب و لا الايمان. و قيل: معناه: وجدك بين قوم ضلال فهدهم بك و قيل: وجدك ضالاً اى خفياً على الناس لا تعرف منزلتك عند الله فابرزك حتى عرفت و فهدى قومك اليك من قول العرب: ضل الماء فى اللبن اذا خفى فيه و فهدى العروس اذا جلاها. و روى ابو الضحى عن ابن عباس: ان النبى (ص) ضل فى شعاب مكة فى حال صباه و كان عبد المطلب يطلبه و يقول: متعلقا باستار الكعبة:

يا ربّ فاردد و لدى محمدا ردّ الىّ و اصطنع عندى يدا.
 و جده ابو جهل فردّه الى عبد المطلب فمنّ الله عليه حيث خلّصه على يدي عدوّه و فى حديث كعب الاحبار فى مولد رسول الله (ص) انّ حلّيمة لما قضت حق الرضاع جاءت برسول الله (ص) لترده الى عبد المطلب، قالت حلّيمة: فاقبلت اسير حتى اتيت الباب الاعظم من ابواب مكة فسمعت مناديا ينادى هنيئاً لك يا بطحاء مكة اليوم يرّد عليك النور و الدّين و البهاء و الجمال. قالت. ثمّ وضعت رسول الله (ص) لاقضى حاجة و اصلح ثيابي فسمعت هدةً شديدةً فالتفت فلم اره! فقلت: معاشر الناس اين الصبى؟ قالوا: اى الصبى؟ قلت: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الذى نضر الله به وجهي و اغنى عيلتي. قالوا: ما رأينا شيئاً فلما ايسسوني وضعت يدي على امّ رأسى. قلت: وا محمداه وا ولداه. فابكيت

جوارى الابدكار لبكائى و ضجّ النَّاسَ معى بالبكاء حرقه لى. فاذا انا بشيخ يتوكأ على عصا قال: مالك ايّتها السّعدية؟ قلت: فقدت ابني محمدا، قال: لا تبيكى انا ادلك على من يعلم علمه و ان شاء ان يرده فعل. قلت: فدتك نفسى و من هو؟ قال: الصّم الاعظم هبل. قالت فدخل و انا انظر فطاف بهبل و قبل رأسه و ناداه يا سيّده لم تزل منّتك على قريش قديمة و هذه السّعدية تزعم ان ابنا لها قد ضلّ فردّه ان شئت و اخرج هذه الوحشة عن بطحاء مكة فأنّها تزعم ان ابنها محمدا قد ضلّ فانكبّ هبل على وجهه و تساقطت الاصنام. و قالت: اليك عنّا ايّها الشّيخ انما هلاكنا على يدي محمد قالت: فاقبل الشّيخ اسمع لاسنانه اصطكاكا و لركبته ارتعادا و قد القى عكازته من يده و هو يقول: يا حلّيمة ان لابنك ربّا لا يضيّعه فاطلبه على مهل. قالت: فانتهى الخبر الى عبد المطلب فسلّ سيفه لا يثبت له احد من شدّة غضبه و نادى باعلى صوته يال غالب يال غالب! و كانت دعويهم فى الجاهلية فاجابته قريش باجمعها فركب و ركبت قريش معه فاخذا على مكة و انحدر عن اسفلها. فلما ان لم ير شيئا ترك النَّاسَ و اقبل الى البيت الحرام فطاف سبعا ثمّ انشأ يقول:

يا ربّ ردّ راكبى محمدا ردّ الىّ و اتخذ عندى يدا
يا ربّ ان محمدا لم يوجد فجمع قومى كلهم يبدّدا

فسمعنا مناديا ينادى من الهواء معاشر النَّاسَ لا تضجّوا فانّ لمحمد ربّا لا يخذله و لا يضيّعه. قال عبد المطلب يا ايّها الهاتف و من لنا به و اين هو؟ قال: هو بوادى تهامة عند شجرة اليمن فاقبل عبد المطلب راكبا متسلّحا فلما صار فى بعض الطّريق تلقاه ورقة بن نوفل فصارا جميعا يسيران فيبيناهم كذلك اذ النبى (ص) قائم تحت شجرة يجذب الاغصان و يعبث بالورق.

قال له عبد المطلب: من انت يا غلام قال: انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب. قال: عبد المطلب. فدتك نفسى فانا جدك. ثمّ حمده على قربوس سرجه و رده الى مكة و اطمانت قريش بعد ذلك فذلك قوله: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى يعنى: ضالا فى شعاب مكة فهداك الى جدك عبد المطلب. و قيل: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا نَفْسَكَ لا تدرى من انت فعرّفك نفسك و حالك و اعلم ان الضلال له وجوه فى العريبة غير الغى مشهورة منها قول موسى «فَعَلْتُهُ إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» اى من الجاهلين. و قال اخوة يوسف لابيهم: «إِنَّكَ لَفِي

ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» اى فرط الحبّ ليوסף. و قال النَّسوة لامرأة العزيز. «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» اى غلب عليها حبّ يوسف. و قال عزّ و جلّ فى شهادة النّساء على الاموال «أَنْ تَضِلُّ إِحْدَاهُمَا» يعنى: ان تنسى الشّهادة. و قال فى قصّة اصحاب جنة مارب. «إِنَّا لَضَالُونَ» اى مخطئون الطّريق ليس الضّلال فى هذه الآيات من الغنى فى شىء و ما كان رسول الله (ص) «ضالّاً» ضلال الغنى قطّ و فى حديث غير واحد من الصّحابة.

«كنت نبياً و انّ آدم لمنجدل فى طينته».

و فى الحديث كان اول الانبياء فى التّسمية و آخرهم فى البعثه و كان قبل المبعث يخاوض المشركين و تزوّج فيهم خديجة لكنّه لم يعبد صنما و لا شيئا من الطّواغيت قطّ و لا اتى شيئا من الفواحش.

وَ وَجَدَكَ عَائِلًا اى فقيرا فاغناك بمال خديجة تبدّله لك ثمّ بمال الغنائم حيث اجلها لك. تقول: عال يعيل اذا افتقروا عال يعيل اذا صار ذا عيال. و قال مقاتل: فرضاك بما اعطاك من الرّزق و اختاره الفراء و قال: لم يكن غنىّ عن كثرة المال و لكنّ الله رضاه بما آتاه و ذلك حقيقة الغنى.

و فى الخبر عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ليس الغنى عن كثرة العرض و لكنّ الغنى غنى النفس».

و عن عبد الله ابن عمرو: انّ رسول الله (ص) قال: «قد افلح من اسلم و رزق كافا و قنعه الله بما آتاه».

و قيل: لَمَّا نَزَلَ أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَأَوَى قَالَ بَارْفَعُ صَوْتَهُ: «بَلَى يَا رَبِّ كُنْتُ «يَتِيمًا» فَأَوَيْتَنِي، كُنْتُ «ضَالًّا» فَهَدَيْتَنِي، كُنْتُ «عَائِلًا» فَأَغْنَيْتَنِي: ثُمَّ قَالَ: «يَمَنُّ عَلَى رَبِّي وَ هُوَ أَهْلُ الْمَنِّ. ثُمَّ أَوْصَاهُ بِالْيَتَامَى وَ الْفُقَرَاءِ فَقَالَ: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ لَا تُحْقِرْهُ وَ لَا تَظْلِمْهُ فَقَدْ كُنْتُ «يَتِيمًا»».

و قال الزجاج: لا تقهره على ماله و لا تغلبه على حقّه فتذهب به لضعفه. و كذا كانت العرب تفعل فى امر اليتامى تأخذ اموالهم و تظلمهم حقوقهم.

روى ابو هريرة عن النّبىّ (ص) قال: «خير بيت فى المسلمين بيت فيه يتيم يحسن اليه و شرّ بيت فى المسلمين بيت فيه يتيم يساء اليه. ثمّ قال باصبعه انا و كافل «اليتيم» فى الجنّة

هكذا و هو يشير باصبعه».

و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «اذا بكى «اليتيم» وقعت دموعه في كفّ الرحمن فيقول الله من ابكى هذا «اليتيم» الذى و اريت والده تحت الثرى؟ من اسكته فله الجنة».

و عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص): «انّ اليتيم» اذا بكى اهتزّ لبيكاه عرش الرحمن فيقول الله عزّ و جلّ لملائكته: «يا ملائكتى من ابكى هذا «اليتيم» الذى غيّت اباه فى التراب؟» فيقول الملائكة ربنا انت اعلم. فيقول الله يا ملائكتى انى اشهدكم ان من اسكته و ارضاه ان ارضيه يوم القيامة».

قال: فكان عمر اذا رأى يتيما مسح رأسه و اعطاه شيئا.

و عن انس بن مالك قال: من ضمّ يتيما و كان فى نفقته و كفاه مؤنته كان له حجابا من النار يوم القيامة و من مسح برأس يتيم كان له بكلّ شعرة حسنة.

و روى ان ابراهيم الخليل (ع) قال: الهى ما جزاء من «اوى» يتيما؟ قال: «اظله فى ظلّى و ادخله جنّتى».

قوله: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْهُ قال المفسرون: يريد «السائل» على الباب، اى لا تزجره اذا سألك فقد كنت فقيرا اذا ما ان تطعمه و اما ان تردّه ردّا لينا جميلا. يقال: نهره و انتهره اذا استقبله بكلام يزرجه. و عن ابى هريرة قال: قال النبى (ص) لا يمنع احدكم السائل ان يعطيه اذا سأل و ان رأى فى يده قلبين من ذهب.

و عن ابراهيم بن ادهم قال: نعم القوم السّوال يحملون زادنا الى الآخرة. و قال ابراهيم «السائل» يريد الآخرة يجىء الى باب احدكم فيقول: هل توجّهون الى اهاليكم بشىء؟ و فى بعض الاخبار اذا رددت «السائل» ثلاثا فلم يرجع فلا عليك ان تزبره. و عن الحسن فى قوله عزّ و جلّ: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْهُ قال: اما انه ليس بالسائل الذى يأتىك لكن طالب العلم. قال يحيى بن آدم: اذا جاءك طالب العلم فلا تنتهره.

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اى بلغ ما ارسلت به و حدّث بالنبوة و القرآن الذى اتىك الله عزّ و جلّ و هى اجلّ النعم و قيل: اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كقوله: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ.» و قال الكلبي: امره ان يقرأ القرآن. و قيل: هو من قوله: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ.» و فى الخبر عن

النَّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ، لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ وَ التَّحَدَّثَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرًا وَ تَرَكَهُ كُفْرًا وَ الْجَمَاعَةَ رَحْمَةً وَ الْفِرْقَةَ عَذَابًا».

و قَالَ (ص): «مَنْ أَعْطَى خَيْرًا فَلَمْ يَرِ عَلَيْهِ سَمِيٌّ بِفَيْضِ اللَّهِ مَعَادِيَا لِنِعْمَةِ اللَّهِ».

و قِيلَ: إِذَا عَمِلْتَ خَيْرًا فَحَدِّثْ بِهِ إِخْوَانَكَ وَ ثِقَاتَكَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ غَالِبٍ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: لَقَدْ رَزَقَنِي اللَّهُ الْبَارِحَةَ، خَيْرًا قَرَأْتُ كَذَا وَ صَلَّيْتُ كَذَا وَ ذَكَرْتُ اللَّهَ كَذَا وَ فَعَلْتُ كَذَا. فَيُقَالُ لَهُ: يَا بَأْفِرَاسٍ إِنَّ مِثْلَكَ لَا يَقُولُ مِثْلَ هَذَا. فَقَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ وَ تَقُولُونَ أَنْتُمْ لَا تَحَدِّثُ «بِنِعْمَةِ رَبِّكَ» وَ صَحَّ

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ، وَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشُرُ الْأَرْضَ عَنْ جَمْعِمَةِ رَأْسِهِ وَ لَا فَخْرَ، وَ أَوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِحُلُقَةِ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقْعَعُهَا وَ السَّنَّةُ فِي قِرَاءَةِ ابْنِ كَثِيرٍ أَنْ يَكْبُرَ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ «وَ الضُّحَى» عَلَى رَأْسِ كُلِّ سُورَةٍ حَتَّى يَخْتَمَ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرَ، وَ كَانَ سَبَبَ التَّكْبِيرِ أَنَّ الْوَحْيَ لَمَّا احْتَبَسَ قَالَ الْمُشْرِكُونَ: هَجَرَهُ شَيْطَانُهُ وَ وَدَّعَهُ فَاعْتَمَّ النَّبِيُّ (ص) لِذَلِكَ. فَلَمَّا نَزَلَ «وَ الضُّحَى» كَبُرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَرِحًا بِنَزُولِ الْوَحْيِ وَ اتَّخَذُوهُ سَنَّةً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه زينت زبانه‌ها و يادگار جانها نام او، بنام او كه آسایش دلها و آرایش كارها بنام او، كه روح روحها و مفتاح فتوحها نام او، بنام او كه فرمانها روان و حالها بر نظام از نام او، جلال الهيّ مطلع قدم او. بس قفلها كه باين نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبت كه باين نام در سينه‌ها نگاشته، بس بيگانگان كه بوي آشنا گشته، بس غافلان كه بوي، هشیار شده، بس مشتاقان كه باين نام دوست را یافته هم يا دست و هم يادگار، بنارش ميدار تا وقت دیدار.

گل را اثر روی تو گل پوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند

آتش كه شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند.

وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى. وَ الضُّحَى: عِبَارَتُستْ مِنْ رُوزِ رُوشَنِ وَ اللَّيْلُ عِبَارَتُستْ مِنْ شَبِّ تَارِيكِ، وَ بِرِ لِسَانِ أَهْلِ إِشَارَتِ بِرِ ذُوقِ جَوَانِمِرْدَانِ طَرِيقَتِ مَقْصُودِ مِنْ أَيْنِ رُوزِ وَ شَبِّ

کشف و حجابست. و کشف و حجاب نشان لطف و قهر است. نسیم لطفی بر عالم جمال گذر کرد، طایفه‌ای را در صحرای فضل یافت، از آن قاف قسم وَ الضُّحَى حلقه عهدی ساختند، و از آن سین او سلسله ارادت بر جانها و دل‌های ایشان نهادند و بدرگاه سعادت باز بستند که: وَ الضُّحَى. باز سموم قهری از میدان جلال بتافت قومی را در عالم عدل دید، هم از آن قاف قسم وَ اللَّيْلِ قید قهری ساختند و بر دلها و جانهای ایشان نهادند و بدرگاه شقاوت باز بستند که: وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى نه آنجا فضل جمال بود میلی و نه اینجا که عدل جلال بود ظلمی. نسیم صباء سعادت وَ الضُّحَى بود که غاشیه دولت خلیل و تخت دولت آدم صفی بر دوش مقربان نهاد. سموم قهر وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى بود که در عالم عدل جان و دل فرعون و هامان را بآتش نومیدی بسوخت و گفته‌اند: وَ الضُّحَى اشارتست بروشنایی روی با جمال مصطفی (ص)، وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى اشارتست بسیاهی موی با کمال مصطفی (ص). رَبِّ الْعَالَمِينَ تحقیق تشریف وی را بروی و موی او سوگند یاد می‌کند که ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.

روزی چند که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلتنگ همی بود. هر ساعتی با صدیق اکبر گفتی: «یا با بکر ندانم تا سبب چیست که روح الامین نمی‌آید مگر بساط وحی در نوشته‌اند، یا بر منشور نبوت طغرای عزل کشیده‌اند؟! صدیق، همی گفتی: ای سید خافقین و ای چراغ عالمین مگر از حضرت عزت دستوری آمدن نیافته باشد، و دشمنان همی گفتند: انّ محمداً ودّعه ربّه، مگر خدای محمد محمد را بگذاشت و رها کرد. رسول هر وقتی ببالای بو قییس بر رفتی و طیلسان نبوت را در خاک کردی و بزاری بگریستی و بضرب مثل گفتی: «أَنَّى لِأَجْدِ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ».

هر شب نگرانم بیمن تا تو بر آیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید.

روزی عظیم دلتنگ شده بود، روی مبارک بر خاک نهاده گفت: پادشاهها بحق آن نسیم صباء دولت معرفت که بهر وقت سحرگاهی بر درگاه دل دوستان گذر کند، که یک بار دیگر صحرای سینه محمد را بآن نسیم وحی پاک خوش گردانی. آن ساعت زلزله در ملکوت اعلی افتاد. هفت اطباق زمین در جنبش آمده، خلق دریاها خون از دیدگان

گشاده، صحابه صدق چون صورت او در قهر آن عتاب دیدند هر یکی ماتی گرفته. عائشه صدیقه میگوید که: رسول خدا (ص) در آن تلّهف و تشوّق و تعطّش بود که همی ناگاه آثار وحی در طلعت مبارک سیّد قاب قوسین پیدا آمد.

یاران از پیش وی برخاستند و برید حضرت جلال جبرئیل امین وحی پاک بمسامع سرّ او رسانید که: وَ الضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ اٰی سَيِّدٌ بِحَقِّ رُوْشْنَابِی رُوِی تُو و سِیَاهِی مَوِی تُو که ما ترا فرو نگذاشتیم و از دوستی تو هیچ نکاستیم و درین عتاب جز سعادت اّمّت تو نخواستیم. قوله: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی وقتی جبرئیل امین (ع) بحضرت نبوّت درآمد، سیّد را دید (ص) بی قرار و بی آرام گشته، عنان دل بدست غم سپرده، سوز و اندوه وی بغایت رسیده، دیده وی لؤلؤ بار گشته. جبرئیل گفت: اٰی سَيِّدٌ کُوْنِیْن و اٰی مَهْتَر عالمین این چه سوزست و چه شور که در تو می بینم؟ چه بار غم و اندوه است که بر خود نهاده ای؟! گفت: اٰی جبرئیل اندوه عاصیان اّمّت مرا چنین بی قرار کرد، اندیشه کار و عاقبت کار ایشان مرا زار و نزار کرد. اٰی جبرئیل از دوست می خواهم که ایشان را بمن بخشد تا دلم فارغ گردد و از غم ایشان بیاساید. جبرئیل بحضرت عزّت رفت و باز آمد و گفت: اللّٰه ترا سلام می کند و میگوید: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی دل خوشدار و اندوه مدار، عالمیان همه خشنودی ما می خواهند و ما خشنودی تو می خواهیم، تا آنکه خشنود شوی، بتو می بخشم اٰی محمد هر که از اّمّت تو تا قیام السّاعَة از دلی پاک باخلاص و اعتقاد اقرار دهد که من خداوندم و تو رسول منی. هر طاعت که دارد مبرور کنم، هر زلّت که باشدش مغفور کنم و اگر پری روی زمین گناه دارد هبّاء منثور کنم

۹۴ - سورة الانشراح - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) نه باز گشادیم دل ترا و روشن کردیم؟
وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) و نه فرو نهادیم از تو گناه تو؟
الَّذِي انقَضَ ظَهْرَكَ (۳) آن بار گران که از گرانی پشت ترا سست کرد؟
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) و نه بلند برداشتیم نام تو و آوای تو؟
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) با هر دشواری و تنگی آسانی است و فراخی.
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) بدرستی که با هر دشواری آسانی است.
فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) چون از نماز پیردازی در دعا کوش و در نیاز نمودن رنج بر.
وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸) و از خداوند خود خواه.

النبوة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هفت کلمه، صد و سه حرف جمله به مکه فرو آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نه. و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی (ص) که: «هر که سوره «الم نشرح» بخواند او را چندان مزد و ثواب دهد که کسی پیغامبر را (ص) اندوهگن بیند و آن اندوه از وی بردارد». و در خبر می آید که: «هر که این سوره هر روز بخواند، خدای تعالی همه دشواریها و سختیها بر او آسان کند و از همه اندوهان او را فرج دهد. قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ هذا استفهام علی طریق التقریر، ای ازلنا لهم و نفینا الحزن عن قلبك و وسعناه و لم نجعله ضيقًا حرجًا. و كان النبي (ص) فی بدو الأمر إذا اتاه جبرئيل بالوحي شقّ عليه استماعه و النظر الى جبرئيل، فوسع الله قلبه لذلك. و فی الخبر: «ان رسول الله (ص) شقّ صدره لعلقة ثم اخرج قلبه و شقّ و استخراج منه مثل العلقة السوداء و رمى به و غسل بالماء و الثلج من الجنة ثم حشى نورا و حكمة و ايمانا، ثم اعيد مكانه و كان اثر الخرز بصدرة ظاهرا فعل به ذلك في صباه و هو مع ظئره»
حليمة بنت ابی ذويب بارض هوازن في بنی سعد بن بكر نهارا و هو مع اخ له صبي من

ظُهره فى البهم نزل عليه ملكان كأنهما طيران ففعلا به ذلك و المرة الثانية ليلة الاسراء قبل ان يصعد به و غسل بماء زمزم

فذلك قوله تعالى: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَقِيلَ: معنى شرح الصدر ان يوسّع لقبول القدرة و الاستيقان بالغيب و الثقة بالضمان و وعى العلم.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ اى غفرنا لك «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ» كقوله: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ». قال الضحاك و الحسن و قتادة يعنى: ما كان عليه فى الجاهلية من قلة العلم، و قيل: «وِزْرَكَ» يعنى: «وزر» امتك، فاضاف اليه لاشتغال قلبه به و اهتمامه له. و قيل: عصمتك من ارتكاب الوزر.

و قيل: خففنا عليك تحمّل اعياء النبوة.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ اى اثقل «ظهرك» فاوهنه حتّى سمع له. نقيض اى صوت. و قيل: الذى كاد يكسر ظهرك حتّى يسمع نقيضه و هذا مثل.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ روى ابو سعيد الخدرى عن النبى (ص) انه سأل جبرئيل عن هذه الآية و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ قال: قال الله عزّ و جلّ: اذا ذكرت ذكرت معى.

و قال ابن عباس: و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ اى تذكر معى اذا ذكرت فى الاذان و الاقامة و التّشهد و الخطب على المنابر. و قال قتادة: رفع الله ذكره فى الدنيا و الآخرة؟ فليس خطيب و لا متشهد و لا صاحب صلاة الا ينادى به: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و فيه يقول: حسان بن ثابت:

اغرّ عليه للنبوة خاتم من الله مشهور يلوح و يشهد

و ضمّ الاله اسم النبى الى اسمه اذا قال فى الخمس المؤذن اشهد

و قيل: و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ عند الملائكة فى السماء و قيل: رفعه باخذ ميثاقه على النبيين و الزامهم الايمان به و الاقرار بفضله. و قال ذو النون: همم الانبياء تجول حول العرش و همّة محمد (ص) فوق العرش. لذلك قال: و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ثمّ وعده اليسر و الرّخاء بعد الشدّة و ذلك انه كان بمكة فى شدّة فقال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اى «مع» الشدّة التى انت فيها من جهاد المشركين و مزاوله ما انت بسبيله «يسرا» و رخاء بان يظهر عليهم حتّى ينقادوا للحقّ الذى جئتهم به طوعا و كرها.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا كَرَّرَهُ لتأكيد الوعد و تعظيم الرجاء: و قيل: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فِي الدُّنْيَا،
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فِي الآخِرَةِ.

قال الحسن لما نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص): «ابشروا قد جاءكم اليسر لن يغلب
عسر يسرين».

و قال ابن مسعود: و الذي نفسى بيده لو كان «العسر» في جحر لطلبه اليسر حتى يدخل
عليه أنه لن يدخل عليه أنه يغلب عسر يسرين. قال العلماء في معنى هذا الحديث: أنه عرف
«العسر» و نكر اليسر و من عادة العرب اذا ذكرت اسما معرفا ثم اعادته فهو هو و اذا نكرته
ثم كررته فهما اثنان. فالعسر في الآية مكرر بلفظ التعريف فكان عسرا واحدا و اليسر
مكررا بلفظ النكرة فكانا يسرين كأنه قال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «ان مع» ذلك «العُسْرِ يُسْرًا»
آخر، و قيل: مجاز قوله لن يغلب عسر يسرين ان الله تعالى بعث نبيه (ص) مقلدا محققا بغيره
المشركون بفقره حتى قالوا: نجم لك مالا فاغتم و ظن أنهم كذبوه لفقره فعزه الله تعالى و
عدّد عليه نعماء في هذه السورة و وعده الغنى فقال: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ الى قوله: وَ
رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فهذا ذكر امتنانه.

ثم ابتدا ما وعده من الغنى ليسليه ممّا خامر قلبه من الغم فقال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا مجازه
لا يحزنك ما يقولون: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فِي الدُّنْيَا ثم انجز ما وعد و فتح عليه القرى
العريية و وسّع ذات يده حتى كان يهب المائتين من الإبل ثم ابتدا فضلا آخر من امر الآخرة
فقال تاسية له: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و الدليل على ابتدائه تعريه من الفاء و الواو و حروف
النسق فهذا وعد عام لجميع المؤمنين مجازه إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ فِي الدُّنْيَا للمؤمنين «يسرا» في
الآخرة لا محالة فقوله: «لن يغلب عسر يسرين» اي لن يغلب عسر الدنيا اليسر الذي وعد
الله المؤمنين في الدنيا و اليسر الذي وعدهم في الآخرة. أمّا يغلب احدهما و هو يسر
الدنيا. فاما يسر الآخرة فدائم غير زائل، اي لا يجمعها في الغلبة كقوله (ص): «شهرها عيد لا
ينقصان» اي لا يجتمعان في النقصان.

و عن ابن عباس قال: اهدى للنبي (ص) بغلة اهداها اليه كسرى فركبها بحبل من شعر ثم
اردفتي خلفه، ثم سار بي مليا، ثم التفت الى فقال لي: «يا غلام!» قلت: لبيك يا رسول الله.
قال: «احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في الرخاء يعرفك في

الشَّدَّةُ و اذا سألت فسل الله، و اذا استعنت فاستعن بالله قد مضى القلم بما هو كائن فلو جهد الخلاق ان ينفعوک بما لم يقضه الله لک لما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک بما لم یکتبه الله علیک ما قدروا علیه. فان استطعت ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل فان لم تستطع فاصبر، فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا. و اعلم ان مع الصبر النصر و ان من الكرب الفرج و ان مع العسر يسرا قوله: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ قال ابن عباس: «فَإِذَا فَرَغْتَ» من صلوتک «فَانصَبْ» إلى رَبِّکَ فی الدَّعاء و انت جالس قبل ان تسلم. و قال قتادة. امره اذا فرغ من صلوته ان یبالغ فی دعائه. و قال الحسن: فَإِذَا فَرَغْتَ من جهاد عدوک «فانصب» فی عبادة «رَبِّکَ». و قال مجاهد «فَإِذَا فَرَغْتَ» من امر الدُّنیا «فَانصَبْ» فی عبادة «رَبِّکَ» و صل. و قال الکلبی: فَإِذَا فَرَغْتَ من تبلیغ الرِّسالة فَانصَبْ ای استغفر لذنبک و للمؤمنین.

وَ إلى رَبِّکَ فَارْغَبْ فی المسألة و سله ما تحتاج الیه من صلاح دینک و دنیاک و لا ترج غیره و لا تشتغل بسواه. و قیل. إلى رَبِّکَ فَارْغَبْ ای فاخلص الدَّعاء و الابتهاال و انقطع الیه. و قال جعفر: اذکر «رَبِّکَ» علی فراغ منک عن کل ما دونه.

النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بیاد این نام عزیز و پیغام شریف، خطاب خطیر و نظام بی نظیر، بارگاه نور اعظم و حلقه در سرای قدم، دست آویز بندگان و دلاویز دوستان، در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام و کس را در هر دو سرای زندگی مسلّم نبود مگر بر عایت و عنایت این نام. از جمله کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع نبوت رسانیدند، و مؤمنان و دوستان را بتعلیم آن رتبت تخصیص دادند، هیچ کلمه در نظم و صیغت و در نثر لغت آن عزت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد که این آیت تسمیت دارد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هر حرفی ازو در تحقیق و تمکین را صدفی است، هر کلمه ای ازو شراب رحیق و تسنیم را و سیلتی است و آن نقطه که در تحت باء «بسم الله» است، اگر چه در نظر بشریت اختصاری و اقتصاری دارد. آن در آسمان قرآن بر مثال زهره کمال است و بر رخسار حقیقت بر مثال خال جمال است و بر جمله همی دان که این آیت تسمیت معادن حقائق است و منابع دقائق و مشارع

شرايع.

هر که از دلی صافی و جانی بعهد ازل وافی بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ از عذاب و عقاب رست و بثواب بیشمار پیوست. قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بدانکه اللّٰه جلّ جلاله و تقدّست اسماء و تعالت صفاته چون خلق را بامر «کن» از کتم عدم بحیّز وجود آورد و خزائن رحمت و ریاض نعمت بر ایشان نثار کرد، آن سیّد عالم را و مهتر ولد آدم را بالطاق عزّت و تحف کرامت و انواع منتّ ایشار کرد، از ابتداء عالم تا فناء بنی آدم همه خلق تبع او بودند. مراد اوّلی از لطف ازلی او بود، شاه او بود و خلایق همه لشکر و خیل او، مهمان عزیز او بود و عزیزان همه تبع و طفیل او. در نگر در منشور مجد و نامه اقبال او، تا هیچ پیغمبر را آن تخصیص و تنصیص بینی که این مهتر کون را و با هیچ کس جز وی چنین خطاب کرامت و رفعت رفت که: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ ای مهتر عالم، ای گزیده محترم، ای رسول مقدّم ای بزرگوار مکرّم، ای سیّد مکه و حرم! نه دل ترا بنور معرفت روشن کردیم؟

بطائف مشاهدت و مکاشفت مؤدّب و مهذب کردیم، بکرائم عزّت و رفعت مطیّب و مقرب کردیم، طینت ترا کسوت زینت و خلعت رفعت دادیم، ای سیّد مقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال و رایت جلال و صورت جمال تو بود.

«لولاک لما خلقت الافلاک، لولاک لما کان سمک و لا سماک».

ای سیّد اوّل تو بودی در نبوت، آخر تو بودی در بعثت، ظاهر تو بودی در وصلت، باطن تو بودی در نعمت، اوّل همه خلایق تو بودی در زلفت و الفت، آخر تو بودی در سیاست و سعادت، ظاهر تو بودی در عصمت و حشمت، باطن تو بودی در جلالت حالت. در اخبار معراج آورده اند که: مصطفی (ص) گفت: «قال لی الجبّار جلّ جلاله: سل یا محمد! فقلت: یا ربّ اتّخذت ابراهیم خلیلا و آتیت داود ملکا عظیما و غفرت زلّته و اعطیت سلیمان ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کلمت موسی تکلیما و رفعت ادریس مکانا علیا و علّمت عیسی التّوراة و الانجیل و جعلته «بیرئ الاکمه و الأبرص و یحیی الموتی باذنک».

فقال لی ربّی: «یا محمد قد اتّخذتک حبیبیا کما اتّخذت ابراهیم خلیلا و کلمتک کما کلمت موسی تکلیما و ارسلتک الی النّاس کافّة بشیرا و نذیرا و شرحت «لک صدْرک» و وضعت

«عَنْكَ وَزُرْكَ» و رفعت «لَكَ ذِكْرُكَ» و لا اذكر اِلَّا ذكرت معي و اعطيتك «سبعاً من المثنائي و القرآن العظيم» و لم اعطها نبياً قبلك و اعطيتك خواتيم سورة البقرة و لم اعطها نبياً قبلك، و اعطيتك الكوثر، و اعطيتك ثمانية اسهم: الاسلام و الهجرة و الجهاد و الصلّاة و الصدقة و صوم رمضان و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و جعلتك فاتحاً و خاتماً». صدر كائنات، سيّد سادات (ص)، چنین میگوید که: «شب قرب و کرامت، شب زلفت و الفت که ما را بمعراج بردند، چون بحضرت عزّت رسیدم، از حضرت جبروت ندا آمد که: «ای محمد بگو تا نبوشم، بخواه تا بخشم» گفتا: چون این خطاب کرامت و نواخت بینهایت بمن رسید، زبان من جری سعادت گرفت، دل من فرّ سیادت یافت، سرّ من عزّ زیادت دید، بستاخ حضرت گشتم انس سلوت و خلعت دولت یافتم. گفتم: خداوندا! هر پیغامبری از تو عطایی یافت ابراهیم را خلّت دادی، با موسی بیواسطه سخن گفتمی، ادریس را بمکان عالی رسانیدی، داود را ملک عظیم دادی و زلّت وی پیامریدی، سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی، عیسی را در شکم مادر تورات و انجیل در آموختی و مرده زنده کردن بر دست وی آسان کردی». چون مصطفی (ص) سخن پایان برد، از درگاه عزّت خطاب و جواب آمد که: «یا محمد! اگر ابراهیم را خلّت دادم، ترا محبّت دادم، اگر او را خلیل خواندم، ترا حبیب خواندم و گر با موسی سخن گفتم بی واسطه، حجاب در میان بود، سخن شنید گوینده ندید و با تو سخن گفتم بی واسطه و بی حجاب، سخن شنیدی و گوینده دیدی. و ادریس را باآسمان رسانیدم، ترا باآسمانها برگذاشتم بحضرت «قَابَ قَوْسَيْنِ»، بمنزل «ثُمَّ دَنَا»، بخلوت «أَوْ أَدْنَى» رسانیدم. و داود را ملک عظیم دادم و زلّت وی پیامریدم، امت ترا ملک قناعت دادم و گناهان ایشان بشفاعت تو پیامریدم. و سلیمان را مملکت دادم، ترا سبع مثنائی و قرآن عظیم دادم و خاتمه سورة البقرة که بهیچ پیغامبر ندادم بتو دادم و دعاهاى تو در آخر سورة البقرة اجابت کردم. و بیرون ازین ترا سه خصلت کرامت کردم و ترا باین سه خصلت بر اهل آسمان و زمین فضل دادم یکی: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ دِيْكَرًا: وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ سِيْمًا وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ سِيْنَةَ خَالِي تُو وَ دَلِّ صَافِي تُو بَازْغَشَادِيْمَ وَ فَرَاخَ كَرْدِيْمَ، قبول آثار قدرت را و استوار داشت غیب و ضمان حقّ را و نگهداشت علم و وحی منزل را و وَضَعْنَا

عَنْكَ وَزُرْكَ بَارِ گناهانِ اُمَّتِ که پشت تو بدان گرانبار شده و سست گشته و در غم عاصیانِ بی‌قرار و بی‌آرام گشته، آن بار از تو فرونهادیم و گناهانِ ایشان جمله آموزدیم و دل ترا سکون و سکوت دادیم. وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و نام و ذکر تو و آوای تو بلند برداشتیم که در نام خود بستیم و شطر سطر توحید کردیم.

ای محمد آفتابِ رفعت تو بر هر که تافت از شعاع او بهره‌ای یافت آدم صفی بجاه و رفعت تو منزلت صفوت یافت. ادریس بسبب تو رتبت ریاست یافت، خلیل بنسب تو دولت خلّت یافت. موسی بمهر تو عزّ مکالت یافت. عیسی بحاجبی تو تأیید و نصرت یافت! فرمان آمد بمقربان حضرت و باشندگان خطّه فطرت که همه داغ مهر محمد مرسل بر دل نهید و آتش شوق او در جان زنید و برسالت و نبوت وی اقرار دهید، ما او را در آخر دور بفیض جود در وجود آوردیم و پیشوای جهانیان کردیم و در تخت بخت در صدر رسالت نشانیدیم. هر که نظر وی بدو رسد با عزّ و رفعت شود، هر که بوی ایمان آرد، نیک اختر شود، هر که جلاجل اُمَّتی وی در گردن دارد و مهر و محبت وی در دل دارد و در شریعت و سنت وی بر استقامت رود، امروز از عیب مطهّر است و گناهانش مکفّر است و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است و خلعت او دیدار و رضاء خداوند اکبر است.

۹۵ - سورة التين - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ التّٰیْنِ وَ الزّٰیْتُوْنِ (۱) بانجیر و بزیتون.

وَ طُوْرٍ سِیْنِیْنِ (۲) و بکوه نیکو.

وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ (۳) و باین شهر بی‌بیم.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ کَہ بیافریدیم مردم را فی اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ (۴) در نیکوتر نگاشتی.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنِ (۵) آن گه او را فروتر همه فروتران کردیم.

اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مَکْرَ اِیْشَانِ کَہ بگرویدند و کردار های نیک کردند فَلَهُمْ
اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ (۶) ایشان راست مزدی ناکاست.

فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدَ الْاٰدِیْنِ (۷) آن کیست که ترا دروغ‌زن گیرد در خیر رستاخیز؟

اَلِیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنِ (۸) الله نیست حکم‌تر همه حاکمان؟

التوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، سی و چهار کلمه، صد و پنجاه حرف، جمله به مکه فرو آمد
بقول مفسران، مگر ابن عباس که گفت: مدنی است و به مدینه فرو آمده. و درین سوره
ناسخ و منسوخ نیست، مگر یک آیت که لفظ آن محکم است و معنی منسوخ اَلِیْسَ اللّٰهُ
بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنِ؟ معنی این آیه منسوخ است بآیت سیف لان معناها خلّ عنهم و دعهم. و
در خبر است از ابی بن کعب از مصطفی (ص) گفت: «هر که سوره «والتین» برخواند الله
تعالی او را در دنیا دو چیز دهد: یکی عاقبت، دیگر یقین و بعدد هر کسی که این سوره
برخواند او را روزه یک روز بنویسند.

وَ التّٰیْنِ وَ الزّٰیْتُوْنِ: قال ابن عباس و الحسن و المجاهد و مقاتل و الکلبی و عطاء بن ابی
رباح: هو تینکم الّذی تأکلون و زیتونکم الّذی تعصرون منه الزّیت و خصّ «التین» بالقسم
لانه یشبه ثمار الجنة لیس فيه و ما یبقی و یطرح، و خصّ «الزیتون» لکثرة منافعه و لانه
لا دخان لدهنه عند الايقاد و لا لحطب شجره. «وَ الزّیتون» شجرة مبارکة جاء بها الحدیث

و هي ثمرة و دهن يصلح للاصطباغ و الاصطباح. و قال قتادة: «التين» الجبل الذى عليه دمشق «و الزيتون» الذى عليه بيت المقدس و هما جبلان ينبتان التين و الزيتون و قيل: هما مسجدان بالشام. قال محمد بن كعب: «التين» مسجد اصحاب الكهف «و الزيتون» مسجد ايليا.

و قيل: هو قسم بجميع نعم الله التى منها «التين» و هو طعام «و الزيتون» و هو ادام و الله اعلم.

و طور سينين يعنى: الجبل الذى كلم الله عز و جل عليه موسى (ع) بمدينة و اسمه زبير و معنى: «سينين»: الحسن المبارك المزيّن، و اعطى رسول الله (ص) امامة بنت ابنته زينب قلادة و قال لها: سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، سنه، و اصل «سينين» «سيناء»، و «سيناء» مفتوحة السين و مكسورتها. و انما قال هاهنا: «سينين» لان باج الآيات النون و هكذا قوله: و هذا البلد الامين فهو الآمن كقوله: «حرما آمننا» لكن ذكره على باج آيات السورة كما قال فى سورة الصافات: «سلام على الياسين» و هو الياس فخرج على باج آيات السورة و الكلام فى مدح الجبل بالحسن من قبل النبات و الشجر و الماء به.

و هذا البلد الامين يعنى: و هذا البلد الآمن اهله و هو مكة كقوله: «و من دخله كان آمنا» يأمن فيه الناس فى الجاهلية و الاسلام و قيل فى معنى «الامين»: اى مأمون على ما اودعه الله من معالم دينه. قال المبرد: هى اربعة اجبل طور تيناء و هو دمشق، و طور زيتاء و هو بيت المقدس، و طور سيناء و هو جبل موسى (ع)، و طور تيمانيا و هو مكة هذه اقسام و المقسم عليه.

لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم اى اعدل قامة و احسن صورة و ذلك انه خلق كل حيوان منكبا على وجهه الا «الانسان» خلقه مديد القامة يتناول ماكوله بيده، مزينا بالعقل و التمييز، و المراد بالانسان آدم (ع) و قيل: هو عام فى المؤمنين و الكافرين. و قيل: هو خاص فى ابي جهل: و قيل: فى عتبة و شيبه و التقدير: فى تقويم احسن تقويم.

ثم ردّدناه يعنى: «الانسان» أسفل سافلين يعنى: الى الهرم و الخرف و اردل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئا فيضعف جسمه و يذهب عقله و ينقص عمره و السافلون هم الضعفاء من

المرضى و الزمنى و الاطفال فالشبيخ الكبير «اسفل» من هؤلاء جميعا و «أسفل سافلين» نكرة تعم الجنس كما يقولون: فلان اكرم قائم.

فاذا عرفت قلت القائمين. و فى مصحف عبد الله: «اسفل السافلين» و قال الحسن و مجاهد و قتادة: «تَمَّ رَدُّنَاهُ» الى النار يعنى: الى «أسفل سافلين» لان جهنم بعضها «اسفل» من بعض. و قال ابو العالية: يعنى: الى النار فى اقبح صورة ثم استثنى فقال: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَانَّهُمْ لَا يَرُدُّونَ إِلَى النَّارِ و من قال بالقول الاول قال رددناه «أسفل سافلين» فزال عقولهم و انقطعت اعمالهم فلا تكتب لهم حسنة إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَانَّهُ يَكْتُبُ لَهُمْ بَعْدَ الْهَرَمِ و الخرف مثل الذى كانوا يعملون فى حال الشباب و الصَّحَّة. قال ابن عباس: هم نفر رُدُّوا الى اردل العمر على عهد رسول الله (ص) فانزل الله عذرهم و اخبر ان لهم اجر الذى عملوا قبل ان تذهب عقولهم. قال عكرمة: لم يضر هذا الشبيخ كبره اذ ختم الله له باحسن ما كان يعمل، و روى عن ابن عباس قال: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اى إِلَّا الَّذِينَ قرءوا القرآن و قال: من قرأ القرآن لم يردَّ الى اردل العمر. فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ اى غير مقطوع لانه يكتب له كصالح ما كان يعمل. ثم قال: فَمَا يُكَذِّبُكَ و قيل: اى شىء «يُكَذِّبُكَ» و فى المخاطب به قولان: احدهما انه «الانسان» و المعنى: «فما» يحملك على الكذب بعد هذا القسم و بعد هذا البيان بالذنين يعنى: بالجزاء و البعث. و قيل: ما يعرضك للكذب و ما يحملك على التكذيب ايها «الانسان» بعدما عاينت من دلائل التوحيد. ميگوید: اى آدمى بعد ازين دلائل توحيد كه معاينت ديدى و بعد از آنكه قسمها ياد كرديم و روشن باز نموديم، چه چيز ترا برين دروغ ميدارد كه ميگوئى جز او بعث نيست و فردا خداى با خلق شمار نكند و پاداش ندهد؟ و القول الثانى الخطاب للنبي (ص) و فيه اضمار، اى فَمَا يُكَذِّبُكَ بعد هذا البيان و بعد هذه الحجَّة و البرهان الا جاحد؟ و قيل: معناه: من ينسبك يا محمد الى الكذب بعد هذا البيان و بعد قدرتنا على خلق «الانسان» و تقويمه. اى كل شىء يصدقك و يشهد لما جئت به. و قال الفراء «فما» الذى «يُكَذِّبُكَ» بانَّ النَّاسَ يَدَانُونَ بِاعْمَالِهِمْ كَانَهُ قَالَ: فمن يقدر على تكذيبك بالتَّوَابِ و العقاب بعدما تبين له من خلقنا «الانسان» على ما وصفنا.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ اى باقضى القاضين. و قال مقاتل: أَلَيْسَ اللَّهُ بِحَكَمٍ بَيْنَكَ و

بین اهل التّکذیب یا محمد؟! و قیل: هو من الحکمة، و الحاکمون هم الحکماء و اللّٰه عزّ و جلّ احکمهم صنعا و تقدیرا.

روی: انّ النّبیّ (ص): کان اذا قرأ هذه الآیة، قال: «بلی و انا من الشّاهدین» و یأمر بذلك علی ما قال (ص): «من قرأ أ لیسَ اللّٰهَ بأحکمَ الحاکمینَ فلیقل: «بلی و انا علی ذلك من الشّاهدین» و من قرأ: «أ لیسَ ذلكَ بقادرٍ علی أن یُحییَ المَوتی» فلیقل: «بلی». و من قرأ: «فبایّ حدیثٍ بعدَهُ یؤمنونَ» فلیقل: «أمنّا باللّٰه».

و فی روایة اخرى من قرأ فی آخر سورة الملک: «فَمَنْ یَأْتِیْکُمْ بِمَاءٍ مَّعِینٍ» فلیقل: «اللّٰه». اگر خواننده قرآن در نماز خواند این آیات، یا بیرون از نماز، این کلمات که در خبر است بگوید و اگر امام باشد در نماز همچنین بگوید و قوم بر متابعت امام همچنین بگویند.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قلوب العارفين باللّٰه عرفت، و ارواح الصّدیقین باللّٰه الفت، و فهوم الموحّدين بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدين بالعجز عن استحقاق عبادته اتّصفت، و عقول الاولین و الآخیرین بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت. نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراک جلال او خیره شده، آبروی متعزّزان در آب جمال او تیره گشته، فهمهای خداوندان فطنت از دریافت صفات کمال او عاجز آمده. خلق عالم جمله جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را بیوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزّت خود بکس نداده:

ای گشته اسیر در بلای تو آن کس که زند دم ولای تو
عشاق جهان همه شده واله در عالم عزّ کبریای تو

قوله: وَ التّینِ وَ الزّیتونَ اللّٰه تعالی در ابتداء این سوره بچهار چیز از مخلوقات قسم یاد میکند که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ انسان آدم است (ع) یعنی: آدم را بنیکوتر صورتی آفریدم و او را از جمله مخلوقات برگزیدم، رقم محبّت برو کشیدم و شایسته بساط خویش گردانیدم، عناصر حس و جواهر قدس و منابع انس در قالب وی پیدا کردم و آن گه مقربان حضرت را و باشندگان خطّه فطرت را فرمودم که: پیش تخت وی پیشانی بر خاک نهید و بنده وار سجده آرید که خواجه اوست و شما چاکران اید، دوست اوست و

شما بندگان اید.

خاک بر سر کسی که عزّ پدّر خود آدم نداند و شرف و جاه و منزلت وی نشناسد و درین قالب خاکی جز باسمی و جسمی و رسمی راه نبرد. خبر ندارد که آدم خود عالمی دیگرست. عالم دواست: یکی عالم آفاق، دیگر عالم انفس و ذلک قوله: «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ». عالم انفس آدم است و آدمی زاد، چنان که در عالم آفاق زمین است و آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و نور و ظلمت و رعد و برق و غیر آن، در عالم انفس همچنانست. زمینش عقیدت، آسمانش معرفت، ستارگانش خطرت، ماهش فکرت، آفتابش فراست، نورش طاعت، ظلمتش معصیت، رعدش خوف و مخافت، برقش رجاء و امنیّت، ابرش همّت، بارانش رحمت، درختش عبادت، میوه اش حکمت.

شاه این عالم کیست؟ دل این شاه را وزیر کیست؟ عقل سپاهش، حواسّ چاکرش، دست و پای جاسوسش، گوش رقیبش، چشم ترجمانش، زبان داعیش، خاطر رسولش، الهام سفیرش، علم سلطانش! حقّ جلّ جلاله پاکست و بزرگوار. آن خداوندی که از مشتی خاک چنین صنعی پیدا کرد، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار کرد. ازین عجبتز که از جوهری عالمی آفرید و از بادی عیسی مریم آفرید، و از سنگی ناقه صالح آفرید، و از عصاء موسی ثعبانی آفرید، و از دودی آسمان آفرید، از نوری فریشتگان آفرید، از ناف آهوپی مشک بوید، از گاوای بحری عنبر سارا، از کرمی قزیّ مایه دیبا، از مگسی عسلی مصفیّ، از خاری گلناری زیبا، از گیاهی حلوایی با شفا. حقّ جلّ جلاله می نماید که: صانع بی علت منم، کردگار بی آلت منم، قهار بی حیل منم، غفار بی مهلت منم، ستار هر زلت منم: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در آفرینش آدم طورها ساخت، یک بار گفت: از خاک آفریدم او را «كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» جای دیگر گفت: از گل آفریدم: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ جای دیگر گفت: از سلاله آفریدم: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ جَايِ دِيْكَرٍ كَقْتٍ: مِنْ حَمَلٍ مُسْتُونٍ جای دیگر گفت: مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ معنی آنست که: اوّل خاک بود، گل گردانید گل بود، سلاله گردانید سلاله بود، حماء مسنون گردانید حماء مسنون بود، صلصال گردانید صلصال بود، جانور گردانید مرده بود، زنده گردانید سفال بود، گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان گردانید نادان بود، دانا گردانید. چون او را

بحال کمال رسانید، بر خود ثنا کرد که: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. همچنین فرزند آدم نطفه بود، علقه گردانید علقه بود، مضغه گردانید مضغه بود، عظام و لحم گردانید مرده بود، زنده گردانید نادان بود، دانا گردانید آن گه بر خود ثنا کرد که: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. خاک را و نطفه را از حال بحال میگردانید، تا آنچه در ازل حکم کرده و قضا رانده بر وی برفت. همچنین سعید را و شقی را از حال بحال میگرداند گه در طاعت، گه در معصیت، گه در مجلس علم، گه در مجلس خمر گه شادان و گه گریان تا آخر عهد که عمر شمرده بسر آید و حکم ازلی درآید: اَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ اَمَّا إِلَى النَّارِ اِذَا دُوزَخِيَ بُوَد: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ، و گر بهستی بود: فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. حَقَّ جَلَّ و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش.

۹۶ - سورة العلق - مکیة

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بُرْخَانَ نَامِ خَدَاوَنْدِ خَوِیْشِ الَّذِیْ خَلَقَ (۱) اَنَكِهْ اَفْرِیْدِهْ اَفْرِیْدِهْ.
خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) بِيَا فَرِیْدِ مَرْدَمِ رَا اَزْ خَوْنِ بَسْتِهْ.
اَقْرَأْ بُرْخَانَ وَ رَبِّكَ الْاَكْرَمُ (۳) وَ خَدَاوَنْدِ تُو اَنْ نِیْكَوْكَارِ.
الَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) اَوْ كِهْ دَرِ اَمُوْخْتِ بَقَلَمِ.
عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ (۵) دَرِ اَمُوْخْتِ دَرِ مَرْدَمِ اَنْچِهْ مَرْدَمِ نَدَانَسْتِ.
كَلَّا حَقًّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی (۶) اَنْ رَاَهْ اَسْتَغْنٰی (۷) كِهْ مَرْدَمِ نَا فَرْمَانَ شُوْدِ، چُونِ بِي نِیَاَزِ
شُوْدِ.

اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الرَّجْعٰی (۸) بَا خَدَاوَنْدِ تُو اَسْتِ بَا زِگَسْتِ.
اَرَاَيْتَ الَّذِیْ مِیْ بِنِیْ اِیْنِ مَرْدِ یَنْهٰی (۹) عَبْدًا اِذَا صَلَّى (۱۰) كِهْ مِیْ بَا زَنْدِ رَهٰی رَا كِهْ
مِیْ نَمَازِ كَنْدِ؟

اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلٰی الْهُدٰی (۱۱) چِهْ بِنِیْ وَ رِیْنِ مَرْدِ بَرَاهِ رَاسْتِ اَسْتِ ؟
اَوْ اَمْرًا بِالْتَّقْوٰی (۱۲) وَ پَرِهَیْزِیْدِنِ مِیْ فَرْمَا یْدِ اَزْ نَا صَوَابِ وَ بَدٰی.
اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰی (۱۳) بِنِیْ وَ رِیْنِ مَرْدِ دَرُوْغْ زَنْ مِیْ گِیْرِدِ مِیْ بَرِگَرْدِدِ.
اَلَمْ یَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ یَرٰی (۱۴) نَمِیْ دَا نَدِ كِهْ اللّٰهُ مِیْ بِنِیْدِ.
كَلَّا وَ دَرُوْغِ نِیْسْتِ، لَیْنِ لَمْ یَنْتَهْ اِگَرِ اَوْ اَزِیْنِ نَگَرَسْتِ بَا زِ نِهْ اِیْسْتَنْدِ، لَنْسَفَعًا بِالْاِنصَابِ (۱۵)
فَرْمَا یْمِیْمِ تَا گِیْرِنْدِ مَوٰی پِیْشِ سَرِ اَوْ.

نَاصِیَةً كَا ذِیْبَةَ خَاطِئَةٍ (۱۶) مَوٰی پِیْشَانِیْ دَرُوْغْ زَنْ بَدِكَارِ.
فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ (۱۷) گَوٰی یَارَانَ وَ قَوْمِ خَوِیْشِ خَوَانَ.
سَدْعُ الزَّبَانِیَّةِ (۱۸) تَا مَا فَرِیْشْتِگَانَ عَذَابِگَرِ خَوَانِیْمِ.
كَلَّا نِهْ سَزَاسْتِ لَا تُطْعَمُهُ اَوْ رَا فَرْمَانَ مَبْرِ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹) نَمَازِ كَنْ وَ نَزْدِیْكَ اَیْ.

التوبة الثانية

این سوره دویست و هشتاد حرف است، نود و دو کلمه، نوزده آیت، جمله به مکه فرو آمد و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از ابی کعب از رسول خدا (ص) که گفت: «هر که این سوره برخواند چنانست که مفصل جمله خواند».

مفسران گفتند: اول سوره که از آسمان فرو آمد اینست. و در خبر صحیح است از عایشه صدیقه قالت: انّ اول ما بدأ به رسول الله (ص) من الوحي الرؤيا الصادقة في النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح، ثم حبب اليه الخلاء و كان يأتي حراء فيتحنث فيه و التحنث و التعبد ليالي ذوات العدد و يتزود لذلك ثم يرجع الى خديجة فتزوده لمثلها حتى فجئه الحرق و هو في غار حراء فجاءه الملك فقال: «اقرأ!» قال رسول الله (ص): «فقلت ما انا بقارئ!» قال: «فاخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد، ثم ارسلني فقال: «اقرأ» فقلت: «ما انا بقارئ». فاخذني فغطني الثانية حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال: «اقرأ» فقلت: «ما انا بقارئ». فاخذني فغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد، فقال: اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى بلغ ما لم يعلم فرجع حتى دخل على خديجة فقال: «زملوني» فزملوه حتى ذهب عنه الروع.

و عن عائشة قالت: ان اول ما نزل من القرآن، اقرأ باسم ربك الذي خلق. و روى ان ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قصي و هو ابن عم خديجة و كان امرا تنصر في الجاهلية و كان يكتب الكتاب العبرى و كان شيخا كبيرا قد عمى.

فقال خديجه: اى ابن عم اسمع من ابن اخيك. فقال ورقة: ابن اخى ما ترى فاخبره رسول الله (ص) ما رأى. فقال ورقة: هذا الناموس الذى انزل الله على موسى! ليتنى اكون حيا حين يخرجك قومك. فقال: رسول الله (ص): «او مخرجي هم». قال ورقة: نعم لم يأت رجل قط بما جئت به الا عودى و اودى و ان يدركنى يومك انصرک نصرا موزرا ثم لم ينشب ورقة ان توفى و فتر الوحي و قال ورقة بن نوفل فى ذلك:

فان يك حقاً يا خديجة فاعلمى	حديثك ايانا فاحمد مرسل
و جبريل يأتيه و ميكال معهما	من الله وحي يشرح الصدر منزل
يفوز به من فاز عزاً لدينه	و يشقى به الغاوى الشقى المضلل
فريقان منهم فرقة فى جنانه	و اخرى بارواح الجحيم تغلل

قوله: أقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ، قال ابو عبيدة: الباء زيادة و تقديره: اقرأ اسم ربك هذا كقول رسول الله (ص): «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب.»

يعنى: لمن لم يقرأ فاتحة الكتاب. وقيل: معناه «اقرأ» القرآن بِاسْمِ رَبِّكَ تيمنا و تبركا و هو ان يفتتح بذكره كقوله: «ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» الَّذِي خَلَقَ يَعْنِي: المكوّنات كَنَهَا ثُمَّ خَصَّ مِنْهَا مَا هُوَ اعْلَىٰ مَرْتَبَةً فَقَالَ: خَلَقَ الْإِنْسَانَ يَعْنِي: بنى آدم مِنْ عَلَقٍ جمع علقة كشجر و شجرة، و المراد بها ابتداء الخلقة الى تمامها، و قيل: المراد به آدم (ع) من علق، اى من طين يعلق بالكفّ ثم كرّر للتأكيد فقال: «اقرأ» و يحتمل ان الاول للعموم و الثانى للخصوص كما قلنا فى: «خلق» «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» قوله: وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ اى الاعظم كرما. و قال الكلبي: اى الحليم عن جهل العباد لا يعجل عليهم بالعقوبة.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ اى «عَلَّمَ» الخَطَّ و الكتابة «بِالْقَلَمِ» اى بخلق «القلم». و قيل: «عَلَّمَ» القرآن بان كتبه الله «بالقلم» فى اللوح المحفوظ نقرأ و نقل.

روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قلت: يا نبيّ الله اكتب ما اسمع منك من الحديث. قال: «نعم فاكتب فانّ الله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ».

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ من العمل و البيان. و قال قتادة: «القلم» نعمة من الله عظيمة لو لا «القلم» لم يقم دين و لم يصلح عيش.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ من انواع الهدى و البيان و قيل: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ يَعْنِي: الناس كلهم ما لم يعلموا من الكتابة و الحرف و غيرها ممّا فيه صلاح دنياهم و دينهم. قال الله تعالى: وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا. و أنّما عَلَّمَهُمْ ما لم يعلموا بالضرورة و نصب الادلّة على بعض المعلومات. و قيل: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ يَعْنِي: آدم (ع) عَلَّمَهُ الاسماء كلها. و قيل: الانسان محمد (ص) بيانه و عَلَّمَك ما لم تكن تعلم.

كَلَّا تَأْكِيدُ بِمَعْنَى حَقًّا. و قيل: رَدَّ عَلَى الْمَكْدَبِ بِالْبَعْثِ، و قيل: زجر عمّا يأتى ذكره فى الآيّة من الطغيان. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي لِيَتَجَاوَزَ حَدَّهُ و يستكبر على ربه.

أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَىٰ معنى الاستغناء هاهنا: الغنى بعينه، اى يبطر فى غناه و يستكبر. و امّا قوله: «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ» و قوله: وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَىٰ» فهو ان يرى نفسه غنياً و ان لم يكن غنياً. و قال الكلبي: ان راه استغنى يعنى: يرتفع عن منزلة الى منزلة فى اللباس و الطعام و

غيرهما. و قال مقاتل: نزل في ابي جهل كان اذا اصاب مالا زاد في ثيابه و مركبه و طعامه فذلك طغيانه. و كان رسول الله (ص) يقول: «اعوذ بك من فقر ينسى و من غنى يطغى».
 إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي يَعْنِي: المرجع في الآخرة فيجازى على طغيانه و مجاوزته حده في كفره، تقول: كتبت اليك مرّات و ما وجدت رجعي. اى جوابا.
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى هَذَا النَّاهِي أَبُو جَهْلٍ قَالَ لِقَوْمِهِ: هَلْ يَعْفَرُ مُحَمَّدٌ وَجْهَهُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ يَعْنِي: هل رأيتموه مصليا ساجدا؟ قالوا: نعم.

قال: و اللات و العزى لئن رأيته يفعل ذلك لاطأن عنقه. فقيل له: ها هو ذا يصلى فانطلق ليطا رقبته فما لبث ان نكص على عقبيه و يتقى بيده. فقيل له: مالك يا با الحكم؟ قال: ان بينى و بينه خندقا من النار و هولا و اجنحة. و روى: ان بينى و بينه فحلا فاغرا فاه لو تقدّمت لالتقمنى. ثم دخل على اهله فزعا فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقال: لو دنا منى لاختطفته الملائكة فجعلته عضوا عضوا فانزل الله تعالى: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى معناه: أليس يستحقّ العذاب من الله.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى هَذَا خَطَابٌ لِلنَّاهِي، يَعْنِي: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْمَصَلِيِّ عَلَى الْهُدَى اى «على» الدّين و «امر» بتقوى الله و اجتناب معاصيه.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى هَذَا خَطَابٌ لِلنَّبِيِّ (ص)، تأويله: أَرَأَيْتَ يَا مُحَمَّدُ «ان كذّب» ابو جهل بالدّين «و تولّى» عن الايمان، أليس يستحقّ من الله اللعنة و العذاب؟
 «أَلَمْ يَعْلَمْ» هذا المكذّب المتولّى «بأنّ الله» يراه و يعلم جميع احواله و انه سيؤاخذه بفعله و يعاقبه عليه. و قيل: أَرَأَيْتَ هَاهُنَا تَعْجِيبٌ لِلْمَخَاطَبِ وَ كَرَّرَهُ لِلتَّأْكِيدِ وَ تَقْدِيرِ نَظْمِ الْآيَةِ: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى وَ الْمَنْهَى عَلَى الْهُدَى أَمْرٌ بِالتَّقْوَى وَ النَّاهِي مَكْذِبٌ مَتَوَلٍّ عن الايمان فما اعجب من ذا أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى.

كلّا ردع و زجر، و قيل: هو قسم معناه حقّا لئن لم ينته ابو جهل عن ايداء رسول الله (ص) و نهيته عن الصّلاة لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ لَنَأْخُذَنَّهُ بِمَقْدَمِ رَأْسِهِ اخذ اذلال. و قيل: لَنَأْخُذَنَّهُ بِنَاصِيَتِهِ اى النار كما قال: «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ».

و قيل: لنسودن وجهه فكنى بالناصية عن الوجه لانها في مقدّم الوجه و كانت العرب تأنف من جرّ الناصية فلذلك قال: لَنَسْفَعًا وَ دَخَلَ النَّوْنُ الْخَفِيفَةَ لِلتَّأْكِيدِ كَمَا قَالَ: «وَ لَيَكُونُنَا مِنْ

الصَّاعِرِينَ». ثمَّ قال: على البدل.

ناصِيَّةٌ كاذِبَةٌ خاطِئَةٌ اى صاحبها كاذب خاطئ.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ قال ابن عباس: لما نهى ابو جهل رسول الله (ص) انتهره رسول الله (ص) و زجره. فقال ابو جهل: يا محمد لقد علمت ما بها اكثر ناديا منى فوالله لاملان عليك هذا الوادى ان شئت خيلا جردا و رجالا مردا. فانزل الله عزَّ و جل.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ يعنى: قومه و عشيرته و اعوانه.

سَدْعُ الرِّبَائِيَّةِ و هم خزنة النار واحدها زبنى مأخوذ من الرِّبْنِ و هو الدَّفْع لانهم يدفعون اهل النار اليها دفعا. و فى الخبر لو دعا ناديه لاخذتهم الملائكة الغلاظ الشداد عيانا. و قيل هذا فى القيامة.

«كَلَّا» ليس الأمر على ما يظنّه ابو جهل «لَا تُطْعُهُ» فيما يريد من ترك الصَّلَاة «وَأَسْجُدْ» على رغمه «وَأَقْتَرِبْ» تقرب الى الله بطاعتك. و قيل: «اقترب» بالسَّجدة فان اقرب ما يكون العبد الى الله اذا كان ساجدا.

روى ابو هريرة عن النبى (ص): «اقترب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد فاكثر و الدعاء».

الثوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم يدل على جلال من لم يزل، اسم يخبر عن جمال من لم يزل، اسم ينبه على اقبال من لم يزل، اسم يشير الى افضال من لم يزل. فالعارف شهد جلاله فطاش، و الصّفى شهد جماله فعاش، و الولی شهد اقباله فارتاش، و المرید شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش.

بنام او كه نامش آرایش مجلس و مدحش سرمایه مفلس، بنام او كه نامش دل افروز و مهرش عالم سوز، بنام او كه نامش آئین زبان و خبرش راحت جان. بنام او كه نامش نور دیده مؤمنان، یادش آئین منزل مشتاقان، یافتش فراغ دل مریدان، مهرش انس جان محبان، حکمش توتیای دیده عارفان، ذکرش مرهم جان سوختگان.

پیر طریقت گفت: الهی از زبان محبّ خاموش است، حالش همه زبانست و در سر دوستی کرد، شاید كه دوست او را بجای جانست. غرق شده آب نبیند كه گرفتار آنست، و

بروز چراغ نیفروزند که روز خود چراغ جهانست! قوله تعالی: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ حَقًّا، جَلَّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، خیر میدهد از ابتداء وحی که آمد بآن مهتر عالم و سیّد ولد آدم (ص) آن ساعت که جبرئیل خود را بوی نمود در غار حرا و با وی آرام یافت. رسول (ص) گفت: «اوّل که جبرئیل بمن آمد، یک بار مرا در بر گرفت و تنگ بخود درکشید و نیک بمالید و بچسبانید و باز رها کرد آن گه دو بار دیگر هم چنان کرد». و حکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریّت وی را بعنصر ملکی مزاج داد. آن گه گفت: یا محمد «اَقْرَأْ» بر خوان.

رسول (ص) گفت: «ما انا بقارئ» چه خوانم که من امّی ام، خواندن ندانم؟! تا جبرئیل (ع) وحی گزارد گفت: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بر خوان نام خداوند خود یعنی بگوی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اینست معنی آن خبر که روایت کردند از عبد الله بن عباس: که اوّل وحی که جبرئیل به مصطفی آورد آیت تسمیت بود.

و بروایتی دیگر آمده که: اوّل سوره‌ای که وحی آمد یا اُیُّهَا الْمُدَّثِّرُ بود. و سدیگر روایت آمده که اوّل سوره «اَقْرَأْ» وحی آمد. و جمع میان این روایات آنست که اوّل آیت که وحی آمد آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود و اینست معنی آن خطاب که جبرئیل گفت با سیّد صلوات اللّٰه و سلامه علیه که: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و اوّل سوره که وحی آمد، سوره «یا اُیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»، آن اوّل آیتست و این اوّل سوره و بعد از آن آیه فَایة و قصّة فقصّة و سوره فسوره و وحی همی آمد تمامی بیست و سه سال تا آخر آیه که فرو آمد: وَ اتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیْهِ اِلَی اللّٰهِ. و قیل: آخر آیه نزلت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اِلَى اَخْرِ السَّوْرَةِ. و گفته اند: سیّد (ص) چون این خطاب با وی کردند که: «اَقْرَأْ» بر خوان کتاب ما، و اندرین خواندن نه بیم عقوبت بود و نه ذکر جرم و جنایت ازین خطاب چندان سیاست و هیبت در سیّد (ص) اثر کرد که میگفت: «آن ساعت اندامهای من خواست که از هم جدا گردد و بندهای اعضا از هم گسسته شود، از هیبت و سیاست آن خطاب! پس چه گویی فردا که بنده عاصی را خطاب آید که: اَقْرَأْ كِتَابَكَ نامه خود برخوان، و نامه عاصی همه جرم و جنایت و خطا و زلّت بود، و او را بیم عذاب و عقوبت بود، و او را نه عذر و نه حجت بود. بنگر که حال وی چون بود؟! مگر که ربّ العزّة، بفضل و کرم خود بر وی

رحمت کند و بآن سجودها که در همه عمر آورده و بالله تقرّب کرده و امید در آن بسته او را نومید نکند، و بکرم خود او را بمحلّ قبول قرب رساند، چنان که قرآن مجید خبر داده در آخر این سوره که: **وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ**. بنده در هیچ حال بحضرت عزّت و بنّار رحمت چنان نزدیک نبود که در حال سجود. چون بنده سر بر سجده نهد، از آنجا که تارک سر وی بود تا آنجا که اقصای نهایت عالم بود، علم نور گردد و خطّ روشنایی نور از فرق سر وی تا بعلی میشود، و رحمت از علی بر سر وی میبارد.

مصطفی (ص) گفت: «لا کبر مع السّجود»

هر که سجده آورد از کبر دور گشت و بر درگاه الله شرف متواضعان یافت. چون بنده در سجود متواضع شود، پاداش وی آن بود که حقّ تعالی تخصیص و تقریب وی ارزانی دارد. اینست که گفت: **وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ**. بنده در حال سجود جمع بود و در همه احوال دیگر متفرّق بود. در حال قیام و رکوع بنظر خلق قریب بود و در حال سجود از نظر خلق دورتر بود و هر که از خلق دورتر بود بحقّ نزدیکتر بود، و هر که بنزد خلق بی خطرتر بنزد حقّ با خطرتر.

آورده‌اند که: چون ربّ العالمین فریشتگان را فرمود که: آدم را سجده آرید، اول کسی که سجده آورد، اسرافیل بود. چون سر از سجده برداشت، جبار عالم کتب الهی و وحی آسمانی بر پیشانی او پیدا آورد تا جبین وی لوح کتب خدای گشت.

عجبا کسی که آدم را بحکم فرمان سجده کند، صور کتابهای خدای بر پیشانی او پیدا آید مؤمنی که هفتاد سال خدای را جلّ جلاله سجده آورد چه عجب اگر او را از آتش عقوبت براءت دهد؟! اسرافیل بامر حقّ آدم را سجده کرد، بر پیشانی او کلام نبنشته پیدا آمد ایمان در دل مؤمن نبنشته، چنان که الله گفت: **كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**. از روی اشارت میگوید: او که دون مرا بامر من سجده آورد، کلام نانبنشته بر پیشانی وی پیدا آوردم، او که هفتاد سال بامر من مرا سجده آورد، ایمان نوشته از دل وی کی بگیرم؟!

قال النبی (ص) «اذا رکعتم فعظّموا الله و اذا سجدتم فاجتهدوا فی الدّعاء فانه یستجاب لکم».

۹۷ - سورة القدر - مكية

النوبة الاولى

قوله: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا فَرُو فَرَسْتَادِیْمِ قَرَّانَ رَا فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ (۱) در شب حکم و بریدن بهره‌ها.
وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ (۲) و چه دانی تو که آن شب قدر چه شب است؟
لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) آن شب قدر به است از هزار ماهگان.
تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِیْهَا فَرُو مِیْآیْنِد فَرِیْشْتِگَان و جبرئیل در آن شب بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان
خداوند خویش مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴).
سَلَامٌ هِیَ از هر کار بد با سلامت است آن شب حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵) و تا وقت بام
همچنین

النوبة الثانية

این سوره پنج آیتست، سی کلمه، صد و دوازده حرف، جمله به مکه فرو آمد، بقول
بیشترین مفسران مگر ضحاک که گفت: مدنی است و به مدینه فرو آمد علی بن الحسین
بن واقد گفت: اول سوره که به مدینه فرو آمد، این سوره است، و درین سوره ناسخ و
منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب عن النبیّ (ص) من قرأ سورة «القدر»، اعطی
من الاجر کمن صام رمضان و احیا

لَیْلَةُ الْقَدْرِ قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْهَاءِ ضَمِیرِ الْقَرَّانِ و ان لم یتقدّم ذکره فی السّورة نظیره:
حَمَّ وَ الْکِتَابِ الْمُبِیْنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَكَةٍ أَنْزَلَ اللّٰهُ الْقَرَّانَ جَمَلَةً وَاحِدَةً فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ
من اللّٰوحِ الْمَحْفُوظِ الِی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَوْضِعَ فِی بَیْتِ الْعِزَّةِ وَ اَمْلَاهُ جَبْرَیْلُ عَلَی السَّفَرَةِ ثُمَّ
کان ینزل به جبرئیل علی محمد علیهما السّلام نجومًا، فکان بین اوله و آخره ثلاث و
عشرون سنة و قیل: معناه: انا انزلنا جبرئیل بالقرآن لَیْلَةَ الْقَدْرِ. و قیل: کان ابتداء انزاله لَیْلَةَ
الْقَدْرِ. و قیل: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ای انزلنا القرآن فی شأن لیلۃ القدر و منزلتها کما
تقول: نزلت سورة اللیل فی ابی بکر ای فی شأنه و یحتمل ان الهاء تعود الی القضاء و القدر
النازل فی لَیْلَةَ الْقَدْرِ، فان قیل: قال اللّٰهُ تعالی فی هذه السّورة: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ و

قال فى موضع آخر: «أُنزِلْنَا عَلَىٰ عِبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ» و قد انزله فى عشرين سنة كما قال: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكُثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» فما وجه الجمع بين هذه الآيات الجواب أنه انزله لَيْلَةَ الْقَدْرِ الَّتِي كَانَتْ صَبِيحَتِهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ هِيَ كَانَتْ لَيْلَةَ سَبْعِ عَشْرَةَ مِنْ رَمَضَانَ لَمْ تَرُدَّ بَعْدَ إِلَى الْعِشْرِ الْآخِرِ أَنْزَلَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَوَضَعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ خَزَانَةَ الْقُرْآنِ ثُمَّ كَانَ يَنْزِلُ مِنْهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَجُومًا إِلَى أَنْ قَبِضَ. قوله: لَيْلَةَ الْقَدْرِ معناه. «ليلة» تقدير الامور و الاحكام و الفصل يقدر الله فيها امر السنة فى عباده و بلاده الى السنة المقبلة كقوله تعالى: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ التَّقْدِيرُ وَ «القدر» بمعنى واحد، يقال: قدر الله الشئ قدرًا و قدرًا، قدره تقديرا.

و سَمَّيْتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي سُورَةِ الدَّخَانِ «مباركة» لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَنْزِلُ فِيهَا الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ الْبِرَّةَ وَ الْمَغْفِرَةَ. وَ رَوَى أَبُو الضَّحَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْضِي الْقَضِيَةَ «فِي لَيْلَةِ» النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَ يَسْلِمُهَا إِلَىٰ أَرْبَابِهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ الْفَضْلِ: أَلَيْسَ قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؟ قَالَ: بَلَى. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ؟ قَالَ: سَوَّقَ الْمَقَادِيرَ إِلَى الْمَوَاقِيتِ وَ تَنْفِيزَ الْقَضَاءِ الْمَقْدَرِ. قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ «ليلة» الْعِظْمَةِ وَ الشَّرَفِ مِنْ قَوْلِ النَّاسِ لِفُلَانٍ عِنْدَ الْأَمِيرِ قَدْرًا، أَيْ جَاهًا وَ قَدْرًا وَ مَنْزِلَةً. يُقَالُ: قَدَّرْتُ فَلَانًا أَيْ عَظَّمْتَهُ.

قال الله عز و جل: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ أَيْ مَا عَظَّمُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ. وَ قِيلَ: لِأَنَّ كُلَّ عَمَلٍ صَالِحٍ يَوْجَدُ مِنَ الْمُؤْمِنِ فِيهَا يَكُونُ ذَا قَدْرٍ وَ قِيَامَةً عِنْدَ اللَّهِ لِكُونِهِ مَقْبُولًا. وَ قَالَ الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ: سَمَّيْتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِأَنَّ الْأَرْضَ تُضَيَّقُ فِيهَا بِالْمَلَائِكَةِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ اخْتَلَفُوا فِي وَقْتِهَا: فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَنَّهَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ رَفَعَتْ وَ عَامَّةُ الصَّحَابَةِ وَ الْعُلَمَاءِ عَلَى أَنَّهُمْ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. لَمَّا رَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: زَعَمُوا أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَدْ رَفَعَتْ وَ كَذَبَ مِنْ قَالَ ذَلِكَ هِيَ فِي كُلِّ شَهْرِ رَمَضَانَ اسْتَقْبَلَهُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هِيَ فِي لِيَالِي السَّنَةِ كُلِّهَا حَتَّىٰ لَوْ عُلِقَ طَلَّاقُ امْرَأَتِهِ أَوْ عَتَقَ عَبْدُهُ بَلِيلَةَ «القدر» لَمْ يَقَعْ الطَّلَاقُ وَ لَمْ يَنْفَذِ الْعَتَقُ إِلَى مَضَى سَنَةٍ مِنْ يَوْمِ حَلْفٍ. يَرَوَى ذَلِكَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: مِنْ يَقْسِمُ الْحَوْلَ كُلَّهُ يَصْبِهَا، فَيَبْلُغُ ذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا إِنَّهُ عَلِمَ أَنَّهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَكِنْ أَرَادَ أَنْ لَا

يَتَكَلَّ النَّاسُ وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَ أَبُو حَنِيفَةَ أَنَّهَا فِي جَمِيعِ السَّنَةِ. وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَيْضًا قَالَ: إِذَا كَانَتِ السَّنَةُ «فِي لَيْلَةٍ» كَانَتْ فِي الْعَامِّ الْمُسْتَقْبَلِ «فِي لَيْلَةٍ» أُخْرَى وَ الْجُمْهُورُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ عَلَى أَنَّهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي كُلِّ عَامٍ. قَالَ أَبُو رَزِينِ الْعَقِيلِيُّ: هِيَ أَوَّلُ «لَيْلَةٍ» مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: «لَيْلَةٌ» سَبْعَ عَشْرَةَ وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي كَانَتْ صَبِيحَتِهَا وَقَعَةٌ بَدْرٍ، وَ الصَّحِيحُ أَنَّهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ وَ إِلَيْهِ ذَهَبَ الشَّافِعِيُّ. قَالُوا: كَانَتِ الْأُمَمُ تَطْلُبُهَا فِي لَيَالِ السَّنَةِ كُلِّهَا فَرَدَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى رَمَضَانَ لِتَكُونَ أَيْسَرَ لِلطَّلَبِ لِلْيَسْرِ الَّذِي خَصَّهَا بِهِ فِي دِينِهِ وَ وَضَعَهُ الْآصَارَ عَنْهَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَوَضَعَهَا لَهُ وَ لِأُمَّتِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ دَعَا فَوَضَعَهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ ثُمَّ جَدَّ فِي الطَّلَبِ وَ دَعَا اللَّهُ فَوَضَعَهَا فِي الْاَوْتَارِ مِنْهَا فَهِيَ لَا تَخْرُجُ مِنَ الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْهُ وَ تَرَاهُ ثُمَّ دَعَاهُ فَارَاهَا أَيَّامًا فِي مَنَامِهِ مَرَّتَيْنِ. أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَقْظُهُ بَعْضُ أَهْلِهِ فَنَسِيهَا وَ أَمَّا الْمَرَّةُ الْأُخْرَى فَخَرَجَ لِيُخْبِرَ أَصْحَابَهُ فَتَلَا حِي رَجُلَانِ فَاصْلَحَ بَيْنَهُمَا فَنَسِيهَا، فَقَالَ لَهُمْ: أَخْبِرْتُمْ بِهَا ثُمَّ رَفَعْتُمْ وَ عَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا فَاطْلُبُوهَا فِي كُلِّ وَتَرٍ، وَ يَرُودُ فَالْتَمَسُوهَا فِي التَّاسِعَةِ وَ السَّابِعَةِ وَ الْخَامِسَةِ ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي أَنَّهَا أَى، لَيْلَةٌ مِنَ الْاَوْتَارِ.

قَالَ أَبُو سَعِيدِ الْخَدْرِيُّ: هِيَ اللَّيْلَةُ الْحَادِيَةَ وَ الْعِشْرُونَ لَمَّا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: أَرَيْتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ رَأَيْتَنِي أَسْجُدُ فِي صَبِيحَتِهَا فِي مَاءٍ وَ طِينٍ.

قَالَ أَبُو سَعِيدِ الْخَدْرِيُّ: أَمَطَرَتِ السَّمَاءُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَابْصُرْتَ عَيْنَايَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْصَرَفَ الْبَيْتُ وَ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ انْفِثَرَ الْمَاءُ وَ الطِّينُ فِي صَبِيحَةِ أَحَدِي وَ عِشْرِينَ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هِيَ لَيْلَةٌ ثَلَاثٌ وَ عِشْرِينَ لَمَّا

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ. قَالَ: تَذَاكُرْنَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كَمْ مَضَى مِنَ الشَّهْرِ؟» فَقُلْنَا: ثِنْتَانِ وَ عِشْرُونَ وَ بَقِيَ ثَمَانٌ. فَقَالَ: «مَضَى ثِنْتَانِ وَ عِشْرُونَ وَ بَقِيَ سَبْعٌ اطْلُبُوهَا اللَّيْلَةَ الشَّهْرِ تِسْعَ وَ عِشْرُونَ».

وَ عَنِ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَنَّى رَأَيْتَ فِي النَّوْمِ كَانَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ سَابِعَةَ تَبْقَى. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَقُومَ مِنَ الشَّهْرِ فَلْيَقُمْ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ».

وَ قَالَ قَوْمٌ: هِيَ اللَّيْلَةُ السَّابِعَةُ وَ الْعِشْرُونَ وَ إِلَيْهِ ذَهَبَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبِي وَ عَائِشَةَ وَ

معاوية لما

روى ابن عمر يحدث عن النبي (ص) في لَيْلَةِ الْقَدْرِ قال: من كسان متحرِّبًا فليتحربها في ليلة سبع و عشرين.

و عن ابي بن كعب قال: سمعت النبي (ص) باذني و آلا فصمنا انه قال: لَيْلَةُ الْقَدْرِ ليلة سبع و عشرين.

و عن زر بن حبيش قال: قلنا لابي بن كعب: اتينا ابن مسعود فسألناه عن لَيْلَةِ الْقَدْرِ فقال: من يقيم الحول يصيها، فقال: يرحم الله ابا عبد الرحمن لقد علم انها في شهر رمضان و انها «ليلة» سبع و عشرين و لكن كره ان يخبركم فتتكلوا. ثم قال: هي و الذي انزل القرآن على محمد (ص) ليلة سبع و عشرين. فقلنا: يا با المنذر: انى علمت ذلك؟ قال: بالآية التي اخبرنا النبي (ص) بها، قال: فقلت: ابا المنذر و ما الآية؟ قال: تطلع الشمس غداتذ كانتها طست ليس لها شعاع.

و في رواية: تطلع الشمس في صبيحة يومها بيضاء لا شعاع لها.

و قال الحسن رفعه انها «ليلة» بلجة سمحة لا حارة و لا باردة، تطلع الشمس صبيحتها لا شعاع لها. قال بعض اهل العلم: يحتمل ان يكون معنى طلوعها من غير شعاع، لان الملائكة تصعد عند طلوع الشمس الى السماء فيمنع صعودها انتشار شعاعها لكثرة ما ينزل من الملائكة لَيْلَةَ الْقَدْرِ. و يحتمل ان يكون ذلك لانها لا تطلع في هذه الليلة بين قرني الشيطان، فيزيد الشيطان في بث شعاعها و تزيين طلوعها ليزيد في غرور الكافرين و يحسن في اعين الساجدين. و يروى عن عبيد بن عمير قال: كنت ليلة السابع و العشرين في البحر فاخذت من مائه فوجدته عذبا سلسا و قال بعض الصحابة: قام بنا رسول الله (ص) ليلة الثالث و العشرين ثلث الليل فلما كانت ليلة الخامس و العشرين قام بنا نصف الليل فلما كانت ليلة السابع و العشرين قام بنا الليل كله.

و اعلم ان الاخبار اختلفت في تعيين لَيْلَةِ الْقَدْرِ لانها دائرة في العشر الاواخر لا تثبت على واحدة و انها متفاوتة فربما تقع في سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها او بعدها و في الجملة اهتم الله هذه الليلة على الامة ليجتهدوا في العبادة ليالي رمضان طمعا في ادراكها كما اخفى ساعة الاجابة في يوم الجمعة و اخفى الصلاة الوسطى في الصلاة الخمس و اسمه الاعظم

فى الاسماء و رضاه فى الطّاعات ليرغبوا فى جميعها و سخطه فى المعاصى لينتهوا عن جميعها و اخفى قيام السّاعة ليجتهدوا فى الطّاعات حذرا من قيامها. و امّا الكلام فى فضائل لَيْلَةِ الْقَدْرِ و خصائصها فهو ما روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «لا يقوم احد لَيْلَةِ الْقَدْرِ فيوافقها ايمانا و احتسابا الا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه.

و روى ان الشّيطان لا يخرج فى هذه اللّيلة حتّى يضىء فجؤها و لا يستطيع ان يصيب فيها احدا بخبل أو داء او ضرب من ضروب الفساد و لا ينفذ فيها سحر ساحر.

و قال سعيد بن المسيّب: من صلّى صلاة العشاء فيها جماعة فقد اخذ بحظّه من لَيْلَةِ الْقَدْرِ و روى: ان عائشة قالت للنبي (ص): ان وافيت لَيْلَةَ الْقَدْرِ فما اقول؟ قال: «قولى: «اللّهم انك عفوّ تحبّ العفو فاعف عني».

و قال (ص) عرضت علىّ اعمال امّتى و اعمارها فاستقلتها فسأتنى فاعطيت فى السنّة «ليلة» هى خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يعنى: خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ليست فيها لَيْلَةُ الْقَدْرِ و قيل: انّ العمل فيها «خير» من العمل فى «ألف شهر» ليس فيها لَيْلَةُ الْقَدْرِ قوله: و ما أدراك ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ قاله على جهة التعظيم لها و التّفخيم لسانها. قال المفسّرون: كلّ ما فى القرآن من قوله و ما أدراك فقد ادراه، اى اعلمه و كلّ «ما» فى القرآن و ما يدريك لم يدركه، اى لم يعلمه.

قوله: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ اختلفوا فى الحكمة الموجبة لهذا العدد

فقال على بن عروة: ذكر رسول الله (ص) اربعة من بنى اسرائيل عبدوا الله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين و هم: ايوب و زكريا و حزقييل بن العجوز و يوشع بن نون. فعجب اصحاب النّبي (ص) من ذلك فاتاه جبرئيل (ع) فقال: يا محمد عجبت امّتك من عبادة هؤلاء النّفر ثمانين سنة لم يعصوا الله طرفة عين و قد انزل الله تعالى عليك خيرا من ذلك ثم قرأ عليه: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فقال: هذا افضل ممّا عجبت انت و امّتك.

قال: فسّر بذلك النّبيّ (ص) و النّاس معه، و قيل: انّ رسول الله (ص) ذكر رجلا من بنى اسرائيل حمل السّلاح على عاتقه الف شهر فعجب لذلك عجبا شديدا و تمنّى ان يكون ذلك فى امّته فقال: «يا ربّ جعلت امّتى اقصر الامم اعمارا و اقلّها اعمالا؟! فاعطاه الله لَيْلَةَ الْقَدْرِ. فقال: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ الذى حمل فيه الاسرائيلى السّلاح فى سبيل الله.

و قيل: أنما خصّ الف شهر بالذكر لأنّ الامم الماضية لم يكن يستجاب لهم الدّعوة إلّا بعد عبادة الف شهر و لا يسمّى عابدا إلّا من يتعبّد الف شهر و هى ثلاثة و ثمانون سنة و اربعة اشهر. فقالت الصّحابة: لو كان عمرنا طويلا لكنا نعبد الله فيه، فجعل الله تعالى لامة محمد (ص) «ليلة» خيرا من ألف شهر كانوا يعبدون فيها.

قال ابو بكر الورّاق: كان ملك سليمان (ع) خمس مائة شهر و ملك ذى القرنين خمس مائة شهر فيحتمل ان يكون معنى الآية لَيْلَةُ الْقَدْرِ خير لمن ادركها من مملكة سليمان و ذى القرنين عليهما السّلام. و قال ابو العالبيه معناه: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ عَمْرِ «أَلْفِ شَهْرٍ» و قال مجاهد: «سّلام» الملائكة و «الروح» عليك تلك اللّيلة «خَيْرٌ مِنْ» «سّلام» الخلق عليك «أَلْفِ شَهْرٍ» فذلك قوله: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا روى ان «الملائكة» تلك اللّيلة اكثر فى الارض من عدد الحصى و نهارها كليلها فى الخبر و «الروح» هاهنا جبرئيل (ع) فى قول اكثر المفسّرين يدلّ عليه ما

روى انس: ان رسول الله (ص) قال: اذا كان لَيْلَةُ الْقَدْرِ نزل جبرئيل (ع) فى كبكبة من «الملائكة» يصلّون و يسلمون على كلّ عبد قائم او قاعد يذكر الله تعالى. و عن ابن عباس: ان النّبىّ (ص) قال: اذا كانت لَيْلَةُ الْقَدْرِ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ سَكَّانٌ سدرة المنتهى و فيهم جبرئيل فنزل جبرئيل و معه الوية ينصب لواء منها على قبرى و لواء على بيت المقدس و لواء فى مسجد الحرام و لواء على طور سيناء، و لا يدع فيها مؤمنا و لا مؤمنة إلّا سلّم عليه.

و اما النور الذى يرى لَيْلَةُ الْقَدْرِ فقال بعضهم: هو نور اجنحة «الملائكة» و قيل: هو نور جنة عدن تفتح ابوابها لَيْلَةُ الْقَدْرِ و قيل: هو نور لواء الحمد. و قيل: هو نور اسرار العارفين رفع الله الحجب عن اسرارهم حتّى يرى الخلق ضياءها و شعاعها. و قيل: «الروح» هاهنا طائفة من «الملائكة» لا تراهم الملائكة إلّا تلك اللّيلة.

و قيل: هم حفظة الملائكة، و قيل: هو ملك عظيم يفي بخلق من الملائكة. «فيها» اى فى لَيْلَةُ الْقَدْرِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ اى بامر «رَبِّهِمْ» مِنْ كُلِّ أَمْرٍ «مِنْ» بمعنى الباء كقوله: «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» اى بامر بالله و المعنى: بكلّ امر قدّره الله فى تلك السّنة. و قيل: بكلّ امر من الخير و البركة. و تمّ الكلام هاهنا ثمّ ابتدا فقال: سّلامٌ هى اى «لَيْلَةُ الْقَدْرِ»

«سلام» و خیر کَلِّهَا لیس فیها شرٌّ و قیل: سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ. «سلام» خیر و المبتدا هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ و المعنی: تلك اللَّیْلَةُ سَالِمَةٌ من ان يحدث فیها داء او يستطيع ان يعمل فیها شیطان و قیل: معناه: «سلام» على اولیاء الله و اهل طاعته، و قیل: هو تسلیم الملائكة لَيْلَةَ الْقَدْرِ على اهل المساجد من حین تغیب الشمس الی ان یطلع «الفجر» یمرون على كلِّ مؤمن و یقولون: السَّلَامُ علیک یا مؤمن «حَتَّى» یطلع «الفجر» و قیل: سَلَامٌ هِيَ مَتَّصِلٌ بقوله: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ و المعنی: «مِنْ كُلِّ» سوء سَالِمَةٌ و «هِيَ» لا يحدث فیها بلاء و لا یتصیب واحدا شیطان بشرٌّ و لا یرمی فیها بنجم و قرأ ابن عباس: من كل امرئ «سلام» و فسروه «مِنْ كُلِّ» ملك على المؤمن سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ای الی «مَطْلَعِ الْفَجْرِ». قرأ الکسائی «مطلع» بكسر اللام و الآخرون بفتحها و هو الاختیار لانه بمعنی الطلوع على المصدر یقال: طلع «الفجر» طلوعا و مطلعا و بالكسر موضع الطلوع.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها یوجب احد امرین اما صحوا اما محوا، صحوا لمن سمعها بشاهد العلم فیستبصر بواضح برهانه و محوا لمن سمع بشاهد المعرفة لانه یتحیر فی جلال سلطانه:

یا موضع الباطن من ناظری و یا مکان السرّ من خاطری
یا جملة الكلّ الّتی کلّها کلّی من بعضی و من سائرّی

ای خداوندی که یاد تو بیان دل و زیانست و مهر تو میان سرّ و جان، وصل تو زندگانی جانست و رستخیز نهان، ای خداوندی که بعلم هر جای و بذات بر آسمان. قرب تو در دیدن است و اشارت در نفس و صحبت در جان. ای خداوندی که در نهانی پیدایی و در پیدایی نهان. یافت تو روزست که خود برآید ناگهان. یاونده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان. سرگشته در کار تو همچون بی خبران:

مشتاق تو در کویت، از شوق تو سرگردان از خلق جدا گشته، خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی، چون حلقه گوهرها وز آتش دل آهی، چون رشته مرجانها

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یک قول از اقوال مفسران در معنی این آیت آنست که: «انزلنا»

القرآن «فی» شأن لیلۃ القدر و منزلتها و تعظیمها. میگوید: ما در تعظیم شب قدر از آسمان قرآن فرستادیم، و بوحی پاک و پیغام راست عالمیان را از خیرات و برکات و منزلت و مرتبت این شب خبر دادیم. اندرین شب جنّات عدن و فرادیس اعلی درها باز نهاده و ساکنان جنّۃ الخلد بر کنگره‌ها نشستند، و ارواح انبیا و شهدا در علّیین فرا طرب آمده، نسیم روح ازلیت از جانب قربت بدل دوستان می‌دمد، و باد کرم از هواء فردا نیّت بر جان عاشقان می‌وزد، وز دوست خطاب می‌آید که: «لیقم القاتون این المستغفرون؟» کجااند جوانمردان شب خیزان که در آرزوی مواصلت ما بی‌خواب و بی‌آرام بوده‌اند و در راه عشق ما شربت. بلا نوشیده‌اند؟ تا ما خستگی ایشان مرهم نهمیم و اندرین شب قدر ایشان را با قدر و منزلت باز گردانیم! که امشب شب نواختن بندگانست، وقت قبول توبه عاصیانست، موسم و میعاد آشتی جویانست هنگام ناز عاشقان و راز محبّانست. همه شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیّت است، مجتهدان را معونت است، مطیعان را مثنویت است، عاصیان را مغفرت است، محبّان را کرامت است. فریشتگان از آسمان بزیر آیند بعدد سنگریزه جهان، و جبرئیل روح الامین در پیش ایستاده، اینست که ربّ العالمین گفت: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ Чهار علم با خود آورده، یکی بر بام کعبه بزنند، یکی بر طور سینا، یکی بر صخره بیت المقدس، یکی بر سر روضه مصطفی (ص) و آن فریشتگان و جبرئیل با ایشان گرد عالم میگردند و بهمه جایها در آیند، و بهمه خانه‌های مؤمنان در شوند. خانه‌ای که در آنجا، می‌بود، یا مدمن الخمر بود، یا فرزندی عاق بود بر پدر و مادر، یا قاطع رحم بود، یا در آن خانه سگی بود، یا تصاویر، یا کسی که نماز نکند، یا دو مسلمان که با یکدیگر بهجرت باشند و سخن نگویند فریشتگان درین خانه‌ها نروند و از خیرات و برکات این شب محروم باشند. و در خبر است که فریشتگان هر مؤمنی را که در نماز بود دست در دست نهند و بر وی سلام کنند، گویند: «السّلام علیک یا مؤمن». و اگر بیرون از نماز بود، سلام کنند و اگر در خواب بود، از دور برحمت در وی نگردند. آن ساعت که چشم بنده مؤمن آب ریزد و مویها بر اندام وی بیای شود، نشان آنست که جبرئیل دست در دست وی نهاده چندان رحمت بر مؤمنان قسمت کند که زیادت آید. جبرئیل گوید: خداوندا زیادتی رحمت را چه کنم؟ فرمان آید که: سزای کرم

ما نبود که رحمتی که بخلق فرستادیم باز بریم آن را میدار تا غازیان کافران را هزیمت کنند و فرزندان ایشان را اسیر آرند آن فرزندان را ازین رحمت بهره بود تا ببرکت این رحمت ایمان آرند. آن گه بوقت صبح جبرئیل آواز دهد که: یا معشر الملائكة الرحیل الرحیل علمها بردارید تا بر آسمان بمقام معلوم خود باز شویم، فرمان آید از جبار عالم که برآمدن شما روی نیست که خفتگان امت محمد را سلام نکرديد. قومی که هنوز در خوابند صبر کنید تا بیدار شوند و ایشان را سلام کنید. آن گه فریشتگان بوقت طلوع آفتاب بآسمان باز شوند بجای خویش حلقه حلقه بنشینند و یکدیگر را بتعجب باز میگویند که: حقّ جلّ جلاله امشب با امت محمد (ص) چه فضل کرد و چه نواخت بر ایشان نهاد! و از حقّ جلّ جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقربان درگاه و ای طاوسان مملکت و ای عابدان سدره گواه باشید که از امت محمد (ص) هر که مطیع بودند طاعات ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عاصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را بمطیعان بخشیدم.

گفته‌اند: حکمت اندر فرستادن فریشتگان و جبرئیل اندرین شب قدر بزمین آنست که مصطفی را (ص) امر آمد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» ای سید تا تو در میان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روی نیست. رسول گفت: «الهی و سیدی و مولایی، ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذاب‌ها فرستی. فرمان آمد که: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» ای محمد تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان بمن، تا رسول من در میان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان بحضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسول (ص) شاد شد و دل وی خوش گشت. آن گه اندیشید که اگر گروهی از امت من در استغفار تقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشه دل تو آگاه است، میگوید: دل خوش دار که بعد از وفات تو تا بقیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم بزمین تا امت ترا یکان یکان سلام کند، ای سید تا سلام تو بایشان میرسد عذاب نفرستادم تا جبرئیل در شبهای قدر میرود و سلام میرساند، عذاب نفرستم. و گفته‌اند: ربّ العالمین در دو وقت بندگان را بر فریشتگان عرضه کند. یکی در موسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی بخانه مبارک نهاد، رنج

بادیه و جفای عرب کشیده، دل بر غریبی نهاده، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربت‌های نابایست کشیده، داغ فراق بر دل خویشان نهاده، لباس مصیبت رسیدگان پوشیده آن ساعت که در آن موسم عرفات بیستند، از حقّ جلّ جلاله ندا آید بملائکه آسمان: «انظروا الی عبادی اتونی شعنا غیرا» «مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ».

در نگرید باین بندگان من، سوختگان در راه من، مشتاقان درگاه من از چهار گوشه عالم روی بخانه ما نهاده، راه دور و دراز در پیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لیبک زنان و تکبیر گویان بدر خانه ما آمده، شما گواه باشید که ایشان را با هر چه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه‌های کرامت و هدیه‌های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان را بر فریشتگان جلوه کند، زیرا که درین شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی مصحف آید، از زبانها بوی تسبیح آید، از شکمها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید تنهانشان در نماز، دلهاشان با نیاز، جانهاشان در راز، مهر مهر بر دل نهاده، خواست خود بغارت اندوه داده، یکسروا خدمت ما پرداخته! فرمان آید از جبّار کائنات که: این‌ها آند که بعضی از شما در حقّ ایشان گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ مَنْ اِيشَان را جواب دادم که: اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ معاشر المسلمین امشب مقرران آسمان سلام حقّ بیندگان میرسانند و انوار و آثار رحمت بر سر امت محمد (ص) می‌افشانند. طاعات با تقصیر می‌پذیرند و معاصی بیشمار می‌آمرزند. بیایید تا ما نیز نیاز خود عرضه کنیم و بجمع گوئیم: خداوندا بحرمت سید مختار، بحرمت اتقیا و ابرار، بحرمت مهاجر و انصار، که ما را درین شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی دار، و معاصی ما از ما درگذار، و همه را برسان بدار القرار، یا جلیل و یا جبّار، یا کریم و یا غفار.

۹۸ - سورة البينة (لم یکن) - مکية

نوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. لَمْ یَكُنِ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ مُنْفَكِّیْنَ نَاكِرُویدگان جهودان و ترسایان و مشركان عرب بنه خواهستند گشت از كفر و شرك خویش حَتَّى تَأْتِیَهُمُ الْبِیِّنَةُ (۱) تا بایشان آمد كار روشن و نشان پیدا و مرد استوار. رَسُوْلٌ مِنَ اللّٰهِ یِیْغَامِبِرِیْ از خدای یَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً تا میخواند بر ایشان صحیفه‌ها و نامه‌های پاک داشته از دروغ و غلط و تفاوت و اختلاف.

فِیْهَا كُتِبَ قِیْمَةٌ (۲) در آن صحیفه‌ها نبشته‌هاست، حکم‌های درست پاینده و پا برجای. وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ دُوْ گِروه نشدند جهودان در کار او اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبِیِّنَةُ (۳) مگر پس آنکه بایشان آمد و آشکارا شد ایشان را پیغامبری و استواری و راست سخنی او.

وَ مَا اَمُرُوْا وَ نَفَرُوْدند مردمان را اِلَّا لِیَعْبُدُوْا اللّٰهَ مگر آن را که اللّٰه را پرستند مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ پاک میدارند او را دین و کردار خوش حُنَفَاءَ مسلمانان پاک دینان و یَقِیْمُوْا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارند بهنگام و یُوْتُوْا الزَّكَاةَ و از مال زکاة دهند وَ ذَلِکَ دِیْنُ الْقِیْمَةِ (۴) و دین پاینده اینست.

اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوا اِیْشان که بنگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ از جهود و ترسا و انباز گیران با خدای فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ‌اند خَالِدِیْنَ فِیْهَا جاودان در آن اَوْلِیْكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ (۵) ایشان بترین همه آفریدگان‌اند.

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اِیْشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند اَوْلِیْكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ (۶) ایشان بهینه همه آفریدگان‌اند.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش ایشان بنزدیک خداوند اِیْشان جَنّٰتُ عَدْنٍ بهشت‌های همیشی است تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ می‌رود زیر درخت آن جوپهای روان خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا (۷) ایشان جاویدان در آن همیشه.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اللَّهُ از ایشان خشنود وَ رَضُوا عَنْهُ و ایشان از الله خشنود ذَلِكَ لِمْنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸) این پادشاه او راست که خدای را داند و از او بترسد.

النبوة الثانية

این سوره هشت آیتست، نود و چهار کلمه، سیصد و نود و نه حرف، جمله به مدینه فرو آمد. بعضی مفسران گفتند: مکی است، به مکه فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «لم یکن» کان يوم القيامة مع خیر البریة مسافرا و مقیما»

و عن قتادة عن انس قال: قال رسول الله (ص) لابی بن کعب: «ان الله عز و جل امرنی ان اقرأ علیک: لم یکن الذین کفروا و فی روایة اخرى: «امرنی ان اقرأ علیک القرآن». قال: «و سمانی لک» قال: نعم قال: «و قد ذكرت عند رب العالمین». قال: نعم. فزرت عیناه.

و فی روایة اخرى قال جبرئیل للنبی (ص): لما نزلت هذه السورة ان الله يأمرک ان تقرأها ایبا فذكر النبی (ص) لابی فبکی. و قال: او ذكرت هناك یا رسول الله. فقال: «نعم فبذلک فلتفرحوا».

و روی عن سعید بن المسيب عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «لو یعلم الناس ما فی لم یکن الذین کفروا من أهل الكتاب لعطلوا الاهل و المال و تعلموها. فقال رجل من خزاعة: ما فیها من الاجر یا رسول الله؟ فقال رسول الله (ص): «لا یقرأها منافق ابدا و لا عبد فی قلبه شک فی الله و الله ان الملائكة المقربین لیقرءونها منذ خلق الله السماوات و الارض لا یفترون عن قراءتها و ما من عبد یقرأها بلیل الا بعث الله ملائكة یحفظونه فی دینه و دنیاه و یدعون الله له بالمغفرة و الرحمة فان قرأها نهارا اعطى علیها من التراب مثل ما اضاء علیه النهار و اظلم علیه اللیل» فقال رجل من قیس عیلان: زدنا من هذا الحدیث فداک ابی و امی یا رسول الله (ص)! فقال رسول الله (ص): «تعلموا «عم یتساءلون» و تعلموا ق و القرآن المجید و تعلموا و السماء ذات البروج و تعلموا و السماء و الطارق فانکم لو تعلمون ما فیهن لعظمتن ما انتم فیه و تعلمتموهن و تقربتن الی الله عز و جل یهن فان الله یغفر بهن کل ذنب الا الشرك بالله و اعلموا ان تبارک الذی یدیه

الْمَلِكُ تَجَادَلْ عَنْ صَاحِبِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنَ الذَّنُوبِ .

قوله: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ هَاهُنَا لِلتَّبَيُّنِ وَ قِيلَ لِلتَّبَعِيضِ وَ «أَهْلِ الْكِتَابِ»، اليهود والنصارى والمشركون كفار العرب وهم عبدة الاوثان مُنْفَكِّينَ اى منتهين عن كفرهم و شركهم، و قال اهل اللغة: «مُنْفَكِّينَ» زائلين منفصلين. يقال: فككت الشيء فانفكّ اى انفصل «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» لفظه مستقبل و معناه الماضى اى «حَتَّى» اتتهم «الْبَيِّنَةُ» اى الحجّة الواضحة الظاهرة الّتى يتمييز بها الحقّ عن الباطل، يعنى: محمد (ص) اتاهم بالقرآن فبيّن لهم جهالتهم و ضلالتهم و دعاهم الى الايمان فهذه الآيّة فيمن آمن من الفريقين اخبر أنّهم لم ينتهوا عن الكفر حتّى اتاهم الرّسول فدعاهم الى الايمان فأمنوا فانقذهم الله من الجهل و الضلالة. فقال ابن كيسان: معناه «لَمْ يَكُنْ» هؤلاء الكفار تاركين صفة محمد (ص) فى كتابهم أنّه نبىّ حتّى بعث فلما بعث تفرّقوا فيه و اختلفوا. و قيل: لا ينتهون عن كفرهم حتّى يأتيتهم الموت ثمّ فسّر «الْبَيِّنَةُ» فقال: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا اى كتبا، يعنى: ما يتضمّنه «الصّحف» من المكتوب فيها و هو «القرآن» لانه كان يتلوا عن ظهر قلبه لا عن كتاب «مطهّرة» من الباطل و الكذب و الزور و قيل: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» . «فيها» اى فى تلك «الصّحف» «كتب» يعنى: الآيات و الاحكام «قيّمة» اى عادلة مستقيمة غير ذات عوج. يريد بالصّحف الطوامير و الاوراق و بالكتب السور و الاحكام والآيات.

وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اى ما اختلفوا فى امر محمد (ص) و ما كذّبوه إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ محمد و القرآن، اى لم يختلفوا فى مبعثه و كونه نبياّ اّلا بعد ظهوره بغيا و حسدا. قال قوم من المفسرين: من اول السّورة الى قوله: فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ حَكَمَهَا فِيمَنْ آمَنَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ من قوله: وَ مَا تَفَرَّقَ حَكَمَهُ فِيمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بعد قيام الحجّة ثمّ ذكر ما امروا به فى كتبهم فقال: وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ اى ما امر هؤلاء الكفار «إلّا» ان ليعبّدوا الله مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى موحدّين لا يشركون «حنفاء» اى مائلين عن الاديان كلّها الى دين الاسلام و قيل: «حُنَفَاءَ» مائلين الى الحقّ عادلين عن الباطل و قيل: حاجّين مختصّنين واحد الحنفاء حنيف، و الحنيف فى الاصل المستقيم و هو فى اهل الملك المسلم تقول: رجل متحنّف، اى مسلم متعبّد و الحنيف فى المسلمين الحاجّ

والمختتن و إنما قيل لمائل الرّجلين احنفاً تفاقولاً كما قالوا للاعمى بصيرا و للديغ سليما. و يقيموا الصلّاة المكتوبة فى اوقاتها و يؤتوا الزّكاة عند محلّها و ذلك الذى امروا به دين القِيمة، اى الملة و الشريعة المستقيمة. اضاف الدين الى القِيمة و هى نعتة لاختلاف اللّفظين، و العرب تضيف الشىء الى نعتة كثيرا و تجد هذا فى القرآن فى مواضع منها قوله: «وَكَدَارُ الْآخِرَةِ» و قال فى موضع: «وَكَدَارُ الْآخِرَةِ» لانّ الدّار هى الآخرة و تقول: دخلت مسجد الجامع و مسجد الحرام و ادخلك الله جنّة الفردوس، هذا و امثاله.

و انّ القِيمة لانّ الآيات هائية فردّ الدين الى الملة. و قال النضر بن شميل سألت الخليل بن احمد عن قوله: وَ ذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ فقال: «القِيمة» جمع القِيم و القِيم و القائم واحد و مجاز الآية و ذلك دين القائمين لله بالتّوحيد ثمّ ذكر ما للفرقيين فقال: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا يَعْنِي: يوم القيامة. و قيل: «فى» حكم الله أولئك هم شرّ البرية اى «شرّ» الخليقة قرأ نافع و ابن عامر «البرية» بالهمز فى الحرفين لانه من قولهم: براء الله الخلق يبرأهم برا. قال الله عزّ و جلّ: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّشْدِيدِ مِنْ غَيْرِ هَمْزٍ وَ لَهُ وَجْهَانِ: احدهما انه ترك الهمز و ادخل التّشديد عوضا منه و الثانى ان تكون فعيلة من البرى و هو التّراب، اى «هُمُ شَرُّ» من خلق من التّراب كقوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ. نزلت فى بنى عبد الدّار من قريش. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ خِيَارَهُمْ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ أَى دخول جنّات عدن اقامة تجرى من تحتها الأنهار خالدين فيها أبداً لا يموتون و لا يخرجون رضى الله عنهم بايمانهم و رضوا عنه اذ نالوا ما ارادوا، و قيل: رضى الله عنهم بجميل ثنائه و جزيل انعامه عليهم و ارادته الاحسان بهم و رضوا عنه حيث فرحوا بما آتاهم من الثواب. و قيل: «رضى» اعمالهم و «رضوا» ثوابه و قيل: رضا الخلق عن الله رضاهم بما يرد عليه من احكامه و رضاه عنهم ان يوفّقهم للرّضا عنه. و قيل: الرّضا ينقسم قسمين رضا به و رضا عنه، فالرّضا به ربّاً و مدبراً، و الرّضا عنه فيما يقضى و يقدر. و قال السرى: ان كنت لا ترضى عن الله فكيف تسأله الرّضا عنك ذلك لمن خشي ربّه اى ذلك الخلود فى جنّات عدن و رضا الله لمن خاف ربّه و لزم

طاعته و ترک مخالفته. و قیل: لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ اى لمن علمه من قوله: فَخَشِينَا اَنْ يُرْهَقَهُمَا
قال بعض المفسرين: فالعلماء خيار الامة بالنص اذا.

التوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم عزیز تنصّل اليه المذنبون فغفرهم، و توکل عليه
العابدون فجزبهم، و توسّل اليه المطيعون فوصلهم و نصرهم، و تعرّف اليه العالمون فبصرهم،
و تقرب اليه العارفون فقرّبهم، لكنّه فى جلاله حيرهم.

هزاران سال گذشت تا خلق عالم در سماع این نام سرگردانند، غایت و نهایت ذات و
صفات وی می‌دانند، قومی در میدان‌اند و قومی بیرون میدان‌اند همه بسته امر، خسته نهی،
در قید تکلیف، در انتظار وعد، در بند وعید، بر امید یافت، و حضرت صمدیت منزّه از
ادراک اوهام، مقدّس از احاطت افهام. عقلی که از جلال وی اندیشد معقول شود، فهمی که
از جمال وی ادراک جوید ذلیل گردد، و همی که از کمال وی علم خواهد متحیر گردد،
عقل عاجز و فهم قاصر و وهم متحیر و علم مقصّر و طبع ذلیل و قلب کسیر و سرّ اسیر و
جمال او بر قدر جلال او، و جلال او بر وفق جمال او:

بیار پور مغانه، بده پور مغان که روستم را هم رخس روستم کشدا.
و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل.

قوله تعالى: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ نَزُولَ آيَةِ فِيهِمْ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَاعَاتٍ
إِيْمَانٍ آوَرَدْنَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. از اهل کتاب و مشرکان قریش.

ربّ العزّة از ایشان خبر داد که در کفر و شرک مانده بودند، تا بوقت بعثت مصطفی (ص).
چون آفتاب وحی سر از مطلع خویش بر زد و آن مهتر کونین و سیّد خاقین را کسوت
نبوّت و رسالت پوشانیدند و طلعت رسالت چهره جمال خویش بخلق نمود، رأفت و
رحمت نبوّت که: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ دست کرم بر سر آن قوم نهاد تا از آرایش کفر
پاک شدند و بعزّ اسلام و آرایش ایمان عزیز گشتند. آن روز که سرا پرده شریعت احمد
مرسل در بطحاء مکه نصب کردند، دست فضل محمدی بیامد و نقش تخلیط کفار قریش
محو کرد و تلبیس ابلیس را ناچیز کرد. منادی دولت محمد مصطفی (ص) بیازار زمانه

برآمد و این نداء عهد در داد که: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ. رسول خدا، سید انبیا، مقدّم اصفیا، تاج اولیا که در فلک نبوت ماه است و لشگر انبیا را شاه است و عاصیان را پناه است، در چهار بالش دولت نبوت و مسند عز رسالت نشست و صحیفه شریعت از هم باز کرد. کتاب آسمانی و نامه ربّانی بر خلق میخواند و نثار توحید بر سر مؤمنان می افشاند.

این ندا و این آواز باسماع دوستان رسید، همه از میقات نهاد خود بیکبار لَبَّیک اسلام بر آوردند. بلال حبشی با روی سیاه و دلی چون ماه رنج میدید و جفای مشرکان می کشید، گرد مکه همی گردید و بامید جمال آن مهتر عالم همی دوید که این چه بوی است که در حبشه بمشام من رسید؟! صهیب رومی می تاخت با دلی پر درد و رخی زرد که چه سلسله لطف است که ما را از روم بکشید؟ سلمان فارسی میگفت که: این عطری است که جز در بازار نیاز ما نفروشند! عمّار یاسر آواز می داد که: «اَنِّی لَاجِدُ رِیحَ یُوسُفَ» بو ذر غفاری فریاد همی کرد که:

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
ای دریغا که آن مهتر بدین عالم در آمد و رفت و کس قدر وی بحقیقت نشناخت! ای
دریغا که آن آفتاب جمال در میان میغ نهان شد و کس را از وی بحقیقت خبر نه:
ای درّ بچنگ آمده در عمر دراز آورده ترا ز قعر دریا بفراز
غواص ترا نهاده بر دست ز ناز افتاده ز دست و باز دریا شده باز!

وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اللَّهُ تَعَالَى دَرِينِ آيَتِ بندگان را عبادت میفرماید و در عبادت اخلاص میفرماید. روش اخلاص در عبادت چون روش رنگست در گوهر. هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هر عبادت که با وی اخلاص نبود جان کندنمی بود بی ثبوت. اخلاص آتشی است که در سینه مؤمن برافروزند تا هر آنچه در آن سینه دون حق بود بسوزد، دست وی از محارم برشته اخلاص استوار کنند تا دست جز بحلال نبرد. بدیده در اغیار ننگرد، بسینه از دنیا و عقبی نیندیشد، قوت شهوت منقاد وی گردد. مخلص اوست که نفس وی در وی متحیر شده، حرص را وداع کرده،

بخل بهزیمت شده، بیخ حسد از سینه برکنده، خلق عالم را برادر گشته، کبر از سر فرو نهاده، لباس تواضع پوشیده، زبان نصیحت گشاده، گل شفقت شکفته، اسباب تفرقت از راه وی برخاسته، چون قدم اینجا رسید، بسر راه اخلاص رسید. یک رکن از ارکان عبادت قیام کردنت بفرائض و سنن، چنان که گفت جلّ جلاله: وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ دین پاینده آنست که نماز بیای دارند بهنگام، شرائط و ارکان آن بجای آورده، خضوع و خشوع در دل آورده که: فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. نظر الله پیش چشم خویش داشته که: المصلی یناجی ربه. در ساعت تکبیر روی بعالم کبریا آورده، بسلاح «اعوذ بالله» شیطان را هزیمت کرده، بدام بسم الله یمن و برکت صید کرده، سوره فاتحه را مفتاح خیرات کرده، بخواندن سوره سیرت ملائکه گرفته، در صف نماز صفهای اهل صفوت یاد کرده، در رکوع خشوع آورده، در سجود بمحلّ شهود رسیده، در تشهد حقّ را مشاهده گشته، روح پیغامبر را ریحان صلوات فرستاده، بسلام خلق را از بلاء خود مسلم داشته. چنین نماز کننده متابع رسول (ص) بود و چنین نماز مستوجب قبول بود و حاصلش رضوان خداوند غفور بود. اینست که در آخر سوره گفته: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.

۹۹ - سورة اذا زلزلت (الزلزال) - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) آن گه که بجنبانند زمین را بجنبانیدن آن.
وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) و بیرون دهد زمین از خود بارهای خویش.
وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) و مردم میگوید: چیست که بمن بود؟ چه رسید زمین را که می جنبد؟!

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) زمین خبرهای خویش میگوید..
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) بآنچه خداوند تو آن را فرمود.
يَوْمَئِذٍ أَن رَّوْضٌ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا باز گردند مردمان دو گروه جدا جدا از هم دور لبروا
أَعْمَالَهُمْ (۶) تا جزای کردار ایشان بایشان نمایند.
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) هر که هم سنگ مور خرد نیکی کند، بیند آن.
وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸) و هر که هم سنگ مور خرد بدی کند، بیند آن.
النوبة الثانية

این سوره بقول مفسران مکی است، و بقول بعضی مدنی، صد و چهل و نه حرفست، سی و پنج کلمه، هشت آیت. و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و فی الخیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): إِذَا زُلْزِلَتِ تَعْدَلَ نِصْفَ الْقُرْآنِ وَ قُلُّهُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعْدَلُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ وَ قُلُّهُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ تَعْدَلُ رُبْعَ الْقُرْآنِ.
و عن علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد ابن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب سلام الله علیهم عن النبی (ص) قال: «من قرأ إِذَا زُلْزِلَتِ أَرْبَعِ مَرَّاتٍ كَانَ كَنْ قُرْآنِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ».

قوله: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ای حرکت الارض حرکت شديدة لقیام السّاعة و فناء الارض. و قيل «زلزلت» قبل السّاعة و هی من اشرط السّاعة.

و قال فى موضع آخر: إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا، يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ، يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ و ذلك ان اسرافيل يُنْفِخُ فى الصُّورِ فيزلزل صوته الارض، فترجف و تظهر الكنوز، ثم تخرج الموتى فى النفخة الثانية.

و اضاف «زلزالها» اليها لان المعنى: «زلزالها» الذى يليق بها. و قرئ فى الشواذ «زلزالها» بفتح الزاى و معناهما واحد. و قيل بالكسر المصدر و بالفتح الاسم.

وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا كَنُوزَهَا و موتاها فتلقياها على ظهرها و من جعله فى الدنيا. قال تخرج كنوزها و عنده. «اثقال» جمع ثقل بفتحيتين و هو الشئ المصون الكريم على صاحبه و عند غيره. «اثقال» جمع ثقل و الانسان حيا ثقل عليها و ميتا ثقل لها و يحتمل ان الاتقال جمع كقوله عزّ و جل: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّ التَّقْلَانِ فيكون المعنى. أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ الْجَنِّ و الْإِنْسِ مِنْ بَاطِنِهَا الى ظاهرها و الله اعلم.

و فى الخبر عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): تقىء الارض افلاذ كبدها امثال الاسطوان من الذهب و الفضة فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمى، و يجىء السارق، فيقول: فى هذا قطعت يدي. ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئا.

قوله: «افلاذ كبدها» اراد انها تخرج الكنوز المدفونة فيها و قيئها اخراجها. وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا قِيلَ: هو عامّ، و قيل: «الانسان» هاهنا الكافر الذى لا يؤمن بالبعث لان المؤمن يعلم ذلك و لا ينكر وقوعه، و الكافر الذى لا يقرّ بالبعث و لا يعرف صدق كون القيامة، يقول: ما للارض تعجبا من شأنها. و قيل: فى الآية تقديم و تأخير، تقديره: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فيقول الإنسان ما لها. قال المفسرون تخبر الارض بما عمل عليها من خير او شرّ فتقول للمؤمن يوم القيامة وحد علىّ و صام و صلّى و اجتهد و اطاع ربّه، فيفرح المؤمن بذلك و تقول للكافر: اشرك علىّ و زنى و سرق و شرب الخمر و تشهد عليه الجوارح و الملائكة مع علم الله به حتى يودّ انه سيق الى النار ممّا يرى من الفضح و فى ذلك ما

روى انس بن مالك: ان رسول الله (ص) قال: ان الارض لتخبر يوم القيامة بكلّ عمل عمل على ظهرها. قال: فتلا رسول الله (ص): إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا حَتَّى بَلَغَ: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ

أَخْبَارَهَا قَالَ: «ا تَدْرُونَ مَا «أَخْبَارَهَا»؟ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخْبَرْتُ بِكُلِّ عَمَلٍ عَمِلَ عَلَى ظَهَرِهَا».

و روى انَّ عبد الرحمن بن ابي صعصعة كان يتيما في حجر ابي سعيد الخدرى. فقال له ابو سعيد: يا بنى اذا كنت في البوادرى فارفع صوتك بالاذان فانى سمعت رسول الله (ص) يقول: «لا يسمعه جن ولا انس ولا حجر الا شهد له».

و روى انَّ ابا امية صلى في المسجد الحرام المكتوبة ثم تقدم فجعل يصلى هاهنا و هاهنا فلما فرغ قيل له: يا ابا امية ما هذا الذى تصنع؟ فقال: قرأت هذه الآية: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فاردت ان تشهد لى يوم القيامة.

قوله: بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا اى امرها بالكلام و الهمها و اذن لها فيه فتنتطق بقدرته سبحانه و تعالى كقوله: وَ أَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا يَصْدُرُونَ عَنْ قُبُورِهِمْ اى موضع المحاسبة متفرقين متبديدين لا يلوى احد على احد للهول الواقع. و قيل: ينصرفون عن الموقف متفاوتين مختلفين فاخذ ذات اليمين الى الجنة و آخذ ذات الشمال الى النار و ذلك قوله: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». و احد الاشتات شت و شت ليروا أعمالهم اى جزاء اعمالهم. و قيل: «لِيرُوا» صحائف «أَعْمَالُهُمْ» يقرءون ما فيها «لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً» الا احصياها. و قيل: هى رؤية القلوب و المعنى ليعرفوا ما عملوا. و قيل: فيه تقديم و تأخير، تقديره: تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا لِيرُوا أَعْمَالَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ الدَّرَّةَ النَّمْلَةَ الصَّغِيرَةَ. و قيل: رأس نملة. و سئل ثعلب عن الذرة، فقال: مائة نملة حبة و الذرة واحدة منها. و قيل: هى الواحدة من حشو الجو الذى يظهر فى شعاع الشمس من الكوة و قال يحيى بن عمار: حبة الشعير اربع ارزات و الارزة اربع سمسمات و السمسمه اربع خردلات، و الخردلة اربع اوراق نخالة، و ورق النخالة «ذرة».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ اى يجد ثوابه.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ اى يرى العقوبة عليه. قال ابن عباس: ليس مؤمن و لا كافر عمل خيرا و لا شرا فى الدنيا الا اراه الله اياه يوم القيامة. اما المؤمن فيريه حسناته و سيئاته فيغفر له سيئاته و ينبيه بحسناته. و اما الكافر فيرد حسناته و يعذبه بسيئاته. و قال

محمد بن كعب: في هذه الآية: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا مِنْ كَافِرٍ «ير» ثوابه في الدنيا في نفسه واهله وماله وولده حتى يخرج من الدنيا وليس له عند الله خير. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا مِنْ مُؤْمِنٍ «ير» عقوبته في الدنيا في نفسه واهله وماله وولده وداره حتى يخرج من الدنيا وليس له عند الله «شر» و دليل هذا التأويل، ما روى انس قال: كان ابو بكر يأكل مع النبي (ص) فنزلت هذه الآية فرفع ابو بكر يده فقال: يا رسول الله اني اجزى بما عملت من مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ «شر»؟ فقال: «يا با بكر ما رأيت في الدنيا مِمَّا تَكْرَهُ فِي مِثْقِيلِ ذَرِّ الشَّرِّ وَ يَذْخُرُ اللهُ لَكَ مِثْقِيلِ الْخَيْرِ حَتَّى تُوَفَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

و عن «عبد الله بن عمرو بن العاص» انه قال: نزلت إذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا و ابو بكر الصديق قاعد فبكى حين انزلت، فقال له رسول الله (ص): «ما يبكيك يا با بكر»؟ قال: ابكتني هذه السورة! فقال له رسول الله (ص): «لو لا انكم تخطئون و تذنبنون فيغفر الله لكم لخلق الله امّة يخطئون و يذنبنون فيغفر لهم. و قال مقاتل: نزلت هذه الآية في رجلين و ذلك انه لما نزل: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ كَانَ أَحَدُهُمَا يَأْتِيهِ السَّائِلُ فَيَسْتَقِلُّ أَنْ يُعْطِيَهُ التَّمْرَةَ وَ الْكُسْرَةَ وَ الْجَوْزَةَ وَ نَحْوَهَا، يَقُولُ: مَا هَذَا بِشَيْءٍ أَنْمَا نُوَجِّرُ عَلَى مَا نَعْطَى وَ نَحْنُ نَحْبُهُ، يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ وَ مَا أَحَبُّ أَنَا هَذَا فَيَرِدُّهُ صَفْرًا وَ كَانَ الْآخِرُ يَتَهَاونَ بِالذَّنْبِ الْيَسِيرِ الْكُذْبَةَ وَ الْغَيْبَةَ وَ النَّظْرَةَ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ، وَ يَقُولُ: لَيْسَ عَلَيَّ مِنْ هَذَا شَيْءٌ أَنْمَا وَعَدَ اللهُ النَّارَ عَلَى الْكِبَائِرِ وَ لَيْسَ فِي هَذَا أَثْمٌ فَانزَلَ اللهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ يَرْغَبُهُمْ فِي الْقَلِيلِ مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يُعْطَوْهُ فَانَّهُ يَوْشِكُ أَنْ يَكْبُرَ وَ يَحْذَرُهُمُ الْيَسِيرَ مِنَ الذَّنْبِ فَانَّهُ يَوْشِكُ أَنْ يَكْبُرَ فَالْأَثْمُ الصَّغِيرُ فِي عَيْنِ صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْظَمُ مِنَ الْجِبَالِ وَ جَمِيعِ مَحَاسِنِهِ فِي عَيْنِهِ أَقْلٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. و قال ابن مسعود احكم آية في القرآن: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَ تَصَدَّقَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ بِتَمْرَتَيْنِ فَقَبِضَ السَّائِلُ يَدَهُ. فقال سعد: و يحك يقبل الله منا مِثْقَالَ الذَّرَّةِ وَ الْخِرْدَلَةَ وَ كَأَيِّنَ فِي هَذِهِ مِنْ مِثْقِيلِ؟! وَ تَصَدَّقَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ عَائِشَةُ بِحَبَّةٍ مِنْ عَنَبٍ فَقَالَا فِيهَا مِثْقِيلٌ كَثِيرَةٌ. و قال الربيع بن خثيم مرّ رجل بالحسن و هو يقرأ هذه السورة فلما بلغ آخرها قال: حسبى قد انتهت الموعظة فقال الحسن: لقد فقه الرجل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ مِنْ تَأْمَلُهَا بِمَعَانِيهَا وَ وَقَفَ عَلَيَّ مَا أَوْدَعَ فِيهَا رَتَعَتْ أَسْرَارَهُ فِي رِيَاضٍ مِنَ الْإِنْسِ مَوْتِقَةٌ وَ ظَلَّتْ أَفْكَارَهُ بِلَوَائِحِ مِنَ الْبَاقِيْنَ مُشْرِقَةٌ. فَهِيَ عَلَيَّ جَلَالِ الْحَقِّ شَاهِدَةٌ. وَ عَلَيَّ مَا يَحِيطُ بِهِ الذِّكْرُ وَ يَأْتِي عَلَيْهِ الْحَصْرُ زَائِدَةٌ.

در گرفتیم بنام خداوند جهان، قادر و قاهر و دیان، لطیف و کریم و رحیم و رحمن، بی نیاز از اهل زمین و آسمان، دارنده هر دو عالم، داننده آشکارا و نهان، آفریننده خلق نه چنین و نه چنان، بردارنده گردون گردان، پیدا کننده بساط و میدان، نگارنده از گل صورت انسان، نوازنده او بخلعت احسان، مطیعان را وعده داد بنعیم جاودان و درجات جنان، عاصیان را بیم داد بدرکات نیران، همه را هست کرد درین سرای امتحان، جایگاه عموم و آخران، و بحکمت اختلاف نهاد میان ایشان، بعضی گریان و بعضی خندان، لختی با کفر و نفاق، لختی با اسلام و ایمان، آن گه در خاک کند مدتی پنهان پس بجنابند زمین را بفرمان روان، تا بیرون افکند بار خویش از آدمیان و پریان و غیر ایشان. اینست که ربّ العالمین گفت در تنزیل قرآن: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.

بدانکه این سوره همه صفات رستاخیزست و بیان احوال و احوال آن. آن روز که جبال راسیات راسخات از بیخ برکنند و چون پشم زده در هوا پَرّان کنند. زلزله در زمین افکنند و خاک فرا جنبش آرند. دریا بجوش آرند و آب آتش گردانند. آسمان فرو گشایند و ستارگان فرو ریزانند. ماه از گردون بیفکنند و آفتاب از فلک جدا کنند. ترکیب جهان نیست کنند. و نظام عالم خراب کنند. و گرد از کون بر آرند. از هوا فریشته فرو آید. و از خاک مرده بر آید. نه در هوا فریشته ماند. نه در خاک مرده. همه را در یک عرصه جمع کنند. و همه را جزای کردار خویش دهند. مؤمنان را احسان و رضوان و غفران، کافران را انکال و اغلال و زقوم و قطران. قال الله تعالى: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

ای مسکین یکی بر اندیش تا چه کرده‌ای و چه ساخته‌ای؟! آن روز را هر چه کرده‌ای از اعمال و هر چه گفته‌ای از اقوال هم سنگ ذره‌ای فرو نگذارند، همه را در حساب آرند. و جزاء آن بتمامی برسانند تُوَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ آن روز درگاه

حکومت و خصومت بگشایند. خروش مظلومان بر آید. فریاد از ظالمان برخیزد، سرگشتگی عاصیان ظاهر شود. اقویا در دست ضعفا اسیر شوند، فقرا بر امرا امیر گردند، مطیع که طاعت دارست شادان و خندان بود، مقصّر که تقصیر کرده گریان و سوزان بود. نه کس را زهره حمایت بود، نه کس را مکتب عنایت بود. یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ. یکی از بزرگان دین گفته: هر که را توفیق رفیق بود و سعادت مساعد، از همه قرآن در وعظ او را این آیت بس که: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. صعصعة عمّ فرزدق پیش مصطفی (ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا درخواست تا از قرآن لختی بر وی خواند. رسول خدا (ص) سوره إذا زُلْزِلَتْ بر وی خواند. چون باین آیت رسید که: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ آن مرد بشورید. آشوبی و شوری از نهاد وی بر آمد، فریاد و ولوله در گرفت، و چون مرغ نیم بخاک در افتاد. و زار بگریست. آن گه گفت: حسبی هذا من القرآن. مرد دانا چون بدانست که در آن عرصه کبری بر مقام سؤال از ذرات و حبات و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت، دست در دامن ورع زند و در هیچ معاملات گزاف کاری نکند و با نفس خویش بنقیر و قطمیر حساب بکند تا خود با ایمان بود و خلق از وی در امان باشند. وی با اسلام بود. و خلق از قصد جنایت وی سلامت باشند. اینست که مصطفی (ص) گفت: «المؤمن من آمنه الناس على انفسهم و دمائهم و اموالهم. و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده».

۱۰۰ - سورة العاديات - المكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا (۱) باسبانِ غازی که همی تازند و نفس همی زنند بآواز در تاختن.
فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا (۲) آن آتش افروزان از سنگ بسنهای خویش.
فَالْمُغِیْرَاتِ ضَبْحًا (۳) و بآن غارت کنندگان بیامداد.
فَأَثْرُنَ بِهِ نَقَعًا (۴) بر هامون دشمن گرد انگيختند.
فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) و در میان سرای دشمن فرو آمدند بهم.
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) باین سوگندها که مردم خداوند خویش را ناسپاس است و فرو مایه.

وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ (۷) و مردم خود داند که چنین است و در خوی خویش گواه است
بر خود.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ (۸) و مردم از بهر دوستی این جهان و دوستی مال بخیل است و
فرو بسته دست.

أَفَلَا یَعْلَمُ نَمِی داند این مردم؟ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ (۹) که آن گه که برانگیزند آنچه در
گورهاست!

وَ حُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ (۱۰) و فرا پیش آرند و باز نگرند آنچه در دلهاست!
إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ (۱۱) که خداوند ایشان بایشان آن روز داناست و از ایشان آگاه.
التوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صد و شصت و سه حرف، جمله به مکه فرو آمد
بقول جماعتی مفسران و قومی در مدنیات شمرند، گویند: به مدینه فرو آمده، و درین
سوره ناسخ و منسوخ نیست. ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: هر که سوره
«و العادیات» بر خواند، او را بعدد هر مؤمنی که شب مزدلفه در مزدلفه باشد و اندر آن
جمع بود، ده نیکی بنویسند و همچنانست که آنجا حاضر بود.

و از حسن بصری روایت کنند که: سورة «و العاديات» همتای دو بهر از قرآن است. و سبب نزول این سوره بقول مقاتل آنست که: رسول خدا (ص) جمعی لشگریان صحابه را بقیبله کنانه فرستاد تا ایشان را بر دین اسلام دعوت کند. مدتی بر آمد که رسول خدا (ص) از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی دانست که حال ایشان بچه حد رسید و مسلمانان از بهر ایشان اندوهگن بودند و منافقان شاد همی بودند و بدروغ میگفتند که: ایشان را بکشتند. ربّ العالمین این سوره را فرو فرستاد و از حال ایشان خبر داد که: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا آن اسبان ایشان از نشاط بانگ همی کنند، و در تاختن در سرای دشمن نفس همی زنند و گرد می انگیزند، و در تاختن از سنبهای ایشان آتش همی جهد، و بوقت صبح در سرای دشمن غارت همی کنند. ربّ العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن مصطفی است (ص)، و مؤمنان از احوال آن غازیان، و باز برد اندوه از دلهای ایشان. قوله: وَ الْعَادِيَاتِ جَمْعٌ عَادِيَةٌ وَ هِيَ الَّتِي تَعْدُو وَ الْعَدُو السَّرْعَةُ فِي الْمَشْيِ وَ التَّبَاعِدُ فِي الْخَطْوِ وَ قوله: «ضبحا» مصدر وقع موقع الحال، ای يَضْبِحُن «ضبحا».

قال ابن عباس: المراد بها خيول الغزاة أقسم الله بها شرفاً للغزاة. و قال علي (ع) و ابن مسعود: أنّها ابل الحاجّ، أقسم الله بها تشریفاً للحاجّ و الضّبح من الإبل النفس و من الخيل الحميمة.

و روی انّ علیاً (ع) انکر علی ابن عباس حمله العاديات علی الخيل. و قال: أنّها نزلت فی وقعة بدر و لم یکن معنا حينئذ الا فرسان احدهما للمقداد و الآخر للزبير.

و اما ابن عباس فانه احتجّ بالضّبح. و قال: انّ الإبل لا تضبح فانّ الضّبح صوت انفاس الخيل اذا جهدت فی الجری فيكثر الرّبو فی اجوافها من شدّة العدو. و قال ابن عباس: ليس شيء من الدّوابّ يضح غير الفرس و الكلب و الثعلب. و قال الخليل الضّبح نوع من العدو.

فالمُوريات قَدْحاً ای توری النّار بحوافرها اذا سارت فی الارض ذات الحجارة و اذا ارید بها الإبل فالمعنى أنّها تضرب الحصا بمناسمها فيصكّ بعضها بعضاً فتندح منها النّار. و قال مجاهد: هي افكار العلماء تستنبط المعانى. و قال عكرمة: هي الالسنة تظهر الحقّ بالتطّوق. و قيل: هي مكر الرّجال يقال للماكر قدح فاوری.

و قيل: أنّهم اذا نزلوا ليلا يوقدون النّار ليروا كثيرا فيكسروا بذلك قلوب المشركين اذا بلغهم

كثرة عددهم. وقيل: هى الخيل تهيج الحرب بين اصحابها. و المعنى فالمهيّجات حربا. قوله: فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً اى تسير ليلا و تغير على الاعداء «صبحا» و الغارة وقت الصّباح من عادة العرب و نهى عن الغارة بالليل. و كان رسول الله (ص) يغير مصبحا. و قيل: هى الإبل اذا افاضت من عرفات و الاغارة سرعة السير و منه قولهم: اشرق ثبير كيما تغير». فَاتَّرْنَ اى هيّجن. «به»، اى بذلك المكان الذى انتهين اليه كناية عن غير مذكور لانّ المعنى مفهوم.

نَقَعَا اى غبارا. و قيل: فَاتَّرْنَ بِهِ اى بالعدو. نَقَعَا اى صوتا.

و قيل: الهاء ضمير الصّبح و المعنى: «اثرن» فى وقت الصّبح «نقعا».

فَوَسَطْنَ بِهِ اى بالقوم جمعا، اى الخيل دخلت رصف جمع من العدوّ تغير عليهم. و قيل: «وسطن» فى وقت الصّبح جمع العدوّ. و قيل: هى الإبل توسطن بالقوم جمع منا. يقال: وسطهم يسطهم اذا صار فى وسطهم.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ هذا موضع القسم. اقسم الله بهذه الاشياء.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ اى قليل الشّكر كفور بطيء الخدمة قليل الخير. و قال الحسن البصرى: «الكنود» الذى يعدّد المصائب و ينسى النّعم.

و فى الخبر عن النّبيّ (ص) «الكنود» الذى يمنع رفته و يضرب عبده و يأكل وحده.

و قال الفضيل بن عياض: «الكنود» الذى انسته الخصلة الواحدة من الاساءة الخصال الكثيرة من الاحسان، و الشّكور الذى انسته الخصلة الواحدة من الاحسان الخصال الكثيرة من الاساءة. و قال ابو بكر الوراق: «الكنود» الذى يرى النّعم من نفسه و اخوانه. و قيل: يرى النّعمة و لا يرى المنعم. و قال الواسطى: هو الذى ينفق نعم الله فى معاصى الله. و قيل. هو الحسود الحقود.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ الهاء عائدة الى الرّبّ سبحانه، اى انّ ربّه علىّ ذلك اى «على» كنوده و صنيعه لشاهد. و قيل: الهاء عائدة الى الانسان لانه يعلم ذلك من نفسه و افعاله تشهد على كفرانه نعمة ربّه. و قيل: انه شاهد على نفسه بما تصنع كقوله: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ السَّيِّئَةُ» الآية.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ اى انّ الانسان لاجل حبّ المال لبخيل. قال طرفه:

اروی الموت یتعام الکرام و یصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدّد.

الشّدید و المتشدّد: البخیل، و كذلك الفاحش، و منه قوله: وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ. ای بالبخل. و قبل: معناه: وَ إِنَّهُ لَشَدِیدُ الْحَبِّ لِلْخَیْرِ وَ هُوَ الْمَالُ. قال ابن زید: سَمَى اللَّهُ الْمَالَ خَیْرًا وَ عَسَى أَنْ یَکُونَ حَرَامًا خَبِیْثًا لَکِنَّ النَّاسَ یَعْدُوْنَهُ خَیْرًا فَسَمَاهُ اللَّهُ خَیْرًا کَمَا أَنَّ الْجِهَادَ سَمَاهُ اللَّهُ سَوْءًا بِقَوْلِهِ: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سَوْءٌ أَى قِتَالٍ وَ لَیْسَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ بِسَوْءٍ لَکِنَّ یَسْمُوْنَهُ سَوْءًا.

قوله. أَ فَلَا یَعْلَمُ أَى هَذَا الْإِنْسَانِ لَا یَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ أَى قَلْبٍ وَ بَحْثٍ وَ اِیْثَرٍ مَا فِی الْقُبُورِ مِنَ الْمَوْتِی وَ مَا بِمَعْنَى مِنْ.

وَ حُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ مَیِّزٌ وَ اِبْرَزَ مَا فِیْهَا مِنْ خَیْرٍ أَوْ شَرٍّ.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ أَى عَالَمٌ فِیجَازِیْهِمْ عَلَی جَمِیْعِ أَعْمَالِهِمْ مِنَ الْخَیْرِ وَ الشَّرِّ وَ کَسَرَتْ الْهَمْزَةُ لِمَکَانَ اللَّامِ فِی قَوْلِهِ «لَخَبِیْرٌ» وَ لَوْلَاهَا لَفَتَحَتْ الْهَمْزَةُ لَوْقُوعِ الْعِلْمِ عَلَیْهَا. هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَکَاذِبُونَ.

رَوَى أَنَّ الْحِجَّاجَ بْنَ یُوسُفَ قَرَأَ عَلَی الْمَنْبَرِ هَذِهِ السُّورَةَ یَحْضُ النَّاسَ عَلَی الْغَزْوِ فَجَرَى عَلَی لِسَانِهِ.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِفَتْحِ الْاَلِفِ ثُمَّ اسْتَدْرَكَهَا مِنْ جِهَةِ الْعَرَبِیَّةِ فَقَالَ «خَبِیْرٌ»: وَ اسْقَطَ اللَّامَ. وَ قَالَ الزَّجَاجُ: اللَّهُ خَبِیْرٌ بِهِمْ فِی ذَلِكَ الْیَوْمِ وَ فِی غَیْرِهِ مِنَ الْإِزْمَانِ وَ لَکِنْ خَصَّ «یَوْمَئِذٍ» بِالذِّکْرِ لِأَنَّ الْمَعْنَى أَنَّهُ یَجَازِیْهِمْ عَلَی کُفْرِهِمْ وَ الْجَزَاءُ یَقَعُ «یَوْمَئِذٍ» وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» کلمة اذا سمعها العاصون نسوا زلتهم فى جنب رحمته و اذا سمعها العابدون نسوا صولتهم فى جنب الهيته، کلمة من سمعها ما غادرت له شغلا الا كفته. و لا امرا الا اصلحته و لا ذنبا الا غفرته و لا اربا الا قضته.

نام خداوندی که جز از وی خدایی نه، و در حکم وی چون و چرایی نه، و جز بنور او کس را روشنایی نه، و جز بالهام او کس را توانایی نه، و با حکم او کس را توانایی نه، و جز بهدایت او کس را بینایی نه. عزیز است این نام که دلها را انس است، و جانها را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط

توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام. کس را در هر دو سرای زندگی مسلّم نبود مگر برعایت و حمایت این نام. در هفت آسمان و هفت زمین کس مقبول حضرت نیامد، مگر باقرار این نام و کس مهجور درگاه عزّت نگشت مگر بانکار این نام.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا.

قوله: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا این عادیات که الله قسم بدان یاد کرد، یا اسبهای غازیانند، یا راحله‌های حاجیان چون مرکبهای ایشان را این شرف و منزلت است که الله تعالی قسم بدان یاد کند. شرف و منزلت غازیان و حاجیان، خود که داند غایت و نهایت آن و کدام زبان عبارت کند از درجات و کرامات ایشان؟! آری هر که در راه طاعت او رود عجب نباشد، که در رعایت و عنایت او باشد. آن غازی که در معرکه ابطال و در مقام قتال از بهر اعزاز دین اسلام و اعلاء کلمه حق میکوشد، تن سیل و دل فدا کرده. و سینه عزیز خود هدف تیر دشمن ساخته، و آن حاجی که طبل رحیل فرو کوفته و خان و مان را وداع کرده، و روی بیادیه مردم خوار نهاده، ضیاع و اسباب را ضایع گذاشته، و با میلهای بادیه دوستی گرفته، به کعبه مشرف مقدّس رسیده، رداء تجرید بر افکنده، لبیک تفرید زده آنها که بدین صفت‌اند زائران حق‌اند. و حق است بر خداوند کریم که قاصدان درگاه خود را و زائران حضرت عزّت را بنوازد و با ایشان کرامت کند. فردا در حظیره قدس ایشان را ساخته، کاس انس خلعت وصال یافته، از خداوند ذو الجلال در روضه رضوان بر تخت بخت تکیه زنان، در مجمع روح و ریحان، دیدار ذو الجلال عیان، ایشان مهمانان حق‌اند، و حق ایشان را میزبان.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ موضع قسم است. الله سوگند یاد می‌کند که: این آدمی کنود و کفور است. ناسپاس و ناپاک از کار دین، همیشه غافل و بجهل و حرص و بخل نائل. روز روشن بگناه سیاه کرده و شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده.

درگاه خداوند گذاشته. و روی بخیمه و خرگاه کرده شاد بدانست که سال نو در آید و شادیش بیفزاید. خود نداند و نه اندیشد که هر نفسی که بر می‌آرد گامی بمرگ نزدیک‌تر می‌شود. و هر روزی منزلی از راه آخرت باز می‌برد:

أَنَا لِنَفْسِي بِالْآيَامِ نَقَطَعَهَا وَ كُلَّ يَوْمٍ مَضَى يَدْنِي مِنَ الْآجِلِ!

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ. نمیداند این مردم که چه عقبه‌ها در پیش دارد. که بر آن گذر می‌باید کرد؟ از سكرات مرگ و ظلمات گور و حسرات قیامت و فزعات دوزخ و دركات زندان! رسول خدا (ص) میگوید: «لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا و لو تعلم البهائم من الموت ما يعلمه ابن آدم ما اكلتم سمينا».

اگر آنچه مرا بر آن دیدار افتادست شما را بعشر عشیر آن دیدار بودی، روز و شب دیده شما اشک بار بودی و خنده شما اندک و گریستن بسیار بودی. و اگر این حیوانها و بهائم نامکلف و این ستوران که با ایشان خطاب و عتاب نیست و بر ایشان امر و نهی نیست و ایشان را ثواب و عقاب نیست از این حدیث مرگ آن مقدار بدانستندی که آدمیان دانسته‌اند، کس از گوشت ایشان لقمه‌ای چرب نخوردی که از بیم و باک مرگ زار و نزار گشتندی. و از راحت و لذت علفهای خویش بیزار شدندی! مسکین آدمی بی‌حذرست از آنکه بی‌خیرست، خیر ندارد از آنکه خطر ندارد. آن روز بداند که دانش سود ندارد. آن گه دریابد که دریافت را فائده نبود!

۱۰۱ - سورة القارعة - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ رَوْز رستاخیز رَوْز بر کوبنده و چه بر کوبنده!
وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَةُ (۲) و تو چه دانی که آن چه بر کوبنده است؟!
یَوْمَ یَكُونُ النَّاسُ کَالْفَرَّاشِ الْمَبْتُوثِ (۳) آن رَوْز که مردمان از هول رستاخیز چون پروانه
باشند افکنده و پراکنده.

و تَكُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۴) و کوه‌ها چون پشم زده در هوا شده.
فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) هر که گران آید ترازوی او.
فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ (۷) او در عیشی است که پسندد آن را.
وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) و اما آن کس که ترازوی او سبک آید.
فَأُمُّهُ هَاوِیَةٌ (۹) نگوینسار ماند و باز گشت او با دوزخ.
وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِیَ (۱۰) و تو چه دانی که دوزخ چیست؟
نَارٌ حَامِیَةٌ (۱۱) آتشی بغایت تف رسیده!

النوبة الثانية

این سوره «القارعة» مکی است، به مکه فرو آمد. صد و پنجاه حرفست.
سی و شش کلمه. یازده آیت بعدد کوفیان. و ده آیتست بعدد مدنیان. و هشت آیتست بعدد
بصریان. اختلافست میان ایشان بسه آیه. کوفیان «القارعة» آیت شمارند، و بصریان
نشانند. و کوفیان و مدنیان ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ و خَفَّتْ مَوَازِينُهُ هر دو آیت شمارند و بصریان
نشانند. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی کعب است از مصطفی (ص)
که هر که سوره «القارعة» بر خواند خدای عزّ و جلّ رَوْز قیامت ترازوی وی گران گرداند
بنیکی. قوله: «الْقَارِعَةُ» اسم من اسماء القيامة انتت لانتها اسم الساعة كما انتت الحاقّة و
الطامة و الصاخة و سمّیت «بالقارعة» لانتها تقرع قلوب الناس بهولها. و قيل: «القارعة»
البلية التي تقرع القلوب لشدة المخافة، و القرع الضرب منه المقرعة و قيل: يجوز ان تكون

صفة للزّجرة او الصّيحة او النّفخة الّتي ذكرها الله تعالى لابتداء البعث. قوله: مَا الْقَارِعَةُ
تعظيم و تهويل و تعجيب منها، اى هى عظيمة الشّان قطيعة الحال.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ اى لا تعرفها لأنك لم تعهد مثلها و لا تعرف حقيقتها الا بمشاهدتها
«الْقَارِعَةُ» رفع بالابتداء مَا الْقَارِعَةُ صفته و مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ اعتراض.
يَوْمَ يَكُونُ خَبْرُهُ وَ التَّقْدِيرُ «الْقَارِعَةُ» الهائلة واقعة.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ يعنى: كَالطَّائِرِ الَّذِي يَتَساقطُ فِي النَّارِ وَ السَّرَاجِ. و قيل:
كصغار الجراد كقوله: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ. و معنى «المبثوث» المتفرّق
فى الجهات لانّ الخلق يموج بعضهم فى بعض فكلّ فريق منهم لما يراه من احوال القيامة
أخذ فى وجه غير وجه صاحبه. و قيل: النَّاسُ خَاصٌّ فِي الْكِفَارِ وَ هُم يَتَهافتون فى النَّارِ
يوم القيامة كتهافت الفراش.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ كَالْعِهْنِ الصَّوْفِ الْمَصْبُوغِ وَ الْمَنْفُوشِ الْمندوفِ، و اختصاص
كَالْعِهْنِ لمعنيين، احدهما ان يكون لالوان الجبال كقوله: «وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ». و الآخر لما يريد الله تعالى فى افنائها يعيدها بعد الصّلابة
رخوة. كقوله: وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً.

فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ جمع ميزان. قال الحسن هو ميزان له كفتان جعل الله رجحان احدى
كفتيه علامة سعادة صاحبه. و قيل: يَنْصَبُ لِكُلِّ انْسانٍ مِيزَانًا. و قيل: المَوازِينُ جمع الموزن
و المعنى من رجحت حسناته على سيّاته.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ اى ذات رضا كلابن و تامر. و قيل: راضٍ صاحبها كيوم صائم و ليل
قائم.

وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ اى رجحت سيّاته على حسناته.
فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ اى فمسكنه و مأواه النَّارُ سَمِيَتْ أُمَّهُ لِأَنَّهُ يَأْوِي إِلَيْهَا كَمَا يَأْوِي الْوَالِدُ إِلَى أُمِّهِ. و
الهاوية اسم من اسماء جهنّم. هى امّ الانسان الكافر لازمة له و اولى به. و قيل: فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
اى امّ رأسه هاوية منحدره منكوسة فى النَّارِ من اعلى الى اسفل. و قيل: فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ مِثْلُ
قول العرب: هوت أمّه و هى كلمة تستعمل عند عظم المكروه و شدّة المصيبة كما يقال
ثكلته أمّه.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هَيْبَةُ تَعْظِيمٍ وَ تَوْبِيخٍ وَ الْأَصْلُ مَا هِيَ وَ الْهَاءُ لِلِاسْتِرَاحَةِ وَ الْوَقْفُ أَيُّ وَ مَا
 ادريک ما الهاویة ثم فسّر فقال: نارٌ حَامِيَةٌ أَيُّ بَلَغَتْ النَّهْيَةَ فِي الْحَرَارَةِ. يروى عن انس بن
 مالك قال: انّ ملكا من ملائكة الله عزّ و جلّ يوکل يوم القيامة بميزان ابن آدم فيجاء به
 حتّى يوقف بين كفتى الميزان فيوزن عمله فان «تقلت» ميزانه نادى الملك بصوت يسمع
 جميع الخلق باسم الرجل الاسعد فلان سعادة لا شقاوة بعدها و ان خفت موازينه نادى
 الملك: الاشقى فلان شقاوة لا سعادة بعدها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ مِنْ آمَنَ بِهَا مِنْ زَوَالِ النَّعْمَى، وَ مِنْ
 ذَكَرَهَا ظَفَرَ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى، وَ مِنْ عَرَفَهَا وَ اعْتَقَدَهَا سَعْدَ سَعَادَةٍ لَا يَشْقَى، وَ وَجَدَ مَلَكًا
 لَا يَبْلَى، وَ بَقِيَ فِي الْعِزِّ وَ الْعُلَى.

نام نامداری که نامش یادگار جانست، و دل را شادی جاودانست، و روح روح دوستان و
 آسایش غمگنان است. عنوان نامه‌ای که از دوست نشانست و مهر قدیم مضمون آنست.
 نامه‌ای که ببقار را درمانست و از قطعیت امانست، نامه‌ای که هم گوی و هم چوگانست،
 مرکب او شوق و مهر او میدانست، گل او سوز و معرفت او بوستانست. نامه‌ای که درخت
 توحید را آبشخور است، و دوستی حق مر آن را میوه و بر است.

يقول الله تعالى: (لا يزال العبد يذكري و اذكره حتى يحبني و احبه).

و گفته عزیزانست که: اذا ذكرت من انا احتقرت و اذا تذكرت لمن انا افتخرت.

چون با خود نگرم و کردار خود بینم، گویم: از من زارتر کیست؟ چون با تو نگرم و خود
 را در بندگی تو بینم، گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که: من از هر چه بعالم بترم

چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگرم

پیر طریقت گفت: گاهی که بخود نگرم، همه سوز و نیاز شوم گاهی که بدو نگرم، همه ناز
 و راز شوم چون بخود نگرم گویم:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

چون بدو نگرم گویم:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد؟
 بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم
 چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم؟!
 شاخ عز رویدم از دل که بلای تو کشم!

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ صفت روز رستاخیزست، روز محشر، روز
 عرض اکبر، روز جمع لشکر، روز احیاء صور، روز نشر بشر، روز جزاء خیر و شر، همه
 خلق بر انگیخته و از هیبت و سیاست خداوند ذو الجلال بزانو در آمده، ترازوی راستی
 آویخته، کرسی قضا نهاده، بساط هیبت باز گسترده، دوزخ همی غرّد و زبانیه عاصی را
 میگیرد جرس هوس از گردن آفریدگان فرو گشاده، و جزای کردار هر کس در کنار او
 نهاده. بسا امیرا که آن روز اسیر شود، بسا اسیر که امیر شود، بسا عزیزا که ذلیل شود، بسا
 ذلیلا که عزیز شود، بسا پدر که از فرزند جدا شود، و فرزند از پدر جدا شود، بسا مادر که
 از فرزند بگریزد، و فرزند از مادر! هر کسی بخود در مانده و از دوستان و خویشان جدا
 گشته: كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ همچون پروانه پراکنده و افکنده و تنها مانده. مسکین آدمی که
 سر بمعصیت در نهاده، و از هول رستاخیز غافل مانده نمی داند که هر چه امروز در
 می بندد، فرداش می باید گشاد هر چه امروز املا کند، فرداش بر می باید خواند. ای مسکین
 باری آن املا کن که فردا بر توانی خواند و آن بار در بند که فردا بر توانی داشت، و آن
 کار کن که فردا طاقت جزای آن داری. آن روز مؤمنان را جامه از معاملات خواهد بود،
 مرکب از طاعت و تاج از خدمت وردا از حرمت و جمال روی از رنگ دل. هر کرا امروز
 دل بتوحید و معرفت روشن است، فردا روی وی سپید و روشن بود، چون ماه دو هفته،
 اگر چه امروز حبشی رنگ است. و هر کرا امروز دل در شک و شبهت فردا روی وی
 سیاه و تاریک بود، اگر چه امروز رومی رنگ است.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ از صعوبت و هیبت رستاخیز یکی آنست که این کوه‌های
 افراشته و این راسیات راسخات از بیخ بر آرند و زیر و زبر کنند، و چون پشم زده در هوا
 پراَن کنند، زلزله در زمین افتد، خاک فرا جنبش آید، کوه بلرزش آید، نه نشیب ماند نه
 فراز همه راست گشته، بالا و نشیب یکی شده.

قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ آن
 کس که کردار وی بپسند الله بود، و الله از وی خوشنود بود، اگر یک نفس از وی بر آید از

سر سوز و نیاز بآن یک نفس ترازوی حسنات وی گران گرداند.
و آن کس که الله از وی ناخشنود بود، و عنایت ازلی او را دستگیر نبود، اگر پری روزی
زمین طاعت دارد در ترازوی وی پر پشه‌ای نسنجد. بسا خفته در خواب خوش که از
مرقد او تا فرقد فریشتگان پروا پر داده و میگویند: خداوندا بحرمت و حشمت و برکت
نفس این آزاد مرد بر ما رحمت کن، و بسا بیدار چشم که ملائکه مقربین از نفس وی
بفریاد آمده و می‌گویند: خداوندا ما را از زحمت و ظلمت نفس این بی‌حرمت بی‌رحمت
فریاد رس. ای جوانمرد اگر با دلی پاک از خبائث و بدعت بخشبی به از آن که همه شب
بیدار باشی و دل پر از هوا و شهوت بود! هر که اسیر دیو است همه روزگار او شب است.
و هر که در حمایت دین است، همه شبهای او روز است.

۱۰۲ - سورة التكاثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
أَلْهٰكُمْ التَّكٰثُرُ (۱). مشغول داشت شما را نبرد کردن با یکدیگر بانوہی.
حَتّٰی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ (۲) تا آن گه که بمردید، تا آن گه که مردگان در گور بشمردید.
كَلَّا كَلَّا كَلَّا، نشاید نشاید نشاید، از جستن راه رستگي مشغول بودن، نشاید نه نه نه.
سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) آری آگاه شوید.
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) پس باز نشاید آری آگاه شوید.
كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِیْنِ (۵). اگر شما میدانید دانستنی بی گمان.
لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ (۶) براستی که شما آتش دوزخ خواهید دید.
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنِ الْيَقِیْنِ (۷) باز آن را میخواهید دید دیدنی بچشم بر بی گمانی.
ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ (۸) پس آن گه براستی که شما را بخواهند پرسید از ناز این جهان.

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هشت کلمه. صد و بیست حرف. جمله به مکه فرو آمده، و بعضی مفسران گفتند: مدنی است به مدینه فرو آمده. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از مصطفی (ص) هر که این سوره بر خواند نعمتی که الله تعالی او را داد در دنیا فردا در قیامت از او شمار نخواهد، و با وی شمار نکنند، و او را ثواب آن کس دهد که هزار آیت از کتاب خدا خوانده باشد. و بروایتی دیگر هر که این سوره بر خواند آن ساعت که در جامه خواب می شود، چنانست که صد آیت از قرآن خواند. و بوقت وفات مؤنت منکر و نکیر او را کفایت کند.
سبب نزول این سوره آن بود که دو قبیله از قبائل قریش یکی بنو عبد مناف بن قصی و دیگر بنو سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند، و از خود بیشی و پیشی نمودند، و عادت عرب این بود، پیش از مبعث مصطفی (ص)، شرف و سیادت مهتری و بهتری قومی

را بودی که در ایشان کثرت بودی، و در نسب عدد فراوان بودی. تا میگفتند: فلان اکثر من فلان. و فلان اکثر عددا و اعظم نفرا من فلان. این دو قبیله برین عادت از خود بکثرت شرف نمودند. فتعداؤا ایهم اکثر فکترتهم. بنو عبد مناف هر یکی قوم خود را بر شمردند، سادات و اشراف و غیر ایشان، و در شمار بنو عبد مناف بیشتر آمدند. بنو سهم گفتند: انما اهلکنا البغی فی الجاهلیّۃ فعدوا موتانا و موتاکم.

قبیله ما در جاهلیّت و در ایّام کفر و شرک بغی کردند، بگزار کاری و فساد از اندازه خود درگذشتند، تا عدد زندگان ایشان با کم آمد. اکنون تا مردگان خود برشمریم، و کثرت عدد خود بنمائیم. بگورستان رفتند و گورها برشمردند که این قبر فلان و این قبر فلان! قبور آن سادات و اشراف قبیله خود برشمردند. و سه خاندان بنی سهم زیاد آمد بر بنی عبد مناف. برین نسق تطاول بر یکدیگر همی نمودند، و تفاخر همی کردند تا ربّ العالمین ایشان را درین سوره از آن باز زد و گفت: اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ اِی شَغَلْکُمُ التَّکَاثُرُ وَ التَّفَاخُرُ بَکَثْرَةِ الْمَالِ وَ الْعَدَدِ عَنِ طَاعَةِ رَبِّکُمْ.

حَتّٰی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ یعنی: حتّٰی عددتم الاموات. این مباهات و مفاخرت بانبوهی و بیشی شما را از طاعت و عبادت اللّٰه بازداشت. و مشغول کرد تا آن گه که مردگان را در گور بشمردید.

کَلَّا نَسَیْدُ و این عادت نباید داشت. و از طاعت اللّٰه باین تفاخر مشغول بودن نشاید. و قیل: حَتّٰی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ «حتّٰی» ادرکم الموت فدفنتم فی «الْمَقَابِرَ» علی تلک الحال. و قیل: هو عامّ فیمن یبلغ بهم حبّ الدّنیّا و الحرص علی الاکثار فیها «حتّٰی» یعفلوا عن طاعة اللّٰه فیموتوا علی ذلک. قومی مفسّران گفتند: سیاق این آیت بر عموم است، ایشان را میخواهد که حبّ دنیا و حرص جمع مال بر ایشان مستولی گردد، و روزگار خویش همه بدان مشغول دارند تا از طاعت و عبادت حقّ باز مانند. و هم چنان در غفلت می‌زیند تا در آن غفلت از دنیا بیرون شوند. و قیل: یقال لهم فی الآخرة اذا خفت موازینهم شغلتم بالاکثار من الدّنیّا عن طاعة اللّٰه «حتّٰی» متّم. و فی الخبر الصّحیح عن مطرف بن عبد اللّٰه بن الشّخیر عن ابیه قال: انتهیت الی رسول اللّٰه (ص) و هو یقرأ هذه الآیة.

اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ قال: یقول ابن آدم: مالی مالی و هل لک یا بن آدم من مالک الا ما اکلت

فأفئيت؟ او لست فابليت؟ او تصدقت فامضيت؟! و عن انس بن مالك يقول: قال رسول الله (ص): «يَتَّبِعُ المَيِّتَ ثلاثة فيرجع اثنان و يبقى معه احد يتبعه اهله و ماله و عمله فيرجع اهله و ماله و يبقى عمله»

و قيل: معنى الآية ما زلتهم منهومين حتى كنتم مكبيين على عمارة ما يفنى لا تشبعون مما تجمعون الا اذا آوتكم القبور. و مثله ما روى عن ابي بن كعب قال: كنا نرى ان هذا من القرآن لو كان لابن آدم و ادبان من ذهب لا تبغى اليهما واديا ثالثا و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب. و يتوب الله على من تاب، ثم قال: كلاً ردع و زجر عن التكاثر افتخارا. سوف تعلمون بعد هذا ان الاشتغال بطلب الاكثار خطأ عظيم.

ثم كلاً سوف تعلمون التكرار تأكيد للوعيد و تغليظ للمنهي عنه. و قيل: انهما في وقتين احدهما في القبر و الآخر في القيامة. و روى عن على (ع) انه قال: «ما زلنا نشك في عذاب القبر حتى نزلت الهمكم التكاثر الى قوله: كلاً سوف تعلمون لانه و عيد بعذاب القبر. و في الخبر الصحيح عن عائشة ان يهودية دخلت عليها فقالت: اعاذك الله من عذاب القبر! فسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر.

فقال: «نعم عذاب القبر حق». قالت عائشة: فما رأيت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة الا تعود من عذاب القبر.

و عن ابي سعيد: قال: قال رسول الله (ص): يسلط على الكافر في قبره تسعة و تسعون تبينا تنهسه و تلدغه حتى تقوم الساعة، لو ان تبينا منها نفخ في الارض ما انبتت خضرا. ثم قال: لو تعلمون علم اليقين هذا كلام محذوف الجواب، و التقدير لو علمتم ما لكم و ما عليكم علما يقينا ما الهمكم التكاثر و ما شغلكم ذلك عن غيره و اضاف العلم الى «اليقين» و هو نعتة لاختلاف اللفظين كقوله: «ان هذا لهو حق اليقين». قال قتادة: كنا نحدث ان «علم اليقين» ان يعلم ان الله باعته بعد الموت.

لترون الجحيم قرأ ابن عامر و الكسائي: لترون بضم التاء من اريته الشيء. و قرأ الآخرون بفتح التاء، اى ترونها بابصاركم عن بعيد. ثم لترونها مشاهدة عين اليقين اللام لام القسم اقسام الله عز و جل انهم يرون «الجحيم». كقوله: و ان منكم ائلا و ارضاها.

ثم لترونها عين اليقين عيانا لستم عنها بغائبين يراها المؤمن حين يعبرها و يراها الكافر

مستقرّاً يغمرها و التكرار تأكيد. و قيل: من جعل الخطاب للكفّار كان معناه أنّكم لتروُنَّ الجَحِيمَ فى الموقف ثمّ ترونها اذا دخلتم جهنّم. و من جعل الخطاب للمؤمنين فالاول بمعنى العلم، اى تعلمون الجحيم حقاً اذا رأيتم عند المحشر صدق الوعيد. ثمّ ترونها على الصّراط حالة العبور.

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ هذا يشتمل كلّ ما يتنعم به فى الدّنيا اوله الصّحة و الفراغ و الامن. يقال لهم: فيم افنيتموها

قال النبىّ (ص): «نعمتان مغبون فيهما كثير من النّاس الصّحة و الفراغ».

فى هذا الحديث دلالة على عظم محلّ هاتين النعمتين و جلالة خطرهما، و ذلك لانّ بهما يستدرك مصالحي الدّنيا و يكتسب درجات الآخرة فانّ الصّحة تنبئ عن اجتماع القوى الدّائيّة و الفراغ يدلّ على انتظام الاسباب الخارجة المنفصلة و لا قدرة على تمهيد مصلحة من مصالحي الدّنيا و الآخرة الاّ بهذين الامرين صحّة فى جسم و فراغ فى قلب ثمّ سائر النعم يدخل فى حيزهما و ينخرط فى سلكتهما و يعدّ من توابعهما. قال معاوية بن قرّة: كان يقال شدة الحساب يوم القيامة على الصّحيح الفارغ يقال له: كيف اديت شكرهما؟ و يروى عن ابن عباس قال: «النّعيم» صحّة الأبدان و الاسماع و الأبصار يسأل الله العبيد فيم استعملوها و هو اعلم بذلك منهم و ذلك قوله: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «انّ اولّ ما يسأل الله العبد يوم القيامة ان يقول له: الم اصحّ جسمك. الم اروق من الماء البارد؟».

و قال انس بن مالك ضاف رسول الله (ص) الى المقداد بن الاسود فقدمّ اليه طعاما فأكله ثمّ سقاه ماء باردا فاستطابه. و قال: «ما ابردها على الكبد!» ثمّ قال: «اذا شرب احدكم الماء فليشرب ابرد ما يقدر عليه».

قيل: و لم؟ قال: «لأنّه اطفاء للمرّة و انقع للغلّة و ابعث على الشكر».

و قال مالك بن دينار قال: رجل للحسن انّ لنا جارا لا يأكل الفالودج و يقول: لا اقوم بشكره. فقال: ما اجهل جاركم نعمة الله عليه بالماء البارد اكثر من نعمته بجميع الحلاوى! و عن ابى هريرة عن النبىّ (ص) فى قول الله جلّ ثناؤه ثَمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. قال: «من أكل خبز البرّ و شرب ماء البارد و كان له ظلّ فذلك النّعيم الذى يسأل عنه».

و عن انس بن مالك قال: لما نزلت: ثُمَّ لَتَسْتُلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، جاء رجل محتاج فقال: يا رسول الله هل عليّ من النّعيم شيء؟ قال: «النّعلان و الظّلّ و الماء البارد». و عن عبد الله عن النّبي (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ ليعدّ نعمه على العبد حتّى يعدّ عليه سألتني فلانة ان ازوجكها يسميها باسمها فزوجتكها». و روى انّ النّبي (ص) قرأ: أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ عَلَى الْمُنِيرِ يوما فقال له رجل عن اىّ نعيم نسأل و أنّما نأكل فى انصاف بطوننا و نلبس الصّوف كالضّانّ و سيوفنا على عواتقنا؟ فقال (ص): «أنّها ستكون».

و روى أنّه قال: «عن الماء البارد و ظلال الجدر». و روى أنّه قال (ص): «هل تدرّون ما ذاك «النّعيم»: قالوا: الله و رسول اعلم. قال: «بيت يكنك و خرقة تواري عورتك و كسرة تشدّ بها صلبك ما سوى ذلك نعيم. و روى أنّه قال: «النّعيم» المسؤول عنه يوم القيامة كسرة تقويه و ماء يرويه و ثوب يواريه».

و اتى سعيد بن جبير بشربة عسل فقال: انّ هذا من «النّعيم» الذى تسأل عنه! و عن ابن عباس أنّه سمع عمر بن الخطاب يقول: خرج علينا رسول الله (ص) عند الظّهيرة فوجد ابا بكر فى المسجد. فقال له: «يا با بكر ما اخرجك فى هذه السّاعة؟» قال: يا رسول الله اخرجنى الذى اخرجك. قال: و جاء عمر فقال له رسول الله (ص): «يا بن الخطاب ما اخرجك؟» قال: يا رسول الله اخرجنى الذى اخرجكما فقعد معهما عمر. قال: فاقبل رسول الله (ص) يحدّثهما. ثمّ قال: «هل لكما من قوّة فتنتقلقا الى هذا النّخل فتصيبا طعاما و شرابا و ظلّا». قلنا: نعم. قال: «مرّوا بنا الى ابي الهيثم مالك بن التّهان الانصارى» قال: فتقدّم رسول الله (ص) بين ايدينا فاستأذن و سلم عليهم ثلاث مرّات و أمّ الهيثم تسمع الكلام من وراء الباب و تريد أن يزيدهم رسول الله من السّلام فلمّا اراد رسول الله (ص) ان ينصرف خرجت أمّ هيثم تسعى خلفهم، فقالت: يا رسول الله لقد سمعت تسليمك و لكننى اردت ان تزيدنا من سلامك .

فقال لها رسول الله (ص): «اين ابو الهيثم؟» قالت: يا رسول الله هو قريب ذهب ليستعذب لنا من الماء ادخلوا فانه يأتى السّاعة ان شاء الله و بسطت لهم بساطا تحت شجرة حتّى

جاء ابو الهيثم ففرح بهم ابو الهيثم و قرّت عينه و سعد ابو الهيثم على نخلة يصرم لهم عذقا. فقال رسول الله (ص): «حسبك يا بالهيثم» قال: يا رسول الله: تأكلون من بسر و من رطب و من تذنوبه. ثم اتاهم فشرّبوا عليه، فقال رسول الله (ص): «هذا من «التّعيم» الذي تسألون عنه يوم القيامة، ظلّ بارد و رطب طيّب، و ماء بارد».

و قال بعض السلف: من أكل فسمّى و فرغ فحمد لم يسأل عن نعيم ذلك الطّعام. و عن محمد بن كعب في قوله: لُتْسُلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قال: عمّا انعم عليكم بمحمد (ص) و قال ابو العالية: عن الاسلام و السنّة. و قال الحسين بن الفضل: تخفيف الشرائع و تيسير القرآن. و عن الاعمش قال: مرّ شريح بقوم يلعبون. فقال: ما لكم؟ قالوا: فرغنا يا با امية. قال: ما بهذا امر الفارغ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بسم الله» كلمة سماعها غذاء ارواح العابدين، ضياء اسرار العارفين، بلاء مهج المريدين، دواء كل فقير و قير مسكين.

نام خداوندی که مؤمنان را دل دارست، و دوستان را وفادار، مریدان را مهردار است، و عاصیان را آمرزگار. در ذات بی نظیرست و در صفات بی یار، فضلش بسیار و کرمش بی شمار، زیبا صنع و شیرین گفتار، عالم الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز او دلهای دوستان شکار کرد، و آنچه از کلّ کون بیوشید بر آب و خاک آشکار کرد. دلهای مؤمنان بنور معرفت با ضیاء کرد. زبانهاشان بنطق شهادت گویا کرد.

بر اعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد. و آنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود میگوید جلّ جلاله: وَ اَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا قَوْلُهُ: اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ خُطَابُ تَنْبِيهِ وَ تقریر است. میگوید: ای فرزند آدم بنسبی که عن قریب منقطع میشود چه فخر آری؟ و بر کثرت عدد خویشان و مال و جاه سر می افزای؟ و بآن که ترا مهلت داده اند و خلیع العذار فرا گذشته، غره شده ای؟

و تا بچهار دیوار لحد در آن مصرع غربت و محلّ وحدت نرسی هیچ می باز نگردی؟ و عذری می نخواهی؟ بی حذری از آنکه بی خبری! هیچ راه بصلاح و فلاح خود می نبری، از آنکه مست حرص و شهوت شده ای! كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ آری بدانی

و در کار خود ببینی آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و توبه و عذر خواست هیچ بکار نیاید.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ اِغْرَتْ «عِلْمَ الْيَقِينِ» و «عَيْنَ الْيَقِينِ» بودی که عقبه مرگ بمی باید گذاشت. و سار سفر قیامت بمی باید ساخت، همانا که تفاخر و تکاثر در مال و عدد ترا کمتر بودی و رغبت بطاعت و عبادت بیشتری بودی.

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ اِنِ لَمَ لَامٍ قَسَمٌ اَسْتَ رَبِّ الْعَالَمِينَ قسم یاد می کند و میگوید: حَقًّا که شما بندگان همه دوزخ خواهید دید به عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بی گمان و بی هیچ شک. همانست که آنجا گفت: وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرِدُهَا مُؤْمِنٌ بِنِدْبَرٍ كَاذِبَةٍ كَافِرٍ ببند و او را قرارگاه. مصطفی (ص) گفت: «خَيْرُ مَا الْقِي فِي الْقَلْبِ الْيَقِيْنِ وَ الْيَقِيْنِ الْاِيْمَانِ كَلِّهِ وَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى بِقَسْطِهِ وَ عَدْلِهِ جَعَلَ الرُّوْحَ وَ الْفَرَحَ فِي الْيَقِيْنِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْاِيْمَانَ الْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطَ.»

گفتا: بهترین تخمی که در سینه مؤمن ریختند تخم یقین است. و همگی ایمان یقین است. و یقین ایمان را حصنی حصین است، و مؤمن را حبلی متین است. و حقّ جلّ جلاله باجمال لطف و کمال کرم بفضل بی میل و عدل بی جور و لطف بی علت هر چه روح و راحت بود و امن و فراغت بود، و شادی و طرب بود، همه در یمین یقین و روضه رضا تعبیه کرد.

باز بحکم بی غرض و علم بی تهمت هر چه اندوه و نکبت بود و رنج و محنت، همه در شکّ و ناپسند تعبیه کرد. و گفته اند که: یقین را سه رکن است: «عِلْمَ الْيَقِينِ» و «عَيْنَ الْيَقِينِ» و «حَقَّ الْيَقِينِ». عِلْمَ الْيَقِينِ بسینه فرو آید عَيْنَ الْيَقِينِ بسر فرو آید. حَقَّ الْيَقِينِ بجان فرو آید. عِلْمَ الْيَقِينِ تقریر ایمان کند. عَيْنَ الْيَقِينِ اخلاص را نشان دهد. حَقَّ الْيَقِينِ با حقّ معرفت افکند. طوبی کسی را که در عالم عِلْمَ الْيَقِينِ قدم دارد. زلفی کسی را که از عیان عَيْنَ الْيَقِينِ اثری بیند. حسنی کسی را که از حقیقت حقّ الْيَقِينِ خبری یابد.

۱۰۳ - سورة العصر - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَ الْعَصْرِ (۱) بگیتی و شبانروز و هنگام.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) که این آدمی در کاست است و در زیان.
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر ایشان که بگرویدند و کار نیک کردند. وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و یکدیگر را وصیت کردند براستی.
وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳) و یکدیگر را وصیت کردند بشکیبایی.

التوبة الثانية

این سوره «العصر» سه آیتست، چهارده کلمه، شصت و هشت حرف. جمله به مکّه فرو آمد، آن گه که رسول خدا (ص) خواست که هجرت کند و به مدینه شود.
قومی مفسران گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرو آمد در ابتدای هجرت.
و درین سوره یک آیه منسوخ است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ نسخت بالاستثناء و هو قوله: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «العصر» ختم الله له بالصبر و كان مع اصحاب الحق يوم القيامة.
قوله: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ قال ابن عباس: معناه و الدهر، الواو للقسم. اقسام الله به لان فيه عبرة للناظرين. و قيل: المراد بالعصر آخر النهار، و خص بالقسم لان فيه خواتيم الاعمال. و قال مقاتل: اقسام بصلاة العصر و هي صلاة الوسطى.
و العرب تسمى الغداة و العشي: العصرين، و النهار و الليل: العصرين، و الشتاء و الصيف: العصرين. و قيل: معناه: و رب «العصر» و كذلك في امثاله.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ای «لَفِي خُسْرٍ» من عمره. فقد قال بعض الصالحين: يا بن آدم انت في هدم عمرک منذ سقطت من بطن أمک. و قيل: الخسر: ذهاب رأس المال، و الانسان في هلاك نفسه و عمره. و قيل: الانسان اذا تنفس تنقص. و قيل: اراد «بالانسان» الكافر بدليل انه استنتى المؤمنين. قالوا: نزلت في الاسود بن شريق القرشي. و قيل: في الوليد بن المغيرة.

وقيل: فى رجل من قريش اسمه جميل. و الخسر على هذا التأويل هو الضلال و الهلاك. و روى ابن عون عن ابراهيم قال: اراد ان الانسان اذا عمر فى الدنيا و هرم لفى نقص و تراجع الّا المؤمنين، فأنه يكتب لهم اجرهم و محاسن اعمالهم الّتى كانوا يعملونها فى شبابهم و صحتهم و هى مثل قوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِالْآيَةِ. قوله: وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ أَيِ أَوْصَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالْإِقَامَةِ عَلَى الْحَقِّ. قولاً و فعلاً، و قيل: بطاعة الله و اجتناب معاصيه. و قيل: الحق هو الله و المعنى بتوحيد الله و القيام بما يحب له، و قيل: بالحق يعنى: بالقرآن و الدين. وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ عَلَى الدِّينِ. و قيل: على اداء الفرائض و اقامة امر الله، و قيل: بالصبر على تحمّل المشاق فى الله و اعد لفظ تَوَاصَوْا تعظيماً لشأن «الصبر». و قيل: أنما كرر قوله: وَ تَوَاصَوْا لِأَنَّهُ لَمَا كَانَ تَمَامَ الْإِيمَانِ بِالْتِزَامِ حَقِّ اللَّهِ أَوَّلًا، ثُمَّ بِالثَّبَاتِ وَ الدَّوَامِ عَلَيْهِ ثَانِيًا. فصل بين الحالة الاولى فافرد لها وصية يدخل بها فى الواجب عليها و افرد للثانية وصية اخرى لما كانت الاولى. لا تنفع من دونها. و عن ابى بن كعب قال: قرأت هذه السورة على رسول (ص) فقال: «اقسم ربكم بأخر النهار. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ أَبُو جَهْلٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا أَبُو بَكْرٍ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عُمَرُ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ عَثْمَانُ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ عَلَى (ع)».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بسم الله» كلمة من سمعها و فى قلبه عرفان تلالأت انوار قلبه، و تفرقت انواع كربيه، و تحيرت فى جلاله شوارق لبه كلمة من عرفها و فى قلبه ايمان احبها من داخل الفؤاد و هجر فى طلبها الرقاد و ترك لاجلها كل همّ و كل مراد.

بر افواه ائمه دين و علماء شرع متداولست كه هر چه اندر كتب و صحف ربانى است، از اوراق آدم و صحف شيث (ع) و ادريس (ع) و ابراهيم (ع) و موسى (ع) مجموع آن جمله اندر تورات و انجيل و زبور است و هر چه اندرين كتب است بيان و نشان آن در قرآن عظيم و فرقان مجيد است، و هر چه در قرآن مجموع و مسموع است در سورة «الحمد» است. و هر چه در سورة «الحمد» است اندرين چهار كلمه است كه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و هر چه درين چهار كلمه است در حروف «بسم الله» است. و هر چه در صورت «با» است در صرّه نقطه وى است و گفته اند: نظم قرآن بر مثال عرش آمد، و نقطه «با» بر

مثال ذره اکنون دیده سر بگشا در صور و در سور نظر کن، نهایت عظمت در قرآن و در عرش ببین و نشان قدرت در ذره و در نقطه ببین. در اضافت بقدرت چیزی را عظیم بدان. و در اضافت بحکمت وجود چیزی را حقیر و خرد مخوان. عرش عظیم بیافرید که اندر تحت هر پایه‌ای از پایه‌های آن سیصد و شصت هزار عالم است پر از مقربان و مقدّسان. و ذره‌ای حقیر بیافرید که قدر رسم صورت وی بینند حسّا، و لکن دست بوی نرسد حسّا و مسّا. این ذره که در نقابست نور آفتاب آن را عیان کند، و آن عرش که در حجاب است نور قرآن آن را بیان کند. تا این نور نبود کس ذره نبیند. و تا آن نشان نبود کس عرش نداند. و در آفرینش عرش حکمت است که سقف عالم بود. محراب اعظم، آئینه قدرت، نهایت صورت، قبله کروبیان، مطاف مقربان، خزینه لطائف، منبع طرائف، مطلع انوار، مجمع آثار. و در آفرینش ذره حکمت است که بیان کمال قدرت بود، نشان اظهار فطرت، آئینه عبرت، گوی بی‌نیازی عزّت، بیان داعیه اعتبار، نشان قهر و قدرت جبار. تا بدانی که صنع صانع حکیم جلّ جلاله عبث نبود، و کار وی سفه نبود و بر وی لهُو روا نبود. و هر چه کند در آن سرّی است که در ابداع وی هوس و هوی نبود: علی قدر اهل العزم تأتي العزائم! قوله: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ حَقَّ جَلَّ جلاله و عظم شأنه قسم یاد میکند بایام دهر که محلّ عبرت ناظر است و اثر قدرت آن قادر، که آدمی همیشه در کاست است و در زیان، خراب عمر و مفلس روزگار و حیران. هر روزی که بر وی بغفلت می‌گذرد جز وی از اجزاء عمر وی می‌کاهد و بروز آخر نزدیک می‌گردد، در نقصان می‌رود، و می‌پندارد که هی‌فزاید. بنقد عصیان می‌آرد و طاعت با فردا می‌افکند.

گفتی: بکنم کار تو بنوا فردا و آن کو که ترا ضمان کند تا فردا؟!

رسول خدا (ص) که مهتر و بهتر خلق عالم بود و برگزیده و بر کشیده حق بود، میگوید: هیچ بامداد برنخاستم که شبانگاه را چشم داشتم. و هیچ شب نخفتم که بامداد را منتظر بودم. و هیچ لقمه در دهن نهادم که گمان بردم که پیش از مرگ از خوردن آن لقمه فارغ شوم. و آن مهتر (ص) در دعا بسیار گفتی: «خداوندا تو ما را زندگانی ده در حلاوت طاعت، و مردگی ده در پاک‌ی از وحشت و زلّت. و ما را بحضرت خویش بر، نه تشویر

زده کردار و نه خجل گشته روزگار.

۱۰۴ - سورة - الهمزة - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ (۱) ویل هر طنّازی را سخن چینی بد گوئی.
الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) او که مال بر هم می نهد و بر هم می شمارد.
يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) می پندارد که مال او او را ایدر پاینده دارد.
كَلَّا نَه. لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) در افکنند او را در آتش خرد کننده و شکننده.
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) و تو چه دانی که دوزخ چه جای است و آتش آن چه چیز؟
نَارُ اللّٰهِ الْمَوْجِدَةُ (۶) آتشی است که الله آن را افروخت
الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ (۷) می سوزد آدمی را تا آن گه که بدل او رسد و دل او را بسوزد.
إِنهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) آن بر ایشان افکنده است و بر ایشان پوشیده.
فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ (۹) در عمودهای دراز.

التوبة الثانية

این سوره صد و سی حرفست. سی و سه کلمه. نه آیت، جمله به مکّه فرو آمد.
و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت سوره خیر ابی بن کعب است از پیغامبر (ص) گفت: «هر که این سوره بر خواند، الله تعالی او را بعدد هر کس که پیغامبری را افسوس داشته ده نیکی در دیوان او بنویسد. و این سوره اندر شأن کافران مکّه فرو آمد. ولید مغیره و امیّه خلف و اخنس شریق که بر رهگذر مصطفی (ص) و یاران می نشستند، چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا گفتندی، بلب همی گزیدند و بچشم و ابرو همی نمودند و بزبان همی گفتند. گهی رویاروی طعن همی کردند و ناسزا همی گفتند، گهی از پس پشت عیب همی جستند و افسوس همی داشتند. تا ربّ العزّة این سوره در شأن ایشان فرو فرستاد و بد سرانجامی ایشان بیان کرد، گفت: وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ و قیل: هو عامّ فی حقّ کلّ من هذه صفة. قال ابن عباس: الهمزة و اللّمة معناهما واحد و هو العیاب المشاء بالنميمة، المفرّق بین الاحبة، الباغی للبریء

الغيب.

روى عن اسماء بنت يزيد قالت: قال رسول الله (ص): «الا اخبركم بخياركم؟» قالوا بلى يا رسول الله. قال: «الذين اذا رآوا ذكر الله عزّ وجلّ ثمّ قال: «اخبركم بشراكم؟» قالوا: بلى قال: «المشائون بالنميمة، المفرقون بين الاحبة، الباغون للبراء العيب».

وقال مقاتل: الهمزة الّذى يعيبك فى الغيب واللمزة يعيبك فى الوجه. وقال ابو العالية والحسن على ضده. وقال سعيد بن جببر وفتادة الهمزة الّذى يأكل لحوم الناس يغتابهم. واللمزة الطعان عليهم. وقال ابن زيد: الهمزة الّذى يهزم الناس بيده ويضربهم واللمزة الّذى يلزم الناس بلسانه ويعيبهم. ويرمز بحاجبه ويشير برأسه، والهمزة واللمزة ساكنتا الميم الّذى يفعل ذلك به.

قال النبى (ص): «انى لاعرف قوما يضربون صدورهم ضربا يسمع اهل النار.» قيل: من هم يا رسول الله؟ قال: «هم الهمّازون اللّمازون الّذين يلتسمون عورات المسلمين ويهتكون ستورهم ويشنعون عليهم من الفواحش ما ليس فيهم.»

ثمّ وصفه فقال: الّذى جمّع مالاً قرأ ابو جعفر و ابن عامر و حمزة و الكسائى: جمّع بالتشديد الميم على التّكثير. و قرأ الآخرون بالتّخفيف. و عدّده اى احصاه مرّة بعد اخرى و حفظ عدده، و التّعديد الحفظ من غير ان يؤدّى حقّ الله منه. و قيل: عدّده اى اكثره لانّ فى تكثير عينه تكثير عدده. و قال الحسن: صنّفه ابلا و غنما و ارضا و ذهباً و فضة. يحسب أنّ ماله أخلده فى الدّنيا يظنّ أنّه لا يموت مع يساره. قال الزجاج: اى يعمل عمل من يظنّ أنّه يبقى ليساره و يخلد فى الدّنيا لماله. فحيفظ ماله كحفظ الانسان حياته كانّ ما ينقص منه ينقص من عمره.

كلّما اى ليس لامر على ما يحسب و قيل: هو متّصل بما بعده و معناه حقّاً. كَيْبَدَنَّ فى الحطمة اى ليطرحنّ فى جهنّم و «الحطمة» من اسماء النار و هى سبع دركات. فاسم الاولى جهنّم لانّها تتجهّم فى وجوه الخلق و هو موضع اهل التّوحيد و لا نار فيها و لكنّه يصل حرّ النار اليهم فاذا خرج اهل التّوحيد منها جعلت طبقة على سائر الدّركات. و الدّركة الثّانية لظى و هى الّتى تتلظى اى تتلهّب. و الثّالثة سقر و هى الّتى تسقر اى تذيب مالقى فيها من قول العرب: سقرته الشمس. اى اذابته. و الرّابعة «الحطمة» و هى الّتى تحطم

ما فيها اى تكسر و قيل: «الحطمة» الكثيرة الأكل سميت حطمة لأنه يأكل بعضها بعضا. و رجل حطمة اى اكل.

و الخامسة الجحيم. و هى النار العظيمة تقول: اجحمت النار فجحمت. و السادسة السعير و هى المسعورة اى الموقدة غاية الايقاد. و السابعة الهاوية و هى التى تهوى باهلها اى تهلكهم. و هذه الدركات تحت الصخرة، و الصخرة تحت الثرى، و الثرى تحت الحوت، و الحوت تحت الثور، و الثور تحت الارض السابعة. قوله: و ما أدراك ما الحطمة تعجب و تعظيم، معناه: ما أدراك ما الحطمة لو لا ان الله تعالى بين شأنها لك. نار الله الموقدة تفسير لها، الموقدة المسعرة التى تطلع على الأقدية اى تحرق الجلود و الاجسام حتى تصل الى القلوب ثم يعاد ما احرق منها جديدا، و قيل: هى التى يبلغ المها الى القلب الالم اذا وصل الى القلب مات صاحبه. فهم فى حال من يموت و لا يموتون. كقوله: «لا يموت فيها و لا يحيى».

إنها عليهم مؤصدة تهمز و لا تهمز فبالهمز من آصدت الباب و بغير الهمز من اوصدت الباب. و المعنى: ان النار او «الحطمة» مطبقة مغلقة لا يدخلها روح و لا فرج.

فى عمد قرأ حمزة و الكسائى و ابو بكر بضمّتين، و الآخرون بفتحيتين و هى اختيار ابى حاتم لقوله تعالى: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» و هما جمعان للعمود مثل اديم و ادم و ادم و قال ابو عبيدة هو جمع عماد مثل اهاب و اهب و اهب. قوله: «مُمدّة» من صفة العمد اى أنّها قيود طوال ذات حلق فهم فيها يعدّون. و قيل: يمدّ رجل الكفار فى العمد من النار. و قيل: «العمد الممدّة» اغلال فى اعناقهم. و قيل: فى عمد ممدّة على ابواب جهنم مدّت بها الأبواب لا يمكنهم الخروج. و قال الحسن: تفسير ذلك فى الكهف: «أحاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» فلجهنم سرادق و للسرادق عمد و ظاهر الآية أنّهم يجعلون فى العمد ثم تمدّ تلك العمد فى النار. و الله اعلم.

روى عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «المؤمن كئيس فطن حذر وقاف متنبّت، لا يعجل عالم و رع و المنافق.

«هَمَزَةٌ لَمَزَةٌ» حطمة كحاطب الليل لا يبالى من اين كسب و فيما انفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة غيورة لا يصلح لذكرها الانسان مصون من اللغو والغيبة. و لا يصلح بمعرفتها الا قلب محروس عن الغفلة و الغيبة و لا يصلح لمحبتها الا روح محفوظة عن العلاقة و الحجة.

نام خداوندی که عزیزست نام او. عظیم است انعام او قدیم است کلام او، شیرین است پیغام او، هر ذره‌ای از ذرات عالم دلیلمست بر جلال و اکرام او، هر کجا شاهیست نقش بندگی بر جبین و اعلام او. هر کجا درویشی است مولی آنجا که دل پر حسرت بی کام او. خداوندی که زمین خدمت نکشد بار نعمت او، آسمان شکر بر نتابد اعباء امانت منت او، دست وصف نرسد بشاخ نعت جلال صمدیت او، چشم ادراک نبیند سهیل فلک جمال احدیت او، خواطر ضمائ و سرائر اسرار در نیابد دقائق حقائق او. کسوت عبارت و اشارت محیط نشود بوصف عزت و کبریا او.

بیر طریقت گفت: الهی تو آنی که خود گفتی چنان که خود گفتی چنانی، عظیم شانی و قدیم احسانی، عزیز و سلطانی، دیان و مهربانی هم نهانی هم عیانی، دیده را نهانی و جان را عیانی. من سزای تو ندانم تو دانی.

رفیع القدر فی عزّ المكان کریم القول فی لطف البیان
قوله تعالى: وَيَلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٌ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ خَيْرٌ مِيعِدَةٌ مِنْ قَوْمِي كَمَا هَمَّتْ وَ
حرفت ایشان در دنیا همه جمع مال بود. روزگار و اوقات خویش در تحصیل مال از هر وجه که باشد. مستغرق داشته. بهر سوی دست همی زنند و از حرام و شبهه نپرهیزند. پیوسته در چنگ آز و حرص گرفتار شده، قرین تکبر و تجبر گشته، طغیان و عدوان روی بایشان نهاده، هر یکی از ایشان چون فرعونی غرق طوفان طغیان گشته. یا چون قارونی قرین فساد و هلاک شده. مال و نعمت نا راه دین بر ایشان زده. و قدم بر خط خطا نهاده و میل از طاعت و عبادت بگردانیده. چون خود را بر بساط نشاط توانگری بینند، و ابلیس نفخه کبر در بینی ایشان دمد، طاغی و باغی شوند. چنان که ربّ العزّة گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ. در خلق خدا بچشم حقارت نگرند، بطنازی و همازی با مردم زندگانی کنند، همواره عیب ایشان جویند، بر درویشان افسوس دارند، بر بی گناه بهتان نهند، در ظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند. ربّ العالمین گفت: وَيَلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٌ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ خَيْرٌ مِيعِدَةٌ مِنْ قَوْمِي كَمَا هَمَّتْ وَ

ایشان اینست و عمل ایشان چنین است. ایشان روشنایی دیده دیواند. چشم و چراغ ابلیس اند.

عاشق عشوه خویش اند شیفته رعنایی خویش اند.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ هَمِي پندارند که جاوید درین دنیا خواهند بود.

و آن مال همیشه با ایشان خواهد ماند.

کَلَّا نَه چنانست که می پندارند و نه چنانست که می بیوسند. لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ حَقًّا که ایشان را در قیامت بدوزخ اندازند، بخواری و زاری در درکه حطمه باز دارند.

دست و پای در غل کرده. در زنجیر هفتاد گزی کشیده، از رحمت حق نومید شده.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ وَ تو چه دانی ای محمد که آن «حطمه» چه صعب درکی است از درکات دوزخ؟ و چه سوزنده آتشی است نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ؟

اگر بمقدار ذره‌ای از آن آتش در دنیا پیدا شود. همه اهل دنیا بسوزند و کوه‌ها بگدازد و بزمین فرو شود. پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ بر آن صفت که ربّ العزّة گفت: إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ اَمَّا بَزَان اهل اشارت بر ذوق اهل فهم نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آنست که: «پیر طریقت» گفت: نَار اِضْرَمَهَا صَفْو المَحَبَّة فَنُغَصَّت العِيش. و سلبت السَّلْوَة و لم يَنْهِنَهَا مَعَزٌّ دُونَ اللِّقَاء. حال آن جوانمرد طریقت است، حسین منصور، قدس الله روحه، گفت: هفتاد سال آتش نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ در باطن ما زدند تا آن را سوخته کردند، اکنون قدّاح وقت انا الحقّ شرری بیرون داد، در آن سوخته افتاد و همه در گرفت و سوخته را شرری بس. معاشر المسلمین کجاست دلی سوخته نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ تا در وقت سحر از زناد «يُنزِّلَ اللَّهُ» آتشی در وی افتد، گویند: این سوخته آتش محبّت است؟ و زبان حال محبّ میگوید:

جان بنده تو، نه من همی جود کنم

صد جان دگر بحیله موجود کنم.

بر آتش عشق جان همی عود کنم

چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی

۱۰۵ - سورة الفيل - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. أَلَمْ تَرَ دَانِسْتَه نَدَارِی. كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِیْلِ (۱) که چون کرد خداوند تو با آن بیل داران؟

أَلَمْ یَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِی تَضْلِیْلِ (۲) نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد و باطل. وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا أَبَابِیْلَ (۳) و فرو گشاد بر ایشان مرغان جوق جوق پراکنده. تَرَمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیْلِ (۴) می انداخت بر ایشان سنگهای از سنگ و گل. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵) تا ایشان را چون برگ گاه کرد ریزنده و خورده.

النوبة الثانية

این سوره نود و شش حرفست، بیست و سه کلمه، پنج آیه، جمله به مکه فرو آمده. آن را مکی گویند، باجماع مفسران. و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ، و در خبرست از مصطفی (ص) هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را از بلاء خسف و مسخ عافیت دهد. و سیاق این سوره قصه اصحاب الفیل است. و در تاریخ این قصه علمای تفسیر مختلف اند. قومی گفتند: پیش از مولد مصطفی (ص) بود بچهل سال. و هذا قول مقاتل. قومی گفتند: به بیست و سه سال. و هذا قول الكلبي. و بیشترین علما بر آنند که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد. و كان ذلك معجزة له. و بیان این قصه علی سبیل الاختصار آنست که: نجاشی ملک حبشه بود، نام وی اضخمه و دیار حبشه و یمن در مملکت وی بود. دو قائد داشت که سالاران لشگر وی بودند، یکی ارباط و دیگر ابرهة بن الصّباح الملقّب باشرم و کنیته ابو بکسوم. ایشان را هر دو بامیری یمن فرستاد.

خلاف افتاد میان ایشان و با یکدیگر حرب کردند. و ارباط بدست ابرهه کشته شد و مال و ملک وی همه برداشت. و هر چه زیر دست ارباط بود، از نواحی یمن، زیر دست خویش کرد. و فرمان و ملک خود بر همه یمن روان کرد. و این همه بی دستوری و

بی‌فرمانی نجاشی کرد. چون خبر به نجاشی رسید، خشم گرفت بر ابرهه و سوگند خورد که ننشینم تا پای خویش بر خاک یمن نهم و خون ابرهه بریزم. ابرهه چون این خبر بشنید، رسولی بیرون کرد با هدیه‌ها و تحفه‌های بسیار و خود را حجامت کرد و خون خویش در شیشه‌ای گرفت با انبانی خاک یمن بملک نجاشی فرستاد.

گفت: ما دو بنده بودیم از آن ملک و ما را با یکدیگر خصومت افتاد، یکی کشته شد بی‌اختیار بر سیبل دفع. اکنون من که ابرهه‌ام بنده ملک‌ام، فرمان بردار و خدمتکار اگر ملک عفو کند، از این پس شرتی آب نخورم بی‌دستوری ملک. و اگر ملک سوگند خورده که خون من بریزد، و پای بر خاک یمن نهد. اینک حجامت کردم و خون خود در یکی شیشه نزدیک ملک فرستادم تا بریزد. و انبانی خاک یمن فرستادم تا پای بر آن نهد و سوگند ملک راست شود. چون رسول با آن هدیه‌ها پیش ملک نجاشی رسید، و آن پیغام بداد، ملک ازو خشنود شد و ولایت یمن جمله بدو ارزانی داشت و بوی تسلیم کرد. چون آن رسول نزدیک ابرهه باز آمد، ابرهه شاد شد و بشکر آنکه ملک از وی خشنود گشت، وزرای و عقلای اهل مملکت خویش جمع کرد و ایشان را گفت: مرا راهی سازید بعملی که ملک را خوش آید و او را در آن عزّی و جمالی بود، تا آن را شکر نعمت عفو او سازم. ایشان همه متّفق شدند که عرب را خانه‌ای است معظّم مقدّس. و شرف جمله عرب بدان خانه است و مردمان شرق و غرب روی بدان خانه دارند و آن خانه از سنگست. تو در صنعاء یمن کنیسه‌ای بساز بر نام ملک و بر دین ترسایی که دین نجاشی است و اساس آن از زر و سیم و الوان جواهر کن. و کس فرست باطراف زمین و دیار عرب و ایشان را بخوان و بزر و سیم و تحفه‌ها و هدیه‌ها ایشان را رغبتی کن، تا عالمیان روی بدین کنیسه نهند و اینجا طواف کنند، و ملک را عزّی و جمالی باشد. ابرهه هم چنان کرد که ایشان گفتند و آن کنیسه بدان صفت بساخت. و آن را قلیس نام نهاد. و از بهر طمع مال و زر و سیم خلقی روی بآن کنیسه نهادند. و هر که آنجا رفتی با تحفه و هدیه باز گشتی. و خبر در اطراف افتاد. که آن حجّ و زیارت و طواف که در مکه و خانه عرب بود با یمن افتاد. و در آن وقت رئیس مکه عبدالمطلب بود.

مردی از عرب از ساکنان مکه نام وی زهیر بن بدر از عبدالمطلب درخواست و سوگند

خورد که من بروم و در آن خانه ایشان حدث کنم و برخاست و آنجا شد. و چند روز آنجا عبادت کرد. شبی گفت: من میخواهم که این یک امشب اینجا عبادت کنم که مرا سخت نیکو و خوش آمده است این بقعت، و او را آن شب تنها در آن بقعه بگذاشتند. و در آن خانه مشک و عنبر فراوان بود، و پیوسته بوی خوش از آن همی‌دمید. زهیر آنجا حدث کرد و همه دیوار و محراب بنجاست بیالود آن گه آهنگ بیرون کرد و بگریخت. دیگر روز ابرهه از این حال آگاه شد. و دانست که این مرد از مکه بود و از مجاوران کعبه! سوگند خورد که من با لشگر و حشم بروم و آن خانه ایشان خراب کنم و با زمین هموار کنم. و رسولی فرستاد بزمین حبشه و ملک را خبر کرد از آنچه زهیر کرد اندر آن کنیسه و از رفتن خویش سوی مکه و خراب کردن کعبه. گروهی گفتند: ملک حبشه بتن خویش بیامد و گروهی گفتند خود نیامد، لیکن پیلان بسیار فرستاد و لشگر و حشم فراوان و گفته‌اند: یک پیل عظیم بود او را، نام آن پیل محمود، آن را فرستاد تا کعبه بوی خراب کند. پس ابرهه با لشگر و سپاه فراوان از یمن بیامد. و در لشگر وی مردی داهی بود، نام وی ابو رغال او را صاحب جیش خویش کرد و در مقدمه لشگر با آن پیلان بفرستاد. و ابو رغال براه در هلاک گشت. و گور وی معروفست، براه یمن، حاجّ یمن چون آنجا رسند بآن گور وی سنگ باران کنند. حتّی صار کالجبل العظیم و فی ذلک یقول الفرزدق:

إذا مات الفرزدق فارجموه كما یرمون قبر ابی رغال

ابرهه چون باطراف حرم رسید، بیرون حرم نزول کرد. و هر چه در حوالی مکه شتر و گوسفند بود غارت کرد. و در جمله دویست شتر از آن عبد المطلب که بوقف حاجّ کرده بود بغارت بردند. و ابرهه چون آنجا نزول کرد هیبت خانه کعبه در دل وی اثر کرد. و از آن قصد که داشت پشیمان گشت. و در دل خود میخواست که کسی در حقّ خانه شفاعت کند تا باز گردد و بفرمود که: رئیس مکه را بیارید، و رئیس مکه آن گه عبد المطلب بود. عبد المطلب با جمع بنی هاشم بنزدیک ابرهه آمد، و آن مرد که فرستاده بود پیش از رسیدن عبد المطلب در پیش ابرهه شد. گفت: قد جاءک سیّد قریش حقّا. مردی می‌آید بحضرت تو که بدرستی و راستی سیّد قریش است. مردی کریم طبع نکوروی، با سیادت و

با سخاوت و با هیبت. و آن گه نوری از وی همی تابد که منظر وی مرا بترسانید. یعنی نور مصطفی (ص) که از پیشانی وی همی تافت. ابرهه خویشتن را بزئی نیکو بیاراست و بر تخت نشست و عبد المطلب را بار داد. چون در آمد نخواست که او را با خود بر تخت نشاند، از تخت بزیر آمد و با عبد المطلب بیایان تخت بنشست. و او را اجلال کرد و نیکو بنواخت و سخنان وی او را خوش آمد و با خود گفت اگر در حق خانه کعبه شفاعت کند او را نومید نکند.

پس ترجمان را گفت تا حاجتی که دارد بخواهد. عبد المطلب گفت: حاجت من آنست که دویست شتر از آن من بیاوردند، بفرمای تا باز دهند! ابرهه را از آن اندوه آمد. ترجمان را گفت: پیرس از وی تا چرا از بهر خانه کعبه حاجت نخواست؟

خانه ای که شرف و عزّ شما بآنست و سبب عصمت و حرمت شما آنست و من آمده ام تا آن را خراب کنم نمی خواهی، و این شتران را چه خطر باشد که می خواهی؟! عبد المطلب گفت: انا ربّ الإبل و للبيت رب يحفظه. من شتر را خداوند و این خانه را خداوندی است که خود گوشدارد و نگه دارد. ابرهه از این سخن در خشم شد، گفت: ردّوا علیه بعراة لتنظر من يحفظنا عن البيت و من يحفظ البيت عنّا! عبد المطلب باز گشت و مکّیان را فرمود تا هر چه داشتند از مال و متاع برگرفتند و با کوه شدند و مکّه خالی کردند. پس ابرهه بفرمود تا آن پیل سپید که نام آن محمود بود فرا پیش صف آوردند و دگر پیلان و لشگر همه اندر بس او ایستادند و آن سپاه و آن پیلان هم چنان همی آمدند تا بکنار حرم رسیدند. و عبد المطلب آن ساعت حلقه در کعبه بگرفت و همی گفت:

يا ربّ لا ارجو لهم سواكا يا ربّ فامنع منهم حماكا
انّ عدوّ البيت من عداكا امنعهم ان يخرّبوا قراكا.

ثمّ اصبح عبد المطلب و ارتفع على الجبل فاقبل نحو الكعبة رافعا يده و يقول:

لاهمّ انّ المرء يمنع رحله فامنع رحالك لا يغلبنّ صليهم و محالهم عدوا محالك
ان كنت تاركهم و قبلتنا فامر ما بدا لك جرّوا جموع بلادهم و القيل كي يسبوا عيالک

عمدوا حماك بكيدهم جهلا و قد حقروا جلالک

آن پیل سپید که در پیش صف بود، چون بحرم رسید، هیچ پای بحرم اندر نهاد، هر چند

پیش زدند او را باز پس تر همی شد! و گفته‌اند که: در میان ایشان مردی بود نام وی نفیل بن حبیب رفت و گوش آن پیل گرفت و گفت: ابرک محمود و ارجع راشدا من حیث جئت فانک فی بلد اللّٰه الحرام. چون این سخن بگوش پیل فرو گفت، باز گشت و پای در حرم نهاد. آن ساعت ربّ العالمین مرغانی بر انگیخت از جانب بحر مانند خطّاف، گردنهایشان سبز و منقار سرخ، و با هر مرغی سه سنگ بود از عدس مه و از نخود کم یکی در منقار بود و دو در چنگ و بر سر هر مردی از آن سپاه یکی از آن مرغ بر هوا بیستاد و بر آن سنگ نام آن مرد نوشته که او را خواهد کشت! پس بفرمان اللّٰه آن سنگها فرو هشتند، بر سر ایشان گذاره کرد، و در شکم ایشان گذاره کرد، و بزیر ایشان بیرون آمد و ایشان را کشته و هلاک کرده بیفکند. و آن پیلان نیز همه هلاک گشتند، مگر آن پیل سپید محمود نام که در حرم نشد و باز گشت. آن پیل زنده بماند و دیگر همه لشگریان هلاک گشتند، مگر ابرهه که مرغ بر سر وی بیستاد و از مکّه بیرون شد و روی به حبشه نهاد و آن مرغ بر هوا بر سر وی همی بود و او نمی‌دانست تا در پیش نجاشی شد و آن احوال باز گفت. چون سخن تمام گفته بود، مرغ سنگ بر سر وی فرو هشت و او را هلاک کرد. فارى اللّٰه النّجاشی کیف کان هلاک اصحابه! و قیل: بعث اللّٰه علی ابرهه داء فی جسده فجعل یتساقط انامله فانتهی الی صنعاء و هو مثل فرخ الطّیر و ما مات حتّی انصدع صدره ثمّ هلک. و قیل: ابرهه هذا کان جدّ النّجاشی الذّی کان فی زمن النّبی (ص). و قیل: خرجت فتية من قریش تجارا حتّی دنوا من ساحل البحر و هناك بیعة للنّصارى فنزلوا بجنبها فاوقدوا ناراً و اصلحوا طعاماً لهم فلما ارتحلوا ترکوا النار فهاجت ریح فاضطرمّت البيعة ناراً و بلغ الخبر النّجاشی فغضب و بعث ابرهه لهدم الکعبة و نقل حجرها و ترايها الی ارضه لیبیتها بها فذلک قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ تَرَ آى الْم تَعْلَمَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ هَذِهِ اللَّفْظَةُ تَسْتَعْمَلُ فِي السُّؤَالِ عَنِ الْحَالِ كَمَا يَسْأَلُ عَنِ الْمَكَانِ بَيْنَ وَ عَنِ الْوَقْتِ بِمَتَى. تقول: كيف زيد؟ معناه: فى اى حال. هو و التّقدير: أَلَمْ تَعْلَمَ فى اى حال فَعَلَ رَبُّكَ ما فَعَلَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ حَيْثُ صَرَفَهُمْ عَنِ الْحَرَمِ وَ احْلَى لَهُمْ ما عَلِمْتَ مِنَ الْعَذَابِ وَ النَّقْمِ. و فائدة اضافته تعالى نفسه الى نبيّه محمد (ص) بقوله فَعَلَ رَبُّكَ انّ جهال المشركين و سفهائهم توهّموا انّ ذلك العذاب وقع من قبل الاصنام الّتى فى الكعبة

فأراد الله سبحانه بذلك ابطال توهمهم فقال: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ.
 قوله: أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ اى فى بطلان و خسار. يقال: فلان سعيه فى ضلال. و
 فى تَضْلِيلٍ اى فى بطلان و ضياع وَ كَيْدَهُمْ ما ارادوا من تخريب الكعبة.
 وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ اى كثيرة متفرقة يتبع بعضها بعضا. قلل ابو عبيدة: أَبَابِيلُ
 جماعات فى تفرقة يقال جاءت الخيل ابابيل من هاهنا و هاهنا. قيل: لا واحد لها من
 لفظها، و قيل: واحدها ابالة. و قيل: ابول مثل عجول و عجاجيل. قال سعيد بن جبير: كانت
 طيرا خضرا لها مناقير صفراء. و قال قتادة: طير سود جاءت من قبل البحر فوجا فوجا. و
 قال عكرمة: لها رؤس كرهوس السباع و انياب كانياب السباع.
 و قيل: هى حمام مكة هكذا. قال اهل مكة و الطير جمع الطائر.
 تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ يعنى: بطين مطبوخ كالأجر. و قيل: اولها حجر و آخرها طين،
 ما وقع منها حجر على رجل الأخرج من الجانب الآخر و ان وقع على رأسه خرج من
 دبره. و هو اول يوم ظهر الجدرى فى الارض ظهر من تلك الاحجار. قال ابن عباس:
 رأيت فى دار امّ هانى بنت ابي طالب قفيزين من الحجارة التى رمى بها بأصحاب الفيل. و
 كانت مخططة بحمرة كأنها جزع ظفار. و قالت عائشة: رأيت قائد الفيل و سائسه بمكة
 اعمين مقعدين يستطعمان.

قوله: كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ العصف و رق الزرع ثم يصير اذا يبس تنبا.
 و المأكول الذى تأكله الدواب. و قيل: مأكول ثمرته فحذف الثمرة كما يقال: فلان حسن،
 اى حسن الوجه. و قال عكرمة: كالحب اذا اكل فصار اجوف.

و قال سعيد بن جبير: هو الشعير النبات الذى يوكل ورقه. و قال ابن عباس: هو القشر
 الخارج الذى يكون على حب الحنطة كهيئة الغلاف له. و قيل: عصف مأكول كقولك: طعام
 مطعوم و شراب مشروب، اى شأنه ان يطعم و يشرب، اى تأكله الدواب و الله اعلم بالمراد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم غنى من اطاعه اغناه و من خالفه اضاعه و اقماءه،
 اسم عزيز من وافقه رقاها الى الرتبة العليا، و من خالفه القاه فى المحنة الكبرى.

نام خداوندی عظیم. جبار نامدار کریم، قهار کردگار حکیم. خداوندی که رقم قلم قضاء او

هیچ آب منسوخ نگردد. جباری که تیر تقدیر او بسیر هیچ آفریده مندفع نشود، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار ننگند، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسنجد. خاطر اگر چه هادی و داهی بود در لمعات انوار سبحات جلال او گمراه شود. شکر اگر چه با طول و عرض بود، در فضل و احسان و طول و امتنان او کوتاه گردد. عقل اگر چه کامل و وافر بود، در دریای علم او غریق گردد. وهم و فهم اگر چه با حدت و فطنت بود، در انوار جلال و جمال او حریق شود.

پیر طریقت قدس روحه، بدین معنی سخنی مختصر باشارت گفته بس نغز و بس عجب. گفت: از جمال و جلال دوست کسی لذت یابد کش دیده بازست، مصحوب لم یزل با صاحب لم یکن بد سازست.

قوله تعالی: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ای محمد ننگری و نه بینی تو اصحاب فیل را که با ایشان چه کردیم، و ایشان را چون کشتیم، و دمار از ایشان چون بر آوردیم؟ قومی بودند بر پشت حیوان کوه هیکل موج پیکر قصد خانه ما کردند و بر عدت و ساز و آلت خود اعتماد کردند، تا ما از خزائن قهر خود مرغکی چند ضعیف فرستادیم تا ایشان را هلاک کردند. و آتش قهر و سیاست ما در ایشان زدند که: وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ مَا أَنْ قَهَّارٍ وَجَبَّارٍ مَا أَنْ قَهَّارٍ قَهْرٍ كُنِيمٍ. نمرود لعین را پشه‌ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد. فرعون طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان با ایشان نمود. ای محمد آن صنایع قریش و رؤساء کفر که قصد هلاک تو کردند و ترا از وطن خود بتاختند و بر اندیشه هلاک کردن تو بر پی تو بیرون آمدند و تو با صدیق در آن غار غیرت رفته، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف را بشحنگی تو چون فرستادیم؟

تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فرو بست! ما آن خداوندیم که در راه ما عنکبوتی شحنگی کند، مرغی مبارزی کند، پشه‌ای سپاه سالاری کند، غاری راز داری کند، عصائی در صحرائی اژدهایی کند، آبی فرمانبرداری کند، آتشی مونسی کند، درختی سبز مشعله داری کند، سگی عاشقی کند، موری مذکری کند، سنگی مسبحی کند، کس را با قهر ما

تاوستن نیست و از عذاب و عقاب ما رهایی جستن نیست. دور افتادند و غلط پنداشتند اصحاب فیل که قصد تخریب خانه ما کردند، خانه‌ای که طراز اضافت بیت الله بر آستین اعزاز او کشیده، از سنگ بر آورده، لیکن مغناطیس دل‌های مؤمنان ساخته! ابراهیم و اسماعیل را گفتیم که: مرا خانه‌ای بنا کنید بَوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ از مَشْتَى سَنَگِ خَارِه، از یک جانب او بر بی‌نهایت و از یک جانب او بحر بی‌غایت. اگر خانه‌ای بودی از یاقوت و لعل و زبرجد یا در میان بساطین و ریاض و انهار و اشجار بودی، اگر کسی بوی میل کردی عجب نبودی، عجب آنست که مَشْتَى سَنَگِ بر هم نهاد و بادیه مردم خوار راه وی ساخته و صد هزار اعرابی جلف سخت دل بی‌رحمت بر راه وی نشانده و آن گه آتش عشق عشاق هر روز تیزتر! گویی آن کعبه شمع‌یست افروخته و حاجیان پروانه‌اند بی‌صبر گشته، از هزار فرسنگ می‌شتابند و پروانه وار خویشتن را درو می‌سوزند، و ایشان که بعدری از و باز مانده‌اند و در آرزوی جوار و طواف او بگداخته‌اند این نوحه همی کنند:

گر کعبه وصل تو کنند بر ما ناز از بادیه هجر که مان دارد باز؟
ما می‌گردیم در بیابان نیاز کز دور روا بود سوی کعبه نماز!

۱۰۶ - سورة قريش - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. لِأَبْلَافِ قُرَيْشٍ (۱) از بهر فراهم داشت قريش بود و خوی داشتن ایشان. إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) آن خوی داشت ایشان که شد آمد زمستان و تابستان می داشتند.

فليَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) پس ایدون بادا که خدای این خانه پرستند. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ آن خدای که ایشان را از گرسنگی سیر کرد وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) و ایشان را از بیم بی بیم کرد.

التوبة الثانية

این سوره نود و سه حرفست، هفده کلمه، چهار آیه، جمله به مکه فرو آمد، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره بر خواند، الله تعالی او را ثواب آن کس دهد که بخانه کعبه طواف کند و در مسجد حرام معتکف نشیند». و روی فی بعض الاخبار انّ النبی (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ فضل قريشا بخصال لم يشركهم فيها غيرهم، انهم عبدوا الله عشر سنين لم يعبدوا الا قرشيّ و انه نصرهم يوم الفيل و هم مشركون، و نزلت فيهم سورة لم يدخل فيها احد من العالمين سواهم، و بانه بعثني منهم رسولا اليهم».

و فی الخبر الصحيح عن النبی (ص) قال: «ان الله اصطفى كنانة من بنی اسماعيل و اصطفى من بنی كنانة قريشا و اصطفى من قريش بنی هاشم و اصطفاني من بنی هاشم».

قال بعض اهل العلم: معنى الاصطفاء المذكور فى كنانة و قريش و هاشم هو ما خصّ الله تعالى هؤلاء القبائل به من طهارة المناكح و صحّة الانساب و زكاء المنابت و تميّزهم من بين سائر الامم بالاخلاق الصّالحة و الطّرائق المحمودة و المكارم المشهودة مع تمسّك ببعض ما ورثوا من ابيهم ابراهيم (ع) من المناسك و الشعائر، فامّا ان يحكم لهم بالاسلام بهذا الاثر على ما يقول بعض الجاهلية فلا و الله اعلم. و قريش هم اولاد النضر بن كنانة

فكلّ من ولده النَّضْر فهو قرشى و من لم يلده النَّضْر فليس بقرشى. و النَّضْر هو الذى قال: بينا انا نائم فى الحجر اذ رأيت كأنما خرج من ظهري شجرة خضراء حتى بلغت عنان السماء و اذا اغصانها نور فى نور و اذا انا بقوم بيض الوجوه و اذا القوم متعلقون بها من لدن ظهري الى سماء الدنيا. قال: فلما انتهيت اتيت كهنة قريش فاخبرتها بذلك. فقالوا: ان صدقت رؤياك فقد صرف اليك العزّ و الكرم و قد خصّصت بحسب و سودد لم يخصّص به احد من العالمين. و سمّوا قريشا لتجمّعهم بعد التفرّق، و القرش الجمع. و روى: ان معاوية سأل ابن عباس (رض) عن معنى قريش. فقال: هى دابة تسكن البحر من اعظمها دابة و انشد:

و قريش هى التى تسكن البحر بها سمّيت قريش قريشا
تأكل الغثّ و السمين و لا تترك يوما لذي جناحين ريشا

و قيل: القرش: الكسب كانوا يأكلون من كسبهم فسمّوا به. قوله: لِيَلِافِ قُرَيْشٍ هَذِهِ اللَّامُ متّصلة بالسّورة الاولى، و المعنى: فعلنا ذلك باصحاب الفيل لِيَلِافِ قُرَيْشٍ و جمعهما عمر بن الخطّاب فى الرّكعة الثانية من صلاة المغرب.

و يروى عن الكسائى ترك التسمية بينهما و كذلك فى مصحف ابى بن كعب لا فصل بينهما بالتسمية لانه عدّ السّورتين واحدة و التقدير: اهلك الله اصحاب الفيل و أُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ لَيْسَلِمَ قُرَيْشٍ مِنْهُمْ و ليدوم لهم ما الفوه من رحلتى الشّتاء و الصّيف الى الشّام و اليمن فيسعون فيهما آمنين. و قيل: هذه اللّام بمعنى الى اى فعلنا ذلك باصحاب الفيل نعمة منّا على قريش الى نعمتنا عليهم فى رحلّة الشّتاء و الصّيف. و قال الكسائى و الاخفش: هى لام التعجّب يقول: اعجبوا لِيَلِافِ قُرَيْشٍ رِحْلَةَ الشّتاءِ وَ الصّيفِ وَ تركهم عبادةً هَذَا الْبَيْتِ

ثم امرهم بعبادته. و قال الزّجاج: هى مردودة الى ما بعدها، تقديره: لِيُعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ لِيَلِافِ قُرَيْشٍ اى لما انعم الله عليهم من اِيْلَافِهِمْ و قوله: «اِيْلَافِهِمْ» بدل من الايلاف الاول و قوله: رِحْلَةَ الشّتاءِ نصب على المصدر و قيل: على الطّرف، و قيل: بوقوع «اِيْلَافِهِمْ» عليه. قرأ ابن عامر: «لآلاف» بهمزة مختلصة من غير ياء بعدها و قرأ ابو جعفر «ليلاف قريش» بغير همز و أنّها ذهبا الى طلب الخفة و قرأ الآخرون بهمزة مشبعة و ياء بعدها و

اتَّفَقُوا فِي «إِيلَافِهِمْ» أَنَّهَا بَاءٌ بَعْدَ الْهَمْزَةِ أَلَّا ابْنَ كَثِيرٍ فَأَنَّهُ قَرَأَ الْفَهْمَ سَاكِنَةً اللَّامُ بِغَيْرِ بَاءٍ يُقَالُ:
 آفٌ يُولَفُ إِيْلَافًا وَ الْفُ يَأْلَفُ الْفَا وَ الْإِفَا فَهَمَا لَغْتَانِ وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا مِنْ طَرِيقِ الْمَعْنَى إِذَا
 الْفَتْ الشَّيْءَ هُوَ الْإِصْلَ فَإِذَا عَدَيْتَهُ إِلَى مَفْعُولٍ قُلْتَ: آفَتِ الرَّجُلُ الشَّيْءَ إِيْلَافًا إِذَا جَعَلْتَهُ
 يَأْلَفُهُ كَمَا تَقُولُ: آمَنْتَ الْقَوْمَ وَ آمَنْتَ فَلَانَا الْقَوْمَ. فَيَكُونُ مَعْنَى الْآيَةِ عَلَى هَذَا آفَتِ قَرِيشَ
 أَنْفُسَهَا. رَحَلْتِي «الشَّتَاءِ وَ الصَّيْفِ» وَ كَانَتْ لَهُمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ رَحْلَتَانِ لِلتَّجَارَةِ، «رَحْلَةٌ» فِي
 «الشَّتَاءِ» إِلَى الْيَمَنِ لِأَنَّهَا بِلَادٌ حَارَّةٌ وَ «رَحْلَةٌ» فِي «الصَّيْفِ» إِلَى «الشَّامِ» لِأَنَّهَا بَارِدَةٌ وَ
 وَجْهُ الْمَنَّةِ فِي ذَلِكَ أَنَّ قَرِيشًا كَانَتْ تَعِيشُ بِتِجَارَتِهِمْ فَكَانَ لَا يَتَعَرَّضُ لَهُمْ أَحَدٌ فِي سَفَرِهِمْ
 بِسُوءِ لَأَنَّهُمْ سَكَّانُ حَرَمِ اللَّهِ. قِيلَ: كَانَ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فَيَقُولُ: أَنَا حَرَمِيَّ فَيُخَلِّي عَنْهُ فَلَوْ
 لَا الْإِلا مِنْ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى التَّصَرُّفِ وَ لَوْ لَا التَّجَارَةُ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْمَعِيشَةِ. فَذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ
 وَجَلَّ هَذِهِ النِّعَمَ وَقَالَ: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ
 الَّذِي أُطْعِمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَبِالتَّجَارَةِ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ لِأَنَّهُمْ سَكَّانُ حَرَمِهِ. وَقِيلَ: أَصْحَابُ
 «الْإِيْلَافِ» أَرْبَعَةٌ، هَاشِمٌ وَ عَبْدِ شَمْسٍ وَ مُطَّلِبٌ وَ نُوْفَلٌ، بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ. وَ كَانَ هَاشِمٌ وَ عَبْدِ
 شَمْسٍ تَوَآمَى كَانُوا أَخَذُوا مِنْ مَلُوكِ الْعَجَمِ وَ الْعَرَبِ حَبَالًا، وَ الْحَبَالُ كَتَبَ الْعَهْدَ يَمْتَازُونَ بِهَا
 مِنْ الْآفَاقِ لِيَعِيشَ أَهْلُ مَكَّةَ وَ يَسِيرَ مِيرَهُمْ آمِنِينَ. أَخَذَ هَاشِمٌ مِنْ قَيْصَرَ حَبَالًا ثُمَّ هُوَ مَاتَ
 بَغْزَةً فِي طَرِيقِ الشَّامِ. وَ أَخَذَ عَبْدِ شَمْسٍ حَبَالًا مِنَ النَّجَاشِيِّ ثُمَّ هُوَ مَاتَ بِأَجْيَادِ مَكَّةَ فِي
 الطَّرِيقِ. وَ أَخَذَ الْمُطَّلِبُ حَبَالًا مِنْ أَقْبَالِ الْيَمَنِ ثُمَّ هُوَ مَاتَ بِرِدْمَانَ فِي طَرِيقِ الْيَمَنِ. وَ أَخَذَ
 نُوفَلٌ حَبَالًا مِنْ كَسْرَى ثُمَّ هُوَ مَاتَ بِسَلْمَانَ فِي طَرِيقِ الْعِرَاقِ. وَ بِذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

أَنَّ الْمَغِيرَاتِ وَ	إِبْنَاءَهُمْ	مِنْ خَيْرِ آبَاءٍ وَ	أُمَّهَاتِ
أَرْبَعَةٌ كَلَّهُمْ	سَيِّدٌ	أَوْلَادٌ سَادَاتِ	لِسَادَاتِ
أَخْلَصَهُمْ	عَبْدُ مَنَافٍ	فَهُمْ	مِنْ لُومٍ مِنْ لَامٍ بِمَنْجَاةِ
قَبْرِ بَسَلْمَانَ وَ	قَبْرِ بَرْدِ	مَانَ وَ	قَبْرِ عِنْدَ غَزَاتِ
وَ مَيِّتِ آخِرِ	مِنْهُمْ ثَوِي	فِي	مَلْجِدِ عِنْدَ التَّنِيَّاتِ

وَ قِيلَ: كَانُوا يَشْتَوْنَ بِمَكَّةَ وَ يَصِيْفُونَ بِالطَّائِفِ، فَامْرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَقِيمُوا بِالْحَرَمِ وَ
 يَعْبُدُوا بِهَذَا الْبَيْتِ. وَقِيلَ: كَانَ النَّاسُ يَرْتَحِلُونَ إِلَيْهِمْ «رَحْلَةٌ» فِي «الشَّتَاءِ» وَ «رَحْلَةٌ» فِي
 «الصَّيْفِ» يَحْمِلُونَ إِلَيْهِمُ الْمِيرَةَ وَ غَيْرَهَا، فَمَنْ عَلَيْهِمْ بَانَ كِفَاهَهُمْ مَوْنَةٌ الْإِرْتِحَالِ بِنَفْسِهِمْ. وَ

قال قتادة: ذكرهم الله نعمته عليهم اذ جعلهم آمنين بالحرم يسافرون و يتخطف الناس من حولهم. و عن ابن عباس: انه نهاهم عن الرحلتين و امرهم ان يعبدوا «هَذَا الْبَيْتِ» و يقيموا بمكة كما افوا الرحلتين فيكون اللام فى قوله: «لا يلاف» بمعنى الكاف الذى اطعمهم من جوع اى بعد الجوع الذى اصابهم فى سنى القحط حتى اكلوا الجيف و العلهز حين دعا عليهم الرسول (ص) و آمنهم من خوف اى «من خوف العدو» و قيل: «من خوف الجذام الذى وقع وراء مكة لا يصيبهم ببلدهم الجذام. و قال على (ع): «آمن قريشا ان تكون الخلافة الا فيهم».

قال النبى (ص): «الناس تبع لقريش فى هذا الشأن» يعنى: فى الامارة مسلمهم تبع لمسلمهم. كافرهم تبع لكافرهم. و فى رواية اخرى: «خيارهم تبع لخيارهم، و شرارهم تبع لشرارهم» معناه: شرار قريش خير شرار الناس. و فى رواية اخرى قال النبى (ص): «خيار قريش خيار الناس و شرار قريش شرار الناس».

و قال (ص): «لا يزال هذا الامر فى قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله فى وجهه لما اقاموا الدين».

و قال (ص): «من يرد هو ان قريش اهانه الله. اللهم اذقت اول قريش نكالا فاذاق آخرهم نوالا».

و قال (ص): «لا تقدموا قريشا فتهلكوا و لا تخلفوا عنها فتضلوا» و قال على بن ابي طالب (ع): «اشهد على رسول الله (ص) انه قال: «لا تؤموا قريشا و ائتموا بها و ان علم عالم من قريش يسع طباق الارض».

و قد حمل جماعة من اهل العلم و ائمة الحديث، منهم احمد بن حنبل و ابو نعيم الاسترابادى.

قوله (ص): «ان علم عالم من قريش يسع طباق الارض على الشافعى».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ باسم من لا غرض له فى افعاله و لا عوض عنه فى جلاله و جماله، باسم من لا يجد الفقير من دونه قرارا و لا يجد احد من حكمه فرارا.

نام خداوندی که نامش مونس مفلسان است، یادش راحت دل مریدانست، مهرش قوت جان مشتاقانست، یافتش روز دولت طالبان و سور و سرور درویشانست.

عزیز قدر و عظیم شانست، ملک او جاودان و عزت او بی‌کرانست. سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستانست. خداوندی که چراغ توحید در کلبه دل دوستان فضل او افروزد، سرشتهای پنداشت از ساحت دوستان نار عدل او سوزد. گاه نور ایمان در پرده کفر و ظلمت بدارد، گاه زحمت ظلمت کفر بنور ایمان بردارد.

خدای همه آفریدگان اوست آن کند که خود خواهد. دارنده و داننده اوست هر کس را آن دهد که سزای او بود. مالک الملک اوست، یکی را ملک دهد تا پیوسته در روح و ریحان بود یکی را ملک نفس دهد تا همیشه در ظلمت عصیان بود. طوبی کسی را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. ویل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدار مکار بود! از عدل او برین یکی حکم شقاوت رفته و جور نه، از فضل او بر آن یکی حکم سعادت رفته و میل نه.

لِإِيلَافٍ قُرَيْشٍ «إِيلَافِهِمْ...» درین سوره اصحاب ایلاف که سروران قریش بودند، الله تعالی نام ایشان برده و همچنین خانه کعبه که قبله عالمیانست نام برده.

زخم عدل ازلی بر اصحاب ایلاف آمد، سرافرازی و مهتری ایشان بر عالمیان و قربابت رسول (ص) مر ایشان را هیچ سود نداشت. اثر فضل و لطف خداوندی روی بدان خانه سنگین بی‌جان آورد تا بدین تخصیص و این تشریف مشرف و مکرم گشت که: رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ وَ در آن سوره دیگر گفت: «وَ طَهَّرُ بَيْتِي». درین سوره اضافت ربوبیت با خانه کرد که: رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه. و در آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «وَ طَهَّرُ بَيْتِي» پاک کن و پاک دار خانه من. این چنانست که خانه را گفت: من آن توام، تو آن من. ازین عجبت هر که قصد خانه کعبه دارد، بحج و عمره، ایشان را کسان خویش خواند و زائران، تا بر لسان نبوت برفت که: «الْحَاجُّ وَفَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ بَيْتَهُ وَ الْعَمَّارُ زُورًا لِلَّهِ وَ حَقٌّ عَلَيَّ الْمَزُورَانَ يَكْرَمُ زَائِرَهُ». ارباب معارف را اندرین معنی زبانی دیگرست گفتند: حج دو نوع است: یکی از خانه خود شود به بیت الحرام، یکی از نهاد خود برخیزد بدرگاه ذو الجلال و الاکرام. آن یکی تا عرفاتست، و این یکی تا بمعرفت معروف. آنجا چشمه زمزم

است، اینجا اقداح شراب لطف دمادم. آنجا قدمگاه خلیل است، اینجا نظرگاه خداوند جلیل. آنجا آیات بینات است، و اینجا رایات و لآیات. آنجا رکن شامی و یمانی است، اینجا گنج معانی. آنجا بقدم روند، اینجا بهم روند:

آری بسرای دوست بس راهی نیست
آن را که جز از دوست نظر گاهی نیست.

آن یکی را حاجّ مکّه گویند، این یکی را حاجّ حقّ. ایشان کعبه از راه بادیه جستند، اینان از راه دل. در خبرست که فریشتگان حاجّ مکّه را استقبال کنند، راکبان را مصافحه کنند، پیادگان را معانقه کنند. اما حاجّ حقّ آن قوم باشند که فریشتگان ایشان را نبینند، آسمان و زمین بوی ایشان نشنود، عرش و کرسی بر ساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوّت آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیه صفت سفر کنی، باری سفر بادیه صورت را میان در بند که الله تعالی چنین میگوید: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** کم از آن نباشد که با ساکنان کوی ما بخانه ما آیی. اگر پیل نتوانی بود، باری از پشه ای کم مباش که بر صورت پیل است! گوید: اگر بقوّت پیل نیستم که بار کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم.

۱۰۷ - سورة الدين (الماعون) - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّیْنِ (۱) دیدی آن مرد که بروز پاداش و شمار دروغ زن میگردد؟
فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِیْمَ (۲) او آنست که یتیم را بانگ بر میزند و میراند.
يَدْعُ الْيَتِیْمَ يَتِیْمَ را میگذارد و درو نگاه نمی‌کند.
و لَا يَحْضُ عَلٰی طَعَامِ الْمَسْكِیْنِ (۳) و بر طعام دادن درویش نمی‌انگیزاند.
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّیْنَ (۴) الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) ویل و نفرین بر آن نماز گران
که از نماز خویش باز مانده‌اند و آن را گذاشته.
الَّذِیْنَ هُمْ يُرَاؤْنَ (۶) ایشان که نماز می‌نمایند و نگرستن مردمان را نماز می‌کنند.
و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷) و کس را بکار نیابند و زکاة مال باز می‌گیرند.

النبوة الثانية

این سوره صد و بیست و پنج حرفست، بیست و پنج کلمه، هفت آیه، جمله به مکّه فرو آمد، بقول بیشترین مفسران. قومی گفتند: مدنی است، آن را در مدنیات شمردند. و از شمار مدنیان این سوره شش آیتست، بخلاف کوفیان و بصریان، زیرا که کوفیان و بصریان «یراءون» آیت شمردند و مدنیان نشمردند. قومی گفتند: یک نیمه از اول سوره مکی است، در شأن عاص بن وائل السهمی فرو آمد، و بقول بعضی در شأن ولید بن المغیره فرو آمد. و قال ابن جریج: کان ابو سفیان بن حرب ینحر کلَّ اسبوع جزورین، فاتاه یتیم فسأله شیئا ففزع به عصاه فانزل الله فیه. و یک نیمه آخر سوره، گفتند: مدنی است در شأن عبد الله ابی سلول منافق فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «أرأیت» غفر الله له ان كان للزکوة مؤدیا. قوله: «أرأیت» الالف فی أَرَأَيْتَ الف الاستفهام و لها اربعة معان فی الکلام: تقریر و تشبیه و انکار و وعید. فالتقریر کقولک: اما فعلت اما قلت. قال الله سبحانه: أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ التَّشْبِیْهُ کقولک: الست عالما؟ قال الله تعالى. أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. و الانکار کقولک: أ

ضربت زيدا؟! قال الله تعالى: أَمْ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ؟! والوعيد كقولك: ا تضربنى و تطمع السّلامة. قال الله تعالى: أَمْ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و هذا الموضوع تقرير للتعجب من حال الكافر كما تقول: أ رأيت زيدا و فعله و مثله قوله: «أ فرأيت من اتخذ إلهه هواه» و قوله: «أ رأيت» يحتمل أنه رؤية العين و يحتمل أنه رؤية القلب و معناه: العلم. و تأويله: أ رأيت الذى كذب «بالدين» كيف افترى على الله و الدين الاسلام؟ كقوله: إنّ الدين عند الله الإسلام و قيل: الجزاء و الحساب، كقوله: الذين يكذبون بيوم الدين و التكذيب بالدين على وجهين احدهما انكاره له و جحوده به باللسان، و الثانى ان لا يعمل به فيكون بمنزلة المكذب به. قوله: فذلك الذى يدع اليتيم اى يقهره و يزرجه و يدفعه عن حقه. و الدع: الدفع بحفوة و عنف، و قرئ فى الشواذ. يدع اليتيم و معناه: يتركه و يهمله و لا يعبا به.

و لا يحض على طعام المسكين اى لا يطعم «المسكين» و لا يأمر غيره باطعامه لانه يكذب بالجزاء و هذا يمر بك فى اى من القرآن و فيه تشديد لانه عز و جل لم يعذر من ليس عنده طعام و الزمه الحض على الاطعام و السعى على الفقير الجائع حتى يطعم و اوعد فى ذلك وعيدا غليظا. و قوله: على طعام المسكين اى على اطعام المسكين و الحض الحث، و المسكين هو الذى له شىء يسكن اليه و الفقير الذى لا شىء له. و قيل: هما سواء. قوله:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ اى عن مواقيتها غافلون. قال مصعب بن سعد بن ابي وقاص: لاييه رحمهما الله ا هم الذين تركوها؟ قال: لا بل هم الذين اضاعوا مواقيتها و لو تركوها كانوا كفارا بتركها. و كذلك

روى عن النبى (ص) قال: هم الذين يؤخرون الصلاة عن وقتها.

و قال ابن عباس: هم المنافقون يتركون الصلاة فى السرّ اذا غاب الناس و يصلون فى العلانية اذا حضروا كقوله: و إذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى «يرأون» الناس». و قال قتادة ساه عنها لا يبالى صلى ام لم يصل. و قال الحسن: هو الذى ان صلاها صلاها رياء و ان فاتته لم يندم.

و قال الزجاج لا يصلونها سرا لانهم لا يعتقدون وجوبها و يصلونها علانية رياء و عن عطاء

بن دینار قال: الحمد لله الذي قال: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و لم يقل. في «صلواتهم». و قال ابو العالیه: لا يصلونها لمواقبتها و لا يتمون ركوعها و لا سجودها و عنه ايضا هو الذي اذا سجد قال برأسه هكذا و هكذا متلفتا.

و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ قال ابو عبيدة: «الْمَاعُونَ» في الجاهلية كل منفعة و عطية و عارية و في الاسلام الطاعة و الزكاة و هو هاهنا الزكاة لانه قرين الصلاة و «الْمَاعُونَ» فاعول من المعن، و المعن الشيء القليل فسمى الزكاة و الصدقة و المعروف ماعونا لانه قليل من كثير. و كذلك قال الزجاج: كل ما فيه ادنى منفعة من اعارة آلات في الدور كالنفاس و القدر و الدلو و اقتباس النار مما يحتاج الفقير الى استعارته. و قيل: هو الذي يبذله الجيران بعضهم لبعض.

و قيل «الْمَاعُونَ» مالا يحل منه مثل الماء و الملح و النار يدل عليه ما روى عن عائشة انها قالت: يا رسول الله ما الذي لا يحل منه؟ قال: «الماء و النار و الملح.» فقالت: يا رسول الله: هذا الماء فما بال النار و الملح. فقال لها: يا حميراء «من اعطى نارا فكأنما تصدق بجميع ما طبخ بذلك النار و من اعطى ملحا فكأنما تصدق بجميع ما طيب بذلك الملح و من سقى شربة من الماء حيث لا يوجد الماء فكأنما احى نفسا».

الثوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ افلح من عرف «بسم الله» و ما ربح من بقى عن «بسم الله». من صحب لسانه ذكر «بسم الله» و صحب جنانه حب «بسم الله» كفى له شفيعا «بسم الله» الى من تعبدنا بذكر الله.

در هر كلمه‌ای از کلمات «بسم الله» اسرار ازل و ابد تعبیه است، اما در حجب عزت متواری است تا سمع هر ناسزایی بدو نرسد و هر نامحرمی راه بدو نبرد. نه هر چه بسمع ظاهر رسد جان و دل آن را قبول کند، ظاهر شنیدن دیگرست و باطن پذیرفتن دیگر.

شلی روزی در خدمت جنید گفت: الله! جنید گفت: آنچه می‌گویی ذکر زبانست، یا ذکر جان؟ اگر ذکر جانست، زبان خود تابع آنست و نه که مجرد زبانست، این آسان کاری است. ابلیس همان می‌گوید که تو می‌گویی، تو بر وی چه فضل داری؟ این بارگاه عام است، بیارگاه عام هم دوست فرو آید، هم دشمن هم آشنا، هم بیگانه. مردمی باید که بر بساط ملوک در درون پرده جای یابد، و نه بیارگاه عام هر کسی و هر خسی رسد:

هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی
درد باید پرده سوز و مرد باید گام زن!
رسد؟

درد پرده سوز درد دین است، و مرد گامزن مرد دیندار. آن کافر مدبر که دین بدروغ داشت و اسلام پس پشت انداخت، بنگر که ربّ العالمین با مصطفی (ص) حبیب خویش از بهر آن مدبر چه خطاب می‌کند و کافر را چه بیم میدهد: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ أَيُّ مُحَمَّدٍ مِّنْ بَيْنِي أَن مَرْدٍ شَقِيٌّ وَوَلِيدٌ بَلِيدٌ وَبُو جَهْلٍ بِرِ جَهْلٍ كِه دِينِ اِسْلَامٍ رَا جِحُودٍ مِي آرند و نبوت ترا و معجزات ترا انکار می‌کنند؟! ای محمد دین را چه زیان دارد که ایشان آن را نپذیرند و از ناپذیرفتن ایشان در دین چه نقصان آید؟ «انّ هذا الدّین متین» دین اسلام دست آویزی استوارست، آن را گسستن و شکستن نیست «لَا اَنْفِصَامَ لَهَا» محجّه وسطی است و عروة وثقی. بر لسان اهل حقیقت دین آنست که: در راه عبودیت انقیاد کلی پیش گیری و روی از همه درگاه‌ها بگردانی، پناه بازو دهی و درو گریزی.

یکی از علماء طریقت گفته: معنی: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» آنست که هر چه دون حقّ است برای او بگذاری و حقّ او برای هیچیز بنگذاری. خبر درست است از رسول خدا (ص): «الدّین یسر»

دین همه آسانی است، زیرا که بعاقبت رساننده آسانی است. و در خبرست: «ملاک الدّین الوریع»

نظام دین اسلام و نوای عالم ایمان در ورع است ورع پرهیز باشد از محرّمات و خویشتن داری باحتراز از نابایست و ناشایست و مشغول بودن بشایست و بایست. هر دین که درو ورع نیست، آن را در حضرت قرب محلّ قبول نیست. ورع بحقیقت ورع حواسّ است، هر چه ترا گزیرست که نبینی، دیده از آن نگاهداری و هر چه داغ رضاء حق ندارد، دیده بر آن مطلع نگردانی تا فردا از دیدار حقّ جلّ جلاله باز نمایی.

حبیب عجمی کنیزی داشت، سی سال بود که روی او تمام بندیده بود. روزی کنیزک را گفت: ای مستوره کنیزک ما را آواز ده! گفت: نه من کنیزک توام؟! گفت: ما را درین سی سال زهره آن نبودست که بدون او بجیزی نگاه کنیم! و همچنین سمع نگاه دار، تا صوتی که ملائم دین نباشد نشنود و اگر صوتی بیگانه بسمع درآید و قصد دل کند، توحید که

دربان دلست آن را در دل نگذارد و سمع بآب استغفار بشوید. همچنین زبان نگاه دارد تا هر چه را در راه حق نیاید، از آن نگوید. و دست نگاه دارد، تا جز بدامن حقیقت نزند. و قدم نگاه دارد، تا جز بر زمین فرمان نرود.

و این هنوز ورع عام است. اما ورع خاص ورع دلست. و ورع دل آنست که: هر چه نه عالم حقیقت بود در آن فکرت نکند و اگر خاطری بدو در آید که نه وارد حق باشد آن را بجاروب توبه و استغفار از درگاه دل برود، و آن آرزوها که شهوات در دل افکند بدست توکل و خوف از دل محو کند. و آنجا که فرمان حق نباشد، بدل آنجا سفر نکند تا در مکان خویش بین اصبعین من اصابع الرحمن ثابت بماند. هر دل که جایی بیاطل سفر کند، مثال شاهی بود که از تخت عز خویش و از میان سپاه خویش برود و در عالم اعداء سفر کند. این چنین دل هرگز بسلامت نبود. و فرق میان ورع ظاهر و ورع باطن آنست که: متورع ظاهر فردا دیده باز کند، حق را نبیند و متورع باطن امروز دیده فراز کرده حق را می بیند. عمر خطاب دل از هر چه دون حق خالی کرد، لا جرم تجلی حق جل جلاله بر ساحت دلش تافت، تا می گفت: رأی قلبی ربی.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

سیاق این سخن بر سبیل تهدید و وعید است، کسی را که نماز نکند و زکاة ندهد یا کسی که نماز بنفاق و غفلت کند و زکاة بریا و کراهیت دهد.

خبر ندارد این غافل بی حاصل که نماز شعار اسلام است و زکاة قنطره دین. هر کرا بینی که ظاهرش از حلیت و زینت این دو فرمان مهمل است، بدانکه باطنش از عقیده دین معطل است. نماز مقام مناجات است و ترقی درجات و سبب نجات. زکاة پیرایه شریعت است و نور قیامت و قانون کرامت. بنده مؤمن موحد چون خطاب شرع و امر حق در فرائض نماز و زکاة بر وی متوجه گردد بر گزارد آن و محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بجدی بلیغ و جهدی تمام شرائط جواز و شرائط قبول در آن بجای آرد، لا جرم ظاهر او پیراسته ادب دین گردد و باطن او آراسته صدق و اخلاص.

۱۰۸ - سورة الكوثر - مكية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ (۱)** ما ترا حوض كوثر. **فَصَلِّ لِرَبِّكَ** نماز کن خدای خواند «خویش را **وَأَنْحَرْ (۲)** و قربان کن. **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَثَرُ (۳)** او که ترا زشت میدارد او دنب بریدست و بد نام.

التوبة الثانية

این سوره چهل و دو حرفست، ده کلمه، سه آیت، به مکه فرو آمد، و از مکّیات شمرند. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی بن کعب است از پیغامبر (ص): «هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند او را ده نیکی بنویسد. قوله: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ** و قریئ «انطیناک». و «الکوثر» الخیر الكثير، و هو فوعل من الكثرة.

روی انس بن مالک قال: بینا رسول الله (ص) ذات یوم بین اظھرنا اذ اغفی اغفأة ثم رفع رأسه متبسماً فقلنا: ما اضحكک یا رسول الله؟ قال: «انزلت علیّ آناً سورة فقرأ بسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ**.. فقرأ حتّی ختم السّورة. ثم قال: «أ تدرّون ما «الکوثر»؟ قلنا: الله و رسوله اعلم. قال: «أنه نهر فی الجنّة وعدنیه ربی عزّ و جلّ فیہ خیر كثير، لذلك النّهر حوض ترد علیه امّتی يوم القيامة آتیته عدد النّجوم».

و فی الصّحیح: ان رسول الله (ص) قال ليلة اسرى بی رأیت نهراً، فسألّت جبرئیل، فقال: هذا «الکوثر» الّذی اعطاکه الله فضربت بیدی فاذا هو یجرى علی المسک».

و قالت عائشة: من ادخل اصبعیه فی صماخیه سمع خریره. و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «الکوثر» نهر فی الجنّة حافظاه الذهب مجراه علی الدّرّ و الباقوت تربته اطیب من المسک و اشدّ بیاضاً من التّلج.

و عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله (ص): «حوضی مسیره شهر ماؤه ابیض من اللّبن و ریحہ اطیب من المسک و کیزانه کنجوم السّماء، من یشرب منها فلا یظمأ ابداً».

و روى عن حميد الطويل عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «ان لحوضى اربعة اركان، فاوّل ركن منها فى يد ابي بكر و الثّانى فى يد عمر و الثّالث فى يد عثمان و الرّابع فى يد على (ع). فمن احبّ ابا بكر و ابغض عمر لم يسقه ابو بكر و من احبّ عمر و ابغض ابا بكر لم يسقه عمر و من احبّ عثمان و ابغض عليّا لم يسقه عثمان و من احبّ عليّا و ابغض عثمان لم يسقه على. و من احسن القول فى ابي بكر فقد اقام الدّين، و من احسن القول فى عمر فقد اوضح السّبيل، و من احسن القول فى عثمان فقد استنار بنور الله، و من احسن القول فى على فقد استمسك بالعروة الوثقى، و من احسن القول فى اصحابى فهو مؤمن و من اساء القول فى اصحابى فهو منافق».

عن انس قال: دخلنا على عبيد الله بن زياد و هم يتذاكرون الحوض، فقال: يا با حمزة ما تقول فى الحوض؟ فقال: ما كنت ارى ان اعيش حتّى ارى امثالكم تتمارون فى الحوض. و لقد تركت خلفى عجائز ما تصلى امرأةٌ منهنّ الاّ سألت الله عزّ و جلّ ان يسقيها من حوض محمد (ص) و فيه يقول الشّاعر:

يا صاحب الحوض من يدانيكا و انت حقاً حبيب باريكا

و قال عبد الله بن عمر: «الكوثر» نهر فى بطنان الجنّة، اى فى وسطها.
 و قال الحسن: «الكوثر» هو القرآن العظيم. و قال عكرمة: هو النّبوة و الكتاب.
 و قال ابو بكر بن عيّاش: هو كثرة الاصحاب و الاشياخ. و قال الحسين بن الفضل: «الكوثر» شيان تيسير القرآن و تخفيف الشّرائع. و قال جعفر الصّادق (ع): «الكوثر» نور فى قلبك دلّك علىّ و قطعك عمّا سواى».

و عنه ايضاً: «الشفاعة».

و قال هلال بن يساف: هو قول لا اله الاّ الله. و قيل: الفقه فى الدّين. و قيل: الصّلوات الخمس.

قوله: فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اَنْحَرْ قَالَ محمد بن كعب: يقول: انّ انا سا يصلون لغير الله و ينحرون لغير الله. فَاَنَا اَعْطَيْتُكَ الْكُوْثَرَ فَلَا يَكُنْ صَلَوَتِكَ وَ نَحْرَكَ اِلَّا لِي. و قال عكرمة و عطاء و قنادة: فَصَلِّ لِرَبِّكَ صَلَاةَ الْعِيدِ يَوْمَ النَّحْرِ. «وَ اَنْحَرْ» نسكك جمع له فى الأمر بين العبادة المالىّة و البدنيّة. و قال انس بن مالك: كان النّبى (ص) ينحر قبل ان يصلى فأمر ان يصلى

ثمَّ ينحر.

وقيل: نزلت هذه الآية يوم الحديبية حين احصر النبي (ص) واصحابه وصدوا عن البيت فامرهم الله تعالى ان يصلوا وينحر البدن وينصرف ففعل ذلك. وقيل: قرن قربان بالصلاة لان السجدة والتحيرة علما كل ملة في الدنيا فقال: «لربك» «صل» وضح لا لغيره. و يروى عن علي (ع) قال: «النحر هاهنا وضع اليدين في الصلاة على النحر»
وعن وائل بن حجر قال: رأيت النبي (ص) يضع يده اليمنى على اليسرى في الصلاة قريبا من الرسغ ويرفع يديه حتى تبلغ اذنيه.

وعن ابن مسعود: ان النبي (ص) رأى رجلا وهو يصلي واضعا يده اليسرى على اليمنى فنزع اليسرى على اليمنى ووضع اليمنى على اليسرى.

وقال (ص): «رفع الايدي في الصلاة من الاستكانة». قيل: فما الاستكانة؟ قال: «الا تقرا هذه الآية: فَمَا اسْتَكَانُوا لِربِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ؟»

وقيل: فصل لربك وانحر أى استقبل القبلة بنحرك. وقيل: معناه: ارفع يديك بالدعاء الى نحرك. وروى ان النبي (ص) قال: انا معاصر الانبياء امرنا بثلاث، بتأخير السحور وتعجيل الفطر ووضع اليمين على الشمال في الصلاة.

إن شانتك هو الأبتير «الشانئ» هو المبعوض «و الأبتير» الذى لا ولد له.

وقيل: هو الذى لا يذكر بخير. قال ابن عباس: نزلت في العاص بن وائل السهمى وذلك انه رأى النبي (ص) خرج من المسجد وهو يدخل فالتقينا عند باب بنى سهم وتحدثا و اناس من صناديد قريش فى المسجد جلوس فلما دخل العاص قالوا له: من الذى كنت تحدث؟ قال: ذلك «الأبتير» يعنى النبي (ص)! وكان قد توفى قبل ذلك عبد الله بن رسول الله (ص) وكان من خديجة. وكانوا يسمون من ليس له ابن ابتر، فسمته قريش عند موت ابنه ابتر و صنورا. فانزل الله عز وجل: إن شانتك هو الأبتير. قيل: لما توفى عبد الله بن النبي (ص) خرج ابو جهل فقال لاصحابه: ان محمدا قد بتر و انه اذا مات لا يبقى له ذكر و لا يجوز له امر فستريح منه.

فانزل الله عز وجل: إن شانتك هو الأبتير أى ان عدوك و مبعضك ابا جهل ليس له فى الجنة نصيب بل هو منقطع من كل خير، وكانوا يقولون اذا مات ذكور ولد الرجل: بتر،

فكانوا يقولون: انَّ محمداً صنبور، ای آنه فرد لا ولد له.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةً سَمِعَهَا يُوجِبُ لِلْقُلُوبِ شَفَاءَهَا، وَ لِلأرواحِ شِفَاءَهَا، وَ لِلأَسْرَارِ سِنَاءَهَا وَ عِلَاءَهَا، وَ بِالْحَقِّ بَقَاءَهَا، عَزَّ لِسَانُ ذِكْرَهَا وَ اعَزَّ مِنْهُ جَنَانُ صَحْبِهَا، وَ اعَزَّ مِنْهُ سِرُّ عَرَفِهَا وَ اسْتَأْنَسَ بِهَا. شَادَى مُؤْمِنَانِ دَرِينِ جِهَانِ اَزِ سَمَاعِ نَامِ وَ كَلَامِ اَوْسْتِ، اِنْسِ دُوسْتَانِ دَرِ اَنِّ جِهَانِ بِلِقَاءِ وَ سَلَامِ اَوْسْتِ. هَذَا سَمَاعِكِ مِنَ الْعَبْدِ الْقَارِئِ فَكَيْفِ سَمَاعِكِ مِنَ الْفَرْدِ الْبَارِئِ؟ هَذَا سَمَاعِكِ مِنَ الْعَبْدِ فِي دَارِ الْهَلِكِ، فَكَيْفِ سَمَاعِكِ مِنَ الْمَلِكِ فِي دَارِ الْمَلِكِ؟ هَذَا سَمَاعِكِ وَ اَنْتِ فِي الْخَطْرِ، فَكَيْفِ سَمَاعِكِ وَ اَنْتِ فِي النَّظَرِ؟ هَذَا سَمَاعِكِ وَ اَنْتِ مَقْهُورٌ مَأْسُورٌ، فَكَيْفِ سَمَاعِكِ وَ اَنْتِ فِي دَارِ النُّورِ وَ السَّرُورِ مِنَ الشَّرَابِ الطَّهُّورِ؟ مَخْمُورٌ فِي مَشَاهِدَةِ الْمَلِكِ الْغَفُورِ! اَيِ عَجَبَا، اَمْرُوزِ دَرِ سَرَايِ فَنَا، دَرِ بَحْرِ خَطَا، مِيَانِ مَوْجِ بِلَا، اَزِ سَمَاعِ نَامِ دُوسْتِ چِنْدِينِ رَاخْتِ وَ لَدَّتْ مِي يَابِي فَرْدَا دَرِ سَرَايِ بَقَا، دَرِ مَحَلِّ رِضَا، بُوَقْتِ لِقَا، چُونِ نَامِ دُوسْتِ اَزِ دُوسْتِ شَنُويِ لَدَّتْ وَ رَاخْتِ گُويِي چِنْدِ خَوَاهِي يَافْتِ؟! اَن رُوزِ بِنْدِه دَرِ رُوضِه رِضَا نَشِستِه، بَرِ تَخْتِ بَخْتِ تَكِيهِ زَدِه، خَلَعْتِ رَفَعْتِ پُوشِيْدِه، بَرِ بَسَاطِ نَشَاطِ اَرَامِيْدِه، اَزِ حُوضِ كُوتَرِ شَرِبْتِ يَافْتِه شَرِبْتِي اَزِ شِيْرِ سَفِيْدْتَرِ، اَزِ عَسَلِ شِيْرِيْنْتَرِ، اَزِ مَشْكِ بُوِيَاْتَرِ.

اینست که ربّ العالمین بر مصطفی (ص) منت نهاد، گفت: اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْتَرَةَ مَا تَرَا حُوضِ كُوتَرِ دَادِيْمِ، تَا تَشَنِّگَانِ اُمَّتِ رَا شَرَابِ دِهِي. شَرَابِي بِي كَدَرِ، شَارِبِ اَن بِي سَكْرِ، سَاقِي اَن يَكِي صَدِيْقِ اَكْبَرِ، يَكِي فَارُوقِ اَنُورِ، يَكِي عَثْمَانِ اَزْهَرِ، يَكِي مَرْتَضِيْ اَنُورِ اَشْهَرِ (ع)، اَيْنِسْتِ لَفْظِ خَبَرِ كِه صَادِرِ گِشْتِ اَزِ سَيِّدِ وَ سَالارِ بَشَرِ (ص) وَ قِيْلَ: اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْتَرَةَ اَيِ اَعْطَيْنَاكَ الْخَيْرِ الْكَثِيْرِ. اَيِ مَهْتَرِ كَايِنَاتِ، اَيِ نَقْطِه دَاثِرِه حَادَثَاتِ، مَا تَرَا نِيَكِي فَرَاوَانِ دَادِيْمِ كِه بَقِيضِ جُودِ خُودِ تَرَا دَرِ وَجُودِ اَوْرُدِيْمِ. وَ سَرَا پَرْدِه نِيُوْتِ تُو اَزِ قَافِ تَا بَقَافِ بَازِ كَشِيْدِيْمِ، وَ تَرَا بَرِ تَخْتِ بَخْتِ دَرِ صَدْرِ رَسَالَتِ بَنَشَانْدِيْمِ. وَ تَرَا بِمَحَلِّيِ رَسَانِيْدِيْمِ كِه اَبِ وَ بَادِ وَ خَاكِ وَ اَتَشِ اَزِ صِفَاتِ كَمَالِ وَ جَمَالِ تُو مَدَدِ گَرَفْتِ. حَلْمِ تُو خَاكِ رَا ثَبَاتِ اَفزُودِ، طَهَارَتِ تُو اَبِ رَا صِفُوتِ اَفزُودِ، خَلْقِ تُو بَادِ رَا سَخَاوَتِ اَفزُودِ، قُوْتِ تُو اَتَشِ رَا هَيْبَتِ اَفزُودِ.

در بعضی آثار آورده‌اند که سیّد (ص) در شب معراج، چون خواستند که او را بحضرت اعلیٰ برند، از نخست جبرئیل (ع) در سقایه زمزم او را طهارت داد، آن آب اوّل وضوء او جبرئیل بستد و پر خود را بآن منوّر کرد. آب دوم بمیکائیل سپرد تا بر زمره ملأ اعلیٰ قسمت کرد، آب سوم بخزانه غیب سپرد، ذخیره روز رستاخیز را.

چون آتش دوزخ فروغ بر آرد و عذاب ضرام خود آشکارا کند، سیّد مقربان آن آب سوم وضوء آن مهتر عالم (ص) بر آن حریق جهنّم پاشد تا آرام گیرد و لهب او فرو نشاند و زبانه او بحجاب خود باز شود تا عاصیان امت را از شرر او ضرری نباشد.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْنَةَ اى محمد! ما ترا نيكويى فراوان بخشيديم كه نام تو برداشتيم و آواى تو بلند كرديم. داغى از لطف خود بر جوهر فطرت تو نهاديم و نام تو شطر سطر توحيد كرديم. اى محمد! جوهر فطرت تو از جوار قدس قدم هنوز قدم در طينت آدم ننهاده بود كه ما مقربان حضرت را وصف تو كرديم و فضائل و شمائل تو ايشان را گفتيم. تو پيغامبرى امى نادبير هرگز بهيچ كتاب نرفته، و هيچ معلّم را ندیده و نه بهيچ كتاب نظر کرده، ترا علم اوّلين و آخرين در آموختيم.

و شرايع دين و احكام اسلام و مكارم اخلاق ترا بيان كرديم. هر كس را معلّمى بود، معلّم تو ما بوديم. هر كس را مؤدّبى بود، مؤدّب تو ما بوديم.

«ادبى ربّى فاحسن تأديبى» خبر معروف است و در كتب صحاح مسطور و مشهور كه شب معراج چون بحضرت رسيد، حقّ جلّ جلاله از وى پرسيد و خود داناتر: «يا محمد فيم يختصم المألا الاعلى». قال: «لا ادرى!» قال: «فوضع يده بين كتفى فوجدت بردها بين ندى فعلمت ما فى السماء والارض.

گفتا: اثرى از آثار جلال ذو الجلال بسينه من رسيد، ذوق آن و روح آن بجان من رسيد. دل من بيفروخت، عطر محبّت بر سوخت، علم اوّلين و آخرين در من آموخت. اينست حقيقت كوثر، نواخت و كرامت بى شمر از خداوند اكبر. قوله: فَصَلَّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اى فَصَلَّ لِرَبِّكَ صَلاة العيد يوم النحر «وَانْحَرْ» نسكك. اى سيّد چون روز عيد آيد، نماز عيد بگزار، و چون نماز كردى قربان كن. اين خطاب با مهتر عالم است، لكن مراد بدین امت است. ميگويد: اى سيّد آنچه فرموديم بجای آر و امت را بفرمای تا بجای آرند، ايشان را

در آن خیری است. «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ». این خیر در چه چیزست؟ مصطفی (ص) بیان کرد، گفت: اگر مرد مؤمن پوست گوسفند پر زر کند و بدرویشان دهد هنوز بشواب آن یک گوسفند نرسد که روز عید قربان کند. مصطفی (ص) را پرسیدند اگر کسی درویش بود و طاقت قربان ندارد چه کند تا ثواب قربان او را حاصل شود؟ گفت: «چهار رکعت نماز کند، در هر رکعتی یک بار «الحمد» خواند و یازده بار سوره إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ اللّٰه تعالی ثواب شصت قربان در دیوان وی ثبت کند.

۱۰۹ - سورة الكافرون - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) بگو ای محمد بآن ناگرویدگان.
لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) نمی پرستم آنچه شما می پرستید.
وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) و شما نمی پرستید آنچه من می پرستم.
وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) و من نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید.
وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) و شما نخواهید پرستید آنچه من میپرستم.
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶) کیش شما شما را و کیش من مرا.

النوبة الثانية

این سوره مکی است، به مکه فرود آمد. نود و چهار حرف است و بیست و شش کلمه، شش آیت. و درین سوره یک آیت منسوخ است.
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ نَسَخْتَهَا آيَةُ السَّيْفِ.

یروی عن جبیر بن مطعم قال: قال لی رسول اللّٰه (ص): «أ تحبّ ان تكون اذا خرجت سفرا من امثل اصحابک هیأة و اکثرهم زادا». قال: قلت: نعم بابی و امی انت یا رسول اللّٰه. قال: «فاقرأ بهذا السور الخمس: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و إذا جاء نصر اللّٰه، و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أحد، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. و كنت اخرج مع من شاء اللّٰه ان اخرج معه فی السفر فاكون ابدهم هیأة و اقلهم زادا فما زلت منذ علمنیهن رسول اللّٰه (ص) و قرأتهن اكون من احسنهم هیأة و اکثرهم زادا حتی ارجع من سفری ذلك. و روى ان رسول اللّٰه اوصی ابا فروة الاشجعی بقراءة «سورة الكافرین» عند كل منام. و قال: «هی براءة من الشّرك».

و عن انس قال: قال رسول اللّٰه (ص): قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ رِيعَ الْقُرْآنِ. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول اللّٰه (ص): «من قرأ سورة قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فَكَانَ مَا قَرَأَ رِيعَ الْقُرْآنِ، و تباعدت منه مردة الشّیاطین، و برىء من الشّرك و یعافى من الفرع

الأكبر».

و قال: (ص): «مروا صبيانكم فليقرءوها عند المنام فلا يعرض لهم شيء».

و قال ابن عباس: ليس في القرآن سورة اشدّ لغيظ ابليس من هذه السّورة لأنّها توحيد و براءة من الشّرك قوله: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ قيل: الالف و اللّام للجنس، فهو على العموم. و جمهور المفسّرين على أنّها نزلت في رهط من الكفّار اجتمعوا فكان فيهم الوليد بن المغيرة و العاص ابن وائل و اميّة بن خلف و الاسود بن عبد المطّلب و الحارث بن قيس و صناديدهم

فقالوا: يا محمد هلّم فلنعبد ما تعبد سنة، و تعبد ما نعبد سنة؟ فان كان الذي جيئت به خيرا ممّا في ايدينا كنّا قد شركناك فيه و اخذنا بحظّنا منه، و ان كان الذي بايدينا خيرا ممّا بيدك، كنت قد شركتنا في امرنا و اخذت بحظّك منه. فقال: «معاذ الله ان اشرك بالله غيره» و نزلت السّورة.

فغدا رسول الله (ص) الى المسجد الحرام و فيه الملاء من قريش فقرأها عليهم فعند ذلك ايسوا منه و آذوه و آذوا اصحابه. و امّا وجه تكرير الكلام، فانّ معنى الآية: لا أُعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ في الحال، وَ لا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما أُعْبُدُ في الحال، وَ لا انا عابِدُ ما عَبَدْتُمْ في الاستقبال، وَ لا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما أُعْبُدُ في الاستقبال.

اين سخن بجای آنست که عجم گویند: نکردم و نکنم، ای لست «اعبد» الآن وَ لا انا عابِدُ فيما استقبال. و قوله: «ما أُعْبُدُ» تأويله من «اعبد» و هذا خطاب لمن سبق في علم الله أنّهم لا يؤمنون كقوله: «سبحانه انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن». و قال اهل المعاني: نزل «القرآن» بلسان العرب و على مجارى خطابهم و من مذاهبهم التّكرار ارادة التّوكيد و الافهام كما انّ من مذاهبهم التّخفيف و الايجاز و قال القتيبي: بين نزوليهما زمان. و ذلك انّ القرآن نزل شيئا بعد شيء و آية بعد آية، فكانهم قالوا: «اعبد» آلهتنا سنة، فقال الله: «قل» لهم لا أُعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ ثمّ قالوا بعد ذلك: استلم بعض آلهتنا، فانزل الله:

وَ لا انا عابِدُ ما عَبَدْتُمْ وَ لا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما أُعْبُدُ لَكُمْ دِينَكُمْ الشّرك و لى دينى الاسلام. و قيل: «لكم» جزاء «دينكم» «و لى» جزاء دينى كما قال: «لنا اعمالنا و لكم اعمالكم» و هذه الآية منسوخة بآية السّيف. قرأ ابن كثير و نافع و حفص «و لى» بفتح الياء و قرأ

الآخرون باسكانها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز ما استنارت الظواهر ألبا نثار توفيقه و ما استضاءت السرائر ألبانوار تحفيقه، فبتوفيقه وصل العابدون الى مجاهدتهم و بتحفيقه وجد العارفون كمال مشاهدتهم، و بتمام مجاهدتهم وجدوا آجل ماثبتهم، و بدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قريبتهم نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او، بهار جان درویشان در مرغزار ذکر و ثناء او. هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال او. هر کجا راستی است آن راستی بنام او. هر کجا شادی است آن شادی بصحبت او. هر کجا عیشی است آن عیش بیاد او. هر کجا سوزی است آن سوز بمهر او. ملک امروز یاد و شناخت او، ملک فردا دیدار و رضای او. اینت کرامت و منزلت، اینت سعادت و جلالت!

جلالتی نه تکلف، سعادتی نه گراف حقیقتی نه مجاز و، مقالتی نه محال
در سرای طرب چون بکوفت دست غمان ز چرخ و هم فروشد ستارگان خیال!

قوله: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ عبد الله عباس گفت: در قرآن سورتی نیست بر شیطان سختر و صعبر ازین سوره، زیرا که توحید محض است و براءت از شرک. و توحید دو باب است: توحید اقرار و توحید معرفت.

توحید اقرار یکتا گفتن است. و توحید معرفت یکتا دانستن. یکتا گفتن آنست که: گواهی دهی الله را بیکتایی و پاکی در ذات و صفات. در ذات از جفت و فرزند و انباز. پاک، و در صفات از شبیه و نظیر و مشیر پاک. صفات او نامعقول، کیف آن نامفهوم، نامحاط و نامحدود. از اوهام و افهام بیرون و کس نداند که چون؟ و یکتا دانستن آنست که او را جلّ جلاله در آلاء و نعما یگانه دانی. وهّاب و معطی اوست. یگانه قسّام و منعم اوست. یگانه در گفت و کردار اوست. یگانه در فضل و در لطف اوست. یگانه در رحمت و در منتّ اوست. یگانه نه کس را جز از وی شکرست و منتّ و نه بکس جز از وی حولست و قوّت. نه دیگری را جز از وی منع است و منحت. بنده مؤمن موحد که شعاع آفتاب توحید برو تافت. نشانش آنست که: مراقبت بر سکون و حرکت گمارد، یک نفس بی اجازت شریعت و طریقت نزنند. ظاهر بمیزان شریعت برکشند، و باطن بمیدان حقیقت

درکشد، و نقطه اصلی را از اعتماد بر هر دو پاک دارد که گفته‌اند: السَّعِيدُ مَنْ لَه ظَاهِرٌ مُوَافِقٌ لِلشَّرِيعَةِ وَ بَاطِنٌ مُتَابِعٌ لِلْحَقِيقَةِ. و هو متبرئ من الاعتماد على شريعته و حقيقته. اگر ذرّه‌ای بر خودش اعتماد بود، مجوسیت محض و یهودیت صرف باشد. ای جوانمرد اگر از آنجا که اعلی‌العلی است تا آنجا که تحت الثری است همه از طاعات و عبادات پر کنی، چنان نبود که ذرّه‌ای از خودی خود دست بداری و خویشتن را نبینی تا خود را باز پس‌ترین همه عالم ندانی، این راه را نشائی ابو القاسم نصرآبادی را گفتند: از مشایخ گذشته آنچه ایشان را بود ترا هیچ چیز هست؟ گفت: درد نیافت آن هست! در جمله ترا دلی باید که درو درد و مصیبت نیافت بود، یا شادی عزّ یافت انّ الله تعالی یبغض الصّحیح الفارغ. عیسی مریم (ع) هیچ جای قرار نگرفتی، گرد عالم سیاحت کردی. گفتند: سبب چیست؟ گفت: بر امید آنکه قدم بر جایی نهم که روزی قدم صدیقی آنجا رسیده باشد، تا آن قدمگاه گناه ما را شفیع بود! اگر درد همه اولیاء عالم و صدیقان درهم گذارند، در گرد درد قدم عیسی پاک نرسد و نیاز و سوز او درین راه چنین بود! خزائننا مملوءة من الطّاعات فعلیک بذرّة من الافتقار و الانکسار.

۱۱۰ - سورة النصر - المدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ چون یاری الله بتو رسد وَ الْفَتْحُ (۱) و گشاد.

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ و مردمان را بینی يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ که در دین خدای می آیند أَفْوَاجًا
(۲) جوقا جوق، گروه گروه.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بَسْتَای خداوند خویش را.
وَ اسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه ازو إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳) که او خداوند توبه پذیر است.

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرف است، نوزده کلمه، سه آیت. جمله به مدینه فرو آمد. قومی گفتند: مکی است، این سوره به مکه فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره برخواند، چنانست که با مصطفی (ص) روز فتح مکه آنجا حاضر بوده و بثواب و کرامت آن جمع رسیده». قوله: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ جمهور مفسران بر آنند که: این فتح، فتح مکه است. و شرح این قصه بر قول محمد بن اسحاق بن یسار و بر قول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول خدا (ص) سال حدیبیه او را با قریش صلح افتاد، بشرط آنکه از قبائل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا (ص) شود و هر که خواهد در عهد و عقد قریش شود. بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا شدند و بنو بکر در عهد قریش شدند. و پیش از مبعث مصطفی (ص) میان این دو قبیله عداوت بود، بسبب آنکه بنو خزاعه یکی را کشته بودند از بنی بکر و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند، و پیوسته آن خصومت و کینه در دل داشته. چون آن صلح افتاد. رسول (ص) به مدینه باز شد و مکیان سلاح بنهادند و ایمن شدند. چون سالی بر آمد، بنو بکر از مکیان یاری خواستند و بر بنی خزاعه افتادند و خلقی را بکشتند و باقی بهزیمت شدند. جبرئیل (ع) از پیغام حقّ جلّ جلاله آمد و رسول (ص) را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند، اکنون بسیج راه کن، به مکه رو، که وقت فتح آمد. و بنو

خزاعه نفیر نامه برسول (ص) فرستادند، و رسول خود خبر داشت. قریش چون بدانستند که رسول خدا (ص) از آن حال خیر یافت، بترسیدند و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد. گفتند: نباید که رسول ایشان را یاری دهد و بر ما چیره شوند. بو سفیان را فرا راه کردند تا به مدینه شود و از رسول خدا (ص) عذر خواهد. جبرئیل (ع) آمد و رسول را خبر داد از آمدن بو سفیان. و رسول یاران را گفت که: بو سفیان بعذر همی آید و من قبول نخواهم کرد. بو سفیان چون به مدینه رسید، نخست بدر خانه فاطمه علیها السلام شد و قصه خود بگفت. فاطمه (ع) گفت: این کار بزرگتر از آنست که حدیث زنان در آن گنجد! پس بنزدیک رسول (ص) شد، و رسول (ص) بپیش از آن نگفت که: مکیان عهد بشکستند! و نیز جواب سخنان وی نداد تا بو سفیان نومید برخواست و بنزدیک امّ حبیبه دختر خویش شد که عیال رسول بود. و آن روز نوبت رسول آنجا بود. نطعی از ادیم عکاظی باز کرده که رسول (ص) بر آنجا نشست. بو سفیان خواست که بر آنجا نشیند، امّ حبیبه بنگذاشت گفت: این جامه رسول (ص) و جای رسول (ص) است، کافر را با نجاست کفر نرسد و نسزد که بر جامه و جای رسول (ص) نشیند! بو سفیان غمگین و نومید باز گشت و قصد مکه کرد. پس رسول (ص) مهاجر و انصار را جمع کرد و گفت: اسباب راه را بسازید که بسفر می باید شد. یاران را دشخوار آمد که سفر روم می پنداشتند، از آنکه خبر روم آمده بود. و رسول (ص) حدیث مکه پنهان داشت تا آن ساعت که فرا راه بود. بیرون آمد با ده هزار سوار پیاده و سوی مکه رفت و فرمود که: سر راهها فرو گیرید تا پیش از ما کسی بایشان نرسد. زنی بود نام وی ساره مغنیه بود. و نیز در میان لشگر جامه شویی کردی، ملطفه ای سند از حاطب بن ابی بلتعنه به مکه. و قصه این زن و این ملطفه در ابتداء سوره الممتحنة بیان کرده شد. پس رسول خدا (ص) با لشگر اسلام رفتند تا بغطفان رسیدند. و اهل مکه را از ایشان خبر نه، اما همی ترسیدند و بو سفیان را گفتند: هیچ خبر از محمد (ص) نمی رسد و ما را دل مشغولست؟ یکی را بفرست تا خبر باز آرد. بو سفیان گفت: این کار منست. من خود بروم و حقیقت این حال باز دانم. بو سفیان با حکیم بن حزام برفتند براه مدینه تا بغطفان رسیدند بشب و همه کوه و دشت و صحرا روشنایی دیدند از چراغها و آتوها که افروخته بودند. بو سفیان تعجب همی کرد که این مگر نه محمد (ص) است که

او را چندین سپاه و حشم نباشد! و عباس بن عبد المطلب آن شب از لشکرگاه بیرون آمده بود، و تجسس اخبار همی کرد. بو سفیان بر وی رسید، و میان عباس و بو سفیان دوستی بود از قدیم، باز گفت: ای با سفیان تو اینجا چگونه افتادی؟ باین وقت اگر عمر ترا دریابد ترا هلاک کند! آن گه او را بر مرکوب خود نشانند و ردیف خویش ساخت. عمر همان ساعت بیرون آمده بود، چون بو سفیان را دید تیغ برکشید و قصد قتل وی کرد. عباس گفت: ای عمر او در امان منست! پس عمر رفت تا رسول (ص) را خبر کند. عباس نیز بشتافت تا هر دو بهم بدر خیمه رسول (ص) رسیدند. عمر گفت: یا رسول الله هذا ابو سفیان عدو الله قد امکن الله منه بغیر عهد و لا عقد فدعنی اضرب عنقه! عباس گفت: یا رسول الله انی قد اجرته! پس رسول خدا (ص) او را امان داد و قصد عمر از وی باز داشت. و او را به عباس سپرد، گفت: «امشب تو او را بخیمه خویش بر». عباس او را بخیمه خویش برد. دیگر روز بامداد بحضرت رسول (ص) آمد. رسول گفت: «ویحک یا با سفیان الم یأ ن لک ان تعلم ان لا اله الا الله و انی رسول الله»؟

بو سفیان گفت: بابی انت و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک و الله لقد ظننت ان لو کان مع الله اله غیره لقد اغنی شیئا. مادر و پدر من فدای تو باد ای محمد چه حلیم و کریم که تویی و چه بردبار و بزرگوار و کریم طبع و خوش خوی که تویی ای محمد. و الله که ظن من چنانست که اگر با الله خدایی دیگر بودی ازو کاری بگشادی و ما را بکار آمدی! رسول (ص) گفت: «یا با سفیان نمی دانی که من رسول خدا ام»؟ بو سفیان گفت: چیزی از این معنی در دل من می بود. عباس گفت: ویحک یا با سفیان اسلم و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله قبل ان یضرب عنقک. بو سفیان چون این سخن از عباس بشنید، کلمه شهادت بگفت و مسلمان گشت. عباس گفت: یا رسول الله این بو سفیان مردی بزرگ منش است. و تفاخر دوست دارد. با وی کرامتی کن. برو نواختی نه. رسول (ص) فرمود: «من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و من دخل المسجد فهو آمن و من اغلق علیه بابه فهو آمن».

بو سفیان خواست که از پیش برود به مکه. رسول (ص) عباس را گفت.

«احبسہ بمصیق الوادی حتی یمرّ علیہ جنود الله فیراها».

او را بر رهگذر لشکر اسلام بدار تا همه را ببیند عباس او را بر ممر لشکر اسلام بداشت. فوج فوج، جوق جوق، کردوس کردوس بر وی همی گذشتند و عباس وی را همی گفت که: ایشان که اند و از کدام قبیله اند.

و هر قوم که همی گذشتند فرا عباس میگفت: اُ فیهم ابن اخیک؟ تا آن گه که وفدی عظیم درآمد از مهاجر و انصار. و رسول (ص) در میان ایشان چون ماه در میان ستارگان بو سفیان گفت: بزرگ ملکی شد این برادر زاده تو! عباس گفت: ویحک یا با سفیان این نه ملک است که این نبوت است و او ملک نیست که او پیغامبر خدای است. و رسول (ص) بر ناقه ای نشسته، پشت مبارک خویش دو تاه کرده و زنج بر پیش پالان نهاده همی گفت: «أنا عبده لا اله الا هو وحده، صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده».

پس بو سفیان از پیش برفت و در مکه شد. و گفت: محمد آمد با سپاهی عظیم که کس طاقت آن ندارد. مردمان همی گریختند، بعضی بکوه همی شدند، بعضی در مسجد، بعضی در سرای بو سفیان تا سرای وی پر شد و بعضی همی آمدند و دست بر در سرای وی می نهادند. آن گه یک ساعت از روز قتل کردند، و فی الخبر الصحیح قال النبی (ص) یوم فتح مکة: «ان هذا البلد حرمة الله یوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله الی یوم القيامة و انه لن یحل القتال فیہ لاحد قبلی و لم یحل لی الا ساعة من نهار فهو حرام بحرمة الله الی یوم القيامة».

پس یک ساعت مردمان خزاعه را دستوری داد بقتل، آن گه نهی کرد، گفت: «لا تقتلوا احدا الا من قاتلکم»، و جمعی مشرکان آن روز با هم افتادند، قریب چهار هزار مرد، پیشرو و سرخیل ایشان عکرمة بن ابی جهل بود و مقیس بن ضبابه و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیة، یک زمان با خالد ولید و سپاه اسلام جنگ کردند، آخر بهزیمت شدند و در مکه بجز آن یک زمان قتال نرفت. و رسول خدا (ص) تنی چند را نامزد کرد که ایشان را بکشید اگر دریابید. پس قومی را از ایشان دریافتند و کشتند و قومی را در نیافتند و باخر مسلمان شدند.

پس رسول خدا (ص) در مسجد شد و طواف کرد و در خانه کعبه باز کرد و بفرمود تا

بتان را جمله بیرون انداختند و بشکستند و هبل را که بت مهین بود باستانه در بیفکندند. بر گذرگاه مردم، تا هر کسی قدم برو می‌نهد و حقارت و خواری وی پیدا میشود. آن گه رسول (ص) بلال را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت و مسلمانان در مسجد آمدند و رسول (ص) دست در حلقه آویخت و گفت: «لا اله الا الله وحده، الحمد لله وحده، صدق وعده و نصر جنده و حزم الاحزاب وحده».

مردمان همی آمدند گروه گروه در دین اسلام، چنانکه رب العزة گفت: وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. و گفته‌اند: رسول خدا (ص) حلقه در کعبه بگرفت و روی با قوم کرد، گفت: «ما ذا اقول و ما تقولون»؟

سهیل ابن عمرو برخاست، گفت: چگویم یا رسول الله؟ اگر گویم اصیلی، اصیلی اگر گویم کریمی، از تو کریم تر و حلیم تر کس نیست! لیکن وحشتی افتاد میان تو و قوم تو و بآن وحشت بغربت افتادی، آخر عزیز و مکرم بمیان قوم خود باز آمدی اگر نزدیک اجانب عزیز و مکرم بودی نزدیک اقارب عزیز تر و مکرم تر باشی. تو آن کن که سزای طبع کریم و خلق عظیم تو است. رسول (ص) گفت: «من امروز آن میگویم با شما که برادرم یوسف (ع) گفت با برادران خویش: لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. قال محمد بن اسحاق: كان جميع من شهد فتح مكة من المسلمين عشرة آلاف. و كان فتح مكة لعشر ليال بقين من رمضان سنة ثمان و اقام رسول الله (ص) بمكة بعد فتحها خمس عشرة ليلة، يقصر الصلاة ثم خرج الى هوازن و ثقف و قد نزلوا حينئذ. قوله: إذا جاء نصر الله و الفتح قال ابن عباس: لما اقبل رسول الله (ص) من غزوة حنين، انزلت هذه السورة عليه و قيل: جاء نصر الله حين هاجر و آواه الانصار و توجهت اليه القبائل و كاتبته ملوك الارض و فتحت عليه مكة و شرعت له الشرائع و احكمت له الاحكام و عقد الولاية و جند الجنود و خطب بمنا و عرفات و كسرت الاصنام و خاضت خيل الاسلام البحار، و ضرب على اهل الكتاب الجزية و خافه ملك الروم.

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا كان فيما قبل يصدقه الرجل و تصدقه المرأة على خوف من الناس و يقاسى من الاذى بلاء عظيما، فلما دنا اجله تقصّف عليه الناس فكانت القبيلة تأتيه باسرها يصدقونه و يجاهدون معه و يبلغون عنه حتى اتيه اهل اليمن

بقبائلها و مخاليفها فسرّ بهم سرورا عظيما. و قال: «اتيكم اهل اليمن ارقّ الناس افئدة الايمان يمان و الحكمة يمانية».

و قال الحسن لما فتح الله عزّ و جلّ على رسوله مكّة، قالت العرب بعضهم لبعض: ايها القوم لا يدان لكم بهؤلاء فجعلوا يدخلون في دين الله أفواجا. و روى ان النبي (ص) قال: «انّ الناس دخلوا في دين الله أفواجا و سيخرجون منه «افواجا». قوله: فسبح بحمد ربك اى صلّ لله شكرا على نعمه عليك. و قيل: سبح بحمد الله لا يحمد غيره.

قالت عائشة: كان رسول الله (ص) فى آخر عمره يكثر فى ركوعه و سجوده: «سبحانك اللهم و بحمدك اللهم اغفر لى و تب علىّ» يتاول هذه الآية.

و فى رواية: «سبحانك اللهم و بحمدك استغفرک و اتوب اليك».

قال اهل اللغة: معنى الواو فى قوله: «و بحمدك» اى سبّحتك. اللهم بجميع آلائك و بحمدك سبّحتك. و قيل: لما نزلت هذه السورة، قال رسول الله (ص): «قد نعت الىّ نفسى».

قال الحسن: اعلم انه قد اقترب اجله و امر بالتسبيح و التوبة ليختم له بالزيادة فى العمل الصالح. و عن ام سلمة قالت: كان رسول الله (ص) باخره لا يقوم و لا يقعد و لا يجيء و لا يذهب الا قال: «سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب اليه». فقلنا: يا رسول الله: مالك لا تقوم و لا تقعد و لا تجيء و لا تذهب الا قلت: «سبحان الله و استغفر الله و اتوب اليه»؟ قال: «فانى امرت بها» ثمّ قرأ: إذا جاء نصرُ الله و الفتحُ حتى ختمها.

و قال مقاتل: لما نزلت هذه السورة قراها رسول الله (ص) على اصحابه و فيهم ابو بكر و عمر و سعد بن ابى وقاص، ففرحوا و استبشروا و سمعها العباس فبكى! فقال له رسول الله (ص): «ما يبكيك يا عم»؟ قال: نعت اليك نفسك. قال: «انه لكما تقول». فعاش النبي (ص) بعدها سنتين ما رأى فيهما ضاحكا مستبشرا. و هذه السورة تسمى سورة «التوديع».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «بسم الله» كشف الكرب، «بسم الله» ستر العيوب، «بسم الله» «غفر الذنوب».

گفتار «بسم الله» دل را پر نور کند، سرّ را مسرور کند، طاعت را مبرور کند، گناه را مغفور

کند. هر کرا در دل و بر زبان نام الله نقش بود، اگر چه در آب و در آتش بود، عیش او با نام الله خوش بود. عزیز بنده‌ای که در دل وی شوق الله بود، بزرگوار بنده‌ای که بر زبان وی ذکر الله بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند: من انس الیوم بکلامه انس غذا بسلامه. هر کرا درین سرای راحت کلام اوست، فردا در بهشت او را لذت سلام اوست. یکی از بزرگان دین در مناجات گفته: الهی هر چه مرا از دنیا نصیب است، بکافران ده و آنچه مرا از عقبی نصیب است، بمؤمنان ده. مرا درین جهان یاد و نام تو بس، و در آن جهان دیدار و سلام تو بس! قوله إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ چون این سوره از آسمان فرو آمد، رسول خدا (ص) گفت: «یا جبرئیل نعت الی نفسی»!

این سوره از وفات ما خبر میدهد، که راه فنا می‌باید رفت، و شربت زهر مرگ می‌باید چشید و در خاک لحد می‌باید خفت! جبرئیل گفت: ای سید آن جهان ترا به از این جهان و جوار حق ترا به از دیدار خلق! ای سید، هر چند که راه بدو فناست، اما فنا طریق بقا است و بقا وسیله لقا است.

ای جوانمرد اگر در کل کون با کسی مسامحه‌ای رفتی درین مرگ، آن کس جز مصطفی عربی نبود! هر چند در یتیم بود آن سید (ص) از صدف قدرت بر آمده، آفتابی روشن بود از فلک اقبال بتافته، آسمان و زمین بدو آراسته با این همه کرامت او را گفتند: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»! ای سید قدم در این سرای آدم نهادی، عالم کون زیر قدم آوردی. باز آی بحضرت که عالم ابد روشن بتو است. صعيد قیامت در انتظار شفاعت تو است جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تو است. آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تو است. ای سید: هر چه در آفرینش حلقه درگاه ما می‌کوبند، و تا تو نیایی یکی را جواب نیست و هیچکس را بار نیست. ای جوانمرد، بوفات او پشت جبرئیل بشکست، بنا دیدن او دین اسلام خون گریست، بمفارقت او ایمان بماتم بنشست. آن روز که بیماری در سینه او بکوفت، ایوان کلمه لا اله الا الله بلرزید. و چه عجب؟! سعد معاذ یکی از چاکران حضرت وی بود، چون از دنیا برفت، حضرت نبوت (ص) این خبر باز داد که: «اهتزَّ العرش لموت سعد بن معاذ».

بموت سعد معاذ عرش رحمان بلرزید! پس نگاه کن تا با فراق سید حال چگونه باشد؟!

آخرتر نظر وی بصحابه آن بود که سید (ص) از حجره بیرون آمد، باطنش همه درد گرفته، رخسارش زرد گشته، تن ضعیف و نحیف شده، یک دست بر کتف علی (ع) نهاده، و دیگر دست بر دوش فضل، از حجره بمسجد آمد دو رکعت نماز کرد، پشت بمحراب باز نهاد، روی بیاران کرد، از دیده او آب روان گشت. صحابه دانستند که سید (ص) وداع خواهد کرد، و آن دیدار باز پسین است، که نیز جمال او نخواهند دید. سخن ملیح او نخواهند شنید. محراب از او جدا خواهد ماند. جهان از رفتن وی تاریک خواهد شد. جبرئیل نیز بسفارت نیاید. رضوان نیز ببشارت نیاید. سید (ص) از حجره ب خاک خواهد رفت و از زیر منبر در لحد خواهد خفت. ای دریغا که آن جمال پر کمال که سلوت اندوهگنان و آرام دل ممتحنان بود در خاک خواهد شد، و خاک بر سر ما خواهد نشست. ما خبر آسمان نیز از که پرسیم؟ درمان درد هجران از که جویم؟ اندیشه دل با که گوئیم؟ همچنین خروش صحابه در مسجد افتاده و گرد نومیدی بر رخسارها نشسته، و چراغ شادی در سینه‌ها فرو مرده، انفاس همگان آوه و آه شده، همه گوش فرا داشته تا سید (ص) چه گوید؟ سید بلفظ شیرین و سخن پر آفرین گفت: «ای یاران من، ای عزیزان و ای غریبان، ای مهاجر و انصار، بدرود باشید که عمر ما را نهایت آمد و حساب ما فذلک شد، و دیدار ما با قیامت افتاد. شما را بدرود میکنم و همه امت را که هستند و خواهند بود بدرود میکنم. سلام من بهمه امت رسانید و بگوئید: که ما را آرزوی دیدار شما بود، لیکن اجل کمین بگشاد و مرگ شیخون آورد، از حضرت آمدیم و باز بحضرت رفتیم، سنت من نگاه دارید. فریضه حق بگزارید، نماز نگاه دارید، بندگان را نیکو دارید، یتیمان را بنوازید همه را بدرود کردم، همه را بخدا سپردم. خداوندا همه را بتو سپردم، به بو بکر و عمر و عثمان و علی (ع) نمی سپارم. آدم بفرزند سپرد. موسی ببرادر سپرد. خداوندا من همه را بتو می سپارم. نگاه دارشان تو باش، و در حمایت و رعایت خودشان مدار.»

تمامی قصه وفات در سورة الانبیاء شرح داده‌ایم.

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. این «نصر» و «فتح» همانست که آنجا گفت: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ بر لسان اشارت، بر ذوق اهل فهم، «نصر» نصرت دلست بر سپاه نفس. و «فتح» گشاد شهرستان بشریت است بسپاه حقیقت. و این نصرت در خزانه حکمت است. و مفتاح

این «فتح» در خزانه مشیّت. تا هر دستی بدو نرسد. دستی که بدو رسد، دست سعادتست که در آستین خرقه بشریّت نبود، ساعد این دست از ایمان بود. بازو از توحید، انگشتان از معرفت. آن گه این دست بهر جای که کشیده گردد این مقررعه در پیش می‌زند که: جاءَ نَصْرُ اللَّهِ حَسْبِ مَنْصُورٍ را گفتند: دست دعا درازتر یا دست عبادت؟ گفت: نه این و نه آن. اگر دست دعا است تا بدامن نصیب بیش نرسد، و آن شرک راه مردان است. و اگر دست عبادتست تا بدامن تکلیف شرعی و شرطی بیش نرسد، و آن دهلیز سرای ایمان است. دستی که از آفرینش برتر رسد. آن دست سعادتست در سرا پرده عنایت متواری، تا خود کی برون آید و دست بر که نهد؟! شبلی گفت: ما در حال خویش فرو ماندیم، گاه باشد که بیک موی دیده خویش کونین از جای برداریم، و گاه بود که چندان طاقت نماند که یک موی خویش را حمّالی کنیم. حسین منصور او را گفت: آن حال که کونین را بیک موی از جای برداری، برداشته عنایت باشی و آن ساعت که یک موی خویش را حمّالی نتوانی کرد، از دست عنایت در افتاده باشی و صورت و صفت درهم شکسته.

۱۱۱ - سورة تبت - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
تَبَّتْ يَدَا اَبِيْ لَهَبٍ زِيَانَ كَارِ بَادَا دُو دَسْتِ بُو لَهَبٍ وَ تَبَّتْ (۱) وَ زِيَانَ كَارِ بَادَا اَوْ بَاوِي اَوْ.
مَا اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهُ نِيَايِد اَوْ رَا بَكَارِ مَالِ اَوْ وَ مَا كَسَبَ (۲) وَ نِهْ اَنْجِهْ فِرَادَسْتِ اَوْرِد.
سَيَصْلٰی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) سوزد و سوزانند او را با آتشی زبانه زنان.
وَ اَمْرَاتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ (۴) وَ زَن اَوْ اَنْ هِيْزَم كَش.
فِي جِيْدِهَآ حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵) در گردن او رسنی از چیزی سخت تافته.

النبوة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرفست، بیست کلمه و پنج آیه. جمله به مکه فرو آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از ابی کعب از پیغامبر (ص): «هر که این سوره برخواند، امید میدارم که او را با بو لهب اندر دوزخ جمع نکنند».
قوله: تَبَّتْ يَدَا اَبِيْ لَهَبٍ كُنِيَ اَبَا لَهَبٍ فِي الْقُرْآنِ لِاَنَّهُ كَاذِبِ الْاِسْمِ، كَانِ اسْمُهُ عَبْدِ الْعَزِيْ وَ الْعَزِي شَجْرَةٌ كَانَتْ تَعْبُدُهَآ ثَقِيْفٌ بِالطَّائِفِ، قَطَعَهَا خَالِدُ بِنِ الْوَلِيْدِ. وَ يُقَالُ: اَبُو لَهَبٍ لِقَبِّ، اَنَّمَا كَانَتْ كُنْيَتُهُ اَبَا عَتْبَةَ كُنِيَ بِابْنِهِ الْاَكْبَرِ عَتْبَةَ وَ كُنْيَةُ عَتْبَةَ اَبُو وَاَسِعِ الَّذِي قَتَلَهُ الْاَسَدُ. قَالَ هَذَا الْقَائِلُ: كُنِيَ بِاَبِيْ لَهَبٍ لِجَمَالِهِ وَ حَسَنِهِ وَ كَانَ اِحْوَالٌ وَ كَانَ عَمَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) وَ كَانَ اَشَدَّ النَّاسِ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ اخْبَثَهُمْ لِسَانًا. قَالَ اَهْلُ التَّفْسِيْرِ: لَمَّا نَزَلَتْ: وَ اَنْزِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ

اتی رسول الله (ص) الصفا فصعد عليه ثم نادى: «يا صباحاه» فاجتمع الناس اليه بين رجل يبعى و بين رجل يبعث رسوله: فقال رسول الله (ص): «يا بني عبد مناف يا بني عبد المطلب أ رأيتم لو اخبرتكم ان خيلا بسفح هذا الجبل تريد ان تغير عليكم أكنتم مصدقي؟» قالوا: نعم ما جربنا عليك كذبا.

قال: «فأنى نذير لكم بين يدي عذاب شديد» .

فقال ابو لهب: تبّا لك انما جمعتنا لهذا؟! فانزل الله تعالى تَبَّتْ يَدَا اَبِيْ لَهَبٍ. و قيل: جمع

الاقربين من اهل بيته و نفرا من عظماء قريش و اطعمهم ثم دعاهم الى الله و الى تصديقه و وعدهم عليه طاعة العرب و ملك الدنيا و عز الابد. فقال ابو لهب من بينهم: أ لهذا جمعتنا؟ تبا لك! فنزلت: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ أَي خَابَتْ وَ خَسِرَتْ. اسند الفعل الى اليد و المراد به نفسه على عادة العرب فى التّعبير ببعض الشئ عن كلّه، كقوله: «بِمَا قَدَمْتُ أُيْدِيكُمْ» و قيل: المراد به ماله و ملكه. يقال: فلان قليل ذات اليد يعنون به المال. و قيل: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ لعنة على ماله و ولده «وَ تَبَّ» لعنة على نفسه. و قيل: الاوّل دعاء و الثّانى خبر، كما يقال: غفر الله لك و قد فعل اهلكه الله و قد فعل. قرأ ابن كثير «ابى لهب» ساكنة الهاء و هى لغة مثل نهر و نهر. و قيل: أنّما اضاف التّباب الى يديه لانه اخذ حجرا فرمى به رسول الله (ص). و عن ابن عباس قال: لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْقَلَمَ قَالَ: «اَكْتُبْ مَا هُوَ كَائِنْ»، فَكُتِبَ فِيهَا كُتِبَ. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ قَالَ اهل التّفسير: لَمَّا انذَرَهُمَ رَسُوْلُ اللهِ (ص) قَالَ بُو لَهَبٍ: اِنْ كَانَ مَا يَقُوْلُهُ ابْنُ اَخِي حَقًّا فَانّى افْتَدَى نَفْسِي بِمَا لِي! فَانزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا اَغْنِي عَنْهُ مَالُهُ اِى مَا يَغْنَى. قَالَ ابو العالِيَةِ: يعنى اغنامه، و كان صاحب سائمة و مواش و ما كَسَبَ يعنى: و ما ولد. و فى الخبر عن النّبى (ص): «وَلَدَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ» ثم اوعده بالتّار.

فقال: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ اى سيدخل نارا تلتهب عليه، اى سيدخله الله نارا ذات اشتعال. وَ امْرَأَتُهُ اُمُّ جَمِيْلٍ بِنْتُ حَرْبِ بْنِ اُمِيَّةِ اُخْتِ اَبِي سَفِيَّانٍ وَ كَانَتْ عَوْرَاءَ حَمَّالَةَ الْحَطْبِ اى نَقَالَةَ الْحَدِيْثِ وَ الْكُذْبِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَتْ تَأْتِي بِالشُّوكِ فَتَطْرَحُهُ بِاللَّيْلِ فِى طَرِيْقِ رَسُوْلِ اللهِ (ص) وَ اصْحَابِهِ لَتَعْقُرَهُمْ. وَ قَالَ السّدى: كَانَتْ تَمْشِيْ بِالنَّمِيْمَةِ فَتَلْقَى الْعِدَاوَةَ بَيْنَ النَّاسِ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: فَلَانَ يَحْتَطِبُ عَلَى النَّاسِ.

ابن چنانست كه پارسىيان گويند: «تو هيضم بر منه». يعنى: بر مياغال.
قال النّبى (ص): «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ».
و فى رواية اخرى: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ».

و حكى عن الشّافعى أنّه قال: من اطراک فى وجهک بما ليس فيک فقد شتمک، و من نقل اليک نقل عنک، و من نمّ عندک نمّ بک، و من اذا ارضيته قال فيک ما ليس فيک فکذلک اذا اسخطته قال فيک ما ليس فيک. و قيل فى قوله: حَمَّالَةَ الْحَطْبِ كَانَتْ تَعْبِرُ رَسُوْلَ اللهِ (ص) بالفقر و تحتطّب هى على ظهرها من ضيق القلب فسبّت بذلك. قرأ عاصم حَمَّالَةَ

بالنَّصَبِ عَلَى الذِّمِّ كَقَوْلِهِ: «مَلْعُونِينَ». وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالرَّفْعِ وَ لَهُ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا: سَيَّضَلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ هُوَ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ وَ الثَّانِي: وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي النَّارِ أَيْضًا قَوْلُهُ: فِي جِيدِهَا أَيْ فِي عُنُقِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ سَلْسَلَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ذَرَعِهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا تَدْخُلُ فِيهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ دُبُرِهَا وَ يَلْوِي سَائِرِهَا فِي عُنُقِهَا وَ أَصْلُهُ مِنَ الْمَسَدِ وَ هُوَ الْفَتْلُ فَالْمَسَدُ مَا فَتَلَ وَ أَحْكَمَ مِنْ أَيْ شَيْءٍ كَانَ، يَعْنِي: السَّلْسَلَةُ الَّتِي فِي عُنُقِهَا فَتَلَتْ مِنَ الْحَدِيدِ فَتَلَا مُحْكَمًا. وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: «مِنْ مَسَدٍ» أَيْ مِنْ لَيْفٍ. قَالَ الضَّحَّاكُ: فِي الدُّبْيَا مِنْ لَيْفٍ وَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ نَارٍ، وَ ذَلِكَ اللَّيْفُ هُوَ الْحَيْلُ الَّذِي كَانَتْ تَحْتَطِبُ بِهِ فَيَبِينَمَا هِيَ ذَاتُ يَوْمٍ حَامِلَةٌ حَزْمَةَ فَاعَيْتَ فَفَعَدْتَ عَلَى حَجَرٍ تَسْتَرِيحُ فَاتَاهَا مَلِكٌ فَجَذِبَهَا مِنْ خَلْفِهَا فَاهْلَكَهَا.

النبوة الثالثة

قَوْلُهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسْمُ مَلِكٍ تَحْيَّرَ الْعُقُولُ عَنْ ادْرَاكِ عَظَمَتِهِ وَ تَلَاشَتْ فِي بَحَارِ رَحْمَتِهِ وَ طَرِبَتْ الْقُلُوبُ بِالطَّافِ قَرِيْبَتِهِ وَ تَرَوَّحَتْ الْأَرْوَاحُ بِنَسِيمِ مَحَبَّتِهِ طَاوَحَتْ الْإِشَارَاتُ وَ تَاهَتْ الْعِبَارَاتُ. وَ بَطَلَتْ الرَّسُومُ، وَ انْتَهَتْ الْعُلُومُ، وَ نَسَخَتْ الْأَخْبَارُ، وَ طَمَسَتْ الْأَثَارُ، وَ نَسِيَتْ الْأَذْكَارُ، وَ خَلَّتِ الدِّيَارُ، وَ عَمِيَتْ الْأَبْصَارُ، وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا الْأَزَلُ وَ الْقَدَمُ وَ الْجَبْرُوتُ. وَ الْعَظْمُ وَ السَّنَاءُ السَّرْمَدِي، وَ الْكِرْمُ وَ الْقَضَاءُ الْأَزَلِي وَ الْقَسْمُ.

بَنَامِ أَوْ كِهْ نِهْ جِزْ أِزُو پَادشاه است، وَ نِهْ جِزْ أِزُو مَعْبُود. سَاجِدَانِ رَا مَسْجُودِ اسْتِ، وَ قَاصِدَانِ رَا مَقْصُود. پِيشْ اَزْ كِي قَائِمِ، پِيشْ اَزْ صَنْعِ قَادِرِ، پِيشْ اَزْ هِرْ وَجُودِي مَوْجُود. خِداوندی معروف، بفضل و لطف موصوف. بکرم و وجود دلهای دوستان را عیانست و جانهای موحدان را مشهود. یکی بی طاعت مقبول و روزگارش مسعود، یکی بی جنایت مردود و از درگاه او مطرود. نِهْ آنجَا نِیلِ اسْتِ وَ نِهْ اَیْنِجَا جُودِ، حِکْمِي اسْتِ مِبرَمِ وَ قِضَائِي مَعْبُودِ «وَ مَا تُؤَخَّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ» قَوْلُهُ: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ چِهْ کَرْدِ بُو لَهَبِ کِهْ دَرِ اَزَلِ نَصِيبِ اَوْ دَاغِ حِرْمَانِ آمَد؟

چِهْ اُورْدِ بُو بَکَرِ دَرِ اَزَلِ کِهْ تَاجِ سَعَادَتِ وَ کِرَامَتِ بَرِ فَرَقِ رُوزْگَارِشْ نِهَادَنْد؟! تُو گُوبِي کِهْ بُو لَهَبِ اَزْ اَنْ شَقِيّ گِشْتِ کِهْ کَافِرِ آمَدْ! وَ بُو بَکَرِ اَزْ اَنْ سَعِيدِ گِشْتِ کِهْ مَسْلَمَانِ آمَدْ؟! رَا حَقِيقَتِ عَكْسِ اَیْنِسْت! تُو کُفَرِ دَرِ شَقَاوَتِ دَانِ نِهْ شَقَاوَتِ دَرِ کُفَرِ.

وَ اِسْلَامِ دَرِ سَعَادَتِ دَانِ نِهْ سَعَادَتِ دَرِ اِسْلَامِ! اَیْنِ کَارِیْسْتِ رَفْتِهْ وَ بُوْدِهْ وَ دَرِ اَزَلِ پَرِدَاخْتِهْ.

بیر طریقت گفت: آه از حکمی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رایی گفته، ندانم که شاد زیم یا آشفته؟! ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته؟! سگ اصحاب الکهف رنگ کفر داشت، و لباس بلعام باعور طراز دین داشت، لیکن شقاوت و سعادت ازلی از هر دو جانب در کمین بود، لا جرم چون دولت روی نمود، پوست آن سگ از روی صورت در بلعام پوشانیدند. گفتند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ.» و مرقع بلعام در آن سگ و شیدند، گفتند: «ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ»

۱۱۲ - سورة الاخلاص - مكية

النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ (۱) بگو: اوست آن خدای یگانه.

اللّٰهُ الصَّمَدُ (۲) اللّٰهُ بار خدای همه بار خدایان است.

لَمْ يَلِدْ وَّ لَمْ يُولَدْ (۳) نزا و نه زادند او را،.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ (۴) و نبود هیچکس او را همتا.

النبوة الثانية

این سوره «الاخلاص» بقول بعضی مفسران مکی است، به مکّه فرو آمده، و بقول بعضی به مدینه فرو آمده. چهار آیت است، پانزده کلمه، چهل و نه حرف و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و خبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «هر که سوره قل هو الله احد برخواند، چنانست که یک سه یک قرآن خواند».

اصحاب تحقیق و اهل معانی گفتند: این از بهر آن گفت که جمله علوم قرآن سه قسم است: یک قسم از آن ذکر توحید است و صفات الله عزّ شأنه، دیگر قسم اوامر و نواهی که از تکالیف شرع است. سدیگر قسم قصص انبیاء و فنون مواعظ. و این سوره «الاخلاص» مشتملست بر مجرد توحید و ذکر صفات الله. پس در ضمن این سوره ثلث علوم قرآن است بر طریق اجمال. ازین جهت گفت: «هر که این سوره برخواند، ثواب وی چندانست که ثلث قرآن برخواند». و روی عن ابی الدرداء عن النّبی (ص): «أ یعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة؟» قلت: یا رسول الله من یطیق ذلك؟! قال: «اقرؤا: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فَانّه یعدل ثلث القرآن».

و عن ابی هریره: ان النّبی (ص) سمع رجلا یقرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فقال: «وجبت». قلت: ما وجبت؟ قال: «الجنّة»!

و قال (ص): «من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه، ثمّ قرأ مائة مرّة: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ. اذا کان یوم القیامة یقول له الرّبّ: «یا عبدی ادخل علی یمینک الجنّة».

و قال انس: ان رجلا قال: يا رسول الله انى احب هذه السورة: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. قال: «ان حَبَّك اياها يدخلك الجنة».

و عن سهل بن سعد قال: جاء رجل الى النبي (ص) فشكا اليه الفقر و ضيق المعاش. فقال له رسول الله (ص): «اذا دخلت بيتك فسلم ان كان فيه احد، و ان لم يكن فيه احد فسلم على و اقرأ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مرّة واحدة». ففعل الرجل فأدرّ الله عليه رزقا افاض عليه جيرانه.

و عن جرير بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حين يدخل منزله نفت الفقر عن اهل ذلك المنزل و الجيران».

و عن انس بن مالك قال: كنّا مع رسول الله (ص) بتبوك فطلعت الشمس بضياء و شعاع و نور لم ارها طلعت فيما مضى. فاتى جبرئيل رسول الله (ص).

فقال: «يا جبرئيل مالى ارى الشمس اليوم طلعت بضياء و نور و شعاع لم ارها طلعت فيما مضى». قال: ذاك ان معاوية بن ابي معاوية الليثى مات بالمدينة اليوم فبعث الله اليه سبعين الف ملك يصلون عليه. قال: «و بهم ذلك»؟ قال: كان يكثر قراءته قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بالليل و النهار و فى ممشاه و قيامه و قعوده فهل لك يا رسول الله ان اقبض لك الارض فتصلّى عليه؟ قال: «نعم». فصلّى عليه ثم رجع.

و عن ابي بن كعب قال: سئل النبي (ص) عن ثواب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. فقال: «من قرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تناثر الخير على مفرق رأسه من عنان السماء و نزلت عليه السكينة و غشيبته الرحمة و له دوى حول العرش و نظر الله الى قارئها فلا يسأله شيئا الا اعطاه اياه و يجعله فى كلاءته و حرزه».

و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فى كل يوم خمسين مرّة نودى يوم القيامة من قبره: يا ماحد الله قم فادخل الجنة».

و عن ابن عباس عن النبي (ص) قال: «الا ادلكم على كلمة تنجيكم من الاشرار بالله تقرؤن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عند منامكم».

اما سبب نزول هذه السورة فى قول مقاتل و قتادة و الضحاك: ان ناسا من اليهود جاءوا الى رسول الله (ص) فقالوا: صف لنا ربك؟ فان الله انزل نعتة فى التوراة، فاخبرنا من اى شىء

هو و من اى جنس هو و هل يأكل و هل يشرب و ممن ورت الدتبا و من يورثها؟ فانزل الله عز و جل: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قيل: ان مشركى قريش قالوا: للنبى (ص): انسب لنا ربك فانزل الله هذه السورة. و عن ابن عباس ان وفد نجران قدموا على رسول الله (ص) فيهم السيّد و العاقب، فقالوا للنبى (ص): صف لنا ربك من اى شىء هو؟ فقال النبى (ص): «ان ربى ليس من شىء و هو باين من الاشياء». فانزل الله عز و جل: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.

و تسمى هذه السورة نسب الربّ سبحانه و فى الحديث صحبه سبعون الف ملك كلما مروا باهل سماء سألوهم عما معهم فقالوا: نسبة الربّ سبحانه. و لا فرق بين الواحد و الاحد، يدلّ عليه قراءة عبد الله بن مسعود: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. و قيل: «واحد» بصفاته «احد» بذاته. و قيل: الاحد بمعنى الاول لانه اول الاشياء و سابق الكلّ، و اصله وحد قلبت و اوه همزه و اكثر ما يقال «احد» فى الجحد كقولهم: ليس فى الدار «احد» و لا يشبهه «احد»، و اكثر ما يقال واحد فى الاثبات كقولهم: رأيت رجلا واحدا، و لا يقال رجل «احد» و قيل: الاحد هو المتفرد بايجاد المفقودات و المتوحد باظهار الخفيّات.

الله الصمدُ قال ابن عباس: «الصمدُ» السيّد الذى تناهى سوّده و يصمد اليه بالحوائج اى يقصد. صمد صمده اى قصد نحوه. و كلّ مصمت لا جوف له عند العرب صمد. فقال المفسرون: الذى لا يأكل و لا يشرب. و قال قتادة: «الصمدُ»: الباقي بعد خلقه. و قال سعيد بن جبير: هو الكامل فى جميع صفاته و افعاله. و قال عكرمة: «الصمدُ»: الذى ليس فوقه «احد» و هو قول على (ع).

و قال السدى: هو المقصود اليه فى الحوائج و المستغاث به عند المصائب. و قال جعفر: الذى لم يعط خلقه من معرفته الا الاسم و الصفة. و عن جعفر ايضا: «الصمدُ»: خمسة احرف، فالالف دليل على احدىته، و اللام دليل على الهيّته، و هما مدغمان لا يظهران على اللسان و يظهران فى الكتابة. فدلّ ذلك على ان احدىته و الوهيّته خفية لا تدرك بالحواس و لا تقاس بالناس، فخفاؤه باللّفظ دليل على انّ العقول لا تدركه و لا تحيط به علما و ظهوره فى الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين و يبدو لا عين المحبين فى دار السلام. و الصاد دليل على صدقه فوعده صدق و قوله صدق و فعله صدق، و دعا عباده الى الصدق. و الميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة، و الدال علامة دوامه فى ابدية و

ازليته. قوله: لَمْ يَلِدْ نفي الاولاد و الصّاحبة، و لَمْ يُوَلَدْ نفي الوالدين، و قدّم ذكر لَمْ يَلِدْ لانّ من الكفّار من ادعى ان له ولدا و لم يدّع «احد» انه مولود. و قيل: لَمْ يَلِدْ فيورث و لَمْ يُوَلَدْ فورث.

و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ قرأ حمزة «كفوا» ساكنة الفاء مهموزة، و قرأ حفص عن عاصم بضمّ الفاء من غير همز، و قرأ الآخرون بضمّ الفاء مهموزا و كلّها لغات صحيحة. و الكفوء و الكفوى واحد، و هو المثل و النّظير، و منه المكافأة و قيل: كَفَّهَ الميزان اصلها من المكافاة فشددت و كسرت كما قالوا: للمحافظ يقال: كفاء الميزان و تكفّأ اذا رجحت احدى كفتيه و شالت.

و فى الحديث: «تزلزل الارض حتّى تكفأ باهلها».

و فى الآية تقديم و تأخير. تقديره: و لَمْ يَكُنْ لَهُ اَحَدٌ «كُفُوًا». قال مقاتل: قال مشركو العرب: الملائكة بنات الله «و قالت اليهود عزيز ابن الله و قالت النّصارى: المسيح ابن الله» فاكذبهم الله و نفي عن ذاته الولادة و المثل.

و فى الخبر الصّحيح عن ابى هريرة عن النّبى (ص) قال: قال الله عزّ و جلّ: «كذّبنى ابن آدم و لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، و شتمنى و لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ. فاما تكذيبه اياى فيقول: لن يعيدنى كما بدانى و ليس اولّ الخلق باهون علىّ من اعادته و اما شتمه اياى، فقوله: اتخذ الله ولدا، و انا الاحد الصّمد لم الد و لم اولد و لم يكن لى كفوا احد».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم من وجوده الازل و ثبوته الابد، لم يسبقه وقت و لم يحط بجلاله امد، خلق السّماء بلا عمد و وضع المهاد بلا اود، شكر من اطاعه و من عبد و قبل من اراده و من قصد. العالم بخفیات كل احد، ركع او سجد، قام أو قعد، الحد او وحد، غوث اللّهيّف و كهف الضّعيف و للعاصبين سند، عون الاسير و ظهر الفقير و منجز كلّ ما وعد، و احد لا من عدد، فرد وتر لم يسبقه والد و لم يتعقبه ولد، و هو القيوم «الصّمد». لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُوَلَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ.

نام خداوندی یگانه یکتا، در ذات یکتا و در صفات بی همتا، از عیبها جدا و خداوندی را سزا، عظمتش ازار و کبریا ردا فردی و ترى جمیلی جلیلی نه چون ما، رحمانی رحیمی

علّامی علمی راننده احکام و قضا، ستّاری غفّاری جباری قهّاری بزرگواری بی چند و بی چرا مجیدی دیّانی حمیدی مهربانی بنده نوازی کار سازی مستحقّ هر ثنا. احسان او قدیم، فرمان او عزیز، پیمان او لطیف. ملک او بی زوال و بی فنا، پاک از عیب، دور از وهم. بیرون از قیاس، موصوف بصفات معروف باسما.

بر چهره خوب تو فشاندهم ثنا جان و دل و دیده هر سه کردیم فدا
در هر چه کنی، ز دل بدادیم رضا حکمی که کنی و گر بجانست، روا.
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اِی محمد! بیگانگان از تو نسب ما می پرسند، بگو: اللَّهُ أَحَدٌ «اللّه» است
آن یگانه یکتا، در ذات و صفات یکتا، در عزّت و قدرت یکتا، در الوهیت و ربوبیت یکتا،
در ازل و در ابد یکتا، خدایی را سزا و بخداگاری دانا. کریمست و مهربان، لطیف و رحیم
و نیک خدا، عالم سرّ و نجوی، دارنده افق اعلی، آفریدگار عرش و ثری، قریب بهر آشنا،
و مستحقّ هر ثنا، در دل دوستانش نور عنایت پیدا، از چشمها نمان و بصنع آشکارا.

ای دور ز چشم، با دلم یک جایی پیدا بدلی، ز چشم ناپیدایی!
اللّه الصّمّدُ الَّذی یصمد الیه فی الحوائج، و یفزع الیه فی النوائب. صمد اوست که بندگان را
حاجت و نیاز بدوست. امید عاصیان و مفلسان بفضل اوست. درمان بلاها از کرم اوست،
درویشان را شادی بجلال و جمال اوست. مبارک آن کس که مونسش نام اوست، عزیز آن
کس که بهره اش یاد اوست، شاد آن دل که در بند اوست، پاک آن زبان که در ذکر اوست.
خوش عیش آنکه روزگارش در مهر و محبّت اوست. یکی بهبشت نازد، یکی بدوست و
دوست بهره اوست که همّتش همه اوست.

چشمی دارم همه یر از صورت دوست با دیده مرا خوش است تا دوست دروست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

و یقال: «الصّمّد» الَّذی تقدّس عن احاطة علم المخلوقین به او ادراک بصرهم او اشراف
معارفهم. «صمد» اوست که عقلها متحیّر آمد در جلال او، خردها سراسیمه گشت در
جمال او، فهمها عاجز شد از ادراک سرّ او، اندیشه ها زیر و زیر گشت از امر او. جگرها
خون شد در قهر او، دلها بگداخت در شناخت او.

بیر طریقت گفت: الاغیار فی وجوده فقد و الرّسوم و الاطلال عند شهود حقه محو.

وجودی که حدودش بعدم باز شود، آن وجود مجاز گویند نه وجود حقیقت. ای مسکین آیت عدم خود از لوح قدم بر خوان و رایت نیستی خود در عالم هستی او بزن، در مشاهده شاهد قدم مدهوش شو و از هوش خود بیهوش شو، در رکوع و سجود خود را هستی بنه، و در وجود جلال حقیقت خرقة وجود مجازی بدر و با او بگویی: چون با خودم از عدم کم ام کم چون با تو بوم همه جهانم بپذیر مرا و رایگان دار هر چند که رایگان گرانم.

گفته‌اند: این سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هر آیتی تفسیر آیت پیش است، چون گویند: من «هو» او کیست؟ تو گویی: «احد» چون گویند: «احد» کیست؟ تو گویی: «صمد»، چون گویند: «صمد» کیست؟ تو گویی: الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.

چون گویند: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ کیست؟ تو گویی: الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. و يقال: كاشف الاسرار بقوله: «هو»، و كاشف الارواح بقوله: «اللَّهُ»، و كاشف القلوب بقوله: «احد»، و كاشف نفوس المؤمنین بباقی السورة. و يقال: كاشف الوالیهین بقوله: «هو» و الموحدین بقوله: «اللَّهُ» و العارفين بقوله: «احد» و العلماء بقوله: «الصمد» و العقلاء بقوله: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

ای محمد و الهان را بگویی: «هو» ایشان را رمز و اشارت کفایت باشد، نام و صفت مگوی که ایشان اصحاب غیرت‌اند، نتوانند دید و شنید که کسی نام و صفت دوست برد و همه دل و دیده و زبان ایشان باشد، این چنانست که گویند:

در عشق توام کار بدانجای رسید کز دیده خود در بغم آید رخ تو!

با عارفان بگویی: «اللَّهُ»! ایشان قدم بر بساط تفرید دارند، در نام «اللَّهُ» چنان مستغرق شده‌اند که پروای نفی دیگری ندارند. با موحدان بگویی که: «احد» که جان ایشان را مدد از نور توحید است و روح ایشان بیافت توحیدست. با عالمان بگویی که: اللَّهُ الصَّمَدُ ایشان رخت نیاز بدرگاه صمدیت ذو الجلال افکنده‌اند بی تحفه‌ای باز نگردند. با عاقلان بگویی: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ شما که عقل دارید، باری دریابید و بدانید که او رزن و فرزند نیست، خویش و پیوند نیست، مثل و مانند نیست، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. ای محمد من ترا حبیب خواندم و معنی محبت موافقت است و دوست

را در همه احوال نیابت داشتن. ای محمد چون دشمن ترا بد گوید، من جواب دهم، چون مرا بد گوید، تو نیز جواب ده و حقّ محبّت در معنی موافقت بگزار. عقبه کافر ترا شاعر گفت، من جواب دادم از بهر تو و نیابت داشت تو که: «مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ. چون مرا ناسزا گوید، تو جواب ده که: هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. حارث ترا کاهن گفت، من جواب دادم که: «ما هو بقول کاهن».

چون معطلّ مرا تعطیل گوید، تو جواب ده که: اللَّهُ الصَّمَدُ. ولید مغیره ترا ساحر گفت که: «إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»، من جواب دادم به تهدید که: «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ». تو نیز چون ترسا مرا زن و فرزند گوید، جواب ده: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ. بو لهب ترا گفت: تَبَا لک. من جواب دادم که: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ. تو نیز اگر مغان مرا همتا و همسر گویند، جواب ده که: لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

۱۱۳ - سورة - الفلق - مدنية و قيل مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
قُلْ بَکُو: اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) فریاد میخواهم بخداوند همه آفریده.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) از بد هر چه بیافرید.

مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) و از بد شب که در آید.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) و از بد دمنندگان در گره‌ها.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵) و از بد آن بد چشم بد نیت بد خواه که بد خواهد یا بید نگردد.

النوبة الثانية

این سوره پنج آیتست، بیست و سه کلمه، هفتاد و چهار حرف جمله به مدینه فرو آمد، و قومی گفته‌اند که به مکه فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست.

و فی الخبر عن عقبه بن عامر الجهنی یقول: سمعت النبیّ (ص) یقول: «أَنَّکَ لَنْ تَقْرَأَ بِسُورَةِ احِبِّ اِلَى اللّٰهِ وَ لَا اقْرَبْ عِنْدَهُ مِنْ قَلِّ اعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ فَانِ اسْتَطَعْتَ اِنْ لَا تَدْعُهَا فِی صَلَاةٍ فَاَفْعَلْ».

و عن ابی بن کعب عن النبیّ (ص) قال: «مَنْ قَرَأَ «المعوذتین» فَکَانَمَا قَرَأَ الْکِتَابَ الَّتِیْ اَنْزَلَهَا اللّٰهُ کُلَّهَا

قوله: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ سبب نزول «المعوذتین» ما رواه البخاری فی صحیحہ و ذکره المفسرون، قالوا: ان غلاما من اليهود کان یخدم رسول اللّٰه (ص) و کان یعجبه حسن خدمته فدبّت الیه اليهود و لم یزالوا به حتّٰی اخذ مشاطة رأسه (ص) و عدّة اسنان من مشطه فاعطاها اليهود فسحروه فیها. و کان الذی تولّٰی ذلک لیبید بن اعصم الیهودی ثمّ دسّها فی بئر بنی زریق، یقال لها ذروان، فمرض (ص) و انتثر شعر رأسه و جعل یذوب و لا یدری ما عراه و کان یری انه یأتی النساء و لا یأتیهنّ. فبینا هو نائم ذات یوم اتاه ملکاً ففقد احدهما عند رأسه و الآخر عند رجله، فقال الذی عند رجله للذی عند رأسه: ما بال

الرجل؟ قال: طبّ. قال: و ما طبّ؟ قال: سحر. قال: و من سحره؟ قال لبيد بن اعصم اليهودى. قال: فبم طبّه؟ قال: بمشط و مشاطة. قال: و اين هو؟ قال: فى جفّ طلعة تحت راعوفة فى بئر ذروان، فاتتبه النبىّ (ص) و قال: «يا عائشة اما علمت انّ الله اخبرنى بدايى؟» ثمّ بعث رسول الله (ص) عليا (ع) و الزبير و عمّار بن ياسر فنزحوا ماء البئر كأنه نقاعة الحنّاء ثمّ رفعوا الصخرة و اخرجوا الجفّ فاذا فيه مشاطة رأسه و اسنان مشطه و اذا تمثال من شمع مثال رسول الله (ص) مفروز بالابر و اذا وتر عليه احدى عشرة عقدة! فيقال: انّ السورتين نزلتا حينئذ احدى عشرة آية لحلّ تلك العقد، فجعل كلّما قرا آية انحلت عقدة و وجد رسول الله (ص) خفة حتّى انحلت العقدة الاخيرة قام عليه الصلاة و السّلام كأنما انشط من عقال. و جعل جبرئيل (ع) يقول: بسم الله ارقيك من كلّ شيء يوزيك من حاسد و عين و الله يشفيك.

فقبل: يا رسول الله أ فلا نأخذ الخبيث فنقتله؟ فقال: «أما انا فقد شفانى الله و اكره ان اثير على الناس شرّاً».

قالت عائشة: ما غضب رسول الله (ص) غضبا ينتقم من احد لنفسه قطّ أا ان يكون شيئا هو لله عزّ و جلّ فيغضب لله و ينتقم.

الجفّ: قشر الطّلع، و الرّاعوفة: حجر فى اسفل البئر يقوم عليه المائح و هو الذى يجعل الماء فى الدلوّ و فيخرجه الذى على رأس البئر. و المشاطة: ما يسقط من الشعر مع المشط. فى هذا الحديث دلالة على صحّة السّحر و انّ له حقيقة خلاف قول من زعم أنّه لا حقيقة له، لانّ النبىّ (ص) كان يجد وجعا لذلك أا ترى انّ احد الملكين، قال للآخر: ما وجع الرجل و هذا من اوضح دليل على حقيقته. فان قيل ما الحكمة فى نفوذ السّحر و غلبته فى النبىّ (ص) و لما ذا لم يرد الله تعالى كيد الكائد الى نحره بابطال مكره و سحره؟ قلنا: الحكمة فيه و الدلالة على صدق رسول الله (ص) و صحّة معجزاته و كذب من نسبه الى السّحر و الكهانة لانّ سحر السّاحر عمل فيه حتّى التيس عليه بعض الأمر و اعتراه نوع من الوجع و لم يعلم النبىّ (ص) بذلك حتّى دعا ربّه. فقد روى أنّه دعا ثمّ دعا ثمّ دعا، فاجابه الله سبحانه و بيّن له امره و لو كان ما يظهر من المعجزات الخارقة للعادات من باب السّحر على ما زعم اعداؤه لم يشتهبه عليه ما عمل من السّحر فيه و لتوصّل الى دفعه من عنده و

هذا بحمد الله من اقوى البراهين على نبوته. و أما اخبر النبي (ص) عائشة من بين نسائه بما كشف الله تعالى له من امر السحر لان النبي (ص) كان مأخوذا عن عائشة فى هذا السحر على ما روى يحيى بن يعمر قال: حبس رسول الله (ص) عن عائشة سنة، فبينما هو نائم، اتاه ملكان، الحديث الى آخره.

قوله: قُلْ أَعُوذُ اى احترز و امتنع و استجبر و معاذ الله من كذا، اى احترز به منه. و العرب تقول: اطيب اللحم عودّه، اى ما عاذ بالعظم، اى لزق به. يَرْبُّ الْفَلْقُ، الْفَلْقُ: فى الاصل الخلق كله، ما فى الدنيا شىء الا هو عن انفلاق يحصل الليل و النهار و المطر و الريح و الثبات و الدوابّ حتى الانفاس و الاصوات و الثمار و الجواهر و المياه، و قال قوم من المفسرين: «الفلق» الصّبح، تقول العرب: ابين من فلق الصّبح. و قال وهب بن منبه: هو طبق على جهنم و قيل: جبّ فى جهنم. و قد بعض اصحاب رسول الله (ص) الشّام، فرأى آثار نعيم ملوكهم و ما كانوا فيه من غضارة الدّنيا و سعتها، قال: لا يعجبناكم ما اوتوا من الدنيا فان وراءهم الفلق. و قيل: هو بيت فى جهنم اذا فتح بابه استغاث اهل النار من شدّة حرّه، و قيل: هو اسم بئر ذات اودية لها شعاب و اسمها الههيب.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ بِظُلْمَتِهِ فِي الْمَشْرِقِ وَ دَخَلَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ أَظْلَمَ. وَ الْغَسَقُ الظُّلْمَةُ، غَسَقَ اللَّيْلُ إِذَا أَظْلَمَ. وَ قِيلَ: «الغاسق»: البارد فى الاصل، و الغساق: البرد و سمى الغساق لانه يحرق ببرده كما يحرق الحميم بحرّه. و هو الآخر من شكله، اى من شكل الحميم، فجعل الغساق من شكل الحميم لانهما يحرقان معا هذا بحرّه و هذا ببرده. و سمى الليل غاسقا لانه ابرد من النهار. و قيل: «الغاسق»: القمر. و نظر رسول الله (ص) الى القمر فقال: «يا عائشة استعيزى بالله من شرّ هذا فانه الغاسق إذا وَقَبَ فعلى هذا التفسير هو «غاسق» لبرودة ضوءه ضدّ ضياء الشمس. و الوقوب: الدخول و انه (ص) كنى عن الليل بالقمر فاستعاذ من شرّ الليل لانّ الجنّ انما تنتشر بالليل، و تغتال و تختطف و تستطير فى ظلماء اول الليل اذا ادلهمّ و كذلك

نهى رسول الله (ص) عن السير فى اول الليل و امر بتغطية الاوانى و اغلاق الأبواب و ايكاء الاسقية و ضمّ الصبيان و قال: «لو يعلم الناس ما فى السير اول الليل لما سار راكب لليل ايدا»

وقيل: المراد به القمر اذا خسف و اسود.

إِذَا وَقَبَ أَي دَخَلَ فِي الْخُسُوفِ أَوْ أَخَذَ فِي الْغَيْبِيَّةِ. وَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ يَعْنِي الثَّرِيًّا إِذَا سَقَطَتْ. قَالَ: وَكَانَتْ الْإِسْقَامُ وَالطَّوَاعِينَ تَكْثُرُ عِنْدَ وَقُوعِهَا وَتَرْتَفَعُ عِنْدَ طُلُوعِهَا.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاتِ فِي الْعُقَدِ يَعْنِي سَوَاحِرَ اللَّاتِي يَنْفِثْنَ فِي عَقْدِ الْخَيْطِ حِينَ يَعْقِدْنَ. وَالنَّفْثُ نَفْخٌ بَغِيرِ رِيْقٍ بِخِلَافِ النَّفْلِ. وَقِيلَ: النَّفْثُ: النَّفْخُ إِذَا كَانَ مَعَ الرِّيحِ نَدَى «وَالْعَقْدُ» مَا يَعْقِدُهُ السَّاحِرُ عَلَى وَتَرٍ أَوْ حَبْلٍ أَوْ شَعْرٍ، وَهُوَ يَنْفِثُ وَيُرْقِي.

وَقَرَأَ يَعْقُوبُ: «النَّافِثَاتُ» وَالْمُرَادُ بِهِنَّ بَنَاتُ لَبِيدِ بْنِ أَعْصَمِ سَحْرَنِ النَّبِيِّ (ص). وَفِي كَيْفِيَّةِ ذَلِكَ أَقْوَالٌ، أَحَدُهَا: أَنَّهُ إِيهَامٌ الْأَذَى وَتَخْيِيلُ الْمَرَضِ وَلَا تَأْتِيرُ لَهُ. وَالثَّانِي: أَنَّهُ يُؤَثِّرُ كَمَا تُؤَثِّرُ الْعَيْنُ فِي الْمَعْيُونِ. وَالثَّلَاثُ: أَنَّهُ بِمَعُونَةِ الْجِنِّ.

وَفِي سِحْرِ النَّبِيِّ (ص) قَوْلَانُ: قَالَ بَعْضُهُمْ: سَحَرَهُ لَبِيدُ بْنُ أَعْصَمٍ كَمَا ذَكَرْنَا هُوَ عَلَيْهِ الْجَمْهُورُ وَانْكَرَهُ بَعْضُهُمْ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْكَرَ عَلَيَّ مِنْ قَالَ هَذَا فِي صِفَةِ النَّبِيِّ (ص) حَيْثُ يَقُولُ: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» الْآيَاتِ. وَقِيلَ: أَرَادَ.

بِالنَّفَّاتَاتِ فِي الْعَقْدِ النَّسَاءَ اللَّوَاتِي يَسْلُبْنَ قُلُوبَ الرِّجَالِ بِحَبْنٍ. قَالَ أَبُو تَمَامٍ:

السَّالِبَاتِ الْفَتَى عَزِيْمَتُهُ بِالسَّحْرِ، وَالنَّفَّاتَاتِ فِي عَقْدِهِ

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ يَعْنِي: الْيَهُودَ، فَأَنَّهُمْ كَانُوا يَحْسُدُونَ النَّبِيَّ (ص).

قَالَ الْحَسِينُ بْنُ الْفَضْلِ: جَمَعَ اللَّهُ الشَّرَّ فِي هَذِهِ السُّورَةِ وَخَتَمَهَا بِالْحَسَدِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ أَحْسَنُ الطَّبَائِعِ. وَقِيلَ: الْحَسَدُ تَمَنَّى زَوَالِ النِّعْمَةِ مِنْ صَاحِبِهَا، وَقِيلَ: وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ يَعْنِي: مِنْ شَرِّ عَيْنِهِ وَنَفْسِهِ، وَالْحَاسِدُ هُوَ الْعَيُونُ الَّذِي يُلْقِعُ بَعِينَهُ وَنَفْسَهُ.

وَفِي السُّورَةِ اسْتِدْفَاعُ الشَّرِّ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ صِحِّ تَوَكُّلِهِ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ الَّذِي صَحَّ تَحَقُّقُهُ بِاللَّهِ وَإِذَا صَحَّ تَحَقُّقُهُ بِشُهُودِ جَرِيَانِ التَّقْدِيرِ وَتَبَرُّهُ عَنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ فَالِي أَنْ يَزُولَ الْبَلَاءُ اسْتِرَاحَ مِنْ تَعَبٍ تَرَدَّدَ الْقَلْبُ فِي التَّدْبِيرِ. وَعَنْ قَرِيبٍ يَرْقِي إِلَى حَالَةِ الرِّضَا كَفَى مُرَادَهُ أَمْ لَا. وَعِنْدَ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ فَهُوَ بَظَاهِرِهِ لَا يَفْتَرُ عَنِ الاسْتِعَاذَةِ وَبِقَلْبِهِ لَا يَخْلُو عَنِ التَّسْلِيمِ وَالرِّضَا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» الذي خلق الانسان من علق و ابدى الصبّاح من الفلق، و انشأ السّماوات طبقا فوق طبق. لا مغلق لما فتح و لا فاتح لما اغلق، اودع ادراك البصر في الحدق، و ركب الكلام في اللّسان و انطق. ربّ الضياء و الشفق، و الليل و ما وسق. و القمر اذا اتسق.

نام خداوندی که طوق یادش در رقاب احباب است و اشباح مریدان زیر سطوات عزّش خرابست، بس جگرها که در آتش دوستی او کبابست، بسا عزیزا که بدل می سوزد و بتن در عذابست، بسا مشتاقا که در بادیه طلب در آرزوی قطره‌ای آبست، چون پنداشت که رسید، بدانست که آنچه دید سراپست!

منزلگه عشق تو دل احبابست در قصّه عشق تو هزاران بابست.
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ راه عامّه بندگان آنست که پیوسته از شرّ بدان و کید کائدان و حسد حاسدان و بد افتاد جهان استعاذت می کنند بخداوند جهانیان، بحکم ظاهر این سوره. ازینجا گفت مصطفی (ص): «تعوّذوا باللّهِ من جهد البلاء و درک الشّقاء و سوء القضاء و شماتة الاعداء».

و كان (ص) يقول: «اللّهُمَّ اِنِّي اعوذ بك من العجز و الكسل و الجبن و البخل و الهرم و عذاب القبر، اللّهُمَّ اِنِّي اعوذ بك من الفقر و القلّة و الذلّة و اعوذ بك ان اظلم او اظلم و اعوذ بك من الشّقاق و النّفاق و سوء الاخلاق».

اینست طریقه عامّه مومنان: ظاهر شریعت بکار داشتن و هنگام بلاء دست در دعا و تضرّع زدن و از حقّ جلّ جلاله عافیت خواستن. اما راه جوانمردان طریقت و ارباب حقیقت تسلیم و رضاست و الیه الاشارة بقوله: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» و يقال: دع التّدبیر الی من خلقک تسترح. تدبیر کار با خداوندگار گذار، تصرف در آفریده آفریدگار را مسلم دار، از راه اعتراض برخیز، تعرض و فضول مکن، از درگاه او معرض مباش، او را وکیل و کفیل و کارساز خود دان، تا این فرمان را ممتثل باشی که: «فَاتَّخِذْهُ وَكَيْلًا» هر دل که در او تسلیم و رضا جمع شد، بنقد آن تن قرین سلامت گشت، و آن سینه دست از آفات بشریّت مسلم شد، تسلیم درجه ذبیح و خلیل است (ع). خلیل را خطاب آمد که «اسلم».

جواب داد که: «اسلمت» پسر از پدر نشان تسلیم دید، بتعلیم پدر لباس تسلیم پوشید

قرآن مجید از تسلیم پدر و پسر خبر داد که: «فَلَمَّا أَسْلَمَا» تسلیم درین جهان مسمار دین است و در آن جهان مفتاح دار السّلام. رضا آنست که بنده‌ای بر پسند باشی و بهر چه رود خرسند باشی و منتظر قضای خداوند باشی، و تسلیم آنست که کار آفریده بآفریدگار باز گذاری.

خود تن بقضا در ده و خود سرکش باش جز آن نبود که تو نخواهی، خوش باش!

۱۱۴ - سورة الناس - مدنية

التوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) بگو فریاد خواهم بخدای مردمان.

مَلِكِ النَّاسِ (۲) پادشاه مردمان.

اِلٰهِ النَّاسِ (۳) خداوند مردمان.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ از بد دیو وسواس نام الْخَنَّاسِ (۴) که باز ایستد و باز پس شود از دل
ذاکران.

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُوْرِ النَّاسِ او که وسوس می افکند در دلهای مردمان.
مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶) از پریان و مردمان.

التوبة الثانية

این سوره هفتاد و نه حرف است، بیست کلمه، شش آیه، جمله به مدینه فرو آمد، و قومی
گفتند: به مکه فرو آمد. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن عقبه بن
عامر الجهنی: ان رسول الله (ص) قال له: «أ لا اخبرک بافضل ما تعوِّذ به المتعوِّذون»؟
قلت: بلی! قال: قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

و فی روایة اخرى عن عقبه قال: قال لی رسول الله (ص): «الا اعلمک یا عقبه سورتین
هما افضل القرآن»؟! قلت: بلی یا رسول الله. فعلمنی «المعوِّذتین» ثم قرأ بهما فی صلاة
الغداة وقال: «اقرأ بهما کلما قمت و نمت».

و عن عائشة قال: کان رسول الله اذا أوی الی فراشه کلّ لیلۃ جمع کفّیه فنفت فیهما و قرأ:
قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ ثم مسح بهما ما استطاع من

جسده یبدأ بهما رأسه و وجهه و ما

اقبل من جسده یصنع ذلك ثلاث مرّات.

و عن عائشة ایضا: ان النبی (ص) کان اذا اشتکی یقرأ علی نفسه بالمعوِّذات و ینفث، فلما
اشتدّ وجعه کنت اقرأ علیه و امسح علیه بیده رجاء برکتها.

و قال عقبه بن عامر: بينا اسير مع رسول الله (ص) بين الجحفة و الإبراء اذ غشيتنا ريح و ظلمة شديدة، فجعل رسول الله (ص) يتعوذ باعوذ بربّ الفلق و أعوذُ بربّ الناسِ و يقول: «يا عقبه تعوذُ بهما فما تعوذُ متعوذُ بمثلهما».

و عن عبد الله ابن حبيب قال: خرجنا فى ليلة مطر و ظلمة شديدة نطلب رسول الله (ص) فادركناه، فقال: «قل» قلت: ما اقول؟ قال: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ و المعوذتين حين تصبح و حين تمسى ثلاث مرّات تكفك كلّ شيء».

قوله: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ اى استجير و احترز بالله الذى هو ربّ الناسِ اى خالقهم و موجدهم.

مَلِكِ النَّاسِ هُوَ الَّذِى يَسُوْسُهُمْ و يدبّر امورهم، خصّ الناس بالذّكر لانّ فيهم ملوكا فاخبر تعالى انه مالك الملوك.

إِلَهُ النَّاسِ يعنى: معبود هم الذى يستحقّ ان يعبدوه.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ، هُوَ مَصْدَرُ كَالزَّلْزَالِ و القلقال، يعنى: من شرّ الوسوسة التى تكون من الجنّة و الناس و الوسوسة: الحديث الخفى، لقوله: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» و صوت الجلىّ يسمّى وسواسا و وسوسة، و الموسوس الذى يكسر الحديث فى نفسه و وسوسة الشيطان تصل الى القلب فى خفاء. و قيل: هو الكلام الخفى الذى يصل مفهومه الى القلب من غير سماع. و قيل: وسواس الناس من نفسه، و هو وسوسة التى يحدث بها نفسه. و قيل: «الوسواس» هو اسم الشيطان الذى يمسّ ابن آدم بطيفه و يخيل اليه و يوذيه و يفرعه فى منامه. و «الخناس» صفته، و خنوسه انه يدخل صدر ابن آدم يضع خرطومه على قلبه يوسوس اليه ما دام ناسيا لله عزّ و جلّ و الآخرة، فاذا ذكر ابن آدم الله خنس الشيطان و كفّ خرطومه و تأخّر. قال ابراهيم التيمي: اول ما يبدو «الوسواس» من قبل الوضوء. و قال مقاتل: ان الشيطان فى صورة خنزير يجرى فى جسد العبد مجرى الدّم فى العروق، سلّطه الله على ذلك. فذلك قوله: الَّذِى يُوسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجَنَّةِ و النَّاسِ المراد بالناس الاول: الأبرار، و بالناس الثانى: الاشرار. معناه: الَّذِى يُوسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ الاخير من الجنّ و اشرار الناس، كانه امر ان يستعيذ من شرّ الجنّ و الانس جميعا.

قال رسول الله (ص) لابي ذر: «تعوذُ بالله من الشياطين الانس و الجنّ».

فأثبت «الوسواس» من الانسان للانسان كالوسوسة من الشياطين. و وسوسة الانسان هو الاهواء و الله اعلم بالمراد. و كرّر لفظ «الناس» فى خمسة مواضع تبيحلا لهم و تكرمه. و قيل: كرّر لانفصال كل آية من الأخرى لعدم حرف العطف. و قيل: المراد بالاول: الاطفال و معنى الربوبية يدلّ عليه. و بالثانى: الشبان و لفظ «الملك» المنبئ عن السياسة يدلّ عليه. و بالثالث: الشيوخ و لفظ «اله» المنبئ عن العبادة و الطاعة يدلّ عليه. و بالرابع: الصالحون و الشيطان مولع باغوائهم دون غيرهم. و بالخامس: المفسدون و عطفه على المعود منهم يدلّ عليه و الله اعلم.

قال النبى (ص): «عند كلّ خثمة دعوة مستجابة و شجرة فى الجنة». و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «لا حسد الا على اثنين. رجل اتاه القرآن فهو يقوم به آناء الليل و آناء النهار، و رجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه آناء الليل و آناء النهار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم عزيز شهدت الافواه بالآئه. و نظقت اللسان بنعمائه، و تلاشت القلوب عند جلال سلطانه و عزّ سنائه. و فنيت الارواح و بليت الاشباح شوقا الى لقائه. فلا ذرة من الموجودات فى ارضه و سماءه، الا و هى تشهد بجمال صفاته و جلال اسمائه، كلّ عزيز عزّ فبإدائه، و كلّ ذليل ذلّ فباقصائه.

الخلق عرضة تسخيريه بين ابقائه و افنائه و اسعاده و اشقائه، فلا وصل و لا هجر و لا خير و لا شرّ و لا حلو و لا مرّ و لا ايمان و لا كفر و لا طيّ و لا نشر، الا بارادته و مشيئته و قضائه، «وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ أَسْمَائِهِ».

ای راه طلب حقیقت! چه راهی که قدمهای دوستان در تو واله شد؟! ای آتش محبت حق! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟! ای قبله «بِسْمِ اللّٰهِ»! چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جان و روانش برآوردی. آن کدام دلست که آتش خانه حسرت تو نیست؟! آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست؟

گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر بنواز مرا، مزن تو ای بدر منیر

گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زیر

عزیز جانی باید که او را بر اسرار «بِسْمِ اللّٰهِ» اشرافی دهند، یک شطیبه از حقیقت این نام

بر کنگره طور تجلی کرد طبق طبق از وی میشکافت، و از هم فرو میریخت، تا در عالم ذره ذره گشت، گفتا: پادشاهها اگر سنگ سیاه طاقت این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول کردی. آری کوه با صلابت بر نتافت و طاقت نداشت و دلهای ضعفای این امت برتافت و قبول کرد. ای جوانمرد! نه آن دلها میگویم که کلیسیای شرک و شهوت بود، دلهای بارگیران حضرت سلطان می گویم، و بار گیر سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر غرقه لطف و عطا بود یا خسته تیر بلا، باز گشت وی جز با حضرت ربوبیت نبود، همه او را داند، همه او را خواند، قصه نیاز خود بدو بردارد، از هواجس و وسواس استعادت بوی کند، اینست که ربّ العالمین می گوید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ اِیْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ اِیْ مُحَمَّد! بندگانم را بگو تا چون از شرّ دیو و مردم فریاد خواهند، بمن خواهند، و با درگاه من گریزند که جز درگاه من ایشان را پناه نیست، و خستگی ایشان را مرهم جز از فضل ما نیست. هر جا که در عالم درویشی است، خسته جرمی، درمانده در دست خصمی، ما مولای اوئیم هر جا که خراب عمری است، مفلس روزگاری، ما خریدار اوئیم هر جا که سوخته ای است، بیخودی، لاف زنده ای، بی خبری، ما شادی جان اوئیم هر جا که زارنده ایست از خجلی، سر فرو گذارنده ای از بی کسی، ما برهان اوئیم.

نعت ما چیست؟ فرش فضل بیاد افکندن، در تربت افلاس تخم بر پراکندن، در بادیه بیخودی جوی جود کندن، بر لب جوی احسان باغ دوستی کشتن! سه جایگاه درین سوره خود را جلّ جلاله بندگان اضافه کرد، و نام خود فراموشی پیوست. گفت: رَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ اِلَیْهِ النَّاسُ دَارِنْدَه و پروراننده شما منم، پادشاه و کاردان و کارساز شما منم، خداوند رهنمای دلگشای شما منم. گاه گوید جلّ جلاله: شمائید بندگان من، گاه گوید: منم خداوند شما. چه کرامت است بندگان را بزرگوارتر از آن که خود گوید بجلال عزّ خویش که: شما آن من اید و من آن شما!! بنده چون بدین مقام رسید و قدم برین بساط قرب نهاد، توفیق موافق و سعادت مساعد او گردد، دست اغیار از او کوتاه شود، وسواس خناس از شعاع شمع شوق او بگریزد، سلطان محبت در سرای خاص او نزول کند. آثار و انوار لطف الله بر حال او ظاهر شود تا هر که در نگرد، داند که نواخته فضل

اوست و افروخته لطف او.

فصل

روی ابو هریره: قال: قال رسول الله (ص): «اعربوا القرآن و التمسوا غرائبہ، فان الله يحب ان يعرب».

و قال الله عز و جل: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا يَعْنِي: تفسیر القرآن. و قال مجاهد: احب الخلق الى الله اعلمهم بما انزل. و قال ابن عباس: تفسیر القرآن على اربعة اوجه: تفسیر يعلمه العلماء، و تفسیر تعرفه العرب، و تفسیر لا يعذر احد بجهالته، يعنى: من الحلال و الحرام، و تفسیر لا يعلم تاويله الا الله، من ادعى علمه فهو كذاب. مفسر ديگرست و حاکی تفسیر ديگر، نه هر که حکايت کند از گفت مفسران او را رسد که خود تفسیر کند. خلافت میان علما که هر عالمی را رسد که قرآن را تفسیر کند بذات خویش یا نه؟ قومی گفتند: هيچ کس را نرسد و اگر چه فائق و فاضل بود و احکام و ادله شناسد، و اخبار و آثار داند بلکه از تفسیر آن بايد گفت که از رسول خدا (ص) حکايت کردند، یا از صحابه که در نزول قرآن حاضر بودند، یا از تابعين که از صحابه شنيدند و گرفتند و حجت اين قوم آنست که مصطفی (ص) گفت: «من فسّر القرآن برأيه فاصاب فقد اخطأ».

و قومی گفتند: هر که ادبی دارد وسيع و فضلی تمام، او را رسد که قرآن تفسیر کند، و حجت ایشان اينست که ربّ العزة گفت: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ أَمَّا مُحَقِّقَانِ گفتمند: اين هر دو مذهب سر بغلو و تقصير باز می نهد، هر که بر منقول مجرد اقتصار کند فقد ترک كثيرا ممّا يحتاج اليه. و هر که جائز دارد هر کسی را که در علم تفسیر خوض کند فقد عرضه للتخليط و لم يعتبر حقيقة قوله: لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ. پس کسی را رسد که در تفسیر خوض کند که او را ده علم حاصل بود. علم لغت و علم اشتقاق و علم نحو و علم قراءت و علم سير و علم حديث و علم اصول فقه و علم احکام و علم معامله و علم موهبت. چون اين ده علم حاصل شد، از آن بيرون شد که: «فسّر القرآن برأيه»، پس او را رسد که قرآن را تفسیر کند. اگر کسی سؤال کند و گوید: چه حکمت است که قرآن بعضی محکم آمد و بعضی متشابه؟ اگر همه محکم بودی مؤنت نظر کفایت بودی و خطا و زلت در نظر و اندیشه نيفتادی؟ جواب آنست که:

این بآن ماند که کسی گوید: چرا ربّ العزّة نعیم این جهان که بما داد نه بی مؤنت و بی مشقت دادی تا نعمت وی هنیء بودی و عطاء وی بی رنج بودی! گویند: این از حکمت خالی نیست. حقّ تعالی که آدمی را آفرید او را بفکرت و تمییز مخصوص کرد که هیچ آفریده دیگر را این دو خصلت نیست. و آدمی را باین دو خصلت مشرفّ و مکرم گردانید، گفت: وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و باین تشریف و تکریم شایسته خلافت زمین کرد چنان که حقّ تعالی گفت: وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ.

و همچنین آدمی را صفاتی داد که خود جلّ جلاله بدان موصوفست و مسمی. چون علم و حکمت و حلم. پس چون او را باین دو خصلت فکر و رویت مخصوص کرد، هر چه بوی داد از درجه کمال قاصر داد، تا بفکرت و رویت خود آن را تمام گرداند و فائده آن فکرت و رویت پدید آید و مستحقّ ثواب گردد. و این علی الخصوص در حقّ آدمی است. و حقّ جلّ جلاله از آن منزّه و مقدّس. و مثال این مآکولات و مشروباتست که اصول اغذیه از بهر ما بیافرید. و آن گه بفضل خود ما را تمییز و هدایت داد تا از آن اصول و مفردات مرکبات سازیم، چنان که خواهیم و بدان حاجت بود، و الله اعلم.

فصل فی بیان عدد سور القرآن و حروفه و کلماته و بیان ما فیها من الخلاف و الاختلاف. عبد الله مسعود گفت: جمله سورت‌های قرآن صد و دوازده است، از بهر آنکه قلّ أَعُوذُ دوگانه از جمله سور نشمرد و در مصحف خویش نوشت. گفتا: کلام ربّ العالمین است، قدیم نامخلوق، از آسمان منزل، هم چنان که گفت جلّ جلاله: «قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین». و قال تعالی: اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأّت و قال تعالی: انا اغنی الشركاء عن الشرك. و بسبب آنکه رسول خدا (ص) باین دو سوره رقیه بسیار کردی، بر وی مشتبه شد که از قرآن است یا نه از قرآن، و آن گه در مصحف نوشت. مجاهد گفت: سورت‌های قرآن صد و شانزده است، زیرا که وی دو سوره قنوت از قرآن شمرد: یکی: «اللهم انا نستعینک» الی قوله: «من یفجرک»، دیگر: «اللهم ایاک نعبد» الی قوله: «ملحق». زید ثابت گفت: سورت‌های قرآن صد و چهارده اند و قول درست اینست و جمهور صحابه برین مذهب اند. و در مصحف امام که علماء اسلام بر آن متفق اند، همچنین است. ازین صد و چهارده سوره هشتاد و چهار مکیّات اند و سی سوره مدنیّات، و در

بعضی از آن اختلاف علما است، و در تفسیر شرح آن بجای خویش گفته ایم.
و گفته اند: اول سوره که به مکّه فرو آمد: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اسْتِ و آخر سوره که به مکّه فرو
آمد: سوره «العنکبوت» و اول سوره که به مدینه فرو آمد: وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ است، و آخر
سوره که به مدینه فرو آمد: براءة و اول سوره که رسول خدا (ص) در انجمن قریش
آشکار کرد سوره وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى.

و قال حميد الاعرج: حسبت القرآن بالحروف فوجدت النصف عند قوله في سورة
«الكهف». قال: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا الَّذِي بَعْدَهُ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ. و قال غيره من
المتقدمين: وجدت النصف عند قوله: وَ لِيَتَلَطَّفَ فَاللَّامُ فِي النِّصْفِ الْاَوَّلِ وَ الطَّاءُ وَ الفَاءُ فِي
النِّصْفِ الثَّانِي. و قال جماعة من القراء: النصف عند قوله: لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا.

اما عدد آيات قرآن بر عداد كوفيان، و هو العدد المنسوب الى علي بن ابي طالب (ع)،
شش هزار و دويست و سي و شش آيت و بر عدد بصريان شش هزار و دويست و چهار
آيت، و بر قول جمهور اهل علم شش هزار و ششصد و شصت و شش آيت.

و در كلمات قرآن علماء مختلف اند و اختيار قول عطاء بن يسار است: هفتاد و هفت هزار
و چهار صد و سي و نه كلمه. و در حروف اختلافست. ابن عباس گفت: سيصد هزار و
بيست و سه هزار و ششصد و هفتاد و يك حرف. مجاهد گفت: سيصد هزار و بيست و
يك هزار و صد و بيست حرف. عبد الله مسعود گفت: سيصد هزار و بيست و دو هزار و
ششصد و هفتاد حرف. قال: و لتالي القرآن بكل حرف عشر حسانات.

جماعتی اهل تفسیر حروف قرآن از الف تا یا بر شمرده اند. گفتند: عدد الف، چهل و هشت
هزار و هشتصد و هفتاد و دو است.

عدد با یازده هزار و چهار صد و بیست و هشت است.

عدد تا ده هزار و صد و نود و نه است.

عدد تا هزار و دویست و هفتاد و شش است.

عدد جیم سه هزار و دویست و هفتاد و سه است.

عدد حا سه هزار و نهصد و نود و سه است.

عدد خا دو هزار و چهار صد و شانزده است.

عدد دال پنج هزار و ششصد و چهل و دو است.
 عدد ذال چهار هزار و ششصد و نود و هفت است.
 عدد را یازده هزار و هفصد و نود و سه است.
 عدد زای هزار و پانصد و نود است.
 عدد سین پنج هزار و هشتصد و نود و یک است.
 عدد شین دو هزار و دویست و پنجاه و سه است.
 عدد صاد دو هزار و سیزده است.
 عدد ضاد هزار و ششصد و هفده است.
 عدد طا هزار و دویست و هفتاد و چهار است.
 عدد ظا هشتصد و چهل و دو است.
 عدد عین نه هزار و دویست و بیست است.
 عدد غین دو هزار و دویست و هشت است.
 عدد فا هشت هزار و چهار صد و نود و نه است.
 عدد قاف شش هزار و هشتصد و سیزده است.
 عدد کاف نه هزار و پانصد است.
 عدد لام سی هزار و چهار صد و سی و دو است.
 عدد میم بیست و شش هزار و صد و سی و پنج است.
 عدد نون بیست و شش هزار و پانصد و شصت است.
 عدد واو بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است.
 عدد ها هفده هزار و هفتاد است.
 عدد لام الف چهار هزار و هفصد و بیست است.
 عدد یا بیست و پنج هزار و نهصد و نوزده است.

در هر حرفی ارادتی، در هر کلمتی اشارتی، در هر آیتی زیادتی، در هر سورتی سعادتی،
 در هر حرفی بدایتی، در هر کلمتی هدایتی، در هر آیتی رعایتی، در هر سورتی سرایتی،
 در هر الفی آلابی، در هر بابی بهایی، در هر تایی تحفه‌ای، در هر ثائی ثوابی، در هر

جیمی جزائی، در هر حائی حیاتی، در هر خائی خیالی، در هر دالی دوائی، در هر ذالی ذوقی، در هر رائی راحتی، در هر زایی زیادتی، در هر سینی سنایی، در هر شینی شعاعی، در هر صادی صفایی، در هر ضادی ضیائی، در هر طائی طهارتی، در هر ظایی ظرافتی، در هر عینی عنایتی، در هر غینی غبنی، در هر فایی فایدتی، در هر قافی قربتی، در هر کافی کرامتی، در هر لامی لوائی، در هر میمی منایی، در هر نونی نوری، در هر واوی ولایی، در هر هایی هوایی، در هر لام الفی الفی و لطفی، در هر یائی یمنی. که داند لطائف قرآن؟ که دریابد عجائب قرآن؟! اگر مردی بصفاء اعتقاد و یقین درست قرآن بر کوه خواند، از بیخ بر آید! مصطفی (ص) گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَ انَّ رَجُلًا مَّقْتَنًا قَرَأَهُ عَلَى جَبَلٍ لَزَالٌ».

قرآن آموز را حساب نبود. قرآن دان را حجاب نبود، قرآن خوان را عذاب نبود. هر که دست در قرآن زد، دست در عروه وثقی زد، و هر که دست در عروه وثقی زد، کار وی بعلی است، تماشاگاه وی بستان عزت مولی است، و از حضرت عزت او را باسم سعادت نداست! مصطفی (ص) گفت: «انَّ لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلَّ اَهْلِيْنَ مِنَ النَّاسِ». قالوا: يا رسول الله من اهل الله؟ قال: «اهل القرآن هم اهل الله عز و جل».

کسان الله و خاصگیان او خوانندگان قرآن اند، دانایان به قرآن اند، معتقدان در قرآن اند. چون خواهی که بالله تقرّب کنی، هم بکلام او کن، که کلام او هم ازوست. منه بدأ و الیه يعود، قرآن اصل ایمانست، و اساس معرفت قرآن برهان نبوت است و معنی رسالت.

قرآن منشور هدایت است، و قانون حکمت. قرآن نامه تذکرت است، و صحیفه رحمت. قرآن شاهد حق است و مایه حقیقت. قرآن بیان جلال الوهیت است، و نشان جمال ربوبیت. هر کرا قرآن انیس است، الله او را جلیس است. هر کرا قرآن رفیق است، قرینش توفیق است. هر کرا قرآن امام است، مقرش دار السلام است.

قال النبی (ص): «انکم لن ترجعوا الی الله بشیء احب الیه من شیء خرج». یعنی: القرآن. و قال (ص): «خیرکم من تعلم القرآن و علمه». و عن ابی شریح الخزاعی قال: خرج علينا رسول الله فقال: «ابشروا ابشروا ا لیس تشهدون ان لا اله الا الله و انی رسول الله؟» قالوا: بلی. قال: «فان هذا القرآن سبب طرفه بید الله و طرفه بایدیکم، فتمسکوا به فانکم لن

تهلكوا و لن تضلّوا بعده ابدأ». و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «أ يحبّ احدكم اذا رجع الى اهله ان يجد فيه ثلاث خلفات عظام سمان؟» قلنا: نعم. قال: «ثلاث آيات يقرأ بهنّ احدكم فى صلوته خير له من ثلاث خلفات عظام سمان!» و عن على (ع) عن النبى (ص) قال: «من قرأ القرآن فاستظّهره فاحلّ حلاله و حرّم حرامه ادخله الله الجنّة و شفّعه فى عشرة من اهل بيته كلّهم قد وجبت له النار». و قال (ص): «لو كان القرآن فى اهاب ما مسّه النار». و قال: «اقروا القرآن فأنتى يوم القيامة شفيعا لاصحابه». و قال (ص): «نزل القرآن على خمسة اوجه: حلال و حرام و محكم و متشابه و امثال. فاحلّوا الحلال و حرّموا الحرام، و اعملوا بالمحكم و آمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال».

فصل

بدانكه اصحاب رسول (ص)، ايشان كه در تفسير قرآن سخن گفته اند، معروف چهار كس اند: على بن ابى طالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابى بن كعب. و على (ع) در علم تفسير از همه فائق و فاضلتر بود، پس ابن عباس. قال ابن عباس: على (ع) علم علما علمه رسول الله (ص) و رسول الله (ص) علمه الله عزّ و جلّ فعلم النبى (ص) من علم الله و علم على (ع) من علم النبى (ص) و علمى من علم على (ع). و ما علمى و علم اصحاب محمد (ص) فى علم على (ع) الا كقطرة فى بحر! ابن عباس گفت: شبى از شبها على (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشى، نزديك من حاضر شو، تا ترا فايده اى ده». گفتا: و كانت ليلة مقمرة شبى سخت روشن بود، از نور ماهتاب. على (ع) گفت: «يا بن عباس ما تفسير الالف من الحمد»؟

تفسير الف «الحمد» چيست؟ گفتم: تو به دانى اى على! پس در سخن آمد و يك ساعت از ساعات شب در تفسير الف «الحمد» سخن گفت. آن گه گفت: «فما تفسير اللام من الحمد»؟

جواب همان دادم. و يك ساعت ديگر در تفسير حرف لام سخن گفت. پس در حاهم چنان، و در ميم هم چنان، و در دال هم چنان. چون از تفسير اين حروف فارغ گشت، برق عمود الفجر صبح صادق از مشرق سر بر مى زد. ازينجا گفت على (ع): «لو شئت لاوقرت سبعين بعيرا من تفسير سورة الفاتحة».

ابن عباس گفت: علم خود در جنب علم علی (ع) چنان دیدم کالغدير الصغیر فی البحر. و ابن عباس در علم تفسیر چنان بود که علی (ع) گفت: «کأنه ينظر الى الغیب من وراء ستر رقیق من جودة رأیه و كثرة اصابته».

عمر خطّاب گفت: من کان سائلا عن شیء من القرآن فلیسأل عبد الله بن عباس فإنه حبر القرآن. و عمر خطّاب هر گه که چیزی بر وی مشکل شدی ابن عباس را گفتم: غصّ یا غواص، ای اشتر برآیک.

سعید بن جبیر گفت: ساعتی بنزدیک ابن عباس نشسته بودم، جماعتی اهل تفسیر آمدند و مشکلاتی تفسیر از وی پرسیدند، همه را بصواب جواب داد. قومی قرّایان و مقرّبان آمدند و از وی مشکلاتی قراءت پرسیدند، جواب داد. قومی اعراب آمدند و از حلال و حرام پرسیدند، جواب داد. قومی از لغت عرب پرسیدند، جواب داد. قومی شعرا آمدند و مشکلات شعر پرسیدند، جواب داد. سعید جبیر گفت: من برخاستم و بوسه بر سر وی نهادم و گفتم: یا بن عمّ رسول الله (ص) ما علی الارض اعلم منك! فتبسّم.

و این علم وی از آن بود که چون از مادر در وجود آمد، عباس او را در خرّقه‌ای پیچید و پیش مصطفی (ص) آورد و رسول او را بر کنار خویش نشانده، و بانگشت مبارک خویش خیوی خود در دهن وی نهاد و بمالید، و دست بسر وی فرو آورد و گفت: «اللهم علّمه التّأویل و التّنزیل و فقهه فی الدّین و اجعله من عبادک الصّالحین و اجعله امام المتّقین». آن گه رسول خدا (ص) با عباس نگرست، گفت: «یا عمّاه، عن قلیل تراه فقیه امّتی و المؤدّی الیها تأویل التّنزیل»

و یروی انّ ابن عباس اذا جلس للتّفسیر بدأ فی مجلسه بالقرآن ثمّ بالتّفسیر و ثمّ بالحديث. و قال: یا ایّها النّاس انّ الله عزّ و جلّ بعث محمدا (ص) و انزل علیه القرآن و فرض علیه الفرائض و امره ان یعلّم امّته، فبلغ رسالته و نصح لأمّته و علمهم ما لم یکنوا یعلمون و بین لهم ما یجهلون. قال الله تعالی: وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

«و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا» پایان کتاب کشف الاسرار